



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

لائح صابرين

الشيخ
عبد الرحمن بن
عبد الوهاب

في فضائل الصابرين في الدنيا والآخرة

الطبعة الأولى

جلد ۱-۸

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لوامع صاحبقرانی

نویسنده:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

ناشر چاپی:

اسماعیلیان

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸۹	لوامع صاحبقرانی
۸۹	مشخصات کتاب
۸۹	مقدمه
۸۹	ترجمه مختصری از شرح حال مؤلف و مقام والای او
۹۸	[تشکر از بانی نشر]
۹۹	جلد اول
۹۹	شرح واقعه مشرف شدن
۱۰۹	[مقدمه]
۱۰۹	اشاره
۱۰۹	فائده اولی در فضیلت علم و علماست
۱۱۵	فائده دویم در وجوب طلب علم است
۱۱۸	فائده سیم در علومی است که تعلم آن لازم است یا مستحسن
۱۳۰	فائده چهارم در بیان علوم اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم
۱۴۳	فائده پنجم وجوب رجوع است در همه علوم به ائمه معصومین صلوات الله علیهم
۱۴۶	فائده ششم در اوصاف علمای دینی است که از ایشان اخذ علم توان نمود
۱۶۱	فائده هفتم در بیان اختلاف اخبار و جمع میان اینهاست
۱۷۲	فائده هشتم در اجازه است
۱۸۵	فائده نهم در تعلیم و تعلم و آداب آن و ثواب آنست
۱۹۹	فائده دهم در مذمت اجتهاد و آراء باطله است
۲۱۲	فائده یازدهم در اصطلاحات حدیث است
۲۱۲	اشاره
۲۱۳	اول خبر متواتر
۲۱۳	دویم خبر محفوف به قرینه است

- ۲۱۴ سیم خبر واحد است.
- ۲۱۵ و ایضا خبر واحد منقسم می شود به اقسام بسیار نزد عامه،
- ۲۱۸ اما موافق اصطلاح متأخرین از زمان علامه،
- ۲۱۸ اشاره
- ۲۱۸ اول صحیح:
- ۲۱۸ دویم خبر حسن است:
- ۲۱۸ سیم موثق:
- ۲۱۸ چهارم خبریست: که یک ممدوح داشته باشد یا بیشتر و یک موثق بد مذهب.
- ۲۱۹ پنجم ضعیف است:
- ۲۲۵ فائده دوازدهم بدان که علم بهترین عبادات است:
- ۲۲۵ اشاره
- ۲۳۹ وجوه اعجاز قرآن بسیار است:
- ۲۳۹ اول: فصاحت الفاظش
- ۲۳۹ دویم: قوانین
- ۲۳۹ سیم: اخبار از مغیباتش از اخبار انبیا و سلف،
- ۲۳۹ چهارم: اخبار از مغیبات آینده اش
- ۲۴۱ پنجم: اشمال قرآنست بر علوم اولین و آخرین
- ۲۴۲ ششم: اشمال قرآنست بر شریعت مقدسه
- ۲۴۲ هفتم: خواص سور و آیات قرانی است
- ۲۴۲ هشتم: آن که هر چند بیشتر خوانند رغبت به آن بیشتر می شود
- ۲۴۶ در شروع بشرح کتاب من لا یحضره الفقیه
- ۲۴۶ [مقدمه المؤلف]
- ۲۴۶ [توضیح معنای بسم الله الرحمن الرحیم]
- ۲۶۲ [خطبه المؤلف]
- ۳۳۱ [کتاب الطهاره]
- ۳۳۱ [باب المیاه: و طهرها و نجاستها]

- ۳۳۱ اشاره
- ۳۳۱ [آیات مربوط به آب]
- ۳۳۳ [آب پاک و پاک کننده است]
- ۳۳۹ [استعمال آب مشکوک اشکالی ندارد]
- ۳۴۱ [بیان مقدار کر]
- ۳۴۵ [طهارت با آب گلاب]
- ۳۴۹ [وضو ساختن به آبی که به آتش گرم شده باشد اشکالی ندارد]
- ۳۴۹ [امیته و خون و بول و عذره و خمر آب را نجس می کند]
- ۳۵۵ [آبی طاهر است]
- ۳۵۶ [سؤر حلال گوشت پاک است]
- ۳۵۹ [اگر وزغ در ظرفی افتد یا داخل شود و بیرون آید آن آب را باید ریخت]
- ۳۶۰ [اگر سگی در آب افتد، یا از آب بخورد]
- ۳۶۲ [آبی که خود به خود گندیده باشد]
- ۳۶۳ [آبی که گربه از آن خورده باشد]
- ۳۶۴ [وضو ساختن از سؤر یهودی و نصرانی و ولد الزنا]
- ۳۶۸ [آبی که در آن اسب، و استر، و الاغ، بول می کنند و سگان از آن می خورند، و جنب در آنجا غسل می کند]
- ۳۶۸ [طهارت از بول در بنی اسرائیل]
- ۳۷۱ [پوست خوکی که او را دلو کنند و آب بکشند]
- ۳۷۲ [وضو ساختن از بازمانده جنب و حائض]
- ۳۷۳ [وضو یا غسل از آبی که متغیر باشد به نجاست]
- ۳۷۴ [اگر شخصی داخل حمام شود و ظرفی نداشته باشد که از آنجا آب بردارد]
- ۳۷۶ [وضو ساختن از بازمانده آب وضوی جماعت مسلمانان]
- ۳۷۸ [اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل بکند]
- ۳۷۸ [جایز نیست وضو و غسل کردن به غساله حمام]
- ۳۷۹ [آبی که در حمام جمع می شود از آب غسل مردم اگر به جامه رسد]
- ۳۸۱ [وضو ساختن از آبی که از اعضای وضو ریخته باشد]

- ۳۸۲ [آبی که شخصی به آن آب وضو ساخته باشد]
- ۳۸۵ [آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره می خورد]
- ۳۸۶ [سور حیوان حلال گوشت]
- ۳۸۶ [وضو با آبی که از آن خورده باشد باز یا چرخ یا شاهین]
- ۳۸۶ [اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بتکاند آن را پس آن خون قطره ها خرد شود و به ظرف برسد]
- ۳۸۸ [اماکیان و مرغ پرند و امثال اینها هر گاه بر عذره راه روند و پای اینها نجس شود]
- ۳۸۹ [اگر در مشک بزرگ آب موشی بیفتد]
- ۳۹۰ [اگر موشی یا غیر آن از حیوانات در چاه آبی بیفتد و بمیرند و از آن آب خمیر کنند]
- ۳۹۲ [اگر موشی در خم روغن یا عسل یا آرد بافتد]
- ۳۹۴ [اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را درآورند پیش از آن که بمیرد]
- ۳۹۵ [موش و سگ هر گاه از نانی بخورند یا بو کنند]
- ۳۹۶ [وضو ساختن از حوضهائی که در آنجا بول می کنند]
- ۳۹۸ [جایز نیست وضو ساختن به شیر]
- ۳۹۹ [وضو ساختن از نبید]
- ۴۰۰ [اگر شخصی غسل کند از گودی که آب در آنجا باشد و کم از کر باشد]
- ۴۰۳ [آب استنجاه]
- ۴۰۶ [اگر حیوان مرده در آب روان باشد]
- ۴۰۷ [آب ایستاده که مردار در آنجا باشد]
- ۴۰۸ [کسی که جنب شود در سفری و یافت نشود مگر برف]
- ۴۰۸ [باکی نیست که جنب دست در اندرون خم کند و بدست آب از آنجا بردارد]
- ۴۰۸ [ترشح آب غسل جنب]
- ۴۰۸ [مرد و زن از یک ظرف غسل کنند]
- ۴۱۰ [امنزوحات بئر]
- ۴۱۰ [انسان]
- ۴۱۴ [اگر موشی در چاهی افتد و بمیرد و از هم نپاشد]
- ۴۱۵ [اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد]

- ۴۱۶ [اگر سگی در چاه افتد و بمیرد]
- ۴۱۷ [اگر گربه در چاه افتد]
- ۴۱۷ [اگر مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر در چاه بمیرد]
- ۴۱۷ [اگر شتر یا گاو نری در چاه بمیرد]
- ۴۱۸ [اگر چند قطره خون در چاه ریزد]
- ۴۱۹ [امردی که بالغ باشد در چاه بول کند]
- ۴۱۹ [اگر کودکی که غذای او بر شیرش غالب باشد بول کند در چاه]
- ۴۱۹ [اگر در چاه افتد زنبیلی از فضله آدمی]
- ۴۲۱ [اگر گاه عذره آدمی در چاه افتد]
- ۴۲۲ [اگر حریم چاه]
- ۴۲۶ [اگر گاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد]
- ۴۲۸ [وضو با آب گرم]
- ۴۲۹ [اگر قطره خمر یا نبیذ از شرابه‌های دیگر در خمیری افتد]
- ۴۳۰ [وضوی با آب نجس]
- ۴۳۱ [اغسل جنابت در باران]
- ۴۳۲ [وضو با سؤر موش]
- ۴۳۳ [اگر وزغ در چاه افتد از آن سه دلو آب می کشند]
- ۴۳۸ [اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد]
- ۴۳۸ [احکم وقوع سرگین در چاه]
- ۴۳۹ [چاهی که داخل می شود در آن چاه آب راه و در آن آب هست بول و عذره آدمی و بولهای حیوانات]
- ۴۴۱ [جایز نیست که شخصی بول کند در آب ایستاده]
- ۴۴۳ [بول کردن در آب ایستاده سبب فراموشی است]
- ۴۴۳ باب ارتیاد المكان للحدث و التّنه فی دخوله و الاداب فیهِ إلى الخروج منه
- ۴۴۳ اشاره
- ۴۴۳ [حضرت رسول از همه کس احتراز از بول بیشتر بود]
- ۴۴۵ [ادعای هنگام وضو]

- ۴۴۹ [او هرگز کسی مدفوع پیامبر را ندید]
- ۴۵۰ [آداب تخلی]
- ۴۵۹ [امواضع کراهه تخلی]
- ۴۶۳ [اکرام کردن نان]
- ۴۶۶ [آنهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی]
- ۴۶۷ [استنجا به دست راست کردن از جفاست]
- ۴۶۷ [غسل در میان آن خانه که در آنجا بول می کنند]
- ۴۷۰ [هر گاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند]
- ۴۷۱ [هر گاه شخصی بول کند دست راست خود را به ذکرش نرساند]
- ۴۷۱ [بسیار نشستن و مکث کردن در ادب خانه سبب بواسیر است]
- ۴۷۲ [ذکر هنگام تخلی]
- ۴۷۴ [ذکر الله حسن علی کل حال]
- ۴۸۱ [جایز نیست کسی داخل خلا شدن با انگشتری که بر آن اسم خدای تعالی باشد]
- ۴۸۳ [هر گاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگ ریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست بیرون آورد]
- ۴۸۴ [اچون فارغ شود و قضای حاجت او بشود بگوید که شکر مر خداوند را]
- ۴۸۵ [استنجای غایط آنست که سه سنگ پاک بمالند]
- ۴۸۵ [جایز نیست استنجا به سرگین و استخوان کردن]
- ۴۸۶ [اولین استنجا به آب]
- ۴۸۹ [مقدار استنجا]
- ۴۹۷ [کسی که نماز کند و بعد از نماز به خاطرش رسد که استنجا بول نکرده بود]
- ۴۹۸ [کسی که فراموش کند استنجا غایط را تا نماز کند]
- ۴۹۸ [استنجا غایط به سنگ و کهنه و کلوخ]
- ۵۰۰ [مکروه است حرف زدن در حالت بول و غایط]
- ۵۰۱ [مبالغه در شستن مطلوب است]
- ۵۰۲ [جایز نیست قضای حاجت در سایه ای که قافله در آنجا منزل می کند]
- ۵۰۵ [کسی که بول او منقطع نشود]

- ۵۰۶ [کسی که بول کرده باشد و غایب نکرده باشد استنجای غایب بر او واجب نیست]
- ۵۰۷ [کسی که وضو بسازد و بعد از آن بادی از او بیرون آید]
- ۵۰۷ [حضرت را صلوات الله علیه که از خواب بیدار می شدند پس وضو می گرفتند]
- ۵۰۸ باب اقسام الصلاه
- ۵۰۸ اشاره
- ۵۰۸ [نماز سه جزو دارد]
- ۵۰۹ باب وقت وجوب الطهور
- ۵۰۹ اشاره
- ۵۰۹ [آیات]
- ۵۱۸ [روایات]
- ۵۱۸ باب افتتاح الصلاه و تحریمها و تحلیلها
- ۵۱۹ باب فرائض الصلاه
- ۵۱۹ [واجبات نماز هفت است]
- ۵۲۱ باب مقدار الماء للوضوء و الغسل
- ۵۲۱ اشاره
- ۵۲۱ [غسل یک صاع آب و از جهت وضو یک مد آب می باید]
- ۵۲۸ [رسول خدا با زوجه خود با پنج مد آب که در یک ظرف بود غسل کردند]
- ۵۲۹ [انچار است در وضو از سه کف آب]
- ۵۳۰ باب صفة وضوء رسول الله صلى الله عليه و آله:
- ۵۳۰ اشاره
- ۵۳۳ [انحوه وضوی پیامبر از زبان امام باقر ع]
- ۵۴۷ [امسح بر نعلین عربی]
- ۵۴۸ [وضوی حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله یک بار یک بار بود]
- ۵۵۲ [احادیث دو مرتبه]
- ۵۶۴ [تجدید وضو]
- ۵۶۶ باب صفة وضوء امیر المؤمنین صلوات الله علیه:

- ۵۶۶ اشاره
- ۵۶۷ [وضوی امیر المؤمنین از زبان امام صادق ع]
- ۵۸۴ [امیر المؤمنین در وضو از کسی کمک نمی گرفت]
- ۵۸۶ [امیر المؤمنین صلوات الله علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی]
- ۵۸۶ [حضرت امیر المؤمنین وقتی که می خواستند که وضو بسازند این دعا می خواندند]
- ۵۸۷ باب حد الوضوء و ترتیبه و ثوابه:
- ۵۸۷ اشاره
- ۵۸۷ [بیان حد اعضای وضو]
- ۶۰۱ [بیان ترتیب اعضاء وضو]
- ۶۱۲ [اجاز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه]
- ۶۲۱ [هر گاه زن وضو سازد مقنعه خود را بردارد]
- ۶۲۴ [ثواب الوضوء]
- ۶۲۸ [باکی نیست که شخصی به یک وضو نمازهای شب و روز را به جا آورد]
- ۶۲۹ [ثواب وضو]
- ۶۳۳ باب السواک:
- ۶۳۳ اشاره
- ۶۳۴ [تأکید بر مسواک]
- ۶۳۵ [ارعایت حق زنان]
- ۶۳۵ [مسواک و حجامت و خلال]
- ۶۵۱ [در مسواک کردن دوازده فایده اخروی و دنیوی هست]
- ۶۵۲ باب عله الوضوء:
- ۶۶۲ باب حکم جفاف بعض الوضوء قبل تمامه
- ۶۶۹ باب فی من ترک الوضوء او بعضه او شک فيه
- ۶۶۹ اشاره
- ۶۶۹ [نماز بدون وضو حرام است]
- ۶۷۰ [هشت کسند که نماز ایشان مقبول الهی نیست]

- ۶۷۳ [کسی که بی وضو نماز کرده باشد از روی فراموشی]
- ۶۸۴ [شخصی که در حال وضو می ماند جزوی از روی او که آب به آن نرسیده باشد]
- ۶۸۵ [هر گاه فراموش کنی مسح سر را]
- ۶۸۸ [کسی که بعد از وضو شک در اعضاء وضو کند]
- ۶۸۹ [کسی که یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که کدام یک پیشتر است]
- ۶۹۶ باب ما ینقض الوضوء
- ۶۹۶ اشاره
- ۶۹۷ [انقض وضو آن چیزی است که از دو طرف زیر بیرون آید]
- ۷۰۳ [کسی که ناخنهای خود و شارب موی سر و ریش بگیرد اینها وضو را نمی شکند]
- ۷۰۵ [خواندن شعر وضو را نمی شکند]
- ۷۰۶ [شخصی که بخواب رود نشسته آیا بر او وضو واجبست]
- ۷۰۷ [بوسیدن، و دست به بدن زن مالیدن و در دست مالیدن به فرج ایشان وضو نیست]
- ۷۰۸ [در باره سلس البول]
- ۷۰۹ [حکم رطوبت مشتبه]
- ۷۱۳ باب ما ینجس الثوب و الجسد
- ۷۱۳ اشاره
- ۷۱۳ [امدی سبب وضو نیست و جامه را نجس نمی کند]
- ۷۱۴ [آبهائی که از انسان خارج می شود]
- ۷۱۵ [لباس نجس انسان را جنب نمی کند]
- ۷۱۸ [حکم عرق جنب از حرام]
- ۷۱۸ [حکم عرق زن حائض]
- ۷۲۰ [شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد]
- ۷۲۰ [جامه که نجس شده باشد به بول اگر آن را در آب روان بشویند یک مرتبه آن را می شویند]
- ۷۲۴ [حکم پاک کردن فرش و امثال آن]
- ۷۲۵ [اشک و وسواس در خروج بول]
- ۷۲۵ [زنی که یک لباس بیشتر ندارد]

- ۷۲۶ [حکم آب استنجا]
- ۷۲۷ [حکم بول چهارپایان و دیگر حیوانات حلال گوشت]
- ۷۳۲ [حکم آثار نجاست پس از شستن]
- ۷۳۴ [آخون کمتر از درهم]
- ۷۳۷ [حکم شک در نجاست]
- ۷۳۹ [حکم خون غیر جهنده]
- ۷۳۹ [انجاست آن چه نماز در آن تمام نیست]
- ۷۴۰ [حکم نجاست غیر مسری]
- ۷۴۳ [نماز کردن در جامه که شراب به آن ریخته باشد]
- ۷۴۵ [نماز کردن در خانه ای که شراب باشد]
- ۷۴۵ [کسی که بول کند و اندکی از بول برانش بچکد و فراموش کند و نماز کند]
- ۷۴۶ [آخون قروح و جروح]
- ۷۴۷ [انجاست غیر مسری]
- ۷۴۹ باب العله التي من اجلها وجب الغسل من الجنابه و لم يجب من البول و الغائط
- ۷۴۹ [غسل جنابت فی نفسه واجب است]
- ۷۵۲ [ابه چه جهت امر به غسل جنابت شده، و از جهت غایط و بول نه]
- ۷۵۷ باب الاغسال
- ۷۵۷ [اغسال مستحب]
- ۷۶۳ [غسل جنابت و حیض در کیفیت مساویند]
- ۷۶۵ [در روایتی واقع شده است که هر جا وزغی را بکشد غسل بر او لازم است]
- ۷۶۷ [وارد شده است که هر که بقصد دیدن مصلوب برود و او را ببیند غسل بر او واجبست]
- ۷۶۸ [غسل جمعه و جنابت و استحاضه]
- ۷۷۰ [غسل نفاس واجب است]
- ۷۷۰ [بقیه غسلهای واجب و مستحب]
- ۷۷۸ [غسل توبه]
- ۷۸۸ [اتنها وجوب غسل جنابت از قرآن استفاده می شود]

- ۷۸۸ [غسل جنابت از وضو کافی است]
- ۷۹۰ باب صفه غسل الجنابه
- ۷۹۰ [آداب غسل جنابت]
- ۷۹۵ [آكل جنب در حال جنابت سبب فقر است]
- ۷۹۶ [خواب در حال جنابت]
- ۷۹۸ [شخصی که بی لنگ غسل کند و کسی او را نبیند]
- ۷۹۹ [و جوب غسل به دخول حشفه]
- ۸۰۳ [ارطوبت مشتبه بعد از غسل]
- ۸۰۷ [احتلام زن در خواب]
- ۸۰۸ [هر گاه جنبی سر به آب فرو برد یک مرتبه]
- ۸۰۹ [کسی که در روزی یا شبی چند مرتبه جنب شود کافی است او را یک غسل مگر آن که غسل بکند]
- ۸۱۰ [جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه]
- ۸۱۱ [کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند]
- ۸۱۵ [جایز نیست حیض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن]
- ۸۱۹ [هر گاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حائض شود]
- ۸۲۰ [باکی نیست که جنب خضاب کند و رنگ به بندند]
- ۸۲۱ [باکی نیست که جنب در مسجد خواب کند یا بگذرد]
- ۸۲۲ [جنب می تواند در اول شب بخواب رود تا آخر شب]
- ۸۲۳ [کسی که جنب شود در زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته]
- ۸۲۵ [باکی نیست که در غسل موالات نباشد]
- ۸۲۶ [اگر حدیثی صادر بعد از آن که سر را شسته باشی پیش از آن که بدنت را بشویی پس اعاده کن غسل را]
- ۸۲۸ [ارعیات ترتیب در غسل]
- ۸۳۱ باب غسل الحیض و النفاس
- ۸۳۱ [حیض در لغت و اصطلاح]
- ۸۳۲ [اولین خونی که بر زمین ریخت]
- ۸۳۲ [حیض در اول خلقت]

- ۸۳۴ [حضرت فاطمه صلوات الله علیها مثل شما زنان نیست که او خون حیض و نفاس ببیند]
- ۸۳۵ [زنان بهشت حیض نمی شوند]
- ۸۳۵ [کمترین زمان حیض سه روز است]
- ۸۳۷ [محرّمات بر حیض]
- ۸۳۹ [اگر خون از ده روز درگذرد]
- ۸۴۱ [اقل ایام طهر ده روز است]
- ۸۴۲ [و حیض غسل می کند به نه رطل]
- ۸۴۳ [هر گاه زن در ایام عادت حیض خون زرد ببیند]
- ۸۴۵ [جایز نیست حیض را که حنا بر دست و پا گذارد]
- ۸۴۶ [فرزند در شکم مادر روزی او چه چیز است؟]
- ۸۴۹ [زن آبستن هر گاه خون ببیند]
- ۸۵۰ [بر حیض واجب است که قضای روزه بکند]
- ۸۵۴ [جایز نیست که جنب و حیض نزد تلقین احتضار میت حاضر شوند]
- ۸۵۴ [هر گاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند]
- ۸۵۶ [زنی اول مرتبه خون ببیند و عادت او را حاصل نشده باشد]
- ۸۶۰ [اقرئ که حق سبحانه و تعالی فرموده است سه طهر است]
- ۸۶۱ [زنی که پاک شود از حیض در وقت عصر واجب نیست که نماز ظهر را بکند]
- ۸۶۱ [هر گاه پاک شود از خون حیض در وقت نمازی و تأخیر کند غسل را تا وقت نماز دیگر]
- ۸۶۲ [اگر زنی دو رکعت نماز ظهر بگذارد و خون حیض بیاید]
- ۸۶۴ [هر گاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حیض شده است]
- ۸۶۴ [اگر چند ماه خون نبیند]
- ۸۶۵ [اگر خون یک ماه بند آید]
- ۸۶۷ [بر حیض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامهائی را که در حالت حیض پوشیده باشد]
- ۸۶۹ [جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حیض باشد]
- ۸۷۰ [اگر زن پاک شده باشد پیش از غسل فرجش را بشوید بعدا جماع کند]
- ۸۷۲ [اکفاره وطی حیض]

- ۸۷۷ [استبراء کنیز]
- ۸۷۷ [هر گاه زن خواهد که غسل حیض کند بر او لازمست که استبراء کند]
- ۸۷۸ [هر گاه زن زردی ببیند به صفت خون حیض نباشد]
- ۸۷۹ [اگر بر زن مشتبّه شود خون حیض و خون جراحی رحم]
- ۸۸۱ [اگر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آن چه می آید خون حیض است یا خون بکارت]
- ۸۸۱ [خون بکارت از لبهای فرج در نمی گذرد]
- ۸۸۱ [صفات خون حیض]
- ۸۸۲ [هر گاه زنی پنج روز خون ببیند و پنج روز پاکی]
- ۸۸۵ [زن حیض هر گاه در سفر باشد و پاک شود و آب آن قدر نداشته باشد که از برای غسلش کافی باشد]
- ۸۸۶ [بر زن جایز نیست نگاه به فرج دیگری کند]
- ۸۸۸ [زنان حضرت صلی الله علیه و آله وقتی که حیض می شدند نماز نمی کردند]
- ۸۸۹ [هر گاه زنی ادعا کند که در یک ماه سه حیض دیده ام و عده ام سرآمده است آیا می شنوند از او]
- ۸۹۰ [باز کردن مو هنگام غسل]
- ۸۹۲ [استشهاد به فعل همسران پیامبر]
- ۸۹۳ [او هر گاه زنی بزاید و خونش آید ده روز ترک نماز می کند]
- ۸۹۴ [چون اقل حیض سه روز است و اکثرش ده روز است]
- ۸۹۵ [اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز می کند]
- ۸۹۶ [زنی که یک روز یا دو روز در زاییدن داشته باشد یا بیشتر و زردی یا خون ببیند نماز را چه کند؟]
- ۸۹۷ باب التیمم
- ۸۹۷ [آیه تیمم]
- ۸۹۸ [بیان وجه احکام وضو و تیمم]
- ۹۰۱ [تیمم عمار]
- ۹۰۲ [پس هر گاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند]
- ۹۰۵ [شخصی که جنب شود آب را تیمم می کند، چون بیابد آب را پس غسل کند و اعاده نکند نماز را]
- ۹۱۰ [هر گاه شخصی تیمم داشته باشد و به آب رسد و وضو یا غسل نکند]
- ۹۱۱ [اگر کسی بیابد آب را در وقتی که داخل نماز شده قطع کند نماز را و وضو بسازد]

- ۹۱۲ [کسی که تیمم کند و چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد]
- ۹۱۳ [اگر شخصی آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد]
- ۹۱۶ [تیمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حیض آیا مساویند]
- ۹۱۷ [اشخصی که بر بدن او دملها و جراحتهای باشد و جنب شود]
- ۹۱۸ [اشخصی که شکم رو داشته باشد یا عضوی از اعضای او شکسته باشد ایشان را امر به تیمم می کنند]
- ۹۱۹ [اشخص جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد]
- ۹۲۰ [اگر جنب خوف هلاک داشته باشد به سبب سرما تیمم کند]
- ۹۲۱ [اشخصی که در سفر باشد و تیمم کند و نماز کند بعد از آن به آب رسد و اندکی از وقت مانده باشد]
- ۹۲۲ [ای ابو ذر صعید که تیمم ترا کافیست ده سال]
- ۹۲۳ [اگر گاه جنب شود شخصی در سفر و بقدر وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نگیرد]
- ۹۲۷ [غسل جنابت مقدم بر غسل میت است]
- ۹۲۹ [غسل جنابت بر وضو مقدم است]
- ۹۳۱ [خائف از مرض تیمم می کند]
- ۹۳۴ [کسی که در مجامع روز جمعه یا روز عرفه باشد و نتواند به سبب کثرت مردمان که از مسجد بیرون رود]
- ۹۳۵ [کسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد]
- ۹۳۶ [اگر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آن که در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین باشد]
- ۹۳۸ [غسل جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر و حضر]
- ۹۴۱ [زمان غسل جمعه]
- ۹۴۷ [دعای هنگام غسل جمعه]
- ۹۴۹ [غسل روز جمعه مطهر و کفاره است گناهان را از جمعه تا جمعه]
- ۹۵۰ [سبب غسل روز جمعه]
- ۹۵۱ [آداب غسل جمعه]
- ۹۵۴ [خواندن قرآن در حمام]
- ۹۵۶ [واجبست بر مرد که چشم خود را به پوشد از نظر کردن به عورت مردان و زنان نامحرم]
- ۹۵۹ [انظر کردن به عورت کفار مثل نظر کردن به عورت الاغ است]
- ۹۶۱ [حمام بهترین و بدترین خانه است]

- از آداب آنست که آدمی فرزند خود را با خود به حمام نبرد [۹۶۲
- [زن به حمام نرود] [۹۶۳
- [کسی که اطاعت زنش بکند] [۹۶۴
- [شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمد] [۹۶۵
- [بدن خود را به زمین حمام مرساں] [۹۶۶
- [سواک که مسواک کردن در حمام موجب ریختن دندانهاست] [۹۶۸
- [جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غسله حمام] [۹۶۹
- [در روز جمعه زینت کنید] [۹۷۱
- [ناشتا داخل حمام مشوید] [۹۷۲
- [مطلوب این باشد که سر برهنه از حمام بیرون نیایند] [۹۷۳
- [حمام یک روز نه یک روز گوشت بدن را زیاده می کند] [۹۷۳
- [منقولست که آن حضرت سلام الله علیه نوره می کشیدند] [۹۷۴
- [انهی از سلام در حمام] [۹۷۷
- [عورت مؤمن بر مؤمن حرام است] [۹۷۹
- [ران از عورت نیست] [۹۸۳
- [تحریض بر نوره کشیدن] [۹۸۳
- [سزاوار آنست که اجتناب کنند از نوره کشیدن در روز چهارشنبه] [۹۹۱
- [باکی نیست که شخصی ازاله چرک بدن کند در حمام به آرد بو داده] [۹۹۳
- [افایده حنا و نوره] [۹۹۶
- [در تراشیدن سر] [۱۰۰۸
- [اگر فتن مو از بینی سبب حسن رو است] [۱۰۱۱
- [هر جمعه سر خود را شستن به خطمی سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی] [۱۰۱۲
- [شستن سر به سدر روزی را می کشاند] [۱۰۱۳
- [کسی که پاهای خود را بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام] [۱۰۱۴
- [اشاد باش به کسی که از حمام خارج می شود] [۱۰۱۵
- [عمده دردها و مرضها سه است] [۱۰۱۸

- ۱۰۱۹ [سه چیز است که بدن را از هم می پاشند]
- ۱۰۱۹ [ناخن گرفتن در روز جمعه]
- ۱۰۲۳ [گرفتن شارب در هر جمعه]
- ۱۰۲۵ [هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد]
- ۱۰۲۹ [ازنان اندکی از ناخنهای خود را بگذارند از برای زینت]
- ۱۰۳۰ [هر گاه ناخنها و مو را بگیرند سنت است که آن را دفن کنند]
- ۱۰۳۱ [آشانه کردن مو نزد هر نمازی]
- ۱۰۳۶ [سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آن را بداند آنها را ترک نخواهد کرد]
- ۱۰۳۷ [کوتاه کردن موی سر]
- ۱۰۳۸ [هر که موی سر را بگذارد می باید که آن را تربیت نیکو بکند]
- ۱۰۴۴ [تأکید بر باز کردن فرق سر]
- ۱۰۴۶ [پشت لب بالا را بیخ بچینید و ریش را دراز کنید]
- ۱۰۴۷ [در مذمت ریش بلند]
- ۱۰۵۰ [در مدح موی سفید]
- ۱۰۵۱ [در کندن موی سفید]
- ۱۰۵۴ [چهار چیز از اخلاق انبیاست]
- ۱۰۵۴ [زمان ناخن گرفتن و حجامت]
- ۱۰۵۶ باب غسل المیت
- ۱۰۵۶ [در اجر بردن مریض]
- ۱۰۵۹ [در عیادت مریض]
- ۱۰۶۲ [در زیارت برادر مؤمن]
- ۱۰۶۸ [بوسیدن پیشانی و دست مؤمن]
- ۱۰۷۰ [انفع رساندن به مؤمنین]
- ۱۰۷۵ [در ظهور حضرت مهدی]
- ۱۰۷۸ [حقوق مؤمن بر مؤمن]
- ۱۰۸۲ [و اما شروط عیادت]

- ۱۰۸۴ ----- [دعاهای مجرب هنگام مرض]
- ۱۰۸۷ ----- [آداب احتضار و دعاهای آن و تلقین کردن]
- ۱۰۹۵ ----- [عاقلمترین اوقات مؤمن حالت موتست]
- ۱۰۹۹ ----- [توجیه میت به طرف قبله]
- ۱۱۰۲ ----- [توبه قبل از مرگ]
- ۱۱۱۵ ----- [کیفیه قبض روح ملک الموت]
- ۱۱۱۷ ----- [مؤمنی از دار دنیا بیرون نمی رود مگر به رضا و خشنودی]
- ۱۱۱۸ ----- [تلقین موجب نجات است]
- ۱۱۲۱ ----- [اموت فجأه سبب راحتی مؤمن است]
- ۱۱۲۳ ----- [مرگ کفار گناه هر مؤمنی است و تخفیف می دهد گناهان را]
- ۱۱۲۹ ----- [شیطان هنگام مرگ حاضر می شود]
- ۱۱۳۰ ----- [مؤمن محبوب خود را هنگام مرگ می بیند]
- ۱۱۳۱ ----- [مؤمن هنگام مرگ نورانی می شود]
- ۱۱۳۲ ----- [آخرین مزه که آدمی می یابد در وقت مردن مزه انگور است]
- ۱۱۳۲ ----- [ملک الموت چگونه قبض روح مؤمنان می کند]
- ۱۱۳۳ ----- [هر کس که مرگ او را حاضر می شود حضرت رسول و ائمه معصومین را می بیند]
- ۱۱۳۵ ----- [چون جان به حلق می رسد جای او را در بهشت به او می نمایند]
- ۱۱۴۷ ----- [چه کسی جانها را می گیرد]
- ۱۱۴۹ ----- [دوست حضرت امیر المؤمنین آن حضرت را در سه موضع می بیند]
- ۱۱۵۶ ----- [ملک الموت دفع می کند شیطان را از کسی که محافظت نموده است نمازها را]
- ۱۱۶۱ ----- [چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر او ممثل می شود مال او و فرزندانش او و عمل صالح]
- ۱۱۶۳ ----- [هر که در روز جمعه یا شب جمعه بمیرد]
- ۱۱۶۵ ----- [هر میتی که مردن او را نزدیک می شود حق سبحانه و تعالی به او باز می دهد از بصیرت و شنوایی و عقل]
- ۱۱۶۶ ----- [هر گاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت دهد]
- ۱۱۶۷ ----- [هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود]
- ۱۱۶۹ ----- [چون بمیرد واجبست که بگویند کلمه استرجاع را]

- از چه سبب است که میت را غسل می دهند] ----- ۱۱۷۱
- هیچ روحی از بدن بیرون نمی رود تا آن که جای خود را می بیند] ----- ۱۱۷۱
- اگر چه در حالت احرام بحج یا به عمره بمیرد] ----- ۱۱۷۱
- اگر چه بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم] ----- ۱۱۷۱
- اگر گاه زنی در زاییدن تا انتها نفاسش بمیرد] ----- ۱۱۷۲
- اگر چه در غربت بمیرد شهید از دنیا می رود] ----- ۱۱۷۲
- تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که هیچ نفسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد] ----- ۱۱۷۲
- اگر گاه مؤمن می میرد مکانهای که عبادت می کرده بر او می گریند] ----- ۱۱۷۲
- اگر چه فردا را از عمر خود داند پس بد مصاحبت کرده است با مرگ] ----- ۱۱۷۴
- اخذیجه در حال احتضار] ----- ۱۱۷۵
- اگر کسرا ضامنم که به بهشت روند] ----- ۱۱۷۵
- اگر ارامت و تعظیم میت آنست که او را زود به قبر رسانند] ----- ۱۱۷۶
- اگر ثواب غسل دادن میت چه چیز است] ----- ۱۱۷۸
- آیا از جهت غسل میت حدی از آب مقرر هست] ----- ۱۱۸۳
- اگر جهت غسل میت آب را گرم نمی باید کرد] ----- ۱۱۸۷
- اگر میت را تنها مگذارید که شیطان با او بازی می کند] ----- ۱۱۸۸
- اگر میت را در فضای غیر مسقف غسل می توان داد] ----- ۱۱۸۹
- اگر یک از زن و شوهر غسل یکدیگر می توانند داد مطلقا] ----- ۱۱۹۰
- اگر حضرت فاطمه زهرا را حضرت امیر المؤمنین غسل دادند] ----- ۱۱۹۰
- باب المس ----- ۱۱۹۱
- اشاره ----- ۱۱۹۱
- اگر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست] ----- ۱۱۹۱
- اگر غسل نیست مگر در میت آدمی] ----- ۱۱۹۲
- اگر میت آدمی اگر سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست] ----- ۱۱۹۳
- اگر بوسیدن میت نزد مردن خواه نمرده باشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست] ----- ۱۱۹۴
- اگر کسی که جامه او به بدن مرده آدمی رسد یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن بر اوست که بشوید] ----- ۱۱۹۵

- ۱۱۹۶ [کسی که غسل می دهد میت را اول کفن میت را مهیا می کند]
- ۱۱۹۷ [دو چوب از درخت خرما که تر باشد و نوشتن شهادتین بر کفن]
- ۱۲۰۸ [سعی کنید در نفیس بودن کفن که روز قیامت در این کفنها مبعوث خواهید شد]
- ۱۲۱۰ [مستحب است که میت را کفن کنند در جامه که در آن جامه نماز می کرده باشد]
- ۱۲۱۱ [اجایز نیست که میت را کفن کنند به کتان و نه به ابریشم]
- ۱۲۱۵ [سزاوار آنست که پیراهن میت سجاف نداشته باشد و تکمه و بندش را نبندند]
- ۱۲۱۶ [آدابی از غسل میت]
- ۱۲۲۵ [کافور کامل از جهت حنوط میت یا غسل و حنوط هر دو سیزده درم و ثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد]
- ۱۲۲۷ [حنوط مرد و زن مثل یکدیگرند]
- ۱۲۳۲ [چون غاسل فارغ شود از شستن سیم پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید]
- ۱۲۳۲ [چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را به جامه خشک کند تا کفن تر نشود]
- ۱۲۳۲ [اجایز نیست که آب غسله که از بدن میت ریخته می شود در چاه بول و غایط]
- ۱۲۳۴ [اجایز نیست که ناخنهای میت را بگیرند]
- ۱۲۳۴ [غاسل ابتدا می کند به وضو]
- ۱۲۴۰ [مستحبات هنگام کفن]
- ۱۲۴۲ [چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را]
- ۱۲۴۲ [اجایز نیست که بگویند که رفیق کنید به میت یا ترحم کنید بر او که دیرتر او را دفن کنید]
- ۱۲۴۴ [اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمی کنند]
- ۱۲۴۶ [هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او شده است تا روز قیامت]
- ۱۲۴۶ [جنب هر گاه بمیرد او را یک غسل می دهند]
- ۱۲۴۸ [ناخنهای میت را نمی توان گرفت و موی زیر بغل او را نمی توان کند]
- ۱۲۴۸ [اگر زنی بچه سقط کند که خلقتش تمام شده باشد غسل می دهند او را]
- ۱۲۴۹ [کفن واجب سه قطعه است]
- ۱۲۵۴ [حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در سه جامه کفن کردند]
- ۱۲۵۶ [امام باقر در وصیت نامه نوشت که او را کفن کنند در سه جامه]
- ۱۲۵۶ [آمده را می توان در سه جامه سر تا سری کفن کرد بی پیراهن]

- ۱۲۵۶ ----- [زنی که در نفاس بمیرد او را غسل دهند چنانکه زن پاک را غسل می دهند]
- ۱۲۵۹ ----- [زنی که بمیرد و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد] -----
- ۱۲۶۱ ----- [کودک را تا سه سال زنان می توانند غسل دهند] -----
- ۱۲۶۳ ----- [مرد زن و مادر و خواهر خود را غسل می دهد و زن محرم خود را] -----
- ۱۲۶۷ ----- [مردی که بمیرد و نباشد با او مردی مسلمان و نه زن مسلمانی که از خویشان او باشد] -----
- ۱۲۶۸ ----- [پنج کسند که سه روز انتظار ایشان می باید کشید که مبدا سکتہ کرده باشند و نمرده باشند] -----
- ۱۲۷۱ ----- [کسی که آبله داشته باشد و بمیرد آب بر او می ریزند اگر خوف آن باشد که اگر دست بمالند چیزی از پوست او جدا شود] -----
- ۱۲۷۱ ----- [هر گاه شخصی در کشتی بمیرد او را غسل می دهند و سنگی در پای او می بندند و در دریا می اندازند] -----
- ۱۲۷۳ ----- [مرد و زنی را که می خواهند سنگسار کنند غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن می پوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنگ باران می کنند] -----
- ۱۲۷۴ ----- [هر گاه شخصی را از حلق کشیده باشند که راهزنی کرده باشد بعد از سه روز او را از دار به زیر آورند و غسل دهند و نماز کنند و دفن کنند] -----
- ۱۲۷۵ ----- [شخصی که او را درنده یا مرغان خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد با او چه کنند؟] -----
- ۱۲۷۵ ----- [امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل نداد عمار بن یاسر را، و نه هاشم بن عتبہ را] -----
- ۱۲۷۷ ----- [هر گاه به شهید رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل می دهند] -----
- ۱۲۸۰ ----- [حنظله را ملائکه غسل دادند] -----
- ۱۲۸۲ ----- [از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمر بند و زیر جامه را] -----
- ۱۲۸۳ ----- [محرم هر گاه بمیرد غسل می دهند او را به سدر و قراح و غسل کافور نمی دهند] -----
- ۱۲۸۳ ----- [کسی که در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ به فرموده حق سبحانه و تعالی نبوده باشد او را غسل می دهند] -----
- ۱۲۸۴ ----- [هر گاه زن حامله بمیرد و فرزند در شکمش زنده باشد می شکافند] -----
- ۱۲۸۶ ----- [چراغ روشن کردن در خانه امام باقر پس از رحلتش] -----
- ۱۲۸۷ ----- [کسی که جنب باشد و خواهد که میت را غسل دهد مستحب است که وضو بسازد] -----
- ۱۲۸۸ ----- [کسی که غسل دهد میتی را و خون بسیار از او آید و منقطع نشود] -----
- ۱۲۸۸ ----- [غسل مس میت می کند کسی که غسل می دهد میت را] -----
- ۱۲۸۹ ----- [بوسیدن امام صادق ع جنازه اسماعیل را] -----
- ۱۲۹۰ ----- [حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بوسیدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او] -----
- ۱۲۹۱ ----- باب الصلاة علی الميت -----
- ۱۲۹۱ ----- [هر که از عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسد] -----

- ۱۲۹۸ ----- [هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را بیامزد]
- ۱۳۰۰ ----- [پیاده رفتن پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش پیش تابوت]
- ۱۳۰۱ ----- [در حمل تابوت هر جانبی که آسان باشد برمی دارند]
- ۱۳۰۲ ----- [حمل چراغ و آتش با جنازه]
- ۱۳۰۳ ----- [راه رفتن همراه جنازه]
- ۱۳۰۵ ----- [نماز بر آدم ع]
- ۱۳۰۶ ----- [نماز میت خواندن رسول خدا ص]
- ۱۳۰۸ ----- [کسی که نماز کند بر میتی پس باید که نزد سر او بایستد]
- ۱۳۰۸ ----- [اقوال در نماز میت بعد از تکبیرات]
- ۱۳۲۵ ----- [چون از نماز فارغ شود از جای خود به جایی دیگر تا نبیند جنازه را بر دستهای مردان]
- ۱۳۲۵ ----- [علت این که بر بر میت پنج تکبیر می گویند]
- ۱۳۲۷ ----- [کسی که نماز کند بر زن محاذی سینه او می ایستد]
- ۱۳۲۹ ----- [در نماز بر میت سلام نیست مگر در حال تقیه]
- ۱۳۲۹ ----- [حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند]
- ۱۳۳۲ ----- [کسی که تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر با او بیاورند]
- ۱۳۳۵ ----- [کسی که نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که گشته بوده است]
- ۱۳۳۷ ----- [هر گاه شخصی در اثنای نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابد]
- ۱۳۳۸ ----- [چهل مرد مؤمن در نماز بر او یا مطلقا خواه که خداوندا ما از او نمی دانیم مگر خوبی]
- ۱۳۴۰ ----- [نماز بر میت را در مسجد می توان کرد]
- ۱۳۴۱ ----- [هر گاه زنی بمیرد شوهرش احق است به او در نماز]
- ۱۳۴۳ ----- [اولی مردمان به پیش نمازی نماز میت کسی است که ولی او را مقدم دارد]
- ۱۳۴۵ ----- [هر گاه فوت شود از تو نماز کردن بر میت]
- ۱۳۴۷ ----- [اگر دو نفر بر جنازه نماز کنند اشکال یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد]
- ۱۳۴۹ ----- [زن بر زن نماز میت می خواند]
- ۱۳۵۱ ----- [نماز بر هر مسلمانی واجب است و لو خود کشی کرده باشد]
- ۱۳۵۳ ----- [نماز عریانا بر میت]

- ۱۳۵۵ ----- [اگر در اثنای سفر به پاره‌ای چند آدم بر خوردند] -
- ۱۳۵۶ ----- [نماز بر سینه است] -
- ۱۳۵۸ ----- [اگر عضو تام یافت شود] -
- ۱۳۵۸ ----- [اگر گاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز می کنند بر سینه در آن است] -
- ۱۳۵۸ ----- [اگر یافت نشود مگر سر میت نماز بر آن نمی کنند] -
- ۱۳۶۰ ----- [اطفال هر گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد بر او نماز می خوانند] -
- ۱۳۸۰ ----- [ادعا بر غیر مستبصر در نماز میت] -
- ۱۳۸۴ ----- [اگر مرد و زن بودند زن را مقدم می داشتند به جانب قبله] -
- ۱۳۹۲ ----- [اگر گاه شخصی را دعوت کنند به ضیافتی و یا به امور میت بخواند اجابت رفتن به جنازه کند] -
- ۱۳۹۴ ----- [نماز مکن بر جنازه در کفش عجمی یعنی در نعل عربی که پشت پا را نمی پوشاند خوبست] -
- ۱۳۹۶ ----- [ابی وضو نماز میت می توان کرد] -
- ۱۳۹۷ ----- [حایض نماز جنازه می تواند کرد] -
- ۱۳۹۹ ----- [اچون میت را به نزدیک قبر آوری پس به ناگاه او را داخل قبر مکن] -
- ۱۴۰۲ ----- [اولی هر که را خواست داخل قبر می فرستد] -
- ۱۴۰۳ ----- [اچون نظرش به قبر افتد این دعا بخواند] -
- ۱۴۰۳ ----- [حد قبر تا ترقوه است] -
- ۱۴۰۵ ----- [انجویز فرمودند که فرش کنند قبر را به چوب ساج] -
- ۱۴۰۶ ----- [اگر چیزی را در بستاند و در قبر از پیش پاهای میت است] -
- ۱۴۰۷ ----- [ازن را به عرض می گیرند از پیش لحد که پیش قبله است] -
- ۱۴۰۸ ----- [اچون داخل قبر شوی که میتی را به قبر در آوری بخوان سوره حمد و دعاهای دیگر را] -
- ۱۴۱۶ ----- [بالشی از خاک می سازند از برای میت که سرش به زیر نیفتد] -
- ۱۴۱۶ ----- [بندهای کفن را می گشایند] -
- ۱۴۱۷ ----- [اتلقین میت در قبر] -
- ۱۴۱۹ ----- [اگر گاه قبر او را زیارت کنی رو به قبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان] -
- ۱۴۲۰ ----- [اچون قبر درست شود و پر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو به قبر باشی] -
- ۱۴۲۷ ----- [اتلقین برای دفع نکیر و منکر] -

- باب التّعزیه و الجزع عند المصیبه و زیاره القبور و التّوح و الماتم ۱۴۳۱
- اشاره ۱۴۳۱
- اھر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را [..... ۱۴۳۱
- تّعزیه قبل و بعد از دفن [..... ۱۴۳۱
- از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب مصیبت ترا به بیند [..... ۱۴۳۲
- اسزاوار است صاحب مصیبت ردا نپوشد [..... ۱۴۴۰
- اسزاوار نظر به هم سایگان میت آنست که اطعام کنند سه روز بیت میت را [..... ۱۴۴۱
- از رحمت الهی دور است کسی که ردا نپوشد در مصیبت دیگران [..... ۱۴۴۱
- ادریدن جامه در عزا [..... ۱۴۴۱
- افشار قبر بر سعد بن معاذ [..... ۱۴۴۳
- اصبر در مصیبت [..... ۱۴۴۵
- انسان فراموش می کند [..... ۱۴۵۳
- اجری که در صبر هست [..... ۱۴۵۵
- اچون اسماعیل از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و بی ردا بیرون آمدند [..... ۱۴۵۶
- احضرت سید الساجدین علیه السلام هر گاه جنازه می دیدند [..... ۱۴۵۶
- اچون ابراهیم فرزند سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فوت شد [..... ۱۴۵۹
- ابلا و صبر هر دو متوجه مؤمن می شوند [..... ۱۴۶۱
- اخراج زن در ماتم [..... ۱۴۶۲
- ادر قبر مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد و آنها شیعیان صالحند [..... ۱۴۶۴
- ازیارت قبرهای مؤمنان و از بنا کردن مسجدها در قبرستان [..... ۱۴۷۰
- اسلام بر اهل قبور [..... ۱۴۷۴
- اسخن با اهل قبور [..... ۱۴۷۵
- احضرت فاطمه هر صبح شنبه زیارت قبور شهدا و زیارت حمزه می آمدند [..... ۱۴۷۹
- اھر گاه داخل شوی در قبرستان پس بگو [..... ۱۴۸۰
- ازمان زیارت اهل قبور [..... ۱۴۸۵
- اکافر اهل خود را زیارت می کند چه می بیند [..... ۱۴۸۷

- ۱۴۸۹ ----- [مؤمن میت هر گاه کسی به زیارت او می رود به او انس می گیرد]
- ۱۴۸۹ ----- [سه روز ماتم میت را می گیرند]
- ۱۴۸۹ ----- [حضرت رسول در وقتی که خیر شهادت جعفر رسید فرمودند که از برای اهل خانه جعفر طعامی مهیا کنید]
- ۱۴۹۳ ----- [کسی ترک زینت نکند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود]
- ۱۴۹۳ ----- [نوحه گر دادن حلاست]
- ۱۴۹۴ ----- [امزد نوحه گری حلال است]
- ۱۴۹۴ ----- [پیامبر امر کردند بر حمزه گریه کنند]
- ۱۴۹۵ ----- [انماز از طرف میت]
- ۱۴۹۷ ----- [هدیه برای میت]
- ۱۵۱۰ ----- [ادعای ابو ذر بر قبر فرزندش]
- ۱۵۱۲ ----- باب النوادر
- ۱۵۱۲ ----- اشاره
- ۱۵۱۲ ----- [امرگ فقیه شیطان را شاد می کند]
- ۱۵۱۴ ----- [امرگ پسر هیجده ساله]
- ۱۵۱۵ ----- [اهلاک قبل از قیامت]
- ۱۵۱۵ ----- [تهنیت بر مصیبت]
- ۱۵۱۶ ----- [شخصی که به پسر خود یا به دختر خود بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد]
- ۱۵۱۷ ----- [صبر بر دو قسم است]
- ۱۵۱۹ ----- [رضا به قضای خدا]
- ۱۵۲۰ ----- [گریه ساکن می گرداند غم و اندوه را]
- ۱۵۲۰ ----- [بهترین و غمناکترین چیز دنیا]
- ۱۵۲۱ ----- [ترحم بر یتیم]
- ۱۵۲۴ ----- [از رسول خدا منقولست که فرمودند حق تعالی کراهت دارد از برای من شش چیز را]
- ۱۵۲۵ ----- [خاک غیر قبر را در قبر نریزند]
- ۱۵۲۵ ----- [کفن از پاکترین اموال باشد]
- ۱۵۲۷ ----- [امرگ شیعیان به شکم درد است]

- ۱۵۲۷ ----- [معنای حدیث من جدد قبرا]
- ۱۵۳۲ ----- [جسد مؤمن هم می پوشد]
- ۱۵۳۴ ----- [بدن پیامبر و ائمه سالم می ماند]
- ۱۵۳۵ ----- [عرضه اعمال بر رسول خدا]
- ۱۵۳۶ ----- [عذاب قبر بر مصلوب]
- ۱۵۳۷ ----- [اگر سر و ریش میت را پیش از غسل سدر به کف سدر و خطمی بشویند]
- ۱۵۳۷ ----- [غسل میت مثل غسل جنب است]
- ۱۵۳۸ ----- [اباکی نیست که میت بالای میت بایستی و غسل دهی]
- ۱۵۳۸ ----- [املائکه در تشییع جنازه]
- ۱۵۳۹ ----- [بعضی از مستحبات غسل میت]
- ۱۵۴۰ ----- [روح در بالای جسد]
- ۱۵۴۰ ----- [ارواح بر صفت اجساد یعنی در قالب مثالی در درختیند از درختهای بهشت]
- ۱۵۴۷ ----- [جنازه یوسف در شام]
- ۱۵۵۱ ----- [بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات اوست]
- ۱۵۵۱ ----- [حق نیافریده است یقینی را که شکی در او نباشد شبیه تر از مردن]
- ۱۵۵۲ ----- [اول کسی که از جهت او را در تابوت گذاشتند از مسلمانان]
- ۱۵۵۶ ----- باب فرض الصلاة
- ۱۵۵۶ ----- اشاره
- ۱۵۵۷ ----- [انمازهای واجب]
- ۱۶۱۰ ----- [غفلت از نماز]
- ۱۶۱۹ ----- [ارد الشمس]
- ۱۶۲۸ ----- [واجبات بر عباد]
- ۱۶۳۹ ----- [سبک شمردن نماز]
- ۱۶۴۶ ----- [حق سبحانه و تعالی نماز را بر ده وجه مقرر ساختند]
- ۱۶۴۸ ----- [سجده کردن بر زمین فریضه است و بر غیر زمین سنت است]
- ۱۶۴۹ ----- باب فضل الصلاة

- ۱۶۴۹ ----- [اجر کامل در نماز کامل]
- ۱۶۵۶ ----- [نماز با ملائکه]
- ۱۶۵۷ ----- [یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج]
- ۱۶۵۹ ----- [ادو رکعت نماز برای خدا]
- ۱۶۶۵ ----- [نماز بهترین عمل]
- ۱۶۶۷ ----- [سجود زیاد]
- ۱۶۶۸ ----- [ثواب نماز نافله]
- ۱۶۷۰ ----- [نماز اخر وصیتهای پیغمبرانست]
- ۱۶۷۲ ----- [نماز ستون دین است]
- ۱۶۷۳ ----- [نماز مثل نهر آب است]
- ۱۶۷۴ ----- [یک نماز مقبول]
- ۱۶۹۰ ----- [انتظار نماز]
- ۱۶۹۳ ----- [باب علّه وجوب خمس صلوات فی خمسہ مواقیت]
- ۱۶۹۳ ----- [اشاره]
- ۱۶۹۳ ----- [علت وجوب پنج نماز]
- ۱۷۰۹ ----- [علت دیگر وجوب پنج نماز]
- ۱۷۱۲ ----- [علت دیگر وجوب پنج نماز]
- ۱۷۱۶ ----- [باب مواقیت الصلوات]
- ۱۷۱۶ ----- [وقت نماز ظهر و عصر]
- ۱۷۳۴ ----- [وقت نماز مغرب]
- ۱۷۴۱ ----- [وقت نماز عشاء]
- ۱۷۵۸ ----- [وقت نماز صبح]
- ۱۷۶۴ ----- [وقت نماز جمعه]
- ۱۷۶۶ ----- [اگر هنگام نماز وقت داخل شود]
- ۱۷۶۷ ----- [اگر وقت معلوم نباشد]
- ۱۷۷۱ ----- [نماز به غیر قبله]

- باب معرفه زوال الشَّمس ----- ۱۷۷۴
- باب ركود الشَّمس ----- ۱۷۸۵
- باب معرفه زوال اللیل ----- ۱۷۹۱
- باب صلاه رسول الله ----- ۱۷۹۳
- باب فضل المساجد و حرمتها و ثواب من صَلَّى فيها ----- ۱۷۹۹
- [احترام مساجد و حرمتها] ----- ۱۷۹۹
- [انماز در مسجد الحرام] ----- ۱۸۰۱
- [انماز در مسجد النبى] ----- ۱۸۰۲
- [امساجد چهارگانه] ----- ۱۸۰۸
- [محل دفن حضرت فاطمه] ----- ۱۸۱۰
- [انماز در مسجد قبا] ----- ۱۸۱۲
- [انماز در مسجد الغدير] ----- ۱۸۲۱
- [انماز در مسجد خيف] ----- ۱۸۲۴
- [انماز در مسجد كوفه] ----- ۱۸۲۸
- [انماز در مسجد سهله] ----- ۱۸۴۰
- [انماز در مسجد برائنا] ----- ۱۸۴۴
- [احترام مسجد] ----- ۱۸۴۸
- [انظافت مسجد] ----- ۱۸۵۲
- [انماز در بيت المقدس] ----- ۱۸۵۴
- [اثواب بناى مسجد] ----- ۱۸۵۶
- [امساجد سقف دار] ----- ۱۸۵۷
- [امحراب مساجد] ----- ۱۸۵۸
- [اسفيد كردن مسجد به پخته شده به عذره انسان] ----- ۱۸۶۱
- [امسجد كردن مكان نجس] ----- ۱۸۶۵
- [هر كه به مسجد رود يكي از هشت چيز را مى يابد] ----- ۱۸۶۶
- [اعلان گم شده در مسجد] ----- ۱۸۶۹

- ۱۸۷۰ [اطفال و مجانین در مساجد]
- ۱۸۷۱ [شعر گفتن در مساجد]
- ۱۸۷۶ [هر که روشن کند چراغی را در مسجدی از مساجد الهی]
- ۱۸۷۷ [آخارج کردن چیزی از مسجدی به مسجد دیگر]
- ۱۸۷۷ [اجایز نیست حیض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن]
- ۱۸۷۹ [مساجد خانه خداست]
- ۱۸۸۱ [خانهای که در آن خانه نماز شب می کنند]
- ۱۸۸۲ [امناره برای مسجد]
- ۱۸۸۳ [خداوند بواسطه پیران مسجد بر همه رحم می کند]
- ۱۸۸۴ [آداب دخول مسجد]
- ۱۸۹۰ باب المواضع الّتی تجوز فیها الصلاه و المواضع الّتی لا تجوز فیها
- ۱۸۹۰ اشاره
- ۱۸۹۱ [همه زمین محل نماز است]
- ۱۸۹۳ [ده موضع است که در آن مواضع نماز نمی توان کرد]
- ۱۸۹۴ [مکروه است نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه]
- ۱۸۹۷ [جایی که سجده نمی توان کرد]
- ۱۸۹۸ [نماز کردن در رخت کن حمام]
- ۱۹۰۰ [قبور را جایز نیست که قبله کنند]
- ۱۹۰۲ [وسط شارع عام جایز نیست نماز کردن]
- ۱۹۰۴ [نماز در اصطبل گوسفندان]
- ۱۹۰۸ [نماز کردن در خانهای مجوس]
- ۱۹۰۹ [آب ریختن در مکان نماز]
- ۱۹۱۰ [نماز در معابد نصاری و یهود]
- ۱۹۱۱ [نماز بر مکان بول شده]
- ۱۹۱۴ [نماز در مکان سرگینی]
- ۱۹۱۸ [نماز بر لباس نجس]

- ۱۹۱۹ ----- [نماز بر فرش نقش دار]
- ۱۹۲۳ ----- [نماز در خانه ای که در آن خانه سگ باشد]
- ۱۹۲۸ ----- [نماز کردن در حجره ای که در آنجا شرابی در ظرفی باشد]
- ۱۹۲۹ ----- [نماز خواندن در موضعی باشد که قدرت بر زمین نداشته باشد]
- ۱۹۲۹ ----- [نماز در بند]
- ۱۹۲۹ ----- [نماز زن و مرد در اطاق واحد]
- ۱۹۳۶ ----- باب ما یصلی فیه و ما لا یصلی فیه من الثیاب و جمیع الانواع
- ۱۹۳۶ ----- اشاره
- ۱۹۳۷ ----- [نماز در پوست حیوانی که مرده باشد]
- ۱۹۴۰ ----- [نماز در لباسی که دست اهل کتاب بر آن مالیده باشد]
- ۱۹۴۴ ----- [اشخصی که یک جامه داشته باشد و نجس شده باشد]
- ۱۹۴۸ ----- [عروض نجاست در وسط نماز]
- ۱۹۵۱ ----- [اشمشیر بمنزله رداست]
- ۱۹۵۲ ----- [نماز مقابل شمشیر]
- ۱۹۵۳ ----- [نماز مقابل چند چیز]
- ۱۹۵۴ ----- [نماز مقابل چراغ یا آتش]
- ۱۹۶۱ ----- [نماز در لباس سیاه]
- ۱۹۶۷ ----- [نماز در انگشتر آهنی]
- ۱۹۷۰ ----- [نماز در انگشتر طلا]
- ۱۹۷۴ ----- [نماز در لباس ابریشمی]
- ۱۹۷۶ ----- [نماز در برابر چند چیز]
- ۱۹۸۰ ----- [اشخصی که نماز کند و کسی سنگی بر او اندازد و خون روان شود]
- ۱۹۸۳ ----- [نماز مقابل قرآن باز]
- ۱۹۸۵ ----- [حفظ رکعات با انگشتر]
- ۱۹۸۶ ----- [نماز با دهان بسته]
- ۱۹۸۶ ----- [نماز با درهم]

- ۱۹۸۷ ----- [جایز است که لنگی یا دستمالی را بالای پیراهن ببندد]
- ۱۹۹۱ ----- [اگر شمشیری داشته باشد و جامه نداشته باشد که عورت را به آن به پوشاند]
- ۱۹۹۲ ----- [امام حسین صلوات الله علیه نماز کردند در یک جامه که نصف ساق را گرفته بود]
- ۱۹۹۳ ----- [حضرت زهرا صلوات الله علیها نماز کردند در پیراهنی و مقنعه صغیره که بر سر مبارک گرفته بودند]
- ۱۹۹۶ ----- [اگر عقربی یا مار افعی یا هر ماری را که به بیند در وقتی که نماز می کند]
- ۱۹۹۷ ----- [نماز در لباس مشکوک]
- ۲۰۰۲ ----- [لباس در پوست حلال گوشت]
- ۲۰۰۴ ----- [ردا مستحب است]
- ۲۰۰۶ ----- [انهی از صماء]
- ۲۰۰۷ ----- [برهنه از دریا و امثال آن برهنه و ایستاده اگر کسی او را نبیند و اگر خوف دیدن باشد نشسته نماز می خواند]
- ۲۰۰۸ ----- [نماز در لباس مجوسی]
- ۲۰۱۰ ----- [اتوشح به ازار روی پیراهن]
- ۲۰۱۲ ----- [آیا جایز است که مردی نماز کند و هر دو جانب ردا را بپاویزد]
- ۲۰۱۴ ----- [اشخصی که نماز کند و هوا بسیار گرم باشد و خوف داشته باشد که اگر پیشانی را بر زمین گذارد بسوزد]
- ۲۰۱۵ ----- [سجده بر چوب و گیاهان غیر خوراکی]
- ۲۰۱۶ ----- [نماز در پوست حرام گوشت]
- ۲۰۱۹ ----- [نماز در پوست خز]
- ۲۰۲۷ ----- [نماز مکن در حریر محض]
- ۲۰۴۱ ----- [نماز کردن در جامه چند رنگ]
- ۲۰۴۳ ----- [نماز در سنجاب و حواصلی که در خوارزم صید می کنند]
- ۲۰۴۷ ----- [نماز کردن در پشم حیوانی که مرده باشد و ماکول اللحم باشد]
- ۲۰۵۳ ----- [نماز با مو و ناخن انسان]
- ۲۰۵۸ ----- [نماز در برطله]
- ۲۰۵۹ ----- [نماز کردن در عمامه بی حنک]
- ۲۰۶۴ ----- [خروج یا وضو برای حاجت]
- ۲۰۶۶ ----- [اقرائت در نماز و دهان بسته باشد]

- ۲۰۶۸ [انماز شخص رنگ بسته]
- ۲۰۷۳ [باکی نیست که شخصی نماز کند در یک جامه]
- ۲۰۷۸ باب ما یسجد علیه و ما لا یسجد علیه
- ۲۰۷۸ [مقدمه]
- ۲۰۸۲ [سجده بر تربت امام حسین ع]
- ۲۰۸۵ [زنان به انگشت خود حساب تسبیح را نگاه دارند]
- ۲۰۸۶ [سجود بر چیز است که از زمین روید و نخورند و نپوشند]
- ۲۰۹۱ [سجده بر آستین]
- ۲۰۹۳ [اگر در پیشانی دمل باشد]
- ۲۰۹۶ [گذاشتن بعضی از اعضاء بر غیر مسجود]
- ۲۰۹۹ [مقدار محل سجده]
- ۲۱۰۰ [انحوه سجده کردن]
- ۲۱۰۱ [سجده بر قیر و گچ]
- ۲۱۰۴ [سجده بر کاغذ]
- ۲۱۰۶ [سجده بر گلیم و قالی]
- ۲۱۰۹ [سجده بر سنگ ریزه]
- ۲۱۱۳ [مقدار پیشانی]
- ۲۱۱۳ [فوت کردن بر مکان سجده]
- ۲۱۱۴ [پاک کردن خاک از پیشانی]
- ۲۱۱۶ باب علّه التّهی عن السجود علی المأکول و الملبوس دون الارض و ما أنبتت من سواهما
- ۲۱۲۰ باب القبله
- ۲۱۲۰ اشاره
- ۲۱۲۰ [کعبه قبله مسجد الحرام است]
- ۲۱۲۷ [قبله کسی که در کعبه است]
- ۲۱۳۰ [کعبه تا آسمان قبله است]
- ۲۱۳۰ [انماز به بیت المقدس]

- ۲۱۳۴ [مردی که کور باشد و نماز کرده باشد بر خلاف قبله]
- ۲۱۳۸ [نماز متحیر به قبله]
- ۲۱۴۲ [کراهه نماز مقابل بعضی از اشیاء]
- ۲۱۴۳ [نظافت مسجد]
- ۲۱۴۴ [اجماع مقابل قبله]
- ۲۱۴۴ [ابول مقابل قبله]
- ۲۱۴۴ [آب دهان مقابل قبله]
- ۲۱۴۵ [کسی که قبله را نداند]
- ۲۱۴۷ [ابین مشرق و مغرب قبله است]
- ۲۱۵۱ [انحراف از قبله در نماز]
- ۲۱۵۴ [نماز اعاده نمی شود مگر برای پنج چیز]
- ۲۱۵۴ [انافله سواره]
- ۲۱۵۵ [هر گاه شیری متوجه شود و ترسی که اگر صبر کنی نمازت فوت شود]
- ۲۱۵۶ [واعظ قبله متعظ است]
- ۲۱۵۸ [قبله در شب]
- ۲۱۵۹ باب الحدّ الذی یؤخذ فیہ الصّبیان بالصّلاه
- ۲۱۵۹ [در شش سالگی امر به نماز می شود]
- ۲۱۶۴ [تعلیم کودکان از سه سالگی]
- ۲۱۶۶ فائده
- ۲۱۷۰ باب الاذان و الاقامه و ثواب المؤذنین
- ۲۱۷۰ اشاره
- ۲۱۷۰ [اذان جبرئیل]
- ۲۱۸۸ [جایز است که اذان به گویی و وضو نداشته باشی]
- ۲۱۸۸ [اذان در حال نشسته]
- ۲۱۹۰ [ثواب مؤذن بین اذان و اقامه]
- ۲۱۹۱ [نماز اضعف مأمومین]

- ۲۱۹۱ [در اذان وقف کنند بر آخر تکبیرات]
- ۲۱۹۲ [بلال بعد از رسول الله اذان نگفت]
- ۲۱۹۴ [هر گاه مردی اذان را بگوید دو انگشت خود را در دو گوش خود بگذارد]
- ۲۱۹۴ [جزم آخر اذان]
- ۲۱۹۶ [اذان و اقامه بلند باشد]
- ۲۱۹۷ [فاصله میان اذان و اقامت به نشستن یا به حرف زدن یا به تسبیح]
- ۲۱۹۹ [هر گاه اقامه گفته شود حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد]
- ۲۲۰۱ [آن که بهتر است اذان می گوید]
- ۲۲۰۲ [هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید]
- ۲۲۰۲ [حق سبحانه و تعالی می آمرزد مؤذن را آن مقدار که چشم او کار کند]
- ۲۲۰۴ [کسی هفت سال اذان بگوید]
- ۲۲۰۶ [کمترین اذان و اقامه]
- ۲۲۰۸ [حضرت سید المرسلین جمع فرمودند میان نماز ظهر و عصر به یک اذان و دو اقامه]
- ۲۲۱۰ [هر که نماز کند با اذان و اقامه در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان]
- ۲۲۱۲ [ادعای هنگام شنیدن اذان]
- ۲۲۱۹ [کسی که اذان و اقامه را فراموش کند]
- ۲۲۲۲ [اثویبی که متعارفست میان عامه]
- ۲۲۲۵ [اذان بچه غیر بالغ]
- ۲۲۲۶ [کیفیه اذان]
- ۲۲۲۹ [اذان با تقیه]
- ۲۲۳۰ [اضافه کردن در اذان]
- ۲۲۳۴ [مؤذنین امناء الله هستند]
- ۲۲۳۶ [فاصله بین اذان و اقامه]
- ۲۲۳۷ [در سفر اقامه کافی است]
- ۲۲۳۹ [هر گاه اذان گویی در راه یا در خانه ات و اقامه را در مسجد بگویی]
- ۲۲۳۹ [یک نفر اذان بگوید و دیگری اقامه]

- ۲۲۳۹ [اذان بلند موجب بچه دار شدن می شود]
- ۲۲۴۱ [روایت اذان موجب کثرت رزق می شود]
- ۲۲۴۱ [حدیث بلال از رسول الله در باره اذان]
- ۲۲۶۲ [اذان گفتن رسول الله]
- ۲۲۶۲ [رسول الله دو مؤذن داشت]
- ۲۲۶۴ [اذان بلال برای حضرت زهرا]
- ۲۲۶۶ [اذان و اقامه بر زن نیست]
- ۲۲۷۱ [نماز عیدین اذان و اقامه ندارد]
- ۲۲۷۲ [هر کس ترسید اذان بگوید]
- ۲۲۷۲ [چون فرزندی متولد شود اذان بگویند در گوش راست او و اقامه در گوش چپ او]
- ۲۲۷۳ [تکرار اسم پیامبر در اذان]
- ۲۲۷۴ [اذان نماز جمعه]
- ۲۲۷۵ [علت امر به اذان]
- ۲۲۸۸ [انجام یک نماز کامل توسط امام صادق ع]
- ۲۲۹۷ [تعلیم نماز توسط امام صادق ع]
- ۲۳۰۶ [هر گاه بنده در نماز رو به جاها کند یا در دل خود دیگران را در آورد]
- ۲۳۰۷ [فوت کردن به موضع سجود]
- ۲۳۰۸ [دستها را بلند کن از جهت تکبیر]
- ۲۳۱۰ [تکبیرات ابتدای نماز]
- ۲۳۲۷ [حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز جماعتش از همه کس تمام تر و مختصرتر بود]
- ۲۳۲۸ [بلند کردن دست هنگام تکبیر]
- ۲۳۲۹ [قرآءه در نماز]
- ۲۳۳۵ [جمع بین دو سوره در نماز واجب]
- ۲۳۳۷ [قرآءه عزائم در نماز]
- ۲۳۴۳ [سوره های مستحب در هر روز]
- ۲۳۴۶ [چهر به بسم الله]

- ۲۳۵۰ [نمازهای بلند]
- ۲۳۵۸ [امر به قراءه قران در نماز]
- ۲۳۶۸ [بلند خواندن در بعض نمازها]
- ۲۳۶۹ [بحث در رکوع]
- ۲۳۶۹ [انحوه رکوع]
- ۲۳۷۰ [اذکر رکوع]
- ۲۳۷۸ [سجود]
- ۲۳۷۸ [مقدمه سجود]
- ۲۳۸۰ [چرا در رفتن به سجده دستها را پیش از زانوها بر زمین می گذارند]
- ۲۳۸۰ [اگر در میان دستهای تو و زمین جامه باشد که دستت به زمین نرسد باکی نیست]
- ۲۳۸۱ [امستحبات سجود]
- ۲۳۸۵ [اذکر سجود]
- ۲۳۸۸ [اقعاء آنست که شکم سر پاها را بر زمین گذارد و پاشنه پا را بر نشست گاه گذارد]
- ۲۳۸۹ [سجود نهایت مرتبه تذلل است]
- ۲۳۹۰ [چه معنی دارد سجده اول]
- ۲۳۹۱ [یک رکعت ایستاده برابر است با دو رکعت نشسته]
- ۲۳۹۳ [اذکر رکوع]
- ۲۳۹۴ [سجده دوم]
- ۲۳۹۸ [قنوت]
- ۲۳۹۸ [قنوت سنتی است از سنن حضرت سید المرسلین]
- ۲۴۰۰ [کمترین آن چه کافی است از قنوت]
- ۲۴۰۶ [ادعای فارسی در نماز]
- ۲۴۱۰ [گریه کردن که صدا داشته باشد]
- ۲۴۱۴ [جهر و اخفات در قنوت]
- ۲۴۱۶ [تشهد]
- ۲۴۱۶ [اذکر تشهد]

- ۲۴۲۲ [تشهد دوم]
- ۲۴۳۳ [اسلام نماز]
- ۲۴۴۱ [تعقیبات نماز]
- ۲۴۴۹ [زندگی علی ع و فاطمه س]
- ۲۴۵۳ [دنباله تعقیبات]
- ۲۴۵۴ [باب التَّعْقِيبِ]
- ۲۴۵۴ [مقدمه]
- ۲۴۵۶ [کمترین چیزی دعا عقب نماز]
- ۲۴۵۷ [خواندن توحید]
- ۲۴۶۱ [دعای یوسف در عقب هر نماز واجب]
- ۲۴۶۱ [دعای امام صادق ع]
- ۲۴۶۴ [دعای بی جواب نمی ماند]
- ۲۴۶۵ [آخر سخنان در تعقیب]
- ۲۴۶۶ [ابلا بردن دست در حال دعا]
- ۲۴۶۷ [دعای بعد از نماز ظهر]
- ۲۴۶۹ [دعای بعد از نماز مغرب]
- ۲۴۷۱ [دعای بعد از نماز صبح]
- ۲۴۷۵ [دعای بعد از هر نمازی]
- ۲۴۹۷ [باب سجده الشکر و القول فیها]
- ۲۴۹۷ [اشاره]
- ۲۴۹۸ [ذکر سجده شکر]
- ۲۵۰۱ [سجده شکر مکن نزد سنتیان و تقیه به جا آور]
- ۲۵۰۲ [دست کشیدن به صورت بعد از دعا]
- ۲۵۰۴ [ذکر در سجده سهو صد مرتبه]
- ۲۵۰۹ [یک سجده شکر کند با وضو]
- ۲۵۱۳ [گذاشتن گونه بر زمین]

- ۲۵۱۶ [یا رب یا رب گفتن در سجده]
- ۲۵۲۰ [دعا امام سجاد در سجده سهو]
- ۲۵۲۳ [دعای امام باقر در سجده سهو]
- ۲۵۲۴ [شخصی که سجده شکر کند دستها را تا مرفق بر زمین گذارد]
- ۲۵۲۵ [کمترین ذکر در سجده سهو]
- ۲۵۲۶ [تأکید بر سجده سهو]
- ۲۵۳۲ باب ما يستحب من الدعاء عند كل صباح و مساء
- ۲۵۳۲ [مقدمه]
- ۲۵۳۴ [هر که ده نوبت پیش از طلوع آفتاب و ده نوبت پیش از شام این تهلیل را بگوید]
- ۲۵۳۷ [دعای بعد از نماز صبح]
- ۲۵۴۳ [دعای صبح و شب]
- ۲۵۵۰ باب احکام التهو فی الصلاه
- ۲۵۵۰ [مقدمه]
- ۲۵۵۰ [وسوسه در سهو]
- ۲۵۵۳ [شمارش با دست یا ریگ]
- ۲۵۵۴ [کئی الشک]
- ۲۵۵۸ [اعاده کرده نمی شود نماز مگر از پنج چیز]
- ۲۵۵۹ [اشک در دو رکعتی]
- ۲۵۶۵ [بنای بر اکثر]
- ۲۵۶۷ [سجده سهو]
- ۲۵۷۳ [کسی که شک کند در اذان وقتی که شروع کرده در اقامه]
- ۲۵۷۴ [کسی که یقین کند که اذان و اقامه نگفته است سهو]
- ۲۵۷۶ [هر که یقین کند که تکبیر احرام را فراموش کرده است]
- ۲۵۸۳ [بلند و یواش خواندن نماز]
- ۲۵۸۸ [سهو در قراءه]
- ۲۵۹۳ [اشک در رکوع]

- ۲۵۹۵ [افضای اجزاء فراموش شده]
- ۲۵۹۸ [اشخصی نماز کند و به خاطرش رسد که یک سجده زیاد کرده است]
- ۲۶۰۱ [انسیان یک رکعت]
- ۲۶۰۳ [اشک در دو رکعت آخر]
- ۲۶۰۳ [اشک در نماز صبح]
- ۲۶۰۴ [اسلام آخر]
- ۲۶۰۵ [هر گاه ندانی که دو رکعت نماز کرده یا چهار رکعت]
- ۲۶۰۶ [اشک در رکعت پنجم]
- ۲۶۰۷ [اشخصی که نماز ظهر را پنج رکعت بکند]
- ۲۶۰۹ [هر گاه کسی از شما شک کند در نمازش و نداند که زیاد کرده است یا کم کرده]
- ۲۶۱۱ [کسی چهار رکعت کرده یا پنج رکعت]
- ۲۶۱۲ [اشخصی که داخل شود با امام در نمازش و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشد]
- ۲۶۱۲ [اشخصی نداند که دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت]
- ۲۶۱۵ [اشخصی که نداند که سه رکعت کرده است یا دو رکعت]
- ۲۶۱۷ [هر گاه شک کنی بنا بر یقین بگذار]
- ۲۶۱۸ [اتشهد فراموش شده]
- ۲۶۲۱ [کسی بعد از نماز شک کند و نداند که سه رکعت نماز کرده است]
- ۲۶۲۲ [اشک بین سه و چهار]
- ۲۶۲۷ [اگر فراموشی کنی نمازی را و ندانی که چه نماز است]
- ۲۶۲۷ [اکلام زائد در نماز]
- ۲۶۲۹ [اگر فراموش کنی نماز ظهر را]
- ۲۶۳۵ [هر گاه نمازی فوت شود از تو هر وقت که به خاطرت رسد آن نماز را کن]
- ۲۶۳۶ [هر که را فوت شود نماز ظهر و عصر]
- ۲۶۴۰ [اگر فراموش کنی تشهد را یا سلام را]
- ۲۶۴۱ [کسی که یقین به هم رساند که شش رکعت نماز کرده است]
- ۲۶۴۲ [اشخصی که نماز کند و شخصی بیاید و در جانب چپ او بایستد و اقتدا کند]

- ۲۶۴۲ [کسی که واجب شود بر او سجده سهو و فراموش کند]
- ۲۶۴۳ [اگر در نماز جماعت باشد و گمانش این باشد که نماز ظهر است و ظاهر شود که نماز عصر است]
- ۲۶۴۴ [باکی نیست که نماز ظهر را اقتدا کند به امامی که نماز عصر کند]
- ۲۶۴۶ [سهو پیامبر در نماز]
- ۲۶۴۸ [ابرسی سهو النبی]
- ۲۶۵۸ [اقضای نماز]
- ۲۶۵۸ باب صلاه المریض و المغمی علیه و الضعیف و المبطون و الشيخ الکبیر و غیر ذلک
- ۲۶۵۸ اشاره
- ۲۶۵۸ [نماز مریض]
- ۲۶۶۶ [نماز مغمی علیه]
- ۲۶۶۹ [نماز مبطون]
- ۲۶۷۱ [نماز غیر قادر بر قیام]
- ۲۶۷۳ [انافله نشسته]
- ۲۶۷۴ [انحوه نشستن]
- ۲۶۷۶ [نماز با ایماء]
- ۲۶۷۷ [ابروز نجاست در نماز]
- ۲۶۸۰ [انحراف از قبله]
- ۲۶۸۳ [اکلام بی جا]
- ۲۶۸۶ [اشخصی که او را پیچش شکمی باشد]
- ۲۶۸۷ [اخنده در نماز]
- ۲۶۸۸ باب التسلیم علی المصلی
- ۲۶۹۵ باب المصلی تعرض له التباع و الهوام فیقتلها
- ۲۶۹۹ باب المصلی یرید الحاجه
- ۲۶۹۹ اشاره به سر و به دست در نماز برای مرد و دست زدن برای زن]
- ۲۷۰۲ [اکار غیر مخل به نماز]
- ۲۷۱۱ باب ادب المرأه فی الصلاه

- ۲۷۱۱ [ابر زنان اذان و اقامه، و نماز جمعه و جماعت نیست]
- ۲۷۱۴ [نماز زن در پیراهن و مقنعه]
- ۲۷۲۰ [بهترین مساجد زنان خانهای ایشان است]
- ۲۷۲۸ [باب الادب فی الانصراف من الصلاه]
- ۲۷۳۰ [باب الجماعه و فضلها]
- ۲۷۳۰ [آیات نماز جماعت]
- ۲۷۳۱ [نماز جمعه به جماعت باشد]
- ۲۷۳۳ [اثواب جماعت]
- ۲۷۳۴ [نماز در مسجد]
- ۲۷۴۱ [ادو نفر جماعتند]
- ۲۷۴۲ [مؤمن به تنهایی جماعت است]
- ۲۷۴۵ [جماعت در نماز صبح و عشاء]
- ۲۷۴۷ [نماز در کفش]
- ۲۷۴۸ [اولی الناس به امامت جماعت]
- ۲۷۵۹ [کسانی که امامت نمی کنند]
- ۲۷۷۶ [امام جماعت نشسته نباشد]
- ۲۷۷۷ [جماعت افضل بر اول وقت است]
- ۲۷۸۰ [اگر امام و مأوم اختلاف کردند]
- ۲۷۸۲ [هر که نماز واجب خود را به جا آورد و بعد از آن با ستیان یا وضو نماز گذارد]
- ۲۷۸۳ [هر که با ستیان در صف اول ایشان نماز کند]
- ۲۷۹۰ [نماز در لباس واحد]
- ۲۷۹۲ [نماز مستحب در وقت واجب]
- ۲۷۹۲ [هر گاه مؤذن قد قامت الصلاه بگوید مأومان بر می خیزند]
- ۲۷۹۳ [هر گاه نماز بر پا شود به قد قامت الصلاه حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد]
- ۲۷۹۴ [هر گاه دو نفر بخواهند نماز جماعت بخوانند]
- ۲۷۹۶ [نماز در صف اول]

- ۲۷۹۶ [تکمیل صفوف]
- ۲۷۹۸ [فاصله بین صفوف]
- ۲۸۰۳ [اگر امام بالاتر از موضع مامومین بایستد]
- ۲۸۰۶ [هر گاه داخل شوی در مسجد و امام در رکوع باشد]
- ۲۸۱۰ [سزاوار است که امام رعایت کند حال ضعیف ترین مأمومان را]
- ۲۸۱۴ [قراءة پشت سر امام]
- ۲۸۱۷ [قراءة در دو رکعت آخر]
- ۲۸۳۰ [امامت مرد برای زنان]
- ۲۸۳۱ [اذان جماعت و اذان فردی]
- ۲۸۳۲ [امامت غیر البالغ]
- ۲۸۳۶ [اجلو افتادن از امام جماعت]
- ۲۸۳۸ [زن برای زن امامت می کند]
- ۲۸۴۰ [امامت نمی کند حاضر مسافر را و امامت نمی کند مسافر حاضر را]
- ۲۸۴۴ [قراءة پشت سر اهل سنت]
- ۲۸۴۷ [سزاوار امام آنست که بنشیند بعد از سلام تا جمعی که دیر رسیده اند نماز خود را تمام کنند]
- ۲۸۴۸ [سزاوار است که بشنوند امام تشهد خود را به مامومین]
- ۲۸۵۲ [هر امامی که امامت کند در نمازی و به خاطرش رسد که جنب بوده]
- ۲۸۵۵ [اگر عذر برای امام جماعت پیش آید]
- ۲۸۵۹ [تأخیر از جماعت]
- ۲۸۶۲ [امام جماعت بدون شرائط]
- ۲۸۶۳ [زنی که امامت زنان کند چه مقدار بلند بخواند]
- ۲۸۶۴ [شخصی که فراموش کند در عقب امام که تسبیح رکوع یا سجود را بگوید]
- ۲۸۷۲ [کسی که امام را در سجده درک کند]
- ۲۸۷۵ [جایز نیست دو نماز جماعت در یک مسجد]
- ۲۸۷۷ [هر که فراموش کند سلام را در عقب امام]
- ۲۸۷۸ [کسی که یک رکعت عقب باشد]

باب وجوب الجمعة و فضلها و من وضعت عنه و الصلاه و الخطبه فيها ۲۸۸۲

اشاره ۲۸۸۲

[آيه نماز جمعه] ۲۸۸۲

[وجوب نماز جمعه و احكام آن] ۲۸۸۷

[ادو خطبه به جای دو رکعت] ۲۸۹۷

[آنجا که جمعه ساقط است] ۲۹۰۳

[وقت نماز جمعه] ۲۹۰۹

[سوره های نماز جمعه و روز جمعه] ۲۹۱۴

[غسل روز جمعه] ۲۹۲۲

[آداب نماز جمعه] ۲۹۲۵

[نماز جمعه بلند خوانده می شود] ۲۹۲۹

[اگر مأوموم یک رکعت را درک کند] ۲۹۳۱

[در عید فطر و قربان نماز جمعه ساقط است] ۲۹۳۹

[ادعا در فجر جمعه مستجاب است] ۲۹۳۹

[ثواب اعمال روز جمعه] ۲۹۵۲

[خطیب معمم باشد] ۲۹۶۲

[فاصله بین دو نماز جمعه] ۲۹۶۳

[خطیب جمعه پشت به قبله می باشد] ۲۹۷۰

[خطبه های مأثور در جمعه] ۲۹۷۶

باب الصلاه فی السفر ۳۰۰۶

[آیات قصر نماز] ۳۰۰۶

[نماز مسافر دو رکعتی است] ۳۰۰۹

[نماز شکسته سنت پیامبر] ۳۰۱۰

[افطار در سفر واجب است] ۳۰۱۰

[زمانی که سفر شروع می شود] ۳۰۱۲

[مقدار مسافت] ۳۰۱۶

- ۳۰۱۸ ----- [قصد عشره]
- ۳۰۲۳ ----- [اگر در سفر وقت داخل شود]
- ۳۰۲۵ ----- [هر گاه شخصی در سفر نماز را تمام کند]
- ۳۰۲۶ ----- [کسانی که در سفر نماز تمام می خوانند]
- ۳۰۳۵ ----- [امکنه تخییر]
- ۳۰۳۸ ----- [در سفر نماز جمعه و عیدین نیست]
- ۳۰۳۸ ----- [خروج بعد از دخول وقت]
- ۳۰۴۳ ----- [انافله در سفر]
- ۳۰۴۴ ----- [حضرت پیامبر فریضه را در روز باران بر شتر سوار خواندند.]
- ۳۰۴۵ ----- [نماز در محمل]
- ۳۰۴۷ ----- [اگر در نماز قصد اقامه کند]
- ۳۰۴۸ ----- [جمع بین ظهر و عصر]
- ۳۰۵۰ ----- [تأخیر مغرب]
- ۳۰۵۲ ----- [زود خواندن نماز عشاء]
- ۳۰۵۲ ----- [سجده بر گِل]
- ۳۰۵۲ ----- [نماز در عرفات]
- ۳۰۵۴ ----- [مقدار مسافت]
- ۳۰۵۹ ----- [سفر در سه روز]
- ۳۰۶۰ ----- [مغرب دو رکعتی]
- ۳۰۶۳ ----- [اقامه عشره]
- ۳۰۶۷ ----- [سفر تفریحی]
- ۳۰۷۰ ----- [تعقیب نماز شکسته]
- ۳۰۷۱ ----- [نماز شب در سفر]
- ۳۰۷۳ ----- باب العله الّتی من اجلها لا یقصر المصلّی فی المغرب و نوافلها فی السفر و الحضر
- ۳۰۷۶ ----- باب عله التقصیر فی السفر
- ۳۰۸۲ ----- باب الضلاه فی السفینه

باب صلاة الخوف و المطاردة و المواقفه و المسایفه	۳۰۹۳
اشاره	۳۰۹۳
[نماز خوف]	۳۰۹۳
[نماز با خوف از دزد یا درنده]	۳۱۰۱
[نماز با اشاره]	۳۱۰۴
[نمازی که تکبیر و تهلیل است]	۳۱۰۶
[نماز مسایفه]	۳۱۱۰
[نماز عاریاً]	۳۱۱۴
[نماز در گل و آب]	۳۱۱۵
باب ما یقول الرجل اذا اوی إلى فراشه	۳۱۱۷
اشاره	۳۱۱۷
[خواب با طهارت]	۳۱۱۸
[ادعا هنگام خواب]	۳۱۱۹
باب ثواب صلاة اللیل	۳۱۳۱
اشاره	۳۱۳۱
[نماز شب شرف مؤمن است]	۳۱۳۱
[آثار نماز شب]	۳۱۳۶
[سه طایفه پیش خداوند عزیز هستند]	۳۱۴۲
[کسی که بعد از نماز شب بمیرد]	۳۱۴۸
[هر کس مقداری از شب را نماز شب بخواند]	۳۱۴۹
باب وقت صلاة اللیل	۳۱۵۵
باب ما یقول الرجل اذا استیقظ من النوم	۳۱۶۵
باب القول عند صراخ الدیک	۳۱۷۸
باب القول عند القيام إلى صلاة اللیل	۳۱۸۵
باب الصلوات التي جرت السنة بالتوجه فیهن	۳۱۸۶
باب صلاة اللیل	۳۱۸۷

- ۳۱۸۷ ----- [آیه نماز شب]
- ۳۱۸۹ ----- [سفرارش به نماز شب]
- ۳۱۹۲ ----- [مقدمات نماز شب]
- ۳۱۹۴ ----- [قرائت در نماز شب]
- ۳۱۹۸ ----- [اگر وقت تنگ باشد]
- ۳۲۰۲ ----- [اقضاء نماز شب]
- ۳۲۰۳ ----- باب دعاء قنوت الوتر
- ۳۲۰۳ ----- [دعای پیامبر در قنوت]
- ۳۲۰۴ ----- [طولانی کردن قنوت]
- ۳۲۰۵ ----- [قنوت روز جمعه]
- ۳۲۱۰ ----- [قنوت نماز وتر]
- ۳۲۲۰ ----- [نزدیک به فجر بهتر است]
- ۳۲۲۲ ----- [آب خوردن در بین نماز شب]
- ۳۲۲۴ ----- باب القول فی الصَّجعه بین رکعتی الفجر و رکعتی الغداه
- ۳۲۴۲ ----- باب «مواضع قرائه قل هو الله احد فیها استجابا»
- ۳۲۴۳ ----- باب افضل التَّوافل
- ۳۲۴۴ ----- باب قضاء صلاه اللیل
- ۳۲۴۴ ----- اشاره
- ۳۲۴۹ ----- [امورد کراهه نماز]
- ۳۲۶۰ ----- باب معرفه الصَّبح و القول عند التَّنظر الیه
- ۳۲۶۲ ----- باب کراهه التَّوم بعد الغداه
- ۳۲۶۲ ----- [خواب بعد از نماز صبح]
- ۳۲۶۵ ----- [خواب بر چهار وجه است]
- ۳۲۶۵ ----- [بر رو خوابیدن]
- ۳۲۶۷ ----- [اسه چیز عجب آور است]
- ۳۲۶۸ ----- [خواب قیلوله]

- ۳۲۶۸ [پنج نفر خوابشان نمی برد]
- ۳۲۷۰ [خواب قیلوله]
- ۳۲۷۰ [خواب صبح شوم است]
- ۳۲۷۲ [تعقیب نماز]
- ۳۲۷۴ باب صلاه العیدین
- ۳۲۷۴ [نماز عیدین واجبست و نماز کسوف واجبست]
- ۳۲۸۳ [غسل عید قربان]
- ۳۲۸۵ [افطار قبل از نماز]
- ۳۲۸۶ [خروج از شهر برای نماز]
- ۳۲۹۱ [در عیدین نماز جمعه نیست]
- ۳۲۹۴ [هر گاه خواهی که به سفری روی تا نماز عید را نکنی بیرون مرو]
- ۳۲۹۵ [روز اول شوال روز جایزه است]
- ۳۲۹۹ [خصوصیات نماز عیدین]
- ۳۳۱۴ [خطبه عیدین]
- ۳۳۴۵ [عدد افراد جماعت در عیدین]
- ۳۳۴۶ [اتعداد تکبیر در عیدین]
- ۳۳۴۸ [چون مهتا شوی جهت نماز عیدین و در روز جمعه نیز این دعا را می خوانی]
- ۳۳۴۹ باب صلاه الاستسقاء
- ۳۳۴۹ [سبب خشگسالی]
- ۳۳۵۷ [ارعد و برق]
- ۳۳۵۹ [دعای باران فرعون]
- ۳۳۶۰ [نماز باران در بیابان باشد و پس از روزه]
- ۳۳۶۶ [دعا هنگام طلب باران]
- ۳۳۸۰ [نماز استسقا دو رکعت است]
- ۳۳۸۱ [وارونه کردن عبا در نماز]
- ۳۳۸۲ [دعای امام حسن و امام حسین برای باران]

- ۳۳۸۸ [نماز باران عمر]
- ۳۳۹۰ باب صلاه الكسوف
- ۳۳۹۰ [علت زلزله و بادها]
- ۳۳۹۷ [نماز آیات در زمان علی ع]
- ۳۳۹۷ [نماز آیات به یک شکل است]
- ۳۴۰۰ [أذو القرنین و ظلمات]
- ۳۴۰۱ [زلزله و حوت]
- ۳۴۰۷ [راه رفع زلزله]
- ۳۴۰۸ [آباد و نماز آیات]
- ۳۴۱۷ [نماز آیات در تنگی وقت]
- ۳۴۱۹ [نماز و ضرورت]
- ۳۴۲۰ [اگر بعد از وقت بفهمد]
- ۳۴۲۲ [کیفیت نماز آیات]
- ۳۴۳۱ باب صلاه الحبه و التسبیح و هی صلاه جعفر بن ابی طالب علیه السلام
- ۳۴۴۹ باب صلوات الحاجه
- ۳۴۴۹ اشاره
- ۳۴۴۹ [نماز حاجت اول]
- ۳۴۵۲ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۵۶ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۵۸ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۵۹ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۶۰ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۶۱ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۶۵ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۶۹ صلاه اخرى للحاجه
- ۳۴۷۰ باب صلوات الاستخاره

- باب ثواب صلاه «آلتی بستیهها التاس صلاه فاطمه صلوات الله عليها» - ۳۴۸۵
- باب نوادر الصلاه - ۳۴۸۹
- كتاب الزكاه - ۳۵۰۲
- اشاره - ۳۵۰۲
- باب علمه وجوب الزكاه - ۳۵۰۲
- باب ما جاء في مانع الزكاه - ۳۵۲۸
- باب ما جاء في تارك الزكاه و قد وجبت له - ۳۵۴۶
- باب الزجل يستحى من اخذ الزكاه فيعطى على وجه اخر - ۳۵۴۶
- باب الاصناف التي تجب عليها الزكاه - ۳۵۴۸
- [آيه زكاه] - ۳۵۴۸
- [انصاب طلا] - ۳۵۵۱
- [ادر پنبه و زعفران و سبزيها واجب نيست] - ۳۵۵۳
- [هر گاه شخصی دوپست درهم داشته باشد و سال بر آن بگذرد] - ۳۵۵۵
- [بر شمش طلا و نقره زکاتی نيست] - ۳۵۵۶
- [کمترين زکات که به یک نفر داده می شود] - ۳۵۶۲
- [فرض به جای زکات] - ۳۵۶۷
- [کفن از زکات] - ۳۵۷۱
- [زکات مال التجاره] - ۳۵۷۲
- [اگر از شخصی قرض کنی مالی را و بماند نزد تو] - ۳۵۷۵
- [زکات به اهل سنت] - ۳۵۷۵
- [زکات در چند چیز] - ۳۵۷۶
- [زکات شتر] - ۳۵۷۷
- [اجرت ارض مفتوحه عنوه] - ۳۵۸۲
- [زکات را تا به قبض عمال یا فقرا در نیاید نمی توان فروخت] - ۳۵۸۴
- [زکات گوسفند] - ۳۵۹۴
- [زکات از مالیات حساب می شد] - ۳۶۰۲

- ۳۶۰۴ [مخارج خانه زکات ندارد]
- ۳۶۰۸ [اگر زکات تلف شود]
- ۳۶۱۱ [زکات هر شهری در همان جا صرف شود]
- ۳۶۱۶ [تبدیل زکات به پول]
- ۳۶۱۸ [زکات زمینی یا خانه بخرد آیا بر او چیزی هست]
- ۳۶۲۲ [انه جنسی که زکات در آن واجبست هر گاه آن را تبدیل کنی در سال زکات ساقط می شود]
- ۳۶۲۲ [خانه جزء مال نیست]
- ۳۶۲۷ [اجایز نیست که شارب الخمر را چیزی از زکات بدهند]
- ۳۶۲۸ [زکات به کثیر العیال]
- ۳۶۳۲ [اشخصی از زکات مال خود به یک کس آن مقدار بدهد که او را غنی گرداند]
- ۳۶۳۴ [تفضل دادن کسانی را که سؤال نمی کنند بر کسانی که سؤال می کنند]
- ۳۶۳۴ [جمعی که مهاجرت نموده باشند مقدم هستند]
- ۳۶۳۶ [انصاب گندم و جو]
- ۳۶۴۳ [حج از زکات]
- ۳۶۴۶ [در مال عبد مکاتب زکات نیست]
- ۳۶۴۷ [زکات به بنی هاشم]
- ۳۶۵۵ [باب نوادر الزکاه]
- ۳۶۶۴ [کتاب] باب الخمس
- ۳۶۶۴ [آن چه از دریا بیرون آید]
- ۳۶۶۵ [گنج]
- ۳۶۶۶ [غنیمت]
- ۳۶۶۷ [خمس در بیست دینار]
- ۳۶۶۸ [خمس در معدن]
- ۳۶۶۸ [خوردن خمس]
- ۳۶۶۹ [امصرف خمس]
- ۳۷۰۵ [خمس بعد از مؤنه است]

- ۳۷۰۷ [زمینی که ذمی بخرد]
- ۳۷۰۷ [خمس حلال است برای شیعیان]
- ۳۷۳۱ [پنج نهر بزرگ و جبرئیل]
- ۳۷۴۴ باب الحقّ المعلوم و الماعون
- ۳۷۵۴ باب الخراج و الجزیه
- ۳۷۵۴ اشاره
- ۳۷۵۵ [الخراج]
- ۳۷۵۸ [الجزیه]
- ۳۷۷۶ باب فضل اصطناع المعروف
- ۳۷۹۵ باب ثواب القرض
- ۳۷۹۷ باب ثواب انظار المعسر
- ۳۸۰۱ باب ثواب تحلیل المیت
- ۳۸۰۳ باب استدامه التعمه باحتمال المؤنه
- ۳۸۰۵ باب فضل التسخاء و الجود
- ۳۸۰۵ اشاره
- ۳۸۰۵ [بهترین شما سخی ترین]
- ۳۸۰۶ [سخی بهتر از گناه کار است]
- ۳۸۰۷ [چهار چیز مقابل چهار چیز]
- ۳۸۰۹ [هر که یقین دارد به عوضی سخاوت می کند]
- ۳۸۱۱ [احسرت در آخرت]
- ۳۸۱۲ [بخیل کسی است که زکات واجب را ندهد]
- ۳۸۱۳ [بخل و شح]
- ۳۸۱۷ [چهار چیز از منجیات است]
- ۳۸۱۷ [اخیر در میانه روی است]
- ۳۸۲۹ باب فضل سقی الماء
- ۳۸۳۱ باب ثواب اصطناع المعروف إلى العلویّه

- باب فضل الصدقه ۳۸۴۱
- اشاره ۳۸۴۱
- [قیامت و صدقه] ۳۸۴۱
- [صدقه نفی فقر می کند] ۳۸۴۱
- [امداوای مریض با صدقه] ۳۸۴۳
- [صدقه هفتاد بلا دفع می کند] ۳۸۴۶
- [مریض با دست خود صدقه دهد] ۳۸۴۶
- [روز را با صدقه شروع کنید] ۳۸۴۷
- [صدقه سر دفع غضب خداوند می کند] ۳۸۵۳
- [سائل به شب را رد نکنید] ۳۸۵۵
- [صدقه و قرض] ۳۸۶۰
- [صدقه بر ذی رحم افضل است] ۳۸۶۰
- [از رحمت الهی دور است کسی که بار خود را بر دوش مردمان اندازد] ۳۸۶۱
- [توسعه بر عیال] ۳۸۶۲
- [اگر ندانی که سائل فقیر است] ۳۸۶۶
- [رد سائل] ۳۸۶۷
- [سه سایل را بدهید و اگر بیشتر بدهید بهتر] ۳۸۷۳
- [هر که دری از سؤال بر روی خود بگشاید حق دری از فقر بر روی او گشاید] ۳۸۷۶
- باب ثواب صلاه الامام ۳۸۸۶
- [کتاب الصوم] ۳۸۹۶
- باب عله فرض الصیام ۳۸۹۶
- باب فضل الصیام ۳۹۰۲
- [اسلام بر پنج چیز بنا شده] ۳۹۰۲
- [روزه امان از آتش است] ۳۹۰۳
- [صائم در عبادت خداست و لو خواب باشد] ۳۹۰۳
- [صوم مخصوص منست و من جزا می دهم به سبب روزه] ۳۹۰۶

- ۳۹۰۹ [صدقه دفع شیطان می کند]
- ۳۹۱۰ [اصل اسلام و فرعه]
- ۳۹۱۴ [ابوی دهان صائم]
- ۳۹۱۵ [صایم را دو خوشحالی است]
- ۳۹۱۵ [هر که خالصا لله عز و جل یک روز در هوای گرم روزه دارد]
- ۳۹۱۶ [آخواب قیلوله برای روزه دار]
- ۳۹۱۷ [باب وجوه الصوم]
- ۳۹۲۳ [باب صوم السنه]
- ۳۹۲۳ [اشاره]
- ۳۹۲۴ [اصوم الدهر]
- ۳۹۳۶ [روزه رسول الله]
- ۳۹۳۸ [اسه روز روزه در ماه]
- ۳۹۵۱ [اثواب افطاری دادن]
- ۳۹۵۵ [باب صوم التطوع و ثوابه من الايام المتفرقه]
- ۳۹۵۵ [اشاره]
- ۳۹۵۵ [روزه عاشورا]
- ۳۹۵۷ [یک روزه مستحبی]
- ۳۹۵۹ [روزه اول ذی حجه]
- ۳۹۶۱ [روزه نهم ذی حجه]
- ۳۹۷۳ [روزه بیست و پنج ذی القعدة]
- ۳۹۷۴ [بیست و ششم ذی القعدة]
- ۳۹۷۵ [روزه هیجده ذی الحجه]
- ۴۰۳۵ [روزه اول محرم]
- ۴۰۳۸ [روزه مستحبی را تا عصر می شود نیت کرد]
- ۴۰۳۹ [باب ثواب صوم رجب]
- ۴۰۵۶ [باب ثواب صوم شعبان]

- باب فضل شهر رمضان و ثواب صیامه ۴۰۶۸
- اشاره ۴۰۶۸
- [خطبه پیامبر قبل از رمضان] ۴۰۶۸
- [لیله القدر] ۴۰۷۷
- [اثر روزه رمضان] ۴۰۷۹
- [کسی که به مسکر افطار کند] ۴۰۸۳
- [آزادی اسیر در رمضان] ۴۰۸۳
- [کسی که رمضان آمرزیده نشود] ۴۰۸۴
- [در رمضان ارزاق تقسیم می شود] ۴۰۸۴
- [انزول قرآن در رمضان] ۴۰۸۵
- [روزه رمضان قبل از اسلام بر کسی واجب نبود] ۴۰۸۷
- باب القول عند رؤیه هلال شهر رمضان ۴۰۹۵
- باب ما یقال فی اول یوم من شهر رمضان ۴۱۰۶
- [دعا امام کاظم ع] ۴۱۰۶
- [دعا امام سجاد ع] ۴۱۱۷
- باب القول عند الافطار ۴۱۲۲
- باب اداب الصائم و ما ینقض صومه و ما لا ینقضه ۴۱۲۶
- اشاره ۴۱۲۶
- [آیات الصوم] ۴۱۲۶
- [اجتناب از چهار چیز] ۴۱۴۰
- [کذب بر خدا و رسول] ۴۱۴۲
- [روزه چشم و گوش] ۴۱۴۳
- [جماع در صوم] ۴۱۴۴
- [روزه سکوت] ۴۱۴۴
- [ماه رمضان و استغفار و دعا] ۴۱۴۵
- [اشعر مخوان در ماه رمضان] ۴۱۴۵

- ۴۱۴۶ [هر بنده که روزه باشد و او را دشنام دهند]
- ۴۱۴۸ [احجامت روزه دار]
- ۴۱۵۰ [اسرمه کشیدن روزه دار]
- ۴۱۵۱ [امسواک زدن روزه دار]
- ۴۱۵۳ [آروغی که بی اختیار بالا آید]
- ۴۱۵۳ [اممضه و استنشاق صایم]
- ۴۱۵۵ [حقنه کردن صائم]
- ۴۱۵۶ [اجایز نیست صایم را که روغن و شیر در بینی چکاند]
- ۴۱۵۷ [اباکی نیست در چکانیدن دوا در گوش صایم]
- ۴۱۵۷ [اباکی نیست که روزه دار دانه به دهن بچه کبوتر کند]
- ۴۱۵۹ [اباکی نیست بوی خوش را در صوم]
- ۴۱۵۹ [اباکی نیست که طباخ مرق طعام را از زبانش بچشد]
- ۴۱۵۹ [انگشتی را در دهان می تواند بگیرد]
- ۴۱۶۰ [احتلام در رمضان]
- ۴۱۶۱ [اصایمی که دندانش را بکند]
- ۴۱۶۲ [ابوی خوش تحفه روزه دار است]
- ۴۱۶۲ [ادخول حمام]
- ۴۱۶۳ [اصایم اگر پیر باشد و زن را ببوسد]
- ۴۱۶۵ [اتماس با زنان]
- ۴۱۶۹ [اصایم نرگس را نبوید]
- ۴۱۷۷ باب ما یجب علی من افطر او جامع فی شهر رمضان متعمدا او ناسیا
- ۴۱۷۷ اشاره
- ۴۱۷۷ [اشخصی که افطار کند در ماه رمضان]
- ۴۱۷۸ [اجماع کردن با زن خود در ماه رمضان]
- ۴۱۹۶ [اگر نسیانا چیزی بخورد]
- ۴۱۹۹ [اگر غسل را فراموش کند]

- ۴۲۱۰ [اگر گمان کرد افطار شده ولی نشده بود]
- ۴۲۱۳ باب الحدّ الذی یؤخذ فيه الصّبیان بالصّوم
- ۴۲۱۷ باب الصّوم للزّویه و الفطر للزّویه
- ۴۲۲۹ باب صوم یوم الشّک
- ۴۲۴۰ باب الزّجل یسلم و قد مضی بعض شهر رمضان
- ۴۲۴۲ باب الوقت الذی یحلّ فيه الافطار و تجب فيه الصلاه
- ۴۲۴۶ باب الوقت الذی یحرم فيه الاكل و الشّرب علی الصائم و تحلّ فيه صلاه الغداه
- ۴۲۵۳ باب حدّ المرض الذی یفطر صاحبه
- ۴۲۵۸ باب ما جاء فی من یضعف عن الصّیام من شیخ او شاب او حامل او مرضع
- ۴۲۶۶ باب ثواب من فطر صائما
- ۴۲۷۲ باب ثواب السّحور
- ۴۲۷۶ باب الزّجل یتطوّع بالصّیام و علیه شیء من الفرض
- ۴۲۷۸ باب الصلاه فی شهر رمضان
- ۴۲۷۸ [انماز شب به جماعت]
- ۴۲۸۰ [انماز شب در رمضان]
- ۴۲۸۲ [انوافل در ماه رمضان]
- ۴۲۹۳ باب ما جاء فی کراهه السّفر فی شهر رمضان
- ۴۳۰۱ باب وجوب التّقصیر فی الصّوم فی السّفر
- ۴۳۰۱ [افطار در سفر صدقه الهی است]
- ۴۳۰۶ [اخبار و شرار امت]
- ۴۳۰۸ [سفر معصیت]
- ۴۳۱۰ [روزه مستحبی در سفر]
- ۴۳۱۲ [سفر بعد از ظهر]
- ۴۳۱۶ [اورود قبل از ظهر]
- ۴۳۱۸ [جماع کردن مسافر در رمضان]
- ۴۳۲۱ [جاهل به حکم مسافر]

- باب صوم الحائض و المستحاضه - ۴۳۲۲
- اشاره - ۴۳۲۲
- [حکم حائض] - ۴۳۲۲
- [حکم مستحاضه] - ۴۳۲۶
- باب قضاء صوم شهر رمضان ۴۳۲۹
- [قضای رمضان در سفر نمی شود] - ۴۳۲۹
- [روزه رمضان در هر ماهی ممکن است] - ۴۳۲۲
- [ادامه مرض تا رمضان بعدی] - ۴۳۳۴
- [شخصی که روزه قضا ماه رمضان گیرد و جماع کند] - ۴۳۳۸
- [افطار قضای رمضان قبل از ظهر] - ۴۳۴۰
- [روزه مستحیی را تا عصر می شود نیت کرد] - ۴۳۴۶
- [هر گاه زن پاک شود استحبابا از جهه تشبه بروزه داران و آن روز را قضا می کند] - ۴۳۴۶
- [اگر دو ماه نتواند پشت سر هم به جا آورد] - ۴۳۴۶
- باب قضاء الصوم عن المیت ۴۳۵۹
- [ادامه مرض تا مرگ] - ۴۳۵۹
- [اگر کسی بمیرد و قضای روزه بر او باشد] - ۴۳۶۲
- باب فدیة صوم التندر ۴۳۶۷
- باب صوم الاذن ۴۳۶۹
- باب الغسل فی اللیالی المخصوصه فی شهر رمضان ۴۳۷۴
- [غسل در دهه آخر] - ۴۳۷۴
- [غسل لیالی متبرکه وقت غروب باشد] - ۴۳۷۶
- [عبادت در دهه آخر] - ۴۳۷۷
- [صد رکعت نماز در لیالی المتبرکه] - ۴۳۷۸
- [شب قدر اول سال است] - ۴۳۸۲
- [خواب پیامبر و منبر او بدست بنی امیه] - ۴۳۸۴
- [شب قدر در هر سال] - ۴۳۸۹

- ۴۳۹۲ [شب قدر از هزار ماه که شب قدر ندارد بهتر است]
- ۴۳۹۴ [تورات و انجیل هم در رمضان نازل شد]
- ۴۳۹۴ [علامت ليله القدر]
- ۴۳۹۵ [شب قدر یکی از دو شب است]
- ۴۳۹۸ [شب قدر یکی از سه شب]
- ۴۴۰۰ [باب الدعاء فی کلّ ليله من العشر الأواخر من شهر رمضان.]
- ۴۴۰۰ [دعاهای دهه اخیر]
- ۴۴۱۹ [دعای وداع رمضان]
- ۴۴۳۱ [باب التکبیر ليله الفطر و یومه و ما یقال فی سجده الشکر بعد المغرب]
- ۴۴۳۶ [باب ما یجب علی الناس اذا صحّ عندهم بالزویه یوم الفطر بعد ما اصبحوا صائمین]
- ۴۴۴۰ [باب التوادیر]
- ۴۴۴۰ [اطعام دادن به روزه خوار]
- ۴۴۴۱ [اماه رمضان همیشه سی روز است]
- ۴۴۴۷ [روزه در ایام تشریق]
- ۴۴۴۸ [روزه وصال]
- ۴۴۵۰ [روزه دهر]
- ۴۴۵۳ [انگویید رمضان بگویید شهر رمضان]
- ۴۴۵۵ [اجماع در شب اول ماه]
- ۴۴۵۶ [روز عید فطر]
- ۴۴۶۰ [خوشحالی در روز عید]
- ۴۴۶۱ [روز عید روز غم]
- ۴۴۶۴ [روز اول شوال]
- ۴۴۶۵ [باب الفطره]
- ۴۴۶۵ [اشاره]
- ۴۴۶۵ [فطره بر همه مسلمین]
- ۴۴۶۶ [مقدار فطره]

- ۴۴۷۰ [ابر یتیم و محتاج زکات فطره نیست]
- ۴۴۷۲ [فطره میهمان]
- ۴۴۷۴ [زکات یک نفر بر دو نفر نمی شود]
- ۴۴۷۴ [زکات مملوک]
- ۴۴۷۴ [بچه که عید بدنیا آید]
- ۴۴۷۵ [زکات از جانب دیگری]
- ۴۴۷۵ [زکات عبد مکاتب]
- ۴۴۷۸ [خرما بهتر از هر چیز است]
- ۴۴۷۹ [اهم سایه مقدم بر هر کس است]
- ۴۴۸۱ [اندادن زکات احتمال مرگ را همراه دارد]
- ۴۴۸۳ [زکات فطره کنار گذاشته شود]
- ۴۴۸۴ [زکات از جمیع عیال]
- ۴۴۸۴ [اخراج قبل از وقت]
- ۴۴۸۶ [فطره عیال]
- ۴۴۹۰ [زکات فطره جبران زکات واجب]
- ۴۴۹۰ [فطره مکمل روزه است]
- ۴۴۹۲ [باب الاعتکاف]
- ۴۴۹۲ [اشاره]
- ۴۴۹۳ [اعتکاف بدون روزه نیست]
- ۴۴۹۷ [اعتکاف پیامبر]
- ۴۴۹۸ [اعتکاف در بعضی مساجد]
- ۴۵۰۱ [اعتکاف در بیوت مکه]
- ۴۵۰۳ [شرط کردن در اعتکاف]
- ۴۵۰۷ [اعتکاف بیش از سه روز]
- ۴۵۰۸ [عدم خروج از مسجد]
- ۴۵۱۰ [اگر در اعتکاف حیض شود]

- ۴۵۱۰ [ثواب اعتكاف]
- ۴۵۱۰ [اجماع در اعتكاف]
- ۴۵۱۳ [اعتكاف پیامبر در رمضان]
- ۴۵۱۳ [اعتكاف و حیض]
- ۴۵۱۴ [اعتكاف و حاجت مؤمن]
- ۴۵۲۸ [كعبه و شكل آن]
- ۴۵۳۱ [وجه نام گذاری بیت الحرام]
- ۴۵۳۲ [بیت العتیق]
- ۴۵۳۳ [وجه بوسیدن حجر و وضع آن در ركن]
- ۴۵۳۶ [حجر از بهشت آمده]
- ۴۵۳۷ [مقدار حرم]
- ۴۵۳۸ [استلام حجر]
- ۴۵۳۸ [وجه تسمیه حطیم]
- ۴۵۴۱ [ركن یمانی]
- ۴۵۴۲ [بلندی كعبه]
- ۴۵۴۴ [طواف خارج حجر]
- ۴۵۴۶ [انامگذاری به بكه]
- ۴۵۴۷ [هدیه برای كعبه]
- ۴۵۴۹ [تجدید بنای كعبه بدست قریش]
- ۴۵۵۰ [اولین کسی كه برای خانه های مكه در گذاشت]
- ۴۵۵۲ [مكروه است اقامت دایمی در مكه]
- ۴۵۵۳ [شیرینی آب زمزم]
- ۴۵۵۴ [چرا كوه صفا را صفا نامیدند]
- ۴۵۵۵ [وجه احرام]
- ۴۵۵۶ [كعبه قبله مسجد است]
- ۴۵۵۶ [اتلبیه]

- ۴۵۵۸ [سعی صفا و مروه]
- ۴۵۶۱ [یوم الترویبه]
- ۴۵۶۲ [روز عرفه]
- ۴۵۶۳ [مشعر]
- ۴۵۶۴ [مزدلفه]
- ۴۵۶۵ [امنی]
- ۴۵۶۶ [مسجد خیف]
- ۴۵۶۶ [وقوف به مشعر]
- ۴۵۶۹ [چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی شود]
- ۴۵۷۱ [تعظیم کعبه]
- ۴۵۷۲ [حج اکبر]
- ۴۵۷۴ [تکبیر در منی]
- ۴۵۷۶ [تعداد حج برای هر نفر]
- ۴۵۷۷ [انامگذاری ابطح]
- ۴۵۷۸ [آب دادن به حجاج]
- ۴۵۷۸ [احرام از مسجد شجره]
- ۴۵۷۹ [سبب آویختن در کردن شتر و گاو و گوسفند]
- ۴۵۷۹ [رمی جمار]
- ۴۵۸۱ [قربانی کردن]
- ۴۵۸۳ [حضرت امیر المؤمنین شیعی به روز نیاوردند در مکه بعد از آن که هجرت نمودند]
- ۴۵۸۳ باب فضائل الحج
- ۴۵۸۳ [بروید بحج بیت الله]
- ۴۵۸۳ [هر که کجاوه نگاه دارد بقصد رفتن بحج]
- ۴۵۸۵ [تعقیبات رسول الله]
- ۴۵۹۳ [قبول قربانی]
- ۴۵۹۴ [هفتاد بار لبیک گفتن]

- ۴۵۹۵ [دخول حرم]
- ۴۵۹۷ [دخول مسجد]
- ۴۵۹۷ [نگاه به كعبه]
- ۴۵۹۹ [نظر به علی ع عبادت است]
- ۴۶۰۰ [ارجوع بدون گناه از حج]
- ۴۶۰۱ [دخول در بیت با امان خدا]
- ۴۶۰۳ [دخول كعبه]
- ۴۶۰۳ [دخول كعبه]
- ۴۶۰۴ [اثواب حج]
- ۴۶۰۷ [اثواب طواف و نماز و نظر به كعبه]
- ۴۶۱۶ [اقامت در مكه]
- ۴۶۱۷ [ابر آوردن حاجت مؤمن]
- ۴۶۱۸ [اركن يمانی]
- ۴۶۲۱ [اشفاء زمزم]
- ۴۶۲۲ [اثواب سعی]
- ۴۶۲۳ [اثواب نماز در مسجد]
- ۴۶۲۷ [انماز در مسجد خيف]
- ۴۶۲۹ [وقوف به عرفات]
- ۴۶۴۰ [ازدحام مردم و تكبير گفتن]
- ۴۶۴۰ [وقوف به مشعر]
- ۴۶۴۰ [اقربانی]
- ۴۶۴۴ [رمی الجمار]
- ۴۶۴۵ [حلق رأس]
- ۴۶۵۱ [هر كه حج اسلام را به جا آورد]
- ۴۶۵۲ [هر شتری كه سه سال بر آن حج روند]
- ۴۶۵۳ [هر كس سه نفر را به حج فرستد]

- ۴۶۵۵ [هر کس چهار حج به جا آورد]
- ۴۶۵۵ [هر کس چهار حج به جا آورد]
- ۴۶۵۷ [هر کس یک سال حج به جا آورد و یک سال نه]
- ۴۶۵۸ [هر کس هر سال حج به جا آورد]
- ۴۶۵۹ [هر کس پیاده حج به جا آورد]
- ۴۶۶۱ [حج ماشیا بهتر است]
- ۴۶۶۳ [حج پیاده امام حسن]
- ۴۶۶۴ [حج مقدم است یا جهاد]
- ۴۶۷۰ [هر کس قصدش رجوع به حج باشد]
- ۴۶۷۵ [اقرض برای حج]
- ۴۶۷۶ [حج افضل از نماز و روزه است]
- ۴۶۸۰ [حج و غفران ذنوب]
- ۴۶۸۱ [حج نفی فقر می کند]
- ۴۶۸۲ [حج نیابتی]
- ۴۶۸۶ [اشراکت در حج]
- ۴۶۸۹ [اصله رحم در حج]
- ۴۶۹۰ [صرف پول در حج]
- ۴۶۹۶ [حاجی بر سه دسته است]
- ۴۶۹۷ [حج جهاد ضعفاست]
- ۴۶۹۸ [چهار نفر دعایشان رد نمی شود]
- ۴۶۹۹ [اختم قران در مکه]
- ۴۷۰۰ [اذکر گفتن در مکه]
- ۴۷۰۲ [هر که یک سال در مکه معظمه مجاورت کند]
- ۴۷۰۳ [خواب در مکه]
- ۴۷۰۵ [اسلام کردن به حاجی]
- ۴۷۰۵ [کسی که در راه حج بمیرد]

- ۴۷۰۹ [ثواب حج بمقدار مشقت حج]
- ۴۷۱۲ نکت فی حج الانبیاء و المرسلین صلوات اللہ علیہم اجمعین
- ۴۷۱۲ [حج آدم ع]
- ۴۷۱۴ [حج نوح ع]
- ۴۷۱۵ [حج ابراهیم]
- ۴۷۳۸ [حج موسی ع]
- ۴۷۴۰ [حج یونس و عیسی ع]
- ۴۷۴۱ [حج سلیمان ع]
- ۴۷۴۳ [آدم ع بیت اللہ را بنا کرد]
- ۴۷۴۴ [حج بدون نیت صادق و نفعه صادق]
- ۴۷۴۵ [امتعه در حج]
- ۴۷۵۰ [حج رسول اللہ]
- ۴۷۵۸ باب ابتداء الکعبه و فضلها و فضل الحرم
- ۴۷۵۸ اشاره
- ۴۷۵۸ [ابتداء خلقت زمین]
- ۴۷۶۱ [یوم دحو الارض]
- ۴۷۶۵ [کعبه بهترین سرزمین پیش خدا]
- ۴۷۶۷ [اتا کعبه هست دین هست]
- ۴۷۷۰ [امام حسین صلوات اللہ علیہ شهید شد و حضرت امام محمد باقر چهار ساله بود]
- ۴۷۷۱ [کعبه شکایت کرد در زمان فترت که میانه حضرت عیسی و حضرت محمد که زائران من کم شده اند]
- ۴۷۷۲ [سنگی یافتند که در آن نوشته بود منم خداوند صاحب بگه]
- ۴۷۷۴ [بین رکن و مقام بهترین جای زمین]
- ۴۷۷۶ [احترام کعبه از ابتدای خلقت]
- ۴۷۷۹ [اساس و خانه از طبقه هفتم زمین است]
- ۴۷۸۰ [سکینه که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید مکرر فرموده است نسیمی است خوشبو]
- ۴۷۸۱ [طول کعبه از طرف آسمان و بلندی نه ذرع بود و سقف نداشت]

- ۴۷۸۳ [باز سازی کعبه]
- ۴۷۸۷ [کسی به کعبه گزند نمی رساند]
- ۴۷۹۳ [حجاج و خراب کعبه]
- ۴۷۹۴ [داستان ابن ابی العوجاء]
- ۴۸۰۴ [ابی احترامی به کعبه]
- ۴۸۱۰ [دخول حرم و سلاح]
- ۴۸۱۰ [پرده کعبه و وقف]
- ۴۸۱۱ [بردن خاک کعبه]
- ۴۸۱۳ [کراهه بناء بالاتر از کعبه]
- ۴۸۱۳ [بقاء در مکه]
- ۴۸۱۴ [شجر حرم]
- ۴۸۱۸ [لقظه حرم]
- ۴۸۱۹ [انامگذاری به بکه]
- ۴۸۲۰ [باب تحریم صید الحرم و حکمه]
- ۴۸۲۰ [هر گاه محرم در حرم کبوتری را بکشد]
- ۴۸۲۵ [کشتن قمری در حرم]
- ۴۸۲۷ [اگر تیر را در حل بزند و در حرم بیفتد]
- ۴۸۲۹ [پرنده ای که از خارج حرم بیاورند]
- ۴۸۲۹ [کندن پر کبوتر]
- ۴۸۳۰ [خوردن صید]
- ۴۸۳۲ [آهوی حرم]
- ۴۸۳۳ [خوردن طیر غیر حرم در حرم]
- ۴۸۳۴ [اذیت طیر حرم]
- ۴۸۳۵ [اذیح از روی اشتباه]
- ۴۸۳۶ [اخراج طیر از حرم]
- ۴۸۳۶ [کفاره قتل طیر]

- ۴۸۳۷ ----- [در مکه فقط مذبح بخرا]
- ۴۸۳۷ ----- [کفاره تخم شترمرغ]
- ۴۸۳۷ ----- [کفاره کبوتر]
- ۴۸۳۷ ----- باب ما يجوز أن يذبح في الحرم و يخرج به منه
- ۴۸۴۴ ----- باب ما جاء في السفر إلى الحج و غيره من الطاعات
- ۴۸۴۶ ----- باب الايام و الاوقات التي يستحب فيها السفر و الايام و الاوقات التي يكره فيها السفر
- ۴۸۴۶ ----- [زمان مستحب برای سفر]
- ۴۸۵۱ ----- [زمان مکروه سفر]
- ۴۸۵۷ ----- باب افتتاح السفر بالصدقه
- ۴۸۵۹ ----- باب حمل العصا في السفر
- ۴۸۶۲ ----- باب ما يستحب للمسافر من الصلاه اذا اراد الخروج
- ۴۸۶۳ ----- باب ما يستحب للمسافر من الدعاء عند خروجه من السفر
- ۴۸۶۸ ----- باب القول عند الركوب
- ۴۸۷۱ ----- باب ذكر الله عز و جل و الدعاء في المسير
- ۴۸۷۴ ----- باب ما يجب على المسافر في الطريق من حسن الصحابه و كظم الغيظ و حسن الخلق و كف الاذى و الورع
- ۴۸۷۸ ----- باب تشييع المسافر و توديعه و الدعاء له
- ۴۸۸۷ ----- باب ما يقوله من خرج وحده في سفره
- ۴۸۸۸ ----- باب كراهه الوحده في السفر
- ۴۸۹۱ ----- باب الرفقاء في السفر و وجوب حق بعضهم على بعض
- ۴۸۹۱ ----- [اول رفيق بهم رسان و بعد از آن به سفر روا]
- ۴۸۹۳ ----- [مصاحبت با کسی کن که تو مستفيد شوی از او]
- ۴۸۹۴ ----- [مصاحبت کن با کسانی که مثل تو باشند]
- ۴۸۹۷ ----- [زیاده نشدند قومی بر هفت نفر مگر آن که صدا و فریادشان بسیار می شود]
- ۴۸۹۹ ----- [امیانه روی در خرج کردن]
- ۴۹۰۰ ----- باب الحداء و الشعر في السفر
- ۴۹۰۲ ----- باب حفظ التفقه في السفر

- باب اتخاذ السفره في السفر ----- ۴۹۰۴
- باب السفر الذي يكره فيه اتخاذ السفره ----- ۴۹۰۶
- باب الزاد في السفر ----- ۴۹۰۷
- از شرف و بزرگی آدمی است که توشه نیکو بردارد] ----- ۴۹۰۷
- اچون حضرت سید الساجدین بسفر می رفتند بهترین توشه ها بر می داشتند] ----- ۴۹۰۸
- [توشه سفر آخرت] ----- ۴۹۰۹
- باب حمل الالات و السلاح في السفر ----- ۴۹۱۵
- باب الخيل و ارتباطها و اول من ركبها ----- ۴۹۱۷
- [اسب مبارک است] ----- ۴۹۱۷
- [انجام زدن اسب] ----- ۴۹۱۹
- [اول کسی که اسب سوار شد] ----- ۴۹۲۳
- باب حق الدابة على صاحبها ----- ۴۹۲۴
- [حق دابه بر صاحبش] ----- ۴۹۲۴
- [زمانی که می شود حیوان را زد] ----- ۴۹۲۶
- [بر یک طرف زین ننشینید] ----- ۴۹۲۹
- [احترام بهائم در صورت آنهاست] ----- ۴۹۲۹
- باب ما لم تبهم عنه البهائم ----- ۴۹۳۰
- باب ثواب التفقه على الخيل ----- ۴۹۳۱
- باب عله الرقعيتين في باطن يدي الدابة ----- ۴۹۳۸
- باب حسن القيام على الدواب ----- ۴۹۴۰
- باب ما جاء في الابل ----- ۴۹۴۵
- باب ما يجب من العدل على الجمال و ترك ضربه و اجتناب ظلمه ----- ۴۹۵۵
- باب ما جاء في ركوب العقب ----- ۴۹۶۱
- باب ثواب من اعان مؤمنا مسافرا ----- ۴۹۶۱
- باب المروءة في السفر ----- ۴۹۶۲
- باب ارتياد المنازل و الامكنه الذي يكره النزول عليها ----- ۴۹۶۷

- باب المشى فى السفر ٤٩٧١
- باب آداب المسافر ٤٩٧٤
- باب دعاء الضالّ عن الطريق ٤٩٨١
- باب القول عند نزول المنزل ٤٩٨٦
- باب القول عند دخول مدينه او قريه ٤٩٨٧
- باب الموت فى الغربه ٤٩٩٠
- باب تهنيه القادم من الحج ٤٩٩١
- باب ثواب معانقه الحاج ٤٩٩٢
- باب التّوادر ٤٩٩٣
- باب توفير الشّعر للحجّ و العمره ٤٩٩٦
- باب مواقيت الاحرام ٥٠٠٠
- [بيان مواقيت پنجگانه] ٥٠٠٠
- [ميقات را از اهل محل سؤال مى کنند] ٥٠٠٥
- [بيان حدود عقيق] ٥٠٠٧
- [احرام قبل از ميقات] ٥٠٠٩
- [احرام از مسجد شجره] ٥٠١٣
- باب التّهتّى للإحرام ٥٠١٤
- [مستحبات احرام] ٥٠١٤
- [غسل قبل از ميقات] ٥٠١٨
- [استعمال بوى خوش قبل از احرام] ٥٠٢١
- [غسل قبل از وقت احرام] ٥٠٢٤
- [خواب قبل از احرام و بعد از غسل] ٥٠٢٦
- باب وجوه الحاج ٥٠٢٧
- [انواع حج] ٥٠٢٧
- [اهل مكه تمتع به جا نمى آورند] ٥٠٢٨
- [كسى كه عمره را به جا آورد و حج را معين نكند] ٥٠٣٤

- ۵۰۳۶ [حج تمتع افضل است]
- ۵۰۴۰ [بيان تمتع]
- ۵۰۵۶ باب فريضة الحج
- ۵۰۵۹ باب ما جاء في من حج بمال حرام
- ۵۰۶۰ باب عقد الاحرام و شرطه و نقضه و الصلاه له
- ۵۰۶۰ اشاره
- ۵۰۶۱ [احرام بعد از نماز باشد]
- ۵۰۶۵ [احرام بعد از نماز ظهر سنت است]
- ۵۰۶۷ [انيت حج]
- ۵۰۶۹ [ادعاء بعد از احرام]
- ۵۰۷۱ [اجماع قبل از لبيك]
- ۵۰۷۲ [آوردن صيد قبل از لبيك]
- ۵۰۷۵ باب الاشعار و التقليد
- ۵۰۸۲ التلبيه
- ۵۰۸۲ [الفاظ تلبيه]
- ۵۰۸۴ [بلند کردن صدا در حال تلبيه برای مردان]
- ۵۰۸۵ [تلبيه نیاز به وضو ندارد]
- ۵۰۸۶ [جواب دادن با لبيك]
- ۵۰۸۶ [تلبيه شعار محرم است]
- ۵۰۹۲ [مقایسه امت پیامبر با امت موسی]
- ۵۱۰۱ باب ما يجب على المحرم اجتنابه من الزفت و الفسوق و الجدال في الحج
- ۵۱۰۱ [بعضی از محرمات احرام]
- ۵۱۰۶ [اجماع در احرام]
- ۵۱۰۹ [نگاه محرم به نامحرم]
- ۵۱۱۳ [امس از روی شهوت]
- ۵۱۱۴ [اگر كفاره نداشت]

- ۵۱۱۶----- [مفاخره در حج]
- ۵۱۱۷----- باب ما يجوز الاحرام فيه و ما لا يجوز
- ۵۱۱۷----- [احرام در دو ثوب یمنی]
- ۵۱۱۸----- [احرام در لباس نماز]-----
- ۵۱۱۹----- [احرام در لباس سبز]-----
- ۵۱۲۰----- [احرام در لباس تنگ]
- ۵۱۲۰----- [احرام در لباس چرک]
- ۵۱۲۱----- [احرام در لباس سرخ]
- ۵۱۲۲----- [احرام در لباس سیاه]
- ۵۱۲۳----- [احرام در لباس حریر]-----
- ۵۱۲۴----- [احرام در لباس رنگی]
- ۵۱۲۵----- [احرام در لباس زعفرانی]
- ۵۱۲۵----- [احرام در قبا]-----
- ۵۱۲۶----- [احرام در لباس رنگ شده]
- ۵۱۲۷----- [احرام در لباس ابریشم]
- ۵۱۲۸----- [خلوقی که به کعبه معظمه و به قبر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می پاشند]
- ۵۱۳۰----- [احرام در طیلسان]
- ۵۱۳۱----- [احرام در جوراب و کفش]
- ۵۱۳۳----- [احرام در لباس دگمه دار]-----
- ۵۱۳۵----- [خوابیدن بر فرش رنگی]
- ۵۱۳۵----- [احرام در لباس خز]-----
- ۵۱۳۵----- [احرام با اسلحه]
- ۵۱۳۶----- [لباس اضافی در احرام]
- ۵۱۳۷----- [احرام در لباس نجس]
- ۵۱۳۸----- [پوشاندن صورت برای زنان]
- ۵۱۴۱----- [احرام زن در شلوار]

- ۵۱۴۱ [زنی که احرام گیرد هر زینتی می تواند کرد غیر گوشواره و گردن بند]
- ۵۱۴۶ [اعمامه برای زن در احرام]
- ۵۱۴۷ [چیزی که سر را نپوشاند]
- ۵۱۴۸ [کمربند]
- ۵۱۵۰ باب ما يجوز للمحرم اتيانه و استعماله و ما لا يجوز من جميع الانواع
- ۵۱۵۰ [سرمه کشیدن برای محرم]
- ۵۱۵۲ [نگاه در آینه]
- ۵۱۵۳ [مسواک زدن]
- ۵۱۵۳ [حجامت کردن]
- ۵۱۵۵ [کندن دندان]
- ۵۱۵۶ [آخون دمل]
- ۵۱۵۹ [احنا گذاشتن]
- ۵۱۵۹ [عطر و زعفران]
- ۵۱۶۲ [هر که طعامی زعفران دار یا زعفران را عمدا بخورد]
- ۵۱۷۱ [استغلال]
- ۵۱۷۶ [پوشاندن صورت]
- ۵۱۷۸ [پوشاندن سر]
- ۵۱۸۲ [اناختن گرفتن]
- ۵۱۸۵ [کندن مو]
- ۵۱۸۷ [انداختن شپش و مانند آن]
- ۵۱۹۶ [اشهادت بر نکاح]
- ۵۲۰۰ [نگاه به زن]
- ۵۲۰۱ [اذیح صید]
- ۵۲۰۳ [انداختن کنه]
- ۵۲۰۷ باب ما يجب على المحرم في انواع ما يصيب من الصيد
- ۵۲۰۷ [کفاره قتل شترمرغ]

- ۵۲۰۷ [اگر از اداء كفاره عاجز شد]
- ۵۲۱۱ [اگر صيد را زخمى كند]
- ۵۲۱۲ [كفاره خرگوش و روباه]
- ۵۲۱۴ [كفاره كبوتر]
- ۵۲۱۵ [كشتن جوجه]
- ۵۲۱۷ [كفاره تخم شترمرغ]
- ۵۲۲۰ [تعدد قتل صيد]
- ۵۲۲۱ [اصيد كردن ماهى]
- ۵۲۲۳ [قتل ملخ]
- ۵۲۲۵ [كشتن مارمالى]
- ۵۲۲۵ [كشتن زنبور]
- ۵۲۲۶ [محرم اگر خارج از حرم صيد كند]
- ۵۲۲۷ [اگر كفاره صيد را بدهد گوشت را چه كند]
- ۵۲۲۷ [حاج فديه خود را در منى و معتمر در مكه مى كشد]
- ۵۲۲۸ [اگر مضطر به صيد شد]
- ۵۲۲۹ [اگر چند نفر صيد كنند]
- ۵۲۳۴ [اصيد دريايى]
- ۵۲۳۵ باب تقصير المتمتع و حلقه و احلاله و من نسي التقصير حتى يواقع او بهل بالحج
- ۵۲۳۵ اشاره
- ۵۲۳۵ [تقصير عمره تمتع]
- ۵۲۳۶ [تقصير عمره تمتع را فراموش كند]
- ۵۲۳۷ [اگر قبل از تقصير زنش را ببوسد]
- ۵۲۳۸ [اشخصى كه موى سر را در ميان سر گره زده باشد]
- ۵۲۴۰ [اگر به جاي تقصير حلق كند]
- ۵۲۴۰ [جماع قبل از تقصير]
- ۵۲۴۱ [تقصير از بعضى از اعضاء]

۵۲۴۲ [اگر در مکه حلق کند]
۵۲۴۳ [اگر قبل از تقصیر وطنی کند]
۵۲۴۴ باب المتمتع يخرج من مکه و يرجع
۵۲۴۹ باب احرام الحائض و المستحاضه
۵۲۴۹ [در غسل احرام طهارت شرط نیست]
۵۲۵۱ [حائض طواف و نماز را تأخیر می اندازد]
۵۲۶۰ [اگر در وسط طواف خون ببیند]
۵۲۶۶ باب الوقت الذى اذا ادركه الانسان يكون مدركا للتمتع
۵۲۷۵ باب الوقت الذى متى ادركه الانسان كان مدركا للحج
۵۲۷۸ باب تقديم طواف الحج و طواف النساء قبل التسعى و قبل الخروج إلى منى
۵۲۸۲ باب تاخير الزياره
۵۲۸۷ باب حكم من نسي طواف النساء
۵۲۹۰ باب انقضاء مشى الماشى
۵۲۹۲ باب حكم من قطع عليه الطواف بصلوه او غيرها
۵۲۹۲ [ابنای بر طواف سابق]
۵۲۹۳ [قطع بخاطر نماز]
۵۲۹۴ [قطع بخاطر حاجت]
۵۲۹۴ [قطع برای استراحت]
۵۲۹۵ [قطع بخاطر نماز مستحبی]
۵۲۹۷ [قطع برای دخول كعبه]
۵۲۹۸ [قطع بخاطر نجاست بدن]
۵۲۹۹ [قطع بخاطر حاجت]
۵۳۰۱ جلد هشتم
۵۳۰۱ [اتمه كتاب الحج]
۵۳۰۱ باب التسهو فى الطواف
۵۳۰۹ باب ما يجب على من اختصر شوطا فى الحجر

- باب ما جاء في الطّواف خلف المقام ٥٣١١
- باب ما يجب على من طاف او قضى شيئاً من المناسك على غير وضوء ٥٣١٤
- باب ما جاء في طواف الاغلف ٥٣١٩
- باب القران بين الاسابيع ٥٣٢٠
- باب طواف المريض و المحمول من غير علّه ٥٣٢١
- باب ما يجب على من بدء بالتسعى قبل الطّواف أو طاف و آخر التسعى ٥٣٢٥
- باب الزجل يطوف عن الزجل و هو غائب او شاهد ٥٣٣٦
- باب الشهو في ركعتي الطّواف ٥٣٣٨
- باب نوادر الطّواف ٥٣٤٣
- باب الشهو في التسعى بين الصفا المروه ٥٣٥٣
- انسيان طواف [..... ٥٣٥٣
- اگر شش شوط به جا آورد] ٥٣٥٤
- اگر هشت شوط به جا آورد] ٥٣٥٥
- اگر از مروه شروع کند] ٥٣٥٧
- اگر هروله را ترک کند] ٥٣٥٧
- اگر هشت شوط به جا آورد] ٥٣٥٧
- باب التسعى راكبا و الجلوس بين الصفا و المروه ٥٣٦١
- باب حكم من قطع عليه التسعى لصلاه او غيرها ٥٣٦٣
- باب استطاعه السبيل إلى الحج ٥٣٦٥
- باب ترك الحج ٥٣٧٢
- باب الاجبار على الحجّ و على زياره التّبيّ صلّى اللّهُ عليه و آله ٥٣٧٣
- باب علّه التّخلف عن الحج ٥٣٧٥
- باب دفع الحجّ إلى من يخرج فيها ٥٣٧٨
- اگر بخاطر مرض نتواند حج به جا آورد] ٥٣٧٨
- اگر چند نفر را به حج بفرستد] ٥٣٨١
- اگر نایب معذور شود] ٥٣٨٢

- ۵۳۸۴ [حج از میت]
- ۵۳۸۶ [اگر نایب از مکان دیگر حرکت کند]
- ۵۳۸۷ [اگر در نوع حج مخالفت کند]
- ۵۳۸۸ [نیابت از ناصب]
- ۵۳۹۰ [اگر به نیابت دو نفر حج به جا آورد]
- ۵۳۹۱ [نیابت کردن زن]
- ۵۳۹۲ [حج از مال زکات]
- ۵۳۹۵ باب حج الجمال و الاجیر
- ۵۳۹۶ باب الزجل یموت و علیه حجّه الاسلام و حجّه فی نذر علیه
- ۵۳۹۸ باب ما جاء فی الحج قبل المعرفة
- ۵۴۰۳ باب ما جاء فی حج المجتاز
- ۵۴۰۳ باب حج المملوک و المملوکه
- ۵۴۰۷ باب ما یجزی عن المعتق عشیه عرفه من حجّه الاسلام
- ۵۴۰۸ باب حج الصبیان
- ۵۴۰۸ [عبادات اطفال]
- ۵۴۰۹ [امیقات بچه ها]
- ۵۴۱۱ [اقربانی کردن برای بچه]
- ۵۴۱۳ [حج کردن بچه ممیز]
- ۵۴۱۴ باب الزجل یستدین و یحجّ و وجوب الحجّ علی من علیه الدّین
- ۵۴۱۸ باب ما جاء فی المرأه یمنعها زوجها من حجّه الاسلام او حجّه تطوّع
- ۵۴۲۰ باب حجّ المرأه مع غیر محرم او ولی
- ۵۴۲۳ باب حجّ المرأه فی العده
- ۵۴۲۴ باب الحاجّ یموت فی الطریق
- ۵۴۲۷ باب ما یقضی عن المیت من حجّه الاسلام اوصی او لم یوص
- ۵۴۲۷ [اگر میت فقیر باشد و حج بر عهده او باشد]
- ۵۴۲۹ [اگر چند حق بر عهده میت باشد]

- باب الزجل یوصی بحجّه فیجعلها وصیّه فی نسمة ۵۴۳۱
- باب الحجّ عن امّ الولد اذا ماتت ۵۴۳۲
- باب الزجل یوصی الیه الزجل ان یحجّ عنه ثلاثه رجال فیحلّ له ان یأخذ لنفسه حجّه منها ۵۴۳۳
- باب من یأخذ حجّه فلا ینکفیه ۵۴۳۵
- باب من اوصی فی الحجّ بدون الکفایه ۵۴۳۵
- باب الحجّ من الودیعه ۵۴۴۰
- باب الزجل یموت و لا یدری ابنه هل حجّ أولا ۵۴۴۲
- باب المتمتّع عن ابیه ۵۴۴۳
- باب تسویف الحجّ ۵۴۴۳
- باب العمره فی اشهر الحجّ ۵۴۴۹
- باب اهلل العمره المبتوله و احلالها و نسکها ۵۴۵۹
- [عمره مفرده] ۵۴۵۹
- [کسی که در عمره قربانی بیاورد] ۵۴۶۲
- [جماع در عمره مفرده] ۵۴۶۲
- [خروج به میقات برای عمره] ۵۴۶۳
- [عمره تمتع طواف نساء ندارد] ۵۴۶۴
- باب العمره فی شهر رمضان و رجب و غیرها ۵۴۶۶
- باب مواقیب العمره من مکّه و قطع تلبیه المعتبر ۵۴۶۸
- [کسی که از مکه خارج شود] ۵۴۶۸
- [قطع تلبیه در عمره] ۵۴۶۸
- باب اشهر الحجّ و اشهر التیاحه و الاشهر الحرم ۵۴۷۵
- [ماههای حج] ۵۴۷۵
- [ماههای سیاحت] ۵۴۷۸
- باب العمره فی کلّ شهر و فی أقلّ ما تكون ۵۴۸۱
- باب ما یقول الزجل اذا حجّ عن غیره او طاف عنه ۵۴۸۳
- باب الزجل یحجّ عن الزجل او یشرکه فی حجّه او یطوف عنه ۵۴۸۶

- باب التعجيل قبل الترويه إلى منى ٥٤٨٩
- باب حدود منى و عرفات و جمع ٥٤٩٣
- باب التّقصير في الطّريق إلى عرفات ٥٥٠٢
- باب اسم الجبل الذي يقف عليه الناس بعرفه ٥٥٠٢
- باب كراهه المقام عند المشعر بعد الافاضه ٥٥٠٣
- باب السّعى في وادي محشر ٥٥٠٤
- باب ما جاء في من جهل الوقوف بالمشعر ٥٥٠٦
- باب من رخص له التّعجيل من المزدلفه قبل الفجر ٥٥٠٩
- باب ما جاء في من فاته الحج ٥٥١٠
- باب اخذ حصى الجمار من الحرم و غيره ٥٥١٤
- باب ما جاء في من خالف الزّمي او زاد او نقص ٥٥١٤
- [استفاده از سنگ مستعمل] ٥٥١٤
- [رمي در شب] ٥٥١٩
- [انسيان رمي] ٥٥١٩
- باب الذين اطلق لهم الزّمي باللّيل ٥٥٢٠
- باب الزّمي عن العليل و الصّبيان ٥٥٢١
- باب ما جاء في من بات ليالي منى بمكّه ٥٥٢٢
- باب اتيان مكّه بعد الزّياره للطّواف ٥٥٢٦
- باب التّفر الأوّل و الاخير ٥٥٢٧
- [قبل از اذان نفر نكند] ٥٥٢٧
- [رمي روز سوم] ٥٥٣٤
- باب نزول الحصبه ٥٥٣٧
- باب قضاء التّفث ٥٥٤٠
- [خريدن خرما و صدقه دادن] ٥٥٤٠
- [معاني تفت] ٥٥٤١
- [امراد از بيت عتيق] ٥٥٤٥

- باب ایام التَّحَرِّ - ۵۵۴۶
- باب الحج الاکبر و الاصغر - ۵۵۴۹
- باب الاضاحی - ۵۵۵۳
- [قربانی واجب است] - ۵۵۵۳
- [پیامبر خودشان ذبح کردند] - ۵۵۵۵
- [قربانی کردن امیر المؤمنین از جانب رسول خدا] - ۵۵۵۶
- [گوسفند معیوب قربانی نمی شود] - ۵۵۵۸
- [یک قربانی از چند نفر] - ۵۵۶۲
- [اشتر پنج ساله کفایت می کند] - ۵۵۶۴
- [فانح و معتر] - ۵۵۶۵
- [تقسیم قربانی] - ۵۵۶۶
- [اطعام مشرک از قربانی] - ۵۵۶۷
- [اخراج گوشت از منی] - ۵۵۶۸
- [گوشت کفاره را نمی توان خورد] - ۵۵۶۹
- [اگر قربانی قبل از ذبح بمیرد] - ۵۵۷۳
- [انتفاع به پوست قربانی] - ۵۵۷۴
- [انسیان قربانی] - ۵۵۷۴
- [اگر قربانی شرائط را نداشته باشد] - ۵۵۷۴
- [قربانی برای جنین] - ۵۵۷۵
- [اگر شاخ شکسته باشد] - ۵۵۷۶
- [اگرانی قربانی] - ۵۵۷۶
- [امرغ کفایت نمی کند] - ۵۵۷۸
- [اگر در قربانی نام دیگری را برد] - ۵۵۷۸
- [قربانی رسول خدا] - ۵۵۷۸
- [قربانی که شرائط را نداشته بوده] - ۵۵۷۹
- [قربانی از چند نفر] - ۵۵۷۹

- باب الهدى يعطى او يهلك قبل ان يبلغ محلّه و ما جاء فى الاكل منه ۵۵۸۱
- [اگر قربانى به قبل از رسيدن به محل هلاک شود] ۵۵۸۱
- [اگر حيوان گم شود] ۵۵۸۸
- باب الذّبح و التّحر و ما يقال عند الذّبيحه ۵۵۹۱
- [اگر مذبوح را نحر کنند و بالعکس] ۵۵۹۱
- [دعاى هنگام ذبح] ۵۵۹۲
- باب نتاج البدنه و حلابها و رکوبها ۵۵۹۷
- باب بلوغ الهدى محلّه ۵۶۰۰
- باب الزّجل يوصى من يذبح عنه و يلقى هو شعره بمكّه ۵۶۰۱
- باب تقديم المناسك و تاخيرها ۵۶۰۳
- باب فى من نسى او جهل ان يقصر او يحلق حتّى ارتحل من منى ۵۶۰۶
- باب ما يحلّ للمتمتع و المفرد اذا ذبح و حلق قبل ان يزور البيت ۵۶۰۸
- باب ما يجب من الصّوم على المتمتع اذا لم يجد ثمن الهدى ۵۶۱۱
- باب ما يجب على المتمتع اذا وجد ثمن الهدى و لم يجد الهدى ۵۶۱۹
- باب المحصور و المصدود ۵۶۲۰
- [محصور و مصدود كيست] ۵۶۲۰
- [حكم محصور و مصدود] ۵۶۲۱
- [اگر در حج قران محصور شود] ۵۶۲۹
- باب الزّجل يبعث بالهدى و يقيم فى اهله ۵۶۳۴
- باب نوادر الحج ۵۶۳۷
- [زياد بودن مسائل حج] ۵۶۳۷
- [رود خانه هاى حرم روان مى شود به بيرون حرم] ۵۶۳۸
- [اقرار ابو حنيفه به علم امام صادق ع] ۵۶۴۳
- [حمل آب بر شتر] ۵۶۴۶
- [اگراهه حمل بر شتر جلاله] ۵۶۴۶
- [املا نکه متاع حجاج را مى خردند] ۵۶۴۶

- ۵۶۴۷ [حضور امام زمان در مراسم حج هر سال]
- ۵۶۴۹ [نماز برای رسیدن طلب]
- ۵۶۵۲ [سهو در سعی]
- ۵۶۵۳ [محررم می تواند خرید یا فروش کنیز کند]
- ۵۶۵۴ [ادای نماز واجب قبل از طواف]
- ۵۶۵۴ [انذر طواف بر روی دست و پا]
- ۵۶۵۴ [طواف با لباس نجس]
- ۵۶۵۵ [ترک طواف قبل از خستگی]
- ۵۶۵۵ [طواف حامل و محمول]
- ۵۶۵۵ [حلق رأس در غیر حج و عمره]
- ۵۶۵۶ [سوار شدن شتر باردار]
- ۵۶۵۹ [تقصیر از روی سهو]
- ۵۶۵۹ [یک حج برای چند نفر]
- ۵۶۶۱ [اجماع قبل از طواف]
- ۵۶۶۳ [ترک طواف مستحبی هنگام شلوغی]
- ۵۶۶۴ [باب سیاق مناسک الحج]
- ۵۶۶۴ [ادعای هنگام خروج]
- ۵۶۶۷ [ادعای هنگام رکوب]
- ۵۶۷۰ [حفظ تقوی در طی راه]
- ۵۶۷۳ [ادعای احرام]
- ۵۶۸۰ [تلبیه]
- ۵۶۸۷ [اغسل دخول حرم]
- ۵۶۸۹ [دخول مکه]
- ۵۶۹۰ [دخول المسجد الحرام]
- ۵۶۹۲ [التظر إلى الحجر الاسود]
- ۵۶۹۴ [استلام الحجر الاسود]

- الطّواف ٥٦٩٥
- القول فى الطّواف ٥٦٩٧
- القول بين الزّكن اليمانيّ و الزّكن الّذى فيه الحجر الاسود ٥٦٩٧
- الوقوف بالمستجار ٥٦٩٧
- مقام ابراهيم عليه السلام ٥٧٠٥
- الشّرب من ماء زمزم ٥٧٠٨
- الخروج إلى الضفا ٥٧١٠
- التّقصير ٥٧١٨
- الغدوّ إلى عرفات ٥٧٢٧
- دعاء الموقف ٥٧٣٢
- الافاضه من عرفات ٥٧٤٢
- اخذ حصى الجمار من جمع ٥٧٤٨
- الوقوف بالمشعر الحرام ٥٧٥٠
- الافاضه من المشعر الحرام ٥٧٥٤
- الزّجوع إلى منى و رمى الجمار ٥٧٥٧
- الدّبح ٥٧٦١
- الحلق ٥٧٦٥
- زياره البيت ٥٧٦٦
- اتيان الحجر الاسود ٥٧٦٨
- الخروج إلى الضفا ٥٧٦٩
- طواف التّساء ٥٧٧٠
- الزّجوع إلى منى ٥٧٧٠
- رمى الجمار ٥٧٧١
- التّكبير ايام التّشريق ٥٧٧٤
- التّفر من منى ٥٧٧٦
- دخول مكه ٥٧٧٨

- دخول الكعبه ٥٧٧٩
- وداع البيت ٥٧٨٢
- باب الابتداء بمكّه و الختم بالمدينه ٥٧٨٦
- [شروع به مكه و ختم به مدينه] ٥٧٨٦
- [ولايت أئمه] ٥٧٨٦
- الصلاه في مسجد غدیر خم ٥٧٩٠
- نزول معزس التّبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ٥٧٩٥
- باب تحريم المدينه و فضلها ٥٧٩٦
- باب ما جاء في من حجّ و لم يزر التّبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ فِي مَنْ مَاتَ بِمَكَّهِ أَوْ الْمَدِينَةِ ٥٨٠٢
- اتيان المدينه ٥٨٠٥
- [دخول مدينه] ٥٨٠٥
- اتيان المنبر ٥٨١٢
- الضّوم بالمدينه و الاعتكاف عند الاساطين ٥٨١٨
- زياره فاطمه بنت رسول الله صلوات الله عليها و على ابيها و بعلها و بنيتها - ٥٨٢١
- اتيان المشاهد و قبور الشّهداء ٥٨٣٣
- توديع قبر التّبيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ منبره ٥٨٣٥
- زياره قبور الائمه الحسن بن عليّ بن ابي طالب و عليّ بن الحسين و محمّد بن عليّ الباقر و جعفر بن محمّد الصادق صلوات الله عليهم بالبقيع ٥٨٣٧
- باب ثواب زياره التّبيّ و الائمه صلوات الله عليهم ٥٨٤٥
- [زيارت پیامبر حيا و ميتا] ٥٨٤٥
- اخر امامی عهدی و حقی و حرمتی در گردن دوستان و شیعیان خود دارد] ٥٨٤٧
- [هيچ پیغمبری و وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمی ماند تا آن که روح و استخوان و گوشت او را به آسمان می برند] ٥٨٤٧
- [زيارت أئمه] ٥٨٥٠
- [زيارت امام حسين ع] ٥٨٥٩
- [زيارت امام كاظم ع] ٥٨٧٤
- [زيارت امام رضا ع] ٥٨٧٥
- باب موضع قبر امير المؤمنين صلوات الله عليه ٥٨٩٨

- ٥٨٩٨ [موضع قبر امير المؤمنين غرى است]
- ٥٩٠١ زياره قبر امير المؤمنين صلوات الله عليه
- ٥٩٣٢ زياره اخرى لأمير المؤمنين صلوات الله عليه
- ٥٩٤٣ زياره قبر ابى عبد الله الحسين بن على بن ابى طالب صلوات الله عليهم المقتول بكرىلاء
- ٥٩٤٣ اشاره
- ٥٩٥٦ الوداع
- ٥٩٥٧ زياره قبور الشهداء
- ٥٩٦١ باب ما يجرى من زياره الحسين صلوات الله عليه فى حال التقيته
- ٥٩٦٢ باب ما يقوم مقام زياره الحسين صلوات الله عليه و زياره غيره من الائمه صلوات الله عليهم لمن لا يقدر على قصده لبعده المسافه.
- ٥٩٦٦ باب فضل ترابه الحسين صلوات الله عليه و حريم قبره.
- ٥٩٧٣ باب زياره الامامين ابى الحسن موسى بن جعفر و ابى جعفر محمد بن على الثانى صلوات الله عليهم ببغداد فى مقابر قريش
- ٥٩٧٦ باب زياره قبر الزضا على بن موسى صلوات الله عليهما بطوس.
- ٥٩٧٦ اشاره
- ٥٩٨٠ الوداع فاذا اردت ان تودعه
- ٥٩٩٨ باب زياره الامامين ابى الحسن على بن محمد و ابى محمد الحسن بن على صلوات الله عليهم بسر من رأى
- ٦٠٠٢ باب ما يجرى من القول عند زياره جميع الائمه صلوات الله عليهم
- ٦٠٠٢ [زيارت جامعه]
- ٦٠٠٥ زياره جامعه لجميع الائمه صلوات الله عليهم
- ٦١٠٣ الوداع
- ٦١٠٩ باب الحقوق
- ٦١٠٩ اشاره
- ٦١٠٩ [حق خداوند]
- ٦١١٠ [حق انسان بر خودش]
- ٦١١١ [حق زبان]
- ٦١١٢ [حق گوش]
- ٦١١٣ [حق چشم]

- ۶۱۱۴ [حق دست]
- ۶۱۱۵ [حق پا]
- ۶۱۱۶ [حق شکم]
- ۶۱۱۶ [حق فرج]
- ۶۱۱۷ [حق نماز]
- ۶۱۱۸ [حق حج]
- ۶۱۱۹ [حق صوم]
- ۶۱۲۰ [حق صدقه]
- ۶۱۲۱ [حق قربانی]
- ۶۱۲۲ [حق پادشاه]
- ۶۱۲۳ [حق معلم]
- ۶۱۲۴ [حق کسی که مالک تست]
- ۶۱۲۶ [حق رعیت]
- ۶۱۲۸ [حق شاگرد]
- ۶۱۲۹ [حق هم سر]
- ۶۱۳۰ [حق بنده]
- ۶۱۳۳ [حق مادر]
- ۶۱۳۵ [حق پدر]
- ۶۱۴۱ [حق فرزند]
- ۶۱۴۳ [حق برادر]
- ۶۱۴۴ [حق آزاد کننده عبد]
- ۶۱۴۵ [حق عبد آزاد شده]
- ۶۱۴۵ [حق کسی که با تو نیکویی کرده]
- ۶۱۴۶ [حق مؤذن]
- ۶۱۴۶ [حق امام جماعت]
- ۶۱۴۸ [حق همنشین]

- ۶۱۵۰ [حق هم سایه]
- ۶۱۵۱ [حق کسی که با تو مصاحبت و معاشرت دارد]
- ۶۱۵۲ [حق شریک]
- ۶۱۵۳ [حق مال]
- ۶۱۵۳ [حق کسی که از تو چیزی طلب دارد]
- ۶۱۵۴ [حق خلیط که مالش مخلوط شده باشد]
- ۶۱۵۴ [حق دشمن]
- ۶۱۵۵ [حق کسی که با تو مشورت کند]
- ۶۱۵۵ [حق کسی که با او مشورت کنی]
- ۶۱۵۵ [حق کسی که قبول کند نصیحت ترا]
- ۶۱۵۶ [حق کسی که نصیحت کند ترا]
- ۶۱۵۷ [حق پیران]
- ۶۱۵۷ [حق کودک]
- ۶۱۵۷ [حق سائل]
- ۶۱۵۷ [حق مسئول]
- ۶۱۵۸ [حق کسی که ترا خوشحال کند]
- ۶۱۵۸ [حق کسی که با تو بدی کرده است]
- ۶۱۵۸ [حق اهل ملتت که مسلمانند]
- ۶۱۵۹ [حق اهل ذمه]
- ۶۱۵۹ باب الفروض علی الجوارح
- ۶۱۸۵ درباره مرکز

شماره کتابشناسی ملی : ۹۹۶۱/۱/۱/۱/۱

سرشناسه : مجلسی ، محمدتقی بن مقصود علی ، ۱۰۰۳؟ - ق ۱۰۷۰، شارح

عنوان و نام پدیدآور : لوامع صاحبقرانی المشتهر به شرح الفقيه [چاپ سنگی] کاتب عباسقلی کاشانی ، علی الاصفهانی

وضعیت نشر : طهران جمال الدین ابن مولانا الحاج شیخ محمدحسین الخونساری ۱۳۳۱ق . (طهران : مطبعه میرزا علی اصغر)

مشخصات ظاهری : ج . ۱ (۳۶۳، ۴۸۷ ص .) ۳۴X۲۱س م

یادداشت استنساخ : ترجمه و شرح کتاب الطهاره ، الصلوه از کتاب من لایحضره الفقيه موسوم به لوامع صاحبقرانی

ق ۱۳۲۲

مشخصات ظاهری اثر : نستعلیق ، نسخ

مقوای ، روکش تیماج سیاه رنگ

یادداشت عنوانهای مرتبط : شرح الفقيه

من لایحضره الفقيه

عنوانهای گونه گون دیگر : شرح الفقيه

شماره بازیابی : ۹۹۶۱ ث ۲۵۳۹۷۵

مقدمه

ترجمه مختصری از شرح حال مؤلف و مقام والای او

مرحوم محدث قمی (ره) در کتاب شریف فوائد الرضویه در شرح فضائل و مناقب مرحوم علامه محمدتقی مجلسی چنین درج کرده.

محمدتقی بن المقصود علی الملقب بالمجلسی الاول جامع الفنون العقلیه و النقلیه حاوی الفضائل العلمیه و العملیه صاحب النفس القدسیه و السمات الملکیه و المقامات العلیه و المنامات الصادقه الروحانیه و الإلهامات الربانیه ناشر اخبار الدینیة المؤید

بالفيض القدسي والد شيخنا العلامة محمد باقر المجلسي قدس الله سرهما و رفع في الملا الاعلى ذكرهما.

صاحب حدائق المقرين گفته كه ملا محمد تقى تلميذ ملا عبد الله شوشترى و شيخ بهاء الدين رحمهما الله بوده و در علم فقه و تفسير و حديث و رجال فائق اهل دهر خویش بود و در زهد و تقوى و عبادت و ورع و ترك دنيا تالى تلو استادش ملا عبد الله بوده و پيوسته در ايام حيات خود مشغول به رياضيات و مجاهدات و تهذيب اخلاق و عبادات و ترويج احاديث و سعى در حوائج مؤمنين و هدايت خلق بوده و به يمن همتش احاديث اهل بيت

فرموده در بعضی تألیفات رائقه خویش که اتفاق افتاد از برای من تشریف به زیارت عتبات عالیات پس زمانی که وارد نجف اشرف شدم زمستان داخل شد پس من عزم کردم که طول زمستان را در نجف بمانم پس مالی را که کرایه کرده بودم رد کردم پس شبی در خواب دیدم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که لطف بسیار با من فرمود و فرمایش کرد که بعد از این در اینجا توقف مکن و برو بشهر خودت اصفهان همانا وجود تو نفعش بیشتر است و نیکوتر و چون من بسیار اشتیاق داشتم در تشریف به آستان مقدس مبالغه کردم در استدعاء از آن حضرت که رخصت توقف دهد قبول نفرمود و فرمود که شاه عباس وفات می کند در این سال و می نشیند شاه صفی به جای او و حادث می شود در بلاد شما فتنه های سخت و حق تعالی خواست که تو در مثال این فتنه در اصفهان باشی و بذل کنی طاقت خود را در هدایت خلق «أنت ترید أن تجیء إلی باب الله وحدک و الله تعالی یرید أن یجیء إلیه بیمن هدایتک سبعون ألفا فارجع إلیهم فانه لا بد لک من الرجوع» «تو می خواهی تنها بیایی بسوی باب الله و خداوند تعالی اراده کرد به یمن هدایت تو هفتاد هزار نفر بسوی او بیایند پس برگرد به درستی که چارئی نیست از برای تو جز برگشتن» پس رجوع کردم به اصفهان و حکایت کردم خواب خود را برای بعضی خواص خود و او

نقل کردم برای نواب رضوان مکان یعنی شاه صفی و اتفاقا در این ایام در مدرسه صفویه تشریف داشت پس نگذشت مگر ایام قلیلی که خبر رسید که نواب خاقان شاه عباس رضوان مکان در سفر مازندران به رحمت ایزدی پیوست پس شاه صفی به جای او بر اریکه سلطنت نشست.

و از برای او مصنفات شریفه نافعیه مانند شرح بر من لا یحضره الفقیه به فارسیه و شرح دیگر به عربیه و شرح او بر صحیفه کامله و بر بعض کتاب تهذیب و بر زیارت جامعه و بر حدیث همام و حواشی او بر اصول کافی و رساله در افعال

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۳

حج و رساله در رضاع و اجازات کثیره الی غیر ذلک، و این بزرگوار مؤید من عند الله و استاد علماء و مربی فضلاء بوده و آثار او در اسلام بسیار است و اگر نباشد از آثار جز نجل جلیل و فرزند نبیلش هر آینه کفایت می کند تا چه رسد به سایر علمای دیگر که تلمیذ او بوده اند و مصنفات نافعیه فائقه اش و نشر دادن او صحیفه کامله را در میان مردم و غیر ذلک.

قال ابنه فی البحار: فی حقه ذریعتی الی الدرجات العلی و وسیلتی الی مسالک الهدی بعد ائمه الوری (مرحوم مجلسی در بحار فرموده که بعد از ائمه معصومین علیهم السلام پدرم سبب و وسیله شد که من به درجات عالیات و راههای هدایت رسیدم).

در سن شصت و هفت سنه ۱۰۷۰ به رحمت ایزدی پیوست و در تاریخ او گفته شد (مسجد و منبر از صفا افتاد) و ایضا (صاحب علم رفت از عالم) و ایضا (افسر شرع اوفتاد

و بی سر و پا کشت فضل) قبر شریفش در مسجد جامع اصفهان است چنانکه در ترجمه پسر بزرگوارش به آن اشاره کردم و شایسته است که در این جا چند حکایت از منامات صادقانه آن جناب نقل شود.

اول شیخ مرحوم ما نور الله مرقده در حکایت ۶۴ نجم ثاقب از شرح من لا یحضره الفقیه ملا محمد تقی مذکور نقل کرده که در ضمن احوال متوکل بن عمیر که راوی صحیفه کامله است فرموده که من در اوایل بلوغ طالب بودم مرضات خداوندی را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر جنابش قراری نبود تا آن که دیدم در میان بیداری و خواب که صاحب الزمان صلوات الله علیه ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است قریب بدر طنابی است که الآن مدرس من است پس سلام کردم بر آن جناب و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم پس نگذاشت مرا و گرفت مرا پس بوسیدم دست مبارکش را و پرسیدم از آن جناب مسائلی که مشکل شده بود بر من که یکی از آنها این بود

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۴

که من وسوسه داشتم در نماز خود و می گفتم که آنها نیست به نحوی که از من خواسته اند و من مشغول بودم به قضا و میسر نبود برای من نماز شب و سؤال کردم از شیخ خود شیخ بهائی علیه الرحمه از حکم آن پس گفت به جای آر یک نماز ظهر و عصر و مغرب بقصد نماز شب و من چنین می کردم پس سؤال کردم از حجت علیه السلام که من نماز شب بکنم فرمود نماز شب

بکن و به جای نیار مانند آن نماز مصنوعی که می کردی و غیر اینها از مسائلی که در خاطر منمانند آن گاه گفتم ای مولای من میسر نمی شود برای من که برسم به خدمت تو در هر وقتی پس عطا کن بمن کتابی که همیشه عمل کنم بر آن پس فرمود که من عطا کردم به جهت تو کتابی به مولی محمد تاج و من در خواب او را می شناختم پس فرمود برو و بگیر آن کتاب را از او پس بیرون رفتم از در مسجدی که مقابل روی آن جناب بود به سمت دار بطیخ که محله ایست در اصفهان پس چون رسیدم به آن شخص و مرا دید گفت ترا صاحب الامر فرستاده نزد من گفتم آری پس بیرون آورد از بغل خود کتاب کهنه چون باز کردم آن را و ظاهر شد برای من که آن کتاب دعا است پس بوسیدم آن را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه شدم بسوی صاحب الأمر علیه السلام که بیدار شدم و آن کتاب با من نبود پس شروع کردم در تضرع و گریه و ناله به جهت فوت آن کتاب تا طلوع فجر پس چون فارغ شدم از نماز و تعقیب و در دلم چنین افتاده بود که مولانا محمد همان شیخ بهائی است و نامیدن حضرت او را به تاج به جهت اشتها اوست در میان علماء پس چون رفتم به مدرس او که در جوار مسجد جامع بود دیدم او را که مشغول است به مقابله صحیفه کامله و خواننده سید صالح امیر ذو الفقار گلپایگانی پس ساعتی

نشستم تا فارغ شد از آن کار و ظاهر آن بود که کلام ایشان در سند صحیفه بود لکن به جهت غمی که بر من مستولی بود نفهمیدم سخن او و سخن ایشان را و من گریه می کردم پس رفتم نزد شیخ و خواب خود را به او گفتم

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۵

و گریه می کردم به جهت فوات کتاب پس شیخ گفت بشارت باد ترا به علوم الهیه و معارف یقینه و تمام آن چه همیشه می خواستی تا آن که گفته پس قلبم ساکن نشد و بیرون رفتم با گریه و تفکر تا آن که در دلم افتاد که بروم به آن سمتی که در خواب به آن جا رفتم پس چون رسیدم به محله دار بطیخ پس دیدم مرد صالحی را که اسمش آقا حسن بود و ملقب به تاج پس چون رسیدم به او و سلام کردم بر او گفت یا فلان کتب وقفیه نزد من است که هر طلبه که از آن می کرد عمل نمی کند به شروط وقف و تو عمل می کنی به آن بیا و نظر کن باین کتب و هر چه را که محتاجی به آن بگیر پس با او رفتم در کتابخانه او پس اول کتابی که بمن داد کتابی بود که در خواب دیده بودم پس شروع کردم در گریه و ناله و گفتم مرا کفایت می کند و در خاطر ندارم که خواب را برای او گفتم یا نه و آمدم در نزد شیخ و شروع کردم در مقابله با نسخه او که جد پدر او نوشته بود از نسخه شهید ره و شهید ره نسخه خود را

نوشته بود از نسخه عمید الرؤساء و ابن سکون و مقابله کرده بود با نسخه ابن ادريس بدون واسطه یا به یک واسطه و نسخه که حضرت صاحب الأمر علیه السلام بمن عطا فرمود از خط شهید ره نوشته شده بود و نهایت موافقت داشت با آن نسخه حتی در نسخها که در حاشیه آن نوشته شده بود و بعد از آن که فارغ شدم از مقابله شروع کردند مردم در مقابله نزد من و به برکت عطای حجت علیه السلام گردید صحیفه کامله در بلاد مانند آفتاب طالع در هر خانه و سیما در اصفهان زیرا که برای اکثر مردم صحیفه های متعدده است و اکثر ایشان صلحاء و اهل دعا شدند و بسیاری از ایشان مستجاب الدعوه و این آثار معجزه ایست از حضرت صاحب علیه السلام و آن چه خداوند عطا فرمود بمن از برکت صحیفه احصای آن را نمی توانم بکنم.

رؤیای دوم در فضیلت زیارت جامعه و حقانیت او پس فرمود چون حضرت آفریده گار مرا توفیق زیارت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۶

علیه السلام کرامت فرمود در حوالی روضه مقدسه مشغول به مجاهدات گشتم و به برکت آن بزرگوار مکاشفات بسیار بر من روی داد که عقول ضعیفه آن را متحمل نمی تواند شد در آن عالم دیدم بلکه اگر بخواهم می گویم که در میان نوم و یقظه بودم که ناگاه دیدم که در سر من رأی هستم و مشهد آنجا را در غایت ارتفاع و زینت دیدم و دیدم لباس سبزی از لباسهای بهشت بر سر قبر امامین همامین افکنده بودند که در دنیا مثل آن را ندیده بودم و آقای ما حضرت

صاحب الأمر صلوات الله عليه را دیدم که نشسته و بر قبر تکیه کرده و روی آن جناب به جانب در است پس چون آن جناب را دیدم شروع کردم به خواندن زیارت جامعه به صوت بلند مانند مدح گویندگان پس چون تمام کردم آن جناب فرمود که خوب زیارتی است عرضه کردم که ای آقای من روحم به فدای تو باد این زیارت جد تست و اشاره کردم به جانب قبر مبارک فرمود بلی داخل شود چون داخل شدم نزدیک در ایستادم آن جناب فرمود که پیش بیا عرض کردم که می ترسم به سبب ترک ادب کافر شوم آن جناب فرمود که چون به اذن ما باشد باکی نیست پس اندکی پیش رفتم و حال آن که ترسناک بودم و می لرزیدم پس آن جناب فرمود که پیش بیا بنشین عرض کردم که می ترسم پس فرمود که مترس و بنشین پس چون نشستم مانند نشستن غلامی در نزد آقای خود آن بزرگوار فرمود استراحت کن و مربع بنشین پس به درستی که تو زحمت کشیده و پیاده و پای برهنه آمدی بالجمله از آنجا بالنسبه باین بنده الطاف عظیمه و مکالمات لطیفه واقع شد که اکثر آنها را فراموش نمودم پس از خواب بیدار شدم و همان روز اسباب زیارت فراهم آمد بعد آن که مدتی بود که راه مسدود بود پس موانع رفع شد و با پای برهنه و پیاده به زیارت آن جناب شرفیاب شدم و شبی در روضه مقدسه مکرر این زیارت را خواندم و در راه و در روضه کرامات عظیمه و معجزات غریبه ظاهر شد.

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۷

و رؤیای

دیگری برای مؤلف نقل کرده داده که در مقدمه شرح فقیه به فارسی و عربی ذکر شده و چون در این مقدمه بنا بر اختصار بود خوانندگان گرامی می توانند به کتابهای تراجم مثل لؤلؤه البحرین مرحوم بحرانی و أمل الآمل مرحوم شیخ حرّ عاملی و کتاب روضات الجنات و کتاب بهجه الآمال و سایر کتب رجال شیعه مراجعه نمایند و در خاتمه امید است که این حقیر بی بضاعت را هم از دعای خیر فراموش نفرمایند.

«محمد التفرشی - ش - دورودی»

[تشکر از بانی نشر]

بسمه تعالی اشکرکم لله اشکرکم للناس تشکر و تقدیر علماء و جامعه روحانیت شیعه با کمال تشکر از خدمات ارزنده جناب خیر الحاج ابو القاسم سالک تهرانی زید فی توفیقاته اقدام معظم له را در طبع کتاب شریف «لوامع صاحب قرانیه» تألیف علامه بزرگوار فقیه اهل بیت عصمت و طهارت مرحوم محمد تقی مجلسی که در شرح کتاب من لا یحضره الفقیه شیخ بزرگوار صدوق می باشد ارج و احترام نموده اند و همگان خواهان توفیقات خیریه ایشان در طبع آثار علما و محدثین اعلی الله مقامهم اجمعین می باشند کتابهایی که از نفقه مشروعه مشار الیه تا کنون به طبع رسیده و در دسترس حوزه علمیه و دیگران قرار گرفته بشرح ذیل است.

۱- تفسیر شریف برهان در ۵ مجلد.

۲- کتاب حلیه الابرار در ۲ مجلد.

۳- کتاب اللوامع النورانیه در ۱ مجلد.

۴- کتاب ینابیع المعاجز در ۱ مجلد.

۵- کتاب انصاف فی النص علی الاشراف در ۱ مجلد که مجموع این پنج کتاب از تالیفات ارزنده مرحوم علامه سید هاشم بحرانی می باشد.

۶- تفسیر شریف نور الثقلین مرحوم علامه خبیر عبد علی بن

لوامع صاحبقرانی، مقدمه، ص: ۹

جمعه العروسی الحویزی در ۵ مجلد.

کتاب اثبات الهداه در ۷ مجلد عربی، ترجمه فارسی فی النصوص و المعجزات.

۸- کتاب فوائد الطوسیه در ۱ مجلد.

۹- کتاب ایقاظ الہجعه فی اثبات الرجعه عربی، ترجمه فارسی در ۱ مجلد.

۱۰- کتاب اثنا عشریہ فی الرد علی الصوفیہ در ۱ مجلد کہ مجموع این چهار کتاب از تألیفات مرحوم محدث عالی مقام شیخ محمد حسن حرّ عاملی می باشد.

۱۱- تفسیر عیاشی از تألیفات محمد بن مسعود عیاشی است در ۲ مجلد.

۱۲- کتاب شریف من لا یحضرہ الفقیہ مرحوم شیخ المحدثین صدوق رہ جلد رحلی در ۱ مجلد.

۱۳- کتاب اربعین علامہ مجلسی رہ در ۱ مجلد.

۱۴- صحیفہ سجادیہ ع در ۱ مجلد.

۱۵- کتاب میراث الائمہ مرحوم شیخ محمد رضا تهرانی با چند کتاب دیگر از تألیفات ایشان.

۱۶- کتاب قانون الاسلام مرحوم سید حسین عرب باغی.

۱۷- کتاب البکاء مرحوم سید میرجهانی.

۱۸- کتاب درر الأشعار مرحوم شیخ محمد رضا دورودیان تفرشی و سایر خدمات پر ارزش ایشان از قبیل بیمارستان امیر المؤمنین (ع) در جنوب تهران و بناء مساجد و احسان و انعام به مستضعفین کہ تمامی سبب دعا گویی و مزید تشکر جامعہ مسلمین گردیده وفقہ اللہ لجمیع مرضاتہ بحق محمد و آلہ (ص).

جلد اول

شرح واقعه مشرف شدن

مرحوم شارح اعلی اللہ مقامہ خدمت حضرات خمسہ النجباء و حضرت سید السجاد سلام اللہ علیہم اجمعین کہ بہ قلم مبارک خود در حشو این کتاب مبارک نگاشته اند.

بدان کہ چون غرض از کتاب اول رضای الہی بود و بسیار خائف بودم و بسیاری از فضلا مبالغہ می نمودند تا عاقبت حضرت سید المرسلین را و حضرت امیر المؤمنین و سیدہ نساء اهل الجنہ اجمعین و سیدی شباب اهل الجنہ و سید الساجدین سلام اللہ علیہم

اجمعین را در واقعه طویلی دیدم در حالتی که بیماری عظیمی روی داده بود و اطباء مایوس شده بودند به برکت آن واقعه شفا یافتم و حضرت سید المرسلین (ص) چند چیزی عطا فرمودند از طعام و میوه بهشت از آن جمله سه سیخ طلا که کباب بود و هر لذتی که تصور نکرده بودم در آن بود و بهر کس می دادم چیزی کم نمی شد و من به حضار مجلس می گفتم که من مکرر به شما نمی گفتم که طعام بهشت صد هزار مزه دارد و هر چه می خورند عوض آن بهم می رسد، و میوه کرامت فرمودند شبیه به هندوانه و از آن نیز می خوردم و صد هزار مزه داشت و به ایشان می گفتم و می دادم و ایشان ملتذ می شدند و تصدیق می نمودند و این هندوانه در نهایت سفیدی بود و ورق ورق از او جدا می شد به شکل جوارش و چون داب بنده است که در هر مرتبه که در واقعه به خدمت یکی از حضرات معصومین صلوات الله علیهم اجمعین می رسم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴

مداحی ایشان بلسان حال می کنم و ایشان تصدیق می فرمایند در این واقعه نیز عرض می نمودم که توئی که مظهر کمالات الهی توئی که مخزن اسرار الهی و توئی که مقصودی از خلق کونین و آن حضرت تصدیق می فرمودند.

بعد از آن عرض نمودم که یا رسول الله اقرب طریق بجناب اقدس الهی کدام است فرمودند که آن چه می دانی عرض کردم که از کدام طریق بروم فرمودند به همین راهی که می روی و شفقت بسیاری از این شش معصوم به بنده خودشان واقع شده و بعد از صحت شروع در روضه

المتقین شد و به اندک زمانی به اتمام رسید و باز شروع در این شرح شد و تا غایت که قریب یک سال است با اشغال بسیار قریب به صد هزار بیت نوشته شده و شرح صحیفه کامله و تفسیر مجمع البحرین نیز شروع شده است امید از فضل الهی دارد که همه تمام شود، و از فواید این دو شرح این است که هر که داشته باشد عمل تواند کرد در حیات و ممات این بنده چون اکثر مطالب به نحوی واضح می شود که جای شبهه نمی ماند و در کتب حدیث تصحیفات بسیار شده بود و سهوها شده بود همه را تصحیح شد بدون آن که اظهار غلط از کسی بکنم چون دغدغه خبث می شود و نقد رجال و اسانید حدیث به نحوی شده است که اغلاط غالطین ظاهر شده است بی تسمیه و تا کسی نهایت تبخر و تتبع نداشته باشد و نکرده باشد نمی یابد که من چه کرده ام.

و غرض از ذکر این حاشیه این است که اخوان دین و خلان یقین زود بزود در مقام بحث و اعتراض در نیایند و سهو و نسیان از لوازم بشریت است إلیما من عصمه الله تعالی اگر بعد از تامل بر سهوی مطلع شوند مستدعی آن است که قلم عفو بر آن کشیده اصلاح فرمایند، و بر همه کس إلیما من شد ظاهر است که این بنده عمر عزیز را صرف این علم نمودم و حال چنان شده است که هر کس سواد داشته باشد بر همه احادیث اطلاع تواند بهم رسانید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵

و در واقعه دیده ام که عالم گیر خواهد شد که در

جميع بلاد و اهل ايمان منتشر شود كه اين شكسته را ياد كنيد به دعای خیری حیّا و میتا و من خود لا شیء ام و هر چه از من واقع شده است از فضل الهی است و الحمد لله رب العالمین.

بسم الله الرحمن الرحيم «۱» حمدی كه به اقلام اشجار و مداد بحار بر صفحات لیل و نهار شرح شطری از آن نتوان نگاشتن سزاوار فیاض الانواری است كه مقربان بارگاه جلالش به قدم عجز «لا اُحصی ثناء علیك أنت كما أثنیت علی نفسك» طی وادی نامتناهی ثنایش نموده اند، و شكری كه طومار امکان گنجایش برخی از آن نداشته باشد، مالك الرقابی را رواست كه خسروان با ابهت و جلال، و سلاطین با شوكت و اقبال، جبین عبودیت و انكسار بر آستان كمالش سوده، زبان نیاز به اعتراف اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء «۲» گشوده اند کریمی از محض فضل بی نهایت ازلی و عنایت بی غایت لم یزلی ماهیات ممکنات را از بطن عدم و مشیمه قابلیت را به عرصه وجود و ساحت ظهور رسانیده، و بنی نوع انسان را به تشریف و لقد كرمنا بنی آدم «۳» مشرف ساخته منشور عزت شان را به طغرای علم الانسان ما لم یعلم «۴» موشح گردانید، ذو الجلالی كه مقیمان حریم احدیت، و ساکنان سرادق صمدیت را زبان عجز و قصور جز به نوای سُبْحانَكَ ما عَرَفناكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ نگشوده، و صدر نشینان ایوان جبروت و بار یافته گان رواق ملکوت را تسبیح و تحمید جز سُبْحانَكَ ما عَبَدناكَ حَقَّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶

عِبَادَتِكَ نبوده حلیمی كه حیرت زدگان وادی تکلیف را گاهی به نوای غم زدای نَبیِّ عِبَادِی أَنی

أَنَا الْغُفُورُ الرَّحِيمُ «۱» امیدوار ساخته و گاهی به تازیانه و أَنْ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ «۲» شعاع خورشید عزتش بر بصائر ارباب عرفان غبار حیرت بیخته و شهباز عقل در پرواز اولین پایه قصر توصیف صدر نشینان رواق قریش پر و بال ریخته، داغ بندگیش زیب چهره عزت و رفعت است، و محبت مقربان در گاهش مورث فیروزی دنیا و آخرت.

سست جولان ز عزّ ذاتش وهم تنگ میدان ز کنه و صفش فهم

پاک ز آنها که غافلان گفتند پاک تر ز آن چه عاقلان گفتند

و درودی بی انتها و صلوات بی عدد و احصاء نثار بارگاه شهباز بلند پرواز فضای سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى «۳» مسند نشین ایوان دنا فَتَدَلِّي «۴» محرم حریم فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَبْدِي مَا أَوْحَىٰ

«۵» مشرف به تشریف و لَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ «۶» سلطان سریر نبوت و رسالت، مهر سپهر فتوت و جلال عالم علوم ازل و ابد، خازن اسرار ملک احد بلند قدری که خیل انبیاء مقدمه الجیش عسکر هدایه اویند، و ملائکه سبع طباق در ربقه تسخیر و اطاعت او سلطانی که کریم ذو الجلال یرلیغ نبوتش را به طغرای و مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ «۷» موشح ساخته و فرمان عزتش به خاتم و لَكِن رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ «۸» مزین گردانیده، اگر نه در بدو ایجاد بشارت معراج او بر گوش افلاک خواندند چرا پیوسته در وجد و اهتزازند، و اگر نه حرفی از دیوان وقارش بر جبین ارضین نوشتند چرا همیشه با سکون دمسازند، رفیع قدری که عرش اعلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷

نخستین مایه معراج قدر او است، و سدره المنتهی پست ترین درجه منبر عندلیبان گلشن لغت او، رشته اندیشه

را به کنگره قصر توصیفش نارسا و متاع دعا بی زینت صلوات بر او و بر آل اخیارش در بازار قبول ناروا.

ای واقف از حقیقت اشیا بهر لباس نفس تو را عقول مجرد بود حواس

بیرون ز روشنایی خورشید شرع تو گردد به رنگ شیپره پروانه قیاس

و صلوات نامیات و تحیات زاکیات بر آل اطهار و أهل بیت اخیارش که سوره کریمه هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ سَطْرِيست از کتابه پیش طاق ایوان جلالشان، و جفر جامع علوم ما کان و ما یکون حرفی چند از مصحف علم و کمالشان خازنان علوم ربانی و واقفان اسرار سبحانی شهسواران میدان شجاعت و شمس فلک امامت و خلافت، زهی مقربان بارگاه احدیت که جز بنور ولایشان ملکوتیین ملاً اعلی را سلوک طرق سماوات میسر نیست، و گروه رسل و انبیاء را بدون عزم بر تولیانشان حلال سعادات در بر نه خصوصاً شهسوار عرصه ولایت، و صدر نشین ایوان خلافت، سلطان ممالک وجود باعث ایجاد هر موجود، او رنگ نشین مسند مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلَيْ مَوْلَاهُ معنی آیه کریمه يَدُ اللَّهِ مَظْهَرُ قَدْرَتِ رَبَّانِي مخزن اسرار فرقانی قبله العارفین و امام المتقین و يعسوب الموحدين و قائد المحجلين اسد الله الغالب، و سيف الله الضارب، و شهاب الله الثاقب أمير المؤمنين علی بن ابی طالب صلوات الله عليه و عليهم ما دامت الاحكام مستنبطه من متون الأخبار و الأحادیث مأثوره عن الائمة الاطهار و بعد شکسته خامه مستمد فیوض قدسی «محمد تقی بن علی الملقب بالمجلسی» بر ضمائر صافیه و خواطر زاکیه سالکان شوارع نجات، و متعیشان مناهل سعادات چنین تقریر و تصویر می نماید: که از پرتو اشراق حدیث معتبر که

امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه ما دامت المشارق و المغرب متصل گردیده که اذا اراد الله عز و جل بر عتبه خیراً جعل لها سلطاناً رحیماً و فیض له وزیراً عادلاً بسی روشن و لایح است که چون اراده کریم لا یزال جلّ شأنه و عظم سلطانه به مقتضای حکمتهای نامتناهی به صلاح و خیریت و رفاه و امنیت جمعی از عباد تعلق گیرد تاج سروری ایشان بر تارک فرمان فرمائی نهد که مطمح نظر اندیشه اش جز صلاح حال عباد و بلاد نباشد و از خلعت خانه توتی الملک من تشاء (۱) تشریف شریف صاحب قرانی بر قامت شهریاری درست کند که نصب العین خاطر خورشید ناظرش بسط بساط رأفت و عدالت و خفض جناح ترحم و مکرمت بوده باشد، و زمام حل و عقد مصالح دولت و رتق و فتق امور مملکت او را در کف کفایت وزرای نصفت شعار و خوانین عدالت آثار سپارد، مصداق این مقال و مصدق این حال احوال خیر مآل سگان ایران جنت نشان است که کافه اهل این دیار در ظلّ ظلیل رأفت و عدالت و حصن حصین شوکت و بسالت (۲) شهریار عادل کامل باذل، گردون بارگاه ملایک سپاه، جمشید حشمت، فریدون سیرت سکندر شأن، دارا دربان گلدسته گلستان مصطفوی، نوباوه بوستان مرتضوی، ثمره شجره نبوت و رسالت غصن دوحه امامت و ولایت، ابر فیاض سخا بحر موج عطا مهر سپهر گیتی ستانی، مرکز دایره جهان بانی رافع لوای دین و دولت، مؤسس اساس ملک و ملت قطب

فلک اقتدار مرکز آسمان عدالت و وقار محیی مراسم ملت و دین مروّج مذهب ائمه طاهرین در اطاعت شریعت غرای مصطفوی از عالمیان ممتاز و به سعادت برافراشتن لوای والای طریقت مرتضوی سرافراز، أعنی السّیطان الأعظم و الخاقان الأفخم مالک رقاب العرب و العجم سمی جده، الأمير

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹

الاعدل الاکرم محرز ممالک الدّنیّا مظهر کلمات الله العلیا باسط بساط الامن و الامان رافع رایات العدل و الاحسان السّیطان بن السّیطان بن السّیطان و الخاقان ابن الخاقان ابو المظفر ابو المکارم و المفاخر شاه عبّاس الحسینی الموسوی الصّفویّ صاحب قران بهادر خان.

شاه خورشید منزلت عباس پاسبان جهان و مرشد ناس

آسمان سبز کرده جاهش ابر فراش دور خر گاهش

مذهبش پیشوای مذهبها مشربش پادشان مشربها

خصم رو به صفت گرفتارش شیر حق یار و حق نگهدارش

طبق طرز او به جامه هنر از ارسطو گرفت اسکندر

لا- زالت رایات دولته مرفوعه منصوره و آیات مدحته مذکوره مشهوره به بفراغ بال و رفاه حال در مهد سلامت و فرش استراحت آرمیده اند، علی الخصوص طبقه علیّه علمای دین مبین که به میامن توجهات شاهنشاهی و عنایات بی غایات ظلّ اللّهی در ترویج شریعت غزّا ید بیضا نموده پیوسته در عرق سعی غوطه خورده، و از بحر اندیشه جواهر حقایق و لآلی دقایق بر آورده اند، و آن چه از آن جمله بهره این بی بضاعت گردیده آنست که چون علم اخبار اهل بیت رسالت که مشکاه انوار علوم ربانی و مخزن حکم و اسرار فرقانی اند، اشرف علوم حقیقه، و ارفع سعادات ابدیه است. و به جهت استیلای سلاطین جور و ائمه ضلال این علم شریف متروک و منسوخ گردیده بود، و سلف صالحان

رضوان الله عليهم اجمعين از این جهت حل مشکلات و تبیین معضلات آن کما هو حقّه نگردیده بودند، و این فقیر برهنمونی هدایت بی غایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰

يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ «۱» بذل جهد خویشتن در احیاء مراسم و تبیین معالم آن به نحوی نمودم که اکنون بحمد الله ناسخ جمیع علوم گردیده و اکثر علماء زمان متوجه ترویج و تحصیلش گردیده اند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ و بسیاری از اخبار بود که هیچ یک از علما إلى یومنا هذا پیرامون حلش نگردیده و پرده خفا از رخس نکشیده بودند و حل اشکال و تفصیل اجمالش از خزانه ذلک فَضَّلَ اللَّهُ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ «۲» نامزد این کمترین گم نام گردیده بود و چون جریان عین الحیوان زندگانی به اوایل خیابان عشر هفتم رسیده ضعف و ناتوانی بر اکثر قوای بدنیه مستولی گردیده بود بر اندیشیدم که مبدا بعد از انقضاء حیات مستعار خورشید این علم حقایق انوار در سحاب جهل مستور، و بر مثال سابق متروک و مهجور گردد بنا بر این متوجه شرح اخبار و کشف استار از وجوه آثار آل اطهار سلام الله عليهم گردیده کتاب مستطاب «من لا يحضره الفقيه» را که از سواد لیالی متنش صبح صادق حقایق لامع است، و از بیاض صبح حاشیه اش خورشید معارف لامع و از میان کتب حدیث به اجتماع کثرت فواید و حسن اختصار ممتاز است عنوان ساختم و اکثر احادیث اخبار مشکله کتب دیگر را به تقریبات مذکور ساخته در غایت وضوح مشروح گردانیدم، و بحمد الله به مساعدت توفیقات یزدانی و اقبال

حضرت صاحب قرانی بر وجه کمال به اتمام رسیده مقبول طبایع خواص و عوام گردید.

و چون امری است مقرر که نهال هنر هر چند برومند باشد بی آفتاب مکرمت سپهر اقتداری، و بی سحاب مرحمت شهریار کامکاری سر به اوج رفعت نمی ساید و شهرت تمام و قبول کافه انا مرا نمی شاید و شهرتش موجب ازدیاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱

دعا گویی دوام دولت قاهره و انتظام سلطنت باهره می گردید لهذا آن را تحفه مجلس سامی شاهی و هدیه خزانه عامره ظلّ اللّهی گردانید و بحمد اللّهی تعالی نظیر قصه سلیمان و مور و خلیفه و آب شور بظهور آمده مقبول طبع اشرف ملازمان آستان کیوان پاسبان گردید مدّ اللّهی تبارک و تعالی علی رءوسنا و رءوس سایر أهل الفضل ظلّال جلاله بحقّ محمّد و آله و چون پیوسته شیمه پادشاهان دنیا و دین که سایه مرحمت جهان آفرینند آنست که جمیع برایا و عموم رعایا را کنفس واحده اخذ نموده صلاح حال هر یک را حسب المقدور منظور نظر اشرف داشته، در خور قابلیتش بهره وافی و نصیب کافی برسانند، و اکثر ساکنان این دیار را تکلم بلغت فارسی واقع می شود و هر یک از ایشان را تتبع و تعلم لغت عرب ممکن نیست، و به سبب این بسیاری از این گروه از مطالعه کتب حدیث و شرح مذکور بی بهره بودند، بنا بر این خورشید فرمان قضا جریان، و حکم نافذ واجب الاذعان از افق شهریاری و جهاننداری ساطع و لامع گردید، که این فقیر کتاب مسطور را به فارسی ترجمه نمایم، و در ترجمه آن این طریق مسلوک باشد که اولاً حلّ تحت اللفظ عبارت حدیث نموده بعد

از طی آن اختلافی که علماء سلف را در این باب شده مشروحا بنویسم، و بعد از آن آن چه این فقیر را در این مسأله بخاطر فاتر رسیده در سلک بیان منسلک سازم، و چون غرض کلی انتفاع عموم خلائق است فارسی آن را قریب به فهم ایراد نموده متوجه عبارات مغلق، و استعارات مشکل نکردم، از ورود فرمان واجب الاذعان مضمون **إِنِّي أُلْقِي إِلَيْكَ كِتَابًا كَرِيمًا** «۱» از زبان جان شنیدم، و حسب الأمر الأعلى متوجه انفاذ فرمان والا نشان گردیدم، و چون از برکات توجهات سلطانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲

و عنایات اعلی حضرت خاقانی باین شغل گرامی که مورث ازدیاد دعا گویی، و ثناخوانی نواب اشرف اعلی است سرافراز گردیدم آن را «به لوامع صاحب قرانی» نامیدم امید که این نام و این کتاب **إلى يوم القيام** با دولت ابد قرین مقرون بوده باشد به محمد آله الطاهرین از فضل واهب متعال و کریم لا- یزال رجاء واثق و أمل صادق است که: این شرح نیز یا تمام رسیده مقبول طبع اشرف گردد «**أنه على كل شيء قدير** و بالإجابة جدير»

[مقدمه]

اشاره

و چون ذکر بعضی از امور قبل از شروع در مقصود ضرور بود مصدر به مقدمه گردید و مقدمه را مشتمل بر دوازده فایده گردانیدم.

فائده اولی در فضیلت علم و علماست

و آن زیاده از آنست که در مختصرات گنجد و لیکن اشاره به مجملی از آن می شود خداوند عالمیان می فرماید که **يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ** «۱» یعنی الله تعالی بلند می فرماید درجات و مراتب آن جماعتی را که ایمان آورده اند و آن جماعتی را که ایشان را بفضل خود علم کرامت نموده است و در این آیه ایما به لطیفه ایست که ایمان به خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم کار بنده است، اما عطای علوم از تفضل الهی است تا کرا کرامت فرماید، دیگر فرموده است که **هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ** «۲» یعنی آیا مساویند دانایان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳

نادانان، و این معنی را نمی یابند مگر عقلا- پس هر که عاقل است می داند که علم بهتر است از جهل، و غیر آنها از آیات کثیره و در روایات صحیحه وارد شده از حضرت سید الانبیاء و المرسلین **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** که فرمودند زیادتی عالمان بر عابدان مثل زیادتی ماه شب چهارده است بر باقی ستارگان و در روایت صحیح وارد شده است از حضرت رسول (ص) که فرمودند که افضلیت علما بر عباد چون افضلیت آفتابست بر کواکب و افضلیت عباد بر سایر الناس چون افضلیت ما هست بر سایر ستارگان و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند عالمی که

مردم از علم او منتفع شوند بهتر است نزد حق سبحانه و تعالی از هفتاد هزار عابد، و در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که هر گاه دو کس باشند یکی از ایشان فقیه باشد و راوی احادیث، و دیگری به عبادت الهی مشغول باشد و راوی حدیث نباشد کدام یک از ایشان بهترند حضرت فرمودند که شخصی که روایت حدیث بسیار کرده باشد و علوم آن را تحصیل نموده باشد بهتر است از هزار عابدی که فقه و روایت نداشته باشد. و جمع میان این دو حدیث به آن است که مراد از اول عالمی است که مردمان از علم او منتفع شوند و از دوم جمعی که از علوم ایشان کسی منتفع نشود «۱» چنانکه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴

فرمودند که یک عالم بهتر از هزار عابد و هزار زاهد است و عالمی که از علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد.

و انتفاع بر دو قسمت اول به درس گفتن طلبه و موعظه عوام و نوشتن تصانیف و امثال اینهاست. و دوم آن است که بعلم خود عمل نماید که در این صورت دیدن او سبب زیادتی علم و صلاح و تقوی می شود بلکه شنیدن کمالات او سبب ازدیاد ربط بندگان می شود بجناب اقدس الهی بلکه وجود ایشان سبب بقای عالم است مثل اولیاء الله که علماء ربانیند و عالم بوجود ایشان قائم است چنانکه در فایده ششم به آن اشاره خواهد شد.

دیگر روایت است از حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَه:

فرمودند که خداوند رحمت کن خلیفه های مرا، خداوند ببخشا خلفای مرا خداوند ببخشا نایبان مرا صحابه گفتند که یا رسول الله خلفای تو کیستند حضرت فرمودند که مراد من از این خلفا جمعی اند که احادیث مرا بخلق می رسانند، و سنت طریقه مرا آشکارا می کنند، و به امت من تعلیم می نمایند دیگر منقول است.

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که چون فردای قیامت همه خلایق را در یک صحرا جمع نمایند، و اعمال خلایق را به میزان عمل در آورند پس بسنجند خونهای شهدا را با مرگهای علما پس زیادتی کند مرکب علما بر خون شهدا.

جمعی ذکر کرده اند که چون شهدا در طلب اعلای دین جانهای خود را فدا کردند تا به رتبه شهادت فایز شدند هم چنین علماء دین جانهای خود را فدا کردند تا در ترویج دین مبین، مجاهدان سعی نمودند، در اظهار اسلام به تیغ و سنان، و علما مجاهده نمودند در تحقیق ایمان به دلایل و برهان، از این جهت مداد علما زیادتی می کنند بر دماء شهدا چنانکه زیادتی دارد ایمان بر اسلام، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵

بعباره اخیری کار مجاهدان دین مزین ساختن ظاهر خلق است به اظهار کلمتین چنانکه حضرت سید المرسلین (ص) فرمودند که از جانب حق سبحانه و تعالی مامور شده ام که با مردم جهاد کنم تا ایشان اقرار کنند به کلمه «لا اله الا الله محمد رسول الله، علی ولی الله» و چون ایشان این دو کلمه را بگویند محفوظ می گردد خون ایشان، و مال ایشان، و علما مجاهده می نمایند به دلایل و براهین تا منور سازند دلهای

مؤمنان را بنور ایمان و ایقان.

و روایت است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی خیر بنده را می خواهد و او را می خواهد که بر عالمیان تفضیل دهد او را عالم می گرداند به علوم دینیه. و دیگر آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خیر و خوبی نیست در کسی از اصحاب ما که علوم دینی را یاد نمی گیرد. و چون شیعه ما عالم نباشد اگر ضرور شود او را مسأله رجوع به علمای سنیان خواهد نمود، و به نادانی هلاک خواهد شد.

و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خیر نیست مگر در عالمی که اطاعت او کنند و از علم او منتفع شوند یا در متعلمی که یاد گیرد و حفظ نماید علم را بعمل به آن، و دیگر فرمودند که علما ائمه انبیا خدا و رسولند و پرهیزکاران و متقیان، حصارهای دینند، و اوصیای پیغمبران بهترین عالمیانند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که همه کمالات در تعلم علوم دینیه است، و در صبر بر بلاها است، و در عقل معاش است که اسراف نکند و بر خود و عیال خود تنگ نگیرد، بلکه وسط را رعایت نماید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که عالم باش یا متعلم باش، و یا دوست دار ایشان باش و مبادا که دشمن ایشان شوی که به سبب دشمنی ایشان هلاک خواهی شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶

و در روایت معتبره وارد شده است از حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و

سلامه علیهما که فرمودند که طلب علم کنید، و بخوانید علم را که خواندن علم حسنه ایست اعظم حسنات، و درس گفتن آن بمنزله تسیح و تنزیه کردن حق سبحانه و تعالی است، و بحث نمودن در اظهار آن جهاد فی سبیل الله است، و یاد دادن آن به نادانان تصدق نمودن است به بهترین تصدقات و علم سبب قرب بندگان است بجناب اقدس الهی، زیرا که از علم دانسته می شود حلال و حرام الهی، و علم علما را به بهشت می برد و علم است که مونس است در وحشتها و مصاحب است در تنهایی ها، و شمشیر بران است بر سر دشمنان دین و زینت است در میان دوستان و حق سبحانه و تعالی به سبب علم جمیع را بلند مرتبه می گرداند و ایشان را مقتدای خلاق می سازد که همه رشک می برند بر ایشان، و بر کردار ایشان، و فرشتگان همگی دوست دار ایشانند و خود را بواسطه تبرک به ایشان می مالند، و در حالت صلوات از جهت ایشان طلب مغفرت می نمایند به درستی که زندگی دلها بعلم است، و بینایی بصیرتها بعلم است، و قوت بدنها در عبادات بعلم است که عالم را به مرتبه مقربان می رساند، و در دنیا و عقبی او را بهم نشینی اختیار فایز می گرداند، بعلم بندگی و عبادت الهی می توان کرد، بعلم خداوند عالمیان شناخته می شود و بیگانگی پرستش کرده می شود، و بعلم صله رحم و رعایت خویشاوندان کرده می شود، بعلم حلال و حرام دانسته می شود، علم پیشوای عمل و عقل است، و هر دو تابع علم اند خداوند عالمیان توفیق علم کرامت می کند سعادت‌مندان را و محروم می گرداند از علم

شقاوت کیشان را.

و در خبر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که ساعتی که عالمی تکیه کند بر فراش خود که مطالعه نماید در علوم بهتر است از عبادت کردن عابدی که هفتاد سال عبادت کرده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷

و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که وجود یک عالم دینی بر شیطان دشوارتر است از عبادت هزار عابد.

و در خبر کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که چون روز قیامت حق سبحانه و تعالی زنده گرداند عالم، و عابد را بفرماید عابد را که به بهشت خرام و به عالم فرماید که بایست و شفاعت کن مردمان را چون ایشان را هدایت نموده در دار دنیا.

و ایضا آن حضرت فرمودند که یک عالم بهتر است از هزار عابد و هزار زاهد.

و فرمودند که یک رکعت نمازی که عالم بکند بهتر است از هفتاد هزار رکعت نمازی که عابد بکند، و ظاهرا مراد از این عابد عابدی است که فی الجمله واجبات خود را از علما اخذ نموده مشغول عبادت شده باشد و اگر نه عبادت او کالعدم است بلکه سبب عذاب او خواهد بود اگر بر وجه مطلوب نباشد.

چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت است که هر که عمل کند بی علم افساد او بیش از اصلاح اوست و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که عمل کننده بی بصیرت که امام خود را ندادند یا حکم او را نداند مثل کسی است که بی راهه

رود، هر چند تندتر رود از مطلوب دورتر می شود.

و فرمودند که حق سبحانه و تعالی هیچ عملی را قبول نمی کند بدون معرفت، و معرفت بی عمل نیز بی فایده است، پس هر گاه عارف شود معرفت او او را راهنمایی می کند بعمل، و اگر عمل نکند معرفت ندارد به درستی که ایمان بعضی از بعضی است یعنی اعتقادات با عمل است، و هیچ یک بدون دیگری تمام نمی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸

و احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که اگر کسی یک امام از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را شناسد هر چند عبادت بسیار کند همه مردود است چنانچه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

روایات و احادیث در فضیلت علم و علما زیاده از حد و حصر است بر این اختصار شد.

فائده دویم در وجوب طلب علم است

قال الله تبارک و تعالی فَسَيَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۱۶: ۴۳ «۱» یعنی سؤال کنید از اهل علم اگر ندانید، و در اخبار متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین که مراد الهی از اهل ذکر ائمه طاهرینند.

بدو عنوان اوّل آن که: مراد از ذکر حضرت سید المرسلین است زیرا که ذکر در لغت بمعنی شرف آمده است، و شرف عالمیان بوجود شریف اوست بلکه باعث ایجاد خلاق وجود مقدس آن حضرت است چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی فرمود که یا محمد اگر تو نمی بودی من آسمانها را نمی آفریدم و ائمه اهل آن حضرت اند.

و عنوان دویم آن که: مراد از ذکر قرآن است و اهل بیت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹

سید الانبیاء

أهل قرآنند چنانکه خواهد آمد، و علی ای حال ظاهر شد که جاهلان مأمورند بطلب علوم دیگر قال الله تبارک و تعالی فَلَؤْ لَا نَفَرٌ مِنْ كُفْلٍ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ «۱» ترجمه اش این است که چرا از میان هر جمعی کثیر طایفه قلیل از ایشان بیرون نمی روند تا تعلم نمایند و بدانند علوم دینی را و چون برگردند به قوم خود ایشان را از عذاب الهی بترسانند، شاید که به سبب این تحذیر قوم ایشان حذر کنند از عذاب الهی به آن که عمل کنند به اوامر الهی، و اجتناب نمایند از نواهی الهی.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که: آن حضرت فرمود که: تفقه و تعلم کنید علوم دینیه را زیرا که اگر شما شیعیان تفقه نکنید و علوم دینیه را یاد نگیرید مانند اعرابیان بادیه نشین خواهید بود، چه فایده توطن در شهرها تعلم علوم دینیه است.

یا آن که چون حق سبحانه و تعالی بادیه نشینان را فرموده است که ایشان کافرتر و منافق ترند از دیگر کفار به اعتبار ترک مهاجرت، و سزاوارترند به جهل بأحكام الهی، و فی الحقیقه مذمت ایشان بواسطه جهل است، پس هر گاه اهل شهر ترک تعلم نمایند بمنزله ایشان خواهند بود بلکه بدتر چون بر ایشان آسان تر است و بر اعراب مشکل تر، بعد از آن حضرت استشهاد فرمودند بقول باری تعالی «فَلَؤْ لَا نَفَرٌ» إلی آخر آیه که ترجمه اش آنست که گذشت.

و احادیث متکثره از حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله منقول است که آن

حضرت فرمودند که طلب علم واجب است بر هر مرد مسلمانی و بر هر زن مسلمانی به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد طلبکاران علم را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که طلب علم فریضه بزرگی است از فرایض الهی.

و در حدیث صحیح: از آن حضرت وارد شده است که فرمودند که من دوست می دارم که جمعی موکل باشند بر اصحاب من، و تازیانه بر سر ایشان زنند، و ایشان را بضرب تازیانه بدارند بر تعلم علوم دینی تا همگی تعلم نموده عالم شوند.

و در حدیث کالصحیح منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیه که آن حضرت فرمودند که ای گروه آدمیان بدانید که تمامی دین شما در طلب علم است و در عمل بعلم، به درستی که طلب علم بر شما واجب تر است از طلب مال زیرا که مال را قسمت کرده اند، و از برای شما ضامن شده اند که به شما برسانند، و قسمت را خداوند عادل فرموده است، و او ضامن شده است، و البته به ضامن خود وفا می کند بلکه محال است که وفا نکند و علم را نزد جمعی سپرده اند، و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس شما البته طلب کنید علم را از اهل آن و ایشان ائمه معصومین صلوات الله علیهم در زمان حضور، و در زمان غیبت ایشان احادیث و اخبار ایشان متبع است، و متابعت آنها متابعت ایشان است چنانکه مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

و منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که

فرمودند که:

تعلّم کنید و تفقه کنید در علوم دینیه و بمنزله اعرابی بادیه نشین مباحثید به درستی که هر کس از شما که: تعلّم و تفقه نمی کند در علوم دینیه حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر شفقت، و مرحمت بسوی او نمی کند و هیچ عملی از اعمال او را قبول نمی فرماید، و به خوبی او در آن روز یاد نمی کند.

روایت است که شخصی به خدمت آن حضرت عرض نمود که فدای تو گردم مردی هست که شیعه است، و لیکن در خانه خود نشسته مشغول عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱

است و با کسی آشنایی نمی کند پس حضرت فرمودند: که این شخص چگونه علوم دینی را یاد می گیرد و حال آن که واجب است تعلّم آن، و آیات و اخبار در این باب نیز بسیار است به این ها اختصار شد.

فائده سیم در علومی است که تعلّم آن لازم است یا مستحسن

قال الله تبارك و تعالی فاعلم انه لا إله إلا الله «۱» یعنی بدان که نیست خداوندی بجز از الله تعالی و علما از این آیه استدلال نموده اند بر وجوب معرفه الله، و معرفت وحدانیت الهی چون امر از برای وجوب است سیم اوامر قرآن سیم در این امر که بحسب ظاهر کسی خلاف نکرده است در این، و بحسب ظاهر اگر چه خطاب به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است، و لیکن امت به اجماع مأمورند در این امر به متابعت آن حضرت، و محتمل است که:

خطاب زائد به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عام بوده باشد نسبت بهر کس که صلاحیت خطاب داشته باشد از مسلمان و کافر و مرد و زن غیر از صبی و

مجنون که: ایشان اهل خطاب نیستند، و محتمل است که امر باشد به دانستن وحدت الهی از قول حق سبحانه و تعالی چون آیات و دلایل وجود الله تعالی أظهر من الشمس است، و حق سبحانه و تعالی آن را ظاهر ساخته است در آیات بسیار، پس هر گاه انبیا، و اوصیای مؤید به معجزات بسیار خیر دهند از جناب اقدس او به وحدت او با آن که نزد همه عقلا ظاهر است قبح کذب، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲

استحالت آن بر جناب اقدس الهی، پس اخبار الهی کافی است از جهت علم به وحدانیت او و احتیاج به دلیلی دیگر نیست و اگر چه دلایل بر آن بسیار است، و لیکن سیاق آیه بر این معنی دلالت می کند مثل بسیاری از آیات که دلالت می کند بر معرفت الله، و معرفت النبی و الائمه صلوات الله علیهم، و شکی نیست در آن که: بهترین علوم این علم است و دلایل این معارف همگی در قرآن و اخبار از ائمه اطهار سلام الله علیهم فوق حدّ و حصر است، و این علم مسمی است بعلم کلام، و ظاهرا احتیاج به کتب متکلمین نیست بلکه: آیات و اخبار کافی است.

دیگر علم تفسیر قرآن مجید است، و مبتدی را ناچار است از علم بلغت عرب و علم نحو و صرف از جهت معرفت آیات ظاهر الدلاله آن و آن چه مشکلات قرآن است که: محتاج بتفسیر است دانستن آن منحصر است در علم حدیث.

دیگر علم فقه است و آن متعلق است به افعال مکلفین از واجبات، و مندوبات، و محرمات، و مکروهات، و مباحات، و احکام، و مستند

آن نزد این فقیر: منحصر است در قرآن و حدیث و ظاهر شد که معرفت قرآن نیز بحدیث حاصل می شود پس بنا بر این علم منحصر است در علم به احادیث منقوله از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

و روایت کرده اند خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که روزی آن حضرت داخل مسجد شدند دیدند که جمعی بر دور شخصی برآمده اند، حضرت فرمودند که چه خبر است گفتند علامه ایست حضرت فرمود که چه علم را خوب می داند، و از چه جهت او را علامه می گویند:

اصحاب گفتند که این مرد اعلم است از همه مردان به نسبهای عربان و وقایعی که در میان عرب بوده است و احوال روزهایی که در زمان جاهلیت حوادث در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳

آن واقع شده است، و اشعار عرب را می داند، و علم عربیه را نیز می داند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اینها علمی است که: اگر کسی نداند به او ضرری نمی رسد از ندانستن آن، و اگر کسی بداند نفعی به او عاید نمی شود از دانستن آن پس، حضرت فرمودند که: علمی که بکار می آید و علم است سه علم است.

اول آیتی است محکمه که ظاهر الدلاله باشد یا معلوم الدلاله علی الخلافی که خواهد آمد، یا فریضه ایست عادلانه که حکم آن منسوخ نشده باشد و باقی باشد، یا سنتی است قائمه که حکمش باقی باشد از جهت امت، و غیر این علوم هر چه هست فضل است یعنی زیادتی است که: بکار نمی آید.

و جمعی گفته اند که مراد حضرت از فریضه عادلانه اصول

دین است که حکم او در هیچ ملتی منسوخ نشده است. و نخواهد شد، و مراد از سنت قائمه فروع دین است که: از قول رسول خدا و ائمه هدی ظاهر شده است، و مراد از فضل فضیلت است. یعنی سبب کمال است اگر چه واجب و سنت نیست، و لیکن اظهر به حسب یافت این شکسته بمعنی اول است.

دیگر روایت است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: فرمودند که: علمی که مردمان را در کار است چهار علم است.

اول آن که: خداوند خود را بشناسی، و داخل است در آن معرفت صفات ثبوتیه و سلویه، و عدل، و حکمه او به نحوی که: رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم مبرهن ساخته اند.

علم دوم آن که: بدانی نعمتهای الهی را از ایجاد و ترتیب و ارزاق و اولاد و ازدواج و سایر نعم ظاهره، و از ارسال رسل و انزال کتب، و هدایات، و توفیقات و غیر آنها از نعمتهای باطنی تا در مقام شکر آنها در آیی.

علم سیم آن که: بدانی چه خواسته اند از تو از فعل واجبات و مندوبات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴

ترک مکروهات و محرمات.

علم چهارم آن که: بدانی که چه چیز تو را از دین بیرون می برد و آن انواع رده است بی دغدغه، مثل انکار حق تعالی و سبحانه، یا شک در وجود او، یا در علم او و قدرت او، و سایر صفات کمالیه او، و یا به اثبات صفات نقص، و یا به انکاری نبی یا یکی از ائمه اثنی عشر، یا شک در امامت ایشان، یا عصمت ایشان و یا به انکار یکی از

ضروریات دین، مثل صلاه و زکاه و صوم و حج یا حلال دانستن شراب و قمار و امثال اینها یا انکار حدوث عالم و معاد جسمانی از حشر و نشر و بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امثال اینها، و محتمل است که شامل کبایر نیز بوده باشد چنانکه بعضی از اخبار دلالت می کند بر آن، و متکفل این علوم قرآن و حدیث است و خداوند عالمیان فرموده که **وَلَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ** «۱» یعنی هیچ تر و خشکی نیست مگر آن که در کتاب ظاهر کننده هست، و آن قرآن است به حسب اخبار بسیار و دیگر فرموده است که **لُتَّيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ** «۲» و تا تو بیان کنی از جهت خلاق آن چه نازل شده است در قرآن بر ایشان، پس ظاهر شد که جمیع علوم در قرآن هست اما بیان آن مخصوص به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود، و آن حضرت همه را به حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیان فرمودند، چنانکه خواهد آمد، و هم چنین حضرت امیر المؤمنین به فرزندان خود دست بدست دادند تا به حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهم اجمعین، و حضرت رسول خدا و ائمه هدی رسانیدند به خلاق آن چه ایشان را در کار بود تا روز قیامت، و لیکن چون صحابه حضرت سید المرسلین بعد از حضرت اکثر میل بجناب دنیا کردند، و حق را دانسته ترک کردند، و افتراها بر آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵

بستند بواسطه مطالب فاسده دنیوی، و احادیث متواتره نقل نموده اند سنیان از حضرت سید

که به کجا آن شخص گوید که: بجهنم و الله من گویم که ایشان چه کرده اند، آن شخص گوید که ایشان بعد از تو مرتد و کافر شدند، و از کفری که بیرون آمده بودند باز به آن کفر رفتند، پس طایفه دیگر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶

بینم که می آیند تا این که ایشان را بشناسم شخصی از میان من و ایشان بیرون رود و گوید که بیایید، من گویم که به کجا گوید به آتش دوزخ و الله من گویم که ایشان چه کرده اند گوید که ایشان از عقب خویش بکفر اصلی برگشتند، پس نمی بینم که از صحابه من کسی بماند مگر مانند شتر واپس مانده از گله شتران.

و ابن اثیر که از معظم علماء اهل سنت است گفته است که معنی حدیث آنست که ناجی از صحابه قلیلی خواهند بود، و قریب باین مضمون را روایت کرده اند در مبحث حوض از عبد الله بن مسعود به چند طریق، و از حذیفه بن الیمان، و از عبد الله بن عمر، و از عبد الله بن عباس، و از انس بن مالک، و از سهل بن سعد به چند طریق، و از ابو سعید خدری، و از ابو هریره به چهار سند دیگر، و از ابو ذر، و از عقبه و از اسماء بنت ابی بکر، و از ام سلمه، و از عایشه و غیر ایشان بطرق بسیار و می توان گفت که در هیچ بابی این مقدار حدیث نقل نکرده اند که در این باب نقل نموده اند، و در اکثر این اخبار منقول است که صحابه متوجه من شوند و ایشان را منع کنند و نگذارند

که به نزد من آیند، و ایشان را به جهنم برند و من گویم الهی اینها صحابه‌های منند، صحابه‌های منند خطاب رسد که یا محمد نمی دانی که بعد از تو چها کردند مرتد شدند، و بکفر اصلی برگشتند پس من گویم که من بیزارم از ایشان دورم از ایشان و ایشان از من، و ظاهر است که ارتداد ایشان به سبب مخالفت نصوص جلیه بود بر امامت امیر المؤمنین صلوات الله علیه.

و دیگر خاصه و عامه روایت نموده اند از آن حضرت بطرق متکثره که عن قریب امت من هفتاد دو سه فرقه خواهند شد، یک فرقه از ایشان ناجی خواهد بود و باقی هالک شده.

و بطرق متکثره روایت نموده اند عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مثل و داستان اهل بیت من مانند کشتی نوح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷

چنانکه هر کس با نوح به کشتی رفت نجات یافت و هر که تخلف نمود هلاک شد، هم چنین هر که بعد از من تمسک باهل بیت من جوید ناجی است و هر که مخالفت ایشان کند هالک است و از اهل جهنم و غیر اینها از اخبار متواتره در مذمت صحابه در صحاح سته مذکور است، و مع هذا کل اهل سنت همه اصحاب را عادل می دانند بلکه: هر کس که یک بار آن حضرت را دیده باشد عادل می دانند و خبر او را در صحاح خود می آورند و الحمد لله رب العالمین که بطلان مذهب ایشان به مرتبه نیست که بر ذی عقلی مخفی بماند و لیکن چون بر این مذهب باطل برآمده اند حبّ مذهب آباء مانع

است از قبول حق و این معنی مجرب است.

پس، بنا بر این ما تمسک جستیم به جمعی که به اتفاق همه عادل و ثقه اند بلکه مقتدای عالمنده به گفته خدای و رسول او صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، و امام حسن، و امام حسین، و فاطمه زهرا صلوات الله عليهم.

و سنن روایت کرده اند در صحاح خود از عایشه و ام سلمه و غیر ایشان که آیه کریمه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً* «۱» در شأن ایشان نازل شده است و در همه کتب احادیث و تفاسیر ایشان مسطور است و بعد از ایشان متابعت باقی ائمه معصومین صلوات الله عليهم کرده ایم که به اتفاق سنن هر یک از ایشان عدل و اصلح و اتقای اهل زمان خود بوده اند، و همه ایشان در صحاح خود از ائمه ما روایت کرده اند با آن که در صحاح سته ایشان احادیث بسیار نقل نموده اند از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که آن حضرت فرمودند که «لا يزال هذا الدين عزيزا منيعا إلى اثني عشر خليفة، و در روایتی دیگر لا يزال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸

الدين قائما حتى تقوم الساعة و يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قريش، و به روایت دیگر لا يزال هذا الامر عزيزا إلى اثني عشر خليفة» و امثال این عبارات.

و بخاری در بابی ذکر کرده است در جزو آخر، و مسلم بنه سند روایت کرده است، این اخبار را و ابو داود در مسند خود به اسانید مختلفه روایت نموده است، و ترجمه این عبارات این است که همیشه این دین اسلام

عزیز و منیع خواهد بود، و دست ملحدی به ذیل ابطال و افساد او در نخواهد آمد تا دوازده خلیفه من در این دین باشند و همیشه این دین برپا خواهد بود تا روز قیامت و خواهند بود خلیفه من بر شما دوازده خلیفه از قریش، و اکثر سنیان چون علاجی ندارند قایل اند که مراد از ایشان ائمه اثنی عشرند.

و با جمعی از فضلاء این زمان ایشان این فقیر را مباحثات واقع شد و از ایشان استفسار نمودم که این خلفاء دوازده کدامند ایشان گفتند که: همین دوازده امام شما و هر که انکار ایشان کند کافر است، و خود گفتند که اگر خلفای اربع را بگوئیم ایشان خامس ندارند، و اگر خلفای بنی امیه و بنی عباس را بگوئیم ایشان اضعاف این عددند، و چون کسی ایشان را خلیفه رسول خدا تواند گفت با این ظلمها و کفرها که از ایشان صادر شده و الحمد لله جمعی از ایشان به شرف ایمان مشرف شدند وَ اللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و آن چه علماء متقدمین ما روایت نموده اند از طرق عامه در ذکر ائمه اثنی عشر مجملا- و مفصلا با اسامی ایشان زیاده از حد و حصر است، و آن چه از طرق شیعه از ثقات و عدول روایت شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت صاحب الامر به اضعاف مضاعفه تواتر است، و هم چنین نص هر یک بر دیگری نیز متواتر است با معجزات متواتره از هر یک بعد از دعوی امامت و این مختصر گنجایش ذکر آنها ندارد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَابِي نُوْشْتَه خَوَاهِدْ شَدْ كَه پَارَه اَز اَيْنَهَا رَا دَر اَنْجَا ذَكَرْ كُنِيْمَ وَ مَا النَّصِيْرُ وَ التَّوْفِيْقُ اِلَّا مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ الْعَزِيْزِ الْحَكِيْمِ.

و مخفی نماند که آن چه ما از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت می کنیم اکثر آن از امام محمد باقر و امام جعفر صادق و امام موسی کاظم و امام رضا است صلوات الله علیهم، و از باقی ائمه کمتر است بنا بر تقیه ایشان از سلاطین زمان از بنی امیه، و بنی عباس لعنهم الله، پس حدیثی که از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کنیم واسطه شش معصوم است تا به حضرت سید المرسلین، و لهذا احمد حنبل که می شنید حدیث امام رضا صلوات الله علیه را که می فرمودند که خبر داد مرا صادق صدیق پدرم موسی بن جعفر، و او روایت نموده است از صادق صدیق جعفر بن محمد الصّیّادق، از پدرش صادق صدیق محمد بن علی باقر علوم الانبیاء و المرسلین، از صادق صدیق علی ابن الحسین زین العابدین، از صادق صدیق سید الشهداء حسین بن علی سید شباب اهل الجنه اجمعین، از پدرش صدیق اکبر امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب، از برادرش سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله، از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل از خداوند عالمیان می گفت: هذا سعوط المجانین یعنی این سند دیوانگان را عاقل می کند و با خبر می سازد که از این جماعت حدیث می باید شنید نه از جمعی که به اتفاق فریقین خائن و فاسق و کافر بوده اند، چون ابو هریره و عبد الله بن عمرو انس بن

مالک و عایشه که تفصیل کفر و فسق ایشان را در کتب خود ذکر کرده اند، و اکثر احادیث اهل سنت از این چهار کس منقول است و پاره از احوال ایشان خواهد آمد در این شرح إن شاء الله تعالی پس هر گاه حدیثی یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم رسید به رسول خدا رسیده است بلکه بجناب اقدس الهی رسیده است. و قول ایشان قول سبحانه و تعالی است چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰

ایشان اجتهاد نمی کرده اند، و صاحب رای نبوده اند بلکه هر چه فرموده اند از حق سبحانه و تعالی فرموده اند، لهذا اکثر اخبار ما که بهر یک از ایشان می رسد به آبای خود نسبت نمی دهند و سند را به رسول خدا صلی الله علیه و آله متصل نمی سازند مگر آن که در مجلس ایشان سنّی حاضر باشد یا راوی از اهل سنت باشد چون بسیاری از علماء اهل سنت در مجلس ایشان حاضر می شده اند و از ایشان احادیث روایت می کرده اند.

از آن جمله مالک بن انس که یکی از علمای چهار مذهب است کتابی علی حده تصنیف نموده است در اخباری که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده است و علمای ما از او روایت نموده اند آن کتاب را و صدوق از اخبار او روایت نموده است در کتاب امالی و غیره، و لیکن از ما تا ائمه هدی صلوات الله علیهم رعایت سند لازم است و علمای ما کتب رجال تصنیف نموده اند و احوال راویان را در آن کتب ذکر کرده اند.

دیگر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که

هر کس از امت من حفظ کند چهل حدیث را از احادیثی که به آن احتیاج دارند در امر دین ایشان حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مبعوث کند فقیه عالم، و در زمره علما و فقها باشد.

و بروایتی دیگر از آن حضرت منقولست که هر کس از امت من چهل حدیث حفظ کند در امر دینش از جهت رضای الهی و تحصیل ثوابات اخروی حق سبحانه و تعالی او را حشر کند فقیه عالم.

و در روایتی دیگر حشر کند او را با پیغمبران، و صدیقان، و شهیدان، و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان.

و در روایت معتبره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر که حفظ کند چهل حدیث از احادیث ما اهل بیت را در حلال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱

و حرام حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند فقیه عالم و او را عذاب نکند.

و به طرقی دیگر نیز وارد شده است از عامه و خاصه و هم چنین اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است که بشناسید رتبه مردم را بقدر روایت ایشان از ما کما و کیفاً.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که راحت دهید نفوس خود را به حکمتهای تازه به درستی که نفوس را کلال و واماندگی حاصل می شود چنانکه بدنها را.

فائده چهارم در بیان اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم

از آن جمله علم بکتاب الله است که مخصوص ایشان است چنانکه در اخبار متواتره از عامه و خاصه وارد شده است.

و مسلم در صحیح خود به سه سند روایت نموده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

آله که: آن حضرت در غدیر خم در میان مکه و مدینه خطبه بلیغ فرمودند و حمد و ثنای الهی به جای آوردند و موعظه و نصیحت بسیار فرمودند و از عذاب الهی تخویف نمودند، پس فرمودند که ای مردمان بدانید که من نیز مثل سایر مردمانم در عدم بقای در دنیا، و عن قریب است که رسول حق سبحانه و تعالی بمن خواهد آمد و من اجابت او خواهم نمود و از این دنیا بدار القرار خواهم رفت، و من در میان شما دو چیز عظیم می گذارم.

اول کتاب حق سبحانه و تعالی است که: در او است هدایت و نور پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲

عمل کنید بکتاب حق سبحانه و تعالی و تمسک جوئید به آن.

و دویم اهل بیت منند شما را از عذاب الهی می ترسانم در امر اهل بیت خود و شما را تذکیر می نمایم به عقوبات الهی از مخالفت ایشان و عذابهای الهی را به شما وعده می دهم اگر مخالفت ایشان نمایید إلی آخر الخبر بطوله، و سه مرتبه مبالغه نمودن در امر متابعت اهل بیت، و یک مرتبه در امر قرآن دلیل است بر آن که متابعت ایشان اهم است.

و این خبر را احمد بن حنبل در مسند خود که: یکی از صحاح سته است بنا بر مذهب اکثر ایشان، و اجماع اهل سنت است بر عدالت او روایت نموده است از زید بن ارقم و از ابو سعید خدری و از زید بن ثابت.

و هم چنین ثعلبی که از اعظم محدثین و مفسرین ایشان است در تفسیر خود روایت نموده است در آیه وَ اَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا

تَفَرَّقُوا «۱» از ابو سعید خدری.

و هم چنین روایت نموده است ابن مغزلی از ابو سعید خدری همه نقل نموده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که

إلا إنَّ اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتى يرد عليّ الحوض فانظروا ما ذا تخلفوني فيهما

یعنی به درستی که خداوند علیم خبیر مرا خبر داده است که کتاب خدا و أهل بیت من از یکدیگر جدا نمی شوند تا هر دو در حوض کوثر بر من وارد شوند، پس تأمل نمایید و نظر کنید که بعد از من چگونه با ایشان سر خواهید کرد.

و ابو داود سیستانی و ترمذی هر دو در صحیحهای خود که از جمله صحاح سته سنیان است و معتمد علیه ایشان است، از زید بن ارقم روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳

کرده اند با این زیادتى، و ظاهر شد که مسلم از روی عناد این زیادتى را انداخته است با زیادتى

«من كنت مولاة فعلى مولاة»

با آن که دیگران از مسلم روایت کرده اند مجموع حدیث غدیر را از زید بن ارقم بروایت مسلم، و بخاری که عنادش بیشتر است در اصل روایت نکرده است، لهذا علماء ایشان بخاری را بیشتر اعتبار می کنند، و بعد از آن مسلم را و بعد از آن چهار کس دیگر را که: اینها سیستانی، و ترمذی، و نسائی اند و در ششم خلافت که: مسند احمد است یا موطأ مالک و بهر تقدیر هر دو را اعتبار می کنند چون اجماع بر امامت هر دو کرده اند، و آن چه متقدمان علمای ما روایت نموده اند به احادیث فوق تواتر اضعافا مضاعفه: آن است که حضرت سید الأنبياء و المرسلین خطبه ثقلین

را در حجّه الوداع در عرفات خواندند و در مسجد خیف در منی خواندند و ابو بکر، و عمر، و ابو عبیده جراح، و سالم مولی حدیفه، و جمعی دیگر فهمیدند که غرض حضرت نصّ بر امامت علی بن ابی طالب است همگی به کعبه رفتند و هم سوگند شدند که سعی نمایند در ازاله این معنی، و حق سبحانه و تعالی آیات فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایشان را طلبید و آیات را بر ایشان خواند ایشان قسمها یاد کردند که چنین نکرده ایم، و تکذیب حق سبحانه و تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله کردند تا آن که آیه یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ «۱» در راه مدینه در منزلت او نازل شد، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله به جبرئیل فرمودند که امت من تازه عهدند به اسلام و قدیم العهدند در عداوت امیر المؤمنین، چون اکثر خویشان ایشان بدست آن حضرت کشته شده است می ترسم مرا بکشند و همگی کافر شوند در منزل دویم: تتمه این آیه نازل شد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴

وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ «۱» یعنی اگر این رسالت را نرسانی هر رسالتی که رسانیده عبث می شود چون امامت از اصول دین است مثل نبوت، باز حضرت استدعا فرمودند و عرض نمودند مطلب اول را و فرمودند که: اگر غرض الهی کشته شدن من است سهل است صد هزار جان من فدای دوست، در منزل سیم که غدیر خم است نزد جحفه که الحال رابع می گویند جبرئیل آمد و بشارت و الله يَعِصُكُمْ

مِنَ النَّاسِ رَا أُورِد.

و در بسیاری از روایات آنست که جبرئیل مجموع آیه را در این موضع آورد و جمع می توان کرد بینهما که مضمون آیه را در دو منزل پیش گفته باشد، و آیه را در این منزل پس حضرت امر فرمودند که در میان آن صحرا فرود آمدند، و زیر چند درخت از خار مغیلان را رفتند، و منبری از پالانهای شتران ساختند، و حضرت بر آن منبر برآمدند، و خطبه که قریب بدو جزو است ادا فرمودند، و احادیث متواتره غدیر خم مشتمل است بر زیادتی و نقصان بسیار چون همگی را قوت حفظ همه نبود، و لیکن همه اخبار متفقند در آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که

«أ لست أولى بكم من أنفسكم قالوا بلى يا رسول الله فقال من كنت مولاه فهذا علي مولاه»

یعنی آیا من اولی نیستم به شما از نفسهای شما چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ «۲» یعنی نبی واجب الاطاعه شما است که می باید همه جان خود را فدای او کنید در اطاعت او همگی گفتند بلی یا رسول الله، پس فرمودند که: هر که من واجب الاطاعه و مولای او بودم پس علی مولى و واجب الاطاعه اوست خداوند را دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمن دار هر که علی را دشمن دارد، و نصرت ده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵

هر که علی را نصرت دهد، و فروگذار هر که علی را فرو گذارد، و لعنت کن هر که را که ستم کند بر علی، پس عمر بن الخطاب

برخاست و گفت به به ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه، و آن حضرت حکایت ثقلین را نیز در این ضمن مذکور ساختند.

و از عامه احمد بن حنبل در مسند خود این مضمون را روایت کرده است از سعد وقاص و مسلم روایت کرده است از زید بن ارقم، و ثعلبی روایت کرده است از عبد الله عباس، و از جعفر بن محمد (ع)، و از براء بن عازب و از سفیان به اسانید بسیار، و از صحاح سته ابو داود سیستانی، و ترمذی هر دو روایت نموده اند از زید بن ارقم، و از سعید بن وهب از پنج کس یا شش کس از اصحاب سید المرسلین صلی الله علیه و آله، و به چهار سند دیگر روایت کرده اند از ابو اسحاق و از براء، و از ابو لیلی، و ابو عامر از زید بن ارقم، و از ابن وهب از پنج کس، و از بریده اسلمی به چهار سند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به او گفت

«من كنت مولاه فعلي مولاه»

و ابن مغازلی شافعی روایت کرده است حدیث غدیر را طولانی به چهار ده سند از اصحاب آن حضرت (ص)، و در کتابی منفرد در ذکر حدیث غدیر خم روایت نموده است به پانصد سند از صد و پنج کس از اصحاب آن حضرت، و محمد بن جریر صاحب تاریخ در کتاب ولایت روایت نموده است این حدیث را به هفتاد و پنج سند.

و ابن عقده حافظ روایت نموده است به صد و پنج سند، و شیخ زین الدین رحمه الله روایت نموده است

در کتاب خود از پانصد نفر از اصحاب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُمُ الْخَبَارُ مَتَّفِقُونَ در عبارت

«من كنت مولاة فعلى مولاة»

بعضی ذکر کرده اند مفصلا و بعضی مجملا و در بسیاری از اخبار مفصله ایشان حکایت ثقلین هست، و آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که

«لن يفترقا حتى يردا على الحوض»

و چون این عبارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶

متواتر شده معنی آن این است که کتاب خدا و اهل بیت از یکدیگر جدا نمی شوند، و ظاهر است که مراد حضرت این نیست که الفاظ قرآن و بس نزد اهل بیت است چه این معنی خصوصیتی به ایشان نداشت بلکه مراد حضرت آنست که: تفسیر قرآن نزد اهل بیت است و بس، و غیر اهل بیت معنی قرآن را نمی دانند و از حقایق قرآن خبر ندارند، و مراد از اهل بیت ائمه معصومینند صلوات الله علیهم به اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین، و ذکر آن از طرق عامه بطول می انجامد و چون این معنی در اکثر تفاسیر و احادیث سنیان هست مشغول نشدم بذکر آن، و اخبار متواتره از طرق اهل بیت سلام الله علیهم وارد شده است که جمیع علوم در قرآن هست، و عقول همه کسی به آن نمی رسد، و بغیر از ائمه معصومین کسی دیگر به آن راه نیافته است، و سنیان و شیعیان همگی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت نموده اند به اسانید متکثره که آن حضرت فرمود که

«انا مدینه العلم و علی بابها»

و دیگر فرمود که

انا مدینه الحکمه و علی بابها

یعنی من شهرستان علم إلهیم و

علی در آن شهرستان است، پس به علوم آن حضرت نمی توان رسید الا به اکتساب از آن حضرت چنانکه عامه از ابن عباس بطرق متکثره نقل کرده اند در تتمه این حدیث که

و لن تؤتی المدینه إلا من الباب

یعنی داخل شهرستان نمی توان شد هرگز مگر از در آن.

و منقول است که چون در اوایل سلطنت شاه جنّت مکان علّیین آشیان شاه اسماعیل انار اللّٰه تعالی برهانه مولانا حسین کاشفی از هرات بدار المؤمنین سبز وارد آمد سبزواریان دغدغه داشتند در تشیع مولانا کسی را مقرر ساختند که در اثناء موعظه تفتیش مذهب او کند اتفاقاً مولانا گفت که جبرئیل بر حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دوازده هزار مرتبه نازل شد آن سبزواری سؤال نمود که بر حضرت علی بن ابی طالب علیه السّلام چند مرتبه نازل شد مولانا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷

بدیهه گفت بیست و چهار هزار مرتبه و این حدیث را خواند و گفت هر گاه علی باب مدینه علم رسول باشد جبرئیل در دخول و خروج هر دو بر علی وارد شده باشد سبزواریان را خاطر جمع شد که مولانا از مذهب آبای خود برنگشته است.

دیگر متواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرمود که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله در مرض موت مرا تعلیم نمود هزار باب از علم که گشوده می شود از هر دری از آن هزار باب، و ظاهرش آنست که هزار هزار نوع از علم بوده باشد و بر تقدیری که هزار هزار مسأله بوده باشد خلافتی نیست بین الفریقین که هیچ کس از علما هزار یک آن را نداشته اند، و

این مجموع در یک سرگوشی آن حضرت حاصل شد صلوات الله علیهما.

دیگر متواتر است از باب مدینه العلم که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هزار کلمه تعلیم من نمود که مفتوح می شود از هر کلمه هزار کلمه.

دیگر متواتر است که فرمودند که آن حضرت به یاد داد مرا هزار حرف که مفتوح می شود از هر حرفی هزار حرف.

دیگر در اخبار مستفیضه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که یا علی چون من فوت شوم مرا غسل ده و کفن کن و بنشان و هر چه خواهی از من بپرس که هر چه بپرسی جواب خواهم گفت، و إن شاء الله در مبحث غسل میت نیز خواهد آمد.

و احادیث متواتره وارد شده است که جمیع این علوم و غیر اینها از علوم انبیاء که همگی را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می دانست بائمه معصومین صلوات الله علیهم رسید، و ایشان همه را می دانستند.

و در اخبار متواتره وارد شده است که روح القدس که از اعظم مقربان الهی است و از همه فرشتگان عظیم تر و داناتر است و با اولو العزم انبیاء می بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸

با ائمه معصومین می بود و مذکر ایشان بود و باین اعتبار ائمه را محدث بفتح دال می نامند چون روح القدس به ایشان حدیث می گوید، و دور نیست که عقل کل باشد یا عقل اول که حکما به آن قایل اند.

و باز در اخبار متواتره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی در شب قدر ملائکه و روح را می فرستد به خدمت ائمه مطهرین صلوات الله علیهم

و مقدرات این سال را از ارزاق و آجال و بلاها و نعمتها و آن چه واقع می شود تا سال دیگر به خدمت ایشان عرض می کنند.

و در اخبار مستفیضه وارد شده است که در هر شب جمعه ائمه هدی صلوات الله علیهم را معراج روحانی واقع می شود به عرش مجید، و چون مراجعت می فرمایند علوم بسیار ایشان را حاصل گردیده.

و در اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که هر شب و هر روز اعمال جمیع امت را از خیر و شر عرض می نمایند بر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات علیهم چنانکه حق سبحانه و تعالی از روی تهدید فرموده است **وَقُلِ اعْمَلُوا فَسَيَرَى اللَّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ**»

یعنی بگو یا محمد که هر چه می خواهید بکنید که اعمال شما را الله تعالی می بیند و رسول او و مؤمنان که ائمه معصومینند می بینند در حین عرض به ایشان، و در اخبار متواتره وارد شده است که آنا فنا بر ایشان منکشف می شود علوم الهیه.

و در اخبار متواتره وارد شده است که احوال هر کس را بعنوان مکاشفه می دانند و می دانند که شیعه است یا سنی است، و بهشتی است یا دوزخی، و اسامی هر یک را می دانند، و نزد ایشان است کتاب اسامی شیعیان، و غیر ایشان چنانکه حضرت سید المرسلین می دانست. و در صحیح بخاری و غیر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹

مسطور است که آن حضرت در روز کسوف شمس بعد از نماز فرمودند که الیوم بر من منکشف شد همه چیز حتی اهل بهشت و اهل دوزخ، و بر همه عالم شدم بعلم حضوری، و جمعی کثیر از آن کتاب

اسامی خود را یافتند، و آن کتاب عظیمی است مسمّی به ناموس.

و در اخبار متواتره وارد شده است که اسامی عظمای الهی هفتاد و سه اسم است، یکی از آنها مخصوص ذات مقدس الهی است، و هفتاد و دو اسم دیگر را به حضرت سید المرسلین و ائمه مقدسین داده اند، آصف برخیا یک اسم می دانست که: تخت بلقیس را در یک چشم زدن نزد حضرت سلیمان حاضر ساخت، و حضرت عیسی را از آنها دو اسم داده بودند که مرده زنده می کرد و کور مادرزاد را روشن می کرد، و پیس را شفا می داد، و حضرت موسی را چهار اسم عطا نموده بودند، و حضرت ابراهیم را شش اسم داده بودند، و حضرت نوح را هشت اسم داده بودند، و حضرت آدم را بیست و پنج اسم داده بودند، و ائمه هدی را هفتاد دو اسم داده اند، بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا دیگر در اخبار متواتره وارد شده است که نزد ائمه هدی صلوات الله علیهم بود کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین فرموده بودند و حضرت سید الوصیین نوشته بوده بخط مبارک خود، و جمعی کثیر آن کتاب را دیده بودند مثل زراره و محمد بن مسلم و غیر ایشان و ایشان روایت کرده اند که: آن کتاب به ضخامت ران شتری بود و مسمّی بود به جامعه، و در آن جامعه مسطور است هر حلال و هر حرامی و هر حکمی حتی اگر آن که کسی بدن کسی را بخراشد ارش آن چند است.

و دیگر نزد ایشان است جفر جامع، و علمای عامه نقل کرده اند که

علم آن نزد ائمه اهل البیت است، و آن چه الحال در میان هست بیست و هشت جزو است هر جزوی بیست و هشت صفحه هر صفحه بیست و هشت خانه در طول،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰

در بیست و هشت خانه در عرض، و در هر خانه چهار حرف از حروف تهجی و جمعی که مدعیند که خبر از علم آن داریم کاذب اند مگر اولیاء الله که:

ایشان محل اسرار علوم اهل بیت اند سلام الله علیهم، و ایشان مامورند بستر آن.

دیگر مصحف فاطمه (ع) است. و آن کتابی است که حضرت امیر المؤمنین (ع) نوشته است از املائی جبرئیل، چون بعد از وفات حضرت سید المرسلین حضرت فاطمه (علیها السلام) بسیار غمگین و اندوهناک بود، و چون مقرر است که قصص و حکایات فی الجمله رفع اندوه و حزن می نماید، حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد از جهت تسلی دادن آن حضرت، جبرئیل می گفت و حضرت فاطمه (علیها السلام) می شنید و حضرت امیر المؤمنین می نوشت، و در آن مسطور است احوال ما بعد حضرت سید المرسلین تا انقضای دنیا و مشهور آنست که حروف آن حروف نورانی است که مفتوح سور قرآنی است.

و صاحب کشف و غیره در فضایل آن سخنان نقل کرده اند و مجموع آن در چهارده حرف است «صراط علی حق نمسکه» یعنی راه علی حق است و به آن تمسک جسته ایم و این کتاب نیز مرموز است مثل جفر جامع بهمان عنوان که چهارده جزو است و هر جزوی چهارده صفحه و در هر صفحه چهارده خانه طولاً و عرضاً و هر خانه چهار حرف و مسمی است به جفر ایض، و

آن چه مشهور است از جفر جامع و جفر ابیض محض شهرت است نه در حدیثی دیده ام و نه از عالمی بعنوان جزم شنیده ام، و این حقیر هر دو را داشتم در صغر سن و به خدمت همه علماء آن زمان رفتم کسی دعوی علم آن نکرد مگر شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله علیه که گفت من فی الجمله خیر دارم از گذشته ها، تا آن که گفت من قواعد علماء را از جفر جامع استخراج می توانم کرد، بنده عرض کردم که به آن عنوان می دانید که کل کلمات آن در این جفر هست و چون جمع کنید قواعد می شود، در جواب فرمودند که این معنی را همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱

کس می داند بعنوان دیگر می دانم، و سعی بسیار نمودم نفرمودند و الله تعالی يعلم.

و شکی نیست که اگر جمعی فی الجمله مطلع باشند عالم بجمیع آن نیستند با آن که معلوم نیست که این دو کتاب جفر جامع و جفر ابیض باشند، بلکه اظهر آنست که هر دو نزد ائمه معصومین است لفظاً و معنی و الله تعالی يعلم.

و انواع علوم ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین از حد حصر متجاوز است آن چه را نقل نموده اند در اخبار احصا نمی توان نمود و آن چه را نقل نموده اند نزد آن چه نقل ننموده اند مثل نسبت قطره است به دریا.

و از آن جمله علم الهام است که اعظم علوم ایشان است و لیکن عامه این علم را تجویز می کنند نسبت به بایزید، و ابراهیم ادهم، و حسن بصری، و امثال ایشان و انکار می نمایند در ائمه معصومین صلوات الله علیهم با آن که خود نقل

نموده اند که صوفیه منسوب به ایشانند، و ابو یزید بسطامی که معظم ایشان است این رتبه را از سقایی خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه یافت و معروف کرخی از دربانی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما یافت، و هر که تفصیل آن خواهد باید که رجوع نماید به تذکره الأولیاء شیخ عطار و شواهد النبوه مولانا جامی بلکه روضه الصفا و حبیب السیر و سایر کتب تواریخ ایشان مشحون است از معجزات و کرامات ائمه اهل البیت سلام الله علیهم و بعضی از انواع علوم ایشان در اثنای اخبار این کتاب خواهد آمد مجملا و مفصلا إن شاء الله تعالی

فائده پنجم وجوب رجوع است در همه علوم به ائمه معصومین صلوات الله علیهم

قال الله تبارک و تعالی فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۖ ۱۶: ۴۳ «۱» یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سؤال کنید، و اخبار صحیحه متواتره وارد شده است که اهل ذکر ایشانند. و اشاره بان شد سابقا، دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ «۲» یعنی اطاعت کنید الله تعالی را و اطاعت نمایید سید المرسلین را و فرمان برداری کنید صاحبان حکم را و به اتفاق امت مراد از این آیه ائمه هدی اند یا پادشاهان، و عقل کافی است در تمیز چه ظاهر است که محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید خلائق را به متابعت مانند یزید ملعون، و ولید کافر، و حجاج اکفر کفار و امثال این جماعت از خلفای بنی امیه و بنی عباس و غیر ایشان بلکه محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به

اطاعت غیر معصوم و به اتفاق امت غیر ائمه اثنی عشر معصوم نبوده اند.

و جمیع خلفای اثنی عشر را خلیفه می دانند به احادیثی که در جمیع صحاح سته وارد شده است در خلافت ایشان و به آن اشاره شد پس واجب باشد اطاعت ایشان با آن که اخبار متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است. که اولی الامر ایشانند و این اخبار را به تایید الله تعالی با آیات و اخباری که در شأن ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳

است در کتب متفرقه ذکر کرده ام و إن شاء الله تعالی مجتمعا نیز ذکر خواهیم نمود و در این کتاب اشاره بان می شود.

دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ** «۱» یعنی ای گروهی که ایمان آورده اید به خدا و رسول از الله تعالی بترسید، و با صادقان باشید یعنی دست از متابعت ایشان مدارید، و رتبه صدق در افعال و اقوال و اطوار رتبه مقربان در گاه الهی است چنانکه کتانی در آن کتابی تصنیف نموده است و آن چه او ذکر کرده است و غیر او محال است وجود آن در غیر ائمه معصومین و احادیث مستفیضه وارد شده است که مراد از صادقان ائمه معصومینند که حافظان شریعت سید المرسلین اند، و اخبار و جوب متابعت ایشان نیز متواتر است.

دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که **إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ** «۲» یعنی نیست ولی شما و صاحب و واجب الاطاعه شما مگر حق سبحانه و تعالی و رسولش سید المرسلین صلی

اللَّهُ عليه و آله و مگر کسانی که به پای می دارند نماز را و زکاه می دهند در حالت رکوع و به اتفاق مفسّران شیعه و سنی این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است، و اخبار متواتره از خاصه و عامه وارد شده است که این آیه در شأن امامت آن حضرت نازل شده است، و ذکر آن اخبار سبب طول می شود، و مجملش آنست که سائلی سؤال نمود از صحابه و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نماز بود، و اشاره به سایل نمود به انگشتی خود سائل آمد و انگشتی را از دست حضرت بیرون آورد، و این آیه نازل شد، و صاحب کشف و سایر مفسران عامه ذکر نموده اند که ایراد آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴

بلفظ جمع بواسطه تعظیم است، و بواسطه آن که دیگران نیز در این فعل متابعت آن حضرت نمایند.

و در احادیث ائمه هدی صلوات الله علیهم مزبور است که سائل از ملائکه بود، و بر هر یک از ائمه معصومین نازل شد و سؤال کرد در حالت رکوع ایشان در حالت رکوع تصدق نمودند.

و ابن مغازلی شافعی این خبر را از عبد الله عباس و ابو ذر غفاری روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از حق سبحانه و تعالی استدعا نمود که خداوندا حضرت موسی از تو طلب نمود خلیفه و وزیری هارون را خلیفه و وزیر او گردانیدی، من نیز از تو می طلبم که علی بن ابی طالب را خلیفه و وزیر من گردانی حضرت تمام نکرده بود دعا را که جبرئیل آمد و این

آیه را آورد.

و مؤید این است خبر متواتر نزد عامه و حتی در صحاح سته هر یک، و نزد خاصه که حضرت سید المرسلین به امیر المؤمنین صلوات الله علیهما فرمودند که یا علی تو از من به منزله هارونی از موسی، الا آن که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر می بود هر آینه تو خواهی بود، جمیع رتبه هارونی را از جهت آن حضرت مقرر ساختند بغیر از رتبه نبوت و عمده رتبه او خلافت حضرت موسی بود و نسائی در صحیح خود که از صحاح سته است خبر خاتم و نزول آیه را از عبد الله بن سلام روایت نموده است و بطرق متکثره از حضرت امیر المؤمنین (ص) و عبد الله عباس و غیرهما روایت نموده اند.

و ثعلبی از سدی و عتبه و غالب بن عبد الله روایت نموده است که این آیه در شأن امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد بعد از تصدق به خاتم و نزد شیعه اشهر من الشمس است سنداً و دلالة و آیات و اخبار در این باب زیاده از حد حصر است، و غرض مجرّد اشاره بود به آن.

فائده ششم در اوصاف علمای دینی است که از ایشان اخذ علم توان نمود

بدان که چون ظاهر شد و اخبار متواتره وارد شده است که منحصر است اخذ علوم دینی از اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم، و روایات متواتره وارد شده است در مذمت آرا و مقایس و اجتهادات باطله که ذکر آنها مورت ملال است، چون این رساله محل آن نیست و بعضی از آنها را در روضه المتقین یاد کرده ام و در این شک نیست که در زمان حضرت سید المرسلین تا زمان

غیبت کبری مدار شیعه را بر این بود که اخبار از رسول مختار و ائمه اطهار سلام الله علیهم می شنیدند، و به شهرهای خود رفته نقل می نمودند، و شیعیان بدان عمل می کردند، و چون ائمه جور که سلاطین آن اوقات بودند غالب بودند، و با آن که بعضی از آن سلاطین شیعه بودند چون منصور و هارون و مامون بواسطه خوف زوال ملک خود اظهار نمی کردند مذهب خود را و بر وفق اقوال بعضی از علما آن وقت که ایشان را اولو الأمر و واجب الاتباع می دانستند عمل می نمودند، و اگر کسی مخالف آن می گفت امر بقتل او می نمودند.

چنانچه صاحب کشف در تفسیر آیه لا ینال عهدی الظالمین «۱» گفته است که این آیه دلیل است بر آن که فاسق صلاحیت امامت ندارد، و چگونه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶

صلاحیت امامت داشته باشد کسی که اگر قاضی باشد و فاسق باشد حکمش باطل است، و اگر گواهی فاسق باشد گواهی مردود است، و اطاعت او واجب نیست، و خبرش مقبول نیست، و پیش نمازی نمی تواند کرد، و همیشه ابو حنیفه پنهان فتوی می داد که واجب است نصرت زید بن علی بن الحسین صلوات الله علیهما، و زید را امام می دانست، و می گفت واجبست مال نزد او بردن و با او خروج نمودن نه بر این دزد متقلب که نام امامت و خلافت بر خود بسته است، مثل دوانقی که منصور باشد، و امثال او.

و زنی آمد پیش ابو حنیفه که تو فتوی دادی که پسر من خروج نمود با محمد و ابراهیم پسران عبد الله بن الحسین بر منصور و پسر من کشته شد به فتوای تو، ابو

حنیفه گفت کاش من به جای پسر تو بودم، و همیشه ابو حنیفه در باب این ائمه جور می گفت که اگر اینها مسجدی بسازند و امر کنند مرا که آجر آن را بشمارم هر آینه نشمارم.

و از ابن عیینه منقولست که او می گفت که حق سبحانه و تعالی هرگز ظالم را امام نمی کند، و چگونه جایز است که ظالم را امام کنند، و حال آن که امام بواسطه دفع ظلم در کار است پس هر گاه ظالم را نصب کنند مثل مشهور می شود که هر که گرگ را شبان گوسفندان کند ظلم بر گوسفندان کرده است، عبارت کشاف تمام شد، اما زمخشری بی چاره خبر ندارد که همه اینها بر او وارد است در خلافت ثلاثه، و ظلمهای ایشان در زمان خلافت ایشان بسیار است، و هر سه سالها در کفر بودند، و غرض الهی آنست که هر که یک وقتی ظالم باشد صلاحیت نبوت و امامت ندارد، چنانکه بیضاوی در تفسیرش ذکر کرده است که آیه دلالت می کند بر آن که پیغمبران می باید معصوم باشند پیش از بعثت و بعد از بعثت، و امامان می باید که معصوم باشند بعد از امامت. و بر او بحث کرده اند که دلالت یکی است هر چه در نبوت است در امامت همانست، تا عاقبت منصور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷

ابو حنیفه را گرفته در حبس کرد و او در زندان کشتند، و همین معنی باعث اعتبار او شد بنا بر این ائمه معصومین صلوات الله علیهم از عامه تقیه می نمودند غالبا و لیکن اصحاب ایشان از حد و حصر متجاوز بودند، و مذهب ایشان را می دانستند و تقیه را نیز

می دانستند تا آن که زمان ظهور ایشان منقضی شد و غیبت کبری حضرت صاحب الأمر (ع) واقع شد دیگر کسی نداشتند. که رجوع به او کنند، و اخباری که از حضرت شنیده بودند، و در کتب ایشان بود رجوع بانها نمودند، و به اخبار متواتره عمل می نمودند و شواذ را طرح می نمودند تا آن که بواسطه غلبه سلاطین جور و سوختن کتب ایشان و به آب ریختن آنها بسیاری از آنها از دست رفت و کتبی که در میان ایشان ماند اکثر اخبار آنها از حد تواتر ساقط شد و مذاهب عامه نیز بسیار شد و این تمیز نیز از دست رفت که بدانند کدام خبر از روی تقیه است و کدام موافق حق، و دیگر اموری که ذکر آن لایق نیست، اختلافات در میان شیعه به هم رسید، و هر یک بموجب یافت خود از قرآن و حدیث عمل می نمودند، و مقلدان متابعت ایشان می کردند.

تا آن که سی سال تقریباً قبل از این فاضل متبحر مولانا محمد امین استرآبادی رحمه الله علیه مشغول مقابله و مطالعه اخبار ائمه معصومین شد و مذمت آراء، و مقایسه را مطالعه نمود و طریقه اصحاب حضرات ائمه معصومین را دانست فواید مدینه را نوشته باین بلاد فرستاد اکثر اهل نجف و عتبات عالیات طریقه او را مستحسن دانستند و رجوع به اخبار نمودند و الحق اکثر آن چه مولانا محمد امین گفته است حقست، مجملاً طریق این ضعیف وسطی است ما بین افراط و تفریط، و آن طریق را در روضه المتقین مبرهن ساخته ام بتدریج و إن شاء الله در این شرح نیز مجملاً یاد خواهم نمود، و مجملش

آنست که از عالمی که عارف شده باشد به طریقه مرضیه اهل بیت سلام الله عليهم به کثرت مزاولت اخبار ایشان و جمع بین الاخبار ایشان تواند نمود، و عادل باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸

بلکه تارک دنیا عمل به یافت او می توان کرد بلکه واجب است عامی را عمل به یافت او کردن و در این صورت عمل بقول او نکرده اند بلکه عمل بقول الله و قول الرسول و قول الائمه المعصومین صلوات عليهم کرده اند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است در تفسیر آیه *إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ* «۱» ترجمه اش این است که نمی ترسند از حق سبحانه و تعالی از جمله بندگان او مگر علما و ظاهرش آنست که خشیت لازمه علم است به قرینه سیاق آیه، اگر چه من حیث اللفظ حصر خشیت است در علماء و همین شرف ایشان را بس است، لکن معنی اول اظهر است، و حضرت فرمودند که مراد از علماء در این آیه جمعی اند که بعلم خود عمل می نمایند، و فعل ایشان مصدق قول ایشان است، و کسی که فعلش تصدیق قولش نکند او عالم نیست.

و از تفسیر حضرت نیز ظاهر شد که خشیت لازمه علم است، و خشیت حقیقی آنست که بعلم خود عمل کند نه از بابت خشیت جمعی که گریه کنند، و همان عمل قبیح را کنند.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت صادق صلوات الله علیه که فرمودند طلب کنید علم را و با علم زینت خود نمایید حلم و بردباری و وقار را که همیشه دل به یاد الهی باشد یا تن به

آرام باشد، و از جا به زودی در نیاید، و تواضع کنید با کسانی که علم را به یاد ایشان می دهید، و تواضع کنید با استادانی که از ایشان علم اخذ می کنید، و مباشید عالمان جبار متکبر که تکبر باطل شما رونق علم حق شما را ضایع می گرداند بلکه ظاهرش آنست که مطلق حق شما را باطل می کند، حتی دین شما را بر هم می زند، و از مرتبه کمال می اندازد نعوذ باللّٰه منه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که روایت کنندگان کتاب بسیارند، و رعایت کنندگان آن کمند چه بسیار کسی که غم احادیث دارد و لفظ و معنی آن را درست می کند، و لیکن چون عمل به آن نمی کند بان علم بدی کرده است و آن را ضایع گردانیده است، پس علماء حقیقی غم عمل دارند، و اهتمام ایشان در عمل است، و جاهلان در غم اینند که حدیث را حفظ کنند کاری بعمل ندارند یکی رعایت حیات ابدی خود می کند، و دیگری رعایت هلاک سرمدی خود، بواسطه همین است که در میانه ایشان ربطی نیست، هر چند هر دو در یک کارند.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ای طالب علم علم را فضایل بسیار هست که از لوازم اوست پس علم مانند آدمی است که سر او تواضع است با خدا و خلق، و چشم علم بیزاری از حسد است خصوصا حسد علماء، و گوش علم فهمیدن است، و زبان علم راست گویی است، و حفظ علم تفحص است از آن، و دل علم نیت را خالص

نمودن است از برای خدا، و عقل علم همه چیز و همه کار را دانستن است، و دست علم رحمت است، و پای علم زیارت
علماست، و همت علم سلامتی دنیا و آخرتست، و حکمت علم ورع و پرهیزکاریست، و قرارگاه علم نجابتست، و کشاننده علم
عافیت است، و مرکب علم وفا بعهد خدا و خلق است، و سلاح علم هموار سخن گفتن است، و شمشیر علم رضا به قضاست، و
کمان علم مدارا با دشمنانست، و لشکر علم بحث کردنست با علما، و مال علم ادبست، و ذخیره علم اجتنابست از گناهان و
توشه علم یا ردای علم بحسب اختلاف نسخ نیکی با خلائق نمودنست و ماوای آن یا آب آن با همه کس صلح نمودنست، و
دلیل علم هدایت نمودن خلائق است، و رفیق علم محبت خوبانست. و مخفی نیست حسن استعارات.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰

و دیگر منقول است در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
فرمودند که می خواهید شما را خبر دهم از فقیه و عالم حقیقی، او آن کسی است که آن قدر از عذاب الهی مردم را نترساند
که ایشان ناامید شوند از رحمت الهی و آن قدر از رحمت الهی، نقل نکند که مردم ایمن شوند از عذاب الهی، بلکه چنان کند
که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است، و هر دو را با هم قرین ساخته است، اگر آیه رحمتی بیان فرموده است،
در عقب آن آیه عذابی یاد کرده است. و بر عکس.

دیگر از علامت عالم آنست که رخصت ندهد عوام را

در مخالفت الهی به آن که بعلم خود عمل نکنند، پس اگر از عالم صغیره صادر شود سبب گناهان کبیره دیگران می شود، و اگر از ایشان مکروهی بفعل آید دیگران جرأت بر ما فوق آن خواهند کرد، و گناهان جهال در گردن ایشان خواهد بود بی آن که از گناهان جهال چیزی کم شود.

علامت دیگر آنست که دست از دامن متابعت قرآن بردارد بانکه متوجه دنیا و زینت آن شود یا مخالفت الهی کند در صغیره یا کبیره یا آن که ترک قرآن کند بالکل و متوجه احادیث شود، چنانکه مدار جمعی کثیر در آن زمان بر این بوده است، و الحال نیز هست بلکه هر حدیثی که مخالف کتاب الله است غیر مقبولست به احادیث بسیار از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم، پس فرمودند که بتحقیق که خیر و خوبی نیست در علمی که از روی فهمیدن نباشد، و غور در معانی و حقایق آن نکنند، و هم چنین خیر و خوبی نیست در قرائت قرآنی که از روی تدبّر و تفکر در معانی آن نباشد، چنانکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده است به آن و نهی کرده است از عدم تدبّر در آن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱

و از حضرت سید السّاجدین صلوات الله علیه نیز منقولست که هر آیه از آیات قرآن گنجی است از گنجهای رحمانی باید که چون سر هر خزینه را بگشایی نظری به آن چه در آن خزینه است بکنی، و آن چه ممکن است از جواهر حقایق برداری، و بگذری.

و فرمودند که خیر و خوبی نیست در عبادتی که از روی تفکر و حضور

قلب نباشد و در روایتی دیگر از آن حضرت منقول است که خیری نیست در عبادتی که بی علم باشد، و خیری نیست در حجتی که در آن ورع و پرهیزکاری از محرمات الهی نباشد.

دیگر روایت است صحیحا از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که علامت فقه و علم حلم و بردباری است و خاموشی است از سخنان بی فایده، پس عالمی که این دو صفت نداشته باشد عالم نیست.

دیگر روایتست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حواریان حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام از آن حضرت پرسیدند که ما با که همنشینی کنیم حضرت فرمودند که با کسی همنشینی کنید که چون او را ببینید خدا را یاد کنید، و چون او به سخن درآید علم شما زیاده شود، و عمل او شما را راغب گرداند در آخرت حاصل آنست که با عالمی همنشینی باید نمود که همیشه به یاد خدا باشد، و هر چه گوید از خدا گوید، و هر چه کند از برای حق سبحانه و تعالی کند، و اینها اوصاف علماء ربّانی است که اولیاء الله اند و دوستان حق سبحانه و تعالی اند.

چنانکه در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر که خدا را بشناسد و بزرگواری او را بداند منع می کند دهان خود را از سخنانی که عبث باشد، و شکم خود را از خوردن زیاده بر قوت لا یموت، و به تعب می اندازد خود را بروزه روز، و عبادت شب گفتند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲

رسول الله این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمود که

اولیاء الله جمعی اند که چون ساکتست در خاموشی به یاد الهی اند، و چون سخن می گویند سخنان ایشان حکمت الهی است که بر ایشان فایض می شود، و چون راه می روند راه رفتن ایشان برکتست از جهه خلاق اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهه ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب الهی، پس ظاهر شد که همنشینی با امثال این جماعت می باید کرد.

و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که همنشینی با اهل دین شرف دنیا و آخرتست.

و در حدیث معتبر وارد شده است که لقمان به پسر خود نصیحت نمود که ای پسر چشم باز کن و بین که با که همنشینی می کنی، پس اگر بینی جمعی را که به یاد خداونداند و سخن خدا می گویند با ایشان بنشین، اگر تو عالمی علم تو به تو نفع می دهد که تذکیر ایشان می کنی، و اگر جاهل باشی ایشان تو را تعلیم می کنند، و شاید که حق سبحانه و تعالی رحمتی به ایشان فرستد و تو را نیز فرا گیرد رحمت و اگر بینی که به یاد خدا نیستند با ایشان منشین که اگر عالمی علم تو به تو نفع نمی دهد اگر نتوانی ایشان را هدایت نمودن، و اگر جاهلی جهلت زیاده می شود، و ممکن است که حق سبحانه و تعالی عقوبتی به ایشان فرستد و تو را نیز فرا گیرد پس تا ممکن باشد همنشینی با علمای صالح باید کرد، و هیچ شک نیست که همنشینی مؤثر است دیگر

به اسانید متکثره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم منقول است که طالبان علم سه طایفه اند باید که ایشان را و صفات ایشان را بشناسی تا متابعت خوبان ایشان بکنی و از بدان ایشان دور باشی.

اول: طایفه اند که طلب علم می کنند از جهت آن که قوت بحث به هم رسانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳

که با دیگران مجادله توانند کرد و فایق توانند شد.

دویم: طایفه اند که طلب علم می کنند بواسطه اعتبار دنیوی و زیادتی اموال و اسباب که از روی خدعه و فریب تحصیل آن کنند.

سیم: گروهی اند که مطلب ایشان تحصیل علم است از جهت رضای الهی، و عمل نمودن به آن و اما صفات و علامات ایشان آنست که طایفه اول کار ایشان ایدای مؤمنانست به مجادله، و اگر مجلسی باشد که جمعی در آنجا باشند به سخن درمی آیند، و ذکر کمالات علمی خود می کنند که با فلان عالم چندین بحث دارم، و چندین تصنیف کرده ام، و نظیر خود ندارم، و حلم و بردباری که ندارد در مجالس نقل می کند که فلان طالب علم با من درشتی کرد گذرانیدم با آن که قدرت بر ضرب و قتل او داشتم، شاید که از امثال خود شخصی را به سخن در آورد و با او بحث کند و هر چند داند که حق به جانب اوست مجادله کند و درشتی کند که تو نمی فهمی ترا کجا قابلیت آن هست که با من سخن گویی، من فلان فاضل و فلان عالم را الزام داده ام، و امثال اینها از اقوال و افعال مخالف دعوای حلم و ورع و اگر چه اظهار خشوع و حلم می کند، اما

در واقع از حق سبحانه و تعالی شرم ندارد و کاذبست، پس حضرت نفرین فرمودند او را که حق سبحانه و تعالی او را همیشه خوار و زار کند و بر کمرش زند. که کمر نبندد یا دو حصه شود.

اما طایفه دویم چون غرض ایشان تحصیل مال و جاه است چون به اهل دنیا می رسند تملق و تواضع به ایشان می کنند که ایشان را بفریبند، و چون به امثال خود از فضلا و طلبه می رسند با ایشان نهایت تکبر می کنند سیما اگر عیادا بالله یک کتاب بیشتر از او خوانده باشد با آن که اگر اغنیا هیچ نخوانده باشند با ایشان تواضع می کنند و با علما تکبر می کنند، پس او رشوه یا شیرینیهای اغنیا را می خورد، و دین خود را بر باد می دهد، پس حق سبحانه و تعالی چشم بصیرت او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴

را کور گردانند، و قطع کند اثر او را از آثار علما که نام و نشان این جماعت نماند.

و اما طایفه سیم همیشه غم و اندوه آخرت دارند شبها بیدارند از جهه بندگی تحت الحنک بر کلاه عبادت بسته، و در ظلمت شبهای تاریک به عبادت الهی بر پای خاسته، همیشه بندگی می کنند و نهایت خوف دارند که مبادا شرایط آن مفقود باشد، و مقبول درگاه الهی نبوده باشد، و خداوند خود را می خوانند با نهایت خوف از آخرت، و عاقبت و همگی متوجه احوال خود شده اند و رو از همه کس گردانیده، و به اهل زمان خود بینا شده می دانند که مصاحبت ایشان مضر است، بلکه از معتمدترین برادران مؤمن خود وحشت دارند، چه هر چند خوب باشند ساعتی که

با ایشان می نشینند از عبادت الهی می مانند قطع نظر از لوازم آن صحبت که غالباً مشتمل است بر مفاسد بسیار، پس حق سبحانه و تعالی قوت او را زیاده گرداند در عبادت و طاعت، و روز قیامت او را امان دهد از عذاب خویش یا می دهد که خبر باشد نه جمله دعائیه.

دیگر منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که عالم حقیقی آن کسی است که ترک دنیا کرده باشد، و رو به آخرت داشته باشد و پیرو شرع حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر گاه به بینید که عالمی دنیا را دوست می دارد او را بر دین خود متهم دانید، و علوم از او اخذ ننمایید که هر که چیزی را دوست می دارد او را جمع می کند، و چون او دنیا را دوست می دارد سعی در تحصیل او می نماید، و غم و دین خود و دیگران ندارد و دین خود را بدنیا می دهد، پس حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد به حضرت داود علیه السلام که ای داود واسطه مگردان در میان من و خود عالمی را که فریفته دنیا باشد که او ترا از راه محبت من باز می دارد، و امثال این علما راه زنانند کسانی را که رو بمن دارند کمترین عقوبتی که ایشان را می کنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵

آنست که حلاوت مناجات خود را از دل‌های ایشان برمی دارم و در حدیث صحیح از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که آسیایی است در جهنم که به آن خورد می کنند سرهای علمای فاجر را، و

قراء فاسق را، و جباران ظالم را و وزیران خاین را.

و منقول است که یکی از علماء فاسق با پسران ساده به خدمت شاه عالم آفتاب اولیا، پیشوای دین صفی الاصفیاء

آن که از وی گشت مشهور اردبیل و ز جمالش کشت پر نور اردبیل

آمد چون حضرت شیخ صفی علیه الرحمه او را به آن وضع ناخوش دیدند همین حدیث را بر او خواندند آن فاسق در جواب گفت که سر ما را به حصّه آسیابان خواهند داد، حضرت شیخ بالبدیهه فرمودند که آسیابان حصّه خود را خوردتر می کند.

و از حضرت سید المرسلین و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما منقول است: که هر که غرضش از طلب علم این باشد که فخر کند به آن بر علما یا جدل کند به سبب آن به امثال خود از بی خردان یا روی مردم را بسوی خود کند، پس جای خود را در جهنّم مهیّا کند که جای او آنجاست، به درستی که ریاست سزاوار نیست مگر اهلش را و آنها کسانی اند که نخواهند آن را، و اگر کنند بامر الهی کنند نه از برای نفس و هوی، و متصف باشند به شرایط آن، و ازین خبر و غیر این از اخبار بسیار ظاهر می شود که می باید غرض از طلب علوم رضای الهی بوده باشد نه مطالب باطله دنیوی.

و اخبار بسیار از ائمه معصومین اطهار علیهم السلام منقولست که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶

غرض او از تحصیل علم حدیث مال و جاه دنیوی باشد او را در آخرت بهره از رحمت الهی نباشد، و هر که را غرض رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی او

را اعطا می کند دنیا و آخرت.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که بر منبر فرمودند ای مردمان هر گاه عالم شوید بعلم خود عمل نمایید تا هدایت یابید به علوم لدنیّه، و معارف یقینیه، و عالمی که بعلم خود عمل ننماید جاهلی است که هرگز از جهل خلاصی نداشته باشد بلکه حجت الهی بر این عالم عظیم تر و تمام تر است از آن جاهل.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام مرویست که هفتاد گناه جاهل را می آموزند پیش از آن که یک گناه عالم را بیاموزند.

و از حضرت سید المرسلین صلّی الله علیه و آله روایتست که علماء دو طایفه اند، یکی عالمی است که بعلم خود عمل نماید و او را نجات ابدی است، دیگر عالمی است که بعلم خود عمل ننماید و او هالک هست، و به درستی که اهل جهنم در عذابند از گند این عالم و از اهل جهنم ندامت و حسرت کسی بیشتر است که او شخصی را بسوی حق سبحانه و تعالی خوانده باشد و آن شخص قبول کرده اطاعت الهی کرده باشد، و حق سبحانه و تعالی او را به بهشت برد و آن عالم را که بعلم خود عمل ننموده باشد بجهنم برد به سبب عدم عمل و متابعت هواهای نفسانی، و دور اندیشی دنیا، اما متابعت آرزوهای نفسانی، پس آن مردم را از حق باز می دارد، و اما طول امل یاد آخرت را از خاطر این کس می برد، و حق سبحانه و تعالی علماء بد را تشبیه به سگ و حمار فرموده نعوذ بالله منه و آیات و اخبار در مدح علماء با عمل،

و مذمت علمای بی عمل بسیار است باین اکتفا شد در مقدمه.

فائده هفتم در بیان اختلاف اخبار و جمع میان اینهاست:

و چون سابقاً مذکور شده که بواسطه تقیه از سلاطین جور اخبار بعنوان تقیه از ائمه معصومین (ع) صادر شده است، و گاه هست که به واسطه قلت تدبیر روات یا عدم حفظ ایشان یا بواسطه فسق ایشان اخبار مختلفه وارد شده است، و وجوه دیگر که إن شاء الله در مواضع اختلافات بیان خواهد شد.

بدان که محدثان ما دو طایفه اند طایفه بهر خبر صحیحی که به ایشان رسد عمل می کنند، و اگر دو خبر مختلف باشد می گویند مکلف مخیر است در عمل بهر یک که خواهد، بواسطه اخباری که از ائمه معصومین به ایشان رسیده است که

بأيهما اخذت من باب التسليم وسعك

یعنی بهر یک از این دو خبر مختلف که عمل نمائی از بابت تسلیم جایز است ترا یعنی مقام اطاعت و فرمان برداری آنست که هر چه بفرمایند سخن شنو باشی، و کاری نداشته باشی که چرا مختلف گفته اند، چون وجوه اختلاف بسیار است، بسا باشد که تو چیزی را سبب اختلاف نمایی که نه چنان باشد، و در آن صورت افترا بر ایشان بسته باشی، و وجوه دیگر که ظاهر خواهد شد. و از این طایفه است شیخ اجل اعظم محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه.

و طایفه دیگر می گویند که از حضرت ائمه معصومین (ع) در جمع بین الاخبار اخبار دیگر وارد شده است، پس باید که میان این اخبار نیز جمع کنیم پس عمل به تخییر در صورتیست که از هیچ وجه جمع نتوان کرد، و چون کلینی قائل به تخییر است در اینجا نیز به تخییر قایل است

از آن جمله منقولست در حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸

موثقی که علما آن را قبول نموده اند و عمل بان کرده اند بواسطه مؤیداتی که این خبر را بوده و جزم بصدور این خبر از معصوم صلوات الله علیهم ایشان را حاصل شده است و ارباب حدیث این خبر را همگی در کتب خود ذکر کرده اند و کلینی و ابن بابویه حکم به صحت آن کرده اند از عمر بن حنظله که او گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه در میان دو کس از شیعیان منازعه باشد در دینی یا میراثی و محاکمه پیش سلاطین جور یا قاضیان بغیر حق برند آیا حلالست حضرت فرمودند که هر کس محاکمه بسوی ایشان برد در امر حقی یا باطلی چنانست که محاکمه به طاغوت برده باشد و طاغوت بت است یا شیطان، و هر چه بحکم ایشان از خصم می گیرد حرام است، و اگر چه حق او ثابت باشد، چون بحکم باطل گرفته است حق او نمی شود و حال آن که حق سبحانه و تعالی امر نموده است که کافر شوند به طاغوت در آنجا که فرموده است که *يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ* «۱» یعنی اراده دارند که محاکمه خود را به طاغوت برند و حال آن که مامورند که به آن کافر شوند یعنی رجوع به ایشان نمایند، و اعتقاد به ایشان نداشته باشند، و مراد از طاغوت در آیه حکام جورند.

راوی می گوید که من گفتم پس ایشان چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند به شخصی از شیعیان شما که روایت کرده باشد

حدیث ما را و نظر کرده باشد در حلال ما و حرام ما و شناخته باشد احکام ما را پس باید که راضی شوند که او حاکم ایشان باشد که من هر که باین وصف بوده باشد بر شما حاکم کردم و هر گاه چنین شخصی میانه ایشان حکم کند و حکم او را محکوم علیه قبول نکند، پس چنانست که حکم الهی را سبک شمرده باشد، و ردّ حکم ما کرده است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹

کسی که حکم ما را رد کند حکم الهی را رد کرده است و او در مرتبه شرک بحق سبحانه و تعالی است و مانند مشرکانست راوی گوید که گفتم اگر هر یک از ایشان اختیار نمایند شخصی را از اصحاب ما و هر یک راضی بیکی از ایشان شوند، و حکم ایشان مختلف باشد به اعتبار حدیث مختلف که به ایشان رسیده باشد یا حدیث را هر یک معنی غیر معنی دیگری فهمد چه کنند، حضرت فرمود که حکم آن اعتبار دارد که عادل تر باشد، و فقیه تر و راست گوتر باشد در حدیث، و پرهیزکارتر باشد، و التفات نمی کند بحکم دیگری، راوی گوید که گفتم اگر هر دو عادل باشند و علماء هر دو را خوب دانند و هیچ یک را بر دیگری زیادتى نباشد چه کنند، حضرت فرمود که نظر کنند در آن دو روایتی که به ایشان رسیده است، و به آن حکم کرده اند هر یک که مجمع علیه باشد که اصحاب بان اعتقاد دارند و به آن عمل می کنند عمل به آن نمایند، و به آن حکم کنند، و آن چه نادرست و مشهور

نیست نزد علمای شما او را ترک نمایند، و ظاهراً مراد از مجمع علیه متواتر است، پس به درستی که مجمع علیه شکی نیست در آن.

و امور احکام بر سه قسم است یک قسم آنست که ظاهر است حقیقت آن، واجب است که آن را متابعت نمایند، و قسمی آنست که ظاهر است بطلان آن، واجبست که از آن اجتناب نمایند، و قسمی آنست که هیچ طرف ظاهر نیست علم آن را به خدا و رسول ردّ می یابد کرد، و می یابد گفت که خدا و رسول بهتر می دانند و ما نمی دانیم.

چنانکه حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود حلال ظاهر هست، و حرام ظاهر هست، و مشتبهات در میانه هر دو هست که حلیت و حرمت آن ظاهر نیست، پس کسی که ترک نماید مشتبهات را از محرّمات نجات یافته است بی دغدغه چه ممکن است که در واقع حرام بوده باشد، و هر که به شبهات عمل نماید به آن که مثلاً بگوید که اصل اباحت است تا حرمت ظاهر شود، و امثال این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰

اجتهادات که از روی نص نبوده باشد مرتکب محرمات خواهد شد، چه ظاهر است که همه شبهات در واقع نادر است که حلال باشد، پس داخل شده است در بسیاری از محرّمات و به نادانی هلاک شده است.

راوی گوید که گفتم پس اگر هر دو خبر از شما مشهور باشند، و هر دو را ثقات یعنی عدول ضابط روایت نموده باشند از شما چه کنند حضرت فرمودند که نظر کنند در آن هر یک از این دو خبر که حکم او موافق حکم کتاب الهی یا

سنت متیقن نبوی صلی الله علیه و آله باشد، و مخالف سنیان باشد به آن عمل کنند، و هر چه حکم او مخالف کتاب و سنت و موافق عامه باشد ترک کنند، گفتم فدای تو گردم اگر این دو فقیه این دو حکم را موافق فهم خود از کتاب و سنت یافته باشند، و لیکن یکی از این دو خیر موافق عامه باشد و دیگری مخالف ایشان به کدام یک از اینها عمل نمایم، حضرت فرمود که حق در آن طرفی است که مخالف عامه است به آن عمل نمایید، گفتم فدای تو گردم اگر هر دو خیر موافق ایشان باشد و علماء ستیان نیز مختلف بوده باشند چه کنند حضرت فرمود که نظر کنند در آن چه حاکمان و قاضیان ایشان به آن مایلند آن را ترک کنند و به دیگری عمل نمایند گفتم اگر حاکمان ایشان نیز مختلف باشند حضرت فرمود که در این صورت واگذار هر دو را و عمل به هیچ یک از آنها مکن تا ملاقات نمائی امامت را، زیرا که توقف نمودن نزد شبهات بهتر است از انداختن خود در مهلکه ها، و چون این خبر در حقوق الناس است توقف اولی است، و اگر حقوق الله باشد دور نیست که مخیر باشند، و دور نیست که مراد حضرت از تاخیر آن باشد که جزم به احد الطرفين نکنند بلکه قائل به تخییر باشند.

چنانکه مشایخ در حدیث موثق کالصحیح روایت نموده اند از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که او سؤال کرد از حضرت که هر گاه دو کس از شیعه دو خبر روایت کنند یک خبر

امر باشد و یکی نهی چه کنند،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱

حضرت فرمود که تأخیر کنند تا به کسی رسد که حقرا بگوید و بر او موسع است تا ملاقات ایشان آن کس را، و ظاهر توسع تخییر است.

و روایت نموده اند صدوقان محمد بن یعقوب الكلینی و محمد بن علی بن بابویه قمی رضی الله عنهما به اسناد صحیح نزد ایشان از سلیم بن قیس هلالی که گفتم به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که من از سلمان و مقداد و ابو ذر شنیده ام از تفسیر قرآن و احادیث که ایشان از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت می کنند بر خلاف آن چه در دست مردمان است، و از شما هر چه می شنوم موافق روایات سلمان و مقداد و ابو ذر است، و بسیاری از تفسیر و حدیث که در دست سنیان است: شما همه بر خلاف آنید، و می فرمایید که همه باطل است آیا این مردمان عمدا به رسول خدا دروغ می بندند و برآیهای خود تفسیر می کنند، پس حضرت متوجه من شد و فرمود که چون پرسیدی جواب را بشنو و به فهم، به درستی که در دستهای مردمان حق هست و باطل هست، و راست هست و دروغ هست، و ناسخ هست که حکمش باقی است، و منسوخ هست که حکمش زایل است، و عام هست و خاص هست که خاص تخصیص آن عام می دهد و محکم واضح الدلاله هست و متشابه مخفی الدلاله هست، و حفظ هست که درست بخاطر دارند، و وهم هست که صحیح در خاطر ایشان نمانده است و بتحقیق که در زمان حضرت سید المرسلین بر

آن حضرت صلی الله علیه و آله دروغ بستند تا آن که خطبه خواند و فرمود که ای گروه مردمان دروغ بسیار بر من بسته اند پس کسی که عمدا دروغ بر من بنهد جای خود را در جهنم مهیا کند باز بعد از آن که این را فرمود دروغ بر آن حضرت بستند، و به درستی که حدیثی که به شما می رسد از چهار کس است که پنجم ندارند، یکی منافقی است که اظهار ایمان می کند و احکام ظاهر مسلمانان را به جا می آورد، و از نماز و زکاه و حج و در واقع کافر است، هم چنین شخصی که گناه نمی داند دروغ بستن بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲

آن حضرت را، و پروا ندارد که دروغ ببندد، و مطالب دنیوی او حاصل گردد، پس اگر مردمان بدانند که او منافق و کذاب است از او قبول نخواهند کرد، و تصدیق او نخواهند نمود و لیکن مردم می گویند که او با رسول خدا صحبت داشته است و حضرت را دیده است و احادیث از آن حضرت شنیده است و از او اخذ می نماید تفسیر و حدیث را، و حال او را نمی دانند، و حال آن که حق سبحانه و تعالی خبر داد حضرت سید المرسلین را به آن چه خبر داد از نفاق ایشان و کفر ایشان، و فرمود که چون منافقان را می بینی خوش می آید ترا بدنهای ایشان، و جسم و جمال ایشان، و اگر سخن می گویند گوش می دهی، و سخنان ایشان را می شنوی، پس هر گاه آن حضرت ایشان را شناسد دیگری چون شناسد ایشان را، پس همین منافقان مانند بعد از آن حضرت و

تقرب جستند به امامان ضلالت و پیشوایان و خوانندگان به آتش جهنم، به آن که دروغها از جبهه ایشان بستند و بهتانها بر اهل حق گفتند تا مقرب ایشان شدند، پس آن پیشوایان این منافقان را حکومتها دادند و بر سر مسلمانان مسلط گردانیدند، و به سبب ایشان دنیا را خوردند، و جمع نمودند و به درستی که مردمان تابع پادشاهان و دنیایند مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی نگاه دارد، پس این یکی از چهار کس است، و اکثر آن زمان ازین فرقه بودند چنانکه گذشت و اگر منافق نمی بودند مثل امیر المؤمنین را نمی گذاشتند که متابعت آن جماعت نمایند.

دویم شخصی است که از حضرت سید المرسلین چیزی چند شنیده است و خوب حفظ نکرده است لفظ آن را یا معنی آن را نفهمیده و غلط فهمیده است و عمدا دروغ بر آن حضرت نبسته است پس آن را در دست دارد و به آن عمل می کند، و روایت می کند و می گوید که از رسول خدا شنیده ام، پس اگر مردمان بدانند که او غلط کرده است هر آینه از او روایت نخواهند کرد و اگر خود بدانند که غلط کرده است روایت نخواهد کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳

سیم شخصی است که از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حُكْمِي را شنیده است که آن حضرت بان امر کرده است بعد از آن حضرت از آن نهی نمود.

و حکم اول منسوخ شده و او نمی داند، یا حضرت اوّلای نهی فرموده و دیگر امر فرمود و او مطلع نیست بر حکم ثانی، پس این شخص منسوخ را دارد و به آن عمل می کند،

و از ناسخ خبر ندارد، و اگر می دانست که این حکم منسوخ است هر آینه ترک آن می نمود، و اگر مسلمانان می دانستند که این حکم منسوخ است به آن عمل نمی کردند.

چهارم کسی است که دروغ بر حضرت رسول خدا نه [صلی الله علیه و آله] نه بسته است هرگز و دشمن کذبست از ترس حق سبحانه و تعالی و بواسطه زیاد تعظیم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، و فراموش نکرده است، بلکه هر چه را شنیده است به عنوانی که شنیده است حفظ کرده است و چنانکه شنیده است نقل می کند، و زیاد و کم نمی کند، و ناسخ و منسوخ را می داند و به ناسخ عمل می کند و منسوخ را ترک می کند، پس به درستی هم چنان که در قرآن ناسخ و منسوخ هست در اوامر آن حضرت نیز هست، و هم چنین عام و خاص و محکم و متشابه در هر دو هست، و بسیار بود که سخن آن حضرت دو وجه داشت، و ایشان همه نمی فهمیدند و کلام عام بود و کلام خاص بوده، و همه این حالت نداشتند که بدانند که چگونه جمع باید کرد، و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده بود که «وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱) یعنی هر چه را پیغمبر به شما آورد از اوامر به آن عمل کنید و هر چه شما از آن نهی کند شما خود را از آن باز دارید، پس امر آن حضرت نیز مثل قرآن واجب الاتباع بود، و هر چه در قرآنست از ناسخ و منسوخ و عام و خاص

نیز بود، پس کسی که اینها را نمی دانست بر او مشتبه می شد. و نمی فهمید مراد خدا و رسول را و چنین نبود که همه چنین باشند که هر چه از آن حضرت شنوند فهمند، بسیار بود که می پرسیدند و حضرت جواب می فرمود، و ایشان بواسطه عدم قابلیت نمی فهمیدند، و بواسطه حیا مرتبه دیگر نمی پرسیدند تا آن که دوست می داشتند که اعرابی یا بیرونی بیاید و پرسد همین سؤال ایشان را شاید مرتبه دیگر بشنوند و بفهمند، و شاید که حضرت بواسطه ایشان واضح تر بفرماید، یا ایشان مکرر پرسند چون آن جماعت رعایت حیا نمی کردند تا به برکت آن جماعت ایشان بفهمند، و من هر روز یک مرتبه بر آن حضرت داخل می شدم، و هر شب یک مرتبه داخل می شدم، و آن حضرت با من خلوت می کرد، و بیگانگان را بیرون می کرد، و هر چه می خواستم می پرسیدم، و همه اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانند که آن چه با من می کرد با دیگری نمی کرد، و بیشتر آن بود که حضرت به خانه من می آمد، و چون من به خانه آن حضرت می رفتم خلوت می کرد با من، و زنان را به خانه دیگر می فرستاد و غیر من کسی با آن حضرت نمی ماند، و چون به خانه من می آمد کسی را بیرون نمی کرد چون همه محرم اسرار آن حضرت بودند، و هر چه می پرسیدم جواب می فرمود و چون من خاموش می شدم آن حضرت سر می کرد و می فرمود، پس نازل نشد آیتی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر آن که آن را بر من می خواند و

من می نوشتم بخط خود، و تعلیم من می نمود تاویل آن آیه را و تفسیر آن را و ناسخ و منسوخ آن را و محکم آن را و متشابه آن را و خاص آن را و عام آن را و دعا کرد از جناب اقدس الهی که بفهمم و حفظ کنم پس فراموش نکردم آیه را از کتاب الهی و نه علمی را که بر من خوانده باشد آن حضرت و نوشته باشم از آن روز که این دعا کرد، و نگذاشت آن حضرت چیزی را که حق سبحانه و تعالی به او تعلیم نموده باشد از حلال و حرام و امر و نهی و آن چه بوده است و آن چه خواهد بود، و هر کتابی را که حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵

بر پیغمبران سابق فرستاده بود از طاعت و معصیت مگر آن که همه را تعلیم من نمود و من همه را حفظ نمودم و یک حرف از آنها را فراموش نکردم، پس از آن حضرت دست بر سینه من نهاد و دعا کرد که خداوندا پر گردان این دل را از علم و فهم و حکمت و نور ایمان، پس گفتم که یا رسول الله از آن روزی که دعا کردی از جهه من آن دعاها را چیزی را فراموش نکرده ام، آیا خوف داری بر من که من بعد چیزی را فراموش کنم حضرت فرمود که نه خوف ندارم بر تو فراموشی را و نه جهل و نادانی را که چیزی بر تو پوشیده بماند، و این حدیث و هر چه کلینی و ابن بابویه روایت نموده اند از سلیم همه

در کتاب سلیم هست و آن نزد ما هست و عبارات این کتاب و مطالبش همگی دلیل صحت آنست قطع نظر از اسانید معتبره آن، و همین حدیث بس است در بیان سبب اختلافی که در اخبار واقع شده است و اخبار در این باب بسیار است و همه را در روضه ذکر کرده ایم و این رساله گنجایش بیشتر از این ندارد.

فائده هشتم در اجازه است

جمعی واجب می دانند در نقل حدیث که راوی اجازه داشته باشد بیکی ازین هفت فرد اول: آنست که شیخ حدیث را بر شاگرد خود بخواند و این بهترین انواع اجازه است، دویم: در حدیث صحیح وارد شده است که عبد الله بن سنان به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که جمعی نزد من می آیند و حدیث شما را از من می شنوند، و من دل گیر می شوم، و قوت ندارم که همه را بر ایشان بخوانم «بواسطه کثرت اشغالی که او را بود و خزینه دار خلفای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶

عباسی بود» حضرت فرمود که پس بر ایشان بخوان حدیثی از اول کتاب و حدیثی از وسط کتاب و حدیثی از آخر آن، و این حدیث دلالت بر اولویت اول می کند و با اضطرار این مرتبه دویم و این هر دو اجازه قرائت شیخ است سیم: آن که حدیث را شاگرد بر استاد بخواند بعضی این اجازه را مقدم می دارند بر اول و ثانی و بعضی بر ثانی فقط احوط آنست که چون حدیث را بر استاد بخواند، و کتاب تمام شود استاد سه حدیث را از کتاب بترتیب مذکور بخواند تا هر دو قسم اجازه را داشته باشد، و این سیم

مسمی است به قرائت بر شیخ.

چهارم: شنیدن بر شیخ است به آن که دیگری بخواند و این شخص بشنود و این نیز بد نیست و بعد از مرتبه سیم است قریب به آن.

پنجم: مناوله است به آن که شیخ کتابی به شاگردش دهد، و بگوید که احادیث این کتاب را یا این کتاب را از من روایت کن بلکه اگر نگوید که از من روایت کن هر گاه دانیم که کتاب از روایات اوست جایز است از او روایت نمودن.

چنانکه منقول است از احمد بن عمر ثقه که من به حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما عرض نمودم که اگر شخصی از استادان من کتابی بمن دهد، و نگوید که این کتاب را از من روایت کن جایز است مرا که از او روایت کنم، حضرت فرمود که: اگر دانی که کتاب از او است یعنی از روایات اوست از او روایت کن.

ششم: اجازه است بمعنی اخص به آن که شیخ به شاگرد بگوید که اجازه دادم که فلان کتاب و فلان کتاب را از من روایت کنی و اشعاری باین نوع اجازه دارد:

آن چه منقولست از مفضل بن عمر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود که هر چه از ما می شنوی بنویس و علم خود را به برادران خود منتشر ساز و در وقت مردن وصیت کن که کتابهای تو را به میراث به پسران تو دهند، که عن قریب چنین خواهد شد که از تقیه نتوانند خواندن بر استاد، و انس نخواهند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷

گرفت مگر به کتب خودشان اگر چه احتمال مناوله و

وجاده نیز دارد.

هفتم و جاده است به آن که بدانیم که این کتاب بخط فلان شیخ است نقل کنیم که بخط فلان شیخ این حدیث را دیده ام.

و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که حفظ کنید کتابهای احادیث خود را که عن قریب محتاج به آن ها خواهید شد، و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است که راوی به آن حضرت عرض نمود که فدای تو کردم به درستی که مشایخ ما از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت نموده اند و چون تقیه شدید بود کتب خود را پنهان ساختند و کتابها را از ایشان روایت ننمودند چون ایشان مردند کتابها بما رسیده، حضرت فرمود که نقل کنید آن کتابها را که همه حق است، و این خبرها با خبر احمد که سابق گذشت اشعاری دارد که عمل بکتاب می توان کرد هر گاه دانیم که کتاب از مصنف آنست و ازین باب است کتب حدیث الیوم مثلا چون به تواتر بما رسیده است که کتاب کافی تصنیف محمد بن یعقوب کلینی است، و کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن بابویه قمی است، و کتاب تهذیب و کتاب استبصار تصنیف شیخ طوسی است پس احتیاج به اجازه نباشد و لیکن احوط آنست که بدون اجازه بیکی از هفت اجازه بلکه شش اول نقل حدیث نکنند بنا بر این بعضی از اجازات خود را ذکر می کنم تا هر که این کتاب را بخواند و نقل کند باین اجازات و اسناد روایت کند.

چنانکه

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که چون حدیثی را نقل کنید مسند سازید بان کسی که به او به شما روایت کرده است پس اگر راست باشد ثوابش از برای شماست و اگر دروغ است گنااهش بر اوست و بر هر حالی شما راست گفته اید که فلانی گفته است و اگر نسبت دهید به بالاتر شاید آن شخص

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸

دروغ گفته باشد شما نیز دروغ گو خواهید بود و اگر بگوئید که از آن شخص دیگر روایت کرده ام یا شما از جمعی روایت کنید که معلوم باشد که شما آنها را ندیده اید دروغ نگفته اید و لیکن چون احتمال دروغ دارد اولی آنست که از اول که شنیده اید روایت کنید اما اگر مشتبه باشد تدلیس است و مذموم، مثل آن که شخصی زمان شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله علیه را دریافته باشد، و حدیثی از شاگردان شیخ شنیده باشد، و گوید که شیخ چنین گفته است این تدلیس است، اما اگر بگوید که از شیخ شنیده ام و نشنیده باشد این دروغ صریح است نعوذ بالله منه و این نوع نقل مسمی است به کذب، چنانکه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زنهار دور باشید از کذب مفرع گفتند یا ابن رسول الله کذب مفرع کدام است حضرت فرمود که آنست که شخصی خبری نقل کند به تو از شخصی تو آن شخص را از میان بیندازی و به گویی که فلانی چنین گفته است، و در لغت افتراع بکارت بردنست گویا که بکارت دروغ را اول تو بردی.

اما سند احادیث این کتاب و غیر این

از کتب احادیث و کتب رجال، و کتب فقه و تفسیر و قرائت و غیر آن از کتابهایی که از جماعت مزبور است یا ایشان اجازه آنها را دارند که بنده حقیر محمد تقی بن مجلسی دارم از حد و حصر متجاوز است و لیکن نقل می کنم در اینجا آن چه سندش عالی تر است و قوی تر.

از آن جمله خبر داد مرا بجمیع کتب احادیث و غیره شیخ العلماء و الفضلاء شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بهاء الدین محمد بن شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حسین بن عبد الصمد الحارثی الهمدانی، از پدرش از شیخ علمائنا المتأخرین شیخ زین الدین، از شیخ او علامه فهامه مروج المذهب شیخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹

الطائفه شیخ نور الدین علی بن عبد العالی ح «۱» و خبر داد مرا به کتب احادیث شیخ العلماء و استاد الفضلاء شیخ الاعظم بل الوالد المعظم مولانا عبد الله بن الحسین التستری، عن الشيخ الاجل نعمت الله بن خاتون العاملی، عن الشيخ نور الدین علی بن عبد العالی ح، و عن جماعه من الفضلاء منهم الشيخ بهاء الدین محمد و العلامة فهامه القاضی معز الدین محمد، و الشيخ یونس الجزائری عن الشيخ العلامة فهامه الشيخ عبد العالی عن ابیه الشيخ نور الدین علی بن عبد العالی ح، و عن جماعه الفضلاء منهم استاد الفضلاء القاضی ابو الشرف، و ابن عمته الشيخ عبد الله بن جابر العاملی، و خالی مولانا محمد قاسم جمیعا عن شیخ علماء الزمان فی زمانه الشریف جدی مولانا درویش محمد الاصفهانی النطنزی العاملی عن الشيخ نور الدین علی بن عبد العالی رضی الله تعالی عنهم عن الشيخ الأجل العلامة نور الدین

على بن هلال الجزائرى، عن جمال العارفين، و شيخ المتألهين الشيخ احمد بن فهد الحللى عن الشيخ نور الدين على ابن احمد الخازن، عن شيخ علمائنا المحققين السيد الشهيد محمد بن مكى العاملى ح، و عن الشيخ نور الدين على العاملى عن الشيخ شمس الدين محمد بن عم الشهيد، عن الشيخ الاجل ضياء الدين على عن الشهيد رحمهم الله تعالى ح، و عن الشيخ شمس الدين عن الشيخ العلامة على بن طى عن الشيخ شمس الدين العريضى عن السيد نجم الدين الحسن بن ايوب بن الاعرج عن الشهيد الفضلاء عن جماعه كثيره من الفضلاء منهم فخر المحققين ابو طالب محمد بن العلامة الحسن بن يوسف بن المطهر، و السيد العلامة عميد الدين عبد المطلب بن الاعرج

لوامع صاحبقرانى، ج ١، ص: ٧٠

الحسينى و السيد الاجل العلامة تاج الدين محمد بن القاسم بن معيه الحسنى الديباجى، و السيد الاعظم احمد بن زهره الحلبي، و السيد الافضل نجم الدين مهنا بن سنان المدنى، و الشيخ العلامة مولانا قطب الدين محمد الرازى صاحب شرح المطالع و الشمسيه و الشيخ الفاضل العالم رضى الدين على المزيدى، و الشيخ الفاضل على بن طراد المطارباذى جميعا عن العلامة الفهامه الشيخ جمال الدين الحسن بن الشيخ العلامة سديد الدين يوسف بن المطهر الحللى عن ابيه، و جماعه كثيره من الفضلاء، منهم شيخ المحققين ابى القاسم جعفر بن الحسن الحللى، و السيدين الاجلين الاعظمين رضى الدين ابى القاسم على و جمال الدين ابى الفضائل احمد ابى موسى جعفر بن الطاوس الحسنيين، و الوزير السعيد سلطان العلماء و المحققين خواجه نصير الدين محمد بن محمد الطوسى، عن الشيخ الاجل الاعظم نجيب الدين محمد بن نماء الحللى،

و السيد الاجل الاعظم فخار بن معد الموسوي، عن علامه محمد بن ادريس الحلبي، و الشيخ رشيد الدين محمد بن علي بن شهر اشوب المازندراني، و الشيخ سديد الدين شاذان بن جبرئيل القمي، عن الشيخ ابي عبد الله جعفر بن محمد الدورستي عن شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي بكتبه، و عن شيخنا المفيد محمد بن محمد بن النعمان، عن الصدوق رئيس المحدثين محمد بن علي بن موسى بن بابويه القمي بكتبه سيما كتاب من لا يحضره الفقيه، و عن الدورستي عن ابيه عن الصدوق و عن المفيد عن الشيخ الاجل جعفر بن محمد بن قولويه عن ثقة الاسلام محمد بن يعقوب الكليني الرازي بكتابه الكافي، و عن ابن ادريس عن الشيخ العماد محمد بن ابي القسم الطبري، عن الشيخ ابي علي الحسن عن ابيه شيخ الطائفة محمد بن الحسن الطوسي و عن ابن نما عن الشيخ ابي الفرج عن السيد فضل الله الحسنی، عن السيد ابي الصمصام ذي الفقار بن معبد الحسنی عن شيخ الطائفة و النجاشي بكتبهما و غير اين از اجازات كه بعضی از آنها را در روضه ذكر

لوامع صاحبقراني، ج ۱، ص: ۷۱

كرده ام و تمام آن را از اجازه كبيره شيخ زين الدين، و اجازه كبيره شيخ علي بن عبد العالی، و اجازه كبيره شيخ شهيد، و اجازه كبيره علامه و سيدان ابناء طاوس علي و احمد رضي الله عنهما، و شيخ منتجب الدين خواهند يافت «۱» و اما نقل حديث پس هيچ شك نيست كه اگر بهمان لفظ نقل كنند بهتر است سيما براي كساني كه عربي فهمند چنانكه در اخبار صحيحه متواتره از طرق خاصه و عامه وارد است كه

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حجه الوداع در منی در مسجد خیف خطبه ادا فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای الهی و بر حکایت ثقلین که از پیش گذشت و بعد از آن فرمودند که

«نَضَّرَ اللَّهُ عَبْدًا سَمِعَ مَقَالَتِي فَوَعَاهَا ثُمَّ بَلَّغَهَا إِلَىٰ مَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا فَرَبِّ حَامِلٍ فَفَقِهْ غَيْرَ فَفَقِيهِ وَ رَبِّ حَامِلٍ فَفَقِهْ إِلَىٰ مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ»

یعنی حق سبحانه و تعالی خوش رو و خوشحال گرداند و رتبه اش را عالی گرداند بنده را که بشنود سخن مرا و همان را حفظ نماید و برساند به کسی که آن را نشینده باشد پس بسیار کسی باشد که حامل و بردارنده علم بوده باشند، و لیکن عالم نبوده باشند و بسیار کسی که حامل علم بوده باشند بسوی کسی که از او اعلم بوده باشد، پس ظاهر شد که نقل حدیث بهمان عبارتی که از حضرات شنیده اند بهتر است به دلیلی که حضرت فرمودند که گاه باشد راوی نفهمد اصلاً مراد حضرت را و چون همان عبارت را عالم می شنود می فهمد، و گاه باشد که یک مطلب حضرت را فهمیده باشد و حضرت را از آن عبارت مطالب بسیار بوده باشد هر گاه همان عبارت را نقل نماید به جمعی که از او اعلمند، ایشان معان دیگر فهمند، و هم چنین هر چند داناترند معانی را بهتر می فهمند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۲

و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که گاه هست سخنان ما هفتاد محمل دارد مثل قرآن و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ یعنی بالاتر از هر صاحب

علمی دانائی هست و از این آیه فهمیده اند که علم الهی عین ذات الهی است و گر نه می بایست که فوق او عالم باشد و چون غیر الهی هر کس بوده باشد ذی علم است و علم ایشان غیر ذات ایشان است بالا-تر از ایشان عالم هست تا به مرتبه حضرت سید المرسلین و بالا-تر از او حق سبحانه و تعالی است، و ازین حدیث استدلال کرده اند که مرتبه عالم بالاتر است از مرتبه محدث و هر چند فضیلت بیشتر است بهتر می فهمند و لیکن فضیلت فهم قرآن و حدیث بیشتر از جانب حق سبحانه و تعالی است و بعد از فضیلتهای متعارف ربط بسیاری از بکلام ایشان به سبب کثرت تتبع می باید و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و اگر سخنان ایشان را معنی گویند اولی آنست که الفاظ ایشان بحال خود باشد و ترجمه کنند که از تحت اللفظ جمعی از عقلاء، ذرّاک پی به معانی او برند چنانکه غالباً این ضعیف مراعات این معنی می نماید اگر چه به سبب این معنی عبارت را بر آن نهجی که می باید ادا نمی توان نمود.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که»

«اعربوا حدیثنا فانّا قوم فصحاء»

یعنی نقل کلام ما بلغت عربی بکنید که ما جمعی ایم فصیحان و فصاحت در لغت عرب بیشتر است و اکثر برآند که اعراب کنید موافق علم نحو مبادا جاهلی بر خلاف اعراب بخواند، و از فصاحت بیندازد یا معنیش آنست که به عربی و اعراب ضبط نمایند در خواندن و نوشتن به نحوی که گفته ایم که چون ما بلاغت بر نحو کمال

داریم سخنان ما را وجوه بسیار هست هر کس بحسب قابلیت خود خواهد فهمید و لهذا سنت است بلکه واجبست کتابت احادیث اهل البیت مثل قرآن مجید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۳

کنند تا مضبوط بماند احکام الهی چنانکه در اخبار سابقه امر به کتابت وارد شده بود.

و ایضا در حدیث معتبر بلکه صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بنویسید احادیث ما را به درستی که تا بنویسید حفظ نمی توانید کردن یا محفوظ نمی ماند لفظا و معنی، و ایضا بطریق معتبر از آن حضرت منقول است که دل اعتماد بر کتابت می کند یعنی خود و دیگران که دیدند که در وقت شنیدن نوشته است خاطر جمع می شود و احتمال دیگر هست که بنویسید که خاطر شما به سبب نوشتن جمع می شود، و حفظ نخواهید نمود با آن که حفظ مطلوب تر است چنانکه گذشت اما معنی اول اظهر است به اعتبار جمع بین الاخبار با آن که نوشتن نیز نوعی از حفظ است بلکه از نوشته بهتر حفظ می توان نمود کما هو المجرب لهذا بهترین انواع حدیث املا است که شیخ بخواند و شاگرد در حین گفتن او بنویسد و لهذا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند، و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می نوشتند و لیکن نسبت به اکثر مردمان بهتر آنست که در کتابهای ایشان محفوظ بوده باشد و اول مقابله کتاب خود با کتاب شیخ بکنند بلکه خود از روی کتاب شیخ بنویسند، و بعد از آن شیخ بر ایشان بخواند چون بسیاری از عرب و عجم در وقت خواندن اشتباه می کنند بعضی از حروف

را به یک دیگر مثل ضاد و ظا و طا و تا و امثال اینها بلکه احوط آنست که کتب حدیث را به خطی واضح بنویسند که اشتباه نشود و بین السطور فراخ باشد چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است، و اما نقل حدیث بالمعنی پس جمعی جایز نمی دانند و جمعی جایز می دانند به تفصیل قایلند که اگر راوی فاضل بوده باشد نقل بالمعنی می تواند کرد و الا فلا.

چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم که از فضلی اصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۴

حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما است منقول است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من حدیث از شما می شنوم و زیاد و کم می کنم آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر همان معنی را به عبارات زیاد و کم نقل کنی با کی نیست.

و داود بن فرقد نیز از آن حضرت سؤال نمود و همین جواب شنید و چون ایشان از فضلاء بودند به ایشان تجویز نمودند و اشاره فرمودند که ترکش اولی است بانکه فرمودند که باکی نیست، و این عبارت دلالتی بر آن دارد که این بر خلاف اولی و مکروه است اما جایز است به وجوهی که از پیش گذشت و به سبب حدیثی موثق.

کالصحیح از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد در تفسیر این آیه که الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ «۱» یعنی یا محمد بشارت ده به بهشت آن جماعتی را که می شنود سخن را و متابعت می کنند احسن آن را چه معنی

دارد حضرت فرمودند که مراد آن است که حدیثی را که بشنوند بهمان عبارت نقل نمایند و زیاد و کم در عبارت نکنند و اشعاری دارد بجواز نقل بالمعنی از لفظ احسن، و اما اگر حدیثی را که از معصومی شنیده باشد از معصومی دیگر نقل نماید ظاهراً قصور نداشته باشد چون قول همه بعد است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است بطرق متکثره که فرمودند که حدیث من حدیث پدر من است، و حدیث پدرم حدیث جد من است، و حدیث جدم حدیث حضرت امام حسین است، و حدیث امام حسین حدیث امام حسن است، و حدیث امام حسن حدیث امیر المؤمنین (ع) است و حدیث امیر المؤمنین حدیث رسول الله صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۵

علیه و آله، و حدیث رسول الله قول حق سبحانه و تعالی است.

و ابو بصیر به حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که گاه هست حدیث از شما می شنوم از پدر شما روایت می کنم یا بر عکس آیا جایز است حضرت فرمود که مساوی است و هر دو یکسانست چون علم من و علم او یکی است و لیکن از پدرم نقل کنی بهتر است و ظاهراً وجه بهتر بودن آنست که به صدق اقریبست چون از حضرت شنیده است که هر چه من روایت می کنم پدرم گفته است و از جهه عصمت محال است کذب از ایشان بخلاف عکس که از حضرت شنیده است مگر بان وجه که همه از یک نورند، بنا بر این تجویز فرمودند، و اکثر محدثین که احادیث از این دو معصوم بسیار شنیده اند اگر در خاطر

نداشته باشند که از کدام یک شنیده اند می گویند عن احدهما تا صدق او بی دغدغه باشد و صدق بسیار مشکل است و بدون تمرّد و اعتیاد و مداومت و تقوای بسیار حاصل نمی شود.

چنانکه روایت نموده است عمرو بن ابی المقدم که اول مرتبه که بر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه داخل شدم حضرت فرمودند که اول صدق را یاد گیرید و بعد از آن حدیث بشنوید و عبارات و آداهای و مقامات سبب اختلاف معانی می شود، و می باید که همه را رعایت کنند مثلاً اگر شخصی قرآن خواند و حرف فرعون را در قرآن بخواند که أَنَا رَبُّكُمْ الْأَعْلَى کافر نمی شود چون نقل کفر او کرده است پس اگر کسی از او نقل کند که او گفت این عبارت را بحسب ظاهر راست گفته است، و تکفیر او کرده است، و لیکن بر ناقل واجبست که بگوید که از زبان فرعون نقل کرد و بر مستمع لازمست که فی الحال حکم بکفر او نکند.

چنانکه نقل کرده اند که روزی ابو یزید بسطامی در مقام تعجب این آیه را می خواند که مخلوقی با صد هزاران احتیاج به خالق چگونه جرأت چنین کلمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۶

کند شخصی از او شنیده به نزد شیخ خود رفت که بایزید چنین کفری گفت، آن شیخ گفت شاید که بایزید عبارت قرآن را خوانده باشد از روی تعجب.

و منقول است در حدیث صحیح از ابو کهمش که من سلام عبد الله بن ابی یعفر که از بزرگان اصحابست به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت جواب سلام او دادند و فرمودند که چون بعبد الله

برسی سلام ما را به او برسان بگو به او که نظر کن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله قرب و منزلتی که بهم رسانید از چه جهت به همسایند تو آن را ملازمت کن و از دست مده به درستی که حضرت آن مرتبه را به صدق حدیث و ادا امانت یافت، و از جمله اداء امانت است آن که هر چه شنیده باشند بی زیاد و کم نقل نمایند، چنانکه خواهد آمد إن شاء الله، و لهذا حق سبحانه و تعالی ائمه معصومین را وصف نموده به صادقین و فرمود که اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ و امر نمود خلائق را که با ایشان باشند که صادقند، و مقرر است نزد اهل لسان که تقیید حکمی بوصف مشعر است بر علیت آن وصف پس از اینجا ظاهر می شود که با غیر صادق مجالست نباید نمود چنانکه اخبار بسیار در منع از مجالست کاذبین وارد شده است و در اخبار بسیار وارد شده است که مردمان را به نماز بسیار و سایر عبادات میازمایید که بسیار است که معتاد شده اند و بحسب عادت آنها را به جای می آورند ایشان را بیازمایید در صدق حدیث و اداء امانت.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که مجلسی که بنشینیم با عالمی که ثقه و معتمد باشد نزد من بهتر است از عبادت یک ساله

فائده نهم در تعلیم و تعلم و آداب آن و ثواب آنست.

منقول است در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که، آن حضرت فرمود که هر که

برود به راهی بواسطه طلب علم حق سبحانه و تعالی او را ببرد به راه بهشت یا آن که راه طلب علم راه بهشت است، و به درستی که فرشتگان بالهای خود را می گسترانند از جهت طالبان علم از جهت رضا و خشنودی ایشان بعلم، و طلب آن، و به درستی که استغفار می کنند از جهت طالبان علم هر که در آسمان و هر که در زمین است از ملائکه و جن، بلکه حیوانات حتی ماهیان دریاها، و فضیلت علما بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهارده است بر سایر ستارگان و به درستی که علما وارثان پیغمبرانند و بتحقیق که پیغمبران اشرفی، و شاهی نگذاشتند بلکه علوم را به میراث دادند، پس هر که بهره از علوم داشته باشد نصیب عظیم یافته است زیرا که رتبه میراث بردن ایشان رتبه فرزندی یا خویشی معنوی است اگر چه یک مسأله بوده باشد، و آن که وارد شده است از گسترانیدن بالها مشهور آنست که از جهت آنست که بالهای ایشان به قدمهای طلبه علوم مشرف گردد و یا آن که تواضع ملائکه خود را بر خاک انداختن است از جهت ایشان یا نازل شدن در مجلس و اگر طلبه تواضع ایشان را بچشم ظاهر نه نبیند بچشم یقین می بیند از گفته حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم.

و آن که در این حدیث وارد شده است که پیغمبران دینار و درهم به میراث ندادند بحسب ظاهر منافات با آیات و احادیث دیگر دارد که از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۸

میراث ماند، پس چنین تأویل می کنیم که میراثی که به همه عالم رسد علم

بود یا آن که عمده میراث ایشان علم بود باقی چیزها در حکم عدم بود یا آن که دینار و درهم نگذاشتند که ایشان را ضرورتی در نگاه داشتن آن نبود و چیزهایی که از لوازم بشریت بود مثل خانه و لوازم خانه گذاشتند.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که شخصی که تعلیم علم می کند ثواب متعلم را دارد با زیادتی بی آن که از ثواب متعلم چیزی کم شود، پس باید که علم یاد گیرید از حاملان علم، و به برادران مؤمن خود یاد دهید به نحوی که علماء به یاد شما داده اند یعنی بی زیادتی و نقصان لفظاً و معنی یا چنانکه علماء به یاد شما نیز دادند شما نیز به یاد مردمان بدهید.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که یاد دهد علم حقی را او راهست ثواب هر که بان علم عمل نماید تا روز قیامت بی آن که از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم ضلالت را و راه باطلی را به کسی بنماید از بدعتها گناه هر که بان علم عمل نماید تا روز قیامت در کردن او خواهد بود بی آن که از گناه ایشان چیزی کم گردد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که یاد دهد علم حقی را او راهست ثواب هر که بان عمل نماید تا روز قیامت بی آن که از ثواب ایشان چیزی کم گردد و هر که تعلیم نماید علم ضلالت را و راه باطلی را به

کسی بنماید از بدعتها گناه هر که بان علم عمل نماید تا روز قیامت در کردن او خود بود بی آن که از گناه ایشان چیزی کم گردد.

و در حدیث کالصحیح از امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که تعلیم خیری کند هر کس به آن عمل نماید او را ثواب ایشان بوده باشد، راوی گفت که اگر آن شخص دویم به کسی دیگر یاد دهد اول از ثواب سیم بهره دارد چنانکه دویم دارد حضرت فرمود که اگر دست بدست بجمیع عالمیان برسد اول از ثواب همه بهره دارد، و هم چنین دویم از ثواب ما بقی، راوی گفت که اگر اول بمیرد همان ثواب او را خواهد بود حضرت فرمودند که اگر چه بمیرد، مجملا تا روز قیامت این ثواب از جبهه او خواهد بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۹

و در حدیث معتبر از طرق عامه و خاصه از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که فرمودند که هر که علم یاد گیرد از جبهه رضای الهی و عمل بعلم خود کند خالصا لوجه الله، و به یاد دیگران دهد از برای رضای الهی او را در آسمانها به بزرگی یاد می کنند که تعلم نمود لله، و عمل بعلم خود نمود لله و تعلیم نمود لله و هیچ دغدغه نیست که رتبه ای از این بالاتر نمی باشد بلکه رتبه انبیاست، و این جماعتند.

که منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که علماء امت من مثل پیغمبران بنی اسرائیل اند و از حضرت امام الشاجدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما منقول است که آن

حضرت فرمودند که اگر مردم می دانستند که چه ثواب عظیم در طلب علوم دینی هاست هر آینه طلب می نمودند و اگر چه جانهای خود را فدا بایست کرد، و اگر همه دریاهاى موج را قطع بایست نمودن.

چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که طلب علم کنید اگر چه عالم در چین باشد، پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت دانیال علیه السّلام که دشمن ترین بندگان من به نزد من نادانی است که حق اهل علم را نداند و متابعت ایشان ننماید، و دوست ترین بندگان من نزد من پرهیز کاریست که طالب ثواب عظیم بوده باشد به آن که ملازمت علما نماید و متابعت نماید. علمای با عمل را و علوم ایشان را به دیگران برساند یا از ایشان قبول نماید به آن که بدان عمل کند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در کتاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که به املاى حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است خواندم که حق سبحانه و تعالی بر جاهلان واجب نگردانید که طلب علم کنند تا بر علماء واجب ساخت که تعلیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۰

علوم نمایند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که زکاه علم آنست که به بندگان حق سبحانه و تعالی یاد دهند.

و حضرت فرمود که می باید در تعلیم علوم همه کس نزد تو یکسان باشند، و ترجیح بعضی بر بعضی بواسطه دنیا نکنی.

و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه وارد است که حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه فرمودند که هلاک عالمیان بواسطه آنست که نمی پرسند، و به سبب نپرسیدن بجهنم می روند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد است که جایز نیست مردمان را بغیر از آن که پرسند و تعلم کنند و امام خود را بدانند، و چون امام خود را دانستند هر چه بفرماید باید که به آن عمل نمایند اگر چه تقیه باشد و بر خلاف حق چون تقیه نیز حق است و واجب.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که گفتگوی علوم کردن دل‌های مرده را زنده می گرداند. هر گاه سعی نمایند در آن که بدانند که گفته منست و چون بحق رسند به آن عمل نمایند.

و از آن حضرت منقولست که مذاکره کنید علوم مرا و با یکدیگر ملاقات نمایید و حدیث مرا نقل کنید که حدیث زنگ را از دل‌ها می زداید، چنانکه زنگ شمشیر را به آهن می زدایند، و صاف می شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که آن حضرت فرمودند که مذاکره علم به منزله درس خواندنست در ثواب و درس خواندن بمنزله نماز مقبول است.

و منقول است که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رحمت کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۱

بنده را که علم را زنده کند پرسیدند که زنده کردن بچه عنوان است حضرت فرمودند که به آن است که مذاکره نمایند علم را با اهل دین و پرهیزکاری یعنی علمای صالح و متقی.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اف باد مسلمانی را که در هر جمع خود را مشغول امر دین خود نکند، و سؤال از امر دین نکند و تعهد مسائل دین خود نکند یعنی اقلاً جمعه به جمعه سعی باید کرد.

و دیگر منقولست که حضرت فرمودند که این علوم دینی بر او قفلی است و کلید آن سؤال است.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت وارد است که از آن حضرت پرسیدند که شخصی آبله داشت، و جنب شد جمعی به او گفتند که غسل کن پس عمل کرد و مرد، حضرت فرمود که آن جماعت که این فتوی دادند او را کشتند، و گناه او در گردن ایشان است چرا سؤال نکردند از عالمی به درستی که شفای مرض جهل سؤال است.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که هر عالمی از علماء شیعه ما که جاهلی را هدایت نماید و عالم گرداند او را به شرع ما فردای قیامت با ما خواهد بود در اعلی مراتب با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر کس از شیعیان ما که از عالم بوده باشد به شریعت ما و بیرون آورد ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل، و داخل گرداند در نور علمی که از ما به او رسیده است فردای قیامت تاجی از نور بر سر او گذارند که جمیع عرصات قیامت از نور او منور گردد و حلّه در وی پوشانند که جمیع دنیا و ما فیها برابری

به قیمت یک رشته از رشته های آن نکند پس او را شفاعت و کرامت فرمایند که جمیع

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۲

متعلمان خود را به بهشت برد، و هم چنین متعلمان ایشان را اگر چه یک مسأله تعلیم کرده باشند ایشان را یا یک شبهه ایشان را مرتفع ساخته باشند.

و از حضرت صدیقه فاطمه زهراء صلوات الله علیها منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که علمای شیعه ما را حشر خواهند نمود و ایشان را بقدر علوم و تعلیم عباد الله خلعتهای کرامت خواهند داد تا آن که بعضی را هزار هزار خلعت نورانی کرامت خواهند کرد، و متعلمان را نیز بمقدار تعلم علوم خلعتهای نورانی کرامت خواهند فرمود تا آن که بعضی را صد هزار خلعت خواهند، پس بعد از آن باز علما را به اضعاف اول خلعتهای کرامت خواهند داد، پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمودند: که یک رشته از آن خلعتهای بهتر است از هزار هزار مرتبه از کل دنیا و ما فیها.

و از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقولست که فضیلت علمائی که تربیت شیعیان ما می کنند به هدایت ایشان بنور علم بر کسانی که رعایت احوال یتیمان بی پدر می کنند مثل فضیلت آفتابست بر شبها با آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را ترغیب فرموده است در رعایت احوال یتیمان چون پدر ندارند، پس هر که ایشان را محافظت نماید، حق سبحانه و تعالی او را محافظت نماید و هر که ایشان را گرامی دارد حق سبحانه و تعالی او را گرامی

دارد، و هر که دستی بر سر یتیمی کشد از روی مهربانی حق سبحانه و تعالی بعدد هر مویی که دست او بر آن کشیده شده است قصری کرامت فرماید از دنیا فراخ تر، و در آن قصرها بوده باشد از نعمتها هر چه نفوس ایشان آن را خواهد، و آن چه چشمهای ایشان از آن لذت یابد، و ابد الآباد در آن نعمتها باشند.

و از حضرت امام حسین صلوات الله علیه مرویست که هر که یکی از شیعیان ما را که دستشان بما نرسد بواسطه تقیه هدایت کند به علوم، و ارشاد نماید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۳

به مسائل، خداوند عالمیان فرماید که ای بنده من کرم کردی بعلم، من سزاوارتر و به کرم ای فرشتگان این بنده مرا بعدد هر حرفی که تعلیم این بنده کرده است از بهشتهای من هزار هزار قصر بدهید، و اضافه کنید به آن ها از نعمتها آن چه مناسب این قصرها باشد.

و از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقول است که خداوند عالمیان وحی کرد به موسی بن عمران علی نبینا و آله و علیه السلام که یا موسی محبت مرا در دل بندگان من در آور و ایشان را دوست من گردان تا من نیز ایشان را دوست دارم حضرت موسی عرض نمود که خداوند چگونه محبت تو را در دل ایشان جای دهم؟ خطاب رسید که یا موسی به یاد آور نعمتهای ظاهری، و باطنی که بر ایشان انعام کرده ام تا محبت من در دل ایشان جا کند، پس بذات خودم قسم که اگر بنده گریخته را به درگاه من آوری، یا گم شده از رحمتهای مرا بمن

آشنا سازی، از برای تو بهتر است از صد سال عبادت که روزها روزه باشی و شبها برپا ایستاده عبادت من کنی، حضرت موسی گفت خداوندا بنده گریخته کدام است حق سبحانه و تعالی فرمود بنده که عصیان و مخالفت من می کند و گردن کشی می کند از بندگی من، گفت خداوندا گم شده از درگاه تو کدام است حق سبحانه و تعالی فرمود که آن کسی که واجبات شریعت دین را نداند، و به طریقت بندگی جاهل باشد، و راه رضای مرا نداند تو او را هدایت نما و تعلیم کن که او را چه اعتقاد می باید داشتن، و چه می باید کردن پس حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود: که ای علما بشارت باد شما را به ثوابی که اعظم ثوابهاست، و به جزائی که کامل ترین جزاهاست.

و از حضرت باقر علوم الانبیاء و المرسلین صلوات الله علیه منقول است که عالم به منزله شخصی است که در تاریکی شمعی در دست داشته باشد هر کس از نور شمع او روشنی می یابد او را دعا می کند، هم چنین عالم شمع علم در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۴

دست دارد و ظلمت جهل و حیرت را از دل متعلمان زایل می گرداند، پس هر حیرانی که از نور علم او مستفید شده از حیرت نجات یافته باشد، و هر جاهلی که به سبب چراغ علوم او از جهالت خلاصی یافته باشد از آتش دوزخ آزاد می شود، و بعدد هر مویی که بر تن این آزاد کرده های از آتش جهنم بوده باشد خداوند عالمیان ثواب صد هزار قنطار به آن عالم کرامت می فرماید که تصدق کرده باشد و قنطار

مال بسیار است، بعضی گفته اند پوست گاوی پر از زر است، و ثواب صد هزار رکعت نماز می دهد که در حطیم نزد کعبه کرده باشد که بهترین اماکن مشرفه است، و در ابواب حج فضل حطیم مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که علماء شیعه ما به منزله جمعی اند که رابطه می نمایند در سرحدات، و محافظت می نمایند بلاد اسلام را از شر کفار، هم چنین علماء شیعه محافظت دین مبین می کنند از شر شیاطین جن و انس که بر ضعفاء العقول شیعه دست نیابند، پس هر کس از علماء دین در دفع مخالفان کوشد خواه به مباحثه، و خواه یالقاء دلایل بر متعلمان، و خواه به تصنیف کتابها در رد ایشان ثواب او بهتر است از کسی که با رومیان، و اوزبکان، و گرجیان جنگ کند هزار هزار مرتبه زیرا که علماء دفع شبهه از دین ایشان می کنند، و مجاهدان، و مرابطان دفع شر از بدنهای ایشان می کنند.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که وجود یک عالمی که تعلیم شیعیان ما کند آن چه را به آن احتیاج داشته باشند، بر شیطان دشوارتر است از وجود هزار عابد زیرا که همت عابد در خلاصی خود است و بس، و همت عالم در خلاصی خود است و غلامان و کنیزکان الهی تمام، و ازین جهت است که او بهتر است از هزار عابد بلکه هزار هزار عابد و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقول است که فردای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۵

قیامت به عابد می گویند

تو نیکو مردی بودی همین غم خود داشتی و غم دیگران نداشتی داخل بهشت شو، و چون عالم کسی است که خیر او بر مردمان جاری بوده و ضعیفان شیعه را از شر دشمنان محافظت نموده، و به سبب تعلیم علوم نعمتهای جنان را از جهه ایشان تحصیل نموده، و رضای الهی را از جهه ایشان حاصل نموده به او می گویند که ای کسی که رعایت احوال شیعیان کرده که یتیمان اهل البیت اند، و به سبب اشقیاء از خدمت معصوم که والد حقیقی است دور افتاده یتیم شده بودند و هدایت دوستان ایشان کرده بایست و شفاعت کن هر که را از تو تعلم علوم کرده است پس شفاعت کند فیامی را و فیامی را تا ده پیام و پیام صد هزار نفس است، و اینهای جماعتی باشند که از او استفاده علوم کرده باشند، یا از شاگردان او یا از شاگردان شاگردان او تعلم نموده باشند تا روز قیامت پس نظر کنید که تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

و از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است که هر جماعتی که رعایت یتیمان آل محمد که شیعیان اهل البیت اند، و از امام خود که والد حقیقی است دور افتاده اند، و در جهالت متحیر شده اند، و اسیر شیطان جن و انس شده اند بکنند، و ایشان را از شر شیاطین خلاصی دهند، و از حیرت جهل بنور علم رسانند، و وسوسهای شیاطین را از ایشان مدفوع سازند، و به براهین قاطعه الهی و نبوی و ائمه معصومین که به ایشان رسیده دفع شبهه مخالفان بکنند فضیلت ایشان بر عابدان زیادتی کند به مراتب

که بلندی آسمان بر زمین، و از بلندی عرش و کرسی و حجابها بر آسمان اول، و فضل ایشان بر عباد مثل فضیلت ماه شب چهارده است بر مخفی ترین ستارگان.

و از حضرت امام علی بن محمد النقی الهادی صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که اگر نه آن است که بعد غیبت قائم آل محمد صلوات الله علیه جمعی از علمای شیعه خواهند بود که شیعیان را هدایت نمایند بحق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۶

و تعالی و راه حقرا به ایشان بنمایند و رفع شبهه مخالفان از ایشان بکنند به براهین الهیه حقه، و خلاصی دهند شیعیان ما را از دامهای شیاطین هر آینه نماند احدی مگر آن که مرتد شود و از دین الهی برگردند و لیکن علما دلهای ضعیف العقول را بحق راهنمایی می کنند چنانکه کشتی بان مهار کشتی را دارد و به راه می برد این عده از علما نزد حق سبحانه و تعالی از همه کس فاضلترند.

و از حضرت امام زکی حسن عسکری صلوات الله علیه مرویست که فردای قیامت علمای شیعه که راه نمایندگان شیعه و دوستان مایند در صحرای محشر حاضر شوند، و بر سر هر یک تاجی نورانی بوده باشد که نور آن تاجها سیصد هزار ساله راه را منور گرداند و جمعی که در دار دنیا از نور علوم ایشان بهره مند شده اند چنگ در شعبه از آن نور زده به مراتب عالیه در جوار استادان خود در جوار ائمه معصومین صلوات الله علیهم ساکن کردند، و هر دشمنی از دشمنان اهل بیت که شعاع آن نور بر ایشان تابد چشمهای ایشان کور شود، و گوشهای ایشان کر، و

زبانهای ایشان لال و زبانیه دوزخ ایشان را در میان جهنم در آورند، و احادیث در فضایل علماء زیاده از حد و حصر است إن شاء الله در تفسیر قرآن در ضمن آیات فضل علما مبین ذکر خواهد شد.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که از حقوق عالم آنست که بسیار از او سؤال نکنی، و جامه اش نگیری به ابرام که رها نمی دهم تا درس مرا نگویی مثلا- و هر گاه بر او داخل شوی و جمعی نزد او باشند بر همه سلام کن و او را مخصوص ساز به تحیت به آن که متوجه او شده او را دعا کنی، و در برابر او بنشین و پست سر او منشین، و در مجلس او چشمک مزن اگر چه بر دیگران باشد چون غمز بد است، و مبادا توهم کند که اشاره به عیب او می کنی، و بدست اشاره بسوی او مکن که خلاف آدابست و بسیار مگو که فلانی چنین گفته است و فلانی چنین گفته است بر خلاف گفته او و دل تنگ مشو از طول

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۷

صحبت او که عالم بمنزله درخت خرمائی است که در زیر او نشسته باشی که کی بادی بیاید و خرمائی به زیر اندازد، هم چنین منتظر باش که نسیمی از مهب رحمت الهی بوزد و در خاطر عالم افتد که به سخن درآید، و ثواب عالم نزد حق سبحانه و تعالی بیشتر است از کسی که روزها روزه باشد و شبها به قیام، و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کند و إن شاء الله تعالی در باب حقوق خواهد

فائده دهم در مذمت اجتهاد و آراء باطله است:

هیچ شک نیست در آن که حضرت سید الأنبياء و المرسلین عقل کل بود، و حق سبحانه و تعالی حقایق ملک و ملکوت را بر آن حضرت منکشف ساخته بود و اگر از آن حضرت سؤال می نمودند از اصول دین و فروع دین حضرت منتظر وحی الهی بود تا آن که یهودان و نصاری از آن پیشوای انبیاء سؤال نمودند از نسبت پروردگار که از اصول دین است، حضرت سه روز جواب نفرمودند تا جبرئیل سوره قل «هو الله احد» را آورد و بر همه عقلا ظاهر است که متبخران فضلا از تدبیر خانه خود عاجزند و هر روز اغلاط بسیار می کنند، پس این عقول ضعیفه چه دانند مراد الهی را که خواهند باین عقول اجتهاد و قیاس و استحسان را بکار فرمایند، مع هذا سنیان در صحاح خود اخبار در مذمت قیاس نقل کرده اند، و شیعیان در مذمت هر یک اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت نموده اند بلکه بسیاری از آیات و اخبار دلالت می کند بر این که هر چه را علم نداشته باشند بان فتوی نتوان دادن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۸

قال الله تعالى أ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ «۱»؟ یعنی آیا می گوئید بر حق سبحانه و تعالی آن چه را بان عالم نیستند که إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ «۲» یعنی این جماعتی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی می بندند رویهای ایشان سیاه خواهد بود روز قیامت، و مکرر فرموده است که وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا «۳» یعنی کیست ظالمتر از

آن کسی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی می بندد، و مذمت گمان فرموده است در آیات بسیار.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که حلال محمد حلال است تا روز قیامت و حرام محمد حرام است تا روز قیامت خلاف آن نمی شود و شرعی دیگر نخواهد بود، پس حضرت فرمودند که هر بدعتی که کردند سستی را ترک کردند، و آن بدعتهایی است که مخالفان در دین آن حضرت وضع کردند به سبب آن که اول مرتبه دست از حضرت امیر المؤمنین که خلیفه رب العالمین بود کشیدند چنانکه اکثر ایشان روایت کرده اند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که از دنیا رفت و اهل البیت به چنین تعزیه مبتلا شدند. منافقانی که در کعبه هم سوگند شده بودند حدیثی وضع کردند که ما هر یک که این حدیث را نقل کنیم شما از برای او گواهی بدهید که راست می گوید و نیز از رسول خدا شنیدیم و آن این بود که حضرت رسالت فرموده است که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخرت را اختیار نموده است از برای ما، نه دنیا را و جمع نمی شود نبوت و امامت در یک خانه، و همگی حضرت را گذاشته به سقیفه بنی ساعده رفتند، و در فکر بودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۸۹

کرا امام کنند. انصار با خبر شدند ایشان نیز به سقیفه آمدند و گفتند که اگر به گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله عمل می کنید، امام و خلیفه علی بن ابی طالب است، و الا از ما

امیری باشد و از شما امیری، و سعد بن عبادہ بیمار را آوردند کہ ما با این بیعت می کنیم و شما با هر کہ می خواهید بیعت کنید. تا عاقبت یکی از مهاجران این حدیث را خواند کہ حضرت فرمود مکرر کہ ائمه از قریش خواهند بود، تا آن کہ ابو بکر بر منبر رفت و گفت ای انصار وزارت از شما خواهد بود.

انصار پاره فرو گذاشتند، و ابو بکر دست دراز کرد و بسوی عمر کہ من با تو بیعت می کنم، و عمر دست دراز کرد بہ ابو عبیدہ جراح کہ من بہ تو بیعت می کنم، و دیگران بہ فریاد آمدند کہ ابو عبیدہ چه قابلیت دارد تا آن کہ عمر دست ابو بکر را گرفت و بیعت کرد، و منافقان مهاجران با او در آن روز بیعت کردند، و پاره از انصار شروع کردند در ترغیب و تهدید حتی آن کہ از ابو سفیان بہ غوغا آمد کہ ابن ابی قحافہ کجا قابل ریاست است بر ما کہ بزرگان قریشیم در همان شب از جہہ پسر او معاویہ حکومت شام را مقرر ساختند، و ہم چنین جمعی را بہ ترغیب، و جمعی را بہ تهدید بیعت فرمودند. و حضرت امیر المؤمنین با اهل بیت صلوات اللہ علیہم مشغول تعزیه و گریہ و زاری بودند تا آن کہ آن حضرت در روز دوشنبہ وفات کرده بود در روز پنجشنبہ یا چهارشنبہ علی الخلاف دفن نمودند، و ایشان در فکر امارت بودند، و حضرت امیر المؤمنین را ناصری کہ بود بنی ہاشم بودند، و آنها نیز قلیلی بودند مستضعف مثل عباس و عقیل، تا آن

که چون حضرت را دفن کردند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بمسجد آمدند و اکثر در آنجا حاضر بودند، و حجتها بر ایشان تمام کردند، و حکایت روز غدیر و سایر نصوص امامت خود را بیان فرمودند، یکی از انصار برخاست و گفت یا علی اگر در روز اول می آمدی و اینها را می فرمودی دو کس بر تو مختلف نمی شدند، لیکن اکثر بیعت کردند با ابو بکر و الحال علاجی نیست، پس حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۰

فرمودند: که اگر بیعت معتبر است سه ماه نشده است که همه در حضور سید المرسلین بامر خداوند عالمیان با من بیعت کردید و حضرت فرمود که همگی سلام بر من کردید به امارت مؤمنان که السلام علیک یا امیر المؤمنین آنها چه شد فردای قیامت جواب خدا را چگونه خواهید داد؟، و همگی منافقان بامر عمر شمشیرها بسته ایستاده بودند، که اگر بنی هاشم زور آورند همه را بقتل رسانند، و سخنان بسیار گذشت در میان ایشان که در احادیث و تواریخ و کتب سنیان مسطور است. و چون آن حضرت حجه الهی را بر ایشان تمام کردند، و دانستند که نفعی نمی کند بامر خدا و رسول به خانه باز گشته متوجه جمع قرآن گردیدند و سه روز بیرون نیامدند، و جمع قرآن بر نحوی که نازل شده بود فرمودند، و قرآن را بیرون آوردند، و فرمودند که من عهد کرده بودم با خداوند عالمیان به فرموده حضرت سید المرسلین که ردا بر دوش نیندازم تا قرآن را چنانکه نازل شده است جمع کنم، ایشان در جواب گفتند که ما را احتیاج به جمع تو نیست، ما

چهار کس از انصار را نشانیده ایم که قرآن را جمع کنند، حضرت فرمودند که نخواهید دید این قرآن را تا قائم آل محمد (ص) ظهور کند، و متوجه عبادت شدند، و آن اشخاص بازماندگان از بیعت را که در خانهای خود مخفی شده بودند تفحص و تجسس می نمودند و هر کس بیعت نمی کرد و بضرب و تهدید قتل از ایشان بیعت می گرفتند تا شش ماه بعد از آن به روایات بخاری و مسلم متوجه بنی هاشم شدند که بیعت بگیرند تا آن که اجتماع عظیم نمودند و آتش و هیمة را آوردند که خانه حضرت را با اهل البیت بسوزانند، و قنفذ مولای عمر را که از همه نواصب دشمن تر و در درشتی خوی و زشتی روی از سایر مردان به آن کس شبیه تر بود مقرر ساختند از جهه سوختن. و حضرت فاطمه به پشت در آمد که یا ابن الخطاب خانه مرا می سوزانی آن کس در را بر شکم آن صدیقه زد و قنفذ به تازیانه حضرت را از پشت در دور کرد، ابو بکر که شنید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۱

کار به این جا رسید بر وفق مصلحت فرستاد عمر را طلبید، و حضرت فاطمه صلوات الله علیها اسقاط نمودند محسن نامی که در شکم آن حضرت بود و حضرت رسول او را محسن نامیده بود چنانکه صاحب قاموس ذکر کرده است، و حضرت فاطمه صلوات الله علیها از اسقاط و ضرب دو سه روزی دیگر بودند و به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

بخاری روایت نموده است در شش هفت جا از صحیحش که تا فاطمه زنده بود صحابه رعایت خاطر علی می نمودند، و

چون فاطمه رفت دانست که ایشان تا قتل همراهند بعد از شش ماه بیعت نمود با ابو بکر، اگر چه شش ماه بیعت را غلط روایت کرده است، و لیکن روایت کرده است که حضرت فاطمه با ابو بکر سخن نگفت، و با او در غضب بود تا از دنیا رفت، و در شب آن حضرت را دفن نمودند که مبادا ابو بکر بر او نماز گذارد، و همین سخنان بخاری در همه صحاح سته هست، و همه این را از حضرت سید المرسلین روایت نموده اند که: فاطمه پاره تن من است هر که آزار او کند آزار من کرده است و هر که مرا بیازارد خدا را آزرده است، و خداوند عالمیان فرموده است که **إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا** (۱) یعنی بتحقیق که آن جماعتی که آزار می دهند خدا را و رسول او را لعنت کرده است ایشان را حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت و مهیا ساخته است از جهه ایشان عذابی خوار کننده ایشان در جهنم. و **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** این اخبار را مفصلاً در تفسیر قرآن مجید یاد خواهیم کرده اگر چه در اکثر کتب ایشان هست متفرقه مجملاً چون اینها کردند، و دست از کتاب خدا و اهل بیت کشیدند با آن که احکام الهی نزد اهل بیت بود، و هر روز حوادث واقع می شد اجتماع می نمودند، و فکرهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۲

خود را بر سر هم می بردند و پاره به قیاس و پاره به استحسان کارها می کردند، و چون این امر شنیع غصب خلافت

را به هم‌رسانید علماء باطل وجوه از برای کردهای ایشان پیدا کردند، جمعی این حدیث را وضع کردند که حضرت فرمودند که

«لا يَجْتَمِعُ أُمَّتِي عَلَى الْخَطَا»

با آن که اگر مراد کل امتند در مدت شش ماه بقول ایشان بنی هاشم و ابو ذر و سلمان و مقداد، و جمعی کثیر داخل نبودند پس امامت ابو بکر در آن شش ماه باطل بود، و اگر بعضی امت مراد است بیعت با مسیلمه کذاب و اسود عنسی و سجاح نیز کردند، و با یزید پلید و ولید کافر بقول ایشان بیعت کردند، علی ای حال ظاهر است که این حدیث از آن حضرت نیست، و چون متأخران علماء اهل سنت دیدند که اجماع صورتی ندارد گفتند بیعت با یک کس کافی است، چنانکه فخر رازی و مولانا سعد الدین و امیر سید شریف و غیر ایشان ذکر کرده اند.

و این بسیار شنیع تر از اول است، پس بنا بر این قایلند که هر منافقی که با منافقی بیعت کند متابعت او واجب است. اگر کل معصومین مخالفت ایشان کنند همه را می باید کشت، و چون سنیان این اجماع را به هم‌رسانیدند شیعیان بواسطه ردّ بر ایشان گفتند که اجماع حق است وقتی که معصوم در آن اجماع داخل باشد، و ایشان نیز در برابر سنیان بر مطالب خود نقل اجماعات نمودند، و گفتند که معصوم در اجماع ما داخل است، با آن که در واقع قول معصوم حجت است و اتفاق دیگران بی فایده است، و خلافتی نیست نزد شیعه که اگر همه مجتهدان شیعه اتفاق نمایند بر امری اتفاق ایشان حجت نیست، و اگر معصوم بفرماید قول آن حضرت

حجت است پس اجماع نزد شیعه صورتی ندارد، و هم چنین دلایل عقلی ظنی. پس مستند ما کتاب حق سبحانه و تعالی است، و سنت حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۳

است که شخصی از آن حضرت سؤالی نمود و حضرت جوابی فرمودند دیگر سؤالی کرد و گفت رأی شما چیست حضرت فرمودند که نزد ما رأی نمی باشد هر چه می گوئیم سخن رسول خدا است صلّی الله علیه و آله.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد است که قیاس در شرع نمی باشد نمی بینی که زن حیض قضای روزه می کند بعد از پاک شدن، و قضای نماز نمی کند با آن که مقتضای قیاس ایشان این است که بر عکس باشد زیرا که نماز اشرف از روزه است، و هر گاه قیاس کنند دین بر هم می خورد.

و در حدیث حسن از ابو بصیر منقول است که به حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بر ما چیزها وارد می شود که در کتاب خدا و سنت نیست پس جایز است که فکر کنیم و به عقل خود جواب گوئیم؟ حضرت فرمود که نه اگر در واقع فکر تو موافق حق باشد ثواب نداری، و اگر مخالف حق باشد دروغ بر حق سبحانه و تعالی بسته ای.

و در اخبار بسیار وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم ابو حنیفه را لعن نمودند بواسطه آن که عمل به قیاس می کرد، و احادیث عدم جواز عمل به قیاس اظهر متواترات است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر

صلوات الله عليه وارد شده است که هر که فتوی دهد مردمان را بدون علم و بدون هدایت، لعنت می کنند او را ملائکه رحمت، و ملائکه عذاب، و در گردن اوست گناه هر کس که به فتوای او عمل نماید، و ظاهرا مراد از هدایت اخبار ائمه اطهار است و ممکن است که عطف تفسیری باشد که هر دو یک معنی داشته باشد.

و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن بن الحجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمود: که دور باش از دو خصلت که هر که هلاک شده است، و مستحق عقوبات الهی شده است از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۴

دو صفت شده است: زنهار که فتوی برای خود مده و چیزی که علم به آن نداشته باشی اعتقاد مکن و عمل مکن.

و ایضا در حدیث حسن وارد شده است که حضرت به مفضل بن یزید فرمود که ترا نهی می کنم از دو خصلت که بسیاری از مردمان هلاک شده اند از جهت آن، یکی آن که اعتقاد کنی یا عمل کنی بباطل، و دویم آن که فتوی دهی مردمان را به آن چه ندانی.

و در حدیث موثق کالصحیح وارد است از محمد بن طیار که عرض نمود بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعضی از خطبه های پدرش را تا به جایی رسید که شک داشت حضرت فرمودند که بس کن و خاموش باش شما را جایز نیست در آن چه بر شما وارد شود و علم به آن نداشته باشید مگر نگفتن و حفظ خود نمودن از عمل به آن، و بئمه هدی نقل کردن تا

ایشان به شما بگویند آن چه حق باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَسَدُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۱۶: ۴۳ «۱» یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم سؤال کنید.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که توقف نمودن نزد شبهات و آن چه حکم آن یا معنی آن مشتبه باشد بهتر است از آن که خود را در مهلکه اندازید و بی علم جواب آن بدهید یا به آن عمل نمایید، و حدیثی که خوب حفظ نکرده باشید روایت نکردن آن اولی است.

و در احادیث معتبره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی از بندگان خود دو چیز طلبیده است یکی آن که هر چه ندانند نگویند، و دویم آن چه را ندانند و عقل ایشان به آن نرسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۵

رد نکنند شاید حق باشد، اما اول را در این آیه أَلَمْ يُوْحَدْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ «۱» یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتاب خود که نگوئید بر خدا مگر حق را که بدانند که خدا فرموده است و اما دویم را در این آیه که مَذْمُومَةٌ فرموده است جمعی را که چیزی را ندانند تکذیب آن کنند و فرموده است که بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ «۲» یعنی بلکه آن جماعت تکذیب نمودند چیزی را که علم ایشان به آن نمی رسد و هنوز به ایشان نرسیده است تأویل

آن و این بلایی است عظیم طلبه علوم را که غالب ایشان بر این دو صفتند بنا بر آن که عادت نموده اند به عقل ناقص خود حکم کنند همیشه.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حق سبحانه و تعالی بر بندگان آنست که هر چه را دانند بگویند و هر چه را ندانند در آن توقف نمایند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر گاه از شما چیزی پرسند که ندانید بگویند که نمی دانم مگویید که الله تعالی بهتر می داند که از این گفتن سائل به شک می افتد و متوهم می شود که شما می دانید و لیکن حق سبحانه و تعالی بهتر می داند.

و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که اگر از عالمی چیزی پرسند و ندانند بگوید الله اعلم، و غیر عالم چنین نگوید، و مدار متقیان بر آنست که الله يعلم می گویند احتیاطا.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که یکی از فضلاء اصحاب خود فرمودند که آن چه عالم باشید به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۶

بگوئید و هر چه را ندانید بگویید الله اعلم. به درستی که بسیار باشد که شخصی تفسیر آیه کند به نادانی و از درجات خود پست شود و بیفتد به زیر، در مثل مسافت آسمان تا زمین و کسی که از این قدر راه بیفتد زنده نخواهد ماند البته.

و در حدیث معتبر روایتست از ابن شبرمه که یکی از قاضیان اهل سنت است، و تردّد به خدمت حضرت بسیار می کرد

گفت که هر مرتبه که به خاطر می رسد حدیثی را که از امام جعفر صادق علیه السلام شنیده ام، نزدیک است که دلم پاره پاره شود، و او فرمود که خبر داد مرا پدرم از جدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس ابن شیرمه گفت که قسم می خورم به خدا که نه او دروغ بر پدرش بسته، و نه پدرش بر جدش و نه جدش بر رسول خدا که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که هر که عمل به قیاس کند هالک است، و دیگران را نیز هلاک کرده است، و هر که فتوی دهد و ناسخ را از منسوخ فرق نکرده باشد و هم چنین محکم را از متشابه خود هالک است، و دیگران را هلاک نموده بجهنم می روند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که آن حضرت خطبه فرمودند، و فرمودند: ای گروه مردمان بدانید که ابتداء فتنه ها که در دین اسلام واقع شد هواهای نفسانی بود که متابعت آن نمودند، و احکام شرعی چند بود که بدعت کردند بر خلاف کتاب الله تعالی، جماعتی متابعت جمعی کردند بی دلیل، اگر آن که باطل محض می بود حال آن مخفی نمی ماند بر ذی عقلی و اگر حق محض بود نیز مخفی نمی ماند، و لیکن پاره از حقرا با باطل جمع نمودند و سبب اغوای مردمان شدند و شیطان مسلط شد بر دوستان خودش و نجات یافتند جمعی که توفیق الهی رفیق ایشان شد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودُنْد: كِه هِر وَت

لِوَامِع صَاحِبِ قِرَانِي، ج ١، ص: ٩٧

كِه بَدْعَتِي بَهَم رَسَد بَعْد از مَن كِه بَه سَبَب آن ضَرَر بَه اسْلَام و اِيْمَان و دِيْن رَسَد حَق سَبْحَانِه و تَعَالِي وِلِيِّي از اَوَلِيّاي او از اَهْل بَيْت مَن مَقْرَر سَاخْتِه اسْت كِه مَوَكَّل بُوْدِه بَاشَد بَحْفَظ دِيْن، و دَفْع كَنْد آن بَدْعَت رَا از دِيْن، و سَخْن كَنْد بِالْهَامِ الْهِي و اَشْكَارَا كَنْد حَقْرَا و مَنُور سَازَد آن رَا بَه بَرَهَان، و رَد كَنْد مَگَر مَا كِرَان رَا، و از جَانِب ضَعْفَاءِ الْعُقُول رَدِّ شَبِه مَبْتَدَعَان بَكَنْد، پَس عِبْرَت كِيْرِيْد اِي صَاحِبَانِ بَصِيْرَت، و فِكْر كَنْيِد كِه اِيْن جَمَاعَت كِيْسْتَنْد، و تَوَكَّل بَر حَق سَبْحَانِه و تَعَالِي كَنْيِد تَا شَمَا رَا بِيْنَا كَنْد بَحَقِّ و اَهْل حَقِّ، و ظَاهَرش اَنْسْت كِه مَرَاد از اِيْن خَبِر مَعْصُومِيْنَنْد، و مُمْكِن اسْت كِه تَعْمِيْم كَنْنَنْد بَه نَحْوِي كِه شَامِل عِلْمَاءِ شِيْعِه نِيْز بَاشَد، چُون عِلُوم اِيْشان عِلُوم اَهْل بَيْت اسْت صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ.

و دَر اَخْبَارِ صَحِيْحِه وَاْرَد شُدِه اسْت از اَثْمِه مَعْصُومِيْنِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِمْ دَر تَفْسِيْر اِيْن آيِه كِه حَق سَبْحَانِه و تَعَالِي دَر مَذْمُوتِ يَهُودِ و نَصَارِي مِي فَرْمَايِد كِه اَتَّخَذُوا اَخْبَارَهُمْ وَ رُهْبَانَهُمْ اَرْبَابًا مِّنْ دُونِ اللّٰهِ «١» يَعْنِي اِيْشان عِلْمَاءِ خُودِ رَا و زُهَادِ خُودِ رَا خُدَايَاْنِ خُودِ كَرْدَنْد و عِبَادَتِ خُدَاوَنْدِ خُودِ نَكْرَدَنْد حَضْرَاتِ فَرْمُودَنْد كِه و اللّٰهُ كِه اِيْن عِلْمَاءِ و زُهَادِ كَسِي رَا بَه عِبَادَتِ خُودِ نَخَوَانْدَنْد، و كَسِي اِيْشان رَا بَنْد كِي نَكْرَدِ بَحَسْبِ ظَاهَرِ و لِيَكِن اِكْر اِيْشان حَكْمِي مِي كَرْدَنْد بَر خِلَافِ حَكْمِ الْهِي هَمِه مَتَابَعَتِ اِيْشان مِي كَرْدَنْد، و اِكْر حَرَامِ رَا حَلَالِ مِي كَرْدَنْد و حَلَالِ رَا حَرَامِ

ایشان اطاعت می نمودند، حق سبحانه و تعالی این معنی را فرمود که کفر است چون اقوال علماء را مقدم داشتند بر قول الهی، و حضرات این آیه را بواسطه سنیان یاد فرمودند که مدار ایشان بر این بود و هست، چنانکه در آیه و احادیث متواتره ایشان وارد شده است که جماعتی که از مسجد الحرام دورند حج تمتع کنند و چون حج تمتع در زمان جاهلیت نبود و عمر نمی خواست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۹۸

مخالف زمان جاهلیت خبری واقع شود در مقام معارضه در آمد در حج وداع، و جمعی کثیر با عمر موافقت کردند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود: که جبرئیل آمده است و این آیه را آورده است که **فَمَنْ تَمَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ** «۱» گفت که خدا فرموده است **وَ أَتَمُّوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ** «۲» و همه سنیان بر متابعت عمرند، و بر مخالفت خدا و رسول، و این شاء الله هر آیه که علماء سنیان مخالفت صریح نموده اند قول الهی را بیان خواهد شد، و اگر چه ظاهر این اخبار مذمت عامه است و لیکن تهدید است مر خاصه را از متابعت ایشان در این معنی، و بعضی کرده اند آن چه کرده اند و این شاء الله آن نیز ظاهر خواهد شد.

و روایات ما بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که هر بدعتی ضلالت است، و هر ضلالتی راه جهنم است نعوذ بالله من الضلالة بعد الهدایه.

فائده یازدهم در اصطلاحات حدیث است

اشاره

بدان که خبر و حدیث عبارتست از قول رسول الله، و ائمه معصومین صلوات الله علیهم، یا حکایت فعل ایشان یا

تقریر ایشان به آن که در حضور ایشان کسی سخنی گفته باشد یا کاری کرده باشد و ایشان دانسته باشند، و آن شخص را از آن نهی نکرده باشند و خبر و حدیث یک معنی دارد و آن بر سه قسم است:

اول خبر متواتر

و آن خبری است که اقلا سه کس آن را روایت کرده باشند، و از اخبار ایشان علم به هم رسید، پس گاه باشد که از قول هزار نفس علم بهم نرسد مثل شهادت روستاییان از جهه ارباب در آب و زمین، و گاه باشد که از گفته مرد متدین که خبر دهد که فلان شخص را دیدم علم حاصل شود، و مدار این بر علم است نه بر عدد، و این خبر متبع است به اجماع و خلافی در وجوب عمل باین خبر نیست مگر آن که متواتر شود که حضرات خلاف آن را نیز گفته اند، و یکی از اینها تقیه خواهد بود، و در این صورت جمع خواهیم نمود بیکدیگر از وجوه جمعی که گذشت چنانکه در قرآن مجید نیز مخالف یکدیگر هست، و یکی ناسخ است، و دیگری منسوخ، و امثال آن که خواهد آمد.

دویم خبر محفوف به قرینه است

که از خارج خبر قراین بوده باشد آن قدر که علم به هم رسد، مثل آن که شخصی راز خود را به شخصی گفته باشد و کسی دیگر بر آن مطلع نبوده باشد، مردی ثقه از جانب او بیاید و کتابتی سر به مهر بیاورد و چون کتابت را باز کند جمیع آن چه با او گفته باشد در کتابت نوشته، و خط و مهر او را شناسد بسیار است که از امثال این خبر با این قراین علم حاصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۰

می شود و ازین بابست هر گاه شخصی از جانب پادشاهی به حکومت ولایتی رود و حکم پادشاه را داشته باشد با خلعت پادشاه هیچ کس شک نمی کند که این شخص از جانب پادشاه آمده است، و

از این بابست آن که در احادیث سابقه گذشت که همین که دانید که کتاب از شیخ است به آن عمل می توان کرد، و ازین بابست کتبی که در این اوقات ظاهر می شود از کتب قدمای شیعه، مثل کتب ابن بابویه قمی کسی را که مربوط باشد به سخنان او و کتب او خصوصا هر گاه کتابی مندرس از قم بیاورند که تاریخ کتابتش تاریخ زمان او یا قریب بزمان او باشد، مثل کتاب امالی کذائی با خطوط جمعی از علماء، و مثل کتاب معانی الاخبار صدوق، مجملا بسیار است که از قراین علم بهم می رسد و ظاهرا باین خیر نیز عمل واجب باشد، چنانکه اکثر علماء به آن قایلند.

سیم خبر واحد است،

و آن خبریست که علم از آن حاصل نشود خواه خبر دهنده به آن یکی باشد یا هزار کس، و اگر سه کس یا بیشتر خبری را نقل کنند و از آن خبر ظنی متأخم علم و قریب به آن حاصل گردد این خبر را مستفیض می گویند، و از افراد خبر واحد است، و جمعی که خبر واحد را حجت نمی دانند بعضی از ایشان این نوع را حجت می دانند و غیر این را حجت نمی دانند و جمعی همه را حجت نمی دانند به آیات و اخباری که نهی نموده اند از متابعت غیر علم و از متابعت ظن، و اظهر آنست که عمل به خبر واحد می توان کرد چون مدار اصحاب ائمه معصومین صلوات الله علیهم در زمان مدید زیاده از دوست سال بر این بود، و همیشه هر یک از اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خبری که به ایشان نقل می نمودند عمل به آن

می نمودند، و هرگز ملاحظه تواتر یا آحاد نمی نمودند و حضرات ائمه هدی امر می کردند شیعیان خود را بأخذ احادیث از ایشان، و بعمل به آن اگر چه در اخبار ایشان متواتر و محفوف به قراین و مستفیض و خبر واحد بود ایشان فرق نمی کردند در میان آنها مگر در وقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۱

ضرورت که معارضی بهم می رسد، و بسیاری از اصحاب را رجوع به بسیاری از اصحاب کرده اند، و نهایت مرتبه ایشان توثیق است با فضل و علم، و رساله در این باب نوشتم مشتمل بر اخبار متواتره که دلالت می کند بر حجیت خبر واحد، و ظواهر آیات نیز دلالت دارد مثل آیه فَلَوْ لَا نَفَرَ چنانکه گذشت و آیه إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا^(۱) یعنی اگر فاسقی خبری بسوی شما بیاورد تأمل کنید و به آن خبر عمل مکنید تا ظاهر شود صدق آن مفهومش این است که اگر غیر فاسق یا عادل خبری بیاورد تأمل مکنید و به آن عمل کنید با آن که اخباری که در این چهار کتاب ماست این سه شیخ عظیم الشان از کتب معتبره نقل نموده اند که بعضی از آن کتب را بر حضرات ائمه هدی عرض نموده اند و ایشان تحسین فرموده اند، و بعضی را حضرات حکم بحقیقت آنها نموده اند و تفصیلش در دیباچه خواهد آمد إِنْ شَاءَ اللَّهُ تعالی.

و ایضا خبر واحد منقسم می شود به اقسام بسیار نزد عامه،

و بعضی از متأخرین، و لیکن اکثر متقدمین ما حکم به صحت جمیع نموده اند چنانکه از دیباچه کافی و این کتاب ظاهر می شود، بلکه از کتب صدوق ظاهر می شود، که حدیث غیر صحیح را در کتابهای خود نقل ننموده است، و ظاهر صحت نزد قدماء آنست

که معلوم بوده باشد که حضرات معصومین فرموده اند و این علم ایشان را میسر بوده است بواسطه کتب بسیار که از اصحاب ائمه به ایشان رسیده بود لهذا بر مقید بسند نشده اند، و تجربه کرده ام که بسیاری از اخبار که کلینی رحمه الله علیه مرسل روایت کرده است صدوق رحمه الله و غیر او آن را مسند بطرق صحیحه روایت کرده اند، و از کتاب تهذیب و استبصار شیخ طوسی رحمه الله نیز ظاهر است که او نیز اخبار را از کتابهای معتمده روایت نموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۲

است، و این معنی ظاهر است که مدار قدماء ما بر کتابهایی بوده است که ثقات اصحاب ائمه معصومین صلوات الله علیهم از حضرات روایت کرده بودند و لیکن چون هر روز آن چه می شنیدند در کتاب خود می نوشتند، و آن کتب نزد علما مضبوط بود و لیکن اخبار آنها منتشر بود، جمعی دیگر از فضلاء اصحاب ائمه صلوات الله علیهم مثل محمد بن ابی عمیر، و صفوان بن یحیی، و حماد بن عیسی، و بزندی آن کتب را مترتب ساخته کتابها تصنیف نمودند بترتیب کتب فقهی، و روایات مثل زراره و محمد بن مسلم، و برید، و فضیل، و لیث، و امثال ایشان را در کتب خود نقل می نمودند. معاصران ایشان ملاحظه اصول با فروع می نمودند، هر کتابی که اصلا غلط در آن نبود و روات آنها در نهایت عدالت و فضیلت بودند بلکه مدایح ایشان و کتابهای ایشان را از حضرات شنیده بودند از میان چندین هزار کتاب چهار صد کتاب را اعتبار نمودند، و اجماع بر عمل باین کتب واقع شد، و فضلاء ثلثه رضی

اللّه عنهم، اکثر بلکه همه آن چه نقل نموده اند در این کتب اربعه از آن چهار صد اصل نقل نموده اند، و بسیار ظاهر است فرق میان کسی که از کسی نقل کند یا از کتاب کسی نقل کند چون از کتاب که نقل کند جمعی هستند و بوده اند که رجوع به آن کتاب که می کرده اند، اگر نبوده است او را کذاب و وضاع حدیث می نامیده اند، و چنین کتابی را مطلقاً اعتبار نمی کرده اند به واسطه یک کذبی که ممکن است سهوا از او واقع شده باشد یا دیگری آن خبر را عمداً از کتاب او انداخته باشد، و بنا بر این است که عامه و خاصه نیز اعتبار کرده اند کتب لغت متأخرین را مثل صحاح و قاموس، هر چند کافر و فاسق بوده اند به محض آن که چون ایشان ناقلند و اگر دروغی در کتاب ایشان می بود فضیلتی اهل لغت آن را اعتبار نمی کرده اند، پس اگر این هر سه فاضل خبری نقل کنند از شخصی گاه باشد که علم به هم رسد و گاه باشد که ظن قریب بعلم به هم رسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۳

اما اگر هر سه خبری را از کتاب حسین بن سعید روایت کنند، و هر سه موافق نقل نمایند ما را علم به هم رسد که ایشان دروغ بر حسین بن سعید نبسته اند، پس بنا بر این ممکن است وجود اخبار متواتره در این کتب اربعه با آن که الحمد لله رب العالمین کتبی دیگر از علماء هست که مؤید اخبار می تواند شد مثل کتاب محاسن برقی، و قرب الاسناد حمیری، و بصائر الدرجات صفار، و غیر اینها از کتب، و در روضه اشاره

به همه شده است در ضمن تأیید اخبار.

اما موافق اصطلاح متأخرین از زمان علامه،

اشاره

و اندکی بالاتر حدیث بر پنج وجه است که فایده دارد و تقسیمات دیگر در کتب عامه هست و بعضی از خاصه متابعت ایشان کرده اند و چون فائده بر آن مترتب نمی شود ذکر نکردیم آنها را.

اول صحیح:

و آن خبریست که راویان آن خبر تا معصوم همه امامی مذهب باشند و عادل باشند که گناه کبیره نکنند و اصرار بر صغیره نداشته باشند و مروت داشته باشند که از ایشان چیزی صادر نشود که دلالت بر خفت عقل ایشان کند، و مع هذا ثقة و معتمد باشند به آن که کثیر السَّهْوِ و النسیان نباشند، و ظاهر خبر ابن حنظله که گذشت، دلالتی بر این دارد و نزد متأخرین این خبر حجت است مگر آن که معارضی داشته باشد.

دویم خبر حسن است:

و آن خبریست که رجال سند همه ایشان را مدح نموده باشند بدون توثیق یا بعضی را مدح کرده باشند و باقی را توثیق همین که یک ممدوح بودن توثیق در سند هست حدیث را حسن می گویند هر چند ما بقی ثقة باشند.

سیم موثق:

و گاهی قوی نیز می گویند و آن خبریست که همه را توثیق کرده باشند، و همه یا یکی از ایشان بد مذهب باشد به آن که سنی یا زیدی، یا فطحی، یا واقفی، یا کیسانی باشند.

چهارم خبریست: که یک ممدوح داشته باشد یا بیشتر و یک موثق بد مذهب

داشته باشد، یا بیشتر و این قسم خبر نامی ندارد و لیکن در میان اصحاب خلافت که حسن بهتر است یا موثق، جمعی که حسن را بهتر می دانند، این خبر را موثق می باید بنامند و اگر موثق را بهتر می دانند می باید که این را حسن بنامند چون حدیث تابع احسّ رجال است چنانکه در منطق نتیجه تابع احسّ مقدمتین است.

و آن خبریست که یکی از آن چهار خبر نباشد به آن که یکی از راویان خبر را قلدح نموده باشند به فسق، یا مجهول الحال باشد یا مرسل باشد به آن که در میان شخصی را انداخته باشند یا گفته باشند: عن رجل یا عن من حدثه، یا عن رواه، یا مرفوع باشد به آن که راوی گفته باشد: رفعه عن الصادق صلوات الله علیه یعنی به حضرت رسانید و رجال سند را گفت و در خاطر من نیست که آنها کیستند، یا راوی بگوید: که قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ يَقِين دَانِيم که راوی حضرت را ندیده است.

و اما این فقیر فرقی می کند در میان این اخبار بانکه هر چه در آن فاسقی باشد ضعیف می شمارم و الا مجهول می نامم و هیچ دغدغه نیست که مرتبه اول پستتر است، و ممکن است که این مجهول الحال ثقة باشد خصوصا وقتی که بگویند: عن رجل من اصحابنا سیما وقتی که بگویند: عن جماعه من اصحابنا، خصوصا هر گاه این عبارات را جماعتی بگویند که روایت نمی کنند مگر از ثقة، یا ارسال نمی کنند مگر از ثقة مثل محمد بن ابی عمیر و صفوان بن یحیی، و حماد بن عیسی و بزنی

که جمعی نقل اجماع نموده اند که مراسیل این جماعت مثل مسانید ایشان است بلکه جمعی از اصحاب که اجماع نموده اند اصحاب بر تصحیح ما یصحّ عنهم مثل زرارہ بن اعین شیبانی، و محمد بن مسلم ثقفی، و برید بن معاویہ عجلی، و لیث المرادی ابو بصیر، و فضیل بن یسار البصری، و معروف بن خربوذ المکی، و ابو بصیر یحیی بن القاسم الاسدی،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۵

و عبد اللہ بن مسکان، و جمیل بن درّاج، و حماد بن عثمان، و صفوان بن یحیی، و ابان بن عثمان، و عبد اللہ بن بکیر، و عثمان بن عیسی، و فضالہ بن ایوب، و محمد بن ابی عمیر، و حماد بن عیسی، و احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی، و حسن بن محبوب، و حسن بن علی بن فضال، و ظاہرش آنست کہ ہر حدیثی کہ صحیح باشد طریق آن بہ ایشان صحیح است و حال ما بعد از آن را نظر نمی کنند چون این جماعت تا چیزی نزد ایشان یقینی نبوده است در کتاب خود داخل نمی کرده اند پس اگر ما بعد ایشان ضعیف یا مرسل بوده باشد ضرر ندارد چون این جماعت علم بہ آن خبر داشته اند بہ تواتر یا غیر آن از اسباب علم و لیکن چون بعضی از متأخرین در چنین حدیثی تأمل دارند بندہ امثال این مراسیل را کالصحیح می نامم از جہہ موافقت ایشان.

و ہم چنین است احادیث مرسل محمد بن یعقوب کلینی، و محمد بن بابویہ قمی بلکہ جمیع احادیث ایشان کہ در کافی و من لا یحضر است ہمہ را صحیح می توان گفت چون شہادت این دو شیخ بزرگوار کمتر از

شهادت اصحاب رجال نیست یقیناً بلکه بهتر است از جهت آن که ایشان که صحیح می گویند معنی آن است که یقین که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرموده اند به وجوهی که ایشان را یقین حاصل شده است و متأخران که صحیح می گویند، معنی آن آنست که جماعتی که روایت کرده اند ثقة بوده اند.

و محتمل است کذب و سهو هر یک و غرض بنده از این ضبط باصطلاح متأخرین این است که چون اکثر مردم به آن مانوس شدند مخالفت ایشان سبب عدم اعتماد ایشان می شود با آن که در وقت تعارض حدیث فائده دارد چنانکه در حدیث عمر بن حنظله گذشت و آن چه مجهول الحال است او را قوی نامیده ام چنانکه شهید اول علیه الرحمه نیز کرده است و به آن معنی اول نیز اشاره نموده است که حکم به صحت حدیثی کرده است از حسن بن محبوب عن بعض

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۶

اصحابنا و گفته است که حسن چون اجماع بر او هست ارسال او ضرر ندارد، و هم چنین اشاره به این معنی کرده است در اوایل ذکری و بسیار است که علامه و غیر او حکم به صحت حدیث می کنند بر خلاف این اصطلاح از جهت عمل اصحاب بر آن و اگر حدیث به معصوم نرسد آن حدیث را موقوف می گویند و اکثر اوقات اشتباه می شود بر کسانی که تتبع ندارند و در واقع موقوف نیست.

و اگر در آخر حدیث سألته باشد این حدیث را مضممر می گویند که معلوم نیست سؤال از معصوم است یا غیر معصوم و اکثر اوقات این معنی نیز مشتبه می شود بر کسی که بی تتبع است و

وجه هر دو آنست که بسیار است که زراره در کتاب خود أولا ذکر می کند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه چنین فرمود و بسیاری از اخبار را نقل می کند و نام حضرت را نمی برد به سبب آن که او نام حضرت را برده است و محدثان که از کتاب او برداشته اند بهمان عنوان در کتاب خود نقل نموده اند بنا بر آن که نزد ایشان ظاهر بوده است و نمی دانستند که بر جماعتی مخفی خواهد ماند و هم چنین در اول کتاب سماعه ذکر کرده است که سألت ابا عبد الله و باقی را گفته است و سألته و یا بواسطه تقیه نادرا سبب اشتباه شده است و بسیاری از خبرها بر جمعی مشتبه شده است که إن شاء الله رفع آنها خواهد شد چنانکه در روضه ذکر شده است و در محل خود مذکور خواهد شد إن شاء الله دیگر سند و طریق عبارتست از جمعی که حدیث را از ایشان معنعن روایت می کنند به آن که می گویند اخبرنا فلان عن فلان عن فلان و قانون محدثین این است که اگر استاد بر یک شاگرد حدیث را خوانده است راوی می گوید حدیثی و اگر بر جماعتی خوانده است که راوی با ایشان بوده است راوی می گوید حدیثا، و اگر شاگرد بر استاد خوانده است و کسی دیگر شریک او نبوده است می گوید أخبرنی، و اگر دیگری با او بوده است می گوید اخبرنا و اگر دیگری خوانده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۷

و او شنیده است می گوید سمعته علی فلان یعنی من از او شنیدم در حالتی که بر او می خواندند، و اگر حدیث

را به اجازه از او داشته باشد می گوید اخبارنا اجازه، و اگر بخط شیخ دیده باشد گاهی می گوید که اخبارنا و جاده و گاهی می گوید که وجدت بخط فلان، یعنی یافتم بخط فلانی یا رأیته فی کتاب فلان یعنی در کتاب فلانی این حدیث را دیدم و اکثر به چنین حدیثی عمل نمی کنند مگر آن که کتاب متواتر باشد از آن شخص مثل کتب اربعه از مشایخ ثلثه.

و دیگر بدان که اجازه حدیث باصطلاح علماء آنست که تواند گفت که این کتاب از فلانی است بیکی از هفت وجهی که سابقا مذکور شد، و نه آن معنی دارد که نزد عوام مشهور است که جایز باشد او را نقل حدیث نمودن، یا عمل بحدیث کردن بلکه شیخ شهید علیه الرحمه نقل کرده است که سید محمد بن معیه حسنی دیباجی را ادراک نمودم و اجازه حدیث داد مرا و فرزندان مرا و هر که را که ادراک کرده باشد لمحّه از حیات او را که طفلی که قبل از وفات او متولد شده باشد از او نقل تواند نمود که من حدیث را روایت می کنم از سید محمد و آن چه مشهور است نزد عوام مراد از اجازه تصدیق اجتهاد است دیگر بدان که در اخبار شیعه امیر المؤمنین را اطلاق نمی کنند بر غیر حضرت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و چون روایت از امام حسن، و امام حسین صلوات الله علیهما نادر است کنیت ایشان نادر است با آن که کنیت حضرت امام حسن صلوات الله علیه ابو محمد است، و کنیت حضرت امام حسین صلوات الله علیه ابو عبد الله است

بر ایشان اطلاق نمی کنند تا نام ایشان را نگویند و حضرت امام زین العابدین را همیشه با اسم یاد می کنند و حضرت امام محمد باقر را غالباً به کنیت اطلاق می کنند و ان ابو جعفر است و ابو جعفر را بر امام محمد تقی نیز اطلاق می کنند، و گاهی ابو جعفر ثانی می گویند و در اطلاق تمیز آن از راویان می شود، و ابو عبد الله را بر حضرت امام جعفر صادق اطلاق می کنند و ابو الحسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۰۸

کنیت سه معصوم است امام موسی کاظم، و امام رضا و امام علی النقی صلوات الله علیهم و بر ایشان اطلاق می کنند و گاهی ابو الحسن اول، و ثانی و ثالث می گویند بواسطه تمیز، و بیشتر از راویان معلوم می شود و عبد صالح و ابو ابراهیم را بر حضرت کاظم اطلاق می کنند و عالم که گویند مراد معصوم است خصوص احدی مراد نیست و هادی و فقیه را بیشتر بر امام علی النقی اطلاق می کنند و گاه هست که فقیه را بر امام حسن عسکری، و صاحب الامر صلوات الله علیهما اطلاق می کنند و بیشتر رجل را بر حضرت امام حسن عسکری اطلاق می کنند و ابو محمد کنیت آن حضرت است و جواد را بر حضرت امام محمد تقی علیه السلام را اطلاق می کنند و صاحب ناحیه را بر حضرت صاحب الامر اطلاق می کنند، و گاه هست غایب و علیل و غریب و حجت را نیز بر آن حضرت اطلاق می کنند و إن شاء الله در مواضع خود نیز هر یک را بیان خواهد شد و آن چه از اصطلاحات حدیث اهتمامی به شان آن بود در

اینجا مذکور شود إن شاء الله ما بقى اصطلاحات در اثنای نقل احادیث مذکور خواهد شد

فائده دوازدهم بدان که علم بهترین عبادات است:

اشاره

بدان که علم بهترین عبادات است و چنانکه در همه عبادات نیت و قربت ضرور است هم چنین در طلب علم می باید که غرض رضای الهی بوده باشد و نیت باطله سبب آنست که حق سبحانه و تعالی توفیق ندهد او را، و افاضه نفرماید علوم را و خوبی و بدی علماء به نیت است، و چنانکه علماء ربّانی وارثان پیغمبرانند علماء بد بدترین خلائقند و اتباع و اعوان شیاطینند در اغوای خلائق.

و در اخبار صحیحه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که دو طایفه اند از امت من که اگر ایشان خوب باشند امت من خوب خواهند بود، و اگر ایشان بد باشند امت من متابعت ایشان نموده بد خواهند شد.

و آن دو طایفه امراء و علمانند و مجربست که اگر پادشاهان خوب باشند عالمیان همگی به مضمون: «الناس علی دین ملوکهم» مایل به خوبی می شوند، و هم چنین علماء، بلکه حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که خوبی ایشان بحسب واقع مؤثر است در نفوس خلائق و چندان که این دو طایفه در خوبی بکوشند هر چند خلائق از خوبی ایشان خیر نداشته باشند خلائق در مقام خوبی و صلاح در می آیند، و هم چنین در بدی و فساد. و بحسب احادیث متقدمه ایشان در جمیع ثوابهای اهل عالم شریک خواهند بود، هم چنان که در بدیها نیز شریکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۰

و در احادیث صحیحه وارد شده است که: لا عمل إلا بتیّه یعنی هیچ عملی بی نیت عمل نیست و

در حکم عدم است. پس لازم است بر طالب علم که اول تصفیه نیت به ریاضات و مجاهدات بکند، و آسان نیست این معنی بلکه بدون مجاهدات عظیمه حاصل نمی گردد. و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ إِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ «۱» یعنی آن جماعتی که در راه ما مجاهده می نمایند با نفس و شیطان به ریاضیات، هر آینه راههای خود را به ایشان خواهیم نمود، و به درستی که حق سبحانه و تعالی با نیکوکارانست، و این جهاد اکبر است.

چنان که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به روایات معتبره وارد شده است که فرمودند: که رجوع کردیم از جهاد اصغر بجهد اکبر، پرسیدند که یا رسول الله جهاد اکبر کدام است؟ فرمودند که جهاد نفس است، و فرمودند: که دشمن ترین دشمنها نفس امّاره است. و حق سبحانه و تعالی فرموده است که قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا «۲» یعنی رستگاری یافت کسی که تزکیه نفس نمود، و آن را پاک کرد از صفات ذمیمه مثل کبر و ریا و عجب و بخل و سایر صفات ذمیمه، و زیان کار شد کسی که نفس خود را در پستی ها گذاشت و عیبهای خود را پوشانید.

و در احادیث معتبره از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است که از ایشان پرسیدند که احسان کدام است؟ فرمودند: که احسان آنست که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی، و اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند، پس ظاهر شد که مجاهده با احسان

سبب هدایت راههای قربست بجناب اقدس الهی، و اعظم راهها اخلاص است در نیات، و از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۱

است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود: که همه مردمان هالکنند الا علماء، و همه علماء هالکنند مگر علمائی که بعلم خود عمل می نمایند، و همه علماء با عمل هالکنند مگر آنان که علم و عمل ایشان خالص باشد از جهت رضای الهی. و آیات و اخبار در این باب زیاده از حد و حصر است، و إن شاء الله بعضی از آنها نیز مذکور خواهد شد.

و چون ظاهر است که اخلاص ضرور است پس اخلاص مقتضی آنست که از علوم آن چه ظاهر بوده باشد که رضای حق سبحانه و تعالی در تحصیل آنست طلب نماید، و هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی اعرف است بأحوال بندگان از ایشان به احوال خود، و پیغمبران را به خلاق فرستاد که ایشان را هدایت نمایند به چیزی که صلاح ایشان در آن است از علم و عمل، و منع کنند ایشان را از آن چه فساد ایشان در آنست از علم و عمل، و دغدغه در این نیست که پیغمبر ما بهترین پیغمبران است، و اوصیای او بهترین اوصیای پیغمبران است.

بلکه بحسب اخبار متواتره از طرق اهل البیت ایشان بهتر از جمیع انبیایند بعد از رتبه حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم اجمعین، و ایشان بخلق رسانیدند آن چه در کار است ایشان را از علوم دینیه و معارف یقینیه، پس بر همه عالمیان لازم است که متابعت ایشان نمایند و علوم ایشان را کسب نمایند، و ایشان نگذاشته اند

چیزی را که ضرور باشد مردمان را مگر آن که آن را بیان فرمودند. و در معرفت حق سبحانه و تعالی در قرآن بیان شده است در آیات بسیار که هر ذره از ذرات موجودات دلیل هستی اوست، چه بر همه عقلاء ظاهر است که اگر جمیع آدمیان که زبده مکوناتند خواهند که پشه را از کتم عدم موجود گردانند قادر نیستند بلکه اگر خواهند که بفهمند آن چه را که حق سبحانه و تعالی در خلق آن کرده نمی توانند یافت، مثل آن که او را بر صورت فیل آفریده است، و زیادتی داده است او را بر فیل بدو پر و آن را بر فیل مسلط گردانیده است که بر او هجوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۲

آورند آن را هلاک می کنند، و از این جهت فیل را دو گوش بزرگ داده است که پشه را از خود دفع نماید، و آن را مانند خرطوم فیل خرطوم داده است بلکه قویتر با آن که چشم آن از خوردی به مرتبه ایست که نمی توان دیدن، چنان کرده است که به آن آسمان و زمین را می بیند و به آن ادراکی داده است که در شب تاری می بیند و می فهمد که در کجا خرطوم آن فرو می رود، و کجا خون بیشتر دارد و با نهایت حرصی که دارد از جوع، همین که به آن جا رسید سر خرطوم که مشتمل است بر ستمی بر آن موضع گذاشت، و آن زهر آن عضو را سست نمود و خرطوم خود را فرو برد و خون بدن آدمی را می مکد. و نهایت ملاحظه می کند که مبادا دستی در دفع آن دراز شود،

همین که حرکتی از دست دید فی الحال می پرد و غالب اوقات انتظار خواب آدمی می کشد چون می باید که در وقت خواب مطلبش بهتر بفعل می آید، و با آن که اگر جمعی باشند در حضور آن شخص نمی فهمند که بخواب رفته یا نه، پشه می یابد که چه وقت او بخواب می رود، و بعد از آن بخاطر جمع مقداری که غذای آنست مانند حجام کشیده می پرد و در هوایی چند ساکن می شود که بنی آدم بر آن دست نیابد، چون می فهمد که چون ضرر به ایشان می رساند ایشان در دفع آن می کوشند و با این بنایی که در احتیاط دارد به تسبیح و تمجید خداوند خود مشغولست.

و فوائد وجودش بسیار است از آن جمله خونهای زیادتی را از بدن آدمی می کشد تا دفع بیماریها شود لهذا در جاهایی که پشه بسیار است بیماری کمتر است. فائده دیگر آن که بندگان الهی ضعف خود را مشاهده نمایند که از دفع ضعف حیوانات از خود عاجزند و باین نیشهایی که خورند یاد کنند نیشهای مارها و عقربهای جهنم را، و بوجود آن و بدایع صنع و قدرتی که در آن جای داده است استدلال کنند بر وجود واجب الوجود و بر علم و قدرت و اراده او و بر آن که خالق آن نمی باید مشابتهتی به مخلوق داشته باشد به هیچ وجه، و مع هذا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۳

طرفه العینی صد هزاران هزار از آن می آفریند، و بر نمرودی که دعوی الوهیت می کند با صد هزاران هزار لشکر او مسلط گردانیده در طرفه العینی همه را هلاک می گرداند تا عظمت و جلال خود را با ضعف مخلوقات

بر عالمیان ظاهر سازد.

و هم چنین اگر بنده فکر کند در هر ذره از ذرات می یابد که دلیل بر وجود اویند و هرگز عاقلی باور نمی کند که خانه بی بنا ساخته شود، یا کشتی بی کشتی بان راه رود و نزد همه عقلا ظاهر است که ممکن است که ذاتش مقتضی نیستی است چون تواند که چیزی را وجود دهد.

بیت

ذات نیافته از هستی بخش چون تواند که شود هستی بخش

مجملاً- چون حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را می داند ارشاد ایشان به امثال این براهین نموده است نه به برهان دور، و تسلسل، و نه به برهان تطبیق و تضایف، که عالمی را به ضلالت در آورده، و از خداوند خود دور ساخته به سبب متابعت یونانیان، بلکه حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته که چون بندگان او، او را به آیات و آفاق و انفس بشناسند و مشغول عبادت او شوند، درهای معرفت خود به روی ایشان بگشاید تا به مرتبه علم یقین، و عین یقین، و حق یقین رسند، و نور یقین را در دلهای ایشان بیندازد.

چنانکه منقولست در خیر صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روزی حضرت سید الانبیاء و المرسلین از نماز صبح فارغ شدند، نظر فرمودند به جانب جوانی که در مسجد سر به زیر انداخته است از نعاس به سبب بیداری شب، و رنگ او زرد شده، و بدن او ضعیف و نحیف گشته از کثرت عبادت، و چشمها فرو رفته از بسیاری ریاضت. حضرت فرمودند که ای حارثه چه حال داری؟ در جواب گفت که الحمد لله صاحب یقین شده ام حضرت فرمودند هر چیزی را دلیل و

علامتی است چه دلیل داری که دلالت بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۴

یقین تو کند؟ در جواب گفت یقین من یا رسول الله سبب غم آخرت شده است، و غم دنیا را از دل من برده، شبهای مرا به بیداری و روزها مرا به گرسنگی و تشنگی داشته است، و چنان شده است که گویا می بینم که قیامت برپا شده است، و عرش را بر پای داشته اند از جهه حساب خلایق، و همه خلایق محشور شده اند در آن صحرا از جهه حساب و من در میان ایشانم، و چنان می بینم که جماعتی در نعیم جنت متنعمند، و بر تختهای تکیه داده اند و چنان می بینم که اهل جهنم را عذاب می کنند، و صدای ایشان در گوش من است. پس حضرت رو به اصحاب کرده فرمود که این بنده است که حق سبحانه و تعالی دل او را بنور ایمان منور گردانیده، و به او فرمودند که بر این حال که هستی باش، و ترک این مکن. پس حارثه گفت یا رسول الله چون دنیا بر من تنگ شده و اشتیاق به آن عالم زیاد شده است از حق سبحانه و تعالی بطلب که مرا شهادت روزی فرماید.

حضرت دعا کرد و در آن چند روز غزوه پیش آمد و در آن جنگ به جوار رحمت ایزدی پیوست. و از این باب اخبار بسیار است.

حاصل آن که امثال این یقین بجز از عبادت راهی ندارد کما قال الله تعالی وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادْهُمْ هُدًى «۱» یعنی جماعتی که هدایت می یابند به کردن اعمال صالح حق سبحانه و تعالی زیاده می فرماید هدایت ایشان را به حقایق و علوم الهیه و

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که در شب معراج خداوند عالمیان فرمود: که هر که دوستی از دوستان مرا خوار کند چنان است که با من محاربه نموده است، و بندگان مقرب من نمی شوند به چیزی که محبوب تر باشد نزد من از ادای واجبات، و بتحقیق که نزدیک می شود بنده بمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۵

به کردن مستحبات عبادات از ذکر و فکر، و مراقبت تا آن که محبوب می شود، و چون محبوب من شد، بمن می شنود، و بمن می بیند، و بمن می گوید، و بمن حرکت می کند. اگر دعا کند اجابت می کنم دعای او را و اگر سؤال کند عطا می کنم هر چه را خواهد. حاصل که همه فعل او مع الله و بالله می شود، و این رتبه نهایت رتبه مقربان است که به مرتبه عیان فیض می گردند، و نمی توان ادراک این معنی کردن تا حاصل نشود.

و در احادیث بسیار واقع شده است که معرفه الله فطری است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی همه آدمیان را بر فطرت اسلام آفریده است، و همه را نور معرفت کرامت کرده نمی بینی که نمی دانی کی خداوند خود را شناختی با آن که جزم داری که خداوندی داری، گویا از لوازم عطای عقل است چنانکه عقل بتدریج کامل می شود تا حین بلوغ، و هم چنین معرفت حق سبحانه و تعالی چون دلایل وجود خود را ظاهر ساخته است و این یک معنی است از معانی

«من عرف نفسه فقد عرف ربه»

یعنی همین که آدمی خود را شناخت به

عقل خداوند خود را البته می شناسد.

معنی دیگر آن که هم چنان که آدمی علم بوجود خود به هم رسانید خواهد دانست که البته او را موجدی است چه محال است که خود به خود به هم رسند و چه ظاهر است که مادر و پدر در ایجاد این کس دخل ندارند بسیار است که فرزند می خواهند، و نمی شود و بسیار است که نمی خواهند و می شود، و پسر می خواهند دختر می شود دختر می خواهند پسر می شود، اِلٰی غیر ذلک مما لا یخفی.

معنی دیگر آنست که هر که تفکر کند در غرایب صنع و بدایع حکمت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۶

حق سبحانه و تعالی در خلق انسان فرموده و او را نمونه عالم کبیر کرده است از مجردات و مادیات روح که از عالم قدس است باین بدن مربوط گردانیده، و عقل که از عالم جبروت است وزیر او کرده، و حواس باطن و حواس ظاهر را از خدمتکاران او گردانیده، و او را قوت نطق کرامت کرده که ما فی الضمیر خود را ظاهر کند به عبارات فصیحه، و قوت حافظه را خزینه دار او ساخته که صد هزاران از علوم و حقایق را از جبهه او حفظ نماید و قوت متفکره را پیک او کرده که هر چه خواهد از مجهولات به اندک زمانی از جبهه او معلوم گرداند، و هم چنین سایر قوی و آلات که او را کرامت نموده که در مجلّات بسیار نمی گنجد و صد هزاران از علما که فکرها کرده اند به عشر عشیر آن نرسیده اند، چنانکه باب حکمت ربّ العالمین فرموده است فیما نقل عنه.

شعر

دواؤک فیک و ما تشعر و دواؤک منک و ما تبصر

و

تحسب أنك جسم صغير و فيك انطوى العالم الاكبر

و أنت الكتاب المبين الذى بأحرفه يظهر المضمّر

یعنی دواى دردهای تو در تست و تو شعور نداری و دردهای تو همه از تست و تو نمی بینی، و تو می پنداری که این جسم خوردی، و حال آن که پنهانست در تو عالمی که از همه عوالم الهی بزرگتر است که آن روح و عقل است و تویی کتاب ظاهر کننده که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ» (۱) یعنی هیچ تر و خشکی نیست یعنی مجرد و مادی یا جمیع مکونات مگر آن که همه در کتاب مبین هست، پس حضرت فرمودند که حرفهای کتاب تو ظاهر می سازد علم و قدرت و حکمت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۷

اراده و سایر کمالات الهیه را چون انسان را رتبه جامعیت کرامت کرده است، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که سَيُنزِلُهُمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ» (۱) یعنی به زودی می نماییم به ایشان به اندک تفکری دلایل ذات و صفات خود را در عالم آفاق و انفس ایشان تا بر ایشان ظاهر شود که حق خداوند عالمیانست و ما بقی همه باطل است

إِلَّا كُلُّ شَيْءٍ مَّا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ

پس هر گاه خود را شناخت باین عنوان خداوند خود را البته خواهد شناخت به صفات جمال و جلال.

بیت

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آن چه در سر سویدای بنی آدم از اوست

معنی دیگر آن که حق سبحانه و تعالی انسان را مظهر صفات کمالیه خود ساخته است از علم و قدرت

و امثال آن و اگر اینها را نمی داشت نمی فهمید علم و قدرت و سایر کمالات الهی را چنان که در خبر است که حق سبحانه و تعالی به حضرت داود علیه السلام فرمود که من گنجی بودم مخفی خلق را آفریدم تا شناخته شوم و چون ظاهر شد که رتبه انسانی رتبه ایست که از همه رتبه ها حتی از رتبه ملائک بالاتر است بحسب قابلیت و استعدادات عظیمه که او را کرامت کرده اند تا به مرتبه می رسد که در آینه روح او جلوه گر می شود صفات کمالیه الهی که به علمی که از حق سبحانه و تعالی بر او فایز می گردد اشیا را می داند، و به افاضه الهی سخن می گوید که به قدرت الهی کارفرما و مدبّر امور او می گردد و هر گاه باین رتبه رسید و خود را شناخت بزرگی حق سبحانه و تعالی را خواهد شناخت با صفات کمالیه جمالیه و جلالیه و نعم ما قال.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۸

بیت

در جستن جام جم جهان پیمودم روزی ننشستم و شبی نغنودم

ز استاد چو وصف جام جم بشنودم خود جام جهان نمای عالم بودم

و آیات و احادیث در این باب بسیار است.

معنی دیگر آن که چون آدمی علم بوجود خود دارد و آدمی نفس ناطقه است نه این بدن مع هذا نمی داند که سیاهست یا سفید در بدنست یا بیرون بدن بزرگست یا کوچک بلکه به هیچ یک از این صفات موصوف نیست چون مجرد است و تعلقی باین بدن دارد مثل تعلق عاشق به معشوق پس وجود نفس معلوم او هست و حقیقت آن معلوم او نیست، هم چنین می داند بالبدیهه وجود واجب الوجود را و

حقیقتش را دانستن محالست و بعبارۀ آخری اگر تو نفس خود را توانی شناختن خدای خود را بشناس و نعم ما قال الحکیم
الغزنوی:

بیت

به خودش کس شناخت نتوانست ذات او هم بدو توان دانست

ای شده از نهاد خود عاجز کی شناسی خدای را هر گز

چون تو در نفس خود زبون باشی عارف کردگار چون باشی

داند اعمی که مادری دارد لیک چون بوصف در نارد

ذات او را نبرد راه ادراک عقل را جان و دل در آن ره چاک

نه بزرگیش هست ز افزونی ذات او برز چندی و چونی

با مکان آفرین مکان چه کند آسمان گر بر آسمان چه کند

عقل رهبر و لیک تا در او فضل او مر تو را برد بر او

عقل عقل است و جان جانست او ز آن چه زان برتر است آنست او

با تقاضای نفس و عقل و حواس کی توان بود کردگار شناس؟

معنی دیگر آن که هر که نفس خود را شناخت به مذلت، خداوند خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۱۹

می شناسد به عزت، و هر که خود را شناخت به فقر و احتیاج خداوند خود را شناخت به غنی و عدم احتیاج، و هر که خود را
شناخت به فنا و عدم خداوند خود را شناخت به بقا و قدم، و علی هذا القیاس از صفات متضاده و جمیع این معانی حق است و
می تواند بود که همه مراد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد، بلکه اگر کسی تفکر کند از این معانی به معانی دیگر
راه می برد چنانکه جمعی از طالبان معرفت الهی شبی از این شکسته معنی این حدیث را استفسار نمودند تا قریب به سحر
مذکور

می شد از معانی و بعضی شمرده بودند هفتاد معنی گفته بودم و الله تعالی يعلم.

دیگر در معرفت ضرور است که بداند که صفات ذاتیه الهی عین ذات مقدس او است چنانکه احادیث متواتره بر این مضمون وارد شده است باین معنی که ذات غیر صفات ایشانست و نفس ناطقه مخلوق عالم می شود، و آن چه ما بعلم می دانیم حق سبحانه و تعالی بذات می داند و لیکن لازم نیست که بداند چگونه می داند چون علم عین ذاتست و دانست ذات از محالاتست به اخبار متواتره و اتفاق عقلا، هم چنین صفاتی که عین ذاتند دانستن آنها نیز از محالات است، و می باید بداند که علم الهی بجمیع مکنونات قبل از وجود ایشان مثل علم اوست به این ها بعد از وجود ایشان و نه چنین است که بر علم او چیزی بیفزاید بعد از وجود علم او احاطه کرده است همه اشیاء موجوده و معدومه را و قدرت او نیز محیط است به همه اشیاء و بداند که حق سبحانه و تعالی سمیع و بصیر و مدرکست و مستغنی که مسموعات و مبصرات و مدرکات همه نزد او ظاهر است، و عالم است به همه اشیاء، و حیات الهی عبارت است از وجود و تعالی شأنه که عین ذات او نیست بلکه ذات مقدس او محض وجود است، و وجوب وجود او بمعنی تأکد وجود است نه معنی زاید بر آن.

و اراده الهی بنا بر احادیث صحیحه کثیره عبارتست از تعلق قدرت الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۰

به ایجاد اشیاء و این معنی از صفات ذات و نه به این معنی است که چیزی در نفس ذات حادث

می شود چنانکه در مخلوق می باشد.

و کلام الهی عبارتست از خلق حروف در هوا و غیر آن از اجسام و می باید بداند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست و جسم چیزیست که طول و عرض و عمق داشته باشد و هر جسمی خواه لطیف باشد مانند ملائکه و جن و هوا و خواه کثیف باشد مانند انسان و یا حیوانات و مکان و جهت و غیر آن و هر چه محتاجی را ممکن است و با وجوب وجود منافات دارد.

و هم چنین عرض نیست و در دنیا دیدنی نیست باین جهت چون اینها همه مستلزم احتیاج است و محالست که او را توان دیدن در دنیا و عقبی چون تا چیزی جسم کثیف نباشد در عقبی و دنیا دیده نمی شود و اینها همه مستلزم احتیاج است و آن مستلزم امکان و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است با ادله بسیار که در این کتاب خواهد بود خواه شد إن شاء الله.

و چون انبیاء مؤید به معجزات همه خبر دارند که حق سبحانه و تعالی واحد بالذاتست و به هیچ وجه تعدد و تکثر در ذات مقدس او نیست در دلالت وحدت کافی است.

و در وصیت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که اگر خدای دیگر می بود هر آینه کتاب و پیغمبری می فرستاد چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجبست و بعثت انبیاء و ارسال رسل لطف است پس عدم اینها دلالت بر عدم وجود بلکه عدم امکان وجود شریک می کند و براهین بسیار بر هر یک از این مطالب هست که محتاجست به مقدمات بسیار بر اینها اکتفا نموده شد.

و می باید

که اعتقاد بوجود انبیاء داشته باشد مجملاً هم چنین به کتابهای ایشان مجملاً که حق سبحانه و تعالی بر بسیاری از انبیا کتابها فرستاده است خصوصاً حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، و واجیست که بداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۱

پیغمبری آن حضرت را و آن که معصوم است از صغایر و کبایر و سهو و نسیان و آن که آن حضرت خاتم پیغمبرانست چون آن حضرت دعوی نبوت فرمود و بر طبق دعوی خود معجزات بسیار نموده از آن چه در احادیث مذکور است از هزار متجاوز است و بهترین آن معجزات قرآنست که جمیع فصحاء عرب عاجز شدند از آن که سوره در برابر آن بیاورند همگی جنگ را معارضه اختیار نمودند با آن که هر یک در اتیان به خطب ید طولی داشتند،

وجوه اعجاز قرآن بسیار است:

اول: فصاحت الفاظش

با آن که خطب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مرتبه ایست که جمیع فصحای عرب و بلغای عجم معترفند که بشر مثل آن نمی تواند ادا نمود اگر آیه از قرآن مجید در آنجا بوده باشد مانند یاقوتیست که بر لوح طلایی سوار کرده باشند.

دویم: قوانین

اسلوبش که بر وجهی است که جمیع فصحاء از آن در عجب اند نه پیش از آن حضرت و نه بعد از او کسی را دست نداد شبیه آن.

سیم: اخبار از مغیباتش از اخبار انبیا و سلف،

با آن که اکثر اهل کتاب اخبار گذشتگان از آن حضرت می پرسیدند جواب ایشان بر وجهی می داد که در کتب الهیه بود و سبب اسلام ایشان می شد با آن که در نزد عالمی تردد نکرده بود و درسی نخوانده بود.

چهارم: اخبار از مغیبات آینده اش

مثل سوره اَنَا اَعْطَيْتَاكَ الْكُوْثَرَ که نازل شد از جهه آن که آن حضرت را کفار قریش ابتر می گفتند به سبب آن که فرزندان ذکور حضرت فوت شدند و در کتب انبیاء سابق بود که اولاد او بسیار خواهند بود و حضرت از گفته ایشان غمگین شد حق سبحانه و تعالی بشارت فرمود به کثرت اولاد، و اتباع، و ملک و علماء امت، و فرمود که إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ یعنی دشمنان تو ابتر و بی نسل خواهند بود، و چنان شد که عالم از

فرزندان آن حضرت پر شد با آن که بی نهایت از ایشان شهید کردند و اثری از بنی امیه و بنی عباس و بنی ابی جهل و بنی ابی یوسف و بنی مروان نمانده. ملک آن حضرت مشرق و مغرب را احاطه نمود و علماء امت آن حضرت از ائمه معصومین و اولاد و اتباع ایشان بی نهایت شده اخباری که از مغبیاتی که در قرآنست از آن چه عقول خلایق به آن می رسد بسیار است و آن چه ائمه معصومین از قرآن به وقوع آن خبر دادند و واقع شد و خواه شد بی شمار از آن جمله حکایت فتح مکه و سایر فتوح که سوره فتح مشتملست بر آن، و غلبه روم که در سوره روم است، و کشف اسرار منافقان که در بسیاری از سوره ها است، و اخبار

از آن که دین آن حضرت بر همه ادیان غالب خواهد شد و سایر خبرهایی که در این مقام گنجایش آن ندارد، و إن شاء الله در تفسیر قرآن بیان خواهد شد و بسیاری را مفسران ذکر کرده اند.

پنجم: اشتمال قرآنست بر علوم اولین و آخرین

و با آن که زیاده از صد هزار تفسیر نوشته اند و هر کدام بقدر قابلیت خود از آن حقایق یافته اند صد هزار یک آن را نیافته اند و آن چه بر این حقیر واقع شد این بود که در اوایل طلب علوم مشغول کتب تفسیر بودم و مجمع البیان و کشاف و تفسیر قاضی با بسیاری از تفاسیر در نظر بود و مطالعه می کردم با ریاضات شاقه و می خواستم که از حقایق قرآنی بهره بیابم در آن اثنای شبی سنه دست داد حضرت سید المرسلین را در واقعه دیدم که نشسته است تنها و بنده در خدمت اویم بخاطر رسید که خوب تفکر نما در کمالات آن حضرت هر چند ملاحظه بیشتر می نمودم انوار آن حضرت در ترقی بود به مرتبه که عالم را فرو گرفت و من از دهشت آن واقعه بیدار شدم بخاطر رسید که چون در اخبار وارد شده است که

«کان خلقه القرآن»

باید تفکر در معانی قرآن کنم، شروع نمودم در تدبر آیه که به آن رسیده بودم شروع شد در کشف حقایق آن آیه و هر چند تفکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۳

می نمودم بیشتر ظاهر می شد تا آن که علوم لا تحصی و لا تعد به یکبار ریخت، که اگر مدت عمر شرح شمه از آن کنم نتوانم، و هم چنین هر آیه را که ملاحظه می نمودم فایض می شد علوم بسیار، و به عزت حق

سبحانه و تعالی قسم که اغراق نکرده ام، مجملا از این جهت اعجاز قرآن اوضح من الشمس است با آن که آن حضرت امی بود، و همین اعجاز کافی است که حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین نزد کسی تعلم نمودند بغیر از آن حضرت و علوم ایشان را حصر نمی توان نمود و همه را واضح می ساختند از قرآن.

و اخبار متواتره وارد است در آن که قرآن مشتمل است بر علوم اولین و آخرین و علم آن نزد ائمه اهل بیت بود، و سنیان نیز در این خلافی ندارند مگر خوارج علیهم اللعنه، اگر چه خوارج نیز آن حضرت را اعلم می دانستند.

ششم: اشتمال قرآنست بر شریعت مقدسه

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که اگر عالم بان عمل نمایند هر آینه احوال ایشان منتظم باشد، و الحق این اقوی معجزات است نزد عقلای منصفین و هر که تدبر نماید در هر حکمی از احکام شرعی عقل حکم می کند که چنین می باید و ان شاء الله پاره از آن مذکور خواهد شد.

هفتم: خواص سور و آیات قرآنی است

از آن جمله آیه الکرسی تنها معجزه است از جهت محافظت نفس و مال و عرض و دین قطع نظر از اشتمال او بر معارف الهیه، و هم چنین سوره حمد و به وحدانیت الهی که بسیار بیماری را که اطبا همگی عاجز شده بودند و محتضر بودند هفتاد مرتبه حمد خوانده ام و شفا یافته اند، این معنی بر اکثر اهل اصفهان ظاهر است، و هم چنین آیات دیگر بواسطه مطالب دیگر. بلکه اعتقاد بنده اینست که هر آیه از قرآن معجز است بوجوه بسیار.

هشتم: آن که هر چند بیشتر خوانند رغبت به آن بیشتر می شود

و ایمان مؤمنان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۴

در زیادتی می شود و علم علماء در وفور بخلاف سایر کتب که اگر دو بار بخوانند ملال حاصل می شود، و وجوه اعجاز قرآن بسیار است نزد اهل ایمان و از جمله سایر معجزات آن حضرت که از هزار متجاوز است شوق قمر است که در قرآن متواتر هست، و اگر نمی بود لا اقل کفاری که مسلمان شدند به شک می افتادند و اقلا نقل می کردند منافقان که غلط است با آن که نقل کرده اند شکوک عمر بن الخطاب را که در جنگ حدیبیه با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در مجادله آمد که تو گفتی لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُسَهُمْ وَ مَقْصِرِينَ «۱» یعنی البته داخل خواهید شد در مسجد الحرام اگر خدا خواهد ایمن از دشمنان سرها تراشیده و تقصیر مو و ناخن کرده و چون صلح نمودند که برگردند، و سال دیگر کفار مکه را خالی کنند و حضرت با اصحاب داخل شده سه روز در مکه باشند عمر برخاست که من شک در

و الحال صاحب شك شدم تو گفתי که ما داخل خواهیم شد و نشدیم حضرت فرمودند: که من نگفتم که امسال داخل خواهید شد گفتم که داخل خواهید شد إن شاء الله، سال دیگر داخل خواهید شد، و نزد ابو بکر رفت و همین سخن را گفت و همین جواب شنید اگر شق قمر نمی بود اقلا عمر می گفت که غلط است.

دیگر خبر دادن حضرت امیر المؤمنین را که عن قریب قتال خواهی کرد با ناکسان که با تو بیعت کنند و بیعت خود را بر هم زنند و با جایران و مارقین و این خبر در کتب عامه و خاصه متواتر است، و آن حضرت که از قتال مارقین که خوارج نهروان بودند برگشتند شهید شدند.

و دیگر خبر شهادت حضرت امیر المؤمنین را که در شب نوزدهم ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۵

رمضان چهلم از هجرت من واقع خواهد شد، و همیشه حضرت می فرمودند و همین خبر را همه از آن حضرت روایت نموده اند به تواتر و هم چنین خبر شهادت امام حسین و خبر صلح حضرت امام حسن، و خبر ملاقات جابر انصاری حضرت امام محمد باقر علیه السلام را، و خبر شهادت حضرت امام رضا صلوات الله علیه در خراسان و دفن آن حضرت در آنجا، و خبر امامت ائمه اثنی عشر. و خبر پادشاهی بنی امیه هزار ماه در سوره انا انزلناه، و خبر امارت فرزندان عباس، و شهادت ائمه بر دست ایشان که همه اینها متواتر است، و دیگر اخبار که إن شاء الله در این کتاب مذکور خواهد شد.

دیگر مرده زنده کردن حضرت، و به طعام قلیل خلق کثیر را اطعام

نمودن و این معنی بسیار واقع شد، دیگر ناله ستون حنانه. دیگر سخن گفتن سنگ و ریگ و شهادت دادن بر نبوت آن حضرت و این نیز بسیار واقع شد، دیگر آب از میان انگشتان آن حضرت در آمدن و هفت صد کس با شتران ایشان سیراب شدن، دیگر بزغاله زهر آلوده به سخن در آمدن دیگر سوسمار به سخن در آمدن و شهادت بر نبوت آن حضرت دادن و سایر معجزات که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد.

و دیگر معجزات حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم هر یک از حد حصر بیرونست هم چنان که دلیل امامت ایشانست دلیل نبوت سید المرسلین نیز هست.

دیگر کرامات اولیاء هر یک از صد هزاران هزار ولی که در اعصار و امصار بوده اند و کراماتی که در این عصر بر بسیاری از مردم ظاهر شد همه دلیل حقیقت مذهب آن حضرت است، و چون این مقام گنجایش بیش از این نداشت بر این اختصار شد.

دیگر آیها الا-خ فی الله بر تو باد به ملاحظه حق هر که باشد، و زنهار که نظر نکنی به کثرت که کثرت کفار بیش از مسلمانانست و کثرت مخالفان بیشتر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۶

شیعیان است و فساق بیشتر از صلحایند و جهال اکثر از علماوند، و علماء باطل بیش از علماء حقند و در قرآن مجید حق سبحانه و تعالی در بسیار جا مدح قلت فرموده است، و در بسیار آیه مذمت کثرت، و چون بسیار از علماء اشتباهات کرده اند و در روضه المتقین حقرا بیان کرده ام بر وجهی که دفع شبهات شده است و نام کسی را نبرده ام که مبادا غیبت باشد

و امیدوارم که همه بر اجتهادات و سعیها که از جهت رضای الهی نموده اند مثاب بوده باشند و چون در این شرح حسب الامر الاعلی فرموده اند که مذاهب علما را نقل کنم و بعد از آن آن چه بخاطر این ضعیف رسیده باشد بیان نمایم علاجی ندارم و لا بد بذکر آنها خواهم نمود و اشاره به اغلاط خواهم کرد استدعا از اخوان مؤمنین آنست که بر این بنده مؤاخذه نمایند، و هفوات این شکسته را بنظر شفقت اصلاح فرمایند. «فليس المعصوم الا من عصمه الله تعالى من انبيائه و اوصيائه و ما توفيقى الا بالله و هو حسبي و نعم الوكيل و نعم المولى و نعم النصير».

در شروع بشرح کتاب من لا يحضره الفقيه

[مقدمه المؤلف]

[توضیح معنای بسم الله الرحمن الرحيم]

بسم الله الرحمن الرحيم یعنی استعانت یا تبرک می جویم در افتتاح کتاب یا در تالیف آن باسم واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالاتست و بخشاینده است در دنیا و عقبی به نعمای ظاهره بر همه عالمیان از مؤمنان و کافران، و مهربانست بر مؤمنان در دنیا به توفیقات و هدایات و در آخرت به ادخال ایشان در بهشت در اعلی درجات.

بدان که حق سبحانه و تعالی چون کتاب خود را مفتوح به بسم الله نمود ارشاد نموده است ایشان را که در ابتداء کتب خود بلکه جمیع افعال خود افتتاح به آن نمایند.

و در خبر مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر امری که اهتمامی ایشان او باشد و در آن امر ابتدا به بسم الله یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۸

باسم الله نکنند آن امر عاقبت ندارد و به اتمام نمی رسد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه منقول است که ترک بسم الله الرحمن الرحيم را و اگر چه بعد از آن شعری باشد یعنی در نوشتن یا اعم از نوشتن و خواندن یا در همه کارها حتی در خواندن شعر که مذموم است.

و از آن حضرت منقولست که این آیه اعظم آیات قرآنست.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که چون بنده بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» در اول کارش خداوند عالمیان می فرماید که بنده من ابتدا به نام من کرد بر من لازم است که تمام کنم کارهای او را و مبارک گردانم جمیع احوال او را.

و از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت است که «بسم الله الرحمن الرحيم» اقربست باسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی آن و آن که صریح فرمودند که اسم اعظم هست یا نیست حق سبحانه و تعالی را حکمتی است که همه کس نداند مگر مقربان او مبادا جمعی به اندک آزدگی که از شخصی به هم رسانند باسم اعظم آن شخص را هلاک کنند، و گاه باشد که ندانستن سبب این باشد که از همه اسماء منتفع گردند چنانکه شب قدر و ساعت استجابت دعا و اولیاء الله مخفیند و الله تعالی یعلم.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که چون معلم به کودک می گوید بگو «بسم الله الرحمن الرحيم» خداوند عالمیان براتی می نویسد از جهه کودک، و براتی می نویسد از جهه پدر و مادر او و براتی از جهه معلم او که همه را از آتش دوزخ آزاد نمودم.

و در احادیث صحیحه از حضرات

سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم وارد شده که فرمودند در تفسیر «بسم الله الرحمن الرحیم» که باء:

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۲۹

بهاء و حسن ذاتی الهی است، و سین: سنا و رفعت الهیست، و میم: ملک و پادشاهی الهی است، و الله: یعنی خداوند و آفریده گار هر چیزی، و رحمن: یعنی بخشاینده بر جمیع خلائق، و رحیم: یعنی بخشاینده بر مؤمنان و بس.

و در روایتی وارد شده است که میم: مجد و عظمت الهی است.

و در حدیث کالصحیح است که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیها پرسیدند که بسم الله چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنی آنست که داغ بندگی بر جبین روح خود می گذارم از جهه حق سبحانه و تعالی که تا زنده باشم بنده باشم و بندگی کنم.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایتست که از آن حضرت پرسیدند از «بسم الله الرحمن الرحیم» حضرت فرمودند که باء: بها و خوبیهای الهی است، و سین: سنا و بلند مرتبگی الهی است، و میم: ملک و سلطنت الهی است، و الف الله: آلاء و نعماء الهی است و لام آن لازم و واجب گردانیدنست بر خلائق که ائمه معصومین را دوست دارند و ایشان را امام خود دانند، و هاء: هوان و خواریست بر مخالفان محمّد و آل محمّد را صلوات الله علیهم اجمعین، و رحمن: بخشنده است بر جمیع عالمیان.

و رحیم: بخشنده است بر مؤمنان و بس.

و در حدیث کالصحیح منقولست که شخصی از مجلس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاست و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا

از معنی «بسم الله الرحمن الرحيم» پس حضرت فرمودند که الله: أعظم اسماء الهی است و آن اسمی است که غیر حق سبحانه و تعالی را به آن اسم نمی توان خواندن و کسی نیز خود را باین نام مسمی نکرده است، آن شخص گفت که الله چه معنی دارد؟ حضرت فرمودند که معنی آن این است که در همه حوائج و شدايد پناه به او می برد مخلوقی که وقتی امید او از جمیع خلائق بریده شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۰

و سیلهای او از غیر حق سبحانه و تعالی گسسته شود پس گویا حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون ابتدا کنید بهر کاری از صغیر و عظیم بگوئید «بسم الله الرحمن الرحيم» یعنی استعانت می جویم و یاری می خواهم در این کار و همه کارها از خداوندگاری که سزاوار نیست بندگی کردن غیر او را آن خداوندی که فریادرس بی چارگان است هر گاه به او استغاثه نمایند، و اجابت کننده داعیان است هر وقت که او را بخوانند. رحمانی است که روزی خود را مبسوط گردانیده بر ما بندگان، رحیم است بر ما در دین ما و دنیای ما و آخرت ما خداوند سبک و آسان گردان تحمل این بار را بر ما که سهولت به جا آوریم، و باز رحمت کرده است بر ما به آن که ما را جدا ساخته است از دشمنان او.

پس حضرت فرمود که حضرت رسول خدا صلی الله و آله فرمود که هر که را مهمی پیش آید و بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» از روی اخلاص و حضور قلب البته حق سبحانه و تعالی حاجت او را در

دنیا برمی آورد و یا ذخیره می گرداند مطلوب او را نزد خود تا در روز قیامت به او رساند، و آن چه نزد حق سبحانه و تعالی می ماند بهتر و باقی تر است از جبهه مؤمنان از آن چه در دنیا به ایشان می رسد و اخبار بسیار در فضیلت «بسم الله الرحمن الرحيم» وارد شده است و هم چنین در معانی و حقایق آن.

و علماء و در بای بسم الله دو احتمال داده اند یکی آن که باء بمعنی ملابسه و مقارنه باشد و در این صورت معنی آن آنست که از روی میمنت و تبرک: ابتدا می کنم به نام الهی که کاری که مقرون به نام او نباشد آن کار مبارک نیست.

و دویم آن که بمعنی استعانت باشد که تا بنده بداند که هیچ عملی از اعمال خیر یا مطلقاً بی استعانت با اسم الهی از بنده صادر نمی شود یا عاقبت ندارد.

و احادیث از ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر این معنی وارد شده است و بنای این دو معنی بر مسأله خلق اعمال است چون معتزله را گمان آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۱

که بنده در به اعمال خود مستقل است معنی اول را اختیار کرده اند و اشاعره چون افعال را از حق سبحانه و تعالی می دانند معنی ثانی را اختیار نمودند و چون شیعه را اعتقاد آنست که هر دو مذهب باطل است بلکه فعل از بنده است و بی توفیق الهی از بنده صادر نمی شود معنی ثانی بمذهب ایشان انطباق است.

و دیگر خلافتست که مراد از اسم الله لفظ الله، یا مطلق اسماء الهی است یا معنی که ذات الهی باشد اکثر اخبار دلالت بر آن دارد که

بنده استعانت بذات الهی می جوید در بسمله و بعضی دلالت بر لفظ دارد با آن که الفاظ اسماء نیز تأثیرات دارند بلکه حروف اسماء نیز مؤثرند چنانکه گذشت که باء: بها و حسن الهی است، و سین: سنا و رفعت الهی است، و اخبار دیگر وارد شده است که هر یک از حروف تهجی معنی دارد.

و از آن جمله در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که شخصی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سؤال کرد از تفسیر ابجد، پس حضرت فرمود: که یاد گیرید تفسیر ابجد را که در آن معانی عجیبه هست وای بر عالمی که تفسیر آن را نداند، پس گفتند که یا رسول الله چه معنی دارد پس حضرت فرمودند که الف: آلاء و نعماء الهی است و حرفی از اسماء الهی است و باء: بهجت و کمالات الهی است، و جیم: جنت الهی است و جمال و جلال الهی است و جمال صفات ثبوتیه و جلال: صفات سلویه است که گذشت، و دال: دین الهی است، و اما هوّز پس هاء: های هاویه جهنم است که درک الاسفل است و جای منافقانت پس وای بر کسی که در هاویه افتد.

و اما واو: پس ویل است اهل جهنم را یعنی وای بر ایشان، یا چاهی است عمیق که قعرش هزار ساله را هست. و اما زاء: پس آن زاویه و گوشه ایست در جهنم پناه به خدا از شر آن زاویه، و اما حاء حطی: پس آن حطوط و افتادن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۲

گناهانست از استغفار کنندگان در شب قدر، و آمدن جبرئیل

است با فرشتگان در شب قدر تا طلوع صبح. و اما طاء: پس طوبی است و آن نام درختی است در بهشت و مانند آفتاب در خانه شیعیان شاخها کشیده است، و در هر شاخی از آن میوها و نعمتها هست که نه چشمها دیده و نه گوشها شنیده و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد امثال آن نعمتها و آن درخت را حق سبحانه و تعالی بید قدرت خود آفریده است و آن را جانی داده است که می شناسد شیعیان و مراتب ایشان را، و بهشتیان که در خلوت خانهای خود نشسته باشند آن را از بیرون بینند که شاخهای آن آویخته است و هر قسم زینتی از پوششها و زرینه آلات که خواهند، و هر قسم میوه که خواهند از آن درخت چینند و این درخت ثمره شجره محبت اهل بیت است سلام الله علیهم پس طوبی از ایشانست و حسن مآب که مرجع نیکوست مخصوص شیعیان ایشان است.

و اما یاء: پس اشاره بید قدرت و تسلط الهی است بر خلائق، که حضرت فرمودند که حاشا که حق سبحانه و تعالی دست داشته باشد چنانکه بعضی از کفار او را جسم می دانند، بلکه ید او عبارتست از قدرت او یا نعمت او که فایض است بر خلائق.

و امّا کلمن: پس کاف عبارتست از کلام الهی که آن چه فرموده است تبدیل نمی توان کرد آن را بغیر آن. و پناهی بغیر از خداوند تعالی نیست.

و اما لام: پس عبارتست از الهام و نزول اهل بهشت بر یکدیگر از جهت زیارت و تحیت و سلام و ملامت کردن اهل جهنم است یکدیگر را در

میان خود.

و اما میم: پس عبارتست که از ملک و پادشاهی الهی که آن را زوال نیست و دوامی ملک او فنا راه ندارد.

و اما نون: پس آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ن وَالْقَلَمِ وَمَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۳

يَسْطُرُونَ پس قلم قلمی است از نور و نون دواتی است از نور و مرکب آن نیز از نور است که در لوح محفوظ نوشته می شود و ملائکه مقربان بران گواهند و شهادت الهی کافی است و لیکن بواسطه اتمام حجه بر معاندان ملائکه را گواه گردانیده است.

و اما صاد سعفص: پس عبارتست از صاعی به صاعی یعنی یکمن به یک من یعنی هر چه می کنی از خیر و شر همان را جزای تو خواهند داد، و حق سبحانه و تعالی ظلم بر بندگان نمی خواهد.

اما قرشت: یعنی حق سبحانه و تعالی همه را می میراند و در روز قیامت محشور می گرداند و در میان ایشان به عدالت حکم خواهد فرمود.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که چون حضرت عیسی متولد شد هر روز آن مقدار ترقی می فرمود که دیگران در دو ماه ترقی نمایند تا آن که هفت ماهه شد حضرت مریم او را به نزد معلم برد و چون در برابر معلم نشست معلم گفت که بگو «بسم الله الرحمن الرحيم» حضرت گفتند پس معلم گفت که بگو ابجد پس عیسی سر بالا کرد و گفت می دانی که ابجد چه معنی دارد معلم خواست که او را بزند به معلم گفت که مرا چه می زنی اگر می دانی بگو و اگر نه از من بپرس تا تفسیرش را

بیان کنم معلم گفت بیان کن پس حضرت عیسی علیه السّلام فرمودند که: الف: الاء و نعمای الهی است، و باء:

بهجت و حسن ذاتی الهی است، و جیم: جمال و صفات کمالیه الهی است. و دال: دین الهی است. هوز: هاء هول جهنم است، واو: ویل است از جهه اهل دوزخ، زاء: زفیر و فریاد اهل جهنم است، حطی: انداختن گناهانست از توبه کاران، کلمن: کلام الهی است که مبدل نمی شود، سعفص: جزاست که هر چه می کنی همان را جزا می دهند از خیر و شر، قرشت: خلایق را می میراند و حشر می فرماید در قیامت معلّم به مریم گفت که دست پسر ترا بگیر و به بر که احتیاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۴

به معلم ندارد و چنین بود حکایت حضرت صاحب الامر بلکه جمیع ائمه صلوات الله علیهم در حال صغر.

و در حدیث معتبر از بهترین جوانان اهل بهشت جمیعا حضرت امام حسین صلوات الله علیه منقول است که یهودی به نزد حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاضر بودند یهودی پرسید که چه فایده است در حروف هجا؟ پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که یا علی جواب او را بده و حضرت دعا فرمود که خداوندا علی را توفیق کرامت فرما که جواب دهد و درست جواب دهد، پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر حرفی از حروف هجا اسمی است از اسماء حق سبحانه و تعالی پس الف الله لا اله الا هو الحی القيوم ۲: ۲۵۵ است یعنی خداوند عالمیان

خداوندی است که بغیر از او خداوندی نیست، زنده ایست که همیشه بوده است و هست و خواهد بود، قیومی است که واجب الوجود بالذاتست و قوام و وجود و ثبات خلایق به اوست.

اما باء: یعنی باقیست بعد از فنای خلایق و أما تاء: پس توّاب است یعنی توفیق دهنده توبه و قبول کننده توبه تائبان است. و اما ثاء: پس ثابت است و قایم بذات خود و ثابت دارنده مؤمنان است بقول ثابت ایمان در حیات و ممات ایشان.

و اما جیم: یعنی جل ثناؤه یعنی ثنای او از آن اعظم است که خلق توانند گفت، و تقدست اسماؤه، و اسماء او از آن اقدس است که کسی به کنه او تواند رسید، یا شباهتی باشد اسامی او را با اسامی مخلوقات هر چند بحسب لفظ بر غیر او اطلاق کنند.

و اما حاء: پس اشاره است به حقیقت و ثبات و دوام الهی و اشاره است باسم حیّ که زنده است بذات و باسم حلیم که بردبار است از بندگان و زود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۵

ایشان را نمی گیرد بر گناهان ایشان.

و اما خاء: پس عالم است به آن چه بندگان می کنند آن را.

و اما دال: پس دیان دین است: یعنی دین حقرا او قرار داده است، یا ثواب دهنده است نیکوکاران متدین را، یا جزا دهنده است بندگان را بر خیر و شر ایشان.

و اما ذال: پس اشاره است به ذو الجلال و الاکرام یعنی او راست جلال و عظمت و از اوست اکرام و انعام نه از غیر او و جمعی گفته اند که جلال صفات تنزیهیه و سلویه است و اکرام صفات ثبوتیه ذاتیه که

عین ذاتست.

و اما راء: پس رءوف و مهربانست با بندگان. و اما زای: فزین المعبودین است یعنی کسانی را که بندگی می کنند ایشان را نیست نسبتی بجناب اقدس او و نسبتی نیست او را به ایشان من حیث الذات و الصِّفات الجمالیه و الجلالیه، یا آن که چیزهائی را که می پرستند به گمان باطل آن که خداست می پرستند و اگر نه چه احتمال داشت که کسی غیر حق سبحانه و تعالی را پرستد هر چند در آن پرستیدن کافرند چون بزرگی خدا را ندانسته اند.

و اما سین: پس اشاره است به آن که سمیع است و بصیر، عالم است به آن چه بندگان می گویند و دانا است به آن که می کند، یا سمیع است و اجابت کننده دعوات داعیانست و بصیر است که اگر نخوانند او را و نطلبند باز بحسب استعدادات و قابلیتات و استحقاقات هر چه باید می دهد.

و اما شین: پس شاکر است بندگان مؤمن خود را به آن که ثوابهای عظیم می دهد یا ایشان را در ملأ اعلیٰ به خوبی یاد می کند یا جزای شکر شاکران را به ایشان بر وجه اتم و اکمل کرامت می فرماید.

و اما صاد: پس صادقست در وعدهائی که به مطیعان کرده است و فوق آن را می دهد و وعیدی که به کافران کرده است از عذاب ابدی خلاف آن نخواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۶

فرمود.

و اما ضاد: پس اشاره است بضارّ نافع یعنی ضررهایی که بخلق می رساند همه نفع است یا ضرر و نفع می رساند بحسب حکمت و مصلحت.

و اما طاء: پس عبارتست از طاهر مطهر یعنی پاکست از هر چه لایق ذات مقدس او نیست و پاک کننده

مؤمنان است از صفات رذیله و اعمال قبیحه به توبه و تفضل و پاک کننده کافرانست از لوث شرک و کفر به توفیق ایمان و اسلام.

و اما طاء: پس ظاهر مظهر است یعنی وجود او ظاهر است به آیات غیر متناهی و هر ذره از ذرات وجود را دلیل هستی و علم و قدرت و حیات و ارادت و رحمت وجود و کرم خود گردانیده است و ظاهر گردانیده است اشیاء را و از کتم عدم به دایره وجود در آورده است تا دلالت کنند بر وجود او و صفات او یا تسبیح و تحمید و عبادت او کنند چنانکه فرموده است که وَ إِنَّ مِنْ شَیْءٍ إِلَّا یُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَکِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِیحَهُمْ «۱» یعنی نیست چیزی مگر آن که به تسبیح و تحمید الهی مشغول است و لیکن شما نمی فهمید ایشان را.

و اما عین: یعنی عالم است به افعال و احوال بندگانش.

و اما غین: پس او غیاث و فریادرس محتاجان و بی چاره گانست از همه خلایق و هر که استغاثه کند به درگاه او خواه مؤمن و خواه کافر به فریاد ایشان می رسد.

و اما فاء: پس فالق و شکافنده دانه ها و تخمه‌هاست که از آنها می رویانند نباتات و اشجار را.

و اما قاف: پس قادر است بر همه ممکنات و همه خلایق.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۷

و اما کاف: پس کافی و کفایت کننده مهمات خلایق است و او را کفوی و نظیری نیست و او را پدر و فرزند نیست چنانکه نصاری می گویند.

و اما لام: پس لطیف است و لطفها و شفقتهای او بر بندگان عظیم است، یا قدرت و علم او احاطه نموده

است ایشان را.

و اما میم: پس مالک الملک است و هر کرا می خواهد پادشاه می گرداند و از هر که می خواهد باز می گیرد.

و اما نون: پس نور و روشن کننده آسمانهاست به کواکب از نور عرش یا همه را بنور وجود منور گردانیده از عرش عظمت و جلال یا هدایت کننده اهل آسمانهاست بنور معرفت که اکتساب نمودند از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین که عرش اعظم الهی اند صلوات الله علیهم.

و اما واو: پس واحدیست که به هیچ گونه تعدد و تکثر در ذات و صفات او نیست و صفات او عین ذات اوست، و محلّ حوادث نیست که خوشحال شود یا آزرده یا حرکت داشته باشد یا سکون زیرا که اینها از صفات جسمانیات است پس هر جا واقع شده است رضا و غضب عبارتست از ثواب و عقاب، و صمدیست واجب الوجود که همه ممکنات روی احتیاج بسوی او دارند.

و اما ها: پس او هدایت کننده خلایق است به فرستادن پیغمبران و کتابها و توفیقات و تأییدات.

و اما لام ألف: پس اشاره است به لا اله الا الله وحده لا شریک له، یعنی نیست خداوند بجز الله تعالی و حال آن که یگانه است در ذات و صفات و او را در این معنی شریکی نیست و این کلمه ایست که هر که آن را از روی اخلاص بگوید بهشت او را واجب شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی نگاه دارد.

و اما یا: پس اشاره است بانکه دست قدرت و نعمت الهی مبسوط است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۸

بر خلایق پس چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تمام

فرمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی آن چه گفتی حق سبحانه و تعالی بان راضی بود و قول اوست، پس یهودی مسلمان شد و در حدیث کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وارد شده است، که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید تا خلاق تواند کتابت کردن و ما فی الضمیر خود را از علوم و حقایق در آن درج کردن حروف معجم بود، و از آباء بزرگوار خود بمن رسیده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که الف: الاء الهی است، و باء: بهجت الهی است، و تاء: تمام شدن امامت است به قائم آل محمد صلوات الله علیهم، و ثاء:

ثواب مؤمنان است بر اعمال صالحه ایشان. و جیم: جمال و جلال الهی است، و حاء: حلم الهی است از گناه کاران. و خاء: خممول و بی اعتباری گناه کارانست نزد حق سبحانه و تعالی، و دال: دین الهی است، و ذال: از ذو الجلال است، و راء: از رءوف رحیم است. و زاء: از زلزله های قیامت است، و سین: سنای الهی است، و شین: عبارت است شاء الله ما شاء و اراد یعنی حق سبحانه و تعالی آفرید هر چه را خواست و اراده نمود شما نمی توانید بر خلاف مشیت الهی کاری کردن، و صاد: از صدق وعده الهی است در آن که مؤمنان را بر صراط بگذرانند چون برق جهنده و نگاه داشتن ظالمانست در صراط بواسطه عقوبت، و ضاد:

ضلال و گمراهی مخالفان محمد و آل محمد است صلوات الله علیهم و لعنه الله علی اعدائهم و مخالفیهم،

و طاء: طوبی است از جهه مؤمنان و بازگشت خویست ایشان را، و ظاء: ظن خوب مؤمنان است بحق سبحانه و تعالی و ظن بد کافران است بحق جل و علا، و عین: از عالم است، و غین: از غنی است، و فاء:

فوح و رایحه بد جهنم است.

و قاف: قرآنست که بر حق سبحانه و تعالی است که جمع کند و حفظ کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۳۹

آن را از جهه خلاق، و کاف: از کافی است، و لام: از لغو کفرانست، در دروغهایی که بر حق سبحانه و تعالی بسته اند یعنی باطل است و بقائی ندارد. و میم: ملک الهی است روزی که پادشاهی جز او نباشد و فرماید حق سبحانه و تعالی که امروز پادشاهی از کیست پس ارواح پیغمبران و ائمه هدی گویند که پادشاهی از یگانه قهاریست که همه را میرانید پس حق سبحانه و تعالی فرماید که امروز همه را حشر خواهم نمود و جزا خواهم داد هر نفسی را به آن چه کرده است از خیر و شر و کسی را ظلم نخواهند کرد چون حساب کننده خداوند است و به زودی حساب خلاق خواهد کرد و با هر یک سخن گوید چنانکه آن کسرا خیال این باشد که همین با او سخن می کند و بس.

و نون: نوال و عطای الهی است با مؤمنان، و نکال و عذاب الهی است با کافران. و واو: ویل است مرعاصیان را، و هاء: هوان و خواری ایشان است.

و لام الف: لا اله الا الله است که کلمه اخلاص است، و هر که این کلمه را از روی اخلاص بگوید بهشت او را

واجب شود، و یاء: ید و دست قدرت و نعمت الهی است که عالمیان را فرا گرفته است و منزّه است از آن که جسم باشد.

پس حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی این قرآن را باین نحو حروفی فرستاد که متداولست بر زبان عرب و فرمود که اگر جمع شوند آدمیان و جنیان همه و خواهند که قرآنی مثل این قرآن بیاورند نمی توانند آورد و اگر چه همه هم را مدد نمایند، و همین آیه از معجزات قرآنست که حق سبحانه و تعالی خبر داد که نمی توانند و نتوانستند با آن که حکمای فصیح زبان کافر بودند و در مقام رد اسلام بودند و نتوانستند که یک سوره بیاورند: و آن که در این اخبار مذکوره بحسب ظاهر مخالفتی هست در واقع مخالفت نیست زیرا که می تواند بود که هر حرفی اشاره به چند اسم بوده باشد، و در هر حدیثی نیز اشاره به اسمی کرده باشند و چون معانی حروف علمی است عظیم و جمعی کثیر کتابها در آن تصنیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۰

کرده اند خواستم که مستمسک به آن نصوص اهل البیت باشد با آن که بنای قرآن و دعوات و احادیث بر اینهاست و بر عالمیان ظاهر شود که الفبای علوم اهل البیت است. پس قیاس بدان دارد که باقی علوم ایشان را و در آن چه مذکور شد بر سبیل اختصار علوم و حقایق بسیار مندرج است بیان نکردم تا موجب ملال نشود و بر سبیل اجمال اشاره به بعضی از آنها شد که جمعی که اهلیت دارند بفهمند و به علوم دیگر برسند چنانکه این راه گشوده شد در تفسیر

من عرف نفسه.

دیگر هم چنانکه افتتاح کتب به بسمله مطلوبست چنانکه گذشت، هم چنان مطلوبست که در هر کاری سیما در تألیف و تصنیف کتب افتتاح بحمد الهی نمایند، چنانکه مفتاح کتب الهی بعد از بسمله حمد له است گویا بندگان را تعلیم می فرماید که در افتتاح جمیع کارها بعد از بسمله حمد الهی به جا آورید تا آن مبارک باشد و به اتمام خواهد رسید و هم چنین حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در خطب افتتاح بحمد الهی می نمودند چنانکه در خطب متواتره منقولست با آن که در بسیار حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده است که محبوب ترین اعمال حمد الهی است.

و در حدیث مشهور از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که هر امری که اعتنائی بشأن او باشد و افتتاح آن بحمد الهی ننمایند آن امر عاقبت ندارد و به اتمام نمی رسد

[خطبه المؤلف]

بنا بر این مصنف گفت که:

(اللهم انی احمدک و اشکرک) یعنی خداوندا تو را حمد می کنم و تو را شکر می کنم اصل اللهم یا الله است حرف لام را حذف نموده اند و میم را به عوض آن آورده و اختیار این اسم از آن جهت است که الله اعظم اسمای الهی است و اگر بعنوان ندا او را یاد کنند بهتر است سیما هر گاه ندا به منزله جزو کلمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۱

شده و الله انسب است به دعاها به اعتبار جامعیتی که او را هست چون اسم ذاتی است که مستجمع جمیع کمالاتست پس اگر آن را به واسطه طلب رزق بخوانند بمنزله یا رازق

است. و اگر بواسطه مغفرت بخوانند بمنزله یا غفور است، و اگر بواسطه دفع دشمن بخوانند بمنزله یا منتقم است. و از این است که جمعی از این جهت آن را اسم اعظم الهی می دانند پس دعا کردن بان اولی است، و مناسبت دعا در این مقام استعانت است بجناب اقدس احدیت الهی در حمد و شکر و غیر از آن چه بعد از این مذکور خواهد شد، و حمد ثنائی است به زبان بر صفات کمال اختیاری، و شکر کاریست به ازاء نعمت که دلالت می کند بر تعظیم منعم آن که به زبان باشد یا بدل باشد یا به اعضا و جوارح باشد، پس جمیع اعتقادات و عبادات شکر می تواند بود، پس اگر آنها را بواسطه شکر نعمتها به جا آری صحیح است بنا بر مذهب جمعی از علماء، و احوط آنست که از جهت محض فرموده الهی به جا آورند، و شکر کامل آنست که بنده جمیع نعمتهای و داده های الهی را صرف نماید در آن چه از جهت آن داده است، و تفصیل آن در باب حقوق خواهد آمد **إِن شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى**.

و در حدیث صحیح از حضرت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السّلام منقولست که هر گاه حق سبحانه و تعالی انعام فرماید نعمتی بر بنده خواه اندک و خواه، بسیار و آن بنده بگوید الحمد لله رب العالمین شکر آن نعمت کرده است.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت وارد شده است که هر گاه حق سبحانه و تعالی نعمتی را بر بنده انعام فرماید، و بنده بدل بداند که انعام از جانب حق سبحانه است و حمد الهی

را بر زبان جاری سازد هنوز کلام او تمام نشده باشد که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به فرشتگان سموات که روزی او را زیاد کند.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت منقولست که شکر هر نعمتی هر چند آن نعمت عظیم باشد آنست که حق سبحانه و تعالی را به آن حمد نماید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۲

و از آن حضرت منقولست همین که بدانند که آن نعمت از حق سبحانه و تعالی به او رسیده است شکر آن نعمت کرده است، و فرمودند: که شکر نعمتهای الهی [اجتناب از محرّمات است و تمامی شکر] باین است که بنده باید بگوید الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، و آیات و اخبار در امر بحمد و شکر و فضایل آن بسیار است، و معنی الحمد لله آن است که جمیع حمد و ثناها مخصوص حق تعالی است چون جمیع کمالات مخصوص اوست. و اگر بندگان را کمالی باشد از حیثیت علم یا عمل آن نیز به عطا و توفیق حضرت اله است، و بهترین شکرها اعتراف به عجز از ادای حمد و شکر است، چنانکه سید حامدان فرمود که خداوندا من احصا نمی توانم کرد ثنای ترا و تو چنانی که خود ثنای خود کرده ای.

حدیث معتبر از امام جعفر صادق علیه السلام وارد شده است که خداوند عالمیان وحی نمود به حضرت موسی: که یا موسی نعمتهای مرا شکر کن چنانکه شکر من است. حضرت موسی گفت: الهی چگونه من حق شکر تو را به جا آورم که شکر هم از نعمتهای تست آن نیز محتاج به شکر دیگر است و شکر دیگر، پس خطاب رسید که

یا موسی چون دانستی عاجزی از شکر من حق شکر مرا به جا آوردی.

و منقولست که این خطاب به حضرت داود علیه السلام شد، داود گفت الهی چگونه حق شکر تو را به جا آورم حال آن که اعضاء و جوارحی که به آن شکر می کنم از نعمتهای تست و شکر آن را می باید کرد و هم چنین شکر شکر را الی غیر النهایه، خطاب رب العزه رسید به این شکر راضی شدم. پس محتمل که أشکرک شکرک باشد مثل الشکر لله و یا این معنی داشته باشد که شکر تو می کنم، با آن که می دانم که شکر نعمتهای حق تعالی را بر خود، و یا می دانم که شکر تو به جا نمی توانم آورد، و این را تو شکر نامیده و وجه آن که به جمله فعلیه ادا کرده است اینست که دلالت بر تجدد او دارد، و گویا می گوید که چون کمالات تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۳

غیر متناهی است و هم چنین نعمتهای تو، آنا فآنا حمد و شکر تو به جا می آورم اگر چه تاسی به قرآن و خطب نموده بلفظ خود بگوید الحمد لله انبب بود این دلالت بر دوام با عموم الف و لام و اشعاری بر عجز داشت که حمد او را به او گذاشته بود و نعم ما قال الشاعر:

آنجا که کمال کبریای تو بود عالم نمی از بحر عطای تو بود

ما را چه حد حمد و ثنای تو بود هم حمد و ثنای تو سزای تو بود

(و أومن بک) یعنی اعتقاد به وحدانیت تو دارم و اظهار ایمان خود بامر تو می کنم یا در ازدیاد ایمان به عبادت

و طاعت تو می کوشم. و این عبارت در خطب منقوله هست بنا بر این این را ذکر نمود، در اکثر خطب بلفظ جمع است بعنوان:
نؤمن بک.

و هم چنین عبارات ما بعد و جمع بهتر است از جبهه آن که ایمان و توکل و عبادت خود را با دیگران منضم می سازد تا شاید مقبول شود. و وجه افراد می تواند بود که این باشد که افعال من قابل آن نیست که با افعال دیگران منضم سازم مبادا به تشأم من از آنها نیز مردود گردد.

و ایمان در لغت بمعنی تصدیق است یعنی باور داشتن و در اصطلاح عبارتست از تصدیق بوجود حق سبحانه و تعالی و تصدیق به وحدانیت او و تصدیق به صفات ثبوتیه و سلبيه، و تصدیق به نبوت سید المرسلین و هر چه او آورده است و از جناب الهی بخلق رسانیده است، و از آن جمله است تصدیق به امامت ائمه اثنی عشر صلوات الله علیهم، و سایر اعتقاداتی که گذشت در فایده دوازدهم، و شک نیست که این اعتقادات در کار است، و در جزویت اعمال فعلیه و ترکیه خلافت.

اخبار متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است: که ایمان اقرار است به زبان، و اعتقاد است به جنان و عمل است به ارکان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۴

امثال این خبر. و بسیاری از آیات نیز بر این معنی دلالت ظاهری دارد، و لیکن اکثر متکلمین علما همه را تأویل نموده اند به آن که ایمان کامل آنست که بنده مطلقاً مخالفت الهی نکند، و فایده در این ظاهر می شود که فاسقی را که اعتقاداتش صحیح باشد جایز

است او را مؤمن گفتن یا نه؟ و حق این است که ایمان مشترک لفظی است بر همه اطلاق می کند، و گاهی مؤمن می گویند و مطلق اثنی عشری می خواهند، و گاه مؤمن می گویند و کسی را می خواهند که مرتکب کبایر نشود، و گاه مؤمن می گویند و کسی را می خواهند که صغیره و کبیره نکند، و گاهست اطلاق می کند بر کسی که اقرار ظاهری از او صادر شود حتی بر منافقانی که بظاهر مسلمان باشند و اگر چه در واقع کافر باشند و این اطلاقات در قرآن مجید و اخبار بسیار واقع شده است.

(و اتوکل علیک) یعنی توکل می کنم بر تو، و در جمیع امور اعتماد بر تو دارم، و کارهای خود را به تو می گذارم که بفضل خود همه را کفایت نمائی یا آن که در اعمال توفیقم روزی کنی، که آن چه خوب باشد به جا آورم و آن چه بد باشد ترک نمایم، و در امر معاش آن چه مرا ضرور است برسانی، و نگذاری که دشمنان بر من مسلط شوند و فی الحقیقه بامر حق سبحانه و تعالی همه را به او می گذاریم چون امر به توکل فرموده است در آیات بسیار و اخبار بی شمار از آن جمله حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ «۱» یعنی باید که مؤمنان توکل بر خداوند کنند. دیگر فرموده است که اگر ایمان دارید توکل بر خداوند کنید، و فرموده است که هر که توکل بر حق سبحانه و تعالی کند پس خدا او را بس است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

است که اول مراتب کمال اسلام است، بعد از آن ایمان است، بعد از آن تقوی است، بعد از آن یقین است، و یقین بسیار کمیابست. راوی پرسید که یقین کدام است؟ حضرت فرمود که توکل بر حق سبحانه و تعالی است، و تسلیم و گردن نهادنست فرمانهای الهی را، و راضی بودنست به قضاهای الهی، و تفویض جمیع امور است بحق سبحانه و تعالی، و ظاهر آنست که تفویض آنست که یقین در نهایت کمال بوده باشد چنانکه مؤمن آل فرعون در وقتی که گریخت از فرعون گفت: تفویض می نمایم کار خود را به خدا، پس حق سبحانه و تعالی او را از شر فرعون و لشکر او حفظ نمود و بحسب ظاهر توکل است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در سفری بودند، جماعتی از سواران به آن حضرت رسیدند و سلام کردند حضرت فرمودند که شما کیستید؟

همه گفتند: مؤمنانیم یا رسول الله حضرت فرمود که حقیقت ایمان شما چیست و چه دلیل بر آن دارید؟ گفتند: دلیلش آن که رضا داده ایم به قضای الهی، و گردن نهاده ایم امر الهی را، و تفویض امور خود به او کرده ایم. پس حضرت فرمود که این جماعت عالمنند و حکیمند، و نزدیکست رتبه ایشان به رتبه پیغمبران، اگر در این معنی صادقید پس بنا مکنید آن چه را در آن ساکن نخواهید شد، و جمع نکنید آن چه را نخواهید خورد، و بترسید از خداوندی که بازگشت شما بسوی او خواهد بود.

و در حدیث کالصحیح از امام موسی کاظم

علیه السّلام منقولست در تفسیر توکل که مراتب توکل بسیار است، یک مرتبه آنست که در جمیع چیزها توکل بر او کنی، و هر چه بر سر تو آورد از بلا و محنت راضی باشی، و بدانی که هر چه خیرتست بر سر تو می آورد، و بدانی که حکم حکم اوست پس توکل بر او کنی، و تفویض امور خود به او کنی و به او واگذاری، و در همه امور اعتماد بغیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۶

او نکنی.

و دیگر منقولست به اسانید متکثره معتبره از حضرت امام جعفر صادق علیه السّلام که حق سبحانه و تعالی در بعضی از کتب منزله فرموده است که بحق عزت و جلال، و بزرگواری و بلند مرتبگی که بر عرش عظمت دارم قسمت می خورم که هر بنده که امید از غیر من داشته باشد قطع نمایم امید او را، و او را به مراد خود نرسانم، و او را خوار گردانم نزد عالمیان، و از قرب خود او را دور سازم، و او را بدرد هجران خویش مبتلا سازم، آیا این بنده در دفع و رفع شداید و سختیها امید از غیر من دارد؟ و حال آن که سختیها و رفع آن بید قدرت منست، آیا این بنده امید منافع از غیر من دارد و فکر دری غیر در من می کند؟ و حال آن که کلید همه ابواب بدست منست، و درگاه رحمت من باز است از جهت داعیان من، کرا مصیبتی روی داد و به درگاه من آمد که من رفع مصیبت او نکردم؟ و کدامین بنده کار بزرگی داشت و به درگاه من آمد که کار او

را نساختم، اگر تأخیری در رسیدن ایشان به مطلوب شود عین مصلحت ایشانست، و مطلوب ایشان را از برای ایشان حفظ نمودم که در وقت بهتر به ایشان رسانم، چرا بحفظ من راضی نیستند، و من آسمانها را پر کرده ام از فرشتگانی که ملال ندارند از تسیح و تقدیس من، و ایشان را امر کرده ام که در به روی بندگان من نبندند، و دعاهای ایشان را عرض نموده مستجاب کنم، چرا اعتماد به گفته من نمی کنند؟ آیا نمی دانند که بلایی را که من فرستم کسی نمی تواند آن را دفع نمودن غیر من یا باذن من چرا بنده من غافل است از من نمی بیند که من به او نطلبیده احسانها کرده ام، الحال که از او باز گرفته ام از دیگری سؤال می کند، هر گاه من نطلبیده دهم اگر بطلبند نخواهم داد؟ آیا بنده مرا بخیل می داند؟ آیا هر جود و کرمی از من نیست؟ آیا عفو و رحمت بدست من نیست؟ آیا هر مرادی از من بر نمی آید؟ و اگر برآورم که می تواند قطع کرد غیر من؟ آیا آرزومندان نمی ترسند از من که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۷

آرزو از غیر من می کنند؟ پس اگر همه اهل آسمانها، و اهل زمین آرزوهای خود را عرض نمایند و من هر یک را بدهم، آن چه همه آرزو کرده اند از ملک من بقدر عضو ذره کم نمی گردد، و چگونه کم شود ملکی که من خداوند آن باشم بدا حال جمعی که از رحمت من ناامید می شوند، و بدا حال کسانی که عصیان من می کنند و ملاحظه نمی نمایند که من مطلعم بر افعال ایشان. و امثال این اخبار بسیار است پس بر

بنده لازم است که جمیع امور خود را به خداوند گذارد، و بر آن چه حق سبحانه و تعالی بر سر او آورد راضی و خوشنود باشد، و بداند که حق سبحانه و تعالی عالم است، و بی نیاز است، و کریم و رحیم است پس هر چه می کند عین حکمت و مصلحت وجود است.

و در حدیث قدسی صحیح وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، که حق سبحانه و تعالی می فرماید: که جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در توانگری و فراخی روزی و تندرستی است، ایشان را توانگر می گردانم، و روزی ایشان را فراخ می سازم، و بدنهای ایشان را صحیح می دارم تا دین ایشان صحیح باشد به طاعت و عبادت و تصدقات و خیرات و مبرات که از ایشان بفعل آید، و جمعی از بندگان من هستند که مصلحت دین ایشان در فقر و فاقه و بیماریست، امتحان و ابتلاء می فرمایم ایشان را به فقر و مسکنت و بیماری تا دین ایشان صحیح شود به سبب صبر و رضا به قضا، و تضرع و زاری. و من اعلم و داناترم به آن چه صلاح حال بندگان مؤمن در آنست.

و بسا باشد که جمعی از مؤمنان سعیها نمایند در بندگی من، و شبها از بسترهای خواب لذیذ خود بیرون آیند و به عبادت من مشغول شوند و تعبها کشند در بندگی من، و من یک شب و دو شب نگذارم که بیدار شوند، و ایشان را بخواب برم تا صبح از جبهه شفقت بر ایشان، که مبادا برخیزند و به عجب مبتلا شوند، و چون صبح بیدار

شوند و با خود در جنگ و جدل باشند که عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۸

شب از ایشان فوت شده، و اگر می گذاشتم که به عبادت برمی خواستند، هر آینه به عجب مبتلا می شدند، و فریفته اعمال خود می شدند، و به سبب آن هلاک می شدند به آن که از خود راضی می شدند، و گمانشان این بود که از همه عبادت کنندگان در گذشته اند، و از تقصیر بیرون آمده اند، و در این صورت از من دور افتاده بودند، و گمانشان این بود که بمن و رحمت من نزدیک شده اند.

زنهار که اعتماد نکنند عابدان بر اعمالی که از جهه ثواب من می کنند که اگر مدّت عمر در عبادت و بندگی من باشند، با تعب بی شمار و مجاهدت بسیار، هر آینه آن چه شرط بندگی منست به جا نیاورده اند در آن چه می طلبند از کرامتهای من، و نعیم جنات من، و مراتب عالیّه که از جهه ایشان مقرر ساخته ام، و عبادت ایشان باعث این نعمتها نمی شود، بلکه می باید که اعتماد ایشان بر رحمت غیر متناهی من باشد، و فرح ایشان از فضل من باشد، و اطمینان قلوب ایشان بحسن ظن بر من باشد نه بر عملشان که در این صورت رحمت من ایشان را فرا می گیرد، و رحمت من ایشان را می رساند به رضای من، و عفو من خلعت مغفرت بر ایشان می پوشاند، به درستی که منم خداوند رحمن و رحیم و من به رحمتی مسمایم.

(واقّر بذنّبی إلیک) یعنی اقرار می کنم به گناهان خود نزد تو که خداوندی، و ذکر اقرار به گناهان بعد از ذکر توکل بنا بر تأسی و متابعت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین است

صلوات الله عليهم که در اکثر خطب فرموده اند، و چون خطب را مقدمه مطالب می ساخته اند که از جناب اقدس الهی لفظا یا معنی طلب می نموده اند خیریت عاقبت آن مطلب را، مناسب است که توکل بر خداوند نمایند تا هر چه خیر باشد چنان کند، و اعتراف به گناهان نمایند که ما قابلیت استجاب دعا نداریم به سبب گناهان بسیاری که از ما صادر شده است، قطع نظر از آن که اقرار به گناهان سبب مغفرت و استجاب دعوات و برآمدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۴۹

حاجاتست.

چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که چون مطلبی داشته باشی اول حمد و ثنای الهی به جا آور، و صلوات بر محمد و آل او بفرست، و بعد از آن اعتراف به گناهان خود بکن، و بعد از آن حاجت خود را بطلب، و اگر حاجت نطلبند اینها طلب حاجتست، و چون در افتتاح به تصانیف مطلوب اختتام آنست هر چند طلب نمایند خطبه مشتمله بر اینها سبب اختتام آنست. و مصنف را سهوی واقع شده است که صلوات که اهم مطالب است در خطبه ذکر نکرده است، و ممکن است که از نساخ سهو شده باشد، و هم چنین شهادتین، و لیکن اشعاری به آن نموده است که: (و اشهدک انی مقرّ بوحدائیتک) یعنی ترا گواه می گیرم بر خود که اقرار می کنم به وحدانیت تو، و اقرار به وحدانیت مفاد کلمه اولی از شهادتین است، و کلمه اولی بدون ثانیه تمام نیست پس اشاره بهر دو در ضمن این اقرار نموده است، و وحدانیت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را

واحد من جميع الوجوه داند در ذات و صفات، بانکه صفات ذاتیه الهی را عین ذات داند، و ذات الهی را عین وجودش داند، و وجودش را عین وجود وجود داند.

چنانکه در اخبار متواتره از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است و منقول است که روزی در جنگ جمل اعرابی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که آیا می گویی که الله تعالی واحد است؟

اصحاب حضرت همه رو به اعرابی کردند که اینجا چه وقت این سؤال است و همه گرفتار جنگند و حضرت پریشان خاطر است. حضرت فرمود که بگذارید او را که هر چه خواهد سؤال کند که مطلب اعرابی همین مطلوب است که ما از این قوم داریم، و غرض ما از این جنگ آنست که ایشان را به وحدانیت الهی باز گردانیم چون خروج بر امام زمان شرکست، پس حضرت فرمودند که ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۰

اعرابی واحد چهار معنی دارد، دو معنی را اطلاق نمی توان کرد بر جناب اقدس الهی، و دو را می توان کرد و اما آن چه را اطلاق بر آن حضرت جایز نیست:

اول آنست که بمعنی واحد عددی باشد، زیرا که چیزی را که ثانی نباشد واحد نمی گویند نمی بینی که کافر می شوند جمعی که می گویند: ان الله ثالث ثلثه. یعنی خداوند عالمیان سیمین سه خداست، و آن جماعت نصاری اند که قایلند به خدا، و عیسی، و مریم و این عبارت را معانی بسیار گفته اند به آن که واحد در اعداد بمعنی یکمست، و احد بمعنی یکیست، و یکم را در جائی اطلاق می کنند که دویم داشته باشد، و چون حق

سبحانه و تعالی را نظیری نیست که او یکمش باشد واحد باین معنی بر او اطلاق نمودن جایز نباشد.

یا آن که واحدی که بر جناب اقدس الهی اطلاق نمودن جایز است واحد من جمیع الوجوه است، و این معنی در غیر جناب او نیست، و مخصوص ذات اقدس اوست پس این وحدت در شما نمی آید. یا آن که واحدی را تصور می توان کرد، و جناب اقدس او را به هیچ وجه تصوّر نمی توان کرد. یا آن که واحدی که بر جناب اقدس اطلاق می نمایند با کثرت منافات ندارد بخلاف غیر او، زیرا که واجب الوجود است، و وجود است، و علم است، و قدرت است، و حیات است، و سمع است، و بصر است، و ادراک است، وجود است و همه یک ذات است و یک معنی است بخلاف غیر او. یا چون وحدت او نیز عین ذات اوست و چنانکه ذات او معلوم و مدرک احدی نیست وحدت او نیز مدرک احدی نیست و نعم ما قال الحکیم الغزنوی.

احد است و شمار از و معزول صمد است و نیاز از او مخذول

آن احد نی که عقل داند و فهم و آن صمدنی که حس شناسد و وهم

نمی بینی که همین که تصور وحدت الهی می کنی واهمه خدائی را می سازد در جهتی از جهت تو قرار می دهد، و چگونه خدای ساخته و هم خدا باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۱

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم در روایات متواتره وارد شده است که هر چه را که تصوّر نمایید به وهمهای خود که نهایت دقت بکنید در تنزیه او، او

مخلوقی است مثل شما بلکه ساخته شماست، و حق سبحانه و تعالی از آن منزّه است که مثل شما باشد، یا ساخته شما باشد. و دیگر معانی دقیقه ذکر کرده اند که عقل به آن نمی رسد، و نمی توان به آن رسیدن الا بنور کشف بعد از ریاضات و مجاهدات بسیار.

دویم از معانی که اطلاق آن بر حق سبحانه و تعالی روا نیست که وحدت او را وحدت نوعی دانند، چنانکه گویند که او یکی است از مردمان یعنی یک نوع است از جنسی، این نیز بر حق سبحانه و تعالی جایز نیست زیرا که تشبیه است، و ذات مقدس او از آن اعلی است که او را به مخلوقات شباهتی باشد و این کلام را نیز معانی بسیار گفته اند:

یکی آن که به معانی اولی برگردد چون او را مشابَهتی بغیر او نیست نمی توان او را با خلق در شمار آوردن. دیگر آن که مقرر است که نوع ماهیتی است که در تحت ماهیتی دیگر داخل باشد تحقیقا و تقدیرا، و اگر از آن ماهیت سؤال کنند بما هو آن در جواب گفته شود مثلا- انسان حقیقتی دارد که دارد که آن حیوان ناطق است، و این حقیقت در تحت حیوان مطلق که جنس اوست داخل است. و چون پرسند که حقیقت انسان چیست؟ در جواب گفته می شود حیوان ناطق. و چون حق سبحانه و تعالی را با احدی شرکت نیست نه در ذات، و نه در ذاتیات، و نه در صفات هر آینه این وحدت را بر او اطلاق نتوان کرد، زیرا که اگر شرکت باشد پس ناچار است از ممیزی که او را تمیز دهد

از سایر شرکاء، پس مرکب خواهد بود از جنس و فصل، و هر مرکبی محتاجست به اجزاء، و هر محتاجی ممکن است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۲

و هم چنین اگر ماهیت الهی جل شأنه، ماهیتی باشد نوعی که متصور شود بعنوان کلی و اگر چه آن کلی منحصر در فرد باشد به این معنی نیز اطلاق نمی توان کرد، بلکه او را شریک نیست، و محال است شریک او در ذهن و خارج، و داخل نیست در تحت هیچ نوعی و جنسی، و لهذا تعبیر از ذات مقدس او بواجب الوجود وارد نشده است در هیچ آیه و حدیثی، و دور نیست که از این جهت باشد که تا متوهم نشود که کلی است چون در لغت واجب الوجود کلی است.

و اما آن دو معنی واحد که اطلاق می توان نمود بر ذات مقدس او، یکی آنست که یگانه است و او را نظیری نیست چون در ذات و صفات او نظیری نیست، چنانکه می گویند فلان عالم وحید عصر خود است یعنی نظیر و همتا ندارد.

دویم آن که احدی المعنی است یعنی واحد من جمیع الوجودست یعنی منقسم نمی شود نه در وجود، و نه در عقل، و نه در وهم هم چنین است حق سبحانه و تعالی. پس اگر قایل به صفات زاید شوند قایل بهشت خدا شده اند و هم چنین است احوال معتزله که قایلند به عالمیت الهی و قادریت و این معنی را نه موجود می دانند و نه معدوم، و آن چه بر ایشان لازم می آید بدتر است از آن چه بر اشاعره لازم می آید و احادیث بسیار در این باب واقع شده است و مقام

گنجایش بیش از این ندارد اگر چه همه مراد مصنف است چون کتابی عظیم در این باب تصنیف نموده است اگر و چون مصنف اعتقاد به صفات ثبوتیه ندارد ظاهراً از آنها ذکر نکرد و صفات سلویه را ذکر نمود بانکه گفت: (و منزّهک عمّا لا یلیق بذاتک ممّا نسبک الیه من شبّهک و الحد فیک) یعنی ترا پاک و منزّه می دانم از آن چه لایق ذات مقدس تو نیست از چیزهائی که نسبت به تو داده اند کسانی که ترا تشبیه به انسان کرده اند و ملحد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۳

شده اند در واقع آن که از حق عدول نموده اند باطل چون در لغت الحاد بمعنی میل است یا بمعنی مصطلح که انکار خداوندی و دوری تو کرده اند، زیرا قایل شده خدائی که خدا نیست.

بدان که مراد شیخ علیه الرحمه ردّ است بر سنیان که اکثر ایشان حق سبحانه و تعالی را جسم و موجود می دانند مثل حنبله و شافعیه. و در کتاب ملل و نحل که تصنیف شهرستانی است و در شرح مواقف سید شریف، و در بسیاری از کتاب علما از ایشان نقل کرده هفتاد و دو مذهب را، و از هر مذهبی از این هفتاد و دو، کفرها و زندقه ها نقل کرده اند. اگر چه آن چه نسبت به شیعه داده اند در جسمیت بودن خداوند تعالی، و آن چه از کتابهای شیعه در میانست ندیده ایم که کسی از شیعه و العیاذ باللّه باین مذاهب باطله قایل باشد، و آن که نسبت اینها را به بعضی از قدما داده مثل هشام بن الحکم، و هشام بن سالم اگر راست باشد مذهب سابق بر تشیع ایشان بوده

است چنانکه در فهرست کتاب خواهد آمد.

دیگر از مذهب باطله زیادتی صفات الهی است بر ذات الهی که اشاعره و معتزله به آن قایل شده اند، و اشاره به آن شده در مقدمه مجملا می آید. و حق سبحانه و تعالی به هیچ وجه شبیه به مخلوق ندانند، نه در ذات و نه در صفات، بلکه نه در افعال. و احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده است که اقل معرفت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی به هیچ وجه شبیه به مخلوق ندانند، نه در ذات و نه در صفات، بلکه نه در افعال. و احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نقل شده است که اقل معرفت الهی آنست که حق سبحانه و تعالی را منزّه دانی از تعطیل، و تشبیه.

تعطیل آنست که منزّه و میرا دانی چرا که عقل تو به او نرسد، یا نگویی که بی کار است. چنانکه جمعی از کما قایلند که حق سبحانه و تعالی عقل اول را آفریده است و بس، و تمام ایشان معتقد نیستند، و بلکه می گویند از خدا به هم رسیده است و قدیم است مثل خدا، بلکه می باید که اعتقاد کنی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که **كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ** یعنی هر روز در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۴

کاریست. یک شمه کارهای الهی آنست که یک قافله از حیوانات را در رحما در می آورد، و یک قافله از انسان را از رحم بیرون می آورد، و یک قافله دیگر را می میراند، ربّ العالمین است که همه را تربیت می فرماید، رزاقی است که همه بر سر خوان بی دریغش نشسته اند

و نعمتهای او را می خورند، آسمانها را او در گردش دارد هر یک را به حرکتی خاص، قاضی الحاجات است که هر که حاجتی به او عرض نماید حاجات آنها را بر می آورد، و یک برگی از درختی نمی افتد و بیان کارهای الهی در کتاب عقل مبین است هر که اندک بصیرتی دارد می داند.

دویم تشبیه است که خداوند عالمیان را نه جسم کثیف، و نه جسم لطیف و دیدنی ندانند، و در مکان و زمان ندانند، و از قبیل اعراض ندانند، و قایل به حلول نشوند چنانکه نصاری می گویند روح خدا در رحم مادر عیسی، و قائل به اتحاد نباشد چنانکه جمعی از نصاری قایلند که خدا با عیسی یکی شد با آن که اصل اتحاد محال است و حلول عرض را از محال است و محتاج است به جسم، و هر محتاجی ممکن است.

و جمیع اینها در اخبار اهل بیت بعنوان متواتره واقع شده است و آن که در آیات و اخبار ائمه علیهم السلام است که ظاهر آنها جسمیت است از آن جهت است که حق سبحانه و تعالی با بندگان به زبان ایشان سخن گفته است، و در میان عرب و عجم و ترک و دیلم هندی متعارفست مجازات، و هر کلامی که مجازی نداشته باشد لطافت ندارد. چنانکه متعارفست که می گویند فلانی خوش دستی دراز کرده است یعنی تسلطی بر مردمان به هم رسانیده است، و دست پادشاه بالای دستهاست یعنی اقتدار او بالای همه است و علی هذا القیاس.

و به اخبار متواتره و آیاتی که در قرآن مجید واقع شده است در اخبار اهل البیت تأویل آن واقع شده است، و

حضرات ائمه معصومین مکرر فرموده اند، و در قرآن حق سبحانه و تعالی خود فرموده است لَيْسَ كَمِثْلِهِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۵

شَيْءٌ»

یعنی هیچ چیز از ممکنات شباهت بحق سبحانه و تعالی ندارد، و باز فرموده است که لا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ «۲» یعنی بصرها یا بصیرتها ادراک او نتوانند نمود، و خود فرموده است وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۶: ۹۱ «۳» یعنی بندگان بزرگی الهی را ادراک نکرده اند و نمی توانند کرد چون حق تعالی شأنه خود نقیض خود بفرماید؟ زیرا که اگر این صفات با صفات شبیه باشد، شبیه اجسام و مخلوقات خود خواهد بود. و إن شاء الله در محل خود با همه تأویلات مذکور خواهد شد.

(و اقول انک عدل فیما قضیت حکیم فیما أمضیت) یعنی می گویم و اعتقاد دارم که تو عادلی در آن چه قضا فرموده، و حکیمی در آن چه امضاء کرده و جاری ساخته. و بر بندگان مسأله ذاتیست که حسن و قبح اشیاء عقلی است یعنی عقل در فهمیدن بعضی از چیزها مستقل است مثل آن که عقل می یابد که حق سبحانه و تعالی عادل است به آن که ظلم بر وی محال است و بظلم ظالمان راضی نیست، زیرا که کسی ظلم می کند که نداند که ظلم بد است، یا احتیاج بظلم کردن داشته باشد و حق سبحانه تعالی عالم است و غنی و بی نیاز. با آن که حق سبحانه و تعالی به کرات و مرات در قرآن مجید یاد فرموده است که من ظلم بر بندگان خود نمی کنم، و بظلم ایشان راضی نیستم، و ظالمان را لعنت فرموده است پس چون تواند بود که افعال بندگان فعل

الهی باشد و همه این ظلمها و فسقها را حق سبحانه و تعالی کند، و باز ایشان را در جهنم عقاب کند.

آخر چه فایده خواهد داشت فرستادن پیغمبران و کتابها با آن که حق سبحانه و تعالی زیاده از هزار جا در قرآن مجید افعال را نسبت به بندگان داده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۶

است، و امر و نهی فرموده است، و بر فعل خیرات ثواب قرار داده است، و بر بدیها عقوبت مقرر فرموده است. و اکثر ستیان بر مذهب اشعری اند و قایلند که همه فعل الهی است و عقل را از میانه برداشته اند و فارغ شده اند.

و اما آن چه در قرآن و اخبار وارد شده است که ظاهر آن جبر است بر سبیل مجاز واقع شده است، و تأویل آن می باید کرد مثل سایر چیزها که همه قایلند بتأویل آنها و هم چنین قضا و قدر و امضاء که در آیات و اخبار بسیار واقع شده است که واجب است ایمان به قضا و قدر و امضاء، و شیخ مصنف اخبار بسیار نقل نموده است در مذهب قدریه و آن که حضرات فرموده اند که قدریه مجوس این امتند، و مراد از قدریه معتزله اند که بنده را مستقل می دانند در اعمال، و توفیق الهی را دخل نمی دهند. و اخبار بسیار در تکفیر اشاعره. نیز واقع شده است و اخبار بسیار واقع شده است که جبر باطل است، و تفویض که اختیار محض است باطل است، و لیکن واسطه میان هر دو حق است به آن که فعل از بنده است و توفیق از حق سبحانه و تعالی. و اخبار بسیار واقع شده است که قضا

و قدر عبارت است از علم الهی در آن چه تعلق به اعمال مکلفان دارد، و هر چه بنده را در آن دخلی نیست مثل تندرستی و بیماری و زندگانی و مردن و امثال اینها به قضای حتمی است و اخبار بسیار وارد شده است که در این باب غور مکنید چون معنی بسیار دقیق است.

و فرق میان قضا و قدر و امضاء آنست که اول حق سبحانه و تعالی قضا می فرماید مرض یا موت را، و ممکن است که به تصدقات و خیرات برطرف شود و به زودی. و اگر نکرد کاری که سبب دفع قضا شود مقدر می شود مرض یا موت و در این صورت بسیار مشکل است اما ممکن است، و اگر دفع نکرد به تصدقات و تضرعات بسیار امضاء می شود و در این مرتبه نادر است که مندفع شود، و لیکن امکان دارد، مثل آن که ابتدای بیماری دفع آن به زودی ممکن است به فصد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۷

امساک و چون فصد و امساک نکردند و بیمار سنگین شد معالجه مشکل می شود، و چون محتضر می شود مشکلتر و در باب شب قدر احادیث خواهد آمد.

و غرض صدوق از این عبارت آن است که ما اعتقاد به عدالت الهی داریم، و ایمان بقضاء و قدر داریم، و به اعتقاد صدوق قضا و قدر عبارتست از علم الهی، و علم الهی علت فعل نمی شود. چنانکه علم منجم به کسوف سبب کسوف نیست بلکه چون کسوف می شد منجم دانست که می شود. و باین معنی در کتب خود تصریح نموده است خصوصاً در کتاب توحید و تأویلات دیگر کرده است قضا و قدر

را، و لیکن از مجموع اخباری که ذکر نموده است ظاهر می شود آن چه مذکور شد، و اگر کسی اعتقاد کند که قضا و قدر حق است، و بنده مجبور نیست، و به او مفوض نیست که هر چه خواهد کند، و لیکن حقیقت آن را نداند، و در آن فکر ننماید کافی است، و بر او حرجی نیست و الله تعالی يعلم.

دیگر از آن چه لازم است به آن اعتقاد داشتن آنست که حق سبحانه و تعالی را حکیم داند، و حکیم در لغت راست گفتار، و درست کردار است، و در اصطلاح آنست که هر چه کند رعایت مصلحتی در آن بفرماید، و کاری را عبث نکند چنانکه فرموده است که أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا «۱» یعنی آیا می پندارید که ما شما را عبث آفریده ایم. دیگر فرموده است که وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ «۲» یعنی نیافریدم جنیان و آدمیان را مگر از جهت آن که مرا بندگی کنند. و امثال این آیات در قرآن مجید بسیار است و در احادیث بسیار نیز وارد شده است این مضامین.

و اشعری را اعتقاد آنست که افعال الهی معلل به غرض نیست و اگر نه لازم می آید که حق سبحانه و تعالی باین افعال کامل شود و قبل از آن ناقص بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۸

باشد. و جواب او اینست که اگر غرض راجع شود بجناب اقدس الهی استکمال لازم می آید و کسی باین قایل نیست. بلکه غرض راجع به بنده می شود و آن نفع بندگان است.

و اخبار متواتره وارد شده است از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم

که حق سبحانه و تعالی نمی کند مگر آن چه اصلح است بحال بندگان او، و کفر است که بندگان اعتراض بر افعال الهی کنند، بلکه اگر بگویند که اگر حق سبحانه و تعالی ما را غنی می کرد بهتر بود، یا اگر فرزند ما را نمی میراند بهتر بود، دغدغه ارتداد می شود مگر آن که قصدشان این باشد که نفع مادر آن بیشتر بود بحسب ظاهر، اگر چه بحسب واقع آن چه حق سبحانه و تعالی کرده است بهتر است، و لیکن اولی و احوط آن است که امثال این عبارت را بر زبان جاری نسازند.

چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حضرات ائمه طاهرین سلام الله علیهم که اگر جمعی خداوند عالمیان را بیگانگی پرستند، و عبادات نماز و روزه و حج را همه به جای آورند، و با این همه خوبیها چیزی را که خدا و رسول کرده باشند بگویند که اگر چنین نمی کردند بهتر بود، و هم چنین اگر این اعتقاد داشته باشند هر چند به زبان نیاورند مشرک و کافر می شوند. نمی بینی که حق سبحانه و تعالی می فرماید: که نه بحق پروردگار تو که ایمان نمی آورند، و در زمره مؤمنان داخل نمی شوند تا ترا حکم نسازند در هر نزاعی که در میان ایشان واقع شود، و تو هر حکمی که کنی ایشان راضی باشند، و اصلاً از حکم و سخن تو دل گیر نشوند، و گردن نهند حکم ترا گردن نهادنی نیکو.

و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه که صبر نمودن و از حق سبحانه و تعالی راضی بودن سر همه عبادتهاست و

هر که در بلاها و تکالیف الهی صبر کند و خشنود باشد از حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۵۹

سبحانه و تعالی در هر چیزی که بر سر او آورد خواه محبوب او باشد یا مکروه، البته حق سبحانه و تعالی خیر او را در آن کند در دنیا و عقبی.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که داناترین مردمان بحق سبحانه و تعالی کسی است که راضی تر باشد بقضاء الهی.

و ایضا در حدیث صحیح از آن حضرت وارد شده است که چون حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه السلام که نزد من هیچ چیز و هیچ کس دوست تر از بنده مؤمن من نیست، و هر چه پیش او می آورم خیر او در آنست، و هر چه از او باز می گیرم خیر او در آنست، پس می باید که صبر کند بر بلاهای من، و شکر کند نعمتهای مرا، و راضی شود به قضاهای من تا من او را در زمره صدیقان داخل گردانم، هر گاه با اینها عمل نموده باشد به آن چه من از او طلب کرده ام و اطاعت نموده باشد امر مرا.

و از آن حضرت بطریق صحیح وارد شده است که تعجب دارم از حال مؤمن که هر چه هست حق سبحانه و تعالی بر سر او می آورد و خیر او در آنست، و اگر او را به مقرض ریزه ریزه کنند خیر او در آنست و اگر پادشاه مشرق و مغرب شود خیر او در آن است.

و از آن حضرت منقولست که هرگز حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چیزی را

که واقع شده بود نمی فرمودند که اگر غیر این می بود بهتر بود و فرمودند که من ضامنم که هر که در خاطر او در نیاید مگر رضا به قضا، هر دعایی که بکند البته مستجاب شود، بلکه اگر دعا نکند نیز حق سبحانه و تعالی آن چه خیر اوست نزد او می آورد. چنانکه در حدیث صحیح از آن حضرت (ص) وارد شده است که هر که رو کند به آن چه محبوب الهی است از عبادت و صبر و رضا و امثال اینها، حق سبحانه و تعالی نیز رو کند به آن چه محبوب اوست در دنیا و عقبی، و هر که پناه بحق سبحانه و تعالی برد حق سبحانه و تعالی او را در پناه خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۰

در آورد و کسی که چنین باشد اگر عالم سرنگون شود به او ضرری نمی رسد. و آیات و اخبار در این باب فوق حد و حصر است.

(لطیف لما شئت): یعنی هر چه اراده می فرمایی نسبت به بندگان خود همه محض لطف است و احسان و فضل نسبت به ایشان. و این معنی انساب است به سابق و لاحق و محتمل است که مراد صدوق این باشد که علماء شیعه لطف را بر حق سبحانه و تعالی واجب می دانند، و آن فعلی است که بندگان را به طاعت نزدیک گرداند، و از معصیت دور سازد، و چون حق سبحانه و تعالی از روی حکمت بندگان را از جهت بندگی آفریده است، پس هر چه ایشان را به بندگی نزدیک سازد لازم است که بفرماید، و الا غرض الهی بفعل نخواهد آمد، و می باید که لطف بحد الجاء

نرسد. چنانکه خود فرموده است که «أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعاً»^۱ یعنی اگر حق سبحانه و تعالی می خواست که به جبر بندگان را هدایت فرماید می توانست جبر نمودن که همه خوب باشند و لیکن حکمتش اقتضا کرده است که باختیار خود هدایت را اختیار نمایند تا مستحق ثواب شوند، چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال بوده باشد و عقلاً قبیح است که تعظیم و اجلال کسی کنند که مستحق آن نباشد.

و همین مضمون از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه وارد شده است. و از جمله الطاف الهی فرستادن پیغمبران و کتابهاست، و لهذا حق سبحانه و تعالی اول حضرت آدم را پیغمبر فرمود، و بعد از آن از نسل او خلق را آفرید، و هیچ زمانی نبود که پیغمبری یا وصی پیغمبری نبوده باشد، و از اینجاست که فرموده است که «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۲ و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله عليهم وارد شده است که مراد الهی این است که من

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۱

مقرر ساختم که در زمین همیشه خلیفه از جانب من بوده باشد، و مراد از این آیه همین حضرت آدم نیست و بس و این معنی نیز مناسبت دارد به آن چه بعد از این می گوید: (لم تخلق عبادة لفاقه) یعنی نیافریدی بندگان خود را از جهت احتیاجی که به ایشان داشته باشی، یعنی ما که قائلیم به حکمت قایل نیستم به استکمال، بلکه قائلیم که خداوند عالمیان بی نیاز است از ایشان و از عبادات ایشان، و غرض او از خلق و تکالیف محض افاضه

وجود است کما قال المولوی:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

و همین مضمون در حدیث قدسی وارد شده است از طرق خاصه و عامه و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که چرا حق سبحانه و تعالی خلاق را آفرید؟ حضرت فرمودند: که حق سبحانه و تعالی خلاق را عبث نیافریده است، و ایشان را مهمل نگذاشته است، بلکه ایشان را آفریده است تا ظاهر سازد قدرت خود را و تا ایشان را به عبادات مکلف سازد تا مستوجب رضای الهی شوند و ایشان را نیافرید که نفعی از ایشان به او رسد یا دفع مضرتی از او بکنند، بلکه ایشان را آفرید تا نفع به ایشان رساند و ایشان را در جنت و نعيم ابدی در آورد.

(و لا کلفتهم الا دون الطاقه) یعنی اعتقاد دارم که بندگان خود را تکلیف نفرمودی به او امر و نواهی مگر کمتر از طاقت ایشان چه ظاهر است که بندگان در شبانه روزی هزار رکعت نماز می توانستند کرد، و همیشه روزه می توانستند گرفت، و هر سال حج می توانستند کرد، و در شبانه روزی هفده رکعت نماز واجب گردانید، و در سالی یک ماه روزه واجب ساخت، و در عمری یک مرتبه حج طلب نمود و جویا، و اینست مضمون آیه که لا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمی فرماید بندگان خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۲

مگر به چیزی که بر ایشان آسان باشد و دشوار نباشد، یا به آن چه تکلیف نموده است بیشتر از آن نیز می توانست کرد این جمله

نیز رد است بر جمعی از سنیان بلکه اکثر ایشان که اعتقاد ایشان آنست که حق سبحانه و تعالی تکلیف ما لا یطاق کرده است چون بندگان را اختیاری نیست و کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است و مع هذا ایشان را تکلیف کرده است.

(و اِنَّكَ اَبْتَدُتَهُمْ بِالْتَّعْمِيمِ رَحِيمًا) یعنی اعتقاد دارم که ابتدا کردی خلاق را به نعمتها بی آن که ایشان کاری کرده باشند که مستحق آن شده باشند، بلکه رحمتت، اقتضا کرد که ایشان را از کتم عدم بوجود آوردی، و صد هزار احسان و انعام به ایشان بکنی، هر چند شکر این نعمتها واجب بود اگر شکر طلبیدی از آن جهت بود که مستحق نعمتهای غیر متناهی تو شوند نه آن که به ازاء نعمتهای تو باشد، و الا تکلیف ما لا یطاق می بود، کجا بنده قدرت دارد که نعمتهای ترا ادراک تواند کرد چون به او نداده احاطه به امور غیر متناهی، چه جای آن که تواند شکر کمترین نعمتی از نعمتهای تو را کردن کما قلت و اِنْ تَعْدُوا نِعْمَتَ اللّٰهِ لَا تُحْصُوها ۱۴: ۳۴ «۱» یعنی اگر خواهید که بشمارید نعمتهای الهی را نمی توانید شمردن و نمی توانید رسیدن به آن که اگر ممکن بود احصای آن نیز ممکن می بود.

(و عَرَضْتَهُمْ لِلْاَسْتِحْقَاقِ حَکِيمًا) یعنی خلاق را در معرض استحقاق ثوابت غیر متناهی درآوردی از روی حکمت یعنی تا مستحق ثواب نمی شدند قبیح بود که ایشان را ثواب بدهی چون ثواب نفعی است که از روی تعظیم و اجلال کرامت فرماید و بدون آن که ایشان عبادات و طاعات به جا آورند استحقاق آن بهم نمی رسید، پس تکالیف فرمود

تا به سبب عمل به آن‌ها مستحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۳

ثواب شوند و اینها همه ثمرات لطف الهیست چنانکه گذشت. و رد است بر اشاعره که قایل به استحقاق نیستند بر خلاف آیات قرآن مجید که همه جا حق سبحانه و تعالی فرموده است جَزَاءٌ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۳۲: ۱۷ و امثال آن. و چون تکالیف را ناچار بود از آلتی چند که بدون آن ممکن نبود و تکلیف ما لا- یطاق بود و اول و اهم آنها عقل بود ذکر کرد که: (فاکملت لکلّ مکلف عقله) پس کامل گردانیدی از برای هر مکلفی عقل او را، پس مجنون و طفل را تکلیف نفرمود چون قابلیت خطاب و فهم تکلیف نداشتند. و مراد ازین عقل عقلی است که مدار تکلیف بر آنست، و غالب اوقات قریب به بلوغ تمام می شود، و کمالش را نهایت نیست، و پاره از آن به تجربه ها زیاده می شود، و بیشترش به تحصیل علم با عمل که به مرتبه روح مقدس می شود، و در این مرتبه از جناب اقدس الهی فایض می گردد عقلی که به آن حقایق اشیا را کما هی ادراک می تواند کرد و می کند، و در این صورت البته متوجه دنیا و ما فیها بلکه متوجه بهشت و نعیم آن نیز نمی شود، بلکه لمحّه ای از معشوق حقیقی به دیگری نمی پردازد، و اکثر برآند که عقل نفس ناطقه است، یا مراتب نفس است، یا جوهریست مجرد که بمنزله و زیر نفس است، و آن بحسب مراتبی که دارد اسامی آن مختلف می شود، و روح نیز به سبب آن کامل می شود.

و انواع مراتب هر دو چهار است. اما عقل پس در

مرتبۀ اول او را عقل هیولانی می نامند، و آن مرتبۀ قابلیت محض است که هیچ کمال علمی او را بالفعل نگردیده باشد، عقل هیولانی که قبل از بلوغ دارد و محض قابلیت است و بعد از آن عقل بالملکه است و بتدریج به سبب تحصیل کمالات عقل مستفاد می شود، و بعد از آن عقل بالفعل.

و هم چنین اول مراتب نفس در عمل نفس اماره است، و دیگری لوازه است، و دیگری ملهمه است، و دیگری مطمئنه است. و چون مراتب عقول و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۴

نفس با یک دیگر است بعضی تصور وحدت هر دو کرده اند، بلکه از بعضی اخبار نیز ظاهر می شود وحدت آن، لیکن ظاهر آنست که بر سیل مجاز است، و مراتب اصناف هر دو بی نهایت است چه جای افراد هر دو، و ممکن است که مراد از عبارت همه مراتب بوده باشد، و در هر مرتبۀ کمالی که او را حاصل می شود از جناب اقدس الهی است، و بحسب هر مرتبۀ او را تکالیف هست.

چنانکه در اخبار معتبره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که ما گروه انبیا مأموریم که با مردم در خور عقل ایشان سخن گوئیم، و هیچ شک نیست که هر چند کمالات بیشتر می شود تکالیف به آن نسبت زیاده می شود.

چنانکه وارد است در اخبار بسیار از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم که ثواب بمقدار عقل است، و عقاب به نسبت عقل، و دقت در حساب روز قیامت بحسب عقل است، و جمیع کمالات به کمال عقلست، و به سبب متابعت عقلست که آدمی بهتر از فرشتگان مقرب می شود، و به

سبب مخالفت عقل از حیوانات بدتر می شود، و آیات و احادیث در این باب از حصر بیرون است و بعضی از آن نیز در این کتاب خواهد آمد.

(و اوضحت له سیبیه) یعنی واضح و ظاهر ساختی از برای هر مکلف راه او را یعنی به سبب اکمال عقل راه خیر و شر را دانستند به آن که دانستند خداوندی دارند عالم، و قادر و حکیم و لطیف، و هر چه آفریده است عبث نیافریده است. و دانستند که نعمتهای الهی بر ایشان بی شمار است و شکر نعمت واجب است و نمی دانند که چگونه شکر نعمت منعم را باید کردن، و محتاجند به کسانی که از ایشان بهتر باشند و ربطی بجناب اقدس الهی داشته باشند، و ربطی به ایشان تا نیکو بشناسند به سبب ایشان خداوند خود را، و مرادات او را از خلق، و آن جماعت انبیاء و اوصیایند، و به عقل فهمیده اند که هر که این دعوی کند نمی توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۵

تصدیق نمودن تا کاری چند از ایشان صادر نشود که مقدر بشر نباشد و کار حق سبحانه و تعالی باشد. و دانستند که قبیح است که حق سبحانه و تعالی اظهار معجزه بر دست کاذبی بکند، یا کسی را مقتدا کند که معصوم نبوده باشد، و امثال این امور که اگر عقل نباشد ممکن نیست تصدیق پیغمبران و اوصیای ایشان سلام الله علیهم. و محتملست که مراد مصنف از این ظاهر ساختن ارسال رسل و انزال کتب باشد، و جمله آینده تفصیل این اجمال بوده باشد، و معنی اول اوفق است به طریقه متکلمین، و ثانی به نهج محدثین.

(و لم تکلف

مع عدم الجوارح ما لا- يبلغ ألبها) یعنی تکلیف نکردی بدون اعضا و جوارح چیزی را که نتوان آن را به جا آوردن بدون جوارح، پس تا دل ندادی تکلیف به ایمان، و رضا به قضا، و معارف، و اخلاص، و محبت، و توکل، و تفویض، و تسلیم و امثال اینها از تکالیف قلب نفرمودی. و هم چنین تکالیف زبان، و چشم، و گوش، و دست، و پا را نفرمودی تا این اعضا را احسان نفرمودی. چنانکه تکلیف نفرمود بنی آدم را که به پرد بدون پر و بال، و غرض عمده بیان آنست که تکلیف ما لا یطاق نفرمودی ردا علی الاشاعره و هم چنین آن که گفته است: (ولا- مع عدم المخبر الصّیّ اذق ما لا- یدرک الّا به) یعنی و تکلیف نفرمودی بدون خبر دهنده راست گوی، بی دغدغه که آن معصوم است از انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم چیزی را که بدون مخبر صادق به آن نتوان رسیدن، یعنی در تکالیف عقلیه محتاج به مخبر صادق نبودیم، بلکه مخبر صادق را به عقل دانسته ایم که مخبر صادق است، و لیکن در کیفیت معارف و تکالیف عقل مستقل نبود، تا انبیا نفرستادی آن تکالیف را نکردی. کما قال الله و ما کُنّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۶

مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا «۱» یعنی ما هرگز عذاب نکرده ایم امتی را تا به ایشان رسولی نفرستادیم و هرگز نبود که پیغمبری نباشد از زمان آدم تا حال چنانکه که گذشت که اول آدم را آفریدند، و دیگر فرزندان را مکلف ساختند.

(فبعثت رسلک مبشّرين و منذرین) یعنی لطف بر تو واجب بود، و تکلیف بحسب حکمت

لازم، و بدون وجود انبیا ممکن نبود، پس فرستادی پیغمبران خود را در حالی که بشارت دهندگان بودند مطیعان را به ثواب، و بیم دهندگان بودند مخالفان را از عقاب، یعنی این هم از لطف بود که پیغمبران ترغیب و ترهیب کنند. چون طبیعت بشر مایلست به شهوات نفسانی و لذات جسمانی بشارت را بمنزله مهار نفس گردانیدی که ایشان را به ترغیبات بسوی بهشت و مراتب عالیه کشاند، و انذار و بیم به منزله تازیانه باشد نفوس را که ترسند و مخالفت نکنند، و اگر این بشارت و انذار نمی بود بسیار نادر بود که کسی اطاعت نماید، و جمعی که خود را مخلص می دانند غیر انبیاء و اوصیاء اگر خاطر جمع به وعدها و بیم وعیدها نمی داشتند ظاهر می شد که اطاعت ایشان در چه مرتبه می بود و چه جای دیگران.

و اخبار بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی صد و بیست و چهار هزار پیغمبر فرستاد در عرب و عجم بلکه ظاهرا جائی نباشد که نبی نفرستاده باشد.

و منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که کیخسرو از پادشاهان عجم سیصد پیغمبر را شهید کرد، و قبور انبیا در این بلاد هست، و آن چه بر مکلف لازم است آنست که اعتقاد به پیغمبران و کتابها مجمل داشته باشد چنانکه گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۷

(و امرتهم بنصب حجج معصومین) یعنی امر کردی پیغمبران را که نصب نمایند بعد از خود اوصیائی چند را که معصوم بوده باشند.

علامه حلی در کتاب الفین هزار برهان ذکر کرده است که لازم است که امام معصوم بوده باشد، و چون عصمت امریست که بر آن

اطلاع ممکن نیست مگر حق سبحانه و تعالی را پس ناچار است از نص نبی یا وصی معصوم بر او. و در آیات و روایات هست که همه انبیاء وصیت نموده اند، و وصی از برای خود مقرر ساختند، علی الخصوص پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله که در غدیر خم و غیر آن نصوص متواتره فرمود بر امامت ائمه اثنا عشر چنانکه خواهد آمد در باب وصیت، و در آنجا مجملی مذکور خواهد شد.

(یدعون إلی سبیلک بالحکمہ و الموعظه الحسنه) یعنی حال آن که حجج یا انبیاء و حجج کار ایشان این بود که خلق را دعوت می نمودند، و می خواندند به راه معرفت و عبادت تو به حکمت و موعظه نیکو. مشهور آنست که مراد از حکمت کتاب الله است، و مراد از موعظه سنت نبی الله است صلی الله علیه و آله، و بعضی گفته اند که حکمت اصول دین است که دلایل او معلوم است، و موعظه فروع دین است، یا آن که حکمت آنست که با علما به براهین سخن گوید، و موعظه حسنه با عوام به خطابیات. و اظهر آنست که حکمت عبارتست از آن که ایشان را بحسب مصلحت وقت هدایت نماید گاهی به دلایل، و گاهی به شمشیر، و موعظه حسنه نصیحتهای مشتمل بر وعد و وعید است و الله تعالی يعلم.

(لئلا یکون للناس علیک حجّه بعدهم) یعنی پیغمبران مؤید به معجزات فرستادی با کتابها و با بشارت و انذار از روی حکمت و موعظه های نیکو تا نبوده باشد آدمیان را حجتی بر تو بعد از فرستادن پیغمبران، و نگویند که اگر پیغمبران می فرستادی هر آینه ما ایمان

می آوردیم و بندگی می کردیم، و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۸

عبارات مقتبس است از آیات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِقُلَّةٍ يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بِغَيْرِ الرُّسُلِ «۱» و دیگر فرموده است که اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ «۲» و دیگر فرموده است که: لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنِهِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنِهِ «۳»

و مصنف در این آیه و اوای زیاد کرده است تا عطف باشد بر ثلثا یعنی اینها کرد تا اگر کسی هلاک شود و بکفر یا فسق بعد از بینه و اتمام حجت بوده باشد، و اگر کسی حیات یابد به ایمان و عبادت بعد از تمامی حجت بوده باشد که باختیار خود اختیار نجات ابدی کرده باشد تا هر یک را استحقاق ثواب و عقاب بهم رسیده باشد، و در آیه معنی دیگر گفته اند که ما حجت تمام کردیم تا اگر کسی بمیرد و بجهنم یا بهشت رود و حجت بر او تمام شده باشد، و اگر کسی زنده بماند خواه خوب، و خواه بد حجت بر او تمام شده باشد. و معنی اول موافق است با روایات اهل البیت، و در این جا البته معنی اول مراد مصنف است، و آیات بر این مضمون بسیار است، و همه این آیات دلالت می کند بر آن که حسن و قبح عقلی است، نه چنانکه اشاعره می گویند که هر چه حق سبحانه و تعالی می کند خوبست اگر همه انبیاء را بجهنم کند حاکمست، و اگر همه کفار را به بهشت کند خداوند است، اگر چنین می بود چه احتیاج به این ها بود که

بکند تا برو حجت نباشد با آن که بسیار جائی ازین باب فرموده است، و عمده غرض مصنف رد بر ایشانست، و ازین جهت فراموش کرده است صلواتی را که در خطب لازمست، و امکان دارد بعد از لفظ معصومین گفته باشد و از قلم نساخ ساقط شده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۶۹

(فعظمت بذلک متک علی بریتک) یعنی پس عظیم شد نعمت تو به سبب این انعامها بر مخلوقات تو که از محض رحمت آفریدی، و عقل دادی، و پیغمبران و کتابها فرستادی تا ایشان را دعوت نمایند به قرب، و معرفت، و عبادت، و بندگی تو تا مستحق ثوابهای غیر متناهی تو شوند، هر چند نعمتهای غیر متناهی به ایشان داده، اما باین نعمت عظمی هیچ نعمت نمی رسد، یا آن که هر نعمتی که داده همه را از جهت معرفت و عبادت داده چون غرض از خلق عبادت است، پس همه نعمتها در این داخل است، پس چگونه کسی وصف عظمت این نعمت تواند کرد. و ممکن است که منت را بمعنی متعارف بگیریم و این معنی از مخلوق قبیح است، چون بنده اند و نعمتها همه از حق سبحانه و تعالی است. چنانکه تکبر از ایشان قبیح است از جهت آن که کبریا مخصوص حضرت اوست، اما از حق سبحانه و تعالی نیکو است هم تکبر و هم منت، لهذا در قرآن مجید همه جا منت می نهد بر بندگان به نعمتهایی که به ایشان کرامت کرده است، و از این جهت خود را منان فرموده است. و محتملست که بمعنی منعم باشد اما هر دو خوبست و اعم بهتر است.

(و أوجب علیهم حمدک) یعنی

به سبب این نعمتهای عظیمه حمد خود را بر ایشان واجب گردانیدی، و از آن جمله در شبانه روزی ده مرتبه سوره حمد واجب گردانید در نمازها، بلکه می باید همیشه بنده رطب اللسان بوده باشد بحمد الهی، چنانکه گذشت که حمد بهترین عبادات است. و ممکن است که اوجیت به سکون تا خوانده شود، و ضمیر راجع به منت بوده باشد یعنی این نعمت عظیم بر بندگان واجب ساخت حمد ترا، و بنا بر این مجاز خواهد بود چون نعمت سبب حمد است، پس گویا او واجب گردانیده است حمد را، پس چون ظاهر ساخت عظمت نعمت الهی را مناسب این بود که شکر کند حق سبحانه و تعالی را که مناسبت باین نعمت داشته باشد گفت:

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۰

(فلک الحمد عدد ما احصى کتابک و احاط به علمک) یعنی پس مخصوص تست جمیع حمدها و ترا مخصوص می گردانم به همه محامد، چون همه کمالات مخصوص ذات مقدس تست بعدد آن چه احصاء نموده است آن را کتاب تو که قرآن باشد، و جمیع علوم در قرآن هست یا لوح محفوظ باشد و آن نیز چنین است، و به همین دو قول تفسیر شده است در آیه که مراد صدوق از این عبارت اشاره به آن است که **وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ** و بعدد آن چه علم تو به آن احاطه کرده است، و هر دو خصوصا آخر البته غیر متناهی است، پس باز ای نعمتهای غیر متناهی شکر غیر متناهی به جا آورده، و ظاهر آنست که لام الحمد از جهت استغراق باشد، یعنی جمیع حمدها مخصوص

ذات اقدس تست، و اگر از برای جنس نیز بوده باشد استغراق مفهوم می شود از جهت لام اختصاص لك با تقدیم او چون مرتبه اش لفظاً تاخیر است، و اگر چه بحسب معنی چون مشتملت بر کاف ضمیری که راجع بحق سبحانه و تعالی است و مناسب تقدیم است.

و مؤید عمومست آن که منقولست در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نعمت هر چند عظیم باشد همین که بنده گفت الحمد لله ادای شکر آن نعمت کرده است. و در حدیث کالصحیح منقولست که آن حضرت از مسجد بیرون آمدند و اسب حضرت گم شده بود، حضرت فرمودند: که اگر حق سبحانه و تعالی این اسب را بمن رساند من شکر کنم او را آن چه حق شکر او باشد، پس اندک زمانی شد که آن را به خدمت حضرت آوردند، حضرت الحمد لله بر زبان راندند، شخصی از حضار گفت فدای تو کردم نفرمودی که من حق شکر الهی به جا آورم؟ حضرت فرمود که نشیدی که الحمد لله گفتم و خصوصاً هر گاه با این تتمه باشد چنانکه در دعاها از حضرات ائمه معصومین واقع شده است این تتمه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۱

و در اخبار بسیار وارد شده است که هر گاه بنده بگوید

«الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال کما هو اهله و مستحقه»

کاتبان عمل عاجز می شوند، و عرض می کنند که خداوندا این بنده چنین حمدی کرد و ما نمی توانیم رسید بحمدی که تو اهل آن و مستحق آنی تا در نامه عمل او آن را بنویسیم، خطاب می رسد که چنین است و مخلوقی احصای این نمی توانند

کرد، شما هر چه گفته است بنویسید من می دانم مقدار آن را و ثواب آن را. و عبارت مصنف مشتمل است برین معنی زیرا که علم الهی احصاء کرده است حمدی را که مستحق آنست با چیزهای دیگر که مستحق آنست از تسبیح، و تهلیل، و تکبیر و غیر آن اگر چه آنها نیز بحمد برمی گردد.

(و تعالیت عمّا یقول الظالمون علواً کبیراً) یعنی تو برتری از آن چه ستم کاران بر خود ترا به آن وصف می کنند در ذات، و صفات و افعال، بلندی بالاتر از آن که عقل به آن رسد کما قال الحکیم الغزنوی رضی الله عنه:

پاک از آنها که غافلان گفتند پاکتر ز آن چه عاقلان گفتند

و اشاره ایست به آن که اگر نسبتهای بد بجناب اقدس او دهند ستم بر خود کرده اند که خداوند خود را نشناخته اند، و خود را مستحق عذاب ابدی کرده اند، و این عبارت نیز مقتبس است از آیه کریمه سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا یُقُولُونَ عُلُوًّا کَبِیراً «۱» و صدوق این قسم تصرفات در آیات را تجویز نمی کند، چون این تصرفات را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده اند او متابعت ایشان کرده است.

شعر

منزه ذاتش از چند و چه و چون تعالی شانه عمّا یقولون

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۲

(قال الشیخ الامام التّیجید الفقیه ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی مصنّف هذا الکتاب قدّس الله روحه) ظاهر آنست که این عبارت مصنف بوده باشد و مقرر بوده است که اسم خود را می گفتند، و لیکن غالب اوقات تعریفات را شاگردان زیاد می کرده اند، یعنی چنین گوید بزرگ امام، و پیشوای در حدیث، سعادت مند عالم ابو

جعفر محمد، پسر علی پسر حسین، پسر موسی، پسر بابویه قمی که این کتاب را تصنیف نمود است، و مقول قول او اما بعد است، و ممکن است که امام سعید اشاره باشد به آن که دعا کرده حضرت صاحب الامر است.

چنانکه شیخ نجاشی نقل نموده است که علی بن الحسین پدر شیخ به عراق عرب آمد و ملاقات کرد حسین بن روح را که نایب حضرت صاحب الزمانست، و سؤالهایی که داشت از او پرسید، بعد از آن کتابتی به علی بن جعفر بن اسود داد که او نیز از وکلای حضرت بود که کتابت او را به حسین بن روح برساند، و رقعہ به حضرت صاحب الامر نوشت و در آن رقعہ از حضرت استدعای فرزند نمود.

حضرت نوشتند در آن رقعہ که دعا کردیم و حق سبحانہ و تعالیٰ ترا در این زودی دو پسر خواهد داد خیر و نیکو کردار، پس حق سبحانہ و تعالیٰ به او کرامت نمود محمد و حسین را، و ابن بابویه همیشه در مجالس افتخار می نمود که من به دعای حضرت متولد شده ام، و الحق که نفعی که ازین دو پسر به عالمیان رسید از کسی نرسید.

مصنف قریب به سیصد کتاب در حدیث تصنیف کرد که یکی از آنها این کتابست، و بسیاری از کتاب او الحال هست، و از حسین فرزندان بسیار بهم رسید همه محدث و فاضل، و احوال بعضی از ایشان را شیخ منتجب الدین در رجال خود ذکر کرده است، و نجاشی ذکر کرده است که محمد بن بابویه شیخ شیعه است و مجتهد شیعه است، و همه علما و محدثان اهل خراسان از او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۳

علم می نمودند، و در اوایل سن به عراق عرب آمد، و جمیع علماء عراق پیش او درس خواندند، و از او اجازه گرفتند، و شیخ طوسی نیز مدح بسیار کرده است او را، و گفته است که جلیل القدر بود، و احادیث را در حفظ داشت، و ضبط حدیث نیکو کرده بود، و در میان علمای قم کسی مثل او نبود در حفظ و کثرت علم و مجتهد بود. و ابن طاوس نیز مدح بسیار کرده است، و توثیق او کرده است، بلکه جمیع علما توثیق او کرده اند، چون همه حکم به صحت احادیث صحیحیه او کرده اند، و بالجمله این شیخ رکنی است از ارکان دین، بلکه اکثر علما تابع اویند چنانکه در محال خود مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

(أما بعد فإنه لما ساقني القضاء إلى بلاد الغربه و حصّيتني القدر بها بأرض بلخ من قصبه ايلاق) اما بعد از حمد حق سبحانه و تعالی پس به درستی که چون قضا مرا گشایند به بلاد غربت و قدر به سبب غربت به زمین بلخ انداخت در قصبه ايلاق «۱» و ظاهرا ايلاق قصبه ایست از قصبهای بلخ، و محتملست که مراد این باشد که بلخ از قصبهای ايلاقست، و ايلاق ترکستان باشد. و ظاهر گفته مصنف آنست که قضا و قدر دخل دارند در امثال این امور و بنده را اختیاری نباشد، و لیکن مصنف این اعتقاد ندارد بلکه معنی او موافق اعتقاد او اینست که چون در علم الهی گذشته بود که من به غربت افتم باختیار خود، و بشهر بلخ بمانم باختیار خود چنان شد، و علم الهی

علت نمی شود و اگر کسی در امثال این امور قایل به قضای حتمی شود مفسده ندارد، و لیکن اخبار اختیار عام است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۴

و در خصوص سفر نیز وارد شده است بروایت عامه و خاصه که شخصی از اهل عراق داخل شد بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده ما را که این سفری که کردیم بواسطه جنگ اهل شام که آن سفر صفین بود آیا به قضا و قدر الهی بود؟ حضرت فرمودند که بلی ای شیخ و الله که بر بلندی بالا نرفتیم و به پستی به زیر نرفتیم مگر آن که به قضا و قدر الهی بود، پس آن شیخ گفت: که حق سبحانه و تعالی مزد ما را بدهد چون ما مجبور بودیم و اختیاری نداشتیم استحقاق ثوابی نداریم مگر فضل الهی کاری بکند.

حضرت فرمودند که چنین مگو ای شیخ، تو گمان کردی که قضائست لازم، و قدریست واجب اگر چنین باشد باطل شود ثواب و عقاب، و امر و نهی و زجر، و فائده نداشته باشد وعده و وعید الهی، و کسی که بد کند او را ملامت نتوان کرد و کسی که خوب کند او را مدح نتوان کرد، و هر آینه نیکوکار اولی خواهد بود به ملامت، و بد کار اولی خواهد بود به مدح، این گفتگوی بت پرستان و دشمنان خداوند رحمن است، و گفتگوی قدریّه این امت و مجوس این امت است، ای شیخ حق سبحانه و تعالی اختیار داد بنده را، و تکلیف نمود، و نهی کرد و تحذیر نمود، بر اندک عبادتی ثواب بسیار می دهد، و

کسی را چنان نکرده است که بی اختیار عصیان او بکند، یا بی اختیار اطاعت او بکند، و آسمان و زمین را و هر چه در میان هر دو است باطل نیافریده است، این گمان آن جماعتی است که کافرند، پس ویل از برای آن جماعت است که کافر شده اند، و مراد از ویل آتش جهنم است. پس آن شیخ برخواست و شعری چند در مدح آن حضرت خواند.

و عبد الله عباس نیز این خبر را روایت کرده است و در آخر آن نقل کرده است که شیخ گفت یا امیر المؤمنین پس قضا و قدر کدامست؟ که ما را برد، و بلندی و پستی نرفتیم مگر به قضا و قدر. حضرت فرمود: که آن امر و حکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۵

الهیست که فرموده بود که ما باین جهاد برویم، نمی بینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ «۱» یعنی پروردگار تو حکم فرموده است که عبادت نکنید مگر او را و آن که حضرت فرمودند: که نیکوکار سزاوارتر است به ملامت، و بدکار اولاست به مدح، دور نیست که از آن جهت باشد که نیکوکاران مفتخرند به عبادات خود غالباً و آنها از ایشان نیست، و بدکاران همیشه غمناکند بواسطه اعمال قبیحه و آن از دیگرست، و یا آن که چون بی اختیار آن جماعت را خوبیها داده اند، و اینها را بدیها باید که تدارک هر دو بصد آن کرده شود یا آن که هر گاه تجویز این قسم باطلی گردید عقل از میان برخواست، و هر گاه عقل نباشد جزا نیز بر ضد عقل خواهد بود.

(وردها الشریف الدین)

ابو عبد الله المعروف بنعمه و هو محمد بن الحسن بن اسحاق بن الحسن بن الحسين بن اسحاق بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام) يعني که من داخل بلخ شدم و وارد بلخ شد، يا شده بود پيش از من سيد متدين ابو عبد الله که مشهور بود به نعمه، و اسم او محمد پسر حسن بود و در بعضی از نسخ حسين پسر اسحاق پسر حسن، و در بعضی از نسخ حسين پسر اسحاق پسر امام ابو الحسن موسى بن جعفر که پنج پست به حضرت می رسانيد، و باقی ائمه را تيمنا و تبرکا ذکر کرده است، و مراد از شريف در عرف عرب کسی است که از اولاد علي و فاطمه صلوات الله عليهم باشد، و گاه هست که اطلاق می کنند بر اولاد حضرت امير المؤمنين عليه السلام اگر چه از اولاد حضرت فاطمه صلوات الله عليها نبوده باشد، و گاه هست بر مطلق بنی هاشم اطلاق می کنند.

اما نزد عجم شريف کسی را می گویند که مادرش سيد باشد و پدرش سيد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۶

نبوده باشد، بنا بر این است که سادات مکه معظمه و مدینه مشرفه را شرفا می گویند باصطلاح اول، و دین صفت مشبهه است یعنی دین دار و صالح، و نعمه لقب اوست، ظاهرا اصلش نعمه الله بوده است بواسطه تخفيف جلاله را انداخته اند، و تا به وقف ها شده است، و ابو عبد الله کنيت او است، و کنيت لفظی است که در اول او اب، يا ام، يا ابن، يا بنت بوده باشد مثل ابو عبد الله

و ابن عبد الله در مرد، یا امّ عبد الله و بنت عبد الله در زن.

و کنیت نهادن مرد را به ابو فلان و زن را بأمّ فلان مستحب است در روز هفتم ولادت تفرّلاً. بالخیر که فال خوبی است، و معنیش آنست که إن شاء الله بزرگ خواهد شد و فرزندى بهم خواهد رسانید که عبد الله نام خواهد داشت اگر ابو عبد الله باشد، یا علی اگر ابو علی کنیت کنند، و هم چنین در دختر ام سلمه نام می گذارند به فال خیر که خدا او را پسری خواهد داد سلمه نام خواهد داشت، و ابن و بنت از روی فال نیست بلکه با اسم پدر یا مادر می خوانند مثل محمد فرزند حضرت امیر المؤمنین که او را ابن الحنفیه می نامند به واسطه آن که ظاهر شود که از حضرت فاطمه صلوات الله علیها نبوده است بلکه مادرش از اسیران لشکر مسیلمه کذاب بود حضرت او را آزاد فرمود، و زن کرد بعد از اسلام او، و از او محمد به هم رسید و او بسیار بزرگ است.

و متعارف علمای ما به مقتضای اخبار بسیار چنان بوده است که هر وقت که اسم رسول خدا مذکور می شده است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله می گفتند، و چون اسم ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور می شده است صلوات می فرستاده اند و می نوشته اند، و سنیان آل را به واسطه عداوت ایشان می اندازند، و چون اظهار عداوت اهل بیت نزد ایشان نیز کفر است می گویند که علی رغم شیعه می اندازیم با آن که در جمیع صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند که چون آیه إِنَّ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَی

النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۷

تَسْلِيمًا «۱» نازل شد یعنی به درستی که حق سبحانه و تعالی، و فرشتگان او صلوات می فرستند بر پیغمبر، ای جماعتی که ایمان آورده اید صلوات بر آن حضرت فرستید، و گردن نهید حکم او را گردن نهادنی نیکو، اصحاب گفتند یا رسول الله سلام بر ترا دانستیم که چگونه بکنیم، صلوات را چگونه بفرستیم، حضرت فرمود که که بگوئید که اللهم صل على محمد و على آل محمد.

و در بعضی از روایات بخاری و آل محمد است به جای علی.

کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم یا و علی آل ابراهیم مجملا شاید که زیاده از پنجاه سند باشد که در همه آل هست. و جمعی گفته اند که حق سبحانه و تعالی نبی را فرمود و حضرت آل را داخل کرد تا ظاهر شود که مراد الهی نبی و آل است، و چون همه کنفس واحده بودند اکتفا به نبی کرد، و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اشعار فرمودند که صلوات من بی صلوات بر آل من صحیح نیست.

و در احادیث صحیحه از طرق اهل بیت سلام الله علیهم وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند: که هر که صلوات بر من می فرستد و بر آل من نفرستد بوی بهشت به او نمی رسد با آن که بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید.

و صاحب کشف و غیر او ذکر کرده اند که آیه و حدیث دلالت بر جواز صلوات می کند بر همه کس، و لیکن چون شعار رفضه شده است که بر ائمه خود صلوات

می فرستند بنا بر این ما و علمای ما منع کرده ایم. الحمد لله که علی رغم رفضه دین اسلام و ایمان را از دست دادند و کافر شدند، و در کفر همه سنیان همین معنی بس است که حق سبحانه و تعالی مودت اهل البیت را مزد رسالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۸

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نموده، و ایشان بدل مودت عداوت کردند.

لهذا گاهی علمای ما رضوان الله عليهم بعد از ذکر اهل بیت صلوات الله عليهم صلوات نمی فرستاده اند بلکه سلام می فرستاده اند از جهت تقیه از سنیان، و لیکن بنده در روضه المتقین این رعایت نموده ام که بعوض سلام صلوات فرستاده ام و گمان ندارم که صدوق سلام فرستاده باشد چون کتابهای تصانیف صدوق را که قریب بزمان او نوشته اند اکثر اوقات اسم ائمه را با تعظیم و صلوات یاد می کنند، پس ممکنست که او یا شیعیان تقیه نموده باشند، و اليوم الحمد لله که به دولت ابد قرین تقیه در ایران، بلکه در جمیع بلاد بر طرف شده است چرا این رعایت باید نمود.

علی ای حال اکثر علمای عامه و خاصه گفته اند که مراد از صلوات آنست که حق سبحانه و تعالی دین آن حضرت را رواج دهد در عالم، و امت او را غالب گرداند بر سایر امم، و در روز قیامت شفیع امت بوده باشد، و امثال نفعهایی که به امت بر گردد، و الا رتبه آن حضرت به مرتبه رسیده است که فوق آن مرتبه در قوت امکانی نمانده است که از جهت آن حضرت صلی الله علیه و آله طلب توان نمود، و چیزی که از صلوات به آن حضرت

عاید می گردد فرح آن حضرت است به ثواب غیر متناهی از جهت مصلی بر آن حضرت چنانکه خواهد آمد.

و فاضل دوانی ذکر کرده است که چون آن حضرت را شفاعت کبری کرامت کرده اند این خصوصیتی بر روز قیامت ندارد، بلکه آن حضرت شفیع کاینات است در افاضه جود از مبدأ فیاض بدلیل

لولاک لما خلقت الافلاک.

پس صلوات بر آن حضرت استفاضه کمالات است از جهت مواد قابله کاینات. و به گفته مولانا این سخن ازو نیست، بلکه از انوار تربت باب مدینه علم بر او فایض گشته است، در زوراء در حین زیارت آن حضرت با سایر تحقیقات که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۷۹

مذکور است در آن رساله قدسیه. و اگر بر رسول خدا یا ائمه هدی صلوات الله علیهم سلام فرستند نیز قریب بمعنی صلوات است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تَجِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةٌ طَيِّبَةٌ «۱». یعنی تحیتی است که از جانب حق سبحانه و تعالی است و با برکت است و نیکوست.

و هم چنان که صلوات بر مردم مختلف می شود باختلاف قابلیت سلام نیز چنین است، و لیکن سلام طلب سلامتی است از حق سبحانه و تعالی از جهت شخصی که برو سلام می کنند، و این سلامتی اعم است از سلامتی نفس او از جمیع صفات ذمیمه، و سلامتی بدن او از جمیع امراض، و سلامتی دنیا و آخرت، و چون حضرات نبی و ائمه صلوات الله علیهم مستغنیند از این دعا، دعا از جهت دین آن حضرت و امت آن حضرت و شیعیان ایشان خواهد بود.

و در اخبار اهل بیت وارد شده که سلام اسم الهی است یعنی

حق سبحانه و تعالی سالم است و منزّه است از هر چه لایق بذات و صفات و افعال او نبوده باشد، و لهذا جبرئیل که سلام الهی را به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می رسانید حضرت می فرمودند که: و علی ربی السلام. پس سلام بر نبی و ائمه نیز بدین منوالست که فی الحقیقه ثنای ایشانست که ایشان از همه نقایص مطهرند و متصف بجمع کمالاتند، و چون ضرور بود تبیین این معنی بواسطه کثرت صلوات و سلامی که وارد می شود در اخبار مجملی ذکر کرد، و تفصیل آن مرتبه مرتبه ظاهر خواهد شد در اثنای شرح إن شاء الله.

و این علیهم السلامی که مذکور شد ممکن است که سلام بر معصومین باشد و بس چنانکه غالب اوقات سلام بر غیر ایشان نمی فرستند تا فرقی باشد میان ایشان و غیر ایشان، و لیکن در صورت اجماع اگر قصد همه کنند و از حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۰

سبحانه و تعالی در هر یک بقدر استعداد آن کس طلب نمایند، ظاهراً بد نباشد و از آن جمله حضرت ابو طالب است که به اجماع علمای از شیعه او مسلمان بود، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر او نماز گذارد، با آن که آن حضرت ممنوع بود از نماز بر منافقان فکیف بر کافر. و این معنی نیز با ادله خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(فدام بمجالسته سروری و انشرح بمذاکرته صدری و عظم بمودّته تشرفی لأخلاق قد جمعها إلی شرفه) پس دایم شد به سبب همنشینی او خوشحالی من و منور شد سینه من به سبب درس خواندن او نزد

من از علوم او چون او فاضل بود، و لهذا از روی آداب درس او را مذاکره نامید، و به سبب دوستی او مرا، یا دوستی من او را، مشرف شدن من به زیاده شد بر مشرف شدن به صحبت او که چون محبت بهم رسید من بزرگ شدم نه از جهت رتبه دنیوی اگر چه داشت و لیکن آن منظور نبود بلکه از جهت خلقهای نیکو بود که با سیادت جمع کرده بود.

(من ستر و صلاح و سکینه، و وقار، و دیانه، و عفاف، و تقوی، و اخبات) و آن اخلاق حسنه ستر بود، یعنی مستور بودن عیوب، یعنی عیبی ظاهرا نداشت و کسی که مکلف به باطن نیست یا ساتر عیوب مردمان بود، و مقرر ساخته بود که کسی در مجلس او حرف غیبت نگوید، یا هر دو، و صلاح داشت و آن عبارتست از کردن فرایض و نوافل و اجتناب از صغایر و کبایر بلکه مکروهات نیز، و سکینه داشت که همیشه دلش به یاد الهی بود، وقار و طمأنینه داشت که از سخنان ناخوش و غیر آن از جا در نمی آمد بلکه از بلاها نیز.

و بعضی گفته اند که سکینه از بدنست، و وقار از دل. اما اول اظهر است چون حق سبحانه و تعالی همه جا در قرآن سکینه را بدل نسبت داده است و دیانت داشت یعنی مذهب حق ائمه اثنا عشر با تقید به شرع در مرتبه اعلی داشت،

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۱

و عفت داشت و آن اجتناب است از شبهات و ماکل و مشرب و منکح، و تقوی داشت و آن ملکه پرهیزکاریست از محرمات و مکروهات بلکه

مباحات، و افعال او همه از برای خدا بود، و اخبات داشت و آن خضوع و خشوع بدن و قلب است بذکر الهی.

(فذاکرنی بکتاب صَنَّفَه مُحَمَّد بن زکریّا المتطبَّب الرّازی، و ترجمه بکتاب من لا یحضره الطّیب و ذکر أنّه شاف فی معناه) پس گفتگو کرد با من یا به یاد من آورد کتابی را که تصنیف کرده بود او را محمد پسر زکریا متطبب یعنی علم طب را می دانست و بکار می فرمود، و یا آن که طیب نبود و لیکن طب را بر خود بسته بود چون طیب عرفا بمعنی شافی است و شفا از حق سبحانه و تعالی است، و رازی بود یعنی از اهل ری. و عرب در نسبتها به شهرها در بعضی جاها تغییرات به زیاد و کم می دهند، در ری و مرو، زائی زیاد می کنند و مروزی و رازی می گویند. و محمد بن زکریا آن کتاب طب را من لا یحضره الطیب نامیده بود یعنی این کتاب طیب است کسی را که طیب نزد او نباشد، و سید نعمه گفت که اسم با مسمی است یعنی در واقع کتابیست تمام و واضح که کتاب طیب می تواند بود، و این دلالت می کند که سید نعمه در علم طب نیز ماهر بوده است.

(و سألنی ان أصنّف له کتابا فی الفقه و الحلال و الحرام و الشّرائع و الاحکام) و از من سؤال کرد سید که تصنیف کنم از جهت او کتابی در فقه و حلال و حرام، و راههای دین و احکام الهی. و ظاهرا مراد مصنّف از فقه عبادات است، و از حلال و حرام تجارات است و اطعمه و اشربه،

و از شرایع نکاح و طلاق و توابع آن است، و از احکام قصاص و دیات و حدود و میراث است، و احتمالات دیگر هست، اما آن چه مذکور شد انطباق با ترتیبی که کرده است این کتاب را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۲

و مشهور میان مجتهدین ما آنست که فقه عبارت است از جمیع احکام شرعی فرعی که بخصوص هر یک استدلال بر آن نمایند از مدارک آن به حیثیتی که از ضروریات مذهب نباشد. اما در عرف محدثین اخباری را که به آن عمل نمایند فقه است.

و علماء فقه را بر چهار قسم کرده اند به آن که یا مقصد از آن آخرت است و بس و آن عبادات است مثل: نماز و روزه، و زکاه و خمس، و حج و جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر. و اگر مقصود آخرت فقط نباشد پس صیغه در آنجا ضرور است یا نه، اگر ضرور باشد اگر از دو کس ضرور است آن را عقود می گویند مثل: انواع تجارات و نکاح، و اگر از یک طرف ضرور است آن را ایقاعات می نامند مثل طلاق و توابع آن، و نذر و توابع آن، و اگر صیغه در کار نیست آن را احکام می نامند مثل حدود و میراث، و قصاص و دیات. و دیگر تقسیمات کرده اند فایده بر آن مرتب نیست و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

(موفیا علی جمیع ما صنفت فی معناه، و ترجمه بکتاب من لا یحضره الفقیه لیکون الیه مرجعه و علیه معتمده و به اخذ و بیشترک فی اجره من ینظر فیه و ینسخه و یعمل بمودعه) که مشتمل بوده باشد این کتاب بر

جميع مسایل کتبی که تصنیف کرده ام در فقه و حلال و حرام و شرایع و احکام، یا در فقه که شامل همه باشد، و التماس نمود که نام نهم این کتاب را بکتاب من لا یحضره الفقیه. یعنی این کتاب فقیه و عالمست کسی را که عالمی نداشته باشد یا دستش به او نرسد، و غرض سید از این التماس این بود که رجوع باین کتاب کند، و اعتمادش برین باشد و باین عمل نماید و تا سید شریک بوده باشد در ثواب هر که نظر کند در این کتاب و بنویسد این را، و عمل نماید به آن چه در این کتاب ذکر نموده ام زیرا که چون سید باعث تصنیف این کتاب است، پس هر که از این کتاب منتفع می شود سید در ثوابش شرکت دارد بی آن که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۳

ثواب او چیزی کم شود چنانکه گذشت.

و احادیث بسیار نیز واقع شده است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی سلام الله علیهم که هر که سنت خیری بگذارد، هر که عمل به آن کند از ثواب ایشان بهره خواهد داشت تا روز قیامت. و شک نیست که مراد از عبارت این است. و لیکن بنا بر این معنی ضمیر اجره از نساخ سهوا زیاد شده است، و ممکن است که مبهمی باشد که مفسرش لفظ من باشد مثل ربه رجلا، و ممکن است که علی سبیل القلب باشد، تعظیما للسید، و ممکن است که مراد این باشد که تا دیگران نیز ثواب ببرند چنانکه سید می برد و لازمش افتاده باشد که به سبب ثواب دیگران سید نیز مثاب خواهد بود، و

ممکن است که ضمیر راجع بکتاب باشد و معنی آن این است که تا شریک باشد سید در مزد و ثواب کتاب کسانی را که نظر می کنند در آن، و بنا بر این من منصوب به نزع خافض خواهد بود یعنی مع من و الله تعالی يعلم.

(هذا مع نسخه لأكثر ما صحبني من مصنفاتي، و سماعه لها، و روايتها عنّي و وقوفه على جملتها، و هي مائتا كتاب و خمسه و اربعون كتابا فاجبته ادام الله توفيقه إلى ذلك لأني وجدته اهلا له) یعنی این التماس تصنیف من لا يحضر بعد از آن بود که نوشته بود اکثر آن چه با من بود از تصانیف من، و من برو خوانده بودم و شنیده بود اکثر آن را، و بر همه مجملا مطلع شده بود چون احادیث قریب به یک دیگرند، یا آن که اجازه مجموع را از من گرفته بود و مطالعه کرده بود، و هر چه مشکل بود از من پرسیده بود، و تصانیف من یا آن چه با من بود از تصانیف من دویست و چهل و پنج کتاب بود، و باقی را بعد از این تصنیف کرده خواهد بود بنا بر احتمال اول، و بنا بر ثانی ما بقی با او نبوده است، پس اجابت نمودم التماس او را، حق سبحانه و تعالی توفیق او را مستدام بدارد، و ازین جهت التماس او را قبول نمودم که سزاوار این بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۴

التماسش را قبول کنم، یا اهلیت این تصنیف داشت.

(و صنفت له هذا الكتاب بحذف الاسانيد لئلا يكثر طرقة) و تصنیف کردم و جمع کردم احادیث این کتاب را

یا از جهت التماس او و نفع او تصنیف کردم، و اسانید اخبار را انداختم به آن که گفتم قال الصادق، یا متن حدیث را نقل کردم بعنوان فقه تا مبادا طرق او و سند او موجب زیادتی حجم کتاب شود و سبب عدم رغبت بعضی شود.

و محتملست که مراد این باشد که بعضی از اسناد خود را در خبر ذکر کردم به حضرت، هر چند هر خبر را به سندهای بسیار داشتم از حضرت که متواتر شده بود نزد من. و این معنی من حیث العبارة اظهر است اما ظاهرا مراد او اولست به قرینه.

(و ان کثرت فوائد) یعنی هر چند فواید سند بسیار بود، بنا بر احتمال دوم ضمیر مؤنث مناسب بود که راجع به اسانید باشد.

و فواید سند آنست که خود می داند که از کدام کتاب است در وقت تعارض ترجیح می تواند داد، و اگر سهوی شده باشد زود رجوع به آن کتاب می تواند کرد، و دیگران بعد از وفات او عمل به او می توانند کرد، و در حال حیات نیز فضلا عمل می توانند کرد، و هر گاه کسی شکی داشته باشد، یا نسخ مغلوطنه به هم رسد رجوع به اصل آن می توان کرد، دیگر عمل بحدیث با اسناد کرده خواهد بود که اقلش استحبابست و غیر این از فواید بسیار.

و بعد از آن ازین رأی برگشته است، و وسطی را اختیار نموده است که اسم صاحب کتاب را ذکر کند، و در فهرست سند خود را به آن کتاب ذکر کند، و بنا بر این بقدر کتاب بلکه دو برابر کتاب مختصر شده است، و فایده سند بحال خود مانده است، و

یک جزوی که تصنیف کرده بود به این معنی ملهم شد کاش از سر می گرفت که همه مسند می شد، و لیکن به توفیق الله همه اسانید مرسلات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۵

فتاوی او را بهم رسانیدم، و در روضه المتقین اشاره به آن کرده ام مگر نادری که اهمتامی بشأن آن نبود و ان شاء الله در این شرح اشاره نیز به نادر خواهد شد.

(و لم اقصد فيه قصد المصنفين في ايراد جميع ما روه بل قصدت إلى ايراد ما افتى به و احکم بصحّته، و اعتقد فيه انه حجّه فيما بيني و بين ربّي تقدّس ذكره و تعالت قدرته) و مانند مصنفان دیگر نکردم که هر چه به ایشان می رسد از روایات در تصانیف خود ذکر می کنند خواه صحیح باشد و خواه نه، و خواه به آن عمل کنند و خواه نه، بلکه قصد دارم که بیاورم در این کتاب هر چه را به آن فتوی می دهم، و حکم الهی می دانم، و جزم به صحت آن دارم که معصوم فرموده است، و در آن اعتقاد دارم که حجت است میان من و پروردگار من که مقدس و منزّه است ذکر او از آن که به یاد امثال ما گذرد، یا اسم او را بر غیر او توان اطلاق نمودن هر چند هر دو یک لفظ باشد، اما معنی هر دو متباین است، چنانکه عالم را بر جناب اقدس الهی اطلاق می کنند و عین ذات مقدس است، و بر مخلوق که اطلاق می کنند معنی عرضی است که مدرک می شود، و قدرت او متعالی است از آن که توان ادراک یا وصف آن کردن و این دو

جمله آخر ثنائیه است.

و آن که صدوق گفته است که فتوی به آن چه در این کتابست می دهم، به سبب این علما هر حدیثی را که او در این کتاب نقل نموده است از مذهب او نقل نموده اند، و مذهب او می دانند مگر نادری که دو سه جایی باشد که از مذهب او نقل نموده اند.

و آن که گفته است که حکم به صحت جمیع این احادیث می کنم موافق اصطلاح متقدمین است، چنانکه شیخ بها الدین محمد رحمه الله تعالی در مشرق الشمسین ذکر کرده است. و از جاهای دیگر نیز ظاهر می شود که مراد ایشان از صحت آنست که معلوم شود انتساب آن خبر بایمه معصومین سلام الله علیهم، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۶

علم ایشان حاصل شده است یا به تواتر، یا با آن که آن خبر را در اکثر اصول ایشان که چهار صد اصل بوده است ذکر کرده باشند، و آن چنان بوده است که کتب احادیث که در زمان حضرات ائمه هدی سلام الله علیهم مصنف شده بود بسیار بود.

از آن جمله ابن عقده در کتاب رجال خود اسامی اصحاب مصنف حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را ذکر کرده است که چهار هزار مصنف بودند، و چهار هزار کتاب ایشان یا بیشتر چون بعضی کتب متعدد داشته اند از هر کتابی، بعد از آن که احوال آن شخص را ذکر کرده است چند حدیث از کتاب او نقل نموده است بترتیب کتب فقه، و این کتاب عظیمی بوده است که نزد مشایخ ما بوده است.

و همین شیخ کتابهای بسیار تصنیف نموده است در تفصیل کتابهای اصحاب حضرت امام محمد باقر و غیر

آن حضرت سلام الله عليهم، و حافظ احاديث بوده است، و نقل کرده است که آن چه در حفظ دارم از احاديث با سند صد و بیست هزار حدیث است، و آن چه سند آن را در خاطر ندارم سیصد هزار حدیث است.

ابن نوح که زمان او را دریافته است، و ثقه و معتمد است، و استاد شیخ طوسی است در رجال کتابی تصنیف نموده است و مصنفین اصحاب حضرات را در آنجا ذکر کرده است، و بسیاری را در آنجا ذکر کرده است که ابن عقده کتابهای ایشان را نداشته، و ابن نوح داشته است و باین نسبت که حساب کنیم به آن چه شیخ طوسی از علمای حدیث و کتب ایشان را ذکر کرده است، و شیخ نجاشی نیز در فهرست خود یاد کرده است از حصر بیرونست.

از جابر جعفی منقولست که هفتاد هزار حدیث از اسرار حضرت امام محمد باقر بخاطر دارم، و محمد بن مسلم سی هزار. و هم چنین که پاره از آن در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۷

فهرست مذکور خواهد شد و در شرح نیز بسطی داده ام که تا غایت هیچ کس از علما نکرده بودند.

مجملاً از میان این کتابهای بسیار چهار صد کتاب را انتخاب نمودند و آنها را اصول نامیدند، و در فهرست إن شاء الله مذکور خواهد شد. و چون این چهار صد اصل معتمد ایشان بود اگر خبری را در اصول بسیار می دیدند حکم به صحت آن می کردند، یعنی البته حضرت فرموده است. و هم چنین حکم به صحت خبری می کردند که بطرق متعدده از ائمه صلوات الله عليهم منقول بود، و ایشان را از آن

طرق علم حاصل می شد. یا می یافتند خبری را در اصول جمعی که علما اجماع کرده بودند بر تصدیق ایشان مثل زراره، و محمد بن مسلم، و فضیل بن یسار.

یا اجماع کرده بودند که هر خبری که صحیح شود که ایشان گفته اند صحیح است مثل صفوان بن یحیی، و یونس بن عبد الرحمن، و احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی. یا اجماع نموده بودند که عمل به روایات ایشان می توان کرد مثل عمار ساباطی، و حفص بن غیاث، و غیاث بن کلوب، و سکونی و امثال ایشان که شیخ الطائفه در عدّه ذکر کرده است ایشان را، و در مواضع خود یاد خواهیم کرد إن شاء الله.

یا حدیثی را می یافتند در یکی از کتبی که بر حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم عرض نموده بودند، و حضرات تحسین فرموده بودند ایشان را مثل کتاب عبید الله بن علی حلبی که بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمودند، و کتاب یونس بن عبد الرحمن، و فضل بن شاذان را که بر حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند. مجملات چیزهایی که سبب علم ایشان بود بسیار بود، و چون به واسطه تسلط سلاطین جور بسیاری از آن کتب از دست رفت، علماء ما این اصطلاح را وضع کردند که در فایده یازدهم مذکور شد انتهى.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۸

و لیکن هیچ دغدغه نیست که اخباری که این سه عظیم شأن در این چهار کتاب نقل کرده اند از آن کتب برداشته اند. محمد بن بابویه که در اینجا، و در فهرست ذکر کرده است. و شیخ الطائفه نیز در آخر تهذیب و استبصار نقل کرده است. و

محمد بن یعقوب کلینی اگر چه نگفته است که از آن کتب نقل کرده ام، و لیکن از تتبع ما را جزم بلکه یقین بهم رسیده است که از آن کتب روایت کرده است بوجه بسیار، از آن جمله خبری که شیخ صدوق، و شیخ الطائفه مثلاً- از کتاب حسن بن محبوب، یا حسین بن سعید روایت کرده اند به اسانید خود به همین کتب، همان خبر را کلینی روایت نموده است بهمان سند و غیر آن از ایشان بهمان متن.

و جزم داریم که جمعی که در سند کتابهای ایشان ذکر کرده است مشایخ اجازه این کتابها بوده اند که به واسطه اتصال سند ذکر کرده اند، و چون قریب العهد و الزمان بودند به ایشان یقیناً کتب آن مشایخ نزد ایشان مثل این کتابها بوده است نزد ما، که همه علم داشته اند که آن کتب از آن مشایخ بوده است. و جمعی از متأخرین اصحاب رحمهم الله تعالی به واسطه عدم تتبع این معنی را نیافته بودند حکم بضعف بسیاری از اخبار کرده اند، با آن که محمد بن یعقوب رضی الله عنه در دیباچه کافی ذکر کرده است که اخبار کافی آثار صحیحه است از اهل البيت صلوات الله علیهم. و ابن بابویه نیز حکم به صحت این اخبار نموده است.

و جزم داریم که صحتی که ایشان می گویند آنست که یقیناً معصوم فرموده اند، و صحت نزد متأخرین این معنی دارد که راویان ثقه و معتمدند، و گاه باشد که ظن نیز بهم نرسد ازین خبرها باصطلاح ایشان پس معنی کلام این دو بزرگ اینست که یقیناً این خبرها از معصوم است که گویا ایشان از معصوم شنیده اند. و

هیچ دغدغه نیست که حکم به صحت ایشان بهتر است از حکم به صحت متأخرین.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۸۹

و آن که رعایت اصطلاح متأخرین کرده ایم از آن جهت است که چون اکثر فضلا به طریقه ایشان مأنوس شده اند موجب تنفر ایشان نشود، با آن که در وقت معارضه احادیث بواسطه ترجیح به اصحیت فایده دارد، چنانکه در مقبوله عمر بن حنظله گذشت. و هر که تتبع کند خواهد دانستن آن چه را ذکر کرده ام، بلکه ظاهر می شود از بسیار جا که ابن بابویه حدیث غیر صحیح را در هیچ کتابی از کتابهای خود نقل نکرده است، چنانکه در کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی نقل می کند در جمیع بین الاخبار، بعد از آن ذکر می کند که در سند این حدیث محمد بن عبد الله مسمعی هست، و شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید به او بی اعتقاد بود، و من از این جهت این حدیث را نقل کردم در این کتاب که من این حدیث را بر شیخ خواندم در کتاب رحمه سعد بن عبد الله، شیخ تقریر نمودند به واسطه آن که به سندهای دیگر به شیخ رسیده بود، بنا بر این من نقل نمودم، و اگر نه هر چه شیخ ما به آن اعتقاد ندارد من آن را ذکر نمی کنم، و گمان ما آنست که شیخ او بسیار از حد در رفته است در دقت رجال، مع هذا هر گاه این مقدار دقت نموده باشند، دقت ما بعد ایشان بی وجه است.

و شیخ الطائفه نقل کرده است که صدوق نقد رجال و حدیث به مرتبه کرده است که فوق آن متصور نیست، و هم چنین

محمد بن یعقوب کلینی تا آن که کلینی کافی را در عرض بیست سال تصنیف نمود، که می خواست که هر خبری که در آنجا نقل کند علم داشته باشد که از معصوم است، و بسیار است که کلینی خبری را مرسلأ روایت می کند، و همان خبر را ابن بابویه یا شیخ طوسی به اسانید صحیحہ کثیره روایت کرده اند در کتب خود.

و در روضه المتقین در اکثر جاها به آن اشعار نموده ام، بلکه بسیار جاهست که متأخرین علما حکم کرده اند که در این باب حدیثی نیست، یا حدیث صحیحی نیست باصطلاح ایشان، بنده ذکر کرده ام احادیث صحیحہ در آن باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۰

و إن شاء الله تعالی به همه اشعار خواهد شد در این شرح، چنانکه در روضه به آن اشعار نموده ام، و استدعای بنده از فضلا آنست که آن چه بنده نقل می کنم به آن رجوع نمایند مکرر تا خاطر ایشان جمع شود.

(و جمیع ما فیہ مستخرج من کتب مشهوره علیہا المعول و إليها المرجع) و جمیع احادیثی که در این کتاب بیرون آورده ام از کتابهای مشهوری که اعتماد علمای شیعه بر آن کتب است، و اگر مسأله ایشان را ضرور شود رجوع باین کتب می کنند. و ظاهر مشهور متواتره است که از مصنفان آن کتب متواتر بوده است. و از اصول أربعمائه است یا امثال آن و صدوق در آخر این کتاب فهرست کتب را ذکر کرده است، و از چهار صد کس سه چهار کسی کم روایت کرده است، و شاید دو سه کسی را نام برده باشد در فهرست که در اصل کتاب نام ایشان را ذکر نکرده است.

ممکن است که

از آن کتابها حدیث نقل کرده باشد مرسل، و از جمعی حدیث نقل کرده است در اصل که در فهرست ایشان را یاد نکرده است، بنده سند آن را از کتابهای صدوق، و کلینی ذکر کرده ام، و هم چنین بسیاری از اخبار را مرسل روایت کرده است و سند آن را ذکر نکرده است، یا بعنوان فتوی ذکر کرده است سندهای آن را هم یافته ام اکثر آن را از کتابهای صدوق، و پاره از کلینی یافته ام، مگر بسیار نادری که نیافته باشم و از ده نمی گذرد، و چون خاطر او جمع بوده است ذکر سند نکرده است. نمی دانست که چنین زمانه خواهد شد که اعتماد نکنند، اگر چه اکثر علمای سلف قول صدوق را نص حضرات می دانند چون از ارباب نص است، و اجتهاد در غیر نص را جایز نمی دانند، و هر جا اجتهاد کرده است و سهو کرده است در اجتهاد، علما آن را ذکر کرده اند، و مذکور خواهد شد إن شاء الله.

(مثل کتاب حریر بن عبد الله السجستانی) مانند کتاب حریر پسر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۱

عبد الله سیستانی، و ظاهرا مراد از کتاب جنس است که بر قلیل و کثیر اطلاق می کنند، و او از اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق است، و کتب بسیار تصنیف نموده است، و شیخ طوسی در فهرست گفته است که کتابهای او همه از اصول است. و ممکن است که مراد او کتاب صلاه او باشد که حماد بن عیسی به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که من کتاب حریر را دارم و به آن عمل می کنم. حضرت فرمودند

که باکی نیست اگر چه ممکن است که مراد حماد نیز جنس باشد، و سند صدوق باین کتاب بیست و هشت سند صحیح است.

(و کتاب عبید الله بن علیّ الحلبی) که ثقه است و معتمد اصحاب بود، و کتابی بزرگ تصنیف کرد در آن چه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده بود، بعد از اتمام عرض نمود بر حضرت، و حضرت تحسین فرمودند، که سنیان چنین کتابی ندارند، و این کتاب متواتر بود از او، و جمیع علما به آن عمل می نمودند چون حضرت تحسین فرموده بودند. و صدوق طرق صحیح بسیار دارد باین کتاب از آن جمله هفت طرق صحیح و یک حسن، و پنج قوی و شیخ طوسی از صدوق پنج طریق صحیح دارد، و به طرقی دیگر نیز دارد.

(و کتب علی بن مهزیار الاهوازی) و کتابهای علی سی و سه کتاب بوده است که نزد صدوق بوده است، و ثقه و معتمد بوده است، و به خدمت حضرات امام رضا، و امام محمد تقی، و امام علی نقی صلوات الله علیهم رسیده بود، و منصب و کالت حضرات را داشت، و حضرات فرمانها که به او می نوشتند تعظیم او می فرمودند، و کتب او معتمد اصحاب بود. و اهواز شهر است قریب بحویزه.

(و کتب الحسین بن سعید) و کتابهای حسین بن سعید اهوازی سی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۲

کتاب بود و همه اصحاب به کتب او عمل می کردند و او ثقه و عظیم الشانست، و به خدمت حضرت امام رضا، و امام محمد تقی و امام علی نقی رسیده بود، و از ایشان احادیث شنیده بود، و اخبار کتب او در کتب مشایخ

ما بسیار است و معمول علیها است، و طرق ابن بابویه به کتابهای او، و علی بن مهزیار، و فضلالی آینده بسیار است، و صحیح همه را در فهرست ذکر کرده است، و در آنجا بیان خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

(و نوادر احمد بن محمد بن عیسی) و کتاب نوادر احمد کتابی بزرگ بوده است در همه باب، و نوادرش نامیده است که احادیث او همه نفیس بوده است، و صحیح و معتمد اصحاب بود و خود بزرگ قمیان بود، و ثقه و جلیل القدر و عظیم الشأن، و به خدمت حضرات ثلثه متقدمه صلوات الله علیهم رسیده بود، و از ایشان اخبار روایت کرده است.

(و کتاب نوادر الحکمه تصنیف محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری) و این کتاب بزرگی بوده است در جمیع ابواب اصول و فروع، و معتمد اصحاب بوده است و لیکن ابن ولید از جمعی که در آن کتابند و اسامی ایشان را ذکر کرده است روایت نمی کرده است، و ابن بابویه نیز متابعت او نموده است در آنها، و از جمعی دیگر روایت می کند که او، و ابن ولید اعتماد به آن ها دارند، و او ثقه و معتمد است.

(و کتاب الرّحمة لسعد بن عبد الله) و سعد شیخ علما شیعه بود، و ثقه و جلیل القدر، و به خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السّلام رسیده بود، و حضرت صاحب الامر را ملاقات کرده بود، و کتب او خصوصا کتاب رحمة معتمد بود.

(و جامع شیخنا محمد بن الحسن ابن الولید رضی الله عنه) و این کتاب عظیم بود مسمی به جامع و معتمد علما بوده، و خود

به مرتبه که صدوق با نهایت فضیلت دست از تقلید او برنداشته است چنانکه خواهد آمد.

(و نوادر محمد بن ابی عمیر) و کتاب نوادر او نیز کتابی عظیم بود، و او نزد علمای شیعه و سنی بزرگ بود، و کسی به عبادت و تقوی و عدالت و اعتماد به او نمی رسید، و بسیار بزرگست و به خدمت حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا علیهما السلام رسیده بود، و احادیث بسیار از ایشان روایت کرده بود، و از صد شیخ عظیم الشان که اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودند حدیث بسیار شنیده بود، و علما اجماع کرده اند که هر چه صحیح شود که او روایت نموده است صحیح است و ما بعد او را ملاحظه نمی نمایند، و لهذا مراسیل او را قبول می کنند، و نود و چهار تصنیف داشت.

(و کتاب المحاسن لأحمد بن ابی عبد الله البرقی) و این کتاب نزد ماهست و چنانکه مشایخ نقل کرده اند بسیار بزرگ و ثقه و معتمد علیه بوده است، آن چه الحال هست شاید ثلث آن باشد و بغیر ازین کتاب نود و سه کتاب دیگر تصنیف نموده است در فنون علوم، و اسامی این کتابها و سایر کتابهای علماء ما در فهرستهای اصحاب رجال موجود است.

(و رساله ابی رضی الله عنه إلی) چون صدوق در قم اخبار بسیار اخذ کرد از پدرش و ابن ولید و سایر مشایخ قم، بسفر رفت به واسطه زیادتی علم و طلب حدیث، پدرش رساله به او نوشت که به آن عمل نماید، و صدوق رساله پدرش را بمنزله نص

می داند چون از غیر نص نمی نوشتند و عمل نمی کردند، ازین جهت رساله را متفرق ساخته است در این کتاب، و در هر بابی چیزی از آن را نقل می کند با آن که مؤید آن از اخبار متواتره داشته است، و اما خواسته است که رعایت حق پدر کند، تیمنا آن را ذکر کرده است و شیخ و بزرگ اهل قم بود در عصر خود و همه رجوع به او می نمودند، و اعدل و اوثق آن زمان بود، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۴

حکایت او پاره مذکور شد و خواهد آمد، و او را کتب بسیار بود که ابن بابویه از او روایت می کند.

(و غيرها من الاصول و المصنّفات الّتی طرقت إلیها معروفه فی فهرست الکتب الّتی رویتها عن مشایخی و اسلافی رضی اللّٰه عنهم، و بالغت فی ذلک جهدی مستعینا باللّٰه، و متوکّلا علیه، و مستغفرا من التقصیر، و ما توفیقی الا باللّٰه، علیه توکّلت، و الیه أنیب، و هو حسبی و نعم الوکیل) و اخبار این کتاب را بیرون آورده ام ازین کتابهای مذکور، و از غیر این کتابها از اصول که اصول أربعمائه است، یا مطلق کتب معتمده، و از مصنّفاتی که غیر اصول أربعمائه است، یا کتب فقهی محدثین که سندها را می انداختند و حدیث را بعنوان کتب فقهی نقل می کردند چنانکه مصنف در اوایل این کتاب کرده است، و شیخ الطائفه در نهاییه کرده است، و سندهای من معروف است در فهرست، و یاد بودی که کرده ام در آخر کتاب که ذکر نموده ام در آنجا کتابهایی را که روایات بمن کرده اند مشایخ و استادان من از کتب خود، و کتب پیشینیان از علمای

ما که حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خوشنود باشد، و در این کتاب بذل جهد خود نمودم، و نهایت سعی کردم که از آن کتب معتمده همه را بیرون آوردم، و هر چه علم به صحت آن داشتم در این کتاب ذکر نمودم در حالتی که استعانت و یابوری از خداوند خود خواستم، و توکل برو کردم که هر چه خیر من در آن باشد نزد من آورد، و طلب آمرزش می کنم از جناب اقدس او و اگر تقصیری از من شده باشد یا شود، و نیست توفیق من مگر از خداوند عالمیان، برو توکل کردم و رجوع من از تقصیرات یا در جمیع امور به اوست، و او بس است مرا و نیکو و کیلی است که اگر جمیع کارها به او گذارند بر وجه احسن می سازد.

و رویت در اصطلاح محدثین مجهول و مخفف می باشد یعنی شیخ بمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۵

روایت کرده است و من مروی شده ام، و بعنوان معلوم لحن عوام است که از اصطلاح بی خبرند، و گاه هست مشدد می خوانند تا دلالت کند بر کثرت روایت، اما در کتب ندیده ام که مشدد بوده باشد.

و چون عبادات مقدم است بر غیر آن از ابواب فقه به واسطه آن که در آن قرب بندگان بجناب اقدس الهی حاصل می شود، و اهم و افضل عبادات نماز است، و بنا بر این همیشه همه کس به آن مکلفند بوجوب عینی تقدیم آن لازم بود، و چون نماز مشروط است به طهارت، و بی طهارت صحیح نیست تقدیم آن لازم بود، و چون طهارت به آب حاصل می شود مصنف آن را مقدم داشت و گفت:

اشاره

باب المياہ: و طہرها و نجاستها) و مياہ جمع ماء است يعنى اين بایست در بيان اقسام آبها و احکام آن، و پاکی آبها و نجاست آن که کدام آب پاکست و کدام نجس است و اگر نجس شود چگونه پاک می شود و چیزهای دیگر را از آب چگونه پاک باید کرد و چون محدث از حدیث نقل می کند و احادیث در کتب حدیث منتشر بود، و صدوق از هر کتاب حدیثی ذکر کرده است، و اول کسی که کاری کند بسیار مشکلست که به نحوی که باید بشود لهذا ضبطی چنانکه باید ندارد مگر چیزی را که از خود نقل می کند فی الجمله مضبوطست.

[آیات مربوط به آب]

(قال الشَّيْخُ السَّيِّدُ الفقيه ابو جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ الفقيه مصتّف هذا الكتاب رحمه الله عليه انّ الله تبارك و تعالى يقول: ﴿ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا ﴾^۱) مرتبه دیگر نام خود را یاد کرد تا ظاهر شود که این سخنان از اوست و می گوید که به درستی که خداوندی که بزرگوار است، و فیض و برکت او بر عالمیان فیض است، و متعالی است از آن که ادراک او توان نمود ذات او را، یا کیفیت فیض او را، می فرماید: در قرآن مجید که ما فرستادیم از جانب آسمان آبی که پاک کننده شماست از نجاست حدث و خبث.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۸

و طهور در لغت عرب بمعنی ما يتطهر به آمده است یعنی چیزی که به آن پاک کنند کثافت و نجاست را، چنانکه غسل بمعنی ما يغسل به است، و وضو بمعنی ما يتوضأ به است و در این

آیه مراد است به قرینه آیه سیم، و به قرینه اخبار صحیحہ بسیار که در همه استعمال طهور بمعنی مطهر کرده اند و خواهد آمدن.

و لفظ ماء اگر چه بحسب ظاهر افاده عموم نمی کند، و لیکن چون حق سبحانه و تعالی در مقام امتنانست بر بندگان اگر از جهت عموم نباشد بی فایده می شود، پس ظاهر آیه اینست که آبهایی را که از آسمان فرستاده ایم پاک کننده شمامست، و تنکیر آن به واسطه تعظیمست یعنی آبی فرستاده ایم و چگونه آبی که سبب حیات عالمیان است و طهور است و چگونه طهوری که هر قسم نجاستی که از حدث و خبث باشد به آن زایل می شود.

(و يقول عزّ و جلّ وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّا فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ)

«۱» و دیگر خداوندی که عزیز و جلیل است از آن که بذات مقدس و تفضلات او توان رسیدن می فرماید که ما از جانب آسمان آبی فرستادیم به اندازه احتیاج خلایق، و آن را در زمین ساکن ساختیم، و ما اگر خواهیم آبها را می توانیم بردن که همه هلاک شوند. و این آیه نیز چون در او متنی است که حق سبحانه و تعالی بر خلایق گذاشته است، دلالت می کند که آبهایی که در چشمها و چاهها و رودخانه هاست همه از جانب آسمان آمده است، و ظاهر است که اگر چند سال باران نیاید آب در هیچ چاهی و چشمه نمی ماند، و اگر یک سال باران نیاید بسیار کم می شود، و این معنی قطع نظر از آیه از مجرباتست.

(و يقول عزّ و جلّ):

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۱۹۹

وَ يُنَزِّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ كُمْ

و تتمه اش اینست که **وَيُذْهِبَ عَنْكُمُ رِجْزَ الشَّيْطَانِ** و باز حق جل و علی می فرماید که خداوند شما همیشه بتدریج از جانب آسمان آبی می فرستد تا شما را به آن پاک کند از حدث، و نجاست شیطان که منی است از شما زایل گرداند، یا جنابت که به سبب احتلامی که به واسطه تخیلات شیطان شما را حاصل شده به سبب آب از شما زایل سازد.

و در تفاسیر و احادیث از ائمه معصومین وارد شده است که این آیه وقتی آمد که در بدر بودند و اصحاب آن حضرت صلی الله علیه و آله به واسطه کثرت عدد دشمنان، و قلت ایشان غمگین بخواب رفتند، و اکثر به تخیل شیطان محتلم شدند و قریش بر سر آب فرود آمده بودند، و مسلمانان آب نداشتند که غسل کنند، حق سبحانه و تعالی به دعای حضرت بارانی فرستاد و کوهها پر از آب شد، و همگی محتلان غسل کردند و ازاله نجاست منی کردند. و آیه اگر چه در بدر نازل شد اما حکمش عام است به اجماع مسلمین با آن که در این آیه بلفظ تطهیر نازل شده است و بنفسها دلالت بر تطهیر آب باران می کند و آن آیه مؤید این آیه است و بر عکس.

[آب پاک و پاک کننده است]

(فاصل الماء کلّه من السّماء و هو طهور کلّه) پس از این سه آیه ظاهر شد که اصل آبها از آسمانست حتی آبهای زمین، و مطلق آب طهور و مطهر است، و تطهیر نیست الا از حدث که نجاست حکمی است، و در رفع آن احتیاج به نیت قربت هست، و خبث نجاست عینی است که در

رفع او احتیاج به نیت قربت نیست اگر چه از جهت حصول ثواب محتاج است به نیت، و اگر تطهیر اعم باشد از ازاله نجاست عینی و حکمی و از ازاله کثافت همان ازاله نجاست به همه احتمالی داخل خواهد بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۰

بدان که صدوق رحمه الله در خاطر داشته که در هر مطلبی آیاتی که نازل شده است ذکر کند، و بعد از آن اخبار را نقل کند، بعد از این از این معنی برگشته است که مشککست استدلال به آیات نمودن تا از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول نشده باشد، مبدا افترائی بسته شود بر حق سبحانه و تعالی، و لیکن فرقی نیست میان آیه و حدیث بلی اگر دلالت آیه ظاهر نباشد نقل نباید کرد، مع هذا احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین منقولست که هر گاه خبری به شما رسد از ما، آن خبر را بر قرآن مجید عرض کنید اگر موافق قرآن باشد به آن عمل کنید و اگر مخالف قرآن باشد طرح کنید. و محتملست که مراد از این اخبار اخبار غیر معلوم باشد و نزد متقدمین چون اخبار معلوم داشتند احتیاج این معنی نداشتند، و الیوم البته خوبست استدلال به قرآن مجید بلکه واجبست مهما ممکن، و إن شاء الله این حقیر ذکر خواهد کرد در هر بابی آن چه از آیات وارد شده است.

(و ماء البحر طهور، و ماء البئر طهور) یعنی ظاهر شد از آیات که مطلق آب مطهر است پس آب نیز مطهر بوده باشد، و آب چاه نیز مطهر بوده باشد اما آب دریا پس کسی از مسلمانان

خلاف در مطهریت آن نکرده است مگر سعید بن مسیب، و عبد الله بن عمرو عاص از سنیان که ایشان گفته اند که اگر غیر از آب دریا باشد از آب دریا طهارت واقع نسازند، و اجماع سنی و شیعه بر خلاف این هر دو واقع است و احادیث از رسول خدا صلوات الله علیه و آله وارد شده است بر آن که آب دریا طهور است یعنی مطهر.

و کلینی رحمه الله یک حدیث صحیح نقل کرده است و یک حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آب دریا طهور است. و از این حدیثها علما استدلال کرده اند بر آن که آب نمک مطهر است، و به نمک آب مضاف نمی شود چون آب دریا آب نمک است، و خالی از اشکالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۱

نیست زیرا که فرقت میان نمک ذاتی و عارضی، شاید ذاتی مؤثر در اضافه نباشد و عارضی باشد، و لیکن خلافی صریح از علما ندیده ام، پس اگر در صحرای نمک آبی ایستاده باشد و شور باشد و کر باشد ازاله نجاست، و وضو، و غسل توان کردن، خصوصا هر گاه آن آب را نمک آب نگویند که در این صورت بی دغدغه است، و اگر نمک آب گویند و آبی دیگر بهم رسد بهتر آنست که به آن آب طهارت کنند هر چند به مجاورت نمک شور شده باشد که این شوری ضرر ندارد.

و اما آب چاه که طهور است گر بکشند از چاه و به آن ازاله حدث یا خبث کنند بی دغدغه مطهر است، و هم چنین اگر یک کر آب از چاه بکشند اگر نجاست بر آن

وارد شود نجس نمی شود، بلکه آن نجس را پاک می کند هر گاه عین آن زایل شود، اما اگر نجاستی در چاه افتد اکثر قدمای اصحاب چاه را نجس می دانند، و اکثر متأخرین پاک می دانند، و پاک بودن اظهر است چنانکه خواهد آمدن، و چون ظاهر آیات مطهریت مطلق آبست پس هر حدیثی که دلالت بر طهارت آب چاه کند موافق آیه خواهد بود و عمل به آن لازمست و الله تعالی يعلم. و ظاهراً مراد صدوق از مطهریت چاه معنی اولست چنانکه خود در امالی تصریح به آن کرده است.

(وقال الصیادق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما کلّ ماء طاهر الا ما علمت انه قذر) یعنی حضرت فرمودند که هر آبی پاکست تا ندانی که نجس شده است یا نجس است. و محمد بن یعقوب کلینی، و شیخ طوسی بعنوان صحیح و قوی همین مضمون را روایت نموده اند از آن حضرت صلوات الله علیهما باین عبارت که

«الماء کلّه طاهر حتی يعلم انه قذر.»

و شیخ بعنوان موثق از آن روایت کرده است که

«کلّ شیء نظیف حتی تعلم انه قذر.»

و همه یک مضمونست و دلالت می کند بر آن که اگر به آبی رسیم و ندانیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۲

که بولست یا آب، پاکست یا نجس حکم به پاکی آن می کنیم هر چند ظن نجاست نیز باشد، چنانکه در راهها از ناودانها در صبحی آبی ریخته شود مضمون آنست که بولست و لیکن چون علم نداریم حکم به طهارت آن می کنیم، مگر آن که بوی بول کند و قراین ضم شود که علم بهم رسد که نجس است اجتناب می کنیم.

و اکثر علما گفته اند که اگر دو عادل

شهادت دهند بر نجاست آبی حکم به نجاست آن می کنیم، چون شارع گواهی عدلین را به منزله علم نموده است، و لیکن مشکل است چون در خصوص نجاست وارد نشده است که قول عدلین معتبر است. و اگر یک عادل یا چند غیر عادل بگویند که این آب نجس است عمل بقول ایشان لازم نیست مگر آن که جمعی کثیر بگویند، یا قلیلی بگویند و قرائن منضم شود که علم حاصل شود حکم به نجاست می کنیم، و احوط آنست که به سبب گفته دو عادل به نجاست آب، بلکه یک عادل نیز اجتناب کند اگر آبی دیگر بهم رسد، و الا از این آب طهارت بگیرد و چون به آبی دیگر رسد احتیاطا آن مواضع را بشوید و الله تعالی يعلم.

(و قال صلوات الله عليه الماء يطهر و لا يطهر) یعنی و حضرت صادق صلوات الله عليه فرمودند چون اسم آن حضرت از پیش گذشت است و قانون همه خصوصا صدوق آنست که ضمیر راجع باشد به معصومی که از پیش گذشته باشد. و مؤید این معنی است که کلینی رضی الله عنه همین خبر را بروایت قوی از آن حضرت روایت کرده است، و گفته است که آن حضرت فرمود: که حضرت سید المرسلین صلوات الله عليه و آله فرمودند که آب تطهیر همه چیز می کند حتی آب را، و از چیزی دیگر پاک نمی شود.

و طریق این حدیث به قانون متأخرین صحیح نیست، و لیکن چون کلینی و صدوق حکم به صحت احادیث کتابهای خود کرده اند، علما باین حدیث عمل نموده اند با تأییدات دیگر، پس اگر کوری متغیر شود، به نجاست نجس می شود، و

لوامع

اگر کری دیگر آب برو ریزند که ازاله تغیر او بکند پاک می شود به اجماع، و اگر خود به خود تغیرش زایل شود، یا چیزها بیندازند که تغیرش مرتفع شود اشهر میان علما آنست که پاک نمی شود تا کری برو ریزند یا باران بر آن به بارد، یا آب روان به او متصل شود.

و بعضی از علما گفته اند که پاک می شود، اما اگر کمتر از کر باشد و متغیر شده باشد به نجاست، و تغیرش به چیزی غیر آب، یا خود به خود زایل شود بی دغدغه پاک نمی شود. و احوط در کر آنست که چون زوال تغیر آن بغیر آب بشود کری آب برو ریزند دفعه، یا باران بیاید یا به آب روان متصل شود، و قبل از این تطهیر استعمال نکنند.

و بنا بر آیات و احادیث عامه که آب مطهر است جمعی گفته اند که لازم نیست که کر آب یک دفعه بر آن بریزند، پس اگر متصل شود بکر کافیت. و هم چنین اگر آب ظرفی نجس باشد و به آب کر، یا آب روان فرو برند پاک می شود اگر چه آب به همه جزو آن نرسد. حتی آن که بعضی از علما گفته اند که اگر شیشه گلابی نجس شده باشد، همین که بکر فرو برند پاک می شود چون آب مطهر همه چیز هست، و لیکن خلاف احتیاط است، اما اگر شیشه گلاب را در کر ریزند که آب شود همه پاک می شود هر چند بوی آن کر بگردد از گلاب، مگر آن که آن قدر گلاب در کر بریزند که آب نیز گلاب شود، و عرفا گویند که گلاب است،

پس اگر گلاب پاک باشد آب حوض پاک هست و پاک کننده نیست. و اگر گلاب نجس باشد خلافت میان علما بعضی می گویند که چون بکر رسید پاک شد، و چون آب را گلاب کرد از مطهریت می افتد نه از طهارت. و بعضی می گویند که تا گلاب آب نشود پاک نمی شود پس نجس باشد، احوط اجتنابست.

و آبی که از فواره به حوض نجس آید از کر، اگر چه سطح مساوی نباشد حوض پاک می شود. و بعضی بر عکس نیز قایل شده اند که اگر حوض پائین پاک

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۴

باشد، و حوض بالا-نجس، بالا-پاک می شود، اما خلاف مشهور و خلاف احتیاط است و الله تعالی يعلم. پس چون صدوق آیات و احادیث مطهریت آب را ذکر کرد، و آن که اصل در آب طهارت است، و اگر چه اخبار متواتره بر طهارت وارد شده بود به همین اکتفا نمود، و مسایل بر آن متفرع ساخت به آن که گفت:

[استعمال آب مشکوک اشکالی ندارد]

(فمتی وجدت ماء، و لم تعلم فيه نجاسة فتوضاً منه و اشرب) پس هر گاه بیابی آبی را، و در آن آب نجاستی نبینی یا علم بهم نرسد که نجس است پس جایز است از آن آب وضو گرفتن و آشامیدن. اما اگر آب از شخصی باشد و خبر دهد که آب من نجس است مشهور آنست که استعمال نمی توان کرد به اعتبار آن که صاحب ید است، و قول صاحب ید مطلقاً مسموع است، و در این صورت نیز حکم به نجاست کردن مشکل است اگر چه احوط اجتنابست به نحوی که گذشت.

(و ان وجدت فيه ما ینجسه فلا تتوضأ و لا تشرب)

الّا فی حال الاضطراب فشرّب منه و لا تتوضّأ منه و تیمّم) و اگر در آب چیزی باشد که سبب نجاست آب باشد پس از آن آب وضو مساز، و میاشام مگر در حالت ضرورت مثل آن که تشنه باشد در صحرایی و بغیر از آب نجس چیزی نداشته باشد، و خوف هلاک داشته باشد، پس در این صورت جایز است آشامیدن بقدر ضرورت که نمیرد، و لیکن طهارت باین آب جایز نیست بلکه بدل وضو تیمم می کند و به آب نجس وضو نمی سازد به اجماع علما.

(الّا ان یکون الماء کزّافلا باس بان تتوضّأ منه و تشرّب، وقع فیه شیء ام لم يقع ما لم یتغیّر ریح الماء فان تغیّر فلا تشرّب و لا تتوضّأ منه) اما اگر یک آب کر باشد بس می توانی وضو ساختن و آشامیدن خواه چیزی از نجاسات در آن باشد و خواه نباشد، مگر آن که بوی آب متغیر شده باشد به نجاست و هم چنین رنگ و مزه نیز اگر متغیر شده باشد از نجاست پس در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۵

صورت آن آب را مخور و از آن آب وضو مساز.

و ظاهر این کلام آنست که آب قلیل به سبب ملاقات نجاست نجس می شود، و آب کر نجس نمی شود مگر با تغیر، و در جزو اخیر اجماع علماست در غیر آب چاه، و در آب چاه خلافی است که خواهد آمد. و اگر آب کمتر از کر جاری باشد و آن آبیست که از چشمه بیرون آید، و او را در عرف چاه نگویند خلافت. اکثر علما برآنند که چشمه به ملاقات نجاست نجس نمی شود، و حکم

کر دارد، و علامه کریت شرط کرده است در آن، و این قول احوط است، و اول اظهر است. و در نجس شدن آب قلیل که کم از کز است که نایع نباشد اگر چه روان باشد مثل آب برف و آبی که از چاه می کشند و روان می شود خلافت، علماء ما غیر ابن ابی عقیل قایلند به نجاست، و ابن ابی عقیل قایلست به آن که آب قلیل نجس نمی شود تا متغیر نشود به ملاقات. و ظاهر کلام سید مرتضی فرقت میان آن که نجاست داخل آب شود آن را نجس می داند، و اگر آب بر نجاست وارد شود نجس نمی داند. و این قول قوی است اگر چه احوط اجتنابست مطلقاً.

[بیان مقدار کر]

(و الکرّ ما یکون ثلاثه اشبار طولاً، فی عرض ثلاثه اشبار، فی عمق ثلاثه اشبار) یعنی کر مقدار است از آب که طول آن سه شبر باشد، در عرض سه شبر، در عمق سه شبر که مجموع بیست و هفت شبر باشد، چون سه در سه نه است، و نه در سه بیست و هفت است و این مذهب قمیان است در کر، و مشهور میان علما سه و نیم، در سه و نیم در سه و نیم است که مجموع آن چهل و دو شبر و هفت ثمن شبر باشد، چون سه در سه نه است و سه در نیم یک و نیم است، و نیم در سه یک و نیم است، و نیم در نیم ربع، مجموع دوازده شبر و ربع شبر می شود، و دوازده را در سه می زنیم سی و شش می شود، و دوازده در نیم شش، و ربع در سه

و نیم سه ربع و نیم می شود، و سه ربع و نیم چیزی هفت ثمن آن چیز است. و ابن جنید می گوید که تخمیناً کر صد شبر است. و قطب راوندی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۶

می گوید که سه و نیم سه مرتبه ده و نیم است قایل بضرب نیست. این دو قول آخر وجهی ندارد، و قول قمیان قوی تر است بحسب جمع بین الاخبار، و قول مشهور به احتیاط اقریست.

و روایت صحیحی وارد شده است از اسماعیل ابن جابر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه مقدار آب چیزی او را نجس نمی کند. حضرت فرموده: که دو ذراع در عمق، در یک ذراع و یک شبر سعت و فراخی. وسعت را غالباً اطلاق می نماید در طول و عرض، پس بحسب ظاهر عمق چهار شبر می شود، و هر یک از طول و عرض سه شبر می شود و حاصل ضرب سی و شش شبر می شود، و اگر سعه را مدور اخذ کنیم بیست و هفت شبر می شود موافق مذهب قمیان، و اگر آبی سی و شش شبر باشد، و نجاست بر او وارد شود بنده حکم به نجاست آن آب نمی کنم، بنا بر این حدیث صحیح به اتفاق علما بلکه بیست و هفت شبر را نیز به ملاقات نجاست نجس نمی دانم، و لیکن در این باب احتیاط می کنم و در سی و شش شبر احتیاط را لازم نمی دانم و الله تعالی یعلم.

(و بالوزن ألفا و مائتی رطل بالمدينة) و کر بحسب وزن هزار و دو بیست رطل مدینه است، و بحسب مشهور هزار و دو بیست رطل عراقی است، و رطل مدینه یک و

نیم رطل عراق است، و این خلاف بنا بر آنست که در حدیث صحیح متفق علیه وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند: که مقدار کر آبی که چیزی او را نجس نکند هزار و دویست رطل است. صدوق و جمعی گفته اند که چون ظاهر آنست که حدیث را آن حضرت در مدینه فرموده اند ظاهر آنست که اطلاق رطل منصرف شود به رطل مدینه. و اکثر گفته اند که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم رعایت بلد راویان بیشتر می نمودند چنانکه خواهد آمد در مبحث فطره که صاع

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۷

و مد را بنحو عراق فرمودند.

مع هذا در حدیث صحیح دیگر وارد شده است که محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه روایت نموده است که کر ششصد رطل است، و محمد بن مسلم طایفی است، و رطل آن تابع رطل مکه است، و رطل مکه دو برابر رطل عراق است، و از این حدیث ظاهر می شود که رعایت بلد راوی می فرموده اند، و تایید حدیث هزار و دویست رطل عراقی می کند جمعا بین الاخبار، با آن که رطل عراقی قریب است به اشبار بنحو مشهور، و رطل مدنی از دو برابر بیشتر می شود خصوصا بر مذهب مصنف، پس در اینجا اظهر عراقی است، و می باید که صدوق زیادتی را حمل بر استحباب کند اگر چه ظاهر کلامش تخییر است بلکه تخییر میان این دو و قلتین.

و سید ابن طاوس رضی الله عنه گفته است که مکلف مخیر است در عمل بجمیع اخباری که در کر وارد شده است، و خالی از قوت نیست و لیکن راجع می شود قول

او به آن که کمتر از همه کر است و زیادتیهها بر سبیل استحباب است. و ابن ابی عقیل می گوید که این اختلاف بسیار در روایات قرینه آنست که رعایت کرد نمودن سنت است، زیرا که در واجبات این قسم اختلافات نادر است. و سخن او خالی از قوت نیست اگر چه مخالف احتیاط است غالباً.

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه اذا كان الماء قدر قلّتين لم ینجسه شیء و القلتان جرّتان) یعنی حضرت صلوات الله علیه فرمودند: که هر گاه آب بقدر دو قله باشد چیزی او را نجس نمی کند و قله سبو است، و ظاهراً تفسیر از راوی باشد، و ممکن است که از حضرت باشد، و این را شیخ روایت نموده است از حضرت کالصحیح با این زیادتیه، و حمل بر تقیه کرده است چون شافعی قائل است بقلّتين، و علماً حمل نموده اند بر آن که مراد از قله سبوهای هجر است، و هر سبوی تخمیناً پنج مشک آب می گیرد، و ده مشک یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۸

کر هست خصوصاً بر مذهب قمیان.

و در روایتی کالصحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیده اند که اگر سبویی نه صد رطل آب داشته باشد نجس می شود. حضرت فرمودند: که بلی.

و این حدیث دلالت می کند که قلّتين ممکنست که یک کر و نصف کر باشد. و در روایتی کالصحیح از آن حضرت وارد شده است که فرمودند که مقدار کر مثل این خم است و اشاره فرمودند به خمی از خمهایی که در مدینه مشرفه می باشد، و آب در آن می کنند.

و در روایت صحیح از زراره منقول است که هر گاه آب زیاده از راویه

باشد چیزی او را نجس نمی کند اگر چه مرده که در آن افتاده باشد از هم به باشد، مگر آن که بوی آب بگردد به نجاست. و این روایت را حمل کرده اند که با زیادتی کر باشد، و یا آن که چون راویها که بر شتر بار می کنند ممکنست که کر باشد. و جمعی از علما گفته اند که اختلاف مقادیر به اعتبار کثرت و قلت نجاست است و الله تعالی يعلم. و اصحاب بر سه شبر و نیم شبر اکثر مردمان در سه شبر و نیم، در سه شبر و نیم است. یا هزار و دویست رطل عراقی، و رطلی نود و یک مثقال شرعی است، و مثقال شرعی علی الظاهر سه ربع مثقال صیرفی متعارف است که بمن شاهی شصت و هشت من و یک چاریک است.

و بر احتمالی که مثقال شرعی مثقال مشهور باشد نود و یک من شاهی می شود و شبری تخمینا یک من و سه چهار یک شاه آب می گیرد، و بنا بر آن هفتاد من شاه می شود، و این قریبست با مثقال شرعی. و اختلاف بسیار در آب می باشد بحسب سنگینی و سبکی بنا بر این جمعی کثیر از علماء وزن را اعتبار نمودند و اختلاف اشبار را حمل بر اختلاف آبها نموده اند که اگر آب سبک باشد سه شبر و نیم اعتبار می کند و اگر سنگین باشد سه شبر، و اگر وسط باشد سی و شش شبر، و این قول نیز بعید است بلکه اظهر مذهب سه شبر است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۰۹

زیادتی محمولست بر استحباب و الله تعالی يعلم.

[طهارت با آب گلاب]

(و لا باس بالوضوء و الغسل من الجنابه

و الاستیاک بماء الورد) یعنی باکی نیست وضو ساختن، و غسل جنابت کردن، و مسواک کردن به گلاب.

و در بعضی نسخ لفظ منه است بعد از بالوضوء، و بنا بر این نسخه معنی این می شود که باکی نیست وضو و غسل کردن از آب قلتین، و هم چنین باکی نیست مسواک کردن به گلاب به آن که مسواک را در گلاب اندازند، و مسواک کنند تا دهان خوشبو شود. و ظاهرا نسخ زیاد کرده باشند تا مذهب صدوق موافق مذهب مشهور شود، و لیکن صدوق در کتابهای دیگر ذکر کرده است قول خود را، از آن جمله در ذکر مذهب امامیه این عبارت را ذکر کرده است.

و محمد بن یعقوب کلینی این روایت را از یونس نقل نموده است که به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عرض نمودم که بماء ورد غسل می توان کرد، و به آن وضو می توان ساخت از جهت نماز. حضرت فرمودند: که باکی نیست. و شیخ طوسی نقل کرده است که اجماع شیعه است که به آب گلاب، و غیر آن از آبهای مضاف وضو و غسل نمی توان کرد، پس این خبر را طرح می باید کرد، و حمل بر تقیه می باید کرد خصوصا اخبار حضرت امام رضا صلوات الله علیه را، چون وقتی که تشریف به خراسان آوردند اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان در مجلس آن حضرت می بودند، لهذا تقیه در اخبار آن حضرت بیشتر است از سائر ائمه صلوات الله علیهم اجمعین.

و محتملست که مراد از آب گل آبی باشد که گل در آنجا انداخته باشند یا گلاب در آنجا کرده باشند که خوشبو

شده باشد و لیکن گلاب نشده باشد مجملاً در حال اختیار عمل باین حدیث مشکلت. و از صدوق نقل نموده اند که او قایلست در حال اضطرار، و احوط آنست که اگر آب نباشد وضو و غسل به گلاب بکنند، و تیمم با آن ضم کند. و اکثر علما گفته اند که حدیث ضعیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۰

است چون در سند سهل بن زیاد است و لیکن این سهل است چون شیخ نقل کرده است که این حدیث در اصول مکرر شده است، و بسیار روایت کرده اند، و لیکن همه به یونس می رسانند. و بعد از این صدوق ذکر خواهد کرد آب مضاف را که به آن وضو نمی توان ساخت، و در آنجا روایات مذکور خواهد شد إن شاء الله.

و الماء الذی تسخّنه الشّمس لا يتوضّأ به و لا یغتسل به من الجنابه و لا یعجن به لأنّه یورث البرص یعنی آبی را که آفتاب گرم کرده باشد وضو به آن نمی توان ساخت، و غسل جنابت از آن آب نمی توان کرد، و خمیر از آن نمی توان کرد زیرا که سبب پیسی می شود. و کلینی رضی الله عنه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله روایت کرده است به اسناد قوی که حضرت فرمود: که آبی را که آفتاب گرم کرده باشد وضو به آن مسازید، و غسل از آن مکنید، و خمیر به آن مکنید که مورث برص است.

و شیخ طوسی بطریق قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلّی الله علیه و آله داخل شد بر عایشه و او آفتابه خود را در آفتاب گذاشته بود،

حضرت فرمود چرا گذاشته گفت می خواهم که سر و بدن خود را بشویم. حضرت فرمود: که دیگر چنین مکن که مورث برص است. و این دو خبر را حمل بر کراهت نموده اند از جهت خبری که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست وضو ساختن از آبی که در آفتاب گذاشته باشند، اگر چه ممکن است که حمل کنند بر آن که هنوز گرم نشده باشد. و اکثر علما ذکر کرده اند که مخصوص ظرف است و از آب نهر و چشمه و امثال آن ضرر ندارد هر چند بسیار گرم شده باشد، و نقل اجماع نیز کرده اند بر این معنی، و ظاهر اخبار اعم است از هر ظرفی و بعضی گفته اند که کراهت در ظرف مس و امثال آنست، و در بلاد حاره است نه مطلقا، چون واقعه عایشه چنین بود، و لیکن خبر اول عام است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۱

و جمعی این نهی را ارشادی می دانند، و مراد از امر و نهی از شادی طلبی است که فایده اش دنیوی باشد، و ثواب اخروی نداشته باشد چون حضرات فرمودند که مورث برص است، لکن ظاهر امر اول شرعیست، و منافات ندارد که فایده دنیوی نیز بر آن مترتب شود، چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است در حج که سبب توانگری است مجملا جزم نمودن خوب نیست، اگر بر سبیل احتمال گویند جا دارد، و مذهب ابن بابویه ظاهر نیست که حرام می دانند یا مکروه، چون او نیز بر وفق حدیث نهی نموده است، و اظهر کراهت است جمعا بین الاخبار و جمعی از علما گفته اند که مکروه

است همه استعمالات حتی آن که اگر گرمیش زایل شده باشد نیز مکروه دانسته اند، و این بهتر است و به اطاعت اقرب.

[وضو ساختن به آبی که به آتش گرم شده باشد اشکالی ندارد]

(و لا باس ان يتوضأ الزجل بالماء الحميم الحارّ) و باکی نیست وضو ساختن از آبی که به آتش گرم شده باشد، هر چند بسیار گرم باشد. اخبار صحیحه وارد شده است که غسل به آب گرم می توان کرد. و باز اخبار وارد شده است که هر چیزی مباح است تا نهی وارد شود، و نهی وارد نشده است از وضو ساختن به آب گرم. و ممکنست که به صدوق خبری رسیده باشد باین مضمون، و کسی از مسلمانان در این خلاف نکرده است مگر مجاهد از سنیان، و چون خلاف اجماع است سنیان نیز اعتباری به سخن او نکرده اند، و ممکنست که غرض صدوق رد بر او باشد.

[میته و خون و بول و عذره و خمر آب را نجس می کند]

(و لا یفسد الماء الا ما کان له نفس سائله) یعنی آب را نجس نمی کند حیوان مرده مگر حیوانی که خون روان از رگ داشته باشد. و همین عبارت را شیخ روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بعنوان موثق و قوی، و مضمون این عبارت وارد است در احادیث بسیار و در خبر موثق وارد شده است از آن حضرت صلوات الله علیه که اگر مار، یا عقرب، یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۲

وزغ که چلباسه «۱» باشد داخل آب شوند و زنده بیرون آیند از آن آب اجتناب می باید کرد، و این اولی است، و بر تقدیر مردن بطریق اولی خصوصاً مار که جمعی گفته اند که رگهای ضعیف دارد، و میته آن نجس است اگر چه ظاهر طهارتست تا علم به نجاست بهم رسد.

(و کَلَّمَا وَقَعَ فِي الْمَاءِ مِمَّا لَيْسَ لَهُ دَمٌ فَلَا بَأْسَ بِاسْتِعْمَالِهِ وَالْوَضُوءُ مِنْهُ مَاتَ فِيهِ أَوْ

لم یمت) یعنی هر چیزی که در آب افتد که او را خون روان نباشد چون مگس، و پشه، و حشرات الارض باکی نیست که آن آب را استعمال نمایند، و وضو از آن بسازند خواه بمیرند، یا زنده بیرون آیند. و همین مضمون در اخبار معتبره متکثره وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و عمل اصحاب بر اینست که میتة حیوانی نجس است که نفس سائله داشته باشد، و هر چه نفس سائله ندارد میتة آن پاکست.

(فان كان معك إناءان فوق في أحدهما ما ينجس الماء و لم تعلم في أيهما وقع فاهرقهما جميعا و تیمم) پس اگر با تو دو ظرف آب باشد، و در یکی از آنها نجاستی واقع شده باشد، و ندانی که در کدامین واقع شده است پس هر دو را بریز و تیمم کن. و این مضمون را کلینی و شیخ رضی الله عنهما در دو حدیث موثق کالصحیح روایت کرده اند از آن حضرت. و در سؤال واقعست که آبی دیگر بهم نمی رسد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمایند:

که هر دو را بریزد و تیمم کند.

و عمل اصحاب بر اینست، و خلافتی ندارند مگر در ریختن که واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۳

است چون در هر دو حدیث امر به ریختن شده است، و مع هذا صادق است که آب پاک دارد و چون یقینا یکی از این دو ظرف پاکست و حق سبحانه و تعالی فرموده است: که اگر آب نیابید تیمم کنید. و اکثر بر عدم وجوبند، و حمل نموده اند امر به ریختن را بر مجاز یعنی به سبب اشتباه طاهر

به نجس، طاهر حکم نجس دارد مجملا- دغدغه نیست در این که اگر خوف تشنگی نداشته باشد ریختن و تیمم کردن بهتر است، اما اگر خوف عطش خود، یا توابع خود داشته باشد ریختن حرامست.

(و لو انّ میزابین سالاً- میزاب بول و میزاب ماء فاختلطا ثم اصاب ثوبک منه لم یکن به باس) و اگر آن که دو ناودان روان شود یک ناودان بول، و یک ناودان آب و به یک دیگر مخلوط شوند و از این آب مخلوط به جامه تو رسد باکی نیست. این عبارت را شیخان بعنوان قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند و علما حمل نموده اند حدیث را بر آن که در وقت آمدن باران به یک دیگر مخلوط شوند، و آب باران متغیر نشود از بول، چنانکه غالب این می باشد که ناودان از باران روان می شود و آب باران اضعاف بول می باشد. و مؤید این حمل آن که شیخان بعنوان حسن کالصحیح از آن حضرت روایت نموده اند که هر گاه دو ناودان روان شود و یکی از بول، و یکی از آب باران و به یک دیگر مخلوط شوند، و به جامه شخصی رسد به او ضرر ندارد یعنی نجس نمی شود.

(و سال هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن السّطح یبال علیه فتصیبه السّماء فیکف فیصیب الثّوب فقال لا باس به ما اصابه من الماء اکثر منه) و سؤال کرد هشام پسر سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه پشت بامی را بر آن بول کنند همیشه، و باران بیاید و از آنجا قطره قطره به زیر

آید و به جامه ما رسد چونست؟ حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۴

فرمود: که باکی نیست آن چه از آب باران به آن می رسد بیشتر از بول است که بر آنجا کرده اند. و این خبر باصطلاح متأخرین صحیح است یعنی جمعی که از ابن بابویه تا به حضرت روایت می کنند همه اعتقادشان صحیح است، و عادلند، و معتمد علیه اند، و اگر چه در آخر همه را یک جا خواهیم گفت، اما در روضه الترام کرده ایم که در وقت نقل خبر هم اشاره به آن بکنیم تا سبب تذکار مبتدی شود، و ایشان را ملکه حاصل شود در اینجا نیز این رعایت خواهیم کرد به عبارت مختصر.

و کلینی رضی الله عنه روایت نموده است بعنوان قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که راوی عرض نمود که من به راهی می روم و از ناودان می ریزد آبی در وقتی چند که غالب اوقات مردمان در آن وقت از خواب بیدار شده اند و بول می کنند یعنی گمان من اینست که آن چه بر من ریخته است بولست. حضرت فرمودند باکی نیست سؤال مکن و می پرس که این چه چیز بود که ریختید.

دیگر پرسیدم که گاه هست باران می آید و آب بر من می ریزد از آن، و متغیر است و آثار کثافت یا نجاست را می بینم یعنی در آن بام هست و دیده ام، و قطرات بر من می چکد یا بر زمین می ریزد، و از آنجا بر من ترشح می کند، و گاه هست بر پشت بام بول می کنند و باران که می آید قطره قطره به زیر می آید و به جامهای ما می ریزد. حضرت می فرماید که باکی نیست و

مشو آن را از جامه و بدن که هر چه آب باران به او می رسد پاکست.

حاصل این اخبار اینست که آب باران حکم آب روان دارد، و بهر چه رسید پاک می کند، و در وقت آمدن اگر به نجاسات رسد تا متغیر به نجاست نشود پاکست و تغییری که واقع شده است در حدیث مراد از آن تغیر از کثافتها نیست که لازمه پشت بامها می باشد.

(و سئل صلوات الله عليه عن طين المطر يصيب الثوب فيه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۵

البول و العذره و الدّم فقال طين المطر لا ينجس) و سؤال کردند از حضرت صادق صلوات الله عليه از گل باران که به جامه می رسد و در آن بول، و غایط، و خون هست چنانکه متعارف است، و در کوچها می باشد. حضرت فرمودند که گل باران از این نجاسات نجس نمی شود یا جامه شما را نجس نمی کند.

و حمل کرده اند که در حال آمدن باران مراد است اگر عین نجاسات باشد و بعد از باران اگر عین نجاسات نمانده باشد باران آن را پاک کرده است، و در حال آمدن هر چند نجاست باشد ضرر ندارد و سرایت به گل نمی کند چون باران به منزله آب روان است. و آیات گذشت که آب آسمان مطهر است.

(و سأل علي بن جعفر اخاه موسى بن جعفر صلوات الله عليهما عن البيت يبال على ظهره و يغتسل من الجنابه ثم يصيبه المطر أ يؤخذ من مائه فيتوضأ به للصلاه فقال اذا جرى فلا باس به) بسند صحیح روایت نموده است علی بن جعفر که سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليهما که هر گاه خانه

بر پشت بام او همیشه بول کنند، و غسل جنابت کنند «و غالب اوقات سؤال غسل جنابت از جهت ازاله منی است» و باران می آید آیا از آن آب باران وضو می توان ساخت از جهت نماز، حضرت فرمودند که هر گاه باران آن مقدار بیاید که جاری شود باکی نیست، و بام را پاک می کند و آب آن نیز پاکست.

و محتملست که مراد این باشد که تا باران می آید آن آب پاکست، اما اول اظهر است و موافق احادیث دیگر است. و این حدیث بحسب مفهوم دلالت می کند که اگر باران جاری نشود پاک نمی کند چنین جائی را که بسیار بول کرده باشند، و ازاله منی کرده باشند.

و شیخ طوسی استدلال کرده است به این حدیث که تا باران از ناودان روان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۶

نشود جائی و چیزی را پاک نمی کند و احوط اینست، اما اظهر آنست که هر گاه نجاست را فرو گیرد که به همه جای آن برسد پاک می کند بانکه زمین تر شود، و اگر نجاستی باشد که عینی داشته باشد تا آن عین زایل نشود پاک نمی شود، اما آب پاکست اگر متغیر نشده باشد به نجاست و الله تعالی يعلم.

(و ساله عن الرجل یمر فی ماء المطر و قد صبّ فیہ خمر فاصابت و در تهذیب فاصاب ثوبه هل یصلی فیہ قبل ان یغسله فقال لا یغسل ثوبه و لا رجله و یصلی فیہ و لا باس) دیگر سؤال می کند از حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی بگذرد به آب بارانی که در آنجا شراب ریخته باشند، و آن شراب به جامه او رسد «و بنا بر نسخه

تهذیب آن آب باران به جامه او رسد» آیا در آن جامه نماز می تواند کرد پیش از آن که جامه اش را بشوید. پس حضرت فرمودند که جامه اش را نشوید، و پایش را نشوید، و در آن جامه نماز کند و باکی نیست.

و این هر دو حدیث را شیخ طوسی رحمه الله نیز بسند صحیح روایت کرده است و لفظ اصاب به صواب اقرب است بنا بر مشهور که آن نجاست خمر است، و اما بنا بر رأی ابن بابویه که طهارت خمر است دو احتمال دارد، اظهارش آنست که چون باران می آید شراب مستحیل شده است، و پاک شده است بنا بر آن باکی نیست، و محتمل است که عین شراب باقی باشد و جایز باشد نماز موافق احادیثی دیگر که در این باب وارد شده است، و خواهد آمدن. اما به این حدیث استدلال بر طهارت نمی توان کرد، چون محتملست که به واسطه باران پاک شده باشد، و اصابت بر سبیل مجاز باشد، بلکه این اظهار است خصوصا هر گاه نسخه اصاب نیز باشد.

[قیء طاهر است]

(و سأل عمار السَّاباطی ابا عبد الله صلوات الله عليه عن القیء یصیب الثوب فلا یغسل فقال لا بأس به) و بسند موثق معتبر روایت کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۷

است از عمار که او سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر قیء به جامه رسد و نشویند چو نیست. حضرت فرمودند که باکی نیست. و ظاهر می شود که اگر قیء دیگران باشد هم قصوری ندارد.

و لیکن شیخ به سندی دیگر موثق از عمار روایت کرده است که از حضرت صلوات الله علیه سؤال نمود که هر

گاه شخصی در جامه خودش قی کند آیا جایز است که نشوید آن را و نماز کند در آن؟ حضرت فرمودند که باکی نیست. و ممکن است که عمار دو مرتبه سؤال کرده باشد یک بار مطلق و یک بار مقید.

و لیکن مشهور حمل مطلق است بر مقید، و استدلال نمی توان کرد بر جواز نماز در قی دیگران. با آن که خواهد آمد حدیث زراره که ظاهرش اینست که در فضله حیوان غیر ماکول اللحم نماز نمی توان کرد، و در آنجا مفصل بیان خواهد شد **إن شاء الله تعالی**.

و علی ای حال دلالت می کند بر طهارت قی چنانکه اکثر علمای ما بر آنند، و بعضی قایل شده اند به نجاست قی، و دلیلی ظاهر نیست با آن که اصل در اشیاء طهارت است. و این خبر مؤید است با عمل اکثر بر آن، اما فرموده حضرت که باکی نیست اشعاری به کراهت دارد قطع نظر از آن که نظافت جامه مطلوبست شرعا، چنانکه خواهد آمد **إن شاء الله**.

[سُور حلال گوشت پاک است]

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كلّ شيءٍ يَجْتَرُ فسؤره حلال و لعابه حلال) یعنی هر حیوانی که نشخوار کند و برگرداند آن چه را خورده است، «و آن حیوانات مأكول اللحمند» پس باز مانده او حلال است، و آب دهانش اگر داخل آب شده باشد حلال است. و این خبر را شیخ بسند موثق از عبد الله بن الحسن المثنی و او از پدرش حسن مثنی از حضرت امام حسن از رسول خدا **صلى الله عليه وآله** روایت کرده است.

و شکی نیست در منطوق حدیث، اما مفهوم حدیث دلالت می کند که

لوامع

هر حیوانی که نشخوار نکند سؤرش حلال نیست، و لعابش حلال نیست، و باین مفهوم عمل کرده اند بعضی از علما، و این قول ضعیف است زیرا که دلالت مفهوم ضعیف است خصوصاً مفهوم صفت، سیما با معارضه احادیث صحیحه که دلالت می کند بر طهارت سؤر حیوانی که حلال گوشت نباشد، با آن که مفهوم حدیث آنست که سؤر غیر مأکول اللحم حلال نیست، و هر چه مکروهست حلال نیست زیرا که حلال و مباح آنست که مساوی الطرفین باشد و مکروه ترکش راجحست.

(و اتی اهل البادیه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ حِيَاضَنَا هَذِهِ تَرُدُّهَا السِّبَاعُ وَ الْكَلَابُ وَ الْبَهَائِمُ فَقَالَ لَهُمْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَهَا مَا أَخَذْتَ افْوَاهَهَا وَ لَكُمْ سَائِرُ ذَلِكَ) شیخ طوسی روایت نموده است این خبر را بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در سفر بر سر آبی رسیدند، پس اهل بادیه به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند یا رسول الله به درستی که این حوضهای ما درندگان و سگان و شتر و گاو و گوسفند آب آن را می آشامند چون است؟ پس حضرت فرمودند که آن چه آنها می خورند از ایشان است، و باقی از شما، یعنی پاکست.

و ظاهر آنست که حوضهای ایشان حوضهای بزرگ بوده است، و چندین کر آب داشته است، چنانکه الحال نیز هست حوضهای عظیم که بر سر یکی از آن حوضها که مشهور است به برکه عمرو عبدود فرود آمدیم، و دو روز در

آنجا بودیم، و قافله زیاده از بیست هزار نفس بودند، بعد از برخاستن تخمیناً یک شبر کم شده بود. پس از این حدیث استدلال نمی توان کرد بر طهارت قلیل به این که حضرت نپرسید که کر هست یا نه، زیرا که ظاهر حدیث آنست که آن حوضها مشاهد بود، و اقل مرتبه محتملست که کر بوده باشد، قطع نظر از آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۱۹

ظاهر چنین حوضها که شتر و گاو و گوسفند ایشان همه از آنها آب می خورده اند آنست که اضعاف مضاعفه کر بوده باشد.

(و ان شرب من الماء دابّه او حمار او بغل او شاه او بقره او بعیر فلا باس باستعماله و الوضوء منه) یعنی اگر بخورد از آب خواه آب کر، و خواه آب کم از کر، اسبی: یا الاغی: استری، یا گوسفندی، یا گاوی، یا شتری پس باکی نیست استعمال آن آب کردن، و از آن وضو ساختن. و مراد از سؤر بازمانده حیوانست، و علما تفسیر کرده اند که سؤر چیزیست که بدن حیوانی که حیا در آن عضو حلول کرده باشد به آن برسد، و غالب آنست که در آب استعمال می کنند، و در غیر آب از خوردنیها نیز استعمال می کنند. چنانکه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که: سؤر المؤمن شفاء پس طعامی را که بازمانده مؤمن است شفاست.

و روایت کرده است شیخ طوسی علیه الرحمه بسند صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سؤر دواب که اسب، و استر، و الاغ باشد، و از سؤر گوسفند، و گاو آیا از آن وضو می توان ساخت

و می توان خورد؟ حضرت فرمودند که باکی نیست.

و دیگر روایت کرده است بسند صحیح از ابو العباس که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از فضل، و بازمانده گربه، و گوسفند، و گاو، و شتر، و الاغ و اسب، و استر، و حیوانات وحشی، و درندگان و هر چه بود از حیوانات سؤال می کردم، و حضرت می فرمود که باکی نیست تا رسیدم به سگ. حضرت فرمود که رجس و نجس است، از بازمانده سگ وضو مساز، و آن آب را بریز، و اول آن ظرف را به خاک بشوی، دیگر به آب. و امثال این اخبار بسیار است که دلالت می کند بر طهارت سؤر هر حیوانی غیر از سؤر سگ، و خوک، و کافر. و احادیث بسیار واقع شده است در کراهت سؤر الاغ، و استر، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۰

سباع و غیر آن هر چه گوشت آن را نخورند به مفهوم نه صریحا و بعضی را صدوق ذکر خواهد کرد.

[اگر وزغ در ظرفی افتد یا داخل شود و بیرون آید آن آب را باید ریخت.]

(فان وقع وزغ فی اناء فیه ماء أهریق ذلک الماء) پس اگر چلپاسه در ظرفی افتد که آب داشته باشد، یا داخل شود و بیرون آید آن آب را باید ریخت. و همین عبارت در حدیث صحیح وارد شده است و ظاهرا ریختن آب بواسطه زهر است، نه از جهت نجاست، چون نفس سائله ندارد. و اخبار گذشت که هر چه نفس سائله ندارد پاکست.

و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از عظایه که نوعیست از وزغه و در خانها می باشد به شکل مار

و دست و پا دارد شبیه به آدمیست و از مار و وزغ که از آن بزرگتر است و در صحراها می باشد، و آن را چلیپاسه، و آفتاب پرست می گویند که هر گاه اینها در آب روند، و نمی رند در آب آیا از آن آب وضو می توان ساخت؟ حضرت فرمودند که باکی نیست.

پس جمع می توان کرد به آن که امر به ریختن از جهت این باشد که مبادا کسی آن آب را بخورد و سم به او ضرر رساند، اما وضو توان ساخت یا ریختن آب از روی استحباب باشد، و وضو ساختن مکروه باشد چنانکه اکثر علما گفته اند، یا اگر بمیرد آب را باید ریخت و اگر نمیرد نه، و این جمع ظاهرتر است اگر چه ریختن بهتر است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

و وزغ شامل این هر دو هست و شامل لحکه نیز هست که از اینها خوردتر است و در صحراها می باشد و انگشت عروسانش می گویند. و اما آن چه در فارسی آن را وزغ می گویند عرب آن را ضفدع می گویند، و نزد علماء شیعه کراهت ندارد، و جمعی از سنیان آن را نجس می دانند و جمعی مکروه.

[اگر سگی در آب افتد، یا از آب بخورد]

(و ان وقع فيه كلب او شرب منه أهریق الماء و غسل الاناء ثلاث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۱

مرّات مرّه بالتّراب، و مرّتين بالماء، ثمّ یجفّف) و اگر سگی در آب افتد، یا از آب بخورد آن آب را می ریزند، و آن ظرف را سه مرتبه می شویند، یک مرتبه به خاک و دو مرتبه به آب، بعد از آن ظرف را خشک می کنند.

بدان که احادیث صحیحه وارد شده است در نجاست سگ مطلقا خواه شکاری باشد،

یا غیر شکاری اما سگ آبی پس احوط اجتنابست اگر چه جزم به نجاست آن مشکل است، و جندیدستر که خصیه سگ آبی است خلافی نیست در حرمتش، و اگر طلا- کرده باشند نماز جایز نیست در آن علی المشهور، نه به اعتبار نجاست بلکه به اعتبار آن که جزو حیوان غیر ماکول اللحم است، اما شستن ظرف را سه مرتبه ندیده ام در حدیثی الا از محقق در معتبر که حدیث ابو العباس سابق را نقل کرده است، و در آخر حدیث ذکر کرده است: ثم بالماء مرتین. و هم چنین علامه و در نسخ تهذیبی که نزد ماست لفظ مرتین نیست، شاید در نسخه ایشان بوده باشد. و صدوق تعمیم کرده است و وقوع کلب را نیز داخل کرده است، و مشهور ولوغ است که آب خوردن باشد بسر زبان و بس. و در حدیث لا تتوضأ بفضله واقع شده است و غالب اینست که فضل را در ولوغ استعمال می کنند.

و بنا بر تفسیری که علما سؤر و فضل را کرده اند آنست که جسم حیوانی ملاقی او شده باشد، و تعمیم صدوق انطباق است. و در بعضی از اخبار بعنوان ولوغ واقع شده است و در بعضی شرب واقع شده است که آن هم ولوغ است، و این معنی سبب تقیید اکثر است به ولوغ، و لیکن تعمیم احوط است پس اگر مویی از سگ در ظرفی افتد نجس می شود بنا بر مذهب مشهور، و بنا بر مذهب سید مرتضی نجس نمی شود، و او ذکر کرده است که هر چه حیات در آن حلول نکرده است پاکست، و ظاهر احادیث نجاست است.

اما شستن اول

به خاک بعضی از علما از لفظ غسل چنین یافته اند که آبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۲

داخل خاک کنند و بر ظرف بمالند، و بعضی به خاک تنها اکتفا می کنند، احوط جمع است به آن که اول به خاک تنها بمالند، دیگر به گل بمالند بعد از آن اگر به آب قلیل شویند دو مرتبه بشویند، و اگر به آب روان یا کر بشویند یک مرتبه کافست. و آن که گفته است در آخر که خشک کنند در حدیثی ندیده ام، و ظاهر آنست که صدوق حدیثی دیده باشد در خشک کردن و خشک کردن اولی است اگر به آب قلیل شسته باشند، و بعوض خاک چیزی دیگر صحیح نیست هر چند تأثیرش بیشتر باشد، مثل ریزه آهن چون نص در خاک وارد شده است، و این حکم مخصوص سگ است، اما خوک و کافر این حکم را ندارند، و بعضی خوک را ملحق به سگ گردانیده اند بواسطه اخوت و بطلانش ظاهر است.

[آبی که خود به خود گندیده باشد]

(و اما الماء الآجن فیجب التّنزه عنه الا ان یکون لا یوجد غیره) و اما آبی که خود به خود گندیده باشد پس واجبست اجتناب از آن نمودن در وضو و غسل، مگر آن که آبی دیگر بهم نرسد که در آن صورت وضو و غسل به آن می توان کرد.

و شیخان بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که به آب گندیده وضو می توانی ساخت مگر آن که آبی دیگر بهم نرسد که در این صورت از آن گندیده اجتناب کن. و ظاهر خبر استحبابست، و صدوق وجوب فهمیده است، و ممکن است که مراد

او استحباب مؤکد باشد، و این اطلاق در عرف قدماء شایع است، و نمی توان حمل کردن بر متغیر به نجاست زیرا که به نجس در حال ضرورت وضو نمی توان ساخت به اجماع، و حدیث إناءین مشتهین نیز شاهد است.

[آبی که گربه از آن خورده باشد]

(و لا باس بالوضوء بماء یشرب منه الشَّيْئور و لا باس بشربه) و باکی نیست وضو ساختن از آبی که گربه از آن خورده باشد، و باکی نیست که آن آب را بخورند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۳

و در اخبار صحیحه وارد شده است که سؤر آن را می توان خورد، و وضو به آن می توان ساخت، چون از اهل خانه است، و اجتناب از آن مشکست، و از جمله سباع است، و سباع پاکند بنا بر این گربه از جمله ما لا یؤکل مستثنی است.

(وقال الصَّیْادق صلوات الله علیه انّی لا امتنع من طعام طعم منه الشَّيْئور و لا من شراب شرب منه) حضرت فرمودند که من اجتناب نمی نمایم از طعامی که گربه دهان به آن رسانیده باشد، و نه از آبی که او خورده باشد از آن.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است که گربه از جمله سباع است و باکی نیست در سؤر او، و مرا از حق سبحانه تعالی شرم می آید که نخورم طعامی را به سبب خوردن گربه از آن. و در حدیث صحیحی دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که از سؤر گربه وضو بسازید البته زیرا که او از اسباع است. و از این اخبار، و غیر اینها ظاهر

می شود که مکروهست اجتناب از سؤر آن.

[وضو ساختن از سؤر یهودی و نصرانی و ولد الزنا]

(و لا يجوز الوضوء بسؤر اليهودی و النصرانی و ولد الزنا و المشرك و كل من خالف الاسلام و اشد من ذلك سؤر الناصب) و جایز نیست وضو ساختن از سؤر یهودی که ملت حضرت موسی دارند، و نصرانی که تابع حضرت عیسی اند، و ولد الزنا که معلوم باشد که از زناست، و مشرک که نسبت دهد شریک را بحق سبحانه و تعالی، و هر که بر خلاف دین مسلمانان باشد از سایر کفار، و بدتر از همه سؤر ناصبی است که عداوت بیکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم داشته باشد.

و کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله کراهت داشتند از سؤر ولد الزنا، و سؤر یهودی، و نصرانی، و مشرک، و هر کس که بر خلاف دین اسلام باشد، و کراهتش از سؤر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۴

ناصری بیشتر بود.

و صدوق این خبر را عمل نموده است و کراهت را بمعنی حرمت برده است، چون جمعی کثیر از علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست جمیع کفار، و ناصبی نیز کافر است، چون منکر ضروری است از ضروریات دین اسلام، و همه مسلمانان موذت اهل البیت را واجب می دانند به نص قرآن، و اخبار متواتره، و دغدغه و خلافی نیست در همه مگر در ولد الزنا.

و آن چه این ضعیف از تتبع کلام اهل البیت یافته ام مراد ایشان از ولد الزنا اعدای اهل البیت است و چون صریح نمی توانستند حکم به نجاست آن سگان کردن باین عبارت بیان می فرمودند. و ظاهر است که ولد الزنای یقینی بهم نمی رسد

غالباً چنانکه خواهد آمد اخبار در مبحث حدود، و در این کتاب نیز خواهد آمد روایات متواتره که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آزمایش حلال زاده و حرامزاده به دوستی و دشمنی امیر المؤمنین صلوات الله علیه می کردند، و اکثر دشمنان ایشان نزد اهل سنت نیز ظاهر است که اولاد زنا بوده اند.

و زمخشری در ربیع الابرار حکایت معاویه را نقل کرده است که از زنا به هم رسیده، و هم چنین زیاد ابن ابیه، و عمرو عاص، و عمر بن الخطاب و غیر ایشان که در کتب ایشان مسطور است، و عمده عداوت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که اقوی دلایل است بر آن.

و بنا بر آن چه جمعی از علما قایل شده اند به نجاست ولد الزنا مثل سید مرتضی، و ابن ادریس به متابعت ابن بابویه، دور نیست که مراد ایشان نیز اینها باشند، و اگر غیر اینها مراد ایشان باشد چنانکه ظاهر کلام ایشان بر آن دلالت دارد دلیلش ظاهر نیست. و این حدیث دلالت بر کراهت بمعنی اعم دارد که در کفار بر سبیل حرمت باشد، و در ولد الزنا بمعنی کراهت، با آن که صدوق نگفته

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۵

است که نجس اند بلکه گفته است که وضو نمی توان ساخت از سؤر ایشان، و این دلالت بر نجاست ندارد چنانکه خواهد آمد در جاهای دیگر که خواهد گفت وضو نمی توان ساخت، مع هذا پاک می داند مثل غسله حمام، و جنب، و ازاله نجاست و سایر آن چه خواهد آمد، و در سؤر یهود و نصاری خلافتی کرده اند، اکثر علمای ما سؤر اینها را نجس می دانند و بعضی

(و ماء الحمّام سبيله سبيل الماء الجارى اذا كانت له مادّه) و آب حمام حکم آب روان دارد اگر او را ماده باشد. بدان که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آب حمام بمنزله آب روانست.

و در حدیث صحیح از صفوان، از منصور، از بکر بن حبیب، از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست به آب حمام هر گاه ماده داشته باشد، و اگر چه بکر بن حبیب را توثیق نکرده اند، و مذمت نکرده اند اما چون حدیث در کتاب صفوان بوده است، و اجماع عصابه علی تصحیح ما یصح عنه بوده است، بنا بر این اصحاب جمیعا به آن عمل نموده اند، و بعضی از متأخرین که متفطن به این معنی نشده اند بحث بر علما کرده اند که چرا باین حدیث عمل کرده اند. با آن که مؤید این حدیث است احادیث دیگر مجملا خلافی نیست در آن چه صدوق گفته است، و لیکن خلافت که آیا ماده شرط است که کر باشد یا نه، محقق ذکر کرده است که در کار نیست کریت ماده، و اکثر برآند که شرط است و اگر نه فایده نخواهد داشت. و مراد از آب حمام آب کم از کریست که در حوضهای صغیر می باشد، یا در حوض بزرگ تا کر نشده باشد، و در حال آمدن از ماده اگر حوضهای صغار نجس باشد پاک می شود، و اگر کسی از آن نجاست از آن بکند پاک می شود، و از این بابست هر گاه آب خزینه را بقلترین سر دهند پس اگر خزینه یک

آب کر داشته باشد، و متصل بیاید تا تمام بقلتین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۶

آید اگر قلتین نجس باشد یا کسی ازاله نجاست کند پاک می شود، و ظاهرا لازم نیست که ماده از کریت نیفتد هر گاه آب بالا و پائین هر دو با هم کر باشد خوب است، و ظاهرا مراد محقق اینست چنانکه بعضی از او نقل نموده اند، و بنا بر این اکثر علما شریک اویند. و ظاهرا غیر حمام نیز این حکم داشته باشد، و تساوی سطوح شرط نباشد، چنانکه در حمام به اجماع شرط نیست. و از این اخبار ظاهر می شود که در آب روان کریت در کار نباشد، چون آب روان ماده از زمین دارد، و ماده زمین نیز ماده است به نص حدیث صحیح که خواهد آمد.

و در حدیث معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که غسل مکن از جائی که غسله حمام در آنجا جمع می شود که در آنجا غسله ولد الزنا هست، و او پاک نیست تا هفت پشت، و در آنجا غسله دشمنان اهل بیت هست که بدتر از ولد الزنایند، زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس تر از سگ در میان حیوانات نیافریده است، و ناصبی کمتر از سگ است. راوی عرض می کند که پس در حوضهای حمام چگونه غسل کنیم؟

و حال آن که در آنجا غسل می کنند جنب که بدنش منی دارد، و اطفال نجس، و یهودی، و نصرانی، و مجوسی. حضرت فرمودند که آب حمام مثل آب نهر است که بعضی بعضی را پاک می کند، یعنی اگر نهری متغیر شود به نجاست هر گاه آن مقدار

آب بیاید که تغییرش را زایل کند پاک می شود. هم چنین اگر حوضهای کم از کر حمام نجس شود همین که متصل شد بماده پاک می شود، و اخبار دیگر خواهد آمد إن شاء الله.

[آبی که در آن اسب، و استر، و الاغ، بول می کنند و سگان از آن می خورند، و جنب در آنجا غسل می کند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه في الماء الحذي تبول فيه الدواب، و تلغ فيه الكلاب، و يغتسل فيه الجنب انه اذا كان قدر كتر لم ينجسه شيء) یعنی از آن حضرت سؤال نمودند از آبی که در آن بول می کنند اسب، و استر، و الاغ، و سگان از آن می خورند، و جنب در آنجا غسل می کند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۷

ازاله نجاست می کند چه حال دارد؟ حضرت فرمودند که هر گاه آب بقدر یک کر باشد چیزی آن را نجس نمی کند، وسایل محمد بن مسلم است چنانکه شیخان بعنوان صحیح روایت نموده اند که او سؤال کرد و حضرت جواب فرمودند که:

اذا كان الماء قدر كتر لم ينجسه شيء

و همین عبارت را شیخان، و غیر ایشان از خاصه و عامه، از حضرات سید المرسلین، و ائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند به اسانید صحیحه که می توان گفت که معنی کر از ایشان متواتر است، و اجماع علمای اسلام است بر آن که هر گاه آب بمقدار یک کر باشد نجس نمی شود، اما در مفهومش خلافتست که اگر کمتر باشد نجس می شود یا نه، اکثر اهل اسلام بر نجاست اند، و قلیلی بر طهارت، و بنا بر قول قلیل مفهومش مستحب است، و بسیار بعید است، دیگر خلاف در کمیت کر است و آن گذشت.

[طهارت از بول در بنی اسرائیل]

(و قال الصادق صلوات الله عليه كان بنو اسرائيل اذا اصاب احدهم قطره بول قرضوا لحومهم بالمقاريض و قد وسع الله عز و جلّ عليكم باوسع ما بين السماء و الارض و جعل الماء طهورا فانظروا كيف تكونون.)

حضرت فرمودند که فرزندان یعقوب هر گاه قطره بولی به بدن ایشان می رسید گوشت

بدن خود را با مقراض می بریدند و حق سبحانه و تعالی بر شما واسع و فراخ ساخته است به مقداری که واسع تر است از میان آسمان و زمین، به آن که آب را مطهر گردانیده است از جهت شما امت محمد صلی الله علیه و آله، پس تأمل کنید که حق سبحانه و تعالی هر گاه بر شما تکالیف را چنین آسان گردانیده است، باید که شما شکر نعمای الهی به جا آورید، و مساهله نمایید در اطاعت او با این سهولت، و باید که اجتناب از بول نیکو بکنید.

و ظاهرش آنست که تطهیر آب فردی از افراد توسعه باشد به این معنی که در همه تکالیف کار را بر شما تنگ نکرده است، یکی از توسعها تطهیر آبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۸

چنانکه احادیث توسعه خواهد آمد. و در تورات محرفی که الحال در دست یهودانست، در سفر پنجم آن قدر از تکالیف شاقه هست که وصف نتوان کرد، و اکثر یهودان کشتی اند قول خودشان، و این حدیث و احادیث صحیح بسیار دلالت می کنند بر آن که طهور بمعنی مطهر است، و مراد الهی از طهور در آیه مطهر است نه طاهر. و این حدیث را صدوق و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند.

و سنیان نیز در صحاح این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند، و ظاهر است که غیر مخرج بول را مقراض می کرده اند.

(فان دخلت حیة فی حب ماء و خرجت منه صب من الماء ثلاثة أكف و استعمل الباقی و قلیله و کثیره بمنزله واحده). پس اگر داخل شود ماری در خم آبی، و از آنجا بیرون

آید سه کف آب از آن می ریزد و باقی را استعمال می کنند، خواه آب کم باشد و خواه بسیار. این حدیث را شیخ بسند صحیح روایت نموده است، و شیخان بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده اند که هر گاه ماری داخل شود در خم آبی، و بیرون رود اگر آبی دیگر داشته باشد این آب را بریزد.

و در عقرب نیز دو حدیث موثق وارد شده است که هر گاه داخل آب شود آن آب را بریزند و همه محمولست بر استحباب از جهت حدیث صحیح علی بن جعفر و غیر آن که از پیش گذشت، پس اگر نریزند بد نیست، و اگر سه کف بریزند خوب است، و اگر همه را بریزند بهتر خواهد بود.

(و لا باس بان یستقی الماء بحبل اتخذ من شعر الخنزیر) و باکی نیست آب کشیدن از ریسمانی که از موی خوک تاییده باشند. این حدیث را شیخ بسند صحیح روایت نموده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و چون احادیث صحیحیه وارد شده است در نجاست خوک این حدیث را تأویل کرده اند که هر گاه آب را از جهت زراعت، و سقی حیوانات کشند به موی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۲۹

خوک باکی نیست، چون متعارف بلاد عراقی عرب، و مدینه مشرفه این بوده است، و الحال نیز متعارف است. و ظاهر حدیث مؤید مذهب سید مرتضی است که موی سگ، و خوک، و کافر را نجس نمی داند. و اگر نجس باشد چاه به ملاقات نجاست نجس نمی شود، و این اظهر است اگر چه شیخ حمل کرده است به آن که ریسمان

به آب نرسد و لیکن بعید است.

[پوست خوکی که او را دلو کنند و آب بکشند]

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن جلد الخنزير يجعل دلوا يستقى به الماء فقال لا باس به). و شيخ این روایت را بسند صحیح علی الظاهر از زراره روایت کرده است که او از حضرت سؤال کرد از پوست خوکی که او را دلو کنند و آب بکشند. حضرت فرمود که باکی نیست. و این خبر را بعضی حمل بر تقیه کرده اند مثل خبر سابق، و بعضی حمل نموده اند که آب بواسطه زراعت بکشند، یا سقی حیوانات و ظاهر این خبر نیز آنست که چاه به ملاقات نجاست نجس نشود و الله تعالی يعلم.

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن جلود الميته يجعل فيها اللبن و الماء و السمن ما تری فيه فقال لا باس بان تجعل فيها ما شئت من ماء او لبن او سمن و تتوضأ منه و تشرب و لكن لا- تصلّ فيها) و از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردند از پوستهای حیوان مرده که در آنجا شیر و آب و روغن می کنند شما چه اعتقاد دارید؟ حضرت فرمودند که باکی نیست که هر چه خواهید در آنجا بکنید از آب و شیر، و روغن و از آن آب وضو بسازید، و بخورید، و لیکن در آن پوست نماز مکنید. این خبر را ندیده ام در کتابی بغیر از این کتاب، و ظاهراً چون این خبر بنا بر تقیه وارد شده است به قرینه آن که از رای حضرت سؤال کرده، و سنیان این نحو گفتگو با حضرات می کرده اند، علما در کتب خود نیاورده اند.

و احادیث بسیار وارد شده است که دلالت بر نجاست

صاحب نفس سائله می کند و بعضی گذشت، پس ناچار است از حمل آن بر میته سوسمار، چون مدار اعراب بر آنست و آب، و روغن، و شیر در آن می کنند، و بنده دیده ام بسیار بلکه کم است که در غیر آن کنند، و اگر بر تقیه وارد شده باشد نیز ظاهراً قصد حضرت همین باشد، و نهی که وارد شده است از نماز بر سبیل استحبابست، و الله تعالی یعلم.

[وضو ساختن از بازمانده جنب و حائض]

(ولا- باس بالوضوء بفضل الجنب و الحائض ما لم یوجد غیره) و باکی نیست وضو ساختن از بازمانده جنب، و حایض ما دام که آبی دیگر یافت نشود که اگر یافت شود اولی آنست که از آن بسازد و از این نسازد.

بدان که اخبار بسیار بعضی صحیح و بعضی حسن وارد شده است بر نهی از وضو ساختن از فضل جنب، و حایض خصوصاً حایض. و اخبار معتبره نیز بر جواز وارد شده است، و به تفصیل نیز وارد شده که اگر حایض، و جنب متهم باشند بعدم اجتناب از نجاسات از ایشان اجتناب نمایند و الا فلا و مراد از جنب زن جنب است.

و اکثر علما به تفصیل قایلند و صدوق باین تفصیل قایلست که ذکر کرده است و اولی آنست که اگر آبی دیگر یافت شود از آن وضو نسازند، و اگر بغیر از فضل و سؤر جنب، و حایض نباشد جنب غیر متهم مقدم است بر حایض غیر متهم و اگر هر دو متهم باشند جنب مقدم است بر حایض متهمه و الله تعالی یعلم. و جنب مرد را اجتناب از او نمی کنند، و اگر مرد

متهم باشد بعدم احتراز از نجاسات، بعضی قایل شده اند به استحباب اجتناب از او و بعضی قائل شدند به استحباب اجتناب از هر متهمی و بد نیست اجتناب، اما قصد قربت و مشروعیت مشکل است چنانکه خواهد آمد.

[وضو یا غسل از آبی که متغیر باشد به نجاست]

(فان تَوَضَّأَ رَجُلٌ مِنَ الْمَاءِ الْمَتَغَيَّرِ أَوْ اغْتَسَلَ أَوْ غَسَلَ ثَوْبَهُ فَعَلِيَهُ اعَادَهُ الْوَضُوءَ وَالْغَسْلَ وَالصَّلَاةَ وَغَسَلَ الثُّوبَ وَكُلَّ اَنِيهِ صَبَّ فِيهَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۱

ذلك الماء) پس اگر شخصی وضو سازد از آبی که متغیر باشد به نجاست، یا غسل کند، یا جامه را از آب نجس بشوید و نماز کند که واجب است که وضو، و غسل را اعاده کند، و نماز را اعاده کند خواه عمدا کرده باشد یا نسیانا یا جاهلا چون نماز مشروط است به طهارت، و هر گاه وضو و غسل باطل باشد نماز هم باطل است، و اعاده نماز می کند در وقت، و خارج وقت و اما اگر جامه را باب نجس شسته باشد، و عمدا نماز کرده باشد باطل است، و در وقت و خارج وقت اعاده می کند، و اگر جاهل مسأله باشد، و چنین کرده باشد مشهور میان علما آنست که حکم عامد دارد، و در وقت و خارج وقت اعاده می کند، و بهتر آنست که اگر در خارج وقت قضا کند بقصد احتیاط قضا کند.

و اگر شخصی جاهل به نجاست آب باشد و جامه را شسته باشد، و بعد از نماز در آن جامه ظاهر شود که نجس بوده است، مشهور آنست که در وقت و خارج وقت هیچ یک قضا نمی کند. و بعضی گفته اند که در وقت اعاده می کند، و این قول

احوط است، اما اظهر عدم وجوب قضاست مطلقا، و اگر نجاست را دیده باشد در آب و فراموش کرده ازاله نجاست به آن کرده باشد، در این صورت مشهور آنست که در وقت اعاده می کند، و در خارج وقت قضا نمی کند، و اگر احتیاطا در خارج نیز قضا کند بهتر است، و بعضی گفته اند که در وقت نیز اعاده واجب نیست، و خالی از قوت نیست و لیکن البته اعاده نمودن بهتر است و این احکام خواهد آمد. و ظاهرا مراد صدوق عامد است، و در عامد خلافی نیست که در همه صور اعاده و قضا می کند، و هر ظرفی که آب نجس در آن کرده باشند، و جامه را که به آب نجس شسته باشند البته مرتبه دیگر می شویند، و تطهیر می دهند و بر این مضامین مذکوره اخبار بسیار وارد شده است، و اکثر آن خواهد آمد.

[اگر شخصی داخل حمام شود و ظرفی نداشته باشد که از آنجا آب بردارد]

(فان دخل رجل الحمام و لم یکن عنده ما یغرف او ما یغترف به

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۲

و یداه قدرتان ضرب یده فی الماء و قال بسم الله و هذا ممّا قال الله عزّ و جلّ و ما جعل علیکم فی الدین من حرجٍ «۱» و كذلك الجنب اذا انتهى إلى الماء القلیل فی الطریق و لم یکن معه اناء یغرف او یغترف به و یداه قدرتان یفعل مثل ذلك) بدان که هر جا «او» گفته می شود معنی آنست که نسخه دیگر چنین است که مذکور می شود بعد از آن پس اگر شخصی داخل حمام شود و ظرفی نداشته باشد که از آنجا آب بردارد و دستهای او قدر باشد یعنی کثیف، یا نجس دست به آب

زند و بگوید بسم الله و غسل کند، و این حکم داخل است در عموم قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است: که حق جل و علا- در دین شما حرجی و تنگی قرار نداده است. و هم چنین است حکم جنب هر گاه در راه به آب قلیلی رسد، و ظرفی نداشته باشد که از آن ظرف آب بردارد، و بر دستهای خود بریزد، و دستهای او قدر باشد چنان می کند که اول کرد یعنی بسم الله می گوید و آب برمی دارد، و غسل می کند.

بدان که چون قدر را اطلاق می کنند بر چرکن و نجس پس اگر آب حمام کر باشد بهتر آنست که دست را بیرون بشویند، و بعد از آن غسل کنند، و چون ظرفی ندارد بسم الله تدارک آن سنت می کند، و در این صورت آب قلیل راه را حمل می کنیم که کر باشد، یا اندکی زیاده از کر و همان در دست نجس داخل کردن خوف انفعالی در آن هست.

چنانکه در حدیث از محمد بن اسماعیل بن بزیر وارد شده است که من نوشتم به شخصی که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کند که آبهای غدیر جمع می شود از آب باران، یا از چاه می کشند، و مردمان در آنجا استنجا می کنند، یا جنب غسل می کند در چه مرتبه جایز نیست؟ پس حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۳

که تا ضرور نشود از چنین آبی وضو مساز. پس ممکنست که کر باشد و کراهت داشته باشد داخل شدن به آن جاست، و یا کم از کر باشد، و قدر را حمل کنیم بر چرکن کثیف، و ممکنست که مراد

از بسم الله به سلمه شروع باشد یعنی بسم الله بگو و شروع کن.

و کلینی رضی الله عنه بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از آن حضرت سؤال کرد که هر گاه جنب به آب قلیلی رسد در راه و خواهد که غسل کند، و ظرفی نداشته باشد که به آن آب بردارد، و دستهای او قذر باشد چه کند؟ حضرت فرمود که دست در آب کند، و دست را بشوید، و بعد از آن غسل کند این از آن چیز است که خداوند عالمیان فرموده است که حق سبحانه و تعالی بر شما تنگ نکرده است کار دین را.

و از این باب احادیث وارد شده است، و ظاهرش آنست که اگر ممکن باشد رعایت کزیت می باید کرد، و اگر نه کار را بر خود و دیگران تنگ نمی باید کرد، و لیکن علما همه را تأویل کرده اند چنانکه گذشت. و در این حدیث بسم الله نبود، و حکایت حمام نبود، البته به صدوق حدیثی رسیده بوده است اگر چه همین حدیث کافی است در حکم حمام بنا بر طریقه متأخرین، و لیکن قانون متقدمین نیست که چنین کنند، و ایشان تابع نص اند.

[وضو ساختن از بازمانده آب وضوی جماعت مسلمانان]

(و سئل علی صلوات الله علیه [او سئل الصادق (ص)] أ يتوضأ من فضل وضوء جماعة المسلمين أحب إليك أو يتوضأ من ركو ابيض مخمر فقال لا- بل من فضل وضوء جماعة المسلمين فإن أحب دينكم إلى الله الحنيفية السمحة السهلة) از آن حضرت پرسیدند که آیا نزد شما وضو ساختن از بازمانده آب وضوی جماعت مسلمانان بهتر است، و شما آن را دوست تر

می دارید؟ یا وضو ساختن از حسینی پاکیزه سر بسته که دست کسی به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۴

نرسیده باشد. حضرت فرمودند که نه، بلکه محبوب تر آنست که از بازمانده آب وضوی مسلمانان باشد، به درستی که محبوب ترین دین شما نزد حق سبحانه و تعالی ملت حنیفیه خوش آینده سهل و آسانست، و وسواس مطلوب شارع نیست، و حنیفیه ملت حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام است که مایل است از افراط و تفریطی که حضرت موسی و عیسی داشتند بحسب مصلحت زمان ایشان، لهذا این امت را حق سبحانه و تعالی امت وسط نامیده است، و چون دین حضرت ابراهیم با این دین متفق است در این معنی این دین را حنیفیه می گویند.

و وجهی دیگر آن که در اصول دین سیما در رفع شرک متفقند چون حضرت ابراهیم بت شکنی کرد، حضرت سید المرسلین نیز سیصد و شصت بت قریش را در هم شکست. و وجهی دیگر آن که چون عرب محبت دین حضرت ابراهیم در دلهای ایشان جا کرده بود، حضرت به واسطه تالیف قلوب ایشان می فرمودند که من بر دین حضرت ابراهیمم. و ازین حدیث ظاهر شد که وسواس از دین آن حضرت نیست بلکه دین شیطان است.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نزد آن حضرت عرض نمودند که شخصی هست که مبتلا به وضو و نماز است یعنی از جهت طهارت یقینی آب وضوء سعی بسیار می نماید، و جامهای خود را مکرر آب می کشد، یا بواسطه نیت نماز و وضو نیز تعب بسیار می کشد، و عرض نمودند که مردیست عاقل. حضرت فرمودند که

چه عقل دارد و حال آن که اطاعت شیطان می کند. راوی پرسید که چون اطاعت شیطان می کند؟

حضرت فرمودند که از خودش بپرسید که این وسواس از کیست؟ خواهد گفت که از شیطانست. لهذا می بینید جمعی را که در نهایت بلا هستند همین که مبتلا به وسواس شدند دقتی چند می کنند که بخاطر فضلا نمی رسد چون معلم ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۵

شیطان است. و همین احادیثی که مذکور شد و می شود در این باب کافیت از برای رفع وسواس.

[اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل بکند]

(فان اجتمع مسلم مع ذمی فی الحَمَّامِ اغتسل المسلم من الحوض قبل الذمی) پس اگر مسلمانی در حمام با ذمی مجتمع شوند اول مسلمان غسل بکند، دیگر ذمی بواسطه شرف مسلمان و از جهت آن که حوض را نجس نکند چون حوضهای ایشان غالباً کم از کر بوده است، چنانکه در بلاد عامه غالب این است که حوض صغیر دارند، و پیچی دارد که هر وقت می خواهند آب را از خزانه داخل این حوضها می کنند.

[جایز نیست وضو و غسل کردن به غساله حمام]

(و لا- يجوز التَّطهیر بغساله الحَمَّامِ لِأَنَّهُ یجتمع فیهِ غساله الیهودیِّ و المَجوسیِّ و النَّصرانیِّ و المَبغض لالِ مُحَمَّدٍ صَلواتِ اللَّهِ عَلَیْهِمْ وَ هُوَ اشْرَهَم) و جایز نیست وضو و غسل کردن به غساله حمام، در آن آبیست که از غسل ایشان ریخته می شود، و جمع می شود در منجلاب زیرا که این آبیست که جمع می شود از آب غسل یهودان، و گبران، و نصرانیان، و دشمنان آل محمد صلوات الله علیهم، و اینها بدتر و نجس ترند از یهود و نصاری و مجوس.

و بر این مضمون چند روایت وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم بلفظ لا تغتسل که نهی است، و احتمال کراهت نیز دارد، و اگر دانیم که کفار در آنجا غسل کرده اند اجتناب لازم است، با آن که چهار پنج خبری که بر نهی وارد شده است هیچ یک صحیح نیست باصطلاح متأخرین، غایتش دو خبرش در کافی است، و کلینی حکم به صحت آن کرده است. و یک خبر موثق کالصحیح را صدوق در علل الشرائع ذکر کرده است، پس احوط اجتنابست مطلقاً خواه دیده باشد غسل اینها را، یا ندیده باشد.

و جمعی کثیر از

علما از این جهت حمام را نجس می دانند تا علم به طهارت آن بهم نرسد، و در اینجا تغلیب ظاهر کرده اند بر اصل، و اکثر متأخرین حمل بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۶

کراهت کرده اند، و بهتر اجتناب است، اگر چه اظهار طهارتست تا علم به نجاست بهم رسد.

[آبی که در حمام جمع می شود از آب غسل مردم اگر به جامه رسد]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن مجتمع الماء فی الحمام من غسله الناس یتصیب الثوب منه، فقال لا یاس به) از آن حضرت سؤال نمودند که آبی که در حمام جمع می شود از آب غسل مردم اگر به جامه رسد آیا ازاله باید کرد. حضرت فرمودند که باکی نیست و نجس نیست. و این حدیث را شیخان رضی الله عنهما روایت کرده اند بسند قوی، و مؤید آن احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله شیخ بسند صحیح روایت نموده است از محمد بن مسلم که من حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که از حمام بیرون آمدند، و چون به منزل تشریف آوردند پای مبارک را شستند، و فرمودند که چون در راه نجاست یا کثافت بود پا را شستم، و اگر نه آب حمام نجس نیست.

و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقولست که من مکرر دیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند، و پاهای مبارک را نشستند، و نماز گذاردند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که به حضرت عرض نمودم که در حمام جنب، و غیر جنب غسل می کنند من از آب حمام غسل کنم.

حضرت فرمودند که بلی من غسل کردم، و چون به خانه آمدم پا را

شستم بواسطه کثافت راه، نه بواسطه نجاست حمام.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از حنان که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود که من سحر به حمام می روم و غسل می کنم، و دیگران نیز غسل می کنند، و از آب غسل ایشان بر من ترشح می کند.

حضرت فرمودند که آیا آب حمام جاری نیست؟ من گفتم بلی. حضرت فرمودند که باکی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۷

و از این حدیث ظاهر می شود که حمامات مدینه مشرفه چنین بوده است که همیشه اندک آبی از خزینه به صحن حمام روان بوده است. چنانکه منقولست که بالفعل در شام و غیر آن چنین است، و همیشه آب روان بتدریج داخل خزانه می شود، و از آنجا داخل می شود در صحن، پس ممکنست که نشستن پاها از این جهت بوده باشد.

و آن چه ظاهر می شود از این اخبار و غیر اینها که آب حمام و صحن اندرون، و بیرون همه پاک است، و کراهتی که دارد بواسطه غسل است که چون از بدن ریخته می شود مکروهست مرتبه دیگر به آن غسل کردن، مگر آن که علم به نجاست به هم رسد، و بر تقدیر علم به نجاست ظاهرا به آب ریختن پاک شود، و چون همیشه حمامات را مکرر می شویند، بر تقدیر نجاست پاک هم می شود، پس حکم به نجاست نتوان کرد، و اگر کسی گوید که علم عادی هست به نجاست زمین حمام، و اهل حمام از دلاک و جامه دار و سقا، همین علم به نجاست اکثر مردمان هست.

و در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نجاسات بیشتر بوده است چون در مدینه مشرفه آب روانی

نبود، و حوضها نبود، و منافقان و خوارج و نواصب بسیار بودند، و طهارت خانه نبود که به آن جا روند، اکثر اوقات در شبها در راهها قضای حاجت می کردند، و چند چاهی که در آنجا بود همه از آن چاهها آب می کشیدند، و می خوردند، و غسل و وضو می کردند، و این وسواسها، و طهارت یقینی از شیطان به هم رسید که مردمان را از عبادت الهی باز آورد، تا دشمن همه عالم شوند، و حکم به نجاست همه کس کنند، و همه کس دشمن ایشان شوند. مجملًا- طهارت و نجاست حقیقت واقعی ندارد، بلکه تکلیف ظاهریست، و تا علم به نجاست بهم نرسد که تواند قسم خوردن که اینجا نجس است حکم به نجاست نمی توان کردن و الله تعالی يعلم.

[وضو ساختن از آبی که از اعضای وضو ریخته باشد]

(و لا باس بالوضوء بالماء المستعمل و كان النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله اِذَا تَوَضَّأَ اخذ النَّاسَ ما يسقط من وضوئه فتوضَّأوا به) و در تهذیب به جای فتوضَّأوا فتوضَّئون به است یعنی باکی نیست وضو ساختن از آبی که از اعضای وضو ریخته باشد، و مقرر بود که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وضو می ساختند مردمان آب وضو آن حضرت را تیمنا و تبرکا برمی داشتند، و وضو می ساختند.

و این حدیث را شیخ مسندا از زراره روایت کرده است، و چون کتاب زراره نزد صدوق بوده است، ظاهرش آنست که صدوق از آنجا نقل کرده باشد، یا از کتاب بزنطی، و در سند شیخ ضعیفی هست به احمد بن هلال، و ظاهر آنست که احمد از این کتب روایت می کند، و لهذا ارباب حدیث اعتماد نموده اند بر مرویات او از

کتاب مشیخه حسن ابن محبوب، و کتاب نوادر ابن ابی عمیر.

و غرض از نقل این خبر رد است بر سنیان که اکثر ایشان آب غسله وضو را نجس می دانند، با آن که خود نقل کرده اند این را که آب وضوی آن حضرت را بواسطه تیمن می بردند، و اگر نجس می بود حضرت البته ایشان را منع می فرمودند، و اگر آب وضوی آن حضرت پاک بود، و آب وضوی مردم نجس هر آینه می بایست یک بار بفرمایند که نجس است، و از آن اجتناب بکنید، حتی آن که بسیار حدیثی بر آن حضرت بستند، و در یکی از کتب حدیث ایشان نیست که حضرت حکم به نجاست کرده باشد، یا اجتناب از آن کرده باشد.

[آبی که که شخصی به آن آب وضو ساخته باشد]

(و الماء الّذی یتوضّأ به الرّجل فی شیء نظیف فلا یس ان یاخذہ غیره فیتوضّأ به، فامّا الماء الّذی یغسل به الثّوب، او یغتسل به من الجنابه، او تزال به نجاسه فلا یتوضّأ به) و آبی که که شخصی به آن آب وضو ساخته باشد در ظرف پاکیزه، پس باکی نیست که شخصی دیگر از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۳۹

آب بردارد و وضو بسازد، اما آبی که به آن جامه را می شویند و بعد از فشردن از جامه می ریزد، یا به آن غسل جنابت می کنند و از بدن می ریزد، یا به آن ازاله نجاست از بدن یا ظروف و امثال آن می کنند، پس به آن آب وضو نمی توان ساخت.

شیخ طوسی رضی الله عنه این روایت را نیز ذکر کرده است به سندی که در آن احمد بن هلالست از حسن بن محبوب، از عبد الله بن سنان، از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه که آن حضرت فرمود که باکی نیست وضو ساختن از آب مستعمل، و اما آبی که به آن جامه را می شویند، یا غسل جنابت می کنند جایز نیست که وضو و امثال آن از آن بسازند. و اما آبی که رو، و دست شسته باشند در ظرف پاکی، پس باکی نیست که دیگری بردارد و وضو بسازد از آن.

و روایت سابق را از حضرت همین روایت کرده است که هر گاه حضرت وضو می ساخت مردمان آبی را که از بدن حضرت می ریخت برمی داشتند و وضو می ساختند. و در اصطلاح آب مستعمل آب پس مانده است، نه آب از بدن ریخته، پس چون نظر می کنی هر دو روایت صحیح وارد شده است و تغییراتی که صدوق داده در آن روایت و در این روایت همه مضر است.

بنا بر این است که نقل حدیث بهمان لفظ بهتر است، و اعتماد بر فتاوی نمی توان کرد، و از این جهت هر جا که چنین واقع شده است ضرور است نقل آن خبر، تا سبب اشتباه دیگران نشود، اگر چه شایبه از تکرار هست، اما وجهش اینست تا حمل بر سهو این مقصر نشود، و کسی که تتبع احادیث کرده است می داند که سهوها بسیار شده است از مصنفان، یا از ناسخان.

و همین معنی سبب این شده است که جمعی عمل به خبر واحد نمی کنند، و لیکن به توفیق الله تعالی در روضه همه را درست کرده ام، بی آن که نام کسی را ببرم که غلط کرده است، چون دغدغه خبث می شود، مع هذا ممکنست که از محدثین نشده باشد، و از ناسخین شده باشد، و در این شرح

می شود، چون اظهار غلط واجبست از جهه آن که افترا بر خدا و رسولست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه غلطی کرده باشند، واجب است بر عالم که اظهار کند، و الا لعنت خدا بر او است، در روز قیامت او را لجام می کنند بلجام آتشین، و یقین که امثال صدوق معاقب نخواهند بود بر امثال اینها، چون سهوا واقع شده است، و سهو مغتفر است چنانکه خواهد آمد.

اما آن که واقع شده است که از غسل جنب و غسله نجاست وضو و غسل نمی توان کرد، اعتقاد صدوق، و شیخ مفید و شیخ طوسی در اکثر کتبش آنست که جایز نیست و اکثر علما مکروه می دانند و این اظهار است اگر چه احوط آنست که در حال اختیار وضو و غسل بان نکنند و در حالی که بغیر از این آب ابی نباشد اظهار آنست که وضو و غسل باین آب می کنند و احتیاطا تیمم ضم می کند و کراهت غسله در صورتی است که اب کم از کر باشد و در کر خلافی نیست بحسب ظاهر که غسل و وضو می توان کرد.

و احادیث صحیحه بر آن وارد شده است و حدیثی که بر نهی وارد شده است محمول بر تقیه است بلکه اکثر علما این حدیث را نیز حمل بر تقیه کرده اند و لیکن حمل بر کراهت اولی است و جمعی از علما الحاق کرده اند غسله هر غسلی را به غسله غسل جنابت که به آن رفع حدث شود مثل حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و وجهش ظاهر نیست بلکه بحسب ظاهر

قیاس است و اجتناب اولاست از جهت خروج از خلاف جمعی که به آن قایل شده اند چون ممکنست که به ایشان حدیثی رسیده باشد و بما نرسیده باشد و الله تعالی يعلم.

و اما غسله نجاست پس دغدغه در آن نیست که رفع حدث به آن نمی توان کرد چنانکه در این حدیث وارد شده و نقل اتفاق علما نیز بر آن کرده اند اما در حکم آن خلافی است عظیم میان علما پس اکثر علما قایلند به نجاست آن و حدیث صحیحی بر آن دلالت نکرده است بحسب آن چه تتبع کرده ام و علما نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۱

گفته اند.

و در کیفیت نجاست نیز خلاف کرده اند که هر گاه مثلاً در جائی که هفت بار باید شستن اگر در مرتبه هفتم آن غسله را در ظرفی کنند بعضی گفته اند که آن ظرف را یک مرتبه می باید شست چون نجاستش سبک شده است و در مرتبه اول هفت بار و در مرتبه دوم شش بار و علی هذا القیاس.

و بعضی گفته اند که در هر مرتبه هفت بار می باید شستن و جمعی گفته اند که در مرتبه اول شش بار و در مرتبه دوم پنج بار و در مرتبه هفتم پاک است و بعضی گفته اند که در همه مراتب پاکست و این قول اقوی است و قول دوم احوط است، و بعد از آن قول اول و بعد از آن قول سیم و الله تعالی يعلم

[آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره می خورد]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن ماء شربت منه دجاجه فقال ان كان فی منقارها قدر لم يتوضأ منه و لم يشرب و ان لم يعلم فی منقارها قدر توضأ منه و اشرب) سؤال

کرده شد از حضرت صادق صلوات الله علیه از آبی که مرغ خانگی از آن خورده باشد آیا نجس است چون عذره می خورد گاه گاهی حضرت فرمودند که اگر در منقارش نجاست باشد از آن آب وضو نمی توان ساخت و نمی توان خورد چون آب قلیل به ملاقات نجاست نجس می شود و اگر معلوم نباشد نجاستی در منقارش از آن آب وضو بساز و بخورد هر چند دیده باشی که عذره خورده است چون در حیوانات زوال عین نجاست کافیت و احتیاج به آب کشیدن آن نیست و این حدیث را شیخ طوسی روایت کرده است به همین عبارت بسند موثق از عمار ساباطی و این خبر دلالت می کند بر آن که اب قلیل به ملاقات نجاست نجس می شود.

[سؤر حیوان حلال گوشت]

(و کَلَّ مَا أَكَلَ لَحْمَهُ فَلَا بَأْسَ بِالْوَضُوءِ وَالشَّرْبِ مِنْ مَاءِ شَرْبِ مَنْهٍ) و هو حیوانی که گوشت او را خورند باکی نیست وضو ساختن و خوردن از بازمانده آن و این مضمون در همان حدیث عمار وارد شده است با آن چه می آید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۲

شیخ گفته است که این حدیث دلالت می کند بر آن که آن چه گوشت آن حرام باشد سؤر آن را نتوان وضو ساختن و خوردن و دلالت مفهوم وصف ضعیف است خصوصاً با وجود احادیث صحیح بسیار بر آن که سؤر سباع پاکست و اگر دلالتی باشد بر کراهت دلالت خواهد داشت چنانکه از بعضی اخبار ظاهر می شود که مکروه باشد و علی ای حال سؤر آدم و گر به مستثناست و چنانکه گذشت.

[وضو با آبی که از آن خورده باشد باز یا چرخ یا شاهین]

(و لا- باس بالوضوء من ماء شرب منه باز او صقر او عقاب ما لم یر فی منقاره دم فان رای فی منقاره دم لم یتوضأ منه و لم یشرب) و باکی نیست وضو ساختن از آبی که از آن خورده باشد باز یا چرخ یا شاهین ما دام که در منقارش خون دیده نشود پس اگر در منقارش خون دیده شود وضو نمی توان ساختن و نمی توان خوردن و شیخ طوسی قائلست که سؤر همه مرغان پاکست خواه حلال گوشت و خواه حرام گوشت از جهت اخبار بسیار غیر خبر عمار.

[اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بتکاند آن را پس آن خون قطره ها خرد شود و به ظرف برسد]

(فان رعى رجل فامتخط فصار ذلك الدم قطرا صغارا فاصاب إناؤه و لم يستبن ذلك في الماء فلا باس بالوضوء منه و ان كان شىء بين فيه لم يجز الوضوء منه) پس اگر شخصی خون از بینی او بیاید پس بتکاند آن را پس آن خون قطره ها خرد شود و به ظرف برسد و در آب چیزی ظاهر نباشد باکی نیست وضو ساختن از آن و اگر چیزی ظاهر باشد جایز نیست وضو کردن از آن این حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش امام موسی کاظم صلوات الله علیه.

و شیخان این تتمه را نیز روایت کرده اند که علی بن جعفر گفت که و نیز از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی در اثناى وضو خون در دماغش سر کند و یک قطره در آن ظرف ریزد آیا صحیح است وضو ساختن از آن آب

حضرت فرمودند که نه و صدوق تغییر داده است عبارت حدیث را به تغییری که ضرر ندارد بدان که

جمعی از علماء از این حدیث استدلال کرده اند بر آن که خون ریزه که چشم ادراک آن نتواند کرد آب قلیل را نجس نمی کند و لیکن حق آنست که دلالت ندارد بر آن و محتملست که مراد سائل این باشد که چون به ظرف رسیده است ظاهرش آنست که به آب رسیده باشد آیا عمل بظاهر کنیم یا چون اصل عدم رسیدنست به آب عمل به اصل کنیم حضرت فرمودند که پاک است و عمل به اصل طهارت و عدم وصول نجاست کنید بلکه می توان گفت که این معنی اظهر است به قرینه تتمه.

و از این بابست هر گاه شخصی بول کند و بولش ترشح کند و یقین داند که بول به بدنش رسیده است اما شک داشته باشد که به جامه اش رسیده است یا نه و امثال این مسائل که تغلیب اصل کرده اند بر ظاهر بسیار است بلکه در نجاسات بغیر از این از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد نشده است مگر بر سبیل استحباب مثل اجتناب از سؤر حیض متهمه.

[ماکیان و مرغ پرنده و امثال اینها هر گاه بر عذره راه روند و پای اینها نجس شود]

(و الدجاجه و الطیر و اشباههما اذا وطئ شیء منها العذره ثم دخل الماء فلا يجوز الوضوء منه الا ان يكون الماء كرا) و ماکیان و مرغ پرنده و امثال اینها هر گاه بر عذره راه روند و پای اینها نجس شود و عین نجاست باقی باشد و داخل آب شوند جایز نیست از آن آب وضو ساختن مگر آن که آن آب کر باشد و این عبارت مضمون حدیث صحیح علی بن جعفر است که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت نموده است و دلالت می کند بحسب

ظاهر بر آن که آب قلیل به ملاقات نجاست نجس می شود مثل اخبار صحیح بسیار که خواهد آمد بعضی از آن.

[اگر در مشک بزرگ آب موشی بیفتد]

(فان سقط فی راویه ماء فاره او جرد او صعوه میتة ففسخ فیها

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۴

لم یجز شربه ولا الوضوء منه و ان كان غیر متفسخ فلا باس بشربه و الوضوء منه و تطرح المیتة اذا خرجت طریه و كذلك الجرّه و حبّ الماء و القربة و اشباه ذلك من أوعیه الماء) پس اگر در راویه آب که مشک بزرگ است موشی بیفتد یا جرد که موشی صحرائی است یا صعوه که مشهور است به دم جنبان و اینها بمیرند در آن راویه و از هم به پاشند جایز نیست خوردن و وضو ساختن از آن آب و اگر از هم نپاشیده باشند باکی نیست به خوردن و وضو ساختن از آن آب و مرده هر گاه تازه باشد می اندازند و هم چنین سبو و خم آب و مشک و امثال آن از ظروف آب.

و این حدیث منقولست از زراره و در سندش علی بن حدید است و حال او معلوم نیست و ظاهر آنست که مصنف از کتاب زراره نقل کرده باشد و طریق صدوق به زراره صحیح است، و به این حدیث استدلال کرده اند بر مذهب ابن ابی عقیل که آب قلیل به ملاقات نجاست نجس نمی شود اما دلالت ندارد و صریحا بلکه ظاهرش آنست که میتة نجس نباشد چنانکه ظاهر مذهب صدوقست و در پیش گذشت و خواهد آمد.

و با تفسخ نجس است از جهت نجاساتی که در اندرون آنست و در وقتی که از هم پاشید داخل آب

می شود بخلاف آن که آن را تازه درآورند مجملاً- مذهب صدوق خالی از قوت نیست چون حدیث صحیح صریحی بر نجاست ندیده ام و لیکن بر حرمت خوردن آن احادیث وارد شده است.

چنانکه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی به نزد آن حضرت آمد که موشی در خم روغن یا روغن زیت افتاده است آن روغن را می توان خورد حضرت فرمود که مخور پس آن شخص گفت که موشی چه باشد که به سبب آن یک خم روغن را بریزم حضرت فرمود که تو موش را سبک نکردی دین خود را سبک ساختی و در واقع سبک است که اگر دین تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۵

قوی می بود چنین سخنی نمی گفتی یا آن که رده گفتمی زیرا که حق سبحانه هر میته را حرام گردانیده است و ملاقی میته بر رطوبت حکم میته را دارد.

و لیکن جمعی کثیر از علما ما نقل اجماع نموده اند بر نجاست میته که نفس سائله داشته باشد و هیچ شکی نیست که اجتناب احوط است و حدیث متن را تاویلات بعیده کرده اند که ذکر آن مناسب نیست.

[اگر موشی یا غیر آن از حیوانات در چاه آبی بیفتد و بمیرند و از آن آب خمیر کنند]

(فان وقعت فأره او غيرها من الدواب فی بئر ماء فماتت فعجن من مائها فلا باس بأكل ذلك الخبز اذا اصابته النار و قال الصادق (ع) اكلت النار ما فيه) پس اگر موشی یا غیر آن از حیوانات در چاه آبی بیفتد و بمیرند و از آن آب خمیر کنند باکی نیست آن نان را خوردن چون به آتش رسیده است و آتش از مطهرات است و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که آتش خورد آن چه

در آن نان بود از نجاست واقعی یا وهمی.

بدان که جزو اول این حدیث را شیخ روایت کرده است بسند قوی و ظاهرش آنست که آب چاه نجس می شود بانکه حیوانی در آن بمیرد و دلالت می کند بر آن که آتش از مطهراتست و محتمل است که مراد از آن کراهت بوده باشد و چنین کراهتی را آتش زایل کند و این معنی اظهر است.

و جزء دوم را شیخ روایت کرده است به سندی کالصحیح بلکه صحیح چون مرسل ابن ابی عمیر است و مراسیل او مانند مسانید است چون او ارسال نمی کند مگر از ثقات از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند که هر گاه نانی را پخته باشند و بعد از آن ظاهر شود که حیوان مرده در آن ابی که از آن اب خمیر کرده اند بوده است حضرت فرمود که باکی نیست آتش خورد آن چه در آن بود، و ممکنست که آن موش آخر افتاده باشد و چون راوی گمانش این بوده است که پیشتر افتاده بوده است و به سبب این معنی کراهتی داشته است حضرت رفع کراهت او باین فرموده باشد و مراد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۶

این باشد که آتش چنین نجاستی را که وهمی باشد پاک می کند.

و مؤید این معنی است آن که شیخ در حدیث صحیحی مثل این حدیث در صحت بلکه بهتر روایت نموده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر خمیری را باب نجس کرده باشند او را چه کنند حضرت فرمودند که بفروشد آن را به جمعی که خوردن میت را

حلال می دانند یعنی به کفار بفروشند.

و بمثل این سند روایت کرده است که حضرت فرمودند که دفن کنند و جمع میانه این اخبار آنست که چون اول نجاستش به محض وهم بود تجویز خوردن فرمودند یا آن که اگر در واقع نجس بوده است به آتش پاک شده بود چون پخته بودند.

و در این دو خبر نیست که پخته بودند شاید پختن سبب نجاست تنور شود و علاج آن کندن تنور است بنا بر این فرمودند که بفروشند یا دفن کنند و محتملست که اول جایز باشد و یکی از این دو سنت باشد و دفن کردن در صورتیست که نتوان خمیر را بخورد حیوانات دادن یا به استعمالی که در آن طهارت شرط نبوده باشد کردن و الا آن مقدم است که اسراف نشود.

و کلینی در حدیث صحیح حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که هر گاه حیوان میتة و ذبح کرده بهم مشتبه شود بفروشد هر دو را به کفار و زرش حلال است و ظاهرا عمل باین کردن بهتر باشد و خواهد آمد اخبار صحیحه در رفاه إن شاء الله.

[اگر موشی در خم روغن یا عسل یا آرد یافتد]

(فان وقعت فاره فی خایه فیها سمن او زیت او عسل و کان جامدا اخذت الفاره مع ما حولها و استعمل الباقی و اکل) پس اگر موشی در خم روغن گوسفند و گاو یا در روغن زیت یا غسل افتد و اینها سخت باشند و روان نباشند آن موش مرده را با اطراف آن برمی دارند و باقی را استعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۷

می کنند و می خورند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق وارد شده

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و کسی در این خلاف نکرده است.

(و كذلك اذا وقعت في الدقيق و اشباهه) و هم چنین است هر گاه موش در آرد و امثال آن بمیرد موش را با اطراف آن برمی دارند و باقی را استعمال می کنند و بر این مضمون حدیث موثقی وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که اگر چیزی برسد به حیوانی مرده آن چیز نجس می شود و اگر چه خشک باشد و این قول ضعیف است و اخبار صحیحه بر خلاف این وارد شده است و خواهد آمد و لیکن چون ممکنست که اجزاء موش از فضله و رطوبت و بول داخل آرد شده باشد بهتر آنست که اطراف آن را بردارند.

(فان وقعت الفاره في دهن غير جامد فلا باس بان يستصبح به) پس اگر موشی در روغنی افتد که روان باشد باکی نیست که آن روغن را در چراغ کنند و بسوزانند و این مضمون در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است و ندیده ام حدیثی که دلالت کند بر آن که این روغن را در زیر آسمان بسوزانند و جمعی از علماء چنین گفته اند شاید به ایشان حدیثی رسیده باشد پس اگر در زیر سقف نسوزانند احوط است و این حکم در صورتی است که روغن یا پیه نجس شده باشد اما اگر از دنبه حیوان مرده باشد یا دنبه حیوان زنده را بریده باشند از روغن آن استعمال جایز نیست مطلقا چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد

شده است که مطلقاً انتفاعات از میتة حرامست و احادیث معتبره بر خصوص دنیه نیز واقع شده است و بعموم نیز وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد در اطعمه.

[اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را درآورند پیش از آن که بمیرد]

(فان وقعت فأره فی حبّ دهن فاخرجت قبل ان تموت فلا باس بان یدهن منه و یباع من مسلم) پس اگر موشی داخل خمی از روغن شود و موش را درآورند پیش از آن که بمیرد باکی نیست که آن روغن را بر خود بمالند و به مسلمانان بفروشند و باین مضمون حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله وارد شده است. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در حدیث صحیح قریب باین وارد شده است، و هر دو دلالت می کنند بر آن که موش پاکست.

و در حدیث صحیح وارد شده است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه موشی در آب رود و از آنجا درآید و بر روی جامها راه رود آیا نماز در آن جامها می توان کرد حضرت فرمودند که هر چه را ببینی که تر کرده است آن را بشوی و هر چه را نبینی و اثرش ظاهر نبوده باشد آبی بر آنجا نضح کن یعنی بریز یا به پاش و حمل کرده اند علما این خبر را بر استحباب بواسطه نماز.

(و سئل الصّیادق صلوات الله علیه عن بئر استقی منها و توضّئ به و غسل به الثّیاب و عجن به ثمّ علم أنّه کان فیها میتة فقال لا باس و لا یغسل منه الثّوب و لا تعاد منه الصّلاه) از آن

حضرت صلوات علیه پرسیدند از چاهی که از آنجا آب بکشند و وضو سازند و جامه بشویند و خمیر بکنند و بعد از آن بدانند که در آن حیوان مرده بوده است حضرت فرمودند که باکی نیست و جامه را نمی شویند و نماز را اعاده نمی کنند.

این حدیث را کلینی و شیخ بسند موثق کالصحیح روایت کرده اند و قریب به این معنی در دو روایت صحیح و دو روایت کالصحیح بل الصحیح و در اخبار قویه نیز وارد شده است که همه در این مضمون مشترکند که اگر بدانند بعد از نماز و غسل ثوب که میته در چاه بوده است اعاده نماز و وضو و شستن جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۴۹

نمی کنند و همگی دلالت می کند بحسب ظاهر بر آن که آب چاه به ملاقات میته نجس نمی شود.

و ممکنست که حمل کنند بر آن که مراد راویان از علم ظن بوده است که چون الحال دیده اند گمان کرده اند که بیشتر افتاده بوده است و لیکن این گمان بد است به فضیلتی اصحاب آن حضرت که علم را از ظن فرق نکرده باشند و دلالت می کند بر عدم قبول بئر نجاست را مگر با تغیر، با احادیث بسیار که بعد از این مذکور خواهد شد إن شاء الله در مبحث چاه.

[موش و سگ هر گاه از نانی بخورند یا بو کنند]

(و الفأره و الكلب اذا اكلا من الخبز او شمّاه فأنه يترك ما شمّاه و يؤكل ما بقى) و موش و سگ هر گاه از نانی بخورند یا بو کنند پس نمی خورند از آن موضعی که اینها بو کرده اند یا خورده اند و باقی را می خورند چون غالب اوقات نزدیک بینی هر دو تر می باشد، در خوردن

و بوییدن سگ نخوردن به واسطه نجاست است و در موش از جهت کراهت یا ترک هر دو از روی استحباب باشد هر چند آنجا را آب کشند و پاک شود و کراهت خوردن به واسطه آنست که سبب نسیان می شود یا قائل شویم به حرمت در خوردن موش نیز هر گاه رطوبت لعاب آن در نان باقی باشد به اعتبار خباثت نه به اعتبار نجاست.

و این مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر و حدیث موثق عمار وارد شده است و احادیث بسیار وارد شده است در کراهت سؤر موش و در آن که خوردن آن سبب نسیانست و در مناهی خواهد آمد.

[وضو ساختن از حوضهائی که در آنجا بول می کنند]

(و لا باس بالوضوء من الحیاض الّتی یبال فیها اذا غلب لون الماء البول و ان غلب لون البول الماء فلا یتوضأ منها) و باکی نیست وضو ساختن از حوضهائی که در آنجا بول می کنند هر گاه غالب باشد رنگ آب بر رنگ بول و اگر غالب باشد رنگ بول بر رنگ آب پس از آنجا وضو نمی توان ساختن و علما حمل کرده اند این خبر را بر آن که حوض کر باشد چون غالب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۰

حوضهائی ایشان آن بوده است که اضعاف مضاعفه کر بوده است چنانکه بالفعل هست و علما را در صحت این خبر سخنی هست چون در سند او محمد بن سنان هست از علاء بن فضیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر آنست که صدوق از کتاب علاء نقل کرده است با آن که ظاهراً محمد بن سنان نیز نزد صدوق ثقه است چنانکه شیخ مفید تصریح به توثیق او کرده

است.

و مؤید این حدیث اخبار صحیحہ هست که مطلق است و حضرت مدار آن را بر تغیر به نجاست و عدم تغیر گذاشته است و چون این اخبار مطلق است و احادیث مفصله واقع شده است متواتر که حضرات رسول و ائمه هدی صلوات اللہ علیہم فرموده اند که آب اگر کر است نجس نمی شود و بعضی از آن گذشت و این حدیث رد جماعتی می کند که می گویند حوض و ظرف به ملاقات نجاست نجس می شود اگر چه زیاده از کر باشد و دور نیست که مراد ایشان حوضهای شتر باشد که دو سه دلوی اب بیشتر نمی گیرد و غالب اوقات که حوض می گویند آن را می خواهند.

و مؤید عدم نجاست حوض بخصوصه روایات معتبره وارد شده است مثل روایت صحیح صفوان بن مهران که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از حوضهایی که در ما بین مکه معظمه و مدینه مشرفه است که درنده ها بر آن وارد می شدند و سگان از آن آب می خورند و الاغها از آن آب می خورند و جنب در آنجا غسل می کند و از آنجا وضو می سازد حضرت فرمودند که چه مقدار آب دارد من گفتم که گاه هست که تا نصف ساق دارد و گاه هست تا زانو دارد حضرت فرمودند که وضو بساز از آنها چون آن حضرت آنها را دیده بودند و می دانستند که تا نصف ساق آن چند کر است بنا بر این تجویز فرمودند و اگر آب قلیل نجس نمی شد به سبب ملاقات هر آینه از قدر آن نمی پرسیدند و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است که سؤر سگ را نمی توان خورد مگر آن که حوض بزرگی باشد که از آنجا آب بردارند و غیر اینها از اخبار.

[جایز نیست وضو ساختن به شیر]

(و لا- يجوز التوضؤ باللبن لأَنَّ الوضوءَ إنما هو بالماء أو الصَّيِّعِید) و جایز نیست وضو ساختن بشیر زیرا که وضو یعنی طهارت نیست مگر به آب یا خاک و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است و از این حدیث استدلالی نیز ظاهر می شود که گویا حضرت می فرماید که آن چه حق سبحانه و تعالی آن را مطهر گردانیده است در قرآن دو چیز است و آن آیات آبست که گذشت و در آیه تیمم فرموده است که فَتَيَمَّمُوا صَيِّعِيداً طَيِّباً ۴: ۴۳ و حق سبحانه و تعالی غیر این دو چیز را نفرموده است پس نتوان طهارت از غیر این دو چیز کردن چون طهارت حکمی است شرعی و یا اعم بگیریم از آن که حق سبحانه و تعالی و رسولش نفرموده اند از غیر این دو چیز و غرض حضرت رد است بر عامه که تجویز کرده اند اکثر ایشان طهارت باب مضاف را.

و دیگر در احادیث صحیحه نیز وارد شده است که خاک احد الطهورین است به همین معنی که حق سبحانه و تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله دو طهور قرار داده اند و آن آبست و خاک پس همین احادیث دلیلست بر آن که از گلاب وضو و غسل نتوان کرد و لیکن چون صدوق عمل به این حدیث کرده است تخصیص این اخبار می دهد به آن خبر و حق آنست که آن خبر را حمل بر تقیه

کردن بهتر است چنانکه گذشت.

[وضو ساختن از نیبذ]

(و لا باس بالتوضؤ بالنيبذ لأن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قد توضأ به و كان ذلك ماء قد نبذت فيه تمرات و كان صافيا فوقها فتوضأ به فاذا غير التمر لون الماء لم يجز الوضوء به و التبيذ الذي يتوضأ به و احل شربه هو الذي ينبذ بالغداه و يشرب بالعشي او ينبذ بالعشي و يشرب بالغداه) باکی نیست وضو ساختن از نیبذ زیرا که حضرت رسول صلی الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۲

و آله از آن وضو ساختند و آن آبی بود که چند دانه خرما در آنجا می انداختند تا شوری آب را برطرف کند و آب صاف بر لای خرما ایستاده بود و از آن وضو می ساختند پس هر گاه خرما رنگ آب را بگرداند جایز نیست وضو ساختن از آن چون مضاف می شود و نیبذی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن وضو می ساختند آبی بود که در آنجا چند دانه خرما می انداختند صبح و آخر روز یا شب می خوردند یا شب می انداختند و صبح می خوردند.

بدان که احادیث متواتره وارد شده است در حرمت نیبذ و آن که نمی توان به آن وضو ساختن و سنیان جایز می دانند وضو ساختن از نیبذ را به واسطه خبری که به ایشان رسیده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله وضو ساخت از نیبذ و احادیث صحیحه وارد شده است که نیبذی که حضرت وضو ساخت چنان بود که اهل مدینه شکایت کردند به خدمت آن حضرت که ما از آب شور مدینه مشرفه آزار می کشیم و همه را بضعف معده

و غیر آن از امراض مبتلا نموده است حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که چند دانه خرما در ظرف آب بیندازید و صبح که اندازید مگذارید که شب بر او بگذرد در همان شب بخورید و شب که اندازید در صبح بخورید و هر سه روز یک مرتبه ظرف را بشویید که مبادا سبب فساد آب شود و منجر به اسکار شود و سنیان مست کننده می کنند و می خورند با آن که در صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند که حضرت صلی الله علیه و آله فرموده است که هر مست کننده حرام است و عن قریب جماعتی بهم خواهند رسید و شراب را نامی دیگر خواهند گذاشت و خواهند خورد و این خبر را نیز سنیان بطرق متکثره از آن حضرت روایت کرده اند که صبح می انداختند و شام می خوردند و بر عکس و مطلب صدوق اینست که بگوید ما نیز با شما شریکم در جواز وضو نیذ اما چنین نیذی که خود نقل کرده اید مثل ما جواز و حرمت را.

[اگر شخصی غسل کند از گودی که آب در آنجا باشد و کم از کر باشد]

(فان اغتسل الرجل فی وهده و خشی ان یرجع ماء ینصب عنه إلی الماء الذی یغتسل منه اخذ کفًا و صبّه امامه و کفًا عن یمینه و کفًا عن یساره و کفًا عن خلفه و اغتسل منه) پس اگر شخصی غسل کند از گودی که آب در آنجا باشد و کم از کر باشد و ترسد که آب غسله که از بدنش می ریزد در آن گود داخل شود یک کف آب از جانب پیش بریزد و یک کف به جانب دست راست و یک کف به جانب دست چپ و یک

کف به پشت سر و بعد از آن غسل کند از آن گود.

و این حدیث را شیخ روایت کرده است به سندی معتبر و علما خلاف کرده اند در آن که آب را به چهار طرف بدن می ریزد یا چهار طرف زمین، آن که بدن می گوید و جهش اینست که پیش از غسل بدن را تر کند که در حال غسل آبی که بریزد از بدن تجاوز نکند که به گود رود و آن که می گوید مراد زمین است و جهش اینست که زمین که رطوبتی بهم رسانید آب را جذب می کند خصوصا راه مکه معظمه که غالب سفر اصحاب از آن طرف بود و اکثر آن ریگ روانست و همین که تر شد آب را جذب می کند.

و مولانا عبد الله رحمه الله می گفت که ظاهرش زمین است از جهت کثافت که مبادا آب کشیف شود و کلین شود و سید محمد رحمه الله می گوید که مراد از خیر آنست که دست در آب زنند از چهار جانب تا کثافت آن برطرف شود.

و مؤید اراده بدن حدیث صحیح علی بن جعفر است که روایت می کند از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که سؤال کردم از آن حضرت که هر گاه شخصی به آبی رسد در جوئی یا گودی آیا غسل جنابت می تواند کرد یا وضو از برای نماز می تواند ساخت هر گاه غیر از آن آب نیابد و حال آن که آب مقدار یک صاع نبوده باشد از جهت غسل و یک مد نباشد از جهت وضو و متفرق باشد چه کند و حال آن که می ترسد که درنده ها از آن آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص:

خورده باشند.

حضرت فرمود که هر گاه دست او پاک باشد یک کف آب بردارد و به پشت خود بریزد و یک کف پیش و یک کف از دست راست و یک کف از دست چپ پس اگر ترسد که آب کافی نباشد سرش را سه مرتبه بشوید پس بدنش را دست بمالد مانند روغن مالی با جریان که همین کافیست و اگر خواهد وضو بسازد رو را بشوید و هر دو دست را مسح کند بعنوان دهن با جریان و مسح سر تا پاها بکشد و اگر آب متفرق باشد و تواند که جمع کند فبها و اگر نه از اینجا و از آنجا غسل کند و اگر در یک جا باشد و اندکی باشد که از برای غسل کافی نباشد باکی نیست که غسل کند و آب غسل به آنجا رود که مجزیست.

ظاهرا مراد از رفتن آنست که چون کمست و مضطر است از غسله غسل بقیه اعضای غسل را بشوید و دلالت می کند بر آن که غسله پاک است و در حالت اختیار خوب نیست که از غسله غسل کند.

و در حدیث صحیح از کاهلی مرویست که من از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمود که هر گاه به آبی رسی که قلیل باشد پس آب به پاش از دست راست خود و از دست چپ خود و از پیش روی خود و وضو بساز.

و ظاهر این حدیث زمین است چون از برای وضو به بدن ریختن فایده ندارد و ظاهر این خبر نیز دلالت می کند که ریختن از جهت آنست که آب کثیف نشود چون غسله وضو بی دغدغه

مطهر است.

و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق (ع) عرض نمودم که بسفر می رویم و مبتلا می شویم به غدیرهای باران که در گوشه‌های قریه‌ها می باشد و در آن آب عذره می باشد و اطفال در آنجا بول می کنند و حیوانات بول می کنند و سرگین می اندازند پس حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۵

اگر از اینها کراهتی داشته باشی دست باب زن که اینها دور روند و وضو بساز که در دین اسلام حرج و تنگی نیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما جَعَلْ عَلَیْكُمْ فِی الدِّینِ مِنْ حَرَجٍ «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی در دین اسلام هیچ تنگی مقرر نساخته است و از این حدیث سید محمد رحمه الله آن را حل کرده است و این معنی ربطی به آن ندارد پس از مجموع ظاهر شد تخییر میان ریختن به بدن یا ریختن به زمین پس اگر آب وفا کند بهر دو به باشد و الا بهر یک خوبست و الله تعالی یعلم.

[آب استنجاء]

(فان انتضح علی ثياب الرجل او علی بدنه من الماء الذی یستنجی به فلا بأس بذلک و ان ترشش من یدیه فی الاناء او انصب فی الارض و وقع منه فی الاناء فلا بأس به) پس اگر ترشح کند بر جامه شخصی یا بر بدنش از آبی که به آن مخرج بول و غایط را می شوید باکی نیست و اگر از دستش ترشح کند در ظرف یا به زمین بریزد و از آنجا ترشح در ظرف باکی نیست خلاصه اش آنست که آب استنجا پاکست بلکه پاک کننده از خبث.

و این مضمون

در اخبار معتبره وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر جامه شخصی باب استنجا افتد آیا جامه نجس می شود حضرت فرمودند که نه نجس نمی شود و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است که راوی عرض نمود که من از بیت الخلا- بیرون می آیم و به آب استنجا می کنم پس جامه ام می افتد بر آب استنجا حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح مرویست که که از آن حضرت راوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۶

پرسید که استنجا می کنم و جامه ام در آب استنجا می افتد و حال آن که جنم حضرت فرمود که باکی نیست و ظاهرش آنست که قید جنابت از آن جهت می کند که غالب اوقات جنب نجاست منی دارد و ازاله منی نیز کرده است پس بنا بر این ظاهر می شود که غسله نجاست پاک باشد مطلقا و آن چه مظنون است آنست که آب استنجا نیز مثل سایر نجاسات باشد و احادیث نهی را غسله نجابت کراهتش از جهت منی باشد نه از جهت غسل خصوصا اگر نجاست منی ضرر می داشت می بایست حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان می کردند که اگر بدنت منی داشته باشد آب نجس است ترک استفصال در حکایت حال مفید عمومست چنانکه در اصول مبین شده است با آن که وارد شده است از ایشان صلوات الله علیهم که

اسکتوا عما سکت الله عنه

یعنی هر چه را حق سبحانه و تعالی نفرموده باشد شما از آن ساکت باشید.

و در میان علما خلافتست که آب استنجا پاک است یا معفو است حدیث صحیح

اول صریح است در طهارت و دو حدیث دیگر ظاهر است در طهارت و حق طهارت است و اکثر علما ذکر کرده اند که طهارت آب استنجا مشروط است به آن که متغیر نشده باشد به نجاست چون اجماع است که هر آبی که متغیر می شود به نجاست نجس است.

و دیگر آن که بر نجسی وارد نشود چون ملاقی نجس نجس است و لیکن می باید قید کردن که نجاستی نباشد که از آب استنجا پاک شود چنانکه سنگی نجس باشد و بر بالای آن سنگ استنجا کنند و آب از اطراف بدر رود و به عددی که در کار است در این صورت سنگ نیز پاک می شود و کسی که آب قلیل را به ملاقات نجس نجس نمی داند این قید را نمی کند و قیدهای دیگر وجهی ندارد مثل آن که آب زیاد نشود از استنجا و این معقول نیست چرا که هر گاه اجزای نجاست داخل این آب شود البته زیاد می شود مع هذا نگفته اند و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۷

در کار می بود می گفتند.

دیگر آن که اول آب به مخرج رسد که اگر اول دست برسد پاک نیست زیرا که اب غسله دست منضم خواهد بود و این نیز بی وجه است زیرا که علی ای حال دست نجس می شود و تقیید نص است بی دلیل.

دیگر آن که نجاستی دیگر نباشد در مخرج مثل بواسیر و این قید در قید اول داخل است.

دیگر آن که استنجا از غایط غیر متعدی معفو است زیرا که متعدی ازاله نجاست جائی دیگر است و این صورتی دارد در صورتی که بسیار تعدی کرده باشد که بر آنها رسیده باشد مثلاً، و اگر

غیر متعددی آنست که اصلاً مخرج آلوده نشده باشد مثل تریاکیان در این صورت معلوم نیست نجاست آن تا محتاج به ازاله باشد و الله تعالی يعلم و احتیاط بد نیست در همه.

(و كذلك فی الاغتسال من الجنابه) یعنی در غسل جنابت هم چنین است یعنی آب غساله غسل نجس نیست به اجماع پس اگر به جامه کسی بریزد پاکست یا اگر ترشحاتی بکند و قطره چند در آن آبی بریزد که از آن غسل می کند باکی نیست و این را صدوق خواهد گفت و باین نحوی که ذکر کرده است ظاهرش آنست که حدیثی که دیده باشد و اگر چه ممکنست که از این احادیث سابقه و لاحقاً استنباط کرده باشد.

[اگر حیوان مرده در آب روان باشد]

(و ان وقعت میتة فی ماء جار فلا بأس من [باخ] الوضوء من الجانب الیذی لیس فیہ المیتة) و اگر حیوان مرده در آب روان باشد پس باکی نیست وضو ساختن از جانبی که در آن جانب مرده نباشد چون آب جاری به ملاقات نجاست نجس نمی شود پس اگر جانبی که میتة در آن جانب باشد متغیر شده باشد چنانکه غالب تغیر است از آن جانب وضو نمی توان ساخت لزوماً و اگر متغیر نباشد اجتناب بر سبیل کراهت است و علی ای حال در آن جانبی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۸

میتة نیست وضو نمی توان ساخت.

و حمل بر جاری کرده اند حدیث صحیح را که منقولست از حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه آب غالب باشد بر بوی مرده از آن آب وضو بساز و بخور و اگر آب متغیر شده باشد و مزه اش گشته باشد وضو مساز

و هم چنین حدیث کالصحیحی که از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که عرض کردند که هر گاه شخصی به آبی برسد و در آن آب حیوان مرده افتاده باشد و گندیده باشد چه کند حضرت فرمود که اگر گندیده باشد پس وضو نسازد و نخورد و چون در این دو خبر حضرت نپرسیدند که آب چه مقدار بود حمل بر آب چشمه کرده اند، یا کر.

[آب ایستاده که مردار در آنجا باشد]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الماء الساکن تكون فيه الجيفة قال يتوضأ من الجانب الاخر و لا يتوضأ من جانب الجيفة) و از آن حضرت سؤال کردند که آب ایستاده که مردار در آنجا باشد حضرت فرمودند که از جانب دیگر وضو بسازد و از جانب مردار وضو نسازد و این حدیث را کلینی مسنداً روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه با زیادتی آن که و اراده استنجا نیز دارد، پس جواب حضرت که وضو می سازد شامل استنجا نیز می باید باشد تا جواب مطابق سؤال باشد و وضو را بمعنی لغوی اطلاق نموده اند در این صورت و مراد از آب ساکن غیر آب چشمه و چاهست.

(و سئل الصادق عن غدیر فيه جيفة فقال ان كان الماء قاهراً لها لا يوجد الریح منه فتوضأ و اغتسل) و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از آب گودی ایستاده و جمع شده از آب باران که در آن حیوان مرده افتاده باشد چه کنند حضرت فرمودند که اگر آب غلبه کند بر بوی مردار و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۵۹

نگندیده باشد وضو و غسل بکن از آن آب و این حدیث را کلینی بسند

صحیح روایت کرده است از آن حضرت و در آخرش غسل نیست و شیخ طوسی احادیث بسیار باین مضمون روایت کرده است بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح و همه را حمل کرده اند بر آن که کر باشد.

و محتملست که فرق باشد میان آب باران و آب چاهی که در حوض کنند با آن که آب باران چون حکم آب روان دارد کزیت در آن شرط نباشد و در آب چاه کزیت شرط باشد و لیکن این مذاهب را صریحاً از کسی ندیده ام و بعضی از معاصران چنین قائل بودند و باین تفصیل جمع میان اخبار نجاست و طهارت قلیل می توان کرد بی تکلفی چنانکه اصحاب تکلف بسیار کرده اند و الله تعالی یعلم.

[کسی که جنب شود در سفری و یافت نشود مگر برف]

(و من اجنب فی سفر و لم یجد الا الثلج فلا یس بان یغتسل به و لا یس بان یتوضأ به ایضاً یدلک به جلد) و کسی که جنب شود در سفری و بهم نرسد مگر برف پس باکی نیست که به آن غسل یا وضو کند به آن که بمالد بر بدن تا آب شود و جریان حاصل شود و اقل جریان آنست که آب حرکت کند و اگر چه آن قدر باشد که از ته مویی به ته موی دیگر حرکت کند و اگر چه به مدد دست باشد و این در صورتیست که خوف ضرر نباشد و الا تیمم می کند و باین تفصیل جمع کرده اند علما میان روایات معتبره که در برف وارد شده است و صحیح علی بن جعفر نیز دلالت می کند بر آن.

[باکی نیست که جنب دست در اندرون خم کند و بدست آب از آنجا بردارد]

(و لا یس ان یرغف الجنب الماء من الحب بیده) و باکی نیست که جنب دست در اندرون خم کند و بدست آب از آنجا بردارد یعنی هر گاه دستش پاک باشد جنابت سبب نجاست آب نمی شود و بر این مضمون اخبار صحیحه وارد شده است.

[ترشح آب غسل جنب]

(و ان اغتسل الجنب فنزا الماء من الارض فوقه فی الاناء او سال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۰

من یدیه فی الاناء فلا بأس به و اگر غسل کند جنب در زمین پاکی و بدنش پاک باشد و چون غسل کند و آب به زمین ریزد ترشح کند از زمین و در ظرف آبی که از آنجا غسل می کند بچکد یا از بدنش ترشح کند قطره چند و در آن ظرف ریزد باکی نیست و بر تقدیری که از غسله جنب وضو و غسل نتوان کرد این قطرات ضرر ندارد و بی دغدغه چون غسله پاکست بی دغدغه و بر این مضمون روایات صحیحه و موثقه وارد شده است و کسی خلاف نکرده است لیکن بعنوان سیلان واقع شده است چنانکه صدوق گفته است و لیکن ظاهراً مراد صدوق نیز قطرات است و الله تعالی یعلم.

[مرد و زن از یک ظرف غسل کنند]

(و لا باس بان يغتسل الرجل و المرأة من اناء واحد و لكن تغتسل بفضله و لا يغتسل بفضلها) و باکی نیست که مرد و زن از یک ظرف غسل کنند و لیکن بهتر آنست که در آب برداشتن اول مرد آب بردارد و دیگر زن چنانکه در حدیث صحیح فضلا که آن زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر است روایت کرده اند از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و خواهد آمد و حاصل مراد آنست که سؤر جنب نجس نیست بلکه طاهر و مطهر است.

و بر این مضمون أخبار صحیحه وارد شده است اما تقدم مرد بر زن در این صحیحه الفضلا واقع شده است و بس و دور نیست که از جهت اشرفیت مرد

باشد بر زن و رعایت ادب زن باشد نسبت به مرد پس لازم باشد که در همه جا زن نسبت به شوهر خود رعایت ادب بکند چنانکه خواهد آمد در نکاح.

[منزوحات بئر]

[انسان]

(و اکبر ما يقع فی البئر الانسان فیموت فیها فینزح منها سبعون دلو و اصغر ما يقع فیها الصّیعه فینزح منها دلو واحد و فیما بین الانسان و الصعوه علی قدر ما يقع فیها) و بزرگترین چیزی که در چاه می افتد که شارع از جهت آن دلو قرار داده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۱

است آدمست خواه بزرگ و خواه کوچک و خواه مرد و خواه زن و خواه مسلمان و خواه کافر علی الظاهر که اگر بمیرد در چاه هفتاد دلو می کشند و کوچک ترین چیزی که در چاه افتد صعوه است که از افراد گنجشک است در لغت عرب و دم جنبانک می گویند آن را اگر در چاه بمیرد یک دلو می کشند و از آدمی تا صعوه بحسب جثه زیاد و کم می شود و ظاهر آنست که به تخمین مکلف باشد در بزرگی و کوچکی و عدد ما بین یک تا هفتاد سگ به سی دلو مناسبت دارد، و خوک به پنجاه دلو، و گربه به هفت دلو و امثال این و همین قرینه استحباب نرح است و جمعی از علما ذکر کرده اند که غرض حضرت بیان ضابطه کلی نیست که ما برای خود استنباط توانیم نمود بلکه در تفصیله رجوع به اخبار دیگر می باید کرد.

و این خبر موثق عمار سابطی است و علما عمل به این حدیث کرده اند اگر چه عمار فطحی است لیکن ثقه و معتمد است و لیکن ظاهر آنست که امثال

این اخبار اگر مؤیدات از اخبار دیگر داشته عمل می کرده اند و یا آن که ایشان در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده بودند و در آن وقت مذهب ایشان صحیح بوده است و چون ایشان بعد از حضرت از مذهب عدول کردند از ایشان روایت نمی کردند و نهایت اجتناب می نمودند از ایشان.

و لیکن اخباری که از ایشان شنیده بودند در حالت ایمان و عدالت نقل می کرده اند و باین خبر عمل نموده اند و خلافی نکرده اند مگر در کافر که بعضی گفته اند که کل آب را می باید کشید چون حضرت نجاست مردن را فرموده است و بس و نجاست کفر را فرموده است و چون اخبار دیگر وارد شده است که چاه به ملاقات نجاست نجس می شود پس باید که در جائی که نصی وارد نشده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۲

باشد کل را بکشند و جمعی گفته اند که در ما لا نص فیه «۱» چهل دلو می کشند و بعضی سی دلو گفته اند بنا بر این دو قول هفتاد دلو کافست و ابن طاوس علیه الرحمه گفته است که در ما لا- نص فیه هیچ نمی کشیم چون شارع فرموده است که بکشید و بنا بر قول او نیز هفتاد دلو کافست و حق آنست که این مسأله از ما لا نص فیه نیست چون حضرت فرموده است که از جهت انسان هفتاد دلو بکشند.

و بدان که در نجاست آب چاه به ملاقات نجاست هر گاه متغیر شود به نجاست که رنگ یا بو یا مزه اش به نجاست بگردد خلافی نیست که نجس می شود و اگر متغیر نشود چهار قولست مشهور میان قداما نجاست است و

و جوب نرح و بعضی نجس نمی دانند و کشیدن آن را واجب می دانند تعبدا- «۲» و بعضی نجس نمی دانند و کشیدن آن را سنت می دانند و این قول اکثر متأخرین است و بعضی گفته اند که اگر آب چاه کر باشد نجس نمی شود و الا نجس می شود.

و آن چه اظهر است نزد بنده طهارتست و احتیاط در نرح است به نحوی که مذکور خواهد شد و آن روایاتی که مذکور خواهد شد ظاهر خواهد شد دلیل طهارت و اگر چه صدوق عمل به خبر عمار نموده است که اکثر هفتاد دلو است و لیکن کر را ذکر کرده است بنا بر آن که کر زیاده از هفتاد دلو نیست چون نقل کرده اند که می باید دلوی دو صاع آب بگیرد و مشهور میان علما آنست که دلو معتاد آن چاه اعتبار دارد و اگر آن چاه دلو معتادی نداشته باشد دلوی که اکثر مردم آن بلد به آن کشند معتبر است و ظاهر نمی شود که صدوق چاه را به ملاقات نجاست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۳

نجس می داند یا نه و بر تقدیر عدم نجاست آیا نرح را واجب می داند یا نه.

و ظاهر عبارتی که در اول کتاب گفت که ماء البئر طهور اینست که پاک داند اگر چه محتملست که مرادش این باشد که چون بکشند ازاله نجاست به آن می توان کردن چنانکه سیاق کلام بر آن دلالت می کند و به این معنی اشاره نموده است در امالی و گفته است که آب چاه طهور است ما دام که چیزی از نجاسات در چاه نیفتد که باعث نجاست چاه شود و ظاهرا توقف داشته باشد از جهت تعارض روایات

چنانکه در روایت صحیح از محمد بن اسماعیل بن بزيع وارد شده است که حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرمودند که آب چاه واسع و فراخست هيچ چیز آن را نجس نمی کنید تا متغیر نشود به نجاست و همین حدیث را نیز بعنوان مکاتبه روایت کرده است.

و در روایت صحیحی دیگر از آن حضرت صلوات الله عليه نقل کرده است که حضرت فرمود که آب چاه واسع است یعنی ماده دارد یا فراخ است حکم آن از حیثیت عدم نجاست و هيچ چیز آن را فاسد نمی کند مگر آن که بوی آن یا مزه آن متغیر شود که در آن صورت آن مقدار آب می کشند تا بوی آن زایل شود و مزه اش خوب شود زیرا که ماده دارد که از زمین بیرون می آید و همین علت در آب چشمه جاریست بلکه اولی هر گاه پیش آن باز باشد و روان باشد.

دیگر در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که جامه را نمی شویند و اعاده نماز نمی کنند از جهت هر چیزی که در چاه افتاده باشد مگر آن که بوی آن به نجاست متغیر شود پس اگر متغیر شده باشد جامه را می شویند و اعاده نماز می کنند و آب چاه را می کشند و در این باب اخبار بسیار خواهد آمد.

و جمعی که قایل به نجاست چاه شده اند به ملاقات نجاست عمده ادله ایشان آنست که شارع طریق تطهیر چاه را به نزع مقرر فرموده است و در بعضی اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۴

بلفظ تطهیر واقع شده است اگر نجس نمی شد نزع مقرر نمی ساخت و جوابش آنست که ممکنست که مراد

از تطهیر تنظیف و پاکیزگی باشد تا جمع میان اخبار شده باشد با آن که اختلاف عظیمی که در نزع وارد شده است قرینه استحباب است که حضرات ائمه معصومین نظر بحال سایلان می کرده اند هر یک که استکراه ایشان بیشتر بوده است بیشتر می فرموده اند و هر که کمتر بوده است کمتر.

و جمعی که قایل به تفصیل شده اند دو حدیث موافق ایشان است هر دو بد نیست که یکی موثق عمار است و یکی قوی کالصحیح حسن بن صالح است و این دو خبر را نیز حمل بر استحباب می توان کرد که اگر کر باشد استحباب اجتناب کمتر است و اگر کمتر از کر باشد بیشتر و قولی که نجس نمی شود و نزع واجبست تعبدا نیز جمعی است میان اخبار طهارت و اوامر به نزع و احوط آنست که مقدرات را بکشند و تا نکشند استعمال آن نکنند و اگر عمل به طهارت کنند و نکشند ظاهرا معاقب نبوده باشند و الله تعالی یعلم.

[اگر موشی در چاهی افتد و بمیرد و از هم نباشد]

(فان وقع فیها فأره و لم تتفسخ ینزخ منها دلو واحد و ان انفسخت فسبع دلاء) پس اگر موشی در چاهی افتد و بمیرد و از هم نباشد یک دلو می کشند و اگر از هم به باشد هفت دلو می کشند.

بدان که چون صدوق عمل بحدیث عمار نموده است فاره را از بابت صعوه یک دلو قایل شده است. و اما اخبار صحیحه بسیار بر سه دلو واقع شده است و هفت دلو، و در حدیثی ضعیف واقع شده است که اگر از هم به باشد هفت دلو بکشند. اکثر علماء باین عنوان قایل شده اند که اگر از هم نباشد سه دلو، و

اگر از هم به باشد هفت دلو و احادیث صحیحه در خصوص فآره واقع شده است که سبب نجاست چاه نمی شود.

و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که چهل دلو بکشند و در بعضی اخبار تمام آب را بکشند و آنها محمولست بر آن که موشی بسیار در چاه افتاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۵

باشد چنانکه مدار بر اینست در چاههای راه مکه معظمه و آب متغیر شده باشد چهل دلو می کشند اگر تغیرش زائل شود فبها و إلا آن قدر می کشند که تغیرش زایل شود و بهتر آنست که تمام آب را بکشند أما آن چه مظنون بنده است آنست که در مطلق فاره اگر آب متغیر شده باشد آن مقدار می کشند که تغیر آن زائل شود و سنت است که تمام آب را بکشند و با عدم تغیر کشیدن واجب نیست و سنت است که سه دلو بکشند و بهتر هفت دلو است و بهتر چهل دلو و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد]

(فان وقع فیها حمار ینزح منها کرّ من ماء) و اگر الاغی در چاه افتد و بمیرد یک کر آب می باید کشید و بر این مضمون حدیث معتبر کالصحیح وارد شده است و اکثر علما باین عمل کرده اند، و در احادیث صحیحه وارد شده است از برای دابه که غالباً در روایات بر اسب و استر و الاغ استعمال می کنند و بعضی اوقات با اینها منظم است گاو و گوسفند و شتر که چند دلو آب بکشند.

و مظنون آنست که سه دلو کافیت نهایتش ده دلو و کر اولی است و کل بهتر است چون در حدیث صحیحی وارد شده است
از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که اگر در چاه بمیرد جانوری کوچک یا جنبی در آب رود هفت دلو بکشند و اگر گاو نر یا چیزی که در جثه مثل او باشد بمیرد یا شراب در چاه ریخته شود کل آن را بکشند پس در الاغ اگر کل را بکشند بهتر است.

[اگر سگی در چاه افتد و بمیرد]

(و ان وقع فیها کلب نرح منها ثلاثون دلو اِلی اربعین دلو) و اگر سگی در چاه افتد و بمیرد سی دلو می کشند تا چهل دلو یعنی اقل آن سی است و اکثرش چهل و در میانه هر چه بیشتر باشد بهتر است، و باین نحو خبری ندیده ام و قولی نشنیده ام.

و در موثقه سماعه سی دلو است یا چهل دلو و در حدیث دیگر بیست یا سی یا چهل است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۶

و در احادیث صحیحه وارد شده است چند دلوی که اقلش سه است و در اخبار صحیحه پنج دلو و هفت دلو واقع شده است و اظهر آنست که پنج کافیت و بهتر از آن هفت است و اولی از آن بیست یا سی یا چهل است و در بعضی روایات کل واقع شده است و محمول است بر آن که اگر متغیر شده باشد سنت است کل و واجب آن مقدار است که تغیر آن برطرف شود.

چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است که اگر آب چاه متغیر نشده باشد باکی نیست و چیزی نمی باید کشید و اگر متغیر شده باشد آن قدر بکشند که تغیر او زایل شود و مظنون همین است و بواقی مستحب است، و اگر سگ زنده بیرون آید از چاه مشهور آنست

که هفت دلو می کشند و بر این مضمون حدیث صحیحی وارد شده است و ظاهراً سه و پنج نیز کافی باشد استحباباً و الله تعالی يعلم.

[اگر گربه در چاه افتد]

(و ان وقع فیها سنور نرح منها سبع دلاء) و اگر گربه در چاه افتد از آن چاه هفت دلو می کشند اگر بمیرد. و بر این مضمون اخبار صحیحه وارد شده است با سگ و لیکن چون صدوق بنا را بر حدیث عمار گذاشته است سی تا چهل را به سگ داده است و هفت را به گربه چون جثه او کوچک تر است و ظاهر آنست که در گربه سه دلو کافی باشد و پنج بهتر و هفت بهتر و بیست بهتر چون حدیث صحیح در مطلق میته وارد شده است که بیست دلو بکشند و دیگر سی یا چهل بهتر اگر متغیر نشده باشد و الا آن قدر که تغییر زایل شود و کل بهتر است.

[اگر مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر در چاه بمیرد]

(و ان وقع فیها دحاجه او حمامه نرح منها سبع دلاء) و اگر در چاه بمیرد مرغ خانگی یا خروس یا کبوتر هفت دلو آب می کشند و در روایات صحیحه در این، و در مطلق طیر که از کبوتر باشد تا شتر مرغ وارد شده است هفت دلو و پنج دلو و چند دلو و هیچ دلو پس کشیدن مستحب است و هفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۷

دلو بهتر است و اگر مطلق پرنده را حتی گنجشک هفت دلو بکشند بهتر است چون در لغت اطلاق می کنند طایر را بر هر پرنده و طیر جمع آنست اگر چه گاهی اطلاق می کنند آن را بر واحد.

[اگر شتر یا گاو نری در چاه بمیرد]

(و ان وقع فیها ثور او بعیر او صبّ فیها خمر نرح الماء کله) و اگر بمیرد در چاه شتری یا گاو نری یا ریخته شود در آن شرابی کل آب را می کشند، و بعیر شامل شتر کوچک و بزرگ و نر و ماده هست و در آن اخبار صحیحه وارد شده است که جمیع را بکشند و خبری کالصحیح هست که شتر نر را یک کر بکشند و احادیث چند دلو از برای مطلق دابه هست.

و احادیث صحیحه وارد شده است که هیچ چیز نمی باید کشید از جهت هیچ چیز تا متغیر نشود پس اخبار کل را حمل بر تغییر آب می توان کرد و حمل بر استحباب و الا واجب در صورت تغیر آن قدریست که تغیر زایل شود و هم چنین ثور و خمر را و احوط در خمر آنست که تمام را بکشند اگر چه یک قطره باشد و بعضی در چند قطره بیست دلو گفته اند و سی

نیز در روایت واقع شده است.

و اکثر علما گفته اند که حکم خمر دارد نبیذ که شراب خرما و شراب عسل و شراب شکر و امثال اینهاست از چیزهای که مست کننده است و از حلویات می گیرند و هم چنین فقاع و آن بوزه است که از حبوبات می گیرند مثل جو و ذرت و برنج و بعضی ملحق به این ها ساخته اند عصیر عنبی را که شیره انگور است هر گاه بجوشد و غلیان کند دو ثلثش به جوشیدن نرفته باشد، و مستند ایشان آنست که احادیث متواتره وارد شده است که اینها نیز حکم شراب دارند لیکن چون ظاهرش اینست که حکم شراب دارد در حرمت مشکل است داخل کردن آنها در این حکم اگر چه احوط است.

[اگر چند قطره خون در چاه ریزد]

(و ان قطر فیها قطرات من دم استقی منها دلاء) و اگر چند قطره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۸

خون در چاه ریزد چند دلو آب بکشند در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال می کند از شخصی که مرغ خانگی یا کبوتری را بکشد و در چاه افتد آیا جایز است که از آب آن چاه وضو بسازند حضرت فرمودند که چند دلوی بکشد و بعد از آن وضو بسازد.

و در صحیح محمد بن اسماعیل منقولست که به شخصی کتابتی نوشتم که به حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نماید که هر گاه چاهی در خانه باشد از جهت وضو ساختن پس چند قطره بول یا خون در آن چاه ریزد یا مانند پشکلی از فضله آدمی در چاه افتد چه چیز آن چاه را پاک می کند

تا حلال باشد وضو ساختن از برای نماز از آب آن چاه پس حضرت بخط مبارک خود در کتابت من نوشتند که چند دلو آب می کشند، و فرمودند که آب چاه واسع است چیزی او را نجس نمی کند تا متغیر نشود و ظاهر این دو خبر آنست که سه دلو کافی باشد استحبابا و اکثر علما ده دلو گفته اند و این احوط است و حدیث سی دلو خواهد آمد و آن بهتر است و الله تعالی يعلم.

[مردی که بالغ باشد در چاه بول کند]

(و ان بال فیها رجل استقی منها اربعون دلو) و اگر مردی که بالغ باشد در چاه بول کند چهل دلو آب می کشد و این روایت موثق علی بن ابی حمزه است و علما عمل باین کرده اند.

و در صحیحہ فضلا وارد شده است که تمام آب را بکشند و آن بهتر است اگر چه ظاهرش آنست که مستحب باشد یا چاه به آن متغیر شده باشد و اظهر آنست که چهل دلو نیز مستحب است و از پیش گذشت که از برای قطرات بول چند دلو کافیست.

[اگر کودکی که غذای او بر شیرش غالب باشد بول کند در چاه]

(و ان بال فیها صبئی قد اکل الطعام استقی منها ثلث دلاء و ان کان رضیعا استقی منها دلو واحد) و اگر کودکی که غذای او بر شیرش غالب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۶۹

باشد بول کند در چاه سه دلو آب می کشند و اگر شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد یک دلو می کشند و در روایت کالصحیح وارد شده است که برای بول صبی هفت دلو می کشند و اکثر اصحاب به آن عمل کرده اند.

و در روایت موثق وارد شده است که از برای فطیم یک دلو می کشند و فطیم آنست که او را از شیر باز کرده باشند و علما حمل کرده اند بر طفلی که قریب به آن باشد که از شیر باز کنند مجازا و در صحیحہ الفضلا تمام آبست، و محمول بر استحباب است.

[اگر در چاه افتد زنبیلی از فضله آدمی]

(فان وقع فی البئر زنبیل [و خ زبیل در هر دو جا] من عذره رطبه او یابسه او زنبیل من سرقین فلا بأس بالوضوء منها و لا ینزع منها شیء) این مضمون حدیث صحیح علی بن جعفر است پس اگر در چاه افتد زنبیلی از فضله آدمی که تر باشد یا خشک باشد یا زنبیلی از سرگین در چاه افتد پس باکی نیست که وضو بسازند و از آب چاه چیزی نکشند و این تتمه نیست در حدیث و لیکن ظاهر حدیث است.

و نزدیک به این معنی روایت کرده است عمار سباطی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از چاهی که در آن بیفتد زنبیلی عذره خشک یا تر حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه آب چاه بسیار باشد و ظاهراً تقیید

به آب بسیار از آن جهت که اگر آبش کم باشد به نجاست متغیر می شود و این دو حدیث نیز دلالت می کند بر طهارت آب چاه یعنی به ملاقات نجاست نجس نمی شود و لیکن چون بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث آینده صدوق تأویل کرده است به آن که هَذَا إِذَا كَانَتْ فِي زَنْبِيلٍ وَلَمْ يَنْزَلْ مِنْهُ شَيْءٌ فِي الْبُئْرِ يَعْنِي أَنَّ كَمَا كُنَّا نَقُولُ بِأَنَّهَا تَطَهَّرُ بِمَاءِ الْبُئْرِ إِذَا كَانَتْ فِي زَنْبِيلٍ لَمْ يَنْزَلْ مِنْهُ شَيْءٌ فِي الْبُئْرِ يَعْنِي أَنَّ كَمَا كُنَّا نَقُولُ بِأَنَّهَا تَطَهَّرُ بِمَاءِ الْبُئْرِ إِذَا كَانَتْ فِي زَنْبِيلٍ لَمْ يَنْزَلْ مِنْهُ شَيْءٌ فِي الْبُئْرِ

از آن چه در زنبیل است از عذره داخل آب چاه نشود و اگر آن تتمه را داخل نمی کرد جمع می توانست کردن که باکی نیست پاک می شود به نرح چهل یا پنجاه دلو و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۰

تاویلات وقتی در کار است که حدیثی دیگر نباشد و پیش گذشت احادیث بسیار که دلالت بر طهارت آب چاه می کرد و این دو حدیث نیز مثل آنهاست و ممکن است که صدوق چاه را با این نجاسات نجس داند و به سبب مردن حیوان نجس نداند مگر وقتی که از هم به پاشد و نجاسات اندرونی بیرون آید چنانکه در پیش اشاره به آن شد.

[هر گاه عذره آدمی در چاه افتد]

(و متی وقعت فی البئر عذره استقی منها عشر دلاء فان ذابت فیها استقی منها اربعون دلو اِلی خمسين دلو) و هر گاه در چاه افتد عذره آدمی ده دلو آب بکشند پس اگر از هم به پاشد در چاه چهل دلو بکشند تا پنجاه دلو بکشند به نحوی که در سگ گذشت و روایت قوی است و در آن واقع است چهل یا پنجاه و نه تا پنجاه و اگر چه در روایت ضعیفی است علما به

آن عمل کرده اند و قایل به پنجاه شده اند که بیشتر بهتر و پیش گذشت در صحیحه ابن بزیر که چند دلوی می کشند و یا چیزی نمی کشند و در صحیحه علی ابن جعفر نیز گذشت الحال پس اظهر استحباب نرح است و چند دلو که اقلش سه است کافیست و باین روایت عمل نمودن بهتر است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[در حریم چاه]

(و البئر اذا كان إلى جانبها كنيف فان كانت الارض صلبة فينبغي ان يكون بينهما خمسة اذرع و ان كانت رخوه فسبعة اذرع) و چاه هر گاه در جانب آن آن خانه باشد که چاله اش به آب رسیده باشد پس اگر زمین سخت باشد سزاوار آنست یعنی سنت است که در میانه چاه و چاله پنج زرع باشد به گز دست و اگر زمین سست باشد پس سنت هفت کز است و همین مضمون را کلینی در روایت قوی نقل کرده است و به جای صلبه کوه گفته است. به جای رخوه سهل گفته که دامن کوه باشد و صدوق چنین فهمیده است که حضرت صلوات اللّٰه علیه بر سیبل مثال گفته است و علما متابعت او کرده اند و ممکنست که روایتی دیگر به صدوق رسیده باشد به همین عبارت که نقل کرده باشد آن را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۱

و در روایات معتبره که یکی از آنها حسن کالصحیح است وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم جهت را اعتبار فرموده اند و در روایتی واقع شده است که ظاهر آن بلندی و پستی قرار است به این معنی که مقر آب مختلف می باشد هر گاه چاه را کنده باشند سه کز و به

آب رسیده باشد ممکنست که چاله را سه کز و نیم کنده به آب رسیده باشد بنا بر این چاه بالاست و از آب چاه به چاله می آید نه بر عکس و این را تجربه کردیم.

و فوقیت جهت چنانکه از روایت معتبره ظاهر می شود آنست که مجرای همه چشمها از جانب شمالست و آن از قطب شمالیست تا مغرب اعتدال پس اگر چاه در آن طرف باشد و چاله در طرف جنوب باشد و آن مقابل شمالست از قطب جنوبی تا مشرق اعتدال بلند است چون آبها از آن جانب می آید پس اول به چاه می رسد و دیگر به چاله و بر عکس چاله فوقست.

و اگر چاه در طرف صبا باشد و آن از قطب شمالی است تا مشرق اعتدال چاله در طرف دبور باشد مقابل آن از مغرب اعتدال تا قطب جنوبی و بر عکس مساویند پس احتمالات هیجده می شود زیرا که زمین یا سست است یا سخت و بر هر احتمالی یا مقر چاه بلند است یا چاله یا مساویند و دو در سه شش صورت می شود و این شش را در سه صورت جهت زدیم که فوقیت چاهست یا فوقیت چاله یا تساوی هیجده صورت می شود و چون اگر یکی از این سه باشد پنج کز کافیت پس نه صورت پنج ذرعست که زمین صلب است و سه صورت فوقیت قرار چاه نیز پنج ذرع است و در سه صورت تساوی مقر و تحتیت آن دو صورتش فوقیت جهت است پس چهارده صورت پنج ذرع کافیت و چهار صورت هفت ذرع است به اندک تاملی ظاهر می شود که تقسیم به بیست و

چهار صورت بی وجهت چون تساوی جهت را دو صورت کرده اند یکی آن که چاه در مغرب باشد و چاله در مشرق و بر عکس و هر گاه هر دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۲

یک حکم داشته باشد و داخل تساوی باشد پس دو صورت کردن بی فایده خواهد بود و این تحدید مشهور است و در بعضی از روایات در طرف قلت سه و چهار واقع شده است و در طرف کثرت دوازده واقع شده است در جهت و یا تساوی جهت هفت ذرع واقع شده است و در بعضی از نسخ نه ذرع پس اگر در چهارده صورت پنج ذرع باشد و در باقی دوازده بهتر است و اگر در طرف قلت هفت ذرع باشد بهتر و الله تعالی يعلم.

(و قال الرضا صلوات الله عليه ليس يكره من قرب ولا بعد بئر يغتسل منها و يتوضأ ما لم يتغير الماء) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که نجس نمی گرداند قرب و بعد بالوعه چاهی را که از آن چاه غسل کنند و وضو سازند ما دام که آب چاه متغیر نشود.

و این حدیث را کلینی بسند حسن از محمد بن القاسم ثقه که کتاب او نزد صدوق بوده است و طریق صدوق به او حسن کالصحیح است روایت کرده است از ابو الحسن الرضا صلوات الله عليه که پرسیدند از آن حضرت از چاهی که میان آن و چاله پنج کز باشد یا بیشتر حضرت فرمودند که ضرر ندارد قرب و بعد چاله به چاه وضو می توان ساخت و غسل می توان کرد ما دام که آب چاه متغیر نشود.

و چون صدوق خواسته است که اختصار

کند باعث اختلال معنی شده است اما مآل هر دو معنی یکیست و ظاهرش آنست که چاه به ملاقات نجاست نجس نمی شود تا متغیر نشود و ممکنست که مراد این باشد که تا متغیر نشود علم به وصول نجاست حاصل نمی شود غالباً و اول اظهر است.

(و روی عن ابی بصیر أنّه قال نزلنا فی دار فیها بئر إلی جنبها بالوعه لیس بینهما الا نحو من ذراعین فامتنعوا من الوضوء منها فشقّ ذلك علیهم فدخلنا علی ابی عبد الله فاخبرناه فقال توضّأوا منها فانّ لتلك البالوعه مجاری تصبّ فی واد ینصبّ فی البحر) طریق صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۳

به ابو بصیر موثق است و او ذکر کرده است که جمعی در خانه فرود آمدیم که در آن خانه چاهی بود که در جنب آن چاله بود که فاصله میان چاه و چاله تقریباً دو ذرعی بود پس یارانی که با من بودند وضو نساختند از آب آن چاه و کار بر ایشان مشکل شد که می بایست آب را از بیرون بیاورند پس همه به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتیم و واقعه را عرض نمودیم پس حضرت فرمودند که از آن چاه وضو بسازید که آن چاله را راهی هست بجویی که آن جو به دریا می ریزد.

بدان که محتملست که در مدینه مشرفه بیت الخلاها را بهم راه داده باشند در زیر زمین چنانکه چاههای نجف اشرف همه بهم راه دارند و همه سر به دریا گذارند چون دریا نزدیک است و ممکنست که مراد این باشد که چون آب زیر زمین بهم راه دارند و به دریا نیز اتصال دارند کنایه از

ماده باشد که چون هر دو ماده دارند دیر متغیر می شود و تا متغیر نشود نجس نمی شود.

[هر گاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد]

(و متی وقع فی البئر شیء فغیر ریح الماء و جب ان ینزح الماء کله فان کان کبیرا و صعب نزحه فالواجب ان یتکاری علیه اربعه رجال یسقون منها علی التراوح من الغدوه إلی اللیل) و هر گاه چیزی در چاه افتد و بوی آب را متغیر سازد واجبست که جمیع آب را بکشند پس اگر آب بسیار باشد و مشکل باشد کشیدن آب آن چاه واجبست که کرایه کنند چهار کس را که آب بکشند به عنوانی که یکدیگر را راحت دهند از صبح تا شام.

و این معنی در حدیث کالصحیح واقع شده است و صدوق از آن خبر برداشته است چون در آن خبر می پرسد از حضرت صلوات الله علیه از سگ و موش و خوک حضرت می فرماید که کل آب را بکشند پس اگر آب غلبه کند تراوح کنند پس آن که واقع شده است در اینها که کل را بکشند حمل می باید کرد بر صورت تغیر آب تا جمع شود در میان اخبار چنانکه شیخ نیز چنین کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۴

است و لیکن چون تمام کشیدن را سنت می دانیم هم چنین تراوح را سنت می دانیم.

و آن چه ظاهر می شود از دو خبر صحیح و دو خبر حسن کالصحیح و دو خبر قوی کالصحیح و یک خبر موثق کالصحیح و دو خبر قوی کالصحیح آنست که هر گاه متغیر شود چاه آن قدر بکشند که بوی بد او زایل شود و ظاهر همه این اخبار آنست که چاه به ملاقات نجاست نجس نمی شود زیرا که

تا تغییر هست نجاست هست و چون تغییر زایل شد چنانست که سگک را از چاه بیرون برند پس اگر نجس می شد می بایست که بعد از تغییر چهل دلو بکشند لهذا بعضی که قایلند به نجاست استیفای مقدر به این معنی را قایلند و جمعی دیگر به این معنی قایلند که تمام کنند این مقدار را به آن که اگر در سگک سی دلو بکشند و تغییر زایل شود ده دلو دیگر می کشند چنانکه محقق در معتبر قائل شده است به این معنی.

و اما کیفیت تراوح پس جمعی گفته اند که دو کس بکشند باین عنوان که یکی در چاه رود و دلو را به زودی پر کند و دیگری از بالا بکشد و اینها که مانده شوند استراحت کنند و دو کس دیگر بکشند بهمان عنوان و اقلا می باید که چهار کس باشد که اگر بیشتر ضرر ندارد و بعضی گفته اند که هر دو بر لب چاه ایستاده بکشند و سه کس کافیت بواسطه راحت دادن بانکه یکی مدد یکی بدهد و یکی استراحت کند و هم چنین تا شام و اگر شش کس باشند احوط است که یکی اندرون چاه باشد و دو کس بالا و این سه کس دیگر که مانده شوند سه کس دیگر تا عمل بهر دو قول کرده باشند.

و مشهور آنست که همه به نماز جمعه می توانند رفت و هم چنین به نماز جماعت و با هم چیزی می توانند خورد و بهتر آنست که در وقت استراحت چیزی بخورند و باز مشهور آنست که روز صوم اعتبار دارد بانکه اول صبح بلکه اندکی پیشتر از باب مقدمه مشغول نرح شوند

و تا شام بلکه اندکی بعد از شام داخل کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۵

و بعضی گفته اند که این دقتها در کار نیست روز فعله کافیت و فروع بسیار در این مسأله ذکر کرده اند و احتیاط ظاهر است و گمان بنده آنست که زوال تغیر کافی است و اینها بر سبیل استحباب است و الله تعالی یعلم دیگر مشهور آنست که هر جا که تمام آب را باید کشید و متعذر باشد تراوح می باید کرد و وجهش بر ظاهر نیست چنانکه گذشت که همه جا نزع بر سبیل استحباب است.

[وضو با آب گرم]

(و اما ماء الحَمَّات فان النَّبِیَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اَنَّمَا نَهَى ان یستشفی بها و لم ینه عن التَّوَضُّؤِ بِهَا وَ هِی المِیَاهُ الْحَارَّةُ الَّتِی تَكُونُ فِی الْجِبَالِ یَشَمُّ مِنْهَا رَائِحَةُ الْكَبْرِیْتِ وَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اَنَّهَا مِنْ فِیْحِ جَهَنَّمَ) و اما آبهای گرم پس به درستی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود که طلب شفا از آن نکنند و نهی فرمود که از آن وضوء ن سازند و آن آبهای گرمی است که در کوهها پیدا می باشد و بوی گوگرد می دهد و حضرت فرمودند که این آبها از نسیم و بوی جهنم است و غرض از نهی استشفا آنست که بندگان الهی در هر حالی پناه به جانب اقدس او برند بلکه غرض الهی از بلاها همین است که بندگان از خداوند خود دفع بلاها را طلب کنند و به سبب استجابت دعوات و تضرعات اعتقادات ایشان به خدا و رسول و ائمه زیاد شود و سبب محبت و قرب الهی شود.

و لهذا مخلص مانند ابراهیم

به حضرت جبرئیل گفت اَمَا إِلَيْكَ فَلَا در وقتی که می خواستند او را در آتش اندازند همه فرشتگان خود را عرض نمودند در مدد و قبول فرمود تا آن که روح الامین رسید و گفت هل لك من حاجه آیا ترا حاجتی هست حضرت فرمود که اما به تو ندارم گفت از آن که داری بطلب حضرت گفت که او عالم است بحال من چه احتیاج است به سؤال من.

و این معنی مخصوص جمعی از مقربان است و جمعی دیگر حسب الامر تا دیگران متابعت کنند به زبان دعا می کنند و در دل به او گذاشته اند و دعای ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۶

مشروط است به رضای الهی که اگر حق سبحانه و تعالی مصلحت داند مستجاب سازد و الا فلا و این حدیث را کلینی بطرق متعدده نقل کرده است.

[اگر قطره خمر یا نبیذ از شرابه‌های دیگر در خمیری افتند]

(و ان قطر خمر او نبیذ فی عجین فقد فسد و لا بأس ببيعه من اليهود و النصارى بعد ان یبین لهم و الفقاع مثل ذلك) و اگر قطره خمر یا نبیذ از شرابه‌های دیگر در خمیری افتند آن خمیر فاسد و ضایع می شود از جهت حرمت و نجاست علی المشهور و در این صورت باکی نیست که بیهودان و گبران عیسوی مذهب بفروشند بشرط آن که بگویند به ایشان که این عیب دارد و فقاع که بوزه است نیز همین حال دارد.

و حدیثی در این باب وارد شده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه بسند قوی و احادیث بسیار وارد شده است در حرمت بیع خمر پس ممکنست که جمع کنیم به آن که در اینجا شراب نفروخته است چون شراب مستهلک

شده است که بلکه خمیر نجس فروخته است و دور نیست که اظهار این عیب از این جهت باشد که شرعاً ایشان نیز مکلفند به نخوردن و اگر بخورند گناهان ایشان زیاده شود و احوط آنست که نفروشد بلکه دفن کند یا بخورد حیوانات دهد چنانکه گذشت.

[وضوی با آب نجس]

(و سأل عمّار بن موسى السّاباطيّ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرّجل وجد في إنائه فأره و قد توضّأ من ذلك الاناء مرارا او اغتسل منه او غسل ثيابه و قد كانت الفأره متسلّخه فقال ان كان رآها في الاناء قبل ان يغتسل او يتوضّأ او يغسل ثيابه ثمّ فعل ذلك بعد ما رآها في الاناء فعليه ان يغسل ثيابه و يغسل كلّما اصابه ذلك الماء و يعيد الوضوء و الصّلاه و ان كان أنّما رآها بعد ما فرغ من ذلك و فعله فلا يمسّ من الماء شيئاً و ليس عليه شيء لآنه لا يعلم متى سقطت فيه ثمّ قال لعله ان يكون أنّما سقطت فيه تلك السّاعه التي رآها)

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۷

طریق صدوق به عمار موثق است کالصحیح و او از حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که در ظرفش موشی بیابد و حال آن که از آن ظرف مکرر وضو ساخته باشد یا غسل کرده باشد یا جامها را شسته باشد و مع هذا موش هم از هم پاشیده باشد که ظاهرش این باشد که مدتی پیش از این در آن ظرف مرده باشد.

پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر این موش را در آن ظرف دیده باشد پیش از غسل یا وضو یا شستن جامه و بعد از

دیدن موش این کارها کرده باشد پس لازمست که جامها را بشوید و هر چه را این آب به آن رسیده است بشوید و وضو را اعاده کند که باطل بوده است وضوی سابق و نماز را اعاده کند که نمازش صحیح نبوده است و اگر این موش را بعد از آن دیده باشد که این کارها کرده باشد دیگر ملاقات نکند بعد از این آب را بر او چیزی نیست به سبب آن چه کرده است و اعاده وضو نمی کند زیرا که علم ندارد که این موش کی در این ظرف افتاده است، شاید موشی از هم پاشیده در این ساعت در آن ظرف افتاده باشد و پیشتر نیفتاده باشد.

حاصل آن که در نجاست علم یقینی می باید و علم عادی اعتبار ندارد چنانکه در اینجا علم عادی هست مع هذا اعتبار نفروند و مؤید این خبر اخبار بسیار هست که بعضی از آنها خواهد آمد.

[غسل جنابت در باران]

(و سأل علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل الجنب هل یجزئه من غسل الجنابه ان یقوم فی المطر حتی یغسل رأسه و جسده و هو یقدر علی ماء سوی ذلک فقال اذا غسله اغتساله بالماء أجزاء ذلک) و بسند صحیح سؤال کرد علی از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مردی که جنب باشد آیا کافیهست او را از جهت غسل جنابت که در باران بایستد تا سر و بدنش را بشوید و حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۸

آن که آبی دیگر بهم رسد که به آن غسل کند پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه به نحوی

که از آب غسل می کند از باران غسل کند کافیت.

و ظاهرش آنست که نیت غسل کند و اول قصد شستن سر بکند و دیگر بدن یا بعد از آن قصد جانب راست و بعد از قصد جانب چپ کند یا اگر باران عظیم باشد که بی فاصله عرفی به همه اعضاء بعنوان جریان برسد کافیت، و بدل غسل ارتماسی خواهد بود.

و باز بسند صحیح از برادرش سؤال می کند که هر گاه شخصی خواهد که وضو بسازد و به آب باران اعضای وضو را بشوید آیا مجزیست حضرت فرمودند که اگر بنحو وضو بشوید صحیح است و مجزی است به آن که نیت بکند و اول رو را به باران دارد تا شسته شود و دیگر دست راست دیگر دست چپ بعد از آن مسح سر به آب وضو کند که آب باران داخل آن نشود که آب جدید شود و هم چنین مسح پاها.

و از این باب است آن چه علما ذکر کرده اند که هر گاه شخصی در میان حوضی یا نهری باشد رو را بر آب زند بعد از نیت و دیگر دست راست و دیگر دست چپ را و بعد از آن مسح سر و پاها کند به عنوانی که به آب جدید نباشد بلکه اگر زیر آب باشد و نیت بکند و اول رو را از آب بیرون آورد و بعد از آن دست راست را بیرون آورد و دیگر دست چپ را بقصد شستن صحیح است بشرط آن که مسح به آب جدید نباشد.

[وضو با سؤر موش]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد الله علیه السّلم أنّ ابا جعفر علیه السّلم کان یقول

لا بأس بسؤر الفأره اذا شربت من الاناء ان يشرب منه و يتوضأ منه) و بسند كالصحيح روایت کرده است اسحاق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و آله می فرمودند که باکی نیست به بازمانده موش هر گاه از ظرفی آب خورده باشد، آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۷۹

آب را می توان خورد و می توان وضو ساخت و پیشتر گذشت که مکروه است سؤر فاره، و لا بأس منافات با کراهت ندارد بلکه مؤید کراهت است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد شده است که از آن حضرت سؤال نمودند از موش و عقرب و امثال اینها اگر به آبی روند زنده در آیند آیا از آن آب می توان خورد و وضو می توان کرد حضرت فرمودند که سه کف آب از آنجا بریزند و باقی را بخورند و وضو سازند و ظاهراً به سبب این سه کف ریختن کراهت تخفیف یابد، و ممکن است که زایل شود بالکلیه.

[اگر وزغ در چاه افتد از آن سه دلو آب می کشند]

(و الوزغه اذا وقعت فی البئر نرح منها ثلث دلاء) هر گاه چلپاسه در چاه افتد از آن سه دلو آب می کشند و بر این مضمون سه حدیث وارد شده است و شیخ زین الدین علیه الرحمه ذکر کرده است که حدیث ندارد از روی غفلت.

(و اذا ذبح رجل طیراً مثل دجاجه او حمامه فوقع بدمه فی البئر نرح منها دلاء) و اگر شخصی مرغی را بکشد مثل مرغ خانگی یا کیوتر و با آن خون به چاه افتد از آن چاه چند دلو بکشند و بر این مضمون صحیحه علی بن جعفر

و موثقه عمار دلالت می کند و قریب باین گذشت.

(و سئل علی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل ذبح شاه فاضطربت فو قعت فی بئر ماء و أوداجها تشخب دما هل یتوضأ من تلك البئر قال ینرح منها ما بین ثلثین دلوا إلی اربعین دلوا ثم یتوضأ منها) و سؤال کرد علی پسر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از برادرش از شخصی که گوسفندی را بکشد و دست و پا بزند تا خود را به چاه اندازد و خون از رگهای او روان باشد و خونها در چاه رود آیا از آن آب چاه وضو می توان ساختن حضرت فرمودند که از سی دلو تا چهل دلو بکشند و بعد از آن وضو بسازند و سند صدوق به علی بن جعفر صحیح است و ظاهرش آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۰

که هر گاه گوسفندی در چاه رود آب چاه را متغیر می سازد و چون این مقدار آب بکشند تغییر آن برطرف می شود و اگر متغیر نشده باشد نرح مستحب خواهد بود.

بدان که در خون قلیل و کثیر خلاقی عظیم هست در میان علما و اکثر بر آنند که از برای قلیل ده دلو می کشند و از جهت کثیر پنجاه دلو و اخباری که در خون وارد شده است در قلیل دلاء اندکست و در کثیر حدیث علی بن جعفر و اقوال اکثر دلیل ندارد و آن چه صدوق گفته است حق است و اگر از جهت خونهای غیر خون گوسفند پنجاه دلو بکشند با کثرت بهتر است.

و اکثر علما گفته اند که از جهت خون حیض و نفاس و خون استحاضه و خون نجس العین جمیع آب

را می کشند و آن نیز دلیلی ندارد و ظاهر آن خونها نیز مثل سایر خونها بوده باشد و اگر همه را بکشند احوط است و هم چنین هر چه نصی در آن نباشد مثل منی و بول زن و بول صبیّه و ملاقات کافر چاه را به آن که برود در چاه و بیرون آید و هم چنین خوگ اگر زنده بیرون آید یا فضله سگ و گربه و سایر فضلات نجس غیر فضله انسان بهتر آنست که تمام آب را بکشند اگر چه اظهر آنست که واجب نیست و الله تعالی يعلم.

(و سأل يعقوب بن عثيم ابا عبد الله عليه السلام فقال له بئر ماء في مائها ريح يخرج منها قطع الجلود فقال ليس بشيء لأنّ الوزغ ربّما طرح جلده أنّما يكفيك من ذلك دلو واحد) از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال نمود که چاه آبی داریم و بو کرده است و پاره‌های پوست بیرون می آید که ظاهرش آنست که حیوانی در چاه مرده باشد چه کنیم حضرت فرمود که باکی نیست گاه باشد که پوست چلپاسه باشد که در زندگی می اندازد مثل مار یک دلو کافیت که بکشی.

و این حدیث نیز دلالت می کند که احتمالات دور کافیت بواسطه عدم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۱

نجاست یا عدم نزع وجوبا یا استحبابا و چون کراهتی در خاطرش بود حضرت فرمودند که یک دلو آب بکشد و سند صدوق به یعقوب صحیح است، و کتابش معتمد است، بنا بر این کالصحیح است به آن که در سند ابن ابی عمیر هست و اجمعت العصابه بر او هست یعنی اجماع شیعه است که هر گاه از یکی

از بیست کس که اسامی ایشان در مقدمه گذشت صحیح شود که ایشان حدیث را گفته اند، آن حدیث صحیح است و بنا بر این صدوق حکم کرده است به صحت خبرهای او و امثال او.

(و سأل جابر بن یزید الجعفی ابا جعفر علیه السّلام عن السّام ابرص یقع فی البئر فقال لیس بشیء حرّک الماء بالدّلو) جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد از چلپاسه که در چاه افتد حضرت فرمودند که قصور ندارد آب را حرکت ده به دلو یعنی دلو را باب زن که اگر زهری به آب داده باشد متفرق شود و ضرر نرساند یا کنایه باشد از یک دلو آب کشیدن.

و آن که در این دو حدیث حرکت آب و یک دلو واقع شده است از آن جهت است که وزغه نمرده است و سه دلوی که پیش گذشت در صورتیست که در چاه مرده باشد و هفت دلوی که می آید در صورتیست که از هم پاشیده باشد پس منافاتی نیست در میان این اخبار.

و جابر ثقه عظیم الشانست و کتاب او نزد صدوق بوده است و از کتاب او روایت کرده است و سندی که ذکر کرده است در فهرست به جابر در آن ضعیفی هست باصطلاح متأخرین و چون کتاب از مشاهیر کتب بوده است سند را تیمنا ذکر کرده و جعفی قبیله است از قبایل عرب که در یمن می باشد.

و در فهرست احوال همه اصحاب اصول مذکور خواهد شد و جابر از اصحاب اصول است و مراد از اصول چهار صد اصل است که علما شیعه از میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۲

چندین هزار کتاب

که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم تصنيف کرده بودند آن چهار صد کتاب را اعتبار کردند و آنها را اصول نامیدند چنانکه در مقدمه گذشت و بواسطه تذکار ذکر کرده می شود بعضی از اوقات.

و یک صنف از اصناف وزغه را سام ابرص می گویند و آن را عجم آفتاب پرست می گویند چون غالب اوقات در صحرا رو به آفتاب دارد و سام ابرص یعنی صاحب زهر پیس، هم زهر دارد و هم بدنش سیاه و سفید است گویا پیسی دارد.

(و سأله يعقوب بن عثيم عن سام ابرص وجدناه في البئر قد تفسخ فقال أنما عليك ان تنزح منها سبع دلاء فقال له فثيابنا قد صلينا فيها نغسلها و نعيد الصلاه قال لا) و يعقوب از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال کرد چون آن حضرت از پیش گذشته بود و احتمال حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نیز دارد و چون پیشتر از آن حضرت احوال چاه پرسیده بود که سام ابرصی را در چاه یافتیم که از هم پاشیده بود حضرت فرمود که بیش از این بر تو نیست که هفت دلو آب بکشی پس عرض نمود که جامهائی که به آن آب شسته ایم مرتبه دیگر بشوییم و نماز را اعاده کنیم حضرت فرمودند که نه و ظاهر از نزع از جهت زهر باشد نه از جهت نجاست.

(و العظايه اذا وقعت في اللبن حرم اللبن و يقال ان فيها السم) که آن نیز از اصناف وزغه است و اکثر اوقات در معموره می باشد مار مالی می گویند اگر در شیر افتد آن شیر حرام می شود و می گویند که زهر دارد

و چون در شیر می افتد زهر خود را بشیر می دهد و تجربه کرده ایم که تأثیر زهرش در شیر بیشتر از چیزهای دیگر است و این عبارت موثقه عمار است.

و در تهذیب و قال است و این اظهر است که حضرت صادق (ع) فرموده باشد و متعارف نیست که بفرمایند که هم چنین می گویند مگر وقتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۳

اعتقادی به آن سخن نداشته باشند و اگر اعتقادی نمی داشتند حکم به حرمت شیر نمی گردند و ظاهراً این غلط از نساخ باشد نه از صدوق و مؤید حدیث عمار است حدیث صحیحی دیگر که حضرت فرمودند که چیزی که وزغه در آنجا افتد از آن منتفع نمی توان شد.

[اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد]

(و ان وقعت شاه و ما اشبهها فی بئر ینزح منها تسعه إلی عشر دلاء) و اگر گوسفندی یا چیزی که در جثه مثل گوسفند باشد در چاه بمیرد نه دلو می کشند تا ده دلو و این روایت موثق اسحاق ابن عمار است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه اما روایت تسع او عشر است و تغییر او به الی در سه جا واقع شد و ظاهراً از نساخ باشد و اگر در آن چه گذشت توجیهی می توانست کرد اما در اینجا توجیه نمی توان کرد و ممکن است که مراد صدوق در هر سه جا اشاره باین باشد که نهایت آن چه در اینجا در کار است دهست در اینجا و پنجاه است و چهل است در سابق و الله تعالی یعلم.

[حکم وقوع سرگین در چاه]

(و قال الصادق صلوات الله علیه كانت فی المدینه بئر فی وسط مزبله فکانت الریح تهب فتلقى فیها القدر و کان النبی صلی الله علیه و آله یتوضأ منها) فرمودند که در مدینه چاهی بود در میان مزبله و آن محل انداختن سرگین حیوانات است پس بسیار بود که باد می آمد و از این کثافتها در چاه می ریخت و حضرت (ص) از آنجا وضو می ساختند و این حدیث دلالت ظاهری دارد بر طهارت چاه و صریح نیست زیرا که سرگین مطلقاً نجس نیست مگر سرگین حیوانی که گوشت او را نخورند و شاید که چنین سرگینی در آنجا نبوده باشد بلکه ظاهر آنست که سرگین را در ماکول اللحم اطلاق می کنند مع هذا منقول است که حضرت فرمود آنجا را پر کردند.

(و سأل محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه

عن البئر يقع فيها الميتة فقال ان كان لها ريح نزع منها عشرون دلوا) محمد بن مسلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۴

بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال کرد از چاهی که در آن چاه مرداری بیفتد پس حضرت فرمودند که اگر آن میته بد بو شده است بیست دلو آب بکشند و این حدیث بسند صحیح وارد شده است و اکثر اوقات حدیث محمد ابن مسلم که در این کتاب است در کلینی یا تهذیب هست بسند صحیح و سند این کتاب قوی است و ظاهرا صحیح باشد زیرا که سند به علاء بن رزین رسیده است و صدوق طرق صحیح به علاء دارد و با آن که کتاب محمد بن مسلم که از ارکان اربعه است در شهرت مانند آفتاب بوده است مع هذا صدوق حکم به صحت آن کرده است و لیکن علما به این حدیث عمل نکرده اند چون مجملست و احادیث مفصله بر خلاف این هست و ظاهرا عمل توان کرد در میته که بخصوص آن از حضرت منقول نباشد و الله تعالی يعلم.

[چاهی که داخل می شود در آن چاه آب راه و در آن آب هست بول و عذره آدمی و بولهای حیوانات]

(و سأل کردویه الهمدانی ابا الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما عن بئر يدخلها ماء الطریق فيها البول و العذره و ابوالدواب و ارواثها و خرؤ الكلاب فقال ينزع منها ثلاثون دلوا و ان كانت مبخره) بضم میم و کسر خا یا بفتح میم و خا، و کردویه از حضرت (ص) سؤال نمود که چاهی که داخل می شود در آن چاه آب راه و در آن آب هست بول و عذره آدمی و بولهای حیوانات و سرگین حیوانات و فضله سگها پس

حضرت فرمودند که از آن چاه سی دلو بکشند و اگر چه چاه بد بو شده باشد.

و شیخ طوسی بسند صحیح همین حدیث را روایت کرده است از کردویه و به جای ماء الطریق، فیها ماء المطر ذکر کرده است و دور نیست که تغییر از نساخ شده باشد یا کردویه مکرر گفته باشد یا مکرر عرض نموده باشد و علی ای حال مراد از آب راه نیز آب باران است و سند ابن بابویه به کردویه کالصحیح است و حال او ظاهر نیست و لیکن چون صحیح است از ابن ابی عمیر علما به آن عمل کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۵

و شبهه کرده اند که هر گاه بواسطه بول چهل دلو باید کشید و بواسطه عذره چهل یا پنجاه و بواسطه فضله سگ تمام آب را چگونه همه که جمع شوند سی دلو باید کشید و جواب گفته اند که چون آب باران با اینها جمع شده است شاید حکم نجاست اینها را تخفیف داده شده باشد با آن که آب چاه مبنای آن بر اختلاف متفقات و اتفاق مختلفات است چنانکه گذشت و ظاهرش آنست که این اختلافات دلیل طهارت است.

و چون جمعی قایل به نجاست شده اند بر ایشان این اشکالات و غیر این وارد شده است از آن جمله هر گاه یک کر از آب چاه بکشند به اجماع علما به ملاقات نجاست نجس نمی شود و اگر همین کر در اندرون چاه باشد با صد کر دیگر و ماده داشته باشد که صد هزار کر بوده باشد که هر چند کشند بیرون آید اگر گربه بول کند در آن همه نجس شود و همه

را باید کشید و جواب گفته اند که احکام شرعی به عقل درست نمی شود و نمی بینی که اگر شخصی هزار فسق بکند یا بگوید که من نمی دانم که حضرت سید المرسلین (ص) رسول است در آن فسوق کافر نمی شود و با این کلمه کافر می شود.

و این اشکالات از این جهت است که مدار اکثر بر تقلید پیشینیان است بلکه شیخ طوسی رحمه الله چنانکه سید ابن طاوس رحمه الله ذکر کرده است که بعد از شیخ طوسی مفتی علی التحقیق بهم نرسید بلکه همگی مقلد شیخند این همه احادیث صحیحه را طرح نموده اند و دست به احادیث ضعیفه زده اند چون شیخ گفته است که اگر به این حدیث عمل کنیم به همه عمل کرده ایم و اگر به آن احادیث عمل کنیم اینها را طرح می باید کرد و غافل شده اند که عکس است مثلاً اگر عمل به طهارت چاه کنیم این اخبار را حمل بر استحباب خواهیم کرد و به همه عمل کرده ایم و اگر به نجاست قایل شویم اخبار طهارت را همه ترک کرده ایم و اگر گویند که احتیاط این است در این حرفی نیست و لیکن احتیاط واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۶

نیست و الله تعالی يعلم.

[جایز نیست که شخصی بول کند در آب ایستاده]

(و لا- يجوز الرجل ان يبول في الماء الزاكد فأمّا الماء الجاري فلا بأس ان يبول فيه و لكن يتخوّف عليه من الشيطان) و جایز نیست که شخصی بول کند در آب ایستاده اما آب جاری پس باکی نیست که در آنجا بول کنند و لیکن خوف این هست که شیاطین بر این کس مسلط شوند و دیوانه یا فاسق شود.

شیخ طوسی حدیث صحیحی نقل کرده که حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست که شخصی در آب روان بول کند و مکروهست که در آب ایستاده بول کند.

و در حدیث موثقه ابن بکیر روایت کرده است که باکی نیست بول در آب جاری و در حدیثی تقیید کرده به آن که باکی نیست بول در آب جاری اگر روان باشد یعنی مثل چشمه ایستاده نباشد.

و در حدیث قوی از آن حضرت صلوات الله عليه روایت کرده است که حضرت فرمود که جایز است در آب بول کردن و لیکن خوف تسلط شیطان هست.

و در روایتی موثق کالصحیح وارد شده است که از آن حضرت حضرت پرسیدند که در آب جاری بول می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در روایتی دیگر وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه نهی کرد از بول کردن در آب جاری مگر در حالت ضرورت و فرمود که آب را اهلی هست.

و در حدیث صحیحی از حضرت صادق وارد شده است که بول مکن در آب ایستاده که هر که بول کند و به او برسد بلایی ملامت نکند مگر خود را و اگر برسد به او بلایی از آن خلاصی ندارد مگر آن که خدا خواهد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۷

و شیخ طوسی و جمعی کثیر از علما استدلال کرده اند باین اخبار بر آن که آب جاری به ملاقات نجاست نجس نمی شود و آب ایستاده اگر کم از کر است نجس می شود در جائی که حضرت بلفظ کراهت فرموده است، و اگر کر است نجس نمی شود آنجا حضرت فرموده اند که باکی نیست و نجاست باکست.

و لیکن مشکل است استدلال کردن باین اخبار

بلکه ظاهر این اخبار آنست که چون آب اهلی دارد از ملک و جن اگر ایستاده باشد و کسی بول کند گویا بر سر ایشان بول کرده است و سبب تسلط جنیان می شود بر او و اگر روان باشد کراهت دارد و لیکن نه مثل ایستاده است مثل آن که جمعی به راه روند و بولی از ناودان بر سر ایشان آید یا در مجلسی نشسته باشند و کسی بر سر ایشان بول کند فرق بسیار هست و مقام اقتضای این معنی می کند نه طهارت و نجاست و الله تعالی يعلم.

[بول کردن در آب ایستاده سبب فراموشی است]

(وقد روی أنّ البول في الماء الزاكد يورث النسيان) و در روایات بسیار وارد شده است که بول کردن در آب ایستاده سبب فراموشی است و آن هم از شیطان است و ظاهر این اخبار آنست که در آب بول کردن بد است پس اگر بیرون آب بول کند و آن بول باب رود و یا بول در ظرفی باشد و در آب ریزند کراهتش کمتر است و بهتر آنست که در آب ایستاده نریزند و اولی آنست که غایط در آب نکنند و نریزند بلکه سایر نجاسات مثل خون و منی اگر چه جزم به کراهت اینها مشککست و الله تعالی يعلم حقائق احکامه.

باب ارنیاد المكان للحدث و السنّه فی دخوله و الاداب فيه إلى الخروج منه

اشاره

بابی است در بیان مسائل طلب کردن جائی از جهت بول و غایط و طریقه حضرت سید المرسلین در داخل شدن در بیت الخلاء و مستحباتی که در آنجا می باید به جا آوردن تا وقت بیرون آمدن از آنجا.

[حضرت رسول از همه کس احترازش از بول بیشتر بود]

(قال الصادق صلوات الله عليه كان رسول الله صلى الله عليه و آله اشدّ الناس توقياً للبول و عن البول حتّى أنّه كان اذا اراد البول عمد إلى مكان مرتفع من الارض او مكان يكون فيه التراب الكثير كراهيته ان ينصح عليه البول) حضرت صادق فرمودند که حضرت رسول از همه کس احترازش از بول بیشتر بود یا بواسطه بول که مبدا ترشح کند نهایت احتیاط می فرمودند تا آن که هر گاه اراده بول می کردند به جای بلند می رفتند یا به جایی که خاک نرم بسیاری بود می رفتند که مبدا بول ترشح کند.

و این حدیث را شیخ در حسن کالصحيح روایت کرده است و کلینی به اسناد قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که از جمله علم یا از علامات علم آدمیست که از جهت بول خود جائی طلب کند که ترشح نکند.

و شیخ به اسناد قوی از سلیمان جعفری روایت کرده است که شبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۸۹

در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم در دامن کوهی پس چون آخر شب شد حضرت برخاستند و دور شدند و بر بلندی برآمدند و بول کردند و وضو ساختند و فرمودند که از فقه و علم مرد است که طلب کند موضعی از جهت بولش و

جامه خود را انداختند و بر بالای او نماز شب گذاردند و

در احادیث کثیره صحیحه وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که بیشتر عذاب قبر از جهت استخفاف و سهل دانستن بولست و از کج خلقی است.

[دعای هنگام وضو]

و کان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اراد دخول المتوضّأ قال اللهم انی اعوذ بک من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم اللهم امط عنی الأذى و اعدنی من الشیطان الرجیم و اذا استوی جالسا للوضوء قال اللهم اذهب عنی القذى و الاذى و اجعلنی من المتطهرین و اذا تزخر او انزحر قال اللهم كما اطعمتیه طیباً فی عافیه فاخرجه منی خبیثاً فی عافیه و دأب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین بود که چون اراده داشت که داخل متوضا شود این دعا را می خواندند و ترجمه دعا اینست که خداوندا پناه به تو می آورم از شر رجس که اعمال قبیحه باطنه دارد و نجس است که اعمال قبیحه ظاهره دارد و چون قدرت بر تجسم دارد ممکنست که بدنش در آن حال نجس باشد چون کافر است و خبیث و بد طینت است یا اعمال قبیحه می کند و مخبث است یعنی مردمان را به اعمال بد می دارد یا مصاحبان بد دارد که شیاطین جن و انسند، اگر مراد از این شیطان بزرگ باشد.

و اگر جنس شیاطین جن و انس مراد باشد معنی اول مراد است و این اظهر است، و شیطان است یعنی دور است از رحمت الهی یا متمرّد است از فرمان الهی و رجیمست یعنی رانده شده است از بهشت یا آسمانها یا آن که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۰

وقت فرستادن او

را به زمین فرشتگان او را سنگ باران کردند یا سنگهای لعنت بر او انداختند خداوندا دور کن از من چیزهای ناخوش را که آن فضلات ثلث است که اکثر آزارها و مرضها از حبس شدن بول و غایط و ریح است و چنانکه بدیها و فضلات ظاهری را از من دور می کنی از شر شیطان رجیم و گمراهیهای او که سبب نجاستهای معنویست مرا در پناه خود درآور.

و ممکنست که مراد از جمله ثانیه نفس اماره باشد که بدترین شیاطین است چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که دشمن ترین دشمنان نفس تست که در میان دو پهلوی تو است هر چند شیطان عدو مبین است به گفته الهی و چون درست بنشیند از جهت وضو یعنی سبب وضو که بول و غایط است و از این جهت متوضا می گویند آنجا را یعنی محل سبب وضو یا محل وضو چون متعارف بوده است که در همان جا وضو می ساخته اند یا مراد از وضو استنجا و شستن موضع است و اول اظهر است به قرینه دعا که حضرت خواندند.

و ترجمه اش اینست که خداوندا از من دور کن و دفع کن نجاست بول و غایط را تا دفع شود از من آزارهایی که از لوازم احتباس آنست یا اذی عبارت از صفات رذیله است که سبب آزار روح است از حقد و حسد و کبر و عجب و امثال اینها و بگردان مرا از جماعتی که پاکیزگانند از جمیع رذایل نفسانی و جسمانی از گناهان ظاهر و باطن یا با طهارت صورتی طهارت معنوی منضم گردان به عصمت خود، و چون زحیری و

پیچش شکمی باشد و بعضی از علما گفته اند که چون وقت خروج غایط شود این دعا بخوانند و ترجمه اش این است که خداوند! هم چنان که بمن خورانییدی طعامهای نیکو با عافیت بدن و گوارا ساختی پس فضله خبیث او را از من دفع کن با عافیت بدن نه مانند اسهال و ادخال پس تامل کن در شفقتهای الهی که می خواهد که بندگان در هیچ حالی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۱

او غافل نباشند و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که چون داخل شوی بگو بسم الله اللهم انی اعوذ بك من الخبيث المحبث الرجس النجس الشيطان الرجيم و چون بیرون آیی بگو الحمد لله الذى عافانى من الخبيث المحبث و أَمَا ط عَنى الأذى و چون خواهی که وضو بسازی بگو اشهد ان لا اله الا الله اللهم اجعلنى من التوابين و اجعلنى من المتطهرين و الحمد لله رب العالمين و بهتر آنست که این دعا را هم بخواند و اگر دعای اول را خواند بسم الله را با آن ضم کند.

و كان صلوات الله عليه أو و كان على عليه السلام يقول ما من عبد الا و به ملك موكل يلوى عنقه حتى ينظر إلى حدثه ثم يقول له الملك يا ابن ادم هذا رزقك فانظر من اين اخذته و إلى ما صار فعند ذلك ينبغى او فينبغى للعبد عند ذلك ان يقول اللهم ارزقنى الحلال و جنبى الحرام و حضرت سيد المرسلين و بنا بر نسخه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و صدوق در علل بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه این حدیث را روایت کرده است و دعای آخر را ذکر نکرده است و لیکن عامه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند این خبر را می فرمودند که هر بنده که هست فرشته موکلست به او که گردن او را کج کند تا نظر بحدث خود کند پس ملک به او می گوید ای فرزند آدم عاقبت روزی تو این شد پس بین که چه سعی ها نمودی در تحصیل آن و عاقبت به کجا رسید سزاوار آنست که بنده در این حالت متوسل بجناب اقدس الهی شود و بگوید که خداوندا روزی کن مرا روزی حلال و حفظ کن مرا از خوردن حرام.

و کلینی و صدوق رضی الله عنهما بسند قوی کالصحیح روایت کرده اند از زید شحام که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی به خدمت آن حضرت آمد و مسایل پرسید پس حضرت فرمود که هر چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۲

احدی به آن احتیاج دارد که از فرزندان آدم البته حکم آن از خداوند و رسول آمده است و جمعی خاص آن را می دانند که ایشان ائمه معصومینند آن شخص گفت از رسول خدا چه رسیده است در امر دخول خلا حضرت فرمود که ذکر خدا بکند و پناه برد به خدا از شر شیطان رجیم و چون فارغ شود بگوید

الحمد لله علی ما اخرج منی من الأذى فی یسر و عافیه.

پس آن شخص گفت در این چه چیز وارد شده که آدمی که به خلا می رود البته نظر بفضله خود می اندازد حضرت فرمود که هر که هست و دو ملک موکل اویند و

چون در آنجا قرار گرفت آن دو ملک گردن او را کج می کنند و به او می گویند که ای فرزند آدم نظر کن به آن چه جفاها می کشیدی در تحصیل آن عاقبت به کجا رسید.

پس از این خبر ظاهر شد که ملکی که در متن واقع شده است مراد از آن جنس است که شامل دو نیز هست با آن که هر جا دو هست یکی نیز هست و ممکنست که این دو ملک دو ملکی باشند که همیشه با بنی آدمند از جهت کتابت اعمال خیر و شر او و آن یک ملک از جهت همین کار مقرر شده باشد و این دو ملک نیز مدد او کنند و الله تعالی يعلم.

و فایده دیگر از جهت نظر کردن رفع تکبر است چنانکه در احادیث صحیحه از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که عجب دارم از فرزند آدم که اول او نطفه منی نجس بی اعتبار است و آخر او جیفه مردار و در ما بین ظرف نجاسات است و مع هذا تکبر می کند.

[و هرگز کسی مدفوع پیامبر را ندید]

و لم یر للنبی صلی الله علیه و آله و سلم قط نجو او نجو قط لأن الله تبارک و تعالی وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه و هرگز کسی فضلہ آن حضرت را ندید زیرا که حق سبحانه و تعالی زمین را موکل گردانیده بود که فرو برد آن چه را جدا شود از آن حضرت و در آخر کتاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۳

خواهد آمد به سندی موثق کالصحیح که زمین موکل بود که فرو برد آن چه را که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم جدا

شود و این معنی از خصایص نبی و امام است صلوات الله علیهم.

[آداب تخی]

و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه اذا اراد الحاجه وقف على باب المذهب ثم التفت عن يمينه و عن يساره إلى ملكيه فيقول أميطا عنى فلکما الله على ان لا احدث بلسانى شيئا حتى اخرج إليكما و همیشه آن حضرت صلوات الله عليه که اراده قضای حاجت داشتند بر در آب خانه می ایستادند و نظر به جانب راست و چپ خود می کردند به جانب ملکین و می فرمودند که دور شوید از من که از جهت شما خدا را بر خود گواه می گیرم یا لله على می گویم که خدای راست بر من که حکایتی بد بر زبان جاری نسازم تا به نزد شما آیم و از نوشتن خوبیها گذشتم و دور نیست که تخصیص زبان از آن جهت باشد که غالبا در آنجا کاری که می توان کرد به زبان است و شیخ این حدیث را بسند کالصحيح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و در آنجا لفظ بلسانی نیست و ظاهرا این زبان درازی را قلم صدوق کرده است یا نساخ.

و كان صلوات الله عليه اذا دخل الخلاء يقول الحمد لله الحافظ المؤدى فاذا خرج مسح بطنه و قال الحمد لله الذى اخرج عنى أذاه و ابقى فى جسدی قوته فىا لها من نعمه لا يقدر القادرون قدرها و چون آن حضرت داخل خلا می شده اند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که جمیع ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدس خداوندی است که مستجمع جمیع کمالات است و حافظ است آن چه را حفظ می باید و دفع

می کند آن چه را دفع می باید کرد. و چون از خلا بیرون می آمدند دست بر شکم می مالیدند و می فرمودند این دعا را که ترجمه اش اینست که جمیع محامد مخصوص ذات

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۴

اقدس خداوندیست که همه خوبیها مخصوص اوست و از جمله نعمتهای او نسبت بمن اینست که آن چه خوردم فضلات آن را از من دفع کرد و قوت آن را در بدن من باقی گذاشت پس این چه نعمتی است که هیچ کس نمی تواند شکر این نعمت را به جا آورد چون هیچ کس بزرگی این نعمت را ادراک نمی تواند نمود.

بدان که چون در دعاها آنست که هر مطلبی که بنده را بوده باشد بجناب ایزد متعال خداوند خود را به اسمی بخواند که مناسب آن مطلب باشد و چون در این مقام دو نعمت عظیم هست یکی قوت ماسکه که غذا را در معده حفظ کند و نگذارد که بیرون آید تا هضم شود و حق سبحانه و تعالی معده را مانند دیگی کرده است و حرارتی در آن مقرر فرموده است که در اندک زمانی هر غذایی که در آن وارد شود طبخ نماید و بعد از طبخ آن چه زبده و خلاصه غذاست آن را به جگر فرستد و از آنجا خون شده بخاری لطیف از آنجا بدل رود و از آنجا به عروقی که در بدن متحرکست و آن صد و هشتاد رگست که آنها را شرابین می گویند جاری شود و آن چه خونست از عروقی که دهن آنها متصلست به جگر به قسمت الهی هر رگی را آن چه باید داد بدهد و هم چنین صفرا

و بلغم و سودا را در کل بدن جاری سازد و این اخلاط اربعه را در هر عضوی آن چه ضرور است جزو بدن فرماید و هر چه زیاده باشد دفع نماید و آن چه فضله غذا است آن چه فضله آبست بول کرده در بول دان در آورد و با آن که سوراخ آن بذکر باز است قوت ماسکه کرامت فرموده است که تا آدمی اراده بول نکند دفع نشود.

و آن چه فضله طعامست از روده ها روان گردانیده تا قرب مخرج آید و قوت ماسکه حفظ نماید و چون اراده نماید قوت دافعه آن را دفع نماید پس اگر در قوت ماسکه ضعفی بهم رسد سلس البول و اسهال می شود و اگر در قوت دافعه ضعفی بهم رسد حبس البول و قولنج و سایر امراض حاصل می شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۵

هم چنین در هر هضمی از چهار هضم که در بدن مقرر ساخته است ماسکه و دافعه مقرر ساخته است و تفصیل اینها را در کتب طب ملاحظه باید نمود.

مجملا چون اکثر بلکه همه امراض از ضعف قوت ماسکه و دافعه است و حفظ بدن باین دو قوت است و قوت این دو قوت از حق سبحانه و تعالی است بنا بر این چون حمد و ثنای الهی مناسب این مقام حافظ و مؤدی بود به آن ستایش الهی فرمود و هر چند طلب نکرد حفظ آن چه ضرور است و دفع آن چه در کار است اما حمد طلب است چنانکه هر گاه پادشاهی را مدح کنند مگر رفع معنی آن طلب بخشش است هر چند به زبان نیاوردند و در وقت بیرون

آمدن چون اینها دفع شده بود و لازم بود شکر این نعمتها شکر کرد و اظهار نمود که کرا قوت و یارائی شکر چنین نعمتها هست تا شکر آن را به اظهار عجز از شکر به جا آورده باشد و این نعمت از حیثیهای بسیار عظیم است یکی آن که حفظ بدن سبب قوت عبادات و طاعاتست که به سبب آن به مراتب عالیه می رسد دیگر آن که بنده با این ضعف و بی چارگی و مخالفت الهی حق سبحانه و تعالی ترتیب او می فرماید در همه امری حتی در حفظ غذا و دفع اذی پس شکر لازم است با آن که شکر نعمت سبب مزید نعمتست در دنیا و عقبی.

و باید که بدانید که در هر کلمه از قرآن و احادیث رموز و اشارات بسیار هست می باید که از آن غافل نشوند و به بعضی از آنها اشاره می شود و باقی را به تدبر می توان یافت و می باید دانست که کتب احادیث مانند کتب فقها نیست که در آنجا مکرر عیب است بلکه در احادیث مکرر مطلوب است بواسطه وجوه بسیار از جمله آنها آنست که حضرات ائمه معصومین هر کسی را در خور استعداد او دعایی تعلیم نموده اند و مجموع را ذکر می کنند که اگر کسی را مقدر باشد همه را بخواند و الا آن چه مقدر باشد. و گاه باشد که اسم اعظم الهی در دعایی باشد که ما ندانیم با آن که هر دعایی خاصیتی چند دارد که دیگری ندارد، و در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۶

دعایی اشاراتی چند هست که در دیگری نیست و هم چنین در احادیث احکام بلکه در

آیات قرآنی که بحسب ظاهر مکرر شده است در واقع مکرر نیست حتی بسم الله الرحمن الرحيم که صد و چهارده جا واقع شده در هر جا معنی مخصوصی دارد و ارباب قلوب به ریاضات و مجاهدات باین اشارات فایض شده اند و می شوند.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از بیت الخلا بیرون می آمدند این دعا را می خواندند که

الحمد لله الذي رزقني لذته و ابقى في جسدي و اخرج عني اذاه يا لها نعمه

سه مرتبه محتملست که مجموع را سه مرتبه خوانده باشند یا عبارت لها نعمه را سه مرتبه خوانده باشند و این مشهورتر است.

و عبارتی که اکثر علما ذکر کرده اند جمع کرده اند میان این دو حدیث و گفته اند که بخواند که

الحمد لله العذی عذنی لذته و ابقى في جسدي قوته و اخرج عني اذاه فيا لها من نعمه فيا لها من نعمه فيا لها من نعمه لا يقدر القادرون قدرها

و اگر بگویند یا لها نعمه را سه بار نیز خوبست و اگر تواند همه عبارات را بخواند نور علی نور است و الله تعالی يعلم.

و كان الصادق صلوات الله عليه اذا دخل الخلاء يقطع رأسه و يقول في نفسه و در تهذیب و يقول سرًا في نفسه بسم الله و بالله و لا اله الا الله رب اخرج عني الاذى سرحا بغير حساب و اجعلني لك من الشاكرين فيما تصرفه عني من الاذى و الغم العذی لو حبسته عني هلكت لك الحمد اعصمني من شر ما في هذه البقعه و اخرجني منها سالما و حل بيني و بين طاعه الشيطان الرجيم و شيخ طوسی روایت

کرده است این خیر را بسند قوی که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۷

صلوات الله علیه چون داخل خلا می شدند و این نام خلا دلالت بر این دارد که می باید خلوت باشد و کسی آنجا نباشد سر خود را به مقنعه می پوشیدند و آهسته می خواندند یا در خاطر می گذرانیدند این دعا را.

و ترجمه اش اینست که به یاری نام حق سبحانه و تعالی و به استعانت بذات اقدس او داخل خلا می شوم و اعتماد به او دارم چون خداوندی جز او نیست پروردگارا این فضلات را از من بیرون آور به زودی و حساب این نعمت را از من مخواه یا هر چند مستحق این انعام نیستم تو کریمی این نعمت را به تفضل عطا فرما و توفیقم کرامت کن که از جمله شکر کنندگان تو باشم به سبب این نعمت که این بلا- و غم را از من دفع می کنی که اگر دفع نکنی هلاک خواهم شد تراست جمیع ثناها و خوبیها و غیر تو را نیست خداوندا مرا حفظ کن از شر شیاطینی که در این موضع می باشند و مرا از شر ایشان به سلامت بیرون بر و مگذار که من اطاعت شیطان مردود کنم و ظاهر این حدیث آنست که سر پوشیده شود به عنوانی که رو هم پوشیده شود به حیثیتی که بخارات کثیفه داخل دماغ نشوند پس اگر عمامه نیز بر سرش باشد سنت است که جامه بر بالای آن بر سر اندازد.

و ینبغی للرجل اذا دخل الخلاء ان یغطی رأسه اقرارا بانه غیر مبرئ نفسه من العیوب و سزاوار آنست که چون شخصی خواهد که داخل خلا شود سر را

به پوشاند و گویا سر پوشانیدن از روی حیاست و اقرار می کند بنده که نفس من بری نیست از عیوب و عیوب من بسیار است بنا بر این سر را می پوشانم.

و این معنی در تقنیع پیشتر است اگر چه سر برهنه نیز دلالت بر قلت حیا می کند و چون صدوق از ارباب نصوص است و تا نصی به او نرسیده باشد چنین حکمی نمی کند ظاهرش آنست که او نصی دیده باشد اما بما نرسیده است بلی در وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که به ابو ذر کرده است اشاره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۸

باین معنی هست.

و یدخل رجله اليسرى قبل اليمنى فرقا بین دخول الخلاء و دخول المسجد و سنت است که چون داخل خلا می شود و پای چپ را مقدم دارد بر پای راست تا فرق شود میان داخل شدن مسجد و داخل شدن خلا یعنی چون مسجد مقام شریف است مناسب آنست که پای راست که اشرف است از پای چپ آن را مقدم دارد در حالت دخول و خواهد آمدن حدیث آن و چون خلا جای کثیف است پای چپ به آن انساب است.

و ظاهر این عبارت نیز عبارت حدیث است و نکته ایست از جهت تقدیم پای چپ و یا علت تقدیم همین باشد و اگر از صدوق باشد قیاسیست باطل و حاشا که او قیاس کند و لهذا علما همه متابعت او کرده اند در این حکم و سایر احکامی که او گفته است چون از ارباب نص است و الله تعالی يعلم.

و يتعوذ بالله من الشيطان الرجيم لأن الشيطان أكثر ما يهّم بالإنسان إذا كان وحده و سنت

است که در وقت داخل شدن در خلا پناه بحق سبحانه و تعالی برد از شر شیطان مردود و به آن که عبارات منقوله را بگوید یا هر عبارتی که باشد و لیکن می باید در دل درآورد این معنی را نه محض لفظ باشد از آن جهت که اکثر اوقات که شیطان بر آدمی دست می یابد گاهیست که تنها باشد چنانکه احادیث بسیار در مذمت تنهائی وارد شده است و خواهد آمد.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اشد و سخت ترین تسلطهای شیطان در وقت تنهائی آدمیست و بلفظ اجری نیز وارد شده است یعنی در تنهائی جرات شیطان بر آدمی بیشتر است.

و اذا خرج من الخلاء اخرج رجله الیمنی قبل الیسری و چون خواهد که از خلا درآید پای راست را بر چپ مقدم دارد عکس مسجد که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۲۹۹

وقت بیرون آمدن از مسجد پای چپ را مقدم می دارد و ظاهرش آنست که مجموع این یک حدیث باشد و در این حدیث استعاذه نیز باشد.

و وجدت بخط سعد بن عبد الله حدیثا اسنده إلى الصادق صلوات الله علیه قال من كثر علیه السیهو فی الصیلاه فلیقل اذا دخل الخلاء بسم الله و بالله اعوذ بالله من الرجس النجس الخبیث المخبث الشیطان الرجیم و یافتم بخط سعد که استاد استادان صدوق است و حال او گذشت حدیثی را که اسناد او را رسانیده بود از مشایخ تا به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که هر که در نماز سهو بسیار کند باید که چون داخل خلا شود

این دعا را بخواند تا سهو او زایل شود و دعا و شرحش گذشت و آن که صدوق و جاده را اعتبار کرده است ظاهراً محض و و جاده نبوده است بلکه جمیع روایات سعد را اجازه از پدرش داشته است و چون با اجازه بمعنی اخص و جاده جمع شده بود وجدت گفت یا آن که این کتاب متواتر بوده است از سعد و علم داشته است که از اوست در این صورت نیز اعتماد می توان کرد چنانکه در مقدمه گذشت احادیثی که دلالت بر این می کند و الا بر تقدیری که و جاده را ذکر کنند قصور ندارد نقل کردن و لیکن نمی توان گفت که میان من و خدا حجت است و الله تعالی يعلم.

و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه اذا تكشّف او اذا انكشف كما في يب احدكم لبول او لغير ذلك فليقل بسم الله فانّ الشيطان يغضّ بصره عنه حتّى يفرغ فرمودند که هر گاه عورت شما باز شود از جهت بول کردن یا غیر آن باید که بسم الله بگوئید تا شیطان نظرش به عورت شما نیفتد چون بسم الله می گوئید او چشم خود را بهم می گذارد تا وقتی که عورت خود را به پوشید بعضی گفته اند که مراد از این چشم بر هم گذاشتن آنست که شما را به وسوسهای فاسد نمی اندازد و شیخ رحمه الله این حدیث را بسند صحیح از حضرت سید

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۰

المرسلین روایت کرده است تا یغض بصره بدون زیادتی و امثال این احادیث بسیار است شرط ایمان آنست که تصدیق کنند و کاری بتأویل آن نداشته باشند چنانکه در آیات

و احادیث بسیار واقع شده است که هر چه علم شما به آن نرسد رد مکنید.

[مواضع گمراهه تخلی]

و قال رجل لعلي بن الحسين صلوات الله عليهما اين يتوضأ الغبراء فقال يتقون شطوط الانهار و الطرق النافذه و تحت الاشجار المثمره و مواضع اللعن فليل له و اين مواضع اللعن قال ابواب الدور عرض کردند که غریبان در کجا خانه به ادب خانه روند چون خانه ندارند حضرت صلوات الله عليه فرمودند که اجتناب کنند از آن که بول و غایط کنند در کنار نهرها و راههایی که تردد در آن کنند و در زیر درختان میوه دار و در مواضع لعن یعنی جاهائی که مردمان نفرین کنند پرسیدند که مواضع لعن کجاست حضرت صلوات الله عليه و آله فرمودند که درهای خانها.

ممکنست که مراد حضرت از درهای خانها مثال باشد و لفظ اول بر عموم خود باشد چنانکه اکثر علما چنین فهمیده اند پس تختگاهها و امثال آن از جاهائی که سب ایدای مسلمانان باشد مکروه باشد.

و ممکنست که مراد حضرت در اینجا همین درهای خانها باشد و آنها را از عمومات ایدای مؤمنان و قبح آن استخراج نمایند و محتملست که مراد از موضع لعن این باشد که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان لعن می کنند چنانکه خواهد آمد در مثل این.

و بنا بر این حمل کرده اند که در جائی از در خانه که ملک شخصی باشد بی رضای او حرامست و مستحق لعنست و اگر ملک نباشد و مکروه باشد ممکن است که ملعون باشد یعنی از رحمت الهی دور باشد و بنا بر آن که معنی آن این باشد که مردمان لعن می کنند ظاهر نمی شود که

لعن ایشان خوب باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۱

شاید از این حیثیت بد باشد که سبب گناه دیگران می شود چون اکثر مردمان آن تقوی ندارند که خود را در امثال اینجاها ضبط نمایند.

و این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه و آله روایت کرده اند و به جای لفظ یتقون تتقی ذکر کرده اند و معنی یکیست.

و فی خبر آخر لعن الله المتعوط فی ظلّ النّزال و المانع الماء الممتاب و السّاد الطّریق المسلموک و در حدیث دیگر وارد شده است که شیخان او را بسند قوی کالصّحیح روایت کرده اند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی لعن کرده است کسی را که غایط کند در سایه که قافله در آنجا منزل می کنند خواه کاروانسرا باشد یا زیر درخت باشد و دویم کسی را که منع نماید مردم را از آب مباحی که در چاهها و چشمه ها مردمان به نوبت بر آن وارد می شوند یا این که ملک جماعتی باشد و هر روز یا هر شب نوبت شخصی باشد صاحب نوبت را منع کردن حرامست و کسی که راه شارع مردمان را سد کند به آن که دیواری بکشد که تردد نتوانند کرد یا راه زنی کند یا راه داری بگیرد که سبب آن شود که کسی از آن راه نرود و در کافی و در تهذیب باین عبارت است که این سه طایفه ملعونند و محتمل است که مراد این باشد که مردمان لعن ایشان می کنند نه خدای تعالی و فی خبر آخر من سدّ طریقاً بتر الله عمره و در حدیث دیگر

وارد شده است که هر که راهی را ببندد و حق سبحانه و تعالی عمر او را قطع کند و کوتاه گرداند و چون در آن خبر سد طریق بود باین تقریب این حدیث را ذکر کرده و سئل الحسن بن علی صلوات الله علیهما ما حدّ الغائط قال لا تستقبل القبلة و لا تستدبرها و لا تستقبل الریح و لا تستدبرها و سؤال کرده شد از آن حضرت صلوات الله علیه که آداب ادب خانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۲

چه چیز است حضرت فرمودند که رو بقبله مکن و پشت بقبله مکن و رو به باد مکن که ترشح می کند و پشت به باد مکن که از زیر جامه نیز ترشح می کند غالبا یا تعبدا که وجه آن ظاهر نیست و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند و صدوقان حکم به صحت آن کرده اند و مؤید جزو اول آن احادیث بسیار وارد شده است و دغدغه نیست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نهی از استقبال و استدبار قبله فرمودند و لیکن خلاف است که نهی بر سبیل حرمتست یا کراهت یا در صحراها حرام است و در بناها مکروه و یا در صحراها مکروهست و در بناها جایز چون حدیثی صحیح وارد شده است که محمد بن اسماعیل ابن بزیع نقل کرده است که من داخل خانه حضرت امام رضا صلوات الله علیه شدم در آن خانه بیت الخلائی بود رو بقبله پس گذاشتن حضرت آن را بحال خود دلیل آنست که جایز است نشستن رو بقبله یا پشت بقبله بر تقدیری که حضرت نساخته باشد و تقریر حضرت حجت است

و جواب گفته اند که اگر حضرت نفرموده باشد کشتن از آن را حجت است و حال آن که همین ابن بزیر در حدیث صحیح دیگر روایت کرده است که من داخل خانه حضرت شدم و در آنجا کنیف رو بقبله بود و حضرت فرمود که هر که برابر قبله بول کند سهوا و به خاطرش رسد که رو بقبله است و بگردد از جهت تعظیم و اجلال قبله از آنجا برنخیزد تا حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد. مجملا- چون حدیث بما نرسیده است که صریح باشد در حرمت یا کراهت در چنین جاها جزم به هیچ طرف نمی کنیم و احتیاط می کنیم و الله تعالی يعلم و فی خبر آخر لا تستقبل الهلال و لا تستدبره و در خبری دیگر وارد شده است که رو بمه و پشت بمه مکن بخاطر ندارم که این خبر را در جای دیگر دیده باشم که پشت بمه مکروه باشد و خواهد آمد در مناهی نبی صلی الله علیه و آله که حضرت نهی فرمودند از آن که در حال خلا فرج این کس ظاهر باشد بر آفتاب و ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۳

بانکه شعاع آنها بر فرج افتد و کلینی مرسل روایت کرده است که رو به آفتاب و ماه مکن و شیخ نیز مسندا بسند قوی و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که کسی بول نکند باین عنوان که فرجش ظاهر باشد بر ماه یعنی رو بمه بول نکند که شعاع ماه بر فرج او افتد و

من استقبل القبله في بول او غايط ثم ذكر فتحرف عنها اجلالا للقبلة و في يب و تعظيما لها لم يقم من موضعه حتى يغفر الله له و ترجمه اش را ذکر کرده ایم قبل از متن و همین عبارت حضرت است به اندک تغییری که لفظ او غایط زیاد شده است و لفظ و تعظيما لها ساقط شده است و دور نیست که نقل بالمعنی کرده باشد یا حدیثی دیگر باشد یا نساخ زیاد و کم کرده باشند و الله تعالی يعلم.

و منقولست بروایت شیخین که ابو حنیفه ملعون از خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بیرون آمد و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در اوایل بلوغ ایستاده بودند ابو حنیفه از حضرت پرسید که شخصی که غریب باشد و بشهر شما رسد و خواهد که قضای حاجت کند چه کند حضرت فرمودند که در حوالی دیوارهای مساجد منشین و هم چنین در کنار نهرها و زیر درختان میوه دار و منزلهای قافله و رو بقبله مکن در حال بول و غایط و جامه ات بالا کن و هر جا خواهی بنشین و در روایات بسیار وارد شده است که رو به مشرق و یا به مغرب کن در خلا و این بهتر است و بعضی گفته اند که واجبست

[اکرام کردن نان]

و دخل ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه الخلاء فوجد لقمه خبز في القدر فاخذها و غسلها و دفعها إلى مملوك كان معه و قال تكون معك لا کلها اذا خرجت فلما خرجت صلوات الله عليه قال للمملوك اين اللقمه قال اکلتها يا ابن رسول الله فقال إنها ما استقرت في

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۴

جوف

احد إلاً وجبت له الجنة فاذهب فانت حرّ لله فأنى اكره ان استخدم رجلا من أهل الجنة آن حضرت صلوات الله عليه داخل خلا شدند دیدند که لقمه نان در آنجا افتاده بود آن لقمه را برداشتند و شستند و به غلامی دادند که با تو باشد که چون بیرون آیم بخورم پس چون حضرت بیرون آمدند فرمودند که کو لقمه غلام گفت که یا ابن رسول الله آن را خوردم حضرت فرمودند که هر که چنین لقمه را بخورد که از جاهای کثیف یا نجس برداشته باشد بعد از شستن آن بهشت او را واجب شود برو که ترا آزاد کردم از برای خدا که مرا خوش نمی آید که شخصی که از اهل بهشت باشد او را بعنوان بندگی خدمت فرمایم غرض از ذکر این حدیث آنست که دلالت می کند بر آن که در بیت الخلا چیزی خوردن خوب نباشد چون حضرت فرمودند که بیرون آیم و بخورم هر چند در وقت بول کردن نبود و ظاهر می شود که در آن وقت بطریق اولی خوب نباشد و دلالت می کند که مردمان صالح را خدمت فرمودن خوب نباشد و ظاهر آنست که در آنجا کری نبوده است بلکه به آب قلیل شسته باشند اما ظاهر نیست که بواسطه نجاست شسته باشند یا بواسطه کثافت پس اگر نانی در راهها افتاده باشد و آن را بردارند بهتر آنست که بشویند و بخورند مگر آن که در مثل صحرائی باشد که بحسب ظاهر زمینش پاک بوده باشد و این حدیث دلالت می کند بر آن که سنت است تعظیم نان کردن چنانکه منقولست در اخبار بسیار از حضرت

سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که عزت نان بدارید که از عرش تا فرش و اکثر اهل زمین در آن کار کرده اند تا نان شده است یعنی افلاک و کواکب و ملائکه علوی و سفلی و آدمیان و حیوانات و اگر نان حاضر شود انتظار نان خورش نکشند و نان را زیر کاسه و امثال آن نگذارند و نان را بو نکنند و از کارد پاره نکنند و اگر نان و گوشت حاضر شود اول نان بخورند و لقمه نان را یا بیشتر در راهها نیندازند و پا بر بالای آن نگذارند و به نان استنجا نکنند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۵

اخبار معتبره وارد شده است که جمعی به نان استنجا می کردند حق سبحانه و تعالی ایشان را به بلای قحطی مبتلا کرد تا عاقبت همان نانها را با فضلات خوردند و فرزندان خود را خوردند، و نان جو را تعظیم بیشتر از نان گندم می باید کرد و علما ذکر کرده اند که استنجا به نان حرام است اما موضع پاک می شود و اگر العیاذ بالله به تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه استنجا کند بدنش از نجاست فضله پاک می شود و به نجاست کفر نجس می شود و تربت خاک ضریح مقدس است یا خاکی را که از کربلای معلی مهر و تسبیح کرده باشند و یا بواسطه تیمن و شفا برداشته در روضه گذاشته باشند و از آنجا آورده باشند یا خاکی را که از حوالی آن حضرت بقصد تیمن و شفا برداشته باشند هر چند در روضه نگذاشته باشند علی المشهور بین الاصحاب و إن شاء الله در باب زیارات

[نهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی]

و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یطمیح الرّجل ببوله فی الهواء من السّیطح او من الشّیء المرتفع و نهی فرمودند که شخصی بول کند در هوا از پشت بام یا جای بلندی که بسیار بلند باشد و ظاهراً چون ملائکه و جن در هوا می باشند سبب آزار ایشان می شود و به قدری از بلندی که ترشح نکنند خوبست اگر خاک نرم نباشد و اگر باشد خاک بهتر است و این حدیث بدو سند قوی کالصحیح منقول است و علما به آن عمل نموده اند و خلافی ندیده ام.

و قال صلوات الله علیه البول قائماً من غیر علّه من الجفاء و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که ایستاده بول کردن خلاف آداب عقلاست بلکه کار حیوانات است و در مناهی آن حضرت صلوات الله علیه خواهد آمد که حضرت کراهت داشتند از حدث کردن ایستاده و حدث شامل بول و غایط هست و در اینجا مراد هر دو است و لیکن اکثر جاها نام غایط را بواسطه قباحت نمی برند و بول می گویند و بسیار است که نام بول را نمی برند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۶

و کنایه دیگر می فرمایند چنانکه خواهد آمد و احادیث سابقه نیز دلالت می کند بر کراهت ایستاده که حضرت فرمودند که جائی اختیار کنند که ترشح نکنند و علت ترشح در اینجا نیز هست با قباحت فعل و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند که جایز است ایستاده بول کردن حضرت فرمودند که بلی و لیکن خوف این هست که شیطان او را دیوانه کند مجملاً دغدغه در کراهت

آن نیست.

[استنجا به دست راست کردن از جفاست]

و الاستنجا باليمين من الجفاء ظاهر جز و خبر سابق است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که استنجا بدست راست کردن خلاف آداب عقلا است چون به آن چیزی می خورند و در حال وضو بر محاسن می کشند و از آن حضرت منقول است که دست راست از برای رویست و دست چپ از برای فرج است و ظاهر هر دو حدیث سکونیت و کلینی است این عبارت را به اسناد سکونی از حضرت روایت کرده است و در روایت کالصحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله نقل کرده است که آن حضرت نهی فرمودند از استنجا کردن بدست راست و قد روی انه لا باس اذا كانت اليسار معتله و در روایتی واقع شده است که باکی نیست استنجا بدست راست کردن هر گاه دست چپ را علتی باشد مثل آن که کوتاه باشد یا مریض باشد و کلینی نیز باین عنوان نقل روایت کرده است و اگر روایت نیز نباشد عمومات «ما جعلَ عَلَيكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» و امثال آن کافیهست از جهت رفع کراهت

[غسل در میان آن خانه که در آنجا بول می کنند]

و سال هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله عليه فقال له اغتسل من الجنابه و غير ذلك في الكنيف الّذى يبال فيه و على نعل سندیّه فاغتسل و على النعل كما هي فقال ان كان الماء الّذى يسيل من جسدك يصيب اسفل قدميك فلا تغسل قدميك و بسند صحیح سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۷

که من غسل جنابت یا غیر آن می کنم در میان آن خانه که در آنجا بول

می کنند اما کفش سندی مولتانی که کناره دار است در پا دارم و با کفش غسل می کنم که پای من نجس نشود آیا غسل صحیحست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر آب غسل به کف پایت می رسد در میان کفش احتیاج به شستن پاها مرتبه دیگر نیست و از مفهوم حدیث در می آمد که اگر آب نمی رسد می باید شست و این حدیث را کلینی و شیخ بسند قوی از هشام روایت کرده اند تا اینجا پس آن چه صدوق بعد از این گفته است ممکن است که از جزو حدیث باشد یا مفهوم را از کلام خود نقل کرده باشد و مضمون حدیثی باشد که شیخان روایت کرده اند بسند صحیح از حماد از بکر بن کرب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی غسل جنابت کند آیا بعد از غسل پاهای خود را می شوید حضرت (ص) فرمودند که اگر در جائی غسل می کند که آب غسل به زیر پای او می رسد به آن که زمین کل نداشته باشد و بر روی زمین پاک صاف غسل کند پس اگر مرتبه دیگر پاها را نشوید باکی نیست و اگر پاهای او در میان آب فرو رفته باشد پس باید که پاهای خود را بشوید و ظاهراً مراد از آب کل است یعنی در میان کل فرو رفته باشد و آب به زیر پا نرسد و احتمال دارد که ظاهر خبر مراد باشد به آن که در میان آب غسل ترتیبی کند و آب بردارد و به اعضای خود ریزد پس هر چه را آب ریخته است بقصد غسل صحیح است

و هر چه بقصد غسل آب به آن جا نرسانیده است از غسل مجزی نیست پس آن که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بشوید در این صورت یک احتمال آنست که پاها را از آب بیرون آورد و آب بر او ریزد بقصد غسل و این صورت بی دغدغه صحیح است و یک احتمال آنست که اگر در میان آب نیز حرکت دهد بقصد غسل کافی باشد و احتمال دیگر آن که حرکت دادن و نیت بدون حرکت هر یک کافی باشد و حق اینست که همه خوب است به ترتیبی که مذکور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۸

شد پس بنا بر این اگر کسی غسل ترتیبی در میان حوض کند بانکه اول سر و گردن را در میان آب بشوید و هر چه از بدنش از آب بیرون باشد و آن چه در میان آب باشد بیرون آورد و آب بریزد یا نیت کند و حرکت دهد صحیح است.

و كذلك اذا اغتسل الرجل في حفرة و جرى الماء تحت رجله لم يغسلهما و ان كانت رجلاه مستنقعتين في الماء غسلهما و هم چنین هر گاه شخصی غسل کند در گودی و روان شود آب غسل در زیر پایهای او نشوید پاها را و اگر پایهای او فرو رفته باشد در آب بشوید پاها را و این حدیث را صدوق در اینجا ذکر کرده است بواسطه آن که در ادب خانه غسل می توان کرد و مناسب آن بود که در باب غسل ذکر کند چنانکه دیگران کرده اند اما این معنی از کلام ایشان مفهوم نمی شود و از کلام صدوق مفهوم می شود و تفصیل حلش بیشتر مذکور شد

چون مطلب ذکر عبارت حدیث بود و بیان دو احتمال و بحسب عبارت اظهر آنست که تتمه حدیث هشام باشد و الا تدلیس است و نسبت آن به صدوق جایز نیست و لیکن چون در اوایل کتاب سخن او با حدیث در هم است و خود ذکر کرده است که همه فتوای اوست و میان او و حق سبحانه و تعالی حجت است اگر چنین کند تدلیس نیست اما بعد از آن که شروع می کند در بیان احادیث به عنوانی که ملهم شده است بعد از این اگر چنین چیزی از او واقع شود لایق نیست و نشده است مگر نادرا.

[هر گاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند]

و سئل الصیادق صلوات الله علیه عن الرجل اذا اراد ان يستنجی کیف یقعد قال کما یقعد للغائط سائل عمار است و طریق صدوق به عمار موثق است هر چند در طریق شیخین سهل هست و لیکن امر او سهل است چنانکه گذشت از حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد که هر گاه شخصی خواهد که استنجا کند چگونه بنشیند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۰۹

چنانکه از برای غایط می نشیند و ظاهر عموم مساوات که از لفظ ما فهمیده می شود آنست که در حال استنجا نیز عورتین خود را از ناظر محترم به پوشاندن واجبا و رو بقبله و پشت بقبله نکند احتیاطا و رو به آفتاب و ماه نکند و پشت بماه نکند و رو و پشت به باد نکند استجابا هم چنین در باقی مکروهات نشستن مثل آن باشد و اکثر ذکر نکرده اند حال استنجا را و جمعی که ذکر کرده اند بر سبیل استجاب ذکر کرده اند الا ستر

عورتین که آن واجبی است بر سر خود و دخلی در خلا و استنجا ندارد لهذا صدوق ذکر نکرد و جوب ستر عورتین را از ناظر محترم چنانکه همه فقها ذکر می کنند و در اخبار نیز وارد نشده است و علما که ذکر کرده اند از این جهت ذکر کرده اند که چون واجب است ستر عورتین و در اینجا آدمی عورت خود را باز می کند مناسبت داشت که ذکر کنند ذکر کرده اند و صدوق در مبحث حمام ذکر خواهد کرد و چون حمام احکام بسیار دارد.

و اخبار بسیار در آن وارد شده است و متعارف فقها نیست که در کتب مختصره آن را ذکر کنند و باین وجوه دفع اعتراضات از صدوق شد.

[هر گاه شخصی بول کند دست راست خود را به ذکرش نرساند]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه اذا بال الرجل فلا يمسه ذكره يمينه) حضرت امام محمد باقر صلوات الله فرموده است که هر گاه شخصی بول کند دست راست خود را به ذکرش نرساند در وقت استبرا و غیره. و این خبر را مسند ندیده ام، و عامه در صحاح خود بطرق متعدده از ابو قتاده از سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند، و جمع کثیر از علما ذکر کرده اند که مراسیل صدوق در حکم مسانید است چون ذکر کرده است که میان من و خدا حجت است و از کتب معتمده ذکر کرده ام خصوصا هر گاه جزما بگوید: قال ابو جعفر صلوات الله علیه مثلا، بخلاف آن که بگوید: روی عن ابی جعفر صلوات الله علیه اگر چه ظاهر آنست که نزد او یکسان است

[بسیار نشستن و مکث کردن در ادب خانه سبب بواسیر است]

(و قال صلوات الله عليه طول الجلوس على الخلاء يورث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۰

الباسور) حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بسیار نشستن و مکث کردن در ادب خانه سبب بواسیر است و به نون نیز خوانده اند و ناسور مقعد بواسیر است، و صدوق و شیخ این خبر را بسند کالصحیح از آن حضرت روایت کرده اند، و لیکن شیخ ذکر کرده است که حضرت فرموده که لقمان به پسرش این را گفت که این را بر در ادب خانه نوشتند.

و ممکن است که محمد بن مسلم راوی این خبر است دو مرتبه از حضرت شنیده باشد و ظاهر خبر کراهت است به این معنی که اگر ترک این معنی بکنند از برای حق سبحانه و تعالی ثواب خواهند داشت. و محتملست که نهی ارشادی

باشد چون فایده اش دنیویست و در این صورت وقتی صواب دارد که قصد کند که اگر صحیح باشم عبادت الهی خواهم کرد بی مشقت، و من حیات و صحت را از برای عبادت خدا می خواهم در این صورت ثواب خواهد داشت.

اما این نیت در نهایت صعوبتست بلکه آدمیست که صحت بدن را فی نفسها می خواهد مگر مخلصین مانند حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام که مامور شد به آن که بگوید که نماز خود و حج خود و زندگانی خود مردن خود را از جهت رضای او می خواهم و إن شاء الله در نماز خواهد آمد و غرض از بیان این آن است که فرق میان احکام ارشادیه و تکلیفیه بکنند، و احادیث بسیار وارد شده است در ارشادیه خصوصا در اطعمه و اشربه.

[ذکر هنگام تخلی]

(و سأل عمر بن یزید ابا عبد الله صلوات الله عليه عن التسييح في المخرج و قرائه القرآن فقال لم يرخص في الكنيف اكثر من آيه الكرسي و يحمد الله، او آيه الحمد لله رب العالمين) و سؤال کرد از حضرت از تسييح در مخرج که محل خروج فضلات است و از خواندن قرآن در آنجا پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی یا حضرت رسول الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۱

صلی الله علیه و آله رخصت نداده اند در کنیف بیشتر از آیه الكرسي را و حمد حق سبحانه و تعالی می تواند کرد و آیه الحمد لله رب العالمين را می تواند خواند.

بدان که سند صدوق به عمر پسر یزید صحیح است و این عمر ثقه و عظیم الشأن است. و شیعیان بواسطه تقيه از بنی امیه این

نامها می گذاشتند و فایده نیز داشته است از برای دیگران که وقتی تقیه کنند قصد ایشان کنند مثلا هر گاه ضرور شود قسم خوردند که، عمر را دوست می داریم یا یزید و ابو بکر را و مرادشان این جماعت باشد حتی آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرزندان خود را به نام ابو بکر و عمر و عثمان کرده بودند و هر سه در کربلا شهید شدند رضی الله عنهم.

و شیخ طوسی رحمه الله این حدیث را کالصحیح روایت کرده است تا به آیه و تتمه الحمد لله رب العالمین را ذکر نکرده است و بنا بر این مراد آنست که خواندن یک آیه کراهت ندارد، و بنا بر نسخه مصنف ظاهرش آنست که جایز است در خلا هر چه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد پس مطلق ذکر بهر اسمی که باشد خوب باشد و دعاهایی که گذشت اکثر مشتمل بر حمد است خوب خواهد بود و این عبارت احتمال این معنی دارد که آیه الكرسي که خواند بقصد حمد بخواند به آن که و یحمد الله حال باشد و از آنجا نیز بیرون می آید که هر حمدی توان خواند.

و هم چنین عبارت او آیه الحمد لله رب العالمین نیز احتمال دارد که مراد این باشد که هر آیه مشتمل بر حمد و ثنای الهی باشد توان خواند، و اما معنی اول اظهر است و معنی ثانی بعید نیست به اعتبار اخباری که بعد از این می آید.

و ممکنست که مراد این باشد که چون آیه الكرسي بخواند حمد الهی بکند، یا آیه الحمد لله رب العالمین بخواند چون در آیه الكرسي

به نحوی که نازل شده در روایات اهل بیت بعد از «العظیم و الحمد لله رب العالمین» هست، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۲

بعد از «لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» وارد شده است «وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ عَالَمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ» إِلَىٰ آخِرِهَا.

و این روایت را علی بن ابراهیم، و کلینی، و شیخ طبرسی، و سید ابن طاوس، و غیر ایشان ذکر کرده اند، و می نامند این را به آیه الکرسی علی التنزیل و الله تعالیٰ یعلم.

(و من سمع الاذان فليقل كما يقول المؤذن) و کسی که اذان بشنود در خلا باید که حکایت قول مؤذن بکند، و این نیز مستثنی است از آن چه خواهد آمد که سخن نگویید. و بر این مضمون حدیث صحیح وارد شده است، و چند حدیث کالصحیح که در حالت خلا هر چه مؤذن بگوید او نیز بگوید. و حدیثی معتبر وارد شده است که سبب زیادتی روزی است پس ظاهر شد که شهیدان رضی الله عنهما که نفی نص کرده اند چون من لا یحضر، و ثواب الاعمال، و علل الشرائع را نداشته اند معذور بوده اند و در باب اذان خواهد آمد و اگر آهسته مثل حدیث نفس بگویند بهتر است چنانکه گذشت.

(و لا یمتنع من الدعاء و التّحمید [او التّمجید] من اجل انه علی الخلاء فان ذکر الله حسن علی کلّ حال) ترک نکند دعا و حمد الهی را، و بر نسخه دیگر تمجید و تعظیم الهی را به اعتبار آن که در خلاست زیرا که ذکر الهی خوب است و مطلوب است در همه احوال.

[ذکر الله حسن علی کل حال]

(و لَمَّا

ناجی اللہ عز و جلّ موسی بن عمران قال موسی یا ربّ ابعید أنت منی فانادیک، ام قریب فاناجیک؟ فأوحی اللہ جلّ جلاله الیه انا جلیس من ذکرنی فقال موسی یا ربّ انّی اکون فی احوال أجلك ان اذکرک فیها فقال یا موسی اذکرنی علی کلّ حال) و چون مناجات کرد حق سبحانه و تعالی با موسی، موسی گفت: ای پروردگار من آیا تو از من دوری تا دعا و ذکر را بلند بگویم یا نزدیکی که آهسته بگویم؟ پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۳

وحی کرد خداوندی که عظمت او از آن اعظم است که وصف توان کرد، به موسی که ای موسی من همنشین کسانی ام که به یاد منند پس موسی گفت ای پروردگار من، من در حالتی چند می باشم که ترا از آن عظیم تر می دانم که ترا در آن حالتها یاد کنم پس خداوند عالمیان فرمود که در هر حالی که باشی مراد یاد کن و بذکر من مشغول باش.

بدان که از ابتدای و من سمع الاذان تا به این جا یک حدیث است که صدوق در علل ذکر کرده است، به اندک تغییری بحسب لفظ به سندی معتبر.

و به سندی صحیح روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که به محمد بن مسلم فرمودند که ترک مکن ذکر الهی را در هیچ حالی، و اگر بشنوی که مؤذن اذان می گوید و تو در خلا باشی هر چه مؤذن می گوید تو آن را بگو.

و در روایت صحیحی ذکر کرده است که زراره گفت که من به آن حضرت صلوات اللہ علیہ عرض نمودم که من چه گویم وقتی که

اذان را بشنوم. حضرت فرمودند که هر که ذکر الهی بگوید تو نیز بگو.

و در حدیث معتبری ذکر کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آن حضرت پرسیدند که چه علت دارد که سنت است آدمی را که چون اذان را بشنود هر چه مؤذن بگوید او را باید گفت اگر چه در حالت بول و غایط باشد؟ حضرت فرمودند که سبب زیادتی رزق می شود.

و کلینی رضی الله عنه به سندی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که باکی نیست در ذکر الهی اگر چه بول کنی، به درستی که ذکر الهی در همه احوال خوب است پس باید که ترا ملال بهم نرسد از ذکر الهی.

و به سندی صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۴

که حضرت موسی گفت: الهی مجلسی چند واقع می شود که من ترا از آن عزیزتر و عظیم تر می دانم که در آن مجالس یاد کنم، خطاب رسید که ای موسی ذکر من خوب است در همه احوال.

و به سندی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که در توراتی که یهودیان آن را تغییر نداده اند و نزد ما هست مذکور است که حضرت موسی سؤال کرد که ای پروردگار من آیا تو بمن نزدیکی تا با تو راز خود را آهسته بگویم، یا دوری که فریاد کنم؟ خداوند عالمیان وحی کرد به او که ای موسی من همنشین کسانی ام که به یاد منند، پس موسی گفت که خداوندا که در ستر تو خواهد بود روزی که ستری نباشد مگر ستر تو؟

یعنی بغیر از سایه عرش تو سایه نباشد، و همگی در آفتاب قیامت گرفتار باشند. حق سبحانه و تعالی فرمود که کسانی که در دار دنیا مرا یاد کنند و من ایشان را در دنیا و عقبی به همه الطاف یاد کنم، و جمعی که از جهت رضای من با یک دیگر دوستی کنند من نیز ایشان را دوست دارم، پس این جماعتند که هر گاه می خواهم عذابی به اهل زمین بفرستم به برکت ایشان نمی فرستم، و از این باب احادیث بسیار است در ذکر الهی و مطلب از ذکر اینها آن بود که اسانید این اخبار را بعنوان صحیح یاد کنم با فواید بی شمار.

اما آن که حضرت موسی گفت که آیا دوری یا نزدیک دو احتمال دارد یکی آن که کیفیت ذکر و دعا را طلبیده باشد که آیا بلند ذکر کنم مانند کسانی که دورند و ملاحظه بعد خود کنم که چون آن چه می باید از قرب الهی در من نیست مناسب آنست که بنحو دوران دعا کنم، یا ملاحظه قرب تو کنم بفضل و رحمت که هر چند که ما دوریم اما رحمت تو نظر به همه عالمیان نزدیک است.

دوست نزدیکتر از من بمن است وین عجبت که من از وی دورم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۵

و آهسته یاد کنم مانند نزدیکان و بنا بر این احتمال جواب نیز دو احتمال دارد یکی آن که در مناجات این معنی را رعایت می باید کرد که اگر بنده به یاد منست من در دل ویم، چنانکه در حدیث قدسی وارد شده است که آسمان و زمین گنجایش من ندارند و دل بنده مؤمن گنجایش من

دارد، چنانکه از بعضی از مقربان بارگاه ایزدی منقول است که اگر عرش و آن چه را عرش فرا گرفته است هزار هزار مرتبه بزرگتر در گوشه دل عارف باشد گنجایش آن را دارد و چون چنین نباشد که دل مؤمن عرش رحمان است به این معنی که دل محل معرفت و محبت الهی است چنانکه در تفسیر آیه «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ» گفته است: و دیگری گفته است: که

آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال به نام من دیوانه زدند

و دیگری گفته است:

نه فلک راست مسلم نه ملک را حاصل آن چه در سرّ سویدای بنی آدم از اوست

و اگر دلش محل معرفت من نیست گو فریاد زن که فایده ندارد. و وجهی دیگر چنانکه منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه آنست که چون بنی اسرائیل اولا سؤال کردند که ما می خواهیم که کلام الهی را بشنویم که با تو سخن می گوید و از میان هفتصد هزار مرد جنگی هفتاد کس را انتخاب کردند که با حضرت موسی به کوه طور روند. پس حضرت موسی استدعا نمود که خداوندا تو می دانی لجاجت بنی اسرائیلیان را، و بواسطه همین معنی آمده اند خداوندا با من چنین سخن بگو که ایشان بشنوند پس به دعای موسی حق سبحانه و تعالی با موسی سخن گفت چنانکه آن هفتاد کس شنیدند، بعد از آن گفتند که ما سخنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۶

شنیدیم اما چه دانیم که این سخن الهی است تو چنان کن که ما خدا را به بینیم تا خاطر ما جمع شود و تصدیق رسالت تو از روی یقین بکنیم.

حضرت موسی فرمود که خداوند عالمیان مجرد

است و محالست دیدن او اگر غرض حجتست و برهان، حجتها و برهانها تمام کردم بر عالمیان. گفتند اینها فایده ندارد ما ایمان به تو نمی آوریم تا خدا را نه بینیم. پس صاعقه آمد و هر هفتاد کس سوختند. پس حضرت موسی گفت خداوندا من چگونه به نزد بنی اسرائیلیان بروم که منتخب ایشان همه مرده باشند خواهند گفت تو ایشان را بردی و کشتی، پس به دعای حضرت موسی خداوند عالمیان ایشان را زنده گردانید، باز شروع در مطلب اول کردند و بعد از معارضات بسیار گفتند تو باسم خود طلب کن و تو بین و ما را خبر ده که چگونه است تا معرفت ما چنانکه باید بجناب اقدس او حاصل شود.

خطاب رسید که یا موسی سؤال کن من ترا مؤاخذه نمی نمایم به جهالت این قوم، پس حضرت موسی سؤال نمود که «رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرُهُ إِلَيْكَ» خداوندا خود را بمن نما من ترا بینم خطاب رسید که هرگز مرا نمی توانی دیدن و لیکن نظر به کوه کن اگر کوه قرار گیرد تو مرا می توانی دیدن، پس حق سبحانه و تعالی آیتی از آیات خود را بر کوه تجلی کرد کوه از هم پاشیده شد و در اطراف عالم متفرق گشت، و پاره بزرگترش نجف اشرف است که تلی است که نسبت به آن زمینها یک منار بلندتر است، و حضرت موسی بیهوش شد و چون به هوش آمد از این سخن استغفار نمود و گفت خداوندا تو می دانی که من می دانستم که ترا نمی توان دیدن و من بر این ایمانم.

پس ممکنست که ایشان طلبیده باشند قرب و بعد را، و حضرت موسی به

ایشان گفته باشد که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد صوری منزّه است، و این هر دو از لوازم جسم است، و ایشان مبالغه کرده باشند و بامر الهی حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۷

موسی این سؤال کرده باشد چنانکه منقولست که چنین بود، و لیکن چون سند این نقل ثابت نیست بعنوان صحیح بلکه از مشایخ شنیده ام بنا بر این بر سیل احتمال ذکر کردم.

و وجهی دیگر ذکر کرده اند که ممکن است که حضرت موسی خواهد که باین وسیله رتبه خود را بیابد که آیا از مقربانست یا از دوران، و جواب مجمل شنید که همان در میان خوف و رجا باشد، و این وجه وجهی تر است و اللّٰه تعالی یعلم. و باقی حقایق و معارفی که از این اخبار مفهوم می شود به فکر تو گذاشتیم که از این مقالات پی به آن ها بری با تضرع و زاری از جناب اقدس الهی، از آن جمله تفکر کن در عنایات الهی که می خواهد که بنده در بیت الخلائی یاد او نباشد گاهی باین نوازشها او را می نوازند، و گاهی ملایک را می فرمایند که سر ترا به زیر افکنند و بگویند که نظر کن به آن چه از تو بیرون آمده است از طعامهای لطیف و شرابهای لذیذ که بمجرد چند ساعت مصاحبت تو چنین گندی بهم رسانیده که تصور آن نمی توان کرد.

باز می گویند به او که ای فرزند آدم تو همیشه مصاحب یکمن از فضلات خبیثه هستی که اگر اندکی بر رخت تو باشد در نظرها چنان بی اعتبار می شوی که مدت العمر هر که آن را دیده باشد نمی خواهد که با تو همنشینی کند،

و تفضل الهی را ملاحظه کن که این فضلات با این تعفن را چنان کرده است که گند آن ظاهر نشود با آن که حایل آن را پوستی کرده است، و اگر در غیر شکم باشد هیچ چیز حایل آن نمی تواند شد با آن که اینها چیزهای سهل است. آن صفات ذمیمه که در تو مخزون است به صد هزار مرتبه از اینها گندیده تر است و آثار آن گندها نزد علمای ربانی ظاهر است، و لیکن ستاریت الهی از ایشان نیز مخفی ساخته است به آن که ایشان را مشغول خود گردانیده که به دیگری نپردازند.

باز تفکر کن در آن که اخس حیوانات که سگ و خوک است فضله آنها

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۸

این مقدار تعفن ندارد که فضله انسان دارد و حکمت الهی در این تعفن آنست که نظر به خست خود کند و تکبر و عجب را از سر بیندازد، و کبریا را مخصوص جناب اقدس او داند چنانکه اکثر اینها از ائمه معصومین صلوات الله علیه منقولست و از خوف تطویل ذکر آن اخبار نکردم.

[جایز نیست کسی داخل خلا شدن با انگشتی که بر آن اسم خدای تعالی باشد]

(و لا يجوز للرجل ان يدخل الخلاء و معه [او علیه] خاتم علیه اسم الله، او مصحف فيه القرآن فان دخل و علیه خاتم علیه اسم الله تعالی فليحوّله عن يده اليسرى اذا اراد الاستنجاء) و جایز نیست کسی را که داخل خلا می شود که با او بوده باشد انگشتی که بر آن اسم خدای تعالی باشد، یا نوشته که در آنجا قرآن باشد اگر چه یک آیه باشد، پس اگر داخل شود و انگشتی که بر آن اسم الهی باشد با خود داشته باشد پس می باید

که از دست چپ بیرون آورد در وقت استنجا چون استنجا بدست چپ می کند و خوف رسیدن نجاست به آن هست.

و روایت نموده است شیخ طوسی بسند موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جنب دست نمالد و مس نکند درهم و دیناری را که اسم الهی بر آن باشد و استنجا نکند در حالی که انگشتری در دست داشته باشد که اسم الهی در آن باشد، و جماع نکند هر گاه چنین انگشتری در دست او باشد، و داخل خلا نشود هر گاه در دست او باشد.

و به سندی دیگر قوی از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کرد شخصی که اگر کسی انگشتری در دست داشته باشد که اسم الله بر آن باشد و خواهد که داخل خلا شود چو نیست؟ حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم این را گفت که اگر اسم محمد بر آن باشد، گفت باکی نیست.

علما از این فهمیده اند که اگر اسم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۱۹

بر آن باشد کراهت دارد و لیکن کمتر از آن که اسم الله بر آن باشد، و ملحق ساخته اند به آن اسامی ائمه معصومین و اسامی پیغمبران دیگر را چون منافات به تعظیم دارد اگر مقصود از آن اسم ایشان باشد مثل آن که نوشته باشد محمد رسول الله، اما گر اسم هم نام ایشان باشد مثل محمد، علی قصور ندارد بخلاف اسم الله که مطلقا خوب نیست که با او باشد مثل عبد الله هر چند اسم شخصی باشد همان الله اسم الهی

است بهر حالی که باشد، مگر آن که از اسامی مشترکه باشد مثل محمد کریم، و محمد رحیم که قصور ندارد. و دور نیست که مراد حضرت از حدیث دوم این باشد، و علما ذکر کرده اند که اگر نجاست به این ها رسد حرامست چون منافی تعظیم ایشان است، و از اینجا استنباط کرده اند که نمی باید که با خود ببرد قرآن را یا آیه از قرآن را اگر اسم خدا داشته باشد البته و الا باز منافی تعظیم قرآن است، و ظاهرش آنست که صدوق استنباط نکرده باشد بلکه حدیثی بر این مضمون دیده باشد.

و در حدیث موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که مکروهست که با خود برد در خلا شاهی سفید را مگر آن که آن را در جایی بسته باشد، یا در کیسه سر بسته باشد و ظاهرا کراهت به اعتبار آنست که در شاهی سفید اسم خدا و رسول منقوش می بوده است چنانکه الحال هست.

[هر گاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگ ریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست بیرون آورد]

(و كذلك اذا كان عليه خاتم فضه من حجاره زمزم نزعها عند الاستنجاء) و هم چنین هر گاه انگشتری داشته باشد که نگینش از سنگ ریزه چاه زمزم باشد در حال استنجا از دست بیرون آورد.

شیخان رضی الله عنهما در حدیث صحیحی روایت کرده اند که یکی از وکلای حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه به حضرت عرض نمود که چه می فرماید در نگین انگشتری که از سنگ ریزه چاه زمزم باشد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۰

فرمودند که باکی نیست و لیکن در وقت استنجا از دست بیرون آورد.

و ظاهرا صدوق و سایر علما چنین فهمیده باشند که سؤال راوی از بردن انگشتری بیت الخلا

باشد، و حضرت فرموده باشد که باکی نیست، و حال آن که حرف ادخال خلا در روایت نیست بلکه ظاهرش آنست که راوی می پرسد که چون چاه زمزم داخل مسجد الحرام است، و سنگ ریزه هیچ مسجدی را بیرون نمی توان برد از آن مسجد خصوصاً مسجد الحرام چنانکه خواهد آمد، و حضرت فرموده باشد که قصور ندارد. و این از جمله قمامه چاه هست که چون چاه را پاک می کنند گلهای آن را بیرون می برند و از آنجا مردمان سنگ ریزه ها می یابند و تیمنا و تبرکا نگین انگشتری می کنند، و از این حیثیت رخصت داده باشند، و لیکن آن چه علما گفته اند به احتیاط اقرب است و الله تعالی يعلم.

پس باید که آن نگین را باز در مسجد الحرام اصلی برند و بیندازند در آن، و مشهور آنست که به مساجد دیگر می توان انداختن و إن شاء الله خواهد آمد.

و شهید رحمه الله ذکر کرده است که در بعضی از نسخهای قدیمه کافی دیدم که بدل زمزم زمرد بود بنا بر این اشکالات دفع می شود، و ظاهر آنست که آن نسخه غلط بوده است، چون لفظ حجاره را بر جواهر در لغت عرب استعمال نمی کنند اگر چه در لغت عجم استعمال می کنند، مع هذا در کل کتب احادیث صحیحه بلفظ زمزم است، و اگر این راه باز شود آخر اعتماد بر هیچ حدیثی نتوان کرد، چه ممکنست تبدیل لفظی به نقیض یا ضد آن، و در لا- یجوز محتملست که لا- را نساخ زیاد کرده باشند و در یجوز انداخته باشند و علی هذا القیاس.

[چون فارغ شود و قضای حاجت او بشود بگوید که شکر مر خداوند را]

(و اذا فرغ الرَّجُل من حاجته فليقل الحمد لله الذي

أماط عني الأذى و هتأني طعامي و شرابي و عافاني من البلوى) پس چون فارغ شود و قضای حاجت او بشود بگوید که شکر مر خداوندی را سزاوار است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۱

این فضیلت را از من دور گردانید و گوارا ساخت در من و جزو بدن من گردانید خوردنی و آشامیدنی مرا و مرا از بلاها عافیت کرامت نمود. و دعاهای دیگر گذشت، و ظاهراً صدوق این دعا را از جهت فارغ شدن ذکر کرده است، و دعاهای گذشته از جهت بیرون آمدن پس مکرر نباشد اگر چه معانی همه قریب به یک دیگرند و یکی از اینها کافی است و جمع اولی است.

[استنجای غایط آنست که سه سنگ پاک بمالند]

(و الاستنجاء بثلاثة احجار، ثم بالماء فان اقتصر على الماء اجزأه) یعنی فرد کامل استنجای غایط آنست که سه سنگ پاک بمالند، بعد از آن به آب بشویند پس اگر اکتفا به آب کنند کافیتست، دغدغه در این نیست که جمع کردن میان سه سنگ مالیدن و بعد از آن به آب شستن آن مقدار که عین و اثر غایط زایل شود اکملست، و اگر اکتفا به آب کند و سنگ نمالد نیز بهتر است از اکتفا به سنگ کردن و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است، و اجماع علما است و اکتفای به سنگ خواهد آمد.

[جایز نیست استنجا به سرگین و استخوان کردن]

(و لا يجوز الاستنجاء بالزوث و العظم لأن وفد الجان جاؤا إلى رسول الله صلى الله عليه و آله فقالوا يا رسول الله متعنا فاعطاهم الزوث و العظم فلذلك لا ينبغى ان يستنجى بهما) و جایز نیست استنجا به سرگین و استخوان کردن زیرا که جمعی از جنیان به رسالت از جانب جنیان به خدمت حضرت سید المرسلین آمدند و گفتند که یا رسول الله ما را بهره بده یعنی از جهت خوردن ما چیزی مقرر ساز که بنی آدم آن را نجس نکنند و ما از آن بهره مند توانیم شد. پس حضرت صلی الله علیه و آله سرگین حیوانات و استخوان را مقرر فرمودند، بنا بر این است که سزاوار نیست که استنجا باین هر دو بکنند، از عبارت لا يجوز صدوق حرمت ظاهر می شود، و از لا ينبغى کراهت.

و در حدیث معتبری که باصطلاح متأخرین ضعیف است اما عمل به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۲

کرده اند منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه که از آن حضرت سؤال کردند از استنجا به استخوان، یا پشگل شتر، یا چوب حضرت فرمودند که اما استخوان و سرگین پس آن طعام جیانست و آن را با حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله شرط کرده اند پس صلاحیت ندارد که به آن استنجا کنند و ظاهر شرط آنست که بنی آدم به این ها استنجا نکنند تا ما با ایشان کاری نداشته باشیم، و ظاهر لا یصلح حرمت است بنا بر این اکثر علما به حرمت آن رفته اند، و جمعی مکروه می دانند به اعتبار ضعف سند و عدم صراحت متن خیر در حرمت.

و سنیان به اسانید متکثره در صحاح خود از سلمان رضی الله عنه روایت کرده اند که کفار بما می گفتند که پیغمبر شما همه چیزی را به یاد شما می دهد حتی طهارت خانه رفتن را من گفتم بلی ما را نهی کرده است از آن که استنجا بدست راست کنیم، یا رو بقبله کنیم، و نهی کرده است از استنجا به سرگین و استخوان، و از آن که به کمتر از سه سنگ استنجا کنیم، و احتیاط در ترکست.

[اولین استنجا به آب]

(و كان النَّاسُ يَسْتَنْجُونَ بِالْأَحْجَارِ فَكُلُّ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ طَعَامًا فَلَانَ بَطْنَهُ فَاسْتَنْجَى بِالْمَاءِ فَانزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِيهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ «۱» فدعاه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَشِيَ الرَّجُلُ أَنْ يَكُونَ قَدْ نَزَلَ فِيهِ أَمْرٌ يَسُوؤُهُ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَلْ عَمِلْتَ فِي يَوْمِكَ هَذَا شَيْئًا قَالَ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَكَلْتُ طَعَامًا فَلَانَ بَطْنِي فَاسْتَنْجَيْتُ بِالْمَاءِ، فَقَالَ لَهُ ابْشُرْ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

قد انزل فيك إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فكنت أنت أوّل التّوابين و أوّل المتطهّرين، و يقال أنّ هذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۳

الرجل كان البراء بن معرور الانصاری) صدوق مضمون این حدیث را کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که مردم استنجا به سنگ می کردند چون به سرکه خرمای ترش شیرین است می خوردند و مانند پشکل از ایشان جدا می شد.

پس شخصی از انصار یعنی مسلمانان مدینه مشرفه که نصرت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کردند طعامی خورد که آن کدو بود و شکمش روان شد و به آب استنجا کرد، پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد توبه کاران را و دوست می دارد پاکیزگان را.

پس حضرت او را طلبید و آن مرد ترسید که مبادا در شأن او آیه عذابی آمده باشد از جهت این کاری که کرده بود بی رخصت حضرت به عقل خود یا به عموماتی که از حضرت باور رسیده بود در تطهیر آب چنانکه در همین حدیث هست فی استنجاهه بالماء پس چون داخل شد حضرت صلی الله علیه و آله به او فرمود که آیا امروز کاری کرده؟ گفت بلی یا رسول الله آتش کدوی خوردم و شکمم روان شد و استنجا به آب کردم، پس حضرت فرمود که گوارا باد ترا که حق سبحانه و تعالی در مدح تو آیه فرستاده است بشارت باد ترا و آیه را خواندند که خدای تبارک و تعالی دوست می دارد توبه کاران را، و دوست می دارد پاکیزه گان را پس تو اول

توبه کارانی و اول پاکیزگانی. و شنیده ام که این مرد بر این معرور انصاری بود.

و این خبر بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که حسن و قبح اشیا عقلی باشد و استنجای غیر متعدی مانند پیشکل به سنگ و غیره باشد، و متعدی به آب باشد و چون این عمل خیر را از جهت رضای الهی کرد حق سبحانه و تعالی گناهان او را آمرزید، یا آن که سنت حسنه گذاشت که هر که باین عمل کند او در ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۴

ایشان شریک باشد پس این عمل را سبحانه و تعالی به منزل توبه گردانیده.

و ممکن است که توبه بمعنی لغوی مستعمل باشد یعنی رجوع به خدا، یا آن که در آن روز عمل قبیحی کرده باشد و از آن توبه کرده باشد، اما اول اظهر است به اعتبار آن که او را اول تواین نامید و معنی ثانی نیز محتملست و در هر یک از اینها بحث می توان کرد اما منافات با ظاهر ندارد. و محتملست که چون از کرده خود پشیمان بود و تائب شده بود که بی رخصت شارع کاری نکنند هر چند خوب بود حق سبحانه و تعالی مدح هر دو فعل او کرده باشد چنانکه جای دیگر فرموده است که خوبان کارهای خوب می کنند و دلهای ایشان خایف است از آن که مبادا مقبول نشود و چیزهایی که زیاد کردم در همین حدیث بود و از کلام صدوق افتاده بود، و از کلام کلینی رضی الله عنه ظاهر می شود که استنجای سنگ را منسوخ می داند و سنگ را ذکر نکرده است.

و بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر

صَادِقُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي تَفْسِيرِ آيَةِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

که آن حضرت فرمودند که مردمان استنجا به خرقة، و سنگها می کردند بعد از آن حضرت شستن را مقرر ساخت و این شستن عمل بسیار خوب است پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن امر فرمودند و خود نیز به جا آوردند شستن را و حق سبحانه و تعالی نیز در کتاب خود فرستاده که إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ.

و شیخ طوسی نیز حدیثی صحیح از آن حضرت روایت کرده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به انصاریان فرمودند که حق سبحانه و تعالی شما را به خوبی یاد کرده است شما چکار می کنید؟ گفتند که ما استنجا به آب می کنیم.

[مقدار استنجا]

(و من اراد الاستنجا فليمسح بإصبعه من عند المقعدة إلى

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۵

الأثنيين ثلاث مرّات ثم ينتر ذكره ثلاث مرّات) و کسی که خواهد استنجا کند از بول و خود را بشوید باید اول استبرا کند به آن که انگشت خود را و بهتر انگشت میان دست چپ است از پیش سوراخ مقعد به قوت بکشد تا زیر خصیتین سه مرتبه پس بکشد ذکرش را سه مرتبه و بعد از آن خود را بشوید.

و قریب به اینست آن چه کلینی روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از محمد بن مسلم که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر گاه شخصی بول کند و آب نداشته باشد حضرت فرمودند که می فشارد بیخ ذکر را تا طرف آن سه مرتبه و می کشد به قوت طرف آن را پس

اگر بعد از آن چیزی ظاهر شود بول نیست و لیکن از رگهای پشت است و وذی است، یا ودی است.

و این عبارت را دو احتمال هست یکی آن که مراد از طرف ذکر باشد چنانکه در لغت عرب آمده است و ظاهراً صدوق این معنی را فهمیده باشد، و لیکن در کشیدن ذکر سه مرتبه واقع نشده است دور نیست که یک مرتبه کافی باشد، و بعضی طرف را بمعنی سر ذکر گفته اند.

و بنا بر این دو احتمال دارد یکی آن که مراد از بیخ ذکر قریب به مقعد باشد پس شش مرتبه ظاهر می شود سه مرتبه تا زیر خصیتین، و سه مرتبه، ذکر را، و مراد از نتر: نتر سر حشفه است چنانکه جمعی از علما گفته اند که سنت است که حشفه را نیز بیفشارد و بیفشاند تا بولی که در آنجا هست بریزد.

و احتمال دیگر آنست که از بیخ ذکر آن چه ظاهر است بکشد تا سر ذکر و بعد از آن بفشارد سر ذکر را و همین حدیث را شیخ از کلینی روایت نموده است در تهذیب و استبصار، و در تهذیب به جای طرفه ذکره نقل کرده است، و در نسخ استبصار بعضی چنین است و بعضی إلی رأس الحشفه است و ظاهراً این خلفها از نساخ شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۶

و شیخ روایت کرده است بسند صحیح از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه شخصی بول کند سه مرتبه ذکرش را می فشارد، و بعد از آن اگر آبی ظاهر شود و تا ساق او برسد قصور ندارد. و این حدیث نیز محتملست که

مراد نه مرتبه کشیدن باشد چنانکه گفته شد، یا از بیخ ذکر تا سر ذکر بکشد که سه مرتبه باشد، و احتمال شش نیز دارد که سر ذکر نیز داخل باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح نیز روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که پرسیدند از آن حضرت که اگر شخصی بول کند و خود را بشوید بعد از آن تری به بیند چه حکم دارد؟ حضرت فرمودند که اگر بعد از بول فشرده است میان مقعد و خصیتین را سه مرتبه، و فشرده است میان هر دو را، و بعد از آن خود را شسته باشد اگر آن مقدار آب بیرون آید که به ساق پای او برسد پروا نکند که قصور ندارد.

و آن چه در این حدیث واقع شده است که میان هر دو را فشرده باشد ظاهرش آنست که مراد میان خصیتین و سر ذکر باشد و به قرینه مقامی و قباحت نام آن را نبرده باشد، و محتملست که تاکید اول باشد پس اگر سه مرتبه از مقعد تا سر ذکر فشرده باشد اگر آبی بیاید بی دغدغه بول نیست، و اگر ذکر تنها را فشرده باشد، یا ما بین مقعد و خصیتین تنها را فشرده باشد محل دغدغه است اگر چه اظهر آنست که یکی از اینها کافی باشد، و احوط هر دو است، اکمل آنست که حشفه را نیز سه مرتبه بفشارد تا هیچ دغدغه نباشد و الله تعالی یعلم.

(فاذا صبَّ الماء علی بدنه للاستنجاء فلیقل الحمد لله الذی جعل الماء طهورا و لم یجعل نجسا) و چون آب را بریزد بر بدن از جهت استنجا و مراد

از بدن دست چپ است و در بعضی از نسخ یدیه است یعنی بر دستها ریزد و ظاهراً هر دو نسخه غلط نساخ است و یدیه می باید چنانکه خواهد آمد در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پس باید که این دعا را بخواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۷

که جمیع ثناها مخصوص خداوندی است، یا جمیع شکرها خداوندی را سزااست که آب را مطهر گردانیده است و این آب را نجس نگردانیده است که آب استنجا باشد، یا همه آبها را نجس نگردانیده است تا از همه منتفع شویم در آشامیدن و تطهیر بدن و ثیاب و سایر طهارات.

و بنا بر این احتمال نیز اشاره دارد بعدم تنجس. اما حل اول اظهر است چه این امور از طهورا مستفاد می شود و می باید که غافل نشوید از آن که امثال این اخبار دلالت می کند که طهوری که در قرآن مجید واقع شده است بمعنی مطهر است چون در مقام تطهیر بدن از نجاست واقع شده است به عبارت قرآن مجید، و اکثر فضلا از اینها غافل شده اند، و بحث ملعون ابو حنیفه را قوی می دانند که طهور مبالغه طاهر است و ملاحظه نکرده اند که به اجماع لغویین طهور بمعنی ما یتطهر به آمده است.

و احادیث متواتره وارد شده است بر آن که طهور به این معنی است نه بمعنی مبالغه در طاهر، با آن که لیطهر کم نیز به قرینه اینست که طهور به این معنی است چون یک جا فرموده است که *وَ أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا*. و جائی دیگر فرموده است که *وَ يُنَزَّلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهَّرَ كُمْ بِهِ*. با آن که همین

آیه کافیهست اما حضرات ائمه معصومین صلی الله علیه و آله این آیه را مستند می سازند چون عموم آن بیشتر است و بعد از این نیز خواهد آمد.

(و یصب علی احلیله من الماء مثلی ما علیه من البول یصبه مرتین هذا ادنی ما یجزی) و می ریزد بر مخرج بول از آب دو مثل آن چه بر آن مانده است از بول چون غالب اوقات یک قطره می ماند پس دو قطره کافی باشد، اما دو مرتبه می ریزد و این کمترین آبیست که مجزیست و اگر سه مرتبه بریزد بهتر است از جهت صحیحه زراره که حضرت سه مرتبه استنجا می کردند از جهت بول و از غایط به کلوخ و خرقة استنجا می کردند و عبارت صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۸

مضمون حدیث کالصحیح، یا صحیح علی المشهوریست که نشیط بن صالح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال می کند که در استنجا بول چه مقدار آب کافیهست؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دو برابر تری که بر حشفه مانده است، و دو برابر غالباً یک قطره است، صدوق دو قطره فهمیده است و در این حدیث و احادیث دیگر استنجا دو مرتبه بما نرسیده است.

اما در احادیث تطهیر بدن و جامه از بول وارد شده است که دو مرتبه آب بریزد، یا دو مرتبه بشوید. و ظاهراً صدوق از آن اخبار حکم کرده است به ریختن دو بار، و لیکن مشکل است استدلال به آن اخبار زیرا که مدار استنجا بر تخفیف است بنا بر مشهور. میان اصحاب، مع هذا نشیط خبری دیگر روایت کرده است از بعضی از استادان خودش از حضرت صلوات الله علیه که

مجزیست در استنجای بول که بشوید او را بمثل خودش.

و می توان این خبر را حمل بر قطره کنند اگر چه آن چه ظاهرتر است آنست که مراد حضرت اینست که می باید در استنجای بول محض آب باشد، چون بول آبست آب را آب پاک می کند نه سنگ، و از روی تقیه بعنوان یجزی فرموده اند و از این باب در مکالمه حضرات بسیار خواهد آمد، و هر گاه این معنی نیز مراد باشد دلالت دارد که هر گاه آن قدر آب باشد که اقل غسل بفاعل آید کافی باشد پس به یک قطره بزرگ نیز اقل غسل بفاعل می آید.

و مؤید آن که یک مرتبه کافی است احادیث معتبره بسیار که بعضی صحیح است و بعضی کالصحیح وارد است که حضرات آبی ریختند و در هیچ خبر وارد نشده است که دو بار ریخته باشند، و بنا بر آن که دو بار ضرور باشد جمعی از علما گفته اند که فاصله حکمی کافیت به آن که آبی بریزند اگر چه به یک کف باشد که اولی و آخری و وسطی داشته باشد پس ریختن اول و آخر دو مرتبه می شود و میانه اگر دخل در طهارت نداشته باشد البته دخل در عدم نخواهد داشت و آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۲۹

ریختنهای حضرات را از این باب اخذ کرده اند.

و لیکن این استدلال ضعیف است زیرا که اکثر امور شرع تعبدیست و عقول را در آن مدخلی نیست نمی بینی که اگر چیزی نجس باشد و آبی کم از آن ریخته شود اگر یک کف آب از آنجا بردارند و بر آن نجس ریزند پاک می شود، و اگر آن نجس را در آن

آب اندازند کل آب نجس می شود و با آن که آن آب هزار مثل آن کف باشد.

بلی چون در حدیث زراره سه مرتبه واقع شده است احوط و اولی آنست که سه مرتبه آب بریزند هر چند علما عمل به آن حدیث نکرده اند بعنوان وجوب بلکه حمل بر استحباب کرده اند و ما نیز جزم بوجوب آن نداریم اما می گوییم که اگر کسی عمل به تعدد کند باری به آن حدیث عمل کردن بهتر است از این استدلالات ضعیفه و الله تعالی يعلم.

(ثم يستنجی من الغائط و یغسل حتی ینقی ما ثم) پس خود را می شوید از غایط و آن قدر می شوید که تا پاک شود نجاستی که در ظاهر دبر است.

روایت کرده اند شیخان به سندی حسن کالصحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند که آیا استنجا را حدی هست که چند مرتبه باید شست؟ حضرت فرمودند که نه آن قدر می باید شست که مخرج پاک شود. راوی گفت که پاک می شود اما بویی می ماند حضرت فرمودند که نظر به بو نمی باید کرد یعنی بو ضرر ندارد.

و هم چنین اگر بویی در دست بماند ضرر ندارد مگر آن که آبی که بر آن موضع بماند، یا بر دست بماند متغیر باشد به نجاست که در این صورت نجس است و موضع نیز به تبعیت آن نجس خواهد بود. و لیکن این فرض نادر است و از لفظ ثم ظاهر می شود که مذهب صدوق آن است که اول استنجا بول می کند، دیگر استنجای غایط.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۰

و بر این مضمون اشعار دارد روایات بسیار از

صحیح و موثق و حسن که بعنوان ترتیب ذکر اول استنجای بول را ذکر کرده اند، و دیگر غایط و بعضی از علما بر عکس قایلند به اعتبار موثقه عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدم که اگر کسی خواهد که استنجا کند به کدام یک از مخرجین ابتدا کند؟ حضرت فرمودند که اول به مقعد، بعد از آن بذكر. و اکثر علما قایلند به آن که مخیر است میان هر دو.

و محتملست جمع کردن میان اخبار به آن که اگر به آب استنجا کند اول مخرج غایط را بشوید دیگر بول را، و اگر به سنگ استنجا کند بر عکس چنانکه بعضی از اخبار اشعار به آن دارد و دور نیست که حکمت تقدیم استنجای غایط آن باشد که مخرج پاک شود تا در استبرا دستش آلوده نشود و بنا بر این وجهی دیگر ظاهر می شود در جمع که اگر متعدی باشد اول غایط را و الا- بر عکس، و این احتمالات از جهت رفع تناقض است در اخبار که ممکن است چنین مطلوب باشد و راویان فهمیده باشند و الا به این ها عمل نمودن مشکل است پس تخییر اولی است و الله تعالی يعلم.

(و المستنجی یصب الماء اذا انقطعت درّه البول) و کسی که خواهد استنجا کند صبر کند تا سیلان بول منقطع شود بعد از آن آب بریزد و دور نیست که در این صورت استبرا در کار نباشد چنانکه مجربست که اگر بعد از این استبرا بکند چیزی بیرون نمی آید و مکرر این ملاحظه کرده ام و ظاهر یصب الماء آنست که

یک مرتبه کافی باشد. و همین مضمون را شیخان بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرموده اند که چون سیلان بول منقطع شود آب بریز.

و احادیث معتبره کالصحیح نیز بر این مضمون وارد شده است.

[کسی که نماز کند و بعد از نماز به خاطرش رسد که استنجا بول نکرده بود]

(و من صلی فذکر بعد ما صلی انه لم یغسل ذکره فعلیه ان یغسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۱

ذکره و یعید الوضوء و الصلاه) و کسی که نماز کند و بعد از نماز به خاطرش رسد که استنجا بول نکرده بود پس بر اوست که استنجا بکند و وضو و نماز را اعاده کند و بر این مضمون حدیث صحیح و موثق و قوی وارد شده است که اعاده وضو بکند با استنجا و اعاده صلاه.

و احادیث صحیحه و حسنه و موثقه نیز وارد شده است که اعاده استنجا و نماز بکند و اعاده وضو نکند پس ناچار است از آن که اعاده وضو را حمل بر استحباب کنیم و در اعاده نماز نیز احادیث بسیار از طرفین وارد شده است و مشهور وجوب اعاده صلاه است.

و حدیث صحیحی وارد شده است که در وقت اعاده می کند و در خارج وقت اعاده نمی کند، و طریق جمیع باین عنوان بد نیست اما اگر باین نحو جمع کنیم که اعاده در وقت و خارج هر دو بر سبیل استحباب است اظهر است، اگر چه احوط آن است که در هر دو صورت اعاده کند.

و مظنون آنست که فرق نیست میان نجاست حدیثین و غیر آن، و مشهور این است که فرقت که در استنجا قایلند که نماز را اعاده می کند در وقت و خارج وقت،

و در سایر نجاسات در وقت اعاده می کند و در خارج وقت اعاده نمی کند و ظاهراً فرقی نباشد و الله تعالی يعلم.

[کسی که فراموش کند استنجای غایب را تا نماز کند]

(و من نسی ان یستنجی من الغائط حتی صلی لم یعد الصلاه) و کسی که فراموش کند استنجای غایب را تا نماز کند اعاده نماز نمی کند و بر این مضمون موثقه عمار وارد شده است و موثقه سماعه وارد شده است که اعاده می کند و صحیحه علی بن جعفر وارد شده است که اگر در اثنای نماز باشد اعاده کند، و اگر از نماز فارغ شده باشد اعاده نکند.

و ظاهراً عبارت صدوق اشعاری باین تفصیل دارد که گفته است که حتی صلی یعنی از نماز فارغ شده باشد، و عمل باین حدیث اظهر است، و اگر چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۲

اعاده احوط است خصوصاً در وقت، و نهایت احتیاط آنست که در خارج وقت نیز قضا کند.

[استنجاء غایب به سنگ و کهنه و کلوخ]

(و یجزئ فی الغائط الاستنجاء بالحجاره و الخرق و المدر) و کافی است در استنجاء غایب که موضع را پاک کند به سنگ و کهنه و کلوخ و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و خلافی ظاهراً نیست در میان علما در اکتفا به سه سنگ و سه کلوخ و سه کهنه و در کمتر خلاف است که اگر به یک سنگ، یا دو سنگ پاک شود آیا اتمام آن به سه سنگ لازم است مشهور لزوم است.

و هم چنین خلاف است که اگر به سه طرف یک سنگ خود را پاک کند آیا کافیهست یا سه سنگ می باید، و هم چنین اگر سه طرف جامه را بر خود مالده خلاف است، احوط آنست که سه عدد باشد خصوصاً سنگ. و خلافی نیست که اگر به سه سنگ پاک نشود زیاده لازم است تا پاک شود.

سنت است که به طاق تمام کند پس اگر به چهار سنگ پاک شود سنگی دیگر بر خود بمالد تا پنج شود. و مشهور آنست که در این جا زوال عین کافی است بخلاف استنجای به آب که در آنجا زوال عین و اثر هر دو می باید، و اثر عبارت است از اجزائی صغار که بغیر از آب غالباً زایل نشود. پس اگر اثر بماند و عرق کند و زیر جامه رنگ بردارد مثلاً نماز می تواند کرد اما خلاف است که پاکست یا نجس است و عفو است.

و آن چه از اخبار صحیحه ظاهر می شود آن است که تا آب مقدور باشد اکتفا به سنگ نکنند، و خلافی نیست در آن که استنجای مخرج بول را به آب می باید کرد و به کلوخ و غیر آن عبث است، و در استنجای غایط دغدغه در این نیست که جمع میان سنگ و آب بهتر است و در صورت جمع لازم نیست که سه سنگ باشد همین که عین زایل شود اگر چه به یک سنگ باشد سنت بعمل آمده است اگر چه سه سنگ بهتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۳

(و قال الرضا صلوات الله عليه في الاستنجاء يغسل ما ظهر على الشرج ولا يدخل فيه الانمله) و بسند صحیح منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرمودند که در استنجا می شوید آن چه را که ظاهر است از حلقه دبر و انگشت به اندرون نمی کند. و به سند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نیز وارد شده است، و خلافی نیست میان علما در آن که واجب نیست اندرون را

شستن و هم چنین در ذکر. و اما در فرج زنان می باید که بشویند آن چه را باز می شود در وقت نشستن نه در وقت ایستادن علی المشهور.

[مکروه است حرف زدن در حالت بول و غایط]

(و لا يجوز الكلام على الخلاء لئله النبي صلى الله عليه و آله عن ذلك) و جایز نیست یعنی مکروه است حرف زدن در حالت بول و غایط، یا وقتی که نشسته باشد از جهت آن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی کرده است از سخن گفتن در آن حال.

روایت است به سند کالصحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آن که شخصی در خلا باشد و از او چیزی سؤال کنند که او جواب دهد یا با او سخن گوید مجملا با کسی سخن گفتن بد است، و نهی حضرت دلالت ندارد بر حرمت زیرا که آن حضرت صلی الله علیه و آله نهی از مکروهات کرده اند، چنانکه از محرمات کرده اند چنانکه خواهد آمد مناهی آن حضرت که اکثر آن مکروهات است.

و ظاهرا لا يجوز قدما نیز صریح در حرمت نیست چنانکه صدوق و شیخ مفید بسیار از این باب گفته اند خصوصا در استنجاء و لیکن احتمال هر دو دارد و علی ای حال نهی حضرت دلالت بر آن می کند که با کسی سخن نگوید نه آن که سخن نگوید مگر آن که مراد صدوق نیز این باشد چون نادرست است که کسی با خود سخن گوید و لیکن حدیث آینده مطلق است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۴

(و روی ان من تکلم علی الخلاء لم تقض)

حاجته) و در روایتی واقع شده است که هر که در حالت خلا سخن کند حاجتش برآورده نمی شود و ظاهراً مراد همین حاجت باشد یعنی فضله بیرون نمی آید زیرا که می باید که طبیعت متوجه دفع آن باشد وقتی که متوجه چیز دیگر می شود آن دفع نمی شود و سبب طول جلوس می شود.

و دور نیست که نهی حضرت شامل کلام نفسی نیز باشد، و مجرب است که اگر کسی در آنجا مشغول فکری شود با خود در سخن باشد قضای حاجتش نمی شود. و محتمل است که قضای حاجت شامل این حاجت و غیر این حاجت باشد، و مراد این باشد که سخن کردن سبب این است که هیچ حاجت او بر آورده نشود چون مخالفت حضرت رسول صلی الله علیه و آله کرده است.

و این روایت را صدوق در علل به سند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده است که فرمودند که سخن مگو در خلا که هر که سخن می گوید در آنجا حاجتش برآورده نمی شود. و ظاهر روایت دلالت بر این دارد که در وقتی که نشسته باشد مکروه است پس اگر پیش از نشستن یا بعد از آن سخن بگوید ضرر ندارد چنانکه گذشت در حکایت لقمه که حضرت به غلام خود فرمود که با تو باشد تا من درآیم، و از این حکم استثنا کرده اند ذکر را. و احادیث در آن گذشت و هم چنین اگر ضرور شود سخن گفتن مثل کاری که فوت شود اگر نگوید و عمومات آیات و اخبار دلالت بر این می کند.

مثل: **وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**.

[مبالغه در شستن مطلوب است]

(وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ

علیه و آله قال لبعض نسائه مری النساء المؤمنات ان یستنجن بالماء و یبالغن فانه مطهره للحواشی و مذهبه للبواسیر) و بتحقیق و به درستی و راستی که آن حضرت صلی الله علیه و آله به بعضی از زنان خود فرمودند که امر کن زنان مؤمنه را که استنجا به آب بکنند، و مبالغه کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۵

در شستن و خوب بشویند که آب بسیار دخیل است در پاک کردن اطراف دبر، و بسیار مؤثر است در دفع و رفع بواسیر.

مضمون این حدیث را کلینی و شیخ به سند صحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهرش آن است که امر مستحب باشد نه واجب، به قرینه فوایدی که حضرت ذکر فرموده است، و این که خطاب با زنان فرمود مردان نیز شریکند و در این حکم چنانکه اکثر خطابه با مردان است و زنان شریکند.

و دلالت می کند بر آن که خبر واحد حجت باشد و عمل به آن توان کرد با وجود قدرت بر علم خصوصا نسبت به زنان که مشکل است ایشان را به واسطه مسائل بیرون آمدن پس اگر شوهر ایشان مسأله از عالم بشنود و به ایشان بگوید می توانند به آن عمل نمودن چنانکه مدار بر این بوده است در زمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

[جایز نیست قضای حاجت در سایه ای که قافله در آنجا منزل می کند]

(و لا- یجوز التغوط فی فیء التّزال و تحت الأشجار المثمره) و جایز نیست قضای حاجت نمودن در سایه ای که قافله در آنجا منزل می کنند، و در زیر درختان میوه دار. و ممکن است مراد از فیء نزال منزل قافله باشد، و فیء بمعنی مرجع

باشد چنانکه در حدیث سؤال ابو حنیفه گذشت که در منازل قافله به قضای حاجت نرود.

و مراد از مثمره آنست که بالفعل میوه داشته باشد چون در همان حدیث بلفظ مساقط ثمار واقع شده است یعنی جائی که محل افتادن میوه باشد، و اشعاری دارد به آن که یک مفسده آنست که مبادا سبب نجس شدن میوه باشد.

و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که آن حضرت نهی فرمود از آن که به قضای حاجت روند در کنار چاهی که از آن آنجا آب کشند، یا در کنار نهری که از آنجا آب بردارند، یا در زیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۶

درخت میوه داری که میوه داشته باشد.

(و العله فی ذلک ما قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه ان لله تبارک و تعالی ملائکه و کلهم بنات الارض من الشجر و النخل فلیس من شجره و لا نخله الا- و معها من الله عز و جل ملک یحفظها و ما کان منها و لو لا ان معها من یمنعها لأکلتها السباع و هو ام الارض اذا کان فیها ثمرتها و انما نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یضرب احد من المسلمین خلاءه تحت شجره او نخله قد اثمرت لمکان الملائکه الموکلین بها قال و لذلك تكون الشجر و النخل أنسا اذا کان فیهم حمله لأن الملائکه تحضره) و علت کراهت یا عدم جواز آنست که مصنف به سند کالصحیح در علل روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که الله تبارک و تعالی را فرشتگانی چند هست که موکل ساخته

است ایشان را به آن چه از زمین می روید از درختهای میوه و درختان خرما، پس هر درختی که هست از درختان میوه و درختان خرما البته الله تبارک و تعالی ملکی مقرر ساخته است که محافظت آن درخت و میوه های آن درخت بکند و اگر نه حفظ این فرشتگان باشد هر آینه اینها را بخورند درندگان و جانوران زمین وقتی که میوه داشته باشند.

و از این جهت است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آن که احدی از مسلمانان به قضای حاجت رود در زیر درخت میوه، یا درخت خرمائی که میوه داشته باشد از جهت فرشتگانی که موکلند به آن درختان، پس حضرت فرمود که از این جهت است که درختان میوه، و خرما در وقت بار برداشتن انسند و مؤمنان می خواهند که در زیر آن درختها ساکن شوند هر چند میوه آنها نرسیده باشد یا میوه نخواهند بلکه از جهت فرشتگانی که در آنجا حاضرند به آن ها انس دارند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۷

و این خبر نیز دلالت می کند بر آن که کراهت در وقت میوه است پس در جائی که مثمره مطلق واقع شده باشد حمل بر مقید باید کرد، و لیکن جمعی کثیر از علما گفته اند که چون حضرت مطلق فرموده است و مقید پس در مطلق کراهت باشد و در مقید کراهت بیشتر باشد، پس هر درختی که میوه بردارد خواه در وقت میوه و خواه غیر آن وقت مکروه باشد در زیر آن قضای حاجت کردن. و لیکن در وقت میوه کراهت آن شدیدتر باشد، بلکه محتمل است که در وقت میوه حرام

باشد چون سبب تضييع می شود و اسراف حرام است، و سبب هتك حرمت آن نیز می شود و در غير وقت مکروه باشد.

و از کلام صدوق این ظاهر می شود و نیز ظاهر می شود که حرام است در منازل قافله، و اگر کاروانسرا باشد محتمل است حرمت آن چون واقف وقف کرده است که مردمان در آنجا منزل و استراحت کنند، وقف نکرده است که بیت الخلا کنند قطع نظر این که بسیار است که مردمان در شبها می آیند و عالمی نجس می شود و موجب ایذای ایشان و لعن ایشان هست و الله تعالی يعلم.

[کسی که بول او منقطع نشود]

(و من لا ينقطع بوله و يغلبه فالله أولى بالعدر فليترك علقته ما استطاع و ليتخذ خريطة) کسی که بول او منقطع نشود و غلبه کند بر او که نتواند دفع آن کردن پس چون بلاها را حق سبحانه و تعالی داده است پس او اولی است به این که عذر بنده را به پذیرد و معذور دارد بنده را یعنی البته معذور است نزد حق سبحانه و تعالی و با این حال نماز می تواند کرد و می باید بکند، پس باید که از بول اجتناب کند تا ممکنش باشد و نگذارد که به جامه و بدنش برسد، و باید کیسه بدوزد از کرباس پنبه دار مشمع یا از امثال آن که بول از آنجا بیرون نیاید، و ذکر خود را در آن کیسه کند که همین ذکرش نجس باشد و تعدی به جای دیگر نکند.

بدان که کلینی رضی الله عنه به سند کالصحيح روايت کرده است از منصور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۸

بن حازم که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه که هر گاه شخصی سلس البول داشته باشد و قادر نباشد بر حبس بول چه کند؟

حضرت فرمودند که هر گاه قدرت بر حبس آن نداشته باشد حق سبحانه و تعالی اولی است به آن که او را معذور دارد از مخلوقین و ایشان معذور می دارند بندگان خود را در چیزی که بنده ایشان قدرت بر آن نداشته باشد اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چگونه معذور ندارد پس کیسه با خود نگاه دارد که بول تعدی نکند.

و شیخ طوسی رحمه الله از آن حضرت صلوات الله علیه به اسناد صحیح روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردند از سلس البول حضرت فرمودند که در وقت نماز کیسه با خود نگاهدارد که بول تعدی نکند.

و به سند موثق کالصحیح از آن حضرت سؤال کردند که اگر شخصی از ذکرش قطره قطره بول یا خون آید چه کند؟ حضرت فرمودند که کیسه با خود نگاهدارد و وضو بسازد و نماز بکند که این بلا نیست و آزمایشی است که به آن مبتلا شده است و وضو را اعاده نکند مگر از حدیثی که از آن وضو می سازد و ظاهراً مراد آنست که به سبب سلس البول وضو را اعاده نکند اگر بول بعنوان متعارف، یا غایب، یا باد از او صادر شود وضو بسازد و بعد از این حدیث حریر خواهد آمد.

[کسی که بول کرده باشد و غایب نکرده باشد استنجای غایب بر او واجب نیست]

(و من بال و لم يتغوط فليس عليه الاستنجاء و انما عليه غسل ذكره، و من تغوط و لم يبيل فليس عليه أن يغسل ذكره و انما عليه ان يستنجي) و کسی که بول کرده باشد و غایب نکرده باشد استنجای غایب بر

او واجب نیست بلکه ذکرش را می شوید و بس، و کسی که غایط کرده باشد و بول نکرده باشد بر او استنجای بول لازم نیست و این عبارت حدیث موثق عمار است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۳۹

حضرت رد بر جماعتی از سنیان فرموده اند در جزو اخیر که لازم می دانند، و جزو اول را ذکر فرموده اند که بمنزله دلیل باشد گویا می فرمایند که شما قایلید که اگر کسی بول کرده باشد استنجای غایط لازم نیست از جهت آن که استنجا ازاله نجاست است و نجاست در مخرج غایط نیست پس هر گاه شما در آنجا قایلید همان دلیل در عکس آن جاریست و این بحث الزامی است.

[کسی که وضو بسازد و بعد از آن بادی از او بیرون آید]

(و من توضاً ثم خرجت منه ریح فلیس علیه الاستنجاء و انما علیه اعاده الوضوء) و کسی که وضو بسازد و بعد از آن بادی از او بیرون آید استنجا بر او واجب نیست بلکه اعاده وضو می کند و بس. روایت کرده است عمار بسند موثق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که اگر شخصی بادی از او جدا شود استنجا می کند حضرت فرمودند که نه.

[حضرت را صلوات الله علیه که از خواب بیدار می شدند پس وضو می گرفتند]

(و روی انّ ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه کان یستقیظ من نومه فیتوضاً و لا یستنجی و قال کالمتعجب من رجل سمّاه بلغنی انه اذا خرجت منه ریح استنجی) روایت کرده است شیخ رحمه الله بسند صحیح از سلیمان جعفری که من دیدم آن حضرت را صلوات الله علیه که از خواب بیدار می شدند پس وضو می گرفتند و استنجا نمی فرمودند و می فرمودند از روی تعجب از شخصی که حضرت نام او را بردند که بمن خبری رسیده است که فلانی هر گاه بادی از او جدا می شود استنجا می کند. و چون نزد عامه خواب ناقض است به اعتبار آن که وقتی که آدمی بخواب رفت قوت ما سکه ضعیف می شود و باد از او جدا می شود، چنانکه ظاهر کلام صدوق نیز این است چنانکه خواهد آمد، پس آن شخص از جهت خواب نیز وضو می کرده است که سبب خروج ریح است بنا بر این حضرت بعد از خواب این را فرمودند.

و ممکن است که غرض حضرت این باشد که بیان فرماید که استنجا از برای بول و غایط است نه برای خواب و باد، و خواب را به وضو ساختن و عدم

لوامع صاحبقرانی،

استنجا بیان فرمودند، و بیان عدم استنجا از جهت ریح را به آن تعجب بیان فرمودند و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

باب اقسام الصلاه

اشاره

این بابی است در بیان اجزای نماز و در این جا دو مجاز است یکی آن که اجزاء را اقسام گفتن مجاز است چون اقسام را در افراد استعمال می کنند، و علاقه تجوز آن که گویا هر جزوی از این اجزاء نمازیست بر سر خود. و دویم طهارت را جزو نامیدن مجاز است و وجه این مجاز آن است که چون طهارت شرط صلاه است و نماز بدون آن صحیح نیست پس گویا جزو اعظم صلاه است.

[نماز سه جزو دارد]

(و قال الصادق صلوات الله عليه الصلاه ثلاثه اثلاث، ثلث طهور، و ثلث ركوع و ثلث سجود) کلینی روایت کرده است به سند حسن کالصحیح و جمعی این قسم حدیث را صحیح می دانند که ابراهیم بن هاشم در آن است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نماز سه جزو دارد، یک ثلث آن طهور است که عبارت است از وضو و غسل و تیمم و ازاله نجاست از جامه و بدن و مصلی و غیر آن چنانکه بعضی از آنها گذشت و بعضی خواهد آمد.

و ثلثی دیگر رکوع است و ثلثی دیگر سجود است، و اجزاء نماز اگر چه بیشتر است اما چون اهتمام بشأن رکوع و سجود بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر به آن فرموده است که «ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا» این دو جزء را فرمودند تا مکلف اهتمام بشأن این دو جزو بیشتر داشته باشد و غرض از ذکر طهارت با دو جزو اعظم آن است که مکلف اهتمام بشأن طهارت داشته باشد که منزله جزو اعظم نماز است بلکه ثلث نماز است، و یا آن که مسایل

لوامع

طهارت ثلث مسایل نماز است، و چون نیکو تأمل نمایند چنین است و الله تعالی يعلم.

باب وقت وجوب الطهور

اشاره

و این بایست در بیان وقت واجب شدن طهارت. و علما از آیه استدلال کرده اند مناسب آنست که اول تفسیر آیه کرده شود و آن چه از آن استنباط کرده اند مذکور شود و بعد از آن شروع در حدیث شود چنانکه وعده شد.

[آیات]

قال الله تبارك و تعالی يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَ أَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ وَ إِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا وَ إِنْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَوْ عَلَى سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَ أَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَ لَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَ لِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١﴾.

ترجمه اش اینست که ای گروهی که ایمان به خدا و رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله عليهم آورده اید هر گاه به نماز برخیزید و اراده نماز داشته باشید پس بشوید رویهای خود را، و دستهای خود را تا مرفقها، و مسح کنید بعضی از سرهای خود را و پاهای خود را تا کعبها، و اگر جنب باشید پس غسل جنابت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۴

بکنید، و اگر بیمار باشید، یا مسافر باشید، یا از ادب خانه بیرون آمده باشید، یا با زنان مجامعت کرده باشید و آبی نیابید پس تیمم کنید از خاک پاک: یا زمین پاک، و بعضی از رویهای خود و دستهای خود را از آن مسح کنید که خداوند عالمیان نمی خواهد که کارها را بر شما تنگ کند، و لیکن می خواهد که شما را پاک گرداند و نعمت خود را بر شما تمام کند

تا شاید شما شکر او را به جا آورید.

اما استنباطاتی که علما کرده اند از یک یک از این فقرات اولا حق سبحانه و تعالی چون بار تکلیف از جهت مصالح بندگان بر دوش ایشان گذاشته است ایشان را مخاطب ساخته است به خطاب دل نواز خود تا به سبب لذت مخاطبه سنگینها همه سبک شود.

دیگر به خطاب یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا. مخاطب ساخت و اکثر اوقات یا را در منادی بعید اطلاق می کنند و با آن که حق سبحانه و تعالی از قرب و بعد جسمانی منزهدست گویا بندگان را می فرماید که ای دوران از بساط قرب من خبر ندارید که چه قسم خوانی از نعمت قرب خود گسترانیده ام بیاید.

دیگر تأکید آن بلفظ أَيْ و هاء تنبیه فرموده است گویا می فرماید که از خواب غفلت بیدار شوید. دیگر ایشان را بوصف ایمان یاد فرمود گویا می فرماید که اگر راست گویید در دعوی ایمان این اعمال را به جا آورید تا اعمال شما تصدیق اقوال شما کند.

دیگر بلفظ آمَنُوا که جمله فعلی است و دلالت بر تجدد و حدوث می کند آورد و فرمود یا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ. تا اشعار فرماید که می باید ایمان شما در تزیید باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی وصف مؤمنان فرموده است که وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا «۱». یعنی مؤمنان جمعی اند که چون آیات الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۵

بر ایشان خوانده می شود ایمان ایشان زیاده می شود و اشعاریست به آن که کمال شما در ایمانست و کمال ایمان در عبادتست پس مردانه در عبادات من بکوشید.

دیگر بلفظ جمع عامی آورد تا شامل حاضران و غایبان و موجودان و کسانی که

موجود خواهند شد إلى يوم القيام بوده باشد، و چون قرآن موجود است إلى يوم القيام خود خطاب می کند همه را چنانکه خلاق همه در علم الهی موجودند کل فی وقته. و اکثر تکالیف را حق سبحانه و تعالی مصدر باین خطاب ساخته است تا هوشمندان از لذت این خطاب زنده شده مشغول آن تکالیف گردند.

إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ. مشهور میان علما آنست که مراد آنست که اذا اردتم القيام چون هر گاه اراده نمایید که نماز را به جا آورید. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست بسند كالصحيح که مراد اینست که: اذا قمتم من النوم. یعنی هر گاه از خواب برخیزند وضو بسازید. و اکثر علما از این حدیث غافل شده اند با آن که در ورق دوم تهذیبست، و اذا اگر چه در لغت از جهت عموم نیست و لیکن عرفا از آن عموم می فهمند. و قمتم بنا بر مشهور چند احتمال دارد: یکی قیام نماز است. و دوم به جا آوردن نماز است چنانکه می گویند فلانی قیام بامر الهی کرد یعنی به جا آورد خواه ایستاده و خواه نشسته. و سیم رفتن بسوی مصلی است از جهت نماز و این معنی مناسب حدیث است که گذشت و لفظ صلاه محتملست که مراد از آن نماز واجب باشد. و در این صورت وضو واجب خواهد بود یا اعم از واجب و سنت باشد وضو نیز اعم خواهد بود.

«فَاعْبُدُوا وُجُوهَكُمْ» لفظ فا در جزاء اذا واقع شده است یعنی هر گاه به نماز برخیزید پس رو را بشوید واجبا از برای نماز واجب و پیش از وقت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

واجب نیست پس در آمد که بعد از وقت نماز وضو واجبست و این معنی است که در این باب مطلوب است و حدیث نیز بر این معنی دلالت می کند.

دیگر چون خداوند عالمیان فرمود که چون برخیزید به نماز رو را بشویید ظاهرش آنست که بشویید از برای نماز، پس نیت استباحه یا رفع حدث در آمد بحسب ظاهر مکالمه.

دیگر فرمود که بشویید رو و دستها را، و مسح کنید سر و پاها را ظاهرش آنست که شستن و مسح کردن دو حقیقت اند مقابل یک دیگر، پس هر جا که باید شست می باید که جریان آب بشود چنانکه اخبار بسیار خواهد آمد تا شستن متحقق گردد، و اقلش جریانست یعنی روان شدن آب و همین که از ته مویی به ته مویی دیگر حرکت کند شستن بفعل آمده است.

دیگر فرموده است «وَجُوهَكُمْ» ظاهرش آنست که جمعیت به اعتبار مکلفین است یعنی همه روها را بشویید یعنی هر یک روی خود را بشویید. و آن که ایشان را با هم جمع فرموده است اشعاری دارد که مؤمنان کنفس واحده اند می باید همه با هم وضو بسازند تا با هم نماز جماعت کنند، و جماعت وضوی ایشان نیز بفعل آید که در اول وقت همگی متوجه مقدمات نماز شوند و آن که فرمود که رو را بشویید در عرف چنین می فهمند که کل رو را باید شست خصوصا هر گاه ما بقی را همه مقید ببعض ساخته و رو را مطلق گذاشته باشد که این دلیل اراده کل وجه است.

و جمعی گفته اند که وجه از مواجه است پس هر گاه دو کس رو بروی هم نشسته باشند هر چه از

روی یک دیگر می بینند آن رواست، و حق اینست که اشتباه کرده اند و بر عکس است زیرا که مواجهه رو برو نشستن است، او را از وجه گرفته اند نه بر عکس.

بنا بر این است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بیان آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۷

فرموده است که مراد الهی آن مقدار است که ابهام و وسطی برو بگردد و اگر از ظاهر قرآن در می آمد حضرت می فرمودند و ائمه هدی از بطن قرآن همه چیز را می دانند، اما اگر کسی چند رو داشته باشد همه را می شوید بنا بر قول همه اگر اصلی و زاید از هم جدا نباشد، و اگر ممتاز باشد بعضی گفته اند که اصلی را می شوید، و بعضی گفته اند همه را بواسطه ظاهر آیه که بلفظ جمع آورده است.

و محتملست که جمعیت آیه اشاره باشد به آن که با روی بدن روی دل را بشویید به توبه و انابت از معاصی، و تعلقاتی که مانعند دل را از صلاه حقیقی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از حال حضرت ابراهیم که گفت: «وَجْهَتُ وَجْهِي». و یقینست که در آن آیه مراد وجه قلب است. و هم چنین روی عقل را بشویید از ادناس تفکرات باطله تا متوجه جناب اقدس الهی به گفته او شود که:

وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ.

و روی روح را بشویند از چرکینیهائی که او را حاصل شده است از توجه او بغیر معشوق حقیقی و علی هذا القیاس روی سر و روی خفی، و روی اخفی را بشویند از غیر او، و لهذا سید العارفین، و قبله الواصلین و امام المحبین، و مقتدی المصطفین

علی بن الحسین زین العابدین در حالت وضو متغیر می شدند به مرتبه که اصحاب خوف فجأه داشتند و از آن حضرت سبب آن را سؤال می نمودند حضرت می فرمودند که نمی دانید که به عبادت که مشغول می باید شد و با که گفتگو می باید کرد.

و هم چنین منقول است که خطاب به حضرت عیسی صلی الله علیه رسیده که یا عیسی ظاهره را از برای بندگی من بشوی، و باطنت از برای عبادت من از همه کدورات باطنیه پاک کن و خواهد آمد، و هم چنین باقی اعضای ظاهر و باطن هر یک شستنی خاص دارد، و ممکنست جمعیت اشاره به آن ها باشد.

«وَ أَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ» و بشوید دستهای خود را تا مرفق. اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۸

علمای عامه و خاصه الی را بمعنی مع گرفته اند چون همه نقل اجماع کرده اند بر آن که واجب است شستن مرفق و اگر بمعنی انتها گیرند دخول مرفق از ایشان فوت می شود، و بعضی که بمعنی انتها گرفته اند بعضی متعلق به مغسول گرفته اند چون دست را بر چهار معنی اطلاق می کنند در یک جا چهار انگشت مراد است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا «۱» یعنی دست دزدان را ببرید خواه مرد، و خواه زن.

و با جماع شیعه چهار انگشت غیر ابهام مراد است چنانکه احادیث خواهد آمد. و اطلاق می کنند بر دست تا بند دست، و بر دست تا مرفق، و بر دست تا کتف پس حق سبحانه و تعالی خواست که بیان فرماید که کدام دست را باید شست فرمود که دست تا مرفق را بشوید تا آن احتمال بدر

و بعضی دیگر از سنیان انتهای غسل گرفته اند و گفته اند که تا مرفق را بشویید که مرفق را داخل کنید، و ابتدا از همه جا می توان کرد اما اگر ابتدا از سر دست باشد و انتها به مرفق بهتر خواهد بود چون اجماع شیعه و سنیان است که ابتدا از سر دست واجب نیست.

و کلینی بسند قوی کالصحیح روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که تنزیل آیه من المرافق است یعنی چنین نازل شده است، یا اِلٰی بِمَعْنٰی مِنْ اَسْتِ و آن چه ظاهر است قطع نظر از احادیث آنست که در شستن رو و دستها ابتدا و انتها از آیه ظاهر نمی شود بلکه آیه در شستن آنها معلوم الدلاله است و در ابتدا و انتها مجملست تا از اخبار ظاهر شود و از طرفین دلایل گفته اند و همه منظور فیه است، و آن چه در شستن رو مذکور شد در دستها جاریست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۴۹

دیگر «وَامْسِيحُوا بِرُؤُسِكُمْ» اما مسح پس ظاهر آن دست مالیدن است پس اگر دست مالیده شود بر سر آن مقدار که رطوبت آن بسر برسد کافیهست، و در زیادتی مشهور آنست که به مرتبه اقل غسل نرسد، و اکثر اوقات بعد از مسح سر که پا را مسح می کشند اقل غسل بلکه اضعاف آن متحقق می شود و دور نیست که ضرر نداشته باشد، اما اگر آب سر دست را بتکاند تا کم شود و بعد از آن مسح بکشد احوط است، و اما «باء» پس در حدیث وارد شده است که بمعنی تبعیض است یعنی بعضی از سر را مسح کشید. و

در احادیث صحیحه وارد شده است که پیش سر را مسح کشند و تفصیل آن در اخبار ظاهر خواهد شد.

و دیگر «وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ» نصف قراء بر جراند و نصف ایشان بر نصب. و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که جبرئیل نیاورده است مگر جر را، و بنا بر جر عطف خواهد بود بر رءوسکم یعنی بعضی از پاها را مسح کنید تا کعبین، و بنا بر نصب عطف خواهد بود بر محل جارو مجرور که آن نصب است به مفعولیت، پس گویا حق سبحانه و تعالی می فرماید که سر را مسح کنید و پا را مسح کنید.

والی در اینجا همان احتمالات دارد و ظاهرش آنست که پای تا کعبین را مسح کنید تا موافق الی المرافق باشد، و اگر بمعنی انتها بگیریم نیز بد نیست، و لیکن احادیث صحیحه دلالت می کند بر معنی اول و خواهد آمد.

و هم چنین در کعب خلاف عظیمی هست که در ضمن اخبار مبین خواهد شد و از ترتیب ذکری الهی جمعی ترتیب در آورده اند بوجه بسیار و لیکن دلالت جزمی ندارد و عمده احادیث است که خواهد آمد پس از عموم «اذا» چنین ظاهر شد که هر گاه به نماز برخیزید وضو بسازید، و به اجماع شیعه و سنی واجب نیست.

پس بعضی قایل بعموم مجاز و اشتراک شده اند و گفته اند که مراد اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۰

اگر وضو نداشته باشید وضو بسازید بر وجه وجوب، و اگر وضو داشته باشید وضو بسازید بر وجه استحباب و خواهد آمد که تجدید وضو مستحب است.

و بعضی تقدیر می کنند که هر

گاه به نماز برخیزید و محدث باشید بحدث اصغر وضو بسازید، و اگر محدث باشید بحدث جنابت غسل کنید، و بنا بر حدیث از این آیه مراد اینست که هر گاه از خواب برخیزید وضو بسازید و وضو از احداث دیگر از آیه دیگر و احادیث ظاهر می شود و هیچ تجوز نمی باید کرد.

وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا بنا بر حدیث عطف خواهد بود بر جمله اول کلام که «إِذَا قُمْتُمْ» باشد یعنی وضو را از برای نماز بسازید، و اگر جنب باشید غسل کنید و در این صورت غسل جنابت واجب لِنَفْسِهِ خواهد بود پس پیش از دخول وقت نماز غسل واجب خواهد بود و لیکن بوجوب موسع که تأخیر آن جایز است تا آخر وقت بمقدار غسل و نماز و بعد از آن واجب مضیق می شود.

و بنا بر مشهور عطف خواهد بود بر: «ان کنتم محدثین» مقدر و معنی آن چنین می شود که هر گاه به نماز برخیزید اگر محدث بحدث اصغر باشید وضوء بسازید و اگر جنب باشید غسل کنید و در این صورت غسل نیز مثل وضو واجب لغیره خواهد بود از جهت نماز و پیش از دخول وقت سنت خواهد بود، و بعد از آن واجب و بنا بر این تقدیر وضو با غسل جنابت نخواهد بود و غسل خواهد بود و بس به قرینه مقابله با غسل.

و حق اینست که آیه در این معانی مجملست و محتمل الامرین رجوع به احادیث می باید کرد، و تتمه آیه با بسیاری از تحقیقات خواهد آمد، و در باب تیمم اکثرش مذکور خواهد شد، و آن چه در این باب از تحقیقات هست یک

کتاب عظیمی از برای آن می باید نوشت و لیکن مجملی که ضرور بود ذکر کردم و الله تعالی يعلم.

[روایات]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه اذا دخل الوقت وجب الطهور والصلاه ولا صلاه الا بطهور) حضرت فرمودند که هر گاه داخل می شود وقت نماز یا چون داخل می شود وقت نماز واجب می شود وضو و غسل و تیمم و نماز، و نمازی صحیح نیست بی مطهر.

و محتملست که مراد از طهور اعم از مطهر از حدث باشد یا خبث و این اظهر است اگر چه معنی اول اشهر است، و ظاهر مفهوم شرط آنست که پیش از دخول وقت هم چنان که نماز واجب نیست طهور نیز واجب نیست چنانکه ظاهر آیه نیز این بود و گذشت و ظاهر

ولا صلاه الا بطهور

نفی صحت است اگر چه بسیار جا باین عبارت از جهت نفی کمال واقع شده است مثل

لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد

چنانکه خواهد آمد.

و لیکن اجماع مسلمانان است از خاصه و عامه که نماز بی طهور با قدرت بر آن نماز نیست، و خلافی که شده است در صورتیست که آب و خاک نباشد، احوط آنست که بعنوان ادا به جا آورد و بعد از طهور قضا کند.

باب افتتاح الصلاة و تحریمها و تحلیلها

بایبست در آن چیزی که اول نماز است و آن چیزی که چون او را به جا آورد آن چیز حرام می کند بسیار چیزی را که پیش از نماز جایز بود، و آن چیزی که چون آن را به جا آورند آن چه حرام شده بود حلال می شود.

(قال امیر المؤمنین صلوات الله عليه افتتاح الصلاه الوضوء و تحریمها التکبیر و تحلیلها التسلیم) فرمودند که افتتاح نماز وضو است یعنی گویا بمنزله جزو صلوات است، و تحریم آن تکبیر است لهذا آن را تکبیر

احرام می گویند یعنی تا تکبیر احرام نگفته باشند هر عملی می توان کرد از حدث و استدبار و کلام و امثال اینها و چون رای اکبر گفته شد همه حرام می شود، و تکبیر احرام تکبیر است که بعد از نیت گفته می شود، و چون سلام واقع شد حلال می شود آن چه حرام شده بود، و ظاهرش وجوب هر سه است.

و جمعی کثیر از علما قایل به استحباب سلام شده اند، و سلام را افضل افراد مخرج می دانند یعنی اگر سخن بگویند یا پشت قبله کند مثلاً از نماز بیرون می آید اما بهتر آنست که سلام بگویند از جهت خروج از صلاه و اکثر علما بر اینند و إن شاء الله در سلام خواهد آمد.

و این حدیث را عامه و خاصه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده اند و همگی تلقی به قبول کرده اند اگر چه در کتب عامه مرسلست، و در کتب خاصه نیز مرسل است الا در کافی که مسند است اما باصطلاح متأخرین ضعیف است.

باب فرایض الصلاه

[واجبات نماز هفت است]

(فرائض الصلاه سبع «۱» الوقت و الطهور و التوجه و القبلة و الركوع و السجود و الدعاء) فریضهای نماز عبارت است از چیزی چند که نماز بدون آن صحیح نباشد اعم از آن که شرط باشد یا رکن و محتملست که مراد از آن چیزی چند باشد که حق سبحانه و تعالی آنها را در قرآن مجید یاد کرده باشد اعم از آن که واجب باشد یا سنت و فرایض نماز هفت است:

اول: وقتست و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و در مبحث اوقات خواهد آمد و اگر کسی عمدتاً یا سهواً یا جهلاً

نماز را تمام پیش از وقت به جا آورد باطلست، و اگر بعضی را در وقت دریابد تفصیل آن خواهد آمد پس از وقت فی الجمله شرطیت دارد.

دویم: طهور است و در باب پیش گذشت.

سیم: توجه است و محتملست که مراد از آن نیت باشد، و احادیث و آیات در وجوب آن وارد شده است و مذکور خواهد شد، و در رکنیت و شرطیت آن خلاف است اگر چه بشرط شبهه است و علی ای حال نماز بترک نیت مطلقاً باطل است.

و محتملست که مراد از توجه تکبیر احرام باشد چون به آن داخل نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۴

می شویم یا هر دو چون تلازم هست شرعاً در میان ایشان، و بهر دو داخل نماز می شود و آیه توجه بعد از هر دو خوانده می شود با دعاهای توجه و مع هذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ كَذِبْرَهُ تُكْبِرُ» و فرموده است «وَرَبُّكَ فَكَبِّرْ» یعنی خداوند را به بزرگی یاد کن.

چهارم: قبله است و حق سبحانه و تعالی آیات در آن باب فرستاده است و خواهد آمد، و فی الجمله شرطیتی دارد که اگر عمداً بر خلاف قبله نماز کرده باشد نمازش باطلست، و اگر سهواً کرده باشد یا جهلاً در وقت اعاده می کند، و بعضی در خارج نیز گفته اند و خواهد آمد.

پنجم و ششم: رکوع و سجود است و حق سبحانه و تعالی هر دو را یاد کرده است در قرآن بعنوان امر وجوبی و هر دو رکعت و خواهد آمد.

هفتم: دعاست بعضی گفته اند که قنوتست و واجب است چنانکه صدوق قایلست به آن، و بنا بر قولی که فریضه را اعم

از واجب و سنت گیریم همین بس است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید به آن امر کرده است و خواهد آمد، و بعضی گفته اند که سوره حمد است که بترک آن عمدا نماز باطل می شود و بنا بر این فریضه را بمعنی واجب می باید گرفت نه واجبی که از قرآن ظاهر شده باشد اگر چه علما از آیه استدلال کرده اند اما ضعیف است، و حدیث صحیح بر خلاف قول ایشان هست، و مذکور خواهد شد. و ممکن است که اعم از همه بگیریم، و شامل قنوت و سوره حمد و دعاهاى توجه و غیر آن باشد و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

باب مقدار الماء للوضوء و الغسل

اشاره

در بیان مقدار آبست از جهت وضو و غسل و اقل واجب آن مقدار است که مسمای شستن بفعل آید و بیشترش از جهت وضو یک مد است، و از جهت غسل یک صاع و زیاده اسراف است و ظاهرا اسراف مکروه باشد مگر در جائی که جمعی به آن احتیاج داشته باشند که در آن صورت اسراف حرامست و تفصیل آن خواهد آمد إن شاء اللّٰه تعالیٰ.

[غسل یک صاع آب و از جهت وضو یک مد آب می باید]

(قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما للغسل صاع من ماء و للوضوء مد من ماء و صاع النبى صلى الله عليه و آله خمسه امداد و المد وزن مائتين و ثمانين درهما و الدرهم سته دوانيق و الدائق وزن ست حبات و الحبه وزن حبتين من شعير من اوساط [اوسط] الحب لا من صغاره و لا من كباره) فرمودند که از جهت غسل یک صاع آب می باید و از جهت وضو یک مد آب می باید، و صاع حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله پنج مد است، و مدی وزن دویست و هشتاد درهم، و درهمی شش دانک است و دانگی وزن شش حبه طلا است و حبه طلا وزن دو دانه جو است از جوهای میانه نه از بزرگها و نه از کوچکهای دانه جو.

و این حدیث را شیخ طوسی بدو سند قوی از سلیمان بن خفض مروزی روایت کرده است از حضرت امام ابو الحسن صلوات اللّٰه علیه، و ظاهرا صدوق گمان کرده است که ابو الحسن اولست، و گمان بنده آنست که ابو الحسن هادی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۶

است صلوات اللّٰه علیهما، و احتمالی دارد که ابو الحسن امام

رضا باشد اما بعید است. و حضرت امام موسی صلوات الله علیه بسیار بعید است.

و چون ظاهر شد که حدیث اوست طریق صدوق بکتاب او صحیح است و او را اگر چه در کتب رجال ذکر نکرده اند و لیکن صدوق ذکر کرده است در عیون که او متکلم خراسان بود و نظیر خود نداشت و مأمون او را حاضر ساخت که با حضرت صلوات الله علیه مباحثه نماید و بحث بسیار کرد و شیعه شد.

و محتملست که پیشتر نیز شیعه بوده باشد و بواسطه مصلحت آن مباحثات را کرده باشد و لیکن بعید است لهذا روایت او از حضرت امام موسی بعید است، و بعد از آن هر مسأله که داشت به خدمت حضرت امام محمد تقی، و امام علی نقی، و امام حسن عسکری صلوات الله علیهم می فرستاد و استفسار می کرد.

مجملاً حدیث او را حسن می دانیم و لیکن این حدیث او مخالفت دارد با احادیث صحیحه که در صاع و مد وارد شده است و صدوق در باب غسل و وضو چون از مستحبات است باین روایت عمل نموده است، و در باب فطر عمل به احادیث مشهور کرده است اگر چه احادیث مشهوره در باب وضو و غسل وارد شده است.

و لیکن محتملست که مخیر باشد آدمی میان هر دو و از آن جمله شیخ رحمه الله بسند صحیح از زراره از امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت رسول خدا به یک مد از آب وضو می ساختند و به یک صاع آب غسل می کردند و مدی یک رطل و نیم است و صاعی شش رطل یعنی به رطل

مدینه که یک رطل و نیم عراقی است پس صاع نه رطل عراقی باشد، و مد دو رطل و ربع عراقی باشد که چهار یک صاع باشد.

و روایت کرده است بسند صحیح از محمد بن احمد بن یحیی الاشعری

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۷

ثقه از جعفر همدانی که جعفر با ما در راه حج همراه بود بمن گفت که نوشتم به حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه عریضه و به پدرم که از وکلای حضرت بود دادم که به خدمت حضرت برد و نوشته بودم که فدای تو گردم به درستی که علمای ما خلاف کرده اند در صاع بعضی می گویند که بصاع مدینه است، و بعضی می گویند که بصاع عراقست پس حضرت بخط مبارک خود بمن نوشت که صاع شش رطل است به رطل مدینه و نه رطلست به رطل عراق، و دیگر از علی بن بلال روایت کرده است که او نیز به خدمت صاحب الامر، یا امام حسن عسکری نوشت و همین جواب آمد.

و دیگر شیخ روایت کرده است به اسناد موثق از سماعه که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از مقدار آبی که از جهت غسل کافیسست حضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله غسل فرمودند به یک صاع و وضو کردند به یک مد و صاعی در زمان حضرت صلی الله علیه و آله پنج مد بود، و مدی یک رطل و سه وقیه بود، و وقیه هفت مثقال است که ده درهم باشد پس مجموع صد و پنجاه درهم می شود که قریب به یک رطل مدینه است و با آن پنج رطل

شش رطل مدینه می شود ده ناری کمتر تقریباً که نه رطل عراقی باشد و اگر وقیه را چهل درهم حساب کنیم که بر آن نیز اطلاق می کرده اند و رطل را رطل عراقی حساب کنیم چهل و دو مثقال صیرفی زیاده می شود.

و احادیث صحیحه از زراره، و محمد بن مسلم، و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به یک صاع غسل می فرمودند، و به یک مد وضو می ساختند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمّار از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۸

صلوات الله علیه وارد شده است که آن حضرت به یک صاع آب غسل می فرمودند، و اگر بعضی از زنان با آن حضرت غسل می کردند یک مد بر آن می افزودند.

و بر این مضمون نیز احادیث صحیحه وارد است، پس ظاهر شد که صاعی نه رطلست و رطلی نود و یک مثقالست و هر ده درهم هفت مثقال است، پس رطلی صد و سی درم باشد و چون حساب درهم بنا بر مذهب مشهور شش دانگ است، و هر دانگی هشت دانه جو، و جو اختلاف در آن بهم می رسد بحسب شهرها در بزرگی و کوچکی بلکه در هر شهری بحسب زمینها مختلف می شود تا آن که شیخ بها الدین محمد طاب ثراه هر تصنیفی که می کردند یک مرتبه ترازو می آوردند و جو را می کشیدند و به آن حساب می نوشتند، و لهذا دو تصنیف او موافق نیست و هر جائی مقداری قرار داده است.

و این ضعیف را بخاطر رسید که علمای خاصه و عامه

ذکر کرده اند که دینار در جاهلیت و اسلام تغییر نیافت و دینار اشرفی است، و اشرفیهای قدیم دیدم که به همین وزن اشرفیهای حال بود که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی مشهور است و به آن حساب کردیم درهم را هر صاعی ششصد مثقال و چهارده مثقال و ربع مثقال شد بمثقال صیرفی و بنا را بر آن گذاشتیم در جمیع مقادیری که گذشت و خواهد آمد إن شاء الله.

و اگر رطل را مدنی حساب کنیم و دینار را صیرفی حساب کنیم دو برابر مشهور می شود که یکمن شاهی و بیست و هشت مثقال و نیم باشد، و نزدیک می شود به تحدیدی که مصنف کرده است و ممکنست که این صاع پنج مدی باشد که حضرت با زوجه خود غسل می فرموده باشند، و آن قریب بدو صاع می شود زیرا که بنا بر مشهور صاعی هزار و صد و هفتاد درم است.

و بنا بر آن چه صدوق گفته است دو هزار و صد درم می شود پس بنا بر این حمل می کنیم صاع پنج مدی را به صاعی که حضرت با زوجه خود غسل کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۵۹

باشند، و اگر نه صاعی چهار مد است چنانکه گذشت، و از آن چه گفته شد همه تحدیدات به سهولت معلوم می شود.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْوُضُوءُ مَدٌّ وَالْغَسْلُ صَاعٌ وَ سِيَّاتِي أَقْوَامٌ بَعْدِي يَسْتَقَلُّونَ ذَلِكَ فَاولئك علي خلاف سنتي و الثابت علي سنتي معي في حظيره القدس) و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آب وضو یک مد است و آب غسل یک صاع است، و عن قریب جمعی بعد

از من خواهند آمد که این مقدار آب را کم شمارند، و آب بسیار ریزند و اسراف کنند، «و آن جماعت وسواسیانند که آبهای رودخانه را نیز کم می شمارند» و آن جماعت بر خلاف سنت منند، و هر که ثابت قدم باشد بر سنت من با من خواهد بود در حظیره قدس که جای پیغمبران و اوصیای ایشانست بلکه جای پیغمبر ما است صلی الله علیه و آله و اوصیای او صلوات الله علیهم.

(و سئل ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه عن رجل احتاج إلى الوضوء للصلاة و لم يقدر على الماء فوجد ماءً بقدر ما يتوضأ به بمائه درهم او بألف درهم هل يجب عليه ان يشتریه و يتوضأ به او يتيمم فقال بل يشتری قد اصابنی مثل ذلك فاشتریت و توضأت و ما یسرّنی بذلك مال کثیر [یا و ما یسرّنی یا و ما یشرّی] باختلاف نسخ این کتاب و کلینی و تهذیب. و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی محتاج بوده باشد به وضو از جهت نماز به آن که محدث باشد و بر آب قادر نباشد پس آبی بمقدار وضو فروشند به صد درهم، یا هزار درهم آیا واجب است که آن آب را به آن بهاء بخرد و وضو بسازد یا تیمم کند، حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلکه می باید بخرد چنین واقعه مرا دست داد و خریدم و وضو ساختم و آن چه مرا مسرور و خوشحال می گرداند مال بسیار است یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۰

هر چند بیشتر

بدهم خوشحال تر می شوم چون رضای الهی در این است، یا آن چه سبب سرور من است مال بسیار است یعنی ثواب بسیار.

و بنا بر نسخه و ما یسوءنی یعنی آزرده نمی سازد مرا مال بسیار چون می دانم که رضای او در آنست، یا اسراف نمی دانم که سبب غم من شود. و بنا بر نسخه و ما یشتی یعنی آن چه به آن می خرند مال بسیار است چرا کسی مضایقه نماید یکی را می دهند و غیر متناهی می گیرند در دنیا و عقبی، یا مال بسیار می باید داد که رضای الهی را حاصل کنند و الله یعلم.

و علما خلاف کرده اند بعضی گفته اند که این حدیث دلالت بر جواز خریدن می کند نه بر وجوب، و بر تقدیری که دلالت کند بر مثل حضرتی که دنیا و ما فیها از او بود سهلست پس اگر کسی ضرر بحال او نرسد واجبست او را خریدن، و اگر کسی همین زر را داشته باشد و مایه تجارت او باشد و اگر بخرد محتاج شود بر او واجب نیست به عمومات:

وَ مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ «۱» يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ «۲» یعنی حق سبحانه و تعالی کار دین را بر شما تنگ نکرده است، و حق سبحانه و تعالی آسانی شما را می خواهد و دشواری شما را نمی خواهد و امثال این از آیات و اخبار که بعضی گذشت و این قول خالی از قوت نیست و محتملست که اگر صاحب توکل باشد بایدش خرید و الا فلا و الله تعالی یعلم.

و بر این قیاس کرده اند که هر گاه دلو و رسن یافت نشود و آن

را نیز به بهای بسیار فروشند باید خرید، و هم چنین اگر بعوض رسن مندیل‌های نفیس ده تومانی فروشند یا داشته باشند و اگر ریسمان آب چاه کند از مالیت بیفتد اگر ضرر بحال او نرسد می باید خریدن، یا ریسمان کردن، اما اگر ظالمی بر سر آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۱

باشد و اگر این کس بر سر آب رود یک فلس از این کس به زور بگیرد واجب نیست زیرا که معاونت آن ظالم کرده است بر ظلم این آن و حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ»

یعنی معاونت و یاری مکنید ظالمان را بر گناه و ظلم و به تفصیل در باب تیمم مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

[رسول خدا با زوجه خود با پنج مد آب که در یک ظرف بود غسل کردند]

و قال ابو جعفر صلوات الله عليه اغتسل رسول الله صلى الله عليه وآله و زوجته من خمسة امداد من اناء واحد، فقال له زراره كيف صنع فقال بدء هو و ضرب بيده في الماء قبلها فانقى فرجه ثم ضربت هي فانقت فرجها ثم افاض هو و افاضت هي على نفسها حتى فرغا و كان [في ياب فكان] المذى اغتسل به النبي صلى الله عليه وآله ثلاثة امداد و الذى اغتسلت به مدين و انما اجزا عنهما لأنهما اشتركا فيه جميعا و من انفرد بالغسل وحده فلا بد له من صاع (شيخ رحمه الله رواية کرده است بسند صحیح از زراره، و محمد بن مسلم، و ابو بصير از حضرت امام محمد باقر، و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما که حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله غسل کردند با زوجه خود

از پنج مد آب که در یک ظرف بود. پس زراره گفت که بچه عنوان غسل کردند؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حضرت اول دست بر آب زدند پیش از زوجه و عورت خود را شستند، دیگر زوجه آب برداشت و خود را شست دیگر حضرت آب بر سر ریختند دیگر زوجه آب بر سر ریخت تا فارغ شدند، پس آن چه حضرت به آن غسل فرموده بودند سه مد آب بود، و آن چه زوجه غسل کرده بودند دو مد آب بود، و از این جهت به پنج مد اکتفا نمودند که به شرکت غسل کردند، و کسی که تنها غسل کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۲

ناچار است از یک صاع.

و احادیث صحیحه باین مضمون بسیار است از طرق خاصه و عامه و آن که حضرت باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت از سه مد آب غسل فرمودند ظاهرش آنست که بعلم وحی می دانستند، و ممکن است که به اعتبار جثه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، و جثه ام المؤمنین ام سلمه تخمین فرموده باشند و اول اظهر است زیرا که شهادت است بحسب ظاهر و بی علم از معصوم محالست.

[ناچار است در وضو از سه کف آب]

(و لا بدّ للوضوء من ثلاث اکفّ ملء من ماء کفّ للوجه و کفّان للذراعین) و ناچار است در وضو از سه کف آب، یک کف از جهت شستن رو، و دو کف از جهت دستها. و این حدیث را زراره بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است با زیادتى بسیار که إن شاء الله تعالى مذکور خواهد شد. و باین مضمون اخبار صحیحه

کثیره وارد شده است.

(فمن لم يقدر إلا على مقدار كفّ واحد فرقه ثلاث فرق) پس کسی که قادر نباشد مگر بر یک کف آب آن را سه حصه کند و وضو سازد بشرط جریان بقدر دهن و آن روغن مالی است، یا آمدن نرمه باران است بر دست که اگر دستی بر آن بمالد آب از عضوی به عضوی دیگر برود اگر چه از ته مویی به ته مویی دیگر برسد. و این حدیث را کلینی بعنوان مرسل روایت کرده. و احادیث صحیحه وارد شده است که در غسل و وضو مسمای جریان کافست اگر چه مانند دهن باشد و خواهد آمد.

(وقال الصادق صلوات الله عليه ان الرجل ليعبد الله اربعين سنه و ما يطيعه في الوضوء لانه يغسل ما امر الله عز و جل بمسحه) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که بسیار است که شخصی چهل سال عبادت حق سبحانه و تعالی می کند و اطاعت الهی نمی کند در وضو زیرا که آن چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۳

سبحانه و تعالی امر کرده است که مسح کند آن را می شوید ظاهر عبارت آنست که مخالفت در وضو می کند و وضو شرط صلاحه است پس نمازهای او همه باطل است. و احتمال دیگر دارد که عبادت می کند و نمی کند از جهت وضو پس عبادت کرده او نکرده است و این بحسب معنی اربطست، و اول بحسب لفظ و این مضمون را صدوق و شیخان در دو خبر قوی روایت کرده اند و خلافتی نیست در این بلکه از ضروریات دین شیعه است که انکار آن کفر است.

باب صفة وضوء رسول الله صلى الله عليه و آله:

اشاره

بابی است در بیان صفت وضوء حضرت سید

المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ چون حق سبحانہ و تعالیٰ می دانست حماقت و بلاهت منافقانی که در خدمت آن حضرت بودند، و می دانست که جمعی که شعوری دارند بیشتر متوجه دنیا و جاه خواهند شد: خلیفه از جهت آن حضرت مقرر ساخت که معصوم باشد و خطا نکند و دروغ بر آن حضرت نه بندد، و جمیع امت از سنی و شیعه متفقند که در میان اصحاب حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ اعلم از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ نبود، بلکه در همه کتابهای خود ذکر کرده اند که در شهرستان علوم سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ سید الوصیین صلوات اللہ علیہ بود.

و وقتی که حضرت از دنیا رفت مشهور آنست که چهار صد هزار صحابه داشت نمی دانستند که حضرت چگونه وضو می ساخت با آن که اکثر اوقات در برابر ایشان وضو می ساخت و خلاقی نبود که اذان چنان می گفتند که همه کس می شنیدند و هر روز پنج مرتبه می گفتند بر منارات، مع هذا بعد از حضرت نزاع در آن واقع شد چنانکه خواهد آمد و سبب اشتباه این شد که چون اکثر مسلمانان ساکنان صحرا بودند و کفش نمی پوشیدند و اگر می پوشیدند نعلین عربی در پا می کردند و پاشنه پای ایشان می ترکید به وسیله دوی آن بر پاشنه پای خود بول می کردند و با آن حال داخل مسجد می شدند حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۵

صلی اللہ علیہ و آلہ مبالغه در نجاست بول می فرمودند، و می فرمودند که پایهای خود را بشوید و داخل مسجد شوید وای بر آن پاشنه‌های نجس که در جهنم خواهد بود اگر نشویند

و داخل مسجد یا داخل نماز شوند. بعد از آن خلاف شد که پا شستن جزو وضو است یا نه جمعی که درد دین داشتند و مکرر از حضرت دیده بودند و معنی قرآن را شنیده بودند پا را مسح می کردند به نص قرآن، و نص آن حضرت، و فعل آن حضرت.

و جمعی از منافقانی که منصب خلافت آن حضرت را غضب کرده بودند و می دانستند که این جماعت تابع حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اند اگر ایشان حدیثی از آن حضرت صلوات الله علیه نقل می کردند نمی شنیدند، و عمده نقل کنندگان وضو در صحاح سنیان عثمان بن عفان، و ابو هریره، و عبد الله بن زید است که در صحاح ایشان مذکور است.

آخر از جمله چهار صد هزار اصحابی که وضوی آن حضرت را همگی می دیدند همین سه کس قول ایشان معتبر بود، و اهل البیتی که همیشه حضرت در خانه ایشان بود، و اکثر وحی ها در خانه ایشان نازل شد، و حق سبحانه و تعالی آیه عصمت در شأن ایشان فرستاد، و در دعای مباحله محتاج به ایشان بود، و سوره هل اتی در شأن ایشان نازل شد. بلکه اکثر قرآن به اعتراف سنیان قول ایشان در وضو اعتبار نداشت چون آن جماعت معین ایشان بودند و اهل البیت دشمن ایشان بودند لله.

حاصل آن که چون حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم می دیدند که دین از دست رفته است، و به گفته ایشان اعتماد نمی کردند فعل را با قول منضم می ساختند و خود در برابر اصحاب وضو می ساختند، و می فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله این چنین وضو می ساخت و

هم چنین هر جا که ایشان آن افعال را در برابر بفعل می آوردند و نسبت به حضرت می دادند وجهش

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۶

این بود و همه خواهد آمد.

[نحوه وضوی پیامبر از زبان امام باقر ع]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه الا احكى لكم وضوء رسول الله صلى الله عليه و آله ففيل له بلى فدعا بقعب فيه شىء من ماء) حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که می خواهید که بیان کنم از برای شما که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چگونه وضو می ساختند؟ صحابه گفتند بلی ای فرزند رسول خدا حضرت کاسه چوبینی طلبیدند که آب داشت و ظاهراً از آنجا آب می خوردند یا وضو می ساختند و حاضر بود حضرت فرمودند که آن را بیاورید آوردند و آن که خود برنخاستند و نیاوردند از این جهت بود که آب طلبیدن استعانتی نیست که مکروه باشد بلکه استعانت مکروه آنست که آب بدست این کس کنند و اگر خود آب بر می داشتند بهتر بود و طلبیدن به واسطه بیان جواز است.

(فوضعه بین یدیه) پس حضرت صلوات الله علیه کاسه را گرفتند و در برابر خود گذاشتند و از این جا ظاهر می شود که سنت بوده باشد که ظرف وضو سرش باز باشد و در برابر باشد تا نسبتش بهر دو دست مساوی باشد و آن چه مشهور است میان علما که سنت است که ظرف وضو در دست راست باشد تا حال حدیثی بر آن مضمون ندیده ام و علما نیز اعتراف نموده اند که ندیده اند و چون بعضی از علما ذکر کرده اند دیگران نیز متابعت کرده اند که البته آن جماعت حدیثی دیده خواهند بود.

اما معلوم نیست که

در روز قیامت این عذر را از ما قبول کنند، بلکه ظاهرش این است که بر ما حجت تمام کنند و بگویند که احادیث صحیحیه به شما رسیده بود عمل نکردید که فلانی گفته بود البته چیزی دیده خواهد بود، بلی اگر حدیثی بر خلاف مشهور بما نرسیده باشد ممکن است که از ما قبول کنند یا آن که در آن نیز حرف است چون دلیلی نداریم که تقلید مردگان جایز باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۷

و لیکن اکثر علما در سنتیها تجویز نموده اند به اعتبار حدیث صحیحی که شیعه و سنی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند که هر گاه به شخصی برسد که فلان کار ثواب دارد و آن شخص از جهت رضای الهی آن عمل را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد هر چند در واقع من نگفته باشم. و مضمون حدیث این است و عباراتش زیاد و کم دارد بنا بر این اکثر علما در مستحبات مساهله می نمایند و بحدیث ضعیف و قول فقیه عمل می نمایند.

و جمعی گفته اند که شاید مراد حضرت صلی الله علیه و آله این باشد که اصلش ثابت باشد و لیکن ثوابش ثابت نباشد. مثلاً نماز شب از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسیده است بعنوان تواتر و شخصی حدیث ضعیفی ببیند که نماز شب این ثواب را دارد و بقصد آن ثواب آن را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد.

اما اگر حدیثی در نماز ضحی وارد شده باشد و عایشه یا انس بن

مالک یا ابو هريره روايت کرده باشند با آن که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرموده باشد که اکثر دروغها را بر حضرت سيد المرسلين صلی الله عليه و آله این سه نفر بسته اند و احاديث وارد شده باشد که نماز ضحی بدعت است معقول نیست در چنین جاها به گفته ضعیفی حکمی بر حق سبحانه و تعالی افترا کنیم و حال آن که حق سبحانه و تعالی در آیات بسیار فرموده باشد که فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا ۚ: ۱۴۴ «۱». کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر حق سبحانه و تعالی بیند.

و غیر این از آیات و اخبار که در مقدمه ذکر نمودیم مع هذا همه علمای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۸

ما این حدیث زراعه را عمل کرده اند و در کتب استدلالی ذکر کرده اند و حکم به صحتش کرده اند پس لازمست البته که ظرف را در برابر بگذاریم اگر سرباز باشد، و اگر مثل ابریق باشد مشهور آنست که آن را در دست چپ می گذارد تا آسان باشد بدست راست کردن.

و گمان بنده آنست که آن را نیز در برابر گذاشتن بهتر است چون ممکن است که مراد حضرت مطلق ظرف باشد. مع هذا در حدیث کالصحیح یا صحیح خواهد آمد در باب وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه که حضرت امام رضا صلوات الله عليه ابریق را در برابر گذاشتند که وضو بسازند.

(ثم حسر عن ذراعیه) پس آستین را بالا کردند و این دلالت می کند که سنت باشد آستین بالا کردن تا در وقت شستن آن باز باشد و فعلی دیگر در اثنای وضو به جای نیاورد. و

از این باب است هر گاه چاقشور در پا داشته باشد خصوصاً هر گاه بندش بسته باشد بهتر آن است که بندش را باز کنند و از پا بیرون آورد تا فاصله میان افعال وضو نشود چون دغدغه وجوب موالات بمعنی متابعت می شود و خواهد آمد.

(ثُمَّ غَمَسَ فِيهِ كَفَّهُ الْيَمِينِي) پس دست راست را در آب فرو بردند بواسطه آب برداشتن بسیار و ظاهر شد که سنت است که از دست راست آب رو را بردارند و فرو برند تا دست پر شود.

(ثُمَّ قَالَ هَذَا إِذَا كَانَتْ الْكَفُّ طَاهِرَةً) یعنی پس فرمودند که آن که دست را در ظرف کردن جایز است پیش از شستن دستها وقتی است که دست پاک باشد یعنی اگر نجس باشد ظرف نجس می شود چنانکه احادیث صریحه وارد است بر آن. و محتمل است که مراد این باشد که اگر پاکیزه باشد و کثافت نداشته باشد شستن پیش از وضو در کار نیست یا آن که وقتی دست در ظرف می کنی که دست را شسته باشی. و معنی اول اظهر است، و احتمال دارد که هر سه مراد باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۶۹

(ثُمَّ غَرَفَ مَلَأَهَا مَاءً) پس به کف آب برداشت آن مقدار که دست راست آن حضرت پر شد.

(ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى جِبْهَتِهِ) پس آب را بر پیشانی گذاشتند و دست برداشتند که مبادا همه ریخته شود.

(وَقَالَ بِسْمِ اللَّهِ) و بسم الله گفتند چون اول افعال وضو است و نیت را نگفتند بنا بر آن که نیت کار دل است و شیخ رحمه الله گفته است که بسم الله عبارت از نیت است چون بنده استعانت از حق سبحانه

و تعالی می جوید البته بخاطر دارد که وضو را از برای حق سبحانه و تعالی می کند. و مؤید این معنی ذکر کرده است حدیث صحیحی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی وضو ساخت در حضور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و نماز گذارد پس حضرت فرمود که وضو و نماز را اعاده کن تا سه مرتبه حضرت صلی الله علیه و آله امر به اعاده وضو و نماز فرمودند.

آن شخص به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رفته واقعه خود را عرض نمود حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در وقت وضو بسم الله گفتم، گفت نگفتم حضرت فرمودند که بسم الله بگو در این مرتبه که وضو ساخت و بسم الله گفت و نماز کرد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اعاده کن.

و اگر چه حمل این حدیث بر نیت بحسب ظاهری بعدی دارد، و لیکن چون امر نیت سهل است چنانکه از اخبار ظاهر می شود پر استبعادی ندارد که همین که حق سبحانه و تعالی در خاطرش باشد نیت باشد زیرا که می داند که این فعل را حسب الامر او می کند، و احوط آنست که ترک بسم الله نکند هر چند نیت کرده باشد تا به برکت بسم الله وضوی صحیح خالص از برای خدا بسازد. و صدوق نیز مطلقاً نیت را ذکر نکرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۰

و لیکن در اخبار صحیحه وارده شده است که

انما الاعمال بالنیات، و انما لامرئ ما نوى.

و مذکور خواهد شد یعنی هیچ عملی صحیح نیست بدون نیت و هر چه را نیت می کند همان

از اوست و احادیث: انما الاعمال را اگر چه کلینی بسند حسن کالصحیح روایت نموده است، و لیکن در کتب صدوق و در ما بین اخبار بعنوان صحیح وارد شده است.

و صدوق در کتب خود بسند صحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه چیز سبب رستگاری است در روز قیامت؟

حضرت فرمود که نجات حاصل نمی شود مگر به آن که با خداوند خود مکر نکنید که هر که با خدا مکر کند خدا با او مکر می کند و ایمان را از او سلب می کند، و اگر بفهمد با خود بد کرده است نه با خداوند خود.

گفتند یا ابن رسول الله مکر با خدا کدامست؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکر آنست بندگی حق سبحانه و تعالی کنند و غرض ایشان غیر رضای الهی باشد، پس زنهار که از خدا بترسید و ریا مکنید که ریا شرک است به خدا، گویا آن شخص را شریک خداوند خود کرده به درستی که آن جماعتی که ریا می کنند ایشان را در روز قیامت به چهار نام خواهند خواند، ای کافر، ای مکار، ای فاسق، ای زیان کار عمل تو باطل شد، و اجر تو ضایع شد، و ترا از رحمت الهی امروز بهره نخواهد بود، مزد خود را از آن کس بگیر که عبادت از جهت او می کردی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که جماعتی را بجهنم برند خداوند عالمیان به مالک فرماید که آتش را بگو که قدمهای ایشان را نسوزاند که به

آن پاهای مساجد می رفتند، و روهای ایشان را نسوزاند که آب وضو را بر روی خود بر وجه کمال می رسانیدند، و دستهای ایشان را نسوزاند که به آن دستها دعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۱

می کردند و به درگاه من بلند می کردند، و زبانهای ایشان را نسوزاند که تلاوت قرآن بسیار می کردند، پس خازن جهنم به ایشان گوید که ای اشقیای چه کار بد می کردید ایشان گویند که ما این اعمال را از برای غیر خدا می کردیم پس گوید که حالا بروید و ثواب خود را از ایشان بگیرید.

و بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه روایت کرده است که بزرگی نیست قرشی و عربی را مگر به تواضع، و بهتری نیست مگر به سبب تقوی، و عملی نیست مگر با نیت، و عبادتی نیست مگر با علم به درستی که دشمن ترین مردمان نزد حق تعالی کسی است که گوید من تابع ائمه معصومینم و متابعت نکند کردهای ایشان را.

و کلینی در دو حدیث صحیح از عمر بن زید روایت کرده است که در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که حضرت این آیه را خواندند که *بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرَهُ*

«۱» بلکه آدمی بر حال خود بیناست هر چند عذرها آورد. حضرت فرمودند که آدمی چه عذر می تواند گفت چیزی را که حق سبحانه و تعالی می داند که نه چنان است مثلاً می گوید که من فلان را از برای رضای خدا کردم و خدا می داند که دروغ می گوید پس حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که هر چه نیت تو

آنست حق سبحانه و تعالی آن را به تو می دهد اگر خیر است خیر می دهد، و اگر شر است جزای آن عقوبت الهی است. و از این باب اخبار فوق حد و حصر است.

و آن که در مثل نماز و وضو حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم نیت را نگفته اند صریحا، و در زیارت مؤمن و امثال آن احادیث بسیار متواتر در نیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۲

واقع شده است آنست که گویا احتمال این نمی داده اند که کسی وضو و نماز را ریا کند چه همه کس می کنند و کاری نیست که عاقلی از برای غیر خدا بفعل آورد بخلاف زیارت مؤمن که غالب آنست که در آنجا مطالب بسیار می باشد فرموده اند که اگر از جهت رضای الهی است ثواب هست و الا فلا.

دیگر بدان که هر عملی را که آن را بنحو خاصی بفعل باید آوردن مثل وضو که می باید اول رو شسته شود، و دیگر دست راست، دیگر دست چپ بعنوان خاصی که ظاهر است این قسم عملی عبادتست و عقل در آن مستقل نیست می باید که از جهت رضای الهی بفعل آورند.

اما مانند ازاله نجاسات که غرض از آن همین است که نجاست نباشد خواه آن جامه را بیندازند و جامه پاک به پوشند و خواه نجاست را به مقراض ببرند و دور اندازند، و خواه دیگری ازاله کند، و خواه در آب مغصوب ازاله کنند همه صحیح است این را عبادت نمی گویند و در آنجا نیت در کار نیست بلی اگر کسی آن را از برای رضای الهی بفعل آورد مثاب خواهد بود و وضو و غسل و تیمم از بابت اولند

که هر یک را شرایط بسیار هست و کیفیت خاص که اگر به آن نحو واقع نشود باطل است.

و علما ضابطه قرار داده اند که هر چه فعل است یا ترک مانند فعل است نیت در آن لازم است، و ترک کالفعل مانند صوم و احرامست که اینها ترک چیزی چند است اما چون کف نفس هست بمنزله فعل است، و آن چه ترکست مثل ترک جمیع محرّمات چون غرض الهی آنست که بفعل نیاید همین که نکردی معاقب نیستی.

اما ثواب وقتی می دهند که غرض از ترک آن رضای الهی باشد مگر خصوص شراب که احادیث در آن وارد شده است که اگر کسی آن را ترک کند بواسطه حفظ عرض، یا بواسطه آن که خوردنش به آن شخص ضرر رساند، یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۳

بواسطه ریا که مردمان او را خوب دانند حق سبحانه و تعالی همان ثواب را می دهد که روی تفضل نه به استحقاق. دیگر مراتب نیت بسیار است که إن شاء الله در نیت نماز گفته خواهد شد.

و اگر در وضو قصد رفع حدث یا استباحث صلاه بکند احوط است و غالباً هست زیرا که شخصی که وضو ندارد و وضو می کند مطلبش همینست که پیش از وضو نماز نمی توان کرد وضو می سازم تا توانم نماز کردن و همین معنی رفع حدث و استباحث صلاه است، و اگر وقت نماز داخل شده است و وضو می سازد می داند که می باید ساخت و حق سبحانه و تعالی به آن امر کرده است جزما و این معنی وجوب و قربتست.

و اگر بواسطه دخول مسجد مثلاً وضو می سازد و می داند که بی وضو نیز داخل مسجد می توان

شد و لیکن اگر با وضو داخل شود سبب رضای الهی است همین معنی سنت است مجملا اکثر تقيیداتی که علما کرده اند چیزی چند است که البته چنان واقع می شود و آن معنی که داعی است بر فعل آن نیت است نه تکلم به آن و نه آن که در خاطر بگذارند مثلا شخصی مطلبی از کسی دارد در دل می گذراند که چون برادر مؤمن است به دیدن او می روم از جهت رضای الهی و خود می داند که دروغ می گوید و نه چنانست بلکه اگر آن مطلب نباشد هرگز به دیدن او نمی رود در این صورت نیت نکرده است بلکه نیت باطل کرده است مگر آن که تصفیه قصد خود کرده باشد و آن مطلب نیز از برای خدا خواهد بود.

مثلا امتلاء کرده است و اشتها ندارد و می داند که چیزی خوردن ضرر دارد قصد صوم می کند نیت کرده است، مگر آن که قصدش این است که صحت بدن را نیز از برای حق سبحانه و تعالی می خواهم و این معنی وقتی صحیح است که اگر مخبر صادق خبر دهد که مردن تو از برای تو بهتر است از زندگی و زندگی را نخواهد و مرگ را از روی صدق اختیار نماید و این معنی بسیار نادر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۴

است مگر مخلصان را که به ریاضات بسیار به مرتبه محبت الهی رسیده باشند و عاشق شده باشند این معنی ممکن است و الا نیت نیست بلکه خطور بال است چیزی چند در خاطرش می گذرد و دلش از آن خبر ندارد، یا خبر دارد و می داند که کاذبست.

(و سیله علی اطراف لحيته) یعنی آب را

بر رو گذاشت و بسم الله گفت و دست را با آب به زودی به زیر آورد که آب بر اطراف محاسن او جاری شد، و بهتر آنست که رو را پیش آورد و سر را پس برد تا آب همه روی او را فرا گیرد، و اکثر مردم آب را بر پیشانی می زنند و دست خالی را بر روی می کشند و آب به جایی نمی رسد، و بعوض غسل مسح بفعل می آورند و صحیح نیست یا مکرر آب بر روی می ریزند تا خاطر جمع شود و لیکن در آب اسراف کرده اند و بد است. و از آن که حضرت آب را بر پیشانی گذاشتند و به پائین آوردند اکثر علما استدلال کرده اند که واجب است که ابتدا از بالا- کنند چون در بیان وضوی واجب است و لهذا دست نشستند و مضمضه و استنشاق سنت را فرمودند.

و جمعی گفته اند که چون رو شستن هر گاه خواهند به یک کف باشد از باب افعال طبیعت همه کس ابتدا از اعلی می کنند پس ممکن است که از باب افعال طبیعت باشد و باز در این وضو سنتهای بسیار هست پس جزم بوجوب مشکل است و حضرات در بیان وضو بیانی فرموده اند که ابتدا از بالا بکنند و اگر در کار بود بیان می فرمودند.

مجملاً- دغدغه نیست که ابتدا از بالا- بهتر است و در این نیز دغدغه نیست که همین که اولاً- آب را به پیشانی رسانند کافی است لازم نیست که از بالای مو بریزند چنانکه اکثر مردمان چنین می کنند زیرا که حدیثی که در آن واقع شده است ابتدا از اعلی همین است و در این

حدیث پیشانی است بالاتر نیست. و ظاهر اطراف لویه آنست که کل محاسن را آب رسانیدند و دغدغه در این نیست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۵

محاسن حضرت یک قبضه بوده است پس زیاده از رو بوده است و شسته بوده اند، پس ظاهر می شود که زیادتی تا یک قبضه را شستن سنت باشد پس به آب آن مسح توان کشید و آب جدید نباشد بنا بر آن که از اعضای مستحبه وضو است.

(ثُمَّ أَمَرَ يَدَهُ عَلَى وَجْهِهِ وَظَاهِرِ جَبِينِهِ مَرَّةً وَاحِدَةً) پس دست مبارک خود را کشیدند بر رو و آن چه ظاهر بود از دو طرف پیشانی خود و ظاهر آنست که اول دست را با آب به زیر آورده باشند و مرتبه دیگر دست کشیده باشند که آب به همه جا رسیده باشد پس راوی گفت که آن کار را یک مرتبه کردند یعنی آب ریختن یک مرتبه بود یا دست کشیدن یک مرتبه بود. و اول اظهر است بحسب معنی، و ثانی اظهر است بحسب لفظ.

(ثُمَّ غَمَسَ يَدَهُ الْيَسْرَى فَعَرَفَ بِهَا مَلَاهَا مَاءٌ ثُمَّ وَضَعَهُ عَلَى مَرْفَقِ الْيَمَنِ فَاَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى اطْرَافِ اصْبَاعِهِ) پس دست چپ را در آب کردند و او را پر از آب کردند و بر مرفق «بکسر میم و فتح فا یا بر عکس» کشیدند یعنی دست را با آب به زیر آوردند و دست بر دست کشیدند تا آن که آب را جاری ساختند بر سرهای انگشتان، و آن که در دستها نیز ابتدا به مرفقها کردند جمعی از علما استدلال کرده اند که ابتدا از مرفق واجب باشد چنانکه در رو مذکور

شد و بحث همانست و احتیاط در ابتدا از اعلی است در رو، و مرفقها در دستها، و مرفق بند دستست که متصل است به آن ذراع با بازو، و از آن جهت مرفق می گویند که آلت رفق و استراحتست چون تکیه بر او واقع می شود، یا محل رفق است بنا بر فتح میم و از کشیدن دست بر رو و دستها بعضی قایل بوجوب امرار ید شده اند. و از آن که تا سر انگشتان آب را جاری ساختند ظاهر می شود که آبی که پیشتر بر سر دست بوده است فایده ندارد آبی دیگر می باید به او برسد. و آن که دست را خشک نکردند ظاهر می شود که وجود آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۶

سابق ضرر ندارد، مثل رو اگر پیشتر مضمضه و استنشاق کرده باشند و بعضی از آن تر شده باشد.

(ثمَّ غَرَفَ بِيَمِينِهِ مَلَاهَا فَوَضَعَهُ عَلَى مَرْفَقِهِ الْأَيْسَرِ فَأَمَرَ كَفَّهُ عَلَى سَاعِدِهِ حَتَّى جَرَى الْمَاءُ عَلَى اطْرَافِ اصْبَاحِهِ) پس از دست راست یک کف آب پر کردند و بر مرفق چپ گذاشتند و دست خود را با آب بر ساعد و ذراع کشیدند تا آب به سرهای انگشتان ایشان رسید. و آن که حضرت ابتدا از مرفق نمودند معلوم نمی شود که اصاله مرفق را می باید شست یا از باب مقدمه. و ظاهر آنست که فی نفسه واجب باشد و متعارف نیست که آن چه از باب مقدمه است بگویند، مع هذا مشکل است که توان یافت که حضرت چه مقدار آن را رسانیدند، و احوط آنست که مرفقها شسته شود و اندکی بالاتر از باب مقدمه واجب باین معنی که چون تمام روی و

دستها را واجب است شستن و علم به شستن آنها وقتی بهر می رسد که اندکی زیادت‌تر شسته شود تا یقین شود که همه شسته شده است، و خلاف است که مقدمه واجب واجبت یا لا- بد است، و کسی خلاف نکرده است که البته می باید از جهت حصول ذی مقدمه مثل طی مسافت از جهت حج.

(و مسح علی مقدم رأسه و ظهر قدمیه ببله بقیه مائه) بعد از آن مسح کشیدند بر پیش سر و پشت پاها، به بقیه تری که از آب وضو مانده بود و این حدیث را کلینی رضی الله عنه بسند صحیح از زراره، از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده است و به جای لفظ الایسر، الیسری است در کافی و آخر حدیث چنین است که: (ببله یساره و بقیه بله یمناه) یعنی مسح کشیدند به تری دست چپ و بقیه تری دست راست، و بعد از آن ذکر کرده است که زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که خداوند عالمیان واحد است و دوست می دارد عدد طاق را، پس بتحقیق که کافی است ترا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۷

وضو سه کف، یک کف از جهت شستن رو، و دو کف از جهت شستن دستها، و حضرت فرمودند که مسح بکش از تری دست راست پیش سر را، و به آن چه مانده است از تری دست راست پشت پای راست را مسح کن، و به تری دست چپ مسح پشت پای چپ را، بعد از آن حضرت فرمودند که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کرد از کیفیت وضوی

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ پس حضرت به همین عنوان بیان فرمودند، و امثال اینها از اخبار کیفیت وضوی سید المرسلین بسیار وارد شده است چون بعضی از آنها مشتمل بر مطالب ضروریه هست ذکر خواهد شد در موقع خود.

[مسح بر نعلین عربی]

(و روی ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ توضحاً ثم مسح علی نعلیه فقال له المغیره أ نسیت یا رسول اللہ؟ قال بل أنت نسیت هکذا امرنی ربی) و در روایتی وارد شده است که آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وضو ساختند پس مسح بر نعلین عربی کشیدند یعنی دست به زیر تسمه آن نکردند پس مغیره گفت آیا فراموش کردی یا رسول اللہ؟ حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که بلکه تو فراموش کردی هم چنین امر کرد مرا پروردگار من.

بدان که محتمل است که چون مغیره همیشه می دید که حضرت مسح بر پاها می کشید چون دید که حضرت مسح بر نعلین کشیدند گفت یا رسول اللہ فراموش کردی که نعلین را بیرون کنی؟ حضرت فرمودند که تو فراموش کردی که من پیغمبرم و نسیان نمی کنم، یا فراموش کردی که حق سبحانه و تعالی بعضی از پاها را فرموده است. و ممکن است که مغیره یک مرتبه دیده باشد که حضرت پا را از جهت نظافت شسته باشند و چون مسح کشید این سؤال کرد و محتمل است که پیش از نزول سوره مائده غسل مقرر بوده باشد و منسوخ شده باشد به آیه و او آیه را شنیده باشد و فراموش کرده باشد.

و علی ای حال احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز مسح بر

نعل عربی که در مدینه مشرفه و اطراف آن می بوده است و حال نیز هست یک تسمه در طول پا دارد و از بالا بسته می شود و آن تسمه در میان انگشت مهین و ما بعد او در می آید و در این صورت استیعاب عرضی ساقط می شود و منافات با استیعاب طولی ندارد. و جمعی نقل اجماع کرده اند بر آن که استیعاب طولی می باید و اگر چه به یک انگشت باشد بخط غیر مستقیم از سر انگشتان تا کعبین، و اگر اعم باشد نعلین از آن چه مذکور شد و از نعل بصری که دو تسمه در عرض دارد استیعاب طولی نیز ساقط می شود و معلوم نیست که در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نعل بصری بوده باشد پس احوط آنست که اگر مسح کشند بر روی نعل بصری نکشند و اگر کشند انگشت به زیر تسمه کنند تا خط طولی به هم رسد.

و لیکن احادیث وارد شده است که مسمی کافیت والی الکعبین که در قرآن واقع شده است بنا بر این بیان غایت محل مسح است نه غایت مسح چنانکه در مرفقین گذشت، و میان کعبین و مرفقین فرق هست زیرا که در کعبین بای تبعیض در مضاف او مقدر است یعنی مسح کنید بعضی از پاها را تا کعبین، بخلاف یدین که اغسلوا بر سر او درآمده است یعنی دستها را تمام بشویید تا مرفقین و لیکن احوط آنست که کل پشت پا را مسح کند چنانکه خواهد آمد.

[وضوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله یک بار یک بار بود]

(وقال الصادق صلوات الله علیه و الله ما كان وضوء رسول الله صلی الله علیه و

آله آلا مژه مژه) حضرت صلوات الله عليه فرمودند و قسم یاد کردند به خدا که نبود وضوی حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مگر یک بار یک بار یعنی هر عضوی را یک بار می شستند و اعضای مسح را یک بار مسح می کشیدند.

بدان که این عبارت را کلینی و شیخ رضی الله عنهما باسم علی صلوات الله علیه ذکر کرده اند که

و الله ما كان وضوء علی صلوات الله علیه آلا مژه مژه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۷۹

، و ممکن است که آن چه صدوق ذکر کرده است حدیثی دیگر باشد یا مضمون احادیث صحیحه باشد که در کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین وارد شده است و همه یک مرتبه است.

و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از حماد که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودم که حضرت آبی طلبیدند و به یک کف آب کل رو را شستند، دیگر یک کف برداشتند و تمام دست راست را شستند، و کفی دیگر برداشتند و همه دست چپ را شستند. پس مسح بر سر و پاها کشیدند و فرمودند که این وضوی کسی است که در وضو بدعتی نکرده باشد یعنی اگر پا را بشویند بدعت کرده اند چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پا را نشستند، و هم چنین سه مرتبه اعضای را شستن بلکه دو مرتبه نیز بدعت است علی الظاهر.

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که وضو یکی یکی است و بعد از آن بیان فرمودند که کعب در پشت پاست.

بدان که

خلافت میان شیعه و سنی در کعب همه سنیان مگر قلیلی از ایشان قایلند که کعب قوزکست و آن استخوانی است که از دو طرف پا ظاهر شده است، و اجماع شیعه است که آن کعب نیست و لیکن میان ایشان خلافت، اکثر علمای شیعه را اعتقاد آنست که آن برآمدگی است که بر پشت پاست به ساق نرسیده، و ظاهر این حدیث و بعضی از احادیث با ایشان است، و جمعی را اعتقاد آنست که بند پاست اول ساق پا، و بعضی اخبار با ایشانست، و هر یک از این دو طایفه احادیث معارض را تأویل می کنند پس جماعتی که مقدم ساق را می دانند می گویند که آن هم بر پشت پاست، و غرض حضرت رد بر سنیانست که ایشان پهلوهای پا را می دانند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۰

و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد است که بزنی می گوید که از آن حضرت سؤال کردم از مسح بر پاها چگونه است؟ پس حضرت دست مبارک خود را بر انگشتان پا گذاشتند و کشیدند تا کعبین که بر پشت پاست، من گفتم فدای تو کردم اگر شخصی مسح کشد بدو انگشت، حضرت فرمودند که نه مگر تمام دست، و اکثر علما تمام دست را سنت می دانند و احوط آنست که ترک نکنند.

و بسند صحیح از شیخ و به صحیح از کلینی روایت کرده اند از زراره و بکیر که هر دو از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند از کیفیت وضوی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس حضرت طشتی، یا توری طلب فرمودند و شک از راویست

یا فرمودند که طشتی بیاورید یا تور که ظرفیست که از آن آب می‌خورند پس دست در آب کردند و یک کف آب برداشتند و روی خود را به آن شستند.

دیگر دست چپ را در آب کردند و یک کف آب برداشتند و بر دست راست ریختند و آن را از مرفق تا سر دست شستند و سر بالا-نشستند، دیگر از دست راست یک کف آب برداشتند و دست چپ را از مرفق شستند بنحو دست راست بعد از آن مسح سر و پاها کشیدند به بقیه تری که در دست مانده و آب تازه برنداشتند، بعد از آن فرمودند که بر روی نعلین که مسح کشند انگشتان خود را در زیر بند نعلین نکنند.

پس فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه به نماز برخیزید روهای خود را و دستهای خود را تا مرفقها بشوید پس جزوی از رو و از دستها ترک نمی‌توان کردن و همه را می‌باید شستن، بعد از آن فرمود که مسح بکشید بعضی از سرهای خود را، و بعضی از پاهای خود را پس هر گاه اندکی از سر را، یا اندکی از پاها را از کعبین تا سرهای انگشتان بکشند مجزیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۱

زراره و بکیر گفتند که ما پرسیدیم که کعبها کدامست؟ حضرت اشاره فرمودند که اینجا یعنی مفصل نزد استخوان ساق، پس ما گفتیم که اینها چه چیز است؟ حضرت فرمودند که استخوان ساق است و کعب پائین تر است پس گفتیم حق سبحانه و تعالی آن چه خیر شما باشد پیش شما آرد یک کف آب بس است بواسطه رو، و

یک کف از برای دست، حضرت فرمودند که بلی بس است هر گاه مبالغه کنی به آن که کف پر برداری و نگذاری که آبش تمام بریزد و به همه جا برسانی بعنوان جریان اما دو کف خوب به همه جا می رسد.

و این حدیث مستند جمعی است که مفصل را کعب می دانند و از طرفین قابل تأویل هست اگر چه اظهر مذهب مشهور است که استخوان پشت پاست، و حدیث اخوین که مستند ایشانست تتمه آن را ذکر نکرده است شیخ که حضرت فرمود که پائین تر است، و اگر از بالای برآمدگی پشت پا تا مفصل را احتیاطاً بکشد بد نیست.

(و تَوْضَأُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرَّةً وَ قَالَ هَذَا وَضُوءٌ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ الصَّلَاةَ إِلَّا بِهِ) و حضرت صلی الله علیه و آله یک مرتبه یک مرتبه وضو ساختند و گفتند که این وضوئی است که حق سبحانه و تعالی نماز را قبول نمی کند مگر باین وضو. این حدیث را علما مسنداً ذکر نکرده اند، و اکثر که حدیث زراره را نقل می کنند این تتمه را می آوردند، و حاصل آنست که چون سابق بر این معلوم نیست که چه نحو وضو ساخته بوده است حضرت، استدلال علما صورت ندارد.

اما صدوق چون شهادت می دهد که در آن حدیث حضرت یک مرتبه یک مرتبه شسته است بواسطه مطلب صدوق نافع است، و لیکن ضرر دارد به آن چه خواهد گفت که دو مرتبه ضرر ندارد اما ثواب ندارد، و ظاهراً آن که حضرت فرموده است که خدای تعالی قبول نمی کند مگر بمثل این وضو اصل افعال باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۲

با ترتیب تا بیرون

رود با شستن و مسح به آب جدید کردن و امثال آن از بدعت‌هایی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به وحی می دانستند که واقع خواهد شد.

[احادیث دو مرتبه]

(فأما الاخبار التي رويت في أنّ الوضوء، مرتين مرتين [مرتان ظ] فاحدها به اسناد منقطع يرويه ابو جعفر الاحول ذكره عمن رواه عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال فرض الله الوضوء واحده واحده و وضع رسول الله صلى الله عليه و آله للناس اثنتين اثنتين) پس چون احادیث یک مرتبه را ذکر کرد شروع کرد در تأویل احادیث دو مرتبه اما خبرهایی که روایت کرده اند، و محتمل است روایت بخوانیم یعنی بمن رسیده است از علما پس یکی از آنها، و در بعضی از نسخ به جیم واقع شده است یعنی او را می یابم به اسناد بریده یعنی شخصی هست در میان که معلوم نیست که کیست و خوبست یابد که روایت می کند آن را ابو جعفر احول و آن محمد بن علی بن نعمان است که مؤمن الطاق و شاه الطاقش می گویند و ثقه و عظیم الشأن است و سند صدوق به او کالصحیح است، و او ذکر کرده است از کسی که او از او روایت نموده است و آن کس معلوم نیست که محمد احول او را فراموش کرده است یا ابن ابی عمیر راوی او، و علی ای حال مرسل ابن ابی عمیر است و حکم مسانید دارد و صدوق طرح نمی کند بلکه می گوید که چون معارض است به احادیث مسنده، احادیث مسنده بر آن مقدم است لهذا تأویل می کند، و آن شخص از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه روایت کرده است که حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وضو را یکی یکی واجب گردانیده است و حضرت رسول خدا دو دو مقرر ساخت.

و آن که صدوق اولاً- طعن در هر دو خبر زده است به ارسال وقتی خوبست که حدیث مسند نباشد و حال آن که شیخ دو حدیث صحیح نقل کرده است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو مثنی مثنی است یعنی دو دو، و در حدیث کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است یونس بن یعقوب که گفتم که آن وضویی که حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب ساخته است بر کسی که بول و غایط کرده باشند. حضرت فرمودند که ذکرش را می شوید، و ازاله غایط می کند، و وضو می سازد دو مرتبه دو مرتبه، و غیر اینها از اخبار مسنده که بعضی از آن خواهد آمد.

(و هذا علی وجه الإنکار لا علی وجه الأخبار کانه صلوات الله علیه یقول حدّ الله حدّا فتجاوزه رسول الله صلّى الله علیه و آله و تعدّاه و قد قال الله عزّ و جلّ و مَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ) یعنی محتمل است که حضرت بر وجه انکار فرموده باشد آن حدیث را و استفهام انکاری باشد نه بر وجه اخبار از واقع که چنین است گویا حضرت می فرماید که چون چنین باشد که حق سبحانه و تعالی یک مرتبه قرار داده باشد و رسولش صلی الله علیه و آله دو مرتبه قرار داده باشد و از حد الهی تجاوز و تعدی کرده باشد و حال آن که حق سبحانه و تعالی

فرموده است که هر که از حد الهی تجاوز کند بر خود ستم کرده است.

و بر این حل صدوق اعتراض وارد است به چند وجه.

أولا اگر راه این تأویلات داده شود آخر اعتماد به هیچ حدیثی نتوان کرد و همه را استفهام انکاری می توان گرفت.

دویم آن که اگر صدوق بعد از این، از این باب اخبار روایت نکرده باشد این سخن می توان گفت، در کتاب صلاه ذکر کرده است حدیث صحیح زراره را که حضرت امام محمد باقر فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز را ده رکعت واجب ساخت و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هفت رکعت زیاد کرد و غیر از این در بسیار جائی یاد کرده است که خواهد آمد.

بلکه ظاهر کلام صدوق که در کتاب علل الشرائع در باب روزه ایام البیض

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۴

گفته است که اول این روزه بود و چون حق سبحانه و تعالی تفویض به رسولش نموده بود امر دینش را حضرت سنت هر ماه سه روز پنجشنبه اول و پنجشنبه آخر و چهارشنبه اول از دهه میان را قرار داده چون فرموده است که ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا «۱» یعنی آن چه بیاورد به شما رسول خدا به آن عمل کنید و هر چه شما را از آن نهی کند بازایستید از آن و اگر آنها را تأویل کند که زیادتها و نقصانها را بامر الهی می کرد در اینجا نیز تأویل باید کرد، غایتش آن که دأب علماست که هر گاه جمع کنند میان دو خبر یکی را تأویل می باید کرد و تأویل خلاف ظاهر است

پس بحث نتوان کرد، و لیکن تأویلهای دیگر می توان کرد مثل آن که مثنی مثنی را حمل کنیم بر دو کف آب ریختن.

و ممکن است که حق سبحانه و تعالی یک کف قرار داده باشد و حضرت یک کف زیاد کرده باشد و بهر دو کف یک غسله متحقق شود، و غسله آنست که تمام شسته شود. و مؤید این احتمال است حدیث زراره که گذشت و حضرت فرمود که یک کف بس است و اگر مبالغه کنی و دو کف بریزی بخاطر جمع آب به همه جا می رسد. و مولانا عبد الله رحمه الله باین تأویل مایل بود.

و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه تأویل می کرد که مراد از مثنی مثنی دو شستن و دو مسح است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَ أَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ امْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ تا رد باشد بر سنیان که به یک مسح و سه غسل قائلند. و مؤید این تأویل است آن که سنی و شیعه از ابن عباس روایت کرده اند که همیشه می گفت که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۵

تعالی غسلتین و مسحتین مقرر ساخته است و منافقان تغییر دادند و شستن پاها را بدعت کردند و سه غسل و یک مسح شد.

(وقد روى أنّ الوضوء حدّ من حدود الله «۱» ليعلم الله من يطيعه و من يعصيه؟ و أنّ المؤمن لا- ینجسه شیء) و حال آن که بسند صحیح روایت کرده اند مشایخ از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که وضو حکمی است از احکام الهی و حق سبحانه

و تعالی معامله آزمایشندگان می کند با خلق که که اطاعت او می کند، و که عصیان او می کند و بتحقیق که مؤمن را هیچ چیز نجس نمی کند.

(و ائما یکفیه مثل الدهن) یعنی کافی است او را از جبهه وضو و غسل مثل روغن مالی، یا نرمه باران. و از تتمه ظاهر می شود که مراد آنست که اسراف نکنند در آب وضو و غسل چنانکه وسواسیان می کنند و آن که فرموده است که مؤمن را چیزی نجس نمی کند یعنی به سبب حدث نجس نمی شود بلکه تعبدیست که از جبهه فرموده الهی بکنند و مستحق ثواب شوند و اگر نکنند مستحق عقاب شوند، و مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است از آن که به سبب حدث نجس شود.

و ممکن است که عبارت را بر عموم خود بگذاریم و مراد از مؤمن روح مؤمن باشد یعنی چنین نیست که اگر بدن یا جامه او نجس باشد ذکر الهی نتواند کرد، و آن که از میان ذکرها نماز را حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که تا رفع حدث و خبث نکند متوجه آن نشود محض تعبد است که به سبب این بندگی او را قرب حاصل شود و مستحق مراتب عالیه شود، پس مشخص شد که مطلوب نیست آب بسیار ریختن و دو سه مرتبه اعضا را شستن، و ظاهر خبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۶

آنست که حضرت از جبهه حالت اضطرار فرمود باشد که اگر آب کم باشد مغموم نباشد که اگر آب بیشتر می بود سببیت قرب بیشتر می بود.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من تعدی فی وضوئه کان کناقضه) و بروایت سکونی حضرت صلوات الله

علیه فرمودند که هر که تعدی کند در وضو و زیاده بشوید یا زیاده آب بریزد مثل کسی است که از مقرر کمتر کند و چنانچه کمی سبب بطلانست زیادتی نیز بقصد مشروعیت سبب بطلان است یا به منزله بطلان بی ثوابست و در بعضی از نسخ صاد کناقصه نقطه دارد یعنی مثل کسی است که وضوی خود را شکسته باشد اما نقصان در مقابل تعدی انطباق است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که یکی از شما یک کف روغن برمی دارد و بکل بدن می رساند و آب از روغن فراختر است، و ظاهراً از باب مبالغه فرموده باشند و فراختری از آن جهت است که از آب رفع حدث و خبث می شود و از روغن نمی شود.

و در حدیث صحیحی دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که وضو را حدیست که هر که از آن تجاوز کند مزد ندارد و آدمی مبالغه عبث می کند پس شخصی گفت که حد آن کدام است؟ حضرت فرمودند که حدش آنست که رو و دستها را بشویی و سر و پاها را مسح کنی.

و در حدیث صحیحی وارد شده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند در وضو همین که آب به بدنت برسد بس است یعنی با جریان، و در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در غسل و استنجا آن قدر آب بس است که دستت تر شود. و ظاهراً مراد از این اخبار آنست که آب بسیار در کار نیست چنانکه وسواسیان اسراف می کنند، و

حکمت اقتضا می کند که رفع وسواس باین مبالغات بفرمایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۷

و ممکن است که مراد وقت ضرورت باشد چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که اگر آب باشد اسبغ کن وضو را و کامل ساز به آن که دو مرتبه آب بر هر عضوی بریزی، و اگر آب بهم نرسد اندک آبی کافی است و احادیث اسبغ متواتر است از حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم خصوصاً در هواهای سرد و آن که سبب علو درجاتست و کفاره گناهان و خواهد آمد در وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله.

(و فی ذلک حدیث اخر به اسناد منقطع رواه عمرو بن ابی المقدام قال حدّثنی من سمع ابا عبد الله صلوات الله علیه یقول انّی لا عجب ممّن یرغب ان یتوضّأ اثنتین اثنتین و قد توضّأ رسول الله اثنتین اثنتین) و در این باب حدیثی دیگر هست مرسل که روایت کرده است آن را عمرو بن ابی المقدام و ظاهراً صدوق از کتاب او برداشته است و حکم به صحت کتاب او کرده است و لیکن اگر مسند باشد صحیح است که گفت خبر داد مرا کسی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من تعجب دارم از کسی که رغبت ندارد که وضو را دو مرتبه دو مرتبه سازد و حال آن که رسول خدا دو بار دو بار کرد و اینجا بمعنی غسلتین و مسحتین مناسبتر است. و آن چه صدوق گفته است بد نیست به اعتبار لفظ وضو و لیکن بنا بر این

مطلوب تکرار خواهد بود (فانّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كان يجدد الوضوء لكلّ فريضة و لكلّ صلاة فمعنى هذا الحديث هو انّى لا عجب ممّن يرغب عن تجديد الوضوء و قد جدّده النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله) پس به درستی که رسول خدا صلى الله عليه و آله تجديد وضو مى کردند از جهه هر نماز فريضة و هر نماز سنتى پس معنى حديث اين خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۳۸۸

رغبت نمى کند در تجديد وضو و حال آن که حضرت رسول صلى الله عليه و آله تجديد مى کردند.

این عبارت فى الجملة تشويشى دارد احتمال دارد که تعلیل جزو خبر سابق باشد، و بنا بر این معنى که صدوق گفته است در کار نیست زیرا که هر گاه تعلیل به تجديد باشد ظاهر اثنتین اثنتین تجديد است، و احتمالی دارد که بر تقدیر جزئیت دلالت بر این معنى نکند بلکه مراد دو غسله یا دو غرفه باشد و حضرت بواسطه رفع استبعاد تجديد را فرموده باشد و معنى آن این خواهد بود که من تعجب دارم از کسی که دو مرتبه نمى شوید و حال آن که حضرت دو مرتبه مى شست و تجديد مى کرد، یا آن که تعجب دارم از کسی که دو مرتبه نشوید و حال آن که آن حضرت تجديد مى کردند زیرا که از جهه هر نماز تجديد مى کردند چون احتمالات بود معنى را گفت از جهه رفع احتمالات. و احتمال دارد که حدیث اول تمام باشد و باقى سخن او باشد و فانّ النَّبِيَّ تمهید این معنى باشد و الله تعالى يعلم.

(و الخبر الذى روى

آن من زاد علی مرتین لم یوجر) و خیری که وارد شده است که هر که زیاده کند بر دو مرتبه ثواب ندارد. روایت کرده است شیخ بسند قوی کالصحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وضو دو دو است کسی که زیاده کند بر آن مأجور و مثاب نیست پس حضرت حکایت وضوی حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله فرمودند و رو را یک مرتبه شستند و هر یک از دستها را یک مرتبه شستند و مسح سر کشیدند با پاها به زیادتی تری که بر دست آن حضرت صلوات الله علیه مانده بود.

و کلینی بعد از روایت یک مرتبه یک مرتبه و بعد از روایت کالصحیح که نبود وضوی علی صلوات الله علیه مگر یک مرتبه یک مرتبه گفته اند که این دلیل است که وضو نمی باشد مگر یک مرتبه یک مرتبه زیرا که حال حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۸۹

امیر المؤمنین صلوات الله علیه این بود که هر گاه او را دو طاعت پیش می آمد آن طاعتی را اختیار می کردند که احوط بود و دشوارتر بود بر بدن آن حضرت.

و آن چه از اهل البیت صلوات الله علیهم وارد شده است که وضو دو مرتبه است از برای کسی وارده شده است که یک مرتبه او را کافی نباشد و زیاده خواهد دو مرتبه از جهت او فرموده اند پس حضرت فرمود که هر که زیاده بر دو مرتبه کند مثاب نیست از این جهت گفتند که دو مرتبه نهایت مراتبی است که در وضو توان کرد و هر که از آن تجاوز نماید آثم است و

وضوی او صحیح نخواهد، بود و مثل کسی خواهد بود که نماز ظهر را پنج رکعت بکند و اگر حضرات تجویز دو مرتبه نمی کردند آن نیز در مرتبه سه مرتبه می بود.

پس ظاهر شد که آن چه کلینی ذکر کرده است بهتر از افراط شیخ است که دو مرتبه را سنت می داند و بهتر از تفریط صدوق است که این همه تکلف می کند و بنا بر طریقی که دو مرتبه را دو غرفه بگیریم و یک مرتبه را یک غسله هیچ تکلف نمی ماند پس اگر دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که یک شستن بفاعل آید بهتر است، و اگر پیشتر از آب ریختن دستی تر بر عضو وضو بمالد خشکی و چربی آن زایل شود یک مرتبه بس است و مدار این بنده بر این بوده است از طفولیت تا بحال و بخاطر ندارم که محتاج بدو مرتبه باشم و اگر کسی نتواند که چنین کند دو مرتبه آب بریزد و بعد از آن بشوید که آب را به همه آن عضو بعنوان جریان برساند.

(یؤکد ما ذکرته و معناه أنّ تجدیده بعد التجدید لا اجر له) یعنی خبر سابق مؤید این است که مراد تجدید است و معنی آن چنین می شود که تجدید بعد از تجدید اجر ندارد اگر از این معنی که در آورده است صدوق این حکم را کرده است هم آن معنی در نمی آید چنانکه گذشت و هم این حکم صورت ندارد از جهت آن که احادیث تجدید عام است اگر صد مرتبه تجدید کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۰

ثواب خواهد داشت چنانکه کلینی بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر

صَادِق صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَوَايَتُ كَرْدِه اسْتِ كِه اَز وَضُو بِرِ وَضُوِّ دِه حَسَنِه دَر نَامِه عَمَلِ نُوْشْتِه مِي شُوْد وَ دِيْگَر خَوَاهِد اَمْد.

(كَالَاذَانَ مِنَ الصَّلَاةِ وَالْعَصْرِ بِأَذَانٍ وَاقَامَتَيْنِ اجْزَاءً وَ مِنْ أَدْنِ لِلْعَصْرِ كَانَ أَفْضَلَ وَ الْإِذَانَ الثَّلَاثَ بَدْعَهُ لَا اجْرَ لَهُ) وَ اَيْنِ تَجْدِيدِ مِثْلِ اِذَانَ اسْتِ كَسِي كِه نَمَازِ ظَهْرٍ وَ عَصْرِ رَا بِه يَكْ اِذَانَ وَ دُو اِقَامَتِ بَگُوِيْدِ مَجْزِي اسْتِ اَوْ رَا وَ كَسِي كِه اِذَانَ اَز بَرَايِ عَصْرِ بَگُوِيْدِ اَفْضَلَ اسْتِ وَ اِذَانَ سِيْمِ بَدْعَتْسْتِ وَ اجْرِ نَدَارْدِ. ظَاهِرَا مَرَادِشْ اَيْنِ بَاشْدِ كِه دَر رُوْزِ جَمْعِه نَمَازِ جَمْعِه رَا بِه اِذَانَ وَ اِقَامَتِ بِه جَا مِي آوَرْدِ وَ نَمَازِ عَصْرِ رَا بِه اِقَامَه تَنَهَا اِگَر اِذَانَ بَا اَنْ جَمْعِ كَنْدِ بَهْتَرِ اسْتِ وَ اِذَانَ ثَالِثِ بَدْعَتْسْتِ وَ اَنْ اَنْسْتِ كِه اَز بَرَايِ جَمْعِه اِذَانِي دِيْگَر بَگُوِيْنْدِ چَنَانَكِه عَثْمَانَ مَقْرَرِ سَاخْتِ، اَمَا اسْتِحْبَابِ اِذَانَ اَز بَرَايِ عَصْرِ رُوْزِ جَمْعِه صَوْرَتِي نَدَارْدِ بَلَكِه اِذَانَ سِيْمِ اِذَانَ عَصْرِ اسْتِ كِه بَعْدِ اِز اِذَانَ وَ اِقَامَه ظَهْرِ اسْتِ بَرِ مَذْهَبِ جَمْعِي اِز عِلْمَا وَ اَيْنِ قِيَاسِ دُو مَرْتَبَه تَجْدِيدِ بِه اِذَانَ دَابَّ صَدُوْقِ نِيْسْتِ بَلَكِه دَابَّ هِيْچِ كَسِ نِيْسْتِ.

(وَ كَذَلِكَ مَا رَوَى أَنَّ مَرْتَبَةَ أَفْضَلَ مَعْنَاهُ التَّجْدِيدُ) هَمْ چَنِينِ حَدِيثِي كِه وَارْدِ شُدِه اسْتِ كِه دُو مَرْتَبَه اَفْضَلَ اسْتِ يَعْني تَجْدِيدِ وَضُو اَفْضَلَ اسْتِ. وَ اَيْنِ هَمْ بَعِيْدِ اسْتِ، رَوَايَتِ كَرْدِه اسْتِ شَيْخِ بَسَنْدِ مَوْثِقِ اِز حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كِه هَر كِه اِعْتِقَادِ نَدَاشْتِه بَاشْدِ كِه يَكْ مَرْتَبَه اَوْ رَا مَجْزِي اسْتِ بَرِ دُو مَرْتَبَه مَثَابِ نَخَوَاهِدِ بُوْدِ وَ ظَاهِرِشْ دُو غَرْفَه اسْتِ.

(وَ كَذَلِكَ مَا رَوَى فِي مَرْتَبَتَيْنِ)

آنه اسباغ) و هم چنین روایتی که وارد شده است که دو مرتبه اسباغ است مراد دو تجدید است و این نیز بعید است بلکه ظاهر آنست که مراد دو آب ریختن است چنانکه گذشت در حدیث زراره.

[تجدید وضو]

(و روی انّ تجدید الوضوء لصلاه العشاء یمحو لا و الله و بلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۱

و الله) و در روایتی واقع شده است که تجدید وضو از جهت نماز خفتن محو می کند گناهان لا و الله و بلی و الله را اگر عمدا قسم دروغ خورده باشند، و اگر سهوا علی سبیل العاده باشد و مکروهست و تجدید وضو کراهت آن را زایل می کند. و این روایت را صدوق بسند قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است.

(و روی فی خبر انّ الوضوء علی الوضوء نور علی نور) و در روایتی دیگر وارد شده است که وضو بر وضو نور است بر نور. و از این حدیث استنباط کرده اند که وضوی تجدیدی رفع حدث می کند به آن که در خاطرش نباشد که وضو ندارد و از جهت تجدید بسازد و ظاهر شود که وضو نداشته است رفع حدث شده است لیکن مشکل است زیرا که وضو بر وضو نیست در این صورت و نور لازم نیست که رفع حدث کند شاید دل منور شود به آن چنانکه ظاهر حدیث است.

(و من جدّد وضوءه لغير حدث جدّد الله عزّ و جلّ توبته من غير استغفار) و هر که تجدید وضو کند بی آن که حدیثی دیگر از او صادر شده باشد حق سبحانه و تعالی توبه او را تازه کند بی آن که او توبه کند

یعنی تجدید وضو گناهان را پاک می کند چنانکه توبه گناهان را محو می کند. و صدوق این روایت را به اسناد خود از مفضل بن عمر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

(وقد فَوَّضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْرَ دِينِهِ وَ لَمْ يَفْوِضْ إِلَيْهِ تَعَدَى حُدُودَهُ) چون اخبار تجدید را ذکر کرد بر سر همان سخن رفت که چون تواند حضرت چیزی را از احکام شرعی زیاد و کم کند و حال آن که حق سبحانه و تعالی تفویض نمود به آن حضرت امر دینش را که بخلق برساند و تفویض نکرد به آن حضرت که از حدود الهی در گذرد و زیاد و کم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۲

کند. و جوابش گذشت.

(و قول الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ تَوْضُأً مَرَّتَيْنِ لَمْ يَوْجِرْ) و آن که حضرت صادق صلوات الله علیه فرموده است که هر که دو مرتبه وضو بسازد اجر ندارد شیخ در حدیث قوی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است که یک مرتبه فرض است و دو مرتبه ثواب ندارد و سیمین بدعت است و ظاهر این خبر غسله است.

(یعنی به آنه اتی بغير الّذی امر به و وعد الاجر علیه فلا يستحق الاجر و كذلك كلّ اجير اذا فعل غير الّذی استوجر علیه لم یکن له اجر) مراد حضرت آنست که اتیان بغير مأمور به کرده است و بغير از آن چه از جهت آن اجر مقرر شده است پس مستحق اجر نباشد، و هم چنین هر مزدوری که به جا آورد غیر آن چه او را بر آن استیجار کرده

باشند او را مزدی نیست لیکن به نحوی که خبر را ذکر کردیم فرق هست میان دو مرتبه و سه مرتبه.

و محتمل است که در دو مرتبه ثواب بر مرتبه دویم نداشته باشد و در سه مرتبه باطل باشد چون مسح به آب جدید کرده است اگر همه اعضاء را سه مرتبه شسته باشد و اگر دست چپ را یک مرتبه شسته باشد و باقی را دو مرتبه وضوی او صحیح است اگر مسحها را بدست چپ کند و اگر دو دست را سه مرتبه بشوید و دست چپ را یک مرتبه یا دو مرتبه دغدغه می شود که وضوی او فی نفسه باطل باشد چون بدعت کرده است.

باب صفة وضوء امیر المؤمنین صلوات الله علیه:

اشاره

این بابی است در بیان وصف وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و زیادتی این وضو بر وضوهائی که گذشت به آن است که در اینجا دعاها است و اگر نه در کیفیت واجبات و بسیاری از مستحبات مثل یکدیگرند. و این حدیث باصطلاح متأخرین ضعیف است اما محمد بن یعقوب و صدوق رضی الله عنهما حکم به صحت آن کرده اند و علما همگی به این حدیث عمل نموده اند و در اکثر اسانیدی که واقع شده است این حدیث به عبد الرحمن بن کثیر هاشمی می رسد و صدوق در کتب خود مسنداً روایت کرده است و به او رسانیده است مثل شیخین است.

اما متن حدیث و دعاها شهادت بر صحت حدیث می دهد زیرا که مشتمل است بر حقایق بسیار که محال است از امثال این رواه که توانند فهمید چه جای آن که وضع توانند نمود و عامه در کتب خود از آن حضرت روایت کرده اند

و بعضی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رأیت کرده اند با تفاوت قلیلی.

[وضوی امیر المؤمنین از زبان امام صادق ع]

(قال الصّیّادق صلوات الله علیه بینا امیر المؤمنین صلوات الله علیه ذات یوم جالس مع محمّد بن الحنفیه اذ قال یا محمّد ایتنی بإناء من ماء أتوضأ للصّیّ لاه فاتاه محمّد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری) حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و سلامه فرمودند که روزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۴

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و سلامه با پسرش محمد حنفیه نشستند و او را از این جهه به اسم مادر می خواندند تا ظاهر شود که از حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها بهم نرسیده است و مادرش را در جنگ مسیلمه کذاب اسیر کرده بودند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را خرید و آزاد فرمود و خواست و از او محمد بهم رسید و او بزرگست و اعتقاد به امامت حضرت امام حسن و امام حسین و امام زین العابدین صلوات الله علیهم داشت.

و در حدیث صحیحی وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که محمد بن حنفیه بعد از شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه با حضرت سید الساجدین در مکه معظمه گفتگوی امامت کرد تا آن که محاکمه را به نزد حجر الاسود بردند محمد دعا کرد و جواب نشنید و حضرت دعا کرد و حجر الاسود به زیان فصیح گفت که خداوندا وصیت و امامت بعد از امام حسین از تست پس محمد قایل به امامت حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه شد و این معنی را جمعی گفته اند که محمد از

جبهه جمعی کرد که او را می گفتند تو به امامت سزاوارتری چون اسنی و هر چند محمد به ایشان می گفت که علی بن الحسین صلوات الله علیه امام است نفع نمی کرد این دعوی را کرد تا بر آن جماعت ظاهر شود.

پس فرمودند که یا محمد ظرف آبی بیار تا وضو بسازم از جبهه نماز پس محمد بن حنفیه آب را آوردند پس حضرت ظرف را کج کردند بدست راست و آب بدست ریختند و غرض از کج کردن ظرف آن بود که دستها را بشویند قبل از داخل کردن در ظرف که اگر نجاستی داشته باشد پاک شود و اگر پاکیزه نباشد پاکیزه شود چنانکه اکثر علما فهمیده اند.

و یا آن که چون حضرت بول کرده بودند اول آب برداشتند بر مخرج بول بریزند آب را بر دست چپ ریختند که هم پاکیزه شود و هم استنجا به آن واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۵

شود، و یا آن که در این حال همین می خواستند که استنجا کنند و بس و هنوز دست نشسته بودند اول بر دست چپ ریختند و استنجا کردند و بعد از آن دستها را از جبهه وضو شسته باشند و محمد آن را ذکر نکرده باشد.

و یا آن که آب را پیشتر ریخته باشند که هم دست چپ شسته شده باشد و هم استنجا کرده باشند و چون مضمضه کرده باشند بدست چپ آب را بدست راست کرده باشند بیشترک که هم دست شسته باشند و هم مضمضه کرده باشند، و محتملست که دست چپ نجس بوده باشد کج کرده باشند و آب بر آن ریخته باشند که پاک شده باشد و آبی

از جهه استنجا برداشته استنجا کرده باشند.

(ثُمَّ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَ لَمْ يَجْعَلْهُ نَجَسًا) چون مقدمه افعال وضو بود و آب را دیده بودند بسم الله را از جهه شروع گفتند و حمد را از جهه نعمت آب به جا آوردند یعنی استعانت و یآوری در جمیع کارها خصوصا در وضو از جناب اقدس خداوندی می خواهیم که جمیع کمالات مخصوص اوست و مستحق عبودیت اوست یا استعانت از اسم او می خواهیم یا از اسم الله به اعتبار جامعیت کمالات یا تبرک می جویم که این کار مبارک باشد چون در اول کار نام او می برم و پیشتر مذکور شد که حضرات ائمه مقدسین صلوات الله عليهم بآء را از برای استعانت گرفته اند و به تذلل اقریبست.

و در بعضی نسخ و بالله هست اما در فی، و یب «۱» نیست و خواندن بد نیست و بنا بر آن که باشد یک احتمال آنست که اول استعانت با اسم الهی بجویند و بعد از آن بذات او، یا آن که و بالله حال باشد و معنی این باشد که استعانت بذات اقدس یا اسم مقدس می جویم و چون نجویم که وجود و لوازم وجود من

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۶

همه به او قائم است، و جمیع محامد و ثناها و ستایشها مخصوص ذات مقدسی است که مستجمع جمیع کمالات و معبود برحق و خداوند مطلق است، و شکر می کنم او را به زبان و دل و اعضا و جوارح و همه را صرف بندگی او می کنم و از جهه بندگی او دارم، آن خداوندی که آب را مطهر گردانیده تا نجاسات حدث

و خبث را به آن ازاله کنیم و به قرب او فایز گردیم و آب را نجس نکرد که از او منتفع نتوان شد، یا آب استنجا و وضو را نجس نکرد که بر ما حرج و تنگ باشد بلکه بر ما آسان کرده است همه تکالیف را سیما این تکلیف را.

(قال ثم استنجا فقال اللهم حصن فرجی و اعفه، و استر عورتی و حرمني علی الثار) و حضرت فرمودند که چون آب را گرفتند دعا خواندند بعد از آن بر خود ریختند و این دعا را خواندند و ظاهرا بول کرده بودند در وقت رفتن محمد که آب را بیاورد و دلالت می کند که استنجای بول را نزد فرزند توان کرد و ظاهرا محمد در وقت استنجا پشت سر حضرت ایستاده بوده است و چون استنجای بول لازم دارد باز شدن عورت و دیدن آن را غالبا دعایی که مناسب آن بود خواندند که بار خدایا فرج مرا حفظ کن از زنا و امثال آن و از آن که نظر کسی بر فرج من افتد که محرم نباشد چون اکثر محرمات الهی از بطن و فرج است بلکه عقیف دار او را به آن که متوجه شبهات و مکروهات نیز نشود و به پوشان عورت مرا که کسی را نظر به آن نیفتد.

و بعضی عورتی بثنیه خوانده اند یعنی عورت قبل و دبر مرا پوشیده دار از نامحرم یا عورت ظاهر و باطن مرا که عیوب باشد از خلق به پوشان و اگر عورتی مفرد خوانند ظاهرا مراد از آن عیوب باشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که عورت مؤمن بر مؤمن حرام

است و آن عیوب اوست یعنی حرام است تجسس عیوب مؤمنان کردن و ستر عورت ظاهر از جمله ظاهر می شود، و ستر عیوب اعم است از آن که آن چه دارم از نظر خلق مخفی دار و ازاله آن نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۷

بکن که پوشیده باشد به بهترین سترها.

و در اکثر دعاها هر دو مطلوبست و چون عورت ظاهر و باطن سبب دخول جهنم می شوند در غالب اوقات طلب کرد که خداوندا بدن مرا بر آتش دوزخ حرام گردان به آن که هر چه کرده ام ببخشی و هر چه نکرده ام نگذاری که بکنم.

(قال ثمّ تمضمض فقال اللهمّ لَقْنِي حَجَّتِي يَوْمَ الْقَاكِ و اطلق لسانی بذکراک) حضرت فرمودند که بعد از آن مضمضه کردند و مضمضه آنست که آبی به دهان کنند و بگردانند اگر فرو برند آن را مضمضه بفعل آمده است، و لیکن مشهور میان علما آن است که سنت است ریختن آن آب، و آن چه بحسب عرف فهمیده می شود آنست که ریختن آب جزو حقیقت مضمضه است، و دغدغه در آن نیست که ریختن بهتر است و بهتر آنست که آن را در جمیع اطراف دهان بگردانند.

و مشهور آنست که سه مرتبه مضمضه و سه مرتبه استنشاق سنت است و احادیث از عدد خالی است، و ظاهراً سنت یک مرتبه حاصل شود و سه مرتبه بد نباشد و بهتر آنست که اول مضمضه را واقع سازد بعد از آن استنشاق را چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع ساختند بترتیب و خلافت که مضمضه و استنشاق جزو وضو است یا سنتی اند بر سر خود و قبل از وضو سنت است که

آنها را به جا آورند مثل مسواک.

ظاهر روایات صحیحیه عدم جزویتست پس احوط آنست که نیت وضو را مقارن این هر دو واقع نسازد، و اگر بسازد اعاده نیت بکند نزد شستن رو، و بعد از مضمضه این دعا خواندند که خداوندا حجه مرا تلقین من کن در هر جا که از من سؤال کنند در قبر و محشر، و از جمله تلقین حجت است آن که در قیامت حق سبحانه و تعالی خواهد فرمود یا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۸

یعنی ای آدمی چه چیز تو را مغرور ساخت به خداوند کریمی که ترا آفرید و نعمتهای غیر متناهی به تو داد، تا بنده در جواب بگوید که کرم تو مرا مغرور ساخت که هر چند بد می کردم ترا احسان می فرمودی گفتم البته در آن عالم نیز با من چنین خواهی کرد و این سبب بخشش خواهد شد و اگر نه تلقین حجت باشد. مناسب این بود که بفرماید که ما عَزَّكَ بِرَبِّكَ الْقَهَّارِ. و امثال این اسم از اسامی جلالیه.

و لیکن در نهج البلاغه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست خطبه در نهایت بلاغت و می فرماید که حق سبحانه و تعالی حجت را بر بندگان تمام فرموده است و باز منافات ندارد که حق الهی تمام باشد و به اعتبار سبقت رحمتی غضبی که رحمتش بر غضب پیشی گرفته است همیشه تلقین حجت بفرماید، و از جمله تلقین حجت دعاها در وقت حاجات چنانکه در احادیث صحیحیه وارد شده است که هر گاه حق سبحانه و تعالی خواهد که عطائی یا دفع بلایی از بنده بفرماید او

را ملهم می سازد به دعا در دنیا و عقبی تا آن که در حدیث معتبر وارد شده است که بنده سالها در جهنم معذب باشد که به خاطرش رسد که تو همیشه هر کاری که داشتی توسل به محمد و آل او می جستی پس بگویند که الهی بحق محمد و آل محمد که مرا از این عذاب خلاصی ده حق سبحانه و تعالی او را خلاصی دهد.

و چنانکه حضرت آدم سیصد سال می گریست تا آخر ملهم شد به این دعا حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول فرمود چنانکه این حدیث نزد سنیان نیز مستفیض است از عبد الله بن عباس و غیر او، و بعضی از علما به تخفیف نون می خوانند که از تلقی باشد نه از تلقین چنانکه در قرآن و ادعیه، بسیار واقع شده است و معنی این خواهد بود که حجت مرا در جائی که مرا ضرور باشد به استقبال من بفرست و هر دو خوبست اگر چه تلقین به حجت انطباق است و روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۳۹۹

ملاقات الهی ثواب و عقاب و سؤال است و اگر نه نسبت الهی بخلق در این عالم و آن عالم یکسان است، و زبان مرا گویا کن بذکر خود یعنی توفیقم کرامت کن که همیشه زبانم مشغول ذکر تو باشد یا آن که خداوند از من بغیر از بدی نمی آید تو جبراً مرا بذکر خود بدار.

و چون مضمضه بواسطه تطهیر دهانست که ملایک متأذی نشوند از بوی بد آن و تأذی ایشان از سخنان بد بیشتر است بنا بر این این دعا مناسبست و فی الحقیقه دهان مخزن زبان است و زندان

آن و چون اکثر بلاهای آدمی از زبان است حق سبحانه و تعالی از جهت آن زندان دو دیوار و در مقرر ساخت یکی دندانها و دویم لبها بخلاف چشم که از جهت آن یک حجاب مقرر فرمود که چیزی را که نباید دید چشم را بر هم نهد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه وارده است که هر صباح زبان آدمی به اعضا و جوارح می گوید که چه حال دارید همه می گویند که حال ما خوبست اگر تو ما را بحال خود بگذاری و او را قسم می دهند و مبالغه می کنند که زنهار کاری مکن که ما را در بلا اندازی کاری بکن کن باعث نجات تو و ما باشد که عقوبت ما به سبب تست و نجات ما از تست. و در حدیث کالصحیح از ابو ذر رضی الله عنه منقولست که گفت ای طالب علم این زبان کلید همه خوبیها و کلید همه بدیهای است پس زبانت را مهر کن و حفظ کن چنانکه مهر بر طلا و نقره ات می زنی و نمی گذاری که ضایع شود و بعد از این نیز خواهد آمد و ذکری بمعنی ذکر است و در بعضی از نسخ بذکرک بی الف و در بعضی و شکرک را زیاد کرده اند و بد نیست و در کافی این زیادتی هست که

و اجعلنی ممّن ترضی عنه

یعنی خداوندا بگردان مرا از کسانی که تو از ایشان راضی و خشنودی و آنها جمعی اند که از خداوند خود خشنودند و رضا به قضای او داده اند و خواهش خداوند خود را بر خواهش خود مقدم داشته اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۰

و فانی

فی اللّٰه شده اند تا به خطاب رضی اللّٰه عنہم و رضوا عنه سرافراز شده اند و مقدمه این خشیت و خوفست که فرموده است
ذَلِكْ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ یعنی این رتبه به سبب خوف الهی از جبهه ایشان حاصل شده است رزقنا اللّٰه و ایتاکم بجاه محمّد و آلہ
الطّاهرین.

(ثم استنشق فقال اللّٰهم لا تحرّم علیّ ریح الجنّہ و اجعلنی ممّن یشمّ ریحها و روحها و طیبها) و در بعضی از نسخ و ریحانها
هست بعد از طیبها چنانکه در کافی است و در بعضی قبل از آنست پس استنشاق کردند و استنشاق آن است که آبی پیش
بینی نگاه دارند و به بالا کشند و اگر بدست بزنند چنانکه به بالا رود نیز خوبست، و اگر هر دو را بکنند بهتر است، و اگر بینی
را بتکانند که هر چه در آنجاست از نخامه بیرون آید بهتر است، و اگر باید انگشت کردن بکند و هر چه خشک شده است در
آنجا نیز بیرون آورد اکمل است، و به آب زدن سنت بفعل می آید و این زیادتیهها بهتر است، و این مضمضه و استنشاق هر دو
فی نفسها مطلوب است اگر چه وقت نماز نباشد هر گاه دهان یا بینی کثافت داشته باشند چنانکه احادیث بسیار وارد شده که
اینها از ده چیز است که حضرت ابراهیم علیه السّلام به آن ها مداومت داشتند و حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آلہ نیز
بر آن مداومت می نمودند.

و بسند قوی از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آلہ منقولست که می باید که در مضمضه و استنشاق مبالغه نمایند که
سبب آمرزش گناهان شماسست، و سبب

دور شدن شیطانست از شما، و در باب مسواک خواهد آمد و بعد از استنشاق این دعا خواندند که ترجمه اش این است که خداوند بوی بهشت را بر من حرام مکن یعنی مگذار که از من چیزی چند واقع شود که به سبب آن بوی بهشت حرام شود بر من مثل عقوق پدر و مادر و چیزهای دیگر که خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۱

و اشاره ای است به آن که حق سبحانه و تعالی بینی را از جبهه این داده است که بوهای خوش بهشت را بشنویم مبادا از بنده کاری صادر شود که از آن محروم شود، و بگردان مرا از آن جماعتی که بوی بهشت را در بهشت شنوند یا در این دنیا شنوند به آن که یقین به مرتبه رسد که آن را شنوند، یا از عبادات و طاعات بوی بهشت می آید همیشه مشغول آنها باشم تا بوهای بهشت را و نسیمهای خوش آن را و هر چه خوشبو باشد در آنجا همیشه استنشاق آنها کنم، یا مراد بهشت قرب و وصال است.

چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که

انّ لربکم فی ایام دهر کم نفعات الا فتعرّضوا لها

به درستی که پروردگار شما را در ایام زمانهای شما نسیمها هست خود را در معرض آن نسیمها درآورید و آن به ریاضات و مجاهدات و کثرت ذکر و فکر حاصل می شود، بلکه بهشت صوری سایه بهشت معنویست.

چنانکه همیشه خطاب روح افزا از جناب اقدس الهی به قبالان آن می رسد که:

یا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای نفسی که بذکر ماست قرار تو راجع شود از غیر خدا بسوی پروردگار خودت که همیشه تربیت

تو می کند پس داخل شود در زمرة دوستان من و داخل شو در جنت قرب و وصال من، بلکه آدمی را از جهة این مرتبه آفریده اند و ملک و ملک را تابع او کرده اند و مسجود ملائکش گردانیده اند و بار امانت محبت و معرفت را بر دوش او گذاشته اند و لذاتی که این جمع را می باشد وصف نمی توان کرد، امید که حق سبحانه و تعالی همه را به این رتبه عظمی فایز گرداند بجاه محمد و آله الطاهرين.

(قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بيض وجهي يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي ثم تبيض فيه الوجوه) پس روی مبارك خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۲

شستند و خواندند بعد از آن یا بعد از آب ریختن بر رو و اول اظهر است این دعا را خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا سفید کن روی مرا در آن روزی که روهای کفار و فجار سیاه خواهد شد، و سیاه مکن روی مرا در آن روزی که صلحا و اتقیاء مؤمنین رو سفید خواهند بود.

و این اشاره است بقول الهی جل شانه یَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ و تَسْوَدُّ وُجُوهُ «۱».

و بعد از این در ضمن اخبار متواتره مذکور خواهد شد که سفیدی و نور مؤمنان بحسب اعمال ایشان خواهد بود بعضی مانند آفتاب، و بعضی مانند سها و هم چنین سیاهی. و بعضی گفته اند که سفیدی رو کنایه است از خوشحالی ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وُجُوهُ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ «۲» و منافاتی نیست که هر دو باشد.

و آن که طلبیده است سفیدی رو را در روزی که روها سیاه خواهد بود اشعاری دارد به آن

که من بحسب عمل از آن جماعت می خواهم که در زمره ایشان نباشم و در این صورت لذت بیشتر است و بر عکس اگر و العیاذ باللّٰه جمعی را رو سفید کنی و من رو سیاه باشم از این بدتر عذابی نیست خداوندا مرا بفضل خود داخل رو سفیدان کن، و چون رو را می شوید باید که به سبب این دعا متذکر احوال روز قیامت باشد و ملاحظه این معنی بنماید که هر گاه بحسب طبیعت قضای حاجتی کرده باشد او را رو سیاهی حاصل شده است که جبر آن به وضو می باید کرد و تا خود را پاک نکند آبروی مناجات با خداوند خود ندارد، پس ملاحظه کند که روحی که سالها مقرب بارگاه احدیت بوده و گرفتار تعلقات جسمانی شده به همین اکتفا نکرده روی او را که آئینه جهان نما

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۳

بود به زنگ معاصی سیاه کرده کجا روی مناجات و قرب و جلوس بر بساط عزت او را باقی مانده باشد و تا روی او را از جمیع زنگها به صیقل ریاضات و مجاهدات پاک نکنند کجا بار آن بارگاه می یابد و کجا قابل مجالست و موانست می شود، بلکه اگر اندک بصیرتی داشته باشد جمیع سیاهیهای خود را خواهد دید و هرگز متوجه غیر خود نخواهد شد و مهماً ممکن در ازاله آن کدورات خواهد کوشید.

و ممکن است که مراد این باشد که جمعی که قابلیت انس تو ندارند ایشان از درگاه رانده رو سیاه برمی گردند می خواهم که در آن حالت مردود و رو سیاه نگردم حاصل آن که اگر تعمیم کنیم به نحوی که شامل هر دو سفیدی

باشد خواه در دنیا و خواه در عقبی و خواه صوری و خواه معنوی بهتر خواهد بود.

(ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الِیْمَنِی فَقَالَ اللّٰهُمَّ اعْطِنِی کِتَابِی بَیْمِیْنِی وَ الْخَلْدَ فِی الْجَنّٰنِ بَیْسَارِی وَ حَاسِبِی حِسَابَا یَسِیْرًا) بعد از آن دست راست راست را شستند و این دعا خواندند که خداوند! نامه عمل مرا بدست راست من ده و نامه ابدی بودن در بهشت را بدست چپ من ده، یا به آسانی میسر گردان و مرا حساب کن حسابی آسان، و این دعا اشاره به آن آیه است که فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بَیْمِیْنِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا یَسِیْرًا وَ یُنْقَلَبُ اِلَیْ اَهْلِهِ مَسْرُورًا «۱» یعنی در وقتی که نامها پُران شود هر که نامه او را بدست راست او دهند پس عن قریب او را حساب خواهند کرد حسابی آسان و برمی گردد بسوی اهل خود خوشحال. بدان که آیات قرآنی صریح است در آن که حق سبحانه و تعالی دو ملک مقرر ساخته است با هر آدمی یکی بر دست راست نشسته است و حسنات بنده را می نویسد و یکی بر دست چپ نشسته است و گناهان او را می نویسد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۴

چون روز قیامت برپا می شود و همگی زنده شوند نامها پُران شود خوبان را بدست راست آید هر چه کرده اند و بدان را بدست چپ آید و چون نامه بدست راست آمد به آسانی و زودی او را حساب می کنند و براتی دیگر به او می دهند که ابد الآباد در بهشت خواهی بود و آن را بدست چپ او می دهند و این معنی در چند روایت وارد شده است.

و جمعی از فضلا احتمال داده اند

که مراد این باشد که خداوندا چنان کن که همیشه بودن در بهشت و اسباب آن را بر من آسان کن. و محتمل است که مراد این باشد که از من بدی صادر نشود و همه خوبی صادر شود که ملک از برای من عباداتی بنویسد که به آن مستحق خلود بهشت باشم یا آن که کار او اینست که بدیها را بنویسد چون از من بدی صادر نشود خوبی بنویسد، یا آن که از دست چپ چیزی صادر شود که مستحق خلود شوم چه جای دست راست و از جمله حساب آسانست که بی حساب به بهشت روم بفضل تو دیگر معانی هست که به تفکر در این معانی آنها ظاهر می شود.

(ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيَسْرَى فَقَالَ اللَّهُمَّ لَا تَعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي وَاعْوِذْ بِكَ رَبِّ مِنْ مَقْطَعَاتِ النَّيْرَانِ) پس دست چپ را شستند و فرمودند که خداوندا نامه عمل مرا بدست چپ من مده و مگردان دست مرا یا دست چپ مرا غل کرده در گردن من، چنانکه از آیات و روایات ظاهر می شود آن است که دستهای کفار و فجار را در گردن ایشان غل کنند و نامه عمل را از پشت سر به ایشان دهند چنانکه در همین سوره فرموده است که وَ أَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا وَيَصْلَى سَعِيرًا «۱» و اما آن کسی که نامه اش از پشت سر به او دهند پس عن قریب فریاد وا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۵

ثبوره کند و آرزوی هلاک نماید و فایده نکند و او را آتش افروز جهنم کنند و پناه به تو می برم.

در بعضی از نسخ باین عنوانست: و اعوذ بک ربّ. اما در [کافی و تهذیب نیست] ای پروردگار من از جامهائی که از آتش بریده باشند چنانکه حق جل و علا فرموده است که قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ «۱» یعنی از برای کفار بریده شده است جامه‌های آتشین یا آن که کنایه باشد از آن که آتش مانند جامه ایشان را فرا گرفته باشد، یا آن که مراد از مقطع جبه پنبه دار است که عربان در زمستان می پوشند و این نیز کنایه است از ازدحام آتش بر روی هم که ایشان را تنک در برگیرد.

و جمعی مفضعات خوانده اند به فا و ظاء نقطه دار، و ظاهرا کاتب نقطه قاف را افشان کرده بوده است و در نسخه ایشان، و ظاهرا تصحیف است، و از مشایخ به قاف رسیده است، و در نسخ به قاف ضبط نموده اند و بنا بر این از باب افعال خواهد بود یعنی آتش هایی که مرا بد رو کند و کار را بر من دشوار سازد لیکن قرائت دعا به قاف و طاء بی نقطه مشدد لازم است. و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله احتمال می داد اما تجویز خواندن نمی کرد و این فقرات همگی مذکر عذاب الهی است که بنده در هر وضو ساختنی متذکر شود تا در وقت نماز با خضوع و خشوع باشد.

(ثم مسح رأسه فقال اللهم غشني رحمتك و برکاتک و عفوک) و در کافی رحمتک و برکاتک و عفوک و در تهذیب بسقوط عفوک و ظاهرا برکاتک ازین کتاب و عفوک از تهذیب از قلم نساخ افتاده باشد چون در کتب صدوق هست بنا بر این داخل اصل

نمودم پس مسح را کشیدند و فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۶

خداوندا فرا گیر بر من رحمت را مانند جامه که بر سر گیرند، و کنایه است از آن که از همه بدیهایی که از جوارح من صادر شده است درگذر، یا همه جوارح را به توفیقات خود فراگیر و برکتهای خود را از رحمتهای معنوی و صوری شامل حال من گردان، و عفو خود را بر من گیر و بر جوارح من.

و معانی بسیار گفته اند اظهر در رحمت نعمتهای اخرویست، و در برکات نعمتهای دنیوی، و در عفو مغفرت گناهان که جامع جمیع منافع صوری و معنوی و دنیوی و اخروی باشد. و احتمال دارد که همین که دانیم که همه خوبیست از حق سبحانه و تعالی طلب توانیم کرد و تمیزش را بجناب اقدس او گذاریم و در همه دعاها این بهتر است.

(ثم مسح رجله فقال اللهم ثبتني على الصراط يوم تزل فيه الاقدام واجعل سعبي فيما يرضيك عني) و در کافی و امالی به جای ثبتی ثبت قدمی است و در ما بقی کتب مثل اصل است و هر دو خوبست پس مسح پاها کشیدند و فرمودند که خداوندا مرا ثابت قدم دار یا قدمهای مرا ثابت بدار بر صراطی که بر جهنم کشیده شده است از مو باریکتر، و از شمشیر تیزتر، و از آتش گرم تر، و هزار ساله راه بلندیست و هزار ساله همواریست، و هزار ساله سرایش است و مؤمنان بعضی مانند برق از آن گذرند و بعضی مانند باد، و بعضی مانند اسب دونده در خور اعمال خود.

و جمعی باشند که به سینه بر آن روند و

آن را عقبه هاست عقبه نماز، و عقبه زکات و عقبه روزه، و عقبه حج و عمدۀ آن عقبه ولایت اهل بیت است صلوات الله علیهم و هر که تقصیر در این عبادات کرده باشد از عقبه آن بجهنم خواهد افتاد، یا در آن عقبات آن قدر می ماند که از عقوبات آن خلاص شود.

و صراط مستقیم شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله معنی آن صراط است بقدر استقامت بر شرع استقامت بر آن صراط خواهد بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۷

روزی که قدمها بلغزد از آن صراط بواسطه تقصیر در این صراط، و ممکن است که عکس مراد باشد که مرا ثابت بدار بر این صراط مستقیم شرع تا فردا بر آن صراط مستقیم باشم، و لغزش در این دنیا به سبب فتنه ها و مخالفتها سبب لغزش در آن صراط خواهد بود، و بگردان سعی مرا در آن چیزی که ترا از من راضی و خوشنود می سازد یعنی به این پا و پای معنوی که عبارتست از همت مشغول رضای او می باشند و قدمی برندارند بر خلاف رضای الهی.

(ثم رفع رأسه فنظر إلى محمّد فقال يا محمّد من ترضاً مثل وضوئی و قال مثل قولی خلق الله تبارك و تعالی من كل قطره ملكا یقدسه و یسبحه و یكبره و یكتب الله عزّ و جلّ ثواب ذلك له إلى يوم القیمه) پس حضرت صلوات الله علیه سر بالا کردند و نظر به محمد بن حنفیه کردند و فرمودند که ای محمد هر که وضو سازد مثل وضوی من که بدعتها داخل نکند و بگوید آن چه من گفتم از دعاها بعدد هر قطره از

قطره های آب وضوی او، یا از این قطره ها بیافریند ملکی که تقدیس الهی و تسیح الهی و تکبیر الهی گویند تا روز قیامت و ثواب جمیع آنها از او باشد، یا ثواب آنها را تا روز قیامت نویسند، یا همه به آن که تا روز قیامت ایشان عبادت کنند و ملائیک ثواب آنها را از جبهه این بنده بنویسند.

[امیر المؤمنین در وضو از کسی کمک نمی گرفت]

(و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه اذا توضأ لم يدع احدا يصب عليه الماء، فقيل له يا امير المؤمنين لم لا تدعهم يصبون عليك الماء فقال لا أحب ان اشرك في صلاتي احدا) روایت کرده است شیخ به اسناد قوی از آن حضرت صلوات الله علیه که چون آن حضرت وضو می ساخت نمی گذاشت کسی را که آب بر او ریزد پرسیدند که یا امیر المؤمنین چرا نمی گذاری که آب بر شما ریزند حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم که در بندگی حق سبحانه و تعالی کسی را شریک گردانم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۸

و چون اشاره دارد به آیه کریمه صدوق آیه را ذکر کرده است با آن که حضرت امام رضا صلوات الله علیه نیز استشهاد به آیه فرمودند چنانکه کلینی به اسناد قوی و شیخ کالصحیح روایت کرده اند از حسن بن علی و شاء یعنی رنگرز که گفت داخل شدم بر آن حضرت صلوات الله علیه و ابریقی در برابر حضرت بود و می خواست که وضوء بسازد از برای نماز من پیش رفتم که آب را من بر دست حضرت بریزم حضرت صلوات الله علیه ابا فرمودند و نگذاشتند که آب را من بریزم من گفتم با حضرت چرا نمی گذاری که من آب بدست شما

ریزم نمی خواهید که من ثوابی ببرم؟ حضرت فرمودند که تو ثواب ببری و من گناه خوبیست پس من گفتم چرا شما گناه ببرید؟ حضرت فرمودند که نشنیده که خداوند عالمیان می فرماید و آیه را خواندند و فرمودند که اینک من وضو می سازم از برای نمازی که عبادتست و مرا خوش نمی آید کسی را در عبادت الهی شریک گردانم.

(و قال الله تبارك و تعالی فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا

«۱» و حق تبارك و تعالی فرموده است که هر که امید لقای رحمت غیر متنهای پروردگار خود دارد پس باید که عمل شایسته درگاه او بکند و کسی را در بندگی خداوند خود شریک نگرداند و این شرک اعم است از شرک جلی که غیر خدا را با خدا پرستند، یا ریا کنند، یا استعانت جویند در عبادت از غیر حق سبحانه و تعالی.

و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در لفظ ان اشرك اشاره به آیه فرموده بودند. و حضرت امام رضا صلوات الله علیه تصریح به آن فرمودند، بنا بر این صدوق آیه را ذکر کرد و ممکن است که در کتابی که صدوق خبر را از آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۰۹

روایت کرده است که آن کتاب شهاب باشد آیه در آنجا بوده باشد، و لیکن در علل از شهاب بن عبد ربه روایت کرده است و آیه را ذکر نکرده است و بعید است که بوده باشد و او ذکر نکند، و شیخ نیز از شهاب روایت کرده است و طریق صدوق به شهاب صحیح است در این کتاب پس ظاهر آنست که حدیث صحیح

باشد هر چند در علل بعنوان صحیح روایت نکرده است باصطلاح متأخرین و الله تعالی يعلم.

و ظاهر هر دو خبر این است که خواسته باشند که آب بدست حضرتین صلوات الله علیهما کرده باشند و نگذاشته باشند و آب بدست کردن استعانت مکروه است بنا بر مذهب مشهور و در این صورت مبالغه نمودن در نهی و آیه را خواندن مبالغه در کراهت خواهد بود و اگر راویان اراده ریختن آب بر عضو داشته باشند حرام است و مبالغه در موقع خود است مجملاً احوط آنست که هیچ یک را نگذارند که بفعل آید.

[امیر المؤمنین صلوات الله علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی]

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه مسح امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی النعلین و لم یستبطن الشراکین) حضرت امام باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مسح کشیدند بر نعلین عربی و دست به زیر تسمه آن نبردند. و این حدیث را شیخ بسند صحیح، و کلینی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده اند و تفصیلش گذشت.

[حضرت امیر المؤمنین وقتی که می خواستند که وضو بسازند این دعا می خواندند]

(و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا توضأ قال بسم الله و بالله، و خیر الاسماء لله، و اکبر الاسماء لله، و قاهر لمن فی السموات، و قاهر لمن فی الارض [الله خ ل] الحمد لله الذی جعل من الماء کل شیء حی و احیی قلبی بالإیمان، اللهم تب علی و طهرنی و اقض لی بالحسنى، و ارنی کل الذی احب، و افتح لی بالخیرات من عندک یا سمیع الدعاء) و حضرت امیر المؤمنین وقتی که می خواستند که وضو بسازند این دعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۰

می خواندند، و این دعایی است جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت است.

استعانت می جویم در همه کارها خصوصاً در این وضو ساختن از نام خداوندی که جمیع کمالات مخصوص ذات مقدس اوست و بعون و یاری او شروع می کنم، و چون استعانت از نام او و از ذات او نجویم؟ و حال آن که همه اسماء خوب اسم اوست و از اوست، و بزرگترین نامها نام اوست، و ذات مقدسش غالب است بر هر که در آسمانهاست و هر که در زمینهاست. و ظاهراً نسخه که الله دارد از بعضی نساخ زیاد شده باشد و بنا بر آن مبتدا خواهد بود و قاهر خبرش خواهد بود یا

بر عکس و نخواندن آن اولی است چون موجب تشویش معناست و در اکثر نسخ نیست.

بعد از تسمیه شروع بحمد کرد که جمیع ثناها مخصوص ذات خداوندی است که آب را سبب حیا هر چیز کرده است حتی زمین که با آب زنده می شود و زنده گردانیده است دلم را به ایمان، خداوندا چنانکه آب را سبب پاکیزگی بدنم گردانیدی توبه ام کرامت فرما، یا قبول کن توبه ام را تا از گناهان نیز پاک شوم، و مقدر ساز از برای من هر چه خوبست یا عاقبت مرا بخیر کن که با ایمان از دنیا بروم و بنما بمن هر چه محبوب منست در دنیا و عقبی، و بگشا بر من در همه خوبیها را از نزد خود که همه را به توفیق تو به جا آورم ای مستجاب کننده دعاها مستجاب کن دعای مرا.

باب حد الوضوء و ترتیبه و ثوابه:

اشاره

این بابی است در بیان حد اعضای وضو و بیان ترتیب اعضا و ثواب وضو.

[بیان حد اعضای وضو]

(قال زراره بن اعین لأبی جعفر الباقر صلوات الله علیه أخبرنی عن حدّ الوجه الذی ینبغی ان یوضأ «۱» الذی قال الله عزّ و جلّ). روایت است به اسناد صحیح که زراره پسر اعین عرض نمود به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که خبر ده مرا از حد رویی که در وضوء می باید شست که خداوند عالمیان در قرآن مجید فرموده است که فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ.

(فقال الوجه الذی قال الله عزّ و جلّ و امر الله بغسله) و در کافی و تهذیب بدل از همه الذی امر الله بغسله است و تکراری نیست.

(الذی لا ینبغی لأحد ان یزید علیه و لا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر، و ان نقص منه اثم) پس حضرت فرمودند که آن رویی که حق سبحانه و تعالی فرموده است و امر به شستن آن کرده است که نمی باید بر او زیاده کنند و نه کم کنند که اگر زیاده کنند در آن زیادتی مزدی نخواهند داشت و لغوی کرده خواهند بود، و اگر از آن قدر کم کنند گناه کار خواهند بود چون وضو باطل خواهد بود و نماز نیز باطل خواهد بود بخلاف زیادتی که آن چه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۲

کار است آن را شسته است و این در صورتی است که زیادتی را سهوا به جا آورد و یا عمدا و داند که عبث است، اما اگر عمدا بقصد وجوب بفاعل آورد و داند که واجب نیست مشهور آنست که باطل است چون متلاعب به نیت است و

بازی کرده است و اگر جاهل مسأله باشد و گمانش آن باشد که زیادتی در کار است جمعی گفته اند که باطل است چون وضوئی که او قصد کرده است وضو نیست، و لیکن ظاهر این حدیث آن است که صحیح است و زیادتی لغو است و این ظاهرتر است.

(ما دارت علیه الوسطی و الابهام من قصاص شعر الرأس إلى الذقن و ما جرت علیه الاصبغان مستدیرا فهو من الوجه و ما سوی ذلك فلیس من الوجه) آن رو مقداری است که بر آن بگردد انگشت میانی و انگشت مهین بحسب عرض رو از رستنگاه موی سر تا ذقن بحسب طول رو، و آن چه بر او می گردد آن دو انگشت بعنوان مستدیر پس آن از روست و غیر این در طول و عرض آن چه بیرون از اینهاست از رو نیست.

پس هر گاه از ابتدای رستنگاه از میان آن میان انگشت مهین و میانی را بگذارند و پائین آورند از بالا نزعتان در می رود از حد رو و آن دو سفیدیست که از دو طرف ناصیه است که آن موی پیش سر است و از پائین تر صدغ که دو طرف پیشانی است که این دو انگشت به او نمی رسد و شقیقه می گویند عوام آن را بدر می رود و پیشانی داخل می شود و آن بلند است و از دو طرف او که کو است و به صدغ نرسیده است جبین می گویند و هر دو مسمی است به جبین داخل رو می شود.

و تحدید کرده اند به آن که آن چه مقابل اول گوش است تا میخ گوش که آن برآمدگی است که پیش آمده است و از محاذی آن

زلف بیرون می آید هر چه محاذی بالای گوش است تا میخ گوش آن صدغ است، و از میخ گوش تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۳

منتهای نرمه گوش عذارش می گویند که زلف بر آنجا در می آید پیش از ریش و از پائین نرمه گوش عارض است و سفیدی میان گوش و عذار هست که مو بر آنجا بر نمی آید این چهار چیز اکثرش بلکه در اکثر مردمان همه اش از حد رو بیرون می رود که صدغ، و عذار، و عارض، و سفیدی باشد و بترتیب از طرفین رو کشیده است.

و چون در میان رو بینی واقع است و انگشتان که بر روی می گردند بخط مستقیم از طرفین به زیر نمی آیند بلکه از طرفین به شکل دایره طولانی به زیر می آیند حضرت فرمودند که دارت مستدیرا یعنی بگردد بعنوان دایره چنانکه تا حال علمای ما همه چنین فهمیده اند. و غفران پناه شیخ بهاء الدین محمد را اعتقاد این بود که معنی این عبارت آن است که دست بر رو بگردد بعنوان دایره به آن که میان دو انگشت را بر بلندی بینی بگذارند و هر دو انگشت را بر دور رو بگردانند و هر چه بدر رود از رو نیست و با آن که آن چه شیخ مرحوم می فرمودند به معما اقربست و در کلام معصومین معما کم است فایده بر آن مترتب نمی شود و مکرر بحث می کردیم و به جایی نرسید.

مجملا چون این حدیث را علما همگی عمل کرده اند و جمعی کثیر نقل اجماع بر مضمون آن کرده اند و بعد از آن خلاف کرده اند در عذار و عارض و حق این است که بعد از آن اجماع و

حدیث صحیح بی معارض خلاف کردن وجه نداشته باشد اگر چه ظاهر خلاف ایشان به محض لفظ برمی گردد که جمعی می گویند که انگشتان می رسد و بعضی گفته اند که نمی رسد.

و علما همگی گفته اند که این تحدید نظر به مستوی الخلقه است یعنی جمعی که دست و روی ایشان مناسب یکدیگر باشد پس اگر رو بسیار فراخ باشد و دست تنگ رجوع می کند به جمعی که مستوی الخلقه اند که چه مقدار از روی ایشان شسته می شود و تا گوش از طرفین چه قدر می ماند آن قدر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۴

به نسبت به آن رو نمی شوید مثلا غالب اوقات از هر طرفی بمقدار دو انگشت کمتر می ماند و می بینند که روی ایشان چه مقدار است و به آن نسبت از رو می گذارد از طرفین و ما بین را می شوید.

و هم چنین عکس آن اگر شخصی انگشتان بلند داشته باشد یا روی او خورد باشد که انگشتانش به گوش رسد یا از گوش تجاوز کند همه را نمی باید شست بلکه از طرفین به نسبت روی مستوی الخلقه خواهد گذاشت، پس بنا بر این ظاهر شد که از عذار و عارض هر مقداری را که دو انگشت فرا گیرد می باید شست و هر چه بیرون رود نباید شست.

و هم چنین انزع و اغم رجوع به مستوی الخلقه می کنند و انزع کسی است که موی پیش سر او بسیار بالا بیرون آمده باشد. و اغم کسی که از پیشانی پاره را گرفته باشد ایشان نیز بعنوان سابق رجوع به مستوی الخلقه می کنند، و اغم مو را می شوید آن چه به زیر آمده است، و غالب احوال مستوی الخلقه آنست که پیشانی

ایشان سه انگشت و نیم سفید می باشد پس انزع همان مقدار را می شوید و بالاتر را نمی شوید و اگر کسی زیادتی انزع را و عذار و عارض را به این عنوان بشوید که اگر مطلوب شارع باشد فیها و الا عبث باشد ظاهرا بد نباشد.

(فقال له الصّدغ من الوجه فقال عليه السّلام لا) پس زراره عرض نمود که آیا صدغ که موضعی است محاذی گوش تا میخ آن و مو دارد و داخل موی سر است و زلف اطفال را از آن مو می گذارند داخل روست و می باید شست حضرت فرمودند که نه.

(قال زراره قلت له أ رأيت ما احاط به الشّعر؟ فقال كلّ ما احاط الله به من الشّعر فليس على العباد ان يطلبوه و لا يبحثوا عنه و لكن يجرى عليه الماء) باز زراره گفت که عرض نمودم که مرا خبر دهید که آن چه را مو فرا گرفته است می باید شست حضرت فرمودند که آن چه آن را مو فرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۵

گرفته است، و در بعضی از نسخ من لا يحضر و کل نسخ تهذیب لفظ الله نیست و بر تقدیر بودن معنیش آنست که هر چه را حق سبحانه و تعالی بر روی آن مو آفریده است و ته آن نمی نماید پس بر بندگان لازم نیست که طلب آن کنند، و یا از آن تفتیش نمایند یعنی حق سبحانه و تعالی نفرموده است که تخلیل کنید همین بس است که نفرموده است شما مکنید و مپرسید که کار شما مثل بنی اسرائیلیان نشود که هر چند لجاجت بیشتر کردند کار بر ایشان دشوارتر شد، حق سبحانه و تعالی به

ایشان فرمود که گاوی بکشید هر گاوی را که می کشتند صحیح بود آن قدر ابرام کردند در سؤال که آخر نوع منحصر در فرد شد و زر بسیار دادند و خریدند.

و محتمل است که مراد حضرت همین باشد که هر چه مو او را فرا گرفته است ته آن را واجب نیست شستن و لیکن جاری می سازد آب را بر روی مو پس ظاهر شد که هر گاه موی رو خواه ریش و خواه سیبیل و خواه ابرو ظاهرش را می باید شست و شستن زیر مو واجب نیست.

و بر این مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم نیز وارد شده است و خلافی نیست که اگر مو کثیف باشد و ته آن ننماید ظاهر مو را می شویند و تخلیل باطن نمی کنند، و اما اگر مو تنک باشد و ته آن ننماید آیا تخلیل آن می باید کرد؟ مشهور میان علما آنست که تخلیل واجبست چون حضرت فرمود که هر چه آن را مو فرا گرفته باشد تخلیل نمی باید کرد، و در اینجا مو فرا نگرفته است و ظاهر آنست که همین که آب بریزد و دست برو کشد کافی باشد، و لیکن احوط آنست که تخلیل بکند چون متأخرین علما نقل اجماع کرده اند که هر چه ته مو پیدا باشد واجب است شستن آن، و هر چه پیدا نیست واجب نیست به اجماع علما پس خلافی نمی ماند بحسب تحقیق.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله می گفتند که چون وجه از مواجهه است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۶

پس هر جا از ته مو که در هر مجلسی از مجالس تخاطب پیدا باشد یعنی به حیثیتی باشد که شخصی که

در برابر او، یا در دست راست او، یا در دست چپ او نشسته باشد ته مو پیدا باشد آنجا را به اجماع می باید شست و جایی از ته مو که در بعضی از مجالس پیدا باشد، و در بعضی پیدا نباشد آن محل خلاف است.

و بعضی ذکر کرده اند که اگر بعضی از جاها پیدا باشد و بعضی جا پیدا نباشد آنجایی که پیداست البته می باید شستن و آن چه پیدا نیست از باب مقدمه آنجا که پیداست می باید شست چون نمی توان آب به آنجا رسانیدن تا آب به آن جاها نرسد خلاف در این است که آن چه از باب مقدمه می باید شست واجبست که اگر نشوید بر ترک آن معاقب خواهد بود هم چنان که بر ترک آن چه پیداست معاقب است یا همین بر ترک آن چه پیداست معاقب است و بس. و فی الحقیقه خلاف به آن می گردد که مقدمه واجب واجب است یا لا بد منهاست هم چنان که خلاف شده است در هر مقدمه و هیچ کس خلاف ندارد که مقدمه را البته بفعل می باید آورد فایده خلاف در عقابست و بس.

و اما آن چه اظهر است آنست که در مثل ریش کوسج که چند مویی داشته باشد خلاف نیست و در چنین جاها که بعضی از مواضع پیدا باشد و بعضی پنهان خلافت، و این اجماعی که نقل کرده اند ثابت نیست پس احوط آنست که آب برسانند و اظهر آنست که واجب نیست و الله تعالی يعلم.

(و حدّ غسل الیدین من المرفق إلى اطراف الاصابع) و مقدار و کیفیت شستن دستها آنست که ابتدا از مرفق کند و

تا سر انگشتان بشوید که آب بعنوان جریان به همه جا برسد پس اگر گوشتی زیاده باشد، یا انگشتی یا دستی زیاد باشد و پائین مرفق باشد شستن آن واجبست و اگر زیادتی بالای مرفق باشد شستن آن واجب نیست. و احادیثی که دلالت بر این معنی کند گذشت و ظاهرا از اینجا کلام صدوق است و داخل حدیث زراره نیست اگر چه از احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۷

زراره درمی آید چون احادیث زراره را صدوق و کلینی و شیخ و غیرهم ذکر کرده اند و این عبارت با آن چه بعد از این می آید در آن نیست.

(و حدّ مسح الرّأس ان یمسح بثلاث اصابع مضمومه من مقدّم الرّأس) و حد مسح سر و مقدار آن آنست که مکلف مسح کشد به سه انگشت متصل به یک دیگر از مقدم سر. بدان که این مضمون وارده شده است در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که زنان را از مسح سر همین بس است که پیش سر راه مسح کشند به سه انگشت و مقنعه را از سر نیندازند. و جمعی از علما باین استدلال کرده اند که هر گاه زنان را به سه انگشت مسح کشیدن لازم باشد مردان را بطریق اولی این مقدار می باید.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که مسح سر موضع سه انگشت کافی است، و هم چنین پا. و جمعی از علما به این حدیث عمل نموده اند و لیکن در موضع خلاف کرده اند، بعضی گفته اند که از طول سر سه انگشت می باید پس اگر

به یک انگشت مسح بکشند مقدار سه انگشت را کافی است به آن که سر انگشت را از پیش سر بگذارند و بکشند. و بعضی گفته اند که از عرض مقدم سر سه انگشت کافی است پس اگر طول انگشت را به عرض سر گذارد و اندک حرکتی بدهد کافی است و بعضی هر دو را گفته اند پس در این صورت اگر یک انگشت را بر ناصیه که پیش سر است بگذارد و بمقدار سه انگشت از طول سر پائین آورد کافی خواهد بود.

و موافق آن چه صدوق گفته است و حدیث صحیح زراره دلالت دارد آنست که سه انگشت را بگذارد و اندکی حرکت دهد تا استیعاب طولی و عرضی به سه انگشت شده باشد چنانکه جمعی از علما قایل بوجوب این شده اند و اکثر علما اینها را سنت می دانند و مقدار سر انگشت که بسر گذارند و اندک حرکتی بدهند کافی می دانند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۸

و بر گفته ایشان دلالت می کند روایت صحیح زراره و بکیر که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که هر گاه شخصی مسح کند چیزی از سر را و چیزی از پا را از میان کعبین تا سر انگشتان مجزی و کافی است او را و گذشت.

و صحیح زراره در مبحث تیمم نیز خواهد آمد که مسح بعضی از سر و بعضی از پاها مجزی است و این مذهب اظهر است، و آن چه صدوق ذکر کرده است احوط است بلکه احوط آنست که این مقدار سه انگشت از ناصیه باشد که پیش سر است نه از کله سر چنانکه احادیث بسیار

بر آن وارد شده است.

و احوط آنست که زیاده از قدر سه انگشت در طول سر و عرض سر نکشد و اگر اندکی بالا ترک مسح بکشد بهتر است که دستش تر نشود از آبی که بواسطه مقدمه شستن رو اندکی از سر را شسته باشد چون غالب اوقات بیشتر از قدر مقدمه می کشند زیرا که دغدغه می شود که آب جدید باشد و چون پا را مسح کند به آب جدید مسح کرده باشد اگر چه ظاهرا این دقت در کار نباشد بعنوان وجوب و لیکن احوط است.

(و حدّ مسح الرّجلین ان تضع کفّیک علی اطراف اصابع رجليک و تمدّهما إلى الکعبین فتبدأ بالرّجل الیمنی فی المسح قبل الیسری) و حد مسح پاها آن است که دستها را بر سرهای انگشتان پاها گذاری و هر دو را بکشی تا کعبین، و ابتدا کنی در مسح به پای راست پیش از پای چپ.

بدان که حدیث صحیح بزنطی موافق است با آن چه صدوق گفته است و احادیثی که الحال گذشت دلالت می کرد بر آن که مسمی مسح کافی است چنانکه ظاهر آیه کریمه نیز بر آن دلالت می کند پس لازم است که حدیث بزنطی را حمل بر استحباب کنیم، و اگر چنانکه صدوق گفته است دست راست را بر سر انگشتان راست گذارد به عنوانی که اندکی کج کند که اکثر دست پشت پا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۱۹

را بگیرد و حرکت دهد تا کعبین بهتر است و به همه احادیث عمل کرده خواهد بود، و اما ابتدای به پای راست کردن خصوصا بدست راست هیچ دغدغه نیست که بهتر است.

و حدیث صحیح از زراره و حدیث

کالصحیح محمد بن مسلم بر آن دلالت می کند، و احوط آنست که ترک این نکند اگر چه اکثر بر آنند که واجب نیست و ابتدا به پای چپ می تواند کرد، و هر دو پا را با هم مسح می توان کشید، و پای راست را بدست چپ و پای چپ را بدست راست مسح می تواند کرد، و لیکن اول احوط است و اطلاق روایات صحیحه و ظاهر آیه موافق قول اکثر است و الله تعالی يعلم.

(و یكون ذلك بما بقي في اليدين من التداوه من غير ان تجدد له ماء) و می باید که مسح سر و پاها از بقیه تری آب وضو باشد بی آن که آبی تازه برداری. و این مضمون را صدوق در علل الشرائع به اسانید صحیحه، و کلینی بسند کالصحیح در حکایت معراج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که خداوند عالمیان به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطاب فرمود در تعلیم وضو که مسح کن به بقیه تری دستها سر و پاها را و مفصل خواهد آمد إن شاء الله تعالی در باب اذان.

و در حدیث صحیح زراره وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه امر فرمودند که مسح می کشی به تری دست راست پیش سر را و به بازمانده آن تری پشت پای راست را مسح می کشی، و به تری دست چپ مسح می کشی پشت پای چپ را. و احادیث متواتره وارد شده است که حضرات ائمه هدی در وضوی بیانی به آبی که در دست مانده بود مسح کشیدند و آب تازه برنداشتند.

و از ابن جنید نقل کرده اند که او

جایز می داند مسح به آب جدید را. و چند روایت وارد شده است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم امر کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۰

بعضی را که مسح به آب جدید بکشند و ظاهرا از این جهت بوده است که تقیه کنند تا آن که از سنیان به ایشان آزاری نرسد چنانکه علی بن یقظین و داود بن زربی را امر فرمودند که بنحو سنیان وضو بسازید سه مرتبه اعضای وضو را بشوید و مسح به آب جدید بکشید و پاها را بشوید و به سبب این از کشتن خلاص شدند.

و حکایت ایشان طولی دارد مجملا می توان گفت که اینها از ضروریات دین شیعه است و همیشه میان شیعیان و سنیان بر سر این مسائل مباحثات عظیم واقع می شد و دغدغه در این نیست که در حالت اختیار مسح به آب جدید جایز نیست و در تقیه واجبست، و اگر هوا گرم باشد و آب کم باشد تجویز کرده اند مسح به آب جدید را و چنین فرضی بسیار نادر است.

در سرطان و اسد در مکه معظمه، و ما بین الحرمین، و در مدینه مشرفه بودیم و جائی بگرمی آنجاها نمی باشد چنانکه از جمعی کثیر شنیده ام و کمی آب نیز با آن جمع می شد گاهگاهی و هرگز چنین نشد که مقدار آب مسح بر دست نماند و اگر این فرض نادر واقع شود به آب جدید مسح بکشد و احتیاطا تیممی نیز به آن وضو ضم کند.

(ولا تردّ الشعر فی غسل الیدین و لا فی مسح الرّأس و القدمین) و برمگردان مو را در شستن به آن که آب را از پائین به بالا

بری. و ظاهراً غرض این است که ابتدا از مرفق می باید کرد. چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از زراره و بکیر منقولست که هر دو سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از کیفیت وضوء رسول خدا صلی الله علیه و آله پس چون حضرت به شستن دستها رسیدند دست راست را از مرفق تا سر انگشتان شستند و آب را به مرفق بر نگردانیدند یعنی سر بالا نشستند مانند سنیان و هم چنین دست چپ را تا آخر حدیث.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۱

حاصل آن که ظاهر حدیث و کلام قدما این است، و ممکن است که چون حضرت صلوات الله علیه ابتدا از مرفق کرده بودند دستها را به بالا- نیاوردند که مو را پس شکسته باشند چون روی مو به جانب پایین است، و لیکن از پس شکستن ظاهر نمی شود که پس شکستن بد باشد مگر به اعتبار آن که از مرفق نکنند چون در احادیث وارد شده است که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما امر کرده اند که ابتدای شستن از مرفق کنند.

و علی ای حال هیچ شک نیست که مثل آن حضرت وضو ساختن بهتر است که رد مو نکنند در شستن دستها و نه در مسح سر یعنی مسح سر را از بالا به زیر می آوری. و اکثر علما این را سنت می دانند و بعضی واجب، و ظاهر کلام صدوق نهی است از پایین به بالا مسح کشیدن، و وجهش آنست که در احادیث وضوی بیانی واقع شده است که حضرات مسح سر کشیدند و ظاهر آنست که بعنوان متعارف از بالا

به زیر آمده باشند که اگر بر خلاف متعارف مسح می کشیدند البته آن را نقل می کردند.

و علی ای حال البته حرام نیست از پائین به بالا از جهه حدیث صحیح حماد بن عثمان که روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست مسح وضو را از بالا به پائین، و از پائین به بالا. و حدیث صحیح یونس که گفت خبر داد مرا شخصی که حضرت امام رضا صلوات الله علیه را در منی دیده بود که حضرت مسح پا کشیدند یک مرتبه از انگشتان تا کعب و یک مرتبه از کعب تا انگشتان، و فرمودند که کار مسح پاها سهل است هر که خواهد از پائین به بالا رود و هر که خواهد از بالا به زیر آید که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است إن شاء الله.

و آن که صدوق گفته است و نه در پاها رد مو نکند ظاهرش آنست که از کعب بکشد تا سر انگشتان زیرا که موی پا مایل بسر انگشتانست پس اگر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۲

انگشتان مسح کشد مو را پست شکسته است نه بر عکس و مطلوب صدوق این نیست زیرا که پیشتر گفت که از سر انگشتان پاها مسح کند تا کعبین پس در اینجا مجاز تغلیب شده است که به تبعیت دستها و سر این را در گفته است و قرینه مجاز آن که پیشتر گفته است اما احتمال سهو بیشتر است.

و هیچ دغدغه نیست که در مسح پاها بهتر آنست که از انگشتان مسح کند تا کعب چنانکه حدیث حضرت امام رضا صلوات الله علیه

دلالت بر آن می کند.

و ظاهر آیه نیز دلالت بر این می کند بر احتمالی که مراد منتهای مسح باشد اگر چه جمع می توان کرد باین عنوان که حدیث بزنتی را حمل بر استحباب کنیم چون مشتمل است بر آن که کل پشت پا را مسح کند و آن سنت است چنانکه اکثر علما کرده اند، با آن که در حدیث صحیحی دیگر از حماد منقولست که حضرت فرمودند که باکی نیست که پاها را از پایین به بالا، و از بالا به پایین مسح کنند و لیکن احوط ابتدا از سر انگشتان است بتمام کف و الله تعالی یعلم.

[بیان ترتیب اعضاء وضو]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه تابع بين الوضوء كما قال الله عزّ و جلّ ابدأ بالوجه ثمّ باليدين ثمّ امسح بالرأس و الرجلين و لا تقدّمنّ شيئاً بين يدي شيء تخالف ما أمرت به فان غسّلت الذراع قبل الوجه فابدأ بالوجه و اعد على الذراع و ان مسحت الرجل قبل الرأس فامسح على الرأس ثمّ اعد على الرجل ابدأ بما بدأ الله به) این حدیث را از زراره به اسناد صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که حضرت فرمودند که متابعت کن و پی در پی یکدیگر واقع ساز افعال وضو را چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است اول رو را بشوی دیگر دستها پس مسح بعضی از سر بکش و پاها را و هیچ عضوی را مقدم بر عضوی واقع مساز که مخالفت کرده خواهی بود آن چه را به آن مامور شده پس اگر دست را پیش از رو شسته باشی اول رو را بشوی

و یک بار دیگر دست را بشوی و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۳

مسح پا را پیش از مسح سر کشیده باشی پس مسح سر بکش دیگر مسح پا، ابتدا کن به آن چه حق سبحانه و تعالی به آن ابتدا فرموده است.

و مؤید این حدیث است حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق، یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما که از آن حضرت پرسیدند، از شخصی که ابتدا کند بدست پیش از رو یا ابتدا کند به مسح پاها پیش از شستن دستها حضرت فرمودند که ابتدا کند به آن چه حق سبحانه و تعالی به آن ابتدا کرده است و اعاده کند ما بعد آن را به آن که هر چه شسته باشد بار دیگر بشوید تا به آخر.

بدان که در این حدیث امر به متابعت شده و ظاهرش آنست که مراد ترتیب باشد و ما بعد آن تفسیر آن باشد. و مؤید این معنی است آن که در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که فراموش کند دست و رو را حضرت فرمودند که اعاده کند وضو را زیرا که اعضای وضو همه تابع یکدیگرند یعنی بترتیب است.

و بعضی از علما حمل کرده اند امثال این عبارت را بر موالات بمعنی متابعت یعنی می باید که اعضای وضو بی فاصله شسته شود که اگر با فاصله شسته شود نامشروع کرده است و مستحق عقوبت الهی شده است امام در بطلان وضو خلاف کرده اند بعضی باطل می دانند، و اکثر بر آنند که اگر این مقدار فاصله شود که اعضای سابق خشک

شود باطل می شود و الا فلا. و یک قول دیگر آنست که در حال اختیار متابعت واجبست، و در حال اضطرار مراعات خشک شدن اعضا می کند، و اظهر آنست که واجب بودن متابعت دلیل ندارد و لیکن احوط آنست که فاصله عرفی نشود و اندک فاصله ضرر ندارد.

دیگر از این حدیث ظاهر می شود ترتیب رو بر دستها اما ترتیب دست راست بر دست چپ ظاهر نمی شود و از احادیث آینده ظاهر می شود، و لیکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۴

رد مذهب ابو حنیفه می کند که او ترتیب را واجب نمی داند و بنا بر مذهب او هفتصد و بیست نحو وضو می توان ساخت چون اعضای وضو شش است و در دو عضو دو صورت دارد که این عضو مقدم باشد یا آن و عضو سیم که منضم می شود دو را در سه می زنند شش صورت بهم می رسد و عضو چهارم که منضم می شود بیست و چهار صورت می شود و از پنجم صد و بیست و از ششم هفت صد و بیست صورت بهم می رسد و باین نسبت بحسب ضرب بالا می رود و از اینجاست که یک بیت بحسب تقدیم و تاخیر کلمات چهل هزار و سیصد و بیست بیت می شود غیر یکدیگر مثل:

علی امام کریم علیم تقی نقی جلیل عظیم

(و كذلك فی الاذان و الاقامه فابدأ بالأول فالأول فان قلت حی علی الصلاه قبل الشهادتین تشهدت ثم قلت حی علی الصلاه) و هم چنین است حکم اذان و اقامت چون حق سبحانه و تعالی بترتیب مقرر ساخته است ابتدا کن به آن چه، اول است، دیگر هر چه مقدم است بر باقی پس اگر حی علی الصلاه را

قبل از شهادتین به گویی عمدا یا سهوا تشهد می گویی و بعد از آن حی علی الصلاه را می گویی و ظاهرا در حدیث زراره این زیادتی بوده است کلینی و غیر او آن را در باب اذان ذکر کرده اند و صدوق در اینجا ذکر کرده است به تبعیت روایت.

و غرض حضرت رد بر مخالفین بوده است ظاهرا چون ایشان قایلند بترتیب در اذان و اقامت به اعتبار آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بترتیب فرمودند پس گویا حضرت می فرماید که همان دلیل در وضو جاریست زیرا که هیچ کس از سنیان نیز روایت نکرده اند که آن حضرت یک بار وضو را بی ترتیب واقع ساخته باشد با آن که ترتیب قرآنی هست و سنیان نیز روایت کرده اند از آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که ابتدا کنید بهر چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۵

سبحانه و تعالی به آن ابتدا فرموده است.

(و روی فی حدیث آخر فی من بدأ بغسل یساره قبل یمینه انه یعید علی یمینه ثم یعید علی یساره) و روایت واقع شده است در کسی که ابتدا کند به شستن دست چپ پیش از دست راست که اعاده می کند شستن دست راست را پس اعاده می کند شستن دست چپ را و دلالت می کند بر این مضمون حدیث صحیح منصور بن حازم، و حدیث حسن کالصحیح حلبی، و حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

(و قد روی انه یعید علی یساره) و در روایتی واقع شده است که دست چپ را اعاده می کند. ظاهرا مراد صدوق حدیث صحیح علی بن جعفر باشد

که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی وضو سازد و فراموش کند دست چپ را حضرت فرمودند که همین دست چپ را می شوید و بیشتر را نمی شونند و لیکن بسیار مستبعد است که مراد صدوق این باشد.

و حدیثی بر این مضمون ندیده ام و بر تقدیری که باشد حمل می کنم احادیث سابق را بر آن که دست چپ را شسته و دست راست را نشسته باشد بر می گردد و دست راست را می شوید و بعد از آن دست چپ را می شوید. و حدیث دیگر را حمل می کنیم بر آن که دست راست را بعد از دست چپ شسته باشد دیگر احتیاج نیست که دست راست را بشوید چون به موقع خود واقع است و دست چپ را مرتبه دیگر می شوید و در این صورت اعاده دست راست مجاز مشاکله است بواسطه اعاده دست چپ با آن که در قرآن مجید و احادیث بسیار اطلاق کرده اعاده را بر فعل اول.

و مؤید این جمع است حدیث حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه شخصی فراموش کند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۶

دست راست را بشوید و دست چپ را بشوید و مسح سر و پاها بکند و بعد از آن به خاطرش آید که دست راست را نشسته است دست راست را بشوید و بعد از آن دست چپ را و مسح سر و پاها بکشد. و اگر همین دست چپ را فراموش کرده باشد دست چپ را بشوید و آن چه پیش شسته است دیگر نشوید و بعد

از آن فرمودند که اعضای وضو را تابع یکدیگر کن یعنی بترتیب واقع ساز و از این عبارت نیز فهمیده اند موالات بمعنی متابعت را و بعید است مثل سابق.

و محتمل است که مراد صدوق این حدیث باشد و این نیز بعید است. و ممکن است که جمع بین الحدیثین به نحوی دیگر کنند که در احادیث اول بر تقدیری که دست راست را شسته باشد مرتبه دیگر بشوید هر گاه عمدا دست چپ را مقدم کرده باشد چون در این صورت دست راست بعد از دست چپ کالعدم است مرتبه دیگر باید شست و در حدیث دویم سهوا شسته باشد یا جاهل مسأله باشد در این صورت دست راست به موقع خود است دست چپ را می شوید و بس و الله تعالی يعلم.

(و قال الصادق صلوات الله عليه اغسل یدک من البول مرّه، و من الغائط مرّتين، و من الجنابه ثلاثا) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چون خواهی وضو بسازی و ظرف کمتر از کر باشد و سر باز باشد پیش از آن که دست راست را داخل ظرف کنی اگر وضو از حدث بول باشد ظرف را کج کن و یک مرتبه دست را بشوی، و اگر از حدث غایط باشد دو مرتبه دست را بشوی، و اگر خواهی غسل جنابت کنی سه مرتبه دست را بشوی، و بعد از این شستن ها داخل ظرف کن. و باین مضمون یک حدیث صحیح، و دو حسن کالصحیح منقولست، و اگر بول و غایط کرده باشد دو مرتبه کافی است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است.

(و قال الصادق صلوات الله عليه اغسل یدک

حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر از خواب برخاسته باشی و خواهی که وضو سازی یک مرتبه دستت را بشوی پیش از آن که داخل ظرف کنی. مضمون این خبر نیز در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است مثل حدیث سابق، و هیچ یک از این دو عبارت در احادیثی که بما رسیده است نیست، و ظاهرا نقل بالمعنی کرده باشد چنانکه بسیار می کند. و محتمل است که به صدوق رسیده باشد حدیثی باین عبارت و لیکن بعید است.

(و من کان وضوؤه من التّوم و نسی فادخل یده الماء قبل ان یغسلها فعليه ان یصبّ ذلك الماء و لا یستعملها «۱») و کسی که وضوی او عقیب خواب باشد و فراموش کند و دست را در آب کند پیش از آن که دست را بشوید پس بر او لازمست که آن آب را بریزد و استعمال نکند.

و حدیثی موثقی منقولست از عبد الکریم ابن عتبه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی بول کرده باشد و دستش نجس نشده باشد آیا داخل ظرف می تواند کرد پیش از آن که دستش را بشوید؟ حضرت فرمودند که تا دست را نشوید داخل ظرف نکنند. باز عرض کردم که هر گاه از خواب برخاسته باشد و بول نکرده باشد آیا دست را داخل ظرف می تواند کرد تا نشوید؟ حضرت فرمودند که نه، زیرا که نمی داند که شب دستش در کجا بوده است پس باید که بشوید دست را.

و ظاهرا مراد این است که چون عرب اکثر اوقات زیر جامه در پا

نداشتند و بسیار بود که جنب بخواب می رفتند و بحسب عادت دست بذكر نجس می رسانیدند پس چون احتمال نجاست دارد باید که دست را بشویند. و ظاهرا این خبر بعنوان تقيه وارد شده باشد بر تقدیر صحت چون سنیان این حدیث را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۸

ابو هریره در صحاح سته روایت کرده اند.

و ممکن است که حضرت بر سبیل طنز و سخریه فرموده باشند و از این باب اخبار خواهد آمد، و بر تقدیر موافقت حق حضرت فرقی نفرمودند میان بول و خواب، در همین حدیث نمی یابم که چه چیز باعث صدوق شده است که در خواب این مبالغه فرموده است و در غیر خواب مساهله و حق این است که هر دو بر سبیل کراهت است زیرا که اخبار صحیحه وارد شده است که جنب و غیر آن دست را داخل ظرف می توانند کرد پیش از شستن هر گاه دست ایشان نجس نباشد، و اگر نجس باشد آب را بریزند.

و از آن جمله حدیث صحیح محمد بن مسلم، و حدیث صحیح شهاب بن عبد ربه، و حدیث موثق سماعه، و حدیث قوی ابو بصیر است.

(فان ادخلها فی الماء من حدث البول و الغائط قبل ان یغسلها ناسیا فلا بأس به الا ان یكون فی یده قدر ینجس الماء) پس اگر دست را داخل آب کند بعد از حدث بول یا غایط پیش از آن که دست را بشوید از روی فراموشی باکی نیست مگر آن که در دستش نجاستی باشد که آب را نجس کند. و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و لیکن فرقی نیست میان خواب و غیر آن.

(و الوضوء

مَرَّة مَرَّة و من تَوْضاً مَرَّتَيْنِ لَمْ يَوْجِرْ، و من تَوْضاً ثَلَاثًا فَقَدْ اِبْدَعَ) و وضو یک مرتبه یک مرتبه است و کسی که دو مرتبه وضو بسازد ثواب ندارد بر مرتبه ثانی و کسی که سه مرتبه وضو بسازد بدعت کرده است. و این حدیث را شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و گذشت.

(و من مسح باطن قدمیه فقد تبع وسواس الشیطان) و کسی که مسح کشد شکم پاها را بتحقیق که متابعت نموده است و سوسه شیطان را، یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۲۹

متابعت شیطانی کرده است که اسم او وسواس است، و آنها جماعتی اند از سنیان که عمل به مسح کرده اند موافق آیه و لیکن کل پا را از پشت و شکم مسح می کشند به گفته شیطان که مبادا کل در کار باشد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لو لا انی رأیت رسول الله صلی الله علیه و آله یمسح ظاهر قدمیه لظننت ان باطنهما اولی بالمسح من ظاهرهما) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر نه این بود که من دیده بودم آن حضرت را صلی الله علیه و آله که همیشه مسح بر پشت پاها می کشیدند جای این بود که من گمان کنم یا توهم کنم که شکم پاها اولی است به مسح کشیدن از پشت پاها چون شکم پاها بر جاهای کثیف وارد می شود غالباً و آن سزاوارتر است به پاک کردن از پشت پائی که نادر است و ورود آن بر نجاست و کثافت.

و ظاهراً حضرت این گفتگو را با عامه می فرمایند از روی مماشات با ایشان چنانکه حق سبحانه

و تعالی فرموده است که: بگو یا محمد که اگر خدا را فرزندی می بود هر آینه من بیشتر از همه کس او را عبادت می کردم. و لیکن فرزند داشتن الهی محال است پس عبادت من او را نیز محال است و غالباً معنی لو لا اینست. و این حدیث را در غیر این کتاب ندیده ام محتمل است که سنیان این را نقل کرده باشند در کتب خود از آن حضرت و صدوق از جهت رد بر ایشان نقل کرده باشد.

(و من كان به في المواضع التي يجب عليها الوضوء قرحة، او جراحة، او دماميل و لم يؤذها فليحلقها و ليغسلها و ان اضرَّ به حلها فليمسح يده على الجائر و القروح و لا يحلقها و لا يعبث بجراحته) و کسی که در مواضع وضوی او زخمی یا جراحی یا دملی چند باشد و از گشودن و شستن آن ضرری به او نرسد پس می باید که آن را بگشاید و بشوید بواسطه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۰

وضو، و اگر گشودن و یا آب رسانیدن ضرر رساند پس می باید که نگشاید و دستی بر بالای آن خرجه که بر آن شکسته یا جراح بسته اند بمالد و آن را نگشاید و آزاری به آن جراحتش نرساند.

تفصیلش آنست که اگر در موضعی باشد و بسته باشند و زیر آن پاک باشد و آب رسانیدن ضرر به او نرساند و ممکن باشد آب به آن رسانیدن بی گشودن آن مخیر است که آن را بگشاید یا آن موضع را در آب گذارد که آب به آن برسد، و اگر زیر جیره نجس باشد می گشاید و می شوید اگر ضرر نرساند و الا

اطراف آن را می شوید و بر روی خرقه که بر آن بسته اند مسح می کشد اگر چه در موضع غسل باشد و این در صورتی است که جمیع آن عضو را نه بسته باشند و الا خلافت بعضی گفته اند که تیمم می کند، و بعضی به جبیره قایلند، و احوط در این صورت آنست که جبیره کند، و تیممی به آن ضم کند احتیاطاً و اگر جراحت یا دمل باشد و توان شستن به آن که ضرر نرساند اگر چه به آب گرم باشد وضو یا غسل می کند و می شوید، و اگر ضرر رساند اطراف آن را می شوید.

و در مسح بر خرقه خلافت احوط مسح است، و اگر آب به آن عضو رسانیدن ضرر رساند تیمم می کند، و ظاهر بعضی از روایات صحیحه آنست که مطلقاً در زخم تیمم می تواند کرد، و جمع کرده اند به آن که اگر ضرر رساند تیمم کند و الا جبیره کند، و اگر با جبیره در مطلق جراحت تیممی ضم کند نهایت احتیاط است.

(وقد روی فی الجبائر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال يغسل ما حولها) و بتحقیق که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در شکسته بسته ها که اطراف آن را می شوید. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و لیکن در احادیث حسنه کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که مسح بر خرقه بکشد و میان این دو حکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۱

منافاتی نیست مگر من حیث المفهوم چون در جواب همین را فرمودند اگر مسح بر خرقه در کار می بود البته می فرمودند، و لیکن منطوق مقدم

است بر مفهوم و هیچ شک نیست که احوط مسح کشیدنست.

[جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه]

(و لا- يجوز المسح على العمامه، و لا على القلنسوه و لا على الخفين و الجوربين) و جایز نیست مسح کشیدن بر عمامه و کلاه مسح را، و جایز نیست مسح پا را بر موزه ها و جورابها کشیدن چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که سر و پا را مسح کشند.

و احادیث صحیحه در نهی از مسح بر اینها وارد شده است از جهه رد بر سنیان، و ایشان از ملعون عدو الله و عدو رسوله مغیره بن شعبه روایت کرده اند با آن که در حدیث از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که چون عمر از مغیره شنید که من حضرت رسول را دیدم که مسح بر عمامه و موزه کشید و می دانست که مغیره کذابست اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را جمع کرد و از ایشان پرسید که این مسأله را هیچ کس از شما دیده است که آن حضرت مسح بر اینها کشیده باشد همه گفتند ندیدیم مگر مغیره که گفت من دیدم.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که پیش از نزول سوره مائده دیدی یا بعد از آن گفت نمی دانم، حضرت فرمود که سوره مائده پیش از وفات حضرت بدو ماه یا سه ماه نازل شد و حکم آن منسوخ نشده است بحکم آن عمل می باید کرد و مسح بر اینها نمی باید کشید.

و عایشه غوغا می کرد که مغیره دروغ می گوید و مردم می رفتند و این مسأله را از عایشه می پرسیدند در جواب ایشان می گفت که علی اعلم است از

او پرسید چون می دانست که حضرت انکار می فرمودند و عبد الله بن عباس نیز تا زنده بود مبالغه در نهی می کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۲

و با وجود اخبار متواتره از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در نهی از آن، کذابان اهل سنت در صحاح خود ذکر کرده اند که چون از عایشه می پرسیدند او می گفت علی اعلم است از او پرسید و چون از حضرت امیر المؤمنین می پرسیدند حضرت می گفت مسح بر موزه بکشید.

و همین حدیث دلالت بر کذب و افترای ایشان می کند زیرا که همه قبول دارند که عایشه منکر مسح بر خفین بود و با نهایت عداوتی که با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشت اگر نه این بود که آن حضرت نیز منکر مسح بود هرگز نمی گفت که علی اعلم است از او پرسید.

و طریقه این ملاعین آنست که امثال این چیزها که بطلانش اظهر من الشمس است و مذهب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر خلافش نیز اظهر من الشمس است نسبت به آن حضرت می دهند علی رغم شیعیه چنانکه متعه را که متواتر است که مذهب حضرت امیر المؤمنین است که جایز است بلکه سنت مؤکد است نسبت به حضرت می دهند که آن حضرت حرام می دانست.

و حدیث مدح ابو بکر را از آن حضرت در صحاح خود روایت کرده اند با عداوت آن حضرت با ابو بکر و عمر، و اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و صحیح بخاری و مسلم را که ایشان اکثر اوقات مقدم می دارند بر قرآن مجید مطالعه کند کفر و کذب همه بر او ظاهر می شود.

(أَلَا فِي حَالِ التَّقِيَّةِ وَالْخَيْفَةِ مِنَ الْعَدُوِّ، او

فی ثلج یخاف منه علی الرّجلین یقام الخفّان مقام الجبائر فی مسح علیهما) مگر در حال تقیه و ترس از دشمن مثل آن که تا می رود که موزه را بکشد دشمن می رسد و به او ضرر می رساند، یا در برفی باشد که خوف آن باشد که پا را سرما ببرد که در این صورتها موزه بمنزله جبیره است و مسح می کشد بر موزه ها.

و بر این مضمون حدیث حسن از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۳

علیه منقولست و مؤید آنست آیات و احادیث تقیه و ضرورت دین شیعه.

(و قال العالم صلوات الله علیه ثلاثه لا اتقی فیهنّ احدا شرب المسکر و المسح علی الخفین، و متعه الحج) و حضرت عالم یعنی معصوم که در اینجا امام محمد باقر است صلوات الله علیه فرمودند که سه چیز است که در این سه چیز من تقیه از هیچ کس نمی کنم یکی آشامیدن مست کننده از نیبذ و بوزه، دویم مسح کشیدن بر موزه ها، و سیم حج تمتع و چون این حدیث مخالف حدیث پیشتر است، و مخالف احادیث متواتره است که در تقیه وارده شده است و حضرات ائمه معصومین همه تقیه کرده اند این حدیث را تاویلات کرده اند.

اول زراره که راوی این خبر صحیح گفته است که حضرت نفرمود که شما تقیه مکنید فرمود که من تقیه نمی کنم و حضرت بهتر می داند که چرا تقیه نمی کند. و مخالفت دارد با این تأویل آن که کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی نفرستاده است که در شرب خمر تقیه هست. و بسند حسن

کالصحيح از زرارہ از جماعتی از استادان خود کہ بہ حضرت امام محمد باقر عرض نمودند کہ در مسح بر خفین تقيه هست؟ حضرت فرمودند کہ سزاوار نیست در سہ چیز تقيه کردن، پرسيدند کہ کدامست؟ حضرت فرمودند کہ شرب خمر یا شرب مسکر، ديگر مسح بر موزه ها، ديگر حج تمتع.

و شيخ طوسی رحمه الله تأويل کرده است کہ مراد آن حضرت اين است اگر کسی از من پرسد کہ جايز است مسح بر خفین من نمی گويم جايز است زیرا کہ همه کس می دانند کہ من جايز نمی دانم مسح بر خفین را فايده ندارد کہ اين فتوی بدهم یا آن کہ بہ آن حضرت ضرر نمی رسیده است از اين فتوی چون آن حضرت را بهترين مجتهدان می دانستند. و مع هذا عبد الله عباس و عايشه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۴

جماعتی ديگر با حضرت شريك بودند و اگر چه حضرت در فعل تقيه می کردند در فتوی تقيه نمی کردند، یا آن کہ اگر ضرری اندک برسد متحمل آن ضرر می بايد شد و تقيه نمی بايد کرد، و اگر ضرر عظيم رسد تقيه می بايد کرد.

و آن چه اظهر است آنست کہ عدم تقيه در شراب نبيند از آن جهت است کہ هيچ کس واجب نمی داند شرب آن را مع هذا اکثر سنين حرام می دانند پس اگر نخورد می تواند گفت کہ من بمذهب جمعی عمل می کنم کہ نمی خورند. و هم چنين در مسح بر خفین می توان کنند کہ پا را بشويد و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه. و در حج تمتع ممکن است کہ اين کس حج تمتع کند کہ ايشان مطلع نشوند چون سنين کہ داخل

مکه می شوند طواف و سعی قدومی می کنند و طواف و سعی عمره تمتع به نیت از آن ممتاز می شود و نیت امر قلبی است پس این حکم مخصوص آن حضرت نباشد.

و آن که صدوق هر دو را ذکر کرده است و وجه جمع را نگفته است ظاهراً مذهب او تخییر باشد به آن که مکلف مخیر باشد میان تقیه و عدم تقیه کو ضرر برسد، یا نحو زراره قایل است و چون عامه که قایلند به مسح بر خفین اعتقاد به گفته عایشه دارند و از جهه او بسته اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که نصف دین خود را از حمیرا اخذ نمایند با آن که این نسبت به اجلاف ته میدان نمی توان داد که زنی که به اعتقاد ایشان معشوقه آن حضرت باشد بهر کس بگوید که دین خود را از زن من یاد گیرید از جهه الزام ایشان که در کتابهای سنیان هست که به اعتقاد ایشان صحیح است صدوق از عایشه روایت کرده است.

(و روت عائشه عن النبی صلی الله علیه و آله انه قال اشد الناس حسره يوم القیمه من رای وضوءه علی جلد غیره) یعنی روایت کرده است عایشه که روز قیامت کسی حسرت او بیشتر باشد که وضوی خود را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۵

پوست غیر خود ببند. چون احادیث بسیار نقل کرده اند که امت آن حضرت در روز قیامت رو و دستها و پاهای ایشان سفید نورانی خواهد بود از آثار وضو پس هر گاه ایشان مسح بر موزه کشیده باشند و روز قیامت حیوانات نیز محشور گردند چنانکه حق سبحانه و تعالی

فرموده است که **وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ** «۱» پس پوست موزه بر پشت حیوانی خواهد رفت که موزه را از پوست آن ساخته بودند و پوست آن حیوان نورانی خواهد بود نه پای صاحبش.

(و روی عنها أنّها قالت لان امسح على ظهر عير بالفلاة احبّ إليّ من ان امسح على خفي) و از عایشه روایت کرده اند سنیان که همیشه می گفت که و الله که اگر من مسح کشم بر پشت خر کوهی که در صحرا می باشد محبوبتر است نزد من از آن که مسح کشم بر موزه خودم چون در آنجا تشریح نیست و این تشریح است، و ظاهرا غرضش این است که به جای موزه مسح پشت خر کوهی کشم و در این صورت باین اعتبار محبوب تر است که اگر چه هر دو صحیح نیست اما وقتی که برپا باشد و مسح کنم توهم صحت وضو می شود، و سبب اضلال دیگران می شود بخلاف مسح بر خر زنده که این مفسدها ندارد.

و در صحاح سته خصوصا صحیح مسلم احادیث بسیار نقل کرده اند در باب وضو که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت بسیاری از صحابه را نگذارند که از حوض کوثر آب بخورند و ایشان را بجهنم برند و از آثار وضو ایشان را شناسند یعنی اثر وضو بر پای ایشان نخواهد بود من گویم الهی این جماعت اصحاب منند خطاب رسد که یا محمد تو می دانی که چه بدعتها در دین تو گذاشتند و همه بکفر اصلی خود رجوع کردند من گویم که من بیزارم از ایشان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۶

و مسلم به شش سند در این

باب این حدیث را ذکر کرده است تا ظاهر شود که مسح بر خفین بدعت است، و گمان بنده آنست که نفهمید کرده است و حق سبحانه و تعالی چنین کرده است تا سبب رسوایی ایشان باشد.

(و لم يعرف للنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَفَّ إِلَّا خَفًّا أَهْدَاهُ لَهُ النَّجَاشِيُّ وَكَانَ مَوْضِعَ ظَهْرِ الْقَدَمَيْنِ مِنْهُ مَشْقُوقًا فَمَسَحَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رِجْلَيْهِ وَ عَلَيْهِ خَفَّاهُ فَقَالَ النَّاسُ إِنَّهُ مَسَحَ عَلَى خَفَّيْهِ وَ عَلَى أَنَّ الْحَدِيثَ فِي ذَلِكَ غَيْرَ صَحِيحِ الْإِسْنَادِ) و کسی ندیده بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله موزه پا کرده باشد مگر یک موزه که پادشاه حبشه به هدیه فرستاده بود از جهت آن حضرت با چیزهای دیگر حضرت آن را یک بار پا کردند و روی پاها از آن موزه شکافته بود پس حضرت از آن شکاف مسح بر پا کشیدند و سنیان افترا بستند که آن حضرت مسح بر موزه پا کشید یا جمعی نفهمیدند که دریده بود و حضرت بر پشت پا مسح کشید گفتند که حضرت مسح بر موزه کشید، یا آن که حدیث مسح بر موزه اسناد آن صحیح نیست زیرا که راوی آن مغیره است و نفاق مغیره و فسق او بر همه کس ظاهر است.

و هنوز در آن وقت مقرر نساخته بودند در پیش خود این سخن را که صحابه همه عدولند، و در واقع همه عدول از حق نمودند مگر قلیلی که از خوف الهی با حضرت امیر المؤمنین بر حق ماندند به سبب احادیثی که خود در مذمت صحابه و کافر شدن ایشان روایت نموده اند

و شاید که از پنجاه سند متجاوز باشد که هر یک در مواضع متفرقه از صحاح خود نقل کرده اند کسی که خواهد که خاطرش جمع شود رجوع به آنها کند.

و ممکن است که مراد صدوق حدیث فرستادن نجاشی موزه را باشد یعنی این هم معلوم نیست چه جای آن که حضرت صلی الله علیه و آله پا کرده باشند، و چه جای آن که بر آن مسح کشیده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۷

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یكون خفه مخرقاً فیدخل یده و یمسح ظهر قدمیه أ یجزئه؟ فقال نعم) از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که موزه اش دریده باشد و دستها را داخل آن سوراخ کند و پشت پاها را مسح کشد آیا مجزیست؟

حضرت فرمودند که بلی.

و کلینی و شیخ نیز این حدیث را روایت کرده اند به اسناد قوی و از این حدیث ظاهر می شود که پشت پاها را تمام لازم نباشد مسح کشیدن چون بعید است که چنان دریده باشد که دست بکل پشت پا رسد و اگر چنین دریده باشند بر پا بند نمی شود.

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل قطع یده من المرفق کیف یتوضأ؟ فقال یغسل ما بقی من عضده) این حدیث را شیخان بسند صحیح از علی بن جعفر روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که دست او را از مرفق بریده باشند. چگونه وضو بسازد پس حضرت فرمودند که آن چه مانده است از بازوی او بشوید آن را.

و ابن جنید بظاهر حدیث عمل

نموده واجب می داند شستن بازو را تا کتف بدل از ذراع، و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و بعضی گفته اند که معنی حدیث این است که چون مرفق مرکب است از جزوی از ذراع و جزوی از بازو و متعارف بریدن آنست که از بند می برند پس جزو بازو مانده است حضرت فرموده است که آن جزو را بشویند. و این احتمال بد نیست و دغدغه در وجوب شستن این مقدار نیست، و لیکن احوط آنست که تتمه را بشوید بقصد آن که اگر مطلوب شارع بوده باشد بعنوان وجوب یا استحباب فیها و الا لغوی باشد.

(و كذلك روی فی قطع الرّجل) و هم چنین روایتی واقع شده است در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۸

بریدن پاها یعنی ساق را مسح بکشد اگر از بند بریده باشند. و اخبار صحیحه وارد شده است که کسی که دست او را بریده باشند ما بقی را می شوید یعنی اگر از تحت مرفق بریده باشند و هم چنین اگر پا را بریده باشند آن چه مانده است مسح بر آن می کشد.

و ظاهراً مراد صدوق نیز این احادیث باشد اگر چه عبارتش قاصر است، و ممکن است که مرادش این باشد که اگر پا را از کعب بریده باشند و بنا بر آن که کعب مفصل است جزوی که از آن مانده است مسح بکشد آن را چنانکه در حدیث علی بن جعفر گفته شد.

و از حدیث صحیح رفاعه نیز ممکن است که این معنی بیرون آید چون روایت کرده است که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی را دست و پا

بریده باشند چگونه وضو می سازد؟ حضرت فرمودند که آنجایی که بریده اند می شوید یعنی و مسح نیز می کشد که شستن دست باشد و مسح در پا و پا را بظهور گذاشته باشد و تغلیبا فرموده باشد.

اگر چه ظاهر حدیث آنست که آن چه مانده باشد می شوید به آن که دست را از زند بریده باشند نه از مرفق و غالب اوقات پا را از کعب می برند چنانکه در مبحث دزدی و قطع طریق خواهد آمد. اما ممکن است که عبارت را اعم بگیریم از بریدن از مرفق یا از زند و الله تعالی يعلم.

[هر گاه زن وضو سازد مقنعه خود را بردارد]

(و اذا توضأت المرأة ألقى قناعها عن موضع مسح رأسها في صلاة الغداة والمغرب و تمسح عليه، و يجزيها في سائر الصلوات ان تدخل اصبعها فتمسح على رأسها من غير ان تلقى عنها قناعها) و هر گاه زن وضو سازد مقنعه خود را بردارد از موضع مسح سرش در نماز صبح و شام و بر آن موضع مسح کشد و در باقی نمازها همین کافی است که انگشت را در زیر مقنعه داخل کند و مسح بکشد بی آن که مقنعه را بیندازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۳۹

و قریب به این عبارت گفته است شیخ مفید علیه الرحمه و گفته است که در نماز صبح و شام که مقنعه را برمی دارد به سه انگشت مسح می کشد، و در باقی نمازها که بر نمی دارد مقنعه را به یک انگشت می کشد.

و شیخ طوسی علیه الرحمه بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که مسح زنان مثل مسح مردان نیست، بلکه زنان در نماز صبح مقنعه را برمی دارند

و سر را مسح می کشند و در باقی نمازها پیش سر را مسح می کشند. و این روایت بر آن چه ایشان گفته اند دلالت ندارد و لیکن صدوق در کتاب خصال این روایت را به اسناد قوی از جابر جعفی روایت کرده است.

و کلینی رحمه الله بسند حسن کالصحیح، و شیخ بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که زنان را همین کافی است که پیش سر را به سه انگشت مسح کنند و مقنعه را از سر برندارند. و از این اخبار ظاهر می شود که اگر زنان سر را باز کنند و مسح کنند بهتر است و اگر نتوانند گشودن چون سعیها می کنند در زینت خود در نماز صبح و شام باز کنند، و اگر این هم مشکل باشد در نماز صبح بگشایند زیرا که هر صبح سر خود را تازه می بندند، و اگر مشکل باشد انگشتان داخل کنند و به سه انگشت مسح بکشند و اگر مشکل باشد بنا بر کثرت مویی که دارند می باید که خوب بشکافند تا میان آن ظاهر شود مسح را بر سر کشند، یا بر مویی که مخصوص مقدم باشد که به کشیدن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون خوب بشکافند و از ناصیه بالاتر مسح کنند پاره بر سر مسح کرده اند و پاره بر موی مخصوص مقدم که آن بیخ مو باشد که اگر آن را بکشند به پیشانی نخواهد رسید و در این صورت فضیلت مسح به سه انگشت را یافته اند و اگر سر را بسته باشند نمی توانند بر بالای ناصیه مسح کشیدن بلکه بر ناصیه مسح خواهند کشید

مقدار یک انگشت ظاهر است و بر مو که می کشند بیخ مو به کشیدن آن به پیشانی می رسد و از حد مقدم می گذرد و چون سنت است به سه انگشت مسح کشیدن و به یک انگشت کافی است در همه نمازها به یک انگشت مسح می توان کشید و لیکن از ثواب سه انگشت محروم می شود.

و هم چنین است مردی که موی سر گذاشته باشد بنا بر این است که مبالغه از شارع شده است در شکافتن آن چنانکه در باب بعد از این خواهد آمد و آن که احادیث در باره زنان بیشتر واقع شده است سببش آنست که زنان موی سر را می گذارند و مردان در اغلب اوقات می تراشند، و بنا بر این تحقیق همه اشکالاتی که علما در این باب کرده اند زایل شد و الله یهدی من یشاء إلی صراط مستقیم و الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما كنا لنهتدی لولا ان هدانا الله.

(وقال الرضا صلوات الله عليه فرض الله تعالى على الناس في الوضوء ان تبدأ المرأة بباطن ذراعها و الرجل بظاهر الذراع) حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرمودند که الله تعالی واجب گردانیده است بر مردمان در وضو که زن ابتدا کند به شکم دست و مرد ابتداء کند به پشت دست، و این حدیث را شیخان از محمد بن اسماعیل بن بزیر روایت کرده اند بسند قوی. و ظاهرا صدوق از کتاب محمد بن اسماعیل برداشته، و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و لهذا او و کلینی حکم به صحت این خبر کرده اند و ظاهر فرض وجوبست.

لیکن اکثر اصحاب به استحباب قائل شده اند احوط آنست که ترک نکنند و قصد وجوب و استحباب آن نکنند، و اگر قصد وجوب کنند ظاهراً ضرر نداشته باشد چون دست شستن واجبست و این فرد واجبست و بر تقدیری که بر عکس این جایز باشد از وجوب تخیری بدر نمی رود، و اگر در امثال این قصد قربت کنند بی دغدغه تر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۱

و جمعی از علما از این حدیث استنباط کرده اند که در غسله اولی مرد ابتدا به پشت دست کند و در ثانیه به پیش دست وزن بر عکس، و از لفظ ابتدا در آورده اند چون ابتدا لازم دارد اقلاً مرتبه دویم را، و این وجهی ندارد زیرا که ابتدا نظر به پشت دستست و انتهایش پیش دست و همین معنی بس است از برای حصول معنی ابتدا پس اگر یک آب ریختن باشد بهتر آنست که چون دست را با آب به زیر می آورد پاره آب بدست می ماند آن را بر شکم دست ریزد و اگر دو غرفه بریزد غرفه اولی را بر پشت ریزد و غرفه ثانیه را بر شکم دست که هر دو یک شستن شود.

[ثواب الوضوء]

(فقال الصّیادق صلوات اللّٰه علیه من ذکر اسم اللّٰه علی وضوئه فکأنّما اغتسل) بسند صحیح از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که بسم اللّٰه بگوید یا اسم حق سبحانه و تعالی را بر زبان آورد در حال وضو یا در ابتدای وضو چنان است که غسل کرده باشد یعنی چنانکه غسل پاک می کند جمیع اعضا را از حدث و از گناهان، و وضو پاک می کند عضوی چند را که آب به

آن می رسد از گناهان هر گاه بسم الله بگوید وضوی او مثل غسل مطهر جمیع اعضای او خواهد شد از جمیع گناهان علی الظاهر یا از صغایر چنانکه جمعی گفته اند.

(و روی انّ من توضأ فذكر اسم الله طهر جميع جسده و كان الوضوء إلى الوضوء كفارة لما بينهما من الذنوب و من لم يسم لم يطهر من جسده الا ما اصابه الماء) و بسند كالصحيح روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر که وضو بسازد و بسم الله بگوید یا اسم الله را یاد کند جمیع بدنش پاک می شود، و از این وضو تا وضوی سابق یا لاحق یا هر دو گناهان او آمرزیده شود و وضوی با نام الهی بمنزله کفاره گناهان او باشد و کسی که بسم الله یا اسم الله نگوید طاهر نشود از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۲

بدنش از گناهان مگر آن چه آب به آن رسیده است.

و قریب به این مضمون روایت کرده است شیخ بسند صحیح و كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه و در وضوی رسول الله صلی الله عليه و آله نیز گذشت که حضرت رسول امر کرد به اعاده وضو و نماز سه مرتبه شخصی را که بسم الله نگفته بود. و صدوق در علل ذکر کرده است که باب علت وجوب بسم الله در حال وضو، و ظاهر کلامش وجوبست مگر آن که مرادش استحباب مؤکد باشد. و در کتاب حج حدیث صحیحی خواهد آمد که به سبب وضو پاک می شود از گناهان اعضای وضو و بعد از این نیز خواهد آمد در علت وضو و غسل.

(و قال

ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما من توضأ للمغرب كان وضوءه ذلك كفارة لما مضى من ذنوبه فی نهارة ما خلا الكبائر، و من توضأ لصلاة الصبح كان وضوءه ذلك كفارة لما مضى من ذنوبه فی لیلته الا الكبائر) و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که وضو بسازد از جهت نماز شام خواه وضو داشته باشد و خواه نداشته باشد آن وضوی او کفاره گناهانی باشد که در آن روز کرده است مگر گناهان کبیره، و هر که وضو از جهت نماز صبح بسازد به دستور سابق آن وضوی او کفاره گناهان شب او شود مگر گناهان کبیره.

و این حدیث را کلینی بدو سند قوی روایت کرده است از سماعه که من در خدمت حضرت امام موسی صلوات الله علیه بودم و با حضرت نماز ظهر و عصر گزاردم و در خدمت حضرت نشسته بودم تا شام شد پس حضرت آبی طلبیدند و وضو ساختند و فرمودند که وضو بساز عرض کردم که فدای تو گردم وضو دارم فرمودند که اگر چه وضو داشته باشی وضو بساز و بعد از آن فرمودند که هر که وضو از برای نماز شام بسازد و بعد از آن آن چه صدوق ذکر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۳

نقل کرده است و صدوق مقدمه خبر را ذکر نکرده است.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله افتحوا عيونكم عند الوضوء لعلها لا تری نار جهنم) فرمودند که بگشایید چشمهای خود را نزد وضو ساختن شاید که به سبب این معنی چشمهای شما آتش جهنم را نبیند، و ظاهرش آنست که مراد این باشد که

ملاحظه نمایید که آب به همه جا برسد، یا آن که چون در حال وضو هر عضوی کاری دارد چشم نیز به این کار مشغول باشد که اعضای وضو را ببیند، یا ملاحظه کنید که مبادا سنیان در کمین باشند و ضرری به شما رسانند، یا آن که با چشم ظاهر چشمهای باطن را بگشایید با خلاص در نیت و اشاراتی که گذشت.

و صدوق این خبر را به اسناد قوی از ابن عباس از آن حضرت روایت کرده است، و مشهور آنست که ابن عباس آب وضو را داخل چشم می کرد به گمان آن که چشمان از ظواهر است و کور شد. و این حدیث دلالت دارد که آب بچشم باید رسانید.

(و قال الصادق صلوات الله عليه من توضأ و تمندل کتب له حسنه، و من توضأ و لم يتمندل حتی یجف وضوؤه کتب له ثلاثون حسنه) و صدوق و کلینی بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند که هر که وضو بسازد و به دستمال یا دستار آب وضو را خشک کند یک حسنه در نامه عمل او می نویسند، و اگر وضو بسازد و به دستمال پاک نکند تا آب وضو خشک شود سی حسنه در نامه عمل او می نویسند.

بدان که از این حدیث ظاهر می شود که از رو پاک خشک کردن مکروه باشد و گذاشتن آن تا خشک شود سنت باشد پس اگر به دامن خود خشک کند مکروه نکرده است و لیکن خلاف سنت کرده است، بلکه اظهر آنست که هر دو خلاف سنت باشد چون نهی از تمندل صریحا نشده است و آن که ترک هر سنتی

لوامع صاحبقرانی،

را مکروه گویند اصطلاح جدید است.

و مؤید عدم کراهت است در غیر رو پاک حدیث موثق کالصحیح از اسماعیل بن فضل که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که از برای نماز وضو ساختند و از دامن پیراهن روی خود را خشک کردند و مکرر فرمودند که ای اسماعیل چنین کن. و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که روی خود را به جامه خشک کند بعد از وضوء هر گاه جامه پاکیزه باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از پاک کردن آب وضو از مندیله یعنی رو پاک پیش از آن که خشک شود حضرت فرمودند که باکی نیست، و این جواب دلالت بر کراهت می کند بخلاف دو حدیث سابق که دلالت بر عدم کراهت می کند خصوصا هر گاه خوف ضرر باشد در هواهای سرد و فعل آن حضرت را حمل بر این می کنیم یا بواسطه بیان جواز و الله تعالی يعلم.

[باکی نیست که شخصی به یک وضو نمازهای شب و روز را به جا آورد]

(و لا بأس بان یصلی الرجل بوضوء واحد صلوات اللیل و النهار کلها ما لم یحدث، و كذلك بتیمم واحد ما لم یحدث او یصب ماء) و باکی نیست که شخصی به یک وضو نمازهای شب و روز را همه بکند تا حدثی از او صادر نشود، و هم چنین به یک تیمم نمازهای شبانه رور را می تواند کرد تا حدثی از او صادر نشود، یا به آب نرسد، و این عبارت مضمون حدیث صحیح زراره است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت

کرده است و در وضو خلافی نیست میان مسلمانان، و در تیمم خلافی شده است که خواهد آمد.

و لیکن آن قولی که از برای هر نماز تیممی باید ضعیف است و حق همین است که حضرت فرموده اند. و احادیث بسیار بر این مضمون از ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۵

صلوات الله عليهم وارده شده است، و آن که مصنف بلفظ لا بأس گفته است با آن که در روایت نیست تا اشعار کند به آن که از برای هر نماز تجدید وضو مستحب است بلکه تجدید تیمم.

[ثواب وضو]

(وقال الصادق صلوات الله عليه اذا توضأ الرجل فليصفق وجهه بالماء فإنه ان كان ناعسا فزع و استيقظ، و ان كان البرد فزع فلم يجد البرد) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه مردی خواهد که وضو بسازد آب را بر رو زند که اگر خوابش آید خواب از سرش بدر می رود، و اگر سرما باشد از دهشت زدن آب سرما را نمی یابد. و این حدیث را شیخ بسند موثق از عبد الله بن مغیره روایت کرده است از مردی از آن حضرت.

و بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث صحیح زراره که گذشت، و با حدیث موثق کالصحیح که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت فرمودند که در وقت وضو آب را بر رو مزید که همه می ریزد و وفا نمی کند بلکه متفرق سازید به آن که بر رو گذارید و دست را با آب به زیر آورید که آب به همه جا برسد.

و جمع کرده اند که خبر اول محمولست بر جواز، و ثانی بر استحباب، و بهتر

در جمع آنست که اگر خوابش آید یا سرما باشد آب را بر رو بزند و الا نزند، و این جمع بد نیست اما عمل بحديث زراره مطلقا بهتر است و الله تعالى يعلم.

(و اذا كان مع الرجل خاتم فليدره في الوضوء و يحوله عند الغسل و قال الصادق صلوات الله عليه و ان نسيت حتى تقوم في الصلاه فلا امرك ان تعيد) و هر گاه با شخصی انگشتی باشد باید که او را در وضو بگرداند تا آب بدست او برسد، و بگرداند یا از دست بیرون آورد در وقت غسل. و حضرت صادق صلوات الله عليه فرمودند که اگر فراموش کنی تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۶

به نماز برخیزی پس امر نمی کنم ترا که اعاده نماز کنی.

بدان که مجموع مضمون حدیث حسن کالصحیح است که حسین بی ابی العلاء از آن حضرت روایت کرده است و گردانیدن نزد وضو و بیرون آوردن نزد غسل را حمل بر استحباب کرده اند، و اگر نه در هر دو حکم یکسانست و ممکن است که بیرون آوردن غسل از آن جهت باشد که در غالب اوقات منی، یا حیض، و نفاس و استحاضه با مغتسل هست و غالب اوقات بر انگشتی اسم خدا، یا رسول، یا ائمه صلوات الله علیهم می باشد بهتر آن است که بیرون آورد خصوصا در حمامات عامه مبادا به نجاست برسد.

و محتمل آن است که مراد از تحویل گردانیدن باشد و از جهت تفنن عبارت چنین فرموده باشند و علی ای حال اگر انگشت فراخ باشد و خاطر جمع باشد که آب می رسد گردانیدن سنت خواهد بود، و اگر نرسد یا نداند که می رسد

واجبست که بگرداند تا آب برسد و اما آن که حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده باشی گردانیدن را تا متوجه نماز شوند اعاده نباید کرد از آن جهت است که شک بعد از فراغ است. و احادیث صحیحه وارد شده است که شک بعد از وضو و غسل و نماز اعتبار ندارد.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه زنی میل دست داشته باشد، یا بازو بند در ذراع او باشد و نداند که آب به زیر او می رسد یا نه حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حرکت دهد تا آب به زیر او برسد، دیگر پرسیدم از انگشتری تنگ که نداند آب به زیر او می رسد یا نه چه کند؟ حضرت فرمودند که اگر داند که آب به ته او نمی رسد در وقت وضو بیرون آورند. و ظاهرا در آوردن بر سبیل استحباب باشد که مبادا فراموش کند در حال وضو و نگرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۷

و از این حدیث ظاهر شد که فرقی در میان وضو و غسل نیست، و بعضی وجه گفته اند که خواهد آمد در غسل که حضرت فرمودند که زیر هر مویی جنابت است و هر که یک مو را آب نرساند بجهنم خواهد رفت. بنا بر این مبالغه در غسل بیشتر کردند و این وجه سهل است زیرا که وضو نیز چنین است. و مع هذا در این حدیث و حدیث صحیح دیگر به همین مضمون وارد شده است که در وضو بیرون آورند و الله تعالی يعلم.

(و اذا استيقظ الرجل)

من نومه و لم یبل فلا یدخل یده فی الاناء حتی یغسلها فانّه لا یدری این باتت یده) و هر گاه شخصی از خواب بیدار شود و بول نکرده باشد پس دست راست خود را داخل ظرف نکند تا دست خود را بشوید به درستی که نمی داند که دستش شب در کجا بوده است. پیشتر گذشت که حدیثی که در این باب وارد شده است موثق است و احتمال تقیه اظهر است و الله تعالی یعلم.

(و زکاه الوضوء ان یقول المتوضئ اللهم انی أسألك تمام الوضوء، و تمام الصیلاه، و تمام رضوانک و الجنّه، فهذا زکاه الوضوء) و مقرر چنین بود در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جهت تمامی و کمال و ازدیاد توفیقات و ثوبات این دعا را بخوانند و ظاهرش این است که این عبارت یکی از ائمه معصومین است صلوات الله علیهم که سندش را انداخته است مصنف، و ترجمه دعا این است که: خداوندا به درستی که من سؤال می کنم از تو تمام شدن وضو را به آن که قبول کنی و نقصهایی را که در آن واقع شده باشد بفضل خود کامل کنی، و طلب می کنم از تو تمام کردن نماز را به آن که توفیقم کرامت کنی که با اخلاص و حضور قلب و سایر شرایط و ارکان به جا آورم، و از تو می طلبم تمامی رضا و خشنودی ترا به آن که توفیقم کرامت کنی که جمیع افعال من موافق رضای تو باشد و از من کاری صادر نشود

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۴۸

در بقیه عمر که مخالف رضای تو باشد، و از تو

سؤال می کنم بهشت صوری و مراتب عالیہ آن را و بهشت معنوی کہ قرب و وصال و محبت و معرفت تست.

پس هر گاه این دعا بخواند وضوی او تمام می شود و از نقصها پاک می شود و موجب نمو کمالات او می شود چنانکه زکاه مال سبب پاکیزگی نفس است از رذیله بخل، و پاکیزگی مال است از حق فقرا، و تمامی نفس است به کمالات و توفیقات و تأییدات الهی، و زیادتی مال است در دنیا، و در آخرت سبب ثواب نامتناهی است و این چند کلمه جامع جمیع خیرات دنیا و آخرت است.

باب السواک:

اشاره

چون مسواک جزو وضو است حقیقه بر مذهب جمعی، و مجازا بر مذهب جمعی دیگر و مبالغه بسیار در آن واقع شده بود در میان ابواب وضو او را داخل ساخت و بایی علی حده از جهه آن مقرر ساخت و مراد از سواک پاک گردانیدن دندانهاست از چرک و زردی بهر چه باشد، و بهتر آن است کہ بشاخهای درختان تازه باشد، و اکمل آن است کہ به چوب اراک باشد پس به خرقة و انگشت و هر چه ازاله چرک کند سواک متحقق می شود.

و این مسواک کردن فی نفسه سنت مؤکد است و تاکیدش بیشتر است کہ پیش از شستن رو در وضو واقع سازد، و اگر پیشتر از مضمضه و استنشاق واقع سازد دور نیست کہ بهتر باشد و اگر در ضمن مضمضه انگشتان خود را به دندانها بمالد اقل مرتبه مسواک کردن بفعل آمده است، و اگر بعد از وضو نیز واقع سازد بد نیست و پیش از نماز نیز سنت است و در وقت خواب مستحب است

و در وقت بیدار شدن و برخاستن به نماز شب مبالغه در آن پیشتر است، و چون دندانها زرد شود یا چرک بگیرد مبالغه در مسواک کردن شده است.

[تأکید بر مسواک]

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا زَالَ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُوَصِّينِي بِالسُّوَاكِ حَتَّى خَشِيتُ أَنْ أَحْفِيَ أَوْ أُادِرِدَ، وَ مَا زَالَ يُوَصِّينِي بِالْجَارِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُورِثُهُ، وَ مَا زَالَ يُوَصِّينِي بِالْمَمْلُوكِ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّهُ سَيُضْرَبُ لَهُ أَجْلًا يَعْتَقُ فِيهِ) بسند صحیح از آن حضرت صلی الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۰

و آله منقول است که همیشه جبرئیل مرا وصیت می کرد و مبالغه می نمود در مسواک کردن تا ترسیدم که از بس که مسواک می کردم دندانهای من هیچ نماند یا خونین شود دهان من، یا دندانها همه بریزد، یا دهان خود را خونین کنم، یا دندانهای خود را همه بریزم بنا بر قرائت معلوم.

و مؤید این حدیث کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل وصیت و مبالغه کرد مرا به مسواک کردن آن قدر که ترسیدم که دندانهای من همه بریزد، و همیشه وصیت می نمود مرا به رعایت حق هم سایگان تا گمان کردم که عاقبت از جهه هم سایه میراثی خواهد داد، و همیشه وصیت و مبالغه می نمود مرا به رعایت حال غلام و کنیز تا آن که گمان کردم که از جهه ایشان مدتی مقرر خواهد ساخت که هر گاه آن مدت خدمت بکنند آزاد شوند بعد از آن، و دغدغه نیست که حق سبحانه و تعالی از جهه هم سایه میراث مقرر نساخته و از جهه مملوک مدت آزادی مقرر نساخته

است.

و کلینی رضی اللہ عنہ خبری مرسل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ روایت کرده است که هر بنده که شیعه باشد بعد از هفت سال آزاد می شود خواه صاحبش آزاد بکند و خواه آزاد نکند و بعد از هفت سال خدمت او حلال نیست. و این حدیث را حمل بر استحباب کرده اند که سنت است که غلام شیعه را بعد از هفت سال آزاد کنند و مکروه است بعد از هفت سال او را خدمت فرمودن.

[رعایت حق زنان]

(و فی خبر آخر و ما زال یوصینی بالمرأه حتی ظننت انه لا ینبغی طلاقها) و در روایتی این زیادتی هست که و همیشه مبالغه می نمود مرا به رعایت زنان که گمان کردم خوب نباشد مطلقا طلاق زنان دادن. و اخبار معتبره وارد شده است در کراهت طلاق با ملایمت اخلاق و با عدم الفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۱

کراهت ندارد پس حمل لا ینبغی بر اطلاق می باید کرد یا بر حرمت طلاق و حال آن که مکروه است و اللہ تعالیٰ یعلم.

[مسواک و حجامت و خلال]

(و قال الصّیادق صلوات اللہ علیہ نزل جبرئیل علیہ السّلام بالسّواک، و الحجامه، و الخلال) و بسند موثق کالصّحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقولست که جبرئیل مسواک و حجامت و خلال را از جبهه حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله آورد یعنی گفت که حق سبحانه و تعالیٰ مسواک را سنت تو کرده است همیشه خصوصا در اوقات خاصه، و حجامت را از جبهه دفع زیادتی خون مقرر ساخته است، و بعد از طعام میان دندانها را به چوب و امثال آن پاک ساختن را سنت گردانید و ممکن است که چوب مسواک و شیشه حجامت و چوب خلال را آورده باشد یا آلات را با حکم آنها آورده باشد. و اول أظهر است.

(و قال موسی بن جعفر صلوات اللہ علیهما اکل الاشنان ینذیب الجسد و التّیدلک بالخزف ینلی الجسد و السّواک فی الخلاء یورث البخر) و بسند قوی از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقول است که خوردن اشنان می گدازد بدن را، و چرک کردن بدن به سفال بدن را کهنه می کند و از طراوت می اندازد یا پوست

بدن سست می شود و ضرر است، و مسواک کردن در ادب خانه گند دهن می آرد.

اما خوردن اشنان ظاهرا چنان بوده است که بعد از طعام اندرون دهان را به اشنان می شسته اند و بسیار بوده است که فرو می برده اند از آن نهی واقع شده است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که حضرت فرمودند که بیرون دهان را از اشنان بشوید که چربی می ماند و بد بو می شود، اندرون دهان بد بو نمی شود.

و در حدیث قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۲

راوی عرض نمود که ما اشنان را می خوریم حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی که دهن به اشنان می شستند لبها بر هم می گذاشتند که مبادا تا اشنان داخل دهن شود و فرو رود زیرا که سبب سل و دق می شود و منی را کم می کند زانوها را سست می کند.

و اما چرک کردن بدن به سفال و آن گل پخته است و شکی نیست که مالیدن آن بر غیر پا خوب نیست و عرفا کف پا و پاشنه را بدن نمی گویند، و در لغت بدن می گویند اگر نمالد بهتر است، و اگر سنگ بر بدن بمالد معلوم نیست که کراهت داشته باشد اگر چه ظاهر علتی که فرموده اند در آن نیز جاری است بهتر آنست که غیر پا را به سنگ نمالند.

و در چند حدیث معتبر وارد شده است که خزف به بدن مالیدن پیسی می آورد بلکه ظاهر احادیث آنست که رفع چرک به سبوس و سدر و امثال اینها بکنند چنانکه خواهد آمد.

و ظاهر حدیث

آن است که در بیت الخلا مسواک کردن کراهت داشته باشد اگر چه در حال بول و غایط نباشد، و محتمل است که مجموع نهی ارشادی باشد و فایده اش دنیوی باشد مگر آن که کسی ترک اینها از آن جهت کند که چون حق سبحانه و تعالی دوست می دارد زندگانی را از جهت عبادت یا عبادت مطلوب الهی است و هر چند آدمی زنده و صحیح است عبادت بیشتر خواهد کرد از آن جهت ترک اینها بکند مثاب خواهد بود، و لیکن این نیت بسیار مشکل است مگر مخلصین را.

(و قال الصادق صلوات الله عليه اربع من سنن المرسلین التَّعَطُّرُ، و السَّوَاكُ، و النِّسَاءُ، و الحَنَاءُ) و بسند موثق وارد شده است از آن حضرت صلوات الله عليه که چهار چیز از سنتهای پیغمبرانست که همه بر آن مداومت می نموده اند اول تعطر است یعنی بوی خوش کردن. و در نسخ احادیث صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۳

و کلینی العطر است بکسر عین یعنی بوی خوش. و اخبار متواتره در این باب وارد شده است که بوی خوش از سنتهای پیغمبران است خصوصا پیغمبر ما صلی الله علیه و آله که بسیار بر آن مداومت می نموده اند و در باب روز جمعه خواهد آمد، و هم چنین زنان در باب نکاح و حنا در باب حمام.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله عليه انّ افواهم طرق القرآن فطهروها بالسواک) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که دهانهای شما راههای قرآن است و قرآن از دهان بیرون می آید پس پاکیزه سازید دهانهای خود را به مسواک کردن از جهت تعظیم قرآن. و از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه بسند قوی منقول است که چون به نماز شب برخیزید مسواک بکنید که فرشته دهان خود را به دهان شما می گذارد و هر چه می خوانید از قرآن و دعا به آسمان می برد پس باید که دهان شما خوشبو باشد که سبب خوشحالی فرشته شود و سبب آزردهی اوست اگر بد بو باشد.

(وقال النبي صلى الله عليه وآله في وصيته لعلي صلوات الله عليه يا علي عليك بالسواك عند وضوء كل صلاة) و به اسانید صحیحه منقولست که از جمله وصیتهائی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را کرد این بود که یا علی بر تو باد که مسواک کنی نزد وضو از برای هر نمازی که بسازی خواه واجب و خواه سنت، و آن چه صدوق در باب وصایا نقل نموده است این است که نزد هر وضویی و نزد هر نمازی مسواک کن و چون این باب وضو است همین وضو را نقل کرد.

و ممکن است که از غیر آن وصیت باشد یا نساخ انداخته باشند، و ظاهر نزد وضو قبل از وضوست پیش از مضمضه و استنشاق چنانکه کلینی بسند صحیح از معلی بن خنیس روایت کرده است که گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از مسواک کردن بعد از وضو حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۴

فرمودند که پیش از وضو مسواک می باید کرد راوی گفت که اگر فراموش کنم پیش از وضو حضرت فرمودند که بعد از وضو مسواک کن و بعد از آن سه مرتبه مضمضه کن.

و ظاهر این حدیث آنست که

پیش از مضمضه باشد چنانکه در وضوی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مضمضه و استنشاق فرمودند و بعد از آن رو را شستند می باید که آن حضرت مسواک را پیشتر کرده باشند و اشعاری دارد که مضمضه و استنشاق جزو وضو باشند.

و در این باب احادیث متعارض است در بعضی از اخبار صحیحه و حسنه و قویه وارده شده است که مضمضه و استنشاق از وضو نیستند. و در حدیث صحیحی وارد شده است که از وضوست. و احادیث متواتره وارد است بر آن که هر دو سنت است اکثر علما جمع کرده اند در میانه اخبار به آن که از وضو نیست یعنی از واجبات وضو نیست و از وضو هست یعنی از سنتهای وضو است.

و محتمل است که سنتی علی حده باشد قبل از وضو، و آن که وارد شده است که از وضوست بر سبیل مجاز باشد چنانکه در مسواک نیز وارد شده است که از وضو است مجازاً، و فایده خلاف در آن ظاهر می شود که جمعی که قایلند که از وضو است می گویند که نیت را مقارن هر یک می توان ساخت حتی آن که جمعی گفته اند که نیت را مقارن دست شستن سنت پیش از وضو می توان ساخت.

و بعضی گفته اند که مقارن مسواک کردن می توان ساخت، ولیکن احوط آنست که نیت را مقارن هیچ یک از این افعال نسازد بلکه مقارن شستن رو سازد، و اگر مقارن آنها سازد البته مقارن شستن رو نیز بسازد، و اگر مقارن شستن رو سازد بهتر آنست که در وقتی که آنها را بفعال آورد قصد داشته باشد که از جهه رضای الهی

بفعل می آورد تا ثواب بر آن افعال داشته باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۵

و بعضی از علما گفته اند که هر گاه نیت را مقارن شستن رو دارد نیت شامل آنها که پیش واقع ساخته است می شود هر چند نیت آنها را نکرده باشد، و وجهش ظاهر نیست بلکه می باید قصد شستن آنها نیز از برای خدا بکند تا ثواب داشته باشد و الله تعالی يعلم.

(و قال صلوات الله عليه السّواك شطر الوضوء) و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مسواک جزو وضوست یا نصف وضوست در ثواب. و مشهور آنست که بر سییل مبالغه واقع شده است یعنی بمنزله جزو وضوست که می باید مقارن وضو باشد و ترک آن نکنند که اگر ترک کنند گویا وضو نساخته اند.

(و قال الصادق صلوات الله عليه لما دخل الناس في الدين افواجا اتتهم الازد ارقها قلوبا و اعذبها افواها فقیل یا رسول الله هذا ارقها قلوبا قد عرفناه فلم صارت اعذبها افواها فقال انها كانت تستاك في الجاهلیة) مصنف از وهب بن وهب مسندا روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که چون مردمان داخل شده اند در دین بعد از فتح مکه معظمه فوج فوج و گروه گروه طایفه ازد که در یمن می باشند و انصار از آن طایفه بودند آمدند، از همه طوایف دلهای ایشان رقیق تر بود و گریان و پشیمان از اعمال سابق ایام کفر، و دهانهای ایشان خوشبوتر بود، پس پرسیدند از آن حضرت که یا رسول الله آن که فرمودی که دلهای ایشان تنگ تر بود از آثار گریه و زاری

ایشان، یا از سبقت انصار که از ایشان بودند بدین اسلام دانستیم، اما ندانستیم که چرا دهنهای ایشان خوشبوتر بود حضرت فرمود که از این جهت بود که ایشان در جاهلیت و ایام کفر مسواک می کردند.

و ممکن است که مسواک کردن ایشان سبب رقت قلوب ایشان شده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۶

و از این جهت حضرت صادق این را فرموده باشند یا از آن جهت که سبب خوشبوئی دهان ایشان بود. و ممکن است که خوشبوئی دهان کنایه از آن باشد که خوش کلام بودند و مسواک سبب آن می شود.

و همین روایت را در علل ذکر کرده است و باین عنوان است که قال الصادق صلوات الله علیه قال رسول الله علیه و آله و به جای آنها لأنها بود و سهوا تتمه را ذکر نکرده است یا از نساخ افتاده است، و اگر نباشد البته مراد است و اگر نه معنی صحیح نیست زیرا که سؤال ایشان از معنی این کلام دلالت می کند بر این که حضرت رسول صلی الله علیه پیشتر فرموده باشد.

(و قال صلوات الله علیه لكل شیء طهور و طهور الفم السواک) در تتمه روایت سابقه و هب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمودند که هر چیزی را مطهریست و مطهر دهان مسواکست ظاهرا مراد این باشد که چنانکه دهان را از کثافت پاک می کند هم چنین زبان را پاک می کند از گناهایی که از او صادر شده است و نمی گذارد که از او صادر شود من بعد چون کلمه طهور مستلزم این معانی هست.

و از این عبارت نیز ظاهر می شود که طهور بمعنی مطهر

است نه طاهر بلکه در هیچ جا احتمال طاهر ندارد و بر تقدری که در لغت عرب بمعنی طاهر آمده باشد در عرف خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم باین معنی است البته و چند جا ذکر کردم تا مطلع باشی و بدانی که بحثهایی که بعضی از فضلا کرده اند بواسطه عدم تتبع است.

و این را نیز بدانی که حقیقت شرعی در اکثر چیزها واقع است و عرف حضرت سید المرسلین و ائمه طاهربین صلوات الله علیهم به مرتبه رسیده است که غیر معانی مصطلح ایشان کسی که تتبع کلام ایشان کرده نمی فهمد و بر تقدری که احتمالی رود در عرف نبی، در عرف ائمه مطلقا احتمال نیست با آن که ظهور

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۷

کافی است احتیاج به یقین نیست.

و هر منصفی می داند که یقین حاصل است و جمیع مراتب بحثهای اصولیان مبتنی بر شکوکی است که از وهم ناشی است به اعتبار کثرت مزاولت بر آن و اگر وهم را از میان بردارند عقول در همه امور مستقل است و لیکن کار واهمه همگی باطل است و اکثر طلبه آن را دقت نامیده اند و به آن افتخار می نمایند فتدبر.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يكثر السواك و ليس بواجب فلا يضرك تركه في فرط الايام) و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله بسیار مسواک می کردند و واجب نیست که بترک آن عقوبت الهی باشد بلکه سنت مؤکد است پس ضرر ندارد که کسی آن را چند روزی ترک نماید.

و لفظ

فرط را از دو روز تا پانزده روز استعمال می کنند و ظاهراً مراد از اینجا آن است که به سه روز نرسد و اگر برسد از آن نگذرد چنانکه در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که می باید که سه روز بر تو نگذرد که مسواک نکنی اگر همه محض گردانیدن مسواک باشد به دندانها.

(ولا باس ان یستاک الصائم فی شهر رمضان أی الثَّهَارِ شَاءَ) یعنی باکی نیست که مسواک کند روزه دار در ماه رمضان در هر وقتی از روز که خواهد خواه پیش از پیشین باشد و خواه بعد از آن. و این مضمون روایت کالصحیحی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد شده است که از آن حضرت پرسیدند که آیا صایم مسواک می تواند کرد به آب یا به چوب تر که مزه او را بیابد؟ حضرت فرمودند که باکی نیست. و لیکن در حدیث صحیحی دیگر وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۸

است از آن حضرت که به آب مسواک می تواند کرد و به چوب تر مسواک نکند.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که آن حضرت فرمودند که مکروه است صایم را که مسواک کند به مسواک تر و فرمودند که اگر چوب را تر کنند و تری آن را بتکانند که هیچ تری نماند به آن مسواک می تواند کرد و در حدیث موثقی دیگر وارد است که به چوب تر مسواک نکند.

پس از این احادیث ظاهر شد که جایز است مسواک کردن، و اگر مطلقاً تری نداشته باشد بهتر است و اگر مسواک خشک را به آب تر

کنند کراهت دارد، و اگر آبش را بتکانند کراهت کمتر می شود، و اگر چوب تر باشد که تازه باشد کراهت بیشتر است و لیکن اینها همه وقتی است که آب مسواک را فرو برد و اگر بیندازد ظاهراً کراهتش کمتر می شود بلکه کراهت نخواهد داشت، و اگر آب مسواک را در غیر روزه نیز بیندازد بهتر است چون غالب اوقات تر بیرون می آید و داخل دهان می شود، و اکثر علما آب دهان را حرام می دانند هر گاه از دهان بیرون آید و اگر بعد از مسواک در روزه اگر به چوب تر یا به آب مسواک کرده باشد سه مرتبه آب دهان را بیندازد بهتر است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

(ولا- باس بالسّواک للمحرم) و باکی نیست مسواک کردن محرم را که احرام بحج یا عمره بسته باشد. در حدیث حسن کالصحیح، و صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که آن حضرت فرمودند که محرم مسواک می تواند کرد اگر چه خون در آید چون از سنت است. و در حدیث صحیحی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه وارد شده است که مسواک بکند اما چنان نکند که خون در آید یعنی مبالغه نکند در مالیدن و سخت نمالد که خون در آید.

و چون بحسب ظاهر مخالفتی با حدیث اول دارد یک مرتبه حمل کرده اند اول را بر جواز و دویم را بر کراهت، و یا اول را به آن که قصد نداشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۵۹

باشد که خون در آید و بدر آید و ثانی که حرام است یا مکروه آن است که مبالغه کند عمداً تا خون در آید، یا اگر از حال

خود یابد که خون درمی آید نکند بهتر آنست چون یکی از محرّمات احرام در آوردن خون است از بدن. و صدوق عمل بحدیث اول کرده است و در محرّمات احرام خواهد آمد.

(و یکره السّواک فی الحّمّام لأنّه یورث و بآء الاسنان) و مکروه است مسواک کردن در حمام زیرا که سبب ریختن دندانها می شود. و صدوق این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است بسند کالصحیح.

(و السّواک من الحنیفیّه و هی عشر سنن خمس فی الرّأس و خمس فی الجسد فأمّا التّی فی الرّأس فالمضمضه و الاستنشاق و السّواک و قصّ الشّارب و الفرق لمن طوّل شعر رأسه و من لم یفرق شعر رأسه فرقه الله یوم القیمه بمنشار من نار و أمّا التّی فی الجسد فالاستنجا و الختان و حلق العانّه و قصّ الاظفار و نتف الابطین) مسواک کردن از سنتهای حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه الصلاه و السلام است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن مداومت می نمودند و آن ده سنت است پنج سنت در سر است و پنج سنت در بدنست اما آن چه در سر است مضمضه، و استنشاق، و مسواک، و گرفتن شارب است، و جدا کردن موی سر است به آن که از پیش سر آن را دو حصه کند که پوست سر ظاهر شود، و کسی که موی سر را جدا نکند حق سبحانه و تعالی سرش را به آزه آتشین جدا کند در روز قیامت. و اما آن چه در بدنست استنجا ببول و غایط است، و ختنه کردن، و موی پشت زهار تراشیدن،

و ناخنها گرفتن، و موی زیر بغلها را کندن است.

و صدوق بسند موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه این حدیث را روایت کرده است به این عنوان که حضرت فرمودند که پنج

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۰

سنت در سر است و پنج در بدن اما آن چه در سر است مسواک است، و اخذ شارب، و فرق شعر، و مضمضه، و استنشاق، و اما آن چه در بدنست ختنه، و موی پشت زهار تراشیدن، و موی زیر بغلها کندن، و ناخنها گرفتن، و استنجاست. و زیادتیهها از صدوقست.

اما آن که از سنن حنیفیه است اخبار بسیار بر آن وارد است و اما مبالغه در شکافتن مو ممکن است که از جهت مسح سر باشد چنانکه گذشت که می باید مسح بر بشره باشد یا بر موی مخصوص بشره و آن قدری است که به کشیدن از حد پیش سر بیرون نرود از اطراف مقدم سر، و اگر فرق کرده باشد مسح بر بشره واقع می شود یا بر بیخ مو که به کشیدن آن از اطراف بدر نمی رود.

و هر گاه بمقدار دو انگشت از بالای ناصیه بکشد این معنی محقق می شود زیرا که بیخ مو تا دو انگشت از هر طرفی بدر نخواهد رفت و قدر سه انگشت سنت را مسح کشیده خواهد بود البته و جدا کردن مو بقدر یک انگشت لازم است تا مسح بر ناصیه واقع شود، و از هم جدا کردن کل مو را سنت است اگر سه انگشت را واجب ندانیم، و اگر نه لازمست که آن قدر جدا کند که سه انگشت مسح تواند کشید، و اگر مردان

موی سر را بتراشند بهتر است و زنان را چون تراشیدن موی سر حرامست فرق لازمست چنانکه گذشت و احکام باقی خواهد آمد.

(و قال الباقر و الصادق صلوات الله عليهما صلاه ركعتين بسواك افضل من سبعين ركعه بغير سواك) فرمودند که دو رکعت نماز با مسواک بهتر است از هفتاد رکعت بی مسواک و کلینی این حدیث را بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت نموده است و دور نیست که اگر در حال وضو مسواک کرده باشد یا در وقتی دیگر که قصدش این باشد که در وقت نماز با مسواک نماز کرده باشد کافی باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۱

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه في السواك لا تدعه في كل ثلاثه ايام و لو ان تمره مره واحده) بسند موثق کالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ترک مکن مسواک را در هر سه روز اگر هم یک بار بگردانی بر دندانها. و اولی آن است که در وقت هر وضو و وقت هر نماز مسواک کند.

(و قال النبي صلى الله عليه و آله اکتحلوا و ترا و استاکوا عرضا) و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که سرمه را طاق بکشید به آن که هر چشمی طاق باشد یا مجموع طاق باشد، و در حدیث صحیح وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و آله چهار میل در چشم راست می کشیدند و سه میل در چشم چپ. و در حدیث کالصحيح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که سرمه کشد طاق بکشد و این بهتر است، و

اگر طاق نباشد نیز باکی نیست.

و در حدیث کالصحیحی واقعست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چشمان مبارک را از سرمه سیاه در وقت خواب طاق می کشیدند یعنی هر یک را طاق می کشیدند پس حمل بر تخییر باید کرد.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شب سرمه کشیدن از برای چشم نافع است و در روز زینت است. و احادیث بسیار در فضیلت سرمه سنگ که غالباً در حدود اصفهان می باشد وارد شده است که دهان را خوشبو می کند، و پلکهای چشم را قوت می دهد، و موی پلک را می رویاند، و چشم را تند می کند و مدد می کند بر آن که سجده طولانی تواند کرد، و دمعه را که ریختن آب چشم است دفع می کند، و قوت مجامعت را زیاد می کند، و چشم را جلا می دهد. و حضرت فرمودند که مسواک را به عرض دندان بکنید زیرا که بر طول دندان غالباً مجروح می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۲

(و ترک الصادق صلوات الله علیه السواک قبل ان یقبض بسنتین و ذلک ان اسنانه ضعف) صدوق این حدیث را از مسلم که آزاد کرده حضرت بود بسند قوی روایت کرده است که او گفت که آن حضرت دو سال پیش از آن که از دنیا بروند ترک مسواک کردند چون دندانهای آن حضرت ضعیف شده بود.

و ظاهراً مبالغه ای که سابق داشتند آن را ترک فرموده بوده اند چون مجرد انگشت مالیدن کافی است، مگر آن که بی قوت شده باشد به حیثیتی که خوف داشته باشند که از امرار نیز بیفتند یا آن که راوی مجهول الحال

است و شهادت بر نفی نیز مشکل است، شاید حضرت در اندرون خانه مسواک می فرموده باشند.

(و سأل عليّ ابن جعفر اخاه موسى بن جعفر عليهما السّلام عن الرّجل يستاك مرّه اذا قام إلى صلاه اللّيل و هو يقدر على السّواك فقال اذا خاف الصّبح فلا بأس) و بسند صحيح سؤال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که هر گاه شخصی یک مرتبه بدست خود مسواک کند وقتی که به نماز شب برخیزد با آن که قدرت بر مسواک داشته باشد خوب است. حضرت فرمودند که اگر خوف طلوع صبح داشته باشد باکی نیست یعنی اگر ترسد که صبح شود وقت نماز شب بگذرد بد نیست بدست مسواک کردن.

و بحسب مفهوم دلالت می کند بر آن که در فراخی وقت اکتفا به همین نکنند یعنی تا ممکن باشد فرد کامل را بفعل آورد. و کلینی رحمه الله روایت کرده است که اقل مرتبه مسواک آنست که انگشت خود را به دندانها بمالی که چرک آن را ببرد.

(و قال النّبیّ صلوات الله علیه و آله لو لا ان اشقّ علی امتی لأمرتهم بالسّواک عند وضوء کلّ صلاه) و صدوق بسند حسن کالصحیح، و کلینی بسند قوی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۳

که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر نه شاق می شد بر امت من هر آینه واجب می کردم بر امت خود مسواک کردن نزد هر نمازی را. و ظاهر این حدیث تفویض است و الا رسول خدا را کی بود که واجب کند. و تأویل کرده اند

که حق سبحانه و تعالی بر زبان من بر شما واجب می کرد.

و بسند قوی از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که می فرمودند به اصحاب خود که چرا دندانهای شما زرد است چرا مسواک نمی کنید.

(و روی لو علم الناس ما فی السواک لأباتوه معهم فی لحاف) و بسند موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که اگر مردمان می دانستند که چه ثواب بسیاری در مسواک هست هر آینه وقت خوابیدن در میان لحاف با خود می بردند که چون بیدار شوند بی فاصله مسواک کنند یا آن که در زیر لحاف مسواک کنند تا خوابشان ببرد. و در بعضی از نسخ فی اللحاف است و آن اظهر است، و لیکن در ثواب الاعمال مثل متن است.

(و روی انّ الکعبه شکت إلی الله عزّ و جلّ ما تلقی من انفاس المشرکین، فاحی الله تبارک و تعالی إلیها قرّی یا کعبه فائّی مبدلک بهم قوما یتنظفون بقضبان الشجر فلما بعث الله عزّ و جلّ نبیّه محمدا صلی الله علیه و آله نزل علیه الروح الامین جبرئیل علیه السلام بالسواک) و روایتی واقع شده است که کعبه شکایت کرد به خداوندی که عزیز و جلیل است از آن چه می یافت از گند دهان کفار، پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به کعبه که بشارت باد ترا و چشمت روشن باد، یا قرار گیر و خاطر جمعدار که من بعوض این جماعت جمعی را خواهم آورد که ایشان دهنهای خود را پاکیزه سازند بشاخهای درختان و مسواک کنند، پس چون حق سبحانه و تعالی حضرت محمد صلی الله علیه و آله را فرستاد به

رسالت جبرئیل مسواک را از جهه حضرت آورد که امت او به آن مسواک کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۴

و ظاهر شکایت کعبه آنست که او را شعور باشد، و ظاهر آیات و احادیث این است. و بعضی تأویل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی امر به تعظیم آن کرده است پس هر گاه تعظیم او کنند تعظیم الهی کرده اند، و تحقیر او تحقیر الهی است پس گویا شکایت می کند که اینها تعظیم نمی کنند، و اگر بظاهر خود بگذارند و تأویل نکنند امثال اینها را ظاهراً بهتر باشد.

[در مسواک کردن دوازده فایده اخروی و دنیوی هست]

(و قال الصادق صلوات الله عليه في السواك اثنا عشره خصله هو من السنه و مطهره للفم، و مجلاه للبصر، و يرضى الرحمن، و يبيض الاسنان، و يذهب بالحفر «۱» و يشد اللثة، و يشهي الطعام، و يذهب بالبلغم، و يزيد في الحفظ، و يضاعف الحسنات و تفرح به الملائكة) و بطرق متکثره قویه از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که در مسواک کردن دوازده فایده اخروی و دنیوی هست.

اول: آن که از سنت حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و متابعت آن حضرت موجب ثواب عظیم است.

دوم: آن که سبب پاکیزگی دهان است که مؤمنان و فرشتگان از آن متأذی نمی شوند قطع نظر از آن که چرکنی سبب بی اعتباریست.

سیم: آن که سبب جلاء چشم است چون رطوبات فاسده دفع می شود.

چهارم: آن که سبب خوشنودی حق سبحانه و تعالی است یعنی ثواب عظیم می دهد.

پنجم: آن که دندانها را سفید می کند و چرک سبب فساد آن نمی شود با آن که حسنی که لازم مسواک است بهم می رسد.

ششم: آن که زردی دندان

را می برد و بودنش سبب ریختن دندانست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۵

قباحت دارد.

هفتم: آن که لثه بکسر لام و تخفیف ثا یعنی بن دندان را سخت می کند.

هشتم: آن که اشتهای طعام می آورد به سبب دفع فضلات فاسده.

نهم: آن که بلغم زیادتی را دفع می کند چون به سبب مسواک رطوبات بلغمی مرتبه مرتبه می آید و دفع می شود.

دهم: آن که حافظه را زیاده می کند چون اغلب اوقات زیادتی بلغم سبب نسیان است.

یازدهم: آن که حسناتی که از این کس صادر می شود بعد از آن مضاعف می کند، و در روایتی از این روایات آنست که هفتاد برابر می شود ثواب آن. و در روایتی دیگر دو رکعت نماز را بهتر از هفتاد رکعت می کند.

دوازدهم: آن که فرشتگان خوشحال می شوند از آن که بنده کار خوب می کند و ایشان متأذی نمی شوند از بوی بد. و در روایتی دیگر آن که راه قرآن را پاک می کند. و در روایتی کالصحیح وارد شده است که ریختن آب چشم را بر طرف می کند و چشم را جلا می دهد. و در روایت کالصحیح دیگر بلغم را می برد و عقل را زیاده می کند مجملا آن قدر مبالغه در مسواک وارد شده است در هیچ سنتی از سنن بخاطر ندارم که شده باشد.

باب علیه الوضوء:

یعنی چیزی که سبب آن شده است که حق سبحانه و تعالی وضو را مقرر ساخته است بعنوان وجوب، یا استحباب و علت‌های شرعی گاه هست که بسیار است، و لیکن علت عقلی یکی بیش نمی باشد نزد اکثر علما، و حق آن است که آن نیز می باشد باین معنی که مثلا هر گاه دو کس بطلب شخصی آیند که هر یک مستقل باشند

در علیت که اگر هر یک تنها می آمدند او می رفت و برود پس رفتن او دو علت دارد و لیکن باصطلاح ایشان هر یک را جزو علت تامه رفتن می دانند هر چند کل واحد قابلیت علیت داشته باشد و در شرع نیز چنین است پس اگر علت گویند هر یک را اعتبار این است که فی نفسها مستقل است در سببیت قطع نظر از آن دیگری، و اگر جزو علت گویند به اعتبار وقوع است و جزو علت را نیز علت می نامند مجازاً پس اگر امثال اینها چند علت داشته باشد بهر دو معنی صحیح است.

(جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله « ١ » عن مسائل فكان فيما سأله أخبرنا يا محمد لأى عله توضحاً هذه الجوارح الأربع و هي أنظف المواضع فى الجسد) روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه. و بسند قوی کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ١، ص: ٤٦٧

از حضرت امام حسن صلوات الله علیه به اندک تغییر لفظی و عبارت متن عبارت سند اول است که جماعتی از یهودان به خدمت حضرت رسول الله صلى الله عليه وآله آمدند و چند مسأله پرسیدند، و در روایت ثانیه ده مسأله، و از جمله سؤالات ایشان این بود که یا محمد بچه علت در وضو این چهار عضو شسته می شود و مسح کشیده می شود چون دستها را یک عضو حساب کرده و پاها را یکی و حال آن که این چهار عضو پاکیزه ترین عضوهاست در بدن و می بایست عضوی که کثیف تر باشد شسته شود.

و در حدیث دویم چنین است که در وقت سؤال

ایشان جبرئیل علیه السلام در جانب راست نشسته بود و میکائیل علیه السلام در جانب چپ آن حضرت و به حضرت می گفتند که چنین جواب ایشان بده و حضرت هر چه ایشان می گفتند جواب می فرمودند تا عاقبت مسلمان شدند و جوابها را بیرون آوردند که از الواح حضرت موسی نوشته بودند و موافق بود با آن چه حضرت فرموده بود.

و ایشان گفتند که در الواح چنین نوشته که کسی این جوابها را نخواهد داد مگر پیغمبر آخر الزمان و در وقت جواب دادن او جبرئیل در جانب راست او باشد، و میکائیل در جانب چپ او و وصی او در برابر او. حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چنین است جبرئیل از جانب دست راست بود، و میکائیل از جانب دست چپ، و وصی من علی بن ابی طالب است که در برابر من نشسته است. و عاقبت اسلام آن یهودی سایل بر وجه کمال شد.

(قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا انَّ وَسوسَ الشَّيْطَانِ إِلَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَنَا مِنَ الشَّجَرَةِ فَنظَرَ إِلَيْهَا فَذَهَبَ مَاءُ وَجْهِهِ ثُمَّ قَامَ وَ مَشَى إِلَيْهَا وَ هِيَ أَوَّلُ قَدَمٍ مَشَتْ إِلَى الْخَطِيئَةِ ثُمَّ تَنَاوَلَ بِيَدِهِ مِنْهَا مَا [أَوْ مِمَّا] عَلَيْهَا فَكَلَّ فَطَارَ الْحَلِيَّ وَ الْحَلَلَ عَنْ جَسَدِهِ فَوَضَعَ آدَمُ يَدَهُ عَلَى أُمِّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۸

رأسه و به کی فلَمَّا تابَ اللهُ عزَّ و جلَّ عليه فرض عليه و على ذرِّيَّته تطهير هذه الجوارح الاربع فامرهُ اللهُ عزَّ و جلَّ بغسل الوجه لَمَّا نظر إلى الشَّجرة و امره بغسل اليدين إلى المرفقين لَمَّا تناول بهما، و امره بمسح الرُّأس لَمَّا وضع يده على أم رأسه،

و امره بمسح القدمين لما مشى بهما إلى الخطيئة) حضرت رسول الله صلى الله عليه و آله فرمودند که چون شیطان وسوسه کرد حضرت آدم را و قسم یاد کرد که من شما را نصیحت می کنم که اگر می خواهید که دایم در بهشت بمانید از این درخت گندم یا انگور بخورید، حضرت آدم متوجه شجره شد و نگاهی به آن درخت کرد آب روی حضرت آدم رفت دیگر برخاست و به جانب آن درخت روانه شد و آن اول قدمی بود که حرکت کرد به خطا و ترک اولی، پس دست دراز کرد و از میوه آن درخت چید و خورد، پس زرینها که بر او بود و جامها که پوشیده بود همگی از بدن حضرت آدم پرید، پس حضرت آدم دست بر سر زد و گریان شد، پس چون حق سبحانه و تعالی توبه حضرت آدم را قبول کرد واجب ساخت بر حضرت آدم و بر ذریت او که این مواضع را پاکیزه کنند به وضو، پس حق سبحانه و تعالی او را امر کرد که رو را بشوید چون نظر به جانب شجره کرده بود، و امر کرد او را به شستن دستها با مرفقها چون به دستها میوه را چیده بود، و او را امر کرد که مسح سر کند چون دست بر سر زده بود، و او را امر کرد که پاها را مسح کشد چون به این پاها رفته بود به جانب خطا و ترک اولی.

و حدیث دویم این تتمه دارد که حضرت فرمود که پس حق سبحانه و تعالی سنت کرد بر امت من مضمضه را تا محبت حرام

را از دل ایشان بردارد و سنت کرد استنشاق را تا بو و گند آتش دوزخ را بر ایشان حرام گرداند یهودی گفت راست گفتی یا محمد پس بگو چه ثوابست کسی را که این وضو را به جای آورد؟ پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که اول که دست او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۶۹

به آب می رسد شیطان از او دور می شود، و چون مضمضه می کند حق سبحانه و تعالی دل او را و زبان او را به حکمت منور می سازد که علوم الهیه در دل او ریزد و بر زبانش جاری شود، و چون استنشاق می کند حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ ایمن می گرداند و روزی می کند او را بوی بهشت، پس چون رو می شوید حق سبحانه و تعالی روی او را سفید و نورانی می کند در روزی که بعضی از روها سفید باشد و بعضی سیاه و چون دستها را می شوید حق سبحانه و تعالی غل آتشین که بر دستهای گناه کاران خواهد گذاشت بر دستهای او حرام می گرداند، و چون مسح سر می کشد حق سبحانه و تعالی گناهان را از او دور می گرداند و چون پاها را مسح می کشد حق سبحانه و تعالی او را بر صراط می گذارند در روزی که قدمها از صراط بلغزد و بجهنم افتند. یهودی گفت راست گفتی یا محمد.

و اما خطای حضرت آدم پس آن مأول است بترک اولی و چون تکالیف مقربان نه مثل دیگران است ایشان را بر مکروه و ترک اولی عتابها می شود که دیگران را بر گناهان آن قدر عتاب و عقاب نمی شود. چون احادیث بسیار وارد

است که اگر بنی آدم کبیره بکند تا هفت ساعت یا نه ساعت نمی نویسند که شاید از او پشیمانی حاصل شود و ننویسند و حضرت [آدم] همان لمحہ پشیمان شد، و سیصد سال گریست تا توبه اش را قبول کردند.

مع هذا قیاس احوال خود با ایشان نمی باید کرد که مصلحتها هست که همه کس بر آن اطلاع ندارند چنانکه یکی از محققان ذکر کرده است که قبل از خلق آدم حق سبحانه و تعالی فرمود که *إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً* «۱» حضرت را از جهه خلافت ارض آفریده بود نه از جهه سکنای بهشت، و بهانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۰

می خواستند از جهت ارسال او به زمین لمحہ او را به خود گذاشتند تا باین وسیله او را به زمین فرستند، و چون محبت الهی با رفاهیت جمع نمی شود مدتی او را در بوته محبت می گذاختند تا به اعلائی مراتب کمال رسید، ندای خلافت او را دادند چنانکه معلوم است که او و سایر انبیاء را بعد از ترک اولی رتبه خلافت داده اند و چون آدم مخلوق شد صد هزاران هزار فرشته به سجده او افتادند و سالها در سجده بودند و مشهور دوست سال است.

و چون سر از سجده برداشتند سیصد سال دیگر تعلم اسماء از او می کردند و کل حوران و غلمان در مقام اطاعت و بندگی بودند و خوف آن بود که عجبی در خاطره او بهم رسد تدارک آن به آن ترک اولی کردند تا بر او و بر عالمیان ظاهر گردد که هر کمال و خوبی که هست از حق سبحانه و تعالی است و بقای آن به عصمت اوست.

تا عبرتی باشد فرزندان او را که با آن جلالت قدر به سبب ترک اولایی او را از بهشت بیرون کردند بنی آدم طمع نکنند در بهشت با صد هزاران عصیان و باز تفضل فرمودند و عبادات از جهت رفع سیئات مقرر ساختند تا بنی آدم در میان خوف و رجا باشند، و غیر اینها از جوهی که إن شاء الله در تفسیر قرآن از طرق اهل البیت سلام الله علیهم مذکور خواهد شد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که چون دست در ظرف می کنی که آب برداری و بسم الله می گویی هر گناهی که آن دست کرده است همه می ریزد، و چون رو را می شویی هر گناهی که از چشم و زبان کرده همه می ریزد، و چون دستها را می شویی گناهان از دست راست و از دست چپ تو ریخته می شود، و چون مسح سر و پاها می کنی هر گناهی که از پاها کرده ریخته شود.

(و کتب ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما إلى

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۱

محمد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله انّ علّه الوضوء الّتی من اجلها صار علی العبد غسل الوجه و الذراعین و مسح الرّأس و القدمین فلیقامه بین یدئ الله عزّ و جلّ و استقباله إیّاه بجوارحه الظّاهره و ملاقاته بها الکرّام الکتّابین) و نوشت حضرت امام رضا صلوات الله علیه در جواب سؤالی چند که محمد بن سنان از آن حضرت کرده بود در علل شرایع نام برده است یک یک را حضرت فرمودند که علت وضو که به سبب آن بر بندگان الهی لازم

شده است که بشویند رو و دستها را و مسح کنند سر و پاها را آن است که نزد حق سبحانه و تعالی به خدمت او می ایستد و روی ظاهر به کعبه می کند و روی دل بسوی خداوند و به خدمت او قیام می نماید، و چون اعضای ظاهره متوجه کعبه است به امر او گویا روی اعضا را به جانب او کرده است، و اگر نه حق سبحانه و تعالی در جهتی نیست که کسی رو به او کند و به این اعضا ملاقات می کند فرشتگانی را که نویسندگان اعمالند و از پیش رو می آیند پس می باید که ظاهر این اعضا از نجاست حدث پاک باشند چون رو به پاکان دارد، و باطن نیز از همه تعلقات جسمانی و کدورات روحانی مطهر باشد تا روی دل به جانب حق سبحانه و تعالی تواند کرد و تواند گفت که: وَجَّهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كَمَا فِي بَابِ صَلَاةٍ خَوَّاهُ آمَدَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، و این سه علت را بر سیل اجمال بیان فرمودند و بعد از آن شروع در تفصیل کل واحد از اعضا کردند.

(يُغْسَلُ الْوَجْهَ لِلسَّجُودِ وَالْخُضُوعِ وَيُغْسَلُ الْيَدَيْنِ لِيَقْبَلَهُمَا وَيُرْغَبُ بِهِمَا وَيَرْهَبُ وَيَتَبَتَّلُ، وَيُمَسَّحُ الرَّأْسَ وَالْقَدَمَيْنِ لِأَنَّهُمَا ظَاهِرَانِ مَكْشُوفَانِ يَسْتَقْبَلُ بِهِمَا كُلَّ حَالَاتِهِ وَ لَيْسَ فِيهِمَا مِنَ الْخُضُوعِ وَالتَّبَتُّلِ مَا فِي الْوَجْهِ وَ الدَّرَاعَيْنِ) پس می شوید رو را از جهه آن که رو را از جهه سجود و خضوع بر زمین می گذارد پس می باید که ظاهرش پاکیزه باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۲

به سبب شستن از گناهان پاک شود تا قابلیت قرب سجود

بهم رساند چنانکه خواهد آمد که اقرب حالات بنده به خدا در نماز حال سجود است، و دستها را می شوید تا ظاهرش پاکیزه شود و از گناهان مطهر گردد تا تواند که به درگاه الهی بر دارد و طلب بهشت نماید، یا جمیع مراتب کمالات و طلب خلاصی از جهنم کند با برائت از جمیع نقایص ممکنات، و منقطع شود بالکلیه از غیر او، و متوسل به او شود در حالت قنوت یا در جمیع حالاتی که آن دارد در اثنای نماز به آن که در وقت تکبیر احرام برابر دوش و گوش برد، و در حالت قرائت در برابر زانوها باشد، و در حالت قنوت برابر رو باشد، و در حالت رکوع بر زانوها باشد و در حالت سجود برابر رو باشد، و در حالت تشهد بر زانوها باشد و در هر حالتی رغبتی و ترسی و انقطاعی او را باشد.

یا آن که مراد از رغبت آن باشد که کف دستها را به جانب آسمان کند به امید آن که حق سبحانه و تعالی از رحمت خود دست او را پر کند، و رغبت در حالتی است که رجای او غالب باشد و اگر خوف غالب باشد رهبت به جا آورد به آن که پشت دست را به جانب آسمان کند بقصد آن که من مستحق رحمت او نیستم مگر فضل او شامل حال من شود، و تضرع کند در حالتی که خوف و رجای او مساوی باشد به آن که انگشت سبابه راست را به جانب راست آورد و به جانب چپ برد تا اشاره باشد به آن که نمی داند که فردای قیامت از

جمله اصحاب یمین خواهد بود یا از جمله اصحاب شمال و اگر تحیر بر او غالب باشد تبطل کند به آن که انگشت سیابه دست چپ را بالا کند که آیا مراقبیت مراتب عالیه هست بفضل او؟ و همواره به پائین آورد که من کجا و این آرزو کجا، و اگر امید غالب باشد و تضرع و زاری تمام باشد و گریان شود هر دو دست را از سر بگذراند و بخاطر گذراند که دست دراز می کنم که رحمت الهی را بگیرم، و این اسامی از جهت این مراتب در احادیث صحیحه وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۳

و مسح سر و پاها می کند که چون سر و پاها ظاهر است و باز است و به این ها رو به کعبه دارد پس می باید که اینها نیز از سیئات پاک باشند تا ظاهرشان قابلیت استقبال کعبه ظاهری داشته باشد و سر قدم و قدم سر ساخته متوجه کعبه حقیقی شوند، و چون آن حالاتی که رو و دستها را بود سر و پاها را نیست بنا بر این اینها را به مسح اکتفا نمودند.

و از امثال این احادیث رتبه محمد بن سنان ظاهر می شود چون در احادیث واقع شده است که رتبه رجال را از رتبه احادیث بیابید، و نیز فرموده اند که ما بر مردمان بقدر عقول ایشان سخن می گوئیم لهذا صدوق اعتماد بر او کرده است بسیار، و شیخ مفید توثیق او کرده است.

و لیکن جمعی از اصحاب رجال که از حقایق کمالات ائمه معصومین بی خبرند امثال این اخبار را دلیل ضعف او ساخته اند، و بنده در روضه المتقین تفصیل احوال جمیع مشاهیر را

بر وجه اکمل یاد کرده ام، و اگر اجل امان دهد در فهرست این کتاب نیز مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

باب حکم جفاف بعضی الوضوء قبل تمامه

این باب در بیان حکم خشک شدن اعضای وضوست پیش از تمامی وضو که سبب بطلان وضوست پس باید که افعال وضو را پی در پی بفعال آورد قبل از آن که اعضا خشک شود.

بدان که خلافتی نیست میان علمای ما در آن که در وضو موالات واجبست و لیکن خلافتست که تا چه مرتبه واجبست، جمعی از علما موالات بمعنی متابعت را واجب می دانند به آن که بی فاصله می باید که اعضای وضو شسته شود به آن که چون از شستن رو فارغ شود بی فاصله مشغول شستن دست راست شود تا به آخر وضو.

و اکثر علما مراعات جفاف اعضا کرده اند به آن که عضو سابق خشک نشود، و در اینجا نیز خلاف کرده اند بعضی گفته اند که شرط است سابق خشک نشود اگر سابق بر سابق خشک شود ضرر ندارد، و جمعی گفته اند هیچ عضوی از اعضای سابق تماما خشک نشود اگر بعضی از عضو خشک شود ضرر ندارد.

و بعضی گفته اند که هیچ جزوی از اجزای اعضای سابق نیز خشک نشود و در این صورت کار مشکل تر از موالات بمعنی متابعت می شود. و بعضی گفته اند که می باید همه خشک نشود تمام که اگر تری بر عضوی از اعضا باقی باشد صحیح است و این معنی از احادیث بیشتر ظاهر می شود و سهولت شرع مقدس مقتضی این قول است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۵

و احتیاط در قول سابق بر این است که افعال وضو را بلا فاصله واقع سازد که چون از وضو فارغ شود هیچ

جزوی خشک نشده باشد و این احتیاط بنا بر آنست که عبارات روایات خالی از اجمالی نیست.

(قال ابی رضی اللہ عنہ فی رسالته إلیّ ان فرغت من بعض وضوءک و انقطع بک الماء من قبل ان تتمّ فاتیت بالماء فتّمّ وضوءک اذا کان ما غسلته رطباً و ان کان قد جفّ فاعد وضوءک و ان جفّ بعض وضوءک قبل ان تتمّ الوضوء من غیر ان ینقطع عنک الماء فاغسل ما بقى جفّ وضوءک او لم یجفّ) چون صدوق بعد از آن که در قم تحصیل علوم کرده بود از پیش پدرش، و محمد بن الحسن بن الولید و سایر مشایخ قم متوجه عراق عرب شد که از مشایخ آنجا نیز جمع نماید احادیث را و تحصیل اجازات کند، چون بیغداد رسید با آن که صغیر السن بود جمیع مشایخ به نزد او آمدند و درس شروع کردند و اجازه گرفتند چون حافظه عظیم داشت، و احادیث بسیار در حفظ داشت، و احوال رجال حدیث را تتبع عظیم کرده بود، مدتی در آنجا مشغول افاده بود، و اکثر مشایخ عراق عرب نزد او درس خواندند و اجازه گرفتند و از آن جمله شیخ مفید که رئیس العلماء بود، و شیخ حسین بن عبید اللہ غضایری که در رتبه بعد از شیخ مفید بود و هم چنین باقی مشایخ.

و بعد از آن به مکه معظمه و مدینه مشرفه رفت و علمای آن حدود نیز از شیخ مستفید شدند و کتاب غریبی که نزد مشایخ قم نبود بهم می رسانید و اجازه از آن مشایخ می گرفت و مشایخ نیز از او اجازه می گرفتند.

و بعد از حج متوجه خراسان شد

چون مشایخ حدیث در خراسان بیش از همه جا بودند از عامه و خاصه، و در خراسان شهرتی عظیم کرد، و همیشه از علمای خراسان در مجلس او بسیار بودند، و در اثنای مسافرت چون پدرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۶

شیخ قمین بود و فقیه ایشان بود رساله بسوی پسرش فرستاد که به آن عمل نماید.

و فقیه محدثین کسی بود که جمع بین الاحادیث می توانست کردن و چون بالتماس سید نعمه این کتاب را در بلخ تصنیف کرد از جهت رعایت حق پدر که اسم او نیز بماند رساله پدرش را در ابواب این کتاب متفرق ساخته است.

و چون متقدمین علمای ما ارباب نصوص بودند عبارات روایات صحیحیه را در کتب خود می آوردند و باین اعتبار ایشان را فقیه می گفتند، و بعضی از ایشان مثل محمد بن یعقوب کلینی تصرف در حدیث متنا و سندا نمی کردند و هر روایتی را که ترجیح می دادند آن را در کتاب خود می آوردند.

و شیخ طوسی علیه الرحمه بالتماس استادش شیخ مفید علیه الرحمه تهذیب حدیث را تصنیف نمود، و هر حدیثی که در مراتب فقه و احکام دخل داشت از اصول اربعمائه انتخاب نمود، و در هر مطلبی اکتفا به چند حدیث از طرفین کرد و وجه جمع بین الاخبار را بیان نمود لهذا علمای بعد از شیخ بکتاب او راغب تر بودند و اعتماد بر آن بیشتر داشتند از این جهت و کم متوجه کتابی دیگر می شدند بنا بر این مرتبه مرتبه کتب اصول مهجور شد و الحمد لله رب العالمین الحال آن چه هست از کتب اصول که متداول است و کسی که تتبع حدیث خوب بکند می داند که

کسی به ضبط شیخ المحدثین محمد بن یعقوب کلینی نبوده است در میان خاصه و عامه و بعد از او رئیس المحدثین محمد بن بابویه مصنف این کتاب و بعد از ایشان شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنهم.

و وجه اعظم که اکثر متابعت شیخ طوسی نمودند آن بود که شیخ طوسی در فنون علوم یگانه آفاق بود و در تفسیر قرآن تبیان از اوست، و کتب فقهی و استدلالی او بسیار است، و در علم کلام که در آن زمان اعتبارش بیش از همه علوم بود صاحب کرسی بود که خلفای عباسی هر که اعلم بود در آن عصر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۷

علم کلام به او کرسی می دادند.

شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طوسی هر سه را کرسی داده بودند، و تا زمان شیخ طوسی تقیه کم بود، و هر کس اظهار هر مذهبی که داشت می کرد تا آن که علمای عامه به خلیفه گفتند که مذاهب بسیار شده است می باید چند مذهب را مقرر سازیم و بر آن اجماع کنیم، و مذاهب غیر آن را از کسی قبول نکنیم چون وزرا بعضی شافعی بودند، و بعضی مالکی زرها توجه کردند.

و سید مرتضی رضی الله عنه نیز قرار داد که صد و پنجاه هزار تومان بدهد که مذهب شیعه نیز ظاهر بوده باشد و خود گفت که من صد هزار تومان از مال خود می دهم شما پنجاه هزار تومان بدهید شیعیان تقصیر کردند از آن جهت که اینها اعتباری ندارد و ما همیشه مذهب خود را آشکار داشته ایم و این خلیفه که می رود این معنی برطرف خواهد شد و عن

قریب است که صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد.

و حکمت الهی نیز اقتضا کرده بود که این مذهب مخفی باشد تا اظهار آن بر وجه کمال بدست پادشاهان صفویه انار الله تعالی برهانهم بوده باشد اگر چه در آن زمان آل بویه پادشاهان ایران بودند و شیعه بودند اما نتوانستند که رفع خلفا کنند با آن که سعی بسیار نمودند نشد و ایشان نتوانستند که با وجود خلفا مذهب شیعه را رواج دهند اگر چه در آن زمان علمای شیعه از حد و حصر متجاوز بودند و اطراف عالم از ایشان پر بود و از کتب ابن بابویه، و شیخ طوسی و شیخ نجاشی ظاهر می شود که استادان ایشان که یگانه آفاق بودند بسیار بوده اند چه جای دیگران.

و در کتابی دیدم که در زمان علی بن بابویه از محدثین در قم دویست هزار محدث بودند و ظاهرا وجهش این بوده است که عوام و خواص همه عمل بحديث می کردند و احادیث را حفظ می نمودند، و امید هست که إن شاء الله بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۸

این به دولت پادشاه جم جاه ملایک سپاه صاحب قرانی بهتر از سابق شود.

صدوق می گوید که پدرم رضی الله عنه در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که اگر بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و آبت آخر شود پیش از آن که وضو را تمام کنی و آب از جهه تو بیاورند اگر آن چه شسته باشی تر باشد وضو را تمام کن، و اگر خشک شده باشد وضو را از سر گیر، و اگر در وضو ساختن باشی و آب داشته باشی و بعضی

از اعضا خشک شود ما بقی را بشوی خواه خشک شده باشد یا خشک نشده باشد.

و این عبارت مضمون چند روایت است که با یکدیگر جمع کرده است و همان اجمال دارد از آن جمله شیخ طوسی بسند صحیح و کلینی کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده اند که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بسا باشد که وضو می سازم و آبم آخر می شود و کنیزک آب را دیر می آورد تا آن که آب وضوی من یا اعضای وضوی من خشک می شود.

حضرت فرمودند که وضو را از سر گیرد.

و ظاهر این حدیث آنست که بکل خشک شده باشد زیرا که باین عبارتست که فیجف وضوی و ممکن است بفتح واو خوانده شود که مراد آب وضو باشد یا بضم واو خوانده شود و ظاهرش اعضای وضوست و احتمال دارد که جزوی از اجزا خشک شده باشد یا عضوی خشک باشد و گفته باشد که وضوی من خشک شده و لیکن بعید است.

و کلینی و صدوق، و شیخ بسند موثق کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه بعضی از اعضای وضو را شسته باشی و عارض شود ترا کاری که ضرور باشد تا وضوی تو خشک شود وضو را از سر گیر که وضو پاره پاره نمی باشد یعنی می باید متصل باشد و اتصالش به آن است که عضو پیشتر خشک نشده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۷۹

و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است از حکم که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

هر گاه شخصی فراموش کند شستن دست و مسح سر را حضرت فرمودند که وضو را از سر گیرد که می باید اعضای وضو همه تابع هم باشند.

و این حدیث و سه حدیث دیگر که گذشت که لفظ متابعت داشت مستند علامه حلی است که می گوید موالات بمعنی متابعت است، و ظاهر آن اخبار ترتیب است، این خبر را حمل کرده اند بر آن که اعضای وضو خشک شده باشد، و ظاهر روایت نیز اشعاری بر آن دارد چون می پرسد که فراموش کرده ام ظاهر می شود که زمانی گذشته باشد.

و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از حریر در وضو که به حضرت عرض نمودم که اگر عضو پیشتر خشک شده باشد پیش از آن که ما بعد آن را بشویم حضرت فرمود که خواه خشک شده باشد و خواه خشک نشده باشد ما بقی را بشوی. و همین حدیث را علی بن بابویه حمل کرده است بر آن که اگر مشغول وضو ساختن باشد خشک شدن ضرر ندارد. و شیخ طوسی حمل کرده است بر آن که آب کم باشد و هوا گرم باشد و خشک شود ضرر ندارد چون غالب اوقات اگر هوا گرم نباشد خشک نمی شود و سخن علی بن بابویه نیز نزدیک باین است.

مجملاً غرض از ذکر اخبار این بود که همین احادیث سبب اختلاف علما شده است، و احادیث دیگر خواهد آمد که ظاهر آن اخبار نیز مراعات جفاف است نه متابعت بمعنی که علامه گفته است اگر چه احوط آنست که بی فاصله عرفی اعضای وضو را بشویند، و غالب اوقات چنین است که اگر بی فاصله بشویند اعضا مطلقاً در این بلاد

خشک نمی شود، و بنده در هواهای بسیار گرم با قلت آب وضو ساختم و اعضا خشک نشد.

باب فی من ترک الوضوء او بعضه او شک فیہ

اشاره

بابی است در بیان حکم کسی که ترک کند وضو را یا بعضی از افعال وضو را یا شک کند در وضو یا در بعضی از افعال وضو بدان که ظاهر آیه دلالت می کند که هر گاه به نماز برخیزند وضو بسازند یا با وضو باشند اقلاً پس اگر وضو نداشته باشند نماز صحیح نبوده باشد و لیکن نص نیست محتمل است که مراد این باشد که اگر ممکن باشد وضو بسازید، یا غسل، یا تیمم بکنید و الا همان نماز واجب باشد بر کسی که آب و خاک نداشته باشد.

[نماز بدون وضو حرام است]

(قال ابو جعفر صلوات الله عليه لا- صلاه الا بطهور بسند صحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که نماز نیست بی طهور که وضو و غسل و تیمم باشد و ظاهر این عبارت نفی حقیقت نماز است و بعبارۀ اخیری نفی صحت صلاه است بی طهور، و گاه هست که این عبارت را از جهت نفی کمال اطلاق می کنند اما اجماع علماست که در اینجا نفی صحت مراد است و احادیث صحیحۀ مؤید این است.

(و روی ان رجلا- من الاحبار اقعده فی قبره فقيل له انا جالدوك مائه جلده من عذاب الله عزّ و جلّ قال لا اطيعها فلم يزالوا به حتّى ردّوه إلى واحده فقال لا اطيعها فقالوا لا بدّ منها قال فيما تجلدونها قالوا نجلدك بأنك صليت يوما بغير وضوء و مررت على ضعيف فلم تنصره فجلدوه جلده من عذاب الله فامتلا قبره نارا) بسند صحيح

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۱

روایت کرده است صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که شخصی از احبار که علمای یهودند

یا مطلق علما و در نسخه قدیمی از عقاب الاعمال که نزد بنده است الاخيار است یعنی از خوبان و این اظهر است او را در قبر زنده کردند و نشانیدند و به او گفتند که ما ترا صد تازیانه از عذاب الهی می زنیم او گفت که من طاقت آن ندارم و ایشان کم می کردند و او می گفت طاقت ندارم تا به یک تازیانه رسانیدند و او گفت طاقت آن نیز ندارم ایشان گفتند که چاره نیست گفت بچه سبب مرا می زنی گفتند که از این سبب که روزی نماز بی وضو کردی و به مظلوم ضعیفی رسیدی که او را ستم می کردند و او را یاری نکردی پس او را یک تازیانه از عذاب الهی زدند که قبر او پر از آتش شد.

و این خبر دلالت می کند ظاهرا بر آن که نماز بی وضو حرام است خواه نماز واجب باشد خواه سنت. و بعد از این نیز خواهد آمد که نمی ترسد کسی که بی وضو نماز کند از آن که به زمین فرو رود. بنا بر این است که بعضی از علما گفته اند که وضو از جهه نماز سنت واجبست چون بر ترک وضو معاقب می شود.

و حق آنست که بر ترک وضو معاقب نمی شود بلکه بر نماز بی وضو معاقب می شود و لهذا فرشتگان گفتند که تازیانه می زنیم ترا که نماز بی وضو کردی و نگفتند که از جهت ترک وضو می زنیم، و کسی نگوید که شاید تازیانه را از جهت عدم نصرت ضعیف زده باشند زیرا که اگر همین از جهت آن بود نماز بی وضو را ذکر نمی کردند بلکه ظاهر است که از جهت هر دو زده اند.

[هشت کسند که نماز ایشان مقبول الهی نیست]

و)

قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثَمَانِيَةَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ لَهُمْ صَلَاةَ الْعَبْدِ الْأَبْقِ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى مَوْلَاهُ، وَ النَّاشِزُ عَنِ زَوْجِهَا وَ هُوَ عَلَيْهَا سَاخِطٌ، وَ مَانِعُ الزَّكَاةِ، وَ إِمَامٌ قَوْمٌ يَصَلُّونَ بِهِمْ وَ هُمْ لَهُ كَارِهُونَ، وَ تَارِكُ الْوُضُوءِ، وَ الْمَرَأَةُ الْمُدْرِكَةُ تَصَلِّيَ بِغَيْرِ خَمَارٍ، وَ الزَّيْنُ وَ هُوَ الَّذِي يَدْفَعُ الْبَوْلَ وَ الْغَائِطَ، وَ السُّكْرَانَ) صدوق به سندی قوی از آن حضرت صلی الله علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۲

روایت نموده است که هشت کسند که نماز ایشان مقبول الهی نیست:

اول: غلامی که از آقا گریخته باشد تا به آقا برگردد.

دیگر: زنی که مخالفت رضای واجبی شوهر کند که آن چه بر او واجب باشد به جا نیاورد و محتمل است که مطلق مخالفت شوهر مراد باشد به قرینه آن که فرموده است که شوهر از او آزرده باشد.

دیگر: کسی که زکات مال خود را ندهد نماز او مقبول نیست.

دیگر: شخصی که امامت و پیشنمازی جمعی کند و ایشان راضی نباشند از امامت او اگر چه عادل باشد، و ظاهرا در صورتی می باشد که حسب الحکم ظلمه پیشنماز باشد نماز او نیز مقبول نیست.

دیگر: کسی که بی وضو نماز کرده باشد اگر چه از روی فراموشی باشد صحیح نیست و اعاده واجبست.

دیگر: زن آزادی که بالغه باشد و بی مقنعه نماز کند نمازش صحیح نیست پس اگر کنیز باشد یا کودک باشد صحیح است.

و دیگر: زین بزای و بای مشدده یا نون مشدده پس از حضرت پرسیدند که یا رسول الله زین کدامست؟ حضرت فرمودند که آن شخصی است که او را بول و غایط آید و پیش از نماز دفع نکند

و در حال نماز مدافعه نماید چون مانع حضور قلب است نماز او مقبول نیست.

دیگر: کسی که مست باشد و در حالت مستی نماز کرده باشد صحیح نیست و در هوشیاری واجبست که آن را قضا کند.

حاصل آن که حضرت فرمودند که نماز اینها مقبول نیست و این لفظ اعم است از آن که صحیح نباشد مثل نماز بی وضو، و بی مقنعه و مست، یا صحیح باشد و کامل نباشد مثل باقی.

و سید مرتضی را اعتقاد آنست که هر چه مقبول نیست سبب خلاصی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۳

جهنم می شود اما به بهشت نمی رساند. و اکثر علما را اعتقاد آنست که به بهشت می رساند اما به درجات عالیه بهشت نمی رساند چنانچه عمل مقبول آدمی را به مراتب عالیه و سعادات غیر متناهیة فایز می گرداند و آن پنج دیگر چنین اند. و ظاهر کلام صدوق آنست که نماز اینها نیز صحیح نباشد.

و جمعی از علما را اعتقاد آنست که زن ناشزه و غلام گریخته اگر در اول وقت نماز کنند نماز ایشان صحیح نیست بلکه غلام می باید که در آن وقت به نزد آقا برگردد پس توقف بواسطه نمازش در اول وقت مشروع نیست و توقف جزو حقیقت صلاه است، و هم چنین زن ناشزه یا کسی که دینی در ذمه او باشد و قدرت بر دادن آن داشته باشد و ندهد، یا نجاستی در مسجدی ببیند و قدرت بر ازاله آن داشته باشد، یا ظالمی بر مظلومی ستم نماید و او قادر بر رفع ستم آن باشد.

و هم چنین هر جا که یکی از واجبات مضیقه یا موسعه جمع شود و آن را نکند و نماز کند

در فراخی وقت نمازش باطل است و در تنگی وقت صحیح است، و دلیل این مسأله عقلی است که امر به شیء نهی از ضد خاص آنست، و یا امر به ضدین بحسب عقل قبیح است و نزد بنده دلیل آن تمام نیست اما اگر در جمیع اینها واجب مضیق را مقدم دارد بی دغدغه است و الله تعالی يعلم.

[کسی که بی وضو نماز کرده باشد از روی فراموشی]

(و تارك الوضوء ناسيا متی ذکر فعلیه ان يتوضأ و يعيد الصلاه) و کسی که بی وضو نماز کرده باشد از روی فراموشی نماز او باطل است و واجبست که اعاده نماز کند چون گذشت که نماز بی طهور صحیح نیست و گذشت که تارك وضو نمازش مقبول نیست یعنی صحیح نیست پس اعاده واجب باشد، مع هذا اجماع مسلمانانست که اعاده واجبست اگر وقت باشد، و قضا واجبست اگر وقت بیرون رفته باشد. و اخبار صحیحه در این باب بسیار است و خواهد آمد در این باب و در باب نماز قضا و چون خوف توهم عقوبت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۴

الهی بود رفع آن باین حدیث نمود که: (وقال النبى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَضِعَ عَنْ أُمَّتِي تِسْعَةَ أَشْيَاءَ السَّهْوِ، وَالْخَطَاةِ وَالنَّسْيَانِ، وَ مَا أَكْرَهُوا عَلَيْهِ، وَ مَا لَا يَعْلَمُونَ، وَ مَا لَا يَطِيقُونَ وَ الطَّيْرَةَ، وَ الْحَسَدَ، وَ التَّفَكُّرَ فِي الْوَسْوَسَةِ فِي الْخَلْقِ مَا لَمْ يَنْطِقِ الْإِنْسَانُ بِشَفْهِ) صدوق در خصال بسند صحیح و کلینی بسند قوی از آن حضرت صلوات الله عليه و آله روایت کرده اند و لیکن بدل السهو بعد از ما لا يطيعون و ما اضطروا اليه است و ظاهرا در اینجا سهو شده است از نساخ یا بسند

دیگر به او رسیده است و این اظهر است، چون بسیار است که امثال این اخبار را در هر کتابی به سندی ذکر می کند تا ظاهر سازد تواتر آن خبر را.

و کلینی از این جهت اکثر اوقات در کافی مکرر ذکر می کند چون یک کتاب دارد. و مضمون این خبر در آیات و اخبار متواتره وارد است. و ترجمه حدیث آنست که حضرت می فرماید که حق سبحانه و تعالی از امت من وضع نموده است نه چیز را مراد از بعضی آنها وضع مؤاخذه و عقوبت است، و بعضی تکلیف، و بعضی تأثیر.

اول: سهو است که ظاهراً مراد از آن شکست در نماز و وضو و سایر عبادات و بر آن مؤاخذه نیست اگر چه احکام هست چنانکه خواهد آمد. و بنا بر نسخه که نباشد واضحتر است و محتاج به تکلف نیست.

دویم: خطاست یعنی قصد صدور فعلی نداشته و بی قصد از او صادر شود، یا قصد فعلی داشته باشد و فعل دیگر از او صادر شود حتی در قتل مؤمن اگر تیری به کبوتری اندازد و آدمی در گذار باشد و به او خورد مؤاخذه اخروی نیست هر چند دیت بر عاقله هست و خواهد آمد. و از این بابست خطای مجتهد در اخبار اهل بیت، یا در احکام، یا در اجرای احکام چنانکه در محل خود مفصل خواهد شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۵

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در شب معراج از جناب اقدس الهی طلب نمود و حق سبحانه و تعالی فرمود که عطا کردم چنانکه علی بن ابراهیم در تفسیر خود از پدرش از ابن ابی عمیر از

هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و به اعتقاد او صحیح است و به گمان متأخرین حسن کالصحیح است که حضرت فرمودند که آیه آمَنَ الرَّسُولُ رَا تَا بَه آخِرَ آن حضرت مشافهه از جناب اقدس الهی شنید و جبرئیل واسطه نبود و حدیث طولانی است و در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا «۱» حضرت فرمود که من عرض نمودم که پروردگارا مؤاخذه منما من و امت مرا اگر فراموش کنیم یا خطائی از ما صادر شود خداوند عالمیان فرمود که مؤاخذه نمی کنم.

و ظاهر آیه و اخبار صحیحه اینست که این عدم مؤاخذه بر خطا و نسیان مخصوص این امت باشد با آن که مؤاخذه بر آنها عقلا قبیح است توجیه کرده اند که شاید ملاحظه عظیمی که در وسع مکلف باشد در آن امم باشد و در این امت نباشد، یا مؤاخذه دنیوی به اعتبار عدم ملاحظه باشد.

سیم: نسیان و فراموشی است چنانچه اگر کسی سهوا بی وضو نماز کند یا نماز را نکند یا در نماز مبطلی بفعل آورد مؤاخذه اخروی ساقط است اما نماز را بعد از وضو قضا می کند و احکام هر یک خواهد آمد.

چهارم: آن چیز است که آدمی را بر آن اکراه نمایند مثل آن که کسی را بر شرب خمر، یا ترک صلاه، یا بر نماز بی وضو جبر کنند. و از آن جمله است تقیه در همه چیز حتی در کفر و رده اگر اسیر کفار شوند. و از آن جمله است حکایت عمار بن یاسر که کفار مکه او را و پدر او

را، یا مادر او را، یا هر دو را با عمار

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۶

گرفتند و گفتند که بری شوید از دین آن حضرت، یا سب حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بکنید و اگر نه شما را می کشیم عمار تقیه کرد و خلاص شد، و پدر و مادرش تقیه نکردند و ایشان را به زجر عظیم شهید کردند.

و مشهور آنست که ساز و بر بدن ایشان می کشیدند تا ایشان را ریز ریزه کردند، و چون خبر به حضرت صلی الله علیه و آله رسید فرمود که علم عمار عمار را نجات داد و آنها سبقت کردند به بهشت، و عمار را فئه باغیه شهید خواهند کرد در وقتی که حق با عمار باشد، و صحابه مغموم بودند که حیف عمار که چنین کلمه بر زبان او جاری شد حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که **إِلَّا مَنْ أُرْكِرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ** «۱» که چون عمار مکره بود بر او باکی نیست و ایمان در دل او جا کرده است و حضرت فرمود که ایمان در رگ و ریشه عمار به نحوی جا نکرده است که به این ها کافر شود و حق با عمار است هر کجا باشد و حق سبحانه و تعالی از جهت شفقت بر امت آن حضرت این آیه را فرستاد که:

إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاءَ و به قرائتی تقیه و خواهد آمد احادیث متواتره در تقیه.

پنجم: از این امت موضوع است مؤاخذه بر آن چه ندانند و اگر چه ظاهر این خبر عام است و لیکن مخصص شده است به احکامی چند که جاهل در آن معذور

نیست چون شریعت مقدسه آمده است و همگی عالمیان مأمور بطلب علوم دینیه شده اند پس تقصیر از مردمان باشد اما بسیار جاهست که جاهل معذور است و خواهد آمد، مثل آن که جاهل باشد به نجاست آب و وضو بسازد و نماز کند، یا با جامه نجس نماز کند اگر چه اعاده یا قضا واجب هست به تفصیلی که گذشت و خواهد آمد اما عقوبت الهی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۷

و هم چنین اگر بالکلیه جاهل باشد که حکمی هست مثل آن که چون بسیاری از کتب حدیث ما را سلاطین جور و زنادقه سوزاندند چنانکه در این اوقات مذکور شد که رو سیاه ازل و ابد سوخته یا شسته است به تبع پیشوای ایشان عثمان که جمیع قرآنها را در جمیع بلاد امر کرد که سوختند، و نقل کرده اند که چهل هزار قرآن بود که سوختند و فرمود که در مدینه مشرفه هفت قرآن به نحوی که خود ترتیب داد و هر چه در وصف اهل البیت و مذمت قریش بود بیرون کرد و سنیان آن قرآنها را امام نامیدند و زمخشری در کشف بسیار می گوید که در امام چنین است یعنی در مصحف عثمان پس ممکن است که حکمی چند از الهی در آن احادیث بوده باشد و چون بما نرسیده است بر آن مؤاخذه نباشیم.

و هم چنین در آثاری که بما رسیده است بسیار باشد که احکام باشد و ما نفهمیم، یا بما نرسیده باشد چنانکه بسیاری از آن مذکور خواهد شد که اخبار بوده است و بواسطه عدم تتبع، یا عدم کتب نزد جمعی، یا عدم تدبر در آن متروک شده

است پس ممکن است که بسیاری از احکام الهی مخفی بوده باشد و ندانند بر آن مؤاخذه نخواهد بود إن شاء الله.

ششم: آن چه را طاقت بر آن نداشته باشند یعنی مشکل باشد مثل آن که گذشت که بنی اسرائیلیان بدن خود را به مقرض می چیدند از جهت بول و سایر تکالیف شاقه که بر ایشان هست و در خبر معراج وارد است که این توسعه را حق سبحانه و تعالی اول فرمود که لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا «۱». یعنی حق سبحانه و تعالی تکلیف نمی کند هیچ کس را مگر به چیزی چند که در وسع ایشان بیشتر از آن هست و در خطبه کتاب گذشت و حضرت مطالب دیگر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۸

طلیید و همه را حق سبحانه و تعالی عطا فرموده تا به آخر سوره.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هیچ پیغمبری آن مقدار غم امت خود نداشت که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله داشت دیگر چیز است که به آن مضطر شوند مثل میته در حال گرسنگی، یا شراب در حال تشنگی و خوف هلاک چنانکه همه خواهد آمد و این در خصال و کلینی بدل سهو واقع شده است و در نسخه من لا یحضر نیست چنانکه اشاره کردیم.

هفتم: طیره بکسر طا و فتح یا، یا سکون آن بمعنی فال بد است چیزهایی را که شهرت کرده است مثل آن که فلان خانه یمن ندارد و کسی که از خانه بیرون رود حیوان سیاهی اگر در برابر او پیدا شود بد است. و از آن جمله است ساعات منجمین چون حقیقتی ندارد تأثیرات

خاصه که ذکر کرده اند اگر چه مستبعد نیست که در واقع علامات باشند، یا تاثیرات داشته باشند و چون علمی عظیم است بغیر از معصوم احاطه به آن نکرده است پس اگر کسی به اعتبار شهرت فال بد ملاحظه نماید طیره است.

و احادیث در آن باب بحسب ظاهر مختلف است، در بعضی وارد است که ملاحظه از آن مکنید که حق سبحانه و تعالی تأثیر آن را از امت من برداشته است، و در بعضی احادیث وارد شده است که اجتناب از آنها بد نیست، و در بعضی اخبار وارد شده است که اگر کسی از خود تاثیری یابد اجتناب بد نیست و کسانی که نفوس قویه دارند اجتناب نکنند، و باین حدیث جمع بین الاخبار می شود پس ممکن است که در امم سابقه این فالهای بد مؤثر بوده باشد و در این امت به برکت آن حضرت برطرف شده باشد، یا در امم سابق بد نبوده باشد اجتناب از فال بد و در این امت بعضی را خوب نباشد اجتناب.

و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که آن حضرت فرمودند که مدار طیره بر آن نحو است که تو آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۸۹

قرار می دهی پیش خود و اگر سهل می گیری سهل می گذرد، و اگر سخت می گیری بر تو سخت می گذرد، و اگر اعتبار نکنی او را اعتبار ندارد، و این معنی مجربست که مدار این امور بر قوت و اهمه است و بسیاری است که واهمه می کشد مثلاً اگر جائی تنها عادت کرده باشد نمی ترسد و اگر تنها به قبرستان رود در شب تاریک بسیار است که

به سبب واهمه هلاک می شود.

و باز از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که توکل بر حق سبحانه و تعالی دفع آن می کند و احادیث صحیحه وارد شده است که تصدق بکن و خاطر جمعدار که حق سبحانه و تعالی دفع شر آن می کند.

و هم چنین در نجوم احادیث معتبره وارد شده است که حق است و لیکن همه کس را بر آن اطلاع نیست و اگر کسی عالم باشد به آن عدد نی نیستانها را خواهد دانست. و جمعی از بعضی خبر دارند از آن جهت است که گاهی حکم ایشان درست می شود و چون از همه خبر ندارند بسیار است که غلط می کنند و دفع ضرر آن نیز به تصدقات و خیرات می شود. و احادیث نجوم خواهد آمد در مبحث سفر إن شاء الله در آنجا بسط داده خواهد شد.

هشتم: حسد است و رفع آن یا به آنست که در امم سابقه تأثیر می کرده است و در این امت آن تأثیری که سابق داشته است ندارد، و ظاهرش آنست که معفو باشد هر گاه حسد را ظاهر نکند چون حدیثی کالصحیح وارد است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که سه چیز است که هیچ کس از این سه چیز خلاصی ندارد طیره و حسد، و تفکر در وسوسه در خلق و لیکن مؤمنان بکار نمی فرمایند و اظهار نمی کنند حسد را و ظاهرا آن دو خصلت دیگر نیز چنین است به آن که در طیره اگر در خاطر ایشان باشد که امثال اینها شوم است پناه به خداوند عالمیان برند تا از خاطر ایشان محو شود و حسد آنست که

رشک برند جمعی را بر مال، یا جاه، یا علم و امثال اینها که نخواهند که آن جماعت داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۰

باشند، و اگر محسود ایشان نعمتی بیابد ایشان آزرده شوند و ظاهر سازند آزرده‌گی خود را، و اگر بلایی به او برسد خوشحال شوند و شماتت کنند و هیچ شک نیست که بدترین صفات رذیله است.

و در احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حسد ایمان را می خورد هم چنان که آتش هیمه را، و آفت دین حسد است و عجب است و فخر بر دیگران کردن است و مؤمن حسد ندارد و لیکن غبطه دارد، و غبطه آنست که زوال نعمت را از آن شخص نخواهد بلکه خواهد که آن چه او دارد خودش داشته باشد بلکه بیشتر آیات قرآنی بسیار در مذمت حسد وارد است و لیکن دفع آن به ریاضات و مجاهدات می شود و این تکلیف هم شاق است بلکه آن چه به آن مکلف است آنست که حسد خود را بکار نفرماید به آن که اظهار نکند آزرده‌گی خود را در نعمت و خوشحالی خود را در بلای محسود، و سعی در ازاله نعمت نکند از محسود، و تضرع و زاری کند که حق سبحانه و تعالی این صفت ذمیمه را بفضل خود از او زایل سازد و بعضی از علما گفته اند که اندک حسدی ضرر ندارد و اگر ملکه شده باشد حرامست اما ضبط اندک و بسیار مشکل است و تکلیف ما لا یطاق محال.

نهم: تفکر است در وسوسه در خلق که غالباً همه کس را در خاطر در می آید که آسمان و

زمین را خدا آفریده است پس خدا را که آفریده است و چون شود که کسی همیشه باشد و کسی او را نیافریده باشد و اینها را که آفریده است قدیم است یا حادث و امثال اینها از وساوس شیطانی که حق سبحانه و تعالی را جسمی تصور کند، یا صورتی از جبهه او قرار دهد هر چند به آن ها اعتقاد نداشته باشد اما شیطان، یا نفس اماره یا واهمه و متخیله اینها را در خاطر در می آورد و ضرر ندارد.

روایت کرده است کلینی در خبر کالصحیح از جمیل که به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۱

جعفر صادق صلوات الله علیه عرض کردم که در خاطر من چیزهای عظیم در می آید حضرت فرمود که بگو لا اله الا الله جمیل گفت که هر چند اینها بعد از آن در خاطر من در آمد و لا اله الا الله گفتم از خاطر من بیرون رفت.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که شخصی به حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم حضرت فرمود که شیطان وسوسه کرده است ترا که که ترا آفریده است تو گفته که خدا باز وسوسه کرده است که خدا را که آفریده است؟ آن مرد گفت آری چنین است بحق آن خدایی که ترا به راستی بخلق فرستاده است، پس حضرت فرمود که این محض ایمان است، و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که غرض آن حضرت صلوات الله علیه و آله از این که فرمود که این محض ایمانست این بود که این خوفی که داری که

مبادا هلاک شوی محض ایمانست.

و همین مضمون در حدیث صحیحی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است که چون این شکایت به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کردند حضرت فرمود که این صریح ایمان است هر گاه چنین معنی در خاطر شما در آید بگوئید که آمنا بالله و رسوله و لا حول و لا قوه الا بالله یعنی ایمان به خدا و رسول خدا داریم و باز ایستادن ما از معاصی و قوت ما بر طاعت نیست مگر از حق سبحانه و تعالی.

و این حدیث و غیر این از احادیث دلالت می کند که دفع شیاطین بلا- حول و لا- قوه الا- بالله العلی العظیم می باید کرد و مجربست و چند حدیث هست که لا- اله الا الله بگوئید و در اخبار دیگر هست که دفع آن وساوس به براهینی که می دانید بکنید و همه خوبست، و نسبت به علما براهین بهتر است بلکه امثال این وساوس علما را نمی تواند کرد و لیکن شبهه ربط حادث به قدیم و امثال آن می کند.

چنانکه منقولست در حدیث معتبر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۲

و آله که شیطان استاد است امثال شما را از راه فسوق اعمال نمی تواند زد از این راه می خواهد که بزند و لیکن شما متوسل بجناب اقدس او شوید تا حق سبحانه و تعالی دفع شر او از شما بکند و ظاهر قول حضرت

ما لم ینطق الانسان بشفه

یعنی ما دام که به لب ناطق نشود یعنی آن چه در دل اوست به زبان نیاورد آنست که متعلق به جمله آخر باشد و ظاهر

حدیثی که مذکور شد سابقاً آنست که متعلق بهر سه باشد که در آخر واقع شده است.

[شخصی که در حال وضو می ماند جزوی از روی او که آب به آن نرسیده باشد]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یبقی من وجهه اذا توضأ موضع لم یصبه الماء فقال یجزیه ان یبله من بعض جسده) از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که در حال وضو می ماند جزوی از روی او که آب به آن نرسیده باشد حضرت فرمودند که کافی است که آن را تر کند از بعضی از بدنش. و این حدیث را حمل کرده اند بر آن که اگر در حال شستن دست راست باشد همان جزو را می شوید و بس و ظاهراً غرض حضرت این باشد که نمی باید مرتبه دیگر رو را بشوید بلکه احتیاج نیست که آبی بر آن بریزد بهمان رطوبت دست اکتفا می توان کرد و بعد از آن ما بعد را می شوید.

و محتمل است که این حالت بعد از وضو باشد و اکثر اوقات متعارف نیست که کسی آینه با خود داشته باشد، یا عدول حاضر باشند که شهادت بدهند که فلان موضع را نشسته بلکه شخصی می گوید که بقیه مانده است و او به شک می افتد، و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد از جهت رفع شک همین بس است که دستی بمالند استحباً بلکه اغلب اوقات کسانی که خبر می داده اند سنیان بوده اند در این دست مالیدن مماشاتی با ایشان می شود که ترتیب را در کار نمی دانند و این اظهر است بر تقدیر صحت خبر و الله تعالی یعلم.

و صدوق این مضمون را بسند حسنی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص:

روایت کرده است و از این باب است روایتی صحیح که از عبد الله بن سنان منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که غسل جنابت کرد پدرم و کسی به او گفت که لمعه از پشت شما آب به آن نرسیده است پس پدرم به او گفت که بر تو لازم نبود که به گویی پس دستی به آن جا مالیدند لهذا حضرت فرمود که پدرم نشسته بود بلکه چون آن سنی به او گفت حضرت از جهت دفع قول او دستی مالیدند.

و ممکن است که خشک شده باشد و او خیال کرده باشد که آب به آن نرسیده است یا آن که حضرت عمدا نرسانیده باشند تا او بگوید و حضرت این مسأله را به او برسانند که در چنین جاها اعلام واجب نیست و اظهر آنست که حضرت در غسل کردن بوده اند و البته می رسانیده اند سایل عبث گفت زیرا که ایشان سعی می کرده اند که اسراف در آب نفرمایند اول آبی می ریختند و بعد از آن مرتبه مرتبه آب به همه جا می رسانیدند و الله تعالی يعلم.

[هر گاه فراموش کنی مسح سر را]

(و قال الصادق صلوات الله علیه ان نسيت مسح رأسك فامسح عليه و على رجليك من بله وضوءك فان لم يكن بقي في يدك من نداوه وضوءك شيء فخذ ما بقي منه في لحيتك و امسح به رأسك و رجليك فان لم يكن لك لحيه فخذ من حاجبيك و اشفار عينيك و امسح به رأسك و رجليك فان لم يبق من بله وضوءك شيء اعدت الوضوء) و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه فراموش کنی مسح سر را پس او را مسح

کن و پاها را نیز مسح کن از تری وضو اگر چه بیشتر مسح کرده باشی پس اگر تری وضو در دست نمانده باشد از تری که در ریش مانده باشد بردار و مسح سر و پاها را بکش، و اگر ریش نداشته باشی از ابروها و مژه های چشمهای خود بردار و مسح سر و پاها را بکش و اگر از تری وضو هیچ نمانده باشد وضو را از سر گیر بدان که مضمون این خبر در روایت صحیح، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۴

کالصحیح بسیار وارد شده است و خلافاً نیست در این میان علمای ما.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل نسی مسح رأسه قال فلیمسح قال لم یذکر حتی دخل فی الصلاه قال فلیمسح رأسه من بلل لحيته) و روایت کرده است صدوق بسند موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در باب شخصی که فراموش کرده باشد مسح سر را حضرت فرمودند که مسح بکشد راوی پرسید که اگر به خاطرش نیاید تا وقتی که داخل نماز شود حضرت فرمودند که سر را مسح کند از تری ریش. و این حدیث نقصانی دارد که ظاهراً از نساخ افتاده باشد.

و آن چه شیخ روایت کرده است از ابو بصیر دو روایت که هر دو صحیح است بحسب معنی اول بسند صحیح از عبد الله بن مسکان روایت کرده است از ابو بصیر که اظهر آنست که لیث باشد که ثقه است بی دغدغه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که وضو سازد و

فراموش کند که مسح سر بکشد تا وقتی که مشغول نماز شود حضرت فرمودند که ترک نماز کند، و مسح سر بکشد و نماز را اعاده کند.

و حدیث کالصحیحی روایت کرده است از ابن مسکان از ابو بصیر از آن حضرت در باب شخصی که فراموش کند مسح سر را پس در اثنای نماز به خاطرش رسد حضرت فرمودند که اگر یقین دارد که مسح سر نکشیده است مسح سر و پاها بکشد و نماز را از سر گیرد، و اگر شک داشته باشد و نداند که مسح کشیده است یا نه پس اگر ریش او تر باشد از آنجا آب بردارد و مسح کشد، و اگر خشک شده باشد و در برابرش آبی باشد از آنجا آبی بردارد و مسح کشد، و در صورت شک بر سبیل استحباب می کشد چون از وضو فارغ شده است و شک بعد از فراغ اعتبار ندارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۵

چنانکه احادیث صحیحه وارد شده است بر آن. و ظاهراً خبر متن خبر دویم ابو بصیر است و بعضی از آن ساقط شده است و می تواند بود که خبری دیگر باشد و مراد از آن شک باشد یا سهو باشد و بقیه مراد باشد و الله تعالی يعلم.

(و فی روایه زید الشَّحَام، و المفضَّل بن صالح عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل توضأ فَنَسِيَ ان یمسح علی رأسه حتَّى قام فی الصَّلاه قال فلینصرف فلیمسح برأسه و لיעد الصَّلاه) و در روایت زید پیه فروش که ثقه است و راوی او مفضل بن صالح است و در او ضعفی هست، و در روایت مفضل بن صالح

که طریق به او صحیح است و در او ضعفی هست اما کتابهای هر دو معتمد بوده است و نزد صدوق بوده و از آن کتابها روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است در باب شخصی که وضو ساخته باشد و فراموش کرده باشد که مسح سر بکشد تا به نماز برخیزد حضرت فرمود که قطع نماز کند و مسح سر بکشد و اعاده نماز کند و ظاهرا همین جا روایت ایشان تمام می شود، و این روایت را از این جهت ذکر کرده که تدارک اجمال روایت ابو بصیر بکند.

و موافق این روایت روایات صحیحه وارد شده است که در صورت نسیان که یقین داند قطع نماز می کند و هر عضوی که ترک کرده باشد می شوید یا مسح می کشد و ما بقی را تمام می کند اگر همه خشک نشده باشد، و اگر همه خشک شده باشد وضو نماز را از سر می گیرد، و اجماع شیعه بر اینست و کسی خلاف در این نکرده است، و اگر ابو بصیر. مجمل نقل کرده است مفصل هم روایت کرده است.

[کسی که بعد از وضو شک در اعضاء وضو کند]

(و من شك فی شیء من وضوئه و هو قاعد علی حال الوضوء فلیعد، و من قام عن مکانه ثم شك فی شیء من وضوئه فلا يلتفت إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۶

الشكّ إلا ان یستیقن) و کسی که شک کند در عضوی از اعضای وضو و نشسته باشد در حال وضو ساختن که مشغول وضو باشد، یا از وضو فارغ شده باشد و برنخاسته باشد چنانکه ظاهر عبارت دلالت می کند اما اول اظهر است پس اعاده می کند وضو را یعنی عضوی را

که شك کرده است به جا می آورد و ما بعد آن را تا به آخر، و اگر از جای خود برخاسته باشد و شك کند در عضوی از اعضا که آن را شسته ام یا مسح کشیده ام پس ملتفت به آن شك نشود مگر آن که یقین کند که به جا نیاورده است به جا می آورد آن را و ما بعد آن را اگر تری باقی باشد و الا از سر می گیرد.

و مجموع مضمون روایات صحیحه است خصوصاً زراره و اشکالی که هست در آن صورتست که از وضو فارغ شده باشد به آن که یقین داند که مسح پاها کرده است اما هنوز نشسته باشد و شك کند در عضوی از اعضای وضو، ظاهر این عبارت دلالت می کند که اعاده کند، و ظاهر اخبار بسیار و قول اکثر اصحاب آنست که شك بعد از فراغ است و اعتبار ندارد، و اگر برگردد بقصد احتیاط بهتر است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

(و من شكّ فی الوضوء و هو علی یقین من الحدث فلیتوضّأ، و من شكّ فی الحدث و كان علی یقین من الوضوء فلا ینقض الیقین بالشكّ الا ان یتیقن) و کسی که شك کند در وضو و یقین در حدث سابق داشته باشد باید که وضو کند، و کسی که شك در حدث داشته باشد و یقین داند وضوی سابق را پس باید که یقین خود را به سبب شك نشکند مگر یقین در حدث بهم رسد.

[کسی که یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که کدام یک پیشتر است]

(و من كان علی یقین من الوضوء و الحدث و لا یدری أيهما سبق فلیتوضّأ) و کسی که یقین در وضو و حدث داشته باشد و نداند که

کدام یک پیشتر است باید که وضو بسازد بدان که در این مسأله بحسب ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۷

یک حدیث وارد شده است در کافی کلینی و شیخ علیه الرحمه از کلینی نقل کرده است و عبارتی چند را انداخته است سهوا و ظاهرا از حفظ می نوشته است خصوصا اوایل عبادات را که غالبا اکثر محدثین در حفظ می داشته اند و به سبب این اغلاط بسیار از قلم شیخ صادر شده است، و از آن جمله این حدیث.

و شیخ آن چه در حفظش بوده است نقل کرده است بواسطه مسأله دوم، و دو مسأله دیگر را استدلال کرده است بدلیل عقل که بر آن بحثها وارد است، و ذکر کردیم که علمای ما بعد از شیخ تتبع او می کرده اند و هیچ ملاحظه نمی کرده اند که هر گاه شیخ از کلینی روایت کرده باشد کلینی اصل است و تهذیب فرع آن اقلا یک بار ملاحظه اصل بکنند و همه به تبعیت شیخ غلطهای بسیار کرده اند.

و آن چه کلینی روایت کرده است هر سه مطلب درمی آید چنانکه صدوق و مفید فهمیده اند و اصلا ایشان عقل را در احکام شرع دخل نمی دهند و حق با ایشانست و این بنده تتبع نموده ام هر جا در فروع دست به عقل زده اند بحثهای بسیار بر آن وارد است و اکثر جاها بدیهی البطلانست که إن شاء الله در محال خود اشعاری به آن خواهد شد.

عبارت کافی - عده من اصحابنا عن احمد بن محمد بن محمد بن العباس بن عامر بن عبد الله بن بکیر عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه اذا استیقنت انک قد احدثت فتوضأ و إیاک ان تحدث

وضوء ابداء حتی تستیقن انک قد احدث.

عبارہ شیخ طوسی - أخبرنی الشیخ ایدہ اللہ، عن ابی القاسم جعفر بن محمد، عن محمد بن یعقوب، عن عدہ من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن العباس بن عامر القصبانی، عن عبد اللہ بن بکیر، عن ابیہ قال قال لی ابو عبد اللہ علیہ السلام اذ استیقنت انک قد توضأت فایاک ان تحدث وضوء ابداء حتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۸

تستیقن انک قد احدث.

معنی عبارت شیخ هر گاه یقین دانی که وضو ساخته زنهار که وضوئی دیگر مساز هرگز تا یقین به همسانی که حدث کرده همین حکم یقین در وضو است و شک در حدث که بنا بر وضو می گذارد.

و عبارت کلینی بسند موثق کالصحیح به اعتبار عبد اللہ بن بکیر که اجماع کرده اند شیعه بر صدق او و صحت حدیثی که صحیح شود که او گفته است و لیکن فطحی و بد مذهب است از پدرش بکیر بن اعین که بزرگست گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ بمن گفت که هر گاه یقین حدث داشته باشی وضو بساز و شامل دو صورتست یکی آن که شک در وضو داشته باشد، دیگر آن که یقین در وضو نیز داشته باشد و تقدم و تأخر را نداند چون یقین در حدث دارد یقین در وضو فایده ندارد.

و زنهار که وضو مساز هرگز تا یقین در حدث بهم نرسانی یعنی اگر یقین در وضو داشته باشی وضوئی دیگر مساز تا یقین در حدث بهم نرسد. و این نیز شامل دو صورتست یکی آن که به یقین حدث را بدانی که بعد از وضو است، دیگر آن که ندانی

که بعد از وضو، یا پیش از وضو پس حضرت صلوات الله علیه یقین در وضو و شک در حدث، و یقین در حدث و شک در وضو را هر یک یک بار فرموده اند و یقین در هر دو و شک در لاحق را دو بار، و چون از قلم شیخ قد احدث فتواً مبدل شده است به انک قد توضیت این دو مطلب عظیم افتاده است.

و شیخ رحمه الله از جهت هر دو مطلب دلیل عقلی گفته است که می باید آدمی یقین در وضو داشته باشد در حالتی که متوجه نماز شود هر گاه یقین در حدث داشته باشد و شک در وضو یقین در وضو ندارد پس متوجه نماز نمی تواند شد. و هم چنین در یقین در هر دو و شک در لاحق یقین در وضو ندارد پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۴۹۹

متوجه نماز نمی تواند شد.

در این مقدمه بر شیخ بحث وارد است قطع نظر از حدیث که چه دلیل دارید که یقین در وضو می باید شاید که شک و وهم کافی باشد، چنانکه در حدیثی که ذکر کرده است به عبارت خود که یقین در وضو داشت و شک کرد در حدث الحال شک در وضو بهم رسید نمی داند که وضو دارد یا ندارد، و اگر ظن در حدث بعد از وضو بهم رساند وضو متوهم می شود و حدث مظنون، و مع هذا حضرت در هر دو صورت فرموده است که شک را و ظن را هیچ یک اعتبار نکند و وهمی یا شکی که در وضو دارد بهمان اکتفا کرده نماز کند.

پس بنا بر حدیث بر نحوی که او روایت کرده است

هر گاه یقین در هر دو دارد و شک در لاحق صادقست که یقین در وضو دارد و شک در حدث زیرا که هر حدثی ناقض نیست بلکه حدثی ناقض است که یقین داند که بعد از وضوست و آن یقین را ندارد بلکه هر دو طرف یکسانست، و اگر کسی معارضه کند بر عکس و گوید که یقین در حدث دارد و شک در وضو دارد زیرا که نمی داند که وضو بعد از حدث است و یقین در وضو وقتی نفع می کند که یقین داشته باشد که بعد از حدث واقع شده است و آن یقین را ندارد جوابش اینست که چون در یقین در وضو و شک در روایت داشتیم آن گفتگو می توانست کرد در یقین در حدث و شک در وضو به اعتقاد شما روایت ندارد پس شاید در طرف وضو و هم کافی باشد و در طرف حدث یقین باید چنانکه در طهارت و نجاست در طرف طهارت و هم کافی است و در طرف نجاست یقین می باید به اتفاق همه.

مثلاً- اگر آبی در خانه باشد و سگی از آن خانه بیرون آید و دهنش تر باشد و ما داخل آن خانه شویم و به بینیم که آب حرکت می کند به اتفاق همه علی الظاهر از آن آب وضو می توانیم ساخت، و اگر بغیر از آن آب نداشته باشیم واجبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۰

که از آن آب وضو سازیم و نماز کنیم با آن که ظن قریب بعلم به نجاست آب داریم پس وهم ضعیفی در طهارت و وضو داریم مع هذا به آن وضو و طهارت نماز می کنیم و

صحیح است پس ظاهر شد که این قسم استدلال‌ات طریقه شیعه نیست طریقه سنیان است و ما ارباب نصیم.

و جمعی از متأخرین چون دیده اند که این بحثها بر استدلال شیخ وارد است در اثبات این دو مسأله دست به احادیثی زده اند که در باب یقین در وضو واقع شده است و شک در حدث مثل صحیح زراره که در خواب واقع شده است که تا یقین بهم نرساند که بخواب رفته است بنا بر وضو گذارد چون یقین در وضو دارد و یقین را هرگز به شک زایل نکند و لیکن به یقین دیگر آن را برطرف کند. و این استدلال هم مشکل است چون در باب خاص واقع شده است و در این خلاف نیست سخن در عکس اینست با آن که در مفرد محلی بلام خلافت که عموم دارد و مع هذا قرینه عهد هست اگر چه بهتر از استدلال شیخ است اما آن هم ضعیف است.

و جمعی دست به اجماع خاصه و عامه زده اند و اجماع عامه بچه کار کسی می آید، و اجماع خاصه وقتی اعتبار دارد که علم بدخول معصوم داشته باشیم و در زمان غیبت معصوم این علم از ممتنعات عادیست و این همه بواسطه یک سهو شیخ رحمه الله شده است، و سهو دیگران که ملاحظه حدیث کلینی نکرده اند و بعد از این معنی داستان عظیمی دارند در یقین در هر دو و شک در لاحق که گفته اند که وضو باطل است که حال خود را پیش از این دو حال ندانند که اگر داند پیش از این دو یقین که حدث داشته است مثلاً بعضی بنا بر حدث

می گذارند و بعضی بنا بر ضد آن به دلایل ضعیفه عقليه باطله.

و باز شرط کرده اند که وقتی باطل است که صاحب تعاقب نباشد به آن که عادتش این باشد که عقیب هر حدثی البته وضو می کرده باشد پس اگر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۱

این صورت سابق بر اینها را داند که وضو داشته است پس الحال وضو دارد بلکه اگر سابق را نیز نداند الحال وضو دارد زیرا که چون این هر دو ازو واقع شده است و عادتش این است که بعد از هر حدث وضو می ساخته پس موافق عادت می باید که وضوی او بعد از حدث باشد.

و در این هم بحث وارد است زیرا که صاحب عادت بسیار است که عادت را فراموش می کند و بر خلاف عادت می کند، و اگر این عادت کافی باشد می باید مطلقا متوجه شك در وضو و نماز نشود زیرا که آدمی را عادتی بیشتر از این هر دو نیست و همیشه وضو را درست می سازد و نماز را درست می کند چرا در آنجا عادات اعتبار دارد و در اینجا ندارد و کجا از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم وارد شده است که غیر حایض رجوع به عادت نماید با آن که کافه علما حرف عادت را مسلم داشته اند و گفته اند که در صورت عادت از مسأله شك بدر می رود و مسأله یقین می شود.

و غرض از این تطویل این است که ظاهر شود که هر ضرری که بمذهب رسیده است از متابعت علمای عامه است و همیشه شیعه ارباب نصوص بوده اند و اخبار متواتره وارد شده است بر آن که جایز نیست این قسم

علتهای عقلی را در مسایل راه دادن که پاره به قیاس برمی گردد و پاره به استحسان و امثال اینها از مزخرفاتی است که مدار عامه بر اینها است.

و وجه راه یافتن اینها این شد که چون همیشه علمای ما با عامه مباحثات می کردند بر سبیل الزام ایشان بعد از ایراد احادیث اینها را نیز می گفتند. چنانکه از کتب شیخ و محقق و علامه ظاهر می شود که مباحثات ایشان با علمای عامه است زیرا که نقل می کنند که ابو حنیفه چنین گفته است و دلیلش اینست، و شافعی این گفته است و دلیلش این است، و شیعه چنین گفته اند و دلیل ایشان اینست که در اینجا موافق یکی از ایشانند و رعایت تقیه نیز می کرده اند و جمعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۲

که این رعایتها نمی کرده اند شهید می شده اند.

چنانکه مشهور است که شیخ علیه الرحمه را بواسطه الفیه شهید کردند که در اول الفیه ذکر کرده بود که علم به اصول دین می باید و ذکر کرده است آن را و گفته است که هر که این اعتقاد نداشته باشد نمازش صحیح نیست بر او بحث کردند که پس نماز کل سنیان صحیح نیست و شهیدش کردند. و شیخ زین الدین رضی الله عنه را نیز بواسطه امری قریب باین شهید کردند و الحمد لله رب العالمین که الحال به دولت پادشاهان صفویه ادام الله تبارک و تعالی دولتهم إلى قیام القائم تقیه در بلاد عامه نیز برطرف شده است.

باب ما ینقض الوضوء

اشاره

بایی است که در بیان آن چه وضو را می شکند و باطل می کند و سبب وضوی تنها می شود نه هر ناقضی مثل جنابت و حیض و نفاس که وضو را

می شکنند و سبب وضوی تنها نیستند بلکه جنابت سبب وضو نیست و آنها سبب وضو و غسل اند بنا بر مذهب مشهور که مذکور خواهد شد مجملاً اصطلاح قدماً غیر اصطلاح متأخرین است، و قدماً سبب و موجب و ناقض را بر احداث اطلاق می کنند مطلقاً، و نزد متأخرین سبب اعم مطلق است از موجب و ناقض و میان موجب و ناقض عموم من وجه است و مراد از ناقض در اینجا سبب است.

[ناقض وضو آن چیزی است که از دو طرف زیر بیرون آید]

(سال زراره بن اعین ابا جعفر و ابا عبد الله صلوات الله علیهما عمّا ینقض الوضوء فقالا ما خرج من طرفیک الاسفلین الذکر و الدبر من غائط، او بول، او منی، او ریح، و التوم حتی یذهب العقل) بسند صحیح روایت کرده است زراره که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از چیزی که می شکنند وضوی مرد را چون سایل مرد است هر دو فرمودند که ناقض وضو آن چیزی است که از دو طرف زیر تو بیرون می آید که آن ذکر و دبر است و آن چه از دو طرف بیرون آید غایط و بول و منی و باد است که هر یک از ایشان ناقض است، و دیگر از نواقض خوابست آن مقدار که عقل زایل شود به آن که صدا را نشنود و ظاهراً تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۴

اینجا حدیث زراره است چنانکه کلینی و شیخ تا اینجا از او روایت کرده اند و زیادتی روایت کرده اند که هر خوابی مکروهست یعنی وضو را می شکنند مگر آن که صدا بشنود.

و هر دو بسند صحیح روایت کرده اند، و به همین مضمون احادیث

متواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست بلکه اکثر احادیث صحیحه بعنوان حصر وارد شده است و زراره سؤال کرد از جمیع آن چه ناقض است چون لفظ ما از جهت عموم است پس می باید که جواب مطابق سؤال باشد و چیزی که بدر رفته است استحاضه قلیله است مطلقا و متوسطه در غیر نماز صبح و هر چه عقل را زایل کند مثل جنون و مستی و بی هوشی، و اما استحاضه از آن قید بدر رفت که مرد را مخاطب ساخت پس زنان در آن چه مردان شریکند داخلند و آن چه مخصوص ایشانست خواهد آمد و اما مثل مستی و امثال آن چون حدیثی صریح در آن وارد نشده است صدوق آنها را ناقض نمی داند.

اما آن که تخصیص بذکر و دبر داد ظاهر می شود که اگر از سوراخی دیگر غیر اینها درآید ناقض نباشد و بعضی ناقض می دانند اگر آن را غایط یا بول گویند، و بعضی بشرط اعتیاد، و بعضی بشرط آن که مسدود شود موضع معتاد، و بعضی بشرط آن که از پایین معده درآید و احوط آنست که اگر عیاذا بالله کسی به چنین بلایی مبتلا شود اگر آن چه بیرون آید آن را بول و غایط گویند و عادت نشده باشد یا منسد نشده باشد موضع طبیعی در مرتبه اول و دویم نیز وضوئی احتیاطا بسازد، و در خواب اگر عقل بالکلیه زایل شود که اصلا آواز نشنود بی دغدغه ناقض است، و اگر آواز را خوب شنود و تمیز حروف کند ناقض نیست، و اگر همه شنود و تمیز حروف نتواند کرد احوط آنست

که وضو را به ناقضی بشکند و از سر گیرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۵

(و لا- ینقض الوضوء ما سوی ذلک من القیء و القلس و الرعاف و الحجامه و الدّمامل و الجروح و القروح و لا- یوجب الاستنجا) و نمی شکند وضو را غیر آن چه در حدیث مذکور بود مثل قیء که بسیار باشد، یا قلس که اندکی باشد آن قدر که دهان پر شود یا کمتر که یک مرتبه بالا آید و مرتبه دوم را قیء می گویند، و هم چنین رعاف بضم را یعنی خونی که از بینی بیاید هر چند بسیار باشد، و هم چنین دمل ها و جراحتها و زخمها که خون از ایشان آید ناقض نیست و اگر از ذکر یا دبر درآید استنجا واجب نیست پس اگر کمتر از درهم بغلی را آلوده کرده باشد از آن واجب نیست، و اگر بیشتر از درهم باشد از آن خون خواهد کرد و حکم آن دارد نه حکم استنجا که غسله اش پاک باشد مثلاً.

و احادیث در این باب بسیار است از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از قیء و رعاف و چرکی که از زخم می آید و خون از هر جا که آید آیا اینها ناقض وضو هستند؟ حضرت فرمودند که اینها ناقض هیچ چیز نیستند.

(و قال الصادق صلوات الله علیه لیس فی حبّ القرع و الدّیدان الصّغار وضوء أنّما هو بمنزله القمّل) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که در کرمهائی که شبیه به تخم کدواند و در کرمهای کوچک وضو نیست و اینها بمنزله

شپشند که از بدن بیرون می آیند در مانند مرضی که بدن سوراخ می شود و از آنجا شپش بیرون می آید، یا چنانکه شپش از بدن بهم می رسد اینها نیز از بدن بهم می رسند.

و این قیاس از جهت رد بر عامه فرموده اند و فی الحقیقه قیاس نیست زیرا که قیاس آنست که حکم شرع را از آن استنباط کنند و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم احکام الهی را به نص نبی صلی الله علیه و آله می دانستند و گاهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۶

این تشبیهات از جهت عامه که در مجلس ایشان حاضر می بوده اند می کرده اند، و گاهی از جهت آن که اصحاب آن حضرت مباحثه نمایند با ایشان به امثال اینها آنها را ملزم سازند، و آن که مقید ساختند به کوچک بنا بر این است که غالب اوقات کرمهای بزرگ آلوده به نجاست می باشند.

و حدیثی دیگر بسند حسن کالصحیح کلینی از ابن ابی عمیر روایت نموده است از حسن پسر برادر فضیل از فضیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که بیرون می آید از او مثل تخم کدو از کرم حضرت فرمودند که بر او وضو نیست.

و شیخ رحمه الله این حدیث را از پسر برادر فضیل روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که علیه وضوء و ظاهر است که لیس از قلم افتاده است و اگر نه الوضوء می بایست بخلاف آن که لیس باشد بی الف لام می باید. و معلوم نیست که این سهو از قلم شیخ شده است یا از قلم دیگران چون شیخ این حدیث را از کافی نقل نکرده

است بلکه از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است که او از ابن ابی عمیر روایت کرده است.

و در این روایت فضیل هم افتاده است اگر چه محتمل است که فضیل که سؤال کرده باشد حضرت فرموده باشد که وضو نیست به اعتبار آن که آلوده نبوده است پسر برادرش که پرسیده باشد به اعتبار آلوده گی بفضل فرموده باشد و لیکن بعید است.

(و هذا اذا لم یکن فیه ثفل، فاذا کان فیه ثفل ففیه الاستنجاء و الوضوء) و این که وضو واجب نیست در صورتی است که کرم آلوده به نجاست نبوده باشد که اگر آلوده بفضل باشد در آن استنجا هست و موجب وضوست و این مضمون بعنوان موثق از عمار ساباطی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۷

و در روایتی کالصحیح منقول است که اگر در اثنای نماز کرم از کسی بیفتد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرماید که نماز را تمام کند و وضوی او صحیح است اگر چه روایات عامه کافی است که حضرت فرموده است که غیر از بول و غایط و باد و خواب هیچ چیز ناقض نیست.

(و کَلَّمَا خَرَجَ مِنَ الطَّرْفَيْنِ مِنْ دَمٍ وَ قَيْحٍ وَ مَذَى وَ وَذَى - «۱») و غیر ذلک فلا وضوء فیه و لا استنجاء ما لم یخرج بول، او غایط، او ریح، او منی) و هر چه بیرون آید از مخرج بول و غایط خواه خون باشد بشرطی که خونی نباشد که فضل باشد مثل اسهال دموی که آن غایط است و ناقض، و هم چنین چرک یا مذی که آب تنگی است

که بعد از نعوذ می آید، و هم چنین و ذی که عقیب بول آبی غلیظ سفید می آید و غیر اینها نه وضو واجبست در آن و نه استنجا ما دام که بول و غایط و باد و منی بیرون نیاید.

اما خون و چرک پس احادیث بسیار در آن وارد شده است و بعضی گذشت و اما مذی پس احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار در آن وارد شده است که ناقض وضو نیست و پاک است مثل آب بینی و ازاله آن از جامه نمی باید کرد و وضو را اعاده نمی باید کرد.

و احادیث صحیحه در وضو و ازاله آن از جامه وارد شده است و محمولست بر تقيه یا استحباب و اولی وضو است و ازاله بر سیل استحباب احتیاطا و اما و ذی و آن نیز مثل مذی است در تعارض اخبار و اولی وضو است و اظهر عدم وجوبست با طهارت.

(و قال عبد الرحمن بن ابي عبد الله للصادق صلوات الله عليه اجد الريح في بطني حتى اظن انها قد خرجت فقال ليس عليك وضوء

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۸

حتى تسمع الصوت او تجد الريح ثم قال ان ابليس يجلس بين اليتي الرجل فيحدث ليشككه) و بسند صحیح روایت کرده است عبد الرحمن که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که من در شکم خود بادی می یابم که گمان می کنم که در آمد حضرت صلوات الله عليه فرمودند که بر تو وضو واجب نیست تا صدا نشنوی، یا بوی بد نشنوی، بعد از آن حضرت فرمودند که شیطان میان نشستگاه آدمی می نشیند و بادی رها می دهد که آدمی را به شک اندازد.

و همین

مضمون در حدیث صحیح معاویه بن عمار و در حدیث صحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و عامه نیز در صحاح خود ذکر کرده اند و ظاهرا مراد از باد شیطان و سواس شیطانست به سبب توهماتى که غالبا از فساد معده بهم می رسد.

و جمعی را اعتقاد آنست که تا باد صدا یا بو نداشته باشد ناقض نیست و خالی از قوت نیست خصوصا نسبت به وسواسیان و اولی آنست که متوجه آن نشوند هر چند گمان ایشان این باشد که باد بیرون آمده است، و اگر وسواس نداشته باشد و یقین داند که باد بیرون آمد اما صدا و بو نداشته باشد اگر در اثنای نماز باشد نماز را قطع نکنند و چون تمام کند احوط وضو و اعاده است.

[کسی که ناخنهای خود و شارب موی سر و ریش بگیرد اینها وضو را نمی شکند]

(و سأل زراره ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یقلّم اظافیره، و یجزّ شاربہ، و یأخذ من شعر لحيته و رأسه هل ینقض ذلك الوضوء؟

فقال یا زراره کلّ هذا سنّه و الوضوء فریضه و لیس شیء من السنّه ینقض الفریضه و انّ ذلك لیزیدہ تطهیرا) و بسند صحیح از زراره منقولست که سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که ناخنهای خود را بگیرد، و شارب خود را بگیرد، و از موی سر و ریش بگیرد آیا اینها وضو را می شکند؟ پس حضرت فرمودند که ای زراره اینها سنتی اند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۰۹

سبب تطهیر ظاهرند از کثافتهای ظاهری و مطهر باطنند از کثافتهای باطنی که به سبب گناهان بر دل نشسته است، و وضو واجبی است از واجباتی که حق سبحانه و تعالی اهتمام

بشأن آن دارد که آن را در قرآن مجید از بندگان طلبیده است از جهت تطهیر ظاهر و باطن پس این افعال مدد وضو می دهند در تطهیر سبب نقض آن نیستند بلکه تطهیر او را زیاده می گردانند.

و این سخن یا موافق واقعست و عقول ضعیفه به آن نمی رسند یا بواسطه آنست که سنیان اکثر اینها را ناقض وضو می دانند و اعتقاد به اکثر این استحسانات دارند و زراره همیشه با ایشان مباحثه می کرده است حضرت از جهت رد ایشان تعلیم زراره فرموده است. و ممکن است که هر دو واقع باشد و الله تعالی يعلم اسرار احکامه.

و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد است که سبب وضو نیست بلکه اینها طهور و مطهرند. و در دو حدیث معتبر کالصحیح وارد شده است که اگر ازاله مو و ناخن به آهن کرده باشند آبی بر آن بمالند چون کراهتی دارد به آب مالیدن بر دست و سر کراهت زایل می شود و این مستحب است چون در حدیث صحیحی وارد شده است که لازم نیست آب مالیدن نیز.

و در روایتی واقع شده است که راوی می گوید که سنیان در اینجاها وضو را واجب می دانند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرماید که اگر ایشان با شما معارضه کنند شما با ایشان معارضه نکنید و بگوئید که سنت و طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین است که موجب وضو نیست و این روایت کالصحیح یا صحیح است.

(و سأل اسماعیل بن جابر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل يأخذ من اظافيره و شاربه أيمسحه بالماء فقال لا هو طهور) و

بسند

صحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۰

ناخنها و شارب را بگیرد آیا آب بر آن می مالند؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نه بلکه ناخن و شارب گرفتن مطهر ظاهر و باطن است آب مالیدن در کار نیست.

[خواندن شعر وضو را نمی شکند]

(و سئل عن انشاد الشعر هل ينقض الوضوء فقال لا) روایت کرده است شیخ بسند صحیح از معاویه بن میسره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از خواندن شعر که آیا وضو را می شکند؟ حضرت فرمودند که نه. و معاویه را اگر چه توثیق نکرده اند و لیکن ظاهرش آنست که صدوق از کتاب او برداشته است و حکم کرده است که کتاب او معتمد است.

و بسند موثق از سماعه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از خواندن شعر، یا بلند خواندن شعر آیا وضو را می شکند؟ یا کسی ستم کند شخصی را به هجو، یا مطلقا، یا دروغ بگوید در شعر، یا مطلقا حضرت فرمودند که بلی مگر شعری باشد که راست باشد، یا اندک شعری باشد سه بیت، یا چهار بیت دروغ اما اگر شعر باطل بسیار بخواند وضو را می شکند و حمل کرده اند بر آن که کمال وضو را می برد و سنت است تجدید وضو.

(و سأله سماعه بن مهران عن الرجل يخفق رأسه و هو في الصلاة قائما، او را كفا فقال ليس عليه وضوء) و بسند موثق سؤال نمود سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که پینکی زند در نماز ایستاده یا در رکوع حضرت فرمود که بر او وضو

واجب نیست. و صدوق عمل به اطلاق این حدیث کرده است. و علما حمل کرده اند بر آن که شعورش زایل نشده باشد چنانکه ظاهرش آنست که شعور دارد که نماز می کند و ایستاده است و اگر نه غالب آنست که می افتد.

[شخصی که بخواب رود نشسته آیا بر او وضو واجبست]

(و سئل موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یرقد و هو قاعد هل علیه وضوء؟ فقال لا وضوء علیه ما دام قاعدا ان لم ینفرج)

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۱

و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که بخواب رود نشسته آیا بر او وضو واجبست حضرت فرمودند که بر او وضو واجب نیست مادامی که نشسته است و پاها را دراز نکرده است.

و شیخ طوسی نیز حدیث مجهول الحالی را نقل کرده است قریب باین و علی ای حال حمل می باید کرد بر آن که شعورش باقی باشد و اظهر حمل آنست بر تقیه چون عامه خواب را ناقض نمی دانند فی نفسه بلکه به اعتبار حدث ناقض می دانند و تا این کس ضبط خود کرده است و نشسته است از او صادر نمی شود و چون پاها دراز کرد قوت ما سکه ضعیف می شود و حدث بیرون می آید و تجربه شاهد است بر خلاف این.

مع هذا زیاده از ده حدیث صحیح و از احادیث موثقه و حسنه و قویه بسیار دلالت می کنند صریحا بر آن که هر گاه مزه خواب را بیابد و شعورش زایل شود وضوی او باطل می شود در هر حالی که باشد خواه در رکوع، و خواه در سجود، و خواه در راه رفتن بلکه بسیار کم است در مطلبی از مطالب فقهی که این مقدار

حدیث در آن وارد شده باشد.

و تعجب از صدوق دارم که با احادیث متواتره چگونه عمل باین حدیث ضعیفی که ظاهر است که تقیه وارد شده است کرده است، و اگر بر عکس می بود جا داشت که عمل بحدیث ضعیف اینجا کند و آن احادیث را طرح کند و بر تقدیری که احادیث آن طرف نیز متواتر باشد البته آنها را حمل بر تقیه لازم است چون موافق عامه است.

و احتمال دارد که اعتقاد بحدیث زراره داشته باشد که در اول باب ذکر کرده است و این را نقل کرده باشد از جهت عمل به آن در حال تقیه چنانکه بسیار چنین کرده است و خواهد آمد.

[بوسیدن، و دست به بدن زن مالیدن و در دست مالیدن به فرج ایشان وضو نیست]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه ليس في القبلة ولا المباشرة

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۲

ولا مسّ الفرج وضوء) و در صحیح زراره واقع است که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در بوسیدن، و در بدن به بدن زن مالیدن، و در دست مالیدن به فرج ایشان وضو نیست و اکثر سنیان وضو را در اینها واجب می دانند چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که **أَوْ لَا مَسْتَمُّ النِّسَاءِ ۴: ۴۳.**

و احادیث صحیحه وارد شده است از طرق اهل البیت صلوات الله عليهم که اینها ناقض نیست و مراد از ملامسه در این آیه جماع است و اهل بیت اعلمند به آن چه در خانه است. و احادیث وارد شده است در وضو از جهت بوسیدن به شهوت و از جهت دست مالیدن به فرج و در دست مالیدن به سگ، و در مصافحه مجوسی و از جهت قی کردن و خنده کردن و تخلیلی

که خون بیاورد و همه محمول است بر تقيه و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و پر ظاهر نیست استحباب وضو بلکه اکثر را حمل بر دست شستن نمودن ظاهرتر است و الله تعالى يعلم احكامه.

[در باره سلس البول]

(و روی حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا كان الرجل یقطر منه البول و الدم اذا كان حین الصیّ لاه اتخذ کیسا و جعل فیہ قطناً ثم علّقه علیه و ادخل ذکره فیہ ثم صلّى یجمع بین الصیّ لاتیّن الظهر و العصر یؤخر الظهر و یعجل العصر بأذان و اقامتین و یؤخر المغرب و یعجل العشاء بأذان و اقامتین و یفعل ذلك فی الصیّ بح) و بسند صحیح حریر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که هر گاه شخصی بول یا خون از او قطره قطره آید هر گاه وقت نماز شود کیسه پنبه داری را بر خود بیاویزد و ذکرش را در آن کیسه کند و نماز کند و جمع کند میان نماز ظهر و عصر به آن که ظهر را اندکی تاخیر کند و عصر را پیشترک اندازد به آن که ظهر در آخر وقت فضیلت واقع شود و عصر در اول وقت فضیلت، و ظهر را به اذان و اقامه به جا آورد و عصر را به اقامه تنها و شام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۳

را اندکی تاخیر کند، و خفتن را اندکی پیش اندازد به یک اذان و دو اقامه بنحو ظهر و عصر، و هم چنین کند در صبح یعنی با نماز شب یا آن که این افعال را از جهت نماز صبح

به جا آورد.

و ممکن است که مراد از تأخیر ظهر و شام آن باشد که هنوز به آخر وقت نرسد، و تعجیل عصر و عشا این باشد که در آخر وقت فضیلت ظهر و شام به جا آورد به قرینه تعجیل و جمع به یک اذان و دو اقامه که اگر در اول وقت فضیلت عصر و خفتن باشد تعجیل اینها نشده است و تخفیف اذان آنها نیز مناسب نیست زیرا که تخفیف اذان در وقتی است که دو فریضه را در یک وقت کنند اگر چه ممکن است که در اینجا بواسطه عذر ساقط شود.

و ظاهر خون اعم است از خون استحاضه و غیر آن و لیکن حمل بر خون مرد می باید کرد که از ذکرش آید بواسطه مرض و ظاهراً جمع بین الصلاتین بواسطه تطهیر جامه است که بواسطه هر نمازی مشکلت.

و ممکن است که از جهت وضو نیز باشد که هر دو نماز را به یک وضو کند و حدیث سماعه گذشت که بواسطه سلس البول وضو نمی سازد و احوط آنست که بواسطه هر نمازی وضوئی بسازد چون در این حدیث ذکر وضو نشده است.

[حکم رطوبت مشتبہ]

(و سال عبد الله بن ابي يعفور ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل بال ثم توضع و قام إلى الصلاة فوجد بللا قال لا شيء عليه ولا يتوضأ) و بسند صحیح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که بول کند و وضو بسازد و به نماز برخیزد و بعد از آن تری ببیند حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و وضو نمی سازد. و در کافی همین خبر

را بسند صحیح روایت کرده است و در آخرش اینست که این تری از رگهای پشت است.

(و روی غیره فی الرّجل یبول ثمّ یستنجی ثمّ یری بعد ذلک بللا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۴

آنّه اذا بال فخرط ما بین المقعده و الانثین ثلاث مرّات و غمز ما بینهما ثمّ استنجی فان سال ذلک حتّی بلغ السّوق فلا یبالی) و روایت کرده است غیر عبد الله بن ابی یعفر و آن عبد الملک بن عمرو است که در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است در شخصی که بول کند و بعد از آن استنجا کند، و بعد از آن تری بیند که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر هر گاه بول کرده باشد پس کشیده باشد میان مقعد و خصیتین را سه مرتبه و فشرده باشد میان هر دو را یعنی مقعد و خصیتین یا میان خصیتین و سر ذکر را به قرینه لفظ غمز که ما تقدم را بلفظ خرط آورد و بعد از آن استنجا کند پس اگر بعد از آن تری بیاید تا ساق او پروا نکند.

پس ظاهر کلام صدوق آنست که چون حدیث اول مطلق بود و این حدیث مقید است مطلق را حمل بر مقید می کند و احتمال دارد که صدوق استبرا را سنت داند و رطوبت قبل از استبرا را پاک داند با کراهت چنانکه در استبراء جنابت خواهد گفت.

(و ان مسّ الرّجل باطن دبره او باطن احلیله فعلیه ان یعید الوضوء و ان کان فی الصّیّ لاه قطع الصّیّ لاه و توضحاً و اعاد الصّیّ لاه فان فتح احلیله اعاد الوضوء و الصّلاه) و اگر

شخصی دست برساند به اندرون دبرش یا اندرون ذکرش پس بر او واجبست که اعاده وضو کند، و اگر این عمل را در اثنای نماز بکند نماز را قطع کند و وضو بسازد و اعاده نماز کند، و اگر بگشاید لب ذکرش را اعاده وضو و نماز بکند.

این حدیث را عمار ساباطی روایت کرده و صحیح نیست و اگر صحیح باشد محمول است بر تقیه یا استحباب و صدوق عمل باین حدیث کرده است و گمان ندارم که غیر او کسی عمل باین حدیث کرده باشد.

(و من احتقن او حمل شیافه [و فی بعض النسخ شیئا قدرا] فلیس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۵

علیه اعاده الوضوء و ان خرج ذلک منه الا ان یکون مختلطاً بالثفل فعلیه الاستنجاء و الوضوء) و کسی که حقنه کند یا شیافی بردارد یا چیزی نجسی بردارد بر او واجب نیست اعاده وضو و اگر چه آن حقنه یا شیاف بدر آید از او مگر آن که مخلوط باشد به نجاست پس در این صورت واجبست بر او استنجا و وضو ساختن به اعتبار بیرون آمدن نجاست یا به اعتبار بیرون آمدن حقنه یا شیاف این نیز رد است بر عامه که ایشان هر چیزی که از مخرجین در آید ناقض می دانند.

و روایت کرده است شیخ بسند صحیح از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم که جایز است شخصی حقنه کند یا شاف بردارد و نماز کند و آنها با او باشد و بیرون نیامده باشد آیا وضوی او می شکند؟ حضرت فرمودند که وضوی او نمی شکند و نماز نمی تواند کرد تا

آن را نیندازد ظاهراً منع نماز از آن جهت باشد که چون شاف برمی دارد گاه باشد که در اثنای نماز نجاسات درآید و نمازش قطع شود.

و مع هذا شامل او هست حدیث صحیحی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که نماز مرد حاقن و زن حاقنه نماز نیست یعنی مرد و زنی که بولشان آید و نگاه دارند به اعتبار عدم حضور قلب و در حدیث دیگر تا خود را سبک نکنند نماز نکنند چنانکه گذشت عدم قبول نماز زین یعنی کسی که مدافعه بول و غایط کند و بعضی باد را نیز گفته اند.

و علی ای حال ظاهراً نهی بر سبیل کراهت باشد در شاف و حقه، و محتمل است که بر سبیل حرمت باشد و احتیاط در ترک همه است تا او را حضور قلبی باشد که متوجه جناب اقدس الهی تواند شد، و بعضی گفته اند که نهی به اعتبار برداشتن نجاستست و این ظاهر نیست که نجاست اندرون تا بیرون نیاید حکم نجاست داشته باشد و اگر نه می بایست نماز هیچ کس صحیح نباشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۶

چون همه کس حامل نجاست هستند، و اگر گویند که ضرورتست اقلاً می بایست تخفیف آن مهما ممکن واجب بود.

و بر این متفرع ساخته اند آن که کسی چیزی نجس بخورد و خواهد نماز کند آیا دفع آن بقی کردن واجبست یا نه معلوم نیست که واجب باشد از جهت آن که مامور است بنده به طهارت ظاهر بدن نه به طهارت باطن و اگر چه واجب است که چیز نجس نخورد و بر تقدیر خوردن احوط قی کردنست، اگر ممکن باشد و

الا صبر کند تا هضم شود اگر سبب خروج وقت ادا نشود بلکه وقت فضیلت و الله تعالی يعلم.

باب ما ینجس الثوب و الجسد

اشاره

بابی است در بیان چیزهائی که جامه و بدن را نجس می کند و چیزهائی که نجس نمی کند چون مشتمل بر هر دو است.

[مذی سبب وضو نیست و جامه را نجس نمی کند]

(کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا- یری فی المذی وضوء و لا- غسل ما اصاب الثوب منه) از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذی را سبب وضو نمی دانست و واجب نمی دانست که جامه که بر او مذی ریخته باشد بشویند هر چند بسیار باشد و سند این حدیث قویست و جمعی ضعیف می دانند و لیکن مؤید همین مضمونست احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار هم در آن که سبب وضو نیست و هم در طهارت آن و حق همین است و الله تعالی يعلم.

(و روی ان المذی و الوذی بمنزله البصاق و المخاط فلا یغسل منهما الثوب و لا الاحلیل) و در روایتی واقع شده است که مذی که از ملاعبه و دست بازی بعد از نعوظ و برخاستن ذکر می آید، و وذی که عقیب بول و منی می آید بمنزله آب دهان و آب بینی است نه جامه را از آن می شوند و نه ذکر را.

و همین مضمون در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید بن معاویه، و زید شحام، و عمر بن حنظله و غیر ایشان از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است به اسانید بسیار و آن که جامه و بدن را از آن نمی باید شست مگر بواسطه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۸

پاکیزگی اگر کسی از آن کراهتی داشته باشد و اگر وضو بسازند

خوبست و اگر نسازند ضرر ندارد و چند حدیث صحیح واقع شده است که امر به وضو شده است و شستن و محمول است بر تقیه یا استحباب خصوصا هر گاه بسیار بیاید.

[آبهای که از انسان خارج می شود]

(و هی [او و فی] اربعة اشياء المنی و المذی و الوذی و الودی فاما المنی فهو الماء الغلیظ الدافق الذی یوجب الغسل و المذی ما یخرج قبل المنی و الوذی ما یخرج بعد المنی علی اثره و الوذی ما یخرج علی اثر البول لا یجب فی شیء من ذلك الغسل و لا الوضوء و لا غسل الثوب و لا غسل ما یصیب الجسد منه الا المنی) بنا بر نسخه و هی یعنی اینهایی که از ذکر می آید، و بنا بر نسخه فی یعنی در چهار چیز واجب نیست غسل و وضو و آن منی است و مذی است، و وذی بذال معجمه، و ودی به دال مهمله چنانکه در اکثر نسخ است و در تهذیب که بعنوان حدیث قوی نقل کرده است بغیر این لفظ اول به دال مهمله و ثانی بذال معجمه.

اما منی پس آن آب غلیظ جهنده است که بعد از آمدن استخوانها گویا از هم می پاشد و بدن سست می شود و موجب غسل است، و مذی آبی است که غالبا پیش از منی می آید، و وذی آبی است که بعد از منی می آید عقیب منی، و ودی آبی است که عقیب بول می آید در هیچ یک از اینها نه غسل واجب است نه وضو، و نه جامه را می باید شست، و نه بدن را از آن چه این آبها به او رسیده است مگر منی.

روایتی که باین تفضیل

است در تهذیب نه باین نحو است در ودی و ودی بلکه چنین است که ودی عقیب بول می آید و ودی از جهت کوفتها می آید که سستی کمر باشد، و ندیده ایم که عقیب منی آبی بیاید، و اهل لغت نیز موافق این روایت ذکر کرده اند.

و در روایت صحیحی وارد شده است که در ودی وضو هست چون از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۱۹

سیلان بول است حمل کرده اند بر آن که با بول می آید البته مخلوط است به بول، و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و چون نادر است که بعد از بول و استبرا و وضو بیاید محتمل است که حمل کنند بر صورتی که استبرا نکرده باشد زیرا که وقتی که می آید با قطرات بول می آید و این اظهر است.

[لباس نجس انسان را جنب نمی کند]

(و سال عبد الله بن بکیر ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يلبس الثوب و فيه الجنابه فيعرق فيه فقال ان الثوب لا يجنب الرجل) و در موثق كالصحيح سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که جامه به پوشد و در آن جامه منی باشد و عرق کند در آن جامه حضرت فرمودند که جامه آدمی را جنب نمی کند یعنی به سبب این غسل واجب نمی شود.

بدان که تا تقیه نباشد حضرات ائمه معصومین این نحو حرف نمی زنند که جواب مطابق سؤال نباشد چون اکثر سنیان منی را پاک می دانند و راوی از نجاستش پرسیده است و حضرت جواب می فرمایند که سبب غسل نمی شود تا او بفهمد که در این مجلس جای پرسیدن این قسم چیزها نیست.

و محتمل است که مراد راوی نیز همین باشد که حضرت جواب

فرموده اند، یا غرض از این سؤال آنست که عرق جنب نجس است تا نتوان در آن جامه نماز کردن حضرت فرموده باشند که عرق نجس نیست و می توان نماز کردن، یا پرسیده باشد که اگر عرق کرده باشم و جامه منی دار پوشیده باشم و ندانم که منی به بدنم خورده است بدن را آب می باید کشید، یا پرسیده باشد که اندک عرقی سبب این می شود که منی تعدی کند به بدن حضرت فرموده باشد که نه و حمل بر تقیه اظهر است در این حدیث و در اکثر احادیث آینده و الله تعالی يعلم.

(و فی خبر آخر انه لا- یجنب الثوب الرجل و لا- الرجل یجنب الثوب) شیخ بعنوان قوی این مضمون را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که جامه کسی را جنب نمی کند و کسی جامه را جنب

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۰

نمی کند یعنی اگر عرق کند در جامه چنان نمی شود و اگر آن جامه را کسی به پوشد او را غسل باید کرد یا جامه جنب شود که او را باید شست هر گاه منی در آن جامه نباشد.

(و سال زید الشحام ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الثوب تكون فيه الجنابه فتصيبني السماء حتى يبتل علي فقال لا بأس به) و سؤال کرد زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جامه که منی داشته باشد و باران بر من آید تا جامه تر شود حضرت فرمودند که باکی نیست. چون در اینجا پرسیده است طهارت و نماز را حمل می توان کرد که نهایتش آنست که آدمی نجس شود و این ضرر نیست به

آب که می رسد خود را تطهیر می دهد.

و ظاهرش آنست که در سفر باشد و محتلم شده باشد و زیر جامه دیگر نداشته باشد با آن نماز هم می تواند کرد. و این خبر در اینجا ضعفی دارد و لیکن کلینی بسند موثق روایت کرده است همین خبر را و خبر حلبی می آید که قرینه همین حل است.

(فاذا نام الرّجل علی فراش قد اصابه منی فغرق فیہ فلا بأس) و هر گاه شخصی در جامه بخوابد که در آن جامه منی باشد و آن شخص عرق کند در آن جامه خواب کردن باکی نیست یعنی هر گاه علم نداشته باشد که بدنش به آن منی رسیده است به رطوبت ضرر ندارد.

و محتمل است که مراد این باشد که لازم نیست جامه خواب پاک باشد و بدن این کس نجس نشود چون غالب اوقات جماع می کنند در آن جامه و محتلم می شوند و چون صبح می شود به حمام می روند و بدن خود را پاک می کنند.

و در حدیث صحیحی از ابو بصیر منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردم از جامه که شخصی در آن جنب شود و در آن عرق کند حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۱

که در چنین جامه بخوابم و اگر زمستان باشد باکی نیست چون عرق کمتر می کنند و اگر عرق کنند کراهت دارد.

(و من [او متی] عرق فی ثوبه و هو جنب فلیتنشّف فیہ اذا اغتسل) یعنی هر گاه جنب عرق کند در جامه نجس نمی شود آن جامه و بدن را از آن جامه بعد از غسل خشک می توان کرد

چون عرق جنب پاکست و بر این مضمون حدیث صحیح زراره وارد شده است. و احادیث بسیار در طهارت عرق جنب وارد شده است.

[حکم عرق جنب از حرام]

(و إن كانت الجنابه من حلال فحلال الصَّیْلَة فیه، و إن كانت من حرام فحرام الصَّیْلَة فیه) یعنی عرق جنب مطلقاً پاک است اما اگر جنب از حلال باشد نماز در آن جامه می توان کرد، و اگر جنب از حرام باشد به آن که زنا یا لواط کرده باشد یا دست بازی به نامحرمی کرده باشد و محتلم شده باشد و امثال اینها پس نماز در آن جامه حرامست.

و جمعی از علما در این حکم متابعت صدوق کرده اند، و جمعی نسبت به صدوق داده اند که او عرق جنب از حرام را نجس می داند اما این عبارت ظاهرش آنست که پاک است اما نماز نمی تواند کرد.

و محتمل است که حدیثی به او رسیده باشد و وجهها از جانب صدوق گفته اند که صدوق به آن راضی نیست مثل آن که در احادیث صحیحه وارد شده است که زانی در وقت زنا مؤمن نیست، و دزد در وقت دزدی مؤمن نیست و هم چنین اصحاب کبایر تمام پس چون مؤمن نیست عرقش نجس خواهد بود.

و صدوق فرق می کند میان مؤمن و مسلم پس اگر از ایمان در رود از اسلام در نمی رود و آخر چه خصوصیت به زانی خواهد داشت می بایست قایل شود به نجاست عرق همه اصحاب کبایر و چه خصوصیت به عرق دارد و کجا صدوق نجاست گفته است.

[حکم عرق زن حائض]

(و اذا عرقت الحائض فی ثوب فلا باس بالصَّلاَة فیه) و هر گاه زن حائض عرق کند در جامه پس باکی نیست در نماز کردن در آن جامه و در احادیث صحیحه و حسنه و موثقه در این باب وارد شده است، و احادیث وارد شده است

در استحباب اجتناب از جامه که ملاصق بدن اوست که مبدا ندانسته نجاستی به آن رسیده باشد، و اگر نجس شده باشد نماز نمی توان کرد، و اگر دانسته بکند قضا و اعاده کند.

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِبَعْضِ نِسَائِهِ نَاوليني الخمره فقالت انا حايض فقال لها أحيضك في يدك) و آن حضرت صلی الله علیه و آله به بعضی از زنان خود فرمودند که سجاده صغیره را که بواسطه سجده بوده است از حصیر بده آن زن گفت که من حایضم حضرت فرمودند که آیا دستت حیض دارد یا نجس است که نمی دهی؟ و عامه این حدیث را باین عنوان روایت کرده اند.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از ابن عمار منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که حیض آب بدست مرد می تواند داد حضرت فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حالت حیض آب بر دست آن حضرت می ریختند و سجاده را به آن حضرت می دادند.

و در حدیث حسن کالصحیح از ابو اسامه منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه جنب عرق کرده باشد، یا غسل کرده باشد و بدنش تر باشد آیا دست به گردن زنش می تواند کرد هر گاه آن زن حایض باشد یا پهلوی زنش می تواند خوابید اگر آن زن حایض باشد یا جنب باشد و عرق کند و عرق آن زن به بدن مرد رسد؟ حضرت فرمودند که اینها همه قصور ندارد. و از این باب احادیث بسیار است که معاشرت با حایض

لوامع صاحبقرانی،

می توان کرد و کراهت ندارد و بعضی گذشت.

[شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد]

(و سال محمّد الحلبيّ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل اجنب في ثوبه و ليس معه ثوب غيره قال يصلّي فيه فاذا وجد الماء غسله و في خبر آخر و اعاد الصلاه) و سؤال کرد محمد حلبی فی الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از حال شخصی که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد حضرت فرمودند که در آن جامه نماز می کند و چون آب بهم می رسد جامه را می شوید.

و در خبری دیگر که آن موثقه عمار سباطی است از آن حضرت وارد است که نماز را نیز اعاده می کند. و اکثر علما حمل کرده اند اعاده را بر استحباب و تحقیقش خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[جامه که نجس شده باشد به بول اگر آن را در آب روان بشویند یک مرتبه آن را می شویند]

(و الثوب اذا اصابه البول غسل في ماء جار مرّه، و إن غسل في ماء راكد فمرّتين ثم يعصر) و جامه که نجس شده باشد به بول اگر آن را در آب روان بشویند یک مرتبه آن را می شویند، و اگر در آب ایستاده باشد یعنی کمتر از کر، دوباره بشویند و بعد از آن بفشارند.

و این عبارت مضمون صحیحه محمد بن مسلم است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کرده است از جامه که به بول نجس شده باشد حضرت فرمودند که در تغار اگر بشویی دو مرتبه بشوی، و اگر در آب روان بشویی یک مرتبه. و عصر از حدیث حسنی ظاهر شده است و همه به آن عمل کرده اند و الله تعالی يعلم.

(و ان كان بول الغلام الرضيع صبّ عليه الماء صبّا، و ان كان قد اكل الطعام غسل و الغلام

و الجاریه فی هذا سواء) و اگر بول طفل شیرخواره باشد که شیرش بر غذا غالب باشد یک مرتبه آب بر او بریزند و اگر چیزی خورده باشد به آن که خوردنش غالب باشد یک مرتبه بشویند و پسر و دختر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۴

در این حکم مساویند یعنی در حکم اخیر موافق اعتقاد صدوق چون در دختر شیرخواره اعتقاد او شستن است نه آب ریختن.

و عبارت مصنف مضمون حدیث کالصحیح حلبی است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از بول صبی حضرت فرمودند که آب برو می ریزند و اگر چیزی خورده باشند می شویند و پسر و دختر در این حکم مساویند. و چون صدوق این حدیث را از کتاب حلبی روایت کرده است حدیث صحیح است و فرق کرده است حضرت در میان رضیع و صبی و مرد.

و مؤید این است حدیث کالصحیح حسین بن ابی العلاء که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بولی که به بدن رسیده باشد حضرت فرمودند که دو مرتبه آب بر او بریز که آبست یعنی احتیاج بدست مالیدن نیست بخلاف نجاست غایط و خون مثلاً که محتاجند به دلک.

دیگر سؤال کردم از جامه که نجس شده باشد از بول حضرت فرموده که دو مرتبه او را بشوی.

دیگر سؤال کردم از کودکی که بر جامه بول کرده باشد حضرت فرمودند که اندکی آب بر او می ریزند و بعد از آن جامه را می فشارند.

دیگر در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که گفت از حضرت سؤال کردم از بول صبی که

به جامه می رسد حضرت فرمودند که بشوی. گفتم اگر ندانم که کجای جامه را نجس کرده است حضرت فرمودند که همه جامه را بشوید.

و احادیث صحیحه وارد شده است که از مطلق بول سؤال می کنند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حضرت می فرمایند که دو بار بشوید و تا عصر متحقق نشود غالباً شستن متعدد نمی شود بنا بر این علما قایل شده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۵

به عصر. و از این اخبار ظاهر شد که بول مرد و زن را از جامه و بدن دو مرتبه می باید شست، و بول صبی که طعام خورده باشد یک مرتبه، و اگر شیرخواره باشد محض ریختن آب کافیهست، و اگر عصر کنند احوط است، و اگر صبی را نیز دو مرتبه بشویند احوط است.

و صدوق عمل کرده است به فرق میان صبی و بالغ چنانکه در آب چاه نیز فرق بود میان هر سه، و اکثر علما فرق نکرده اند میان صبی و مرد و در هر دو مرتبه قایلند و این احوط است اگر چه مذهب صدوق اظهر است.

(و قد روی عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه انه قال لبن الجاریه و بولها یغسل منها «۱» الثوب قبل ان یطعم لأنّ لبنها یخرج من مثانه أمّها و لبن الغلام لا یغسل منه الثوب قبل ان یطعم و بوله «۲» لأنّ لبن الغلام یخرج من المنکبیین و العضدین) و بتحقیق که روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که شیر دختر و بول دختر را از جامه می شویند پیش از آن که طعام او غالب شود بر شیر زیرا که شیر او از

بول دان مادرش می آید و شیر پسر و بول پسر را پیش از طعام خوردن نمی شویند بلکه آب می ریزند چنانکه گذشت زیرا که شیر پسر از دوشها و بازوهای مادرش می آید.

و این خبر را کلینی و شیخ از سکونی روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آن حضرت و صدوق باین خبر عمل نموده است، و اکثر علما عمل نکرده اند چون مخالف اخبار است از چند وجه یکی آن که شیر دختر نجس است و بول او محتاج به غسل است و بول صبی محتاج به غسل نیست و این که مخالفت نیست بلکه موافق است. دیگر آن که فرق واقع شده است در این خبر از مخرج شیر و بول پسر و دختر و حال آن که اطبا فرق

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۶

نکرده اند و این سخن ضعیف است زیرا که حضرت اعرفست از همه کس اگر حضرت فرموده باشد.

و در صحت این خبر سخن هست چون راوی آن نوفلی و سکونی و در هر دو وضعی هست و لیکن چون کلینی و صدوق حکم به صحت آن کرده اند جبر ضعف کرده است و عمل باین احوط است و اگر چه عمل بر استحباب شستن شیر و بول دختر کردن اظهر است.

(و سال حکم بن حکیم ابن اخی خلاد ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال له ابول فلا اصیب الماء و قد اصاب یدی شیء من البول فامسحه بالحائط و بالتراب ثم تعرق فامسح وجهی، او بعض جسدی، او تصیب ثوبی فقال لا باس به) و حکم پسر برادر خلاد صراف از آن حضرت صلوات الله علیه صحیحا روایت نموده است

که عرض نمودم که گاه هست بول می کنم و آب بهم نمی رسد و دستم به بول آلوده شده است پس دستم را به دیوار و به خاک می مالم بعد از آن عرق می کنم و دست را بر رو، یا بر بعضی از بدن می مالم، یا به جامه ام می رسد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اینجاها را نجس کردن گناه نیست همین که آب کشیدی پاک می شود.

و ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که خاک دست را هم پاک کند چنانکه مذهب سنیان است و ظاهراً حضرت تقیه فرموده باشند و موافق واقع مراد ایشان آن باشد که مذکور شد.

[حکم پاک کردن فرش و امثال آن]

(و سال ابراهیم بن ابی محمود الرضا صلوات الله علیه عن الطنفسه و الفراش یصییهما البول کیف یصنع و هو ثخین کثیر الحشو فقال یغسل منه ما ظهر فی وجهه) و صحیحاً سؤال کرد ابراهیم پسر ابو محمود از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از طنفسه و آن از قبیل بالش است و نمد و چیزهایی که بر او نشینند و هم چنین فراش که نهالی باشد که بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۷

می خوابند نجس می شوند به بول بچه نحو ازاله بول از آن بکنند و حال آن که ضخیم است و پنبه بسیار دارد و همه را به آب نمی توان شستن حضرت فرمودند که ظاهرش را بشویند اندرونش اگر نجس باشد ضرر ندارد و شستن ظاهرش باین نحو که آن را جدا کنند از پنبه و بشویند و خشک شود و بعد از آن بیندازند بر روی پنبه نجس یا پنبه را بیرون آورند و بعد از آن که بشویند پنبه را داخل کنند

بی دغدغه و احتمال دارد که همین آبی که بر روی آن بریزند پاک شود و آن طرفش نجس باشد چنانکه ظاهر حدیث است اما گمان ندارم که کسی از علما باین نحو قایل شده باشد پس اولی آنست که پنبه را بیرون آورند تا بی دغدغه پاک شود.

[شک و وسواس در خروج بول]

(و سال حنان بن سدير ابا عبد الله صلوات الله عليه فقال اني ربما بليت فلا اقدر على الماء و يشئت ذلك علي فقال اذا بليت و تمسحت فامسح ذكرك بريقك فان وجدت شيئا فقل هذا من ذاك) و موثقا سؤال کرد حنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که بسیار است که بول می کنم یا اراده بول دارم و آب بهم نمی رسد و ضبط بول کردن دشوار است بر من یا به سبب توهم خروج بول آزار می کشم چون کسی که خود را نشسته باشد آنا فآنا گمان می کند که بول درمی آید و جامه اش نجس می شود حضرت فرمودند که هر گاه بول کردی و موضع را خشک کردی پائین تر از سر ذکر آنجا که پاک است آب دهان بمال همین که شیطان و سوسه کند که بول در آمد جوابش بده که رطوبت آب دهان است.

و ظاهر است که حضرات صلوات الله عليهم اطباء معنویند و دوی درد هر کس را به نحوی می کرده اند صدوق آن چه ضرور است از بیان نجاسات و کیفیت ازاله آن که در احادیث بسیار واقع شده است ذکر نکرده است، این اخبار شاذه نادره را از جهت غرابت ذکر کرده است رحمه الله.

[زنی که یک لباس بیشتر ندارد]

(و سئل صلوات الله عليه عن امرأه ليس لها إلا قميص واحد و لها مولود فيبول عليها كيف تصنع فقال تغسل القميص في اليوم مره) و سؤال کرد قویا ابو حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از حال زنی که او را بغیر از یک پیراهن نباشد و فرزندی دارد پسر یا دختر بر او بول می کند چه کند حضرت فرمودند که

هر روزی یک بار پیراهن را می شوید.

و علما ذکر کرده اند که بهتر آنست که پیراهن را قریب به شام بشوید تا نماز ظهر و عصر را در جامه پاک کرده باشد و نماز شام و خفتن را در جامه پاک یا نجسی که نجاستش سبک باشد کرده باشد و نماز صبح را در جامه نجس می کند و از نجاست بول معفو است.

و محتمل است که از غایط طفل نیز معفو باشد و بول گفته باشند و هر دو را خواسته باشند و اگر مرئی مرد باشد معفو نیست چون حضرت زن را فرمود، و اگر طفل دختر باشد اکثر گفته اند که عفو نیست و لیکن لفظ روایت مولود است و آن شامل هر دو است.

و یوم شامل شب و روز است و اگر لته داشته باشد که طفل را به آن محافظت نماید که بر آنجا بول کند ظاهراً معفو نباشد چون آن را نیز ثوب می گویند در لغت عرب و حدیث اگر چه سندش ضعف یا جهالت دارد اما ضعفش زایل شده است بعمل اصحاب و همه به آن عمل کرده اند.

[حکم آب استنجا]

(وقال محمّد بن النّعمان لأبى عبد الله صلوات الله عليه اخرج من الخلاء فاستنجى بالماء فيقع ثوبى فى ذلك الماء الّذى استنجيت به فقال لا بأس به ليس عليك شىء) و محمد عرض نمود به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که من از خلا بیرون می آیم و استنجا به آب می کنم و جامه ام در آب استنجا می افتد حضرت فرمودند که باکی نیست و بر تو چیزی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۲۹

و این محمد صاحب الطاقست که از بزرگان اصحاب

حضرت امام محمد باقر، و امام جعفر صادق، و امام موسی کاظم صلوات الله علیهم است، و این حدیث در اینجا و در کافی سندش کالصحیح است، و هم چنین در تهذیب. و حدیث صحیح عبد الکریم هاشمی صریحست در پاک بودن آب استنجا و پیشتر تفصیلش گذشت در باب اول.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فی طین المطر انه لا باس به ان یصیب الثوب ثلاثه ایام الا ان یعلم انه قد نجسه شیء بعد المطر فان اصابه بعد ثلاثه ایام غسله و ان کان طریقاً نظیفاً لم یغسله) حضرت فرمودند در گل باران که باکی نیست که به جامه برسد تا سه روز مگر آن که دانند که چیزی او را نجس کرده است بعد از ایستادن باران، و اگر بعد از سه روز به جامه رسد بشوید آن را استحباباً بنا بر مشهور، و اگر راهی باشد پاکیزه مثل صحراها بعد از سه روز هم نشوید.

این حدیث را شیخان صحیحا روایت کرده اند از ابن بزیع و او ارسال کرده است و گفته است از بعضی استادان ما بما رسیده است که او از حضرت روایت کرده است و چون بزرگست مرسل او را اعتبار کرده اند مع هذا مؤید این حدیث بسیار وارد است و بعضی از آنها گذشت.

[حکم بول چهارپایان و دیگر حیوانات حلال گوشت]

(و قال ابو الاغرّ النّخاس ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال انی اعالج الدّوابّ فرّبما خرجت باللیل و قد به آلت و راثت فتضرب إحداهما بیدها او برجلها [و فی فی بیده او برجله] فیتضح علی ثوبی فقال لا باس به) و سؤال کرد ابو اغر به غین معجمه

و راء مهمله چنانکه در نسخ فقیه است، و بعین مهمله و زای چنانکه در کافی است و نخاس فروشنده چهار پایان و غلام و کنیز است و طریق کافی به او صحیح است و طریق صدوق به او کالصحیح است و چون فضلی مثل ابن ابی عمیر و صفوان و علی بن الحکم از او روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۰

کرده اند دلالت بر بزرگی او می کند، و لیکن اصحاب رجال او را ذکر نکرده اند و شهادت صدوق دلالت می کند بر آن که کتاب او معتمد اصحاب بوده است و شهادت صدوقین بر صحت حدیثش کافی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و گفت کار من با اسب و استر و الاغ است و اینها را می فروشم و بسیار است که شب بیرون می آیم از یورت و اینها بول و سرگین کرده اند و یکی از اینها دست، یا پا زد و ترشح می کند بر جامه من حضرت فرمود که باکی نیست.

و این حدیث دلالت می کند بر طهارت بول و سرگین اسب و استر و الاغ و مؤید اینست حدیثی کالصحیح که صریح است در طهارت ابوال اینها و عمومات احادیث صحیحه و حسان و موثقات هست که دلالت می کند بر آن که بول ما یؤکل لحمه پاکست و احادیث بسیار هست که گوشت اینها مأکول است.

و لیکن حدیث صحیح و حسن و چند موثق کالصحیح و چند قوی دلالت بر شستن می کنند بلفظ امر و یک حدیث صریح است در نجاست، و بعضی از علما قایل به نجاست بول اینها شده اند، و اکثر قایلند به طهارت، و آن احادیث را حمل کرده اند بر

آن که سنت است اجتناب از آن، و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون مذهب عامه نجاست است و هیچ شک نیست که احوط آنست که از بول اینها اجتناب نمایند.

(ولا- باس بخرؤ الدجاجه و الحمامه یصیب الثوب) و باکی نیست در فضله مرغ و خروس و کبوتر که به جامه برسد و این عبارت روایت وهب بن وهب است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است، و وهب اگر چه ضعیف است و لیکن کتابش معتمد است مع هذا از دو وجه دیگر پاک است یکی از حیثیت آن که فضله طیور مطلقا پاکست، و دویم از حیثیت آن که فضله هر چه ماکول اللحم است پاکست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۱

و حدیث ضعیفی وارد شده است بر نهی از نماز در آن و محمول بر تقیه است یا کراهت یا اگر مرغ خانگی غیر از نجاست نخورد در این صورت بنا بر مذهب مشهور فضله اش نجس است، و جمعی که از آن جمله صدوق است پاک می دانند بنا بر مذهب ایشان یکی از آن دو حمل اول می باید کرد و تقیه اظهر است و اجتناب اولی.

(ولا- باس بخرؤ ما طار و بوله) و باکی نیست در فضله هر حیوانی که پرنده باشد و هم چنین باکی نیست در بول آنها چون بعضی از پرنده ها بول دارند و شیخان در حسن کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر چیزی که به پرد باکی نیست در بول و فضله آن و از آن جمله است شب پره و در خصوص آن حدیث

موثقی وارد است که باکی نیست در بول آن.

و مؤید اینهاست صحیحه علی بن جعفر که از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما سؤال کرده است که هر گاه شخصی در جامه خود بیابد فضله مرغی را در اثنای نماز آیا در آن اثنا می تواند حک کند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و اگر در مرغ تفصیلی می بود البته حضرت می فرمودند که فضله غیر مأکول را حک کردن فایده ندارد بلکه جامه را می باید انداخت اگر ساتری دیگر داشته باشد و الا نماز را قطع می باید کرد پس چون این تفصیل را نفرمودند ظاهر می شود که همه پاک است.

و این اخبار معارضی ندارد مگر عموماتی که خواهد آمد و هیچ شک نیست که خاص مقدم است با احادیثی که وارد شده است که اصل در اشیاء طهارتست و با سهولتی که شریعت سمحه سهله مقتضی آنست.

و اگر قایل به نجاست باشند جمیع مساجد و مشاهد می باید نجس باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۲

همیشه این کس در کار ازاله آن باشد خصوصاً بر مذهب اکثر که قایلند به آن که هر گاه مشتبه باشد فضله مأکول اللحم بغیر آن واجبست اجتناب از آن که در این صورت هر فضله که ببیند می باید ازاله کند اگر چه بر تقدیر نجاست مضمون آنست که اصل طهارتست چنانکه احادیث صحیحه بر آن وارد است و خواهد آمد و اگر احتیاط تواند کرد اجتناب احوط است.

(ولا- باس به بول کل شیء اکل لحمه فیصیب الثوب) و باکی نیست در بول هر چیزی که گوشت او را خورند که به جامه رسد و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده

است و از آن جمله احادیث حسنه كالصحيح از زرارہ، و محمد بن مسلم، و عبد الرحمن بن ابی عبد اللہ از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہما وارد شده است.

و هم چنین در سرگین اسب و استر و خر احادیث كالصحيح بل الصحيح وارد شده است که پاکست با کراہتی که دارند پس در غیر مکروه بطریق اولی با اتفاق جمیع علماء شیعه و مؤیداتی که خواهد آمد.

و هم چنین در نجاست بول و فضله حیوان غیر مأکول اللحم احادیث كالصحيحه وارد شده است با اجماع در غیر پرنده و در غیر حیوانی که نفس سائله نداشته باشد مثل کیک و شپش و مگس و امثال اینها و اگر چه بعضی گفته اند که اینها نجس معفو است و علی ای حال نماز در اینها می توان کرد بی دغدغه.

(و لا باس بلبن المرأه المرضع یصیب قمیصها فیکثر و یبیس [یا فیلبس]) و باکی نیست بشیر زن شیرده که به پیراهن زن رسد و بسیار در آید و خشک شود یا زن آن جامه را به پوشد و نماز کند و ظاهر آنست که اگر شیر دختر هم باشد ضرر به مادرش نداشته باشد چون تکلیف به اجتناب از آن تکلیف ما لا یطاق است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۳

و ظاهراً این عبارت روایت است یا مضمون روایت که به صدوق رسیده است، و بسیار تتبع نمودیم و ظاهر شد که صدوق بی مستندی حرف نمی زند و قطع نظر از وقوع حدیث نیز دغدغه نیست در این که مدار زنان بر این است و شیر ایشان بر پیراهن ایشان می ریزد و اگر لازم بود

اجتناب از آن به اعتبار آن که فضله غیر مأكول اللحم است البته می بایست بخصوص این می فرمودند.

و هم چنین چرک و عرق و غیر اینها به آن که احادیث بسیار وارد شده است قریب به تواتر که عرق جنب و حیض اگر به بدن غیر ایشان رسد ضرر ندارد و تفصیلش إن شاء الله خواهد آمد.

[حکم آثار نجاست پس از شستن]

(و سئل الرضا صلوات الله عليه عن الرجل يطأ في الحمام و في رجله الشقاق فيطأ البول و التوره فيدخل الشقاق اثر اسود مما وطئ من القدر و قد غسله كيف يصنع به و برجله التي وطأ بها أ يجزئه الغسل ام يخلل اظفاره بأظفاره و يستنجي فيجد الريح من اظفاره و لا يرى شيئاً فقال لا شيء عليه من الريح و الشقاق بعد غسله) و از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما سؤال کردند از شخصی که به حمام رود و نوره کشد و در پای او ترکها باشد چنانکه متعارفست که پاشنه پاها می ترکد خصوصاً وقتی که پا برهنه باشند، یا نعلین عربی در پا داشته باشند و متعارفست که در حمام بول می کنند پس داخل این ترکیدها می شود اثر سیاهی نوره چون بر آن راه رفته است و پا گذاشته است در حال کشیدن نوره یا غیر آن و پا را شسته است و سیاهی نوره مانده است چه کند باین سیاهی نجس داند و غسلی که کرده است صحیح نداند به اعتبار آن که آب به ته آن نرسیده است یا به اعتبار نجاست زیر نوره، یا آن که شسته است کافی است، و از آن جمله به زیر ناخنها نیز رفته است

یا ناخنها متعارف است که چرکی می دارد آیا ناخنهای پا را به ناخنهای دست تخلیل بکنند؟ و چرک آن را یا سیاهی نوره را بیرون آورد و یک نسخه اظفاره ندارد بنا بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۴

آن سؤال از ترکیدهاست که تخلیل آن به ناخنها بکنند، و یک نسخه بأظفاره ندارد و همان معنی اول است با زیادتی که آیا مطلق ناخن دست و پا را تخلیل می باید کرد؟ و یک نسخه او یحکک است که بمعنی تخلیل باشد و تراشیدن چرک مراد باشد. یا تراشیدن ناخنها تا آب بی دغدغه به زیر آن جاری شود و سؤال دیگر آن که استنجا می کند و از ناخنش بوی بد می آید اما اثر نجاست هیچ نمانده است و بو مانده است آیا بو نجس است؟ حضرت صلوات الله علیه جواب فرمودند که التفاتی به بو نکند که بو نجس نیست و التفاتی به شقاق ترکیدها و زیر ناخنها نکند بعد از آن که آن را شسته است هم پاک می شود و آب چون لطیف است به همه جا می رسد.

و محتمل است که مراد راوی همین محض طهارت و نجاست باشد و غسل مراد نباشد چون نام آن را نبرده است اگر چه غالب اوقات از جهت غسل به حمام می رفته اند. و در حدیث صحیح وارد شده است که زیر هر مویی جنابت هست و هر که غسل کند و مقدار سر مویی از بدنش را آب نرساند آن شخص بجهنم خواهد رفت پس احتیاط در وضو و غسل آنست که آب به ته ناخنها برسانند و از این جهت است که مبالغه عظیم وارد شده است در گرفتن

ناخنها در هفته یک مرتبه و الله تعالی يعلم. «۱»

[خون کمتر از درهم]

(و الدّم اذا اصاب الثوب فلا باس بالصلاه فيه ما لم يكن مقداره مقدار درهم واف و الوافی ما یکون وزنه درهما و ثلثا و ما کان دون الدرهم الوافی فقد یجب غسله و لا باس بالصلاه فيه) و هر گاه جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۵

خونین باشد باکی نیست نماز کردن در آن جامه ما دام که مقدار یک درهم وافی نباشد و درهم وافی آنست که وزن آن یک درهم و ثلث درهم باشد و هر چه کمتر از درهم وافی است نجس است.

و گاه هست که واجب است آن را شستن مثل طهارت از جهت دخول مساجد سیما مسجدین و مشاهد رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم علی المشهور اما نماز می توان کرد در آن جامه و محتمل است که مراد از وجوب غسل همین نجاست فقط باشد از جهت رفع توهم طهارت آن و این معنی بحسب معنی اظهر است اگر چه معنی اول بحسب لفظ اظهر است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است مگر لفظ وافی که در اخباری که بما رسیده است نیست، و لیکن چون صدوق ذکر کرده است البته حدیثی دیده است و اکثر چنین گفته اند یا بغلی یا بغلی ذکر کرده اند که آن هشت دانگی بوده است، و درهمی دیگر چهار دانگی بوده است و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شش دانگی کردند.

و بعضی آن را گفته اند که مقدار بند ابهام بوده است و بعضی بند سبابه و بعضی

گودی که در کف دست است. و چون در احادیث نیست اولی آن است که مقدار یک شاهی نباشد و اگر مطلقا نباشد بهتر است، و اگر چیزی آلوده به خون باشد مثل آب بینی جمعی گفته اند که معفو نیست و ظاهرا مقدار کم از درهم آن عفو باشد.

(و ان كان الدّم دون حمّصه فلا- باس بان لا يغسل الا ان يكون دم الحيض فانه يجب غسل الثوب منه و من البول و المنى قليلا كان او كثيرا و تعاد منه الصّلاه علم به او لم يعلم) و اگر خون کمتر از نخود باشد باکی نیست که آن را نشویند مگر آن که خون حیض باشد که واجب است که آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۶

از جامه بشویند، و از بول و منی نیز بشویند خواه این هر سه کم باشند یا بسیار، و نماز را اعاده می کنند از اینها خواه دانسته نماز کرده باشند یا ندانسته.

و ظاهرا مراد از نخود قطره بزرگ خون است که چون در جایی می افتد پهن می شود و غالبا قدر درهم می شود، یا وزن یک نخود خون، و آن نیز بحسب سعت و فراخی یک درهم است غالبا و چون لفظ حمصه در حدیث حسنی وارد شده است و اکثر علما حمل بر استحباب ازاله آن کرده اند چون به گمان ایشان درهم وافی بیشتر از آن است ظاهر آن است که عبارت صدوق حمصه باشد و بعضی از نسخ به خاء معجمه وارد شده است بمعنی کو کف تا موافق حدیث اول باشد و ظاهرا تصحیف نساخ یا اصلاح فضلا است و علی ای حال مراد از خونی که واجب

است ازاله آن خونی است که نجس باشد و آن خونی است که از حیوانی بیرون آید که آن رگ داشته باشد و هر چه دفع می کند نجس است، پس خون ماهی و خون چلپاسه و کیک و شپش و امثال اینها که رگ ندارند پاک است، و روایات بر آن وارد شده است.

و هم چنین خون مثل گوسفند، و گاو هر گاه اینها را بکشند هر چه دفع می شود نجس است و حرام و آن چه باقی می ماند پاک است و حلال اگر مذبح را بشویند که از خون بیرون به اندرون نرود و در خون مار خلاف است چون معلوم نیست که رگ دارد یا نه بعضی می گویند که رگ ضعیفی دارد اجتناب از آن احوط است، و هر چه خونش نجس است میتة آن و منی آن نجس است اگر چه گوشت آن را خوردند اما بول و غایط تابع حلیت گوشتند چنانکه گذشت، پس اگر قطره صغیری از بول یا منی در جامه، یا در بدن کسی باشد معفو نیست و هم چنین خون حیض.

و اکثر علما خون استحاضه و نفاس و نجس العین را نیز ملحق به خون حیض ساخته اند چون روایت در خون حیض وارد شده است، و گفته اند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۷

نفاس هم حیض است و در استحاضه تغییر قطنه و خرقه می کند با آن که ما لا یتَمَّ الصَّیْلَهِ است و خون نجس العین به اعتبار ملاقات به آن نجاستی دیگر هم رسانیده است، و آن چه معفو است نجاست خون است نه غیر آن و احوط اجتناب است از اندک و بسیار اینها.

و اما آن

که صدوق گفته است که نماز را اعاده می کند از اینها اگر دانسته نماز کرده باشد دغدغه نیست در آن که اعاده می کند و اگر دانسته باشد و فراموش کرده باشد مشهور میان علما آنست که در وقت اعاده می کند و در خارج وقت قضا نمی کند مگر آن که در وقت به خاطرش رسد و ادا نکند که در خارج وقت قضا خواهد کرد.

و ظاهر بسیاری از احادیث صحیحه آن است که در وقت نیز اعاده نمی کند، و احادیث اعاده محمول بر استحباب خواهد بود و لیکن احوط عمل به مشهور است اما اگر جاهل باشد به نجاست جامه و نماز کرده باشد مشهور میان علما آن است که مطلقاً اعاده نمی کند نه در وقت و نه در خارج وقت از جهت روایات کثیره صحیحه.

و بعضی گفته اند که در وقت اعاده می کند چون روایات وارد شده است در اعاده و آن احوط است، و اظهر عدم وجوب است، و لیکن سنت است اعاده در وقت پس آن چه صدوق مطلقاً حکم کرده است به اعاده اگر چه جاهل باشد خلاف مشهور است.

و ممکن است که حمل کنیم بر جاهل مسأله چون جاهل معذور نیست و لیکن خلاف ظاهر عبارت است بلکه شامل جاهل مسأله نیز هست و در احکام لباس مصلی نیز خواهد آمد.

[حکم شک در نجاست]

(وقال علی صلوات الله علیه ما ابالی ابول اصابنی او ماء اذا لم اعلم) و بسند موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۸

فرمودند که پروا ندارم که بول بمن رسیده باشد یا آب هر گاه ندانم. یک احتمال عبارت اینست که جاهل

به نجاست معذور است و آب و بول یکسان است پس چنانکه نماز را از آب اعاده و قضا نمی باید کرد هم چنین بواسطه بول قضا و اعاده نمی باید کرد. و احتمال دیگر آن که در نجاست علم می باید و تا علم به نجاست نداشته باشند اجتناب واجب نیست و ظاهرا هر دو مراد باشد و هر دو معنی از کلام حضرت در می آید و علی ای حال این حدیث مخالف حکم اول است مگر آن که جاهل را بمعنی جاهل مسأله بگیریم در سخن سابقش.

(وقد روی فی المنیٰ انه ان كان الرجل [جنباً] حیث قام نظر و طلب فلم یجد شیئاً فلا شیء علیه و ان كان لم ینظر و لم یطلب فعلیه ان یغسله و یعید صلاته) و بتحقیق که روایتی وارد شده است و آن چند روایت صحیح و کالصحیح است که روایت کرده اند محمد بن مسلم، و عبد الله بن سنان، و میمون از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در منی که اگر شخصی محتلم شده باشد یا جنب و چون از خواب بیدار شود ملاحظه نموده باشد جامه را و منی را ندیده باشد و غسل کرده باشد و نماز کرده باشد و بعد از آن منی را در جامه دیده باشد بر او چیزی نیست یعنی اعاده نماز نمی کند، و اگر ملاحظه جامه ها نکرده باشد و بعد از آن ببیند می باید بشوید و اعاده نماز نکند.

و اکثر علما اعاده را حمل کرده اند بر استحباب، و احوط اعاده است، و این احادیث نیز مخالف سخن اول صدوقست و احادیث صحیحه در منی و بول و خون وارد

شده است که اگر جاهل باشد اعاده نماز نمی کند.

[حکم خون غیر جهنده]

(و لا- باس بدم السیمک فی الثوب ان یصلی فیہ الانسان قلیلا کان او کثیرا) و باکی نیست به خون ماهی که در جامه باشد و آدمی در آن جامه نماز کند خواه اندک باشد و خواه بسیار و این مضمون روایت سکونی است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در حدیث صحیح عبد الله بن ابی یعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۳۹

وارد است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که چه می فرماید در خون کیک حضرت فرمودند که باکی نیست عرض کردم که گاه هست که بسیار است حضرت فرمودند که هر چند بسیار باشد ضرر ندارد.

و هم چنین حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که خون کیک ضرر ندارد و روایتی دیگر وارد شده است که خون پشه ضرر ندارد و اگر نباشد در جامه و بدن بهتر است.

[نجاست آن چه نماز در آن تمام نیست]

(و من اصاب قلنسوته او عمامته او تکته او جوربه او خفه منی او بول او دم او غائط فلا بأس بالصیلاه فیہ و ذلک لأن الصیلاه لا تتم فی شیء من هذا وحده) و کسی که برسد به کلاه او، یا دستار او، یا بند زیر جامه او، یا جوراب او، یا موزه او منی، یا بول، یا خون، یا غایط پس باکی نیست که نماز در اینها بکند از جهت آن که نماز در هیچ یک از اینها به تنهایی تمام نمی شود یعنی ستر عورتین به هیچ یک از اینها به تنهایی نمی توان کرد.

و این علت در حدیث وارد شده است پس هر چه به آن ستر عورتین نتوان کرد

اگر نجس باشد نماز می توان کرد، و عمامه را صدوق زیاد کرده است بر علما به اعتبار آن که به هیئتی که پیچیده است ستر عورتین نمی توان کرد، و آن بی وجه است.

و حق آنست که عمامه این حکم ندارد، و اگر به صدوق رسیده باشد حدیثی و قایل شده باشد باین حکم بر دیگران که آن حدیث به ایشان نرسیده است حجه نیست و در این که در چیزی که نماز در او تمام نشود اگر نجس باشد نماز صحیح است و روایات بسیار وارد شده است و کسی در آن خلاف نکرده است پس اگر چاقشور نجس باشد نماز می توان کرد و اگر بند آن را بر آن دوخته باشند نمی توان کرد از آن جهت که می توان بعنوان قیضه بستن و عورتین را به آن پوشانیدن، و آن چه واجبت از ستر عورتین ستر حلقه دبر است با ذکر و خصیتین و از ناف تا زانو مستحب مؤکد است.

[حکم نجاست غیر مسری]

(و من وقع ثوبه علی حمار مئیت فلیس علیه غسله و لا بأس بالصلاه فیه) و کسی که جامه اش بر الاغ مرده افتد و ملاقی آن شود به یبوست واجب نیست بر او که جامه را بشوید و باکی نیست که در آن نماز کند و همین مضمون در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است.

و جمعی از علما ملاقات با میت را به یبوست موجب نجاست می دانند به اعتبار روایات مطلقه که وارد شده است که ملاقی میت را بشویند و محمولست بر آن که ملاقات به رطوبت کرده باشد. و حدیث سگ مرده نیز خواهد آمد که ملاقی آن نجس نیست. و صدوق

که این عبارت را مطلق ذکر کرده است ظاهراً مرادش اینست که اگر ملاقات به رطوبت کرده نیز پاک است چنانکه پیشتر گذشت و لیکن حمل کلامش بر بیوست اولی است.

(و لا بأس ان یمسّ الرّجل عظم المیت اذا جاز سنه) و باکی نیست که کسی دست به استخوان مرده بمالد هر گاه یک سال بر آن گذشته باشد و این مضمون حدیثی است که شیخان از اسماعیل جعفی روایت کرده اند و در سند ایشان جهالتی هست و لیکن سند صدوق بکتاب او صحیح است و در این دغدغه نیست که بعد از یک سال استعمال می توان کرد و لیکن از مفهوم حدیث در می آید که پیش از یک سال استعمال نتوان کرد.

و مخالفت دارد با احادیث بسیاری که وارد شده است در آن که هر چه حیات در آن حلول نکرده است از میته پاکست مانند مو، و کرک، و پشم، و شاخ، و استخوان دندان، و سم، و پر، و پنیر مایه پس این خبر مفهومی را اعتبار نباید کرد.

و محتمل است که تقیه از عامه باشد که جمعی از ایشان می گویند که تا استخوان چربی دارد نجس است حضرت فرموده باشند که یک سال که بگذرد چربی نمی ماند، یا آن که مراد استخوانهایی باشد که در صحراها افتاده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۱

چون حیوانی که می میرد استخوان نیز به ملاقات گوشت و خون نجس می شود و غالب اوقات در عرض سال بارانها می آید آن را پاک می کند.

و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند که سنت است که تا یک سال استعمال نکنند تا بی دغدغه چربیهای آن برود یا تعبداً و
اللّه

تعالی یعلم.

(و لا باس أن يجعل سنّ الميّت للحیّ مكان سنّه) و باکی نیست که زنده دندان مرده را به جای دندان افتاده خود بگذارد ظاهراً مراد دندان حیوان مأکول اللحم باشد مثل دندان گوسفند هر چند مرده باشد اما دندان پاک است چون حیات در آن حلول نکرده است.

و محتمل است که مراد او اعم باشد به آن که وقت نماز بردارد، و در دندان آدمی مشکل است چون واجبست دفن آن چنانکه خواهد آمد و ظاهراً بر این مضمون خبری وارد شده است که صدوق ذکر کرده است.

(و من اصاب ثوبه کلب جاف و لم یکن کلب صید فعلیه ان یرشه بالماء و ان کان رطباً فعلیه ان یغسله، و ان کان کلب صید و کان جافاً فلیس علیه شیء، و ان کان رطباً فعلیه ان یرشه بالماء) و کسی که جامه اش به سگ خشکی خورد که جامه اش خشک باشد و سگ شکاری نباشد پس بر اوست استحباباً که آبی بر جامه اش بریزد، و اگر ملاقات سگ به رطوبت شود واجبست که بشوید جامه را، و اگر سگ شکاری باشد و خشک باشد بر او چیزی نیست، و اگر تر باشد بر او لازم است استحباباً که آبی بر آن بریزد و محتمل است که صدوق آب ریختن در هر دو جا را واجب داند.

بدان که علمای ما نقل اجماع کرده اند بر نجاست سگ و خوک، و نقل قول ابن بابویه اکثر نکرده اند بلکه این مذهب را از سنیان نقل کرده اند که ایشان استدلال به آیه کرده اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بخورید از شکاری که سگ بکند و از

جهت شما نگاه دارد. و جواب داده اند که ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۲

است که غرض الهی آنست که شکار سگ بمنزله تذکیر انسانست و الا می باید که خون هم پاک باشد و هر چه در اندرون ذبیحه است حلال باشد، و هیچ کس از مسلمانان به این ها قایل نیستند و دور نیست که صدوق حدیثی دیده باشد چون طریقه او نیست استدلال به آیه خصوصاً این نحو استدلالات.

اما حق اینست که هر سگی نجس است و اگر ملاقات به رطوبت کنند واجبست ازاله، و اگر ملاقات به یبوست کنند سنت است آب ریختن بر آن. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و هم چنین در خوگ حدیث صحیح وارد شده است به تفصیل مذکور از علی بن جعفر از برادرش موسی بن جعفر صلوات الله علیهما.

[نماز کردن در جامه که شراب به آن ریخته باشد]

(ولا- باس بالصیلاه فی ثوب اصابه خمر لأن الله عزّ وجلّ حرّم شربها و لم یحرّم الصیلاه فی ثوب اصابته) و باکی نیست نماز کردن در جامه که شراب به آن ریخته باشد یا رسیده باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی خوردنش را حرام کرده است، و حرام نکرده است نماز را در جامه که شراب به آن رسیده باشد.

بدان که ظاهر کلام صدوق طهارت خمر است اگر چه شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله می فرمود که این عبارت دلالت بر طهارت ندارد بلکه او شراب را نجس می داند و عفو می داند مثل خون کمتر از درهم، و علی ای حال نماز کردن در آن را جایز می داند و بحث در این است. و سید مرتضی و شیخ طوسی هر دو نقل اجماع

کرده اند بر نجاست شراب و روایات در این باب متعارض است، و از طرفین احادیث بسیار هست.

صدوق احادیث نجاست را حمل بر تقیه یا استحباب اجتناب کرده است.

و اکثر علما احادیث طهارت را حمل بر تقیه کرده اند چون در زمان خلفای بنی امیه و بنی عباس این احادیث را از ائمه هدی نقل کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۳

و جمعی از علمای آن زمان بواسطه خوش آمد خلفا حکم به طهارت آن کرده بودند و خلفا می خوردند ائمه معصومین صلوات الله علیهم از روی تقیه بر دوستان خود که مبادا به ایشان ضرری رسد از اجتناب از آن فرموده اند که نماز در آن جامه می توان کرد چون شیعیان با سنیان می نشستند و اگر چه نمی خوردند شراب به رخوت ایشان می ریختند اگر ایشان اجتناب می نمودند سنیان بیشتر می ریختند چنانکه نزد عوام متعارفست الحال نیز.

و این عبارتی که صدوق نقل کرده است ظاهرا عبارت حدیث صحیحی است که در علل از حضرت امام محمد باقر، و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده است که جمعی از اصحاب از ایشان پرسیدند که جامه کرباس می خریم از جماعتی که می دانیم که بافنده های این جامه ها شراب می خورند و پیه خوک را آلات جولاهی می مالند آیا نماز می توانیم کرد در این جامه ها پیش از آن که بشویم آنها را حضرت فرمودند که بلی باکی نیست حق سبحانه و تعالی حرام کرده است خوردن و آشامیدن آنها را و حرام نکرده است پوشیدن و دست مالیدن و نماز کردن در آنها را.

و این حدیث صریح نیست در طهارت زیرا که راوی علم به ملاقات نداشته است و احادیث از این باب

بسیار می آید و علتی که حضرت فرموده اند ممکن است حمل کردن بر این که در چنین جائی که علم به ملاقات نداشته باشد حق سبحانه و تعالی حرام نکرده است نماز را نه جائی که علم داشته باشند و الا بر صدوق لازم می آید که خوک هم پاک باشد اما ظاهرا صدوق آن را نیز التزام می کند و لهذا خوک را در این باب ذکر نکرده است و الله تعالی یعلم.

و هیچ شک نیست که احتیاط در دین اجتناب مطلق است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید امر به اجتناب از آن کرده است مطلقا. دیگر خلافت در مسکرات غیر خمر و در فحاشی و عصیر عنبی که جوش زده باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۴

قوامی گرفته باشد و هنوز دو ثلث آن نرفته باشد اکثر علما بر نجاست همه اند، و احوط اجتنابست، و روایات بر نجاست مسکرات و بوزه هست، و در عصیر عنبی اگر چه روایت بر نجاست ندیده ام و لیکن روایت هست که آن نیز شرابست، علما ذکر کرده اند که هر گاه شراب باشد پس نجس است و خالی از اشکالی نیست حکم به نجاست اینها کردن و الله تعالی یعلم.

[نماز کردن در خانه ای که شراب باشد]

(فاما فی بیت فیه خمر فلا یجوز الصلاه فیه) اما در صورتی که در آنجا شرابی در ظرفی باشد نماز در آن صورت جایز نیست. و حدیث عمار ساباطی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که نماز مکن یا نمی توان کرد در خانه که در آنجا شراب یا مست کننده باشد، اکثر علما حمل بر کراهت کرده اند و اجتناب اولی است.

[کسی که بول کند و اندکی از بول برانش بچکد و فراموش کند و نماز کند]

(و من بال فاصاب فخذة نکتة من بوله فصلی ثم ذکر أنه لم یغسله فعليه أن یغسله و یعید صلاته) و کسی که بول کند و اندکی از بول برانش بچکد و فراموش کند و نماز کند بعد از آن به خاطرش آید که نشسته بود بر او لازمست که بشوید و نماز را اعاده کند و این حدیث را شیخان به سندی نقل کرده اند که ضعیفی دارد اما مؤید این حدیث احادیث صحیحه هست، و احادیث صحیحه هست که اعاده نمی باید کرد.

و حدیث صحیحی هست که در وقت اعاده کند و در خارج وقت لازم نیست و اکثر بر اینند، و بهتر آنست که اگر در وقت اعاده کند قصد قربت کند و قصد وجوب نکند، و اگر در خارج وقت نیز بقصد قربت قضا کند بهتر است و الله تعالی یعلم.

(و ان وقعت فأره فی الماء ثم خرجت فمشت علی الثیاب فاغسل ما رأیت من أثرها و ما لم تره انضحہ بالماء) و اگر موشی در آبی رود و از آنجا بیرون آید و راه رود بر جامها پس بشوی هر چه را ببینی از اثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۵

تری آن و هر چه اثر آن

ظاهر نباشد آبی بر آن بریز. و این مضمون صحیحه علی بن جعفر است و ظاهرش دلالت می کند بر نجاست موش و لیکن علی بن جعفر چند حدیث صحیح دیگر از او منقولست که دلالت می کند بر آن که موش پاکست و از آن جمله حدیث داخل شدن موش بود در روغن که حضرت فرمودند که چون زنده بیرون آمده است روغن نجس نیست و گذشت پس این حدیث را حمل بر استحباب باید کرد.

[خون قروح و جروح]

(و ان كان بالرجل جرح سائل فاصاب ثوبه من دمه فلا باس بأن لا يغسله حتى يبرأ و ينقطع الدّم) و هر گاه شخصی را جراحی یا دملی باشد که از آن خون آید و بند نشود و جامه اش خونین شود باکی نیست که خون را نشوید و با آن خون نماز کند تا به شود و خون منقطع شود پس بعد از آن رعایت درهم می کند اگر کمتر از درهم است عفو است و درهم و زیاده را می شوید و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

و ظاهر احادیث آنست که تا خون بند نشود اجتناب مطلقا واجب نیست و جمعی از علما قایلند به آن که بقدر ضرورت معفو است. پس تا ممکن باشد نگذارد که خون تعدی کند به موضعی دیگر، و اگر ممکن باشد که خرقه بر آن بندد که ما لا یتم الصّلاه فیها باشد و همان نجس شود با امکان همان مقدار معفو است، و احوط اینست که رعایت این قول بکند اگر چه اظهر آنست که این رعایت واجب نیست بخلاف بول و خون استحاضه که در آنها احتیاط بیشتر می باید کرد

چنانکه گذشت.

[نجاست غیر مسری]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن خصی یبول فیلقى من ذلك شدّه و یری البلل بعد البلل قال يتوضأ ثم ينضح ثوبه فی النهار مرّه واحده) و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد عبد الرحیم قصیر از خصی که ذکر و خصیه او را قطع کرده باشند و بول کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۶

مشقت کشد به اعتبار آن که چون قوت ما سکه ضعیف شده است همیشه رطوبتی ظاهر می شود و ظاهرش آنست که بول باشد و همیشه می شوید و دیگر ظاهر می شود حضرت فرمودند که وضو می سازد یعنی از جهت هر نمازی علی الظاهر و آب به جامه اش می ریزد یعنی می شوید در روزی یک بار. و چون حضرت صلوات الله علیه بلفظ نهار فرمودند نه بلفظ یوم ظاهرش آنست که در شب نیز جامه را باید شست مگر آن که بگوئیم که چون در اینجا شب را فرمودند نباید شست بنا بر حدیثی که وارد شده است که: اسکتوا عمّا سکت الله عنه یعنی شما کاری ندارید به آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است، بلکه ظاهر حدیث آنست که چون یقین نداریم که این تری بولست شستن واجب نیست بلکه آب ریختن سنت است.

چنانکه اکثر احادیثی که بلفظ نضح واقع شده محمول بر استحبابست چنانکه حدیث موثق سماعه نیز وارد شده است که در جروح و قروح روزی یک مرتبه جامه را بشویند.

و اکثر علما آن را حمل بر استحباب کرده اند و تحقیقش اینست که اگر علم به هم رسد که این تری بول است شستن واجب است، و اگر مشکوک فیه باشد

آب ریختن سنت است و الله تعالی يعلم. و چون عبد الرحیم که راوی این حدیث است مجهول الحال است علما مطلقاً حمل بر استحباب کرده اند و لیکن چون صدوق حکم به صحت آن کرده است همین از برای عمل به آن کافی است.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل وقع ثوبه علی کلب میت قال ینضحہ و یصلی فیہ و لا یس) و به اسناد صحیح سؤال کرد علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که جامه اش بر سگی مرده خورد حضرت فرمودند که آبی بر آن جا بریزد، و در آن نماز کند و باکی نیست، و این حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۷

صحیح نیز رد آن قول می کند که هر گاه جامه یا بدن شخصی به مرده خورد نجس می شود به نجاست حکمی به این معنی که تا نشویند آن موضع را نماز نمی توان کرد، و اگر چیزی ملاقات کند آن موضع را به رطوبت آن چیز نجس نمی شود.

و حدیثی صریح بر این معنی دلالت نکرده است بلکه بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که آن چیز را آب کشند، و بعضی احادیث مطلقه وارد شده است که شستن لازم نیست مثل این دو حدیث صحیح علی بن جعفر که یکی در حمار وارد شده است، و یکی در سگ پس این احادیث را حمل بر ملاقات به بیوست می کنیم و نضح را بر استحباب، و احادیث شستن را حمل می کنیم بر آن که ملاقات به رطوبت باشد.

مع هذا نضحی که در این حدیث وارد شده است به اعتبار

آنست که سگست و در سگ مطلقا احادیث وارد است که ملاقی آن را به بیوست نضح کنند و به رطوبت بشویند لهذا در حدیث حمار نضح نبود و ظاهر نضح آب پاشیدن است و لیکن در حدیث صحیح وارد شده است که آب بر آن بریزد بنا بر این علما نضح را تفسیر کرده اند در همه جا به آب ریختن و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

باب العله التي من اجلها وجب الغسل من الجنابه و لم يجب من البول و الغائط

[غسل جنابت فی نفسه واجب است]

این باب در بیان علتی است که به سبب آن علت غسل از جنابت واجبست و از بول و غایط واجب نیست. بدان که ظاهر این کلام آنست که غسل جنابت فی نفسه واجب باشد، و ظاهر بسیاری از احادیث نیز چنین است بلکه غیر آن از اغسال نیز ظاهرش وجوب لنفسه است چنانکه گذشت.

و اکثر علما جمیع طهارت را واجب لغیره می دانند و امثال این احادیث را حمل بر سببیت کرده اند یعنی جنابت مثلا سبب آنست که چون وقت نماز داخل شود غسل واجب شود چنانکه در حدیث صحیح زراره گذشت که هر گاه داخل شود وقت واجب می شود طهور که وضو و غسل و تیمم است و هم چنین نماز بعد از دخول وقت واجب می شود.

و فایده خلاف در آن ظاهر می شود که هر گاه شخصی خواهد که پیش از دخول وقت غسل کند و مشغول الذمه به نماز، یا طواف، یا مس کتابت قرآن واجب مثلا نباشد آیا در نیت قصد واجب می کند یا سنت؟ جمعی که واجب لنفسه می دانند قصد واجب می کنند و باقی قصد سنت.

و مظنون بنده آنست که غسل جنابت لنفسه واجبست و باقی طهارات لغیرها، و لیکن احوط آنست که اگر شخصی خواهد

که پیش از وقت غسل کند و نماز قضا داشته باشد بقصد نماز قضا غسل کند و می باید در خاطر داشته باشد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۴۹

بعد از غسل نماز قضا بکند و همین کافی نیست که نماز قضا دارد علی الظاهر.

و اگر مشغول الذمه نباشد اگر دو رکعت نماز نذر کند باین عنوان که اگر توفیق صلوات بر نبی و آل او بیابم فلله علی خدای راست بر من که دو رکعت نماز بکنم قربه إلى الله و بعد از آن یک مرتبه صلوات بفرستد در این صورت غسل واجب می شود از جهت نماز نذر پس در وقت غسل نیت می کند که غسل جنابت می کنم از جهت رفع حدث و مباح بودن این نماز و باقی نمازها و باقی چیزهایی که به سبب غسل مباح می شود از جهت آن که واجبست قربه إلى الله.

و اگر در وقت غسل رفع حدث جنابت را قصد کند بی اینها که مذکور شد ظاهراً صحیح باشد به آن که نیت کند که غسل جنابت می کنم قربه إلى الله، و معنی غسل جنابت همین است که غسل می کنم که جنابت برطرف شود، و لیکن بعنوان نذر بی دغدغه است، و بر همه اقوال علما صحیح است، و اگر این معنی را در همه اغسال و وضو و تیمم رعایت نماید نهایت احتیاط به جا آورده است.

و اگر در وضوی پیش از وقت وضو را بقصد دو رکعت نماز سنت به جا آورد بهتر است و چون وقت داخل شود به آن وضو نماز واجب می تواند کرد به اتفاق علما، و اگر در این صورت قصد قربه کند کافی است بلکه در

همه عبادات قصد قربه کافی است.

و اشکال که هست آنست که میان خود و جناب اقدس الهی نیت را درست کند که من اطاعت فرمان الهی می کنم چون فرموده است که این عبادات را به جا آورید و اصلاً قصد بهشت و خلاصی از جهنم را منظور ندارد و چون این معنی بسیار مشکل است اگر قصد رضای الهی را با قصد خلاصی از عذاب الهی و رسیدن به مراتب عالیه بهشت به جا آورد صحیح است و می باید که محض طمع بهشت و خلاصی از جهنم منظورش نباشد.

و این نیت را قبل از اراده عبادات درست می باید کرد و بعد از آن در حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۰

عبادت همین بس است که متذکر باشد که غسل می کند و همین که در خاطر دارد که غسل می کند البته خواهد دانست که غسل را از جهت این می کنم که از حدث جنابت پاک شوم و نماز توانم کرد و اینها بحسب فرموده الهی است و لازم نیست که بر زبان راند که

اغتسل لرفع الحدث و لاستباحه الصلاه لوجوبه قربه إلی الله

یا به فارسی بگوید که غسل می کنم از جهت برداشتن حدث و مباح شدن نماز از جهت رضای الهی و یا بخاطر بگذراندن این معانی را.

هیچ یک از اینها نیت نیست زیرا که نیت عبارتست از داعی بر فعل.

بسیار است که قصد شخصی ریا است که مردمان او را خوب دانند و در خاطر می گذرانند که این فعل را محض رضای الهی به جا می آورم و در این صورت حق سبحانه و تعالی می داند که او کاذبست و خودش نیز می داند که دروغ می گوید و چیزی

که او را بر این فعل داشته است محض دیدن مردم است لهذا اگر مردم نباشند نمی کند و چون مردم باشند می کند.

پس ظاهر شد که آن چه از مردمان و سواس می کنند در نیت و مکرر نیت می کنند کار شیطان است و یکی از شیاطین نام او و سواس است که حق سبحانه و تعالی امر فرموده که سوره قل اعوذ برب الناس را مکرر بخوانند از روی اخلاص تا حق سبحانه و تعالی شر آن ملعون را از این کس کفایت کند. و دیگر دعا که بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد و اگر چنین شخصی از شر شیطان خلاصی نداشته باشد باید که بی نیت عبادات را به جا آورد که در این صورت مشروع نیست او را نیت کردن و محالست که کسی کاری بی نیت تواند کرد.

و البته هر کس متوجه مسجد می شود نیت نماز دارد و چون رو بقبله کرد و به نماز ایستاد نیت نماز دارد و نماز را از جهت رضای الهی آمده است که بکند دیگر نام بردن بی معنی است باید که الله اکبر بگوید و در وقت وضو آب بر رو ریزد و هم چنین غسل.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۱

و لهذا در احادیث وضو و غسل و تیمم که حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم بیان فرمودند هیچ جا فرمودند که پیش از وضو یا غسل یا تیمم نیت بکنید بلکه یک جا فرمودند که نیت خود را از جهت رضای الهی خالص کنید و ان شاء الله در نماز بسطی داده خواهد شد.

[به چه جهت امر به غسل جنابت شده، و از جهت غایب و بول نه]

(جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صلى الله عليه وآله فسأله

أعلمهم عن مسائل فكان فيما سأله ان قال لأى شىء أمر الله عزّ وجلّ بالاغتسال من الجنابه و لم يامر بالغسل من الغائط و البول فقال رسول الله صلى الله عليه و آله انّ آدم لما اكل من الشجره دبّ ذلك في عروقه و شعره و بشره فاذا جامع الرجل اهله خرج الماء من كلّ عرق و شعره في جسده فاوجب الله عزّ وجلّ على ذرّيته الاغتسال من الجنابه إلى يوم القيومه، و البول يخرج من فضله الشّراب الذى يشربه الانسان، و الغائط يخرج من فضله الطّعام الذى ياكله الانسان فعليه [او فعليهم] فى ذلك الوضوء قال اليهودىّ صدقت يا محمّد) بسند قوى كالصحيح منقولست از حضرت سيد جوانان اهل بهشت امام حسن صلوات الله عليه كه جمعى از يهودان به نزد حضرت رسول الله صلى الله و آله آمدند و داناترين ايشان از آن حضرت ده سؤال كرد و از آن جمله اين سؤال بود كه گفت كه حق سبحانه و تعالى از چه جهت امر به غسل فرموده است از جهت جنابت، و غسل را واجب نساخت از جهت غايط و بول پس حضرت صلى الله عليه و آله فرمودند كه چون آدم از شجره تناول نمود لذت آن در جميع رگهاى آن حضرت دويد حتى در پوست و موى آن حضرت جا كرد، پس چون آدمى با اهل خود جماع كرد آب منى از هر رگى و مويى كه در بدن او هست بيرون مى آيد، پس حق سبحانه و تعالى واجب گردانيد بر ذريت آن حضرت كه غسل جنابت بكنند تا روز قيامت، و بول از فضله آبي كه آدمى

می خورد بیرون می آید، و غایب از فضله طعامی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۲

می خورد بیرون می آید پس بنا بر این در آن وضو مقرر ساخت چون از همه اعضا بیرون نیامده است و علت وضو را حضرت پیشتر فرموده بودند یهودی گفت راست فرمودی یا محمد.

و مؤید این معنی اطبا نیز ذکر کرده اند که چون منی از کل بدن بیرون می آید لهذا بعد از آمدن کل اعضا سست می شود و به سبب آن یبوستی در همه اعضا بهم می رسد و یبوست سرایت به دماغ می کند پس لازمست که آب به همه اعضا برسانند تا تدارک آن یبوست بشود و چون در غالب احوال منی می آید این حکم غسل جاری شد و نادر را که جماع بدون انزال است حکم غالب دادند طردا للباب چنانچه در جمیع احکام شرایع چنین است مثلاً شراب حرمتش به اعتبار زوال عقل است و آن غالب است و اندکی که عقل را زایل نکند حکم بسیار دارد و علی هذا القیاس پس از این حدیث ظاهر شد که فی نفسه غسل جنابت لازمست قطع نظر از نماز.

و ممکن است که در واقع چون این منی از شهوت نفسانی آمده است به سبب آن از قابلیت مناجات اعظم الهی که آن نماز است افتاده است پس چون غسل می کند حق سبحانه و تعالی به سبب غسل گناهان اعضای او را همه می آمرزد و قابل آن مناجات می شود چنانکه یهودی بعد از آن سؤال کرد که یا محمد چه ثواب دارد کسی که غسل جنابت بکند از جنابت حلال که با حلال خود مجامعت کرده باشد حضرت رسول الله صلی الله علیه و

آله فرمودند که چون مؤمن با حلال خود مجامعت می کند هفتاد هزار فرشته بالهای خود را می گشایند از خوشحالی و رحمت الهی نازل می شود پس چون غسل می کند حق سبحانه و تعالی بعدد هر قطره آب که به بدن او می رسد خانه در بهشت از جهت او بنا می فرماید و این غسل جنابت سری از اسرار الهی است که در میان او و خلق است چون کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه و تعالی و چون غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۳

می کنند قابل فیوض الهی می شوند.

و احادیث صحیحه در وضو گذشت که هر که در وضو بسم الله می گوید چنانست که غسل کرده است و تفسیرش گذشت، و در همه جا این قسم تأویل می توان کرد اما منافات با ظاهر ندارد و ظاهرش وجوب لِنَفْسِهِ است و الله تعالی يعلم.

و قریب باین علت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه بطریق کالصحیح منقولست که فضل بن شاذان از آن حضرت روایت کرده است در فرق میان وضو و غسل با عللی که بعد از این مذکور می شود، و عمده علتها بندگی و تعبد است که می باید آن منظور بندگان الهی باشد و اینها بمنزله نکاتست، و بسا باشد که در هر حکمی علتها بسیار باشد و عقول همه کس به آن نتواند رسید و در خور عقول ضعیفه این علتها فرموده باشد و اکثر اوقات چنین است لهذا بحسب اختلاف عقول مختلف می فرمایند و در واقع همه حق است و همه علت است و الله تعالی يعلم.

(و کتب الرضا صلوات الله علیه إلى محمد بن سنان فیما کتب «۱» من جواب مسائله عله

غسل الجنابه النّظافه لتطهير الانسان ممّا اصابه من اذاه و تطهير ساير جسده لأنّ الجنابه خارجه من كلّ جسده فلذلك وجب عليه تطهير جسده كلّّه و علّه التّخفيف في البول و الغائط أنّه اكثر و ادوم من الجنابه فرضى فيه بالوضوء لكثرة و مشقّته و مجيئه بغير اراده منه و لا شهوه، و الجنابه لا تكون الا بالاستلذاذ منهم و الاكراه لأنفسهم) و آن حضرت صلوات الله عليه نوشتند در جواب سؤالاتی که محمد بن سنان از آن حضرت کرده بود از آن جمله سؤال کرده بود از علت وجوب غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۴

جنابت حضرت نوشتند که علت غسل جنابت پاکیزگی است که پاکیزه سازد آدمی را از آن چه به او رسیده است از منی و باقی بدن را پاک کند چون منی از جمیع بدن بیرون می آید از این جهت جمیع بدن را در غسل می باید شست و علت سبک ساختن تکلیف وضو از جهه بول و غایط آنست که اینها بیشتر واقع می شوند و کثرتش بیشتر از جنابت است پس حق سبحانه و تعالی از بندگان راضی شد به همین اعضا چون بسیار واقع می شود، و اگر غسل را واجب می ساخت بر ایشان شاق بود هر ساعت غسل کردن و مع هذا بی اختیار می آیند اینها در غالب اوقات و شهوتی داعی نیست در فعل اینها، و در جنابت بواسطه لذتی و شهوتی که در آن هست و خود را بر آن می دارند و گاه گاهی است غسل بر ایشان شاق نبود غسل مقرر ساخت.

مجملاً غسل جنابت کفاره آن لذتی است که برده است و کفاره گناहانی است که کرده است، و

سبب تطهیر ظاهر و باطن است بفضل الهی و اگر در بول و غایط نیز غسل مقرر می ساخت کفار گناهان می شد بواسطه مشقت بر ایشان مقرر ساخت و بسم الله را در حین وضو مقرر ساخت که بگوئید وضو نیز مثل غسل شود به تفضل او تعالی شأنه.

باب الاغسال

[اغسال مستحب]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه الغسل في سبعة عشر موطناً ليله سبع عشره من شهر رمضان و ليله تسع عشره و ليله احدى و عشرين و ليله ثلاث و عشرين و فيها ترجى ليله القدر و غسل العيدین و اذا دخلت الحرمین و يوم تحرم و يوم الزياره و يوم تدخل البيت و يوم الترويه و يوم عرفه و اذا غسلت میتا او کفنته او مسسته بعد ما یبرد و يوم الجمعة و غسل الکسوف اذا احترق القرص کله فاستيقظت و لم تصل فعلیک ان تغتسل و تقضى الصلاه و غسل الجنابه فریضه) این حدیث محمد بن مسلم است که صدوق از او روایت کرده است بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند صحیح و لیکن صدوق بعضی از حدیث را ترک کرده است و آن را ذکر می کنم محمد ذکر کرده است که حضرت فرمودند که غسل در هفده موضع است.

اول: غسل شب هفدهم ماه رمضان و آن شبی است که لشکر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که سیصد و سیزده نفر بودند با لشکر کفار مکه که اضعاف ایشان بودند در چاه بدر به یک دیگر رسیدند، و مسلمانان در آن شب بسیار خایف و غمگین بودند، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا صبح مشغول دعا

بودند و روزش فتح شد و این فتح اعظم فتحها بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۶

مسلمان را شد، و صنادید و بزرگان قریش نصف کشته شدند و نصف اسیر شدند چون چنین نعمتی حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود به شکرانه این نعمت سنت است که غسل کنند و آن شب مشغول عبادت باشند.

دویم: غسل شب نوزدهم ماه رمضانست و در این شب می نویسند حاجیانی را که توفیق حج می یابند، و بر یک احتمال شب قدر است و احیای این شب سنت است، و احادیث غسل این شب بسیار است.

سیم: غسل شب بیست و یکم این ماه است و این شبی است که اوصیای پیغمبران در این شب به جوار رحمت الهی واصل شده اند، و از آن جمله بهترین ایشان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم به عالم وصال ارتحال فرمودند، و در این شب حضرت عیسی را به آسمان بردند، و روح حضرت موسی را به بهشت بردند صلوات الله علیهما.

چهارم: غسل شب بیست و سیم و در این شب امید ليله القدر هست یعنی احتمال شب قدر در این شب بیشتر از شبهای دیگر است بلکه البته شب قدر است چون امید معصومین متحقق الوقوع است و لیکن حکمت الهی اقتضا نموده است که صریح نفرماید.

پنجم و ششم: غسل عید رمضان و عید قربان است.

هفتم و هشتم: غسل اراده دخول حرم خداست پیش از دخول و آن از محلی است که میل نصب کرده اند، و ممکن است که مراد از آن مکه معظمه باشد چنانکه خواهد آمد، و هم چنین حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله و آن از عایر است

تا و غیر، و محتمل است که مراد از آن شهر مدینه باشد پیش از دخول و بعد از دخول در حرم در هر دو جا جایز است.

نهم: روز احرام بحج است یا عمره و تغییر اسلوب از این جهت فرمودند که اگر صبحی غسل کنند و قریب به غروب احرام بندند صحیح است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۷

دهم: روز زیارتست یعنی طواف کعبه، و بعضی تعمیم کرده اند که شامل طواف و زیارت حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد و ضرر ندارد چون احادیث غسل زیارات قریب به تواتر است و اگر حدیث دیگر نمی داشتیم اشکالی داشت از همین حدیث استدلال کردن آن چون ظاهرش طواف خانه است و احتمال غسل زیارت نبی صلوات الله علیه نیز هست که آن هم مراد باشد چون لفظ حرمین از پیش گذشته است و احتمال همه دارد و لیکن به احتمال استدلال نمی توان کردن.

یازدهم: غسل دخول کعبه است پیش از دخول البته و اینجا نیز مثل سابق است که غسل صبح از برای عصر کافی است به تفصیلی که در کتاب حج خواهد آمد که خواب نرفته باشد بعد از غسل یا حدث نکرده باشد در غسل احرام و ما بعد علی خلاف.

دوازدهم: غسل روز ترویبه است و آن روز هشتم ذی الحجه است و در وجه تسمیه احادیث بسیار وارد شده است که در کتاب حج خواهد آمد با وجه تسمیه عرفه.

سیزدهم: غسل روز عرفه است و آن روز نهم ذی الحجه است.

چهاردهم: غسل مس میت است هر گاه میت را غسل داده باشی و پیش از غسل و بعد از سرد شدن دست

به بدن او رسانیده باشی و خواهی که میت را کفن کنی مستحب است که غسل مس واجب را در این وقت به جا آوری تا در وقت کفن کردن پاک باشی.

و در بعضی از نسخ در این کتاب، و در خصال، و در تهذیب به جای واو او واقع شده است و ظاهراً غلط نساخ است و واو می باید، و بنا بر نسخه بعضی گفته اند که مراد از: اذا غسلت میتا غسل میت است یعنی غسل میت واجبست و در وقت کفن کردن غسل مس واجبست چون مس میت کرده است، یا غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۸

واجب را در این وقت به جا آوردن سنت است و هم چنین هر گاه مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن کرده باشی غسل از جهه آن واجبست و او در هر دو جا بمعنی واو است چنانکه در قرآن مجید أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ ۴: ۴۳ بمعنی واو است چنانکه در باب تیمم مذکور خواهد شد و اینها تکلفی است که ضرور نکرده است مع هذا اکثر نسخ واو است و سهو نساخ بسیار است.

و قرینه دیگر آن که مصنف در خصال قبل از این عبارت گفته است و غسل المیت و اذا غسلت میتا و هم چنین در کتاب امالی و غرض از این تطویل آنست که این غلط را بزرگان کرده اند بواسطه عدم تتبع و بنا بر آن دو نسخه.

پانزدهم: غسل میت خواهد بود و بنا بر این نسخه و نسخه تهذیب پانزدهم غسل جمعه است.

شانزدهم: غسل کسوف است یا خسوف هر گاه تمام قرص گرفته باشد و

بیدار شوی و نماز نکرده باشی پس بر تو لازمست که غسل کنی و نماز کسوف شمس و خسوف قمر را قضا کنی و عبارت
خصال باین عنوانست که

فاغتسل و اقض الصلاه

و در عبارت شیخ فاغتسل هست و قضا ساقط شده است.

بنا بر این سید محمد و بعضی دیگر گفته اند که در اینجا قضا مذکور نیست پس ظاهرش آنست که غسل از جهه ادا باشد یا
اعم از ادا و قضا اما چون ظاهر شد که از قلم نساخ افتاده است مشکل است قایل شدن به استحباب غسل از جهه ادا با آن که
وقتش معلوم نیست که چه مقدار خواهد آمد خصوصا هر گاه به شروع در انجلا وقتش بیرون رود.

و بعضی از اصحاب گفته اند که اگر دو رصدی عادل خبر دهند اعتماد می توان کرد در تطویل نماز پس اگر ایشان خبر دهند
که وقتش طولی دارد و زمان غسل قریب بزمان وصول باشد مثلا بلاد حاره که در همه وقت و در همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۵۹

جا غسل می توان کرد و در این صورت نیز اشکال زایل نمی شود چون رصدی را محال است که علم به هم رسد غالبا و اعتماد
بظن ایشان کردن بی مستند شرعی مشکل است و از آن که روایت بلفظ امر واقع شده است بعضی قایل بوجوب غسل شده
اند، و جزم بوجوب یا استحباب مشکل است اولی آنست که در غسل از جهه قضا قصد قربت کند و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

هفدهم: غسل جنابت واجبست که وجوب آن از قرآن مجید ظاهر شده است و چنین واجبی را در اصطلاح حدیث فریضه می
گویند و بنا بر نسخه که غسل میت دارد

این جمله بر سر خود خواهد بود و هفده عدد غسل سنت خواهد بود.

و سنت در اصطلاح حدیث آنست که در قرآن بحسب ظاهر مذکور نباشد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آن را گفته باشد اعم از آن که واجب باشد یا سنت پس غسل میت و غسل مس میت که مذکور شده است سنت است به این معنی و بنا بر ظاهر این حدیث سید مرتضی رضی الله عنه غسل مس میت را سنت می داند بلکه غسل میت را نیز زیرا که غسل میت را ازاله نجاست می داند و نیت در کار نمی داند و اگر نیت بکند ثواب خواهد داشت و سنت خواهد شد.

و چون احادیث صحیحه در غسل مس میت بعنوان امر واجب شده است و معارضی ندارد الا مثل این خبر و این قابل تاویل هست اکثر علما قایل بوجوب آن شده اند و البته ترک نباید کرد، و اگر قصد قربت کند بهتر است به آن که قصد وجوب یا ندب نکند و الله تعالی يعلم.

و بنا بر آن که جمله آخر بر سر خود باشد و غسل المیت نباشد می باید که:

و اذا غسلت میتا را بمعنی غسل میت بگیرند یا غسل مس را دو فرد حساب کنند یکی سنت و آن تقدیم آنست بر کفن و دویم واجب و آن مطلق غسل مس است بعد از سرد شدن و قبل از غسل دادن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۰

و بعضی غسل عیدین را یکی حساب کرده اند و هم چنین دخول حرمین را و در این صورت دو عدد کم می شود و بعضی آن دو غسل میت و غسل جنابت

زیاد می شود و حکمی به سبب اینها تغییر نمی یابد بلکه محض تصحیح عدد است.

[غسل جنابت و حیض در کیفیت مساویند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه غسل الجنابه و الحيض واحد) و آن حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکیست یعنی در کیفیت مساویند یا در وجوب مساویند یا در هر دو و یا آن که تداخل می شود و در هر یک از اینها روایات صحیح و موثق و حسن وارد شده است.

اما کیفیت پس شکی نیست که چنانکه در غسل جنابت ترتیبی صحیح است هم چنین در غسل حیض و سایر اغسال صحیح است و در ارتماسی نیز حیض با جنابت یکسانست در آن و هم چنین در وجوب مشترکند به اجماع علماء اسلام.

و در تداخل اغسال نیز احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار است از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که هر گاه زنی جنب باشد و حایض شود آیا غسل جنابت بر او واجبست حضرت فرمود که غسل جنابت و حیض یکی است و ظاهر حدیث این است که غسل جنابت مجزی باشد، و دلالت می کند بر آن که در غسل حیض نیز وضو در کار نباشد.

و پنج حدیث کالصحیح از زراره و عبید الله الحلبي و محمد الحلبي و ابو بصير و حجاج خشاب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که حضرت فرمودند که غسل جنابت و حیض یکی است و یک غسل کافی است.

و در حدیث صحیح و حسنین کالصحیح از زراره از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۱

محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما

منقول است که فرمودند که هر گاه بعد از صبح غسل کنی آن غسل مجزیست از جنابت و جمعه و عرفه و عید قربان یا کشتن شتر و سر تراشیدن و کشتن گوسفند و زیارت و هر گاه چند حق خدا جمع شود یک غسل کافی است و بعد از آن فرمودند که هم چنین زنان را یک غسل کافی است از جهه جنابت و احرام و غسل جمعه و غسل حیض و غسل عید ایشان.

پس بدان که ظاهراً دغدغه در این نباشد که حیضی که جنب باشد اگر یک غسل بکند و قصد رفع حدث جنابت و حیض هر دو یا قصد استباحه صلاه تنها بکند صحیح است و جمعی گفته اند که اگر قصد غسل جنابت کند از حیض مجزیست به اجماع و اگر قصد رفع حدث حیض کند خلافت بعضی گفته اند که مجزی است چنانکه ظاهر روایاتست، و بعضی گفته اند که اگر وضو ضم کند مجزیست و الا فلا، و بعضی گفته اند که با وضو نیز مجزی نیست.

و حق اینست که بی وضو هم مجزی است و اگر وضو بسازد احوط است، و بهتر آنست که بقصد هر دو بسازد و این اقوال در صورتیست که دو غسل رافع حدث یا مبیح صلاه جمع شود با هم اما اگر غسل مبیحی به غیر مبیحی جمع شود مثل غسل جنابت و جمعه بعضی گفته اند که در اینجا قصد هر دو نمی تواند کرد چون واجب و سنت ضد یکدیگرند.

و حق آنست که قطع نظر از حدیث هم این وجه صحیح نیست و با هم جمع می شوند مع هذا هم چنین حدیثی باشد که او را

سه طریق نقل کرده باشند ابن ادریس از کتاب حریر نقل کرده است از زراره از احدهما صلوات الله علیهما.

و کلینی بسند حسن کالصحیح و شیخ بسند حسنی دیگر کالصحیح روایت کرده اند از حریر از زراره و در این صورت اگر قصد همه کند ظاهرا بهتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۲

است، و هم چنین اگر قصد جنابت کند جمعی کثیر کافی می دانند از غسل جمعه، و اگر قصد غسل جمعه کند خلافت، و مشهور آنست که مجزی نیست از غسل جنابت و حق اینست که این نیز مجزیست.

اما بهتر آنست که اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل جمعه احتیاطا به جا آورد باین قصد که اگر مطلوب الهی باشد فبها و الا- لغوی باشد، و هم چنین در صورتی که غسل جنابت و حیض جمع شده باشد اولی آنست که اول غسل جنابت را واقع سازد و بعد از آن غسل حیضی احتیاطا بکند تا بقول همه علما عمل کرده باشد و الله تعالی یعلم.

[در روایتی واقع شده است که هر جا وزغی را بکشد غسل بر او لازم است]

(و روی انّ من قتل وزغا فعليه الغسل) و در روایتی واقع شده است که هر جا چلپاسه را بکشد بر او لازم است غسل. و کلینی به اسناد خود از عبد الله بن طلحه روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از وزغ که چلپاسه اش می گویند و آن چه در معموره است مارمالی می گویند و آن چه در صحراست بزرگش را آفتاب پرست می گویند و کوچکش را انگشت عروسان و همه پنجه مثل آدمی دارند، و بعضی سوسمار را نیز از افراد وزغ می دانند حضرت فرمودند که رجس است

یعنی نجس و لهذا جمعی قایلند به نجاستش و بعضی حمل بر مبالغه کرده اند پس حضرت فرمودند که همه افراد آن مسخند و چون آن را بکشی غسل بکن، بعد از آن فرمودند که پدرم می گفت که هر یک از بنی امیه که می میرند بصورت وزغ می شوند و چون عبد الملک بن مروان مرد مسخ شد بصورت وزغ و ناپدید شد و فرزندانش از فزاحت و رسوایی ترسیدند چوبی تراشیدند و کفن در آن پوشانیدند و دفن کردند و کسی بر این معنی مطلع نشد مگر ما و فرزندانش.

و احادیث معتبره در این باب وارد شده است تا آن که دمیری در کتاب حياه الحيوان از مستدرک حاکم که معتمد علیه سنیانست از عبد الرحمن بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۳

عوف روایت کرده است که گفت مقرر چنین بود که هر فرزندی که حق سبحانه و تعالی کرامت می کرد ما را به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می بردیم تا آن حضرت از جهت او دعا کند پس چون مروان بن حکم را به خدمت آن حضرت بردند حضرت فرمودند وزغ بن وزغ ملعون بن ملعون.

و کلینی نیز قریب باین را از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند کالصحیح.

(و قال بعض مشایخنا ان العله فی ذلك انه يخرج من ذنوبه فیغتسل منها) و بعضی از مشایخ و استادان ما می گفتند که علت غسل آنست که هر که وزغ را می کشد از گناهان بیرون می آید پس غسل می کند بمنزله غسل توبه که چون به توبه پاک می شوند غسل می کنند چنانکه خواهد آمد هم چنین قاتل وزغ از

گناهان بیرون می آید.

و ظاهراً حدیثی بر این معنی داشته باشند، و از مشایخ شنیده ام که کسی که وزغ را به یک ضربت بکشد هفتاد حسنه دارد و اگر بدو ضربت بکشد یک حسنه دارد از جهت قوت ایمان و ضعف آن، و چون مشایخ صدوق در آن زمان اظهار این معنی نمی توانستند کرد به رمز حرف می زدند هر چند زمان خلفای بنی عباس بود و ایشان با بنی امیه بد بودند اگر این سخنان را علمای سنیان می گفتند ضرر نداشت اما اگر شیعه می گفتند آزار می رسانیدند.

چنانکه مولانا سعد الدین ذکر کرده است لعن یزید و اصحاب او را و لعن هر کس که با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله بد کرده اند و بعد از آن ذکر کرده است که چرا بعضی از علما منع کرده اند از لعن ایشان تا تعدی نکند بأعلی پس اعلی و مرادش از اعلای اول معاویه است و از ثانی ثلاثه و اظهار کرده است که ایشان اولایند به لعن از جهت آن که بنای ظلم را أولاً ابو بکر و عمر گذاشتند در غصب حق امامت و فدک و میراث و شهادت حضرت فاطمه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۴

شهادت باقی ائمه صلوات الله علیهم.

و این دلالت می کند بر تشیع مولانا یا آن که حق سبحانه و تعالی بر زبانش جاری ساخته است بی اراده او چنانکه از بسیاری از علمای ایشان واقع شده است و قاضی نور الله رحمه الله علیه در مجالس المؤمنین اکثر را نقل کرده است.

[وارد شده است که هر که بقصد دیدن مصلوب برود و او را ببیند غسل بر او واجبست]

(و روی انّ من قصد إلى مصلوب فنظر الیه وجب علیه الغسل عقوبه) و روایتی وارد شده است

از ائمه هدی صلوات الله عليهم که هر که بقصد دیدن حلق کشیده برود و او را ببیند واجبست بر او غسل از جهت عقوبت بر این عمل. و ظاهرش آنست که مصلوب بی گناه باشد و اگر مصلوب شرعی باشد سنت است که سه روز او را بردار بگذارند تا عبرت دیگران شود پس دیدن آن خوب خواهد بود و اقلاً جایز غایتش آن که جمعی از علما تخصیص داده اند این حکم را بما بعد سه روز چون مشروع نیست گذاشتن بعد از آن و تعمیم کرده اند که خواه شرعی باشد و خواه غیر شرعی و خواه به نهج شرع او را حلق کشیده باشند یا نه.

و از مشایخ شنیده ام که نهج شرعی آنست که مصلوب را رو بقبله بر چوب دار به پیچند تا در آنجا بمیرد و صلب به نص قرآن از جهت قطاع الطريق است که در کتاب حدود خواهد آمد، و مناسب آنست که اگر شرعی باشد بعد از سه روز غسل بکنند و اگر غیر شرعی باشد در همه وقت.

و ظاهر کلام صدوق آنست که واجب باشد و اکثر حمل بر استحباب کرده اند و احوط آنست که به دیدن مصلوب نروند و اگر بروند غسل را بر سیل قربت واقع سازند و قصد وجوب و ندب نکند.

[غسل جمعه و جنابت و استحاضه]

(و سأل سماعه بن مهران ابا عبد الله صلوات الله عليه عن غسل الجمعة فقال واجب في السفر والحضر الا انه رخص للنساء في السفر لقله الماء. وقال غسل الجنابة واجب، و غسل الحيض واجب، و غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۵

الاستحاضه واجب اذا احتشت بالكرسف فجاز الدم الكرسف فعليها الغسل لكل

صلواتین، و للفجر غسل، و ان لم یجز الدّم الکرسف فعلیها الوضوء لکلّ صلاه) و سؤال کرد سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از غسل جمعه پس حضرت فرمودند که واجبست غسل جمعه در سفر و حضر لیکن رخصت داده اند زنان را در سفر که غسل نکنند چون در سفر آب کم می باشد. و در نسخه کلینی که نزد بنده است و لقله الماء است یعنی در سفر و در قلت آب هر دو زنان مرخصند.

و محتمل است که متعلق به همه باشد یعنی در کمی آب همه کس مرخصند و لیکن نسخه تهذیب موافق متن است، و هم چنین نسخه علل بعد از آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که غسل جنابت واجبست، و غسل حیض واجبست، و غسل استحاضه واجبست هر گاه مستحاضه فرجش را از پنبه پر کند و خون از پنبه درگذرد پس بر او واجبست که غسل کند از جهت هر دو نماز به آن که غسل کند از جهت نماز ظهر و عصر و هر دو را با هم بکند و غسلی بکند از جهت نماز شام و خفتن و هر دو را با هم بکند و غسلی بکند از جهت نماز صبح و اگر خون از پنبه درنگذرد پس بر او واجبست که از جهت نمازی وضو بکند.

و این حدیث در همه کتب مشتمل است بر این عبارت فعلیها الغسل کلّ یوم مرّه و الوضوء لکلّ صلاه یعنی واجبست بر این زن که هر روز یک غسل بکند و از جهت هر نماز وضوئی بسازد و صدوق نیز قایل است به غسل از برای متوسطه

و بعد ازین خواهد آمد، و فرق چنین کرده است میان قلیله و متوسطه و کثیره که اگر خون بظاهر پنبه نرسد قلیله است، و اگر بظاهر برسد و درنگذرد و سیلان نکند متوسطه است و اگر سیلان کند کثیره است و مستند این تفصیل همین خیر است پس ظاهر آنست که از نساخ افتاده باشد.

و محتمل است که مذهب صدوق این باشد که استحاضه دو صورت دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۶

قلیله و کثیره و آن چه بعد از این می گوید مذهب پدر اوست و لیکن مناسب طریق او اینست که حدیث را چنانکه وارد شده است نقل کند و بعد از آن تأویل کند نه آن که از حدیث بیندازد و اکثر جاها چنین می کند پس البته از نساخ افتاده است و در باب استحاضه اشاره به احادیث خواهد شد **إن شاء الله**.

[غسل نفاس واجب است]

(و غسل النِّفَسَاء واجب، و غسل المولود واجب) و غسل زنی که زاییده باشد و خونش بیاید و بند شود و از ده روز، یا هجده روز علی الخلاف بگذرد واجبست، و غسل فرزندی که متولد شود واجبست. و در این غسل خلافتست که واجبست یا سنت مشهور استحبابست، و خلافتست که غسل است و ترتیب دارد با نیت یا شستن بچه است از خون مشهور اولست و خلافتست که آب می ریزند یا پنبه را تر می کنند و بر بدنش می مالند ظاهرا هر دو سنت است اول پنبه مالیدن از جهت ازاله خونست و بعد از آن غسل است و **الله تعالی یعلم**.

[بقیه غسلهای واجب و مستحب]

(و غسل المیت واجب، و غسل من غسل میتا واجب «۱» و غسل المحرم واجب، و غسل یوم عرفه واجب، و غسل الزیاره واجب **الما من علّه**، و غسل دخول البیت واجب، و غسل دخول الحرم واجب، و **یستحبّ** ان لا یدخله الرجل الا بغسل، و غسل المباهله واجب، و غسل الاستسقاء واجب، و غسل اول ليله من شهر رمضان **یستحبّ**، و غسل ليله احدی و عشرين سنّه، و غسل ليله ثلاث و عشرين لا- تترکه فانه یرجی فی إحداهما ليله القدر، و غسل یوم الفطر و غسل یوم الاضحی لا احبّ ترکهما و غسل الاستخاره **یستحبّ**) و غسل مسلمان مرده واجبست و غسل کسی که غسل دهد مرده را واجبست به تفصیلی که گذشت و خواهد آمد، و غسل محرم که اراده احرام بحج یا عمره داشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۷

واجبست و اکثر علما سنت می دانند، و بعضی واجب می دانند به سبب این حدیث و حدیث کالصحیح از حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه که غسل در هفده موضع هست و از آن جمله سه غسل فرض است غسل جنابت و غسل مس میت و غسل احرام. و احادیث بسیار بلفظ امر وارد شده است و احوط آنست که ترک نکند و قصد وجوب و ندب نکند.

و غسل روز عرفه واجبست یعنی سنت مؤکد است و هم چنین هر چه بعد از این وارد شده است همه بمعنی مبالغه در استحبابست به اتفاق علما و بهتر آنست که این غسل را قریب به زوال واقع سازد.

و غسل زیارت خانه که طواف باشد واجبست و اکثر علما غافل شده اند و این حدیث را دلیل غسل زیارات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله عليهم ذکر کرده اند و بر تقدیری که اعم باشد از همه استدلال نمی توان کرد به این حدیث و امثال این چون در میان اغسال حج واقع شده است و آن قرینه طوافست و از جهت خصوص زیارات احادیث صحیحه وارد شده است که خواهد آمد و هم چنین از جهت اکثر آن چه در این حدیث و غیر این وارد شده است هر یک در محل خود احادیث بسیار دارد که مذکور خواهد شد و لیکن دأب محدثین و علماست که در باب طهارت ذکر می کنند اینها را مجملا و در ابواب خود مفصلا و این غسل زیارت خانه سنت مؤکد است مگر آن که مانعی داشته باشد.

و غسل دخول خانه کعبه واجبست، و غسل دخول حرم واجبست و سنت است که بی غسل داخل حرم نشود و این نیز قرینه ایست که دلالت می کند بر آن که واجب بمعنی سنت مؤکد است.

و غسل

مباهله واجیست و مشهور میان علما آنست که مراد روز مباهله است که روز بیست و چهارم، یا بیست و پنجم ذی الحجه است که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۸

اراده مباهله فرمودند با نصارای نجران بامر الهی که فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتِهَلْ فَتَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ «۱» یعنی اگر بعد از آن که حقرا به دلایل بر ایشان ظاهر ساختی با تو مجادله نمایند بگو با ایشان که با شما مباهله می کنیم به آن که ما پسران خود را می خوانیم که بیایند و شما پسران خود را، و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما کسانی را می خوانیم که بمنزله جان ما باشند شما نیز ایشان را می خوانید و بعد از آن نفرین می کنیم و لعنت الهی را بر کسی می کنیم از میان ما و شما که دروغ گو باشد و بعد از آن که چنین مقرر شد روز دیگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عبایی بر دوش گرفتند و حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین را صلوات الله علیهم داخل عبا کردند و ام سلمه و عایشه بروایت سنیان خواستند که داخل شوند حضرت نگذاشت و از این آیه معلوم شد که حضرت امیر المؤمنین بمنزله جان پیغمبر است و در جمیع کمالات بغیر از نبوت با آن حضرت شریک است چنانچه اخبار متواتره عامه و خاصه بر این معنی شاهد است پس آن حضرت با این

حال متوجه صحرا شدند از جهت مباحله چون صد و پنجاه کس از علماء نصاری آمده بودند و این معنی را مشاهده نمودند با خود گفتند که اگر محمد نفرین کند یک نصرانی بر روی زمین نخواهد ماند چون بر ما ظاهر ساخت پیغمبری خود را همگی، به تضرع و زاری به خدمت آن حضرت آمدند و استقاله کردند از آن عهد که یا رسول الله ما با تو مباحله نمی کنیم بر ما رحم کن و از آن عهدی که کردیم برگرد حضرت فرمود که برگشتم و با شما جنگ می کنیم گفتند طاقت جنگ تو نداریم یا چون بر تو شمشیر کشیم هر گاه به مباحله راضی نشویم به جنگ چون راضی خواهیم شد؟ حضرت فرمود که پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۶۹

جزیه مقرر سازید حضرت جزیه بر آنها مقرر ساختند و فرمودند که عذاب را از خود دور کردید و الله که اگر دعا می کردم نصرانی بر روی زمین نمی ماند و آتشی در نجران که شهر شماسست می افتاد که از پرندگان احدی نمی ماند و چون در این روز حقیقت اسلام ظاهر شد و بزرگی اهل بیت آن حضرت بر منصفه ظهور رسید به مرتبه که سنیان با آن شقاوت جمیع آن چه مذکور شد از عایشه و ام سلمه و غیرهما روایت کرده اند در جمیع کتب تفاسیر و احادیث خود پس لازم است تعظیم این روز به غسل و دعا و نماز، این سخن علماست که از این حدیث فهمیده اند.

و لیکن در حدیث وارد نشده است که روز مباحله بلکه مباحله واقع شده است و آن چه این بنده می یابم آنست که در ابتدا
شیخ

مفید این سهو کرده است و بعد از آن باقی متابعت کرده اند بلکه سنت است غسل از جهت فعل مباحله چنانکه کلینی روایت نموده است بسند حسن کالصحیح از ابی مسروق از جهت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودم که من با عامه بحث می کنم و دلایل بر امامت حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از آیات قرآنی می آورم و همه را به خدمت حضرت عرض کردم که من حجت بر ایشان تمام می کنم و ایشان جدل می کنند و تأویلات می کند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه چنین شود با ایشان مباحله کن عرض نمودم که بچه عنوان مباحله نمایم حضرت فرمودند که سه روز اصلاح خود بکن به آن که در آن سه روز مخالفت الهی نکنی و گمان دارم که حضرت فرمود که روزه بگیر و غسل بکن و با او به صحرا رو و انگشتان دست راست را در انگشتان او کن و با او به انصاف سر کن به آن که اول خود را مقدم دار و بگو

اللَّهُمَّ رَبَّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّبْعِ عَالَمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اگر ابو مسروق انکار حق کند و دعوی باطل پس فرو فرست عذابی از آسمان یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۰

معذب ساز او را بعد از آن نفرین بر او کن و بگو و اگر فلانی انکار حق کرده است و دعوی باطل پس بفرست بر او عذابی از آسمان یا معذب ساز او را به عذابی الیم پس حضرت فرمود که البته زمانی نخواهد گذشت که خواهی دید که

او به بلائی مبتلا خواهد شد راوی می گوید که چون با چند کس مباحله نمودم و ایشان به بلاها مبتلا شدند دیگر هر کس را به مباحله می خواندم اجابت من نمی کرد و در حدیث صحیحی وارد شده است که هفتاد مرتبه این دعا و نفرین را بکن.

و دیگر اخبار بسیار در این باب وارد شده است، و دأب محدثین بود چنانکه صفوانی که استاد شیخ مفید است و معاصر ابن بابویه است عظیم الشان بود روزی در مجلس ابن حمدان با قاضی موصل بر سر امامت علی بن ابی طالب سخن درآمد و هر چند صفوانی دلایل می گفت او مکابره می کرد تا عاقبت صفوانی با او گفت که با تو مباحله می کنیم قرار دادند که فردا مباحله کنیم روز دیگر مباحله کردند و دست در دست یکدیگر کردند و مقرر بود که قاضی هر روز به خانه امیر ابن حمدان حاضر می شد آن روز و روز دیگر نیامد امیر گفت که احوال قاضی را بگیرد شخصی رفت و برگشت و گفت که قاضی همان ساعت که از اینجا برخاست تب کرد و آن دستی که به مباحله دراز کرده بود باد کرده و سیاه شده است و روز دیگر قاضی بجهنم واصل شد پادشاهان آل بویه او را طلبیدند و بسیار نزد ایشان معتبر شد.

و حکایت میرزا مخدوم شریفی در مجلس شاه اسماعیل ثانی و مباحله نمودن میر مرتضی با او و اخراج او در روز سیم مباحله از ایران مشهور است پس ظاهر شد که غسل از برای مباحله این غسل است و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

دیگر غسل استسقا واجبست و کیفیت نماز استسقا مذکور

خواهد شد إن شاء الله تعالى. و غسل شب اول ماه رمضان مستحب است، و غسل شب بیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۱

و یکم و شب بیست و سیم سنت است آن را ترک مکن. و صدوق لفظ سنت را ترک کرده است، و در کلینی و تهذیب هست پس به درستی که امید شب قدر در یکی از این دو شب هست و در کلینی و تهذیب بلفظ جمع واقع شده است و ظاهرش آنست که مراد شب اول و این دو شب باشد و محتمل است که مراد شب نوزدهم و این دو شب باشد و بظهور گذاشته باشد چون سماعه از آن حضرت مکرر شنیده بود، و ممکن است بر سبیل تعظیم بلفظ جمع وارد شده باشد چون شب قدر بهتر از سی هزار شب است اما در اینجا نسخه صدوق اظهر است.

و غسل روز عید فطر و عید اضحی سنتی است که دوست می دارم که کسی ترک این دو غسل نکند. و در اینجا نیز سنت از قلم صدوق ترک شده است، و غسل استخاره مستحب است و جمعی از علما گفته اند که مراد از این استخاراتی چند که بعد از این مذکور خواهد شد و لیکن سهو کرده اند بلکه ظاهر حدیث مطلق است استخاراتست استخاراتی که غسل در آن وارد شده است مؤید عموم است و لا اقل در آنجاها آکد باشد و مبالغه بیشتر باشد و إن شاء الله در باب استخارات مفصل مذکور خواهد شد و این خبر سماعه موثق کالصحیح است باصطلاح متأخرین و تا غایت ندیده ام که کسی در این حدیث سخنی گفته باشد بلکه اصحاب آن

را قبول نموده عمل به آن کرده اند و مؤید اکثر غسلهائی که در این حدیث وارد شده است احادیث صحیحه وارد شده است از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که در چهارده موضع غسل هست غسل میت و غسل جنب، و غسل کسی که غسل داده باشد میت را، و غسل جمعه، و عید فطر، و عید اضحی و روز عرفه، و غسل احرام، و دخول کعبه، و دخول مدینه، و دخول حرم، و زیارت، و شب نوزدهم، و بیست و یکم و بیست و سیم ماه رمضان.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۲

شده است که غسل کن در روز عید قربان، و عید فطر و جمعه و هر گاه غسل میت داده باشی چون لازم دارد مس میت را غالباً لهذا اکثر روایات باین عنوان وارد شده است.

و جمعی از اصحاب توهم کرده اند که مراد از این عبارت غسل مس میت است و مع هذا در چند حدیث غسل میت وارد شده است و این عبارت وارد شده است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که غسل از جنابت است، و غسل جمعه است، و عیدین و روز عرفه و سه شب ماه رمضان و از جهت دخول حرم و از جهت دخول کعبه، و دخول مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله و از جهت غسل دادن میت یعنی غسل مس میت.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه چند روایت وارد

شده است که شبهای فرد ماه رمضان غسل بکنید و در روایتی وارد شده است که دهه آخر ماه را هر شب غسل بکنید و شب بیست و سیم دو غسل بکنید یک غسل در اول شب و یکی در آخر شب و ایضا در کتاب اقبال از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده است که هر که شب اول، و نیمه، و آخر ماه رجب غسل کند از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده و اکثر علما ذکر کرده اند غسل بیست و هفتم ماه رجب را چون شب مبعث است، و حدیثی در آن بنظر نرسیده است البته علما دیده اند.

و غسل عید غدیر مجمع علیه است، و در روایت علی بن الحسین از حضرت امام جعفر صادق وارد شده است، و روایت ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه در غسل نیمه شعبان وارد شده است و غسل شب عید فطر در روایت حسن بن راشد از آن حضرت وارد شده است، و روایات نمازهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۳

حاجت و استخاره و اغسال آنها در اواخر کتاب صلاه خواهد آمد، و روایات غسل از جهت افعال حج در کتاب حج نیز خواهد آمد با روایات غسل از جهت دخول مکه و غیر آن إن شاء الله تعالی.

[غسل توبه]

(وقال رجل للصادق صلوات الله عليه ان لي جيرانا و لهم جوار يتغنين و «۱» يضربن بالعود فربما دخلت المخرج فاطيل الجلوس استماعا مني لهن فقال له الصادق صلوات الله عليه لا تفعل فقال و الله ما هو شيء آتية برجلي و انما هو سماع اسمعه باذني

فقال له الصادق صلوات الله عليه تالله أنت أ ما سمعت الله عز وجل يقول إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالنُّفُودَ كُلَّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولاَ «۲» فقال له الرجل كائى لم اسمع بهذه الآيه من كتاب الله عز وجل من عربى ولا عجمى لا جرم انى قد تركتها و انى استغفر الله «۳» فقال له الصادق عليه السلام قم فاغتسل و صل ما بدا لك فلقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوأ حالك لو مت على ذلك استغفر الله و اساله التوبه من كل ما يكره فانه لا يكره الا القبيح و القبيح دعه لأهله فان لكل اهلا جمعى از علما نقل کرده اند اين حديث را و حكم کرده اند به آن كه مرسل است، و ليكن مرسل صدوق مثل مسند است، و بعضى از مشايخ ما طاب ثراه با علما غوغا داشت كه عجب از ايشان كه كلينى اين حديث را بعنوان مسند موثق ذكر کرده است و او نیز اشتباه کرده است بلكه موافق اصطلاح متأخرين صحيح عالى السند است چون كلينى به سه واسطه از حضرت روايت کرده است از على بن ابراهيم از هارون بن مسلم از مسعه بن زياد از آن حضرت كه گفت مسعه كه من در خدمت آن حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۱، ص: ۵۷۴

بودم كه شخصى گفت پدر و مادرم فدای تو باد به درستی كه مرا هم سايه چند است و ايشان كنيزكان دارند، و خوش خوانى و سرود مى كنند و عود مى نوازند، و من بسيار هست كه داخل خلا مى شوم و نشستن را طول مى دهم كه صدای آن زنان و عود ايشان را

بشنوم حضرت فرمودند که دیگر چنین مکن آن مرد گفت که و الله من نزد آن کنیزکان نمی روم که ایشان را بینم به گوش خود صدایی می شنوم چه ضرر دارد؟ حضرت فرمودند که تو و الله مگر نشنیده.

و در کلینی و بعضی از نسخ فقیه لله أنت است یعنی تو مردی که می خواهی بنده خدا باشی مگر نشنیده که حق سبحانه و تعالی چه می فرماید. و در بعضی نسخ لله تب است یعنی از برای خدا توبه کن، و در بعضی یا لله است که از روی تعجب باشد چنانکه متعارفست که عجم می گوید که خدایا بین که چه می گوید مگر نشنیده که ایزد تعالی در قرآن مجید می فرماید که به درستی و راستی که فردای قیامت از گوشها و چشمها و دلها همه سؤال خواهند کرد که چرا چیزی چند را که گفته بودیم مشنوید چون سازها و سرودها شنیدید.

و هم چنین هر چه نبایست شنیدن چون غیبت مؤمنان و بهتان بر ایشان، و سخنان بد و بیهوده چرا شنیدید آن چه را می بایست شنیدن از سخنان خدا و رسول خدا و ائمه هدی و سخنان علما دینی لله، و داد مظلومان و نصایح ناصحان و خیر خواهان و امثال اینها را چرا نشنیدید.

و هم چنین چون حق سبحانه و تعالی نعمتی مثل چشم به تو عطا کرده بود و فرموده بود که فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ یعنی ای صاحبان بصر و بصیرتها عبرت بگیرید به آن که تفکر کنید در هر ذره از ذرات موجودات و بدانید که البته خالق دارد که آن را از کتم عدم به دایره وجود درآورده و در

هر ذره و آثار صنع و قدرت و علم و حکمت خود جا داده و بدانید که امثال شما با این عقل ضعیفی که دارید نمی خواهید که شما را نسبت دهند به آن که کاری بد کرده اید یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۵

عبث کرده اید چون نسبت توان داد به خداوندی که همه کمالات بالفعل اوست بلکه هر کمالی داده اوست پس به او نسبت مدهید که چیزی را عبث آفریده باشد و هزاران حکمت در خلق آن جای نداده باشد و هم چنین بدانید که بی آن که افاضه جود و وجود بر هر ذره از ذرات کند محال است که او را بقا باشد چه قلب حقایق محال است و امکان عین حقیقت اوست و عدم لازمه ذات او و بدون تأثیر واجب الوجود بالذات ممتنع الوجود است، و بدانید که همگی سیما خلایق ذو العقول را داغ بندگی بر جبین نهاده اند و چند روزی از جهت تحصیل کمالات در این خراب آباد دنیا فرستاده و هر روز جمعی را بدار السیاسه آن عالم ابدی می برد و عن قریب نوبت باین کس رسیده است، و از خصوص چشم چیزها طلب نموده اند که به جا آورد به آن که مطالعه علوم دینی از قرآن و حدیث و دعا کند، و چشم را از دیدن زنان نامحرم و مردان از روی شهوت نگاه دارد، و به مراتب دنیا و زینتهای آن نیندازد چنانکه *إن شاء الله* در باب حقوق و غیره مذکور خواهد شد، و دل که بمنزله پادشاه است در بدن عزت او بدارید او را به زنگ تعلقات مکدر مگردانید، و چون عرش اعظم حق سبحانه

و تعالی است او را از قاذورات جهل و بخل و کبر و عجب و حسد و عداوت مؤمنان و کینه و مکر و ریا و امثال اینها پاک گردانید، و به اضرار اینها از علم وجود و تواضع و خود را خوار دانستن و دیگران را بر خود تفضل دادن و دوستی با مؤمنان کردن و خیرخواه ایشان بودن و خالص از برای خدا بودن و امثال اینها از صفات کمال زینت دهید و بیارابید تا قابل محبت و معرفت الهی شود.

پس آن مرد گفت که گویا من نشنیده بودم این آیه را از کتاب الهی نه از عربی و نه عجمی حال که شنیدم ناچار ترک نمودم و توبه می کنم که دیگر نکنم و طلب مغفرت از حق سبحانه و تعالی می کنم که از تقصیرات گذشته درگذرد.

پس حضرت فرمود که برخیز و غسل بکن و هر چه به خاطر رسد از نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۶

بکن یعنی اقلا دو رکعت و هر چه بیشتر بهتر پس به درستی که اقامت داشتی بر گناه عظیم بسیار بدی چه بد بود حال تو اگر بر این حال می مردی استغفار و توبه کن و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که توبه ترا قبول کند از جمیع بدیها به درستی که هر چه را حق سبحانه و تعالی نهی کرده است البته قبیح است و بد را از برای بدان بگذار که هر چیزی قومی بدان سزاوارند اینها سزاوار کفار است نه شیعیان اثنی عشری چون اینها خوبانند و غیر ایشان هر که هست کافرنند و چون کفار بجهنم می روند اگر عذاب ایشان عظیمتر باشد

گو باش چون خود باختیار خود عذاب را خواسته اند بخلاف شیعیان که ایشان اهل بهشتند حیف باشد که ایشان بواسطه چنین چیزها به عقوبت الهی گرفتار شوند.

و کسی توهم نکند که اگر ایشان بد کنند خوبست بلکه مراد آنست که ایشان بد می کنند البته حیف نباشد که شما مثل ایشان باشید و فی الحقیقه این یک دلیل است بر بدی اینها که خوبان اینها را نمی کنند حیف نباشد که شما شباهت به بدان داشته باشید.

و صدوق این حدیث را از جهت مستند غسل توبه ذکر کرده است و لیکن در این حدیث اشارات بسیار هست یکی حرمت غنا و سرودی که در ملامتی می باشد و در حرمت آن نزد علماء شیعه خلافی نیست، و هم چنین عود و عرب هر سازی را که از چوب می سازند عود می گویند مثل طنبور بزرگ و کوچک و کمانچه و غیر آن.

و مشهور میان علماء شیعه این است که غنا و عود از جمله گناهان صغیره اند. «۱» و لیکن چون بواسطه هر دو مکثی می نموده است حضرت آن را کبیره

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۷

شمردند چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که صغیره نیست با اصرار بر آن بلکه کبیره می شود.

و دیگر ظاهر می شود که جاهل معذور نیست چون به اعتقاد آن شخص گناه نبود و مع هذا حضرت فرمودند که چه حال تو بد بود اگر بر این حال می مردی.

دیگر علما ذکر کرده اند که غسل توبه بعد از توبه است چون جایز نیست تأخیر توبه به اجماع علما و از جمله واجبات فوریه است و ذکر کرده اند که هر غسلی که از جهت زمانست بعد از دخول آن

زمان است و هر چه از جهت فعل است پیش از فعل است و از آن استثناء کرده اند غسل دیدن مصلوب را و غسل کشتن وزغه را و غسل تارک کسوف را اگر چه می توان گفت که در آنجا غسل از جهت نماز قضاست، و هم چنین غسل توبه ظاهر حدیث آنست که بواسطه نمازیست که بعد از آن می کند و دو غسل سابق فی الحقیقه از برای فعل نیست بلکه به سبب فعل است.

دیگر اکثر علما ذکر کرده اند که اگر کافر مسلمان شود سنت است او را غسل توبه کردن از جهت این حدیث و علتی که حضرت فرمودند که تو مداومت داشتی بر گناهی عظیم و کفر نیز از اعظم گناهانست یا باین وجه که هر گاه بواسطه توبه بر اصرار بر صغیره غسل باید کرد بر کبایر و اعظم آنها که شرکت بطریق اولی و ظاهر حدیث آنست که در اینجا یک توبه که عبارت از پشیمانی است اول کرد و غسل را فرمود که بکند و نماز بکند و استغفاری دیگر بکند و از حق سبحانه و تعالی طلب نماید قبول توبه را پس غسل از جهت این افعالست نه از جهت توبه و فرقت میان توبه و استغفار توبه پشیمانی است از گذشته و عزم بر آن که دیگر نکند، و استغفار طلب آمرزش است و سؤال توبه سؤال قبول توبه است.

و محتمل است غرض حضرت صلوات الله علیه این باشد که پشیمانی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۸

از همین فعل بود حضرت فرمودند که توبه از جمیع گناهان بکن و دغدغه نیست در آن که توبه از جمیع گناهان واجبست

و لیکن خلافت میان علما که آیا توبه از بعضی دون بعضی صحیح است یا نه.

بعضی گفته اند که تبعیض توبه صحیح نیست زیرا که توبه عبادتست و مشروط به نیت قربتست و اگر کسی از جهت رضای الهی توبه کند چه خصوصیت باین گناه دارد بلکه همه گناهان خلاف رضای الهی است پس کاشف بفعل می آید که کسی که توبه از بعضی دون بعضی کرده است بواسطه مطلبی از مطالب خود کرده است مثل آن که شخصی توبه از شراب می کند و مال یتیم را می خورد چون در شراب مفسدها هست اقلًا- جریمه حاکم یا بی اعتباری در نظرها، و در مال یتیم اینها نیست پس در واقع تائب نیست و شکی نیست که غالباً چنین است و در این کسی نزاع ندارد، نزاع در این است که اگر شخصی با نفس اماره بر نتواند آمد که همه معاصی را ترک کند هیچ شکی نیست که هر چند معصیت کمتر باشد عقوبت الهی کمتر خواهد بود پس بر ایشان لازم می آید که بگویند یا شراب بخور یا ترک مال یتیم بکن و این معنی بالبدیهه باطل است.

دیگر چه خصوصیت دارد بترک معاصی، فعل طاعات هم چنین است پس می باید گفت شخصی را که نماز می کند و بحج نمی رود که یا نماز را ترک کن یا بحج برو، و این با جماع باطل است پس حق آنست که تبعیض توبه صحیح است و به آن مقدار که از جهت رضای الهی ترک معاصی می کند ثواب دارد و بر تقدیری که ثواب نداشته باشد البته او را به سبب ترک شراب عقاب نخواهند کرد، و اگر بخورد البته

عقاب خواهند کرد.

و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که تبعیض صحیح نیست چون حضرت صلوات الله علیه فرمودند که تو از همه گناهان توبه کن و این استدلال بی وجه است زیرا که کسی نگفته است که توبه از همه واجب نیست بحث بر سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۷۹

اشتراست.

و بعضی عکس گفته اند که چون آن شخص اظهار ندامت کرد بر شنیدن ساز و نوا حضرت آن را قبول فرمود و فرمود که توبه از همه نیز بکن و این استدلال نیز ضعیف است زیرا که از حدیث در نمی آمد که حضرت آن را قبول فرموده باشد بلکه ممکن است که حضرت این را فرموده باشد تا بیان فرماید که تبعیض صحیح نیست.

و حق اینست که حدیث دلالت بر هیچ طرفی ندارد بلکه دلالت بر این دارد که توبه از همه گناهان واجبست.

و شیخ ما بهاء الدین محمد طاب ثراه می فرمودند که انا فانا توبه واجبست پس اگر کسی یک گناه کبیره بکند و یک دقیقه بگذرد و توبه نکند دو کبیره کرده است یکی اصل گناه و دیگر ترک توبه از کبیره کبیره است و چون به دقیقه سیم می رسد چهار کبیره می شود و در دقیقه چهارم هشت کبیره می شود و در دقیقه پنجم شانزده کبیره می شود و علی هذا القیاس مضاعف می شود و چون یک شبانه روز بگذرد بی اغراق از عدد ریگ بیابان و برگ درختان و موی چهارپایان و ستارگان آسمان از همه بیشتر می شود بلکه دقایق روز تنها به اعتبار مضاعفه از اینها بیشتر است بلکه اگر ما بین آسمان تا زمین از اطراف که همه پانصد ساله راه است مملو از

ریگک بیابان فرض کنند این عدد بر آن زیادتی دارد اضعافا مضاعفه و آن را حساب می توان کرد و این را حساب نمی توان کرد هر گاه به دقایق حساب کنند چنین می شود و یقیناً در هر ثانیه بلکه عاشره مکلف است به توبه زیرا که توبه محض پشیمانی است و اگر کسی خواهد که حساب گناهان هر روزه خود را بکند نمی تواند کرد وقتی که همه در مضاعفه باشد بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی حساب آن را نمی تواند کرد.

الحال نظر به تفضل الهی کن که اگر شخصی مدت العمر در معصیت باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۰

بمجرد یک پشیمانی از همه در می گذرند و جمعی که پشیمانی ایشان کامل باشد:

فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ يَعْنِي أَيْنَ جَمَاعَتٍ رَا بِفَضْلِ خُودِ مَبْدَلٍ مِي سَاوَزِدْ كُنَاهَانَ إِشَانِ رَا بِحَسَنَاتٍ بَهْ أَيْنَ مَعْنِي كَهْ
از نامه عمل ایشان گناهان غیر متناهی محو می شود و بعوض هر گناهی اضعاف آن از حسنات نوشته می شود خصوصاً جمعی
که توبه ایشان سبب توبه دیگران باشد بلکه نسبت باین جماعت به اعتبار هر نفسی غیر متناهی از حسنات نوشته می شود و
حساب نعمتهای الهی بر بندگان به اضعاف مضاعف از این بیشتر است لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَإِنْ تَعُدُّوا
نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»

یعنی اگر خواهید که در مقام تعداد نعم الهی درآید احصای آن نمی توانید کردن به درستی آدمی بسیار ظلم کننده است بر
نفس خود که شکر نعمت چنین معبودی را به جا نمی آورد که به ازای هر شکری غیر متناهی از نعمت من بر او مضاعف
گردد و بسیار کافر نعمت

است که هر چند به او احسان می کنیم نمی فهمد و اگر فهمید آن نعمت را نسبت به دیگران می دهد و اگر بمن نسبت دهد در برابر آنها مخالفت و کفران نعمت می کند و بسط این کلام را در شرح صحیفه کامله خواهند یافت إن شاء الله تعالی.

[تنها وجوب غسل جنابت از قرآن استفاده می شود]

(و الغسل کله سنّه ما خلا غسل الجنابه) یعنی همه افراد غسل سنت است بغیر از غسل جنابت یعنی وجوب غسل جنابت از قرآن مجید است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل امر واجب از بندگان طلب فرموده است و باقی اغسال خواه واجب مثل غسل حیض و نفاس و استحاضه و غسل میت و مس میت، و خواه سنت مثل باقی اغسال که مذکور شد از سنت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر شده است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

[غسل جنابت از وضو کافی است]

(و قد یجزئ الغسل من الجنابه عن الوضوء لأنهما فرضان اجتماعاً فأكبرهما یجزئ عن اصغرهما و من اغتسل لغير جنابه فلیبدأ بالوضوء ثم یغتسل و لا یجزئه الغسل عن الوضوء لأن الغسل سنّه و الوضوء فریضه و لا یجزئ سنّه عن فرض) و بتحقیق که غسل جنابت از وضو کافی است زیرا که غسل جنابت و وضو هر دو واجبست که وجوب هر دو از قرآن ظاهر شده است پس آن چه بزرگتر است که غسل است از کوچکتر که وضوست مجزیست و کسی که اغسال دیگر کند غیر غسل جنابت پس باید که ابتدا به وضو کند و بعد از آن غسل کند و مجزی نیست او را غسل از وضو زیرا که آن غسل سنت است و وضو فرض است و مجزی نیست سنتی از فرض.

این مضمون را در روایات ندیده ام و دور نیست که صدوق روایتی دیده باشد و محتمل است که صدوق خود استنباط از روایات کرده باشد و نکته باشد بعد از وقوع.

و علی ای حال شکی نیست در آن که در

غسل جنابت احتیاج به وضو نیست چون احادیث صحیحه بلکه متواتره وارد شده است در آن که احتیاج به وضو نیست و وضو با غسل جنابت در حدیثی وارد شده است و آن حدیث باصطلاح متأخرین صحیح نیست و شیخ طوسی حمل کرده است آن را بر استحباب و آن نیز وجهی ندارد زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که وضو با غسل جنابت بدعتست و حمل بر تقیه ظاهرتر است و اکثر علمای ما نقل اجماع کرده اند بر آن که بدعتست و خلافی که هست در غیر غسل جنابت است.

اکثر علما واجب می دانند از جهت مرسله ابن ابی عمیر از شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در هر غسلی پیش از آن وضو هست مگر غسل جنابت و حق اینست که وضو هست و لیکن بر سبیل استحباب چون در روایات صحیحه وارد شده است که کدام وضو طهارتش بیش از غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۲

است؟ و کدام وضو پاک کننده تر است از غسل؟

و احادیث بسیار وارد شده است که غسل حیض و غسل جنابت یکی است و احادیث متواتره وارد شده است در کیفیت اغسال حیض و نفاس و استحاضه و مس میت و در هیچ حدیثی وارد نشده است که وضو بسازند، پس واجب نباشد و سنت باشد از جهت حدیث سابق بلکه احادیث معتبره وارد شده است که در اغسال مستحبه نیز وضو نیست.

و حدیثی که وارد شده است که در غسل جمعه وضو هست محمول بر استحبابست، و احوط آنست که با غیر غسل جنابت خواه واجب و خواه سنت وضو بسازد و الله تعالی

(قال ابی رضی اللہ عنہ فی رسالته إلیّ اذا اردت الغسل من الجنابه فاجهد ان تبول لیخرج ما بقى فی احلیک من المنیّ ثم اغسل یدیک ثلاثا من قبل ان تدخلهما الاناء و ان لم یکن بهما قذر فان ادخلتهما الاناء و بهما قذر فاهرق ذلك الماء و ان لم یکن بهما قذر فلیس به باس و إن کان اصاب جسدک منیّ فاغسله عن بدنک ثم استنج و اغسل او أنق فرجک ثم ضع علی رأسک ثلاث اکفّ من ماء و میز الشّعر بأناملک حتّی یبلغ الماء إلی اصل الشّعر کلّه و تناول الاناء یدک و صبّه علی رأسک و بدنک مرّتين و امر یدک علی بدنک کلّه) باب کیفیت غسل جنابت پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده است که هر گاه خواهی که غسل جنابت کنی پس سعی کن که اول بول کنی تا بیرون آید باقی مانده منی از ذکر، پس دستهایت را بشوی پیش از آن که داخل ظرف کنی اگر چه نجس نباشد و اگر دستها را داخل ظرف کنی و نجس باشند آن آب را بریز چون کمتر از کر به ملاقات نجاست نجس می شود، و اگر دستها نجس نباشد و داخل ظرف کنی باکی نیست و لیکن ترک سنت کرده خواهی بود، و اگر به بدنت منی رسیده باشد پس بشوی منی را از بدنت و استنجا بکن چون بول کرده یا غیر آن از تو واقع شده است و فرجت را بشوی تا پاک شود از منی پس سه کف آب بر سر ریز و بسر انگشتان مو را از سر دور کن تا

آب به ته موها برسد و آب به دست کن و بر سر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۴

بدنت دو بار بریز و دست را بر تمام بدنت بمال که آب به همه جا برسد.

و این مضمون در روایات صحیحه وارد شده است خصوصا در حدیث صحیح زراره، و حدیث صحیح محمد بن مسلم، و حدیث بنظی که از حضرت امام محمد باقر، و امام جعفر صادق، و امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم وارد شده است الا آن چه ذکر کرده است در آخر که بر سر و بدنت دو بار بریز در احادیث سر وارد نشده است.

و صدوق در امالی نیز چنین ذکر کرده است و ظاهرا مراد او اینست که آن سه مرتبه آب ریختن بر سر که اول می ریزد از جهت تمهید مقدمه غسل است که در وقت غسل آب به سهولت برسد و بنا بر این ظاهر نمی شود که قایل است بترتیب سر بر بدن یا نه اما ترتیب سر بر بدن خلافی نیست نزد علماء شیعه.

و احادیث صحیحه بر آن دلالت دارد اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ از اخبار بیرون نمی آید و ظاهرا علی بن بابویه و پسرش بظاهر احادیث عمل نموده اند و قایل بترتیب نیستند.

و در حدیث کالصحیح زراره وارد شده است که به حضرت عرض نمودم که جنب چگونه غسل می کند حضرت فرمودند که اگر دستش نجس نباشد دست را در آب کند و فرجش را بشوید به سه کف آب بعد از آن سه کف آب بر سر ریزد بعد از آن دو کف را بر دوش راست ریزد و دو کف بر

دوش چپ پس هر عضوی که آب بر آن عضو روان می شود مجزیست.

و اکثر علما از این حدیث بیرون آورده اند ترتیب را و لفظ و او بنا بر مذهب اصح دلالت بر ترتیب ندارد و لفظ ثم که بر منکب ایمن داخل شده است دلالت بر تقدم سر می کند بر بدن و بر تقدیری که اول آب به دوش راست باید ریخت در نمی آید که جانب راست را بشوید اولاً.

پس ممکن است که مراد این باشد که دو کف آب بر دوش راست ریزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۵

و دو کف بر دوش چپ بعد از آن آب را بر همه جا از طرفین جاری سازد و هیچ شک نیست که ترتیب احوط است حتی در عورتین به آن که نصف را با جانب راست بشوید و نصف را با جانب چپ.

(و خلل اذنیك یا صبیك و کَلِّمَ اصابه الماء فقد طهر فانظر ان لا تبقى شعره من رأسك و لحیتك الا و تدخل الماء تحتها و من ترك شعره من الجنابه لم یغسلها متعمدا فهو فی النار) و تحلیل کن گوشهای خود را بسر انگشتان خود یعنی آن چه از گوشها پیدا است واجبست شستن آن حتی پیچشهای گوشها را چنان کند که آب به آن جا برسد و چون سه کف بر سر ریخته است البته آب به گوش رفته است و انگشتان آن آب را به همه جا می رساند بعنوان جریان و هم چنین پیچ ناف و کف پا اگر در میان گل باشد یا در میان آب چنانکه گذشت و هر چه را آب می رسد پاک می شود یعنی بعنوان جریان.

چنانکه این معنی در عبارات

احادیث صحیحہ چنین واقع است

فما جرى عليه الماء فقد طهره

یعنی هر چه را آب بعنوان جریان به او می رسد پاک می کند و غرض ابن بابویه در اینجا معنی دیگر است و آن مبالغه است در رسانیدن آب بجمیع اجزای بدن به قرینه آن که گفته است که ملاحظه تمام بکن که نگذاری یک مو از سر و ریش مگر آن که آب به زیر آن مو برسانی و هر که مقدار سر مویی را از بدن بواسطه غسل جنابت عمدا نشوید آن شخص در آتش جهنم خواهد رفت.

و همین عبارت در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و مراد از شعره مقدار آنست از بدن چنانکه اکثر علما گفته اند و نقل اجماع کرده اند بر آن که شستن بدن واجبست و شستن مو واجب نیست و ظاهر این حدیث وجوبست و احوط آنست که مو را نیز بشوید.

و ممکن است که اعتقاد ابن بابویه این باشد که رسیدن آب کافی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۶

اگر چه بعنوان جریان نباشد، چنانکه در احادیث صحیحہ وارد شده است که رسانیدن کافی است و اگر چه مثل روغن مالی باشد و لیکن علما حمل کرده اند آن را به آن که با جریان باشد چون احادیث بسیار وارد شده که هر چه را آب بر آن جاری می شود ظاهر می شود و احوط آنست که اگر گوش یا بینی سوراخ داشته باشند آب به میان سوراخ برسانند.

و جمعی از علما واجب می دانند و اگر سوراخ فراخ باشد دغدغه در آن نیست که می باید آب به آن برسد، در سوراخ تنگ خلافت اظهر عدم وجوبست و احوط

رسانیدنست.

و هم چنین احوط رسانیدن آبست به زیر ناخنها و اگر چرک داشته باشد احوط آنست که ناخنها را بگیرد یا چرک را بیرون آورد و گذشت در تحلیل وضو آن چه ضرور بود ذکر آن.

(و من ترك البول على اثر الجنابه او شك ان يتردد بقیه الماء فی بدنه فیورثه الداء الذی لا دواء له) و کسی که ترک کند بول کردن را عقیب انزال منی نزدیکست که آن منی که در مجری مانده است در بدن او حرکت کند و به سبب آن دردی به هم رسد که دوا نداشته باشد پس چنانکه فایده اخروی دارد استبرا کردن از جنابت به بول فایده دنیوی نیز دارد. و این مضمون حدیثست و می آید احادیث در فایده اخروی.

(و من احب ان يتمضمض و يستشق فی غسل الجنابه فلیفعل و لیس ذلک بواجب لأنّ الغسل علی ما ظهر لا علی ما بطن) و کسی که خواهد که مضمضه و استنشاق در غسل جنابت بکند پس بکند اما واجب نیست زیرا که غسل بر ظاهر بدن واجبست نه بر باطن بدن.

بدان که اخبار صحیحه وارد شده است که امر فرموده اند به مضمضه و استنشاق و چون خوف توهم و جوب هر دو بود اخبار باین عنوان نیز وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۷

است تا بدانند که واجب نیست، و اظهر آنست که در امثال این اخبار غرض ائمه هدی صلوات الله علیهم رد بر سنیان بوده است که جمعی از ایشان هر دو را واجب می دانسته اند و الله تعالی یعلم.

(غیر انّ الرّجل اذا اراد أن یاکل او یشرب قبل الغسل لم یجز له الا ان یغسل یدیه و يتمضمض

و يستنشق فأنه ان أكل او شرب قبل ان يغسل ذلك خيف عليه البرص) و لیکن اگر جنب خواهد که چیزی بخورد یا بیاشامد پیش از غسل جایز نیست مگر آن که دستها را بشوید و مضمضه و استنشاق بکند و اگر کسی اینها را نکند و بخورد یا بیاشامد خوف آن هست که پیس شود.

و بر این مضمون حدیث کالصحیح زرارہ از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ وارد شده است که فرمودند که هر گاه جنب خواهد که چیزی بخورد و بیاشامد دست بشوید و مضمضه بکند و روی خود را بشوید و بخورد و بیاشامد.

و دیگر روایت سکونی وارد شده است و لیکن در آن استنشاق و عدم جواز نیست، و ظاهراً مراد صدوق هم کراحت باشد.

و در حدیث صحیح وارد شده است که جایز است او را خوردن و اگر دست بشوید بهتر است و اگر وضو بسازد بهتر است، در حدیث کالصحیح وارد شده است که جنب می تواند خوردن و آشامیدن و قرآن خواندن و ذکر الهی کردن و اینها مؤید کراحتست.

و شاید که به صدوق حدیثی رسیده باشد و لیکن خلاف ظاهر است و همین عبارت را در امالی از کلام خود ذکر کرده است و ظاهراً کلام پدرش تمام شد چون پدرش در رساله کم حدیث می آورد.

[اکل جنب در حال جنابت سبب فقر است]

(و روی ان الاکل علی الجنابه یورث الفقر) و روایت کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۸

حسین بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که حضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ نهی فرمودند که جنب در حال جنابت چیزی بخورد و فرمودند که سبب فقر است

یعنی فقر مذموم و آن احتیاج بخلق است.

و فقری که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن افتخار می نمودند آن فنای فی الله است که بنده رضای خود را در رضای الهی کند یعنی مطلبی بغیر از رضای الهی نداشته باشد. و محتمل است که بی چیزی باشد و آن نسبت به اکثر خلائق سیاهی روی است در دنیا و عقبی و نظر به کمال است چون در مقام صبر و شکر و رضایند.

و مؤید این است آن که در اخبار صحیحیه وارد شده است که ملکی به خدمت آن حضرت آمد و کلیدهای خزینه های زمین را از جهت آن حضرت آورد و گفت که حق سبحانه و تعالی اینها را فرستاده است و فرموده است که اگر قبول کنی از رتبه تو چیزی کم نخواهیم کرد حضرت قبول نفرمودند و فقر را اختیار نمودند بر غنا.

[خواب در حال جنابت]

(وقال عبید الله بن علیّ الحلبیّ سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل أینبغی له ان ینام و هو جنب؟ فقال یکره ذلک حتّی یتوضأ) و روایت کرده است عبید الله به شش سند صحیح و به اسانید بسیار دیگر از او که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا خوبست که جنب بخواب رود حضرت فرمودند که تا وضو نسازد خوب نیست.

و در صحیحیه عبد الرحمن از آن حضرت نهی از خواب وارد شده است پیش از غسل و محمول است بر کراهت از جهت صحیحیه سعید اعرج که حضرت فرمودند که مرد و زن هر دو خواب می توانند کرد. و در موثقه سماعه

مثل متن وارد شده است پس ظاهر شد که خواب پیش از وضو و غسل مکروه است و اگر وضو بسازند کراهت سبک می شود و اگر غسل کنند بالکلیه زایل می شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۸۹

(و فی حدیث اخر انا نام علی ذلک حتّی اصبح و ذلک انّی ارید ان اعود) و در حدیثی دیگر وارد شده است از آن حضرت که فرمودند که گاه هست که من بر جنابت می خوابم بی غسل و وضو تا صبح از جهت آن که اراده دارم که مرتبه دیگر جماع کنم. پس این حدیث تخصیص آن اخبار کرد که کراهت وقتی است که اراده جماع نداشته باشد و الا جایز است بی کراهت.

و این عبارت محتمل است که از صدوق باشد و در میان اخبار عبید الله در آورده باشد، و محتمل است که از عبید الله باشد و مرادش این باشد که من مرتبه دیگر از حضرت شنیدم که این تقیید فرمودند و لیکن صدوق از ابن ولید نقل کرده است که گفت این عبارت محمد بن ابی عمیر است که راوی این حدیث است و او در میان در آورده است.

و بنا بر این اظهر آنست که ابن ابی عمیر در کتاب عبید الله داخل کرده است حدیثی را که از عبید الله به او رسیده بود در کتابی دیگر. و احتمالی دارد که از دیگری به او رسیده باشد و بنا بر این دو احتمال حدیث از صحت بیرون نمی رود چون مراسیل ابن ابی عمیر حکم مسانید دارد و الله تعالی يعلم اگر چه مراسیل صدوق نیز کم از مسانید نیست.

(و قال عن ابیه صلوات الله علیهما اذا کان الرّجل

جنبا لم ياكل و لم يشرب حتى يتوضأ و قال انى اكره الجنابه حين تصفر الشمس و حين تطلع و هي صفراء) و عبيد الله مى گويد كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه السلام از پدرش حضرت امام محمد باقر عليه السلام روايت كرد كه فرمودند كه هر گاه شخصى جنب باشد نخورد و نياشامد تا وضو نسازد، و گفت كه من كراهت دارم از جماع در وقتى كه آفتاب زرد شود نزد غروب و تخمیناً هر گاه يك نيزه مى ماند زرد مى شود به اعتبار بخارات جو، و هم چنین در وقتى كه آفتاب طالع مى شود و زرد است تا يك نيزه بلند شود جماع مكروه است.

[شخصى كه بى لنگ غسل كند و كسى او را نيند]

(قال الحلبي و سألته عن الرجل يغتسل بغير ازار حيث لا- يراه احد قال لا بأس) عبيد الله گفت كه من از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال كردم از شخصى كه بى لنگ غسل كند به آن كه برهنه باشد در جائى كه هيچ كس او را نيند حضرت فرمودند كه باكى نيست.

و احاديث بسيار وارد شده است كه برهنه غسل كردن مكروهست و خواهد آمد. و لا- باس منافات با كراهت ندارد بلكه اشعارى به كراهت دارد چنانكه شهيد در ذكرى ذكر کرده است.

و محتمل است كه فرض مسأله محال باشد و حضرت بنا بر محال جواب داده باشد زيرا كه چنين جائى نمى باشد اقلاً دو ملك كه بر دست راست او و دست چپ او هستند مى بينند قطع نظر از فرشتگان و جنينان كه در هوا ساكنند ليكن بعيد است بلكه ظاهرش آنست كه مراد سائل ناظر محترم است از آدميان كه اگر

زنش یا طفل صغیری که تمیز نداشته باشد یا حیوانی باشد قصور ندارد و داخل سؤال او نیست.

[وجوب غسل به دخول حشفه]

(و قال و سئل عن الرجل یصیب المرأه فلا ینزل أ علیه غسل؟)

قال كان علی صلوات الله علیه یقول اذا مس الختان الختان فقد وجب الغسل و كان علی صلوات الله علیه یقول: کیف لا یوجب الغسل و الحدّ یجب فیہ و قال یجب علیه المهر و الغسل) و عیب الله گفت که شخصی از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که جماع کند با زنی و انزال منی نشود آیا غسل بر او واجب است؟ حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین می فرمودند که هر گاه ختنه گاه به ختنه گاه رسد غسل واجب می شود و می فرمودند که چگونه غسل واجب نشود و حال آن که بمجرد ادخال حشفه به گفته شما سنیان حد واجب می شود و فرمودند که بمجرد همین مهر واجب می شود تمام یا قرار می گیرد تمام و غسل نیز واجب می شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۱

و این سخن وقتی بود که میان مهاجرین و انصار بر سر این مسأله نزاع شد انصار می گفتند که ما از حضرت شنیده ایم که الماء من الماء یعنی آب غسل با آب منی است و مهاجران می گفتند که حضرت فرمودند که چون ختنه گاه به ختنه گاه برسد غسل واجب می شود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رو به انصار کردند و فرمودند که آیا واجب می سازید به سبب جماع مهر و رجم را؟ و واجب نمی سازید بر او یک صاع آب را پس عمر گفت که سخن سخن مهاجرانست و متوجه قول انصار مشوید.

و این کلام

قیاس است بحسب ظاهر و چون مدار ایشان بر قیاس بود حضرت رد سخن ایشان موافق یافت باطل ایشان نمود.

و ممکن است که در خصوص این ماده میانه این احکام تلازم بوده باشد و حضرت صلوات الله علیه موافق واقع فرموده باشد و قیاس از آن جهت باطل است که غیر معصوم علم به علیت ندارند و از ظن خود استنباط می نمایند آن که مثلا می گویند که شراب حرامست و حرمتش از این جهت نیست که روانست و الا می بایست هر مایعی حرام باشد و از جهت رنگش نیست و الا می بایست هر چه از این رنگ داشته باشد حرام باشد و هم چنین مزه و سایر صفات پس ظاهر شد که علت حرمت آن نیست الا آن که مست کننده است پس هر چه مست کننده باشد حرام خواهد بود و هم چنین نجس است و نجاستش از جهت آن صفات نیست پس می باید که از جهت اسکار باشد.

و وجه بطلانش این است که شاید صفتی چند باشد در آن که ما ندانیم یا مجموع این صفات با آن که از انگور حاصل شده است سبب حرمت یا نجاست باشد پس قیاس شراب خرما و شکر و غیر آن بر آن باطل باشد.

اما اگر معصوم داند که علت حرمت شراب اسکار است و همان علت در جاهای دیگر سبب حرمت است این قیاس فقهی نخواهد بود بلکه قیاس منطقی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۲

است و در قوت اینست که می گوییم که زید در ضرب زید فاعل است و هر فاعل مرفوع است پس عمرو نیز در ضرب عمرو مرفوع باشد بهمان قیاس، و این قیاس

باطل نیست زیرا که علم داریم به آن که هر فاعلی مرفوعست بخلاف قیاس فقهی که علم ندارند به آن که هر مسکری حرام و نجس است و این سخن بر طریق مثال مذکور شد و الا احادیث شیعه و سنن متواتر است که هر مسکری حرامست و مع هذا اکثر علمای اهل بدعت و ضلالت که خود را مسمی ساخته اند به اهل سنت و جماعت حلال می دانند.

و غرض از بیان این تحقیق آنست که توهم نشود که در امثال این سخنان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم قیاس فرموده اند یا راه قیاس داده اند و اکثر علما جواب اول را داده اند و در جواب اول خلافتی هست که آیا جایز است که معصوم کسر باطل بباطل کند؟ جمعی کثیر منع کرده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی از برای دفع باطل حقرا مقرر ساخته است، و معصوم عالم است بجمیع حقایق پس او را ممکن است دفع باطل بحق کردن و در صورت امکان خلافتی نیست که جایز نیست بلی نسبت به امثال ما ممکن است که جایز باشد هر گاه حق آن مسأله را ندانیم و اگر دانیم تأثیرش را ندانیم و علی ای حال شک نیست در صحت جواب ثانی و در اول سخن هست و الله تعالی یعلم.

(و سئل صلوات الله علیه عن الرجل یصیب المرأة فیما دون ذلك أ علیها غسل ان هو انزل و لم تنزل هی، قال لیس علیها غسل و ان لم ینزل هو فلیس علیه غسل) باز حلبی گفت و شیخ صحیحا از او روایت کرده است که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از

شخصی که با زن خود نزدیکی کند در غیر فرج آیا بر زن غسل هست اگر مرد انزال کرده باشد و زن انزال منی نکرده باشد؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون زن انزال نکرده است غسل بر او واجب نیست و اگر مرد نیز انزال نمی کرد بر او نیز غسل نمی بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۳

و بعضی از علما از امثال این حدیث از احادیث صحیحیه بسیار استدلال کرده اند بر آن که در وطی دبر زن اگر منی نیاید غسل واجب نیست و لیکن صریح نیست در آن مطلب زیرا که ظاهر ما دون غیر وطی است. و از آن طرف نیز احادیث صحیحیه وارد شده است که هر گاه مرد با زن وطی کند و داخل کند ذکر را غسل واجب می شود.

و اکثر علما گفته اند که داخل کند شامل قبل و دبر است و این نیز صریح نیست چون ممکن است که دخول محمول بر متعارف باشد و از آن طرف نامتعارفست و آن چه وارد شده است در وطی دبر دو حدیث مرسل است که در یکی وارد است که غسل بکند و در دیگری وارد شده است که غسل واجب نیست.

و جمع میان این دو حدیث باین می توان کرد که غسل سنت باشد و بعضی از حدیث پیشتر استدلال کرده اند بر وجوب غسل چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که چگونه غسل واجب نباشد و حال آن که حد واجبست و در اینجا حد رجم واجبست پس غسل نیز واجب باشد و چون اکثر آن را حمل بر تقیه کرده اند استدلال مشکل است.

حاصل آن که دلیلی تمام نیست بر

و جوب غسل در جماع در دبر زن یا مرد یا حیوان بدون انزال منی و لیکن چون اکثر علما بر وجوب غسلند اگر نعوذ بالله چنین چیزی واقع شود احوط غسل است و وضو بعد از غسل یا پیش از آن و احوط آنست که هر جا وضو را با غسل جمع کنند اول وضو بسازند و دیگر غسل بکنند چون در احادیث صحیحه وارد شده است که وضو بعد از غسل بدعتست.

[رطوبت مشبه بعد از غسل]

(و سنل صلوات الله عليه عن الرجل یغتسل ثم یجد بعد ذلك بللا و قد كان بال قبل أن یغتسل قال لیتوضأ و ان لم یکن بال قبل الغسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۴

فلیعد الغسل) و حلبی گفت که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که غسل کند و بعد از آن تری ببیند و بیش از غسل بول کرده باشد حضرت فرمودند که وضو بسازد و اگر پیش از غسل بول نکرده باشد غسل را اعاده کند.

و قریب باین است آن چه کلینی از حلبی روایت کرده است. و این مضمون را در حدیث موثق سماعه روایت کرده است. و شیخ در حدیث صحیح محمد بن مسلم و حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت روایت کرده است.

و وضو را حمل کرده اند بر آن که استبرا از بول نکرده باشد و اکثر علما چنین قایلند که اگر بول و استبرا کرده باشد و تری ببیند اعتبار ندارد، و اگر بول کرده است و استبرا نکرده است وضو می سازد چون پیش از غسل استبرای منی به بول کرده است و استبرای بول به فشردن نکرده است ظاهر آنست که بقیه

بول باشد که در مجرا مانده آمده است و اگر هیچ یک را نکرده است غسل را اعاده می کند چون ظاهر آنست که بقیه منی است که در مجری مانده بوده است و اگر بول نکرده باشد و استبرا کرده باشد اگر بولش می آمده است و تقصیر کرده است غسل را اعاده می کند و اگر بول ممکن نبوده باشد هیچ یک را اعاده نمی کند و باین تفصیل جمع بین الاخبار کرده اند اکثر اصحاب.

(و روی فی حدیث آخر ان كان قد رأى بللاً و لم یکن بال فلیتوضأ و لا یغتسل ائماً ذلك من الجائل، قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علیه اعاده الغسل اصل و الخبر الثانی رخصه) و در حدیث دیگر وارد شده است که اگر تری ببیند و بول نکرده باشد باید که وضو بسازد و غسل نکند زیرا که این آب از رگهای پشت است، چنین می گوید تصنیف کننده این کتاب من لا یحضره الفقیه که صدوق است رحمت خدا شامل حال او باد که آن چه در حدیث صحیح حلبی و محمد بن مسلم و غیرهماست که اعاده غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۵

باید کرد اصلی است که به آن عمل می باید کرد و خبر دویم که گفته است غسل نکند و وضو بسازد بر سبیل رخصت است یعنی اگر متعذر، یا متعسر باشد غسل وضو قایم مقام غسل است.

و محتمل است که مراد صدوق این باشد که هر جا وارد شده است که غسل کنند بر سبیل اولویت و افضلیت است و حدیث دویم بیان جواز ترک غسل است لیکن حدیثی که صدوق نقل کرده است در کتب حدیث باین عنوان

ندیده ام بلکه اشبه اخبار به آن چه صدوق گفته است حدیث حسن جمیل بن دراج است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی جنب شود و فراموش کند بول را تا غسل کند و بعد از غسل آبی ببیند آیا مرتبه دیگر غسل می کند؟ حضرت فرمودند که نه رگهای پشت فشرده شده است و این آب آمده است.

و در این حدیث و سه حدیث دیگر ضعیف که قریب باین است و حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی غسل مرتبه دیگر را از او وضع نموده است چون بول را فراموش کرده است، و دو حدیث مشتمل است بر نسیان، و دو حدیث دیگر که نسیان ندارد شیخ حمل بر نسیان کرده است.

و جمع شیخ بهتر است از جمع صدوق زیرا که در این چهار حدیث وضو نیست و آن که صدوق ذکر کرده است که این آب از حبائل است قرینه آنست که وضو نباید کرد و در هر جا که حضرات صلوات الله علیهم این عبارت را می آورند از جهت نفی وضو می آورند و بر تقدیری که لفظ وضو سهوا زیاد نشده باشد البته حمل بر استحباب می باید کرد.

و محتمل است جمع بین الاخبار باین عنوان که احادیث اعاده غسل محمول بر استحباب باشد بنا بر آن که یقین در طهارت حاصل است و شك در حدیث حکم به طهارت باید کرد. و اکثر علما که عمل به احادیث اعاده غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۶

کرده اند بنا بر این است که دو حدیث صحیح، و دو حدیث کالصحیح دارد و ظاهر حال نیز آنست که

هر گاه بول نکرده باشند بقیه منی باشد که در مجری مانده است و آمده است تغلیب ظاهر بر اصل نموده اند و هیچ شک نیست که عمل به مشهور نمودن اولی است و احوط آنست که با این غسل وضوئی احتیاطا بسازد تا عمل به همه احادیث و اقوال کرده باشد و الله تعالی یعلم.

و احوط آنست که تا بول نکند غسل نکند مگر آن که انزال نکرده باشد و ادخال حشفه شده باشد و بس اما اگر زن بعد از غسل تری ببیند اعاده غسل نمی کند زیرا که ممکن است که منی که آمده باشد منی مرد باشد.

و بر این مضمون حدیث صحیح، و دو حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و این در صورتیست که مرد با او جماع کرده باشد اما اگر محتلم شده باشد و بول نکرده باشد و بعد از غسل تری ببیند احوط آنست که اعاده غسل بکند با وضوئی احتیاطا.

(و سئل عن الرجل ینام ثم یتقیظ فیمس ذکره فیری بللا و لم یر فی منامه شیئا أ یغتسل؟ قال لا انما الغسل من الماء الاکبر) و حلبی گفت که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی بخواب رود و بیدار شود و دست به ذکرش مالده و تری ببیند و در خواب چیزی ندیده باشد یعنی جماعی که به سبب آن محتلم شده باشد آیا غسل می کند؟ حضرت فرمودند که نه نیست غسل مگر از آب بزرگتر که آن منی است و غالب اینست که اگر در خواب چیزی می بیند از مانند دست بازی مذی می آید،

و گاه هست که در خواب با ذکر خود بازی می کند و مذی می آید غسل واجب نیست و اگر علامات منی باشد از جستن و سستی بدن و غلظت آب و بوی منی غسل واجبست.

و بر این مضمون روایات صحیحه و حسنه وارد شده است و خلافتی در آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۷

نیست مگر آن که بیمار باشد که در احادیث صحیحه وارد شده است که در او جستن شرط نیست و اگر بیمار محتلم شود منی او بتدریج می آید اما سستی بدن که در احتلام بیمار واقع می شود، قریب به مردنست و آن علامت کافی است با علامتهای دیگر منی.

[احتلام زن در خواب]

(و عن المرأة تری فی المنام ما یری الرجل قال ان أنزلت فعلیها الغسل و ان لم تنزل فلیس علیها غسل) و حلبی گفت که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از زنی که در خواب ببیند آن چه را مرد در خواب می بیند به آن که ببیند که کسی با او جماع می کند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر انزال منی بکند غسل بر آن زن واجبست، و اگر انزال نکند غسل واجب نیست.

و همین عبارت را کلینی بسند صحیح از حلبی روایت کرده است، و این مضمون در احادیث صحیحه و حسنه و قویه قریب به تواتر وارد شده است، و در چند حدیث صحیح وارد شده است که در احتلام زن غسل واجب نیست.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که این مسأله را به زنان مگویید که غسل بر ایشان واجبست به سبب احتلام که سبب این می شود که هر روز به حمام روند به بهانه آن

که محتمل شده ایم، یا خفیه با مردان نزدیکی کنند و به بهانه احتلام به حمام روند. و چون این اخبار مخالف اجماع مسلمانان است و اخبار متواتره از خاصه و عامه لازم است تأویل آنها به آن که حضرت صلوات الله علیه موافق واقع حکم کرده باشد به آن که راوی را گمان منی بوده است و حضرت صلوات الله علیه می دانسته اند که مذی است نه منی چنین فرموده باشند.

و محتمل است که چون احتلام زنان نادر است بنا بر این واجب نباشد این حکم را به ایشان گفتن خصوصاً هر گاه متهم باشند بعدم صلاح و اگر پرسند واجبست گفتن و اگر زنی محتمل شود و غسل کند اگر وضوئی احتیاطاً بسازد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۸

بهتر خواهد بود اگر چه ظاهراً در کار نباشد و الله تعالی يعلم.

[هر گاه جنبی سر به آب فرو برد یک مرتبه]

(قال الحلبيّ و حدّثني من سمعه يقول اذا اغتمس الجنب في الماء اغتمسه [يا اذا ارتمس الرجل ارتماسه چنانکه در بعضی از نسخ بود [واحدہ اجزاه ذلك من غسله) حلبی گفت که حدیث کرد مرا کسی که از آن حضرت صلوات الله علیه شنیده بود و کلینی و شیخ بسند کالصحيح از حلبی روایت کرده اند که گفت که من از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه جنبی سر به آب فرو برد یک مرتبه یعنی به زودی که دفعه عرفی صادق آید، یا آن که یک مرتبه سر فرو بردن کافی است اگر چه سه مرتبه بهتر است آن سر فرو بردن از غسل او کافی است.

و عبارت کلینی و شیخ اذا ارتمس الجنب ارتماسه است و معنی یکیست و منافاتی

نیست میان دو حدیث حلبی زیرا که ممکن است که اول حدیث را از راوی آن حضرت شنیده باشد و بعد از آن حضرت.

و شیخ بسند صحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که اگر شخصی یک مرتبه سر به آب فرو برد مجزیست او را از غسل هر چند دست به بدن خود نمالد و شک نیست که غسل ارتماسی صحیح است اگر چه ظاهر اخبار آنست که اصل در غسل ترتیبی است.

و شیخ مفید علیه الرحمه مکروه می داند در مانند حوض و غدیر خورد غسل ارتماسی کردن را اگر چه زیاده از کر باشد چون حضرات سید المرسلین، و ائمه معصومین صلوات الله علیهم همیشه غسل ترتیبی می کرده اند.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که محمد بن اسماعیل به خدمت حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه نوشت که کوهائی که از آب باران یا چاه جمع می شود و مردمان از آنجا استنجا می کنند و در آنجا غسل می کنند، چونست؟ حضرت فرمودند در جواب کتابت که تا ضرور نشود از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۵۹۹

چنین آبی وضو مساز.

و این حدیث را شیخ از جهت شیخ مفید دلیل ساخته است و بحسب ظاهر دلالت ندارد و ظاهرش آنست که چون چنین آبی کثیف می باشد مکروه است وضو تا ضرور نشود چون گذشت که مکروه است وضو از آب گندیده.

[کسی که در روزی یا شبی چند مرتبه جنب شود کافی است او را یک غسل مگر آن که غسل بکند]

(و من اجنب فی یوم او لیله مرارا اجزأه غسل واحد الا ان یکون یجنب بعد الغسل او یحتلم فان احتلم فلا یجامع حتی یغتسل من الاحتمام) و مصنف می گوید که کسی که در

روزی یا شبی چند مرتبه جنب شود کافی است او را یک غسل مگر آن که غسل بکند و بعد از آن جنب شود یا محتلم شود که دیگر غسل واجبست پس اگر محتلم شود مکروه است جماع تا غسل کند از احتلام و بعد از غسل جماع کراهت ندارد چنانکه خواهد آمد در مکروهات در اواخر کتاب نکاح.

[جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهار سوره عزیمه]

(ولا باس بان یقرأ الجنب القرآن کله ما خلا العزائم الّتی یسجد فیها و هی سجده لقمان، و حم السّجده، و النّجم، و سوره: اقرء باسم ربّک) و باکی نیست که جنب همه قرآن را بخواند بغیر از چهارده سوره عزیمه که در آن سجده واجبست و آن سجده لقمانست یعنی پهلوی سوره لقمان که الم تنزیل است، و حم سجده است که موسوم است به سوره فصلت، و سوره و النجم است، و سوره اقرء باسم ربّک.

اما آن که قرآن می تواند خواند همه را و هر چه خواهد احادیث صحیحه و حسنه و موثقه بسیار بر آن دلالت دارد و از آن جمله صحیحه عبید الله بن علی حلبی است که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حیض و نفسا و جنب و کسی که در ادب خانه باشد قرآن می تواند خواند حضرت فرمودند که هر قدر که خواهند می توانند خواند.

و جمعی از اصحاب زیاده از هفت آیه را مکروه می دانند و زیاده از هفتاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۰

آیه را اشد کراهه می دانند نسبت به جنب از جهت حدیث موثق سماعه باین معنی که اگر ممکن باشد غسل کند و قرآن بخواند ثوابش بیشتر خواهد بود. و بعضی حرام

می دانند مطلقاً، و بعضی هفت آیه را مکروه می دانند و زیاده را حرام، و بعضی تا هفتاد آیه را مکروه می دانند و زیاده را حرام.

و این اقوال بی وجه است زیرا که احادیث جواز قریب به تواتر است و آن چه صدوق گفته است موافق احادیث است. و اما آن که سجده در این چهار سوره واجبست احادیث آن نیز قریب به تواتر است و اکثرش صحیح است.

و اما آن که سوره سجده را حرام است خواندن بر جنب حدیث صحیحی و کالصحیحی وارد است از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که حیض و جنب قرآن می خوانند هر چه خواهند بغیر از سجده را، و ذکر حق سبحانه و تعالی می کنند در همه احوال.

و در حدیث کالصحیح نیز از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که حیض و جنب هر چه خواهند می توانند خوانند از قرآن مگر سجده را، و اکثر علما حمل کرده اند سجده را به سوره سجده، و اکثر ایشان نقل اجماع کرده اند که حرام است بر ایشان سوره عزایم حتی بسم الله بقصد یکی از این سوره، و عمده این اجماعاتست و اگر نه احادیث را حمل بر آیه سجده نیز می توان کرد و الله تعالی يعلم.

[کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند]

(و من كان جنباً او علی غیر وضوء فلا یمس القرآن، و جایز له ان یمس الورق او یقلب له الورق غیره و یقرأ هو، و یذکر الله عزّ و جلّ) و کسی که جنب باشد یا بی وضو باشد پس مس قرآن نکند به عضوی از بدنش که حیات در آن حلول

کرده باشد و جایز است که مس کاغذ کند یا دیگری ورق را بگرداند و او بخواند، و ذکر حق سبحانه و تعالی بکند.

اما آن که جنب مس کتابت قرآن نمی تواند کرد قول کل مسلمانانست، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۱

جمعی کثیر از علما نقل اجماع کرده اند و از ظاهر آیه *إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ، تَنْزِيلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ* «۱» نیز دلالت دارد حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است که این کتابی که به شما فرستاده ایم مجموعه ایست از علوم الهیه که بزرگوار است، و مثبت است در کتابی محفوظ از تغیر و تبدل که آن لوح محفوظ است، و مس نمی کنند آن را مگر مطهران از حدث و خبث، و بتدریج نازل می شود از پروردگار عالمیان.

چون حق سبحانه و تعالی این آیه را در وصف قرآن فرستاده است و مقدم و مؤخر *لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ* در وصف قرآن است ظاهر آنست که این جمله نیز وصف قرآن باشد، مع هذا لفظ مس مناسب قرآن است و مطهر ظاهرش تطهیرست که در اکثر مواضع آن را استعمال می کنند یعنی در طهارت حدث و خبث.

و جمعی گفته اند که صفت کتاب مکنونست چون آن نزدیکتر است، و مراد از مس آنست که به معانی و حقایق آن نمی رسند مگر فرشتگان که مطهرند از جمیع معاصی.

و گمان این است که خلاف ظاهر است زیرا که عجمان می گویند که فلانی مس بدیهی نمی کند اما در کلام عرب متعارف نیست مع هذا معلوم نیست که ملائکه معانی قرآن را چنانکه مشتمل است بر جمیع علوم الهیه توانند فهمید با آن که حصر مناسب

نیست و یقین است که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اعلیهم از جمیع عالمیان.

دیگر مناسبت ندارد که در مقام تعریف اشتغال او بر علوم به اعتبار لفظ قرآن گفتن آن که مس معانی او نمی کنند مگر فرشتگان بلکه بر تقدیر اعلمیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۲

فرشتگان این لفظ نامتعارفست چنانکه بر خیر بلغت مخفی نیست و اگر احتمال رود باری به نبی و ائمه صلوات الله علیهم انسب است که مراد از مطهران ایشان باشند و لیکن لفظ مس نامتعارفست.

و بنا بر این احتمال ارجاع ضمیمه به قرآن انسب است چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که جمیع علوم در قرآنست پس کتاب مکنون و علوم آن نیز در قرآن خواهد بود مجملا- اگر کسی نیکو تدبیر کند خواهد یافت که بحثهای اکثر علما ناشی از عدم تدبیر است.

مع هذا حدیثی قوی کالصحیح از ابراهیم بن عبد الحمید که از اصحاب اصول اربعمائه است مرویست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که مصحف را مس مکن بی وضو و در جنابت، و مس خط آن مکن یا مس ریسمان آن مکن و بر خود میاویز زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که لا یمسه إلا المطهرون.

و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند از تعویذی که حایض با خود داشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و فرمودند که قرآن می تواند خواند و می تواند نوشت اما دست به نوشته آن نمی تواند گذاشت و کلینی گفته است که در روایتی وارد شده است که نمی تواند نوشت.

در حدیث صحیح روایت کرده است از حماد بن عیسی از حسین بن مختار از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از کسی که قرآن را از روی مصحف بخواند و بی وضو باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن مس نوشته قرآن نکند.

و این حدیث اگر چه در سندش حسین هست و او واقفی است و ثقه است به گفته شیخ طوسی، و لیکن شیخ مفید توثیق او کرده است و گفته است که او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۳

روایت کرده است نص بر امامت حضرت امام رضا صلوات الله علیه را، و علی ای حال چون حدیث صحیح است از حماد و اجماع شده است که هر حدیثی که از حماد صحیح شود صحیح است.

مع هذا کلینی حکم به صحت هر دو حدیث کرده است و شیخ نیز حدیث صحیح از حماد را روایت کرده است از حریر که کتب او همه از اصول است از کسی که او را خبر داده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت به اسماعیل پسرش فرمود که ای فرزند قرآن بخوان گفت وضو ندارم حضرت فرمودند که دست به نوشته آن مگذار و مس ورق بکن و بخوان.

و در حسن کالصحیح روایت کرده است از محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که جنب و حیض قرآن را می گشایند از عقب جامه که دستشان به مصحف نرسد و هر چه می خواهند از قرآن می خوانند مگر سجده را و داخل مسجد می شوند بعنوان گذشتن و نمی نشینند در مسجد و نزدیک

مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلى الله عليه و آله نمی شوند.

و مؤید این اخبار است صحیحه علی بن جعفر که سؤال کرد از برادرش صلوات الله علیه که اگر شخصی بی وضو باشد می تواند قرآن را بر تخته یا کاغذ بنویسد حضرت فرمودند که نه.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله می گفت که همین حدیث بس است در حرمت مس از دو وجه یکی آن که ظاهرش آنست که نهی از نوشتن از آن جهت باشد که غالبا لازم دارد مس را. و دویم هر گاه نوشتن حرام باشد دست مالیدن بطریق اولی.

و در هر دو بحث وارد است و لیکن مؤید می تواند بود و بنا بر قانون علما که امر از برای وجوبست و نهی از جهت حرمت می باید که نسبت بغیر طاهر حرام باشد مس و لیکن نزد این ضعیف قدر مشترک اظهر است پس در چنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۴

جائی البته می باید که بی وضو و جنب و حیض و نفسا را مس قرآن و هر جزوی از اجزای قرآن بد باشد، و از جهت تعظیم قرآن مس نکنند و مظنون حرمتست و لیکن معلوم نیست که احکام الهی بظن ثابت شود مگر ظنی که قریب بعلم باشد که اطلاق علم بر آن کنند و در اینجا به آن مرتبه نرسیده است.

دیگر خلافت در مس تفسیر قرآن و ترجمه قرآن و احادیثی که در تفسیر قرآن وارد شده است بلکه مطلق احادیث بنا بر طریقه اهل بیت سلام الله علیهم که اخبار ایشان مفسر کلام الهی است و احتیاط ظاهر است و لیکن عرفا اینها را قرآن نمی گویند و الله تعالی يعلم.

[جایز نیست حیض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن]

لا يجوز للحائض، و الجنب ان يدخلوا المسجد الا مجتازين و لهما ان ياخذوا منه و ليس لهما ان يضعوا فيه شيئا لأن ما فيه لا يقدر ان على اخذه من غيره و هما قادران على وضع ما معهما في غيره) و جازي نیست حیض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن که از دری در آیند و از دری دیگر بیرون روند و یا از همان در بشرط عدم توقف بنا بر مذهب جمعی از علما و هر دو از مسجد چیزی از چیزهای خود را بر می توانند داشت و نمی توانند که چیزی را در مسجد بگذارند چون آن چه از ایشان باشد و محتلم شوند مثلا در مسجد آن چیز را نمی توانند که از خارج مسجد بردارند غالبا مثل لباس و کفش و سایر چیزها که با ایشان بوده است اما آن چه در دست دارند می توانند که در مسجد نگذارند غالبا و در جائی دیگر بگذارند.

اما اگر نادرا این حالت احتلام یا آمدن حیض در مسجد باشد چون می توانند بیرون رفتن و برداشتن احوط آنست که بیرون روند و بردارند یا کسی با ایشان باشد که او بردارد و مال ایشان تلف نشود بهتر آنست که خود بردارند، و اگر آن چه در دست دارند مثلا قرآنی باشد که وقف مسجد باشد و واقف شرط کرده باشد که از مسجد بیرون نبرند نمی توانند که در مسجد نگذارند و بنا بر این

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۵

قید غالب کردیم.

و آن که احوط و اولی گفتیم از آن جهت است که ظاهر نیست که آن چه حضرت فرموده است تقیید حکم است یا

علت حکم مثلاً- علت حرمت شراب زوال عقل است و چون غالب زوال عقل است از آن علت حکم کلی شده است که یک قطره نیز حرام است و اما در چیزهایی که مست کنند مثل جوزبوا حکم در آنجا مقید است به اسکار یعنی قدری که مست کند از آن حرامست نه مطلقاً.

و ظاهراً در اینجا از قبیل اول باشد چون احادیث بسیار در این باب وارد شده است که حضرات صلوات الله علیهم مطلقاً فرمودند حتی این حدیث که زراره و محمد بن مسلم بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند حضرت مطلق فرمودند زراره پرسید که چرا چنین است که می توانند برداشت و نمی توانند گذاشت؟ حضرت این وجه را فرمودند. و در حدیث صحیح عبد الله بن سنان مطلق است که می توانند برداشت و نمی توانند گذاشت.

و در حدیث صحیح زراره و محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که از آن حضرت پرسیدند که حیض و جنب داخل مسجد می توانند شد یا نه؟ حضرت فرمودند که حیض و جنب داخل مسجد نمی توانند شد مگر بعنوان گذشتن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده:

وَلَا جُنْبًا إِلَّا عَابِرِي سَبِيلٍ حَتَّى تَغْتَسِلُوا «۱» و ظاهراً مراد این باشد که نزدیک مواضع صلاه مشوید مگر بعنوان عبور تا وقتی که غسل کنید چون سابقش اینست که لَا تَقْرُبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سِكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ «۲» یعنی نزدیک مشوید به مواضع نماز که مساجد باشد در وقتی که مست باشید از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۶

نماز کردن تا بدانید که چه می گوئید.

و محتمل

است که لا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ اعم از صلاه و مواضع صلاه باشد و در جز اول صلاه مراد باشد و در ثانی مواضع صلاه و قرینه مجاز الّا عابری سبیل است و خواهد آمد که مراد از مستی اعم از نشو اوایل مستی است.

و آن که مست خواب باشند یا مست هوای نفسانی باشند به قرینه آن که تا بدانید که چه می گویند چون با خداوند خود مناجات می کنید. و وجوه بسیار در تفسیر این آیه گفته اند و لیکن آن چه در احادیث ائمه اهل بیت است اینست که مذکور شد و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

و مستثنی است از مساجد مسجد الحرام و مسجد رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله آن چه در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله مسجد بوده است که در آنجا داخل نمی تواند شد مطلقا و اگر محتمل شوند در آن دو مسجد واجبست که تیمم کنند از جهت بیرون آمدن. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و بعد از این نیز مذکور خواهد شد در بحث تیمم و مساجد.

و بعضی از علما ملحق ساخته اند به مساجد مشرفه ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم را. و در حدیث صحیح از بکر بن محمد وارد است که از مدینه در آمدیم بقصد خانه حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه دیدیم که ابو بصیر از بازار بیرون آمد و ملحق شد بما و او جنب بود و ما نمی دانستیم تا داخل خانه حضرت شدیم پس حضرت رو به ابو بصیر کرد و گفت ای ابو محمد نمی دانی که سزاوار نیست جنب را که داخل خانه انبیا

شود پس ابو بصیر برگشت و ما داخل شدیم.

[هر گاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حائض شود]

(و اذا أرادت المرأة ان تغتسل من الجنابه فاصابها حيض فلتترك الغسل إلى ان تطهر فاذا طهرت اغتسلت غسلًا واحدًا للجنابه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۷

و الحيض) و هر گاه زنی خواهد که غسل جنابت کند حائض شود پس باید که ترک کند غسل را تا وقتی که از حیض پاک شود و چون طاهر شود یک غسل می کند از جهت جنابت و حیض و عبارت، عبارت فقه رضویست.

و بر این مضمون صحیحہ عبد اللہ بن سنان و حسن کالصحیح کاهلی و موثقات کالصحیحہ سعید بن یسار و زرارہ و ابی بصیر و حجاج خشاب وارد شده است و ظاهر این اخبار آنست که غسل جنابت واجب لغیره است و اگر لنفسه واجب بود هر آینه می بایست که در حالت حیض غسل جنابت بکند و بعد از پاک شدن غسل حیض نکند.

و لیکن ممکن است که فی نفسه واجب باشد و تاخیر آن جایز باشد. و مؤید این احتمال است حدیث سماعه که چون همین سؤال از حضرت کرد حضرت فرمودند که غسل جنابت بر او واجبست. و موثقه عمار که حضرت فرمود که اگر خواهد الحال غسل بکند و اگر بخواهد صبر کند تا پاک شود و یک غسل از برای هر دو بکند.

و از مجموع این اخبار ظاهر می شود که اگر یک غسل بکند و قصد هر دو کند مجزیست البته. و از حدیث هفتم ظاهر می شود که اگر بقصد جنابت کند از حیض مجزی باشد و اگر بقصد حیض کند از جنابت مجزی نباشد پس احوط آنست که قصد هر دو بکند اگر یک

غسل کند و اگر نه اول غسل جنابت بکند و بعد از آن غسل حیضی احتیاطا بکند و الله تعالی يعلم.

اگر چه اظهر آنست که هر یک از دیگری مجزی است چنانکه گذشت در حدیث زراره و ایضا جمیل از بعضی از اصحاب از احدهما روایت کرده است که هر گاه جنب بعد از طلوع فجر غسلی بکند آن غسل مجزی است از هر غسلی که بر او لازمست در آن روز.

[باکی نیست که جنب خضاب کند و رنگ به بندند]

(و لا باس بان یختضب الجنب و یجنب و هو مختضب و یحتجم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۸

و ینذکر الله [تعالی] و یتنور و یدبح و یلبس الخاتم) و باکی نیست که جنب خواه مرد و خواه زن خضاب کنند و رنگ به بندند بر ریش و سر و دست و پا و کلّ بدن بعد از نوره یا در وقتی که خضاب بسته باشد جماع کند و باکی نیست که جنب حجامت کند یا ذکر خدا کند یا نوره بکشد یا حیوانی را ذبح کند یا انگشتری به پوشد اگر چه اسم خدا و رسول و ائمه صلوات الله علیهم داشته باشد.

اما خضاب پس اخبار وارد شده است که جنب خضاب نکند و خضاب بسته جنب نشود. و وارد شده است که وقتی که رنگ بردارد جماع می تواند کرد.

و اخبار باین عنوان نیز وارد شده است که باکی نیست پس ظاهر می شود که نهی محمول بر کراهت است. و در خبر سکونی وارد شده است که باکی نیست که حجامت کند و نوره بکشد و ذبح بکند. و احادیث ذکر الهی در بیت الخلا گذشت.

و اما لبس خاتم اگر دست به نوشته آن

نرساند ضرری ندارد. و در موثقه عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که مس نکند جنب درهم و دیناری را که اسم حق سبحانه و تعالی بر او باشد. و در موثق کالصحیح از ابو ایوب وارد است که به حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که داخل خلا می شوم و در دستم انگشتری هست که بر او مکتوبست اسمی از اسماء الهی حضرت فرمودند که نه و اگر در دستت باشد جماع مکن و محمول است بر کراهت.

و احوط آنست که پیش از غسل روغن بر بدن نمالد چون نهی واقع شده است از آن و دور نیست که از این جهت باشد که مانع می شود از رسیدن آب به بشره و اگر مالیده باشد احوط آنست که سعی کند تا بالکلیه زایل شود که عین روغن نماند و اگر اندک چربی بماند که مانع نباشد ضرر ندارد.

[باکی نیست که جنب در مسجد خواب کند یا بگذرد]

(و ینام فی المسجد و یمزّ فیه) و باکی نیست که جنب در مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۰۹

خواب کند یا بگذرد در آن و شیخ طوسی بسند صحیح روایت کرده است از محمد بن قاسم که من از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال نمودم که جنب خواب می کند در مسجد حضرت فرمودند که وضو بسازد، و باکی نیست که خواب رود یا بگذرد در مسجد.

و چون ظاهر اخبار صحیحه دلالت دارد که لبث در مساجد حرامست تاویل می توان کرد این حدیث را که دور نیست که مراد راوی این باشد که آیا خواب در مسجد می توان کرد و حال آن که بسیار است که محتمل می شود و

خبردار نمی شود پس نباید خوابید تا این مفسده لازم نیاید حضرت در جواب فرموده باشند که اگر در وقت خواب وضو بسازد او در طهر است هر چند محتلم شده باشد و ماندن جنب در مسجد مفسده نیست، درنگ کردن با شعور بد است و در این صورت او را شعور نیست نه جایز است او را مرور در مسجد چون درنگ نیست ضرر ندارد.

اما ظاهر کلام صدوق اینست که جایز می داند که جنب بخواب رود در مسجد، و حمل می توان کرد بر آن که جایز است خواب رفتن هر گاه نتواند از مسجد بیرون رفتن به آن که دشمنی در بیرون باشد یا درهای مسجد را بسته باشند و نتواند گشودن. و محتمل است که صدوق را اعتقاد این باشد که چون در اکثر احادیث نهی وارد شده است از نشستن در مساجد و خواب نشستن نیست پس خواب ضرر ندارد.

و احتمال بعیدی هست که: و یمّر فیہ حال باشد یعنی می تواند خواب کردن در حال مرور به آن که بر دوش کسی باشد و بخواب رود و او را بیرون برد و بسیار است که جمعی در راه رفتن بخواب می روند مثال شاطران چون عادت کرده اند، و حمل بر ضرورت اولی است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[جنب می تواند در اول شب بخواب رود تا آخر شب]

(و یجنب اول اللیل و ینام إلی آخره) و جنب می تواند شد در اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۰

شب و بخواب رود تا آخر شب. و پیش گذشت که مکروه است خواب جنب مگر آن که وضو بسازد یا قصد جماع مرتبه دیگر داشته باشد و این عبارت را حمل بر آن دو صورت می توان کرد و بر

بیان جواز نیز حمل می توان نمود.

و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی با اهل خود جماع کرده باشد آیا با این حال بخواب می تواند رفت حضرت فرمود که حق سبحانه و تعالی در وقت خواب قبض روح بنده می کند و هر کس اجل او رسیده است نگاه می دارد روح او را و هر که را نرسیده است روح او را باین بدن باز می فرستد پس ممکن است که برنگردد و آخر جنب از دنیا رفته باشد خوب نیست باید که چون از جماع فارغ شود غسل بکند.

و در روایت است از آن حضرت صلوات الله علیه از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که فرمودند که کسی که جنب باشد بخواب نرود و بی وضو بخواب نرود و اگر آب بهم نرسد تیمم کند به خاک، و به درستی که چون مؤمن بخواب می رود ملائکه روح او را به عالم قدس می برند، و رحمت الهی شامل حال او می شود، و حق سبحانه و تعالی بر او برکت می فرماید بانواع فیوض قدسیه پس اگر اجلش رسیده باشد او را در رحمتهای خاصه خودش یا در گنجهای رحمت خود جا می دهد و اگر اجلش نرسیده است او را باز می فرستد با فرشتگان مقرب خودش که او را در بدن جای دهند.

[کسی که جنب شود در زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته]

(و من اجنب فی ارض و لم یجد الماء الا ماء جامدا و لا یخلص إلى الصّعیذ فلیصلّ بالمسح ثمّ لا یعد إلى الارض التی یوبق فیها دینه) و کسی که جنب شود در

زمینی که نیابد در آن زمین مگر آب بسته مانند برف و یخ و دستش به خاک نرسد پس باید که نماز کند به مسح، و دیگر برنگردد به چنین زمینی که دین او را باطل کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۱

ظاهرا مضمون حدیث صحیح محمد بن مسلم است به نحوی که خود فهمیده است، و حدیث این است که گفته سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود در سفری و نیابد مگر برف را یا یخ را حضرت فرمودند که بمنزله ضرورتست- در جاهائی دیگر که حق سبحانه و تعالی واسع گردانیده است- تیمم کند و من خوب نمی دانم که به چنین زمینی دیگر بیاید که دینش را باطل کند. و ظاهر حدیث آنست که آب نمی یابد و خاک می یابد و چون سبب تیمم است با اختیار خود خوب نیست که به چنین زمینی بیاید که تیممش باید کرد مدتی.

و مؤید این معنی است خبر صحیح محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که چند ماه در شهرها می ماند که در آنجا آب نیست یعنی حمام نیست بواسطه چرانیدن شتران و صلاح حال شتران حضرت فرمودند که نه.

و محمولست بر کراهت چون اخبار صحیحه متکثره وارد شده است که جایز است و خاک احد الطهورین است که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است و لیکن چون لفظ هلاک دین واقع شده است صدوق حمل کرده بر آن که خاک یا سنگ نیز بهم نرسد و تیمم از برف کند و چون

مضطر است صحیح است و دیگر به چنین زمینی نیاید.

مع هذا بسند كالصحيح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه شخصی جنب شود در سفری که یافت نشود مگر برف حضرت فرمودند که مساویست که غسل کند از برف یا از آب نهر یعنی اگر خوف هلاک نباشد و برف را که بر بدن مالد آب شود.

چنانکه در حدیث كالصحيح از علی بن جعفر منقولست که سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۲

برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که جنب باشد یا بی وضو و آب بهم نرسد و برف بهم نرسد و خاک کدام یک افضل است آیا تیمم کند یا برف را بر رو بمالد؟ حضرت فرمودند که اگر برف تر کند سر و بدنش را آن افضل است و اگر نتواند به آن غسل کردن تیمم کند.

و احوط آنست که به چنین زمینی نرود و اگر برود البته چنین خواهد کرد و اگر خاک و سنگ بهم نرسد اگر گرد جامه و نمد زین بهم رسد اگر چه غباری باشد تیمم می کند و اگر آن هم نباشد تیمم بر برف می کند و احتیاطا وقتی که آب به هم رسد یا خاک و سنگ آن نماز را اعاده می کند و الله تعالی يعلم.

و محتمل است که هلاک دین به اعتبار جماع کردن باشد و هم چنین جائی که آب بهم نرسد چنانکه خواهد آمد إن شاء الله در باب تیمم .

[باکی نیست که در غسل موالات نباشد]

(و قال ابی رحمہ الله فی رسالته إلی لا باس بتبعیض الغسل تغسل یدیک و فرجک و رأسک و

تَوَخَّرَ غَسْلَ جَسَدِكَ إِلَى وَقْتِ الصَّيْلَةِ ثُمَّ تَغَسَّلَ جَسَدَكَ إِذَا أُرِدْتَ ذَلِكَ) و پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که باکی نیست که در غسل موالات نباشد به آن که دستها را که سنت است شستن پیش از غسل بشویی سه بار، و ازاله نجاست از فرج خود بکنی، و سر را بشویی و شستن بدن را تاخیر کنی تا وقت نماز، و در وقت نماز بدن را بشویی یعنی اگر خواهی که بی موالات واقع سازی جایز است.

و شکی نیست در آن که با موالات بهتر است چنانکه در احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه صلوات الله علیهم وارد شده است که ایشان بی فاصله غسل می کردند و آن چه پدرش ذکر کرده است مضمون حدیث صحیحی است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جایز می دانستند که جنب در بامداد سر خود را بشوید و بدنش را در وقت نماز ظهر بشوید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۳

و از این کلام نیز ظاهر می شود که صدوقان قایل بترتیب میان جانب راست بر چپ نیستند چنانکه ظاهر احادیث است و اگر چه ترتیب احوط است تا مخالفت علما نکرده باشد موالات اولی است تا از دغدغه حدث در اثنای غسل نیز خلاص شده باشد چنانکه گفته است.

[اگر حدثی صادر بعد از آن که سر را شسته باشی پیش از آن که بدنت را بشویی پس اعاده کن غسل را]

(فان احدث حدثا من بول او غایط او ریح بعد ما غسلت رأسک من قبل ان تغسل جسدک فاعد الغسل من أوله) پس اگر حدثی از تو صادر شود مثل بول و غایط یا باد بعد از آن که سر را شسته باشی پیش از آن که بدنت

را بشویی پس اعاده کن غسل را از سر.

و ظاهرش آنست که علی بن بابویه این عبارت را و سایر عباراتی که به پسرش نوشته است از کتاب فقه رضوی برداشته باشد بلکه اکثر عباراتی که صدوق از خود می گوید از آن کتاب برداشته باشد و این کتاب در قم ظاهر شد و نزد ما هست.

و ثقه عدل قاضی میر حسین طاب ثراه قریب بده سال قبل از این از روی آن کتاب نوشته بود و چند جا خط حضرت امام رضا صلوات الله علیه بر آنجا بود که من اشاره کرده ام به آن و صورت خط حضرت را قاضی نوشته بود من نیز نوشتم و از موافقت آن نسخه به آن نسخه من لا یحضره الفقیه ظن قوی بهم می رسد که علی بن بابویه و محمد بن علی هر دو علم داشته اند به آن که این کتاب تصنیف آن حضرت است که گفته است صدوق که میان من و خدا حجت است و چون سهوی واقع شد بنده را تا اینجا ملاحظه نکردم و از اینجا تا به آخر إن شاء الله تعالی اشاره به آن خواهم کرد.

و بعضی از علما ذکر کرده اند که در امالی ابن بابویه این حدیث هست و امالی بسیار نزد ما هست، و بعضی را بر صدوق خوانده اند و اجازات فضلا بر آن هست و در هیچ یک از اینها ندیدیم بنا بر این علما خلافتی عظیم در این مسأله

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۴

دارند بعضی اعاده غسل را واجب می دانند بنا بر این کلام، و بعضی غسل را صحیح می دانند و وضو را واجب نمی دانند بنا بر آن که

حدث اصغر ناقض غسل نیست و حدث بعد از طهارت مضر است و ندیده ایم که حدث در اثنای غسل ضرر داشته باشد.

و اکثر علما غسل را صحیح می دانند و وضو را واجب می دانند بنا بر آن که اگر بعد از غسل صحیح حدث واقع شود طهارت صغری باطل می شود و وضو واجبست اجماعاً پس اگر در اثنای غسل باشد بطریق اولی ناقض خواهد بود و این قول خالی از قوتی نیست و لیکن احوط آنست که غسل را از سر گیرد و وضو بسازد.

و بعضی گفته اند که احوط آنست که همین غسل را تمام کند و بعد از آن غسل را اعاده کند و وضو بسازد و آخوند مولانا احمد اردبیلی گفته است که احوط آنست که مرتبه دیگر جماع کند تا بی دغدغه نیت جزم تواند کرد. و ظاهراً این قدر مبالغه در کار نیست از سر گرفتن غسل و وضو ساختن کافی است و الله تعالی یعلم.

[رعایت ترتیب در غسل]

(فان بدأت بغسل جسدك قبل الرأس فاعد الغسل على جسدك بعد غسل رأسك) پس اگر ابتدا کنی به شستن بدن پیش از شستن سر پس اعاده کن شستن بدن را بعد از شستن سر به عنوانی که در ترتیب وضو گذشت. و این عبارت نیز عبارت فقه رضویست. و بر این مضمون حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت می کند بر اشتراط ترتیب میان سر و بدن و اما تقدیم جانب راست بر جانب چپ حدیثی صریح ندارد و گذشت.

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون غسل جنابت کنی

این دعا را بخوان که

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَتَقَبَّلْ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۱، ص: ۶۱۵

سعی و اجعل ما عندك خيرا لي اللَّهُمَّ اجعلني من التَّوَّابِينَ و اجعلني من المتطهِّرين

و کلینی این دعا را روایت کرده است که

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي وَزَكِّهِ بِعَمَلِي وَتَقَبَّلْ سَعْيِي وَاجْعَلْ مَا عِنْدَكَ خَيْرًا لِي.

و اگر هر دو را بخواند بهتر است و اگر این جمله: و زكِّهِ بِعَمَلِي را داخل کند در دعای اول بعد از: طَهِّرْ قَلْبِي ظاهرا عمل بهر دو روایت کرده خواهد بود.

و ترجمه اش اینست که: خداوندا دل مرا از هر بدی پاک گردان و چنانکه بامر تو ظاهر را پاک می گردانم تو باطن را پاک گردان از ریا و حسد و کینه مؤمنان و تکبر و عجب و سایر صفات رذیله، و به سبب این تطهیر اعمال مرا پاکیزه گردان چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که *إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ* «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند عبادات را مگر از کسانی که پرهیزکار باشند از هر بدی.

و هیچ شک نیست که بدیهای دل بدتر است از بدیهای بدن بلکه بدیهای دل مؤثر است در بدیهای بدن، و یا آن که چون صفات رذیله را بیرون کردی بعوض آنها صفات حسنه را داخل کن چون ریا بیرون رود اخلاص درآید که کارهای من همگی موافق رضای تو باشد، و چون حسد بیرون رود شفقت علی خلق الله داخل شود، و کینه بدر رود و محبت دوستان خدا داخل شود، و تکبر بیرون رود و تواضع با خدا و خلق داخل شود، و عجب بیرون رود و خود را از همه

کس زبون تر دانستن داخل شود، و یاد مخلوقین در رود و ذکر و معرفت الهی داخل شود، و محبت غیر خدا بیرون رود و محبت الهی داخل شود، و بر این قیاس.

و قبول کن سعی مرا در طاعت و عبادت تو هر چند لایق درگاه تو نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۶

و چنان کن که آن چه نزد تست از ثواب غیر متناهی بهتر باشد نزد من و از برای من از سعی در امور باطله دنیای فانی، خداوندا چنانکه ظاهر را از حدث پاک کردی به غسل باطنم را از گناهان پاک گردان به توبه و انابت، و بگردان مرا از پاکیزه کنندگان خود از جمیع الواث بشریت تا فانی فی الله شده باقی بالله شوم، و قابلیت مناجات و قرب تو مرا حاصل گردد که تو انم بندگی کردن که اقل لایق من باشد چون محالست که بندگی من لایق درگاه تو باشد.

و اگر کسی این دعا و امثال این از دعاها را بخواند و معنی آن را نداند، و مجملی داند که چون هادیان راه الهی ما را باین هدایت کرده اند البته آن چه بهتر است از برای ما طلبیده اند ظاهرا همان فایده می دهد بلکه اگر نداند که این الفاظ دعا است و طلب خیراتست بلکه چون فرموده اند بخواند ظاهرا تفضل الهی کار خود می کند و اگر چه لایق بینایان آنست که چون در هر حرکت و سکونی ایشان را تنبیهات و اشارات هست از آن غافل نباشند تا به سبب هر یک از اینها بابی از ابواب فیوض الهی بر ایشان مفتوح گردد چنانکه إن شاء الله مذکور خواهد شد در کتاب صلاه

که حضرات فرموده اند که نماز را چهار هزار در است و دور نیست که امثال اینها ابواب صلاه باشند.

باب غسل الحيض و النفاس

[حيض در لغت و اصطلاح]

حيض در لغت بمعنی سيلانست و در عرف شرعی خونی است که رحم زن در او ان بلوغ او دفع می کند تا آن که عادت می شود در اوقاتی چند و حق سبحانه و تعالی آن را از جهت غذای فرزند مقرر ساخته است تا در رحم است غذای او از آن خون است و چون متولد شد آن خون را شیر می گرداند تا وقتی که شروع در غذا نکرده است، و چون طفل غذای او غالب شد بر شیر باز بعنوان سابق در اوقات عادت می آید در ماههای هلالی بحسب قوت مزاجهای زنان از ده روز تا سه روز، و چون از ولادت می افتد خون برطرف می شود در سن پنجاه سالگی یا شصت سالگی به تفصیلی که خواهد آمد، و چون وضع حمل می شود بقیه خونی که در رحم مانده است رحم آن را دفع می کند و آن خون را نفاس می گویند بکسر نون و زن را نفاس بفتح نون و فاء، و اگر خون حیض از عادت مقرر در گذشت آن را استحاضه می گویند و فی الحقیقه آن خونی است که به سبب مرض رحم دفع می شود یا به آن که هنوز قوت نگرفته باشد مثل خونی که پیش از نه سالگی از زنان می آید یا به آن که قوتش زایل شده است مثل خونی که بعد از ناامیدی از حمل است در پنجاه یا شصت سالگی و یا به سبب سوء المزاجی که در اوقات امکان حمل بهم رسد مثل آن چه از بلوغ تا سن

یاس بر خلاف عادت آید به تفصیلی که مذکور خواهد شد.

[اولین خونی که بر زمین ریخت]

(قال الصادق صلوات الله عليه اول دم وقع على وجه الارض

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۸

دم حوا حین حاضت) بطرق متکثره وارد شده است که یهودان از حضرت سید المرسلین و هر یک از ائمه معصومین صلوات الله عليهم مسایل می پرسیدند از آن جمله می پرسیدند که کدام خونست که اول بر زمین ریخت حضرات صلوات الله عليهم می فرمودند که اما به اعتقاد شما اول خون هابیل است که قابیل او را شهید کرد و اما به اعتقاد ما اول آن خونست که حوا حیض شد.

[حیض در اول خلقت]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه انّ الحيض للنساء نجاسه رماهنّ الله عزّ و جلّ بها، و قد كنّ النساء في زمن نوح عليه السلام انما تحيض المرأة في كلّ سنة [او في السنه] حيضه حتى خرج نسوه من مجاننهنّ [او حجابهنّ او مخابيهنّ او مخازنهنّ او محاريبهنّ على اختلاف النسخ] و كنّ سبعمائنه امرأه فانطلقن فلبسن المعصفرات من الثياب و تحلّين و تعطّرن ثمّ خرجن فتنزّعن في البلاد فجلسن مع الرجال و شهدن الاعياد معهم و جلسن في صفوفهم فرماهنّ الله عزّ و جلّ بالحيض عند ذلك في كلّ شهر يعني أولئك النسوة بأعيانهنّ فسالت دماؤهنّ فاخرجن من بين الرجال فكنّ يحضن في كلّ شهر حيضه فشغلهنّ الله تعالى بالحيض و كسر شهوتهنّ قال و كان غيرهنّ من النساء اللواتي لم يفعلن مثل ما فعلن يحضن في كلّ سنة حيضه قال فتزوج بنو اللاتي يحضن في كلّ شهر حيضه بنات اللاتي يحضن في كلّ سنة حيضه فامتزج القوم فحضن بنات هؤلاء و هؤلاء في كلّ شهر حيضه فكثر اولاد اللاتي يحضن في كلّ شهر حيضه لاستقامه الحيض و

قَلَّ اولاد اللّاتی یحضن فی السّینہ حیضہ لفساد الدّم قال فکثر نسل هؤلاء و قَلَّ نسل أولئک) روایت کرده است صدوق به سندی حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که خون حیض نجاستی است که حق سبحانه و تعالی زنان را به آن مبتلا کرده است و بتحقیق که زنان در زمان حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۱۹

نوح علیه السّلام در هر سالی یک مرتبه حیض می شدند تا آن که جمعی از زنان از محل ستر و حجاب یا محال عبادات خود بیرون آمدند و ایشان هفتصد زن بودند که کار ایشان این شد که جامهای گلی مانند نارنجی و آل می پوشیدند و زینتها می کردند و بوی خوش می کردند و مردمان به ایشان رغبت می کردند تا آن که از آن شهر نیز بدر رفتند و در شهرها متفرق شدند و با مردان می نشستند و در عیدها با ایشان حاضر می شدند و در صفهای مردان جا می کردند مجملا فاحشه شدند پس حق سبحانه و تعالی ایشان را مبتلا ساخت که در هر ماهی یک بار حیض می شدند همان زنان و بس پس بسیار بود که در میان مردان نشسته بودند و حائض می شدند و فروش ایشان را نجس می کردند مردان که این معنی را مشاهده نمودند ایشان را از میان خود بیرون کردند و آن زنان معتاد شدند به آن که هر ماه یک مرتبه حیضشان می آمد و آن شهوت و میلی که داشتند به مردان شکست و کم شد.

اما آن زنانی که غیر ایشان بودند عادتشان این بود که هر سالی یک مرتبه حیض می شدند پس با یکدیگر وصلت کردند و مخلوط

شدند تا آن که اولاد ایشان بسیار شدند و نسل آن جماعتی که هر سال یک مرتبه حیض می شدند کم شد به اعتبار آن که خون فاسد می شد در رحم و آن جماعتی که هر ماه حیض می شدند به اعتبار استقامت و عدم فساد بسیار شدند.

و آن که در زمان حضرت نوح چنین شده بودند ظاهراً به دعای حضرت نوح بود که بر قوم خود کرد که از ایشان فرزند بهم نرسد تاثیر کرد در مسلمانان نیز و نسل ایشان نیز در کمی شد و چون خون جمع می شد شهوت زیادتی کرد تا عاقبت حق سبحانه و تعالی همه را به عادت اصلی برد.

و ممکن است که تا زمان حضرت نوح در هر سالی یک مرتبه حیض می شده باشند و چون به دعای آن حضرت عالم هلاک شدند و حکمت اقتضا کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۰

که توالد و تناسل بیشتر باشد چنان شد که آن زنان را به خود گذاشت تا چنین کردند و چنین شد و الله تعالی يعلم.

[حضرت فاطمه صلوات الله علیها مثل شما زنان نیست که او خون حیض و نفاس ببیند]

(و قال النبی صلی الله علیه و آله ان فاطمه صلوات الله علیها لیست کاحداکن انّھا لا تری دما فی حیض و لا نفاس کالحواریّه) فرمودند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها مثل شما زنان نیست به درستی که او خون حیض و نفاس نمی بیند مانند حوریان بهشت و این معنی از خواص آن حضرت بود نسبت باین امت یا اعم، و این معنی در اخبار بسیار وارد شده است. و در بعضی اخبار وارد شده است که از این جهت است که آن حضرت را فاطمه می گویند.

و در اخبار متواتره وارد شده است که

از این جهت آن حضرت را فاطمه می گویند که حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را بر دوستان آن حضرت حرام گردانیده است و خواهد آمد بعد از این در اوصاف آن حضرت صلوات الله علیها احادیث که در آنجا انساب است ذکر فضایل آن حضرت صلوات الله علیها.

[زنان بهشت حیض نمی شوند]

(و سئل الصّیّادق صلوات الله علیه عن قول الله عزّ و جلّ «لَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ» ۲: ۲۵ قال ازواج مطهّره اللّاتی لا یحضن و لا یحدثن) چون ذکر کرد که حضرت فاطمه مثل حوریه است وصف حوران را بیان کرد که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از تفسیر قول خداوند عزیز جلیل که فرموده است که مؤمنان را در بهشت خواهد بود زنان پاکیزه حضرت فرمود که پاکیزه اند از خون حیض و از احدائی که در دنیا از بنی آدم بیرون می آید مثل بول و غایط و منی و باد.

و ظاهرا این یک فرد پاکیزگی ایشان است زیرا که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرمودند که پاکیزه اند و حق سبحانه و تعالی ایشان را پاک کرده است از جمیع صفات رذیله که زنان را می باشد از حسد و بغض و عداوت و تکبر و کفران حق شوهر چنانکه خواهد آمد.

[کمترین زمان حیض سه روز است]

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الّتی اعلم أنّ اقلّ ایّام الحیض ثلاثه ایّام و اکثرها عشره ایّام) و پدرم در رساله که بسوی من فرستاده بود یاد کرده بود که بدان که کمترین زمان حیض سه روز است که از آن کمتر نمی باشد و بیشترش ده روز است که از آن بیشتر نمی باشد. و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و اجماع علماء شیعه است و کسی خلاف این نگفته است.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بیشتر آن چه می باشد از حیض هشت روز است و کمتر آن چه می باشد سه روز است.

و ظاهراً مراد حضرت آنست که اکثر زنان حیض ایشان هشت روز می باشد چنانکه بحسب واقع چنین است و آن که سه روز بیاید بسیار نادر است لهذا حضرت نفرمودند که اکثر حیض این مقدار است و خلاف این معنی از این عبارت مفهوم نمی شود، و تعجب دارم که اکثر فضلا تأویلات بعیده کرده اند و باین معنی متفطن نشده اند.

(فان رأی المرأه ثلاثه ایام و ما زاد إلی عشره ایام فهو حیض) پس اگر زنی سه روز پی در پی ببیند و دیگر ببیند تا ده روز هر چه می بیند حیض است چون اقل حیض که سه روز است هر گاه دید ظاهر شد که این خون حیض است پس بعد از آن خواه متصل ببیند و خواه منفصل همه حیض است حتی روزهایی که در آن خون ندیده است هم حیض است بشرط آن که بر ده روز بایستد مثلاً اگر سه روز خون او بیاید و روز دهم بیاید و بند شود کل این ده روز حیض است، و اگر نماز و روزه کرده باشد ظاهر می شود که عبث کرده است و ده روز روزه را قضا می کند.

و هم چنین اگر سه روز ببیند و روز پنجم یا هفتم یا نهم را ببیند و بند شود آن سه روز اول با روز آخر و میان همه حیض است. و اگر خون از ده روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۲

در گذرد اگر صاحب عادت باشد عادتش حیض است و ما بقی استحاضه بشرط آن که خون آخر اگر همه یک لمحہ باشد در عادت بیاید مثلاً اگر عادت زن هفت روز باشد و سه روز را ببیند

و آخر روز هفتم يك لمحه ببند و خون از ده روز درگذرد هفت را حيض حساب مي كند و باقي را استحاضه اما اگر در اين صورت روز هشتم خون ببند همان سه روز اول حيض است و هر چه خون ندیده است پاک است و نماز و روزه مي كند و آن چه خون دیده است از هشتم تا هر چه ببند عمل استحاضه به جا مي آورد و نماز و روزه را مي كند.

و اين عبارت مصنف مضمون عبارت فقها است كه هر خونی كه ممكن باشد كه حيض باشد حيض است و بر اين مضمون احاديث صحيحه وارد شده است و خلافی نيست در ميان علما.

[محرمات بر حائض]

(و عليها ان تترك الصلاه) و بر او واجبست كه ترك كند نماز را بلکه روزه را نيز و آن كه مصنف روزه را نگفته است ظاهرا وجهش اين باشد كه نماز را بالكلية ترك مي كند بخلاف روزه كه آن را قضا مي كند پس گويا آن را ترك نكرده است با آن كه بعد از اين نيز خواهد گفت و در آن كه نماز و روزه بر او حرامست احاديث متواتره واقع شده است و قول جميع علمای مسلمانان است.

(ولا تدخل المسجد الا ان تكون مجتازه) و زن حايض داخل هيچ مسجدی نمی تواند شد مگر بعنوان گذشتن مانند جنب مگر مسجد الحرام و مسجد نبي صلی الله عليه و آله كه مطلقا داخل آنها نمی تواند شد چنانكه در اخبار صحيحه وارد شده است و بعضی گذشت و بعضی خواهد آمد.

حاصل آن كه در اكثر احكام حايض مثل جنب است نه بعنوان قياس بلکه به اعتبار احاديث، و هم

چنین در کیفیت غسل و در ترتیب و ارتماس و غیر آن و خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(و يجب علیها عند حضور کلّ صلاه ان تتوضأ وضوء الصلاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۳

و تجلس مستقبله القبله و تذاکر الله بمقدار صلاتها کلّ یوم) و واجبست بر حیض نزد حضور وقت هر نمازی که وضو بسازد به نحوی که از برای نماز وضو می سازند و رو بقبله بنشینند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند بمقدار نمازش در هر روز تا پاک شود و ظاهراً مراد صدوق از وجوب استحباب مؤکد است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و همه بلفظ امر است یا بمعنی امر، و این عبارت فقه رضویست صلوات الله علیه با عبارت آینده تا حل لزوجها ان یأتیها، و اولی آنست که به نیت قربت واقع سازد.

(فان رأی الدّم یوما او یومین فلیس ذلک من الحیض ما لم تر الدّم ثلاثه ایام متوالیات و علیها ان تقضی الصلاه الّتی ترکتها فی الیوم او الیومین) پس اگر زنی یک روز یا دو روز خون ببیند پس آن از حیض نیست تا سه روز پی در پی نبیند و بر او واجبست که قضا کند نمازی را که ترک کرده است در آن یک روز یا دو روز چون سابقاً مقرر شد که اقل حیض سه روز است پس اگر یک روز یا دو روز ببیند و منقطع شود البته کاشف می آید که حیض نبوده است و نماز را که ترک کرده است قضا می کند و در این خلاقی نیست اما اگر سه روز را در عرض ده روز

بیند در این خلاف است.

مشهور میان علما آنست که حیض نیست و در حدیث مرسلی وارد شده است که حیض است و این فرض بسیار نادر است و اگر کسی احتیاط کند در آن که در آن سه روز جمع کند میان عمل استحاضه و حیض بهتر است و الله تعالی يعلم.

[اگر خون از ده روز درگذرد]

(فان رأته اكثر من عشرة ايام فلتقعد عن الصلاه عشره ايام و تغتسل يوم حادی عشر و تحتشی فان لم یثقب الدم الكرسف صلت صلاتها کل صلاه بوضوء و ان ثقب الدم الكرسف و لم یسل صلت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۴

صلاه اللیل و صلاه الغداه بغسل و سایر الصلوات بوضوء و ان غلب الدم الكرسف و سال صلت صلاه اللیل و صلاه الغداه بغسل و الظهر و العصر بغسل تؤخر الظهر قليلا- و تعجل العصر و تصلی المغرب و العشاء الآخره بغسل واحد تؤخر المغرب قليلا و تعجل العشاء الآخره إلى ايام حیضها فاذا دخلت فی ايام حیضها تركت الصلاه و متى اغتسلت علی ما وصفت حلّ لزوجها ان یاتیها) پس اگر خون از ده روز درگذرد پس ده روزش حیض است و ترك نماز می کند در آن ده روز و این در صورتیست که صاحب عادت نباشد چون صاحب عادت گذشت که عادتش را حیض حساب می کند و باقی را استحاضه و روز یازدهم از وقتی که خون آمده است غسل انقطاع حیض می کند و فرجش را پر از پنبه می کند پس اگر خون استحاضه قلیله باشد به آن که باین طرف پنبه ظاهر نشود و هر نمازی را به یک وضو می کند و فرجش را می شوید و پنبه تازه می گذارد،

و اگر خون سوراخ کند پنبه را به آن که از این رو ظاهر شود و سیلان نکند که از خرقة بگذرد بلکه همین خرقة که بر آن بالا بسته است آلوده کند این استحاضه متوسطه است از جهت نماز شب و نماز صبح یک غسل می کند با شستن فرج، و تغییر پنبه و خرقة و باقی نمازها را هر یک به یک وضو می کند با اعمال سابقه، و اگر غلبه کند خون از پنبه و سیلان کند که از خرقة نیز درگذرد نماز شب و نماز صبح را به یک غسل می کند، و نماز ظهر و عصر را به یک غسل می کند به آن که ظهر را تأخیر می کند و عصر را تعجیل می کند اندکی و نماز شام و خفتن را نیز به یک غسل می کند به آن که اندکی شام را تأخیر می کند و اندکی خفتن را تعجیل می کند و باین نحو عمل می کند تا به ایام حیضش مثلا اگر اول ماه خون دیده بود ده روز را عمل حیض می کرد و بیست روز یا نوزده روز را اگر ماه سی کم یک باز شود عمل استحاضه می کند تا ماه را ببیند دیگر عمل حیض می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۵

و هم چنین صاحب عادت اگر عادتش هفت روز بوده باشد بیست و سه روز یا بیست و دو روز را عمل استحاضه می کند و چون اول ماه رسید ترک نماز می کند و عمل حیض می کند و هر مستحاضه که غسلها را به جا آورد بر نحوی که گذشت جایز است که شوهرش او را جماع کند.

اما آن چه ذکر کرده است از آن

که استحاضه سه حالت دارد قول مشهور است میان اصحاب و جمعی گفته اند که در صورت دویم نیز غسل می کند و این قول از حیث اخبار صحیحه اظهر و احوط است و آن چه گفته است که هر گاه اغسال را بکند و طی زن بر او حلال می شود اکثر علما بر اینند و بعضی شرط کرده اند سایر واجبات را از وضو و تغییر خرقة و قطنه و غسل فرج و این احوط است.

و دیگر بدان که ابن بابویه وضو از برای هر نماز در متوسطه و کثیره با غسل ذکر نکرده است و صدوق در مبحث غسل جنابت ذکر کرد ظاهرش آنست که سنت داند.

و محتمل است که اکتفا به گفته سابق کرده باشد و صدوق واجب داند و پدرش واجب نداند و گفته پدرش اظهر است چون اخبار متواتره در غسل وارد شده است و در هیچ جا وضو را ذکر نفرموده اند دیگر تغییر قطنه و خرقة و غسل فرج را ذکر نکرد و اکثر علما ذکر کرده اند و جمعی نقل اجماع کرده اند.

و دور نیست که اگر از جهت هر دو نماز یک بار کند کافی باشد چنانکه در باب وضو در حدیث حریر گذشت و آن که هر دو نماز را به یک غسل می توان کرد وقتی است که با هم بگذارند پس اگر هر نمازی را در وقت خود گذارد از برای هر نماز غسل و باقی واجبات ضرور خواهد بود بلکه جمعی از علما گفته اند که تفریق بهتر است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[اقل ایام طهر ده روز است]

(و اقل الطهر عشره ایام و اکثره لا حد له) و کمتر فاصله میان دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص:

حیض ده روز است و بیشتر طهر را حدی نیست و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و اکثر بر اینند و قولی شده است که اگر سه روز در جمله ده روز ببیند آن سه روز حیض است و ما بین طهر است.

و هم چنین حدیث ابو بصیر نیز خواهد آمد و مصنف به آن عمل کرده است و در آنجا نیز لازم می آید که طهر کمتر از ده روز باشد. و صدوق تخصیص می دهد این احادیث را به آن حدیث. و اگر ایام حیض را در این دو جا عمل هر دو بکند بهتر است و اگر عمل به مشهور کند نیز جایز است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[و حیض غسل می کند به نه رطل]

(و الحائض تغتسل بتسعه ارطال من ماء بالّرطل المدنی) و حیض غسل می کند بنه رطل مدنی و ظاهرا مرادش استحباب است چنانکه در جنب یک صاع سنت است.

بدان که روایتی قوی کالصحیح وارد شده است که حیض غسل می کند بنه رطل از آب و اکثر علما حمل کرده اند بر رطل عراقی به قرینه احادیث بسیار که گذشت که غسل جنابت و غسل حیض مثل یکدیگرند و در غسل جنابت احادیث بسیار وارد شده است که یک صاع سنت است و خلافی در این نیست که صاعی نه رطل عراقی است.

و لیکن چون صدوق اعتبار بلد معصوم می کند چنانکه در کر گذشت در اینجا نیز رطل را تفسیر به رطل مدینه کرده است و ملاحظه نیز نموده است که چون پائین تنه حیض از خون حیض نجس است آب بیشتر می باید از جهت ازاله نجاست بنا بر این نه رطل مدینه گفته

است که یک صاع و نیم باشد.

و شک نیست که نه رطل بر سبیل استجابست زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که مثل دهن کافی است با جریان و آن به اندکی از آب حاصل می شود اگر کسی دانا باشد و غالب اوقات زنان بدو مثل این خود را پاک نمی توانند کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۷

و بعد از این در باب غسل میت خواهد آمد مکاتبه صفار که به حضرت عرض نموده است که آیا آبی که میت را به آن غسل می دهند حدی دارد؟ چنانکه حدیث وارد شده است که جنب غسل می کند به شش رطل و حیض بنه رطل حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه در جواب نوشتند که میت را می باید شست تا پاک شود.

و ظاهر حدیث اینست که نه رطل رطل مدینه مراد باشد چون شش رطل البته مدنی مراد است و اگر آن چه نوشته بود موافق واقع نبود البته حضرت می فرمودند که غلط به تو رسیده است هر دو یک حکم دارد.

و حدیثی حسن وارد شده است که از حضرت پرسیدند که حیض را چه مقدار آب کافی است حضرت فرمودند که یک فرق و آن شانزده رطل است و شیخ حمل بر استجاب کرده است پس ظاهر شد که حیض مثل جنب نیست اگر آب غسلش بیشتر باشد بهتر است.

[هر گاه زن در ایام عادت حیض خون زرد ببیند]

(و اذا رأَت المرأة الصّفرة فی ایام الحیض فهو حیض و ان رأَت فی ایام الطّهر فهو طهر) و هر گاه زن در ایام عادت حیض خون زرد ببیند خون حیض خواهد بود و اگر در ایام استحاضه ببیند استحاضه خواهد بود.

این عبارت مضمون حدیث صحیح

زراره است، و مؤید این نیز احادیث هست، و در احادیث بسیار وارد شده است که خون حیض سرخی است که به سیاهی مایل است و هم چنین خون استحاضه زرد است یا به زردی مایل است و خون حیض حار است و خون استحاضه بارد مثل شخصی که حرارت بر او غالب است بول او در وقت بیرون آمدن سوزشی دارد خون حیض چنین است.

و اگر بر شخصی برودت غالب باشد متاثر نمی شود و خون استحاضه چنین است.

و این صفات غالبی است و در وقتی فایده دارد که خون در ایام عادت مستقر نباشد اما اگر عادتش ده روز باشد در اول ماه و این ده روز همه زرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۸

باشد و بارد یا بعضی چنین باشد حکم می کنند که حیض است و اگر بعد از ده روز خون سیاه حار متعفن ببیند حکم می کنند که استحاضه است اما اگر ده روز خون سیاه ببیند بعد از عادت خون زرد در اینجا خلافت اکثر عادت را اعتبار کرده اند و بعضی صفات را، احوط آنست که در دهه دویم عمل هر دو بکنند به آن که غسلهای استحاضه را به جا آورد و نماز بکنند و روزه بگیرد و داخل مساجد نشود و سوره های عزیمه نخواند و سایر متروکات حیض را ترک نماید و واجبات استحاضه را به جا آورد.

(و روی فی المرأه تری الصیفه انه ان كان ذلك قبل الحيض بيومين فهو من الحيض، و ان كان بعد الحيض بيومين فليس من الحيض) در روایات موثقه ابو بصير و قويه اسماعيل جعفی و علی بن ابن حمزه و معاویه بن حکيم از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است در زنی که خون زردی ببیند حضرت فرمودند که اگر این خون را پیش از عادت دیده است بدو روز از حیض است و اگر دو روز بعد از عادت دیده است از حیض نیست. و ظاهراً صدوق باین اخبار عمل نموده است و تخصیص اخبار متقدمه باین اخبار کرده است و مشهور میان علما آنست که اگر بر ده روز منقطع شود همه حیض است و الا عادت حیض است و ما بقی استحاضه.

و ممکن است تأویل این اخبار به آن که عادت نه روز یا ده روز باشد و چون عادت پیش و پس می شود پس خون اول را البته عمل حیض می کند و چون از ده روز تجاوز می کند ما بعد را استحاضه حساب می کند و باین نحو عمل نمودن بهتر است از طرح چهار خبر که کلینی حکم به صحت همه کرده باشد و بعد از او صدوق و پدرش.

(و غسل الجنابه و الحيض واحد) و غسل جنابت و حیض در کیفیت مساویند بهر عنوانی که در جنابت ضرور است از ترتیب و جاری ساختن آب بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۲۹

اعضا و آن چه در آنجا در کار نیست از وضو و موالات و غیر آنها هر دو مساویند و بر این مضمون در حدیث کالصحیح وارد است از حلبی و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

[جایز نیست حیض را که حنا بر دست و پا گذارد]

(و لا- یجوز للحائض ان تخطب لأِنَّه یخاف علیها من الشَّیطان) و جایز نیست حیض را که حنا بر دست و پا گذارد زیرا که خوف این هست که شیطان بر

شوهرش دست یابد چون زن را با زینت بیند و با او جماع کند یا آن که او را به وسوسه جماع اندازد و به شوهرش بگوید که پاک شده ام و شوهر با او جماع کند و شوهر بی گناه باشد و او بجهنم رود.

و بر این مضمون حدیث موثق ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که از آن حضرت پرسید که آیا حیض خضاب می تواند کرد؟ حضرت فرمودند که نه خوف این هست که شیطان بر او دست یابد به اعتبار خضاب. و حدیث موثق دیگر نیز وارد شده است بر نهی.

و لیکن دو حدیث صحیح و دو کالصحیح بر جواز وارد شده است پس نهی را بر کراهت حمل می باید کرد و عبارت صدوق را نیز حمل بر کراهت می باید کرد تا مخالفت احادیث را نکرده باشد.

[فرزند در شکم مادر روزی او چه چیز است؟]

(و سال سلمان الفارسی رحمه الله علیه امیر المؤمنین صلوات الله علیه عن رزق الولد فی بطن أمه فقال انّ الله تبارک و تعالی حبس علیه الحیضه فجعلها رزقه فی بطن أمه) صدوق بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که سلمان از حضرت سؤال کرد که فرزند در شکم مادر روزی او چه چیز است؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که الله تبارک و تعالی حیض مادر را حبس می کند و روزی او می سازد در شکم مادر از راه ناف.

و حکمت الهی در آن که ماده آدمی را از منی گردانیده است و نه ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۰

غذای او را خون حیض ساخته و تا زنده است همیشه مصاحب بول و غایط

و خون و صفرا و بلغم و سودا گردانیده آنست که تکبر را از او دور گردانند و با این حالت بی چاره بنی آدم دعوی الوهیت می کند.

و صدوق در حدیث معتبر از عبد الله بن الفضل الهاشمی روایت کرده است که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از چه سبب حق سبحانه و تعالی ارواح را در ابدان درآورد بعد از آن که در ملکوت اعلی در مرتبه اعلی بودند پس حضرت فرمود که چون سبحانه و تعالی از حال ایشان می دانست که اگر ایشان را در آن شرف و رفعت می گذاشت بدعوی ربوبیت مبتلا می شدند اکثر ایشان پس به قدرت کامله و حکمت بالغه ایشان را مقدر ساخت که در بدنها درآورد و همه را محتاج یکدیگر گرداند و بعضی را بلند مرتبگی بدهد تا کفایت مهمات زیر دستان خود بکنند و زیر دستان نیز کفایت مهمات بلند مرتبگان بکنند.

و پیغمبران به ایشان فرستاد و هر یک را معجزات باهره کرامت کرد که حجت خود را بر ایشان تمام گرداند و گاهی ایشان را به بشارتهای دل نواز در مقام شوق بندگی درآوردند و گاهی به تخویفات جان گداز ایشان را در مقام تواضع و بندگی خداوند خود بدارند و عقوبتها از جهت ایشان در دنیا و عقبی مقرر فرمود و جزاها و ثوابات در این نشأه و آن نشأه مقرر ساخت تا ایشان را به خوبیها راغب گرداند و از بدیها باز دارد.

و ایشان را مبتلا ساخت هر یک را به عنوانی در کسب معاش و هزار گونه احتیاج هر یک را در هر حالی داد تا بدانند

که بندگانی اند محتاج به خداوند و بی چاره گانی اند در تحت تصرف و تدبیر ذوالجلال و الاکرام تا رو کند به بندگی پروردگار خود و در هر آنی به درگاه او روند از جهت حاجتی تا به سبب اینها مستحق نعمتهای ابدی و جنتهای جاویدانی شوند و از همه بدی خلاص شوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۱

در دنیا و آخرت.

ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی مصلحت بندگان خود را بهتر از ایشان می داند و بهتر از ایشان می کند نمی بینی که هر نفسی بلند مرتبگی و تفوق بر دیگران را آرزو می کند تا آن که دعوی امامت به ناحق می کنند که تلو دعوی ربوبیت است با آن که از خود می یابند انواع نقص و عجز و خواری و بی چارگی و دردها و المها و مرگی که بر همه غالب است و بر همه قاهر است.

ای پسر فضل حق سبحانه و تعالی نمی کند با بندگان مگر آن چه اصلح است بحال ایشان و اصلا ستم بر بندگان نمی کند و لیکن ایشان بر خود ستم می کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که تعجب دارم از فرزند آدم اول او نطفه ایست نجس و آخرش میته ایست مردار و در میان هر دو حال ظرف نجاساتست و با این احوال تکبر می کند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که میان سلمان و شخصی گفتگویی شد آن مرد گفت که مرا می شناسی و خود را می شناسی و مشهور آن است که آن شخص عمر بود سلمان گفت که بلی اول من و تو نطفه بودیم مردار و آخر من و

تو مرداری خواهیم بود بی اعتبار و چون روز قیامت شود و ترازوهای عمل برپا شود هر که ترازوی حسناتش سبک باشد او لئیم و بد خواهد بود و هر که سنگین باشد میزان او از خیرات او کریم و نیکو خواهد بود.

[زن آبستن هر گاه خون ببیند]

(و الحلبی اذا رأت الدّم ترک الصلاة فانّ الحلبی ربّما قذفت الدّم و ذلك اذا رأت دما كثيرا احمر فان كان قليلا اصفر فلتصلّ و لیس علیها الا الوضوء) و زن آبستن هر گاه خون ببیند نماز نمی کند از جهت آن که گاه هست که از غذای طفل زیاد می آید دفع می کند زاید را بشرط آن که خون بسیار ببیند که سرخ باشد به صفت خون حیض پس اگر اندکی باشد و زرد باشد باید که وضو بسازد و نماز کند که آن خون استحاضه خواهد بود چون ذکر کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۲

که خون حیض غذای ولد است پس ظاهر آن است که نیاید حیض در حمل چنانکه غالب آن است که نمی آید و هم چنین تا شیر می دهد چون خون شیر می شود لهذا بیان کرد که گاه هست که آن چه از غذا زیاد می آید رحم دفع آن می کند.

و در این باب احادیث بسیار وارد شده است چنانکه ده حدیث صحیح، و پنج حدیث کالصحیح وارد شده است که حیض با حمل جمع می شود و یک حدیث صحیح و یک حدیث ضعیف وارد شده است که جمع نمی شود.

و جمع بین الاخبار از اخبار ظاهر می شود به آن که اگر خون بسیار باشد و به صفت حیض باشد و در عادت آن زن یا قریب به عادت بیاید و اقلا سه روز

بیاید حیض است. و خیر صحیحی وارد شده است بر عدم جمع، چنین وارد شده است که هر گاه یک دفعه یا دو دفعه بیاید حیض نیست پس آن چه صدوق گفته است صحیح است و لیکن انسب آن بود که آن شرط را نیز ذکر کند که در عادت یا قریب به عادت بیاید چون این شرط در حدیث صحیح عالی السند معمول اصحاب وارد شده است.

[بر حیض واجب است که قضای روزه بکند]

(و الحائض اذا طهرت فعليها ان تقضى الصوم و ليس عليها ان تقضى الصلاه) و حیض هر گاه طاهر شود و خون بند شود پس بر او واجب است که قضای روزه بکند و بر او نیست که قضای نماز بکند و در این باب روایات متواتره وارد شده است بلکه از ضروریات دین است که اگر کسی انکار این کند کافر است و خوارج قایلند بوجوب قضای نماز و ایشان داخل مسلمانان نیستند بلکه بدترین کفارند.

(و فی ذلك علتان إحداهما ليعلم الناس ان السینه لا تقاس و الاخرى لأن الصوم انما هو فی السینه شهر و الصیلاه فی کل یوم و ليله فوجب الله عز و جلّ علیها قضاء الصوم و لم یوجب علیها قضاء

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۳

الصیلاه لذلك) و در آن که حیض قضای روزه می کند و قضای نماز نمی کند دو علت است یکی آن که مردمان بدانند که سنت حضرت سید المرسلین را کسی قیاس نمی تواند کرد و دیگر آن که چون روزه در سالی یک ماه واجبست پس اشکالی ندارد که زنان در سال شش هفت روز را قضاء کنند و نماز در هر شبانه رور واجب است پس سه چهار ماه

در سالی قضا کردن در نهایت صعوبت بود بنا بر این حق سبحانه و تعالی قضای روزه را واجب گردانید و قضای نماز را واجب نگردانید.

بدان که کلینی روایت کرده است از حسن بن راشد که گفت عرض نمودم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حیاض نماز را قضا می کند حضرت فرمودند که نه، گفتم روزه را قضا می کند، فرمودند که بلی، گفتم چرا چنین مقرر شده است حضرت فرمودند که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود.

پس ظاهرش آن است که چون راوی از علت حکم پرسید حضرت فرمودند که راه این باز مکنید که علت احکام را پرسید که عاقبت منجر به قیاس می شود و قیاس کار شیطان است نه آن که حق سبحانه و تعالی از این جهت قرار داده است که قیاس نکنند و علت ثانی را ابو بصیر از حضرت پرسید و حضرت جواب به قلت و کثرت دادند.

و ظاهرا چون در طبع حسن بن راشد میل به قیاس بود حضرت او را جواب نفرمودند و چون خاطر از ابو بصیر جمع بود علت فرمودند.

و ممکن است که حدیثی دیگر به صدوق رسیده باشد اگر چه بعید است و بر تقدیری که در حدیث باشد جمع میان این دو علت که بحسب ظاهر با هم منافات دارد چنین می باید کرد که آدمی عاجز است از رسیدن به علل احکام الهی بسیار باشد که او چنین فهمد که چیزی علت است و در واقع غیر آن علت باشد.

چنانکه در احادیث بسیار واقع است که حضرت صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۴

به ابو حنیفه می فرمایند که ای

ابو حنیفه شنیده ام که تو قیاس می کنی؟ و می خواهی علت های احکام الهی را به عقل خود بیابی بگو که چرا حق سبحانه و تعالی در سر تو چهار آب قرار داده است یکی را شیرین کرده است و آن آب دهان است و آب چشم را شور کرده است و آب بینی را بی مزه کرده است و آب گوش را تلخ کرده است ابو حنیفه گفت نمی دانم.

ابن ابی لیلی عرض نمود که یا ابن رسول الله شما بفرمایید حضرت فرمودند که خبر داد مرا پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی آب دهان را شیرین کرده تا لذت غذاها را با آن بیابد و مدد کند لقمه خشک را تا تر شود و فرو رود، و چون حق سبحانه و تعالی چشمها را از پیه آفریده و پیه که می ماند می گنجد و اگر نمکش به پاشند نمی گنجد پس آب چشم را شور کرده است تا حفظ آن پیه چشم کند و آب دماغ را سرد گردانیده تا هوائی که بنفس او را بکشد سرد شود و حفظ مغز سر کند و اگر این نباشد مغز سر بگدازد و به زیر آید و آب گوش را تلخ گردانیده است تا اگر گرمی خواهد که بسر رود هر گاه به آب تلخ می رسد می میرد و بالا نمی رود.

و مسایل بسیار از او پرسیدند و او جواب هیچ یک را نداد پس حضرت فرمودند که زنهار قیاس مکن که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود باین نحو که گفت اصل من از آتش است و اصل آدم

از خاک و آتش بهتر است از خاک پس می باید که فرع آتش که منم نیز بهتر باشد و حال آن که شیطان غلط کرد از وجوه بسیار یکی آن که آدم به اعتبار روح مجردی که در بدن او جا داده بودند زیادتی داشت نه بواسطه بدن مع هذا بوجوه بسیار خاک بهتر از آتش است.

دیگر حضرت فرمودند که نماز بهتر است یا روزه ابو حنیفه گفت نماز حضرت فرمودند که مناسب عقل تو می بایست که حیاض نماز را قضا کند که بهتر است حاصل آن که عقل مستقل نیست پس حضرت فرمودند که ای نعمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۵

زنها که قیاس مکن که پدرم از پدرش از جدش از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کردند که آن حضرت فرمودند که هر که قیاس کند حکمی را به حکمی حق سبحانه و تعالی او را با شیطان بجهنم خواهند برد زیرا که اول کسی که قیاس کرد او بود به درستی که بنای دین الهی بر قیاس و رأی نیست.

و دمیری در حیات الحیوان این حدیث را در مذمت ابو حنیفه آورده است از این طولانی تر و هیچ شک نیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عقل کل بود.

و مع هذا اگر از آن حضرت از اصول دین یا فروع دین چیزی سؤال می کردند حضرت منتظر وحی می بودند تا جبرئیل هر چه بگوید آن حضرت جواب فرمایند و شک نیست که اعقل ناس از امثال ما هر روز غلطها در امور معاش خود می کند با آن که همیشه در فکر این کار است پس چون برای خود به

احکام الهیه تواند رسیدن!

[جایز نیست که جنب و حیض نزد تلقین احتضار میت حاضر شوند]

(و لا يجوز ان يحضر الجنب و الحائض عند التلقين لأن الملائكة تتأذى بهما و لا باس بان يليا غسله و يصليا عليه و لا ينز لا قبره فان حضراه و لم يجدا من ذلك بدأ فليخرجا اذا قرب خروج نفسه) و جایز نیست که جنب و حیض نزد تلقین احتضار میت حاضر شوند زیرا که ملائکه از بودن ایشان متاذا می شوند و باکی نیست که او را غسل دهند و نماز کنند و در قبر داخل نشوند که در آنجا نیز فرشتگان از جهت سؤال میت می آیند پس اگر جنب و حیض در وقت مردن حاضر باشند و بودن ایشان ضرور باشد وقت رفتن میت که نزدیک شود ایشان بیرون روند تا فرشتگانی که از جهت قبض روح می آیند متاذا نشوند.

و این مضمون بعنوان نهی واقع شده است در دو روایت و بعنوان عدم جواز واقع نشده است حتی در فقه رضوی که همین در آنجا واقع است بعنوان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۶

نهی به عبارت مذکوره و این استنباط است مگر آن که مرادش اعم از حرمت و کراهت باشد چون هر دو مشترکند در آن که مباح نیستند و این نیز خلاف متعارفست.

[هر گاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه المرأة اذا بلغت خمسين سنة لم تر حمرة الا ان تكون امرأة من قریش و هو حد المرأة التي تياس من الحيض) حضرت ص فرمودند که هر گاه زنی سال او پنجاه شود بعد از آن حیض نمی بیند مگر آن که زنی باشد از قریش تا اینجا عبارت روایت صحیحه ابن ابی عمیر است از بعضی از اصحاب ما از آن حضرت صلوات الله

علیه و ما بقی کلام مصنف است و این حد ناامیدی زنان است از حیض.

و در روایت حسن کالصحیح یا صحیح چنانکه اکثر گفته اند از عبد الرحمن بن حجاج وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ابتدای ناامیدی زنان از حیض وقتی است که پنجاه سال تمام شود. و در مرسله بزندی نیز وارد شده است که حد یأس از حیض پنجاه سال است.

و کلینی رحمه الله بعد از آن ذکر کرده است که در روایت واقع شده است که شصت سال است پس ظاهر می شود که شصت نسبت به قریشی باشد و پنجاه در غیر قریشی و جمعی نبطی را ملحق به قریشی ساخته اند که ایشان نیز در شصت سالگی یائسه می شوند.

و روایتی نقل کرده اند که در او وارد شده است و اکثر علما ذکر کرده اند که آن روایت را ندیده ام و دور نیست که چون خون حیض و ولادت آن زنان را تا شصت سال دیده بوده اند حکم کرده بوده اند.

و قریشی زنی است که از جانب پدر یا مادر نیز بر احتمالی نسبش به نصر بن کنانه رسد و الیوم آن چه معروفست از نسب ایشان علویند که نسب ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۷

به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می رسد بلکه اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها و بس خصوصاً در این بلاد.

و نبطی جمعی اند که در ما بین بغداد و بصره در صحراها سکنی داشتند و الیوم در جزایر و جوارز و بحرین و قطیف و لحسا و حویزه و شوشتر و آن حدودند و دور نیست که اگر ولادت ایشان بلکه غیر ایشان هر

که تا شصت سال رسید که زاینده حیض حساب خواهند کرد بلکه اگر در زمان عادت خود خون ایشان به صفت حیض آید حیض خواهد بود و می شنویم که نادری از زنان سادات تا شصت خون ایشان می آید و اکثر در پنجاه قطع می شود.

[زنی اول مرتبه خون ببیند و عادتی او را حاصل نشده باشد]

(و المرأه اذا حاضت اول حیضها فدام دمها ثلاثه اشهر و هی لا- تعرف ایام اقرائها فاقراؤها مثل اقراء نسائها و ان کنّ نساؤها مختلفات فاکثر جلوسها عشره ایام) و زنی که حیض شود اول مرتبه و سه ماه خون او همیشه آید و عادتی او را حاصل نشده باشد و خونس تمیزی نداشته که معلوم شود که ایام حیض او چند است پس ایام حیض او یا ایام طهر او مثل ایام حیض زنان خویشان اوست یا مثل طهر ایشان زیرا که چون طهر معلوم می شود حیض نیز به تبعیت معلوم می شود و بر عکس، و اگر خویشان او مختلف باشند پس اکثر ایام حیض او ده روز است یعنی از سه تا ده اختیار دارد.

و ممکن است که مختار باشد میان سه و شش و هفت و ده به اعتبار روایات و این حدیث را شیخان از سماعه روایت کرده اند با زیادتی. و اقله ثلاثه ایام و معنی مختلف نمی شود، و اکثر علما این خبر را سند این مسأله آورده اند که یک ماه سه، و یک ماه ده و از عبارت بیرون نمی آید بلکه ظاهرش تخیر است از سه تا ده.

و مؤید این است حدیث کالصحیح زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که واجبست بر مستحاضه که نظر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱،

به بعضی از زنان خود کند و آن مقدار از زمان که آنها حیض می بینند آن مقدار را حیض حساب کند و بعد از آن زمان یک روز استظهار کند یعنی عمل حیض کند و بعد از آن عمل استحاضه کند و ظاهراً نسخ لفظ بأقرائها را بأقرائها سهوا نوشته اند.

و جمعی از فضلا باین حدیث استدلال کرده اند که عمل به عادت هم سنان بلد خود می تواند کرد در صورتی که خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند و اکثر علما دو حدیث ابن بکیر را نقل کرده اند از جهت آن که مبتدئه و مضطر به هر گاه تمیز نداشته باشند و مبتدئه خویشان نداشته باشد یا مختلف باشند یک ماه ده روز حیض حساب می کنند، و یک ماه سه روز و بر آن دلالت ندارد بلکه ظاهرش آنست که ماه اول ده روز حیض حساب می کنند و بعد از آن سه روز و این معنی موافق اصول و قواعد ایشانست و حدیثی که دلالت بر تخیر می کند همین موثقه سماعه است و کلینی و صدوق حکم به صحت آن کرده اند.

و بهترین اخبار در این باب حدیث کالصحیح یونس است که از جماعتی کثیر از استادان خود روایت کرده است که ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند از حال حیض پس حضرت فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله سه سنت گذاشتند که همه مشکلات را در آن بیان فرمودند و مجملش اینست که یک سنت از برای صاحب عادت مقرر ساختند که اگر خون از ده روز تجاوز کند عادتش را حیض حساب می کند و ما بقی را

استحاضه.

و دویم از جهت مضطربه است که سابقا عاداتی داشته است و آن را فراموش کرده است حضرت فرمودند که عمل به تمیز کند اگر شرایط تمیز بوده باشد به آن که خونش مختلف باشد بعضی سیاه باشد یا سرخ و بعضی زرد باشد یا کدر که خاکستری رنگ باشد مجملا هر چه قوتش بیشتر است آن حیض است

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۳۹

و آن چه کمتر است استحاضه است پس اگر بعضی سیاه باشد و بعضی سرخ سیاه حیض است و سرخ استحاضه و یا بعضی غلیظ باشد و بعضی تنک اگر چه هر دو سرخ باشند غلیظ حیض است و رقیق استحاضه و یا بعضی بد بو باشد مثل بول تب دار و بول کسی که برودت بر او غالب باشد بد بو و تند بو حیض است و بی بو استحاضه بشرط آن که هر چه به صفت حیض باشد از سه روز کمتر نباشد و از ده روز بیشتر نباشد، و بعضی شرط کرده اند که ایام استحاضه کمتر از ده روز نباشد تا اقل طهر میان دو حیض بوده باشد.

و سنت سیم حال مبتدئه است که همیشه خونش آید حضرت فرمودند که هر ماه شش روز یا هفت روز را حیض حساب کند و باقی را استحاضه تا وقتی که او را عادت به هم رسد که دو ماه پی در پی بحسب وقت و عدد مساوی باشند و به سبب آن صاحب عادت می شود که اگر ماهی زیاده شود و از ده روز درگذرد عادت را حیض حساب می کند و باقی را استحاضه.

و چون احادیث دیگر در این باب وارد شده است اکثر علما

ضابط باین عنوان مقرر ساخته اند که اگر خون بده روز بایستد همه حیض است و اگر از ده روز تجاوز کند صاحب عادت عادتش را حیض حساب می کند و ما بقی را استحاضه، و مبتدئه و مضطر به رجوع به تمیز می کنند پس اگر تمیز نباشد یا باشد و شرایطش نباشد مبتدئه رجوع به خویشان می کند و اگر نباشد یا مختلف باشند رجوع به روایات می کند و مضطر به هر گاه تمیز نداشته باشد رجوع به روایات می کند.

و آن چه از روایات دلالت دارد نسبت به مبتدئه است که رجوع به شش روز یا هفت یا از سه روز تا ده روز هر چه خواهد حیض حساب می کند و در مضطر به حدیثی بخاطر ندارم که بوده باشد که عمل باین روایات کند.

و لیکن جمعی از علما دعوی اجماع کرده اند بر آن چه مذکور شد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۰

مضطر به تمیز نداشته باشد عمل به احتیاط کند بهتر است به آن که همیشه عمل استحاضه کند و هر سال ده روز یا یازده روز روزه را قضا کند و اگر تروک حیض را نیز نکند بهتر است تا حق سبحانه و تعالی او را شفا دهد، و اگر خون از عادت تجاوز کند یک روز یا دو روز یا سه روز عمل حیض می تواند کرد بشرط آن که از ده روز در نگذرد که اگر مثلاً عادت ده روز باشد البته غسل می کند و هر چه خون آید عمل استحاضه می کند و اگر عادت نه روز باشد یک روز بیشتر استظهار نمی کند؟ و اگر عادتش سه روز باشد و بعد از عادت خون ببیند هر یک روز

را واجبست که عمل حیض کند و در دو روز دیگر مخیر است.

و بعضی گفته اند که تا ده روز عمل حیض می تواند کرد پس اگر از ده روز در گذرد عادت را حیض حساب می کند و نماز و روزه را که ترک کرده است قضا می کند و بهتر آنست که زیاده از یک روز عمل حیض نکند. و بر این مضامین احادیث صحیحه وارد شده است و الله تعالی یعلم.

[قرئ که حق سبحانه و تعالی فرموده است سه طهر است]

(و القرء هو جمع الدّم بین الحیضتین و هو الطّهر لأنّ المرأه تقرء الدّم ای تجمعه فی ایام طهرها ثمّ تدفعه فی ایام حیضها) و قرئ که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مطلقاً عده بدارند سه قرء را طهر است یعنی سه طهر زیرا که قرء در لغت عرب بمعنی جمع است و در اینجا جمع شدن خونست در میان دو حیض زیرا که زن در ایام طهر خون در رحم او جمع می شود و در ایام حیض دفع می شود و این سخن انسب آن بود که در طلاق مذکور شود.

و ظاهراً غرض علی نیز اینست که آن چه حضرت فرموده است که اقراء او مثل اقراء خویشان اوست در اینجا نیز مراد اطهار است و مذکور شد که تلازمست میان هر دو و ظاهراً اینجا بمعنی حیض باشد و شک نیست که قرء در لغت عرب و احادیث بهر دو معنی آمده است و در عده احادیث صحیحه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۱

شده است که مراد از آن طهر است و خواهد آمد در مبحث عده طلاق و امثال این استدلالات مناسب قدما نیست و لیکن از جهت رد بر عامه ذکر کرده

است که ظاهر سازد که قرء بمعنی طهر انسب است از آن که بمعنی حیض باشد یا در معنی طهر حقیقت است و در معنی حیض مجاز است و مجاز بهتر است از اشتراک و الله تعالی یعلم.

[زنی که پاک شود از حیض در وقت عصر واجب نیست که نماز ظهر را بکند]

(و المرأه التي تطهر من حیضها عند العصر فلیس علیها أن تصلی الظهر انما تصلی الصلاه التي تطهر عندها) و زنی که پاک شود از حیض در وقت عصر پس واجب نیست که نماز ظهر را بکند همان نمازی را می کند که در وقت آن پاک شده است و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است.

و این عبارت احتمال دارد که مراد از آن وقت مخصوص باشد مثل آن که وقتی پاک شود که مقدار زمان غسل باشد و یک نماز که نماز عصر یا عشا را می کند و ظهر و مغرب ساقط است. و احتمال دارد که مراد از این وقت فضیلت و اختیار باشد مثل آن که چهار قدم از ظهر که بگذرد یا سرخی مغربی که زایل شود پاک شود در این صورت نماز عصر و عشا را می گذارد.

و احادیث بسیار بر هر یک از این در معنی وارد شده است و شیخ جمع کرده است به آن که در صورت اخیر نماز ظهر و مغرب سنت است و احوط آنست که اول نماز ظهر را بکند و بعد از آن نماز عصر را و هم چنین اول نماز شام را بکند و دیگر خفتن را.

[هر گاه پاک شود از خون حیض در وقت نمازی و تأخیر کند غسل را تا وقت نماز دیگر]

(و متی رأی الطهر فی وقت صلاه فاخرت الغسل حتی یدخل وقت صلاه آخری فإن کانت فرطت فیها فعلیها قضاء تلک الصلاه و ان لم تفرط و انما کانت فی تهیئه ذلک حتی دخل وقت صلاه آخری فلیس علیها القضاء انما تصلی الصلاه التي دخل وقتها) و هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۲

پاک شود از خون حیض به آن که بند شود

در وقت نمازی و تأخیر کند غسل را تا وقت نماز دیگر داخل شود پس اگر در نماز اول تقصیر کرده است بر او واجبست که قضا کند آن نماز را و اگر تقصیر نکرده باشد و در مقدمات آن سعی کند مثل آن که آب را باید خرید یا گرم باید کرد یا به حمام باید رفت و مشغول این کارها باشد تا وقت نماز دیگر داخل شود پس قضای آن نماز واجب نیست و همین نمازی که وقتش داخل شده است به جا می آورد.

و همین عبارت صحیحه عبید بن زراره است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است، و دو احتمالی که حدیث سابق داشت این عبارت نیز دارد که مراد آخر وقت باشد یا وقت فضیلت و بر هر احتمالی احادیث معتبره وارد شده است و احوط آنست که اگر چهار قدم از زوال بگذرد بی تقصیر ظهر را اول به جا آرد و بعد از آن عصر را تا وقتی که به غروب مقدار چهار رکعت نماز بماند عصر را به جا آورد پس اگر تقصیر کرده باشد ظهر را قضا کند و الا فلا.

[اگر زنی دو رکعت نماز ظهر بگذارد و خون حیض بیاید]

(فان صلّت المرأه من الظّهر رکعتین ثمّ رأّت الدّم قامت من مجلسها و لیس علیها اذا طهرت قضاء الرّکعتین، فان کانت فی صلاه المغرب و قد صلّت منها رکعتین قامت من مجلسها فاذا طهرت قضت الرّکعه) شیخان این مضمون را بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند و شیخ در موقّق کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر

زنی دو رکعت نماز ظهر بگذارد و خون حیض بیاید برخیزد از آنجا یعنی نمازش تمام شد یا اگر در مسجد باشد برخیزد و بیرون آید و در وقتی که پاک شود قضای این دو رکعت بر او لازم نیست، و اگر در نماز شام باشد و دو رکعت کرده باشد قطع نماز بکند و از آنجا برخیزد و چون پاک شود یک رکعت شام را قضا کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۳

و جمعی از قدما باین حدیث عمل نموده اند و دور نیست که وجهش این باشد که چون دو رکعت نماز ظهر اصل نمازیست که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است و آن را به جا آورد گویا نماز کرده است و آن دو رکعتی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله زیاد کرده است اگر چه واجب است و لیکن در احکام اختلاف دارند چنانکه خواهد آمد در صحیح زراره بخلاف رکعت آخر شام که اگر چه آن را حضرت صلوات الله علیه زیاد کرد اما آن را در سفر و حضر بحال خود گذاشت و آن را حکم دو رکعت اول داد لهذا شک در آن سبب بطلان نماز است پس بعد از پاک شدن همان رکعت را به جا آورد.

و ممکن است که لازم باشد که آن رکعت را در ضمن سه رکعت به جا آورد به آن که نماز شام را قضا کند چنانکه اگر یک روز اعتکاف در ذمه اش باشد واجبست که دو روز دیگر از باب مقدمه با آن ضم کند.

و اکثر علما عمل به این حدیث نکرده اند و تأویل کرده اند که این در صورتیست که نماز

ظهر را در اول وقت به جا آورده باشد و هر گاه در اثنا خون ببیند کاشف می آید که نماز ظهر بر او واجب نبوده است و نماز شام را بعد از گذشتن مقدار یک رکعت شروع کرده باشد کاشف آید که مقدار سه رکعت داشته است و تقصیر کرده است که آن را در اول وقت به جا نیاورده است پس قضا می کند آن رکعت را در ضمن سه رکعت و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

و احوط آنست که اگر از وقت مقدار نماز دریافته باشد قضا کند و اگر از آخر وقت مقدار یک رکعت دریافته باشد با زمان طهارت ادا کند و اگر تقصیر کند قضا کند و احوط در یک رکعت شام آنست که یک رکعت را اول به جا آورد در بعد از آن نماز شام را احتیاطا به جا آورد.

[هر گاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حیض شده است]

(و اذا كانت فی الصّیّلاه فظنّت أنّها قد حاضت ادخلت یدها و مسّت الموضع فان رأّت الدّم انصرفت و ان لم تر شیئا اتمّت صلاتها) عمار ساباطی در موثق روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۴

اللّٰه علیه که هر گاه زنی در نماز باشد و گمان کند که حیض شده است دست خود را بر آن موضع بمالد و ملاحظه کند اگر خون در آمده است نماز را قطع و اگر خون نبیند نماز را تمام کند و دور نیست که این ملاحظه از جهت اطمینان قلب خوب باشد و محتمل است که واجب باشد ملاحظه که مبدا نماز را در حیض به جا آورده باشد خصوصا هر گاه در اوقات عادت او باشد.

[اگر چند ماه خون نبیند]

(و سئل موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما عن رجل اشتری جاریه فمکثت عنده اشهرا لم تطمث و لیس ذلک من کبر و ذکر النّساء أنّه لیس بها حبل هل یجوز أن تنکح فی الفرج؟ فقال انّ الطّمث قد تحسبه الرّیح من غیر حبل فلا بأس أن یمسّها فی الفرج) و از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه پرسیدند که اگر شخصی کنیزکی بخرد و چند ماه پیش او بماند و حیض نشود و حیض نیامدن به سبب پیری نباشد به آن که کنیزک جوان باشد و زنان چون ملاحظه کردند گفتند که حامله نیست آیا جایز است مالک را که با او جماع کند در فرج؟ با آن که محتمل است که حامله باشد و خلافت در حامله که از زنا نباشد که او را بعد از چهار ماه و ده روز وطی جایز است

یا نه و خواهد آمد و اگر حملش از زنا باشد پیش از چهار ماه و ده روز حرام است و طی و بعد از آن جایز است پس حضرت فرمودند که چون جزم بحمل نیست زیرا که ممکن که بادی سبب حبس حیض شده باشد و حامله نباشد پس باکی نیست که او را جماع کند در فرج.

و این حدیث بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست و تتمه این حدیث اینست که گفتیم که اگر حامله باشد از آن منتفع می توانم شد حضرت فرمودند که بلی در غیر فرج.

[اگر خون یک ماه بند آید]

(و اذا احتبس على المرأة حیضها شهرا فلا يجوز ان تسقى دواء

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۵

الطمث من یومها لأنَّ النَّطفه اذا وقعت فی الرَّحم تصیر إلى علقه ثمَّ إلى مضغه ثمَّ إلى ما شاء الله و انَّ النَّطفه اذا وقعت فی غیر الرَّحم لم یخلق منها شیء فاذا ارتفع طمثها شهرا و جاوز وقتها الَّتی کانت تطمئ فیہ لم تسق دواء) کلینی بسند صحیح از رفاعه روایت کرده است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که گاه هست کنیز می خرم و خونش بند شده است به سبب فساد خون یا باد رحم و از این جهت او را دوا می دهیم همان روز حیض می شود آیا جایز است با آن که محتمل است که حامله باشد و لیکن من علم بحمل او ندارم حضرت فرمودند که چنین مکن عرض نمودم که این خون یک ماهی است که بند شده است و بر تقدیری که حامله باشد نطفه منی است تا چهل روز و ما عزل نطفه می کنیم و

منی را بیرون فرج می ریزیم. این هم مثل آنست صدوق اینها را از حدیث انداخته است و جواب حضرت را ذکر کرده است که فرمودند که این هر دو مثل هم نیستند اگر چه قیاس باطل است در این جا فرق هست زیرا که نطفه که در رحم افتاد علقه می شود بمنزله خون بسته، دیگر مضغه می شود پارچه گوشتی، دیگر تا به آن چه خدا خواهد که استخوان می شود و صورت بندی در آن می شود. دیگر گوشت بر روی استخوان بهم می رسد دیگر روح در او دمیده می شود، و اگر نطفه در غیر رحم ریخته شود در صورت عزل چیزی از آن خلق نمی شود پس فرق ظاهر است میان این دو نطفه پس هر گاه یک ماه بگذرد و از زمان حیض بگذرد دوا نمی توان داد زیرا که ممکن است که حامله باشد و فرزند ساقط شود و بمنزله قتل نفس است.

(و اذا اشتری الرّجل جاریه مدرکه و لم تحض عنده حتّی مضی لذلک ستّه اشهر و لیس بها جبل فان کان مثلها تحیض و لم یکن ذلک من کبر فهذا عیب تردّ به) کلینی و شیخ بسند صحیح از داود بن فرقد روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۶

کرده اند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی کنیزک بالغه را بخرد و شش ماه بگذرد نزد او که حیض نشود و حامله نباشد حضرت فرمودند که اگر در سنی است که زنان در آن سن حیض می شوند و پیر و صغیره نباشد و هم چنین بعد از نه سالگی بسیار است که پانزده سال حیض نمی شود چنین نیز

نباشد این عیبی است که کنیز را باین عیب به صاحبش پس می توان دادن که زر خود را بگیرد.

و این مسأله بکتاب بیع انطباق بود و خواهد آمد که هر صفتی که بر خلاف طبایع صحیحه باشد عیب است تا آن که اگر موی پشت زهار نداشته باشد رد می تواند کرد و کسی نگوید که کنیزانی که از جهت خدمتند هر چند حیض نشوند بهتر است زیرا که عیب فی نفسه عیب است هر چند نسبت به آن شخصی که به او فروخته باشیم عیب نباشد.

[بر حیض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامهائی را که در حالت حیض پوشیده باشد]

(و لیس علی الحائض اذا طهرت أن تغسل ثيابها التي لبستها في طمئتها او عرق فيها إلا أن يكون أصابها شيء من الدم فتغسل ذلك منها) و بر حیض واجب نیست که بعد از حیض بشوید جامهائی را که در حالت حیض پوشیده باشد یا در آن عرق کرده باشد مگر آن که از خون نجس شده باشد که همان موضع نجس را می شویند و در این باب احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و بعضی از آنها گذشت.

(فان اصاب ثوبها دم الحيض فغسلته فلم يذهب أثره صبغته بمشق حتى يختلط و يذهب) پس اگر خون حیض به جامه حیض رسیده باشد و هر چند شویند اثر رنگ آن نرود جامه به گل سرخ رنگ کند تا رنگها مخلوط شود و آن اثر زایل شود یعنی اثر خون پیدا نباشد و محتمل است که چون از گل سرخ بشویند آن اثر بالکلیه زایل شود، و این معنی از جهت رفع وسواس است و اگر نه آن اثر خون پاکست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۷

و بر این مضمون روایت

موثق كالصحيح و قوی وارد شده است و مع هذا صدوقان حکم به صحت همین معنی کرده اند و علما نیز عمل کرده اند.

(و ان انقطع الحيض عن المرأة فخصبت رأسها بالحنأ فأنه يعود إليها الحيض) و اگر منقطع شود خون حیض از زنی و آن زن حنا بر سر بندد خون حیض عود خواهد کرد. روایت کرده است کلینی بسند قوی از محمد بن اسماعیل بن بزيع و ظاهر آنست که صدوق از کتاب او برداشته باشد و طریق صدوق به او صحیح است گفت که عرض نمودم به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که کنیز بچه دارم و حیضش بند شده است پس حضرت فرمودند که حنا بر سر بندد که حیضش بحال خود خواهد آمد پس او را گفتم که حنا بست و حیضش بحال خود آمد.

(و لا باس ان تسكب الحائض الماء علی يد المتوضئ و تناوله الخمره) باکی نیست که حایض آب بر دست کسی کند خواهد دستها را بشوید یا سجاده را به او بدهد چنانکه روایت است بسند صحیح از معاویه بن عمار که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا از دست حایض آب می توان گرفت؟ حضرت فرمودند که بعضی از زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آب بر دست حضرت می ریخت و آن زن حایض بود و سجاده صغیره را به آن حضرت می داد.

و در حدیث دیگر وارد شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله از یکی از زنان خود سجاده را طلب فرمودند آن زن گفت که من حایضم حضرت

فرمود که دستت حایض نیست بده.

غرض آنست که معاشرت با زن حایض می توان کرد و مثل یهود و مجوس از ایشان اجتناب نمی باید کرد و چیزی که حرامست جماع است چنانکه می گوید که:

[جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد]

(و لا- يجوز مجامعه المرأة في حیضها لأن الله عزّ و جلّ نهى عن ذلك فقال وَ لَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ یعنی بذلك الغسل من الحيض) و جایز نیست جماع کردن زن در حالتی که حایض باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی از جماع نهی فرموده است و فرموده است که نزدیکی با زنان مکنید به جماع تا غسل کنند و آیه ترجمه اش اینست که یا محمد سؤال می کنند ترا از خون حیض چون در جاهلیت از زنان حایض اجتناب می نمودند مانند یهود و مجوس از آن حضرت سؤال نمودند که بچه عنوان با حایض سر کنیم حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که بگو یا محمد که این خون حیض نجس است و طبایع از آن نفرتی دارند پس شما از مجامعت ایشان دوری کنید و نزدیکی به جماع با ایشان مکنید تا پاک شوند بنا بر قرائت تخفیف یا تا غسل کنند بنا بر قرائت تشدید یا جمع بین القراءتین کنند در حکم که تا پاک شدن وطی حرام باشد و بعد از آن تا غسل کردن مکروه باشد.

اگر چه از احادیث ائمه معصومین صلوات الله علیهم ظاهر می شود که قرآن بر یک قرائت نازل شده است و این اختلاف از راویان بهم رسیده است و لیکن تجویز فرموده اند که عمل به قرائت مشهوره کنیم تا وقتی که حضرت صاحب الامر خروج فرمایند صلوات الله علیه.

و جمعی

از علما قرائت تشدید را مقدم می‌دارند از جهت آن که مراد از آن البته غسل است و بعد از آن نیز حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون زنان حیض غسل کنند پس جماع کنید ایشان را چنانکه حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر کرده است یعنی با زنی که حلال شما باشند نه حرام یا جماع را بقصد حفظ نفس از معاصی کنید یا قصد فرزند داشته باشید یا در وقت جماع بسم الله بگوئید یا با طهارت باشید.

و جمعی قرائت تخفیف را مقدم می‌دارند و قرائت تشدید را حمل بر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۴۹

می‌کنند که مراد از اطهار طهارت باشد مجازا و عمل بهر دو بهتر است که تا پاک شدن حرام باشد و تا غسل کردن مکروه باشد به کراهت شدید و تا فرج خود را شستن مکروه باشد به کراهت سبک چنانکه گفته است:

[اگر زن پاک شده باشد پیش از غسل فرجش را بشوید بعدا جماع کند]

(فان كان الرجل شبقا و قد طهرت المرأة و اراد أن يجامعها قبل الغسل أمرها أن تغسل فرجها ثم يجامعها) پس اگر مردی بسیار خواهان جماع باشد و زن پاک شده باشد و خواهد که با او جماع کند پیش از غسل امر کند زن را که فرجش را بشوید بعد از آن با او جماع کند.

و مضمون این حدیث را کلینی بسند صحیح و سند قوی و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده اند و چند خبر کالصحیح نقل کرده است که جماع نمی‌تواند کرد تا غسل نکند و حمل بر کراهت کرده است و جمع می‌توان کرد که جایز نباشد هر گاه این دو شرط مفقود باشد یکی آن که شبق

باشد. و دویم آن که فرجش را بشوید. لیکن دو حدیث کالصحیح روایت کرده است که جماع می تواند کرد و بعد از غسل بهتر است پس ظاهر شد که جایز است وطی با کراهت و در آن دو صورت کراهت کمتر می شود.

و محتمل است که مکروه نباشد خصوصا وقتی که آب بهم نرسد و از ترک جماع خوف مرض یا وقوع در زنا داشته باشد و احوط آنست که در این صورت تیمم کند زن تا بی دغدغه باشد چنانکه عمار ساباطی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسید که هر گاه زن تیمم بدل از غسل حیض کند حلال می شود بر شوهر حضرت فرمودند که بلی.

و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که زن حایض را بعد از حیض و قبل از غسل جماع می توان کرد هر گاه آب نباشد که غسل کند حضرت فرمودند که هر گاه فرجش را بشوید و تیمم کند باکی نیست و جماع می تواند کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۰

و اشعاری به کراهت دارد در صورتی که شبق نباشد و خوف مرض یا وقوع در زنا نداشته باشد و الا کراهت نخواهد داشت چنانکه در حدیث کالصحیح از اسحاق ابن عمار مرویست که سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی زنش با او باشد در سفر و آب نیابد جماع می تواند کرد حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که جماع کند مگر آن که شبق باشد و یا خوف داشته باشد بر خود از ترک جماع که مریض شود یا به زنا افتد. و

غرض از این تطویل این بود که ظاهر شود که مبالغه که جمعی در منع کرده اند از عدم تتبع است.

[کفاره وطی حائض]

(و متی جامعها و هی حیض فی اوّل الحیض فعلیه ان یتصدّق بدینار فان کان فی وسطه فنصف دینار، و ان کان فی اخره فربع دینار) و هر گاه جماع کند زن حیض را در اول حیض پس بر اوست که یک دینار تصدق کند و اگر در میان حیض باشد نیم دینار تصدق کند و اگر در آخر حیض باشد چهار یک دینار تصدق نماید.

و شیخ این مضمون را بعنوان مرسلی از داود بن فرقد روایت کرده است و ظاهراً صدوق از کتاب او برداشته است و طریق صدوق بکتاب او صحیح است و شیخ از کتاب محمد بن احمد بن یحیی برداشته است و بعید است که صدوق از آن کتاب برداشته باشد چون بنا بر گفته ابن ولید عمل به حدیثی که در کتاب او عن رجل باشد نمی باید کرد و این خبر عن رجل است و صدوق مخالفت ابن ولید هیچ نکرده است.

و علی ای حال ظاهراً کفاره سنت بوده باشد چون روایات مختلفه در کفاره وارد شده است با روایاتی که دلالت بر عدم وجوب می کند از آن جمله کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر وطی در نصف اول است تصدق کند بر هفت نفر و در نصف آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۱

پیش از غسل چیزی نیست.

و در حدیث کالصحیح یا صحیح یک دینار است. و در حدیث کالصحیح نصف دینار است. و در حدیث کالصحیح دیگر اطعام ده مسکین

است و شیخ این سه حدیث را متفرق ساخته است بر سه حالت.

و در حدیث صحیحی و حدیث کالصحیح و حدیث قویی وارد شده است که چیزی نیست و استغفار کند و اینها را حمل کرده است بر آن که چیزی نداشته باشد یا جاهلا یا ناسیا و طی کرده باشد چنانکه در تتمه حدیث داود بن فرقد وارد شده است که عرض کردم به حضرت که اگر چیزی نداشته باشد که کفاره ندهد چه کند؟ حضرت فرمودند که تصدق کند بر یک مسکین و الا استغفار کند و دیگر چنین کاری نکند به درستی که استغفار توبه و کفاره است کسی را که چیزی نداشته باشد و کفاره نتواند داد. و در فقه رضوی به تفصیل وارد شده است چنانکه عبارت متن است.

(و روی آنه اذا جامعها و هی حایض تصدق علی مسکین بقدر شعبه) و در موق کالصحیح از عبید الله حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که هر گاه مردی جماع کند با حایض تصدق کند بر درویشی آن قدر که او سیر شود. و از نقل این حدیث ظاهر می شود که صدوق اول را واجب نمی داند و اگر نه می گفت واجبست و احتمال دارد که مخیر داند میان آن چه که گذشت و میان تصدق بر یک مسکین.

و احوط آنست که اشرفی سکه دار تمام عیار بدهد و در نصف دینار اگر نصف صحیح به هم رسد فبها و الا مقراض کند و نصف را یا ربع را بدهد، و بنا بر آن که واجب باشد قیمتش اگر چه یک تومان نقره بدهد صحیح نیست و اشرفی را به

یک کس و بیشتر می توان داد که در میان خود قسمت کنند، و اگر کفاره اطعام کند می باید نان در سفره حاضر سازد بقدر آن چه ده کس سیر شوند به آن که نان

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۲

زیاد آید احتیاطا یا هر مسکینی را صد درم گندم یا جو بوزن قدیم بدهد احتیاطا.

(و من جامع أمته و هی حایض تصدّق بثلاثة امداد من طعام) و کسی که جماع کند با کنیز خود و کنیز حایض باشد تصدق کند به سه مد از گندم یا جو و گندم بهتر است و این عبارت فقه رضویست و شیخ بسند کالصحیح روایت کرده است که تصدق کند بر ده مسکین و استغفار کند و این احوط است.

(هذا اذا اتاها فی الفرج فان اتاها من دون الفرج فلا شیء علیه) و این کفاره وقتی لازمست که جماع کند در فرج زن که اگر نزدیکی کند در غیر فرج بر او چیزی لازم نیست چنانکه در احادیث بسیار کالصحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از حایض چه جاها منتفع می توان شد؟ حضرت فرمودند غیر از قبل بعینه یا غیر فرج یا پائین فرج یا میان رانها یا هر جا که خواهد که غیر از موضع خون یا هر جا که خواهد غیر از آن موضع. و از همه ظاهر می شود که جایز باشد وطی دبر زن خصوصا در حیض.

و در حدیث صحیحی وارد شده است که صفوان بن یحیی گفت به حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که شخصی از شیعیان شما مرا گفته است که به شما عرض

نمایم مسأله چون خود شرم داشت که بپرسد حضرت فرمود که چه چیز است گفتم که می تواند وطی کند در دبر زن؟ حضرت فرمودند که می تواند گفت عرض نمودم که شما این فعل را می کنید؟ حضرت فرمودند که ما این عمل را نمی کنیم. و احادیث در این مسأله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد.

و در حدیث صحیحی وارد است که راوی پرسید از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۳

صادق صلوات الله علیه که مردان از چه جای حیض منتفع می توانند شد حضرت فرمودند که میان رانها و داخل سوراخ نکند و محمولست بر کراهت.

و احوط آنست که اگر وطی دبر کند کفاره بدهد به نحوی که در وطی قبل مذکور شد چون اکثر احادیث کفاره جماع است مطلقا اگر چه مطلق منصرف می شود به متعارف که آن قبل است و الله تعالی يعلم.

(و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ جَامِعِ امْرَأَتِهِ وَ هِيَ حَائِضٌ فَخَرَجَ الْوَلَدُ مَجْذُومًا أَوْ اِبْرَصًا فَلَا يَلُومَنَّ الْآلَ نَفْسَهُ) در وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد آمد که فرمودند که هر که با زن خود جماع کند و او حیض باشد پس اگر فرزندی حاصل شود و خوره یا پیسی داشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را یعنی خود سبب شده است که فرزندش جذام و برص به هم رسانیده است نعوذ بالله منهما.

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن المشوّهين في خلقهم؟ فقال هم الذين ياتي آباؤهم نساءهم في الطّمث) و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند چه سبب است که جمعی معیوب می باشد خلقت ایشان به آن که پدر و مادر

سفیدند و فرزند سیاه می باشد یا عضوی از اعضاء ایشان سیاه می باشد یا پیس می باشند یا خوره می دارند و امثال اینها از عیوب؟ حضرت فرمودند که اینها جمعی اند که پدران ایشان با مادران ایشان در حیض جماع کرده اند و اینها از آن جهت معیوب شده اند.

پس ظاهر شد که هر چه را حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده رعایت حال بندگان خود کرده است و مخالفت الهی سبب حسرتست در دنیا و عقبی.

و این مضمون را کلینی در قوی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است. و صدوق در علل به سندی اقوی از آن روایت کرده است.

(و قال الصادق صلوات الله عليه لا يبغضنا الا من خبث ولادته او

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۴

حملت به أمه فی طمئنها [او فی حیضها]) و به روایات متکثره از جابر بن عبد الله انصاری و زید بن ثابت و غیرهما از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم منقولست که همه فرمودند که دشمن ما نیست مگر کسی که ولد الزنا باشد، یا ولد الحیض که مادرش در حیض آبتن شده باشد بر او.

و جابر همیشه در کوچهای انصار فریاد می کرد که اگر خواهید که بدانید فرزندان خود را که حلال زاده اند یا حرامزاده پرسید از ایشان که محبت علی دارند یا دشمنی اگر دوست آن حضرت باشند بدانید که حلال زاده اند و اگر دشمن باشند فکری در مادران ایشان بکنید که البته زنا کرده اند.

و احادیث بسیار وارد شده است که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که هر که نظر بدل خود کند و محبت اهل البیت را در دل خود بیابد شکر کند حق سبحانه

و تعالی را بر اول نعمتها که آن حلال زادگی است و در کتاب نکاح نیز خواهد آمد.

[استبراء کنیز]

(و تستبرأ الامة اذا اشتریت بحیضه و من اشتری أمة فدخل بها قبل ان یستبرئها فقد زنا بماله) و هر گاه کنیزی را بخرند واجبست که او را استبرا کنند به یک حیض که اگر یک حیض بیاید از او مظنون می شود که حامله نیست و او را وطی می توان کرد و کسی که کنیزی بخرد و به او دخول کند پیش از استبرا پس چنانست که بمال خود زنا کرده است و زنا بمال خود حرام است و لیکن مثل زنا بمال دیگران نیست. و احادیث استبرای کنیزان در کتاب نکاح خواهد آمد ان شاء الله تعالی و مصنف از جهت لفظ حیض در اینجا ذکر کرده است.

[هر گاه زن خواهد که غسل حیض کند بر او لازمست که استبرا کند]

(و اذا ارادت المرأة الغسل من الحيض فعليها ان تستبرئ و الاستبراء ان تدخل قطنه فان كان هناك دم خرج و لو مثل رأس

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۵

الدباب فان خرج لم تغتسل و ان لم يخرج اغتسلت) و هر گاه زن خواهد که غسل حیض کند بر او لازمست که استبرا کند یعنی ملاحظه کند که خون ایستاده است یا نه و استبرا آنست که پنبه بردارد اگر در رحم خونی مانده است که باید در آید در پنبه ظاهر می شود اگر چه مثل سر مگسی باشد پس اگر بیرون آید خون غسل نمی کند و هنوز حایض است و اگر چیزی در پنبه ظاهر نشود غسل کند که پاک شده است.

و این مضمون صحیحه محمد بن مسلم است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بعد ازین ذکر کرده است که اگر بعد از استبرا و غسل زردی به بیند آن استحاضه است از

جهت آن وضو بسازد و گذشت که اگر خون بند نشود و اگر مبتدئه است و ابتدای حیض اوست تا ده روز صبر می کند و عمل حیض می کند، و اگر صاحب عادتست یک روز یا دو روز صبر می کند و بعد از آن عمل استحاضه می کند.

و در بعضی از روایات صحیحه وارد شده است که سه روز استظهار می تواند کرد. و در بعضی تا ده روز و احوط آنست که زیاده از دو روز عمل حیض نکنند بشرطی که عادتش ده روز نباشد یا نه روز که عمل حیضش از ده روز نگذرد. و از-اذا ارادت تا بکذا ذکره ابی رحمه الله- همه عبارت فقه رضویست.

[هر گاه زن زردی ببیند به صفت خون حیض نباشد]

(و اذا رأت الصَّیْفِرَه وَ الشَّیْءَ [او و النتن] فعلیها ان تلصق بطنها بالحائض و ترفع رجلها الیسری کما تری الکلب اذا بال و تدخل قطنه فان خرج فیها دم فهی حیض و ان لم یخرج فلیست بحائض) و هر گاه زن زردی ببیند یا چیزی از قبیل آن مانند کدورت که به صفت خون حیض نباشد، یا نتن و بد بویی ببیند چنانکه در بعضی از نسخ است و نسخه اول ظاهرتر است و موافق تهذیب است پس بر او لازم است که شکم خود را به دیوار بچسباند و پای چپ را بردارد چنانکه سگ در وقت بول کردن برمی دارد و پنبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۶

داخل فرج کند پس اگر خونی بر آن ظاهر شود حیض است و اگر خون در نیاید حیض نیست و این مضمون موثقه کالصحیحه سماعه است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

و فرق میان این مسأله و مسأله سابق

اینست که در سابق از حیض پاک شده بود ملاحظه می نمود که پاک شده است یا نه و این مسأله نمی داند که حیض است یا نه به آن که قطرها از آب زرد کدر می بیند و چنین ظاهر می شود از صدوق که پا برداشتن مخصوص لاحق است و حال آن که چنین نیست بلکه احادیث بسیار در صورت اول نیز وارد شده است که شکم خود را بر دیوار بگذارد و پای چپ خود را بردارد و کسی از پشت آن زن زور کند تا اگر چیزی ظاهر شود و اگر در هر دو صورت این عمل یا زور کرده شود بهتر است و سبب شفا است.

[اگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت رحم]

(و ان اشتبه علیها دم الحیض و دم القرحة فریما کان فی فرجها قرحة فعلیها ان تستلقی علی قفاها و تدخل اصبعها فان خرج الدّم من الجانب الايمن فهو من القرحة و ان خرج الدّم من الجانب الايسر فهو من الحیض) و اگر بر زن مشتبه شود خون حیض و خون جراحت رحم چون بسیار است که در اندرون فرج دمل بهم می رسد پس بر آن زن لازمست که بر پشت بخوابد و انگشت خود را داخل کند در فرج خود پس اگر خون از جانب راست زن بیرون آید آن خون دمل است و اگر از جانب چپ درآید خون حیض است.

این کلام مضمون حدیث ابان است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و موافق است با نسخه نهایی شیخ و تهذیب در نسخهایی که نزد ماست. و سید بن طاوس ذکر کرده است که نسخ قدیمه تهذیب موافق کلینی است که بر عکس اینست

که اگر از جانب راست است از حیض است و اگر از جانب چپ است از قرحه است و این سهو از نساخ جدید تهذیب است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۷

و بعضی از اصحاب مبالغه عظیم در این باب دارند که جانب چپ را از علامات حیض شمرده اند با آن که در این روایت در صورت اشتباه واقع شده است بلکه ابان از حضرت سؤال کرده است که دختر جوانی از ما قرحه در اندرونش به هم رسیده است و خون روانی می آید و نمی داند که خون حیض است یا قرحه و به همین نحو در فقه رضویست و بعد از آن حضرت فرمودند که اگر از جانب چپ خون آید از حیض است.

و بعضی ترجیح نسخه تهذیب داده اند که چون شیخ اعلم است و افضل از کلینی نسخه او مقدم است و بر تقدیر اعلمیت اضبطیت در این باب عمده است و هر که اندک تبعی دارد می دانند که کلینی اضبط است از جمیع علمای ما که آثار ایشان بما رسیده است و در اینجا گناه هیچ یک نیست بلکه ظاهرش آنست که نسخه کلینی که نزد شیخ بوده است چنین بوده است به قرینه این کتاب که اکثرش از کافی است و اگر در این نسخه چنین نبود جا داشت که سهو را نسبت به شیخ دهند و اظهر آنست که سهو از نساخ شده است.

و علی ای حال عمل به چنین حدیثی مشکل است و در چنین مسأله رجوع به احادیث دیگر اولی است به آن که اگر تمیزی از خون بوده باشد یا صاحب عادت باشد به آن عمل کند و الا عمل

به احتیاط کند در فعل عبادات و تروک حیض و الله تعالی يعلم.

[اگر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آن چه می آید خون حیض است یا خون بکارت]

(و ان اقتضها زوجها و لم یرق دمها و لا- تدری دم الحیض هو ام دم العذره؟ فعليها ان تدخل قطنه فان خرجت القطنه مطوقه بالدم فهو من العذره و ان خرجت منغمسه فهو من الحیض) و اگر شوهر بکارت زنش را ببرد و خونش بند نشود و نداند که آن چه می آید خون حیض است یا خون بکارت پس بر او لازمست که پنبه داخل فرج کند و لمحہ ای صبر کند و بیرون آورد پس اگر خون طوق زده باشد بر پنبه خون بکارت است چون پرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۵۸

دریده است از اطراف آن خون می آید، و اگر پنبه پر خون شود و مطوق نباشد خون حیض است.

و بر این مضمون احادیث صحیحہ از حضرت امام محمد باقر و امام موسی کاظم صلوات الله علیهما وارد شده است و کسی خلاف نکرده است.

[خون بکارت از لبهای فرج در نمی گذرد]

(و دم العذره لا- یجوز الشفرین) و خون بکارت از لبهای فرج در نمی گذرد این عبارت جزو احادیث نیست و لیکن در فقه رضوی باین عبارت واقع شده است و در واقع خون بکارت کم می باشد و خون حیض بسیار در غالب اوقات.

[صفات خون حیض]

(و دم الحیض حار یخرج بحراره شدیده و دم الاستحاضه بارد تسیل منها و هی لا تعلم) و خون حیض گرم است و بسیار با گرمی درمی آید یعنی سوزشی دارد و غلظت و سیاهی یا سرخی مایل به سیاهی نیز دارد در غالب اوقات و خون استحاضه سرد است و از زن می آید که او خبردار نمی شود و تنگی و زردی یا کدورت نیز دارد.

و گذشت که فایده اش در صورتیست که محتاج به تمیز باشد و هم چنین گذشت که اگر در ایام عادت زرد یا کدر ببیند حیض است و اگر در غیر عادت ببیند و از انتهای خون اول تا ابتدای این خون ده روز نگذشته باشد استحاضه است هر چند تر و تازه و سیاه باشد و اگر ده روز گذشته باشد و این خون بیاید اگر سه روز بیاید این نیز حیض خواهد بود و اگر به کمتر از سه روز بند شود استحاضه خواهد بود. و بر این مضمون احادیث صحیحہ و کالصحیحہ بسیار وارد شده است و اما عبارت عبارت فقه رضوی است.

(کذلک ذکره ابی رحمه الله فی رسالته إلی) و هم چنین ذکر کرده است پدرم در رساله که بمن نوشته بود یعنی از اعلم ان اقل الحیض تا اینجا از رساله پدرم بود و اگر چه پیشتر گفته بود و لیکن چون طولی به

که اشاره بکند به آن و قانون متأخرین در چنین جاها انتهى است یا انتهى کلام ابی.

[هر گاه زنی پنج روز خون ببیند و پنج روز پاکی]

(و اذا رأت الدّم خمسة ایام و الطّهر خمسة ایام او رأت الدّم اربعة ایام و الطّهر ستّة ایام فاذا رأت الدّم لم تصلّ و اذا رأت الطّهر صلّت تفعل ذلک ما بینها و بین ثلاثین یوما فاذا مضت ثلاثون یوما ثمّ رأت دما صبیبا اغتسلت و احتشت بالکرسف و استشفرت فی وقت کلّ صلاه و اذا رأت صفره توضّأت) و هر گاه زنی پنج روز خون ببیند و پنج روز پاکی، یا چهار روز خون ببیند و شش روز پاکی پس هر گاه خون ببیند نماز نکند و هر گاه طهر ببیند نماز کند و هم چنین می کند تا سی روز و چون سی روز بگذرد اگر خون بسیار ببیند در وقت هر نمازی غسل می کند و پنبه برمی دارد و بر بالای آن خرقة را بنحو پاردم می بندد که خون تعدی نکند و اگر بعد از سی روز زردی ببیند استحاضه قلیله است از برای هر نمازی وضو می سازد.

بدان که ابن حدیث موثق یونس بن یعقوب است که از ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و یونس نیز قریب باین از آن حضرت روایت کرده است و چون این دو حدیث باصطلاح قدما صحیح است محدثان ثلاثه عمل باین کرده اند و ظاهرش اینست که این حکم نسبت به مبتدئه واقع شده است تخفیفاً و رحمه لها چون عادتى ندارد تا یک ماه هر چه به صفت حیض باشد حیض حساب می کند و هر چه

خون نبیند یا به صفت استحاضه بیند عبادت می کند تا شاید که تا یک ماه عادتی بهم رساند یا خونش بند شود چون مرض است که بر خلاف عادت زنان واقع شده است و بعد از ماه به قانون متعارف عمل می کند که رجوع به تمیز می کند اگر تمیز داشته باشد با شرائط و الا رجوع به عادت اهل خود می کند و الا رجوع به روایات خواهد کرد.

و موافق قوانین متأخرین می باید که اول هر گاه سه روز یا چهار روز خون

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۰

بیند عمل حیض کند البته و بعد از آن اگر خون بیند اگر چه به صفت استحاضه باشد حیض حساب کند تا ده روز مگر آن که خونش نیاید که طاهر است و نماز می کند، و اگر مثلاً در اول سه روز بیند و بعد از آن سه روز نبیند و بعد از آن سه روز بیند کاشف می آید که همه حیض بوده است و بعد از ده روز یا بعد از انقطاع خون تا ده روز هر چند خون بیند و به صفت حیض باشد استحاضه خواهد بود و بعد از آن اگر سه روز خون بیند یا بیشتر حیض خواهد بود و هم چنین اگر خون زرد بیند تا ده روز عمل حیض می کند تا عادتش بهم رسد یا مرضش برطرف شود.

و ممکن است که تأویل این حدیث نیز بر این وجه بکنیم که هر گاه اول سه روز یا بیشتر خون بیند بی دغدغه حیض است و اگر خون نبیند سه روز چنانکه ظاهر حدیث است می باید عبادت بکند شاید که پاک شده باشد موافق اخبار دیگر نیز،

و دیگر که خون ببیند چون در ده است عمل حیض می کند البته و هم چنین عمل می کند در جائی که اقل طهر در میان بگذرد و بعد از بیست روز باز چنین می کند که سه روز را حیض حساب می کند تا به آخر آن چه مذکور شد.

و خلاف ظاهری که هست در این صورت دو چیز است یکی آن که حضرت بیان فرموده است که آن سه روزی که طهر بوده است کاشف آمد که حیض بوده است و این سهل است چون بسیار است که بیشتر به سایل فاضل گفته اند دیگر به فهم او می گذارند و دویم قید امکان حیض نشده است. و این را نیز ممکن است که رجوع بعلم سائل کرده باشند.

یا آن که چون معلوم نیست که حال این زن چون خواهد شد اول مرتبه که عمل حیض کرد ممکن است که همین حیض او باشد و ده روز دیگر که از این حیض بگذرد حیض او باشد و هم چنین در حیض ثانی ممکن است که انتهای حیض اول باشد و از اینجا ده روز حساب باشد پس در هر خونی که احتمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۱

حیض هست حق سبحانه و تعالی بر او تخفیف داده باشد چون ضبط این قاعده فضلا نمی توانند کرد زنان بی چاره چون توانند کرد خصوصا هر گاه در اوایل بلوغ باشد.

و ممکن است که قائل به تخییر شویم که مخیر باشد میان این عمل یا رجوع به قاعده کلیه و این حکم بر سیل رخصت باشد و این اظهر است پس هر گاه مخیر باشد طرفی که بی دغدغه است و همه باین عمل کرده اند

اولی خواهد بود با امکان و الله تعالی يعلم.

[زن حیض هر گاه در سفر باشد و پاک شود و آب آن قدر نداشته باشد که از برای غسل کافی باشد]

(و المرأة الحائض اذا رأت الطهر في السفر و ليس معها ماء يكفيها لغسلها و حضرت الصّیلاه فان كان معها من الماء قدر ما تغسل به فرجها غسلته و تیممت و صلّت و حلّ لزوجها ان ياتيها في تلك الحال اذا غسلت فرجها و تیممت.) و زن حیض هر گاه در سفر باشد و پاک شود و آب آن قدر نداشته باشد که از برای غسلش کافی باشد یا هوا سرد باشد و غسل نتواند کرد و وقت نماز شود پس اگر آن قدر آب دارد که فرجش را بشوید، و تیمم کند و نماز کند و در این صورت که فرجش را شسته باشد و تیمم کرده باشد شوهرش با او نزدیکی می تواند کرد.

و این خبر ابو عبیده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است. و بنده را ظن قریب بعلم حاصل است که این خبر را کلینی از کتاب حسن بن محبوب برداشته است و سهل بن زیاد که در این طریق است از مشایخ اجازه است و طرق صحیح کلینی بکتاب حسن بسیار است پس حدیث صحیح باشد و در این نیز ظن متأخم علم دارم که صدوق نیز از آن کتاب نقل کرده است و از تتبع مرا علم عادی به هم رسیده است إن شاء الله ترا نیز حاصل خواهد شد به اندک تبعی اگر متابعت اسلاف را از خاطر بیرون کنی و الا آن شبهه ایست که معارضه با حق یقین می کند چنانکه در ماده سنیان و کافران

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۲

مشاهد است.

و این شرطی است

که سید مرتضی رحمه الله در تواتر کرده است در جواب علماء سنیان که با او بحث کرده اند که چرا از احادیث غدیر خم و منزله و سفینه و ثقلین ما را علم حاصل نمی شود و شما دعوی علم می کنید سید فرمودند که ما را شبهه سابقه در نفس نبود علم به هم رسید و شما را شبهه محبت دین آباء و اسلاف در خاطر جا کرده است اگر جبرئیل بیاید و او را ببیند یقیناً خواهید گفت که از کجا که جبرئیل است و اگر شیطان مصور شود بصورت خودش و بگوید که مذهب شما حق است خواهید گفت که البته جبرئیل است.

[بر زن جایز نیست نگاه به فرج دیگری کند]

(و لا- يجوز للنساء ان ينظرن إلى أنفسهن في المحيض لأنهن قد نهين عن ذلك) و جایز نیست زنان را که نظر به فرج خود بدارند دیگران را در حالت حیض از جهت استبرا زیرا که ایشان را نهی کرده اند از نظر کردن به فرج دیگران و شیخ ما بهاء الدین محمد قدس سره ينظرن را بتشدید می خواند و می گفت مراد اینست که جایز نیست زنان را در حال حیض زینت کنند خود را که باعث نظر شوهران شود به ایشان و شیطان راه یابد در جماع ایشان زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زنان را از زینت در حیض منع کرد.

و لیکن محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه روایت کرده است بسند صحیح از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که به آن حضرت رسید که جماعتی از زنان در میان شب چراغ می طلبند و زنان را می گویند که اندرون فرج ایشان

را ببیند که پاک شده اند یا نه حضرت می فرمودند که بد می کنند و می فرمودند که کی چنین می کردند در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله.

و در حدیث حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت نهی می فرمودند زنان را که نظر به فروج

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۳

خود کنند یا بدارند جمیع را که نظر به فروج ایشان کنند در شب می فرمودند که گاه هست زرد می باشد خون حیض و گاه هست تیره می باشد خاکستری کی در شب تشخیص می توانند کرد بلکه تشخیص آن به پنبه می باید کرد و بهتر ظاهر می شود و مع هذا بی ضرورتی نظر به فرج دیگران کردن حرامست.

و این دو حدیث را کلینی در باب استبرا آورده است و اگر مشدد نیز بخوانیم این معنی مراد است و اگر مخفف خوانیم از بابت و لا تقتلوا أنفسکم که مراد نفس دیگرانست مجملا باب افعال و تفعیل انصب است و لیکن بمعنی مذکور.

(و سال عبید الله بن علی الحلبی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الحائض ما یحلّ لزوجها منها قال تترز بازار إلى الرکتین و تخرج سرّتها ثمّ له ما فوق الازار و ذکر عن ایبه صلوات الله علیهما انّ میمونه کانت تقول انّ النبی صلی الله علیه و آله کان یأمرنی اذا کنت حایضا ان اتزر بثوب ثمّ اضطجع معه فی الفراش) و به اسانید صحیحه روایت کرده است حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کرد که از حایض چه چیز حلالست بر شوهرش حضرت فرمودند که لنگی می بندد تا

زانوها و نافش را بیرون می کند و بالای ازار از اوست یعنی از طرفین مثل ساق و سینه یا دست بر بالای لنگ می تواند گذاشت و به زیر آن نمی تواند برد و آن حضرت صلوات الله علیه از پدرش صلوات الله علیه نقل کرد که میمونه زوجه حضرت سید مرسلین صلی الله علیه و آله می گفت که آن حضرت می فرمودند در وقتی که من حیض می بودم که لنگی بیندم و با آن حضرت بخوابم.

و باین حدیث سید مرتضی رضی الله عنه قایل شده است و جایز نمی داند تمتع بردن از حیض را از ناف تا زانو مگر از فوق لنگ. و چند حدیث دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۴

موثق کالصحیح بر این مضمون وارد شده است و حمل بر استحباب کرده اند از جهت احادیث بسیاری که گذشت که غیر قبل حلال است.

و محتملست که تقیه وارد شده باشد چون موافق اکثر عامه است و قرینه تقیه حکایت میمونه، و هر جائی که حضرات ائمه معصومین استشهد می آورند به گفته ازواج نبی یا غیر ایشان ظاهرش تقیه است و اگر نه قول ایشان قول الله است چه حاجت بفعل دیگری دارد.

[زنان حضرت صلی الله علیه و آله وقتی که حیض می شدند نماز نمی کردند]

(و قال و كانت نساء النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَقْضِينَ الصَّلَاةَ إِذَا حَضْنَ وَ لَكِنْ يَتَحَشَّيْنَ حِينَ يَدْخُلُ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَ يَتَوَضَّئْنَ ثُمَّ يَجْلِسْنَ قَرِيبًا مِنَ الْمَسْجِدِ فَيَذْكُرْنَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ) حلبی می گوید که حضرت فرمودند که زنان حضرت صلی الله علیه و آله وقتی که حیض می شدند نماز نمی کردند و لیکن فرج خود را از پنبه پر می کردند در وقت هر نمازی و وضو می ساختند و نزدیک مسجد می نشستند و ذکر

حق سبحانه و تعالی می کردند و این معنی گذشت.

و قرب مسجد از این جهت بود که خانه های ایشان متصل بود بمسجد نزدیک می نشستند تا عادت دخول مسجد را نیز فراموش نکنند تا آن که در استحاضه نیز قریب به مسجد می آمدند و سجده را در مسجد می کردند و موضع خون بیرون مسجد می بود چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است.

[هر گاه زنی ادعا کند که در یک ماه سه حیض دیده ام و عده ام سرآمده است آیا می شنوند از او]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی امرأه ادعت انها حاضت فی شهر واحد ثلاث حیض انه تسأل نسوه من بطانتها هل کان حیضها فیما مضی علی ما ادعت؟ فان شهدن صدقت و الا فهي كاذبه) و بسند صحیح از عبد الله بن مغیره از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه زنی ادعا کند که در یک ماه سه حیض دیده ام و عده ام سرآمده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۵

است آیا می شنوند از او؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که از زنانی که با آن زن معاشرت باطنی دارند سؤال می کنند که آیا پیش از این هم چنین می آمده است حیض او که در یک ماه سه حیض دیده باشد اگر زنان شهادت بدهند تصدیق او می کنند و اگر نه دروغ می گوید.

و این حدیث بحسب ظاهر مخالف ظاهر آیه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَلَا يَجِلُّ لَهُنَّ أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ** یعنی کتمان نکنند زنان چیزی را که حق سبحانه و تعالی در رحمهای ایشان آفریده است و اگر سخن ایشان مسموع نباشد نهی از کتمان بحسب ظاهر بی فایده است.

و هم چنین در

حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که عده و حیضش متعلق است به زنان، و گفته ایشان در آن مسموع است، و ادعای ایشان مصدقست پس حمل می باید کرد که مستحب است تفحص در صورتی که آن زن متهم باشد به کذب.

و محتمل است که حضرت موافق واقع فرموده باشند که او کاذبست و نفرمودند که مکذوبست یا مصدق نیست پس ممکن است که کاذب باشد و ما را تصدیق باید کرد مثل فواحش که علم عادی هست که ایشان عده نمی دارند اگر گویند که ما عده می داریم تصدیق می باید کرد.

و هم چنین اگر مردی را با زنی در یک لحاف بینیم و بگویید که زن منست و علم عادی به کذب او داشته باشیم بحسب ظاهر شرع تصدیق می باید کرد بلکه اگر ادعا نکنند ما را جایز نیست ظن بد به مسلمانان بردن هر چند بحسب واقع چنین نباشد و الله تعالی يعلم.

[باز کردن مو هنگام غسل]

(و سال عمّار بن موسی السّاباطیّ ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الحائض تغتسل و علی جسدها الزّعفران لم یذهب به الماء قال لا یاس به. و عن المرأه تغتسل و قد امتشطت بقراصل و لم تنقض شعرها لم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۶

یجزئها من الماء قال مثل الذی یشرب شعرها و هو ثلاث حفّات علی رأسها و حفّتان علی الیمین و حفّتان علی الیسار ثمّ تمرّ یدها علی جسدها کلّه) و بسند موثق منقول است که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود از حیضی که غسل کند و بر بدنش زعفران باشد و آب آن را نبرده باشد

حضرت فرمودند که باکی نیست و سؤال کرد از زنی که غسل کند و موی سرش را به گیس باف بسته باشد و خواهد که باز نکند چه مقدار از آب او را کافی است. حضرت فرمودند که آن قدر آب بس است که بخورد مو دهد که به زیر آن برسد و آن سه کف آبست که بر سر ریزد و دو کف بر دست راست و دو کف بر دست چپ و بعد از آن دست به همه بدن بمالد تا آب به همه جا برسد.

و حفته را اطلاق می کنند بر یک کف و دو کف و ظاهراً در اینجا دو کف مراد باشد. اما زعفران را حمل کرده اند که محض رنگی باشد چنانکه متعارف نیز همین است و اگر عینی داشته باشد به حیثیتی نباشد که آبی که به آن جا رسد مضاف شود اما اگر اول آب برسد و زمانی که بماند مضاف شود ظاهراً ضرر نداشته باشد و لیکن احوط اجتنابست.

و مؤید اینست حدیث صحیحی که ابراهیم بن ابی محمود گفت به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی جنب شود و زعفران بر سر و بدنش باشد و بوی خوش و چیزهای چسبند مثل لادن و چیزهای خوشبو که موی سر و ریش را به آن معطر می سازند و چون غسل می کند می یابد که اثر زعفران و بوی در بدنش مانده است حضرت فرمودند که باکی نیست.

اما خلوق که زعفران دارد ظاهرش آنست که آب به بدن می رسد و اما چیزهای چسبنده مانند غالیه اگر چه چسبنده است و لیکن متعارفست که مو

لوامع

را به آن معطر می سازند و شستن مو واجب نیست بلکه می باید آب به زیر مو برسد.

و اما نگشودن مو نیز از این جهت است که آب به زیر آن می باید رسانید چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که سابقاً گیسو بافتن مثل این زمان نبود دو جا از پیش سر و دو از عقب سر می بافتند اندک آبی به زیر مو می رسید و الحال که گیسوی بسیار بر سر می بافند مبالغه نمایند که آب به زیر مو برسد و مثل این احادیث کالصحیحه وارد است.

و اما تقدیم جانب راست بر چپ که در این حدیث وارد شده است بعضی استدلال کرده اند بر ترتیب و دلالت ندارد زیرا که و او دلالت بر ترتیب ندارد مع هذا حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون آب بر هر دو طرف بریزد بعد از آن دست بر همه بدن بمالد اگر ترتیب لازم بود می بایست که اول دست بر جانب راست بمالد و بعد از آن که آب بر جانب چپ بریزد دست بر آن بمالد پس دلالتش بر عدم ترتیب اظهر است.

[استشهاد به فعل همسران پیامبر]

(و كان بعض نساء النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَرَجَّلَ شعرها و تغسل رأسها و هي حايض) و چنین بود که بعضی از زنان آن حضرت صلی الله علیه و آله موی سر را شانه می کردند و سر را می شستند در حالت حیض و ظاهر آنست که حضرت دیده باشند و منع نکرده باشند یا حضرت او را فرموده باشند که چنین کند چون حضرت با ایشان می خوابید اگر زینت کردن

ایشان خوب نباشد دفع کثافت مطلقا مطلوبست همیشه چنانکه اخبار بسیار در این باب وارد شده است، و در طرق عامه احادیث بسیار نقل کرده اند باین عنوان با تذکیر ضمیر که مراد اینست که بعضی از زنان سر آن حضرت را می شستند و شانه می کردند. و محتمل است که در اینجا نساخ غلط کرده باشند و الله تعالی يعلم.

[و هر گاه زنی بزاید و خونش آید ده روز ترک نماز می کند]

(و اذا ولدت المرأة قعدت عن الصیّلاه عشره ايام الا ان تطهر قبل ذلك فان استمر بها الدم ترک الصیّلاه ما بینها و بین ثمانیه عشر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۸

یوما لأن اسماء بنت عمیس نفست بمحمد بن ابی بکر فی حجّه الوداع فامرها رسول الله علیه و آله ان تقعد ثمانیه عشر یوما) و هر گاه زنی بزاید و خونش آید ده روز ترک نماز می کند مگر آن که خونش بند شود پیش از ده روز که بعد از آن نماز می کند پس اگر خونش مستمر شود یعنی از ده روز در گذرد ترک می کند نماز را تا هجده روز اگر خونش آید زیرا که اسماء بنت عمیس در حج وداع محمد را زایید پس حضرت امر فرمودند او را که هجده روز ترک نماز کند و نفاس حساب کند.

بدان که جمعی از علما اکثر نفاس را هجده روز می دانند و جمعی عادت حیض را اعتبار می کنند و اگر عادت نداشته باشد و مبتدئه باشد هجده روز و بعضی صاحب عادت را عادت و مبتدئه را ده روز. و اقوال بسیار و احادیث بسیار در این باب وارد شده است.

احوط آنست که عادت حیض را حساب کند و بعد از آن تا ده روز استظهار می تواند

کرد چنانکه در حیض استظهار می کند و بعد از ده روز اگر خون بسیار به صفت حیض بیند تا هجده روز مخیر است میان عبادت و ترک آن و آن باقی ایام استظهار نفساء است و اگر ما بعد عادت را بعد از استظهار به یک روز یا دو روز عمل هر دو به جا آورد نهایت احتیاط است و عمل به همه اقوال و روایات کرده خواهد بود.

و بعضی از علما تا بیست و یک روز قایل شده اند به آن که سه روز بعد از هجده روز استظهار او باشد و قولی بیشتر از علمای شیعه بخاطر نیست و در فقه رضوی هست که در روایت واقع است یعنی از آبای ما صلوات الله علیهم که نفساء هجده روز ترک نماز می کند و روایت بیست و سه روز نیز مرویست.

و روایت ده روز و سه روز از جهت استظهار و بهر یک از این روایات عمل می تواند نمود از روی تسلیم. و از عامه اقوال بسیار نقل کرده اند و از سی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۶۹

و چهل و پنجاه و شصت و از طرق ما نیز روایات وارد شده است و کافه علمای ما حمل کرده اند همه را بر تقیه و جمعی نیز قایلند که باین اخبار فتوی می توان داد در حال تقیه و الله تعالی يعلم.

[چون اقل حیض سه روز است و اکثرش ده روز است]

(و قد روی انه صار حدّ قعود النّفساء عن الصّیّلاه ثمانیه عشر یوما لأنّ اقلّ الحیض ثلاثه ایّام و اکثره عشره ایّام و أوسطه خمسّه ایّام فجعل الله عزّ و جلّ للنّفساء اقلّ الحیض و أوسطه و اکثره) و صدوق به سندی قوی از حنان بن سدید روایت

کرده است که به حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم و چون مضمراست ظاهرا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشد که چرا زنی که زاییده است هجده روز ترک نماز می کند حضرت فرمودند که چون اقل حیض سه روز است و اکثرش ده روز است و وسطش پنج روز است حق سبحانه و تعالی از جهه او اقل و اوسط و اکثر را مقرر ساخت.

[اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز می کند]

(و الاخبار التي رويت في قعودها اربعين يوما و ما زاد إلى ان تطهر معلوله كلها وردت للتقية لا- يفتى بها الا اهل الخلاف) و اخباری که اصحاب ما روایت کرده اند که چهل روز ترک نماز می کند یا زیاده که پنجاه روز باشد تا آن که طاهر شود و این خبری دیگر است معلول است و علتی دارد که چنین روایت شده است که آن تقیه است یا ضعیف است به اعتبار تقیه که عمل به آن نمی توان کرد و فتوای به آن اخبار نمی توان داد مگر سنیان را اگر از ما پرسند.

و آن چه از عامه مشهور است قول ابو حنیفه و احمد بن حنبل و جمعی دیگر چهل روز است و قول شافعی و مالک و احمد در روایتی دیگر شصت روز است و از مالک قول هفتاد نیز روایت کرده اند و قول حسن بصری پنجاه روز است. و شیخ بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر نفسا خونش بند نشود سی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۰

روز چهل روز تا پنجاه روز ترک نماز می کند و دور نیست که مراد حضرت اخبار از حال

سنیان باشد که ایشان چنین می کنند.

و در روایت موثقی چهل روز وارد شده است و در روایت ضعیفی وارد شده است که حدی ندارد یعنی تا پاک شود. و در روایت ضعیفی چهل تا پنجاه وارد شده است و شک نیست در آن که محمول است این روایات بر تقیه چون روایات متواتره بر خلاف اینها وارد شده است.

[زنی که یک روز یا دو روز در زاییدن داشته باشد یا بیشتر و زردی یا خون بیند نماز را چه کند؟]

(و روی عمار بن موسی الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن امرأه اصابها الطلق اليوم و الیومین و اکثر من ذلك تری صفره او دما کیف تصنع بالصیلاه؟ قال تصلی ما لم تلد فان غلبها الوجع صلّت اذا برئت) و بسند موثق سؤال کرد عمار از آن حضرت صلوات الله علیه از زنی که یک روز یا دو روز در زاییدن داشته باشد یا بیشتر و زردی یا خون بیند نماز را چه کند؟ حضرت فرمودند که نماز می کند تا نزاییده است اگر وجع بر او غلبه کند و نماز را نکند بنا مشروع وقتی که به شود قضا کند. چون خلافی نیست ظاهرا میان علمای ما که نفاس با ولادت می باشد یا بعد از آن و هر چه بیش از ولادت آید اگر زرد باشد استحاضه است. و اگر سیاه یا سرخ باشد و سه روز نشود آن نیز استحاضه است. و اگر سه روز بشود و به صفت حیض باشد و در ایام حیض یا قریب به آن باشد ظاهرا حیض باشد چنانکه گذشت که حیض با حمل جمع می شود.

و جمعی در اینجا شرط کرده اند که می باید اقل طهر به هم رسد میان حیض و نفاس چون نفاس حکم حیض

دارد، و چون این فرض نادر بود حضرت حکم فرمودند که نماز می کند و ممکن است که حکم حضرت صلوات الله علیه از این جهت باشد که شرایط فوق نیز نادر است و اگر خونی آید بیش از یک روز و دو روز نمی آید و الله تعالی يعلم.

باب التیمم

[آیه تیمم]

(قال الله عز وجل وَإِنْ كُنْتُمْ مَرْضَىٰ أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ مِنَ الْغَائِطِ، أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسِئُوا بِأَيْدِيكُمْ مِنْهُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ وَلَكِنْ يُرِيدُ لِيُطَهَّرَكُمْ وَلِيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

«۱» بابی است در بیان تیمم و احکام آن حق جل و عز می فرماید بعد از بیان وضو و غسل که مذکور شد و اگر بوده باشید بیمار یا مسافر و آمده باشد کسی از شما از زمین کو که بواسطه بول و غایط رفته باشید و گاه هست که آنها دست بهم نمی دهد و بادی جدا می شود که حدث اصغر از شما واقع شده باشد یا جماع کرده باشید با زنان و نیابید آب را پس تیمم کنید یا قصد کنید صعید خوب را. و مشهور در احادیث آنست که مراد از صعید وجه الارض است که شامل سنگ باشد. و بعضی گفته اند که مراد از آن خاک است و مراد از طیب آنست که نجس و مغضوب نباشد علی المشهور. پس چون دست بر صعید زدید مسح کنید بعضی از روهای خود را که پیشانی باشد یا با جبینین دو طرف پیشانی و بعضی از دستهای خود را از صعید و حق سبحانه و تعالی تیمم را

بدل از وضو و غسل مقرر فرمود از جهت آن که نمی خواهد که کار را بر شما تنگ کند و لیکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۲

می خواهد که پاک کند شما را از احداث و از گناهان به سبب اطاعت و می خواهد که نعمت خود را بر شما تمام کند به تخفیف عبادات به آن که بدل از طهارت آبی طهارت خاکی مقرر فرمود شاید که شما شکر خداوند خود را به کردن عبادت و ترک مناهی به جا آورید. این مجملی بود از ترجمه و باقی در ضمن اخبار مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

[بیان وجه احکام وضو و تیمم]

(و قال زرارہ قلت لأبی جعفر صلوات الله علیه أما تخبرنی من این علمت و قلت ان المسح ببعض الرأس و بعض الرجلین؟ فضحك و قال یا زرارہ قاله رسول الله صلى الله علیه و آله و نزل به الكتاب من الله عز و جل لأن الله عز و جل قال او يقول فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ فَعَرَفْنَا انَّ الوجه كله ينبغي ان يغسل ثم قال و أيدیکم إلى المرافق فوصل الیدین إلى المرفقین بالوجه فعرفنا انه ينبغي لهما ان يغسلا إلى المرفقین ثم فصل بین الکلام فقال و امسحوا برءوسکم فعرفنا حين قال برءوسکم ان المسح ببعض الرأس لمكان الباء ثم وصل الرجلین بالرأس كما وصل الیدین بالوجه فقال و ارجلکم إلى الکعبین فعرفنا حين وصلهما بالرأس ان المسح على بعضهما ثم فسّر ذلك رسول الله صلى الله علیه و آله للناس فضيّعوه ثم قال فَلَمْ تَجِدُوا ماءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيداً طَيِّباً فَامْسَحُوا بِوُجُوْهِكُمْ فَلَمَّا ان وضع الوضوء عمّن لم يجد الماء اثبت بعض الغسل مسحاً لأنه قال بوجوهكم ثم وصل بها

و أيدىكم منه ای من ذلك التيمم لأنه علم ان ذلك اجمع لم يجر على الوجه لأنه يعلق من ذلك الصعيد ببعض الكف ولا يعلق ببعضها ثم قال ما يريد الله ليجعل عليكم من حرج و الحرج الضيق) و بسند صحيح زرارہ گفت که به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه عرض نمودم که آیا خبر نمی دهی مرا که از کجا بدانم و بگویم، یا از کجا می دانی و می گویی تا مباحثه با

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۳

خصمان که کنم دانم که جواب ایشان را توانم گفت اگر از من بپرسند که چرا مسح بعضی از سر و بعضی از پاها را می باید کرد؟ حضرت تبسم فرمودند محتمل است که تبسم از ترک ادب او باشد یا از آن که بعد از این خواست فرمود که او را به تعجب درآورد که با آن که در قرآن هست و زرارہ قاری و مفسر بود نمی دانست و گفت ای زرارہ رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است و ما از آن حضرت داریم و کتاب الهی به آن معنی نازل شده است و ما می دانیم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روهای خود را بشوید دانستیم که کل را می باید شست و در عرف غیر این معنی را نمی فهمند.

پس فرمود که و دستهای خود را تا مرفقها و آن بند ذراع و بازوست بشویند پس وصل فرمود به او عاطفه دست را برو و رو را کل می بایست شست دانستیم که دستهای تا مرفقین را نیز تمام می باید شست پس حق سبحانه و تعالی تغییر اسلوب فرمود به نحوی

دیگر به آن که با بر سر مفعول درآورد و فرمود که مسح کنید بعضی از سرهای خود را پس چون با درآورد دانستیم که مراد الهی مسح بعضی از سر است.

بعد از آن عطف فرمود پاها را بسر چنانکه عطف فرمود دستها را بر دو کف و پاها را تا کعبین پس دانستیم که بعضی از پاها را مسح می باید کشید با آن که آیه دلالتش ظاهر بود حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله قولا و فعلا از جهت مردمان بیان فرمود و ایشان ضایع کردند آن را. دیگر فرمود که اگر آب نیابید تیمم کنید صعید طیب را یعنی قصد آن کنید یا از آن تیمم کنید پس مسح کشید بعضی از روهای خود را.

پس چون حق سبحانه و تعالی وضو را ساقط ساخت از کسی که آب نیابد بعضی از مواضع غسل را مسح فرمود چون شش موضع بود سه مغسول که رو و دستها بود، و سه ممسوح که سر و پاها بود، سه مغسول را مقرر ساخت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۴

بعضی از آنها را مسح کشند زیرا که لفظ با بر و جوهکم درآورد و آیدیکم را بر او عطف فرمود و فرمود که منه یعنی مسح کشید از آن چه قصد به آن کرده بودید از صعید طیب و من تبعیضی آورد یعنی بعضی از آن خاک را بر رو و دستها بمالید چون می دانست که دستی که بر خاک زنند خاکش بتمام رو نمی رسد زیرا که خاک بر بعضی از دست می چسبد و بر بعضی نمی چسبد.

دیگر فرمود که خداوند عالمیان نمی خواهد که بر شما کار را

تنگ کند این نیز مؤید تبعیض مسحهاست در وضو و تیمم پس ظاهر شد که حق سبحانه و تعالی در چهار جا اشاره فرموده است و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز که وضو و تیمم ساختند چنین کردند اما وضوی آن حضرت گذشت و اما تیمم را پس عقیب این ذکر می کند.

[تیمم عمار]

(و قال زرارہ قال ابو جعفر صلوات الله عليه قال رسول الله صلى الله عليه و آله ذات يوم لعمار في سفر له يا عمار بلغنا أنك اجنبت فكيف صنعت؟ قال تمرغت يا رسول الله في التراب قال فقال له كذلك يتمرغ الحمار أ فلا صنعت كذا ثم أهوى ببديه إلى الارض فوضعهما على الصيعة ثم مسح جبينه بإصبعه و كفيه إحداهما بالأخرى ثم لم يعد ذلك) و بسند صحیح از زرارہ منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله روزی به عمار فرمودند در سفری که ای عمار شنیدم که جنب شدی چه کردی؟

گفت یا رسول الله در خاک غلطیدم حضرت فرمودند که مانند الاغ غلطیدی خر چنین می غلطد یعنی قیاس کار خرانست چرا نپرسیدی چرا چنین نکردی؟

پس حضرت رسول الله علیه و آله یا حضرت امام محمد باقر بر احتمالی دستها را به زیر آوردند و بر صعيد که خاکست یا زمین گذاشتند بعد از آن پیشانی را یا دو طرف آن را بنا بر نسخه جبینیه به انگشتان خود مسح کردند و دستها را هر یک بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۵

دیگری مالیدند و دیگر دست بر خاک نزدند و به یک مرتبه اکتفا فرمودند.

بدان که

حکایت عمار در طریق شیعه و سنی متواتر است و هیچ کس در تواتر قرآن شک ندارد. سنیان در صحاح خود بطرق متکثره از عمر بن الخطاب روایت کرده اند که عمر اعتقاد به تیمم نداشت و می گفت که اگر آب بهم نرسد نماز مکنید و در مجلس عمر عمار حکایت خود را کرد عمر او را تهدید نمود عمار گفت اگر به جدی: من حکایت خود را جائی نقل نکنم، و همین معنی کافی است در کفر او کفر سنیان سیما علمای ایشان که شخصی که منکر قرآن باشد و به اتفاق مسلمانان کافر باشد او را امام دانند و اگر خواهی رجوع به صحاح سته کن در باب تیمم.

و لیکن اینها عبادت او است حق به جانب ایشان است کسی که سیده نساء العالمین فاطمه الزهراء با محسن فرزند رسول خدا شهید کند و قصور نداشته باشد انکار قرآن سهل خواهد بود و کسی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را گوید که این مردک هذیان می گوید و در جمیع صحاح سته متواترا از او نقل کنند و منافی اسلام او نباشد اینها سهل خواهد بود.

[پس هر گاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند]

(فاذا تیمم الرجل للوضوء ضرب یدیه علی الارض مرّه واحده ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه و مسح علی ظهر کفیه و اذا کان التیمم للجنابه ضرب یدیه علی الارض مرّه واحده ثم نفضهما و مسح بهما جبینیه و حاجبیه ثم ضرب یدیه علی الارض مرّه اخری و مسح علی ظهر یدیه فوق الکفّ قليلا و يبدأ بمسح الیمنی قبل الیسری) پس هر گاه شخصی خواهد که تیمم بدل از وضو کند هر

دو دستها را يك مرتبه بر زمين زند و خاك آن را بيفشانند و بهر دو دست مسح بر دو طرف پيشانی كند با ابروها و پشت هر دو دست را مسح كند. و اگر تيمم بدل از غسل جنابت باشد هر دو دست را يك مرتبه بر زمين زند پس هر دو دست را بيفشانند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۶

پهلوهای پيشانی را با ابروها مسح كند پس دستها را مرتبه ديگر بر زمين زند و پشت دستها را مسح كند بالای دست اندکی و ابتدا كند به مسح دست راست پيش از دست چپ.

اما آن چه صدوق ذكر کرده است از زدن دست بر زمين شكی نیست كه بهتر است. و در احاديث صحيحه بسيار بلفظ ضرب واقع شده است. و در احاديث صحيح و كالصحيح بلفظ وضع واقع شده است جمعی ضرب را سنت می دانند و جمعی وضع كه مطلق است است حمل بر مقيد می كنند و ضرب را واجب می دانند و اظهر استحبابست. و احوط ضربست و الله تعالى يعلم.

و اما آن چه ذكر کرده است كه مسح جبين را بگشود موافق ظاهر خبر زراره است كه گذشت، و موافق حسنه زراره و حسنه عمرو بن ابی المقدم است كه در هر سه جبين واقع شده است. و ممكن است كه مراد از جبين جبهه باشد با جبين و در موثقه كالصحيح زراره مسح جبهه واقع شده است علما هر دو را با هم ضم کرده اند.

و در صحيحه زراره، و صحيحه محمد بن مسلم، و صحيحه اسماعيل بن همام، و صحيحه داود بن نعمان، و كالصحيح كاهلی و غير اينها از اخبار

بسیار مسح رو واقع شده است و اکثر علما حمل کرده اند مسح رو را بر پیشانی و جبینها و محقق رحمه الله مسح باقی رو را سنت می داند. و علی ای حال چون واجب نیست ترک آن اولی است چون مخالف ظاهر آیه است و موافق عامه.

و صدوق در امالی ذکر کرده است که رو را مسح کند و گفته است که در روایتی واقع شده است که جبینها و ابروها را مسح کند و عمل مشایخ ما بر این است. و روایت ابروها بما نرسیده است مسندا مگر در فقه رضوی. و اما مسح پشت دستها پس احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه بر این وارد شده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۷

مراد از بند دست است که اندکی بالای کف است تا سر انگشتان. و بعضی از علما اکتفا بسر انگشتان کرده اند. و بعضی گفته اند که از مرفق مسح می کنند طرفین دست را. و هر دو قول مخالف ظاهر آیه است و بر قول اخیر حدیث صحیح وارد است و لیکن محمول بر تقیه است. و بعضی سنت می دانند و نکردن اولی است.

و اما آن چه گفته است که بعد از زدن دست را بیفشاند افشاندن دستها در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است و منافات با ظاهر آیه ندارد و بر تقدیری که لازم باشد که چیزی از خاک بر دست بچسبد سنت است افشاندن زیادتی آن که سبب آن نشود که رو بدنما شود.

و اما فرقی که صدوق و جمعی کثیر از اصحاب کرده اند میان تیمم بدل از وضو و تیمم بدل از غسل که بدل از وضو یک

مرتبه دست بر زمین زند، و از برای غسل دو مرتبه حدیث صریحی که دلالت کند بر این معنی ندیده ام. و حدیث زراره، و محمد بن مسلم را که مستند آن ساخته اید هر دو دلالت بر نقیض مطلب دارند.

و احادیث صحیحه در غسل وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم یک مرتبه دست بر زمین زده اند مثل صحیحه زراره که گذشت از برای بدل از غسل و غیر آن، و احادیث مطلقه واقع شده است که یک مرتبه دست بزَن، و احادیث دو مرتبه نیز مطلق واقع شده است، و حدیث صحیح سه مرتبه نیز واقع شده است، و حدیث صحیح چهار مرتبه نیز واقع شده است.

و جمعی از علما یک مرتبه را واجب می دانند و زیاده را سنت و جمعی به تخییر قایلند و خالی از قوت نیست. و احوط آنست که از برای هر یک از وضو و غسل دو تیمم بکند یکی یک ضربی و یکی دو ضربی و الله تعالی یعلم.

[شخصی که جنب شود آب را تیمم می کند، چون بیابد آب را پس غسل کند و اعاده نکند نماز را]

(و سأل عبید الله بن علیّ الحلبیّ ابا عبد الله صلوات الله علیه عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۸

الرّجل اذا جنب و لم يجد الماء؟ قال یتیمم بالصّیعی، فاذا وجد الماء فلیغتسل و لا یعیّد الصّیلاه. و عن الرّجل یمرّ بالرّکیه و لیس معه دلو؟

قال لیس علیه ان یدخل الرّکیه انّ ربّ الماء هو ربّ الارض فلیتیمم و عن الرّجل یجنب و معه قدر ما یکفیه من الماء لوضوء الصّلاه أیتوضأ بالماء او یتیمم قال لا بل یتیمم الا ترى أنّه انما جعل علیه نصف الوضوء) و به اسانید صحیحه مرویست که سؤال کرد حلبی از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که جنب شود و نیابد آب را حضرت فرمودند که تیمم می کند، از زمین پس چون بیابد آب را پس غسل کند و اعاده نکند نماز را.

و دیگر حلبی از آن حضرت سؤال نمود از شخصی که به چاهی رسد و دلو نداشته باشد حضرت صلوات الله عليه فرمودند که واجب نیست بر او که داخل چاه شود به درستی که آن خداوندی که آب را از جهت وضو و غسل مقرر ساخته است خاک را نیز قرار داده است وقتی که دست به آب نرسد باید که تیمم کند و به چاه نرود.

و دیگر حلبی از آن حضرت سؤال کرد از شخصی که جنب شود و با او آن مقدار آب باشد که از برای وضو کافی باشد آیا به آب وضو سازد یا تیمم کند حضرت فرمودند که بلکه تیمم کند نمی بینی که حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است نصف وضو را یعنی امر کرده است که سه عضوی را که در وضو می شست مسح کند.

پس اگر جمع کند میان وضو و تیمم جمع میان عوض و معوض کرده است و اگر وضوی تنها بسازد خلاف گفته الهی کرده است چون حق سبحانه و تعالی تیمم طلبیده است و او وضو ساخته است.

بدان که در سؤال اول حضرت مطلق جنب را فرمود که تیمم کند و اعاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۷۹

نماز نکنند و مخالفت دارد بحسب ظاهر با احادیثی که وارد شده است که اگر محتلم شده باشد تیمم می کند و اگر با اختیار خود جنب شده باشد غسل می کند هر چند ضرر

به او رسد مگر آن که خوف تلف نفس داشته باشد که در این صورت تیمم می کند و نماز را قضا خواهد کرد بعد از غسل.

پس جمع بینهما باین نحو می توان کرد که این حدیث و امثال این حدیث از احادیث صحیحه را حمل بر جواز کنیم، و احادیث غسل و اعاده نماز را حمل بر استحباب کنیم چنانکه اکثر علما کرده اند و این اظهر است و ممکنست که این حدیث را حمل بر محتلم کنیم و ظاهرا صدوق چنین کرده باشد اگر چه محتمل است که صدوق نیز احادیث آئینده را حمل بر استحباب کرده باشد.

و اما در سؤال دویم که حضرت فرمودند که داخل چاه نشود اکثر علما حمل کرده اند بر آن که در دخول چاه خوف ضرر باشد. و جمعی حمل کرده اند بر آن که چاه از جمعی باشد که چون غسل می کند نجس می شود چاه و بدنش نیز و می باید نزع کردن و دلو ندارد. و جمعی دیگر که وارد شوند و آب کشند آب نجس را استعمال خواهند کرد خواه صاحبان چاه و خواه غیر ایشان پس نهی حضرت باین اعتبار خواهد بود و اظهر آنست که چاه نجس نمی شود.

و لیکن ممکن است که اگر چاه صاحبی داشته باشد بی رضای او غسل در آن چاه نتوان کرد چنانکه در صحیحه عبد الله بن ابی یعفر وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه جنب باشی و دلوی بهم نرسد، و هم چنین چیزی که توانی آب از چاه برداشتن نداشته باشی تیمم کن به صعید به درستی که خداوندی که آب را قرار

داده است خاک را نیز قرار داده است در صورت نیافتن آب و داخل چاه مشو و آب چاه را بر مردمان فاسد مکن.

و ممکن است که در مطلق چاه چنین باشد اگر چه صاحبی نداشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۰

چون سبب تنفر مردم می شود خصوصا هر گاه بدنش منی و بول و غایط داشته باشد چنانکه ظاهر حدیث بر آن دلالت می کند و اظهر آنست که غرض حضرت صلوات الله علیه این است که این مقدار کار را بر مردمان تنگ نکرده اند که باید به چاه رفتن بلکه اندک صعوبتی که باشد تیمم می توان کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا ۴:۴۳ یعنی آب نیابید و فرمود که آب یافت نشود و فرق است میان وجدان و وجود و مناط تیمم عدم وجدان است پس اگر آب باشد و فروشند و ثمن آن را نداشته باشد یا دور باشد و خوف ضرر باشد در جدا شدن از قافله خواه خوف ضرر دزدان یا درندگان یا خوف تشنگی خود یا جمعی که متعلق باشند به او بلکه اگر خوف هلاک مؤمنی باشد چون در احادیث صحیحه خوف عطش مطلق واقع شده است.

و جمعی از علما گفته اند که اگر خوف هلاک حیوانی محترم باشد تیمم می کند چنانکه در راه مکه معظمه و این بسیار مشکل است اما اگر خوف هلاک شتر او باشد البته تیمم می کند چون هلاک شتر سبب هلاک اوست اگر شتری دیگر بهم نرسد یا ثمن آن یا اجرت کرایه نداشته باشد یا خوف خروج وقت نماز باشد به آن که مثلا هوا سرد باشد

و باید به حمام رفتن و تا حمام رفتن آفتاب طالع شود تیمم می باید کرد بی دغدغه اگر چه بعضی از علما در این صورت گفته اند که غسل کند و نماز را قضا کند اما اشتباه کرده اند وجدان را بوجود و الله تعالی يعلم.

دیگر آن که در امثال این حدیث از احادیث متواتره که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم باین عبارت فرمودند که خداوند آب و خاک یکی است کنایه است بر عمر بن الخطاب و اتباع آن چون او هر چه موافق عقل شومش نبود رد می کرد و غرضش اظهار نفی نبوت آن حضرت صلوات الله علیه و آله بود و منافقان تصدیق او می کردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۱

حضرات می فرمایند که فرقی نیست میان تیمم و وضو در آن که عقول ضعیفه به آن نمی رسد چه ظاهر است که دستها را تا مرفق شستن و مسح سر و پاها کردن بحسب ظاهر سبب تطهیر و پاکیزگی نمی شود بلکه محض تعبد و بندگی است بحسب ظاهر و در واقع علتها دارد که عقول ضعیفه به آن نمی رسد بلکه همین وجهست که آن ملعون به جای مسح پاها غسل مقرر ساخت که فایده داشته باشد در پاکیزگی پاها چون مسح بحسب عقل شومش فایده نداشت غرض آن که از اشارات و تنبیهاات غافل مباشید.

اما سؤال سیم که آب وضو داشته باشد حضرت فرمودند که تیمم کند و وضو نسازد دلالت می کند بر آن که وضو با غسل جنابت نباشد که اگر وضو واجب یا سنت می بود می بایست که وضو بسازد و تیمم نکند، و لهذا حضرت از جهت رد بر سنیان علت فرمودند که حق سبحانه

و تعالی تیمم طلبیده است که نصف وضو است.

و بر این مضمون احادیث صحیحه از محمد بن مسلم، و جمیل بن دراج، و حسین بن ابی العلاء و غیر هم وارد شده است و مطلوب عمدۀ رد است بر سنیان که وضو را با غسل جنابت واجب می دانند.

[هر گاه شخصی تیمم داشته باشد و به آب رسد و وضو یا غسل نکند]

(و متی أصاب المِیْمَ الماء و رجا أن یقدر علی ماء آخر و ظنَّ أنه یقدر علیه کَلِّما أرادَه فَعَسرَ علیه ذلکَ فأنَّ نظره إلى الماء ینقض تیممه و علیه أن یعید التیمم) و هر گاه شخصی تیمم داشته باشد و به آب رسد و وضو یا غسل نکند به امید آن که به آب دیگر خواهد رسید و گمان کند که هر وقت که خواهد آب را خواهد یافت و عاقبت به جایی رسید که دشوار شد بر او یافتن آب پس چون به آب رسیده بود و متمکن شده بود از استعمال آب تیممش شکست و واجبست که اعاده کند تیمم را از جهت این نماز.

و این کلام مضمون صحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۲

صلوات الله علیه و دلالت می کند بر آن که تیمم شکسته می شود بمجرد رسیدن به آب با تمکن از استعمال آن، و اشعاری دارد لفظ شکستن با لفظ اعاده اگر تیمم بدل از غسل کرده باشد من بعد که تیمم می کند باز بدل از غسل می کند نه بدل از وضو چنانکه جمعی گفته اند و بنا بر مذهب ایشان می باید که اگر آب وضو به هم رسد وضو سازد چنانکه گفته اند.

و احادیث صحیحه متقدمه رد قول ایشان می کند که حضرت مطلقا فرمودند که تیمم کند و وضو

نسازد و قول این جماعت از استنباط ناشی شده است که گفته اند که تیمم بدل از غسل بمنزله غسل است و هر گاه ناقض غسل بفعل آید مثل جنابت تیمم را مرتبه دیگر بقصد غسل می سازد و اگر ناقض وضو بفعل آید تیمم را بدل از وضو می سازد. و روایتی ندیده ام که دلالت بر مطلب ایشان کند و اگر کسی خواهد که مخالفت ایشان نکرده باشد احتیاطاً تیممی بدل از وضو بعد از تیمم بدل از غسل نیز به جا آورد.

[اگر کسی بیابد آب را در وقتی که داخل نماز شده قطع کند نماز را و وضو بسازد]

(فان أصاب الماء وقد دخل في الصلاه فلينصرف و ليتوضأ ما لم يركع فان كان قد ركع فليمض في صلاته فان التيمم أحد الطهورين) تتمه صحیح زراره است که از حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کرد که اگر کسی بیابد آب را در وقتی که داخل نماز شده است حضرت فرمودند که قطع کند نماز را و وضو بسازد و نماز را از سر گیرد ما دام که برکوع نرفته باشد پس اگر برکوع نرفته باشد همان نماز را تمام کند زیرا که تیمم یکی از دو مطهریست که حق سبحانه و تعالی قرار داده است یعنی مطهر آبی قرار داده است که آن وضو و غسل است و مطهر خاکی نیز مقرر فرموده است که آن تیمم است.

و بر این مضمون روایات قویه وارد شده است، و در روایتی قوی کالصحیح یا صحیح وارد شده است از محمد بن حمران از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۳

جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر آب بهم رسد بعد از دخول در نماز نماز را تمام کند. و ممکن است حمل این

روایت بر ما بعد از رکوع. و اکثر علما عمل باین روایت کرده اند و روایات سابقه را حمل بر استحباب کرده اند.

و ممکن است که حمل کنیم روایت ابن حمران را بر صورتی که تیمم را در آخر وقت واقع ساخته باشد که اگر وضو بسازد کل نماز یا بعضی از آن در خارج وقت بفعل آید. در این صورت واجب باشد اتمام و در بقاء وقت حمل کنیم بر استحباب چنانکه روایت ابن حمران اشعاری باین معنی دارد زیرا که حضرت بعد از امر به اتمام فرمودند که بدان که سزاوار نیست که کسی تیمم کند مگر در آخر وقت.

و علی ای حال شک نیست که با بقای وقت در این صورت وضو ساختن و نماز را از سر گرفتن اولی و احوط است و عمل بر این است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[کسی که تیمم کند و چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد]

(و من تیمم ثمّ أصاب الماء فعليه الغسل ان كان جنبا، و الوضوء ان لم یکن جنبا فان اصاب الماء و قد صلی بتیمم و هو فی وقت فقد تمّت صلاته و لا اعاده علیه) و کسی که تیمم کند و چون خواهد که شروع در نماز کند آب بهم رسد می باید که غسل کند اگر جنب باشد و وضو بسازد تا اگر وضو نداشته باشد و نماز کند بشرطی که وقت در نرود. و در این خلافتی نیست میانه مسلمانان و اگر بعد از آن که نماز را کرده باشد به تیمم آب بهم برسد و وقت باقی باشد نمازی که کرده است صحیح است و اعاده آن نماز واجب نیست و در این مسأله خلافت در میان علما جمعی که

واجب می دانند که می باید تیمم در آخر وقت باشد اعاده آن نماز را واجب می دانند بلکه اگر آب بهم نرسد نیز اعاده را واجب می دانند چون نماز در آخر وقت واقع نشده است و جمعی که رعایت آخر وقت را سنت می دانند اعاده نماز را سنت می دانند.

و بر عدم اعاده نماز مطلقاً و در وقت حدیث صحیح و احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۴

کالصحیحه وارد شده است. و حدیث صحیح و کالصحیح نیز وارد شده است بر اعاده و محمولست بر استحباب. و احادیث صحیحه وارد شده است که تیمم را در آخر وقت واقع سازد و محمولست بر استحباب زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است بر جواز تیمم در سعت وقت و احوط آنست که اگر در سعت وقت تیمم کند اگر آب بهم رسد آن نماز را اعاده کند با بقاء وقت.

[اگر شخصی آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد]

(و قال زراره و محمد بن مسلم قلنا لأبي جعفر صلوات الله عليه رجل لم يصب ماء و حضرت الصلاة فتيمم و صلى ركعتين ثم أصاب الماء أ ينقض الركعتين أو يقطعهما و يتوضأ ثم يصلي قال لا و لكنّه يمضي في صلاته فیتّمها و لا ينقضها لمكان الماء لأنه دخلها على طهر بتيمم) و بسند صحیح روایت است از زراره و محمد بن مسلم که گفتند عرض کردیم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که اگر شخصی را آب بهم نرسد و وقت نماز شود و تیمم کند و دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن آب بهم رسد آیا آن دو رکعت نماز شکسته می شود یا می باید که قطع نماز به مبطلی بکند و وضو

سازد و نماز کند؟ حضرت فرمودند که هیچ یک را نمی کند بلکه نماز را تمام می کند و بواسطه وجود آب نماز را بر هم نمی زند زیرا که با طهارت تیمم داخل نماز شده است.

و کسی نگوید که همین علت جاریست در مسأله سابقه که آب را پیش از رکوع دریابد زیرا که بر تقدیری که این عبارت عام باشد مخصص می شود به آن خبر بلکه ظاهر می شود که این جزو علت است نه علت تامه بلکه علت وجدان آبست بعد از رکوع. و این حدیث نیز دلالت ظاهری دارد بر جواز تیمم در فراخی وقت و اگر در این صورت نماز را تمام کند و آب برطرف شود ظاهر آنست که تیممش صحیح است بواسطه نماز دیگر تیمم نباید کرد زیرا که اگر چه آب بهم رسید اما متمکن نبود شرعا از استعمال آب و منع شرعی مثل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۵

منع عقلی است بلکه اقوی و الله تعالی يعلم.

(و قال زراره قلت له دخلها و هو متيمم فصلى ركعه ثم احدث فاصاب ماء قال يخرج فيتوضا ثم يبنى على ما مضى من صلاته التي صلى بالتيمم) و بسند صحیح زراره روایت کرده است که به حضرت صلوات الله عليه عرض نمودم که هر گاه شخصی با تیمم یک رکعت نماز بگذارد و حدثی صادر شود و آب بهم رسد حضرت فرمودند که وضو می سازد و بنا می نهد بر آن رکعتی که با تیمم کرده است و بقیه را با وضو تمام می کند.

و همین حدیث را شیخ بسند صحیح دیگر از زراره و محمد بن مسلم روایت کرده است و جمعی از علما به این

حدیث عمل نموده اند. و جمعی حمل کرده اند حدث را به آن که نسیانا واقع شده باشد و بعضی گفته اند که مراد از احدث آمدن بارانست چنانکه در قاموس است که احدث آمدن باران بهاریست و چون باران بهاری گاه هست که به اندک زمانی از آن غدیرها بهم می رسد راوی می گوید که پیش از نماز بارانی و اثر آن نبود تا یک رکعت نماز کرد فوراً بر بهم رسید و بارانی آمد.

و قرینه بر این آن که متفرع ساخت بر آن که فأصاب ماء یعنی پس آب به هم رسید و احدث بمعنی مفاجات نیز آمده است و این معنی نیز مناسب است که آب نبود و به ناگاه چیزی واقع شد که آب بهم رسید به آن که قافله رسید یا شخصی که گمان نداشتند بطلب آب رفته بود و در اثنای نماز واقع شد آمدن او و این دو معنی اگر چه اندکی خلاف ظاهر است و لیکن بهتر است از تاویلات سابقه و طرح حدیث صحیح زراره.

و مؤید این معنی است حدیث کالصحیح زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که یک رکعت نماز با تیمم کرد پس شخصی به ناگاه پیدا شد و دو مشک آب آورد حضرت فرمودند که ترک

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۶

نماز می کند و وضو می سازد و بنا بر آن یک رکعت گذاشته نماز را تمام می کند و فی الحقیقه این حدیث زراره تفسیر آن دو حدیث دیگر او می کند.

و در حدیث قوی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که به تیمم نماز کند

و نه‌ری روان شود از برابرش و یک رکعت نماز کرده باشد حضرت فرمودند که غسل کند و نماز را از سر گیرد و اگر نماز را تمام کرده باشد اعاده نمی‌کند و بنا بر این ظاهر شد که اگر پیش از نماز آب بهم رسد وضو می‌سازد و هم چنین بعد از رکوع و بعد از اتمام رکعت وضو می‌سازد و بنا می‌نهد.

و ممکن است که مخیر باشد میان بنا و از سر گرفتن اگر چه بنا بهتر است و بعد از دو رکعت تمام می‌کند چون اصل نماز را کرده است و هم چنین بعد از اتمام و اگر کسی را ممکن باشد بنا نهادن به آن که استدبار قبله نشود و سخن نگوید احوط آنست که وضو بسازد و بنا نهد و بعد از آن احتیاطاً نماز را اعاده کند تا عمل به همه اقوال کرده باشد و الله تعالی‌ يعلم.

[تیمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حیض آیا مساویند]

(و سال عمّار السّاباطیّ ابا عبد الله صلوات الله علیه عن التّیّم من الوضوء و من الجنابه و من الحيض للنّساء سواء فقال نعم) و بسند موثق سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تیمم بدل از وضو و بدل از غسل جنابت و بدل از غسل حیض زنان آیا مساویند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی.

و مؤید این خبر است حدیث کالصّحیح لیث مرادی که تیمم جنب و حیض مساویند و بحسب ظاهر دلالت می‌کند بر آن که همه یک ضربیند یا دو ضربی و دلالت می‌کند بر آن که از برای غیر جنابت یک تیمم کافی است چنانکه احادیث بسیار گذشت که جنابت و

حيض يكسانند.

و ليكن مشهور ميان علما آنست كه از براي وضو يك ضربت، و از براي

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۷

غسل جنابت دو ضرب است، و از براي اغسال دو تیمم است یکی بدل از غسل دو ضربی و یکی بدل از وضو يك ضربی و حدیثی صریح نیست در این معنی و لیکن چون اکثر علما تیمم را بدل از وضو و غسل می دانند و در سایر اغسال وضو را واجب می دانند پس لازم می آید که دو تیمم کنند.

و بنا بر آن این دو حدیث را تاویل می کنند به آن که در کیفیت یا در وجوب مساویند و بنا بر آن چه سابقا ذکر کردیم که با سایر اغسال وضو واجب نیست يك تیمم لازم خواهد بود بلکه این دو حدیث نیز دلالت می کند بر آن که با غسل وضو واجب نیست و احوط آنست که تیممی بدل از وضو نیز بسازد بقصد آن که اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا عبث باشد تا مخالفت این جمع نیز نکرده و الله تعالی يعلم.

[شخصی که بر بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود]

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه عن الرجل يكون به القروح و الجراحات فيجنب فقال لا باس بان يتيمم و لا يغتسل) و همین حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از شخصی که بر بدن او دملها و جراحتها باشد و جنب شود حضرت فرمودند که باکی نیست که تیمم کند و غسل نکند.

و عبارت شیخان چنین است که: لا باس بان لا يغتسل يتيمم یعنی باکی نیست

که غسل نکند بلکه تیمم می کند یعنی واجب است که تیمم کند و بنا بر نسخه متن مفهوم می شود که هر دو جایز است و دور نیست که نساخ غلط کرده باشند.

و مؤید شیخین است صحیحه داود بن سرحان از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که جنب شود و در بدن او جراحتها و دملها باشد یا خوف هلاک داشته باشد از سرما. حضرت فرمودند که غسل نکند و تیمم بکند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۸

هم چنین حدیث کالصحیح محمد بن مسلم که حضرت فرمودند که تیمم کند.

و هم چنین صحیحه بزنطی از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مثل حدیث داود بن سرحان پس بنا بر این تیمم واجب باشد و این در صورتی است که خوف ضرر باشد و جبیره نتوان کرد و اگر ممکن باشد اولی جبیره است به آن که غیر زخم را بشوید و بر خرقه که بر روی زخم است مسح کند.

و این حدیث را حمل می توان کرد بر صورتی که جبیره تواند کرد مخیر باشد میان غسل یا جبیره و تیمم و ظاهرش آنست که محمد بن مسلم مختلف شنیده باشد پس حدیث امر تیمم در صورتی باشد که غسل کردن یا جبیره ضرر داشته باشد و حدیث متن در صورتی است که ضرر نداشته باشد و ظاهر این احادیث نیز دلالت می کند بر آن که اگر عمدا جنب شده باشد تیمم می کند.

[شخصی که شکم رو داشته باشد یا عضوی از اعضای او شکسته باشد ایشان را امر به تیمم می کنند]

(وقال الصّیّادق صلوات الله علیه المبطنون و الکسیر یؤمّمان و لا- یغسیّان) و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که شکم رو داشته باشد یا عضوی

از اعضای او شکسته باشد ایشان را امر به تیمم می کنند و امر به غسل نمی کنند و یا تیمم می دهند هر گاه عاجز باشند از آن که خود به جا آورند به آن که دست ایشان را بر خاک می زنند و بر رو و دستهای ایشان می کشند و اگر از این نیز عاجز باشند شخصی دست خود را بر زمین می زند و بر رو و دستهای ایشان می مالد.

و این روایت را نیز کلینی مرسل روایت کرده است و لیکن مرسلات صدوق و کلینی حکم مسانید دارند و مؤید اینست حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که تیمم می دهند به خاک کسی را که آبله داشته باشد یا عضو او شکسته باشد هر گاه جنب شوند و به تفصیل سابق.

و شیخ بعنوان صحیح روایت کرده است و در مبطلون لازمست که حمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۸۹

کنند بر آن که ضرر به او رسد و هم چنین در کسیر هر گاه جبیره نتوان کرد به آن که مثلا- از بلندی افتاده باشد که استخوانهای پهلویش شکسته باشد.

[شخص جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد]

(و قيل لرسول الله صلى الله عليه و آله ان فلانا اصابته جنابه و هو مجذور فغسلوه فمات فقال قتلوه الا سألوا «۱» الا يَمَموه «۲» ان شفاء العي السؤال) و عرض نمودند به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فلان شخص جنب شده بود و آبله داشت او را غسل دادند و مرد حضرت فرمودند که جماعتی که او را غسل دادند یا فتوی دادند به غسل او را کشتند چرا سؤال نکردند چرا تیممش ندادند به درستی که دواى درد

جهل و نادانی پرسیدن است. و در بعضی از نسخ به غین معجمه است یعنی گمراهی و بحسب معنی قریب است به اول و لیکن محدثان ضبط کرده اند این لفظ را بعین بی نقط و غین با نقط سهو نساخ است.

و این حدیث را کلینی بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است در دو جا که از آن حضرت سؤال کردند و قریب باین حدیثی ذکر کرده است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سؤال نمودند.

(و سئل الصّیادق صلوات الله علیه عن مجدور اصابته جنابه فقال ان كان اجنب هو فليغتسل و ان كان احتلم فليتيمم) و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال نمودند از آبله زده ای که جنب شده بود پس حضرت فرمودند که اگر باختیار خود جماع کرده باشد غسل بکند و اگر محتلم شده باشد بی اختیار پس تیمم کند و این حدیث را شیخان مرسلان از آن حضرت روایت کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۰

و مضمون این حدیث را شیخ به اسانید صحیحه روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه و مجملش آنست که جایز است جماع کردن در جائی که هوا سرد باشد یا کوفتی داشته که استعمال آب مشکل باشد و لیکن می باید غسل کند هر چند مشقت کشد ما دام که خوف تلف نفس نباشد.

[اگر جنب خوف هلاک داشته باشد به سبب سرما تیمم کند]

(و الجنب اذا خاف علی نفسه من البرد تیمم) اما اگر در این صورت خوف هلاک داشته باشد به سبب سرما تیمم کند و بعد از این خواهد آمد که قضا کند و اکثر علما این حدیث را حمل بر استحباب کرده اند در

صورتی که خوف هلاک نباشد اما اگر بحسب عادت خود داند که بیمار می شود و احتمال دهد که منجر به هلاک شود ظاهراً مستحب نیز نباشد بلکه در صورتی سنت خواهد بود که محض سرما خوردن باشد و عادت داشته باشد که بیمار نشود اگر چه بر خلاف عادت بیمار شود چنانکه احادیث بسیار وارد شده است بر جواز تیمم اگر چه ظاهراً صدوق و غیر او از متقدمین همه را حمل بر محتمل کرده اند و لیکن بعید است بسیار.

[شخصی که در سفر باشد و تیمم کند و نماز کند بعد از آن به آب رسد و اندکی از وقت مانده باشد]

(و سألہ معاویہ بن میسرہ عن الرّجل یكون فی السّفر فلا یجد الماء فیتیمّم و یصلّی ثمّ یتّی الماء و علیہ شیء من الوقت أ یمضی علی صلاته ام یتوضأ و یعيد الصّلاه قال یمضی علی صلاته فانّ ربّ الماء هو ربّ التّراب) و بسند کالصحیح معاویہ سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در سفر باشد و آب بهم نرسد و تیمم کند و نماز کند بعد از آن به آب رسد و اندکی از وقت مانده باشد آیا نمازی که کرده است صحیح است یا وضو می سازد و نماز را اعاده می کند حضرت فرمودند که نمازش صحیح است به درستی که آن خداوندی که پروردگار آبست پروردگار خاکست یعنی هر دو مساوی است و وضو و تیمم محض بندگیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۱

و همین مضمون در حدیث صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و در حدیث کالصحیح یعقوب بن سالم، و کالصحیح لیث مرادی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و دلالت می کنند بر جواز تیمم با فراخی

وقت. و در حدیث صحیح یعقوب ابن یقظین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است که آن حضرت فرمودند که اگر آب به هم رسد و وقت نماز باقی باشد اعاده کند نماز را، و اگر وقت در رفته باشد اعاده لازم نیست و حمل کرده اند اعاده را بر استحباب و دلالت می کند بر جواز تیمم با سعت وقت.

[ای ابو ذر صعید که تیمم ترا کافیسست ده سال]

(و اتی ابو ذرّ رحمه الله عليه النبي صلى الله عليه و آله فقال يا رسول الله هلكت جامعة علي غير ماء قال فامر النبي صلى الله عليه و آله بمحمل فاستترنا به و بماء فاغتسلت انا و هي ثم قال يا با ذرّ يكفيك الصّيعيد عشر سنين) و بسند موثق روایت کرده است سکونی از حضرت امام جعفر صادق از آبای بزرگوار خودش صلوات الله عليهم که ابو ذر رحمه الله به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم که جماع کردم و آب نداشتم ابو ذر گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که کجاوه را آوردند و من و زنم در عقیب آن در میان آن رفتیم و خود را با آن مستور ساختیم که کسی را نظر بما نیفتد و حضرت فرمود که آبی آورند و من و زوجه ام به آن غسل کردیم پس حضرت فرمودند که ای ابو ذر صعید که خاکست یا زمین ترا کافیسست ده سال اگر آب بهم نرسد.

و غرض آن حضرت این بود که رد قول او کند که هلاک شدم به آن که هلاک نمی شود کسی باین عمل چون

حق سبحانه و تعالی خاک را مقرر ساخته است بدل از آب و بعضی گفته اند که مراد اینست که اگر یک تیمم بکنی تا ده سال

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۲

به آن نماز می توانی کرد از روی مبالغه و این معنی بعید است با عدم مناسبت به مقام و الله تعالی يعلم.

[هر گاه جنب شود شخصی در سفر و بقدر وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نگیرد]

(و اذا جنب الرجل في سفره و معه ماء قدر ما يتوضأ به تیمم «۱» و لم يتوضأ الماء ان يعلم انه يدرک الماء قبل ان يفوته وقت الصلاه) و هر گاه جنب شود شخصی در سفر و بقدر وضو آب داشته باشد تیمم کند و وضو نسازد چنانکه احادیث صحیحه بر آن دلالت می کند بی معارضی مگر آن که علم داشته که پیش از فوت وقت نماز آب بهم می رسد که در این صورت تیمم نمی کند و صبر می کند تا قریب به آن که وقت فوت شود اگر بهم رسید چنانکه علم او بود غسل می کند و الا تیمم می کند.

بدان که خلافت در این مسأله که تیمم را در فراخی وقت می توان کرد یا نه جمعی کثیر از علما قایلند که می توان کرد اگر چه امید داشته باشد زوال عذر را پیش از خروج وقت و بعضی گفته اند که مطلقاً در سعت وقت نمی تواند کرد هر چند امید زوال عذر نباشد مثل آن که مرضی داشته باشد که بحسب عادت مستبعد باشد زوال آن مرض پیش از خروج وقت.

و بعضی به تفصیل قایلند به آن که اگر عذر مرجو الزوال است مثل آن که درد سری عارض شده است که ممکن است بحسب عادت که در آخر وقت برطرف شود یا آب نداشته باشد

و ممکن باشد که به آب برسد یا بارانی بیاید در این صورت واجب است تأخیر تا قریب به آخر وقت آن مقدار که طهارت کند به آب یا به خاک و نماز کند پس اگر عذر زایل شود وضو یا غسل کند و الا تیمم.

و ظاهر مذهب صدوق قول اول است زیرا که گفته است که اگر علم داشته باشد به زوال عذر و در این صورت ظاهراً خلافی نباشد که تأخیر واجبست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۳

احادیثی که مذکور شد سابقاً نیز دلالت بر این می کرد به اخبار دیگر.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم وارد است که گفت از حضرت شنیدم که می فرمودند که هر گاه آب یافت نشود و خواهی که تیمم کنی تیمم را در آخر وقت انداز اگر آب یافت نشود خاک خواهد بود و قریب باین است حدیث کالصحیح زراره و غیر آن و از امثال این خبر بعضی استدلال کرده اند که چون حضرت فرمودند که تأخیر کن تأخیر واجبست بنا بر آن که امر از برای وجوبست.

و بعضی از تتمه حدیث قائل به تفصیل شده اند چون حضرت فرمودند که اگر آب بهم نرسد خاک خواهد بود که تأخیر از این جهت است که امید یافت شدن آب هست و مع هذا اگر به تفصیل قائل شوند جمع بین الأخبار نیز کرده خواهند بود.

و لیکن بعنوان دیگر جمع کردن اظهر است به آن که امر بتأخیر را حمل بر استحباب کنند و آن که امر از برای وجوب باشد، خصوصاً او امر احادیث ظهوری ندارد. خصوصاً با معارضات بسیار که آن احادیث متقدمه است که با امکان

و جوب آب نماز کرده بودند و آب بهم رسید و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که نماز صحیح است و اعاده نمی باید کرد پس اظهار آن است که اگر امید زوال عذر باشد تأخیر سنت است و الا سنت نیست و نماز را در اول وقت می توان کرد.

و لیکن از جهت خروج از خلاف جمعی اگر تأخیر کنند بد نیست ما دام که حرج نشود در مثل نماز شام و خفتن که تأخیر آن تا نصف شب نهایت مشقت دارد و اکثر فضلا ضبط آن نمی توانند کرد چه جای عوام و شریعت سمحه سهله اقتضای این حرج نمی کند خصوصا در اموری که همه کس به آن احتیاج داشته باشند پس اگر در غیر مرجو الزوال نماز را در اول وقت کند ظاهرا بهتر باشد، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۴

در مرجو الزوال آن قدر تاخیر کند که ظن به همرسد که عذر زایل نخواهد شد و الله تعالی يعلم.

و اما طلب آب را صدوق ذکر نکرد. و اکثر علما عمل بحديث قوی سکونی کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه می فرمودند که می باید که مسافر طلب آب کند در زمین ناهموار یک تیر پرتاب و در زمین هموار دو تیر پرتاب و بیش از این طلب در کار نیست و علما ذکر کرده اند که مراد از قدر تیر پرتاب آنست که تیر و کمان و اندازنده وسط باشند و تخمینا به دویست گام نمی رسد و در حدیث حسن کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر، یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد است

که آن حضرت فرمودند که هر گاه مسافر آب نیابد باید که طلب آب کند تا قریب به آخر وقت پس وقتی که خوف داشته باشد که نماز فوت شود اگر از آن وقت تاخیر نماید پس تیمم کند و نماز را در آخر وقت به جا آورد پس اگر بعد از آن آب به هم رسد نمازی را که با تیمم کرده است قضا نمی کند و وضو می سازد از جهت نماز آینده.

و اکثر علما حمل کرده اند این حدیث را بر استحباب و بعضی فرق کرده اند میان طلب اول و این طلب به آن که طلب اول در وقتی است که خواهد نماز کند بیشتر از آن از چهار جانب خود طلب می نماید هر جانبی یک تیر پرتاب و یا دو تیر پرتاب و این طلب در وقتی است که در راه است از رفقا تفحص می کند که دارند و می دهند یا می فروشند و انتظار می برند که شاید به قافله برسند یا به آبی برسند یا بارانی بیاید و مراد این نیست که از هر طرفی یک فرسخ یا زیاده راه بروند.

و در حدیث صحیح از داود رقی منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من بسفر می روم و وقت نماز حاضر

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۵

می شود و آب ندارم و می گویند که آب نزدیک است و وقت نماز باقی است آیا از دست راست و دست چپ طلب آب بکنم حضرت فرمود که طلب آب مکن و لیکن تیمم کن زیرا که می ترسم که از یاران خود دور افتی و راه را گم کنی و درنده ات بخورند.

و در حدیث

موثقی وارد شده است که راوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد که آیا طلب کنم آب را در دست راست و دست چپ؟ حضرت فرمودند که طلب مکن در دست راست و دست چپ و نه در چاه به آن که در چاه روی اگر آب در راه باشد وضو بساز و الا- تیمم کن و قریب باین است حدیث قوی یعقوب بن سالم که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی آب نداشته باشد و آب در دست راست راه یا دست چپ باشد دو تیر پرتاب یا مانند آن حضرت فرمودند که امر نمی کنم او را که خود را در مهلکه اندازد و دزدی یا درنده به او ضرر رساند و دور نیست که منظور صدوق این احادیث و امثال ابن احادیث باشد که ذکر طلب نکرده است.

و اکثر علما این اخبار و امثال اینها را حمل کرده اند بر صورتی که خوف ضرر داشته باشد چنانکه از حدیث اول و سیم نیز ظاهر می شود و هیچ شک نیست که اگر اندک خوفی باشد طلب ساقط است و با عدم خوف احوط عمل به مشهور است بلکه نهایت احتیاط عمل بحدیث زراره است که تا وقت تنگ نشده است طلب کند و الله تعالی يعلم.

[غسل جنابت مقدم بر غسل میت است]

(و سال عبد الرحمن ابن ابی نجران ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن ثلاث «۱» نفر كانوا فی سفر احدهم جنب و الثانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۶

میت و الثالث علی غیر وضوء و حضرت الصلاه و معهم من الماء قدر ما یکفی احدهم من یاخذ

الماء و كيف يصنعون فقال يغتسل الجنب و يدفن الميّت بتيمّم و يتيمّم الّذى هو على غير وضوء لأنّ الغسل من الجنابه فريضة
«۱» و غسل الميّت سنّه و التيمّم للآخر جايز) و بسند صحيح منقولست که سؤال کرد عبد الرحمن از آن حضرات صلوات الله
عليه که هر گاه سه کس در سفری باشند و یکی جنب باشد و دویم مرده باشد و سیم بی وضو باشد و با ایشان آن قدر آب
باشد که یکی از ایشان را کافی باشد که آب را برمی دارد از ایشان و چه می کنند؟ پس حضرت فرمودند که جنب غسل می
کند و میت را تیمم می دهند و دفن می کنند و آن کسی که وضو ندارد تیمم می کند زیرا که غسل جنابت فريضة ايست که
وجوب آن از قرآن ظاهر شده است و رفع حدث اکبر می کند و غسل میت سنت است یعنی وجوب آن از رسول خدا صلی
الله عليه و آله وارد شده است نه از قرآن و تیمم از جهت دیگری که محدث است بحدث اصغر جايز است هر چند وجوب آن
از قرآن ظاهر شده است اما رفع حدث اکبر اهم است از رفع حدث اصغر.

و مؤيد اينست سه خبر ديگر که روايت کرده است شيخ که جنب را بر میت مقدم می دارند و حديث مرسلی نقل کرده است
که میت را مقدم می دارند و محمولست بر آن که آب مال میت باشد. و اخبار ديگر را حمل کرده اند بر آن که به آبی مباح
رسند يا شخصی بذل کرده باشد بهر که محتاج تر باشد شرعا.

حديث متن را شيخ روايت کرده است بسند صحيح از عبد الرحمن

بن ابی نجران از مردی که به او حدیث کرده بود که از ابو الحسن صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۷

روایت کرده بود و ظاهراً یک حدیث باشد و از قلم نساخ عن رجل افتاده باشد به قرینه آن که اصحاب رجال نقل نکرده اند
روایت او را از موسی بن جعفر صلوات الله علیهما بلکه نقل کرده اند که او راوی ابی الحسن علی بن موسی رضا و جواد
صلوات الله علیهما است.

و محتمل است که خود از حضرت شنیده باشد و بواسطه نیز شنیده باشد و لیکن بعید است و الله تعالی يعلم. و صدوق بسند
حسن کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است که جنب را مقدم می دارند چون غسل جنابت فریضه
است و غسل میت سنت است.

[غسل جنابت بر وضو مقدم است]

(و سال محمد بن حرمان التّهدی و جمیل بن درّاج ابا عبد الله صلوات الله علیه عن امام قوم اصابتة جنابه فی السّیفر و لیس معه
من الماء ما یکفیه للغسل أیتوضأ بعضهم و یصلّی بهم فقال لا و لکن یتیمم الجنب و یصلّی بهم فانّ الله عزّ و جلّ جعل التّراب
طهوراً كما جعل الماء طهوراً) و بسند صحیح از محمد بن حرمان و بسند صحیح از جمیل منقولست که گفتند عرض کردیم به
خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پیشنهاد جمعی که جنب شود در سفر و آن مقدار آب نداشته باشد که از
جهت غسل کافی باشد و مامومان آب داشته باشند آیا می تواند بود که یکی از ایشان وضو بسازد و پیشنهادی ایشان کند
چون کراهت دارد که شخصی که تیمم داشته باشد

پیشنمازی جمعی کند که وضو داشته باشند حضرت فرمودند که نه، بلکه جنب تیمم می کند و پیشنهادی ایشان می کند زیرا که حق سبحانه و تعالی خاک را مطهر گردانیده است چنانکه آب را مطهر گردانیده است.

و بر این مضمون احادیث کالصحیحہ دیگر وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد و امثال این عبارت که اطلاق طهور بر مطهر کرده اند متواتر است و هم چنین قریب به تواتر است که خاک مطهر است و ظاهر می شود که تیمم

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۸

از جهت هر عبادتی که مشروط به طهارت باشد جایز است مثل مس کتابت قرآن و قرائت عزایم و دخول مسجدین و لبث در غیر آن.

و از این عبارت بسیار ظاهر می شود که مطهر منحصر است در آب مطلق و خاک و آب مضاف مطهر نیست چنانکه در حدیث معتبر ابو بصیر وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مطهر منحصر است در آب و صعيد.

و از این حدیث ظاهر می شود که مراد از صعيد خاک باشد اما گذشت احادیث بسیار که بلفظ ارض واقع شده است و آن شامل سنگ و خاک است و در حدیث کالصحیح سکونی وارد شده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که تیمم از زمین گچ و آهک می توان کرد اگر نپخته باشند اگر چه ظاهر حدیث اعم است و دور نیست که تیمم به گچ پخته توان کرد چون به استحاله از اسم زمین بدر نرفته است بخلاف آهک و احوط آنست که تیمم از هر دو نکنند و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که تیمم از

خاکستر نمی توان کردن چون اصل آن شجر است.

و اکثر علمای ما جایز نمی دانند تیمم را از معادن چون آن را زمین نمی گویند و قولی شده است که جایز است و لیکن ضعیف است و اگر ممزوج شود معدن به خاک پس اگر مستهلک شود که اصلاً ظاهر نباشد تجویز کرده اند و اگر ظاهر باشد جایز نیست.

و هم چنین بر گاه گل تیمم نمی توان کرد چون گاه از زمین نیست و بهتر آنست که تیمم از زمینهای پاکیزه کنند و از زمینهایی که راه رو باشد نکنند چون جمعی از مفسرین تفسیر طیب به آن کرده اند و مشهور آنست که نجس نباشد و مغصوب نباشد و بهتر آنست که تا ممکن باشد تیمم به خاک کند و اگر نباشد تیمم به سنگ کند و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۶۹۹

و نیز رد است بر عمر بن الخطاب و بر متابعان او که همه جا رد کرده است قول خدا و رسول را صریحاً و اینها تأویل کرده اند که اجتهاد کرده است و غرض از ذکر اینها آنست که بینا شوی به اقوال حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بداننی که چون کلام ایشان کلام الهی است در هر عبارتی مطالب بسیار مستنبط می شود تا به مرتبه می رسد که این کس را یقین حاصل می شود که اینها مراد ایشان است. و جمعی از متأخرین علما غافل شده اند.

[خائف از مرض تیمم می کند]

(و سال عبد الله بن سنان أبا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل تصيبه الجنابه في الليلة البارده و يخاف على نفسه التلّف ان اغتسل؟

فقال يتيمّم و يصلی فاذا أمن من البرد اغتسل و أعاد الصّلاه) و بسند

صحیح منقول است که سؤال کرد عبد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه شخصی جنب شود با اختیار خود در شبی که سرد باشد و ترسد که اگر غسل کند هلاک شود؟ حضرت فرمودند که تیمم می کند و نماز می کند و وقتی که از سرما ایمن می شود غسل می کند و نماز را اعاده می کند.

بدان که کلینی این حدیث را بسند صحیح از جعفر بن بشیر روایت کرده است و او از شخصی از حضرت صلوات الله عليه و شیخ نیز مثل او روایت کرده است. و ایضا روایت کرده است از جعفر بن بشیر از عبد الله بن سنان یا غیر او از حضرت و ممکن است که او غیره از قلم نساخ افتاده باشد یا جعفر که از عبد الله بن سنان شنیده بود شک داشته و ابن ابی عمیر که راوی عبد الله است در این کتاب او شک نداشته باشد بلکه همین سند تأیید آن می کند که جعفر از عبد الله شنیده بوده است و چون اندک دغدغه داشته است یک بار عن حدثنی گفته است و یک بار عن عبد الله بن حنان او غیره گفته است از نهایت احتیاطی که داشته است و لیکن سقوط از نساخ اظهر است چون ظاهر است که کتاب عبد الله را داشته اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۰

و علی ای حال اکثر علما اعاده را حمل بر استحباب کرده اند چون در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان، و حدیث صحیح از محمد بن مسلم، و احادیث صحیحه از عیص بن القسم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست

که حضرت فرمودند که هر گاه جنب تیمم کرده باشد و نماز کرده باشد و بعد از آن آب بهم رسد اعاده نماز نمی کند به درستی که خداوند آب و خاک یکی است و او احد طهورین را به جا آورده است چنانکه ابن مسلم روایت کرده است، یا کافی است آن چه کرده است. بروایت ابن سنان یا غسل می کند و اعاده نماز نمی کند چنانکه عیص روایت کرده است. اگر چه شیخ این احادیث را حمل بر محتمل کرده است لیکن بعید است. و اگر اعاده کند احتیاطاً بهتر خواهد بود و الله تعالی يعلم.

(و اذا كان الرجل في حال لا يقدر الا على الطين يتيمم به فان الله تبارك و تعالی اولی بالعذر اذا لم يكن معه ثوب جاف و لا لبد يقدر على ان يفضه و يتيمم به) و هر گاه شخصی در موضعی باشد که قادر نباشد مگر بر گل پس تیمم می کند به آن زیرا که حق سبحانه و تعالی اولی است به آن که عذر پذیر بندگان خود باشد از دیگرانی که عذر بندگان خود را قبول می کنند و اولویت از جهت آنست که اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین است مع هذا عذر از جانب اوست هر گاه به آن شخص جامه خشکی نباشد و نمدی نباشد که تواند او را بتکاند و از آن غبار تیمم کند.

و این مضمون صحیحه ابو بصیر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دلالت می کند بر آن که غبار مقدم است بر گل و دلالت می کند بر تقدم غبار صحیحه رفاعه و کالصحیحه زراره از حضرت صادق صلوات الله

علیه و حسنه کالصحیحہ عبد اللہ بن المغیرہ و در صحیحہ زرارہ از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ وارد شدہ است کہ در صورت

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۱

اضطرار از نمد زین و یال اسب تیمم می کند.

و در حدیثی دیگر از حضرت امام رضا صلوات اللہ علیہ وارد شدہ است کہ ہر گاہ آب و خاک یافت نشود تیمم از گل می کند. و این اخبار منافات با اخبار سابقہ ندارد و لیکن ظاہر قویہ زرارہ تقدیم گل است بر خاک و تأویل کردہ اند کہ اگر گلی باشد کہ سخت باشد مقدم است بر غبار، و اگر از نمد زین غباری جمع شود از تکانیدن مقدم است بر گل روان، و اگر غبار قلیلی داشتہ باشد کہ جمع نشود چیزی از آن و گل روان باشد ظاہر اخبار تقدم غبار است و اگر ممکن باشد کہ گل را خشک کنند البتہ مقدم است بر غبار و اللہ تعالیٰ یعلم.

[کسی کہ در مجامع روز جمعہ یا روز عرفہ باشد و نتواند بہ سبب کثرت مردمان کہ از مسجد بیرون رود]

(و من کان فی وسط زحام یوم الجمعہ او یوم عرفہ و لم یستطع الخروج من المسجد من کثرہ الناس تیمم و صلّی معہم و لיעد اذا انصرف) و کسی کہ در مجامع انبوه روز جمعہ یا روز عرفہ باشد و نتواند بہ سبب کثرت مردمان کہ از مسجد بیرون رود و وضو سازد چون حدیثی از او صادر شدہ است تیمم کند و با ایشان نماز کند و چون فارغ شود اعادہ کند و در بسیاری از نسخ و لم یعد است کہ اعادہ در کار نیست.

و این حدیث را شیخ بسند موثق کالصحیح از سکونی روایت کردہ است از حضرت امام جعفر صادق از

پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیها و عبارت تهذیب و غیر آن از کتب فقها و یعد اذا انصرف است. و اکثر علما اعاده نماز را حمل بر استحباب کرده اند چون سبب تیمم که عذر است حاصل است.

و محتمل است که بنا بر این نسخه اعاده وضو مراد باشد از جهت عبادات دیگر چون آب موجود است و خوف فوات نماز جمعه و ظهرین عرفه با معصوم که حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه بود تیمم کرد و چون عذر برطرف شد تیمم حکمش باطل شد یا به اعتبار وجود آب منتقض شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۲

و محتمل است بنا بر نسخه لم یعد که صدوق مذهب خود را ذکر کرده باشد که اعاده نماز لازم نیست تا ظاهر سازد که اعاده که در این حدیث واقع شده است اعاده وضو است نه نماز یا نماز است علی الاستحباب، و لیکن طریقه صدوق نیست و ظاهرا از نسخا شده است این غلط واصل صحیح است و اعاده نماز مستحب است و اعاده وضو واجب و الله تعالی یعلم.

[کسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد]

(و من تیمم و کان معه ماء فنسی و صلی بتیمم ثم ذکر قبل أن یخرج الوقت فلیعد الوضوء و الصیلاه) و کسی که تیمم کند و آب داشته باشد و فراموش کرده باشد که آب دارد و به آن تیمم نماز کند و پیش از خروج وقت به خاطرش آید که آب دارد پس وضو بسازد و نماز را اعاده کند چون تقصیر کرده است در طلب آب.

و این مضمون حدیث کالصحیح عبد الله بن مسکان از ابو بصیر و چون کتاب عبد

اللَّهُ نَزِدُ صِدْقًا بَدُوهَ ظَاهِرًا أَنَسْتُ كَهَ از آنجا برداشته باشد، و طریق صدوق به او صحیح است، و علماء نیز عمل باین کرده اند و ظاهر می شود که طلب آب پیش از نماز در کار باشد.

[هر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آن که در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین باشد]

(و من احتلم فی مسجد من المساجد خرج منه و اغتسل الا ان یکون احتلامه فی المسجد الحرام او فی مسجد الرسول صلی الله علیه و آله فان احتلم فی احد هذین المسجدین تیمم و خرج و لم یمش فیهما الا متیمما) و بسند صحیح منقولست از ابو عبیده از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر که محتلم شود در یکی از مساجد بیرون آید و غسل کند مگر آن که در مسجد الحرام یا در مسجد سید المرسلین صلی الله علیه و آله محتلم شود که اگر در یکی از این دو مسجد محتلم شود تیمم کند و بیرون آید و راه نرود در این دو مسجد مگر آن که با تیمم باشد.

و این مضمون از آن حضرت منقولست و در عبارت تغییری واقع شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص: ۷۰۳

است و در معنی تغییری نیست و خلافتی نیست میان علمای ما در آن که جنب و حیاض داخل مسجدین نمی توانند شد و در تیمم از جهت بیرون آمدن اکثر علما آن را واجب می دانند و ابن حمزه سنت می داند و جزم به احد الطرفین مشکل است و قصد قربت کافی است و فروع بسیار در این مسأله گفته اند و چون نادر است ذکر آنها فایده ندارد.

بی لنگ رفتن چنانکه از اخبار دیگر ظاهر می شود.

(و نهی صلی الله علیه و آله عن الغسل تحت السماء إلّا بمئزر، و نهی عن دخول الانهار إلّا بمئزر و قال انّ للماء اهلا و سکانا) و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از غسل کردن در زیر آسمان مگر با لنگ و نهی فرمودند از داخل شدن در نهرها مگر با لنگ و فرمودند که آب را اهلی چند هستند و ساکنانی چند می باشند در آن و صدوق به اسانید متعدده ذکر کرده است این مجموع را در این کتاب و غیر آن بلفظ کره یعنی حضرت را خوش نمی آمد و از اینها کراهت داشتند اگر چه کره در احادیث اعم است از حرمت و کراهت چنانکه خواهد آمد و لیکن در اینجا بمعنی کراهت است هم چنان که نهی را نیز در هر دو استعمال فرموده اند و نهی اینجا نیز بمعنی کراهتست.

و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده است اگر چه محتمل است که باین عبارت نیز به او رسیده باشد و مراد از زیر آسمان آنست که سقفی نباشد اگر همه لنگی باشد که بر سر او بدارند.

و ظاهر حدیث اگر چه در نهرها وارد شده است و لیکن علتی که حضرت فرموده اند که آب را اهل و ساکنان هست شامل آب حوض و غیر آن هست اولی آنست که در هیچ آبی بی لنگ داخل نشود و در اخبار وارد شده است که اهل و ساکنان آب ملائکه و جنیانند.

و در حدیثی وارد شده است که اگر در فضائی غسل کند احتیاطی بکند که مبادا کسی پیدا شود و نظرش بر

عورت او افتد به آن که لنگک به بندد یا چیزی را حایل سازد چنانکه گذشت در حدیث ابو ذر رضی الله عنه نیز. و منقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵

است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهی فرمودند از داخل شدن آب بی لنگک و منقول است که به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودند که سعید بن عبد الملک با کنیزان خود به حمام می رود و حضرت فرمودند که باکی نیست اگر همه لنگک داشته باشند و مثل خران نباشند که همه به عورت یکدیگر نظر کنند.

در حدیث کالصحیحی وارد شده است از ابو بصیر که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا برهنه غسل می توان کرد؟ حضرت فرمودند که هر گاه کسی را نظر به عورت او نیفتد باکی نیست.

و این حدیث دلالت می کند که نهی سابق محمولست بر کراهت.

[غسل جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر و حضر]

(و غسل یوم الجمعه واجب علی الرجال و النساء فی السّفر و الحضر الاّ أنّه رخص للنساء فی السّفر لقله الماء) و غسل روز جمعه واجبست بر مردان و زنان در سفر و حضر مگر آن که زنان را رخصت داده اند در سفر که غسل نکنند از جهت کمی آب در سفر. و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که چون سفر در غالب اوقات آب کم می باشد زنان ترک می توانند کرد اگر چه آب بسیار باشد و یکی آن که اگر آب کم باشد مرخصند و اول اظهر است زیرا که با کمی آب مردان نیز مرخصند.

چنانکه در حدیث صحیح زراره وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه سؤال کردم از غسل جمعه حضرت فرمودند که سنت است در سفر و حضر مگر آن که مسافر بر نفس خود ترسد از سرما یعنی خوف هلاک داشته باشد.

و در دو حدیث صحیح وارد است از آن حضرت صلوات الله علیه که غسل روز جمعه بر مردان و زنان لازمست در حضر و بر مردان لازمست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶

سفر و بر زنان لازم نیست در سفر و عبارت مصنف مضمون حدیث موثق سماعه است که گذشت و ظاهرش آنست که صدوق غسل جمعه را واجب می داند چنانکه در امالی تصریح به آن کرده و حدیث صحیح زراره که در نماز جمعه مذکور خواهد شد با احادیث بسیار از حسن و موثق و قوی بلفظ وجوب وارد شده.

و احادیث صحیحه و حسنه و قویه وارد شده است که غسل جمعه سنت است. و جمع میان این اخبار می توان کرد به آن که سنت است یعنی وجوبش از قرآن مجید ظاهر نشده است بلکه از سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر شده است و لیکن حدیثی وارد شده است که سنت است و واجب نیست.

بنا بر این اکثر علما حمل کرده اند وجوب را بر استحباب مؤکد چنانکه در بسیار جا استعمال وجوب بر سنت کرده اند با اصل براءت ذمت و احتیاط آنست که مهما أمکن ترک نکنند و نیت قربت کند چون البته علم حاصل است به آن که حق سبحانه و تعالی طلبیده است این کس فرمان الهی به جا می آورد و دلیلی ظاهر نیست که نیت وجوب را یا ندب را باید کردن، و بر تقدری که باید

در چنین جائی با جماع علما واجب نیست و اگر نه تکلیف ما لا یطاق لازم می آید.

و بعضی از فضلا دغدغه کرده اند که در این صورت تردید در نیت لازم می آید زیرا که نیت قربت باین عاید می شود که اگر واجب باشد واجب باشد و الا سنت و تردید در نیت جایز نیست پس می باید دو غسل بکنند یکی بقصد وجوب و یکی بقصد سنت.

و اشتباه کرده اند از چند وجه یکی آن که: این معنی تردید در منویست نه تردید در نیت زیرا که تردید در نیت آنست که جزم نداشته باشد کردن و نکردن را و در این صورت جزم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷

بفعل دارد و لیکن کیفیت فعل را جازم نیست.

دویم: آن که بر تقدیری که تردید در نیت باشد بی دغدغه صحیح است چون متعذر است جزم به آن.

سیم: آن که نیت وجوب و ندب هر دو محالست از دو وجه یکی آن که نیت جزم است و هر گاه جزم به هیچ یک نداشته باشد هیچ یک را نیت نکرده است و دویم آن که اجتماع ضدین لازم می آید پس گویا جزم بوجوب و جزم به ندب هر دو دارد و این محالست.

و جمعی سه غسل دیگر با این دو غسل ضم می کنند یکی بقصد قربت چنانکه اول مذکور شد دویم بقصد رجحان مطلق یعنی می دانیم که شارع می خواهد وجوبا یا استحبابا. و سیم بقصد آن که اگر واجب باشد واجب اگر سنت باشد سنت و در اینجا نیز اشتباه کرده اند که معنی و مفاد هر سه یکی است توهم مغایرت کرده اند و هر یک از این سه بد نیست اما جمع

اینها با وجوب و ندب همان محذور سابق لازم می آید پس گویا گفته است که می دانم که واجبست و می دانم که سنت است و نمی دانم که واجبست یا سنت.

و یکی از فضلاهی محدثین ذکر کرده است چون در حدیث لفظ واجب و سنت وارد شده است مخیر است میان آن که قصد واجب کند یا سنت و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که محمد بن یعقوب کلینی گفته است که در جائی که تعارض شود میان دو حدیث مکلف مخیر است در عمل بهر یک که خواهد و لیکن این در صورتیست که جمع نتوان کرد. و احتمال دیگر آن که واجب قصد می کنم یا سنت قصد می کنم آن واجب و سنتی را که شارع خواسته است و این بمعنی قربت بر می گردد. و آن چه تلامذه او نقل کرده اند از آن فاضل معنی آخر بود و آن نیز اشتباه است و از قربت گریخته و در قربت افتاده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸

این همه اشتباهات از آنست که توهم کرده اند که نیت خطور بال است و سابقا محقق شد که نیت نه لفظ است و نه معنی که در خاطر گذرد بلکه آن معنی واقعی است که داعی مکلف است بر فعل و الله تعالی يعلم.

[زمان غسل جمعه]

(و من كان في سفر و وجد الماء يوم الخميس و خشي ان لا يجده يوم الجمعة فلا باس بان «۱» يغتسل يوم الخميس للجمعه فان وجد الماء يوم الجمعة اغتسل و ان لم يجد اجزاه فقد روى الحسن بن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما عن أمه و أم احمد بن موسى قالتا كنا

مع ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فی البادیه و نحن نرید بغداد فقال لنا یوم الخمیس اغتسلا الیوم لغد یوم الجمعة فان الماء غدا بها قلیل قالتا فاغتسلنا یوم الخمیس للجمعه) و کسی در سفری باشد و روز پنجشنبه آب را بیابد و ترسد که در روز جمعه آب نیابد پس باکی نیست که روز پنجشنبه غسل روز جمعه را بعنوان تقدیم بکند پس اگر روز جمعه آب بیابد غسل کند و اگر نیابد آن غسل او را کافیست پس بتحقیق که روایت کرده است حسن پسر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مادرش و از مادر احمد پسر حضرت که هر دو زن حضرت گفتند که ما با حضرت بودیم در صحرا در وقتی که متوجه بغداد بودیم پس روز پنجشنبه حضرت فرمودند ما را که امروز غسل کنید غسل جمعه را از جهت فردا که در منزلی که فردا خواهیم رسید آب کم است پس حسب الامر حضرت روز پنجشنبه غسل جمعه را کردیم.

و این حدیث را کلینی و شیخ بسند صحیح از احمد بن محمد روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹

کرده اند از حسین بن موسی از مادرش و از ام احمد دختر حضرت که کنیتش ام احمد است و ظاهرا غلط از نساخ این کتاب شده است و محتمل است که غلط از نساخ کافی شده باشد.

و علی ای حال دلالت می کند بر استحباب تقدیم با خوف کمی آب و دلالت می کند بر آن که زنان نیز در سفر غسل می کنند و رخصتی که واقع شده است بر سبیل جواز ترکست اما آن که اگر آب به هم رسد

اعاده باید کرد این حدیث دلالت ندارد مگر حدیث دیگر باور رسیده باشد یا از عمومات استنباط کرده باشد.

و شیخ بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت به اصحاب خود فرمودند که در منزل فردا آب نیست امروز غسل جمعه بکنید پس ما غسل جمعه را در روز پنجشنبه کردیم، و علما عمل باین کرده اند.

(و غسل یوم الجمعة سنّه واجبه و يجوز من وقت طلوع الفجر یوم الجمعة إلى قرب الزوال و افضل ذلك ما قرب من الزوال) و غسل روز جمعه طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله علی و آله است که بر همه کس واجب گردانیده است به تفویض یا بامر الهی و وجوبش از قرآن ظاهر نشده است و جایز است که آن را بفعل آورند از ابتدای طلوع صبح صادق روز جمعه تا قریب بظهر آن مقدار که بعد از غسل ظهر شود چون اول وقت ظهر می باید که مشغول نماز جمعه یا ظهر شوند و افضل وقتها آن وقتی است که نزدیک به زوال باشد و این مضمون از اخبار صحیحه و کالصحیحه از زراره و فضیل و غیر آن ظاهر می شود از آن جمله در حدیث صحیح از زراره و فضیل منقولست که گفتند ما به حضرت عرض نمودیم که اگر کسی بعد از صبح غسل جمعه بکند کافی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰

است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن غسل روز جمعه را که سنت است و باید که از غسل

فارغ شوی پیش از ظهر که چون اول ظهر باشد مشغول نماز شوی، و فرمودند که غسل روز جمعه واجبست پس حضرت اول فرمودند که سنت است و بعد از آن فرمودند که واجبست.

ظاهرش آنست که مراد حضرت صلوات الله علیه سنت واجبه باشد و محتمل است که مراد از واجب مبالغه استحباب باشد و در حدیث اول فرمودند که بعد از صبح می توان کرد و در حدیث دوم فرمودند که قریب به زوال بکن از هر دو بیرون آمد که از صبح تا قریب به زوال می توان کرد و قریب به زوال بهتر است.

و اکثر متأخرین تعمیم کرده اند این عبارت را در وقت و تقدیم و قضا به آن که چون در تقدیم از صبح روز پنجشنبه تا صبح جمعه می توان کرد و هم چنین در قضا تا شام شب یکشنبه می توان کرد پس آخر وقت تقدیم بهتر است و اول وقت قضا و هم چنین هر چه به آخر و اول نزدیکتر باشد بهتر خواهد بود.

و لیکن مشکل است استخراج این معنی از این عبارت و حدیثی که بعد از این خواهد آمد که فایده غسل جمعه آنست که پاکیزه باشند که تا سبب آزار مردم نباشند در تقدیم و ادا فایده دارد نه در قضا.

و لیکن در فقه رضوی باین عنوانست که بدان که غسل جمعه سنت واجبست ترک مکن آن را در سفر و حضر و اگر غسل کنی بعد از طلوع مجزیست و هر چند نزدیکتر باشد به زوال افضل است و ظاهرا متقدمین جزم داشته اند که این کتاب از حضرت است و این عبارت را در کتب خود ذکر

کرده اند و متاخرین متابعت متقدمین کرده اند و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱

(و من نسی الغسل او فاته لعله فليغتسل بعد العصر او يوم السبت) کسی که غسل جمعه را فراموش کند یا از او فوت شود بواسطه سببی از اشغال ضروریه پس باید که بعد از عصر یا روز شنبه قضا کند در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اگر کسی را غسل جمعه فوت شود تا شب به جا می آورد، و اگر فوت شود از او در روز جمعه در روز شنبه غسل می کند.

و در روایت موثق سماعه آنست که اگر او را فوت شود در اول روز غسل جمعه قضا می کند غسل را در آخر روز، و اگر آب نیابد روز شنبه قضا می کند و در حدیث صحیح حماد از حریز از بعضی اصحاب ما از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که ناچار است از غسل روز جمعه در حضر و سفر پس اگر کسی فراموش کند روز دیگر به جا آورد و ظاهر این اخبار آنست که قضا را روز جمعه یا روز شنبه به جا آورد و در شب شنبه حدیثی وارد نشده است صریحا، و هم چنین در شب جمعه.

و محتمل است که مراد از یوم شبانه رور باشد و لیکن به احتمال مشکل است حکم کردن در احکام الهی و لیکن اکثر علما در مستحبات به همین اکتفا می نمایند که بعضی از علما گفته باشند و دور نیست که به گفته قدما عمل توان نمود چون ایشان ارباب نصوصند و بی نصی حکم

بر چیزی نمی کنند.

اما متاخران که به استنباط عمل می کنند مشکل است اعتماد نمودن چنانکه در این مسأله ذکر کرده اند که هر گاه روز پنجشنبه غسل توان کرد در شب جمعه بطریق اولی می توان کردن و عبارت فایده غسل جمعه که می آید و ظاهر است که عبارت سابق عموم ندارد و شاید که خصوصیت روز را مدخلی باشد و هم چنین در قضا با آن که فایده ظاهر نیست در آن مگر تعبد و لیکن عبارت فقه رضوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲

عموم دارد که گذشت و در آن کتاب هست که قضای غسل جمعه را در عرض هفته می توان کرد و الله تعالی یعلم.

(و یجزئ الغسل للجمعه كما یكون للزواج «۱» و الوضوء فیه قبل الغسل) یعنی اگر در شنبه غسل جمعه کنند مجزیست از غسل جمعه هم چنان که بعد از ظهر مجزیست یعنی وقتش از صبح است تا زوال و هر گاه قضا شود فرقی نیست که در عصر بکنند یا در شنبه قضا کنند و علی ای حال وضو پیش از غسل است و این حل بنا بر آنست که رواج را به راء و حای بی نقطه بخوانند چنانکه در بعضی از نسخ است و در بعضی از نسخ للزواج است بزای و جیم و بنا بر این معنی اینست که غسل جمعه در کیفیت مثل غسل جنابتست و در غسل جمعه ناچار است از وضوی پیش از غسل چنانکه سابقا گذشت که در هر غسلی وضو هست مگر غسل جنابت.

و بنا بر این نسخه محتمل است که مراد این باشد که اگر در روز جمعه جنب باشد یک غسل از برای هر

دو کافی است و لیکن وضو در این صورت می باید بخلاف آن که از جهت رفع جنابت محض باشد و یا آن که اگر بقصد جمعه کنند از جنابت مجزیست و نسخه اولی اظهر است.

[دعای هنگام غسل جمعه]

(و يقول المغتسل للجمعه اللهم طهرني و طهر قلبي و أتق غلّي «۲» و اجر علی لسانی محبه منك) و کسی که غسل جمعه کند بگوید این دعا را بر سبیل استحباب و ترجمه اش اینست که خداوندا مرا پاک گردان از گناهان و دل مرا پاک گردان از بدیها مانند ریا و تکبر و عجب و حسد و عداوت مؤمنان و امثال اینها بلکه از یاد غیر خودت و کینه دل مرا پاک گردان که کینه مؤمنان در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳

دل من نباشد.

و در بعضی از نسخ بعوض غلّی غسلی است یعنی غسل مرا خالص گردان از جهت رضای خودت و جاری ساز بر زمان من چیزی که سبب محبت تست یعنی مشغول ذکر و قرآن و سخنان خیر گردان که سبب آن شود که تو مرا دوست داری یا من ترا دوست دارم یا هر دو.

(و قال الصادق صلوات الله عليه من اغتسل للجمعه فقال اشهد ان لا إله إلا الله وحده لا شريك له و انّ محمدا عبده و رسوله اللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و اجعلني من التّوابين و اجعلني من المتطهّرين كان طهرا من الجمعه إلی الجمعه) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که غسل جمعه کند و این دعا بخواند بعد از غسل یا بعد از شروع در آن، آن غسل سبب پاکی او شود از گناهان از آن جمعه

تا جمعه دیگر یعنی تا جمعه سابق یا لاحق یا هر دو و اگر تا جمعه آینده گیریم محتمل است که مراد این باشد که اگر گناهی از او صادر شود این غسل كفاره آن باشد و اظهر آنست که غسل جمعه سبب عصمت او باشد که از او گناه صادر نشود یا چیزی که سبب بعد او شود از جناب اقدس الهی که حدتهای معنوی است از او بفعل نیاید یا همه مراد باشد.

و ترجمه دعا این است که گواهی می دهم که نیست کسی که سزاوار بندگی باشد مگر ذات مقدس خداوندی که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست و او در ذات و صفات یگانه است که صفات او عین ذات اوست و او را شریکی در خداوندی و غیر آن نیست، و گواهی می دهم که محمد بنده اوست و رسول و فرستاده اوست بجمیع خلایق، خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومینند با فاطمه زهرا (ع) و بگردان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴

مرا از جمله توبه کنندگان و بگردان مرا از جمله پاکیزگان از حدتهای ظاهری و باطنی که آن جمیع گناهانست با مکروهات بلکه مباحات نیز.

و شیخ در حدیث موثق عمار روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون غسل جمعه کنی این دعا را بخوان که

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنْ كُلِّ آفَةٍ تَمَحَّقُ دِينِي وَ تَبْطُلُ بِهِ عَمَلِي اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَ اجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ

و ترجمه اش اینست که خداوندا پاک گردان دل مرا از هر آفتی که دین مرا باطل کند و تو عمل مرا به سبب آن باطل

کنی و آن جمیع امراض قلب است از حسد و عداوت و ریا و کبر و کینه و غیر آن.

و کلینی از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است قویا با شیخ که در غسل جمعه این دعا را بخوان که

اللَّهُمَّ طَهِّرْ قَلْبِي مِنْ كُلِّ آفَةٍ تَمَحَّقُ بِهَا دِينِي وَ تَبْطُلْ عَمَلِي

پس اگر همه را بخواند بهتر است.

[غسل روز جمعه مطهر و کفاره است گناهان را از جمعه تا جمعه]

(وقال الصِّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ غَسَلَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ طَهُورًا وَ كَفَّارَةً لِمَا بَيْنَهُمَا مِنَ الذَّنُوبِ مِنَ الْجُمُعَةِ إِلَى الْجُمُعَةِ) حضرت صلوات الله علیه فرمودند که غسل روز جمعه مطهر و کفاره است گناهانی را که از جمعه تا جمعه از بنده صادر می شود و ظاهرش آنست که کفاره بیان مطهر باشد و محتمل است که کفاره گناهان جمعه گذشته باشد و مطهر هفته آینده باشد که از او بدی صادر نشود، یا کفار کبایر باشد و مطهر از صغایر، یا تطهیر باعتبار قابلیت قرب باشد و کفاره از صغایر و کبایر.

و ظاهر عبارت آنست که من الجمعة إلى الجمعة بیان لما بینهما باشد به آن که ما بینهما مبهمی باشد که من الجمعة مفسر آن باشد با لفّ و نشر مرتب یا مشوش باشد به اعتبار طهور و کفاره که یکی نسبت به سابق باشد و دیگری بلا حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵

و الله تعالى يعلم.

و محدثان روایت نموده اند به اسانید ایشان از اصیغ که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقتی که می خواستند که سرزنش کنند شخصی را می فرمودند که تو عاجز تر و بی توفیق تری از کسی که ترک غسل جمعه می کند با آن که اگر غسل جمعه می کرد در پاکیزگی می بود تا جمعه دیگر

پس چه مقدار بی توفیق باشد که به سبب اندک تقصیری خود را از چنین ثوابی محروم کرده است.

[سبب غسل روز جمعه]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه فی عله غسل یوم الجمعه انّ الانصار کانت تعمل فی نواضحها و أموالها فاذا کان یوم الجمعه حضروا المسجد فتأذی الناس بأرواح آباطهم و اجسادهم فامرهم رسول الله صلی الله علیه و آله بالغسل فجرت بذلك السنّه) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند در سبب غسل روز جمعه که انصار کار می کردند به آب کشیدن از جهت باغات و به اعمال دیگر که سبب عرق بسیار ایشان بود و چون روز جمعه می شد در مسجد حاضر می شدند از جهت نماز جمعه و مردمان از گند زیر بغل ایشان و از عرق بدنهای ایشان در تعب بودند پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایشان را امر فرمود که غسل کنند و سنت جاری شد در همه کس یعنی اصل مشروعیت از جهت تنظیف شد پس اگر کسی پاکیزه باشد نسبت به او نیز سنت خواهد بود چون مدار علت‌های احکام بر غالب است و نادر تابع غالبست. و این حدیث به سندی قوی منقولست در تهذیب و غیره.

(و روی انّ الله تبارک و تعالی اتمّ صلاه الفریضه بصلوه النّافله و اتمّ صیام الفریضه بصیام النّافله و اتمّ الوضوء بغسل یوم الجمعه) و روایت کرده اند شیخان بسند صحیح از حسین بن خالد که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶

به خدمت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که چه سبب است در واجب بودن غسل روز جمعه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تمام می فرماید نمازهای واجب را

به نمازهای سنت و تمام می فرماید روزه واجب را بروزه سنت و تمام می فرماید وضو را به غسل روز جمعه.

و در کافی وضوی نافله را و در تهذیب وضوی فریضه را و در هر دو هست این تتمه که هر چه را در آن باشد از سهو یا تقصیر یا نسیان یعنی اگر سهوی در نماز واقع شده باشد نمازهای سنت که سی و چهار رکعت است و دو برابر فریضه است قایم مقام آن می شود.

و هم چنین حق سبحانه و تعالی دو برابر روزه واجب از سنت مقرر ساخته است و آن روزه شعبانست تمام با هر ماهی سه روز که از ده ماه یک ماه می شود که تدارک شک و نسیان و تقصیرات روزه واجب کند، و هم چنین غسل جمعه را متمم تقصیرات وضوها گردانیده.

و این مضمون در روایات دیگر وارد شده است و خواهد آمد و مناسب مذهب صدوق این بود که حدیث را تمام نقل کند چون مشتمل است بر لفظ وجوب و لیکن چون اتمام صلاه و صیام به نافله شده است قرینه استحباب غسل جمعه است بنا بر این وجوب را نقل نکرد.

[آداب غسل جمعه]

(و روی یحیی بن سعید الاهوازی عن احمد بن محمد بن ابی نصر عن محمد بن حرمان قال قال الصیادق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما اذا دخلت الحمام فقل فی الوقت العذی تنزع فیہ ثیابک اللهم انزع عنی ربقه النفاق و ثبتنی علی الایمان، و اذا دخلت البیت الاول فقل اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی و استعین بک من اذاه، فاذا دخلت البیت الثانی فقل اللهم اذهب عنی الرجس النجس و طهر

لوامع

جسدى و قلبى، و خذ من الماء الحارّ وضعه على هامتك و صبّ منه على رجليك و ان أمكن ان تبلع منه جرعه فافعل فأنه ينقى المشانه و البث فى البيت الثانى ساعه فاذا دخلت البيت الثالث فقل نعوذ بالله من النار و نسأله الجنّه تردّها إلى وقت خروجك من البيت الحارّ و إِيّاك و شرب الماء البارد و الفقّاع فى الحّمّام فأنه يفسد المعده و لا تصبّن عليك الماء البارد فأنه يضعف البدن و صبّ الماء البارد على قدميك اذا خرجت فأنه يسّل الداء من جسّدك فاذا لبست ثيابك فقل اللهمّ البسنى التقوى و جنبنى الرّدى فاذا فعلت ذلك امنت من كلّ داء) روايت کرده است صدوق در امالى بسند قوى كالصحيح از يحيى از بزنى از محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چون داخل حمام شوى و خواهى که جامها را بکنى اين دعا را بخوان که ترجمه اش اينست خداوندا بکن و دور کن از من ربه نفاق را و ربه حلقه ايست از ريسمان که در گردن حيوانات مى کنند که نگريند و در اينجا کنايه است از اسباب و لوازم نفاق مثل خلف وعده و دروغ و خيانت بلکه مطلق مخالفت الهى مشعر است بعدم ايمان صحيح و کامل.

و چون در وقت دخول حمام جامها را مى کند که خود را از نجاسات و کثافات پاک کند اين دعا مناسبست پس مى گويد که خداوندا من ظاهر خود را مى توانم پاک کردن تو باطن مرا از نفاق پاک کن تا ايمان من صحيح شود و از من چيزى که خلاف رضای تست صادر نشود و هم چنين

در جمیع دعوات این حدیث این رعایتها شده است از آن غافل مباش و مرا ثابت قدم بدار بر ایمان صحیح و کامل تا از من هیچ بدی صادر نشود و هر خوبی را به جا آورم.

و چون داخل خانه اول حمام شوی بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸

که خداوندا پناه به تو می آورم از شر نفس اماره خودم و پناه به تو می آورم که مرا حفظ کنی از آزار حمام پس چون داخل خانه دویم شوی بخوان این دعا را و ترجمه اش این است که خداوندا دور کن از من رجس نجس را که شیطان رجیمست و پاک کن بدنم را از بدیهای نجاسات و کثافات و سیئات و دلم را پاک کن از بدیهای دل که گذشت.

و از آب گرم قدری بردار و بر سر ریز و قدری بر پاهایت ریز و اگر ممکن باشد که یک جرعه آب بخوری بخور که پاک می کند بول دان را و درنگ کن اندکی در خانه دویم تا مرتبه مرتبه از سرد خانه به گرمابه داخل شوی پس چون داخل خانه سیم شوی که گرمابه است این دعا را بخوان که من و سایر مؤمنین پناه به خداوند عالمیان می آوریم از شر آتش جهنم و همه سؤال می کنیم از او بهشت را و این دعا را مکرر می خوانی تا از گرم خانه بیرون آیی و زنهار که آب سرد در حمام مخور و زنهار که فقع مخور که معده را فاسد می کند و آب سرد بر خود مریز که بدن را ضعیف می کند.

و چون از حمام بیرون آیی آب سرد بر پاهایت

بریز که درد و مرض را از بدنت بیرون می آورد، و چون جامها را پوشی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا تقوی و پرهیزکاری را لباس و پوشش من کن و مرا دور دار از هر چه سبب هلاک است از کبایر و صغایر پس هر گاه این اعمال را به جا آوری ایمن می شوی از هر دردی.

و چون تفکر و تدبیر نمائی در افعال و ادعیه و مناسبات آن خواهی یافت که نفس حدیث دلیل صحت آنست و آن که واقع شده است که فقاع را مخور ممکن است که مراد فقاع حلال باشد که چند دانه خرما در آب شور می اندازند و شوری آن را تخفیف می دهد چنانکه گذشت یا اعم از حلال و حرام باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹

غرض این باشد که باری در حمام نخورند که با حرمت خوردن ضرر نیز دارد از برای بدن و هر چند کمتر خوردند بهتر است و
اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[خواندن قرآن در حمام]

(ولا- باس بقراء القرآن فی الحمام ما لم ترد به الصّوت اذا كان علیک مئزر) و باکی نیست در خواندن قرآن در حمام ما دام که غرضش صدا نباشد هر گاه لنگ داشته باشی چون غالب اوقات برهنه می بوده اند و لنگ نمی بسته اند بنا بر این نهی از خواندن قرآن نظر به ایشان واقع شده است که به سبب خواندن مردمان متوجه ایشان می شده اند و نظر به عورت ایشان می کرده اند.

و هم چنین جمعی که خوش آوازند همین که داخل حمام می شوند ایشان را میل به غنا و سرود می شده است و الحال نیز چنین است چنانکه مشهور است که حمام ساز

بزرگ است و قرآن می خوانده اند بعنوان دو بیتی و سرود منع واقع شده است و هر گاه این دو وجه نباشد خواندن قرآن در حمام خوبست چنانکه در حدیث صحیح از علی بن یقظین و حدیث صحیح از محمد بن اسماعیل بن بزیر وارد است که از حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا صلوات الله علیهما سؤال کردند که شخصی که در حمام قرآن بخواند یا جماع کند چونست فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی در حمام قرآن بخواند هر گاه غرضش رضای الهی باشد و غرضش این نباشد که ببیند خوش می خواند.

و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که از آن حضرت سؤال کردم از خواندن قرآن در حمام حضرت فرمودند که اگر لنگ بسته باشی اگر خواهی کل قرآن را بخوان و عبارت متن عبارت فقه رضوی است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰

(و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه فقال أ كان امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینهی عن قراءه القرآن فی الحمام فقال لا إنما نهی ان یقرأ الرجل و هو عریان فاذا كان علیه ازار فلا باس) و بسند صحیح روایت کرده است کلینی از محمد که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آیا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نهی می فرمودند از خواندن قرآن در حمام حضرت فرمودند که نه به درستی که حضرت نهی نمی فرمودند مگر برهنه را پس اگر لنگ بسته باشد باکی نیست. و سند ابن

بابویه به محمد بن مسلم جهالتی دارد اما ضرر ندارد چون از کتاب او نقل کرده است و کتاب او اشهر من الشمس بود مثل خودش که از ارکان اربعه است مع هذا همیشه مگر نادری هر حدیثی که صدوق از او روایت کرده است باین سند شیخ یا کلینی بسند صحیح روایت کرده اند همان حدیث را بعینه مگر اختلاف سهلی مثل تغییر سأل بسأل چنانکه مذکور شد و این اختلاف سبب تغییر معنی نیست و صدوق بسیار چنین کرده است و اگر صحیح نقل می کرد بهتر بود.

و ظاهراً غرضش اینست که جزم دارد در سؤال او و شک ندارد بنا بر این بعنوان شهادت نقل می کند که گویا صدوق در وقت سؤال ایشان حاضر بوده است. و ممکن است که این جزم بنا بر آن باشد که امثال این کتب را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم تقریر فرموده باشند.

(وقال علی بن یقظین لموسی بن جعفر صلوات الله علیه اقرء فی الحمّام و انکح فیہ قال لا بأس) و بسند صحیح روایت کرده است صدوق و کلینی از علی که گفت به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که مرا جایز است که در حمام قرآن بخوانم یا خلوت کنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱

با زوجه خود در حمام و جماع کنم او را یا کنیزان را حضرت فرمودند که باکی نیست و آن که حضرت تقیید فرمودند به ازار و عدم غرض صوت بنا بر این است که جلالمت علی بن یقظین از آن اعظم بود که بر تقدیر جواز برهنه به حمام رود یا خوانندگی کند.

[واجبست بر مرد که چشم خود را به پوشد از نظر کردن به عورت مردان و زنان نامحرم]

(و یجب

علی الرجل ان یغض بصره و یستر فرجه من ان ینظر الیه) و واجبست بر مرد که چشم خود را به پوشد از نظر کردن به عورت مردان و زنان نامحرم و واجب است که فرج خود را به پوشاند از آن که کسی نظر به آن کند از مردان و زنان غیر محرم مثل زوجه و کنیز غیر مزوجه که اگر کنیز خود را به شوهر داده باشد یا تحلیل دیگری کرده باشد حکم اجنبیه دارد.

و در این خلافی نیست که واجبست ستر ذکر و خصیتین و دبر مردان را و زنان کل بدن ایشان عورتست مگر دستها و پاها و رو علی الخلاف به شرطی که از روی لذت نباشد و الا حرامست بی دغدغه اگر چه یک نظر باشد و تفصیل این در کتاب نکاح خواهد آمد.

(و سئل الصیادق صلوات الله علیه عن قول الله قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ «۱» فقال كلما كان في كتاب الله عزّ وجلّ من ذكر حفظ الفرج فهو من الزنا إلا في هذا الموضع فإنه الحفظ «۲» من ان ینظر الیه) و بسند صحیح روایت کرده است صدوق که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی زنان و مردان را امر فرموده است که بگو یا محمد مردان مؤمن را که چشمهای خود را به پوشانند و فرجهای خود را حفظ نمایند که این هر دو از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲

جهت ایشان بهتر است پس حضرت فرمودند که هر جا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حفظ فرج نمایند آن از

زنا است یعنی زنا نکنند الا در این موضع که مراد از حفظ حفظ فرج است از نظر کردن به آن یعنی چنان کنند که کسی نظر به فرج ایشان نکند.

و ظاهرش آنست که چشم پوشانیدن نیز مخصوص باشد و لیکن چون تصریح به آن نشده است اولی آنست که آن را بر عموم خود گذارند چنانکه عامه و خاصه نقل کرده اند که این آیه حجابست.

و روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که جوانی از انصار به زنی برخورد و نظر به آن داشت تا می آمد و چون گذشت نظر به آن داشت و از عقب او می رفت که ناگاه استخوانی یا شیشه در دیواری بود که روی او بر آن خورد و روی او را شکافت و او خبر از خود نداشت تا وقتی که آن زن ناپدید شد دید که جامه و سینه اش همه خونین شده متنبه شد که البته این بلا از جهت آن عمل بود با خود گفت که و الله که من به خدمت حضرت سید المرسلین می روم و عرض حال خود به آن حضرت می کنم تا مرا آن چه باید بکند از حد یا تعزیر پس چون به خدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که این زخم از چه سبب در روی تو به هم رسید حال خود را عرض نمود پس جبرئیل این آیه را آورد که قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ.

پس بنا بر این تفسیر آیه چنین خواهد بود که یا محمد بگو مؤمنان را که چشم خود را به پوشانند از نظر کردن به زنان و به عورت مردان، و هم چنین

زنان، چشمهای خود را به پوشانند از نظر کردن به مردان و از نظر کردن به فرج زنان و هر دو حفظ نمایند فرجهای خود را از نظر کردن به فرجهای ایشان. و بعد از این نیز خواهد آمد به اسانید صحیح و حسن کالصحیح که مراد از آیه حفظ فرجست از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳

نظر به آن.

[نظر کردن به عورت کفار مثل نظر کردن به عورت الاغ است]

(و روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال انما کره «۱» النظر إلى عوره المسلم فاما النظر إلى عوره من لیس بمسلم مثل النظر إلى عوره الحمار) این مضمون را روایت کرده است کلینی بسند حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه که آن چه بد است نظر کردن به عورت مسلمانان است و اما نظر کردن به عورت کفار مثل نظر کردن به عورت الاغ است.

بدان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ «۲» یعنی ای فرزندان آدم بتحقیق از جهت شما پوششی فرستادیم که به پوشاند چیزهای قبیح شما را. و مراد از آن عورتست به اتفاق علما و این حکم عامست نسبت به مؤمنان و کافران و هم چنین احادیث عامه بسیار وارد شده است.

و اما خطابی که در آیه سابق به مؤمنان واقع شده است بنا بر این است که ایشان از تکالیف الهی منتفع می شوند نه غیر ایشان بنا بر این در اکثر آیات خطاب با ایشانست و عموماً همه را حق سبحانه و تعالی خطاب فرموده است در چند جا مثل قول الهی یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ «۳» یعنی ای مردمان عبادت کنید پروردگار خود را

که شما را آفریده است و ابو حنیفه ملعون از آن که حق سبحانه و تعالی مؤمنان را خطاب کرده است با دلیل عقلی، موافق عقل شوم خود گفته است که کفار مخاطب نیستند زیرا که هر عبادتی که ایشان می کنند در حال کفر باطل است چون شرط عبادات اسلام است پس تکلیف ما لا یطاق است تکلیف ایشان به فروع.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴

و جوابش اینست که ایشان قادرند که مسلمان شوند و عبادت را به جا آورند مثل محدث که مکلف است به عبادات و مع هذا با حدث نماز نمی تواند کردن و لیکن ممکن است او را ازاله حدث و بنا بر عقل شوم او می باید که محدث نیز مکلف نباشد با آن که ابو حنیفه قایل است به تکلیف ما لا یطاق چون بنده را فاعل فعل خود نمی داند و فعل بنده را از حق سبحانه و تعالی می داند و جواب بهلول او را مشهور است پس ممکن است که این حدیث تقیه وارد شده باشد.

و علی ای حال خلافی نیست در آن که اگر سبب شهوت باشد حرامست از کفار نیز هم چنان که اگر ملعونی با الاغ جمع شود و از این معنی حظ داشته باشد و نظر کردن به فرج آن سبب وطی او شود نظر کردن از باب مقدمه حرام خواهد بود.

و احادیث عامه واقع شده است که حضرت لعنت فرموده است آن کسی را که نظر کند به عورت دیگران و آن کسی را که عورت خود را باز گذارد که دیگران نظر به آن کنند و علامه در منتهی نقل خلاف نکرده است حتی از

صدوق و نحواسته است که این مذهب را نسبت به صدوق دهد مبادا سبب طعن سنیان شود بر شیعیان و الله تعالی يعلم.

[حمام بهترین و بدترین خانه است]

(وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه نعم البيت الحمّام يذكر فيه الثّمار و يذهب بالدّرّن. و قال صلوات الله علیه بئس البيت الحمّام يهتك السّتر و يذهب بالحیاء. و قال الصّادق صلوات الله علیه بئس البيت الحمّام يهتك السّتر و يبدي العوره، و نعم البيت الحمّام يذكر حرّ الثّمار) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام از آن جهت که به یاد می آورد آتش جهنم را و چرک بدن را می برد و این کس پاکیزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵

می شود و باز حضرت فرمودند بد خانه ایست حمام از این حیثیت که برهنه به حمام می روند و نظر به عورت یکدیگر می کنند و حیا بر طرف می شود با آن که حیا از ایمان است.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز فرمودند که بد خانه ایست حمام که پرده حیا را می درد و عورت این کس را ظاهر می سازد و نیکو خانه ایست حمام که به یاد می آورد گرمی آتش جهنم را و حاصل هر دو حدیث آنست که حمام خوبی دارد و بدی دارد اگر بدیش را برطرف سازند به آن که لنگ به بندند و مردمان را نیز بر این دارند که لنگ به بندند یا ملاحظه تمام بکنند که نظرشان به عورت کسی نیفتد همه خوبی خواهد بود.

و لیکن کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام مذکر جهنم است و

چرک را می برد و عمر گفت که بد خانه ایست حمام ظاهر می سازد عورت را و می درد پرده ستر و حیا را پس حضرت فرمودند که سنیان فرموده حضرت را نسبت به عمر داده اند و گفته عمر را نسبت به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داده اند.

و شیخ طوسی به سندی کالحسن روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با عمر به حمام رفتند عمر گفت که بد خانه ایست حمام که در آنجا غنا و خوانندگی بسیار می شود و حیا کم می شود پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که نیکو خانه ایست حمام این کس را پاک و پاکیزه می کند از جهت عبادت الهی و مذکر آتش جهنم است. و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز فرمودند که نیکو موضعی است حمام.

پس حاصل این اخبار این شد که حضرت سید المرسلین و حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶

امیر المؤمنین صلوات الله علیهما مدح حمام کرده اند نه مذمت و فی الحقیقه حمام بدی ندارد اگر جماعتی در حمام بد کنند هم چنان که در مساجد نیز که جمع می شوند اکثر مردمان خبث و غیبت می کنند مسجد بد نمی شود آن جماعت بد می کنند پس ظاهر می شود که دو حدیثی که صدوق روایت کرده است بر تقدیر صحت از روی تقیه وارد شده است و الله تعالی یعلم.

[از آداب آنست که آدمی فرزند خود را با خود به حمام نبرد]

(و من الآداب ان لا یدخل الرجل ولده معه الحمام فی نظر إلی عورته) و از جمله آداب مستحب آنست که آدمی فرزند خود را با خود به حمام نبرد که مبادا نظرش به عورت او افتد یعنی مبادا فرزند به نادانی نظر به عورت پدر

کند یا پدر از روی غفلت نظرش به عورت فرزند افتد. بعد از این خواهد آمد در وصیت کبیره رسول الله صلی الله علیه و آله که از جمله حقوق پدر بر فرزند آنست که با پدر به حمام نرود.

و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که پدر با پسر خود به حمام نرود که مبادا نظر به عورت او کند.

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که پدر با پسر به حمام نرود مبادا نظر به عورت او کند و حضرت فرمودند پدر و مادر نظر به عورت فرزند نمی توانند کرد و فرزند نظر به عورت پدر نمی تواند کرد و حضرت فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرده است آن کسی را که در حمام نظر به عورت کسی کند که لنگ نداشته باشد و آن کس را که لنگ ندارد که مردم نظر به عورت او کنند نیز لعنت کرده است.

پس ظاهر شد که این نهی به اعتبار این بوده است که بی لنگ به حمام می رفته اند که اگر هر دو لنگ داشته باشند کراهت ندارد و اگر چه بهتر آنست که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷

ممکن باشد با پدر به حمام نرود تا حشمت پدر از نظر پسر کم نشود چنانکه از وصیت ظاهر می شود و الله تعالی يعلم.

[زن به حمام نرود]

(وقال رسول الله صلی الله علیه و آله من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبعث بحليلته إلى الحمام) و بسند حسن كالصحيح

و موثق کالصحیح و غیر آن از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که ایمان به خداوند عالمیان و روز قیامت دارد پس باید که حلال خود را به حمام نفرستد و ظاهرا در صورتی بد است که زن متهم باشد به بدی که خوف آن باشد که چون به بهانه حمام در رود به زنا رود یا مکروه باشد رخصت دادن در بلاد حاره که در خانهای خود غسل می توانستند کردن و در امثال این بلاد عبث رخصت دادن خوب نباشد چنانکه بعضی از زنان هر چند متهم به زنا نباشند و لیکن به عبث هر روز به حمام روند و اقلا مردان قد و بالای ایشان را می بینند و اگر کسی را ممکن باشد که در خانه خود حمام بسازد هیچ شک نیست که بهتر است.

و اما در مثل هواهای سرد که خوف هلاک ایشان باشد و غسل بر ایشان واجب باشد یا بسیار کثیف شده باشند و قدرت بر حمام بلکه بر آب گرم کردن نیز نداشته باشند شک نیست که جایز است بلکه واجب که ایشان را رخصت حمام بدهند. و محتمل است که همین عذر کافی باشد در جواز تیمم زنان را که به حمام نروند و لیکن بخاطر ندارم که کسی از علما تجویز کرده باشد و الله تعالی یعلم.

[کسی که اطاعت زنی نکند]

(و قال صلوات الله عليه و آله من اطاع امرأته اكبته الله تعالى على منخریه فی النار فقیل و ما تلك الطاعة؟ فقال تدعوه إلى النیاحات «۱» و العرسات و الحمّامات و الثّیاب الرّقاق فیجیبها) در وصیت کبیره از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸

حضرت صلوات

اللّٰه عليه و آله منقولست که وصیت به امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فرموده اند و در حدیث قوی از سکونی از حضرت امیر المؤمنین نیز منقولست که حضرت فرمود که هر که اطاعت کند زن خود را حق سبحانه و تعالی او را سرنگون بتقدم بینی در جهنم اندازد چون خواری در آن بیشتر است که او را برو کشند که بینی او بر خاک کشیده شود، از حضرت رسول صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند که چه فرمان برداریست که سبب این نوع عذاب می شود پس حضرت فرمودند که آنست که زن طلب کند از شوهر خود رخصت رفتن به عزاها و عروسیها و حمامها و جامهای باریک و شوهر او را رخصت دهد و از برای او جامه تنگ بیاورد.

و ظاهرا مراد این باشد که هر حمامی که خواهد برود و در هر عزا و عروسی به تماشا رود و چادر بدن نما خواهد که بدنش در زیر چادر نمایان باشد چنانکه بسیاری از زنان بی عصمت چنین می کنند هر چند خاطر جمع باشد که زنا نکنند مع هذا زنانی که این مقدار عصمت ندارند عاقبت به زنا نیز گرفتار می شوند پس اگر بقدر ضرورت به حمامی که به ایشان نزدیکتر باشد بروند یا به عزا و عروسی خویشان نزدیک روند یا جامهای تنگ و نفیس را در خانه از جهت شوهر پوشند ظاهرا ضرر نداشته باشد و اللّٰه تعالی یعلم.

[شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمد]

(و سأل ابو بصیر ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الرّجل یدع غسل یوم الجمعه ناسیا او متعمّدا؟ فقال اذا کان ناسیا فقد تمّت صلاته و ان کان متعمّدا فلیستغفر اللّٰه و

لا يعد) و بسند موثق منقولست که ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمود از شخصی که ترک کند غسل جمعه را از روی نسیان یا عمد چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر فراموش کرده است نمازش تمامست و اگر عمدا ترک نموده است پس استغفار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹

کند و طلب آمرزش کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیر او درگذرد و دیگر ترک نکند.

و همین حدیث را شیخ بسند حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است و ظاهر هر دو وجوب غسل جمعه است و دلالت می کند بر آن که غسل جمعه را در تمامی نماز دخلی هست.

و لیکن اکثر علما تاویل کرده اند که استغفار در مکروهات بلکه در مباحات نیز می باشد و تمامی غیر صحت است بلکه کمال نماز در غسل است و احتیاط آنست که مهما أمکن ترک نکند چنانکه گذشت و خواهد آمد.

[بدن خود را به زمین حمام مرسان]

(و قال الصادق صلوات الله علیه لا تتك في الحمام فإنه يذهب «۱» شحم الكلتين و لا تسرح في الحمام فإنه يرقق الشعر و لا تغسل رأسك بالطين فإنه يسمج الوجه و في حدیث اخر يذهب بالغيره، و لا تدلك بالخزف فإنه يورث البرص و لا تمسح وجهك بالإزار فإنه يذهب بماء الوجه) و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که تکیه مکن در حمام یعنی بدن خود را به زمین حمام مرسان خواه بعنوان پهلو خوابیدن باشد و خواه بر پشت خوابیدن چنانکه تصریح به آن واقع شده است در حدیث کالصحیح که می برد یا می گدازد بنا بر نسخه تهذیب پیه گردها را و گداختن آن

سبب لاغر شدن بدنست و شانه مکن در حمام که مو را تنک می کند یعنی موی سر و موی ریش را می ریزاند و تنک می شوند و سر را به گل مشو که رو را ناخوش می کند.

و در حدیثی دیگر که کلینی آن را روایت کرده است بدل سماجت وجه آنست که سر را به گل شستن غیرت را می برد و سفال را بر بدن و پا ممال که پیسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰

می آورد و در حدیثی دیگر جذام و خوره می آورد و لنگ را بر رو ممال که آب رو را می برد و دور نیست که کیسه بر رو کشیدن نیز خوب نباشد و بهتر آنست که بواسطه ازاله چرک چیزی بر روی نمالد و چون از حمام بیرون آید رو را خشک نکند.

(و روی انّ ذلك طين مصر و خزف الشام) و در روایتی وارد شده است که این گل مکروه گل مصر است و خزف مکروه سفال شام است و کلینی رضی الله عنه بسند حسن از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که سر را مشوید به گل مصر که غیرت را می برد و دویتی بار می آورد.

و این حدیث دلالت می کند که گل مصر کراهت بیشتر باشد نه آن که کراهت منحصر در آن باشد چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که سخن حمام در آمد حضرت فرمودند که زنهار که سفال بر بدن ممالید که بدن را کهنه یا مجروح می کند بر شما باد که

خرقه بمالید و از آن جمله است کیسه.

و در حدیث معتبر کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که در حمام بر پشت م خوابید که پیه گردها را می گدازد و سفال بر پاها بمالید که جذام و خوره می آورد و هم چنان که اگر سفال حمام باشد کراهتش بیشتر است.

چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد شده است که هر که از حمام سفالی را بردارد و ظاهرا آجر نیز داخل است و بدن خود را به آن بمالد و سپس شود پس ملامت نکند مگر خود را، و کسی که از غساله حمام غسل کند و خوره بهم رساند پس ملامت نکند مگر خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱

شخصی گفت که اهل مدینه می گویند که غساله یا غسل از غساله شفای درد چشم است حضرت فرمودند که دروغ می گویند آبی را که جنب از حرام در آن غسل کرده باشد و زنا کاره غسل کرده باشد و دشمن اهل بیت غسل کرده باشد که از هر دو بدتر است و از جمیع کفار بدتر در چنین آبی شفا درد چشم می باشد شفای درد چشم خواندن الحمد است و معوذتین و آیه الکرسی و بخور کردن به قسط و چدروا و کندر است و بنده در این دو روز به این ها مداوا کردم کوفت چشم من زایل شد الحمد لله رب العالمین.

[سواک که مسواک کردن در حمام موجب ریختن دندانهاست]

(و السواک فی الحمّٰم یورث وباء الاسنان) و گذشت در مبحث مسواک که مسواک کردن در حمام مورث ریختن دندانهاست چون رخاوتی حاصل می شود اعضا را و دور نیست که بسیار آن مضر باشد

و ترک آن اولی است

[جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غسله حمام]

(ولا- يجوز التَّطَهَّرُ و الغسل بغساله الحَمَّام) و جایز نیست وضو ساختن و غسل کردن از غسله حمام روایت کرده است صدوق بسند موثق کالصحیح از عبد الله بن ابی یعفر که نزاعی واقع شد میان من و زرارہ در کندن موی زیر بغل و تراشیدن آن کدام یک بهتر است من می گفتم که تراشیدن بهتر است از کندن و نورہ گذاشتن از هر دو بهتر است با ہم آمدیم بہ درخانہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیہ و طلب رخصت دخول خانہ کردیم گفتند کہ حضرت تشریف بہ حمام بردہ اند پس بہ حمام رفتیم دیدیم حضرت بیرون آمدن و زیر بغل را نورہ گذاشته بودند من بہ زرارہ گفتم کہ فعل حضرت کافی است در بیان افضلیت نورہ زرارہ گفت کہ شاید مانعی از کندن بودہ باشد حضرت رو بما کرد کہ از جهت چہ آمدہ اید گفتم کہ من می گویم تراشیدن بهتر است از کندن و نورہ گذاشتن از هر دو افضل است و زرارہ می گوید کہ کندن بهتر است حضرت فرمودند کہ تو درست می گویی و زرارہ خطا کردہ است پس حضرت بما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲

فرمودند کہ نورہ بکشید ما گفتیم کہ سه روز شدہ است کہ نورہ کشیدہ ایم حضرت فرمودند کہ دیگر بکشید زیرا کہ نورہ طہور است و پاکیزہ می کند بدن را پس نورہ کشیدیم پس حضرت فرمود کہ ای پسر ابی یعفر یاد گیر گفتم فدای تو گردم یاد دہ تا یاد گیریم حضرت فرمودند کہ زنہار کہ در حمام بر پہلو مخوایید کہ پیہ گرہا را می گدازد، و بر پشت مخوایید

که درد دیبله می آورد و آن مرضی است که در اندرون بهم می رسد، و زنهار که شانه در حمام مکن که مو را تنک می کند و زنهار که مسواک مکن که دندانها را می ریزد و زنهار که سر را به گل مشوی که رو را ناخوش می کند و زنهار که لنگ را بر سر و رو ممال که آبرو را می برد، و زنهار که از غسل حمام غسل مکن که در آن جمع شده است غسله یهودی و نصرانی و مجوسی و دشمنان ما اهل بیت و او بدتر از آنهاست زیرا که حق سبحانه و تعالی نجس تر از سگ نیافریده است و ناصبی از سگ نجس تر است.

و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از شخصی از بنی هاشم که گفت به خدمت حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه رفتم و گفتم چه می فرمایید در حمام حضرت فرمودند که بی لنگ داخل حمام مشو، و چشم خود را حفظ کن که به عورت کسی نیندازی، و از غسله حمام غسل مکن که در حمام غسل از زنا می کنند و ولد الزنا غسل می کند و دشمنان ما اهل بیت غسل می کنند که بدتر از آن جماعتند.

و پیشتر مذکور شد در جمع بین الاخبار که امثال این اخبار را حمل بر کراهت می باید کرد یا در صورتی که دانیم که ناصبی در آنجا غسل کرده است. و محتمل است که حکم حضرات به اعتبار آن زمان بوده باشد چون اکثر آن زمان دشمن اهل البیت بوده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳

و صدوق آب غسله را پاک می داند و غسل را جایز نمی داند و امثال این اخبار ظاهرش نجاست آبست

مگر آن که حمل کنند بر آن که علم به غسل ناصبی بهم نمی رسد غالباً و چون ظن ملاقات آنها هست غسل نتوان کرد و این وجوه از جهت بیان غسل نکردن باشد نه وجه نجاست و این معنی ظاهرتر است و الله تعالی يعلم.

[در روز جمعه زینت کنید]

(وقال الصادق صلوات الله عليه ليتزينن احدكم يوم الجمعة و يغتسل و يتطيب و يتسرح و يلبس أنظف ثيابه و ليتهيأ للجمعه و ليكن عليه في ذلك اليوم السكينة و الوقار و ليحسن عباده ربّه و ليفعل الخير ما استطاع فإن الله جلّ ذكره يطّلع على الارض ليضاعف الحسنات) و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از هشام بن الحکم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که می باید هر یک از شما شیعیان در روز جمعه زینت کنید و در کلینی و او نیست به آن که یغتسل تا آخر بیان زینت باشد و بنا بر و او تخصیص بعد از تعمیم خواهد بود از جهت زیادتی اهتمام به آن که غسل جمعه بکند و بوی خوش بکار فرماید و شانه بکند و پاکیزه ترین جامها را به پوشد و از جهت نماز جمعه خود را مهیا سازد به پاکیزگی و باید که بر هر یک از شما سکینه دل و وقار تن باشد به آن که دل به یاد الهی باشد و بدن به آرام متوجه نماز شود و عبادت پروردگار خود را نیکو به جا آورد و هر چه مقدور باشد او را از کارهای خیر البته ترک نکند به درستی که حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر به اهل زمین می فرماید

یعنی فیوض مقدسه خاصه را فایض می گردانند بر مواد قابله پس چنان کنید که خود را در معرض قابلیت آنها در آورید تا حسنات شما را مضاعف گردانند به فیوض قدسیه دنیوی با مراتب عالیه اخروی و در روایتی وارد شده است که هر یک را هفتاد مثل آن در نامه عمل بنده می نویسند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴

و این حدیث را به اعتبار غسل و غیر آن از تهیه در اینجا ذکر کرد چون زینت مطلوبست پس سر بتراشد و کیسه بکشد و ناخن بگیرد و شارب بگیرد و جمیع مراتب زینت که خواهد آمد داخل است اما بر نسخه که واو هست که ظاهر است و اما اگر واو نباشد همان زینت مطلق مراد است و آن چه مذکور شده است افراد آنست و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

[ناشتا داخل حمام مشوید]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات اللّٰه علیهما لا تدخلوا الحمام علی الزیق و لا تدخلوه حتّٰی تطعموا شیئا) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که ناشتا داخل حمام مشوید تا اندک چیزی نخورید و اندک خوبست و پر بودن معده نیز بد است چنانکه در حدیث حسن وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که داخل مشو در حمام مگر آن که در معده چیزی باشد که معده مضطرب نشود از جهت گرسنگی به آن که صفرا در معده ریزد و این اندک خوردن از جهت قوت بدن بهتر است و اگر شکم پر باشد داخل حمام مشو.

و در حدیث قوی از آن حضرت منقولست که هر گاه حضرت اراده حمام داشتند اندک چیزی تناول می فرمودند شخصی

گفت که مردمان می گویند که ناشتا بهتر است حضرت فرمودند که نه چنین است بلکه اندک چیزی بیشتر می باید خورد تا صفرا را فرو نشانند و حرارت اندرون را ساکن گردانند.

[مطلوب این باشد که سر برهنه از حمام بیرون نیاید]

(و قال بعضهم خرج الصّادق صلوات الله عليه من الحّمّام فلبس و تعّمّم قال فما تركت العمامه عند خروجي من الحّمّام في السّماء و الصّيف) و بعضی از اصحاب گفت که آن سیف بن عمیره است چنانکه کلینی در صحیح از او روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند پس جامه پوشیدند و عمامه بر سر مبارک گذاشتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵

و نساخ از حدیث این فقره را انداخته اند که

فقال لی اذا خرجت من الحّمّام فتعّمّم

یعنی حضرت بمن فرمودند که هر گاه از حمام بیرون آیی عمامه بر سر گذار. سیف گفت حسب الامر حضرت من ترک نکردم عمامه را در وقت بیرون آمدن از حمام در زمستان و تابستان.

و ظاهرا مطلوب این باشد که سر برهنه بیرون نیایند که سده می شود و بهتر آنست که اگر همه آن قدر باشد که یک مرتبه بر دور سر پیچیده شود و اقل عمامه همین است و اگر چه بر کلاه نیز اطلاق می کنند.

[حمام یک روز نه یک روز گوشت بدن را زیاده می کند]

(و قال موسى بن جعفر صلوات الله عليهما الحّمّام يوم و يوم لا، يكثر اللحم و ادمانه كلّ يوم يذیب «۱» شحم الكلّيتين) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حمام یک روز نه یک روز گوشت بدن را زیاده می کند، و هر روز به حمام رفتن پیه کرده ها را می گدازد و این حدیث را کلینی صحیحا از آن حضرت روایت کرده است.

و در صحیح از سلیمان جعفری روایت کرده است که بیمار شدم تا به مرتبه که گوشت بدنم تمام رفت پس به خدمت امام رضا صلوات الله علیه رفتم حضرت فرمودند

که می خواهی که گوشت بدنت به حالت خود آید گفتم بلی حضرت فرمودند که یک روز نه یک روز به حمام رو که گوشت بدنت به حالت اولی خواهد آمد و زنهار که هر روز به حمام مرو که منجر به سل می شود.

[منقولست که آن حضرت سلام الله علیه نوره می کشیدند]

(و كان الصَّيَادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَطَّلِي فِي الْحَمِيَامِ فَإِذَا بَلَغَ مَوْضِعَ الْعَوْرَةِ قَالَ لِلْعَذَى يَطَّلِي تَنْحَ ثُمَّ يَطَّلِي هُوَ ذَلِكَ الْمَوْضِعُ) و منقولست که آن حضرت سلام الله علیه نوره می کشیدند در حمام پس چون قریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶

به عورت می شد به آن شخص که نوره بر بدن آن حضرت می مالید می فرمودند که دور شو و حضرت خود عورت را نوره می کشیدند و قریب باین روایت کرده است شیخ در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه.

و روایت کرده است کلینی از بشیر نبال که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حمام حضرت فرمودند که اراده حمام داری گفتم بلی پس حضرت فرمودند که حمام را گرم کردند پس داخل حمام شدند و لنگی بستند که از ناف تا زانو را پوشید پس حمامی را فرمودند که نوره کشید بیرون لنگ را از بالا و پائین بعد از آن حضرت فرمودند که بیرون روید پس حضرت بقیه را نوره کشیدند و فرمودند که چنین کن. و این حدیث به طریقه ایشان اقریست و آن حدیث را نیز بر این حمل می باید کرد.

(و من اطلی فلا- باس بان یلقى السّتر عنه لأنّ النّوره ستره) و کسی که نوره بر عورت خود کشد باکی نیست که لنگ نداشته باشد زیرا که نوره ساتر عورتست. روایت کرده

است کلینی مرسلا که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس باید که داخل حمام نشود بی لنگ. راوی گفت که حضرت صلوات الله علیه روزی داخل حمام شد و نوره کشید پس چون نوره کل بدن را فرو گرفت حضرت لنگ را انداخت پس یکی از آزاد کردهای حضرت عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد شما همیشه مبالغه می فرمودید در بستن لنگ و حال انداختن سبب چیست حضرت فرمودند که نمی بینی که نوره عورت را تمام فرو گرفته است.

و ظاهر این خبر و خبر آینده آنست که حجم عورت نباشد و لیکن بر تقدیر وقوع این معنی حمل می باید کرد بر آن که عورت در میان رانها باشد و نوره بسیاری بران بالا مالیده باشند که حجم نیز پیدا نباشد یا از جهت بیان جواز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷

فرموده باشند.

(و دخل الصیادق صلوات الله علیه الحمیام فقال له صاحب الحمام نخليه لك قال «۱» لا- ان المؤمن خفيف المؤمنه) و حضرت صلوات الله علیه داخل حمام شدند حمامی عرض نمود که رخصت می دهید که مردمان را بیرون کنیم تا خلوت شود از جهت شما حضرت فرمودند که نه به درستی که مؤمن کارهای او سبک است یعنی کار را بر مردمان دشوار نمی باید کرد.

و کلینی این حدیث را در قوی کالصحیح روایت کرده است و در آخرش اینست که: قال لا حاجة لی فی ذلك المؤمن اخف من ذلك یعنی حضرت فرمودند که مرا احتیاجی باین نیست مؤمن از این سبکتر است یعنی قورق کردن طریقه جبارانست نه طریقه مؤمنان.

و)

روی «۲» عبید الله «۳» الرافقی «۴» قال دخلت حمّاما بالمدينة فاذا شيخ كبير و هو قیّم الحمام فقلت یا شیخ لمن هذا الحمام فقال لأبى جعفر محمّد بن علی صلوات الله علیهما فقلت أ كان یدخله فقال نعم فقلت کیف «۵» كان یصنع قال كان یدخل فییدا فیطلی عانته و ما یلیها ثم یلفّ ازاره علی اطراف احلیله فیدعونی فاطلی سایر بدنه فقلت له یوما من الايام الذی تکره ان اراه قد رایته قال کَلّما ان النّوره ستره) و صدوق بسند قوی روایت کرده است از عبید الله رافقی چنانکه در کافی است یا وافقی که گفت داخل شدم در حمامی در مدینه مشرفه دیدم که مرد پیری حمامی بود گفتم ای پیره مرد این حمام از کیست گفت از حضرت امام محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸

باقر است صلوات الله علیه پس گفتم که آیا حضرت خود تشریف می آورند باین حمام گفت بلی گفتم چکار می کند گفت که آن حضرت داخل می شود و ابتدا می کند و پشت زهارش را نور می کشد و آن چه در حوالی آنست پس لنگش را بر اطراف ذکرش می پیچد و در کافی چنین است که ثم یلفّ علی طرف احلیله یعنی سر ذکرش را چیزی می پیچد و این اظهر است پس مرا می طلبد و من باقی بدنش را نوره می کشم پس روزی از روزها گفتم که آن چه تو نمی خواهی که من آن را ببینم دیدم حضرت فرمود که حاشا که دیده باشی به درستی که نوره آن را پوشیده است.

و ظاهر این حدیث آنست که حجم خصیتین را دیده باشد و آن که صدوق چنین حدیثی را جزم

کرده است که حق است با آن که راوی آن مرد پیر حمامی را نمی شناخت که صادقست یا کاذبست چنانکه از حدیث ظاهر می شود دور نیست که در آخر دانسته باشد که راست گوست یا کتاب او را بر یکی از حضرات عرض نموده باشند و حضرت تصحیح فرموده باشند.

لهذا این حدیث را ابن ابی عمیر روایت کرده است و تا بر او ظاهر نشده باشد حقیقت حدیث او نقل نمی کند و الله تعالی يعلم. و بر تقدیر صحت تاویلش آنست که ران حضرت را دیده باشد در زیر نوره و حضرت بیشتر مبالغه فرموده باشند در پوشیدن ران.

[نهی از سلام در حمام]

(و قال عبد الرحمن بن مسلم المعروف بسعدان كنت في الحمام في البيت الاوسط فدخل ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما و عليه ازار فوق الثوره فقال السلام عليكم فرددت عليه السلام و دخلت البيت الذي فيه الحوض فاغتسلت و خرجت. و في هذا اطلاق في التسليم في الحمام لمن عليه مئزر و النهي الوارد عن التسليم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹

فيه هو لمن لا مئزر عليه) و بسند صحیح منقول است از سعدان و او از اصحاب اصول است گفت من در حمام بودم در خانه وسط پس حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه داخل شد و لنگی بر بالای نوره بسته بود و گفت السلام عليكم من جواب سلام دادم و داخل شدم در خانه که حوض در آنجا بود پس غسل کردم و بیرون آمدم. و از این حدیث ظاهر می شود که جایز است سلام کردن کسی را که در حمام لنگ بسته باشد و نهی که وارد است از سلام

نسبت به کسی است که لنگ نداشته باشد و چون سلام کند مردم متوجه او شوند که جواب او بگویند و نظر ایشان بر عورت او افتد.

و احادیث نهی بسیار است از آن جمله روایت کرده است صدوق به سندی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که سلام مکنید بر یهودی، و بر نصرانی، و بر مجوسی، و بر بت پرستان، و بر شارب الخمر، و بر کسی که شطرنج یا نردبازی کند و بر مخنث، و بر شاعری که هجو کند به نسبت زنا بر مؤمنات، و بر کسی که نماز کند زیرا که نماز گذارنده جواب نمی تواند داد پس سلام نباید کرد چون سلام سنتست و جواب سلام واجب است، و بر کسی که سودخواره باشد، و بر کسی که در ادب خانه باشد، و بر کسی که در حمام باشد، و بر فاسقی که علانیه فسق کند.

و کراهت در نماز ظاهرا تقیه وارد شده است یا در حالت تقیه به آن که سلام بر شیعه کند که نماز کند و سنیان حاضر باشند و از ترس ایشان جواب نتواند داد، یا بر کسی که مسأله نداند و جواب ندهد و خوف بطلان نمازش باشد یا به وسواس افتد از کثرت شرایطی که دارد که اگر سلام صحیح بر عالمی کند که تقیه نباشد ظاهرا ضرر نداشته باشد و هم چنین سلام بر کسی که در خلا باشد کراهتش از این جهاتست و سلام در حمام به اعتبار عریان بودنست به نحوی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰

صدوق تاویل کرده است و احتمال تقیه نیز دارد.

و فرقی هست میان امثال این

اخبار و آن چه صدوق ذکر کرده است زیرا که در این اخبار منع است از سلام بر کسی که در حمام باشد نه از کسی که در حمام باشد پس ممکن است که صدوق حمل کند حدیث سعدان را بر آن که سعدان البته لنگک داشته است که حضرت بر او سلام کرده است هر چند که در خبر مذکور نیست اما از جهت جمع بین الاخبار بر آن حمل می کنند و ممکن است که حمل کلام صدوق بر این کنیم اما بسیار خلاف ظاهر است.

[عورت مؤمن بر مؤمن حرام است]

(و روی حنان بن سدیر عن ابیه قال قال دخلت انا و ابی و جدی و عمی حمّاما فی المدینہ فاذا رجل فی بیت المسلخ فقال لنا ممّن القوم فقلنا من اهل العراق فقال و ائی العراق فقلنا الکوفیون فقال مرحبا بکم یا اهل الکوفه و اهلا أنتم الشّعار دون الدّثار ثمّ قال و ما یمنعکم من الازار فانّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و آله قال عوره المؤمن علی المؤمن حرام قال فبعث عمی إلی کرباسه فشقّها بأربعه ثمّ اخذ کلّ واحد منّا واحدا ثمّ دخلنا فیها فلما کنا فی البیت الحارّ صمد «۱» لیجدی فقال یا کهل ما یمنعک من الخضاب فقال له جدی ادركت من هو خیر منی و منک لا یختضب فقال و من ذاک «۲» الذی هو خیر منی فقال ادركت علی بن ابی طالب صلوات اللّٰه علیہ و لا- یختضب فنکس رأسه و تصابّ عرقا و قال صدقت و بررت ثمّ قال یا کهل ان تختضب فانّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیہ و آله قد خضب و هو خیر من علی صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ وَان تترك فلك بعلي صلوات الله عليه اسوه قال فلما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱

خرجنا من الحمام سألنا عن الرجل في المسلخ فاذا هو علي بن الحسين و معه ابنه محمّد بن علي صلوات الله عليهم و في هذا الخبر اطلاق للإمام ان يدخل ولده معه الحمام دون من ليس بإمام و ذلك أنّ الامام معصوم في صغره و كبره لا يقع منه النظر إلى عوره في حمام و لا غيره) (۱) و روایت کرده است بسند موثق حنان پسر سدیر صراف از پدرش که گفت داخل شدم من و پدرم و جدم و عمم در حمامی در مدینه مشرفه پس در خانه رخت کن شخصی را دیدیم که بما گفت که شما از کدامین طایفه اید ما گفتیم که از اهل عراقیم پس او گفت که از کدام عراق کوفه یا بصره ما گفتیم از کوفه ایم پس حضرت صلوات الله علیه فرمود که خوش آمدید و صفا آوردید و بحسب لغتش به جای فراخ و به اهل خود آمدید شما پیراهن تنید نه جامه بالاین یعنی شما از خواص مایید نه از اجانب و این شفقتهای حضرت از این جهت بود که چون ایشان را نصیحت فرماید به لنگ بستن اطاعت کنند پس حضرت فرمودند که چه چیز مانع است شما را از لنگ بستن به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که دیدن عورت مؤمن بر مؤمن حرامست سدیر گفت که عمم فرستاد و کرباسی آوردند و چهار حصه کرد و هر یک حصه را بستیم و به حمام رفتیم پس چون در خانه گرم نشستیم

حضرت متوجه جد من شد و فرمود که ای شخصی که ریشت سیاه و سفید است چرا رنگ نمی بندی پس جدم گفت که من به صحبت کسی رسیده ام که بهتر از من و تو بود و خضاب نمی کرد پس حضرت فرمودند که کیست آن کسی که به از من است گفت به صحبت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه رسیده ام و آن حضرت خضاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲

نمی کرد پس حضرت سر به زیر انداخت و عرق می ریخت از او و فرمود که راست گفتم و نیکو گفتمی پس حضرت فرمود که ای کهل یعنی ای ریش دو مو اگر خضاب کنی و ریشت را یک رنگ کنی متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کرده خواهی بود و آن حضرت بهتر است از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و اگر خضاب نکنی متابعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کرده خواهی بود و آن نیز بد نیست سدیر می گوید که چون از حمام بیرون آمدیم در رخت کن احوال آن شخص را پرسیدیم که کیست ظاهر شد که حضرت سید الساجدین بود و پسرش حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما با آن حضرت بود.

صدوق می گوید که از این خبر ظاهر می شود که جایز است امام را که فرزند خود را با خود به حمام برد نه کسی که امام نباشد زیرا که امام معصوم است از گناهان صغیره و کبیره در طفولیت و رجولیت و نظر او به عورت هیچ کس نمی افتد نه در حمام و نه در غیر حمام.

بدان که صدوق گفت که سنت است که پدر فرزند خود را

با خود به حمام نبرد و از اینجا ظاهر می شود که به اعتقاد او جایز نیست غیر معصوم را و حق این است که بی لنگ بد است با آن که از حدیث ظاهر می شود که حضرت در رخت کن با پدر بود و اصلاً ظاهر نشد که در حمام با حضرت بوده باشد.

دیگر آن که صدوق غافل است از آن که سدیر و پدر و جدش هر سه در حمام بودند و حضرت منع ایشان نکرد مگر آن که صدوق گوید که حضرت غیب نمی دانست بر تقدیری که غیب نداند فراست که داشتند به اجماع و اخبار متواتره و از فراست بود که پیش از برهنه شدن حضرت یافت که می خواهند برهنه داخل شوند شروع در گرمی فرمودند چون توان گفت که از اول تا آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳

حمام نفهمیدند که پدر و پسرند.

و وجه عدم خضاب حضرت امیر المؤمنین این بود که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده بود که محاسنت از خونت خضاب خواهد شد حضرت انتظار شهادت می کشید که سخن حضرت راست شود چنانکه کلینی در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خضاب فرمودند و مانع نبود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را از خضاب مگر گفته حضرت سید المرسلین که رنگ خواهد شد محاسنت از خون سرت و حضرت امام حسین و امام محمد باقر صلوات الله علیهما نیز خضاب می کردند و قریب باین است حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله

علیه و فواید این حدیث بسیار است و به اندک تأملی ظاهر می شود.

[ران از عورت نیست]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه الفخذ لیس من العوره) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که ران از عورت نیست و آن چه گذشت در حدیث بشیر نبال که حضرت از ناف تا زانو را پوشیدند محمولست بر استحباب زیرا که کلینی و شیخ روایت کرده اند در قوی از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که عورت قبل و دبر است و دبر پوشیده می شود از نشستگاه پس هر گاه که ذکر و خصیتین را به پوشانی ستر عورت کرده ای.

و در حدیث صحیح از حرّیز از امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نظر نکند کسی به عورت برادر مؤمنش و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که از آن حضرت پرسیدند که در وقت آب ریختن بر بدن برهنه می توان شد که عورتش ظاهر شود یا او عورت کسی را به بیند حضرت فرمودند که پدرم را بد می آمد از همه کس که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴

به عورت دیگری نظر کند.

[تحرّیض بر نوره کشیدن]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه النّوره طهور) در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که نوره طهور است یعنی پاک کننده است از مو و چرک و گناهان.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما ألقوا الشّعر عنکم فأنّه یحسّن) کلینی در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که مو را از بدن خود دفع کنید که سبب حسن شماس است و مراد از مو غیر یک قبضه ریش است و ابرو، و همین عبارت را شیخ بسند

صحیح از ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من اراد ان يتنور فليأخذ من النوره و يجعله على طرف انفه و يقول اللهم ارحم سليمان بن داود عليهما السلام كما امر بالنوره فانه لا تحرقه النوره إن شاء الله عز و جل) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که خواهد که نوره بکشد پس اندکی از نوره بردارد و در کافی فشمه و جعل پس ببوید آن را و بر سر بینی گذارد و بگوید که خداوندا رحمت فرست بر سلیمان بن داود چنانکه امر کرد بنوره کشیدن و مشهور است که پیشتر نوره نبود و حضرت سلیمان از جهت بلقیس ساخت و جاری شد پس کسی که این کار بکند نوره او را نسوزاند اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و مجربست.

(و قد روی من جلس و هو متنور خيف عليه الفتق) و در روایتی از حضرات وارد شده است که هر که نوره کشد و بنشیند خوف این هست که او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵

را فتق حاصل شود که دریده شود پرده و رودها در خصیه ریزد.

(و قال امير المؤمنين صلوات الله عليه احب للمؤمن ان يطلى في كل خمسه عشر يوما) و بسند قوی از آن حضرت منقولست که فرمودند که من دوست می دارم از جهت مؤمن که در هر پانزده روز یک مرتبه نوره بکشد اقلا.

(و قال الصادق صلوات الله عليه السنه في النوره في كل خمسه عشر يوما فان اتت عليك عشرون يوما و ليس عندك فاستقرض على الله عز و جل) بسند صحیح از

آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که سنت است که هر پانزده روز یک بار نوره بکشند پس اگر بیست روز بگذرد و نداشته باشی بهای نوره را پس قرض کن بر حق سبحانه و تعالی یعنی قرضی است که ادای آن بر الهی است تعالی شأنه.

و در خصال این زیادتى هست که و هر که چهل روز بر او بگذرد و نوره نکشد پس او مؤمن و مسلمان نیست و او را نزد حق سبحانه و تعالی کرامتى و عزتى نیست.

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يترك عانته فوق اربعين يوما و لا يحل لامرأه تؤمن بالله و اليوم الآخر ان تدع ذلك منها فوق عشرين يوما) و بروایت سکونى از آن حضرت صلى الله عليه وآله منقولست که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد از مردان پس ترک نکند نوره پشت زهارش را زیاده از چهل روز و حلال نیست زنى را که ایمان به خدا و روز قیامت دارد که ترک کند نوره پشت زهارش را زیاده از بیست روز.

و اینها نهایت زمانست و الا هر چند زودتر است بهتر است چنانکه در

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۴۶

حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابى عبد الله منقولست که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه داخل حمام شدم حضرت فرمودند که نوره بکش گفتم چند روزیست که نوره کشیده ام حضرت فرمودند که نوره بکش که نوره طهور است یعنی پاکیزه مى کند بدنت را از مو و چرک و از گناهان به مغفرت سابق و توفیق

و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و در روایت حدیفه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر هفته پشت زهار و پائین تنه را نوره می کشیدند و اولی آنست که در وقت نوره کشیدن این دعا را بخوانند که کلینی به سندی معتبر از سدید از حضرت علی بن الحسین صلوات الله و سلامه علیهما روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که هر که در وقت نوره کشیدن این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی او را مطهر گرداند از چرک کینه‌های دنیوی و صفات رذیله و پاک کند او را از گناهان و بدل از مویی که می برد مویی کرامت فرماید که در آن مو گناه نکند و بعدد هر مویی که در بدن اوست ملکی بیافریند که تسبیح الهی کند تا روز قیامت و هر تسبیحی از تسبیحهای ایشان برابر باشد با هزار تسبیح اهل زمین و دعا این است: اللَّهُمَّ طَيِّبْ مَا طَهَّرَ مَنْنِي وَ طَهَّرْ مَا طَابَ مَنْنِي وَ اِبْدَلْنِي شَعْرًا طَاهِرًا لَا يَعْصِيكَ اللَّهُمَّ اِنِّي تَطَهَّرْتُ ابْتِغَاءَ سُنَّةِ الْمُرْسَلِينَ وَ ابْتِغَاءَ رِضْوَانِكَ وَ مَغْفِرَتِكَ فَحَرِّمْ شَعْرِي وَ بَشْرِي عَلَي النَّارِ وَ طَهِّرْ خَلْقِي وَ طَيِّبْ خَلْقِي وَ زَكِّ عَمَلِي وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ يَلْقَاكَ عَلَي الْحَنِيفَةِ السَّمِيحَةِ مَلَّةَ اِبْرَاهِيمَ خَلِيلِكَ وَ دِينَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِكَ وَ رَسُولِكَ عَامِلًا بِشَرَائِعِكَ تَابِعًا لِسُنَّةِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آخِذًا بِهِ مَتَأَدِّبًا بِحَسَنِ تَأْدِيبِكَ وَ تَأْدِيبِ رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ تَأْدِيبِ اَوْلِيَائِكَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷

الَّذِينَ غَدَّوْتَهُمْ بِأَدْبِكَ وَ زَرَعْتَ الْحِكْمَةَ فِي صُدُورِهِمْ وَ

جعلتهم معادن لعلمك صلواتك عليهم ترجمه اش اینست که خداوندا خوب گردان و یا خوشبو ساز به انوار معارف و طاعات و عبادات عضوهای که طاهر است از من به طهارت ظاهری از احداث و نجاسات و به طهارت باطنی از گناهان و مکروهات و طاهر گردان آن چه را طیب و نیکوست از من و آن روح و عقل و قلب و قوی که لشکرهای روحند بلکه هر عضوی از اعضای ظاهر و باطن را از گناهان و هر چه نالایق است مطهر گردان به آن که همگی مشغول بغیر تو یا بغیر چیزی که رضای تو در آن باشد نشوند، و خداوندا بدل کن از این مو مویی که عصیان تو نکند یا ما در آن مو عصیان و مخالفت تو نکنیم، خداوندا غرض من از این نوره کشیدن متابعت پیغمبران مرسل است از پیغمبرانی که بعد از حضرت سلیمان آمدند خصوصا سید و اعظم ایشان صلی الله علیه و علیه، و غرض رضای تست که از من خوشنود شوی و از گناهان من در گذری و بیامری همه را پس حرام گردان موی مرا و اعضای مرا بر آتش جهنم و طاهر گردان ظاهرم را از هر ناشایستی و نیکو گردان خلق مرا به آن که متخلق گردانی مرا بخلق انبیا و اوصیاء خود، و اعمال مرا پاکیزه ساز از آن که از جهت غیر تو به جا آورم یا قبول کن و بگردان مرا از کسانی که چون از دنیا بروم بر ملت حضرت ابراهیم که خلیل تست که آن رفع شرک جلی و خفی است بروم چون بنای اخلاص از آن

حضرت بر وجه اکمل شد اگر چه در واقع در جمیع کمالات تابع سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و بمیران مرا بر دین حبیب تو که مرتبه محیبت و محبوبیت ترا با علی مراتب کمال رسانید و فرستاده تست بر جمیع خلائق و چنان کن که عمل کنم بجمیع شرایع و احکامی که آن حضرت از تو بخلق رسانیده است و تابع سنت پیغمبر تو باشم صلی الله علیه و آله و دست در دامان متابعت او زنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸

چنان کن که مرا با حسن وجوه به آداب خود بداری و متخلق به اخلاق خود کنی و متخلق به اخلاق رسالت گردانی صلی الله علیه و آله و چنان کنی که به اخلاق و آداب ائمه معصومین که دوستان تو اند و ایشان را واجب اطاعه عالمیان گردانیده متأدب و متخلق گردم آن جمعی که ایشان را تربیت کرده به آداب و اخلاق خود و علوم حقیقه و معارف لدنیه را در سینه های ایشان زراعت فرموده و ایشان را معدنهای علوم و اسرار خود گردانیده صلوات تو بر ایشان باد چنانکه با ایشان کرده مرا نیز بهره از خوان بی دریغ ایشان کرامت فرما.

و چون تفکر کنی در این دعا خواهی یافت که مشتمل است بر جمیع مطالب دنیویه و اخرویّه و ظاهریه و باطنیه و می باید که در وقت دعا متوجه جناب اقدس او باشد و به تضرع و زاری این مراتب را طلب نماید که اینها از ابواب چهار هزار گانه نماز است که خواهد آمد و عجب از صدوق که اکثر احادیث نوره را از کلینی نقل کرده

است و چنین گنجی از گنجهای الهی را غافل شده است که ذکر کند.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اَحْلَقُوا شَعْرَ الْاَبْطِ لِلذَّكْرِ وَ الْاِنْتِ) و آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمودند که تراشید موی زیر بغل را خواه مردان و خواه زنان که سنت است بر همه کس و در بعضی از نسخ به جای الْاَبْطِ، الْبَطْن است که تراشیدن موی شکم باشد.

(وَ كَانَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَطْلِي اَبْطِيَه فِي الْحَمَامِ وَ يَقُولُ نَتْفِ الْاَبْطِ يَضْعَفُ الْمَنْكِبَيْنِ وَ يُوْهِي وَ يَضْعَفُ الْبَصْرَ) و مقرر بود که حضرت امام جعفر صادق صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ نوره می کشیدند زیر بغلها را در حمام و می فرمودند که کندن زیر بغل ضعیف و سست می گرداند دوشها را و ضعیف می گرداند چشم را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹

اما آن که نوره می کشیدند در حمام در روایت صحیح از هشام و حفص وارد شده است. و هم چنین در روایات بسیار. و اما آن که سست و ضعیف می کند در روایت سعدان و ابو کهمش واقع شده است. و اما آن که بصر را ضعیف می کند در موثقه علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ وارد شده است جمیعا.

(وَ قَالَ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ حَلَقَهُ اَفْضَلَ مِنْ نَتْفِهِ وَ طَلِيَهُ اَفْضَلَ مِنْ حَلَقِهِ) و در موثق کالصحیح و طرقی دیگر از عبد الله بن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ منقول است که فرمودند که تراشیدن موی زیر بغل بهتر است از کندن آن، و نوره کشیدن آن بهتر است از تراشیدن آن.

(وَ قَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ

نتف الابط ینقی «۱» الرّائحه المکروهه و هو طهور و سنّه ممّا امر به الطّیب «۲» علیه و آله السّلام) روایت کرده است صدوق به سندی قوی از آن حضرت صلوات الله علیه که کندن موی زیر بغل پاک می کند و در خصال ینفی الرّائحه المنکره است که دور می کند بوهای بد را چون بیشتر گند بغل از کثرت مو بهم می رسد و این کندن پاک کننده است از گناهان، و سنت حضرتست، و از آن چیزهایی است که پاکیزه ترین عالمیان صلی الله علیه و آله به آن امر فرموده است. و در بعضی نسخ صلی الله علیه و آله است.

و در حدیث صحیح گذشت که کندن زیر بغل از سنن حنیفیه است و ظاهراً مراد از آن ازاله مو باشد. و ممکن است که ثواب کندن عظیم باشد، و تراشیدن اعظم باشد، و ثواب نوره کشیدن بیشتر از همه باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰

(و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یطوّلن احدکم شعر ابطیه فانّ الشّیطان یتخذہ مخبأً یستتر به) و کلینی بروایت سکونی از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما نگذارند که موی زیر بغل ایشان دراز شود که شیطان آنجا را پناه می کند، و در آنجا پنهان می شود. چون هر جا کثافت بیشتر است شیطان از آن محفوظتر است و تاویل کرده اند به آن که به سبب ترک سنت آن حضرت شیطان تسلطش بر آن شخص بیشتر می شود بخلاف متابعت که هر چند بیشتر کنند شیطان دورتر می شود و الله تعالی یعلم.

(و الجنب لا باس بان)

يَطْلَى فَإِنَّ النَّوْرَةَ تَزِيدُهُ نِظَافَةً) و روایت کرده است شیخ بسند صحیح از ابن ابی عمیر از سالم که می خواستم عرضه به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نویسم و عرض نمایم که جنب نوره می تواند کشید حضرت پیش از آن که بنویسم نوشتند که نوره سبب زیادتی پاکیزگی جنب است بد نیست و لیکن اگر خضاب بسته باشند مرد و زن جماع نکنند و ظاهراً این مطلب نیز داشته است که حضرت فرموده اند.

و اولی آنست که بعد از نوره آثار آن را خوب پاک کند تا دغدغه نرسیدن آب به زیر آن و دغدغه نجاست زیر آن برطرف شود و بعد از آن غسل کند. و از حدیث سابق ظاهر شد که اینها ضرر ندارد و لیکن مرسل بود و احتیاط اولی است و الله تعالی يعلم.

[سزاوار آنست که اجتناب کنند از نوره کشیدن در روز چهارشنبه]

(و قال الصادق صلوات الله علیه قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینبغی للرجل ان یتوقی النوره یوم الاربعاء فانه یوم نحس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱

مستمّر) و صدوق از ابو بصیر و محمد بن مسلم به سندی قوی روایت کرده است که فرمودند که سزاوار آنست که اجتناب کنند از نوره کشیدن در روز چهارشنبه که روز شومی است که تشام آن مستمر است همیشه بوده است و خواهد بود. و در احادیث بسیار وارد شده است که روز نحس مستمر که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است چهارشنبه آخر ماه است و در کتاب حج خواهد آمد که ملاحظه چهارشنبه از طریقه اهل طیره است و از این امت بر طرف شده است چنانکه در باب وضو

گذشت.

(و يجوز النوره في سائر الايام) یعنی روز چهارشنبه بد است و در باقی روزها جایز است چون امر بنوره شده است و وقتی از جهت آن مقرر نساخته اند پس در همه روزی جایز باشد.

(و روی آنها فی یوم الجمعه تورث البرص) و در روایتی واقع شده است که نوره در روز جمعه سبب پیسی است روایت کرده است صدوق در قوی کالصحیح از ابن عباس که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که پنج چیز است که پیسی می آورد نوره کشیدن در روز جمعه و چهارشنبه و وضو و غسل کردن از آبی که در آفتاب گرم شده باشد و در جنابت چیزی خوردن، و در حیض با زنان جماع کردن و چیزی خوردن هر گاه سیر باشند.

و کلینی رضی الله عنه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که به آن حضرت عرض نمودند که بعضی از مردمان گمان دارند که نوره در روز جمعه مکروه است حضرت فرمودند که نه چنین است کدام مطهر در روز جمعه تطهیرش بیشتر از نوره است. و از این حدیث ظاهر می شود که آن حدیث بر تقدیر صحت محمول است بر تقیه و الله تعالی يعلم.

(و روی الزّیّان بن الصّلت عمّن اخبره عن ابی الحسن صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲

علیه قال من تنوّر یوم الجمعه فاصابه البرص فلا یلومنّ إلا نفسه) و بسند حسن از ریان قمی منقولست از کسی که او را خبر داده است و نمی داند که کیست از حضرت ابی الحسن موسی یا رضا صلوات الله علیهما که فرمودند هر که نوره کشد در

روز جمعه و به او رسد پیسی پس ملامت نکند مگر خود را چون خود سبب آن شده است، و دور نیست که تقیه وارد شده باشد و ظاهراً روز پنجشنبه کشیدن اولی باشد که داخل تهیه روز جمعه باشد چنانکه در حدیث صحیح گذشت.

[باکی نیست که شخصی ازاله چرک بدن کند در حمام به آرد بو داده]

(و لا باس بان يتدلک الرجل فی الحمام بالسویق و الدقیق و النخاله و لا باس بان يتدلک بالدقیق الملتوت بالزیت و لیس فیما ینفع البدن اسراف انما الاسراف فیما اتلف المال و اضر بالبدن) و باکی نیست که شخصی ازاله چرک بدن کند در حمام به آرد بو داده و به آرد و سبوس، و باکی نیست که دور کند چرک بدن را به آردی که به روغن زیت آلوده باشند و نیست در چیزی که نفع کند بدن را اسراف بلکه نیست اسراف مگر در چیزی که مال را تلف کند و ضرر به بدن رساند.

آن چه ظاهر می شود از احادیث اینست که مقرر نبوده است که بدن را کیسه بکشند از جهت رفع چرک چون ضرر به بدن می رسد بلکه به سبوس و آرد و امثال اینها بدن را می شسته اند و گاهی آرد را مخلوط به روغن زیت و امثال آن می کرده اند که اگر چرک را ببرد روغن بخورد بدن داده شود، بنا بر این سؤال می کرده اند که مبادا اینها اسراف باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که او دوست نمی دارد اسراف کنندگان را و فرموده است که اسراف کنندگان برادران شیاطینند و غیر آن از آیات و اخبار متواتره در مذمت اسراف حضرت فرموده اند که چون اینها به بدن نفع می رساند اسراف نیست بلکه

چند است که مال تلف شود و ضرر به بدن رسد.

از آن جمله روایت کرده است کلینی در صحیح از هشام بن الحکم که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم که اگر شخصی نوره کشد روغن زیت و آرد بر خود مالد خوبست حضرت فرمودند باکی نیست.

و در حسن کالصحیح از عبد الرحمن بن حجاج روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نوره کشد و از جهت آن آرد را مخلوط به زیت سازند و بعد از نوره بر بدن مالد تا بوی نوره را از او ببرد خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست.

و باز عبد الرحمن روایت کرده است که دیدم که حضرت امام موسی کاظم آرد را با روغن زیت مخلوط ساخته بر بدن می مالیدند من گفتم که سنیان این را خواب نمی دانند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث قوی کالصحیح روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از مالیدن آرد بر بدن بعد از نوره حضرت فرمودند که باکی نیست گفتم گمان می کنند مردمان اهل سنت که این اسرافست حضرت فرمودند که هر چه اصلاح بدن کند در آن اسراف نیست بسیار است که من می گویم که آرد بیخته را مخلوط می سازند به زیت و من بر بدن می مالم عمده اسراف آنست که مال تلف شود و ضرر به بدن رسد.

و قریب باین روایت کرده است از ابان بن تغلب از آن حضرت صلوات الله علیه و آن چه از این دو روایت ظاهر می شود آنست

که هر چه ضرر می رساند اسرافست و در هر چه نفع می رساند به بدن اسراف نیست و اما چیزی که نفع نرساند و ضرر نرساند مثل تنباکو که در این زمان شایع شده است مسکوت عنه است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۴

بدان که اسراف بر دو قسم است یکی آن که نسبت به اشخاص مختلف می شود مثل طعامهای نفیس نسبت به جمعی که داشته باشند اسراف نیست و نسبت به کاسبی که قدر کسب او زیاده از قیمت نان او نباشد اسرافست بحسب ظاهر چون سبب این می شود که قرض کند و مال مردم در ذمت او بماند، و بعضی را که دارند و نسبت به ایشان این مفسده نیست ضرر ندارد و هم چنین بوششهای نفیس و اسبهای نفیس بلکه اگر کاسب مذکور الاغی نگاه دارد که او را ضرور نباشد اسرافست.

و قسم دویم آنست که نسبت به همه کس اسرافست مثل تضييع مال به آن که اگر شخصی صاحب صد هزار تومان باشد و یک درهم را در میان دریا اندازد که احتمال انتفاع کسی نباشد اسرافست چون ممکن بود که جمعی از این درهم منتفع شوند اما اگر خوف غرق شدن کشتی باشد و صد هزار تومان را در آب اندازد بواسطه سبک شدن کشتی جایز است بلکه واجب.

و در حدیث صحیح از داود رقی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که میانه رو بودن که اسراف نکند و بر خود تنگ نگیرد امریست که حق سبحانه و تعالی آن را دوست می دارد، و اسراف امریست که حق سبحانه و تعالی آن را دشمن می دارد تا

آن که هسته خرما را انداختن اسراف است چون بکار می آید از جهت خوردن شتر یا سوختن و تا آن که آب ته کوزه را ریختن اسرافست هر چند کثیف باشد چون ممکن است که کثافت به ته نشیند و از آن منتفع شوند و حیوانات از آن منتفع می توانند شد با کثافت.

و امثال این اخبار بسیار است که در ابواب زکات و تجارت خواهد آمد پس احوط در تنباکو آنست که اگر کسی به هیچ نحو منتفع نشود نکشد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۵

سبب اصلاح دماغ شود اگر چه به سبب عادت باشد ظاهرا بد نباشد و الله تعالی يعلم.

[فایده حنا و نوره]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَطْلَى وَاخْتَضَبَ بِالْحَنَاءِ أَمِنَهُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ثَلَاثٍ خِصَالِ الْجَذَامِ وَ الْبَرَصِ وَ الْإِكْلَةِ إِلَى طَلِيهِ مِثْلَهَا) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که نوره بکشد و بعد از آن حنا بر بدن مالدهد حق سبحانه و تعالی او را ایمن کند از سه خصلت یکی جذام که مقدمه خوره است. و دویم پیسی و سیم خوره تا مرتبه دیگر که نوره کشد به همین عنوان که بعد از نوره خضاب کند.

و کلینی همین حدیث را روایت کرده است بسند قوی از آن حضرت صلی الله علیه و آله. و صدوق بسند کالصحیح روایت کرده است و بسند قوی روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که هر که بعد از فارغ شدن از نوره حنا بمالد از سر تا پا را حق سبحانه تعالی او را ایمن کند از جنون و

جذام و پیسی.

(و قال الصادق صلوات الله عليه الحناء على اثر النوره امان من الجذام و البرص) یعنی حضرت صلوات الله عليه فرمودند که حنا بر بدن مالیدن عقیب نوره سبب ایمنی است از خوره و پیسی.

(و روی ان من اطلی فتدلک بالحناء من قرنه إلى قدمه نفی الله عنه الفقر) و در روایت است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر که نوره کشد و بعد از آن حنا بر بدن مالد از سر تا پا حق سبحانه و تعالی فقر و احتیاج را از او دور کند که محتاج خلق نشود، یا آن که او را غنی کند. و روایت کرده است کلینی و شیخ از احمد بن عبدوس که من دیدم حضرت امام محمد تقی را که از حمام بیرون آمدند و از سر تا پا مثل گل سرخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۶

شده بودند از اثر حنا.

(و قال رسول الله صلى الله عليه و آله اختضبوا بالحناء فإنه يجلو البصر و ينبت الشعر و يطيب الریح و يسكن الزوجه) «۱» و بسند کالصحيح روایت کرده است کلینی از آن حضرت صلی الله عليه و آله که خضاب کنید به حنا که سبب جلا و روشنی چشم است و سبب رویدن مو است و بو را خوش می کند و زوجه را ساکن و مطمئن می کند به گمان آن که شوهرش جوانست که چون موی سفید می بیند مغموم می شود. و ظاهرا مراد از خضاب رنگ کردن ریش و سر است بلکه غالب ریش بوده است و مطلق منصرف به غالب می شود.

(و قال الصادق صلوات الله عليه الحناء يذهب بالسَّهك

و یزید فی ماء الوجه و یطیب التکهنه و یحسن الولد) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حنا بوی بد را که از عرق حاصل می شود می برد و آب رو را زیاد می کند و دهن را خوشبو می کند و فرزند را خوش صورت می کند. و این حدیث را شیخان بسند قوی روایت کرده اند از آن حضرت صلوات الله علیه.

(و لا باس ان یمس الرجل الخلق فی الحمام و یمسح به یده من شقاق یداویه و لا یستحب ادمانه و لا ان یری اثره علیه) باکی نیست که شخصی خلو ق را در حمام به خود مال د یا بدست مال د از جهت ترکیدن دست که مداوا کند به آن و خوب نیست مداومت بر آن یا آن که اثر زردی آن بر دست بماند و خلو ق بوی خوشی بوده است که زعفران داشته است با چیزهای دیگر خوشبو و بر بدن می مالیده اند و بر دست می مالیده اند و بدن و دست را زرد می کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۷

و در حدیث کالصحیح و حسن کالصحیح این مضمون واقع شده است از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آن که در حمام فرموده اند از آن جهت است که رنگ آن نماند یا اگر بماند قلیلی بماند و بواسطه مداوا کنند نه بواسطه زردی و گاهگاهی کنند نه همیشه. و در حدیث وارد است که خلو ق کردن بد نیست اما می باید که پیش از خواب ازاله آن بکنند که شب بسر نیاید با خلو ق.

و در حدیث موثق کالصحیح از زراره وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر از

خلوق کردن حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن دوست نمی دارم که مداومت کنی بر آن. و در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که باکی نیست خلوق کردن و لیکن شب بروز نیاورد با خلوق.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه الخضاب هدی الی محمد صلی الله علیه و آله و هو من السنّه) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی خضاب را به هدیه فرستاد بسوی حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله و خضاب از جمله سنتهای آن حضرتست که بر آن مداومت می فرمودند. و هر جا که خضاب مذکور می شود شامل رنگ ریش است خواه به حنا یا وسمه یا کتم و امثال آن، و شامل است کل بدن را حنا مالیدن بعد از نوره و موی سر را رنگ کردن اگر مو گذاشته باشد و هم چنین موی ابرو و شامل است حنا گذاشتن زنان دست و پا را.

و محتمل است که شامل حنای دست و پای مردان نیز باشد و لیکن جائی وارد نشده است بخصوص و از مشایخ شنیده ایم که بدعتست بقصد سنت کردن، و اگر از جمله مباحات داند ضرر ندارد و جمعی از عامه گفته اند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۸

حرامست چون زینت زنانست بهتر آنست که اگر خواهند دست رنگین شود عقیب نوره حنا بگذارند و اگر بسیار رنگین نشود بهتر است و الله تعالی یعلم.

(و قال الصادق صلوات الله علیه لا باس بالخضاب کله) آن حضرت فرمودند که باکی نیست بهر رنگی خضاب کردن هر چند حنا

بهتر است و لیکن بانواع رنگها خوبست و پیران را وسمه بهتر است چنانکه در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از وسمه حضرت فرمودند که باکی نیست به آن مر پیران ریش سفید را.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که مصطکی می خاییدند پس حضرت فرمودند که ای محمد وسمه دندانهای مرا ضعیف کرده است این مصطکی را می خایم تا سخت شود و سست شده بود دندانهای حضرت آن را به طلا بسته بودند.

(و دخل الحسن بن الجهم علی ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما و قد اختضب بالسواد فقال انّ فی الخضاب اجرا و الخضاب و التّهیئه ممّا یزید الله عزّ و جلّ به فی عَفّه النّساء و لقد ترک نساء العفّه بترک ازواجهنّ التّهیئه فقال له بلغنا انّ الحنّاء یزید فی الشّیب فقال ائی شیء یزید فی الشّیب الشّیب یزید فی کلّ یوم) و بسند حسن کالصحیح منقولست از حسن که داخل شد بر حضرت صلوات الله علیه و آن حضرت محاسن مبارک را خضاب به سیاهی فرموده بودند پس حضرت فرمودند که در خضاب اجر عظیم هست و خضاب کردن و خود را نیکو داشتن از جمله چیزهایی است که حق سبحانه و تعالی به آن زیاده می کند عفت و صلاح زنان را و بتحقیق که بسیاری از زنان ترک صلاح و عفت نمودند از جهت آن که شوهرهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۹

ایشان ترک زینت نمودند پس حسن عرض نمود که شنیده ایم

که حنا سبب زیادتی سفیدی مو است و مو را سفید می کند یا سبب زیادتی پیری است حضرت فرمودند که چه چیز پیری را زیاد می کند پیری هر روز زیاد می شود و بنا بر آن که حسن گفته باشد که سبب سفیدی ریش است.

ممکن است که حضرت فرموده باشند که سفیدی ریش هر روز زیاد می شود یا مراد حضرت پیری باشد و غرض حضرت این باشد که سفیدی ضرر ندارد و پیری ضرر دارد و پیری که هر روز زیاده می شود پس نباید ترک سنت کردن بواسطه امثال اینها. و از این حدیث ظاهر می شود که سنت باشد مردان را زینت کردن از جهت زنان. و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه عن الخضاب فقال كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَهُدَا شَعْرَهُ عِنْدَنَا) و بسند كالصحيح منقولست که سؤال نمود محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از خضاب حضرت فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خضاب می فرمودند و اینک موی آن حضرت نزد ماست.

و ممکن است که حضرت از این جهت حفظ نموده باشند یا از جهت تیمن و تبرک نگاه داشته باشند و خواهد آمد که سنت است دفن مو و امثال این ممکنست که مستثنی باشد.

(و روی انه صلوات الله علیه و آله كان في رأسه و لحيته سبع عشرة شيبه) و در روایتی وارد شده است که در سر و محاسن مبارک آن حضرت هفده تار موی سفید به هم رسیده بود و می فرمودند که

شيبتي هود و الواقعه و المرسلات و اذا السماء

یعنی مرا پیر کرد هیبت عذاب الهی که در این سورها واقع شده است و در آن وقت دیر سفید می شده است مو و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۰

در این اوقات نادر است که در شصت سالگی اکثر محاسن سفید نشود.

(و كان النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحُسَيْنُ ابْنُ عَلِيٍّ وَابُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ يَخْتَضِبُونَ بِالْكَتْمِ) بسند حسن كالصحيح وارد شده است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از رنگ کردن مو پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت سید الشهداء و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما خضاب می فرمودند به کتم، و کتم گیاهی است که ریش را به آن رنگ می کرده اند و سیاه می شده است مانند وسمه، و بعضی گفته اند که وسمه است. و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

(و كان عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَخْتَضِبُ بِالْحَنَاءِ وَ الْكَتْمِ) و حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه خضاب می فرمودند به حنا و کتم یعنی هر دو را به یک دیگر مخلوط می ساختند و می بستند یا آن که گاهی حنا می بستند و گاهی کتم و این اظهر است بلکه همه ائمه معصومین صلوات الله علیهم گاهی حنا و گاهی وسمه و گاهی کتم می بستند چنانکه در اخبار صحیفه وارد شده است.

(و قال الصَّيِّادُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْخَضَابُ بِالسَّوَادِ انْسٍ لِلنِّسَاءِ وَ مَهَابَهُ لِلْعَدُوِّ) و بسند قوی از عمر بن یزید منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خضاب کردن به سیاهی سبب انس زنانست که گمان می کنند

که شوهران ایشان جوانند و سبب ترسیدن دشمنان است به همین سبب.

(و قال صلوات الله عليه في قول الله عزّ وجلّ وَ أَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَيْطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ قال منه الخضاب بالسّواد) و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در تفسیر قول خداوند عالمیان که فرموده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۱

تهیه و استعداد کنید از جهت دفع کفار آن چه را استطاعت دارید از چیزهایی که سبب قوت شماست و از آن جمله است نگاهداشتن اسب و آلات حرب چون شمشیر و زره و نیزه و خود بلکه اسب دوآبیدن و شتر دوآبیدن و تیر اندازی کردن و شمشیر بازی و نیزه بازی و گرو بستن بر اینها. حضرت فرمودند که از آن جمله است ریش را به خضاب سیاه کردن تا سبب خوف کفار شود که شما را جوان پندارند هر چند پیر باشید.

(و انّ رجلا دخل على رسول الله صلى الله عليه وآله و قد صفر لحيته فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله ما احسن هذا ثم دخل عليه بعد هذا و قد اقنى بالحناء فتبسّم رسول الله صلى الله عليه وآله و قال هذا احسن من ذاك ثم دخل عليه بعد ذلك و قد خضب بالسّواد فضحك اليه فقال هذا احسن من ذاك و ذاك) و به درستی که مردی داخل شد بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ریش را به حنا زرد کرده بود حضرت فرمودند که چه خوبست این رنگ پس بعد از آن بر آن حضرت داخل شد و ریش را به حنا سرخ کرده بود

پس حضرت تبسم فرمودند و فرمودند که این بهتر از آنست که پیشتر کرده بودی پس مرتبه دیگر بر آن حضرت داخل شد و ریش را به خضاب سیاه کرده بود حضرت خندیدند و فرمودند که این از هر دو بهتر است که سابق کرده بودی.

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه لا ینبغی للمرأة ان تعطل نفسها و لو ان تعلق قلاده فی عنقها و لا ینبغی لها ان تدع یدها من الخضاب و لو ان تمسحها بالحناء مسحاً و ان كانت مسنّه) و بسند صحیح روایت است از داود بن سرحان از حضرت امام جعفر صادق و بسند صحیح روایت است از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۲

فرمودند که سزاوار نیست زن را که خود را زینت نکند بلکه مستحب است که زینت کند اگر همه گردن بندی در گردن داشته باشد و سزاوار نیست او را که ترک کند رنگ دستش را اگر چه حنا بر دست بمالد اندکی هر چند زن سال دار باشد.

و روایات صحیحه در این باب وارد شده است که إن شاء الله در کتاب نکاح مذکور خواهد شد.

(وقال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه ان الاظفیر اذا اصابها النوره غیرتها حتی أنّها تشبه اظافیر الموتی فلا بأس بتغیرها) روایت کرده است کلینی بسند قوی از حکم بن عتیبه که دیدم حضرت امام محمد باقر را صلوات الله علیه که حنا بر داشتند و بر ناخنهای خود گذاشتند پس حضرت فرمودند که ای حکم چه می گویی در رنگ کردن ناخن پس من گفتم چه می توانم گفت و حال

آن که می کنی و فعل تو حجت است پیش ما جوانان این کار می کنند پس حضرت فرمودند که ای حکم هر گاه نوره به ناخنها رسید آن را متغیر می سازد و شبیه می شود به ناخنهای مرده ها پس آن را تغییر ده به حنا تا بد نمودن آن زایل شود.

(وقد خضب الائمه صلوات الله عليهم بالوسمه) و بتحقیق که ائمه معصومین صلوات الله عليهم خضاب کرده اند به وسمه در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه خضاب به وسمه می فرموده اند.

و در حدیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر زنی داشتند که خاطر او را می خواستند و آن زن مبالغه می نمود در خضاب حضرت و حضرت از جهت او محاسن مبارک را به وسمه سیاه می کردند.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۳

گفت مکرر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که محاسن مبارک را به حنا سرخ کرده بودند.

(و الخضاب بالصفرة خضاب الايمان و الاقناء خضاب الاسلام و بالسواد اسلام و ايمان و نور) و خضاب کردن به زردی خضاب ایمانست و سرخ کردن خضاب اسلام است و سیاه کردن اسلام و ایمان و نور است و ظاهرا از نساخ سهوی شده است چنانکه صدوق در ثواب الاعمال نقل کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خضاب به زرد کردن خضاب اسلام است و خضاب به سرخ کردن خضاب ایمان است و این معنی انبسیست به احادیثی که گذشت

و محتمل است که حدیثی به او رسیده باشد چنین و لیکن بعید است.

و کلینی نیز روایت کرده است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد حضرت دیدند که موی سفید در ریش او به هم رسیده است پس حضرت فرمودند که هر که یک موی سفید در محاسن او به هم رسد آن مو نوری خواهد بود او را در روز قیامت آن مرد رفت و حنا بست چون به خدمت حضرت آمد حضرت فرمودند که نور است و اسلام آن مرد رفت و خضاب سیاهی کرد حضرت فرمودند که نور است و اسلام است و ایمان و سبب محبت زنانست و سبب خوف دشمنان است، و ظاهراً از این حدیث نیز چیزی از نساخ افتاده باشد و الله تعالی يعلم.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَا عَلِيُّ دَرَهْمٌ فِي الْخَضَابِ أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ دَرَهْمٍ فِي غَيْرِهِ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَفِيهِ أَرْبَعُ عَشْرَةَ خَصْلَةً يَطْرُدُ الرِّيحَ مِنَ الْأَذْنَيْنِ وَ يَجْلُو

لِوَامِعِ صَاحِبِ قِرَانِي، ج ۲، ص: ۶۴

البصر و يلين الخياشيم و يطيب النكحه و يشد اللثة و يذهب بالضمنا و يقلل و سوسه الشياطين و تفرح به الملائكة و يستبشر به المؤمن و يغبط «۱» الكافر و هو زينه و طيب و يستحي منه منكر و نكير و هو براءه له في قبره) و به سندی قوی که بعد از این در وصیت کبیره خواهد گفت و بسند قوی کلینی ذکر کرده است و خود در خصال روایت کرده است که حضرت سید

المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ بہ حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ فرمودند و در سندی دیگر اسم حضرت نیست که یا علی یک درهم صرف نمودن در خضاب بهتر است از هزار درهم که در راههای دیگر صرف نمایند از راههای خداوند عالمیان و در خضاب چهارده خوبی هست آن که باد را از گوشها دفع می کند، و چشم را جلا می دهد، و دماغ را نرم می کند که خشک نشود، و دهان را خوشبو می سازد، و بیخهای دندان را سخت می کند، و لاغری را می برد و در بعضی از نسخ به جای ضنی، صنان به صاد مهمله و دو نون است چنانکه بعد از این نیز صنان است یعنی گند زیر بغل را می برد و در خصال و ثواب الاعمال نیز هر دو نسخه هست در هر دو حدیث و در کافی که نزد ماست غثیان است یعنی خبث نفس و بدی او را زایل می کند، و وسوسه شیطان را کم می کند، و فرشتگان از آن خوشحال می شوند، و مؤمنان شکفته می شوند، و کفار را به خشم می آورد و این زینت است و بوی خوش است، و منکر و نکیر را شرم می آید که از او سؤال کنند یا او را عذاب کنند، و سبب بیزاریست در قبر از عذاب الهی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ وارد شده است که فرمودند که زنهار که ترک خضاب مکنید بعد از آن که خضاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۵

کرده باشید که سبب فقر است با آن که بسیار بد هیئت نیز می شوند، و اکثر اوقات محاسن هفت رنگ می شود چنانکه

مشهور است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در خضاب سه خصلت است سبب خوف دشمنان است. و سبب محبت زنان است، و سبب زیادتی قوت جماع است. و احادیث در این باب بسیار است بر این اکتفا شد.

و در طرق عامه نیز احادیث بسیار هست از زبیر و ابی هریره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که موی سفید را به خضاب تغییر دهید و شبیه بیهود و نصاری مباحید. و احادیث بسیار در صحاح ایشان هست که ابو بکر و عمر خضاب کردند و انس بن مالک می گفت که موی سفید حضرت قلیلی بود و به مرتبه نرسیده بود که خضاب باید کرد. بنا بر این آن حضرت خضاب نکرد و لیکن امر به خضاب فرمودند. و مع هذا اکثر عامه تشنیع شیعه می کنند بر خضاب مثل بسیاری از سنن که خواهد آمد که ایشان علی رغم شیعه ترک کرده اند و تصریح به آن کرده اند.

[در تراشیدن سر]

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه انّی لأحلق فی کلّ جمعه فیما بین الطّلیه إلى الطّلیه) و بسند قوی کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که من سر می تراشم در هر جمعه در میان دو نوره یعنی در هر پانزده روز یک بار نوره می کشم و در هر هفته یک بار سر می تراشم و بنا بر کراهت نوره در جمعه ممکن است که مراد از لفظ جمعه هفته باشد و ممکن است که مراد روز جمعه باشد و میان حقیقی نباشد. ولیکن ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که نوره

در جمعه می کشیده اند و الله تعالی يعلم.

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لرجل اخلق فانه يزيد في

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۶

جمالک) و آن حضرت صلی الله علیه و آله به شخصی فرمودند که سر را بتراش که حسنت زیاده می شود. و روایت کرده است کلینی در صحیح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودم به آن حضرت که چه می فرمایید در گذاشتن موی سر پس حضرت فرمودند که اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشعر بودند و کلینی گفته است یعنی الطم یعنی موی سر را می تراشیدند که همزه اشعر همزه سلب باشد و ظاهر خبر اینست که موی می گذاشتند و ممکن است که از روی تقیه چنین فرموده باشند یا اصحاب مخالفت حضرت می کرده باشند.

و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران منقولست که حجام مرا حجامت کرد و پشت گردنم را که موضع حجامت بود تراشید پس حضرت ابو الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرا دید و فرمود که این چه چیز است که بعضی از سر را تراشیده و باقی را گذاشته برو سرت را بتراش. و احادیث دیگر در این باب خواهد آمد.

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه حلق الرّأس فی غیر حجّ و لا- عمره مثله لأعدائکم و جمال لکم) و منقولست که حضرت فرمودند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است مثل گوش و بینی بریدن نسبت به دشمنان شما و سبب زینت شما است. و در حدیث کالصحیح از بزنطی منقولست که به خدمت حضرت

امام رضا صلوات الله عليه عرض نمودم که اصحاب ما روایت می کنند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره قبیح است حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وقتی که مناسک حج و عمره به جا می آوردند و متوجه مدینه مشرفه می شدند در اثنای راه راه را می گردانیدند و به قریه سایه می رفتند و سر می تراشیدند یعنی صبر نمی کردند تا آن که داخل مدینه شده سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۷

بتراشند پس اگر بد می بود حضرت این مقدار مبالغه در آن چگونگی می کردند.

و در حدیثی دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که مردمان می گویند که سر تراشیدن قبیح است حضرت فرمودند که سبب عزت و بزرگواری ماست و مثله و قبیح است نظر به دشمنان ما.

(و معنی هذا فی قول النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ وَصَفَ الْخَوَارِجَ فَقَالَ أَنَّهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ وَ عَلَامَتُهُمُ التَّسْبِيدُ وَ هُوَ الْحَلْقُ وَ تَرْكُ التَّدَهُّنِ) و معنی آن که مثله است نسبت به دشمنان شما از قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر می شود که چون آن حضرت صفت خوارج را فرمودند که ایشان از دین بدر می روند چنانکه تیر از نشانه و علامت ایشان تسبیت است، و در بعضی از نسخ تسبید است، و هر دو بمعنی سر تراشیدنست و علامت دیگر آن که روغن نمی مالند پس ظاهر است که سر تراشیدن ایشان مثله و قبیح است که حضرت آن را صفت ایشان فرموده است و اگر نه خصوصیتی به ایشان ندارد بلکه همه مسلمانان سر

می تراشند و محتمل است که قباحت به اعتبار ترک روغن مالیدن باشد و لهذا صاحب نهاییه احتمال داده است که مراد از تسید ترک روغن مالیدن باشد.

و بخاری در بسیار جائی احادیث خوارج را ذکر کرده است و این علامت را ذکر نکرده است و ذکر کرده است که خوارج خروج خواهند کرد بر بهترین خلائق و گفته است که خروج ایشان بر علی بن ابی طالب بود و نمی دانم که چه تفاوت است که سنین ایشان را خوارج می گویند و اصحاب عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و عمرو عاص را نمی گویند با آن که ذکر کرده اند که عبادت و تقوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۸

ایشان صد مرتبه از آنها بیشتر بود با آن که احادیث متواتره نقل کرده اند که عمار ابن یاسر را حضرت سید المرسلین فرمود که فئه باغیه او را شهید خواهند کرد و لشکر معاویه او را شهید کردند و در همه کتابها ذکر کرده اند حکایت کلاب حوآب را بر عایشه در وقتی که خروج کرده باشد بر بهترین خلائق و لیکن چون کور و کر شده اند خود نقل می کنند همه را و مخالفت بهترین خلائق را واجب می دانند أولئک علیهم ما یحب الله و الملائکه و الناس اجمعین.

[گرفتن مو از بینی سبب حسن رو است]

(و قال الصادق صلوات الله علیه اخذ الشعر من الانف یحسّن «۱» الوجه) و کلینی نیز روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که گرفتن مو از بینی خواه بعنوان کندن و خواه بعنوان چیدن سبب حسن رو است محتمل است که مراد حسن ظاهر باشد چون بسیار بدنماست اگر موی بینی بلند شود یا آن که چون بکنند

سبب حسن معنوی شود که مؤمنان از دیدن او مسرور شوند چنانکه نماز شب سبب حسن رو می شود و دور نیست که هر دو مراد باشد در اینجا و در امثال اینجا.

[هر جمعه سر خود را شستن به خطمی سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی]

(و قال الصادق صلوات الله عليه غسل الرأس بالخطمی فی کل جمعه امان من البرص و الجنون) کلینی بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله عليه که در هر جمعه سر خود را شستن به خطمی خواه برگ و خواه تخم و بهر دو بهتر سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی.

(و قال صلوات الله عليه غسل الرأس بالخطمی ینفی الفقر و یزید فی الرزق) بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که شستن سر به خطمی برطرف می کند احتیاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۶۹

بخلق را و روزی را زیاده می کند.

(و فی خبر آخر قال صلوات الله عليه غسل الرأس بالخطمی نشره) در خبری دیگر قوی کالصحیح از آن حضرت منقول است صلوات الله عليه که شستن سر به خطمی بمنزله تعویذ است و حفظ می کند از شر جن و انس هم چنان که در نوره نیز بسند معتبر وارد شده است که نشره است.

و به چند سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که در ده چیز نشره است که سبب خوشحالی و سرور است راه رفتن، سوار شدن، سر به آب فرو بردن، و نظر به سبزه کردن، و خوردن و آشامیدن، و جماع کردن، مسواک کردن، و سر را به خطمی شستن، و نظر بر روی زن صاحب جمال کردن، و با مردان خوب صحبت داشتن

غم را می برد و خوشحالی می آورد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل الرأس بالخطمی ینقی الاقضاء) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن سر به خطمی دفع چرک می کند و کوفت چشم را دفع می کند یا فضلات زایده سر را از چشم و غیر آن دفع می کند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که شارب را بگیرد و ناخن بگیرد و سرا به خطمی بشوید در هر جمعه چنان است که بنده آزاد کرده باشد و فرمودند که سر را به خطمی شستن سبب ایمنی است از صداع و از فقر و سر را پاک می کند از امراض، و در حدیث موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد است که شستن سر به خطمی روزی را می آورد.

(و ان رسول الله صلی الله علیه و آله اغتم فامره جبرئیل علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۰

السّلام فغسل رأسه بالسدر و كان ذلك سدرًا من سدره المنتهی) و مرویست به سندی قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مغموم شدند به اعتبار قلت مؤمنین و کثرت کفار حضرت جبرئیل علیه السلام از سدره المنتهی سدری آورد و حضرت سر خود را به آن سدر شستند غم حضرت زایل شد.

[شستن سر به سدر روزی را می کشاند]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما غسل الرأس بالسدر ینجلب الرزق جلبًا) و بسند موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که شستن سر به سدر روزی را می کشاند کشیدنی نیکو.

(و قال الصادق صلوات الله علیه اغسلوا

رءوسکم بورق السّدر فأنّه قدّسه کلّ ملک مقرب و کلّ نبی مرسل و من غسل رأسه بورق السّدر صرف الله عنه وسوسه الشّيطان سبعین یوما و من صرف الله عنه وسوسه الشّيطان سبعین یوما لم یعص «۱» و من لم یعص «۲» دخل الجنّه) و به سندی کالصّحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که سر خود را به برگ سدر بشوید که دعا کرده اند سدر را به پاکی و خوبی هر فرشته مقربی و هر پیغمبر مرسلی و هر که سر خود را به برگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی دفع کند از او وسوسه شیطان را هفتاد روز و هر که را حق سبحانه و تعالی دفع کند از او وسوسه شیطان را هفتاد روز معصیت نخواهد کرد و هر که معصیت نکند داخل بهشت می شود.

(و من غسل رأسه بورق السّدر صرف الله عنه وسوسه الشّيطان) و هر که سر خود را به برگ سدر بشوید حق سبحانه و تعالی از او دور کند وسوسه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۱

شیطان را که او را به معصیت نیندازد و ظاهرا این جمله از قلم نساخ سهو شده است و زیاد نوشته اند چون صدوق و کلینی اخبار سابقه را ذکر کرده بودند و این را ذکر نکرده اند و الله تعالی یعلم.

[کسی که پاهای خود را بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام]

(و من غسل رجلیه بعد خروجه من الحمّام فلا باس و ان لم یغسلها فلا باس) و کسی که پاهای خود را بشوید بعد از بیرون آمدن از حمام باکی نیست و اگر پاها را نشوید نیز باکی نیست یعنی غسله حمام پاکست و زمین حمام که غسله در آن ریخته

می شود پاکست هر چند از آن آب غسل و وضو و غسل نتوان کرد و در این معنی که پاکست احادیث صحیحه وارد شده است و پیشتر اشاره به آن شد و هم چنین در آب حمام که در قلتین باشد و کر و زیاده باشد غسل می توان کرد و آن چه نهی در آن وارد شده است آب قلیلی است که به آن غسل کنند و از بدن بریزد.

و اکثر علما آن نهی را نیز حمل بر کراهت کرده اند یا در صورتی که ازاله منی از آن کرده باشند و احوط اجتنابست از آب قلیل، و اولی اجتنابست از آب کثیر نیز اگر ممکن باشد چون دو حدیث صحیح بر نهی وارد شده است و الله تعالی يعلم.

[شاد باش به کسی که از حمام خارج می شود]

(و خرج الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما من الحمام فقال له رجل طاب استحمامک فقال «۱» یا لکع و ما تصنع بالاحست هاهنا فقال طاب حمامک قال «۲» إذا طاب الحمام فما راحه البدن منه قال «۳» فطاب حمیمک فقال ویحکک اما علمت انّ الحمیم العرق فقال له کیف اقول فقال قل طاب ما طهر منک و طهر ما طاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۲

منک) و آن حضرت صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند شخصی به حضرت عرض نمود که پاک باد طلب حمام تو پس حضرت فرمودند که ای احمق لفظ است چه لفظیست چون موضوع است از برای دبر پس گویا گفته است که دبر حمام تو خوب باد یا آن که است از برای طلب است اگر وقت رفتن به حمام می گفتی وجهی داشت بعد از بیرون آمدن از حمام

وجهی ندارد پس آن مرد گفت که حمام تو نیکو باد حضرت فرمودند که هر گاه حمام نیکو باشد پس چه فایده می دهد به بدن و حال آن که مطلوب از حمام راحت بدنست پس او گفت طیب باد حمیم تو یعنی آب گرم حضرت فرمودند که نمی دانی که حمیم بمعنی عرق آمده است و چه فایده دارد که عرق خوب باشد هر چند او قصد نکرده باشد عرق را لیکن آداب آنست که لفظ مشترکی گفته نشود که معنی لغوی آن احتمال معنی ناخوش داشته باشد پس او گفت پس من چه چیز بگویم حضرت فرمود که بگو که حق سبحانه و تعالی طیب و نیکو و خوشبو سازد به عبادات و طاعات و حقایق و معارف عضوهای را که طاهر و پاکیزه است از تو بترک مخالفت الهی، و طاهر و پاکیزه سازد از جمیع بدیها و مکروهات اعضائی را که طیب و نیکوست از تو از دل و روح و عقل بلکه اعضای ظاهره را که طاهر است از مخالفت طیب گرداند به عبادات و طاعات پس ظاهر شد که این دو کلمه که از معدن وحی صادر شده است مشتمل است بر طلب جمیع کمالات صوری و معنوی.

(وقال الصّیّادق صلوات الله علیه اذا قال لك اخوك وقد خرجت من الحمام طاب حمامك فقل له انعم الله بالك) صدوق بسند كالصحيح روایت کرده است از ابو بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آباء خود سلام الله عليهم که حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۳

صلوات الله علیه تعلیم اصحاب خود فرمودند در

یک مجلس چهار صد مسأله از آن چه مؤمن را بکار می آید در دین و دنیا و علما مدح این کتاب کرده اند و حق آنست که متن کتاب دلیل صحت آنست.

و کلینی و صدوق اکثر احادیث آن کتاب را متفرق ساخته اند در کافی و این کتاب و غیر این از کتب صدوق از آن جمله اینست که حضرت فرمودند که هر گاه برادر مؤمنت به تو بگوید در وقتی که از حمام بیرون آمده باشی طاب حمامک و حمیمک یعنی حمام و آب گرم نیکو باد تو در جواب بگو که حق سبحانه و تعالی خاطر ترا نیکو گرداند که چیز بد در دل تو در نیاید یا همیشه خوشحال باشی.

و این حدیث بحسب ظاهر منافات با حدیث سابق دارد پس جمع باین نحو می توان کرد که در اینجا حضرت نفرمود که چنین بگوید بلکه فرمود که اگر چنین بگوید تو در جواب چنین بگو زیرا که جواب تحیت هر کس را می باید گفت پس اگر کسی سلامی نادرست بکند جواب او می باید داد اگر همه نادرست باشد.

مع هذا در جواب اشعاری هست به نادرستی تحیت زیرا که أنعم الله بالک اشعاری دارد به آن که حق سبحانه و تعالی عقلت را کامل کند که بدانی چه نحو تحیت می باید کرد و چنین تحیتها نکنی و اظهر آنست که همه کس به یک نحو مکلف نیستند چون راوی سابق قابل تربیت بود حضرت او را تربیت فرمودند و با همه کس همه کس نمی تواند این نحو گفتگو کند.

و مؤید این آن که کلینی روایت کرده است از عبد الله بن مسکان که با جمعی از

حمام بیرون آمده بودیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدیم حضرت فرمودند که از کجا می آید گفتیم از حمام حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۴

أنقى الله غسلکم یعنی حق سبحانه و تعالی غسل شما را بضم یا غسل شما را بفتح که شستن باشد یا غسل شما را بکسر که آب غسل باشد پاکیزه کند به آن که هر یک از اینها سبب تطهیر شما باشد از گناهان و هر چه ناشایست است و آن چه سبب توفیق شما باشد در طاعات و عبادات کرامت کناد پس ما در جواب گفتیم که فدای تو گردیم و ندانستیم که چه در جواب بگوئیم در خدمت حضرت آمدیم تا آن حضرت صلوات الله علیه به حمام تشریف بردند و ما نشستیم تا حضرت بیرون آمد ما گفتیم: أنقى الله غسلک حضرت فرمودند که: طهرکم الله پس چون این جماعت در مرتبه وسط بودند این نحو تلقین فرمودند و مرتبه اولی اعلی بود و مرتبه وسط ادنی و الله تعالی يعلم.

[عمده دردها و مرضها سه است]

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله الداء ثلاثة والدواء ثلاثة فاما الداء فالدم والمره والبلغم فدواء الدم الحجامه و دواء البلغم الحمام و دواء المره المشي) و حضرت صلى الله عليه وآله فرمودند که عمده دردها و مرضها سه است و عمده دوا نیز سه است اما درد پس از زیادتی خون و بلغم و مره است که آن صفرا و سوداست پس دواء خون حجامتست، و دواء زیادتی بلغم حمامست که به عرق دفع می شود، و دواء صفرا و سودا جلابست و مسهل که می دواند

این کس را به بیت الخلا.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عمده دوا چهار است حجامت و سعوط که چکانیدن در دماغ است و حقنه است و قی. و در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که علامتهای خون چهار است خاریدن بدن و دملهای ریزه و پینکی زدن و گردیدن سر.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۵

شده است که سه چیز فربه می کند آدمی را و سه چیز لاغر می کند اما آن چه فربه می کند مداومت بر حمام یعنی یک روز نه یک روز چنانکه گذشت، و بوییدن خوش است، و جامهای نرم پوشیدن. و اما آن چه لاغر می کنند مداومت بر خوردن تخم مرغ است و ماهی، و طلع که شکوفه خرماست.

[سه چیز است که بدن را از هم می پاشند]

(و قال الصادق صلوات الله علیه ثلاث «۱» یهدمن البدن و ربما قتلن اکل القدید الغاب و دخول الحمام علی البطنه و نکاح العجوز و روی الغشیان علی الامتلاء) و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سه چیز است که بدن را از هم می پاشند و بسیار است که می کشند خوردن گوشتی که خشک کرده باشند و بو کرده باشد و داخل شدن حمام با امتلا، و جماع کردن زن پیر و روایتی واقع شده است که چهارم جماع کردنست با امتلا و پر بودن معده.

[ناخن گرفتن در روز جمعه]

(و روی هشام بن سالم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال تقلیم الاظفار یوم الجمعه یؤمن من الجذام و الجنون و البرص و العمی فان لم تحتج فحکها حکا) و در صحیح از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ناخنها گرفتن در روز جمعه ایمن می گرداند از مرض خوره و دیوانگی و پیسی و کوری و اگر محتاج به گرفتن نباشی مقراض یا کارد را بر او بمال که از ناخنها بخرشد و ریزه ها بریزد.

و صدوق در تتمه این حدیث ذکر کرده است که و حضرت صلی الله و علیه و آله فرمودند که هر که ناخنها بگیرد و شارب را بگیرد در هر جمعه و بگوید در ابتدای گرفتن: بسم الله و علی سنه محمد و آل محمد حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۶

بعد هر ریزه ناخن آزاد کردن بنده از فرزندان اسماعیل در نامه عمل او می نویسد.

(و فی خبر آخر فان لم تحتج فامرّ علیه السکین او المقراض) و در روایتی دیگر وارد شده است بهمان

عنوان و در آخر فرموده است حضرت که اگر محتاج به گرفتن نباشی به آن که در آن نزدیکی گرفته باشی پس بمال بر آن کارد یا مقراض را. و ظاهراً مراد اعم است از آن که ریزه بریزد یا نه و بهتر آنست که حمل کنند بر آن حدیث و احادیث دیگر که بلفظ حک وارد شده است.

چنانکه در حدیث حسن منقولست از عقبه اسدی که من نزد عبد الله بن حسن رفتم و گفتم مرا تعلیم کن دعایی در زیادتی روزی گفت بگو: اللَّهُمَّ تَوَلَّ امْرِي و لا تَوَلَّ امْرِي غيرك یعنی خداوند تو متوجه کار من شو و کار مرا بغیر خود مگذار پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت فرمودن که می خواهی که ترا تعلیم کنم چیزی را که نافع تر باشد در طلب روزی در هر جمعه ناخنها و شارب را بگیر و اگر چه بتراشی ناخنها را.

و در حدیث قوی از عبد الله بن هلال منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که در هر جمعه از شارب و ناخنها بگیر و اگر چیزی نداشته باشد بتراش تا به تو نرسد دیوانگی و خوره و پیسی.

(و روی عبد الرحيم القصير عن ابي جعفر صلوات الله عليه انه قال من اخذ من اظفاره و شاربہ كلَّ جمعه و قال حين ياخذہ بسم الله و بالله و علی سنَّه محمّد و آل محمّد صلوات الله عليهم لم يسقط منه قلامه و لا جزاه الا كتب الله عزّ و جلّ له بها عتق نسمة و لم يمرض الا مرضه الذي يموت فيه)

و بسند کالصحیح از عبد الرحمن کوتاه قد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که در هر جمعه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۷

ناخنها و شارب بگیرد و در وقت گرفتن این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که ناخن می گیرم بیاوری نام حق سبحانه و تعالی و بعون الهی و بر سنت محمد و آل محمد که رحمتهای الهی بر ایشان باد و هر گاه چنین کند نریزد از او ریزه ناخنی یا ریزه مویی مگر آن که حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر ریزه یک بنده آزاد کردن و بیمار نشود مگر به بیماری اجلی که مقدر شده است که در آن اجل بمیرد.

و ظاهر این اخبار اینست که خود بگیرد و دور نیست که اگر دلاک شارب او را بگیرد و او دعا بخواند همان ثواب داشته باشد و لیکن اولی آنست که خود آینه بردارد و چون روی خود را در آن به بیند این دعا بخواند که در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که

الحمد لله الذی خلقنی فاحسن خلقی و صورنی فاحسن صورتی و زان منی ما شان من غیری و اکرمنی بالإسلام

یعنی جمیع ثناها و کمالات مخصوص ذات مقدس خداوندیست که همه کمالات او راست و از اوست، آن خداوندی که مرا آفریده است و خلق و اندام مرا صحیح گردانیده است و صورت داده است مرا و صورت مرا نیکو گردانیده است و زینت داده است مرا آن چه در دیگران بی زینت گردانیده است به آن که جمعی را معیوب آفریده است و مرا

غیر معیوب، و گرامی داشته است مرا با سلام که مسلمانم به هدایت او و فرمودند که می باید که از جهت برادران مؤمن خود را زینت کنید وقتی که برادری به نزد شما آید چنانکه رعایت غریبان می کنید رعایت برادران مؤمن بکنید چنانکه بحسب متعارف این کس بی دستار و میان بند و چاقشور و امثال اینها به نزد اهل دینا نمی رود و از خانه نیز بی اینها بیرون نمی آید از جهت ایشان برادر مؤمن نیز این رعایتها بکنید تا سبب خفت اینها نباشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۸

و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که خداوند عالمیان بهشت را واجب گردانیده است از جهت جوانی که بسیار نظر در آینه کند و حمد الهی بسیار کند و می باید که چون نظر به آینه کند پس اگر خوش صورت باشد با خود عتاب کند که روا باشد که حق سبحانه و تعالی صورت ترا چنین آفریده باشد و تو سیرت خود را موافق صورت خود نگاه نداشتی بلکه سیرت را به نحوی کرده که اگر ظاهر شود نهایت نفرت از آن خواهی داشت و اگر صورتش نیکو نباشد با خود بگوید که قبیح تر از تو بسیارند الحمد لله که مثل آنها نیستی و چون صورتت قبیح است سعی کن تا سیرت خود را نیکو کنی تا جمع میان دو قبیح نکرده باشی که اقبیح باشی.

(و روی فی خبر آخر انه من یقلم اظفاره یوم الجمعه یبدا بخنصره من الید الیسری و یختم بخنصره من الید الیمنی) و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر روایتست در خبری دیگر در کیفیت گرفتن

که هر که در روز جمعه ناخنها را بگیرد باید که ابتدا به انگشت کوچک دست چپ کند و انتها به انگشت کوچک دست راست کند.

و صدوق از پدرش روایت کرده است این کیفیت را با دعای سابق هر گاه در روز جمعه به جا آورد ثواب سابق خواهد داشت. و در روایت ابن ابی عمیر نیست که در روز جمعه چنین کند بلکه مطلق است و مشهور است.

و از مشایخ شنیده ام که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بترتیب خوابس حسب می گرفته اند به آن که یک در میان می گذاشته اند اول از خنصر دست چپ، دیگر وسطی، دیگر ابهام، دیگر بنصر بعد از خنصر دست راست، دیگر سبابه دست راست، دیگر ابهام، دیگر وسطی، دیگر خنصر دست راست، دیگر سبابه دست چپ، دیگر بنصر دست چپ و اگر در غیر جمعه گیرد این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۷۹

ترتیب بهتر است و اگر مطلقا تخییر قایل شوند بد نیست و الله تعالی يعلم.

[گرفتن شارب در هر جمعه]

(و قال الصّیّادق صلوات الله علیه اخذ الشّارب من الجمعه إلى الجمعه امان من الجذام) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که گرفتن شارب در هر جمعه سبب ایمنی است از خوره تا جمعه دیگر پس اگر کسی بر این مداومت نماید همیشه ایمن خواهد بود و احادیث در این معنی گذشت.

(و قال الحسین بن ابی العلاء للصادق صلوات الله علیه ما ثواب من اخذ من شارب و قلم اظفاره فی کلّ جمعه قال لا یزال مطهّرا إلى الجمعه الاخری) و بسند قوی منقولست از حسین و در کافی حسین روایت کرده است از ابو بصیر که او به حضرت

عرض نمود که چه ثواب دارد کسی که از شارب بگیرد و ناخنها بگیرد در هر جمعه حضرت فرمودند که پاکیزه خواهد بود و خداوند عالمیان حفظ خواهد کرد او را تا جمعه دیگر که معصیت نکند و اگر بکند حق سبحانه و تعالی خواهد آمرزید بفضل خود.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که ناخن گرفتن دفع می کند دردی را که از همه دردها عظیمتر است و روزی را فراخ می کند.

و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت منقولست که ناخن گرفتن و شارب گرفتن در هر جمعه سبب ایمنی است از پیسی و دیوانگی.

(و قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا يطولن احدكم شاربہ فان الشيطان يتخذہ مخبأ يستتر به) و بروایت سکونی از آن حضرت منقولست که فرمودند که زنهار که هیچ یک از شما شارب خود را نگذارد که دراز شود زیرا که هر چند دراز می شود شیطان در زیر آن مخفی می شود و بر او مسلط می شود چون خاصیت متابعت حضرت آنست که ملائکه دفع شیاطین از ایشان می کنند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۰

هر گاه مخالفت آن حضرت کنند ملائکه دفع ایشان نمی کنند و شیاطین مسلط می شوند و دور نیست که تعبیر از این معنی به آن عبارت فرموده باشند در همه جا و الله تعالی يعلم و عبارت را مجنأ به جیم و نون مشدده خوانده اند و به خا و با و همزه و هر دو نزدیک بهم است که محل پنهان شدنست که فرمودند.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من قلم اظفاره يوم الجمعة لم تشعث أنامله) و از آن حضرت منقولست

که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد بندهای انگشتانش نریزد یا ریشه نکند و مؤید معنی ثانی است آن که در بسیاری از نسخ لم تسعف به سین مهمله وفاء است و آن ریشه کردن انگشتانست.

و در روایت سکونی از حضرت سید المرسلین منقولست که هر که ناخنهای خود را در روز جمعه بگیرد حق سبحانه و تعالی از بندهای انگشتان او بیرون کند درد را و داخل کند دوا را.

[هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد]

(و قال الصّیّادق صلوات اللّٰه علیه من قصّ اظفاره یوم الخمیس و ترک واحده لیوم الجمعه نفی اللّٰه عنه الفقر) و در قوی کالصحیح از آن حضرت منقولست که هر که ناخنها را در روز پنجشنبه بگیرد و یکی را بگذارد از جهت روز جمعه حق سبحانه و تعالی از او دور کند فقر را که محتاج خلق نشود یا بی چیز نشود که سبب احتیاج است به مخلوق و هر چند فقر فخر سید المرسلین است صلی اللّٰه علیه و آله اما استعاذه از آن واقع شده است در احادیث بسیار و سببش آنست که اکثر مردم به سبب عدم صبر در بلاها در مخالفت الهی می افتند و نسبت به کمال کمال است مثل سایر بلاها که مخصوص است به انبیا و اولیا بواسطه قوت ایشان بر صبر و ما را امر کرده اند که از حق سبحانه و تعالی خیر خود را طلب کنیم در عافیت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۱

(و قال عبد اللّٰه بن ابی یعفور للّصّادق صلوات اللّٰه علیه جعلت فداک یقال ما استنزل الرزق بشیء مثل التّعقیب فیما بین طلوع الفجر إلى طلوع الشّمس فقال اجل و لکن اخبرك

بخیر من ذلك اخذ الشارب و تقلیم الاظفار يوم الجمعة) و در صحیح از آن حضرت منقولست که عبد الله عرض نمود که فدای تو گردم مشهور است که هیچ چیز سبب فرو آوردن روزی بسوی خود نیست مثل آن که در عقیب نماز صبح مشغول ذکر و قرآن و دعا باشند تا طلوع آفتاب حضرت فرمودند که بلی سبب فراخی روزی هست و لیکن ترا خبر دهم به چیزی که سیبیتش مر فراخی روزی را بیشتر باشد و آن شارب و ناخنها گرفتن است در روز جمعه.

و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و دور نیست که مطلوب این باشد که غرضش از تعقیب و نماز شب و امثال آنها که سبب روزیست بقصد تحصیل روزی واقع نسازد بلکه خالص از برای الهی باشد و امثال اینها را سبب سازد که اگر خلوص در اینها نباشد سهل است اگر چه محتمل است که اینها نیز وقتی سبب روزی باشند که بنده اینها را خالص از برای رضای الهی واقع سازد و قرینه آن که بسیار است که سبب نمی شود و آن از جهت عدم خلوص باشد.

و ایضا ممکن است که اینها وقتی سبب باشند که کارهایی که سبب منع رزقست مثل دروغ و بسیاری از معاصی که خواهد آمد از او صادر نشود و اکثر عالمیان از این جهت به فقر مبتلایند که آن اعمال از ایشان صادر می شود مثلاً نمی بینی که هر گاه آدمی اندک کوفتی داشته باشد و علاجش در اندک تبریدی باشد و طیب بگوید که اگر بزرقطونا بخوری کوفت تو زایل می شود و او بخورد و بعد از

آن صد درم عسل بخورد پس اگر هلاک شود نه از آنست که بزرقطونا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۲

تاثیر نکرده است و این ظاهر است.

و اگر کسی خود را از معاصی نگاه دارد همان بس است از جهت روزی بی حساب چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجاً وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ «۱» یعنی هر که از حق سبحانه و تعالی بترسد و مخالفت او نکند حق سبحانه و تعالی از جهت او مقرر می سازد خلاصی از بلاها را و او را روزی می دهد از جایی که گمان نداشته باشد و نه اینست که با وجود عدم شرایط هیچ تاثیر نداشته باشد همان تاثیر خود را می کند اگر چه تاثیر کامل نباشد.

(و تقليم الاظفار يوم الخميس يدفع الزمرد) و گرفتن ناخنها در روز پنجشنبه دفع می کند درد چشم را در حدیث صحیح از خلف واقع شده است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما در خراسان مرا دید که درد چشم دارم حضرت فرمودند که ترا دلالت کنم به چیزی که اگر آن را بکنی درد چشم نکشی گفتم بفرمایید حضرت فرمودند که هر پنجشنبه ناخنها را بگیر من چنان کردم و از آن روز تا حال درد چشم نکشیدم. و در حدیثی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که هر که هر پنجشنبه ناخنها بگیرد درد چشم نکشد.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه من اخذ اظفاره کلّ خمیس لم یرمد ولده) و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که پنجشنبه ناخنهای

خود را بگیرد فرزندانش درد چشم نکشند و استبعادی ندارد که بالخاصیه سبب این معنی باشد یا آن که به سب متابعت این معنی را به تفضل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۳

الهی بیاید چون مسبب الاسباب اوست.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَلَمِ اِظْفَارِهِ يَوْمَ السَّبْتِ وَ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ اخَذَ مِنْ شَارِبِهِ عَوْفِي مِنْ وَجَعِ الضَّرْسِ وَ وَجَعِ الْعَيْنِ) و بروایت سکونی از آن حضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که هر که ناخنها را در روز شنبه و پنجشنبه بگیرد و در ثواب الاعمال یا پنجشنبه بگیرد و از شارب بگیرد یعنی در یکی از این دو روز حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت کند از درد دندان و درد چشم یعنی اگر داشته باشد شفا یابد و اگر نداشته باشد مبتلا به آن ها نشود.

(و قال موسى بن بكر «۱» للصادق صلوات الله عليه ان اصحابنا يقولون انما اخذ الشارب و الاظفار يوم الجمعة فقال سبحان الله خذها ان شئت يوم الجمعة و ان شئت في سائر الايام و قال صلوات الله عليه قصيها اذا طالت) و موسی عرض نمود به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که استادان ما می گویند که شارب و ناخنها را نمی باید گرفت مگر در روز جمعه حضرت فرمودند سبحان الله از روی تعجب یا آن که خدا را منزّه می دانم از آن که چنین فرموده باشد بلکه واجب نکرده است که روز جمعه باشد هر وقت که خواهی بگیر می خواهی در روز جمعه بگیرد و می خواهی در روزهای دیگر بگیر و حضرت فرمودند که هر گاه که دراز شود بگیر.

این حدیث بر تقدیر وقوع منافات با احادیث متواتره ندارد بلکه بیان می کند که او امری که در آن اخبار وارد شده است بر سیل استحبابست نه بر سیل وجوب و چون راوی اظهار کرد که ایشان لازم می دانند که در روز جمعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۴

باشد لازم بود که مبالغه فرمایند در عدم وجوب باین عبارت زیرا که ایشان این توهم را از امثال عبارات سابقه کرده بودند پس اگر اندک مساهله در جواب می فرمودند سبب رسوخ اعتقاد باطل ایشان می شد چنانکه خواهد آمد بسیاری از امثال این.

و احوط آنست که نگذارد که ناخنهای دست و پا دراز شوند و اگر نچینند البته در وقت وضو و غسل چنان کنند که چرکی نماند در زیر ناخنها که دغدغه وجوب می شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که سبب ناخن گرفتن آنست که چرک در زیر آن بهم می رسد اگر دراز شود و شیاطین در چنین جاها جا می کنند و سبب فراموشی می شود.

و قریب باین معنی در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و اولی آنست که ناخن را به دندان نگیرد که اخبار بسیار وارد شده است در نهی از آن و آن که سبب نسیان است.

[زنان اندکی از ناخنهای خود را بگذارند از برای زینت]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلرِّجَالِ قَصِّوْا اِظْفَارَكُمْ وَ لِلنِّسَاءِ اِتْرَاكِنَ مِنْ اِظْفَارِكُنَّ «۱» فَأَنَّهُ اِزَيْنَ لَكُنَّ) و بروایت سکونی از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که مردان را فرمودند که ناخنهای خود را بگیرید و به زنان فرمودند که اندکی از ناخنهای

خود را بگذارید که از برای زینت شما بهتر است یعنی چنانکه مردان را سنت است بیخ گرفتن ناخن زنان را سنت نیست نه آن که در اصل نگیرند از جهت آن که اگر نگیرند قبیح می نماید

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۵

البتّه.

[هر گاه ناخنها و مو را بگیرند سنت است که آن را دفن کنند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه يدفن الرجل اظافيره و شعره اذا اخذ منها و هي سنّه) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه ناخنها و مو را بگیرند سنت است که آن را دفن کنند، و این مضمون در احادیث معتبره وارد شده است.

و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روایت کرده است که از حضرت سؤال کردند تفسیر این آیه را که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ كِفَاتًا أَحْيَاءَ وَ أَمْواتًا»^۱ یعنی آیا نگردانیدیم زمین را محل دفن زندگان شما و مردگان شما حضرت فرمودند که از آن جمله است دفن مو و ناخن یعنی چنان کرده است حق سبحانه و تعالی که بعضی از اجزای زندگان نیز در آنجا مدفون گردد و چون مفسران برای خود تفاسیر می کنند تجاوزات بسیار در این آیه کرده اند.

(و روی أنّ من السّیئه دفن الشّعر و الظّفر و الدّم) و در روایتی واقع شده است که از جمله سنّتهاست دفن مو و ناخن و خون و بنا بر این خون نیز داخل خواهد بود در آیه بلکه هر جزوی که از زنده جدا شود مثل دندان و دستها و پاها اگر بریده شود و آن شخص زنده باشد چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه وارد شده است که

حضرت فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند ما را به دفن کردن چهار چیز: مو، و دندان، و ناخن، و خون.

[شانه کردن مو نزد هر نمازی]

(و سنن ابو الحسن الرضا صلوات الله عليه عن قول الله عز و جل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۶

خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ «۱» قال من ذلك التمشط عند كل صلاة) روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از عبد الله بن مغیره که از ابو الحسن صلوات الله علیه سؤال کردند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که زینت خود را بردارید و خود را مزین سازید نزد هر مسجدی حضرت فرمودند که از آن جمله است شانه کردن نزد هر نمازی.

و صدوق در قوی کالصحیح روایت کرده است از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در تفسیر این آیه حضرت فرمودند که شانه است به درستی که شانه کردن روزی را فراخ می گرداند و مو را نیکو می سازد و حاجتی که دارد زود بر آورده می شود، و آب پشت که منی است زیاده می شود و بلغم را قطع می کند.

پس ممکن است که مراد از مسجد در آیه نماز باشد چون مشتمل است نماز بر سجده به آن که مصدر میمی باشد، یا مراد این باشد که هر بار که بمسجد روید شانه بکنید و هر زینتی که از شارع بما رسیده است در آیه داخل است مثل مسواک کردن، و جامهای پاکیزه پوشیدن، و بوی خوش کردن، و در جمعه ها و عیدها جامهای نفیس پوشیدن و سایر چیزهایی که خواهد آمد.

و ممکن است که همیشه در

وقت نماز سنت باشد جامهای نفیس پوشیدن و در نمازهای حاجت وارد شده است که جامهای گنده به پوشد آن مستثنی باشد چنانکه کلینی و صدوق در حدیث معتبر کالصحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که جامهای پاکیزه غم و اندوه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۷

می برد و طهور و مطهر است از برای هر نماز.

و کلینی روایت کرده است در صحیح از حماد بن عثمان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حاضر بوم که شخصی به حضرت عرض نمود که شما می فرمایید که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جامهای گنده می پوشیدند و پیراهنی را به چهار درهم می خریدند و می پوشیدند و امثال اینها و ما می بینیم که شما جامهای نفیس می پوشید حضرت فرمودند که در آن زمانی که حضرت امیر المؤمنین چنین می کردند بد نمی نمود و امروز بدنماست و بهترین پوششها پوشش اهل آن زمان است و لیکن چون قایم آل محمد صلوات الله علیهم خروج خواهد کرد به سیرت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سیر خواهد کرد.

و امثال این از احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که زینت می کرده اند و با آن زینت نماز می کرده اند. و این آیه را می خوانده اند که ترجمه اش اینست که بگو یا محمد که کیست حرام کرده است زینتهای الهی را که از جهت بندگان آفریده است و روزیهای طیب و نیکو را بگو که ما همه را از برای مؤمنان آفریده ایم.

و احادیث بسیار وارد شده است که بهترین

پوششها پنبه است و آن لباس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و بهترین آن جامه‌های سفید است و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم جامه‌های خز می پوشیده اند و به قیمت اعلی می خریده اند تا چهل تومان قیمت آن می شده است بعضی از اوقات و در مبحث لباس خواهد آمد و احکام لباس در آنجا مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

(و قال الصادق صلوات الله علیه مشط الرأس یذهب بالوباء و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۸

مشط اللحیه یشد الاضراس) و حضرت فرمودند که شانه کردن سر دفع وبا می کند و شانه کردن ریش سخت می کند دندانهای آسیا را.

کلینی در قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که جامه‌های پاکیزه دشمنان را کور می گرداند، و روغن مالیدن فقر و چرکنت را زایل می کند، و سر را شانه کردن وبا را می برد گفتیم وبا کدام است؟

حضرت فرمودند که تب است و ریش را شانه کردن دندانهای آسیا را محکم می کند.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما اذا سرحت لحیتک و رأسک فامر المشط علی صدرک فانه یذهب بالهم و الوباء) و کلینی به سندی قوی از آن حضرت روایت کرده است که هر گاه ریش و سر را شانه کنی پس بمال شانه را بر سینه ات که دفع می کند غم و وبا را. و گذشت که وبا تبست و ظاهرا که اگر بر بالای جامه بر سینه بمالد سنت بفعل بیاید.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من سرح لحیته سبعین مره یعدّها مره لم یقر به الشیطان اربعین یوما) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت

صلوات الله عليه منقولست که هر که ریش خود را هفتاد مرتبه شانه کند که حساب کند یک یک را شیطان چهل روز نزدیک او نیاید و دور نیست که مشروط باشد به اخلاص.

(و لا باس بامشاط العاج و المکاحل و المداهن) و باکی نیست به شانهای که از استخوان فیل ساخته باشند و هم چنان سرمه دانه‌ها، و روغن دانه‌ها که از استخوان فیل ساخته باشند هر چند فیل از مسوخ است و لیکن مسوخ نجس نیستند یا آن که خصوص استخوان فیل مستثنی باشد که کراهت نیز ندارد.

و این مضمون حدیث کالصحیح است که از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۸۹

صلوات الله علیه سؤال کردند از روغن دانه‌ها و شانه‌های استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست در اینها.

(و قال موسی بن جعفر صلوات الله علیه تمسّطوا بالعاج فانّه یذهب بالوباء) و کلینی در قوی کالصحیح از حسن بن عاصم روایت کرده است که داخل شدم بر آن حضرت صلوات الله علیه دیدم آن حضرت شانه از استخوان فیل داشتند و به آن شانه می کردند پس گفتم فدای تو گردم جماعتی در کوفه هستند که می گویند حلال نیست شانه کردن به عاج حضرت فرمودند که چرا حلال نباشد و حال آن که پدرم را یک شانه یا دو شانه بود از استخوان فیل پس فرمودند که شانه کنید به عاج که دفع وبا می کند و تردید از راویست که نمی داند که حضرت یک شانه فرمودند یا دو شانه.

و در حدیث قوی از موسی بن بکر مرویست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که شانه می کردند به شانه عاج و

من آن شانه را از جهت حضرت خریده بودم.

و در حدیث قوی کالصحیح از عبد الله بن سلیمان منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از استخوان فیل حضرت فرمودند که باکی نیست و من شانه از آن دارم.

(وقال الصادق صلوات الله عليه المشط يذهب بالوباء و هو الحمى و فى رواية احمد بن ابي عبد الله البرقى يذهب بالونا و هو الضعف و قال الله عز و جلّ و لا تئيبا فى ذكرى اى لا تضعفا) و بسند قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که شانه کردن و با را می برد و آن تبست. و در روایت برقی از استادان خود ونا بنون شنیده است یعنی ضعف را می برد و استشهد به آیه کرده است که حق سبحانه و تعالی فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۰

به موسی و هارون که در ذکر من ضعیف مباشید و سستی مکنید پس ونا بمعنی ضعف است. و محتمل است که برقی اجتهاد کرده باشد که ونا ظاهرتر است و بهر تقدیر نص مقدم است و اگر به آن عنوان نیز روایت کرده باشد منافات ندارد که هر دو را ببرد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه وارد است که آن حضرت فرمودند که شانه کردن و با را می برد. و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شانه داشتند در مسجد که چون از نماز فارغ می شدند محاسن مبارک را شانه می کردند، و ممکن است که پیشتر از نماز شانه کرده باشند در خانه و در مسجد نیز می کرده باشند.

و از حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَنْقُولُست که فرمودند که بسیار شانه کردن موی سر و با را می برد، و روزی را فراخ می کند. و قوت جماع را زیاده می کند. و از محمد بن خالد برقی منقولست که بسیار شانه کردن بلغم را تخفیف می دهد.

[سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آن را بداند آنها را ترک نخواهد کرد]

(و قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليه ثلاث «۱» من عرفهن لم يدعهن جز الشعر و تشمير الثوب و نکاح الاماء) و بسند صحیح روایت کرده است معمر بن خلاد از ابو الحسن صلوات الله عليه و ظاهرا ابو الحسن حضرت امام رضا است و سهو واقع شده است که آن حضرت فرمودند که سه چیز است که هر که لذت یا ثواب آن را بداند آنها را ترک نخواهد کرد یکی کم کردن مو از سر و ریش و شارب و بدن، دیگر جامه را بر زدن که به زمین نکشد و سیم جماع کنیزان بعنوان خاصه گرفتن. بدان که چون تکبر و خیلا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۱

میان عالمیان شایع بود خصوصا در میان عرب و جامهای دراز می پوشیدند که بر خاک می کشید حق سبحان و تعالی حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله مخاطب ساخت و مراد امت بود که فرمودند که: «وَتِيَابِكُمْ فَطَهِّرْ» «۱» در احادیث صحیحه از طرق ما وارد شده است و اکثر مفسران نیز چنین تفسیر کرده اند که: فشمّر یعنی جامهای خود را پاک گردان به دامن بر زدن و این نیز دو احتمال دارد یکی آن که جامه را از خاک بردار بدست یا طرف آن را بر کمر بند کن که بر زمین نکشد. و دویم آن که

کوتاه ساز به آن که از کعب در نگذرد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نظر کرد به شخصی که پیراهن درازی پوشیده بود و به زمین می کشید حضرت فرمودند که این جامه طاهر نیست.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وصیت فرمودند مردی از بنی تیمم را که زنهار که لنگ و پیراهن را دراز مکن که بر زمین کشد که این صفت متکبران است و خداوند عالمیان دوست نمی دارد تکبر را.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت جوانی را دیدند که لنگش دراز بود حضرت فرمودند که ای جوان لنگت را از خاک بردار که سبب بقای جامه است که زود کهنه نمی شود و سبب نفا و پاکیزگی دلست که به تکبر مبتلا نمی شوی.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی را دیدند که جامه اش را بر زمین می کشید حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۲

فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی شبیه به زنان باشد.

[کوتاه کردن موی سر]

(و قال الصادق صلوات الله علیه لبعض اصحابه استاصل شعرك يقل درنه و دوابه و وسخه و یغلظ رقبتك و یجلو بصرک و یستریح بدنك) و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که به اسحاق بن عمار فرمودند که موی سرت را بر طرف ساز به چیدن یا تراشیدن تا چرک نگیرد و شپش نیفتد در آن و چرکینهایی که لازمه مو گذاشتن

است زایل شود و گردنت گنده شود، و روشنی چشمت زیاده شود، و بدنت استراحت کند.

و در روایتی دیگر از اسحاق بن عمار وارد است که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بسیار است که موی پشت سرم بسیار می شود و من مغموم می شوم حضرت فرمودند که ای اسحاق نمی دانی که موی پشت سر را تراشیدن غم را زایل می کند.

[هر که موی سر را بگذارد می باید که آن را تربیت نیکو بکند]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ اتَّخَذَ شَعْرًا فَلْيَحْسِنْ وَلَا يَتَّخِذْهُ) و در روایت سکونی وارد است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که موی سر را بگذارد می باید که آن را تربیت نیکو بکند به شانه کردن و دفع شپش کردن و روغن مالیدن هفته دو بار و امثال آن یا بتراشد.

بدان که در زمان جاهلیت موی سر می گذاشتند و اگر کسی گناهی می کرد که می بایست که او را عقوبتی کنند بدتر از کشتن، موی سرش را می تراشیدند و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می خواست که این را برطرف سازد مقرر فرمودند که در حج و عمره سر را بتراشند و واجب نگردانید که مبادا سبب نفرت ایشان شود از اسلام و خود همیشه نمی تراشیدند تا در نظر ایشان قبیح ننماید و اکثر اوقات آن حضرت چهار انگشت مو می گذاشتند تا چون نوبت به حضرات ائمه صلوات الله علیهم رسید ایشان می تراشیدند و جمعی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۳

ایمان حقیقی داشتند متابعت می کردند و دیگران که نمی تراشیدند ایشان را مبالغه می فرمودند که تربیت مو بکنید.

و احادیث شانه کردن گذشت، و هم چنین شستن موی سر به خطمی

و سدر، و اگر هیچ نباشد به آب شستن نیز نیکو است چنانکه بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که شستن سر ازاله چرک می کند از سر و ازاله مرضهای چشم را نیز می کند.

و ظاهر احادیث این بود که سر را به گل مکروه باشد شستن، و اعتقاد صدوق این بود که کراهت مخصوص گل مصر است. و بهتر آنست که به حنا بشویند یا به آرد بو داده و غیر بو داده و سبوس و غیر آن.

و سنت است بدن و سر را روغن مالیدن خصوصا روغن بنفشه بادام یا بنفشه کنجد خصوصا در شب چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که شب روغن مالیدن به همه عروق می دود و در پوست جا می کند و رو را سفید می کند.

و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است که فرمودند روغن بدن را نرم می کند و ترطیب دماغ می کند به آن که مغز سر را زیاد می کند و راههای آب را باز می کند که فضلات سر از چشم و بینی و گوش دفع شود و کثافت بدن را دفع می کند و رو را شکفته می دارد و در روایتی کالصحیح غم را می برد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اول که خواهی روغن بمالی بر میان سر بگذار کف دست با روغن را و این دعا را بخوان که: اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ الزَّيْنَ وَالزَّيْنَةَ وَالْمَحَبَّةَ وَ اَعُوذُ بِكَ مِنَ الشَّيْنِ وَالسَّانِ وَالْمَقْتِ يَعْنِي خَدَاوِنْدَا اِز تُو

سؤال می‌کنم که خوش اندام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۴

و با زینت باشم و ترا دوست دارم و تو مرا دوست داری و مؤمنان مرا دوست دارند و من ایشان را دوست دارم و پناه به تو می‌برم از آن که قبیح منظر باشم یا شوم در دنیا و عقبی و پناه می‌برم به تو از دشمنی من مؤمنان را و دشمنی ایشان مرا و از عذاب تو در دنیا و عقبی.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بهترین روغنهای شما روغن بنفشه است و بنفشه در میان روغن‌ها مثل شیعیان ماست در میان مردمان و فرمودند که از طرف شما چیزی به این جانب نمی‌آورند که نزد ما بهتر از روغن بنفشه باشد.

در قوی کالصحیح از آن حضرت منقولست که بنفشه در میان روغن‌ها مثل ائمه معصومین است صلوات الله علیهم نسبت به مردمان و فرمودند که زیادتی بنفشه بر روغن‌ها مثل زیادتی دین اسلام است بر سایر دین‌ها نیکو روغنی است روغن بنفشه مرضهای سر و چشم را دفع می‌کند پس آن را بر سر و بدن بمالید، و فرمودند که روغن بنفشه در تابستان خنک است و در زمستان گرم و دماغ را قوت می‌دهد و اگر بر ابروها مالند درد سر را بر طرف می‌کند و اگر تب زور آورد روغن بنفشه آن را فرو می‌نشاند مجملاً فضیلت آن در اخبار بسیار وارد شده است و مکروه است که اثر آن بر رو ظاهر باشد که براق شود که شبیه به زنان شوند در همه روغن‌ها.

و سنت است که چون از حمام بیرون آیند

بخور کنند به بوهای خوش خصوصا به عود. و در حدیث کالصحیح منقولست از حسن بن جهم که دیدم که حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه از حمام بیرون آمدند و بوی بخور از آن حضرت می آمد.

و در حسن کالصحیح از مرازم منقولست که در خدمت امام موسی کاظم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۵

صلوات الله علیه به حمام رفتم و چون حضرت از حمام بیرون آمدند و به رخت کن قرار گرفتند عود سوزی آوردند و بخور فرمودند پس فرمودند که مرازم را بخور کنید پس من عرض کردم که اگر کسی خواهد حصه خود از این بخور بر می تواند داشت حضرت فرمودند که بلی.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که قدرت داشته باشد خوبست که جامهای خود را بخور کند و اگر موی سر گذارد سنت است که به روغن خوشبو سر را خوشبو سازد مثل غالیه چنانکه در حدیث صحیح منقولست از معمر بن خلاد که حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما مرا فرمودند که روغنی بسازم که مشک و عنبر در آن کنم پس فرمودند که در کاغذی بنویسم آیه الکرسی، و الحمد، و قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس و آیات دیگر از این بابت که از جهت حرز منقولست مثل آیه سخره، و سوره قل هو الله احد، و قل یا ایها الکافرون را و این کاغذ را در میان غلاف شیشه و شیشه بگذارم پس آن چه فرموده بودند به جا آوردم و به خدمت حضرت بردم حضرت از آن روغن محاسن مبارک

را چرب می کردند و من می دیدم.

و منقولست است که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمودند که غالیه ساختند که تخمینا چهل تومان خرج آن شد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که در شبی سرد حضرت امام زین العابدین متوجه مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودند و جبه خَزّ و ردای خز و عمامه خز پوشیده بودند و خود را به غالیه معطر ساخته بودند که یکی از شیعیان آن حضرت به آن حضرت رسید و گفت فدای تو گردم در چنین شبی با این زینت به کجا می فرماید حضرت فرمودند که بمسجد جدم حضرت سید المرسلین صلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۶

الله علیه و آله می روم بطلب خواستگاری حور العین از خداوند عالمیان.

و در روایات دیگر وارد شده است که آن حضرت بدن مبارکش ضعیف بود و بواسطه رفع سرما جامه خز می پوشیدند چون گرمست و عمدۀ آن بود که بیان جواز کنند چون در آن زمان صوفیه سنیان در مذمت زینت می کوشیدند، حضرات ائمه معصومین زینتها می کردند تا ظاهر سازند که زینت جایز است و حرام نیست.

و در حدیث صحیح وارد شده است که علی بن جعفر گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که مشک در روغن جایز است کردن حضرت فرمودند که من می کنم و باکی نیست.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مشکدانی داشتند که چون وضو می ساختند با دست تر از آن مشک بکار می بردند و چون حضرت از منزل

بیرون می آمدند همه کس از آن بو می دانستند که حضرت تشریف می آورند. و غرض از دست تر مالیدن بیان طهارت مشک بود که توهّم نشود که چون اصل آن خونت نجس است زیرا که به استحاله پاک شده است، و دیگر دغدغه نکنند که غالب اوقات آهوی خطا ناف را می اندازد و کفار می آورند زیرا که چون از مسلمانان می گیرند پاک است و خوردنش حلال است چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که دلالت بر طهارت می کند.

و در بعضی اخبار وارد است که مشک را در طعام می توان کرد با آن که اصل در اشیا حلیت است چنانکه احادیث در آن باب خواهد آمد و در احادیث متواتره وارد شده است که بوی خوش کردن از اخلاق پیغمبرانست.

و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۷

سنت است که هر روز بوی خوش بکنند و اگر نداشته باشند یک روز نه یک روز بکنند و اگر نداشته باشند هر جمعه ترک نکنند.

و در حدیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که دو رکعت نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد رکعت نماز بی بوی خوش و حضرت فرمودند که در بوی خوش اسراف نیست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن چه در بوی خوش صرف می نمودند بیشتر بود از آن چه در طعام مصرف می نمودند.

و دیگر منقولست در اخبار کالصحیح بسیار که اگر کسی بوی خوش از جهت کسی بیاورد رد نمی باید کرد مگر آن که بعنوان رشوه باشد که قبول آن کفر است چنانکه خواهد آمد.

(وقال صلوات الله)

علیه و آله الشَّعْر الحسن من کسوه اللّٰه عَزَّ و جَلَّ فاکرموه) ظاهرا از حدیث سکونی باشد که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که موی خوب از پوششهای الهی است که خداوند عالمیان بر آدمیان پوشانیده است پس آن را عزت بدارید و ظاهرا مراد از آن موی ریش است یا سر اگر بگذارید عزت بدارید به ترتیبی که مذکور شد. و ظاهرا دغدغه نباشد در آن که تراشیدن موی سر بهتر است از گذاشتن چنانکه احادیث بسیار بر این دلالت می کند.

و بعضی از علما از این حدیث فهمیده اند که گذاشتن با تربیت بهتر باشد و بر تقدیر صحت این حدیث حمل بر تقیه نمودن اظهر است یا از جهت زنان موی سر و از جهت مردان موی ریش را یک قبضه و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[تأکید بر باز کردن فرق سر]

(و قال الصادق صلوات اللّٰه علیه من اتَّخَذ شعرا فلم یفرقه فرقه اللّٰه بمنشار من نار) و آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که موی سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۸

بگذارد و آن را نشکافد بدو حصه که میان مو ظاهر شود حق سبحانه و تعالیٰ او را دو حصه کند باره از آتش و پیشتر گذشت که دور نیست که از جهت مسح باشد چون می باید که بر بشره مسح واقع شود یا بر موی مخصوص به آن که به کشیدن آن از حد مقدم سر بیرون نرود و چون شکافته می شود بعضی از سر را مسح می توان کرد و بعضی از موی مخصوص به آن از طرفین که آن چه بر آن مسح کشیده می شود از چهار طرف در حد پیش سر

بیرون نمی رود و اکثر علما حمل بر مبالغه در کراهت کرده اند و این قدر مبالغه در کلام ایشان متعارف نیست و الله تعالی يعلم.

(و کان شعر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفَرِهِ لَمْ يَبْلُغِ الْفَرْقِ) و موی سر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و فره بود و آن مقدار نیست از مو که به نرمه گوش رسد و به آن مرتبه نبود که توان شکافتن او را یعنی وفره کامل نیز نبود و ظاهر آنست که قریب بدو انگشتی بوده باشد و ممکن است در این صورت که در وقت مسح دست به میان آن کنند، یا ممکن است که هر چه مقدم سر بوده باشد یک انگشت نیز نباشد که اندکی از رستنگاه بالاتر به قدم مو هر گاه مسح کنند صحیح باشد که به کشیدن آن از حد مقدم در نرود چون در حدیث کالصحیح به اعتقاد علما و صحیح به اعتقاد بنده وارد شده است از بقباق که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که موی وفره داشته باشد آیا آن را می شکافد یا بحال خود می گذارد حضرت فرمودند که می شکافد.

و ممکن است که مراد شکافتن حال مسح باشد چون مشکل است همیشه او را شکافتن و ظاهراً اگر آن را به روغن چرب کند و سعی نماید در شکافتن شکافته شود و لیکن چون بسیار مشکل است فرق نمی کرده اند چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۹۹

حدیث کالصحیح از ایوب بن هارون منقولست که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا حضرت رسول خدا صلی الله علیه

و آله موی سر را می شکافتند حضرت فرمودند که نه زیرا که موی سر آن حضرت وقتی که دراز می شد تا نرمه گوش آن حضرت می رسید.

و در حدیث کالصحیح از عمرو بن ثابت منقولست که به حضرت امام جعفر صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا فرق و شکافتن از سنتست حضرت فرمودند که از سنت است گفتم سنیان را اعتقاد اینست که حضرت سید المرسلین فرق کردند حضرت فرمودند که آن حضرت فرق نفرمودند و هیچ یک از پیغمبران مو را نمی گذاشتند که بلند شود تا فرق توان کرد.

و از حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله ظاهر می شود که مویی که گذاشتند که فرق فرمودند در وقتی بود که مصدود شدند در حدیبیه و می دانستند بحسب رؤیای صادقه که سال دیگر داخل مسجد الحرام خواهند شد مو را گذاشتند که بعد از دخول بتراشند و در این عرض سال فرق فرمودند پس آن که سنت است به اعتبار آن حالت بود پس هر که ممنوع شود مو بگذارد و فرق کند، و این که سنت نیست وقتی است که این حالت واقع نباشد پس ظاهر شد که مو گذاشتن مطلوب نیست و اگر بگذارد فرق کند و تربیت کند و اگر سنت خواهد می باید که بتراشد و الله تعالی يعلم.

[پشت لب بالا را بیخ بچینید و ریش را دراز کنید]

(وقال رسول الله صلى الله عليه و آله حفوا الشوارب و أعفوا اللحى و لا تشبهوا باليهود) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که پشت لب بالا را بیخ بچینید و ریش را دراز کنید و شبیه یهودان مباشید که بر عکس می کنند سیل می گذارند

و ریش می تراشند و ظاهراً در آن وقت یهودان چنین می کرده اند و چون حال می خواهند که از مسلمانان امتیاز نداشته باشند به طرز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۰

مسلمانانند.

[در مذمت ریش بلند]

(و نظر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَى رَجُلٍ طَوِيلِ اللَّحْيَةِ فَقَالَ مَا كَانَ عَلَى هَذَا لَوْ هَيَّا مِنْ لَحْيَتِهِ فَبَلَغَ الرَّجُلُ ذَلِكَ فَهَيَّا مِنْ لَحْيَتِهِ بَيْنَ اللَّحْيَتَيْنِ ثُمَّ دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ هَكَذَا فافعلوا) و کلینی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نظر به شخصی کردند که ریش بلندی داشت حضرت فرمودند که چه می شد اگر این مرد اصلاحی می کرد تا کوتاه می شد چون این خبر به آن مرد رسید ریش خود را اصلاح کرد میانه ریش کوتاه و ریش دراز پس چون بر حضرت داخل شد حضرت فرمودند که همه چنین کنید.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إِنَّ الْمَجُوسَ جَزَّوْا لِحَاهِمُ وَ وَقَرُّوا شَوَارِبَهُمْ وَ أَنَا نَحْنُ نَجَزُ الشَّوَارِبَ وَ نَعْفَى اللَّحْيَ وَ هِيَ الْفَطْرَةُ) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بتحقیق که گبران ریش را می چیدند و سبیلها را بزرگ می کردند و ما مسلمانان شاربها را می چینیم و ریش را دراز می گذاریم و این فطرت اسلام است یا از سنتهای حضرت ابراهیم است صلوات الله علیه.

(و قال الصادق صلوات الله علیه ما زاد من اللحية عن قبضه «۱» فهو في النار) و بسند كالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر چه از ریش زیاده از یک قبضه است پس آن زیاده در

آتش خواهد بود و آتش که در زیادتی افتاد در همه جا سرایت می کند یا مطلوب نیست از شارع و اگر بقصد مطلوبیت بگذارند مؤاخذ خواهند بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۱

(و قال محمد بن مسلم رأيت ابا جعفر صلوات الله عليه ياخذ من لحيته فقال دورها) و در کافی و الحجّام ياخذ من لحيته و بسند كالصحيح از محمد منقولست که حضرت امام محمد باقر را دیدم که مصلح اصلاح محاسن مبارک آن حضرت می کرد حضرت به او فرمود که محاسن را مدور کن یعنی طولانی نباشد و این نیز دلالت بر چهار انگشت می کند تخمینا چون زیاده بر آن طولانی می شود و دلالت می کند بر آن که اگر دیگری اصلاح کند خوبست و لیکن دلالت نمی کند صریحا که مصلح شارب را می گرفت.

(و قال الصادق صلوات الله عليه تقبض بيدك على لحيتك و تجزّ ما فضل) و بسند كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که بدست خود ریش خود را می گیری و زیادتی را می چینی و ظاهر قبضه آنست که از ابتدای ریش از اطراف باید گرفت و چون عامه را مطلوب افتاده است زیادتی از انتهای استخوانهای لحنین که دندانها بر آنهاست می گیرند و کاش به آن نیز اکتفا می کردند.

و در حدیث كالصحيح از سدید صیرفی منقولست که حضرت امام محمد باقر را دیدم که از دو طرف محاسن می گرفتند و محاسن را فربه می کردند به آن که از زیر آن نمی گرفتند. و منافی این نیست حدیث حسن زیات که من آن حضرت را صلوات الله عليه دیدم که سبک می کردند محاسن مبارک خود را زیرا که حمل می کنیم سبکی

را بر گرفتن زیاده از قبضه از اطراف.

و اما شارب پس ظاهر دو حدیث نبوی صلی الله علیه و آله که از پیش گذشت آنست که کل موی لب بالا با سیلها گرفته شود. و در حدیث کالصحیح از عبد الله بن عثمان منقولست که من دیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شارب را تمام می گرفتند تا محل رویدن مو.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۲

و در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرویست که سنت آنست که شارب را بگیرند تا لب بالا تمام ظاهر شود و به محل رویدن مو برسد. و از این حدیث ظاهر می شود که آب خور را باید گرفت و بس و در لغت شارب را بر آبخور اطلاق می کنند و بر پشت لب بالا اطلاق می کنند و بر مجموع اینها با سیلها اطلاق می کنند پس آن چه معلوم است استحباب آن چیدن آبخور است و زیادتی را اگر کوتاه کنند ضرر ندارد.

و اما کوتاه کردن ریش پس اگر قدری بماند که اطلاق ریش بر آن کنند بی دغدغه نامشروع نکرده است و لیکن ترک سنت کرده است چون سنت قبضه است و ظاهرا زیادتی بدتر از کمی باشد و از دو خبر نبوی صلی الله علیه و آله ظاهر می شود که چیدن ریش بعنوان مورچه ای یا تراشیدن آن بد باشد و احتمال حرمت و کراهت هر دو دارد اگر چه ظاهر اکثر علما حرمتست چون امر را از برای وجوب می دانند. و شهید رحمه الله ذکر کرده است حرمت تراشیدن ریش را بی خلاف.

و کلینی رضی الله عنه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه روایت کرده است که جماعتی بودند که ریش را می تراشیدند و شاربها را پیچ می دادند پس حق سبحانه و تعالی ایشان را مسخ کرد به مارماهی و کلینی حکم به صحت حدیث کرده است پس از این حدیث ظاهر شد که سیل را نیز شارب می گویند و احتیاط در دین ترک هر دو است و الله تعالی یعلم.

[در مدح موی سفید]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الشَّيْبُ فِي مَقْدَمِ الرَّأْسِ يَمْنُ وَ فِي الْعَارِضِينَ سَخَاءٌ وَ فِي الدَّوَائِبِ شَجَاعَةٌ وَ فِي الْقَفَا شُومٌ) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که موی سفید در پیش سر مبارکست و دلالت بر خوبی می کند یعنی اول مرتبه اگر ظاهر شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۳

در دو طرف ریش نزدیک به گوش اگر ظاهر شود اولاً دلالت بر سخاوت و کرم می کند و در دو طرف سر اگر ظاهر شود دلالت بر شجاعت می کند و از پشت سر اگر ظاهر شود شوم است و دلالت بر بدی دارد که آن شخص به بلائی مبتلا شود.

(و قال الصِّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَوْلَ مَنْ شَابَ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَنَّهُ تَنَّى لِحِيتهَ فَرَأَى طَاقَهُ بِيضَاءً فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ مَا هَذَا فَقَالَ هَذَا وَقَارُ فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ اللَّهُمَّ زِدْنِي وَقَارًا) و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که اول کسی که موی سفید در محاسن او به هم رسید حضرت ابراهیم خلیل و دوست الهی علیه السلام بود که روزی محاسن را میل داد به بالا یکتای موی سفید در آن دید پس گفت ای

جبرئیل این سفید چه چیز است جبرئیل گفت این وقار است پس ابراهیم گفت خداوندای زیاد کن وقار مرا و وقار هموار است که از جا بدر نیایند یا همیشه به یاد الهی باشند و فکر مرگ کنند چون موی سفید قاصد مرگست.

و مشهور اینست که چون حضرت ابراهیم و حضرت اسماعیل بسیار شبیه بودند به یک دیگر و اکثر مردم ایشان را از هم فرق نمی کردند حق سبحانه و تعالی آن حضرت را موی سفید داد تا از یکدیگر ممتاز شوند.

و بروایت سکونی نیز از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که اول کسی که موی سفید بهم رسانید آن حضرت بود و گفت خداوندای این چه چیز است حق سبحانه و تعالی فرمود که نور است و توقیر و تعظیم که حق سبحانه و تعالی آن شخص را بزرگ گردانیده است و امر به تعظیم او کرده است ابراهیم گفت پروردگارا توقیر مرا زیاده کن.

(و قال صلوات الله علیه من شاب شبيه في الاسلام كانت له نورا يوم القيمة) و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۴

و آله وارد شده است و نیز از جمله چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که فرمودند که هر که یک موی سفید از او به هم رسد آن موی سفید نوری خواهد بود از جهت او در تاریکی قیامت.

(و قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله الشَّيب نور فلا تنتفوه) و آن حضرت فرمودند که موی سفید نور است پس آن را مکنید و این حدیث نیز در چهار صد کلمه هست.

[در کندن موی سفید]

(و کان

علی صلوات الله علیه لا یری بجز الشیب بأسا و یکره نتفه) در روایت سکونی وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که حضرت امیر المؤمنین باک نمی داشتند که کسی بچیند موی سفید را و کراهت داشتند از کندن آن.

(فالتَّهَى «۱») عن نتف الشَّيْبِ نَهَى كِرَاهِيَهُ لَا نَهَى تَحْرِيمٍ لِأَنَّ الصَّادِقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَقُولُ «۲») لَا بَأْسَ بِجِزِّ الشَّمْطِ وَ نَتْفِهِ وَ جِزَّهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَتْفِهِ فَاخْبَارَهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ لَا تَخْتَلِفُ فِي حَالِهِ وَاحِدَةً لِأَنَّ مَخْرَجَهَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرَهُ وَ أَمَّا تَخْتَلِفُ «۳») بِحَسَبِ اخْتِلَافِ الْأَحْوَالِ) پس از لفظ کراهت ظاهر شد که نهی که از آن حضرت صادر شده بود که موی سفید را مکیند نهی کراهتست نه نهی حرمت و اگر چه کراهت را بمعنی حرمت اطلاق می کنند لیکن در اینجا بمعنی کراهتست زیرا که در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که باکی نیست به چیدن موی سفید و کندن آن و چیدن نزد من محبوبتر است از کندن پس اخبار ایشان که ائمه هدی اند که درود الهی بر ایشان باد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۵

مختلف نمی شود در یک حالت مثل کندن موی سفید را یکی از ائمه (ص) بگوید که حرامست و یکی بگوید که مکروهست بلکه ممکنست که یکی نهی کند و یکی بگوید که مکروهست یا حرامست و بیان آن نهی باشد چون نهی از جهت کراهت و حرمت هر دو می آید مثل اینجا زیرا که همه ائمه هر چه می گویند از جناب اقدس الهی می گویند که از وحی به حضرت سید

المرسلین به ایشان رسیده است و در علم الهی اختلاف نمی باشد بلی ممکن است که مختلف شود بحسب اختلاف احوال به آن که مثلا بگویند که میته حرامست و بگویند که در حال ضرورت حلال است پس ظاهر می شود که اول که گفته اند که حرامست حالت غیر ضرورتست یا در جائی تقیه باشد بگویند که پا را بشوید و در غیر تقیه بگویند که پا را مسح بکشید و امثال اینها که إن شاء الله تعالی در هر موضعی آن چه انطباق است مذکور خواهد شد پس ظاهر شد که کندن موی سفید کراهت بیشتر است از چیدن و چیدن نیز مکروهست.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر و غیر او منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم مسلمانی که یک موی سفید در اندام او باشد.

و در احادیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که هر که تعظیم کند شخصی را که یک موی سفید در اندام او به هم رسیده باشد حق سبحانه و تعالی او را از فرع و خوف ایمن گرداند در روز قیامت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که از جمله تعظیم الهی است تعظیم مؤمنی که موی سفید داشته باشد و هر که مؤمنی را تعظیم کند تعظیم الهی کرده است و هر که سبک

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۶

سازد مؤمنی را که یک موی سفید داشته باشد حق سبحانه و تعالی بر او

مسلط سازد کسی را که او را سبک سازد پیش از مردن او. و احادیث در تعظیم پیران بسیار است.

[چهار چیز از اخلاق انبیاست]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اربع من اخلاق الانبياء عليهم السلام التّطيب و التّنظيف بالموسى و حلق الجسد بالتّوره و كثره الطّروقه) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چهار چیز است که از سنت و طریقه پیغمبران است صلوات الله عليهم بوی خوش کردن و با ستره بدن را یا سر را پاک و بدن را بنوره تراشیدن و بسیار جماع کردن و ظاهرا سهوی شده است که مناسب آنست که تراشیدن با ستره باشد و پاک کردن بنوره و ممکن است که مجازا واقع شده باشد.

و در حدیث صحیح از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله عليه وارد شده است که سه چیز است که از اخلاق انبیاست بوی خوش کردن و مو را از بدن دور کردن یا شارب را بیخ گرفتن و بسیار جماع کردن و این حدیث شامل آن چهار هست.

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است که چهار چیز از اخلاق پیغمبران است بوی خوش کردن، و بسیار جماع کردن، و مسواک کردن، و حنا بستن ریش و سر و احادیث متواتره وارد شده است در این چهار که طریقه انبیا است.

[زمان ناخن گرفتن و حجامت]

(و قال صلوات الله عليه قلموا اظفاركم يوم الثلاثاء و استحّموا يوم الاربعاء و اصیبوا من الحجامه يوم الخميس و تطیبوا بأطيب طیبکم يوم الجمعة) سلیمان جعفری از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله عليه روایت کرده است و سند صدوق بکتاب او صحیح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۷

که حضرت فرمودند که در روز سه شنبه ناخنها را بگیرید و در روز چهارشنبه به

حمام روید و اگر محتاج به حجامت باشید در روز پنجشنبه حجامت کنید و بوی خوش کنید به بهترین بوهای خوش در روز جمعه. و این حدیث دلالت می کند بر آن که در سه شنبه نیز ناخن گرفتن خوب است هم چنان که در جمعه و پنج شنبه و شنبه خوبست و دور نیست که هفته دو مرتبه ناخن گرفتن بهتر باشد در جمعه و سه شنبه و اگر کسی اشغال عبادتش بسیار باشد در روز پنجشنبه بگیرد بهتر است و اگر در جمعه او را فراموش شود در شنبه بگیرد.

و در احادیث کالصحیحه وارد شده است که حجامت در آخر روز دو شنبه خوبست و در روز سه شنبه خوبست و در روز چهار شنبه نیز خوبست بقصد مخالفت اصحاب طیره که چهار شنبه را شوم می دانند بعد از خواندن آیه الکرسی.

و دیگر وارد شده است که هر روز که خون زیادتی کند حجامت کن و آیه الکرسی بخوان و هر روزی که خواهی حجامت کن و ظاهراً مراد از حجامت خون گرفتن باشد خواه بعنوان حجامت یا زر [زالو ظ] و یا فصد و چون در آن اوقات حجامت بیشتر شایع بود و در واقع ضررش کمتر است و نفعش بیشتر بنا بر این فصد کم واقع شده است در اخبار و اگر در روز چهار شنبه آخر ماه خون نگیرند بهتر است اگر از چهار شنبه آخر ترسد و اما بوی خوش کردن همه روز سنت است و اگر میسر نباشد یک روز نه یک روز و الا روز جمعه البته مستحب موکد است. و بعضی از احادیث در بوی خوش گذشت

اندکی بیشتر نیز و خواهد آمد در مبحث جمعه إن شاء الله تعالى.

باب غسل المیت

[در اجر بردن مریض]

بابی است در بیان غسل میت و سایر احکام متقدمه بر غسل و متأخره از آن حتی آن که نماز میت را صدوق در این باب ذکر کرده است و اکثر در باب صلوات ذکر می کنند و چون متعارفست نزد محدثان که در این باب اولاً احکام بیمار را ذکر می کنند پس ناچار است از ذکر بعضی از اخبار و اگر چه مصنف متفرقه ذکر بعضی از آن را در این کتاب کرده است.

از آن جمله رئیس المحدثین و ثقه الاسلام و المعظم بین الخاص و العام محمد بن یعقوب الكلینی رازی در حدیث صحیح روایت کرده است از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روزی حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله رو به جانب آسمان فرمودند و تبسمی کردند از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول الله سبب سر بالا کردن و تبسم فرمودن چه بود حضرت فرمودند که تعجب نمودم از آن که دو فرشته از آسمان به زمین آمدند و طلب می نمودند بنده مؤمن را در جای نمازش که همیشه در آنجا نماز می کرد تا اعمال شب و روز او را بنویسند او را در جایگاه نمازش ندیدند پس برگشتند و به جای خود رفتند و گفتند خداوندا رفتیم که اعمال بنده ترا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۰۹

بنویسیم دیدیم که بیمار است برگشتیم پس حق سبحانه و تعالی فرمود که همان اعمالی که می کرد در حالت صحت در نامه عمل او بنویسد از خوبیها ما دام که در

بند من است چون او را من بیمار کرده ام و مانع اعمال او شده ام بر من لازمست که نکرده او را کرده انگارم و قبول کنم.

و در صحیفه کامله حضرت سید الساجدین این مضمون را در دعای مرض به فصاحت و بلاغتی بیان فرموده اند که فوق آن تصور نمی توان کرد و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر گاه مؤمن بضعف پیری مبتلا شود حق سبحانه و تعالی امر می فرماید فرشتگان نویسندگان اعمال او را که هر عملی از اعمال خیر که این بنده در حالت صحت و جوانی می کرده است در نامه عمل او بنویسید، و هم چنین در حالت مرض می فرماید که هر عملی که در حالت صحت می کرد در نامه عملش بنویسید.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که ملکین که موکلند بر بنده در وقت هر شامی به آسمان می روند حق سبحانه و تعالی می فرماید که چه چیز نوشتید از جهت بنده من در بیماری او ایشان گویند که شکایت نوشتیم چون هر که بر او وارد می شد می گفت به بیماری مبتلا شده ام که هیچ کس به آن مبتلا نشده است و امثال این پس خداوند عالمیان فرماید که انصاف نباشد که خود بنده را در زندان بیماری کرده باشم و منع کنم او را از شکایت بنویسید از جهت بنده من هر عملی از اعمال خیر که در حالت صحت می کرد و هیچ گناه بر او ننویسید تا او در حبس من است چون من او را حبس کردم. و از این باب احادیث معتبره بسیار وارد شده

است و إن شاء الله در شرح صحیفه کامله مذکور خواهد شد.

و در حدیث حسن کالصحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۰

صلوات الله علیه وارد است که بیدار بودن یک شب از جهت بیماری یا درد دندان یا درد چشم و غیر آن نزد حق سبحانه و تعالی افضل است و اجرش عظیمتر است از عبادت یک ساله که شب و روز مشغول عبادت باشد.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که یک شب تب برابر است با عبادت یک ساله و دو شب تب برابر است با عبادت دو ساله و سه شب برابر است با عبادت هفتاد ساله.

و در روایتی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که یک شب تب کفاره گناهان گذشته و آینده است و ظاهرا نسبت به اشخاص و احوال مختلف شود چنانکه در دو روایت کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر که یک شب بیمار باشد و آن بیماری را نعمت الهی داند و شکر آن نعمت به جا آورد چنانست که شصت سال عبادت الهی کرده باشد.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و در قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که هر که سه روز بیماری بکشد و آن را به پوشاند و به کسی نگوید بیماری خود را حق سبحانه و تعالی بدل کند او را گوشتی بهتر از آن گوشت که می برد به سبب مرض و خونی بهتر و پوستی بهتر و

مویی بهتر کرامت فرماید که در آنها گناه نکرده باشد.

و در دو حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است که خداوند عالمیان می فرماید که هر که سه شب بیمار شود و به جمعی که به عیادت او آیند شکایت مرض خود را نکند گوشت و خون و پوستی بهتر او را عطا کنم پس اگر او را ببرم به جوار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۱

رحمت خود برم و اگر شفا دهم گناهان او از عفو کنم و شفا دهم.

و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که اگر کسی بگوید که امروز تب دارم و دیشب خواب نکردم شکایت نیست هر چه راست گفته باشد و شکایت آنست که بگوید که به بلائی مبتلا شده ام که هیچ کس به آن مبتلا نشده است یا بیماری بمن رسیده است که به هیچ کس نرسیده است.

[در عیادت مریض]

و در حدیث صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که هر یک از شما که بیمار شوید برادران مؤمن خود را اعلام کنید تا شما را عیادت کنند که هر مؤمنی را اقلایک دعای مستجاب هست شاید که آن نصیب شما شود.

و در حدیث حسن کالصحیح به اعتقاد علما و اکثر اینها به اعتقاد بنده صحیح است و لیکن به قانون متأخرین این نحو ذکر می کنیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار آن است که هر یک از شما که بیمار شوید برادران

مؤمن را اعلام کنید که بیمار شده اید تا ایشان به عیادت شما بیایند تا ایشان ثواب یابند و شما نیز ثواب بیابید که سبب ثواب ایشان شده اید و به سبب همین در نامه عمل شما ده حسنه می نویسند و ده درجه بلند می کنند و ده گناه محو می کنند.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون به عیادت مؤمنان روید از ایشان سؤال کنید که از جهت شما دعا کنند که دعای بیماران مثل دعای فرشتگان است چون در مرض گناه نمی نویسند و مستجاب است البته.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله وارد است که فرمودند که هر که عیادت کند بیماری را در اول روز حق سبحانه و تعالی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۲

عقب او بفرستد هفتاد هزار فرشته و از جهت او استغفار کنند تا شام و اگر در شام به عیادت بیمار رود هفتاد هزار فرشته مشایعت او کنند و استغفار کنند از جهت او تا صبح و چون نزد بیمار بنشینند رحمت الهی او را فرا گیرد و گناهان او همه آمرزیده شود و درجات او عالی شود.

و در حدیث صحیح از صفوان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی به عیادت مسلمانی رود حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته مقرر سازد که فرا گیرند خانه او را و تسبیح و تقدیس و تهلیل و تکبیر گویند خداوند عالمیان را تا روز قیامت و نصف این ثوابها از جهت آن کسی است که به عیادت بیمار رفته است این هفتاد هزار غیر آن هفتاد هزار سابق است بحسب

ظاهر.

و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد است که حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته می فرستد که از جهت او استغفار کنند از صبح تا شام و از شام تا صبح و جمعی را از صبح تا صبح و از آن ساعت تا آن ساعت فردا و رحمت الهی او را فرا گیرد و در بهشت او را خرفی بدهند پرسیدند از حضرت که خریف چه چیز است حضرت فرمودند که آن قدر جا بدهند که چهل ساله راه سوار تندرو باشد.

و در چند حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر که مؤمنی را به محض رضای الهی عیادت کند حق سبحانه و تعالی فرشته را مقرر سازد که تا در قبر باشد او را عیادت کند و از جهت او طلب آمرزش کند تا روز قیامت.

و احادیث در این باب بسیار است با آن که عیادت بیمار زیارت مؤمن است و بیمار خوشنود می شود و حق برادری را به جا آورده است و با بیمار مهربانی کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۳

است و مصافحه و معانقه به جا می آورد و اگر حاجتی دارد حاجت او را بر می آورد و غم او را زایل می کند و بیمار پرستی می کند و سایر چیزهایی که هر یک ثوابهای غیر متناهی دارد که اگر از هر یک شمه مذکور شود به جا است.

از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که هر که به زیارت برادر مؤمنش

رود به خانه او حق سبحانه و تعالی می فرماید که مهمان منی و به زیارت من آمدمی بر من واجبست که مهمانی تو کنم و بهشت را واجب گردانیدم از جهت تو بواسطه محبتی که داری و اظهار کردی به برادر مؤمنت.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که هر که به زیارت برادر مؤمن رود در منزل او که دور باشد از جهت رضای الهی پس چنانست که زیارت خدا کرده است یعنی به خانه خدا رفته است و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که گرامی دارد کسی را که به زیارت او رود و یا آن که چون از جهت رضای الهی رفته است گویا خدا را زیارت کرده است چنانکه در متعارفات هر که تعظیم بنده شخصی می کند تعظیم آن شخص کرده است.

[در زیارت برادر مؤمن]

و در حدیث صحیحی از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر که زیارت برادر مؤمن خالصا لله کند حق سبحانه و تعالی او را ندا فرماید که ای بنده زیارت کننده بنده من خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی را بهشتی هست که از جهت مقربان خود مقرر ساخته است و داخل نمی شود در آن بهشت مگر سه کس اول کسی که اقرار کند بحق اگر چه حق به جانب خصم او باشد. و دویم کسی که زیارت برادر مؤمن کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۴

به محض رضای الهی. و سیم کسی که برادر مؤمن

را بر خود مقدم دارد در همه چیز لله تعالی.

و در حدیث حسن کالصحیح، و موق کالصحیح، و قوی کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما وارد است که فرمودند که هر که زیارت کند برادر مؤمن را از جهت رضای الهی نه از جهت غیر او و غرضش ثواب الهی و مراتب عالیه باشد که حق سبحانه و تعالی آن را وعده فرموده است حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته موکل گرداند از آن وقتی که از خانه بیرون می آید تا به خانه می رود که همه می گویند خوشا حال تو و خوشا بهشت از برای تو از برای خود در بهشت مهیا ساختی و چه قسم منزلی و شما زیارت کنندگان خداوندید و لشکر پروردگارید پس پرسیدند از حضرت که هر چند راه دور باشد فرشتگان می آیند حضرت فرمودند که بلی اگر چه یک ساله راه باشد زیرا که حق سبحانه و تعالی بخشنده است و فرشتگان بسیارند مشایعت می کنند او را تا به منزل خود آید.

و امثال اینها از احادیث در فضیلت زیارت مؤمن بسیار است و از مجموع ظاهر می شود که آن چه بکار می آید آنست که خالص از برای حق سبحانه و تعالی باشد. و از بسیاری از این اخبار و غیر اینها از احادیث متواتره ظاهر می شود که قصد ثواب منافات با اخلاص ندارد. و ظاهرا این نسبت به عوام است و نسبت به خواص مضر است چنانکه گذشت و خواهد آمد.

و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر گاه دو مؤمن ملاقات کنند یکدیگر

را و مصافحه کنند که دست یکدیگر را بگیرند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت به ایشان کند و گناهان از روی ایشان ریزد تا از یکدیگر جدا شوند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۵

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که مصافحه مؤمن بهتر است از مصافحه فرشتگان.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که کسی وصف عظمت الهی نمی تواند کرد و چگونه وصف توان کرد او را و حال آن که خود فرموده است که **وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ ۖ**: ۹۱ «۱» یعنی کسی نرسیده است بذات مقدس و صفات مقدسه او که عین ذات مقدس اوست چنانکه حق معرفت اوست و هر چه تصور کنی از بزرگی الهی او از آن بزرگتر است و هم چنین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را وصف نمی توان کرد و چگونه وصف توان کرد بنده را که او را از هفت حجاب گذرانید و ظاهرش هفت آسمانست و خواهد آمد حجب معنویه در تکبیر احرام و طاعت او را در زمین بمنزله اطاعت خود گردانید که: **و من يطع الرسول فقد اطاع الله و فرمود که وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** «۲» یعنی هر چه را پیغمبر من بگوید شما به آن عمل کنید و آن چه را نهی کند ترک کنید و هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که عصیان او کند عصیان من کرده است و به او تفویض نمودم که هر چه او

بگویند به آن عمل کنید. و دیگر ما که ائمه معصومینیم وصف ما را نمی توان کردن و چگونه وصف توان کرد جمعی را که حق سبحانه و تعالی مطلق رجس و شک را از ایشان برداشته است. دیگر مؤمن را وصف نمی توان کرد و چگونه وصف توان کرد مؤمن را و حال آن که چون به برادر مؤمن می رسد و با او مصافحه می کند تا در مصافحه اند نظر شفقت و مرحمت الهی بسوی ایشان هست و گناهان از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۶

ایشان می ریزد چنانکه برگ از درختان.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و دلالت بر تفویض می کند و خواهد آمد إن شاء الله در مبحث نماز نیز.

و در احادیث حسنه کالصحیح و قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است که در وقت مصافحه فشردن دست مطلوبست و همین که از هم جدا شوند اگر چه دور درختی بگردند باز مصافحه سنت است و چون به همرسند اول سلام کنند و بعد از آن مصافحه کنند و چون از یکدیگر جدا شوند بگویند که: غفر الله لکم و لوالدیکم و هر یک که محبت او به برادر مؤمنش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است و در وقتی که با هم خلوت می کنند فرشتگان نویسنده عمل ایشان دور می روند که شاید ایشان را سرّی باشد که نخواهند ما بدانیم اگر چه عالم ایشان دور می روند که شاید ایشان را سرّی باشد که نخواهند ما بدانیم اگر چه عالم السر و الخفیات می داند و مصافحه کینه کهنه را می برد و

در حال جنابت نیز مصافحه مطلوبست و ظاهراً زنان را نیز سنت باشد با هم و مرد و زن محرم را سنت است و نامحرم را از زیر چادر خوبست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که مرد مصافحه می تواند کرد زن نامحرم را حضرت فرمودند که نه مگر از زیر چادر و امثال آن که دستش بدست او نرسد.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مرد با زن مصافحه می تواند کرد حضرت فرمودند که حلال نیست مرد را که مصافحه کند با زن مگر زنی که محرم او باشد و نتواند او را زن کند مثل خواهر یا دختر یا عمه یا خاله یا دختر خواهر یا مانند اینها از محارم اما زنی را که نتواند خواست با او مصافحه نکند مگر از عقب جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۷

و نفشارد دست او را و این در صورتیست که خوف تلذذ و ریه نباشد که در آن صورت البته حرامست و احادیث دیگر وارد شده است که در کتاب نکاح خواهد آمد.

و در حدیث موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر گاه دو مؤمن یکدیگر را ملاقات کنند و دست در گردن یکدیگر کنند رحمت الهی ایشان را فرا می گیرد و اگر هم را در بغل گیرند و قصد ایشان رضای الهی باشد و هیچ غرضی از اغراض دنیوی نداشته باشند خطاب می رسد به ایشان که گناهان شما آمرزیده

شد من بعد عمل را از سر گیرید و کار بد مکنید و چون شروع در گفتگو می کنند فرشتگان به یک دیگر می گویند که دور شوید شاید که ایشان را سری باشد که حق سبحانه و تعالی بر ایشان پوشانیده باشد آن را گفتم فدای تو گردم پس در آن وقت بر ایشان ملائکه نمی نویسند و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده سخنی نمی گوید مگر آن که نزد او ناظری هست پس حضرت آهی سرد از سینه کشیدند و به گریه افتادند تا آن که محاسن مبارک آن حضرت تر شد و فرمودند که ای اسحاق غرض الهی از دور کردن فرشتگان تعظیم مؤمن است و اگر ایشان نشنوند و ننویسند خداوندی که عالم السر و الخفیاتست می داند و بر ایشان حفظ می نماید.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است که هر مؤمنی که به زیارت برادر مؤمن خود رود و حق برادر مؤمن را داند حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر گامی یک حسنه و محو کند یک گناه و بلند کند یک درجه او را و چون در خانه او را بزند درهای آسمان از جهت او گشوده شود و چون یکدیگر را ملاقات کنند و مصافحه کنند و دست در گردن یکدیگر کنند حق سبحانه و تعالی نظر شفقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۸

و مرحمت به ایشان فرماید و فخر نماید به ایشان با فرشتگان و فرماید که نظر کنید باین دو بنده من که زیارت یکدیگر کردند و با هم محبت

نمودند از جهت رضای من بر من لازمست که ایشان را به آتش دوزخ عذاب نکنم بعد از این کاری که ایشان کردند پس چون از یکدیگر جدا شوند مشایعت کنند فرشتگان زیارت کننده را بعد هر نفس و گامی که برداشته است و بعد هر سخنی که با او کرده است و این فرشتگان او را حفظ نمایند از بلاهای دنیا و مهلکه های روز قیامت تا شب آینده و اگر در این میان بمیرد او را حساب نکنند و اگر آن مؤمنی که به زیارت او آمده است این مؤمن حق زیارت کننده خود را بداند و تعظیم او بکند از استقبال و مشایعت و ضیافت و غیر اینها هر ثوابی که به زایر کرامت کردند به مزور نیز کرامت خواهند کرد.

[بوسیدن پیشانی و دست مؤمن]

و ظاهراً دست به گردن کردن و در بغل گرفتن وقتی است که بعد عهده شده باشد و مدتی گذشته باشد که هم را ندیده باشند خصوصاً اگر از حج یا زیارات ائمه هدی صلوات الله علیهم برگشته باشند چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه موجود است که آن حضرت از آبای بزرگوار خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم روایت کرده است و عامه نیز روایت کرده اند در صحاح خود که چون حضرت جعفر طیار از حبشه می آمدند در روز فتح خیبر به آن حضرت رسیدند حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و دوازده گام استقبال او فرمودند و دست در گردن او کردند و میان هر دو چشم جعفر را بوسیدند و گریستند از خوشحالی و فرمودند که نمی دانم به کدام یک

از این دو نعمت خوشحال تر باشم آیا به آمدن تو ای جعفر یا به فتحی که حق سبحانه و تعالی مرا کرامت فرمود بر دست برادرت و باز گریستند از خوشحالی و در باب سفر حج و غیر آن نیز خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۱۹

و از این خبر و اخبار دیگر ظاهر می شود که مؤمنان پیشانی هم را ببوسند و بر رو نیز وارد شده است و لب را نبوسند مگر لب زن و لب طفل صغیر را.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نمی توان بوسید سر کسی را و دست کسی را الا سر و دست حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را یا کسی را که مقصود از او حضرت رسول الله باشد مثل ائمه معصومین صلوات الله علیهم به اجماع علما و مثل سادات به اعتبار انتساب خویشی و فرزندی آن حضرت و مثل علماء صالحین به اعتبار وراثت آن حضرت بر احتمالی که خالی از قوتی نیست پس اگر دست ایشان را بوسند این قصد کنند که دست ایشان را می بوسم به اعتبار انتساب ایشان به آن حضرت صلوات الله علیه و آله و دور نیست که صلحا را نیز توان دست بوسیدن به اعتبار متابعت ایشان آن حضرت را و اگر دست غیر معصوم را نبوسند بهتر است.

چنانکه در حدیث قوی کالصحیح وارد است از علی بن مزید که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و دست آن حضرت را بوسیدم حضرت فرمودند که به درستی که خوب نیست دست بوسیدن مگر

[نفع رساندن به مؤمنین]

و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که هر که مؤمنی را خوشحال گرداند پس بتحقیق که مرا خوشحال گردانیده است و هر که مرا مسرور گرداند حق سبحانه و تعالی را مسرور گردانیده است باین معنی که سرور حضرت سرور خداست و از برای خداست یا آن که حق سبحانه و تعالی ثواب غیر متناهی به او کرامت کند که ثمره سرور است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۰

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت داود صلوات الله علیه که بسیار است که بنده از بندگان من حسنه به نزد من آورد و من بهشت را بر او مباح می کنم که در هر جای بهشت که خواهد ساکن شود.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که دوست ترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی خوشحالی است که بدل مؤمنی برسانی به آن که او را سیر گردانی یا غم او را بر طرف سازی یا دین او را ادا نمائی.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی مؤمن را از قبر بیرون آورد صورت مثالی پیش او رود و چون مؤمن بهر هول و ترسی از هولهای قیامت رسد آن مثال به او گوید که مترس و اندوهناک مباش و بشارت باد ترا به سرور و خوشحالی و کرامتهای الهی تا او

را در مقام حساب بدارند و حق سبحانه و تعالی او را حساب کند حسابی آسان و امر کنند او را به بهشت رفتن و متوجه بهشت شود و مثال پیش پیش او باشد پس مؤمن به آن مثال گوید که تو نیکو شخصی بودی که با من از قبر بیرون آمدی و همیشه مرا بشارت می دادی به خوشحالی و کرامت الهی تا آن که عاقبت به بهشت رسیدم بگو تو کیستی گوید که من سرور و خوشحالی ام که در دار دنیا برادر مؤمن را به آن خوشحال ساختی حق سبحانه و تعالی مرا از آن سرور آفریده است تا ترا خوشحال گردانم.

و در حدیث قوی کالصحیح از ابان بن تغلب و کالصحیح از حکم بن مسکین نیز از آن حضرت صلوات الله علیه قریب باین وارد شده است و بعد از این کتاب در تجارت نیز خواهد آمد و احادیث ثواب قضای حاجت مؤمنان در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۱

کتاب حج خواهد آمد.

و در اخبار کالصحاح از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که خلائق عیال حق سبحانه و تعالی اند پس محبوبترین خلق بسوی حق سبحانه و تعالی آن کسی است که نفع به عیال الهی بیشتر رساند. و از آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند که محبوبترین خلائق به نزد حق سبحانه کیست حضرت فرمودند که هر که نفع او به مردم بیشتر رسد و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که غم مسلمانان ندارد او مسلمان نیست و هر که فریاد رسی خواهد و کسی بشنود فریاد او را و

مدد او نکنند مسلمان نیست. و فرمودند که هر که بلای آبی یا آتشی را از مسلمانان دفع کند بهشت او را واجب شود. و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین عابدان کسی است که کینه مسلمانان نداشته باشد و خیر خواه مسلمانان باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که بر تو باد که از برای خدا خیر خواه خلاق باشی و در روز قیامت ثواب هیچ عملی باین ثواب نمی رسد. و در حدیث صحیح از حضرت کلام الله الناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که مؤمن با مؤمن مانند اعضای یک بدنند که هر یک زینت دیگری است و بکار دیگری می آید و اگر عضوی بدرد آید باقی اعضا نیز الم آن را می یابند و روحهای ایشان از یک طینت مخلوقند و به درستی که روح مؤمن بجناب اقدس الهی ربطش بیشتر از شعاع آفتابست به آفتاب.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که مؤمن برادر مؤمن است چشم اوست و دلیل و راهنمای اوست او را خیانت نمی کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۲

ظلم نمی کند و بدخواه او نیست و خلف وعده او نمی کند. و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که مسلمانان برادران یکدیگرند برادر خود را ظلم نمی کنند و او را در بلاها نمی گذارند بلکه مدد می کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که جمعی از مسلمانان به سفری رفتند و راه را گم کردند و تشنگی بر ایشان غلبه کرد به

زیر سایه درختان قرار گرفتند دیدند که مردی پیر سفید پوش به نزد ایشان آمد و گفت برخیزید این آب است و باکی نیست بر شما ایشان برخاستند و آب خوردند و سیراب شدند و به او گفتند تو کیستی که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند او گفت که من از جنیانم که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیعت کرده ام و از آن حضرت صلی الله و آله شنیده ام که مؤمن برادر مؤمن است و چشم اوست و راهنمای اوست پس روا نباشد که من بر حال شما مطلع شوم و بگذارم که هلاک شوید.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که بر مؤمنان لازمست که سعی بسیار کنند در اتحاد و آمد و رفت و مدد یکدیگر کردن بر مهربانی و احسان کردن بمال خود بر محتاجان و همه با هم مهربانی کردن تا چنان باشید که حق سبحانه و تعالی شما را به آن امر فرموده است که:

رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ «۱» همه بر هم رحمت کنید و هر چه را نتوانید که اعانت ایشان کنید غم آن داشته باشید که از جایی دیگر از جهت ایشان سعی کنید چنانکه انصار در زمان حضرت سید کاینات صلی الله علیه و آله سر می کردند با مهاجران اهل مکه و غیر ایشان حق سبحانه و تعالی مدح ایشان فرموده است که:

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۳

و يُؤْتِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ «۱» یعنی دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند خود به آن احتیاج داشته باشند.

و در احادیث صحیحه از آن حضرت وارد

شده است که به اصحاب خود مکرر می فرمودند که از حق سبحانه و تعالی بترسید و همه برادران باشید و به یک دیگر نیکی کنید و با هم دوستی کنید از جهت رضای الهی و با هم نزدیکی کنید و بر یکدیگر رحم کنید و زیارت یکدیگر بکنید و هم را ملاقات کنید و احادیث ما را به یک دیگر نقل کنید و مذهب تشیع را زنده کنید به آن.

و در حدیث صحیح از عیسی بن ابی منصور منقولست که من و عبد الله بن ابی یغفور و عبد الله بن طلحه در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم که حضرت رو بعبد الله بن ابی یغفور کردند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که شش خصلت است که هر که این شش خصلت در او باشد فردای قیامت از جمله اصحاب دست راست عرش باشد که حق سبحانه و تعالی مدح ایشان را در قرآن مجید کرده است عبد الله گفت فدای تو گردم آن شش خصلت کدامست؟ حضرت فرمودند که آنست که از برای برادر مسلمان خود دوست دارد چیزی را که از جهت عزیزترین اهل خود دوست می دارد و نخواهد از جهت برادر مسلمان خود چیزی را که نخواهد از جهت عزیزترین اهل خود، و آن چه شرط دوستی است با برادر خود به جا آورد پس عبد الله به گریه افتاد و گفت چگونه کند حضرت فرمودند که ای پسر ابی یغفور هر گاه خیر خواه ایشان است تا می تواند در دفع غم ایشان می کوشد و اگر خوشحال باشند او خوشحال خواهد

خواهد بود و اگر چیزی داشته باشد یا قدرتی که غم او را به آن برطرف کند بکند و اگر نه از جهت او دعا کند پس حضرت فرمودند که این شش چیز سه چیزش تعلق به شما دارد و سه چیزش متعلق است بما پس چون آن حضرت صلی الله علیه و آله سه چیز ایشان را فرموده بودند فرمودند که سه چیز ما آنست که افضلیت ما را بر عالمیان بدانید که مستلزم معرفت امامتست، و دویم آن که از عقیب ما بیاید یعنی متابعت ما کنید، و سیم انتظار کشیدن عاقبت ما را که حق سبحانه و تعالی به ایشان وعده فرموده است پس جمعی که چنین باشند نزد انبیا و اوصیا خواهند بود و جمعی که رتبه ایشان از این جماعت پست تر باشد از نور ایشان روشنی یابند.

[در ظهور حضرت مهدی]

و اما آن جماعتی که از دست راست عرش خواهند بود اگر جمعی که از ایشان پست تر باشند رتبه آنها را به بینندگان زنده گانی ایشان گوارا نباشد بر ایشان از بسیاری فضل ایشان پس عبد الله گفت که چرا ایشان را نبینند و حال آن که ایشان از دست راست عرش خواهند بود حضرت فرمودند که ای پسر ابی یعفر ایشان به سبب انواری که حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت کرده است کرده محبوب باشند نشنیده که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است که حق سبحانه و تعالی را خلقی چند هست که ایشان در دست راست عرش باشند و دست راست انبیا و اوصیا که روی

ایشان از برف سفیدتر باشد و از آفتاب چاشت روشنتر و پرسند خلاق که ایشان کیستند به ایشان گویند که اینها جمعی اند که با یکدیگر محبت کرده اند بمال حلالی که حق سبحانه و تعالی به ایشان داده بود.

و اما وعده و عاقبت ایشان در این آیه است که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۵

مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ «۱» یعنی حق سبحانه و تعالی وعده داده است آن جماعتی را از شما که ایمان به خدا و رسول آورده اند و اعمال صالح کرده اند که ایشان را خلیفه خود سازد در زمین و تمکین دهد از برای ایشان راضی شده است و مبدل سازد ایشان را بدل از خوف ایمنی که همگی عبادت من کنند و هیچ شرک نیاورند.

و احادیث متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین وارد است که این در زمان خروج قایم آل محمد صلوات الله علیهم خواهد بود چون تا زمان آن حضرت خوف مسلمانان از کفار زایل نشده است تا حال و نخواهد شد.

و خلافتی نیست در میان شیعه و سنی که مهدی (ع) خروج خواهد کرد و در صحاح ایشان متواتر است و آن که بلفظ جمع واقع شده است بنا بر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم همه زنده خواهند شد و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با اولیاء الله که در خدمت حضرتند جهاد خواهند فرمود و ائمه هدی در اطراف عالم هدایت عالمیان خواهند کرد و حق سبحانه و تعالی در آیه دیگر فرموده است که وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ «۲»

یعنی روزی باشد که ما برانگیزانیم از هر امتی طایفه را از آن جمعی که آیات ما را باور نداشتند و فرشتگان عذاب ایشان را احاطه کرده باشند.

و نزد شیعه خلافی نیست در آن که مراد از این روز روزیست که حضرت صاحب الامر (ع) خروج فرماید چون روز قیامت همه کس محشور خواهند شد و در رجعت صغری جمعی از مؤمنان را حشر خواهند کرد که در دار دنیا انتظار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۶

خروج آن حضرت کشیده باشند و جمعی از کفار را حشر نمایند که در مقام قتل و قمع ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشند یا خواص شیعیان ایشان را آزار کرده باشند.

و احادیث متواتره در رجعت واقع شده است و قدماء علماء شیعه هر یک کتابی علی حده در رجعت تصنیف کرده اند و اگر کسی خواهد تعداد ایشان را رجوع کند به فهرست شیخ الطائفه و فهرست شیخ نجاشی که در ضمن شمردن کتابهای علمای شیعه و محدثین شیعه در بسیاری هست که: له کتاب فی الرجعه و له کتاب فی المتعه با آن که در قرآن مجید حکایت رجعت عزیز و ارمیا و مبعوث گردانیدن قوم ایشان هست چنانکه فرموده است «لَمْ تَرِ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ» «۱» دیگر حکایت هفتاد کسی که با حضرت موسی به کوه طور رفته بودند و طلب رؤیت الهی کردند و حق سبحانه و تعالی صاعقه فرستاد که همه سوختند و حضرت موسی دعا کرد تا همه زنده شدند.

و در صحاح سته روایت کرده اند بطرق متکثره که حضرت سید المرسلین

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ هر چه در بنی اسرائیل واقع شده است در امت من واقع خواهد شد. و این حدیث در کتاب صلاه خواهد آمد إن شاء اللہ تعالی و انکار رجعت صغری مثل انکار رجعت کبری است که کفار می کردند.

[حقوق مؤمن بر مؤمن]

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ وارد است که فرمودند که هیچ بندگی حق سبحانه و تعالی بهتر از اداء حق برادر مؤمن نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۷

و در دو حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ وارد است که فرمودند که از جمله حقوق برادر مسلمان بر برادر مسلمان آنست که چون به او رسد سلام بکند و چون بیمار شود به عیادت او برود و چون غایب باشد خیر خواهی او به جا آورد و چون عطسه کند تسمیت او بکند و چون او را به ضیافت بطلبد اجابت او بکند و چون بمیرد به جنازه او حاضر شود.

و بطرق قویہ کالصحیح از معلی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقولست که گفتم حق مؤمن بر مؤمن کدامست حضرت فرمودند که هفت حق واجبست که هر یک واجبست که اگر یکی از آنها را ضایع گرداند از دوستی حق سبحانه و تعالی یا از حفظ و حمایت و اطاعت او بیرون می رود و حق سبحانه و تعالی را نسبت به او لطفی نخواهد بود گفتم فدای تو کردم آنها کدامست؟ حضرت فرمودند که بر تو می ترسم که این حقوق را ضایع گردانی و حفظ نکنی و بدانی و به آن عمل نکنی من گفتم که قوتی

نیست کسی را بر کاری مگر به قوت و عون الهی حضرت فرمودند که سهل ترین آن اینست که از برای او دوست داری آن چه برای خود دوست می داری و نخواهی از جهت او آن چه نخواهی از جهت خود.

و حق دویم آنست که او را از خود آزرده نکنی و متابعت خوشنودی او کنی و امر او را اطاعت کنی.

و حق سیم آن که او را یآوری کنی به جان و مال و زبان و دست و پایت.

و حق چهارم آن که تو چشم او باشی یعنی در دیدن عیبهای از جهت اصلاح و رفع آن و دلیل و راهنمای او باشی و آینه او باشی که به او نمائی خوب و بد او را.

و حق پنجم آن که تو سیر نباشی و او گرسنه و سیراب نشوی در وقتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۸

او تشنه باشد بلکه قدری بخوری و باقی را به او دهی و تو پوشیده نباشی و او برهنه باشد.

و حق ششم آن که اگر ترا کنیزی خدمتکار باشد و برادرت را نباشد پس واجبست که او را بفرستی که جامه اش را بشوید و طعام او را بپزد و فرش خواب او را بیندازد و برچیند.

و حق هفتم آنست که قسم او را درست کنی که اگر ترا قسم دهد که و الله چنین کن بکنی اگر مشروع باشد، و اگر ترا به ضیافت یا غیر آن بخواند اجابت کنی و اگر بیمار شود عیادت او کنی و اگر بمیرد به جنازه اش حاضر شوی و اگر یابی که حاجتی به تو دارد حاجتش را بر آوری و نگذاری که آن

را از تو طلب کند بلکه پیش دستی کنی در بر آوردن حاجت او پس هر گاه چنین کنی دوستی خود را به دوستی او وصل کرده و دوستی او را به دوستی حق سبحانه و تعالی یعنی شروط محبت مؤمن که از جمله شروط محبت الهی است به جا آورده خواهی بود.

و در دو حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مؤمن را بر مؤمن هفت حق واجب هست که حق سبحانه و تعالی آنها را واجب گردانیده است و مؤمن را از آن سؤال خواهد کرد: اول آن که در برابر تعظیم او کنی و دوستی او را در دل خود نگاه داری، و در مال او را با خود برابر کنی یا اعانت کنی او را بمال خودت، و از برای او همان خواهی که از برای خود می خواهی، و غیبت او را بر خود حرام کنی یعنی نکنی و نشنوی، و در مرض به عیادت او بروی، و تشییع جنازه او بکنی، و بعد از مردن او نگویی مگر خیر او را.

و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۲۹

منقول است که فرمودند که حق مسلمان بر مسلمان آنست که او سیر نباشد و برادرش گرسنه باشد، و او سیراب نشود و برادرش تشنه باشد، و پوشیده نباشد و برادر مؤمنش برهنه باشد پس چه عظیم است حق مسلمان بر برادر مسلمانش و حضرت فرمودند که دوست دار از جهت برادر مسلمان آن چه دوست می داری از جهت خودت، و اگر احتیاجی داشته باشی از او سؤال کن،

و اگر او سؤال کند بده، و از خوبی به او دل گیر مشو و او نیز ملال نگیرد از خوبی کردن با تو، و یاور او باش که او معین و یاور تست، و اگر غایب شود حفظ او کن در غیبتش یعنی حرف بد او را مشنو، و اعانت بازماندگان او بکن، و اگر از سفر بیاید به زیارت او برو و تعظیم و اکرام او بکن که او از تست و تواز اوایی پس اگر از تو آزرده باشد از او جدا مشو تا آزردهگی را از خاطرش بیرون کنی، و اگر به او خوبی برسد حمد الهی بکن، و اگر مبتلا شود به بلائی مددش کن، و اگر در سختی گرفتار شود او را یاری کن، و اگر شخصی به برادر مؤمنش بگوید اف دوستی را قطع کرده است و اگر به برادرش بگوید که دشمن منی یکی از این دو کافرند زیرا که اگر راست گفته است آن که دشمن است در حکم کافر است، و اگر دروغ گفته است این کافر شده است که افترا بر او بسته است، و اگر او را تهمتی زند ایمان در دل او گذاخته می شود چنانکه نمک در آب می گدازد.

و راوی گفت که شخصی از آن حضرت نقل کرد که فرمودند که نور مؤمن روشنی می دهد اهل آسمان را چنانکه ستاره های آسمان روشنایی می دهند اهل زمین را و حضرت فرمودند که مؤمن دوست حق سبحانه و تعالی است و خدا او را یاور است و هر چه چیز اوست پیش او می آورد و مؤمن نمی گوید بر حق سبحانه و تعالی مگر آن

چه را حق است و از غیر او نمی ترسد و امثال این اخبار زیاده از حد و حصر است و بعد از این نیز خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[و اما شروط عیادت]

و اما شروط عیادت پس سنت است که بسیار ننشیند پیش بیمار چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عیادت بقدر فواق شتر است و آن چنان است که چون پاره از شیر می دوشند چند دقیقه صبر می کنند تا شیر به پستان می آید، یا بمقدار زمان دوشیدن شتر است و آن نیز نزدیک به آن است و این تردید ممکن است که از حضرت باشد یا از راوی که نمی داند که حضرت کدام یک را فرمودند و بر هر حالی محتمل است که مراد این مقدار باشد یا کنایه از قلت باشد چنانکه در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که از که عیادت کنندگان بیمار کسی اجرش بیشتر است نزد حق سبحانه و تعالی که چون عیادت کند زود برخیزد مگر آن که بیمار خواهد که او بنشیند و التماس کند و فرمودند که از تمامی عیادت آنست که کسی که عیادت کند یکی از دستهای خود را بر دست دیگر گذارد یا بر پیشانی خود و ظاهراً غرض از این اظهار آزرده گی است اما در این بلاد اگر کسی چنین کند خوف بیمار زیاد می شود خصوصاً هر گاه عیادت کننده طیب باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که تمامی عیادت بیمار به آن است که دست بر ذراع او که آرنج

است بگذاری و زود برخیزی به درستی که عیادت احمق بر بیمار سخت تر است از بیماری که دارد و حکایت کری که به عیادت بیمار رفت مشهور است.

و در حدیث دیگر آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که تمامی عیادت آن است که دست خود را بر بیمار بگذاری و فرمودند که عیادتی نیست در درد چشم و در کمتر از سه روز عیادت نیست ظاهرا در اول بیماری مراد باشد که بعد از سه روز به عیادت رود و بعد از آن هر روز سنت است و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۱

مدتی بگذرد دیگر یک روز نه یک روز سنت است و چون بسیار طول به هم رساند بیمار را با عیال خود می باید گذاشت و ترک عیادت می باید کرد.

و منقولست که جمعی از آزاد کردهای حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به عیادت آزاد کرده آن حضرت می رفتند در اثنای راه به آن حضرت صلوات الله علیه رسیدند پس حضرت به ایشان فرمود که کجا می روید گفتند به عیادت فلان می رویم حضرت فرمودند که بایستید ایستادند پس حضرت فرمودند که هیچ یک از شما سیبی یا بهی یا نارنجی یا پاره از بوی خوش یا پاره از عود بخور دارید ایشان گفتند چیزی با خود نداریم حضرت فرمودند که نمی دانید که بیمار خوشحال می شود که چیزی از اینها و امثال اینها از جهت او ببرند. و سنت است که حمد از جهت شفای بیمار بخوانند چنانکه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که هر کس را سوره حمد شفا ندهد هیچ چیز سبب شفای او نخواهد

شد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که اگر سوره حمد را هفتاد بار بر مرده بخوانم و زنده شود در آن تعجیبی نیست و فرمودند که نخواندم سوره حمد را هفتاد مرتبه بر هیچ دردی مگر آن که ساکن شد و این بنده زیاده از هزار بیماری که اکثر را گمان داشتند که محتضر است حتی اطبا عیادت نمودم و هفتاد حمد خواندم و حق سبحانه و تعالی شفا داد و به یک مرتبه حمد با توجه نیز حق سبحانه و تعالی شفا داده است و اگر بیماری سهل است بنده به یک مرتبه اکتفا می کنم و اگر وسط است هفت مرتبه می خوانم، و حدیث هفت مظنون منست و الحال یقین ندارم، و هم چنین چهل مرتبه می خوانم وقتی که شدیدتر باشد، و اگر بسیار شدید باشد هفتاد مرتبه می خوانم و حصر تجربه نمی توانم کرد، و عموم حدیث اول شامل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۲

همه هست اگر چه حدیث نباشد و الله تعالی یعلم.

[دعاهای مجرب هنگام مرض]

و از جمله مجربات دعای گندم است که در حدیث صحیح از داود بن زربی وارد شده است که گفت در مدینه بیمار شدم بیماری سخت خبر کوفت من به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسید بمن نوشتند که خبر بمن رسید که بیماری یک صاع از گندم بخر و آن یکمن تبریز است و چهارده مثقال صیرفی و ربع مثقال و بر پشت بخواب و گندم را بر سینه ات بریز تا متفرق شود و بگو

اللَّهُمَّ انی أسألك باسمک الذی اذا سالک به المضطر کشف ما به من ضرّ

و مَكَنت لَه فِی الارض و جعلته خلیفتك علی خلقك ان تصَلِّی علی مُحَمَّد و آل مُحَمَّد و ان تعافینی من عِلَّتِی.

بعد از آن درست بنشین و گندم را از دور خود جمع کن و همین دعا را بخوان و چهار حصه کن و هر مدی را به مسکینی بده و این دعا را بخوان در وقت دادن به مسکین. داود گفت چنین کردم و گویا که دست و پای مرا بسته بودند و گشاده شد و بسیار کسی کردند و منتفع شدند.

و بنده محمد تقی حصر نمی توانم کرد آن چه را باین عمل شفا یافتند و چون می باید که هر چه فرموده اند چنان کنند از آن جمله خریدن گندم است بهتر آنست که بخرند هر چند گندم داشته باشند و یک صاع بخرند و زیاد و کم نباشد و بیمار بخرد و دیگری نخرد و خود بر سینه خود بریزد با امکان و خود گندم را جمع کند و خود چهار قسمت صحیح کند و خود دعا بخواند در وقت ریختن و در وقت قسمت کردن نیز دعا بخواند و بهتر آنست که خود به مسکین دهد و در وقت دادن دعا بخواند و اگر خود نتواند خواندن تلقینش کنند که بخواند و اگر بیهوش باشد دیگران نیز می توانند خواند.

اما معنی دعا اینست که خداوندا به درستی که من ترا سؤال می کنم بحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۳

اسم اعظمی که هر گاه مضطری ترا به آن اسم خواند که اولش حضرت ایوب علی نبینا و علیه السلام بود و چون خواند مشقت و محنت او را بر طرف کردی و او را تمکین دادی در

زمین به نبوت و او را خلیفه خود گردانیدی چون پیغمبران خلیفهای الهی اند سؤال می کنم که صلوات بر محمد و آل محمد بفرستی و مرا عافیت و شفا دهی از این بیماری.

و در حدیث صحیح از زراره از احدهما صلوات الله علیهما منقول است که فرمودند که هر گاه بر بیماری داخل شوی این دعا را هفت مرتبه بخوان که:

اعیذك بالله العظیم ربّ العرش العظیم من شرّ کلّ عرق نّعار و من شرّ حرّ النّار

یعنی ترا در پناه خداوند عظیم که آفریده گار عرش بزرگوار است در می آورم یعنی از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم که ترا در پناه خود در آورد از شر هر رگی که خونسش زیاده باشد و از شر گرمی آتش دوزخ یا اعم از آن و از آتش تب سوزان.

و در حدیث صحیح از هشام ابن سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که این دعا را بر بیمار بخوان

یا منزل الشّفاء و مذهب الدّاء انزل علی ما بی من داء شفاء

یعنی ای خداوندی که شفا را تو می فرستی و درد را تو بر طرف می کنی شفایی بدرد من فرست.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که دست خود را بر موضع درد گذار و این دعا را سه مرتبه بخوان

اللّهمّ انی أسألك بحقّ القرآن العظیم الّذی نزل به الرّوح الامین و هو عندک فی امّ الكتاب علی حکیم ان تشفینی بشفائك و تداوینی بدوائک و تعافینی من بلائک و تصلّی علی محمّد و آله.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۴

که هر گاه کسی بیمار

باشد این دعا را بخواند

بِسْمِ اللَّهِ وَاللَّهِ وَمُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ أَعُوذُ بِاللَّهِ وَعُوذُ بِقَدْرِهِ اللَّهُ عَلَى مَا يَشَاءُ مِنْ شَرِّ مَا أُجَدُّ وَمَا أَحْذَرُ.

و نیز فرمودند که بیمار بخواند که

اللَّهُمَّ اني أسألك تعجيل عافيتك و صبرا على بليتك و خروجا إلى رحمتك.

دیگر از جهت درد زانو فرمودند که چون از نماز فارغ شوی این دعا را بخوان

يا اجود من اعطى و يا خير من سئل و يا ارحم من استرحم ارحم ضعفى و قلّه حيلتى و اعفنى من وجعى

راوى گفت که تا خواندم شفا يافتم.

و بسند موثق از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر گاه شخصی را بينی که به بلائى مبتلا شده است این دعا را بخوان و چنان مکن که او بشنود.

الحمد لله الذى عافانى مما ابتلاك به و فضلنى عليك و على كثير من خلقك.

و از جهت هر بیماری و دردی این دعا منقولست و مجربست که

اللَّهُمَّ بجاه مُحَمَّد و آله الطّاهرين اشفى و عافنى

و دعاها بسیار است خصوصا دعاهای منقوله از اهل بیت صلوات الله عليهم. و در صحیفه کامله دو دعای کامل از جهت خصوص مرض واقع شده است و لیکن خواستیم که خالی نباشد این کتاب از آن قلیلی مذکور شد از مجربات.

[آداب احتضار و دعاهای آن و تلقین کردن]

(قال الصّیادق صلوات الله عليه انّ رسول الله عليه و آله دخل على رجل من بنى هاشم و هو فى التّرع فقال له قل لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلى العظيم سبحان الله ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضين السّبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظيم و

سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین فقالها فقال رسول الله صَلَّى اللهُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۵

علیه و آله الحمد لله الذي استنقذه من النار) کلینی بسند حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است و سند صدوق به حلبی صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شدند بر شخصی از فرزندان هاشم و او در جان کندن بود حضرت فرمودند که بگو کلمات فرج را پس آن مرد گفت حضرت فرمودند که الحمد لله یعنی جميع ثناها مخصوص خداوندیست که او را خلاصی داد از آتش دوزخ.

و اما ترجمه کلمات فرج اینست که نیست معبودی که سزای پرستش باشد مگر ذات واجب الوجودی که مستجمع جميع کمالاتست و صفات کمالیه او عین ذات مقدس او است و حلیم است که عاصیان را بر عصیان زود نمی گیرد، و کریم است یعنی خوبیها ذاتی او راست و بس و یا آن که احسان و انعام او جميع عالمیان را فرا گرفته است و ظاهرا هر دو معنی مراد است، نیست خداوندی بجز خداوند عالمیان که بلند مرتبه است به آن که واجب بالذاتست و وجود محض است و علم محض است و قدرت محض است یا رفعتش از آن بلندتر است که عقول کامل بذات مقدس او تواند رسید و بزرگوار و عظیم الشأن است به اعتبار قدرت کامله که هر چه اراده فرماید چنان می شود یا آن که عظمت ذات و صفات و افعال او از آن بالاتر است که عقول انبیا و اوصیا به او توانند رسید، منزه و پاک

می دانم خداوند عالمیان را از هر چه لایق بذات و صفات و افعال او نیست آن خداوندی که آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و هفت زمین است اما هفت آسمان آن فلک قمر است و عطارد و زهره و شمس و مریخ و مشتری و زحل، و اما هفت زمین پس از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که این زمین زمین آسمان اول است و پشت آسمان اول زمین آسمان دویم است و هم چنین تا به آسمان هفتم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۶

و بعضی گفته اند که مراد هفت اقلیم است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که دنیا هفت اقلیم است یاجوج و ماجوج و روم و چین و زنگی و قوم موسی و اقلیمهای بابل که هفت اقلیم مشهور است میان منجمین.

و محتمل است که هفت اقلیم متعارف مراد باشد و ظاهر حدیث زینب عطاره آنست که زمین مثل آسمان هفت طبقه است و پروردگار آن چه در آسمانها و زمین ها است از فرشتگان و جنیان و کواکب و نباتات و حیوانات بلکه جمادات نیز و آن چه در میان اینهاست از هوا و بخار و زمهریر و کره نار و ملائکه و جن و پرندگان و آن چه در زیر زمینهاست از گاو و ماهی و ثری بنا بر آن که و ما تحتهن باشد و اکثر نسخ ندارد.

و آن خداوندی که پروردگار عرش عظیم است و مشهور میان علما آنست که عرش فلک نهم است و کرسی فلک هشتم و گاه هست که فلک نهم را کرسی نیز می گویند و عرش را اطلاق

می کنند بر علم الهی و بر دل مؤمنان کَمَل و بر جمیع مکونات چون همه مظهر اسمای الهی و مظهر صفات کمالیه الهی اند.

و سلام و رحمت الهی بر پیغمبران باد که فرستاده الهی اند بخلق یا پیغمبرانی که دینی یا کتابی داشته اند و آنها سیصد و سیزده پیغمبرند و قصد همه کردن اولی است و عبارت سلام علی المرسلین در این حدیث و احادیث دیگر که محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است در این باب و در باب قنوت نیست و ممکن است که در کتاب حلبی بوده باشد و از روایت افتاده باشد و لیکن در فقه رضوی هست در تلقین میت بعید نیست که از این جهت صدوق زیاد کرده باشد، و جمیع حمدها و ثناها مخصوص خداوندیست که آفریننده و پرورش دهنده عالمیانست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۷

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که هر گاه ببینید که شخصی جان می کند تلقین کنید او را یعنی بگوئید تا بگوئید اگر تواند و اگر نه نزد او بخوانید کلمات فرج را و عبارت سابق را ذکر کردند و باین اعتبار کلمات فرج می گویند او را که نسبت به محتضر فرج می دهد و ظاهرا در هر غمی و المی نافع است و احتضار یک فرد آنست.

(و هذه الكلمات هي كلمات الفرج) و این کلمات کلماتی است که از جهت هر فرجی نافع است یا مسمی است به کلمات فرج چنانکه در حدیث زراره وارد شده است و گذشت و کلینی از قداح روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه می فرمودند که هر گاه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تلقین می فرمودند هر یک از اهل خانه خود را که نزدیک به مردن می رسیدند و حضرت بعد از تلقین کلمات فرج می فرمودند که خاطر جمع دار که دیگر بر تو غمی نیست.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه انکم تلقنون موتاکم لا-اله الا الله عند الموت و نحن نلقن موتانا محمدا رسول الله) و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و در حسن کالصحیح از حفص پسر بختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که شما مردگان خود را یعنی کسانی که نزدیک به مرگ شده باشند از شما تلقین می کنید که کلمه لا-اله الا الله بگویند و ما مردگان خود را تلقین می کنیم که کلمه محمدا رسول الله بگویند.

محتمل است که خطاب با سنیان باشد که ایشان تلقین کلمه توحید می کنند و بس حضرت می فرمایند که ما رسالت را ضم می کنیم تا شهادتین باشد چون در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۸

تشهد و کلمه اسلام و اذان و غیر آن مقرونند به یک دیگر، یا آن که خطاب به شیعیان باشد و مراد این باشد که ما که اهل البیتیم تلقین به رسالت می کنیم و بس از چند وجه یکی آن که اهل خانه ما همیشه متکلمند به کلمه توحید احتیاج ندارند که ایشان را تلقین به آن کنند و تلقین به رسالت ضرور است می کنیم، و یا آن که کلمه توحید لازم ندارد رسالت را چون بسیار هستند که اعتقاد بیگانگی الهی دارند و اعتقاد به رسالت ندارند اما هر

که اعتقاد به رسالت محمد صلی الله علیه و آله دارد البته اعتقاد بیگانگی الهی دارد چون عمده رسالت آن حضرت توحید است و می فرمودند که

أمرت ان اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله.

و یا از آن جهت که زیادتی قرب سبب غفلت می شود چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله جد اهل البیت است و زیادتی قرب ایشان را غافل ساخته است از آن که بدانند که از آن ایشان را سؤال خواهند کرد چنانکه خواهد آمد در تلقین فاطمه بنت اسد که چون ملکین از خدا و رسول پرسیدند جواب گفت و چون از امام پرسیدند متفکر شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که: ابنک ابنک با آن که کلمه رسالت مستلزم همه اعتقادات هست و از آن جمله است اعتقاد به امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم.

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله لقنوا موتاكم لا اله الا الله فان من كان آخر كلامه لا اله الا الله دخل الجنة) در حدیث موثق و احادیث قویه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که تلقین کنید مردگان خود را به کلمه توحید که هر که آخر کلام او کلمه توحید باشد داخل بهشت می شود و این بعد از تلقین بشهادتین و ائمه معصومین است چون وارد شده است که اول تلقین کبیر بکنند و بعد از آن کلمه توحید را بگویند تا بروند و محتمل است که از روی تقیه وارد شده باشد چون راویان این اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۳۹

همه سنیانند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی

منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه حاضر شوید نزد شخصی که قریب به مردن باشد تلقین کنید او را به

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله

یعنی تا آخر چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که چون وقت رفتن می شود شیطان از لشکر خود کسی را موکل می سازد که او را امر کند بکفر یا به شک اندازد او را در دینش تا وقتی که جان بدر رود پس چون حاضر شوید در وقت رفتن تلقین کنید او را به کلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین یکی بعد از یکی تا دیگر نتواند سخن گفتن. و ظاهر این حدیث آنست که تلقین به کلمات فرج و شهادتین و اقرار بائمه معصومین را مکرر کنند بر او تا بمیرد و حدیث عکرمه نیز خواهد آمد.

و شیخان در صحیح از عبد الله بن محمد روایت کرده اند که شخصی از اهل بیت من بیمار شد پس به عیادت او رفتم به او گفتم ای پسر برادر من ترا حق نصیحتی بر من هست اگر بگویم قبول خواهی کرد گفت بلی گفتم بگو

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له

پس شهادت داد پس گفتم بگو

و ان محمدا رسول الله

پس شهادت به رسالت داد پس گفتم که این نفع نمی کند ترا تا یقین به خدا و یگانگی او نداشته باشی و یقین به محمد و رسالت او نداشته باشی گفت یقین دارم پس گفتم بگو

اشهد ان علیا وصیته و هو الخلیفه من بعده و الامام المفترض

یعنی گواهی می‌دهم که علی وصی رسول خدا است و خلیفه آن حضرتست بعد از او و امامی است که اطاعت او بر همه خلائق واجبست بعد از رسول خدا صلی الله علیهما پس شهادت داد پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۰

گفتم که این نفع ندارد تا یقین نداشته باشی گفت یقین دارم پس ائمه معصومین را صلوات الله علیهم یک یک می‌گفتم و او اقرار می‌کرد و می‌گفت یقین دارم پس اندک زمانی شد که او به رحمت خدا واصل شد پس اهل او جزع عظیم کردند و من از ایشان غایب شدم و بعد از آن به نزد ایشان آمدم دیدم که همه خوشحالند گفتم شما را چه شد و زنش را گفتم که ترا این صبر از کجا به هم رسید آن زن گفت و الله که بواسطه مردن او به مصیبتی عظیم گرفتار شدیم و صبر و خوشحالی ما از جهت خوابیست که دیشب دیدم گفت آن مرده را دیدم زنده و سلامت گفتم فلانی گفت بلی گفتم تو نمردی گفت بلی مردم و لیکن نجات یافتیم به کلماتی که تلقین کرد مرا به آن عبد الله حضرمی و اگر تلقین او نمی‌بود از جمله هالکان خواهستم بود.

و در حدیث کالصحیح از معاویه بن وهب منقولست که گفت ما بیرون رفتیم بسفر مکه و با ما مرد پیر صوفی عابدی بود و لیکن سنی بود و نماز را تمام می‌کرد در راه و با او پسر برادرش بود و او شیعه بود پس آن مرد پیر بیمار شد من به پسر برادرش گفتم که کاش در این وقت مذهب حقرا بر

او عرض می کردی امید هست که حق سبحانه و تعالی او را نجات دهد اصحاب ما همه گفتند بگذارید تا بمیرد شاید عبادات او او را نفع دهد که بسیار خوش سلوکست پسر برادرش صبر نکرد و به او گفت ای عم مردمان بعد از حضرت سید المرسلین همه مرتد شدند مگر جماعتی قلیل و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از رسول خدا خلیفه و واجب الاتباع بود و امامت حق او بود که غضب کردند آن مرد پیر آهی کشید و نعره زد و گفت من بر این دینم و مرد پس ما داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و علی بن سَری این حکایت را به خدمت آن حضرت عرض نمود حضرت فرمود که او شخصی است از اهل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۱

بهشت علی بن سَری عرض نمود که او مذهب حقرا یک لمحہ دانست حضرت فرمودند که دیگر چه چیز از او می خواهید و الله که داخل بهشت شد.

[عاقلترین اوقات مؤمن حالت موتست]

(و قال الصادق صلوات الله علیه اعقل ما يكون المؤمن عند موته) آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که عاقلترین اوقات مؤمن حالت موتست که حق سبحانه و تعالی به آن حجت بر بنده تمام می کند که اگر تلقین او کنند اعتقادات حقه را بفهمد و اگر شیاطین خواهند که او را از دین بدر برند جواب ایشان تواند گفت و اگر حقوق خدا یا خلق در ذمت او باشد وصیت کند و احتمالی دارد که از عقل بمعنی بستن باشد چنانکه می آید و لیکن بعید است و احادیث در معنی اول خواهد آمد.

(و قال الصادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ اعْتَقَلَ لِسَانَ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ فَاعَادَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ وَعِنْدَ رَأْسِ الرَّجُلِ امْرَأَةٌ فَقَالَ لَهَا هَلْ لِهَذَا الرَّجُلِ أُمٌّ فَقَالَتْ نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنَا أُمُّهُ فَقَالَ لَهَا أَفَرَضِيهِ أَنْتِ عَنْهُ أَمْ لَا فَقَالَتْ بَلْ سَاخَطَهُ فَقَالَ لَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَأَنْتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ تَرْضَى عَنْهُ فَقَالَتْ قَدْ رَضِيْتُ عَنْهُ لِرِضَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ لَهُ قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ لَهُ قُلْ يَا مَنْ يَقْبَلُ الْيَسِيرَ وَيَعْفُو عَنِ الْكَثِيرِ اقْبَلْ مِنِّي الْيَسِيرَ وَاعْفُ عَنِّي الْكَثِيرَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفْوُ الْغَفُورُ فَقَالَتْ لَهَا مَاذَا تَرَى فَقَالَ أَرَى اسْوَدِينَ قَدْ دَخَلُوا عَلَيَّ قَالَ أَعَدَّهَا فَاعَادَهَا فَقَالَ مَا

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٢، ص: ١٤٢

ترى «١» فقال قد تباعدت عني و دخل ابيضان و خرج الاسودان فما اراهما و دنا الابيضان مني الان ياخذان بنفسى فمات من ساعته) از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که در عهد حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله زبان شخصی بند شد در بیماری که در آن بیماری از دنیا رفت پس حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله نزد او آمد و فرمود که بگو: لا اله الا الله قدرت بر گفتن نداشت پس حضرت صلى الله عليه و آله مرتبه دیگر فرمودند که بگو: لا اله الا الله نتوانست گفتن

و بالای سر آن مرد زنی بود حضرت به آن زن گفت که آیا این مرد را مادر هست آن زن گفت بلی یا رسول الله من مادر اویم حضرت فرمودند که از او خوشنودی یا نه زن گفت از او ناخوشنودم پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمودند که من دوست می دارم که تو از او خوشنود شوی مادر گفت از جهت خوشنودی تو یا رسول الله خوشنود شدم پس حضرت به آن مرد گفت که بگو: لا اله الا الله او گفت لا اله الا الله پس حضرت فرمود که بگو: یا من یقبل تا آخر دعای که ترجمه اش اینست که:

ای خداوندی که اندکی از طاعات بندگان را قبول می کنی و بسیاری از گناهان را عفو می کنی عبادت اندک مرا قبول کن و گناهان بسیار مرا عفو کن به درستی که تو خداوندی که عفو می کنی و می آمرزی پس چون این دعا را خواند حضرت فرمودند که چه می بینی گفت دو سیاه می بینم که داخل شدند بر من حضرت فرمودند که مرتبه دیگر این دعا را بخوان پس خواند حضرت فرمودند که چه چیز می بینی گفت آن دو سیاه از من دور شدند و دو سفید داخل شدند و دو سیاه بیرون رفتند و دو سفید الحال نزدیک شدند و قبض روح من می کنند پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۳

همان ساعت مرد.

و کلینی بسند کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه قریب باین. و آن چه صدوق ذکر کرده است زیادتی دارد در دعا و حکایت مادر و این حدیث دلالت می کند بر آن که عقوق

مادر سبب سختی جان کردن است و دلالت می کند بر استحباب تلقین لا اله الا الله و استحباب تلقین این دعا چنانکه در حدیث کافی هست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حاضر شوید در وقت حضور موت شخصی این دعا را تلقین او کنید که بخواند و دلالت می کند که فرشتگانی که قبض روح می کنند نزد فساق بصورت مهیب می آیند یا جمعی از ایشان که با هیبتند می آیند بخلاف صلحا و ممکن است که از جهت تخفیف عذاب چنین آیند و هم چنین سختیها جان کردن از جهت تخفیف عذاب باشد چنانکه اخبار متواتره با ظواهر آیات بر آن دلالت می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که: هر مصیبتی که به شما می رسد به سبب کردهای شما است و حق سبحانه و تعالی از بسیاری عفو می فرماید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خداوند عالمیان جل جلاله می فرماید که هر بنده که قابلیت الطاف من دارد و می خواهم که او را داخل بهشت کنم مبتلا می سازم او را در بدنش اگر کفاره گناهان شد فبها و اگر نشد جان کردن را بر او سخت می کنم تا چون از دنیا برود هیچ گناه بر او نمانده باشد پس او را به بهشت می برم، و هر بنده که کارهای بد کرده است آن مقدار که از قابلیت الطاف من افتاده است و می خواهم او را بجهنم برم و کاری چند کرده است از خوبیها بدنش را صحیح می گردانم اگر جزای عملش شد و

اگر نه او را ایمن می گردانم از سلاطین که به او ضرری نرسانند پس اگر جزای عملش شد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۴

الا روزی او را بر او فراخ می گردانم اگر جزای عمل او شد و اگر نه جان دادن را بر وی آسان می گردانم تا چون نزد من آید او را حسنه نمانده باشد پس او را بجهنم برم.

و باین مضمون احادیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم، و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم.

[توجیه میت به طرف قبله]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن توجیه المیت فقال استقبال بباطن قدمیه القبله) و در حدیث موثق کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست و چون این حدیث را از کتاب او نقل کرده است و سند صدوق به او صحیح است ظاهرش صحت حدیث است از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد معاویه بن عمار از روی میت را بقبله کردن که بچه عنوان بکنند و در کافی و تهذیب لفظ توجیه نیست پس حضرت فرمودند شکم پاهای او را بقبله کن.

و مشایخ محدثان و فقها این حدیث را در احتضار میت ذکر کرده اند و در لفظ حدیث چیزی نیست که دلالت بر احتضار کند و تعمیم می توان کرد آن را که شامل همه احوال باشد تا دفن، و لیکن استدلال نمی توان کرد چون عموم مجاز لازم می آید چون در وقت احتضار میت بر او اطلاق کردن مجاز است اگر چه در احادیث شایع است چنانکه گذشت و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که

در روی میت بقبله کردن فرمودند که روی او را بقبله می باید کرد و پاهای او را نیز بقبله می باید کرد و این حدیث نیز مثل سابق است.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از سلیمان بن خالد منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی از شما بمیرد رو بقبله چیزی بر او به پوشانید و هم چنین وقتی که او را غسل دهند در موضعی که غسل دهند کوی بکنند در برابر قبله که آب غسل به آن کو رود و شکم پاهای او و روی را بقبله کنند و این حدیث نیز مثل دو حدیث سابق است که از جهت احتضار نقل کرده اند و صریح نیست و ظاهراً آنست که بعد از مردن تا وقت دفن باید که پای میت بقبله باشد.

و در حدیث صحیح از یعقوب بن یقظین مرویست که از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما سؤال کردم که میت را در وقت غسل چگونه بخوابانند روی او را بقبله یا بر دست راست بخوابانند و روی او به جانب قبله باشد حضرت فرمودند که هر نحوی که آسان باشد و چون میت را غسل دادند دیگر می باید که بدست راست بخوابانند پس ممکن است که این حدیث مخصص احادیث سابقه باشد که بیان کند مراد از سه حدیث سابق تا فارغ شدن از غسل باشد. و ممکن است که در ما بعد غسل مخیر باشند میان هر دو شق و این اظهر است اگر چه اول اولی است و الله تعالی یعلم.

(و قال امیر المؤمنین صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَجُلٍ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ فِي السُّوقِ وَقَدْ وَجَّهَ لِغَيْرِ الْقِبْلَةِ فَقَالَ وَجَّهْهُ إِلَى الْقِبْلَةِ فَأَنْتُمْ إِذَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ أَقْبَلْتُمْ عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ وَأَقْبَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى يَقْبِضَ) وَصَدُوقُ بَسْمِ مَوْثِقٍ مِنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي مَرْيَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَوَيْتُ كَرْدَةَ أَنَّهَا رَوَتْ أَنَّ حَضْرَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَتَبَتْ أَنَّ حَضْرَةَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ شَدِيدًا مِنْ مَرْدِيٍّ مِنْ فِرْزَانِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَهُوَ فِي جَانِبِ كَنْدَنَ وَهُوَ رَوَى وَهُوَ فِي جَانِبِ قِبْلَةٍ لَمْ يَكُنْ حَضْرَةَ فَرَمُودَنَ كَمَا رَوَى

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٢، ص: ١٤٦

را بقبله کنید که اگر چنین کنید فرشتگان متوجه او می شوند و حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت رو به او آورد تا قبض روح او کنند.

و این حدیث صریح است در رجحان استقبال در حال احتضار و این حدیث قرینه آنست که احادیث سابقه شامل حال احتضار نیز بوده باشند و لیکن وجوب یا استحباب ظاهر نمی شود خصوصاً هر گاه بیان ثواب کنند چون غالب اوقات در واجبات ذکر وعید می کنند و در مستحبات ذکر وعد، و چون اکثر علما بر وجوبند احوط آنست که ولی میت را بگرداند بسوی قبله و اگر ولی نداشته باشد بر همه کس لازم است که او را بگردانند و اگر یک شخص به جا آورد از گردن دیگران ساقط می شود و هم چنین بقیه احکام میت از واجبات و مندوبات آن کفائی است چنانکه خواهد آمد.

(و قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ

عليه ما من احد يحضره الموت الا و كل به ابليس من شياطينه من يامرہ بالكفر و يشككہ في دينه حتى تخرج نفسه فاذا حضرتم موتاكم فلقنوهم شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و آله حتى يموتوا) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که البته هر که وقت مرگش می شود شیطان بزرگ از لشکرهای خود که آن شیاطین فرزندان اویند موکل می سازد یا ساخته است کسی را که آن محتضر را امر کند بکفر یا به شک اندازد در دینش به وسوسهای باطلش تا وقتی که جان او بدر رود پس چون حاضر شوید بر سر شخصی که محتضر باشد تلقین کنید او را شهادتین تا شیطان دست نیابد چون هر گاه مشغول اذکار می شود به فکر باطل نمی افتد یا آن که خاصیت شهادتین آنست که شیاطین از او دور می شوند و این نوع شیاطین را عدیله می گویند که اینها وسوسه می کنند تا از دین حق عدول کنند و دعاء عدیله بهتر است خواندن چون مشهور است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۷

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه و دعای اعتقاد نیز مناسب است و الله تعالی يعلم.

[توبه قبل از مرگ]

(و قال رسول الله صلى الله عليه و آله في آخر خطبه خطبها من تاب قبل موته بسنه تاب الله عليه ثم قال و ان السنه لكثيره و من تاب قبل موته بشهر تاب الله عليه ثم قال و ان الشهر لكثير «۱» و من تاب قبل موته بيوم تاب الله عليه ثم قال و ان يوما «۲» لكثير من تاب قبل موته بساعه تاب الله

عليه ثم قال و ان الساعه لكثيره و من تاب و قد بلغت نفسه هذه و أهوى بيده إلى حلقه تاب الله عليه) و آن حضرت صلی الله عليه و آله در آخر خطبه كه فرموده اند در آخر آن خطبه فرمودند كه هر كه توبه كند پيش از مردنش به يك سال حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می كند بعد از آن فرمودند كه يك سال بسيار است هر كه توبه كند پيش از مردن به يك ماه حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می فرماید، ديگر فرمودند كه يك ماه بسيار است هر كه توبه كند پيش از مردنش به يك روز حق جل و علا توبه او را قبول می فرماید پس فرمودند كه يك روز بسيار است هر كه توبه كند پيش از موت به يك ساعت حق عز و علا توبه او را قبول می فرماید، پس فرمودند كه يك ساعت نيز بسيار است هر كه توبه كند و جان به اين جا رسیده است باشد و اشاره فرمودند به حلق مبارك خود حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می فرماید.

و اين خطبه را صدوق از طرق عامه روايت کرده است در عقاب الاعمال و خصوص اين جمله را كليني و صدوق بطرق كالصحيح روايت کرده اند و در همه هست بعد از ماه كه فرمودند كه ماه بسيار است هر كه توبه كند پيش از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۸

مرگش به يك هفته حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول می فرماید پس فرمودند كه يك هفته بسيار است هر كه توبه كند پيش از مردن به يك روز الخ

و ظاهراً از نساخ افتاده باشد و در نسخه‌های غیر این موضع و او و من تاب نیست و در اینجا نسخ مختلف است اکثر دارد و معنی متغیر می شود زیرا که اگر و او باشد محمول بر افضلیت است بترتیب مذکور یعنی توبه کامل آنست که بعد از توبه یک سال تدارک کند و اقلاً یک ماه و اقلاً یک هفته و اقلاً یک روز و اقل اقل یک ساعت تدارک کند اگر چه به وصیت باشد که حقوق خدا و خلق را از گردن خود بیندازد.

و بنا بر نسخه که و او نباشد دو احتمال دارد یکی آن چه مذکور شد و دیگر آن که حکمهای سابق منسوخ شده باشد بلا حق یا بعنوان تفویض و یا به عنوانی که جبرئیل مرتبه مرتبه چنین فرموده باشد و حضرت از جانب او یا با الهام یا تلقین روح القدس فرموده باشند و ظاهراً اول صحیح تر است و الله تعالی يعلم. و غرض صدوق از ذکر این حدیث در اینجا آنست که تلقین کنند محتضر را به توبه که اهم چیزهاست و نیکو متفطن شده است و اکثر غافل شده اند از این معنی. و حدیث ابن وهب گذشت، و حدیث عکرمة می آید و دلالت بر توبه دارد.

و در حسن کالصحیح از بکیر بن اعین از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که حضرت آدم صلوات الله علیه مناجات کرد که خداوندا شیطان را بر من مسلط کرده ای و او را در رگ و ریشه بنی آدم راه داده ای در برابر آن از جهت من و فرزندانم چیزی مقرر

ساز حق سبحانه و تعالی فرمود که ای آدم از جهت تو این را مقرر ساختم که فرزندان تو هر یک که اراده گناهی بکنند ملائکه بر ایشان آن را نویسند و اگر به جا آورند آن را یکی بنویسند و هر که از فرزندان تو اراده عمل خیری بکنند اگر آن را به جا نیاوردند یک حسنه در نامه عمل ایشان بنویسند و اگر به جا آورند یکی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۴۹

ده بنویسند آدم گفت خداوندا زیاده کن حق سبحانه و تعالی فرمود که مقرر ساختم که هر کس بدی بکند و استغفار کند او را بیامرزم آدم گفت خداوندا بیش از این می خواهم حق سبحانه و تعالی فرمود که توبه را از جهت ایشان مقرر ساختم و وقت آن را واسع گردانیدم تا جان به لب ایشان رسد حضرت آدم گفت خداوندا بس است مرا یعنی با ذریت من.

و در احادیث صحیحه متواتره وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم این مضمون و در احادیث متواتره صحیحه وارد شده است که گناه را تا هفت ساعت نمی نویسند شاید پشیمان شود اگر پشیمان شود نمی نویسند.

و در حدیث صحیح فضیل اینست که اگر بگوید پیش از هفت ساعت:

استغفر الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب والشهادة العزيز الحكيم الغفور الرحيم ذا الجلال والاکرام و اتوب اليه

بر او نمی نویسند و اگر هفت ساعت بگذرد و از عقب آن حسنه یا استغفاری نکند ملک دست راست بملک دست چپ می گوید که بنویس بر این شقی محروم.

و در چند حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

وارد شده است که بعد از گناه هفت ساعت مهلت می دهند اگر سه مرتبه بگوید:

استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه

نمی نویسند.

و استغفارات دیگر نیز وارد شده است و ظاهرا باین عبارات بهتر باشد و مطلق پشیمانی کافی باشد با جزم به آن که بعد از آن نکند اگر چه بکند یا استغفار کند بهر عبارتی که باشد و بهترین عبارات دعاهایی است که از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله عليهم وارد شده خصوصا دعاهای توبه صحیفه کامله که در آنجا طریق مکالمه با جناب اقدس الهی را بیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۰

فرموده اند حضرت سید الساجدین بالهام حق سبحانه و تعالی و ظاهر است که مخلوق بدون تایید الهی چنین گفتگو نمی تواند کردن.

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن قول الله عزّ و جلّ «و لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْإِيمَانَ» قال ذلك اذا عاين امر الآخره) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردند از معنی قول خداوند بزرگوار عظیم الشأن که فرموده است و نیست توبه از برای آن جماعتی که گناهان کنند تا وقتی که مرگ حاضر شود گویند که الحال توبه کردیم با آن که مخالفت دارد احادیث با ظاهر آیه بلکه با عمومات آیات توبه نیز حضرت فرمودند که مخالفت ندارد و مراد از وقت حضور مرگ آنست که بنده ملک الموت را به بیند یا بهشت یا دوزخ را در وقت مردن به او نمایند در آن وقت توبه مقبول و صحیح نیست چون الجا لازم می آید که به جبر به

توبه بدارند و آن قبیح است عقلا.

و از تفسیر این آیه ظاهر می شود که آن که حق سبحانه و تعالی قبل از این فرموده است که ترجمه اش اینست که قبول کردن توبه بر حق سبحانه و تعالی لازم نیست مگر توبه جمعی را که گناهان را از روی جهل و نادانی کرده باشند و به زودی توبه کنند یعنی پیش از دیدن امور آخرت یا پیش از آن که از بسیاری گناهان دل ایشان سیاه شود که اراده توبه بخاطر ایشان نرسد پس این جماعت را حق سبحانه و تعالی قبول می کند توبه ایشان را و حق سبحانه و تعالی داناست که توبه کرا قبول می باید کرد و حکیم است که توبه همه کس را قبول نمی کند بلکه توبه جاهلان را قبول می فرماید، پس ظاهر شد که تا امور آخرت را نه بیند جاهل است اگر چه شیخ ابو علی باشد یا شیخ بایزید.

و مؤید این است حدیث صحیح از جمیل که گفت از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۱

جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که هر گاه جان به حلق رسد توبه عالم مقبول نیست یعنی در آن وقت عالم می شود یا اگر عالم شود که امور آخرت را به بیند پس حضرت این آیه را خواندند که *إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ* که ترجمه اش الحال گذشت.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گناهی که بنده می کند از روی جهالت و نادانی می کند و اگر چه عالم باشد که در واقع جاهل است چون خود را در معرض مخالفت و استحقاق عقوبت الهی در آورده است نمی بینی که حق

سبحانه و تعالی حکایت فرموده است قول یوسف را که به برادران خود گفت که آیا می دانید که چه کرده اید با یوسف و برادرش بنیامین در وقتی که جاهل بودید پس ایشان را جاهل نامید چون خود را در معرض مخالفت و عقوبت الهی در آورده بودند.

و ممکن است که مراد از آیه توبه کامل باشد چنانکه از حدیث سابق ظاهر شد که هر که پیش از مرگ به یک سال توبه کند حق سبحانه و تعالی آن را قبول می کند و لیکن چون روایات بعنوان سابق وارد شده است متعین است که آن را ذکر کنند در تاویل و الله تعالی يعلم.

(و اتی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْبَادِيَةِ لَهُ جَسْمٌ «۱» وَ جَمَالَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ كَانُوا يَتَّقُونَ لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ فَقَالَ أَمَا قَوْلُهُ

هُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ

فَهِيَ الرَّؤْيَا الْحَسَنَةُ يَرَاهَا الْمُؤْمِنُ فَيُبَشِّرُ بِهَا فِي دُنْيَاهُ وَ أَمَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۲، ص: ۱۵۲

فَأَنَّهَا بَشَارَةٌ لِلْمُؤْمِنِ «۱» عِنْدَ الْمَوْتِ يُبَشِّرُ بِهَا عِنْدَ مَوْتِهِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِمَنْ يَحْمِلُكَ إِلَى قَبْرِكَ) وَ شَخْصِيٍّ مِنْ صَحْرَا نَشِينَانَ كَمَا خُوشَ هَيْئَتُهُ وَ خُوشَ صُورَتِهِ بَدَنُهُ عِنْدَ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله آمَدَ وَ كَقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ مَا خَبَرْتَهُ مِنْ تَفْسِيرِ قَوْلِ اللَّهِ كَمَا تَرَجَّمَهُ أَشْأَانُ هَذِهِ أَنَّ جَمَاعَتِي كَمَا إِيمَانَ بِخُدَايَا وَ رَسُولِي وَ أَمَّةٍ هَدَيْتُهُمْ إِلَى تَعَالَى خَائِفِينَ وَ مُخَالَفِينَ لِي نَمِي كَقَوْلِهِ

ترک واجبات و فعل محرّمات یا در ترک واجبات و مستحبات و در فعل محرّمات و مکروهات ایشان را بشارتست در زندگانی دنیا و در آخرت پس حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که اما بشارت در زندگانی دنیا پس آن بشارت خوابهای خوبست که مؤمنان می بینند و در آن خوابها ایشان را بشارت می دهند که شما به بهشت خواهید رفت و از جهنم خلاص خواهید شد یا حضرات رسول خدا و ائمه هدی را صلوات الله علیهم در واقعه می بینند و ایشان ایشان را بشارت به بهشت می دهند یا آن که چون بسیار در خواب می بینند حضرات را امیدوار می شوند به نجات و بهشت. و اما آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ایشان را در آخرت بشارت می دهند پس آن بشارتست که مؤمن را می دهند در وقت مرگ که حق سبحانه و تعالی ترا آمرزید و کسانی را می آمرزد که ترا بردارند و به قبر رسانند.

اما جز و اول را کلینی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است بسند موثق کالصحیح و در حدیث صحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه مرویست که هر صباح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند به اصحاب خود که آیا بشارتی دارید یعنی خوابی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۳

خوب دیده اید که سبب خوشحالی باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که رای مؤمن و رؤیای مؤمن جزویست از هفتاد جزو از نبوت.

و از طرق عامه نیز احادیث بسیار در صحاح ایشان مذکور است که

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ هر دو معنی را فرموده اند هم میشریت و هم جزویت نبوت و قبل از این آیه حق سبحانه و تعالی فرموده است **إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ** یعنی آیا چنین نیست که بتحقیق و درستی و راستی که دوستان حق سبحانه و تعالی را خوفی بر ایشان نیست نه در دنیا و نه در عقبی و ایشان اندوهناک نخواهند شد بعد از موت.

و اکثر مفسرین بر اینند که آیه سابقه متمم این آیه است و بنا بر این بشارت به رؤیای صادق مخصوص اولیاء اللہ است و این معنی مجربست که رؤیای دوستان الهی تخلف نمی کند بلکه تعبیر ندارد زیرا که ایشان همه چیز را چنانکه هست می بینند به اعتبار ربطی که به سبب محبت الهی ایشان را با جناب اقدس الهی بهم رسیده است و آینه روح و سر و خفی ایشان چنان می شود که انوار لاهوتیه و جبروتیه و ملکوتیه و ناسوتیه در آن منعکس می شود و به سبب محبت الهی محبوب الهی شده اند چنانکه فرموده است تعالی **شانه يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ وَ دِیْگَر فرموده است که وَ الَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ.**

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ وارد شده است که حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و بزرگواری و عظمت او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۴

دانست منع می کند زبان را از کلامی که غیر ذکر الهی باشد و باز می دارد شکم را از خوردن مگر

بقدر ضرورت و به تعب می اندازد خود را بروزه روزها و عبادات شبها صحابه گفتند: پدرها و مادرهای ما فدای تو با یا رسول الله این جماعت اولیاء الله اند حضرت فرمودند که بتحقیق که اولیاء الله این صفت دارند که اگر خاموش باشند خاموشی ایشان همگی فکر است در صفات و افعال و عظمت و جلال الهی و اگر سخن می گویند سخن گفتن ایشان همه ذکر الهی است و اگر نظر به جایی می اندازد نظر ایشان همگی عبرتست که در هر چه نظر می کنند خدا را می بینند پیشتر یا پست تر چنانکه منقولست از افراد اولیا که هر یک از مقام خود خبر داده اند که نظر نکردم در چیزی مگر آن که حق سبحانه و تعالی را بعد از آن دیدم چنانکه هر ذره از ذرات عالم دلیل علم است و قدرت و ارادت و کمالاتی که بغیر از عقول انبیا و اولیا به آن کمالات کسی را راه نیست.

و جمعی گفته اند که نظر نکردم در چیزی مگر آن که حق سبحانه و تعالی را با آن دیدم یا پیش از آن دیدم یا او را دیدم و بس دیگری را ندیدم و اگر اولیاء الله سخن گویند سخنان ایشان همه حکمت است. و در اصطلاح حدیث هر چه از جانب الهی فیاض می شود آن را حکمت می گویند چون ایشان فانی فی الله شده اند باقی بالله شده اند و اگر راه روند بهر جا که روند نفعهای عظیم از ایشان به خلاق رسد و اگر نه اجلی باشد که حق سبحانه و تعالی از جهت ایشان مقرر ساخته است قرار نگیرد روحهای ایشان در بدنهای ایشان یک

چشم زدن از شوق ثواب الهی و خوف عقاب الهی. و ظاهر است که ثواب ایشان وصال و عقاب الهی هجرانست.

و از حضرت قبله العارفين و المحبين علی بن الحسین سلام الله و صلواته علیهما منقولست که اولیاء الله جمعی اند که ادا کنند فرایضی را که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۵

تعالی مقرر ساخته است، و عمل کنند به سنتهای حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله، ورع و پرهیزکاری داشته باشند از محرّمات الهی، و ترک کرده باشند دنیا و ما فیها را، و محبت ایشان منحصر باشد در حق سبحانه و تعالی یا دوستان او، و کسب حلال کنند بقدر ضرورت، و قصد ایشان بزرگی و بسیاری دنیا نباشد، و حقوق واجب الهی را به مستحقین برسانند پس این جماعتند که حق سبحانه و تعالی برکت می دهد در آن چه کسب کرده اند، و مثابند بر آن چه از جهت خود از پیش می فرستند، و پاره از اوصاف دوستان گذشت و دیگر خواهد آمد.

و غرض آنست که بشارت مخصوص ایشانست و رتبه محبان عظیم است و خوابهای مؤمنان بحسب قرب ایشان و محبت ایشان و بعد ایشان اختلاف عظیم دارد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که رؤیا بر سه نوع است یکی بشارتی است از جانب الهی مؤمنان را. و دیگر تخویف و ترسی است از جانب شیطان. و دیگر خوابهای پریشان است که اکثر اوقات به سبب غذاهای فاسده خیالات باطله بهم می رسد و از بقیه فکرهای ردیه نیز می باشد.

و صدوق از معاویه بن عمار روایت کرده است و سند صحیح به او

دارد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند بندگان الهی وقتی که بخواب می روند روح ایشان به آسمان می رود هر چه را در آسمان می بیند حق است و هر چه را در هوا می بیند خواب پریشانست و به درستی که ارواح لشکرهایند با یکدیگر مجتمع شده پس روحی که با روحی در عالم ارواح الفت به هم رسانیده اند در بدنها با هم الفت دارند و هر چه از ایشان با هم الفت نرسانیده اند در آن عالم در این عالم نیز الفت بهم نمی رسانند پس چون روح

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۶

به آسمان می رود الفت و بغض در آنجا بهم می رسانند اگر الفت به هم رسانیدند با هم در آنجا در زمین هم را می شناسند و هر چه در آنجا الفت بهم نرسانیدند در اینجا الفت ندارند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که بسیار است که خواب می بینیم و چنانکه در خواب دیده ایم در بیداری بهمان نحو واقع می شود و بسیار است که خواب می بینیم و اثری از آن ظاهر نمی شود پس حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چون مؤمن بخواب می رود روح او حرکت می کند به جانب آسمان پس هر چه را در آسمان می بیند نزد فرشتگانی که تقدیر و تدبیر اشیاء با ایشانست آن حق است و واقع می شود و هر چه را در زمین می بیند آن خواب پریشانست راوی گوید که من گفتم که روح مؤمن به آسمان می رود حضرت فرمودند که بلی من گفتم که هیچ در بدن نمی ماند حضرت فرمودند که اگر نماند بمیرد گفتم پس چگونه می رود؟

حضرت فرمودند که

نمی بینی که آفتاب در آسمان است و شعاعش در زمین است هم چنین روح در بدنست و حرکتش در آسمان است.

و از این حدیث ظاهر می شود که رفتن بعنوان مجاز واقع شده است در احادیث و ظاهرش آنست که روح مجرد باشد و تعلقی به بدن داشته باشد مانند تعلق عاشق به معشوق و چون در وقت خواب تعلقش کم می شود از بدن ربطش به عالم علوی که خانه و مأوای اصلی اوست بهم می رسد و در آن عالم چیزها می بیند.

و آن چه به تجربه یافته ام آنست که آدمی بهر چه ربطش بیشتر است در عالم رؤیا که عالم مثال است از آن بیشتر می بیند و جمعی که اولیاء الله اند چون ربط ایشان بجناب اقدس الهی پیش از همه چیز است خواب ایشان غلط نمی شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۷

خوابهای دیگران بحسب ربط ایشان است تا آن که بسیار است که کفار نیز هر گاه ریاضت می کشند و ترک تعلقات می کنند ایشان نیز از عالم سفلیات خبرها می دهند و درست می شود بلکه چنان می شود که در بیداری نیز خبرهای صحیح می دهند چون بیداری ایشان در قطع تعلقات حکم خواب دارد اما از عالم علویات خبری ندارند و اگر قصد ایشان رضای الهی باشد حق سبحانه و تعالی البته حقرا به ایشان می نماید چنانکه فرموده است که **وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** «۱» یعنی آن جماعتی که در راه ما مجاهده می نمایند از جهت رضای ما البته هدایت می کنیم ایشان را به راههای قرب خود.

و اظهر من الشمس است که مراد الهی از این جهاد، جهاد دشمنان دین نیست بلکه جهاد نفس و شیطانست چنانکه

در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لشکری به جنگ دشمنان دین فرستاده بودند چون برگشتند حضرت فرمودند که مرحبا جمعی را که جهاد اصغر را به جا آورند و لیکن جهاد اکبر بر ایشان مانده است گفتند یا رسول الله جهاد اکبر کدامست؟ حضرت فرمودند که آن جهاد نفس است پس فرمودند که بهترین جهادها جهاد نفسی است که در میان دو پهلوی اوست و آن مخالفت و منع نفس است از جمیع آرزوهای او چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اما آن کسی که از عقوبت الهی بترسد یا از عظمت او و نهی کند نفس خود را از آرزوهای او پس به درستی که بهشت جا و مأوی او است و آیات و احادیث در این باب بسیار است بعضی از آنها را در شرح صحیفه کامله ذکر کرده ام به آن رجوع نمایند و اما بشارت در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۸

آخرت چنانکه در این حدیث مذکور است ظاهر آنست که بعد از مرگ است چنانکه خواهد آمد و ممکن است که دو بشارت باشد یکی نزد مرگ چنانکه در این حدیثست و یکی بعد از آن چنانکه بعد از این خواهد آمد و مناسب این مقام در تفسیر همین آیه وارد است احادیث که بعد از این مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

[کیفیه قبض روح ملک الموت]

(و قال الصادق صلوات الله علیه قیل لملک الموت علیه السلام کیف تقبض الارواح و بعضها فی المغرب و بعضها فی المشرق فی ساعه واحده فقال ادعوها فتجیبنی قال فقال ملک الموت علیه

السَّلام انَّ الدَّنيا بين يدي كالقصعة بين يدي احدكم يتناول منها ما شاء و الدنيا عندي كالدَّرهَم في كفِّ احدكم يقلِّبه كيف شاء) و منقولست این مضمون بسند قوی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که بملک الموت گفتند که تو چگونه قبض روح چندین کس می کنی در یک ساعت و یک زمان با آن که بعضی از آنها در مغرب زمین است و بعضی در مشرق زمین پس ملک الموت گفت که می خوانم ایشان را و ایشان اطاعت می کنند بعد از آن ملک الموت گفت که کل دنیا نزد من به منزله کاسه ایست که در برابر یکی از شما باشد و از هر جای آن که خواهد لقمه بردارد و جمیع آن نزد من به منزله شاهی است که در دست یکی از شما باشد و بهر نحو که خواهد آن را بگرداند یعنی نزد شما دنیا بزرگ می نماید و نزد من صغیر است و ملک الموت اگر مجرد باشد چنانکه بعضی گفته اند تصرفش در آسمانها و زمینها سهل است و اگر جسم لطیف باشد چنانکه اکثر علما بر آنند و ظواهر آیات و احادیث بر آن دلالت می کنند نیز سهل است به آن که چندین هزار دست داشته و بهر دستی قبض روح کسی را کند اگر روح جسم باشد مثل ملک و اگر مجرد باشد چنانکه مذهب اکثر علمای محققین است اشاره کافی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۵۹

چنانکه اول گفت که می خوانم ایشان را و ایشان اجابت می کنند، و در این صورت به آن نحو می شود که ملک امر کند او را به آن که قطع تعلق از جسم کند یا به

روح بنمایند مراتب عالیه که از جهت او مقرر شده است او قطع تعلق از این جسم بکند مثل آن که شخصی پیش زنی عاشق باشد و زنی بسیار مقبول تر را ببیند عاشق او شود چنانکه بعد از این خواهد آمد.

[مؤمنی از دار دنیا بیرون نمی رود مگر به رضا و خشنودی]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ما يخرج مؤمن «۱» من الدنيا الا برضى منه و ذلك ان الله تبارك و تعالی يكشف له الغطاء حتى ينظر إلى مكانه من الجنة و ما اعد الله له فيها و ينصب له الدنيا كالحسن ما كانت له ثم يخير فيختار ما عند الله عز و جل و يقول ما اصنع بالدنيا و بلائها فلقتنوا موتاكم «۲» كلمات الفرج) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هیچ مؤمنی از دار دنیا بیرون نمی رود مگر به رضا و خشنودی او زیرا که حق سبحانه و تعالی پرده را از پیش چشم او بر می دارد تا جای خود را در بهشت ببیند و ببیند حور و غلمان و سایر چیزهائی را که حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا ساخته است و دنیا را نیز در نظر او در آورند به بهترین حالتی که دنیا را می باشد از برای کسی مثل ملک سلیمانی اگر له نباشد و بنا بر نسخه که له داشته باشد یعنی می نمایند دنیا را به او به احسن حالاتی که آن مؤمن را در دنیا بوده است یک وقتی بعد از آن او را مخیر می سازند که اگر می خواهی که در دنیا باشی ترا در دنیا احسن حالات دنیا خواهد بود و اگر این مراتب را می خواهی بگو پس او گوید که بچه

کار من می آید دنیایی که اگر ملک سلیمانی باشد بلاها دارد و محتتها لازمه اوست پس تلقین کنید مردگان خود را در وقت مرگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۰

ایشان به کلمات فرج تا ایشان زودتر از این محنت کده دنیا خلاصی یابند و به آن مراتب عالیہ برسند یا آن که چون کلمات فرج را می گوید درجات او عالی تر می شود.

[تلقین موجب نجات است]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه لو ادرکت عکرمه عند الموت لنفعته فقیل للصادق صلوات الله عليه بما ذا کان ینفعه قال کان یلقنه ما أنتم علیه) و در حدیث حسن کالصحیح از زرارہ از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که اگر من عکرمه را در وقت مرگ در می یافتم که نمرده بود به او نفع می رسانیدم پس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه چه نفع می توانست رسانیدن و می رسانیدند حضرت فرمودند که اگر می رسیدند و او زنده می بود او را تلقین می فرمودند به اعتقادات شما و اگر می گفت در آن وقت نجات می یافت.

و در حدیث کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که ابو بصیر گفت که ما جمعی در خدمت آن حضرت بودیم و حمران برادر زرارہ نیز در آنجا بود که ناگاه یکی از آزاد کرده های حضرت آمد و به خدمت آن حضرت عرض نمود که عکرمه محتضر است و او آزاد کرده عبد الله بن عباس بود و اعتقاد خارجیان داشت اما اعتقاد بسیار به حضرت امام محمد باقر داشت و همیشه تردد در خدمت آن حضرت داشت و

چون حق محبت داشت به او حضرت فرمودند بما که شما باشید تا من برگردم ما گفتیم چنین باشد پس حضرت رفتند و به زودی رجوع نمودند و فرمودند که اگر من عکرمه را در می یافتم پیش از آن که جان به حلق او رسد هر آینه تعلیم می کردم او را کلماتی که از آن منتفع می شد و لیکن وقتی رسیدم که کار او شده بود یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۱

امور آخرت را دیده بود و عقلش زایل شده بود و یا زبانش بند شده بود پس ابو بصیر گفت که من عرض نمودم که فدای تو گردم آن کلمات کدام کلماتست که به خارجی که بدتر از همه کفار است نفع می رساند حضرت فرمودند که و الله که آن کلمات اعتقاداتیست که شما دارید پس چون به محضرین رسید تلقین ایشان کنید که شهادتین بگویند و امامت ائمه معصومین را نیز تلقین ایشان کنید که بگویند.

بدان که چون اصحاب نهروان کشته شدند از ایشان نه کس گریختند و نه مذهب گذاشتند که هر یک از ایشان را مذهب خاصی است و همه اعتقاد به خلافت شیخین دارند و با حضرت امیر المؤمنین بدند که حضرت یک گناه صغیره از او صادر شد و هر که یک گناه صغیره می کند کافر می شود و گناه آن حضرت به اعتقاد آن ملاعین این بود که حضرت چرا به حکمین راضی شدند با آن که در جنگ صفین وقتی که کار بر معاویه تنگ شد و نزدیک رسید که شکست خورند عمرو عاص به معاویه گفت که اصحاب علی احمقند این مکر به ایشان می زخم که قرآنها را

بر سر نیزه ها می کنیم و فریاد می کنیم که ما را با شما جنگی نیست ما با شما عمل می کنیم آن چه در قرآن است چون چنین کردند اکثر دست از جنگ داشتند و به خدمت حضرت آمدند که ایشان مسلمانند و ما مسلمان و ایشان ما را بکتاب خدا می خوانند ما چگونه با ایشان جنگ کنیم حضرت فرمودند که و اللّٰه این مکر عمرو عاص است ایشان قرآن چه می دانند من بامر الهی که در قرآنست صریحا که فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَىٰ أَمْرِ اللّٰهِ جَنكٌ مِي كَنم و دیگر آیات و احادیث بر ایشان خواند فایده نکرد و گفتند مالک اشتر را بگو که دست از جنگ بکشد و اگر نه ترا گرفته به معاویه می دهیم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۲

مجملا همین ملاءین سبب ترک جنگ شدند و گفتند از این طرف جمعی و از آن طرف جمعی بنشینند و با هم از کتاب خدا بحث کنند تا هر که غالب شود او امام باشد حضرت فرمودند که از این طرف من بروم معاویه گفت که کی طرف علی می تواند شد او از همه کس اعلم است حضرت فرمودند که عبد اللّٰه بن عباس بیاید گفتند که او نیز از علی است و مثل علی است شما ابو موسی اشعری را بفرستید چون ایشان حماقت او را می دانستند و از طرف ما عمرو عاص و هر چند حضرت مبالغه بیشتر فرمودند همین خوارج مبالغه بیشتر کردند تا عاقبت به مکر عمرو عاص آن شد که شد و در جمیع تواریخ مذکور و مسطور است و چون این ملاءین دانستند که اینها مکر عمرو عاص بود

شروع به مجادله کردند با حضرت که ما اگر بد کردیم تو چرا به گفته ما عمل می کردی تا عاقبت جنگ کردند و همه کشته شدند الا نه کس و هر یک از ایشان به طرفی رفتند و الحال خوارج عمان اباضیه اند که امید هست که به دولت قاهره مدفوع گردند و اگر عکرمه کافر فرنگی می بود احتمال نجات نسبت به او می رفت و لیکن از جمیع کفار بدتر بود و چنین کس قابل توفیق نبود.

لهذا حضرت صلوات الله علیه نرسیدند و غرض آن حضرت علی الظاهر این بود که مردم امیدوار شوند و فرض محال است که اگر بر فرض محال او برمی گشت ناجی می بود و مقام گنجایش بیش از این ندارد و تفصیل اینها را از مجالس المؤمنین طلب نمایند.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که و الله که اگر شخصی مدت عمر بت پرستی کرده باشد و در وقت رفتن شیعه شود آتش طمع در بدن او نمی کند هرگز بمقدار ذره یعنی هیچ عذاب نمی کشد.

[موت فجاء سبب راحتی مؤمن است]

(و قال رسول الله صلى الله عليه و آله ان موت الفجاءه تخفيف)

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۳

علی المؤمن و اخذه اسف علی الکافر) و بسند کالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمودند که مردن به ناگاه نسبت به مؤمنان سبک بار شدنست و نسبت به کفار گرفتنی است که سبب غم و الم ایشانست، و در بعضی از نسخ به جای علی عن است چنانکه در کافی است و به جای اخذه اسف، راحه و اسف است که معنی چنین باشد که مردن فجاءه سبب سبک

باری است از گناهان و راحت دنیوی است مؤمن را و سبب تاسف خوردن کفار است که کاش مدتی بیماری می کشیدیم ممکن بود که توبه کنیم و هم چنین است نسبت به فساق اما مؤمن صالح همیشه کارهای خود را درست کرده است با خداوند خود و مشتاق لقای الهی است. و ظاهراً آن چه در اصل است صحیح است چنانکه در کافی است و نسخه دیگر تصحیف نساخ است.

و از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که هر کس پیش از روز چهاردهم بمیرد فجاء مرده است چون بیماریها در کمتر از این شفا می یابند و شب چهاردهم بحران اعظم است و محل خطر است پس می باید که البته وصیت بکنند و هم چنین بعد از چهاردهم نیز مبالغه بیشتر است اگر در چهاردهم عرق صحت نکنند و بهتر آنست که همین که تب کنند وصیت کنند و کاملتر آنست که مؤمن هر شب وصیت او در زیر سرش باشد مبادا به ناگاه برود و حسرت خورد در آن نشأه که چرا وصیت نکردم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۴

و در روایت موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پیش از زمان حضرت ابراهیم علیه السلام مردمان فجاءه می مردند حضرت دعا کرد که الهی از برای مرگ مرضی بیشتر بفرست تا به فکر مرگ افتند و تهیه خود بکارهای خیر و وصیتهای بکنند و سبب صبر بازماندگان و تسلی ایشان بشود و چون در بیماری مرتبه مرتبه احتمال مرگ بیشتر می شود و جفاها کشیده می شود و مرگ آسان می شود پس حق سبحانه و تعالی

تب را فرستاد و دیگر دردها را فرستاد.

[مرگ کفاره گناه هر مؤمنی است و تخفیف می دهد گناهان را]

(و قال الصادق صلوات الله عليه الموت كفارة ذنب كل مؤمن) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که مرگ کفاره گناه هر مؤمنی است و تخفیف می دهد گناهان را یا بالکلیه مغفور می شود بحسب مراتب اشخاص و گناهان.

و در احادیث کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است که فرمودند که تب قاصد مرگست و زندان الهی است در زمین و کثرت و شدتش از جهنم است و نصیب مؤمن از آتش جهنم همین تبست اگر مؤمن صالح باشد و از او صغایر واقع شده باشد بی دغدغه بیماری کفاره آن هست و اگر فاسق باشد گناهانش به سبب تب و درد و سایر مرضها تخفیف می یابد و اگر چیزی می ماند در جان کندن تخفیف می یابد و اگر بماند غالب اوقات در برزخ که قبر است سبک می شود و اگر چیزی بماند در صحرای قیامت بالکلیه مغفور می شود تا بجهنم نرود.

و احادیث بر این مضمون زیاده از حد و حصر است و ظاهر احادیث متواتره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که امت من هفتاد و سه فرقه خواهند شد یک طایفه از ایشان ناجی خواهد بود و باقی هالک اشعاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۵

بر این دارد چه اگر شیعه اثنی عشری بجهنم رود فرقی نخواهد بود میان این طایفه و سایر طوایف چنانکه سید المحققین ابن طاوس و غیر او از محدثین و علماء شیعه در این باب کتابها تصنیف کرده اند و لیکن عذاب قبر و پنجاه هزار سال قیامت سهل نیست و این اسباب سهل است عمدت رحمت

الهی است بی سببی و شفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین است که امیدواری عظیم به این هاست و خواهد آمد در باب تعزیه إن شاء الله تعالی.

(و قال صلوات الله عليه انّ بين الدنيا و الآخره الف عقبه أهونها و أيسرها الموت) و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که به درستی که میان دنیا و آخرت که روز قیامت است یا بهشت و دوزخ هزار عقبه و گردنگاه هست سهل تر و آسانترین آنها مرگست با آن که منقولست که از حضرت خلیل الله و حضرت کلیم الله علیهما السلام پرسیدند بعد از مرگ که مرگ را چگونه یافتید ایشان گفتند که آن را یافتم مانند گوسفندی که زنده پوست آن را بکنند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت عیسی بن مریم به نزد قبر یحیی بن زکریا سلام الله علیهم آمد و دعا کرد تا حق سبحانه و تعالی او را زنده کرد پس زنده شد و از قبر بیرون آمد حضرت یحیی گفت از من چه می خواهی عیسی گفت می خواهم که مونس من باشی چنانکه بودی سابقا یحیی علیه السلام گفت یا عیسی هنوز سختی و گرمی مرگ از من ساکن نشده است می خواهی که باز مرا بدنیآ آوری و مرتبه دیگر سختی مرگ را بکشم پس او باز به قبر خود رفت و ظاهرا سختی به اعتبار تعلقاتست و چون تعلق بهم نرسیده بود مفارقت روح مشکل نبود لهذا به آسانی مرد و به قبر رفت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۶

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

علیه وارد است که جمعی از جوانان پادشاهزادگان بنی اسرائیل چند سال مشغول عبادت بودند و مقرر بود که پادشاه زادگان مشغول عبادت می شدند بعد از آن متوجه سیاحت شدند قلندروار از جهت آن که در هر شهری عبرتها حاصل کنند پس رسیدند به قبری در کنار راهی که آن قبر مندرس شده بود با یکدیگر گفتند که بیایید تا دعا کنیم الحال تا حق سبحانه و تعالی صاحب این قبر را زنده کند و ما از او پرسیم که مزه مرگ را چگونه یافته است پس این دعا کردند

: أنت إلهنا يا ربنا ليس لنا اله غيرك و البديع الدائم غير الغافل الحيّ الذی لا يموت لك في كل يوم شأن تعلم كل شیء بغير
تعلیم انشر لنا هذا المیت بقدرتك

پس شخصی از آن قبر بیرون آمد که موی سر و ریشش سفید بود و خاک از سر دور می کرد و چشم او متوجه آسمان بود پس به ایشان گفت بمن چکار داشتید گفتند می خواهیم که از تو پرسیم که مزه مرگ را چگونه یافتی پس گفت که من نود و نه سال است که مرده ام و الم و مشقت مرگ از من نرفته است ایشان گفتند که چون می مردی در آن وقت سر و ریشت سفید بود گفت نه و لیکن چون صدا شنیدم که بیرون آی استخوانهای خاک شده جمع شد و روح در آن جا کرد و من گمان کردم که روز قیامت است بیرون آمدم و چشم به جانب آسمان داشتم که چگونه از هم خواهد پاشید از این ترس موی سر و ریشم سفید شد.

و ترجمه دعا اینست که

تو خداوند مایی ای پروردگار ما، ما را بغیر از تو خداوندی نیست، توئی که اشیا را بعد از عدم موجود گردانیدی، و خود همیشه بودی، و غافل نیستی از احوال و افعال خلائق و زنده که ترا مرگ نیست و ترا هر روز کاریست از ایجاد خلائق و میرانیدن و روزی دادن و تربیت کردن، دانائی که همه چیز را می دانی بی آن که کسی تعلیم تو کرده باشد، خداوندا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۷

به قدرت خود این مرده را زنده گردان.

اما هزار عقبه پس آن چه معلومست زنده کردن و سؤال کرد است از اعتقادات که نکیر و منکر سؤال می کنند چنانکه خواهد آمد. و اما سؤال از اعمال پس اکثر اخبار دلالت می کند بر آن که سؤال از آنها نخواهند کرد اما ثواب و عقاب خواهد بود پس ممکن است که به اعتبار هر عملی از اعمال خیر ثوابی باشد و بر ترک آن عقوبتی و هم چنین بر عکس در اعمال شر پس ممکن است که عقبات عبارت از غمها و المها باشد که از ترک اعمال خیر و فعل اعمال شر او را حاصل شود یا اعم از عقبات مکروهات و ترک مستحبات گیریم و هیچ شک نیست که غمی که مؤمن را حاصل خواهد شد بواسطه ترک بسیاری از مستحبات زیاده از جفای جان کندنست.

و محتمل است که عقبات تعلقات دنیوی باشد که به سبب قطع آن به مرگ در غم باشد زیرا که جفای مرگ عمده اش جدا شدن از مألوفات و محبوبات است و نفس ناطقه را تعلقات بسیار به هم رسیده است به سبب الفت با آنها نمی بینی که هر

چند شخصی بی تعلق باشد اگر دزدی از او سفالی ببرد به سبب آن او را غمی حاصل می شود هر چند هزار کوزه در خانه داشته باشد و اگر انگشتی را از شخصی قطع کنند تا زنده است در غم است و مرگ عبارت از اینست که چشمان را کور کنند و گوشها را کر کنند و شامه اش را زایل سازند و گویایی او را برطرف سازند، و بعد از آن این اعضا را یک یک ببرند به سبب هر یک از اینها نهایت غم او را حاصل می شود و مرگ عبارت از قطع همه اعضا است، و عبارت از گرفتن زنان و فرزندان و اموال و اسباب و برادران و خویشان و آشنایان همه است مگر کسانی که بحکم موتوا قبل ان تموتوا قطع جمیع تعلقات کرده باشند از این جهت به ایشان ضرری نمی رسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۸

اما اول در معنی عقبه اظهر است و اینها عین مرگست پس عقبات عبارت از عقوبات است و خلافی نیست در آن که عذاب قبر حق است و ضغظه قبر حق است و سؤال رومان در صحیفه کامله و در حدیث مشهور سلمان واقعست که او سؤال از یک یک از اعمال می کند و خبر می دهد که به سبب این عملها مستحق این مقدار از عقوبات الهی هستی و به سبب این اعمال مستحق این ثوابها هستی.

و خلافی که هست در این است که آیا عذاب قبر جسمانی است یا روحانی، و خلافت که معاد روحانی حق است یا نه، و معاد روحانی عبارتست از بقای روح بعد از مفارقت بدن جمعی کثیر از متکلمین از معتزله

و غیر ایشان اعتقاد ایشان آنست که نفس ناطقه خونست یا بخار لطیف است که از جگر بدل می رود که حیوانات نیز دارند و امثال این از مزخرفات بسیار گفته اند.

و آن چه یقینی است از آیات و اخبار متواتره آنست که روح بعد از خراب بدن باقی است و آن یا جسمی است لطیف مانند ملائکه و یا روحی است مجرد که تعلق به بدن دارد و مکانی نیست و این مذهب محققین است و این معنی اظهر است از دلایل عقلیه و نقلیه و نه چنین است که دلایل این مذهب افاده یقین کند که اگر کسی این اعتقاد نداشته باشد مؤاخذه باشد.

و اظهر آنست که ضغظه قبر که خواهد آمد جسمانیست و ما بقی روحانی است باین معنی که چون اعمال بد کرده است هر یک به صورتی مصور می شود از صورتهای درندگان و گزندگان و در عالم برزخ با او خواهند بود و هم چنین صفات رذیله مثل بخل و حسد و کینه و تکبر و عجب و امثال اینها مصور به صورتهای قبیحه که اقباح از آن نباشد می شوند و اگر صفات حسنه و اعمال حسنه داشته باشد آنها مصور به صورتهای خوب می شوند.

و در این خلافت که عین آن صفات و اعمال باین صورتهای می شوند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۶۹

حق سبحانه و تعالی به سبب آن اعمال این صورتهای را می آفریند و با این کسند.

ظاهر اخبار و آیات بر معنی اول دلالت می کند و اهل کشف نیز چنین یافته اند و تجربه نیز شاهد است بر این معنی نمی بینی که هر صفتی که بر آدمی غالب است در عالم خواب حیوانی

را می بیند که آن صفت بر او غالب باشد مثلاً هر گاه حرص بر او غالب باشد موش را در خواب بیشتر از حیوانات دیگر می بیند و اگر درندگی بر او غالب باشد سگ و امثال آن را می بیند و اگر علم بر او غالب باشد آب و شیر را می بیند و اگر بجناب اقدس الهی مربوط باشد انوار قدسیه را مشاهده می کند و هر گاه آدمی ملاحظه نماید صفات رذیله و حسنه و اعمال قبیحه و حسنه را زیاده از هزار می شود. و دور نیست که هزار کنایه از کثرت باشد یا اصولش هزار باشد و فروعش را حساب نمی توان کرد و الله تعالی يعلم

[شیطان هنگام مرگ حاضر می شود]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان الشيطان ليأتي الرجل من اوليائنا عند موته عن يمينه و عن شماله ليضلّه عمّا هو عليه فيأبى الله عزّ و جلّ له ذلك و ذلك قول الله عزّ و جلّ يُبَيِّنُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ) «۱» و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که شیطان می آید به نزد هر یک از دوستان و شیعیان ما نزد مرگ او از دست راست و از دست چپ یعنی بهر وسیله و هر وجهی تا او را از راه دین بدر برد و حق سبحانه و تعالی نمی گذارد او را و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ترجمه اش اینست که: الله تعالی ثابت قدم می دارد بر اعتقادات حقه آن جماعتی را که ایمان آورده اند بقول صحیح واقعی که آن اعتقادات حقه است در زندگانی دنیا و در آخرت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۰

و ظاهر این حدیث اینست

که مراد از آخرت وقت مرگست که شیاطین عدیله می آیند که مؤمن را از دین برگردانند و لیکن حق سبحانه و تعالی نمی گذارد. و لیکن اکثر مفسرین عامه و خاصه چنین تفسیر کرده اند که در زندگانی دنیا تا وقت مرگست و در آخرت قبر است چنانکه اخبار معتبره در این باب وارد شده است پس تاویل می باید کرد که مراد ثابت داشتن در دنیاست تا وقت مرگ و بعضی از احادیث مزبوره در سؤال قبر خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[مؤمن محبوب خود را هنگام مرگ می بیند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه في الميت تدمع عيناه عند الموت ان «١» ذلك عند معاينه رسول الله صلى الله عليه و آله فیری ما یسرّه ثم قال اما ترى الرجل یری ما یسرّه و ما یحبّ فتدمع عيناه و یضحک) و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در میت که چشمهای او آب ریزد فرمودند که آن در وقتی است که می بیند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را بعنوان بشاشت و خوشحالی آب از دیده اش می آید پس حضرت فرمودند که نمی بینی که هر که چیزی را به بیند که از دیدن آن چیز مسرور شود یا محبوب خود را به بیند آب از دیده اش می آید و می خندد پس آن گریه خوشحالی است.

(و قال الصادق صلوات الله عليه اذا رأیت المؤمن قد شخص ببصره «٢» و سالت عینه الیسری و رشح جبینه و تقلّصت شفتاه و انتشر منخراه فایّ ذلك رأیت فحسبک به) و منقولست بطرق متکثره که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مؤمن را به بینی که چشمش باز شد و

بهم نمی زند و آب از چشم چپ او روان شود و عرق از پیشانی او ریزد یا پیشانی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۱

در عرق افتد و لبهای او بهم کشیده شود و بینی او کشیده شود پس هر یک از اینها را که از او به بینی ترا بس است در علامت رفتن از جهت کشیدن پای او بقبله و خواندن قرآن نزد او و تلقین او کردن و در آن که جنب و حیاض را از پیش او بیرون کنند و در آن که بدانی که وقت آمدن حضرت رسول خدا و ائمه هدی است صلوات الله علیهم اما اگر مشتبه شود مرگش به این ها جزم نمی توان کردن که مرده است و بسیار است که در سکنه بعضی از این حالات بهم می رسد.

[مؤمن هنگام مرگ نورانی می شود]

(و قال ابو جعفر «۱» صلوات الله علیه انّ آیه المؤمن اذا حضره الموت ان یبیض وجهه اشد من بیاض لونه و یرشح جبینة و یسیل من عینة کهیئة الدّموع فیکون ذلک آیه خروج روحه و انّ الکافر یخرج روحه سیلا [أو سلًا] من شدقه کزبد البعیر کما یخرج نفس الحمار) و ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنید که فرمودند که علامت احتضار مؤمن آنست که روی او سفید می شود زیاده از سفیدی که داشت یا از سفیدی سایر بدنش و طرف پیشانی او به عرق می افتد و از چشمهای او آبی روان می شود مانند آب گریه پس اینها علامت آن است که روح او بدر می رود و روح کافر از اطراف دهانش بیرون می رود یا سل می کنند و از اطراف دهانش بیرون می کشند مثل

کف دهان شتر هم چنان که جان دراز گوش بیرون می رود. و در کافی او کما یخرج نفس البعیر است یعنی راوی شک دارد که حضرت این عبارت را فرمود: کزید البعیر یا فرمود: کما یخرج نفس البعیر. و ظاهراً نساخ همزه را انداخته اند و خر را بدل شتر آورده اند.

[آخرین مزه که آدمی می یابد در وقت مردن مزه انگور است]

(و روی انّ آخر طعام یجده الانسان عند موته طعام العنب) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۲

روایتی وارد شده است که آخرین مزه که آدمی می یابد در وقت مردن مزه انگور است که در دهان خود می یابد. محتمل است که بالخاصیه چنین باشد، یا آن که انگور بهشت از جهت او بیاورند، یا حق سبحانه و تعالی دهان او را شیرین کند چون بنده هر گاه بنده می خرد دهنش را شیرین می کند و در وقت رفتن از بندگی همه کس خلاص شده بنده خاص حق سبحانه و تعالی می شود دهنش را شیرین می کند تا به رحمت او امیدوار شود و الله تعالی یعلم.

[ملک الموت چگونه قبض روح مؤمنان می کند]

(و سئل رسول الله صلی الله علیه و آله کیف یتوفی ملک الموت المؤمن فقال انّ ملک الموت لیقف من المؤمن عند موته موقف العبد الدلیل من المولی فیقوم هو و اصحابه لا یدنوا منه حتّی یدأ بالسّلام یا [بالتّسلیم] و یشّره بالجنّه) و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسیدند که ملک الموت چگونه قبض روح مؤمنان می کند حضرت فرمودند که ملک الموت در وقت مردن مؤمن نزد او می ایستد چنانکه بنده ذلیلی نزد آقای خود بایستد پس اول دور می ایستند خود و اصحابش و به نزدیک او نمی آید تا أولاً ابتدا می کند به سلام و او را بشارت می دهد به بهشت و بعد از آن به ادب نزد او می آید و جای او را به او می نماید و او را مخیر می سازد و چون مشغول جای خود می شود قبض روح او می کند.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه انّ المؤمن اذا حضره الموت وثقه ملک الموت و

لولا ذلك لم يستقرّ) و در روایت سکونی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون مردن مؤمن می شود ملک الموت او را محکم می بندند تا بی تابی نکند و اگر نه این باشد او قرار نگیرد و دور نیست که محکم بستن او عبارت از بشارت و نمودن جا باشد که به سبب آن قرار می گیرد پس گویا او را بسته است یا نسبت به اشخاص مؤمنان مختلف باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۳

بعضی که از صلحا و اتقیا باشند بنحو سابق با ایشان سر کند و فساق و فجار را به بندد و قرینه آن که در کلینی به جای المؤمن، المیت واقع است و بنا بر این حمل می توان کرد بر غیر مؤمن از منافقان و کفار و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد.

[هر کس که مرگ او را حاضر می شود حضرت رسول و ائمه معصومین را می بیند]

(و ما من احد يحضره الموت الا مثل له النبي صلى الله عليه وآله والحجج صلوات الله عليهم حتى يراهم فان كان مؤمنا يراهم «۱» بحيث يحبّ و إن كان غير مؤمن يراهم «۲» بحيث يكره) و هر کس که مرگ او را حاضر می شود البته حضرت رسول خدا صلى الله عليه وآله و ائمه معصومین صلوات الله عليهم که حق سبحانه و تعالی حجه خود را بر خلق تمام کرده است به امامت ایشان بعنوان مثال و جسد مثالی در برابر او در می آیند پس اگر مؤمن صالح است ایشان را بر آن نحوی که دوست می دارد می بیند یعنی به صورتهای خوب می بیند و ایشان او را بشارت می دهند به بهشت و اگر مؤمن نباشد می بیند ایشان را به عنوانی که دشمن او

باشد با بشارت بجهنم.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که چون جان شما به حلق می رسد چشم شما روشن می شود یعنی از دیدن حضرات صلوات الله علیهم و اشاره است باین آیه: (وَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَ لَكِنْ لَا تُبْصِرُونَ «۳»)) بدان که این آیه از متشابهات آیات قرآنی است و تاویل آن را بغیر از خدا و رسول و اهل بیت صلوات الله علیهم کسی نمی داند و اخبار بسیار در تاویل این آیه اشاره و تصریحا واقع شده است و ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که چرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۴

وقتی که جان به حلق شما می رسد و شما در آن وقت نظر می کنید به میت جان را بر نمی گردانید به بدن میت اگر قدرت دارید و حال آن که ما نزدیکتریم به میت از شما و لیکن شما نمی بینید، و ظاهر آیه خطابست با حضار محضر آن جمعی که نزد آن شخصی که می میرد نشسته اند پس حاصل معنی این می شود که شما را اختیاری نیست در حیات و موت احدی و همه بدست واحد قهار است جل شانہ.

اما اشارات پس ممکن است که از لفظ و نحن اقرب باشد که ما اقربیم به او از شما یعنی خلفای ما به او اقربند که مراد از آن رسول خدا و ائمه هدی و ملائکه باشند صلوات الله علیهم یعنی نه شما را اختیاری هست که میت نمیرد و نه خبری هست که

ما

با ایشان در چه کاریم عدم اختیار که ظاهر است و عدم خبر از چند وجه است یکی حضور حضرات بعنوان رحمت با مؤمنان و بعنوان غضب با غیر ایشان، و دیگر نمودن جای مؤمن را به او تا از شوق جان بدهد، دیگر خطاب مستطاب حضرت رب الارباب که یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي «۱» دیگر فرستادن ملائکه رحمت از جهت خوبان و غضب از جهت بدان و غیر اینها که از اخبار بسیار ظاهر می شود پس بنا بر این تفسیر حدیث صحیح سابق که حضرت فرمودند که چشم شما روشن می شود جمیع اینها خواهد بود و هر یک نیز ممکن است که مراد باشد اما جمیع اظهر است و احتمال بعض بنا بر آنست که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم با هر کسی در خور عقل او سخن فرموده اند و او را به نحوی بشارت داده اند چنانکه صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۵

نقل کرده است.

[چون جان به حلق می رسد جای او را در بهشت به او می نمایند]

(فقال الصَّيَادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ إِذَا بَلَغَتِ النَّفْسُ الْحَلْقُومَ أَرَىٰ مَكَانَهُ مِنَ الْجَنَّةِ فَيَقُولُ رَدُّونِي إِلَى الدُّنْيَا حَتَّىٰ أَخْبِرَ أَهْلِي بِمَا أَرَىٰ فَيَقَالُ لَهُ لَيْسَ إِلَيْكَ سَبِيلٌ) و كالصحيح از ابی بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که ابو بصیر گفت که آیه سابقه را خواندم و تفسیر آن را از حضرت طلبیدم و صدوق تغییری داده است اما ضرر ندارد که فی الحقیقه استدلال به آیه و خبر هر دو کرده باشد اما به نحوی که وارد شده بود نقل کردن اولی است پس حضرت فرمودند که چون جان به حلق می رسد

جای او را در بهشت به او می نمایند و او می گوید که مرا بدنیا فرستید تا خیر دهم اهل خود را به آن چه می بینم پس به او می گویند که هر گاه شخصی از امور آخرت چیزی را دید دیگر راهی نیست او را بسوی برگشتن بدنیا پس ذکر این آیه در این مقام با این تفسیر محتمل است که مراد صدوق این باشد که با دیدن حضرات دیدن مراتب بهشت نیز خواهد بود یا آن که چون جای خود را می بیند حضرات را نیز خواهد دید و یا آن که این آیه را حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بهر دو معنی تفسیر کرده اند و میان هر دو منافاتی نیست چه ممکن است که هم جای او را بنمایند و هم حضرات را به بیند.

و ممکن است که مراد حضرت صادق صلوات الله علیه این باشد که ائمه هدی صلوات الله علیهم جای او را به او می نمایند و او که خواهد که اهل خود را خبر کند بهر دو معنی خبر کند یکی دیدن ایشان و دویم جای او در بهشت.

چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح عندی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چون جان هر یک از شما به حلق می رسد به او بشارت می دهند که خاطر جمعدار که هر چه از آن خایف و ترسان بودی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۶

ایمن شدی از آن و می گویند به او که رسول خدا و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا پیش پیش تو می روند یعنی تا ترا به مراتب عالیه برسانند.

و در حدیث کالصحیح از سدید صیرفی منقولست که به

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمودم که فدای تو گردم یا ابن رسول الله آیا قبض روح مؤمن را به اکراه می کنند که او راضی نباشد حضرت فرمودند که نه و الله به درستی که چون ملک الموت از جهت قبض روح مؤمن می آید مؤمن جزع می کند و می ترسد پس ملک الموت می گوید که ای دوست خدا بی تابی مکن که بحق آن خداوندی که محمد صلی الله علیه و آله را به رسالت بخلق فرستاده است که من بر تو مهربان ترم از پدر مهربان تو اگر حاضر می بود ترا چشمان خود را بگشا و بین پس ممثل شود از جهت او حضرات سید المرسلین و امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و باقی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس به او گوید که تو رفیق این جماعت خواهی بود و یک یک را به او بشناساند دیگر نظر کند به بیند که منادی ندا می کند از جانب حضرت رب العزه و می گوید که یا أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ای روحی که قرار تو با محمد و اهل بیت او خواهد بود چنانکه محبت ایشان در دل تو جا کرده است برو از این دنیای فانی بسوی پروردگار خودت و خوشنود باش از ولایت و محبت اهل بیت و حق سبحانه و تعالی ترا به ثواب غیر متناهی خواهد رسانید پس داخل شو ای روح در زمره بندگان خاص مقرب که محمد است و اهل بیت او و داخل شو در جنت من پس چون این خطاب به مؤمن می رسد هیچ چیز نزد او محبوب تر از این نیست که قبض روح او کنند و

برسد به آن منادی که با آن منادی به بهشت رود در خدمت حضرات ائمه صلوات الله عليهم و از این حدیث ظاهر می شود که این خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب در وقت رفتن مؤمن است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۷

و در حدیثی معتبر از آن حضرت وارد شده است صلوات الله علیه که این خطاب با حضرت امام حسین صلوات الله علیه است و منافات ندارد که خطاب با همه کس باشد حتی با زندگان نیز چنانکه ظاهر آیه عموم دارد و اهل کشف و مشاهده آنا فآنا به گوش هوش این خطاب را می شنوند و فی الحقیقه ایشان در حین مرگ اختیاری می شنوند که به آن مامورند و از اخبار متواتره ظاهر می شود که قرآن را ظهری هست و بطنی هست تا هفت بطن و در بعضی اخبار تا هفتاد بطن و لیکن از بطن قرآن کسی خبر ندارد مگر ائمه معصومین صلوات الله عليهم و اولیاء الله را نیز بهره داده اند و لیکن از برکات هدایات و ارشادات ائمه هدی صلوات الله عليهم و لیکن چون ولایت معنی است که بغیر از حق سبحانه و تعالی کسی بر آن اطلاع ندارد اعتماد نمی توان کرد بر آن مگر بر اشارات و تنبیهاتی که از عبارت مستفاد شود.

مثلا در همین آیه جمعی گفته اند که حق سبحانه و تعالی را اشارات بسیار هست با دوستان خود که مستنبط و مستفاد می شود از الفاظ آیه مثل خطاب با او به مطمئنه یعنی قرار گرفته به یاد الهی چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که **أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ** و هر دو آیه اشاره دارد

بر آن که می باید که قرار نفوس بذکر الهی باشد و اشعاری دارد بر آن که تا به مرتبه محبت الهی نرسد قرار نمی باشد و اضطرابست و اینها مجربست دیگر خطاب از جَعِي إِلَى رَبِّكَ یعنی بازگشت کن به پروردگار خود اشاره دارد به آن که نفس ناطقه پیش از خلق ابدان سالها با جناب اقدس الهی مربوط بوده است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی ارواح را پیش از خلق اجساد بدو هزار سال آفریده بود و در آن عالم ایشان را با جناب اقدس الهی و با ارواح مثل خود ربطها بود پس خطاب می رسد که چرا جای خود را و محل قرار خود را فراموش کرده پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۸

انا فانا گویا بنده مخاطب است زیرا که کلام الهی همیشه کلام الهی است و در هر زمانی با هر کس خطاب می کند.

دیگر إِلَى رَبِّكَ اشاره دارد به آن که دور افتاده است بسیار و محتاج است به سیر إِلَى اللَّهِ.

دیگر اشاره است به آن که ای بنده همیشه من تربیت ترا در دار دنیا با هزار مخالفت کرده ام اگر در مقام موافقت در آیی ترا فرو نخواهم گذاشت.

دیگر اشاره است به آن که من آن قدر تربیت تو کرده ام و می کنم که جا دارد که تو هم کنی که پرورش من مخصوص تست.

دیگر در کلمه راضیه مرضیه اشاراتست به آن که می باید رجوع تو به پروردگارت از روی خوشنودی باشد و این ممکن نیست تا به مرتبه محبت و عشق نرسد گویا طلب عشق کرده است و گویا چون عاشق می شود معشوق خواهد شد و فانی خواهد

شد از جمیع ارادات خود و باقی خواهد شد به خداوند خود و متخلق خواهد شد به اخلاق خداوند تا قابل خطاب فَادْخُلِي فِي عِبَادِي شود و اشاره است به آن که بندگان خاص من ایشان بندگان منند و غیر ایشان بنده نفس و شیطانند و چون کمالات سابقه را به هم رسانیدند داخل می شوند در سلک مقربانی که: «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» (۱) و هم چنین همنشین او می شوند یعنی همیشه با محبت الهی اند و لمحہ ای از یاد او غافل نمی شوند و این مرتبه اعلی مراتب جنانست و بهشت مقربان است و لهذا خطاب فرمودند که:

وَ ادْخُلِي جَنَّتِي و اضافه به خود نمودن با آن که همه چیز ازوست اشاره است به آن که جنت حقیقی اینست و از این اشارات دیگر مستفاد می شود که حصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۷۹

نمی توان کردن و این نحو اشارات و تنبیهات در هر آیه و حدیثی هست وَ مَا يَعْزِلُهَا إِلَّا الْعَالَمُونَ (۱) و این اشارات را نمی یابند مگر عالمان حقیقی که اولیاء الله اند و گاهگاهی متوجه بعضی از اشارات می شوم تا بنده غافل نشود و نباشد از جماعتی که حق سبحانه و تعالی مذمت ایشان فرموده چه قرآن مجید مشحون است از مذمت کسانی که تدبر نمی نمایند و از مدح متدبران و متفکران امید که حق سبحانه و تعالی همه را از این خواب غفلت بیدار کند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون بنده محتضر شد و زبانش بند شد حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم می آیند پس حضرت رسول الله صلی الله

علیه و آله بر دست راست او می نشیند و حضرات امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر دست چپ او پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرمایند به او که آن چه را امید به آن داشتی از مراتب عالیه بهشت الحال به آن خواهی رسید و آن چه از آن ترسان بودی از عذاب الهی ایمنی و خاطر جمع دار که حق سبحانه و تعالی ترا بخشید پس جای او را در بهشت به او می نمایند و به او می گویند که این منزل تست در بهشت اگر می خواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا در دنیا بدهند از طلا و نقره آن قدر که خواهی او گوید که مرا احتیاجی بدنیا نیست پس در آن محل روی او سفید می شود و پیشانی او در عرق می افتد و لبه اش در هم کشیده می شود و بینی اش کشیده می شود و از چشم چپش آب روان می شود پس هر یک از این علامات را که به بینی بس است در دانستن حضور ایشان صلوات الله علیهم یا در حضور مرگ پس چون جان از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۰

بدن بیرون رود مرتبه دیگر دنیا و آخرت را بر او عرض می کنند و او اختیار آخرت می کند، پس چون غسلش می دهند حضرات صلوات الله علیهم حاضرند و دعا می کنند که حق سبحانه و تعالی او را از گناهان پاک کند یا مدد می کنند در غسل و گردانیدن او از دست چپ بدست راست و بر عکس پس چون او را کفن کنند و در تابوت گذارند و متوجه قبر شوند روح او پیش پیش تابوت

رود و ارواح مؤمنان استقبال او کنند بر او سلام کنند و بشارت دهند او را به آن چه حق سبحانه و تعالی از جهت او مهیا ساخته است از نعمتهای بهشت پس چون او را در قبر گذارند و قبرا پر کنند روح را در بدن او در می آورند تا رانهای او پس از اعتقادات او سؤال می کنند. پس اگر خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را اعتقاد امامت داشته باشد و جواب ملکین بگوید در بهشت را بر روی او بگشایند تا همیشه از نسیم بهشت و بوهای خوش آن و روشنایی آن به او رسد، پس گفتم فدای تو کردم ضغطه و فشارش قبر چه شد که بیان نفرمودید حضرت فرمودند که هیئات مؤمنان را فشارش قبر نمی رسد و الله که هر جزوی از زمین که مؤمن بر آن راه رفته باشد بر جزوی دیگر فخر می کند و می گوید که مؤمن بر من راه رفت و بر تو نرفت و زمین قبر به مؤمن می گوید که و الله که من ترا دوست می داشتم در وقتی که تو بر پشت من راه می رفتی الحال که در من داخل شدی خواهی دید که با تو چها خواهم کرد از خوبیهایش تا چشم کار کند بهشت را بیند یا قبرش را فراخ گردانند ثلث فرسخ.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که می فرمودند که و الله که عبادات شما شیعیان را قبول می کنند و الله که شما را می آمرزند و بس و جفای شما تا وقتی است که جان به حلق رسد.

دیگر شروع می شود در فرح

کس آرزوی منزلت شما کنند و چون جان به حلق می رسد و میت محتضر می شود حاضر می شوند حضرات رسول الله و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می آید و می گوید که این شخص از محبان ما بود و اهل بیت را دوست می داشت پس یا رسول الله شما او را دوست دارید و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل می فرماید این شخص دوستار خدا و رسول و اهل بیت رسول بود پس تو او را دوست دار و جبرئیل بملک الموت گوید که این شخص دوست می داشت خدا و رسول را و اهل بیت رسول را صلی الله علیه و علیهم پس تو او را دوست دار و با او رفیق کن پس ملک الموت پیش او آید و گوید که ای بنده خدا خود را به سبب اعتقادات خوب آزاد کرده از آتش جهنم اما آن چه از آن خوف داشتی از عذاب الهی حق سبحانه و تعالی ترا بخشید و آن چه امید داشتی از رحمت الهی به آن رسیدی بشارت باد ترا که محشور خواهی بود با حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم پس جان او را به آسانی از بدن بیرون آورد پس جامه بهشتی با بوی خوش بهشت که با خود آورده باشد او را به آن به پوشاند و او را بوی خوش کند و بعد از آن حله زردی از حلهای

بهشت به او پوشانند پس چون او را به قبر برند از نسیم و بوهای بهشت به او رسد و قبر او را یک ماهه راه از پیش رو و دست راست و دست چپ فراخ گردانند و قبر عبارتست از عالمی که روح در آنجا خواهد بود و بیان آن در ضمن اخبار خواهد شد پس به او گویند که بخواب مانند شخصی که داماد شده باشد بر بسترهای نفیس و خوابیدن عبارتست از استراحت بدن در قبر و استراحت روح در عالم مثال و به او گویند که بشارت باد ترا به راحت و نسیم بهشت و باغستانهای با نعمت غیر متناهی بهشت که داخل آن خواهی شد و خداوند عالمیان از تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۲

خوشنود است پس هر وقت که خواهد به زیارت ائمه معصومین صلوات الله علیهم می رود در مراتب عالیه ایشان و در خدمت ایشان می خورد از طعامهای ایشان و شرابهای ایشان و در خدمت ایشان صحبت می دارد تا آن که خروج فرماید مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه پس چون حضرت خروج کند گروه گروه از شیعیان را زنده می کنند و لبیک اللهم لبیک گویان به خدمت آن حضرت می آیند پس در آن محل سنیان باطل به شک می افتند که آن چه شیعه می گفتند احتمال دارد که راست باشد و مذاهب فاسده همه بر طرف خواهد شد اما شیعیان چنین که مذکور شد بسیار کمند پس صبر کنید که آن جماعتی که بی صبری می کنند بعنوان خروج یا برگشتن از دین هالکنند و ناجی جمعی اند که اعتقاد دارند بوجود آن حضرت و از حق سبحانه و تعالی سؤال می کنند

که نزدیک گرداند ظهور آن حضرت را.

و اشاره باین معنی دارد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که یا علی وعده ما و تو در وادی السلام است که بهشت باشد یا نجف اشرف که خواهد آمد.

و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون محتضر می شود کافر که غیر اثنی عشری باشد حضرات رسول خدا و امیر المؤمنین و جبرئیل و ملک الموت صلوات الله علیهم حاضر می شوند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پیش می آید و می گوید یا رسول الله این شخص دشمنی با اهل بیت می کرد تو او را دشمن دار و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جبرئیل می فرماید که ای جبرئیل این شخص دشمنی می کرد با خدا و رسول و اهل بیت رسول تو او را دشمن دار و جبرئیل می گوید که ای ملک الموت این شخص دشمن خدا و رسول و اهل بیت رسول بوده است تو او را دشمن دار و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۳

جان او را به سختی بگیر پس ملک الموت پیش آید و گوید که ای بنده خدا آیا خود را خلاصی دادی از آتش جهنم به محبت اهل بیت آیا برات ایمنی از عذاب الهی گرفتی به سبب محبت ایشان آیا چنگ در دامان متابعت ایشان زدی که به سبب آن داخل بهشت شوی او گوید که نه، پس ملک الموت گوید بشارت باد ترا ای دشمن خدا به غضب و عذاب الهی و آتش جهنم اما آن چه از آن ترسان بودی به آن رسیدی پس به سختی

تمام جان او را بیرون آورد پس سیصد شیطان موکل سازند به روح او که همه آب دهان بر روی او اندازند و روح او در عذاب باشد پس چون او را در قبر در آوردند دری از درهای جهنم بر روی او گشایند که گند جهنمیان و زبانه آتش در قبر او در آید و در این عذاب باشد تا روز قیامت.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون جان به حلق رسد فرشته می آید و می گوید که ای فلان امید از حیات بردار و خاطر جمعدار که عذاب الهی به تو نمی رسد یا از محنت دنیا فارغ شدی.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت منقول است که فرمودند که چون جان به سینه می رسد می بیند. و عقبه اسدی گفت گفتم که چه چیز می بیند فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را می بیند و حضرت می فرماید که منم رسول الله بشارت باد ترا پس حضرت فرمودند که دیگر امیر المؤمنین صلوات الله علیه را می بیند و حضرت می فرماید که منم علی بن ابی طالب که تو او را دوست می داشتی آمده ایم که ترا نفع برسانیم و از محنتها نگاهداری کنیم که به تو نرسد، عقبه گفت گفتم که آیا ممکن است که کسی حضرات را به بیند و باز بدنیا آید که شفا یابد از آن مرض حضرت فرمودند که نمی شود همین که می بیند ایشان را می روند از این دنیا و این بشارت را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۴

فرموده است که آن جماعتی که ایمان آورده اند، و پرهیز کارند

ایشان را بشارت می دهند در زندگانی دنیا و در آخرت و مبدل نمی شود و تغییر نمی یابد کلمات الهی در وعدهها یعنی هر وعده که کرده است چنان می شود و پیش گذشت که جای او را در بهشت به او می نمایند و منافات ندارد که آن بشارت مشتمل بر همه باشد.

و قریب باین اخبار بحسب معانی احادیث بسیار وارد شده است بر این اکتفا شد اگر چه طولی به هم رسانید و لیکن ضرور بود چون معاد از ارکان دین است.

[چه کسی جانها را می گیرد]

(و سئل الصِّادِقُ صلوات الله عليه عن قول الله عزَّ و جلَّ «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْمَائِئَاتِ حِينَ مَوْتِهَا» «۱» و عن قول الله عزَّ و جلَّ «قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ» «۲» و عن قول الله عزَّ و جلَّ «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ، و الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ» «۳» و عن قول الله عزَّ و جلَّ «تَوَفَّيْتُهُ رُسُلَنَا» «۴» و عن قول الله عزَّ و جلَّ «وَلَوْ تَرَى إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ» «۵» و قد يموت في السَّاعَةِ الواحدة في جميع الآفاق ما لا يحصيه إلا الله عزَّ و جلَّ فكيف هذا فقال انَّ الله تبارك و تعالی جعل لملك الموت اعوانا من الملائكة يقبضون الارواح بمنزله صاحب الشرطه له اعوان من الانس يبعثهم في حوايجه فتتوفيه الملائكة و يتوفيههم ملك الموت من الملائكة مع ما يقبض هو و يتوفاهم الله عزَّ و جلَّ من ملك الموت) و منقولست که از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۵

صلوات الله عليه پرسیدند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که الله تعالی قبض ارواح می کند در وقت مردن ایشان و جائی دیگر می فرماید که

بگو یا محمد که قبض روح شما می کند فرشته که موکل است از جهت موت شما که آن عزرائیل است و مسمی است بملک الموت و جائی دیگر فرموده است در تعریف و مدح خوبان که آن جمعی که قبض ارواح ایشان می کنند فرشتگان در حالتی که ایشان طیب و پاکیزه اند از بدیها و مزینند به خوبیها و در مذمت بدان فرموده اند که آن جماعتی که فرشتگان قبض ارواح ایشان می کنند در حالتی که ستم کنندگانند بر نفسهای خود به سبب معصیت، و جائی دیگر فرموده است که قبض روح میت می کنند رسولان ما، و جائی دیگر فرموده است که اگر بینی که فرشتگان قبض روح کافران می کنند بیچه عنوان می کنند هر آینه تعجب کنی پس جمع بین الایات چون می شود.

و مع هذا اگر ملک الموت تنها قبض ارواح کند چگونه ممکن است و حال آن که در یک ساعت در اطراف عالم آن قدر می میرند که حساب آنها را نمی تواند کردن بغیر از حق سبحانه و تعالی پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی از جهت ملک الموت مدد کاران مقرر ساخته است از فرشتگان که ایشان قبض ارواح می کنند مانند سردار لشکر یا سردار پهلوانان لشکر یا حکام که نوکران و مدد کاران از آدمیان دارند که بواسطه کارهای خود به جاها می فرستند هم چنین ملک الموت این فرشتگان را می فرستند و ایشان قبض روح بسیار کس می کنند و به قبض ملک الموت می دهند غیر آن چه خود قبض روح ایشان می کند و همه را به قبض الهی می دهد ملک الموت.

و ظاهر این خبر آنست که قبض همه متحقق

می شود و ممکن است که مراد این باشد که چون به فرموده الهی است گویا که حق سبحانه و تعالی قبض کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۶

است و هم چنین ملک الموت و این مجاز شایع است چنانکه هر گاه پادشاهی وزیرش را حکم کند که قصری از جهت او بسازد و وزیر بنایان را بدارد که بسازند نسبت به همه می دهند که او ساخته است در بنا حقیقه و در پادشاه و وزیر مجازا.

[دوست حضرت امیر المؤمنین آن حضرت را در سه موضع می بیند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان ولي علي صلوات الله عليه يراه في ثلاثه مواطن حيث يسره عند الموت و عند الصراط و عند الحوض) و به اسانید متواتره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله عليهم منقولست که دوست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه آن حضرت را در سه موضع می بیند به عنوانی که مسرور شود به شفاعت و نجات یکی در وقت مردن که احادیث دیگر نیز گذشت دویم نزد صراط که حضرت بجهنم خطاب فرماید که این از منست و آن از تو و دوستان آن حضرت مثل برق از صراط عبور کنند، دیگر نزد حوض کوثر که ساقی آن حوض آن حضرتست و باقی ائمه معصومین صلوات الله عليهم.

و احادیث متواتره از عامه و خاصه وارد شده است که دشمنان آن حضرت را از آن آب بهره نیست.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه منقولست که فرمود که و الله که هر کس بر دشمنی من بمیرد البته مرا خواهد دید در وقت مردن به عنوانی که از جهت او بد

باشد و هر که با دوستی من از دنیا برود در وقت مرگ مرا خواهد دید به عنوانی که محبوب او باشد و حضرت امام محمد باقر فرمودند که چنین است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز حاضر شود در دست راست او بمثل حضرت امیر المؤمنین.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۷

و در حدیث کالصحیح منقول است از عبد الله بن ابی یعفر که خطاب جهانی با من معامل بود و عداوت آل محمد صلوات الله علیهم داشت و هم صحبت بود با نجده خارجی و او بیمار شد به عیادت او رفتم از جهت معامله که با او داشتم و از جهت تقیه دیدم که در بی هوشی مرگست و می گفت مرا با تو چکار است یا علی پس خبر دادم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را به آن چه دیده بودم حضرت فرمود که بحق پروردگار کعبه که علی را دیده است برب کعبه که او را دیده است به خداوند کعبه که او را دیده است.

و از ابی سعید خدری از طرق عامه منقولست که حضرت سید المرسلین فرمودند که هر کسی که حق سبحانه و تعالی دوستی اهل بیت من او را روزی کرده باشد پس او را خیر دنیا و آخرت داده است و کسی شک نکند در آن که او از اهل بهشت است به درستی که در دوستی اهل بیت من بیست خصلت است ده در دنیا و ده در آخرت.

اما ده در دنیا اول: ترک دنیا و محبت دنیاست.

دویم: حرص است بر علم. سیم: پرهیزکاریست در دین.

چهارم: رغبت است در عبادت.

پنجم: توبه است

پیش از مرگ.

ششم: توفیق نماز شب است که به رغبت تمام می کند.

هفتم: ناامیدیست از آن چه در دست مردمان است.

هشتم: حفظ کردن اوامر و نواهی الهی است به آن که اوامر را به جا آورد و نواهی را ترک کند.

نهم: دشمنی دنیاست.

دهم: سخا و کرم است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۸

و اما در آخرت پس اول: آن که دیوان او و نامه عمل او را نگشایند.

دویم: ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند.

سیم: نامه عمل او را بدست راست او دهند.

چهارم: از جهت او بنویسند براتی از آتش دوزخ.

پنجم: روی او سفید باشد در آن روز.

ششم: حلّهای بهشت را در او پوشانند.

هفتم: او را شفاعت دهند در صد کس از اهل بیت او.

هشتم: حق سبحانه و تعالی بنظر رحمت به او نظر کند.

نهم: تاجی از تاجهای بهشت بر سر او گذارند.

دهم: آن که داخل بهشت شود بی حساب پس خوشا حال دوستان اهل بیت من و چون چنین نباشد که حق سبحانه و تعالی محبت ایشان را مزد رسالت آن حضرت کرده است با آن که هیچ پیغامبری را مزد بر رسالت کرامت نفرموده است مگر آن حضرت را.

و باز از طرق ایشان از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که روزی در خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودم که ناگاه رو به جانب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند و فرمودند که می خواهی ترا بشارت دهم یا ابا

الحسن، حضرت فرمودند بلی یا رسول اللّٰه، حضرت فرمودند که اینک جبرئیل از جانب خداوند جلیل آمده است و می گوید
که حق سبحانه و تعالی شیعیان و دوستان ترانه خصلت کرامت کرده

است.

اول: آسانی مرگ.

دویم: انس در وحشت قبر که فرشتگان به زیارت او آیند.

سیم: نور در ظلمت قبر و قیامت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۸۹

چهارم: ایمنی از ترس عظیم روز قیامت.

پنجم: عدالت نزد میزان به آن که میزان حسناش سنگین باشد یا نسنجد عمل او را.

ششم: گذشتن از صراط مثل برق.

هفتم: خلاصی از جهنم.

هشتم: داخل شدن در بهشت پیش از همه کس.

نهم: آن که نور ایشان سعی کند در پیش ایشان و از دست راست ایشان یعنی منور باشند.

و ایضا صدوق از طرق صحاح عامه نقل کرده است از عبد الله بن عمرو بن الخطاب و به چند سند از طرق ایشان دیده ام از عمر بن الخطاب که گفت سؤال کردیم از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله از حال و رتبه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه پس حضرت غضبناک شدند و فرمودند که چه بر این داشته است جمعی را که سخن گویند از حال کسی که منزله و مرتبه او نزد حق سبحانه و تعالی مثل منزله و مرتبه من است بغیر از نبوت.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد مرا دوست داشته است و هر که مرا دوست دارد حق سبحانه و تعالی از او خوشنود است و هر که خدا از او خوشنود است جای او در بهشت است. آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد از دنیا بیرون نرود تا او را از شراب کوثر آب بدهند و میوه درخت طوبی بخورد و جای خود را در بهشت به بیند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد

حق سبحانه و تعالی نماز و روزه و عبادات شب او را قبول کند و دعای او را مستجاب گرداند.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد فرشتگان از جهت او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۰

استغفار کنند و هشت در بهشت را از جهت او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل بهشت شود بی حساب؟. آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی نامه عمل او را بدست راست او دهد و او را حساب کنند حسابی به آسانی؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی سكرات مرگ را بر وی آسان گرداند و قبر او را باغی گرداند از باغستانهای بهشت؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی بعدد هر رگی که در بدن اوست او را حوری کرامت فرماید و او را شفیع گرداند در هشتاد کس از اهل بیت او و بعدد هر مویی که در بدن او است او را در بهشت شهری کرامت کنند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی ملك الموت را نزد او فرستد چنانکه نزد پیغمبران می فرستد و رفع کند از او هول منکر و نکیر را و قبر او را یک ساله راه فراخ گرداند و روز قیامت روی او را سفید گرداند و حشر او با حمزه سید الشهداء باشد؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت در سایه عرش خود

در آورد با صدیقان و شهدا و صالحان و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن گردانند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی حکمت را در دل او در آورد و بر زبان او جاری گرداند و درهای رحمت را بر روی او بگشاید؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد او را در آسمانها بخوانند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۱

اسیر الهی است در زمین و حق سبحانه و تعالی به او مباهات فرماید با اهل آسمانها و با حاملان عرش خود؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد ملکی از زیر عرش او را ندا کند که ای بنده خدا عمل را از سر گیر که حق سبحانه و تعالی گناهان ترا همه آمرزید؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد در صحرای محشر حاضر شود و روی او مثل ماه شب چهارده باشد؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد حق سبحانه و تعالی تاج پادشاهی بر سر او گذارد و حله عزت و کرامت بر او پوشاند؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد بگذرد بر صراط مثل برق جهنده؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را دوست دارد بنویسند از جهت او براتی از آتش دوزخ و گذشتن از صراط و ایمنی از آتش دوزخ و نامه عمل او را نگشایند و ترازوی عمل از جهت او نصب نکنند و او را گویند که داخل بهشت شو بی حساب؟.

آیا نه چنین است که هر که علی را

دوست دارد و بر دوستی آن حضرت بمیرد فرشتگان او را مصافحه کنند و پیغمبران او را زیارت کنند و هر حاجتی که داشته باشد حق سبحانه و تعالی آن را بر آورد؟.

آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد ایمن باشد از حساب و میزان و صراط؟.

آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دوست دارد من ضامن اویم که داخل بهشت شود با پیغمبران؟.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۲

آیا نه چنین است که هر که آل محمد را دشمن دارد در روز قیامت بر پیشانی او نوشته باشد که از رحمت خدا ناامید است؟.

آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بمیرد کافر مرده است؟.

آیا نه چنین است که هر که بر دشمنی آل محمد بوی بهشت را نمی شنود؟.

و این حدیث را اگر چه عامه روایت کرده اند و امثال این از طرق ایشان از حد و حصر بیرون است لیکن همین مضامین در اخبار متواتره وارد است صدوق در کتب خود نقل کرده است و چون می خواستم که کتاب به مدح حضرت مزین شود چند حدیثی ذکر شد و استیفای آن در تفسیر قرآن خواهد شد إن شاء الله تعالی.

[ملک الموت دفع می کند شیطان را از کسی که محافظت نموده است نمازها را]

(و ملك الموت يدفع الشيطان عن «۱» المحافظ على الصلاه و يلقنه شهاده ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله في تلك الحاله العظيمه) و ملك الموت دفع می کند شیطان را از کسی که محافظت نموده است نمازها را به آن که در وقت خود با شرایط و ارکان به جا آورده باشد و تلقین می کند ملك موت او را که

بگو: اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله در چنان حالتی عظیم که او را به بیند تلقین کند او را تا هول و ترس او کم شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که داخل شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر شخصی از اصحاب و او جان می کند پس حضرت فرمودند که ای ملک الموت رفیق کن به صاحب من که او مؤمن است ملک گفت یا رسول الله خوشنود باش که من بهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۳

مؤمنی رفیق می کنم و بدان یا محمد که من قبض روح فرزند آدم می کنم و اهلش جزع می کنند من در گوشه از خانه ایشان می ایستم و می گویم این چه جزع است که می کنید و الله که پیش از اجلش قبض روح نکرده ام و در قبض روح او گناهی ندارم اگر راضی باشید و صبر کنید اجر عظیم خواهید داشت و اگر جزع کنید گناه کرده اید و بار گناه بر پشت خود سنگین کرده اید و بدانید که ما را بسوی شما بازگشت خواهد بود و دیگر بازگشت خواهد بود پس شما حذر کنید و حذر کنید از مخالفت الهی به درستی که هر خانه که هست در مشرق زمین و مغرب زمین خواه خانهای گل و خواه خانهای موی صحرا نشینان که البته هر روز پنج مرتبه تفحص احوال ایشان می کنم و من داناتریم به کوچک و بزرگ ایشان از ایشان بحال خودشان و اگر خواهم که قبض روح پشه کنم قدرت بر آن ندارم تا پروردگار مرا به آن امر نفرماید

پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که در اوقات نمازها تفحص می کند پس اگر مداومت بر نمازها دارند که در وقتیهای آن به جا آورند ملک الموت او را در وقت مردن تلقین می کند بشهادتین و شیطان را از او دور می کند. و قریب باین مرویست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که خداوند عالمیان امر می کند ملک الموت را که به بهترین نحوی قبض روح بنده مؤمن کند و اگر طولی به هم رساند بواسطه آنست که بر او آسان شود و جاهل را گمان آنست که جان کندن بر او سخت شده است و جمعی که مغضوب الهی اند و آنها غیر مؤمنانند ملک الموت را می فرماید که جان او را به سختی بیرون آورد چنانکه به شما رسیده است که مانند سیخی که از نمد تری بیرون آورند جان او را بیرون می آورند به زودی و سختی و مردمان را گمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۴

آنست که جان کندن بر او آسان شده است به اعتبار زودی و هیچ شک نیست که عمده جفاها با روح است و چون روح مؤمنان جای خود را در بهشت می بینند و حضرات رسول خدا و ائمه هدی را صلوات الله علیهم مشاهده می نمایند و غیر آن از آن چه گذشت بر ایشان، جان دادن به سهولت می گذرد هر چند مدتی بیهوش باشند و دست و پا زنند. و بسیار دیده ام که در جان کندن صعب بوده اند و سخن می گفته اند و صحبت می داشته اند و وصیت

می کرده اند و صعوبت آن مثل درد دندان یا تب نبوده است پس تو هم نشود که صعوبت و سهولت اینهاست بلکه آنها است که گذشت و اگر در واقع صعوبتی باشد باز جهت پاک شدن ایشان است از گناهان و سهولت بر کفار از جهت جزا دادن ایشانست مرا عمل خیری را که کرده اند چنانکه گذشت.

و روایت کرده است صدوق از مفضل بن عمر که حضرت فرمود که ای مفضل زنهار که خود را آلوده گناهان مکن و شیعیان ما را از گناهان حذر فرما چون گناهان و جزای آنها به شما نزدیکتر است از دیگران، به درستی که به شما جفاها می رسد از سلاطین و نیست آنها مگر از گناهان شما و بیماریها به شما می رسد و نیست مگر به سبب گناهان شما، و روزی از ایشان محبوس می شود و نیست مگر به تشام معاصی، و جان کندن بر ایشان سخت می شود و نیست مگر بواسطه سیئات ایشان تا آن که جمعی که حاضراند می گویند که مرگ بر او دشوار است بسیار پس چون حضرت یافتند که من مغموم شدم به سبب این سخنان خصوصا آن که بر شما می گیرند بیشتر از دیگران فرمودند که ای مفضل می دانی که چرا چنین است گفتم فدای تو گردم نمی دانم حضرت فرمودند که و الله که از آن جهت است که شما را به سبب گناهان مؤاخذه نخواهند نمود رفع گناهان شما را در دنیا می کنند باین بلاها که تا کفاره گناهان شما باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۵

و در حدیث معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما وارد است که از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه پرسیدند که وصف فرمائید از برای ما مرگ را حضرت فرمودند که مرگ نسبت به مؤمنان مانند بوییدن بهترین بوهای خوش است که بویید و بخواب رود و تعبها و المها از او زایل شود همه، و از جهت کفار مانند گزیدن افعی است و نیش زدن عقربها است یا سخت تر. شخصی عرض کرد که جمعی می گویند که مرگ دشوارتر است از آن که به اژه پاره کنند به دو نیم یا از مقرض بدن او را پاره پاره کنند یا او را سنگ باران کنند یا میل آسیا بر حدقه کسی گذارند که بر آن بگردد حضرت فرمودند که چنین است نظر به بعضی از فساق و کفار نمی بینید که جمعی از کفار سختیهای عظیم می کشند در جان کردن و یقین که جفای جان کردن ایشان از اینها سخت تر است زیرا که جان کردن از عذاب آخرتست و اینها از عذابهای دنیاست پس عرض نمودند که بسیار است که می بینیم که کفار به سهولت جان می دهند و صحبت می دارند و می خندند و سخن می گویند و می روند و جمعی از مؤمنان نیز چنین می روند و از مؤمنان و کافران جمعی سختیهای عظیم می کشند در سکرات مرگ حضرت فرمودند که هر راحتی که به مؤمنان می رسد اول ثواب ایشان است و هر سختی که به ایشان می رسد کفاره گناهان ایشان است تا آن که چون بمیرند پاک و پاکیزه باشند و مستحق ثواب ابدی شده باشند و چیزی از گناهان بر ایشان نمانده باشد و هر سهولت و آسانی که به کفار می رسد از آن جهت است که گاه هست کارهای خیر کرده اند

حق سبحانه و تعالی مزد ایشان را در دنیا به ایشان می رساند تا چون بمیرند از جهت ایشان نمانده باشد بغیر از اسباب عذاب چیزی و هر سختی که به ایشان می رسد مقدمه عذاب الهی است بعد از آن که حسنات ایشان را در دنیا به ایشان رسانیده اند و این از آن جهت است که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۶

تعالی عادلست و ظلم نمی کند.

باز از آن حضرت پرسیدند که طاعون از چه وجه واقع می شود حضرت فرمودند که نظر به جمعی عذابست و نظر به جمعی رحمت است عرض نمودند که چون شود که یک چیز هم عذاب باشد و هم رحمت حضرت فرمودند که نمی بینید که آتش جهنم عذابست بر کفار و بر خازنان جهنم از فرشتگان که با کفارند رحمت است و لذت ایشان در آنست که در آنجا اطاعت الهی به جا می آورند.

[چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر او ممثل می شود مال او و فرزندان او و عمل صالح]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه انّ العبد اذا كان في آخر يوم من الدنيا و اول يوم من الآخرة مثل له ماله و ولده و عمله فیلتفت إلى ماله فيقول و الله انّی كنت عليك لحريصا شحيحا فما ذا عندك فيقول خذ منّی كفنك فیلتفت إلى ولده فيقول و الله انّی كنت لكم محبّا و انّی كنت عليكم لمحميا فما ذا عندكم فيقولون نؤدّيك إلى حفرتك و نواريك فيها فیلتفت إلى عمله فيقول و الله انّك كنت علیّ لتقيلا و انّی كنت فيك لزاهدا فما ذا عندك فيقول انا قرینك في قبرك و يوم حشرک حتّی اعرض انا و أنت علی ربّك) به اسانید قویه كالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند

که چون بنده در روز آخر دنیا و روز اول آخرت باشد در برابر او ممثل می شود مال او و فرزندان او و عمل صالح او پس رو بمال می کند و می گوید که و الله که من حرص داشتم در طلب تو و بخل می ورزیدم و صرف نمی کردم ترا و عمر عزیز را در طلب تو و حفظ تو بسر آوردم الحال که می روم چه همراهی می کنی با من پس مال به زبانحال یا مقال می گوید که کفن را از من بردار که همراهی دیگر از من نمی آید.

پس رو به فرزندان خود می کند و می گوید که و الله که من دوست شما بودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۷

و همیشه حفظ و حمایت شما می کردم چه چیز نزد شما هست از جهت من ایشان می گویند که از ما این می آید که ترا به قبر رسانیم و دفن کنیم پس رو به جانب عمل صالح می کند و می گوید که و الله که تو بر من گران بودی و من ترک می کردم ترا و محبت تو نداشتم تو چه همراهی می کنی با من آن می گوید که من قرین و مصاحب توام در قبر تو و در روزی که محشور خواهی شد و از قبر بیرون می آیی با توام تا عرض کرده شوم من و تو بر پروردگار تو.

بدان که این کلام دو احتمال دارد یکی آن که بر سبیل مجاز باشد و کنایه باشد از آن که مال و فرزند بکار آخرت نمی آید مگر آن که مال را در راه خدا صرف کند یا وصیت کند که صرف راه خدا کنند و در این صورت داخل اعمال خواهد بود

و هم چنین فرزندان فی أنفسهم بکار او نمی آیند مگر آن که صالح باشند و از جهت او دعا و خیرات کنند و این نیز داخل اعمال خیر است که از او خواهد ماند چنانکه خواهد آمد در باب وصایا پس چیزی که بکار آخرت می آید که سبب رفاهیت عالم برزخ است تا ابد الابد عمل صالح است پس باید که آدمی در آن بکوشد و اظهر آنست که ممثل می شوند چنانکه در عالم خواب ممثل می شوند و این عالم مثال واسطه ایست میان عالم جسمانیات و روحانیات و شکی در وجود آن نیست چنانکه به تجربه ظاهر است و بسیار است که میت در حالت احتضار فریاد می کند که مالهای مرا چرا می سوزانید فرزندان مرا چرا می کشید یا می سوزانید.

و در این اوقات جمعی نقل کردند که یکی از عمال در حالت احتضار فریاد می کرد که آتش در انگشتان من افتاده است آب بیاورید و آب می بردند از جهت او و دست را در میان آب گذاشته فریاد می کرد که این آب آتش را فرو نمی نشاند آبی دیگر بیاورید و فریاد می کرد تا رفت و لیکن اکثر یاران حمل بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۸

این می کنند که بیهوده می گوید به تبعیت عمر بن الخطاب چنانکه گذشت حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا آن که حقایق اشیا را کما هی به بینند و بدانند.

[هر که در روز جمعه یا شب جمعه بمیرد]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ مَاتَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ رَفَعَ «۱» اللهُ عَنْهُ عَذَابَ الْقَبْرِ) و از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که هر که در روز جمعه

یا شب جمعه بمیرد حق سبحانه و تعالی عذاب قبر را از او بردارد و امثال این احادیث مخصص عمومات ضغظه است و یکی از فضلا گفته است که عذاب قبر حق است اجماعا مگر کسی را که تلقین کرده باشند و غافل شده است از امثال این اخبار صحیحه.

(وقال الصیادق صلوات الله عليه من مات ما بين زوال الشمس من يوم الخميس إلى زوال الشمس من يوم الجمعة امن من ضغظه القبر) و منقولست از ابان بن تغلب از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که هر که بمیرد از زوال آفتاب از روز پنجشنبه تا زوال شمس روز جمعه از ضغظه قبر ایمن باشد. و با حدیث سابق مخالفت ندارد زیرا که دلالت این حدیث بر عدم مغفرت بعد از ظهر به مفهوم لقب ضعیف است و دلالت حدیث سابق بر مغفرت به منطوق است و هیچ شک نیست که منطوق مقدم است بر مفهوم و مفهوم اگر حجت باشد مثل مفهوم شرط بر مذهب اکثر قابلیت تخصیص ندارد سیما در فضایل و مستحبات سیما در اسباب مغفرت و رحمت الهی چون به محض تفضل است در اینجا و مطلقا بنده را در آن دخلی نیست و خود فرموده است تعالی شانه که: سبقت رحمتی غضبی یعنی رحمت من بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۱۹۹

غضبم پیشی دارد.

(وقال ابو جعفر صلوات الله عليه ليله الجمعة ليله غراء و يومها يوم ازهر و ليس على وجه الارض يوم تغرب فيه الشمس اكثر معتقا من النار من يوم الجمعة و من مات يوم الجمعة كتب «۱» له براءه من عذاب القبر و من مات

يوم الجمعة اعتق من النار) و شيخان بسند صحيح از جابر روايت کرده اند که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از روز جمعه و شب جمعه پس آن حضرت فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی و روزش روزیست منور و نیست بر روی زمین روزی که آفتاب در آن روز فرو رود که حق سبحانه و تعالی در آن روز بیشتر از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد کند و در کافی و تهذیب به جای معتقا معافی است و در هر دو چنین است که

من مات يوم الجمعة عارفا بحق اهل هذا البيت كتب الله له براءة من النار و براءة من عذاب القبر و من مات ليلة الجمعة اعتق من النار.

و حذف آن و تغییر شب بروز ممکن است که از نساخ باشد یا حدیثی دیگر باشد و در هر دو واو در اول این کلام نیست و نبودنش بهتر است که بیان سابق باشد یعنی هر که در روز جمعه بمیرد و عارف باشد بحق اهل البيت یعنی شیعه اثنا عشری باشد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او براءتی یعنی بیزاری و خلاصی از آتش دوزخ و بیزاری از عذاب قبر و هر که در شب جمعه بمیرد او را از آتش دوزخ آزاد کنند یعنی جمیع گناهانش را بیامرزند و حدیث اصبح بن نباته در باب نماز جمعه خواهد آمد.

[هر میتی که مردن او را نزدیک می شود حق سبحانه و تعالی به او باز می دهد از بصیرت و شنوایی و عقل]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ما من میت «۲» تحضره الوفاة الا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۰

رد الله عز و جل عليه من بصره و سمعه و عقله اخذا للوصیه او تارکا و هی

الرَّاحَةُ الَّتِي يُقَالُ لَهَا رَاحَةُ الْمَوْتِ) و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از حماد بن عثمان و ابو الصباح و غیرهما منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر میتی که مردن او را نزدیک می شود البته حق سبحانه و تعالی به او باز می دهد از بصیرت و شنوایی و عقل آن قدری که به آن تواند وصیت کردن تا حجت بر او تمام شود که وصیت بکند یا نکند اگر بکند ثواب داشته باشد و اگر نکند حجت بر او تمام باشد و نتواند گفت که مرا شعوری نبود که نکردم و این حالت راحتی است که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که بعد از بحران می باشد که مرض را با صحت جنگ عظیم واقع می شود پس اگر مرض غلبه کرد مزاج دست از معارضه و مجادله باز می دارد او را شعوری بهم می رسد و این حالت را راحت مرگ می نامند و نزد عجم می گویند که خانه روشن می کند.

و جای این حدیث در وصیت است و صدوق آنجا همین حدیث را ذکر کرده است به اندک تغییری و لکن در اینجا نیز ذکر کرد که در حالت احتضار چنانکه تلقین شهادتین و غیرهما مطلوبست تذکیر وصیت نیز خوبست.

[هر گاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت دهد]

(و اذا حرّك الانسان في حاله التزع يديه او رجليه او رأسه فلا يمنع من ذلك كما يفعل «١» جهّال الناس) و هر گاه آدمی در حالت جان کندن دستها یا پاها یا سر را حرکت دهد او را منع نمی باید کرد از این حرکت کردن چنانکه جاهلان عامه می کنند. این مضمون در فقه رضوی موجود است و هر چه را

صدوق ذکر کرده است که در کتب متداوله نیست اکثر آن در فقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۱

رضویست بعینه.

[هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود]

(فاذا اشتدّ عليه نزع روحه حَوْلَ إِلَى مصلّاه الَّذِي كان يصلّي فيه او عليه) و در حسن كالصحيح از زراره منقولست که گفت هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود او را نقل کنند بسوی محل نمازش که در آنجا نماز می کرده است در خانه و اگر نداشته باشد جای خاصی جای نماز را در زیر او اندازند تا جان کندن بر او آسان شود.

و در حدیث صحیح و حسن كالصحيح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بتحقیق که ابو سعید خدری که صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله و در متابعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه راسخ قدم بود تا از دنیا رفت سه روز جان می کند پس اهل او، او را غسل دادند و او را به مصلاهی او بردند همان ساعت مرد.

و در حدیث كالصحيحی وارد است به همین نحو و لیکن در آنجا هست که او گفت مرا به مصلاهی من برید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه جان کندن بر میت دشوار شود او را نزدیک برند به مصلاهی که در آنجا نماز می کرده است و ظاهراً نزدیک بردن در صورتیست که مصلاهی او مسجد متصل به خانه باشد یا مسجد خانه باشد و خوف نجس شدن مسجد باشد چنانکه غالب احوال بیمار چنین است و اگر نجس نباشد خوف آن هست که چون بمیرد نجس کند.

و در حدیث صحیح از سلیمان

جعفری منقول است که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که را به پسرش قاسم فرمودند که ای فرزند
برخیز و برو نزد سر برادرت سوره و الصافات را بخوان تا به آخر پس او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۲

خواند تا چون باین آیه رسید که **أَهُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ مَنْ خَلَقْنَا** آن جوان به رحمت الهی واصل شد پس چون چادر شب بر او کشیدند و بیرون رفتند یعقوب بن جعفر رو به حضرت کرد و گفت پیش ما چنین مقرر بود که نزد میت سوره یس و القرآن الحکیم می خواندیم و شما امر فرمودید به خواندن سوره و الصافات حضرت فرمودند که ای فرزند این سوره را نزد هر کس که به غمی مبتلا باشد اگر بخواند البته حق سبحانه و تعالی به زودی او را از غم راحت می دهد و دور نیست که بعد از مردن خواندن سوره یس خوب باشد.

و از این اخبار ظاهر شد که اگر جان کندن دشوار باشد نقل کنند و سوره را بخوانند و جمعی از علما استنباط نموده اند که هر گاه نقل و سوره شدت نزع را بر طرف کند پس اگر پیشتر از شدت بخوانند نخواهد گذاشت که شدت به هم رسد و این معنی در سوره خوبست چون از جهت هر مکروبی نافع است اما در نقل مشکل است خصوصا با آن که صدوق گفته است.

(ولا یمس فی تلک الحال) یعنی در آن حالت نزع دست به او نرسانند مبادا سبب این شود که آزاری به او رسد که سبب مردن شود و او قاتل باشد چنانکه متعارفست میان عوام که

شربت شهادت می دهند مثل شربت عسل که زودتر شهید شود و هیچ شک نیست که اگر کسی شخصی را در حالت جان کندن بکشد او قاتل است و نقل و خواندن سوره اگر چه چنین است و لیکن از جانب شارع رخصت شده است و چیزی را قیاس به این ها نمی توان کردن چون قیاس باطل است و گذشت.

[چون بمیرد واجبست که بگویند کلمه استرجاع را]

(فاذا قضی نحبہ فیجب ان یقال اِنَّا لِلّٰهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ) و چون مدت خود را بسر آورد یعنی بمیرد واجبست که بگویند کلمه استرجاع را و آن ترجمه اش اینست که بتحقیق که ما بنده و مملوک خداوندیم هر چه می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۳

خوبست و ما همه را بازگشت بسوی او خواهد بود یعنی همه خواهیم مرد اگر پیش و پسی شود سهل است و آن که بعنوان وجوب گفته است ظاهرا مرادش استحباب مؤکد باشد.

و محتمل است که گمان کرده باشد که چون حق سبحانه و تعالی این کلمه را در قرآن یاد کرده است البته واجبست یا چون رضا به قضا واجبست و این کلمه دلالت بر آن دارد فردی از افراد واجب تخیری باشد یا حدیثی به او رسیده باشد که دلالت بر وجوب کند و اول اظهر است و حدیث ثواب این کلمه خواهد آمد اگر چه آیه کریمه **وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ** کافی است که ترجمه اش اینست که هر آینه با شما معامله آزمایشندگان خواهیم کرد که اگر اطاعت کنید و صبر کنید و راضی باشید شما را ثواب جزیل کرامت کنیم و آن آزمایش به اندکی از خوفست به سبب تکلیف جهاد از دشمنان یا خوف الهی به سبب آیات وعید

و به اندکی از گرسنگی بروزه گرفتن یا به بلای قحط مبتلا شدن و به اندکی از کمی اموال به زکات و خمس و سایر واجبات و مندوبات یا به غصب و نهب و دزدی که ایشان را باز گذاشته است که هر چه خواهند با اختیار خود کنند و به اندکی از نقص جانها بجهاد رفتن و اعضا ناقص شدن و جمعی که بمنزله جان این کسند کشته شدن یا خود کشته شدن چون اندکست با بقای روح به اندکی از نقص میوه ها به زکوات و تصدقات یا به آفات یا رفتن فرزندان که میوه قلوبند و یا محمد بشارت ده آن جماعتی را که چون به ایشان رسد مصیبتی بگویند که **إِنَّا لِلَّهِ** ما از خداوندیم و بازگشت ما بسوی اوست همه را جزای کامل خواهد داد این جماعت که متکلم باین کلمه شوند و متحقق بمعنی آن از اعتراف به عبودیت و حشر و نشر و ثواب و عقاب و صبر و رضا و تسلیم بر ایشان است صلوات الهی از رحمتهای غیر متناهی اخروی و رحمت و برکات دنیوی و ذکر خیر ایشان یا بر عکس و اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۴

اظهر است به اعتبار جمعیت صلوات و افراد رحمت چون نعمتهای دنیوی نظر به نعمتهای اخروی قلیل است و این جماعتند که هدایت یافته اند به رضا و تسلیم و غیرهما و اگر کسی نیکو تدبر کند در الفاظ آیه و معانی و اشارات و دقایق آن خواهد دانست که همین آیه معجزه است از معجزات قرآنی و هر آیه چنین است با تدبر نیکو و چون صدوق اخبار را بعد از

این ذکر کرده است در آنجا انساب است ذکر اخبار.

[از چه سبب است که میت را غسل می دهند]

(و سئل «۱» الصّیّادق صلوات الله علیه لأیّ علّه یغسل المیت قال تخرج منه النّطفه الّتی خلق منها تخرج من عینیه او من فیه) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از چه سبب است که میت را غسل می دهند حضرت فرمودند که چون آن نطفه که از آن مخلوق شده است از او بیرون می آید پس گویا جنب می شود و آن نطفه از چشمهای او بیرون می آید یا از دهانش.

و بر این مضمون احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است، و مستبعد نیست که بعضی از آن نطفه در اجزای چشم او یا دهان یا بقیه اعضای او مانده باشد بحفظ الهی و در این وقت بیرون آید.

و ممکن است که مراد از آن روح حیوانی باشد که چون بیرون می رود بدن میت و نجس می شود و چون غسل می دهند او را پاک می شود و قابل آن می شود که نماز بر او توان کرد پس گویا جنب شده است و الله تعالی یعلم.

[هیچ روحی از بدن بیرون نمی رود تا آن که جای خود را ببیند]

(و ما یخرج احد من الدّنیّا حتّی یری مکانه من الجنّه او من النّار) و هیچ روحی از بدن بیرون نمی رود تا آن که جای خود را می بیند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۵

بهشت یا دوزخ و احادیث گذشت.

[هر که در حالت احرام بحج یا به عمره بمیرد]

(و قال الصّادق صلوات الله علیه من مات محرماً بعثه الله ملئياً) و از آن حضرت فرمودند که هر که در حالت احرام بحج یا به عمره بمیرد حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کند و زبان او متکلم به کلمات: لئیک اللهم لئیک تا آخر باشد در وقتی که همه کس بحال خود درمانده و ثبوره گویند و این حدیث را شیخ کلینی رحمه الله علیه در قوی کالصحیح روایت کرده است.

[هر که بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم]

(و قال صلوات الله علیه من مات فی احد الحرمین امن من الفزع الاکبر یوم القیمه) و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد در یکی از مکه یا مدینه یا در حرم هر دو ایمن خواهد بود در روز قیامت از فزع و ترسی که از همه فزعهها بزرگتر است و آن جمیع فزعههای روز قیامت است یا بعضی از آن مثل گذشتن بر صراط که خایف خواهد بود که در جهنم خواهد افتاد یا خواهد گذشت یا در وقت پریدن نامها یا در وقت میزان یا در وقت حساب یا در وقت عرض بر جناب

اقدس عزیز قهار و این حدیث نیز بسند کالصحیح منقولست.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست که هر که در وقت رفتن یا برگشتن در راه مکه بمیرد از فرع اکبر روز قیامت ایمن شود و شامل حرمین نیز هست و در بحث حج نیز خواهد آمد.

[هر گاه زنی در زاییدن تا انتهای نفاسش بمیرد]

(و قال صلوات الله عليه المرأة اذا ماتت في نفاسها لم ينشر لها ديوان يوم القيامة) و آن حضرت فرمودند که هر گاه زنی در زاییدن تا انتهای نفاسش بمیرد در روز قیامت نامه عمل او را نگشایند و بی حساب به بهشت رود.

[هر که در غربت بمیرد شهید از دنیا می رود]

(و قال صلوات الله عليه موت الغریب شهاده) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که در غربت بمیرد شهید از دنیا بیرون می رود و احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۶

در این باب در کتاب حج خواهد آمد.

[تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که هیچ نفسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد]

(و قال صلوات الله عليه في قول الله عز و جل «و ما تَدْرِي نَفْسٌ ما ذا تَكْسِبُ غَدًا وَ ما تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ» فقال من قدم إلى قدم) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که هیچ نفسی نمی داند که فردا چه خواهد کرد یک احتمال آنست که هر گاه نداند که خواهد بود یا نه چه داند که چه خواهد کرد یا آن که دل بدست مقلب القلوبست بسیار است که امروز اراده دارد که فردا کاری بکند و حق سبحانه و تعالی مصلحت او را در آن کار نمی داند رأی او را بر می گردانند یا هر دو معنی مراد باشد و هیچ نفسی نمی داند که در کدامین زمین خواهد مرد یعنی اجلش را نمی داند که کی خواهد بود حتی آن که ممکن است که از قدمی که بر می دارد که به جای دیگر گذارد محتمل است که نگذاشته بمیرد پس هر گاه آدمی در معرفت اجل خود چنین است تأخیر نباید کرد کارهای خیر را خصوصاً توبه و انابت را.

[هر گاه مؤمن می میرد مکانهای که عبادت می کرده بر او می گریند]

(و قال صلوات الله عليه اذا مات المؤمن بكت عليه بقاع الارض التي كان يعبد الله عز و جل فيها و الباب الذي كان يصعد منه عمله و موضع سجوده) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه مؤمن می میرد می گریند بر او گوشه‌های زمینی که عبادت حق سبحانه و تعالی در آنجاها می کرده است و آن در آسمانی که از آن در عمل او را بالا می بردند فرشتگان و

موضع سجودش.

و کلینی در

حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده است که هر گاه مؤمن فوت شود می گیرند بر او فرشتگان و بقعهای زمینی که در آنجاها عبادت الهی می کرده است و درهای آسمانها که عمل او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۷

از آن درها بالا می بردند و در اسلام رخنه می شود که هیچ چیز آن رخنه را نتواند گرفت زیرا که مؤمنان حصارهای اسلامند چنانکه بار و حصار شهر است و مانع است از آمدن دشمنان به آن شهر هم چنین مؤمنان وجود ایشان سبب دفع بلاهای صوری و معنویست خصوصا علمای ایشان چنانکه گذشت.

و گریستن زمین و آسمان ممکن است که بر سبیل حقیقت باشد و اینها را شعوری باشد که ما ندانیم یا کنایه باشد از آن که وجود ایشان سبب بقای عالم است پس هر چه از ایشان کم می شود سبب خراب عالم است پس گویا ایشان بر حال خود می گیرند و الله تعالی يعلم.

[هر که فردا را از عمر خود داند پس بد مصاحبت کرده است با مرگ]

(وقال صلوات الله علیه من عدّغدا من اجله فقد اساء صحبه الموت) و در موق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که فردا را از عمر خود داند پس بد مصاحبت کرده است با مرگ بلکه شرطش آنست که هر روز را آخر عمر خود داند و در تهیه آخرت و استعداد مرگ باشد بلکه هر نمازی که کند وداع کند نماز را که معلوم نیست که دیگر نماز تواند کرد بلکه هر نفس را و همیشه متکلم به کلمه لا-اله الا الله باشد که اگر فجاء مرگ برسد آخر کلام او این کلمه باشد و داخل

[خدیجه در حال احتضار]

(و دخل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَي خَدِيجَةَ وَ هِيَ لَمَّا بَهَا فَقَالَ لَهَا بِالرَّغْمِ مَنَّا مَا نَرِي بِكَ يَا خَدِيجَةَ فَاذَا قَدِمْتَ عَلَي ضَرَائِرِكَ فَاقْرِيئِيهِنَّ السَّلَامَ فَقَالَتْ «۱» مِنْ هُنَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرِيَمُ ابْنَتُ «۲» عِمْرَانَ وَ كَلْثَمُ اخْتِ مَوْسَى وَ آسِيَةُ امْرَأَةُ فِرْعَوْنَ قَالَتْ بِالرَّفَاءِ يَا رَسُولَ اللَّهِ) وَ آن حضرت صلی الله علیه و آله داخل شد بر خدیجه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۸

خدیجه در کار خود بود یعنی در حال احتضار پس حضرت فرمود که دور باد مرگ تو از ما یعنی مرگت را نه بینیم اما چون راهی است که همه را در پیش است چون به هووهای خود رسی سلام مرا به ایشان رسان خدیجه گفت اینها کیستند حضرت فرمودند که مریم دختر عمران و کلثم خواهر موسی و آسیه زن فرعون خدیجه گفت مبارک باد یا رسول الله و متعارف عرب بود که می گفتند:

بالرِّفَاءِ وَ الْبَنِينَ يَعْنِي مَبَارَكٌ بَادٌ بِرِفَاهِيَّتِ وَ پَسْرَانٌ كِهْ حَقٌّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ تَعَالَى كِرَامَتِ كُنْدُ وَ حَضْرَتِ از این کلمه منع فرمودند چنانکه خواهد آمد پس ممکن است که گفتن خدیجه قبل از نهی حضرت صلوات الله علیه و آله بوده باشد.

[شش کسرا ضامنم که به بهشت روند]

(وَ قَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ضَمِنْتُ لِسِتَّةِ الْجَنَّةِ رَجُلٌ خَرَجَ بِصَدَقَةٍ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ يَبْتَغِي مَرِيضًا فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مَجَاهِدًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ حَاجًّا فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ إِلَى الْجَمْعَةِ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ رَجُلٌ خَرَجَ فِي جَنَازَةٍ رَجُلٌ مُسْلِمٌ فَمَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ)

و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که شش کسرا ضامنم که به بهشت روند.

اول: شخصی که صدقه واجب یا سنت را بیرون برد که به مستحق آن برساند و بمیرد پس او راست بهشت به ضمان من.

دویم: شخصی است که به عیادت بیماری رود و بمیرد بهشت او را واجبست.

سیم: شخصی که از خانه خود بیرون رود و از جهت جهاد در راه خدای عز و جل و بمیرد پس بهشت او را واجبست.

چهارم: شخصی است که از جهت حج بیت الله الحرام بیرون رود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۰۹

بمیرد بهشت او را واجبست.

پنجم: شخصی است که از جهت نماز جمعه بیرون رود و بمیرد بهشت او را واجبست.

ششم: شخصی که به تشییع جنازه مسلمان بیرون رود و بمیرد بهشت او را لازمست.

و مؤید این حدیث است قول حق سبحانه و تعالی که هر که از خانه خود بیرون رود بقصد هجرت به خدا و رسول پس ادراک کند او را مرگ پس بتحقیق که مزد او بر خداست جل جلاله و ظاهرا در این داخل است هر بیرون رفتنی که بقصد رضای الهی باشد با متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله.

و ممکن است که این افعال شش گانه اگر چه بقصد قربت نباشند سبب دخول بهشت باشند و لیکن بعید است چون همه عبادتست و عبادت مشروط است به نیت و الله تعالی يعلم.

[کرامت و تعظیم میت آنست که او را زود به قبر رسانند]

(وقال رسول الله صلی الله علیه و آله کرامه المیت تعجیله) و آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که کرامت و تعظیم میت آنست که او را زود به قبر رسانند چون هر

چند می ماند بدبو می شود مردمان از او متنفر می شوند.

(قال «۱» رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَلْفِينَ مِنْكُمْ رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ لَيْلًا فَانْتَظَرَ بِالصَّبْحِ وَ لَا رَجُلًا مَاتَ لَهُ مَيِّتٌ نَهَارًا فَانْتَظَرَ بِهِ اللَّيْلُ لَا تَنْتَظِرُوا بِمَوْتِكُمْ طُلُوعَ الشَّمْسِ وَ لَا غُرُوبَهَا عَجَّلُوا بِهِمْ إِلَى مُضَاجِعِهِمْ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ فَقَالَ النَّاسُ وَ أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ) وَ از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۰

صلی الله علیه و آله فرمودند که نمی باید که شما را بیابم که چنین کنید یعنی چنین مکنید و در بعضی از نسخ به قاف است و آن تصحیف است اگر چه معنی آن نیز باین بر می گردد یعنی ملاقات نکنم شما را که چنین کنید که شخصی میت او در شب مرده باشد و انتظار روز کشد و نه شخصی را که میت او در روزه مرده باشد و انتظار شب کشد انتظار مکشید از جهت مردگان خود طلوع آفتاب را و نه غروب آفتاب را یعنی تا در آید یا فرو رود که مؤکد معنی اول باشد یا آن که ملاحظه مکنید که در این دو وقت نماز مکروهست پس صبر کنید که بگذرد بلکه بر تقدیر کراهت نماز میت مستثنی است چنانکه خواهد آمد در اخبار کثیره، زود برسانید مردگان خود را به خوابگاه ایشان تا حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند مردمان گفتند که حق سبحانه و تعالی ترا نیز رحمت کند که راه رحمت الهی را بما نمودی و می نمایی.

و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین

صلی اللہ علیہ و آلہ منقولست کہ فرمودند کہ هر گاه شخصی از شما بمیرد در اول روز پس می باید که خواب قیلوله را در قبر بکند یعنی پیش از پیشین او را دفن کنید. بدان که مشهور میان علما آنست که این اوامر از جهت استحبابست مگر وقتی که خوف مثله باشد که از ماندن متغیر شود و بدبو شود که در آن صورت واجبست و مبالغه در بلاد حاره بیشتر است که اگر در بعضی از بلاد اندکی بماند کرم در او می افتد و اگر یک روز بماند همه کرم می شود و نقل به مشاهد مشرفه وقتی مطلوبست که بدبو نشود و اعضا از هم نپاشد و کرم نیفتد و آن بسیار نادر است مگر در زمستان باشد و راه نزدیک باشد شاید که چنین نشود.

پس احوط آنست که اگر نقل کنند بعد از آن کنند که خشک شود یا استخوان شود و اگر نقل نکنند حشر شیعیان حضرات با حضراتست هر جا که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۱

مدفون شوند چنانکه خواهد آمد إن شاء الله.

[ثواب غسل دادن میت چه چیز است]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه كان فيما ناجى به موسى بن عمران عليه السلام ربه عز و جل ان قال له يا رب ما بلغ من عياده المريض من ال-جر قال أوكل به ملكا يعود في قبره إلى محشره قال يا رب فما لمن غسل الموتى قال اغسله من ذنوبه كيوم ولدته أمه) و مسندا مرویست از آن حضرت صلوات الله عليه که از جمله مناجاتی که حضرت موسی کرد با خداوند عز و جل این بود که گفت پروردگارا بچه مرتبه می رسد ثواب عیادت بیمار

حق سبحانه و تعالی فرمود که ملکی را موکل می گردانم که عیادت او کند تا وقتی که در صحرای محشر حاضر شود گفت پروردگارا ثواب غسل دادن میت چه چیز است خطاب رسید که او را می شویم از گناهان و پاک می کنم همه را از او مثل روزی که از مادر متولد شده باشد.

(وقال صلوات الله عليه من غسل میتا مؤمنا فادى فيه الامانه غفر الله له قيل و كيف يؤدى فيه الامانه قال لا يخبر بما يرى) و منقولست بسند موثق كالصحيح از سعد بن ظريف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و به سندی كالصحيح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر که غسل دهد میت مؤمنی را و ادای امانت بکند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بيمرزد پرسیدند که چگونه ادای امانت بکند حضرت صلوات الله عليه فرمودند که آن چه را ببیند از میت کسی را خبر نکند به آن چه دیده است مثلا اگر فضلات بسیار از او بیرون آید یا بدنش عیبی چند داشته است که مخفی بوده است مثل جذام و برص و امثال اینها به کسی نگوید.

(و حدّه إلى ان یدفن المیت) و زمان خبر نکردن تا وقتی است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۲

میت را دفن کنند و این عبارت را صدوق در آن دو حدیث سابق ذکر نکرده است و هم چنین شیخان و شاید صدوق در حدیثی دیده باشد و بنا بر آن که جزو حدیث باشد دو احتمال دارد یکی حد عدم اخبار.

و دویم حد عیوب که اگر در قبر چیزی

ظاهر شود و او بگوید ادای امانت کرده است یعنی امانت غسل. و احتمال دیگر آن که به تخفیف خوانده شود یعنی ادای امانت آنست که آن چه را او تنها دیده باشد نگوید اگر دیگری با او دیده باشد اگر بگوید ضرر ندارد و این تقیید بر هر احتمالی بی وجه است زیرا که احادیث بسیار وارد شده است که حرمت میت مؤمن مثل حرمت زنده است و اظهار عیوب در زنده غیبت محرم است پس در مرده نیز چنین باشد و الله تعالی يعلم.

(و قال الصادق صلوات الله عليه أيما مؤمن غسل مؤمناً فقال إذا قلبه اللهم إن هذا بدن عبدك المؤمن و قد اخرجت روحه منه و فرقت بينهما فعفوك عفوك إلا غفر الله له ذنوب سنة إلا الكبائر) و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند و در کلینی این حدیث را از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه روایت کرده است به سندی کالموثق که فرمودند که هر مؤمنی که غسل دهد مؤمنی را و چون او را گرداند از جهت غسل دادن در اثنای غسل بگوید که خداوند این بدن بنده مؤمن تست و تو روح را از آن بیرون برده و جدائی انداخته میان روح و بدن پس خداوند عفو را شامل حال او گردان در قبر و دیگر عفو را شامل حال او گردان در قیامت و دیگر عفو را شامل حال او گردان در بهشت تا تکرار از جهت مبالغه باشد و در کافی دو مرتبه است پس نگوید این سخن را مگر آن که حق سبحانه و تعالی گناهان یک ساله شوینده را

(و قال الصادق صلوات الله عليه ما من «۱» مؤمن يغسل ميتا مؤمنا فيقول و هو يغسِّله ربّ عفوك عفوك ألا عفى الله عنه) و در حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که نیست مؤمنی که غسل دهد میت مؤمنی را و در وقت غسل دادن بگوید پروردگارا عفوت را شامل حال او گردان دیگر عفوت را شامل حال او گردان مگر آن که حق سبحانه و تعالی گناهان شوینده را بیامرزد.

و محتمل است که مراد عفو از میت باشد و آن بعید است و هر دو بر سبیل بدلیت محتمل است و ظاهرا از برای میت احتیاج به گفتن نباشد چون فرموده اند که دعا کنید البته مستجاب می کنند و خواهد آمد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله عليه يغسل الميت اولی الناس به او من یامرہ الولی بذلك) بسند موثق كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه فرمودند که غسل می دهد میت را ولی او که عبارتست از کسی که بالفعل از او میراث برد تا اینجا شیخ ذکر کرده است یا کسی که ولی او را امر کند به غسل دادن به این معنی که بی رخصت وارث کسی غسل نمی تواند دادن و اگر ولی باز گذارد یا حاضر نباشد یا نباشد بر همه مردمان واجبست و یکی که غسل دهد از دیگران ساقط می شود و کسی خلاف نکرده است در این و در جمیع احکام میت که بر ولی است و او اولی است.

و آن چه بخاطر این ضعیف می رسد آنست که مراد

از ولی شیعه اثنی عشری است پس اگر در میان ورثه مؤمن باشد او اولی است و الا شیعیان اولایند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۴

احتیاج به رخصت وارث نیست و هر جا که میان شیعه و سنی خلافتی هست در آنجا اولی الناس وارد شده است تا بنحو شیعیان عمل کنند و هر چه در آن اختلافی نیست در آنجا وارد نشده است و جمعی به قیاس بطریق اولی عمل کرده اند و جمعی دست به اجماع زده اند و همه از عدم تدبیر ناشی شده است و در هر جا که مذکور شده است اشاره به آن خواهد شد و او یامرہ الولی بذلک در فقه رضوی هست کما قال اللہ تعالی وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ بَعْضٌ مِّنْهُمْ مَرْدَانٌ وَ مؤمنان زنان اولیاء یکدیگرند و حق سبحانه و تعالی فرموده است کہ وَ أَوْلُوا الْأَرْحَامَ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِی كِتَابِ اللَّهِ ۸: ۷۵ «۱» و خویشان بعضی اولایند به بعضی پس اگر هر دو اولویت جمع شود نور علی نور است و اگر نتواند امر می کند شیعه را کہ غسل بدهد و آن شیعه فی الحقیقه به اولویت خود غسل می دهد نه به نیابت ولی وارث.

و زنهار کہ در هر چه ذکر می کنم تعصب جاهلیت را بر کنار گذار و تدبیر کن اگر محقق شود به آن عمل کن و الا به آن چه داری عمل خواهی نمود و تا ماهر نشود کسی در کیفیت گفتگوهای ائمه معصومین صلوات اللہ علیهم حقرا نمی یابد حق سبحانه و تعالی همه را بینا کند بحق محمد و آله الطاهیرین.

(و قال الصادق صلوات اللہ علیہ من غسل

میثا فستر و کتم خرج من الذنوب کیوم ولدته أمه) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که غسل دهد میتی را و به پوشاند عورت او را و مخفی دارد عیوب او را اگر داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده است.

بدان که خلافی نیست در آن که نظر کردن به عورت میت حرام است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۵

پوشانیدن عورت سنت است چون ممکن است که در وقت غسل چشم خود را برهم گذارد یا به ملاحظه باشد که نظرش به عورت او نیفتد و چون فرض متعسر است احوط آنست که لنگی ببندند بر میت در وقت غسل.

و در اکثر احادیث وارد شده است که با پیراهن او را غسل دهند و علما ذکر کرده اند که در اینجا عصر و فشردن در کار نیست چون احادیث بسیار وارد شده است که او را با پیراهن غسل بدهند و در یک جا وارد نشده است که پیراهن را بفشارید و اگر در کار می بود می گفتند و این در صورتیست که به آب قلیل غسل دهند و اگر در آب کر باشد هیچ شک نیست که عصر در کار نیست چنانکه گذشت.

[آیا از جهت غسل میت حدی از آب مقرر هست]

(و کتب محمد بن الحسن الصفار إلی ابی محمد الحسن بن علی صلوات الله علیهما کم حدّ الماء الذی یغسل به «۱» المیت كما رووا انّ الجنب یغسل بستّه ارطال من ماء و الحائض بتسعه ارطال فهل للمیت حدّ من الماء الذی یغسل به فوق صلوات الله علیه حدّ غسل المیت یغسل حتی یطهر إن شاء الله تعالی و هذا التّوقیع فی جمله توقیعاته

عندی بخطه صلوات الله عليه في صحيفه) و در صحيح منقولست از محمد بن حسن مسگر که گفت که من به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله عليه عريضه نوشتم که چه مقدار آب می باید که میت را به آن غسل دهند چنانکه از ائمه هدی صلوات الله عليهم بما رسیده است که جنب غسل می کند به شش رطل آب به رطل مدنی که نه رطل عراقی باشد و حیض غسل می کند بنه رطل آب و ظاهرش مدنی است چنانکه علی بن بابویه گفت سابقا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۶

پس آیا از جهت غسل میت حدی از آب مقرر هست که او را به آن مقدار غسل دهند و زیاد و کم نباشد پس آن حضرت فرمائی نوشتند که حد آب غسل میت آن مقدار است که او را غسل دهند تا پاک شود از نجاست عینی به ازاله آن، و از نجاست حکمی به سه غسل و وضو إن شاء الله تعالی یعنی اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و توفیق دهد چنین خواهی کرد و اظهر آنست که در اینجا إن شاء الله تبرکاً مذکور شده است.

و هم چنین در فرمانهای حضرات ائمه هدی صلوات الله عليهم هر جا که شرطیت معنی ظاهری ندارد از روی تیمن و تبرک می فرمایند تا همه کس تأسی کنند به ایشان و عبرت گیرند که هر گاه پیشوایان راه الهی در امور حقه واقعیه إن شاء الله گویند پس در امور آینده که بدون مشیت الهی صورت پذیر نیست چگونه ترک توان کرد و حال آن که حق سبحانه و تعالی می فرماید که مگو هیچ کاری را

فردا خواهم کرد تا إن شاء الله نگویی و اگر فراموش شود و بخاطر آید إن شاء الله بگو چنانکه در احادیث معتبره وارد شده است که تا چهل روز می توان گفت و تفصیل آن در باب یمین خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

و صدوق می گوید که این فرمان حضرت با سایر فرامین که به صفار فرستاده بودند آن حضرت صلوات الله علیه مجموع در صحیفه ایست نزد من و صدوق مباحثات می کند باین مکاتیب و جمعی از عدم تدبیر مکاتیب را ضعیف می دانند که خط بخط شبیه می باشد پس محتمل است که خط حضرت نباشد.

و مع هذا رجوع بنفس خود که می کنند می دانند که در مکاتیبی که اصدقای ایشان به ایشان می نویسند اگر کافری بیاورد بسیار است که ایشان را به سبب انضمام قراین سابقه و لا حقه علم بهم می رسد و چون علم بهم نرسد جمعی را که واسطه مکاتیب ایشان بمنزله معصوم بوده باشد و در اکثر مکاتیب معجزات ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۷

هست که از مغیبات خبر می داده اند و از ما فی الضمیر ایشان اخبار می فرموده اند و قطع نظر از همه اگر صفار گوید که من از حضرت شنیده ام به آن عمل می کنند هر گاه او گوید که من علم دارم که کلام معصومست چون عمل نتوان کرد، با آن که احتمالات بسیار در اخبار ثقات هست که شاید نفهمیده باشند مراد حضرات را یا سهو کرده باشند یا تقیه کرده باشند یا عمدا دروغ گفته باشند چون معصوم نیستند که این احتمالات در اخبار ایشان نرود.

و از همه رسواتر آن که اگر مکاتیب موافق اصول و قواعد ایشان باشد البته عمل

می کنند و این احتمالات را راه نمی دهند و اگر مخالف عقل ضعیف نادان ایشان باشد طرح ورد می کنند و گویا ندیده اند اخبار متواتره رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را در تفسیر آیه بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ»

که هر چه عقل شما به آن نرسد رد مکنید و بسا باشد که ما گفته باشیم و شما به نادانی رد کرده باشید و رد کلام ما رد کلام الهی است.

و دیگر فرموده اند که حدیث ما صعب است و دشوار است و همه کس تحمل آن نمی تواند کرد و تحمل آن نمی کند مگر نبی مرسل یا ملک مقرب یا مؤمنی که حق سبحانه و تعالی ایمان را در دل او جای داده است و سهوهای ایشان بعضی بر تو ظاهر خواهد شد در ضمن مسایلی که مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

و این حدیث را حمل کرده اند بر آن که حدی واجب ندارد آب غسل میت چون احادیث متواتره وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از ایشان پرسیدند که آیا حدی دارد آب غسل میت فرمودند که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۱۸

سید المرسلین صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی چون من بمیرم و شش مشک از چاه غرس آب بکش و مرا غسل ده و کفن کن و چون از غسل و کفن من فارغ شوی اطراف کفنم را بگیر و مرا بنشان پس هر چه می خواهی از من بپرس که هر چه بپرسی از من البته جوابت خواهم داد.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است که حضرت صلی

اللَّهُ عليه و آله هفت مشك فرمودند كه بکش و ممكن است كه يك مشك از جهت مقدمات غسل باشد شش مشك از جهت غسل و ممكن است كه اين مقدار آب از خصايص آن حضرت صلى الله عليه و آله باشد يا مراد از مشك مشكهای كوچك باشد و الله تعالى يعلم.

[جهت غسل ميت آب را گرم نمی بايد كرد]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه لا يسخن الماء للميت) در حديث موثق كالصحيح بل الصحيح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه وارد است كه فرمودند كه از جهت غسل ميت آب را گرم نمی بايد كرد. و در حديث كالصحيح بل الصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست كه آب گرم نزد ميت نبرند. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه نمی بايد آب غسل ميت را گرم كنند كه تفال به آتش است و به حميم جهنم.

(و روى فى حديث آخر الا ان يكون شتاء باردا فتوفى الميت مما توفى منه نفسك) و در حديثى ديگر وارد شده است كه آب گرم نمی بايد كرد مگر آن كه زمستان سرد باشد كه در اين صورت حفظ مى كنى ميت را از سرما چنانكه حفظ نفس خود مى كنى از سرما.

و اين حديث را مسندا ندیده ام و در فقه رضوى همين عبارت واقع است و ليكن نقل کرده اند اجماع اصحاب را بر اين حكم. و از اين حديث و احاديث

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۲۱۹

بسيار ظاهر مى شود كه ميت حكم حى دارد در عدم اضرار و از بسيارى از اخبار ظاهر مى شود كه او متضرر مى شود.

و بعضى گفته اند كه روح فى الجملة تعلقى به بدن مرده دارد

چنانکه هر گاه خانه کسی را خراب کرده باشند و آن کس به خانه دیگر رفته باشد فی الجمله تعلقی به خانه خراب خود دارد و اگر کسی در تخریب آن خراب بکوشد صاحب آن خانه مغموم می شود.

و ممکن است که لازم باشد احترام آن بدنی که سالها در آن عبادت الهی کرده باشد چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که حرمت بدن مرده حکم حرمت بدن زنده دارد و خواهد آمد و ظاهراً هر دو حق است و الله تعالی يعلم.

و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که در وقت ضرورت که گرم کنند اندکی گرم کنند آن مقدار که ضرورت به آن مندفع گردد. و در فقه رضوی نیز واقع است بعد از عبارت سابقه که آبی که گرم می کنند بسیار گرم نباشد بلکه ملول باشد.

و عبارت این حدیث احتمالی دیگر دارد که مراد حضرت این باشد که در هوای سرد گرم می توان کرد تا ضرر به میت و غاسل هر دو نرسد یعنی می باید گرم کنی تا حفظ نفس میت کنی چنانکه می باید که حفظ نفس خود کنی که سرما ضرر به تو و او نرساند و پر بعید نیست و اگر چه معنی اول اظهر است.

[میت را تنها مگذارید که شیطان با او بازی می کند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه لا تدعن میتک وحده فان الشیطان یعبث به فی جوفه) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که زنهار که میت را تنها مگذارید که شیطان با او بازی می کند و ضرر به او می رساند در اندرون او.

و قریب باین نقل کرده اند شیخان در حدیث کالصحیح و عبث شیطان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۰

عقل نمی فهمد و امثال این

حدیث را تصدیق می باید کرد و به کیفیت آن کار نمی باید داشت و بعضی گفته اند که مراد از شیطان ما راست که اگر تنها باشد از راه حلق به اندرون او می رود یا شیطان مار را بر این می دارد که برود به اندرون او و هم چنین گربه را بر این می دارد که عضوی از او را ضایع کند و هم چنین سایر حیوانات را زیرا که تا آدمی زنده است هیچ حیوانی جرأت نمی کند که نزد او آید و چون مرد همه حیوانات بر او دست می یابند و الله تعالی يعلم.

[میت را در فضای غیر مسقف غسل می توان داد]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن المیت یغسل فی الفضاء فقال لا باس و ان ستر بستر فهو احب الی) و به اسانید صحیحه مرویست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا میت را در فضای غیر مسقف غسل می توان داد حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر حایلی باشد میان او و آسمان پس آن محبوبتر است نزد من.

و همین مضمون در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت دوست می داشتند در غسل میت که میان میت و آسمان حایلی باشد مثل سقف خانه یا خیمه و چون این حدیث مفسر آن حدیث است لازمست که تفسیر آن بر این نحو کرده شود و قطع نظر از این حدیث ظاهرش همین است.

و لیکن احتمال دارد که مراد حایل میان مردمان و میت باشد به آن که پرده بیاویزند یا عورت میت را به پوشانند. و

محتمل است که هر دو مراد باشد و اول اظهر است، و از برای معنی ثانی احادیث بسیار هست چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[هر یک از زن و شوهر غسل یکدیگر می توانند داد مطلقا]

(و سال عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۱

أ يصلح له ان ينظر إلى امرأته حين تموت او يغسلها ان لم يكن عندها من يغسلها و المرأه هل تنظر إلى مثل ذلك من زوجها حين يموت فقال لا باس بذلك انما يفعل «۱» ذلك اهل المرأه كراهیه «۲» ان ينظر زوجها إلى شیء يكرهونه منها) و به اسانید صحیحه منقولست از ابن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آیا جایز است مرد را که نظر بزَن خود کند بعد از مرگ او یا اگر یا زنی نباشد که او را غسل دهد شوهر او او را غسل می تواند دادن و هم چنین زن نظر به شوهر خود می تواند کرد بعد از مرگ او حضرت فرمودند که باکی نیست در اینها این ممانعت را کسان زن می کنند که مبادا شوهر زن نظر به چیزی کند که ایشان را از آن کراهت باشد مثل نظر به عورت یا عیوب مخفیة زن و امثال آن.

و ظاهر حدیث دلالت می کند که هر یک از زن و شوهر غسل یکدیگر می توانند داد مطلقا اگر چه سؤال در صورتیست که زن نباشد اما جواب عام است و مدار بر عموم جوابست و احادیث دیگر خواهد آمد.

[حضرت فاطمه زهرا را حضرت امیر المؤمنین غسل دادند]

(و سئل «۳» صلوات الله عليه عن فاطمه صلوات الله عليها من غسلها فقال غسلها امیر المؤمنین صلوات الله عليه لأنها كانت صدیقه لم یکن لیغسلها الا صدیق) و به اسانید معتبره منقولست از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه از آن که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را که غسل داد حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل دادند و فرمودند که حضرت فاطمه معصومه بود و معصوم را غسل نمی دهد مگر معصوم و در وقت فوت آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۲

معصومی نبود که او را غسل دهد مگر حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهما و حضرت اولی بود به آن حضرت از ایشان، نیز بعد از آن فرمودند که حضرت مریم را غسل نداد مگر حضرت عیسی از این جهت که مذکور شد و صدیق در لغت بمعنی کثیر الصدقست که بسیار راست گو باشد یا بسیار تصدیق نبی کند یا هر چه گوید فعل او مصدق قول او باشد اما در عرف حدیث بمعنی معصومست.

و احادیث بسیار وارد شده است که معصوم را غسل نمی دهد مگر معصوم و حضرت امام موسی کاظم که در بغداد شهید شدند حضرت امام رضا از مدینه بواسطه غسل آن حضرت به طی الارض آمدند و آن حضرت را غسل دادند. و هم چنین حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه از جهت غسل حضرت امام رضا صلوات الله علیه از مدینه مشرفه به طی الارض آمدند به خراسان صلوات الله علیهم اجمعین.

باب المسی

اشاره

در بعضی از نسخ هست و در بعضی به جای آن واو است یعنی بابی است در بیان غسل مس میت.

[هر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست]

(و من مسّ قطعه من جسد اکیل السبع فعلیه الغسل ان کان فیما مسّ عظم و ما لم یکن فیہ عظم فلا غسل علیہ فی مسه) و هر که بساید و برساند پاره از بدن شخصی را که حیوان درنده خورده باشد پس اگر آن چه را دست رسانیده باشد استخوان داشته باشد بر او غسل واجبست و هر چه را استخوان نداشته باشد در مس آن چیزی لازم نیست.

و اکثر علما باین عمل کرده اند و گفته اند که هر عضوی از اعضای آدمی را که مس کند و استخوان داشته باشد غسل واجبست خواه آن عضو از مرده جدا شده باشد و خواه از زنده اگر آن عضو را غسل نداده باشند چون روایتی که در این باب وارد شده است کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اگر قطعه از شخصی جدا شود آن میت است پس اگر کسی او را مس کند پس اگر استخوان داشته باشد غسل می باید کرد و اگر استخوان نداشته باشد غسل در کار نیست و عبارت روایت اعم است از آن که از مرده جدا شده باشد یا از زنده.

و ظاهر عبارت صدوق نیز آنست که از مرده جدا شده باشد و این عبارت

صدوق عبارت فقه رضویست با عبارت ما بعد این پس اولی و احوط غسل است با ضم وضو و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[غسل نیست مگر در میت آدمی]

(و من مسّ میتة فعليه ان يغسل یده «۱») و لیس علیه الغسل انما یجب ذلک فی الانسان وحده) و کسی که مس کند میتة غیر آدمی را که نفس سائله داشته باشد

پس بر او لازم است که دست خود را بشوید و غسل بر او واجب نیست و غسل نیست مگر در آدمی تنها اما آن که غسل واجب نیست پس بر آن دلالت می کند احادیث صحیحه و اجماع علما، و اما آن که دست خود را می شوید پس اگر ملاقات به رطوبت باشد بر آن احادیث دلالت می کند و اگر به یبوست باشد جمعی از علما گفته اند که دست خود را می شوید و ظاهر کلام صدوق در اینجا نیز اعم است.

و لیکن در حدیث علی بن جعفر گذشت که ملاقات سگ مرده و حمار مرده نجس نمی کند پس این عبارت را با حدیثی که در این باب واقع شده است حمل بر ملاقات به رطوبت می باید کرد یا حمل بر استحباب در ملاقات به یبوست و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[میت آدمی اگر سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست]

(و من مسّ میتا قبل الغسل بحرارة فلا غسل علیه و ان مسّه بعد ما یبرد فعليه الغسل و من مسّه بعد ما یغسل فلیس علیه غسل) و کسی که مس کند میت آدمی را پیش از غسل و هنوز گرم باشد و سرد نشده باشد بر او غسل واجب نیست و اگر بعد از سرد شدن و پیش از غسل مس کند غسل بر او هست و اگر بعد از غسل دادن مس کند بر او غسل نیست و بر این مضمون دلالت می کند احادیث صحیحه متواتره و خلافاً نیست میان علما در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۵

مضمون.

و لیکن خلاف شده است در آن که غسل مس میت بعد از سرد شدن و پیش از غسل دادن واجب است یا سنت اکثر علما بر آنند

که واجبست چون احادیث بلفظ امر وارد شده است و معارضی ندارد و سید مرتضی رضی الله عنه سنت می داند چون اوامر حدیث نزد او مشترکست میان واجب و سنت و هر گاه وجوب ثابت نشود حمل بر استحباب می باید کرد چون طلب معلوم است و وجوب معلوم نیست و سخن سید متین است در آن که دلالت بر وجوب معلوم نیست و لیکن هر گاه دلالت بر وجوب معلوم نباشد حمل بر استحباب کردن را بنده خوب نمی دانم بلکه بحسب ظاهر تناقض است بین القولین که گویند نمی دانیم و می دانیم بلکه همین قدر می دانیم که مطلوب شارع است پس باید که بهر عنوانی که می دانیم به جا آوریم و قصد قربت کنیم و احتیاطاً وضو یا آن غسل ضم کنیم و الله تعالی يعلم.

[در بوسیدن میت نزد مردن خواه نمرده باشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه مس «۱» المیت عند «۲» موته و بعد غسله «۳» و القبلة لیس به [بها خ ل] باس) و بسند صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مس کردن میت و بوسیدن میت نزد مردن خواه نمرده باشد یا مرده باشد و گرم باشد باکی نیست در هر دو حال و هم چنین بعد از غسل باکی نیست نه حرمت دارد و نه غسل واجبست و بر این مضمون نیز دلالت می کند صحیحه عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۶

وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عثمان بن

مضعون را بعد از مردن بوسیدند و او بمنزله برادر مادری آن حضرت بود چون پسر ام ایمن است و او مرثیه آن حضرت بود.

و در حدیث صحیح از اسماعیل بن جابر منقولست که من به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتم در وقتی که اسماعیل پسر بزرگتر حضرت فوت شده بود و آن حضرت او را می بوسیدند من عرض کردم که فدای تو گردم آیا نه چنین است که مس میت بعد از مرگ خوب نیست و اگر مس کند غسل می باید کرد حضرت فرمودند که تا میت گرم باشد باکی نیست آن در وقتی است که سرد شده باشد یعنی غسل یا غسل و نبوسیدن.

[کسی که جامه او به بدن مرده آدمی رسد یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن بر اوست که بشوید]

(و من اصاب ثوبه جسد المیت فعليه ان يغسل ما اصاب الثوب منه) و کسی که جامه او به بدن مرده آدمی رسد یعنی پیش از غسل و بعد از سرد شدن پس بر اوست که بشوید آنجایی را از جامه که به بدن میت رسیده است.

و بر آن چه صدوق ذکر کرده است دلالت می کند حدیث حسن کالصحیح حلبی و کالصحیح ابراهیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر این دو حدیث اعم است از آن که ملاقات به رطوبت باشد یا به یبوست و در ملاقات به رطوبت دغدغه نیست که می باید شستن.

و جمعی این دو حدیث را حمل بر آن کرده اند و جمعی قایل شده اند که در ملاقات به یبوست شستن واجب است مطلقا خواه مرده آدمی باشد و خواه غیر آدمی و جمعی که از آن جمله صدوقست به تفصیل قایل شده اند که در آدمی غسل واجبست و

در غیر آدمی شستن در کار نیست و این قول خالی از قوت نیست و به احتیاط اقرب است و الله تعالی يعلم.

و بنا بر این نجاست جامه حکمی خواهد بود به این معنی که تا نشویند نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۷

در آن جامه نمی توان کردن اما اگر آن جامه ملاقات کند جائی دیگر را به رطوبت آن جا را نمی باید شست چنانکه اکثر علما گفته اند و لیکن بهتر آنست که آنجا را نیز بشویند اگر چه نشستن اظهر است و الله تعالی يعلم.

[کسی که غسل می دهد میت را اول کفن میت را مهیا می کند]

(و غاسل المیت پیدا بکفنه فیقطعه پیدا بالتمط فیسطه و یسط علیه الحبره و ینثر علیه شیئا من الذریره و یسط الازار علی الحبره و ینثر علیه شیئا من الذریره و یسط القمیص علی الازار و ینثر علیه شیئا من الذریره و یسط الازار و ینثر علیه شیئا من الذریره) و کسی که غسل می دهد میت را اول کفن میت را مهیا می کند تا چون از غسل فارغ شود او را در کفن گذارد مبادا در میانه چیزی از میت بیرون آید پس ابتدا می کند و کفن را می برد و می دوزد از ریسمانی که از کفن در آمده باشد بنا بر مشهور و بعد از آن همه را پهن می کند پس اول نمط را پهن می کند و آن جامه ایست که از یمن می آورده اند و خط خط بوده است بنحو تفصیل راه راه و این نمط را بنا بر مشهور از جهت زن زیاد می کنند و در اینجا نیز ممکن است که مراد این باشد که اگر زن باشد زیرا که نام زن و مرد نبرده است با آن که حدیثی که

دلالت کند بر استحباب آن صریحا ندیده ام و محتمل است که صدوق مستحب داند از برای مرد و زن چنانکه ظاهر عبارتست و بر بالای آن پهن می کند حبره را و آن نیز جامه ایست نفیس که در یمن می بافته اند از قبیل قطنی که نزد ما می باشد و می باشد بر او ذریه را اندکی و چند حدیث موثق در آن وارد شده است و حقیقتش معلوم نیست و اختلاف بسیار در تفسیر آن هست.

و مشهور آنست که ریزه های قصب الذریره است و آن را از هند می آورند و یبوست و خوشبوئی دارد مثل کافور و مناسبت دارد به میت که اعضای او را بهم آورد تا چیزی از او بیرون نیاید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۸

دیگر سر تا سری را پهن می کند بر بالای حبره و اندکی از ذریه بر آن می باشد دیگر پهن می کند پیراهن را بر بالای سر تا سری و اندکی از ذریه بر او می باشد.

و در بعضی از نسخ این زیادتی هست که بعد از آن لنگ را بر روی پیراهن پهن می کند و اندکی از ذریه بر او می باشد و ظاهرا از زیادتی نساخ باشد و بر تقدیری که باشد مراد ران پیچست چنانکه خواهد آمد.

[دو چوب از درخت خرما که تر باشد و نوشتن شهادتین بر کفن]

(و یاخذ جریدین من النخل خضراوتین رطبتین طول کلّ واحده قدر عظم الذراع و ان کانت قدر ذراع او شیر فلا باس) و بهم می رساند دو جریده از درخت خرما که تر باشد و خشک نباشد که درازی هر یک بقدر استخوان دست باشد که از وجب اندکی درازتر است و اگر بقدر ذراع باشد که دو وجب است تخمینا یا یک وجب باشد باکی نیست

و اصل در جریده آنست که شیخ مفید و شیخ طوسی رضی الله عنهما روایت کرده اند مرسلا که چون حضرت آدم را از بهشت بیرون آورده به زمین آوردند او را وحشتی دست داد پس دعا کرد که خداوندا مرا انس ده به چیزی از درختان بهشت پس حق سبحانه و تعالی درخت خرما را از بهشت فرستاد و تا حضرت آدم در دنیا بود به آن انس داشت و چون قریب بموت رسید به فرزندان خود گفت که من در حالت حیات باین درخت انس داشتم و امیدوارم که بعد از وفات نیز به آن انس داشته باشم پس چون من بمیرم از شاخ درخت خرما شاخی بردارید و دو حصه کنید و با من گذارید در میان کفنه‌های من پس فرزندان آدم به آن عمل نمودند و پیغمبران به آن عمل می نمودند تا آن که در زمان جاهلیت مندرس شد پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء احيای آن سنت نمودند و آن سنتی است که بر همه کس لازمست که متابعت آن سنت کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۲۹

و مرویست که حق سبحانه و تعالی نخله را از نخاله طینت آدم آفریده است و از این جهت است که آن را عمه آدمی می گویند چون لفظ نخله مؤنث است و اما آن که می باید تر باشد پس بواسطه علتی است که در احادیث وارد شده است که تا تر است او را عذاب نمی کنند.

و مرویست بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال نمودند که شاخ خشک را اگر دو

نصف کنند در جریده خوبست که با او در قبر گذارند حضرت فرمودند که خشک جایز نیست.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که مستحب است که با میت بوده باشد در قبر او جریده تری الخبر. اما قدر ذراع و شبر در روایات واقع شده است و قدر عظم ذراع در فقه رضویست که صدوق از آنجا برداشته است و اکثر علما به آن عمل نموده اند.

(و یکتب علی قمیصه و ازاره و حبره و الجریدتین فلان یشهد ان لا اله الا الله) و می نویسند بر پیراهن و سر تا سری و حبره یمنی و بر جریدتین اسم میت را که فلان گواهی می دهد که نیست خداوندی بغیر از خداوند عالمیان.

و در حدیث قوی از ابو کهمش مرویست که گفت من حاضر بودم در مردن اسماعیل بن جعفر صلوات الله علیه، و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودند پس چون فوت شد اسماعیل حضرت فرمودن تا دهندش را بستند و چشمش را بر هم گذاشتند و چادر شبی بر روی او کشیدند پس فرمودند که کار سازی او بکنند از غسل و حنوط و غیر آن پس چون فارغ شدند از آنها حضرت کفنش را طلبیدند و در گوشه کفن نوشتند که: اسماعیل یشهد ان لا اله الا الله.

و آن که صدوق فرموده است خوبست چون همه کفن است مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۰

جریدتین و البته حدیثی به او رسیده خواهد بود، و اکثر علما افزوده اند شهادت رسالت و اقرار بائمه معصومین صلوات الله علیهم را، و گفته اند که به تربت حضرت امام حسین صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ بَنُويسند و به سياهی و رنگی ديگر نويستند و می بايد که به ايشان حديث رسیده باشد البته.

و در حديثی وارد است از حضرت امام حسين صلوات الله عليه که جوشن صغير و کبير را بنويستند بر کفن و عمل به آن می توان کرد و بهتر آنست که بر محاذی عورت و پائين تر نويستند مبادا نجس شود.

(و يلقها «۱» جميعا و سئل الصادق صلوات الله عليه عن عله الجریده فقال «۲» انه يتجافى عنه العذاب ما دامت رطبه) و بعد از آن کفنها را بر میت می پيچند و در حسنه فضلا منقولست که از آن حضرت صلوات الله عليه پرسيدند از علت گذاشتن جريدتين با میت حضرت فرمودند که تا اين چوب تر است میت را عذاب نمی کنند و ديگر خواهد آمد.

(و مّر رسول الله صلى الله عليه و آله على قبر يعذب صاحبه فدعا بجریده فشققها نصفين فجعل واحده عند رأسه و الاخرى عند رجليه) و عامه و خاصه روايت کرده اند که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله گذشتند بر قبری که عذاب می کردند صاحب آن قبر را پس حضرت طلبيدند شاخ خرمائی و بدو نصف کردند و یکی از آنها را نزد سر میت فرو کردند به قبر و یکی را نزد پايهای قبر يا میت.

(و روی ان صاحب القبر کان قيس بن قهد الانصاری و روی قيس بن قمير و انه قيل له صلى الله عليه و آله لم وضعتهما «۳» فقال انه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۱

يخفف عنه العذاب ما كانتا خضراوتين) و در روايتی وارد شده است که صاحب اين قبر معذب قيس بن قهد «بفتح قاف» انصاری

بود و در روایتی دیگر قیس بن قمیر بود و از حضرت سید المرسلین سؤال کردند که از جهت چه این جریده‌ها را در این قبر فرو کردید حضرت فرمودند که به سبب آن که جریدتین عذاب قبر را از صاحب قبر سبک می‌گرداند تا ترند و ممکن است که دو واقعه باشد.

چنانکه در صحیح بخاری و سایر صحاح سته وارد است از عبد الله بن عباس که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند بدو قبر که آنها را عذاب می‌کردند پس حضرت فرمودند که این دو کسرا عذاب می‌کنند و بواسطه گناه کبیره نیست یکی از اینها عورت خود را در وقت بول نمی‌پوشانید یا ملاحظه از بول نمی‌کرد و اما دیگر پس سبب عذاب او اینست که سخن چین بود پس حضرت جریده تری برداشتند و بدو حصه کردند طولا و احتمال عرض نیز دارد و فرو کردند هر حصه را در یک قبر پس صحابه گفتند که یا رسول الله چرا چنین کردید حضرت فرمودند که امید هست که عذاب ایشان سبک شود تا اینها خشک نشده باشند.

و امثال این از احادیث در کتب صحاح عامه بسیار است و مع هذا ملاعین اهل سنت و جماعت بلکه اهل بدعت و ضلالت تشیع شیعه می‌کنند بر جریدتین چنانکه ملاحظه تشیع مسلمانان می‌کنند بر بسیاری از شرایع که علت‌های آنها مخفی است.

(و سئل الصیادق صلوات الله علیه عن الجریده توضع فی القبر فقال لا- باس) و بسند موثق از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقولست که پرسیدم از آن حضرت صلوات الله علیه که جریده را در قبر می‌توان گذاشت

فرمودند که بلی.

(یعنی اذا «۱») لم توجد الا بعد حمل المیت إلى قبره او يحضره من يتقيه فلا يمكنه وضعهما علی ما روی فیجعلها «۲» معه حیث أمکن) چون این حدیث بحسب ظاهر منافات با احادیث بسیار دارد که می باید جریده را در وقت کفن بگذارند و بنحو خاص بگذارند این حدیث را تأویل می کند که مراد حضرت از گذاشتن در قبر وقتی است که یافت نشود جریده مگر بعد از آن که میت را در قبر سپرده باشند یا در وقت کفن کردن کسی در آنجا حاضر باشد که از او تقیه باید کردن و ممکن نباشد که بر آن نحوی که در روایت واقع شده است بگذارند پس در این صورت با او می گذارد بهر نحو که ممکن باشد.

چنانکه در روایت است که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودند که فدای تو گردم بسیار است که جمعی حاضرند که من از ایشان خوف دارم و ممکن نیست که جریده را به نحوی که روایت بما رسیده است بگذاریم حضرت فرمودند که با او بگذار بهر نحوی که ممکن باشد پس اگر در قبر بگذاری مجزیست و چون این حدیث وارد شده است تاویل مصنف بد نیست بلکه عین این خبر است بحسب معنی.

و ممکن است که مراد از خبر اول این باشد که جایز است که جریده را در حالی که در قبر باشد به نحوی که منقولست بگذار با آن که ممکنش باشد در بیرون گذاشتن حضرت فرموده باشند که باکی نیست و اگر چه در وقت کفن بهتر باشد چنانکه از لفظ باکی نیست نیز

مفهوم می شود که ترکش اولی است.

(و کتب علی بن بلال إلی ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۳

الرجل يموت في بلاد ليس فيها نخل فهل يجوز مكان الجریده شیء من الشجر غير النخل فإنه قد روى «۱» عن آبائكم صلوات الله عليهم أنه يتجافى عنه العذاب ما دامت الجریدتان رطبتين و أنها تنفع الكافر و المؤمن فاجاب صلوات الله عليه يجوز من شجر آخر رطب) و بسند حسن كالصحيح از علی بن بلال منقولست که گفت عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم که هر گاه شخصی در شهری چند بمیرد که در آنجا درخت خرما نباشد آیا جایز است بدل از شاخ درخت خرما از درختان دیگر و حال آن که از پدران بزرگوار شما بما رسیده است که عذاب از او دور می شود ما دام که جریدتین تر باشند و این نیز بما رسیده است که جریده نفع می کند کافر و مؤمن را پس حضرت صلوات الله علیه در جواب من نوشتند که جایز است از درختی دیگر که تر باشد. و در کافی و تهذیب چنین است که حضرت نوشتند که جایز است هر گاه جریده بهم نرسد و جریده افضل است.

و روایات در آن وارد شده است، و در روایتی دیگر وارد شده است که ما گفتیم به حضرت که حق سبحانه و تعالی ما را فدای تو گرداند اگر قدرت بر جریده نداشته باشیم چه کنیم حضرت فرمودند که چوب سدر بگذارید پرسیدند که اگر سدر بهم نرسد حضرت فرمودند که چوب بید بگذارید.

و در روایتی دیگر که شیخان آن را روایت کرده اند

اینست که اگر جریده بهم نرسد بدل از آن چوب انار بگذارند و از این روایت ظاهر می شود که چوب انار مقدم باشد بر بید.

(و متی حضر غسل المیت قوم مخالفون وجب ان يقع الاجتهاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۴

فی ان یغسل غسل المؤمن و تخفی الجریده عنهم) و هر گاه حاضر شوند در حالت غسل میت جمعی از مخالفان واجبست که سعی نمایند در آن که میت مؤمن را غسل بنحو مؤمن بدهند و جریده را از ایشان مخفی کنند چون در غسل شریک دارند شیعیان و اما کل سنیان اعتقاد به جریده ندارند علی رغم شیعه اگر چه کتب احادیث ایشان مشحونست از اخبار جریده.

و در حدیث صحیح وارد شده است از ایوب بن نوح که احمد ابن قاسم کتابتی نوشت به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و سؤال کرده بود که هر گاه مؤمنی بمیرد و غاسل خواهد که او را بشوید و جماعتی از سنیان در آنجا حاضر باشند آیا او را بنحو سنیان غسل بدهد و عمامه نکند و جریدتین را با او نگذارد حضرت نوشتند که غسل را بنحو شیعیان بدهد هر چند سنیان حاضر باشند و اما جریده را سعی نماید که مخفی با او گذارد که آنها نبینند.

و بر مخفی ساختن جریده حدیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده است و احادیث وجوب تقیه در هر چیزی شامل آن نیز هست و در غسل نیز اگر خوف باشد تقیه واجبست و الله تعالی یعلم.

(و روی عن یحیی بن عبادہ المکی انه قال سمعت سفیان الثوری یسال ابا جعفر صلوات الله

عليه عن التّخضير فقال إنّ رجلا من الانصار هلك فاوذن رسول الله صلّى الله عليه وآله بموته فقال لمن يليه من قرابته خضروا صاحبكم فما اقلّ المخضّرين يوم القيامة قال و ما التّخضير فقال جریده خضراء توضع من اصل الیدین «۱» إلى الترقوه و بسند موثق و قوی از یحیی بن عبادہ منقول است و کتاب او معتمد اصحابست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۵

که گفت شنیدم که سفیان ثوری که از علما و زهاد و محدثین عامه است و لیکن اعتقاد بسیار به حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما داشت از حضرت امام محمد باقر سؤال کرد از تخضیری که در احادیث عامه وارد شده است یا نزد شیعه معمول است کدام است و مستندش چه چیز است حضرت فرمودند که شخصی از انصار فوت شد و آن حضرت را خبر کردند که فلانی فوت شد پس جمعی از خویشان که در آنجا حاضر بودند یا به وارثی که ولی او بود از جمله خویشان او فرمودند که تخضیر کنید مرده خود را که فردای قیامت چه کم خواهند بود جمعی که ایشان را تخضیر کرده باشند سفیان گفت که تخضیر چه چیز است حضرت فرمودند که شاخ خرمائی است که سبز باشد می گذارند از بیخ دستها که ابط باشد تا کو گردن و این یک نحو است از وضع جریده و نحو دیگر می آید.

و همین حدیث را عامه از سفیان روایت کرده اند به اسانید خود و بسند کالصحیح از یحیی بن عبادہ منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که جریده تازه بر می دارند

که یک ذراع دست باشد و آن از مرفق است تا سر انگشتان و می گذارند و بدست مبارک اشاره به موضع آن فرمودند از پیش کو گردن تا دست میت و در میان جامهای میت می گذارند یعنی به بدن میت نمی رسانند بلکه در میان پیراهن و سر تا سری یا میان سر تا سری و حبره می گذارند و راوی یحیی نقل کرد که چون به خدمت حضرت رفتم و آن چه از یحیی شنیده بودم به آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که چنین است و من به یحیی گفته بودم. و همین را نیز عامه از یحیی روایت کرده اند و ظاهراً یحیی شیعه است مثل اعمش و بحسب ظاهر هر دو از علماء عامه اند.

(و سال الحسن بن زیاد ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الجریده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۶

الَّتِي تَكُونُ مَعَ الْمَيِّتِ فَقَالَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ) و صدوق بسند قوی و کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابن مسکان و قبل از او از صفوان و هر دو از اهل اجماعند از حسن صیقل که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از جریده که با میت می گذارند حضرت فرمودند که نفع می دهد مؤمن و کافر را و ظاهراً در کافر سبب تخفیف عذاب او شود و مراد از کافر غیر اثنی عشریست و در کافی چنین است که حضرت فرمودند که دو جریده با میت می گذارند یکی در جانب راست و یکی در جانب چپ و بعد از آن فرمودند که جریده نفع می دهد مؤمن و کافر را.

و ممکن است که نفع کافر نظر به جمعی باشد از

کفار که جریده را با میت خود می گذارند که سبب هدایت ایشان شود به ایمان و از این بالاتر نمی باشد رتبه که دعای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جهت کفار نافع نباشد و جریده از جهت ایشان نافع باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حریز و فضیل و عبد الرحمن بن ابی عبد الله که به حضرت امام جعفر صادق عرض نمودند که از جهت چه چیز جریده را با میت می گذارند حضرت فرمودند که عذاب از او دور می شود تا جریده تر و تازه است.

(و قال « ۱ » زراره قلت لأبي جعفر صلوات الله عليه أ رأيت الميت إذا مات لم يجعل معه الجریده فقال يتجافی عنه العذاب و الحساب ما دام العود رطبا أنما الحساب و العذاب كله في يوم واحد في ساعه واحده قدر ما يدخل القبر و يرجع القوم و أنما جعلت الشعفتان لذلك

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۷

فلا یصیبه عذاب و لا حساب بعد جفوفهما إن شاء الله تعالی) و بسند صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که مرا خبر ده که چرا جریده را با میت می گذارند حضرت فرمودند که تا دور شود از او عذاب قبر و سؤال قبر ما دام که آن جریده رطوبت داشته باشد به درستی و راستی که حساب و عذاب همه در روز دفن است در یک ساعت از آن قدر زمان که او را دفن کنند و جمعی که آمده بودند با او برگردند و آن وقت آمدن منکر و نکیر و سؤال ایشان است او

را از اعتقادات و ضغظه قبر و حق سبحانه و تعالی به تفضلی که با شیعیان فرموده است جریدتین را از این جهت مقرر ساخته است که سبز باشد و تا سبز باشد به او عذاب نرسد پس در وقتی که وقت عذابست اینها تر و تازه اند و عذاب نمی کنند و بعد از خشک شدن قضا نمی کند حق سبحانه و تعالی آن چه فوت شده است او را از حساب و عذاب این شاء الله.

و این این شاء الله تبرکی است یا نسبت به شیعیان که مشیت الهی نسبت به ایشان عدم عذابست و اما نسبت بغیر ایشان ممکن است که عذاب کند و این نفعی است که به کافر می رسد که تا خشک شدن او را عذاب نکنند و الله تعالی يعلم.

[سعی کنید در نفیس بودن کفن که روز قیامت در این کفنهای مبعوث خواهید شد]

(و قال الصادق صلوات الله عليه تنوّقوا فی الاكفان فانهم یبعثون بها) و بسند صحیح از ابن سنان و کالصحیح از سالم از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که سعی کنید در نفاست کفن که روز قیامت در این کفنهای مبعوث خواهند شد و بنا بر این خطاب به وارثست و در کافی و تهذیب تبعثون بها است یعنی کفنی از جهت خود مهیا کنید که نفیس باشد که فردا در آن کفن مبعوث خواهید شد.

و ممکن است که در این صورت نیز خطاب به اولیا باشد و زینت موتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۸

زینت ایشان باشد.

و در چند حدیث وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر که کفنش با او باشد در خانه اش او را از جمله غافلان نمی نوسند و هر

چند نظر به کفن می کند حق سبحانه و تعالی او را ثواب کرامت می فرماید.

و بدان که در خبری چند وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در تفسیر این آیه کَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ یعنی چنانکه حق سبحانه و تعالی شما را اولاً ایجاد کرد ثانیاً اعاده خواهد فرمود، فرمودند که مراد الهی اینست که محشور خواهید شد برهنه و پا برهنه و ختنه ناکرده و حیران مانند روزی که متولد شده اید پس جمع چنین باید کرد که غیر اثنی عشری برهنه باشند و ایشان پوشیده مخلوق خواهند شد و الله تعالی يعلم.

(و قال صلوات الله علیه اجیدوا اکفان موتاکم فانها زینتکم) و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نیکو کنید کفنه‌های مردگان خود را که این کفنها زینت ایشانست.

محتمل است که مراد زینت روز قیامت باشد تا موافق حدیث سابق باشد. و محتمل است که مراد این باشد که عزت ایشان می باید داشت پس اگر عزیزی را کفن کرباس زبون به پوشانند او را در نظرها خوار کرده اند و ظاهراً هر دو مراد باشد و لهذا برد یمنی و نمط زیاده می کنند و خواهد آمد.

و در حدیث موثق از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت فرمودند که پدرم مرا وصیت فرمود در وقت رفتن که یا جعفر مرا کفن کن در فلان جامه و فلان جامه و برد یمانی بخر و عمامه بخر و نفیس بخر به درستی که مردگان مباحات و مفاخرت می نمایند با یکدیگر به نفاست کفنه‌های

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۳۹

خود. و هر دو

معنی سابق در اینجا نیز مراد است بحسب ظاهر و کل واحد از آنها محتمل است و الله تعالی يعلم.

[مستحب است که میت را کفن کنند در جامه که در آن جامه نماز می کرده باشد]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه اذا كَفَّنت المَيِّت فان استطعت ان يكون في كفنه ثوب كان يصلِّي فيه نظيفا فافعل فانه يستحب ان يكفَّن فيما كان يصلِّي فيه) و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که چون خواهی که میت را کفن کنی اگر توانی چنان کن که اقلا یک جامه او از سر تا سری یا پیراهن پاکیزه باشد و در آنجا جامه نماز بسیار کرده باشد که مستحب است که میت را کفن کنند در جامه که در آن جامه نماز می کرده باشد و محتمل است که عبارت یصلی فيه را در هر دو جا مجهول بخوانند.

و لهذا احادیث بسیار وارد شده است که اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم از ایشان طلب می نمودند جامه کفن را و ایشان جامه احسان می فرمودند و می گفتند که در این جامه نماز کرده ایم چنانکه حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله عليه که پیراهن به دعبل خزاعی دادند فرمودند که در این پیراهن هزار شب نماز کرده ام هر شبی هزار رکعت و اگر هر دو باشد بهتر است.

چنانکه روایت کرده است سهل بن الیسع در حسن از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که گفت سؤال کردم از جامهائی که در آن نماز کند شخصی و روزه گیرد آیا کفن می تواند کرد حضرت فرمودند که من چنین کفن را دوست می دارم که پیراهن را چنین کند که در آن

نماز کرده باشد و کفن کند راوی گفت که آیا در سه جامه کفن می تواند کرد که چنین باشد یا همه سر تا سری باشد حضرت فرمودند که باکی نیست اما پیراهن نزد من بهتر است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۰

دیگر اخبار خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[جایز نیست که میت را کفن کنند به کتان و نه به ابریشم]

(و لا يجوز ان يكفن الميت في كتان و لا ابريسم و لكن في القطن) و جایز نیست که میت را کفن کنند به کتان و نه به ابریشم و لیکن می باید که از پنبه باشد ظاهر کلام صدوق حرمت کفن است در ابریشمینه خالص و خلافی بخاطر ندارم بلکه نقل اجماع کرده اند بر حرمت و هم چنین ظاهر کلامش آنست که حرامست کفن کردن به کتان و مشهور کراهتست.

و ممکن است که حمل کنند کلام او را بر کراهت شدید پس بنا بر این لا يجوز را اعم از حرمت و کراهت می باید گرفت و هیچ شک نیست که پنبه سفید بهتر است مگر در حبره و نمط که هیچ شک نیست که مخلوط به ابریشم کراهت ندارد و خواهد آمد که رنگین نیز خوبست.

(و قال الصيادق صلوات الله عليه الكتان كان لبني اسرائيل يكفنون به و القطن لامة محمد صلى الله عليه و آله) در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بنی اسرائیل کفن به کتان می کردند و مخصوص ایشان بود و کفن کردن به پنبه مخصوص امت محمد است صلی الله علیه و آله و اکثر علما این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند.

و احوط آنست که کفن به کتان نکنند چنانکه در حدیث قوی از آن حضرت

صلوات الله عليه منقولست که حضرت فرمودند که کفن نکنند در کتان.

و اولی آنست که کفن غیر حبره و نمط سفید خالص باشد چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمودند که جامه سفید به پوشید که بهتر و پاکیزه تر است و مردگان خود را به آن کفن کنید. و چند حدیث قریب باین از آن حضرت صلوات الله علیه و آله وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۱

و بسند کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جامهای پنبه به پوشید که پوشش حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و پوشش ماست صلوات الله علیهم.

(و سئل ابو الحسن الثالث صلوات الله علیه عن ثياب تعمل بالبصره علی عمل العصب «۱» الیمانی من قز و قطن هل یصلح ان یکفن فیها الموتی فقال اذا کان القطن اکثر من القز فلا یاس) و بسند صحیح منقولست که سؤال کردند از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه از جامهائی که در بصره می بافند شبیه به برد یمانی از ابریشم یا کج و پنبه آیا جایز است که مردگان را به آن کفن کنند حضرت فرمودند که هر گاه پنبه بیشتر از کج یا ابریشم باشد باکی نیست و از این حدیث استدلال کرده اند بر آن که کفن از حریر محض نمی توان کرد و لیکن کسی خلاف نکرده است در استحباب این زیرا که کم از این نیز اگر خلیطه باشد که حریر محض نگویند کافی است.

و احادیث نیز بر آن دلالت دارد چنانکه در مبحث لباس مصلی مذکور

خواهد شد إن شاء الله تعالی و ظاهرش آنست که برد یمانی نیز نمی تواند بود که حریر محض باشد.

و در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمودند که نیکو کفنی است حله و نیکو قربانی است قوچ شاخ دار ظاهرا مراد از حله برد یمانی است و لیکن وقتی حله می گویند که دو جامه باشد اقلا لنگی که بر کمر می بندند و لنگی که بر دوش می اندازند. و از این حدیث ظاهر می شود که کج حکم ابریشم داشته باشد چنانکه مشهور است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۲

میان علما و لیکن ممکن است که مراد از قز در اینجا ابریشم باشد.

و روایت کرده است کلینی در حدیث کالصحیح از عباس بن موسی از پدرش صلوات الله علیه که گفت از او سؤال کردم از ابریشم و کج حضرت فرمودند که هر دو مساویست و در عباس قدحی هست که کلینی ذکر کرده است و احتیاط در اجتناب است از کج محض اما اگر اندک خلیطی داشته باشد که مستهلک نباشد ظاهرا جایز باشد پوشیدن.

چنانکه در حدیث صحیح بزنطی وارد است که حسن بن قیاما سؤال کرد از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از جامه که پودش ابریشم و پنبه باشد و ابریشم بیش از نصف باشد آیا در آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که پدرم حضرت امام موسی کاظم چند جبه چنین داشتند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در جامه که در آن حریر باشد یعنی ابریشم حضرت فرمودند که هر گاه چیزی دیگر با آن

مخلوط باشد باکی نیست.

(و سئل موسى بن جعفر صلوات الله عليه عن رجل اشترى من كسوه الكعبه شيئاً ففضى ببعضه حاجته و بقى بعضه فى يده هل يصلح بيعه فقال يبيع ما اراد و يهب ما لم يرد و يستنفع به و يطلب برکته قيل أ يكفّن فيه « ۱ » المیت قال لا) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که پرسیدند از شخصی که بخرد از جامه کعبه چیزی را و به بعضی از آن حاجتش بر آید و بعضی از آن در دست او بماند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۳

می تواند آن را فروختن حضرت فرمودند که هر چه را خواهد که بفروشد بیع کند و هر چه را نخواهد که بفروشد می تواند بخشید و نفع از آن می تواند برد و طلب می کند برکت آن را یعنی تیمنا و تبرکاً انتفاعات از آن می تواند برد پرسیدند از آن حضرت که آیا به آن کفن می توان کرد میت را حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که از این جهت سؤال کرده باشد که چون وقف است بر خانه کعبه نتوان فروختن و خریدن را ممکن است که بقصد استنقاذ و استخلاص کرده باشد از حجه.

و جوابش این است که فی الحقیقه آن که وقف کرده است چنین وقف کرده است که یک سال جامه باشد و بعد از آن از خدمه کعبه باشد و آن که کفن نمی توان کرد ظاهرش آنست که چون حریر محض است نتوان کفن کردن.

و در حدیث صحیح از عبد الملک بن عتبّه وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت موسى بن جعفر صلوات الله علیهما از

شخصی که از جامه کعبه چیزی خریده باشد آیا کفن میت می تواند کرد؟ حضرت فرمودند که نه. و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست مثل سابق.

[سزاوار آنست که پیراهن میت سجا ف نداشته باشد و تکمه و بندش را نیندند]

(و قال الصادق صلوات الله علیه ینبغی ان یکون القمیص للمیت غیر مکفوف و لا مزرر [او و لا مزور]) چنانکه در بعضی از نسخ است و در کافی و تهذیب است و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که سزاوار آنست که پیراهن میت سجا ف نداشته باشد و تکمه و بندش را نیندند بنا بر نسخه اصل و بنا بر نسخ دیگر تکمه و بند نداشته باشد. و بر این مضمون حدیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام رضا و غیرهما صلوات الله علیهم اجمعین.

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الرجل یکون له القمیص

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۴

أ یکفّن فیه فقال اقطع از راره قلت و کّمه قال لا- أنّما ذلك اذا قطع له و هو جدید لم تجعل له اکمام فأمّا اذا کان ثوبا لیسا فلا یقطع منه الاّ الازرار) و در قوی منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که پیراهنی دارد آیا در آن پیراهن او را کفن می توان کرد حضرت فرمودند که بندها و تکمهای او را قطع کن گفتم که آستین را نیز قطع کنم حضرت فرمودند که بی آستین وقتی می باید باشد که پیراهنی تازه از جهت میت ببرند اما اگر جامه باشد که پوشیده باشد پس قطع نمی کنند از آن مگر بندها و تکمها را و آستینها را بحال خود می گذارند.

[آدابى از غسل ميت]

(فاذا فرغ غاسل الميت من امر الكفن وضع الميت على المغتسل مستقبل القبلة و ينزع القميص من فوق إلى سرتة و يتركه إلى ان يفرغ من غسله ليستر به عورته فان لم يكن عليه قميص القى على عورته ما يسترها به و يلين اصابعه برفق فان تعصبت [تصعبت خ ل] عليه تركها و يمسح يده على بطنه مسحاً رفيقاً ثم يبدأ بيديه فيغسلهما بثلاث حميديات بماء السدر ثم يلفّ على يده اليسرى خرقة يجعل عليها شيئاً من الحرص و هو الاثنان و يدخل يده تحت الثوب و يصبّ عليه غيره الماء من فوق إلى سرتة و يغسل قبله و دبره و لا يقطع الماء عنه ثم يغسل رأسه و لحيته برغوه السدر و بعده بثلاث حميديات و لا يقعه ثم يقلّبه إلى جانبه الايسر ليبدو له الايمن و يمدّ يده اليمنى على «١» جنبه الايمن إلى حيث بلغت «٢» ثم يغسله بثلاث حميديات من قرنه إلى قدمه و لا يقطع الماء عنه ثم يقلّبه إلى

لوامع صاحبقرانى، ج ٢، ص: ٢٤٥

جانبه الايمن ليبدو له الايسر و يمدّ يده اليسرى إلى جنبه «١» الايسر إلى حيث بلغت ثم يغسله بثلاث حميديات من قرنه إلى قدمه و لا يقطع الماء عنه ثم يقلّبه على «٢» ظهره و يمسح بطنه مسحاً رفيقاً و يغسله مرّة اخرى بماء و شىء من جلال الكافور مثل الغسله الاولى ثم يخضخض الاناء «٣» التى فيها الماء و يغسله الثالثه بماء قراح - «٤» و لا يمسح بطنه ثالثه و يقول عند غسله اللهم عفوك عفوك فانه من فعل ذلك عفى الله عنه) و اكثر عبارات غريبه بلکه همه مگر نادری

از فقه رضوی است و صدوق بعضی از عبارات که در احادیث دیگر وارد شده است زیاد کرده است پس چون فارغ شود از مهیا ساختن کفن پیش از غسل میت را بگذارد بر جائی که او را بر آن غسل می دهد مثل تختی یا بلندی که سراشیب باشد و رو بقبله بخواباند به آن که پای میت بقبله باشد و دستهای میت را از پیراهنش بیرون آورد و پیراهن را از بالا به زیر آورد تا به ناف و بر میت باز گذارد تا از غسل او فارغ شود تا آن که پیراهن عورت او را به پوشاند پس اگر پیراهن نداشته باشد خرقة بر عورتش بیندازد یا لنگی به بندد بر او که عورتش را نه بیند و نرم کند انگشتان میت را به رفق و همواری و اگر خشک باشد و نتواند گزم کردن بحال خود گذارد و دست بر شکمش مالده هموار پس ابتدا کند به شستن دستهای میت و هر دو را بشوید به سه سیو آب یا سه ابریق حمیدی و ظاهرا در زمان حضرت امام رضا صلوات الله علیه و در زمان صدوق سیو یا ابریق بزرگی بوده است که استاد فخاری حمید نام آن را ساخته بوده است و باسم او شهرت کرده بوده است و غرض در غسل میت آب بسیار ریختن است تا کثافتها را زایل کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۶

و دستها را أولا به آب سدر بشوید بعد از آن خرقة بر دست چپ کند مثل کیسه که چون عورتین میت را بشوید دستش به عورت میت نرسد و بر آن خرقة اشنان بگذارد

و دست چپ را به زیر پیراهن برد و دیگری آب ریزد از بالای ناف تا به زیر پیراهن رود و او به اشنان عورتین او را پاک بشوید که اگر در بیماری نجس شده باشد و نجاست در آن جامه خشک شده باشد به سبب اشنان پاک شود پس سر و ریش میت را به کف سدر بشوید و بعد از آن سر و گردن میت را سه سبو آب بریزد که هر سبویی آبش به همه سر و گردن برسد و میت خوابیده باشد و او را نشانند پس بگرداند میت را به جانب چپ تا ظاهر شود جانب راست او و دست خود را بر پهلو راست او دواند در وقتی که آب می ریزد دیگری پس سه سبو آب بر او بریزد از سر تا پا هر چند پیشتر سر را شسته است مرتبه دیگر در ضمن شستن بدن از طرفین آن را می شوید استجابا و آب را از او قطع نکند آن شخصی که آب می ریزد و غاسل دست می مالد تا آب به همه جا برسد حتی عورتین که دست را به آن جا می رساند با خرقة که دستش به آن نرسد پس میت را می گرداند به جانب راست تا ظاهر شود جانب چپ او و دست چپ را از پهلو چپ می دواند تا به عورتین از زیر پیراهن و آن دیگری آب می ریزد و جانب چپ را نیز به سه سبو می شوید از سر تا پا و ممکن است که مراد انتهای سر باشد و لیکن اول ظاهرتر است و آب را قطع نمی کند از او به آن که یک

بار نمی ریزد بلکه یک مرتبه آب را از سر گرفته تا بپا می رساند و او دست می مالد پس میت را بر پشت می خواباند و دستی بر شکمش می مالد هموار که اگر از فضلات چیزی باشد بیرون آید و مرتبه دیگر او را غسل می دهد به آب و اندکی از کافور جودانه (و در فقه رضوی جودانه نیست) داخل آن آب می کند و غسل می دهد او را به نحوی که به آب سدر غسل داد پیشتر به آن که اول سر و گردنش را می شوید و دیگر جانب راست را و دیگر جانب چپ را بعد از آن آبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۷

به ظرف می کند و حرکت می دهد آن را تا از سدر و کافور پاک شود و چیزی در آن نماند و مرتبه سیم غسل می دهد او را به آب خالص و سدر و کافور نداشته باشد و در این مرتبه دست بر شکمش نمی مالد و در وقت غسل می گوید که اللَّهُمَّ عَفُوكَ عَفُوكَ پس کسی که چنین کند حق سبحانه و تعالی عفو می کند از او.

و باین تفصیل و قریب باین احادیث معتبره وارد شده است از آن جمله حدیث یونس است که کلینی روایت کرده است از علی بن ابراهیم از پدرش و او از استادانش که اگر چه نام نبرده است ایشان را اما اصحاب رجال حکم به صحت احادیث یونس کرده اند با آن که کتب یونس نزد کلینی و صدوق بوده است و جزم داشته اند که کتاب اوست و او از ائمه معصومین روایت کرده است که ملاقات ایشان کرده است و به خدمت ایشان رسیده است با آن که کتاب

یونس را به خدمت حضرت امام حسن عسکری عرض نمودند حضرت همه را ملاحظه فرمودند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را بعدد هر حرفی نوری کرامت کند.

دیگر کتاب کاهلی است و آن کتاب نیز نزد صدوقین بوده است اگر چه در سندش محمد بن سنان هست و او بر تقدیری که خوب نباشد از مشایخ اجازه کتابست و لهذا ندیدم احدی از علما را که قدحی در این دو حدیث طویل کرده باشند با آن که مؤیدند به احادیث صحیحه و کالصحیحه مثل صحیحه عبد الله بن مسکان و صحیحه عبد الله بن سنان و حلبی و غیرهم و چیزی که در آنها نیست سبوی حمیدی است و آن سهل است چون در آن زمان معروف بوده است به بزرگی ذکر کرده است.

و اما تفصیل آن پس آن چه گفته است که میت را رو بقبله کند احادیث گذشت و در حدیث یونس و کاهلی هر دو هست بر سیل امر و بنا بر این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۸

خلافست که واجب است یا سنت احوط آنست که آن را ترک نکنند البته و خلافی نیست که می باید پای میت بقبله باشد مثل محتضر.

دیگر او را بر تخت گذاشتن مستحب است و خلافی در آن نیست و الحال متعارفست که در میان حوض یا آب روان غسل می دهند چون ازاله نجاست در آن آسان تر است خصوصا نسبت به عوام و اگر بر تخت غسل دهند و از میت فضلات بیرون آید تطهیر تخت را خوب نمی توانند کردن و این نیز خوبست و اگر تخت را در میان آب توان گذاشت بهتر است.

دیگر پوشانیدن

عورتست به پیراهن و الا به خرقة و بر آن دلالت می کند صحیحه ابن مسکان و غیر آن از احادیث بسیار.

دیگر نرم کردن انگشتان است به رفق و حدیث کاهلی دلالت بر آن دارد و در حدیث دیگر از طلحه بن زید وارد است که مفشار مفصلی از مفاصل میت را محمول است بر خلاف رفق.

دیگر دست بر شکم میت مالیدن است به رفق پیش از دو غسل اول پس آن مذکور است در حدیث یونس و کاهلی و خلافی در آن نیست که مستحب است و اکثر استثنا کرده اند زن حامله را و مستند آن حدیث انس بن مالک است و رفقی که در دو حدیث هست احتیاج به استثنا ندارد و الله تعالی يعلم.

و شستن دستهای میت تا نصف ذراع پیش از غسل در حدیث یونس واقع است و در حدیث حسن کالصحیح حلبی تا بند دستست و هر دو خوبست اگر چه تا نصف ذراع بهتر است چون مشتمل است بر هر دو.

و دیگر خرقة بر دست گذاشتن که دست به عورتین نرسد در صحیحه ابن مسکان و کالصحیح حلبی و غیر آن وارد است. و اما شستن عورتین به سدر و اشنان در حدیث کاهلی وارد است و در اخبار دیگر شستن به آب سدر است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۴۹

اینها سنت است به اتفاق علما.

و در نیت غسل میت خلافت مشهور میان علما آنست که واجب نیست و احوط آنست که آن کسی که میت را می گرداند نیت بکند و آن که آب می ریزد نیز نیت کند باین عنوان که قصد کند که این میت را غسل می دهم به آب

سدر و کافور و قراح از جهت رضای الهی و غسل سدر را بدهد و در وقت غسل کافور قصد آن کند لله تعالی و هم چنین در قراح و جمع نیت در غسل او از این جهت است که اکثر علما هر سه را یک غسل می دانند و جمعی سه غسل پس بنا بر این نحو نیت کردن از خلاف بیرون می آید.

و اما آن که میت را سه غسل می دهند به سدر و کافور و قراح پس دلالت می کند بر آن روایات صحیحه و کالصحیحه بسیار و کسی خلاف نکرده است مگر سلار و قول او ضعیف است و هم چنین خلافتی نیست در ترتیب میان غسلها و ترتیب در میان اعضا و از بعضی نقل کرده اند که ترتیب مستحب است و این قول نیز ضعیف است بلکه هر حدیثی که وارد است در غسل ترتیب نیز در آن هست مگر نادری.

و آن که ذکر کرده است که از سر تا پا بشوید در جانب راست و چپ در حدیث کاهلی واقع شده است و در حدیث یونس از نصف سر تا پا واقع شده است ظاهراً سببش آنست که چون در غسل میت مطلوبست تطهیر بدن مهماً ممکن لهذا شش مشک و هفت مشک واقع شده است و گذشت پس هر چند سر پیشتر شسته شده است اگر در وقت شستن بدن نیز شسته شود پاکیزه تر خواهد بود و محتمل است که مراد از قرن منتهای سر باشد اما نصف سر صریح است در آن که آن چه را شسته است دیگر شستن بهتر است.

و اما آن که واقع شده است که میت

را نشانند در اخبار بسیار واقع شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۰

است و در بعضی که وارد شده است که او را بنشانند محمولست بر تقیه اگر چه ظاهراً مخالفت ندارد بعد از تامل و آن حدیثی است که شیخ در صحیح روایت کرده است از بقباق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از غسل میت حضرت فرمودند که او را بنشان و همواری دست بر شکمش بمال پس او را پاک کن از فشردن شکم یعنی از فضلاتی که بیرون آمده است پس او را بر پهلو می خوابانی و ابتدا می کنی به جانب راست او و می شویی او را به آب و اشنان پس به آب و کافور پس به آب خالص می شویی و او را در کفن می گذاری.

و ظاهر است که نشانیدن اول از آن جهت است که سبب خروج فضلات شود تا در حالت غسل چیزی بیرون نیاید و نشانیدنی که نهی وارد شده است بر آن نشانیدن در حالت غسل است پس احتیاج نیست که حمل بر تقیه کنند.

بلی مخالفتی که دارد از این است که در غسل اول به جای سدر اشنان واقع شده است و می توان حمل کردن بر اشنانی که فرج را به آن می شویند یا در صورتی که سدر بهم نرسد یا با سدر ضم کنند چون غسل سدر از جهت تنظیف میت مقرر است چنانکه از اخبار ظاهر می شود و الله تعالی يعلم.

و اما دست دوانیدن غاسل به اطراف از این جهت است که او می شوید و دیگری علی الاتصال آب می ریزد می باید که دست بمالد از یک طرف به زیر

بغلها و از طرفی دیگر به عورتین تا آب به همه جا برسد و اما آن که کافور جلال گفته است صدوق و شیخ مفید و شیخ طوسی در نهاییه گفته اند که واجبست که غسل و حنوط میت به کافور درشت دانه باشد. و شیخ ابو علی در شرح نهاییه پدرش ذکر کرده است که کافور صمغ درختی است که هر چه از آن درخت می ریزد و درشت دانه است آن را نمی پزند و آن را کافور خام می گویند و هر چه ریزه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۱

به خاک مخلوط می شود آن را می پزند تا از خاک ممتاز شود این کافور در حنوط مجزی نیست و در اخباری که وارد شده این قید نیست حتی در فقه رضوی بنا بر این اکثر اصحاب شرط نکرده اند که خام باشد و بعضی ذکر کرده اند که چون این درخت در بلاد کفار است و کفار می پزند نجس می شود و بعضی گفته اند که با شیر خوک می پزند و جمعی از تجار نیز می گویند که چنین است و لیکن شرعا این قسم شهادت مسموع نیست و افعال مسلمین محمول بر صحت است و اصل در اشیاء طهارتست و در نجاست علم می باید و از این بایست اخبار تجار در بلغار و سمور و سنجاب و سایر پوستها که از بلاد کفر می آورند و هم چنین نیل و شکر و مندیل و سایر بافتهای هند که تجار خبر می دهند که جمیع اینها را کفار ملاقات به رطوبت می کنند پس اگر تاجری خود گوید که نجس است این مندیل یا این نیل را دور نیست که اجتناب لازم باشد در آن

چه از دست او می گیریم اما شهادت بر دیگران مسموع نیست مگر آن که بخصوص جامه شخصی دو عادل شهادت دهند در اینجا خلافت و احوط اجتنابست.

و اما آن که ظروف را باید شست که آب قراح سدر و کافور نداشته باشد در حدیث یونس وارد شده است و در همه اخبار آب خالص وارد شده است جمعی قایلند که واجبست که خالص باشد و جمعی گفته اند که در آب قراح لازم نیست که سدر کافور داشته باشد چنانکه در دو غسل اول لازمست پس اگر داشته باشد ضرر ندارد و هیچ شک نیست که نداشتن احوط است.

و اما سدر و کافور پس مسمی آن کافی است چنانکه ظاهر روایاتست و بعضی گفته اند که اقل هفت برگ سدر می باید و در طرف کثرت نیز ظاهر کلام جمعی آنست که اگر آب مضاف شود ضرر ندارد و جمعی ذکر کرده اند که شرط است که مضاف نشود چنانکه در اخبار وارد شده است که سدر را بکوبند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۲

و در ظرف آبی کنند و دست بزنند تا به کف آید کف آن را جدا کنند از جهت شستن سر و ریش که پیش از غسل می شویند و شک نیست که این احوط است اگر چه قول اول خالی از قوت نیست و الله تعالی يعلم.

[کافور کامل از جهت حنوط میت یا غسل و حنوط هر دو سیزده درم و ثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد]

(و الكافور السابغ «۱») للمیت ثلاثه «۲» عشر درهما و ثلث و العله فی ذلك انّ جبرئیل علیه السلام اتی النبی صلی الله علیه و آله بأوقیه کافور من الجنّه و الأوقیه اربعون درهما فجعلها النبی صلی الله علیه و آله ثلاثه اثلاث ثلث له و ثلثا لعلی صلوات الله

علیه و ثلثا لفاطمه صلوات الله علیها) و کافور کامل از جهت حنوط میت یا غسل و حنوط هر دو سیزده درهم و ثلثی است که هفت مثقال صیرفی باشد و سبب این مقدار آنست که حضرت جبرئیل یک اوقیه کافور بهشت از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورد و اوقیه چهل درهم بود پس حضرت آن را سه حصه فرمودند ثلث آن را از جهت خود مقرر ساختند و ثلثی را به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دادند و ثلثی را به حضرت فاطمه صلوات الله علیها دادند پس چون تاسی به ایشان مطلوبست اکمل آنست که هر کس را این مقدار حنوط کنند.

و این روایت را کلینی و صدوق و شیخ ذکر کرده اند مرسلا و کلینی ذکر کرده است که سیزده درهم و ثلث است اکثر آن و در فقه رضوی مذکور است که حنوط کن میت را به سیزده درهم و ثلثی از کافور پس اگر این مقدار بهم نرسد به چهار درهم کافور حنوط کند و اگر این نیز مقدور نباشد پس یک مثقال کمتر نباشد کسی که آن را بیابد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۳

(فمن لم يقدر علی وزن ثلاثه عشر درهما و ثلث کافورا حنط المیت بوزن اربعه مثاقیل فان لم يقدر فمثقال لا اقل منه لمن وجده) پس کسی که قادر نباشد بر وزن سیزده درهم و ثلث از کافور حنوط کنند یا حنوط کند میت را به چهار مثقال شرعی که سه مثقال صیرفی باشد پس اگر بر این قادر نباشد یک مثقال حنوط کند و کمتر نکند اگر داشته باشد و الا

مسمی کافی است.

و کلینی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اقل آن چه مجزیست از برای میت از کافور یک مثقال است.

و در روایت کاهلی و حسین بن مختار از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که وسط آن چهار مثقالست و ظاهر آنست که کلینی از کتاب هر دو نقل کرده باشد.

و شیخ به سندی قوی از کاهلی و حسین بن مختار روایت کرده است بنحو سابق و حدیثی که کلینی ذکر کرده است از سهل از ابن ابی نجران یک مثقال است و شیخ این حدیث را یک مثقال و نیم ذکر کرده است و سهوی از نسخ شده است در زیادتی چون همگی اصحاب یک مثقال ذکر کرده اند و ممکن است که دو حدیث باشد و یک مثقال و نیم مقدم بر یک مثقال باشد و الله تعالی يعلم.

و احوط آنست که از یک مثقال و نیم شرعی کمتر نباشد اگر چه از اخبار بسیار ظاهر می شود که مسمای کافور کافی است در حنوط و غسل چنانکه اکثر اصحاب به آن قایلند و در موثقه عمار از جهت غسل نیم حبه کافور واقع است و در حدیث یونس چند حبه.

و در حدیث مغیره وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حضرت سید المرسلین را غسل دادند به سه مثقال کافور و یک مثقال مشک و در غسل ظاهرا کمتر بهتر باشد مبادا مضاف شود و الله تعالی يعلم.

[حنوط مرد و زن مثل یکدیگرند]

(و حنوط الرّجل و المرأه سواء غیر آنه یکره ان یجمّر او یتبع بمجمره و لکن یجمّر الکفن) و حنوط مرد و زن

مثل یکدیگرند و لیکن در بوی خوش میت مکروهست که میت را خوش بو سازند به چیزی که در آتش کنند مثل عود و کشته یا عود سوز از عقیب میت ببرند چون تَفْوَل به آتش جهنم است و لیکن کفن را خوش بو می توان کرد بدود عود و امثال آن.

بدان که در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چون خواهی حنوط کنی میت را پس بمال حنوط را به مواضع سجود میت که آن پیشانی است و دستها و زانوها و سر انگشت مهین پاها و بمال بر محل بندهای میت و بر سر او و ریش او و بر سینه او حنوط را و فرمودند که حنوط مرد و زن مساویست و فرمودند که مکروهست که از عقیب او مجمره ببرند و تغییری که صدوق روایت را داده است ضرر بمعنی و لفظ رسانیده است چنانکه به تامل ظاهر می شود.

و در حدیث قوی کالصحیح وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آن که مجمره از عقیب میت ببرند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که آتش نزدیک مردگان خود مبرید یعنی دخنه به عود و امثال آن مکنید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که باکی نیست بدود کردن به عود کفن میت را و سزاوار آنست که هر کس که قدرت داشته باشد جامهای خود را خوشبو سازد به دخنه و ظاهرا مستند صدوق این حدیث است.

علما حمل کرده اند این حدیث را بر تقیه یا بیان جواز و قرینه تقیه ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۵

است در جز و آخر حدیث که حال زنده را با حال مرده برابر کرده است چنانکه سنن می کنند و لیکن حضرت به نحوی فرموده اند که شیعیان می فهمند و احادیث بسیار وارد شده است که تجمیر کفن میت نکنند و احادیث بسیار وارد شده است که خوشبوئی میت منحصر است در کافور و ذریه.

(و يجعل «۱» الكافور علی بصره و انفه و فی مسامعه و فیه و یدیه و رکبته و مفاصله کلها و علی اثر اللّٰه وجود منه فان بقی منه شیء جعل علی صدره) و حنوط میت باین عنوانست که کافور را بر چشم میت و بینی او و در گوشهای او و دهان او و بر کف دستهای او و زانویهای او و بر جمیع بندهای او و بر اثر سجود او بمالند اگر چیزی باقی ماند بر سینه او ریزند.

بدان که مشهور میان علما آنست که آن چه واجبست از حنوط همین مساجد سبعة است چون در جمیع اخبار حنوط مساجد هست و باقی را حمل بر استحباب کرده اند مگر در گوش و چشم که حمل بر کراهت کرده اند.

و در حدیث موثق عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که از آن حضرت پرسید از حنوط میت حضرت فرمودند که بر مواضع سجده او بگذار.

و در حدیث حسن کالصحیح حلبی وارد است که کافور را بر مواضع سجود او بمال و بر جمیع بندها و سر و ریش و سینه میت بمال و در حدیث یونس وارد است که

کافور ساییده را بر پیشانی او بگذار که موضع سجود است و بمال بر جمیع بندهای او از سر تا پا و سر و گردن و دوشها و مرفقها و بر هر بندی از بندهای دستها و پاها و کف دستها بمال و بر بینی و چشم و گوش و رو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۶

ممال.

و در حدیث صحیح حمران وارد است که کافور را بر بینی و موضع سجود او و بندهای او بگذارند و نزدیک گوش او نبرند و در حدیث کالصحیح عثمان نواء وارد است که کافور را نزدیک گوش او مبر البته.

و در حدیث صحیح عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که عرض نمودم که چگونه حنوط کنم میت را حضرت فرمودند که در دهان و گوشها و مواضع سجده از پیشانی و دستها و زانوها می گذاری.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که کافور را بر مواضع سجده می گذاری و بر کو گردن و کف پاها و جای بند نعلین و بر زانوها و کفهای دست و پیشانی و کو گردن می گذاری و در موثقه عمار وارد است که بگذار کافور را در گوشهای میت و در مواضع سجود او و دهان.

و در حدیث صحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون میت را خشک کنی کافور را بر آثار سجود او و بندهای او همه مسح کن و بگذار در دهان او و گوشهای او و سر و ریش و سینه و فرج او از حنوط اندکی و فرمودند که حنوط

مرد و زن مساویست.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که چون کفن کنی میت را به پاش بر هر جامه اندکی از ذریه و کافور و اندکی از کافور بر گوشها و مساجد سبعه او می گذاری و اندکی بر پشت دستها می گذاری و در فقه رضوی مذکور است که چون حنوط کنی ابتدا کن به پیشانی میت و بندهای او را همه و اگر چیزی زیاد آید بر سینه و کفهای دست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۷

بریز.

و در روایتی وارد شده است که کافور را در دهن و گوشها و چشم و سر و ریش او بمال و هم چنین مشک را و بر سینه و فرج او بریز و مرد و زن مساویند و لیکن مکروهست که میت را به عود و غیر آن از دودها خوشبو سازند یا عود سوز از عقب او ببرند و لیکن اگر کفن را بدود خوشبو سازند باکی نیست اینست اخباری که در این باب وارد است و عمده مخالفت در گوشهاست و چشم و بینی و شیخ حمل کرده است که آنجا که نهی وارد شده است مراد نهی از اینست که در اندرون گوش و چشم و بینی گذارند و آنجا که امر است محمولست که بر ظاهر آنها گذارند و اظهر آنست که امر را حمل بر تقیه کنند زیرا که عامه بر اینند که می باید کرد چون کافور اعضا را بهم می آورد انساب اینست که در اینجاها بگذارند تا از اینجا چیزی بیرون نیاید و این غلط است زیرا که از چشم و گوش متعارف نیست

که چیزی بیرون آید پس قیاس ایشان به مواضعی دیگر قیاس باطل است و مع الفارق زیرا که علت احکام مخفی است و الله تعالی يعلم. و صدوق جمع کرده است اکثر اخبار را و به آن ها همه عمل کرده است و بد نیست و در غیر مساجد بلکه در همه قصد قربت کافی است

[چون غاسل فارغ شود از شستن سیم پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید]

(فاذا فرغ الغاسل من الغسله الثالثه فليغسل يديه من المرفقين إلى الاصابع) پس چون غاسل فارغ شود از شستن سیم که آن آب قراح است پس سنت است که دستها را از مرفق تا سر انگشتان بشوید و این مضمون در موثقه عمار وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حدیث یونس وارد شده است که بعد از شستن سدر و کافور هر یک دستها را تا مرفق بشوید.

و در صحیحہ یعقوب ابن یقطين از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۵۸

علیه. و در صحیحہ محمد بن مسلم از امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که دستها را تا کتف بشوید و این اولی است و اولی آنست که سه بار بشوید چنانکه ابن یقطين روایت کرده است.

[چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را به جامه خشک کند تا کفن تر نشود]

(و القی علی المیت ثوبا ینشف به الماء عنه) و چون از غسل فارغ شود سنت است که بدن میت را به جامه خشک کند تا کفن تر نشود و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح حلبی و حدیث یونس و غیر آن وارد است که به جامه پاکیزه طاهر او را خشک کنند.

[جایز نیست که آب غسله که از بدن میت ریخته می شود در چاه بول و غایط]

(ولا يجوز ان يدخل الماء الذى ينصب عن المیت «۱» من غسله فی بئر کنیف و لیکن ذلک فی بلایع او حفیره) و جایز نیست که آب غسله که از بدن میت ریخته می شود در چاه بول و غایط رود و می باید که در چاه میان خانه رود یا کوی از جهت آن بکنند که در آن کو رود. در حدیث صحیح از محمد بن الحسن الصفار وارد است که عرضه به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه نوشت که آیا جایز است که میت را غسل دهند و آبی که از او می ریزد در کنیف رود یا آب وضوی نماز را در کنیف ریزند حضرت در فرمان خود فرمودند که چنان کنند که داخل بالوعه شود.

و در حدیث صحیح سلیمان بن خالد وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون میت را غسل دهید کوی بکنید در برابر قبله که آب غسله که سرازیر شود به آن کو رود و از این عبارت ظاهر می شود که می باید که تختی که میت را بر آن غسل می دهند سرازیر باشد که آب به جانب پاها آید و از آنجا به گودال رود و چون این دو حدیث وارد شده

است صدوق حمل بر تخيير

لوامع صاحبقرانی، ج ۲،

کرده است چنانکه در فقه رضویست بلکه از فاذا فرغ تا او حفیره عبارت آنست و در ما بعد صدوق تصرف نموده است بلا یجوز و در آنجا و لا یقلّمن اظافیره است تا به آخر چنانکه در اخبار دیگر است.

اما آن چه ظاهر می شود از حدیث اول آنست که اگر خواهند که به چاله رود بهتر آنست که چاله میان خانه رود پس گودال کردن مقدم باشد بر آن و اگر دست بهم ندهد در بالوعه رود و الله تعالی یعلم.

[جایز نیست که ناخنهای میت را بگیرند]

(و لا یجوز ان یقلّم اظافیره و لا یجزّ شاربہ و لا شیئا من شعره فان سقط منه شیء جعل معه فی اکفانه) و جایز نیست که ناخنهای میت را بگیرند و جایز نیست که شارب او را و نه چیزی از موی او را بچینند پس اگر چیزی از اینها جدا شود با او گذارند در میان کفنه‌های میت اما نهی از گرفتن ناخن و موی میت مطلقا پس در روایت حسن کالصحیح. و دو روایت موثق کالصحیح و دو قوی کالصحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و در بعضی از این روایات بلفظ کره واقع است بنا بر این جمعی قایل به کراهت شده اند و احوط ترکست.

و اما گذاشتن آنها را که جدا شده است در کفن پس در حسن کالصحیح وارد شده است و علما قایلند بوجوب آن و هیچ شک نیست که احوط است چون بمنزله اجزاء میت است و دفن میت با جمیع اجزاء واجبست.

[غاسل ابتدا می کند به وضو]

(ثم یغتسل الغاسل یبدأ بالوضوء ثم یغتسل ثم یضع المیت فی اکفانه و یجعل الجریدتین معه إحداهما من عند الترقوه یلصقها بجلده و یمدّ علیه قمیصه من الجانب الایمن و الجریده الاخری عند ورکه من الجانب الایسر ما بین القمیص و الازار ثم یلفّه فی ازاره و حبره و یبدا بالشقّ الایسر فیمدّه علی الایمن ثم یمدّ الایمن علی الایسر و ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۰

شاء لم یجعل الحبره معه حتّی یدخله قبره فیلقیه علیه و یعمّمه و یحنّکه و لا یعمّمه عمّه الایسرایی و یلقی طرفی العمامه علی صدره) پس غاسل ابتدا می کند به

وضو واجبا بنا بر مذهب بعضی و مستحبا بنا بر مذهب بعضی و این وضوئی است که با هر غسل هست غیر غسل جنابت و چون غسل که میت را می گردانند دست بر بدن میت می گذارد غالبا غسل مس میت بر او واجبست وضو پیش از غسل می کند و بعد از آن غسل می کند و در بسیاری از اخبار وارد شده است که این غسل را پیش از کفن می کند.

و در اخبار صحیحه وارد شده است که بعد از کفن می کند پس حمل بر تخییر می باید کرد و در فقه رضوی امر کرده است به وضو پیش از غسل و در آنجا مذکور است که در هر غسلی وضو می کند پیش از غسل مگر غسل جنابت و ذکر کرده است که اگر فراموش کنی غسل مس میت را و نماز کنی پس چون به یادت آید غسل بکن و نماز را اعاده کن و از این جهت است که اصحاب غسل مس میت را شرط می دانند در صحت صلاه و قدما ذکر کرده اند و متاخران متابعت ایشان کرده اند و اخباری که در غسل مس وارد شده است بلفظ امر واقع شده است و معارضی صحیح ندارد بنا بر این علما قایل بوجوب غسل شده اند و شیخ اعظم ما مولانا عبد الله می فرمودند که بر تقدیر وجوب اشتراط ظاهر نیست و از این خبر خبر نداشتند و الله تعالی يعلم.

و بعضی از علما گفته اند که این سنت است از جهت کفن کردن هر چند مس میت نکرده باشد و این قول ضعیف است پس میت را از آب بیرون می آرد و در میان کفنها که بهن

کرده است می گذارد و چوب خرما را با او می گذارد یکی از کو کردن که می چسباند به پوست او از جانب راست میت و پیراهن را بر سر او در می آورد و بر بدن او می کشد و جریده دیگر را نزد ران او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۱

می گذارد از جانب چپ میان پیراهن و سر تا سری و این نحو گذاشتن جریدتین در خبری صریحا ندیده ام و در فقه رضوی قریب باین است و مثل خبر یونس است الا- در قدر ذراع که در آنجا عظم ذراع است و در حدیث یونس وارد است که دو قطعه از جریده سبز که یک ذراع قد او باشد بر می داری و یکی را میان زانوهای میت می گذاری که نصف آن از جانب ساق باشد و نصف آن به جانب ران باشد و دیگری را در زیر بغل راست می گذارند.

و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقولست که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که جریده یک و جب است یکی را از پیش گو کردن می گذارند متصل به بدن میت تا بهر جا برسد و دیگری را در جانب چپ می گذارند بر بالای پیراهن از پیش گو کردن تا هر جا برسد و این طریق مشهور است و حدیثش اصح است.

و در حدیث حسن کالصحیح از جمیل منقولست که از حضرت صلوات الله علیه پرسیدم از جریده که زیر کفنها می گذارند یا بالای کفنها حضرت فرمودند که بالای پیراهن می گذارد از پائین کمر از جانب راست و ظاهرا این در صورتیست که یک جریده بگذارند و آن نیز خوبست اگر چه دو جریده بهتر است چنانکه در حدیث کالصحیح وارد

است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که جریده سبزی بر می دارند و از زیر بغل تا ترقوه که گردنست می گذارد و در حدیث کالصحیح نیز از آن حضرت وارد است که جریده تری بر می دارند بقدر ذراعی و می گذارند از پیش گردن تا دست.

و در دو حدیث کالصحیح از آن حضرت وارد است که یکی را از جانب راست می گذارند و یکی را از جانب چپ و پیشتر گذشت که اگر ممکن باشد که به نحوی بگذارند که در روایت وارد شده است بعنوان مروی بگذارند و الا بهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۲

عنوان که باشد بگذارند اگر چه در قبر گذارند و اگر ممکن نباشد وقتی که مردمان در آنجا نباشند در قبر او فرو برند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از دفن در قبر فرو بردند پس ظاهر شد که آن چه مشهور است بهتر است از حیث سند حدیث.

و دور نیست که اگر یکی در میان زانوها گذارند بهتر باشد تا عمل به همه احادیث کرده باشد و الله تعالی يعلم بعد از آن که پیراهن بر او پوشاند سر تا سری را و جامه یمنی را بر او پوشاند و اول جانب چپ را به جانب راست آورد و بعد از آن جانب راست را به جانب چپ بر خلاف زندگان در جامه پوشیدن و در فقه رضوی باین عنوان است که صدوق گفته است و علما همه ذکر کرده اند به تبعیت صدوق و اگر خواهد می تواند که حبره را بر او پوشاند تا آن که او را در قبر گذارد و بر روی

او کشد مانند لحاف.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که برد یمنی را بر میت نمی پیچند و لیکن بر روی او می اندازند و چون میت را در قبر می گذارند اول برد را در قبر پهن می کنند تا روی میت و پهلوی او بالای آن باشد.

و مثل این در حدیث صحیح از ابن سنان و ابان از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست و لیکن در آن واقعتست که در زیر پهلوی میت می گذارند و محتمل است که آن نیز جایز باشد چنانکه در فقه رضویست و هر سه عنوان خوبست و صدوق حمل بر تخیر کرده است در دو صورت و اگر جامه دیگر زیاد کنند از برد یمنی بهتر است جمعا بین الاخبار و ممکن است حمل این دو حدیث را بر تقیه و الله تعالی يعلم.

و سنت است که عمامه بر سر میت پیچند که حنک داشته باشد و مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۳

اعرابی او را عمامه نکنند و دو طرف عمامه را بر روی سینه میت می اندازند اما اصل عمامه از جهت میت پس آن از خصایص شیعه است.

و احادیث صحیح و حسنه کالصحیح در آن وارد شده است که بر سر او پیچند و ظاهرا عمامه متحقق می شود به آن که بر سر پیچیده شود یک بار و دو طرف او را بیندازند و حنک کردن سنتی دیگر است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است و ظاهرا عمامه اعرابی آنست که بی حنک باشد و ممکن است که مراد از آن مقنعه باشد که بدویان بر

سر می کنند و آن عمامه ایشان است چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت فرمودند که چون عمامه کنی میت را بنحو بدویان عمامه مکن راوی گفت چگونه کنم حضرت فرمود که میان عمامه را بگیر و بر دور سر او بگردان و دو طرف آن را بر سینه او انداز.

و احادیث بسیار وارد شده است که میان آن را بگیر و ظاهراً مراد آنست که سرش را میپچ که یک طره داشته باشد بلکه بقدر طره بگذار و به پیچ و چون در این حدیث که وصف عمامه فرمودند حنک را ذکر نکردند و ظاهر آنست که عمه اعرابی طره ندارد و مانند عمامه نیست و الحال عجمان آن را لچک می گویند چون شبیه است به مقنعه زنان و چون امتیاز مرد و زن در حیات به عمامه و مقنعه است در ممات نیز می باید که امتیاز به آن نحو باشد و احادیث عمامه در مبحث ثياب مصلی خواهد آمد إن شاء الله تعالی و سنت است که عمامه نفیس باشد.

و در حدیث صحیح ابن سنان واقع است که طره عمامه بر پای میت اندازد و ظاهر آنست که آن مقدار بلند باشد که بر پا افتد و محتملست که مراد جانب پا باشد یعنی از پیش نه از پس و پیش مانند زندگان.

و در حدیث یونس آنست که طره راست را به جانب چپ اندازد و چپ را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۴

راست بر روی سینه و در حدیث صحیحی وارد است که هر دو طرف را بر پشت اندازد و هم خوبست اگر

چه عمل به خبر یونس بهتر است و مشهورتر و موافق فقه رضویست و منافات با گفته صدوق ندارد چون بر سینه انداخته اند و الله تعالی يعلم.

[مستحبات هنگام کفن]

(و قبل ان یلبسه قمیصه یاخذ شیئا من القطن و ینثر علیه ذریره و یحشو به دبره و یجعل من القطن شیئا علی قبله و یضم رجلیه جمیعا و یشد فخذیه الی ورکه بالمئزر شدّا جیدا لثلا ینخرج منه شیء) و پیش از آن که پیراهن را به میت پوشانند پاره از پنبه بر می دارد و ذریره بر او می پاشد و آن را داخل دبرش می کند که مبادا از فضلات چیزی بیرون آید و پاره از پنبه بر عورت پیش او می گذارد و پاهای میت را بهم می آورد و لنگی بر رانهای او می پیچد تا نشستگاه پیچیدنی سخت نیکو که مبادا چیزی بیرون آید و این مجموع عبارت فقه رضویست و همین مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و مراد از مئزر ران پیچ است و صدوق باین عبارت اشاره کرده است به آن که لنگ که در حدیث عمار وارد شده است همین خرقة است و لنگی سنت و واجب نیست چون در حدیثی وارد نشده است و در حدیث عمار که وارد شده است ظاهر است که مراد از آن همین خرقة است.

و در حدیث یونس وارد است که چون میت را غسل دادی او را خشک کن به جامه طاهری و پنبه بردار و اندکی حنوط که ذریره باشد یا کافور یا هر دو چنانکه هر دو وارد شده است در اخبار بران به پاش و بر پیش و پس میت بگذارد و دبرش

را از پنبه پر کن تا چیزی بیرون نیاید و بردار خرقة درازی را که عرضش یک وجب باشد و سر آن را بر کمر میت ببند به آن که خرقة دیگر طولانی بر سر آن بدوزند که به آن کمر را به بندند یا بشکافند سر خرقة را آن مقدار که توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۵

بر کمر بستن و سر دیگر آن را از میان رانهای میت بیرون می آورد که عورتین را فرا گیرد با پنبه که بر هر دو گذاشته اند و این سر را از کمر بند بیرون می آورد به جانب راست و از آنجا می پیچد چهار مرتبه چنانکه در حدیث دیگر است و غرض از این پیچیدن آنست که رانها را بهم آورد تا دبر مستحکم شود و چیزی بیرون نیاید و می باید که خرقة دراز باشد که از کمر تا زانوها پیچیده شود و این سر را در میان آن چه پیچیده است بند کند که باز نشود.

بدان که صدوق ذکر نکرده وضوی میت را و در آن خلافت بعضی نه واجب می دانند و نه سنت و بعضی واجب می دانند به اعتبار حدیث سابق که در هر غسلی وضو هست إلا غسل جنابت و بعضی سنت می دانند به اعتبار این حدیث و حدیث صحیح حریز که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که میت را ابتدا کنند به شستن فرج او پس وضو دهند او را وضوی نماز الخبر.

و در حدیثی دیگر از آن حضرت وارد شده است به همین نحو و اظهر استحبابست چون احادیث صحیحه گذشت که کدام وضو پاک کننده تر است از غسل و

از جهت آن که احادیث بسیار وارد شده است در کیفیت احکام میت که غسل هست و وضو نیست در آن و اگر واجب می بود بیان می فرمودند و الله تعالی يعلم. و چون وضو دهند سنت است که پیش از غسل بدهند چون احادیث بسیار وارد شده که وضو را پیش از غسل واقع سازند و بعد از غسل بدعت است و دو حدیثی که دلالت بر وضو دارد وضو را پیش از غسل فرموده اند.

[چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را]

(فاذا فرغ من تكفينه حنطه بما ذكرته من الكافور ثم يجعل على سريره و يحمل إلى حفرة) پس چون از کفن میت فارغ شود حنوط کند میت را به نحوی که ذکر کردم از کافور در مقدار و مواضع و غیر آن پس او را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۶

تابوت گذارند و به جانب قبر برند و ظاهر آنست که نماز را در حوالی قبر بکنند و اظهر آنست که سهو واقع شده است در نماز یا غرض آنست که تعجیل کنند بعد از غسل و کفن مبادا چیزی بیرون آید و نماز را بظهور گذاشته باشد.

[جایز نیست که بگویند که رفق کنید به میت یا ترحم کنید بر او که دیرتر او را دفن کنید]

(و لا يجوز ان يقال ارفقوا به او ترحموا عليه او يضرب احد يده على فخذه عند المصيبة فيحبط اجره) و جایز نیست که بگویند که رفق کنید به میت یا ترحم کنید بر او که دیرتر او را دفن کنید که بی چاره است چون مصنف در اینجا ذکر کرده است به نحوی که در فقه رضویست الا- در عبارت لا يجوز بدل ایاک به اعتبار آن که مطلوب تعجیل تجهیز است یا مطلقاً در صورتی که مقصود از این گفتن استخفاف میت باشد یا اعم چون دلالت دارد هر چند قصد نکند با آن که رتبه مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است یا آن که کسی دست بر ران خود زند نزد مصیبت که اجرش ضایع می شود.

و صدوق در قوی از عبد الله بن الفضل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که سه کسند که نمی دانم کدام یک از ایشان گناهش عظیمتر است.

اول: کسی که در جنازه

غیر یاران خود بی ردا برود.

دویم: کسی که دست بر ران خود زند نزد مصیبت.

سیم: کسی که بگوید رفق کنید به او و ترحم کنید بر او که مصیبت زده است با آن که مصیبت بر او واقع نشده است و بر دیگری واقع شده است.

و در قوی از سکونی وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سه کند که نمی دانم کدامیک از ایشان گناه ایشان بیشتر است.

اول: کسی که با جنازه بی ردا برود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۷

دیگر: کسی که بگوید به او رفق کنید یا بگوید که از جهت او استغفار کنید خداوند عالمیان شما را بیامرزد. و از این دو خبر ظاهر می شود که شخصی که مصیبت بر او واقع نشده باشد نمی باید که اظهار مصیبت زدگی کند و نمی باید کسی بر چنین شخصی رحم کند.

و صدوق به آن نحو فهمیده است که أولا تفسیر شد چون تغییر عبارت داده است. و این خبر را شیخ الطائفه نقل کرده است و تصحیف در آنجا شده است که ارفقوا را بدل کرده است به قفوا و علامه ذکر کرده است که قفوا منافات دارد با تعجیل تجهیز و ذکر کرده است که مکروهست که در عقب جنازه بگویند استغفر له و جمعی از عامه نیز گفته اند که مکروهست و هم چنین مکروه است سلم سلمک الله و وجه کراهت اینست که تشریعت. و جمعی از عامه وضع کرده اند این عبارات را مثل نماز ضحی بلکه می باید بگوید آن چه را که منقول است از اهل البیت و آن خواهد آمد و محتمل است که این نهی نیز تقیه

وارد شده باشد چون مذهب جمعی کثیر کراهتست و الله تعالی يعلم.

و در حدیث موثق از عمار منقول است که گفت پرسیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی جنازه را خواهد که بردارد چه دعا بخواند حضرت فرمودند که بگوید

بسم الله و بالله و صلی الله علی محمد و آل محمد اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات.

و از حضرت علی بن الحسین و محمد بن علی صلوات الله علیهم منقولست که چون جنازه را می دیدند می خواندند که

الحمد لله الذی لم يجعلنی من السواد المخترم

و بنا بر این ممکن است که حضرت تقیه فرموده باشد به آن که عبارت ایشان را نقل فرموده باشد و مراد حضرت آن شخصی باشد که ردا را در جنازه غیر انداخته باشد و الله تعالی يعلم.

[اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمی کنند]

(فان خرج منه شیء بعد الغسل فلا يعاد غسله لكن «۱» يغسل ما اصاب الكفن إلى ان يوضع في اللحد فان خرج منه شیء في لحده لم يغسل كفته و لكن يقرض من كفته ما اصابه الشیء الغدی خرج منه و يمدّ احد الثوبین علی الآخر) پس اگر از میت نجاستی ظاهر شود بعد از غسل غسل را اعاده نمی باید و لیکن نجاستی که به کفن رسیده است می باید شست تا وقتی که در لحد گذارند میت را پس اگر نجاستی از او ظاهر شود در لحد کفن را نمی شویند و لیکن مقراض می کنند آنجایی را که نجاست به آن رسیده است و می کشند یکی از دو جامه را بر دیگری تا بدن میت پوشیده شود و این مجموع عبارت فقه رضویست.

بدان که در این باب احادیث مطلقه وارد شده

از آن جمله در حدیث موثق کالصحیح از روح بن عبد الرحیم وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر از میت چیزی ظاهر شود بعد از غسل آن را بشوی و اعاده غسل مکن.

و قریب باین روایت کرده است کلینی در قوی و شیخ در قوی کالصحیح از کاهلی و حسین از آن حضرت صلوات الله علیه.

و در دو حدیث صحیح و قوی کالصحیح از کاهلی از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که هر گاه از بینی میت خون در آید یا نجاستی از او ظاهر شود بعد از غسل و به عمامه یا کفن رسد آن را مقراض کنند.

و در دو حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از بسیاری از استادان او از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که اگر بعد از کفن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۶۹

کردن نجاستی به کفن رسد مقراض کنند آن را. و ظاهر جمع بین الاخبار آنست که می باید قایل شدن به تخییر یا به آن که اگر شستن ممکن باشد بی مشقتی بشویند و الا مقراض کنند یا اگر نجاست اندکی باشد مقراض کنند و اگر بسیار باشد بشویند.

و لیکن صدوق جمع باین عنوان کرده است که شستن پیش از دفن است و مقراض بعد از دفن و اکثر علما متابعت کرده اند به آن که البته باین تفصیل حدیثی به او رسیده است و حدیثش در فقه رضویست و عمل باین بد نیست و اگر مطلقا شستن ممکن باشد احوط شستن است و اگر چه در قبر باشد به آن که طشت و آفتابه

را در قبر برند و بشویند و الا مقرض کنند.

[هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او شده است تا روز قیامت]

(و قال الصادق صلوات الله عليه من كفن مؤمنا فكأنما ضمن كسوته إلى يوم القيمة و من حفر لمؤمن قبرا فكأنما بواه بيتا موافقا إلى يوم القيمة) و در حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر که کفن کند میتی را چنانست که ضامن پوشش او شده است تا روز قیامت و هر که قبری از جهت مؤمنی بکند چنانست که او را جای داده است در خانه موافق رضای او تا روز قیامت و هیچ شک نیست که حرمت مؤمن مرده مثل زنده است و تا روز قیامت پوشش او کفن و خانه او قبر است و ثواب پوشانیدن مؤمن و جا دادن او در خانه بی نهایتست چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

بدان که ظاهر آنست که خلافتی نیست میان علما در آن که کفن دادن میت را سنت است و اگر او کفن داشته باشد کفن کردن او واجب کفائی است و در دفن اگر قبر کنده داشته باشد واجبست دفن او در آنجا کردن و الا بر همه کس واجبست کفایه که به قدری قبر او را بکنند که بوی او بیرون نیاید و از صغار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۰

درندگان ایمن باشد و اگر جائی باشد که خوف آن باشد که شیر او را بیرون آورد ظاهرا لازم باشد که قبر او را آن مقدار عمیق کنند یا مستحکم که شیر نتواند او را بیرون آوردن و زیاده بر این مقدار سنت است چنانکه خواهد آمد.

[جنب هر گاه بمیرد او را یک غسل می دهند]

(و الجنب اذا مات غسل غسلا واحدا یجزئ عنه لجنبته و لغسل المیت لأنهما حرمتان اجتمعتا فی حرمه واحده) و جنب

هر گاه بمیرد او را یک غسل می دهند و آن غسل کافی است از جهت رفع حدث جنابت و از جهت غسل میت زیرا که دو چیزند صاحب حرمت که در یک جا جمع شده اند چون اگر جنب باشد شخصی نماز و طواف و مس کتابت قرآن و دخول در مسجدین و لبث در غیر آن بر او حرامست و چون مرد نماز بر او نمی توان کرد تا او را غسل ندهند همین که غسل میت او را می دهند هر دو حدث مرتفع می شود با آن که گذشت که در اخبار بسیار وارد شده است که غسل میت از آن جهت واجبست که منی که از آن مخلوق شده است بیرون می آید پس بمنزله کسی است که دو مرتبه جماع کرده باشد یا صد مرتبه غسل کافی است به اجماع.

و این عبارت مضمون حدیث صحیح و حسن کالصحیح زراره است از حضرت امام باقر صلوات الله علیه و ظاهرا این قسم استدلال از جهت رد است بر عامه که ایشان دو غسل لازم می دانند حضرت می فرماید که اگر دو سبب غسل به هم رسیده باشد تداخل می باشد چنانکه در اغسال دیگر به آن قایلند و الا غسل جنابت تکلیف زندگانست و چون مرد این تکلیف از او ساقط می شود.

و در حدیث صحیح عیص و حسن کالصحیح ابو بصیر و موثق علی نیز وارد شده است که یک غسل می دهند او را و خلافتی در این مسأله در میان علمای ما نیست بلکه عامه نیز متفقند الا حسن بصری که قایل است بدو غسل.

و در روایات از عیص وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی،

صلوات الله علیه فرمودند که اول او را غسل جنابت می دهند و دیگر غسل میت و اکثر اصحاب حمل بر استحباب کرده اند و احتمال بر تقیه نیز دارد چون حسن در آن زمان معتبر بود و خلفای بنی امیه اعتقاد به او داشتند.

[ناخنهای میت را نمی توان گرفت و موی زیر بغل او را نمی توان کند]

(و سال ابو الجارود ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل يتوفى أ يقلّم اظافيره و ينتف ابطاه و يحلق عانته ان طالت به من المرض فقال لا) و سؤال کرد ابو جارود از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد آیا ناخنهای او را می توان گرفت و موی زیر بغل او را می توان کند و پشت زهار او را می توان تراشید اگر اینها به سبب بیماری دراز شده باشند حضرت فرمودند که نه و این مضمون گذشت در احادیث معتبره.

و این حدیث به اعتبار ابو جارود اگر چه ضعیف است و لیکن چون اصحاب احادیث از او در زمان حضرت امام محمد باقر که عادل بود شنیده بودند در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زید خروج کرد او زیدی شد و جارودیه زیدیه تابع اویند بنا بر این احادیث سابق او را از جهت تأیید نقل می کنند بلکه فی نفسه نیز معتبر است و کتاب او از اصول است و در چنین جائی که احادیث دیگر بوده باشد ضرر ندارد از امثال او نقل کردن.

[گر زنی بچه سقط کند که خلقتش تمام شده باشد غسل می دهند او را]

(و اذا اسقطت المرأة و كان السقط تاماً غسل و حطّ و كفّن و دفن و ان لم يكن تاماً فلا غسل عليه و يدفن بدمه و حدّ تامه اذا اتى عليه اربعة اشهر) و اگر زنی بچه بیندازد و آن سقط خلقتش تمام شده باشد غسل می دهند او را و حنوط به کافور می کنند و کفن به سه جامه می کنند و دفن می کنند و اگر تمام نباشد بر او غسل نیست و با آن خون او را دفن می کنند و

حد تمامی از آنست که چهار ماهه شده باشد و آن وقتی است که روح حیوانی بهم می رساند و نفس ناطقه به آن تعلق می گیرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۲

در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که هر گاه خلقت سقط شده باشد غسل و کفن و دفن بر او واجبست که نسبت به او به جا آورند حضرت فرمودند که همه بر او واجبست.

و در حدیث کالصحیح از زراره وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه سقط چهار ماهه باشد او را غسل می دهند.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سقط را با خونس در همان موضع که می افتد دفن می کنند.

و در حدیث قوی وارد شده است که چون سقط چهار ماهه شود او را غسل می دهند پس جمع میانه اخبار مقتضی آنست که آن چه وارد شده است که با خون دفن می کنند آنست که چهار ماه نداشته باشد و ظاهر آن که فرموده اند که با خون دفن کنند آنست که احتیاج به شستن ندارد نه آن که در میان خون نفاس او را دفن می کنند و اکثر علما گفته اند که او را در خرقة می پیچند و دفن می کنند و شک نیست که این احوط است و عبارت صدوق عبارت فقه رضویست.

[کفن واجب سه قطعه است]

(و الکفن المفروض ثلاثه قمیص و ازار و لفافه سوی العمامه و الخرقة فلا تعدّان من الکفن فمن «۱» احبّ ان یزید زاد لفافتین حتّی یبلغ العدد خمسہ اثواب فلا باس) و کفن

واجب سه قطعه است پیراهن است و لنگ و سر تا سری پس کسی که خواهد زیاده کند دو سر تا سری دیگر زیاد کند تا پنج جامه شود باکی نیست و مراد صدوق از ازار لنگ است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۳

ممکن است که مراد از آن سر تا سری باشد که بدل آن حبره می کنند و بنا بر این دو سر تا سری که با اینها جمع می شود دو اصل است و یکی بدل از حبره و یکی بدل از نمط یا دو سر تا سری زاید را سنت است که اگر حبره و نمط به هم رسد حبره و نمط کنند و الا پنبه کنند و بنا بر آن که مراد از ازار لنگ باشد سه سر تا سری خواهد بود چنانکه گفت که نمط و حبره و لفافه و پیراهن کنند میت را.

و آن چه از اخبار صحیحه ظاهر می شود آنست که ناچار است میت را از سه جامه غیر عمامه و خرقة ران پیچ و جایز است که سه سر تا سری باشد و اگر بدل یکی قمیص باشد بهتر است و بدل از یک سر تا سری اگر حبره باشد بهتر است چنانکه عبارت شیخ مفید نیز بر این دلالت دارد و اگر بدل یک سر تا سری لنگ کند نیز جایز است.

از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مذکور است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سه جامه کفن کردند یکی برد یمنی سرخ و دو جامه سفید صحاری که از بلاد عمان است.

و در حدیث صحیح و حسن

کالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که از آن حضرت پرسیدند زراره و محمد بن مسلم که عمامه میت از جمله کفن اوست؟ حضرت فرمودند که نه و کفن واجب سه قطعه است و ثوبی تمام لا- اقل که جمیع بدنش را به پوشاند تا پنج جامه و زیاده بر این بدعتست و عمامه سنتست و مراد از ثوبی تمام آنست که سه جامه واجیست که اقلا یکی از آن سه جامه بدن را به پوشاند و اگر هر سه به پوشاند خوبیست و اگر دو جامه سر تا سری باشد و یکی پیراهن بهتر است و دو سر تا سری دیگر زیاد می توان کرد و یک سر تا سری و لنگ نیز زیاد می توان کرد که پنج عدد شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۴

و در بعضی از نسخ تهذیب به جای واو، او واقع است و به سبب آن بعضی از علما قایل شده اند که یک سر تا سری کافی است و این قول شاذ است و از عدم تتبع اخبار و اعتقاد بسیار به شیخ طوسی رحمه الله ناشی شده است. با آن که همین روایت در کلینی به واو است و اغلاط شیخ رحمه الله زیاده از حد است که اگر نه حمل کنیم که از نساخ واقع شده است اعتماد نمی توان نمود بر نقل او و لیکن اکثر اوقات اگر از شیخ به سبب کثرت تصنیف و اعتماد بر حفظ غلطی از او واقع شود همان خبر از کلینی و من لا یحضر و غیر آن حتی از استبصار تصحیح می توان کرد و به توفیق الله تعالی همه

را کرده ام در روضه المتقین چنانکه جای اشتباه نمانده است مگر نادری.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان وارد است که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که چگونه کفن کنم حضرت فرمودند که خرقة از جهت ران پیچ می باید من گفتم پس بعد از آن لنگ حضرت فرمودند که آن داخل حساب نیست لنگ را نیز از این جهت می بندند تا حفظ کند مثل ران پیچ که چیزی بیرون نیاید و پنبه در آنجا بسیار گذاشتن بهتر از لنگ است دیگر پیراهنی که سجاف و تکمه نداشته باشد و عمامه الخ.

و در حسن کالصحیح از حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشتند که او را کفن کنم در سه جامه یکی ردایی که یمنی بود و در نماز جمعه می پوشید و سر تا سری دیگر و پیراهنی پس به پدرم گفتم که چرا می نویسی گفت می ترسم که مردم بر تو زور آورند و مبالغه کنند که چهار جامه یا پنج جامه کفن کن تو توانی گفت که این وصیت پدرم است و مخالفت او نمی توانم کرد و عمامه بکن میت را و عمامه داخل کفن نیست بلکه کفن چیزست که کل یا اکثر بدن را فرا گیرد مثل پیراهن و عبارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۵

حضرت معنی دیگر دارد که غرض عمده آنست که وصیت علامت امامتست همین که نوشتم شهرت می کند و همه کس دانا می شود به امامت تو و حجت بر خلق تمام می شود.

و در حدیث حسن کالصحیح تصریح باین معنی شده است بعد از وصیت

به کفن و غیر از آن.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که کفن کردم پدرم را در دو جامه مصری سفید که در آن احرام می گرفتند و در پیراهنی که نماز در آن می کردند و در بردی که آن را خریده بودند به چهل مثقال طلا و در عمامه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که اگر امروز می بود قیمتش چهار صد مثقال طلا می بود.

و در حدیث حسن کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در کفن فرمودند که خرقة بردار که رانهای میت را به آن بهم آوری و به پیچی مستحکم که مبادا چیزی بیرون آید و هر چه پنبه در دبر می کنی بهتر است پس کفن می کنی به پیراهنی و سر تا سری و بردی که همه بدن را فرا گیرد. و مذکور است در مقبوله یونس که حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که حبره را پهن کن و سر تا سری را بر بالای آن پهن کن و بعد از آن پیراهن را پهن کن و عمامه و ران پیچ را فرمودند که گذشت.

و در حدیث کالصحیح معاویه بن وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که میت را در پنج جامه کفن می باید کرد پیراهنی که تکمه و بند نداشته باشد یا نه بندند آن را اگر داشته باشد و سر تا سری و خرقة که ران او را محکم ببندند و بردی که او را در آن پیچند و عمامه که بر سر او پیچند و زیادتى

او را بر سینه اش اندازند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۶

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که مرد را در سه جامه کفن می کنند و زن اگر بزرگ باشد در پنج جامه پیراهن و ران پیچ و مقنعه و دو لفافه.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که میت را در سه جامه کفن می کنند بغیر از ران پیچ و عمامه.

و احادیث کفن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خواهد آمد پس از این اخبار متواتره ظاهر شد که لنگ داخل کفن نیست و آن نیز بمنزله ران پنج است چنانکه در صحیح ابن سنان تصریح به آن واقع شد و بهمان عبارت در فقه رضوی مذکور است و در موثقه عمار وارد شده است.

و محمولست بر ران پیچ یا به جای ران پیچ دیگر است و چون نیکو تدبر نمائی خواهی دانست که آن چه کرده اند بعضی از عدم تدبر ناشی شده است و جمعی که بعد از ایشان آمدند اعتماد بر یافت گذشتگان کردند و خود تدبر نمودند چون واجبست بیان حق گاهی بطول می کشد و الله تعالی يعلم.

[حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در سه جامه کفن کردند]

(و کَفَّنَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ثَلَاثَةِ أَثْوَابٍ فِي بَرْدَتَيْنِ ظَفْرِيَّتَيْنِ مِنْ ثِيَابِ الْيَمَنِ وَثَوْبِ كَرْسَفٍ وَهُوَ ثَوْبٌ قَطَنٌ) وَآنَ حَضْرَتِ رَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَفَّنَ كَرْدَنَدَ دَرِ سَهْ جَامَهْ كَهْ دُوْ جَامَهْ آنَ كَهْ اَزْ شَهْرِ ظَفَرَارِ بَاْفْتَهْ بُوْدَنَدَ اَزْ شَهْرَهَايِ يَمَنِ وَ دَرِ يَكْ جَامَهْ پَنَبَهْ وَ ظَاهِرِ آنَسْتْ كَهْ جَامَهْ پَنَبَهْ رَا پِيرَاهَنِ آنَ حَضْرَتِ كَرْدَنَدَ

و دو سر تا سری را برد کرده باشند و چون آن حضرت معصوم بود محتاج بران پیچ نبودند و هم چنین لنگ.

بدان که آنفا گذشت در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آن حضرت را کفن کردند در دو جامه صحاری عمانی سفید و برد یمنی. و کلینی نیز از ابی اسامه چنین روایت کرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۷

و شیخ در موثق کالصحیح از سماعه روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردم از آن چه میت را به آن کفن می کنند حضرت فرمودند که سه جامه است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را کفن کردند در سه جامه دو جامه صحاری و جامه حبره و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را نیز در سه جامه کفن کردند.

و در موثق کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله را در سه جا کفن کردند دو جامه صحاری و یکی یمنی. و سند حدیث متن بنظر نرسید تا حال و لیکن در فقه رضوی به همین عبارتست و تأویل می توان کرد که چون صحار از عمان است و آن نزدیک است به یمن اطلاق یمن بر آن کرده باشند و ثوب حبره از پنبه باشد و لیکن بعید است.

(و روی آنه حنط بمثقال مسک سوی الکافور) روایت کرده است شیخ به سندی که مجهولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را حنوط کردند به یک مثقال مشک بغیر از

حنوط به کافور.

و احادیث بسیار وارد شده است در آن که میت را خوشبو نسازند بغیر از کافور و ذریره و بخصوص مشک نیز وارد شده است که به مشک او را خوشبو نسازند پس از این خبر بر تقدیر صحت محمولست بر آن که از خصایص آن حضرت بوده باشد و حمل بر تقیه اظهر است چون ظاهر آنست که راوی خبر از عامه باشد و در فقه رضوی مذکور است که مشک را بالای کفن بگذارند تا فرشتگان از او محظوظ شوند و تنفر نمایند و این وجهی است در جمع بین الاخبار و الله تعالی يعلم.

[امام باقر در وصیت نامه نوشت که او را کفن کنند در سه جامه]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه کتب ابی صلوات الله علیه فی وصیّته ان اُکفّنه فی ثلاثه اثواب احدها برد له حبره کان «۱» یصلی فیهِ یوم الجمعة و ثوب آخر و قمیص) و از حلبی منقولست و طریق صدوق به او صحیح است و طریق کلینی به او حسن کالصحیح است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که پدرم در وصیت نامه نوشت که او را کفن کنم در سه جامه یکی برد یمانی که داشتند و در روز جمعه در آن نماز می گذارند و جامه دیگر که ظاهراً سر تا سری باشد چنانکه اخبار در آن گذشت و در پیراهنی.

[مرده را می توان در سه جامه سر تا سری کفن کرد بی پیراهن]

(و سئل موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الرّجل یموت أیکفّن فی ثلاثه اثواب بغیر قمیص قال لا باس بذلك و القمیص احبّ إلّی) و بسند حسن از سهل بن یسع منقول است که سؤال نمودم از آن حضرت صلوات الله علیه که مردی که مرده باشد او را کفن می توان کرد در سه جامه سر تا سری بی پیراهن حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر یکی از آن سه جامه پیراهن باشد محبوب تر است نزد من از آن که همه سر تا سری باشد و از مجموع این اخبار ظاهر شد آن چه پیش مذکور شد.

[زنی که در نفاس بمیرد او را غسل دهند چنانکه زن پاک را غسل می دهند]

(و سال عتّار بن موسی السّباطی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المرأه اذا ماتت فی نفاسها کیف تغسّل قال مثل ما تغسّل الطّاهره و كذلك الحائض و كذلك الجنب انما یغسل غسل واحد) و در موقّق از عمار منقولست که سؤال کرد از آن حضرت صلوات الله علیه از زنی که در نفاس بمیرد چگونه او را غسل دهند حضرت فرمودند که چنانکه زن پاک را غسل می دهند و هم چنین حیض و هم چنین جنب هر گاه بمیرند یک غسل می دهند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۷۹

احادیث جنب گذاشت اندکی بیشتر و ظاهراً اینجا زن جنب مراد باشد چون جنب را بر مرد و زن اطلاق می کنند.

(و سئل ابو الحسن الثّالث صلوات الله علیه هل یقرّب إلی المیت المسک و البخور قال نعم) و از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه پرسیدند که آیا مشک و بخور را نزدیک میت می برند؟ حضرت فرمودند که بلی و چون احادیث گذشت که میت و

او را دخان نکنند این حدیث را حمل بر این می‌کنیم که بخور را از جهت حاضران کنند که ایشان بوی میت را نشنوند هر گاه بو کرده باشد.

و ممکن است که مشک نیز داخل بخور باشد چنانکه در حدیث موثق از غیاث از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات الله علیهما منقولست که آن حضرت خوشبو می‌ساختند به بخور میت را به عودی که در آن مشک بود و گاه بود که بر تابوت می‌گذاشتند و گاه بود که نمی‌گذاشتند و حضرت را خوش نمی‌آمد که مجمره را از عقب میت برند.

و محمول است بر آن که در حوالی میت بخور کنند و مشهور میان علما حمل بر تقیه است چنانکه گذشت و می‌توان حمل کردن بر آن که مشک را بر بالای کفن گذارند چنانکه در فقه رضوی مذکور است.

(و قال الصادق صلوات الله علیه المرأه اذا ماتت نساء و کثر دمها ادخلت إلى السیره فی الادم او مثل الادم و تنظف ثم تحشی القبل و الدبر ثم یکفن بعد ذلک) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست بسند قوی کالصحیح که هر گاه زنی در نفاس بمیرد و خونس بند نشود از بسیاری آن، آن زن را داخل می‌کنند تا ناف در پوستی یا مثل پوست و او را پاکیزه می‌کنند پس قبل و دبرش را پر می‌کنند پس کفن می‌کنند او را بعد از آن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۰

این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که بعد از غسل فرجش را پر از پنبه می‌کنند تا نیم من چنانکه در حدیث دیگر وارد است و زیر جامه از قبیل

زیر جامه کشتی گیران از جهت او مهیا می کنند و پاهاش را در اندرون آن می کنند که اگر خون از پنبه بگذرد از پوست نگذرد و کفن را نجس نکند.

و احتمال دیگر عبارت آنست که علی سبیل القلب باشد به آن که ریزه بلغار و امثال آن از گل رست و آهک در فرج او پر کنند که اینها مانعند از آمدن خون و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

[زنی که بمیرد و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد]

(و سئل صلوات اللّٰه علیه عن المرأه تموت مع رجال لیس فیهم ذو محرم هل یغسلونها و علیها ثیابها فقال صلّی اللّٰه علیه و آله اذا یدخل ذلک علیهم و لکن یغسلون کفّیها) و بسند صحیح و قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از زنی که بمیرد و مردان با او باشند و زنی نباشد و مرد محرمی نباشد آیا مردان اجنبی آن زن را غسل می توانند داد جامه پوشیده که نظر ایشان به بدن آن زن نیفتد پس حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر در این صورت آن زن را غسل دهند عاری عظیم بر آن قبیله داخل می شود و حق سبحانه و تعالیٰ به آن راضی نیست و لیکن سرهای دست آن زن را می شویند و این نیز بر سبیل استحباب است چون اخبار بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که او را با جامها دفن می کنند و غسل نمی دهند او را.

و شستن مختلف واقع شده است در بعضی سر دستها واقع شده است و در بعضی شستن مواضع تیمم واقع شده است به آن که اول کف دست او را بشویند

دیگر روی او را دیگر پشت دستهای او را. و در بعضی مواضع وضو وارد شده است. و در بعضی تیمم وارد شده است و اختلاف قرینه استحباب است و دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۱

روایت وارد شده است که او را غسل می دهند جامه پوشیده و هر دو خالی از ضعف نیستند و شیخ حمل کرده است بر استحباب و حمل بر تقیه اظهر است.

و علی ای حال شك نیست که غسل دادن او واجب نیست پس او را با جامه دفن کردن اولی است که دست به او نرسانند چنانکه روایات صحیحه و کالصحیحه بر آن دلالت دارد و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

(و سأله عبد الله بن ابي يعفور عن الرجل يموت في السفر مع النساء و ليس معه رجل كيف يصنعن به قال يلففنه لفا في ثيابه و يدفنه و لا يغتسلنه) و بسند صحیح از عبد اللّٰه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از شخصی که بمیرد در سفر با زنان و با ایشان مردی نباشد که او را غسل دهند چه کنند زنان با او؟ حضرت فرمودند که می پیچند او را در جامه های او و دفن می کنند او را و غسل نمی دهند او را و بر این مضمون دلالت می کند احادیث صحیحه مثل صحیحه کنانی و صحیحه حلبی و غیرهما.

(و سأله الحلبي عن المرأة تموت في السفر و ليس معها ذو محرم و لا نساء فقال تدفن كما هي بثيابها و الرجل يموت و ليس معه إلا النساء و ليس معه رجل «۱» يدفن كما هو بثيابه) و در صحیح از حلبی مرویست که گفت

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از زنی که در سفر بمیرد و نباشد محرمی و نه زنان که او را غسل دهند حضرت فرمودند که او را با جامهای او دفن می کنند و مردی که بمیرد و نباشد با او مگر زنان و با ایشان مردی نباشد و زن محرمی نباشد که او را غسل دهند دفن می کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۲

او را با آن جامها و محرم در حدیث شیخ هست و در اینجا مراد است به قرینه سابق و احادیث دیگر.

[کودک را تا سه سال زنان می توانند غسل دهند]

(و سألہ صلوات اللہ علیہ ابو التّمیر مولی الحارث) بن المغیره فقال حدّثنی عن الصّبّیّ إلی کم تغسّله النّساء فقال إلی ثلاث سنین) و در قوی کالصحیح از ابو نمیر آزاد کرده حارث منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که بفرمایید که کودک را تا چند سال زنان غسل می توانند داد حضرت فرمودند که تا سه سال و علما حمل کرده اند که تا سه سال برهنه غسل می توانند داد چون محرمند و به عورت اطفال نظر می توانند کرد تا سه سال و بعد از آن جایز نیست و احوط آنست که بعد از سه سال اگر مرد باشد زن او را غسل ندهد و اگر نباشد جامه پوشیده او را غسل بدهند تا بلوغ و بعد از بلوغ با جامها دفن کنند چنانکه گذشت.

و در حدیث موثق از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از صبّی که زن او را غسل می تواند داد حضرت فرمودند که اطفال را زنان

غسل می دهند و پرسیدند از صبیبه هر گاه زنی نباشد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که مردان محرم او را غسل می دهند.

(و ذکر شیخنا محمّد بن الحسن رضی اللّٰه عنه فی جامعه فی الجاریه تموت مع الرّجال فی السّفر قال اذا کانت ابنه اکثر من خمس سنین او ست دفنت و لم تغسّل و اذا کانت ابنه اقلّ من خمس سنین غسّلت و ذکر عن الحلبيّ حدیثا فی معناه عن الصّادق صلوات اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۳

علیه) و ذکر کرده است استاد ما محمد بن حسن که حق سبحانه و تعالی او را خوشنود باشد در کتابی از کتب او که او مسمی است به جامع در دختری که بمیرد با مردان در سفر که او گفت یا حضرت فرموده است که اگر زیاده از پنج سال و شش سال باشد سال او او را دفن می کنند و غسل نمی دهند و اگر سالش کمتر از پنج سال باشد او را غسل می دهند مردان و احوط آنست که برهنه غسل ندهند اگر چه شیخ جز و آخر حدیث را ذکر کرده است و بعد از آن ذکر کرده است که یعنی برهنه غسل می توان داد و این معنی یا از شیخ است یا از محمد بن احمد بن یحیی است که این حدیث را از کتاب او مرسلا روایت کرده است.

و ابن ولید که در کتاب خود این عبارت را ذکر کرده است حدیثی به همین مضمون از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه نیز ذکر کرده است مسندا یا مرسلا و بر تقدیر ارسال ظاهرش صحت حدیث است چون سند

ابن ولید به حلبی صحیح است به چند سند و لیکن چون لفظ برهنه در حدیث وارد نشده است اولی آنست که پیراهن پوشیده او را غسل دهند و الله تعالی يعلم.

[مرد زن و مادر و خواهر خود را غسل می دهد و زن محرم خود را]

(و سأله منصور ابن حازم عن الزجل يسافر مع امرأته فتموت أ يغسلها قال نعم و أمه و اخته و نحوهما يلقي علي عورتها خرقة و يغسلها) و بسند صحیح از منصور منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که با زن خود بسفر رود و آن زن بمیرد آیا آن زن را غسل می تواند داد؟ حضرت فرمودند که بلی و مادر و خواهرش و امثال اینها از محارم را غسل می تواند داد مثل دختر و عمه و خاله و دختر برادر و دختر خواهر خود را و می اندازد بر عورت زنش یا هر یک از اینها خرقة و او را غسل می دهد بدان که ظاهر این حدیث دلالت می کند که زوجه و سایر محارم را غسل می تواند داد برهنه بغیر از عورت که می باید به پوشاند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۴

و بر این مضمون احادیث معتبره دلالت می کند و لیکن اکثر علما در محارم قایلند که جامه پوشیده آنها را غسل می تواند داد و در زوجه پوشیدن عورت کافست و احوط آنست که زوجه را پوشیده غسل بدهد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است اگر چه اظهر آنست که محمول است بر استحباب، و هم چنین اولی آنست که تا مماثل باشد از زن و مرد غیر مماثل غسل ندهند چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است و جمعی واجب می دانند اما بعید است

چون احادیث جواز صحیح است و مطلق است و مصرح نیز هست و الله تعالی يعلم.

(و سأله صلوات الله عليه سماعه ابن مهران عن رجل مات و ليس عنده « ۱ » إلا نساء فقال تغسّله امرأه ذات محرم منه و تصبّ النساء عليها الماء و لا تخلع ثوبه و ان كانت امرأه ماتت مع رجال و ليس معهم امرأه و لا محرم لها فلتدفن « ۲ » كما هي في ثيابها فان كان معها دو محرم لها غسّلهما من فوق ثيابها) و بسند موثق كالصحيح منقولست که سماعه گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از مردی که مرده باشد و نباشد نزد او مگر زنان پس حضرت فرمودند که غسل می دهد او را زنی که محرم او باشد و زنان دیگر آب بر دست آن زن یا بر آن مرد می ریزند و جامه او را یعین پیراهن او را نمی کنند و اگر زنی بمیرد با مردان و با ایشان زنی و مرد محرمی نباشد آن زن را با جامهای او دفن می کنند و اگر مرد محرمی باشد او را پیراهن پوشیده غسل می دهد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۵

(و سأله عمار الساباطی عن الصبیّه لا تصاب امرأه تغسّلهما قال يغسّلهما اولی الناس بها من الرجال و سألته عن الرجل المسلم يموت فی السفر و ليس معه رجل مسلم و معه رجال نصاری و عمّته و خالته مسلمتان کیف یصنع فی غسله قال تغسّله عمّته و خالته فی قمیصه و لا تقربه النصاری و عن المرأه تموت فی السفر و ليس معها امرأه مسلمه و معها نساء

نصاری و معها عمّها و خالها مسلمان قال «۱» یغسّی لانها و لا تقریبا النصرانیة غیر أنّه یكون علیها درع فیصّب الماء من فوق الدرع و سأل عن النصرانیّ یكون فی السفر و هو مع المسلمین فیموت قال لا یغسله مسلم و لا یدفنه و لا کرامه و لا یقوم علی قبره و ان کان اباه) و بسند موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دختر نابالغی که بمیرد و زنی بهم نرسد که او را غسل دهد حضرت فرمودند که غسل می دهد او را ولی او از مردان یعنی محارم او از پدر و مادر و عم و خال مثلا.

و دیگر از آن حضرت سؤال کردند که هر گاه مردی مسلمان در سفر بمیرد و نباشد با او مرد مسلمان و مردمانی نصرانی عیسوی مذهب باشند و عمه و خاله مسلمان نیز باشند که غسل او بدهد؟ حضرت فرمودند که عمه و خاله او را غسل می دهند پیراهن پوشیده و نصرانی نزدیک او نمی رود و دیگر سؤال کردند از زنی که بمیرد در سفری و نباشد با او زن مسلمانی و زنان نصرانیه باشند و عمو و خالوی مسلمان باشند حضرت فرمودند که عمو و خالو او را غسل می دهد و زن نصرانیه نزدیک او نمی رود و لیکن می باید که آن زن با پیراهن باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۶

آب را از بالای پیراهن بر او بریزند و دیگر سؤال کردند از آن حضرت که هر گاه در سفری نصرانی با مسلمانان باشد و بمیرد چه کنند حضرت فرمودند که او را مسلمانی غسل نمی دهد

و دفن نمی کند و او را عزتی نیست نزد حق سبحانه و تعالی و نزد مؤمنان که با او اینها کنند و اگر کفار او را دفن کنند مسلمان بر سر قبر او نمی رود که دعا کند اگر چه پدرش باشد.

(و سألہ المفضّل بن عمر فقال [قلت] له جعلت فداك ما تقول في المرأة تكون في السفر مع الرجال ليس فيهم لها ذو محرم و لا معهم امرأة فتموت المرأة ما يصنع بها؟ قال يغسل منها ما أوجب الله عليه التيمم و لا تمسّ و لا يكشف لها شيء من محاسنها التي أمر الله عزّ و جلّ بسترها فقال له كيف يصنع بها؟ قال يغسل باطن كفيها ثم يغسل وجهها ثم يغسل ظهر كفيها) و بسند كالصحيح از مفضل منقولست که عرض نمودم که فدای تو گردم چه می فرمایی در زنی که در سفر فوت شود و با او مردان باشند و محرمی و زنی نباشد چه کنند با او؟ حضرت فرمودند که مواضع تیمم او را می شویند و دست نمی رسانند و باز نمی کنند چیزی از محاسن او را که حق سبحانه و تعالی امر کرده است به پوشانیدن آنها مثل گردن و سینه و هر چیزی غیر از رو و سر و دستها و پاها تا ساق چنانکه خواهد آمد پس مفضل گفت چگونه بشویند؟

حضرت فرمودند که شکم دستها را می شویند که در وقت تیمم بر خاک می زنند و رو را می شویند تمام یا پیشانی را پس پشت دستها را می شویند.

و این عنوان نیز یک فرد است از افراد مستحب چنانکه گذشت و اگر این فعل را به جا آورند و تیمم بدهند او

را سه مرتبه بدل از سدر و کافور و قراح احوط است و الله تعالی يعلم.

[مردی که بمیرد و نباشد با او مردی مسلمان و نه زن مسلمانی که از خویشان او باشد]

(و سألہ عمّار بن موسی السّباطی عن رجل مات و لیس معه رجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۷

مسلم و لا- امرأه مسلمه من ذوی قرابته و معه رجال نصاری و نساء مسلمات لیس بینهنّ و بینہ قرابہ؟ قال یغتسل التّصرانی ثمّ یغسّله فقد اضطرّ و سألہ عن المرأه المسلمه تموت و لیس معها امرأه مسلمه و لا رجل مسلم من ذوی قرابتها و معها نصرانیه و رجال مسلمون؟ قال تغتسل التّصرانیه ثمّ تغسلها) و بسند موثق منقولست که عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از مردی که بمیرد و نباشد با او مردی مسلمان و نه زن مسلمانی که از خویشان او باشد و محرم او باشد و با او باشند مردان نصرانی و زنان مسلمان که میان او و ایشان خویشی نباشد حضرت فرمودند که اول نصرانی غسل می کند تا بدنش از نجاسات عینیّه مثل خمر و خنزیر که ملاقات به آن ها کرده است پاک شود بعد از آن مسلمان را غسل می دهد چون مضطربند.

و دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از زن مسلمانی که بمیرد و با او نباشد زن مسلمانی و نه مرد مسلمانی از خویشان او و با او باشد زن نصرانیه و مردان مسلمان حضرت فرمودند که زن نصرانیه اولاً غسل می کند و بعد از آن زن مسلمان را غسل می دهد.

و مؤید این خبر است خبر موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که جمعی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

آله آمدند و عرض کردند که زنی در این سفر با ما بود و فوت شد و محرمی نداشت حضرت فرمودند که چه کردید گفتند که آب بر او ریختیم حضرت فرمودند که زنی از اهل کتاب نبود که او را غسل دهد گفتند نه حضرت فرمودند که چرا او را تیمم ندادید؟

و عمل به این دو حدیث کرده اند اکثر علما و لیکن گفته اند که نزد ضرورت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۸

مطلق کافر غسل می تواند داد. و این دو حدیث دلالت می کند بر آن که اهل کتاب که یهود و نصاری و مجوس باشند غسل می توانند داد نه مطلق کافر.

و محقق در معتبر تأمل نموده است در عمل باین دو خبر که چون راوی هر دو بد مذهبند مشکل است عمل باین با آن که زیاده از صد جا عمل بحدیث عمار و امثال او کرده است و گفته است که اشکالی دیگر آن که غسل عبادتست و نیت در کار است جوابش آن که ظاهر نیست که در این غسل نیت در کار باشد و بر تقدیر اشتراط نیت علما ذکر کرده اند که زنان مسلمه نیت می کنند.

دیگر آن که کافر نجس است و غسل سبب زیادتی نجاست می شود و این نیز ظاهر نیست که اهل کتاب نجس باشند چنانکه گذشت و می آید و نجاست عارضی به غسل ایشان زایل می شود و ضعف خبر منجبر است به شهرت بین الاصحاب با آن که همین حکم در فقه رضوی هست و الله تعالی يعلم.

[پنج کسند که سه روز انتظار ایشان می باید کشید که مبادا سکنه کرده باشند و نمرده باشند]

(و خمسه ينتظر بهم ثلاثة ايام الا ان يتغيروا الغريق و المصعوق و المبطون و المهذوم و المدخن) و در حدیث صحیح از

اسماعیل بن عبد الخالق مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پنج کسند که سه روز انتظار ایشان می باید کشید که مبادا سکنه کرده باشند و نمرده باشند مگر آن که متغیر شوند و بوی بد از ایشان ظاهر شود که آن دلیل قطعی است بر مردن و سایر علاماتی که ذکر کرده اند ظنی است و عمل به آن مشکل است و آن پنج کس کسی است که غرق شده باشد، یا صاعقه او را زده باشد، یا به علت اسهال رفته باشد، یا خانه بر سر او فرود آمده باشد، یا دود زده باشد.

و ممکن است که مصعوق شامل کسی باشد که بیهوش شده باشد به غش کردن چنانکه در این بلاد این بیشتر است و بسیار کس دیدیم که غش کرده بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۸۹

و در تابوت گذاشته به غسل گاه بردند و زنده بود اما اگر سه روز بگذرد جز ما می میرد و البته بو می کند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که مصعوق بهر دو معنی علی الظاهر و غریق را سه روز صبر می کنند مگر آن که بیشتر متغیر شوند.

و در حدیث موثق کالصحیح اسحاق بن عمار وارد است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از غرق شده آیا او را غسل می دهند حضرت فرمودند که بلی و احتیاط نیز می باید کرد گفتم که چگونه احتیاط کنم؟ حضرت فرمودند که سه روز دفن نمی باید کرد و هم چنین صاحب صاعقه را بهر دو معنی زیرا که بسیار است که گمان می کنند که

او مرده است و نمرده است.

و از علی بن ابی حمزه منقولست که یک سال در مکه معظمه صاعقه و برق بسیار می جست و مردم بسیار به سبب آن مردند پس من به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه رفتم حضرت خود فرمودند بی آن که من سؤال کنم که می باید غریق و مصعوق را سه روز دفن نکنند مگر آن که بو کنند که آن دلیل مردنست گفتم فدای تو گردم از گفته شما چنین ظاهر می شود که بسیار کسرا زنده به گور کرده باشند. حضرت فرمودند که بلی بسیار کسرا زنده دفن کردند که نمرند مگر در قبور خود.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بروایت سکونی منقولست که غریق را غسل می باید داد. و در موثق عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که غریق را دفن نمی کنند تا متغیر شود و بدانند که مرده است بعد از آن غسل می دهند و دفن می کنند، و مصعوق را دو روز صبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۰

می کنند و بعد از آن کفن می کنند و دفن می کنند.

و دور نیست که دو روز متغیر شود البته اگر مرده باشد و یا به هوش آید اگر سگته کرده باشد اما سه روز البته صبر می باید کرد احتیاطا.

و از این اخبار ظاهر می شود که غسل عبادتست نه ازاله نجاست و بس و اگر نه غریق را دیگر غسل نمی بایست دادن و محتمل است که از جهت ترتیب باشد و شستن سدر و کافور چون ضرور است و نشده است از آن جهت اعاده باید کرد و لیکن حضرت مطلقا امر به اعاده

فرموده است اگر چه سدر و کافور نداشته باشند و الله تعالی يعلم.

و همین مضمون در فقه رضوی مذکور است و لیکن غریق و مصعوق و مدخن مذکورند چون غالب اینهایند.

[کسی که آبله داشته باشد و بمیرد آب بر او می ریزند اگر خوف آن باشد که اگر دست بمالند چیزی از پوست او جدا شود]

(و المجدور اذا مات یصب الماء علیه صبا اذا خیف ان یسقط من جلده شیء عند المس و كذلك الکسیر و المحترق و الذی به القروح) و کسی که آبله داشته باشد و بمیرد آب بر او می ریزند هر گاه خوف آن باشد که اگر دست بمالند چیزی از پوست او جدا شود و هم چنین کسی که اعضای او شکسته باشد یا سوخته باشد یا جراحتهای و دملها داشته باشد و بر این مضمون حدیث کالصحیح از ضریس منقولست.

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که سوخته باشد به آتش حضرت ایشان را امر فرمود که آب بر او بریزند و نماز کنند.

و در حدیث دیگر منقولست که عرض نمودند به آن حضرت صلوات الله علیه که شخصی از ما آبله دارد و مرده است اگر او را غسل دهیم از هم می پاشد حضرت فرمودند که تیمم دهید. و این اخبار اگر چه خالی از ضعف نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۱

لیکن عمومات شامل اینها هست و اینها مؤیدند با آن که در فقه رضوی نیز هست با ما بعد آن که اگر در کشتی مرده باشد پاهای او را سنگین می کنند و در دریا می اندازد و الله تعالی يعلم.

[هر گاه شخصی در کشتی بمیرد او را غسل می دهند و سنگی در پای او می بندند و در دریا می اندازند]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا مات المیت فی البحر غسل و حنط و کفن ثم یوثق فی رجله حجر و یرمی به فی الماء) و در روایت وهب بن وهب از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه شخصی در دریا در کشتی بمیرد او را غسل می دهند

و حنوط می کنند و کفن می کنند و سنگی در پای او می بندند و در دریا می اندازند و بعضی ذکر کرده اند که اگر سنگی دیگر در بالا تنه او نیز ببندند و رو بقبله سر دهند که فرو رود با امکان لازمست. و بر این مضمون که در حدیث کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است اما باین عبارت که سنگین می کنند.

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که اینها را می کنند مشروط به آن که کنار مقدر نباشد یا اگر نیندازند خوف مثله باشد که بگنجد یا از هم به پاشد.

(و قد روی انه يجعل في خاييه و يوكأ رأسها و يرمى بها في الماء هذا كله اذا لم يقدر على الشط) و بتحقيق که در روایتی وارد شده است که آن حدیث صحیح ایوب بن حر است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی بمیرد در کشتی در دریا به او چه کنند حضرت فرمودند که در میان خمی می گذارند و سرش را می بندند که جانوری داخل او نشود و در آب می اندازند صدوق ذکر کرده است که این هر دو حکم در صورتیست که قدرت بر کنار نداشته باشد و الا می باید که به کنار برند و دفن کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۲

و در حدیث مرسلی این شرط بود در حکم اول که مذکور شد. و اکثر علما حمل بر تخییر کرده اند.

و جمعی گفته اند که اگر خم ممکن باشد و توان خرید اگر چه به زر بسیار باشد هر گاه داشته باشند آن مقدم است

زیرا که مهما ممکن واجبست حفظ بدن میت از آن که سیاع آن را نخورند و سیاع دریا بیشتر از خشکی است و اگر ممکن نباشد سنگین می کنند و به آب می اندازد و هیچ شک نیست که عمل باین قول بهتر است و الله تعالی يعلم.

[مرد و زنی را که می خواهند سنگسار کنند غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن می پوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنگ باران می کنند]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه المرجوم و المرجومه یغسلان و یحنطان و یلبسان الکفن قبل ذلک ثم یرجمان و یصلی علیهما و المقتص منہ بمنزله ذلک یغسل و یحنط و یلبس الکفن ثم یقاد و یصلی علیه) و به چند سند از مسمع منقولست این حدیث و چون ظاهر آنست که مصنف از کتاب او برداشته است ضعف طرق ضرر ندارد، و او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که گفت حضرت فرمودند که مردی را که خواهند سنگسار کنند و زنی را که خواهند سنگسار کنند غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن می پوشانند پیش از کشتن بعد از آن سنگ باران می کنند و بعد از آن بر هر دو نماز می کنند.

و کسی که کسی را کشته باشد و او را خواهند که بعوض آن شخص بکشند به همین عنوان غسل می دهند و حنوط می کنند و کفن در او می پوشانند و گردنش را می زنند و نماز می کنند یا نماز می کنند بر او و گردنش را می زنند و اول اظهر است.

و گمان ندارم که کسی خلاف کرده باشد در این مسأله و اگر پیش از کشتن نکرده باشند بعد از کشتن واجبست همه اجماعا و عبارت مصنف صریح است که نماز بعد از کشتن است اما این عبارت ثم یقاد در کافی

نیست و ظاهر فقه رضوی با مصنف است و عبارت ما بعد عبارت فقه رضوی است.

[هر گاه شخصی را از حلق کشیده باشند که راهزنی کرده باشد بعد از سه روز او را از دار به زیر آورند و غسل دهند و نماز کنند و دفن کنند]

(و اذا كان المیت مصلوبا انزل عن الخشبه بعد ثلاثه ایام و غسل و دفن و لا يجوز صلبه اکثر من ثلاثه ایام) و بطرق متعدده از سکونی منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر گاه شخصی را از حلق کشیده باشند که راهزنی کرده باشد بعد از سه روز او را از دار به زیر می آورند و غسل می دهند و نماز می کنند و دفن می کنند و جایز نیست که زیاده از سه روز او را در دار بگذارند و این سه روز از جهت عبرت دیگران مقرر شده است چنانکه خواهد آمد در کتاب حدود إن شاء الله تعالی.

و در حدیث صحیح از ابو هاشم منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از مصلوب پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که آیا نمی دانی که حضرت صادق صلوات الله علیه نماز گذارد بر عمش زید بن علی؟ ابو هاشم گفت می دانم و لیکن کیفیتش را نمی فهمم، و ظاهرا پیشتر شنیده باشد و نفهمیده باشد حضرت فرمودند که من بیان کنم از جهت تو اگر روی مصلوب بقبله باشد پس محاذی کتف راست مصلوب بایست و میل بدست چپ قبله کن، و اگر پشت او بقبله و محاذی دوش چپ او بایست و میل بدست چپ قبله کن که میان مشرق و مغرب قبله است و اگر دوش چپ او بقبله باشد محاذی دوش راست بایست و اگر دوش راستش بقبله باشد محاذی دوش چپ او

بایست و بهر نحو که او منحرف شود تو میل به جانب دوش او و قبله بکن و می باید که روی تو از میان مشرق و مغرب بیرون نرود و استقبال و استدبار او مکن البته، ابو هاشم گفت که فهمیدم إن شاء الله فهمیدم و الله.

[شخصی که او را درنده یا مرغان خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد با او چه کنند؟]

(و سأل علی ابن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۴

عن الرّجل یا کله السّبع او الطّیر فتبقى عظامه بغير لحم کیف یصنع به قال یغسل و یکفّن و یصلی علیه و یدفن) و بسند صحیح منقولست که سؤال کرد علی از برادرش صلوات الله علیه از شخصی که او را شیر یا درنده دیگر خورده باشد یا مرغان گوشت او را خورده باشند و استخوانهای او مانده باشد بی گوشت با او چه کنند؟ حضرت فرمودند که آن را غسل می دهند و کفن می کنند و نماز بر آن می کنند و دفن می کنند. و دغدغه نیست که اگر همه استخوانها مانده باشد این حکم دارد و بعد از این احادیث در این باب خواهد آمد و در فقه رضوی هست.

[امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل نداد عمار بن یاسر را، و نه هاشم بن عتبہ را]

(و فی خبر آخر انّ علیّاً صلوات الله علیه لم یغسل عمّار بن یاسر و لا هاشم بن عتبہ و هو المرقال و دفنهما فی ثیابهما بدمائهما و لم یصلّ علیهما) و در خبری دیگر که آن خبر مسعده بن صدقه عامی است وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه غسل نداد عمار بن یاسر را، و نه هاشم بن عتبہ را که او را مرقال می گویند به اعتبار آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در جنگ صفین او را علمدار کرد و در جنگ بسیار تند و تلخ بود او را باین اعتبار مرقالش نامیدند و حضرت ایشان را با جامهای خونین دفن کردند و بر ایشان نماز نکردند.

و اکثر عامه بر اینند که نماز بر شهید واجب نیست چون نماز از جهت مغفرتست و او مغفور

است و این قول باطل است زیرا که هم چنان که از جهت مغفرت می باشد از جهت علو درجات می باشد با آن که آنها که نماز بر او می کنند نیز مغفور می شوند.

و بدان که این عبارت و فی خبر آخر ظاهراً سهواً واقع شده باشد زیرا که مناسبتی نیست میان خبر اول و ثانی تا باین عبارت گفته شود، و توجیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۵

می توان کرد که هر گاه بر استخوان تنها احکام میت جاری باشد چگونه بر شهید نماز نتوان کرد.

و علی ای حال ظاهر کلام علمای شیعه اینست که خلافتی نیست میان ایشان که شهید را خواه در معرکه شهید شده باشد یا نه نماز بر او واجبست و لیکن اکثر اخبار قتل در معرکه که او را کشته دریابند و رمقی نداشته باشد از حیات خالی است از صلاه و ممکن است که از جهت تقیه تصریح نفرموده باشند و حدیث نفی صلاه همین خبر مسعده است و بس علی الظاهر.

(هكذا روی لكن الاصل ان لا يترك احد من الامه اذا مات بغير صلاه) صدوق می گوید که این روایت چنین وارد شده است لیکن اصل به اعتبار عمومات اخبار آنست که هیچ یک از امت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را بی نماز نگذارند و خلافتی که شده است در نماز سنیان باین اعتبار است که آیا ایشان از امت آن حضرت هستند یا نه زیرا که مطلق امت مراد نیست چون یهود و نصاری و سایر کفار امت دعوت هستند و حضرت همه را بدین اسلام دعوت فرموده است و خلافتی نیست در آن که خوارج و نواصب و

غلاه و مرتد و مجسمه قایله به جسم کثیف با آن که داخل امتند اما به اعتبار انکار ضروری دین آن حضرت از دین بدر رفته اند و منافقان این زمان ایشانند و اما بقیه سنیان و شیعیان بد مذهب مثل زیدی و واقفی و امثال اینها خلافت.

و شیخ مفید علیه الرحمه ذکر کرده است که جایز نیست شیعه اثنی عشری را که غسل دهد مخالف حقرا هر که باشد و جایز نیست نماز کردن بر ایشان مگر از جهت تقیه و در نماز بر او لعن خواهد کرد چنانکه می آید و حق اینست که در تقیه نیز نماز وارد نشده است بلکه می ایستد و صورت نماز را بفعل می آورد و لعن می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۶

و شیخ طوسی ذکر کرده است در شرح کلام مفید که وجه سخن مفید آنست که مخالف اثنی عشری کافرند همه و نماز بر کافر جایز نیست بی دغدغه و حدیث نصرانی گذشت و خواهد آمد و این استدلال در کار نبود چون اخبار بخصوصها در نماز وارد شده است چنانکه ذکر کرده است.

[هر گاه به شهید رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل می دهند]

(و روی ابو مریم الانصاری عن الصادق صلوات الله علیه انه قال الشَّهيد اذا كان به رمق غُسل و کَفَّن و حَنَظ و صَلَّى علیه و ان لم یکن به رمق کَفَّن فی اثوابه) و روایتست بسند موثق کالصحيح بل الصحيح از ابو مریم از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه به شهید رسند و بقیه حیات چیزی مانده باشد خواه در معرکه بمیرد و خواه در غیر معرکه او را غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند و نماز می کنند بر

او اگر وقتی رسیدند که رمقی نمانده و واصل شده است در آن جامهائی که دارد دفن می کنند اگر خونین نشده باشد.

(و سأله ابان بن تغلب عن الرجل يقتل في سبيل الله أو يغسل ويكفن ويحط فقال يدفن كما هو في ثيابه بدمه إلا أن يكون به رمق فان كان به رمق ثم مات فإنه يغسل ويكفن ويحط ويصلى عليه لأن رسول الله صلى الله عليه وآله صلى على حمزه و كفته و حنطه لأنه كان جرد) و سند ابان اگر چه در این کتاب جهالتی دارد اما کلینی بسند صحیح روایت کرده است از ابان بن تغلب به تا دو نقطه و غین نقطه دار که او گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که کشته شود در راه خدا که جهاد مشروع باشد اگر چه در زمان غیبت باشد و کفار بر سر مسلمانان آیند چون دفع ایشان واجبست آن نیز داخل است پرسید که آیا غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند او را؟ حضرت فرمودند که با آن جامه های خونین دفن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۲۹۷

می کنند او را مگر آن که رمقی داشته باشد پس اگر به او رسند و رمقی از حیات او مانده باشد و بمیرد او را غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند و نماز بر او می کنند لأن در اینجا سهو نساخ است و در کافی و تهذیب آن است و آن بهتر است و اگر و آن باشد بهتر.

و به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز بر

حمزه کردند و کفن کردند و حنوط کردند او را از جهت آن که او را برهنه کرده بودند کفار و این بمنزله دفع اعتراضی است که بر کلام آن حضرت صلوات الله علیه و آله ظاهر می آید که کسی بگوید که چون حمزه سید الشهداء را دریافتند او شهید شده بود پس چرا حضرت او را کفن و حنوط کردند حضرت جواب فرمودند که چون نماز تابع کفن است علی الظاهر من الاخبار یا آن که چون حمزه را برهنه کرده بودند با جامه‌های خود دفن نمی توانست کردن حضرت او را کفن از این جهت کردند و حنوط فرمودند و اگر جامه می داشت کفن و حنوط نمی کردند و بنا بر آن چه از اخبار ظاهر می شود قید صلاه است فتدبر.

و در روایت حسن کالصحیح از اسماعیل بن جابر و زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که گفتند عرض کردیم که چگونه شهید را با خونش دفن می کنند؟ حضرت فرمودند که بلی با جامه‌های خونین دفن می کنند و او را حنوط نمی کنند و غسل نمی دهند و بهمان عنوان که هست دفن می کنند پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمش حمزه را دفن فرمودند با جامه‌های خودش یعنی جامه‌های رسول صلی الله علیه و آله یا بعضی از جامه‌های او که مانده بود با خونش و حضرت ردای خود را کفن او فرمودند و به پاهای او نرسید حضرت علف اذ خر طلبیدند پاهای او را پوشانیدند و هفتاد نماز یعنی دعا بر او کردند و هفتاد تکبیر بر او گفتند و وجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص:

هفتاد تکبیر خواهد آمد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که شهید شود در راه خدا او را با جامهای او دفن می کنند و غسل نمی دهند او را مگر آن که مسلمانان او را دریابند و رمقی داشته باشد و بعد از آن بمیرد که در این صورت او را غسل می دهند و کفن می کنند و حنوط می کنند به درستی که رسول خدا صلی الله علیه و آله حمزه را با جامهای او دفن کرد و غسل نداد و لیکن بر او نماز گذارد و دیگر اخبار خواهد آمد.

و غرض از ذکر این اخبار اشتباه اکثر علماست در آن که مطلقاً گفته اند که این حکم از برای شهید در معرکه امام است و احادیث همگی مقید است به رمق و مقید نیست به امام صلوات الله علیه چنانکه در فقه رضویست که مدار بر رمق است و اگر رمق نداشته باشد نماز مذکور نیست.

[حنظله را ملائکه غسل دادند]

(و استشهد حنظله بن ابی عامر الزّاهب بأحد فلم یامر النّبی صلی الله علیه و آله بغسله و قال رأیت الملائکه بین السّماء و الارض تغسیل حنظله بماء المزن فی صحاف «۱» من فضّه فکان یسمی غسیل الملائکه) و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حنظله پسر ابو عامر راهب شام که منافقان پدرش را از شام آوردند و مسجد ضرار را جهت او ساختند تا بهانه داشته باشند و در آن مسجد با هم بسر آورند شاید تفرقه میان اصحاب آن حضرت به هم رسانند حق سبحانه و تعالی آیه:

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص:

وَ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسِيحًا ضَرَارًا وَ كُفْرًا وَ تَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ «۱» را فرستاد و حضرت بامر الهی آن مسجد را سوزانید پسرش حنظله به شرف اسلام و ایمان مشرف شد و عبد الله بن ابی که سردار منافقان بود دختر خود را نامزد او کرده بود و در جنگ احد او با منافقان مدینه که سیصد نفر بودند از جهاد تخلف کردند و حنظله را عرس دختر نزدیک شده بود از حضرت سید المرسلین رخصت دامادی گرفت حضرت او را رخصت داد صبح که برخاست به خاطرش رسید که روا باشد که حضرت در عسر و شدت باشد و تو در عرس و عشرت باشی پیش از آن که غسل جنابت کند سلاح برداشت که متوجه جنگ شود دختر به او گفت به کجا می روی گفت به جنگ گفت به خدا قسم که دو کسرا گواه بگیر که با من نزدیکی کرده مبادا از تو فرزندی حاصل شود و مردمان سخنها گویند گفت چرا گفت گمان ندارم که دیگر ترا بینم دیشب بخواب دیدم که در آسمان گشوده شد و تو داخل آسمان شدی او خوشحال شد و روانه شد وقتی رسید که جنگ در گرفته بود خود را به ابو سفیان رسانید و نیزه حواله او کرد و ابو سفیان از اسب افتاد و فریاد کرد که منم ابو سفیان و حنظله قصد کشتن من دارد کفار او را در میان گرفتند و از ایشان چند کس کشت و عاقبت شهید شد پس حضرت صلوات الله علیه امر به غسل او نکردند و فرمودند که من فرشتگان را می بینم در میان آسمان و

زمین که حنظل را غسل می دهند به آبی در نهایت سفیدی و پاکیزگی در کاسهای نقره پس او را نامیدند به غسل ملائکه یعنی غسل داده فرشتگان و حضرت فرمودند که چون جنب شده بود و غسل نکرده بود فرشتگان او را غسل دادند.

و جمعی از عامه به سبب این حدیث قایلند که جنب را غسل جنابت می باید

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۰

داد و این استدلال باطل است زیرا که اگر می بایست حضرت او را غسل می دادند و غسل ملائکه غسلی دیگر است.

[از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمر بند و زیر جامه را]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ینزع من «۱» الشَّهید الفرو و الخفّ و القلنسوه و العمامه و المنطقه و الشراویل الا ان یکون اصابه دم فان اصابه دم ترک و لا یترک علیه شیء معقود الا حلّ) و بسند موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که می کنند از شهید پوستین و موزه و کلاه و عمامه و کمر بند و زیر جامه را مگر آن که به زیر جامه رسیده باشد خون یا بهر یک از اینها بر احتمالی که اکثر علما عمل باین احتمال کرده اند و مشکل است پس اگر به آن زیر جامه یا بهر یک خون رسیده باشد باز می گذارند آن را و هر چه بسته باشد بر شهید از بندها همه را می گشایند و همین مضمون در فقه رضوی هست و ظاهرش هر یکست.

و جمعی از علما خیال کرده اند که وجه کندن اینها از میت آنست که اینها در غالب اوقات پوست می باشد پس نتوان کفن کردن پوست را و این خیال بی وجه است چون عمامه داخل است و زیر جامه و

بر تقدیری که در زیر جامه جنگ پوست متعارف باشد در عمامه متعارف نیست.

[محرم هر گاه بمیرد غسل می دهند او را به سدر و قراح و غسل کافور نمی دهند]

(والمحرم اذا مات غسل و کفن و دفن و عمل به ما يعمل بالمحلّ الاّ انه لا يقربه الکافور) و محرم هر گاه بمیرد غسل می دهند او را به سدر و قراح و غسل کافور نمی دهند و کفن می کنند او را و دفن می کنند و هر چه با محل می کنند با محرم می کنند و لیکن کافور به نزدیک او نمی برند و حنوطش نمی کنند و روی او را و سر او را می پوشانند هر چند محرم سر را نمی پوشانند و فرقی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۱

هست همین در بوی خوش است.

و بر این مضمون حدیث صحیح عبد الرحمن و محمد بن مسلم و موثق کالصحیح ابو مریم و سماعه و حدیث کالصحیح اسحاق بن عمار و ابن حمزه دلالت می کند بی معارض و بی خلاف میان اصحاب. و عبارت عبارت فقه رضوی است مگر در این عبارت که

الاّ انه لا يقرب اليه کافور

و این عبارت بهتر است و ظاهراً تغییر از نسخ است.

[کسی که در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ به فرموده حق سبحانه و تعالی نبوده باشد او را غسل می دهند]

(و قتل المعرکه فی غیر طاعه الله عزّ و جلّ يغسل كما يغسل الميت و يضمّ رأسه إلى عنقه و يغسل مع البدن) کسی که در معرکه جنگی کشته شده باشد که آن جنگ به فرموده حق سبحانه و تعالی نبوده باشد او را غسل می دهند چنانکه میت را غسل می دهند و سر را به گردن می گذارند اگر از بدن جدا شده باشد و با بدن غسل می باید داد.

و بر این مضمون حدیثی وارد شده است و عبارت فقه رضوی قریب است باین و قطع نظر از حدیث عمومات غسل شامل آن هست و چیزی که بیرون می رود قتل معرکه امام است بنا بر

مذهب اکثر و قتل جهاد مشروع است اگر برسند و رمق نداشته باشد بنا بر مذهب مشهور در اخبار، و باقی دیگر حکم میت دارد در جمیع احکام و متعارف است الحال که زخم را می دوزند و هم چنین اگر سر از بدن جدا شده باشد سر را به بدن می دوزند و ظاهراً بد نباشد چون نهی از شارع نرسیده است بما، و رسیده است احادیث که هر چیزی جایز است تا نهی به شما نرسد و الله تعالی يعلم.

[هر گاه زن حامله بمیرد و فرزند در شکم زنده باشد می شکافند]

(و اذا ماتت المرأة و هی حامل و ولدها يتحرک فی بطنها شقَّ بطنها من الجانب الايسر و اخرج الولد) و هر گاه زن حامله بمیرد و فرزند در شکم زنده باشد می شکافند شکم او را از جانب چپ و فرزند را بیرون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۲

می آورند. و این مضمون در حدیث صحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه وارد شده است.

و هم چنین در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در هیچ یک از این اخبار نیست که از جانب چپ بشکافند و لیکن چون صدوق ذکر کرده است بنا بر آن است که این عبارت و عبارت ما بعد این عبارت فقه رضوی است بنا بر این علما نیز متابعت او کرده اند.

و بد نیست چون بحسب این احادیث از همه طرفی می توان شکافت طرف مشهور بهتر خواهد بود و در حدیث بن اذینه وارد است که چون بشکافند و فرزند را بیرون آورند شکم را بدوزند و عمل باین

نیز احوط است که مبادا آن چه در شکم است بیرون آید و مثله شود.

(و ان مات الولد فی جوفها و لم یخرج و هی حیة ادخل انسان یده فی فرجها و قطع الولد بیده و اخرجہ) و اگر فرزند در شکم زن بمیرد و بیرون نیاید و زن زنده باشد آدمی دست خود را در فرج زن کند و بچه را پاره پاره کند بدست و بیرون آورد.

و مضمون روایت این است که اگر زنان توانند این کار کردن ایشان مقدمند و اگر زن صاحب تجربه نباشد مرد صاحب تجربه این کار را می کند.

و روایت اگر چه ضعیفی دارد و لیکن ضعفش منجبر است به شهرت بین الاصحاب و شهرت به اعتبار فقه رضوی بوده است علی الظاهر که قدما داشته اند و به آن عمل می کرده اند.

و ظاهرا وجه عدم شهرتش کامله این بوده است که چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه این کتاب را از جهت اهل خراسان تألیف فرمودند و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۳

صدوق به خراسان رفت از علماء خراسان گرفته بوده است و بر او خوانده بودند و به کوفه نرسیده بود که بهتر از این شهرت کند چون اکثر محدثین مادر کوفه بودند و لیکن چون صدوق به عراق رفت اکثر محدثین عراق پیش او در صغر سن درس خواندند و اجازت گرفتند و جمعی که اعتماد عظیم به او داشتند عمل به گفته او نمودند.

و چون تدبر می کنم اکثر خبرهایی که مشهور است از این جهت است اگر چه حدیثی در آن نرسیده است یا صحیح نیست آن چه رسیده است و به اعتبار همین بوده است که

چون در این کتاب بوده است و یقین می دانسته اند که تألیف آن حضرت است صلوات الله علیه عمل کرده اند و الله تعالی يعلم.

با آن که احادیث مطلقه در طبابت وارد شده است مثل حدیث صحیح ابو حمزه ثمالی که روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردم از زن مسلمانی که به بلائی مبتلا شود در بدنش مثل شکستگی یا جراحی در جایی که نظر به آن جا نتوان کرد مثل فرج و مردان معالجه آن را بهتر از زنان توانند کرد آیا جایز است مردان را که نظر به آن جا کنند هر گاه مضطر شوند حضرت فرمودند که هر گاه مضطر شوند جایز است که معالجه کنند و به بینند و دیگر احادیث که خواهد آمد.

[چراغ روشن کردن در خانه امام باقر پس از رحلتش]

(و روی انه لما قبض ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه لم يزل ابو عبد الله صلوات الله علیه يأمر بالسراج في البيت الحدي كان يسكنه حتى قبض ابو عبد الله صلوات الله علیه ثم امر ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما بمثل ذلك في بيت ابي عبد الله صلوات الله علیه حتى اخرج به إلى العراق ثم لا يدري ما كان) و شیخان در قوی روایت کرده اند که چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به رحمت ایزدی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۴

اصل شدند حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه امر می فرمودند که همیشه چراغ بسوزد یعنی در شبها در آن منزلی که حضرت سکنی داشتند تا وقتی که امام جعفر صادق صلوات الله علیه آن عالم را بنور وجود خود منور گردانیدند

بعد از آن حضرت امام موسی کاظم امر فرمودند که همیشه در منزل سکنی آن حضرت صلوات الله علیه چراغ سوزد تا وقتی که هارون الرشید علیه لعائن الله و العذاب الشدید آن حضرت را بیغداد برد دیگر کسی ندانست که چه شد؟

و جمعی از اصحاب باین حدیث استدلال کرده اند که اگر میت در شب بمیرد چراغ نزد او روشن کنند تا صبح و این استدلال بی وجه است بلکه ظاهرش آنست که این حکم مخصوص خانهای حضرات ائمه معصومین باشد چون تعظیم خانه و مدفن ایشان از شعایر و علامات دین است و آن که در مدفن ایشان چراغ سوزد اگر مدفن مسکن ایشان باشد مثل عسکرین صلوات الله علیهما خوبست و اما در باقی اماکن مشرفه به این حدیث استدلال نمی توان کرد بلکه به عمومات تعظیم ایشان استدلال خوبست و الله تعالی یعلم.

[کسی که جنب باشد و خواهد که میت را غسل دهد مستحب است که وضو بسازد]

(و من كان جنباً و اراد ان یغسل المیت فلیتوضأ وضوء الصیلاه ثم یغسّله و من اراد الجماع بعد غسل المیت «۱» فلیتوضأ «۲» ثم یجامع) و کسی که جنب باشد و خواهد که میت را غسل دهد مستحب است که وضو بسازد بنحو وضوی نماز و بعد از آن میت را غسل دهد و کسی که بعد از غسل میت اراده جماع کند باید که وضو بسازد مستحبا و بعد از آن جماع کند و این مضمون وارد است در حدیث حسن کالصحیح از شهاب بن عبد ربه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و چون ظاهرش آنست که از کتاب شهاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۵

برداشته است حدیث صحیح خواهد بود چون طریق ابن بابویه بکتاب شهاب صحیح

است با آن که در فقه رضوی هست به همین عبارت و الله تعالی يعلم.

و در تتمه این حدیث هست که مجزیست یک غسل از برای مس میت و جنابت چنانکه گذشت اخبار دیگر.

[کسی که غسل دهد میتی را و خون بسیار از او آید و منقطع نشود]

(و ان غسل میتا فخرج منه دم كثير لا ينقطع فإنه يجعل عليه الطين الحزّ فانه ينقطع) و کسی که غسل دهد میتی را و خون بسیار از او آید و منقطع نشود گل رست بر او می گذارند خون بند می شود و لیکن هر گاه گل بماند نجس خواهد ماند مگر آن که اندرون فرج کنند که ظاهر اگر پاک باشد کافی است و یا بعد از آن که بند شود گل را بشویند و ظاهرا زاج سفید بهتر باشد و در زخمها مجرب است.

[غسل مس میت می کند کسی که غسل می دهد میت را]

(و سال سلیمان بن خالد ابا عبد الله صلوات الله عليه أ يغتسل من غسل الميت قال نعم قال فمن ادخله القبر قال لا أتما مس الثياب) و بسند حسن کالصحیح از سلیمان منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا غسل مس میت می کند کسی که غسل می دهد میت را؟ حضرت فرمودند که بلی گفت که پس کسی که او را در قبر داخل می کند بر او غسل هست حضرت فرمودند که نه او مس نمی کند مگر جامه را یعنی چه جای پرسیدن دارد اگر مس بدن می کرد جا داشت که بررسی یا آن که اگر داخل قبر کند غسل نداده به آن که آب نداشته باشد و اول اظهر است و بر این مضمون است صحیحه عبد الله بن سنان و حسنه کالصحیح حریر و غیرهما.

و از امثال این اخبار متواتره ظاهر می شود که غاسل میت آن کسی است که میت را می گرداند و او متعارفست که مس میت می کند نه آن کسی که آب بر او می ریزد پس نیت را

مقلب باید که بکند. و جمعی گفته اند که بر آب ریزنده نیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۶

واجبست و احوط آنست که هر دو بکنند.

[بوسیدن امام صادق ع جنازه اسماعیل را]

(و قال الصادق صلوات الله عليه لما مات اسماعيل أمرت به و هو مسجى ان يكشف عن وجهه فقُبلت جبهته و ذقنه و نحره ثم أمرت به «۱» فغطى ثم قلت اكشفوا عنه فقُبلت ايضا جبهته و ذقنه و نحره ثم أمرتهم فغطوه ثم أمرت به فغسلت ثم دخلت عليه و قد كفن فقلت اكشفوا عن وجهه فقُبلت جبهته و ذقنه و نحره و عوذته ثم قلت ادرجوه فقيل له بأى شىء عوذته فقال بالقرآن) و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چون اسماعیل و او پسر بزرگتر حضرت بود وفات کرد در وقتی که چادر شب بر روی او کشیده بودند امر کردم که روی او را باز کنند پس پیشانی و ذقن و گردن او را بوسیدم پس گفتم که او را به پوشانند به چادر شب و پوشانیدند دیگر گفتم که چادر شب را بردارید پس مرتبه دیگر پیشانی و زرخ و گوگردن او را بوسیدم دیگر گفتم که پوشیدند او را پس گفتم که غسل دادند او را و داخل شدم و کفنش کرده بودند گفتم روی او را بکشاید پس بوسیدم پیشانی و ذقن و گردن او را و او را در پناه الهی در آوردم پس گفتم که به قبرش گذارید پس به حضرت عرض کردند که بچه چیز او را تعویذ کردید حضرت فرمودند که به قرآن یعنی سور قرآنی خواندم مثل چهار قل، و آیه الکرسی، و فایده تعویذ آن که از عذاب قبر

ایمن گردد چنانکه خواهد آمد.

و این بوسیدنها ممکن است که از لوازم بشریت باشد و منافات با عصمت ندارد و یا بواسطه بیان جواز کرده باشند بلکه ممکن است که مستحب باشد چنانکه در حال حیات مطلوبست و خواهد آمد. و ممکن است که نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۷

آن حضرت از جهت اظهار موت اسماعیل باشد تا جمعی نگویند که او نمرده است و مخفی است و او امام است چنانکه همه کسرا این گمان بود و با وجود اینها جمعی را اعتقاد آنست که اسماعیل بعد از حضرت فوت شد و او را امام می دانند مثل اسماعیلیه که در اطراف عالم منتشرند و ولد او هر که باشد امام می دانند و از اطراف از جهت آن که بالفعل هست آلا ف و الوف خمس می آوروند با آن که می دانند که اکثر اینها صرف شراب و فسوق می شود همان اعتقاد دارند و الله تعالی يعلم.

[حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بوسیدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او]

(وقال الصادق صلوات الله علیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله قبل عثمان بن مظعون رضی الله عنه بعد موته) و بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بوسیدند عثمان بن مظعون را بعد از موت او و او از اکابر آن حضرت بود و بمنزله برادر حضرت بود چون مادر او ام ایمن دایه حضرت بود که تربیت آن حضرت صلی الله علیه و آله کرده است و حضرت فرمودند که ام ایمن از اهل بهشت است و بوسیدن او ظاهرش اظهار محبت است با برادر مؤمن چنانکه در حال حیات مطلوبست و گذشت.

و قبر عثمان

در بقیع است و جمعی از اهل مدینه می گفتند که آن چه مشهور است که قبر عثمان بن عفان است قبر عثمان بن مظعون است و اگر کسی در آنجا زیارت ابن مظعون مقصودش باشد دو ثواب خواهد داشت یکی ثواب تقیه و دیگر ثواب زیارت مؤمن.

و می گفتند که در همه کتب سیر و تواریخ و احادیث منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او را دفن نکردند چون حضرت او را کافر می دانستند و سید مرتضی با ایشان بحث کرده است که اعتقاد به امامت عثمان با اعتقاد امامت علی بن ابی طالب جمع نمی شود بالبدیهه.

باب الصلاة علی المیت

[هر که از عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسد]

(قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من تبع « ۱ » جنازه کتب الله له اربعه قراریط قیراط لا تباعه ایها و قیراط للصلاه علیه و قیراط للانتظار حتی یفرغ من دفنها و قیراط للتعزیه) بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که از عقب جنازه برود حق سبحانه و تعالی از جهت او چهار حصه از ثواب بنویسد یک حصه به سبب متابعتی که جنازه را کرده است و یک قیراط از جهت نماز بر او و یک حصه از جهت انتظار کشیدن تا از دفن او فارغ شوند و یک حصه از جهت تعزیه یعنی صبر فرمودن صاحب مصیبت و قیراط بیست و یک مثقال است و تعبیر از آن به قیراط از جهت آنست که قطره از رحمت الهی عالمی را بس است و خواهد آمد که اگر چه نظر به سعت رحمت غیر متناهی او آن چه می دهد به بنده بمنزله قیراطست و لیکن نظر به بنده مثل کوه احد است

که حوصله او تاب آن ندارد و غرض از بیان این چهار آنست که تصور نکند که نماز میت عبادتست و بس بلکه هر یک از اینها عبادتست.

اما همراهی جنازه فوایدش بسیار است.

اول: تعظیم میت که اگر شخصی به سفری رود تعظیم آن شخص آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۰۹

همراهی کنند با او بقدر محبت پس میت خوار نشده است.

فایده دوم: تعظیم مصیبت زدگان و سروی که بدل ایشان می رسد که جبر مصیبت ایشان می کند.

سیم فایده: که به آن کس می رسد که مشایعت جنازه کرده است به آن که تفکر در رفتن کند و فکر کند که عن قریب او نیز خواهد رفت و تفکر کند که اگر میت دنیا و ما فیها داشته باشد و از او قبول کنند هر آینه همه را خواهد داد که یک روز دیگر در دنیا باشد و تلاقی ما فات بکنند پس خود را چنان تصور کند که میت بود و این آرزو کرد و به او دادند آن چه می خواست. دیگر عبرت می گیرد که بی چاره این همه تعبها کشید و عاقبت دست خالی می رود و هیچ کس و هیچ چیز به او فایده نمی دهد و علی هذا القیاس.

و اما آن چه بواسطه نماز است پس دعا از جهت برادر مؤمن کرده است و هر یک مطلب که از جهت او می طلبد صد هزار مثل آن به او می دهند چنانکه خواهد آمد.

و اما انتظار کشیدن تا او را دفن کنند سبب سرور و تسلی ایشان می شود و ساعه به ساعت او را عبرتها حاصل می شود و اما تسلی و صبر فرمودن مصیبت زدگان به مواعظ وافیه و نصایح

شافیه کردن فرو می نشانند غم و اندوه ایشان را و بهترین حقوق مؤمنان بر یکدیگر این حق است که غم ایشان را از خاطر ایشان بیرون برد و اگر سخن نگویید اصل دیدن او مؤمنان را سبب زدودن غم ایشان می شود.

غرض آن که هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی ضایع نمی شود و می باید در هر یک از این امور غرضش رضای الهی باشد و آن چه کند بر سبیل عادت نکند چنانکه اکثر خلائق کار ایشان اینست که اگر به جنازه حاضر می شوند از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۰

می شوند که فلان کس ما مرد فلانی آمد ما نیز برویم تا تلافی بکنیم یا ما می رویم تا آنها نیز بیایند همه اینها را می کنند و ضایع می کنند که ثوابی نداشته باشند.

و محتمل است که تفضل الهی این ثوابها را بی نیت نیز بدهد نیز بدهد پس اگر با نیت باشد بقدر نیت مضاعف می شود و حسرت ابدی بر ترک آن خواهد بود حق سبحانه و تعالی همه را از خواب غفلت بیدار کند تا هر یک را در هر حرکت و سکونی عبرتها باشد بجاه محمد و آله الطاهرين.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه من مشى مع جنازه حتى يصلی علیها ثم رجع كان له قیراط و اذا مشى معها حتى یدفن كان له قیراطان و القیراط مثل «۱» احد) و بسند قوی کالصحيح بل الصحيح عندي از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که هر که با جنازه پیاده برود تا نماز بر او کند و برگردد او را یک قیراط اجر است و اگر پیاده برود تا دفن کنند او

را دو قیراط ثوابست که قیراطی مثل کوه احد است.

و بحسب ظاهر منافاتی با حدیث سابق ندارد و در واقع منافات ندارد از چند وجه یکی آن که حضرت بیان دو کار او را فرمودند یکی رفتن و دویم انتظار با آن که حتی یصلی را به مجهول نیز می توان خواند و ثواب صلاه را بظهور گذاشتند و تعزیه را بیان نفرمودند و ثواب این دو چیز که در نظر مردم کم بود بیان فرمودند.

وجهی دیگر آن که غرض بیان اینست در این حدیث که انتظار کشیدن تا دفن ثوابش مثل آمدن و نماز کردنست چنانکه اکثر نماز را که می کنند برمی گردند به توهم آن که ثواب همین است و بفعل آمد حضرت می فرمایند که مثل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۱

آن ثواب در این طرف هست زیرا که در آن طرف مشی است و نماز در این طرف انتظار است و تعزیه اگر چه سخن نگوید دیدن مصیبت زدگان پیش از دفن و بعد از دفن سبب تسلی و صبر ایشان می شود با آن که لازم نیست که قیراطان مساوی باشند بلکه ممکن است که حصه آخر ثوابش بیشتر باشد و غرض از میان رفع تناقض و تضاد در اخبار آنست که توهم نشود به سبب این تضاد بحسب ظاهر که رد حدیث کنند که معصوم نگفته است چنانکه عادت جمعی از جهله است.

با آن که ممکن است که اختلاف بحسب اشخاص باشد و بحسب نیت باشد و بحسب میت باشد از خوبی و بدی او و بحسب اصحاب میت باشد از خوبی و بدی و تأثر و عدم تأثر و خواهش ایشان و غیر

آن از وجوه بسیار و الله تعالی يعلم.

(و قال صلوات الله عليه من تبع جنازه امرئ مسلم اعطى يوم القيامة اربع شفاعات و لم يقل شيئا الا قال «۱» الملك و لك مثل ذلك) و بسند موثق كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که هر که از عقیب تابوت مردی مسلمان برود بمجرد مشایعت و یا به سبب چهار چیز سابق چهار شفاعت در روز قیامت به او دهند به آن که بگویند که چهار کس را که می خواهی شفاعت کن پس اگر هزار مرتبه به جنازه حاضر شده باشد روز قیامت شفاعت چهار هزار کس خواهد کرد و نگوید چیزی از دعا از جهت میت مگر آن که ملکی موکل است که بگوید که حق سبحانه و تعالی دعای ترا در حق او قبول کرد و ترا نیز مثل آن کرامت فرمود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۲

و احادیث بیشتر تا سه باره نهصد هزار زاید بر صد هزار به او عطا کنند خواهد آمد إن شاء الله تعالی پس هر چند دعای مغفرت از جهت میت و دعای صبر از جهت مصیبت زدگان بیشتر می کند از جهت خود تحصیل ثواب و اجر کرده است با همان مطالب اضعافا مضاعفه.

(و قال الصادق صلوات الله عليه من اخذ بجوانب الشّيرير الاربعه غفر الله له اربعين كبيره) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر که تربیع کند به آن که چهار گوشه تابوت را بردارد حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد. و محتمل است که دست رسانیدن کافی باشد و بهر عنوان که بردارد کافی

باشد که از جهت حصول این ثواب و ممکن است که مراد برداشتن بنحو خاص باشد چنانکه می آید.

و علما ذکر کرده اند که تربیع مستحب است به چهار معنی یکی آن که چهار کس تابوت را بردارند. دویم آن که این کس چهار گوشه او را بردارد بهر عنوان که باشد سیم و چهارم کیفیت خاص است که وارد شده است که می آید.

(و قال صلوات الله عليه من شيع جنازه مؤمن حتى يدفن في قبره وكل الله به سبعين ملكا من المشيعين يشيعونه ويستغفرون له اذا خرج من قبره إلى الموقف) و بسند قوی کالصحيح بل الصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که مشایعت کند جنازه مؤمنی را تا آن که او را دفن کنند در قبرش حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که چون از قبر بیرون آید هفتاد فرشته که کار ایشان تشیيع است مشایعت و همراهی او کنند و او را با اعزاز و اکرام در موقف که انبیا و اوصیا و ملائکه صلوات الله عليهم حاضرند برسانند که از فرع و خوف قیامت ایمن باشد.

و در امالی بسند صحیح منقولست و هفتاد هزار فرشته است. و ظاهرا لفظ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۳

هزار از نساخ افتاده است و این ثواب نیز هست با ثوابهای سابق و لاحق و هم چنین در هر فعلی از ثوابهای مختلف واقع شده باشد. و ممکن است که بحسب اشخاص مختلف باشد.

و هر کسی را نوعی از ثواب دهند و لیکن بعید است و مخالف ظاهر لفظ حدیثست و مخالف سعت رحمت و سبقت رحمت اوست تعالی شانه بر

غضب او جل جلاله.

(و قال صلوات الله عليه اول ما يتحف به المؤمن في قبره ان يغفر لمن تبع «۱» جنازته) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اول تحفه و هدیه و خوشحالی که به مؤمن در قبر او به او می رسد اینست که به او می گویند که حق سبحانه و تعالی آمرزید هر کسرا که از عقب جنازه تو آمده بود و به سبب این بشارت او را سروری عظیم حاصل شود.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه اذا دخل المؤمن قبره «۲» نودی الا ان اول حباتك الجنه الا و اول حباء من تبعك «۳» المغفره) و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون مؤمن داخل قبر می شود ندائی از حضرت رب العزه می رسد که بتحقیق که اول بخششی که کرامت کردیم ترا بهشت است و اول عطائی که کرامت فرمودیم تابعان جنازه ترا آمرزش گناهان ایشانست.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه من حمل اخاه المیت بجوانب السریر الاربعه محی الله عنه اربعین کبیره من الكبائر) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۴

حسن کالصحیح و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که بردارد جنازه برادر مرده را و عبارت برادر مرده در کافی و تهذیب نیست از چهار جانب حق سبحانه و تعالی چهل گناه کبیره او را بیامرزد و در هر دو کتاب من الكبائر نیست یعنی از کبایری که در نامه عملش نوشته اند چهل کبیره را محو کنند و از خاطر ملکین نیز محو شود

و این حدیث نیز احتمال دارد که مراد مطلق چهار گوشه برداشتن باشد یا بنحو خاص و اظهر در جمع آنست که اگر بنحو خاص بردارد همه گناهان او آمرزیده شود چنانکه می آید.

(و السنّه ان یحمل السّیریر من جوانبه «۱» الاربعه و ما کان بعد ذلک فهو تطوع) و ظاهراً این تتمه حدیث سابق باشد چون از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست یعنی و سنت مؤکد که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر آن مداومت می نمودند این است که تابوت را از چهار گوشه بردارند بعد از آن هر چه بردارند از جمله مستحباتست و سنت را ترک نمی باید کرد و تطوع را اختیار دارد.

[هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را بیامرزد]

(و قال الصادق صلوات الله علیه من اخذ بقوائم السّیریر غفر الله له خمسا و عشرين کبیره و اذا ربّع خرج من الذّنوب) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که چهار گوشه تابوت را بگیرد حق سبحانه و تعالی بیست و پنج گناه کبیره او را بیامرزد و اگر تربیع کند بنحو خاص از گناهان بیرون آید و در کافی و امالی بقائمه السّیریر است یعنی یک پایه تابوت را و ظاهراً سهو از نساخ شده باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۵

و بنا بر این هر گاه از جهت یک پایه بیست و پنج کبیره بیامرزد از جهت مجموع اقلای صد کبیره می باید آمرزیده شود اما حق سبحانه و تعالی بفضل خود همه گناهان صغیره و کبیره را می آمرزد و می تواند بود که نسبت به جمعی چنین باشد که نیت ایشان خالص باشد لله تعالی.

(و)

قال صلوات الله عليه لإسحاق بن عمار اذا حملت جوانب السّيرير سرير الميّت خرجت من الذنوب كما ولدتك أمك) و بسند موثق كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه به اسحاق فرمودند که هر گاه برداری چهار جانب تابوت میت را از گناهان بیرون می آیی چنانکه از مادر متولد شده باشی و این محتمل است که از جهت برداشتن خاص باشد یا از جهت خواص و ظاهرا صدوق اعتقاد به منقول نداشته که ذکر نکرده است.

و حدیث حسین بن سعید که می آید دلالت می کند بر آن که هر نحوی که خواهد بردارد و آن از جهت بیان عدم وجوبست یا بیان اقل مراتب استحباب و اگر منظور این باشد که اخبار کیفیت خاصه خالی از ضعفی نیست محمد بن یعقوب کلینی هر گاه حکم به صحت آن کرده باشد کافی است سیما در امور مستحبه با آن که مدار او بر کلینی است و ظاهرا سهو شده باشد که ذکر نکرده است.

از آن جمله در حدیث كالصحيح يا حسن كالصحيح از علی بن یقظین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سنت در برداشتن جنازه آنست که از پیش روی تابوت که از جانب سر است بیایی و جانب چپ تابوت را بدست راست بگیری که دست راست میت است و بگردی بر او به آن که بعد از آن پای چپ تابوت که پای راست میت بر آنست بگیری و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۶

پشت سر تابوت آمده پای راست تابوت که محاذی پای چپ میت است بگیری و به گوشه چهارم که دست راست تابوتست

از جانب چپ خود برداری و در این صورت همه جا رعایت میت و رعایت حامل شده است که دست راست هر دو را مقدم داشته اما دست چپ تابوت مقدم شده است و به همین عنوانست حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که در برداشتن تابوت ابتدا می کنی از جانب راست پس از پشت سر تابوت می آیی تا به جانب دیگر تا به پیش می آیی و می گردی بر او مانند آسیا، و ظاهر این حدیث آنست که دست راست تابوت را اول بر می دارد که دست چپ میت است از جانب چپ خود و دیگر پای راست تابوت، و دیگر پای چپ تابوت، و دیگر دست چپ تابوت بدست راست خود عکس اول و عبارت فقه رضوی اینست که هر گاه خواهی که تریع کنی پس جانب راست را به جانب راست بردار و می گردی از پشت سر تا جانب چپ را به جانب چپ برداری و این عبارت محتمل است که جانب راست تابوت باشد و در برداشتن منحرف بردارد یا جانب راست میت مراد باشد مثل اول.

و ممکن است که این حدیث را حمل کنیم بر آن دو حدیث که مراد جانب راست میت یا جانب راست خود باشد و لیکن بعید است و مخیر است میان هر دو و اگر بهر دو عنوان بردارد بهتر خواهد بود بی دغدغه و فرقی که هست میان شیعه و سنی آنست که شیعه از پشت سر می گردند و سنیان از پیش رو.

[پیاده رفتن پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش پیش تابوت]

(و قال ابو جعفر صلوات الله)

عليه انّ المشى خلف الجنازه افضل من المشى [او منه] بين يديها و لا باس ان مشيت بين يديها) و بسند موثق كالصحيح از اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه

لوامع صاحبقراني، ج ۲، ص: ۳۱۷

منقولست که پیاده رفتن پشت سر تابوت بهتر است از پیاده رفتن پیش پیش تابوت و باکی نیست که پیش پیش تابوت بروی و این حدیث در کافی و تهذیب از اسحاق از صادق صلوات الله عليه منقولست و صدوق از باقر صلوات الله عليه روایت کرده است ممکن است که از سهو نسخا باشد یا حدیث دیگر باشد یا بنا بر آن باشد که حدیث صادق همه حدیث باقر است صلوات الله علیهما.

و در مقدمه گذشت که جایز است احادیث هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را از دیگری روایت کنند چون بمنزله یک نفسند و علوم ایشان یک علم است خصوصا حدیث لاحق را از سابق.

[در حمل تابوت هر جانبی که آسان باشد برمی دارند]

(و كتب الحسين بن سعيد إلى أبي الحسن الرضا صلوات الله عليه يسأله عن سرير الميت يحمل أله جانب يبدا به في الحمل من جوانبه الاربعه او ما خفّ على الرجل يحمل من أيّ الجوانب «۱» شاء فكتب من أيّها شاء) و بسند صحیح منقول است که حسین به خدمت آن حضرت علیه السلام در عریضه عرض نمود که آیا تابوت را که بر می دارند از جانبی ابتدا می باید کرد در برداشتن آن از چهار جانب او یا از هر جانبی که آسان باشد برمی دارد از هر جانبی که خواهد حضرت فرمودند در جواب عریضه که هر از جانب که خواهد. جمع بین الاخبار باین عنوان

است که واجب نیست و حمل بر تقیه یا اتقا اظهر است خصوصا در مکاتیب حضرت امام رضا تا به آخر ائمه تقیه بیشتر بوده است و اتقا که مبدا شیعیان را باین کیفیت بشناسند و به ایشان ضرر رسانند می فرموده اند و الله تعالی يعلم.

[حمل چراغ و آتش با جنازه]

(و سنل الصادق صلوات الله عليه عن الجنازه يخرج معها بالنار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۸

فقال ان ابنه رسول الله صلى الله عليه وآله و عليها اخرج بها ليلا- و معها مصابيح) و از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردند که آتش با جنازه می توان برد حضرت فرمودند که دختر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی رقیه که عثمان او را شهید کرد شب او را بیرون بردند و چراغها داشتند حضرت تجویز چراغ شب فرمودند و در روز مجمره بردن و غیر آن بد است و گذشت که فال بد است به آتش و در جاهلیت بوده است و الحال نیز شایع است اگر چه تخفیف یافته است و اسرافست چراغ در روز بی دغدغه.

و کلینی در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است بروایتی طولانی که مجمل آن اینست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هدر کرد خون مغیره بن ابی العاص را و عثمان او را در خانه خود جا داد و جبرئیل خبر آورد که مغیره در خانه عثمانست تا آن که حضرت رسول الله امیر المؤمنین صلوات الله علیهما را با جمعی فرستاد و او را در بیرون مدینه بجهنم فرستادند عثمان رقیه را بسیار زد و رقیه به خدمت حضرت فرستاد که

مرا کشت به فریادم رس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را طلبید و فرمود که شمشیر بردار و برو و دختر پسر عمت را از آنجا در آور حضرت شمشیر کشیده رفت و رقیه را به خانه حضرت آورد چون حضرت را نظر به او افتاد و او می گریست حضرت نیز بسیار گریست و پشت و پهلوی خود را به حضرت نمود و حضرت فرمود که ترا کشته است خداوند عالمیان او را بکشد و بعد از سه روز به رحمت الهی واصل شد، پس حضرت رسول حضرت فاطمه را با زنان مؤمنان فرستاد که بر او نماز گذارند و او را دفن کردند حضرت صلی الله علیه و آله در آن واقعه نه مرتبه لعنت کرد عثمان را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۱۹

و عمر به گفته ابو بکر سیده نساء عالمیان را شهید کرد بلکه هر ظلمی که بر اهل بیت واقع شد همه در گردن این سه نفر بود که اساس ظلم را بر اهل بیت ایشان گذاشتند چنانکه احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و صحاح سته نیز مشحونست از آن کسی که تعصب را دور گذارد می بیند و آن که اکثر ایشان نمی بینند از آن جهت است که تعصب چشمهای ایشان را کور کرده است.

[راه رفتن همراه جنازه]

(و روی محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عن المشی مع الجنازه فقال بین یدیهما و عن یمینها و عن شمالها و خلفها) و کلینی بسند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیهما روایت کرده است که پرسیدم از راه رفتن با جنازه حضرت فرمودند که از پیش رو و از دست راست و از دست چپ و از پشت سر جنازه همه خوبست یا خوبست که از چهار جانب بروند و اول اظهر است و این حدیث بیان جواز است منافات ندارد با آن که در عقب بهتر باشد.

و در حدیثی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که هر که خواهد که به راهی رود که فرشتگان نویسندگان عمل می روند باید که از دست راست و دست چپ تابوت برود.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقولست که از عقیب جنازه رفتن بهتر است. و در دو حدیث کالصحیح وارد است که پیش جنازه مخالفان حق مروید که ملائکه عذاب به استقبال ایشان می آیند بانواع عذاب.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی از انصار از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت شده بود و آن حضرت پیاده در جنازه او می رفتند بعضی از اصحاب گفتند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۰

رسول الله سوار نمی شوید حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که سوار شوم و ملائکه پیاده باشند و حضرت سوار نشدند حضرت سید المرسلین جمعی را دیدند که سوار شده اند حضرت فرمودند که شرم ندارند این جماعت که برادر مؤمن ایشان در این حال باشد و ایشان سوار باشند یعنی می باید که پیاده باشند و از تشییع و تربیع و غیر آن بهره مند شوند با آن که در سواری تکبری هست و در پیاده رفتن تواضع، اینها در

صورتی است که قدرت داشته باشد و با مانع کراهت ندارد بی دغدغه.

[نماز بر آدم ع]

(و روی عبد الله بن سنان عن الصادق صلوات الله عليه انه قال لما مات آدم صلوات الله عليه فبلغ « ۱ » إلى الصلاه عليه فقال هبه الله لجبرئيل عليه السلام تقدم يا رسول الله فصل على نبي الله فقال جبرئيل ان الله عز وجل امرنا بالسجود لأبيك فلسنا نتقدم ابرار ولده و أنت من ابرهم فتقدم فكبر عليه خمسا عدّه الصلوات التي فرضها الله عز وجل على أمه محمد صلى الله عليه وآله و هي السنّه الجاربه في ولده إلى يوم القيامة) و بسند صحيح از عبد الله منقولست که حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چون حضرت آدم فوت شدند و تجهیز و تکفین او کردند و وقت نماز رسید حضرت هبه الله شیت به حضرت جبرئیل گفتند که پیش بایست و نماز کن بر رسول الله آدم پس جبرئیل گفته که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرده که سجده کنیم از جهت پدرت تعظیما له پس ما هرگز تقدم نمی کنیم بر نیکوکاران فرزندان او و تو از نیکوکارترین ایشانی پس حضرت شیت پیش ایستاد و پنج تکبیر بر آدم گفت بعدد نمازهایی که حق سبحانه و تعالی واجب ساخته است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۱

امت محمد صلی الله علیه و آله و چون شیت نماز بر آدم کرد به پنج تکبیر سنتی شد باقی در فرزندان آدم تا روز قیامت.

و فواید این حدیث بسیار است یکی افضلیت انسان بر ملائکه و آن اجماع شیعه است و احادیث بر افضلیت انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم بر

فرشتگان متواتر است دیگر آن که پیش نماز می باید افضل باشد. دیگر تقدم مفضول بر فاضل قبیح است دیگر آن که حق سبحانه و تعالی آن چه اصلح است می کند و در واقع حضرت آدم فضیلت داشته بر ملائکه که حق سبحانه و تعالی امر به سجود او کرد نه آنست که اشاعره می گویند که حسن و قبح شرعیست، دیگر آن که نماز میت پنج تکبیر بوده است از زمان آدم تا حال و سنیان یکی را انداخته اند. دیگر آن که ظاهرش آنست که همین پنج تکبیر واجب باشد و بس اگر چه محتملست که غرض بیان عدد تکبیر باشد و منافات ندارد که دعا واجب باشد یا آن چه از زمان آدم تا بحال واجب بوده باشد همین باشد و حضرت ادعیه را افزوده باشد و الله تعالی یعلم.

[نماز میت خواندن رسول خدا ص]

(و کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا صلی علی میت کبر فتشهد ثم کبر فصلی علی النبی و آله و دعا ثم کبر و دعا للمؤمنین و المؤمنات ثم کبر الرابعه و دعا للمیت ثم کبر و انصرف فلما نهاه الله عز و جل عن الصیلاه علی المنافقین فکبر و تشهد ثم کبر فصلی علی النبی و آله ثم کبر و دعا للمؤمنین «۱» ثم کبر الرابعه و انصرف فلم یدع للمیت) در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از محمد بن مهاجر ثقه منقول است از مادرش ام سلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۲

فرمودند چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر میتی نماز می گذاردند تکبیر می گفتند و شهادتین می خواندند، دیگر

تکبیر می گفتند و صلوات بر رسول و آل او صلی الله علیه و آله می فرستادند و دعا بر ایشان می کردند، یا بر میت، دیگر تکبیر می گفتند و دعا از برای مؤمنین و مؤمنات می کردند، دیگر تکبیر چهارم می گفتند و دعا از جهت میت می کردند، دیگر تکبیر می گفتند و فارغ می شدند پس چون حق سبحانه و تعالی او را نهی فرمود از دعای بر منافقان چون نماز بر ایشان می کرد تکبیر می گفت و تشهد می خواند، دیگر تکبیر می گفت و صلوات بر نبی و آل او می فرستاد و دیگر تکبیر می گفت و دعا از برای مؤمنان می کرد، دیگر تکبیر چهارم می گفت و فارغ می شد و دعا از جهت میت نمی کرد و این حدیث اگر چه ام سلمه حالش نزد ما معلوم نیست اما اگر ثقه نمی بود محمد بن مهاجر و ابن ابی عمیر از او روایت نمی کردند و علما اعتماد نمی کردند خصوصاً ابن بابویه. و در حسن کالصحیح و صحیح از حماد بن عثمان و هشام بن سالم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بر جمعی پنج تکبیر می گفتند و بر جمعی چهار تکبیر می گفتند و چون چهار تکبیر می گفتند متهم می شد میت به آن که منافق است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز بر میتی گذاردند و پنج تکبیر گفتند و بر دیگری نماز گذاردند و چهار تکبیر گفتند.

اما آن را که پنج تکبیر گفتند در تکبیر اول حمد الهی و تمجید او کردند، و در تکبیر دوم

دعا از جهت رسول الله کرد، و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کرد، و در تکبیر چهارم دعا از برای میت کردند، و در تکبیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۳

پنجم فارغ شدند.

و اما آن را که چهار تکبیر گفتند در تکبیر اول تحمید و تمجید الهی کردند، و در تکبیر دوم دعا از برای خود و اهل بیت خود کردند، و در تکبیر سیم دعا از برای مؤمنین و مؤمنات کردند، و در تکبیر چهارم فارغ شدند و دعا نکردند چون منافق بود. و حق اینست که در نماز میت دعای خاصی نیست چنانکه در اخبار صحیحه و کالصحیحه وارد شده است و خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[کسی که نماز کند بر میتی پس باید که نزد سر او بایستد]

(و من صلّی علی میت فلیقف عند رأسه بحيث ان هبت ریح «۱» فرفعت ثوبه اصاب الجنازه) و کسی که نماز کند بر میتی پس باید که نزد سر او بایستد و اندکی دور باشد به حیثیتی که اگر بادی بوزد و جامه او را بردارد به جنازه خورد جامه اش یعنی بسیار نزدیک نباشد و بسیار دور نباشد.

اما آن چه صدوق ذکر کرده است که نزد سر میت بایستد مراد امام جماعتست و این خلاف مشهور است و اما قرب میت در حدیثی وارد شده است و جزو اول نیز در حدیثی وارد شده است و إن شاء الله بعد از این ذکر خواهد کرد احادیث را در آنجا ذکر خواهیم کرد إن شاء الله تعالی.

[اقوال در نماز میت بعد از تکبیرات]

(و یکبر و یقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعه) ممکن است که صدوق حدیثی باین عنوان دیده باشد و در فقه رضوی به همین عنوان واقع است با بعضی از تغییرات که مذکور خواهد شد.

اما در دعای بعد از شهادتین اینست

و انّ الموت حقّ و الجنّه حقّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۴

و النّار حقّ و البعث حقّ و انّ الساعه آتیة لا ریب فیها و انّ الله یبعث من فی القبور. و بعد از تکبیر دوم: اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد و ارحم محمّدا و آل محمّد افضل ما صلّیت و بارکت و رحمت و ترحمّت و

سَلِّمَتْ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ وَاٰلِ اِبْرَاهِيْمَ فِى الْعَالَمِيْنَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ.

و ترجمه اش اينست كه

گواهی می‌دهم یعنی علم یقینی دارم که نیست کسی که او را عبادت جایز باشد مگر الله که واجب الوجود بالذات است و مستجمع جمیع کمالات است و او است مستحق عبادت حال کونی که او یگانه ایست من جمیع الوجوه که صفات او عین ذات اوست و وجودش عین ذات اوست بلکه ذات او وجود است و وجوب، وجود او عبارت از تاکد وجود اوست و او را در این معانی شریک نیست بلکه وحدت او این معنی دارد که بی نظیر و بی مثل و همتاست و در ذات او تبعض و تکثر نیست و هر چه غیر اوست ذاتی دارد و وجودی دارد و امکان دارد و صفات ایشان غیر ذات ایشان است و شهادت می‌دهم و علم دارم که محمد بنده اوست و مخلوق اوست و فرستاده اوست بخلق و او را به راستی و حقیقت فرستاده است که بشارت دهنده مؤمنان باشد به ثواب و بیم کننده کافران و فاسقان باشد بعذاب الهی پیش پیش روز قیامت که بعد از او پیغمبری نخواهد بود یا زمان او نزدیک است به قیامت.

(و یکبر الثانیه و یقول اللهم صل علی محمد و آل محمد و ارحم محمد و آل محمد و آل محمد و بارک علی محمد و آل محمد کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید) و تکبیر دویم را می‌گویند و این دعا را می‌خوانند که ترجمه اش اینست که خداوند صلوات فرست بر محمد و آل محمد که ائمه معصومینند و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم یا جمیع سادات و علما و صلحا بالتبع داخل باشند و صلوات هر یک

لوامع

به نوعی دیگر باشد اما صلوات آن حضرت طلب رواج دین و مذهب و کثرت اتباع که عالم همه بدین آن حضرت و آل او در آیند و چنانکه نزد حق سبحانه و تعالی در اقصی مراتب کمال است دین او نیز ظاهر و هویدا شود در عالم که هر احدی بزرگی و جلالت و عظمت ایشان را دانسته مهتدی شود و به اقصی مراتب کمال خود برسد و فی الحقیقه دعا راجع به امت می شود.

و هم چنین در آخرت او را شفاعت کبری در امت کرامت فرماید تا هر که با اسلام از دنیا رفته باشد و قابلیت شفاعت داشته باشد آن حضرت شفاعت فرماید او را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ «۱» یعنی که شفاعت می تواند کرد بی اذن الهی و شفاعت نمی تواند کرد مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی از دین او راضی باشد که شیعه اثنی عشری باشد.

و لهذا در صحاح سته قریب به پنجاه حدیث منقولست در شأن صحابه که من بر سر حوض کوثر باشم و امت خود را آب دهم آبی که هر که از آن بخورد دیگر تشنه نشود مگر اکثر اصحاب من بلکه همه مگر قلیلی مانند همل نعم یعنی شتر پس مانده از گله شتران یا گوسفند پس مانده از گوسفندان و گروه گروه از اصحاب من که متوجه آن حوض شوند ایشان را ربایند و بجهنم برند و من گویم الهی اینها اصحابکهای منند الهی اینها اصحابکهای منند بمن گویند که یا محمد نمی دانی که بعد از تو چها کردند

ایشان بکفر اصلی برگشتند و من گویم سحقا سحقا ایشان دورند از من و من بیزارم از ایشان.

و در اخبار متواتره اهل بیت وارد شده است که همه مرتد شدند مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۶

سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و حذیفه و بعد از ارتداد قریب پنجاه کس برگشتند مثل ابو الهیثم بن التیهان، و جابر انصاری و سهل بن حنیف، و ابو ایوب، و عبد الله بن الصامت، و خزیمه بن ثابت، و ابو سعید خدری و امثال ایشان که روایات وارد شده است در رجوع ایشان و فضل بن شاذان ایشان را ذکر کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پیغمبر بمیرد یا کشته شود همه بکفر بر خواهید گشت و برگشتند به شهادت خودشان در صحاح ایشان و ممکن است که: و ارحم محمدا و آل محمدا اشاره به آخرت و شفاعت شیعیان ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشد و رفعت درجات ایشان.

و از آن جمله شفاعت شیعیان بسیاری از ایشان در مثل طایفه ربیعه و مضر که در احادیث شیعه متواتر است و سنیان در اوئیس قرنی ذکر کرده اند از عمر بن خطاب که در سال حج عمر به خدمت اوئیس رفت و خرقة حضرت سید المرسلین را در او پوشانید و بشارت شفاعتش در مثل ربیعه و مضر که دو طایفه اند در عربان بادیه که حصر عدد ایشان نمی توان کرد از کثرت و خود نقل کرده اند که در جنگ صفین به رکاب بوسی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشرف شد و به شهادت فایز شد در آن جنگ.

و جمعی از علماء شیعه

و سنی ذکر کرده اند که چون هیچ شک نیست که حق سبحانه و تعالی رتبه آن حضرت را به مرتبه رسانیده است که قابلیت زیادتی ندارد چنانکه اشاره به آن دارد قول الهی: «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى».

و این حدیث نیز متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرمود که

لولاك لما خلقت الافلاك

و در طریق شیعه متواتر و از طرق اهل سنت نیز در اخبار بسیار: لولا كما که خطاب به محمد و علی صلوات الله علیهما باشد و در طریق شیعه متواتر ایضا لولاکم که خطاب به آن حضرت و انوار اطهار ائمه معصومین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۷

صلوات الله علیهم باشد فرمود که اگر شما نمی بودید نه آسمان را می آفریدم و نه زمین را و نه آفتاب و نه ماه و نه هیچ چیز.

پس چون غرض از ایجاد ایشانند مطلقا پس هر چه حق سبحانه و تعالی آفریند إلى ابد الدهر مطلوب از خلق همه ایشانند پس حق سبحانه و تعالی لازم گردانید که در هر مطلبی اول صلوات بر آن حضرت و آل او بفرستند تا به برکت ایشان و از جهت ایشان و به شفاعت کبری ایشان آن مطلوب حاصل گردد بلکه شفاعت کبری این معنی است و از آن جمله محقق دوانی است که در زورا و شرح آن بسط این معنی داده است.

و چون حق سبحانه و تعالی امر به صلوات بر آن حضرت فرمود در آیه کریمه در احادیث متواتره در صحاح سته و نزد شیعه وارد شده است که صحابه از حضرت سید المرسلین سؤال کردند که کیفیت سلام بر ترا یا رسول الله دانستیم چگونه بر

تو صلوات بفرستیم فرمود که بگوئید

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ

و در طرق شیعه لفظ علی نیست میان محمد و آل محمد و محققان طرفین ذکر کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی صلوات بر محمد را بحسب ظاهر آیه فرمود و حضرت آل را اضافه فرمود این اشاره است به آن که صلوات بر آن حضرت بدون صلوات بر آل آن حضرت صلوات نیست.

و احادیث صحیحه وارد است بر آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که صلوات فرستد بر من و صلوات نفرستد بر آل من بوی بهشت را نخواهد شنید با آن که بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید و ممکن است که صلوات بر آن حضرت سبب سرور آن حضرت شود به سبب آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۸

گویند صلوات مستحق بهشت می شود و این لذت از صلوات آن حضرت را باشد چنانکه احادیث بسیار وارد است بر آن که آن حضرت خوشحال می شود.

و احادیث متواتره وارد شده است که هر که یک مرتبه صلوات بر من فرستد من ده مرتبه صلوات بر او فرستم و حق سبحانه و تعالی هزار مرتبه صلوات بر او فرستد و هزار صف از فرشتگان هزار مرتبه صلوات بر او فرستند.

و احادیث صحیحه وارد شده است که هر که در هر حاجتی که داشته باشد اول صلوات بفرستد حق سبحانه و تعالی کفایت می فرماید مهمات دنیا و آخرت او

را هر دعایی که مقرون به صلوات نباشد آن دعا را به آسمان نمی برند و مستجاب نمی شود. و احادیث بسیار وارد شده است که هر که اسم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نزد او مذکور شود و صلوات نفرستد راه بهشت را خطا کرده است و به راه جهنم رفته است و خود را از رحمت الهی محروم کرده است و احادیث صلوات در کتاب صلاه مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

و اما برکت که در این دعا و در صلوات واقع شده است ممکن است که مراد از آن زیادتی امت آن حضرت و زیادتی اولاد و زیادتی کمالات امت آن حضرت صلی الله علیه و آله و جمعی گفته اند که ما را مأمور ساخته اند باین عبارت و مجمل می دانم که گفتن این خوبست و از جهت آن حضرت خوبی دارد و ما نمی دانیم که آن خوبی چه چیز است لهذا به خدا گذاشته ایم همه را که آن چه حق سبحانه و تعالی می داند چنان می فرماید و ما را باین گفتنها ثواب عظیم حاصل می شود و الله تعالی يعلم.

و اما آن چه وارد شده است در صلوات که صلوات و رحمت و برکت بر آن حضرت فرست مثل بهترین صلواتی که بر حضرت ابراهیم و آل ابراهیم فرستاده و قاعده کلیه آنست که مشبه به می باید که اقوی از مشبه باشد و در اینجا بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۲۹

عکس است.

وجوه بسیار در جواب این بحث گفته اند: یکی آن که در اینجا مطلوب تشبیه در اصل صلوات است نه در کیفیت آن پس گویا بنده می گوید که چون صلوات بر حضرت

خلیل و آل او فرستاده حضرت حبیب اولی است به صلوات چون کونین را از جهت آن حضرت آفرید و فی الحقیقه خلیل و آتش فرع حبیب و آل اویند و این وجه در صورتی خوبست که لفظ افضل نباشد.

دویم آن که چون آل خلیل بسیارند و پیغمبران صد و بیست و چهار هزار پیغمبرند و اکثر ایشان از اولاد آن حضرتند پس استبعادی ندارد که مجموع ایشان زیادتی داشته باشند هر چند حضرت از کل واحد از ایشان بهتر باشد و بر تقدیر افضلیت آن حضرت از مجموع چنانکه حق است تشبیه در کثرت و کمیت شده است نه در کیفیت پس ممکن است که صد هزاران هزاران هزار صلوات بر ایشان فرستاده باشد و ما آن عدد را طلب کنیم اگر چه کل واحد از این اعداد بهتر از مجموع آنها باشد.

و بهترین وجوه آنست که حضرت سید المرسلین و آل آن حضرت داخلند در آل ابراهیم چون فرزندان آن حضرتند پس یقین است که صلواتی که بر ایشان و بر سایر انبیا و اوصیا از اولاد آن حضرت و آن حضرت باشد اقوی خواهد بود از صلواتی که بر آن حضرتند و آل او تنها باشد ما از حق سبحانه و تعالی آن مجموع را از جهت حضرت سید المرسلین و از جهت هر یک از آل آن حضرت که حضرات ائمه معصومینند با حضرت فاطمه زهرا طلب می کنیم صلوات اللّٰه علیهم.

انک حمید مجید به درستی که تو مستحق جمیع ثنائی و عظمت و بزرگواری مخصوص تست به سبب اختصاص تو بجمیع کمالات پس تو می توانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۰

چنین صلواتی بر

آن حضرت فرستادن چون آن حضرت را و آل آن حضرت را در اعلی مراتب خوبیهای ذاتی و صفاتی آفریده ای صلوات الله علیهم اجمعین.

و ظاهرا در این عبارت سهوی از نساخ واقع شده است و مناسب آنست که جمله و بارک علی محمد و آل محمد مقدم باشد بر جمله و ارحم محمدا و آل محمد به قرینه کافضل ما صلیت و بارکت و ترحمت و در همه جا نیز مقدم است همه در دعاهای و هم در احادیث، و هم در فقه رضوی که ظاهرا اصل این خبر است، و زیاد و کم کرده است به اعتبار اخباری دیگر و ممکن است که خبری دیگر باشد و الله تعالی یعلم.

(و یکبر الثالثه و يقول اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات) و تکبیر سیم می گوید و می گوید این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندایا بیا مرز گناهان مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و مردان مسلمان و زنان مسلمان را زندگان ایشان را و مردگان ایشان را. و مراد از مؤمن در اینجا شیعیان اثنی عشری صالحند که گناهان کبیره نکنند و اصرار بر گناهان صغیره نداشته باشند و مراد از مسلمان شیعه اثنی عشری غیر عادل است چنانکه خواهد آمد که دعای سنیان لعنت است بر ایشان و ایشان کافرند و منافق.

و محتمل است که مراد عکس باشد چنانکه اکثر متکلمین بر آنند که مؤمن کسی است که اعتقاداتش صحیح باشد و اثنی عشری باشد اگر چه فاسق باشد و مسلمان آنست که منقاد شریعت مقدسه باشد به آن که عادل باشد و ممکن است که هر

دو به یک معنی باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ یعنی دین حق نزد حق سبحانه و تعالی اسلام است و به اجماع علما این معنی ایمان است و بنا بر این محتمل است که دعا از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۱

شیعیان باشد در هر دو خواه عادل و خواه فاسق.

و محتمل است که مراد از هر دو عادل باشد چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که مسلمان کسی است که مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و ضررش مطلقاً به مسلمانان نرسد و مؤمن کسی است که مؤمنان از دست و زبان او ایمن باشند و امین مؤمنان باشد بر اموال ایشان. و تفسیر اول انبب است به اکثر احادیث و تفاسیر دیگر نیز که در احادیث وارد شده است و حق آنست که ایمان و اسلام مشترکند میان این معانی همه و الله تعالی يعلم و بخصوص این عبارت احادیث وارد شده است در دعای میت.

و در حدیث صحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما وارد است که فرمودند که هر که باین عنوان دعا کند از جهت مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات احیای ایشان و اموات، حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه حسنه در نامه عمل او بنویسد از زمان آدم تا روز قیامت و بعدد هر یک از ایشان ملکی موکل سازد که از جهت او دعا کنند.

و در موق کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که هر روز بیست و پنجم

رتبه این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی از جهت او بعدد هر مؤمنی که رفته است و بعدد هر مؤمنی که خواهد بود تا روز قیامت حسنه بنویسد و سیئه محو کند و درجه بلند کند. و احادیث در این باب بسیار است و بعضی از این نیز خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

و در تتمه این دعا منقولست در فقه رضوی

تابع بیننا و بینهم فی الخیرات انک مجیب الدعوات و ولی الحسنات یا ارحم الراحمین

محدثان چنین تفسیر کرده اند که خداوندا ما را تابع ایشان گردان در خیرات که ما خوب کنیم و تو بما احسان کنی چنانکه به ایشان کردی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۲

و محتمل است که مراد این باشد که پی در پی فرست خیرات خود را بر ایشان و بر ما، بر ایشان به رحمت و بر ما به رحمت و توفیق و هدایت به درستی که تو اجابت کننده دعاهایی و خداوندی که خوبیها همه از تست ای بخشنده ترین بخشندگان.

(و یکبر الزابعه و يقول اللهم عبدك «۱» و ابن عبدك و ابن امتك نزل بك و أنت خير منزل به اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا و أنت اعلم به منا اللهم ان كان محسنا فزد فی احسانه و ان كان مسينا فتجاوز عنه و اغفر له اللهم اجعله عندك فی اعلى علین و اخلف علی اهله فی الغابین و ارحمه برحمتك یا ارحم الراحمین ثم یکبر الخامسة) در فقه رضوی بعد از عنه این است که

و اغفر لنا و له اللهم احشره مع من يتولاه و يحبه و ابعده ممن يتبراه و يبغضه اللهم الحقه بنبيك و

عَرَفَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ وَارْحَمْنَا إِذَا تَوَفَّيْتَنَا يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

و چون تکبیر پنجم می گوید بخواند رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و اما ترجمه اصل و تکبیر چهارم را می گوید و این دعا را می خواند که ترجمه اش اینست خداوندا بنده تو و پسر بنده تو و پسر کنیز تو به رحمت تو نازل شده است. و در فقه رضوی

نزل بساحتک

یعنی در فضای رحمت تو نازل شده است و به درگاه تو آمده است و تو بهترین کسانی که به درگاه او نزول کنند از منعمانی که به درگاه ایشان می روند بواسطه عطاء خداوندا به درستی که ما علم نداریم و نمی دانیم از او مگر خوبی را که آن ایمانست و از باقی اعمال اگر چه بد باشد علم نداریم زیرا که ممکن است که تو بخشیده باشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۳

به سبب سکرات مرگ چنانکه گذشت و تو داناتری به احوال او از ما، خداوندا اگر نیکو کار بوده است پس زیاده کن در احسان خود به او چنانکه در دنیا احسان به او کردی که نیکو کار بود، و اگر گناه کار بوده است تو از گناهان او درگذر و او را بیامرز، خداوندا بگردان روح او را یا جای او را در بالاترین مراتب بهشت، و تو بعوض او باش در بازماندگان او در تدارک احوال ایشان، و رحم کن او را به رحمتهای خاصه خودت ای بخشنده ترین بخشندگان.

بنا بر نسخه فقه رضوی و بیامرز ما را و او را، خداوندا حشر کن او را با جمعی که او ایشان را امام خود می داند و

دوست می دارد ایشان را، و دو رکن او را از کسانی که او بیزار است از ایشان و دشمنی داشت با ایشان، خداوند او را ملحق ساز به پیغمبرش و آشنایی ده میان او و پیغمبرش، و بیخشا ما را وقتی که ما را از دنیا ببری ای خداوند عالمیان، پروردگارا عطا کن ما را در دنیا هر حسنه و خوبی که هست یا اعمال صالحه و زوجه صالحه، و عطا کن ما را در آخرت بهشت و حور العین و همه ما را در پناه خود در آور از عذاب جهنم. و فی الحقیقه دعای پنجم از نماز گذارنده است تکبیر پنجم بگوید.

بدان که در متعارفات قبیح است که با بزرگان تو بگویند بلکه شما می گویند و او را بمنزله جمعی گرفته لفظ جمع می آورند در کلام عرب و عجم و لیکن چون وحدت مخصوص ذات مقدس اوست و اوست که واحد من جمیع الوجوه است و هر واحدی غیر او کثیر است به کثرتهای مختلف پس اگر لفظ جمع بیاورند تو هم تعدد و تکثر بهم می رسد و این نقص است بلکه محال است نسبت بذات مقدس او بنا بر این بلفظ جمع وارد نشده و غالب آنست که اگر حق سبحانه و تعالی می فرماید که ما چنین کردیم مراد انبیا و اوصیا و فرشتگانند که کرده ایشان کرده حق سبحانه و تعالی است چنانکه فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۴

إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ يَعْنِي رَجُوعَ وَبازگشت خلائق بسوی ما خواهد بود و حساب ایشان نیز بر ماست که ما حساب ایشان می کنیم.

در احادیث معتبره وارد شده است که مراد انبیا و اوصیایند

و از این تحقیق غافل مباش که ندیده ام نه در تفاسیر و نه در کلام علما بلکه از تفضل الهی است ذَلِكْ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. ۵۷: ۲۱

دیگر بدان که اظهر آنست که از برای نماز بر مؤمن پنج تکبیر ضرور است و دعای خاصی واجب نیست بلکه هر دعایی خوبست و اگر همه دعاها را در هر تکبیری بخواند بهتر است و ظاهرا اگر اکتفا به پنج تکبیر کنند کافی باشد خصوصا کسی که اقتدا کرده باشد اگر چه اقتداء در نماز میت مثل اقتدای غیر این نماز نیست و در غیر این نماز مقتدی قرائت نمی کند مگر جهریه را که نشنود هیچ چیز را حتی همهمه را و در این نماز اگر شنود نیز دعا خواندن بهتر است و اگر جمع کند میان دعاها یکی از احادیث منقوله در جمع بهتر است بشرط زیاد کردن آن چه نداشته باشد چون اکثر روایات منقوله مشتمل بر سه دعا است.

و در حدیث صحیح از زراره و محمد بن مسلم وارد است که هر دو از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که نماز بر میت قرائت قرآن نیست و دعایی مقرر نیست بلکه هر دعایی که به خاطر رسد خوبست و سزاوارترین کسانی که از جهت او دعا کنند مؤمن است و آنست که ابتدا کنند به صلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از ابو ولاد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تکبیر بر میت حضرت فرمودند

که پنج تکبیر است و چون تکبیر اول را گفتی می گویی که:

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له اللهم صل على محمد و آل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۵

محمد اللهم ان هذا المسجى قد امانا عبدك و ابن عبدك و قد قبضت روحه إليك و قد احتاج إلى رحمتك و أنت غنى عن عذابه اللهم انا لا نعلم من ظاهره الا خيرا و أنت اعلم بسريره اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه و ان كان مسيئا فتجاوز عن سيئاته.

و هم چنین بعد از هر تکبیری این دعا را می خوانی و ظاهر این حدیث و صریح حدیث موثق عمار دلالت می کنند بر آن که بعد از تکبیر پنجم نیز دعا خوبست. و احادیث بسیار دلالت می کند بر آن که بعد از آن دعا نیست یعنی لازم نیست.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تکبیر می گویی و شهادتین می خوانی و بعد از آن می گویی

انا لله و انا اليه راجعون الحمد لله رب العالمين رب الموت و الحيوه صل على محمد و اهل بيته جزى الله عنا محمدا خير الجزاء بما صنع بأمته و بما بلغ من رسالات ربه پس می گوید: اللهم عبدك ابن عبدك ابن امتك ناصيته بيدك خلا من الدنيا و احتاج إلى رحمتك و أنت غنى عن عذابه اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا و أنت اعلم به اللهم ان كان محسنا فزد في احسانه و تقبل منه و ان كان مسيئا فاغفر له ذنبه و ارحمه و تجاوز عنه برحمتك اللهم الحقه بنبيك و ثبته بالقول الثابت في الحيوه الدنيا

و فی الآخرة اللهم اسلك بنا و به سبیل الهدی و اهدنا و ایاه صراطک المستقیم اللهم عفوک عفوک

پس هر تکبیری که می گویی این دعا را می خوانی تا فارغ می شوی از پنج تکبیر و باین نحو نیز در فقه رضوی هست، و این عبارت ظاهرش آنست که در تکبیرات باقی از اللهم تا به آخر می خواند و احتمال همه دارد.

و در حدیث کالصحیح از زرارہ منقولست که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۶

صلوات الله علیه در نماز بر میت فرمودند که تکبیر می گویی و صلوات بر محمد و آل او صلوات الله علیهم می فرستی و می گویی

اللهم عبدك ابن عبدك ابن امتك لا اعلم منه الا خيرا و أنت اعلم به منا اللهم ان كان محسنا فرد في حسناته و تقبل منه و ان كان مسيئا فاغفر له ذنبه و افسح له في قبره و اجعله من رفقاء محمد صلى الله عليه و آله

پس تکبیر دوم می گویی و می خوانی

اللهم ان كان زاكيا فرّكه و ان كان خاطئا فاغفر له

پس تکبیر سیم می گویی و می خوانی

اللهم لا تحرنا اجره و لا تفتنا بعده

پس تکبیر چهارم می گویی و می خوانی

اللهم اكتبه عندك في عئين و اخلف على عقبه في الغابرين و اجعله من رفقاء محمد و آله صلى الله عليه و آله

پس تکبیر پنجم بگو و فارغ شو. و باین عنوان نیز در فقه رضوی مذکور است.

و از حدیث موثق کالصحیح سماعه ظاهر می شود که در تکبیر اول چهار دعا را می خواند و در سه تکبیر دیگر دعا از جهت میت می کند و قریب به آن است موثقه عمار ساباطی چنانکه ظاهر حدیث زرارہ و حلبی نیز بر

این دلالت می کند.

و احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله عليهم وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است پس اگر چنان کند که بعد از هر تکبیری شهادتین بگوید و صلوات بفرستد و دعا از جهت مؤمنین و مؤمنات بکند و دعا از جهت میت بکند به همه احادیث عمل کرده است و اگر همه دعاها را جمع کند و در هر تکبیری بخواند بهتر خواهد بود اگر منفرد باشد و اگر به جماعت نماز کند تخفیف در دعا اولی است و الله تعالی يعلم.

[چون از نماز فارغ شود از جای خود به جایی دیگر تا نبیند جنازه را بر دستهای مردان]

(و لا یبرح من مکانه حتی یری الجنازه علی أیدی الرجال) و چون از نماز فارغ شود از جای خود به جایی دیگر نرود تا نه ببیند جنازه را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۷

دستهای مردان و این مضمون حدیث موثقی است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز بر میت می گذاردند از جای خود حرکت نمی کردند تا جنازه را بر دستهای مردان نمی دیدند و چون ظاهر خبر در فعل حضرت وارد شده است ممکن است که مخصوص امام جماعت باشد و چون تاسی به افعال ایشان می باید کرد بهتر آنست که همه بحال خود باشند مگر چهار کس که جنازه را بردارند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که بعد از نماز اندکی توقف می کند و به جایی نمی رود تا جنازه را بر ندارند از برابر او و عبارت متن عبارت فقه رضویست.

[علت این که بر بر میت پنج تکبیر می گویند]

(و العله التي من اجلها يكبر على الميت خمس تكبيرات ان الله تبارك و تعالی فرض على الناس خمس فرائض الصلاة و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه فجعل للمیت عن کل فریضه تکبیره) و علتی که باعث بر آنست که بر میت پنج تکبیر می گویند آنست که حق سبحانه پنج چیز را بر خلائق واجب گردانیده است و ستونهای دین گردانیده است و آن نماز و زکات و روزه و حج و اعتقاد به امامت ائمه معصومین صلوات الله عليهم است پس حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود که بدل از هر فریضه تکبیر بر میت بگویند و چون منافقان

زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از ولایت نبی و اهل بیت بهره نداشتند حضرت بر ایشان چهار تکبیر می فرمودند هم چنین منافقان بعد از آن حضرت و آن غیر اثنی عشریند هر که باشد اگر چه یک امام زیاد کند مثل فطحیه یا بعضی از ائمه را اعتقاد نداشته باشند مثل واقفیه ایشان را چهار تکبیر می باید گفت و در تکبیر پنجم مخیرند که بگویند و لعنت کنند یا نگویند.

و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و سنیان کیفیت نماز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۸

منافقان را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند و بدان عمل می کنند و اگر شیعه برایشان نماز کنند مخیرند که چهار تکبیر بگویند مثل نماز منافقان یا پنج تکبیر بگویند و بعد از تکبیر چهارم بر ایشان لعنت کنند و تفصیلش می آید.

(و روی انّ العلمّه فی ذلک انّ الله عزّ و جلّ فرض علی النّاس خمس صلوات فجعل للمیت من کلّ صلاه «۱» تکبیره) و در روایات صحیحه و کالصحیحه از ائمه هدی صلوات الله علیهم واقعست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر مردمان پنج نماز واجب گردانیده است و از برای میت بدل از هر نمازی تکبیری مقرر ساخته است یا از هر نمازی تکبیری از جهت میت برداشته مقرر ساخته است و بنا بر این احتمال ظاهر آنست که تکبیرات احرام را برداشته اند پس ظاهر می شود که پنج تکبیر همه رکن باشند و بترک یکی از آنها سهوا نماز باطل شود و بنا بر احتمال اول نیز این معنی ظاهر می شود چون اگر یکی ترک شود

چنان خواهد بود که یک نماز نکرده باشد و قطع نظر از این استنباط چون احادیث متواتره وارد شده است که نماز میت پنج تکبیر است پس اگر یکی کم شود نماز میت نخواهد بود اگر چه سهوا باشد و الله تعالی يعلم.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که این معنی ظاهر حدیثست و باطنش فرایض خمس سابق است و از این جهت است که شما که ولایت را قبول کرده اید پنج تکبیر می گوئید و مخالفان شما چهار تکبیر می گویند.

[کسی که نماز کند بر زن محاذی سینه او می ایستد]

(و من صلی علی المرأه وقف عند صدرها) و کسی که نماز کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۳۹

بر زن محاذی سینه او می ایستد. و پیشتر گفت که در نماز بر میت امام محاذی سر میت می ایستد پس ظاهر می شود که مرادش از آن عبارت مرد است.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که نماز بر زن کند در برابر میان زن نایستد بلکه محاذی سینه او بایستد و هر که نماز بر مرد کند باید که محاذی میان او بایستد.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله محاذی ناف مرد می ایستادند و زنان را محاذی سینه می ایستادند.

و در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه نماز کنی بر زن محاذی سر او بایستد و چون نماز بر مرد کنی محاذی سینه او بایستد.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه مرویست که از آن حضرت سؤال

کردم که هر گاه جنازه های مردان و زنان جمع شود چه کنند حضرت فرمودند که مرد را مقدم می دارند قریب به امام و زن را پس تر می گذارند اندکی نزد پایهای مرد و امام محاذی سر میت می ایستد و بر هر دو نماز می کند و محتمل است که مراد از میت زن باشد و بر تقدیری که مراد باشد در صورت اجتماع چنین واقع شده و در صورت انفراد احادیث سابقه وارد شده است.

و صدوق در کتاب خصال بسند قوی ذکر کرده است از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در احکام زنان که حکم زنان مخالف حکم مردان است و در آخر آن خبر ذکر کرده است که اگر نماز بر زن کنند محاذی سینه او بایستند و بر مرد که نماز کنند محاذی سر او بایستند و ظاهرا جزو خبر باشد. و محتمل است که بعد از ذکر خبر سابق از اخبار دیگر خصایص زن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۰

ذکر کرده باشد تا هفتاد و سه خصلت و کلام صدوق باشد و علی ای حال صدوق تا خبری ندیده باشد نمی گوید.

و در فقه رضوی مذکور است که چون نماز کنی بر مؤمنی پس بایست نزد سینه او یا وسط او و از این خبر ظاهر می شود که در مرد مخیر است میان وسط و سینه چنانکه از اخبار ظاهر شد و هم چنین از اخبار ظاهر شد که در زن مخیر است میان سر و سینه او و الله تعالی یعلم.

و اما آن چه صدوق گفته است کسی بان عمل نکرده است و ظاهرا همه جایز است و اول

اولی است و الله تعالی يعلم.

[در نماز بر میت سلام نیست مگر در حال تقیه]

(و لیس فی الصلاه علی المیت تسلیم الّا فی حال التقیه) و در نماز بر میت سلام نیست مگر در حال تقیه بدان که اکثر سنیان در تکبیر اول سوره حمد می خوانند و بعد از تکبیر چهارم سلام می گویند.

و در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار واقع شده است که در نماز میت قرائت نیست و سلام نیست و در چند حدیث قرائت و سلام وارد شده است و محمول بر تقیه است بی دغدغه و ابن بابویه عمل به آن ها نیز کرده است در حال تقیه و این نحو جمع بهتر است اگر چه سخن علما نیز باین بر می گردد و لیکن این نحو اقربست به ادب و آداب و الله تعالی يعلم.

[حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند]

(و کبر رسول الله صلی الله علیه و آله علی حمزه سبعین تکبیره و کبر علی صلوات الله علیه علی سهل بن حنیف خمسا و عشرين تکبیره و قال ابو جعفر صلوات الله علیه کان «۱» یکبر خمسا خمسا کان اذا ادرکه الناس قالوا یا امیر المؤمنین لم ندرک الصلاه علی سهل بن حنیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۱

فیضعه فیکبر «۱» علیه خمسا حتی انتهى إلى قبره خمس مرات) و بسند قوی از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هفتاد تکبیر بر حمزه گفتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر سهل بن حنیف انصاری بیست و پنج تکبیر گفتند و حضرت ابو جعفر فرمودند که حضرت پنجم رتبه بر او نماز گذاردند هر نمازی پنج تکبیر هر چند جمعی می رسیدند و می گفتند یا امیر المؤمنین ما به نماز

او نرسیدیم حضرت می فرمودند که جنازه را می گذاشتند و مرتبه دیگر با آن جماعت نماز می کردند تا چون به قبر رسید پنجم رتبه نماز بر او گذارده بود.

و در حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول الله علیه و آله بر حمزه هفتاد تکبیر گفتند.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره و اسماعیل نیز وارد شده است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هفتاد تکبیر و هفتاد دعا کردند بر حمزه.

و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پنج تکبیر بر سهل بن حنیف گفتند و او در جنگ بدر حاضر بود دیگر ساعتی رفتند و پنج تکبیر گفتند تا آن که بیست و پنج تکبیر بر او تمام شد.

و در حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز کردند بر جنازه و چون فارغ شدند جمعی دیگر آمدند و گفتند ما به نماز نرسیدیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۲

حضرت فرمودند که بر یک جنازه دو مرتبه نماز نمی توان کرد دعا کنید از جهت او و خوبی او را بگوئید. و قریب باین است روایت وهب بن وهب از صادق صلوات الله علیه.

و از این اخبار ظاهر می شود که اعاده جایز باشد و به سبب اختلاف اخبار بعضی گفته اند که اعاده مکروهست و آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اعاده فرمودند

شاید که به اعتبار منقبتی چند بوده باشد خصوص حمزه و سهل را که از آن جهت کراهت نداشته باشد چنانکه در حدیث حلبی گذشت که حضرت فرمودند که او بدری بود.

و در حدیث حسن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پنجم رتبه نماز بر سهل بن حنیف کردند فرمودند که او از اهل بدر بود و از اهل عقبه بود که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در عقبه مدینین در مکه معظمه بیعت کردند در یک مرتبه دوازده کس بودند و در یک مرتبه هفتاد کس و در روایتی هست که مرتبه پیش از این هر دو شش نفر از انصار بیعت نمودند و در مرتبه آخر حضرت را تکلیف نمودند که اگر به مدینه مشرفه تشریف ارزانی داری ما همه جان و مال خود را در راه تو داریم و حضرت بعد از آن متوجه مدینه شدند.

و از این حدیث ظاهر می شود که سهل در بیعت عقبه بوده است اما ظاهر نمی شود که در یک بیعت بوده است یا دو بیعت اما از آخر حدیث ظاهر می شود که در دو بیعت حاضر بوده است و حضرت فرمودند که در جنگ احد نیز حاضر بود و از جمله دوازده نقیب بوده که حضرت ایشان را اختیار فرمودند و به هدایت اهل مدینه مشرفه فرستادند پس او را پنج منقبت بود حضرت از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۳

هر منقبتی یک مرتبه نماز بر او گذارد پس ممکن است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز

بر حمزه چهارده نماز گذارده باشند بواسطه چهارده منقبی که حضرت داند و ما ندانیم و در حدیث عمرو بن شمر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است و در سهل مثل حدیث حلبی که حضرت فرمودند که او بدری بود.

اما در حدیث موثق عمار ساباطی و حدیث موثق یونس بن یعقوب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که تا میت را دفن نکرده باشند نماز بر او می تواند کرد کسی که نماز بر او نکرده باشد هر چند دیگران نماز کرده باشند بر او، بنا بر این احادیث نهی را حمل بر کراهت کرده اند و ظاهراً محمول بر تقیه باشد چون مذهب اکثر عامه کراهتست و بعضی بر حرمتند و راوی دو خبر نهی نیز از اهل سنتند پس اگر امام باشد اعاده او خوبست و غیر او اگر کسی نماز نکرده باشد کردن خوب است و اگر کرده باشد بهتر نکردنست اگر بکند گناه ندارد و الله تعالی يعلم.

[کسی که تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر با او بیاورند]

(و من کبر علی جنازه تکبیره او تکبیرتین فوضعت جنازه اخری معها فان شاء کبر الان علیهما خمس تکبیرات و ان شاء فرغ من الاولی و استأنف الصلاه علی الثانیه) و کسی که تکبیر گفته باشد بر جنازه یک تکبیر یا دو تکبیر و جنازه دیگر با او بیاورند پس اگر خواهد الحال پنج تکبیر بر هر دو بگوید یعنی نماز اول را قطع کند و اگر خواهد نماز اول را تمام کند و نماز دیگر از سر گیرد بر میت دویم و این حکم مسندش صحیحه علی بن جعفر است که روایت کرده است از برادرش موسی بن

جعفر صلوات الله علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم از قومی که یک تکبیر یا دو تکبیر بر جنازه گفته باشند که جنازه دیگر بیاورند چه کنند حضرت فرمودند که اگر خواهند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۴

جنازه اولی را بگذارند تا فارغ شوند از تکبیر بر جنازه اخیره و اگر خواهند اولی را بردارند و تمام کنند تکبیرات باقی را بر اخیره.

و آن چه ظاهر این حدیث است آنست که حضرت می فرمایند که چون جنازه دویم را آوردند قصد دویم نیز خواهد کرد با اولی و در هر تکبیری دعای هر دو را خواهد خواند اگر قایل باشیم که هر تکبیر دعای خاصی دارد و اگر جمیع دعاها را در هر تکبیری خواند یا هر دعایی در هر تکبیری صحیح باشد چنانکه گذشت که این حق است همان دعا را از برای هر دو خواهد خواند تا پنج تکبیر بر اول تمام شود در این صورت اگر می خواهند جنازه اولی را بر می دارند و نماز گذارندگان بقیه تکبیرات جنازه ثانیه را تمام خواهند کرد با دعاها یا بدون دعا بر مذهب کسانی که دعا را واجب نمی دانند.

و ظاهر این حدیث هم اینست که محض تکبیر است و اگر خواهند جنازه اولی را می گذارند تا تکبیرات بر ثانیه تمام شود بعد از آن هر دو را بر دارند و بر این نحو حمل می توان کرد هفتاد تکبیر بر حمزه را که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اولا متوجه نماز بر حمزه شده باشند و صحابه یک یک از شهدا را آورند و با او گذارند تا آن که چون نماز بر آخر

شهادت تمام شده باشد حضرت هفتاد تکبیر بر حمزه گفته باشند و در این صورت اگر چه نماز بر دیگران کرده اند اما چون نمازها بهم متصل بوده است آن جمعی که نماز ایشان تمام شده بوده است بهره از نماز دیگران داشته اند.

چنانکه در صحیفه رضویه که بطرق متکثره از آن حضرت صلوات الله علیه نقل کرده اند و آن حضرت از آبای بزرگوار خود روایت کرده است از حضرت امام حسین صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آله اولاً پنج تکبیر بر حمزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۵

گفتند و شهادت را می آوردند و حضرت بر هر یک پنج تکبیر می گفتند و حمزه را بر نداشتند تا هفتاد تکبیر بر حمزه تمام شد. و بعید نیست که در چنین صورتی زیادتی تکبیر و دعا ضرر نداشته باشد چنانکه ظاهر این حدیث صحیح است و چون اولاً صدوق این حدیث را بر مفاد فقه رضوی حمل کرده است چنانکه عبارت آن قریبست به عبارت متن و مفاد هر دو یکی است و علما متابعت او کرده اند با آن که لزومی ندارد بلکه ممکن است که هر دو نحو خوب باشد پس علما که حل حدیث علی بن جعفر را باین عنوان کرده اند خوب نکرده اند و تفکر در معنی حدیث نکرده بودند تا زمان شیخ سعید شهید محمد بن مکی رضی الله عنه و شهید این معنی را یافت و متأخران متابعت شهید کردند و رومیان شهید را در زمان تیمور به شرف شهادت مشرف ساختند و حق سبحانه و تعالی نگذاشت که خون شهید بخوابد تیمور را

بر ایشان مسلط کرد به اندک زمانی تا زیاده از صد هزار کس ایشان را به درک اسفل رسانید اگر چه قصد تیمور در کشتن شامیان طلب خون حضرت امام حسین صلوات الله علیه بود منافات ندارد که باعث این طلب شیخ شهید باشد و از تاریخ روم ظاهر می شود که امیر تیمور شیعه بوده است و از نصایح الملوک می گوید که خود از جهت فرزندان خود نوشته است تشیعش ظاهر می شود و الله تعالی یعلم.

[کسی که نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که گشته بوده است]

(و من صلی علی جنازه و کانت مقلوبه فلیسوها و لیعد الصلاه علیها) و کسی که نماز کند بر جنازه و ظاهر شود که گشته بوده است از وضع شرعی به آن که بر رو افتاده باشد یا سر به جانب دست چپ باشد و پا به جانب دست راست پس می باید که او را درست بگذارند و مرتبه دیگر بر او نماز گذارند.

و در حدیث موثق عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر بر میتی نماز کرده باشند و بعد از آن ظاهر شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۶

که گشته است پاهای او به جانب سر حضرت فرمودند که درست می کنند و نماز را اعاده می کنند و اگر چه میت را از آنجا برداشته باشند تا دفن نکرده باشند و اگر دفن کرده باشند نماز بر او نمی کنند بعد از دفن.

و در این خلافتی نیست که می باید سر میت به جانب دست راست امام باشد و بر پشت خوابانیده باشند او را که روی او به آسمان باشد و دلیلش آن که از زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا

انتهاء غیبت صغری که از منه ائمه معصومین صلوات الله علیهم بود چنین می کردند و اگر واجب نمی بود تجویز خلاف این می فرمودند و هیچ شک نیست که باین نحو براءت ذمت حاصل می شود و در غیر این نحو علم به براءت حاصل نمی شود و این دلایل اگر چه افاده علم یا ظن قریب به علم نمی کند و ممکن است که بگوئیم که اگر واجب می بود بیان می کردند و هم چنان که مداومت بر واجبات می کردند بر سنتیها نیز مداومت می نمودند و شک نیست در آن که این نحو احوطست اما آن که سر به جانب دست راست باشد در حدیث عمار است که گذشت و در صحیح حلبی و غیر آن وارد است و خلافتی در آن نیست.

و اگر کسی میت را در تابوت بر پهلو بخواباند که روی او بقبله باشد ظاهر کلام علما جمیعا آنست که آن نماز باطل است و اعاده می باید کرد و هیچ شک نیست که ترکش اولی است بلکه این نحو بدعتست و عبارت فقه رضوی است و عمومی دارد که بهر نحو که باشد هر گاه مخالف وضع معهود باشد نماز را اعاده می کنند چنانکه کافه علما ذکر کرده اند.

و شیخ طوسی در صحیح از عبد الله بن مغیره روایت کرده است که گفت هر گاه روی میت را به قبله کنی چنان کن که رو و کف پاهای او به قبله باشد و او را به پهلو بخوابان چنانکه سنیان می کنند در احتضار و غسل و غیر آن اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۷

ابو بصیر امر می کرد که به پهلو بخواباند او را و ظاهرا حالت نماز نیز داخل

بوده است و عبد الله بن مغیره می گوید که خبر داد مرا از مذهب ابی بصیر علی بن ابی حمزه و ممکن است که سهو را علی کرده باشد.

[هر گاه شخصی در اثنای نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابد]

(و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا ادرك الرجل التكبیره و التکبیرتین من الصلاه علی المیت فلیقض ما بقی متابعا) و به اسانید صحیحه از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در اثنای نماز برسد و یک تکبیر یا دو تکبیر را با امام دریابد در نماز بر میت تتمه تکبیرات را به جا می آورد پی در پی یعنی بی دعا.

و در حدیث صحیح از عیص منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که هر گاه شخصی یک تکبیر را دریابد با امام حضرت فرمودند که ما بقی را تمام می کند. و مثل این در حدیث زید شحام از آن حضرت منقولست.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که هر گاه کسی با امام یک تکبیر یا دو تکبیر را دریابد باقی را تمام می کند و با جنازه راه می رود پس اگر تمام نکرده باشد نزد قبر تکبیر می گوید و اگر داخل قبر کرده باشند تکبیر بر قبر می گوید.

و جمعی از علما جمع بین الاخبار چنین کرده اند که اگر ممکن باشد که اقل مرتبه دعا را به جا آورد با دعا می خواند و الا اکتفا به تکبیر می کند و اگر بعضی را تواند که با دعا بخواند می خواند.

و در حدیث موثق وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله عليه می فرمودند که قضا نمی باید کرد آن چه را فوت شود از تکبیر بر جنازه شیخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۸

حمل کرده است بر آن که با دعا قضا نمی کند بلکه متابعا قضا می کند و حمل بر تقیه می توان کرد چون جمعی از عامه بر عدم قضااند و جمع می توان کرد که قضا نمی کند به اعتبار آن که وقتش گذشته است بلکه اداست و این نحوی است از تقیه و الله تعالی يعلم.

[چهل مرد مؤمن در نماز بر او یا مطلقا خواه که خداوندا ما از او نمی دانیم مگر خوبی]

(و روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا مات المؤمن فحضر جنازته اربعون رجلا من المؤمنين فقالوا اللهم انا لا نعلم منه الا خيرا و انت اعلم به منا قال الله تبارك و تعالی قد اجزت شهادتكم و غفرت له ما علمت مما لا تعلمون) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که هر گاه مؤمنی بمیرد و در جنازه او حاضر شوند چهل مرد مؤمن و بگویند در نماز بر او یا مطلقا خواه در نماز و خواه در غیر نماز که خداوندا ما از او نمی دانیم مگر خوبی را و تو داناتری بحال او از ما حق سبحانه و تعالی فرماید که من قبول کردم گواهیهای شما را بر خوبی او و آمرزیدم آن چه را من می دانم از بدیهای او از آن چه شما آن را نمی دانید.

و ظاهر حدیث آنست که آن شخص بحسب ظاهر بد نباشد، و محتمل است که با علم به بدیهای او در حال حیات این عبارت را که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که در نماز هر کس

بگویند هر چند مخالف اعتقاد ایشان باشد حق سبحانه و تعالی بفضل خود به شهادت حساب فرماید و او را پیامرزد با آن که شاهد علم ندارد که بدی او را حق سبحانه و تعالی نیامرزیده است و علم ظاهری که به ایمان او دارد کافی است در این شهادت.

و در حدیث صحیح از سعد بن ظریف از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که در بنی اسرائیل عابدی بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۴۹

حضرت داود علیه اسلام از عبادت او خوشحال بود و او را خوب می دانست حق سبحانه و تعالی وحی فرمود به حضرت داود که او را خوب بدان که عبادات را بر یا واقع می سازد و غرضش این است که مردم او را خواب دانند پس آن عابد مرد و خبر مرگ او را به داود رسانیدند حضرت داود فرمود که بروید و او را دفن کنید پس بنی اسرائیلیان را خوش نیامد و گفتند چرا به جنازه عابد حاضر نمی شود پس چون او را غسل دادند پنجاه کس برخاستند و شهادت دادند که ما از او نمی دانیم مگر خوبی را و چون نماز بر او کردند پنجاه کس دیگر برخاستند و گفتند پیش خدا گواهی می دهیم که از او نمی دانیم مگر خوبی را و چون او را دفن کردند پنجاه کس همین شهادت را دادند پس خطاب به حضرت داود رسید که چرا به جنازه او حاضر نشدی داود گفت که از جهت آن چه مرا مطلع ساختی از آن که او مرائی است پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد که چنین بود و

لیکن جمعی از علما و عباد شهادت بر خوبی او دادند که ما نمی دانیم از او مگر خوبی را پس شهادت ایشان را قبول کردم و از آن چه می دانستم در گذشتم و از این جهت است که مستحب است اعلام مؤمنان بموت مؤمن تا شهادت دهند بر خوبی او و ثواب نیز بیابند و استغفار از جهت میت بکنند چنانکه در حدیث صحیح منقولست از ذریح که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در مردن مردمان را اعلام می باید کرد حضرت فرمودند که بلی.

و در حدیث صحیح از ابو ولاد و عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار آنست که ورثه میت مؤمنان را اعلام کنند که برادر ایشان مرده است تا به جنازه او حاضر شوند و نماز کنند بر او و طلب مغفرت کنند از جهت او تا ایشان ثواب یابند و میت آمرزیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۰

شود و ایشان که اعلام کرده اند نیز مثاب شوند چون سبب ثواب مؤمنان و سبب مغفرت میت شده اند. و از آن حضرت نیز منقولست که البته مردمان را خبر کنند و متعارف در کربلا و نجف چنین است که مؤذن بالای منار می رود و اخبار می کند و بد نیست تا زودتر حاضر شوند که منافات با تعجیل برداشتن نداشته باشد.

[نماز بر میت را در مسجد می توان کرد]

(و ساله صلوات الله علیه الفضل بن عبد الملك هل یصلی علی المیت فی المسجد قال نعم) و در صحیح از فضل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا نماز بر میت

را در مسجد می توان کرد حضرت فرمودند که بلی. و چند حدیث کالصحیح دیگر بر این مضمون وارد است.

و در حدیثی قوی از ابی بکر علوی منقولست که من در مسجد بودم که جنازه را آوردند و من خواستم که بر او نماز گذارم که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه آمدند و مرفق خود را بر سینه من گذاشتند و مرا می بردند تا از مسجد بیرون بردند و فرمودند که نماز میت را در مسجد نمی باید کرد.

و اکثر علما عمل به این حدیث کرده اند و احادیث سابقه را حمل بر جواز کرده اند و بعضی عمل به اخبار سابقه کرده اند چون صحیح و کالصحیح اند و حدیث ابو بکر ضعیف است و جمع می توان کرد که اگر متعارف باشد که در مسجد کنند و اجتماع مؤمنان در آنجا بیشتر بهم رسد مسجد اولی باشد و اگر موضع معتاد از جهت نماز جائی دیگر باشد که چون مردم را اعلام کنند آنجا حاضر شوند یا خوف تلویث مسجد باشد در خارج اولی باشد و دفع حضرت او را خلاف متعارف ایشان است مستبعد نیست که از این جهت باشد که میت خارجی باشد و حضرت بهانه از جهت خروج خود و او این معنی را گردانیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۱

باشند و الله تعالی يعلم. و خلافی نیست در آن که در مسجد جایز است خلاف در افضلیت است.

[هر گاه زنی بمیرد شوهرش احق است به او در نماز]

(و ساله صلوات الله علیه ابو بصیر عن المرأه تموت من احق بالصلاه علیها قال زوجها فقال له الزوج احق من الاب و الولد و الاخ قال نعم و یغسلها) و بسند موثق و اسانید معتبره کالصحیح از

ابو بصیر منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه زنی بمیرد کیست که سزاوارتر است به نماز کردن بر آن زن حضرت فرمودند.

که شوهرش احق است به او پس ابو بصیر پرسید که شوهرش احق است از پدر و فرزند و برادرش حضرت فرمودند که بلی.

و در روایتی دیگر بلی او احق است و غسل او را نیز می تواند داد یا در غسل نیز او احق است. و در حدیث صحیح و قوی از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست که اگر شوهر و برادر باشد برادر احق است از شوهر و علما حمل کرده اند بر تقیه. و ممکن است که محمول باشد بر صورتی که شوهر سنی باشد یا شرایط امامت در او نباشد و در برادر باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح و قوی کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز می کند بر جنازه اولی مردمان به میت یا او امر می کند هر کس را خواهد و علما گفته اند که مراد از اولی، اولی به میراث میت است یعنی وارث چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

اولو الأرحام بعضی اولایند به بعضی در میراث.

و محتمل است که اولویت در دین نیز مراد باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ یعنی مردان مؤمن و زنان مؤمنه بعضی اولایند به بعضی از غیر مؤمن و مؤمنه و بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۲

از این نیز خواهد آمد احادیث که ظاهرش اولویت در دین است.

و علی ای حال شک نیست که اگر زن شیعه باشد

و شوهر سنی باشد شوهر سنی امامت نمی تواند کرد دغدغه در این است که آیا ولایت دارد که هر کس را خواهد از شیعیان رخصت امامت دهد یا نه اظهر آنست که ولایت ندارد کافر بر مسلمان و الله تعالی يعلم.

و از این حدیث ظاهر می شود که ورثه بالفعل میت اولایند از دیگران و شوهر اولی است از همه کس و اگر پدر و پسر باشد پدر اولی است از پسر چون جد ولایت دارد بر پسر اما اگر جد میت باشد و پسر میت پسر اولی است چون در این صورت جد میراث نمی برد و علما فروع بسیار استنباط کرده اند مثل آن که مردان وارث اولی انداز زنان و بعضی گفته اند مردان به مردان اولویت دارند و زنان به زنان و برادر پدر مادری اولی است از برادر پدری و مادری تنها اما اولویتش بر برادر پدری از آن جهت است که برادر پدری با برادر پدر مادری میراث نمی برد و بر برادر مادری مقدم است چون او دو نسبت دارد و مادری یک نسبت و امثال این ترجیحات و استنباطات کرده اند و بدون نص مشکل است این ترجیحات و الله تعالی يعلم و چون نماز میت واجب کفائی است و بر همه کس واجبست علما حمل کرده اند اولویت را بر امامت نه مطلقا.

[اولی مردمان به پیش نمازی نماز میت کسی است که ولی او را مقدم دارد]

(و قال ابی رحمه الله فی رسالته إلیّ اعلم یا بنی انّ اولی النّاس بالصّلاه علی المیت من یقدمه ولیّ المیت فان کان فی القوم رجل من بنی هاشم فهو احقّ بالصّلاه علیه اذا قدّمه ولیّ المیت فان تقدّم من غیر ان یقدمه ولیّ المیت فهو غاصب) و پدرم که

رحمت الهی بر او باد در رساله که بمن نوشته است گفته است که بدان ای پسرک که اولی مردمان به پیشنمازی نماز میت کسی است که ولی او را مقدم دارد پس اگر در میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۳

جماعت حضار شخصی از بنی هاشم باشد او سزاوارتر است به نماز کردن بر میت به شرطی که وارث او را مقدم دارد پس اگر او امامت کند بی آن که ولی او را مقدم دارد غاصب خواهد بود که حق ولی میت را غصب کرده است. اما تقدم هر که ولی او را مقدم کند گذشت و اما استحباب تقدیم بنی هاشم بعضی گفته اند که مراد علی بن بابویه امام اصل است چون این عبارت که او نقل کرده است بعینها عبارت حدیث سکونی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که هر گاه حاضر شود سلطانی از سلاطین الهی پس او احق است به نماز کردن بر میت اگر ولی میت او را مقدم دارد و الا پس او غاصب است یعنی ولی که دیگری را مقدم داشته است.

و ممکن است که مراد علی بن بابویه این باشد که حدیث این معنی دارد که سلطان هاشمی باشد و اگر امام اصل باشد احتیاج باذن ولی نیست و اطلاق غصب بر امام زمان جایز نیست چنانکه در حدیث موثق طلحه بن زید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه امام حاضر شود در جنازه پس او احق است از همه مردمان به نماز کردن بر میت.

و بعضی نقل کرده اند که حدیث مرسلی وارد شده است حضرت

سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرموده است که قریش را مقدم دارید و بر قریش تقدم مجوید و بر تقدیر صحت حدیث
ظاهرش امامت کبری است چنانکه آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که

الأئمة من قریش

و علی ای حال شرط است که شرایط امامت در او باشد و اگر نه جایز نیست تقدم او به اجماع. و عبارت متن عبارت فقه
رضویست و گفته های علما بنا بر آنست که این کتاب را ندیده بودند از جانب ابن بابویه اینها گفته اند و بنا بر کتاب عمل بر
ظاهر عبارت است و اگر کسی گوید که آن که این کتاب از حضرت باشد متیقن نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۴

جواب این است که همه اخبار یقینی نیست مگر نادری که متواتر باشد و شهادت صدوقین با عمل اصحاب به آن موجب ظن
قویست که ایشان تا یقین به آن نداشته باشند چون توانند گفت که میان من و خدا حجت است و اگر کسی گوید که شاید
این عبارات از کتاب نباشد اما اتفاقا موافق شده باشد جواب این است که هم چنین اتفاقی که اقلا در هزار جا موافق باشند
هرگز نشده است.

و علی ای حال جزم ایشان به صحت این اخبار به منزله آنست که ایشان گفته باشند که ما از معصوم شنیده ایم، و ظاهرا همین
کافی باشد خصوصا با عمل اصحاب یا موافقت با اخبار دیگر با آن که پیش از آن که بشنوند که چنین کتابی هست همه عمل
به گفته صدوق می نمودند هر گاه ضم شود این کتاب نور علی نور خواهد بود و اللہ تعالی یعلم.

[هر گاه فوت شود از تو نماز کردن بر میت]

(و قال

الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا فَاتَتْكَ الصَّلَاةُ عَلَى الْمَيِّتِ حَتَّى يَدْفِنَ فَلَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ «۱» عَلَيْهِ وَ قَدْ دَفِنَ) وَ مَنْقُولُستِ دَرِ صَحِيحِ
از عبد الله بن مسكان از مالك كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر گاه فوت شود از تو نماز كردن
بر ميت تا او را دفن كنند پس باكي نيست كه بعد از دفن بر او نماز گذارند.

و در حديث صحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست كه فرمودند كه باكي نيست كه نماز كنند بر ميت بعد از دفن او.

(و كان رسول الله صلى الله عليه و آله اذا فاتته الصلاه على الميت صلى على قبره) و منقولست كه دأب حضرت سيد المرسلين
صلى الله عليه و آله اين بود كه هر گاه فوت مى شد از آن حضرت نماز بر ميت آن حضرت نماز بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۳۵۵

قبر ميت مى كردند و احاديث قريب باين وارد است كه نماز مى توان كرد و حديث عمار گذشت كه ظاهرش اين بود كه بعد
از دفن نماز نمى توان كرد يا لازم نيست و چند حديث ديگر وارد شده است قريب باين و در جمع بين الاخبار اقوال بسيار
هست يكي آن كه تا يك شبانه روز مى توان كرد و بعد از آن نمى توان كرد و بعضى تا سه شبانه روز گفته اند و بعضى گفته
اند كه تا از هم نپاشيده باشد نماز مى توان كرد و بعد از آن نمى توان و بر اين تحديدات خبرى وارد نشده است و اگر وارد
شده باشد بما نرسيده است و بعضى تاويل کرده اند نماز را به دعا.

و بر اين مضمون حديث حسن و

قوی وارد شده است که صلاه بعد از دفن دعا است که از جهت میت بکنند و بعضی گفته اند که اگر نماز بر میت نکرده باشند نماز می توان کرد و الا فلا بعضی گفته اند که هر که نماز نکرده باشد نماز می تواند کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند و این دو قول خالی از وجهی نیست اما حدیثی وارد نشده است که دلالت بر وجوب نماز کند و احوط آنست که اگر نماز بر میت نکرده باشند نمازی احتیاطاً بکنند و اگر بر او نماز کرده باشند و کسی خواهد که نماز کند بهتر آنست که دعا بکند نه نماز و اگر دعاهای نماز میت را بخواند بهتر است. و ظاهر حدیث مالک که صدوق روایت کرده است اینست که هر که نماز نکرده باشد نماز می تواند کرد اگر چه نماز بر او کرده باشند و الله تعالی یعلم.

[اگر دو نفر بر جنازه نماز کنند اشکال یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد]

(و سال الیسع بن عبد الله القمّی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یصلی علی الجنازه وحده قال نعم قلت فائنان یصلیان علیها قال نعم و لکن یقوم الاخر خلف الاخر و لا یقوم بجنبه) سؤال کرد یسع از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که تنها باشد نماز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۶

جنازه می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم دو کس بر جنازه نماز می کنند حضرت فرمودند که بلی و لیکن یکی از ایشان در عقب دیگری می ایستد اگر اقتدا به او کرده باشد و در پهلوی او نمی ایستد مثل سایر نمازها که اگر یک کس اقتدا کند پهلوی امام می ایستد و این سؤال از آن جهت

کرده است که جمعی از عامه می گویند که کمترین عدد در نماز میت سه کس است و کمتر از سه کس بر میت نماز جماعت نمی توانند کرد چون اقل جمع سه است با آن که خود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که دو کس و زیاده جماعتند و علما ذکر کرده اند که هر گاه یک کس در عقب امام می ایستد پس اگر بیشتر باشند بطریق اولی در عقب امام می ایستند و روایات زنان نیز قرینه است چون وارد شده است که زنان در یک صف می ایستند و هم چنین برهنگان و امام در پیش ایشان نمی ایستد و این مضمون در فقه رضوی منقولست و ظاهراً صدوق این خبر را از کتاب یسع برداشته باشد و او ثقه است هر چند طریق خود را در فهرست بیسع ذکر نکرده است.

و کلینی نیز ذکر کرده است همین خبر را و حکم به صحت آن کرده است اگر چه سندش باصطلاح متاخرین جهالتی دارد با آن که ظاهر آنست که مستحب باشد و در مستحبات مساهله می کنند چون حدیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بشنود ثوابی را بر چیزی از اعمال و آن را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را می دهد و اگر چه در واقع غلط باشد و حضرات او را نفرموده باشند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که به او رسد خبری که حق سبحانه و تعالی بر عملی ثوابی مقرر

ساخته است و آن عمل را بقصد آن ثواب به جا آورد حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۷

تعالی آن ثواب را به او می دهد و اگر چه در واقع چنان نباشد.

و عامه نیز این حدیث را نقل کرده اند و جمعی از اصحاب گفته اند که بنا بر این این معنی متفق علیه باشد بین الفریقین و جمعی نقل اجماع نیز بر این معنی کرده اند و محقق دوانی بحث کرده است که علما در مستحبات عمل بحدیث ضعیف کرده اند و می کنند و چه فرقت میان واجب و سنت هر دو حکم الله اند.

و جواب داده اند که ما عمل بحدیث صحیح کرده ایم نه به ضعیف و لیکن آن چه ظاهر می شود از طریقه قدما آنست که ایشان عمل بحدیث ضعیف نمی کرده اند مطلقاً و امثال این اخبار پیش ایشان صحیح است باصطلاح ایشان و الله تعالی یعلم.

[زن بر زن نماز میت می خواند]

(و قال جابر قال ابو جعفر صلوات الله عليه اذا لم يحضر الرجل «۱» المیت تقدمت المرأة وسطهنّ و قام النسوة عن يمينها و شمالها و هي وسطهنّ تكبر حتى تفرغ من الصلاة) و بسند قوی از جابر منقولست بلکه چون صدوق از کتاب جابر روایت کرده است و جابر ثقة است حدیث صحیح است و مشایخ اجازه جهالت و ضعف ایشان در کتابهای متواتره ضرر ندارد و لهذا صدوق و کلینی حکم به صحت حدیث جابر کرده اند و کتاب او از اصول اربعمائه است که جمیع مشایخ اعتماد بر او دارند و جمعی که از جابر روایت کرده اند ضعف اکثر ایشان به اعتبار علو حال ایشان است چنانکه از تتبع یافته ام با آن که مدار متقدمین بر کتب بوده است چنانکه

از کتب رجال ظاهر است.

و صدوق نیز در اول کتاب ذکر کرده است جابر می گوید که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۸

محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد در جائی که مردان نباشند و زنان حاضر باشند یک زن که اهلیت امامت داشته باشد امامت می کند و زنان از دست راست و دست چپ او می ایستند و امام در میان ایشان می ایستد و تکبیر می گوید و ایشان نیز تکبیر می گویند تا از نماز فارغ شوند.

و از این حدیث و دیگر احادیث این باب ظاهر می شود که اگر مردان باشند ایشان اولایند اما جایز است که با وجود مردان زنان بر میت زن نماز کنند چنانکه در چند خبر وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه صلوات الله علیها را فرستادند با زنان مسلمان که نماز بر خواهر خود کردند و پیش گذشت و آن که حضرت را فرستادند با وجود آن که شوهر داشت که عثمان بود از آن جهت بود که تا ظاهر سازد حضرت که عثمان منافق است و مسلمان نیست.

و حدیث زینب نیز وارد شده است که حضرت فاطمه در جنازه او حاضر شدند با زنان مهاجر و انصار با آن که پدر بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و بنا بر قول جمعی از علما که رقیه و زینب دختران خدیجه بوده اند از شوهری دیگر پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها وارثه و ولیه خواهند بود و بر تقدیر وراثت نیز حضرت رسول اولی بودند و اولویت خود را به حضرت فاطمه گذاشتند و الله

تعالیٰ یعلم.

(و قال الحسن بن زیاد الصّیقل سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه كيف تصلى النساء على الجنائز «۱» اذا لم يكن معهنّ رجل فقال يقمن جميعا في صفّ واحد و لا تتقدّمهنّ امرأه قيل ففي صلاه مكتوبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۵۹

أ يؤمّ بعضهنّ «۱» بعضا قال نعم) و در قوی کالصحیح منقول است که حسن بن زیاد چلنگر گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند که چگونه نماز می کنند زنان بر جنازها هر گاه مردی با ایشان نباشد حضرت فرمودند که همه در یک صف می ایستند و زنی پیش نمی رود مثل مردان، عرض نمودند که در نمازهای واجب دیگر زنان پیش نمازی زنان می توانند کرد حضرت فرمودند که بلی. و احادیث صحیحه نیز در این باب وارد شده است و در نماز جماعت خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[نماز بر هر مسلمانی واجب است و لو خود کشی کرده باشد]

(و قال رسول الله صلّى الله عليه و آله صلّوا على المرجوم من أمتي و على القاتل «۲» نفسه من أمتي و لا تدعوا احدا من أمتي بغير صلاه) و بسند قوی از آن حضرت صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که نماز کنید بر کسانی که ایشان را سنگسار کرده باشند از امت من و بر کسی که خود را کشته باشد از امت من و مگذارید احدی از امت مرا بی نماز.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز کن بر هر که بمیرد از اهل قبله و حساب او را با خدا گذار. و قریب باین از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

روایت کرده اند سنیان و مع هذا جمعی کثیر از عامه می گویند که نماز نمی توان کرد بر کسی که در حد کشته شده باشد یا کسی که خود را کشته باشد.

(و سال هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله عليه عن شارب الخمر و الزانی و السارق یصلی علیهم اذا ماتوا فقال نعم) و بسند صحیح از هشام منقولست که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۰

شارب الخمر و زنا کار و دزد اگر بمیرند نماز بر ایشان می توان کرد یا می باید کرد حضرت فرمودند که بلی و خلافی نیست در آن که هر که از امت اجابت باشد به آن که اثنی عشری باشد نماز بر او واجبست اگر چه فاسق باشد و کبایر کرده باشد و خلافی نیست در آن که بر کسی که از غیر ملت اسلام باشد یا بحسب ظاهر از مسلمانان باشد و در واقع کافر باشد به آن که انکار کرده باشد ضروری از ضروریات دین را مثل خارجی که بر امام زمان خروج کرده باشد یا مذهب خوارج داشته باشد و بر غلامه که مجموع ائمه هدی را یا یکی از ایشان را صلوات الله عليهم خدا داند و هم چنین مرتد و مجسمه به جسم کثیف نماز نمی توان کرد و خلافی که هست در غیر اینهاست از فرق باطله و حق آنست که نماز بر ایشان واجب نیست چون بحسب واقع کافرند و جایز است نماز کردن و لعنت کردن در تکبیر چهارم چنانکه خواهد آمد.

و احادیث بسیار وارد شده است که شارب الخمر را به جنازه او

حاضر شوید و بسیار از اصحاب کبایر را نیز وارد شده است که نماز بر ایشان مکنید چنانکه خواهد آمد حتی آن که شخصی دو دینار قرض گذاشته بود حضرت بر او نماز نکردند تا شخصی ضامن آن شد حضرت نماز گذاردند همه محمول است بر مبالغه و آن که بنا بر فسوق ایشان مبالغه بسیار واقع نشده است در نماز بر ایشان آن مبالغه که در صلحا واقع شده است و فی الحقیقه از این جهت این مبالغات واقع شده است تا عبرت دیگران شود.

اما اگر کسی نباشد که بر ایشان نماز کند البته واجبست نماز کردن بر ایشان بر همه کس که خبردار شده باشد و اگر همه نماز نکنند همه مؤاخذ خواهند بود به اجماع علما.

[نماز عریانا بر میت]

(و قال عمّار بن موسی السّاباطی قلت لأبی عبد الله صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۱

علیه ما تقول فی قوم کانوا فی سفر لهم یمشون علی ساحل البحر فاذا هم برجل میت عریان قد لفظه البحر و هم عراه لیس معهم الّا ازار فکیف یصلّون علیه و هو عریان و لیس معهم فضل ثوب یکفّنونه به قال یحفر له و یوضع فی لحدّه و یوضع اللّبن علی عورته لیستر «۱» عورته باللّبن و بالحجر و یصلّی علیه ثمّ یدفن) و بسند موثق از عمار منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می گوئید در قومی که در سفری باشند و در کافی فی سفرتهم و این عبارت بهتر است و در کنار دریا می رفتند که ناگاه دیدند که مرده برهنه را دریا بر کنار انداخته بود و ایشان نیز برهنه

باشند و بغیر از لنگی که ساتر عورت ایشان باشد جامه نداشته باشند پس چگونه بر او نماز گذارند و حال آن که میت برهنه است و ایشان جامه زیادتی نداشته باشند که میت را به آن جامه کفن کنند و در کافی به جای کاف لام است یعنی به پیچند او را به آن جامه حضرت فرمودند که قبری از جهت او می کنند و میت را در لحد می گذارند. و خشتی بر عورت او می گذارند تا عورت او پوشیده شود به خشت یا سنگ و در بعضی از نسخ فیستر عورته است و معنی این نزدیکست به آن یعنی پس عورت او را به خشت و سنگ می پوشانند و بر او نماز می کنند و بعد از آن دفن می کنند به آن که خاک بر او می ریزند تا قبر پر شود.

بدان که خلافی نیست که غسل میت مقدم است بر کفن و کفن مقدم است بر نماز و نماز مقدم است بر دفن و غسل میت به منزله ازاله نجاستست که مصلی می کند از جهت نماز خود و کفن بمنزله ساتر عورتست و هم چنان که نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۲

گذارنده در حالت اختیار نمازش صحیح نیست تا ازاله نجاست نکند و ستر عورت نکند میت نیز نماز بر او صحیح نیست تا او را غسل ندهند و کفن نکنند و چون ساتر ندارد ستر مهما ممکن واجب است اگر چه به خشت باشد و چون ساتر میت می باید که جمیع بدنش را به پوشاند که اگر در وقت نماز روی میت باز باشد مثلا نماز صحیح نیست علی الظاهر پس فرمودند که او را

در قبر گذارد و عورت که اهم است به خشت و سنگ به پوشانند و باقی بدن به قبر پوشیده شود تا نماز صحیح باشد و چون واجبت که دفن بعد از نماز باشد اول نماز می کنند و بعد از آن خاک پر می کنند.

و به همین مضمون از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست و بعد از آن از حضرت می پرسند که بعد از دفن بر او نماز می توان کرد حضرت فرمودند که نه اگر جایز می بود می بایست نماز جایز باشد از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در همه وقتی پس نماز نمی توان کرد بر مدفون و نه بر عریان. و تتمه حدیث سابطی نیز قریب باین است و چون تحقیق این مطلوب شد ظاهر می شود که بحثها و تقییداتی که کرده اند بی وجه است و الله تعالی یعلم.

[اگر در اثنای سفر به پارهای چند آدم بر خوردند]

(و روی اسحاق بن عمار عن الصادق عن ابیه صلوات الله علیهما انّ علیاً صلوات الله علیه وجد قطعاً من میت فجمعت ثم صلی علیها ثم دفنت) و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسیدند در اثنای سفر به پارهایی چند از آدم پس حضرت فرمودند که همه را جمع کردند و بر آن نماز کردند و بعد از آن دفن کردند و معمولست بر آن که همه بدن بوده باشد و اگر چه محض استخوان باشد یا در آن پاره ها سینه بود باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و غسل و کفن را ذکر نکرده اند زیرا که نماز لازم دارد هر دو را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۳

چنانکه گذشت

[نماز بر سینه است]

(و روی الفضل) بن عثمان الاعور عن الصّیادق عن ابیه صلوات الله علیهما فی الرّجل یقتل فیوجد رأسه فی قبیله و وسطه و صدره و یداه فی قبیله و الباقی منه فی قبیله فقال دیته علی من وجد فی قبیلته صدره و یداه و الصّیلاه علیه) و روایت کرده است فضل و فضیلش نیز می گویند و اعور یعنی یک چشم در صحیح از حضرتین صلوات الله علیهما در شخصی که کشته شود و سر او را در قبیله بیابند و میان او و سینه او دستهای او را در قبیله دیگر بیابند و باقی او را در قبیله دیگر بیابند حضرت فرمودند که دیت و خونبهای او بر آن جماعتی است که سینه و دستهای او را نزد قبیله ایشان یافته اند و نماز نیز بر سینه و دستها است.

اما دیت خواهد آمد که اگر لوث که قرینه است بهم رسد مدعیان خون با آن قرینه پنجاه سوگند، می خورند و دیت را می گیرند.

و اما نماز بر سینه است و دستها را مدخلی نیست در نماز و لیکن چون واقعه چنین بود و سایل واقعه را گفت حضرت بنا بر گفته او فرمود: چون در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که او را شیر بخورد یا درنده دیگر یا بمیرد و مرغان گوشت او را بخورند و استخوان بی گوشت بماند به او چه باید کرد حضرت فرمودند که او را غسل می دهند و کفن می کنند و نماز بر او می کنند و او را دفن می کنند و اگر میتی را دو نصف کرده باشند

بر آن نصفی نماز می کنند که دل میت در آن نصف است و آن سینه است که محل قلب است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۴

و به همین عنوان منقولست از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما و جزو اول صحیحه علی بن جعفر گذشت و جزو ثانی به نحو نیست که مذکور شد در این حدیث.

و کلینی در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که هر گاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز بر آن نصفی می کنند که دل در آنجاست و این در صورتی است که یک نصف دیگر حاضر نباشد که اگر باشد بر همه نماز می کنند.

و از این روایات ظاهر می شود که نصفی که در آن نصف دل باشد نماز باید کرد یا سینه با دستها و دلالت نمی کند بر آن که سینه حکم میت دارد در جمیع احکام، و هم چنین جمعی کثیر از علما گفته اند که هر گاه دل فقط باشد حکم میت دارد در جمیع احکام چون حضرت مناط احکام را بر دل گذاشته است و این ظهوری ندارد که باید دل باشد بلکه محتمل است که مراد این باشد که موضعی که در آن دل می باشد تا موافق حدیث فضل باشد و بر تقدیری که صریح باشد ظاهرش آنست که سینه با دل این حکم دارد نه دل فقط.

و امثال این استدلالات مناسبت به طریقه شیعه ندارد بلکه طریقه سنیانست و اگر جمعی از علمای ما مثل علامه این نحو استدلالات می کنند و مطلوب ایشان رد بر عامه است الزاما نه اعتقادا زیرا که همگی

در جمیع کتب اصولیه و استدلالیه نفی این استنباطات کرده اند به دلایل شتی و جمعی متابعت ایشان کرده اند و جمعی بحث بر ایشان کرده اند و هر دو طایفه غافلند از طریقه مطلوبه ایشان فتامل.

[اگر عضو نام یافت شود]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اذا وجد الرجل قتيلا فان وجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۵

«۱» عضو من اعضائه تاماً صلّى على ذلك العضو و دفن و ان لم يوجد له عضو تام لم يصلّ عليه و دفن) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر گاه شخصی را کشته بیابند پس اگر عضوی از اعضای او تمام باشد بر آن عضو نماز می کنند و دفن می کنند و اگر عضوی تمام نباشد نماز نمی کنند بر او و آن را دفن می کنند.

و این حدیث را جمعی تاویل کرده اند به آن که عضو تام سینه و دل است که محل علوم و اعتقاداتست جمعا بین الاخبار، و بعضی حمل بر استحباب کرده اند و این اظهر است.

و احوط آنست که اگر سر یا دست یا پا و امثال این اعضائی که استخوان داشته باشد بیابند غسل بدهند و کفن کنند و نماز کنند و دفن کنند بقصد احتیاط که اگر واجب یا سنت باشد فیها و الا لغوی باشد و الله تعالی يعلم.

[هر گاه شخصی را دو نیم کرده باشند نماز می کنند بر سینه در آن است]

(و اذا وسط الرجل بنصفین صلّى على النصف الذی فی القلب) و در حدیث صحیح خالد قلانسی و در حدیث صحیح علی بن جعفر و غیر آن از ائمه معصومین حضرات باقر و صادق و کاظم صلوات الله علیهم منقولست که هر گاه شخصی را بدو نیم کرده باشند نماز می کنند بر آن نصفی که در آن دل باشد و حکمش مذکور شد سابقا.

[اگر یافت نشود مگر سر میت نماز بر آن نمی کنند]

(و ان لم يوجد منه الا الرأس لم يصلّ عليه) و اگر یافت نشود مگر سر میت نماز بر آن نمی کنند کلینی در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کشته یافت شود و بغیر او گوشت نباشد و استخوان نداشته باشد بر او نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۶

نمی کنند و اگر استخوان بی گوشت باشد بر آن نماز می کنند و علماء حمل کرده اند بر آن که همه استخوانها باشد چنانکه ظاهر صحیح علی بن جعفر و صحیح خالد است یا استخوان سینه فقط باشد چون سینه حکم کل دارد.

و کلینی بعد از این حدیث ذکر کرده است که قال و روی الخ. و ظاهرا کلام بزنی باشد که این حدیث را از او روایت کرده است از جمیل از محمد بن مسلم و محتمل است که از کلام جمیل باشد و علی ای حال خو بست و ترجمه اش اینست که گفت که روایتی وارد شده است که نماز بر سر میت نمی باید کرد هر گاه از بدن جدا شده باشد یعنی واجب نیست اگر حدیث سابق را بحال خود گذاریم و اگر آن حدیث را تاویل کنیم که

عضو تمام سینه و دل است این حدیث را بحال خود می باید گذاشتن و الله تعالی يعلم.

و مؤید این خبر است حدیث موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نماز نمی باید کرد بر عضوی از اعضا به تنهایی مثل پا و سر و دست و اگر بدن تنها باشد نماز می باید کرد هر چند سر و دست و پا نداشته باشد و از این حدیث ظاهر می شود که دست دخل ندارد.

[**طفل هر گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد بر او نماز می خوانند**]

(و روی زراره و عبید الله بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه سئل عن الصلاه علی الصبّی متى یصلّی علیه فقال اذا عقل الصّیّ لاه قلت «۱» متى تجب الصّیّ لاه علیه قال اذا کان ابن ستّ سنین و الصّیّام اذا اطاقه) و به اسانید صحیحه از زراره و عبید الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت پرسیدند از نماز بر طفل که چه وقت نماز بر او می کنند حضرت فرمودند که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۷

گاه نماز را بفهمد و تمیز داشته باشد که واجب و سنت و شرط و رکن را از یکدیگر فرق تواند کرد یا وقت بلوغ گفتم که کی نماز بر او واجب می شود یعنی لازم است که او را به نماز بدارند حضرت فرمودند که هر گاه شش ساله باشد و او را بروزه می باید داشت هر وقت که طاقت داشته باشد.

و اکثر علما جزو ثانی حدیث را را مبین جزو اول می دانند که بیان عقل الصلاه باشد که اگر شش ساله نفهمد نماز را چگونه بر او واجب باشد و لیکن

اجماع است که واجب بمعنی خود نیست بلکه یا واجبست بر ولی که در شش سالگی او را به نماز بدارد و قولی بوجوب این نیز ندیده ام و یا بمعنی سنت مؤکد است بر ولی که او را تمرین کند به نماز تا عادت کند به آن و لیکن چون در حدیث صحیح زراره واقع شده است تفسیر عقل الصلاة را به شش سالگی البته لازم است که واجب را حمل بر لازم و مستحب مؤکد کنیم و چون طاققت اطفال در روزه گرفتن بحسب مزاجها و هواها مختلف می باشد حضرت بنای آن را بر طاققت ایشان گذاشت یعنی به مقداری که بر ایشان مشکل نباشد بسیار و محتمل است که اطفال را نیز ثوابی باشد چنانکه ولی راهست و ظاهر این حدیث نیز دلالت می کند بر آن و در محل خود خواهد آمد.

و آن که مشهور است که ایشان اهلیت خطاب ندارند پس تکلیف معقول نیست و ثواب بر تکلیف است حق است اگر کسی قایل به استحقاق شود و لیکن ممکن است که حق سبحانه و تعالی از روی تفضل کرامت فرماید با آن که اگر تمیز داشته باشد به استحقاق نیز ممکن است و الله تعالی يعلم.

(و من حضر مع قوم یصلّون علی طفل فلیقل اللّهم اجعله «۱»)

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۸

لأبویہ و لنا فرطاً) و کسی که حاضر شود با جمعی که نماز بر طفلی کنند پس باید که بگوید که خداوندا این طفل را از جهت پدر و مادر او و از جهت ما فرط گردان یعنی پیشرو ما باشد که از جهت ما ثوابی مهیا کند چون رفتن طفل

و صبر بر آن موجب ثواب عظیم است یا موجب اجر جزیل است اگر صبر نکنند.

و آن چه مصطلح علماست آنست که هر فعلی که بنده با اختیار خود کند از جهت فرموده الهی سبب ثوابست و آن نفعی است که دایم باشد و مقارن تعظیم و اجلال باشد و هر چه بی اختیار این کس بر سر این کس می آید موجب اجر است و در اجر لازم نیست که دائم باشد و لازم نیست که مقارن تعظیم و اجلال باشد و چون صبر فعل این کس است به سبب آن ثواب بی حساب حاصل می شود و چون رفتن طفل بی اختیار است موجب اجر است و لیکن بعد از این می آید که حق سبحانه و تعالی در مردن فرزند بهشت می دهد خواه صبر بکند و خواه نکند و این از تفضل الهی است و موافق اصطلاح علما در کتاب عتق حدیثی می آید که دلالت بر این تفصیل می کند.

و در حدیث موثق از زید بن علی از آبای او از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم منقولست در نماز بر طفل که می گوید: اللَّهُمَّ اجعله لأبویه و لنا سلفا و فرطا و اجرا.

و شیخ مفید ذکر کرده است که اگر نماز بر طفل کنند بعد از تکبیر چهارم این دعا را بخواند: اللَّهُمَّ هذا الطفل كما خلقته قادرا و قبضته طاهرا فاجعله لأبویه نورا و ارزقنا اجره و لا تفتننا بعده. یعنی خداوند اچنانکه این طفل را به قدرت کامله خود آفریدی و او را گرفتی پاک و پاکیزه که مرتکب معصیت تو نشد پس بگردان او را از جهت پدر و مادرش نور در دنیا به زیادتی ایمان

و کمالات و در تاریکی قبر و قیامت سبب روشنایی ایشان باشد و ما را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۶۹

ثواب او بهره مند گردان و ما را فریفته دنیا مگردان بعد از دیدن مرگ او یا چنان مکن که بی صبوری کنیم و این عبارات همه خوبست.

و از عبارت صدوق ظاهر می شود که اعتقاد ندارد به نماز کردن بر اطفال زیرا که گفته است که اگر حاضر شوی یعنی نماز مکن و این دعا را تقیه بخوان و محتمل است که مرادش مراد شیخ مفید باشد و لیکن عبارت مصنف عبارت فقه رضویست و در آنجا چنین است که: بدان که بر طفل نماز نمی توان کردن تا نماز را بفهمد پس اگر حاضر شوی با قومی که بر طفل نماز گذارند پس بگو: اللَّهُمَّ اجعله لأبویه و لنا ذخرا و مزیدا و فرطا و اجرا. و این عبارت صریح است که نماز بر طفل نیست و دعا را با آن جماعت می خوانند و صورت نماز را به جا می آورد چنانکه ظاهر کلام صدوقست و خواهد آمد اخبار در این باب و الله تعالی يعلم.

(و صَلَّى ابو جعفر صلوات الله عليه على ابن له صبي صغير له ثلاث سنين ثم قال لو لا انّ الناس يقولون انّ بنی هاشم لا يصلون على الصّیغار من اولادهم ما صلّیت علیه) و حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه نماز گذاردند بر فرزند صغیری از آن حضرت که او را سه سال بود و بعد از آن فرمودند که اگر نه این بود که مردمان تشنّیع می کردند که بنی هاشم نماز بر اولاد خرد خود نمی کنند من نماز نمی کردم و این

ملاحظه یا از آن جهت است که شهرت کند که ایشان اولاد صغار خود را مسلمان نمی دانند یا شهرت کند مخالفت مذهب عامه را و بنی امیه به ایشان ضرر رسانند چون عامه نماز می کنند بر مطلق اطفال خود.

و آن چه صدوق ذکر کرده است مضمون چند حدیثی است از آن جمله بسند صحیح از زراره منقولست که پسری از حضرت امام محمد باقر فوت شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۰

پس چون خبر فوت او را به حضرت دادند حضرت فرمودند تا او را غسل دادند و کفن کردند و حضرت با او متوجه شدند به مقبره و نماز بر او کردند و سجاده حضرت را انداختند و حضرت بر بالای سجاده ایستادند از جهت نماز دیگر بر قبر او ایستادند تا از دفن او فارغ شدند پس حضرت برگشتند و من در خدمت حضرت برگشتم و با آن حضرت می آمدم رو بمن کرد و گفت بر مثل این طفل نماز نیست و آن طفل سه ساله بود و فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که امثال این طفل را دفن کنند و نماز نمی کردند و لیکن چون سنیان می کنند من تقیه کردم و نماز گزاردم بعد از آن پرسیدم که پس چه وقت نماز بر او واجب می شود حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و شش سالش بشود پس پرسیدم که حال اطفال چونست در آن نشأه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی اعلم است به آن که ایشان چه خواهند کرد و تحقیق این سخن خواهد آمد.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه فرزندی داشتند در حیات حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و نامش عبد الله بود و تازه از شیر باز شده بود و به راه افتاده بود و حضرت آزاد کرده داشت که تربیت آن طفل می کرد من به طفل گفتم که این کیست که در پهلوی تست طفل گفت آزاد کرده ما است آن غلام از روی خوش طبعی گفت من آزاد کرده تو نیستم آن طفل گفت که از برای تو بد است که مولای من نباشی آن ملعون خنجری به شکم آن طفل زد یا مستی و آن طفل شهید شد و آن طفل را در تابوتی گذاشتند که از لیف خرما بافته بودند و به جانب قبرستان بقیع بردند پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بیرون آمدند و جبه خز زردی پوشیده بودند و عمامه خز زردی و ردا از خز زردی و تکیه بر من کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۱

بودند چون حضرت فربه بودند دشوار بود ایشان را بی تکیه بر کسی به جایی روند و مردمان می آمدند و سر سلامتی می دادند بر فرزند زاده آن حضرت چنانکه در کافی است ابن ابنه است و در تهذیب اتوائه است یعنی سر سلامتی می دادند و می گفتند که این ملعون غلام چه کاری کرد که چنین طفلی را شهید کرد پس چون حضرت به بقیع رسیدند پیش ایستادند و چهار تکبیر بر آن طفل گفتند تقیه و فرمودند که او را دفن کردند پس حضرت دست مرا گرفتند و به گوشه بردند و فرمودند که در زمان حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما

و اولادهما مقرر نبود که نماز بر اطفال کنند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که اطفال را مخفی دفن کنند و به نماز بر ایشان کنند و غرض از مخفی ساختن آن که صبر جمیل کرده باشند و به قضای الهی راضی باشند، و ممکن است که بواسطه نماز نکردن مخفی دفن می کرده باشند چون ابو بکر و عمر بدعت نماز را گذاشته بودند و حضرت نمی خواستند که اظهار مخالفت آنها کنند و چون منافقان اتباع ایشان با حضرت می بودند همیشه بعد از آن حضرت فرمودند که من از این جهت نماز بر این طفل کردم که اهل مدینه نگویند که ایشان نماز بر اطفال خود نمی کنند.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از علی بن عبد الله که گفت شنیدم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که چون ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند در آن روز سه سنت جاری شد یکی آن که در آن روز آفتاب گرفت پس مردمان می گفتند که بواسطه مردن ابراهیم شد که آفتاب گرفت پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و فرمودند ای گروه مردمان بدانید که آفتاب و ماه دو آیتند از آیات الهی که دلالت بر وجود و وحدت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۲

علم و اراده و قدرت الهی می کنند و بامر الهی جاریند و متحرکند و اطاعت فرمان او می کنند و منکسف نمی شوند از جهت مردن کسی و نه از جهت زندگی کسی پس چون هر دو بگیرد

یا یکی از ایشان بگیرد نماز کنید پس چون حضرت از منبر به زیر آمدند و نماز کسوف را با مردمان به جماعت گذاردند پس چون سلام دادند فرمودند که یا علی برخیز و کار سازی ابراهیم بکن پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخاستند و ابراهیم را غسل دادند و حنوط کردند و کفن کردند و بیرون بردند ابراهیم را و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز رفتند تا او را به قبر رسانیدند پس صحابه گفتند که حضرت فراموش کردند که نماز بر او گذارند به سبب جزعی که حضرت را دست داده است پس حضرت برخاستند و فرمودند ایها الناس جبرئیل آمده است و گفته شما را بمن گفت که شما گمان برده اید بمن که من فراموش کرده ام نماز بر فرزندانم را به سبب جزع و نه چنین است که شما گمان کرده اید و لکن خداوند لطیف خبیر بر شما پنج نماز واجب گردانیده است و بعدد هر نمازی یک تکبیر از جهت مردگان شما مقرر ساخته است و مرا امر کرده است که نماز نکنم مگر بر کسی که نماز کرده باشد پس حضرت فرمود که یا علی به قبر درو و فرزندانم را در لحد بخوابان پس حضرت رفتند و ابراهیم را در لحد جا دادند پس دیگر بار صحابه گفتند که چون حضرت به قبر نرفتند جایز نیست که کسی در قبر فرزند خود رود پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که: یا ایها الناس بر شما حرام نیست که در قبر فرزندان در آید و لیکن از آن می ترسم که

چون روی فرزند خود را در قبر بگشایید شیطان دست یابد و جزعی بکنید که اجر شما ضایع گردد پس برگشتند از بقیع.

و بسند قوی از هشام منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۳

علیه عرض نمودم که سنیان بر ما اعتراضی دارند و می گویند که شما می گوئید که نماز بر طفل نمی توان کرد چون نماز نکرده است پس سخن شما این است که نماز بر کسی می باید کرد که نماز کرده باشد ما می گوئیم که بلی پس می گویند که اگر یهودی یا نصرانی مسلمان شود و همان ساعت بمیرد پس بر شما لازم می آید که نماز بر او نباید کرد و حال آن که شما قایلید که بر او نماز می باید کرد چه جواب بگوئیم حضرت فرمودند که بگوئید که اگر این شخصی که مسلمان شده است افترا بنهد بر کسی او را چه می باید کرد البته خواهند گفت که حد بر او واجبست پس چون این جواب بگویند بگوئید که اگر این طفلی که نماز نکرده است افترا بنهد بر کسی آیا حد بر او واجبست خواهند گفت که نه پس خواهید گفت که نماز بر کسی می باید کرد که نماز و حدود بر او واجب باشد و نماز نمی باید کرد بر کسی که نماز و حدود بر او واجب نباشد.

بدان که ظاهر این خبر آنست که حضرت می خواهد بیان فرماید که عبارتی که وارد است که نماز بر کسی می باید کرد که نماز کرده باشد این است که اهل تکلیف به نماز باشد خواه نماز کرده باشد یا نکرده باشد و چون معنی دقیق بود حضرت حدود

را ذکر کردند که او بفهمد.

و این حدیث دلالت می کند بر آن که پیش از بلوغ نماز واجب نباشد و از شش سال تا بلوغ سنت باشد. و این حدیث با احادیث سابقه دلالت می کند که پیش از شش سال بدعت باشد پس اخباری که وارد شده است در آن که اگر متولد شود حیا نماز بر او هست محمول خواهد بود بر تقیه و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر نفی وجوب و بنا بر مذهب مشهور تا شش سال سنت است و بعد از شش سال واجب و گویا این احادیث را ندیده بودند و چون چنین اشتباهی شده است لازم بود نقل این اخبار و اخباری دیگر که دلالت بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۴

مطلوب می کند مثل صحیحہ علی ابن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا نماز بر میت طفل می توان کرد اگر پنج سال داشته باشد حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد نماز بر او می توان کرد.

و در حدیث صحیح زراره گذشت که فهمیدن نماز در شش سالگی است و در موثق از عمار وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از طفل که قلم بر او جاری نشده باشد آیا نماز بر او می توان کرد حضرت فرمودند که نماز بر مرد و زن وقتی واجبست که قلم بر ایشان جاری شود و ظاهرش وقت بلوغ است.

و در حدیث صحیح از علی بن یقظین وارد شده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که طفل

چند ساله که شود نماز بر او می توان کرد حضرت فرمودند که در هر حالی نماز هست مگر آن که ناتمام متولد شود یعنی مرده چنانکه در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز نمی باید کرد بر طفلی که مرده از مادر متولد شود و صدایی از او ظاهر نشود که دلالت بر حیات او کند و او را میراث نمی دهند نه از دیت پدر و نه از غیر آن و اگر فریاد بکنند بر او نماز بگذار و او را میراث بده و به همین مضمونست حدیث سکونی.

و در حدیث دیگر منقول است از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما موافق حدیث ابن یقطین و همه محمولست بر تقیه یا اتقاء که غرض حضرت این باشد که نماز بر طفل بکنند مبادا که ضرری به ایشان رسد چنانکه حضرت کردند.

و در حدیث کالصحیح از قدامه بن زایده که مجهول الحال است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۵

منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز بر ابراهیم فرزندش کرد و پنج تکبیر بر او گفت و این حدیث غریبست و ممکن است بر تقدیر صحت که تقیه فرموده باشند بعنوان استتفهام انکاری یعنی شما سنیان چنین می گوئید و غلط است و این نحو از تقیه بسیار است که خواهد آمد و ظاهرا اتقاء بیشتر واقع شده باشد احادیث از تقیه چون حضرات ائمه معصومین علم به حیات و ممات و وقت آن داشتند و احتیاج به تقیه

نداشتند چنانکه راوی به خدمت حضرت امام رضا عرض می کند که شما اظهار امامت علانیه می کنید و از شمشیر هارون الرشید علیه اللعنه و العذاب الشدید خون می چکد حضرت می فرماید که خاطر جمعدار که از هارون بمن ضرری نمی رسد و اگر از هارون بمن ضرر رسد من امام نیستم هم چنان که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را از ابو جهل می ترسانیدند که در مقام قتل تست یا رسول الله حضرت می فرمودند که اگر ابو جهل مرا بکشد من پیغمبر نیستم و کسی که خواهد تفصیل این معنی را نظر کند به عیون اخبار الرضا صلوات الله علیه که حضرت تقیه نفرمودند در بسیاری از جاها و اگر تقیه بر ایشان واجب می بود ترک آن نمی کردند.

و احادیث از طرق عامه و خاصه متواتر است که حضرت امیر المؤمنین قاتل خود را می دانستند و ساعت شهادت خود را می دانستند و فرزندان حضرت مبالغه می کردند در آن که حضرت در آن صبح در خانه نماز گذارند و حضرت قبول نفرمودند و چون بعضی از چیزها را بیان می کنم باقی را که خواهید رسید در محال خود خواهید دانست إن شاء الله تعالی.

(و سئل متی تجب الصیلاه علیه فقال اذا عقل الصیلاه و کان ابن ست سنین) و در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۶

باقر صلوات الله علیه سؤال کرد که چه وقت نماز بر طفل واجب می شود حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد و شش سالش تمام شود چون غالب اوقات در شش سالگی می توان فهمانید که خداوندی دارد و او فرموده است که

نماز بکنند تا به بهشت روند و اگر نکنند بجهنم می روند و بهشت چنین جائی است و دوزخ چنین جائی است.

و الحمد لله رب العالمین که بنده در چهار سالگی همه اینها را می دانستم و نماز شب می کردم در مسجد صفا و نماز صبح را به جماعت می کردم و اطفال را نصیحت می کردم به آیه و حدیث به تعلیم پدرم رحمه الله تعالی و غرض آنست که حق سبحانه و تعالی مرتبه مرتبه عقل اطفال را زیاده می کند و در سن شش غالبا قابل تعلم هستند و لیکن پدرهای بی سعادت خود تحصیل نکرده اند آن چه را می باید و تحصیل چیزی چند کرده اند که نمی باید آنها را به یاد اطفال خود می دهند و حجت الهی بر خلائق تمامست و تقصیر از ایشان است.

و صدوق ذکر نکرده است برداشتن دستها را نزد تکبیرات خمس بر میت جمعی از علما بر اینند که در تکبیر اول دست بر می دارند و بس و اکثر بر اینند که در هر تکبیری سنت است دست برداشتن تا برابر گوش که سر انگشت محاذی گوش باشد و کف دست وقتی که بالا رود و رو بقبله باشد.

و در حدیث صحیح وارد شده است از عبد الرحمن عزمی که گفت من نماز میت گزاردم بر پشت سر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه دیدم که حضرت پنج تکبیر بر میت که گفتند در هر تکبیری دستها را برداشتند و همین مضمون در حدیث قوی از محمد بن عبد الله بن خالد منقولست.

و در حدیث کالصحیح از یونس منقولست که گفت از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما سؤال

کردم و گفتم فدای تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۷

گردد به درستی که سنیان در تکبیر اول نماز میت دست بر می دارند و بعد از آن دست بر نمی دارند آیا من بنحو سنیان یک مرتبه دست بردارم یا در هر تکبیر دست بردارم حضرت فرمودند که در هر تکبیری دست بردار.

و از این حدیث ظاهر می شود که یونس می دانسته است که در هر تکبیری دست برداشتن سنت است و سؤال او از این جهت است که تقیه بکنم یا نکنم حضرت فرمودند که مکن که ضرر به تو نمی رسد به توجه ما و اظهار شعایر ایمان نیز کرده خواهی بود.

و از اینجا نیز ظاهر می شود که در اخباری که یک مرتبه واقع شده است از جهت تقیه است که مبدا ضرر به ایشان رسد با آن که راوی حدیث یک مرتبه غیاث بن ابراهیم است و او سنی است و ظاهراً اسماعیل بن اسحاق نیز چنین باشد چنانکه هر دو روایت فعل حضرت امیر المؤمنین را کرده اند که حضرت صلوات الله علیه در تکبیر اول دست بر می داشت و بس پس ممکن است بر تقدیر وقوع که حضرت تقیه فرموده باشند چون پیشتر آن کسان این بدعت را گذاشته بودند و حضرت از انکار اصحابش خایف بوده باشد چنانکه خواهد آمد که حضرت امیر المؤمنین اراده فرمودند که بدعت عمر را در نماز تراویح که در جمیع صحاح ایشان هست که عمر گذاشته است بر طرف کند و حضرت امام حسن را فرستاد که بدعتست ترک کنید همگی فریاد بر آوردند که وا عمراه حضرت فرمودند که هر چه خواهند بکنند.

و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

فرمودند در خطبه طویلی که اگر من بدعت‌هایی که گذاشته اند برطرف کنم هر آینه همه از من متفرق خواهند شد مگر قلیلی که مرا شناخته اند و فضیلت مرا از کتاب خدا دانسته اند و یکی از آنها تکبیر بر میت است که حضرت سید المرسلین پنج تکبیر بر مؤمن مقرر ساختند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۸

بر منافق چهار و ایشان بواسطه نفاقی که داشتند چهار را عمل می کنند در مؤمن و منافق و اگر چه یک علامت نفاق چهار تکبیر است.

(و روی زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال الصلاه علی المستضعف و الذی لا یعرف مذهبه یصلی علی النبی صلی الله علیه و آله و یدعو (۱) «۱» للمؤمنین و المؤمنات و یقال اللهم اغفر للذین تابوا و اتبعوا سبیلک و قهم عذاب الجحیم و یقال فی الصلاه علی من لا یعرف مذهبه اللهم ان هذه النفس أنت احیيتها و أنت امتتها اللهم ولها ما تولت و احشرها مع من احبت) و بسند صحیح از زراره و کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نماز بر مستضعف و بر کسی که مذهب او را ندانند صلوات است بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله و دعا می کند از برای مردان مؤمن و زنان مؤمن و بعد از آن می گوید در نماز مستضعف یا هر دو که خداوندایامرز کسانی را که توبه کرده باشند از مذهب باطل و از بدیها و متابعت کرده باشند راه ترا که آن مذهب حق است و اعمال صالحه و نگاهدار

ایشان را از عذاب جهنم و در نماز بر کسی که مذهبش را ندانند می گویند بعد از صلوات و استغفار از برای مؤمنین و مؤمنات یا با ما قبل هر چه گذشته است یا همین دعا را که خداوندا این نفس را تو زنده گردانیدی در شکم مادر و تو میراندی او را خداوندا و اِلی او گردان آن چه را تو لا به او کرده است یعنی اگر شیعه است حضرات ائمه معصومین علیهما السلام را شفیع او گردان و اگر سنی است عمر را و برادرانش را تا با ایشان رود و یا او را بمذهب او گذار از خوب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۷۹

بد و حشر کن او را با هر که او را دوست می دارد.

و مراد از مستضعف جمعی اند که حق را نمی دانند از سنیان و شیعیان غیر اثنی عشری و به اندک احسانی یا کلامی از مذهب خود بر می گردند و امامی می شوند و باز اگر احسانی یا کلامی از سنیان بشنوند سنی می شوند.

و این معنی را مشاهده نمودیم در اکثر سنیان بصره که در شبی اراده کردیم در راه مکه که چون شخصی فوت شده بود از جهت او استیجار حج کنیم قریب به صد کس آمدند و [ل ع ن] کردند بر ثلاثه و چون دوازده امام را از ایشان می پرسیدیم بغیر از علی کسی را نمی دانستند تا آن که بعضی از اخوان مؤمنین مرا منع کردند که در راه مکه هم چنین تقیه می کنی و حال آن که متوجه آنجایی بعد از آن از آنجا به خیمه خود رفتیم و ظاهر بود که همه سنی بودند.

و در

اخبار معتبره حسنه كالصحيح از ائمه هدى صلوات الله عليهم وارد شده است كه فرمودند كه مستضعفين جمعى اند كه عقل صحیحى ندارند و عقول ایشان مثل عقول اطفال است نه در كفر ثابت قدمند و نه به ايمان هدايت یافته اند چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده كه **إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَيْسَ تَطِيعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا**. و ترجمه اش اين است كه مگر ضعفاء العقول از مردان و زنان و اطفال كه در كفر ثابت قدم نيستند و هدايتى به ايمان نيافته اند.

و احاديث صحيحه وارد است در آن كه هر كس مى فهمد كه مردمان در دينها اختلاف دارند و اين جماعت مى گويند كه آنها بر باطلند و بجهنم مى روند و بر عكس اين جماعت مستضعف نيستند و عقل ايشان اقتضا مى كند كه تفحص حق بكنند.

اما ضعفاء العقول شيعه اثني عشرى پس ايشان را مستضعف نمى گويند هر

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۳۸۰

چند دليل بر حقيقت مذهب خود را ندانند. و بر اين مضمون نيز احاديث بسيار وارد شده است.

و مراد از كسى كه مذهبش را ندانند اين است كه هر گاه شخصى در ميان اهل سنت فوت شود و ندانيم كه شيعه است يا نه مجهول الحال است اما اگر كسى در امثال اين بلاد فوت شود او مجهول نيست بلكه او را دعائى مؤمنان مى كنيم و اگر شيعه و سنى در هم مرده باشد و خصوص كسى را ندانيم كه شيعه کدام است و سنى کدام همه را غسل و حنوط و كفن مى كنند و يك نماز بر ايشان مى كنند و همين دعائى مجهول الحال را مى خواند و اگر خواهد دعائى

مؤمنان را می خواند و بس و دعا از برای مؤمنان می کند و اگر خواهد دعای مؤمنان را می خواند و بس و دعا از برای مؤمنان می کند و اگر خواهد دعای مؤمنان را از جهت مؤمنان می خواند و دعای مستضعفان را از جهت ایشان و دعای منافقان را از جهت ایشان می خواند تا به همه اخبار عمل کرده باشد.

(و روی صفوان بن مهران الجَمَّال عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انه قال مات رجل من المنافقين فخرج الحسين بن علي صلوات الله عليهما يمشي فلقى مولى له فقال له إلى اين تذهب فقال افّر من جنازه هذا المنافق ان أصلى عليه فقال له الحسين صلوات الله عليه قم إلى جنبی فما سمعتنی اقول فقل مثله قال فرفع يديه و قال اللهم اخز عبدك في عبادك و بلادك اللهم اصله اشد نارك اللهم اذقه حرّ عذابك فانه كان يوالى اعدائك و يعادى أولياءك و يبغض اهل بيت نبيك) و روایت کرده اند از صفوان شتربان بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که شخصی از منافقان یعنی دشمنان اهل بیت سید المرسلین صلی الله عليهم فوت شد پس حضرت سید الشهداء علیه السلام به جنازه آن ملعون بیرون رفتند و می رفتند که به خدمت حضرت رسید آزاده کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۱

آن حضرت یا یکی از شیعیان آن حضرت صلوات الله عليه حضرت به او فرمودند که کجا می روی آن شخص گفت از جنازه این منافق می گریزم که مبادا حاضر باشم و نماز باید کرد پس حضرت امام حسین سلام الله عليه فرمودند که پهلوی من بایست هر چه بشنوی که من

می گویم تو همان را بگو پس حضرت دستها برداشتند و دلالت می کند که در تکبیر چهارم دست برداشتن خوب باشد و گفتند خداوندا خوار گردان این بنده را در میان بندگانت و در همه شهرهای خودت، خداوندا او را آتش افروز جهنم گردان به سخت ترین آتشی در گرمی، خداوندا بچشان او را گرمی عذاب را و ظاهرا سهوی در اینجا از کتاب شده است. و آن چه در کلینی و تهذیب و سایر ادعیه است باین عنوانست که: اللَّهُمَّ اَصْلِهِ حَرَّ نَارِكَ اللَّهُمَّ اَذِقْهُ اَشَدَّ عَذَابِكَ به درستی که او دوستی می کرد با دشمنان تو و دشمنی می کرد با دوستان تو و دشمن بود اهل بیت پیغمبر ترا صلوات الله عليهم.

و احادیث صحیحه وارد شده است که این آیه در شأن ناصبی است که عداوت اهل بیت داشته باشد: عامله ناصبه تصلی نارا حامیه یعنی عبادت می کند و دشمنی با اهل بیت رسول من دارد آتش افروز آتشی خواهد بود که گرمی او را تصور نتوان کرد.

و در احادیث متواتره وارد شده است که اگر جمیع پیغمبران و جمیع اوصیاء پیغمبران و جمیع ملائکه مقربان شفاعت کنند یک ناصبی را حق سبحانه و تعالی شفاعت هیچ یک را قبول نخواهد کرد و این سخن بر تقدیر فرض محال است.

و در احادیث متواتره وارد شده است که دشمنان اهل البیت بوی بهشت نمی شوند. و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی نماز کند یا زنا کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۲

مساویست.

و در احادیث بسیار وارد شده است که ناصبی کسی است که دشمن شیعه باشد از جهت تشیع بلکه همین دشمنی که ائمه اهل البیت را

یا یکی از ایشان را امام نداند کافی است از برای خلود در جهنم.

و در احادیث متواتره وارد شده است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که اگر کسی هزار سال یا مدت عمر دنیا در حطیم که ما بین رکن و مقام ابراهیم است عبادت کند که شبها بر پا ایستد و روزها روزه گیرد حق سبحانه و تعالی آن را قبول نکند و البته او را بجهنم برد و دائم در عذاب جهنم باشد.

و احتمال نجات در مستضعفین هست به تفضل الهی نه به استحقاق به اعتبار بعضی از اخبار و اکثر علمای شیعه بلکه نقل اجماع نیز کرده اند که غیر اثنی عشری کافر است هر که باشد و مستحق خلود نارند.

و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است و چون کسی ملاحظه صحیح بخاری تنها کند یقین بهم می رساند که ابو بکر و عمر و عثمان دشمن اهل بیت بوده اند و لیکن چون حق سبحانه و تعالی ایشان را کور گردانیده است نمی یابند و همین احادیث فدک کافی است در کفر ایشان که بخاری آن حدیث طولانی را ذکر کرده است زیاده برده موضع یک جا به اعتبار سلوک با سیده نساء عالمیان و یک جا به اعتبار سلوک با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین و هر یک از این حکایات را به سندهای مختلف در مواضع مختلفه ذکر کرده است با آن که آن ملعون شدید العداوه اخبار مدح ایشان را نیز در مواضع مختلفه ذکر کرده است و آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بهترین خلائق است و آن که حضرت فاطمه سیده نساء

جا که منافق می گویند غیر اثنی عشری را می خواهند و گاه هست که مراد از آن ناصبی است و در نماز میت که منافق می گویند غیر مستضعف را می خواهند اگر چه ظاهراً عداوت نداشته باشد با اهل بیت.

و احادیث بسیار صحیح و کالصحیح وارد شده است در نماز منافق و مستضعف و در نماز منافق همین لعن وارد شده است و مطلقاً تکبیر و دعاهای دیگر وارد نشده است و چون ضرور بوده است تقیه حضرات ائمه علیهم السلام می ایستاده اند و لعن می کرده اند و احوط آنست که اگر کسی مبتلا شود چنین کند که صورت نماز را بفعل آورد و مشغول لعن شود و احادیث مستضعف اکثرش به نحو است که صدوق ذکر کرده است و از آیه که حضرات ائمه معصومین می خوانده اند که: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا ظَاهِرًا مِمَّا كَانُوا يَكْتُمُونَ و دعای بر ایشان مشروط است به توبه ایشان در وقت مرگ چون ممکن است که توبه کرده باشند و ما ندانیم و اشعاری دارد به آن که اگر توبه نکرده باشند بر ایشان نفرین باشد بعدم مغفرت و دخول در عذاب جحیم و الله تعالی يعلم.

[دعا بر غیر مستبصر در نماز میت]

(و روی عبید الله بن علی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا صليت على عدو الله عز وجل فقل اللهم انا لا نعلم الا انه عدو لك و لرسولك اللهم فاحش قبره نارا و احش جوفه نارا و عجله إلى النار فانه كان يوالى اعدائك و يعادى اولياءك و يبغض اهل بيت نبيك اللهم ضيق عليه قبره فاذا رفع فقل اللهم لا ترفعه و

لا- تزكّه و ان كان مستضعفا فقل اللهم اغفر للعذّين تابوا و اتبعوا سبيلك و قهم عذاب الجحيم فاذا كنت لا تدري ما حاله فقل اللهم ان كان يحبّ الخير و اهله فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه و ان كان المستضعف منك بسبيل فاستغفر له على وجه الشّفاعه منك لا على وجه الولاية) و به اسانيد

لوامع صاحبقراني، ج ۲، ص: ۳۸۴

صحيحه از عبید الله منقولست از حضرت امام ابی عبد الله جعفر بن محمد صلوات الله علیهما که فرمودند که هر گاه نماز کنی یا دعا و نفرین کنی بر دشمن الهی که آن کسی است که عداوات با اهل بیت داشته باشد چون احادیث متواتره وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که دشمن تو یا علی دشمن من است و دشمن من دشمن خداست پس این دعا را بخوان که خداوندا نمی دانیم از حال او مگر آن که دشمن تست و دشمن رسول تست خداوندا قبرش را پر از آتش گردان، و اندرونش را پر از آتش گردان، و او را به زودی به آتش برسان به درستی که او دوستی می کرد با دشمنان تو و دشمنی می کرد با دوستان تو که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و شیعیان ایشان و بغض اهل بیت رسولت را در دل می داشت، خداوندا قبر را بر او تنگ گردان و چون جنازه را بردارند بگو خداوندا او را رفعت مده یا روح او را به بالا میر و او را به خوبی یاد مکن.

و اگر میت مستضعف باشد و اعتقادش ضعیف باشد بگو خداوندا بیامرز کسانی را که ایمان به

تو و به رسولت و به اهل بیت رسولت داشته باشند و ایشان را از عذاب جهنم نگاه دار.

و اگر حال میت را ندانی بگو خداوندا اگر این شخص دوست می داشت ایمان را و اهل ایمان را یعنی کسانی را که ایمان به ایشان می باید داشت که رسول خدا و ائمه هدی اند صلوات الله علیهم یا شیعیان ایشان پس بیامرز او را و رحم کن بر او و از گناهان او در گذر.

و اگر مستضعف را با تو ربطی باشد مثل خویشی و الفت و هم سایگی پس طلب مغفرت بکن از جهت او بر وجه شفاعت نه بر وجه دوستی چون دوستی خلاف مذهب حرام است پس با او دشمن می باید بود و استغفار می باید کرد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۵

جهت او بعنوان شفاعت که خداوندا عقلش ضعیف بود بی چاره است اگر قابلیت مغفرت دارد بیامرز و الا تو می دانی.

اما کسانی که شعوری داشته باشند مثل علمای اهل سنت ایشان داخل منافقانند و شفاعت ایشان جایز نیست.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون عبد الله بن ابی که سر منافقان اهل مدینه بود بجهنم رفت و پسرش مؤمن بود و به خدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله من می دانم که پدرم از اهل جهنم است و لیکن اگر تو به جنازه او حاضر نشوی ننگ و عاری عظیم خواهد بود ما را حضرت به جنازه او حاضر شد پس عمر گفت یا رسول الله آیا حق سبحانه و تعالی ترا نهی نکرده است که بر قبر منافقان نایستی حضرت خاموش شدند دیگر

آن سردار منافقان مکه همین عبارت را اعاده کرد حضرت فرمودند که وای بر تو تو چه می دانی که من چه گفتم گفتم که خداوند اندرونش را پر از آتش کن و قبرش را پر از آتش کن پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که عمر باعث شد که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله اظهار کردند چیزی را که نمی خواستند که اظهار کنند یعنی از جهت خاطر پسرش و حاصل جواب حضرت این شد که حق سبحانه مرا نهی کرده است از طلب مغفرت نه از حضور و لعنت چنانکه فرموده است که: و لا- تصل یعنی دعا مکن هرگز بر احدی از کفار و منافقین و بر قبر ایشان مایست که استغفار کنی که اگر هفتاد مرتبه استغفار کنی حق سبحانه و تعالی ایشان را نمی آمرزد.

و عامه نیز این حدیث را در صحاح خود ذکر کرده اند و همیشه کار آن ملعون ایدای آن حضرت بود و غرضش از این گفتن نفی نبوت آن حضرت بود که چون پیغمبر باشی و حال آن که خود نقل می کنی که خدا چنین گفت و خود مخالفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۶

می کنی.

و قاضی عضد در حکایت دوات و قلم جوابی گفته است از جهت عمر که آن چه عمر گفت از نسبت هذیان به حضرت سید المرسلین و نگذاشت که حضرت چیزی بنویسد که مردمان هرگز گمراه نشوند که اینها سهل است همیشه کار عمر این چنین بود و راست گفته است که همیشه چنین بود و جوابش باین بر می گردد که عمر در آن وقت کافر نشد همیشه کافر بود و راست گفته است.

سعد بن عبد الله نیز روایت کرده است که به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه رفتم و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه در دامن آن حضرت نشسته بودند و چون مسایل خود را به حضرت عرض کردم حضرت فرمودند که فرزندم صاحب شماس است و حضرت صلوات الله علیه در سن دو سالگی بود مسایل خود را از او بپرس پس هر چه پرسیدم جواب فرمودند پس حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه فرمودند که چرا آن مسأله ناصبی را نپرسیدی و آن چنان بود که یکی از نواصب که همیشه با او بحثها در امامت می کردم بمن گفت که شما شیعیان همیشه چیزهای باطل می گوئید که بطلانش بدیهی است از آن جمله می گوئید که ابو بکر و عمر هرگز مسلمان نبودند و ایشان منافق بودند با آن که ایشان در مکه مسلمان شدند و نفاق در مدینه بهم رسید که شمشیر بهم رسید و من از جواب او عاجز شده بودم حضرت فرمودند که چرا در جواب آن ناصبی نگفتی که ایشان طمعا مسلمان شدند بحسب ظاهر چون از یهود و نصاری شنیده بودند که پیغمبر آخر الزمان عالم گیر خواهد شد گفتند که اظهار اسلام کنیم شاید از استیلا ما را بهره باشد پس اسلام مکه منافات با نفاق ایشان ندارد و حکایت طولانی است مجملی که مطلوب بود مذکور شد.

[اگر مرد و زن بودند زن را مقدم می داشتند به جانب قبله]

(و كان على صلوات الله عليه اذا صلى على المرأة و الرجل « ۱ » قدم المرأة و آخر الرجل و اذا صلى على العبد و الحرّ قدم العبد و آخر الحرّ و اذا صلى على الكبير و الصغير قدم الصغير

و آخر الكبير) و بسند كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه همیشه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه بر ميت نماز مي كردند و جنازها جمع مي شد و بر همه يك نماز مي كردند اگر مرد و زن بودند زن را مقدم مي داشتند به جانب قبله و مرد را مؤخر مي داشتند از زن و برابر آن حضرت بود و هر گاه نماز بر بنده و آزاد مي كردند آزاد نزد امام بود و بنده در عقب او به جانب قبله و هر گاه نماز بر بزرگ و طفل مي كردند طفل را مقدم مي داشتند به جانب قبله و بالغ را مؤخر مي داشتند به جانب خود.

و آن چه مذکور شد در حل حديث مؤيد آن احاديث بسيار وارد شده است از آن جمله در حديث صحيح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله عليهما وارد است كه سؤال كردم از آن حضرت كه بر مردان و زنان چگونه نماز بايد كرد حضرت فرمودند كه مردان به جانب امام باشند مقدم بر زنان و همه را در عقب يكديگر صف مي كنند به آن كه اگر ده مرد باشند و ده زن صف مردان را پي در پي يكديگر مي گذارند و ديگر زنان را از عقب مردان يك صف مي كنند.

و ممكن است كه مراد از صف، صفي باشد كه در حديث عمار واقع شده است.

و در دو حديث كالصحيح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما وارد شده است قريب بحديث محمد بن مسلم

لوامع صاحبقراني، ج ۲، ص: ۳۸۸

كه مردان به جانب امام باشند و زنان به جانب قبله و

مردان را مقدم می‌دارند چنانکه در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه. و در حدیث موثق از عمار ساباطی وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر دو مرده یا سه مرده باشد چگونه نماز بر ایشان می‌کنند حضرت فرمودند که اگر سه یا دو یا ده یا بیشتر باشند بر همه یک نماز می‌کنند و پنج تکبیر می‌گویند چنانکه بر یک میت نماز می‌کنند و چون یک نماز کردند گویا بر همه فردا فردا نماز کرده‌اند و باین نحو می‌گذارند که اول میتی را می‌گذارند و سر میت دیگر را محاذی نشستگاه میت اول می‌گذارند و سر میت سیم را محاذی نشستگاه میت دوم می‌گذارند بنحو نردبان تا به آخر و چون این صف را درست کنند امام در میان صف می‌ایستد و پنج تکبیر می‌گوید چنانکه بر میت واحد نماز می‌گذارد پس دیگر پرسیدند که اگر مردان و زنان جمع شوند چه باید کرد حضرت فرمودند که صف مردان را بنحو سابق درست می‌کنند و بعد از آن سر زن را محاذی نشستگاه مرد آخر می‌گذارند و سر زن دیگر را محاذی نشستگاه زن اول می‌گذارند تا زنان نیز بنحو مردان تمام شوند پس در میان صف مردان می‌ایستد و یک نماز بر همه می‌کند.

و این حدیث را باین عنوان کلینی رضی الله عنه روایت کرده است و شیخ در تهذیب و استبصار ذکر کرده است در ترتیب زنان که سر زن دوم را محاذی سر زن اول می‌گذارند.

و اکثر علما به قانونی که دارند که نظر به کتابی دیگر نمی‌کنند عمل بروایت شیخ کرده‌اند و

ظاهرا شیخ از کافی برداشته است.

و احتمال دارد که از کتاب محمد بن احمد اشعری برداشته باشد چنانکه ظاهر آنست که کلینی نیز از آنجا برداشته باشد و هر گاه منقول عنه یکی باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۸۹

شک نیست که کلینی اثب است و اعتماد بر او بیش از همه کس است چنانکه بر متبع ظهورش کالشمس فی رابعه النهار است.

و در جمع مردان با زنان در حدیث صحیح از عبید الله حلبی منقولست که از حضرت سؤال کردم که بر مرد و زن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که مرد در برابر زن باشد به جانب قبله و سر زن پیش نشستگاه مرد باشد از جانب چپ او یعنی میت مرد چون بر پشت خوابیده است و سر زن محاذی دست چپ امام باشد و سر مرد از جانب دست راست امام باشد و این نحو دور نیست که بهتر باشد چون زنان بر پشت سر امام می افتند اما محاذی مأمومین خواهد بود و از این حیثیت پیش بودن ایشان اولی خواهد بود.

و از این حدیث ظاهر می شود که می باید میت بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی جانب راست امام باشد و حدیث عمار که پیش گذشت و همین حدیث اینجا بلکه ظاهر اخبار بسیار دلالت می کند بر استقبال میت باین عنوان که بر پشت خوابیده باشد و سر او محاذی دست راست امام باشد.

و در حدیث صحیح از زراره و حلبی منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند در امر مرد و زن که جمع شوند چگونه بر ایشان نماز گذارند حضرت فرمودند که مرد در پیش

امام است و زن بعد از او.

و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است در جنازه مردان و اطفال و زنان که فرمودند که مردان در پیش امام باشند و بعد از آن اطفال و بعد از ایشان زنان در پیش قبله و جمعی از علما اطفال را بعد از زنان می گذارند چون زنان اشرفند به اعتبار آن که که مکلفند و بعضی اطفال شش ساله را که نماز بر ایشان واجبست به اعتقاد ایشان مقدم می دارند بر زنان و بیش از شش سال را مؤخر می دارند و لیکن چون نص وارد است استنباط باطل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۰

است.

مع هذا ظاهر نیست که پیش و پس به اعتبار اشرفیت باشد و بر تقدیر تسلیم شاید رعایت ستر زنان اولی باشد و حدیث متن دلالت کرد بر آن که هر دویی که از قبیل هم باشند تقدم دارند به آن که مردان بر زنان و آزاد بر بنده و کبیر بر صغیر و دو احتمال داشت یکی تقدم به جانب قبله و دیگر تقدم به جانب امام اما اگر همه جمع شوند بغیر از حدیث موثق حدیثی دیگر بخاطر ندارم و لیکن جمعی از علما خنثی را مقدم می دارند بر زن و در عبد و خنثی دور نیست که مخیر باشند چون هر یک شرفی دارند و هر دو مقدمند بر زن و دور نیست که مقدم باشند بر صبی و خلافتی نیست که این تقدمها بر سبیل استحبابست چنانکه خواهد آمد.

(و روی هشام ابن سالم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لا باس بان یقدم الرجل و

تؤخر المرأة و تقدم المرأة و يؤخر الرجل یعنی فی الصیلة علی المیت) و به اسانید صحیحه و حسنه از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که مقدم دارند مرد را به جانب امام یا قبله و تاخیر کنند زن را از امام یا قبله و مقدم دارند زن را بهر دو معنی و مؤخر دارند مرد را بهر دو معنی یعنی در نماز بر میت و جمله یعنی ظاهرا کلام هشام باشد چون شیخ طوسی این حدیث را صحیحا روایت کرده است از کتاب علی بن بابویه و احتمال غیر او از رواه نیز هست و اکثر علما این حدیث را دلیل عدم وجوب ساخته اند.

و ظاهر این حدیث آنست که مستحب هم نباشد چون اگر تقدیم مرد سنت باشد به نحوی که از احادیث صحیحه ظاهر شد مناسب این بود که بگویند باکی نیست بتقدم زن و تاخر مرد و در این صورت ظاهر می شد عدم وجوب و استحباب باقی می بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۱

اما این عبارت بحسب ظاهر دلالت می کند که هر دو مساوی باشد بلکه تقدیم مرد مرجوح باشد و ممکن است که مراد این باشد که استحباب بهر دو نحو متحقق می شود به آن که مرد را به جانب قبله گذارند و رعایت شرف قبله کنند و بر عکس رعایت اشرفیت قرب امام و تستر زن و به نیت مختلف شود و ممکن است که نسخه او تقدم المرأة باشد چنانکه در بعضی از نسخ فقیه او واقع است و بنا بر این راوی شک دارد که حضرت این عبارت را گفته است

یا آن عبارت را.

و ممکن است که در واقع باید که مرد به جانب قبله باشد و زن به جانب امام چنانکه صریح صحیح حلبی و ظاهر حدیث حضرت امیر المؤمنین و ظاهر موثقه عبد الرحمن بن ابی عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جنازه های مردان و زنان هر گاه جمع شوند حضرت فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین وارد شده است که مردان را مقدم می دارند. و ظاهر تقدیم آنست که به جانب قبله باشد و چون این حکم مخالف مذهب سنیان است چون همه ایشان مرد را به جانب امام می گذارند مگر حسن بصری که او مرد را به جانب قبله می گذارد بنا بر این حضرت فرمودند که در کتاب علی چنین است پس بنا بر این اخبار سابقه محمول بر تقیه باشد و این نحو که می خواهی چنین بگذار و می خواهی چنین بگذار نیز نحویست از تقیه که مماشاتی با عامه واقع می شود و اکثر به همین راضی می شوند که نگویند مذهب ایشان بالکلیه باطل است خصوصاً هر گاه حسن بصری که از صحابه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است با ما باشد آن چه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود اینست.

و مشهور استحباب تقدم مرد است به جانب امام و چون این امر واجب نیست سهل است و الله تعالی يعلم و الحمد لله رب العالمین که در این بلاد کم واقع می شود که چنین اجتماعی واقع شود و لیکن در بلاد روم شایع است طاعون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۲

و این قسم اجتماعات در طاعون دست بهم می دهد.

(و افضل المواضع فی الصلاه

على الميت الصف الاخير و العله في ذلك ان النساء كن يخلطن بالرجال في الصلاه على الجنائز فقال النبي صلى الله عليه و آله افضل المواضع في الصلاه على الميت الصف الاخير فتاخرن إلى الصف الاخير «١» فبقى فضله على ما ذكره صلى الله عليه و آله) و بهترین جاها در نماز بر میت صف آخر است و علتش این است که مردان مخلوط می شدند به زنان در نماز جنازه پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین صفها در نماز بر میت صف آخر است پس زنان به صف آخر رفتند پس چون بر زبان مبارک آن حضرت چنین جاری شد که مطلق فرمودند هر چند از جهت زنان فرمودند فضیلتش مطلق ماند به آن که جبرئیل گفت که حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخت و یا بحسب تفویضی که به آن حضرت شده بود چنین شد.

و ممکن است که در آن وقت حق سبحانه و تعالی بر زبان آن حضرت چنین جاری ساخته باشد و حضرت می دانست که از جانب الله تعالی شده است فضل آن را مطلق گذاشت.

و ممکن است که فضیلتش نسبت به زنان مانده باشد و این علت بیان فضیلت صف اخیر باشد نسبت به ایشان.

و لیکن در کافی و تهذیب و علل این حدیث منقولست از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین صفها در نماز صف پیش است و بهترین صفها

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۳

در جنازها صف آخر است پرسیدند یا رسول الله چرا چنین شده است؟

حضرت فرمودند که از جهت

مستور بودن زنان چنین شده است.

و ظاهراً مستند صدوق همین حدیث باشد چنانکه در علل ذکر کرده است و جزو اول حدیث تا علت عبارت فقه رضویست و در آنجا علت را ذکر نکرده است.

و بعضی از علما در این حدیث و حدیث هشام بن سالم عکس آن چه مذکور شد حل کرده اند به آن که مراد از حدیث هشام این باشد که باکی نیست که مرد را مقدم دارند که پیش نماز باشد هر چند وارث زنان باشند و زنان را مؤخر دارند به آن که از سر حق خود بگذرند یا امام اصل که حاضر شود ایشان را مؤخر دارد و بر عکس اگر چه ولی مرد باشد زن را مقدم دارند چنانکه در نماز بر دختر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشت که با آن که ولایت از حضرت بود به حضرت فاطمه صلوات الله علیها داد و خود را مؤخر کردند.

و در حدیث سکونی عکس آن چه مذکور شد که حضرت فرمودند که صف تابوتهای زنان پس باشد تا مستور باشند نه صف نماز گذارندگان و این هر دو بر خلاف ظاهر است خصوصاً اول و این تأویل بنا بر این کرده اند که دفع اشکالهای سابق بشود اشکالهای دیگری بهم می رسد با ارتکاب خلاف ظاهر بسیار و تاویلاتی که کرده شد بسیار بر خلاف ظاهر نیست و الله تعالی یعلم.

[هر گاه شخصی را دعوت کنند به ضیافتی و یا به امور میت بخواند اجابت رفتن به جنازه کند]

(و اذا دعی الزجل إلى ولیمه و إلى جنازه اجاب إلى الجنازه لأنها تذکر امر الآخره و یدع الولیمه فانها تذکر الدنیا) و هر گاه شخصی را شخصی دعوت کند به ضیافتی از ضیافات مستحبه یا مطلق ضیافت

و شخصی دیگر او را بواسطه امور میت بخواند از غسل و کفن و نماز و دفن اجابت رفتن به جنازه کند زیرا که جنازه مذکور احوال آخرتست و ولیمه مذکور امور دنیا است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۴

مثل عروسی و خانه نو خریدن و امثال اینها که خواهد آمد قطع نظر از آن که واجب کفائی است و از اینجا ظاهر می شود که اگر جمعی متوجه امور میت شوند لازم نباشد رفتن دیگران.

و در این مسأله خلافی هست بعضی را اعتقاد آنست که تا علم شرعی بهم نرساند که جمیع واجبات را کرده اند از دیگران که شنیده اند موت را ساقط نمی شود و بعضی کافی می دانند که ظن داشته باشد که این جمعی که می روند قیام باین امور خواهند کرد و دغدغه عظیم می شود اما حيله که سبب عدم لزوم باشد آنست که اگر کسی خبر دهد بموت شخصی علم بموت آن شخص بهم نمی رسد.

و ممکن است که این حدیث را حمل بر آن کنیم که چون ثابت نشده است می تواند به ضیافت رفتن و لیکن رفتن به جنازه اولی است و اکثر اوقات علم عادی بهم می رسد با انضمام قراین و خود را فریب می دهند در این حیلها و شک نیست که رفتن به جنازه احوط و اولی است و این مضمون حدیث سکونی است و علما همه عمل کرده اند باین حدیث چون مؤیدش احادیث بسیار هست و خواهد آمد.

(و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله اِذَا دَعَيْتُمْ إِلَى الْجَنَائِزِ فَأَسْرِعُوا وَ اِذَا دَعَيْتُمْ إِلَى الْعَرَائِسِ فَابْطِئُوا) و منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه شما را به تجهیز

میت و یا به تشییع جنازه بخوانند زود بروید یعنی چیزی را مانع آن مسازید و بروید یا در رفتن بشتاب بروید که مبدا تا رفتن شما او را برداشته باشند و هر گاه شما را به عروسیها بخوانند دیر بروید یعنی تا ممکن باشد عذر بخواهید چون غالب اوقات زینتها می کنند و ایشان ندارند مجملات علت سابقه کافی است که مذکر امر دنیاست و جنائز مذکر احوال مردن و ما بعد الموتست.

[نماز مکن بر جنازه در کفش عجمی یعنی در نعل عربی که پشت پا را نمی پوشاند خوبست]

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی لا تصل علی الجنازه بنعل حذو و لا تجعل میتین علی جنازه و قال اذا صلی رجلا علی جنازه قام احدهما خلف الامام و لم یقم بيمينه و قال اذا اجتمع جنازه رجل و امرأه و غلام و مملوك فقدم المرأه إلی القبلة و اجعل المملوك بعدها و اجعل الغلام بعد المملوك و اجعل الرجل بعد الغلام مآ یلی الامام و یقف الامام خلف الرجل فیصلی علیهم جمیعا صلاه واحده) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود که نماز مکن بر جنازه در کفش عجمی یعنی در نعل عربی که پشت پا را نمی پوشاند خوبست.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که با کفش عجمی نماز نکنند و باکی نیست موزه پوشیدن و با موزه نماز جنازه کردن و اکثر علما گفته اند پا برهنه بهتر است تا سبب خشوع شود و دعای او مستجاب گردد و دو میت را در یک تابوت مگذار.

و در مکاتبه صحیحه صفار واقع است که نوشتم به

خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که آیا جایز است دو میت را در یک جنازه بردارند در جائی که ضرور شود و مردم نباشند و مرد و زن را در یک تابوت بر می توان داشتن و یک نماز بر هر دو کردن حضرت فرمودند که مرد و زن را در یک تابوت بر نمی توان داشت.

و این حدیث اشعاری دارد که اگر ضرورت نباشد نتوان کرد و اگر چه در کلام سایل است اما تقریر حضرت حجت است و ظاهرا حدیثی به او رسیده باشد که مکروهست.

و این حدیث دلالت می کند که کراهت مرد و زن بیشتر باشد و احوط آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۶

با هم بردارند و دیگر نوشته بود که هر گاه دو کس نماز کنند بر جنازه یکی در عقب دیگری بایستد و در دست راست او نایستد مثل نمازهای دیگر که در آنها در دست راست می ایستد مأوموم استحبابا و حدیث یسع در این باب گذشت.

و صدوق در حدیث قوی از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نیز روایت کرده است در جمله هفتاد و سه خصلت احکام خاصه زنان که با مرد شریک نیستند در آن احکام و در فقه رضوی مذکور است از و قال اذا صلّی تا صلاه واحده و در آنجا بجنبه است و خلف الرّجل فی وسطه است و چون صدوق اعتقاد به وسط ندارد انداخته است فی وسطه را و در بعضی از نسخ و لم یقم بجنبه عوض بيمينه واقع است یعنی در پهلوئی او نایستد و مراد دست راستست چنانکه خواهد آمد و گفته بود که

هر گاه جمیع شود جنازه مردی و زنی و پسر بالغی یا قریب به بلوغی و بنده پس زن را به جانب قبله پیشتر از همه بگذار و بنده را بعد از او بگذار و پسر را بعد از او و مرد را بعد از پسر قریب به امام و امام از عقب مرد بایستد و بر همه یک نماز بکند و گذشت.

[بی وضو نماز میت می توان کرد]

(و سال یونس بن یعقوب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الجنازه یصلی علیها علی غیر وضوء فقال نعم انما هو تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل کما تکبر و تسبیح فی بیتک) و در حدیث قوی مرویست و شیخان در موثق کالصحیح روایت کرده اند از یونس که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا بی وضو نماز میت می توان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز میت بمنزله تکبیر است یا مشتمل است بر تکبیر و تسبیح و تحمید و تهلیل چنانکه تکبیر و تسبیح می گویی در خانه خودت و در کافی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۷

تهذیب هست علی غیر وضوء یعنی بی وضو ذکر جایز است و این نماز بمنزله ذکر است.

و از این حدیث ظاهر می شود که نماز حقیقی نیست و اگر پوست غیر مأکول اللحم پوشیده باشد یا جامه اش نجس باشد نماز می تواند کرد بر میت و بعضی گفته اند که شاید این علت از جهت عدم وضو باشد و بس و احوط این قولست اگر چه اول اظهر است.

(و فی خبر اخر انه یتیمم ان احب) و در حدیثی دیگر واقع شده است که اگر خواهد تیمم کند و این حدیث را ندیده ام باین

عنوان بلکه احادیث وارد شده است که تیمم می کند مثل حدیث حسن کالصحیح که مرویست از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که دریابد جنازه را و وضو نداشته باشد و اگر می رود که وضو بسازد نمازش فوت می شود و مردم نماز می کنند و دیگر نماز نمی تواند کرد حضرت فرمودند که تیمم می کند و نماز می کند.

و در حدیث کالصحیح از عبد الحمید منقولست که به خدمت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه عرض نمودم که جنازه حاضر می شود و من وضو ندارم اگر می روم که وضو بسازم نماز فوت می شود آیا می توانم که بی وضو نماز کنم حضرت فرمودند که با طهارت باشد محبوبتر است بسوی من.

و در حدیث موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که جنازه بر او بگذرد و بی وضو باشد چه کند؟ حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دست خود را بر دیوار خشت می زند و تیمم می کند.

و ظاهراً تیمم مستحب باشد زیرا که در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از یکی از صادقین صلوات الله علیهما که از آن حضرت سؤال کردم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۸

هر گاه شخصی به جنازه رسد ناگاه و بی وضو باشد حضرت فرمودند که با ایشان تکبیر بگویند اگر چه حمل بر تعذر تیمم می توان کرد و لیکن چون حضرت تیمم را نفرمودند دلیل عدم وجوبست.

[حایض نماز جنازه می تواند کرد]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انّ الحائض تصلی علی الجنّاه و لا تصف معهم) و بسند قوی کالصحیح و شیخان در حسن کالصحیح از محمد بن

مسلم روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که حایض نماز جنازه می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و لکن جدا بایستد و با مردان نایستد و به همین عنوان در موثق کالصحیح از عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست.

(و فی رویه سماعه بن مهران عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الطّامث اذا حضرت الجنازه تیمّم و تصلّی علیها و تقوم وحدها بارزه من الصّف یعنی آنها تقف ناحیه و لا تختلط بالرجال و الجنب اذا قدّم للصلّیّ الا علی الجنازه تیمّم « ۱ » و صلّی علیها) و در روایت موثق کالصحیح از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حایض هر گاه به جنازه حاضر شود تیمم می کند و نماز میت می کند و لیکن جدا می ایستد از صف به تنهایی و ظاهرا حدیث سماعه همین است و باقی از صدوق است که می گوید مقصود حضرت در این احادیث آنست که گوشه می ایستد و مخلوط نمی شود با مردان چون این حدیث مطلق است و احادیث سابقه مقید است این حدیث را حمل بر آن احادیث می باید کرد.

و لیکن اکثر علما این حدیث را بر اطلاق خود گذاشته اند و گفته اند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۳۹۹

زنان بر جنازه نماز کنند حایض از ایشان جدا می شود و در صفی جدا می ایستد اگر حایض و نفسایی دیگر بوده باشد با او می ایستند و الا تنها می ایستد بلکه علما احادیث سابقه را نیز حمل بر این کرده اند و ضمیر مذکر را در معهم حمل بر تغلیب کرده اند که اگر زنان و مردان نیز باشند حایض جدا

می ایستد از همه و شک نیست که هر دو احتمال هست اگر چه قول علما ظاهرتر است در حدیث سماعه و منافات میان احادیث نیست چون سنت است که در صف مردان نایستد و در صف زنان نیز نایستد و این نحو عمل کردن احوط است در عمل نه در فتوی.

و صدوق گفته است که هر گاه جنب را مقدم دارند که امامت کند بر جنازه تیمم کند و امامت کند و این مضمون فقه رضویست و لیکن در آنجا مذکور است که تیمم کند یا وضو بسازد و دو سند کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که حیض نماز بر جنازه می کند زیرا که در نماز جنازه رکوع و سجود نیست و جنب تیمم می کند و نماز بر جنازه می کند.

و در حدیث کالصحیح نیز وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال کردند که حیض نماز بر جنازه می کند حضرت فرمودند که بلی و با ایشان نمی ایستد و جنب نماز بر جنازه می کند.

[چون میت را به نزدیک قبر آوری پس به ناگاه او را داخل قبر مکن]

(و اذا حمل المیت إلى قبره فلا یفجأ به «۱» للقبر لأنَّ للقبر أهوالاً- عظیمه و یتعوذ حامله باللَّه من هول المطلاع و یضعه قرب «۲» شفیر القبر و یصبر علیه هنیئه ثمَّ یقدمه قلیلاً و یصبر علیه هنیئه لیأخذ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۰

أهبتہ ثمَّ یقدمه إلى شفیر القبر) و صدوق در علل ذکر کرده است بعد از حدیث محمد بن عجلان که خواهد آمد. و روی فی حدیث الخ یعنی در حدیثی دیگر وارد شده است که چون میت را به نزدیک قبر آوری پس به ناگاه او را

داخل قبر مکن و بنا بر حدیث پس کار را بر او گران و سنگین مکن که فی الحال او را در قبر آوری به درستی که قبر را ترسهای عظیم هست و می باید که شخصی که میت را داخل قبر می کند او را در پناه حق سبحانه و تعالی در آورد از هول آن چه مشرفست بر آن از احوال هائله آن نشأه و بعضی مطلع را بکسر خوانده اند یعنی ترس آن که حق سبحانه و تعالی بر اسرار او مطلع بوده است و فرشتگان نویسندگان عمل نیز بر آن اطلاع داشته اند و در قبر رسوا خواهد شد و مطلع بفتح شامل همه هست و چون نزدیک قبر می رساند جنازه را بر زمین می گذارد و اندک زمانی صبر می کند تا استعداد دخول را بگیرد چنانکه بسیار است که شخص را به نزد ظالمی قهار می برند از خوف لال می شود و اگر اندک زمانی صبر کرد و مرتبه مرتبه می رود بر او نمی نماید و هر چند روح از بدن مفارقت کرده است و روح حیوانی مرده است اما نفس ناطقه زنده است و تعلق او از بدن بالکلیه زائل نشده است و خوف ضغط قبر و سؤال منکر و نکیر و رومان فتان قبور و عذاب برزخ هست چنانکه گذشت با آن که از جهت دیگران نیز عبرتست که تفکر کنند که چنین واقعه در پیش دارند دیگر پیشتر می برند تا کنار قبر.

و در حدیث حسن از یونس منقول است که گفت حدیثی از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیده ام که در هر خانه که به خاطر می رسد آن خانه با وسعتش بر من

تنگ می شود و آن آنست که فرمودند که چون میت را به کنار قبر بری ساعتی او را مهلت ده تا استعداد سؤال منکر و نکیر بکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۱

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که فرمودند که سزاوار آنست که میت را نزدیک قبر اندک زمانی بگذارند و بعد از آن به قبر در آوردند و سنتست که هر که داخل قبر شود سر را برهنه کند و پا را برهنه کند و بندهای بسته را بگشاید و ردا را از دوش بیندازد و مصنف در کتب دیگر اینها را ذکر کرده است که واجبست و در اینجا سهو کرده است.

و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شنیدم که فرمودند که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه و کفش و طیلسان که جامه بارانی است و بالا پوشی است مثل یاپونچی و بندها را بگشا که به این ها سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جاری شده است و پناه گیرد به خداوند عالمیان از شر شیطان و بعد از آن سوره حمد، و قل اعوذ برب الناس، و قل اعوذ برب الفلق، و قل هو الله احد و آیه الکرسی را بخواند و اگر تواند روی میت را بگشاید و خدّ راست روی او را به خاک گذارد و تلقین کند میت را بشهادتین و اقرار بائمه معصومین را به خاطرش بیاورد که متذکر باشد در وقت سؤال منکر و نکیر و جواب ایشان را تواند گفت.

و در

حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که سزاوار نیست احدی را که داخل قبر شود با نعلین و موزه و عمامه و ردا و کلاه و دیگر فرمودند که داخل قبر مشو با عمامه و کلاه و ردا و کفش و بندها را بگشا پرسیدند که با موزه می توان رفت در قبر حضرت فرمودند که اگر ضرورتی یا تقیه باشد می توان پوشید. و احادیث دیگر بر این مضمون وارد شده است و بعضی خواهد آمد.

[ولی هر که را خواست داخل قبر می فرستد]

(و یدخله القبر من یامره ولی المیت ان شاء شفعاً و ان شاء وتراً) و در حدیث صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۲

صلوات الله علیه پرسید که چند کسرا داخل قبر می باید کرد حضرت فرمودند که اختیار با ولی میت است یعنی وارث اگر خواهد جفت داخل کند و اگر خواهد طاق.

و در حدیث اول طاق است و فایده تقدیم آنست که هر چه را اول می گویند آن بهتر است و این عبارت فقه رضوی است با دعایی که بلا فاصله مذکور خواهد شد.

و غرض از ادخال ولی آنست که ولی شخصی را داخل قبر کند که عارف باشد به مسایل و قرائت و تلقین میت به آن که شیعه باشد و اگر قبر فراخ باشد سه کس بهتر است که مدد کنند که به همواری او را در قبر در آورند یکی سر را بگیرد و یکی سینه را و یکی پائین تنه را و اگر به سه کس ننگند دو کس و یک کس نیز کافی است هر گاه مدد از خارج قبر به او

رسد.

و در اخبار کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که پسر داخل قبر پدر می تواند شد امام پدر داخل قبر پسر نمی تواند شد مبادا تاب نیاورد و کاری بکند که اجرش ضایع شود.

[چون نظرش به قبر افتد این دعا بخواند]

(و يقال عند النظر إلى القبر اللهم اجعلها روضة من رياض الجنة و لا تجعلها حفرة من حفر النار «۱») و چون نظرش به قبر افتد این دعا بخواند و ترجمه اش اینست که خداوندا بگردان این حفرة را یا قبر را و تانیث ضمیر به اعتبار روضه است باغی از باغهای بهشت و مگردان این حفرة را کوی از کوههای دوزخ چنانکه مرویست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که قبر مؤمن روضه ایست از ریاض بهشت و قبر کافر کویست از کوههای جهنم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۳

و مراد از قبر عالم برزخ است و آن ما بین دنیا و آخرتست و ممکن است که اجزای بدن میت را شعوری باشد و نهایت سرور و نهایت الم داشته باشد و ما ندانیم چنانکه هر گاه شخصی در خواب باشد در بهترین جاها خوابهای موحش می بیند و او در نهایت الم است و ما خبر نداریم بلکه در بیداری قولنج و درد دندان دارد و ما خبر از درد او نداریم مستبعد نیست که در هر جزوی حق سبحانه و تعالی دردها قرار دهد و کسی بر آن مطلع نباشد.

[حد قبر تا ترقوه است]

(و قال الصادق صلوات الله علیه حدّ القبر إلى الترقوه و قال بعضهم إلى الثديين و قال بعضهم قامه الرجل حتى يمدّ الثوب على رأس من في القبر و أمّا اللحد فأنه يوسع بقدر ما يمكن الجلوس فيه) و بسند صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حد قبر تا چنبر گردنست به آدمی که قامت وسط داشته باشد و

بعضی گفته اند که تا پستانهاست و بعضی گفته اند که قدر قامت مرد است به مقداری که اگر جامه بر قبر کشند سر پیدا نباشد و اما لحد را چنان می باید کندن که ممکن باشد در آنجا نشستن.

و این عبارت محتمل است که حضرت آن را فرموده باشند و مراد این باشد که سنیان برای خود این گفتگوها می کنند اما آن چه حق است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است آنست که من گفتم.

و این نحو کلام وقتی از ایشان صادر می شود که سنی حاضر باشد چنانکه اکثر اوقات جمعی کثیر از سنیان بواسطه شنیدن حدیث در مجلس ایشان می بوده اند.

و احتمال دارد که سخن ابن ابی عمیر باشد که راوی او به نحوی که از او شنیده است نقل کرده است و علی ای حال ظاهرش آنست که آن دو قول باطل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۴

باشد و ممکن است که مراد راوی از بعض معصوم باشد یعنی احادیث باین دو نحو نیز واقع شده است.

و بنا بر این اختلاف حدیث یا به اعتبار آنست که اقل مراتب تا پستان است و وسط تا چنبر گردنست و نهایتش تا قامت است یا اختلاف به اعتبار زمینهاست در سستی و سختی چون غرض از دفن دو چیز است یکی آن که بوی میت ظاهر نشود که سبب نفرت مردم شود از میت و دویم آن که درندگان او را نخورند و اگر زمین سخت باشد یا درنده کم باشد کو کردن بسیار در کار نیست و اگر زمین سست باشد لازم است و الله تعالی یعلم.

و لحد آنست که از پهلوی قبر از

جانب قبله قبر را کو می کنند و به اندرون می روند از زمین از جانب قبله که آسان باشد خشت چیدن که خاک بر میت ریخته نشود و لحد سنت است و اگر زمین سست باشد و میت فربه باشد و نتوان لحد کردن شق می کنند قبر را به آن که از میان قبر کو می کنند به قدری که چون میت را در آنجا گذارند آجر بزرگ بر بالای او بیندازند که خاک به اندرون قبر نرود.

و در حدیث کالصحیح وارد است که از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله لحد کردند. و از جهت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شق کردند بنا بر وصیت آن حضرت چون آن حضرت فربه بودند.

و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که قبر را بیشتر از سه گز دست به زیر نروند و غالب آنست که تا گردن سه گز می باشد متوسط القامه را که شش و جب باشد و سر یک و جب که مجموع قامت هفت شبر باشد و خواهد آمد که مدار قامت هفت شبر است.

[تجویز فرمودند که فرش کنند قبر را به چوب ساج]

(وقد روی عن ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه اطلاق فی ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۵

یفرش القبر بالسّاج و یطبّق علی المیت السّاج) و بسند کالصحیح منقولست از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که آن حضرت تجویز فرمودند که فرش کنند قبر را به چوب ساج که از قبیل چوب شمشاد است و هم چنین بعوض خشت و آجر در لحد و شق چوب ساج بیندازند و لیکن

تجویز حضرت بنا بر ضرورت واقع شده است نه مطلقاً زیرا که علی بن بلال عرضه به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه نوشت که بسیار است که مردم ما می میرند و زمینهای ما نم دارد چون در شط فرات واقع است آیا جایز است که فرش قبر را بساج کنند یا پوشش لحد را بساج کنند حضرت فرمودند بخط مبارک خود که جایز است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خشت چیدند بر قبر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از حضرت پرسیدند که اگر آجر بچینند ضرر دارد به میت حضرت فرمودند که نه. و از این حدیث ظاهر می شود که خشت بهتر است و آجر جایز است.

[هر چیزی را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است]

(لکل شیء باب و باب القبر عند رجلی المیت) و در حدیث موثق عمار است که روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر چیزی را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر خانه را دریست و در قبر از پیش پاهای میت است پس بنا بر این در وقت داخل شدن و بیرون آمدن از پیش پا سنت است که داخل شود و بیرون آید چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که خانه ها را از درهای آنها داخل شوید و مبالغه بیشتر است در وقت بیرون آمدن که البته از پیش پا بیرون آید و از طرفی دیگر بیرون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۶

نیاید.

چنانکه در روایت قوی

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت شده است که هر که داخل قبر شود بیرون نیاید مگر از پیش پاهای میت و نکته گفته اند که در وقت داخل شدن هنوز میت را به قبر نبرده اند و در وقت بیرون آمدن خاک می ریزد اگر بر پای میت ریخته شود بهتر از آنست که بر سر و روی میت ریخته شود.

[زن را به عرض می گیرند از پیش لحد که پیش قبله است]

(و المرأة تؤخذ بالعرض من قبل اللحد و يقف زوجها في موضع يتناول ورکها و يؤخذ الرجل من قبل رجله يسلاً) و زن را به عرض می گیرند از پیش لحد که پیش قبله است و سرازیر نمی کنند مثل مرد و شوهرش نزدیک ران او می ایستد که زن را بگیرد و شخصی دیگر بالا-تنه میت را می گیرد و مرد را از پیش پای قبر داخل می کنند باین نحو که از تابوت به همواری بیرون می آورند و سر او را به زیر می کنند مثل روزی که داخل دنیا شده است از شکم مادر.

و این عبارت عبارت فقه رضویست و مضمون حدیث موثق زید بن علی است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه. و در حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز وارد است و عمل اصحاب بر این است.

و در حدیث قوی سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سنت جاری شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که زن را در قبر در نیورد مگر کسی که در حال حیات محرم او بوده است و در حدیث قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که

شوهر اولی است بزَن خود تا او را در قبر می آورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۷

و در حدیث کالصحیح جابر از حضرت امام محمد باقر و حدیث موثق وارد است که شوهر نزد ران میت می ایستد که او را به قبر در آورد و کسی در این احکام خلاف نکرده است که اولی است.

و لیکن خلافت در آن که آیا واجبست که محرم زن را دفن کند یا سنت و اولی آنست که تا محرم باشد و اگر چه زنان باشند ایشان دفن کنند و الا مرد پیر صالح و الا جوان صالح و الا مرد پیر غیر صالح یا خصی چنانکه علما ذکر کرده اند و الله تعالی یعلم.

[چون داخل قبر شوی که میتی را به قبر در آوری بخوان سوره حمد و دعاهای دیگر را]

(و قال ابی رحمه الله فی رسالته إلی اذا دخلت القبر فاقرأ أم الكتاب و المعوذتین و آیه الكرسی فاذا تناولت المیت فقل بسم الله و بالله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله ثم ضعفه فی لحدّه علی یمینه مستقبل القبله و حلّ عقد کفنه وضع خده علی التراب و قل اللهم جاف الارض عن جنیبه و اصعد إلیک روحه و لقه منک رضوانا) و پدرم رحمه الله در رساله که بمن نوشته و فرستاده بود ذکر کرده بود که چون داخل قبر شوی که میتی را به قبر در آوری پس بخوان سوره حمد را که مسمی است به ام الكتاب یعنی اصل قرآن است و هر چه حق سبحانه و تعالی در جمیع قرآن ذکر کرده است در این سوره به آن اشاره فرموده یا همه در این سوره هست و لیکن بغیر از ائمه معصومین کسی بر آن اطلاع ندارد

چنانکه در احادیث وارد شده و تفصیلش إن شاء الله در تفسیر قرآن مذکور خواهد شد.

و معوذتین را بخوان که آن سوره قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس است و از این جهت آن را معوذتین می گویند که این دو سوره قاری و حامل خود را در پناه الهی در می آوردند از بلاهای دنیا و آخرت.

و آیه الکرسی را بخوان و باین اعتبار او را آیه الکرسی می گویند که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۸

سبحانه و تعالی در آن آیه وصف کرسی کرده است و تفصیل آن را در شرح صحیفه کامله بیان کرده ام و تا و هو العلی العظیم از آیه الکرسی است و هر جا اطلاق می کنند همین قدر می خواهند و هر گاه که مراد از آن تا هم فیها خالدون است بیان می کنند.

پس چون میت را بگیری که داخل قبر کنی بگو استعانت و یاوری می جویم از خداوند عالمیان یا از اسم الهی و استعانت می جویم از ذات مقدس او یا معنیش اینست که استعانت می جویم از او و چگونه نجویم که همه کارها بلکه وجود و حیات و بقای من به اوست.

و دفن می کنم میت را بر نحوی که در ملت سید المرسلین است و فرموده اوست صلی الله علیه و آله پس میت را در لحد بخوابان بر دست راست او رو بقبله و بندهای کفن او را بگشا و پیش روی او را بر خاک گذار و بگو خداوندا دور کن زمین را از پهلوهای او که ضغظه و فشارش قبر بر او واقع نشود یا بدن او را نیز در راحت بدار و روح او را

با علی علین برو خشنودی خود را به استقبال او فرست.

و جمیع آن چه علی ذکر کرده است در فقه رضوی مذکور است و ظاهرش اینست که این سورها را پیش از ادخال میت در قبر می خوانند و احادیث بسیار دلالت می کنند بر آن که اینها را بعد از دخول و خوابانیدن می خوانند پس اولی آنست که در هر وقت بخواند.

و آن که گفته است که بر دست راست بخواباند میت را اجماعی است بلکه کالضروری است و قولی نقل کرده اند بر آن که سنت است.

ظاهرا مراد آن شخص نیز وجوبی است که از سنت ظاهر شده است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۰۹

فرمودند که براء بن معرور انصاری در مدینه مشرفه بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در مکه معظمه تشریف داشتند و چون براء محضر شد وصیت نمود که در قبر روی او را به جانب آن حضرت و به جانب کعبه کنند پس چنان کردند و این سنت را حضرت جاری ساختند و وصیت نمود بثلاث مالش حق سبحانه و تعالی در قرآن فرستاد و سنت جاری شد و هیچ شک نیست که مراد از سنت سنت واجبه لازمه است نه بمعنی مستحب و الله تعالی یعلم.

و در حدیث قوی کالصحیح بطرق متعدده از محمد بن عجلان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون میت را به نزدیک قبر آوری فی الحال او را به قبر مبر که کار بر او دشوار و گران شود بلکه دو سه گز دورتر بگذار

تا دلش به جای خود آید و بعد از آن او را داخل لحد کن و اگر تقیه نباشد روی او را به خاک گذار بعد از آن که کفن را از روی او دور کرده باشی و باید که اولی مردم به او که شیعه است یا وارث شیعه نزدیک سر او باشد و پناه به خدا برد از شر شیطان و سوره فاتحه، و معوذتین، و قل هو الله احد، و آیه الکرسی را بخواند پس تلقین کند او را به اسامی ائمه معصومین صلوات الله عليهم بعد از شهادتین و به همین مضمون روایت کالصحیح از محمد بن عطیه منقولست اگر چه گمان اینست که سهو القلم است و ابن عجلان است.

و در حدیث حسن کالصحیح حلبی بلکه صحیح چون ظاهر است که این احادیث در کتاب ابن ابی عمیر بوده است و کتب ابن ابی عمیر کالشمس پیش ایشان مشهور بوده است و هر چه را کلینی بسند حسن روایت کرده است از کتاب حلبی به اعتبار ابراهیم بن هاشم، صدوق و شیخ به اسانید صحیحه روایت می کنند و ندیده ام که احدی از علما عمل به امثال این حدیث نکرده باشد چون ظاهر است که ابراهیم بن هاشم این کتب را بقم آورد و پیشتر از آن حسین بن سعید و علی بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۰

جعفر و غیرهم از اعیان علما آورده بودند.

لهذا همه تلقی به قبول کردند و از او روایت کردند و پسرش علی بن ابراهیم که از جمله ثقات معتمدین است همیشه از پدر روایت می کند، و محمد بن یعقوب کلینی که از اعظم ثقات و محدثین

اهل ایمان و اسلام است همیشه از او روایت می کند بلکه اگر سهل بن زیاد روایت کند ضرر ندارد چون سهل نیز همین کتب را بقم آورده بود و به خدمت حضرات جواد و هادی و عسکری رسیده بود و از ایشان صلوات الله علیهم به او مکاتیب می رسید و مظنون آنست که از جمله اصحاب اسرار حضراتست و اگر گاهی از اسرار بیان می کرده جمعی نفهمیده حمل بر غلو او کردند و احمد بن محمد بن عیسی او را از قم بیرون کرد با جمعی و آخر پشیمان شد و بالتماس بسیار بعضی را برگردانید و چون کلینی رحمه الله به خدمت جمعی کثیر از اصحاب سهل رسیده بود که:

یکی از ایشان ثقه عظیم الشأن علی بن محمد خال کلینی است دیگر ثقه عظیم الشأن محمد بن الحسن صفار دیگر ثقه عظیم الشأن محمد بن جعفر اسدی که از ابواب حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه است دیگر محمد بن عقیل کلینی و غیرهم و همه خوبیهای سهل را می دانستند همیشه معتمد کلینی است و در این مدت مدید حدیثی از سهل ندیدم که دلالت بر غلو یا ارتفاع داشته باشد با آن که شیخ طوسی توثیقش کرده است و مع هذا از مشایخ اجازه کتب معتبره مشهوره است مثل کتب بزنطی.

و ابن ابی عمیر و حماد و صفوان و حسین بن سعید و امثال این از اصول و مصنفات که مرا از این تتبع یقین به هم رسیده است که حدیث او ضعیف نیست و در رتبه کمتر از ابن عیسی نیست اگر بهتر از او نباشد.

و جمعی که اصلاً تتبع ندارند همین که

یکی از این جمع در طریقتند اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۱

پنجاه حدیث باشد همه را طرح می کنند و این ضعیف نیز به اعتبار تالیف قلوب همراهی با متاخرین کرده ام و هر جا کالصحیح می گویم به اعتقاد من صحیح است مثل حدیثی که عده سابقه از سهل روایت کرده باشند و او از ثقات روایت کرده باشد تا معصوم صحیح می دانم.

و داب قدما که از رجال سخن می گویند این بوده است که در راویان ائمه سخن می گفته اند نه بعد از آن زیرا که کتب روایت نزد ایشان بوده است کاری به راوی آنها نمی داشته اند مگر از جهت اتصال سند و لهذا شیخ هرگز سخنی در قدح روایت نمی گوید مثل قاسم ابن محمد جوهری که حسین بن سعید از او بسیار روایت کرده است با آن که واقفی است و مدح و توثیق ندارد و این بنا بر این است که او راوی نبوده است بلکه کتب مشایخ او که همه مشهور بوده است به حسین بن سعید اجازه آنها را داده بود و کتب متواتره نزد حسین بن سعید بود و اسم او را به محض اتصال سند می برد.

و بر آن چه از تتبع یافته ام بعضی از آنها را ثقه ثبت محقق شیخ حسن بن شیخ زین الدین رحمهما الله تعالی مطلع شده است اگر چه سهو کرده است تحقیق خود را و اکثر احادیث صحیحه را از مرتبه صحت انداخته است.

و چون حق سبحانه و تعالی بفضل خود چنان کرد که از مدت پنجاه سال زیاده است که همیشه تتبع اخبار خاصه و عامه کرده ام بعد از تلمذ بسیار در خدمت فضلاء محققین رحمهم الله

حق سبحانه و تعالی بحسب وعده و الدین جاهرأوا فینا لنهیدینهم سئلنا این ضعیف را هدایت نموده است و چون کم شریکم بسیار مشکل است فهمانیدن این معانی بدون تتبع فهمیدنش متعذر است یا متعسر اما امید هست که بعد از این جمعی کثیر مرتبه مرتبه هدایت یابند بفضل الله تعالی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۲

مجملاً- حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون میت را خواهی که به قبر در آوری تابوت را نزد پای قبر گذار و میت را از آنجا بیرون آور و سر او را پیش کن و به قبر در آور و آیه الکرسی را بخوان و بگو، بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله

اللهم افسح له فی قبره و الحقه بنیبه صلی الله علیه و آله

و آن دعایی را که در نماز خواندی یک مرتبه اینجا بخوان از

اللهم ان کان محسنا فرد فی احسانه و ان کان مسیئا فاغفر له و ارحمه و تجاوز عنه.

و هر چه توانی از جهت میت طلب مغفرت بکن پس حضرت فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه وقتی که میتی را در قبر می بردند می گفتند که:

اللهم جاف الارض عن جنیبه و صاعد عمله و لقه منک رضوانا.

و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که چون میت را در لحد گذاری بگو

بسم الله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله صلی الله علیه و آله عبدک ابن عبدک نزل بک و أنت خیره منزول به اللهم افسح

له فی قبره و الحقه بنیّه اللّهمّ انا لا نعلم منه الا خیرا و أنت اعلم به.

و چون خشت چینی بر او بگو

اللّهمّ صل وحدته و انس وحشته و اسکن الیه من رحمتک رحمه تغنیه عن رحمه من سواک

و چون از قبر بیرون آیی بگو اِنَّا لِلّهِ وَ اِنَّا اِلَيْهِ راجِعُونَ

و الحمد لله رب العالمین اللّهمّ ارفع درجته فی اعلی علیین و اخلف علی عقبه فی الغابین یا رب العالمین.

و در حدیث صحیح از سماعه منقولست که عرض کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه گویم وقتی که میتی از شیعیان را به قبر برم حضرت فرمودند که بگو

اللّهمّ عبدک فلان

و به جای فلان اسم میت را بگو

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۳

و ابن عبدک قد نزل بک و أنت خیر منزول به قد احتاج اِلی رحمتک اللّهمّ و لا نعلم منه الا خیرا و أنت اعلم بسریرته و نحن الشّهداء بعلائیته اللّهمّ فجاف الارض عن جنیبه و لقنه حجّته و اجعل هذا الیوم خیر یوم اتی علیه و اجعل هذا البیت خیر بیت نزل فیه و صیّره اِلی خیر ممّا کان فیه و وسّع له فی مدخله و انس وحشته و اغفر ذنبه و لا تحرمنّا اجره و لا تضلّنا بعده.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت منقولست که چون میت را داخل قبر کنی بشکاف کفن را از پیش روی میت یعنی روی او را باز کن.

و در حدیث صحیح از ابی حمزه منقول است که گفتیم بأحدهما صلوات الله علیهما که آیا بندهای کفن را می گشایند حضرت فرمودند که بلی و روی او را باز می کنند.

و در

حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون میت را در قبر می گذارند کفن را شق می کنند یعنی می درند چنانکه جمعی بظاهر حدیث عمل نموده اند که می باید از پیش سر میت بدرند و ظاهراً مراد دور کردن کفن است از روی میت چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است و الله تعالی يعلم.

[بالشی از خاک می سازند از برای میت که سرش به زیر نیفتد]

(وقد روی سالم بن مکرم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال يجعل له و سادة من تراب و يجعل خلف ظهره مدره لئلا يستلقى) و بسند کالصحیح از سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بالشی از خاک می سازند از برای میت که سرش به زیر نیفتد و بر پشت او کلوخی می گذارند که بر پشت نیفتد.

[بندهای کفن را می گشایند]

(و یحل عقد کفنه و یکشف عن وجهه ثم یدعی له و یقال اللهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۴

عبدک و ابن عبدک و ابن امتک نزل بک و أنت خیر منزول به اللهم افسح له فی قبره و لفته حفته و الحقه بنیه و قه شر منکر و نکیر) و بندهای کفن را می گشایند چنانکه احادیث بسیار در آن واقع شده است و بعضی گذشت و روی او را باز می کنند و گذشت پس این دعا را می خوانند که خداوندا بنده تو و غلام زاده تو و کنیز زاده تو اگر او باشد اشاره است به آن که اسباب رحمت و قابلیت رحمت او بسیار است و اگر نباشد باز اشاره است به آن که کسی است که عفو او لازمست به اعتبار کثرت مذلت و در اول بمنزله چند کس است که هر یک قابلیت رحمت دارند. دیگر آن که به درگاه تو آمده است و کسی از این درگاه محروم برنگشته است. و دیگر آن که ترا نیست به کسانی که به درگاه ایشان می روند با آن که غیر تو نیز از منعمان ناامید بر نمی گردانند چه احتمال دارد که تو ناامید کنی او را چون این همه

اسباب رحمت دارد خداوند قبرش را فراخ گردان یعنی در عالم برزخ مغموم نباشد و چون منکر و نکیر از او سؤال کنند تو تلقین او کن اعتقادات حسنه او را تا جواب ایشان تواند گفت و محشور ساز او را با پیغمبرش که بهترین خلائق است و نگاهدار او را از عذاب منکر و نکیر.

[تلقین میت در قبر]

(ثمّ تدخل يدك اليمنى تحت منكبه الايمن و تضع يدك اليسرى على منكبه الايسر و تحرّكها تحريكاً شديداً و تقول يا فلان بن فلان الله ربك و محمد نبيك و الاسلام دينك و علي وليك و امامك و تسمي الائمة صلوات الله عليهم واحداً واحداً إلى اخرهم ائمتك ائمة هدى ابرار ثمّ تعيد عليه التلقين مرّة اخرى فاذا وضعته عليه اللبن فقل اللهم ارحم غربته وصل وحدته و انس وحشته و امن روعته و اسكن اليه من رحمتك رحمه يستغنى بها عن رحمه من سواك و احشره مع من كان يتولاه) پس دست راست خود را داخل می کنی در زیر دوش راست او که بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۵

زمین است و دست چپ خود را بر دوش چپ او می گذاری و حرکت می دهی او را حرکتی سخت و می گویی اسم او را و پدر او را مثل یا محمد بن علی و این تلقین را می گویی که ترجمه اش اینست و به فارسی نیز می توان گفت و میت که از دنیا رفت همه زبانی را خصوصاً عربی را می فهمد که خداوند عالمیان پروردگار و خداوندگار تست و محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر تست و ضم صلوات احوط است و اسلام دین تست و علی امام تست و پیشوای

تست و الحسن ولئیک و امامک تا به آخر ائمه و حضرت صاحب الامر را نام میر و بگو:

و الحجّه ولئیک و امامک امامان تو پیشوایانی اند که ترا به راه خیر هدایت کرده اند با عالمیان و نیکوکارانند که هرگز بدی از ایشان صادر نشده است پس اعاده می کنی تلقین را بر او مرتبه دیگر.

و بهتر آنست که باین نحو اعاده کنند که ای محمد بن علی هر گاه ملکین بیایند و از تو سؤال کنند که خداوند تو کیست و پیغمبر تو کیست و دین تو چه دین است و کتاب تو چه کتابست و امام تو کیست پس مترس و در جواب ایشان بگو: که الله تعالی خداوند و پروردگار من است و محمد رسول من است تا به آخر که تلقین حقیقی کرده باشد پس چون خشت بر لحد می چینی بگو که خداوند رحیم کن بر غریبی او خداوند تنهائی او را موصول ساز به رحمتت تا تنها نباشد یا به رحمت خود حوران و غلمان را پیش او فرست یا او را پیش ایشان فرست تا تنها نباشد یا اعمال صالح او را به صورت های نیکو کن و انس ده وحشت او را به آن چه مذکور شد یا همیشه به یاد تو باشد تا وحشتش زایل شود و ترس او را که از عذاب تو دارد ایمن گردان و از رحمت خود به او ساکن ساز رحمتی عظیم که مستغنی شود به سبب آن از رحمت غیر تو و حشر کن او را با کسانی که او اعتقاد به امامت ایشان دارد از ائمه معصومین صلوات الله علیهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص:

اجمعین و این مجموع عبارت فقه رضوی است.

[هر گاه قبر او را زیارت کنی رو به قبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان]

(و متی زرت قبره فادع له بهذا الدعاء و أنت مستقبل القبلة و یداک علی القبر فاذا خرجت من القبر فقل و أنت تنفض یدیک من التراب إنا لله و إنا إليه راجعون ثم احث التراب علیه «۱» بظهر کفیک ثلث مرّات و قل اللهم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله فانه من فعل ذلک و قال هذه الکلمات کتب الله له بكلّ ذرّه حسنه) و هر گاه قبر او را زیارت کنی رو بقبله کن و هر دو دست را بر قبر گذار و این دعا را بخوان پس چون از قبر بیرون آیی خاک دستها را به تکان و بگو به درستی که ما همه مملوک و بنده خداوندیم و بازگشت ما همه بسوی او خواهد بود پس به پشت دستها سه مرتبه خاک به قبر ریز و بگو در وقت ریختن خاک خداوندا این کارها می کنیم چون ایمان به تو داریم و باور داریم کتاب ترا در عذاب قبر آن چه فرستاده و هم چنین در حشر و نشر این مردن و سایر امور آخرت چیزی چند است که وعده داده اند ما را خداوند عالمیان و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول به درستی که هر که خاک در قبر ریزد و این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی بعدد هر ذره از خاک که در قبر می ریزد حسنه در نامه عمل او می نویسد و این مجموع نیز عبارت فقه رضوی است.

و خبر خاک ریختن را سکونی روایت کرده است تا

به آخر دعا و گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه فرمودند که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۷

که خاک بریزد و این دعا را بخواند بعدد هر ذره حق سبحانه و تعالی او را حسنه کرامت فرماید.

[چون قبر درست شود و پر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو به قبر باشی]

(فاذا سوّی قبره فصبّ علی قبره الماء و تجعل القبر امامک و أنت مستقبل القبلة و تبدأ بصبّ الماء من عند رأسه و تدور به علی قبره من اربع [اربعه خ ل] جوانبه حتّی ترجع إلی الرأس «۱» فان فضل من الماء شیء «۲» فصبّه علی وسط القبر ثمّ ضع یدک علی القبر و ادع للمیت و استغفر له) پس چون قبر درست شود و پر شود پس آب بریز بر قبر میت در حالتی که رو به قبر و رو قبله داشته باشی و ابتدا کن به ریختن آب از پیش سر قبر و بگردان آب را تا چهار جانب قبر را آب بریزی تا باز به جانب سر آبی پس اگر از آب چیزی زیاد آید آن زاید را بر میان قبر بریز پس دست خود را بر قبر گذار و دعا کن از برای میت و طلب مغفرت کن از جهت او و این مجموع عبارت فقه رضویست تا و ادع للمیت که در آنجا دعای سابق را ذکر کرده است.

اما تفصیل این اجمال پس در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون میت را از پیش پای قبر سرازیر داخل کنی در قبر پس بگو

بسم الله

و بالله و علی مَلَّه رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ

و چون در لحد گذاری دست خود را در گوش میت گذار و بگو

اللَّهُ رَبُّكَ وَ الْإِسْلَامُ دِينُكَ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ وَ الْقُرْآنُ كِتَابُكَ وَ عَلِيٌّ أَمَامُكَ

یعنی تا آخر چون تقیه می فرموده اند و سنیان چون علی را امام می دانند مضایقه در آن نداشته اند بنا بر این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۱۸

در بعضی از احادیث تلقین همین نام آن حضرتست و بس و شیعیان می فهمیده اند که تا آخر.

و در صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون میت را در لحد گذاری آیه الکرسی بخوان و دست خود را بر دوش راست او زن یعنی از پائین چون دوش چپ در بالاست و بگو: ای فلان رضیت بالله رباً و بالإسلام دیناً و بمحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ نَبِيّاً وَ بعلیِّ صلوات الله علیه إماماً و تمام می کند تا به آخر.

و در حدیث کالصحیح از محفوظ منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی که میت را دفن کنی باید که هر که عاقل تر است از آنهایی که در قبرند که میت را داخل کنند نزد سر میت باشد و مراد از اعقل شیعه ای است که مردم را شناسد و مناسب مقام تلقین کند آهسته یا بلند اگر سنی حاضر نباشد بلند بگوید و الا آهسته چنانکه کسی نفهمد و مشغول دعا شود بعنوان بلند و تلقین را آهسته بگوید و سنیان تو هم کنند که او دعا می کند و طرف راست روی میت

را بگشاید تا به خاک گذارد و دهن خود را به نزدیک گوش میت برد بگوید سه مرتبه اسمع افهم پس بگوید که: اللَّهُ رَبُّكَ و مُحَمَّدٌ نَبِيُّكَ و الْإِسْلَامُ دِينُكَ و فَلَانُ أَمَامُكَ یعنی تا به آخر اسمع افهم و سه مرتبه اعاده کن تلقین را.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که چون میت را در قبر گذاری بگو

اللَّهُمَّ عَبْدُكَ بَنَ عَبْدِكَ و ابْنِ أُمَّتِكَ نَزَلْ بِكَ و أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ.

و چون میت را از تابوت در آوری از پیش پای قبر و سرازیر شود بگو

بِسْمِ اللَّهِ و بِاللَّهِ و عَلَيَّ مَلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آلِهِ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۲، ص: ۴۱۹

اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ لَا إِلَهَ إِلَّا عَذَابُكَ اللَّهُمَّ افْسَحْ لَهُ فِي قَبْرِهِ و لَقِّنْهُ حُجَّتَهُ و ثَبِّتْهُ بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ و قِنَا و إِيَّاهُ عَذَابَ الْقَبْرِ

و چون قبر را پر از خاک می کنی تا برابر زمین شود بگو

اللَّهُمَّ جَافِ الْأَرْضَ عَنِ جَنِّيهِ و اصْعِدْ رُوحَهُ إِلَى أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فِي عِلِّيِّينَ و الْحَقُّهُ بِالصَّالِحِينَ.

و در حدیث موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند

که چون داخل قبر شوی از جهت میت بگو

بِسْمِ اللَّهِ و بِاللَّهِ و عَلَيَّ مَلَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ و آلِهِ

پس میت را هموار سرازیر به قبر در آور پس چون در قبر گذاری بندهای کفن را بگشا چون سر و پا را بسته اند و بگو

اللَّهُمَّ يَا رَبَّ عَبْدِكَ بَنَ عَبْدِكَ نَزَلْ بِكَ و أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ اللَّهُمَّ انْكَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِي إِحْسَانِهِ و انْكَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ و

الحقه بنبيّه محمد صلّى الله عليه و آله و صالح شيعته و اهدنا و ايتاه إلى صراط مستقيم اللهم عفوڪ عفوڪ.

پس دست چپ را بر بازوی میت گذار و او را حرکت ده حرکتی سخت پس بگو

یا فلان بن فلان اذا سألت فقل الله ربّي و محمد نبیّی و الاسلام دینی و القرآن کتابی و علیّ امامی.

پس یک یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را می گویی تا به آخر پس مرتبه دیگر تلقین را اعاده می کنی و می گویی
ای فلان آیا فهمیدی پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که او جواب می دهد و می گوید بلی فهمیدم پس می گوید

ثبتک الله بالقول الثابت هداک الله إلى صراط مستقیم عرف الله بینک و بین أولیائک فی مستقرّ من رحمته.

پس می گوید

اللهم جاف الارض عن جنبيه و اصعد بروحه إليك و لقنه منه برهانا اللهم عفوڪ عفوڪ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۰

پس خشت می چینی و درزهای آن را گل می زنی که خاک به قبر نرود و تا با خشت و گل در کاری این دعا را مکرر می
خوانی که

اللهم صل وحدته و انس وحشته و امن روعته و اسکن الیه من رحمتک رحمه تغنيه بها عن رحمه من سواک فائما رحمتک
للظالمین.

پس از قبر بیرون می آیی و می گویی

إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجعون اللهم ارفع درجته فی اعلیّ علّیین و اخلف علی عقبه فی الغابین و عندک نحتسبه یا رب العالمین.

و احادیث بسیار است با آن که بسیار نقل کردم چون هر یک مشتمل بود بر حکمی چند که در دیگری نبود و هر چه مکرر
بود ذکر نکردم و اگر جمع کند میان دعاها بهتر است چون ممکن است

که به سبب خصوص هر دعایی نفعی خاص به داعی و میت برسد که به سبب دیگری نرسد.

و اما خاک ریختن پس در خبر کالصحیح وارد شده است که حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه به پشت دستها خاک بر قبر ریختند.

و در حدیث حسن کالصحیح از داود بن نعمان منقولست که حضرت امام ابو الحسن صلوات الله علیه را دیدم در جنازه که می فرمودند

ما شاء الله لا ما شاء الناس

و چون به نزدیک قبر رسیدند گوشه رفتند و نشستند پس چون میت را در لحد گذاشتند برخاستند و سه کف خاک بر قبر ریختند بهر دو دست.

و در حسن کالصحیح از ابن اذینه منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دیدم که خاک بر میت می ریختند و یک ساعت خاک را در دست نگاه می داشتند و بعد از آن می ریختند و زیاده بر سه کف نریختند پس من سؤال کردم که سبب این چیست حضرت فرمودند که نگاه می داشتم و این دعا را می خواندم که

ایمانا بک و تصدیقا ببعثک هذا ما وعد الله و رسوله و ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۱

زادنا الا ایمانا و تسلیما

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین می کردند و سنت بر این جاری شد. و در حدیث سکونی مثل این حدیث است که: تصدیقا ببعثک و در فقه رضوی مثل متن است.

و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم در جنازه شخصی از شیعیان پس چون او را در خاک گذاردند حضرت برخاستند و نزد قبر رفتند از پیش سر و سه

کف خاک بر قبر ریختند پس دست خود را بر قبر پهن کردند که انگشتان گشاده شد و این دعا خواندند که

اللَّهُمَّ جاف الارض عن جنبيه و اصعد إليك روحه و لقه منك رضوانا و اسکن قبره من رحمتک ما تغنيه به عن رحمه من سواک

و بعد از آن روانه شدند.

و در حدیث صحیح منقولست از عبید بن زراره که فرزند شخصی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فوت شده بود و حضرت در جنازه او حاضر بودند پس چون او را در لحد گذاشتند پدرش خواست که خاک در قبر بریزد حضرت دست او را گرفت و گفت خاک بر او مریز و هر که خویش او باشد خاک نریزد به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آن که پدر یا خویشان دیگر خاک در قبر ریزند پس ما گفتیم که یا ابن رسول الله همین ما را نهی می فرمایید از خاک ریختن حضرت فرمودند که هر خویشی را نهی می کنم از ریختن خاک بر خویش خود. چون سبب قساوت و سنگ دلی می شود و هر که سنگ دل است از رحمت الهی دور است.

و اما آب ریختن بر قبر فی نفسه سنت است و اخبار حسنه و موثقه کالصحیح در آن وارد است و بعنوان دور که مذکور شد در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۲

آخر حدیث است که سنت چنین است پس ممکن است که احادیث مطلق را حمل بر مقید کنیم و ظاهرا در مستحبات لازم نیست

که مطلق را حمل بر مقید کنیم بلکه ثواب مقید بیشتر است و مطلق نیز ثواب دارد.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست در ریختن آب بر قبر که تا تری هست میت را عذاب نمی کنند.

و در حدیث حسن کالصحیح و صحیح از زراره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون از قبر فارغ شوی آب بر او بریز و بعد از آن دست را در گل فرو بر که انگشتان از هم باز باشند.

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این معنی را در قبور بنی هاشم واقع می ساختند و ممکن است که اول در قبور ایشان می کرده باشند و بعد از آن نسبت به همه کس یا خصوص حضرت نسبت بغیر بنی هاشم نمی کرده باشند و این از جمله خصایص حضرت باشد با بنی هاشم.

و در حدیث حسن کالصحیح واقع شده است که قبر را چهار انگشت بلند کن و در موقت کالصحیح وارد شده است که چهار انگشتی که مضموم باشد نه گشاده بلند کن.

و در حدیث موقت کالصحیح واقع شده است که بقدر چهار انگشت گشوده بلند کن جمع کرده اند که اقلش چهار انگشت مضموم است و اکثرش چهار انگشت گشاده است.

و در دو حدیث وارد شده است که دست بر قبر گذاشتن لازم است کسی را که به جنازه میت حاضر نشده باشد یعنی نسبت به او تاکیدش بیشتر است.

و در حدیث کالصحیح موقت وارد است که در وقت دست گذاشتن می باید

لوامع

رو بقبله باشد چنانکه در فقه رضوی مذکور است که در این وقت و هر وقتی که زیارت کنی قبر برادر مؤمن را می باید که دست بر قبر گذاری و رو بقبله کنی و دعای

اللَّهُمَّ ارحم غریبه

الخ که در متن گذشت بخوانی.

[تلقین برای دفع نکیر و منکر]

(و روی عن یحیی بن عبد الله انه قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول ما على الميت «۱» منكم ان يدرءوا عن میتهم لقاء منکر و نکیر فقلت و کیف نصنع فقال اذا افرد الميت فليتحلف عنده اولی الناس به فیضع فاه علی «۲» رأسه ثم ینادی بأعلى صوته یا فلان بن فلان او یا فلانه بنت فلان هل أنت علی «۳» الذی فارقتناک «۴» علیه من شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و ان محمدا عبده و رسوله سید النبیین و ان علیا امیر المؤمنین و سید الوصیین و ان ما جاء به محمد صلی الله علیه و آله حق و ان الموت حق و ان البعث حق و ان السیاعه آتیه لا- ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور فاذا قال ذلك قال منکر لنکیر انصرف بنا عن هذا فقد لقن «۵» حجته) و بطرق متکثره قویه از یحیی بن عبد الله هاشمی منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که چه مانع است بر اهل میت شما که دفع کنند از میت خود ملاقات منکر و نکیر را پس راوی گفت که چکار کنیم که ملاقات نشود حضرت فرمودند که این کار کنید که چون میت تنها شود یعنی شیعیان بر

گردند پس باید که بماند نزد او کسی که اولی است به میت از دیگران یعنی وارث شیعه و دهن خود را نزد سر میت برد و فریاد کند به آواز بلند و اسم او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۴

و اسم پدرش را بگوید خواه مرد و خواه زن و بگوید این تلقین را که ترجمه اش این است که ای فلان آیا هستی بر آن اعتقادات که ما از تو دانستیم و از تو جدا شدیم و تو آن را داشتی و در کافی فارقتنا و هم چنین در تهذیب یعنی تو از ما جدا شدی و رفتی با آن اعتقاد که آن گواهی است که بغیر از الله سبحانه و تعالی خداوندی نیست حال آن که واحد من جمیع الوجوه است و در خداوندی و یگانگی و سایر کمالات او را شریک نیست، و بر شهادت آن که محمدی که بنده او است یعنی اعتقاد بالوہیت او مدارید و رسول او است و بهترین پیغمبران است، و آن که علی پادشاه مؤمنان است و بهترین اوصیاء پیغمبران است، و به اعتقاد آن که هر چه فرموده است محمد حق است، و آن که مردن و لوازم او از سؤال منکر و نکیر و عذاب قبر و بقای روح بعد از فناء بدن حق است و مبعوث شدن و زنده شدن در قیامت حق است، و آن که قیامت خواهد آمد بالوازمش که آن حضرت از آنها خبر داده است و قرآن و احادیث معلومه متواتره بر آنها مشتمل است شکی در آنها نیست، و در آن که حق سبحانه و تعالی جمیع مردگان را زنده

می کند و مطیعان را ثواب می دهد به مراتب عالیّه بهشت و کافران را بجهنم می کند همه حق است و موافق واقع است چون پیغمبر مؤید به معجزات بسیار فرموده است و ممکن است پس حق باشد پس هر گاه که این تلقین را بکند منکر به نکیر می گوید که ما را روانه کردند و اعتقادات او را تلقین او کردند دیگر ما را به او کاری نیست و ما باین عنوان آمده بودیم که اگر او را تلقین نکنند سؤال کنیم چون تلقین کردند می بایدمان رفتن و از این جهت است که شهید گفته است که سؤال قبر حق است اجماعاً مگر کسی را که تلقین کرده باشند که در آنجا اجماع نیست و خلافی نیست چون اصل سؤال متواتر است و سقوط از ملقن به آحاد رسیده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۵

و در حدیث کالصحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقولست که فرمودند که باکی نیست و ضرری نیست بر هیچ یک از شما که چون میت خود را دفن کنید و قبر را درست کنید و مردمان برگردند یکی بماند نزد قبر او و بگوید

یا فلان بن فلان أنت علی العهد العذی عهدناک به من شهاده ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله و ان علیاً امیر المؤمنین امامک

و یک یک از ائمه معصومین را می گوید تا به آخر پس چون این تلقین را کردند یکی از این دو ملک به دیگری می گوید که بار سؤال را از دوش ما برداشتند زیرا که تلقینش کردند پس برمی گردند از پیش او و داخل نمی شوند که سؤال کنند.

در فقه رضوی مذکور است که هر گاه بعد از رفتن مشیعین میت را به آواز بلند تلقین کنند از او سؤال نخواهند کرد و در وقت تلقین هر دو دست را بر قبر گذارد اولی مردمان به او تلقین کند.

و احادیث صحیحیه وارد شده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام که هر که زیارت برادر مؤمن کند و هفت نوبت انا أنزلناه بخواند حق سبحانه و تعالی هر دو را بیمارزد میت و خواننده را و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده است که صحیفه بنویسند و جمعی گواهی دهند بر اعتقاد حق میت و با او در قبر گذارند چنانکه علامه و غیر او روایت کرده اند که در زمان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فاحشه بود که زنا می کرد و هر فرزندی که می زایید در تنور می انداخت و می سوخت چون فوت شد و در قبر گذاشتند او را و قبر را پر کردند از خاک خاک او را بیرون انداخت و مکرر کردند و زمین او را قبول نمی کرد به خدمت حضرت عرض نمودند حضرت فرمودند که زمین کفار را قبول می کند از مادرش بپرسید که این دخترت چه عمل می کرد مادر گفت کردار

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۶

او را حضرت فرمودند که بواسطه سوختن بی گناهست که زمین او را قبول نمی کند پس حضرت صلوات الله و سلامه علیه فرمودند که تربت حضرت امام حسین صلوات الله علیه با او بگذارید چون گذاشتند زمین قبول کرد و بیرون نینداخت و در فقه رضوی مذکور است که بگذارند با میت در کفنه‌ای او اندکی از خاک قبر حسین بن

علی صلوات الله علیهما و بنا بر این است که اکثر علما ذکر کرده اند استحباب این را.

باب التّعزیه و الجزع عند المصیبه و زیاره القبور و التّوح و الماتم

اشاره

بابی است در بیان تعزیه یعنی صبر فرمودن اهل میت به نصایح و مواعظ و اقل آن دیدن اصحاب میت است و در جزع کردن و صبر نکردن که مکروهست و در زیارت قبرها که سنت است و در نوحه کردن که چه مرتبه خوبست و چه مرتبه بد است و در ماتم که اجتماع زنانست یا اعم از زنان و مردان و طعام پختن هم سایگان و خویشان.

[هر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را]

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ عَزَى حَزِينَا كَسَى فِي الْمَوْقِفِ حَلَّةً يَحْبِرُ بِهَا) بسند قوی کالصحیح از سکونی از حضرت امام جعفر صادق از آبای آن حضرت صلوات الله علیهم منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که تسلی دهد و صبر فرماید اندوهناکی را اگر چه اندوه او از نقصان مال باشد حق سبحانه و تعالی در روز قیامت دو جامه از جامهای بهشت در او پوشاند که او مسرور شود یا مزین شده خوشحال گردد.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که هر که تسلی دهد مصیبت زده را حق سبحانه و تعالی او را مثل ثواب مصیبت زده بدهد بی آن که از ثواب او چیزی کم شود.

و در حسن کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که غم مؤمنی را بردارد بهر عنوان که باشد حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۲۸

تعالی در روز قیامت غمهای او را زایل کند و چون از قبر بیرون آید خوشحال باشد و احادیث صحیحه در این باب بسیار است.

[تعزیه قبل و بعد از دفن]

(و روی هشام «۱» بن الحکم انه قال رأیت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما یعزّی قبل الدّفن و بعده) و بهشت سند صحیح از هشام منقولست که گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه را که تعزیه می فرمودند پیش از دفن و بعد از دفن به مواعظ و نصایح و غیر آن و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که گاهی پیش از دفن پرسش می فرمودند و گاهی بعد

از دفن و احتمال دیگر آن که همیشه هر دو را بفعل می آوردند و این اظهر است از عبارت.

(وقال الصادق صلوات الله عليه التعزیه الواجبه بعد الدفن) و در قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که تعزیه و پرسش واجب یعنی سنت مؤکد بعد از دفن است یعنی این اهم است چون گذشت که هر دو خوبست.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله عليه وارد است که فرمودند که تعزیه و تسلیه و صبر فرمودن اهل مصیبت بعد از آنست که میت را دفن کنند.

و در موثق کالصحیح و قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله عليه وارد است که فرمودند که تعزیه نیست الا نزد قبر و می باید که برگردند و در آنجا نه نایستند مبادا میت ایشان را عذاب کنند و ایشان آواز او را بشنوند و باعث زیادتگی غم ایشان شود.

[از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب مصیبت ترا به بیند]

(وقال صلوات الله عليه كفاك من التعزیه ان «۱» یراك صاحب المصیبه) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که از پرسش و صبر فرمودن همین بس است که صاحب مصیبت ترا به بیند. و این حدیث را مسند بخاطر ندارم و لیکن علما عمل باین کرده اند چون مرسل او حکم مسند دارد با آن که غرض از تعزیه بلکه معنی تعزیه تسلی دادنست و در دیدن تسلی می یابند و اگر چه به مشغول شدن به ایشانست که از خاطرش می رود مصیبت و مجربست.

(واتی ابو عبد الله صلوات الله عليه قوما قد اصابوا بمصیبه فقال جبر الله وهنکم و احسن عزاکم و رحم متوفّاکم «۲» ثم انصرف) و آن حضرت صلوات الله عليه

به نزد جمعی آمدند که ایشان را مصیبتی رسیده بود پس حضرت باین عنوان تعزیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی تدارک کند نقصی را که به شما رسیده است و عوض بدهد در دنیا و آخرت و شما را صبر جزیل کرامت کناد و مرده شما را بیامرزد همین را فرمودند و برگشتند.

و در موثق کالصحیح منقولست از یونس بن یعقوب که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که نزد مفضل روم و او را تعزیه دهم از جانب حضرت بر فوت پسرش اسماعیل و فرمودند که سلام مرا به او برسان و بگو که ما به مصیبت اسماعیل مبتلا شدیم و صبر کردیم تو نیز صبر کن چنانکه ما صبر کردیم ما را مراد است و حق سبحانه و تعالی غیر آن را می خواهد چون چنین است تسلیم می کنیم مراد او را.

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله التعزیه تورث الجنه) در حدیث معتبر وارد است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که تعزیه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۰

پرسش و صبر فرمودن بهشت را لازم دارد که البته به بهشت می رود.

و در حدیث معتبر وارد است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که اندوهناکی را تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را عطا کند در روز قیامت دو جامه از جامهای بهشت و در این حدیث یحیی بها وارد شده است یعنی عطا کنند او را و دور نیست که حدیث سکونی نیز یحیی باشد و به تصحیف یحیر نوشته باشند کتاب یا بر عکس و لیکن در

نسخ معتبره بنحو سابق وارد شده است و هر دو خوبست.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که حضرت موسی علیه السلام در مناجات پروردگار گفت الهی چه ثوابست کسی را که زن فرزند مرده را تسلی دهد و تعزیه کند حق سبحانه و تعالی فرمود که او را در سایه خود در آورم روزی که نباشد مگر سایه من یعنی سایه عرش چنانکه در قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله منقولست که هر که زن بچه مرده را تعزیه کند و تسلی دهد حق سبحانه و تعالی او را در سایه عرش خود در آورد روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او.

و ممکن است که مراد از اول بلکه ثانی هم سایه حمایت و شفقت مراد باشد در همه جا و سایه عرش جائی است که انبیاء و اولیاء ملائکه در آنجا خواهند بود از جهت حساب خلایق.

(و عزى الصّیادق صلوات الله علیه رجلا- باین له فقال له صلوات الله علیه الله خیر لابنک منک و ثواب الله خیر لک منه فبلغه جزعه بعد ذلك فعاد الیه فقال له قد مات رسول الله صلّى الله علیه و آله أ فما لک به اسوه فقال له أنه کان مرهقا فقال له انّ امامه ثلاث خصال شهاده ان لا اله الا الله و رحمه الله و شفاعة رسول الله صلّى الله علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۱

فلن تفوته واحده منهمّ إن شاء الله عزّ و جلّ) و بسند صحیح و کالصحیح از رفاعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه تعزیه فرمودند شخصی را که پسرش فوت

شده بود و به او گفتند که خداوند عالمیان از برای پسر تو بهتر است از تو از برای پسر تو و ثواب الهی از برای تو بهتر است از پسر تو از برای تو و این کلامی است که بالاتر از این سخن نمی باشد و لیکن مصیبت زده نمی فهمد امثال اینها را از حکم الهیه پس خیر به حضرت رسید بعد از این که آن مرد بی تابی می کند حضرت مرتبه دیگر تشریف بردند و به او فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند شما متابعت آن حضرت نمی کنید به آن که چون آن حضرت رفتند بدانید که شما را نیز می باید رفت بطریق اولی یا آن که چون صبر کردید بر فوت آن حضرت که حیات عالمیان بود بر این نیز صبر بکنید چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که هر کرا مصیبتی برسد پس باید که فکر کند فوت آن حضرت را که مردمان به مصیبتی مبتلا نشده اند بمثل آن مصیبت.

و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفت اهل البیت صدایی شنیدند و کسی را نمی دیدند که می گفت هر نفسی چشیده مرگست و همه را می باید رفت و مزد شما را کاملاً در روز قیامت به شما خواهند رسانید پس هر کرا در آن روز نجات دهند از جهنم و داخل بهشت شود رستگار است و نیست زندگانی دنیا مگر تمتعی زایل که مردمان فریفته آن شده اند و به درستی که اگر پیغمبر از شما رفت خدا به باقی است و

رحمت او تسلی می دهد مصیبت زدگان را و تدارک می کند آن چه را از این کس رفته است پس می باید که اعتماد شما بر خدا باشد و بس و امیدواری شما به او باشد و بس و محروم کسی است که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۲

ثواب خود را محروم کند به جزع و عدم صبر و روایات بسیار باین مضمون وارد شده است و در روایتی هست که بعضی گفتند که گوینده این سخنان ملکی بود که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود و بعضی گفتند که خضر علیه السلام بود و ظاهر یک حدیث اینست که جبرئیل بود.

پس آن مرد به حضرت صادق صلوات الله علیه گفت که غمی که داریم اینست که صالح نبود و کارهای بد می کرد و در بعضی از نسخ مراهقا است چنانکه در ثواب الاعمال است و لیکن در کافی و تهذیب مثل اصل است و ظاهرا مراهقا تصحیف است و بر تقدیر وقوع بمعنی اول است مجازا چه از مراهق قریب به بلوغ را می خواهند پس گویا گفته است که جوان و جاهل بود و لازمه آن هرزه کاریست پس حضرت فرمودند که سه چیز در پیش دارد که به آن ها امیدواری تمام هست یکی گواهی به وحدانیت الهی و احادیث بسیار وارد شده است که گوینده این کلمه با شرایط مغفور است.

از آن جمله حدیث کالمتواتر بین العامه و الخاصه که چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه به نیشابور رسیدند محدثان آن بلاد همه در خانه حضرت ایستاده بودند و نقل کرده اند که در آن زمان در اصل نیشابور سیصد هزار محدث بودند از

خاصه و عامه که بر بخاری اجتماع نمودند و آخر بواسطه حسد محدثین آنجا او را در منبر سنگ باران کردند و جمعی به صد تشویش او را از دست اینها خلاص کردند در شبی او را روانه بغداد ساختند بعد از آن که دو مرتبه سابق بر این در سمرقند و بخارا نیز او را سنگ باران کرده بودند از جهت آن که اعتقاد بخاری این بود که کلام الهی حادث است و شافعی و احمد حنبل تابع ابو الحسن اشعری بوده قرآن را قدیم می دانستند و این اعتقاد باطل در خراسان شایع بود خصوصاً نزد محدثان اهل سنت چون بخاری را مخالف این اعتقاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۳

دیدند با او چنین کردند.

و در رجال عامه حکایت بخاری باین عنوان نقل کرده اند و ذکر کرده اند که در شهر سبزوار می بود و از آنجا که متوجه سمرقند شد دو بیست هزار محدث بر او جمع شدند و چون فضیلت آنجا بی اعتبار شدند این مکر کردند که در وقتی که در منبر باشد مسأله حدوث و قدم کلام را از او پرسیدند و او گفت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف کرده است قرآن را به محدث پس فضیلت گفتند که کافر است و شروع در سنگ باران کردند و جمعی از مریدان به صد تشویش او را خلاص کردند و مخفی از آنجا به بخارا آمد و در آنجا نیز سیصد هزار محدث بر او جمع شدند و عاقبت مثل سمرقند شد و در نیشابور به دستور تا چون به بغداد رسید اعتبارش کردند.

مجملاً نقل کرده اند که در خانه حضرت دو بیست هزار فضلاء محدثین

اجتماع کرده بودند و چون حضرت از خانه بیرون آمدند در محفه بودند محدثان فریاد بر آوردند که یا ابن رسول الله از شهر ما بیرون می فرمایی و یک حدیث افاده نمی فرمایی که مستفید شویم حضرت سر بیرون کردند و فرمودند که شنیدم از پدرم موسی بن جعفر که فرمود شنیدم از پدرم جعفر بن محمد تا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که گفت شنیدم از جبرئیل از خداوند عالمیان که فرمود که: لا اله الا الله حصار من است هر که داخل شد در حصار من ایمن شد از عذاب من پس چون شتر روانه شد حضرت به آواز بلند فرمودند که با شرطهای آن و من از جمله شروط این کلمه ام و هر که قایل است به امامت آن حضرت قایل است به دوازده امام معصوم پس یک شرط: امامت ائمه معصومین است صلوات الله علیهم و شرطی دیگر چنانکه در احادیث کالصحیحه و صحیح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۴

اخلاص کلمه لا اله الا الله بگوید البته داخل بهشت شود و اخلاص آنست که این کلمه او را از محرمات الهی باز دارد و احادیث فضل این کلمه زیاده از آنست که حصر توان کرد.

دیگر از آن سه چیز رحمت الهی است که بر همه کس واجبست که امیدوار رحمت او باشند بلکه از جمله گناهان کبیره است ناامیدی از رحمت الهی تا آن که فرموده است که ناامید از رحمت الهی نیستند مگر کافران.

سیم شفاعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه

معصومین صلوات الله عليهم و جزو اخیر را ذکر نکرده اند از جهت ظهور و عدم اغترار شیعیان که مغرور نشوند و آیات و احادیث شفاعت را حصر نمی توان کرد پس یکی از اینها که شفاعت ائمه معصومین است یا هر یک از اینها از او فوت نخواهد شد اگر حق سبحانه و تعالی خواهد و اگر نیز بنا بر این فرمودند که رجا غالب نشود به مرتبه که مرتکب معاصی شوند باین امیدواری چنانکه حق سبحانه و تعالی هر جا آیه رحمتی فرستاده است عقیب آن آیه غضبی بیان فرموده است و بر عکس تابنده در میان خوف و رجا باشد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که شما را داند که شیعه اند و دوست دارد یا بواسطه تشیع دوست دارد داخل بهشت می شود اگر چه شیعه نباشد و چنین کسی ظاهرش آنست که مستضعف است و گذشت که احادیث بسیار هست که امیدواری هست در ایشان که بفضل الهی نجات یابند.

و در حدیث صحیح و کالصحیح از علی بن مهزیار منقول است که شخصی عرضه به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرستاد که از مردن فرزندم بسیار غم دارم حضرت نوشتند که نمی دانی که حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۵

از مال مؤمن و فرزند مؤمن انتخاب می فرماید هر چه را بهتر است تا ثواب عظیمش کرامت فرماید.

و منقول است که برادر اشعث فوت شده بود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به عزا پرسش او آمدند و فرمودند که اگر جزع کنی حق خویشاوندی به جا آورده و اگر صبر

کنی می گذرد حق الهی را ادا کرده با آن که اگر صبر کنی و نزد خدا و خلق محمودی و اگر جزع کنی می گذرد و نزد خدا و خلق مذمومی پس اشعث گفت **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** حضرت فرمودند که می دانی چه معنی دارد اشعث گفت تو غایت علوم و منتهای علومی که هر کسرا که مشکلی می شود بازگشتش بسوی تست من چه دانم حضرت فرمودند که انا لله اقرار است از بنده به مملوکیت و انا الیه راجعون اقرار است به آن که غیر او همه کس هلاک خواهند شد.

[سزاوار است صاحب مصیبت ردا نپوشد]

(و روی ابو بصیر عن الصّیادق صلوات الله علیه انه قال ینبغی لصاحب الجنازه ان لا یلبس رداء و ان یکون فی قمیص حثّی یعرف) و در موثق و در قوی کالصحیح منقولست از ابو بصیر از آن حضرت که فرمودند که سزاوار نظر به صاحب جنازه و اولی به میراث و در کافی صاحب مصیبت آنست که ردا نپوشد چون متعارفست که عرب همه ردا می پوشند و نزد عجم بالا پوش بمنزله رداست و شیخ بها الدین محمد رحمه الله می گفت بالا پوش رداست و پیش عرب چنین متعارفست و می باید که همین پیراهن پوشیده باشد تا آن که صاحب عزا را مردمان بشناسند و او را سر سلامتی دهند.

و در حدیث حسن کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که سزاوار آنست که صاحب مصیبت ردا نپوشد تا بدانند که او صاحب مصیبت است و در فقه رضوی مذکور است که صاحب مصیبت جنازه را بر ندارد و خاک در قبر نکند و مستحب است

او را که سر برهنه و پا برهنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۶

باشد.

[سزاوار نظر به هم سایگان میت آنست که اطعام کنند سه روز بیت میت را]

(و ینبغی لجیرانه ان یطعموا عنه ثلاثه ایام) و سزاوار نظر به همسایگان میت آنست که اطعام کنند سه روز از جهت اهل بیت میت و جمعی که پیرسش ایشان می آیند چون خود به مصیبت گرفتارند و ظاهر آنست که تتمه حدیث ابی بصیر باشد چنانکه در کافی است متفرقا و مضمونش در فقه رضوی مذکور است و احادیث دیگر خواهد آمد.

[از رحمت الهی دور است کسی که ردا نپوشد در مصیبت دیگران]

(و قال صلوات الله علیه ملعون ملعون من وضع رداءه فی مصیبه غیره) و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که ملعونست و از رحمت الهی دور است در دنیا و آخرت کسی که ردا نپوشد در مصیبت دیگران و سبب آنست که تشریح است و شارع قرار داده است که صاحب مصیبت ردا نپوشد و یا اظهار حزن و اندوه کردن است و به دروغ و یا اظهار جزع کردن و شکایتست از جناب اقدس الهی به عبث و یا وجهی داشته باشد که ما ندانیم. و دو حدیث قوی نیز گذشت در اوایل احکام میت.

[دریدن جامه در عزا]

(و لما قبض علی بن محمد العسکری رای الحسن بن علی صلوات الله علیهما قد خرج من الدار و قد شق قمیصه من خلف و قدّام) و چون وفات کرد حضرت امام علی نقی عسکری و باین اعتبار آن حضرت را و حضرت امام حسن بن علی را عسکرین می نامند از جهت آن که سکنی ایشان در سامره بود و سر من رای را یکی از خلفا از جهت عسکر بنا کرد که در بغداد جای ایشان تنگ بود حاصل که حضرت امام حسن عسکری از خانه بیرون آمدند و پیراهن خود را از پیش و از پس دریده بودند.

و کلینی در حدیث کالصحیح روایت کرده است که برادر حضرت امام علی نقی فوت شده بود حضرت از جهت برادر گریبان خود را دریده بود و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۷

دو حدیث دلالت می کند بر آن که جامه بر پدر و برادر دریدن سنت است و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست

که سزاوار نیست فریاد کردن و جامه دریدن بر میت.

و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که جامه خود را بر پدرش یا بر مادرش یا بر برادرش یا بر خویش او بدرد پس حضرت فرمودند که باکی نیست در جامه دریدن به درستی که حضرت موسی جامه درید بر برادرش حضرت هارون علیهما السلام و جامه ندرد پدر بر فرزندش و نه شوهر بر زنش و زن جامه می درد بر شوهرش و اگر شوهر جامه بر زن بدرد یا پدر بر فرزند پس کفاره می باید بدهند مثل کفاره قسم و نماز ایشان خوب نیست تا کفاره بدهند و توبه کنند از آن چه کرده اند و اگر زنی روی خود را بخراشد یا موی خود را بچیند یا بکند پس در بریدن مو بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و اگر رو را بخراشد یا مو را بکند کفاره قسم می دهد اگر در خراشیدن خون در آید و اگر دست بر روی خود زده باشد می باید که توبه کند و کفاره واجب نیست و بتحقیق که زنان اولاد حضرت فاطمه صلوات الله علیها جامها دریدند و سیلیها بر روهای خود زدند از جهت حضرت امام حسین صلوات الله علیه و بر چنین کسان جامه می توان درید و دست بر رو می توان زد و دیگر اخبار جزع خواهد آمد بنا بر این علما حرام می دانند این افعال را مگر بر پدر و برادر و کفاراتی که وارد شده است جمعی واجب می دانند و

جمعی سنت و احتیاط را ترک نمی باید کرد به آن که چنین کارها نکنند و اگر بکنند کفاره بدهند.

[فشار قبر بر سعد بن معاذ]

(و وضع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رِءَاءَهُ فِي جَنَازِهِ سَعْدُ بْنُ مَعَاذٍ رَحِمَهُ اللهُ فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ أَنَّى رَأَيْتَ الْمَلَائِكَةَ قَدْ وَضَعَتْ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۲، ص: ۴۳۸

اردیتها فوضعت رداً) و بسند كالصحيح بل الصحيح روایت کرده است صدوق از عبد الله بن سنان و طریق او بعبد الله صحيح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که به خدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله آمدند و عرض نمودند که سعد بن معاذ به رحمت الهی واصل شد و بسیار بزرگ بود چنانکه از اخبار بسیار ظاهر می شود پس حضرت با اصحاب برخاستند پس فرمودند که او را غسل دادند و کفن کردند و در تابوت گذاشته روانه شدند و حضرت از عقب جنازه می فرمودند و گاهی دست راست تابوت را می گرفتند و گاهی دست چپ را یعنی در ابتدا تا او را به قبر رسانیدند پس حضرت داخل قبر شدند و او را در لحد خوابانیدند و خشت بر او چیدند و می فرمودند که سنگ بدهید گل بدهید تا درز خشت ها را گرفتند پس چون فارغ شدند و بدست خود خاک ریختند در قبر را پر کردند حضرت سيد المرسلين فرمودند که من می دانم که بدن خاک می شود و روز بروز در پوسیدنت و لیکن حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که هر که کاری کند آن را خوب بکند پس چون قبر درست شد مادر سعد در گوشه بود گفت گوارا باد بهشت از برای تو

ای سعد پس حضرت فرمودند که ای مادر سعد با این همه که دیدی کردم جزم مکن بر خداوند تعالی که البته او را به بهشت می برد به درستی که سعد را اندک فشاری از قبر شد پس حضرت با اصحاب برگشتند پس گفتند یا رسول الله امروز کاری چند فرمودید بر سعد که به هیچ کس نکرده بودید پیش از این یکی آن که در جنازه او پا را برهنه کردید و ردا را از دوش انداختید پس حضرت فرمودند که چون فرشتگان همه بی کفش و ردا بودند من متابعت ایشان کردم دیگر صحابه گفتند که گاهی جانب راست تابوت را می گرفتی و گاهی جانب چپ را حضرت فرمودند که دست من در دست جبرئیل بود هر جا که دستم را می گذاشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۳۹

می گذاشتم دیگر صحابه گفتند که امر کردی که او را غسل دادند و نماز بر او کردی و در لحدش خوابانیدی و مع هذا فرمودی که او را ضغظه و فشارش قبر شد حضرت فرمودند که بلی با خانه اش کج خلقی می کرد حق سبحانه و تعالی باین ضغظه او را پاک کرد.

و صدوق ذکر کرده است در خصال که سعد بن معاذ را سه چیز از خوبیها بود که اگر یکی از آنها را کل اهل زمین می داشتند از جهت فضیلت ایشان کافی بود و صدوق این جزو آخر را در اینجا ذکر کرد تا دفع دخل کند که حدیث سابق دلالت می کرد که ردا را در جنازه غیر نباید انداختن پس چرا حضرت صلوات الله علیه و آله انداختند جواب گفت که خصوص سعد از این حکم کلی

مستثنی است بامر الهی از جهت تألیف قلوب یهودان و اطمینان مسلمانان و حکایات سعد و خویبهای او از کتب سیر و تواریخ و غیر آن ظاهر می شود خوشا حال جمعی که در زمان آن حضرت از دنیا رفتند بعنوان شهادت یا غیر آن و بدا حال جمعی که ماندند و فریفته دنیا شدند و دین را بدینا فروختند نعوذ بالله من الضلاله بعد الهدایه.

[صبر در مصیبت]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه لو لا- انّ الصّیبر خلق قبل البلاء لتفطر المؤمن كما تتفطر البیضه علی الصّیفا) و بسند قوی کالصحیح از آن حضرت سلام الله علیه منقول است که اگر نه آن بود که حق سبحانه و تعالی صبر را پیش از بلا آفریده بود مطلقا یا نسبت به مؤمن هر آینه مؤمن می شکست مانند تخم مرغی که بر سنگ حسنی خورد چون بلا را حق سبحانه و تعالی از جهت دوستان خود مقرر ساخته است.

(و قال رسول الله صلّی الله علیه و آله اربع من کنّ فیہ کان فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۰

نور الله عزّ و جلّ الاعظم من کان عصمه «۱» امره شهاده ان لا اله الا الله و انّی رسول الله و من اذا اصابته مصیبه قال انا لله و انا الیه راجعون و من اذا اصاب خیرا قال الحمد لله ربّ العالمین و من اذا اصاب خطیئه قال استغفر الله «۲» و اتوب الیه) و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که چهار خصلت است که هر که این چهار خصلت در او باشد خواهد بود در نوری که اعظم انوار الهی است جل

شانه در دنیا و عقبی اما در دنیا چون مشتمل است بر نور ایمان و رضا به قضا و شکر حق سبحانه و تعالی و بازگشت به او در هر ساعتی و اما در عقبی اعظم جاهای قیامت در نورانیت جائی است که انبیا و اوصیا در زیر عرض حق سبحانه و تعالی خواهند بود و این نورهای معنوی سبب انوار صوری آن روز خواهد بود چنانکه آیات و احادیث متواتره بر آن دلالت دارد اما آن چهار چیز.

اول: صفت کسی است که اعتصام او و احتفاظ او به شهادت بر وجود باری تعالی و وحدت او و یقین به رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و این دو یقین لازم دارد یقین بما جاء به النبی صلی الله علیه و آله را که اعتقاد یقینی داشته باشد بجمیع آن چه آن حضرت فرموده است و از آن جمله اعتقادست به امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم و حشر و نشر و سایر اموری که آن حضرت خبر داده باشد چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که شهادتین بی اقرار بائمه معصومین فایده اخروی ندارد بلی این کلمتین فایده دنیوی داشت نسبت به منافقانی که بدترین کفار بودند و به سبب کلمتین جان و دلشان محفوظ بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۱

دویم: کسی که هر گاه مصیبتی به او رسد در مال یا نفس و غیر آن چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ ۲: ۱۵۵» و گذشت تفسیر آیه کریمه بگویند که ما مملوک و بنده خداوندیم و خداوند علیم حکیم هر چه نسبت به بندگان خود می فرماید عین

مصلحت ایشان است خواه در تکالیف و خواه در مصایب و چون غرض الهی آنست که ایشان را به سبب اینها ثواب غیر متناهی در آن نشأه کرامت کند می گوید که: و انا الیه راجعون و به درستی و راستی که بازگشت ما بسوی او خواهد بود و جزای ما را بر وجه احسن چنانکه فرموده است خواهد داد.

سیم: کسی که از جانب حق سبحانه و تعالی به او نعمتی برسد با آن که همیشه متواتر و متوالی است بگوید که جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندیست که آفریننده و روزی دهنده و تربیت کننده جمیع عالمیان است و در بعضی از نسخ فقیه رب العالمین نبود اما در خصال بود که قدیم است و به یک واسطه از نسخه مصنف نوشته اند و جمعی از مجتهدین و محدثین بر آن گشته اند و اجازت فضلا در آنجا هست چهارم کسی که هر گاه از او خطائی سرزند فی الحال رجوع به توبه و انابه کند پیش از آن که در نامه عملش نوشته شود.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه ما من مؤمن يصاب بمصيبة في الدنيا فيسترجع عند مصيبتها و يصبر حين تفجاء المصيبة الا غفر الله له ما مضى من ذنوبه الا الكبائر التي اوجب الله عز و جل عليها النار و كلما ذكر مصيبتها فيما يستقبل من عمره فاسترجع عندها و حمد الله عز و جل عندها غفر الله له كل ذنب اكتسبه فيما بين الاسترجاع الاول إلى الاسترجاع الاخير الا الكبائر من الذنوب) و در صحیح و حسن كالصحيح از معروف بن خربوذ مکی از حضرت امام محمد باقر سلام الله

که فرمودند که هر مؤمنی که در دنیا به مصیبتی مبتلا شود در وقت مصیبت بگوید **إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و چون مصیبت به ناگاه به او رسد صبر کند و بی تابی نکند البته حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را همه بیامرزد مگر گناهان کبیره که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است جهنم را از برای آن یعنی به استحقاق اگر توبه نکند و رحمت الهی شامل حال او نشود و شفاعت احدی او را دستگیری نکند و بلاغت مقتضی آن است که چنین سخن گوید تا کسی جرأت نکند بر گناهان کبیره و هر چند این مصیبت به خاطرش رسد در آینده و کلمه استرجاع را بگوید و حمد الهی کند و چون مدتی که گذشت غالب اوقات متفطن می شود که خیر او در بلا بوده است و صدمه آن بلا گذشته است حمد الهی مشکل نیست حق سبحانه و تعالی بیامرزد او را هر گناهی را که کرده باشد از گفتن آن کلمه تا گفتن این کلمه مگر گناهان کبیره را چنانکه در باب کبایر خواهد آمد تعداد آن و ممکن است که وصف احترازی باشد و مراد همه کبایر نباشد بلکه مثل شرک و کشتن معصوم و چیزهایی که کفر است اینها مغفور نشود و باقی کبایر مغفور شود و این معنی بحسب عبارت ظاهرتر است و **اللَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ**.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر کس را حق تعالی ملهم سازد در وقت مصیبت که کلمه استرجاع را بگوید بهشت

واجب می شود از جهت او.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که بعد از مدتی به خاطرش آید مصیبت گذشته و او بگوید

أنا لله و أنا اليه راجعون و الحمد لله رب العالمين اللهم اجزني على مصيبتى و اخلف على افضل منها

یعنی خداوندا مرا مزد ده بر آن مصیبت که بر من واقع شد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۳

بهتر از آن بعوض آن کرامت کن مرا همان ثواب کرامت می فرماید که در صدمه اول به او داده اند از جهت مصیبت.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان ملكا موکلا بالمقابر فاذا انصرف اهل المیت من جنازتهم عن میتهم اخذ قبضه من تراب فرمی بها فی آثارهم ثم قال انسوا ما رأیتم فلو لا ذلك ما انتفع احد بعیش) و بسند موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته را در قبرستانها مقرر ساخته است که چون اهل میت از قبر گذاشتن برگردند قبضه از خاک بر می دارد و در عقب ایشان می ریزد و می گوید که فراموش کنید آن چه را دیدید پس اگر نه چنین می بود کسی از زندگانی منتفع نمی شد و ظاهر است که اگر حالت ساعت اول یک روز بماند کسی زنده نمی ماند.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من أصیب بمصیبه جزع علیها او لم یجزع صبر علیها او لم یصبر کان ثوابه من الله «۱» عزّ و جلّ الجنّه) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که به مصیبتی مبتلا شود خواه بر آن مصیبت جزع کند

و خواه نکند و خواه صبر کند و خواه نکند ثوابش نزد حق سبحانه و تعالی بهشت است و مشهور آنست که مراد از ثواب در اینجا اجر است در صورت جزع و هر دو را ثواب گفته اند بر سبیل تغلیب و یا بمعنی لغوی مراد است یعنی جزا که شامل ثواب و اجر هر دو باشد.

(و قال صلوات الله عليه ثواب المؤمن من ولده اذا مات الجنه صبر او لم يصبر) و در موثق کالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۴

صادق صلوات الله عليه که فرمودند که ثوابی که به مؤمن می دهند از جهت مردن فرزندش بهشت است خواه صبر بکند یا صبر نکند. و ممکن است که مراد از حدیث سابق مرگ فرزند باشد و مناسب رحمت و اسعه الهی تعمیم است و اجر مؤمن عظیم است و حق سبحانه و تعالی بهانه می خواهد از برای مغفرت.

(و قال صلوات الله عليه من قدم ولدا كان خيرا له من سبعين يخلفهم بعده كلهم قد ركب الخيل و قاتل «۱» في سبيل الله عز و جل) و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که هر که یک فرزند پیش فرستد یعنی پیش از مرگ او بمیرد آن فرزند از جهت او بهتر است از هفتاد فرزند که از عقب او بمانند که همگی بر اسب سوار شوند و جهاد کنند از جهت رضای الهی هر چند فرزند صالح که می ماند از جهت پدر نفاع است اما آن ثواب کجا و ثواب مصیبت فرزند کجا خصوصا با صبر کما قال الله تعالى إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله لا يدخل الجنة رجل ليس له فرط فقال له رجل فمن لم يولد له و لم يقدم ولدا يا رسول الله أ و لكننا فرط فقال نعم ان من فرط الرجل المؤمن اخاه في الله عز و جل) و منقول است که آن حضرت فرمودند که داخل بهشت نمی شود شخصی که او را پیش روی نباشد که شفیع او باشد پس شخصی عرض نمود که پس شخصی که از برای او فرزندی نشده باشد و فرزندی از پیش نفرستاده باشد یا رسول الله حال او چونس آیا ما را ممکن است که فرطی و پیش روی غیر از فرزند باشد حضرت فرمودند که بلی از جمله پیش رو مسلمانان برادر مؤمن او است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۵

مؤمن از فقد او مغموم می شود و او شفیع است برادر خود را.

و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی اختیار می فرماید از فرزندان مؤمن هر که را نفیس تر است و محبت به او بیشتر دارد تا او را در خور مصیبت ثواب عظیم کرامت فرماید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر گاه حق سبحانه و تعالی بنده را دوست می دارد محبوبترین فرزندان او را می برد. و دور نیست که از این جهت باشد که تا در محبت کسی را شریک خداوند نگرداند چنانکه نسبت به حضرت ابراهیم و حضرت یعقوب سلام الله علیهما واقع شد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که چون طاهر

فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت حضرت رسول خدا خدیجه را از گریه منع فرمودند خدیجه گفت یا رسول الله بلی نکنم و لیکن آب دیده جمع شد ریختم حضرت فرمودند که دوست نمی داری که در روز قیامت فرزند خود را ببینی که در بهشت ایستاده و چون نظرش به تو افتد دست تو را بگیرد و داخل بهشت کند و به جایی که از همه جاهای بهشت پاکیزه تر و نفیس تر باشد در آورد خدیجه گفت که چنین خواهد بود حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر و کریمتر است که میوه دل بنده را ببرد و آن بنده صبر کند از جهت رضای الهی و خداوند خود را شکر کند و حق سبحانه و تعالی او را عذاب کند.

و به همین عنوان حدیثی از آن حضرت منقولست در مردن قاسم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلافت که طاهر همان قاسم است که طاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۶

لقب او باشد یا غیر اوست چنانکه در طیب و ابراهیم نیز خلاف شده است.

(و قال صلی الله علیه و آله لفاطمه صلوات الله علیها حین قتل جعفر بن ابی طالب علیه السلام لا تدعی «۱» بذل «۲» و لا ثکل و لا حرب «۳» و ما قلت فیه فقد صدقت) و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وقتی که جعفر طیار شهید شده بود و حضرت فاطمه را به تعزیه اسماء بنت عمیس فرستادند نهی فرمودند آن حضرت صلوات الله علیها را از کلماتی که در جاهلیت می گفتند و فرمودند

خواندن ویل را ترک کن یا ذل بر نسخه دیگر و ثکل را ترک کند و حرب را و بر نسخه حزن را یعنی مگو و ویلاه و ذلاه و ثکلاه و حرباه و حزناه یا به جای او یا بگویند چون حضرت جعفر شهید شده بود و متعارفست که از جهت کشته خود این نوحه ها می کنند حضرت بیان فرمودند که جعفر در بهشت طیار است این عبارات مناسبت ندارد چون دلالت بر مذلت و خواری دارد و معنی اینها اینست که وای بر حال تو و ما وای وای وای بیا که وقت تست وای مذلت و خواری بیا که وقت تست و ثکل آنست که زنی فرزندش مرده باشد یعنی ای مادرت به عزای تو نشسته و ای جنگ تو چه کارها می کنی و هر چه به گویی راست گفته یعنی از خوبیهای او و احتمالی دیگر داده اند که هر چه به گویی راست بگو اما لفظ تاب این معنی ندارد.

اما بطرق متعدده وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یاران خود را بگوئید که در نوحه بر موتی سخنان خوب بگویند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند هاشمیات به خدمت حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمدند که او را پرسش کنند و ماتم بدارند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۷

حضرت به ایشان فرمودند که دعا کنید و ترک کنید آن چه متعارفست از شمردن کمالات و حالات را در مصیبتها.

[انسان فراموش می کند]

(و روی مهران بن محمد عن الصادق صلوات الله علیه انه قال ان المیت اذا مات بعث الله عز و جل ملكا إلى

أوجع اهله عليه فمسح على قلبه فانساه لوعه الحزن لو لا ذلك لم تعمر الدنيا) و كالصحيح مرویست از آن حضرت صلوات الله عليه که چون شخصی از دنیا رفت حق سبحانه و تعالی ملکی را می فرستد به نزد هر کس که اندوه او بیشتر است تا دستی بر دل او مالد تا فراموش کند از او سوز و درد را و اگر نه این باشد دنیا معمور نشود زیرا که با آن حزن اگر بماند نه متوجه مال خواهند شد و نه فرزند اگر زنده بمانند و غالب مردن ایشان است و بر تقدیری که بمانند متوجه دنیا نخواهند شد و حکمت الهی اقتضا کرده است که دنیا معمور باشد به غفلت چنانکه منقولست که حضرت سلیمان علیه السلام سه روز شیطان را حبس کرد همه کس ترک بازارها و دکانها کردند و قبرها از جهت خود کردند و مشغول مردن شدند تا آن که کسبی که حضرت سلیمان می کردند زنبیل بافی بود که از آن معاش خود می فرمودند کسی نخريد و حضرت چیزی نخوردند تا آن که جبرئیل آمد و گفت که حق سبحانه و تعالی را حکمتها هست در وجود این ملعون حضرت او را رها کردند همان ساعت همه متوجه کار و بار خود شدند.

و حق سبحانه و تعالی را در مرگ نیز حکمتها هست چنانکه در حدیث حسن كالصحيح و صحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که در زمان سابق جمعی به نزد پیغمبر خود رفتند و استدعا نمودند از او که دعا کند که حق سبحانه و تعالی مرگ را از ایشان بردارد پس

دعا کرد و حق سبحانه و تعالی مردن را برداشت تا آن که بسیار شدند و خانها بر ایشان تنگ شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۸

و نسل ایشان بسیار شد و می بایست که هر کس متوجه احوال پدرش و جدش و جد جدش و مادرش و پدر مادرش شود و ایشان را به متوضا برند یا طشتی به زیر ایشان گذارند و ازاله نجاست ایشان کنند مجملا آن جماعت از کسب و کار خود باز ماندند از جهت اشتغال به امور ایشان و چون یافتند که بد کرده اند باز به نزد پیغمبر خود آمدند که ما پشیمانیم از این کار که کرده ایم از حق سبحانه و تعالی طلب کن که ما را به حالت اولی برد حق سبحانه اجابت فرمود و به حالت اولی برد مجملا اگر کسی را بصیرتی باشد و در جمیع چیزها تفکر کند می باید که هر چه حق سبحانه و تعالی کرده است عین مصلحت خلاق است.

[اجری که در صبر هست]

(وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا قبض ولد المؤمن و الله اعلم بما قال العبد فيسال الملائكة قبضتم ولد فلان المؤمن فيقولون نعم ربنا فيقول فماذا قال عبدي المؤمن فيقولون حمدك ربنا و استرجع فيقول الله عزّ وجلّ ابنا له بيتا في الجنة و سمّوه بيت الحمد) و در قوی کالصحيح از سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که چون مؤمنی را فرزندش فوت شود با آن که حق سبحانه و تعالی می داند که بنده چه گفته است از فرشتگان می پرسد که فرزند فلان مؤمن را از او گرفتید ایشان گویند که بلی ای

پروردگار ما پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنده مؤمن من چه گفت ملائکه گویند که پروردگار احمد کرد ترا و گفت
إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ پس حق سبحانه و تعالی فرماید که بنا کنید از جهت او خانه در بهشت و آن خانه را خانه حمد بنامید.

و در حدیث صحیح از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که حق سبحانه و تعالی را خوش می آید که شخصی فرزندش
بمیرد و او شکر الهی کند حق سبحانه و تعالی مباحات می فرماید با فرشتگان که مرا چنین بنده هست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۴۹

جان او را گرفتم چون فرزند بمنزله جان است و مع هذا شکر می کند مرا.

[چون اسماعیل از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و بی ردا بیرون آمدند]

(و لما مات اسماعیل خرج الصادق صلوات الله علیه فتقدم الشریب بلا حذاء و لا رداء) و بسند کالصحیح از حسین بن عثمان ثقه
منقولست که چون اسماعیل فرزند حضرت صادق صلوات الله علیه از دنیا رفت حضرت از خانه بی کفش و بی ردا بیرون
آمدند و پیش پیش تابوت می رفتند و غرض حضرت این بود که تعلیم فرمایند اصحاب خود را که می باید صاحب مصیبت
چنین کند تا مردمان او را بشناسند و او را پرسش کنند چنانکه گذشت و خواهد آمد که حضرت نه به سبب غم چنین فرمودند
بلکه بواسطه تعلیم.

[حضرت سید الساجدین علیه السلام هر گاه جنازه می دیدند]

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا رای جنازه قال الحمد لله العذی لم یجعلنی من السواد المخترم) و در حسن
کالصحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت سید الساجدین علیه السلام هر گاه جنازه می دیدند که روبروی آن حضرت می
آمد می گفتند که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که نگردانیده است مرا از شخص هالک یعنی زنده ام و نمرده
ام یا دین من درستست که اگر مرگ بیاید مضایقه ندارم یا مرا در شهر مسلمانان آفریده است و در میان مسلمانانم که اگر
عیاذا بالله در شهر کفار می بودم ممکن بود که مذهب ایشان داشته باشم و اگر در میان ایشان باشم و بمیرم مسلمانان از ثواب
تجهیز و من از دعاهای ایشان محروم می بودم یا همه مراد باشد.

و بنا بر اول منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که هر
که دوست دارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی دوست می دارد لقای او را و هر که

خوش ندارد لقای الهی را حق سبحانه و تعالی نیز نمی خواهد لقای او را و با آن چه خداوند عالمیان فرموده است که اگر دوستان خدائید آرزو کنید مرگ را اگر چه خطاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۰

بیهود است اما تعلیل دلالت می کند بر عدم اختصاص به ایشان.

و عدم منافات به چند وجه است یکی آن که مراد از آیه یهودند و در اینجا تحدی شد با یهود که اگر یک یهودی آرزوی مرگ می کرد همه می مردند و این معجزه بود از آن حضرت با آن که فرمود که ایشان هرگز آرزوی مرگ نخواهند کرد بواسطه اعمال قبیحه که دارند چنانکه اکثر مفسرین تفسیر کرده اند و بر تقدیر تسلیم منافات ندارد که آرزوی مرگ داشته باشند و شکر نعمت حیات را به جا آورند یا آرزوی مرگ داشته باشند مشروط به رضای الهی یا در وقت خود چون بنده می باید در هر وقتی شکر حال خود بکند و شرط بندگی آنست که بنده راضی باشد به داده الهی اگر چه غیر آن را طلبد چنانکه خواهد آمد در حکایت فرزند حضرت صادق علیه السلام و جمعی گفته اند که در مرض آرزوی مرگ خوبست و این معنی ظاهر نیست بلکه بر تقدیر رضای الهی در همه وقت خوبست بلکه می باید که در زندگی زندگی را خواهد که صرف عبادت و طاعت الهی کند و اگر حق سبحانه و تعالی مرگ او را خواهد او حیات را نخواهد مجملا کمال در آنست که بنده رضای الهی را خواهد.

و احتمال دوم از این جهت است که در زمان حضرت سید الساجدین و هم چنین حضرت امام محمد باقر صلوات

اللَّهُ عليهما که این کلام از آن حضرت صلوات الله عليه نیز منقول است زمان استیلای بنی امیه بود و اکثر عالمیان کافر بودند و در منابر و منارات سب اشرف الخلاق می کردند بنا بر این آن معنی مناسبت دارد و احتمال دویم و سیم بر سبیل تعلیم است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله هر گاه روبروی جنازه واقع می شدند یا جنازه را می دیدند این دعا را می خواندند که

اللَّهُ اکبر هذا ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۱

وعدنا الله ورسوله وصدق الله ورسوله اللهم زدنا ايمانا و تسليما الحمد لله الذي تعزز بالقدره و قهر العباد بالموت

و هر کس این دعا را بخواند نماند فرشته مگر آن که گریه کنند از روی شفقت بر او و بر آواز حزین او و ترجمه دعا این است که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که کسی به بزرگی او تواند رسید یا بزرگواری و عظمت و جلال مخصوص اوست که هر کس را می خواهد می میراند و این مرگ آن چیز است که وعده کرده اند ما را به آن خدا و رسول او و راست گفته اند خدا و رسول که می باید مرد و بعد از مرگ وقایع بسیار است خداوند ایمان ما را زیاده گردان و تسلیم ما را زیاده گردان که گردن نهیم فرمان ترا در همه چیز و خواهان چیزی باشیم که تو خواهان اویی اگر چه مرگ باشد شکر خداوندی راست که عزت و جلالت و عظمت مخصوص اوست به قدرت کامله که او راست و مقهور ساخته

بندگان را به آن که مرگ را بر همه مقرر ساخته است و همه ذلیل اویند.

و در امثال دعوات اشارات حسنه هست که به اندک تدبری می توان فهمید از آن جمله حمد بر بزرگی الهی و ذلت خلق اشاره است به آن که مقام عبودیت مقتضی این است که بنده بزرگی را از جهت خداوند خود خواهد و کمال ذلت را از برای خود خواهد چون کمال بنده در ذلت است و هر چند تذلل نزد خداوند بیشتر می کند عزتش بیشتر می شود دیگر این معنی را از برای خود و بس نمی خواهد بلکه از برای جمیع عالمیان می خواهد دیگر اشاره به آن که از این جهت که عظمت او را باشد و ذلت بنده را آرزوی مرگ کرده است چنانکه عاشق خواهد که از دست معشوق کشته شود و می باید عارف در هر اشاره او را تنبیهات بوده باشد و این اشارات و تنبیهات بنده را به خدا می رساند نه اشارات و تنبیهات ابو علی که بغیر از ضلالت چیزی از آن حاصل نمی شود مگر چند کلمه که از دیگران

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۲

بر خلاف مسلک خود ذکر کرده است در مقامات عارفان.

[چون ابراهیم فرزند سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت شد]

(و قال الصادق صلوات الله عليه لما مات ابراهيم بن رسول الله صلى الله عليه و آله قال النبي صلى الله عليه و آله حزنا عليك يا ابراهيم و انا لصابرون يحزن القلب و تدمع العين و لا نقول ما يسخط الرب) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چون ابراهیم فرزند سید المرسلین صلی الله علیه و آله فوت شد حضرت فرمودند که ای ابراهیم بر فوت تو اندوهناکیم و

لیکن صبر می کنیم دل اندوه دارد و چشم می گرید و نمی گوئیم چیزی که سبب غضب الهی باشد.

بحسب ظاهر این خبر قوی منافات دارد با آن که گذشت که حضرت به خدیجه فرمودند که گریه مکن و لیکن ظاهر آنست که غرض حضرت در آنجا این بود که غم مخور چون فرزند شفیع است و لهذا خدیجه جواب داد که آبی از چشم ریخت از جهت لوازم بشریت و حضرت شفاعت فرزند را بیان فرمودند و در اینجا نیز حضرت می فرمایند که ما به قضای الهی راضیم و لیکن این گریه از لوازم بشریتست و تا حزن نباشد ثواب نخواهد بود.

و محتمل است که بر تقدیر صحت حدیث حضرت گریسته باشند بواسطه فکر امت یا محبت الهی و چنین ظاهر ساخته باشند که کار بر امت دشوار نشود که گریه نکنند و به بلاها مبتلا شوند چنانکه خواهد آمد که گریه بکنید تا سوزش دل فرو نشیند و قریب باین ذکر کرده است کلینی در حدیث قوی.

(و قال «۱» صلوات الله عليه انّ النبی صلی الله علیه و آله حين جاءته وفاه جعفر بن ابی طالب و زید بن حارثه كان اذا دخل بيته كثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۳

بکاؤه علیهما جدًا و يقول كانا یحدّثانی و یونسانی فذهبا جمیعا) و منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خبر شهادت جعفر طیار و زید بن حارثه پسر خوانده حضرت به آن حضرت رسید همین که داخل منزل می شدند بسیار بر ایشان می گریستند و می فرمودند که ایشان انیس و جلیس من بودند هر دو به یک بار رفتند.

این خبر نیز بر تقدیر صحت

مثل خبر سابق است با آن که در اینجا معنی دیگر بود که هر دو از بزرگان دین بودند و رفتن ایشان سبب خلل شد در دین آن خلل که سگان نگذاشتند که خلافت صوری بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قرار گیرد چنانکه در خبر صحیح وارد شده است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شخصی پرسید که یا امیر المؤمنین بنی هاشم را چه شده بود که قریش را گذاشتند تا حق شما را غصب نمودند حضرت فرمودند که آن چه عمده بنی هاشم بودند حمزه و جعفر بودند که شهید شده بودند و کسی که مانده بود عباس و عقیل بودند و این هر دو از مستضعفین بودند و رسوخی که می بایست نداشتند تا عاقبت کردند آن چه کردند.

[بلا و صبر هر دو متوجه مؤمن می شوند]

(و قال صلوات الله عليه انّ البلاء و الصبر يستبقان إلى المؤمن فياتيه البلاء و هو صبور و انّ الجزع و البلاء يستبقان إلى الكافر فياتيه البلاء و هو جزوع) و مرویست در حسن کالصحیح از آن حضرت که فرمودند که بلا و صبر هر دو متوجه مؤمن می شوند مانند دو سواری که گرو بسته باشند که کدامیک زودتر خود را می رسانند به او پس صبر زودتر می رسد و چون بلا می رسد مؤمن صاحب صبر است و جزع و بلا می دوانند که خود را به کافر رسانند پس چون بلا می رسد جزع پیشتر رسیده است پس ممکن است که مراد از کافر کسی باشد که کفران نعمت کند و مراد از مؤمن شاکر باشد یا آن که کنایه از این باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۴

که مؤمن کسی است که صبر

داشته باشد و جزع کار کافر است نمی باید که مؤمنان در جزع شبیه به کفار باشند.

و بطرق متعدده قویه کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که جزع آنست که فریاد کنند و او یلاء گویند و نعره زنند و طپانچه بر روی خود زنند و بر سینه خود زنند و موی پیش سر را بچینند و کسی که زن نوحه گر بیاورد ترک صبر کرده است و بی راهه رفته است و کسی که صبر کند و کلمه انا لله و انا الیه راجعون بگوید و شکر کند خداوند خود را بر آن چه او کرده است پس بفعل الهی راضی شده است و مزد او بر خداست و کسی که چنین نکند قضا کار خود را کرده است و او مستحق مذمت است از خدا و خلق و اجر او حبط شده است. و همین مضمون در احادیث بسیار واقع شده است.

[خروج زن در ماتم]

(و روی عن الكاهلیّ أنّه قال قلت لأبی الحسن موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما أنّ امرأتی و اختی و هی امرأه محمّد بن مارد تخرجان فی المآتم «۱» فانها هما فقالتا لی ان كان حراما انتھینا «۲» عنه و ان لم یکن حراما فلم تمنعنا فیمتنع الناس من قضاء حقوقنا فقال صلوات الله علیه عن الحقوق تسالنی كان ابی صلوات الله علیه یبعث امی و امّ فروه تقضیان حقوق اهل المدینه) و در صحیح از کاهلی که نامش عبد الله بن یحیی است که عرض کردم به آن حضرت صلوات الله علیه که زنم و خواهرم که زن محمد بن مارد است ایشان در ماتمهای خویشان و غیر ایشان

می روند و من ایشان را از آن نهی می کنم که مروید پس ایشان بمن می گویند که اگر حرامست ما نرویم و اگر حرام نیست پس چرا ما را منع می کنی تا باعث این شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۵

که کس ما بمیرد ایشان پرسش ما نیایند پس حضرت فرمودند که از حقوق می پرسی یعنی اگر عبث روند منع می توان کرد اما جمعی که می آیند در عزا و عروسی پیش شما ایشان را حق هست پدرم رخصت می دادند مادرم را حمیده و ام فروه مادرش را که دختر قاسم بن محمد ابن ابی بکر بود.

و محتمل است که حضرت صادق صلوات الله علیه را زنی یا دختری هم نام مادرش باشد هر دو را می فرستادند تا حقوق اهل مدینه را به جا آورند پس ظاهر شد که بواسطه قضای حقوق رخصت می توان دادن بلکه سنت باشد بلکه واجب باشد چنانکه خداوند عالمیان فرموده است وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّهِ فَاَحْسِنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوهَا

یعنی هر گاه تحیت کنند شما را پس شما به ازای آن تحیت کنید ایشان را بهتر از آن چه ایشان کرده اند یا همان مقدار اقلا و خلافی نیست که سلام داخل است در تحیت و در تحیات دیگر مثل تواضعات و دیدنهای متعارف و جواب عطسه و امثال اینها بعضی گفته اند که همه تحیت است و رد آن واجبست و این حدیث معتبر نیز دلالت دارد چون حقوق جمع محلی بلام است و مفید عموم است به اتفاق اصولیین با دیگر احادیث که از این باب وارد شده است قطع نظر از احادیث عامه زیارت مؤمن.

و حق اینست که از این عبارات جزم بوجوب

نمی توان کرد و این از متشابهاتست که می باید بقصد قربت به جا آورند و ترک نکنند و الله تعالی يعلم و اخبار خواهد آمد در این باب إن شاء الله تعالی.

[در قبر مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد و آنها شیعیان صالحند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه لا يسأل في القبر الا من محض الايمان «۲» محضا او محض الكفر محضا و الباقرن ملهؤ عنهم إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۶

یوم القیمه) و بعنوان کالتواتر از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که سؤال نمی کنند در قبر مگر از کسی که ایمان خالص داشته باشد و آنها شیعیان صالحند یا اعم یا کفر را خالص کرده باشد و آنها غیر اثنی عشری صالح و ما بقی شیعیان فاسقند که ایشان را باز می گذارند بحال خود نه ثوابی خواهد بود ایشان را و نه عذابی و عذاب ایشان عدم ثوابست و حسرت و به سبب این حسرت از گناهان پاک می شوند.

و جمعی این عبارت را مخفف خوانده اند باین معنی که از محض اعتقادات سؤال می کنند و محضا را مصدر فعل محذوف می گیرند و لیکن با تکلف بسیار لفظ باقون که از برای مذکر ذی عقل است اطلاقش بر اعمال از سابق ابعداست بلی این معنی که از اعتقادات می پرسند احادیث متواتره در آن واقع شده است اما در آن احادیث واقع نشده است که از اعمال نمی پرسند و عمده اخباری که دلالت می کند بر آن این اخبار است و این اخبار ظاهرش اشخاصی است که از ایشان سؤال می کنند.

مع هذا احادیث بسیار وارد شده است که از اعمال نیز می پرسند از آن جمله حدیث صحیحی است که بطرق متکثره مرویست

از سعید بن مسیب و او اگر چه بحسب ظاهر از علمای عامه است اما بحسب واقع از مخصوصان و ثقات سید الساجدین صلوات الله علیه است و او روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما در هر جمعه موعظه می فرمودند در مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جمعی حفظ کردند و جمعی نوشتند می فرمودند که ای گروه مردمان از خدا بترسید و بدانید که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و هر کس در دار دنیا کار خوبی کرده است همه پیش او حاضر خواهد بود و بدی که کرده اند نیز حاضر خواهد بود و آرزو کنند که آن اعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۷

از ایشان هزار ساله راه دور باشد و خداوند عالمیان شما را از عذاب خود حذر می فرماید که کاری مکنید که موجب عذاب شود، وای بر تو ای فرزند آدم که غافلی از آن چه در پیش داری و از تو غافل نیستند، ای فرزند آدم به درستی که اجل تو در نهایت سرعت بسوی تو می آید و در طلب تو می دود و عنقریبست که مدت عمرت بسر آمده است و اجلت رسیده است و ملک موت قبض روح کرده است و ترا در قبر در آورده اند و روح را در بدنت جا داده اند و به ناگاه منکر و نکیر در قبر آمده اند که از تو سؤال کنند به درستی که.

اول چیزی که سؤال خواهند کرد از حق سبحانه و تعالی است که پروردگار تست که او را در دار دنیا پرستش می کردی.

دیگر سؤال می کنند از دینی که به آن اعتقاد داشتی و

از کتابی که آن را تلاوت می نمودی و از امامانی که تولی به ایشان داشتی و امام خود می دانستی.

بعد از اینها سؤال می کنند از مدت عمر را که در طاعت صرف کردی یا در معصیت.

دیگر از مالت می پرسند که از ممر حلال به هم رسانیدی یا از ممر حرام و در راه خوب صرف کردی یا در راه بد پس باید که امروز که فرصت داری احتیاط خود را بکنی و چنان کنی که همه را جواب خوب توانی داد پس اگر شیعه اثنی عشری و پرهیزکاری و بدین خود معرفت داری و متابعت ائمه هدی کرده خداوند عالمیان حجت ترا به تو می رساند و زبانت را به جواب خوب ناطق می کند و همه را جواب می گویی و ملکین ترا بشارت می دهند به بهشت و رضای الهی و به حوران خوش صورت و استقبال می کنند ترا فرشتگان با نسیمها و میوه های بهشت و اگر چنین نباشی زبانت بند می شود و حجتی نخواهی داشت که جواب توانی گفت و بشارت می دهند ترا بجهنم و به استقبال تو می آیند فرشتگان عذاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۵۸

با آب حمیم و زبانه دوزخ که همیشه در عذاب باشی تا روز قیامت.

و بدان ای فرزند آدم که بعد از قبر دیگر قیامت خواهد بود که دلها همه سوزان و چشمها همه گریان خواهد بود روزی که همه عالمیان پشینان و پسینان را جمع خواهند کرد روزی که صور را اسرافیل بدمد و مردمان همه از خاک بیرون آیند و از دهشت آن روز جانها به سینها رسد در نهایت خشم از خود و اعمال خود روزی که قبول نکنند سؤال را که

مرا بدنیا فرستید تا تدارک کنم. آن چه را نکرده باشم و از تو نشنوند و کسی فدای خود نتواند داد و بر فرض محال اگر داشته باشد قبول نخواهند کرد و عذر کسی را نخواهند شنید چون حجت در دار دنیا بر همه تمام شده است و توبه کسی را قبول نخواهند کرد چون وقت توبه این نशाه است و نخواهد بود مگر جزای حسنات که به خوبان دهند و مگر جزای سیئات که به بدان دهند پس هر مؤمنی که به سنگینی ذره از اعمال خیر کرده باشد ثواب آن را می یابد و هر مؤمنی که به سنگینی ذره از اعمال بد کرده باشد به جزای خود خواهد رسید پس حذر کنید ای مردمان از گناهان صغیره و کبیره که حق سبحانه و تعالی شما را از آن نهی فرموده است و حذر فرموده است از آنها در کتاب صادق و بیان ناطق خودش قرآن مجید و از مکر الهی و عذاب او ایمن مباشید در وقتی که شیطان ملعون شما را به شهوات باطله دعوت کند به درستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که متقیان و پرهیزکاران حال ایشان این است که چون شیطان در مقام اغوای ایشان در می آید ایشان متذکر می شوند و بینا می شوند که شیطان است که این دعوت می کند و متوجه آن گناه نمی شوند پس می باید که خوف الهی را شعار دلهای خود گردانید و در خاطر در آورید وعده هائی را که حق سبحانه و تعالی به شما وعده داده است از ثوابهای عظیم چنانکه شما را ترسانیده است از عقاب الیم الخبر. و اکثر عبارات این

است که حضرت جمع فرمودند.

و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که میت را در قبر از پنج چیز سؤال می کنند از اعتقادات خصوصا از ائمه معصومین صلوات الله علیهم و از نماز و روزه و حج و زکات پس ولایت اهل البیت به آن چهار می گوید که هر نقصی که بر شما وارد شده باشد تمامی آن بر منست.

و در حدیث کالصحیح است که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون مؤمن داخل قبر می شود نماز از دست راست خواهد بود و زکات از دست چپ و احسان پدر و مادر بر سر سایه انداخته باشد و صبر در کناری باشد پس چون منکر و نکیر داخل قبر می شوند از جهت سؤال صبر به نماز و روزه می گوید که شما مدد مکنید و اگر شما عاجز شوید من هر چه باید می کنم و دیگر احادیث خواهد آمد که بر این معنی دلالت می کند و مذکور شد سابقا که اعمال صالح مصور می شوند به صورتهای خوب و اعمال بد به صورتهای بد.

و در حدیث کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من از شما شنیدم که فرمودید که شیعیان ما همه به بهشت می روند هر چند بد کردار باشند حضرت فرمودند که بلی و الله همه به بهشت می روند گفتم فدای تو گردم گناهان کبیره بسیار چه می شود حضرت فرمودند که به شفاعت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم در روز قیامت همه را خواهند بخشید

و لیکن آن چه می ترسم بر شما از عذاب برزخ است گفتم برزخ کدام است حضرت فرمودند که از اول قبر است تا روز قیامت و احادیث عذاب قبر خصوصا ضغطه و فشردن قبر متواتر است و هم چنین سؤال منکر و نکیر متواتر است و آن که نزد مؤمنان به صورتهای خوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۰

می آیند و نزد غیر ایشان به صورتهای مهیب می آیند و آن که دوستی ائمه هدی سیما حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم در قبر نافع است بلکه نزد مردن و مبعوث شدن از قبر و نزد پریدن نامها و نزد حساب و نزد میزان که جان کندن بر ایشان آسان شود و قبور ایشان واسع و منور باشد و وحشت نداشته باشند و چون از قبرها مبعوث شوند جامهای بهشت در ایشان پوشانند و نامهای اعمال ایشان را به دستهای راست ایشان دهند و ایشان را حساب نکنند یا به آسانی حساب کنند و ترازوی حسنات ایشان به سبب محبت اهل البیت سنگین باشد متواتر است.

و این مضمون در احادیث بسیار از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به این ها بشارت دادند و اکثر از طرق عامه منقولست و از طرق خاصه متواتر است که شیعیان بجهنم نمی روند و ابن طاوس کتابی تصنیف کرده است که داشتم و در آنجا دویست حدیث نقل کرده بود در این معنی و در فردوس الاخبار سنیان منقولست و در غیر آن از کتب عامه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر مردمان همه جمع می شدند بر

محبت علی بن ابی طالب حق سبحانه و تعالی دوزخ را نمی آفرید و در کتب ایشان بطرق متکثره واقع است که دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست که هیچ سیئه با آن ضرر نمی کند و دشمنی آن حضرت سیئه ایست که هیچ حسنه با آن نفع نمی کند.

و احادیث متواتره وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که دوستی رسول خدا و ائمه هدی بر همه کس واجبست و سبب نجاتست از همه عذابها حشر دوستان ایشان با ایشان خواهد بود فرمودند که المرء مع من احب یعنی حشر هر کس با آن کسی خواهد بود که او را دوست دارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۱

و لیکن احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین تا به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم که دوستی با مخالفت ایشان جمع نمی شود و حمل کرده اند بر آن که دوستی کامل جمع نمی شود و دیگر خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[زیارت قبرهای مؤمنان و از بنا کردن مسجدها در قبرستان]

(و سأل صلوات الله علیه سماعه بن مهران عن زیاره القبور و بناء المساجد فیها فقال اما زیاره القبور فلا باس بها و لا یبنی عندها مساجد) و سماعه در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از زیارت قبرهای مؤمنان و از بنا کردن مسجدها در قبرستان حضرت فرمودند که اما زیارت قبرها پس باکی نیست و خوبست و اما بنای مساجد در آنجا نکنند چون مکروهست نماز در میان قبرها یا بواسطه آن که جا را بر مردگان تنگ نکنند خصوصا هر گاه زمین را وقف کرده باشند از جهت آن که مقبره باشد و شاید وجهی دیگر نیز

داشته باشد.

و بطرق متعدده قویه کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ که فرمودند که زیارت کنید مردگان خود را که ایشان خوشحال می شوند به سبب زیارت شما ایشان را قطع نظر از اعمال خیر مثل دعای مغفرت و خواندن قرآن و ثوابش را به ایشان قربت کردن و اگر زیارت پدر و مادر کنید باید که حاجتی که دارید نزد قبور ایشان از حق سبحانه و تعالی طلب کنید که مستجاب می شود.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقولست که در زیارت قبور فرمودند که مردگان انس می یابند از زیارت شما چنانکه در حالت حیات به سبب زیارت خوشحال می شوند و چون از پیش ایشان بر می گردید ایشان را وحشت بهم می رسد و از اسحاق بن عمار منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۲

به حضرت امام موسی کاظم علیه السلام عرض نمودم که مؤمن می داند که کیست آن که به زیارت او می آید حضرت فرمودند که بلی و انس می یابند تا نزد قبر ایشان است و چون بر می گردد میت را وحشتی دست می دهد.

(و قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ لا- تتخذوا قبری قبله و لا- مسجدا فان اللہ عزّ و جلّ لعن الیهود حیث اتخذوا قبور انبیائهم مساجد) و منقول است که حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که قبر مرا قبله مگردانید که رو به قبر من کنید و نماز کنید و مسجد مگردانید که در اینجا نماز کنید زیرا که حق سبحانه و تعالی یهودان را لعنت کرد به سبب آن که قبور پیغمبران خود را مسجد گردانیدند و این حدیث را

عامه در صحاح خود ذکر کرده اند که حضرت در زمان موت چنین فرمودند و این که فرموده است آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَمَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ رَبَّكُمْ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِمْ مِنْ قَبْلُ لَا يَأْتِيهِمْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا خَبَّرَهُمْ بِهِ وَلَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره بقره، آیه ۲۵۵) و آله که قبر مرا قبله مکنید یعنی قبر را بمنزله کعبه مکنید که هر جا که باشید رو به قبر من کنید و نماز کنید هر چند بدن مبارک آن حضرت بهتر از کعبه است نزد حق سبحانه و تعالی و لیکن غرض از استقبال کعبه تعبد و بندگیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که در عبادات و افعال مخصوصه رو به کعبه کنید اطاعت می باید کرد فرمان او را هم چنان که قرآن مجید بهتر است از کعبه و در نماز رو به قرآن نمی توان کرد یا آن که مراد حضرت این باشد که قبر مرا در قبله مسجد من مگذارید که مبادا تو هم این شود به مرور ایام که سجد به جانب قبر من می باید کرد و قبر مرا مسجد مکنید نیز این احتمال دارد که محل سجود خود مکنید که به جانب قبر من سجده کنید، یا مانند جمعی که سجده می کنند نزد پادشاهان و بر خاک می افتند با قبر من چنان مکنید، یا آن که بر بالای قبر من مایستید که نماز گذارید یا آن که قبر مرا ظاهر مسازید که به جانب او نماز کنید هر چند به منزله کعبه نگردانید و حکمتش همان باشد که مبادا به مرور ایام توهم شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۳

که بر قبر من سجده می باید کرد و اصلش ظاهر نیست چون راوی این خبر عایشه ملعونه کذابه است.

و در حدیث صحیح است از حضرت امام جعفر

صادق علی الله «صلوات الله علیه» که بر زبانش هرگز کذب گذار نکرده است به اعتقاد مخالف و مؤالف که سه کس بودند که همیشه بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دروغ می بستند عایشه و ابو هریره و انس و اکثر احادیث عامه از این سه کسست و کس چهارم عبد الله بن عمر است که گاهی راست می گفت و لهذا حضرت او را ذکر فرمودند و غرض آن ملعونه از وضع این خبر این بود که از آن زندقه روایت کرده اند که از جهت دشمنی که همیشه با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشت و حضرت مکرر می فرمودند که حضرت سید المرسلین بمن وصیت فرمود آن ملعونه تکذیب می کرد که حضرت کی وصیت کرد و حال آن که سر حضرت بر سینه من بود که از دنیا رفت و وصیتی که کرد همین بود که گفت قبر مرا مسجد و قبله نکنید.

و اهل سنت و محدثین ایشان این سخنان عایشه را ذکر کرده اند در صحاح خود و حکایات دوات و قلم را ذکر کرده اند که در خانه مردان بسیار بودند که حضرت طلبیدند دوات و قلم را و عمر نگذاشت و گفت این مرد هذیان می گوید کتاب خدا ما را بس است.

و بخاری حدیث دوات و قلم را در صحیح خود در زیاده از شش جا نقل کرده است مع هذا شهادت نفی معقول نیست و خود نقل کرده اند که چون ایشان قبول نکردند و دوات و قلم نیاوردند حضرت امیر المؤمنین را طلب فرمودند و همه را از خانه بیرون کردند و با آن حضرت سرگوشی بسیار فرمودند چون

از حضرت پرسیدند که حضرت چه فرمودند حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۴

صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هزار باب از علم تعلیم من کردند که از هزار بابی مفتوح می گردد هزار باب پس ذکر این حدیث که راوی عایشه باشد مناسب نبود و اگر از حضرات ائمه منقول شده باشد تقیه خواهد بود و الله تعالی یعلم.

[سلام بر اهل قبور]

(و سال جراح المدائنی ابا عبد الله صلوات الله علیه کیف التسليم على اهل القبور فقال تقول «۱» السلام على اهل الديار من المؤمنين و المسلمين رحم الله المستقدمين «۲» منا و المستأخرين «۳» و أنا إن شاء الله بكم لاحقون) و در قوی کالصحيح منقول است که جراح گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که چگونه سلام می باید کرد بر اهل قبرستان حضرت فرمودند که باین نحو سلام کنید که سلام و رحمت الهی بر مؤمنان و مسلمانان این خانها باد که خانهای قبر است و مراد از مؤمنان صالحانند و مسلمانان غیر ایشان رحمت کند حق سبحانه و تعالی آنهايي را که پیش رفته اند و آنهايي را که خواهند رفت یا آنهايي که مدتها پیش رفته اند و جمعی را که در این زودی رفته اند و ما نیز إن شاء الله به شما خواهیم رسید و این إن شاء الله از روی تیمن و تبرک است و اگر نه البته همه را می باید رفت و ممکن است که مراد این باشد که چون مؤمنان به بهشت رفته اند إن شاء الله بواسطه دخول بهشت باشد و لحوق به ایشان چه ممکن است و العیاذ بالله که

مؤمن عاقبت از دین برگردد چنانکه بسیار برگشتند از خوبان مثل شیطان و عابد بر صیصا و بلعم باعورا و الله تعالی يعلم.

(و كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اذا مرَّ على القبور قال السَّلام عليكم من ديار قوم مؤمنين و انا إن شاء الله بكم لاحقون) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۵

صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که بگویند این عبارت را و تخصیص به مؤمنین در اینجا از آن جهت است که منافقان بیرون روند و مؤمنان اینجا اعم است از صالح و طالح چون ایمان را اطلاعات بسیار هست در هر جایی مناسب آن مقام مراد است و آن که صدوق این حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است از آن جهت است که هر چه ائمه معصومین می گویند از آن حضرت است و یا آن که حدیثی دیگر است و الله تعالی يعلم.

[سخن با اهل قبور]

(وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لَمَّا دخل المقابر یا اهل التَّوبه و یا اهل الغربه اما الدَّور فقد سكنت و اما الازواج فقد نکحت و امی الاموال فقد قسمت فهذا خبر ما عندنا فلیت شعری ما عندکم ثم التفت إلى اصحابه و قال «۱» لو اذن لهم فی الجواب لقالوا انَّ خیر الزَّاد التَّقوی) و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داخل قبرستان می شدند و در امالی چون مشرف می شد بر قبرستان می فرمودند که ای اهل خاک که خانه شما خاک است و بدن شما

خاک شده است یا خواهد شد و ای جماعتی که به غربت مبتلا شده اید بدانید که خانهای شما را دیگران ساکن شدند و زنان شما را دیگران خواستند و اموال شما را دیگران قسمت نمودند این خیریت که نزد ماست کاش ما می دانستیم که نزد شما چه خیر است و در امالی فما خبر ما عندکم یعنی نزد شما چه خیر است.

پس حضرت رو به اصحاب خود فرمودند و فرمودند که اگر ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۶

رخصت جواب می دادند و در امالی رخصت کلام می دادند هر آینه می گفتند چنانکه شما می شنیدید که بهترین توشه ها تقوی است یعنی متاع این بازار پرهیزکاری است و ما نیاورده ایم شما سعی کنید در تحصیل آن توشه و ظاهرا غرض حضرت از این مکالمه آنست که دیگران عبرت گیرند که آن چه عمر عزیز نفیس را صرف آن می کنند همه در این دنیا خواهد ماند و چیزی که با ایشان خواهد بود تقوی و اعمال صالح است و چون تقوی پرهیزکاریست از آن چه خلاف رضای الهی است ترک طاعات خلاف تقوی است پس فعل واجبات نیز داخل تقوی است و این تقوای عوام است و تقوای خواص اجتناب از مکروهات و فعل مستحباتست نیز و تقوای خاص الخاص آنست که لمحہ از یاد الهی غافل نشوند و لحظه ای متوجه غیر او نشوند.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که همه خوبیها مجتمع است در سه چیز در نظر کردن و خاموش بودن و حرف زدن پس هر نظری که در آن عبرتی نباشد آن نظر سهو است بلکه می باید در هر نظری عبرتها

گیرد و فایده چشم همین است یکی آن که همه اشیا دلیل وجود و علم و قدرت و حکمت الهی است اگر به اهل آخرت نظر کند فکر کند که ایشان مردانه در راه خدا می کوشند و عن قریب به مراتب عالیه رسیده اند با خود عتاب و خطاب کند که تو چرا مثل ایشان نمی شوی و اگر به اهل دنیا نظر کند عبرت گیرد که این بی چارگان عمر عزیز را در طلب باطلی صرف می نمایند و با خود گوید که تو نیز مثل ایشان عمر خود را به باد می دهی و اگر در عقب جنازه روان شود فکر کند که هیچ چیز نزد این میت مطلوب تر از این نیست که چند روزی او را بدنیا فرستند تا تدارک ما فات کند و خود را چنان تصور کند که مرده است و او را به مطلوب او رسانیده اند و برگشته است که تدارک کند چنانکه از حضرت صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۷

صلوات الله علیه منقولست و علی هذا القیاس در هر چیزی عبرتها هست.

و اما سکوت پس می باید که تا خاموش باشد در فکر چیزی باشد که بکار او آید از آن چه مذکور شد و غیر آن و هر سکوتی که در آن فکر نباشد غفلت است و هر کلامی که به یاد خدا یا از برای خدا نباشد آن لغو است پس خوشا بحال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد و خاموشیهای او همه فکرت باشد و کلام او همه ذکر الهی باشد و همیشه بر گناهان خود گریان باشد.

دیگر فرمودند که آدمی را سه دوست است دوستی که به زبان حال می گوید

که من همیشه با تو خواهم بود در حیات و ممات و آن عمل صالح است و دوستی که می گوید من با توام تا تو بمیری و آن مال اوست و دوستی که می گوید من با توام تا کنار قبر و آن فرزندانند.

(و وقف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى الْقَتْلِ بيدر و قد جمعهم في قلب فقال يا اهل القلب انا [قد] وجدنا ما وعدنا ربنا حقًا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقًا فقال المنافقون ان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يكلّم الموتى فنظر إليهم فقال لو اذن لهم في الكلام لقالوا نعم و ان خير الزاد التقوى) بطرق متكثره قريب به تواتر منقولست که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله کشته هائی که در جنگ بدر کشته شده بودند از کفار فرمودند که در چاهی یا کوی مانند چاه انداختند و حضرت بر سر آن چاه آمدند و فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی وعده داده بود ما را از فتح و ظفر الحمد لله همه راست شد چنانکه منقول است متواترا که حضرت جاهای یک یک را نشان داده بودند که فلانی در اینجا کشته خواهد شد و فلانی در اینجا، آیا آن چه وعده داده بود شما را از مغلوبیت در دنیا و از عذاب آخرت یافتید که حق است منافقان که در آنجا حاضر بودند گفتند که حضرت خطاب به مردگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۸

می کند و این چه فایده دارد مع هذا چه می فهمند چون مرده اند پس حضرت بنور نبوت یافتند و نظر به ایشان فرمودند و فرمودند که اگر ایشان را رخصت

سخن گفتن بدهند هر آینه خواهند گفت بلی و به درستی که بهترین توشه ها از برای این راه پرهیزکاری است.

و این عبارت ظاهرش آنست که خطاب آن حضرت با کفار بوده باشد و محتمل است که خطاب به مؤمنان باشد و یک قبر از برای همه کنده باشند و مراد از وعده مردگان بهشت باشد اما اخبار دیگر صریح است که خطاب با کفار بود و الله تعالی يعلم.

[حضرت فاطمه هر صبح شنبه زیارت قبور شهدا و زیارت حمزه می آمدند]

(و کانت فاطمه صلوات الله علیها تاتی قبور الشهداء کلّ غداه سبت فتاتی قبر حمزه فترحم علیه و تستغفر له) و بسند قوی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هر صباح شنبه زیارت قبور شهدا می آمدند و به زیارت حمزه می آمدند و طلب مرحمت می کردند از جهت او و استغفار می کردند از برای او.

و بسند حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها هفتاد و پنج روز بعد از حضرت سید کائنات زنده بودند که تبسم و خنده نکردند و هر هفته دو مرتبه به زیارت قبور شهدا می فرمودند روز دوشنبه و پنجشنبه و می گفتند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در اینجا ایستاده بودند در جنگ احد و کفار در اینجا ایستاده بودند و ممکن است که در ابتدای حال هفته دو مرتبه آمده باشند و این دو روز و در اواخر هفته یک مرتبه آمده باشند در شنبه اما مدت حیات آن حضرت که هفتاد و پنج روز بوده بعد از حضرت احادیث صحیح و کالصحیح دیگر وارد شده است در

طرق اهل البيت صلوات الله عليهم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۶۹

و اما در صحاح سته بطرق متکثره از عایشه روایت کرده اند شش ماه بعد از آن حضرت زنده بودند و اهل خانه اعلمند به آن چه در خانه است و آن چه در خانه واقع می شود و غرض ایشان از وضع کردن شش ماه آنست که مخفی سازند شهادت محسن و حضرت فاطمه صلوات الله علیها را و لیکن در این احادیث طولانی که بخاری نقل کرده است حال همه ایشان خصوصا ابو بکر و عمر ظاهر می شود اگر کسی نیکو تدبر نماید و هم چنین از احادیثی دیگر که بخاری نقل کرده است طولانی نیز حال ایشان بدیهی می شود و إن شاء الله تعالی در باب وصیت مذکور خواهد شد.

[هر گاه داخل شوی در قبرستان پس بگو]

(و قال الصادق صلوات الله علیه اذا دخلت الجبانه فقل السلام علی اهل الجنّه) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه داخل شوی در قبرستان پس بگو السلام علی اهل الجنه رحمت الهی و سلامتی از عذاب الهی بر کسی باد که از اهل بهشت است و مراد از آن شیعه اثنی عشریست اگر چه فاسق از دنیا رفته باشد چون عاقبت به بهشت خواهد رفت.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما اذا دخلت المقابر فطأ القبور فمن كان مؤمنا استروح إلى ذلك و من كان منافقا وجد ألمه) و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون داخل قبرستان شوی ضرر ندارد راه رفتن بر بالای قبور زیرا که هر که مؤمن است راحت می یابد از برکت قدم مؤمن و هر که منافق است یعنی غیر

اثنی عشری الم آن را می یابد.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست که سؤال کرد علی بن جعفر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا خانه بنا می توان کرد بر قبرها و می توان نشستن بر بالای قبر حضرت فرمودند که خوب نیست بنا کردن بر قبرها و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۰

نه نشستن بر آن و نه گچ مالیدن نه گل مالیدن بر آن.

و در حدیث دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی کردند از آن که نماز کنند بر قبر یا بنشینند بر آن یا بنا کنند بر آن.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت منقولست که بنا مکنید بر قبور و صورت مکشید بر سقف خانهها که حضرت سید المرسلین را خوش نمی آمد از اینها و کراهت داشتند از اینها.

و در حدیث معتبر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که سؤال کردند از آن حضرت که اگر چاهی تنگ باشد و شخصی در آن چاه افتد و بمیرد و ممکن نباشد که او را از آن چاه بیرون آورند آیا دیگر در آن چاه بول و غایط می توان کرد حضرت فرمودند که نمی توان کرد بلکه آن چاه را پر کنند و قبر آن شخص کنند و اگر ممکن باشد که آن شخص را بیرون آورند و اگر چه به کندن چاه باشد او را بیرون آورند و غسل دهند و دفن کنند چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حرمت مسلمان مرده مثل حرمت مسلمان زنده است و مثل یکدیگرند در احترام

یعنی اگر زنده در متوضا افتد او را البته واجبست بر همه مسلمانان که سعی کنند و او را بیرون آورند مرده نیز چنین است.

و احادیث بسیار وارد شده است که حرمت مرده مثل احترام زنده است و از مجموع این اخبار ظاهر شد که بر روی قبر راه نتوان رفتن چنانکه جمعی از اصحاب ذکر کرده اند که مکروهست و در اخبار از طرق اهل البیت خبری صریح در این باب ندیده ام اما از طرق عامه حدیثی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از راه رفتن بر قبور پس ممکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۱

است که از احترام میت راه رفتن مستثنی باشد یا جمع کنند به آن که اگر بقصد زیارت قبور باشد خوب باشد و اگر عبث باشد بد باشد یا راه رفتن ضرر نداشته باشد صلحا و اتقیا را.

چنانکه منقولست در حدیث کالصحیح که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند که مؤمن را ضغظه قبر می رسد حضرت فرمودند که هیئات مؤمنان را از این عذابها چیزی نمی رسد و الله که زمینی که مؤمن بر آن راه می رود فخر می کند بر زمینی که بر آن راه نرفته باشد و می گوید که مؤمن بر من راه رفته است و زمینی که قبر مؤمن است به مؤمن می گوید که من ترا دوست می داشتم در وقتی که بر پشت من راه می رفتی الحال که داخل من شدی خواهی دید که با تو چه خواهم کرد پس قبر او را فراخ کنند آن مقدار که چشم کار کند و جمعی گفته اند که سنت است که چون به قبرستان

روند پاهای را برهنه کنند از جهت احترام مؤمنین موتی و از جهت شکستگی که این کسرا حاصل می شود و این نیز وجهی است در جمع بین الاخبار و الله تعالی يعلم.

(و روی محمد بن مسلم آنه قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه الموتی نزرهم فقال نعم قلت فیعلمون بنا اذا اتیناهم فقال ای و الله انهم لیعلمون بکم و یفرحون بکم و یستانسون إلیکم قال قلت فای شیء نقول اذا اتیناهم قال قل اللهم جاف الارض عن جنوبهم و صاعد إلیک ارواحهم و لقمهم منک رضوانا و اسکن إلیهم من رحمتک ما تصل به وحدتهم و تونس به وحشتهم انک علی کل شیء قدير) و کالصحیح بل الصحیح چنانکه علامه گفته است محمد بن مسلم گفت که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ما به زیارت اموات برویم حضرت فرمودند که بلی گفتم ایشان می دانند که ما نزد ایشان رفته ایم حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۲

فرمودند که آری و الله به درستی که ایشان می دانند و خوشحال می شوند از رفتن شما به نزد ایشان و انس می گیرند به شما پس گفتم که چون به زیارت ایشان رویم چه بگوئیم حضرت فرمودند که بگو این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا زمین را از پهلوهای ایشان دور گردان و ارواح ایشان را با علی علین بر و خشنودی خود را به استقبال ایشان فرست و از ایشان راضی شو و ساکن ساز نزد ایشان از رحمت آن مقدار که به سبب آن تنهائی ایشان را به آن موصول سازی یعنی رحمت را رفیق و مونس ایشان کن

و به آن رحمت وحشت ایشان را زایل گردانی به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانایی. و این عبارت ظاهرش آنست که دعا از برای کل مؤمنان آن مقبره است اگر چه غرض یکی باشد می باید که دیگران را با او ضم کند تا سبب استجاب دعا شود.

و در حدیث صحیح از عمرو منقولست که با حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه رفتیم به بقیع که قبرستان مدینه مشرفه است و رسیدیم به قبر شیعه از اهل کوفه حضرت ایستادند و گفتند

اللَّهُمَّ صل وحدته و انس وحشته و اسكن اليه من رحمتك ما يستغنى بها عن رحمه من سواك و الحقه بمن كان يتولاه.

(و قال الرضا صلوات الله عليه ما من عبد مؤمن زار قبر مؤمن فقرا عنده «۱» أنا أنزلناه في ليلة القدر سبع مرّات ألا غفر الله له و لصاحب القبر) و به اسانید صحیحه از آن حضرت منقول است که هر بنده مؤمنی که زیارت کند قبر مؤمنی را و نزد او بخواند این سوره را هفت مرتبه البته حق سبحانه و تعالی بیامرزد او را و آن مرده را. و در همین حدیث هست که احمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۳

بن محمد گفت که با ابراهیم بن هاشم بودم در قبرستانی ابراهیم پیش قبری آمد و رو بقبله نشست و دست خود را بر قبر گذاشت و هفت مرتبه انا أنزلناه خواند پس گفت خبر داد مرا صاحب این قبر که محمد بن اسماعیل است که هر که الخ.

و از محمد بن احمد در صحیح منقولست که در فید بود و آن قلعه ایست در راه مکه معظمه و

با علی بن بلال بر سر قبر محمد بن اسماعیل رفتیم پس علی بن بلال گفت که روایت کرد بمن صاحب این قبر از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که فرمودند که هر که به زیارت قبر برادر مؤمن رود و دست بر قبر گذارد و هفت مرتبه سوره انا أنزلناه را بخواند از فزع اکبر قیامت یا روز فزع ایمن شود و تردید از راوی است.

و همین مضمون بسند صحیح از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست و از این اخبار استدلال کرده اند بر آن که نزد قبر میت قرآن خواندن سنت است و بهتر است.

[زمان زیارت اهل قبور]

(و سال اسحاق بن عمار أبا الحسن الاوّل صلوات الله علیه عن المؤمن يزور اهله فقال نعم قال في كم فقال علي قدر فضائلهم منهم من يزور كلّ يوم و منهم من يزور في كلّ يومين و منهم من يزور في كلّ ثلاثه ايام قال ثم رأيت في مجرى كلامه انه يقول ادناهم «١» جمعه فقال له في أيّ ساعه قال عند زوال الشمس او قبيل «٢» ذلك فيبعث الله معه ملكا يريه ما يسرّ به و يستر عنه ما يكرهه فیری سرورا و يرجع إلى قزه عين) و در موثق كالصحيح منقولست که اسحاق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کرد از مؤمن مرده که آیا به زیارت زنده های

لوامع صاحبقرانی، ج ٢، ص: ٤٧٤

اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی گفت در هر چند روز یک بار می آید حضرت فرمودند که بمقدار فضیلتها که ایشان دارند به نسبت آن رخصت ایشان می دهند هر چند فضیلت بیشتر است رخصت

بیشتر می دهند بعضی از ایشان هر روز به زیارت اهل خود می آیند و بعضی در هر دو روز یک بار می آیند و بعضی در هر سه روز یک بار اسحاق گفت که از گفته آن حضرت چنان یافتیم که کمتر از یک هفته رخصت نمی دهند پس اسحاق گفت که در چه وقت ایشان می آیند حضرت فرمودند که نزد زوال آفتاب از خط نصف النهار که اول پیشین است یا اندکی پیش از زوال می آیند و حق سبحانه و تعالی ملکی را با او می فرستد که به او نماید چیزی را که سبب خوشحالی آن مرده شود و به پوشاند از او آن چه را کراهت داشته باشد خواه از امور اخروی باشد مثل عبادات و طاعات را به او می نمایند و معاصی را از او می پوشانند و خواه از امور دنیوی باشد مثل رفاهیت و سرور ایشان را می نمایند و غم و الم را مستور می سازند.

و هیچ شک نیست که مراد از این حدیث و احادیث دیگر از این باب آنست که مردگان به زیارت زندگان می آیند و لیکن علامه رحمه الله در منتهی ذکر کرده است که سنت است که به زیارت قبور مکرر بروند و این حدیث را دلیل او آورده اند و تاویلی از جهت علامه می توان کرد که هر گاه مردگان به زیارت زندگان آیند بطریق اولی ایشان را به زیارت مردگان باید رفت یا چون ایشان می آیند بازدید ایشان می باید کرد و محتمل است که غرضش این باشد که این حدیث اگر چه ظاهرش زیارت مرده است حمل می باید کرد بر زیارت زنده ها چون ظاهر حدیث شباهتی به تناسخ دارد اگر

چه تناسخ آنست که روح به بدن جسمانی دیگر تعلق می گیرد و در اینجا تعلق به بدن مثالی گرفته است چنانکه خواهد آمد و ظاهراً بواسطه تعجیل در تصنیف غافل شده سهو کرده باشد و الله تعالی يعلم.

[کافر اهل خود را زیارت می کند چه می بیند]

(و روی حفص بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انّ الکافر یزور اهله فیری ما یکرهه و یستر عنه ما یحبّ) و بسند صحیح و کلینی در حسن کالصحیح با زیادتی روایت کرده اند از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که مؤمن به زیارت اهل خود می آید و می بیند آن چه سبب سرور اوست و مستور می سازند از او آن چه سبب کراهت اوست و به درستی که کافر به زیارت اهل خود می آید و می بیند آن چه سبب کراهت اوست و مستور می سازند از او آن چه را محبوب اوست بعد از آن حضرت فرمودند که بعضی در هر هفته یک بار می آیند و بعضی بحسب اعمال خوب و بد دیر و زود می شود و چون صدوق جزو اول و آخر را در حدیث اسحاق ذکر کرده بود از این حدیث آن را ذکر نکرد.

و در موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر مؤمن و کافری که مرده اند نزد زوال به زیارت اهل خود می آیند پس اگر اهل خود را می بینند که اعمال صالح می کنند شکر الهی به جا می آورند بر این نعمت و کافر چون می بیند که اهل او اعمال خیر می کنند او را حسرت عظیم دست می دهد.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست

در خبر کالصحیح که از آن حضرت پرسیدند که میت به زیارت اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی گفتم که در هر چند گاه یک بار می آید حضرت فرمودند که در هفته و ماه و سال می آیند بمقدار منزلتی که دارند گفتم در چه صورت می آید حضرت فرمودند بصورت مرغی با لطافت بر دیوار خانه او می نشیند و نظر به احوال ایشان می کند پس اگر حال ایشان خوب است خوشحال می شود و اگر بد است یا پریشانند مغموم و حزین می شوند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۶

و در قوی از آن حضرت روایت کرده است عبد الرحیم که عرض نمودم که مؤمن به زیارت اهل خود می آید حضرت فرمودند که بلی از حق سبحانه و تعالی رخصت می گیرد و رخصتش می دهند و دو فرشته با او می فرستند و او بصورت مرغی می آید و بر دیوار خانه می نشیند و نظر به ایشان می کند و سخن ایشان را می شنود پس ظاهر شد از اخبار مستفیضه که آمدن ایشان حق است و اگر عقول ضعیفه حکمتش را نیابد بسیار چیزها را نمی یابد پس نباید طرح نمودن امثال این اخبار را تا داخل نشود در زمره آن جماعتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است در مذمت ایشان بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعَلَمِهِ وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ بلکه ایشان تکذیب نمودند چیزی چند را که علم ایشان به آن نرسید و هنوز به ایشان نرسیده بود تاویل آن و حقیقت آن از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم.

و احادیث بسیار وارد شده است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که حق سبحانه و تعالی

دو حق عظیم بر بندگان خود دارد یکی آن که تا چیزی را ندانند نگویند و دویم آن که هر گاه عقل ایشان به آن نرسد طرح آن نکنند و بعد از آن این آیه را خواندند که أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ «۱» و آیه سابقه را یعنی آیا عهد و پیمان از ایشان نگرفتیم در کتابی که بر ایشان فرستاده ایم که نگویند بر خدا مگر آن چه حق باشد و آن چیز است که یقین داشته باشند که حق سبحانه فرموده است.

[مؤمن میت هر گاه کسی به زیارت او می رود به او انس می گیرد]

(و قال صفوان بن يحيى لأبي الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليه بلغني أنّ المؤمن إذا اتاه الزائر انس به فاذا انصرف عنه استوحش

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۷

فقال لا يستوحش) و در حسن کالصحیح مرویست که صفوان عرض نمود به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که حدیثی بمن رسیده است که مؤمن میت هر گاه کسی به زیارت او می رود به او انس می گیرد پس چون برمی گردد صاحب وحشت می شود حضرت فرمودند که صاحب وحشت نمی شود بحسب ظاهر منافات با احادیث گذشته دارد و جمع می توان کرد که دور نیست که غرض صفوان این باشد که زیارت قبور اگر نروند بهتر است که سبب وحشت میت می شود حضرت فرماید که اگر چه از رفتن زائر فی الجمله او را وحشتی حاصل می شود اما به سبب زیارت مؤمن رحمتهای الهی نازل می شود که او مشغول آن می شود و از آن وحشت خلاص می شود.

[سه روز ماتم میت را می گیرند]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه يصنع «۱» للمیت ماتم ثلاثه ایام من یوم مات) و در حسن کالصحیح از زراره منقولست و ظاهر آنست که از کتاب زراره برداشته باشد و سند صدوق بر زراره صحیح است پس صحیح باشد که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که سه روز ماتم میت را می گیرند به آن که اجتماع کنند زنان و جمعی از خویشان ایشان که آیند تعزیه ایشان کنند و ایشان را تسلی حاصل گردد و زیاده از سه روز خوب نیست چون غالب اوقات تا سه روز تخفیف می یابد و بعد از سه روز اظهار شکایت است از جناب اقدس الهی تعالی شانه.

[حضرت رسول در وقتی که خبر شهادت جعفر رسید فرمودند که از برای اهل خانه جعفر طعامی مهیا کنید]

(و اوصی ابو جعفر صلوات الله عليه بثمانمائه درهم لمأتمه و كان یری ذلك للسنه «۲» لأن رسول الله صلى الله عليه و آله قال اتخذوا لال جعفر بن ابی طالب طعاما فقد شغلوا) و در خبر کالصحیح منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۸

حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وصیت فرمودند هشتصد شاهی از جهت ماتم آن حضرت و این معنی را سنت می

دانستند چون حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند در وقتی که خبر شهادت جعفر رسید که از برای اهل خانه جعفر طعامی مهیا کنید که ایشان به مصیبت گرفتارند و این خبر را حریر روایت کرده است از زراره یا غیر او که وصیت نمودند الخ.

و این سخنان سخنان راویست که این را از جهت سنت می کردند و استدلال بفعل حضرت کردن همه نحو کلام معصوم نیست بلکه ظاهرش آنست که راوی چنین یافته باشد و درست نیافته است

زیرا که وصیت را مناسبتی نیست با طعام مهیا کردن بلکه مستحب است که خویشان و هم سایگان تهیه طعام ایشان بکنند که ایشان گرفتار تعزیه اند و پختن و تهیه طعام کردن اهل میت چون خوب نیست وصیت از آن مستثنی خواهد بود چون فی الحقیقه از مال اهل میت واقع نشده است.

و ظاهر آنست که فعل حضرت در وصیت جهت اعلام دین و گریه کردن مؤمنان باشد تا ایشان مثاب شوند و ماتم ائمه معصومین صلوات الله علیهم مثل ماتم دیگران نیست بلکه ماتم نگرفتن بعد از سه روز بهتر است و از جهت ایشان بعد از هزار سال نیز سنت است اگر چه محتمل است که این وصیت از جهت سه روز اول باشد اما ظاهرش آنست که این وصیت از جهت ده سال است چنانکه می آید و هشتصد درهم خرج هر سال باشد.

(و اوصی ابو جعفر صلوات الله علیه أن یندب فی المواسم «۱» عشر سنین) و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۷۹

علیه منقولست که فرمودند که پدرم بمن گفت که از مال من این قدر این قدر وقف کن که تا ده سال در سه روز منی که شیعیان در آنجا از جهت حج اجتماع می شود ایشان را این مال را به جمعی ده که نوحه بر من کنند و ظاهرا اکتفا بده سال از آن جهت بود که می دانستند که بعد از آن زمان استیلای بنی عباس خواهد بود و نمی بایست کردن بواسطه تقیه.

(و قال الصادق صلوات الله علیه الاکل عند اهل المصیبه من عمل اهل الجاهلیه و السنه البعث إلیهم بالطعام کما

امر به النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي آلِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا جَاءَ نَعِيَهُ) وَ أَنَّ حَضْرَتَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودَنْدَ كَهْ چِيزِي خُورْدَنْ نَزْدِ اَهْلِ مَصِيبَتِ اَزْ عَمَلِ كُفَّارِ اسْتِ كَهْ قَبْلِ اَزْ اِسْلَامِ مَتَعَارَفِ بُوْدِ وَ بَعْدِ اَزْ اِسْلَامِ سَنْتِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ چِنِيْنَ جَارِيْ شُدْ كَهْ خُوِيْشَانِ وَ هَمِ سَايْگَانِ اَزْ جِهْتِ اِيْشَانِ طَعَامِ بَفَرَسْتَنْدَ چِنَانَكِهْ اَنْ حَضْرَتِ اَمْرِ فَرَمُودَنْدَ كَهْ سَهْ رُوْزِ طَعَامِ اَزْ جِهْتِ خَانِهْ جَعْفَرِ طِيَارِ بَفَرَسْتَنْدَ وَ قَتِيْ كَهْ خَبِرِ شِهَادَتِ اَوْ رَا اَوْرَدَنْدَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ پَسْ ظَاهِرِ اَنْسْتِ كَهْ اَكْرِ دَعْوَتِ كَنْنَدَ نَرْفَتَنْ اَوْلِيْ بَاشَدِ مَكْرِ اَنْ كَهْ يَابَنْدَ كَهْ اِيْشَانِ اَزْرَدِهْ مِيْ شُوْنَدَ رَفْتَنْ دَرِ اَيْنِ صُوْرَتِ اَوْلِيْ اسْتِ وَ خُورْدَنْ طَعَامِ نِيْزِ چِنِيْنَ اسْتِ اَكْرِ نَخُورَنْدَ اَوْلِيْ اسْتِ مَكْرِ اَنْ كَهْ اَزْرَدِهْ شُوْنَدَ اَزْ نَخُورْدَنْ يَا جَمْعِيْ بَاشَنْدَ كَهْ اَزْ رَاهِيْهَائِ دُوْرِ اَمْدِهْ بَاشَنْدَ اَزْ جِهْتِ پَرَسَشِ وَ هَمِ سَايْگَانِ وَ خُوِيْشَانِ تَهِيْهْ طَعَامِ نَكْرَدِهْ بَاشَنْدَ يَا اَنْ چِهْ اِيْشَانِ كْرَدِهْ بَاشَنْدَ بَسْ نَبَاشَدِ دَرِ اَيْنِ صُوْرَتِ پَخْتَنْ اِيْشَانِ ضَرَرِ نَدَارْدَ وَ خُورْدَنْ اَيْنِ جَمَاعَتِ وَ اللَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ.

(وَ قَالَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا قَتَلَ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمْرَ رَسُوْلِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا اِنْ تَاتِيْ اَسْمَاءُ بِنْتُ عَمِيْسٍ وَ نَسَائِهَا وَ اِنْ تَصْنَعُ لَهُمْ طَعَامًا ثَلَاثَةَ اَيَّامٍ فَجَرَتْ بِذَلِكَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۲، ص: ۴۸۰

السَّيِّئَةَ) وَ حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودَنْدَ كَهْ چُوْنِ جَعْفَرِ طِيَارِ دَرِ جَنْگِ مَوْتِهْ شَهِيْدِ شُدَنْدَ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِيْنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمُودَنْدَ كَهْ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرَا صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا بَرُوْنَدَ

به نزد زن جعفر اسماء بنت عمیس و سایر زنان او پرسش ایشان بفرمایند و سه روز پیش ایشان باشند و سه روز از جهت ایشان طعام مهیا کنند و بفرستند و بعد از آن این سنت جاری شد که سه روز طعام بفرستند از جهت اهل مصیبت.

و این مضمون در حدیث حسن کالصحیح از حفص و هشام از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت منقول است که فرمودند که سزاوار آنست که هم سایگان میت سه روز طعام مهیا کنند از جهت ایشان و نگذارند که اهل مصیبت طعام مهیا کنند از جهت خود.

[کسی ترک زینت نکند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود]

(و قال الصادق صلوات الله ليس لأحد « ۱ » ان يحدّ اكثر من ثلاثه ايام الا المرأه على زوجها حتى تنقضي عدتها) در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که کسی ترک زینت نکند از جهت کسی زیاده از سه روز مگر زن که در عزای شوهر خود چهار ماه و ده روز عده ترک زینتها می کند چنانکه در باب طلاق خواهد آمد ان شاء الله.

[نوحه گر دادن حلالست]

(و سئل صلوات الله عليه عن اجر النائحه فقال لا باس به قد نبح على رسول الله صلى الله عليه وآله) و از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که مزد نوحه گر دادن حلالست حضرت فرمودند که باکی نیست بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نوحه کردند و اگر حرام می بود اهل بیت عصمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۱

و طهارت منع می نمودند و حال آن که منع نکردند و هر گاه حلال باشد مزد بر او جایز خواهد بود و این حدیث را مسند بخاطر ندارم که دیده باشم.

و کلینی در حدیث معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که خانهای خود را بگوئید که نزد مردگان خود سخنان خوب بگویند و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفتند زنان بنی هاشم در عزای آن حضرت حاضر شدند و شروع در نوحه کردند و کمالات حضرت سید المرسلین را می گفتند چنانکه متعارف بوده است که در نوحه چنین می کرده اند حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمودند که باز گذارید تعداد فضایل را که رسم جاهلیت است بلکه دعا کنید و صلوات

فرستید بر آن حضرت صلی الله علیه و آله.

و ممکن است که سهوی از کتاب شده باشد و چنین باشد که: قد نیح عند رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و این اظهر است در استدلال بنا بر این حضرت فرموده باشند که نزد آن حضرت نوحه کردند و حضرت منع فرمودند چنانکه خواهد آمد در باب متاجر در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که نوحه بد نیست ام سلمه نوحه کرد نزد آن حضرت بر یکی از خویشان خود و حضرت منع فرمودند.

[مزد نوحه گری حلال است]

(و روی آنه قال لا- باس بکسب الثَّائِحَة اذا قالت صدقا) و در روایتی وارد شده است که باکی نیست کسب نوحه گری اگر راست گوید و دروغ نگوید چنانکه متعارفست که دروغ بسیار می گوید نوحه گر تا زنان را به گریه در آورد و دروغ حرام است.

و در روایات صحیحه وارد شده است که باکی در این کسب نیست و در حدیث موثق وارد شده است که باکی نیست اگر شرط نکند و هر چه دهند به مزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۲

او قبول کند و در خبر موثق کالصحیح وارد شده است که مکروه است و جواز منافات ندارد با کراهت.

(و فی خبر اخر قال تستحلّه بضرب احدی یدیهما علی الاخری) و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از کسب نوحه گر حضرت فرمودند که حلال می کند زن نوحه گر مزد خود را به آن که دست خود را بر دست دیگر می زند از جهت گریه آوردن زنان پس چون کاری می کند مزدش حلال است.

[پیامبر امر کردند بر حمزه گریه کنند]

(و لما انصرف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ وَقْعِهِ اِحْدَى الْمَدِينَةِ سَمِعَ مِنْ كَلِّ دَارِ قَتْلِ مَنْ اَهْلُهَا قَتِيلِ نُوْحًا وَ بَكَاءَ وَ لَمْ يَسْمَعْ مِنْ دَارِ حَمْزَةَ عَمَّهُ فَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَكِنْ حَمْزَةُ لَا بَوَاكِي عَلَيْهِ فَالِي اهل الْمَدِينَةِ ان لَا يَنْوَحُوا عَلَيَّ مَيِّتٌ وَ لَا يَبْكُوهُ حَتَّى يَبْدُوَ بِحَمْزَةَ فَيَنْوَحُوا عَلَيْهِ وَ يَبْكُوهُ فَهَمَّ اِلَى الْيَوْمِ عَلَيَّ ذَلِكُ) و منقول است که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جنگ احد برگشته داخل مدینه مشرفه شدند چون هفتاد نفر از

اصحاب آن حضرت شهید شده بودند از هر خانه که کسی از ایشان کشته شده بود صدای نوحه و گریه شنیدند و از خانه عمش حمزه اسد الله صدایی نشنیدند پس حضرت فرمودند که از همه جا که صدا می آید کسی دارند و چون حمزه کسی ندارد و در غربت شهید شده است کسی بر او گریه نمی کند چون اهل مدینه این سخن را شنیدند همه سوگند خوردند که نوحه نکنند بر مردگان خود و گریه بر ایشان نکنند تا اول گریه و نوحه بر حمزه کنند و بعد از آن بر مردگان خود و تا امروز ایشان بر سر قسم خود هستند.

و ظاهرا این سخن حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشد و احتمال کلام صدوق نیز دارد و لیکن بعید است و یکی از فضلا ذکر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۳

که ظاهرا از گفته آن حضرت ناشی شده است قصه حمزه هر چند افتراست اما مردمان گریه می کنند در آن قصص بر سید الشهداء و گذشت که بر مثل حسین بن علی می باید نوحه و گریه کردن و تعزیه آن حضرت را همیشه داشتن سیما در دهه اول محرم که فضایل آن و احادیثی که در آن باب وارد شده است فوق حد و حصر است و إن شاء الله تعالی در باب زیارات مذکور خواهد شد.

[نماز از طرف میت]

(و قال عمر بن یزید قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه نصلى عن الميت فقال نعم حتى انه ليكون في ضيق فيوسع عليه ذلك الضيق ثم يؤتى فيقال له خفف عنك هذا الضيق بصلوه فلان اخيك عنك قال فقلت له فاشرك بين رجلين

فی رکعتین قال نعم) و بسند صحیح و اسانید کالصحیحہ منقولست از عمر بن زید که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که ما نماز بدل میت می توانیم کرد حضرت فرمودند که بلی تا آن که بسیار باشد که در تنگی و محنتی باشد آن میت و آن نماز را به نزد او برند یا به نزد او روند فرشتگان و به او گویند که حق سبحانه و تعالی این تنگی را از تو تخفیف داد یا برداشت به سبب نمازی که فلان برادر مؤمن به نیابت تو به جا آورد پس عرض نمودم که می توانم دو کسرا شریک گردانم در دو رکعت نمازی که کنم و در بعضی از نسخ فی رکعه یعنی در یک رکعت یا یک نماز حضرت فرمودند که بلی ظاهر سؤال اول قضا است از میت خواه واجب و خواه قضای نوافل به قرینه لفظ عن.

و ظاهر سؤال دوم این است که دو رکعت نماز سنت بکنند و ثوابش را به ایشان تبرع کند یا به نیابت نیز به آن که قصد کند دو رکعت نماز نافله از جهت پدر و مادر می کنم از برای خدا و همه خوبست به اعتبار احادیث متواتره که زیاده از سی کس از فضلاء اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات اللہ علیهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۴

روایت کرده اند.

و سید جلیل عظیم الشان ابن طاوس رساله نوشته است در رد بعضی از علما که این روایات را ندیده اند و گفته اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى «۱» یعنی از برای آدمی نیست مگر آن چه

را خود سعی کرده باشد و جواب داده اند که این نیز از سعی آدمی است که ایمان آورده است و ایمان سبب قبول عبادت دیگران شده است از برای این کس بفضل الهی و یا آن که حصر اضافی است که آدمی اعتماد نکند بر نسب و حسب و امثال اینها و بر تقدیر عموم اکثر عموماً مخصص شده است این نیز عامی باشد مخصص با آن که شکی نیست که رحمت الهی و شفاعت انبیا و اوصیا و مؤمنان همه خواهد بود و آنها تخصیص این عام کرده اند.

و بعضی گفته اند که استیجار نماز و روزه در شرع وارد نشده است و تشریح است و جواب گفته اند که چون احادیث متواتره وارد است بر صحت عبادات از دیگران و عموماً اجارات هست در هر چیزی که غرض شارع تعلق نگرفته باشد بمباشری خاص مثل نماز از غیر در حال حیات یا قسمت ازواج و امثال آن و کالت و اجاره در آن می رود و در اینجا چنین است که اگر مطلوب مباشر خاص بود تبرع جایز نمی بود و تبرع جایز است به اخبار متواتره پس استیجار جایز باشد.

[هدیه برای میت]

(فقال صلوات الله عليه انّ الميت ليفرح بالترحم عليه و الاستغفار له كما يفرح الحي بالهدية تهدى اليه) بنا بر نسخه فاء جز و حدیث عمر بن یزید است و صحیح است و بنا بر نسخه او و محتمل الامرین است و علی ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۵

حال این مضمون در آیات متکثره قطع نظر از اخبار متواتره وارد است که میت خوشحال می شود به سبب ترحمی که دیگران از جهت او کنند یا استغفار از جهت او کنند

چنانکه زنده خوشحال می شود به هدیه که از جهت او بیاورند بلکه به مراتب شتی بهتر است چون سبب نجات از عذاب و دخول جنت است و تشبیه به اعتبار اصل خوشحالی است.

(و يجوز ان يجعل الرجل حجته او عمرته او بعض صلاته او بعض طوافه لبعض اهله و هو ميت فينتفع به «۱» حتى انه ليكون مسخوطا عليه فيغفر له و يكون مضيقا عليه فيوسع له و يعلم الميت بذلك و لو ان رجلا فعل ذلك عن ناصب لخفف عنه و البرّ و الصياله و الحجّ يجعل للميت و الحيّ و اما الصياله فلا يجوز عن الحيّ) و جايز است که شخصی حج یا عمره خود را یا بعضی از نماز یا بعضی از طواف را از جهت بعضی از اهل خود کند که مرده باشد و از آن نفع می یابد تا آن که بسیار باشد که آن شخص مستوجب غضب الهی شده باشد و او را بیمارزند یا در تنگی قبر یا غیر آن مبتلا باشد و به سبب این عبادات بر او فراخ گردانند و از آن شدت و سختی خلاص شود و آن میت را نیز اعلام می کنند که این فرج از برای تو از جهت عبادت فلانی شد و اگر شخصی اینها را از جهت دشمن اهل بیت کند سبب تخفیف عذاب او می شود با آن که از همه کفار بدترند.

و بعضی گفته اند که اگر پدرش ناصبی باشد نفع می کند و از جهت غیر پدر نفع نمی کند چنانکه در کتاب حج خواهد آمد و تصدقات یا ثواب بر والدین و احسان به ایشان را و احسان به مؤمنان یا ثواب

صله رحم را و حج را و هم چنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۶

عمره را از برای مردگان و زندگان قرار می توان داد و ثواب اینها را به ایشان قربت می تواند کرد و اما نماز را پس جایز نیست که از جهت زنده قرار دهد یا بدل از او بکنند.

بدان که ظاهر آنست که اینها کلام صدوق باشد و اکثرش حدیث موثق کالصحیح اسحاق بن عمار است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که حج کند و حج خود را یا عمره خود را یا بعضی از طوافش را به آن که نصف یا ثلث مراد باشد یا طواف عمره یا طواف حج را از برای بعضی از اهل خود قرار دهد و آن شخص در شهری دیگر باشد خوب است حضرت فرمودند که بلی گفتم که از اجر او چیزی کم می شود حضرت فرمودند که نه هم از برای او خواهد بود و هم از برای آن شخصی که از برای او قرار داده است و ثوابی دیگر دارد که احسان به برادر مؤمن کرده است گفتم اگر شخصی که از برای او می کند مرده باشد آیا این ثواب به او می رسد حضرت فرمودند که بلی تا آن که گاه باشد که مستوجب عذاب الهی شده باشد و او را بیامرزد یا در تنگی باشد و بر او واسع گردانند گفتم که میت می داند که این عمل را که کرده است از جهت او حضرت فرمودند که بلی گفتم اگر چه ناصبی باشد نفع به او می رسد حضرت فرمودند که عذابش سبک می شود.

و در

حدیث صحیح از محمد بن اسماعیل وارد شده است که عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که چند کس را شریک می توانم کرد در ثواب حج یا حج حضرت فرمودند که هر قدر که خواهی.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر هزار کسرا شریک گردانی در حج خود حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب حجی می دهد بی آن که از ثواب تو چیزی کم شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۷

مجملاً- ذکر اخبار کثیره سبب طول و ملال می شود لهذا صدوق چنین کرده است که ما حصل اخبار را ذکر کرده است و مجملش آنست که خالی از آن نیست که به نیابت می کند یا تشریک یا ثواب را می دهد اما نیابت پس در حج سنت بی دغدغه جایز است بدل از زنده و مرده.

و احادیث صحیحه در این باب وارد شده است که در کتاب حج مذکور است و در حج واجب با ضرورتی که مرجو الزوال نباشد مثل پیری که نتواند در محفه نشستن مثلاً بی دغدغه نایب می تواند گرفتن و اگر مرجو الزوال باشد مثل بیماری ظاهراً نایب تواند گرفتن و چون عذرش زایل شود اعاده می باید کردن و در زکاه و خمس نایب می تواند گرفتن که شخصی را وکیل کند که مال او را به مستحق دهد و در جهاد نیز ظاهراً نایب می تواند گرفت بی ضرورتی و با ضرورت بی دغدغه و در عبادات بدنیه صرف مثل نماز و روزه در حال حیات نایب نمی تواند گرفت مگر نماز طواف را که جزو حج است و از برای حی و میت نایب می توان گرفت چنانکه گذشت.

و اما

تشریک پس در حج سنت می توانند که چند کس یک کسرا به نیابت بفرستند که از جهت ایشان حج سنتی بکند و در حج واجب مشهور آنست که جایز نیست و در غیر حج مثل نماز و روزه قضا در حیات و ممات تشریک به نیابت جایز نیست.

اما در ثواب ظاهرا جایز باشد مثل آن که قصد کند نماز صبح یا روزه ماه رمضان را یا حج واجب را می کنم و پدرم و یا مادرم را در ثواب آن شریک می کنم قربه إلى الله اما بهتر آنست که امثال این عبادات بدنی را در ابتدای فعل شریک نکند بلکه بعد از فعل شریک کند خواه واجبات و خواه مندوبات و لهذا صدوق ذکر کرده است او بعض صلواته پس اگر بعد از نماز بگوید که خداوندا ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۸

نصف نماز خود را به پدر و مادر خود بخشیدم ضرر ندارد و اگر همه را ببخشد نیز ظاهرا ضرر نداشته باشد.

اما بهتر آنست که در سنتیها هر چه بخواهد ببخشد و در واجبیها همه را نبخشد مگر آن که داند که هر چند همه را می ببخشد همان ثوابش باقی است بلکه مضاعف می شود یا قصد می کند که این عبادات من بکار نمی آید چون شرایطی که در عبادات هست به آن شرایط بفعل نیامده است این را می بخشم تا حق سبحانه و تعالی بعوض این عباداتی که بکار آید ببخشد چون اکرم الاکرمین است در این صورتها نیز خوبست اما اگر سبب استخفاف عبادت باشد بد است.

اما بخشیدن ثواب عبادت بایمه معصومین صلوات الله علیهم ظاهرا خوب باشد هر چند ایشان را احتیاج به عبادت

ما نباشد خصوصا در حج خصوصا به حضرت فاطمه بخشیدن صلوات الله عليها که در حدیث صحیح و غیر آن وارد شده است و خواهد آمد إن شاء الله تعالی و حضرت می فرماید که فایده آن بخشیدن آنست که چون محشور شوی روز قیامت با ایشان باشی و فی الحقیقه مثل صلوات است بر ایشان که ثوابش بما عاید می شود نه به ایشان چنانکه گذشت.

و منقول است در حدیث صحیح از عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه هر شب از جهت فرزندش دو رکعت نماز می گذاردند و در هر روز دو رکعت نماز از جهت پدر و مادر خود می کردند من گفتم فدای تو گردم چرا شب از جهت فرزند نماز می کنی حضرت فرمودند که زیرا که فراش از فرزند است یعنی شبها با ما می بود و چون شب بخاطر می رسد نماز می کنم که مونس او باشد و حضرت در این نماز انا أنزلناه می خواندند و انا اعطیناک الکوثر.

(و قال صلوات الله علیه ستّ يلحقن المؤمن بعد وفاته ولد

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۸۹

یستغفر له و مصحف یخلفه و غرس یغرسه و صدقه ماء یجریه و قلب یحفره و سنه یؤخذ بها من بعده) و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شش چیز است که ثواب آنها بعد از مردن به مؤمن می رسد که از فعل او نیست بفضل الهی یکی فرزندی که طلب مغفرت کند از برای پدر و مادر.

دیگر مصحفی که از او بماند خواه قرآن و خواه کتب علمی که هر که تلاوت کند یا خواند ثوابش به او می رسد اگر

چه وقف نکرده باشد.

دیگر درختی که بنشانند اگر بقصد قربت وقف کرده باشد یا بقصد این کرده باشد که جمعی منتفع خواهند شد از برای خدا بی دغدغه ثوابش به او می رسد و ظاهر حدیث مطلق است.

و دیگر آبی که جاری کند از برای خدا مثل کاریزی یا نهری بکند و وقف کند که مؤمنان از آن نفع یابند و در اینجا قصد قربت می باید به اعتبار لفظ صدقه و اگر وقف کند و قصد قربت نکند خلافت که صحیح است یا نه و بر تقدیر صحت نفعش به او عاید می شود و اگر وقف نکند و قصدش قربت باشد که از جهت رضای الهی این کار می کنم که مؤمنان منتفع شوند ظاهراً نفعش به او می رسد.

و هم چنین هر گاه چاهی در بیابانها بکند که مؤمنان از آنجا منتفع شوند قره به **إلى الله** این نیز بی دغدغه نفعش به او می رسد و ظاهر حدیث عام است و اگر بقصد قربت نباشد انتفاع مؤمنان نافع است خصوصاً هر گاه دعا کنند از جهت او.

دیگر سنتی که به آن عمل کنند بعد از او مراد از سنت چیز است که حضرت سید المرسلین **صلی الله علیه و آله** اصل آن را مقرر ساخته باشد این کس

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۰

فروع آن را جاری کند مثل احادیث بسیار وارد شده است که نفع رسانیدن بخلق خدا مطلوبست شخصی مدرسه یا رباط یا پل بسازد و دیگران که به بینند رغبت کنند و بسازند هر چند حضرت مثلاً خصوص این عمارت را نفرموده باشند.

و هم چنین هر گاه در شهری یا دهی نماز سنت یا جماعت نکنند و شخصی بیاید و

ایشان را بر آن دارد که بکنند تا قیامت ثواب عبادت آن جماعت به او عاید می شود و جمعی از عامه به سبب این حدیث تجویز بدعتها کرده اند مثل جماعت در نافله ماه مبارک رمضان و غزالی و غیر او نقل کرده اند که چون عمر تراویح را قرار داد شبی آمد بمسجد دید که مسجد پر شده است از نماز گذاران گفت نعمت البدعه نیکو بدعتی قرار دادم و لفظ سنت ضد بدعتست و بطلانش اظهر من الشمس است و خواهد آمد.

نقل کرده اند که نوشیروان مقرر ساخته بود که هر که سخنی نیکو بگوید و او بگوید که زه یعنی زهی کلمه خوب چهار هزار درهم به آن شخص بدهند اتفاقاً رسید به مرد پیری که درخت زیتون می کشت نوشیروان گفت که بابا این درخت بعد از سی سال بار آور می شود مناسب عمر تو نیست آن مرد گفت که بابا دیگران کشتند و ما خوردیم ما هم می کاریم تا دیگران بخورند نوشیروان گفت زه چهار هزار درهم به او دادند آن مرد گفت بابا دیدی که درخت ما چون بار داد نوشیروان گفت زه چهار هزار دیگر دادند آن مرد پیر گفت بابا هر درختی سالی یک بار بار می دهد این درخت در یک سال دو بار داد گفت زه و روانه شد چهار هزار دیگرش دادند و نوشیروان گفت که خزینه ما را خالی می کرد اگر می ایستادیم و اگر می ایستاد خزینه ذکر خیرش بیشتر می ماند.

نقل کرده اند که چون طاق معروف را ساخت که هنوز هست در حوالی بغداد و کسی مثل آن عمارت نساخته بود ایلچی از جانب قیصر تحف و هدایا

لوامع صاحبقرانی،

آورده گذرانید و او را در آن مجلس جا دادند چون نظر به گوشه مجلس کرد دید بد گنیا است و در میان این طاق چند گز پیش آمده است در تفکر افتاد که چه سبب داشته باشد نوشیروان به فراست یافت گفت فکر بد گنیایی عمارت می کنی که سبب چیست گفت بلی پادشاه هم گفت وجهش اینست که خانه پیر زالی در حوالی خانه ما بود و نخواستیم که دل او را برنجانیم ایلچی گفت ممکن بود که خانه نفیسی به او داده او را راضی کنید و عمارت بد گنیا نباشد گفت به او گفتیم او گفت که هم سایگی پادشاه را بملک دنیا نمی فروشم ایلچی گفت که اگر عمارت بد گنیا ماند اما گنیای صیت عدالت تا قیام قیامت خواهد ماند.

و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من متولد شده ام در زمان پادشاه عادل بلکه وجود آن حضرت تأثیر کرده بود در عدالت او و مشهور است که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که نوشیروان و حاتم را عذاب نخواهند کرد و استبدادی ندارد.

چنانکه در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله منقولست که خداوند عالمیان وحی کرد به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و علیه الصلاه و السلام که یا موسی مرا بندگانی چند هستند که فردای قیامت بهشت را مباح خواهم کرد و ایشان را حاکم خواهم کرد در بهشت که در هر جائی که خواهند در آنجا قرار گیرند موسی گفت خداوندا این جماعت کجا باشند که بهشت را از جهت ایشان

مباح می کنی و ایشان را در آن حاکم می گردانی خطاب رسید که اینها کسانیند که مؤمنی را خوشحال کنند بعد از آن حضرت فرمودند که مؤمنی در مملکت پادشاه ظالمی بود و از ستم او گریخت و در منزل شخصی از کفار نازل شد آن کافر او را جا داد و با او

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۲

مهربانیها کرد و مهمانی کرد پس چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی وحی کرد به او که به عزت و جلال من که اگر ممکن بود که ترا در بهشت جا دهم جا می دادم و لیکن بهشت بر کفار حرام است و لیکن خطاب به آتش می رسد که به او ضرر مرسان و آتش بر او سرد و سلامت است و صباح و شام روزی او را ملائیک به او می رسانند راوی پرسید که از بهشت می برند حضرت فرمودند که از هر جا که خدا خواهد و از این باب اخبار بسیار است.

و از آن جمله در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که خداوند عالمیان می فرماید که منم خداوندی که بغیر از من خداوندی نیست پادشاهان را آفریدم و دلهای ایشان بدست منست پس هر قومی که اطاعت من کنند و مخالفت من نکنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان می کنم و هر قومی که عصیان من کنند دلهای پادشاهان را بر ایشان دشمن می کنم زنهار که اگر پادشاهان با شما بدی کنند نفرین به ایشان مکنید بلکه توبه کنید از گناهان تا من دلهای ایشان را بر شما مهربان کنم.

و در موثق کالصحیح منقولست که دو

طایفه اند ز امت من که صلاح ایشان سبب صلاح عالمیان است و فساد ایشان سبب فساد عالمیانست و آنها امراء و علمااند.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که به شیعیان فرمودند که ای گروه شیعیان ما زنهار که خود را ذلیل مگردانید بترک اطاعت پادشاهان خود پس اگر پادشاهان عادل باشند از حق سبحانه و تعالی دعا کنید که عمر ایشان را دراز کند و اگر ظالم باشند از خدا بطلبید که خدا ایشان را خوب گرداند که خوبی ایشان در خوبی شماست یعنی شما که خوبید پادشاهان شما خوبند و پادشاه شما که خوبست خوبی او تاثیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۳

می کند در خوبی شما و به درستی که پادشاه عادل بمنزله پدر مهربانست پس هر چه از برای خود خواهید از خوبیها از جهت پادشاه خود آن را بخواهید و هر چه از برای خود نمی خواهید از بدیها از برای ایشان نخواهید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر که والی مسلمانان باشد و عادل باشد و در خانه خود را بگشاید که مظلومان دستشان به او رسد و موانع را دور کند که دادخواهان را بیند و بغور مردم رسد بر حق سبحانه و تعالی واجبست که در روز قیامت ترس را از او بردارد و او را داخل بهشت کند.

و از این باب نیز احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد و چون این معنی مجرب بنده بود و این اخبار معتبره بود بنا بر این ذکر شد که بر مؤمنان

لازم است که همیشه پادشاهان خود را دعای خیر کنند خصوصا پادشاهان صفویه که حقوق ایشان تالی حقوق سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما همه در کنار جهنم بودید حق سبحانه و تعالی شما را به برکت رسول و اهل بیت او از جهنم نجات داد و ظاهر است که اکثر عالمیان کافر بودند و به برکت ایشان عالمی مؤمن و مسلمان شدند ادام الله بقائهم إلى قیام صاحب الزمان بل إلى قیام القیمه.

چنانکه در کتابی از کتب غیبت که بعضی از علما در غیبت حضرت صاحب الامر تصنیف کرده اند و این کتاب قدیمی است که شاید هفتصد سال باشد که نوشته شده باشد چنانکه از تاریخش ظاهر می شود که حدیثی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آن کتاب هست که حضرت خبر داده است که یکی از فرزندان من خروج خواهد کرد و عالم به سبب او هدایت یابند و احوال

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۴

فرزندان او حتی کشتن شاه عباس پسرش را و پادشاهی شاه صفی و پادشاهی شاه صاحب قران ادام الله تعالی ظلالة إلى یوم القیام همه از آن کتاب ظاهر می شود و من رساله نوشتم و آن حدیث را تفصیل دادم و به خدمت شاه جنت مکان علین آشیان شاه صفی علیه الرحمه و الرضوان گذارنیدم و در خزینه خواهد بود و موافق این اخبار است خبر مشهور

الناس علی دین ملوکهم

پس پادشاهان هر سنتی که جاری سازند هر کس به آن سنت عمل می نماید تا روز قیامت پادشاهان در ثواب ایشان شریک غالب خواهند بود.

و به

اسانید صحیحہ از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقولست کہ از عقب مؤمن نمی ماند چیزی کہ او را نافع باشد مگر سه چیز یکی صدقہ جاریہ کہ آن را در حالت زندگانی مقرر ساخته باشد کہ بعد از مرگ نیز باشد و داخل است در این ساختن مسجدها و رباطها و پلها و حمامات و قنوات و آب انبارها و وقف کردن کتابها و غیر اینها از چیزهایی کہ نفعش باقی باشد تا روز قیامت دیگر سنت خیر و هدایت چنانکہ مذکور باشد یا فرزند صالحی کہ از جهت او دعا و استغفار کند.

و در حدیث صحیح از معاویہ بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقولست کہ عرض نمودم بہ آن حضرت کہ چیزی کہ نفع بہ مؤمن رساند بعد از مرگ چه چیز است حضرت فرمودند کہ سنت خیری کہ مردم بعد از موت بہ آن عمل نمایند مثل شرح احادیث اهل البیت و رواج مذہب و علوم ایشان کہ بعد از مرگ او بہ آن عمل نمایند او را ثواب ہر کہ بہ آن عمل کند تا روز قیامت خواهد بود بی آن کہ از مزد ایشان چیزی کم شود و صدقہ جاریہ کہ بعد از موت او جاری باشد و فرزند صالحی کہ دعا کند از جهت پدر و مادر بعد از مرگ ایشان و حج کند از جهت ایشان و تصدق کند و بندہ آزاد کند و نماز کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۵

و روزہ گیرد از جهت ایشان پس گفتم کہ ایشان را در حج خود شریک گردانم حضرت فرمودند کہ بلی.

و ہمین مضمون در حدیث

موثق کالصحیح از هشام بن سالم و موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است بلکه این مضمون از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم متواتر بالمعنی است از خاصه و عامه و در صحاح سته نیز احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است.

(وقال صلوات الله علیه من عمل من المسلمین عن میّت عملاً- صالحاً اضعف له اجره و نفع الله به المیت) و بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر کس از مسلمانان که از جهت میتی عمل صالحی از اعمال خیر به جا آورد حق سبحانه و تعالی اجر او را مضاعف گرداند و میت را از آن منتفع گرداند.

(وقال صلوات الله علیه یدخل علی المیت فی قبره الصلاه و الصوم و الحجّ و الصدقه و البرّ و الدعاء و یکتب اجره للذی یفعله و للمیت) و بطرق صحیحه و کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که داخل می شود در قبر میت نماز و روزه و حج و تصدقات و خیرات و دعا که از جهت میت بکنند و می نویسند ثواب آن را از جهت کسی که آن را کرده است و از جهت میت.

[دعای ابو ذر بر قبر فرزندش]

(و لَمَّا مات ذرّ بن ابی ذرّ رحمه الله علیه وقف ابو ذرّ علی قبره فمسح القبر بیده ثمّ قال رحمک الله یا ذرّ و الله ان کنت لی لیبراً و لقد قبضت و ائی عنک لراض و الله ما بی فقدک و ما علیّ من غضاضه و مالی إلى احد سوی الله

من حاجه و لو لا هول المَطَّلَع لسَرَّني ان اکون

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۶

مکانک و لقد شغلنی الحزن لك عن الحزن عليك و اللّٰه ما بکیت لك و لكن بکیت عليك فلیت شعری ما قلت و ما قیل لك اللّٰه اَنّی قد وهبت له ما افترضت علیه من حَقّی فهب له ما افترضت علیه من حَقّك فانّ احقّ بالوجود منّی و الکرّم) و چون ذر پس ابو ذر مرد رحمهما اللّٰه ابو ذر بر قبر او ایستاد و دست بر قبر مالید و گفت رحمت کند حق سبحانه و تعالی ترا ای ذر و اللّٰه که تو نسبت بمن نیکوکار بودی و شرط فرزندی را به جا می آوردی و الحال که تو را از من گرفته اند من از تو خوشنودم و اللّٰه که از رفتن تو باکی نیست بر من و نقصانی بمن نرسید و مرا احتیاجی بغیر از حق سبحانه و تعالی نیست و اگر نه هول آن عالم باشد از احوال عظیمه قبر هر آینه من مسرور می بودم که به جای تو رفته باشم و لیکن می خواهم چند روزی تلافی ما فات بکنم و بتحقیق که اندوه از برای تو مرا مشغول ساخته است از اندوه بر تو یعنی همگی در غم آنیم که عبادات و طاعاتی که از برای تو نافع است بکنیم و این معنی مرا باز داشته است از آن که غم مردن و جدائی ترا از خود بخورم و اللّٰه که گریه نکردم از جهت تو که مرده و از من جدا شده و لیکن گریه بر تو کردم که حال تو چون خواهد بود و چون بگذرد پس

کاش می دانستم که تو چه گفتی و به تو چه گفتند خداوندا به او بخشیدم حقوقی را که بر او واجب کرده بودی از برای من خداوندا بیخشا حقوق خود را که بر او واجب گردانیده بودی که تو سزاوارتری به جود و کرم از من و از این کلمات محققانه احوال آن بزرگوار ظاهر می شود که رتبه او در زهد در چه مرتبه بوده است رضی الله عنه و عن اخویه.

و اگر کسی خواهد که کلمات زهد را مشاهده نماید نظر کند در خطب نهج البلاغه که مراتب زهد را در اقصی مراتب آن بیان کرده است صلوات الله علیه و علی اخیه سید الانبیاء و اولاده الطاهیرین.

باب النوادر

اشاره

بابی است در ذکر اخبار متفرقه یا شاذه که از برای هر حدیثی از آن وضع بابی نمی توان کرد و گاه هست که نادر می گویند نفیس را و مراد نفایس اخبار است.

[مرگ فقیه شیطان را شاد می کند]

(قال الصادق صلوات الله علیه ما من احد يموت احبّ إلى ابليس من موت فقيه) به اسانید صحیح و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند هیچ کس نزد شیطان محبوبتر از مردن عالم نیست زیرا که عالم مردمان را بر مخالفت شیطان می دارد و حفظ دین می کند و مردمان متابعت اقوال و افعال مرضیه او می کنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که فقیه واقعی کسی است که تارک دنیا و راغب در آخرت باشد و تمسک جسته باشد به سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در اقوال و افعال و اطوار آن حضرت اما علمائی که راغبند در دنیا و تارک آخرتند شیطان از مردن ایشان بسیار مغموم می شود چون ایشان اخوان شیاطینند.

و احادیث صحیح بر این مضمون بسیار است معلل به آن که علما ستونها و حصارهای دین مینند و از مردن ایشان در دین رخنه می شود که هیچ چیز آن رخنه را نمی تواند گرفت و بر فوت ایشان آسمان و زمین می گرید و فرشتگان آسمانها گریان می شوند و ملائکه زمین نوحه می کنند بر ایشان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۴۹۸

(و سئل عن قول الله عزّ و جلّ أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا «۱» فقال فقد العلماء) و از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر قول حق عز و جل که

فرموده است و ترجمه اش اینست آیا نمی بینند که ما زمین را از اطرافش کم می کنیم حضرت فرمودند که کم کردن زمین به بردن علما است چون علما سبب بقای زمین و رواج زمینند به طاعت و عبادت و هدایت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پدرم صلی الله علیه و آله می فرمودند که نفس من سخاوت دارد در زود مردن و کشته شدن زیرا که این آیه در شأن ما آمده است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ما زمین را از اطرافش کم می کنیم و نقصان آن رفتن علماست و حاصل معنی اینست که چون اهل زمین در این زمان بدترین ازمنه شده اند و حق سبحانه و تعالی غضب بر اهل زمین می کند به بردن ما ما مضایقه نداریم در رفتن و احتمال دیگر این حدیث آنست که قول الهی ما را سخاوت می دهد در مردن و کشته شدن و مآل هر دو یکی است و ظاهرش آنست که مراد از علما ائمه هدی باشند بنا بر این حدیث و علوم واقعه نزد ایشان است و غیر ایشان هر چه علم است و موافق واقع است از ایشان کسب کرده اند و مع هذا چنین نیست که دانند هم چنان که قراء قرآن مجید قرآن را من حیث لفظ می دانند و از معانی و حقایق قرآن خبر ندارند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی علمی را که فرستاده است پس نمی گیرد و لیکن چون علما می روند علوم را نیز با خود می برند

می شوند ظالمانی که خود گمراهند و دیگران را نیز گمراه می کنند و خیر و خوبی نیست در چیزی که اصلی نداشته باشد و علوم غیر ایشان از آراء باطله و ظنون فاسده است.

[مرگ پسر هیجده ساله]

(و سئل عن قول الله عزّ وجلّ أَوْلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ «۱» قال توبيخ لابن ثمانیه عشر سنه) بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند که چه معنی دارد این آیه که ترجمه اش اینست که آیا ما آن قدر عمر به شما ندادیم که هر که خواهد متذکر شود تواند متذکر شد حضرت فرمودند که این آیه سرزندی است مر کسی را که هیجده سال داشته باشد غرض آنست که راوی گمان کرده است که خطاب و عتاب با پیرانست که عمر بسیار کرده باشند حضرت می فرماید که تقیید آیه بزمان امکان تذکر دلیل است بر آن که پیران مراد نیستند و بعد از بلوغ و عقل در سه سال هر که تحصیل علوم کند فاضل می تواند شد و کسی که عقل خود را بکار فرماید در عرض سه سال متذکر می تواند شد و این اول مرتبه توبیخ است هر چند عمرش بیشتر شود توبیخش بیشتر خواهد بود.

چنانکه در همین حدیث حضرت فرمودند که تا چهل سال بر آدمی تنگ نمی گیرند و عتاب و خطابست و بعد از چهل حق سبحانه و تعالی وحی می فرماید به فرشتگان که من این بنده را عمر دادم چهل سال که عبرت گیرد من بعد کار را بر او سخت بگیرید و حفظ کنید و

بنویسید بر او اندک و بسیار او را و صغیر و کبیر او را.

[هلاک قبل از قیامت]

(و سئل عن قول الله عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۰

وَ إِنَّ مِنْ قَرِيهِ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا «۱» قال هو الفناء بالموت) و از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال نمودند از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که نیست قریه از شهر و ده مگر آن که اهل آن قریه را هلاک خواهیم کرد پیش از روز قیامت یا عذاب خواهیم کرد به عذابی سخت فرمودند که آن فانی ساختن به مرگست ممکن است که حضرت تفسیر هر دو را کرده باشند که اهلاک و تعذیب دو نوع موت بمثل جوع و قحط یا طاعون یا تفسیر جزو اول باشد و عذاب به فرستادن یاجوج و ماجوج و امثال آن باشد و علی ای حال غرض این باشد که چون ظاهر آیه عذاب استیصال است آن مراد نیست بلکه بانواع موت خواهد بود چون به برکت دعای آن حضرت حق سبحانه و تعالی عذاب استیصال را که بر امم سابقه می فرستاد مثل قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام باین امت نخواهد فرستادن.

[تهنیت بر مصیبت]

(و قال الصّیادق صلوات الله عليه ليس لكم ان تعزّونا و لنا ان نعزيكم انما لكم ان تهنّونا لأنكم تشاركوننا في المصيبة) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که نیست شما را که تسلی دهید و صبر فرمائید ما را و ما را هست که تعزیه و تسلیه و امر به صبر نماییم شما را اما اگر حق سبحانه و تعالی نعمتی کرامت فرماید بما شما را هست که تهنیه و مبارک باد بگوئید زیرا که شما شریکید با ما در

مصیبت و این جمله دلیل جزو اول است که شما تعزیه ما مکنید زیرا که در مصیبتی که بما می رسد به شما رسیده است ما در این مصیبت تعزیه شما می کنیم که شما آزرده باشید همیشه دنیا بر دوستان حق سبحانه و تعالی چنین گذشته است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۱

و محتمل است که مراد تهنیت بر مصیبت باشد که مراد این باشد که بلا نزد دوستان عطاست و ایشان همیشه آرزومند بلا اند پس مناسب شما این است و لیکن چون بوی شماتت می آید شما نخواهید کرد و این معنی اگر چه بعدی دارد اما به عنوانی که ذکر شد بحسب معنی بعدی ندارد و الله تعالی يعلم.

[شخصی که به پسر خود یا به دختر خود بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد]

(و سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یقول لابنه او لابنته بابی أنت و امی او بأبوی أنت أ تری بذلک بأسا فقال ان کان ابواه حیین «۱» فاری ذلک عقوقا و ان کانا قد ماتا فلا بأس) و مرویست که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که به پسر خود یا به دختر خود بگوید که پدر و مادرم فدای تو باد آیا این عقوق است حضرت فرمودند که اگر پدر و مادرش زنده باشند این گفتن عقوق است در بعضی نسخ بذلک است اشعاری دارد که فی الجملة عقوقی هست و اگر پدر و مادرش مرده اند باکی نیست بابی أنت و امی بای او بای تفدیه و أنت به جای کاف است و بحسب معنی اینست که فدای تو می کنم پدر و مادرم یعنی از خدا می طلبم که اگر مرگی پیش تو آید پیش پدر

و مادرم رود و پیش تو نیاید و هم چنین لفظ بأبوی أنت یعنی اfdیک بابوی و چون متعارف بوده است هر دو لفظ هر دو را سؤال کرده است و جواب حضرت ظاهر است که پدر و مادر زنده را فدا کردن عقوقست اگر چه آنها راضی باشند چنانکه بسیار است که پدر و مادر به فرزند زاده این عبارت یا مثل این عبارت که قربانت شوم می گویند هر چند ایشان گویند فرزند نمی تواند گفت چنانکه در عرف همه کس می گوید که من از همه کس کمترم بلکه می گویند که من از سگ کمترم و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۲

کسی به او بگوید که تو به گفته خودت از سگ کمتری تا قتل همراهت و اما مرده ضرر ندارد چون فدا شده اند محض تواضعی است که می گویند.

[صبر بر دو قسم است]

(و قال الصادق صلوات الله عليه الصبر صبران فالصبر عند المصيبة حسن جميل و افضل من ذلك الصبر عند ما حرم الله عز و جل عليك فيكون لك حازا) و مرویست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که صبر بر دو قسم است یکی صبر است نزد مصیبتی که به بنده رسد خوبست و نیکو است و بهتر از آن صبر است نزد چیزی که حق سبحانه و تعالی بر تو حرام کرده باشد و رضای الهی مانع شود ترا از فعل آن حرام.

و کلینی این حدیث را به سندی ضعیف از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه روایت کرده است اما مؤید این بسیار است و هیچ شک نیست که هر دو عظیم است و ثوابشان جزیل و از حضرت سید المرسلین صلی الله عليه

و آله منقولست که صبر بر سه قسم است صبر نزد مصیبت و صبر بر طاعت و صبر از معصیت پس کسی که صبر کند بر مصیبت و آن مصیبت را از خود دفع کند به صبر نیکو حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او سیصد درجه که از درجه تا درجه دیگر مثل میانه آسمان و زمین باشد و کسی که صبر کند بر طاعت حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ششصد درجه که ما بین هر درجه تا درجه دیگر از منتهای زمین باشد تا عرش و کسی که صبر کند بر معصیت و نکند آن را حق سبحانه و تعالی از جهت او بنویسد نهصد درجه که از درجه تا درجه دیگر مثل ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش.

و آیات و اخبار در فضیلت صبر فوق حد و حصر است و در احادیث صحیحه وارد شده است که نسبت صبر به ایمان نسبت سر است به بدن بلکه ایمان نیست مگر صبر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۳

(و قال صلوات الله عليه ان الله تبارك و تعالی تطول على عباده بثلاث القى عليهم الريح بعد الروح و لو لا ذلك ما دفن حميم حميا و القى عليهم السلوه «۱» بعد المصيبه و لو لا ذلك لانقطع النسل و القى على هذه الحبه الدابه و لو لا ذلك لکنزها ملوکهم كما یکنزون الذهب و الفضة) و بسند حسن كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی سه تفضل بر بندگان فرموده است یکی بوی بد را که از جهت جسد بعد

از مفارقت روح مقرر ساخته و اگر نه این بود هر آینه هیچ خویشی خویش خود را دفن نمی کرد و حق سبحانه و تعالی صبر کرامت فرموده است بعد از مصیبت و اگر نه این بود هر آینه نسل منقطع می شد یعنی کدخدا نمی شدند و کدخدائی نمی کردند اگر صبر نمی بود چون در اول مرتبه حالتی بهم می رسد از موت فرزند که جزم می کند که دیگر با زنان نزدیکی نخواهد کرد و یا آن مصیبت او را هلاک می کرد چنانکه گذشت و بر حبوب مانند گندم و جو و برنج کرم مسلط گردانیده که آنها را فاسد می گرداند و اگر نه این بود هر آینه پادشاهان در خزائن خود ضبط می کردند چنانچه طلا و نقره را گنج می گذارند.

[رضا به قضای خدا]

(و قال الصادق صلوات الله عليه انا اهل بيت نجزع قبل المصيبة فاذا نزل امر الله عزّ و جلّ رضينا بقضائه و سلّمنا لأمره و ليس لنا ان نكره ما احبّ الله لنا) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است بطرق متعدده كه ما اهل بيتيم كه جزع مي كنيم به تضرع و زاري كه شايد بلا نازل نشود و چون نازل شد به قضای الهی راضيم و گردن می نهيم امر او را و نيست ما را كه

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۴

كراهت داشته باشيم از چيزی كه حق سبحانه و تعالی دوست دارد از برای ما و يقين است كه حكيم علیم آن چه اصلح است می فرماید و این كلام را وقتی فرمودند كه فرزند ایشان بیمار بود و نهایت اهتمام در دعا می فرمودند و اصحاب با خود می گفتند كه اگر این فرزند برود بر آن حضرت

بسیار تاثیر خواهد کرد که خوف این هست که از او منتفع نتوانیم شد بعد از فوت فرزند بیرون آمدند خوشحال و زینت کرده اصحاب را گمان این شد که البته فرزند صحت یافته از احوال او پرسیدند حضرت فرمودند که فوت شد ایشان واقعه و ظنون خود را عرض نمودند حضرت این جواب فرمودند و ایضا فرمودند که ما عافیت نفوس خود و فرزندان خود را می خواهیم بشرط خواستن الهی و چون امر الهی آمد تسلیم می شویم امر او را و نیست ما را که دوست داریم چیزی را که حق سبحانه و تعالی دوست ندارد از برای ما.

[گریه ساکن می گرداند غم و اندوه را]

(و قال صلوات الله عليه من خاف على نفسه من وجد بمصيبة فليفض من دموعه فانه يسكن عنه) و بسند قوی از آن حضرت منقولست که مضمون این حدیث را فرمودند که هر که بر خود ترسد که عقلش زایل شود یا هلاک شود به سبب حزنی که از مصیبت به هم رسیده باشد او را پس باید که گریه کند که آن حزن ساکن می شود یا گریه ساکن می گرداند غم و اندوه را و این معنی مجربست در هر واقعه و بهتر آنست که در آن وقت دعا از برای میت کند یا تضرع کند در طلب صبر تا هر دو معنی متحقق شود چنانکه از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه کسی را قساوت قلب غالب باشد و گریه اش نیاید که باید مردگان خود را یاد کند تا گریه اش بیاید و احوط آنست که این معنی در اثنای نماز نباشد چنانکه خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

[بهترین و غمناکترین چیز دنیا]

(و قال بن ابی لیلی للصادق صلوات الله عليه أي شيء احلى مما

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۵

خلق الله عز وجل فقال «۱» الولد الشاب فقال أي شيء أمر مما خلق الله عز وجل قال ففقدته فقال اشهد انكم حجج الله على خلقه) و مرویست که ابن ابی لیلی که از قاضیان اهل سنت است و اسم او محمد بن عبد الرحمن ابن ابی لیلی است و نقل کرده اند که راست گو بوده است.

و از این خبر ظاهر می شود که شیعه است به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که چه چیز است که از هر چه حق سبحانه

و تعالی آفریده است در دنیا شیرین تر و محبوبتر است حضرت فرمودند که فرزند جوان پس گفت که از آن چه خدا آفریده است چه چیز تلختر است حضرت فرمودند که مرگ او بنا بر این است که ثوابش بهشت است خواه صبر کند و خواه نکند پس ابن ابی لیلی گفت که گواهی می دهم که شما اهل بیت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم حجت‌های خداوندید بر خلق او یعنی امامان واجب الاتباعید و قرینه تشیع آن که پدرش نیز قاضی کوفه بود و حجاج ملعون او را امر کرد به سب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سب نکرد آن ملعون فرمود که آن قدر او را زدند که دوشهای او سیاه شد.

[ترحم بر یتیم]

(و قال صلوات الله علیه ما من عبد یمسح یده علی رأس یتیم ترخما له الا اعطاه الله عزّ و جلّ «۲» بکلّ شعره نورا یوم القیمه) و بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر بنده مؤمنی که دست خود را بر سر یتیمی کشد از جهت ترحم بر او البته حق سبحانه و تعالی او را عطا کند بعدد هر مویی نوری در روز قیامت در صحرای محشر که همه در ظلمتند مگر جمعی که اعمال صالح داشته باشند نور ایشان از پیش پیش

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۶

ایشان و از دست راست ایشان رود.

(و روی انه یکتب الله عزّ و جلّ له بعدد کلّ شعره مرّت یده علیها حسنه) و در روایتی قوی از آن حضرت منقولست که هر مؤمن و مؤمنه که دست خود را بر سر یتیمی گذارد از روی ترحم

بر او حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او بعدد هر مویی که دست او بر آن گذاشته است حسنه. و منافات نیست میان هر دو و همین حسنه نور خواهد بود در آن روز.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ أَنْكَرِ مِنْكُمْ قَسَاوَهُ قَلْبُهُ فَلْيَدِنْ يَتِيمًا فَيَلَاظِفُهُ « ۱ ») و ليمسح رأسه يلين قلبه باذن الله عزَّ و جلَّ فَإِنَّ لِلْيَتِيمِ حَقًّا) و بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که قساوت قلب داشته باشد که گریه اش نیاید و ازین معنی راضی نباشد پس باید که نزدیک خود آورد یتیمی را و با او مهربانی کند و دست بر سر او بمالد که نرم می شود دل او باذن الهی تعالی شانه به درستی که یتیم را حقی عظیم هست و چون پاره از آن حق به جا آورده می شود حق سبحانه و تعالی نیز تفضل می فرماید به رقت قلب او.

(و روی آنه قال يقعه على خوانه و يمسح رأسه يلين قلبه) و در روایتی دیگر وارد شده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که یتیم را بر سر سفره خود نشاند و دست بر سر او کشد دلش نرم می شود باذن الهی و مناسب آنست که در آن وقت بخاطر آورد بی کسی او را و امکان آن که فرزندان او بی پدر شوند.

(و قال الصادق صلوات الله عليه اذا به كي اليتيم اهتز له العرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۷

فيقول الله تبارك و تعالی من هذا الذي ابكى عبدی الذي سلبته ابويه في

صغره فو عزّتی و جلالی و ارتفاعی فی مکانی لا یسکته عبد مؤمن الّا أوجبت له الجنّه) و صدوق بسند قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرد است که آن حضرت فرمودند که چون یتیم به گریه در می آید عرش الهی به لرزه در می آید پس حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست آن بنده که به گریه در آورده است بنده مرا که در سن صغر پدر و مادر او را برده ام پس بحق عظمت و بزرگی خودم قسم و بحق رفعت رتبه من که هر بنده مؤمنی که این بنده یتیم را ساکت و خاموش سازد البته بهشت را از جهت او واجب گردانم.

و در فقه رضوی مذکور است که تعزیه یتیمان اینست که دست بر سر ایشان کشند و حدیث دویم را از حضرت سید المرسلین نقل فرموده اند و حدیث آخر را از عالم که حضرت امام جعفر صادق نقل کرده اند صلوات الله علیهم اجمعین.

(وقال الصادق صلوات الله علیه من قدّم أولادا یحتسبهم عند الله حجبوه من النار «۱») و کلینی در قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است و هم چنین صدوق که فرمودند که هر که چند فرزند او بمیرد و صبر کند از برای خدا بر آن مصیبت این فرزندان او مانع او شوند از آتش دوزخ و بلفظ سه فرزند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ابو ذر غفاری نیز منقولست به همین ثواب.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۸

شده است که یک

فرزندی که از پیش برود بهتر است از هفتاد فرزند مجاهد در رکاب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه. و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که دو فرزند از پیش بفرستد که بر فوت ایشان صبر کند از برای خدا ایشان مانع او شوند از آتش جهنم.

[از رسول خدا منقولست که فرمودند حق تعالی کراهت دارد از برای من شش چیز را]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِهَ لِي سِتُّ خِصَالٍ وَكَرِهْتَهُنَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي وَاتِّبَاعِهِمْ مِنْ بَعْدِي الْعَبَثُ فِي الصِّيَالَةِ وَالزَّفْثُ فِي الصَّوْمِ، وَالْمَنْ بَعْدَ الصَّيْدِ قَهْ، وَاتِّيَانُ الْمَسَاجِدِ جُنْبًا، وَالتَّطَلُّعُ فِي الدَّوْرِ، وَالضَّحْكُ بَيْنَ الْقُبُورِ) و بسند موثق از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی نخواست و کراهت دارد از برای من شش چیز را و من نیز کراهت دارم این شش چیز را از جهت اوصیای من از فرزندان من و از برای شیعیان ایشان بعد از من و این کراهت اعم است از حرام و مکروه.

اول عبث است در نماز به آن که با دست خود یا ریش خود بازی کند و این مکروه است بر مذهب مشهور و خواهد آمد در نماز دویم رفت است در روزه و آن بمعنی فحش و جماع هر دو آمده است و در اینجا هر یک ممکن است که مراد باشد و هر دو و علی ای حال جرمیست و لیکن جماع مفسد صوم هست و فحش مفسد نیست بنا بر مشهور و در صوم خواهد آمد.

سیم منت گذاشتن است بر فقیر بعد از تصدق به او و این

مکروه است بر مشهور.

چهارم داخل شدن مساجد است هر گاه جنب باشد و تفصیلش گذشت که در مسجدین دخول مطلقا حرام است و در غیر آن دخول مکروه است و لبث

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۰۹

حرام.

پنجم مشرف شدن بر خانه مردم و این حرام است.

ششم خنده کردن است در قبرستانها زیرا که قبرستان محل عبرتست و فکر در مردن و خنده ناشی است از غفلت و غرض از ذکر حدیث در اینجا خنده است.

[خاک غیر قبر را در قبر نریزند]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه کَلَّمَا جعل علی القبر من غیر تراب القبر فهو ثقل علی المیت) و بسند قوی از سکونی از آن حضرت از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که حضرت نهی کردند از آن که غیر خاک قبر را در قبر ریزند که آن سبب گرانی است بر میت و این جزو اخیر که گرانیست در کافی و تهذیب نیست و سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که قبر را گل ممالید از گل غیر خاک قبر و گذشت که گل ممالید و گچ ممالید.

[کفن از پاکترین اموال باشد]

(و روی انّ السنديّ بن شاهک «۱» قال لأبی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما احبّ ان تدعنی ان «۲» أكفّنک فقال أنا اهل بیت حجّ ضرورتنا و مهوور نساننا و اکفاننا من طهور اموالنا) و مرویست که سندی بن شاهک علیه لعنه الله و الملائکه و الناس اجمعین که حضرت امام معصوم را زهر داد به حضرت عرض نمود که می خواهم بگذاری تا من ترا از مال خود کفن کنم پس حضرت فرمودند که ما اهل بیتیم که حج اول ما که حجه الاسلام است غالبا و مهرهای زنان ما و کفنههای ما از پاکترین اموال ماست که بی دغدغه باشد آن مال.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۰

پس بنا بر صحت حدیث که صدوق ضامن است سنت است که زر این سه چیز بی شبهه باشد اما کفن چون جامه ایست که تا محشر جامه است و به آن جامه ملاقات می کند ملائکه را پس می باید بی شبهه باشد. و اما مهر زنان تا فرزندان حلال زاده باشند بی دغدغه

خصوصاً در صورتی که مهر معین باشد چنانکه مقرر بوده است که حال باشد و نقد و الحال نیز نزد عرب چنین مقرر است و هر گاه رضای زن بمال معین بوده باشد و آن مال بحسب واقع مال غیر باشد پس بمنزله عقد بیع است که ثمن مغضوب ظاهر شود و آن بیع باطل خواهد بود و در اینجا بمنزله باطل خواهد بود چون مهر در غیر متعه از ارکان عقد نکاح نیست و از این جهت است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم خمس را در مال مهر به شیعیان بخشیده اند تا فرزندان ایشان حلال زاده باشد و لهذا همه محب اهل بیت اند و چون سنیان خمس نمی دهند و حضرات به ایشان بخشیده اند فرزندان ایشان بمنزله حرامزاده اند لهذا همه دشمن حضرات امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومینند صلوات الله علیهم اگر چه بحسب ظاهر اظهار محبت می کنند اما در واقع دشمنند و لهذا همه بی دغدغه کافرند و جمعی که ایشان را پاک می دانند از آن جهت است که چون ما فی الضمیر خود را اظهار نمی کنند مثل منافقان بحسب ظاهر مسلمان و پا کنند اما بحسب واقع نجس اند و ما مکلفیم بظاهر و جمعی که ایشان را نجس می دانند از آن جهت است که از گفته معصوم ظاهر شد ما فی الضمیر ایشان مثل منافقانی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که ایشان منافقند هر که از آن حضرت شنیده بود که فلان منافق است بر او واجب بود که از او اجتناب کند و لیکن این معنی نادر بود بلکه نفاق منافق از نماز حضرت بر او ظاهر

می شد که چهار تکبیر می فرمودند و اما حجه الاسلام چون واجبست می باید که از مال حلال باشد و اگر از مال حرام باشد در وقتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۱

لیبک اللهم لیبک می گوید در جوابش می گویند: لا لیبک و لا سعدیك چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[مرگ شیعیان به شکم درد است]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان اعدائنا يموتون بالطاعون و انتم تموتون بعله البطون الا انها علامه فيكم يا معشر الشيعة) و مرویست که آن حضرت فرمودند که دشمنان ما اکثر ایشان به سبب طاعون می میرند چنانکه ظاهر است که طاعون شایع است در جمیع بلاد روم و شما شیعیان غالباً به علت شکمها می میرید و این نیز ظاهر است که اکثر امراض این بلاد از ادخال است یا امتلا پس فرمودند که این علامت شماسست ای گروه شیعه که از این علامت شیعه و سنی ظاهر می شود.

[معنای حدیث من جدّد قبراً]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله عليه من جدّد قبراً او مثل مثلاً فقد خرج من الاسلام و اختلف مشایخنا فی معنی هذا الخبر فقال محمّد بن الحسن الصفّار رحمه الله هو من جدّد بالجیم لا غیر و كان شیخنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه یحکی عنه انه قال لا یجوز تجدید القبر و لا تطیین «۱» جمیعہ بعد مرور الايام عليه و بعد ما طین فی الاوّل و لکن اذا مات میت فطین قبره فجدير «۲» ان یرمّ سایر القبور من غیر ان یجدّد و ذکر عن سعد بن عبد الله رحمه الله انه كان یقول انما هو من حدّد قبراً بالحاء غیر المعجمه یعنی به من سنّم قبراً و ذکر عن احمد بن ابی عبد الله البرقی انه قال انما هو من جدّد قبراً و تفسیر الجدث القبر فلا ندری ما عنی به و الذی اذهب الیه انه جدّد بالجیم و معناه نبش قبراً لأنّ من نبش قبراً فقد جدّده و احوج إلى

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۲

تجدیده و قد

جعله جدثا محفورا) روایت کرده است احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن سنان از ابو جارود از اصبع بن نباته که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر که تجدید کند قبر را یا مثالی بکشد یعنی صورتی از صور مجسمه یا اعم از مجسمه و غیر مجسمه بکشد و یا بسازد یا شخصی را مقتدا کند که حق سبحانه و تعالی او را امام و مقتدا نکرده باشد یا هر سه مراد باشد پس از اسلام بیرون می رود اما آخر که ظاهر است اما باقی بر هر تفسیری محمول بر مبالغه است یا اگر از روی مخالفت معصوم عمدا کند که در این صورت کافر می شود.

و این حدیث با آن که باصطلاح متأخرین ضعیف است اما نزد متقدمین صحیح است چون از کتاب اصبع بوده است و آن اول کتابی بود که شیعه تصنیف کردند و از جمله اصول است و مشایخ خلاف کرده اند در معنی خبر و لفظ آن اما صفار پس او به جیم می خوانده است و بس، و ابن ولید که استاد صدوق است و تلمیذ صفار از استاد خود روایت کرده است که جایز نیست تجدید و تازه کردن قبر و نه گل مالیدن بر آن بعد از آن که مدتها گذشته باشد و در اول آن را گل مالیده باشند چون در عرف می گویند که تازه کرده است قبر را و لیکن اگر شخصی بمیرد و قبر او را گل بمالند جایز است که قبرهای دیگر را مرمت کنند بی آن که تجدید کنند و از نو بسازند و حکمتش آنست که اندراس قبور سبب رقت

زایران است و آن سبب مرحمت صاحبان قبور.

و ابن ولید از استاد دیگرش سعد بن عبد الله نقل کرده است که او به حای بی نقطه می خوانده است به آن که در نسخه او از کتاب اصبح نقطه نداشته است یا اگر نقطه داشته باشد ضبط آن نکرده بودند که از استادان شنیده باشند و نقطه کتاب را تجویز می کرده اند که از سهو نساخ باشد و بنا بر این تحدید بمعنی تیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۳

کردنست یعنی خر پشته ساختن و احادیث از رسول خدا و ائمه بسیار وارد شده است که نمی باید که قبر خر پشته باشد بلکه مسطح و چهار گوشه می باید و سنیان از پسر ابو هریره نقل کرده اند که او گفته است در کتاب خود که اگر چه سنت آنست که مسطح و مربع باشد و لیکن چون شیعه چنین می کند سنی علی رغم شیعه مسنم می کند تا قبر شیعه و سنی از یکدیگر امتیاز داشته باشد.

و ابن ولید از برقی نقل کرده است که او من جدّث می خوانده است و جدّث بمعنی قبر است و نمی دانیم که مراد او چیست و مرادش ظاهر است که یعنی قبر را قبر کند که نبش قبر کند که میتی دیگر در آن بگذارد و لیکن قانون قدما نبوده است که از کسی تا مراد او را نشنوند بگویند که مراد او اینست و این را نشنیده بودند.

و ابن ولید گفته است که آن چه اعتقاد منست آنست که جدد به جیم است و معنی او نبش قبر است زیرا کسی که نبش قبر کند او را قبر کرده است و ما را محتاج گردانیده

که آن را تازه کنیم پس ابن ولید لفظ صفار را اختیار کرده است و معنی برقی را.

(و اقول انّ التّجديد على المعنى الذى ذهب اليه محمّد بن الحسن الصّفّار و التّحديد بالحاء غير المعجمه الذى ذهب اليه سعد بن عبد الله و الذى قاله البرقى من أنّه جدّث كلّ داخل فى معنى الحديث و انّ من خالف الامام صلوات الله عليه فى التّحديد و التّسنيم و التّبش و استحلّ شيئاً من ذلك فقد خرج من الاسلام و الذى ا قوله فى قوله صلوات الله عليه من مثل مثالا أنّه يعنى به من ابداع بدعه و دعى إليها او وضع ديناً فقد خرج من الاسلام و قولى فى ذلك قول ائمتى صلوات الله عليهم فان اصبحت فمن الله على ألسنتهم و ان اخطات فمن

لوامع صاحبقرانى، ج ۲، ص: ۵۱۴

عند نفسى) و صدوق گفته است که من مى گویم که تجديد به آن معنی که صفار گفته است و تحديد به حای مهمله که سعد خوانده است و جدث که برقى گفته است همه حق است بحسب واقع چون همه از حیثیت احادیث دیگر ثابت است و داخل است در معنی این حدیث چون ظن خوب به مشایخ مقتضى آنست که این معانى را ایشان از معصوم شنیده گفته باشند و هر که مخالفت امام کند از روی عناد و تازه کردن قبر و خر پشته ساختن و شکافتن قبر و یکی از اینها را حلال داند پس از اسلام بدر رفته است و اعتقاد من آنست که آن که حضرت فرموده است که هر که مثالی بکشد یعنی بدعتی قرار بدهد و مردمان را به آن بدعت دعوت

کند یا دینی وضع کند از اسلام بدر می رود و آن چه من می گویم از روی اخباریست که از ائمه هدی صلوات الله علیهم بمن رسیده است اگر درست گفته ام حقی است که حق سبحانه و تعالی بر زبانها ایشان جاری کرده است در ضمن اخبار و اگر خطا کرده ام از من شده است.

و احتمال دارد که مرادش این باشد که چون ائمه هدی صلوات الله علیهم رخصت اجتهاد در حدیث داده اند و اجتهاد احتمال غلط دارد پس اگر حق گفته ام ایشان فرموده بودند پس آن حق از گفته ایشان است بحسب واقع و اگر خطا کرده باشم خطائی است که از من صادر شده است. و تاویل کلام صدوق به نحوی که ممکن بود کرده شد و صدوق به مراد خود اعلم است و الله تعالی اعلم.

و شیخ مفید رضی الله عنه به خاء معجمه خوانده است بمعنی شکافتن قبر که میتی دیگر در آن بگذارند یا بواسطه دزدیدن کفن و غیر آن.

و شیخ طوسی رحمه الله گفته است که هر یک از این معانی محتمل است و حق سبحانه و تعالی اعلم است و کسی که خبر را فرموده است و این معنی حق است پس بنا بر گفته شیخ طوسی از چنین خبری که این همه احتمال در او رود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۵

مضبوط نباشد عمل نتوان کرد اما چون در نسخ تهذیب و غیره چون خبر بعنوان جیم مضبوط است دور نیست که عمل به آن توان کرد که قایل شوند به کراهت تجدید و اما تسنیم پس ظاهر است که باطل است و احادیث ما در تریع و مسطح

کردن که خلاف تسنیم است مستفیض است. و اما نیش قبور در باب حدود خواهد آمد اخبار صحیحه و کالصحیحه که دال است بر حرمت آن.

[جسد مؤمن هم می پوسد]

(و روی عن عمار السَّاباطیُّ أنَّه قال سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن الميت هل يبلى جسده قال « ۱ » نعم حتَّى لا یبقی لحم و لا عظم إلَّا طینته الّتی خلق منها فانّها لا تبلى تبقى فی القبر مستدیره حتَّى یخلق منها کما خلق اول مرّه) و بسند موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله سؤال کردند از میت که آیا بدنش همه خاک می شود که هیچ نماند یا چنان می شود که جزو حیوانی دیگر شود خصوصا انسان و عاقبت در بدن اول حشر خواهد شد یا بدن ثانی که سؤال از شبیه مشهوره باشد یا اگر نباشد حضرت جوابی فرموده اند که دفع شبیه ملاحظه بشود به آن که فرمودند بلی تا آن که نمی ماند گوشتی و استخوانی مگر آن طینتی که از آن مخلوق شده است که آن منی باشد یا خاکی که ملائکه در منی می کند.

چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت احدهما صلوات الله علیهما فرمودند که از هر طینتی که مخلوق شده اند از آن در آنجا مدفون خواهند شد و ایضا فرمودند که چون نطفه در رحم جا می کند حق سبحانه ملکمی می فرستد و از جائی که در آنجا مدفون خواهد شد خاکی بر می دارد و به آن نطفه مخلوط می گرداند و از آن مخلوق می شود و چون نزدیک مردن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۶

می شود می دود تا به آن جا رود و در آنجا دفن کنند او

را و این نطفه در قبر مستدیر است تا چنانکه اول مرتبه او را از آن خاک آفرینند در حشر نیز از آن خاک خواهند آفرید و حضرت اشاره باین کرده است که مراد الهی از آیه مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى «۱» اینست یعنی شما را از خاک آفریدیم و در خاک خواهیم برد و مرتبه دیگر از آن خاک شما را خواهیم آفرید در حشر.

و مفسران چند تفسیر کرده اند یکی آن که مراد از شما اصل شماست که حضرت آدم باشد یا آن که بدن آدمی اعظم اجزای او خاک است و هر چه می خورد و جزو بدن می شود اعظم اجزای آن خاک است و لفظ مستدیر دو احتمال دارد یکی آن که جزو صغیری مدور از استخوانها می ماند که جزو بدن هیچ حیوانی نمی شود و دویم آن که دایر است یعنی اگر از آن خاک کوزه و کاسه و غیر آن ساخته شود آن جزو بحال خود است تا حق سبحانه و تعالی آن جزو را بزرگ می کند و روح در آن می دمدمد و چون بحسب واقع و موافق احادیث متواتره حساب و عقاب و ثواب با روح است و بدن دخل ندارد هر بدنی که باشد روح معذب است و لیکن چون اکثر عالمیان نمی توانند فهمید معنی روح را حق سبحانه و تعالی در همین بدن حشر خواهد فرمود تا کفار را حجتی نباشد که ما باین بدن مخالفت نکرده ایم چنانکه مقرر ساخته است که اعضا گویند که این اعمال را ما کرده ایم و انبیا و اوصیا و ملائکه شهادت بر ایشان دهند که شما کرده اید

با آن که کَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً ۴: ۷۹ گواهی حق سبحانه و تعالی کافی است .

[بدن پیامبر و ائمه سالم می ماند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان الله عز وجل حرم عظامنا على

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۷

الارض و حرم لحومنا على الدود ان تطعم منها شيئاً) و آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است بر زمین که استخوان ما را خاک کند و حرام گردانید است بر کرم که در گوشتهای ما افتد و بخورد و حاصلش آنست که استخوان ما اوصیا یا انبیا و اوصیا خاک نمی شود و کرم در گوشت ما نمی افتد.

(و قال النبی صلی الله علیه و آله حیاتی خیر لکم و مماتی خیر لکم قالوا یا رسول الله و کیف ذلك فقال اما حیاتی فان الله عز وجل ذكره يقول و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم، و اما مفارقتی ایاکم فان اعمالکم تعرض علی کل یوم فما كان من حسن استزدت الله لکم و ما كان من قبیح استغفرت الله لکم قالوا و قد رمت یا رسول الله یعنون صرت رمیما فقال کلا ان الله تبارک و تعالی حرم لحومنا على الارض ان تطعم منها شيئاً) و کلینی رحمه الله بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین فرمودند که در حیات من نیز خیری عظیم هست از برای شما و در وفات من خیری عظیم هست گفتند که چگونه چنین است حضرت فرمودند اما در زندگانی من پس حق سبحانه و تعالی که ذکر او جلیل و عظیم است می فرماید که نخواهد شد که حق سبحانه و تعالی

کافران امت ترا عذاب کند و حال آن که تو در میان ایشان باقی باشی و اما در مفارقت من از شما پس به درستی که اعمال شما را در هر روزی بر من عرض می کنند پس هر عملی که خوب باشد از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم زیادتى آن را به توفیقات شما یا به مضاعف گردانیدن حق سبحانه و تعالی یا هر دو تا اینجا کلینی نقل کرده است صحابه گفتند یا رسول الله عرض بر تو خواهد بود در وقتی که استخوانهای تو پوسیده و ریزیده شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۸

باشد یعنون ظاهرا کلام صادق باشد که تفسیر و قد رمت را می فرماید که قصد ایشان این بود که اگر چه رمیم شده باشی پس رسول خدا فرمود که حاشا که استخوان من رمیم شود به درستی که حق سبحانه و تعالی گوشتهای من و اهل مرا یا با انبیا و اوصیا حرام گردانیده است بر زمین که چیزی از آن را بخورد و به پوسد و هر گاه گوشت ما نپوسد استخوان بطریق اولی رمیم نخواهد شد.

[عرضه اعمال بر رسول خدا]

(و روی ان اعمال العباد تعرض علی رسول الله صلی الله علیه و آله و علی الائمه صلوات الله علیهم کلّ یوم ابرارها و فجّارها فاحذروا و ذلک قول الله عزّ و جلّ وَ قُلِ اَعْمَلُوا فَنَسَبِیَ اللّٰهِ عَمَلُکُمْ وَ رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُوْنَ «۱») و در روایات صحیحه و موثقه و قویه کالصحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که اعمال عباد الله از خوب ایشان و بد ایشان عرض می شود هر روز و در اخبار بسیار هر صبح و

شام بر حضرت سید المرسلین و بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم پس حذر کنید که بد نکنید تا پیش ایشان رسوا نشوید و این معنی را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است از روی تهدید که بگو یا محمد به امت خود که هر چه می خواهید بکنید که حق سبحانه و تعالی اعمال شما را می بیند و رسول او می بیند و مؤمنان کامل که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم می بینند و دیدن ایشان به عرض فرشتگانست بر ایشان.

[عذاب قبر بر مصلوب]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن المصلوب یصیبه عذاب القبر؟ فقال انّ ربّ الارض هو ربّ الهواء فیوحی الله عزّ و جلّ إلى الهواء فیضغطه اشدّ من ضغطه القبر) و در حدیث صحیح و کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۱۹

منقولست از حضرت امام رضا و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که پرسیدند از ایشان که کسی را که به حلق کشیده باشند عذاب قبر به او می رسد حضرتان صلوات الله علیهما فرمودند که پروردگاری که زمین در فرمان اوست هوا نیز در فرمان او است اگر خواهد به او وحی می فرماید که مصلوب را فشاری دهد سخت تر از فشارش قبر به آن که قطع طریق کرده باشد و آدم کشته باشد مثلاً نه آن که هر کس را فشارش دهد سخت تر فشارش می دهد و در حدیث صحیح وارد است که سؤال در وقت ضغطه است.

و در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا کسی باشد که ضغطه قبر به او نرسد حضرت فرمودند که نادر است پناه به

خدا می بریم از ضغظه قبر به درستی که چون عثمان رقیه را شهید کرد حضرت صلی الله علیه و آله نزد قبر او ایستادند و سر به جانب آسمان کردند و آب دیده حضرت روا نشد پس رو به مردم کردند فرمودند که چون مظلومیت این ضعیفه به خاطرم رسید گریستم و از حق سبحانه و تعالی طلبیدم که خداوندا او را بمن ببخش که ضغظه قبر نبیند پس حق سبحانه و تعالی او را بمن بخشید و بعد از آن حکایت ضغظه سعد را فرمودند که هفتاد هزار فرشته در جنازه او حاضر شده بودند و او را ضغظه شد از جهت کج خلقی که با اهل خود می کرد و گذشت و احادیث ضغظه و سؤال منکر و نکیر و عذاب کفار و راحت مؤمنان در قبر بسیار است و مقام گنجایش بیش از این ندارد.

[اگر سر و ریش میت را پیش از غسل سدر به کف سدر و خطمی بشویند]

(و روی عمار الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان غسلت رأس الميت و لحيته بالخطمی فلا باس و ذکر هذا فی حدیث طویل یصف فیه غسل الميت) و بسند موثق از عمار از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۰

جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر سر و ریش میت را پیش از غسل سدر به کف سدر و خطمی بشویند باکی نیست و شستن به خطمی را در حدیث طویلی روایت کرده است که در آنجا وصف می کند غسل میت را و آن حدیث را در تهذیب هست و مضامین آن گذشت.

[غسل میت مثل غسل جنب است]

(و قال ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه غسل الميت مثل غسل الجنب فان كان كثير الشعر فردّ عليه ثلاث مرّات) و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که غسل میت مثل غسل جنب است و اگر موی سر و ریش او بسیار باشد سه مرتبه آب بر او ریز تا آب به ته مو برسد جمعی از علما از این حدیث استدلال کرده اند که در غسل جنابت ترتیب میان جانب راست و چپ واجبست و لیکن مشکل است چون ظاهر است که مماثلت عموم نمی دارد کلیه گاه باشد که داشته باشد و گاه نه و آن را از خارج می توان فهمید.

و ممکن است که مراد این باشد که تحت هر شعری را آب می باید رسانید به قرینه جزو اخیر و در تهذیب به جاری فردّ، فرد واقع شده است یعنی سه مرتبه آب زیاد کن یا زیاد کن تا سه مرتبه شود و حاصل معنی هر

دو یکی است و پیشتر گذشت که هر عضوی را سه مرتبه سنت است شستن و این حدیث محمولست بر تاکد استحباب.

و در فقه رضوی مذکور است که غسل میت مثل غسل جنب است الا در تعدد شستن که در غسل سدر دستهای میت را سه بار بشویند تا نصف مرفقین دیگر فرجش را سه بار بشویند دیگر سرش را سه بار دیگر جنب راست را سه بار دیگر جنب چپ را سه بار و هم چنین در غسل کافور و هم چنین در غسل به آب قراح که مجموع چهل و پنج شستن باشد و علما نیز ذکر کرده اند که سنت است.

[باکی نیست که میت بالای میت بایستی و غسل دهی]

(و قال الصّیّادق صلوات الله علیه لا- باس ان تجعل المیت بین رجلیک و ان تقوم فوقه فتغسیه اذ قلبته یمینا و شمالا تضبطه برجلیک کیلا یسقط لوجهه) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که میت را در میان پاهای خود در آوری و بر بالا او بایستی و غسل دهی در وقتی که او را بدست راست و دست چپ گردانی که مبدا بر رو افتد و در موثق عمار نهی از رکوب بر میت وارد شده است و این حدیث محمول است بر حال ضرورت چنانکه ظاهر حدیث است که میان پا می گیری که مبدا بر رو افتد که اگر کسی دیگر باشد او نگاه خواهد داشت با آن که ممکن است که بیان کراهت آن نهی باشد بلکه لا باس اشعاری به کراهت دارد و لیکن نقل این خبر بی آن خبر قرینه اینست که صدوق مکروه نمی داند.

[ملائکه در تشییع جنازه]

و ان رسول الله صلی الله علیه و آله مشی خلف جنازه رجل من الانصار فقیل له الا- ترکب یا رسول الله فقال ائی لأکره ان اركب و الملائکه یمشون) و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پیاده می رفتند در عقب جنازه شخصی از انصار صحابه گفتند یا رسول الله سوار نمی شوید حضرت فرمودند که خوش نمی آید مرا که سوار شوم و فرشتگان پیاده راه روند اما در وقت برگشتن سوار شدن کراهت ندارد.

چنانکه در حدیث موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که سوار شدن در وقت رفتن مکروهست مگر با عذری

و در برگشتن سوار شدن مکروه نیست.

[بعضی از مستحبات غسل میت]

(و قال الصادق صلوات الله عليه في آخر حديث يذكر فيه غسل

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۲

المیت إياك ان تحشو مسامعه شيئاً فان خفت ان يظهر من المنخرين شىء فلا عليك ان تصير ثمه «۲» قطناً و ان لم تخف فلا يجعل فيه شيئاً) و حضرت صادق صلوات الله عليه در آخر حدیثی که در آن حدیث بیان غسل میت کرده اند و آن حدیث کاهلی است که لفظ حدیثست و در آخر حدیث یونس نیز این معنی هست که زنهار که در گوشهای میت چیزی مگذارید و در حدیث یونس کافور و پنبه مگذارید پس اگر ترسی که از بینهای میت خونی بیرون آید چنانکه بسیار است که خون بیرون می آید پس در این صورت باکی نیست که اندرون را پر از پنبه کنند و اگر خوف بیرون آمدن خون نباشد چیزی در آنجا مگذار.

(و قال صلوات الله عليه في آخر حديث طويل يصف فيه غسل الميت لا تخلل اظافيره) و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در آخر حدیثی که وصف می کنند غسل میت را که ناخنهای میت را تخلیل مکنید و این نیز در حدیث کاهلی است.

(و قال صلوات الله عليه اذا مات لأحدكم میت فسجّوه تجاه القبلة و كذلك اذا غسل يحفر له موضع المغتسل تجاه القبلة) و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است که هر گاه کسی از شما بمیرد پس پای او را بقبله کنید و چادر شبی بر سر او کشید و هم چنین در وقت غسل پای او را بقبله کنید و نزدیک

پای او کوی بکنید که غسل به آن کو رود و گذشت اینها همه.

[روح در بالای جسد]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اذا قبضت الروح فهي مظلّه «۳»)

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۳

فوق الجسد روح المؤمن و غيره ينظر إلى كل شيء يصنع به فاذا كفّن و وضع على السّرير و حمل على اعناق الرّجال عادت الروح اليه و دخلت فيه فيمدّ له في بصره فينظر إلى موضعه من الجنّه او من النار فينادي بأعلى صوته ان كان من اهل الجنّه عجلوني عجلوني و ان كان من اهل النار ردّوني ردّوني و هو يعلم كلّ شيء يصنع به و يسمع الكلام) و منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که هر گاه قبض روح شخصی کردند روح در بالای جسد است خواه روح مؤمن و خواه غیر مؤمن و نظر می کند بهر چیزی که با بدن او می کنند پس چون او را کفن کردند و در تابوت گذاشتند و مردمان برداشتند بر گردنهای خود روح تعلقی به بدن می گیرد و چشمش دوربین می شود تا آن که جای خود را در بهشت یا در دوزخ می بیند و اگر از اهل بهشت است به آواز بلند می گوید که مرا زود ببرید مرا زود ببرید و اگر از اهل جهنم است فریاد می کند که مرا برگردانید مرا برگردانید و او می داند هر چه را به او می کنند و سخن مردم را می شنود و این حدیث غریبست و سند او را و نظیرش را ندیده ام و الله تعالی يعلم.

[ارواح بر صفت اجساد یعنی در قالب مثالی در درختهای بهشت]

(و قال الصادق صلوات الله عليه انّ الارواح في صفة الاجساد في شجرة من الجنّه تتساءل و تتعارف فاذا قدمت الروح على الارواح «۱» تقول دعوها فقد اقبلت من هول عظیم ثمّ يسألونها ما فعل فلان و

ما فعل فلان فان قالت لهم ترکتہ حیّا ارتجوه و ان قالت لهم قد هلك قالوا هوی هوی) و بسند کالصحیح از ابن مسکان از ابی بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که ارواح بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۴

صفت اجساد یعنی در قالب مثالی در درختیند از درختهای بهشت با یکدیگر گفتگو می کنند و آشنایی بهم می دهند پس هر گاه روحی از بدن خلاص شده به نزد ایشان می آید می گویند ساعتی او را بگذارید که از هولی عظیم خلاص شده است بعد از آن از او سؤال می کنند که فلانی چه شد و فلانی چه شد پس اگر می گوید که زنده گذاشتم او را امیدوار می شوند که شاید به این جانب بیاید و از خوبان باشد و اگر می گوید که مرده است می گویند که او هلاک شده است و به سجین رفته است اگر خوب می بود اینجا می آمد.

و کلینی رضی اللہ عنہ بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که ابو ولاد گفت فدای تو کردم روایتی بما رسیده است که ارواح مؤمنان در حوصلهای مرغان سبز است در دور عرش حضرت فرمودند که نه چنین است مؤمن از آن عزیزتر است نزد حق سبحانه و تعالی که روح او را در چینه دان مرغ کند و لیکن در بدنی چند می کند مانند این بدنها.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت منقولست که پرسیدند از آن حضرت از ارواح مؤمنان پس حضرت فرمودند که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت می خورند و می گویند که پروردگارا روز قیامت را به زودی

واقع ساز و وعده که بما فرموده به جا آور و آخر ما را ملحق ساز به اول ما.

و منقولست از یونس بن ظبیان که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که حضرت از من پرسید که سنیان چه می گویند در ارواح مؤمنان من گفتم که می گویند که در حوصلهای مرغان سبزند در قندیلهای زیر عرش پس حضرت فرمودند که سبحان الله مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی از آن عزیزتر است که روح او را در چینه دان مرغ کنند ای یونس همین که وقت رفتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۵

می رسد حضرت سید المرسلین و اهل بیت معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و ملائکه مقربین همه حاضر می شوند و چون حق سبحانه و تعالی قبض روح او کرد روح او را در قالبی جا می دهد مثل قالب دنیا شبیه به آن و می خورند و می آشامند غذاهای روحانی یا مثالی را پس چون به نزد مؤمنان رفته می رود ایشان او را می شناسند چون شبیه است صورت او به صورتی که در دنیا داشته است.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که احادیث بما رسیده است که ارواح مؤمنان در حوصلهای مرغان سبز جا می کنند و در بهشت می چرند و ماوای ایشان در قنادیل زیر عرش است حضرت فرمودند که نه چنین است اگر در حوصله مرغ باشند در قندیل نخواهند بود و اگر در قندیل باشند در حوصله مرغ نخواهند بود بلکه در بدنهای مثالیند و در روضه های بهشت مأوی دارند و ظاهرا آن که حضرت رد سخنان عامه

فرموده اند این معنی دارد که ایشان قایلند به آن که روح تعلق به بدنی نگرفته است بلکه تعلق باین دو جا دارد حضرت می فرمایند که روح بهر جا که تعلق گیرد بمنزله بدن او خواهد شد و روح دو بدن نمی دارد بلکه یک بدن می دارد شبیه به بدن دنیا و قرینه صحت آن که اکثر اوقات مؤمنان مردگان را در خواب می بینند و ایشان خبر از آینده می دهند و آن واقع می شود و بهمان صورت دنیا ایشان را می بینند اگر نه همان شخص باشد و محض خیال باشد تحقق نخواهد داشت و حال آن که تحقق دارد و آن چه بر این بنده واقع شده از این باب زیاده از حد حصر است.

و در حدیث کالصحیح از یونس بن یعقوب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون شخصی از دنیا می رود مؤمنان گذشته نزد او می آیند و از او سؤال می کنند از جمعی که ایشان را می شناسند اگر می گوید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۶

زنده اند امیدوار می شوند و اگر می گوید که مرده اند می گویند که به زیر رفت به زیر رفت که سجين باشد و بعض از ایشان به بعضی می گویند که اندکی صبر کنید که آرام گیرد و بعد از آن از او پرسش کنید.

و در حدیث کالصحیح منقولست از جبه عرنی که در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بظهر کوفه رفتم که صحرای نجف است و مسمی است به وادی السلام حضرت در آنجا ایستادند و گویا با جمعی صحبت می داشتند من آن قدر ایستادم که تنگ آمدم نشستم مدتی دیگر برخوامم دیگر آن مقدار ایستادم که مانده شدم

دیگر مدتی نشستم تا به تنگ آمدم پس برخواستم و ردای خود را بر خود گرفتم و عرض کردم یا امیر المؤمنین بسیار تعب کشیدید از ایستادن ساعتی بنشینید و استراحت فرمائید بعد از آن ردای خود را انداختم تا شاید بر آن نشیند پس حضرت فرمودند که با مؤمنان صحبت می داشتم و ایشان را انس می دادم گفتم یا امیر المؤمنین چنین است که صحبت با مؤمنان می داشتید حضرت فرمودند که اگر حجاب برخاسته شود از نظر تو ایشان را خواهی دید حلقه حلقه زده اند و با یکدیگر صحبت می دارند گفتم که اجسامند یا ارواح حضرت فرمودند که ارواحند و هر مؤمنی که در هر جا بمیرد خطاب به روح او می رسد که بروید در وادی السلام و این بقعه ایست از جنت عدن یعنی نجف را به بهشت عدن خواهند برد یا آن که اعمال مؤمنان در آنجا سبب دخول جنت عدن است یعنی بهشتی که ابد الآباد در آنجا باشند.

و در حدیث قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی به آن حضرت عرض نمود که برادرم در بغداد است و می ترسم که در آنجا بمیرد حضرت فرمودند که هر جا که بمیرد باک مدار زیرا که هر مؤمنی که در مغرب بمیرد یا مشرق البته حق سبحانه و تعالی روح او را به وادی السلام می فرستد گفتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۷

وادی السلام کجا است حضرت فرمودند که صحرای کوفه که نجف اشرفست.

و جمع بین الاخبار باین عنوان می توان کرد که مراد از بهشت زمین نجف باشد یا گاهی در این جا باشند و گاهی در بهشت یا آن که چون حضرت

در آن زمان در آنجا تشریف داشتند آنجا جمع می شدند و الحال که حضرت در بهشت است ایشان در خدمت آن حضرتند و
اللّٰه تعالیٰ يعلم.

و چنانکه احادیث بسیار در ارواح مؤمنان وارد شده هم چنین احادیث بسیار در اشقیاء وارد شده است و همه دلالت می کند بر
آن که معاد روحانی حق است و آن عبارتست از بقای روح بعد از خراب بدن و آیات بسیار نیز دلالت بر این می کند چنانکه
در شهدا فرموده است حق سبحانه و تعالیٰ که ترجمه اش اینست که میندار که آنهایی که کشته شده اند در راه حق سبحانه و
تعالیٰ که ایشان مردگانند بلکه زندگانند و ایشان را روزی می رسد و خوشحالند از آن چه حق سبحانه و تعالیٰ به ایشان
کرامت فرموده است از فضل خود و بشارت می دهند جمعی را که با ایشان ملحق نشده اند که خوفی نیست بر ایشان و
اندوهناک نخواهند شد.

و دیگر فرموده است که مؤمن آل یاسین می گفت که ای کاش قوم من می دانستند که حق سبحانه و تعالیٰ مرا آمرزیده است
و مرا اکرام و انعام فرموده است و غیر اینها از آیات بسیار و احادیث بی شمار و این ظواهر همه دلالت ظاهری دارند بر مجرد
نفس ناطقه.

و در حدیث صحیح از ضریس کناسی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که مردم می
گویند که آب فرات از بهشت بیرون می آید چگونه چنین باشد و حال آن که از جانب مغرب می آید و آبها از چشمها و رود
خانه ها داخل او می شود پس حضرت فرمودند که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۸

سبحانه و تعالیٰ بستانی آفریده است

در مغرب و این آب از آنجا می آید و ارواح مؤمنان به آن جا می روند هر شام و از میوه های آن می خورند و تنعم می کنند و با یکدیگر ملاقات می کنند و آشنایی می دهند تا صبح و چون صبح می شود در میان آسمان و زمین طیار و سیارند و با یکدیگر ملاقات می کنند و یکدیگر را می شناسند و حق سبحانه و تعالی در مشرق آتشی آفریده است که مسکن ارواح کفار است و خوردن ایشان از زقوم است که خوراک اهل جهنم است و آشامیدن ایشان از آب جوشان آنجاست در شبها و چون صبح طالع می شود می روند بیرهوت که وادی ایست در یمن که از آتشیهای دنیا گرم تر است و در آنجا با هم ملاقات می نمایند و آشنایی می دهند و چون شب می شود باز به آتش می روند و حال ایشان چنین است تا روز قیامت پس گفتم که حال آن جماعتی که اقرار به رسول خدا دارند و امام زمان خود را نمی شناسند و عداوت با اهل بیت ندارند از مستضعفین حال ایشان چیست حضرت فرمودند که ایشان در قبرهای خود خواهند بود ثواب و عقابی نخواهند داشت و اما مستضعفانی که کارهای خوب کرده اند نسیمی از بهشت دنیا به ایشان می رسد تا روز قیامت و بعد از آن کار ایشان با خداست اگر می خواهد به استحقاق ایشان را بجهنم می فرستد و اگر می خواهد به تفضل ایشان را به بهشت می برد و هم چنین است حال جمعی که عقل صحیحی نداشته باشند و حال اولاد سنیان که بحد بلوغ نرسیده باشند و اما سنیانی که مستضعف نباشند از قبر ایشان راهی خواهد بود بجهنم دنیا که

از زیانه آن آتش و دود آن و جوشش حمیم آن به ایشان رسد تا قیامت و بعد از آن ایشان را بجهنم برند و در آتش سوزند و ایشان را گویند که چرا متابعت امام زمانی نکردید که حق سبحانه و تعالی از جهت هدایت شما مقرر کرده بود و اما اطفال شیعیان پس ایشان ملحق به پدران خود خواهند شد بحسب ظاهر آیات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۲۹

احادیث متواتره و خواهد آمد در کتاب نکاح.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر روز قبر به زبان حال می گوید منم خانه غربت منم خانه وحشت منم خانه کرمان منم که روضه از ریاض بهشتم از جهت مؤمنان و کوی از کوهای جهنم از جهت غیر ایشان مجملا اخبار از این باب که دلالت می کند بر ثواب و عذاب قبر فوق حد و حصر است و بسیار خواهد آمد.

و اما اختلافی که واقع است بحسب اختلاف احوال مردمانست و هر گاه یقین شد که عذاب هست بهر عنوانی که باشد می باید سعی نمایند در رفع آن و در چگونگی آن اهتمامی نیست مثلاً هر گاه شخصی را حبس کنند شبی که فردا او را بکشند مناسب حال او آنست که در آن شب تا صبح سعی نماید در استخلاص خود به دعا و غیر آن و فایده ندارد که فکر کند که آیا گردنم را خواهند زد یا شکمم را خواهند درید یا به حلقم خواهند کشید هر گاه کشته می شود بهر عنوانی که خواهد باشد و این فکرها بیهوده است.

[جنازه یوسف در شام]

(و قال الصادق صلوات الله

عليه انّ الله تبارك و تعالی أوحى إلى موسى بن عمران عليه السّلام ان اخرج عظام يوسف عليه السّلام من مصر و وعده طلوع القمر فابطا طلوع القمر عليه فسأل عمن يعلم موضعه فقیل له هاهنا عجوز تعلم علمه فبعث إليها فاتی بعجوز مقعده عمياء فقال تعرفين قبر يوسف قالت نعم قال فاخبريني بموضعه قالت لا افعل حتّى تعطيني خصالا تطلق رجلی و تعید إلى بصری و تردّ إلى «۱» شبابی و تجعلني معك في الجنّه فكبر ذلك على موسى عليه السّلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۰

فاوحى الله عزّ و جلّ اليه انّما تعطى على فاعطها ما سالت ففعل فدلتّه على قبر يوسف عليه السّلام فاستخرجه «۱» من شاطئ النّیل في صندوق مرمر فلتمّ اخرجه طلع القمر فحمله إلى الشّام فلذلك يحمل اهل الكتاب موتاهم إلى الشّام) و به اسانید موثقه كالصّحیحه از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت موسی که استخوانهای حضرت یوسف را از مصر بیرون برد و وعده فرموده بود که تا آن را بیرون نیاوری ماه بدر نمی آید یا وعده کرده بود که بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد وقتی که ماه بیرون آید و ماه دیر بیرون می آمد و ایشان خایف بودند از اطلاع فرعون از بیرون رفتن ایشان و ظاهر شد که تا استخوانهای یوسف علیه السلام را بیرون نیاورند ماه بیرون نمی آید و نمی دانستند که قبر یوسف در کجاست پس حضرت پرسیدند که آیا کسی هست که بداند که قبر یوسف در کجاست

گفتند پیر زالی هست که می داند پس فرستادند و پیر زالی را آوردند که زمین گیر شده بود و کور بود حضرت موسی فرمود که می دانی که قبر یوسف کجاست گفت بلی حضرت فرمودند که نشان ده گفت نشان نمی دهم تا چند چیز بمن بدهی یکی آن که پای من روان شود، و چشم من بینا شود، و جوانی من برگردد، و در بهشت با تو باشم پس اینها بزرگ نمود بر آن حضرت پس خداوند عالمیان وحی کرد به حضرت موسی که تو اینها را از جانب من می دهی چرا مضایقه می کنی هر چه می خواهی بده حضرت همه را داد و قبول نمود پس آن پیر زال قبر یوسف را نشان داد پس حضرت موسی بیرون آورد یوسف

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۱

را از کنار رود نیل و در صندوق سنگ مرمری بود پس چون او را بیرون آوردند ماه در آمد و بنی اسرائیل روا نشدند.

و در حدیثی دیده ام که حضرت یوسف وصیت نامه نوشته بود به موسی علیه السلام که چون بنی اسرائیل را از مصر بیرون بری استخوانهای مرا به شام بر پس از این جهت است که یهود و نصاری مردگان خود را نقل می کنند به شام که ارض مقدسه بنی اسرائیل است.

و غرض صندوق از نقل این خبر آنست که چون نقل به ارض مقدسه خوبست پس خوب باشد که شیعیان امیر المؤمنین نقل کنند مردگان خود را به ارض مقدسه اهل البیت که آن نجف و کربلای معلی و سایر اماکن شریفه باشد و شک نیست که این مشاهد مشرفه اشرفند از شام لهذا علمای ما سلف و خلف

نقل موتی به اماکن مشرفه کرده اند مثل سید مرتضی و سید رضی الدین و پدر ایشان رضی الله عنهم که در بغداد دفن کردند و بعد از آن به کربلای معلی نقل نمودند. و شیخ مفید علیه الرحمه چند سال در خانه خود مدفون بود و بعد از آن در مشهد کاظمین قریب به حضرت جواد پهلوی جعفر بن قولویه دفن نمودند. و علامه و پسرش را در نجف اشرف بعد از نقل مدفون ساختند، و شیخ طبرسی را از سبزوار به مشهد مقدس رضوی نقل کردند. و از متاخرین شیخ نور الدین علی بن عبد العالی و مولانا عبد الله و شیخ بهاء الدین رضی الله عنهم را نقل نمودند.

و اکثر علما مستحب می دانند نقل را و حدیثی مذاکره از مشایخ نقل کرده اند و عمل ایشان بر این بوده است و بعد از دفن نیز جمعی تجویز نموده اند و عمل علما نیز بر این بوده است. و احادیث متواتره وارد شده است در اکثر مشاهد که روضه ایست از ریاض بهشت و خواهد آمد و اینها در صورتی مجوز

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۲

است که مثله نشود یعنی بوی بد نکند و مردم متنفر شوند یا اعضای میت از هم نپاشد و با مثله ظاهرا خلافتی نیست که جایز نیست و الله تعالی يعلم.

و هو یوسف بن یعقوب و این یوسف بن یعقوب است و ما ذکر الله عز و جل یوسف فی القرآن غیره این عبارت صدوقست علی الظاهر چون در روایات منقوله نبود و بنا بر این دو احتمال دارد یکی آن که لفظ ما موصوله باشد و غیره مرفوع باشد یعنی یوسفی که

حق سبحانه و تعالی حکایت او فرموده است غیر این یوسف است و این بحسب عبارت اظهر است و می شود که حدیثی به او رسیده باشد با آن که در این خبر اسم پدرش نیست و محتمل است که ما نافیہ باشد و غیره منصوب باشد به مفعولیت یعنی حق سبحانه و تعالی در قرآن غیر این یوسف را ذکر نکرده بلکه همان یوسف است و در این صورت رفع توهمی خواهد بود که کسی کرده باشد که یوسف غیر آن است.

[بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات اوست]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اكبر ما يكون الانسان يوم يولد و اصغر ما يكون يوم يموت) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که بزرگترین حالات آدمی روز ولادت اوست و کوچکترین حالات او روز وفات اوست و این یا از آن جهت است که در روز ولادت بی گناه است یا گرفتار تعلقات نشده است یا او را به عزت تمام در این بدن جا می دهند چنانکه در خبر است که چون قبل از تعلق روح به بدن الفت او با ارواح مقدسه است راضی نمی شود تا آن که او را تطمیع می کنند به مراتب و درجات عالیه و در وقت بیرون آمدن نیز از رحم مضایقه می نماید تا او را نیز وعده ها می دهند بخلاف وقت رفتن که گناهان بسیار دارد و خوف بی شمار و تعلقات بسیار و مع هذا ملک او را به جبر می برد مگر جمعی را که مراتب عالیه ایشان را به ایشان بنمایند و آن جماعت نیز پیش از نمودن صغیرند و حقیر و الله تعالی يعلم.

[حق نیافریده است یقینی را که شکی در او نباشد شبیه تر از مردن]

(و قال صلوات الله عليه ما خلق الله عز و جل يقينا لا شك فيه شبه بشك لا يقين فيه من الموت) و بسند کالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که حق سبحانه و تعالی نیافریده است یقینی را که شکی در او نباشد شبیه تر از مردن به شکی که یقینی در او نیست یعنی با آن که هیچ کس شک در مردن ندارد و همه کس یقین دارد در مردن چنان غافل شده اند مردمان از مردن که گویا شکی است که در او یقینی نیست احدی را

یا وهمی است که احتمال خلافتش نیست و هیچ امری چنین نیست.

[اول کسی که از جهت او را در تابوت گذاشتند از مسلمانان]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اول من جعل له النعش فاطمه بنت محمد صلوات الله عليهما) و بسند حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که اول کسی که از جهت او تابوت بهم رسید و او را در تابوت گذاشتند از مسلمانان حضرت فاطمه زهرا بود صلوات الله عليها دختر محمد صلی الله علیه و آله.

و در حدیث كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که اول تابوتی که در اسلام ساختند تابوت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليها بود چون بیمار شدند به سبب در زدن عمر علیه ما یحب الله و الملائکه و الناس اجمعین بر شکم آن حضرت و ساقط شدن محسن و یافتند که می روند به اسماء بنت عمیس فرمودند که ضعیف شده ام و گوشت بدنم رفته است می خواهم چیزی از برای من بسازی که بدنم را به پوشاند اسماء گفت من در حبشه بودم دیدم که ایشان به هیئت صندوق طولانی چیزی می سازند و صورتش را عرض نمود به حضرت فاطمه صلوات الله عليها حضرت فرمودند که هم چنین چیزی از جهت من بساز تا من پوشیده شوم و مرا مستور ساز تا حق سبحانه و تعالی ترا مستور سازد از آتش جهنم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۲، ص: ۵۳۴

(تم شرح کتاب الطهاره علی ید أحوج المربوبین إلی رحمه ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی الاصفهانی النطنزی العاملی فی العشر الاخر من شهر محرم الحرم بسنه خمس و ستین بعد الألف حامدا مصليا مسلما).

نفلیه را تالیف نموده است و سه هزار سنت در آنجا مذکور ساخته است و لیکن تکلف بسیار فرموده اند رضی الله تعالی عنه و آن چه این ضعیف را بخاطر رسیده است آن است که چهار هزار حد عبارتست از مسائل نماز و آن اعم است از واجبات و مندوبات و احکامی که بر آن مترتب می شود و بنا بر این چهار هزار صحیح می شود بی تکلف و اما ابواب پس ممکن است که همان مسائل باشد و ممکن است که مراد از آن ابواب فیضهای الهی باشد چون منقول است که نماز معراج مؤمن است که به آن عروج می نماید به مراتب عالیه معنویه و حجابهای معنویه که بمانند درهای بسته است به سبب نمازی که با شرایط باشد مفتوح می گردد تا همه درها گشوده می شود و در تشهد که مقام شهود است به آن می رسد و در سلام به مقام حضور «فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» فایز می گردد و قریب به این معنی از پادشاه اولیاء الله قطب المحققین و رئیس الواصلین و العارفین و العاشقین شیخ صفی المله و الحقیقه و الحق و الدین انار الله تعالی برهانه و رفع الله تبارک و تعالی فی اعلی درجات الجنان مقامه منقول است که در باب سهو مذکور خواهد شد إن شاء الله.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵

و مؤید این معنی است آن که منقول است از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله که خداوند عالمیان را هفتاد هزار حجابست از نور و ظلمت و در روایتی هفتصد هزار حجابست که اگر حجب برخیزد هر چه غیر جناب اقدس اوست سوخته

شود و اثری از آن نماند و طلبه علوم دینیه را اختلاف عظیم می باشد در افراط و تفریط و راه وسط راه حق است که این کس مجملاً بدانند که آن چه خداوند عالمیان جل جلاله فرموده و آن چه انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم فرموده اند حق است مثلاً در همین دو حدیث که از معدن وحی صادر شده است جمعی را طریقه این است که خبری را که نمی فهمند رو می کنند و می گویند که حدیث خبر واحد است و اعتباری ندارد و جمعی برای خود چیزها می گویند و جمعی که طالب علوم یقینیه اند می گویند که می دانیم که آن چه فرموده حضرات است حق است ما را ضرور است که به فرموده ایشان عمل کنیم تا آن ابواب مفتوح گردد و این مطلوب حقیقی است و هم چنین احادیث حجب را جمعی به اعتبار آن که به جهل مرکب مبتلایند می گویند که حق سبحانه و تعالی مکانی ندارد که حجاب داشته باشد و لیکن غافلند که حجابهای بندگان از ایشان است و جمعی که ارباب ریاضاتند مجاهدات می کشند تا حجابها را بر دارند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» و همین آیه کافی است از جهت هدایت عالمیان چون یقین است که مراد ازین مجاهده جهاد با اعداء بیرونی نیست بلکه جهاد است با نفس و شیطان در جمیع مشتبهات نفسانی و لذات جسمانی و آن سبب هدایت راههای قرب معنویست و به درستی که حق سبحانه و تعالی با محسنانست.

و منقول است که از حضرت سید الانبیاء و المرسلین صَلَّى اللهُ

پرسیدند که احسان چه معنی دارد که حق سبحانه و تعالی فرموده است در این آیه و آیات دیگر مثل آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ یعنی به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی با متقیان و پرهیزکارانست و با آن جماعتی است که ایشان نیکوکارانند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که احسان این معنی دارد که بنده در عبادت الهی چنان باشد که گویا حق سبحانه و تعالی را می بیند اصلا خاطرش متوجه غیر او نباشد و فرمودند که اگر تو خدا را نه بینی خداوند تعالی ترا می بیند حاصل کلام آن که هر گاه عبادات باین نحو واقع شود که بنده أولا ترک نماید هر چه مخالفت حق سبحانه و تعالی است و بعد از آن بندگیهایی را که طلب کرده اند از نماز و غیره در حالت آن عبادت اقلا چنان باشد که خود را منظور خدا داند و متذکر باشد که حق سبحانه و تعالی حاضر و ناظر است و او با خداوند گفتگو می کند و عظمت و جلال خداوند را ملاحظه نماید آن عبادت اقل مراتب قبول خواهد داشت، و بالا-تر ازین آنست که دل او به انوار الهی منور شده باشد و صفات رذیله را از نفس بیرون کرده باشد و مرتبه اعلی تقوی داشته باشد که مطلقا متوجه مباحات نشود و چه جای مکروهات و چون عبادت کند خداوند خود را به بیند به قلب و در اصطلاح علما این دو مرتبه را حیا می نامند و در اصطلاح صوفیه مراقبه و مرتبه اولی به مرتبه ثانیه

می کشاند و چون در این مرتبه داخل شد از وقتی که داخل بیت الخلا می شود و دعاهای مخصوص را که اشاره بان شد می خواند و هم چنین در وضو و غسل و دعاهای هر دو و اشاراتی که در شستن هر عضوی هست دیگر در اذان و اقامه و دعاهای ما بین هر دو و بعد از هر دو و تکبیرات توجه و دعاهای آن و خواندن حمد با تدبیر در معانی و اشارات آن و هم چنین سوره و رکوع و سجود و دعاهای هر دو و تسییحات هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷

دو و هم چنین در قنوت و دعاها و اشارات آن و هم چنین تشهد و سلام و تعقیب آن که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** اشاره به آن ها خواهد شد در هر فعلی و دعایی و اشاره و تنبیهی دری از درهای فیوض الهی و رحمتهای خاصه او بر دل نماز گذارنده مفتوح می شود و ظاهراً چهار هزار باب از جهت متوسطان است و از جهت مقربان حصر ابواب آن نمی توان کردن و **اللَّهُ** تعالی **یعلم**.

باب فرض الصلاه

اشاره

بابی است در بیان آیات و اخباری که وارد شده است که دلالت می کند بر واجب بودن نمازها خصوصاً نماز پنجگانه که در شبانه روز مقرر شده است بلکه وجوب آن از ضروریات دین مبین است که اگر کسی شک کند در وجوب آن کافر است اگر چه نماز کند چون یقین است که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات **اللَّهُ** علیهم فرموده اند که نماز بکنید و واجب است کردن آن به حیثیتی که هر که مسلمانست علم دارد که ایشان گفته اند و کسی که شک

کند فی الحقیقه شک در نبوت آن حضرت کرده است و شک در آن کفر است بی دغدغه مثل سایر ضروریات دین مگر آن که شخصی تازه مسلمان شده باشد و نشنیده باشد که آن حضرت واجب گردانیده است که در این صورت سبب کفر نمی شود و این معنی در نماز پنجگانه بی دغدغه است اما در باقی نمازها مثل نماز جمعه و عیدین و کسوف و خسوف و زلزله و بادهای سرخ و زرد و سیاه و خوفهای آسمانی و نماز طواف و نماز میّت و نمازی را که بر خود لازم ساخته باشد بنذر یا عهد یا یمین و نماز قضا و نمازی که از جهت پدر کند که پدر نکرده باشد و نماز اجاره که خود را اجیر کرده باشد و نماز احتیاط که جمیع اینها واجبست و کیفیت همه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

اگر کسی شک کند در وجوب اینها جزم بکفر آن شخص مشکل است کردن چون از ضروریات دین نیست هر چند اجماعی است وجوب آن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹

جمعی را اعتقاد اینست که تارک نماز کافر است هر چند حلال نداند و خواهد آمد.

[نمازهای واجب]

(قال زراره بن اعین قلت لأبي جعفر صلوات الله عليه أخبرني عما فرض الله عزّ وجلّ من الصّلاه فقال خمس صلوات في اللّيل والنّهار قلت هل سمّاهنّ الله و بيّنهنّ في كتابه قال نعم قال الله عزّ وجلّ لنبيّه صلّى الله عليه وآله «أقم الصّلاه لدلوك الشمس إلى غسق اللّيل» و دلوكها زوالها فبيما بين دلوك الشمس إلى غسق اللّيل اربع صلوات سمّاهنّ الله و بيّنهنّ و وقتهنّ و غسق

اللَّيْلِ انتصافه ثم قال «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» فهذه الخامسة و قال في ذلك «أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ» و طرفاه المغرب و الغداه «وَزُلْفَا مِنَ اللَّيْلِ» و هي صلاه العشاء الآخره و قال «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى» و هي صلاه الظَّهر و هي أوَّل صلاه صلَّاهَا رسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ هِيَ وَسْطُ الصَّلَاتَيْنِ بِالنَّهَارِ صلاه الغداه و صلاه العصر و قال في بعض القراءه «حَافِظُوا عَلَيَّ الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوُسْطَى وَ صلاه العصر وَ قُومُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ» في صلاه الوسطى قال و أنزلت هذه الآيه يوم الجمعة و رسولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي سَفَرٍ فَفَقِنْتَ فِيهَا وَ تَرَكَهَا عَلَيَّ حَالَهَا فِي السَّيْرِ وَ الْحَضَرِ وَ أَضَافَ لِلْمَقِيمِ رَكَعَتَيْنِ وَ أَنَّمَا وَضَعْتَ الرَّكَعَتَانِ اللَّتَانِ أَضَافَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ لِلْمَقِيمِ لِمَكَانِ الْخُطْبَتَيْنِ مَعَ الْإِمَامِ فَمَنْ صَلَّى يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي غَيْرِ جَمَاعَةٍ فَلْيَصَلِّهَا أَرْبَعًا كَصَلَاةِ الظَّهْرِ فِي سَائِرِ الْأَيَّامِ) به اسانيد صحيحه منقول است از زراره بن اعين كه از جمله ارکان دين بود

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۰

در وقت خود كه گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه بيان فرمائيد نمازهايى را كه حق سبحانه و تعالى بر عالميان واجب گرداننده است در قرآن مجيد چنانكه لفظ فرض را بر آن اطلاق مى كنند و نمازهاي غير پنجگانه را حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله بيان فرمودند يا غرض نمازهاي شبانه روزى باشد پس حضرت فرمودند كه پنج نماز است كه حق سبحانه و تعالى واجب گرداننده است در شبانه رور زراره

گفت عرض نمودم که آیا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نام برده است و بیان فرموده است آن پنج نماز را حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بلی خداوند بزرگوار عظیم الشأن به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطاب فرموده است و امت به تبعیت آن حضرت داخلند در خطاب الهی که اقامت کن و به پای دار و به جا آور نماز را از ابتدای دلوک آفتاب تا منتهای تاریکی شب و دلوک آفتاب زوال آنست از دایره نصف النهار که میان حقیقی مشرق و مغرب اعتدال است یا وسط مشرق و مغرب هر روز و فرقی نیست و وسط هر دو یکی است پس وقت چهار نماز ظاهر شد چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در این وقت نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء را واقع ساختند پس گویا که حق سبحانه بیان فرمود و نام برد و وقت آن را مقرر ساخت و چون فعل حضرت بمنزله بیان الهی است، و غسق شب نصف شبست پس ظاهر شد که وقت ظهرین از زوال است تا غروب و وقت عشاءین از غروبست تا نصف شب پس حق سبحانه و تعالی فرمود که به پای دار قرآن صبح را یعنی نماز صبح را و از این نماز تعبیر فرمود بلفظ قرآن تا دلالت کند بر آن که در نماز صبح خواندن قرآن بیشتر از نمازهای دیگر در کار است.

لهذا سنت است که سوره های دراز را در آن بخوانند و این از قبیل مجاز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱

تسمیه کل است باسم بعضی از

اجزاء تا اشعار به آن باشد که گویا این جزو عین کل است و کل بدون این جزو منعقد نمی شود چنانکه تسمیه نماز بر کوع و سجود و قنوت و تسبیح نیز شده است چنانکه خواهد آمد بلکه آن که نماز را صلاه می گویند نیز به اعتبار دعائیست که در نماز مطلوبست در ضمن حمد و قنوت علی المشهور میان علما و لغویین و حق سبحانه و تعالی فرمود که نماز صبح را حاضر می شوند از جهت نوشتن آن در نامه عمل بنده فرشتگان شب و فرشتگان روز هر گاه در اول وقت آن را واقع سازند ملائکه شب توقف می کنند تا او نماز را به جا آورد و در آخر نامه عمل شب او بنویسند و ملائکه روز زود می آیند و در اول نامه عمل روز او می نویسند چنانکه خواهد آمد احادیث بسیار در این معنی **إن شاء الله تعالی**.

پس این نماز پنجم شد که از قرآن ظاهر شد بضم قول و فعل آن حضرت و محتمل است که از قرآن مجید نزد ایشان به نحوی ظاهر باشد که ما نفهمیم چون بسیار از آیات را حضرات ائمه معصومین معنی آن را بیان می فرمایند که قبل از بیان اصلا آن معنی بخاطر نمی رسد و بعد از بیان ایشان خلاف آن معنی بخاطر نمی گذرد چنانکه در روضه بیان کرده ام و **إن شاء الله** در تفسیر قرآن نیز بفضل **الله سبحانه** بیان خواهد شد.

اما توجیه اول اظهر است چون غرض زراره اینست که تواند با علمای عامه بحث کند پس می باید دلالتش به نحوی باشد که ایشان فهمند دیگر حق سبحانه و تعالی در نماز و اوقات

آن فرموده است که اقامت کن و به پای دار و به جا آور نماز را در دو طرف روز و آن دو طرف مغربست و صبح و اقامت کن قرب الهی را که نماز است در شب یعنی نماز خفتن در قرب الهی مدخلیتش بیشتر از سایر نمازهاست یا باین معنی که اوقات کن نماز را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲

ساعات شب که قریب باشند بروز و تا نصف شب به این جانب اقربست و چون اهل البیت معنی واقع قرآن را می دانند معنی منحصر است در این و جمعی کثیر از خاصه و عامه ذکر کرده اند در این آیه که مراد از اقامت صلاه در دو طرف روز نماز صبح است و ظهر و عصر زیرا که نماز صبح در طرف اول روز واقع می شود و ظهر و عصر در طرف آخر روز واقع می شود و مراد از زلف شب نماز شام و خفتن است و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است «حافظوا» یعنی محافظت نمایند به آن که در اوقات فضیلت با شرایط و ارکان و آداب به جا آورید نمازهای پنجگانه را خصوصا نماز وسط آنها را و حضرت فرمودند که نماز وسطی نماز ظهر است و سبب آن که اهتمام به آن بیشتر از سایر نمازهاست آنست که آن اول نمازیست که حق سبحانه و تعالی بر خلاق واجب گردانیده است و ممکن است که در اول بعثت همین نماز ظهر واجب بوده باشد چون مدار بر تخفیف بود در اوایل بعثت تا مرتبه مرتبه بر ایشان تکالیف زیاده شد یا آن که جبرئیل که نمازها را آورد اوّل

ظهر را آورد و بعد از آن در وقت عصر آمد و عصر را آورد چنانکه خواهد آمد.

و آن که مسمی شد به وسطی از آن جهت است که در وسط دو نماز واقع است در روز و آن نماز صبح است و نماز عصر و حضرت فرمودند که بعضی از قراء چنین خوانده اند «و الصَّلاة الوسطی و صلاة العصر» چنانکه عامه نیز از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ روایت کرده اند که حضرت چنین می خواندند و این قرائت مؤید این است که صلاة وسطی نماز عصر نیست چنانکه اکثر عامه بر اینند و ظاهرش آنست که نماز ظهر باشد چون ظهر و عصر را با یکدیگر ذکر می کنند و این حل بنا بر نسخه ایست که او در آن باشد چنانکه در تهذیب هست و در علل الشرائع نیز موجود است و موافق است با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳

آن چه عامه روایت کرده اند و در بسیاری از نسخ این کتاب و کلینی و او ندارد بنا بر این ذکر حضرت این قرائت را از این جهت است که نماز وسطی مبهم بماند چون حکمت الهی در بسیار جائی مبهم ماندنست مثل شب قدر و ساعت استجابت و عدد اصحاب کهف و اولیاء الله تعالی يعلم.

«و قوموا لله قانتین» فی صلاة الوسطی مؤیدی دیگر می فرمایند بر آن که مراد از نماز وسطی نماز ظهر است به آن که حق سبحانه و تعالی عقیب آن فرموده است که بایستید در حالتی که قنوت کنید خالصا لوجه الله و مراد ازین قنوت و قیام و اخلاص همه در نماز وسطی است، یا به آن که چون در

عقیب آن واقع شده است آن مراد است، یا آن که در قرائت اهل البیت فی صلاه الوسطی هست یا از آن جهت که حضرت فرمودند که این آیه در روز جمعه نازل شد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در سفر بودند حسب الامر الهی قنوت خواندند و چون در سفر بود دو رکعت کردند و امر الهی رسید، یا به تفویض نبی چنانکه ظاهر حدیث است آن دو رکعت با قنوت را بحال خود گذاشتند در سفر و حضر، یا به آن که حضرت در سفر نماز جمعه کردند چنانکه احادیث معتبره وارد است که سنت است نماز جمعه در سفر، و یا از آن جهت که نماز ظهر سفر دو رکعت بود در حضر بعنوان جمعه قرار دادند با خطبه و در سفر بحال خود گذاشتند بی خطبه و چون نمازها همه دو رکعت بود اولاً حضرت دو رکعت افزودند در ظهر و عصر و عشا و یک رکعت در شام و در ظهر جمعه نیفزودند چون خطبتین جمعه به جای دو رکعت بود هر گاه نماز جمعه را با امام به جماعت کنند و کسانی را که شرایط جمعه بهم نرسد چهار رکعت کنند مثل ظهر سایر ایام پس ظاهر شد که مراد از نماز وسطی ظهر است بلکه ظهر جمعه که آن نماز جمعه است و بنا بر این از جهتی وسطی است که در میان دو نماز روز واقع است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴

و از جهتی دیگر وسطی است یعنی افضل نمازهاست و بنا بر این از جهتی از نماز پنجگانه است چون در ظهر جمعه واقع

می شود و جمعی که شرایط متحقق نباشد در ایشان نماز ظهر می کنند و از جهتی دیگر غیر نماز یومیّه است چون شرایط زاید بر یومیّه دارد و کیفیتش مخالفت دارد با کیفیت یومیّه و واجبست که لله به جا آورند همه را خصوصا جمعه را و هم چنین واجبست که ایستاده به جای آورند بلکه واجبست یا سنت مؤکد که قنوت در آن واقع سازند بلکه دو قنوت چنانکه خواهد آمد *إن شاء الله تعالی*.

بلکه دو خطبه نیز ایستاده به جا آورند چون بدل دو رکعت است که قیام آن واجب است و بنا بر آن که این سه حکم که قیام و قنوت و اخلاص در همه نمازها واجبست یا کالواجبست تخصیص قنوت به جمعه شاید که از این جهت باشد که اهتمام به شان آن بیشتر است یا آن که اولاً این احکام در آن واقع شد و بعد از آن در سایر نمازها یا آن که مراد این باشد که این هر سه را در همه نمازها واقع سازید خصوصا نماز جمعه به قرینه اول کلام که محافظت بر همه نمازها بکنید خصوصا بر نماز وسطی و این معنی اظهر است و *الله تعالی يعلم*.

و از عبارت آخر احتمالی ظاهر می شود که نماز جمعه واجب تخییری باشد چنانکه اکثر متأخرین برآنند و هم چنین از لفظ امام بعضی فهمیده اند که مراد امام زمانست و لیکن معنی اول اظهر است در اول و هم چنین در ثانی به قرینه فی غیر جماعه اظهر آن است که مراد از امام امام جماعت باشد و *الله تعالی يعلم*.

(و قال الصادق صلوات الله عليه في قول

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» قال: مفروضا) به اسانید صحیحه و حسنه و قویه منقول است از زراره از حضرت امام محمد باقر چنانکه در کافیت و ممکن است که از حضرت صادق صلوات الله علیه نیز وارد شده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵

که آن حضرت فرمودند در تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که نماز بر مؤمنان فریضه ایست موقت به اوقات معینه چنانکه ظاهر آیه است حضرت فرمودند که بمعنی واجبست یعنی کتابا بمعنی مفروضا باشد چون در آیات و اخبار مفسر است کتاب بمعنی واجب چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» یعنی فرض و محتمل است مراد از موقوتا مفروضا باشد و این معنی انسب است بحدیث دیگر که از زراره و فضیل منقول است و می آید و هم چنین حدیث صحیح داود بن فرقد که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر همین آیه حضرت فرمودند که مراد ازین کتابا ثابتا است و نه چنین است که اگر اندکی پیش و پس شود ضرر به تو رساند ما دام که تضييع نکنی به آن که وقت بیرون رود زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید در شأن جمعی که نماز را ضایع نمودند و متابعت شهوات نفسانی کردند عن قریب داخل خواهند شد در جهنم در چاه غی و آن چاهی است که سنگی هزار سال از بالای آن چاه به ته آن رسید چنانکه در حدیثی وارد است و اضاعه که حق سبحانه و تعالی فرموده است

آنست که از وقت بیرون رود، آن چه ازین احادیث ظاهر می شود این است که چون جمعی از عامه در آن زمان می گفتند که نماز وقتی خاص دارد که از آن وقت که گذشت قضا می شود.

چنانکه الحال نیز شافعیه اول وقت را وقت می دانند و بسیار بوده ام بر کوه ابو قییس و دیده ام که ایشان نماز را پیش از وقت می کرده اند و حنفیه عکس ایشان نماز را در آخر وقت می کنند و ایشان مستندند باین آیه، حضرتان صلوات الله علیهما رداً علی الطائفین چنین فرموده اند و بیان فرموده اند که وقت موسع است و شبهه که ایشان را شده بود و خود در کتب اصولیه خود ذکر کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶

اینست که خود تعریف کرده اند واجب را که آن حکمی است که بترک آن مستحق عقوبت الهی شوند و در واجب موسع از تاخیر از اول وقت استحقاق عقوبت نیست پس موسع معنی ندارد بلکه هر واجبی مضیق است و هم چنین واجب مخیر و واجب کفائی تا آن که جمعی از متاخرین ایشان بر تعریف واجب افزودند لا إلی بدل را و این شبهه در هر سه فرد زایل شد و لیکن چون اجماع کرده بودند که این چهار کس افضل فضلاند با این همه حماقت و مخالفت اجماع جایز نبود با آن که اجماع بر اجماع نیز از ایشان شده بود با وجود رفع شبهه عمل ایشان بر تضییق است چنانکه گذشت و چون ائمه معصومین صلوات الله علیهم مبتلا بودند در زمان این سکان و امثال ایشان از فضلالی ایشان علاجی نداشتند که این نحو سخن گویند چون نمی فهمیدند واجب موسع را

و ظاهرا اجمال در تفسیر نیز از این جهت واقع شده است که در این اخبار تفسیر کتابا فرموده باشند نه موقوتا را و ایشان چنین می فهمیده اند که تفسیر هر دو است چون وقت بمعنی حد و ثابت و مقرر نیز آمده است در لغت و اگر نه خلافتی نیست میان امت که نمازها همه وقت دارند و حضرات استدلال به آیات می فرموده اند در بیان اوقات و ممکن است که بحسب واقع این معنی آیه باشد و وقت از آیات دیگر ظاهر شده باشد.

(وقال صلوات الله عليه ان رسول الله صلى الله عليه وآله لم يأسر به امره ربه بخمسين صلاة فمر على النبيين النبي لا يسألونه عن شيء حتى انتهى إلى موسى بن عمران عليه السلام فقال بأى شيء أمرت ربك فقال بخمسين صلاة فقال سل ربك التخفيف فإن أمتك لا تطيق ذلك فسال ربه فحط عنه عشرة ثم مر بالنبيين النبي لا يسألونه عن شيء حتى مر بموسى بن عمران عليه السلام فقال بأى

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۱۷

شيء أمرت ربك فقال بأربعين صلاة فقال سل ربك التخفيف فإن أمتك لا تطيق ذلك فسال ربه عز وجل فحط عنه عشرة ثم مر بالنبيين النبي لا يسألونه عن شيء حتى مر بموسى عليه السلام فقال بأى شيء أمرت ربك فقال به بثلاثين صلاة فقال سل ربك التخفيف فإن أمتك لا تطيق ذلك فسال ربه عز وجل فحط عنه عشرة ثم مر بالنبيين النبي لا يسألونه عن شيء حتى مر بموسى عليه السلام فقال بأى شيء أمرت ربك فقال بعشرين صلاة فقال سل ربك التخفيف فإن أمتك لا

تطيق ذلك فسأل ربه فحط عنه عشرًا ثم مرّ بالنبیین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شیء حتّی مرّ بموسی علیه السّلام فقال بأی شیء أمرک ربّک فقال بعشر صلوات فقال سل ربّک التّخفیف فانّ أمتک لا تطیق ذلك فأنّی جئت إلى بنی اسرائیل بما افترض اللّهُ عزّ وجلّ علیهم فلم یأخذوا به و لم یقرّوا علیه فسأل النّبیّ صلّی اللّهُ علیه و آله ربّه عزّ وجلّ فخفّف عنه فجعلها خمسًا ثم مرّ بالنبیین نبیّ نبیّ لا یسألونه عن شیء حتّی مرّ بموسی علیه السّلام فقال له بأی شیء أمرک ربّک فقال بخمس صلوات فقال سل ربّک التّخفیف عن أمتک فانّ أمتک لا تطیق ذلك فقال انّی لأستحیی ان اعود إلى ربّی فجاء رسول اللّهُ صلّی اللّهُ علیه و آله بخمس صلوات و قال رسول اللّهُ صلّی اللّهُ علیه و آله جزی اللّهُ موسی بن عمران عن أمتی خیرا و قال الصّادق صلوات اللّهُ علیه جزی اللّهُ موسی بن عمران علیه السّلام عنّا خیرا) بطرق متکثره از حضرت سید المرسلین و از آن حضرت صلّی اللّهُ علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی حضرت سید المرسلین صلّی اللّهُ علیه و آله را در شبی که به آسمانها برد و از همه گذشت امر کرد آن حضرت را به پنجاه نماز که اقلّا صد رکعت باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸

حضرت برگشتند و حضرات پیغمبران در آسمانها صف کشیده بودند از جهت دیدن آن حضرت آن حضرت بر همگی گذشتند و هیچ یک از ایشان از آن حضرت هیچ چیز نپرسیدند تا به حضرت موسی بن عمران علیه

السَّلام رسیدند پس موسی گفت یا رسول الله (ص) بچه چیز امر کرد تو را پروردگار تو حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی امر به پنجاه نماز فرمودند حضرت موسی استدعا نمودند که از حق سبحانه و تعالی طلب کن که تخفیف فرماید که امت تو طاقت پنجاه نماز ندارند و بر ایشان مشکل خواهد بود مبادا از جهت اشکال ترک کنند و مستحق عقوبت الهی شوند پس حضرت به جای مناجات خود مراجعت نمودند و از حق سبحانه و تعالی استدعا کردند تخفیف را حق سبحانه و تعالی ده نماز را تخفیف داد پس چون برگشتند بر پیغمبران گذشتند یک یک و ایشان از آن حضرت چیزی سؤال نکردند تا حضرت به موسی علیه السَّلام رسیدند موسی گفت بچه چیز مامور شدید از جانب حق سبحانه تعالی حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که مامور شدم به چهل نماز موسی علیه السَّلام گفت که از پروردگارت سؤال کن که سبکتر سازد که امت طاقت این مقدار نماز ندارند پس باز سؤال کردند حق سبحانه و تعالی ده نماز دیگر کم کرد باز بر پیغمبران یک یک گذشتند و هیچ یک سؤالی نکردند تا به حضرت موسی علیه السَّلام رسیدند باز موسی پرسیدند که چند نماز شد حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمودند که سی نماز شد باز حضرت موسی علیه السَّلام استدعای رجوع و تخفیف کردند و گفتند که امت طاقت سی نماز نیز ندارند باز حضرت مراجعت نمودند و سؤال تخفیف کردند ده دیگر سبک شد باز در وقت رجوع به یک یک از پیغمبران می گذشتند و ایشان سؤال نمی کردند

تا به حضرت موسی رسیدند باز پرسیدند که حق سبحانه و تعالی بچه مقدار امر فرمود حضرت صلوات الله علیه و آله گفتند به بیست نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹

باز حضرت موسی علیه السلام استدعا نمودند که برگردد و سؤال کن تخفیف را که امت طاقت ندارند باز حضرت مراجعت نموده سؤال تخفیف کردند حق سبحانه و تعالی ده را انداخت پس چون مراجعت نمودند و به یک یک از پیغمبران می گذشتند و ایشان چیزی نمی پرسیدند تا به حضرت موسی علیه السلام رسیدند و از آن حضرت صلی الله علیه و آله پرسیدند که به چند نماز مامور شده حضرت فرمودند که بده نماز باز موسی علیه السلام استدعا نمودند رجوع حضرت صلی الله علیه و آله را و تخفیف را و گفتند که امت تو طاقت ده نماز نیز ندارند زیرا که من از جهت بنی اسرائیل واجبات آوردم و ایشان به آن عمل نکردند و اقرار نمودند یا با نفس خود قرار ندادند که به آن عمل نمایند تا آن که حق سبحانه و تعالی کوه طور را بر سر ایشان برد و دریای آب و آتش از پیش و پس ایشان فرستاده تا ایشان بی علاج به سجده رفتند بنصف رو و به زبان می گفتند سمعنا و بدل می گفتند عصینا چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است پس دیگر بار آن حضرت مراجعت نمودند و سؤال تخفیف کردند و حق سبحانه و تعالی پنج نماز دیگر را انداخت و به پنج امر فرمود باز آن حضرت در مراجعت به یک یک از پیغمبران می گذشتند و ایشان چیزی نمی پرسیدند تا

به حضرت موسی علیه السّلام رسیدند موسی علیه السّلام پرسیدند که به چند نماز مامور شدی حضرت فرمودند که به پنج نماز باز موسی علیه السّلام گفتند که از خداوندت سؤال کن که تخفیف دهد که امتت طاقت این مقدار نیز ندارند پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که مرا شرم می آید که دیگر برگردم پس حضرت از آسمانها به زیر آمدند و پنج نماز از جهت امت آوردند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی موسی را جزای خیر دهد به سبب این تخفیفی که به امت من رسانید و سبب شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جانب امت فرمودند که حق سبحانه و تعالی موسی را جزای خیر دهد به سبب تخفیفی که بما رسانید و اخبار در این باب بسیار است قریب به تواتر و بعضی از فضلا ذکر کرده اند که نسخ قبل از فعل جایز نیست زیرا که دلالت بر این می کند که حق سبحانه و تعالی نمی دانست تا حضرت موسی گفت و دانست و دیگر اگر مصلحت امت در پنجاه بود چنانکه حق سبحانه و تعالی مصلحت ایشان را در آن دیده بود کی جایز بود که پیغمبران خلاف آن را از حق سبحانه و تعالی طلب نمایند و ازین باب گفتگوها کرده اند و فی الحقیقه در جمیع دعاها این گفتگو می آید و جواب اینست که می تواند بود که قبل از شفاعت و دعا اول اصلح باشد و بعد از آن ثانی اصلح باشد و در واقع چنین است چون غرض الهی ثواب

مؤمنان است پیش از دعا ثواب ایشان در بلا بود و بعد از دعا به سبب دعا حق سبحانه و تعالی آن ثواب را بی بلا کرامت می کند فایده دیگر آن که بنده شکر تخفیف بلکه تفضّل الهی بکند که به سبب شفاعت آن حضرت چنان شد که نکرده حکم کرده به هم رسانید و پنج نماز ایشان ثواب پنجاه نماز را دارد مجملا اگر جزم بوقوع این نداشته باشیم یقینا جزم بعدم نداریم به سبب امثال این مهملات و الله تعالی یعلم.

(و روی عن زید بن علی بن الحسین صلوات الله علیهما انه قال سالت ابي سيد العابدين صلوات الله عليه فقلت له يا ابا اخبرني عن جدنا رسول الله صلى الله عليه وآله لما عرج به إلى السماء و امره ربّه عزّ و جلّ بخمسين صلاه كيف لم يساله التّخفيف عن أمته حتّى قال له موسى بن عمران ارجع إلى ربك فاسئله التّخفيف فإنّ أمّتك لا تطيق ذلك فقال يا بنی انّ رسول الله صلى الله عليه وآله لا يقترح على ربّه عزّ و جلّ و لا يراجعه في شيء يا مره به فلما ساله موسى عليه السّلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱

ذلك و صار شفيعا لامته اليه لم يجز له ردّ شفاعه اخيه موسى عليه السّلام فرجع إلى ربّه عزّ و جلّ فساله التّخفيف إلى ان ردّها إلى خمس صلوات قال فقلت له يا ابا فلم لم يرجع إلى ربّه عزّ و جلّ و لم يساله التّخفيف من خمس صلوات و قد ساله موسى عليه السّلام ان يرجع إلى ربّه عزّ و جلّ و يساله التّخفيف فقال يا بنی اراد صلوات الله عليه

ان يحصل لامته التخفيف مع اجر خمسين صلاه لقول الله عز و جل «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» الا ترى انه صلوات الله عليه لما هبط إلى الارض نزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال يا محمد ان ربك يقرئك السلام و يقول انها خمس بخمسين «ما يَبْدُلُ الْقَوْلُ لَدَيَّ وَ مَا أَنَا بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ» قال فقلت له يا أبت أ ليس الله جل ذكره لا يوصف بمكان فقال بلى تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قلت فما معنى قول موسى عليه السلام لرسول الله صلى الله عليه و آله ارجع إلى ربك فقال معناه معنى قول ابراهيم عليه السلام «إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئِهِدِينَ» و معنى قول موسى عليه السلام «وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَىٰ » و معنى قول الله عز و جل فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ» يعنى حجوا إلى بيت الله يا بنى ان الكعبه بيت الله فمن حج بيت الله فقد قصد إلى الله و المساجد بيوت الله فمن سعى إليها فقد سعى إلى الله عز و جل و قصد اليه و المصلى ما دام فى صلاته فهو واقف بين يدي الله عز و جل و ان لله تبارك و تعالى بقاعا فى سماواته فمن عرج به إلى بقعه منها فقد عرج به اليه الا تسمع الله عز و جل يقول «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ» و يقول عز و جل فى قصه عيسى بن مريم عليه السلام «بَلِّغْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ» و يقول الله عز و جل «إِلَيْهِ يَصِيْعُدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ» و قد اخرجت هذا الحديث

لوامع صاحبقرانى، ج ٣، ص: ٢٢

مسندا فى كتاب المعارج).

و به اسانيد قويه روايت کرده اند از

زید پسر سید الساجدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما که گفت سؤال کردم از پدرم بهترین عبادت کنندگان الهی در زمان خود که صلوات الهی بر او باد و به او گفتم که ای پدر بزرگوار خیر ده مرا از جدّ ما حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که چون حق سبحانه و تعالی او را به آسمان برد در شب معراج و حق سبحانه و تعالی او را امر فرمود به پنجاه نماز چرا آن حضرت صلی الله علیه و آله از جهت امت خود سؤال تخفیف نکردند تا آن که حضرت موسی علیه السلام او را گفت برو و سؤال کن تخفیف را که امت تو طاقت ندارند این مقدار نماز را پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ای فرزند به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تحکم نمی کرد بر خداوند تعالی و مرتبه دیگر سخن نمی گفت چیزی را که حق سبحانه و تعالی به او می فرمود و چون در اینجا حضرت موسی علیه السلام التماس نمودند و شفاعت امت آن حضرت به آن حضرت کردند جایز نبود که آن حضرت صلی الله علیه و آله رد کند شفاعت برادرش حضرت موسی علیه السلام را رجوع کردند و سؤال تخفیف کردند تا به پنج نماز رسانیدند زید می گوید که پس من گفتم که پس چرا در مرتبه آخر برنگشت که سؤال تخفیف کند با آن که حضرت موسی شفاعت کردند که برگردند و سؤال تخفیف کنند از پنج نماز نیز پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فرزند حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَاسِتُونَ که تخفیف حاصل شود از جهت ائمت و همان ایشان ثواب پنجاه نماز داشته باشند چون حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که حسنه به جا آورد یکی را ده در نامه عمل او می نویسم نمی بینی که چون آن حضرت به زمین آمدند جبرئیل علیه السَّلام آمد و گفت یا محمد پروردگارت سلام می رساند که من این پنج نماز را به پنجاه نماز قبول می کنم و آن چه فرموده ام که ائمت ترا ثواب پنجاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳

نماز باشد خلاف آن نخواهم کرد و من خداوندی نیستم که بسیار ظالم باشم بر بندگان خود که اگر آن ثواب را به ایشان نمی دادم بسیار ظلم کرده بودم بر ایشان که از ایشان کم می کردم ثواب چهل و پنج نماز را که از جهت ایشان مقرر ساخته بودم و هر جایی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نفی ظلامت خود فرموده است چنین است که آن فعل را اگر می کرد ظلام می بود و ظلام صیغه مبالغه است و نفی ظلامت نفی مطلق ظلم نیست با آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ مَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ یعنی حق سبحانه و تعالی هیچ ظلمی را اراده نمی فرماید به بندگان خود نه اندک و نه بسیار با آن که وجهی دیگر هست که حق سبحانه و تعالی با جلالت و عظمت و علم و حکمت و غنا و عدم احتیاج اگر اندک ظلمی بر فرض محال بفرماید ظلام و کثیر الظلم خواهد بود زید گفت که پس من عرض کردم که ای پدر بزرگوار آیا نه چنین

است که حق سبحانه و تعالی را مکان نیست و مکانی نیست حضرت فرمودند که بلی چنین است که مکانی نیست و ذات مقدس او ارفع و اعلی است از آن که او را مکان باشد چون هر چه مکانی است جسم است و محتاج و ممکن است و او تعالی شانه واجب الوجود بالذاتست که نقص و احتیاج را بذات مقدس او راه نیست زید می گوید که من گفتم پس چه معنی دارد که حضرت موسی به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و علی جمیع الانبیاء گفت که برو نزد پروردگارت پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که این عبارت مجازیت شایع که حق سبحانه و تعالی همیشه این تجوز می فرماید چون قرآن را به زبان قوم آن حضرت صلوات الله علیه فرستاده است از آن جمله حق سبحانه و تعالی حکایت فرموده است که حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که من بسوی پروردگار خود می روم که او مرا هدایت می کند به زودی و مع هذا جانب صوری

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴

مراد نیست بلکه جانب معنوی مراد است یعنی همگی قطع نظر و طمع از غیر او می کنم و همگی دل را به جانب او می کنم و از او امیدوارم یا آن که مراد حضرت ابراهیم رفتن به موضع مناجات باشد تا تشبیه تمام تر باشد چنانکه حضرت موسی علیه السلام گفت که تعجیل کردم و از قوم خود پیش افتادم و به سرعت به نزد تو آمدم از جهت رضای تو و حال آن که سرعت حضرت موسی به کوه طور بود که محلّ مناجات آن حضرت بود با خداوند عالمیان

و چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگریزید از گناهان خود بسوی حق سبحانه و تعالی و مراد الهی حج بیت الله الحرام است که هر که بحج می رود حق سبحانه و تعالی حسب فرموده خود از گناهان او می گذرد پس حق سبحانه و تعالی رفتن به جانب کعبه را فرار بسوی خود فرموده است مجازا ای فرزند کعبه خانه خداست یعنی خانه ایست که خدا از جهت عبادت خود مقرر فرموده است و هر که حج خانه خدا می کند گویا به نزد خدا رفته است چون از جهت او رفته است دیگر مساجد خانهای خداست چنانکه خداوند عالمیان می فرماید که خانهای من در زمین مسجدهاست و هر که سعی می کند به مساجد چنانست که سعی نموده است بسوی خدا چنانکه در احادیث صحیحه وارد است و خواهد آمد.

و دیگر از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد است که نماز گذارنده تا در نماز است در برابر خدا ایستاده است مجازا یا به اعتبار آن که رو به خانه خدا کرده است بامر خدا پس گویا در برابر اوست یا چون بامر او عبادت می کند پس گویا که در برابر او ایستاده است یا روح و قلب چون متوجه جناب اقدس اویند پس گویا در برابر اویند بحسب معنی نه بحسب صورت و چون حضرت صلی الله علیه و آله این مجازات شایعه را فرمودند شروع در مطلب فرمودند که چنانکه حق سبحانه و تعالی در زمین بقعها از جهت آدمیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵

مقرر ساخته است که او را در آن بقعها عبادت کنند مثل کعبه و مسجد اقصی

و مسجد کوفه و سایر مساجد هم چنین در آسمانها مقرر ساخته است مثل بیت المعمور و ضراح و عرش نسبت به پیغمبر آخر الزمان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ آله پس کسی را که به آسمان برند و یکی ازین بقعها برند مثل ادریس و عیسی پس گویا که نزد خدا رفته است نمی شنوی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که «تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ إِلَيْهِ» یعنی فرشتگان و روح که از همه فرشتگان عظیمتر است بالا می روند نزد خدا یعنی به خانهای که حق سبحانه و تعالی از جهت عبادت ایشان در آسمانها مقرر ساخته است و نمی شنوی که حق سبحانه و تعالی در حکایت عیسی علیه السّلام فرموده است حق سبحانه و تعالی او را به آسمان برد نزد خود یعنی نزد خانهای عبادت او و دیگر فرموده است که صعود می کند و به بالا می رود بسوی خدا سخنان خوب و عمل صالح بالا می برد او را یعنی کلمات طیبه را بالا می برند که ثبت نمایند و اعمال صالح سبب آنست که چون بمیرد روح او را با علی علیین برند چنانکه گذشت و معانی دیگر گفته اند اما این اظهر است پس ظاهر شد که این نحو تجوزات شایع است در کلام الهی و در زبان عرب و عجم مدار بر این است و صدوق می گویند که من ذکر کرده ام این حدیث را با سندش در کتاب معارج که در آنجا احادیث معارج را ذکر کرده ام و همین حدیث را با سند ذکر کرده است در علل الشرائع و امالی نیز و سندش قوی است شاید در کتاب معارج سندهای اقوی نیز داشته

باشد با آن که متن حدیث سند صحت حدیث است.

(و الصَّلاة في اليوم و اللّيلة احدى و خمسون ركعة منها الفريضة سبع عشرة ركعة الظّهر اربع ركعات و هي أوّل صلاة فرضها اللّهُ تعالى و العصر اربع ركعات و المغرب ثلث ركعات و العشاء الآخرة اربع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶

ركعات و الغداة ركعتان فهذه سبع عشرة ركعة فريضه و ما سوى ذلك سنّه و نافله و لا تتمّ الفرائض الّا بها) و نماز واجب و سنت در شبانه رور پنجاه و يك ركعت است از آن جمله نماز واجب هفده ركعت است نماز پیشین چهار ركعت و آن اوّل نمازیست که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است چنانکه گذشت و نماز پسین چهار ركعت است و نماز شام سه ركعت است و نماز عشاء دیگر که خفتن است چهار ركعت است و نماز صبح دو ركعت است پس مجموع هفده ركعت واجب است در شبانه رور و آن چه در شبانه رور واقع است غیر این پنج نماز نماز سنت است و نماز نافله است و تمام نمی شود فرائض مگر به نوافل و سنت عبارتست از نمازهایی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّهُ علیه و آله بر آن مداومت می نمودند مثل نمازهای نافله یومیّه که آن سی و چهار ركعت است و نافله عبارتست از نمازهایی که می کردند آن حضرت و لیکن مداومت بر آن نمی فرمودند مثل نماز جعفر طیار و گاه هست که نافله را بر سنت اطلاق می کنند و گاهی بر اعمّ از سنت و تطوع و معنی اول در اینجا انطباق است چون با سنت اطلاق کرده است و تمام نمی شود

فرايض مگر به نوافل بدان که این عبارات عبارات فقه رضویست و عبارت اخیر را مصنف اختصار کرده است و عبارت فقه اینست که نوافل در حضر دو برابر فریضه است زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی بر من واجب گردانیده هفده رکعت نماز را و من لازم گردانیدم و مقرر ساختم بر خود و بر اهل بیتم و شیعیانم در برابر هر رکعتی دو رکعت تا هر تقصیری و نقصانی که در فریضه شده باشد نوافل آن را تمام کند و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و ظاهرا مراد مصنف نیز همین است اگر چه عبارتش قاصر است ازین معنی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷

(أما نافلة الظهرين فست عشرة ركعة و نافلة المغرب اربع ركعات بعدها بتسليمتين و أما الركعتان بعد العشاء الآخرة من جلوس فأنهما تعدان بر كعه فان اصاب الرجل حدث قبل ان يدرك اخر الليل و يصلى الوتر يكون قد بات على الوتر و اذا ادرك اخر الليل صلى الوتر بعد صلاة الليل و قال النبي صلى الله عليه و آله من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبيتن الا بوتر و صلاة الليل ثمانى ركعات و الشفع ركعتان و الوتر ركعه و ركعتا الفجر فهذه احدى و خمسون ركعه و من ادرك اخر الليل و صلى الوتر مع صلاة الليل لم يعد الركعتين من جلوس بعد العشاء الآخرة شيئا و كانت الصلاه له فى اليوم و الليله خمسين ركعه و انما صارت خمسين ركعه لأن ساعات الليل اثنتى عشرة ساعه و ساعات النهار اثنتى عشرة ساعه و فيما

بین طلوع الفجر إلى طلوع الشمس ساعه فجعل الله عزّ وجلّ لكلّ ساعه ركعتين) اما نافله ظهر و عصر شانزده رکعت است هشت رکعت پیش از ظهر و هشت رکعت پیش از عصر و نافله شام چهار رکعت است بعد از شام بدو سلام و اما دو رکعتی که بعد از خفتن نشسته می کنند آن دو رکعت را به یک رکعت حساب می کنند و از این جهت آن را به جا می آورند که اگر کسی را مانعی به هم رسد از مرگ یا غیر آن پیش از آن که به آخر شب برسد و نماز وتر را به جا آورد شب او با وتر سر آمده باشد و اگر آخر شب را در یابد بعد از نماز شب که هشت رکعت است سه رکعت وتر را به جا می آورد و حال آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس می باید که شب او روز نشود مگر با وتر پس چون چنین مبالغه واقع شده است پس نافله خفتن از این جهت مقرر شده است که اگر خوابش ببرد یا مانعی پیش آید و نکند نماز وتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸

را در وقت خود همان وتر را کرده باشد بعد از خفتن و شیش بی وتر بسر نیامده باشد و لهذا آن را وتیره نامیده اند یعنی وتر کوچک و نماز شب هشت رکعت است و شفع دو رکعت است و وتر یک رکعت است و هر سه رکعت را نیز وتر می نامند در اکثر اوقات و گاه هست که یازده رکعت

را وتر می گویند و گاه هست که سیزده رکعت را وتر می نامند چون همه طاقست پس مجموع فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت باشد و کسی که دریابد آخر شب را و نماز وتر را که سه رکعتست با نماز شب که هشت رکعت است به جا آورد آن دو رکعتی که بعد از خفتن کرده است بدل از وتر آن را حساب نخواهد کرد از جمله سنتیها بلکه تطوعی خواهد بود و نماز او در شبانه روز پنجاه رکعت خواهد بود و چرا مجموع پنجاه رکعتست زیرا که ساعات شب دوازده ساعت است و ساعات روز دوازده ساعت است و از طلوع صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است پس مجموع بیست و پنج ساعت باشد حق سبحانه و تعالی از جهت هر ساعتی دو رکعت نماز مقرر فرموده است اینست ترجمه کلام او.

اما مطلوب او در این عبارت چند چیز است.

یکی آن که جمع کند میان اخباری که وارد شده است که نماز شبانه روزی از فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است و بر این مضمون مجملا و مفصلا احادیث متواتره وارد شده است از احادیث صحیحه و حسنه و قویه که جای شک نمانده است در آن که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم چنین فرموده اند مجملا اما در تفصیلش خبرها وارد شده است که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** بیان خواهد شد و چند حدیث وارد شده است که پنجاه رکعت است اگر چه می تواند بود که یک رکعت را بنا بر ظهور نفرموده باشند و لیکن باین عنوانی که صدوق ذکر کرده است. حدیث وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳،

پس جمع چنین می شود که آن دو رکعت که به یک رکعت محسوبست داخل نیست اصاله بلکه داخل است نیابه عن الوتر و منظوری دیگر دارد که چنان کند که بعوض هر ساعتی دو رکعت نماز مقرر شود و آن باین عنوان می شود که یک رکعت را بیندازند و احادیثی که در این باب وارد شده است چون مخالف رای صدوقست بعضی از آن را عمل نموده است و بعضی از آن را عمل ننموده است و آن چنانست که رای صدوق اینست که چون آفتاب قرصش فرو می رود شام است و نماز شام می تواند کرد و افطار می تواند کرد چنانکه در کتب خود ذکر کرده است و در مبحث اوقات صلوات نیز خواهد آمد پس بنا بر این رای فاصله نمی ماند میان غروب و شام.

اما احادیثی که در این باب وارد شده است یکی از آنها حدیثی است که صدوق در علل روایت کرده است بسند ضعیف از ابو هاشم خادم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که چرا نماز شبانه روزی پنجاه رکعت است که زیاد و کن نیست حضرت فرموده که چون ساعات شب دوازده ساعت است و ساعات روز دوازده است و از صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است پس از برای هر ساعتی دو رکعت نماز مقرر شد و از فرو رفتن آفتاب تا سقوط شفق غسق است یک رکعت از جهت آن مقرر شد.

و در این حدیث اگر چه راوی پنجاه رکعت گفت اما حضرت صلی الله علیه و آله پنجاه و یک رکعت فرمودند آن رکعت را از جهت

نیم ساعت غروب قرص تا زوال شفق فرمودند و دیگر کلینی بسند ضعیف مرفوعاً از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آن حضرت صلی الله علیه و آله سؤال کردند از علت پنجاه و یک رکعت نماز حضرت فرمودند که ساعات روز دوازده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰

است و ساعات شب دوازده است و از طلوع آفتاب صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است و از غروب شمس تا غروب شفق غسق است پس از جهت هر ساعتی دو رکعت مقرر شده و از جهت غسق یک رکعت و احادیث معتبره وارد شده است که چون حق سبحانه و تعالی هفده رکعت را واجب گردانیده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دو مثل آن را از نافله مقرر ساختند و نافله خفتن را مقرر ساختند که نشسته به جا آورند و به یک رکعت حساب کنند تا دو برابر فریضه شود.

و کلینی و صدوق بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس می باید که شب او بی وتر بسر نیاید.

و صدوق بسند صحیح از حران روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که زنهار که کسی شبش بروز نیاید که بر (أ) و وتر باشد یعنی نکرده باشد که آن را قضا باید کرد.

و ظاهر این دو حدیث اینست که البته مؤمن می باید که نماز شب بگذارد و اقل سه رکعت و صدوق گفته است

که مراد ازین دو حدیث نافله خفتن است.

چون بسند قوی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مفضل عرض نمود به آن حضرت که چون نماز خفتن می کنم دو رکعت نشسته می کنم حضرت فرمودند که آن به یک رکعت محسوبست و اگر دست بهم ندهد که نماز شب بکنی شب را به وتر سر آورده و این حدیث دلالت می کند بر آن که قایم مقام وتر می شود نه آن که مراد حضرت اینست.

و لیکن روایتی نقل کرده است از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱

صلوات الله علیه که حضرت فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد پس می باید که شب او بی وتر بروز نرسد ابو بصیر گفت که عرض نمودم که مراد از این دو رکعت بعد از خفتن است حضرت فرمودند که بلی آن را به یک رکعت حساب می کنند و کسی که این دو رکعت را کرده باشد و چیزی واقع شود که نماز شب را نکند شبش به وتر سر آمده است و اگر چیزی واقع نشود و زنده باشد وتر را در آخر شب خواهد کرد پس عرض نمودم که آیا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این دو رکعت را کردند حضرت فرمودند که نه گفتم چرا نکردند حضرت فرمودند که زیرا که وحی به آن حضرت می آمد می دانست که در آن شب خواهد رفت یا نه و غیر آن حضرت این را نمی داند پس بنا بر این دیگران را می باید کرد و ظاهر این خبر با صدوقست و لیکن بعد از تأمل ظاهر می شود

که مراد حضرت اینست که عبارت آن حدیث شامل و تیره است نه نفس و تیره و علی ای حال ظاهر شد مطلوب صدوق و مستمسک او پس ظاهر شد که بحثهایی که در این عبارت بر او کرده اند فضلا بی وجه است و عمده بحثها اینست که ساعات شبانه رور بیست و چهار است و صدوق بیست و پنج ساعت گفته است و جوابش این است که هر کسی اصطلاحی دارد در ساعت حتی منجمان ساعات حقیقیه و معوجه دارند و ائمه اهل بیت باصطلاح خود سخن می فرمایند نه باصطلاح منجمین و باقی بحثها نیز ازین باب و چون حق ظاهر شد کاری بیاطل نداریم و نام کسی را نمی بریم که دغدغه غیبت می شود بلکه مهما ممکن می باید که متعرض قدما نشوند چون ایشان ارباب نصوصند و ظاهر شد که هر چه صدوق می گوید بی مستندی نیست و مستند نزد او صحیح بوده است و ایشان معذورند و اگر ما عمل بغیر گفته ایشان کنیم بنا بر آنست که مستندی به اعتقاد ما که صحیح تر است و بما رسیده است عمل به آن می نماییم و ایشان را بحال خود می گذاریم بلکه نسبت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲

به همه کس لازمست که چنین کنیم زیرا که ایشان سعی خود را کرده اند و چنان یافته اند اگر در واقع غلط کرده باشند بعد از سعی مؤاخذ نخواهند بود و اعتقاد اکثر علما آنست که مثاب خواهند بود مگر آن که در سعی تقصیر کرده باشند و آن نیز بر ما نیست که متعرض ایشان شویم زیرا که ممکن است که به اعتقاد ایشان همان مقدار سعی که کرده اند کافی باشد

چون حسن ظنی به سابقین داشته اند و اعتماد بر ایشان می کرده اند در تتبعات.

و در فقه رضوی مذکور است که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است نوافل را که متمم فرایض بوده باشد از هر سوی و قصوری که در فرایض بوده باشد و هشت رکعت قبل از ظهر مسمی است به نماز اوّابین و هشت رکعت بعد از ظهر نماز خاشعان است و چهار رکعت بعد از شام نماز ذاکران است و دو رکعت نشسته بعد از خفتن که به یک رکعت ایستاده محسوب است نماز شاکران است و هشت رکعت نماز شب نماز خائفان است و سه رکعت وتر نماز راغبان است و دو رکعت فجر نماز حامدانست.

و در حدیث صحیح و احادیث کالصحیحہ از حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ منقول است که در شب معراج گفتم خداوندا حال مؤمن نزد تو چگونه است خداوند عالمیان فرمود که یا محمد هر که دوست مرا خوار کند چنانست که با من محاربه کرده است و من به زودی داد او را از آن ظالم می گیرم و من در هر امری که اراده کنم تردد ندارم مثل تردّدی که در قبض روح بنده مؤمن دارم چون او از مرگ کراهت دارد و من نمی خواهم که دل او آزرده شود و به درستی که بعضی از بندگان من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در توانگری و اگر ایشان را فقیر گردانم هلاک خواهند شد و بعضی از بندگان من هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر و اگر ایشان را غنی گردانم هلاک

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳

خواهند شد و

هیچ بنده او را قرب بمن حاصل نمی گردد به چیزی که نزد من محبوبتر باشد از آن چه بر ایشان واجب گردانیده ام و به درستی که بندگان تقرب می توانند جست و می جویند به کردن نوافل تا به مرتبه که محبوب من می شوند و چون به مرتبه محبوبیت من رسیدند من شنوایی ایشان می شوم که بمن می شنوند و بینایی ایشان می شوم که بمن می بینند و من زبان ایشان می شوم که بمن می گویند و من دست ایشان می شوم که بمن کارها می کنند اگر مرا بخوانند اجابت می کنم و اگر سؤال کنند عطا می کنم.

و در حدیث صحیح واقع شده است که این رتبه مخصوص شیعیانست بلکه متواتر است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که این رتبه غیر اثنی عشری را حاصل نمی شود و چون این حدیث قدسی یقینی است ضرور است که تحقیق او بر نحوی که مناسب فهم همه کس باشد کرده شود.

اما جزو اول که سؤال از مؤمن واقع شد و حق سبحانه و تعالی حال ولی را فرمود اشاره است به آن که مؤمن حقیقی کسی است که به مرتبه دوستی الهی فایز شده باشد چون اعتقاد یقینی خواه علم یقین باشد و خواه عین یقین و خواه حق یقین البته لازم دارد محبت الهی را اگر چه محبت افعالی باشد زیرا که تا دیده بصیرت به انوار الهی مکحل نشود صاحب یقین نمی شود و چون بزرگواری و عظمت الهی را دانست و می بیند که آنا فانا الطاف صوری و معنوی الهی بر او فایض است لازمه انسان است که محبت بر او فایض شود و چون پیشتر می رود و

محبت زیاده می شود تا به محبت ذاتی می رسد.

و اما آن که فرموده است که خوار کردن دوستان او بمنزله محاربه است با او باین معنی در احادیث صحیحه متواتره بالمعنی وارد شده است بعضی بعنوان اهانت و بعضی بعنوان اذلال و ذلیل شمردن یا ذلیل کردن و بعضی بعنوان ایذا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴

بعضی بعنوان تحقیر و ازین رتبه بالاتر نمی باشد که حق سبحانه و تعالی ایذای ایشان را حرب خود شمرده باشد و اشاره ایست بآنکه چون دل مؤمن عرش حق سبحانه و تعالی است و محل محبت و معرفت اوست پس آن چه با مؤمن می کند با خداوند او کرده است و در متعارفات هم چنین است که اگر کسی اهانت غلام کسی کند اهانت آقا کرده است چه جای اهانت پسری که محبوب او باشد یا معشوق او.

دیگر این مکالمه که من تردّد ندارم حق سبحانه و تعالی بر سیل مجاز شایع می فرماید که من بمنزله کسی ام که تردّد داشته باشد و آن که مؤمنی که دوست باشد نخواهد مردن را از این جهت است که چون مرتبه دوستی را در این نشأه یافته است می خواهد که چند روزی دیگر باشد تا دوستی او زیاده شود و آن که اراده الهی در بردنست از این جهت است که می داند که اگر بماند از دوستی می افتد یا به نهایت مرتبه خود رسیده است لهذا مرتبه عالیّه او را به او می گویند که:

«يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً» چنانکه گذشت دیگر قرار نمی ماند و پرواز کرده «فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» که آشیانه اوست قرار می گیرد.

دیگر آن شفقت که از

غنا و فقر هر یک اصلح است نسبت به او چنان می فرماید احادیث متواتره وارد است که نسبت به اکثر دوستان فقر و بلا انساب است ایشان را همیشه مبتلا می دارد تا همیشه در هر حالی متوجه جناب اقدس او باشند و جمعی از دوستان هستند که مسمی به ضناین اند.

چنانکه در احادیث صحیح و کالصحیح وارد است از صادقین صلوات الله علیهما که فرمودند که حق سبحانه و تعالی را دوستانی چند هست که بلا را از ایشان ضنت می فرماید و تا زنده اند ایشان را در عافیت دارد و روزی می دهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵

ایشان را در عافیت و می میراند ایشان را در عافیت و محشور می کند ایشان را در عافیت و داخل بهشت می کند ایشان را در عافیت و لیکن این جماعت بسیار نادرند و علی ای حال شفقت الهی مربی ایشان است بهر نحو که صلاح حال ایشان در آنست چنان می فرماید و بر این مضمون نیز احادیث قدسیه صحیحه وارد است.

از آن جمله در حدیث قدسی صحیح وارد است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که خداوند عالمیان می فرماید که بعضی از بندگان من بندگان من اند که صلاح امر دین ایشان نیست مگر در توانگری و رفاهیت عیش و صحت بدنهای ایشان ایشان را توانگر می گردانم و روزی ایشان را فراخ می گردانم و بدنهای ایشان را صحیح می دارم تا ایشان به جمعیت خاطر متوجه عبادت و طاعت و محبت و معرفت من باشند، و جمعی از بندگان مؤمن من هستند که دین ایشان و قرب ایشان را بر نحوی که می خواهم بهم نمی رسد مگر در فقر و مسکنت و بیماریها

ایشان را به آن‌ها مبتلا می‌کنم تا مبتدیان ایشان مشغول دعا و تضرع باشند و قرب ایشان بمن در آن ضمن حاصل گردد و متوسطان ایشان در مقام صابران در آیند و به صبر بر بلاها و محن ایشان را به قرب خود فایز گردانم و منتهیان همگی اینها را از فضل من دانند و در مقام رضا در آمده در هر بلایی ایشان را لذتها باشد فوق آن چه تصوّر توان نمود و من داناتریم به آن چه صلاح حال بندگان من خصوصا دوستان من در آنست چنان می‌کنم و به درستی که بعضی بندگان من باشند که سعیها و مشقتها می‌کشند در بندگی من گاه هست یک شب و دو شب خواب را بر ایشان مستولی می‌گردانم تا بخواب روند از نهایت شفقتی که به ایشان دارم و چون صبح می‌شود ایشان با خود در مقام جنگ در می‌آیند و در عتاب و خطابند با نفس خود که آن عبادت را نکرده اند که هر شب می‌کردند و اگر ایشان را بحال خود می‌گذاشتم هر آینه به عجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶

مبتلا می‌شدند و از خود راضی می‌بودند و به سبب عجب و خودبینی فریفته اعمال خود می‌شدند و گمانشان این بود که از همه عابدان در پیش اند و در بندگی من تقصیر ندارند و به سبب عجب از من دور شده بودند و گمانشان این می‌بود که بمن نزدیک شده اند نمی‌دانند که نهایت بندگی آنست که خود را و اعمال خود را لاشیء دانند زنده که عبادت کنندگان اعتماد بر عبادت خود نکنند آن عبادتهایی را که از جهت ثواب من می‌کنند

چنانکه احوال اکثر عابدان اینست که از جهت ثواب می کنند و تکیه بر آن دارند که اگر آن عبادات را به محض رضای الهی کنند روز بروز قنای ایشان بیشتر می شود یا آن که هر چند عبادت کامل کنند می باید تکیه بر آن نکنند چون محالست که از ناقص کامل به هم رسد و بر تقدیر کمال نسبت به ایشان کمالست هر گاه نظر به جلال و عظمت او کنند ما سوی الله همه لا شیء می شوند چه جای او و عبادت او چنانکه می فرماید تعالی شانه که اگر بندگان من اجتهادات و سعیها کنند در بندگی من و مدت عمر خود را به تعب اندازند در عبادت من هر آینه مقصر خواهند بود و آن چه شرط بندگی من است به جا نیاورده خواهند بود چون در برابر کرامتهای من و نعمتهای بهشتهای من و درجات عالیه که در جوار انبیا و اوصیا به ایشان خواهم داد عبادت ایشان در جنب آن چه نماید یا آن که چون منظور ایشان در عبادت اینهاست کجا این عبادت ایشان را بلند مرتبه می کند چون شرط عبادت آن است که غیر حق سبحانه و تعالی منظور نباشد یا هر دو معنی و لیکن می باید که اعتماد همه بر رحمت من باشد نه بر عبادت خودشان و می باید که امید و فرح و خوشحالی ایشان به تفضلات من باشد که هر چند عبادت کنند عبادت را سبب رحمت ندانند بلکه منظورشان این باشد که تا غایت حق سبحانه و تعالی با ما به تفضل سر کرده است کجا بود استحقاق از ابتدای خلق در رحم مادر تا حال بلکه

می نمود در سلسله معدومات می بودیم بلکه در سلاسل و اغلال و می باید که قرار قلوب بندگان من به گمان خوب باشد بمن که خواه عبادت کنند و خواه معصیت امیدواری به رحمت او داشته باشند خصوصا در پیریها و بیماریها که هر گاه بنده نظر از خود و از اعمال خود بر دارد رحمت من در این صورت ایشان را در می یابد و تدارک نقصهای ایشان می کند و در این صورت که ایشان از خود و اعمال خود فانی شدند رحمتهای خاصه الهی ایشان را به مرتبه رضا به قضا و خوشنودی حق سبحانه و تعالی می رساند و مغفرت من لباس عفو مرا بر ایشان می پوشاند که باقی بالله می شوند و حکایت ایشان می آید و آن چه مذکور شد ترجمه بود با اشاره به بعضی حقایق و حقایق کلام الهی را نمی یابند مگر دوستان او که ازین مقامات خبری داشته باشند.

دیگر آن که حق سبحانه و تعالی قرب فرایض را مقدم داشته است ظاهر می شود که تا کسی مشغول الذمه بواجب باشد مستحبات را نباید کرد اما آن که حرام باشد ظاهر نمی شود از این حدیث و شک نیست در آن که فرایض را مقدم داشتن بهتر است و ظاهر می شود از امثال این احادیث که حق سبحانه و تعالی هر چه اصلح است بحال بندگان آن را بر ایشان واجب گردانیده چنانکه غذاها از برای قوام بدن ضرور است و مستحبات از جهت طراوت روح در کار است چنانکه میوهها از جهت طراوت بدن در کار است و جمعی که سعیها می نمایند در قرب و نمی رسند به

مطلوب از این جهت است و لیکن بعد از قرب فرایض تقرب به نوافل مطلوب است و آن افرادش بی نهایت است و چون بنده از اسباب قرب خبری ندارد ملاحظه می باید نمود که شارع کدام یک از نوافل را خود بیشتر به جا می آورده اند و امت را به آن مبالغه بیشتر می کرده اند و در این شک نیست که مداومت و امر به مداومت در نوافل یومیه بیشتر از سایر نوافل می نموده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸

چنانکه مذکور شد.

و از آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده تقرب می جوید بسوی من به نوافل یعنی از جهت قرب من به جا می آورد چنانکه در فرایض فرموده است ظاهر می شود که در عبادات تقرب در کار است خصوصا هر گاه خواهد باین مراتب عالیه فایز گردد و بعضی از علما ذکر کرده اند در افراد تقرب آن که از جهت خلاصی از جهنم باشد یا از جهت رسیدن به بهشت چون قرب الهی بحسب مکان احتمال ندارد پس مطلوب قرب به رحمتست و اعظم رحمتهای الهی خلاصی از جهنم است یا دخول بهشت و لیکن اکثر علما تفصیلی داده اند که اگر منظورش اصلا اطاعت و فرمان برداری نباشد بلکه محض دخول بهشت باشد یا خلاصی از عذاب باطل است بلکه شهید رحمه الله نقل اجماع اصحاب کرده است بر بطلان این عبادت و اگر منظورش فرمان برداری و خلاصی از نار هر دو باشد صحیح است و بعضی گفته اند که اگر مقصود بالذات خلاصی از نار باشد و اطاعت بالتبع باطل است و بر عکس صحیح است و اگر هر دو مقصود باشند بی ترجیح احدی نیز باطل

است و خواهد آمد احادیث صحیحه در حج و غیر آن که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند در نیت احرام و غیره.

(ابتغی بذلك وجه الله و الدار الآخرة) یعنی مقصود من ازین فعل رضای الهی است با ثواب بهشت و این حدیث و امثال این که قریب به تواتر است دلالت می کنند بر آن که اگر هر دو مراد باشد ضرر ندارد و اگر نه اخبار دیگر می بود ظاهرش دلالت می کند بر آن که این قصد می باید وجوبا یا استحبابا.

و لیکن در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که عبادت کنندگان یا عبادت بر سه قسم است طایفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹

عبادت الهی می کنند از ترس عذاب و این عبادت بمنزله عبادت بندگانست که از ترس آقا خدمت می کنند و طایفه عبادت الهی می کنند بواسطه ثواب الهی و این عبادت بمنزله خدمت مزدورانست و جمعی عبادت الهی می کنند از جهت محبت الهی این عبادت آزادانست و این عبادت بهترین عبادتهاست.

و بطرق متکثره از یونس بن ظبیان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مردمان عبادت الهی را بر سه وجه می کنند طایفه ای از جهت رغبت در ثواب او می کنند و این عبادت حریصان و طامعانست و جماعتی عبادت می کنند از ترس و این عبادت غلامان و کنیزانست و لیکن من عبادت او می کنم به محض دوستی او و این عبادت بزرگوارانست و این راه راه ایمنی است چنانکه حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان فرموده است که ایشان از فرع روز قیامت ایمنانند و دیگر فرموده است که اگر شما حق سبحانه

و تعالی را دوست می دارید متابعت من کنید یعنی از جهت دوستی او تا حق سبحانه و تعالی شما را دوست دارد و گناهان شما را بیامزد پس کسی که خدا را دوست دارد خداوند عالمیان او را دوست می دارد و هر کرا خدا دوست دارد از جمله ایمنان است از عذاب او.

و در اخبار بسیار از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که در مناجات خود چنین می کردند که خداوندا ترا از جهت بهشت عبادت نکرده ام و از ترس بندگی نکرده ام بلکه از جهت محبت عبادت کرده ام و در اخبار بسیار چنین است که آن حضرت بعد از هر دو فرمودند که چون ترا اهل عبادت دانستم عبادت کردم و ازین باب احادیث بسیار وارد شده است و دلالت ندارد بر بطلان عبادت بلکه ظاهرش آن است که عبادت صحیح باشد و لیکن کامل نباشد و هیچ شک نیست در آن که چنین عبادات سبب قرب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰

نمی شود و قرب الهی عبارتست از ارتباط بنده بجناب اقدس او و این نیز چند معنی دارد یکی آن که بنده را از ارتباط مطالب دنیوی یا اخروی باشد و این نیز به سابق بر می گردد و دیگر آن که چون لذتی بالاتر از این نمی باشد که بنده انیس و جلیس خداوند باشد از این جهت عبادت کند و این نیز معلول است چون مراد نفس مطلوبست و هم چنین اگر عبادت الهی را از جهت دوستی حق سبحانه و تعالی کند که اصل محبت او لذتی است که فوق آن نمی باشد یا چون محبت الهی سبب محبوبیت الهی است و این نیز

لذتش به اضعاف مضاعفه از آن بالا-تر است اما اگر عبادت از جهت حصول محبت یا محبوبیت باشد از آن جهت که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد این معنی را این کمال است یا آن که چون محبت الهی که عشق اوست حاصل شده است و عشق او را بر عبادت می دارد این اعظم کمالاتست و ظاهرا عبادت معصومین صلوات الله علیهم چنین باشد و مرتبه دیگر آن است که عظمت الهی را دانسته است و می داند که چنین خداوند را بندگی کردن سزاوار است. چنانکه در کلمات حضرت امیر المؤمنین و دعاهای آن حضرت صلوات الله علیه بسیار واقع شده که من عبادت تو می کنم چون سزاوار عبادتی و دیگر بسیار می فرماید که الهی اگر بهشت و دوزخ نمی داشتی ترا عبادت نمی بایست کردن؟ و امثال این کلمات و لیکن حباله و اهلاله مرتبه نیست که هر کس تواند چنین عبادت کردن بلکه تا عاشق نشود یا عارف نشود به نحوی که سابقا گذشت که

«من عرف الله و عظمه منع فاه من الکلام»

به مرتبه اخلاص فایز نمی گردد و ترجمه این حدیث آنست که هر که خدا را شناخت و عظمت الهی در دل او جلوه گر شد منع می کند زبان خود را از ما لا یعنی چون همیشه خداوند با عظمت حاضر و ناظر است در حضور چنین خداوندی کجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱

رواست که یاد غیر او در خاطر گذرد یا بر زبان جاری شود و هم چنین شکم خود را باز می دارد از خوردنها و همیشه خود را در تعب می دارد به روزه روز و عبادت شب بلکه تعب نیست در

آن مرتبه بلکه نهایت لذت دارد و نه از جهت لذت نفس می کند بلکه محبت الهی همه لذات جسمانی و روحانی او را محو کرده است و سوخته است و فانی فی الله شده است و چون مبتدی را ممتنع است این نیت کردن بلکه نیت اختیاری نیست مطلقاً و مقدمات آن اختیاریست زیرا که نیت معنی است که داعی بر فعل است و هر حالتی که دارد آن حالت او را بر فعل می دارد پس اگر خوف عذاب بر او غالب باشد نمی تواند نیت ثواب کردن و بر عکس و هم چنین اگر قبول خلایق منظور نفس اوست و در برابر ایشان عبادت می کند اگر هزار سعی کند که نیت را از جهت خوف الهی به جا آورد نمی تواند بلی بر زبان می توان گذرانیدن و در خاطر در می توان آوردن اما اینها نیت نیست پس اگر مبتدی خواهد که نیتش صحیح شود می باید که ترک مألوفات و مستلذات جسمانی بکند و همگی خود را به عبادات و طاعات و اوراد و اذکار بدارد با مراقبه که همیشه خود را منظور خداوند داند و جمیع از ارباب قلوب تلقین مریدان می کرده اند این ذکر را که «الله حاضر و ناظر» و این عبارت به عربی و فارسی هر دو درستست معنی عربیش اینست که حق سبحانه و تعالی حاضر است مرا یعنی علم او احاطه کرده است مراد و همیشه نظر تربیت بسوی من دارد چون رب العالمین است و فارسی آن خطاب است با حق سبحانه و تعالی یعنی خداوندا تو حاضری و تو ناظری.

و بر مبتدی خصوصاً عوام بسیار مشکل است که ایشان تصوّر

نکنند خدا را به صورتی و مکانی بلکه همین که متوجه ذکر و فکر می شود قوت واهمه همان ساعت خدای می سازد و صورتی از جهت او قرار می دهد و مکانی از جهت او مقرر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲

می سازد یا در عرش یا تصور می کند که از قبیل هوا احاطه کرده است به او و هر چه تصور کند حق سبحانه و تعالی نه چنان است حتی آن که اگر تصوّر لامکان کند یا چنین تصور می کند که جائی خاص ندارد گاهی در آسمانست و گاهی در زمین است یا مکانی را تصور کرده لا مکانش می نامد بلکه هر چند واهمه این نحو تصوّرات کند می باید به تضرع و زاری در آید و پناه به خداوند برد و با خود چنین مقرر سازد که او تصور نفس ناطقه که عین اوست نمی تواند کردن چگونه تصور خداوند خود می تواند کردن و با این حال همیشه بذکر الهی مشغول باشد و از اهل دنیا عزلتی اختیار کند که نفس او به ایشان الفت نگیرد چنانکه محققان گفته اند که

صمت و جوع و سهر و عزلت و ذکر بدوام ناتمامان جهان را بکند کار تمام

و هر گاه مدّتی مداومت بر اینها به قانون شرع مبین کند بموجب فرموده الهی حاصل خواهد شد چنانکه ترجمه اش اینست که آن جماعتی که مجاهده می کنند با نفس و هوا و شیاطین هر آینه البته ما هدایت خواهیم کرد ایشان را به راههای قرب خود و این معنی از قبیل سهل ممتنع است که به سهولت حاصل می توان کرد اما ترك مالوفات مشکل است مگر جمعی را که حق سبحانه و تعالی هدایت کند بلکه

خود ایشان را به راه خود ببرد پس چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده من تقرب بمن می تواند جست به نوافل تا به مرتبه که محبوب نشود و آیه «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و احادیث بسیار دلالت می کند که چون محبوب الهی شدند خاصیت محبت اقتضا می کند که ایشان را عاشق کند و کسی نگویید که عشق الهی محال است زیرا که عشق تعلق بصورت خود می گیرد و حق سبحانه و تعالی را صورت نیست پس چگونه عشق ممکن باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳

جوابش اینست که اکثر مردمان عاشق دنیایند و دنیا صورتی ندارد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ یعنی شیطان زینت می دهد از جهت آدمیان دوستی شهوتها را از زنان و فرزندان ذکور و قنطارهای طلا و نقره یعنی کیسه های پر از زر و خلاف بسیاری هست در معنی قنطار و همه باین بر می گردد که زر بسیار دوست می دارد و دیگر اسبان با زینت و چهارپایان و مزارع و امثال اینها از زینتهای زندگانی دنیا و هیچ شک نیست که اکثر مردمان عاشق زر بسیارند و عاشق صورت زر نیستند و عاشقند که در زیر زمین باشد که هرگز نه بینند و هم چنین جمعی از شیعیان عاشق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می شوند و هیچ کس عاشق صورت آن حضرت نمی شود بلکه جمعی فی نفسه محبت دارند و بعضی به اعتبار کمالات آن حضرت و بعضی از جهت افعال آن حضرت که نسبت به او خواهد فرمود از شفاعت و حضور در وقت مردن و حشر و نشر و خلاص گردانیدن از

آتش و رسانیدن به بهشت.

و اما آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است

فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمْعَهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ

وجوه بسیار گفته اند محققان یک وجه آنست که چون سالک به ریاضات و مجاهدات نفس خود را بمنزله آئینه جهان نماست و زنگهای تعلقات بر آن آئینه نشسته آن را سیاه کرده بود ریاضات به آداب و قوانین آن زنگها را زدود آئینه روشن می شود و به سبب ذکر بسیار او را بجانب اقدس الهی ربطی به هم رسد پس منعکس می شود در آن آئینه انوار الهی و به سبب آن روح او شنوا می شود و بینا می شود و به آن شنوایی می فهمد مخاطبات الهی را که در قرآن و احادیث مذکور است و به آن بینایی مطالعه می کند در کتاب الهی که عوالم آفاق و انفس است و می ریزد بر دل او انوار حقایق و معارف الهی و زبانش به آن گویا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴

می شود و به قوت الهی می کند هر چه را می کند و این معنی نه به حلول و اتحاد است بلکه به محض ارتباطست و این رتبه ایست که حق سبحانه و تعالی غیر انسان را نداده است و بنا بر این معنی است که چون فرشتگان گفتند که الهی چه حکمت است که ما همه مشغول تقدیس و تسبیح و تحمید توئیم ما را از جهت خلافت خود مقرر نمی سازی و آدمیان را مقرر می سازی از جهت خلافت که کار ایشان فساد و خون ریزش خواهد بود خطاب رسید اولاً که من چیزی چند می دانم که شما نمی دانید و اشعار فرمود که بندگان را همین بس است که بدانند که خداوند حکیم علیهم

بد نمی کند و هر چه اصلاح است می کند و بعد از آن بر وجه تفضل بر ایشان ظاهر ساخت که نشأه انسانی قابل این معانی هست که مظهر اسرار الهی بر منبع علوم و حکم غیر متناهی باشد و شود و او را ترقیات عظیمه حاصل شود که علم او علم الهی باشد و قدرتش قدرت الهی و هم چنین صفات غیر متناهی الهی در او جلوه گر شود و حق سبحانه و تعالی به یک القا که بر آدم و سایر ملائکه کرد ملایک از آن القا منتفع نشدند و آدم همه را یافت و بعد از آن که دویت یا سیصد سال در مقام تعلم از آدم در آمدند هزار یک علوم حضرت آدم را ندانستند و این همه از جهت تجرد روح آدم بود که تعلق به بدن به هم رسانیده بود و بالخاصیه او را این حالت حاصل شد و ملائکه مقربین را نشد پس در این صورت بنور الهی می شنود و می بیند و می گوید و می کند این نشأه چنین نشأه ایست.

که احادیث متواتره وارد شده است که در وقت وفات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خلیل مرا بخوانید پس عایشه و حفصه کس به جانب ابو بکر و عمر فرستادند و چون ایشان آمدند حضرت صلی الله علیه و آله رو از ایشان گردانید و دیگر فرمودند که خلیل مرا بخوانید پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها کس به جانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵

فرستادند و چون آن حضرت صلوات الله علیه آمدند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله عليه را به نزد خود خواندند و چادر شب را بر سر خود و علی کشیدند لمحّه و حضرت که سر بیرون آوردند از آن حضرت پرسیدند که حضرت چه فرمودند حضرت فرمودند که تعلیم فرمودند مرا هزار باب از علم که از هر بابی مفتوح می شود هزار باب.

و ایضا در احادیث بسیار منقولست که مرا تعلیم کرد هزار حدیث که از هر حدیثی مفتوح می شود هزار حدیث.

و ایضا در احادیث صحیحه بسیار فرمودند که تعلیم نمود مرا هزار کلمه که از هر کلمه مفتوح می شود هزار کلمه.

و ایضا در احادیث صحیحه بسیار فرمودند که تعلیم فرمودند مرا هزار حرف که مفتوح می شود از هر حرفی هزار حرف.

و از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست در احادیث بسیار که هنوز یک بابش مفتوح نشده است با این همه علوم که ما بخلق رسانیدیم و تا کسی به مراتب کشف علویات نرسد تصدیق این اخبار بر وجهی که باید نمی تواند کرد.

و از اینجاست که باب مدینه علم رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار می فرمودند که در این سینه علوم بسیار هست کاش می یافتم کسی را که قابلیت اینها می داشت و از اینجاست که فرمودند که در خیبر را به قوت جسمانی نکند بلکه به قوت ربانی گندم.

مجملا آیات و احادیث در این باب زیاده از حد حصر است و در هر جا اشعاری به بعضی از آنها می شود.

و آن که در احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که حق سبحانه و تعالی تمام می کند فرایض را به نوافل آن چه این شکسته را بخاطر می رسد و الله يعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶

اینست

که چون ظاهر است که غرض الهی از جمیع تکالیف قرب بندگانست بجناب اقدس او و سبب آن که جمعی کثیر همیشه عبادت می کنند و اصلاً ایشان را قرب حاصل نمی شود آنست که طبیعت بشری بهانه جوست همین که شنیدند که در نماز حضور قلب در کار نیست چون فقها نمرده اند آن را از جمله واجبات بلکه اکثر در تحت مستحبات نیز ذکر نکرده اند این را عذر خود کردند و آیات و احادیث متواتره را هیچ نظر نکردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ هُمْ فِي صِيْلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که ترجمه اش اینست که رستگاری یافتند آن مؤمنانی که در نماز خود خاشعند و خضوع و خشوع بدون حضور قلب محال است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند که نمازی نیست بی حضور قلب و در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است که از نماز آن مقدار مقبول است که دل با خدا باشد اگر در ثلث نماز با خداست همان ثلث را حساب می کنند و اگر عشر عشر و چون اکثر بنی آدم به اشغال دنیوی گرفتارند و بسیار مشکل است که از اول نماز تا آخر نماز به یاد حق سبحانه و تعالی توانند بود بلکه تجربه کرده ایم که اگر در مقام مراقبه باشند و این غم داشته باشند شاید در ثلثی از نماز با یاد الهی توانند بود بنا بر این حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دو برابر فرایض نوافل مقرر فرمودند که در آنجا نیز اگر سعی نماید ثلثی با یاد خدا باشند که آن بمقدار دو ثلثی است

که از نماز بی حضور قلب بوده است به تفضل الهی نمازی تمام شود و لیکن اکثر عالمیان در فریضه متوجه حق سبحانه و تعالی نمی شوند در نافله چه احتمال دارند که متوجه شوند بنا بر این در مرتبه اول مانده اند و اصلاً غم خود ندارند که اگر در سابق تقصیری شده باشد بعد از این نکنند که تلافی ما فات بشود و لیکن شاید با خود قرار داده اند که نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷

همین است و قرائت را درست می باید کرد و اگر و العیاذ بالله قرائت را درست کرده باشند همگی در اظهار آن و نفی ما سوی می کوشند و بسیار باشد که جمعی در آن نکوشیده باشند و در حضور قلب کوشیده باشند و در مقام محبت و معرفت در آمده باشند و بر تقدیری که تقصیر در آن کرده باشند دوست دوست خود را عذاب نخواهد کرد بلکه هر دو می باید و می باید که جمیع شرایط ظاهری باشد با شرایط باطنی و إن شاء الله تعالی در مقام خود همه مذکور خواهد شد.

(و قال زرارہ بن اعین قال ابو جعفر صلوات اللہ علیہ کان الہدی فرض اللہ عزّ و جلّ علی العباد عشر رکعات و فیہنّ القراءہ و لیس فیہنّ و ہم یعنی سہوا فزاد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ سبعا و فیہنّ السّہو و لیس فیہنّ قراءہ) و به اسانید صحیحہ و حسنہ منقولست کہ زرارہ گفت کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ آن چه حق سبحانہ و تعالی بر بندگان واجب گردانیدہ ده رکعت نماز بود کہ در آن ده رکعت قرائت حمد واجبت

البته و در سوره خلافت و خواهد آمد و در این ده رکعت و هم نیست یعنی شک بی دغدغه که اگر کسی شک کند در نماز دو رکعتی یا در دو رکعت اول غیر آن نمازش باطل می شود و در شک و سهو غیر رکعت خلافی است که خواهد آمد و ظاهراً «یعنی» کلام زراره باشد و محتمل است که کلام راویان دیگر باشد و یقیناً کلام صدوق نیست چون همین عبارت در کافی هست و معنیش این است که زراره می گوید که مقصود حضرت ازین و هم سهو است و در اصطلاح حدیث سهو را اطلاق می کنند بر فراموشی و شک بلکه بر گمان نیز و بحسب لغت سهو آنست که یقین داند که فراموش کرده است و شک آنست که هر دو طرف مساوی باشد و اگر یک طرف راجح باشد طرف راجح را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸

ظن می نامند و مرجوح را وهم و در اصطلاح حدیث بسیار است که وهم می گویند و ظن می خواهند و همه خواهد آمد پس حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله هفت رکعت زیاد کردند و در این هفت رکعت شک و سهو و ظن ضرر ندارد و در این هفت رکعت قرائت نیست یعنی بعنوان وجوب معین بلکه مخیر است میان حمد و تسبیح و آن که فرمودند که در هفت رکعت سهو هست مراد از آن شش رکعت آنست چون خواهد آمد که در سه رکعت شام اگر شک کند در رکعات نمازش باطل است.

و آن که واقع است در این خبر که حضرت هفت را زیاد کرده اند یعنی بعنوان تفویض و ظاهراً صدوق

اعتقاد به تفویض دارد چنانکه در علل تصریح به آن کرده است و اگر در این کتاب از آن اعتقاد برگشته باشد چنانکه در مبحث وضو نفی تفویض کرد ممکن است که مرادش نفی وضو باشد یا در اینجا تاویل کند حدیث را و لیکن احادیث تفویض متواتر است.

از آن جمله روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودم و برادرم حمران نیز آنجا بود پس حمران به حضرت عرض نمود که چه می فرمایید در قول زراره که مخالف قول شماس است حضرت فرمودند که در چه چیز حمران گفت زراره می گوید که اوقات را حق سبحانه و تعالی به حضرت سید المرسلین تفویض فرموده بود و حضرت خود مقرر ساختند پس حضرت به حمران فرمودند که تو چه می گویی حمران گفت من می گویم که جبرئیل در روز اول اول اوقات را آورد و در روز دیگر آخر اوقات را آورد پس جبرئیل گفت که میان این دو وقت همه وقتست پس حضرت فرمودند که این حمران زراره می گوید که جبرئیل گفت و رسول خدا قرار داد و سخن هر دو یکی است و مخالف تو نمی گوید زراره

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹

مجملاً- احادیث تفویض متواتر است و ظاهراً با وجود تفویض آن حضرت بی امر الهی کاری نمی کرده است اگر چه جبرئیل نیز واسطه نباشد چون همیشه روح القدس با آن حضرت می بوده است و قطع نظر از آن هر گاه بحسب احادیث قدسیه سابقه نظر به مؤمنان ممکن باشد

«فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق»

چرا نظر به آن حضرت ممکن نباشد با آن ربطی

که آن حضرت را با جناب اقدس الهی بود بلکه مستبعد نیست که اکثر احکام چنین نازل شده باشد چنانکه ظاهر آیات و اخبار بر آن دلالت دارد و این معنی در غیر انبیا و اوصیا اگر باشد حجت نمی تواند شد چون شیاطین بر ایشان مسلطند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شیاطین وحی می کنند به دوستان خودشان و تمیز میان واردات رحمانی و شیطانی در نهایت صعوبتست و در انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم چون علم یقینی داریم که شیاطین بر ایشان تسلط ندارند خاطر جمع است و کرده ایشان کرده خداست و گفته ایشان گفته خداست جل جلاله.

(فَمَنْ شَكَّ فِي الْاُولَئِينَ اَعَادَ حَتَّى يَحْفَظَ وَ يَكُونَ عَلَى يَقِينٍ وَ مَنْ شَكَّ فِي الْاٰخِرَتَيْنِ عَمِلَ بِالْوَهْمِ) پس کسی که شک کند در دو رکعت اول نماز اعاده می کند نماز را تا دیگر خود را ضبط کند و صاحب یقین باشد یا نمازی را که اعاده می کند حفظ کند و یقین در دو رکعت داشته باشد و کسی که شک کند در دو رکعت آخر عمل بوهم کند یعنی نمازش باطل نیست و رجوع به قاعده می کند که خواهد آمد یا عمل بظن خود می کند چون وهم بمعنی ظن آمده است و این عبارت ممکن است که داخل حدیث زراره باشد یا سخن صدوق باشد که بیان معنی حدیث کند اگر چه اجمالی که در آن بود در این نیز هست در طرفین و کلینی این جمله را ذکر نکرده است در حدیث زراره اظهر آنست که سخن صدوق باشد و لیکن مضمونش در احادیث زراره و غیرها

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰

هست

و احکام سهو در باب خود خواهد آمد در اینجا به تبعیت جزو اول مذکور شد.

(قال زراره و الفضیل قلنا لأبی جعفر صلوات الله علیه أ رأیت قول الله عزّ و جلّ إنّ الصّلاة کانت علی المؤمنین کتاباً موقوتاً قال یعنی کتاباً مفروضاً و لیس یعنی وقت فوتها ان جاز ذلك الوقت ثمّ صلّاها لم تکن صلاه مؤداه و لو کان ذلك كذلك لهلك سليمان بن داود علیهما السّلام حين صلّاها لغير وقتها و لکن متى ذکرها صلّاها) و بسند صحیح از زراره و کالصحیح از فضیل بن یسار منقول است که ایشان گفتند که ما به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض کردیم که بیان فرمائید قول خداوند عالمیان را که نماز بر مؤمنان کتابی است موقوت چه معنی دارد حضرت فرمودند که نوشته ایست واجب و ظاهر آنست که حضرت تفسیر موقوتا کرده باشند و ممکن است که تفسیر کتابا کرده باشند و بعد از آن بیان موقوتا فرموده باشند که مراد از موقوت نه آنست که اگر از این وقت بگذرد فوت شود و تدارک نتوان کردن و اگر آن را به جا آورند بعوض فایته نشود و اگر چنین می بود می بایست که حضرت سلیمان ابن داود هلاک می شدند چون نماز را در غیر وقت فضیلت یا اختیار به جا آوردند و لیکن نمازی که فوت شود هر گاه به خاطرش رسد قضا می کند آن را و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که سایب چون از حضرات صلوات الله علیهم شنیده است که ایشان مبالغه در نماز در وقت اختیار یا فضیلت می فرموده اند و گمانش این بوده است

که نماز که از وقت اختیار یا فضیلت بگذرد قضا می شود حضرت صلوات الله علیه فرموده باشند که نه چنین است که توهم کرده اید بر تقدیری که این اوقات وقت مختار باشد اگر از این وقت عمدا بگذرانند قضا نمی شود بلکه تا وقت اضطرار هست ادا است هر چند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱

مؤاخذ نیز باشند مع هذا مؤاخذة نیز نیست بلکه خود را از ثواب عظیم اول وقت و وقت فضیلت محروم ساخته است و اگر چنین می بود که اگر از وقت فضیلت بگذرد قضا باشد یا مؤاخذ باشد هر آینه می بایست که حضرت سلیمان هلاک شود که نمازش از وقت فضیلت گذشت و محتمل است که سایل چنین توهم کرده باشد که هر گاه از وقت بیرون رود قضا نمی توان کرد و عقوبت تقصیر را تدارک نمی توان کرد حضرت فرموده باشند که نه چنین است که قضا نتوان کرد که اگر قضا نتوان کردن هر آینه حضرت سلیمان هلاک خواست شد و ظاهرا حکایت سلیمان بر فرض خلاف واقع مراد باشد یعنی اگر نمی توانست کردن و حق سبحانه و تعالی آفتاب را بر نمی گردانید هر آینه هلاک خواست شد و حال آن که حق سبحانه و تعالی آفتاب را از جهت او بر گردانید و او نماز را در وقت خود به جا آورد.

[غفلت از نماز]

(قال مصنف هذا الكتاب ره انّ الجهّال من اهل الكتاب يزعمون انّ سليمان صلوات الله عليه اشتغل ذات يوم بعرض الخيل حتّى توارت الشمس بالحجاب ثمّ امر بردّ الخيل و امر بضرب سوقها و اعناقها و قتلها و قال أنّها شغلتنى عن ذكر ربّي عزّ و جلّ و ليس كما

يقولون جلّ نبیّ الله سلیمان علیه السّلام عن مثل هذا الفعل لأنّه لم یکن للخیل ذنب فتضرب سوقها و اعناقها لأنّها لم تعرض نفسها علیه و لم تشغله و أنّما عرضت علیه و هی بهایم غیر مکلفه و الصّحیح فی ذلك ما روى عن الصّادق صلوات الله علیه أنّه قال إنّ سلیمان بن داود علیه السّلام عرض علیه ذات يوم بالعشی الخیل فاشتغل بالنّظر إليها حتّی توارت الشّمس بالحجاب فقال للملائکه ردّوا الشّمس علیّ حتّی أصلّی صلاتی فی وقتها فردّوها فقام فطفق فمسح ساقیه و عنقه و امر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲

اصحابه المّذین فاتتهم الصّیلاه معه بمثل ذلك و كان ذلك و ضوء هم للصّیلاه ثمّ قام فصلّی فلما فرغ غابت الشّمس و طلعت النّجوم و ذلك قول الله عزّ و جلّ وَ هَبْنَا لِمَاؤَدَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ إِذْ عَرَضَ عَلَيْهِ بِالْعَشيِّ الصّافِياتُ الْجِيادُ فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتّی تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدّوها عَلَيّ فَطَفِقَ مَسِيحاً بِالسُّوقِ وَ الْأَعناقِ و قد اخرجت هذا الحديث مسندا في كتاب الفوائد) چون مذکور شد در حدیث صحیح که نماز حضرت سلیمان فوت شد و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و عامه تفسیرهای باطل کرده اند سخن خود را می گوید موافق قانون محدثین چون هر چه نقل می کنند سخن معصومین است هر گاه خواهند که سخنی از خود گویند باین عنوان می گویند که مصنّف این کتاب من لا یحضره الفقیه که محمد بن علی بن بابویه است می گوید که جاهلان از اهل کتاب که یهود و نصاری باشند این حکایت را چنین نقل کرده اند و جاهلان اهل سنت متابعت ایشان کرده اند

و چون مصنف ملاحظه از سنّیان فی الجملة می کند این معنی را نسبت بیهود و نصاری داده است به عنوانی که سنّیان نیز داخلند بلکه از تفاسیر اهل البیت ظاهر می شود در همه جا که حق سبحانه و تعالی صریحا خطاب و عتاب با یهود یا نصاری یا هر دو دارد کنایه با منافقان دارد و همین سنّیان در زمان حضرت سید المرسلین از جمله منافقان بودند بعد از آن حضرت داد خود را از اسلام خواستند و در ظاهر کلمه می گفتند و در باطن در تزییع دین آن حضرت می کوشیدند تا هفتاد و دو ملت به هم رسید و یک ملت بر حق ماندند و آنها قلیلی از اکابر صحابه بودند که ایمان حقیقی داشتند و منافقان در زمان آن حضرت نهایت خوف داشتند و هر روز هزار قسم می خوردند که ما مؤمنیم که مبدا کشته شوند یا رسوا شوند به نزول آیه در تصریح به اسمای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳

ایشان و بعد از آن حضرت آن خوف نیز بر طرف شد و علانیه کافر شدند چنانکه هیچ مطلبی در صحاح سته مثل این مطلب مکرر نشده است بلکه البته به مرتبه تواتر رسیده است در صحاح سته چه جای کتب معتبره دیگر و یکی از جمله کفر ایشان آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مکرر می فرمودند که من شهرستان علوم و حکم الهیه ام و علی در آن شهرستانست و اظهر من الشمس است که علی در نبود و پیغمبر صلی الله علیه و آله دیوار بلکه مراد حضرت این بود که علوم من همه نزد علی است صلوات الله علیه

و از جهت عنادی که با دین اسلام داشتند دلالت می کردند منافقان مدینه مشرفه که یهودان بودند منافقان قریش را به توراه و این توراتی که یهودان دارند بیست و اند سفر است پنج سفر در زمان حضرت موسی نازل شد به اعتقاد ایشان چهار سفر اجماعی است نزد ایشان و یک سفر که مشتملست بر احکام شاقه بسیار جمعی از ایشان آن سفر را از جهت سهولت در توریه نمی دانند و نوزده سفر دیگر تاریخ یهودانست که در هر زمانی جمعی از کذابان راست و دروغی چند بر هم بافته اند مثل تواریخ مسلمانان بلکه در اکثر حکایات موافقند چون منافقان مسلمانان از آنجا برداشته اند و این بنده تتبع بسیار کردم این توراه محرف را تا ظاهر شد وجوه تحریفات پنج سفر و وجوه اکاذیب باقی از آن جمله یهودان با حضرتین داود و سلیمان صلوات الله علیهما بد شدند که داود بر ایشان خراج مقرر ساخت و حدود و قصاص و اجرای احکام تورات بر ایشان کرد بعد از آن که بنی اسرائیل بر سر خود بودند و هر قسم قبیحی که می خواستند می کردند و بسیاری از پیغمبران را کشتند حق سبحانه و تعالی از دو طرف دشمنان را بر ایشان گماشت از یک طرف فراعنه مصر را بر ایشان مسلط گردانید و از طرفی دیگر پادشاهان عجم را که در بابل زمین بودند و همیشه قتل و اسیر و غارت در میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴

ایشان بود تا حق سبحانه و تعالی اشموئیل پیغمبر را بر ایشان فرستاد و او بنی اسرائیل را جمع کرد و مشورت نمود که بشود که اگر حق

سبحانه و تعالی از میان شما پادشاهی مقرر سازد شما اطاعت او بکنید و با کفار جهاد کنید و حق سبحانه و تعالی شما را منصور گرداند ایشان قبول کردند چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و طالوت را حق سبحانه و تعالی پادشاه ایشان کرد و با جالوت جنگ کردند و جالوت بر دست حضرت داود کشته شد تا آن که داود پادشاه ایشان شد و ایشان دشمنی داود را در دل گرفتند مثل دشمنی سنّیان با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حال نظر کنید که این سکان یهود چها در شأن داود و سلیمان در این تاریخ یاد کرده اند بلکه داود را بت پرست کرده اند با سلیمان و هر دو را از پادشاهان جابر می دانند و پیغمبر نمی دانند و با اولاد لوط بد شدند و میان بنی اسرائیل و ایشان محاربات واقع شد، در اصل تورات محرف نقل کرده اند که چون حق سبحانه و تعالی شهرهای قوم لوط را خراب کرد و لوط در میان جمعی دیگر رفت که آنها نیز کافر بودند و آن جماعت اراده خواستگاری دختران او کردند حضرت لوط قبول نکرد دختران با خود فکر کردند که آخر ما عزب بمانیم و پدر ما بی نسل یک دختر شرابی بخورد لوط داد و چون لوط مست شد با او جماع کرد و شبی دیگر دختری دیگر چنین کرد و فرزندی که از لوط به هم رسید همه ولد الزنا و هم چنین اولاد هارون بر ایشان بحکم موسی امام شدند و چون ایشان را تادیب می کردند در اصل تورات حکایات سامری را همه نسبت

به هارون داده اند که هارون خود گوساله را ساخت و پرستید و همه به تبعیت هارون پرستیدند با آن که می توان گفت که ثلث تورات در شأن هارون و خوبیهای اوست و لباسهایی که حضرت موسی از جهت پادشاهی او مقرر ساخت دیگر در اصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵

این توراتست که حضرت نوح زیر جامه در پانداخت و بخواب رفته بود و باد جامه او را برداشته بود حام و یافث هر دو با پدر خود لواطه کردند و حضرت بیدار نشد تا آخر که بیدار شد و سام او را خبر داد که اینها با تو چنین کردند حضرت نوح نفرین کرد بر ایشان و بر اولاد ایشان که همیشه داغ بندگی بر جبین اولاد ایشان باشد بنا بر این است که اولاد یافث که در طرف شمالند از گرجستان و اروس و داغستان و سایر طوایف این جانب و اولاد حام که هندوستانیانند همیشه بنده اولاد سامند که اهل ایران باشند مجملا هر که مطالعه تورات و انجیل می کند جزم می کند که محرفند و هنوز تورات که در آنجا حق و باطل در همست و انجیل که به چهار روایت مختلف نقل کرده اند و هر یک را انجیلی نامیده اند و این چهار کتاب انجیل یکی تالیف یوحناست و یکی لوقا و یکی مرقس و یکی متی و یک حکایتست به چهار روایت و آن حکایت ولادت حضرت عیسی است تا وقتی که به اعتقاد ایشان حضرت را حلق کشیدند و آن چه ایشان در این انجیل نقل کرده اند اگر نه آن بود که پیغمبر ما صلی الله علیه و آله خبر از

نبوت آن حضرت داده بود هر آینه هر که نظر کند در آن جزم می کند که احتمال ندارد که آن حضرت نبی باشد از آن جمله در چهار انجیل نسب حضرت عیسی را درست کرده اند که پسر یوسف نجار است که چون یوسف حضرت مریم را خواست دید آبستن است گفت از کجا آبستن شدی گفت نمی دانم پس ظاهر شد که البته خدا با مریم جماع کرده است و این پسر خداست و پسر یوسف نجار است و ازین باب مزخرفات که هر که اندک عقلی دارد می داند که این انجیل سماوی نیست و آن نزد ائمه معصومین است که از آنجا بسیار خیر داده اند از نصایح و مواعظ و إن شاء الله از هر دو نقل خواهد شد.

مجملاً مصنف می گوید که جهال اهل کتاب به گمان باطل خود چنین نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶

کرده اند که حضرت سلیمان صلوات الله علیه در روزی از روزها مشغول شد به آن که اسبان را بر او عرض می نمودند تا آفتاب فرو رفت و نماز آن حضرت فوت شد پس حضرت سلیمان به خاطرش آمد که نماز نکرده است به شومی اسبان امر کرد تا اسبان را برگردانیدند و همه را کشت به آن که بعضی را پی کردند و بعضی را گردن زدند آن هزار اسب بود که از حضرت داود به آن حضرت رسیده بود به میراث یا از غنایم شام یافته بود و بعضی گفته اند که اسبان دریایی پرنده بودند که جتیان برسم هدیه از جهت آن حضرت آورده بودند و حضرت سلیمان گفت که چون این اسبان مرا از یاد خدا باز داشت اینها

را کشتیم و گوشتهای آن را تصدق نمودند و قریب باین نیز ذکر کرده اند بسیاری از سنیان و آن چه گفته اند خلاف واقع است و حاشا که حضرت سلیمان که پیغمبر خدا باشد چنین کند که اسبان بی گناه را بکشد زیرا که اسبان خود را بر آن حضرت عرض نکردند بلکه اسبان را دیگران بر آن حضرت عرض نمودند با آن که اگر اسبان خود را عرض می نمودند نیز گناه نداشتند چون مکلف نیستند بلکه حق آنست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر آیه فرموده اند که در روزی در وقت عصر حضرت سلیمان علیه السلام مشغول عرض اسبان شدند تا آفتاب فرو رفت پس حضرت امر فرمودند فرشتگان را که آفتاب را برگردانید تا من نماز را در وقت فضیلت یا اختیار به جا آورم پس فرشتگان موکل بر آفتاب آفتاب را برگردانیدند پس آن حضرت برخاستند و اول وضو ساختند به آن که آب بر ساق پاها و گردن مالیدند و جمعی که با آن حضرت نشسته بودند و نماز ایشان نیز فوت شده بود امر کردند ایشان را تا وضو ساختند به همین عنوان چون وضوی ایشان چنین بود که مسح کنند ساق و گردن خود را و بعد از آن نماز را به جا آوردند و چون از نماز فارغ شدند آفتاب فرو رفت و ستارگان ظاهر شد و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷

است مراد از قول الهی تعالی شانه که فرموده است که ما سلیمان را به داود عطا کردیم نیکو بنده بود سلیمان ما را و او بسیار توبه کننده بود به آن که چون اندکی

از مقام قرب مع الله به مرتبه پست تر از آن مبتلا می شدند باز متوجه قرب می شدند چنانکه بر آن حضرت وارد شد که در وقت عصری بر او عرض نمودند که اسبانی را که بر سه پا می ایستادند و سر سم پای چهارم را بر زمین می گذاشتند و این نوع اسب نفیس می باشد و آن اسبان تندرو بودند بسیار نفیس پس چون حضرت ملاحظه نمودند که آفتاب فرو رفته است با خود گفتند که دوستی اسبان مرا از ذکر الهی باز داشت تا آن که وقت فضیلت نماز من گذشت ای فرشتگان آفتاب را برگردانید تا نماز را در وقت فضیلت به جا آوردم پس شروع در وضو کردند و نماز را به جا آوردند و بتحقیق که این حدیث را با اسناد آن در کتاب فواید ذکر کرده ام و چون حکم به صحت آن کرده است ظاهر می شود که سند آن صحیح است باصطلاح قدما و ممکن است که مراد مصنف از صحت این باشد که آن چه اهل کتاب نقل کرده اند مخالف عقل است پس می باید که این خبر که موافق عقلست صحیح باشد و اظهر آنست که هر دو معنی مراد است و قریب باین خبر عامه و خاصه روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بطرق متعدده و چون تاخیر صلاه از وقت خود معصیت است و آن بر انبیا جایز نیست تاویلات بسیار از عامه و خاصه وارد شده است یکی آن که نماز نافله بود یا وردی از اوراد مستحبه بود یا تاخیر از وقت فضیلت بود یا به سبب آن آن حضرت را غافل ساختند تا

رتبه آن حضرت ظاهر شود بر د شمس یا آن که کسی که قدرت بر رد شمس دارد تاخیر او جایز است چون البته نماز را در وقت به جا خواهد آورد و الله تعالی يعلم.

[رد الشمس]

(وقد روى ان الله تبارك و تعالى رد الشمس على يوشع بن نون وصي موسى عليه السلام حتى صلى الصلاه التي فاتته في وقتها) و بتحقيق که منقولست که از حضرت سيد المرسلين و ائمه معصومين صلوات الله عليهم که حق سبحانه و تعالى آفتاب را برگردانيد از جهت يوشع بن نون که وصي حضرت موسى علي نبينا و عليه السلام بود به سبب حربي که با کفار می کرد تا وقت فضيلت نماز بدر رفت و يوشع دعا کرد تا حق سبحانه و تعالى رد شمس نمود تا نماز را در وقت خود به جا آوردند.

(وقال النبي صلى الله عليه و آله يكون في هذه الامه كلما كان في بني اسرائيل حذو النعل بالنعل و القده بالقده و قال عز و جل سنه الله التي قد خلقت من قبل و لن تجد لسنة الله تديلا و قال عز و جل و لا تجد لسنةنا تحويلا) و منقولست بطرق متكثره از عامه و خاصه که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمودند که در اين امت واقع خواهد شد هر چه در بني اسرائيل واقع شد مانند مساوی بودن هر تاي کفش با تاي ديگر و مانند مساوی بودن پرهاي هر تيري با پر ديگر و حق سبحانه و تعالى فرموده است که اين سنت الهي است که پيش از اين واقع شده است و نخواهي يافت مر

سنت الهی را تبدیلی و دیگر فرموده است که نمی یابی سنت ما را تغییری و استشهاد به آیه ممکن است که از حضرت باشد و ممکن است که از صدوق باشد به آن که در اخبار دیگر وارد شده باشد که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم در امثال اینجاها استشهاد به امثال این آیات فرموده اند و علی ای حال غرض از ذکر حدیث و آیه آنست که می باید که رد شمس در این امت دو مرتبه بشود.

چنانکه در بنی اسرائیل دو مرتبه شد قطع نظر از اخبار وقوع رد شمس دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹

مرتبه و مع هذا خاصه و عامه روایت کرده اند خبر رد شمس را در این امت دو مرتبه.

(فجرت هذه السیئه فی ردّ الشمس علی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فی هذه الامه ردّ الله علیه الشمس مرتین مرّه فی ایام حیاة رسول الله صلی الله علیه و آله و مرّه بعد وفاته صلی الله علیه و آله اما فی ایامه صلی الله علیه و آله فروی عن اسماء بنت عمیس أنّها قالت بینما رسول الله صلی الله علیه و آله نائم ذات یوم و رأسه فی حجر علی صلوات الله علیه ففاته العصر حتّی غابت الشمس فقال اللهم انّ علیا کان فی طاعتک و طاعه رسولک فاردد علیه الشمس قالت اسماء فرایتها و الله غربت ثمّ طلعت بعد ما غربت و لم یبق جبل و لا ارض الا طلعت علیه حتّی قام علی صلوات الله علیه فتوضّأ و صلی ثمّ غربت) پس جاری شد این سنت در برگشتن آفتاب بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

در این امت و چون بر بنی اسرائیل دو مرتبه رد شمس شد در این امت نیز دو مرتبه شد و هر دو از جهت آن حضرت شد یک مرتبه در حیا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شد و یک مرتبه بعد از وفات آن حضرت صلی الله علیه و آله واقع شد اما آن چه در ایام حیات آن حضرت صلی الله علیه و آله واقع شد پس روایتست به اسانید قویه از طرق عامه و خاصه و قاضی عیاض از علمای عامه حکم به صحت این حدیث کرده است و از جمله معجزات آن حضرت شمرده است و هم چنین طحاوی از علمای عامه و از طرق خاصه نیز به اسانید معتبره منقول است که اسماء گفت که روزی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بخواب رفتند و سر آن حضرت در کنار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود تا آن که نماز عصر حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰

صلوات الله علیه فوت شده تا آن که آفتاب فرو رفت و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیدار شدند دیدند که حضرت امیر المؤمنین گریانست و چون سبب گریه را پرسیدند حضرت فرمودند که نماز عصر را نکرده بودم و بیدار کردن شما را جایز نمی دانستم و الحال آفتاب فرو رفته است پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفتند که خداوندا چون علی در فرمان برداری تو و فرمان برداری رسول تو بود تا نماز از او فوت شد آفتاب را از جهت او برگردان اسماء گفت که و الله

که آفتاب را دیدم که فرو رفته بود و به سبب دعای حضرت طالع شد بعد از غروب و نماند کوهی و نه زمینی مگر آن که آفتاب بر او تابید تا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برخواستند و وضو ساختند و نماز گذاردند پس آفتاب فرو رفت و ممکن است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز را به ایما کرده باشند یا آن که چون تا ذهاب حمره مشرقیه وقت اضطراریست نماز آن حضرت فوت نشده باشد و از وقت فضیلت گذشته باشد و در روایت معتبره وارد است که رد شمس در مدینه مشرفه در مسجد فضیخ شد و خواهد آمد در فضل مساجد و طحاوی ذکر کرده است بدو سند صحیح که در صهبا واقع شد قرب خیبر و صدوق نیز بسند معتبر روایت کرده است که در صهبا واقع شد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که علت تاخیر حضرت نماز عصر را این بود که چون آن حضرت صلوات الله علیه از نماز ظهر فارغ شدند کله سر آدمی با آن حضرت به سخن آمد و گفت که من پادشاهی بودم و احوال بسیار از حالات خود به آن حضرت عرض نمود تا آن که چون حکایت او تمام شد حضرت نماز عصر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۱

کرده بودند و چون آن حضرت به خدمت حضرت آمدند حضرت را آثار وحی ظاهر شد سر خود را در کنار آن حضرت گذاشتند و ممکن است که در حیات حضرت صلوات الله علیه دو مرتبه واقع شده باشد و آن چه

در صهبا واقع شده باشد اسماء در آنجا حاضر بوده باشد و آن چه در مسجد فضیخ واقع شده است اسماء از حضرت امیر المؤمنین صلوات علیه نقل کرده است که در اینجا رد شمس شد از جهت من چنانکه در حدیث معتبره وارد است.

و اما خواب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس احادیث بسیار وارد شده است که خواب و بیداری آن حضرت مساوی بود و در خواب علم آن حضرت به آن چه واقع می شد مثل بیداری بود پس ممکن است که حضرت با آن که علم داشته باشند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نماز نکرده است برنخاسته باشند چون می دانستند که دعا می توانند کرد یا خواهند کرد و حضرت نماز را در وقت خود خواهند کرد و در چنین صورتی تاخیر ضرر نداشته باشد بلکه مطلوب باشد تا فضیلت آن حضرت ظاهر شود و ممکن است که خواب نباشد و اسماء خیال کرده باشد که حضرت بخواب رفته است بلکه غشیه بوده باشد که آن حضرت را همیشه در مقام قرب لی مع الله دست می داد و چون آن حضرت را در آن اختیاری نبود و متوجه عالم قدس بودند خبر ازین عالم نداشته باشند اما ظاهراً آن حضرت همیشه در مقام جمع الجمع بودند و توجه به آن جانب مانع از توجه به این جانب نبود اما ظاهراً چنین بوده باشد که با وجود عدم مانعیت متوجه این عالم نمی شده اند چنانکه در خبر مستفیض وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مرا با جناب اقدس الهی وقتی هست که

در آن حالت گنجایش ندارد نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و این مقام اعلی مقام تفرید است و حق این است که مقامات حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۲

را به عقول ضعیفه ادراک نمی توان کرد چنانکه هیچ شک نیست که عوام مراتب فضلا را ادراک نمی توانند کرد و هم چنین فضیلتی علوم ظاهریه ادراک علوم و کمالات فضیلتی علوم باطنیه را ادراک نمی توانند کرد مگر علی سبیل الاجمال چنانکه سابقا در حدیث قدسی گذشت و محقق طوسی رضی الله عنه و ابو علی نیز اشاره به آن کرده اند و برین قیاس هر چه بالا رود تا اعلی مقامات حضرت سید الموحّدين و الکاملین و الواصلین.

(و امّا بعد وفات النبی صلی الله علیه و آله فانه روی عن جویریہ ابن مسهر انه قال اقبلنا مع امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه من قتل الخوارج حتی اذا قطعنا فی ارض بابل حضرت صلاه العصر فنزل امیر المؤمنین صلوات الله علیه و نزل الناس فقال علی صلوات الله علیه أيها الناس ان هذه الارض ملعونه قد عذبت فی الدهر ثلاث مرّات و فی خبر اخر مرّتين و هی تتوّقع الثالثه و هی احدی المؤتفکات و هی اول ارض عبد فیها وثن و انه لا یحلّ لنبی و لا وصی نبی ان یصلی فیها فمن اراد منکم ان یصلی فلیصل فمال الناس عن جنبی الطریق یصلون و ركب هو صلوات الله علیه بغله رسول الله صلی الله علیه و آله و مضی قال جویریہ فقلت و الله لأتبعن امیر المؤمنین صلوات الله علیه و لأقلدنه صلاتی الیوم فمضیت خلفه فو الله ما جزنا

جسر سوراء حتى غابت الشمس فشككت فالتفت إليّ و قال يا جويريه أ شككت فقلت نعم يا امير المؤمنين فنزل صلوات الله عليه عن ناحيه فتوضأ ثم قام فنطق بكلام لا احسبه الا كانه بالعبراني ثم نادى الصيلاه فنظرت و الله إلى الشمس قد خرجت من بين جبلين لها صرير فصلّى العصر و صلّيت معه فلما فرغنا من صلاتنا عاد الليل كما

لوامع صاحبقراني، ج ۳، ص: ۶۳

كان فالتفت إليّ فقال يا جويريه بن مسهر ان الله عزّ و جلّ يقول فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۵۶: ۷۴ و اني سألت الله عزّ و جلّ باسمه العظيم فردّ عليّ الشمس و روى ان جويريه لما رأى ذلك قال وصيّ نبی و ربّ الكعبه) و اما آن چه بعد از وفات حضرت سيد المرسلين صلّى الله عليه و آله واقع شد پس به درستی که منقولست به اسانید قویه كالصحيحه از جويريه بن مسهر که از خواص حضرت امير المؤمنين است صلوات الله عليه و منقولست که آن حضرت سه مرتبه او را بشارت به بهشت داده اند که جويريه گفت که در خدمت حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه بودیم در رجوع از قتال خوارج تا آن که به زمین بابل رسیدیم و آن در حوالی حلّه است و حله را از آجرهای شهر خراب بابل ساخته اند چنانکه نجف اشرف را از آلات کوفه و بغداد را از آلات مداین ساخته اند وقت نماز عصر شد پس حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه فرود آمدند و لشکر حضرت فرو آمدند پس حضرت صلوات الله عليه فرمودند که ای مردمان این زمین ملعونست و محلّ سخط الهی و سه مرتبه

اهل

آن بعد از الهی معذب شده اند و در حدیث دیگر وارد شده است که دو مرتبه معذب شده اند و انتظار مرتبه سیم می کشد و زمین بابل یکی از زمینهایی است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف فرموده است به مؤتفکه یعنی سرنگون شده یا حقیقه مثل شهرهای حضرت لوط یا مجازا چون خراب شده است به سبب اعمال قبیحه ایشان و شهری که خراب شد در عرف آن را می گویند که سرنگون شده است مجازا و ظاهرا مرتبه سیم خراب شدن کوفه بود به سبب اعمال قبیحه ایشان و ظاهرا کوفه و مداین نیز از بابل باشد و این اول زمینی است که در آنجا بت پرستیده اند و به درستی که جایز نیست هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری را که در این زمین یا در امثال این زمین نماز کند اما شما را جایز است پس هر که از شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۴

خواهد که نماز کند نماز کند پس مردمان میل به جانبهای راه کردند و مشغول نماز شدند چون در راه مکروهست چنانکه خواهد آمد سیم در امثال این زمینها و حضرت صلوات الله علیه بر اتر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سوار شدند و روانه شدند جویریه گفت که من با خود گفتم که و الله که من متابعت آن حضرت صلوات الله علیه می کنم و هر جا که آن حضرت نماز می کند من نیز در آنجا نماز می کنم پس من از عقب آن حضرت روانه شدم پس و الله که از نهر سورا که آب فرات حله است نگذشتیم که آفتاب فرو رفت پس من

به شك افتادم که حضرت نماز نکردند و این منافات با امامت دارد و ظاهراً محض خطور بالی باشد که از لوازم بشریت است پس حضرت صلوات الله علیه رو بمن کرد که ای جویریہ شک کردی پس گفتم بلی یا امیر المؤمنین و حضرت رفع شک او فرمودند به اخبار از غیب و برد شمس پس حضرت از استر به زیر آمدند از گوشه و وضو ساختند پس برخاستند و به سخنی گویا شدند که شبیه به زبان عبری بود پس بانک نماز فرمودند یا امر کردند مرا به اذان چنانکه در روایتی دیگر وارد است پس و الله که نظر کردم بسوی آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدای عظیم داشت پس آن حضرت صلوات الله علیه نماز عصر را به جا آوردند و من اقتدا به آن حضرت کردم پس چون از نماز فارغ شدند شب شد بنحو سابق پس حضرت رو به جانب من کردند و فرمودند که ای جویریہ بن مسهر به درستی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است و خطاب به رسولش کرده است که تسیح کن اسم عظیم پروردگار خود را و من سؤال کردم خداوند عالمیان را باسم عظیم او که آفتاب را برگرداند از جهت نماز من حق سبحانه و تعالی دعای مرا مستجاب کرد و غرض از ذکر این معنی این بود که مبادا جویریہ حمل بر سحر کند یا غالی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۵

و مرویست که چون جویریہ این معجزه را دید گفت که بحق پروردگار کعبه که علی وصی پیغمبر است یا تو وصی پیغمبری

و امامت حق تست که صاحب معجزاتی.

و صدوق این خبر را در علل به همین مضمون بغیر این عبارت ذکر کرده است و بعد از آن گفته است که اخباری که در این معنی وارد شده است در کتاب معرفت ذکر کرده ام و غرضش اظهار تواتر این خبر است و مسجد شمس در حله از آفتاب مشهورتر است و مردمان در آنجا به زیارت می روند و حاجات از حق سبحانه و تعالی طلب می کنند و مستجاب می شود و جمعی که در آنجا می بودند چیزهای غریب نقل می کردند و هر چه از معجزات آن حضرت و سائر حضرات ائمه معصومین ذکر کنند عجیب نیست و صدوق اسانید این سه خبر را در فهرست ذکر کرده است و خواهد آمد اگر چه اسانید غیر اینها داشته است که در کتب منفرد ذکر کرده است.

[واجبات بر عباد]

(و قال سلیمان بن خالد للصادق صلوات الله عليه جعلت فداك أخبرني عن الفرائض التي فرض الله عز وجل على العباد ما هي فقال شهادة ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و اقام الصلاه الخمس و ايتاء الزكاه و حج البيت و صيام شهر رمضان و الولايه فمن اقامهن و سدّد و قارب و اجتنب كلّ مسكر دخل الجنّه) و بسند حسن كالصحيح مروى است که سلیمان به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمود که فدای تو گردم خبر ده مرا از واجباتی که حق سبحانه و تعالی بر بندگان خود واجب گردانیده است کدام است پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که آن گواهی دادنت بر وحدانیت الهی و بر رسالت حضرت

سَيِّد المرسلين و اقامت نمازهای پنجگانه و دادن زکات و حج خانه کعبه و روزه ماه رمضان و امامت ائمه معصومین صلوات
اللّٰه عليهم پس کسی که به جا آورد این واجبات را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۶

صحیح به جا آورد و از جهت رضای الهی به جا آورد و یا آن که اعمال خود را همه خوب کند و از جهت رضای الهی کند و
اجتناب کند از هر مست کننده داخل بهشت می شود البته و در بعضی از نسخ این حدیث کُلّ منکر است یعنی اجتناب کند از
جميع معاصی کبیره یا کبیره و صغیره.

بدان که اخبار متواتره بر این مضمون وارد شده است و ائمه معصومین صلوات اللّٰه عليهم اصول دین و فروع آن را با یکدیگر
ذکر فرموده اند و از هر دو آن چه اهم است بیان فرموده اند و چون اکثر اوقات علمای اهل سنت در خدمت ایشان می بوده اند
و نقل احادیث از ایشان می کرده اند ولایت را با این واجبات ذکر می کرده اند و سنّیان ولایت را بمعنی محبّت می فهمیده اند
و شیعیان امامت و جمعی از سنّیان امامت می فهمیده اند و لیکن مضایقه نداشته اند و همه مذهبی را خوب می دانسته اند
چنانکه می رسید شریف در شرح مواقف و مولانا سعد الدین در شرح مقاصد و غیر ایشان در کتب خود ذکر کرده اند که این
اختلافات فروعی است و مستندش اجتهاد است هر چند خطا کرده باشند مثابند و اما وقتی که تقیه نبوده است تصریح بکفر غیر
امامی می فرموده اند و این معنی از ضروریات مذهب است و احادیث بر این معنی فوق تواتر است به مراتب شتی.

از آن جمله به اسانید صحیحه متکثره منقولست

از ابو الیسع که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که یا حضرت بیان فرمائید که ستونهای اسلام کدام است که هر گاه آن را بدانم اعمال من صحیح است و اگر چه چیزی دیگر را ندانم بمن ضرر نرساند جهل آن پس حضرت فرمودند که آن شهادتین است یعنی گواهی دادن با اعتقاد جازم به وحدانیت الهی و با اعتقاد جازم به نبوت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و اقرار کردن بجمع آن چه حضرت فرموده است از احوال مبدا و معاد و غیر آن و اگر زکاتی بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۷

واجب باشد بدهد یا اعتقاد بوجوب آن داشته باشد دیگر ولایت است که حق سبحانه و تعالی به آن امر کرده است و آن محبت و اقرار به امامت ائمه معصومین است زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است و خداوند عالمیان فرموده است که اطاعت کنید خداوند را و اطاعت کنید رسول او را و اولو الامر را و اول صاحبان امر که واجبست اطاعت امر ایشان کردن حضرت امیر المؤمنین است پس بعد از آن حضرت حضرت امام حسن است و بعد از او حضرت امام حسین و بعد از او حضرت علی بن الحسین است و بعد از او حضرت محمد بن علی و هم چنین بقیه ائمه معصومین زیرا که زمین باقی نمی ماند بدون امام و محال است که زمین باشد و امام نباشد و هر که امام خود را نشناسد کافر

بمیرد و محتاج ترین وقتی باین معرفت وقتی است که جان به سینه رسد زاینکس جای خود را در بهشت به سبب اعتقاد بائمه معصومین به بیند و ائمه معصومین را نیز مشاهده کند و ایشان در مقام نجات دادن او باشند او در آن وقت خواهد دانستن خوبی مذهب خود را بحق الیقین و شکر الهی به جا خواهد آورد.

و به اسانید معتبره از فضیل بن یسار و ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مرویست که بنای اسلام بر پنج چیز است و آن نماز است و زکات و حج و روزه ماه رمضان و ولایت ائمه معصومین صلوات الله علیهم، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به هیچ واجبی آن قدر مبالغه نفرموده اند آن مبالغه که در امر ولایت فرمودند که به آواز بلند در غدیر خم فرمودند که من کنت مولاه فعلی مولاه که هفتاد هزار کس که با آن حضرت بودند همه شنیدند با مبالغاتی دیگر که فرمودند و امر به متابعت بقیه ائمه معصومین فرمودند چنانکه خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۸

و بسند صحیح و حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بنای اسلام بر پنج چیز است بر نماز است و زکات و حج و صوم و ولایت ائمه معصومین زراره گفت که عرض نمودم به خدمت آن حضرت که از این پنج چیز کدام یک افضل است حضرت فرمودند که ولایت افضل است زیرا که ولایت کلید باقی فرایض است و امام بیان می کند کیفیت فرایض را گفتم بعد از ولایت کدام افضل است

حضرت فرمودند که نماز افضل است زیرا که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که نماز ستون دین شماس است چنانکه خیمه و خانه بی ستون منهدم می شود هم چنین دین بدون نماز دین نیست و از دست می رود گفتم بعد از نماز کدام فاضلتر است حضرت فرمودند که زکات چون حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید مقرون گردانیده است نماز را با زکات و اکثر جاها که امر به نماز فرموده است بعد از آن امر به زکات فرموده است و ابتدا به نماز فرموده است چون آن افضل است و فرموده است که أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَخَوَّاهُ آمَدٌ که نماز بدون زکات مقبول نیست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که دادن زکات گناهان را محو می کند گفتم بعد از آن در فضل کدام است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حج است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر خدا راست بر مردمان حج خانه کعبه هر که زاد و راحله داشته باشد و کسی که کافر شود بترک حج پس به درستی که حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان و تهدیداتی که در این آیه است در ابواب حج خواهد آمد.

و حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که یک حج مقبول بهتر است از بیست نماز نافله و هر که هفت شوط طواف کند و حساب آن را نگاه دارد یا با حضور قلب باشد و دو رکعت نماز طواف را با حضور قلب به جا آورد حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۹

سبحانه و تعالی گناهان

او را پیامرزد.

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در روز عرفه و روز مزدلفه فرمودند آن چه فرمودند از فضایل بسیار که خواهد آمد گفتم که دیگر کدام افضل است حضرت فرمودند که روزه پس گفتم که چرا روزه در عقب همه است در فضل و حال آن که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که روزه سپر آتش جهنم است پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که افضل عبادات عبادتی است که بدل نداشته باشد و البته آن را به جا باید آورد در همه احوال چنانکه نماز در هر حالی که باشد آن را به جا می آورد اگر در جان کندن باشد یا در حرب و شمشیر زدن و خوردن باشد البته می باید کرد و هم چنین حج و زکات و ولایت بدل ندارند بخلاف صوم که در بسیاری از احوال بدل آن کفاره می دهد و اگر بیمار باشد یا مسافر افطار می کند و قضا می کند پس حضرت فرمودند که بلندی و رفعت دین و کلید آن و باب هم خیرات و رضای حق سبحانه و تعالی در اطاعت امام است بعد از معرفت او و حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خداوند خود کرده است و کسی که پشت کند و اطاعت نکند ما ترا نفرستاده ایم که حافظ ایشان باشی بلکه بر تست که رسالات ما را برسانی هر که قبول کند به بهشت رود و هر که نکند به جهنم.

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بکرات و مرات امر به اطاعت ایشان فرمود و بیان

آیاتی که در وجوب متابعت ایشان آمده بود کردند به درستی و راستی که اگر شخصی شبها به عبادت الهی باشد و روزها روزه باشد و جمیع اموال خود را در راه خدا صرف کند و تا زنده باشد همیشه حج کند و نداند امامت ائمه خود را و همه اعمال خود را به گفته ایشان به جا نیاورد او را حتی بر حق سبحانه و تعالی نیست که لازم باشد که او را ثواب دهد و از اهل ایمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۰

نیست و لیکن اگر مستضعف باشند و عداوت اهل بیت نداشته باشند و مدت عمر خود کارهای خیر کرده باشند حق سبحانه و تعالی بر سبیل تفضل ممکن است که ایشان را به بهشت برد نه بر سبیل استحقاق چون امامت ائمه از اصول دین است و شرط جمیع عباداتست مثلا اگر کسی مدّت عمر نماز بی وضو کرده باشد یقینا بر آن نمازها ثوابی ندارد بلکه مستحق عقوبت الهی است و ممکن است که حق سبحانه بفضل و رحمت خود او را بیامرزد و به اسانید صحیحه و کالصحیحه از ابو حمزه و غیر او از فضلالی اصحاب حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که بهترین و فاضلترین مساجد و مواقع حطیم است و آن از رکن حجر است تا مقام ابراهیم علیه السّلام و اگر کسی هزار سال کم پنجاه سال مدت رسالت حضرت نوح یا مدت عمر دنیا یا صد سال علی الروایات المختلفه روزها روزه باشد و شبها بر پا ایستاده تا صبح عبادت کند و چون

از دنیا برود و یکی از ائمه خود را نداند او را ثوابی نخواهد بود و از آن عبادات بهره نخواهد داشت.

(و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه يقول ان افضل ما يتوسل به المتوسلون الايمان بالله و رسوله و الجهاد في سبيل الله و كلمه الاخلاص فانها الفطره و اقام الصلاه فانها المله و ايتاء الزكاه فانها من فريضه الله عز و جل و الصوم فانه جنه من عذابه و حج البيت فانه منفاه للفقير و مدحضه للذنب و صله الرحم فانها مثره في المال و منساه في الاجل و صدقه السير فانها تطفئ الخطيئه و تطفئ غضب الرب عز و جل و صنایع المعروف فانها تدفع ميتة السوء و تقى مصارع الهوان الا فاصدقوا فان الله مع الصادقين و جانبوا الكذب فانه مجانب الايمان الا ان الصادق على شفا منجاه و كرامه الا ان الكاذب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۱

على شفا مخزاه و هلکه الا- و قولوا خيرا تعرفوا به و اعملوا به تكونوا من اهله و ادوا الامانه على من ائتمنكم و صلوا ارحام من قطعكم و عودوا بالفضل على من حرمكم) و بسند كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که افضل عباداتی که متوسلان به آن توسل جویند و آن را سبب نجات خود گردانند ایمان است به خدا و رسول به آن که اعتقاد کند وجود واجب الوجود وحدت او را و او را عالم و قادر داند بعلم و قدرتی که عین ذات اوست و یقین بداند رسالت حضرت سید المرسلین و عصمت او را صلی الله علیه و آله و اعتقاد کند به حقیقت

آن چه فرموده است از امامت ائمه اثنی عشر و ثواب و عقاب و غیر آن از چیزهایی که در قرآن و اخبار متواتره وارد شده است که آن حضرت آن را فرموده اند دیگر جهاد فی سبیل الله است هر گاه شرایط آن متحقق باشد.

دیگر کلمه اخلاص است و آن کلمه لا-اله الا-الله است با شرایطش و از آن جمله شهادت بر رسالت و امامت است پس به درستی که باین کلمه ظاهر می شود که بر فطرت اسلامست و جمعی اظهار کلمتین را جزو ایمان می دانند و بعضی واجب بر سر خود می دانند و ظاهر این حدیث و امثال این جزویت است.

دیگر به پای داشتن نماز است یعنی نمازهای پنجگانه یا مطلق نمازهای واجب به درستی که اقامت نماز ملت اسلام است یعنی دالّ است بر آن.

دیگر دادن زکات است اگر واجب باشد بر او به درستی که زکات مال از جمله فرایض عظیمه الهی است تعالی شانه.

دیگر روزه است که آن سپریست و حافظی است از عذاب الهی.

دیگر حج خانه کعبه است به درستی که آن سبب رفع فقرست و ازاله گناهان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۲

دیگر صلّه رحم است که با خویشان خود نیکی کند بهر چه مقدورش باشد و به درستی که آن سبب زیادتی مال و درازی عمر است.

دیگر تصدقات مستحبّه را مخفی دادند زیرا که گناهان را و آتش آنها را فرو می نشاند و فرو می نشاند غضب الهی را اگر مستحق غضب او شده باشد.

دیگر نیکیها کردند زیرا که دفع می کند مرگ بد را و حفظ می کند از بلاهای که سبب خواریست در دنیا و عقبی به درستی که

البته راست بگوئید که حق سبحانه و تعالی با صادقانست و از دروغ اجتناب کنید که دروغ گو ایمان ندارد به خدا و به درستی که راست گو نزدیکست به نجات و کرامت الهی و به درستی که دروغ گو نزدیکست به خواری دنیا و هلاک آخرت زندهار که تا توانید سخن خیر بگوئید تا معروف شوید به خوبی و عمل کنید به خیرات تا از اهل خیر باشید و ادا کنید امانت را بهر که شما را امین کند و صلّه رحم کنید خویشانی را که از شما قطع کنند و تفضل کنید بر کسانی که شما را از خیرات خود محروم ساخته باشند و هر چه در این حدیث وارد شده است بر هر فقره از فقرات آن احادیث صحیحه بسیار وارد شده است و اکثر خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(و روی معمر بن یحیی قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول اذا جئت بالخمس الصلوات لم تسال عن صلاه و اذا جئت بصوم شهر رمضان لم تسال عن صوم) و بسند صحیح مرویست از معمر که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه نمازهای پنجگانه را تمام به جا آورده باشی حق سبحانه و تعالی ترا سؤال نخواهد کرد از نمازی دیگر و هر گاه روزهای ماههای رمضان را گرفته باشی ترا سؤال نخواهند کرد از روزه دیگر ظاهر این حدیث آنست که از هیچ نماز و هیچ روزه دیگر سؤال نخواهند کرد خواه واجب و خواه سنت و این از تفضل الهی است هر چند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۳

به سبب ترک واجبات

مستحق عقوبات الهی شده باشد تفصلاً از او سؤال نخواهند کرد و ممکن است که مراد عدم سؤال از نوافل باشد در صلاه و صوم چون واجبات دیگر نادر است و گاه گاهی واجب می شود هر چند احادیث بسیار در مذمت تارک سنن وارد شده است و خواهد آمد و لیکن به سبب ترک آن از ثوابها عظیمه خود را محروم ساخته است و مستحق عقوبات الهی نشده است مگر آن که استخفاف کند به نوافل و ترک آنها را سهل داند که در آن صورت به سبب استخفاف مستحق عقوبت می شود.

(و روی عن عائذ الاحمسیّ أنّه قال دخلت علی ابی عبد الله صلوات الله علیه و انا ارید ان اساله عن الصیّلاه فبدانی فقال اذا لقیته الله عزّ و جل بالصیّلموات الخمس لم یسألک عمّا سواهنّ) و مرویست بسند صحیح از عائذ و او صاحب کتاب معتمد است که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و می خواستم که سؤال کنم از آن حضرت از نماز یعنی نمازهای سنت که بسیار بود که بخواب می رفتم و نماز شب نمی کردم و می ترسیدم که مبدا مستحق عقوبات الهی باشم و در راه نیز با رفقا می گفتم که مسأله می خواهم از حضرت بپرسم که شاید سبب فرج همه باشد چنانکه در اخبار کالصحیحه دیگر از او وارد شده است پس حضرت از روی اعجاز فرمودند بی آن که من از آن حضرت سؤال کنم که هر گاه نمازهای پنجگانه را کرده باشی با شرایط در روز قیامت که حق سبحانه و تعالی حساب خلائق خواهد فرمود ترا سؤال نخواهد کرد از نمازهای دیگر یعنی

مستحبات یا اعم از واجبات دیگر و مستحبات از صلوات یا اعم از سایر عبادات تفضلا چنانکه ظاهر جوابست هر چند سؤال از مستحبات فقط بود و ظاهرا غرض از مبهم بودن آنست که آدمی در میان خوف و رجا باشد و اعتماد [به خوبیهای خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۴

نکند] و چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[سبک شمردن نماز]

(و روی عن مسعده بن صدقه انه قال سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه ما بال الزاني لا تسميه كافرا و تارك الصلاه تسميه كافرا و ما الحجّه في ذلك فقال لأنّ الزاني و ما اشبهه أنّما يجعل ذلك لمكان الشّهوه لأنّها تغلبه و تارك الصلاه لا يتركها الاّ استخفافا بها و ذلك لأنّك لا تجد الزاني يأتي المرأه الاّ و هو مستلذ لإتيانه إياها قاصدا إليها و كلّ من ترك الصلاه قاصدا لتركها فليس يكون قصده لتركها اللّه فاذا نفيت اللّه وقع الاستخفاف و اذا وقع الاستخفاف وقع الكفر) و بسند صحيح منقولست از مسعده و بعضی ذکر کرده اند که بد مذهب است اما ارباب حدیث کتاب او را اعتبار کرده اند او گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند که چرا زنا کاره را کافر نمی نامی و تارک نماز را کافر می نامی و حجت بر این چه چیز است حضرت فرمودند که زیرا که شخصی که زنا می کند یا لواطه مثلا نمی کند امثال این اعمال قبیحه را مگر از جهت غلبه شهوت و کسی که ترک نماز می کند ترک نمی کند آن را مگر از روی استخفاف به آن زیرا که شخصی که زنا می کند شهوت عظیم بر او غلبه می کند به

مرتبه که کور و کر می شود و آن عمل قبیح را به جا می آورد و به مرتبه نمی رسد که اختیار نداشته باشد و اگر نه معاقب نمی بود و کسی که ترک نماز می کند شهوتی بر او غلبه نمی کند بلکه به محض استخفاف نماز آن را نمی کند و هر گاه استخفاف واقع شود کفر واقع می شود بدان که ظاهر حدیث مخالف است با احادیث بسیار بلکه با اجماع مسلمین که تارک الصیّلاه کافر نیست بلکه فاسق است پس حمل کرده اند این خبر را بر صورتی که نماز در نظر او سهل باشد و ترک آن را حلال داند چنانکه از آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۵

خبر ظاهر می شود یا حمل می کنند آن را بر مبالغه که گویا کافر است و این اظهر است چنانکه در همه کبایر وارد شده است که کفر است و در اصطلاح حدیث کفر را بر چند معنی اطلاق می کنند یکی کفر فعل کبایر و هر دو توجیه خوبست پس اگر تارک نماز حلال داند ترک آن را کافر است و اگر حلال نداند بمنزله کافر است.

چنانکه روایت کرده است کلینی بسند صحیح از عبد الله بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که مرتکب شود گناه کبیره از کبایر را و بمیرد آیا او را از اسلام بیرون می برد و اگر او را عذاب کنند مانند عذاب مشرکان ابد الآباد معذب خواهد بود یا عذاب او را مدتی و انقطاعی خواهد بود پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که گناه کبیره بکند از جمله کبایر و آن را حلال داند از

اسلام بدر می رود و معدّب خواهد شد به سخت ترین عذابها ابد الآباد و اگر معترف باشد که گناه کرده است و توبه نکرده بمیرد از ایمان بدر رفته است و از اسلام بدر نرفته است و عذاب این سبکتر است از عذاب سابق و به همین مضمون روایت کرده است مسعده بن صدقه که راوی حدیث متن است.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است از عبید بن زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از گناهان کبیره پس حضرت فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین است که گناهان کبیره هفت است.

اوّل: کفر به خداوند عالمیان.

دویم: قتل نفس.

سیم: عقوق پدر و مادر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۶

چهارم: ربا گرفتن و بیع کردن جنس به جنس با زیادتی بعد از آن که دانسته باشد که حرام است.

پنجم: مال یتیمان را بظلم خوردن.

ششم: از حرب واجب گریختن.

هفتم: اعرابی شدن بعد از هجرت بسوی پیغمبر یا امام صلوات الله علیهم.

عبید می گوید که عرض نمودم که این هفت بزرگترین گناهانست حضرت فرمودند که بلی گفتم که یک درم از مال یتیم خوردن بظلم بزرگتر است یا ترک نماز حضرت فرمودند که ترک نماز اعظم است عرض نمودم که شما ترک نماز را از جمله کبایر نشمردید حضرت فرمودند که اول چه گفتم عرض کردم که کفر را فرمودید حضرت فرمودند که تارک نماز کافر است و راوی می گوید که مراد حضرت آنست که بی علمتی ترک کردن نماز کفر است و امثال این خبر بسیار وارد است و همه ماؤل است به آن چه گذشت.

و در حدیث صحیحی وارد است که حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه کبیر را بیان فرمودند و فرمودند که یکی از آنها ترک نماز است یا ترک واجبی از واجبات نماز زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که عمدا ترک کند نماز را پس او بری است از ذمت و عهد حق سبحانه و تعالی و از ذمت رسول صلی الله علیه و آله یعنی بدتر از کفار اهل ذمتند چون ایشان در ذمت خدا و رسول داخلند و محتمل است که مراد این باشد که حق سبحانه و تعالی بر او رحم نخواهد کرد و حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او را شفاعت نخواهد فرمود چنانکه خواهد آمد و از این حدیث ظاهر می شود که هر که نماز صحیح نکند تارک الصلاه است اگر عمدا ترک کند و اما اگر جاهل مسأله باشد مانند عوام که دیده اند که مردمان نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۷

می کنند ایشان نیز نمازی می کنند و گمان ایشان اینست که نماز ایشان نماز است ظاهرا چنین کسی داخل تارک الصلاه نباشد که بمنزله کافر باشد اگر چه تارک الصلاه بحسب واقع هست زیرا که هر گاه مسائل نماز را بداند و ظاهر شود که رکنی از ارکان یا شرطی از شرایط بلکه واجبی از واجبات نکرده باشد یا حرامی را کرده باشد واجبست که نمازها را همه قضا کند اما اگر عامی نماز عالمی را به بیند و بنحو او نماز کند اگر چه نداند که کدام فعل واجب و کدام سنت و همه افعال را قصد و جوب کند ظاهرا صحیح باشد چنانکه از اخبار و آثار ظاهر می شود

که در زمان حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم مدار بر این بوده است و واجب و سنت را از هم فرق نمی کردند و همه را نیت وجوب می توان کرد به آن که آن چه می کند فرد اکمل نماز باشد چنانکه إن شاء الله در افعال صلاه مذکور خواهد شد.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ اسْتَحْفَ بِصَلُوتِهِ لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا وَاللَّهِ لَيْسَ مِنِّي مَنْ يَشْرَبُ مَسْكِرًا لَا يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضَ لَا- وَاللَّهِ) در فقه رضوی و در دو حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که از من نیست و از امت من نیست کسی که سبک داند یا سبک بفعل آورد نماز خود را به آن که ترک نماز کند یا ترک واجبی از واجبات آن کند و ممکن است که شامل مستحبات نماز نیز باشد بر سبیل مبالغه و در حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد نه و الله و از من یا امت من نیست کسی که مست کننده را بخورد خواه شراب انگور یا شراب عسل و خرما و مویز یا بوزه و دور نیست که شامل غیر مایع بالاصاله نیز باشد مانند بنک و بیش و غیر آن هر چه عقل را زایل گرداند چنانکه ظاهر عبارت حدیث است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۸

و حدیثی ندیده ام که مراد از مسکر مایع بالاصاله است «هر» چند جمعی گفته اند و در حوض کوثر بر من وارد نخواهد شد نه

و الله و ممکن است که مراد قبیل از شفاعت یا رحمت الهی باشد و مراد این باشد که تارک الصلاة و شارب الخمر هر چند اعمال خیر بسیار کرده باشند مستحق دخول جنت نیستند تا عذاب جهنم را نکشند و عدم استحقاق منافات ندارد که به تفضل یا به شفاعت مستحق دخول جنت شود و الله تعالی يعلم و قریب باین حدیث من حیث اللفظ و همین این معنی روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله.

(و قال الصادق صلوات الله علیه ان شفاعتنا لا تنال مستخفا بالصلاه) و بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که چون پدرم نزدیک شد به رفتن از دار دنیا بمن گفت که ای فرزند شفاعت ما نمی رسد به کسی که نماز را سبک داند یا سبک کند و این نیز محمول است بر آن که قطع نظر از رحمت الهی مستحق شفاعت ما نیست پس ممکن است که حق سبحانه و تعالی بر او رحمت کند و ببخشد یا رحمت کند و رخصت دهد ائمه معصومین صلوات الله علیهم را در شفاعت و این تاویلات بنا بر آنست که متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که شفاعت خود را ذخیره کرده ام از جهت اصحاب کبائر از ائمتم و اگر چه ممکن است که آن عام مخصص باشد باین اخبار و لیکن به سعت رحمت الهی تعالی شانه آنسب است تاویل اول و الله تعالی يعلم.

(و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اتقی علی

ثوبه فی صلاته فلیس لله اکتسی) و منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ملاحظه تضحیح جامه کند در نمازش به آن که بر خاک نماز نکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۷۹

مثلا که مبدا گرد آلود شود پس آن جامه را از جهت حق سبحانه و تعالی نپوشیده است که اگر از جهت رضای او پوشیده می بود نماز را بهتر از جامه رعایت می نمود چون شکستگی و خاکساری در نماز مطلوبست و دلالت می کند بر آن که می باید مؤمنان جامه را از جهت رضای الهی به پوشند که در آن جامه عبادت کنند و فرج خود را از نامحرم به پوشانند بلکه اگر از جهت دفع گرما و سرما نیز پوشند می باید که قصد کنند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است بحفظ بدن تا عبادت تواند کرد بنا بر این جامه می پوشم بلکه اگر جامهای نفیس پوشد و قصد عزت ایمان و علم کند چون در نظر اکثر مردمان کسی که چرکن است بی اعتبار است و این معنی سبب بی اعتباری علم می شود خوبست پس جامهای زینت را هم بقصد رضای الهی به پوشد چنانکه گذشت که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم زینت می فرموده اند باین قصد اما نهایت اشکال دارد این قصد و وقتی ظاهر می شود که در این قصدها صادقست که جامهای زبون و خوب همه نزد او یکسان باشد بلکه از زبون محظوظتر باشد و این معنی بعد از مجاهدات و ریاضات بسیار حاصل می شود و نفس و شیطان در امثال این امور مکرهای بسیار دارند می باید که زود بزود فریب آنها را نخورد و

اعمال خود را معلول و معیوب داند چنانکه غالباً چنین است و کسانی که از این امور ایمنند اموری دیگر هست اعظم از آنها که از آنجا نیز بغیر از حول و قوت الهی چیزی دیگر به فریاد ایشان نمی رسد و نمی تواند رسید و اخبار در جامهای نماز مختلف است در بعضی از اخبار امر به جامه خشن و زبون شده است و در بعضی امر به جامهای نفیس شده است و دور نیست که نسبت به افراد مردمان مختلف شود و هم چنین بحسب احوال هر شخص نیز مختلف می شود و الانسان علی نفسه بصیره خود حال خود را بهتر می داند و راه شکستگی اسلم است غالباً و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

[حق سبحانه و تعالیٰ نماز را بر ده وجه مقرر ساختند]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللّٰه علیه انه قال فرض اللّٰه عزّ و جلّ الصّیّلاه و سنّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله عشره اوجه صلاه السّیّفر و صلاه الحضرم و صلاه الخوف علی ثلاثه اوجه و صلاه کسوف الشّمس و القمر و صلاه العیدین و صلاه الاستسقاء و الصلاه علی المیت) و بسند صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالیٰ نماز را واجب گردانیدند بر سبیل اجمال و حضرت سیّد المرسلین صلوات اللّٰه علیه و آله ده وجه مقرر ساختند بعنوان تفویض یا به آن که در قرآن مجید مجمل بود و جبرئیل تفصیل آن را از جهت حضرت بیان کرد هم چنان که اکثر واجبات در قرآن مجمل است و در سنت مفصل است از آن جمله نماز سفر و نماز حضرت را مقرر ساختند چنانکه

سابقاً گذشت که حق سبحانه و تعالی ده رکعت مقرر ساخته بودند و حضرت هفت رکعت زیاد فرمودند یک رکعت شام را بحال خود گذاشتند در سفر و حضر و شش رکعت دیگر را در حضر مقرر ساختند و در سفر انداختند و دیگر نماز خوف را بر سه وجه مقرر ساختند ممکن است که مراد این باشد که آیه که نازل شد از جهت نماز خوف مجمل بود حضرت به سه عنوان نماز گذاردند در ذات الرقاع و بطن النخل و عسفان هر یک را به عنوانی که آیه بر آن منطبق می شود چنانکه در نماز خوف خواهد آمد و ممکن است که مراد حضرت از سه نماز غیر این سه نماز باشد و آن نیز بر سه وجه است.

یکی آن که در برابر یکدیگر ایستاده باشند سجده بر قبروس زین کنند.

و دویم آن که به ایما کنند.

و سیم آن که به تسبیح و تکبیر کنند و ممکن است که مراد همه باشد به آن که نماز ذات الرقاع و اخوانش را یکی حساب کنند و نماز با رکوع و سجود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۱

یکی و نماز تسبیح را یکی و بنا بر این حمل می باید کرد که مراد از ده وجه که آن حضرت مقرر ساختند اکثر آن مراد باشد چون نماز سفر و ذات الرقاع در قرآن واقع شده است یا آن که بگوئیم که هر چند در قرآن واقع شده بود اما کیفیتش مجمل بود از بیان آن حضرت ظاهر شد.

دیگر نماز کسوف آفتاب و خسوف ماهست.

دیگر نماز عید ماه رمضان و عید قربانست.

دیگر نماز طلب باران است.

و دیگر نماز

بر میّت است.

چنانکه گذشت و باقی خواهد آمد در محال خود إن شاء الله تعالی مفصلاً مع الشرائط.

و آن چه میان علما در تقسیم مشهور است آنست که نمازهای واجب بر هفت قسم است که بحسب کیفیات مختلفند نماز یومیّه و جمعه و عیدین و آیات که شامل کسوف و خسوف و زلزله و سایر احوایف سماویست دیگر نماز طوافست و نماز میّت و نمازی را که مکلف بر خود لازم سازد بنذر و عهد و یمین یا بر او لازم شود مثل نماز قضا و نماز احتیاط و نماز قضای پدر و نماز استیجار و همه خواهد آمد إن شاء الله تعالی مفصلاً.

[سجده کردن بر زمین فریضه است و بر غیر زمین سنت است]

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه السّیجود علی الارض فریضه و علی غیر الارض سنّه) و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که سجده کردن بر زمین فریضه است و بر غیر زمین سنت است بعضی گفته اند که مراد ازین خبر آنست که سجده کردن بر زمین ثواب واجب دارد و بر غیر زمین ثواب سنت دارد و اظهر آنست که آن چه حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته بود سجده بر زمین فقط بود و حضرت سید المرسلین به سبب تفویض بر امت موسّع ساخت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۲

سجده توانست کرد بر چیزی که از زمین روییده باشد که نخورند و نپوشند و قرینه این معنی آن که چون صدوق در حدیث سابق تفویض نمازها را ذکر کردند تفویض محل سجده را نیز بیان کرد و اگر نه مناسبت نداشت این حدیث را در اینجا ذکر کردن بلکه می بایست که در باب ما یسجد علیه ذکر کند و صدوق

این حدیث را مرسله در علل ذکر کرده است و در آخر چنین گفته است که و علی غیر ذلک سنه.

و کلینی از محمد بن یحیی روایت کرده است مرسله و به جای عبارت مذکوره و علی الخمره سنه ذکر کرده است و خمره سجاده صغیری بوده است که از حصیر می بافته اند از جهت موضع سجده و با خود می داشته اند مثل مهر الحال چون هنوز حضرت سید الشهداء کربلا را مشرف نگردانیده بودند و بنا بر این عبارت احتمال معنی ثانی دارد چون در احادیث صحیحه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که

جعلت لی الارض مسجدا و طهورا

یعنی حق سبحانه و تعالی زمین را از برای من چنین مقرر ساخت که بر او سجده کنم اگر چه محتمل است که مراد این باشد که از جهت من موسع شد که هر جائی از زمین که خواهد نماز کنم نه مثل یهود و نصاری که نماز ایشان در غیر بیع و کنایس ایشان صحیح نیست و لیکن تعمیم انبیا است و احتمال دیگر هست که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید که سر بر زمین گذارند بر هر چه باشد حضرت صلی الله علیه و آله مقرر ساختند که بر زمین و سجاده پاک باشد یا سنت است که پاکیزه باشد و اول اظهر است از این دو معنی و الله تعالی یعلم.

باب فضل الصلاه

[اجر کامل در نماز کامل]

(قال رسول الله صلی الله علیه و آله الصلاه میزان فمن وفى استوفى یعنی بذلک ان یکون رکوعه مثل سجوده و لبثه فی الاولى و الثانیه سواء و من و فی بذلک استوفى الاجر) بابی است

در فضیلت نماز اعم از واجب و سنت منقولست بروایت سکونی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که نماز بمنزله ترازو است پس کسی که تمام می دهد تمام می ستاند گویا در یک سر زر است و در یک سر متاع هر چند زر بیشتر است متاع بیشتر می گیرد یا آن که در یک کفه سنگ است که آن اعمال ناشایست است و در سری دیگر ثوابست پس هر چند که نماز سنگین تر است ثواب بیشتر است و بنا بر این حل و فی را مشدد خواندن بهتر است و صدوق چنین تفسیر کرده است که رکوع و سجود و قرائت بمنزله بندهای ترازو است پس ترازویی که بندهای او مساویست درست است و راست می گوید و اگر کوتاه و دراز است در آن خلل می رود و محتمل است که نماز میزان ایمان است پس هر که ایمان او صحیح تر است نمازش طولانی تر است و هر که نمازش کوتاه تر است ایمانش ناقص تر است و این معنی اظهر است بحسب معنی و اول بحسب لفظ و اختیار این معنی که صدوق کرده است ظاهراً سببش این باشد که روایتی وارد شده است در نماز شب که می باید رکوع و سجود و قرائت آن مساوی باشد و این معنی در نماز نافله خوبست اما در نماز فریضه که در آن جماعت و تخفیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۴

مطلوبست صحیح نیست مگر آن که حمل بر منفرد و نافله کند و آن نیز خلاف ظاهر لفظ است از وجوه شتی و الله تعالی يعلم با آن که مناسب معنی او نبود در اول فضل صلاه نقل کردن

بلکه می بایست در باب سابق ذکر کند یا در آخر این باب.

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان طاعه الله و عز و جل خدمته في الارض و ليس شيء في خدمته يعدل الصلاه فمن ثم نادى الملائكة زكريا و هو قائم يصلي في المحراب) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که فرمان برداری الهی بمنزله خدمتی است که بندگان آقایان خود را کنند در زمین و هیچ خدمتی از خدمات برابری نمی کند با نماز چون قربی که از نماز حاصل می شود بنده را بجناب اقدس الهی از هیچ عبادتی آن قرب حاصل نمی شود و لهذا مقربان درگاه الهی هر شب هزار رکعت نماز می کردند چنانکه در اخبار مستفیضه وارد است که حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم هر شب هزار رکعت نماز می کردند و از این جهت است که فرشتگان حضرت زکریا را بشارت دادند به فرزند در وقتی که در محل عبادت خود نماز می کرد و نماز سبب استجابت دعای او شد.

(و قال النبي صلى الله عليه و آله ما من صلاه يحضر وقتها الا نادى ملك بين يدي الناس أيها الناس قوموا إلى نيرانكم التي أوقدتموها على ظهوركم فاطفئوها بصلاتكم) و به اسانید قویه منقول است از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و طریق صدوق بعد الله صحیح است و ظاهر آنست که صدوق از کتاب او نقل کرده باشد که حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله فرمودند که نیست نمازی که وقت آن داخل شود مگر آن که ملکی مقرر است که می آید در برابر مردمان و فریاد

لوامع

می کند که ای گروه آدمیان برخیزید و متوجه آتش هایی شوید که بر پشتهای خود به سبب معاصی افروخته اید آن آتشفشانها را بنور نماز فرو نشانید کنایه است از آن که نماز سبب محو سیئات می شود چنانکه احادیث متواتره بر این معنی وارد شده است با ظاهر آیه إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُدْهِئْنَ السَّيِّئَاتِ که حسنات مطلقاً یا خصوص نمازها محو می کنند گناهان را.

(و دخل رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمَسْجِدَ وَفِيهِ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ تَدْرُونَ مَا قَالَ رَبِّكُمْ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ فَقَالَ إِنَّ رَبِّكُمْ يَقُولُ إِنَّ هَذِهِ الصَّلَاةُ الْخَمْسُ الْمَفْرُوضَاتُ مِنْ صَلَّاهُنَّ لَوْ قَتِهِنَّ وَحَافِظَ عَلَيْهِنَّ لَقِينِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُ عِنْدِي عَهْدٌ ادْخُلْهُ بِهِنَّ الْجَنَّةَ وَ مَنْ لَمْ يَصَلِّهِنَّ لَوْ قَتِهِنَّ وَ لَمْ يَحَافِظْ عَلَيْهِنَّ فَذَاكَ إِلَيَّ أَنْ شِئْتَ عَذَّبْتَهُ وَ أَنْ شِئْتَ غَفَرْتَهُ لَهُ) و بسند صحیح منقول است از فضیل بن یسار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ داخل شدند در مسجد و در آنجا جماعتی از اصحاب آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودند پس حضرت فرمودند که می دانید که حق سبحانه و تعالی چه فرموده است صحابه گفتند خدا و رسولش اعلمند پس حضرت فرمودند که پروردگار شما می فرماید که این نماز پنجگانه واجب را هر که در اوقات خود به جا آورد و محافظت نماید بر ایشان به آن که با شرایط واجبه یا اعم از واجبه و مستحبات مؤکده به جا آورد چون بنده مرا در روز قیامت یا بعد از مرگ ملاقات کند یعنی ملاقات جزای عمل کند تجوزاً

شائعا آن بنده را نزد من عهدی هست که او را داخل بهشت کنم البته چون من این وعده را کرده ام و وفا به وعده بر من واجبست و مخالفت آن بر من محال است و کسی که این نمازها را در اوقات فضیلت یا اعم از آن به جا نیاورده باشد هر چند قضا کرده باشد علی الظاهر و یا محافظت بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۶

آن ننموده باشد پس کار آن بنده با منست اگر خواهم او را به عدل خود عذاب می کنم و اگر خواهم بفضل خود او را می آمرزم و همین مضمون در دو حدیث صحیح دیگر مرویست از آن حضرت صلوات الله علیه و آله.

(وقال الصادق صلوات الله عليه اول ما يحاسب به العبد على الصلاه فاذا قبلت قبل سائر عمله و اذا ردت عليه رد سائر عمله و قال صلوات الله عليه ان العبد اذا صلى الصلاه في وقتها و حافظ عليها ارتفعت بيضاء نقيه تقول حفظتني حفظك الله و اذا لم يصلها لوقتها و لم يحافظ عليها ارتفعت سوداء مظلمه تقول ضيعتني ضيعك الله) و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اول چیزی که حساب می کنند در روز قیامت بنده را حساب نماز است پس اگر نمازها مقبول شد باقی اعمال را به تفضل قبول می کنند و اگر نماز مردود شد بر او سایر اعمال او مردود می شود پس حضرت فرمودند که هر گاه بنده نماز را در وقت خود به جا آورد و محافظت کند بر او به آن که با آداب و شرایط به جا آورد یا در وقت فضیلت به جا آورد نماز را

به آسمان می برند روشن و پاکیزه و نماز به زبان حال یا مقال می گوید که مرا حفظ کردی خداوند عالمیان ترا حفظ کند و اگر در وقت فضیلت یا عم به جا نیاورده باشد و محافظت بر آداب و شرایط آن نکرده باشد یا در وقت فضیلت به جا نیاورده باشد بی ضرورتی آن نماز بالا می رود تیره و در بعضی از نسخ به جای ارتفعت رجعت وارد شده است یعنی بر می گردد سیاه و تاریک و می گوید مرا ضایع کردی حق سبحانه و تعالی ترا ضایع گرداند.

و مضمون این حدیث را شیخان از ابو بصیر روایت کرده اند بسند موثق و قریب باین صدوق روایت کرده است بسند قوی از هشام و چون سند صدوق به هشام صحیح است حکم به صحت آن می توان کرد و مضمونش در فقه رضوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۷

واقع است.

و صدوق و کلینی بسند صحیح روایت کرده اند از ابی بصیر و هارون بن خارجه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که ملکی موکل است بر نماز بنده که کاری دیگر ندارد و چون بنده از نماز فارغ می شود آن ملک نماز را گرفته بالا- می برد و پس اگر قابلیت قبول دارد مقبول می شود و اگر قابلیت قبول ندارد به آن ملک خطاب می رسد که این نماز را رد کن بر بنده من پس آن ملک می آورد و بر روی او می زند و می گوید بدا حال تو همیشه من تعب می کشم از جهت تو و ظاهر این اخبار تجسم اعمال است و استبعادی ندارد که چیزی در این نشأه از قبیل اعراض باشد و در آن نشأه از

قبیل جواهر باشد چنانکه مجربست زیاده از هزار مرتبه که اگر در روزی علوم حقیقه منکشف شده است یا ربطی بجناب اقدس الهی به هم رسیده در شب سابق آن روز در واقعه دیده ام که در میان آب صافی ام و امثال این وقایع فوق حد حصر بر بنده واقع شده است پس محتمل است که در آن نشأ همگی اعمال بصورت حوران و غلمان شوند و در قبر که عالم برزخ است با این کس باشند و محتمل است که حق سبحانه و تعالی به سبب اعمال صالحه صور حسنه بیافریند و لیکن بعید است از حیثیت ظاهر اخبار و عالم خواب و در واقع لازم نیست که حقیقت این را بدانند بلکه لازمست اعتقاد کردن که چنین می شود چون اخبار متواتره بر آن واقع شده است و الله تعالی یعلم.

و اما بالا بردن ممکن است که مراد بالا بردن نامه عمل باشد یا کنایه از قبول باشد و برگشتن کنایه از عدم قبول و ظاهرا مرتبه قبول غیر مرتبه اجزا باشد به آن که اگر نمازها با شرایط مستحبه از اخلاص تام و حضور قلب تام و سایر مستحبات مؤکده باشد مقبول شود و به سبب آن سایر اعمال مقبول شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۸۸

محتمل است که مراد از قبول در اینجا اجزا باشد به آن که مشتمل باشد بر واجبات و بس و این معنی نیز مشکل است چنانکه مشاهده است از اکثر فضلا در مساهله اخذ مسائل و غیر آن از قرائت و سایر شرایطی که مذکور خواهد شد چه جای عوام.

و قال الصادق صلوات الله عليه اقرب ما يكون العبد إلى

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ سَاجِدٌ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ

بِسند صحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقول است که نزدیکترین احوال بنده بحق سبحانه و تعالی حالتی است که او در سجده باشد و صدوق تا اینجا را از حدیث نقل کرده است ظاهرش آنست که استشهاد به آیه از صدوق باشد یا آن که خبری دیگر باشد و این حدیث را با آیه کلینی رحمه اللہ تعالی در قوی کالصحیح و صدوق در صحیح از و شاء روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات اللہ علیہ و دور نیست که سهو از نساخ شده باشد یا صدوق آیه را بحدیث حضرت صادق صلوات اللہ علیہ منضم کرده باشد و ظاهر آیه آنست که سجده کن و قرب به هم رسان یعنی از سجده و ممکن است که مراد از سجده نماز باشد یا سجده نماز باشد یا اعم از سجده نماز و سجده شکر باشد و این اظهر است و محتمل است که مراد این باشد که سجده یا نماز را بکن و خالص ساز آن را از جهت حق سبحانه و تعالی و لیکن اول اظهر است.

[نماز با ملائکه]

(و قال ابو جعفر صلوات اللہ علیہ ما من عبد من شیعتنا یقوم إلى الصیلاه الا اکتفتته بعدد من خالفه ملائکه یصلون خلفه و یدعون اللہ عزَّ و جلَّ له حتّی یفرغ من صلاته) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ منقولست که هر بنده از شیعیان ما که برخیزد به نماز البته حق سبحانه و تعالی بعدد سنّیان یا بعدد غیر شیعیان اثنی عشری از جمیع

لوامع

عالمیان فرشتگان می فرستد که در عقب او نماز کنند و از جهت او دعا کنند تا او از نماز فارغ شود.

[یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج]

(و روی عن الصادق صلوات الله علیه صلاه فریضه خیر من عشرين حجه و حجه خیر من بیت مملو ذهبا یتصدق منه حتی یفنی) و بسند قوی کالصحیح و بسیار صحیح و موثق کالصحیح و قوی نیز منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از خانه پر از طلا که همه را تصدق نمایند در راه رضای الهی تا آخر شود و در روایات اخیر حتی لا- یبقی منه شیء وارد است یعنی تا چیزی از آن نماند و چون این خبر بحسب ظاهر منافات دارد با خبر مشهور افضل الاعمال احمزها و شک نیست در آن که جفای حج بسیار بیش از نماز است علما تاویلات کرده اند این خبر را به آن که بر تقدیر صحت مراد آنست که افضل هر عملی مشککترین آن عمل است مثل صوم تابستان بهتر است از صوم زمستان و در نماز بر عکس و حج پیاده بهتر است از سواره و امثال این تاویلات و فی الحقیقه این شبهه عمر بن الخطاب است که حی علی خیر العمل را از اذان انداخت که چون نماز بهتر از جهاد و حج باشد، و ملاحظین اهل سنت که اهل بدعتند متابعت آن ملعون نمودند و ظاهر ساختند که اعتقاد ایشان اینست که عمرا علم است از خدا و رسول و ندانستند که ایشان چه خبر دارند از

نماز و صعوبت آن چنانکه معلوم نیست که از صحابه آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكُ كَسْ يَكُ نَمَازٍ بِأَشْرَاطِ كَرْدَةٍ
باشد بغیر از حضرت امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین سلام اللهُ عَلَيْهِمْ چنانکه ان شاء اللهُ خواهد آمد پس نماز صحیح جهاد
اکبر است با نفس و شیطان و به مراتب شتی از جهاد اصغر مشکلتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۰

شبهه دیگر آن که هر گاه نماز فریضه بهتر از بیست حج باشد و حج مشتمل است بر نماز فریضه تفضیل شیء بر نفس آن شیء
و غیر آن لازم می آید و جواب گفته اند:

أولاً- که مراد از نماز نماز یومیه است و استبعادی نیست در آن که نماز یومیه بهتر از نمازهای دیگر باشد چنانکه از اخبار نیز
ظاهر می شود و خواهد آمد.

ثانیا آن که مراد از بیست حج بیست حج قطع نظر از نماز باشد چون حق سبحانه و تعالی از جهت هر فعلی از افعال حج ثوابی
مقرر ساخته است ثوابی که از جهت نماز مقرر ساخته است بهتر است از بیست برابر ثوابهایی که از جهت سایر اعمال حج
مقرر ساخته است چنانکه در بسیاری از اخبار چنین تاویل کرده اند مثل خبر

«يَتِيهِ الْمُؤْمِنُ خَيْرَ مِنْ عَمَلِهِ»

و غیر آن که ان شاء اللهُ تعالی خواهد آمد و جمعی حمل کرده اند حج را بر سنتی و ظاهرا مراد حج واجب باشد.

چون از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللهُ عَلَيْهِ منقولست که یک حج بهتر است از دنیا و آن چه در آنست و یک نماز
فریضه بهتر است از هزار حج و در این حدیث مراد حج سنت است

و اگر چه ممکن است که حمل کنند بر حج واجب و نسبت به اشخاص مختلف باشد چون ظاهر آنست که شخصی که نمازش بهتر از هزار حج باشد حج او نیز بهتر از دنیا و ما فیها باشد که در راه خدا صرف نمایند تا زیادتی داشته باشند بر اشخاصی که نماز ایشان بهتر از بیست حج است و حجی بهتر از خانه پر از زر که در راه خدا بدهند و این دادن را در هر دو صورت حمل کرده اند بر غیر صدقات واجبه مثل زکات و خمس و ظاهرا در کار نباشد چه استبعادی نیست در آن که بعضی از سنتیها بهتر از بعضی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۱

واجبات باشد چنانکه ثواب سلام کردن بیشتر از ثواب جواب دادنست به نود و هشت مرتبه با آن که جواب واجبست و چنانکه مهلت دادن قرض دار پریشان واجبست و بخشیدن مال را به او سنت است و این سنت بهتر از آن واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

[دو رکعت نماز برای خدا]

(و ان كان ذو عسره فنظره إلى میسره و ان تصدقوا خیر لکم، و قال صلوات الله علیه إیاکم و الکسل فان ربکم رحیم یشکر القلیل ان الرجل لیصلی الرکعتین یرید بهما وجه الله تعالی فیدخله الله بهما الجنة و انه لیتصدق بالدرهم تطوعا یرید به وجه الله عزّ و جلّ فیدخله الله به الجنة و انه لیصوم الیوم تطوعا یرید به وجه الله عزّ و جلّ فیدخله الله به الجنة) و بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که زنهار که دور باشید از

کسل و تنبلی در امور اخروی و دنیوی به درستی که پروردگار شما مهربانست و اندک عملی را جزایای عظیم می دهد به درستی و راستی که بسیار است یا چنین است که بنده دو رکعت نماز می کند بقصد رضای الهی و حق سبحانه و تعالی به سبب این دو رکعت نماز او را داخل می کند در بهشت و به درستی که بنده یک درم تصدق می کند تصدق سنت و غرضش محض رضای الهی است و حق سبحانه و تعالی او را داخل می کند در بهشت به سبب آن شاهی، و به درستی که یک روز روزه می گیرد و غرضش محض رضای حق سبحانه و تعالی است و حق سبحانه و تعالی او را به بهشت می برد.

و از این حدیث ظاهر می شود که آن چه مطلوب الهی است اخلاص است به آن که اصلاً غرضش ثواب و خلاصی از عقاب نباشد و آن که در بسیاری از اخبار بلفظ وجه واقع شده است بنا بر مجاز شایع است میان عرب و عجم که می گویند فلانی به روی فلانی این کار را کرد یعنی محض خاطر او یا شرم از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۲

او کرد و این معنی حیاست که در اخبار بسیار وارد شده از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که فرموده اند که عبادت را چنان کنید که گویا خداوند خود را می بینید پس اگر شما او را نه بینید او شما را می بیند و مستلزم حضور قلب نیز هست چون هر گاه بنده خداوند خود را حاضر داند و از جهت او کاری کند البته با حضور قلب خواهد بود

خصوصاً نماز که اکثرش مناجاتست با حق سبحانه و تعالی و هر گاه شخصی با ادنی کسی سخن کند البته متوجه او می شود و هر گاه سخن با جناب اعظم الاعظمین و اجل الاجلین کند و داند که با او مناجات می کند البته می باید که متوجه او باشد و در مناجات با او کاذب نباشد در امثال «وَجْهَتْ وَجْهِي» «وِإِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» چنانکه مفصلاً خواهد آمد در مواضع خود إن شاء الله تعالی و احادیث در مذمت کسل در امور آخرت و دنیا بسیار وارد شده است چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که تنبلی کند از وضو و غسل و نماز پس در او خیر و خوبی نیست از جهت امر آخرتش و کسی که کسل ورزد از چیزی که معاش دنیوی او به آن به اصلاح آید پس در او خیری نیست از جهت امر دنیای او پس کسی که در هر دو کسل ورزد خسر الدنیا و الآخره است و بعد از این در باب تجارت احادیث در مذمت کسل خواهد آمد و قبح آن بدیهی است و در دعاها بسیار وارد است آن که پناه بحق سبحانه و تعالی برده اند از کسل.

(و قال الصادق صلوات الله عليه لا يجتمع الرغبه و الرهبه في قلب احد الا و جبت له الجنه فاذا صليت فاقبل بقلبك على الله عز و جل فانه ليس من عبد مؤمن يقبل بقلبه على الله عز و جل في صلاته و دعائه الا اقبل الله عز و جل عليه بقلوب المؤمنين اليه و أيده

لوامع

مع مودّتهم إِيَّاهُ بِالْجَنَّةِ) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که جمع نمی شود رغبت به رحمت الهی و خوف از بدیهای خود و از غضب الهی در دل احدی مگر آن که بهشت از جهه او واجب می شود پس چون نماز کنی دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی کن تا رغبت و رهبت به آیات وعد و وعید حاصل شود یا بالخاصیّه حاصل می شود هر چند نفهمد معنی آیات را و این معنی مجربست پس به درستی که نیست بنده مؤمن که دل خود را در نماز متوجه حق سبحانه و تعالی کند مگر آن که حق سبحانه و تعالی البته دلهای مؤمنان را مایل به محبت او می کند و محبت مؤمنان سبب دعای ایشان است در دنیا و شفاعت ایشان است در آخرت و یا آن که فایده دنیویست و با این محبت حق سبحانه و تعالی بهشت نیز عطا می فرماید و صدوق در ثواب الاعمال به سندی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی هر بنده را که عطا کند به او ورع و پرهیزکاری با ترک محبت دنیا البته بهشت عطا می کند پس حضرت فرمودند که من دوست می دارم که هر یک از شما که متوجه نماز شوید دل خود را متوجه خداوند خود سازید و دل را مشغول امور دنیوی مگردانید که هر مؤمنین که دل خود را در نماز متوجه خداوند سازد حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت به جانب او می کند و دوستی خود را در دل او در می آورد و با دوستی

خود دل‌های مؤمنان را مایل به او می‌کند که او را دوست دارند و مضمون این است که هر دو یک حدیث باشد و تغییرات از نساخ شده باشد و الله تعالی يعلم و علی‌ای حال ظاهر می‌شود که روح عبادت حضور قلب است و شکی نیست که عبادت بی حضور قلب مقبول نیست و سبب قرب نمی‌شود و مقصود اعظم از عبادات قرب بندگان است بجناب اقدس او اگر نماز با حضور قلب باشد البته نماز سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۴

آن می‌شود که شیاطین از بنده دور شوند و از او معاصی و مخالفت الهی واقع نشود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ» یعنی به درستی که نماز باز می‌دارد و منع می‌کند بنده را از جمیع قبایح و هر آینه ذکر حق سبحانه و تعالی از هر چیزی اعظم است پس اگر در نماز بذكر الهی و با حضور قلب باشید مطالب دنیوی و اخروی و قرب الهی که اعظم مطالب است حاصل می‌شود و ظاهر آیه کریمه «فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ» یعنی وای بر نمازگزارندگانی که دل ایشان متوجه جناب اقدس او نباشد در هم چنین ظاهر آیه قد افلح المؤمنون الذين هم في صلاتهم خاشعون و الذين هم عن اللغو معرضون نیز دلالت دارد یعنی بتحقیق که رستگاری یافتند مؤمنانی که در نماز خود با خشوعند و آن جمعی که از لغو اعراض کنندگانند مطلقا خصوصا در نماز و آیات و اخبار در این معنی زیاده از حد حصر است و لیکن چون این معنی

در نهایت صعوبتست نفس اماره و شیطان نمی گذارند که این معنی حاصل شود و مع هذا دلایل بر عدم لزوم می گویند حق سبحانه و تعالی همه را بینا و شنوا کند تا فریب این دشمنان عظیم نخورند بجاه محمد و آله الطاهرین.

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَتَحْتَ أَبْوَابَ السَّمَاءِ وَأَبْوَابَ الْجَنَّةِ وَاسْتَجِيبَ الدُّعَاءَ فَطُوبَى لِمَنْ رَفَعَهُ عِنْدَ ذَلِكَ عَمَلٌ صَالِحٌ) و بسند صحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که هر گاه زوال شمس شود که آفتاب از دایره نصف النهار بگذرد و درهای آسمان گشوده می شود و درهای بهشت مفتوح می شود و دعاها مستجاب می شود پس خوشا حال بنده که در این وقت عمل صالح او را بالا برند.

و ظاهرا مراد از گشودن درهای آسمان و درهای جنان این باشد که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۵

این وقت حق سبحانه و تعالی بندگان را به خود خوانده و از جهه ایشان عباداتی که سبب دخول بهشت است مقرر ساخته است و هم چنین دعاها وارد شده است و دعا مستجاب می شود پس چون راه بندگان به عبادت و دعا داده اند گویا که در آسمان را از جهه صعود اعمال ایشان و قبول دعوات ایشان گشوده اند.

و محتمل است که چون وقت نماز شود درهای آسمانها را بگشایند و در غیر وقت نمازها به بندند چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که دلالت می کند بر آن که آسمانها درها دارند و ممکن است که مراد از سماوات آسمانهای معنوی باشد چون آسمانهای صوری محل رحمتهای ظاهره اند آسمانهای معنوی محل رحمتهای معنوی باشند و

این معنی نزد این شکسته ظاهرتر است كما قال الحكيم الغزنوی

آسمانهاست در ولایت جان کارفرمای آسمان جهان

و اگر در امثال این عبارات غور نکنند ظاهرا بهتر است و الله تعالی يعلم.

[نماز بهترین عمل]

(و سال معاویه بن وهب ابا عبد الله صلوات الله عليه عن افضل ما يتقرب به العباد إلى ربهم و احب ذلك إلى الله عز و جل ما هو فقال ما اعلم شيئا بعد المعرفة افضل من هذه الصلاه الا ترى ان العبد الصالح عيسى بن مريم عليه السلام قال و أوصاني بالصلاه) و به اسانید صحیحہ منقولست از ابن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از بهترین چیزی که بندگان به آن تقرب جویند به پروردگار خود و محبوبترین آن نزد حق سبحانه و تعالی کدامست پس حضرت فرمودند که نمی دانم بعد از معرفت عملی را که بهتر ازین نماز باشد آیا نمی بینی که بنده صالح الهی عیسی بن مریم گفت که حق سبحانه و تعالی مرا وصیت فرموده است و امر کرده به نماز و زکات تا زنده باشم و این تتمه در کافی هست و در اینجا نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۶

مراد است و بمنزله إلی آخرهاست در نقل آیات، و شیخ استشهاد آیه را ذکر نکرده است و این حدیث دلالت می کند بر آن که بهترین اعمال معرفت است و مراد از آن معرفت واجبه است از اعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبيه و معرفت نبی و ائمه صلوات الله عليهم و اعتقاد بجمیع آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است و ممکن است که شامل فروع

دین نیز باشد و هیچ شک نیست که معرفت واجبات بلکه مندوبات و مکروهات و محرمات افضل عباداتست و اگر چه معرفت اصول دین أوجب باشد و اشاره به آن شد در فواید مقدمه و دلالت می کند بر آن که بعد از معرفت نماز بهترین عباداتست و هیچ شک نیست که قربی که بنده را از نماز حاصل می شود از هیچ عبادتی حاصل نمی گردد و آیات و اخبار متواتره بر این معنی وارد است و دلالت دارد بر آن که می باید که همه عبادات را از روی تقرب به جا آورند خصوصا نماز را و لهذا علما در نیات قربه إلی الله را اختیار کرده اند و معانی قربت قبل ازین مذکور شد و هیچ شک نیست که هر چند اخلاص بیشتر باشد قرب بیشتر حاصل می شود و اعلی مراتب اخلاص فنای فی الله است که بنده را مرادی نباشد بغیر از رضای الهی و محبت او و مراد خودش منظور نباشد حتی لذت قرب و این معنی ممتنع عادیست بدون رتبه محبه که عشق باشد و گذشت که بچه عنوان تحصیل آن می باید کرد و اما استشهاد به آیه ازین حیثیت است که حضرت عیسی از پیغمبران اولوالعزم است می فرماید که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است به نماز و زکات تا زنده باشم پس اگر چیزی در قرب بیشتر از اینها مؤثر می بود هر آینه حق سبحانه و تعالی به آن امر می فرمود و آن که اول نماز را امر فرموده دلالت دارد بر آن که اهتمام ایشان بان بیشتر است و اما لفظ هذه الصلاه ظاهر اشاره به نمازهای یومیّه

باشد و ممکن است که اشاره بجمیع نمازها باشد که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۷

سید المرسلین فرموده است یا اعم از آن چه آن حضرت و سایر انبیاء صلوات الله علیهم فرموده باشند و لفظ هده از جهت تعظیم باشد و لفظ هده در تهذیب نیست.

[سجود زیاد]

(و اتی رجل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فقال ادع الله ان يدخلكي الجنة فقال له اعني بكثرة السجود) و شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صَلَّى الله عليه و آله و گفت یا رسول الله از خدا طلب کن که مرا داخل بهشت کند حضرت فرمودند که اعانت کن مرا به بسیاری سجود یعنی نماز یا مطلق سجود یا طول سجود و اول اظهر است که مراد نماز باشد و این حدیث را شیخ نیز به همین عنوان ذکر کرده است.

بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و کلینی بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که روزی حضرت سید المرسلین صَلَّى الله عليه و آله مرمت بعضی از حجرها می فرمودند شخصی رسید و گفت یا رسول الله این خدمت را من می خواهم به جا آورم حضرت به او گذاشتند تا چون فارغ شد حضرت فرمودند که مطلبی داری که من بر آورم به تلافی این خدمت آن مرد گفت بهشت حضرت سر به زیر انداختند و ظاهرا متوجه وحی شدند پس حضرت سر بالا کردند و فرمودند که بلی ضامن شدم بهشت را از جهت تو و آن مرد روانه شد که برود حضرت فرمودند که ای بنده خدا ما را مدد کن بطول سجود یعنی

نماز یا سجود را طولانی کن تا شفاعت ما ترا آسان باشد چون گذشت که شفاعت ما به تارک الصلاة نمی رسد و هر چند نماز بهتر و طولانی تر است قابلیت شفاعت بیشتر بهم می رسد و ظاهراً هر دو حدیث یک واقعه باشد و اختلاف به اجمال و تفصیل است.

[ثواب نماز نافله]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۸

للمصلی ثلث خصال اذا هو قام فی صلاته حفت به الملائکه من قدمیه إلى اعنان السماء و يتناثر البرّ علیه من اعنان السماء إلى مفرق رأسه و ملک موکل به ینادی لو يعلم المصلی من یناجی ما انفتل) و بسند کالصحیح منقولست از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که چون نماز گذارنده به نماز می ایستد فرشتگان او را احاطه می کنند از محل پاهای او تا اطراف آسمان و رحمت الهی بر او فایض می شود از اطراف آسمان تا فرق سر او و فرشته موکل می شود بر او و ندا می کند که اگر نماز گذارنده بداند که با که مناجات می کند هرگز از نماز فارغ نشود به آن که نماز را طول دهد یا همیشه مشغول نماز باشد.

و به همین مضمون صدوق روایت کرده است این خبر را بسند حسن کالصحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و قریب باین روایت کرده است کلینی بسند کالصحیح از ابن خلیفه و بسند کالصحیح و عندی فی الصحیح از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که چون بنده مؤمن

مشغول نماز می شود حق سبحانه و تعالی نظر رحمت بر وی می کند یا متوجه او می شود به رحمت تا از نماز فارغ شود و رحمت بر سر او سایه می اندازد از فرق سر او تا به آسمان و ملائکه از دور او را احاطه می کنند تا به اطراف آسمان و ملکي را بر سر او موکل می کنند که با او خطاب می کند که ای نماز گذارنده اگر بدانی که که نظر بسوی تو دارد و با که مناجات می کنی دل خود را به جانب غیر او نیندازی و همگی متوجه او باشی و از جای نمازت به جای دیگر نروی و این اخبار نیز دالّ است بر آن که می باید در نماز با حضور قلب باشد.

(و قال ابو الحسن الرضا صلوات الله عليه الصلاه قربان كل تقى)

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۹۹

و بسند کالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه و به اسانید قویه از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله عليهم منقول است که نماز سبب قرب هر متقی و پرهیزکار است و اکثر علما حمل کرده اند نماز را بر نافله.

چون در حدیث کالصحيح از حضرت امام موسی کاظم وارد است که فرمودند که نمازهای نوافل اسباب قرب مؤمنان است و چنانکه در حدیث قدسی گذشت که و انه لیتقرب إلی بالنوافل و چنانکه از طرق عامه و خاصه از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله عليهم وارد است که نماز خیریت که حق سبحانه و تعالی از جهت بندگان خود مقرر ساخته است هر که خواهد کم کند و هر که خواهد بسیار کند یعنی اگر کم کنند نقصان به

خود رسانیده اند و حق آنست که عبارت اعم است از واجب و سنت و اشعاری دارد بر آن که شرط قبول آن تقوی است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» یعنی حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند عبادت را مگر از پرهیزکاران بلکه ظاهر خبر این معنی است چنانکه در حدیث معاذ خواهد آمد و علی ای حال شك نیست در آن که هر چند بیشتر کنند قرب بیشتر حاصل می شود هر گاه با حضور قلب و اخلاص باشد چه ظاهر است و مشاهد است از جمعی که همیشه نماز می کنند و در مرتبه پنجاه سال بیش از اینند و اصلاً ایشان را قرب حاصل نمی شود بواسطه فقدان این دو شرط که اخلاص و حضور قلب است.

[نماز اخر وصیتهای پیغمبرانست]

(و قال الصادق صلوات الله عليه احب الاعمال إلى الله عزّ و جلّ الصیلاه و هی اخر وصایا الانبیاء صلوات الله عليهم فما احسن من الرجل أن یغتسل او یتوضأ فیسبغ الوضوء ثم یتنحی حیث لا یراه انیس فیشرف الله عزّ و جلّ علیه و هو راکع او ساجد انّ العبد اذا سجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۰

فاطال السجود نادی ابلیس یا ویلاه اطاعوه و عصیت و سجدوا و ابیت) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که محبوب ترین اعمال بدنی یا بعد از معرفت نماز است و این نماز اخر وصیتهای پیغمبرانست یعنی وقتی که همه از دنیا می رفتند وصیت به نماز می کردند و می رفتند پس چه نیکوست که شخصی غسل کند اگر جنب باشد مثلاً یا وضو بسازد اگر محدث باشد یا تجدیداً اگر وضو داشته باشد

و کامل سازد وضو را به آن که هر عضوی را دو مرتبه آب بریزد و آب به همه اعضای وضو برساند و یا آن که با اخلاص واقع سازد و اول اظهر است چنانکه گذشت پس به گوشه رود که هیچ کس از انیسان او را نه بیند که مبادا خاطرش متوجه ایشان شود و از حضور قلب بیفتد یا آن که ریایی در خاطرش خطور کند و حق سبحانه و تعالی او را بیند گاهی در رکوع و گاهی در سجود و الطاف خود را شامل حال او کند به درستی که چون بنده به سجده می رود یا به نماز مشغول می شود و آن را طول می دهد شیطان فریاد می کند که وا ویلاه این دشمنان من اطاعت الهی کردند و من عصیان او کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم. و در کافی بلفظ مفرد وارد شده است در اطاع و سجد و آن اظهر است.

و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت سید المرسلین فرمودند که هر که اسبغ وضو کند به نحوی که مذکور شد الحال و نماز خود را نیکو کند به همه نیکیها از اخلاص و حضور قلب و طول آن و زکات مال خود را بدهد و غضب خود را نگاهدارد که در آن حالت ستمی بر احدی نکند و زبان خود را در زندان کند که سخن بی فایده نگوید و از گناهان خود استغفار کند و آن چه شرط خیر خواهی است نسبت به اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله به جا آورد که با دوستان ایشان دوست باشد و با

بشنود در هر بایی پس بتحقیق که کامل گردانیده است حقایق ایمان را و درهای بهشت از جهت او گشوده است از هر دری که خواهد داخل بهشت شود یا آن که اینها اسباب دخول جنات نعیم است که تحصیل آن کرده است و آن چه در این خبر وارد شده است که گوشه رود ممکن است که مراد از آن نوافل باشد چون سنتست که نوافل را در خانه خود واقع سازد و تعمیم اظهر است زیرا که حضرت فرمودند که جایی رود که کسی نباشد بلکه فرمودند که به گوشه رود که انیسی او را مشغول نسازد پس منافات ندارد که این معنی در جماعت متحقق شود به آن که از آشنایانی که سبب شغل قلب او باشند دوری کند چون ظاهر است که هر گاه نزدیک ایشانست خاطر او متوجه ایشان خواهد بود و از حضور قلب می افتد.

[نماز ستون دین است]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِثْلُ الصَّيْلَةِ مِثْلُ عَمُودِ الْفَسْطَاطِ إِذَا ثَبَتَ الْعَمُودُ ثَبَتَ الْأَطْنَابُ وَالْأَوْتَادُ وَالْغِشَاءُ وَإِذَا انْكَسَرَ الْعَمُودُ لَمْ يَنْفَعِ وَتَدُّوهُ لَا طَنْبُ وَلَا غِشَاءٌ) و بسند كالصحيح منقولست که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که مثل و شبیه نماز مثل ستون خیمه است هر گاه ستون برپاست برپاست طنابها و در کافی و تهذیب نفع است و آن اظهر است و ظاهرا از نساخ شده باشد یعنی نافع است طنابها و میخها و پرده خیمه و اگر ستون خیمه شکست نفع نمی دهد نه میخ و نه ریسمان و نه

خیمه یعنی قبول سایر عبادات موقوفست بر قبول نماز و خیمه ایمانست که بنای آن بر عباداتست و اشعاری دارد به آن که اگر نماز کند و صحیح نباشد نیز فایده ندارد اعمال دیگر بلکه اگر مقبول نباشد اعمال دیگر مقبول نمی شود چنانکه گذشت.

و چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که ستون دین نماز است و اول چیزی که فردای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۲

قیامت از اعمال بنی آدم در آن نظر می کنند نماز است پس اگر نماز او صحیح است نظر می کنند در باقی اعمال و اگر صحیح نباشد در بقیه اعمال او نظر نمی کنند.

[نماز مثل نهر آب است]

(و قال صلوات الله عليه انما مثل الصلاه فيكم كمثل السرى وهو النهر على باب احدكم يخرج اليه في اليوم والليله يغتسل منه خمس مرات فلم يبق الدرن مع الغسل خمس مرات و لم يبق الذنوب على الصلاه خمس مرات) و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که به درستی و تحقیق که مثل نماز در میان شما مانند نهریست که در در خانه شما باشد و هر روزی پنجم رتبه در آن نهر غسل کنند و بدن خود را بشویند پس چنانکه با غسل پنجم رتبه چرک در بدن نمی ماند یا پنجم رتبه نماز گناهان نمی ماند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» یعنی اعمال حسنه گناهان را محو می کند و حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز کنید در دو طرف روز و عبادات شب را به جا آورید به درستی که

حسنات سیئات را محو می کند و ظاهر آیه آنست که هر حسنه سیئه را محو می کند و اگر قرینه ما قبل را رعایت نمایند دو احتمال بهم می رسد یکی آن که هر نمازی سیئات را محو می کند و بر این مضمون احادیث بسیار از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله عليهم وارد شده است و شیخ طبرسی بسیاری از آن اخبار را در ضمن این آیه و آیات دیگر نقل کرده است و احتمال دیگر آن که متعلق به جمله اخیر باشد که آن عبادات شب است و بر این مضمون نیز اخبار وارد شده است که خواهد آمد و علی ای حال منافات با عموم ندارد زیرا که ممکن است که عبادات شب و مطلق عبادات که افراد حسنانند بر سبیل مثال واقع شده باشد و مضمون حدیث متن را شیخ طوسی بسند موثق کالصحیح نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۳

کرده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به عبارتی اوضح و افصح از عبارت متن.

[یک نماز مقبول]

(و قال الصادق صلوات الله عليه من قبل الله منه صلاه واحده لم يعذب به و من قبل الله له حسنه لم يعذب به) و بسند حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که حق سبحانه و تعالی یک نماز او را قبول کند او را عذاب نمی کند و کسی که یک حسنه او را قبول کند او را عذاب نمی کند و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که اگر شخصی یک نماز تمام به جا آورد حق سبحانه و تعالی همه نمازهای او را قبول

می کند هر چند باقی ناتمام باشد و اگر یک نماز تمام نکرده باشد و همه را فاسد کرده باشد حق سبحانه و تعالی هیچ عبادت او را قبول نمی کند و حساب نمی کند و در حساب در نمی آورد نه فرایض او را و نه نوافل او را زیرا که نافله را بعد از فریضه قبول می کنند بلکه نوافل از جهت اتمام فرایض مقرر شده است و هر گاه فرایض را ادا نکرده باشد نافله چگونه مقبول شود.

و از جمله شرایط قبول حضور قلب است چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که از نماز بنده گاه هست که نصف آن را بالا می برند یا ثلث آن را یا ربع آن را یا خمس آن را و بالا نمی برند مگر آن قدری را که دل بنده با حق سبحانه و تعالی باشد و ما مأمور نشده ایم به نوافل مگر از جهت اتمام فرایض و منقول است در حدیث صحیح از محمد بن مسلم که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که عمار سابطی روایتی از شما می کند حضرت فرمودند که کدام است عرض نمودم که می گوید سنت فریضه است حضرت فرمودند که چه می گوید و چه می گویی من چنین نگفته ام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۴

بلکه گفتم که هر گاه بنده نماز کند و دلش متوجه نماز باشد و چیزی در خاطر خود نگذارند و سهو نکند بقدر آن چه بنده متوجه است بحق سبحانه و تعالی حق سبحانه و تعالی با اوست و فیض او بر بنده فایض است پس بسا باشد

که نصف را بالا برند یا ربع یا ثلث یا خمس آن را و ما مأمور نشده ایم به نوافل مگر از جهت اتمام فرایض.

و در حدیث صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که ترا نیست از نماز مگر آن چه دلت متوجه حق سبحانه و تعالی باشد پس اگر در تمام نماز دل مشغول غیر حق سبحانه و تعالی باشد یا غافل شود و در وقت نگذارد آن نماز را می پیچند و بر روی صاحبش می زنند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که دو رکعت نماز کند که بداند که چه می گوید یعنی از اول نماز تا به آخر دلش با حق سبحانه و تعالی باشد چون فارغ شود هر گناهی که داشته باشد همه محو می شود.

و در حدیث موثق از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که دو رکعت نماز سبک با حضور قلب بهتر است از عبادت یک شب تا صبح که بی حضور قلب باشد.

و احادیث بسیار از ابی بصیر و ابی حمزه و غیر ایشان منقولست از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که از نماز آن مقدار مقبول است که دل با حق سبحانه و تعالی باشد و حق سبحانه و تعالی تمام می کند فرایض را به نوافل.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون بنده به نماز برمی خیزد حق سبحانه و تعالی نظر شفقت و مرحمت بسوی او می کند و نظر بسوی او دارد تا سه مرتبه

به آن که چشم را بغیر موضع سجود اندازد و یا دل را متوجه غیر کند پس چون به سه مرتبه التفات می کند حق سبحانه و تعالی نظر از او بر می دارد و در مبحث سهو خواهد آمد احادیث ازین باب.

و در فقه رضوی نیز به همین عنوان مذکور است مجملاً این مضمون متواتر است و شکی در این نیست.

دیگر از شرایط قبول آنست که نماز را سبک به جا نیاورند چنانکه در حدیث صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صلوات الله علیه فرمودند که و الله بسیار است که بنده پنجاه سال نماز می کند و حق سبحانه و تعالی یک نماز او را قبول نمی کند پس چه چیز ازین بدتر است و الله که اگر این قسم نمازی از جهت هم سایگان خود بکنید قبول نخواهد کرد به اعتبار سبک کردن آن نماز به درستی که حق سبحانه و تعالی خوبست و قبول نمی کند مگر خوب را و چون قبول کند چیزی را که به آن استخفاف کنند و سبک به جا آورند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که چون بنده به نماز برمی خیزد و نماز را سبک می کند حق سبحانه و تعالی می فرماید به فرشتگان که نظر نمی کنید باین بنده من گویا اعتقادش اینست که غیر من کار او را می تواند ساخت نمی داند که بر آوردن حاجات او بدست من است.

و بطرق قویه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که همیشه شیطان خایفست از مؤمن تا محافظت می نماید نمازها را که به آداب و شرایط در اوقات فضیلت

آن به جا می آورد و چون ضایع می کند نمازها را جرات می یابد و بر او مسلط می شود و او را به گناهان عظیمه می اندازد.

و در حدیث صحیح وارد شده است از فضیل که گفت از حضرت امام محمد باقر سؤال کردم از تفسیر آیه الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۶

حق سبحانه و تعالی مدح کرده است جمعی را به آن که ایشان محافظت می نمایند بر نماز خود چه نماز است حضرت فرمودند که مراد از آن نمازهای واجبست که با شرایط و ارکان در اوقات فضیلت به تأنی و خضوع و اخلاص به جا می آورند گفتم که قریب به آن مدح کرده است جمعی را که الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ دَائِمُونَ کدامند حضرت فرمودند که مراد از آن جمعی اند که مداومت می نمایند بر نوافل که نوافل یومیه را ترک نمی کنند یا آن که چون نوافل را می کنند گویا همیشه نماز می کنند یا آن که همیشه تطوعات می کنند چنانکه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم هر شب هزار رکعت نماز می کردند.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر مؤمنی که محافظت نماید بر نمازها به آن که به آداب و شرایط به جا آورد و در اوقات فضیلت واقع سازد او از جمله غافلان نیست.

و بسند قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که فرمودند که هر چیزی را رویی است و روی دین شما نماز است پس باید که روی دین خود را قبیح نکنید به تزییع نماز و هر چیزی را بینی است و بینی نماز شما تکبیر است پس

اگر تخفیف دهید بعضی از تکبیرات نماز را دین خود را بینی بریده کرده خواهید بود و کریه منظر خواهد بود بمنزله شخصی که بینی او را بریده باشند و بر این قیاس هر فعلی از افعال نماز را که خوب به جا نیاورید بمنزله آنست که عضوی از اعضای نماز را مقطوع ساخته اید و به سبب آن دین شما ناقص می شود.

و در حدیث کالصحیح حسن کالصحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که روزی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نشسته بودند در مسجد که شخصی داخل شد و مشغول نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۷

شد و رکوع و سجود آن را تمام به جا نیاورد پس حضرت فرمودند که منقاری بر زمین زد مانند منقار بر زمین زدن کلاغ و الله که اگر این شخص بمیرد و نمازش چنین باشد هر آینه بر غیر دین من مرده خواهد بود.

و به اسانید قویه کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که نماز خود را ضایع مگردانید که هر که نماز خود را ضایع گرداند حق سبحانه و تعالی او را حشر می کند با قارون و هامان و بر حق سبحانه و تعالی لازمست که او را داخل جهنم کند با منافقان پس وای بر کسی که محافظت نکند بر نماز خود و ادای سنت آن و حضرت فرمودند که چون روز قیامت حساب خلائق کنند اول چیزی که از بندگان سؤال می کنند از نماز است اگر تماما به جا آورده است ناجی است و الا او را بجهنم می اندازند.

و در حدیث

صحیح از هارون بن خارجه مرویست که من عرض نمودم شخصی از شیعیان را به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و بسیار مدح او کردم حضرت فرمودند که نماز او چگونه است یعنی خوبی هر شخصی به خوبی نماز او ظاهر می شود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که بدترین دزدان دزد نماز است که تخفیف دهد نماز خود را و امثال این احادیث بسیار است به همین اکتفا شد.

دیگر را شرایط قبول تقوی است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» و گذشت آیه و بعضی از اخبار.

و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که هر که بیتی از اشعار هجو مؤمنان بخواند حق سبحانه و تعالی نماز آن روز او را قبول نمی کند و اگر در شب بخواند نماز آن شب را قبول نمی فرماید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۸

و در احادیث صحیحه و حسنه و موثقه و قویه متواتره وارد شده است از حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که هر که شراب بخورد آن مقدار که مست شود حق سبحانه و تعالی نماز او را در چهل روز قبول نمی فرماید مگر آن که توبه کند.

و روایت کرده است جمال العارفین ابن فهد مسندا تا معاذ بن جبل که گفت ردیف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودم که ناگاه حضرت رو به جانب آسمان کردند و فرمودند که سپاس و ستایش خداوندی را سزااست که حکم می کند در میان خلقش بهر چه می خواهد

پس فرمودند که ای معاذ گفتم لیکن یا رسول الله که بهترین مؤمنانی از پیغمبران و غیر ایشان دیگر فرمودند که ای معاذ گفتم لیکن یا رسول الله که پیشوای خوبیها و نبی رحمتی مرعالمیان را پس فرمودند که ترا خبر می دهم به چیزی که پیغمبر امت خود را به آن خیر می دهد اگر حفظ نمائی تا زنده ترانفع خواهد کرد اگر به آن عمل نمائی و اگر بشنوی و به آن عمل نکنی حجت بر تو تمام شده خواهد بود و عذری نخواهی داشت نزد حق سبحانه و تعالی پس فرمودند که خداوند عالمیان هفت فرشته آفریده است پیش از آن که آسمانها را بیافریند پس در هر آسمانی فرشته مقرر ساخته است و او را به عظمت خود بزرگ گردانیده است و بر هر دری از درهای آسمانها فرشته را دربان آن آسمان گردانیده است پس حافظان اعمال عمل بنده را می نویسند و آن عمل را نوریست مثل نور آفتاب تا آن که به آسمان اول می رسند و حفظه به خوبی آن عمل و بسیاری آن را ذکر می کند به نزد ملک دربان پس آن ملک دربان آسمان اول می گوید که بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید من ملک غیبتم پس کسی که غیبت کرده باشد نمی گذارم که عمل او را از اینجا بگذرانند و پروردگار من چنین فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۰۹

پس روز دیگر حافظان عملی را بالا برند که صالح باشد و او را به نیکی و بزرگی یا بسیاری یاد می کنند و از آسمان اول می گذرانند تا به آسمان دوم می رسند پس ملک

آسمان دویم می گوید که بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید چون غرض این بنده از عمل دنیا بوده است که حق سبحانه و تعالی دنیای او را زیاده کند من صاحب دنیا می نمی گذارم که عمل چنین کسی از من بگذرد پس حضرت فرمودند که حافظان اعمال عملی را بالا می برند که به آن مشعوف و خوشحال باشند به سبب نماز و صدقه که ایشان را خوش آمده باشد از کثرت و خوبی تا به آسمان سیم می رسند پس ملک می گوید که بایستید و این عمل را بر روی صاحبش زنید و بر پشت او زنید من ملک صاحب تکبرم این مرد اگر چه این اعمال کرده است و لیکن در مجالس بر مؤمنان تکبر می کند پروردگرم امر کرده است که نگذارم که عمل چنین کس از من درگذرد پس فرمودند که حافظان عمل عمل بنده را بالا برند که منور باشد مانند ستارگان درخشنده در آسمان و آن عمل را صدایی باشد به تسبیح و با آن روزه و حج باشد تا به آسمان چهارم رسند آن ملک گوید که بایستید و این عمل را بر رو و شکم صاحبش زنید من ملک عجبم این مرد را اعتقاد اینست که کاری کرده است و از عمل خود خوشنود است پروردگرم امر کرده است که نگذارم که عمل او از من درگذرد پس حضرت فرمودند که حافظان عمل عملی را بالا برند مانند عروسی که او را به خانه شوهر برند و از آسمان ها بگذرانند تا به آسمان پنجم رسند و آن عمل مشتمل باشد بر جهاد و صدقه میان دو نماز و

آن عمل روشن باشد مانند آفتاب پس ملک گوید که بایستید من ملک حسدم ببرید این عمل را و بر روی صاحبش زنید و در گردش بیاویزید به درستی که این مرد حسد می برد علما و عبادی را که از جهت حق سبحانه و تعالی عمل می کنند و چون جمعی را می بیند که در علم یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۰

عمل بر او زیادتی دارند حسد ایشان می برد و می خواهد که ایشان بهتر از او نباشند ببرید این عمل را و در گردش آویزید و آن عمل صاحبش را لعنت کند پس فرمودند که حافظان عملی را بالا برند تا به آسمان ششم رسند پس ملک گوید که بایستید من صاحب رحمتم این عمل را بر روی صاحبش زنید و چشمهای دل او را کور کنید چون صاحب این عمل رحم ندارد و اگر ببیند بنده از بندگان الهی را که گناهی می کند یا ضرر دنیوی به او می رسد شماتت و خوشحالی می کند پروردگرم امر کرده است که نگذارم که عمل این از من بگذرد پس حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که حافظان عملی را بالا برند با علم و اجتهاد و ورع و پرهیزکاری و آن عمل را صدایی باشد مانند صدای رعد و روشنی داشته باشد مانند برق و سه هزار فرشته با آن عمل باشند پس ببرند او را تا آسمان هفتم ملک گوید که ببرید این عمل را و بر روی صاحبش زنید من ملک حجابم و مانع هر عملی را که خالص از جهت حق سبحانه و تعالی نباشد و غرض این شخص این است که بلند

مرتبه باشد نزد بزرگان و او را در مجالس به خوبی یاد کنند و آوازه صلاح او در شهرها فاش شود پروردگار امر کرده است که نگذارم که عملی از من بگذرد تا خالص نباشد لله پس حضرت فرمودند که حافظان عمل عملی را بالا برند که از آن خوشنود باشند و مشتمل باشد بر حسن خلق و خاموشی از ما لا یعنی و بر ذکر بسیار و مشایعت کنند او را فرشتگان آسمانها و آن هفت فرشته با اتباع ایشان تا به حجب رسند و از آنها درگذرند تا به جایی رسند که در آنجا عرض می نمایند اعمال را بر حق سبحانه و تعالی و همگی شهادت دهند نزد حق سبحانه و تعالی که این بنده همیشه مشغول عمل و دعاست پس خطاب رسد که شما حافظان عمل بنده اید و من مطلعم بر آن چه در ضمیر او است غرض این بنده خالص نبود از جهت من

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۱

لعنت من بر او باد پس ملائکه گویند که بر او باد لعنت تو و لعنت ما راوی گوید که معاذ گریان شده گفت به حضرت صلی الله علیه و آله عرض نمودم که من چه کنم و چگونه از عهده این شرایط بیرون آیم حضرت فرمودند که اقتدا کن به پیغمبر خود در یقین ای معاذ معاذ گفت گفتم تو رسول خدائی و من معاذم چگونه توانم مثل تو بودن حضرت فرمودند که اگر در عملت تقصیری باشد پس قطع کن زبان خود را از غیبت برادران مؤمن و از حاملان قرآن و باید که گناهان خود را بر دوش خود گذاری و

بر دوش برادرانت نگذاری یعنی عیب تست که در برادران می بینی چون مؤمن آینه مؤمن است و خود را به خوبی یاد مکن به مذمت کردن برادرانت و خود را بلند مکن به پست کردن ایشان و ریا مکن به عملت و دنیا را داخل آخرت مکن به آن که کارهای آخرت را از جهت دنیا کنی و در مجالس فحش مگو که مردمان از زبانت ترسند و ملاحظه از تو کنند و هر گاه دو کس با تو باشند با یکی از ایشان سرگوشی مکن که سبب آزرده شدن آن دیگر شود و بر مردمان بزرگی مکن که خیرات دنیا از تو قطع می شود و در مقام آزار مؤمنان مباش که سگان جهنم ترا درهم خواهند درید چنانکه حق سبحانه و تعالی ایشان را یاد کرده است در قرآن معاذ گفت پس من گفتم که طاقت این اعمال دارد حضرت فرمودند که هر کس را حق سبحانه و تعالی بر او آسان کند آسان می شود راوی گوید که همیشه معاذ این حدیث را می خواند مانند کسانی که تلاوت قرآن کنند و چنان که این حدیث دلالت می کند بر آن که می باید که اعمال بد نکنند تا اعمال خوب ایشان مقبول باشد دلالت بر اخلاص نیز می کند که عمل را با ریا واقع نسازند و این از همه واجب تر است بلکه شرط صحت عباداتست و عدم ریایی که شرط قبول است آنست که آدمی در هیچ عملی ریا نکند تا این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۲

عملش مقبول باشد هر چند این عمل را خالصاً لله کرده باشد و عدم ریای این عمل شرط صحت این عمل است

چنانکه اخبار متواتره در آن وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که شنیدم از برادرم حضرت امام موسی کاظم از آبای بزرگوار خود صلوات الله عليهم که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که جمعی را امر کنند که به آتش جهنم برند پس حق سبحانه و تعالی خطاب کند به مالک جهنم که ای مالک آتش را بگو که پاهای ایشان را نسوزاند که باین پاها به مساجد می رفتند و فرجهای روی ایشان نسوزاند که عبارت از چشم و دهان و گوش است چون اسبغ وضو می کردند خصوصا در هواهای سرد و در بعضی از نسخ به جای فرج و جوه است یعنی روهای ایشان را نسوزاند و دستهای ایشان را نسوزاند چون این دستها را به دعا برداشته اند و زبانهای ایشان را نسوزاند چون به زبانها تلاوت قرآن می کردند پس خازن جهنم به ایشان گوید که ای اشقیا حال شما چه بود که بجهنم کرده اند شما را با آن که اعمال خیر بسیار کرده اید ایشان گویند که ما اعمال را از جهت غیر حق سبحانه و تعالی می کردیم پس خازن به ایشان گوید که بگیریید ثواب اعمال خود را از کسانی که اعمال را از جهت ایشان کرده اید.

و در حدیث صحیح منقول است که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پرسیدند که فردای قیامت نجات در چه چیز است حضرت فرمودند که نیست نجات مگر در آن که با خدا مکر نکنید که اگر مکر کنید حق سبحانه و تعالی نیز با شما مکر می کند به آن که شما را به

خود می گذارد که گمان کنید که خوید و ناجی و بعد از آن شما را بجهنم می برد.

و در روایتی وارد است که ایشان را نزدیک بهشت برند و ایشان گمان داشته باشند که به بهشت می روند پس ایشان را بجهنم برند و یا خدعه الهی این است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۳

چون ایشان مکر کنند درهای روزی بر ایشان بگشاید که ایشان گمان کنند که از خوبی ایشانست و در واقع سبب زیادتى عصیان ایشان شود و حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که با خداوند تعالی خدعه می کند حق سبحانه و تعالی با او خدعه می کند و ایمان را از او خلع می کند و فی الحقیقه اگر داند فریب می دهد خود را پس گفتند یا رسول الله خدعه با حق سبحانه و تعالی کدامست حضرت فرمودند که آنست که آدمی اعمالی که حق سبحانه و تعالی امر به آن کرده است از جهت غیر حق سبحانه و تعالی به جا آورد پس زنهار که از خدا بترسید و ریا مکنید که ریا شرکست و روز قیامت ریا کننده را به چهار نام می خوانند و می گویند که ای کافر ای مکار ای فاسق ای زیان کار عملت باطل شد و اجرت ضایع گشت و در این روز ترا از رحمت الهی بهره نخواهد بود بر و مزد خود را از کسی بگیر که این عمل را از جهت او کرده.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که نیست عملی مگر به نیت و هم چنین احادیث حسنه و قویه وارد شده است که هیچ

عملی عمل نیست مگر به نیت و هر کسی راست آن چه نیت کرده است و احادیث گذشت و خواهد آمد مجملاً آن چه در آیات و اخبار وارد است همین نیت قرب است که واجبت و اما نیت وجوب و ندب و ادا و قصر و اتمام را دلیلی نیست که دلالت بر وجوب آن کند و اگر بکند بد نیست از جهت خروج از خلاف.

و در حدیث صحیح از یونس بن عبد الرحمن منقولست از یونس بن عمار که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال کرد که هر گاه شخصی در خلوت نماز کند و عجبی به خاطرش رسد چونست حضرت فرمودند که هر گاه در اول نماز قصد او رضای الهی بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۴

است اینها ضرر ندارد باید که نماز را تمام کند علی رغم شیطان و این وسواس شیطانست.

و در حدیث حسن کالصحیح مرویست از عبد الله بن مغیره که در کتاب حریر دیدم که گفت که من فراموش کردم که در نماز واجبم تا برکوع رفتم و از خاطرم رفت و قصد نماز سنت کردم پس حضرت فرمودند که نیت اول معتبر است که بان قصد متوجه نماز شده بودی پس اگر اول بقصد نماز واجب شروع در نماز کرده باشی و بعد از آن شک کنی که آیا الحال واجب می گذارم یا سنت یا قصد سنت کرده باشی همان نیت اول را اعتبار کن و اگر بقصد نافله شروع کرده باشی و بعد از آن نیت واجب کرده باشی نیت نافله صحیح است و در نافله و

اگر شروع در نماز فریضه کرده باشی و به خاطرت آید که نافله نکرده فریضه را تمام کن و بر این مضمون که مدار بر اول نماز است همان نیت معتبر است حدیث موثق کالصحیح و قوی کالصحیح وارد شده است و اصحاب به آن عمل نموده اند و فی الحقیقه این نیت نیت وجوب و ندب نیست بلکه نیت تعیین است که چه نماز است و نیت تعیین لازم و واجبست اجماعاً و نیت وجوبی که در آن خلاف است آنست که چون قصد نماز ظهر کنی آیا شرط است که قصد نماز ظهر واجب کنی یا نیت نماز ظهر کافیهست و حق آنست که کافیهست و هم چنین خلاف شده است که هر گاه قصد نماز ظهر واجب کردی آیا شرط است که قصد کنی که این ظهر واجب را لوجوبه واقع می سازم یا لوجه وجوبه و این خلاف از این ناشی شده است که متکلمان گفته اند که می باید که عبادت را واقع سازند از جهت آن که واجبست یا از جهت وجه واجب شدن که آن شکر منعم است یا از آن جهت که عبادات ظاهری لطف است در عبادات باطنی یعنی چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که بندگان به یاد او باشند و کمالات

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۵

معنویه داشته باشند از کرم و اخلاص و شفقت علی خلق الله این عبادات ظاهره را مقرر ساخته است که تا چون این عبادات را به جا آورند آن حالات حاصل شود و متکلمان این معانی را بعوض نیت قربت به دلایل عقلی مقرر ساخته اند جمعی از این معنی غافل شده اند و اینها را

با نیت قربت جمع کرده اند و علی ای حال شبهه نیست در آن که هر گاه نیت قربت را بکنند از همه مجزیست و احتیاج به این ها نیست و اگر کسی بکند ضرر ندارد و بر تقدیر لزوم اجماع است که نیت لفظ نیست و خطور به آن نیست بلکه آن معنی است که باعث فعل است و آن معنی اختیاری نیست مگر به آن که مقدمات آن را حاصل کنند به ریاضات و مجاهدات تا آن که بنده هر چه کند غرض اطاعت و فرمانبرداری الهی باشد چنانکه گذشت.

[انتظار نماز]

(و قال صلوات الله عليه كان رسول الله صلى الله عليه وآله يقول من حبس نفسه على صلاة فريضة ينتظر وقتها فصلًاها في أول وقتها فاتم ركوعها و سجودها و خشوعها ثم مجيد الله عز و جل و عظمه و حمده حتى يدخل وقت صلاة اخرى لم يبلغ بينهما كتب الله له كاجر الحاج المعتمر و كان من اهل عليين) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند که هر که حبس نماید نفس خود را بر نماز فريضة به آن که انتظار وقت آن بکشد تا نماز را در اول وقتش به جا آورد و رکوع و سجود و خشوع نماز را تمام به جا آورد پس تعقیب کند نماز را به آن که تمجید الهی کند به صفاتی که دلالت بر عظمت الهی کند مثل لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و تعظیم الهی کند به صفات عظمت و حمد الهی کند بر صفات کمالیه یا به

گفتن الحمد لله رب العالمين مثلا- تا آن که وقت نماز دیگر در آید و در میان دو نماز حرفی بی فایده نگوید بنویسد حق سبحانه و تعالی از جهت او ثواب کسی که حج و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۶

عمره را به جا آورده باشد که از اهل علین گردد که اعلی مراتب بهشت است و چون در حدیث سابق مذکور شد که یک نماز بهتر از بیست حج و هزار حج است و ظاهر این حدیث یک حج و عمره است چند وجه می توان گفت یکی آن که نفرمودند صریحا یک حج را ممکن است که بیست حج باشد یا هزار حج و دیگر آن که ممکن است که ثواب یک حج و عمره از جهت انتظار وقت باشد و سایر مستحبات با آن که در این حدیث ضم شده است آن که از اهل علین باشد و ممکن است که این معنی زیادتی کند بر بیست حج و احتمالی دیگر هست که چون در نظر اکثر مردمان خصوصا سنیان ثواب حج و عمره عظیم است و اگر بیست یا هزار را بشنوند حمل بر اغراق خواهستند کرد مجمل فرمودند و منافات ندارد که یک حج با هزار حج چون یک در ضمن هزار هست و ممکن است که بحسب استحقاق یک حج باشد و باقی بحسب تفضل باشد و آن نظر به اشخاص مختلف شود یا یک حج واجب باشد و زاید حج سنت و الله تعالی يعلم.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست که هر که انتظار کشد بعد از نماز تا وقت نماز دیگر داخل شود

از جمله زایران حق سبحانه و تعالی است و بر حق تعالی لازمست که گرامی دارد زایر خود را و بدهد به او هر چه سؤال کند.

و در خبر کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمودند که انتظار نماز بعد از نماز گنجی است از گنجهای بهشت و از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که هر که اهتمام دارد به وقتهای نماز لذت دنیا او را کامل نمی شود یعنی چندان لذت از این معنی می یابد که لذتهای دنیا محو می شود نزد او یا آن که می باید که لذات دنیا را ترک کند تا این سعادت او را حاصل شود و عن قریب احادیث در فضیلت اول وقت نیز خواهد آمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۷

(وقد اخرجت هذه الاخبار مسنده مع ما رويت في معناها في كتاب فضائل الصيلاء) و بتحقیق که اخباری که در اینجا مرسل ذکر کرده ام و سند آن را ذکر نکرده ام این اخبار را با اسانیدش و سایر اخباری که در این باب وارد است در کتاب فضایل نماز ذکر کرده ام و اصطلاح محدثین چنین است که اخرجت را به جای ذکرت ذکر می کنند یا از کتب بیرون آورده اند و در آنجا مجتمعا ذکر کرده اند و مذکور شد سابقا که در چنین جاها رویت مجهول است یعنی مشایخ بمن نقل کرده اند و جمعی که معلوم می خوانند با رویت به مجهول مشددا می خوانند از اصطلاح ایشان بی خبرند و احادیث در فضل طول دادن رکوع و سجود و قنوت وارد شده است و باب ذکر آنهاست در ابواب آینده اگر چه بعضی در اینجا

ذکر می کنند.

باب علیه وجوب خمس صلوات فی خمسه مواقیت

اشاره

بابی ست در علت واجب شدن پنج نماز در پنج وقت و چون جزم به صحت این اخبار نیست اکثر علما اینها را نکته بعد از وقوع می دانند و علتش را بر تقدیر صحه حق سبحانه و تعالی می دانند و کسانی که خازنان وحی الهی اند و محتمل است که در واقع اینها صحیح باشد و علت باشد لیکن جزم به طرفین نمی باید کرد و اگر این اخبار صحیح باشد نیز جزم به علّیت نمی توان کرد چون اکثرش را اهل کتاب از یهود و نصاری سؤال کرده اند و ممکن است که حضرات نبی و ائمه صلوات الله علیهم موافق آن چه در کتب ایشان است جواب فرموده باشند تا سبب اسلام ایشان شود چون اکثر اوقات سبب اسلام ایشان همین بوده است و بنا بر این ماول خواهد بود که آن چه نزد شماست چنین است و اگر چه بعضی اوقات چنین می فرموده اند که آن چه نزد شماست این است و آن چه موافق واقع است و نزد ماست این است مجملا ایشان حکمای الهی اند در هر جا آن چه موافق حکمت بوده است سخن می فرموده اند و محمد بن یعقوب کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما کم ذکر کرده اند اینها را یا از جهت عدم صحت به اعتقاد ایشان یا از جهت عدم فایده معتدّ بها بلکه آن چه ضرور است آنست که بدانند که هر چه خدا کرده است وجهی دارد البته.

[علت وجوب پنج نماز]

(روی عن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما انه قال جاء نفر من اليهود إلى النبی صلی الله علیه و آله فسأله اعلمهم عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۱۹

مسائل فکان

مِمَّا سَأَلَهُ أَخْبَرَنِي عَنْ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَيِّ شَيْءٍ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْخَمْسَ الصَّلَوَاتِ فِي خَمْسِ مَوَاقِيتٍ عَلَى أُمَّتِكَ فِي سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) مرویست بسند قوی از حضرت امام حسن صلوات الله علیه که فرمودند که جمعی از یهودان به خدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و اعلم ایشان ده مسأله از حضرت پرسید و از جمله آن مسائل این بود که خبر ده مرا که بچه علت حق سبحانه و تعالی این پنج نماز را در این پنج وقت بر امت تو واجب گردانید در ساعات شب و روز و فی الحقیقه سؤال است از اصل وجوب و از تخصیص این ساعات و ساعت جزوی از اجزای شب و روز است و اصطلاحات در آن مختلف است اما ساعت مستقیمه جزوی از بیست و چهار جزو از شبانه روز است و هر ساعتی شصت دقیقه است و هر دقیقه شصت ثانیه است و هر ثانیه شصت ثالثه است و هکذا و گاهی اطلاق می کنند بر جزوی از دوازده جزو از روز خواه روز بلند و خواه کوتاه و هم چنین در شب و گاه هست اطلاق می کنند بر قدری که مختلف است به زیاد و کم چنانکه وارد شده است در اخبار که از صبح تا طلوع آفتاب یک ساعت است و دعایی خاص در آن مستحب است چنانکه شیخ در مصباح ذکر کرده است و گاه هست که اطلاق می کنند بر جزوی چنانکه متعارفست نزد عرب و عجم که می گویند یک ساعت نزد ما بنشین یا یک ساعتست که فلانی رفت و اگر چه نیم

ساعت یا دو ساعت مستقیم باشد و گاه هست که مجموع شب و روز را قسمت می کنند بر بیست و پنج جزو و نیم غیر مستقیم چنانکه اخبار در آن گذشت و اصطلاحات دیگر نیز هست نزد منجمان.

(فقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ الشَّمْسَ عِنْدَ الزَّوَالِ لَهَا حَلْقَةٌ تَدْخُلُ فِيهَا فَإِذَا دَخَلَتْ فِيهَا زَالَتِ الشَّمْسُ فَيَسْبِحُ كُلُّ شَيْءٍ دُونَ الْعَرْشِ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۳، ص: ۱۲۰

بِحَمْدِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ وَهِيَ السَّاعَةُ الَّتِي يَصَلِّيُ عَلَيَّ فِيهَا رَبِّي جَلَّ جَلَالُهُ ففرض الله عليّ و عليّ أمتي فيها الصَّيْلَةُ وَ قَالَ «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِتُدْلُوكَ الشَّمْسُ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ» وَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي يُؤْتَى فِيهَا بِجَهَنَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا مِنْ مُؤْمِنٍ يُوَافِقُ تِلْكَ السَّاعَةَ أَنْ يَكُونَ سَاجِدًا أَوْ رَاكِعًا أَوْ قَائِمًا أَلَّا حَرَّمَ اللَّهُ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ) پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که آفتاب را حلقه هست نزد زوال که در آنجا داخل می شود و این حلقه بنا بر مشهور دایره موهومه ایست که در میان حقیقی مشرق و مغرب اعتدال توهم کرده اند و میان مشرق و مغرب هر روز نیز صحیح است زیرا که به یک نسبت است مشارق و مغارب در قرب و بعد از اعتدال و در اینجا مراد دایره ایست بعد از آن دایره از جانب مغرب زیرا که تا در دایره وسط حقیقی است زوال نشده است و چون از آن دایره بیرون می رود زوال است و ممکن است همان دایره باشد و تا داخل شود زوال شود زیرا که تا داخل شده است بیرون می رود و زمانی فاصله نمی شود و لیکن چون ظهورش بر ما محتاج است به زمانی

دایره بعد را رعایت می باید کرد پس چون داخل می شود در آن دایره زوال می شود پس هر چیزی که هست در میان عرش به تسبیح و تمجید پروردگار من در می آیند و می گویند سبحان الله و بحمده و این تسبیح غیر تسبیحی است که همیشه به آن ناطقند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ** یعنی هر چیزی که هست از موجودات به زبان حال یا مقال تنزیه پروردگار خود می کنند با تحمید یعنی همه من حیث الامکان او الحدوث می گویند که البته کسی هست که ما را آفریده است و او را مناسبتی بما نیست و جسم نیست و در مکان نیست و در جهت نیست مجملا- از جمیع نقایص منزّه است و بجمیع کمالات موصوف است پس تسبیح و تنزیه ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۱

مقرون است به تحمید ایشان که بر صفات سلبيه و صفات ثبوتیه همه دلالت می کنند و یا آن که این عبارت یا امثال این عبارت را می گویند به زبانی که ما نمی فهمیم و جمعی گفته اند که وجه اقتران حمد به تسبیح آنست که چون در تسبیح تنزیه الهی می کنند متوهم می شود که ایشان به خودی خود این تسبیح می کنند تدارک این معنی به تحمید می کنند که تسبیح ما از توفیقات و هدایات اوست و منافاتی نیست که هر دو مراد باشد و آن چه واقع است که دون عرش تسبیح می کنند یک احتمالش آنست که عرش و غیر آن مراد باشد و یا آن که مراد از عرش علم باشد و مراد از دون عرش معلومات الهی بوده باشد یا مراد

از دون نزد عرش باشد چون عرش همیشه به تسبیح و تحمید مشغول است ما دون عرش در این اوقات تسبیح گویند و این ساعتی است که پروردگار عظیم الشان من صلوات و رحمت و فیوض قدسیه بر من نازل می سازد و به سبب انزال بر من بر کافه عالمیان نیز می فرستد چنانکه حدیث لولاک لما خلقت الافلاک بر آن دلالت می کند و از جمله رحمتها بر عالمیان نماز است که بر من و بر امت من واجب گردانیده است و فرموده است که اقامت کن نماز را در وقت زوال آفتاب تا نصف شب چنانکه گذشت و این ساعتی است که در روز قیامت جهنم را در صحرای محشر می آوردند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ جِی ءَ یَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ و چون در آن روز آفتاب حرکت ندارد و بر سمت الرأس است گویا که همیشه زوال است و ممکن است که در آن روز نیز زوالی داشته باشد یا چون نصف روز که بیست و پنج هزار سال است می گذرد و جهنم را می آورند چنانکه خاصه و عامه روایت کرده اند از ابو سعید خدری که چون این آیه نازل شد رنگ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله متغیر شد و حالتی عجیب از روی آن حضرت مشاهده شد که صحابه ترسیدند که مبادا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۲

حضرت هلاک شود و چون هر وقت که چنین حوادث معنویه واقع می شد علاج آن را حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می کردند شخصی از صحابه خود را به حضرت امیر المؤمنین رسانید و گفت یا علی دریاب حضرت را که هرگز چنین

حالتی آن حضرت را دست نداد پس حضرت امیر المؤمنین خود را رسانیدند و از پشت سر حضرت را در بر گرفتند و میان هر دو دوش آن حضرت را بوسیدند پس گفتند یا نبی الله پدر و مادرم فدای تو باد امروز چه چیز حادث شد پس حضرت فرمودند که جبرئیل آمد و این آیه را آورد بر من خواند که جهنم را در صحرای محشر خواهند آورد ابو سعید گفت که من گفتم چگونه جهنم را می آورند حضرت فرمودند که هفتاد هزار مهار دارد و هفتاد هزار فرشته هر یک مهاری را می کشند پس چنان محشر را بر هم زد که اگر او را بگذارند اهل محشر را بسوزاند پس من متوجه جهنم شوم جهنم گوید که یا محمد مرا با تو چکار است زیرا که حق سبحانه و تعالی گوشت ترا بر من حرام گردانیده است پس در آن حالت همه کس نفسی نفسی گویند و محمد گوید امتی امتی و آوردن جهنم ممکن است که شعبه از شعبه های او باشد یا شعله از شعلها یا زبانه از زبانه باشد و مجموع نیز ممکن است چون زمین را مبدل می سازند به زمین دیگر پس ممکن است که آن مقدار فراخ سازند آن را که گنجایش جهنم داشته باشد با آن که جهنم بسیار تنگ خواهد بود و همه را مانند هیمة در میان آن در خواهند آورد اعادنا الله و سایر المؤمنین منها پس هر مؤمنی که در ساعت زوال در سجود یا رکوع یا قیام باشد به آن که تهیة نماز را پیش از پیشین کرده باشد که اول ظهر مشغول نافله

شود یا آن که تا دو قدم از ساعت هفتم است و دو قدم بعد از آن ساعت هشتم است و این چهار قدم را نیز ساعت زوال می گویند چون نماز ظهر و نوافلش در آن واقع می شود البته حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۳

بر او حرام گرداند.

(و امّا صلاه العصر فهی السّاعه الّتی اکل ادم فیها من الشّجره فاخرجه الله عزّ و جلّ من الجنّه فامر الله عزّ و جلّ ذرّیّته بهذه الصّیلاه الی یوم القیمه و اختارها لامّتی فهی من احبّ الصّیلات الی الله عزّ و جلّ و اوصانی ان احفظها من بین الصّلوات) و اما نماز عصر پس وقت آن ساعتی است که حضرت آدم از شجره تناول کرد و نهی تنزیهی وارد شده بود بر او که اگر نخورد بهتر است و مشهور آنست که آن درخت گندم بود و بعضی گفته اند که درخت انگور بود و بعضی شجره حسد گفته اند و بعضی شجره علم به قضا و قدر گفته اند و در حدیث صحیح از عبد السلام هروی منقولست که به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم عرض نمودم که یا ابن رسول الله بیان فرمائید که شجره که حضرت آدم و حوا از آن تناول نمودند چه چیز بود چون خلافت بعضی می گویند که گندم بود و بعضی روایت کرده اند که انگور بود و بعضی روایت کرده اند که درخت حسد بود حضرت فرمودند که همه حق است چون درخت بهشت مثل درختهای دنیا نیست بلکه انواع بارها بر می دارد با میوه اش هر مزه دارد و خاصیتش انواع علوم است به درستی

که چون حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را بزرگ گردانید و جمیع فرشتگان را امر کرد که سجده او کردند و او را در بهشت در آورد در خاطر حضرت آدم در آمد که آیا حق سبحانه و تعالی بهتر از من کسی را آفریده باشد پس حق سبحانه و تعالی چون مطلع بود بر خطور بال او خطاب فرمود که ای آدم سر بالا کن و نظر کن به ساق عرش پس دید که در آنجا نوشته است که لا آله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المؤمنین و زوجته فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۴

سید اشباب اهل الجنه پس آدم گفت ای پروردگار من اینها کیستند پس حق سبحانه و تعالی فرمود که اینها از ذریت تواند و بهتر از تواند و بهتر از جمیع خلائقند و اگر نه ایشان می بودند ترا نمی آفریدم و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفریدم مبادا زنهار که نظر به ایشان کنی بچشم حسد که اگر نظر کنی هر آینه ترا از بهشت بیرون خواهم کرد پس حضرت آدم بچشم حسد به ایشان نظر کرد و آرزو کرد منزلت ایشان را پس شیطان سبب شد که آدم از شجره منهیه تناول نمودند و بر حوا مسلط شد چون بچشم حسد آرزوی منزلت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها کرد و او نیز از شجره منهیه تناول کرد چنانکه آدم کرد پس حق سبحانه و تعالی ایشان را از بهشت بیرون کرد و به زمین فرستاد با آن که این حسد نسبت به امثال ما

بد نیست چون مسمی است به غبطه که آرزوی منزلت دیگری کند و سلب آن نعمت را از محسود نخواهد، و حسد آنست که نخواهد که محسود آن نعمت را داشته باشد و لیکن نسبت به انبیا غبطه مکروهست و نظر به جلالت ایشان نامناسب است و اگر گناه یا عصیان یا صغیره بر آن اطلاق کنند بر سیل مجاز است چنانکه وارد است که حسنات ابرار سیئات مقربانست چنانکه روایت کرده است همین عبد السلام هروی که چون مأمون جمع کرد علمای یهود و نصاری و مجوس و صابئان را و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه همه را ملزم ساخت از کتب ایشان علی بن محمد بن جهم برخاست و گفت یا بن رسول الله آیا قایلی به عصمت پیغمبران حضرت فرمودند که بلی گفت پس چه معنی دارد قول حق سبحانه و تعالی «وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى» و سایر آیاتی که در خطاهای انبیا وارد شده است حضرت فرمودند که از حق سبحانه و تعالی بترس ای علی و قبایح را نسبت به انبیا راه مده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۵

و قرآن را برای خود تفسیر مکن زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نمی داند تاویل متشابهات قرآن را مگر خدا و راسخان در علم که نبی و ائمه اند صلوات الله علیهم اما حضرت آدم پس حق سبحانه و تعالی او را از جهت خلافت زمین آفریده بود او را نیافریده بود که در بهشت باشد و مخالفتی که از حضرت آدم واقع شد در بهشت واقع شد نه در زمین و مخالفت بهشت سبب استحقاق

دخول نار نیست پس ترک اولی بود که از آن حضرت صادر شد در بهشت پیش از نبوت و خلافت زمین و حکمت الهی اقتضا کرد که حضرت آدم را لمحہ به خود گذاشتند تا بهانه باشد از جهت بیرون آمدن از بهشت و سکناى زمین و حصول انبیا و اوصیا از صلب آن حضرت پس چون حق سبحانه و تعالی او را به زمین فرستاد از ترک اولی نیز حفظ فرمود که از آن حضرت در مدت عمر هزار سال کم چهل سال یک مکروه از آن حضرت صادر نشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود که إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ الخیر و ازین خبر بسیاری از مشکلات حل می شود و در توره یهود که الحال دارند مذکور است که شجره علم قضا و قدر بود که چون حضرت آدم تناول کرد تاثیر نمود و در ذریتش و به سبب تفکر در آن بسیاری از خلائق به ضلالت مبتلا شدند و می شوند و در اخبار صحیحہ متکثره نهی وارد شده است از تفکر در آن مجملات چون حضرت آدم را از بهشت بیرون آوردند حق سبحانه و تعالی امر کرد ذریت حضرت آدم را که نماز عصر را به جا آورند تا روز قیامت و حق سبحانه و تعالی این نماز را اختیار کرد از جهت امت من و این نماز از محبوبترین نمازهاست نزد حق سبحانه و تعالی و مرا امر کرد به محافظت آن از میان نمازها و ظاهر این حدیث آنست که مراد از نماز وسطی نماز عصر است و حدیث

زراره که در اوّل باب صلاه گذشت ظاهرش آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۶

مراد از نماز وسطی نماز جمعه است یا اعم از جمعه و ظهر سایر ایّام و در حدیث حسن کالصحیح وارد است از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه این آیه را چنین خوانده اند که «حافظوا علی الصلوات و الصلاه الوسطی صلاه العصر» و محتمل است که این حدیث را حمل بر این کنیم که هر دو صلاه وسطی اند اگر چه ظهر هم باشد چون هر دو در میان نمازهای جهریّه واقعند یا در میان روز واقع می شوند خصوصاً هر گاه نسخه چنین باشد که و الصّلاه الوسطی و صلاه العصر چنانکه گذشت و در این صورت صادقست که حق سبحانه و تعالی امر به محافظت او کرده است و اما آن که از احبّ صلاه است دلالت ندارد بر آن که او محبوبتر باشد بلکه دلالتش بر غیر این اظهر است به اعتبار لفظ من و اگر نه می بایست که حضرت من را نگویند.

و اما بنا بر حدیث آخر که علی بن ابراهیم در تفسیرش ذکر کرده است و او ندارد ممکن است که او از قلم نسیّاخ افتاده باشد و بر تقدیر عدم و او از آیه ظاهر شود که صلاه عصر وسطی باشد و از حدیث ظاهر شود که ظهر صلاه وسطی است پس هر دو صلاه وسطی باشند به آیه و حدیث و شکی نیست در آن که حکمتی هست در مخفی بودن آن پس اوّل محافظت است بر نماز جمعه و ظهر و عصر تا بی دغدغه عمل به آیه کرده باشند

و در فقه رضوی مذکور است که اول نمازی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید ظهر روز جمعه بود و مشعر است به آن که جمعه وسطی است بمعنی افضل و الله تعالی يعلم.

(و اما صلاه المغرب فهی الساعه الّتی تاب الله عزّ و جلّ فیها علی ادم علیه السلام و کان ما بین ما اکل من الشجره و بین ما تاب الله عزّ و جلّ علیه ثلاثمائه بسنه من ایام الدّنیا و فی ایام الآخره یوم کالف سنه ما بین العصر إلی العشاء و صلّی ادم علیه السلام ثلث رکعات رکعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۷

لخطیئته و رکعه لخطیئته حوّا علیهما السّلام و رکعه لتوبته ففرض الله عزّ و جلّ هذه الثّلاث رکعات علی امتی و هی الساعه الّتی یتستجاب فیها الدّعاء فوعدنی ربّی عزّ و جلّ ان یتستجیب لمن دعاه فیها و هی الصّلاه الّتی أمرنی ربّی بها فی قوله تبارک و تعالی فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ) و اما نماز شام پس وقت آن ساعتی است که حق سبحانه و تعالی توبه حضرت ادم را قبول فرمود و از وقتی که از شجره خورده بود تا وقتی که توبه او را قبول کردند سیصد سال بود و آن از عصر تا شام بود و در ایام آخرت روزی هزار سال است از ابتدای روز تا چاشت که دویست سال باشد یا سیصد سال علی الخلاف ملائکه در سجده حضرت آدم بودند و چون سر برداشتند تا میان روز که سیصد سال باشد یا دویست سال مشغول تعلیم ایشان بود حضرت آدم، و دویست سال دیگر که از ظهر بود تا

عصر مشغول حوا و تمتعات جنت بودند پس چون توبه کرد به توسل به آل عبا که انوار ایشان را دیده بود و اسمای ایشان را ملاحظه نموده بود در ساق عرش و گفت الهی بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که توبه مرا قبول کن و حق سبحانه و تعالی توبه او را قبول فرمود در ابتدای شام و حضرت آدم سه رکعت نماز کرد یک رکعت از جهت کفاره گناه خود و یکی از جهت کفاره گناه حوا و یک رکعت به شکرانه قبول توبه پس حق سبحانه و تعالی واجب گردانید این سه رکعت را بر امت من و این ساعتی است که دعا مستجاب می شود پس حق سبحانه و تعالی وعده کرد بمن که مستجاب گرداند دعای هر که را که حق سبحانه و تعالی را بخواند از جهت هر مطلبی که بخواهد در این ساعت و این نمازیست که پروردگار مرا به آن امر فرموده است در آنجا که فرموده است که فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَ حِينَ تُصْبِحُونَ یعنی به پاکی یاد کنید خداوند خود را در وقت شام و در وقت صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۲۸

در حالت نماز، یا آن که اصل نماز تنزیه حق سبحانه و تعالی است از هر چه لایق به آن نیست چون نماز دلیل بندگی است مر خداوند تعالی را و واجب الوجود منزّه است از هر نقصی یا آن که مراد از سبحان الله صلوات است یعنی نماز کنید از جهت خداوند و حق سبحانه و تعالی نماز را رکوع خوانده و سجود خوانده و قرآن خوانده و

قنوت خوانده و در اینجا تسبیح خوانده از جهت اشمال آن بر هر یک از اینها از بابت تسمیه کل باسم جزو و تمه آیه اینست که:

وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ وَحَالِ أَنْ كِه اوست مستحق محامد در آسمانها و در زمین و نماز کنید در وقت خفتن و در حینی که داخل می شوید در ظهر و بنا بر این عصر ملحق است بظهر و بعضی گفته اند که مراد از عشی نماز عصر است و مراد از تمسون شام و خفتن است و اکثر بر اینند که مراد این است که در این اوقات تسبیح و تحمید الهی به جا آورید و هم چنین در آیه کریمه:

وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ الْغُرُوبِ - وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ وَإِدْبَارَ النُّجُومِ جمعی گفته اند که مراد از تسبیح پیش از طلوع آفتاب نماز صبح است و پیش از غروب نماز ظهر و عصر است و مراد از تسبیح شب نماز شام و خفتن است و مراد به پشت کردن ستاره هایی که اول شام طالعند نماز شب است بعد از نصف شب یا ادبار النجوم میل به غروبست و نماز نافله صبح است و امثال این آیات بسیار است که دلالتش صریح نیست و مدار بر احادیث است و ضرورت دین مبین در وجوب نمازهای پنجگانه و نوافل آن.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد است که مراد از ادبار نجوم نافله صبح است و مراد از ادبار سجود دو رکعت نافله بعد از شام است و اخبار خواهد آمد در تفاسیر آیات در موقع خود إن شاء

(و أمّا صلاة العشاء الآخرة فإنّ للقبر ظلمه و ليوم القيمة ظلمه أمرني ربّي عزّ و جلّ و أمّتي بهذه الصّلاة لتنوّر القبر و ليعطيني و أمّتي النّور على الصّراط و ما من قدم مشت إلى الصّلاة العتمه ألاّ حرّم الله عزّ و جلّ جسدها على النّار و هي الصّلاة التي اختارها الله تعالى و تقدّس ذكره للمرسلين قبلي) و اما نماز خفتن پس به درستی که قبر را ظلمتی عظیم است و روز قیامت را ظلمتی عظیم است پروردگار من تعالی شانه امر کرده است مرا و امت مرا باین نماز تا این نماز قبر را منور گرداند و تا مرا و امت مرا نوری کرامت کند از جهت صحرای قیامت و گذشتن بر صراط و هر قدمی که به نماز خفتن رود به مساجد از جهت نماز جماعت یا مطلقا البته حق سبحانه و تعالی آن بدن را بر آتش دوزخ حرام گرداند و این نمازیست که حق سبحانه و تعالی اختیار کرده است از جهت پیغمبران مرسلی که پیش از من بوده اند و خواهد آمد که هر که در تاریکی به مساجد رود حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را روشنایی کرامت فرماید و هر که در روزهای گرم روزه دارد و تشنگی کشد در روز قیامت تشنگی نکشد و در اکثر ثوابها مماثلث مرعی است.

(و أمّا صلاة الفجر فإنّ الشّمس اذا طلعت تطلع علی قرنی شیطان فامرني ربّي عزّ و جلّ ان اصلّي قبل طلوع الشّمس صلاة الغداه و قبل ان يسجد لها الكافر لتسجد أمّتي لله عزّ و جلّ و سرعتها احبّ

إلى الله عز وجل و هي الصلاه التي تشهدا ملائكة الليل و ملائكة النهار) و اما نماز صبح پس به درستی که چون آفتاب طالع می شود طالع می شود از میان دو قرن شیطانی یعنی بت پرستان طرفین او یا بت پرستان از جن و انس یا آن که شیطان تخت خود را در محل آفتاب می گذارد تا چون آفتاب بیرون آید و آفتاب پرستان آفتاب را سجده کنند به شیاطین گوید که بنی آدم مرا سجده می کنند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۰

آن که چون اطاعت شیطان می کنند در آفتاب پرستیدن می گوید که من ایشان را در بندگی خود در آورده ام چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که آیا با شما عهد نکرده ام که شما عبادت شیطان مکنید که او دشمن هویدای شماست و نگفته ام که مرا عبادت کنید به مخالفت شیطان به درستی که راه من راه راست است و شما را به بهشت می برد پس پروردگار من مرا امر کرد که پیش از طلوع آفتاب او را عبادت کنم پیش از آن که کفار سجده آفتاب کنند تا امت من سجده کنند خداوند عالمیان را و زود کردن نماز صبح نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است تا سبب آن شود که دو مرتبه در نامه عمل بنده نوشته شود چون ملائکه شب مأمورند که دیرتر بروند و ملائکه صبح زود بیایند و هر دو نماز صبح را در نامه عمل بنده بنویسند.

چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً یعنی به درستی که نماز صبح مشهود است یعنی حاضر می شوند نزد او فرشتگان شب تا در آخر

نامه عمل شب بنویسند و ملائکه روز تا در اوّل نامه عمل روز بنویسند.

[علت دیگر وجوب پنج نماز]

(عَلَّه اُخْرَى لَذَلِكَ وَ هِيَ مَا رَوَاهُ الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ لَمَّا أَهْبَطَ آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجَنَّةِ ظَهَرَتْ بِهِ شَامَةٌ سُودَاءٌ فِي وَجْهِهِ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمَيْهِ فَطَالَ حَزَنُهُ وَ بَكَأُوهُ عَلَى مَا ظَهَرَ بِهِ فَاتَاهُ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مَا يَبْكِيكَ يَا آدَمُ فَقَالَ مِنْ هَذِهِ الشَّامَةِ الَّتِي ظَهَرَتْ بِي قَالَ قُمْ يَا آدَمُ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الْأُولَى فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى عُنُقِهِ فَجَاءَهُ فِي الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَقَالَ قُمْ فَصَلِّ يَا آدَمُ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّانِيَةِ فَقَامَ وَ صَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى سَرَّتِهِ فَجَاءَهُ فِي الصَّلَاةِ الثَّلَاثَةِ فَقَالَ يَا آدَمُ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۳، ص: ۱۳۱

قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الثَّلَاثَةِ فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى رِكَبَتَيْهِ فَجَاءَهُ فِي الصَّلَاةِ الرَّابِعَةِ فَقَالَ يَا آدَمُ قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الرَّابِعَةِ فَقَامَ فَصَلَّى فَانْحَطَّتِ الشَّامَةُ إِلَى قَدَمَيْهِ فَجَاءَهُ فِي الصَّلَاةِ الْخَامِسَةِ فَقَالَ يَا آدَمُ قُمْ فَصَلِّ فَهَذَا وَقْتُ الصَّلَاةِ الْخَامِسَةِ فَقَامَ فَصَلَّى فَخَرَجَ مِنْهَا فَحَمَدَ اللَّهُ وَ اثْنَى عَلَيْهِ فَقَالَ جِبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا آدَمُ مِثْلَ وَلَدِكَ فِي هَذِهِ الصَّلَاةِ كَمِثْلِكَ فِي هَذِهِ الشَّامَةِ مِنْ صَلَّيْ مَنْ وَلَدَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ خَمْسَ صَلَوَاتٍ خَرَجَ مِنْ ذَنْبِهِ كَمَا خَرَجْتَ مِنْ هَذِهِ الشَّامَةِ) عَلْتِي فِي نَمَازٍ مَنقُولٍ اسْتِ از جِهتِ پَنجِ نَمَازٍ وَ آن رَا رَوَايَتِ كَرْدَه اسْتِ حُسَيْنِ بَسَنَدِ حَسَنِ كَالصَّحِيحِ از حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كِه فرمودند كِه چُون حَضْرَتِ آدَمِ رَا از بَهْشْتِ بَدَنِيَا فَرَسْتَادَنْدِ خَالِ سِيَاهِي بِه هَمْرَسِيدِ دَر رُويِ آن حَضْرَتِ وَ

از سر تا پا را فرو گرفت پس آن حضرت بسیار حزین و گریان شد از جهت آن سیاهی پس جبرئیل (ع) آمده گفت ای آدم چرا گریه می کنی حضرت فرمود که به سبب این سیاهی که در بدن من ظاهر شده است جبرئیل گفت که ای آدم برخیز و نماز گذار که این وقت نماز اول است آدم برخاست و نماز گذارد آن خال آمد تا گردن پس در وقت نماز دوم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز دوم است پس برخاست و نماز کرد پس آن خال به زیر آمد تا به ناف او پس در وقت نماز سیم آمد و گفت ای آدم برخیز نماز کن که این وقت نماز سیم است پس آدم برخاست و نماز گذارد پس آن خال آمد تا زانوهای حضرت آدم علیه السلام پس جبرئیل علیه السلام در وقت نماز چهارم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز گذار که این وقت نماز چهارم است پس برخاست و نماز گذارد و آن خال آمد تا به قدمها پس در وقت نماز پنجم آمد و گفت ای آدم برخیز و نماز کن که این وقت نماز پنجم است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۲

برخاست و نماز کرد و خال بالکلیه زایل شد پس حضرت آدم حمد و ثنای الهی را به جا آورد و شکر زوال این خال کرد پس جبرئیل گفت ای آدم مثل فرزندان تو در این نماز مانند مثل تست در این خال هر که نماز کند از فرزندان تو در هر شبانه روزی این پنج نماز را

از گناهان بیرون می آید چنانکه تو ازین خال پاک شدی.

بدان که چون مقربان در نهایت صفایند به یک ترک اولی که از ایشان صادر می شود ارواح ایشان مکدر می شود و آن کدورت باطنی تاثیر می کند در بدن و چون متوجه الهی می شوند کدورت باطنی زایل می شود و بعد از آن کدورت ظاهری و غیر ایشان را چون صفای ایشان نیست و بدن ایشان بر کثافت خود باقی است در بدن ایشان ظاهر نمی شود و حکمت الهی نیز چنین اقتضا می کند تا آن که به مرتبه آنجا نرسد و اگر نه حق سبحانه و تعالی قادر است که به یک نظر لطف همه عالمیان را چنان کند که از ایشان معصیت صادر نشود و در آن صورت مانند ملک خواهند بود و مستحق ثواب نخواهند شد و اما معصومان صفای روح تاثیر در تروح بدن ایشان می کند که بدن ایشان بمنزله روح ایشان لطیف می شود چنانکه سایه ندارند و پیش و پس و خواب و بیداری ایشان یکسانست چنانکه خواهد آمد که این از خصایص حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین است صلوات الله علیهم لهذا بدن ایشان خاک نمی شود و شیعیانی که به مرتبه ولایت می رسند ایشان را نیز ازین حالات بهره می باشد و خود از احوال خود کدورت و سیاهی را بعین الیقین می بینند و اینها از تفضل الهی است که چون این معنی وارد شود فی الحال در مقام تدارک آن در آیند و جمعی که از اصحاب الیمین اند ایشان را به سبب صفا بر تنبیهات واقع می شود و به بلاها مبتلا می شوند و یا به الهامات و رؤیای صادقه بر آن مطلع

می شوند و به زودی بازگشت می کنند چنانکه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۳

تعالی فرموده اند که إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْتَعِرُونَ یعنی چون شیاطین بر ایشان دست می یابند متذکر و بینا می شوند و در مقام توبه و انابت و استعاذت بجناب اقدس الهی در می آیند چنانکه سبحانه و تعالی فرموده است که الهام می فرماید حق سبحانه و تعالی به ایشان راه خوب و بد را، رستگاری یافتند کسانی که در مقام تدارک و تزکیه نفوس در می آیند و در این باب آیات و اخبار بسیار وارد شده است و شمه از آنها در شرح صحیفه کامله مذکور شده است.

[علت دیگر وجوب پنج نماز]

(عَلَّه اخری لوجوب الصَّیْلَهِ كَتَبَ الرَّضَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ سَنَانَ فِيمَا كَتَبَ مِنْ جَوَابِ مَسْأَلِهِ أَنَّ عَلَّه الصَّیْلَهِ أَنَّهَا أَقْرَارٌ بِالرَّبُّوبِيَّةِ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَخَلْعُ الْإِنْدَادِ وَ قِيَامٌ بَيْنَ يَدَيِ الْجِيَارِ جَلَّ جَلَالُهُ بِالذَّلِّ وَ الْمَسْكَنَةِ وَ الْخُضُوعِ وَ الْإِعْتِرَافِ وَ الطَّلَبِ لِلِقَائِهِ مِنْ سَالِفِ الدُّنُوبِ وَ وَضْعُ الْوَجْهِ عَلَى الْأَرْضِ كُلِّ يَوْمٍ اعْظَامًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ وَ أَنْ يَكُونَ ذَاكِرًا غَيْرِ نَاسٍ وَ لَا بَطْرٍ وَ يَكُونَ خَاشِعًا مُتَذَلِّلًا رَاغِبًا طَالِبًا لِلزِّيَادَةِ فِي الدِّينِ وَ الدُّنْيَا مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْإِيجَابِ وَ الْمَدَاوِمَةِ عَلَى ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ لئَلَّا يَنْسِيَ الْعَبْدَ سَيِّدَهُ وَ مَدَبَّرَهُ وَ خَالِقَهُ فَيُطِرُّ وَ يَطْغَى وَ يَكُونَ فِي ذِكْرِهِ لِرَبِّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ قِيَامَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ زَاجِرًا لَهُ عَنِ الْمَعَاصِي وَ مَانِعًا لَهُ مِنْ أَنْوَاعِ الْفَسَادِ) علتی دیگر از جهت وجوب نماز آنست که حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله

علیهما در جواب مسائل محمد بن سنان نوشتند که علت نماز آنست که نماز اقرار است به آن که حق سبحانه و تعالی پروردگار عالمیانست و او را شیبهی و نظیری نیست چون مشتمل است بر سوره حمد و تشهد و اذان یا آن که سجده و عبادت نهایت خضوع اند و کسی این خضوع را از جهت غیر خداوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۴

واجب الوجود بالذات نمی کند و عقلا قبیح است از جهت غیر او پس اصل نماز کردن اقرار است به آن که معبود او خداوندیست که پروردگار عالمیانست و چون وجوب وجود دلالت بر نفی شریک می کند پس عبادت واجب عبادت خداوند بی شریک و نظیر است یا آن که چون خدا را عبادت می کند و غیر او را عبادت نمی کند پس این عبادت نفی شریکست دیگر آن که ذات بذاته او مستحق عبادتست پس در نماز به عبادت خداوند خود می ایستد با مذلت و مسکنت و خضوع و اعتراف به گناهان در دعاها و قنوت و طلب مغفرت می کند که حق سبحانه و تعالی از تقصیرات او درگذرد یا آن که اصل نماز بمنزله آنست که غلام گریخته نزد آقای عظیم الشأن ایستد و هر چند نام نبرد تقصیرات خود را چون آقا می داند و او با شکستگی و ذلت به نزد آقا آمده است زبان حال او دلالت بر اینها می کند هر چند ذکر نکند بلکه این عنوان طلب احسن طلب است دیگر هر روز به نزد خداوند رفتن و سجده کردن از روی تعظیم از لوازم بندگی است و نماز مشتمل است بر آن.

دیگر آن که نماز سبب آنست که همیشه به

یاد خداوند خود باشد در حال نماز و بعد از آن به تعقیبات و پیش از آن به انتظار دخول وقت.

دیگر آن که بنده طاغی و یاغی نباشد چون بنده که به خدمت آقا نرود یاغی است.

دیگر چون بنده در دنیا و عقبی محتاج رحمت غیر متناهی الهی است پس چون در نماز داخل می شود از روی خضوع و خشوع تذلل و دستها بر می دارد به درگاه او هر چند چیزی را نطلبد این نحو ایستادن خود را در معرض الطاف و احسان او در آوردنست با آن که بر خود واجب ساختن که همیشه در مقام بندگی باشد و در شب و روز به یاد او باشد اعلی مراتب کمالات بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۵

است بلکه لذتی ازین بالاتر نمی شود.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله: انجابه به نون و جیم می خواند بمعنی خضوع با آن که نسخ به یا و جیم است و این قرائت معنی لطیف دارد و خضوع مکرر است.

و در علل: الانزجار است یعنی نماز کردن سبب باز ایستادن از معاصی و قبایح است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز نهی می کند از فحشا و منکر.

و در چند حدیث وارد است که نماز با شرایط منع می کند بالاخره از متابعت ابو بکر و عمر و سایر ائمه ضلال یا آن که نماز کردن سبب این است که بنده فراموش نکند خداوند و مدبر و خلق خود را و این فراموشی سبب طغیان و فساد او می شود یا آن که مداومت بر نماز سبب اینهاست.

دیگر از لوازم ایستادن به خدمت خداوند آنست که بنده معصیت نکند چون بحسب

عرف بسیار قبیح است که غلام پیش خدمت مخالفت آقا کند بلکه عقوبت او را به اضعاف مضاعفه زیاده از دوران می کنند.

چنانکه ظاهر است و همین معنی سبب منع اوست از انواع فساد یا بالخاصیه نماز مانع است اما مکرر می شود و معنی دیگر گرفتن اولی است.

و در فواید نماز احادیث بسیار واقع شده است و حق آنست که اگر کسی نماز با شرایط یک مرتبه به جا آورد خواهد دانست که نماز از اعظم واجباتست و ذات بذاته خودش دلیل و علت وجوب اوست با آن که بر بنده لازم نیست که علت آن را بداند چون علیم و حکیم غنی بالذات هر چه می فرماید یقین است که آن از جهت بندگان اصلح است و این علل بمنزله فضایل نماز است که سبب آن شود که بنده قدر نماز را بداند و آن چه مقدورش باشد در اهتمام به افعال و آداب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۶

و شرایط آن خود را معذور نداند و همین بس است در فضایل آن که سید الواصلین و العارفين و المحبین و المرسلین صلی الله علیه و آله می فرماید که قره العین و روشنایی چشم من در نماز است و همین که آن حضرت صلی الله علیه و آله حسب الامر الهی مشغول خلایق می شدند ساعتی می فرمودند که «ارحنا یا بلال» یعنی زود باش و بانگ بگو تا از همه غمی راحت یابیم یا آن که به راحت خود که نماز است مشغول شویم نمی بینی که حق سبحانه هیچ عبادتی را آن مقدار مبالغه نفرموده است که نماز را فرموده است.

و در احادیث صحیحه از حضرت سید المرسلین و

ائمہ طاہرین صلوات اللہ علیہم وارد شدہ است کہ فرمودند کہ نیست چیزی میانہ مسلمان و میان کفر او مگر آن کہ ترک کند نماز واجب را یا تهاون و سستی کند یا نماز بی اعتبار باشد نزد او و بہ جا نیاورد و بہ عبارتی دیگر نیست میان کفر و ایمان مگر ترک نماز و این عبارت یک احتمالش آنست کہ ترک صلاہ کفر است و احتمال دیگر آن کہ ترک نماز واسطہ ایست میان ایمان و کفر کہ از ایمان بیرون رفتہ و داخل در کفر نشدہ است اگر چہ نزدیک بکفر شدہ است و معنی اول اظہر است خصوصاً در حدیث اول.

باب موافقت الصلوات

[وقت نماز ظهر و عصر]

(سال مالک الجہنی ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ عن وقت الظہر فقال اذا زالت الشمس فقد دخل وقت الصلاتين فاذا فرغت من سبحتك فصلّ الظهر متى ما بدا لك) این بایست در بیان وقتہای نمازها از وقت فضیلت یا اختیار و وقت اجزا بسند کالصحیح منقولست از مالک کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از وقت نماز ظهر پس حضرت فرمودند کہ ہر گاہ زوال شمس شود از دایرہ نصف النہار پس داخل می شود وقت ہر دو نماز و لیکن ظہر مقدم است بر عصر پس چون از نافلہ فارغ شوی نماز ظہر را بکن ہر وقت کہ خواهی غرض آنست کہ احادیث بسیار وارد شدہ است کہ تا دو قدم وقت نافلہ است و یک قدم و یک قدم و نیم نیز وارد شدہ است و آن بحسب اختلاف اشخاص است در طول دادن نافلہ و مراد از دو قدم آنست کہ اگر سایہ

زیادتی که بعد از زوال بهم می رسد تا دو سبغ شاخص از آن نگذرد نافله را پیش از فریضه می تواند کرد و بعد از آن که دو سبغ بگذرد می باید که مشغول فریضه شود مگر آن که یک رکعت را پیشتر کرده باشد که در این صورت می تواند باقی را پیش از فریضه به جا آوردن و این که وارد شده است که دو قدم وقت نافله است این معنی ندارد که فریضه را پیشتر از آن نتواند کرد بلکه اگر در نیم قدم نافله را به جا آورد بعد از آن فریضه را می تواند کرد و این خبر را شیخ بسند موثق کالصحیح از مالک روایت کرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۸

(و ساله عبید بن زراره عن وقت الظهر و العصر فقال اذا زالت الشمس دخل وقت الظهر و العصر جميعا الا ان هذه قبل هذه ثم أنت في وقت منهما جميعا حتى تغيب الشمس) و به اسانید قویه کالصحیح منقولست از عبیده او ثقه و معتمد است و این مضمون متواتر است و عبید گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از وقت نماز ظهر و عصر حضرت فرمودند که چون زوال شمس می شود داخل می شود وقت نماز ظهر و عصر هر دو و لیکن ظهر را پیش از عصر به جا می باید آورد یا وقت ظهر پیش از وقت عصر داخل می شود پس تو در وقت هر دو بی تا غایب شود آفتاب و فرو رود.

بدان که خلافت در میان علما بعضی و از آن جمله صدوق است قایلند به اشتراک هر دو وقت از اول زوال تا شام

و هم چنین شام و خفتن تا نصف شب و اکثر قایلند به اختصاص به آن که بعد از زوال مقدار چهار رکعت مخصوص ظهر است و هم چنین از اول شام سه رکعت مخصوص شام و بعد از مقدار چهار رکعت و سه رکعت خلافی نیست که هر دو در وقت شریکند تا از آخر وقت عصر و خفتن مقدار چهار رکعت بماند آن چهار رکعت مخصوص عصر است و خفتن پس اگر کسی نماز نکرده باشد تا آن وقت ظهر و شام قضا می شود و می باید که نماز عصر و خفتن را به جا آورد اگر چه ظاهر عبارات اشتراک آنست که اگر چهار رکعت بماند در آخر وقت عصر ظهر را باید کرد و اگر در آخر وقت خفتن چهار رکعت بماند شام و خفتن هر دو را باید کرد و لیکن چون احادیث صحیحه وارد شده است که آن چهار رکعت مخصوص عصر و عشا است هر که قایل است به اشتراک قایل است به آن که آخر وقت مخصوص عصر و عشا است و هم چنین خلافی نیست در آن که هر وقت که نماز کند تا آخر وقت می باید که اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۳۹

ظهر و شام را به جا آورد بلکه فایده خلاف در صورت نسیان ظاهر می شود که اگر کسی در اول وقت نسیان نماز عصر را به جا آورد بنا بر قول به اختصاص نماز باطل است و بنا بر قول به اشتراک صحیح است و این معنی بسیار نادر الوقوع است و مع هذا در حدیث صحیح واقع است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

می فرمایند که این چهار رکعت را بحساب ظهر کند و چهار رکعت دیگر از جهت عصر به جا آورد و عمل باین بد نیست اگر چه اکثر این حدیث را حمل کرده اند بر آن که در اثنای نماز نقل می کند و مراد از حدیث آنست که اکثر نماز را کرده باشد و به خاطرش رسد نقل می کند و احوط آنست که مرتبه دیگر ظهر و عصر را بترتیب به جا آورد و الله تعالی یعلم.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال اذا زالت الشمس دخل الوقتان الظهر و العصر فاذا غابت الشمس دخل الوقتان المغرب و العشاء الآخرة) و بسند صحیح منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که چون زوال آفتاب می شود وقت نماز ظهر و عصر داخل می شود و چون آفتاب غروب می کند وقت نماز شام و خفتن داخل می شود و این حدیث نیز مثل دو حدیث سابق و احادیث بسیار دلالت بر اشتراک می کند و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که هر گاه زوال شمس شود پس داخل می شود وقت ظهر تا قدر چهار رکعت نماز پس چون مقدار چهار رکعت نماز بگذرد وقت ظهر و عصر داخل می شود تا آن که مقدار چهار رکعت نماز به شام بماند وقت ظهر بیرون می رود و وقت عصر می ماند و می باید که اول عصر را بکند و بعد از آن ظهر را قضا کند و چون آفتاب فرو رود وقت شام داخل می شود تا آن مقدار که سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۰

رکعت نماز

توان کرد پس چون این مقدار می گذرد وقت نماز شام و خفتن هر دو داخل می شود تا آن که بنصف شب آن مقدار وقت بماند که چهار رکعت نماز توان کرد پس داخل می شود وقت نماز خفتن و بیرون می رود وقت نماز شام و اکثر علما عمل به این حدیث کرده اند و احادیث متواتره سابقه را تاویل کرده اند به آن که بعد از مقدار چهار رکعت و سه رکعت وقت هر دو داخل می شود و این تاویل بعید است و تاویل می توان کرد که مراد از دخول وقت هر دو دخول بتدریج است.

و در اخبار متواتره وارد شده است که وقت هر دو داخل می شود و لیکن اول ظهر و دیگر عصر و اول شام و دیگر خفتن و هیچ شک نیست که در اول زوال وقت نماز ظهر نیز داخل نمی شود چون محالست که در زمان اول نماز ظهر را توان کرد مگر بعنوان شروع در نماز و هر چه می کند وقت جزو دیگر بتدریج داخل می شود پس در عصر نیز چنین باشد که دخولش بعد از زمان فعل ظهر باشد چون در اول وقت غیر رکعت اول بلکه وقت غیر از تکبیر احرام داخل نمی شود پس عصر نیز بمنزله سایر رکعات ظهر باشد به قرینه آن که فرمودند که هر دو داخل می شود و لیکن اول وقت اول و بعد از آن وقت دویم و در این تاویل ارتکاب خلاف ظاهر بسیار نیست و عبارت «الآن هذبه قبل هذبه» دو احتمال دارد یکی آن که گذشت و دویم آن که اول اول را بکنند نه آن که اول وقت اول داخل

می شود و حدیث اختصاص قرینه معنی اول خواهد بود و الله تعالی يعلم.

(و روی الفضیل بن یسار و زرارہ بن اعین و بکیر بن اعین و محمد بن مسلم و برید بن معاویہ العجلی عن ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیہما انہما قالا وقت الظہر بعد الزوال قدماں و وقت العصر بعد ذلك

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۱

قدماں) و به اسانید صحیحہ و کالصحیحہ منقولست ازین فضلائی اصحاب از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیہما کہ ایشان فرمودند کہ وقت ظہر بعد از زوال دو قدمست و وقت عصر بعد از آن دو قدمست یعنی بعد از دو قدم دو قدمست و وقت عصر بعد ازین چهار قدم دو قدمست یعنی این دو قدم افضل است و بعد از این دو قدم دو قدم دیگر فضیلت دارد چنانکہ شیخ در تتمہ این خبر ذکر کرده است کہ این اول وقتست و تا چهار قدم وقت عصر است و بعد از ہشت قدم وقت ضرورتست تا بہ شام و احتمال دیگر در این خبر آنست کہ این معنی نسبت بہ کسی است کہ نافلہ نگذارد اول وقت نظر بہ او بہتر باشد تا دو قدم و عصر را بعد از این دو قدم در دو قدم بہ جا آورد چنانکہ احادیث بعد ازین نظر بہ کسی است کہ نافلہ نگذارد بحسب ظاہر و احتمال اول اظہر است بحسب معنی چنانکہ در صحیحہ زرارہ می آید.

(و قال الصادق صلوات الله علیہ اول الوقت زوال الشمس و هو وقت الله الاول و هو افضلہما) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات

اللَّهُ عليه منقولست که اول وقت ظهر زوال شمس است و این وقت اولاست که حضرت جبرئیل از جانب حق سبحانه و تعالی از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورد و وقت دویم را بعد از وقت فضیلت آورد و این وقت افضل است از وقت آخر اگر چه بعد از دو قدم افضل از هر دو است.

حاصل آن که افضلیت اضافیست نه حقیقی و بعضی از علما گفته اند که مراد از زوال شمس بعد از آنست بدو قدم و بعضی حمل کرده اند بر کسی که نافله نکند و علی هذا القیاس هر حدیثی که ازین باب واقع شده است این تاویلات در او می رود و محتمل است که مراد ازین وقت نافله باشد یا آن که چون نافله متمم فریضه است بمنزله جزو اوست و بسیاری از اخبار این معنی ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۲

می شود و شکی نیست در آن که در اوقات اجمال بسیار شده است و همه از آن جهت است که چون هر صاحب مذهبی را از وقت می شناختند حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم از جهت شفقت بر شیعیان مختلف می فرمودند که مبادا به ایشان ضرری رسد و بزرگان اهل سنت و خلفای اشقیاء ایشان با همه مذهبی ساخته بودند حتی ملاحده مذهب خود را آشکار می کردند و با ایشان کار نداشتند و در مقام قلع و قمع شیعیان بودند از چند وجه یکی آن که خلفای بنی عباس بلکه بنی امیه نیز می دانستند که خلافت حق ایشانست می ترسیدند که مبادا اتباع ایشان بسیار شوند و حق به مرکز خود قرار گیرد.

دویم آن که غیر شیعه

اگر چه ملاحظه بودند کاری بابی بکر و عمر نداشتند و همیشه شیعیان تکذیب ایشان می کردند و دوری می کردند.

سیم آن که شیطان از کار آنها فارغ شده بود و آنها را به راه جهنم انداخته بود و غمی که داشت غم اثنی عشری بود حتی با زیدیه و واقفیه و غیر ایشان کار نداشت و دشمنی که داشت شیعیان اثنی عشری سیما اتباع ائمه معصومین صلوات الله علیهم بودند و در هلاک و رفع ایشان می کوشید و ائمه هدی صلوات الله علیهم شیعیان را به تقیّه امر می فرمودند که مبادا از دست بروند.

چنانکه وارد است در خبر موثق کالصحیح که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسید که بسیار است که من داخل مسجد می شوم و بعضی از اصحاب ما نماز عصر می کنند و بعضی نماز ظهر می کنند حضرت فرمودند که من ایشان را باین امر کرده ام که اگر در یک وقت نماز کنند همه را گرفته می کشند و قریب به این معنی اخبار بسیار وارد شده است با آن که احادیث صحیحه وارد شده است از طرق خاصه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حضر بی عذری جمع کردند نماز ظهر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۳

عصر را در اول وقت که وقت فضیلت ظهر بود و هم چنین جمع کردند نماز شام و خفتن را در وقت اول که وقت فضیلت شام بود تا وقت بر امت فراخ شود و از طرق عامه نیز به همین معنی در صحیحین ایشان احادیث بسیار وارد شده است (و قال صلوات الله علیه اول الوقت

رضوان الله و اخره عفو الله و العفو لا يكون الا من ذنب) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که خوشنودی الهی در نماز در اول وقتست و اگر در آخر وقت کنند حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید و عفو نمی باشد مگر از گناه، و تا عفو الله در فقه رضوی هست و باز هست که روایت از آباء ما بما رسیده است که هر نمازی را سه وقتست اول و وسط و آخر پس اول وقت رضوان و خوشنودی الهی است و وسط آن عفو الهی است و آخرش آمرزش الهی است و نمی باید که کسی آخر وقت را وقت کند بلکه آخر وقت از جهت بیمار و کسی است که مانعی داشته باشد یا مسافر باشد و محمولست بر مبالغه بسیار و جمعی از علما گفته اند که اول هر جا که اول وقت وارد شده است در ظهرین بعد از نوافل است و در ما بقی بحال خود است در فرایض و هم چنین در نوافل مگر نافله شب که اول وقت آن نصف شب است و تاخیر آن خصوصا سه رکعت وتر را افضل است و خواهد آمد.

(وقال صلوات الله عليه لفضل الوقت الاوّل علی الاخير خیر للمؤمن من ولده و ماله) و به اسناد صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر آینه یا و الله که فضیلت وقت اول بر وقت آخر بهتر است از برای مؤمن از فرزند او و مال او چون اکثر اوقات فرزند و مال سبب غفلت از عبادات خصوصا از نماز در اول

وقت می شود و حق سبحانه و تعالی از این جهت فرموده است که ای مؤمنان زنهار که غافل نسازد شما را اموال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۴

شما و نه اولاد شما از یاد حق سبحانه و تعالی و هر که به سبب اینها از یاد خدا غافل شوند پس آن جماعت زیان کارانند و مراد آیه از ذکر نماز است خصوصاً نماز جمعه چون در سوره منافقان وارد شده است و در باب جمعه به آن اشاره خواهد شد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که هر نمازی را دو وقتست و اول آن افضل است و نمی باید که کسی وقت آخر را همیشه وقت خود کند بی علتی مگر آن که عذری داشته باشد.

و در حدیث صحیح دیگر وارد شده است از آن حضرت صلوات الله علیه که هر نمازی را دو وقت است و اول آن افضل است از آخر.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بدان که همیشه اول وقت افضل است و هر چیزی را تا توانی تعجیل کن و زود به جا آور و مداومت بر آن کن که محبوب ترین اعمال به نزد حق سبحانه و تعالی آن عملی است که بر آن مداومت کنند اگر چه اندک باشد.

و در حدیث صحیح از زراره منقول است که گفت به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که نماز در اول وقت یا وسط یا آخر کدام یک بهتر است که به جا آورند حضرت فرمودند که اولش به درستی که حضرت سید

المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که حق سبحانه و تعالی از خیرات و اعمال صالح عملی را دوست می دارد که آن را به زودی به جا آورند و وجهش آنست که شیاطین مبالغه در تاخیر آن می کنند که شاید غفلتی یا مانعی به هم رسد و نکنند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ وارد شده است که فرمودند که چون وقت نماز داخل می شود درهای آسمان از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۵

بالا بردن اعمال باز می شود من چنان دوست می دارم که عمل مرا پیشتر از همه کس بالا برند و در صحیفه عمل عملی پیشتر از عمل من نوشته نشود و از آن حضرت کالصحیح منقولست که فضیلت وقت اول بر وقت آخر مثل افضلیت آخرتست بر دنیا.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ منقولست که نمازهای واجب هر گاه در اول اوقات با حدود و شرایط و ارکان واقع شود خوشبوتر است از شاخ مورد که در وقت سبزی و طراوت آن را بگیرند پس زنها را که نمازها را در اول وقت به جا آورید و چون نزد عرب گلی به خوشبویی مورد نیست تشبیه به آن واقع شده و آیات مسارعت به خیرات و مسابقت به اسباب مغفرت با احادیث در این معنی از حد حصر متجاوز است و قطع نظر از آیات و اخبار عقل شاهد است بر آن که مسارعت در خیرات خوبست و مسارعت آنست که آن را بر همه کاری مقدم دارند نه آن که به سرعت بفعل آورند چنانکه گذشت.

(و سال زراره ابا جعفر صلوات اللہ علیہ

عن وقت الظَّهر فقال ذراع من زوال الشَّمس و وقت العصر ذراعان من وقت الظَّهر فذاك اربعة اقدام من زوال الشَّمس ثم قال انَّ حايط مسجد رسول الله صَلَّى الله عليه و آله كان قامه و كان اذا مضى منه ذراع صَلَّى الظَّهر و اذا مضى منه ذراعان صَلَّى العصر ثم قال أ تدرى لم جعل الذَّراع و الذَّراعان قلت لم جعل ذلك قال لمكان النَّافله لك ان تتنَّفل من زوال الشَّمس إلى ان يمضى ذراع فاذا بلغ فيئك ذراعا بدات بالفريضة و تركت النَّافله و اذا بلغ فيئك ذراعين بدات بالفريضة و تركت النَّافله) و بسند صحيح منقولست از زرايه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام

لوامع صاحبقراني، ج ۳، ص: ۱۴۶

محمّد باقر صلوات الله عليه از وقت ظهر پس حضرت فرمودند كه يك ذراع گذشته از زوال شمس و وقت عصر دو ذراع گذشته از اول وقت ظهر كه چهار قدم گذشته باشد از زوال و محتمل است كه اين نسبت به كسي باشد كه نافله نگذارد و از اول ظهر يك ذراع از جهت ظهر باشد و بعد از آن يك ذراع از براي عصر باشد و ما بعد از براي نافله گذار باشد چنانكه شيخ فهميده است از اين حديث و محتمل است كه تا هشت قدم را زوال شمس گویند و مراد از ذراع اول يك ذراع باشد بعد از ذراع نافله و مراد از دو ذراع عصر دو ذراع بعد از اين دو ذراع باشد چنانكه تتمه حديث بر اين معنی دلالت دارد و بنا بر اين ذراعی از زوال شمس اين معنی دارد كه از جمله ساعات زوال شمس و

محتمل است که بعد مقدر باشد یعنی بعد از ذراعی از زوال و دو ذراع از وقت ظهر بعد از وقت ظهر باشد و چهار قدم از جهت نافله ظهر و نماز ظهر و نافله عصر باشد پس حضرت فرمودند که دیوار مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله یک قدم بود و چون یک ذراع از سایه زیادتی یا از سایه او می گذشت نماز ظهر را می گذارد چون در غالب اوقات در مدینه مشرفه سایه محسوس نمی شود و در وقت ظهر یک ذراع نمی ماند حتی در زمستان بلکه شنیده ام که در زمستان نیز اندکی می ماند چون قریبست بخط استوا و چون سایه دو ذراع می گذشت نماز عصر را می گذاردند پس حضرت فرمودند که آیا می دانی که چرا ذراع را از جهت ظهر و دو ذراع را از جهت عصر مقرر فرمودند و نماز ظهر را بعد از ذراع و نماز عصر را بعد از دو ذراع می گذارند من گفتم که چرا چنین مقرر ساختند حضرت فرمودند که از جهت نافله و در این حدیث و احادیث بسیار روایت کرده است که لمکان الفریضه و اکثر علما حمل بر سهو نساخ کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۷

و لیکن ایشان سهو کرده اند و مراد از آن اینست که حضرت دو قدم را بواسطه ضبط وقت نماز فریضه مقرر ساختند که چون یک ذراع یا دو قدم بگذرد مشغول فریضه شوند و نافله را ترک کنند و باین مضمون احادیث معتبره بسیار وارد شده است و جمعی از فضلا چنین تفسیر کرده اند که این اقدام مقرر شد از جهت کامل شدن فریضه به نافله چون احادیث

صحیحہ گذشت کہ حق سبحانہ و تعالیٰ نوافل را از جهت اتمام فرایض مقرر ساخته است و این معنی خوبست لیکن از لفظ بعید است و مع هذا مؤیدی بخصوص در حدیثی ندیده ام و بخصوص معنی سابق اخبار بسیار وارد شده است و گمان اینست کہ نساخ این کتاب سهو کرده اند چون قرینہ ما بعد هست کہ حضرت فرمودند کہ می توانی نافلہ کردن از اول زوال تا یک ذراع از سایہ زیادتی بگذرد پس چون از سایہ یک ذراع بگذرد ابتدا می کنی بہ فریضہ و ترک می کنی نافلہ را و ہم چنین در عصر ہر گاہ سایہ ات دو ذراع بگذرد نافلہ را ترک می کنی و ابتدا می کنی بہ فریضہ و این عبارت اگر چہ جزو اولش قرینہ نافلہ است اما جزو آخرش قرینہ آنست کہ لمکان الفریضہ صحیح باشد کہ مراد ضبط وقت فریضہ باشد کہ در آن وقت نافلہ نکنند و بر مضمونی کہ حل این حدیث کردہ شد احادیث بسیار در تہذیب مذکور است و نقل آنها سبب طول می شود ہر کہ خواهد بہ آن رجوع کند و این حدیث از جملہ مشکلات احادیث است می باید کہ تدبر کنی تا آن چہ حق است بر تو ظاہر شود بفضل اللہ تعالیٰ و از فقہ رضوی ظاہر می شود کہ این اختلافات بہ اعتبار اختلاف نافلہ گزاران است چنانکہ از احادیث صحیحہ بسیار نیز ظاہر می شود پس جمعی کہ ضبط وقت را نیکو کنند بہ دایرہ ہندی و اول وقت متوجہ نماز نافلہ شوند در دو قدم خصوصاً در تابستان نماز نافلہ ظہر را با ظہر بہ جا می آورند خصوصاً نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۸

جماعت

که در آنجا تخفیف مطلوب است و در دو قدم دیگر نماز عصر را به جا می آورند و کسانی که خوب ضبط نتوانند کرد تا یک قدم از ظهر نگذرد ظهر ظاهر نمی شود و از جهت نافله اقلا یک قدم می باید و چون دو قدم گذشت متوجه ظهر می شوند و نافله عصر و اقلا دو قدم وقت این دوازده رکعت می شود و چون چهار قدم بگذرد متوجه نماز عصر می شوند و هم چنین جمعی که شغلها و موانع دارند از جهت ایشان تا هشت قدم وقت مقرر شده است که کار بر ایشان مشکل نشود.

و بنا بر این آن چه در این حدیثست محتاج به تاویلات سابقه نیست بلکه یک ذراع و دو ذراع از جهت جمعی خواهد بود و چهار قدم و هشت قدم یا دو ذراع و چهار ذراع از جهت جمعی دیگر خواهد بود با آن که نوافل به جا آورند و باین نحو به سهولت جمع می توان کرد اخبار را بی تکلفی و امری که مشکلتر از همه است در وقت احادیث یک قامت و دو قامتست.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از وقت ظهر و عصر حضرت فرمودند که وقت ظهر از زوال است تا سایه یک قدم برود و وقت عصر یک قامت و نیم است تا دو قدم و در حدیث صحیح از بزنطی وارد است که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از وقت نماز ظهر و عصر حضرت در جواب نوشتند که یک قامتست از برای ظهر و یک قامتست از جهت عصر.

در حدیث موثق کالصحیح منقولست از زرارہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از وقت نماز ظهر در تابستان حضرت جواب نفرمودند و ظاہرا از جهت تقیہ بوده است پس بعد از آن حضرت بہ عمرو بن سعید بن ہلال فرمودند کہ زرارہ از من سؤال کرد از وقت نماز ظهر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۴۹

تابستان و من او را جواب ندادم و آزرده ام کہ مبدا آزرده شدہ باشد سلام مرا بہ او برسان و بگو ہر گاہ سایہ ات مثل تو باشد نماز ظهر را بکن و ہر گاہ سایہ ات دو مثل تو باشد نماز عصر را بکن یعنی در این مقدار وقت و ازین باب احادیث قوی نیز وارد شدہ است و در جمع بین الاخبار می توان گفت کہ چون قامتی سہ ذراع و نیم است تقریباً کہ ہفت قدم باشد بہتر آنست کہ نماز ظهر را از قدم چہارم نگذراند و اگر بگذرد از قدم ہفتم کہ یک قدم شاخص است نگذارند و در این صورت اولی آنست کہ نافلہ ظهر از دو قدم و نافلہ عصر از چہار قدم نگذرد و در چند حدیث موثق واقع شدہ است کہ قامت یک ذراع است و دو قامت دو ذراع است و باین اعتبار ذراع را قامت می گفتہ اند کہ بقچہ کہ رخوت آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ در آن می بودہ است یا پالان شتر آن حضرت یک ذراع بودہ است و مراد از قامت قامت رحل است و رحل را بر این دو معنی اطلاق می کنند اگر چہ در معنی ثانی اظہر است چون ندیدہ ایم در

حدیثی که آن حضرت را یک جامه زیاده باشد و از یک دست که عبارت از زیر جامه و پیراهن و ردا باشد زیاده داشته باشد که داخل بقچه رکاب کنند.

و محتمل است که مراد از قامت سایه قامت باشد و در آن وقتی که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرموده اند که هر گاه یک قامت باشد ظهر را بگذارد در آن محل سایه قامت ذراع بوده باشد و بر این مضمون نیز اخبار موثق و قوی وارد شده است و ظاهر خبری اینست که اخبار مختلف که وارد شده است به قدم و قدمین و ذراع و ذراعین و قامت و قامتین باین اعتبار است که چون وقت ظهر از زوال است تا آن که ظل بر چیزی مثل آن شیء شود یعنی ظل زاید مثل ظل سابق شود و آن مختلف می باشد گاهی یک قدم مانده ظهر می شود و گاهی دو قدم و گاهی یک قامت و اکثر قداما باین عمل می کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۰

و فقه رضوی نیز اشعاری باین معنی دارد و علی ای حال عمل بذراع و ذراعین بهتر است لهذا صدوق احادیث قامت را ذکر نکرده است و جمعی از متأخرین که ذراع را در فریضه ذکر نکرده اند و از جهت نافله ذکر کرده اند و از جهت فریضه قامت را ذکر کرده اند بنا بر طریقه ایشان نماز نافله عصر را از ظهر حساب کنند چنانکه بعضی از روایات دلالت بر آن دارد و محتمل است که اخبار قامت محمول بر تقیه باشد چنانکه از چند حدیث ظاهر می شود که حضرت می فرمایند که قامت ذراع است در

کتاب علی صلوات الله علیه و نسبت بکتاب علی نمی دهند غالباً مگر در جائی که خلاف آن نزد عامه مشهور باشد و در صحاح سته مدار بر احادیث یک قامت و دو قامتست و الله تعالی يعلم.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه لأبی بصیر ما خدعوك فيه من شیء فلا یخدعونك فی العصر صلها و الشمس بیضاء نقیه فان رسول الله صلی الله علیه و آله قال الموتور اهله و ماله من ضیع صلاه العصر قیل و ما الموتور اهله و ماله قال لا یكون له اهل و لا مال فی الجنه قیل و ما تضيعها قال یدعها و الله حتی تصفر او تغیب الشمس) به اسانید صحیحه و موثقه و قویه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به ابو بصیر فرمودند که ای ابو بصیر اگر سنیان ترا فریب دهند در بعضی از مسائل می باید که فریب ایشان نخوری در نماز عصر چون اکثر ایشان تاخیر می کردند و الحال نیز می کنند به متابعت ابو حنفیه نماز عصر را بگذار در وقتی که آفتاب نورش به سفیدی مایل باشد و پاکیزه باشد و مایل به زردی نشده باشد چون وقتی که آفتاب قریب به غروب می شود و کره بخار بیشتر حایل می شود مایل به زردی می کند و تقریباً تا دو نیزه مانده به غروب چنین می شود و وجه فریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۱

نخوردن آنست که سنیان نیز در صحاح خود روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که بی اهل و مال کسی است که نماز عصر را ضایع گرداند از آن حضرت پرسیدند که بی اهل

و مال کدامست حضرت فرمودند که آنست که او را در بهشت اهلی و مالی نباشد پرسیدند که ضایع گردانید عصر کدامست حضرت فرمودند که آنست که نماز را نکند تا آفتاب زرد شود یا فرو رود و احادیث بسیار وارد شده است باین مضمون و احادیث معتبره موثقه و قویه وارد شده است که از هشت قدم که می گذرد تضييع است و همه این اخبار محمول بر کراهتست و بر شدت و ضعف آن چون احادیث متکثره صحیحه و حسنه و موثقه و قویه وارد شده است که وقت ظهرین تا غروب آفتابست که شام باشد چنانکه خواهد آمد و احوط آنست که اگر قرص غایب شده باشد و سرخی شرقی زایل نشده باشد نماز را بقصد قربت کند و نیت ادا و قضا نکند و الله تعالی يعلم.

[وقت نماز مغرب]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه وقت المغرب اذا غاب القرص) و بسند حسن کالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و آله منقولست که فرمودند که وقت شام وقتی است که قرص آفتاب فرو رود پس اگر بعد از آن به بینی قرص را و نماز کرده باشی اعاده می کنی نماز را و اگر چیزی خورده باشی دیگر نمی خوری.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که وقت شام وقتی است که آفتاب فرو رود و قرص آفتاب غایب شود.

و در حدیث صحیح از زید منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از وقت شام حضرت فرمودند که جبرئیل از جهت هر نمازی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۲

دو مرتبه آمد به

نزد سید المرسلین صلی الله علیه و آله غیر از نماز شام که آن یک وقت دارد و وقت آن وجوب آنست یعنی سقوط آفتاب چنانکه اکثر علما تفسیر کرده اند و احتمالی دیگر آنست که وقت آن بمقدار فعل آنست.

و در حدیث صحیح از زراره و فضیل منقولست که ایشان گفتند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر نمازی را دو وقت است غیر از شام که یک وقت دارد و آن فرو رفتن آفتابست یا بقدر نماز مثل حدیث سابق و وقت فوت نماز شام بر طرف شدن سرخی است از جانب مغرب.

بدان که در این حدیث و احادیث معتبره دیگر وارد شده است که هر نمازی دو وقت دارد الا نماز شام که یک وقت دارد.

و در احادیث معتبره بسیار وارد شده است که نماز شام نیز دو وقت دارد اولش سقوط قرص آفتاب و دویم برطرف شدن سرخیست از جانب مغرب. و علما جمع کرده اند بین الاخبار به آن که چون هر دو وقت نزدیک یکدیگرند بنا بر این هر دو را یکی فرمودند مجازا و مراد از این دو وقت وقت فضیلت است زیرا که احادیث صحیحه وارد شده بر جواز تاخیر نماز شام اختیارا از سقوط حمره و آن که در این احادیث و غیر اینها از اخبار دیگر وارد شده است که اول شام فرو رفتن آفتابست بظاهر اینها عمل نموده است صدوق و متابعت او کرده اند بعضی از متاخرین و اکثر علما بر اینند که مراد از سقوط قرص ذهاب حمره مشرقیه است پس چنین می شود معنی اخبار سابقه که آفتاب فرو رود از

آن بلد و حوالی آن بلد و چون سرخی بر طرفی می شود و ظاهر می شود که آفتاب از آن نواحی نیز فرو رفته است.

و در فقه رضوی مذکور است که اوّل وقت شام سقوط قرص است و علامت فرو رفتن آفتاب آنست که سیاه شود افق مشرق و آخر وقت آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۳

بر طرف شدن سرخیست از جانب مغرب و آن اوّل وقت خفتن است و آخر آن نصف شب است و آن زوال لیلست.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز شام را تاخیر کنید اندکی تا تاریک شود زیرا که آفتاب از شما فرو می رود پیش از آن که از ما فرو رود.

و در حدیث موثق وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر چه ما می گوئیم به آن عمل نمی کنند گفتیم که اندکی نماز شام را تاخیر کنید تا سرخی مشرق بر طرف شود ایشان تاخیر می کنند تا آن که همه ستاره ها ظاهر می شوند و من به سبب همین معنی الحال نماز شام را در استتار قرص به جا می آورم.

و این حکایت در اخبار بسیار وارد شده است که ابو الخطاب که از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بود به کوفه رفت و دعوی الوهیت از جهت آن حضرت و نبوت از جهت خود کرد و مذاهب شنیعه وضع نمود از آن جمله گفت وقت شام اشتباک نجوم است که ستارگان همه ظاهر شوند و باطل در نفوس شریه تاثیرش بیشتر است از حق با آن که چندین هزار محدث در

کوفه بودند و اکثر ایشان از اصحاب حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بودند و ایشان موعظه و نصیحت خلایق می نمودند فایده نداشت و چون حضرت صلوات الله علیه شنیدند از او تبری فرمودند و او را لعن کردند به کرات و مرّات و مبالغات فرمودند در ترک متابعت آن ملعون و فایده نمی کرده تا آن که حضرت او را نفرین فرمودند که خداوندا او را به شمشیر هلاک کن و در همان زودی چنان شد که آن ملعون را با بسیاری از اتباع او کشتند و مع هذا جمعی ماندند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۴

بر مذهب آن ملعون و ایشان را خطایه می گفتند و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم از دو طایفه تقیه می فرمودند یکی از عامه و دویم از غالیان که همین از ایشان چیزی می شنیدند که دلالت کند بر بزرگی ایشان آن را مستند خود می ساختند و چون مذهب خطایه شیوع عظیم بهم رسانید در کوفه حضرت تقیه از سنیان و از ایشان می فرمودند و نماز شام را بعد از غیوبت قرص به جا می آوردند.

و محتمل است که بحسب واقع به استتار قرص وقت داخل شود و تاخیر آن تا ذهاب حمره مشرقیه سنت بوده باشد مثل ظهر چنانکه گذشت و چون دیدند که این معنی سبب این شد که نماز شام را در وقت خفتن می کردند دیگر مبالغه در تعجیل می فرمودند چون بعد از غروب شمس بهتر از آن بود که بعد از غروب حمره و اشتباک نجوم به جا آورند و ظاهر حدیث باین معنی اربط است و معنی اول نیز شواهد بسیار دارد پس اولی و احوط آنست که

نماز ظهر و عصر را باین وقت نیندازند و اگر به سبب عذری به این وقت افتد نیت ادا و قضا نکنند و نماز شام و افطار را پیش از ذهاب حمزه مشرقیه به جا نیاورند و الله تعالی يعلم.

(و قال سماعة بن مهران قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه في المغرب أنا ربما صلينا و نحن نخاف ان يكون الشمس خلف الجبل او قد سترنا منها الجبل فقال لي ليس عليك صعود الجبل) و بسند موثق كالصحيح منقول است از سماعة که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در وقت شام که بسیار است که نماز می کنیم و می ترسیم که آفتاب پشت کوه باشد و کوه حایل باشد و در بسیاری از کتب احادیث بلفظ او واقع شده است که راوی شک دارد که عبارت اول را گفته است یا دویم را و مراد از هر دو یکی است پس حضرت فرمودند که بر تو واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۵

نیست که بالای کوه روی و ظاهر حدیث اینست که همین که در پائین نبینی آفتاب را نماز می توانی کرد و لیکن چون مذهب عامه استتار قرص است ظاهر حدیث آنست که حضرت جواب فرموده باشند بر سبیل تقیه چون جای تقیه است چون رفتن بر بالا سبب فتنه است که بگویند آفتاب هست و نماز شام می کنند و افطار می کنند مع هذا مدار بر حمزه است و از پائین می توان یافتن که حمزه زایل شده است یا نه و اگر مطلوب جو از نماز یا صحت آن بود جواب می فرمودند که نماز کن یا صحیح است آن چه

کرده و شیخ طوسی احتمال داده است که سرخی زایل شود و مع هذا آفتاب پشت کوه باشد و این معنی بحسب ظاهر غریب است.

(و وقت المغرب لمن كان في طلب المنزل في سفر إلى ربيع الليل) و وقت نماز شام از جهت کسی که در طلب منزل باشد در سفر تا ربيع شبست یعنی در سفر کراهت ندارد که تاخیر کند هر گاه گمان داشته باشد که پیش از ربيع شب به منزل می رسد و بخاطر جمع با حضور قلب نماز خواهد کرد و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است بلکه در حدیث صحیح و احادیث معتبره دیگر وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در حضر نیز هر گاه به جایی رفته باشد و تا خانه رفتن سرخی مغرب زایل شود تاخیر کردن تا خانه اگر چه قریب به ربيع شب شود بهتر است هر گاه داند که پیش از ربيع به خانه می رسد و بخاطر جمع و حضور قلب نماز خواهد کرد.

(و للمفیض من عرفات إلى جمع كذلك) و کسی که روانه شود از عرفات به جانب مشعر تاخیر می کند نماز شام و خفتن را تا مشعر الحرام و در مشعر به جا می آورد اگر چه ربيع شب بگذرد.

چنانکه در فقه رضوی و احادیث معتبره وارد شده است و در احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۶

صحیحه تا ثلث شب نیز وارد شده است و خواهد آمد در باب وقوف در مشعر و احادیث بلفظ امر وارد شده است و اقل مراتب آن استحبابست و مراد مصنف نیز وجوب یا استحبابست اگر چه عبارت قاصر است و

چون در باب خود بیان خواهد کرد در اینجا مساهله نموده است.

(و روی بکر بن محمّد عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انه ساله سائل عن وقت المغرب فقال ان الله تبارك و تعالی يقول في كتابه لإبراهيم عليه السلام «فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي» فهذا أول الليل و آخر ذلك غيبوبه الشفق و أول وقت العشاء الآخره ذهاب الحمرة و آخر وقتها إلى غسق الليل یعنی نصف الليل) و بسند صحیح از بکر ازدی منقول است که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کرد از وقت شام پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در کتاب خود فرمودند در حکایت حضرت ابراهیم علیه السلام که چون شب او را فرا گرفت کوكبی را دید و گفت بر سبیل استفهام یا حکایت اقوال قوم که این پروردگار منست یعنی بنا بر گفته شما و بعد از آن دلیل فرمودند که چون حادثت و محل حوادث محالست که واجب الوجود بالذات باشد و غرض از ذکر آیه استشهاد است به آن که حق سبحانه و تعالی فرمودند که چون شب در آمد ستاره را دید و مشهور آنست که ستاره زهره بود چون غالباً حرکت او با آفتاب است پس دیدن ستاره علامت دخول لیل است و غالباً بعد از ذهاب حمرة ظاهر می شود پس این اول وقت شام است و آخر آن غایب شدن سرخی مغربست و اول وقت خفتن بر طرف شدن این سرخیست و آخر وقت نماز خفتن ظلمت شدید شبست و آن نصف شبست.

و در حدیث حسن کالصحیح از شهاب منقولست که

جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که ای شهاب من دوست می دارم که چون نماز شام کنم در آسمان کوکبی بینم و شیخ طوسی حمل کرده است بر آن که دوست می دارم که چون از نماز شام فارغ شوم در آسمان ستاره بینم یعنی نماز را به تائی بکنم و لیکن خبر سابق قرینه آنست که در ابتدا مراد است و اشتباهی شده است شیخ و جمعی را که گمان کرده اند که دیدن ستاره مذهب ابو الخطابست و لیکن مذهب آن ملعون اشتباک نجوم است و آن بعد از ذهاب بیاض مغرب می شود پس این اخبار موافق مذهب مشهور است و مخالف مذهب صدوق و ظاهر صدوق از این جهت ذکر کرده است که ستاره مثل زهره بعد از غروب آفتاب ظاهر می شود و لیکن بر همه کس ظاهر نمی شود بر جمعی ظاهر می شود که قبل از غروب نیز می بینند بنا بر حدت باصره ایشان.

[وقت نماز عشاء]

(و فی روایه معاویه بن عمار وقت العشاء الآخره إلی ثلث اللیل فکان الثلث هو الاوسط و النصف هو اخر الوقت) و بسند صحیح از ابن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که وقت نماز خفتن تا ثلث شبست و چون در حدیث سابق وارد شده بود که تا نصف شبست صدوق ذکر کرده است که مراد حضرت از ثلث آنست که افضل آنست که از ثلث نگذرد و اگر بگذرد تا نصف شب نیز ادا است و محتمل است که مراد صدوق این باشد که ثلث وسط وقت فضیلت است و نصف آخر وقت فضیلت و اول اظهر است

بحسب معنی و دویم بحسب لفظ.

(و روی فی من نام عن العشاء الآخره إلى نصف اللیل انه یقضی و یصبح صائما عقبه و انما وجب ذلک علیه لنومه عنها إلى نصف اللیل) و در روایتی وارد شده است که هر گاه شخصی نماز خفتن نکند و بخواب رود تا نصف شب شود قضا می کند نماز خفتن را و آن روز را روزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۸

می دارد از جهت کفاره خواب رفتن و چرا واجبست که آن روز را روزه بدارد از جهت آن که نماز خفتن نکرده است تا نصف شب.

و کلینی رحمه الله روایت کرده است در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی بخواب رود و نماز خفتن نکرده باشد و تا نصف شب بیدار نشود حضرت فرمودند که آن نماز را می کند و روزش روزه می گیرد و این عبارات مضطربه را صدوق ممکن است که از این خبر بر داشته باشد یا خبری دیگر به او رسیده باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که نه آن بود که امت من در مشقت می افتادند هر آینه نماز خفتن را امر می کردم که بعد از ثلث شب به جا آورند یا چون به جا آورند ثلث شود و تا نصف شب مرخصی و آن غسق لیل است که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است پس چون نصف شود و نماز خفتن نکرده باشد دو فرشته «او» را ندا می کنند که هر که خواب رود و نماز خفتن

را نکرده باشد تا نصف شب پس چشمهای او بخواب نرود یعنی بمیرد چون خواب از لوازم حیاتست یا به مرض بی خوابی مبتلا شود.

و در حدیث موثق کالصحیح وارد است که نماز خفتن را تا ثلث شب می توان کرد یا تا نصف شب و چون از ثلث در گذرد تضییع است چون در وقت فضیلت به جا نیاورده است یا چون بنصف شب رسیده و نکرده است ضایع کرده است نماز را و معاقب خواهد بود و احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که نماز شب را که شام و خفتن باشد تا صبح می توان کرد و جمع بین الاخبار چنین است که نماز شام را از ذهاب حمزه مشرقی تا ذهاب حمزه مغربی وقت فضیلت است و تا ربع شب نیز می توان کرد به اندک مشقتی و کاری که داشته باشد و بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۵۹

آن تا ثلث شب و بعد از آن تا نصف شب و از نصف گذرانیدن حرام است و لیکن تا صبح اداست و نماز خفتن را بعد از فراغ از شام می توان کرد و افضل آنست که بعد از سرخی مغربی به جا آورد و تا ثلث شب وقت فضیلت است و تا نصف وقت جواز و بعد از آن معاقب است اما ادا است تا صبح و احوط آنست که بعد از نصف شب نیت ادا و قضا نکند بلکه نیت نماز واجب کند و الله تعالی یعلم.

(و روی محمد بن یحیی الخثعمی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال قال کان رسول الله صلّى الله علیه و آله یصلی المغرب و یصلی معه حی من

الانصار يقال لهم بنو سلمه منازلهم على نصف ميل فيصلون معه ثم ينصرفون إلى منازلهم و هم يرون مواضع سهامهم) و در بعضی نسخ نبلهم و بسند ضعیف از محمد بن یحیی موثق سنی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز شام را می کردند و قبیله از انصار که ایشان را بنو سلمه می گفتند و خانهای ایشان تا مسجد آن حضرت صلی الله علیه و آله نصف میل بود که بحسب مشهور قریب بدو هزار ذرع باشد با آن حضرت نماز می کردند و به خانهای خود می رسیدند و اگر تیری می انداختند می دیدند که تیر ایشان کجا می افتد غرض اینست که می باید بحسب ظاهر که آن حضرت نماز را در حالت فرو رفتن قرص کرده باشند که نماز کرده باشند و قریب بدو هزار قدم راه رفته باشند و تاریک نشده باشد اگر چه ممکن است که بعد از ذهاب حمزه نیز آن حضرت نماز را سبک کرده باشند چون نماز جماعت را مخفف می کردند و دو هزار قدم اندکی است خصوصاً بر مذهب صدوق که نصف میل هفتصد و پنجاه ذرع است و اظهر آنست که این حدیث را حضرت از روی تقیه فرموده باشند اگر فرموده باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۰

و ممکن است که محمد بن یحیی موافق مذهب خود بر حضرت وضع کرده باشد و این حدیث را سنیان در کتب خود ذکر کرده اند و محتمل است که حضرت از جهت رد بر خطایه فرموده باشند با آن که در کتب دیگر ندیده ام این خبر را از کتب شیعیان و الله

تعالی یعلم.

(وقال الصادق صلوات الله عليه ملعون ملعون من اخر المغرب طلبا لفضلها) منقول است از حضرت صلوات الله عليه که فرمودند ملعون است و از رحمت الهی دور است کسی که تاخیر کند نماز شام را تا وقتی که همه ستاره ها ظاهر شود بقصد آن که در این وقت افضل است و دور نیست که دو لعن از آن جهت باشد که دو مخالفت الهی کرده است یکی نماز شام را در وقت غیر فضیلت کرده است و دویم به اعتقاد فضیلت کرده است و افترا بر حق سبحانه و تعالی بسته است و محتمل است که هر دو لعن از جهت افترا باشد و لعن خدا و رسول باشد یا لعن دنیا و آخرت باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است در افترا «لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ».

و شیخ نیز این حدیث را مرسلا روایت کرده است و لیکن بعنوان صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه روایت کرده است که عرض نمودند که جمعی از اصحاب ابو الخطاب نماز شام را تاخیر می کنند تا اشتباک نجوم حضرت فرمودند که من نزد حق سبحانه و تعالی بیزاری می جویم یا شما بیزار باشید نزد خدا از کسی که تاخیر کند شام را از جهت فضیلت و بیزاری عبارت از آنست که از شیعیان ما نیست و از برادران شما نیست پس نمی باید که با ایشان دوستی یا اختلاط کنید چون در دین بدعت می گذارند و از اهل بدعت دوری واجبست اما اگر کسی تاخیر کند و اعتقادش این باشد که مکروهست گناه ندارد.

(وقیل ان اهل العراق يؤخرون المغرب حتی تشتبك

فقال هذا من عمل عدو الله ابي الخطاب) و به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمودند که اهل عراق که کوفیان باشند تاخیر می کنند نماز شام را تا ستاره ها دست بهم دهد و همه ظاهر شوند حضرت فرمودند که این از عمل و بدعها دشمن خدا ابو الخطاب است.

و بسند قوی از زید شحام منقولست که شخصی به حضرت صادق صلوات الله عليه عرض نمود که من تاخیر می کنم نماز شام را تا ستاره ها ظاهر شود حضرت فرمودند که این بدعت ابو الخطابست به درستی که جبرئیل نماز شام را وقتی آورد که قرص پنهان شد.

و از حضرت ابو الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که ابو الخطاب مذهب اکثر اهل کوفه را فاسد کرد و نماز نمی کنند اکثر ایشان تا اشتباک نجوم شود و سرخی مغرب زایل نشود بلکه سفیدی نیز و نمی دانند که تاخیر شام از جهت مسافر و خایف و صاحب حاجت است و این جماعت را جایز است بی کراهت تاخیر نمودن نه مطلقا.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر گاه شب تاری بود و باد و باران بود نماز شام را می گذاردند و اندک زمانی مکث می فرمودند تا مردمان نافله شام را می کردند پس مؤذن حضرت اقامه می گفت بدون اذان چون وقت خفتن داخل نشده بود و نماز خفتن را می کردند و به خانهای خود می رفتند و احادیث صحیحه وارد شده است که جمعی که عذری داشته باشند نماز شام را

تاخیر می توانند کرد و نماز خفتن را تعجیل به آن که پیش از ذهاب حمزه به جا آورند.

(و قال ابو اسامه زید الشَّحام صعَدت مرَّه جبل ابی قبیس

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۲

و النَّاس یصلُّون المغرب فرایت الشَّمس لم تغب أنما توارت خلف الجبل عن النَّاس فلقیت ابا عبد الله صلوات الله علیه فاخبرته بذلك فقال لی و لم فعلت ذلك بئس ما صنعت انما یصلِّیها اذا لم ترها خلف الجبل غابت او غارت ما لم یتجلَّها سحاب او ظلمه تظَّلَّها فإنما علیک مشرقک و مغربک و لیس علی النَّاس ان یبحثوا) و بسند ضعیف از زید منقولست و شیخ بسند صحیح روایت کرده است از زید با غیر او و هم چنین مصنف در امالی و بنا بر این مرسل است که گفت یک مرتبه بالای کوه ابو قبیس رفتم در مکه معظمه و سنیان نماز شام می کردند پس دیدم که آفتاب هست و فرو نرفته است و پشت کوه از مردمان پنهان شده است پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم و آن چه دیده بودم به آن حضرت عرض نمودم پس حضرت فرمودند که چرا چنین می کردی بد کرده هر گاه آفتاب را نه بینی نماز می کنی خواه فرو رفته باشد یا پشت کوه باشد ما دام که آن را نپوشانیده باشد ابری یا ظلمتی که فرا گرفته باشد آفتاب را به کسوف یا بخارات به درستی که بر تست که ملاحظه مشرق و مغرب خود بکنی و بر مردم نیست که تفحص کنند یعنی واجب نیست که بر بالای کوه روند و به بینند که آفتاب فرو رفته

است یا نه و ظاهر حدیث غیوبت قرص است و اظهر آنست که منع حضرت از آن جهت بود که غرض زید بیان بدعت سنیان بود و این معنی سبب فساد بود بلکه ظاهرش آن بوده که چون حضرت در مکه بود غالب اوقات جمعی کثیر از ستیان در خدمت آن حضرت می بوده اند پس ممکن است که در وقت سؤال نیز بعضی از ایشان حاضر بوده باشند و حضرت از این جهت او را آزار داده باشند و اگر حاضر نبوده باشند نیز ممکن است که اگر منع او نمی فرمودند آن چه کرده بود به جمعی دیگر می گفت بلکه به ایشان می نمود که مذهب شما چنین باطل است که آفتاب نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۳

و نماز شام می کنید و لهذا فرمودند که بر شما نیست که تجسس احوال ستیان بکنید تا سبب فساد شود و محتمل است که در این صورت غرض حضرت این باشد که شما را در کار نیست بالا رفتن به کوه زیرا که کار شماها ذهاب حمره است و آن در پائین نیز ظاهر است و یا آن که ممکن است که چون کوه ابو قییس بسیار بلند است آفتاب را توان دیدن و حمره از جانب مشرق زایل شده باشد و لیکن مستبعد است و حمل بر تقیه منافات با این احتمالات ندارد چون حضرات در تقیه چنان سخن می فرموده اند که شیعیان حقرا بیابند و سنیان موافق مذهب خود بفهمند با آن که مذهب ابو الخطاب نیز شایع شده بود و به تشام آن آن حضرت صلوات الله علیه مبالغه در این طرف می فرمودند چنانکه گذشت.

و در این باب ابو

اسامه احادیث بسیار روایت کرده است از آن حضرت و بعضی از آنها گذشت و جمعی از علما ذکر کرده اند که این حدیث موافق مذهب سنیان نیز نیست که ایشان قایل نیستند به آن که هر گاه آفتاب پشت کوه رود شام می شود بلکه عمل سفهاء و جهال ایشان است نه علمای ایشان و ظاهر آن است که هر گاه طلوع قرص و غروب قرص و اعتبار کنند افاق مصلی را اعتبار می کنند هر گاه حایلی نباشد در زمین مسطح پس اگر مصلی در ارض مسطح باشد و در طرف مغرب کوهی نباشد و آفتاب پنهان شود نماز می توان کرد هر چند شعاع آفتاب بر کوه جانب مشرق باشد اما اگر کسی بر بالای کوه باشد نماز نمی تواند کرد و بر عکس در طرف صبح در طلوع آفتاب بلکه در طلوع صبح نیز پس اگر کسی بر بالای کوه باشد و صبح نسبت به او طالع باشد و نسبت به جمعی که در پائین کوه باشند ظاهر نباشد کسی که بر کوهست نماز صبح را می توان کرد و آن که در پائین است نمی تواند کرد و مؤید اینست آن که حضرت فرمودند که مشرق و مغرب تو معتبر است در هر جا که باشی و بر این مضمون نیز احادیث معتبره

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۴

وارد شده است.

از آن جمله در حدیث موثق کالصحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بر ماست که نماز کنیم وقتی که آفتاب از ما غایب شود و هم چنین در صبح و بر جمعی دیگر که از ما دورترند بر ایشان است که

افق خود را ملاحظه نمایند و اکثر علما بیان کرده اند این مضمون را و اگر چه احوط آنست که در چنین صورتی اگر نماز شام باشد نکند و اگر صبح باشد نماز نکند و اگر آفتاب بر کوه طالع شده باشد و بر او طالع نشده باشد نیت ادا و قضا نکند.

(و قال الصادق صلوات الله عليه اذا غابت الشمس فقد حل الافطار و وجبت الصلاه) و از آن حضرت منقولست که فرمودند که هر گاه آفتاب پنهان شود جایز است افطار و واجبست نماز شام و این حدیث را مسند ندیده ام و لیکن قریب باین احادیث معتبره وارد شده است و بعضی گذشت و دغدغه نداریم در آن که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم این مضمون را فرموده اند و هم چنین احادیث متواتره وارد شده است که غیوبت آفتاب بذهاب حمره مشرقیه است از آن جمله در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که وقت مغرب وقتی است که سرخی جانب مشرق زایل شود و می دانی که چرا چنین است راوی گفت نه حضرت فرمودند که زیرا که مشرق مشرفست بر مغرب و حضرت دست مبارک راست را بر بالای دست چپ داشتند و فرمودند که هر گاه آفتاب از طرف مغرب غایب می شود سرخی از جانب مشرق زایل می شود یعنی سرخی مشرق عکس آفتابست که بر بخارات جو افتاده است بمنزله آفتاب که بر کوه باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از یونس بن یعقوب منقولست که عرض

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۵

نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در چه وقت از

اوقات روانه مشعر می شوند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که وقتی که سرخی زایل شود یعنی از جانب مشرق با آن که در آنجا نیز احادیث وارد شده است که در وقت غروب شمس افاضه می کنند و خلافتی نیست میان علما که هر دو یک حکم دارد.

دیگر بطرق متعدده کالصحیح از برید منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه غایب شود سرخی از این جانب یعنی از مشرق پس غایب شده است آفتاب از مشرق و از مغرب یعنی به سبب فرو رفتن قرص آفتاب از مغرب پنهان می شود و عکس آن در مشرق هست پس چون سرخی زایل شد از مشرق نیز غروب کرده است.

و در مرسله ابن ابی عمیر کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که وقت فرو رفتن قرص آفتاب و واجب شدن افطار آنست که در برابر قبله بایستی و ملاحظه نمائی سرخی را که از مشرق بالا می آید پس چون از کله سر در گذرد و به جانب مغرب رود افطار واجب می شود و قرص فرو رفته است.

و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که نماز شام را اندکی تاخیر کنید تا تاریک شود چون آفتاب نزد شما فرو می رود و هنوز نزد ما فرو نرفته است.

و در حدیث کالصحیح از عبد الله بن وضاح ثقه منقولست که عریضه نوشتیم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و عرض نمودم که بسیار است که قرص فرو می رود و شب پیش می آید مرتبه مرتبه و سرخی بر بالای کوه

بلند می شود و مؤذنان نزد ما اذان می گویند آیا نماز بکنم و افطار روزه بکنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۶

اگر صایم باشم یا انتظار بکشم تا سرخی که بر بالای کوهست زایل شود پس حضرت در جواب نوشته فرمودند که می باید که انتظار بکشی تا سرخی زایل شود و رعایت احتیاط کنی از جهت دین خود یعنی چون خبر غیوبت قرص به تو رسید است و خبر ذهاب حمره نیز رسیده است اگر باین خبر عمل کنی بی دغدغه بری ء الذمه می شوی و اگر به خبر اول عمل کنی جزم نداری به برائت ذمه پس کسی که غم دین خود دارد البته رعایت احتیاط می کند در هر جائی که چنین باشد و غرض ازین مکالمه آنست که تعلیم فرمایند قاعده کلیه در جمیع مسایلی که در آنجا مشکوک فیه باشد و احادیث عمل به احتیاط بسیار وارد شده است قریب به تواتر با آن که عقل نیز حکم بلزوم آن می کند.

و مولانا عبد الله رحمه الله به تفصیلی قایل بودند و می گفتند که اگر مثل نماز باشد که اصل آن بی دغدغه واجبست و اگر سوره و قنوت و سلام را مثلاً به جا آوریم بی دغدغه بری الذمه می شویم و اگر نماز را بی اینها واقع سازیم جزم به برائت ذمت نداریم پس واجبست یا لازم که البته اینها را به جا آوریم اما مثل غسل جمعه که وجوب اصل آن معلوم نیست احوط ایقاع آنست اما به مرتبه وجوب نمی رسد و آن چه گفته است از جهت زیادتی استحباب و لزوم خوبست اما جزم بوجوب بهم نمی رسد چون می توان گفت که آن چه از نماز یقیناً واجبست

واجب است به جا آوردن و ما بقی را نمی دانیم که داخل حقیقت صلاه است یا نه و در غسل جمعه نیز می توان گفت که یقینا شارع طلب فرموده و اگر نکنیم ممکن است که بر ترک آن عقوبت کنند چون علم بطلب داریم و قدرت بر ایقاع آن نیز داریم مجملا امثال این دلایل عقلیه را مستند احکام شرعیه ساختن خالی از اشکال نیست.

[و دیگر بسند] قوی از عمار منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۷

صلوات الله علیه فرمودند که من ابو الخطاب را فرمودم که نماز شام را در وقت ذهاب حمره مشرقیه بکند او در وقت ذهاب حمره مغربیه کرد یعنی عمدا یا اشتباه کرد چون من حمره گفتم و بظهور گذاشتم او حمره مغربیه فهمید.

و بسند صحیح از محمد بن علی منقولست که در سفری در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم و آن حضرت نماز شام را وقتی می کردند که جانب مشرق سیاه می شد و سرخی زایل می شد.

و بسند کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون سرخی از جانب مشرق زایل شود آفتاب از مشرق فرو رفته است و احادیث صحیح و قوی گذشت در آن که وقت نماز شام ظهور ستاره است و امثال این اخبار نیز وارد شده است در ذهاب حمره مجملا- اخبار ذهاب حمره قریب به تواتر است با آن که اشهر است و عمل علماء شیعه بر این بوده است در اعصار و امصار و اگر عمل باین اخبار کنیم عمل به همه کرده ایم چون بیان ذهاب قرص است و اگر عمل

بذهاب قرص کنیم طرح این اخبار کثیره کرده ایم و علامه احتمال داده است که در صحراها عمل بذهاب قرص کنیم چون حایلی نیست و در معموره عمل بذهاب حمره کنیم و احتیاط در دین آنست که گذشت که نماز ظهرین را باین وقت نیندازد و اگر بیفتد نیت ادا و قضا نکند و شام را بعد از ذهاب حمره به جا آورد.

(و اذا صلیت المغرب فقد دخل وقت العشاء الآخره إلى انتصاف اللیل) و هر گاه نماز شام را به جا آوری داخل می شود وقت نماز خفتن و ممتد است تا نصف شب و این عبارت مصنف است بحسب ظاهر و ظاهرش آنست که صدوق قایل است به اختصاص مقدار سه رکعت به شام بر خلاف ظهر و عصر با آن که یک خبر مرسل است که دلالت دارد بر اختصاص و لیکن چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۶۸

احادیث در ظهرین بسیار است که دلالت بر اشتراک می کند زیاده از عشاءین ممکن است که صدوق در آنجا قایل شده باشد و در اینجا قایل به اختصاص باشد و اظهر اختصاص است در هر دو جا چنانکه گذشت و آن که مصنف تا نصف شب گفته است ظاهرش آنست که نصف شب فارغ شده باشد نه آن که از نصف شب شروع می تواند کرد و اگر بنصف شب مقدار چهار رکعت نماز بماند نماز خفتن را می کند چنانکه اخبار بسیار بر آن وارد شده است و بعضی احتمالی گفته اند که هر دو نماز را توان کردن به آن که سه رکعت از شام باشد و یک رکعت از خفتن و هر گاه یک رکعت نماز را در

وقت به جا آورد همانست که همه را دریافته است و لیکن چون اخبار صحیحه وارد است بر آن که این مقدار وقت خفتن است همه علما حتی صدوق به آن عمل کرده اند و اگر مقدار پنج رکعت بماند یا زیاده هر دو را به جا می آورد و هر دو ادا است بحسب ظاهر روایات و مضمون متن در فقه رضوی و احادیث بسیار وارد شده است.

(وقال ابو جعفر صلوات الله عليه ملك موكل يقول من بات عن العشاء الآخرة إلى نصف الليل فلا- انام الله عينه) و بسند كالصحيح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که فرشته موکلست از جهت آن که نفرین کند که هر که بخواب رود از نماز خفتن تا نصف شب خداوند عالمیان چشم او را بخواب نبرد اگر نسخه من نام باشد چنانکه در بعضی از نسخ فقیه است و عبارت عقاب الاعمال است ظاهر است در خواب و اکثر نسخ فقیه من بات است یعنی شب بسر آورد شامل خواب و بیداری خواهد بود بلکه در بیداری اظهر است و دور نیست که از نساخ واقع شده باشد و نفرین ملك ممکن است که کنایه باشد از فقد حیات چون خواب از لوازم حیاتست یا مرض بی خوابی باشد که از بدترین امراض است و دلالت می کند بر آن که حرامست از نصف شب گذراندن.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن مسکان منقولست که او از کسی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر که بخوابد پیش از نماز خفتن و بیدار

نشود تا نصف شب بگذرد پس نماز را به جا آورد یا قضا کند و استغفار کند تا حق سبحانه و تعالی او را بیامرزد و عبارت حدیث فلیقض صلاته و لیستغفر الله و قضا بهر دو معنی آمده است و ظاهرش حرمت خوابست پیش از کردن نماز خفتن خصوصا کسی که از عادت خود یابد که اگر بخواب رود بیدار نمی شود پیش از نصف شب و حمل بر این می باید کرد یا حمل بر مبالغه و احوط آنست که استغفار بکند و نماز را به جا آورد و نیت ادا و قضا نکند.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اگر شخصی بخواب رود یا فراموش کند که نماز شام و خفتن را به جا آورد پس اگر پیش از صبح بیدار شود و ممکن باشد که هر دو را پیش از صبح بکند پس واجب است که هر دو را بکند اول شام دیگر خفتن و اگر ترسد که آن مقدار وقت نباشد که هر دو را به جا آورد اول خفتن را به جا آورد و اگر بعد از صبح بیدار شود پس باید که اول نماز صبح را بکند بعد از آن شام را بکند بعد از آن نماز خفتن را پیش از طلوع آفتاب و به همین مضمون است حدیث صحیح ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه و دلالت می کند بر بقاء وقت تا صبح احادیث صحیحه و موثقه و قویه بسیار پس احوط آنست که بعد از نصف شب تا صبح نیت ادا

و قضا نکند و ظاهر شد که از نصف شب گذرانیدن حرامست اما اداء است و الله تعالی يعلم.

(و قال الصادق صلوات الله عليه من صلى المغرب ثم عقب و لم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۰

یتکلم حتی یصلی رکعتین کتبا له فی علیین فان صلّی اربعا کتبت له حجّه مبروره) و از ابو علاء خفاف که از عامه است منقولست بسند موثق کالصحیح که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که نماز شام را بکند و تعقیب نماز کند به تعقیبات منقوله یا اعم و سخن نکند تا دو رکعت نماز به جا آورد این نماز را در علیین می نویسند در صحیفه اعمال ابرار که حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيٍّ يَعْنِي بَتَحْقِيقِ كِتَابِهَا نَامَهُ عَمَلُ خَيْرَانَ فِي عَلِيٍّ أَيْ مَا فِيهِ دَانِي كَيْفَ عَلِيٍّ كَدَامَتِ أَنْ كَتَابِيَّتْ كَيْفَ نُوْشْتَه مِي شُود وَ حَاضِرُنْدِ أَنْ كِتَابِ رَا فِي وَقْتِ نُوْشْتَنِ أَنْ يَأْتِي هِمْمِشَه مَلَائِكَه مَقْرِبَانَ الْهِي پَس اِگَر دُو رَكَعْتِ دِيگَر بَكُنْد تَا چَهَار رَكَعْتِ شُود مِي نُويسند از جهت او حجی مقبول و ظاهر آنست که این ثواب از جهت مستحبات آن می نویسند که نماز نافله شام باشد با تعقیب بشرط عدم تکلم و ظاهر می شود که در دو رکعت نافله شام اهتمام بیشتر است از دو رکعت دیگر چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت می کند هر چند احادیث در اهتمام به چهار رکعت نیز وارد شده است و منافات ندارد که در همه اهتمام باشد و در دو رکعت اهتمام بیشتر باشد چنانکه در حدیث صحیح و احادیث کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه وارد است که فرمودند که ترک مکن چهار رکعت نافله شام را بعد از شام در سفر و حضر و اگر چه سواران در طلب تو باشند و از ایشان گریزی.

و در حدیث معتبر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که حضرت نهی فرمودند از سخن گفتن در میان نوافل شام و مشایخ رضی الله عنهم روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که نافله بکنید در ساعت غفلت اگر چه دو رکعت سبک باشد یعنی به بحمد تنها که این دو رکعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۱

سبب دخول خانه کرامت که بهشت است می شود پرسیدند که یا رسول الله ساعت غفلت کدامست حضرت فرمودند که میان شام و خفتن است.

و در حدیثی دیگر وارد است که شیاطین در دو ساعت مؤمنان را از یاد حق سبحانه و تعالی غافل می کنند چون می دانند که بهترین ساعاتست یکی بعد از صبح است تا طلوع آفتاب و یکی از غروب است تا ذهاب حمزه مغربیه.

[وقت نماز صبح]

(و وقت الفجر حين يعترض الفجر و يضيء حسنا و يتجامل الصّبح السّماء و يكون كالباطي او مثل نهر سورا) و وقت نماز صبح وقتی است که سفیدی صبح در عرض افق ظاهر شود و خوب روشن شود و روشنی صبح آسمان را فرا گیرد و بوده باشد سفیدی مانند سفیدی جامه مصری که بسیار سفید می باشد یا مانند نهر حله باشد و در مکه معظمه مشاهده شد جامهای سفید مصری که قریب به سفیدی برفست و در این بلاد به آن سفیدی کم می باشد و در سحری بار کرده بودیم از حله و

نهر فرات چنان ظاهر بود از جانب مغرب که گمان کردیم که صبح طالع شده است از طرف مغرب و تا کسی نه بیند وجه تشبیه را خوب نمی یابد و عبارت صدوق دو احتمال دارد یکی آن که غرضش این باشد که در اول صبح نماز خوب نباشد تا آسمان روشن نشود چنانکه از عبارت جمعی ظاهر می شود.

و دویم آن که در وقت اشتباه نماز نکنند و این بحسب معنی اظهر است به قرینه تشبیه چون صبح کاذب سفیدی طولانی است مانند دم گرگ که سفیدی قریب به افق ضعیف است و فوق آن قوی است و در وقت صبح صادق آن چه قریب به افق است بسیار سفید می شود و مرتبه مرتبه بلند می شود تا آسمان را فرا می گیرد و ظاهر آیه *حَتَّى يَتَبَيَّنَ* که حق سبحانه و تعالی در صوم فرموده است که در شب بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود بر شما ریسمان سفید صبح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۲

ریسمان سیاه شب چون اول صبح خطی باریک بهم می رسد و آیه کریمه *وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً* که تفسیرش گذشت.

و در اخبار صحیح و قوی وارد شده است که نماز صبح را در اول وقت به جا آورید تا ملائکه شب و روز هر دو نامه عمل بنویسند و هم چنین احادیث بسیار که بخصوص نماز صبح و عموم صلوات وارد شده است که نماز صبح را و غیر آن از نمازها را در اول وقت به جا آورید مؤید معنی ثانی است و *اللَّهُ تعالی يعلم*.

و در حدیث صحیح وارد شده است از ابو بصیر که گفت سؤال

کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از کسی که روزه دارد کی حرام می شود بر او طعام پس حضرت فرمودند که هر گاه صبح مانند جامه سفید مصری شود پس گفتم که چه وقت نماز صبح حلال است کردن حضرت فرمودند مثل سابق که هر گاه سفید شود مانند جامه سفید مصری عرض نمودم که آیا وقت نماز تا طلوع آفتاب نیست حضرت فرمودند که ما آن را وقت نماز کودکان حساب می کنیم.

و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که صبح آنست که عرض افق سفید شود مانند سفیدی نهر سورا که آن شهری بوده است به جای حله یا قریب به آن و مثل این در احادیث معتبره نیز وارد شده است.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر نمازی را دو وقتست و وقت اولش افضل است و وقت نماز صبح وقتی است که صبح طالع شود تا وقتی که صبح آسمان را روشن کند و سزاوار نیست که کسی نماز صبح را از اول وقت تاخیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۳

کند عمدا و لیکن وقت دویم وقتست نظر به کسی که شغلی داشته باشد ضروری یا فراموش کند یا شک داشته باشد به آن که شب ماه باشد و ابر باشد یا خوابش ببرد و دیر بیدار شود و وقت نماز شام از غروب آفتابست تا وقتی که ستاره ها ظاهر شود و نیست مر احدی را که اختیار وقت آخر کند مگر عذری یا علتی داشته باشد و

قریبست باین حدیث حسن کالصحیح حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه پس ظاهر شد که عبارت صدوق را حمل بر معنی ثانی می باید کرد و ممکن است که تغییر از نسخا شده باشد و به جای واو اِلی ان یتجلل باشد و دور نیست که مستند صدوق صحیح زراره باشد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دو رکعت نماز صبح را وقتی می کردند که عرض افق سفید می شد و خوب روشن می شد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی نماز صبح را در حین طلوع فجر کند خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر نه این بود که در اول وقت خوب نیست حضرت می فرمودند که باکی نیست بلکه می فرمودند که آن وقت خوب است یا مثل این از عبارتی که دلالت بر افضلیت می کرد و جواب گفته اند از حدیث اول که عرض ظهور صبح است خصوصا در اوقاتی که مشتبّه باشد خصوصا در معموره که تا بر بلندی نروند که عرض افق نمایان شود ظاهر نمی شود چون صبح کاذب شبیه به صبح است و بسیار غلط واقع می شود و اما حدیث دویم را حمل بر آن می توان کرد که ظنّ غالب به هم رسد که صبح شده باشد نماز توان کرد و صبر کردن تا یقین حاصل شود بهتر باشد و اظهر آنست که حمل بر تقیه کنند چون اکثر عامه تاخیر را بهتر می دانند.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر

صلوات الله علیه که فرمودند که وقت نماز صبح از وقت ظهور صبح است تا آن که روشن شود و امثال این خبر محمول است بر وقت فضیلت چون در اخبار بسیار وارد شده است که وقت صبح ممتد است تا طلوع آفتاب.

مثل خبر کالصحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که وقت نماز صبح از طلوع صبح است تا طلوع شمس بلکه اگر یک رکعت را دریابد پیش از طلوع آفتاب صحیح است و ادا است.

و چنانکه در خبر کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که هر که یک رکعت نماز را دریابد پیش از طلوع آفتاب صبح را تمام دریافته است.

و در حدیث موثق کالصحیح عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر یک رکعت نماز صبح را دریابد و آفتاب طالع شود باید که تمام کند و نمازش صحیح است و خلافتی در این مسأله میان خاصه و عامه نیست و لیکن خلافت در آن که همه اداء است یا همه قضاست یا یک رکعت ادا است و باقی قضا و ظاهر این دو خبر خصوصاً خبر اول مذهب اول است و احوط آنست که نیت اداء و قضا نکند.

(و من صَلَّى الغداه فی اَوَّل وقتها اثبت له مَرَّتین اثبتتها ملائکة اللیل و ملائکة النَّهار و من صَلَّىها فی اخر وقتها اثبت له مَرَّة واحده قال الله عزَّ و جلَّ وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُوداً یعنی آنه تشهدا ملائکة اللیل و ملائکة النهار) و کسی که نماز

صبح را در اول وقتش به جا آورد در نامه عملش دو مرتبه می نویسند فرشتگان شب در آخر نامه عمل او می نویسند و فرشتگان روز در اول نامه عملش می نویسند و کسی که نماز صبح را در آخر وقت به جا آورد یعنی بعد از روشن شدن بر مذهب مشهور و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۵

بنا بر ظاهر کلام صدوق در وقتی که بسیار روشن شده باشد که قریب به طلوع شمس باشد یک مرتبه می نویسند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که به جا آر نماز صبح را که آن مشهود است یعنی حاضرند در وقت کردن آن ملائکه شب و ملائکه روز.

چنانکه مفسران خاصه و عامه تفسیر کرده اند و اخبار کالصحیحه در آن وارد است.

چنانکه شیخان در حدیث کالصحیح از اسحاق بن عمار روایت کرده اند که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بیان فرمائید که بهترین وقتها در نماز صبح کدامست حضرت فرمودند که آن اول طلوع صبح است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که به جا آور نماز صبح را که آن مشهود است و حاضرند فرشتگان شب و فرشتگان روز در آن وقت پس اگر بنده نماز صبح را با طلوع فجر به جا آورد از جهت او دو مرتبه اثبات می کنند ملائکه شب و ملائکه روز و من حیث المعلوم از خبر ظاهر می شود که اگر در غیر آن وقت به جا آورند یک مرتبه نوشته می شود و قانون صدوق نیست که از مفهوم استنباط کند حکمی را هر چند مفهوم شرط باشد و دور نیست که خبری به او رسیده باشد

و این مضمون در اخبار بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که تفسیر آیه باین عنوان شده است اگر چه ظاهر آیه اعم است از آن که نماز را در اول وقت کنند تا آخر وقت و لیکن اهل البیت علم قرآن و مراد الهی را می دانند و ازین کلام نیز ظاهر می شود که مراد صدوق ظاهر شدن صبح است نه بسیار روشن شدن اگر چه احتمال معنی صدوق نیز دارد چنانکه گذشت.

[وقت نماز جمعه]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه وقت صلاه الجمعه يوم الجمعه ساعه تزول الشمس و وقتها في السفر و الحضر واحد و هو من

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۶

المضيق و صلاه العصر يوم الجمعه في وقت الاولى في سائر الايام) و منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که وقت نماز جمعه در روز جمعه ساعتی است که زوال می شود یعنی از اول زوال تا دو قدم که وقت نافله است و وقت آن در سفر و حضرت یک وقت است چون در سفر نافله نیست و در حضر نافله جمعه را در اوقات متفرقه به جا می آورند و وقت جمعه مضیق و تنگ است و از جمله چیزهایی است که حق سبحانه و تعالی آن را تنگ گردانیده است چنانکه خواهد آمد که بعضی از امور را حق سبحانه و تعالی واسع گردانیده است بحسب وقت و بعضی را تنگ و وقت نماز جمعه را تنگ گردانیده است، و نماز عصر در روز جمعه در وقت نماز ظهر است در سایر ایام چون ظهر غیر روز جمعه بعد از دو قدم است که از جهت

نافله است عصر روز جمعه در آن وقتست و خواهد آمد که حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخته است که نماز جمعه را در اول زوال بکنند تا توانند که به خانهای خود روند پیش از شام چون واجبست که از دو فرسخ به نماز جمعه حاضر شوند و در روزهای کوتاه پیش از این وقت نیست که بعد از نماز صبح که روانه شوند قریب بظهر به نماز می رسند پس نماز را در اول وقت مقرر ساخت و عصر را در وقت ظهر سایر ایام تا چون نمازها را بکنند و روانه شوند پیش از شام به خانه رسند.

و ظاهرا این حدیث صحیح زراره است که خواهد آمد و احادیث صحیحه است که باین مضمون وارد شده است که متواتر است یا قریب به تواتر و مخالف این اخبار خبری ندیده ام و لیکن اکثر علما غافل شده اند و افراط و تفریط بسیار در وقت جمعه کرده اند جمعی ازین اخبار چنین فهمیده اند که چون زوال می شود واجبست که نماز جمعه را واقع سازند و اگر اندکی بگذرد وقت بیرون می رود با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۷

آن که بسیار مشکل است اول وقت را دانستن نسبت به اکثر علما چه جای غیر ایشان و جمعی افراط کرده اند که چون جمعه بدل از ظهر است تا غروب آفتاب می توان کرد و اکثر قایلند به آن که وقت جمعه از زوال است تا وقتی که سایه زیادتی مثل سایه به سابق بر زوال شود و بعضی مثل شخص گفته اند و خود اعتراف نموده اند که حدیثی بر این مضمون ندیده ایم و متابعت مشایخ کرده اند که البته خبری به ایشان

رسیده است که گفته اند و این محض تقلید مذموم است و در مبحث نماز جمعه بیان اخبار خواهد شد إن شاء الله تعالی.

[اگر هنگام نماز وقت داخل شود]

(و روی اسماعیل بن ابی رباح عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا صلّیت و أنت ترى أنّک فی وقت و لم یدخل الوقت فدخل الوقت و أنت فی الصّیّلاه فقد اجزات عنک) و بسند صحیح منقولست از ابن ابی عمیر از اسماعیل بن ابی رباح و ظاهرا لفظ ابی در اینجا از قلم نساخ زیاد شده است چون بعد ابن در فهرست ندارد و در کلینی و تهذیب نیست و نسخها مختلف است در رباح به با و یا هر دو واقع شده است و در رجال شیخ بیا است و ذکر کرده است که از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بوده است و غیر این خبر حدیثی از او ندیده ام اما از گفته صدوق ظاهر می شود که کتابش معتمد اصحاب بوده است با آن که ابن ابی عمیر که از او روایت کرده است اجماع است بر صحت آن چه از او صحیح شود لهذا اکثر علما عمل به آن نموده اند و از حضرت روایت کرده است که فرمودند که هر گاه نماز کنی به گمان آن که وقت داخل شده است و داخل نشده باشد و در اثنای نماز وقت داخل شود آن نماز صحیح است و اگر چه در حالت تشهد وقت داخل شود و جمعی گفته اند که اگر یک رکعت مانده وقت داخل شود صحیح است و الا فلا و مشهور اول است پس اگر به اعتقاد دخول وقت سهوا نماز

کرده باشد چنانکه بسیار است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۸

که این کس غافل می شود و اعتقادش آنست که وقت داخل شده است در این صورت ظاهراً صحیح باشد اگر قدری در وقت واقع شود خصوصاً هر گاه یک رکعت واقع شود در وقت اما اگر بطن دخول وقت داخل شود در نماز پس اگر این ظن او را از گفته دو عادل به هم رسیده باشد یا مؤذن عادل اگر چه یکی باشد بر مذهب مشهور این صورت نیز بد نیست اما اگر آفتاب یا ستاره را ملاحظه نماید و خوب ملاحظه نکند و او را ظنی به هم رسیده نماز کند مشهور بطلان نماز است اگر چه همه در وقت واقع شده باشد چون علم بدخول وقت می باید و در حال نماز نداشته است و احوط در همه صور آنست که احتیاطاً آن نماز را اعاده کند و احتیاط عظیم در دین آنست که تا علم بهم نرساند بدخول وقت نماز نکند و ظاهراً عوام را کافی باشد آن که به بینند که عادل نماز می کند خصوصاً هر گاه مجتهد باشد و اگر عامی نیز سعی نماید تا عارف شود به وقت احوط است با امکان و الله تعالی يعلم.

[اگر وقت معلوم نباشد]

(و سألہ سماعہ بن مہران عن الصیّ لہ باللیل و النّہار اذا لم تر الشّمس و القمر و لا النّجوم فقال تجتہد رأیک و تعدد القبّہ جہدک یا بجہدک) چنانکہ در بعضی از نسخ است و ہم چنین تجتہد و تعدّد در بعضی از نسخ و بسند موثق کالصّحیح منقولست از سماعہ کہ گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللّٰہ علیہ از اوقات نماز در شب و

روز یا از قبله یا از هر دو هر گاه آفتاب و ماه و ستارگان ظاهر نباشد عمل بچه چیز کنند حضرت فرمودند که اجتهاد می کنی برأی و ظن خود و قصد می کنی بجهت خود و باین حدیث عمل کرده اند علما در قبله چون مؤید است به احادیث دیگر که خواهد آمد و قرینه لفظ قبله است و آن که مشایخ ثلاثه این حدیث را در وقت نقل کرده اند ظاهر می شود که ایشان فهمیده اند که اعم است از وقت و قبله و در دخول وقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۷۹

عمل به گمان می توان کرد و اکثر علما قایلند به آن که در وقت یقین می باید زیرا که تا یقین بدخول وقت نشود یقین ندارد در تکلیف و ازو قصد وجوب نمی تواند کرد.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که اگر نماز ظهر را در وقت عصر بکنم نزد من محبوب تر است از آن که پیش از زوال بکنم زیرا که اگر پیش از زوال بکنم محسوب نیست و اگر در وقت عصر بکنم محسوبست از جهت من.

و هم چنین در خبر کالصحیح نیز از آن حضرت وارد است و در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است که نمازی که پیش از وقت کرده شود و باطل است و قضا می باید کرد و اعاده می باید کرد اگر وقت باقی باشد و بعضی عمل بظن کرده اند در جواز نماز و اگر ظاهر شود که پیشتر از وقت کرده است همه قایلند بوجوب اعاده و قضا مگر آن که بعضی از آن در وقت واقع شود و لفظ

محبوبتر اشعاری دارد به آن که با ظن نماز می توان کرد و لیکن بهتر صبر است و هم چنین احادیث آینده در خواندن خروس و احوط آنست که تا علم بدخول وقت حاصل نشود نماز نکند مگر آن که خوف فوات وقت داشته باشد مثل نماز صبح در شب ماه و ابر که در این صورت بظن غالب نماز می تواند کرد.

(و روی ابو عبد الله الفراء عن الصادق صلوات الله عليه انه قال له رجل من اصحابنا انه ربما اشتبه علينا الوقت في يوم غيم فقال تعرف هذه الطيور التي تكون عندكم بالعراق يقال لها الديوك فقال نعم قال اذا ارتفعت اصواتها و تجاوزت فعند ذلك فصل) و بسند صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از ابو عبد الله پوسیتین فروش یا پوسیتین دوز و مظنون این شکسته آنست که سلیم فزا است و او ثقه است و بنا بر این حدیث صحیح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۰

یا آن که هر گاه از ابن ابی عمیر صحیح است صحیح است با آن که کلینی و صدوق حکم به صحت آن کرده اند و او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که شخصی از شیعیان از آن حضرت سؤال کرد که بسیار است که وقت نماز مشتبه می شود بر ما در روز ابر پس حضرت فرمودند که می شناسی این مرغانی را که نزد شما می باشد در عراق و آن را خروس می نامند پس آن شخص گفت بلی فرمودند که هر گاه آوازهای خروسان بلند شود و جواب یکدیگر گویند یعنی همه به فریاد آیند در آن وقت نماز کن و ظاهرا مراد

این باشد که خروس در روز سه مرتبه می خواند یکی در وقت چاشت و دیگر قریب بظهر و سیم بعد از ظهر و مراد حضرت خواندن سیم باشد که در آن وقت بی دغدغه ظهر شده است غالباً و دور نیست که در چنین صورتی در روز ابر عمل به آن توان کرد.

(و روی الحسین بن المختار عنه صلوات الله علیه انه قال انی مؤذن فاذا کان یوم غیم لم اعرف الوقت فقال اذا صاح الدیک ثلاثه اصوات ولاء فقد زالت الشمس و دخل وقت الصلاه) و بسند صحیح از حماد بن عیسی از حسین موثق منقولست و کلینی و شیخ همین روایت را نقل کرده اند از حسین از شخصی که او گفت که من عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر در این کتاب عن رجل بوده است و از نساخ افتاده است اگر چه محتمل است که حسین اولاً از آن شخص شنیده باشد و بعد از آن خود نیز به خدمت آن حضرت رسیده پرسیده باشد و لیکن بسیار بعید است چون نقل نکرده اند که حسین مؤذن باشد بلکه کلامه فروش بوده است و علی ای حال عرض نمودم که من مؤذنم و چون روز ابر می شود وقت را نمی شناسم پس حضرت فرمودند که هر گاه خروس سه مرتبه پی در پی بخواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۱

زوال شده است و وقت نماز داخل شده است و ظاهراً مراد از سه مرتبه آنست که سابقاً مذکور شد که مراد مرتبه سیم باشد و احوط آن است که به گفته خروس عمل نکند مگر وقتی که تجربه کرده باشد

خروس را در غیر روز ابر و ملاحظه کرده باشد که مرتبه خواندن سیم بعد از ظهر است و در روز ابر به آن عمل کند و اگر صبر کند تا یقین حاصل شود احوط است تا عمل به اخبار و گفته همه اصحاب کرده باشد و الله تعالی يعلم و احادیث خروس بعد ازین خواهد آمد در مبحث نماز شب إن شاء الله تعالی.

[نماز به غیر قبله]

(و من صلّى لغير القبلة فى يوم غيم ثم علم فان كان فى وقت فليعد و ان كان قد مضى الوقت فلا اعاده عليه و حسبه اجتهاده) و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که هر که نماز کند در روز ابر و بعد از نماز عالم شود که بر خلاف قبله نماز کرده است پس اگر در وقت باشد می باید که نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته باشد پس اعاده نماز بر او لازم نیست و کافیهست او را اجتهادی که کرده است در دخول وقت و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و در باب قبله خواهد آمد و ذکر این حدیث در این باب مناسب نبود مگر به اعتبار لفظ وقت و آن سبب ذکر این معنی شده است.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه لان اصلى بعد ما يمضى الوقت احبّ إلى من ان اصلى و انا فى شكّ من الوقت و قبل الوقت) و منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که البته اگر نماز کنم بعد از وقت محبوبتر است نزد من از آن که کنم در وقتی که شک داشته باشم

که وقت نماز است یا پیش از وقت است و قریب باین خبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است و سابقا مذکور شد و این خبر را مسند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۲

ندیدم و ظاهرا تعبیر به احبّ از روی تقيه واقع شده باشد و مراد آنست که البته می باید که در وقتی که شک داشته باشد نماز نکند چون تکلیف به نماز ظاهر نیست تا جزم بدخول وقت بهم نرسد و ظاهرا مراد از گذشتن وقت وقت فضیلت باشد چون وقت فضیلت تنگ است و زود بیرون می رود و ممکن است که مراد این باشد که بر سبیل فرض محال فرموده باشند که اگر کسی نماز را بعد از خروج وقت کند بهتر است از آن که قبل از دخول وقت کند زیرا که قضای نماز به جای ادا واقع می شود اما پیش از وقت البته باطل است و اعاده می باید کرد.

چنانکه در حدیث صحیح یا موثق کالصحیح وارد شده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که نماز صبح را در شب کرده باشد به آن که شب ماه باشد و گمان کرده باشد که صبح شده است و خواب رفته باشد تا آفتاب طالع شود و او را خبر کنند که نماز را پیش از صبح کرده است حضرت فرمودند که اعاده می کند نماز را یعنی قضا می کند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که هر که نماز کند در غیر وقت نماز او نماز نیست و باطل است و محتمل است که مراد این

باشد که هر که در غیر وقت فضیلت نماز را واقع سازد یا از او کالعدم است و الله تعالی يعلم.

و اخبار بر این مضمون بسیار است و خلافتی نیست میان علما در آن که نماز پیش از دخول وقت باطل است هر گاه تمام پیش از وقت واقع شده باشد خواه عمدا و خواه از روی نسیان و خواه از روی جهالت واقع شده باشد.

(و روی معاویه بن وهب عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال كان المؤذن ياتي النبي صلى الله عليه وآله في الحر في صلاة الظهر فيقول له رسول الله صلى الله عليه وآله ابرد ابرد قال مصنف هذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۳

الكتاب یعنی عجل و اخذ ذلك من التبريد) و بسند صحیح منقولست از ابن وهب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که مؤذن به خدمت حضرت سید المرسلین صلى الله علیه وآله می آمد در وقت ظهر که در هوای گرم اذان بگوید پس حضرت صلى الله علیه وآله می فرمودند که ابرد ابرد و مصنف این کتاب که صدوقست چنین تفسیر کرده است که تعجیل کن تعجیل کن یعنی اذان و اقامت را زود بگو تا ما به زودی نماز بکنیم که مردمان جفا نکشند و از تبرید نیز گرفته اند جمعی یعنی صبر کن تا شدت حرارت هوا بشکند که مردمان جفا نکشند و اکثر علما باین معنی حل کرده اند و در بعضی از نسخ این کتاب من البرید است یعنی برید که قاصد است او را برید می گویند که به تعجیل می رود پس ابرد بمعنی عجل باشد و در

کتب دیگر صدوق این چنین است و این اظهر است و صاحب نهاییه بنا بر این احتمال از برد نهار گرفته است یعنی اول آن چون هر چند به اول روز نزدیک تر است خنک تر است چون سردی شب را دارد و این مجربست و اگر چه این تاویلات مخالف ظاهر است از آن جهت کرده اند که احادیث متواتره وارد شده است در افضلیت اول وقت و این حدیث بنا بر حل سابق مخالفت دارد با آن احادیث و لهذا شیخان نقل نکرده اند این حدیث را و ممکن است که بعنوان تقیه وارد شده باشد چون موافق مذهب اکثر عامه است و الله تعالی يعلم.

باب معرفه زوال الشمس

این بابی است در بیان شناختن زوال آفتاب از دایره نصف النهار که آن اول وقت ظهر است و روایاتی که در آن وارد شده است اگر چه اکثر علما ذکر کرده اند که بهر عنوان که علم بدخول وقت حاصل شود عمل می توان نمود خواه به اصطربلاب باشد یا دایره هندی یا میزان آفتاب که اعم است از اصطربلاب و غیر آن و اعمال بسیار کرده اند از جهت معرفت اوقات روز و شب و غالب این اعمال نسبت به مهندس فایده دارد و ایشان را به زودی علم حاصل می شود و دایره هندی به اندک حدسی سبب علم می شود اکثر عقلا را و عمل به آن بهتر است چنانکه مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

(روی عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال زوال الشمس في النصف من حزيران على نصف قدم و في النصف من تموز على قدم و نصف و في النصف من

آب علی قدمین و نصف و فی النصف من أيلول علی ثلاثه اقدم و نصف و فی النصف من تشرين الاوّل علی خمسہ و نصف و فی النصف من تشرين الاخر علی سبعة و نصف و فی النصف من كانون الاوّل علی تسعة و نصف و فی النصف من كانون الاخر علی سبعة و نصف و فی النصف من شباط علی خمسہ و نصف و فی النصف من اذار علی ثلاثه و نصف و فی النصف من نيسان علی قدمین و نصف و فی النصف من ايار علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۵

قدم و نصف و فی النصف من حزيران علی نصف قدم) بسند صحیح منقولست از عبد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که زوال آفتاب در نیمه حزيران که از ماههای رومی است و نود و هفتم نوروز است تقریباً که اوایل سرطان است و اوایل تابستان که دو سه روزی از اول تابستان گذشته است و نهایت ارتفاع شمس است بر نیم قدم است یعنی چهارده یک شاخص که از سایه مختلف می ماند در عراق عرب ظهر می شود و در نیمه تموز که اوایل ماه دویم تابستان است و آفتاب پست شده است سی و سه چهار درجه زوال می شود وقتی که سایه یک قدم و نیم مانده باشد و شروع در زیادتی می کند و قدم هفت یک شاخص است هر چه باشد چون در مستوی الخلقه کف پای او مقدار هفت یک قد اوست و چون سایه زیاد می شود از هر چیزی به نسبت طول اوست و چون ماههای تابستان و ماههای بهار آفتاب بلند است و

روزها نیز دوازده ساعت تا چهارده ساعت و چهار دقیقه تخمینا در این بلاد هر ماهی یک قدم زیاد می شود و چون شش ماه پاییز و زمستان آفتاب پست است و روزها کوتاه می شود تا نه ساعت و پنجاه و شش دقیقه تقریباً هر ماهی سایه دو قدم زیاد می شود و در نیمه آب که اوایل ماه سیم است از تابستان زوال می شود بر دو قدم و نیم که می ماند و شروع در زیادتی می کند و نصف ایلول ماه رومی که اوایل ماه اول پاییز است زوال می شود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد که نصف قدر شاخص باشد و در نصف تشرین اول که اوایل ماه دوم پاییز است زوال می شود بر پنج قدم و نیم که می ماند و در نیمه تشرین آخر که اوایل ماه سیم پاییز است زوال می شود وقتی که هفت قدم و نیم بماند و در نیمه کانون اول که اوایل اول ماههای زمستان است و آفتاب در نهایت پستی است زوال می شود وقتی که نه قدم و نیم از سایه بماند و چون از اوایل زمستان آفتاب شروع در بلندی می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۶

به همین نسبت بر می گردد و در نیمه کانون آخر که اوایل ماه دوم است از زمستان زوال می شود بر هفت قدم و نیم و در نیمه شباط بضم شین که اوایل ماه سیم است از زمستان زوال می شود وقتی که پنج قدم و نیم مانده باشد از سایه و در نیمه آزار که اوایل اول ماههای بهار است زوال می شود وقتی که سه قدم و نیم مانده باشد و در نیمه نیشان

که اوایل ماه دوم است از بهار زوال می شود وقتی که دو قدم و نیم مانده باشد و در نیمه آیار بتشدید یا که اوایل ماه سیم است از بهار زوال می شود وقتی که یک قدم و نیم مانده باشد و در نیمه حزیران بر نیم قدم یعنی باز به همین عنوانست در همه سالها و این تحدید در اصفهان تقریبی است و از نیم قدم بیشتر می ماند در حزیران قریب بدو ثلث قدم می ماند و هم چنین در ما بقی.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی می فرمودند که من در عراق عرب ملاحظه نمودم صحیح بود.

و منقول است از مولانا احمد اردبیل رحمه الله که او می گفته است که من در نجف اشرف ملا حظه نمودم تقریبی است و لیکن شیخ بهاء الدین رحمه الله در علم هیئت استاد بود مجملا تا مکّرر ملا حظه این وضع با دایره هندی و مطلع الأنوار و اضطراب کرده نشود اعتماد نمی توان کرد چون نهایت اختلاف دارد بلاد و هر بلدی حکمی دارد چنانکه مذکور خواهد شد با آن که عمل به اضطراب و میزان الشمس و غیرهما همه کس نمی تواند کرد مگر کسی که در علم هیئت نهایت مهارت داشته باشد یا حدس صایبی که به تأمل برد و ظاهر شود.

(و قال الصادق صلوات الله عليه تبيان زوال الشمس ان تاخذ عودا طوله ذراع و اربع اصابع فيجعل اربع اصابع في الارض فاذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۷

نقص الظل حتى يبلغ غايته ثم زاد فقد زالت الشمس و تفتح ابواب السماء و تهب الرياح و تقضى الحوائج العظام) و منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه

فرمودند که ظاهر شدن زوال آفتاب به آنست که چوبی برداری که یک ذراع و چهار انگشت طول آن باشد پس چهار انگشت آن را در زمین فرو بری که حرکت نکند و چون آفتاب بیرون می آید سایه هر چیزی دراز است و هر چند آفتاب بلند می شود سایه کم می شود تا چون آفتاب به غایت ارتفاع می رسد سایه به نهایت کمی می رسد بعد از آن شروع در زیادتی می کند و چون اندکی زیاد می شود ظاهر می شود که آفتاب از وسط آسمان گشته است و میل به غروب کرده است دیگر سایه زیاد می شود تا در وقت غروب مانند وقت طلوع می شود و چون زوال آفتاب شد درهای آسمان گشوده می شود از جهت آمدن رحمت و بالا بردن عبادات و می وزد بادهای رحمت و برآورده می شود حاجتهای عظیم خلایق و ممکن است که مراد از فتح ابواب سما فتح ابواب آسمان رحمت الهی باشد بواجب گردانیدن عبادات از جهت فرستادن رحمتها و مراد از وزیدن بادهای وزیدن نسیمهای فیوض قدسیه باشد.

چنانکه منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که به درستی که پروردگار شما را در ایام دهر شما نسیمهای رحمت هست البته خود را در معرض آن نسیمها در آورید و انواع آن نسیمها بسیار است گاهی بعنوان نسیم می آید و سبب فیوض عظیمه می شود و گاهی در لباس سخنان حکمت جلوه گر می شود و گاهی درهای دلهای دوستان خود را بر روی دوستان می گشاید بی واسطه و گاهی بواسطه سخنان قدسی و گاهی به نظرهای قدوسی و تا کسی نرسیده باشد این معانی را نمی تواند فهمید و خود را در

معرض اینها در آوردن به آنست که مشغول ریاضات شود و همیشه بذكر و فکر مشغول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۸

باشد و ظاهر حدیث آنست که این فیضها همیشه نمی باشد و اکثر محققان بر اینند که همیشه این فیوض از مبدأ فیاض فیاض است و لیکن قابلیت نادر است پس اگر کسی همیشه خود را در معرض آن فیوض قدسیه دارد همیشه از آن فیوض بهره مند می گردد و ظاهرا دوام امثال این فیوض نادر است و لهذا حضرت سید المرسلین فرمودند که لی مع الله وقت یعنی مرا با جناب اقدس الهی وقتی هست که در آن وقت گنجایش ندارد نه ملک مقرب و نه نبی مرسل و نفرمودند که همیشه هست هر چند مرتبه فیوض پست آن حضرت اعلی مقامات پیغمبران اولو العزم است و هر کس در خور قابلیت خود ازین مقامات بهره ور می شود و هر کس را قابلیت هست که همیشه محل فیوض قدسی باشند و لیکن فیض اقدس گاه گاهست و این بدن تاب دوام آن ندارد کما هو المجرب و الله تعالی يعلم.

اما آن چه در این خبر است از معرفت زوال قریب باین دو حدیث دیگر وارد شده است و شبهه در این نیست که باین عنوان علم به زوال حاصل می شود و لیکن نسبت به اکثر عالمیان تا قریب به یک ساعت نگذرد معلوم نمی شود و خصوصا در اوایل تابستان که آفتاب در نهایت ارتفاعست و بعنوان دایره هندی زودتر ظاهر می شود و آن نیز داخل است در معنی این احادیث.

و ضابطه دایره هندی آنست که زمین را هموار کنند که پست و بلند نداشته باشد و آن به

شمش بنایان و شاقول ایشان دانسته می شود و بعد از آن دایره می کشند و هر چند دایره فراختر باشد زودتر ظاهر می شود و بر مرکز این دایره چوبی نصب می کنند مخروطی که سرش تیز باشد و طول این چوب می باید به مقداری باشد که سایه آن داخل دایره شود و از آنجا بیرون رود و اگر درازتر باشد که فاصله دخول و خروج بیشتر باشد بهتر ظاهر می شود هر چند به اعتبار اختلاف غیر محسوس حرکت آفتاب اگر فاصله کمتر باشد گفته اند بهتر است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۸۹

می باید که میان این چوب بر مرکز دایره راست بایستد که از سر این چوب بهر طرفی از اطراف دایره بعد مساوی باشد و استقامت این چوب نیز به شاقول می شود و به ریسمان و چوبی که بر سر این چوب گذارند و به اطراف دایره گذارند که از همه طرف مساوی باشد و اگر بیشتر دایره را بر چهار قسمت صحیح کنند به پرگار و غیر آن و ریسمان یا چوب را بر چهار طرف با سر چوب ملاحظه نمایند بهتر ظاهر می شود و چون مقیاس را عمود کردند می باید که ملاحظه نمایند که چون سایه این مقیاس را عمود کردند داخل دایره شود و نقطه بر آن بگذارند از سیاهی یا غیر آن و چون سایه بیرون رود از دایره محلّ خروج را نیز نقطه بگذارند و میان حقیقی این دو نقطه را از پرگار یا غیر آن درست کنند و از اینجا خطی درست بکشند تا مرکز دایره و اگر ستاره بگذارند و از آن خط کشیده شود بهتر است و این خط نصف

النهار است پس تا سایه باین خط نرسیده است یا رسیده است و بیرون نرفته است زوال نشده است و چون سایه سر مقیاس ازین خط بیرون رود زوال آفتاب از نصف النهار شده است و چون سایه سر چوب در میان این خط است نصف روز است و در زوال نصف روز منجمان معتبر است و آن از طلوع شمس است تا غروب شمس.

و چون روز شرعی از طلوع صبح صادق است بی دغدغه و انتهای آن بر مذهب مشهور ذهاب حمره مشرقیه است نصف اول روز قریب به یک ساعت زیاده است و اگر غروب قرص باشد قریب به یک ساعت و نیم بیشتر است از نصف آخر و در این صورت که دایره هندی کشیده باشند چون ملاحظه می کنند می یابند که سایه شروع در زیادتی دارد خصوصاً هر گاه دایره های بسیار قریب به یک دیگر کشیده باشند همین که سایه از میان خط بیرون رفت و سایه سر چوب بر یک دایره باشد نصف دقیقه نمی گذرد که به دایره دیگر می رسد چون حرکت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۰

آفتاب دوریست سایه نیز دوری حرکت می کند در نقصان و زیادتی و اگر بعنوان دایره هندی نباشد و سایه چوبی که نصب کرده اند کم شود و شروع در زیادتی کند قریب به یک ساعت که می گذرد یقین می شود که سایه شروع در زیادتی کرده است چنانکه مجربست و اندک حدسی که بکار برند علم یقینی بهم می رسد از دایره هندی چون حرکت آفتاب به یک نسبت است از طلوع تا غروب چون یک ساعت حقیقی از طلوع گذشته باشد و بر دایره باشد همین که یک ساعت

حقیقی به غروب مانده است سایه بهمان دایره می رسد و هم چنین در ساعات و دقائق و ثوانی و ثوالث و ازینها ظاهر می شود که در هر فصلی و هر روزی وسط روز این خط نصف النهار است و چون خط نصف النهار ظاهر شد قبله هر بلدی نیز ظاهر می شود و لیکن معرفت قبله ظنی است چون بنای آن بر قول اهل رصد است و اختلاف بسیار در اقاویل ایشان هست چنانکه در خصوص قبله اصفهان در مسجد جامع قدیم انحراف از خط نصف النهار به جانب مغرب بنا بر زیج قدیم است و آن سی و سه درجه و چهل دقیقه است و بنا بر استخراج از زیج جدید الغ میرزا مسجد جامع عباسی را بر آن مقرر ساختند و انحراف آن را چهل درجه و بیست و هشت دقیقه و پنج یا شش ثانیه مقرر فرمودند و در وقت کشیدن دایره هندی اکثر فضلا و منجمین حاضر بودند و چون دایره قبله اوسع از آنست که در آن ملاحظه این دقائق نمایند همه خوبست چنانکه در مبحث قبله خواهد آمد و چون در همه بلاد اسلام بنا بر زیج جدید است بنا بر استخراج بطلمیوس عصر خود مولانا محمد باقر یزدی طاب ثراه گذاشته انحراف بلاد اسلامی به نحوی که آن وحید الدهری در رساله مطلع الأنوار بیان فرموده مذکور می شود از آن جمله انحراف کاشان سی و چهار درجه و سی و سه دقیقه است و قزوین بیست و هفت درجه و سی و چهار دقیقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۱

است و تبریز پانزده درجه و چهل دقیقه است و یزد چهل

و هشت درجه و بیست و هفت دقیقه است و قم سی و یک درجه و پنجاه و پنج دقیقه است و استرآباد سی و هشت درجه و
چهل و هفت دقیقه است و طوس چهل و پنج درجه و نه دقیقه است و نیشابور چهل و شش درجه و بیست و شش دقیقه است
و سبزوار چهل و چهار درجه و چهل و شش دقیقه است و بغداد دوازده درجه و چهل و پنج دقیقه است و بحرین پنجاه و هفت
درجه و بیست و سه دقیقه است و شیراز پنجاه و سه درجه و بیست دقیقه است و همدان بیست و دو درجه و شانزده دقیقه است
و ساوه بیست و نه درجه و هجده دقیقه است و تون پنجاه درجه و بیست و چهار دقیقه است و طبس گیلک پنجاه و سه درجه و
دو دقیقه است و شوشتر سی و پنج درجه و بیست و نه دقیقه است و اردبیل هفده درجه و سیزده دقیقه است و هرات پنجاه و
سه درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و قاین پنجاه و چهار درجه و چهار دقیقه است و سمنان سی و چهار درجه و سی و هشت
دقیقه است و ساری سی و دو درجه و پنجاه و چهار دقیقه است و آمل سی و چهار درجه و سی هفت دقیقه است و قندهار
هفتاد و چهار درجه و پنجاه و نه دقیقه است و کشمیر هفتاد و یک درجه و نه دقیقه است و ملتان هفتاد و نه درجه است و
حلب هجده درجه و بیست و شش دقیقه

است و سایر بلاد را تخمین می کنند به بلاد قریبه به آن اگر چه بنای جمیع اینها بر ظن است چون از قول اهل رصد است و در میان ایشان نیز اختلاف هست و از این است که اقاویل ایشان بسیار است که در کسوف و خسوف واقع نمی شود صحیحاً چنانکه در این چند روز در تقاویم کسوف نوشته بود در ماه ربیع الاول سنه هزار و شصت و پنج هجری و واقع نشد و دو سه سال قبل از این نیز حکم کرده بود به کسوف و خسوف و هر دو واقع نشد و لیکن ظنونی که از اقاویل ایشان در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۲

معرفت قبله بهم می رسد بیشتر است از علامات دیگر که علما ذکر کرده اند و إن شاء الله تعالی مذکور خواهد شد در قبله و چون در وقت علم می باید غالباً پس اگر کسی نافله گذار باشد ناچار است از دایره هندی به نحوی که مبین شد.

و بسند قوی از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که اهتمام به وقتهای نمازها دارد کامل نمی شود او را لذت دنیا بلکه در هر کاری که باشد می باید ترک کند و مشغول شناختن اوقات شود تا نمازها را در اوقات فضیلت آنها به جا آورد و این معنی مجربست.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر روزی که ابر باشد و وقت زوال ظاهر نباشد البته امام زمان صلوات الله علیه امر می فرماید آفتاب را که ظاهر شود تا حجت الهی تمام گردد بر عالمیان و هر که خواهد نماز نوافل را یا نماز

جمعه را در اوقات آنها به جا آورد تواند و هر که نکند حجت بر او تمام شده باشد و این نیز مجربست هر چند ابر عظیم باشد البته آفتاب خود را می نماید و فی الحقیقه امر نسبت به ابر است که از مقابل آفتاب دور شود.

باب رکود الشمس

بابی است در بیان سبب قرار آفتاب در وسط آسمان و این معنی بحسب حسن ظاهر است که در آن وقت گویا حرکت نمی کند چون بطی ء می نماید و ممکن است که بحسب واقع در زمان قلیلی مطلقا حرکت نکند (سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه عن رکود الشمس فقال یا محمّد ما اصغر جثتك و اعضل مسألتک و أنك لأهل للجواب انّ الشمس اذا طلعت جذبها سبعون الف ملک اخذ بكلّ شعاع منها خمسه آلاف من الملائکه من بین جاذب و دافع حتّى اذا بلغت الجوّ و جازت الكوّ قلبها ملک الثور ظهرا لبطن فصار ما یلی الارض إلى السماء و بلغ شعاعها تخوم العرش فعند ذلك نادت الملائکه سبحان الله و لا اله الا الله و الحمد لله الّذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الدّل و کبره تکبیرا فقال له جعلت فداک احافظ علی هذا الکلام عند زوال الشمس فقال نعم حافظ علی عینیک فاذا زالت الشمس صارت الملائکه من ورائها یسبحون الله فی فلك الجوّ إلى ان تغیب) منقول است به سندی کالصحیح که محمد بن مسلم سؤال کرد از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه از رکود آفتاب در وقت ظهر که بچه سبب

درنگ می کند و حرکت نمی کند یا به سرعت حرکت نمی کند پس حضرت فرمودند که چه صغیر است جثه و بدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۴

تو و چه مشکل است مسأله تو پس اگر محمد بن مسلم بحسب ظاهر خورد باشد محتمل است که این سخن از روی مطایبه مستحبه باشد و اگر جثه او صغیر نباشد ممکن است که مطایبه باشد و در هر دو صورت ممکن است که از روی تحسین باشد چون تفکر در آلاء الهی و عجایب صنایع او وجوه حکمت اوست یا از روی تادیب باشد به آن که آدمی در چیزی چند که بکار او می آید سؤال نمی کند و چیزی چند که او را ضرر نیست سؤال می کند و اکثر ایشان قابلیت جواب ندارند اما تو قابلیت جواب داری به درستی که چون آفتاب طالع می شود می کشانند او را به جانب بالا هفتاد هزار فرشته و گرفته اند هر شعاعی از اشعه آن را پنج هزار فرشته و در بعضی از نسخ چنین است که

بعد ان اخذ بکل شعاع منها یا بکل شعبه منها

یعنی پنج هزار فرشته آفتاب را به جانب مغرب می کشند و پنج هزار فرشته دیگر آن را به جانب مشرق می کشند چون جمیع کواکب و افلاک غیر فلک اطلس دو حرکت دارند یک حرکت به تبعیت فلک اطلس از مشرق به جانب مغرب در شبانه روزی یک دور و حرکت دیگر از مغرب به جانب مشرق است و آن در شمس در هر سیصد و شصت و پنج روز و ربعی تقریباً یک دور است پس ممکن است که هفتاد هزار فرشته که حرکت شمس می دهند فرشتگانی باشند که

حرکت فلک نهم می دهند به جانب مغرب و به تبعیت آن افلاک دیگر حرکت می کنند پس شمس و فلک او نیز به آن حرکت متحرکند یا آن که شمس و فلک آن را هفتاد هزار فرشته جذب کنند و باقی کواکب و افلاک را فرشتگان دیگر جذب کنند و پنج هزار ملک که دفع می کنند فرشتگانی باشند که فلک شمس را در سالی یک بار حرکت می فرمایند و ممکن است که هفتاد هزار فرشته باشند که بعضی از پیش آن را کشند و جمعی از پس آن را حرکت دهند و هر پنج هزار ایشان یک گوشه از گوشه های آفتاب را گرفته باشند که محل شعاع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۵

شمس است یا شعاع آن را به قوت روحانی کشند و باین نحو حرکت می دهند تا وقتی که آفتاب به وسط آسمان رسد و شعاع آفتاب از دریجهای جانب مشرق بیرون رود چون غالب اوقات چنین است پس چون به میان آسمان می رسد می گرداند آفتاب را فرشته که مسمی است بملک نور پس طرفی که به جانب زمین است به جانب آسمان فوق آن آسمان می افتد و طرفی که به جانب آسمان است به جانب زمین می افتد و بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که شمس را فلک تدویر باشد و علماء هیئت اثبات نکرده اند فلک تدویر را از جهت شمس و از جهت بعضی از کواکب اثبات کرده اند بحسب قرآینی که بر ایشان ظاهر شده است و در فلک شمس نفی نیز نکرده اند چون قانون ایشان این است که هر چه را یافتند ذکر کرده اند و گفته اند که ممکن است که جمیع کواکب را فلک

تدویر باشد و ما نیافته باشیم و محتمل است که گردیدن مجازی مراد باشد به آن که روی معنوی خود را به جانب عرش کند و استفاضه نور کند از عرش چنانکه در اخبار دیگر وارد شده است و در این حرکت شعاع آفتاب به اطراف عرش می رسد و این وقت تسبیح فرشتگان حاملان عرش و ساکنان سماوات است پس در این حالت همه فرشتگان مشغول این تسبیح می شوند که ترجمه اش این است که منزه خداوندی که از همه نقایص بری است و به همه کمالات موصوفست یا تنزیه می کنم خداوند خود را از جمیع نقصهای ذاتی و صفاتی و افعالی و نیست خداوندی بغیر از معبود بر حق و خداوند مطلق و ستایش می کنم خداوندی را که منزه است از آن که او را زنی یا فرزندی باشد چنانکه نصاری مریم را زن خدا و عیسی را فرزند او می دانند یا مراد از صاحبه صفات زایده باشد و از ولد صفات حادثه و نبوده است او را هرگز شریکی در پادشاهی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۶

نبوده است او را کسی که دفع مذلت و خواری از او کند و نه چنین است که صد هزاران هزار از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و غیر ایشان که عبادت او کنند تاثیری کند در بزرگی او و اگر نکنند نقصی بهم رسد در عظمت و جلالت او و بعد از آن بر سیل التفات فرموده است که خداوند خود را بزرگ دان به بزرگی عظیم یعنی از آن بزرگتر است که عقل و وهم بذات مقدس او یا به صفات مقدسه او تواند رسید پس محمد

بن مسلم گفت فدای تو گردم محافظت کنم بر این کلام در وقت زوال آفتاب حضرت فرمودند که بلی چنانکه محافظت می کنی چشمان خود را یا چشم خود را چنانکه در بعضی از نسخ علی عینک است پس چون زوال شد و آفتاب میل به پستی کرد فرشتگان از پشت سر مدد می کنند و حرکت می دهند آفتاب را تا غروب کند و محتمل است که فرشتگانی دیگر باشند که جذب کنند و اینها دفع کنند یا این هفتاد هزار فرشته جذب و دفع می کنند تا نصف روز و بعد از آن هفتاد هزار فرشته دیگر جذب و دفع می کنند تا غروب این ترجمه حدیث است که مذکور شد اما مراد حضرت صلوات الله علیه بر ما ظاهر نیست ممکن است که چون محمد بن مسلم از علماء ربّانی است فهمیده باشد چنانکه حضرت به او فرمودند که تو اهلیت جواب داری و امثال این اخبار را از حضرت سیّد المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین وارد شده است و بر ماست که تسلیم کنیم و به سبب آن که عقل ما به آن نرسد رد نکنیم چنانکه در فواید مقدمه مذکور شد و الله تعالی يعلم.

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الشمس کیف ترکد کلّ یوم و لا یكون لها یوم الجمعة رکود قال لأنّ الله عزّ و جلّ جعل یوم الجمعة اضیق الايام فقیل له و لم جعله اضیق الايام قال لأنّه لا یعذب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۱۹۷

المشركون فی ذلك الیوم لحرمة عنده) و منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند که سبب چیست که آفتاب هر

روز وقت زوال قرار می گیرد و در روز جمعه قرار ندارد و حضرت فرمودند که زیرا که حق سبحانه و تعالی جمعه را از روزهای دیگر کوتاه تر کرده است پرسیدند که چرا آن را کوتاه تر کرده است حضرت فرمودند که زیرا که حق سبحانه و تعالی در این روز ارواح مشرکین و کفار را عذاب نمی کند چون روز رحمت الهی است.

و بسند کالصحیح از محمد بن اسماعیل بن بزيع منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که خبری بمن رسیده است که روز جمعه کوتاه ترین روزهاست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چنین است پس گفتم فدای تو گردم چرا چنین است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی جمع می فرماید در هر روز ارواح کفار را در زیر چشمه آفتاب و ایشان را عذاب می کند به آن که ایشان را در زیر آفتاب باز می دارد یک ساعت و در روز جمعه از جهت فضیلت جمعه ایشان را عذاب نمی فرماید بنا بر این آفتاب رکود ندارد و آن که مذکور شد که تنگ ترین روزهاست یک وجهش عدم رکود شمس است و وجهی دیگر آنست که عبادات روز جمعه بسیار است و از آن جمله نماز جمعه است که تا دو فرسخ راه می باید حاضر شوند و نماز جعفر طیار و غیره از نمازها و دعاها که در آن واقع است چنانکه از احادیث دیگر ظاهر می شود و وجهی دیگر آن که روز وصال است و آن کوتاه می باشد بخلاف روز و شب هجران که آن دراز است و الله تعالی یعلم.

(و روی عن

حریر بن عبد اللہ اَنَّهُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَسَالَهُ رَجُلٌ فَقَالَ لَهُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنَّ الشَّمْسَ تَنْقُصُ ثُمَّ تَرْتَدُّ سَاعَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَزُولَ فَقَالَ إِنَّهَا تَوَامِرُ أَمْ تَزُولُ أَمْ لَا تَزُولُ) وَبَسَدَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۳، ص: ۱۹۸

صحیح منقولست از حریر کہ گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ بودم کہ شخصی از آن حضرت سؤال نمود و گفت فدای تو گُردم بہ درستی کہ آفتاب حرکت سریع می کند تا قریب بہ زوال و بعد از آن قرار می گیرد یا حرکت بطی ء می کند کہ محسوس نمی شود سببش چیست پس حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ چون بامر الہی تا وسط آسمان حرکت کرد رخصت می گیرد از جناب اقدس الہی کہ زایل شود و حرکت بہ جانب مغرب بکند یا نکند و چون مأمور می شود حرکت می کند و این حدیث دلالت می کند کہ آفتاب شعور دارد چنانکہ ظاہر آیات بسیار و اخبار بی شمار است و اللہ تعالیٰ یعلم.

باب معرفہ زوال اللیل

این بابیست در بیان شناختن زوال شب از جهت نماز تہجد و سایر عبادات چون احادیث صحیحہ وارد شدہ است کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ چون نماز خفتن می گذاردند دیگر نماز نمی کردند تا نصف شب و بعد از آن متوجہ نماز شب می شدند و ہم چنین از جهت معرفت آخر وقت نماز خفتن پس شناختن نصف شب ضرور است و ہر گاہ در حدیث وارد شدہ باشد بہتر خواهد بود اگر چہ شناختن اوقات شب بہ جدی و فرقدان و حرکت آن نیز نیکوست بہ آن کہ ہر ستارہ ہر گاہ شخصی شعوری داشته باشد

چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما ستارگان را آفریده ایم تا هدایت یابید به آن در تاریکیهای شب و روز و از جمله هدایات آنها معرفت اوقات شب است.

(سال عمر بن حنظله ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال زوال الشمس نعرفه بالتهار كيف لنا بالليل فقال لليل زوال كزوال الشمس قال فباي شيء نعرفه قال بالنجوم اذا انحدرت) و بسند موثق منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که زوال آفتاب را در روز می شناسیم در شب چگونه بشناسیم پس حضرت فرمودند که شب را نیز زوالی است مثل زوال آفتاب در روز پرسیدند که بچه چیز آن را بشناسیم حضرت فرمودند که بستارها هر گاه از دایره نصف النهار میل کنند به جانب غروب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۰

و مراد از آن ستاره هایی است که در اول شب ظاهر می شوند و در آخر شب غروب می کنند و چون آن مختلف می شود اولی آنست که هر هفته یک مرتبه نشان کنند و ستاره های ثوابت اگر چه خود حرکت ندارند بحسب ظاهر اما به اعتبار حرکت آفتاب آنها نیز مختلف می شوند و همین که ثوابت ستاره را در یکسان نشان کردند در همه سالها به آن نسبت است چون حرکت ثوابت محسوس نمی شود و اگر ستاره های سیاره را نشان کند اکثر اوقات ملاحظه آنها می باید کرد و چون حرکت جدی و فرقدان کمتر است بهتر محسوس می شود چون در شبانه روزی یک دور حرکت می کند پس از وقتی که برابر یکدیگرند تا وقتی که یکی از آنها بالا رود و دیگری به زیر شش ساعت می شود و اگر در میان باشد

به آن نسبت که از حساب می کنند با حساب ساعات شب در هر فصلی نصف شب خوب ظاهر می شود و این معنی از تجربیات است و به تجربه بدیهی می شود و علم بهم می رسد در غالب اوقات و اگر مشتبه شود اندک زمانی که می گذرد یقین می شود و الله تعالی يعلم.

باب صلاه رسول الله

(صلی الله علیه و آله التي قبضه الله عليها قال ابو جعفر صلوات الله عليه كان رسول الله صلى الله عليه وآله لا يصلي بالنهار شيئا حتى يزول النهار او الشمس فاذا زال صلى ثمانى ركعات و هي صلاه الاوائين يفتح فى تلك الساعه ابواب السماء ويستجاب الدعاء و تهب الرياح و ينظر الله إلى خلقه فاذا فاء الفى ء ذراعا صلى الظهر اربعا و صلى بعد الظهر ركعتين ثم صلى ركعتين اخرائين ثم صلى العصر اربعا اذا فاء الفى ء ذراعا ثم لا يصلى بعد العصر شيئا حتى تروب الشمس فاذا ابت و هو ان تغيب صلى المغرب ثلاثا و بعد المغرب اربعا ثم لا يصلى شيئا حتى يسقط الشفق فاذا سقط الشفق صلى العشاء ثم آوى رسول الله صلى الله عليه وآله إلى فراشه و لم يصل شيئا حتى يزول نصف الليل فاذا زال نصف الليل صلى ثمانى ركعات و أوتر فى الربع الاخير من الليل بثلاث ركعات فقرا فيهن فاتحه الكتاب و قل هو الله احد و يفصل بين الثلاث بتسليمه و يتكلم و يأمر بالحاجه و لا يخرج من مصلاه حتى يصلى الثالثه التي يوتر فيها و يقنت فيها قبل الركوع ثم يسلم و يصلى ركعتى الفجر قبيل الفجر و عنده و بعينه ثم يصلى ركعتى الصبح و هو

الفجر اذا اعترض الفجر و اضاء حسنا فهذه صلاه رسول الله صَلَّى الله عليه و آله التي قبضه الله تعالى عليها) این بابی است در بیان نماز حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۲

سید المرسلین صَلَّى الله عليه و آله که مداومت بر آن می نمودند در اواخر عمر و بر این مداومت از دنیا بیرون رفتند منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله در روز نماز نمی کردند هیچ نمازی را تا زوال روز می شد و در بعضی از نسخ تا زوال آفتاب پس چون زوال می شد هشت رکعت نماز می کردند و آن هشت رکعت نماز نافله ظهر است که مسمی است به نماز اوّابین یعنی جمعی که همیشه بازگشت دارند بحق سبحانه و تعالی به توبه و انابت یا آن که این نماز بمنزله توبت و انابت ایشان است در ثواب و محو گناهان و در این ساعت درهای آسمان گشوده می شود از جهت بالا بردن اعمال حسنه خلایق و دعاها مستجاب می شود و بادهای رحمت یا بادهای نافله از جهت خلایق خصوصا جمعی که در کشتیها اند می آید و حق سبحانه نظر شفقت و مرحمت بسوی خلایق می کند و از آن جمله است آن که در این ساعت عبادات اسباب قرب ایشان را مقرر فرموده است پس چون سایه یک ذرع می گذشت که دو شبر باشد چهار رکعت نماز ظهر را به جا می آوردند و بعد از نماز ظهر دو رکعت نماز می کردند پس فاصله که می شد دو رکعت نماز دیگر به جا می آورند و چهار رکعت نماز عصر را می کردند وقتی که یک

ذراع دیگر گذشته بود به آن که در شیر پنجم می کردند دیگر بعد از نماز عصر نمازی نمی کردند تا غروب آفتاب پس چون غروب می شد که اثر آفتاب غایب می شد که حمزه مشرقیه باشد یا قرص غایب می شد سه رکعت نماز شام را می کردند و بعد از آن چهار رکعت نافله شام را به جا می آوردند دیگر نماز نمی کردند تا سرخی جانب مغرب زایل می شد و چون سرخی بر طرف می شد نماز خفتن را می کردند و بعد از آن به خوابگاه خود می فرمودند و نمازی نمی کردند تا نصف شب می گذشت پس چون نصف می گذشت هشت رکعت نماز شب را به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۳

می آوردند و سه رکعت وتر را در ربع آخر شب به جا می آوردند و در آن سه رکعت سوره حمد و قل هو الله احد می خواندند و فاصله می کردند میان نماز شفع و نماز وتر به سلام و سخن می فرمودند و اگر کاری داشتند به آن امر می فرمودند و از مصلی خود بیرون نمی فرمودند تا رکعت سیم وتر را به جا می آوردند و در آن رکعت قنوت می خواندند پیش از رکوع پس سلام می دادند و دو رکعت نافله صبح را به جا می آوردند اندکی پیشتر از صبح کاذب یا صبح صادق و گاهی در صبح کاذب یا اول صبح صادق به جا می آوردند و گاهی اندکی بعد از آن پس دو رکعت نماز صبح را به جا می آوردند در صبح صادق که سفیدی در عرض افق ظاهر می شد و خوب روشن می شد که علم بدخول وقت بهم می رسید همه کس را پس این نمازی بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه

و آله بر این مداومت می نمودند تا از دنیا متوجه اعلیٰ علیین شدند.

بدان که این حدیث را مسند ندیده ام و لیکن چون صدوق حکم به صحت آن کرده اند البته صحیح می دانسته اند و دلالت می کند بر آن که نماز چاشت بدعت است و از اخبار عامه در صحاح ایشان نیز ظاهر می شود که بدعت باشد و دیگر دلالت می کند بر آن که هشت رکعت نافله زوال نماز آن وقتست نه نماز نافله ظهر و احادیث بسیار بر این معنی دلالت می کند پس اگر در نیت قصد نماز نافله کند بهتر است و در خاطر چنین باشد که اگر از جهت نماز ظهر مطلوب باشد چنان باشد و اگر فی نفسها مطلوب باشد چنان باشد و دلالت می کند بر آن که نماز ظهر را بعد از یک ذراع به جا آوردن بهتر باشد خصوصا نسبت به نماز جماعت تا مؤمنان همگی از قضای حاجت و وضو و نماز اوّابین فارغ شده باشند و دور نیست که اولویت مخصوص نماز جماعت باشد چون احادیث بسیار وارد شده است در آن که اول وقت افضل است الا به مقداری که از نوافل فارغ شود و دور نیست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۴

دلالت کند بر آن که بهتر این باشد که نوافل را طول دهد و دعاها بخواند تا دو قدم بگذرد و در تابستان دو قدم قریب به یک ساعت نجومی می گذرد و در زمستان قریب به نیم ساعت می شود و اشعاری دارد به آن که حق سبحانه و تعالی طول و قصر نوافل را بحسب طول و قصر ایّام مقرر فرموده است و ظاهر می شود که دو رکعت

نافله بعد از ظهر متعلق است بظهر و دو رکعت دیگر متعلق است به عصر.

چنانکه احادیث بسیار بر این معنی دلالت دارد و در بعضی از اخبار هشت رکعت منقسم می شود به آن که چهار رکعت را بعد از ظهر به جا آورند و چهار رکعت را قبل از عصر و از اخبار بسیار ظاهر می شود که اهتمام باین چهار رکعت بیشتر از چهار رکعت دیگر است و چهار رکعت را ترک نمی باید کرد و چهار رکعت دیگر را اگر شغلی داشته باشد ترک می تواند کرد و دور نیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به سبب شیوخت ترک نموده باشند بر تقدیر صحیح حدیث بحسب واقع و ظاهر می شود از اخبار بسیار که اگر چهار رکعت کند دو رکعت را بعد از ظهر به جا بیاورد و دو رکعت دیگر را در قدم چهارم به جا آورد که در اول قدم پنجم متوجه نماز عصر شود و هم چنین اگر هشت رکعت کند چهار رکعت را بعد از ظهر به جا آورد و چهار رکعت دیگر را در قدم چهارم به جا آورد و احتیاط در دو رکعت یا چهار رکعت بعد از ظهر مثل سابق است به آن که قصد نافله کند اعم از آن که از جهت ظهر باشد یا از جهت عصر و احوط آنست که بی عذری ترک هشت رکعت نکند.

چون احادیث صحیحه متواتره وارد شده است که مجموع نماز فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت است و هم چنین احادیث بسیار در نافله شام وارد شده است که چهار رکعت را ترک نکنند در سفر و

وارد شده است و محمولست بر آن که اهتمام بشأن دو رکعت آن بیشتر است و دو رکعت دیگر را از جهت عذر ترک می توان کرد.

و هم چنین در اخبار بسیار وارد شده است و تیره را ذکر نکرده اند و ظاهر می شود که اهتمام به شان آن کمتر است یا آن که اگر اهتمام به شان آن باشد به سبب بدلیت نماز وتر است نه آن که نافله خفتن باشد و گذشت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که به جا نمی آوردند سبب این بود که حضرت به وحی می دانستند که نماز وتر را خواهند کرد و چون نماز وتر بر آن حضرت واجب بود و خواب و بیداری آن حضرت یکسان بود و معصوم بودند ترک آن محال بود از آن حضرت بنا بر این و تیره در این حدیث نیز وارد نشده است و آن که وارد شده است در این خبر که آن حضرت بعد از نماز خفتن نماز نمی کردند تا نصف شب و در احادیث صحیحه نیز وارد شده است که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بعد از نماز خفتن نماز نمی کردند تا نصف شب ممکن است که مراد نفی نماز سنت باشد نه تطوع چون احادیث بسیار دلالت می کند بر آن که حضرات رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم هر شب یا هر شبانه رور هزار رکعت نماز می کردند از تطوع و محتمل است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به سبب پیری ترک فرموده باشند یا از

جهت تائیدی امت که مبدا توهم کنند که واجبست و همه کس اهتمام به آن داشته باشد و از همه کاری باز مانند و نظام نوع انسانی بر هم خورد بنا بر این است که حضرت سید المرسلین عسل و گندم و گوشت و امثال اینها می خوردند و مشهور است در اخبار که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به سبب اشتغال به ریاضات ترک اینها می فرمودند چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

و آن که واقع است که حضرت بعد از نصف شب هشت رکعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۶

نماز می کردند منافات ندارد با آن که خواهد آمد در احادیث صحیحه که حضرت هشت رکعت را متفرق به جا می آوردند چهار را بعد از نصف به جا می آوردند و چهار دیگر را بعد از زمانی چون در اینجا نیست که مجتمع به جا می آوردند یا متفرق پس حمل بر تفرق می باید کرد جمعا بین الاخبار و آن که وارد شده است که فاصله می فرمودند سه رکعت و تر را به سلام از جهت رد بر عامه است که ایشان سه رکعت را مانند نماز شام متصل می کنند و بعد ازین نیز خواهد آمد با بقیه احکام در مبحث نماز شب.

باب فضل المساجد و حرمتها و ثواب من صلی فیها

[احترام مساجد و حرمتها]

(روی خالد بن ماذ القلانسی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال مکة حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما الصیلاه فیها بمائه الف صلاه و الدرهم فیها بمائه الف درهم و المدینه حرم الله و حرم رسوله و حرم علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما الصلاه فیها بعشره آلاف صلاه و الدرهم فیها بعشره آلاف درهم و

الكوفه حرم الله و حرم رسوله و حرم على ابن ابي طالب صلوات الله عليهما و الصلاه فيها بألف صلاه و سكت عن الدرهم) بابي است در بيان فضيلت مسجدهای معظمه و غير آنها و حرمت مسجدها و ثواب نماز در آنها، روايت است بسند قوی و در کافی بسند حسن كالصحيح از خالد كلاه دوز يا كلاه فروش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه فرمودند كه مكه معظمه حرم حق سبحانه و تعالى است يعنى محترم كرده است كه تعظيم كنند خلائق آن را به نحوی كه خواهد آمد و هم چنين حرم حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله كه محل ولادت و نشو و نماي آن حضرت است و امر به تعظيم آن كرده است و حرم حضرت امير المؤمنين است صلوات الله عليه به همين وجوه مذكوره يك نمازي كه در مكه به جا آورند يا در مسجد الحرام بر احتمالی قوی چنانكه در احاديث ديگر وارد شده است برابر است با صد هزار نماز و يك درهم كه در شهر مكه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۰۸

تصدق کنند يا در مسجد الحرام برابر است با ثواب صد هزار درهم كه در غير آن تصدق کنند و مدینه مشرفه حرم حق سبحانه و تعالى است كه امر به تعظيم آن كرده است و حرم حضرت سيد المرسلين است صلى الله عليه و آله و حرم حضرت امير المؤمنين است صلوات الله عليه كه هر دو هجرت نمودند به آن و سالها آن را به قدوم و توطن مشرف گردانيدند و امر به تعظيم و احترام آن فرمودند چنانكه خواهد

آمد یک نمازی که در شهر مدینه یا در مسجد حضرت سید الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ به جا آورند برابر است با ده هزار نماز و درهمی که در آنجا تصدق کنند برابر است با ده هزار درهم و کوفه حرم حق سبحانه و تعالی و حرم رسول اوست صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و حرم حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که امر به تعظیم مسجد آن فرموده اند و بشهر آن بنا بر ظاهر عبارت نمازی که در آنجا آورند برابر است با هزار نماز و سخن درهم را در کوفه نفرمودند.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مکه معظمه حرم الهی است و مدینه مشرفه حرم رسالت پناهی است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و کوفه حرم من است هر جباری که خواهد آمد در کوفه ستم کند البته حق سبحانه و تعالی او را به بلائی عظیم مبتلا می کند و احادیث دیگر از این باب وارد شده است که خواهد آمد در باب زیارات.

[نماز در مسجد الحرام]

(و روی ابو حمزه الثمالی عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال من صَلَّى في المسجد الحرام صلاه مكتوبه قبل الله منه كل صلاه صلاها منذ يوم وجبت عليه الصلاه و كل صلاه يصلها إلى ان يموت) و به اسانید متکثره منقولست که ابو حمزه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که یک نماز واجب در مسجد الحرام به جا آورد حق سبحانه و تعالی قبول می کند از او هر نمازی را که کرده باشد از آن روزی که بر

لوامع صاحبقرانی،

او واجب شده و هر نمازی را که بعد از آن خواهد کرد تا روز مردن هر چند شرایط قبول در آن نمازها نبوده باشد.

[نماز در مسجد النبی]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الصَّلَاةُ فِي مَسْجِدِي كَالْفِ صَلَاةٍ فِي غَيْرِهِ إِلَّا الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ فَإِنَّ صَلَاةَ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ تَعْدِلُ الْفِ صَلَاةً فِي مَسْجِدِي) و روایت کرده است شیخ طوسی رضی الله عنه بسند صحیح که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که نماز در مسجد من مانند هزار نماز است که در غیر این مسجد به جا آورند مگر مسجد الحرام که یک نماز در مسجد الحرام برابر است با هزار نماز که در مسجد من به جای آورند و بحسب ظاهر لفظ غیر شامل جمیع مساجد است به قرینه استثنای مسجد الحرام پس شامل مسجد کوفه و مسجد اقصی نیز خواهد بود و هر یک از ایشان نماز در آن برابر با هزار نماز است پس نماز در مسجد آن حضرت برابر باشد با هزار هزار نماز و نماز در مسجد الحرام برابر باشد با هزار هزار هزار نماز که قریب است به عمر دنیا که چون عمر دنیا هفت هزار سال است و اگر شبانه روزی هزار رکعت نماز بکنند سالی سیصد و شصت هزار رکعت نماز کرده است که یک صد و هشتاد هزار نماز باشد و هفت هزار سال هزار هزار هزار و دویست و شصت هزار هزار است و شصت و پنج سال زیادتی را که حساب می کنی نه هزار هزار و نهصد هزار می شود که مجموع عمر دنیا هزار هزار هزار و دویست

و شصت و نه هزار هزار و نهصد هزار است با آن که هیچ احدی از افراد انسان را این عمر نشده است و نخواهد شد و اگر این نماز در مسجد الحرام را با عالمی بکند مقتدی را هزار مثل این ثواب خواهد بود که هزار هزار هزار هزار باشد و امام را دو مثل این اگر دو کس باشند و هر چند بیشتر شوند مضاعف می شود چنانکه خواهد آمد در نماز جماعت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۰

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که نماز در مسجد من برابر است با هزار نماز در غیر آن مگر در مسجد الحرام که آن افضل است از مسجد من.

و حدیث صحیح دیگر نیز بر این مضمون از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد شده است و این هر دو حدیث را حمل می کنیم بر آن که افضلیت به هزار نماز است تا جمع شود با حدیث متن و با حدیث صحیح صفوان از اسحاق بن عمار که آن نیز مثل حدیث متن است و احادیث بسیار وارد شده است که نماز در مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله برابر است با ده هزار نماز حمل می توان کرد بر آن که ده هزار نماز در مساجد جامع مراد باشد غیر جامع کوفه و بیت المقدس و در این صورت هزار هزار می شود و همه احادیث متفق می شود بی اشکال و جمعی اختلافات را حمل کرده اند بر اختلاف احوال مصلین مثل نماز جماعت

یا نماز عالم یا نماز با حضور قلب و بنا بر آن چه مذکور شد احتیاج به آن تاویل بعید نیست زیرا که مراد از این اخبار بیان شرف مکانست و آن شرفهای دیگر بحال خود است در هر مسجدی مضاعف می شود بلکه در غیر مساجد نیز آن شرفها به جای خود است پس اگر در صحرائی نماز جماعت کنند که عدد آن جماعت از ده زیاده باشد ثواب هر یک از ایشان زیادتی دارد بر ثواب نماز در مسجد الحرام چون نماز در مسجد الحرام را احصا می توان کرد و آن ثواب را احصا نمی توان کرد و الله تعالی يعلم.

(و سال عبد الاعلی مولى آل سام ابا عبد الله صلوات الله عليه کم کان مسجد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قال کان ثلاثه آلاف و ستمائه ذراع مکشّره) و منقولست بسند حسن کالصحيح که سؤال کرد عبد الاعلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۱

آزاد کرده آل سام یا خلیفه ایشان که داخل قبیله ایشان شده بود و با ایشان قسم یاد کرده بود چنانکه قانون عربست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که چه مقدار است مسجد حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که آن حضرت مسجد کرده بودند حضرت فرمودند که سه هزار و ششصد ذرع مضروب درهم که طول آن را در عرض ضرب می کنی این مقدار می شود که اگر طول مسجد شصت ذرع باشد بذراع دست و عرض آن نیز شصت ذرع بوده باشد چون ضرب کنند سه هزار و ششصد ذرع می شود و اگر اندکی طول زیاده باشد عرض به آن نسبت کمتر خواهد بود و

غرض ازین سؤال آنست که مسجد آن حضرت که ثواب عظیم دارد نماز کردن در آن مسجدیست که در زمان آن حضرت بود و آن چه بعد از آن حضرت داخل مسجد کرده اند اضعاف آنست و ثواب نماز کردن در آن زیادتیها مثل ثواب در سایر مساجد جامعه خواهد بود چنانکه بعضی از علما ذکر کرده اند و محتمل است که ثواب نداشته باشد چون بنی امیه خانهای مردمان را به غصب گرفتند و مسجد را بزرگ کردند و هم چنین مسجد الحرام را ده بار کردند و بزرگتر کردند تا باین عنوان حال رسیده است و در آنجا نیز چنین است که آن چه در زمان آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مسجد بوده است این ثواب عظیم دارد و باقی یا ثواب ندارد چون مغصوبست یا ثواب مسجد جامع دارد.

و آن چه ظاهر می شود آنست که عامه ضبط صحیح کرده اند در هر دو مسجد اما در مسجد الحرام که در زمان آن حضرت بوده است میلها نصب کرده اند و گوتر است از زمین باقی مسجد که زیاد کرده اند و هم چنین در مسجد نبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آن چه از پیش قبله زیاده کرده اند دیواری کشیده اند تخمینا طولش یک گز که ممتاز باشد و از دست چپ قبر حضرت سید المرسلین است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۲

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَانَهُ حَضْرَاتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةَ وَحَسَنِينَ صَلَوَاتِ اللهُ عَلَيْهِمْ أَسْتِ وَازْ اِخْبَارِ ظَاهِرِ مِي شُودِ كِهْ اِنْدَكِي اَزْ خَانَهُ حَضْرَاتِ رَا بِيرون اِنْدَاخْتِهْ اِنْدِ كِهْ الْحَالِ خِدَامِ مِي نَشِينْدِ نَزْدِيكِ دَرِي كِهْ اَزْ اَنجَا بِهْ بَقِيْعِ مِي رُونْدِ وَ اَزْ پِشْتِ

سر تا صحن داخل مسجد است و صحن را زیاد کرده اند و از دست راست زیاد کرده اند بسیار و لیکن زمین آن زیادتی را بلندتر کرده اند تا ظاهر باشد مسجد زمان آن حضرت و آن چه ملحق ساخته اند به آن و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیح منقولست که چون حضرت سید المرسلین به مدینه مشرفه نزول اجلال فرمودند و بزرگان مدینه هر یک می خواستند که آن حضرت در خانه ایشان نزول فرمایند حضرت فرمودند که در هر جا که شتر مرا جبرئیل می خواباند در آن خانه نازل خواهم شد و همگی در رکاب همایون آن حضرت می آمدند تا آن که شتر آن حضرت بدر خانه ابو ایوب انصاری رسید خوابید و منقولست که ابو ایوب أولاً به خانه رفت و صحیفه بیرون آورد که وصایای اجداد او در آن صحیفه بود و همگی فرزندان خود را وصیت کرده بودند که ما در کتب پیغمبران دیده ایم که پیغمبر آخر الزمان مولدش در مکه خواهد بود و هجرت خواهد فرمود به مدینه مشرفه و چون مهاجرت فرماید سلام ما را به آن حضرت برسانید که ما ایمان به آن حضرت آورده ایم پیش از قدوم آن حضرت به طیبه و این معنی سبب ازدیاد ایمان حاضران شد و جمعی کثیر نیز ایمان آوردند به سبب دیدن این صحیفه پس ابو ایوب اسباب آن حضرت را به خانه خود بردند با اولاد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم و در در آن خانه فضائی بود حضرت فرمودند که آن فضا را پاکیزه کردند از کثافتها که در آنجا بود و مسجدی بنا کردند که یک خشت عرض

دیوار آن مسجد بود پس چون مسلمانان بیشتر شدند و در آن مسجد جای ایشان نبود صحابه عرض نمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۳

یا رسول الله اگر رخصت می دهید مسجد را بزرگتر کنیم حضرت صلی الله علیه و آله رخصت فرمودند و مسجد را بنا کردند به یک خشت و نیم چون بزرگتر شد دیوار را ضخیم تر کردند که نیفتد دیگر مسلمانان زیاده شدند و باز از آن حضرت استدعای زیادتی کردند حضرت رخصت فرمودند که باز آن دیوار را برداشته و پست تر گذاشتند و دیوار را دو خشته نر و ماده گذاشتند موافق قانون بنایان تا قفل شود در یکدیگر و دو خشت برابر هم نیفتد و در آنجا نماز می کردند تا آن که چون هوا بسیار گرم شد و در نماز ظهر و عصر آزار بسیار می کشیدند استدعا نمودند که یا رسول الله رخصت فرمائید که به پوشانیم تا مسلمانان جفا نکشند حضرت رخصت فرمودند و داربستی کردند و ستونها از چوب خرما نصب کردند و شاخهای درخت خرما بر روی آن انداختند تا پوشیده شد به نحوی که از گرمای آفتاب اندکی تعب کمتر شد و چون باران می آمد از سقف بر سر ایشان می ریخت باز استدعا نمودند که اگر رخصت فرمائید گاه گلی بر سطح مسجد بمالیم و راه آبی از جهت آن قرار دهیم که آب باران بر سر مسلمانان نریزد حضرت رخصت نفرمودند و فرمودند که حضرت موسی علیه السلام به همین نحو مسجدی ساختند و بر این نیفزودند من نیز نمی افزایم و به همین عنوان بود تا آن حضرت به جوار رحمت الهی واصل شدند و در زمان

عثمان آنها را کردند و به گچ و آجر ساختند و بزرگ کردند و پادشاهان بنی امیه مسجد الحرام و مسجد آن حضرت را مرتبه مرتبه بزرگ می کردند تا باین مرتبه رسید که الحال هست.

[مساجد چهارگانه]

(قال ابو جعفر صلوات الله عليه لأبي حمزه الثمالي المساجد الاربعه المسجد الحرام و مسجد الرسول صلى الله عليه و آله و مسجد بيت المقدس و مسجد الكوفه يا ابا حمزه الفريضة فيها تعدل حجّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۴

و النافله تعدل عمره) و به اسانید متکثره کالصحيحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند بابتی حمزه که چهار مسجد است که حق سبحانه و تعالی آنها را بزرگ گردانیده است و آن مسجد الحرام است و مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است در مدینه مشرفه و مسجد بیت المقدس است که در قدس خلیل است و مسجد بزرگ کوفه است ای ابو حمزه فريضة که در مسجد کوفه یا در چهار مسجد به جا آورند برابر است با حجی و نافله برابر است با عمره و در حدیث قوی نیز وارد است به همین مضمون.

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که نافله در این مسجد برابر است با عمره که در خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به جا آورند و فريضة برابر است با حجی که در خدمت آن حضرت به جا آورند.

و در حدیث کالصحيح وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فريضة در مسجد کوفه برابر است با هزار نماز و نافله برابر است

با پانصد نماز.

و در احادیث کالصحیحہ بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات اللہ علیہ کہ نماز در مسجد کوفہ برابر است با ہزار نماز و گذشت کہ نمازی بہتر است از بیست حج یا ہزار حج پس نمازی در مسجد کوفہ اقلاً بیست ہزار حج است و اکثرش ہزار ہزار حج پس یک حج و یک عمرہ معمولست بر حج و عمرہ کہ با حضرت باشد چنانکہ گذشت و ممکن است کہ حج و عمرہ با آن حضرت برابر باشد در ثواب با بیست ہزار ہزار حجی کہ در خدمت آن حضرت نباشد و اظہر آنست کہ حضرات ائمہ معصومین صلوات اللہ علیہم با ہر کسی بمقدار عقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۵

آن کس سخن می فرمودہ اند و چون ثواب حج و عمرہ در نظر اکثر مردمان بسیار عظیم بودہ اکثر توانائی تحمل بیشتر از این نداشته اند با ایشان چنین می فرمودہ اند و جمعی کہ تحمل بیشتر داشته اند بیشتر می فرمودہ اند و هیچ شک نیست کہ ہر گاہ ثواب بیشتر باشد اقل نیز خواهد بود.

و معمول است بر این آن چہ مرویست بسند صحیح از وشاء کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللہ علیہ کہ آیا نماز مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی اللہ علیہ و آلہ در فضل مساویند حضرت فرمودند کہ بلی و نماز در میانہ ہر دو برابر است با ہزار نماز محتمل است کہ مراد این باشد کہ ہر دو در ہزار نماز شریکند و اگر چہ مشتمل بر زیادتی باشند ہر یک یا مسجد الحرام چنانکہ گذشت و یا آن کہ مراد ما بین حرمین باشد و این

بحسب لفظ اقرbst و معنی اول بحسب معنی به قرینه آن که:

در حدیث موثق عمار وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز در مدینه مشرفه آیا مثل نماز در مسجد رسول است صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند که نه چنین است نماز در مسجد برابر است با هزار نماز و نماز در شهر مدینه مثل نماز در سایر شهرهاست و خواهد آمد نظیر این معنی در زیارات.

[محل دفن حضرت فاطمه]

(و سئل ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه عن قبر فاطمه صلوات الله علیها فقال دفنت فی بیتها فلما زادت بنو أمیه فی المسجد صارت فی المسجد) و به اسانید صحیحہ منقولست از بزنی که سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از قبر حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که در کجاست حضرت فرمودند که آن حضرت را دفن کردند در خانه خودش که معروفست و متصل است به خانه حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۶

سید المرسلین که الحال خانه را قبر آن حضرت کرده اند پس چون بنی امیه مسجد آن حضرت را زیاد کردند آن خانه داخل مسجد شد اما جدا است از مسجد و دریچه دارد که مردمان از آن دریچه آن حضرت را زیارت می کنند و کسی داخل آن خانه نمی شود مگر خواجه سرایان اما در زمان حضرات داخل می شده اند.

و احادیث صحیحہ وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که نماز کردن در آن خانه افضل است از نماز کردن در روضه که ما بین قبر و منبر است و افضل مواضع مسجد آن حضرت است

صلوات الله عليه و جمعی را اعتقاد آنست که آن حضرت را در روضه دفن کرده اند و جمعی را اعتقاد آنست که در بقیع و اکثر عامه در بقیع در پیش قبله قبور ائمه بقیع صلوات الله علیهم زیارت می کنند و قول اول اظهر است و احادیث آن صحیح تر است و وجه مخفی ساختن آن بود که حضرت فاطمه وصیت فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما که مراد در شب دفن کن تا ابو بکر و عمر بر من نماز نکنند چنانکه در صحاح سته مذکور است بطرق متکثره و آن که آن حضرت از ایشان ناراضی از دنیا رفتند با آن که احادیث متکثره روایت کرده اند عامه که ایذای فاطمه ایذای خدا و رسول است و او را به غضب آوردن غضب آوردن خدا و رسول است و خود نقل کرده اند بطرق متکثره از عایشه و غیرها که چون حضرت فاطمه صلوات الله علیها در مرض موت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به عیادت آن حضرت آمدند بسیار گریستند پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن حضرت سرگوشی فرمودند بسیار خوشحال شدند و عایشه گفت من هرگز ندیدم حزنی را که در این زودی مبدل به سرور شود مثل این واقعه تا آن که بعد از وفات آن حضرت از فاطمه سؤال نمودم که حضرت در آن سرگوشی چه فرمودند حضرت فرمودند که مرا بشارت فرمودند بانکه اول کسی که بمن ملحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۷

خواهد شد از اهل بیت من تو خواهی بود بنا بر این خوشحال شدم و هر گاه آن حضرت داند

حضرت در اینجا نماز کرده باشند که اول وقت در اینجا بوده باشند و تا رفتن بان مسجد خوف فوات وقت فضیلت بوده باشد و همین شرف آن را بس است که حضرت در آنجا بسیار نماز می کرده اند و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند به او که آیا رفتند در مسجد قبا یا مسجد فضیخ یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۸

بالا خانه مادر ابراهیم فرزند سید المرسلین صلی الله علیه و آله من گفتم بلی حضرت فرمودند که هر چه بود از آثار حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همه را بنی امیه لعنهم الله تغییر دادند غیر از این سه جا که مانده است یعنی چون اینها مانده است می باید تعهد فضل اینها بکنید به زیارت و نماز و دعا.

(و يستحبّ اتيان المساجد بالمدينه مسجد قبا فانه المسجد الذي اسس على التقوى من اول يوم و مشربه ام ابراهيم عليه السلام و مسجد الفضیخ و قبور الشهداء و مسجد الاحزاب و هو مسجد الفتح) و سنت است رفتن به مساجدی که در مدینه مشرفه است و آن مساجد قبا است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که آن مسجدی است که بنای آن را بر تقوی گذاشته اند از روز اول یعنی به نیت خالصه از جهت رضای الهی بنا کرده اند متقیان یا به سبب آن که در آنجا نماز کنند با شرایط که آن سبب تقوی است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز باز می دارد نماز کننده را از اعمال قبیحه و اعتقادات فاسده اگر نماز با شرایط باشد

و در اینجا حضرت تصریح به امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند چنانکه عامه و خاصه روایت کرده اند از حضرت امام المتقین صلوات الله علیه که داخل شدم بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آن حضرت در مسجد قبا بودند با جمعی از صحابه چون حضرت مرا دیدند شکفتگی کردند و تبسم فرمودند به مرتبه که سفیدی دندانهای مبارک آن حضرت ظاهر شد و روشن شد مانند برق لامع پس فرمودند که یا علی نزد من آی یا علی نزد من آی و می فرمودند و من نزدیک می رفتم تا آن که متصل شد ران من بران حضرت صلوات الله علیهما پس حضرت رو به صحابه کردند و فرمودند که ای گروه اصحاب من رحمت الهی بسوی شما آمد به برکت آمدن علی بن ابی طالب بسوی شما ای گروه اصحاب من

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۱۹

به درستی که علی از منست و من از علی ام روح او از روح منست و طینت او از طینت منست و او برادر من و وصی من و خلیقه منست بر امت من در حیات من و بعد از وفات من هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است و هر که با او موافقت کند با من موافقت کرده است و هر که مخالفت کند او را مخالفت من کرده است دیگر مشربه که غرفه و بالا خانه ماریه مادر ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله که در آنجا نیز حضرت سید المرسلین امامت آن حضرت را صلوات الله علیهما بیان فرمودند چنانکه روایت است بسند صحیح

از ابن ابی عمیر از محمد بن قبطی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقتی که آن حضرت را عارضه دست داده بود و حضرت در آن غرفه بودند و صحابه به عیادت آن حضرت می آمدند و جمعی در آنجا بودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند و صحابه جایی به آن حضرت نمودند که بنشینند پس حضرت دیدند که به آن حضرت جا ننمودند فرمودند که ای مردمان من در میان شما ام و شما با اهل بیت من چنین سر می کنید و به درستی که بحق سبحانه و تعالی قسم یاد می کنم که اگر من از شما غایب شوم خداوند من از شما غایب نخواهد بود و می داند افعال شما را و جزا می دهد شما را بر آن از خوب و بد به درستی که روح و راحت و خوش رویی و بشارت و رستگاری مخصوص کسی است که متابعت کند علی را و او را پیشوای خود داند و گردن نهد فرمان او را و فرمان اوصیای مرا که از فرزندان او خواهند بود بر من لازم است که ایشان را در شفاعت خود داخل کنم زیرا که ایشان متابعت من چنانکه باید کرده اند و می کنند و چنانکه حضرت ابراهیم علیه السلام گفت هر که متابعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۰

من کند از من است من نیز می گویم هر که متابعت می کند مرا از منست و این سنتی است که جاری شده است مر حضرت ابراهیم را

در من زیرا که من از حضرت ابراهیم و آن حضرت از منست و فضیلت من فضیلت اوست و فضیلت او فضیلت منست و من افضلم از او چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ذُرِّيَّةَ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ ذَرِيَّتِي اَنْد که بعضی از ایشان از بعضی اند و خداوند عالمیان شنواست اقوال ایشان را و داناست افعال ایشان را.

و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چنانکه سنّیان غافلند از حدیث غدیر خم که نصّ است بر امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از این حدیث نیز غافلند هر دو را نقل می کنند و غور نمی کنند که هر دو نصّ اند در امامت آن حضرت بلا فصل و دیگران را بر آن حضرت مقدم داشته اند و عن قریب حق سبحانه و تعالی از ایشان سؤال خواهد کرد دیگر مسجد فضیخ است که حق سبحانه و تعالی کرامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را ظاهر ساخت بانکه آفتاب را بر گردانید از جهه آن حضرت تا نماز عصر را به جا آوردند چنانکه گذشت در روایت اسماء بن عمیس از روایات عامه و خاصه و از ائمه اهل البیت صلوات الله علیهم نیز وارد شده است که حق سبحانه و تعالی آفتاب را از جهه آن حضرت دو مرتبه بر گردانید در اخبار بسیار قطع نظر از آن چه عامه روایت کرده اند بطرق خود از اسماء و جویریّه و غیر آن و عمده نزد ما شهادت معصومین است بر صحت آن و دیگر سنّت است زیارت قبور شهداء احد خصوصا زیارت قبر حمزه سید الشهداء فی عهد سید المرسلین صلی الله علیه و آله و

در روایت صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما بعد از وفات حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۱

سید المرسلین صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز زنده بودند و آن حضرت را کسی خندان ندید و هفته دو مرتبه روز دوشنبه و پنجشنبه به زیارت قبور شهداء می رفتند و می فرمودند که موضع رسول خدا اینجا بود و کفار در اینجا بودند و غرض آن حضرت تنبیه دیگران بود که متذکر شوند که در آن واقعه صحابه با آن حضرت چه کردند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه کردند همگی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را گذاشتند و گریختند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جنگ می کردند و کفار را از آن حضرت دور می کردند تا آن که هفتاد و کسری زخم از شمشیر و نیزه و تیر برداشتند و جبرئیل نازل شد و لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار را آورد و گفت که شرط مواسات و یاری را علی به جا آورد حضرت فرمودند که علی از منست و من از اویم جبرئیل گفت که و من نیز از شمایم و صدوق ذکر کرده است که جبرئیل آرزو کرد که از ایشان باشد جبرئیل را کجا رتبه آن هست که از ایشان باشد و این تاویل ضرور نیست زیرا که مراتب بودن از ایشان مختلف است مثل آن که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فرموده اند که سلمان از ما اهل بیت است و ائمه بسیاری از صحابه

خود را فرموده اند که از مایند و در روایت صحیحیه وارد شده است که در روز احد جبرئیل در رکاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از دست راست و میکائیل در رکاب آن حضرت بود از دست چپ دور نیست که به سبب این اعانت از ایشان باشند و در روایت صحیحیه وارد شده است که در هر جنگی چنین بود دیگر سنت است رفتن بمسجد احزاب که مسمی است بمسجد فتح و هیچ واقعه بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دشوارتر از جنگ احزاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۲

نمود چون قریش با جمیع اعراب بادیه و یهود جمعیت نموده متوجه مدینه مشرفه شدند و قبل از ورود ایشان خندق را کردند و در آن کنند معجزات باهره ظاهر شد تا آن که چون قریش آمدند نتوانستند که داخل مدینه شوند و لشکر حضرت هفتصد کس بودند از مهاجر و انصار و لشکر قریش از ده هزار متجاوز بودند تا آن که عمرو بن عبد ود اسب خود را جهانید بطرف مسلمانان و مبارز طلبید و حضرت امیر المؤمنین او را بجهنم فرستاد و حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که و کفی الله المؤمنین القتال به علی بن ابی طالب یعنی حق سبحانه و تعالی جنگ کردن مسلمانان را با کفار کفایت فرمود به آن حضرت که عمرو را کشت و رعب در دل ایشان افتاد و گریختند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که و الله که ضربت علی عمرو را بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت و تفصیل این

حکایت در سوره احزابست و مضمون مقاله صدوق در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که ترک مکن زیارت مشاهد را در مدینه مشرفه و آن مسجد قباست و مشربه ام ابراهیم است و مسجد فضیخ است و قبور شهدا است که مراد از آن شهدای بقیع است حضرات امام حسن و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق و فاطمه زهرا در خانه خودش و شهداء احد و مسجد احزاب را که آن مسجد فتح است پس حضرت فرمودند که بما رسیده است که چون حضرت سید المرسلین است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه زیارت قبور شهدا می رفتند می گفتند که

«السَّلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ»

یعنی سلام و رحمت الهی بر شما باد به سبب آن که صبر کردید در جهاد تا شهید شدید پس به نیکو عاقبت رسیدید که آن بهشت است و در مسجد فتح این دعا را بخوانید چون حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۳

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ این دعا را خواندند و حق سبحانه و تعالی فتح کرامت نمود. (یا صریخ المکروبین و یا مجیب دعوه المضطربین اکشف همی و غمی و کربی کما کشف عن نبیک همه و غمه و کربه و کفیه هول عدوه فی هذا المكان) و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ابتدا کن بمسجد قبا و در آنجا بسیار نماز کن که آن اول مسجدیست که آن حضرت در آن فضا نماز کردند دیگر مشربه ام ابراهیم رو و در آنجا نماز

کن که آنجا مسکن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و مصلاهی آن حضرت بود دیگر مسجد فضیخ رو و نماز کن که حضرت در آنجا نماز گذارده است و چون از این جانب فارغ شوی به جانب احد رو و در مسجدی که نزدیک سنگستان است نماز کن دیگر به زیارت قبر حمزه رو و بر او سلام کن دیگر به زیارت قبور شهدا رو و نزدیک ایشان بایست و بگو (السَّلامُ عَلَیْکُمْ یا اهل الدِّیار اَنْتُمْ لَنَا فَرَطٌ وَاَنْنا بِکُمْ لَاحِقُونَ) پس به مکان فراخی می آیی که در جنب کوه است از دست راست تو در وقتی که با حد داخل می شوی و در آنجا نماز می گذاری چون حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله از آنجا متوجه احد شدند در وقتی که ملاقات نمودند کافران را و حرکت نکردند آنجا تا وقت نماز شد و نماز کردند و روانه شدند پس برمی گردی و باز به قبور شهدا می آیی و هر مقدار نماز که توانی می کنی از جهت شهدا و چون شهدا هفتاد تن بودند اگر از برای هر یک دو رکعت ممکن باشد که بکند بهتر است پس از آنجا روانه می شوی و بمسجد احزاب می آیی و نماز می کنی و دعا می کنی در اینجا چون آن حضرت این دعا را در روز احزاب خواندند که.

(یا صریخ المکروبین و یا مجیب المضطّرين و یا مغیث المهمومین اکشف همی و کربی و غمی فقد تری حالی و حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۴

اصحابی) و بنحو حدیث اول خواندن بهتر است یا حال اصحابی را نخوانند و اگر همی باشد که اصحاب

داعی را نیز فرا گرفته باشد خوبست تاسیا بالنبی صلی الله علیه و آله و در روایتی وارد است که از آن جهت مسجد فضیخش می گویند که در جاهلیت درخت خرمائی در آنجا بود که از خرماى آن شراب می گرفتند.

[نماز در مسجد الغدیر]

(و يستحب الصَّلاة فی مسجد الغدیر فی میسرہ المسجد فانَّ ذلک موضع قدم رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ حیث قال من کنت مولاه فعلىّ مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و اما الجانب الاخر فداک موضع فسطاط المنافقین الذین لما رأوه رافعا یدہ ثم قال بعضهم لبعض انظروا إلى عینیه تدوران کأنهما عینا مجنون فنزل جبرئیل علیہ السّلام بهذه الآیة وَ إِنِّ یَکَادُ الذّٰلِیْنَ کَفَرُوا لَیَزُلُّوْنَکَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذّٰکَرَ وَ یَقُولُوْنَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِیْنَ اخبِر الصّٰدِق صلوات اللہ علیہ بذلک حسّان الجمال لما حمّله من المدينه إلى مکة فقال له یا حسّان لو لا أنّک جمالی ما حدّثتک بهذا الحدیث) و سنّت است نماز کردن در مسجد غدیر خم چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ وارد شده است همین عبارت و فرمودند که زیرا که حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ حضرت امیر المؤمنین صلوات علیہ را به امامت نصب فرمودند و این موضعی است که حق سبحانه و تعالی حقا ظاهر ساخت و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ از نماز کردن در مسجد غدیر خم در روز هر گاه مسافر باشیم حضرت فرمودند که نماز بگذار که در

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حسان جمال گفت که من آن حضرت را از مدینه به مکه به شتران خود بردم و چون بمسجد غدیر خم رسیدیم حضرت نظر فرمودند بدست چپ مسجد و فرمودند که در اینجا حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بودند در آن وقتی که فرمودند که هر که من مولا و واجب الاطاعه اویم پس علی مولای اوست در وقتی که اوّل فرمودند که آیا من نیستم اولی به نفوس شما از شما چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ همه گفتند بلی یا رسول الله پس فرمودند که هر که من اولی بنفس اویم پس علی اولی بنفس اوست و واجب الاطاعه اوست خداوندا دوست دار هر که علی را دوست دارد و دشمنی کن با هر که با علی دشمنی کند پس نظر به جانب دیگر کردند و فرمودند که اینجا موضع خیمه ابو بکر و عمر و سالم مولی ابی حذیفه و ابو عبیده بن جراح است که از جمله اصحاب صحیفه بودند و در کعبه عهد کرده بودند که چون حضرت در آن سفر بقصد اقامت علی بن ابی طالب به امامت رفته بودند و در عرفات و در مسجد خیف مکرّر حدیث ثقلین را فرمودند این چهار یقینا متواترا و جمعی دیگر علی الخلاف در کعبه با هم بیعت کردند که چون حضرت از دنیا برود نگذاریم که علی امام شود و حدیثی وضع نمودند در کعبه چون که علی

دعوی کند یکی از این جماعت بر می خیزد و می گوید که من از حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله شنیدم که فرمود که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی آخر ترا از جهه ما اختیار کرده است نه دنیا را و جمع نمی شود در ما نبوت و خلافت و باقی را به شهادت بطلبد ما شهادت خواهیم داد و برهم خواهیم زد و همه قسم خوردند که این سر را افشا نکنند و جبرئیل آمد و آیات آورد و آن حکایت طولی دارد مجملا در کلینی و تهذیب تصریح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۶

به ایشان هست و صدوق تقیه گفته است که آن موضع خیمه منافقین بود که چون حضرت را دیدند که دست بلند کرده است و علی را بر داشته است و این کلمات را می فرماید بعضی به بعضی گفتند که نظر کنید به چشمهای او که چگونه می گردد که گویا چشمهای دیوانه است و آن چشمی بود که می کردند باین گفتگو و بسیار بود که شتر را از پا می انداختند باین گفتن حق سبحانه و تعالی از جهه کشف اسرار ایشان و دعای چشم زخم عالمیان این آیه را فرستاد که ترجمه اش این است که نزدیک بود که کافران ترا از زخم چشم بلغزانند و از پا در آورند اگر نه عصمت ما می بود و می گویند که دیوانه شده است در محبت علی چنانکه مرتبه دیگر این را گفته بودند که مذکور خواهد شد در مبحث تسیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و دروغ می گویند و نه چنین است که تو از پیش خود گویی و نیست این

اقامت علی مگر تذکیری مر عالمیان را که بخاطر آوردند که در میثاق عهد بستند با خداوند عالمیان و همه بلی گفتند در وقتی سبحانه و تعالی فرمود که آیا من خداوند شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیستم و علی امام شما نیستم و ائمه یازده از فرزندان او امامان شما نیستند همه گفتند بلی.

و صدوق چون مضمون این خبر را یاد کرد با اخبار دیگر که مذکور شد درهم کرده تتمه خبر را ذکر کرد که خبر داد باین خبر حضرت صادق علیه السّلام حسان شتربان ثقه را در وقتی که آن حضرت را از مدینه مشرفه به مکه معظمه می برد و حضرت فرمودند که ای حسیان و اگر نه این بود که جمّال من بودی و اعتماد بر تو داشتم این حدیث را به تو نمی گفتم و ممکن است که حسان این حدیث را تمام روایت کرده باشد و کلینی بعضی از آن را و همه حدیث حسان باشد و لیکن بعید است چنانکه به تتبع یافته ایم که اکثر اخبار این کتاب را از کلینی نقل کرده است و در این صورت مراد صدوق از خبر بذلک تتمه حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۷

باشد نه مجموع و الله تعالی یعلم.

[نماز در مسجد خیف]

(و اما مسجد الخیف بمنی فانه روی عن جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال صلّی فی مسجد الخیف سبعمائه نبی) و اما مسجد خیف که در منی است پس به درستی که منقول است از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که نماز کرده است در مسجد خیف هفتصد پیغمبر و در اکثر مساجد

شرف آن به شرف نماز گذارندگانست و از جهت شرف آن همین بس است که حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله عليهم همه یقیناً در آن مسجد نماز کرده اند پس این شرف که هفتصد پیغمبر دیگر یا کم یکی در آنجا نماز کرده باشد نور علی نور خواهد بود.

(و روی ابو حمزه الثمالی عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال من صلّى فی مسجد الخیف بمنی مائه رکعه قبل ان یرج منه عدلت عبادہ سبعین عاماً و من سبح الله فیہ مائه تسبیحه کتب الله له کاجر عتق رقبه و من هلل الله فیہ مائه تهلیلہ عدلت اجر إحياء نسمة و من حمد الله فیہ مائه تحمیدہ عدلت اجر خراج العراقین یتصدق به فی سبیل الله عز و جلّ) و به اسانید متکثره منقولست از ابو حمزه ثقه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر که صد رکعت نماز در مسجد منی بکند پیش از آن که از مسجد بیرون آید برابر است با عبادت هفتاد ساله و کسی که صد مرتبه سبحان الله در آن مسجد بگوید حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او بنویسد ثواب یک بنده آزاد کردن و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید برابر است با زنده گردانیدن آدمی که او را از کشتن خلاص کند یا از کفر به ایمان آورد و هر که صد مرتبه الحمد لله در آن مسجد بگوید برابر است با آن که خراج کوفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۸

و بصره که بسیار عظیم بوده است که آن را در جهاد صرف نمایند یا

در راه خدای تعالی تصدق نمایند (و قال الصادق صلوات الله عليه كان مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله على عهد عند المناره التي في وسط المسجد و فوقها إلى القبلة نحو من ثلاثين ذراعاً و عن يمينها و عن يسارها و خلفها نحو من ذلك فتحرك ذلك و ان استطعت ان يكون مصلاًك فيه فافعل فإنه صلى فيه الف نبى و إنما سمى الخيف لأنه مرتفع عن الوادى و ما ارتفع عنه يسمى خيفا) و بسند صحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که حضرت باین عمار فرمودند که نماز کن در منی در مسجد خیف و در زمان حضرت سید المرسلین صلى الله عليه وآله مسجد آن حضرت در منی از مناری بود که در میان مسجد است از طرف قبله قریب به سی ذرع و از دست راست و دست چپ و پشت سر نیز قریب به سی ذرع دست از مسجد بود پس تخمیناً طول و عرض آن هر یک شصت ذرع زیاده خواهد بود باد خال مناره که سی ذرع ثياب باشد و نزدیکست بمقدار مسجد مدینه مشرفه پس ظاهر شد که آن چه زیاده کرده اند داخل مسجد آن حضرت نیست و آیا حکم مسجد داشته باشد ظاهر این خبر آنست که مسجد نباشد اگر چه ممکن است که مراد این باشد که آن ثواب عظیمی که از جهه نماز و اذکار است مخصوص مسجد زمان آن حضرت باشد و زیادتی که حادث شده است مسجد باشد و آن ثواب نداشته باشد بنا بر این مشکل می شود آن که متعارف عامه شده است که در اندرون

آن مسجد قربانی بسیار می کنند و چون ازاله نجاست از مسجد واجب است نهایت عسرت بهم می رسد چنانکه این بنده راشد و لیکن دو چیز سبب خلاصی شد یکی آن که علما ذکر کرده اند که جایز نیست احیاء مشاعر عبادات مثل عرفات و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۲۹

مشعر و منی و مستند این قول بر این بنده ظاهر نیست عمده اینست که مجرد دیوار دلالت بر مسجدیت ندارد با آن که آثار مسجدیت در آن نیست بلکه خلافش هست که آن ذبح انعام است و وجه دیگر آن که بر تقدیر مسجدیت ممکن نیست ازاله چنانکه در مسجد الحرام نیز ممکن نیست بلکه اگر کسی متعرض آن شود به او ضرر می رسد خصوصا عجم که نزد ایشان متهمند به رفض پس حضرت فرمودند که ملاحظه کن که نمازت در مسجدی واقع شود که در زمان آن حضرت مسجد بوده است و اگر توانی چنان کن تا در منائی همه نمازها را در آنجا به جا آوری و در نماز روز دغدغه نیست و الحال در شبها نسبت به عجمان خوف کشتن هست چنانکه دیدیم که کشتند شخصی را پس به درستی که هزار پیغمبر در آنجا نماز گذارده اند و چرا آن مسجد را خیف می گویند زیرا که عرب هر کنار وادی که بلند باشد خیف می گویند و این مسجد چنین است زیرا که در کنار راه واقع است و اگر سیلی در مشعر به هم رسد یا در منی همه از اینجا روانه ابطح می شود و آن که در حدیث وارد شده است که هزار پیغمبر در آن نماز کرده اند و در حدیث سابق بود که هفتصد

پیغمبر نماز کرده اند با آن که این حدیث اصح است حمل می توان کرد آن حدیث را بر این حدیث چون هر گاه هزار پیغمبر نماز کرده باشند هفتصد نیز کرده اند و ممکن است که لفظ هزار و هفتصد نیز کرده اند کنایه از کثرت باشد و خصوص عدد مراد نباشد و الله یعلم و این اخبار در فضایل حج نیز مذکور خواهد شد.

[نماز در مسجد کوفه]

(و قال الصادق صلوات الله عليه حدّ مسجد الكوفه اخر السّیراجین خطّه ادم علیه السّلام و انا اکره ان ادخله را کبا قیل له فمن غیره عن خطّه قال امّی اؤل ذلک فالطوفان فی زمن نوح علیه السّلام ثمّ غیره اصحاب کسری و النّعمان ثمّ غیره زیاد بن ابی سفیان) و منقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۰

است بسند قوی که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حد مسجد کوفه آخر بازار سراجان است و آن مقدار است که حضرت آدم حصار کشیدند یا نشان کردند بخط تا اولاد آن حضرت بنا بر آن گذاشتند و مرا خوش نمی آید که سواره داخل بازار سراجان شوم یا در آن مقداری از مسجد که بیرون انداخته اند از آن پس عرض نمودند که که آن را تغییر داد از خطه آدم حضرت فرمودند که اول مرتبه طوفان نوح خراب کرد و فرزندان حضرت نوح که ساختند بنا را بر بنای حضرت آدم نگذاشتند دیگر بعد از آن اصحاب خسرو پادشاه عجم و نعمان بن منذر که از جانب او پادشاه عرب بود تغییر دادند سیم تغییری که شد از زیاد بن ابیه است که ولد الزنا بود با جماع مسلمین و معاویه او را طلبید و ملحق به خود ساخت

در اخوت و در آن دغدغه نبود.

چون هر دو از اولاد زنا بودند و هند ما در هر دو از فواحش صاحب علم بود و در آن زمان فواحش مشهوره علمی بر در خانه خود می زدند و زمخشری در ربیع الابرار نقل کرده است که چون معاویه متولد شد زانیانی که با هند والده او زنا می کردند نزاع نمودند و شش کسرا نام برده است که یکی از ایشان ابو سفیان بود و عاقبت آن ملعون به جبر گرفت که از منست اما چون زیاد متولد شد از او و آن ملعون بسیار کریه منظر بود کسی دعوی او نکرد و او را زیاد بن ابیه می گفتند تا آن که معاویه چون او را به خود ملحق ساخت در زمان امارتش بسیاری از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این معنی را بر او انکار کردند و گفتند که آن حضرت فرمودند که

«الولد للفراش و للعاهر الحجر»

و از آن جمله ابو بکر بود و فایده نکرد و با هر یک روباه بازی می کرد و او را از خود راضی می کرد پس آن که حضرت فرموده اند زیاد بن ابی سفیان محمول بر تقیه است که در اوایل امامت فرموده باشند چون آن حضرت دریافتند زمان بنی امیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۱

و بنی عباس را هر دو.

(و قال صلوات الله عليه كائني انظر إلى دیرانی فی مسجد الكوفه فی دیر له فیما بین الزاویه و المنبر فیہ سبع نخلات و هو مشرف من دیره علی نوح یكلمه) و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که چنان معلوم منست که گویا الحال می بینم که متعبدی

در دیری بود در مسجد کوفه در کنج مسجد و منبر که قریب به دری است که به خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می روند از جانب قبله و در دیر او هفت درخت خرما بود و از دیر سر بیرون کرده بود و با حضرت نوح سخن می گفت و غرض از ذکر این حدیث آنست که مسجد کوفه در زمان حضرت نوح نیز مسجد بود که دیرانی راهب در آنجا مشغول عبادت بود.

(و قال ابو بصیر سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول نعم المسجد مسجد الكوفة صلى فيه الف نبی و الف وصی و منه فار الثنور و فيه نجرت السیفینه میمنته رضوان الله و وسطه روضه من رياض الجنة و مسرته مكر يعنى منازل الشيطان او الشياطين) و در کافی همین خبر را نقل کرده است و به جای شیطان السلطان است و بسند موثق از ابی بصیر منقولست که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می فرمودند که نیکو مسجدیست مسجد کوفه در آنجا نماز کرده اند هزار پیغمبر و هزار وصی پیغمبر و از آنجا جوشید تنوری که حق سبحانه و تعالی فرمودند که چون وقت رسید که هلاک کنیم قوم نوح را و تنور به جوش آمد حضرت نوح دانست که مقدمه عذابست داخل کشتی شدند و در این مسجد تراشید حضرت نوح کشتی را و دست راست آن مسجد رضای الهی است که خانه حضرات امیر المؤمنین و اولاد آن حضرتست صلوات الله علیهم یا نجف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۲

اشرف یا کربلای معلی یا همه و وسط آن که اصل مسجد است روضه ایست

از روضه‌های بهشت و دست چپ آن مکر است یعنی خانه‌های شیاطین است که سلاطین بنی امیه اند به قرینه کافی و ظاهراً تصحیف نساخ است و در کافی مذکور است بعد از مکر که راوی ابی بصیر از او پرسید که مراد حضرت از مکر چیست ابو بصیر گفت که معنی اینست که منازل سلطان است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر در مسجد می ایستادند و تیری می انداختند و آن تیر در بازار خرما فروشان می افتاد و می فرمودند که تا اینجا داخل مسجد است و می فرمودند که مسجد مربع صحیح بود آن چه کم کرده اند مقدار است که مثل زیادتی طول مسجد است الحال و لیکن ظاهر نیست که از طرف دست راست کم کرده اند یا دست چپ چون ظاهر نیست که بازار سراجان و تماران در کدام طرف بوده است.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یشد الزحالی الاّ الی ثلاثه مساجد المسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و مسجد الکوفه) و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که بار نمی توان بست از جهت مسافرت به رفتن بسوی مساجد مگر سه مسجد را و آن مسجد الحرام است و مسجد حضرت رسول است صلی الله علیه و آله و مسجد کوفه است یعنی اگر مطلوب همین نماز در مسجد باشد باین سه مسجد از راههای در می توان آمد چه جای آن که در مسجد الحرام ادراک حج یا عمره با نماز هست و در مسجد آن حضرت صلی الله علیه و آله زیارت آن حضرت هست با زیارت حضرت فاطمه زهرا و حضرت امام

حسن و حضرت امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم با زیارت سایر مساجد معظمه که در مدینه مشرفه است و در مسجد کوفه زیارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۳

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هست با مساجد دیگر و دور نیست که در هر یک اسباب دیگر نیز منضم باشد که از جهت همه مراد باشد و شک نیست در آن که بهتر آنست که همه مطالب مراد باشد بلکه چون از خانه بیرون رود به جانب عتبات عالیات می باید که قصد زیارت همه ائمه مطلوب باشد با نماز در مسجد کوفه و سایر مشاهد و مساجد تا بر همه مثاب باشد. در هر قدمی بلکه قصد زیارت مؤمنانی که در آنجا ساکنند نیز داشته باشد و قصد اکرام و احسان به ایشان نیز مقصودش باشد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و آن حضرت در مسجد کوفه تشریف داشتند پس گفت السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمه الله و برکاته پس حضرت جواب سلام او فرمودند پس آن شخص گفت که فدای تو کردم اراده زیارت مسجد بیت المقدس دارم آمده ام که شما را سلام کنم و وداع کنم حضرت فرمودند که چه مطلب داری از رفتن به آن جا آن شخص گفت فدای تو کردم غرضم تحصیل ثواب است حضرت فرمود که اگر ثواب می خواهی راحله ات را بفروش و توشه ات را بخور و در این مسجد نماز گذار که نماز واجب در این مسجد ثواب

حج مقبول دارد و نماز سنت ثواب عمره مقبوله دارد و تا سه فرسخ راه برکت دارد این زمین دست راست آن یمن و برکت است و دست چپ آن مکر است و در وسط این مسجد چشمه ایست از روغن و چشمه ایست از شیر و چشمه ایست از آبی که شراب مؤمنان است و چشمه از آب هست که مطهر مؤمنان است و کشتی نوح از اینجا روانه شد و در زمان جاهلیت نیز تعظیم این مسجد می کردند و سه بت نسر و یغوث و یعوق را در اینجا گذاشته بودند از جهت تعظیم این مسجد و بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۴

از اسلام حرمتش زیاده شد و در این مسجد نماز کرده اند هفتاد پیغمبر و هفتاد وصی پیغمبر که من یکی از ایشانم و دست مبارک را بر سینه مبارک گذاشتند و فرمودند که هر مکروبی که بکر بی و غمی مبتلا شود و در این مسجد حاجت خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کند حق سبحانه و تعالی آن حاجت او را بر آورده و غم او را زایل گرداند و چشمها که مذکور شد ممکن است که در زمان حضرت صاحب الامر ظاهر شود و ممکن است که مراد چشمهای معنوی فیوض قدسیه الهی باشد چنانکه روغن و شیر و آب غذای جسمند آن چشمها غذای روح باشند و این معانی در مسجد کوفه به نحو نیست که همه کس می یابد از آن جمله در وقتی که داخل آنجا شدم جمعی همراه بودند که معنی فیض را منکر بودند از جهت هر که و هر چه باشد و چون داخل شدند حیران شدند

و گفتند ای فلانی فیض این مسجد به نحوی ظاهر است که انکار آن از قبیل انکار بدیهیاتست و جمعی از فضلا پرسیدند که ما داخل مسجدین معظمین شده ایم در حرمین این فیض را نیافته ایم گفتیم دور نیست که از آن جهت باشد که ساکنان آنجا مانعند از فیض بخلاف اینجا.

(و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَمَّا اسرى بى مررت به موضع مسجد الكوفه و انا على البراق و معى جبرئيل عليه السلام فقال يا محمّد انزل فصلّ فى هذا المكان قال فنزلت فصلّيت فقلت يا جبرئيل أى شىء هذا الموضع قال يا محمّد هذه كوفان و هذا مسجدها اما ائى فقد رأيتها عشرين مرّه خرابا و عشرين مرّه عمراننا بين كلّ مرّتين خمسمائه سنه) و منقول است که حضرت سيّد المرسلين صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فرمودند که در شب معراج که مرا به آسمان می بردند گذشتم به محاذی مسجد کوفه و من بر براق سوار بودم و جبرئیل با من بود پس گفت یا محمد به زیر آ و در این

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۳۵

مکان نماز کن حضرت فرمودند که به زیر آمدم و نماز کردم پس گفتم یا جبرئیل این چه موضع است جبرئیل گفت یا محمد این کوفانست و این مسجد آنست به درستی که من این مسجد را بیست مرتبه خراب دیده ام و بیست مرتبه معمور دیده ام و میان هر دو مرتبه پانصد سال بود که مجموع بیست هزار سال باشد و مشهور آنست که عمر دنیا از روزی که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را به زمین فرستاد تا زمان حضرت شش هزار سال گذشته بود

و منقولست که هر یک از ملائکه و جن هفت هزار سال در دنیا بودند پس چهار ده هزار سال در زمان ایشان خواهد بود بر تقدیر صحت حدیث و معموری ممکن است که به عبادت باشد یا در بنا یا اعم چون در زمان ملایک خراب از عبادت معقول نیست مگر آن که بامر الهی در مکان دیگر عبادت کرده باشند و کلینی کالصحیح و برقی فی الصحیح روایت کرده اند از هارون بن خارجه ثقه که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ای هارون بن خارجه میان شما و مسجد کوفه چه مقدار را هست آیا یک میل هست که سه هزار و پانصد ذرع باشد گفتم نه حضرت فرمودند که نمازها را همه در مسجد می کنی گفتم نه حضرت فرمودند که اگر من در آنجا می بودم یک نماز فوت نمی شد که در آن مسجد نکنم آیا می دانی که چه فضیلت دارد نبوده است بنده صالحی و نه پیغمبری مگر آن که در مسجد کوفان نماز کرده است حتی سید المرسلین صلی الله علیه و آله در آن شبی که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را به آسمان برد جبرئیل به آن حضرت عرض نمود که یا رسول الله می دانی که الحال در کجائی در برابر مسجد کوفانی حضرت فرمودند که یا جبرئیل از جناب اقدس الهی رخصت مرا بگیر تا دو رکعت نماز در آنجا بکنم پس جبرئیل رخصت گرفت و حق سبحانه و تعالی رخصت داد پس حضرت به زیر آمدند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۶

نماز گذاردند و به درستی که دست راست آن روضه ایست از

روضه‌های بهشت و وسط آن روضه ایست از باغهای بهشت و عقیب آن روضه ایست از روضه‌های بهشت و نماز واجب در آن برابر است با هزار نماز و نماز سنت در آن برابر است با پانصد نماز و نشستن در آن بدون آن که تلاوت قران یا ذکر کند عبادتست و اگر مردمان بدانند که چه ثواب و چه فضل دارد هر آینه از اطراف عالم به آنجا آیند اگر چه بعنوان اطفال بر زمین به سینه یا بنشست گاه آیند.

(و روی عن الاصبغ بن نباته انه قال بينا نحن ذات يوم حول امير المؤمنين صلوات الله عليه في مسجد الكوفه اذ قال يا اهل الكوفه لقد جباكم الله عزّ وجلّ بما لم يحب به احدا من فضل مصلاكم بيت ادم و بيت نوح و بيت ادريس و مصلى ابراهيم الخليل و مصلى اخى الخضر عليهم السلام و مصلى و انّ مسجدكم هذا لأحد الاربعه المساجد التي اختار الله عزّ وجلّ لأهلها و كائى قد أتى به يوم القيمه فى ثوبين ابيضين يتشبه بالمحرم و يشفع لأهله و لمن صلّى فيه فلا تردّ شفاعته و لا تذهب الايام و اللّياالى حتّى ينصب الحجر الاسود فيه و ليأتين عليه زمان يكون مصلى المهديّ من ولدى و مصلى كلّ مؤمن و لا يبقى على الارض مؤمن إلّا كان به أو حنّ قلبه اليه فلا تهجروه و تقرّبوا إلى الله عزّ وجلّ بالصّلاه فيه و ارغبوا اليه فى قضاء حوائجكم فلو يعلم الناس ما فيه من البركه لأتوه من اقطار الارض فلو حبوا على الثلج) و بسند موثق منقول است از اصبغ پسر نباته كه گفت

روزی از روزها در دور حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودیم در مسجد کوفه که آن حضرت فرمودند ای اهل کوفه بتحقیق که حق سبحانه و تعالی به شما عطائی فرموده است که هیچ کس را آن عطا نفرموده است و آن فضیلت نمازگاه شما است مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۷

کوفه که خانه حضرت آدم و خانه حضرت نوح و خانه حضرت ادریس بوده است و مسجد حضرت ابراهیم خلیل و نمازگاه برادرم حضرت خضر است و نمازگاه منست و به درستی که این مسجد شما یکی از چهار مسجدیست که حق سبحانه و تعالی اختیار کرده است و برگزیده است از جهه اهل آنها و گوئیا در برابر من است و می بینم که آن را در روز قیامت در صحرای محشر خواهند آورد و دو جامه سفید پوشیده مانند کسانی که جامه احرام پوشند و شفاعت می کند اهل خود را و کسانی را که در آنجا گذارده اند و شفاعت او را قبول خواهند کرد و رد نخواهند کرد و نمی گذرد روزها و شبها تا آن که نصب خواهند کرد در آن حجر الاسود را و البته چنین خواهد شد که نمازگاه مهدی باشد صلوات الله علیه از فرزندان من و نمازگاه هر مؤمنی باشد و نماند بر روی زمین کسی که مؤمن باشد مگر آن که در اینجا باشد یا دلش مشتاق اینجا باشد پس ترک این مسجد مکنید و تقرب جوئید بحق سبحانه و تعالی به نماز کردن در آن و حاجات خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کنید در این مسجد که بر می آورد پس اگر مردمان بدانند برکت

این مسجد را هر آینه از اطراف عالم به این جا آیند و اگر چه به سینه یا نشست گاه خود را بر زمین کشند و آیند و اگر چه در برف باشد و آن چه مذکور شد از نصب حجر الاسود ممکن است که محض اخباری باشد از مغیب کو بنا مشروع باشد چنانکه در بعضی از کتب دیده ام که در زمان ملاحظه حجر الاسود را آوردند و چند سال در مسجد کوفه منصوب بود و بعد از انقضای ایشان باز به جای خود بردند و محتمل است که در زمان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه واقع شود و این از جمله خصایص زمان آن حضرت باشد بامر الهی بر تقدیری که این حدیث از حضرت باشد و راویان سهو نکرده باشند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۸

است که فرمودند که مسجد کوفان باغی است از باغهای بهشت در آن نماز کرده اند هزار و هفتاد پیغمبر و دست راست آن رحمت است و دست چپ آن مکر است در آنجا مدفونست عصای حضرت موسی و شجره یقطین که درخت کدوئی است که از جهه حضرت یونس حق سبحانه و تعالی رویانیده و ممکن است که در مسجد کوفه رویانیده باشد چون قبر یونس نزدیکست بمسجد و در آنجاست خاتم حضرت سلیمان چون جمیع اینها با حضرت صاحب الامر است ممکن است که حضرت در آنجا گذاشته باشد که هر وقت که خواهد بر دارد و ممکن است که در مسجد باشد و کسی آنها را نه بیند چون نزد قدرت الهی مستبعد نیست

و از آنجا جوشید تنور در زمان حضرت نوح و در آنجا تراشید حضرت نوح کشتی را و آن ناف بابل زمین است و محل اجتماع پیغمبران بوده است یا الحال خضر و الیاس در آنجا بهم می رسند یا در زمان حضرت صاحب الامر حضرت عیسی و ادریس نیز اجتماع می نمایند با خضر و الیاس و الله تعالی یعلم.

و آن که در اخبار مستفیضه وارد شده است که روزه است از ریاض جنت ممکن است که مکان مسجد را در بهشت برند و در آنجا باغ شود و اکثر چنین گفته اند که چون عبادت در آنجا سبب دخول روزه بهشت است پس گویا آن روزه است و ممکن است که مراد بهشت معنوی باشد و اختلافی که در اخبار وارد است که همه پیغمبران آنجا نماز کرده اند یا هزار پیغمبر یا هفتاد یا هزار و هفتاد ممکن است که همه نماز کرده باشند و هزار پیغمبر از ایشان عظیم الشأن باشد و هفتاد اعظم و در هر مرتبه یک جمعی مراد باشد و در خور حوصله مردمان کم و زیاد گفته شده باشد چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح وارد است از ابو اسماعیل سراج که گفت خبر داد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۳۹

و مرا ابن وهب و دستم را گرفت و گفت خبر داد مرا ابو حمزه و دستم را گرفت و او گفت خبر داد مرا أصبغ و دستم را گرفت و بمن نمود ستون هفتم را و گفت این مقام حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و گفت که حضرت امام حسن صلوات الله علیه نزد ستون پنجم نماز می کردند در زمان حضرت

امیر المؤمنین و چون آن حضرت غایب می شد حضرت امام حسن به جای حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما می ایستادند و آن از در کنده است و باب الکنده چنانکه در نجف اشرف مشهور است دریست که به خانه حضرت می روند از جانب قبله و مقام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سابقا بود هفت ستون نمی شد از آن در و مذکور شد که چند سال قبل از این که می خواستند عمارت کنند جای آن حضرت ظاهر شد و اینجا موافق است با حدیث به نحوی که شنیده ام و در این اوقات ندیده ام و الله تعالی یعلم و این نحو حدیث را مسلسل می نامند.

و منقولست بسند قوی از ابو حمزه ثمالی که گفت که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه بقصد نماز در مسجد کوفه از مدینه مشرفه آمدند و چهار رکعت نماز گذاردند و برگشتند و مظنون آنست که بقصد زیارت پدر و جد آمده باشند و شاید که نماز در مسجد نیز مقصود باشد و لیکن عمده زیارت بوده است و آن حضرت اخفا فرمودند چون در زمان بنی امیه تقیه شدید بود و هنوز قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به کسی نشان نداده بودند تا در زمان امارت بنی عباس حضرت صادق صلوات الله علیه بیان فرمودند به خواص خود و در زمان هارون آشکارا شد.

[نماز در مسجد سهله]

(و اما مسجد السهله فقد قال الصادق صلوات الله علیه لو استجار

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۰

عمی زید به لأجاره الله تعالی سنه ذاک موضع بیت ادریس الذی کان یخبط فیه و هو الموضع الذی خرج منه ابراهیم علیه السلام إلى العمالقه و

هو الموضع المذی خرج منه داود إلى جالوت و تحته صخره خضراء فيها صورة وجه كل نبي خلقه الله عز و جل و تحته اخذت طينه كل نبي و هو موضع الزاكب فليل له و ما الزاكب قال الخضر عليه السلام) و اما مسجد سهله که در کوفه قریب است بمسجد اعظم پس بتحقیق که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر عمم زید پناه به آن مسجد می برد در وقت خروج بانکه داخل آن مسجد می شد و استغاثه می کرد بجناب اقدس الهی حق سبحانه و تعالی اقلا او را یک سال در پناه خود در می آورد و در این یک سال بسیاری از آن کفار را به جهنم می فرستاد و آن مسجد جائی است که خانه ادریس در آنجا بوده است و در آنجا خیاطی می کرده چون خیاطی را آن حضرت بدر آورد و آن موضعی است که حضرت ابراهیم از آنجا روانه شد بسوی عمالقه و ظاهرا مراد از ایشان اتباع نمرود باشد که رفت و فتح کرد در لشکر کشی که نمرود کرد و حق سبحانه و تعالی پشه را بر ایشان گماشت تا همه را هلاک کرد و ممکن است که مراد از عمالقه فراغه مصر باشد و مسجد سهله موضعی است که داود از آنجا متوجه جالوت شد و فتح عظیم واقع شده و در زیر مسجد سنگ سبزی است که در آنجا منقوش است صورت هر پیغمبری که حق سبحانه و تعالی آفریده است و از زیر این مسجد برداشته اند طینت هر پیغمبری را و این مسجد جای سواره است پرسیدند از آن حضرت که سواره کیست حضرت

فرمودند که خضر است که همیشه در اطراف عالم می گردد به طی الارض و محل قرارش این مسجد است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۱

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در کوفه مسجدیست که آن را مسجد سهله می گویند اگر آن که عمّم زید به آنجا می رفت و نماز می کرد و پناه به خدا می برد حق سبحانه و تعالی بیست سال امان می داد او را و سواره شتر خود را در آنجا می خواباند که خضر باشد یا می باید که هر که آنجا رود اول بان مسجد رود و بعد از آن به مساجد دیگر و خانه ادریس علیه السلام در آنجا بوده است.

و هر مغمومی که در آن مسجد رود و میان شام و خفتن نماز بگذارد و خداوند خود را بخواند حق سبحانه و تعالی البته غم او را بردارد و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون قائم آل محمد ظهور کند منزلش در آنجا خواهد بود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که پرسیدند از آن حضرت که بعد از حرم خدا و حرم رسول او صلی الله علیه و آله کجا افضل است حضرت فرمودند که کوفه افضل است و آن زمین مطهر مبارکست و در آنجا قبور پیغمبران هست مثل ذی الکفل و یونس و صالح و هود و نوح صلوات الله علیهم و غیر ایشان از پیغمبران مرسل و غیر مرسل و اوصیاء پیغمبران صادقان و در آنجاست مسجد سهل که هر پیغمبری در

آنجا نماز کرده است و در آنجا ظاهر خواهد شد عدل الهی و قائم آل محمد در آنجا خواهد بود در وقت ظهور آن حضرت صلوات الله عليهم و قائمان بعد از آن حضرت یعنی بعد از آن که قائم بجهاد روند خلفای آن حضرت در آنجا خواهند بود.

یا بقیه حضرات ائمه معصومین که نزد ظهور آن حضرت زنده خواهند شد صلوات الله عليهم چنانکه وارد است که غسل آن حضرت را حضرت امام حسین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۲

صلوات الله علیه خواهد داد و آنجا منازل پیغمبران و اوصیاء پیغمبران و صالحان خواهد بود و در حدیث معتبر از مفضل بن عمر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که دوست می دارم که هر مؤمنی پنج انگشتی در دست کند یکی یاقوت و آن فاخرترین همه است.

و در اوقاتی که لباس فاخر مطلوب است پوشیدن مثل روز جمعه و عیدین و غدیر مستحب است که انگشتی یاقوت نیز در دست کنند دیگر عقیق است و خالص بودن از برای حق سبحانه و تعالی در آن بیشتر میسر است چون زینت بسیار در آن نیست و هر که دوستی او با ما بیشتر است از جهت رضای الهی مداومت بر انگشتی عقیق می کند.

دیگر فیروزه است و آن سبب خوشحالی مردان مؤمن و زنان مؤمنه است که خود خوشحال شوند یا دیگران مسرور شوند چون بینند که مؤمن فیروزه در دست دارد و سبب قوت روشنایی چشم است.

و سبب وسعت قلب است که غم نمی خورد و صبر کردن در حادثات بر او آسان می شود و دل را قوی می گرداند به شجاعت یا بانواع معرفت

دیگر حدید صینی است و من دوست نمی دارم که همیشه به پوشد اما در وقتی که خواهد ظالمان را به بیند. پوشیدن آن بد نیست از جهت دفع شر ایشان و با خود داشتن محبوب منست از جهت دور گردانیدن جنیان و شیاطین متمرّد گردن کش دیگر درّ نجف سفید است که در غرّین که اصل نجف است بهم می رسد مفضل گفت که گفتم ای مولای من درّ نجف چه ثواب دارد حضرت فرمودند که هر که انگشتری درّ نجف داشته باشد در انگشت و بان نظر کند حق سبحانه و تعالی بعد دهر نظری زیارتی در نامه عمل او می نویسد که ثواب آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۳

زیارت مانند ثواب پیغمبران و صالحان باشد و اگر نه آنست که حق سبحانه و تعالی بر فقرای شیعه رحم کرده است که اغنیا را مایل باین نگین نگردانیده است هر آینه نگین آن بها نمی داشت از کثرت قیمت به سبب کثرت رغبت عالمیان به آن چنانکه ایشان را مایل به الماس بی فایده کرده است و لیکن حق سبحانه و تعالی قیمت آن را ارزان کرده است تا اغنیا و فقرا همه منتفع شوند از آن و فضایل زیارت و آب فرات و غیر اینها در باب زیارات خواهد آمد و اکثر محدّثین این احادیث را همه در آن باب می آورند و لیکن چون مقصود صدوق فضایل نماز بود بیشتر اخبار را در این باب ذکر کرد.

[نماز در مسجد براثا]

(و اما مسجد براثا ببغداد فصلی فیه امیر المؤمنین صلوات الله علیه لما رجع من قتال اهل التّهرّوان و روی عن جابر بن عبد الله الانصاری أنّه قال صلّی بنا علیّ

صلوات الله عليه به براهنا بعد رجوعه من قتال الشّراه و نحن زهاء مائه الف رجل فنزل نصراني من صومعته فقال من عميد هذا الجيش فقلنا هذا فاقبل عليه فسلم عليه فقال يا سيدي أنت نبي فقال لا النبي صلى الله عليه وآله سيدي قد مات قال فانت وصي نبي قال نعم ثم قال له اجلس كيف سألت عن هذا قال انما بنيت هذه الصومعه من اجل هذا الموضع و هو براهنا و قرات في الكتب المنزله انه لا يصلي في هذا الموضع بذالجمع الا نبي او وصي نبي و قد جئت اسلم فاسلم و خرج معنا إلى الكوفه فقال له علي صلوات الله عليه فمن صلى هاهنا قال صلى عيسى بن مريم و أمه عليهما السلام فقال له علي صلوات الله عليه فأخبرك من صلى هاهنا قال نعم قال الخليل عليه السلام) اما مسجد براهنا كه مشهور است به جامع براهنا كه ما بين مشهد كاظمين صلوات الله عليهما و بغداد است و مندرس شده بود

لوامع صاحبقراني، ج ۳، ص: ۲۴۴

و در این اوقات تجدید کرده اند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه در آنجا نماز کرده است وقتی که از جهاد خوارج اهل نهروان برگشتند و مرویست بسند کالصحیح از جابر انصاری که اکثر غزوات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دریافتی بود و در غزوات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه همراه بود و به خدمت حضرات حسنین و علی بن الحسین و باقر علوم النبیین رسید و از همه حدیث شنید و سلام حضرت سید المرسلین را به حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه رسانید و

احادیث بسیار روایت کرده است در امامت ائمه اثنی عشر و در بسیاری از آن اخبار هست که چون حضرت اسامی ائمه اثنی عشر را می فرمودند و به حضرت امام محمد باقر می رسیدند می فرمودند که عن قریب او را در خواهی یافت و چون او را در یابی سلام مرا به او برسان پس چون به خدمت آن حضرت رسید و نمی شناخت آن حضرت را جابر گفت شمایی است مثل شمایل رسول خدا پس چون از نسب پرسید و شناخت جابر گفت که حضرت رسول خدا فرمودند که سلام او را به شما برسانم حضرت فرمودند که بر جد من باد سلام و بعد از آن بسیار به خدمت حضرت تردد می کرد و عرض می نمود اخباری را که از حضرت شنیده بود و حضرت تصحیح آن می فرمودند هر چه را صحیح بخاطر داشت و هر چه را سهو کرده بود حضرت تذکیر می فرمودند.

حاصل آن که جابر ذکر کرده است که در عقب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز گذاردیم در برائتا بعد از رجوع آن حضرت از کشتن خوارج که دین خود را به هیچ فروختند و به اعتقاد خودشان آخرت را خریده اند بدنیا لعنهم الله تعالی با آن که این ملاعین اگر چه اعتقاد به اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دارند آن قدر احادیث در کفر ایشان خصوصا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۵

جبهه این قتال نقل کرده اند که در هیچ چیز نقل نکرده اند و جمعی استبعاد کرده اند که چه وجه داشته باشد که حق سبحانه و تعالی سلب توفیق از این جماعت کرده است با آن که همیشه ملازم

آن حضرت بودند و همیشه عبادات شاقه می کرده اند رفع استبعاد باین است که خوارج همه سنی بودند و اعتقاد به امامت ابو بکر و عمر داشتند و اعتقاد به عثمان نداشتند چون قبایح او را دیده بودند و به اعتقاد این ملاعین حضرت امیر المؤمنین یک صغیره کرد که سخن ایشان را در صلح معاویه یا رضا به حکمین شنیدند و به اعتقاد این طایفه لعنهم الله هر صغیره فاعل خود را از ایمان بیرون می برد بنا بر آن که مکرر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که مخالفت الهی یا کفر است یا جنون که اگر کسی اعتقاد داشته باشد به بزرگی الهی و بزرگی معاصی عقوبات آن چگونه جرات می کند بر مخالفت او لیکن مراد از کفر عدم ایمان کامل است زیرا که منافات ندارد که این اعتقادات داشته باشد و اعتقاد به سعت رحمت الهی داشته باشد و به سبقت رحمت بر غضب چنانکه احادیث متواتره در این باب وارد است.

حاصل آن که چون آن حضرت در بغداد در برائا نماز گذاردند و ما بقدر صد هزار کس بودیم یعنی تخمینا و لهذا باین عبارت فرمودند پس نصرانی در صومعه اش در حوالی آن مسجد می بود و چون این نماز با این کثرت را دید از صومعه به زیر آمد و گفت سردار این لشکر کیست ما اشاره به آن حضرت کردیم پس رو به جانب حضرت کرد و سلام کرد و گفت ای سید من تو پیغمبری حضرت فرمودند که نه پیغمبر صلی الله علیه و آله که سید من بود از دنیا رفته است گفت پس تو وصی پیغمبری حضرت

فرمودند که بلی پس حضرت فرمودند که بنشین چرا این سؤال کردی نصرانی گفت که این صومعه را از جهت این موضع بنا کرده اند یا بنا کرده ام و در کتب سماوی خوانده ام که در این موضع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۶

با این کثرت نماز نمی کند مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری و الحال آمده ام که مسلمان شوم پس مسلمان شده و با ما آمد تا کوفه پس حضرت از او پرسید که در اینجا که نماز کرده است؟ نو مسلمان گفت حضرت عیسی بن مریم و مادرش صلوات الله علیهما پس حضرت فرمودند که خیر دهم تو را که دیگر که نماز کرده است گفت بلی حضرت فرمودند که حضرت ابراهیم خلیل الرحمن پس سنت است که چون به بغداد روند در مسجد برائا نماز کنند و حاجات طلب کنند و بنا بر مذهب کسی که اعتکاف در جایی می باید کرد که معصومی نماز جماعت کرده باشد در این جا اعتکاف می توان کرد بر تقدیر صحت خبر و اگر گویند که می باید که نماز جمعه کرده باشد نمی توان اعتکاف کردن چون معلوم نشد که نماز جمعه بود که حضرت کردند یا غیر جمعه و ظاهر آن است که اگر نماز جمعه کرده بودند جابر ذکر می کرد چون شرف نماز جمعه بیشتر است و الله تعالی یعلم.

[احترام مسجد]

(وقال الصادق صلوات الله عليه من تَخَّع في المسجد ثم رَدَّها في جوفه لم تمرّ بداء الا ابراته) شیخ طوسی رحمه الله نقل کرده است این خبر را از عبد الله بن سنان و ظاهر آن است که صدوق از کتاب عبد الله نقل کرده باشد و طریق او به

آن کتاب صحیح است روایت کرده است ابن سنان که آن حضرت فرمودند که هر که خواهد که فضلات سینه یا دماغ که به حلق می آید در مسجد بیاندازد و از جهت تعظیم مسجد بیاندازد و فرو برد نگذرد به دردی مگر آن که آن درد را دوا شود به قدرت الهی و از این حدیث استدلال کرده اند جمعی که نخامه تا بیرون نیاید از حلق حرام نیست که اگر حرام می بود از جهت ترک مکروهی جایز نبود که حرامی را به فعل آورد و خالی از قوت نیست از آن حیثیت که ظاهر نشده است تا بیرون نیاید فرو بردن آن حرام باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۷

اگر قایل به حرمت شویم این حدیث استثناء آن نمی تواند کرد به حسب ظاهر زیرا که ممکن است که چون به فضای حلق نرسیده باشد تجویز فرو بردن کرده باشند و عمده دلایل حرمت آیه کریمه *يُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ* است و این آیه ممکن است که حکم باشد که دلالت کند بر آن که هر چه طبايع از آن نفرت نداشته باشد حلال است و هر چه نفرت داشته باشد حرام است الا ما اخرجہ الدلیل پس مانند ملخ که حلال است و شراب که حرام است نص هر دو را بیرون کرده است و احتمال دیگر آن است که حق سبحانه و تعالی بر سیل امتنان فرموده باشد که هر چه طیب است بر شما حلال کرده ایم و هر چه خبیث است حرام کرده ایم غیر طیب را حلال نکرده ایم و طیب را حرام نکرده ایم بر شما و شما نمی دانید غالباً که طیب

کدام است و خبیث کدام است بسیار چیزی که اکثر طباع از آن نفرت ندارند و حق سبحانه و تعالی به سببی از اسباب آن را حرام گردانیده است مثل خمر که بحسب طباع اکثر عالمیان خبیثی ندارد و لیکن چون سبب زوال عقلی است که آدمی به آن آدم است و سبب فسادهایی است که مترتب می شود غالباً حق سبحانه و تعالی آن را حرام گردانیده است و ملخ خبیثی ندارد مگر آن که چون جمعی عادت به آن نکرده اند طبع ایشان از آن تنفر دارد مثل زیت و زیتون با آن که جمعی که معتادند به خوردن آن از آن لذت می یابند و مثل کامه هر طایفه که معتادند نفرت ندارند و هر که معتاد نیست به آن از آن نفرت دارد پس مستبعد است که حق سبحانه و تعالی به آرای مختلفه خلایق گذارد حیثیت و حرمت را پس چون آیه در معنی ثانی اظهر است اگر دلیلی دیگر باشد بر حرمت نخامه که از هر حلق بیرون نیامده باشد متبع است و الا بر اصل اباحت خواهد بود و بر تقدیری که در معنی دویم اظهر نباشد در معنی اول اظهر نیست و در این صورت مجمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۸

خواهد بود و به آن استدلال نمی توان کردن و الله تعالی يعلم.

و بر این مسأله متفرع می شود آن که اگر در صوم واجب ماه رمضان کسی نخامه را فرو برد قضا و کفاره جمع باید داد چنانکه بعضی از اصحاب گفته اند و بنا بر قول دیگر اگر در مسجد فرو برد صوم ثواب خواهد داشت پس احوط آن است که جمع

بین الاحتیاطین بکند به آن که فرو نبرد و در مسجد نیز نیندازد بلکه به طرف جامه یا دستمال بگیرد تا مخالفت جمعی از علما نکرده باشد و الله تعالی يعلم.

و در حدیث سکونی وارد است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرموده اند که هر که تعظیم مسجد کند و نخامه را در مسجد نیندازد فردای قیامت خندان باشد در وقتی که او را حساب کند حق سبحانه و تعالی و نامه عمل او را به دست راست او دهد و آن حضرت فرمودند که هر که آب دهان را فرو برد و در مسجد نیندازد از جهت تعظیم حق مسجد حق سبحانه و تعالی آن را قوت گرداند در بدن او و حسنه در نامه عمل او بنویسد و نگذرد به دردی مگر آن که دواي آن درد باشد.

و در حدیث کالصحیح از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که آب دهن را نگاه دارد و نیندازد در نماز از روی تعظیم الهی حق سبحانه و تعالی او را تندرستی کرامت کند که بیمار نشود مگر بیماری موت مقدر.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت سؤال نمودند از شخصی که در مسجد در نماز باشد و خواهد که آب دهان نیندازد حضرت فرمودند که از جانب چپ نیندازد و اگر در غیر نماز باشد رو بقبله نیندازد و از دست راست و دست چپ نیندازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۴۹

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که

آب دهان در مسجد انداختن خطیئه و گناه است و کفاره آن دفن آن است که خاکی بر روی او کنند و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است که آب دهان را به جانب قبله نیندازد پس اگر کسی از روی فراموشی بیندازد از آن استغفار کند از حق سبحانه و تعالی و اینها محمول بر استجاب و کراهت است چون احادیث صحیحه بر جواز عدم وجوب دفن وارد شده است.

[نظافت مسجد]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ كُنَسِ الْمَسْجِدِ يَوْمَ الْخَمِيسِ وَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَاخْرَجَ مِنْهُ مِنَ التُّرَابِ مَا يَذَّرُ فِي الْعَيْنِ غُفِرَ اللهُ تَعَالَى لَهُ) وَ بَه اسانید متکثره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که هر که بروید مسجد را در روز پنجشنبه یا شب جمعه از جهت پاکیزه بودن در روز جمعه علی الظاهر و از آنجا آن قدر خاک بدر برد که به مقدار داروئی باشد که در چشم پاشند و در بعضی از نسخ و در کتب قدیمه ثواب الاعمال و غیره یذری است به همان معنی حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزند و از این حدیث ظاهر می شود که خاک رو به مسجد را بیرون توان برد هر چند مظنون آن باشد که از خاک مسجد داخل آن شده باشد و چون در اخبار کثیره وارد شده است که سنگ ریزه و خاک مسجد را بیرون نبرند حمل می توان کرد بر آن که بوریا یا گلیم مسجد را اگر بروند بیرون توان برد و اگر مظنون باشد که خاک مسجد داخل آن

شده است ظاهراً توان بیرون برد اگر چه احوط آنست که اگر گوی در مسجد باشد داخل آن گو کنند و هم چنین اگر در مسجدی دیگر گوی باشد در آنجا کنند به غیر مسجد نریزند و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۰

و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که مسجدی را برود حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او بنده آزاد کردنی و اگر آن قدر چیزی بیرون برند که اگر در چشم ریخته شود سبب آزار چشم باشد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او دو نصیب عظیم از رحمتش یعنی نعمت دنیا و آخرت.

(و قال الصادق صلوات الله عليه من مشى إلى المسجد لم يضع رجله على رطب ولا يابس إلا سبّح له إلى الارضين السابعة) و بسند قوی کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر که پیاده بمسجد رود نگذارد پای خود را بر تر و خشکی یعنی بر هر چیزی مگر آن که تسبیح کنند تا زمینهای هفتم و ثواب آن تسبیحات از جهه او نوشته شود اگر مراد از هفت زمین هفت اقلیم است مراد از زمینهای هفتم شهرها و بقعهای اقلیم هفتم خواهد بود پس معنی آن چنین خواهد بود که از اطراف او همه تسبیح کنند تا منتهای زمینها و اگر هفت زمین طبقات باشد مانند آسمان چنانکه ظاهر اخبار است در این صورت اجزای طبقه هفتم خواهد بود که پا بر آن گذاشته است تا مسجد و هر جا که پا بر زمین گذارد از زیر پای او تا

طبقه هفتم تسبیح گویند و در بعضی از نسخ مفرد واقع شده است و ظاهر تصحیح فضلاست چون این خبر در جمیع کتب حدیث قدیمه و حدیثه الی الارضین است بعنوان جمع بلی محتمل است که راوی خوب ضبط نکرده باشد و ظاهر این خبر مانند اخبار بسیار و آیات بی شمار دلالت می کند بر آن که زمین را شعور باشد و ما ندانیم.

(وقد اخرجت هذه الاخبار مسنده و ما رویت فی معناها فی کتاب فضل المساجد و حرمتها و ما جاء فیها) و بتحقیق که بیرون آورده ام این اخبار را با اسناد آن و آن چه بمن رسیده است ازین باب از کتب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۱

معتبره و ذکر کرده ام در کتاب فضیلت مساجد و حرمت آنها و آن چه وارد شده است در باب مساجد یعنی در اینجا اکثر را مرسل ذکر کرده ام و در آن کتاب با اسناد و در این کتاب اندکی ذکر کرده ام و در آنجا بسیار پس اگر اسناد اینها را خواهی با اخبار دیگر رجوع بان کتاب کن و اکثر کتب صدوق بما نرسیده است.

[نماز در بیت المقدس]

(وقال علی صلوات الله علیه صلاة فی بیت المقدس تعدل الف صلاة و صلاة فی المسجد الاعظم تعدل مائة الف صلاة و صلاة فی مسجد القبيلة تعدل خمسا و عشرين صلاة و صلاة فی مسجد السوق تعدل اثنتی عشرة صلاة و صلاة الرجل فی بینه صلاة واحدة) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که یک نماز در مسجد قدس خلیل برابر است با هزار نماز و یک نماز در مسجد اعظم که مسجد

الحرام بوده باشد برابر است با صد هزار نماز و لفظ الف در کتب صدوق هست و در غیر کتب او مائه صلاه است و بنا بر این نسخه مراد مسجد اعظم هر بلدیست و مثل اصفهان که در او دو مسجد عظیم باشد یک احتمالش آنست که آن چه بزرگتر است که آن جامع قدیم است این حکم داشته باشد و احتمال دیگر آن که هر دو باشد چون هر دو از باقی مساجد اعظم اند و عرفا هر دو را مسجد اعظم و مسجد جامع می گویند و اگر این احتمال راه داده شود بسیاری از مساجد اعظم اند از بسیاری و قول اول مشهور است میان اصحاب و یک نماز در مسجد قبیله برابر است با بیست و پنج نماز و الحال مسجد محله بمنزله مسجد قبیله است بنا بر مشهور و یک نماز در مسجد بازار برابر است با دوازده نماز و مراد از آن مسجدیست که اهل بازار در میان بازار از جهت خود مقرر ساخته باشند و اگر هر چه متصل به بازار باشد مسجد بازار باشد همه مساجد مسجد بازار خواهد بود در اکثر بلاد و نمازی که در خانه کنند یک نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۲

است و ظاهرش آنست که معادله با صد و بیست و پنج نسبت به خانه باشد و ممکن است که هر مسجدی نسبت بما بعد او باشد چنانکه در مسجد الحرام و مسجد نبی صلی الله علیه و آله تصریح واقع شده بود پس بنا بر این مسجد نبی صلی الله علیه و آله برابر است با ده هزار نماز در مسجد کوفه یا قدس

و این هر دو برابرند با هزار نماز در مسجد جامع و آن برابر است با صد نماز در مسجد محله و آن برابر است با بیست و پنج نماز در مسجد بازار و بازار با خانه و الله تعالی يعلم.

[ثواب بنای مسجد]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه من بنا مسجدا كمفحص قطاه بنى الله له بيتا فى الجنة قال ابو عبيده الحداء مربي و انا بين مكة و المدينة اصنع الاحجار فقلت هذا من ذاك قال نعم) این عبارت محاسن است باین عنوان که بسند قوی روایت کرده است و بقیه حکایت ابو عبیده را مرسل روایت کرده است و کلینی و شیخ رضی الله عنهما روایت کرده اند بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که مسجدی بنا کند حق سبحانه و تعالی خانه در بهشت از جهه او بنا کند و برقی نیز از آن حضرت روایت کرده است که هر که مسجدی بنا کند مانند جائی که اسفروود در ریگ از سینه خود خانه می سازد و کنایه است از آن که صغیر باشد و دیوار نداشته باشد بلکه اگر سنگ چینی کرده باشند به مقداری که یک کس تواند ایستادن حق سبحانه و تعالی در بهشت از جهه او خانه بنا کند.

ابو عبیده می گوید که حضرت بر من گذشتند و من سنگ چینی کرده بودم از جهه مسجدی پس عرض کردم که فدای تو کردم امیدواری دارم یا داری که این سنگ چین مسجد باشد و ثواب مسجد داشته باشم چنانکه فرمودی حضرت فرمودند که بلی و در روایت متن همین است که

عرض نمودم که این سنگ چین مسجد است حضرت فرمودند که بلی و بعضی از فضلا می گفتند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۳

مراد از سنگ چین همین سنگ چینی است که عوام می کنند که دو سه سنگ بر بالای هم گذارند و توجیه می کرد که قصد مسجد می توان کرد که اگر کسی نماز کند و بر بالای این بایستد که سنگ را دور کند و بر آن زمین بایستد اگر بعضی از پای او در مسجد باشد یا پیشانی را بر آن گذارد او ثواب دارد و کسی که این را ساخته است نیز ثواب دارد و این بسیار بعید است خصوصا نسبت به فاضلی مثل ابو عبیده که بنحو اطفال جانی بسازد و مسجدش بنامد بلکه چنانست که اول مذکور شد و محققان علما نیز گفته اند و الله تعالی يعلم.

[مساجد سقف دار]

(و سال عبید الله بن علیّ الحلبیّ ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المساجد المظللّه یکره القیام فیها قال نعم و لکن لا تضرّکم الصّیلاه فیها) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مساجدی که سقف آن را به خشت و گل یا به گچ و آجر می پوشانند چنانکه متعارف مساجد حالست آیا نماز کردن در آنها مکروهست حضرت فرمودند که بلی و لیکن شما را ضرر ندارد و تتمه حدیث را صدوق ذکر نکرده است و شیخان ذکر کرده اند که ضرر ندارد شما را امروز که ستیان استیلا دارند و شما را تقیه می باید کرد و اگر صاحب الامر ظاهر شود و حقرا بر پای دارد خواهید دید که چه خواهید

کرد و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از مساجدی که در آنجا صورت آدمی یا اعم از آدمی و حیوانات می کشند نماز می توان کرد حضرت فرمودند که مکروهست و لیکن شما را امروز ضرر ندارد و اگر عدل قایم شود بظهور آن حضرت خواهید دید که چه خواهد کرد.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اول ما يبدأ به قائمنا سقوف المساجد فيكسرها و يامر بها فيجعل عريشا كعريش موسى) و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۴

منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که اول کاری که حضرت صاحب الامر ما خواهد کرد این خواهد بود که سقفهای مساجد را بکند و داربستی کند مثل چوب پوشی که حضرت موسی علیه السلام کردند و از پیش گذشت و جمعی از علما ذکر کرده اند که داربست در بلاد حاره خوبست اما در بلاد بارده که برف و باران می آید و یخ می بندد اگر مسجد سقف نداشت باشد سبب این می شود که کسی در مسجد نماز نکند پس خوبست که بعضی مسقف باشد و بعضی سر گشاده باشد و تا مقدور باشد در سرباز نماز کنند و چون هوا بسیار سرد شود در مسقف نماز کنند و لیکن چون ایوم که حضرت ظاهر نیست حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم ما را رخصت داده اند بهتر آنست که بان رخصت نماز کنیم تا حضرت صاحب الامر ظاهر شود و بعد از ظهور هر چه فرمایند متابعت کنیم و الله تعالی يعلم.

[محراب مساجد]

(و كان علي صلوات الله عليه اذا راى المحاريب فى المساجد كسرها و يقول كأنها مذابح اليهود) و منقولست بسند موثق

که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون می دیدند محرابهای داخله در مسجد را یا داخله در بنا را خراب می کردند و می فرمودند که به مذابح یهودان می ماند که قربان می کنند در آن بدان که از جمله بدعتهای عثمان این بود که مقصوره از جهت خود ساخت داخل مسجد که خود در آنجا بایستد و ممتاز باشد از دیگران و والیان عثمان نیز در بلاد اسلام از جهت خود ساختند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زمان خلافت ظاهری بدعتهای عثمان را بر طرف می نمودند و بدعتهای ابو بکر و عمر را نمی توانستند بر طرف کردن حاصل آن که دو قسم محراب ساختند یکی داخل در بنا و آن را مشکل بود خراب کردن مگر به خراب کردن دیوار و مفسده پر نداشت زیرا که اگر امام در آنجا رود و اگر دو طرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۵

صف امام را نه بینند و لیکن می بینند کسانی را که امام را می بینند و اما آن که داخل مسجد بود قریب بدو صف در دست راست و چپ می ایستادند که نه امام را می دیدند و نه کسی را می دیدند که امام را بیند از این جهت خراب می فرمودند و دلیلی که عوام فهمند می فرمودند که شبیه به مذبح یهود است و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که مخالفت کنید یهودان را.

(و رای علی صلوات الله علیه مسجدًا بالكوفه قد شرف قال کانه بیعه ان المساجد لا تشرف تبني جمًا) و بسند موثق منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه در کوفه مسجدی را دیدند که کنگره دارد حضرت فرمودند که به

مساجد یهود می ماند به درستی که مساجد را با کنگره نمی باید ساخت بلکه دیوارش را همواره می باید ساخت که کنگره نداشته باشد و این اخبار اگر چه خالی از ضعف نیست و لیکن چون عمل به این ها مشهور است میان اصحاب جبر ضعف آن کرده است با آن که در مستحبات بحدith ضعیف نیز عمل نموده اند و فی الحقیقه عمل بحدith صحیح کرده اند که ظاهرش دلالت می کند بر آن که در مستحبات عمل بحدith ضعیف می توان کرد و این حدith را کلینی از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بشنود چیزی از ثواب را بر عملی و آن عمل را به جا آورد حق سبحانه و تعالی آن ثواب را به او کرامت می فرماید اگر چه در واقع چنان نباشد و این حدith حسن کالصحیح است به اعتبار ابراهیم و بعضی صحیح می دانند و بنده صحیح می دانم به اعتبار آن که ابراهیم بن هاشم کتابهای کوفیان را در کوفه به نزد صاحبان کتاب خواند و همان کتابها را به قلم آورد و علماء قم همه از او روایت کردند و از آن جمله کتاب صفوان و حماد و ابن ابی عمیر بود و ابراهیم از مشایخ اجازه است اگر توثیق صریح نداشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۶

ضرر ندارد چنانکه علامه گفته است که توثیق صریح ندارد.

و از این جهت بلفظ صریح گفته است که نقل علماء قم از او توثیق اوست و لیکن صریح نیست و نزد بنده در کتب مشهوره ضعف مشایخ

اجازه ضرر ندارد و برقی در محاسن از علی بن الحکم روایت کرده است از هشام از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر که به او برسد حدیثی از نبی صلی الله علیه و آله که چیزی از ثواب هست بر عملی و آن عمل را به جا آورد آن ثواب او را خواهد بود هر چند نبی آن را نفرموده باشد و به همین مضمون کلینی در قوی و برقی در صحیح از محمد بن مروان از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند و حدیث هشام در محاسن صحیح است و هم چنین در جامع بزنطی و ابن عیسی با آن که عمده حکم صدوقست به صحت اینها.

[سفید کردن مسجد به پخته شده به عذره انسان]

(و سئل ابو الحسن الاول صلوات الله علیه عن الطین فیہ الثبن یطین به المسجد او البیت الذی یصلی فیہ فقال لا باس و سئل عن بیت قد کان الجصّ یطبخ فیہ بالعذره أ یصلح ان یجصّص به المسجد فقال لا باس و سئل عن بیت قد کان حشاً زمانا هل یصلح ان یجعل مسجدا فقال اذا نظّف و اصلح فلا باس) و منقولست که سؤال کردند از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله از گلی که گاه در او کنند و مسجد را گاه گل کنند یا خانه را که در آن نماز کنند زمینش را گاه گل بمالند آیا خوبست و سجده می توان کرد با آن که گاه ماکول است حضرت فرمودند که باکی نیست گاه ماکول حیواناتست و می باید که ماکول انسان نباشد و ممکن است که علی بن جعفر (ص) شنیده باشد که تیمّم از گاه گل نمی توان کرد

به خاطرش رسیده باشد که سجده کردن نیز مثل تیمم کردنست حضرت فرموده باشند که باکی نیست و هر دو از یک باب نیستند در جمیع چیزها و دیگر از آن حضرت صلوات الله سؤال کردند از منزلی که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۷

آنجا گچ می پزند بفضله آدمی چنانکه متعارف عراق عربست بالفعل نیز که گچ خام را پهن می کنند و عذره خشک را بر بالای آن می ریزند و آتش در آن می زنند گچ پخته می شود و دغدغه از دو وجه است یکی آن که ممکن است که عذره تر باشد و گچ نجس شود دویم آن که آیا به سوختن پاک می شود و استحاله از مطهرات هست یا نه و در اینجا دو استحاله است یکی استحاله عذره به خاکستر و دوم استحاله گچ خام که پخته می شود آیا باین پاک می شود و مسجد را باین گچ گچکاری می توان کرد یا نه حضرت در جواب فرمودند که باکی نیست یعنی استحاله به خاکستر از مطهراتست و گچ لازم نیست که نجس شود چون اغلب آنست که عذره خشک را بر روی گچ می کنند و اگر سؤال ازین باشد که زمین مسجد را گچکاری می کنند آیا سجده بر آن می توان کرد چنانکه چنین سؤالی خواهد آمد در این صورت جواب اینست که مثل این استحاله بر تقدیری که مطهر باشد مانع از سجده نیست زیرا که به سبب این استحاله از اسم ارض بیرون نمی رود و سجده بر ارض جایز است پس بنا بر این سجده بر آجر و امثال آن توان کرد و لیکن باین حدیث استدلال بر جواز سجده نمی توان کرد چون سخن

سجده مذکور نیست. در این خبر دیگر پرسیدند که هر گاه یورتی مدتی بیت الخلا باشد آیا آن خانه را مسجد می توان کرد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه پاکیزه سازند آن خانه را از نجاسات و اصلاح کنند که خاکی در آن خانه بریزند بواسطه زیادتی تطهیر یا بوریایی بر آن بیندازند باکی نیست و توهم می شود که چون زمین نجس شده است مشکل است که خاکهای آن زمین را آن قدر توان بر داشتن که هیچ خاک نجس نماند از جهت رفع این توهم خاک بر بالای آن ریختن خوبست و دور نیست که این خاک مطهر باشد چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است از حضرات صادقین صلوات الله علیهم فرمودند که زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۸

بعضی از آن بعضی دیگر را مطهر است و ظاهرش آنست که خاک پاکی که بر خاک نجس اندازد پاک می شود و صریح این احادیث نیز دلالت بر آن می کند مثل صحیح حلی که خواهد آمد بلفظ تطهیر و صحیح عبد الله بن سنان که حضرت (ص) فرمودند که هر گاه خواهی بیت الخلا را مسجد کنی آن مقدار خاک بر او بریز که نجاسات مخفی شود پس بتحقیق که آن را مطهر است إن شاء الله.

و در حدیث کالصحیح مسعده که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه آن قدر خاک بریزند که نجاسات را به پوشاند و بوی آن زایل شود باکی نیست که مسجد بسازند زیرا که خاک تطهیر آن می دهد و سنت بر این جاری شده است.

و در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است

در این سؤال که هر گاه آن مقدار خاک بریزند که به پوشاند نجاسات را پس آن آشد تطهیرا است.

و در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که بیت الخلا را مسجد کنند و اگر این خاک مطهر نباشد نیز ضرر ندارد بنا بر آن که الحال علم نداریم که از خاک نجس چیزی مانده است یا آن که هر گاه مسجد کنند بعد از آن نمی باید آن را نجس کردن آن چه پیشتر نجس شده باشد ضرر ندارد چنانکه شیخ تستری طاب ثراه می فرمودند و ظاهر احادیث بسیار اینست که همین کافی است که خاک نجس را بحسب ظن خود بر دارد و این دقتها وسواس است و اگر راه وسواس باز شود گوشت نمی توان خورد زیرا که چربی گوشت در دکان قصاب بی دغدغه نجس می شود و چربی بمنزله آب مضافست که قابل تطهیر نیست مثل روغن و قطع نظر از چربی گوشت دستی که بر آن می مالند که ازاله نجاست آن کند دست چرب می شود و تا چربی دارد نه چربی قابل تطهیر است و نه دست به اعتبار حایل بودن چربی از رسیدن آب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۵۹

بدست و هم چنین در جمیع چیزها هر گاه دقت کنند پاک در عالم بهم نمی رسد و در شریعت سمحه سهله این دقتها را ندیده ایم در جائی که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده باشند بلکه مدار بر توسعه است چنانکه گذشت و خواهد آمد و این حدیث از جمله احادیث علی بن جعفر است و همین سؤالات در کتاب قرب الاسناد هست از علی بن جعفر

که از برادرش موسی بن جعفر سلام الله علیهما کرده است پس بنا بر این صحیح بوده باشد چون سند صدوق بکتاب علی بن جعفر صحیح است.

[مسجد کردن مکان نجس]

(و سال عبید الله بن علی الحلبي ابا عبد الله صلوات الله عليه في مسجد يكون في الدار فيبدو لأهله ان يتوسدوا بطائفه منه او يحولوه عن مكانه فقال لا بأس بذلك قال فقلت فيصلح المكان الذي كان حشًا زمانا ان ينظف و يتخذ مسجدا قال نعم اذا القي عليه من التراب ما يواريه فان ذلك ينظفه و يطهره) و به اسانید صحیحہ منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از مسجدی که در خانه باشد و اهل آن خانه خواهند که بعضی از آن مسجد را داخل خانه خود کنند یا آن مسجد را از آنجا بگردانند و به جای دیگر اندازند حضرت فرمودند که باکی نیست و علما حمل نموده اند بر آن که صیغه وقف نگفته باشند بلکه گوشه را از جهت نماز اهل خانه مقرر ساخته باشند و ممکن است که حکم مسجد خانه چنین باشد حلبی گوید که گفتم که اگر جائی مدتی ادب خانه باشد می توان آن را پاکیزه کردن و مسجد کردن حضرت فرمودند که بلی هر گاه آن مقدار خاک بر روی آن کنند که همه جا را به پوشانند او را پاک می کند و طاهر می گردانند و قریب باین عبارت در هر دو سؤال در صحیحہ عبد الله بن سنان و احادیث دیگر وارد شده است و تفصیلش در حدیث سابق گذشت و ظاهر این اخبار صحیحہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۰

و کالصحیحہ

آنست که خاک از جمله مطهراتست بلکه استحاله نیز چون اگر عین عذره نیز باقی باشد به اندک زمانی خاک می شود چنانکه ظاهر احادیث بسیار نیز دلالت می کند بر این معنی و گذشت بعضی و خواهد آمد نیز إن شاء الله تعالی.

[هر که به مسجد رود یکی از هشت چیز را می یابد]

(و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول من اختلف إلى المساجد اصاب احدى الثمان ایا مستفادا فی الله عز و جل او علما مستطرفا أو آیه محکمه او رحمه منتظره او کلمه ترده عن ردی او یسمع کلمه تدله علی هدی او یترک ذنبا خشیه او حیاء) به اسانید موثقه قویه کالصحیحه از بهترین جوانان اهل جنت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما و اصبع بن نباته و غیر ایشان منقولست که همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که هر که تردد کند یا تردد بسیار کند در مساجد یکی از هشت چیز را البته می باید غالباً.

اول برادر مؤمنی می گیرد به برادری و با او برادر می شود از جهه رضای الهی یا برادری بهم می رساند صالح و عالم و عاقل متصف به صفات حسنه که از صفات او منتفع تواند شد از جهه رضای الهی در گرفتن برادر و در انتفاع از او چون همیشه خوبان در مسجد می باشند و این قسم برادری نادر است اما اکسیریست که مسهای قابل را طلا می کند و لهذا نماز جماعت مطلوبست که اکثر خوبان جمع می شوند و از سلام و مصافحه و امثال اینها از یکدیگر منتفع می شوند قطع نظر از انتفاع نماز که خواهد آمد دویم می باید علمی را که سبب رغبت او شود در عبادات و طاعات از کلمات

حکمت و مواعظ حسنه و مستطرف نفیسی است که همه کس از آن محفوظ گردد.

و ظاهراً مراد از علم مستطرف علوم وهیبه لدئیة ایست که فکر را در آن مدخلی نباشد بلکه به محض تفضل الهی وارد شود بر جمعی که همیشه به یاد الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۱

باشند با ریاضت.

سیم می یابد و می شنود آیه واضح الدلّاله را و از علم آن منتفع می شود چون مستحبّ است خواندن قرآن در مساجد بلکه در حدیث صحیح وارد شده است که مساجد از جهه خواندن قرآن موضوع است یعنی بعد از نماز یا نماز نیز از جهه خواندن قرآن موضع است و عمده قرآن که نافع است اکثر عالمیان را محکّمات آیاتست.

چهارم می یابد رحمتی را که انتظار قابل کشد یا مواد قابل منتظر آن قسم رحمتند و صورت اولی فیضی است که همیشه از جناب اقدس تعالی شانه فیض است و هر که قابل آن شود بان می رسد و صورت دویم فیوض خاصه است که هر چند از این طرف قابلیت بیشتر می شود کشش آن بیشتر است و بیشتر فیض می شود چنانکه از مدینه علم الهی صلّی اللّٰه علیه و آله منقولست که.

انّ لربکم فی ایام دهر کم نفحات الا فتعرّضوا لها

و تفصیلش گذشت.

پنجم می شنود سخنی را که باز دارد او را از چیزی چند که سبب هلاک اوست.

ششم می شنود کلمه را که دلالت می کند او را بر هدایت چون همیشه در مساجد علما و وعاظ می بوده اند و کار ایشان اینست که نصایح و مواعظی که ودایع الهی است نزد ایشان به خلائیق رسانند و ممکن است که اشاره به سماع باشد و آن عبارتست از شنیدن کلماتی که

قصد متکلم از آن چیزی دیگر است و این کس چنان می یابد که حق سبحانه و تعالی بر زبان او جاری ساخته است از جهت هدایت او مثل آن که شخصی شنید که کسی فریاد می کند ستر بزی او چنین فهمید که حق سبحانه و تعالی به او خطاب می فرماید که تو سعی کن در راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۲

من تا به بینی الطاف را نسبت به خود و علی هذا القیاس و اعم از همه اظهر است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

هفتم ترک گناه می کند از ترس الهی چون از لوازم خانه است که هر عاقلی اجتناب می کند از سخط صاحب خانه و از لوازم مسجد است که آدمی متذکر شود خداوند خود را پس اگر اراده گناهی کند از ترس الهی نخواهد کرد.

هشتم ترک گناهست از روی حیاء صاحب خانه و این رتبه بالاتر است چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که چون عبادت الهی کنی چنان باش که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند و بی حیایی بالاتر از این نمی باشد که عصیان صاحب خانه کنند در خانه او و بعضی تفسیر کرده اند خشیت را به خشیت الهی و حیاء را به حیاء از خلق و بر عکس نیز گفته اند و تعمیم بهتر است بانکه ترک ذنوب مطلوب است هر چند بواسطه خوف رفتن عرض باشد و حیا مطلوبست از خدا و خلق و آن چه حضرت فرموده اند از لوازم مسجد اشعاری دارد که می باید که شخصی که داخل مسجد می شود همه اینها منظورش باشد بلکه چون متوجه مسجد شود. قصد اینها و امثال اینها

داشته باشد تا بهر قصدی او را ثواب عظیم بوده باشد چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه و علی آبائه و ابنائه ذکر کرده اند که خداوند نیت مرا وافر و عظیم گردان که هر فعلی مشتمل بر نیت بسیار باشد زیرا که مدار بر نیت است.

[اعلان گم شده در مسجد]

(و سَمِعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَجُلًا يَنْشُدُ ضَالَّةً فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ قَوْلُوا لَهُ لَا رَدَّ اللَّهُ عَلَيْكَ فَإِنَّهَا لَغَيْرِ هَذَا بَنِيَتْ) و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیدند که شخصی در مسجد می گوید که که یافته است حیوان مرا اگر ینشد از باب مجرد باشد و اگر از باب افعال باشد در این معنی اطلاق می کنند و در آن که گویند که گم کرده است حیوانی را و علما در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۳

دو صورت حکم به کراهت کرده اند چون خبری دیگر از آن حضرت منقولست که حضرت ضاله را نهی فرمودند یعنی بهر دو معنی و تعلیل حضرت نیز دلالت بر هر دو می کند پس حضرت فرمودند که بگوئید به او که خداوند تعالی ضاله ترا به تو نرساند یا صاحبش پیدا نشود بنا بر احتمال دیگر و لیکن بعید است بلکه اظهر آنست که گم کرده است و می جوید پس فرمودند که مسجد را از جهت غیر این کارها بنا کرده اند یعنی از جهت عبادتست و صدوق در تتمه این خبر مرسل ذکر کرده است که رفع صوت در مسجد مکروهست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند به شخصی که تیر می تراشید حضرت او را نهی فرمودند و فرمودند که مسجد را از جهت غیر

این کارها بنا کرده اند و علی ای حال محمولست بر کراهت زیرا که منقولست در حدیث کالصحیح بل الصحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که در مسجد انشاد ضاله می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی حرام نیست و حرام نبودن منافات ندارد با کراهت و ممکن است که این حدیث را حمل کنیم بر کسی که یافته باشد حیوانی را و طلب صاحبش کند و صورت اول را بر آن که گم کرده باشد چون وارد است که تعریف ضاله را در مجامع می باید کرد و ممکن است که حمل کنیم کراهت را بر صورتی که فریاد کند و جواز را بر آهسته چون نهی از بلند آواز کردن وارد است در مسجد و اکثر علما همه را مکروه می دانند و تعریف را گفته اند که در بیرون مسجد می کنند نزدیک درهای مسجد و این بهتر است هر چند جایز باشد در مسجد.

[اطفال و مجانین در مساجد]

(وقال صلوات الله علیه جئوا مساجدکم صبیانکم و مجانینکم و رفع اصواتکم و شراءکم و بیعکم و الضأله و الحدود و الاحکام) و به سند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۴

اجتناب کنید در مساجد از اطفال و مگذارید که داخل مساجد شوند مبادا مسجد را نجس کنند و حمل نموده اند بر اطفال غیر ممیز که اگر تمیز داشته باشد سنت است که ایشان را پدران با خود بمسجد برند تا عادت کنند چنانکه در سایر عبادات ایشان را بانها باز می دارند و از مجانین نیز اجتناب کنید و

مگذارید که مطلقاً داخل مساجد شوند و مفساد ایشان بیشتر است و آوازه‌های خود را بلند مکنید و خرید و فروخت مکنید گم شده را یا صاحبش را مجوید و حدود را در مسجد اقامت مکنید چون خوف تلوث مسجد به نجاسات هست و احکام را اقامت مکنید به قضا و این اخیر را حمل کرده اند بر دوام پس اگر نادر واقع شود ضرر ندارد و چون مشهور است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دکه القضا که داخل مسجد کوفه است قضا می پرسیدند پس جمع می کنند با آن خیر بآنکه حضرت نادرا در مسجد حکم می فرمودند یا آن که معصوم مستثنی است یا آن که اگر محاکمه را در مسجد بیاورند چون واجب فوری است در مسجد می باید واقع سازند و غیر این از وجوهی که علما ذکر کرده اند و وجه عصمت بهتر است و در حدیث دیگر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که اجتناب فرمائید مساجد را از اطفال و مجانین خود و از خرید و فروخت و ادب خانه و محل وضو را در بیرون مسجد قرار دهید نزدیک درهای مساجد خود یعنی مسجد را چنان وقف مکنید که ادب خانه در میان مسجد باشد و بر دور آن مسجد باشد و الله تعالی يعلم.

[شعر گفتن در مساجد]

(و ینبغی ان یجنب المساجد انشاد الشعر فیها و جلوس المعلم للتأدیب فیها و جلوس الخیاط فیها للخیاطه) و سنت است که مساجد را اجتناب نمایند از شعر گفتن و شعر خواندن و از نشستن معلم در آنجا از جهت تعلیم اطفال چون خوف تلویت و تنجیس مسجد

خیاط در مسجد از جهه خیاطی چنانکه گذشت اخبار که مساجد را از جهه امثال این کارها بنا نکرده اند و منقولست بسند صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر بشنویید که شخصی در مسجد شعر خواند بگوئید که فض الله فاک خداوند عالمیان دهانت را بشکند به درستی که مساجد از جهت آنست که در آن جا قرآن بخوانند دور نیست که اگر خوف فساد نباشد چنان گفتن که آن شخص بشنود بهتر باشد و اگر نه آهسته نفرین کند.

و در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم موسی صلوات الله علیه که آیا جایز است شعر خواندن یا گفتن یا اعم در مسجد حضرت فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند اول را بر اشعار باطله و ثانی را بر اشعار حقه مثل مدح منقبت خدا و رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم یا اشعار حکمت یا استشهادات از کلام عرب بر آیه و حدیث و اگر از موزونیت بیندازد بهتر است و الله تعالی يعلم.

و در حدیث صحیح وارد است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از کشیدن شمشیر در مسجد و از تراشیدن تیر در مسجد و فرمودند که بنا نشده است مسجد مگر از جهه غیر اینها که عبادتست.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا سلاح را در مسجد می توان آویخت حضرت

فرمودند که بلی اما در مسجد اکبر نه زیرا که جدم سید الساجدین صلوات الله علیه شخصی را دیدند که در مسجد تیر می تراشید حضرت او را نهی فرمودند از آن چون مسجد محل امن است و خواب کردن در مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۶

الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله مکروهست و در مساجد دیگر مکروه نیست.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله که چه می فرمایید در خواب کردن در مساجد حضرت فرمودند که باکی نیست مگر در مسجدین مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و زراره گفت که گاه بود که حضرت دست مرا می گرفتند در مسجد الحرام و به گوشه می فرمودند و حدیث می فرمودند تا خواب می رفتند و من نیز بخواب می رفتم پس عرض می کردم که شما را خواب ربود چونست حضرت فرمودند که آن مسجدی کراهت دارد که در زمان حضرت صلی الله علیه و آله مسجد بود اما در اینجا که خارجست از آن ضرر ندارد.

و در حدیث صحیح از ابن وهب منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از خواب کردن در این دو مسجد حضرت فرمودند که ضرر ندارد پس مردمان غریب در کجا بخوابند و این حدیث دلالت می کند که کراهت در حدیث سابق بمعنی مشهور است و حمل می توان کرد بر آن که اگر جائی داشته باشد در مسجدین خوابیدن مکروه باشد و اگر نه جایز باشد و ممکن است که حدیث دوم را حمل کنیم بر اول به

آن که جواز خواب در زیادتیه‌های مسجد باشد نه در اصل مسجد.

و در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و آله از خواب کردن در مسجد الحرام حضرت فرمودند که باکی نیست و سؤال کردم از خواب کردن در مسجد رسول صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند که خوب نیست و الحال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۷

متعارفت که در مسجد حضرت را می بندند بخلاف مسجد الحرام ممکن است که از جهت آزار رسیدن به ایشان نهی شده باشد که مبدا ستیان آزار به ایشان رسانند و الله تعالی يعلم.

و در حدیث صحیح از رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از وضو ساختن در مسجد حضرت فرمودند که اگر وضو از بول و غایط سازد مکروهست و اگر به سبب احداث دیگر باشد کراهت ندارد و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از تکلم به عجمی در مساجد و محتملست که کراهت در وقتی باشد که عربی تواند تکلم کردن و از آن حضرت بسند قوی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که در مسجد باشد و اذان بگویند و بی علتی از مسجد بیرون رود منافق است مگر آن که اراده برگشتن داشته باشد.

و در موثق کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که هر که در مسجد بنشیند و انتظار وقت نماز کشد او مهمان حق سبحانه و تعالی است و

بر حق سبحانه و تعالی لازمست که گرامی دارد مهمان خود را و احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که سیر خورده باشد نزدیک مسجد ما نیاید.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدند از خوردن سیر و پیاز و تره حضرت فرمودند که باکی نیست خامش و پخته اش و باکی نیست که دوا کنند به سیر و لیکن هر گاه خورده باشند بمسجد نروند و ظاهر آنست که حکم سیر را فرموده باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۶۸

و احتمال هر سه دارد خصوصاً پیاز خام چون در حدیث دیگر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که ازین مؤذیات خورده باشد نزدیک نشود بمسجد یعنی هر چه سبب آزار مردمان باشد و بوی تنباکو نیز مؤذیست کسانی را که نمی کشند و دور نیست که الیوم کراهت نداشته باشد چون همه می کشند مگر بسیار نادر و نهی واقع شده است از انداختن سنگ ریزه در مسجد به یک دیگر.

و در روایت سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت شخصی را دیدند که سنگ ریزه انداخت در مسجد حضرت فرمودند که این سنگ ریزه صاحبش را لعن می کند تا به زیر آید پس فرمودند که در مجالس سنگ ریزه به یک دیگر انداختن از صفات قوم لوط است پس حضرت این آیه را تلاوت کردند که ترجمه اش اینست که حضرت لوط به ایشان می گوید که شما اعمال

بد می کنید و در مجالس امر منکر را بفعل می آورید و آن انداختن سنگ ریزه است به یک دیگر.

و به همین سند منقولست که در مسجد عورت خود را نمی باید گشودن و از ناف تا زانو عورتست هر چند کسی نباشد چون ملایک در مسجد می باشد و اگر کسی باشد غیر عورتین را باز کردن از ناف تا زانو کراهتش بیشتر است و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که در مساجد سخنی که از دنیا باشد مگویید که عقاب عظیم بر آن مترتب می شود و احادیث سابقه اشعاری باین معنی دارد که مسجد را از جهت عبادت وضع کرده اند و عذاب را حمل کرده اند بر سخن نامشروع یا مبالغه و این اظهر است.

[هر که روشن کند چراغی را در مسجدی از مساجد الهی]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ اسْرَجٍ فِي مَسْجِدٍ مِنْ مَسَاجِدِ اللهِ سَرَاجًا لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ مَا دَامَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قِرَانِي، ج ۳، ص: ۲۶۹

فِي ذَلِكَ الْمَسْجِدِ ضَوْءٌ مِنَ السَّرَاجِ) و منقولست به چند سند که حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که روشن کند در مسجدی از مساجد الهی چراغی تا روشنی آن چراغ باشد فرشتگان همه با حاملان عرش از جهت او طلب مغفرت کنند و هر طلبی که ملائکه نمایند بامر الهی است.

و در حدیثی که حق سبحانه و تعالی هر گاه فرشتگان را امر کند به دعا البته می آمرزد آن بنده را و حاجتش را بر می آورد بدان که این حدیث را انس بن مالک روایت کرده است و از محدثین ما بعضی نام او را برده اند و بعضی گفته اند که از

رجلی بما رسیده است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که عمدۀ دروغهایی که بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بستند عایشه و ابو هریره و انس بن مالک بستند و عمدۀ احادیث اهل سنت از این سه کس است و از عبد الله بن عمرو اخبار در مذمت او نیز وارد است پس آن که محدثین ما از او نقل کرده اند این حدیث را و بر سیل ندرت نیز از ایشان نقل می کنند وقتی می کرده اند که موافق آن خبر از صادقین صلوات الله علیهم به ایشان رسید باشد و از جهت تالیف قلوب عامه نقل می کرده اند و با آن که در سنتی ها مساهله می توان کرد محدثان ما نمی کرده اند مگر در مثل این صورت و الله تعالی یعلم.

[خارج کردن چیزی از مسجدی به مسجد دیگر]

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا اخرج احدکم الحصاه من المسجد فلیردّها فی مکانها او فی مسجد آخر فإنّها تسبیح) و به روایت وهب منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه شخصی سنگ ریزه را از مسجد بیرون برد می باید که آن سنگ ریزه را به جای خود آورد یا به مسجدی دیگر که آن تسبیح می گوید و این در صورتی است که سنگ ریزه جزو مسجد باشد اما اگر از زیادتیها باشد که سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۰

کثافت مسجد باشد ظاهرا بیرون بردن بهتر باشد چنانکه گذشت و دور نیست که تسبیح اشاره باشد به جزویت مسجد چون تسبیح مسجد نه مثل تسبیح سایر مواضع است که مسجد نباشد

[جایز نیست حیض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذشتن]

(و لا- یجوز للحائض و الجنب ان یدخلا المسجد الا مجتازین) و جایز نیست حیض و جنب را که داخل مسجد شوند مگر بعنوان گذاشتن و پیشتر گذشت که مگر به مسجدین که مطلقا داخل هر دو نمی توانند شد.

(و قال الصّیّادق صلوات الله علیه خیر مساجد نسائکم البیوت) و به سند کالصحیح و صحیح علی المشهور از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بهتر مسجدها از جهت زنان شما یورتهای ایشانست چنانکه بعد از این خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(و سئل صلوات الله علیه عن الوقوف علی المساجد فقال لا یجوز فانّ المجوس وقفوا علی بیوت النّار) و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از وقف کردن بر مساجد حضرت فرمودند که جایز نیست به درستی که گبران وقف می کنند بر خانهای آتش خود شما مثل آنها مباحثید و مظنون

آنست که صدوق نقل معنی حدیث کرده است موافق فهم خود زیرا که در جاهای دیگر مثل باب وقف این کتاب و علل و غیر آن بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که از آن حضرت پرسیدند که هر گاه شخصی خانه بخرد و بنا کند خانه از جهه خودش و عرصه از آن زمین بماند و آن را مستغلی کند که به کرایه دهد آیا این خانه را وقف می توان نمود بر مسجد حضرت در جواب فرمودند که مجوس وقف کردند بر خانه آتش و این عبارت یک احتمالش این است که هر گاه ایشان وقف بر خانه آتش کنند شما اولاید که وقف کنید بر خانه حق سبحانه و تعالی و احتمالی دیگر آن که از پیش

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۱

گذشت و احتمال جواز اظهار است به اعتبار عمومات اخبار و اگر اظهار نباشد و هر دو احتمال مساوی باشد از مجملات اخبار خواهد بود و ممکن است که این خبری دیگر باشد و به سبب صراحت این خبر آن خبر را حمل بر این کرده باشد و لیکن بسیار بعید است و احتمال دارد که مراد این باشد که وقف بر مسجد نمی باید کرد بلکه وقف بر مسلمانان می باید کرد زیرا که شرط است در موقوف علیه که قابل تملک باشد و مسجد قابل تملک نیست و ممکن است که بر تقدیر آن که مراد حضرت عدم جواز باشد وجهش این باشد که اغلب اوقات وقف می کنند از جهه زینتهای مسجد و آن مطلوب شارع نیست و گمان ندارم که غیر صدوق کسی باین خبر

عمل کرده باشد بر عدم جواز و الله تعالى يعلم.

[مساجد خانه خداست]

(و روی انّ فی التوریه مکتوبا انّ بیوتی فی الارض المساجد فطوبی لعبد تطهر فی بیته ثم زارنی فی بیتی الا- انّ علی المزور کرامه الزائر الا بشر المشاءین فی الظلمات إلی المساجد بالنور الساطع یوم القیمه) و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در توراہ نوشته است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به درستی که خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشا حال بنده که در خانه خود وضو سازد و بعد از آن به زیارت من آید در خانه من به درستی که لازمست بر هر که شخصی به زیارت او رود که اکرام و تعظیم کند زیارت کننده خود را تا اینجا حدیث حضرت صادقست و زیادتی که البته بشارت ده جمعی را که در تاریکیها به مساجد می روند که ایشان را در روز قیامت نوری باشد ظاهر و هویدا مانند برق لامع.

در حدیث دیگر است که صدوق کالصحیح روایت کرده است از جعفر طیار رضی الله عنه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۲

خداوند عالمیان می فرماید که به درستی که خانهای من در زمین مسجدهاست روشنی می دهد اهل آسمان را چنانکه ستارگان روشنی می دهند اهل زمین را خوشا حال بنده که مساجد خانهای او باشد و خوشا حال بنده که در خانه خود وضو سازد و به زیارت من آید در خانه من به درستی که بر مزور است که گرامی دارد زایر خود را یا محمد بشارت ده جمعی را که

در تاریکیهای به پای خود می روند به مسجدها که فردای قیامت او را نوری ساطع بوده باشد و در کتب صدوق چنین است و در اینجا هر دو را با هم ضم کرده است از حفظ علی الظاهر و باین دو حدیث استدلال کرده اند بر استحباب طهارت از جهت دخول مسجد چون ظاهر حدیث آنست که اصل دخول زیارت الهی است و ممکن است که مراد از زیارت نماز و خواندن قرآن و سایر عبادات باشد که در مسجد واقع می شود یا محض نماز چون مناجاتست با حق سبحانه و تعالی و دلالت کند بر نماز تحیت مسجد. چنانکه در حدیث ابو ذر و غیر آن وارد است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که مساجد را راه مکنید تا دو رکعت نماز در آن نکنید پس اولی آنست که اگر کسی اراده مسجد داشته باشد قصد نماز یا قرائت قرآن داشته باشد و وضو از جهت یکی از اینها بسازد چنانکه در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بنده مؤمن قرآن نخواند هر گاه بی طهارت باشد تا طهارت نسازد بانکه اگر جنب باشد غسل کند و اگر بی وضو باشد وضو سازد.

و در حدیث کالصحیح از محمد بن فضیل منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم و عرض نمودم که قرآن می خوانم و مرا بول آزار می دهد می روم و بول و استنجا می کنم و دست را می شویم و باز قرآن می خوانم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۳

حضرت فرمودند که تا وضو نسازی قرآن مخوان و در حدیث صحیح نیز گذشت که مساجد وضع

شده است از جهه خواندن قرآن.

و در حدیث کالصحیح از ابی بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از علت تعظیم مساجد حضرت فرمودند که به سبب این امر کرده اند به تعظیم مساجد که خانهای خداست در زمین یعنی خانه عبادت الهی است یا چون حق سبحانه و تعالی منسوب به خود ساخت به اضافه تشریف تعظیم آن واجبست و جایز است نماز کردن در مساجدی که سنیان بنا کرده اند و احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که فرموده اند که نماز کنید در مساجد ایشان و خواهد آمد.

و در حدیث صحیح ابن ابی عمیر منقولست از بعضی از استادان او که گفت به حضرت امام جعفر صادق عرض نمودم که من کراهت دارم از نماز کردن در مساجد سنیان حضرت فرمودند که کراهت مدار زیرا که هر مسجدی را که بنا شده است و می شود البته محاذی قبر پیغمبرست یا وصی پیغمبری که شهید شده است و در آنجا از خون او ریخته است بنا بر این حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که عبادت او در این مساجد کنند پس هر نمازی را که در این مساجد به جا آورد از فریضه ادا و قضا و نوافل ادا و قضا.

[خانهای که در آن خانها نماز شب می کنند]

(و روی ان البیوت التي یصلی فیها باللیل یضی ء نورها لأهل السماء كما یضی ء نور الكواكب لأهل الارض) و منقولست بسند صحیح از فضیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که خانهای که در آن خانها نماز شب می کنند با تلاوت قرآن روشنایی می دهد نور آن خانها اهل

آسمان را چنانکه ستاره ها روشنی می دهند اهل زمین را و بعد ازین صدوق ذکر خواهد کرد این خبر را و بعد از باللیل بتلاوه القرآن در آن مذکور است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۴

و در اینجا ذکر نکرده است ممکن است که حدیثی دیگر باشد یا از نساخ سهو شده باشد و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که تلاوت قرآن در نماز کنند چنانکه در حدیث طویل خواهد آمد یا آن که بعد از نماز شب و در اثنای آن تلاوت کنند و اعم بهتر است و الله یعلم و غرض از ذکر این خبر در اینجا آن است که هم چنان که گذشت که بهترین مساجد از جهت زنان خانهاست هم چنین بهترین مساجد از جهت نوافل خانهاست چون از ریا دورتر است.

[مناره برای مسجد]

(و روی انّ علیاً صلوات الله علیه مرّ علی مناره طویله فامر بهدمها ثم قال لا ترفع المناره الا مع سطح المسجد) و بسند قوی از سکونی منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشتند بر مناری پس فرمودند که منار را کنند و فرمودند که منار را بلند نمی باید کرد مگر با سطح و اصل منار از مجوس بود که چون آتش را می پرستیدند منارهای بلند می ساختند که بر بالای آنها آتش بیفروزند و تعظیم آتش کرده باشند و چون بلاد عجم مفتوح شد و عراق عرب را نیز ملوک عجم داشتند عمر گفت که منارهای بحال خود باشد و بر بالای آنها اذان بگویند و حضرت امیر المؤمنین امر به هدم آن فرمودند چون سبب اشرافیت بر خانهای مسلمانان و آن حرامست و فرمودند که در زمان

حضرت محل اذان در دیوار مسجد بود و از سطح مسجد بلندتر نبود همان مقدار بلند کردن خوبست و زیاده بد است و ازین حدیث نیز فهمیده اند که می باید در میان مسجد نباشد چون در زمان حضرت متصل به دیوار مسجد بود و لفظ حدیث صریح نیست در این معنی و اگر در میان مسجد نباشد بهتر است و منار مسجد خیف که در میان مسجد است و بلند است ظاهرا در زمان ملاعین ساخته باشند و نیست در جائی که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بوده باشد با آن که چون در آن حوالی خانه نیست بلند کردن آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۵

ضرر ندارد و ممکن است که در صحرا نیز خوب نباشد تا مشابهت به مجوس نداشته باشند و الله تعالی يعلم.

[خداوند بواسطه پیران مسجد بر همه رحم می کند]

(و ان الله تبارك و تعالی لیرید عذاب اهل الارض جمیعا حتی لا یحاشی فیهم احدا فاذا نظر إلى الشیبه ناقلی اقدامهم إلى الصیلات و الولدان یتعلمون القرآن رحمهم الله تعالی فاخر ذلك عنهم و (منهم خ) و بسند موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بسیار است که حق سبحانه و تعالی می خواهد که اهل زمین را همه معذب سازد که احدی را نجات ندهد از جهه بدی ایشان که معاصی و سیئات از ایشان صادر می شود و اگر جمعی خوبان هستند چون انکار نمی کنند منکرات را ایشان نیز مستحق عذاب الهی می شوند پس چون نظر می کند که جمعی از پیروان با ضعف به مساجد می روند و اطفال تعلم قرآن می کنند به برکت ایشان بر همه رحم می کند و عقاب

ایشان را از روی تفضّل تأخیر می فرماید که شاید توبه کنند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که حق سبحانه و تعالی مقزّر ساخته است منادی را که هر روز ندا می کنند که ای بندگان الهی بازایستید از معاصی و مخالفت الهی و اگر نه حیوانات چرنده باشند و اگر نه اطفال شیرخواره باشند و اگر نه پیران با رکوع باشند که نماز می کنند با ضعف پیری یا خم شده اند مانند راکعان هر آینه حق سبحانه و تعالی عذابی بر شما نازل سازد که شما را ریزه ریزه کند.

و مؤید امثال این دو خبر است آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر حق سبحانه و تعالی بندگان خود را مؤاخذه می نمود به ستمهای ایشان بر نفس خود و بر غیر خود هر آینه جنبنده بر روی زمین نمی گذاشت.

و آن چه در این دو حدیث وارد شده است که سبب تاخیر عذاب عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۶

پیران و تعلم اطفال به قرآن و اطفال شیرخواره و حیواناتند بر سیل فرد است یا مدخلیت فی الجملة و در اخبار چیزهای دیگر وارد است که سبب رفع عذاب یا تاخیر آن می شود مثل کریه صلحا و وجود علما خصوصا سید و بهتر و مهتر ایشان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و غیر اینها که خواهد آمد در ضمن اخبار.

[آداب دخول مسجد]

(و من اراد دخول المسجد فليدخله على سكينه و وقار فانّ المساجد بيوت الله و احبّ البقاع اليه و احبّهم إلى الله عزّ و جلّ أولهم دخولا و اخرهم خروجا) و کسی که خواهد که

داخل مسجد شود بلکه روانه شود به جانب مسجد باید که با ذکر الهی قلبی و آرام بدن روانه شود به آن که در خاطر خود در آورد که خداوند عالمیان مرا به خانه خود طلبیده است از وقتی که روانه می شود بذكر و فکر الهی بلکه با توبه و انابت باشد پس به درستی که مساجد خانهای الهی است و محبوبترین مکانهاست نزد حق سبحانه و تعالی و محبوب ترین خلایق به نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که پیش از همه داخل شود و بعد از همه کس بیرون رود چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون متوجه نماز شوی مدو بلکه با سکون دل و آرام تن برو پس اگر به اول نماز جماعت برسی فبها و اگر در میان برسی ما بقی را بعد از نماز امام تمام کن الخیر.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جبرئیل سؤال کرد و فرمود که ای جبرئیل از جاهای زمین کجاها محبوبتر است نزد حق سبحانه و تعالی جبرئیل علیه السلام گفت مسجدها و محبوبترین اهل مساجد جمعی اند که پیشتر از همه کس داخل شوند و بعد از همه کس از آنجا بیرون روند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۷

(و من دخل المسجد فليدخل رجله اليمنى قبل اليسرى و ليقبل بسم الله و بالله السّلام عليك أيها النّبى و رحمه الله و برکاته اللهم صلّ على محمد و آل محمد و افتح لنا ابواب رحمتك و اجعلنا من عمّار مساجدك جلّ

ثناء و جهك و اذا خرج فليخرج رجله اليسرى قبل اليمنى و ليقل اللهم صل على محمد و آل محمد و افتح لنا ابواب فضلك) و کسی که خواهد داخل مسجد شود پس باید که پای راست را در مسجد گذارد پیش از پای چپ و بگوید این کلمات را که ترجمه اش اینست که داخل مسجد می شود به استعانت از حق سبحانه و تعالی یا به یاوری اسم الهی و یاوری ذات مقدس الهی یا آن که چون استعانت از او بجویم و حال آن که وجود من و بقای من و حرکات و سکانات خیر من همه بعون الهی است رحمت الهی بر تو باد و سلامتی از آفات و رحمتها و برکتهای الهی با تو باد ای سید پیغمبران خداوندا رحمتهای خاصه خود را بر محمد و آل محمد فرست و بگشا بر روی ما درهای رحمت را چنانکه در مسجد را بر ما گشودی به توفیق و هدایت و بگردان مرا و سایر مؤمنان را از جمله عمارت کنندگان مساجد خود به عبادت و طاعت ثنای ذات مقدس تو از آن بالاتر است که کسی تواند بان رسیدن یا تواند گفتن و چون خواهد کرد که بیرون آید پای چپ را مقدم دارد پیش از پای راست و بگوید که خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد که حضرت فاطمه زهرا و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بگشا بر روی ما درهای فضل و رحمت خود را در امور دنیوی و اخروی.

اما داخل کردن پای راست پس در حدیث کالصحیح یونس از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده است که

فرمودند که فضیلت در دخول مسجد آنست که در وقت دخول پای راست را مقدم داری و در وقت بیرون آمدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۸

پای چپ را مقدم داری و جمعی غافل شده اند از این حدیث که کلینی روایت کرده است و گفته اند بر عکس بیت الخلا و در بیت الخلا گفته اند بر عکس مسجد که چون مسجد مکان شریف است پای راست را مقدم داشتن که اشرفست آنسب است و بر عکس در خروج و بر عکس هر دو در خلا و این وجه نکته می شود بعد از ورود نص نه آن که علت حکم سازند.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون داخل مسجد شوی صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و چون بیرون آیی نیز صلوات بفرست.

و شیخ بسند صحیح روایت کرده است از فضیل از عبد الله بن حسن که گفت چون داخل مسجد شوی بگو (اللهم اغفر لی و افتح لی ابواب رحمتک) و چون خواهی که بیرون آیی بگو (اللهم اغفر لی و افتح لی ابواب فضلک) و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که چون خواهی که داخل مسجد شوی بگو (بسم الله و السّلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله و ملائکته یصلون علی محمّد و آل محمّد و السّلام علیهم و رحمه الله و برکاته رب اغفر لی ذنوبی و افتح لی ابواب فضلک) و چون بیرون آیی همین دعا را بخوان و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت

کرده است که چون داخل مسجد شوی و خواهی که بنشیننی پس داخل مشو در مسجد مگر با طهارت و چون خواهی که داخل شوی رو بقبله کن و خدا را بخوان و مطالب خود را طلب کن و در وقت داخل شدن بسم الله بگو و حمد الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۷۹

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که در وقت داخل شدن در مسجد ملاحظه کنید کفشهای خود را که نجس نباشد و ایستاده کفش مپوشید و بهتر آنست که با کفش داخل نشوند و کفش خود را به کسی بسپارند در بیرون مسجد که خاطر جمع باشد از آن که دزد ببرد مبادا در اثنای نماز باین فکر افتد.

و کلینی در حدیث حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که چون داخل مسجد شوی بگو.

(بسم الله و بالله و إلى الله و من الله و ما شاء الله و لا حول و لا قوة الا بالله اللهم اجعلني من زوارك و عمّار مساجدك و افتح لي باب توبتك و اغلق عني باب معصيتك و كل معصيه الحمد لله الذي جعلني ممن ينجيه اللهم اقبل علي بوجهك جل ثناؤك) و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه نماز واجب را در مسجد به جا آورند و خواهند که از مسجد بیرون آیند می باید در مسجد بایستند و بگویند

(اللَّهُمَّ دعوتنی فاجبت دعوتک و صلّیت مکتوبتک و انتشرت فی ارضک کما أمرتني فاسئلك من فضلک العمل بطاعتک و اجتناب سخطک و الکفاف من الرزق برحمتک) و ترجمه این دو دعا این است که داخل می شوم و اعمال خیر می کنم بیاوری است الهی و بیاوری ذات مقدس الهی یا آن که و حال آن که همه چیز و همه فعل من بعون الهی است و بازگشت من بسوی اوست یا غرض من از دخول مسجد عباداتیت که سبب قرب من شود بجناب اقدس او و من از جانب او به جانب او می روم یعنی همه کار من از برای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۰

اوست و آن چه حق سبحانه و تعالی اراده فرماید چنان می شود که اراده فرماید و نیست مرا باز ایستادن از معاصی و کردن طاعات مگر بعون الهی خداوندا بگردان مرا از زیارت کنندگان خود که همیشه عبادات من در مساجد باشد خالص از جهت رضای تو و بگردان مرا از جمله عمارت کنندگان مساجد خود به عبادت و طاعت یا با آن به بنا و مرمت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که عمارت نمی کند مساجد الهی را مگر کسی که ایمان بجناب اقدس الهی و بروز قیامت داشته باشد و نماز کند و زکات دهد نترسد از کسی مگر از حق سبحانه و تعالی پس این جماعت امید هست که از جمله هدایت یافتگان باشند.

و دیگر فرموده است که کیست ظالم تر از کسی که منع کن مساجد الهی را از آن که در آنجا به یاد خدا باشند و سعی می کنند در خرابی مساجد و سایر آیاتی که در این

باب وارد شده است که خداوندا بگشا از جهه من در توبه ات را و توفیقم کرامت کن که همیشه باز گشتم بسوی تو باشد و در گناهان را بر روی من در بند و مگذار که متوجه گناهی شوم و چنان کن که هیچ گناه از من صادر نشود و حمد و سپاس خداوندی را سزااست که گردانیده است مرا از آن کسانی که همیشه مناجات با او می کنند و راز خود را به او می گویند خداوندا نظر شفقت و مرحمت بسوی من کن و ثنای تو از آن اعظم است که ما توانیم کرد.

اما دعای دویم خداوندا مرا به درگاه خود خواندی و من اجابت نمودم دعوت ترا و آن چه واجب گردانیده بودی به جا آوردم و به زمین تو روان شدم چنانکه فرموده که هر گاه نماز را به جا آورید پهن شوید در زمین و طلب کنید روزی الهی را از فضل الهی پس من ترا می خوانم از فضل تو که توفیق دهی که آن چه فرموده به جا آورم و چیزی که خلافت رضای تو باشد بفعل نیاورم و سؤال می کنم روزی که مرا بس باشد نه زیاد و نه کم به سبب رحمت تو یا بحق آن یا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۱

رحمت تو و می باید که غافل نشوی که هر یک از فقرات این دعوات و هر دعایی که خوانده شود پیش از نماز و در نماز و بعد از نماز دریست از درهای فیوض الهی از جمله چهار هزار باب صلاه و بر عارف مفتوح می شود از هر دری درهای بسیار بسیار.

باب المواضع التي تجوز فيها الصلاة و المواضع التي لا تجوز فيها

اشاره

این بابی است در مواضعی

که نماز در آن جایز است اعم از آن که مستحب باشد یا جایز و مواضعی که جایز نیست نماز در آن مواضع اعم از کراهت و حرمت.

[همه زمین محل نماز است]

(قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اعطيت خمسا لم يعطها احد قبلي جعلت لي الارض مسجدا و طهورا و نصرت بالرَّعْب و احل لي المغنم و اعطيت جوامع الكلام و اعطيت الشَّفاعة) منقولست در صحیح از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمودند که حق سبحانه و تعالی پنج چیز بمن کرامت فرموده است که کسی را پیش از من کرامت نفرموده است.

اول آن که همه زمین را محل نماز من و امت من گردانید که در هر جا که خواهیم نماز کنیم بخلاف سایر انبیاء صلوات الله علیهم که بر ایشان لازم بود که در معابد خود نماز کنند و در غیر کنیسه و بیعه نماز نمی کردند و هم چنین زمین را از جهت من مطهر گردانید بانکه با عدم وجدان آب تیمم کنیم و ته کفش و ته پا را پاک کند و سنگ استنجا و خاک و لوغ کلب و سایر چیزها که گذشت و زمین اعم است از خاک و سنگ دیگر نصرت یافتیم به رعب و در بسیاری از روایات وارد شده است (مسیره شهر) یعنی حق سبحانه و تعالی خوف مرا در دل دشمنان من می اندازد یک ماهه راه و مشهور آنست که این معنی بعد از قتل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۳

عمرو بن عبدود بود که او با هزار سوار برابر بود و در باب سابق گذشت.

دیگر غنیمت کفار را حق سبحانه و تعالی بر من حلال

کرد و بر پیغمبران سابق حرام بود و می سوختند.

دیگر حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود مرا جوامع سخنان خوب و آن قرآن است که مشتمل است بر علوم اولین و آخرین و هم چنین از کلمات حکمت که لفظ آنها قلیل است و معانی آنها بسیار و آن زیاده از حد و حصر است و آن چه در کافی است از آن کلمات کافی است هر ذوی العقول را.

دیگر مرا عطا فرموده است شفاعت کبری، که در روز قیامت جمیع انبیاء نفسی نفسی گویند و پیغمبر ما صلّی الله علیه و آله امتی گوید و هم چنین حضرات فاطمه زهرا و ائمه هدی را شفاعت کبری خواهند داد بلکه شیعیان ایشان نیز بسیار باشد که بعضی از ایشان را شفاعت دهند در مثل عدد قبیله ربیع و قبیله مضر که حصر عدد این دو را بغیر حق سبحانه و تعالی نکرده است و احادیث شفاعت متواتر بالمعنی است از حضرت سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم و انکار آن کفر است چنانکه جمعی از عامه منکر آنند و در ماده ایشان صحیح است چنانکه احادیث متواتره وارد است که اگر جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و جمیع مخلوقات الهی از خوبان شفاعت کنند یک ناصبی را فایده نخواهد کرد و این بر تقدیر فرض محال است و اگر نه ایشان شفاعت نمی کنند مگر کسی را که داند حق سبحانه و تعالی راضی است که ایشان شفاعت کنند و احادیث بسیار وارد است که ناصبی کسی است که عداوت با شیعیان ایشان داشته باشد از جهت تشیع.

(و يجوز الصّلاه فی الارض کلّها الّا

فی المواضع التي خصت بالنهي عن الصلاة فيها) چون در حدیث سابق بود که در هر موضعی نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۴

می توان کرد و صدوق ذکر کرده است که جایز است نماز در هر زمینی مگر موضعی بخصوص که نهی وارد شده است از نماز کردن در آن مواضع یعنی آن عام است یا مطلق و به اخبار دیگر تخصیص یا تقیید یافته است و آن موضعی است که بعد از این بیان خواهد کرد و ازین کلام ظاهر می شود که صدوق در مواضع آینده حرام می داند و ممکن است که گوید که نهی وارد شده است و ما نمی دانیم که بر سیل حرمتست یا کراهت پس اگر نهی حرمت باشد مخصوص این حدیث خواهد بود و یا آن که ظاهر این خبر جواز بدون کراهت است و از احادیث آینده بر تقدیری که کراهت مفهوم شود نیز مخصوص خواهد بود و اعتقاد اکثر اصحاب کراهت است در مواضع آینده و قولی شده است بر حرمت و لیکن با قول به حرمت قایل شک دارد در بطلان نماز.

در آن مواضع و اکثر علما گفته اند که نهی در عبادت مستلزم فساد است و قایل این قول را لازمست که قایل شود بطلان صلاه در این مواضع.

[ده موضع است که در آن مواضع نماز نمی توان کرد]

(وقال الصیادق صلوات الله علیه عشره مواضع لا- یصلی فیها الطین و الماء و الحیمام و القبور و مسان الطریق و قری النمل و معاطن الابل و مجری الماء و السبخه و الثلج) و كالصحيح منقولست بل فی الصحيح چون منقولست بسند صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب از آن حضرت صلوات الله علیه که ده

موضع است که نماز نمی توان کرد در آن مواضع گل و آب و حمام و قبرستان و میان راه و خانهای مورچه و خوابگاهی که شتر از جهه آب خوردن صبر می کند که آبی که اول خورده است در عروق آن برود و آبی دیگر بخورد یا مطلق خوابگاه آن و محل جریان آب و شوره زار و برف و ظاهرا غیر از طین و ماء همه مکروه باشد چون احادیث بر جواز همه وارد شده است و صدوق تفصیلی داده است در کتب خود باختیار و اضطرار و اخبار جواز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۵

را حمل کرده است بر حالت ضرورت و خواهد آمد.

[مکروه است نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه]

(و روی آنه لا یصلی فی البیداء و لا ذات الصلاصل و لا فی وادی الشقره و لا فی وادی ضجنان) در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مکروه است نماز کردن در سه موضع از راه مدینه مشرفه به مکه معظمه یکی بید است و آن مسمی است بذات الجیش که لشکر سفیانی در آنجا به زمین فرو خواهد رفت در زمان ظهور حضرت صاحب الامر و در بعضی از روایات وارد است که قبل از ظهور حضرت آن لشکر در اینجا به زمین فرو می رود و قبل از ظهور آن حضرت صلوات الله علیه بده روز دجال خروج خواهد کرد و اکثر لشکر او یهودان خواهند بود و حضرت صاحب الامر که ظهور فرماید در مکه معظمه اول جمعی که با آن حضرت بیعت خواهند کرد سیصد و سیزده تن از اولیاء الله خواهند بود که قوام دنیا بلکه عالم به ایشان است

و دَجَال متوجه آن حضرت شود و حضرت عیسی علی نبینا و علیه الصلاه و السّلام از آسمان به زیر آید در روز خروج آن حضرت و حضرت تکلیف کند عیسی را که پیش بایست تا اقتدا به تو کنیم یا رسول الله حضرت عیسی گوید که من امت جد توام و تابع شما شما پیش بایستید پس حضرت پیش بایستد و عیسی نماز جمعه را اقتدا کند به آن حضرت و اهل مکه همه بیعت کنند جمعی طوعا و جمعی کرها و متوجه مدینه مشرفه شوند که در این حالت دَجَال به ایشان در قرب مدینه مشرفه در ذات الجیش برسد و دجال دعوی الوهیت کند حضرت صاحب الامر حضرت عیسی را که مقدمه لشکر حضرت خواهد بود به دعوت به نزد دَجَال فرستاده او را با سلام بخواند و او قبول نکند حضرت عیسی او را بکشد و زمین بیدا که دو فرسخ است دَجَال و خرش و لشکرش را فرو برد دویم ذات الصلاصل است و سیم وادی ضجنان است و دور

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۶

نیست که این دو وادی نیز چون قریب به بیدا است لشکر دَجَال همه را فرو گرفته باشد و این سه وادی هر سه محل خسف دَجَال باشد چنانکه ظاهر این حدیث است و ممکن است که خسف جمعی دیگر در این دو وادی بشود و علی ائی حال نماز در این هر سه وادی مکروهست پس حضرت فرمودند که باکی نیست که کسی نماز کند در این سه موضع در کنار راه از یمین و یسار و میان جاده مکروهست و محتمل است که مراد این

باشد که در میان راه جاده هست و میان هر دو جاده برآمدگی هست در آن برآمدگی نماز می توان کرد و در جاده نمی توان کرد و صدوق ذکر کرده است که چون زمین خسف است نبی و امام نماز در آنجاها نمی توانند کردن و دیگران و در کنار راه می توانند کرد در حالت ضرورت که خوف فوت شدن وقت نماز یا مثل آن باشد چنانکه در حدیث مسجد شمس گذشت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در وادی شقره بضم شین و سکون قاف یا بفتح شین و کسر قاف نماز نمی توان کرد و در حدیث صحیح بزنتی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که مادر بیدا بودیم با قافله در آخر شب پس وضو ساختم و مسواک کردم و می خواستم که نماز کنم دغدغه به خاطر رسید که در اینجا نماز نمی توان کرد آیا اگر کسی در کجاوه باشد نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که در بیدا نماز نکنند یا نماز مکن عرض نمودم که حد بیدا از کجاست تا به کجا حضرت فرمودند که چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به بیدا می رسیدند تند می رانند که زود از آنجا بیرون روند و نماز نمی کردند تا به معرس نبی صلی الله علیه و آله می رسیدند که نزدیک مسجد شجره است گفتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۷

ذات الجیش کدام است فرمودند که پیش از کوی که مسجد شجره در آنجا واقع است به سه میل که یک فرسخ باشد و اول بیدا میل هست و یک فرسخ که می روند به

کوهی می رسند و تا آنجا وادی پیدا است و بعد از آن سه وادی دیگر که مسمی است باین اسامی علی الظاهر و الله تعالی يعلم و غیر از پیدا از آن سه وادی پرسیدیم از مردمان آنجا کسی خبر نداد اما آنها نیز مثل پیدا هر یک قریب به یک فرسخ تخمینا هست که متصلند به پیدا دور نیست که همان باشند.

[جایی که سجده نمی توان کرد]

(فاذا حصل الرجل في الطين او الماء وقد دخل وقت الصلاه و لم يمكنه الخروج منه صلى و يكون سجوده اخفض من ركوعه) چون صدوق ده موضع را در ضمن حدیث مجملا یاد کرد شروع نمود در تفصیل آن و هر گاه شخصی در میان کلی باشد که نتواند سجده کردن بر زمین یا در میان آب باشد و وقت نماز داخل شود و نتواند بیرون آمدن از آن کل یا آب نماز کند به ایما و می باید که سجودش پست تر باشد از رکوعش و این در صورتی است که آب و گل تا کردن یا قریب به گردن باشد که نتواند رکوع صحیح کردن و الا- رکوع را درست می کند و سجود را ایما می کند و در این موضع رکوعش پست تر از سجودش خواهد بود چنانکه خواهد آمد. در باب صلاه خوف و اگر در کشتی باشد و نتواند در آمد و نتواند که در کشتی نماز کند صحیحا مخیر است و اگر چه در آمدن بهتر است چنانکه خواهد آمد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی از آن حضرت سؤال کرد از شخصی که وقت نماز شود و او در میان

آب باشد و قدرت بر زمین نداشته باشد حضرت فرمودند که اگر در حرب باشد یا در راه خدا پس ایما کند و اگر در تجارت باشد پس خوب نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۸۸

که داخل آب شود تا نماز نکند گفتم اگر واقع شود چه کند حضرت فرمودند که چون از آب بیرون آید نماز را قضا کند و قریب باین است.

حدیث حسن کالصحیح حلبی الا در قضا که در این حدیث مذکور نیست و قضا محمولست بر استحباب و احوط است که البته قضا کند بقصد قربت.

و در حدیث موثق عمار وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حد کلی که نتوان سجده کردن بر آن آنست که پیشانی در آن غرق شود پس اگر گلی سخت باشد یا اگر روان باشد اندکی باشد که چون اندک زور می کند پیشانی قرار گیرد سجده خواهد کرد صحیحا و الا ایما می کند به سر و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که اگر در میان گل باید نشستن در تشهد و غیره بنشیند اگر چه بدنش یا جامه اش آلوده شود بکل و بعد از این نیز خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[نماز کردن در رخت کن حمام]

(و لا باس بالصیلاه فی مسلخ الحمام و انما تکره فی الحمام لانه ماوی الشیاطین) و باکی نیست نماز کردن در رخت کن حمام و مکروه نیست مگر در حمام زیرا که حمام جای شیاطین است و ظاهر حدیث کراهت است بمعنی مصطلح به قرینه علت و احادیث دیگر.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الصلاه فی بیت

الحمام فقال اذا كان الموضع نظيفا فلا باس يعنى المسلخ) و به اسانيد صحيحه و كالصحيح منقولست از على بن جعفر كه گفت سؤال كردم از برادرم حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه از نماز كردن در گرمابه حمام حضرت فرمودند كه اگر محلّ نماز پاكيزه باشد باكي نيست صدوق از جهه جمع بين الخبرين تاويل كرده است اين حديث را كه مراد از بيت حمام رخت كن است و اين تاويل بعيد است و ضرورى نيست زيرا كه از اخبار

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۲۸۹

تاويل ظاهر مى شود چون اين حديث مقتيد است و دو حديث سابق مطلق است مطلق را حمل مى توان كرد كه كراهت به اعتبار قذارت باشد و اگر علم به نجاست داشته باشند به اعتبار نجاست كراهت بمعنى حرمت باشد و دور نيست كه ماواى شياطين بودن به اعتبار كثافت باشد و ممكن است كه مراد از شياطين ستيان باشند كه قطع نظر از نجاست خود حمام را نجس مى كنند البته چون غالب اوقات با نجاست منى داخل حمام مى شوند و ماله كارى مى كنند همه نجاسات را و داخل حوض نمى شوند كه امكان طهارت باشد و بر آن زمين نجس مى ايستند و نماز مى كنند پس اگر بر روى تخته ظاهر بایستند كراهت نخواهد داشت يا كمتر خواهد بود چنانكه لفظ لا باس نیز اشعاري به كراهت فى الجملة دارد و حديث موثق عمار نیز بعينه مثل حديث على بن جعفر است پس ظاهر شد كه احاديث كراهت قابليت معارضه با اين احاديث ندارد چه جاى آن كه آنها را مقدم دارند و اين اخبار صحيحه را تاويل كنند با آن كه

احادیث علی ابن جعفر چون از برادرش در خلوت پرسیده است تقیه در آن نادر است بلکه نیست بخلاف اخبار دیگر.

[قبور را جایز نیست که قبله کنند]

(و اما القبور فلا يجوز ان تتخذ قبله و لا مسجدا) و اما قبور را جایز نیست که قبله کنند بانکه در برابر قبر بایستند و نماز کنند که ده ذرع فاصله نباشد یا قبرستان را مسجد کنند یعنی در قبرستان نماز کنند و ممکن است که مراد این باشد که قبور انبیاء و ائمه صلوات الله علیهم را بمنزله کعبه نکنند هر چند بهتر از کعبه باشد چون تشریح است یا مکانی که وقف باشد از جهت مقبره آن را مسجد نکنند.

چنانکه صدوق در صحیح روایت کرده است از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که نماز میانه قبرستان چو نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۰

حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در میان دو قبر بد نیست ما دام که قبر در برابر نباشد در قبله زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از برابر نهی فرمودند که قبر مرا قبله مگردانید که در برابر او نماز گذارید یا بمنزله کعبه مگردانید که از هر طرف که باشد رو به جانب قبر من کنید و قبر مرا مسجد مگردانید که بر قبر من نماز گذارید زیرا که حق سبحانه و تعالی یهود را لعن کرد از جهت آن که قبور پیغمبران خود را قبله گردانیدند و بعضی از علما تجویز نموده اند که رو به قبر معصوم نماز گذارد.

چنانکه در حدیث صحیح و حسن کالصحیح منقولست که حمیری گفت عرضه به خدمت حضرت صاحب الزمان و

خليفة الله في الارض صلوات الله عليه نوشتم و عرض نمودم که اگر کسی به زیارت قبور ائمه معصومین صلوات الله علیهم رود آیا جایز است که سجده بر قبر کند یا نه و آیا جایز است که در عقب قبر نماز کند که قبور ایشان محاذی قبله او باشد و آیا جایز است که پیش بایستد و پشت به قبر کند یا نه پس فرمان همایون شد و من فرمان را خواندم و از آنجا نوشتم اما سجود بر قبر جایز نیست در نماز فریضه و نافله و زیارت بلکه طرف راست رو را بر قبر ایشان می نهد و اما نماز در عقب ایشان می تواند کرد که قبر در قبله او باشد و قبر را امام خود کند و از پیش قبر جایز نیست که پشت به قبر کند و از دست راست و دست چپ می تواند ایستاد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر گاه زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بکنی و زیارت قبور شهدا بکنی نماز زیارت را در عقب به جا آور و اخبار دیگر نیز وارد شده است به همین مضمون پس ممکن است که نهی مخصوص قبر نبی صلی الله علیه و آله باشد و یا در صورتی که بمنزله کعبه کند که از هر طرفی که باشد رو به آن کند و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۱

(ولا- باس بالصیلاه بین خللها ما لم یتخذ شیء منها قبله) و باکی نیست در نماز کردن میان دو قبر ما دام که قبر در برابر قبله نباشد چنانکه

مذکور شد در حدیث زراره و در حدیث موثق کالصحیح نیز از حضرت امام رضا صلوات الله علیه به همین مضمون وارد شده است.

(والمستحب ان یكون بین المصلی و بین القبور عشره اذرع من کل جانب) و سنت است که میان نماز گذارنده و میان قبور ده ذرع فاصله باشد از هر جانبی پس ظاهر شد که صدوق جایز می داند که در میان قبور نماز گذارنده و مکروه می داند که قبر محاذی قبله باشد مگر آن که ده ذرع فاصله باشد و از سه جانب دیگر سنت می داند که فاصله ده ذرع باشد و ترکش را مکروه نمی داند و خبر ده ذرع را عمار روایت کرده است در موثق که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند در میان قبور حضرت فرمودند که جایز نیست مگر آن که ده ذرع از پیش و ده ذرع از یمین و ده ذرع از یسار و ده ذرع از خلف باشد و اقل مراتب لا- یجوز کراهت است پس قبله کراهتش بیشتر باشد و اطراف نیز مکروه باشد و ممکن است که مراد صدوق نیز این باشد.

و در حدیث صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نماز کردن میان قبرها آیا صحیح است حضرت فرمودند که باکی نیست.

[وسط شارع عام جایز نیست نماز کردن]

(و امّا مسانّ الطّرق فلا- یجوز الصّیّلاه فیها و لا علی الجوادّ فامّا علی الطّواهر التّی بین الجوادّ فلا باس) و اما در وسط شارع عام پس جایز نیست نماز کردن در آن و آن راههایی است که از

کثرت تردد یک جا ده است و جایز نیست در جاده هائی که در میان راهها کو شده است اما بر آن برآمدگیهائی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۲

که میان جاده هاست باکی نیست و ظاهر می شود از اخبار که منع نماز در جاده به اعتبار تردد مردم است که مصلی مانع تردد مازّه می شود و ماره مانع حضور قلب مصلی پس چون تردد غالبا در جاده می شود مکروهست و در ما بین کراهتش کمتر است و بی کراهت نیست چون گاه هست که چهارپا باردار است و اگر چه چهار پا بر جاده می رود اما بارش محاذی ظواهر است و بر مصلی می خورد و این عبارت در حدیث حسن کالصحیح حلبی بلفظ نهی وارد شده است و صدوق بعوض نهی لا یجوز گفته است.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از نماز در سفر حضرت فرمودند که نماز در جاده مکن از دست راست و چپ جاده نماز کن.

و در حدیث موثق کالصحیح از حسن بن جهم منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که هر راهی که مردم در آنجا تردد کنند در آنجا نماز مکن عرض نمودم که از جدت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بما روایت رسیده است که در ما بین جادهها نماز می توان کرد حضرت فرمودند که گاه هست در ظواهر نیز تردد می کنند یا در جاده که تردد کنند بر کسی که در ظواهر است خود را می زنند و حضور قلب بهم نمی رسد عرض نمودم که اگر خوف بر بار خود داشته باشد اگر در کنار رود حضرت

فرمودند که اگر خوف داشته باشد در میان راه نماز کنند پس ظاهر شد که بر ظواهر نیز کراهت دارد اگر چه در جاده کراهتش بیشتر است چنانکه در بیدا و ضجنان و غیرهما که گذشت از حیثیت آن که راهست کراهت دارد و از حیثیت آن که مواضع غضب الهی است اشد کراهت است.

(و قال الرضا صلوات علیه کل طریق یوطأ و یطرق کانت فیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۳

جاده او لم یکن لا- ینبغی الصیلاه فیه قیل فاین یصلی قال یمنه و یسره) و بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر شارعی که مردمان در آنجا تردد می کنند و راه رو است نه شارع متروکی که وقتی شارع بوده است و الحال کسی در آنجا تردد نمی کند و آن شارع خواه جاده داشته باشد مثل شارع صحراها یا جاده نداشته باشد سزاوار نیست نماز کردن در آن شارع عرض نمودند که پس در کجا نماز گذارند حضرت فرمودند که در دست راست راه و دست چپ راه و این حدیث نیز دلالت بر کراهت دارد بحسب ظاهر لفظ لا ینبغی.

[نماز در اصطبل گوسفندان]

(و سال الحلبي ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصيلاه في مرابض الغنم فقال صلّ و لا تصلّ في اعطان الابل الا ان تخاف على متاعك الصيعة فاكنسه و رشه بالماء و صلّ فيه قال و كره الصلاه في السبخه الا ان تكون مكانا لينا يقع عليه الجبهه مستويه) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از عبید الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز در پاگاههای گوسفندان حضرت فرمودند

که در آنجا نماز بگذار و نماز مگذار در مواضعی که شتر را بعد از آب دادن می خوابانند که مرتبه دیگر آب دهند و غالب اوقات در کنارهای چاهها می باشد و اکثر مردمان در آنجاها قضای حاجت می کنند و نجس می باشد و یا از آن جهت که چون شتران انتظار آبی دیگر دارند بسیار است که خود بر می جهند و اگر کسی باشد که نگریزد در زیر دست و پای ایشان می رود از این جهت نهی وارد شده است و تجربه نیز کرده ام که چنین است پس فرمودند که مگر آن که خوف داشته باشی که متاعت را دزد ببرد یا در زیر دست و پای شتران ضایع شود که در این صورت آنجا را بروب و آبی بر آنجا بریز که اگر نجاستی داشته باشد پاک می شود و نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۴

کن هم چنان که در هر جا نجاست وهمی است شارع صبّ آب یا نضح یا رشّ از جهه زوال و هم فرموده اند و هر سه یک معنی دارد که ریختن آبست نه پاشیدن چنانکه ظاهر لفظ نضح و رش است چون در بعضی اخبار بلفظ صبّ وارد شده است و لیکن مظنون آنست که هر جا بلفظ صبّ باشد ریختن باید و هر جا بلفظ نضح و رش باشد پاشیدن کافی است اگر چه در همه جا ریختن به حیثیتی که همه جا را فرا گیرد بهتر است تا مخالفت اصحاب نکرده باشد چون اکثر نضح و رش را تفسیر بصب کرده اند و مظنون این است که در اینجا بر سبیل تقیه وارد شده است چون اکثر عامه مطلق بول را

نجس می دانند با آن که از هیچ بولی اجتناب نمی کنند پس اگر در جائی باشد که تقیه باید کرد ریختن اولی است خصوصا از دلوهای بزرگ چاه گاو که عامه مطهر می دانند چون نقل کرده اند که اعرابی در مسجد حضرت سلام الله علیه بول کرد و مردمان خواستند که او را آزار دهند حضرت منع مردمان کرد که بگذارید او را تا تمام کند بول را و بعد از آن اعرابی را طلبیدند و نصیحت فرمودند که این خانه الهی است و خانه خدا را نجس نمی باید کرد و فرمودند که دلو بزرگی آوردند و آب بر آنجا ریختند.

و این حدیث در طرق ما نیز وارد شده است و حمل کرده اند جمعی بر آن که مسجد در آن وقت سرباز بود و به آفتاب پاک شد و جائی که آفتاب تابد بهتر آن است که بر آن بول آبی بریزند تا پاک شود و خواهد آمد و جمعی حمل کرده اند بر آن که ممکن است که آن دلو کر بوده باشد و این احتمال بعید است و جمعی در خصوص این موضع دلو بزرگ را مطهر می دانند و اکثر متأخرین این حدیث را طرح کرده اند بضعف و بحمل بر تقیه چون موافق مذهب عامه است.

و علی ای حال خلافت در آن که در مواضع نضح و رش با رطوبت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۵

می توان کرد یا می باید که صبر کنند تا خشک شود اکثر علما بر این قولند و ظاهر بلکه صریح اخبار آنست که با رطوبت نماز می توان کرد چون نجاستش یقینی نیست و دور نیست که آبی که در بازارها می پاشند مطهر باشد

چون نجاستش یقینی نیست و شیخ ما مولانا عبد الله طاب ثراه مایل بود به طهارت چنانکه روزی شخصی از فضلا می گفت در حضور شیخ که زمین بازار نجس است زیرا که هر روز سه مرتبه یاد و مرتبه آب می پاشند و کفار و سگ در آنجا تردد می کنند علم یقینی داریم که همه جای آن نجس است شیخ فرمودند که بهتر هر گاه روزی سه مرتبه آن را تطهیر دهند نجاست نمی ماند با آن که اصل در اشیاء طهارتست حضار مجلس همگی متوجه بحث شدند که این آب قلیل است و به ملاقات نجاست نجس می شود شیخ فرمودند که این بحث در تمام جمیع تطهیرات باب قلیل وارد می شود و احادیث نضح و رش قریب به متواتر است و در همه جا این بحث می آید و بعد از ورود نص بحث باطل است و قطع نظر از اخبار این سخن استبعادی دارد و لیکن کسی که تتبع احادیث کرده است استبعادی ندارد و الله تعالی یعلم.

دیگر حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکروهست نماز در شوره زار مگر آن که نرم باشد که پیشانی بر آن درست قرار گیرد و ظاهر این حدیث صحیح آنست که نهی از نماز در شوره زار به اعتبار ناهمواریست پس اگر آن را بکوبند تا هموار شود کراهت نداشته باشد.

چنانکه در حدیث صحیح منقولست از ابو بصیر و در حدیث صحیح از حلبی که سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز در شوره زار چرا آن را مکروه می دانید حضرت فرمودند که از آن جهت که پیشانی در آنجا خوب قرار نمی گیرد پس گفتم اگر زمین

می توان کردن حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم از نماز در شوره زار فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند بر آن که هموار باشد هم چنین است برف چنانکه در حدیث حسن از داود صرمی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و عرض نمودم که از جهت خریدن چرم به جانب همدان و امثال آن می روم و بسیار است که برف عالم را گرفته است و جائی نیست که نماز کنم حضرت فرمودند که اگر جائی به هم رسد در برف نماز مکن و اگر بهم نرسد بکوب بر فرا و هموار کن و بر آنجا نماز کن و قریب باین است حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز کردن در مواضع شتر در کنار آب حضرت فرمودند که اگر خوف داشته باشی بر متاعت بروب و آب بریز و نماز کن و باکی نیست در نماز کردن در پاگاههای گوسفندان.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم از نماز در خوابگاه شتر در کنار آب و در پاگاههای گاو و گوسفند حضرت فرمودند که اگر آب بریزی و خشک شود باکی نیست و اما در پاگاههای اسبان و استران و خران نماز مکن.

[نماز کردن در خانهای مجوس]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الصّلاه فی بیوت المجوس و هی ترشّ بالماء قال فلا باس)

به) آن چه از ما بعد ظاهر می شود اینست که این حدیث نیز در کتاب حلبی بوده باشد و مشایخ این حدیث را باین عنوان نقل نکرده اند حاصل آن که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۷

نماز کردن در خانهای مجوس و حال آن که در آنجا آب می پاشند حضرت فرمودند که باکی نیست و ممکن است که مراد این باشد که اگر مسلمانان آنجا را آب به پاشند نماز می توان کرد.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز کردن در معابد یهود و نصاری و از خانهای گبران مجوسی حضرت فرمودند که همه را آب بریز و نماز کن.

و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت صادق صلوات الله علیه از نماز کردن در خانهای مجوس حضرت فرمودند که آب بریز و نماز کن.

و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز کردن در معابد یهودان حضرت فرمودند که هر گاه رو به کعبه کنی باکی نیست بلکه در خانه که مجوسی باشد نماز مکروهست چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز مکن در خانه که در آنجا مجوسی باشد و باکی نیست در خانه که یهودی یا نصرانی باشد.

[آب ریختن در مکان نماز]

(ثم قال و رایته فی طریق مکه احیانا یرش موضع جبهته ثم یسجد علیه رطبا کما هو و ربما لم یرش المکان الذی یری

آنکه نظیف) پس حلبی گفت که من گاه گاهی حضرت امام جعفر صادق را صلوات الله علیه می دیدم در راه مکه که موضع سجده را آب می ریختند و همان موضع تر بود که سجده می کردند و بسیار بود که آب نمی ریختند چون می دیدند که آن موضع پاکیزه است و در کافی به جای نظیف رطب و طیب نسخه است یعنی چون تر بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۸

محتاج نبود که دیگر تر کنند و ظاهراً تصحیف طیب باشد و طیب بحسب معنی با نظیف اقربست و رطب بحسب لفظ و سؤال سابق اگر از حلبی باشد بنا بر این اسم حضرت را برده است که بیشتر او می پرسید و این سؤال را دیگران کرده باشند و اگر از حلبی نباشد از افعال صدوق بعید نیست که در میان حدیث حلبی در آوردن و باز بحدیث حلبی رود.

[نماز در معابد نصاری و یهود]

(و قال صالح بن الحکم سئل الصادق صلوات الله علیه عن الصلاه فی البیع و الکنائس فقال صلّ فیها قال فقلت اصلی فیها و ان کانوا یصلون فیها اصلی فیها قال نعم اما تقرا القرآن «قُلْ كُلٌّ یَعْمَلُ عَلٰی شاکِلَتِهِ فَرُبُّکُمْ اَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ اَهْدٰی سَبِیْلًا» صلّ علی القبله و دعهم) و منقولست بسند صحیح از حماد بن عثمان از صالح و در او وضعفی هست اما چون حماد از اهل اجماع است ضرر ندارد و در تهذیب همین روایت را نقل کرده است از حماد بن عثمان از حکم بن الحکیم و در آنجا صحیح است و ظاهراً تصحیف از نساخ تهذیب شده است که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از نماز کردن در معابد یهود و نصاری

حضرت فرمودند که نماز بکن در آنجا عرض کردم که در وقت نماز ایشان نماز بکنم حضرت فرمودند که بلی آیا در قرآن نمی خوانی این آیه را که ترجمه اش اینست که بگو یا محمد هر کسی عمل می کند به طریقه و مذهب خود و پروردگار شما اعلم است بانکه کدام یک راه ایشان درست تر است یعنی می داند که راه مسلمانان درست تر است و لیکن ایشان را امان داده است که راه حقرا بیابند و حجت بر ایشان تمام شود و این قسم گفتگو از جهت تالیف قلوب کفار است و اگر نه مؤمنان نیز بعلم یقین می دانند که راه ایشان صحیح است و راه غیر ایشان باطل است پس حضرت فرمودند که تو بر قبله خود نماز کن و ایشان را کاری مدار و در تہذیب و غزبہم است یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۲۹۹

ایشان را به مغرب گذار چون بیت المقدس که قبله ایشانست در مغرب واقع است نظر به اهل عراق و این نسخه بهتر است از نسخه این کتاب و ظاهرا تصحیف از نسخ این کتاب شده است و مستبعد نیست چون بسیار شده است اگر چه در نسخ تہذیب نیز شده است اما الحمد للہ کہ از کافی و سایر کتب صحیح می شود مگر نادری.

و در حدیث صحیح از عیص بن قاسم منقولست کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ آیا نماز می توان کرد در معابد یهود و نصاری حضرت فرمودند کہ بلی و سؤال کردم کہ آیا محل عبادت ایشان را خراب می توان کرد کہ مسجد بسازند فرمودند کہ بلی.

[نماز بر مکان بول شده]

(و سال زرارہ ابا جعفر

صلوات الله عليه عن البول يكون على السطح او في المكان الذي يصلى فيه و قال اذا جففته الشمس فصل عليه فهو طاهر) و بسند صحيح منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از بولی که بر پشت بام کرده باشند یا در مکانی که در آنجا خواهند یا خواهم که نماز کنم چون است حضرت فرمودند که هر گاه آفتاب او را خشک کند بر آن نماز کن که آن زمین پاکست و از این حدیث ظاهر می شود صریحا که آفتاب از مطهراتست چنانکه در فقه رضوی نیز تصریح بان مذکور است.

و در حدیث صحیح وارد شده است از محمد بن اسماعیل که گفت سؤال کردم از او یعنی از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما چون سؤالهای او از آن حضرتست همیشه از زمین و سطحی که بول بر آن کنند یا شبه بول از نجاساتی که عینی از آن نماند آیا آفتاب آن را پاک می کند بدون آب حضرت فرمودند که چگونه بدون آب پاک کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۰

و در حدیث صحیح از زراره و حدید منقولست که گفتند عرض نمودیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه بول بریزند بر پشت بامی یا بر آنجا بول کنند آیا در آن مکان نماز می توان کرد فرمودند اگر آفتاب و باد به او رسد و خشک شود باکی نیست و ظاهر این حدیث آن است که نماز می توان کرد بر آن و دلالت بر طهارت زمین نمی کند.

و در موثق عمار نیز قریب باین وارد

شده است پس احوط آنست که ابی بران موضع بریزند و در آفتاب خشک شود و حدیث محمد بن اسماعیل بن بزیر را حمل می توان کرد بر صورتی که خشک شده باشد اولاً و بعد از آن آفتاب تابیده باشد در این صورت البته آفتاب تطهیر نمی کند بی آن که آبی بر آن بریزند و در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از بوریها که بول بر آن می کنند آیا نماز می توان کرد بر او هر گاه خشک شود بی آن که آن را بشویند حضرت فرمودند که بلی و حمل کرده اند بر آن که در آفتاب خشک شده باشد و حدیث ابن بزیر را حمل بر استحباب نیز می توان کرد مجملاً چون حدیث زراره صریح است در طهارت، اخبار دیگر را حمل بر آن می باید کرد و ظاهر می شود که آفتاب مطهر است هر چه را خشک کند از چیزهایی که آنها را نقل نتوان کرد مانند زمین و حصیر و بوریای بزرگ بلکه اگر نقل آن مشکل نیز باشد و در و پنجره منصوب حکم زمین دارد و هم چنین درخت و میوه که بر درخت باشد و عمارتی را که بکل نجس ساخته باشند اگر آفتاب بر یک طرف افتد اگر آفتاب تاثیر کرده باشد در آن طرف هر دو طرف پاک می شود چنانکه اکثر علما این فروع را و غیر اینها را استنباط کرده اند و مؤید اینهاست.

حدیث کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بعد الله بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۱

محمد فرمودند که هر چه آفتاب بر

او می تابد آن چیز طاهر است و در فقه رضوی مذکور است که تطهیر آفتاب مخصوص زمین و حصیر و بوریاست اما جامه ها پس پاک نمی شود بغیر از آب.

[نماز در مکان سرگینی]

(و سال عامر ابن نعیم القمّی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المنازل التي ينزلها الناس فيها ابوالدّواب و السّرجين و يدخلها اليهود و النّصارى كيف يصنع بالصّلاه فيها فقال صلّ على ثوبك) و بسند حسن كالصحيح منقول است از ابن ابی عمیر از عامر و از صدوق ظاهر می شود که کتابش معتمد اصحاب بوده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از منازلی که در راهها مردمان فرود می آیند و در آنجا بول اسب و استر و الاغ و سرگین اینها می باشد و یهود و نصاری نیز فرود می آیند چگونه در آنجاها نماز کنیم حضرت فرمودند که جامه ات را ببیند از و بر بالای جامه نماز کن و این محمول است بر استحباب چون احادیث صحیحه وارد است بر آن که واجب نیست که مواضع نماز غیر پیشانی پاک باشد و آن که لازمست که مواضع پیشانی پاک باشد حدیثی صریح بر آن دلالت نکرده است و شک نیست که احوط طهارتست و آن که در این حدیث مذکور است که نماز کن بر جامه ات از جهت استحباب نظافت مواضع نماز است و صریح نیست که سجده بر جامه توان کرد مگر آن که حمل کنند بر آن که جامه پنبه یا کتان باشد چنانکه غالب اوقات در بلاد عرب پنبه و کتان می پوشند و در حالت اضطرار سجده بر هر دو می توان کرد

و تحقیقش خواهد آمد.

(و سال علی بن مهزیار ابا الحسن الثالث صلوات الله علیه عن الرجل يصير في البیداء فتدرکه صلاه فریضه فلا یخرج من البیداء حتّی یخرج وقتها کیف یصنع بالصّلاه و قد نهی ان یصلّی فی البیداء

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۲

فقال یصلّی فیها و یتجنّب قارعه الطّریق) و بسند صحیح منقولست که سؤال کرد علی از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه از شخصی که در بیدار رسد و وقت نماز واجبی در آید مثل نماز صبح و تا از بیدار بیرون رود وقت نماز بدر رود با نماز چه کند و حال آن که نهی وارد شده است از نماز در بیدار حضرت فرمودند که در آنجا نماز می کند و در میان راه نماز نمی کند یعنی در دو طرف راه نماز می کند چنانکه اخبار دیگر گذشت و از این خبر ظاهر نمی شود حرمت و کراهت و روی عنه صلوات الله علیه ایوب بن نوح انه قال یتنّخی عن الجواد یمنه و یسره و یصلّی در این حدیث جزو اول حدیث را حواله بحدیث اول کرده است چون در سؤال من حیث المعنی شرکتی دارند اما فرقی نیز دارند.

چنانکه کلینی بسند صحیح روایت کرده است که از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که وقت نماز داخل شود و او در بیدار باشد حضرت فرمودند که از میان راه به گوشه می رود از دست راست و چپ و نماز می گذارد.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما عن البیت و الدّار لا تصیبهما الشّمس و یصیبهما البول و یغتسل فیهما من الجنابه أ

هر گاه خشک شود باکی نیست به نماز کردن بر آن و به همین مضمون منقول است حدیث صحیح از علی بن جعفر و این دو حدیث نیز دلالت می کند بر آن که در موضع نجس نماز می توان کرد هر گاه نجاست متعددی نباشد اما آن چه استدلال کرده اند به آن که می باید موضع پیشانی پاک باشد حدیث موثق عمار است که گفت سؤال کردم از موضعی که در خانه نجس باشد یا غیر خانه و آفتاب به آن نرسد و لیکن موضع نجس خشک شده باشد حضرت فرمودند که نماز بر آن نمی تواند کرد و آن موضع را نشان کند تا بشوید دیگر پرسید از آن حضرت که آیا آفتاب پاک می کند زمین را حضرت فرمودند که هر گاه موضعی نجس شده باشد از بول یا غیر آن پس آفتاب به آن رسد تا آن را خشک کند پس نماز بر آن موضع جایز است و اگر آفتاب به آن موضع برسد و آن موضع نجس خشک نشده باشد و تر باشد پس جایز نیست نماز کردن بر آن تا خشک شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۴

و اگر پای تو تر باشد یا پیشانی تو تر باشد یا غیر این دو موضع از موضعی که باین موضع نجس رسد در آن موضع نماز مکن تا عضو تو خشک شود که جایز نیست بر موضع نجسی نماز کنند که نجاست تعدی کند خواه آن موضع تر باشد یا بدن تو و سؤال کردم از شخصی که وضو بسازد و پا برهنه راه رود و پای او تر باشد حضرت فرمودند که اگر زمین شما سنگ ریزه

است فرش او کافی است شما را که بر آن راه روید پس حضرت فرمودند که اما ما را جایز است چون فرش ما سنگ ریزه است بدان که از جزو اول حدیث استدلال کرده اند بر آن که شرط است که موضع جبهه پاک باشد چون خبر این کتاب که از عمّار است دلالت می کند بر آن که در موضع نجس نماز می توان کرد و این خبر دلالت می کند بر آن که نمی توان کرد پس حمل باید کرد بر آن که موضع سجده مراد باشد و بعد از آن گفت که اگر آفتاب آن را خشک کرده باشد نماز می توان کرد یعنی موضع سجود را که پیشانی است زیرا که اخبار بسیار گذشت و خواهد آمد که اگر موضع نماز نجس باشد نماز می توان کرد و اما جزو آخر حدیث دلالت می کند که زمین مطهر است ته پا را اگر سنگ و سنگ ریزه باشد که پیا نیچسبد مانند خاک و ممکن است که جزو اول حدیث را حمل بر استحباب کنند و ممکن است که چنین زمینی که آفتاب دیده باشد کراهتش زایل شود و پاک نشود و سجده توان کرد چنانکه محقق دغدغه در طهارت زمین کرده است به آفتاب و گفته است که سجده می توان کرد بر این زمین و ممکن است که جزو آخر از جهه نظافت باشد که اگر پا تر باشد و بر خاک راه رود کراهت داشته باشد نماز کردن تا پا را نشوید و اگر زمین سنگ ریزه باشد احتیاج به شستن نداشته باشد.

[نماز بر لباس نجس]

(و سال زراره ابا جعفر صلوات الله علیه عن الشاذکونه «۱» تکون علیها

الجنابه أ يصلّي عليها في المحمل فقال لا- باس بالصّلاه عليها) و بسند صحیح منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از بالش یا کبه و امثال آن که در یمن می بافته اند و بر آن منی باشد آیا بر آن نماز می توان کرد در کجاوه حضرت فرمودند که باکی نیست در نماز کردن بر آن و این خبر نیز دلالت می کند بر آن که لازم نیست که موضع نماز پاک باشد بلکه موضع سجده نیز چنانکه در احادیث سابقه استشنا فرمودند طهارت موضع سجده را و لیکن چون غالب آن بوده است که از پشم بوده است یا از پنبه نیز پس ظاهر است که چیزی بر بالای آن می گذاشتند و سجده می کردند علی الظاهر چنانکه خواهد آمد و چند حدیث مثل این در باب شاذکونه وارد شده است که جایز است و در حدیث موثق کالصحیح عبد الله بن بکیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شاذکونه که به آن می رسد احتلام آیا بر آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که نه و این محمول است بر کراهت یا در صورتی که منی تر باشد و تعدی کند به بدن یا جامه مصلی.

[نماز بر فرش نقش دار]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لا باس بان تصلّي علی التماثل اذا جعلتها تحتک) و مرویست کالصحیح و در صحیح از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند باکی نیست در صورتها هر گاه در زیر پای تو باشد و شیخان در صحیح

از محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۶

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از صورتها که در یورت می باشد حضرت فرمودند باکی نیست هر گاه از دست راست تو باشد یا دست چپ تو یا پشت سر تو یا زیر پاهای تو باشد و اگر در برابر قبله باشد جامه بر او بیند از و نماز کن و ظاهرا تماثیل اعم است از صورت درختان یا حیوانات یا انسان و عدم باس منافات با کراهت ندارد و ممکن است که مراد از آن صورت درختان باشد و منع از صورت ظاهره در قبله از جهت آنست که شبیه به بت پرستان نباشد و خاطر متوجه آن نشود پس اگر نقش اسلیمی خطائی باشد و آن نقشی است که شبیهی ندارد قصور ندارد چون مثال چیزی نیست و اگر صورت مجسمه باشد که صورت سایه داشته باشد مشهور میان علما حرمت ساختن و ابقای آن است و دغدغه بطلان صلاه می شود و اگر سایه دار نباشد و ناقص باشد مثل مرغان که غالباً یک چشمند کراهت کمتر است و اگر دو چشم باشد و یک چشم آن را کور کند کراهت تخفیف می یابد و احادیث بسیار وارد شده است در نهی از تصویر از آن جمله در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که صورتی بکشد در روز قیامت امر می کنند که روح در آن دمدم.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که آن جماعتی که ایذا

می کنند خدا و رسول را مصوّرانند که در روز قیامت امر می کنند که روح در آن دمند و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در روز قیامت سه کسرا عذاب می کنند.

اول شخصی که خواب دروغ بندد او را تکلیف خواهند کرد که گره زند دو جو را به هم و هرگز نمی تواند گره زند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۷

دویم کسی که صورت کشد او را گویند که جان بده این صورت را و هرگز نمی تواند جان داد و سیمین را فرمودند و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که جبرئیل آمد به نزد من و گفت پروردگارت سلام می رساند و می فرماید که خانها را صورت مکشید.

و در حدیث صحیح از آن حضرت وارد شده است فرمودند که بنا مکنید بر سر قبرها و صورت مکشید سقفهای خانها را به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را خوش نمی آید اینها و غیر اینها از احادیث بسیار و اکثر حمل کرده اند اخباری را که دلالت بر حرمت می کند ظاهرا بر صور مجسمه و هر چه بلفظ کراهت وارد شده است بر صور غیر مجسمه و احوط اجتناب است از همه (و سال لیث المرادی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الوسائد تكون فی البیت فیها التماثل عن یمین او عن شمال فقال لا- باس به ما لم یکن تجاه القبله و ان کان شیء منها بین یدیک ممّا یلی القبله فغطّه و صلّ و سئل عن التماثل تكون فی البساط لها عینان

و أنت تصلی فقال ان كان لها عين واحدة فلا باس و ان كان لها عينان و أنت تصلی فلا) و منقول است از لیث مرادی عظیم الشان و ظاهرا از کتاب عبد الله بن مسکان نقل کرده است چون شیخ این خبر را از عبد الله بن مسکان از لیث روایت کرده است و سند صدوق باین مسکان صحیح است پس حدیث صحیح باشد علی الظاهر که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تکیه گاهها که در یورت می باشد و در آن صورتها هست اگر از دست راست یا دست چپ باشد چونست حضرت فرمودند که ما دام که برابر قبله مصلی نباشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۸

باکی نیست و اگر تکیه گاهی که صورت داشته باشد برابر قبله تو باشد آن را به پوشان و نماز کن.

و از آن حضرت پرسیدند از صورتها که در فروش زیر انداز می باشد که آن را دو چشم باشد و تو نماز کنی چونست حضرت فرمودند که اگر یک چشم باشد مانند مرغان یا اگر دو چشم داشته باشد یک چشمش را کور کرده باشند باکی نیست و اگر دو چشم داشته باشد و تو نماز کنی و آن برابرت باشد پس خوب نیست یا چنین مکن و سؤال آخر را شیخ به اسناد صحیح از ابن ابی عمیر روایت کرده است از بعضی از اصحاب خود و ظاهرا لیث بوده باشد از حضرت صلوات الله علیه و ممکن است که همین حدیث بوده باشد به قرینه آن که شیخ هر دو حدیث را از کتاب حسین بن سعید روایت کرده است

و سؤال آخر را از لیث روایت نکرده است و چون صدوق نزد او همه صحیح است با هم ذکر کرده است و الله تعالی يعلم.

(وقال صلوات الله عليه لا- باس بالصلاه و أنت تنظر إلى التصاویر اذا كانت بعین واحده) و بدو سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که باکی نیست در نماز کردن در حالتی که نظر به صورتها کنی هر گاه یک چشم داشته باشد و منافات ندارد عدم باس با کراهت بلکه مؤید کراهت است.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه مکروه می دانستند یا کراهت داشتند از صورتها در یورتها و چند حدیث کالصحیح نیز به همین عبارت وارد شده است اگر چه احادیث مطلقه متواتره را حمل بر احادیث مقیده می توان کرد که کراهت وقتی باشد که دو چشم باشد و محاذی قبله باشد و لیکن اظهر آنست که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۰۹

مستحبات حمل مطلق بر مقید نباید کرد بلکه باطلاقه مکروهست و در صورت مقید اشد کراهت است و اکثر علما نیز بر اینند و ظاهرا مراد از صورت صورت حیوانات باشد پس اگر صورت درخت و آفتاب و ماه باشد مکروه نخواهد بود یا کراهتش سبک خواهد بود چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از مثال درخت و آفتاب و ماه حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که صورت حیوانات نباشد و از اخبار بسیار ظاهر می شود که صورت انسان بدتر است.

[نماز در خانه ای که در آن خانه سگ باشد]

(و قال

الصّادق صلوات الله عليه لا تصلّ في دار فيها كلب الا ان يكون كلب الصّيد و اغلقت دونه بابا فلا باس فانّ الملائكة لا تدخل بيتا فيه كلب و لا بيتا فيه تماثيل و لا بيتا فيه بول مجموع في انيه) و منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند نماز مکن در خانه که در آن خانه سگ باشد مگر آن که سگ شکاری باشد و در آن یورتی که نماز کنند نباشد و در یورت را بران به بندند یا توان بستن که در این صورت باکی نیست که در آن خانه باشد پس به درستی که فرشتگان داخل نمی شوند در یورتی که در آن یورت سگ باشد و نه در یورتی که در آن یورت صورت باشد و نه در یورتی که در آن یورت بولی در ظرفی باشد ظاهرا صدوق چند حدیث را با هم منضم ساخته است.

از آن جمله در حدیث صحیح از عبد الله بن مسکان که از اهل إجماع است منقول است از محمد بن مروان که مشترک است و ضرر ندارد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله فرمودند که جبرئیل نزد من آمد و گفت ما گروه فرشتگان داخل نمی شویم در یورتی که در آن یورت سگی یا صورتی یا ظرف پر بولی باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۰

به همین مضمون حدیث صحیح و کالصحیح بسیار از حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله منقولست.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه و آله منقولست که فرمودند که خیر

و خوبی در سگها نیست مگر در سگ شکاری یا سگ گله.

و در حدیث قوی کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رخصت داد اخل صحرا را که سگی نگاه دارند که محافظت خیمه ایشان کند و اگر کسی خانه اش دور باشد از خانها و خوف دزدان داشته باشد نیز می تواند نگاه داشتن و غیر اینها را مکروهست نگاهداشتن سگ.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مکروهست که در خانه مسلمانان سگ باشد و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که سگ نگاه دارد و هر روز از عمل او یک قیراط کم می شود و هم چنین فرمودند که سگ در خانه نگاه ندارند مگر آن که سگ شکاری باشد و توان در یورت را بران بستن که در خانه باشد و داخل یورت نشود.

و در حدیث صحیح از ابو حمزه منقولست که در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم در میان مکه و مدینه که آن حضرت نظر به جانب دست چپ کردند دیدند سگی که تمام بدنش سیاه محض بود فرمودند که چه خبر داری حق سبحانه و تعالی ترا قبیح و بد صورت کردند و چه زود خبر آوردی و مانند مرغ پرید و رفت گفتم فدای تو کردم این چه چیز بود حضرت فرمودند که نام این سگ غثم است و پیک شیاطین است الحال هشام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۱

بن عبد الملک ابن مروان بجهنم رفته است و این می پرد

و خبر مرگ را به همه شهرها می رساند و به اسانید کثیره کالصحیحه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرا فرستادند به مدینه مشرفه تا هر صورتی که کشیده بودند محو کردم و هر قبر خر پشته که بود هموار کردم و هر سگی را کشتم.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر روایت است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در خانه او صورتها باشد یا در پرده کشیده باشند و او ندانسته باشد و بعد از آن بدانند بر او چه لازم می آید حضرت فرمودند که هر چه را نداند بر او چیزی نیست و وقتی که دانست می باید پرده را بر دارد و سرهای صورتها را بر دارد.

دیگر پرسیدم که هر گاه خانه یا حجره در آنجا صورتها باشد چه کند فرمودند که می باید صورت در برابر قبله ات نباشد مگر آن که چاره نداشته باشی که در این صورت سرهای صورتها را قطع کن و اگر نتوانی نماز مکن.

دیگر پرسیدم که هر گاه شخصی خواهد که نماز کند در حجره که در آنجا فرشها باشد که صورت داشته باشد و چیزی بر بالای صورتها بیندازد نماز می تواند کرد فرمودند که بلی.

دیگر پرسیدم که هر گاه حجره دو پرده داشته باشد و یکی صورت داشته و دیگری نداشته باشد و آن چه صورت نداشته باشد در طرف اندرون باشد و آن چه صورت داشته باشد بیرون حجره باشد یا یک پرده باشد و پرده را بیرون در کند و در را

به روی بندد و نماز کند خوبست حضرت فرمودند که بلی باکی نیست.

دیگر پرسیدم که هر گاه حجره در آنجا باشد صورت مرغی یا ماهی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۲

امثال آن که اهل خانه یا اطفال بازی می کنند مانند عروسک آیا نماز در آن حجره می توان کردن حضرت فرمودند که نه تا سر آنها را جدا نکنند یا فاسد نسازند و اگر نماز کرده باشد اعاده نمی کند نماز را.

و دیگر سؤال کردم از مسجدی که در آنجا تمثال یا صورت باشد آیا نماز می کند در آن مسجد حضرت فرمودند که سر مثالها را می اندازد و سر صورتها را آلوده می کند که صورت او ضایع شود و نماز می کند و باکی نیست.

پس ظاهر شد که مثال و تمثال را بر سایه دار اطلاق می کنند و صورت را بر بی سایه در غالب اوقات و این احادیث در محاسن برقی و در قرب الاسناد و حمیری موجود است و مؤید این احادیث صحیحه دیگر نیز هست و از این اخبار ظاهر می شود که اگر مجسمه باشد می باید باطل کنند و الا فلا بلکه در غیر مجسمه همین کافی است که یک چشم آن را کور کنند و اگر یک چشم باشد تغییر آن در کار نیست و از آخر حدیث آخر ظاهر می شود که امر به شیء، نهی از ضد آن نیست و اگر نه می بایست نماز باطل باشد و اعاده کند در وقت و قضا کند در خارج وقت مگر آن که حمل کنیم بر جاهل و ظاهرا جاهل در امثال مسائل غریبه معذور باشد و الله تعالی يعلم.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه منقول است در تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که جنیان از جهت حضرت سلیمان می ساختند آن چه را سلیمان اراده می نمود از مساجد و مثالها حضرت فرمودند که صورت زنان و مردان نبود بلکه صورت درخت و امثال آن بود.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که شخصی به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمود که این صورتها در خانه شما هست سببش چیست حضرت فرمودند که این خانه زنان است نسبتی بمن ندارد.

[نماز کردن در حجره ای که در آنجا شرابی در ظرفی باشد]

(و لا یجوز الصَّیْلَاه فی بیت فیه خمر محصور فی انیه) و جایز نیست نماز کردن در حجره که در آنجا شرابی در ظرفی باشد که اگر شراب ریخته باشد در زمین جایز است نماز کردن.

چنانکه در حدیث موثق منقول است از عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نماز مکن در حجره که در آنجا شراب انگور باشد یا هر مست کننده زیرا که فرشتگان در آن خانه داخل نمی شوند و فرمودند که نماز مکن در جامه که به آن جامه رسیده باشد شرابی یا مست کننده غیر آن تا نشویند آن جامه را و ظاهر خبر کراهتست و ممکن است که حمل کنیم کلام صدوق را نیز بر کراهت و جمعی وجه حرمت را چنین گفته اند که چون واجبست ریختن شراب بر هر که قدرت بر آن داشته باشد پس اگر نماز کند نماز منهی عنه خواهد بود چون ضد ریختن شرابست یا بانکه در وقتی که واجبست ریختن: نماز مامور به نیست از جهت قبح امر به ضدین و هم چنین

هر گاه نماز جمع شود با واجب فوری این دو وجه جاریست و حق آنست که بر تقدیر عدم جواز تعبدیست از جهت نص و آن دو وجه بی وجه است چنانکه در روضه المتقین بیان شده است.

[نماز خواندن در موضعی باشد که قدرت بر زمین نداشته باشد]

(و روی ابو بصیر عن الصّیادق صلوات الله علیه انه قال من كان في موضع لا يقدر على الارض فليؤم ایما و ان كان في ارض منقطعه) و منقول است از ابی بصیر لیث عظیم الشان و ظاهرا از کتاب ابن مسکان بر داشته چنانکه شیخ روایت کرده است از ابن مسکان از ابی بصیر پس حدیث صحیح باشد و بنا بر آن چه در آخر ذکر کرده است موثق کالصحیح که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که در موضعی باشد که قدرت بر زمین نداشته باشد بانکه از دشمنی یا سبعی خائف باشد پس نماز به ایما کند بسر اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۴

ممکن باشد و اگر نه بچشم و اگر چه در زمینی باشد که از بلاد کفر باشد و از بلاد اسلام منقطع باشد بانکه مثلا اسیر کفار شده باشد و از ترس ایشان نماز نتواند کرد نماز را به ایما می کند چنانکه در باب خوف خواهد آمد

[نماز در بند]

(و سأله سماعه بن مهران عن الاسیر یاسره المشرکون فتحضره الصّیلاه فیمنعه الذی اسره منها فقال یؤم ایما) و به اسناد موثق کالصحیح از سماعه منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از اسیری که کفار اسیر کرده باشند او را و وقت نماز داخل شود و آن کافری که او را اسیر کرده است منع کند او را از نماز حضرت فرمودند که ایما می کند به سر یا بچشم.

[نماز زن و مرد در اطاق واحد]

(و سال معاویه ابن وهب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرّجل و المرأه یصلیان فی بیت واحد فقال اذا کان بینهما قدر شبر صلّت بحذاء وحدها و هو وحده لا باس) و در حدیث صحیح منقول است از ابن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مرد و زن در یک یورت نماز می توانند کرد حضرت فرمودند که هر گاه یک شبر در میان ایشان فاصله باشد برابر او می تواند ایستاد که هر یک برای خود نماز منفرد بکنند باکی نیست و یک شبر فاصله را حمل کرده اند بر تقدّم مرد به یک شبر چنانکه اخبار دیگر بر آن دلالت کرده است و در این صورت محاذات مجازی خواهد بود.

(و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه اذا کان بینها و بینه قدر ما یتخطی او قدر عظم الذراع فصاعدا فلا باس صلّت بحذاء وحدها) و بسند صحیح از زراره منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در این صورت که حضرت فرمودند که هر گاه میان مرد و زن بقدر گامی باشد یا بقدر استخوان ذراع

یا بیشتر باکی نیست که زن محاذی مرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۵

باشد و تنها نماز گذارد و این خبر نیز مثل سابقست در آن که تقدم مرد بر زن اقلاً بقدر استخوان دست باشد و قریبست به یک شبر با اشتراط انفراد که نماز به جماعت نکنند که اگر نماز جماعت کنند غفلت است که زن در عقب مرد باشد بکل بدن چنانکه خواهد آمد در باب جماعت.

و در حدیث صحیح دیگر از زراره از آن حضرت منقول است که گفت از حضرت سؤال کردم از زن هر گاه نزد مرد نماز کند حضرت فرمودند که محاذی او نماز نکند مگر آن که سینه مرد مقدم باشد بر زن و تخمیناً قدر یک شبر است و در حدیث صحیح محمد بن مسلم وارد است که گفت سؤال کردم از احدهما صلوات الله علیهما از مردی که در گوشه حجره باشد و زنش یا دخترش در گوشه دیگر نماز کنند برابر او حضرت فرمودند که سزاوار نیست پس اگر میان ایشان فاصله یک وجب باشد مجزیست و راوی گفته است که مراد حضرت تقدم است به یک شبر و ظاهر است چون فاصله بعد را گفته بود سابقاً.

و در حدیث صحیح وارد است از ادريس بن عبد الله که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی در برابر او زنی ایستاده باشد در پهلو او در فراش خودش حضرت فرمودند که اگر آن زن نشسته باشد ضرر ندارد و اگر نماز کند خوب نیست چون فاصله نیست بتقدم.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است

از احدهما صلوات الله علیهما که گفت عرض نمودم که هر گاه مرد و زن هم کجاوه باشند با هم نماز می توانند کرد حضرت فرمودند که نه اول مرد نماز کند دیگر زن و تقدم مرد بر سبیل استحبابست چون در حدیث صحیح یا کالصحیح از عبد الله بن ابی یعفر منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۶

من نماز می کنم و زنی در پهلوی من نماز می کند حضرت فرمودند که نه مگر آن که اول او نماز کند یا تو و اگر تو نماز کنی و او نماز نکند و در پهلوی تو نشسته باشد یا ایستاده باشد باکی نیست.

و در حدیث عمار وارد است که اگر فاصله ده ذرع شرعی باشد اگر در هر طرفی از پیش و جانبین نماز کند ضرر ندارد و اگر زن نماز نکند ضرر ندارد.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند که زن نزد مرد نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که اگر در میان هر دو حایلی باشد قصور ندارد و در حدیث صحیح علی بن جعفر وارد است که دیوار کوتاهی یا دیوار مشبکی که هم را به بینند نیز حایل است یا بعد ده ذرع نیز کافی است مجملا احادیث در این باب متواتر است که ظاهر همه منع است و معارضی که دارد حدیث جمیل است که (و روی جمیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لا باس ان تصلی المرأة بحذاء الرجل و هو یصلی

فَإِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَصَلِّي وَ عَائِشَةُ مَضْطَجِعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هِيَ حَائِضٌ وَ كَانَ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَسْجُدَ غَمَزَ رَجُلِيهَا فَرَفَعَتْ رَجُلِيهَا حَتَّى يَسْجُدَ) وَ بَسْنَدٌ صَحِيحٌ مَنْقُولٌ مِنْ جَمِيلٍ أَنَّ حَضْرَتَ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَهَ فَرَمُودَنَدَ كَهَ بَاكِي نَيْسَتْ كَهَ زَنَ نَمَازَ كَنَدَ مَحَاضِي مَرْدِي كَهَ نَمَازَ كَنَدَ بَهَ دَرَسْتِي كَهَ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمَرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمَازَ مِي كَرْدَنَدَ وَ عَاشِيَهَ دَر بَرَابَرِ آن حَضْرَتِ خَوَابِيئِدَه بُوَدَ بَر پَهْلُو وَ حَائِضٌ بُوَدَ وَ چُون حَضْرَتِ مِي خَوَاسْتَنَدَ كَهَ سَجْدَه كَنَنَدَ پَيَايِ او رَا مِي فَشَرْدَنَدَ تَا پَا رَا بَر دَارَدَ وَ حَضْرَتِ سَجْدَه كَنَدَ وَ ظَاهِرِ اَيْنِ حَدِيثِ جَوَازِ مَحَاضَاتِست وَ حَمَلِ مِي تَوَانِ كَرْدَ بَر صَوْرَتِي كَهَ يَكِّ وَجِبَ فَاصِلَهَ بَاشَدَ يَا حَائِلِ يَا دَه ذَرَعِ از سَه طَرَفِ دِيْكَرِ چنانكَه دَر اَخْبَارِ صَحِيحَه كَاشْتِ وَ حَمَلِ بَر تَقِيَه

لَوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۳، ص: ۳۱۷

ظَاهِرْتَرِ اسْتِ بَه قَرِيْنَه عِلْتِي كَه سَنِّيَانِ آن رَا عِلَّتْ سَاخْتَه اَنْدَ كَه هَر گَاه زَن دَر بَرَابَرِ شَخْصِي بَاشَدَ وَ حَائِضٌ بَاشَدَ وَ خَوَابِيئِدَه بَاشَدَ نَمَازَ صَحِيحٌ بَاشَدَ پَس اِگَر نَمَازَ كَنَدَ وَ نَمَازَ جَمَاعَتِ كَنَدَ چَه ضَرَرِ خَوَاضِدِ دَاشْتِ وَ حَدِيثِ جَمِيلِ رَا شَيْخِ ذَكَرِ كَرْدَه اسْتِ وَ دَر آن اَيْنِ تَتْمَه نَيْسَتْ وَ تَأْوِيلِ كَرْدَه اسْتِ بَه آن چَه مَذْكَورِ شَدَ وَ تَتْمَه رَا دَر حَدِيثِ مَرْسَلِي ذَكَرِ كَرْدَه اسْتِ وَ مُمْكِنِ اسْتِ كَه بَه جَايِ فَاوَاوِ بُوَدَه بَاشَدَ وَ نَسَاخِ غَلَطِ كَرْدَه بَاشَنَدَ.

وَ جَمِيلِ دَر حَدِيثِ دِيْكَرِ رَوَايَتِ كَرْدَه اسْتِ كَه حَضْرَتِ فَرَمُودَنَدَ كَه هَر گَاه سَجُودِ زَن بَا رُكُوعِ مَرْدِ بَاشَدَ بَاكِي نَيْسَتْ كَه تَخْمِيْنَا قَرِيْبِ بَه شَبْرِ

است یا ذراع و مثل همین خبر است خبر کالصحیح ابن بکیر و دو خبر کالصحیح از ابو بصیر لیث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده اند که از آن حضرت سؤال کردیم که هر گاه مرد و زن در یک یورت نماز گذارند با هم و زن در دست راست مرد باشد محاذی او حضرت فرمودند که نه تا آن که در میان ایشان فاصله یک شبر یا یک ذراع یا مثل آن باشد.

و در حدیث حسن کالصحیح از حریر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در زنی که پهلوی مرد باشد نزدیک به او حضرت فرمودند که هر گاه فاصله تقدم مرد بقدر موضع پا که یک شبر است یا موضع پالان شتر که یک ذراع است باشد باکی نیست و تردید به اعتبار نسخ کافست که لفظ رحل واقع شده است و در بعضی از نسخ نقطه دارد مجملاً شکی نیست در نهی از محاذات و جواز اکتفا به یک شبر و استحباب زیاده به حیثیتی که زن در عقب مرد باشد اما آن که تقدم شبر بر سبیل وجوب باشد معلوم نیست و آن متشابهاً اخبار است و صحیحه علی بن جعفر نیز می آید و آن نیز مشتبه است پس احتیاط در دین عمل به فاصله است و الله تعالی یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۸

(ولا- باس ان یکون بین یدی الرجل و المرأه و هما یصلیان مرفقه او شیء) و باکی نیست که در برابر مرد یا زن در وقتی که نماز کنند بالش تکیه گاهی یا چیزی باشد محتمل است که مراد این باشد که

چون غالب اوقات در تکیه گاهها صورت می باشد پس اگر صورت را نپوشاند مکروه کرده است و لیکن صحیح است نماز او و اگر به پوشاند تو هم این می شود که سجده در برابر آن کرده باشد و شبیه باشد به بت پرستی می گوید که چنین نیست زیرا که مسلمان سجده حق سبحانه و تعالی می کند و خود می داند و دیگران نیز می دانند و اظهر آنست که مراد صدوق ستره است که نزد اکثر علما مستحب است که هر گاه شخصی در صحرائی یا فضائی باشد سنت است که در برابر قبله خود چیزی بگذارد مانند بالش یا پالان شتر یا عصا که آن را نصب کند یا به عرض در برابر خود بگذارد یا خطی بکشد و چون منصف ظاهرا سنت نمی داند باین عبارت ذکر کرده است و حق آنست که سنت است.

چنانکه در حدیث صحیح از ابن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عصا نیزه داشتند و در وقت نماز آن را در برابر خود می گذاشتند.

و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که قطع نمی کند نماز را گذاشتن سگ و الاغ و زن از برابر مصلی و لیکن چیزی را ستره کنید و اگر بمقدار یک ذراع چیزی و یا چوبی را در برابر خود نصب کنید یا به عرض در برابر خود نصب کنید ستره حاصل شده است و قریب باین است حدیث موثق کالصحیح ابن ابی یعفر، و ابو بصیر در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که درازی

پالان شتر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یک ذرع بود در وقت نماز در برابر خود می گذاشتند که ساطر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۱۹

باشد از آن کسانی که از برابر آن حضرت گذرند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که اگر شخصی نماز کند می باید که در برابر خاک را جمع کند که بلند شود و یا خطی در برابرش بکشد که ستره او باشد.

و سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند که هر گاه شخصی در صحرایی نماز گذارد پس در برابر خود بگذارد پالان شتر را که پشت پالان برابر او باشد پس اگر پالان نباشد سنگی و الا تیری را نصب کند و اگر بهم نرسد خطی بکشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کلاهی را در برابر خود می گذاشتند و نماز می کردند و غیر اینها را اخبار دیگر بسیار است.

و در حدیث کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که ابو حنیفه به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که دیدم فرزند شما موسی را که نماز می کرد و مردمان از برابر او می گذشتند و او ایشان را منع نمی کرد چون نزد عامه منع می کنند و تا کشتن جایز می دانند و فیه ما فیه یعنی در فعل فرزند شما بحثی هست که بر همه کس ظاهر است یا آن که شما او را نایب خود کرده اید که بعد از شما

امام باشد و امام ترک اولی نمی کند در صغر و کبر حضرت فرمودند که موسی را بطلبید چون حاضر شد حضرت فرمودند که ابو حنیفه بر تو بحثی دارد که نماز می کردی و مردمان از برابرت می گذشتند و منع ایشان نکردی یا ستره نداشتی که سبب منع باشد چرا که اگر ستره باشد بمنزله حایل است و ضرر ندارد حضرت امام موسی صلوات الله علیه فرمودند که آن کسی را که من عبادت او می کردم بمن نزدیکتر از مردمان بود چنانکه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۰

سبحانه و تعالی می فرماید که ما نزدیکتریم به بنده از رگ گردن پس حضرت صادق صلوات الله علیه حضرت موسی را در بغل گرفتند و فرمودند که پدر و مادرم فدای تو باد ای کسی که محلّ اسرار خداوند عالمیانی و عبارت حضرت ظاهرا این معنی دارد که من چنان محو شده بودم در بندگی که کی می دیدم مردمان را تا ایشان را دفع کنم یا آن که چون من بندگی حق سبحانه و تعالی می کردم در چنین حالی ایذای مسلمانان مناسب نبود از جهت مکروهی که از ایشان صادر شود یا آن که این معنی واجب نبود تا بر من بحث آید بلکه حضرت از جهت بیان جواز چنین کرده بودند و بعض ذکر کرده اند که حضرت از جهت تادیب ابو حنیفه چنین فرمودند و چون چنین حدیثی در این باب وارد شده است ظاهرا صدوق احادیث ستره را حمل بر تقیه کرده است و ترک نکرده است و گفته است که اگر ستره بگذاری بد نیست و الله تعالی یعلم.

باب ما یصلی فیہ و ما لا یصلی فیہ من الثیاب و جمیع الانواع

اشاره

این بابی است در بیان جامهائی که در

آن جامها نماز می توان کرد و آن چه نمی توان کرد و غیر ثیاب که با او جایز است بودن یا جایز نیست بودن بدان که واجبست در حالت نماز که عورت مصلی پوشیده باشد خواه کسی باشد و خواه نباشد و عورت مردان ذکر و انثین و دبر است بی دغدغه و بعضی از علما گفته اند که واجبست در نماز که از ناف تا زانو پوشیده باشد و بعضی تا نصف ساق گفته اند و شک نیست که بهتر است اما جزم بوجوب مشکل است و لباس مصلی می باید که چیزی باشد که عورتین را به پوشاند که رنگ آن در زیر آن جامه پیدا نباشد و در حجم خلافت احوط آنست که حجم نیز مستور باشد و لازم است که حریر محض نباشد و پوست و موی حیوان غیر ماکول اللحم نباشد مگر چیزی چند که مستثنی خواهد شد

[نماز در پوست حیوانی که مرده باشد]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه سأل عن جلد الميته یلبس فی الصلاه اذا دبغ فقال لا و ان دبغ سبعین مره) به اسانید صحیحه منقولست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از پوست حیوانی که مرده باشد اگر دباغی آن بکنند آیا آن را در نماز می توان پوشید حضرت فرمودند که نمی توان در آن نماز کردن اگر چه هفتاد مرتبه دباغی آن پوست کرده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۲

و بسند صحیح از ابن ابی عمیر منقولست که او از جمعی از فضلا اصحاب آن حضرت روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که نماز مکن در

پوست مرده اگر چه بند نعلین از آن پوست باشد و مبالغه هفتاد مرتبه دباغت از آن جهت است که اکثر عامه پوست مرده را به دباغی پاک می دانند و احادیث صحیحه بسیار از ائمه معصومین صلوات الله علیهم منقولست بر رد ایشان.

و در حدیث صحیح وارد شده است که راوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال می کند که آیا منتفع می توان شد به چیزی از حیوان مرده حضرت فرمودند که نه راوی گفت که عرض نمودم که حدیثی روایت می کنند عامه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند به گوسفندی که مرده بود و فرمودند که چرا از پوست این گوسفند منتفع نشدند هر گاه از گوشت این منتفع نمی توانستند شد آیا این حدیث صحیح است حضرت فرمودند که این حکایت در ماده گوسفند سوده بنت زمعه وارد شد که از جمله زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آن گوسفند لاغر شده بود که از گوشت آن منتفع نمی توانستند شد و گذاشتند تا مرد و از خانه بیرون انداختند حضرت فرمودند که از پوست آن که منتفع می توانستند شد چرا گذاشتند تا بمیرد یعنی می بایست که آن را بکشند و عامه غلط فهمیده اند و احادیث در عدم جواز نماز در آن متواتر است و لیکن در نجاست صریح نیست و از حدیث ابن ابی عمیر ظاهر می شود که در ما لا یتیم الصلاه فیه از میته نماز نمی توان کرد و اگر چه ممکن است که در ما لا یتیم الصلاه محمول بر کراهت باشد و آن که واقع شده است که از میته منتفع

نمی توان شد مراد از آن چیزیست که حیات در آن حلول کرده باشد و آن چه حیات در آن حلول نکرده است میته نیست و از آن منتفع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۳

می توان شد به احادیث بسیار مانند مو و پشم و کورک و استخوان و دندان و شاخ و سم و پر پنیر مایه و تخمی که پوست بالای آن بسته باشد و خواهد آمد تفصیل اینها در باب اطعمه.

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن قول الله عزّ وجلّ لموسى عليه السلام «فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» قال كانتا من جلد حمار میت) و بسند موثق كالصحيح یا صحيح منقولست از یعقوب که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از تفسیر قول خداوند تعالی که به موسی فرمود که بکن کفشها را که در وادی مقدسی که پر است از خیر و برکت الهی غرض از کندن کفشها چه بود حضرت فرمودند که از پوست خر مرده بود و در وقت مناجات و نماز نمی باید که با پوست میته نماز و مناجات کند و در حدیثی وارد است که از جهت رعایت ادب بود چنانکه سنت هست که پا برهنه داخل حرم و مسجد الحرام شوند و منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در شب معراج که به عرش رسید خواست که رعایت ادب بکند و کفش را بکند خطاب رسید که مکن تا عرش من به کفش تو مشرف کرد.

و در حدیثی وارد است که مراد از نعلین غم زن و غم فرعون بود و خطاب رسید که این دو غم را در وقت

مناجات از دل بیرون کن و بعضی گفته اند که فکر زن و فرزند یا فکر دنیا و عقبی چون وقت قرب مولی بود و غم بدن و روح و امثال اینها گفته اند و مستبعد نیست که همه صحیح باشد و این حدیث دلالت می کند بر آن که شریعت سابق حجّت است مگر علم به نسخ آن بهم رسد و الله تعالی یعلم.

[نماز در لباسی که دست اهل کتاب بر آن مالیده باشد]

(و سئل أبو جعفر صلوات الله عليه و ابو عبد الله صلوات الله عليه فقيل لهما انا نشترى ثيابا يصيبها الخمر و ودك الخنزير عند حاكتها

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۴

أ نصلّي فيها قبل ان نغسلها فقال نعم لا باس انما حرّم الله اكله و شربه و لم يحرم لبسه و مسّه و الصّلاه فيه) و به اسانید صحیحہ منقولست از حرّیز که او روایت کرده است از بکیر بن اعین از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و از ابو الصباح کنانی و ابو سعید نبال از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و همه گفتند که عرض نمودیم به حضرتین که ما می خریم جامه چند که بافنده های آن جامها در وقت جامه بافتن شراب می خورند و بر آن جامه ها می ریزد و چربی گوشت خوگ را بر شانہ و ماگو و غیر آن می مالند یا آن که گوشت خوگ می خورند نصاری و دست ایشان چربست و کار می بافند آیا نماز می توانیم کرد در آن جامها پیش از آن که آن جامها را بشویم هر دو حضرت فرمودند که بلی باکی نیست حق سبحانه و تعالی خوردن گوشت خوگ و آشامیدن شراب را حرام گردانیده است و پوشیدن این جامه و دست

مالیدن و نماز کردن در این جامه را حرام نگردانیده است.

بدان که ظاهر این حدیث آنست که شراب و خوک پاک است و در شراب قول به طهارت شده است و در خوک قول نشده است مگر از صدوق بحسب ظاهر و جمعی نقل اجماع کرده اند بر نجاست خوک و حدیث صحیح نیز دلالت بر نجاست آن می کند به نجاست مغلظه و این حدیث را حمل کرده اند بر آن که علم به نجاست نداشته باشد بلکه گمان داشته باشد به اعتبار آن که نصاری یا یهود و مجوس همیشه مزاول خمر و خنزیرند چنانکه اول حدیث صریح است در این معنی و آخر حدیث را حمل می کنیم بر آن که چنین شراب موهوم و لحم و دسم خنزیر موهوم را حق سبحانه و تعالی حرام نکرده است نماز کردن را در آن و استبعادی ندارد سیما هر گاه تقیه نیز باشد خصوصا در خنزیر که اکثر عامه آن را پاک می دانند و لهذا متن حدیث مشوش است و هر جا که تقیه هست چنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۵

مشوش می باشد.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که گفت پدرم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد و من حاضر بودم که من به عاریت می دهم جامه خود را بیکی از اهل ذمه از یهود و نصاری و مجوس و می دانم که او شراب می خورد گوشت خوک می خورد و جامه را پس می آورد آیا می باید که بشویم تا نماز توانم کرد در آن جامه حضرت فرمودند که نماز بکن در این جامه و از این جهت آن را مشو زیرا که

چون جامه را به عاریت دادی پاک بود و یقین نداری که آن را نجس کرده است پس نماز می توانی کرد تا علم به نجاست آن حاصل شود.

و در حدیث صحیح منقول است از ابن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جامه‌های سابریه که در بلاد شاه شاپور که ده دشت و بهبهان و رامز است و مجوس از آنجاها می بوده اند و جامه‌های نفیس می بافته اند و ایشان همیشه جنب اند یا نجس اند و شراب می خورند و زنان ایشان نیز چنین اند یعنی مردان می بافند و زنان می ریسند و همه را نجس می کنند می توانم که به پوشم و نشویم و نماز کنم در آن جامه‌ها حضرت فرمودند که بلی راوی گوید که پیراهنی از آن پارچه‌ها بریدم و دوختم و تکمها گذاشتم و ردایی نیز از پارچه‌های سابری با پیراهن به خدمت حضرت فرستادم در روز جمعه قریب به زوال حضرت مطلب مرا دانستند آن جامه‌ها را پوشیدند و بیرون آمدند از جهت نماز جمعه.

و غرض راوی این بود که حضرت بی آن که بشویند پوشیدند و احادیث بر این مضمون بسیار است که دلالت می کند بر آن که ظنون قویه بلکه علم عادی در نجاست سبب حکم به نجاست نمی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۶

و از آن جمله است احادیث صحیحه که در مشکک وارد شده است که نافه مشکک را با خود نگاه می توان داشت و با او نماز می توان کرد هر چند علم عادی هست که آهو نافه را می اندازد و اگر آهو را کشند کفار می کشند و ذبیحه ایشان میته است و چون از دست مسلمانان می گیریم پاکست و

دغدغه دیگر آن که مشک خونست لیکن چون استحاله شده است پاکست.

و در حدیث صحیح وارد شده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که هر گاه جامه خود را به عاریت بدهد به کسی که داند که مار ماهی می خورد و شراب می خورد و جامه اش را پس می دهد آیا پیش از شستن آن جامه نماز در آن می تواند کرد حضرت فرمودند که تا نشوید نماز نکند و محمولست بر استحباب یا ریختن آب چنانکه در حدیث صحیح منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از نماز کردن در جامه مجوسی حضرت فرمودند که آبی بر آن بریزند و بعد از آن نماز کنند.

و در حدیث صحیح از معلى منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست نماز کردن در جامهائی که یهود و نصاری و مجوس می بافند یا می دوزند یا می ریسند و جهش همانست که در نجاست علم یقینی می باید و علم یقینی نداریم که ایشان بافته اند و بر تقدیر علم به بافتن ایشان علم به نجاست نداریم چون ممکن است که ملاقات به رطوبت نشده باشد و بر آن تقدیر نیز جزم به نجاست نیست چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم صلوات الله علیه که بر فرشهای یهود و نصاری می توان خوابیدن فرمودند که باکی نیست و لیکن در جامهائی ایشان نماز نکند و فرمودند که مسلمانان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۷

با گبران در یک کاسه چیزی نخورند و کبر را در فرش نشانند و دست بدست ایشان نرسانند و با ایشان مصافحه نکنند.

و دیگر گفت

که سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه از شخصی که در بازار جامه بخرد از جهت پوشیدن و نداند که از که بوده است نماز در آن می تواند کرد حضرت فرمودند اگر از مسلمانان خریده باشد نماز در آن می کند و اگر از نصرانی خریده باشد تا نشوید نماز در آن نکند.

و منقولست از عبد الله بن جمیل که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدم از جامهائی که یهود و نصاری می بافند پیش از شستن آنها نماز می توانم کرد در آنها حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر بشویند محبوبتر است نزد من و چون این اخبار معتبره وارد شده است اگر بشویند بهتر است خصوصا در صورتی که گمان ملاقات به رطوبت ایشان قوی باشد مثل جامه های چرکن ایشان که علم عادی به ملاقات ایشان هست و ممکن است که بحسب واقع در چنین جامه اجتناب لازم باشد و باین نحو نیز جمع بین الاخبار می توان کرد و لیکن جمع اول اظهر است و الله تعالی یعلم.

[شخصی که یک جامه داشته باشد و نجس شده باشد]

(و سال محمّد بن علیّ الحلّبیّ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرّجل یكون له الثّوب الواحد فیه بول و لا یقدر علی غسله قال یصلّی فیه) و بسند صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه از شخصی که یک جامه داشته باشد به بول نجس شده باشد و نتواند آن را شستن حضرت فرمودند که در آن جامه نماز می کند یعنی واجبست که در آن جامه نماز کند یا جایز است.

(و ساله عبد الرّحمن بن ابی عبد الله عن الرّجل یجنب فی

ثوب و لیس معه غیره و لا یقدر علی غسله قال یصلی فیه) و بسند صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۸

منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود در جامه که محتلم شود و جامه اش نجس شود و جامه دیگر نداشته باشد و قدرت بر شستن آن نداشته باشد به آن که آب نباشد یا اگر باشد خوف ضرر داشته باشد حضرت فرمودند که در آن جامه نماز می کند.

(و فی خبر اخر قال یصلی فیه فاذا وجد الماء غسله و اعاد الصلاه) و در خبری دیگر وارد است که عمار ساباطی بسند موثق روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که همین یک جامه داشته باشد و در آن جامه نماز نتوان کرد به آن که نجس باشد و آبی بهم نرسد که آن را بشوید چه کند حضرت فرمودند که تیمم می کند و نماز می کند و چون به آب می رسد جامه را می شوید و نماز را اعاده می کند و ظاهراً صدوق عمل کرده است به این حدیث چون بحسب ظاهر منافاتی نیست میان وجوب نماز و وجوب قضا مگر به اعتبار وجوه عقلیه که امر دلالت بر اجزا می کند و بر تقدیر تسلیم وقتی مسلم است که معارض نداشته باشد و چون صدوق عمل به موثقات می کند بر او لازم است که باین خبر عمل نماید و جمعی که عمل به آن نمی کنند حمل بر استحباب می کنند و شکی نیست که احوط نماز است در جامه نجس و اعاده آن و اکثر اصحاب این اخبار را

حمل کرده اند بر حالتی که برهنه نماز نتواند کرد و اگر تواند واجب می دانند که برهنه نماز کند به اعتبار حدیث صحیحی که محمد بن علی حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که هر گاه شخصی محتلم شود در صحرائی و بغیر از یک جامه نداشته باشد و آب نباشد که از آن کند حضرت فرمودند که تیمم می کند و برهنه نماز می کند نشسته و ایما می کند از جهت رکوع و سجود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۲۹

و حدیث موثق کالصحیح سماعه نیز به همین مضمون است و جمعی از علما مخیر می دانند میان برهنه نماز کردن و در جامه نجس نماز کردن و این قول بهتر است من حیث الجمع بین الاخبار اگر چه احوط آنست که دو نماز بکند یکی برهنه و یکی در جامه نجس با امکان برهنه نماز کردن و اگر هوا سرد باشد و خوف بیماری داشته باشد احوط آن است که در جامه نجس نماز کند و بعد از آن که باب رسد قضایا اعاده کند.

(و سأل علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن رجل عریان و حضرت الصلاه فاصاب ثوبا نصفه دم او کله دم یصلی فیه او یصلی عریانا قال ان وجد ماء غسله و ان لم یجد ماء صلی فیه و لم یصل عریانا) و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که برهنه باشد و وقت نماز شود و جامه داشته باشد که نصف آن خون آلوده باشد یا همه خونین

باشد در آن جامه نماز می کند یا برهنه حضرت فرمودند که اگر آب را بیابد بشوید و اگر آب بهم نرسد در آن جامه نماز می کند و برهنه نماز نمی کند یعنی بهتر آنست که در آن جامه نماز کند یا در صورت خوف مرض و الله تعالی يعلم.

(و کتب صفوان بن یحیی إلى ابی الحسن صلوات الله علیه یسأله عن الرجل معه ثوبان فاصاب احدهما بول و لم یدر أيهما هو و حضرت الصلاه و خاف فوتها و لیس عنده ماء کیف یصنع قال یصلی فیهما جمیعا قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله یعنی علی الانفراد) و بسند حسن کالصحیح منقول است از صفوان که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه و عرض نمودم که هر گاه شخصی دو جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۰

داشته باشد و بول بیکی از این دو جامه رسیده باشد و نداند کدام یک نجس است و وقت نماز شده باشد و خوف بیرون رفتن وقت نماز باشد و آب نداشته باشد چه کند حضرت فرمودند که در هر دو جامه نماز می کند به آن که نماز ظهر را اول در جامه می کند و بعد از آن در جامه دیگر.

و هم چنین هر نمازی دو مرتبه می کند در هر جامه یک بار و اگر اول نماز ظهر و عصر را در یک جامه بکند و بعد از آن هر دو را در جامه دیگر خلافت و اظهار جواز است چون حدیث شامل آن نیز هست و چون توهم می شد که مراد حضرت این باشد که هر دو جامه را به پوشد و نماز کند صدوق رفع

توهم نموده است که مراد آنست که در هر جامه یک بار و اگر مشتبه شود به بیشتر از یک جامه بعدد نجس می کند با زیادتی یک عدد مثلا هر گاه ده جامه داشته باشد و سه جامه از آن نجس باشد هر نمازی را در چهار جامه می کند تا یقین بهم رسد که در جامه طاهر نماز کرده است و اما اگر عدد غیر محصور باشد مثل آن که پنجاه جامه نجس باشد در صد جامه در اینجا حرج لازم می آید که هر نمازی را پنجاه و یک مرتبه بکند بلکه در هر جامه که خواهد نماز کند و دور نیست که هر چه دشوار نباشد باید کردن چون احتمال جامه طاهر بیشتر می شود هر چند بیشتر کند و در غیر موضع نص اشکال است مگر در صورتی که یک جامه نجس مشتبه شود به پنجاه جامه طاهر در این صورت دو نماز البته کافیهست و آیا در کار هست محتمل است که یک نماز کافی باشد و احوط دو نماز است و جمعی در همه صور قایلند که برهنه نماز کند و این قول ضعیف است چون نصی ندارد و خلافش منصوص است در صورت اشتباه به یک جامه و در ما بقی که نص ندارد دور نیست که مخیر باشد میان برهنه نماز کردن و آن چه مذکور شد و الله تعالی يعلم.

[عروض نجاست در وسط نماز]

(و قال محمد بن مسلم لأبي جعفر صلوات الله عليه الدّم يكون

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۱

فی الثوب علیّ و انا فی الصّلاه فقال ان رایته و علیک ثوب غیره فاطرحه و صلّ فی غیره و ان لم یکن علیک

ثوب غیره فامض فی صلاتک و لا اعاده علیک ما لم یزد علی مقدار درهم فان کان اقل من درهم فلیس بشیء رایتہ او لم تره و اذا کنت قد رایتہ و هو اکثر من مقدار الدرهم فضیعت غسلہ و صلیت فیہ صلوات کثیرہ فاعد ما صلیت فیہ و لیس ذلک بمنزلہ المنی و البول ثم ذکر صلوات اللہ علیہ المنی فشدد فیہ و جعلہ اشد من البول ثم قال صلوات اللہ علیہ ان رأیت المنی قبل او بعد فعلیک الاعداد الصلاه و ان أنت نظرت فی ثوبک فلم تصبه و صلیت فیہ فلا اعاده علیک و کذلک البول).

و بسند کالصحیح بلکه صحیح بطرق متعدده و چون این سند به علامی رسد و صدوق اسانید صحیح دارد به علا و به برقیان احمد و محمد و کلینی بسند حسن کالصحیح روایت کرده است و شیخ بعضی را از کلینی روایت کرده است و حکایت بول و منی را بسند صحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است و این مضمون نیز در فقه رضوی هست و عمل علما نیز بر این حدیث است الا در تتمه حکایت منی و بول.

حاصل آن که محمد می گوید که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که هر گاه خون در جامه باشد که پوشیده ام و در نماز مطلع شدم بر آن چه کنم حضرت فرمودند که اگر خون را به بینی و جامه دیگر پوشیده باشی که ساتر عورت باشد آن جامه را بینداز و در جامه دیگر که پوشیده نماز کن و اگر جامه دیگر نداشته باشی و همین جامه ساتر عورت

باشد نماز را اتمام کن با این جامه خونین مادامی که خون زیاده از درهم نباشد بحسب سعت پس اگر کمتر از درهم باشد قصوری ندارد و خواه دیده باشی و خواه ندیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۲

باشی و اگر دیدی خون را و زیاده از مقدار درهم باشد و نشسته باشی و در آن جامه نماز بسیار کرده باشی اعاده کن هر نمازی را که در این جامه کرده باشی و خون مثل منی و بول نیست پس حضرت حرف منی را فرمودند و مبالغه بسیار در ازاله آن فرمودند چون اکثر عامه منی را پاک می دانند و فرمودند که ازاله منی یا حکم نجاست آن سخت تر از بول است و نیز فرمودند که اگر منی را پیش از نماز به بینی یا بعد از نماز به بینی نمازها را اعاده می کنی هر چه را با منی کرده باشی و اگر در جامه ملاحظه کرده باشی و ندیده باشی و نماز کرده باشی اعاده بر تو لازم نیست و هم چنین است حکم بول.

و آن چه در این حدیث وارد است از ملاحظه و عدم آن در احادیث حسن کالصحیح و قوی کالصحیح چند نیز وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اگر شخصی نجاست منی را فراموش کند نماز را اعاده می کند در وقت و خارج و در خارج وقت را حمل بر استحباب می باید کرد چنانکه احادیث صحیحه گذشت بلکه در وقت نیز علی الظاهر از اخبار صحیحه و دلالت می کند بر آن که جاهل نجاست منی اگر ملاحظه کرده باشد اعاده نمی باید کرد در وقت و خارج و اگر ملاحظه

نکرده باشد در هر دو صورت اعاده می کند و این اعاده نیز محمولست بر استحباب چنانکه گذشت احادیث صحیحیه در عدم اعاده جاهل و اگر در وقت به بیند اعاده احوط است در همه نجاسات خصوصا در منی و بول و احوط آنست که اگر ملاحظه نکرده باشد اعاده کند در وقت و خارج در منی و بول خصوصا هر گاه او را شکّی به هم رسد در نجاست و ملاحظه نکرده باشد و این در صورتیست که غسل جنابت کرده باشد اما منی را رعایت نکرده باشد خصوصا در احتلام که بسیار است که بسیار جائی را نجس می کند خصوصا هر گاه زیر جامه نپوشیده باشد اما اگر محتلم شده باشد و غسل نکرده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۳

عامدا یا ناسیا یا جاهلا اعاده نماز می کند اجماعا.

[شمشیر بمنزله رداست]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه السیف بمنزله الرداء تصلّی فیہ ما لم تر فیہ دما و القوس بمنزله الرداء) و منقول است بطرق متعدده از ابو البختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که شمشیر که در گردن اندازند بمنزله رداست و نماز می کنی در آن ما دام که نه بینی خونی در آن و کمان بمنزله رداست.

و در حدیث صحیح عبد الله بن سنان و غیر آن خواهد آمد که شمشیر به منزله رداست با تفصیل احکام ردا و ظاهر این خبر دلالت می کند بر آن که نجاست شمشیر معفو نیست با آن که از جمله ما لا یتیم الصّیّلاه فیہ است و ممکن است که مراد از ما لا یتیم لباس باشد پس اگر

پول یا شاهی نجس باشد معفو نباشد چنانکه جمعی گفته اند و ممکن است که محمول باشد بر کراهت و معارضه کند این مکروه با سنت ردا یا آن که مراد عدم تاکد استحباب باشد و این اظهر است.

[نماز مقابل شمشیر]

(ألا أنه لا يجوز للرجل ان يصلّي و بين يديه سيف لأنّ القبلة امن و روى ذلك عن امير المؤمنين صلوات الله عليه) و لیکن جایز نیست که شخصی نماز کند و برابر او شمشیر باشد زیرا که قبله محلّ امن است نه محل خوف یعنی اگر شمشیر در قبله باشد گاه باشد که شخصی دشمنی داشته باشد و در اثنای نماز شمشیر حاضری به بیند و او را بکشد و اگر واقع نشود اقل مرتبه باین خوف و وسواس آن مبتلا می شود و لهذا در مسجد شمشیر کشیدن مکروهست و شمشیر و سایر اسلحه را در حرم نمی باید بر خود بستن چون حرم محل امن است و این معنی نیز از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۴

و لیکن بعنوان نهی در چهار صد کلمه باین مضمون که شمشیر را با خود به حرم مبرید و نماز نکنید البته هیچ یک از شما در وقتی که در برابر او شمشیر باشد زیرا که قبل محل امن است و صدوق مناهی را بلا- یجوز تعبیر می کند و مرادش اعم از کراهت و حرمتست در اکثر اوقات یا آن که نهی را از جهت حرمت می دانند مگر جائی که حدیث دیگر باشد که دلیل کراهت باشد و لیکن این معنی خلاف دأب اخباریین است و لیکن صدوق واسطه را اختیار کرده است و گاهی

اجتهاد می کند بنا بر این است که علما قول او را نقل می کنند بخلاف ثقه الاسلام کلینی که اخباری محض است و علما قول او را نقل نکرده اند و گمان این ضعیف آنست که کلینی را نظیر نیست در فضل و حال و الله تعالی يعلم.

[نماز مقابل چند چیز]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل هل یصلح له ان یصلی و امامه مشجب و علیه ثياب فقال لا باس و ساله عن رجل یصلی و امامه ثوم أو بصل قال لا بأس و سألہ عن الرجل هل یصلح له ان یصلی علی الرطبه الثابتة قال اذا الصق جبهته علی الارض فلا باس و ساله عن الصلاه علی الحشیش الثابت او الثیل و هو یصیب ارضا جددا قال لا باس) و به اسانید صحیحہ و کالصحیحہ منقولست که علی سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا جایز است که شخصی نماز کند و در برابرش سه پایه یا صندلی باشد که جامه بر او انداخته باشند به سبب آن که شبیه است به چلیپایی که بت را بر آن می گذارند حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد که هر گاه در برابر شخصی سیر یا پیاز باشد نماز می توان کرد چون بوی آنها آن شخص را از حضور قلب می اندازد و حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی سبب بطلان نماز نیست یا کراهتی نیز هم ندارد چون کراهت نیز باس است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۵

و در اکثر این مسائل نزد شیعه کراهت نیز ندارد و ممکن است که

عامه بعضی را به قیاسات باطله مکروه دانند از این جهت علی سؤال می کند تا خاطرش مطمئن شود و بسیار از سؤالات هست که علی کرده است و چون بدیهی الجواب بود شیخ و غیر او نقل نکرده اند و دیگر سؤال کرد از ینجه که روییده باشد و دغدغه می شود که ماکول باشد چون در بسیار جا آن را برونی می کند و می باید که محل جبهه چیزی باشد که آن را نخورند حضرت فرمودند که آن مفسده نیست زیرا که ماکول عادی نیست و در جایی که خورند سجده در آنجا نکند نه هر جا بلکه مانعی که هست آنست که می باید پیشانی بر زمین قرار گیرد پس اگر ینجه را بخوابانند که پیشانی بر زمین قرار گیرد باکی نیست و ممکن است که در عراق عرب در آن زمان می خورده باشند و جواب چنین باشد که اگر ینجه را از دو طرف بشکند که زمین ظاهر شود و پیشانی را بر زمین گذارد اگر چه اقل واجب باشد خوبست و هر چند بعضی از جبهه بر آن باشد باکی نیست و این معنی به عبارت آنسب است اگر چه اول من حیث المعنی اربط است.

دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه پرسید از علف روییده یا مرغ مرغزار سجده می توان کرد هر گاه زمین ساده به هم رسد حضرت فرمودند که باکی نیست چون علف و مرغ ماکول عادی حیواناتست نه انسان

[نماز مقابل چراغ یا آتش]

(و عن الرجل هل يصلح له ان يصلی و السیراج موضوع بین یدیه فی القبله قال لا يصلح له ان يستقبل النار) و باز علی بن جعفر در صحیح سؤال کرد از شخصی

که نماز کند و چراغی در برابر او باشد در قبله حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خوب نیست که در وقت نماز رو به آتش کنند چون شباهتی دارد به آتش پرستان علی سؤال از چراغ کرد و حضرت جواب عام دادند که شامل هر آتشی باشد و بعد از این خواهد آمد حدیث عمار در نهی از استقبال نار.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۶

(هذا هو الاصل الّمدی یجب ان یعمل به فاما الحدیث الّمدی روی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لا باس ان یصلی الرّجل و النّار و السّراج و الصّوره بین یدیه لأنّ الّمدی یصلی له اقرب الیه من الّمدی بین یدیه فهو حدیث یروی عن ثلثه من المجهولین به اسناد منقطع یرویه الحسن بن علیّ الکوفیّ و هو معروف عن الحسین بن عمرو عن ابیه عن عمرو بن ابراهیم الهمذانیّ و هم مجهولون یرفع الحدیث قال ابو عبد الله صلوات الله علیه ذلك و لکنّها رخصه اقترنت بها علّه صدرت عن ثقات ثم اتّصلت بالمجهولین و الانقطاع فمن اخذ بها لم یکن مخطئا بعد ان یعلم انّ الاصل هو التّهی و انّ الاطلاق هو رخصه و الرّخصه رحمه) صدوق ذکر کرده است که حدیث علی و عمار اصلی است که واجبست یعنی لازمست که به آن عمل نمایند و در برابر آتش نماز نکنند اما آن حدیثی که مروی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت فرمودند که باکی نیست که شخصی نماز کند و آتش و چراغ و صورت در برابرش باشد زیرا که آن کسی را که نماز از جهت بندگی

او می کند به او نزدیکتر است از آن چه در برابر اوست و غرض اینست که نسبت چراغ به آدمی اگر چه قریب باشد بحسب ظاهر و روشنی یک ساعت دهد حق سبحانه و تعالی آدمی را از کتم عدم موجود ساخته است و انا فانا تربیت می کند به افاضه وجود یا ابقای آن و جمیع اعضا و جوارح و قوی و ارواح که متعلقند به بدن و روح همه را تربیت می کند و روزی به همه می رساند به نحوی که فی الجمله در شرح زبور آل محمد صحیفه کامله بیان شده است پس یقین است که نفع قرب الهی بیشتر است از نفع آتش و صورت و غیر آن یا آن که قرب معنوی اقوی است از قرب صوری چون محبت الهی در دل مؤمن است گویا که حق سبحانه و تعالی مقیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۷

است در قلب او چنانکه وارد است که قلب مؤمن عرش رحمانست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که من همنشین کسانی ام که به یاد من اند و همین قرب معنویست بهر دو معنی آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که من به بنده از رگ کردن نزدیکترم چون رگ گردن اگر گسسته شود بنده می میرد و اگر فیض الهی منقطع شود او معدوم بالمره می شود چنانکه قرب روح به بدن کیفیتش مجهولست با آن که تعلقش معلومست هم چنین قرب الهی نسبت به روح و چون بر اکثر عالمیان تعقل تعلق مجردات کالممتنع است حق سبحانه و تعالی همه را از این قید خلاصی کرامت فرمود که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَ

ما أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا» و در فواید بهره مذکور شد صدوق می گوید که این حدیثی را که آن را روایت کرده اند سه کس که احوال ایشان بر من و استادان من مخفی است و لیکن بر حسن بن علی کوفی مجهول نبوده است که او در اصل خود ذکر کرده است هم چنان که احوال او نیز بر اکثر علماء مخفی شده است و هر کسی نسبت به او گمانی برده است و بر ما احوال او ظاهر است که او حسن بن علی بن عبد الله بن المغیره کوفی است و ثقه ثقه است و استاد اکثر فضلاء است مثل صفار و سعد و محمد بن یحیی و غیرهم که در بسیار جائی تصریح باسم او شده است و هم چنین پسرش علی و پسر پسرش جعفر بر اکثر مخفی است و پسرش استاد پدر صدوقست و پسر پسر استاد صدوق است و در اینجا توثیق ایشان کرده است و اکثر نفهمیده اند و صدوق گفته است که با آن که سه مجهول در طریق هست آخر سند منقطع شده است و رفع الحدیث گفته است و ظاهراً سخن حسن باشد و ممکن است که سخن پدر حسین باشد که می گوید من از عمرو شنیدم و او از کسی شنیده بود که در خاطر او نبود یا در خاطر من نمانده است و آن شخص بی واسطه یا به یک واسطه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۸

حضرت روایت کرده است که حضرت آن عبارت سابق را فرمودند و اگر چه این عیوب دارد و لیکن چند چیز دارد که سبب عدم رد حدیث است یکی

آن که رخصت است و این معنی مناسب مذهب حنیفیه سمحه سهله است و ظنی بهم می رسد که معصوم فرموده باشد که اگر مضطر شوید در نماز کردن در جایی که آتش یا چراغ در برابر شما باشد و علاج نتوانید کرد جایز است که رو به آتش کنید مثل مساجد عامه دویم آن که در حدیث علت حکم واقعت و این علت در چند حدیث دیگر وارد شده است چنانکه گذشت در حکایت ابو حنیفه و در اینجا نیز مسندا مذکور خواهد شد و این معنی نیز قرینه صحت حدیث سیم آن که ثقات معتمدینی که ما ایشان را می شناسیم در کتب و روایات خود این حدیث را ذکر کرده اند و اگر صحیح نمی بود پیش ایشان نقل نمی کردند و آن ثقات را در فهرست ذکر کرده است که صدوق از جعفر روایت کرده است و او از جدش حسن و بسند دیگر صدوق از علی پدرش روایت کرده است و پدرش از پدر جعفر که علی باشد و او از پدرش حسن و بعد از این ثقات متصل شده است به مجاهیل و مرسل شده است در آخر پس چون این سه کمال دارد که قراین صحت است اگر کسی به این حدیث عمل کند بد نکرده است بعد از آن که بداند که اصل نهی است که تا تواند رو به آتش نکند و تجویز رخصتی است که در حالت ضرورت یا مطلقا عمل به آن می توان کرد و رحمت الهی است چنانکه هر حرامی را در حالت اضطرار حلال کرده است یا مطلقا تجویز فرموده است که کار ما مشکل نشود و

ظاهر شود که در برابر آتش ایستادن حرام نیست بلکه کراهت مؤکده دارد و با این همه تطویلی که صدوق داده است ظاهر نمی شود که مذهبش حرمتست و رخصت در حالت ضرورت است یا کراهتست و این حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۳۹

قرینه است بر آن که نهی بر سبیل کراهتست که اگر این حدیث نمی بود مناسب طریقه اخباریین آنست که بدانیم که رو به آتش کردن خوب نیست و لیکن نمی دانیم که حرامست یا مکروه و مناسب مذهب جمعی که نهی را از جهت حرمت می دانند رو کردن حرام خواهد بود و جمعی که اوامر و نواهی را از برای قدر مشترک می دانند یا مشترک لفظی می دانند باز این جماعت سه طایفه می شوند یک طایفه قائل به توقفند مثل اخباریین و یک طایفه حرام می دانند از روی احتیاط که چون نهی از شارع واقع شده است و ممکن است که حرام باشد و ما را عقاب کند بر ترک آن پس اگر عمل به آن ترکا بکنیم بی دغدغه بری الذمه می شویم و اگر عمل نکنیم خوف عقاب داریم و دف ضرر محتمل را واجب می دانند، و طایفه دیگر مکروه در نهی و سنت در امر می دانند و اکثر متأخرین بر اینند و می گویند طلب معلوم است و نهی از ترک معلوم نیست پس سنت یا مکروه خواهد بود زیرا که معنی سنت و مکروه همین است.

و جواب این است که ما مکلفیم به تکالیف واقعی الهی و لیکن چون به واقع نمی توانیم رسید به جا می آوریم این حکم را به عنوانی که می دانیم و محالست که ما استحباب یا کراهت را بدانیم پس اصل

طلب را فعلا- یا ترکا که می دانیم قصد می کنیم و آن چه را نمی دانیم رد آن بحق سبحانه و تعالی می کنیم مثلا در این مثال بر تقدیر عمل باین خبر نهی اخبار سابقه را حمل بر کراهت می کنیم و اگر این خبر را کسی عمل نکند به اعتبار جهالت و ارسال پس گویا این خبر وارد نشده است و همان اخبار نهی وارد شده است ما ترک می کنیم رو به آتش کردن را از جهت رضای الهی پس اگر حرام باشد حق سبحانه و تعالی حرام حساب فرماید و اگر مکروه باشد مکروه با آن که در تروک نیت ضرور نیست بلکه ترک آن کافیهست و الله تعالی يعلم پس نیکو تدبیر کن در این سخنان که اصلیت عظیم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۰

جهت اکثر مسایل.

و از سخنان صدوق و جمعی دیگر از اخباریین چنین ظاهر می شود که احکام الهی همین پنج حکم نیست بلکه فرض هست و واجب هست و سنت هست و تطوع هست و هم چنین در حرام و مکروه چهار قسم دارد مقابل آن چهار و اباحت هست و خطاب وضع هست از شرط و سبب و مانع و صحت و فساد و در همه اینها اقل افرادش دو است و اکثرش بسیار است و عالم خبیر از هر حدیثی و آیه چیزی می فهمد و اکثر این معانی از فقه رضوی مفهوم می شود و از بنده است که راهی بنمایم و از تست که بهر جا که رسی تدبیر کنی تا صحت این مقال بر تو ظاهر شود و «ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَ دُو

و عبارت فقه رضوی را ذکر نکردم که اگر انکار سخن من کنی سهل است می ترسم که چون با عقول ضعیفه درست نمی شود انکار سخن معصوم کنی و ایمان نیاورده کافر شود چون اقاویل اصولیین در خاطر جا کرده است و هیچ فکر نمی کنی که این همه اخبار از رسول مختار و ائمه اخیار سلام الله و صلواته علیهم که وارد شده است یک جا نفرمودند که احکام پنج است با نهایت احتیاج که خلق را به آن بود و آن که فرموده اند از آن جهت است که حصر نمی توان کردن و از این جهت است که کتابی در فقه و حلال و حرام ننوشتند و کتابی که املاء حضرت سید المرسلین و خط حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بود عقول فحول اصحاب از ادراک دو سه مسأله آن عاجز بود بهر که می نمودند یا کافر می شدند به نادانی و توبه می کردند یا چنان می شد که هرگز اراده نمی کردند که آن را به بینند و با خود می گفتند که هر چه ایشان فرموده اند حق است و عقول ما به آن نمی رسد و تفصیل احوال رجال خواهد آمد در فهرست و ما ذکر کرده ایم در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۱

روضه المتقین که آن نیز مثل این احکام است که می توان گفت که دو کس یک منهج ندارند و همین بس است اخبار سلمان و ابو ذر که هیچ یک از ایشان قوت تحمل بار دیگری نداشتند بلکه اگر بر ضمائر یکدیگر مطلع می شدند سلمان می گفت رحم الله قاتل ابی ذر و ابو ذر می گفت رحم الله قاتل سلمان.

[نماز در لباس سیاه]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن

الصَّيْلَةَ فِي الْقَلَنْسُوهِ السُّودَاءِ فَقَالَ لَا تَصَلِّ فِيهَا فَإِنَّهَا لِبَاسِ أَهْلِ النَّارِ) و بسند قوی از آن حضرت منقول است که پرسیدند از نماز کردن در کلاه سیاه پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز مکن در کلاه سیاه که پوشش اهل جهنم است چون در آتش می سوزند تا سیاه می شوند یا مراد از اهل جهنم خلفای بنی عباسند که ابو مسلم مروزی خواست که خود پادشاه شود اول به خدمت حضرت امام جعفر صادق یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما آمد و گفت مرا نایب خود کنید تا پادشاهی را از بنی امیه بگیرم و به شما دهم حضرتان قبول فرمودند باز به خدمت حضرت صادق فرستاد کتابتی و استدعای نیابت نمود حضرت جوابش ندادند و بروایتی عرضه او را سوختند و فرمودند که این جوابست و چون از حضرت مایوس شد با بنی عباس ساخت که ایشان سیاه پوش شوند و خود تمام لشکرش سیاه می پوشیدند و مردمان از ایشان خائف می شدند و لشکر او را شیاطین می گفتند و این سیاه پوشی شعار بنی عباس شد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فیما علم اصحابه لا تلبسوا السواد فانه لباس فرعون) و از جمله چهار صد کلمه حضرت صلوات الله علیه که در یک مجلس تعلیم اصحاب خود فرمودند که سیاه پوشید که لباس فرعون است ممکن است که شعار فرعون بوده باشد یا فراعنه زمان آن حضرت مراد باشد و ظاهرا مبالغات حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۲

بوده است که ایشان حدیثی وضع کرده بودند در استحباب سیاه پوشی و این شعار

را سنت می دانستند لازم بود که این مبالغات واقع شود.

(و كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَكْرَهُ السَّوَادَ الْمَا فِي ثَلَاثَةِ الْعِمَامَةِ وَالْخَفِّ وَالْكَسَاءِ) و به اسناد قوی منقول است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَرَاهَتْ دَاشْتَنْد از جامه سیاه مگر سه جامه را عمامه و موزه و عبا که در اینها کراهت نیست یا کراهت شدید نیست.

(و روی آنه هبط جبرئیل علیه السلام علی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَبَاءِ اسْوَدٍ وَ مَنْطِقِهِ فِيهَا خَنْجَرٌ فَقَالَ يَا جِبْرَائِيلُ مَا هَذَا الرَّيُّ فَقَالَ زَيٌّْ وَ لَدِ عَمِّكَ الْعَبَّاسُ يَا مُحَمَّدٌ وَيْلٌ لَوْلَدِكَ مِنْ وَلَدِ عَمِّكَ الْعَبَّاسِ فَخَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْعَبَّاسِ فَقَالَ يَا عَمُّ وَيْلٌ لَوْلَدِي مِنْ وَلَدِكَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَفَأَجَبْتُ نَفْسِي قَالَ جَرَى الْقَلَمُ بِمَا فِيهِ) و در روایتی مرسل وارد شده است که جبرئیل علیه السّلام به خدمت حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ آمد با قبای سیاه و کمربندی که در آن خنجری بود پس حضرت فرمودند که این چه هیئت است جبرئیل گفت که این هیئت فرزندان عمّ تست عباس، ای محمد و ای بر فرزندان تو از فرزندان عمّت عباس پس حضرت به نزد عباس آدم و فرمود که ای عم و ای مر فرزندان مرا از فرزندان تو پس عباس گفت یا رسول الله رخصت می دهی که من آلت تناسل خود را ببرم حضرت فرمودند که قلم جاری شده است به آن چه شدنی است یعنی نمی توانی بحسب شرع که آلت تناسل خود را ببری.

حاصل آن که حضرت خبر از

واقع دادند که پسران تو باختیار خود چنین کارها خواهند کرد و علم به آن که کسی زنا خواهد کرد سبب این نمی شود که او را حد بزنند لهذا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با آن که می دانستند که ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۳

ملجم لعنه الله سبب شهادت آن حضرت خواهد شد و منقول است که آن ملعون استدعا نمود که یا امیر المؤمنین اگر به یقین می دانید که این معنی از من صادر می شود رخصت بده تا خود را بکشم یا بفرما که مرا بکشند حضرت فرمودند که هر گاه از تو چیزی صادر نشده باشد چون ترا بکشم و این حکایت قضا و قدر است که عقول ضعیفه به آن نمی رسد و تفکر در آن نکردن اولی است چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که در این باب تفکر مکنید.

(و روی اسماعیل بن مسلم عن الصّیادق صلوات الله علیه أنّه قال أوحى الله عزّ وجلّ إلى نبیّ من أنبیائه قل للمؤمنین لا یلبسوا لباس أعدائی و لا یطعموا مطاعم أعدائی و لا یسلکوا مسالک أعدائی فیکونوا أعدائی كما هم أعدائی) و بسند کالصحیح از سکونی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که خداوند عالمیان وحی کرد به پیغمبری از پیغمبران خود که مؤمنان را بگو که لباس دشمنان مرا نپوشند و طعام دشمنان مرا نخورند و سلوک دشمنان من نکنند که ایشان دشمن من خواهند بود هم چنان که آنها دشمن منند و مطلوب آنست که به زی مخصوص آنها سر نکنند در خورش و پوشش و غیر ان مثل آن که مسلمانان لباس گبران یا فرنگان

نپوشند که مردمان گمان کنند که ایشان فرنگی اند یا کبرند اما لباس مشترک مثل پیراهن و قباهائی که مسلمانان و ایشان هر دو پوشند ضرر ندارد و ظاهر حدیث آنست که هیئت مخصوص کفار بد است اگر چه قطع نظر از آن که زی ایشان است حلال باشد چنانکه در ریش تراشیدن وارد شده است که زی مجوس و یهود است بر تقدیری که حلال باشد چون زی ایشان است بد است و ظاهر آنست که این بر سیل مبالغه باشد در کراهت مگر در محرمات و صدوق تاویل کرده است که مراد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۴

این حدیث لباس سیاهست و لباسهای محرمه چون حریر محض و طلا- و میته و طعامهای حرام است چون شراب و بوزه و گوشت خوک و امثال اینها و راههای ایشان هر چیز است که مخالف رضای الهی باشد و اگر اعم از محرمات و زی خاصه ایشان گیرند بهتر است که در بعضی جاها حرام باشد و در بعضی مواضع مکروه و الله تعالی يعلم.

(فأما لبس السواد للتقیه فلا اثم فيه فقد روی عن حذیفه بن منصور أنه قال كنت عند ابی عبد الله صلوات الله عليه بالحیره فاتاه رسول ابی العباس الخلیفه یدعوه فدعی بممطر احد وجهیه اسود و الاخر ابيض فلبسه ثم قال صلوات الله عليه اما انی البسه و انا اعلم أنه لباس اهل النار) و اما پوشش سیاه از جهت تقیه در آن گناهی نیست چنانکه بسند کالصحیح منقولست از حذیفه که گفت من در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم در حیره که دهی بوده است بمنزله محله از محلات

کوفه که متصل به آن بوده است که شخصی از جانب سفاح که اول پادشاهان عباسی است و ابراهیم را پیشتر پیشوا کردند و لیکن پادشاه نشد و آن رسول بطلب حضرت آمد که خلیفه شما را می طلبد حضرت جامه بارانی طلبد که یک روی آن سیاه بود و یک روی آن سفید بود و آن جامه را پوشیدند و فرمودند که من این جامه را می پوشم و می دانم که لباس اهل جهنم است یعنی از روی تقیه می پوشم و جامه بارانی بمنزله عباست و عبا مستثنی شده و لیکن عبا را سابقا بمنزله گلیم بر خود می پیچیده اند و جامه بارانی را می پوشیده اند و می تواند بود که استثنا نیز از جهت آن باشد که ضرری به شیعیان نرسد که اتقاء باشد نه تقیه و اتقاء آنست که حکم را می گویند و می فرمایند که بر خلاف آن عمل کنید تا به شما ضرری نرسد و تقیه آنست که از خوف خلاف حکم واقعی را فرمایند و به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۵

تقیه حکم واقعی می شود مثل خوردن میته که در حالت ضرورت واجب می شود اگر چه در غیر آن حالت حرام است.

و در حدیث کالصحیح از داود رقی منقولست که شیعیان بسیار سؤال می کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پوشیدن جامه سیاه و دیدیم که حضرت نشسته بودند و جبه سیاهی پوشیده بودند و کلاه سیاهی و خزی سیاه که آستر آن نیز سیاه بود بعد از آن حضرت گوشه جبه را شکافتند و پنبه بیرون آوردند سیاه و فرمودند که دل خود را بنور معرفت سفید کن و هر چه خواهی

به پوش یعنی اگر تقیه کنید چنانکه من کرده ام که پنبه جبه را نیز سیاه کرده ام سبب نور قلب شما خواهد شد زیرا که غرض از تکالیف الهی اطاعت و فرمان برداریست و فرمان برداری تقیه اهم است از همه زیرا که به سبب آن حفظ نفس خود و حفظ نفوس شیعیان و حفظ نفس معصوم کرده اید و احادیث تقیه آن مقدار وارد شده است که حصر آن و حصر ثواب آن نمی توان کرد.

[نماز در انگشتر آهنی]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يَصَلِّي الرَّجُلُ وَفِي يَدِهِ خَاتَمَ حَدِيدٍ) و بروایت سکونی منقول است که آن حضرت فرمودند که با انگشتری آهن نماز نکنند و ظاهراً فولاد نیز حدید است در لغت عرب و فولاد را حدید ذکر می نامند و آهن را اثنی می نامند و انگشتری آهن اعم است از آن که حلقه آهن یا فولاد باشد یا نگین و مشهور آنست که مکروهست و قال صلوات الله عليه

ما طَهَّرَ اللهُ يَدَا فِيهَا حَلَقَةَ حَدِيدٍ.

و در حدیث کالصحیحی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه چهار صد کلمه تعلیم اصحاب خود فرمودند این است که فرمودند که انگشتری غیر نقره در دست مکنید به درستی که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند

ما طَهَّرْتُ يَدِي فِيهَا خَاتَمَ حَدِيدٍ

یعنی طاهر نیست دستی که در آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۶

انگشتری آهن باشد و محتمل است که جمله دعائیه باشد یعنی طاهر مباد دستی که انگشتری آهن داشته باشد یعنی توفیق کارهای خیر نیابد و موافق این نسخه است آن چه کلینی در کافی از این حدیث نقل کرده است و بنا بر نسخه

اصل بر عکس است که اظهر آنست که نفرین باشد و احتمال خبر نیز دارد و ممکن است که خبری دیگر باشد و لیکن بعید است و ممکن است که از نساخ شده باشد یا صدوق نقل بالمعنی کرده باشد و این اظهر است.

(و روی عمّار السّاباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرّجل یصلی و علیه خاتم حدید قال لا و لا یتختّم به لأنّه من لباس اهل النّار) و بسند موثق منقول است که از عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد در مردی که نماز کند و انگشتری آهن در دست داشته باشد حضرت فرمودند که نماز با آن نکند و در غیر نماز هم در دست نکند زیرا که آهن پوشش اهل جهنّم است یعنی در جهنّم تا عذاب ایشان عظیم تر باشد یا آن که در دار دنیا اکثر اوقات کفار می پوشند.

و بسند موثق از اسحاق بن عمار منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که هر گاه شخصی ناخن خود را از آهن بگیرد یا پاره از موی خود را بگیرد یا پشت سر را بترشد از آهن حضرت فرمودند که بر اوست که آبی را بر آنجا بمالند پیش از آن که نماز کند پس پرسیدند که اگر آب بر آنجا نمالد و نماز کند چو نیست حضرت فرمودند که آب بمالد و نماز را اعاده کند زیرا که آهن نجس است و فرمودند که آهن پوشش اهل جهنّم است و طلا پوشش اهل بهشت است دیگر پرسیدند از طشتی که در آن صورتها کشیده باشند یا کوزه

یا کاسه چوبین را صورت کشیده باشند در آن یا نقره باشد حضرت فرمودند که از آنجا وضو نسازد و در آنجا وضو نسازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۷

و بسند قوی منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند نماز نکند شخصی که کلید آهنی را به بند زیر جامه اش بسته باشد و در حدیث دیگر وارد است که اگر کلید پنهان باشد باکی نیست و بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که آهن پوشش اهل جهنم است و طلا-زینت اهل بهشت است و حق سبحانه و تعالی طلا-را در دنیا زینت زنان کرده است و پوشش آن را بر مردان حرام گردانیده است و نماز کردن در آن را نیز حرام گردانیده است و آهن را در دنیا زینت جتیان و شیاطین گردانیده است و بر مسلمانان حرام گردانیده است که در آن نماز نکنند مگر آن که در حرب باشند در برابر دشمنان دین که در آن صورت باکی نیست راوی گوید که عرض نمودم که هر گاه شخصی در سفر باشد و کاردی در میان موزه گذاشته باشد که ضرور داشته باشد یا در زیر جامه بسته باشد یا کلید آهنی باشد که خوف داشته باشد که اگر جایی گذارد گم شود یا کمر بند آهنین در میان داشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست در کارد و کمر بند مسافر بواسطه ضرورت و هم چنین کلید را هر گاه خوف گم شدن و فراموش کردن داشته باشد و باکی نیست در شمشیر و سایر آلات حرب در حالت حرب و در غیر حالت حرب نماز در

آن نکنند زیرا که آهن نجسی است که مسخ شده است. غرض آن که احادیث بسیار وارد شده است و ظاهر اکثر آن نجاستست و ظاهراً صدوق نجس می داند پس اولی آنست که تا ممکن باشد از آن اجتناب کند و با آن نماز نکند و لیکن چون مدار بر استعمال کارد بوده است و اگر نجس می بود می بایست بیشتر از این اهتمام می کردند و احادیث بسیار وارد شده است که دلالت می کند بر آن که آهن در جلد قرآن نصب می کرده اند و تجویز بیع آنها کرده اند و اگر نجس می بود نهی از آن می فرمودند با آن که اخبار آهن در آن یک خبر صحیح یا حسن نیست از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۸

جهت است که اکثر علما مکروه می دانند که در حالت نماز آهن با خود داشته باشد مگر پنهان نگاه دارد که ظاهر نباشد که در این صورت کراهتش زایل می شود یا کم می شود و الله تعالی يعلم.

[نماز در انگشتر طلا]

(و روی ابو الجارود عن ابی جعفر صلوات الله علیه انّ النبی صلی الله علیه و آله قال لعلی صلوات الله علیه انّی أحبّ لک ما أحبّ لنفسی و اکره لک ما اکره لنفسی فلا تتختم به خاتم ذهب فانه زینتک فی الآخره و لا تلبس القرمز فانه من اردیه ابلیس و لا- ترکب بمیثره حمراء فانه من مراکب ابلیس و لا- تلبس الحریر فیحرق الله جلدک یوم تلقاه) و بسند موثق از زیاد که ابتدا خوب بود و علمای شیعه از او روایت می کردند و چون زید خروج کرد زیدی شد و جارو دیه منسوبند به او و چون در وقتی که خوب بود

حدیث از او روایت می کردند و او کتابی تصنیف کرده بود در آن چه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده بود کتاب او از جمله چهار صد اصل است که علماء شیعه به آن عمل می کردند بنا بر این است که صدوق و کلینی و سایر محدثین از او روایت کرده اند که حضرت فرمود که حضرت سید المرسلین به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما فرمودند که یا علی دوست می دارم از جهت تو آن چه را دوست می دارم از جهت خود و کراهت دارم از جهت تو آن چه را کراهت دارم از جهت خود پس زنهار که انگشتی طلا- در دست مکن که آن زینت تو خواهد بود در بهشت و جامه سرخ قرمزی را ردا مکن یا می پوش که ردای شیطان سرخست و سوار مشو بر بالش سرخ که بر بالای شتر می انداخته اند و بر بالای آن می نشسته اند و هم چنین است بالش میان زین اگر سرخ باشد که شیطان بر آن سوار می شود و جامه حریر می پوش که حق سبحانه و تعالی پوست تو را می سوزاند یعنی بر فرض محالی که بکنی و مراد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۴۹

دیگر آنست که پوشش حریر سبب آتش دوزخ است در روز قیامت یا از قبر تا هر وقت که مستحق باشد و بر این مضمون احادیث مستفیض است قریب به تواتر از طرق خاصه و عامه.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر مرویست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از زین و لجامی که در آن نقره باشد حضرت فرمودند که

اگر روکش آن نقره باشد که نتوان جدا کردن آن بحسب متعارف باکی نیست و اگر توان نقره را جدا کردن بر چنین مرکوبی که زین یا لجام نقره داشته باشد سوار نشود.

و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که انگشتری طلا در دست مکن که زینت آخرت تست.

و در حدیث کالصحیح بسیار نهی از انگشتری طلا شده است مردان را.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که باکی نیست مزین ساختن شمشیر به طلا و نقره.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که زینت شمشیر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همه نقره بود دسته اش و نعلش و حلقهای نقره در ما بین هر دو بود.

و در حدیث کالصحیح از فضیل منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از تختی که طلا داشته می توان در خانه نگاه داشتن حضرت فرمودند که اگر طلا باشد نه و اگر آب طلا باشد باکی نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۰

و در حدیث موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که انگشتری آهن در دست نکنند و مرد طلا نپوشد و در طلا نماز نکند زیرا که لباس اهل بهشت است در بهشت پس نمی باید که در دنیا به پوشند و دیگر به اسانید صحیحه وارد است که داود بن سرحان گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از

طلایی که زینت اطفال می کنند حضرت فرمودند که پدرم اطفال و زنان را زینت طلا می فرمودند باکی نیست.

و در حدیث صحیح از ابو الصباح منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از طلایی که اطفال را به آن زینت می کنند حضرت فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرزندان و زنان خود را زینت طلا و نقره می فرمودند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از زینت کردن زنان به طلا و نقره حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در احادیث موثقه و قویه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که همیشه زنان در زمان حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم زینت طلا می کردند و حضرات منع ایشان نمی فرمودند و بطرق متکثره منقولست که حضرت سید المرسلین جامه حریری و انگشتری طلایی که نجاشی هدیه فرستاده بود از جهت آن حضرت پوشیده بودند و در منبر بودند که جبرئیل آمد و تحریم هر دو را آورد حضرت صلی الله علیه و آله هر دو را کردند و فرمودند که

هذان محرمان علی ذکور امتی

یعنی حق سبحانه و تعالی حریر محض و طلا را بر مردان امت من حرام کرده است.

و در احادیث کالصحیحه وارد است که حضرت سید المرسلین صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۱

علیه و آله انگشتری طلا در دست کرده بودند و از خانه بیرون آمدند و صحابه نظر تعجب می کردند که چرا حضرت طلا پوشیده اند حضرت دست مبارک راست را بر بالای آن انگشتری که در انگشت کوچک دست چپ کرده بود گذاشتند

و به منزل مراجعت فرموده انداختند و دیگر نپوشیدند و احادیث بسیار نیز بر این مضمون وارد شده است و خلافی نیست در حرمت زینت کردن مردان به طلا- محض و در زینت کردن به نقره که روپوش آن طلا باشد قولی شده است بجواز با کراهت شدید و خلافی نیست در آن که جایز نیست در نماز پوشیدن طلا و خلافت در بطلان نماز و ظاهر موثقه عمار بطلان است و هیچ شک نیست که احوط اجتنابست و زنان و اطفال غیر ممیز را دغدغه نیست در جواز به اعتبار احادیث صحیحه سابقه و مفهوم آن احادیث نیز دلالت می کند بر حرمت ترین به طلا مردان را و در اطفال ممیز خلافت و احوط اجتناب فرمودن ولی است ایشان را مثل سایر واجبات و محرمات و در روکش طلا قولی بجواز شده است و احتیاط عظیم در اجتنابست از آن چون عرفا آن را طلا می گویند بلکه لغه نیز صادقست که زینت کرده است به طلا خصوصا مثل گلابتون که طلا و نقره از یکدیگر ممتاز است و طلا بر بالاست و نقره در میان و در گداختن طلا و نقره از یکدیگر جدا می شوند بخلاف نقش کردن به طلا و ظاهرا مراد اصحاب از ممّوه که نقل خلاف در آن کرده اند اینست نه مثل گلابتون و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

[نماز در لباس ابریشمی]

(و لم یطلق النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله لبس الحریر لأحد من الرّجال إلّا لعبد الرّحمن بن عوف و ذلک أنّه کان رجلاً قملاً) و بطرق متعدده منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله تجویز نفرمودند پوشیدن ابریشمینه محض را

مگر از جهت این عوف از جهت آن که بدنش

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۲

شپش بسیار داشت و از جهت رفع شپش ابریشمینه خوبست و منقولست بطرق متعدده نیز از طرق عامه که حضرت تجویز فرمودند زبیر بن عوام را نیز به سبب همین علت و در تعدی کردن این حکم نسبت بغیر ایشان اگر مرض شپش داشته باشند خلافت و اولی ترکست و علامه این عبارت را توهم کرده است که از حدیث سابق است و اظهر آنست که بر سر خود است زیرا که صدوق در علل تا باین عبارت ذکر کرده است خبر را و علماء ما تجویز کرده اند پوشیدن حریر محض را در حرب.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جایز نیست مرد را که حریر محض به پوشد مگر در حرب.

و در موثق کالصحیح منقولست که سماعه گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پوشیدن حریر و دیبا حضرت فرمودند که اما در حرب ضرر ندارد و اگر چه صورت نیز داشته باشد و بر حرب حمل کرده اند حدیث صحیح محمد بن اسماعیل را که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از جامه دیبا حضرت فرمودند که اگر صورت نداشته باشد باکی نیست یعنی در حرب و اگر چه محتمل است که مراد او از دیبا جامه چند رنگ باشد که حریر محض نباشد چنانکه ظاهر می شود از اهل لغت و لیکن در اکثر اوقات حریر را ملون و منقش می ساختند و لیکن در مفهوم دیبا نیست که حریر باشد.

و در حدیث

کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حریر و دیبا نپوشند مگر در حرب.

و در حدیث کالصحیح از لیث منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۳

فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جامه حریر محضی به اسامه عطا فرمودند او جامه را پوشید و از خانه بیرون آمد پس چون حضرت او را دیدند فرمودند میپوش این جامه را که کسی جامه حریر می پوشد که او را در آخرت نصیبی از رحمت الهی نباشد این جامه را قسمت کن در میان زنان خود.

[نماز در برابر چند چیز]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یصلی و امامه شیء من الطیر قال لا باس و عن الرجل یصلی و امامه النخله و فیها حملها قال لا باس و عن الرجل یصلی فی الکریم و فیہ حمله قال لا باس و عن الرجل یصلی و امامه حمار واقف قال یضع بینه و بینه قصبه او عودا او شیئا یقیمه بینهما ثم یصلی فلا باس و عن الرجل یصلی و معه دبّه من جلد حمار او بغل قال لا یصلح ان یصلی و هی معه الا ان یتخوّف علیها ذهابها فلا باس ان یصلی و هی معه و عن الرجل یتحرک [یحزک] بعض اسنانه و هو فی الصیلاه هل ینزعه قال ان کان لا یدمیه فلینزعه و ان کان یدمی فلینصرف و عن الرجل یصلی و فی کّمه طیر فقال ان خاف علیها ذهابها فلا باس و عن الرجل یكون به الثالول او الجرح هل یصلح له ان یقطع الثالول و هو

فی صلاته او ینتف بعض لحمه من ذلك الجرح و یطرحه قال ان لم یتخوف ان یسیل الدّم فلا باس و ان تخوف ان یسیل الدّم فلا یفعله) روایت است به پنج سند صحیح از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند و در برابر او مرغی باشد چون سبب اشتغال قلب می شود حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی ممکن است که این کس نگاه به آن نکند و به موضع سجود خود نظر کند و دل را متوجه حق سبحانه و تعالی سازد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۴

دیگر پرسیدم از شخصی که نماز کند و در برابرش درخت خرمائی باشد باردار چون خاطر متوجه خرما می شود خصوصا در بلاد حاره که خرما از همه چیز لذیذتر است و مانع حضور قلب است فرمودند که باکی نیست مثل سابق و دیگر پرسیدم از شخصی که در باغ انگورستان نماز کند و درخت انگور داشته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست دیگر پرسیدم از شخصی که نماز کند و در برابرش دراز گوشه ایستاده باشد حضرت فرمودند میانه خود و آن الاغ چیزی نصب می کند مانند نی و چوب یا غیر آن که مانع الاغ باشد از حرکت بر موضع سجده او یا آن که خود را بر او زند یا به اعتبار ستره که سابقا مذکور شد و حکمتش مخفی است و اظهر آنست که امر باین از روی تقیه است چون عامه را اعتقاد آنست که اگر سگ یا الاغ یا زن از برابر نماز گذارنده بگذرند نماز باطل می شود بروایت ابو هریره

و عایشه انکار سخن او می کرد و می گفت دروغ می گوید من مکرّر در برابر آن حضرت خوابیده بودم و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز می کردند بلکه اکثر سؤالات علی بن جعفر از این جهت است که عامه امثال اینها را مبطل می دانند بعضی به اعتبار خبرهای ابو هریره و بعضی به اعتبار قیاسات ابو حنیفه حضرت بعضی را می فرمایند که باکی نیست چون محض قیاس است و بعضی را که خبر دارند و نزد ایشان مشهور است فرموده اند که تقیه حایلی از ستره قرار دهید تا به شما ضرری نرسد زیرا که در حدیث ابو هریره که در صحیحین عامه مذکور است که این سه چیز نماز را قطع می کند موجود است که اگر پالان شتری حایل باشد ضرر ندارد و دیگر سؤال کردم از شخصی که نماز کند و با او دبه باشد از پوست الاغ یا استر حضرت فرمودند که خوب نیست که با او باشد مگر آن که خوف داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۵

باشد که دزدان ببرند در این صورت قصور ندارد که در حالت نماز با او باشد و غرض از این سؤال ظاهرا به اعتبار آنست که چون دبه را غالبا از پوست استر و الاغ مرده می سازند چنانکه مدار حال نیز بر این است و چون از دست مسلمانان گرفته می شود بحسب ظاهر شرع حکم به طهارت آن می کنند پس چون توهم نجاست هست اجتناب اولی است و با خوف تلف کراهت ساقط می شود.

دیگر سؤال کردم از شخصی که بعضی از دندانهای او حرکت کند آیا در حالت نماز می تواند کند حضرت فرمودند که اگر

بحسب ظنّ او خون بیرون نیاید می تواند کند و اگر خونین شود در این صورت نماز را قطع کند و ازاله کند و از سر گیرد و اگر آب حاضر باشد و ممکن باشد ازاله بدون استدبار و بدون فعل کثیری که از هیئت مصلی بیرون رود ازاله می کند و از آنجا که گذاشته است بنا می نهد و عبارت احتمال دارد که مراد مفهوم کلام سابق باشد باین معنی که اگر گمان داشته باشد که دهنش خونین می شود صبر کند تا از نماز فارغ شود و دندان را بکند.

دیگر سؤال کردم از شخصی که نماز کند و در آستین او پرنده باشد مانند کبوتر و مانع است بحسب ظاهر از حضور قلب حضرت فرمودند که اگر ترسد که اگر رها دهد به پرد و برود باکی نیست نگاه داشتن و الا نداشتن با خود بهتر است.

دیگر سؤال کردم از شخصی که در بدنش ثللول باشد که ثللولی می گویند آن را و آن بمقدار نخود و کمتر و بیشتر در بدن بهم می رسد و قالب اوقات ابریشمی بر ته آن می بندند تا چند روز و می افتد یا جراحی در بدنش باشد آیا در حالت نماز می تواند که قطع کند ثللولی را یا بعضی از گوشت جراحی را بکند و بیندازد حضرت فرمودند که اگر خوف نداشته باشد که خون روان شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۶

باکی نیست و اگر خوف سیلان خون داشته باشد نکند و بحسب ظاهر دلالت می کند که اگر چه خون کمتر از درهم باشد نیز نکلدن بهتر است و بعضی از علما ذکر کرده اند که اگر جامه یا بدن پیش از نماز خون

کمتر از درهم داشته باشد نماز می تواند کرد و اگر موضع خون داشته باشد و سبب آن شود که خون کمتر از درهم به جامه یا بدن رسد جایز نیست در چنین مکانی نماز کردن و ظاهر این حدیث تأیید این قول می کند و لیکن این حدیث را حمل بر خون زاید بر درهم کرده اند و لفظ سیلان ایمائی به آن دارد و آن قول دلیلی صریح ندارد و الله تعالی يعلم.

[شخصی که نماز کند و کسی سنگی بر او اندازد و خون روان شود]

(و عن الرجل یكون فی صلاته فرماه رجل فشیجه فسال الدّم فانصرف فغسله و لم یتکلم حتی رجع إلى المسجد هل یعتدّ بما صلی او یستقبل الصّلاه قال یستقبل الصّلاه و لا یعتدّ بشیء ممّا صلی و عن الرجل یری فی ثوبه خرؤ الطّیر او غیره هل یحکّه و هو فی صلاته قال لا- باس و قال لا باس ان یرفع الرّجل طرفه إلى السّماء و هو یصلّی و ساله عن الخلاخیل هل یصلح لبسها للنّساء و الصّبیان قال ان کنّ صمّاً فلا باس و ان کان لها صوت فلا یصلح و ساله عن فاره المسک تکون مع من یصلّی و فی جیه او ثیابه قال لا باس بذلك و ساله عن الرّجل هل یصلح له ان یصلّی و فی فیه الخرز و اللؤلؤ قال ان کان یمنعه من قرائته فلا و ان کان لا یمنعه فلا باس) و دیگر علی بن جعفر گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نماز کند و کسی سنگی بر او اندازد و بر سر او خورد و خون روان شود پس نماز را وا گذارد و سرش را بشوید و سخن

نگوید تا به جایگاه نمازش رود آیا آن نماز سابق را حساب می کند و از آنجا بنا می گذارد یا نماز را از سر می گیرد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۷

فرمودند که نماز را از سر می گیرد و بنا بر آن چه کرده است نمی گذارد و این بنا بر آنست که استدبار قبله کرده باشد یا زمانی بسیار شده باشد یا فعل کثیری کرده باشد که نگویند که او نماز می کند چنانکه ظاهر عبارتست که رفت و ازاله کرد و سری که شکسته شده باشد در غالب اوقات خون آن زود زایل نمی شود.

دیگر گفت سؤال کردم از برادرم صلوات الله علیه از شخصی که در نماز باشد و در جامه خود فضله پرنده به بیند یا غیر آن آیا در اثنای نماز آن فضله را از جامه می تواند تراشیدن حضرت فرمودند که باکی نیست بنا بر آن که در غالب اوقات فعل کثیر نمی شود و فضله مرغان مطلقا پاکست که اگر فضله ما لا- یؤکل اللحم نجس می بود می بایست که حضرت تفصیل فرمایند و چون تفصیل نفرمودند ظاهرش طهارت است مطلقا.

و عمده حدیث سابق است که در حسن کالصحیح حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که فضله هر پرنده پاک است.

و دیگر فرمودند که باکی نیست که نماز گذارنده نظر به جانب آسمان کند در حالت صلاه اگر چه سنت است که نظر به موضع سجده کند چنانکه در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است دیگر گفت که سؤال کردم از خلخال که در پا می کنند آیا پوشیدن آن خوبست زنان و اطفال را حضرت فرمودند که اگر صدا نکند باکی نیست و اگر

صدایی داشته باشد خوب نیست و ظاهراً مراد از آن حالت نماز باشد و بر تقدیری که اعم باشد شامل حالت نماز نیز هست.

دیگر گفت که سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از نafe مشک که با نماز گذارنده باشد و آن نafe در جیب او یا در میان جامهای او باشد با آن که غالب اوقات آهو آن را می اندازد و جلد غیر مذکی میته است و در آن نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۸

نمی توان کرد یا اگر کشند غالب اوقات کفار خطا و ختن می کشند و به ستیان سمرقند و بخارا می فروشند و ایشان می آورند حضرت فرمودند که باکی نیست چون از مسلمانان گرفته می شود و افعال ایشان محمولست بر صحت و دغدغه دیگر کرده اند که مشک خونست اولاً- و جوابش آنست که به استحاله پاک می شود و احادیث صحیحه دیگر در طهارت و حلیت مشک وارد شده است و گذشت دیگر گفت که از آن حضرت پرسیدم که آیا جایز است که شخصی نماز کند و در دهنش مهره یا مرواریدی باشد حضرت فرمودند که اگر مانع از قرائت او باشد نه و اگر مانع نباشد باکی نیست.

و در حدیثی معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که با ریش خود بازی کردن در نماز قطع نماز می کند و محمول است بر کراهت.

و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شخصی را دید که با ریش خود بازی می کرد در اثنای نماز حضرت فرمودند که اگر دل این مرد خاشع می بود جوارحش نیز خاشع می بود و هیچ شک نیست در آن که جوارح تابع قلبند

اگر قلب به یاد الهی است همه اعضا به جای خود بر نحو مطلوب می باشند و اگر دل به یاد الهی نیست هر عضوی به جایی می رود پس احتیاط در آنست که سعی در حضور قلب نماید تا از نماز خود بهره ور شود.

[نماز مقابل قرآن باز]

(و سال عمّار بن موسی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل هل يجوز له ان يصلی و بین یدیه مصحف مفتوح فی قبلته قال لا قلت و ان كان فی غلافه قال نعم و عن الرجل يصلی و بین یدیه تور فیہ نضوح قال نعم قال قلت یصلی و بین یدیه مجمره شبه قال نعم قال قلت فان كان فیها نار قال لا یصلی حتّی ینحیها عن قبلته و عن الصّلاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۵۹

فی ثوب یکون فی علمه مثال طیر او غیر ذلک قال لا- و عن الرجل یلبس الخاتم فیہ نقش مثال الطیر او غیر ذلک قال لا یجوز الصّلاه فیہ) و منقولست بسند موثق از عمار که گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا جایز است که شخصی نماز کند و در برابر او مصحفی یعنی قرآنی یا مکتوبی بوده باشد گشوده در برابر قبله او حضرت فرمودند که نه چون سبب اشتغال قلب اوست اگر چه سواد نداشته باشد عرض نمودم که اگر در غلاف و کیسه اش باشد جایز است فرمودند که بلی.

دیگر سؤال کردم از شخصی که نماز کند و در برابرش کاسه باشد که در آن بوی خوشی باشد که بر خود می پاشیده اند و بسیار خوشبو بوده است حضرت فرمودند که بلی جایز است.

دیگر گفت که عرض

نمودم که اگر شخصی نماز کند و در برابرش عود سوز برنج باشد که مس زرد است فرمودند که بلی جایز است عمار گفت عرض نمودم که اگر در آنجا آتش باشد حضرت فرمودند که نماز بکند تا آتش را از قبله دور نکند.

و در کافی و تهذیب است که عمار گفت که حضرت فرمودند که نماز نکند اگر در قبله اش آتشی یا آهنی باشد عرض نمودم که اگر کسی نماز کند و در برابرش قندیلی آویخته باشد و در آن آتش باشد اما در برابرش باشد نه بر روی زمین حضرت فرمودند که اگر بلند باشد بدتر است در برابر آن نماز نکند و وجه بدتر بودن آنست علی الظاهر که غرض از نهی محاذات آتش آنست که شبیه نباشد به آتش پرستان و در وقتی که مرتفع باشد شباهت او به ایشان بیشتر می شود.

و منقولست که از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه سؤال نمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۰

این مسأله را حضرت در جواب کتابت نوشتند که اگر مصلی از اولاد مجوس باشد که آتش پرست بوده اند نماز نکند و الا باکی نیست و این معنی جمعی است میان اخبار آتش.

دیگر عمار سؤال کرد از نماز کردن در جامه که در عملش یا در علمش چنانکه در بعضی از نسخ است صورت مرغی یا غیر آن از صور حیوانات یا اعم از آن و از صور اشجار باشد حضرت فرمودند که نه دیگر پرسید که اگر شخصی انگشتی در دست داشته باشد که در آن صورت مرغی یا غیر آن باشد حضرت فرمودند که جایز نیست نماز کردن در آن انگشتی و همه را

حمل بر کراهت کرده اند و بعضی احتمال داده اند که عمار چنین فهمیده باشد مناهی حضرت را که جایز نیست و از عمار بعید نیست چنانکه از تتبع ظاهر می شود و احوط ترک همه است و الله تعالی يعلم.

[حفظ رکعات با انگشتر]

(و سال حبیب بن المعلى ابا عبد الله صلوات الله عليه فقال انى رجل كثير السهو فما احفظ صلاتى الا بخاتمي احوّله من مكان الى مكان فقال لا- باس به) و به سند موثق كالصحيح منقولست از حبیب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و عرض نمودم که من مردی ام که بسیار سهو و شک می کنم و حفظ نمی توانم کرد عدد رکعات را مگر به انگشتری که او را جایی به جایی دیگر می گردانم به آن که از انگشتی به انگشت دیگر می کنم یا از مکانی به مکانی دیگر می گذارم حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث صحیح از حبیب مذکور منقولست که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از بسیاری سهو و شکی که مرا واقع می شود حضرت فرمودند که عدد رکعات را به سنگ ریزه بشمار و یا باین عبارت فرمودند که حفظ کن عدد رکعات را به سنگ ریزه و ممکن است که حبیب دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۱

مرتبہ سؤال کرده باشد و علی ای حال ظاهر می شود که امثال این افعال هر چند بسیار شود ضرر نداشته باشد چون با هم نیست چنانکه عامه نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله امامه دختر ابی العاص را در نماز با خود داشتند و در وقت رکوع می گذاشتند او را بر

زمین و در حال قیام بر می داشتند.

[نماز با دهن بسته]

(و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه فقال له أ يصلّي الرجل و هو متلثم فقال أما على الدابة فنعم و أما على الارض فلا) و بسند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و عرض نمودم که آیا جایز است دهن بسته نماز کنم حضرت فرموده اند که اگر سوار باشی بلی و اگر بر زمین باشی نه و محمولست بر آن که غالب اوقات لثام را از این جهت می بندند که دشمنان نشناسند ایشان را و قانون اعراب این است که تا خصم ایشان سواره است هر چند خواهند با او می کنند اما وقتی که به زیر آمد نمی کنند و این را فتک می گویند و دلالت بر زبونی و عدم شجاعت و مروّت می کند و شیعیان دشمن بسیار داشته اند و دارند خصوصا در بیابان پس چون سوارند فایده دارد که ایمن باشند و بر زمین فایده ندارد پس نباید کرد و احادیث در آخر این باب خواهد آمد در دهن بستن.

[نماز با درهم]

(و سال عبد الرحمن بن الحجاج ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الدرهم السود تكون مع الرجل و هو يصلّي مربوطه او غیر مربوطه فقال ما اشتهى ان يصلّي و معه هذه الدرهم التي فيها التماثيل ثم قال صلوات الله عليه ما للناس بد من حفظ بضائعهم فان صلّي و هي معه فليكن من خلفه و لا يجعل شيئا منها بينه و بين القبلة) و منقول است بسند صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۲

صلوات الله عليه از شاهیهای سیاه

یا فلوس که با شخصی باشد و نماز کند که در کیسه بسته باشد یا در بغل و جیب ریخته باشد نه بسته حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی نماز کند و این دراهمی که در آنها صورت باشد با او باشد و این قرینه آنست که فلوس باشد چون همیشه فلوس صورت می دارد و ممکن است که مراد از آن قروشی باشد که همیشه از فرنگ می آورده اند و تا تازه زده اند آن را سیاه گویند و علی ای حال سؤال به اعتبار صورتست بعد از آن صورت فرمودند که مردمان را ناچار است از حفظ نمودن سرمایه خود و اگر بیندازند دزدان می برند پس اگر با خود داشته باشند در وقت نماز چنان کنند که بر پشت بیندند و در بغل نباشد که نزد قبله اوست.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت پرسیدم از مردی که نماز کند و در جامه اش دراهم صورت دار باشد حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث صحیح حماد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست هر گاه پنهان باشد و ظاهر نباشد پس حدیث محمد بن مسلم را حمل بر کراهت می توان کرد و این دو حدیث را حمل بر جواز و آن را حمل بر اینها نیز می توان کرد به آن که پنهان باشد و در پشت بسته باشد و این اولی است در جمع اگر چه اول اظهر است و الله تعالی یعلم.

[جایز است که لنگی یا دستمالی را بالای پیراهن ببندد]

(و سال موسی ابن عمر بن بزیع ابا الحسن الرضا صلوات الله

علیه فقال له اشد الازار و المنديل فوق قميصی فی الصلاه قال لا باس) و منقولست بسند حسن كالصحيح و بروایت شیخ در صحیح از موسی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه و عرض نمودم که جایز است که لنگی یا دستمالی را بر بالای پیراهن ببندم در حالت صلاه حضرت فرمودند که باکی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۳

نیست.

و در حدیث صحیح از موسی بن قاسم منقولست که گفت حضرت امام محمد تقی را صلوات الله علیه دیدم که نماز می گذاردند و دستمالی را بر بالای پیراهن بسته بودند.

و در حدیث حسن كالصحيح از حماد منقولست که حسن بن علی عرضه به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نوشته بود که آیا جایز است مرد را که نماز کند و لنگی بر بالای پیراهن ببندد حضرت فرمودند که بلی و ظاهراً وقتی خوبست میان بستن که پیراهن تنها پوشیده باشند و چون کمر را به لنگ یا دستمال ببندند عورت مصلی از مصلی پوشیده می شود و این مطلوبست زیرا که چون زیر جامه پوشیده باشند از گریبان پیراهن عورت خود را می تواند دید و اگر لنگ فراخ باشد و زیر پیراهن بستن بهتر است و این صور محمولست بر آن که لنگ و دستمال را نتوان لنگ کردن در زیر پیراهن و بنا بر این منافاتی نیست میان این اخبار صحیحه و معارضات او مثل صحیحه ابی بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که سزاوار نیست که توشیح کنی به ازاری بالای پیراهن در حال نماز و توشیح آنست که لنگ فراخی را به زیر

بغل ببندد و لنگی را بر بالای پیراهن ببندد در حالت نماز که این از اعمال کفار است و تشبه ایشان خوب نیست و این حدیث محمولست بر آن که لنگ فراخ باشد و بهتر آنست که در زیر پیراهن ببندند و اکثر علما جمع باین نحو کرده اند که اخبار سابقه دلالت بر جواز می کند و این خبر بر کراهت و منافات نیست میان هر دو و لیکن در فعل حضرت ناخوش است این وجه را گفتن مگر این که بگویند که حضرت از جهت بیان جواز چنین کردند و آن نیز خوب نیست زیرا که ممکن بود که بفرمایند و لزومی نداشت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۴

مرتکب مکروهی شوند در حالت صلاه و وجه اول اظهر است.

(و سال عیص بن القاسم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یصلی فی ثوب المرأه و ازارها و یعتّم بخمارها فقال نعم اذا كانت مأمونه) و بسند صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مردی که نماز کند در جامه زن یا لنگ زن یا مقنعه زن را عمامه کند حضرت فرمودند که بلی می تواند کرد اگر آن زن مأمونه باشد و خاطر جمع باشد که از نجاسات اجتناب می کند و دلالت می کند این حدیث بر آن که اگر چرکن شده باشد از عرق زن و چرک بدن او نماز توان کرد و چون حضرت تفصیل فرمودند و از این باب اخبار صحیحه بسیار وارد شده است و بعضی از آنها گذشت در عرق زن و دیگر خواهد آمد اگر چه ممکن است که حمل کنند

مامونه را بر آن که اگر چرک بدن او باشد در جامه بگوید تا مرد در آن نماز نکند و لیکن بسیار بعید است و علی ای حال این معنی بر سبیل استحبابست چون احادیث بسیار وارد شده است که در آنها این شرط نشده است با آن که افعال مسلمانان مرد و زن محمولست بر صحت و اصل در اشیاء طهارتست تا علم به نجاست بهم نرسد و جمعی از علما چون حضرت علت حکم را فرموده است آن را جاری ساخته اند در مثل جامه قصاب و پیه فروش و صابونی و کودکش و جمعی دیگر که متهم باشند بعدم اجتناب از نجاسات و لیکن مشکل است شاید این حکم مخصوص زن باشد و قیاس باطلست اگر چه منصوص العله باشد به احادیث متواتره از ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اگر مطلق اتهام علت جواز اجتناب باشد می باید از جمعی مسلمانان حتی از علماء و صلحا نیز اجتناب خوب باشد چون ظن قریب بعلم هست که اکثر عالمیان نجاست و طهارت را نمی فهمند و آن جمعی که می فهمند از ایشان اجتناب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۵

نمی کنند و به سبب این همه عالم نجس اند و هیچ شک نیست که اکثر گازران هند کافرند و جمعی که نیل را بعمل می آورند کافرند و هم چنین شکر و همه کس استعمال همه اینها می کنند بلکه در بلاد اسلام و ایمان روغن و پنیر و کشک و ماست و سایر چیزهائی که از سر حدها می آورند آن جماعتی که بعمل می آورند اینها را معاشرند با سگان و از ایشان اجتناب نمی کنند قطع نظر از نجاسات دیگر و احادیث

صحیحہ گذشت کہ حضرات جامه را کہ مجوسان بافته بودند پوشیدند و نماز در آن کردند و دیگر خواهد آمد.

[اگر شمشیری داشته باشد و جامه نداشته باشد کہ عورت را بہ آن بہ پوشاند]

(و روی عبد اللہ بن سنان اَنہ قال سئل ابو عبد اللہ صلوات اللہ علیہ عن رجل لیس معہ اَلَا سراویل فقال یحلّ التَّکَّ منه فیضعها علی عاتقه و یصلّی و ان کان معہ سیف و لیس معہ ثوبٌ فلیتقلّد السیف و یصلّی قائما) و بسند صحیح منقولست از عبد اللہ بن سنان کہ گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ سؤال کردند از مردی کہ نبوده باشد با او مگر زیر جامه حضرت فرمودند کہ بند زیر جامه را بیرون می آورد و بہ جای ردا بر دوش می اندازد و نماز می کند و اگر شمشیری داشته باشد و جامه نداشته باشد کہ عورت را بہ آن بہ پوشاند پس شمشیر را بعوض ردا بر دوش می اندازد و نماز می کند ایستاده و حمل کرده اند ایستاده را بر آن کہ کسی نباشد کہ اگر مطلعی باشد نشستہ نماز می کند و محتملست کہ مراد از جامه ردا باشد کہ در این صورت سیف بمنزلہ ردا ی او خواهد بود و این حدیث دلالت می کند بر آن کہ ردا سنت است اگر چه ببند زیر جامه باشد یا شمشیر کسی را کہ یک جامه داشته باشد نہ مطلقا پس اگر کسی زیر جامه و پیراهن هر دو را پوشیده باشد در حق او این تاکید نیست بلکہ پیراهن بمنزلہ ردا ی اوست.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللہ علیہ اَنہ قال ادنی ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۶

یجزیک ان تصلّی فیہ بقدر ما یکون علی منکیک مثل جناحی الخطاف)

و به اسانید صحیحہ منقولست از زرارہ از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کمتر آن چہ کافست ترا کہ نماز کنی در آن از ردا آنست کہ بر دوشہای تو باشد مثل بالہای پرستوک مثل دستمالی کہ بر دوش باشد.

[امام حسین صلوات اللہ علیہ نماز کردند در یک جامہ کہ نصف ساق را گرفتہ بود]

(و قال ابو بصیر لأبی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ ما یجزی الرّجل من الثّیاب ان یصلّی فیہ فقال صلّی الحسین ابن علی صلوات اللہ علیہ فی ثوب قد قلص عن نصف ساقہ و قارب رکبتیہ لیس علی منکیبہ منہ الا قدر جناحی الخطّاف و کان اذا رکع سقط عن منکیبہ و کلّما سجد ینالہ عنقہ فردّہ علی منکیبہ بیدہ فلم یزل ذلک دابہ و دابہ مشتغلا بہ حتّی انصرف) و منقولست بسند موثق از ابو بصیر کہ گفت عرض نمودم بہ خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ کمترین جامہ کہ کافی باشد نماز گذارندہ را کہ در آن نماز کند چند جامہ است حضرت فرمودند کہ حضرت امام حسین صلوات اللہ علیہ نماز کردند در یک جامہ کہ نصف ساق را گرفتہ بود و زانوہا را نزدیک بہم آورده بودند چون آن جامہ تنگ بود و بر دوش های آن حضرت نبود مگر بقدر دو بال پرستوک و چون کوچک بود ہر مرتبہ کہ برکوع می رفتند آن سر جامہ از دوش حضرت مایل بہ کردن می شد و چون بہ سجده می رفتند از دوشہا بہ گردن حضرت می افتاد و باز حضرت بعد از سجود بہ جای خود بر می گردانیدند و باین نحو می کردند تا از نماز فارغ شدند و ظاہر می شود کہ امثال این افعال کہ از جهت نماز

باشد ضرر نداشته باشد خصوصا هر گاه مجتمع نباشد و هر فعلی در رکعتی باشد چنانکه گذشت.

[حضرت زهرا صلوات الله علیها نماز کردند در پیراهنی و مقنعه صغیره که بر سر مبارک گرفته بودند]

(و روی الفضیل عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال صلّت فاطمه صلوات الله علیها فی درع و خمارها علی رأسها لیس علیها اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۷

مما وارت به شعرها و اذنیها) و بسند کالصحیح منقولست از فضیل از حضرت امام محمد باقر صلوات علیه که فرمودند که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها نماز کردند در پیراهنی و مقنعه صغیره که بر سر مبارک گرفته بودند و زیاده از آن نبود که مو و گوشهای مبارک آن حضرت را فرا گرفته بود و ظاهر آنست که وقتی تمام مو را فرا می گیرد که گردن نیز پوشیده باشد یا معمولست بر حالت ضرورت زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که دلالت می کند بحسب ظاهر که زنان بالغه حرّه را لازمست ستر جمیع بدن بغیر از رو و دستها تابند دست و پاها تا اول ساق از آن جمله منقولست بسند صحیح از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله و سلامه علیه از اقل لباسی که زنان در آن باید که نماز کنند حضرت فرمودند که پیراهنی و چادری که بر سر گیرند که همه بدن ایشان را هر دو فرا گیرد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت دیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نماز کردند در لنگی که بسیار فراخ نبود و یک سر آن را بر گردن بسته بودند که بمنزله ازار و ردا بود عرض نمودم که مرد در یک پیراهن

نماز می تواند کردن حضرت فرمودند که بلی هر گاه کثیف و کنده باشد یعنی تنگ نباشد که عورت را توان دیدن باکی نیست و از اینجا ظاهر می شود که ترک ردا جایز است و فرمودند که زن نماز می کند در پیراهن و مقنعه هر گاه پیراهن کثیف باشد که بدن را نتوان دید پس عرض نمودم که همیشه مشمول رحمت‌های خاصه الهی باشی بر کنیزان لازمست که سر را به پوشانند حضرت فرمودند که بر کنیزان مقنعه لازم نیست.

و در حدیث صحیح از حضرت امام موسی کاظم منقولست که فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۸

که بر کنیزان مقنعه واجب نیست در نماز و لیکن زن حره را لازمست که دو جامه به پوشد و گفت سؤال کردم از آن حضرت از دختر نابالغ چه وقت سر خود را از نامحرم می پوشانند و چه وقت مقنعه بر سر می گیرد از جهت نماز حضرت فرمودند که دختر سر را نمی پوشانند تا وقتی که حرام شود بر او نماز بی مقنعه که اول بلوغ است.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر گاه دختر بالغ شد نماز او بی مقنعه صحیح نیست مگر آن که بهم نرسد او را مقنعه و دیگر گفت عرض نمودم که کنیز سر خود را می پوشانند حضرت فرمودند که نه و نه کنیزی که مادر فرزند باشد اگر فرزندش مرده باشد و ظاهرا این قید از روی تقیه وارد شده است زیرا که خواهد آمد احادیث صحیحه که ام ولد که فرزندش زنده باشد نیز بنده است هر چند فروختن او جایز نباشد و در

احادیث معتبره کالصحیحہ وارد شدہ است کہ کنیزان سر برهنہ نماز کنند تا فرق شود میان کنیز و آزاد و احوط اینست بی دغدغہ.

و در حدیث صحیح از جمیل منقولست کہ گفت عرض نمودم بہ خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از زنی کہ نماز کند در پیراہن و مقنعه صحیح است حضرت فرمودند کہ چادری بر بالای اینہا بر سر گیرد کہ او را فرا گیرد و این حدیث محمولست بر آن کہ پیراہن و مقنعه نازک باشد چنانکہ گذشت کہ فرمودند کثیف باشد.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ وارد است کہ جایز نیست زن مسلمان را کہ بہ پوشد از مقنعه و پیراہن آن چہ نازک باشد کہ تہ آن نمایان باشد و یا حمل کردہ می شود بر استحباب و آن اظہر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۶۹

چنانکہ در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقولست کہ فرمودند کہ زن نماز می کند در سہ جامہ ازاری کہ چادر باشد و پیراہنی و مقنعه و اگر مقنعه را بر دور سر بہ پیچد کہ سر و گردن و مو و سینہ را بہ پوشاند بعوض چادر نیز ضرر ندارد و اگر بغیر از دو جامہ نداشته باشد یکی را لنگ کند و یکی را مقنعه را وی گوید کہ عرض نمودم کہ اگر پیراہنی و چادری داشته باشد و مقنعه نداشته باشد حضرت فرمودند کہ باکی نیست کہ چادر را مقنعه کند پس اگر بہ عرض نرسد بطول آن بر سر گیرد ہمہ جا را فرا گیرد و ظاہر می شود کہ چادر تنها نیز کافی

باشد هر گاه لنگک نباشد.

و دو حدیث از ابن بکیر منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که بی مقنعه صحیح است و محمولست بر حالت اضطرار و الله تعالی يعلم.

و در حدیث کالصحیح وارد شده است از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بر کنیزان واجب نیست مقنعه در نماز و نه بر کنیز مدبر که صاحب (أو) گفته باشد که بعد از وفات من آزادی و نه بر مکاتب مشروط نیز مقنعه واجب نیست تا همه مال کتابت را ندهد و حدّ او حدّ مملوکست و مشروط آنست که در حین عقد کتابت گفته باشد مولی که اگر ندهی بنده باشی و هم چنین است مکاتب مطلقه که از مال کتابت چیزی نداده باشد اما اگر چیزی داده باشد اگر چه اندکی باشد بمقدار آن چه داده است آزاد می شود و مقنعه بر او لازم است و بعضی گفته اند که شکم دست را و شکم پا را به پوشاند و احوط آنست که کل دست و پا پوشیده باشد و از رو به مقداری که در وضو می یابد شست باز باشد کمترک از باب مقدمه و در باب خصایص زنان نیز احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از آن را صدوق ذکر کرده است و خواهد آمد.

[اگر عقربی یا مار افعی یا هر ماری را که به بیند در وقتی که نماز می کند]

(و روی زراره عنه انه قال له رجل یری العقرب و الافعی و الحیّه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۰

و هو یصلی أ یقتلها قال نعم ان شاء فعل) و بسند صحیح منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی از آن حضرت سؤال کرد که

اگر شخصی عقربی یا مار افعی یا هر ماری را که به بیند در وقتی که نماز کند آیا اینها را می توان کشتن حضرت فرمودند که اگر خواهد بکشد ضرر ندارد و این حدیث در این جا مناسبت ندارد چون صدوق بابی ذکر خواهد کرد و احادیث بسیار در آنجا مذکور خواهد شد إن شاء الله و مجملش آنست که اگر خوف ضرر باشد و محتاج بفعل کثیر یا استدبار قبله باشد قطع نماز واجبست و الا جایز است اگر خوفی باشد که محض احتمال باشد و اگر کاری نداشته باشد و به در رود اگر قطع نکند بهتر است و اگر بدون قطع ممکن باشد جایز است کشتن و الله تعالی يعلم.

[نماز در لباس مشکوک]

(و سال سلیمان بن جعفر الجعفریّ العبد الصّالح موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرّجل یاتی السّوق فیشتري جبّه فراء لا یدری أ ذکيه هی ام غیر ذکيه أ یصلّی فیها فقال نعم لیس علیکم المسأله انّ ابا جعفر صلوات الله علیه کان یقول انّ الخوارج ضیّقوا علی أنفسهم بجهالتهم انّ الدّین اوسع من ذلك) و به اسانید صحیح و کالصحیح منقولست از سلیمان عظیم الشان که به پنج پشت به حضرت جعفر طیار می رساند گفت که سؤال کردم از بنده صالح موسی بن جعفر صلوات الله علیهما و تعبیر باین عبارت باذن آن حضرت بوده است از جهت تقیه و از جهت غلاه که ایشان را خدا می دانستند از شخصی که به بازار رود و جبّه پوستینی بخرد که نداند که تزکیه کرده اند یا نکرده اند چون جمعی از ایشان میته را به دباغت پاک می دانند آیا در آن جبّه نماز

می توان کرد یا سؤال می کند که شما میته را به دباغت پاک می دانید یا نه حضرت فرمودند که بلی می توان نماز کردن و بر شما نیست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۱

سؤال کنید چون غالب آنست که ترکیه می کنند یا آن که سبب حرج می شود چون مدار بر سنیان بود و تقیه واجب بود و اجتناب از ایشان سبب ضرر می شد به شیعیان یا مطلق حرج منتفی است چنانکه فرمودند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بسیار می فرمودند که خوارج لعنهم الله کار را بر خود تنگ کردند از روی جهالت به درستی که دین محمد صلی الله علیه و آله از آن فراختر است که امثال این دقتها کنند چنانکه گذشت بلکه متواتر است که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا مبعوث گردانیده بدین سهل آسان و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است که ما جعل علیکم فی الدین من حرج یعنی حق سبحانه و تعالی در این دین بر شما حرجی و تنگی قرار نداده است و غیر این آیه از آیاتی که دلالت می کند بر آن که حق سبحانه و تعالی آسان کرده است و دشوار نکرده است و گذشت که خوارج ملاعین کار را بر خود مانند یهودان چنان تنگ کرده اند که به اعتقاد خود همه واجب القتلند چون گناه صغیره را سبب خلود در جهنم می دانند و آیات و اخبار متواتره در وجوب محبت اهل بیت وارد شده است و در کفر دشمنان ایشان و حیرانم که این ملاعین قرآن نخوانده اند و احادیث را هیچ قبول ندارند با تواتر آن نزد سنیان چه

جای شیعیان «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَى يُؤْفَكُونَ» ۹: ۳۰ و به همین عبارت در سؤال و جواب احادیث صحیحه وارد است از بزنی که از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما روایت کرده است و حضرت همین جواب فرموده اند.

(و سال اسماعیل بن عیسی ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه عن الجلود و الفراء یشتريه الرجل فی سوق من اسواق الجبل أ یسأل عن ذکاته اذا کان البائع غیر عارف قال صلوات الله علیه علیکم ان تسالوا عنه اذا رأیتم المشرکین بیعون ذلک و اذا رأیتموهم یصلون فلا تسئلوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۲

عنه) و بسند قوی کالصحیح منقولست از اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از پوستها و پوستین و در تهذیب- عن الجلود الفراء یشتريها- است و این اظهر است به اعتبار موافقت لفظ اخبار دیگر و شخصی می خرد اینها را در بازاری از بازارهای کوفه که اهل کوهستانها امتعه خود را در آنجا می فروخته اند و در عراق عرب کوه نمی باشد و از کردستان و همدان پوست و پوستین می بردند و می فروختند و در بعضی از نسخ الخیل است چون اسب نیز از این اطراف می بردند و پوست نیز داشتند و اول اظهر است آیا لازم است که پیرسند از بایع هر گاه شیعه اثنی عشری نباشد که این پوست را تزکیه کرده اید یا نه یا از دیگران پیرسند و اگر خود گویند که ما میته را به دباغت پاک نمی دانیم بخیریم یا ایشان ثابت سازند که این پوست را تزکیه کرده اند یا غرض از سؤال عدم ش را باشد به قرینه جواب حضرت

صلوات الله عليه که فرمودند که اگر بايع اين پوستها كفار بوده باشند پس سؤال كنيد يعنى اعتماد به گفته كفار نمى توان كردن و اگر فروشنده كان را به بيند كه نماز مى كنند از ايشان سؤال مكنيد چون افعال ايشان محمولست بر صحت و محتملست كه مراد از نماز گذارندگان مسلمانان باشند چون نماز كردن از لوازم اسلام است و اين معنى اظهر است حاصل آن كه پوست را از كفار نمى توان گرفت و از مسلمانان مى توان گرفت و ظاهرا از نواصب و غلاه نيز توان گرفت اگر چه در كفر با ساير فرق شريكند هر چند كفر ايشان اشد است و مشهور آنست كه از نواصب و خوارج و غلاه و مرتدان و مجتبه نمى توان گرفت و اين احوط است بنا بر آن كه اصل عدم تزكيه است تا ظاهر شود كه پوست مذكى است و دست مسلمانان دليل طهارتست و اگر از كفار بگيرند و دو عادل گواهي دهند كه اين پوست را مسلمان تزكيه کرده است يا كافر از مسلمانان خريده است نماز مى توان

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۳۷۳

كرد هر چند ظن قوى باشد كه مسلمانان از كفار خريده اند مثل پوست سمور و سنجاب و خز و بلغار و امثال اينها اما اگر مسلمان بگويد كه من از ايشان خريده ام پيش از بيع نمى توان گرفت و بعد از بيع خلافت و احوط رد است و عدم استعمال و اگر گمان داشته باشد كه مسلمانان از كفار خريده اند يا از جمعى خريده اند كه ميته را به دباغت پاك مى دانند بهتر آنست كه در آن پوست نماز نكند.

چنانكه كلينى رضى الله عنه روايت کرده است

از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز کردن در پوستین حضرت فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه به سبب ضعف بدن مبارک از سرما متاثر می شدند و پوستینهای حجاز که مکه و مدینه است و آن حدود است پر کرم نمی بود چون دباغی آن را از برگ درخت خار می کردند و آن حضرت می فرستادند به جانب عراق کوفه و پوستین از جهت آن حضرت می گرفتند چون گرم تر بود و می پوشیدند و چون وقت نماز می شد آن پوستین را می انداختند با جامه که زیر آن می پوشیدند و چون وجه انداختن را از آن حضرت سؤال می نمودند حضرت در جواب می فرمودند که چون جمعی در کوفه هستند که میته را به دباغی پاک می دانند و محتملست که این پوست میته باشد بنا بر این نماز در آن نمی کنیم و امثال این اخبار بسیار وارد شده است و احادیث صحیحه نیز در جواز وارد شده است بنا بر این علما این اخبار را حمل بر استحباب کرده اند.

(و روی عن جعفر بن محمد بن یونس ان اباه كتب إلى ابی الحسن صلوات الله علیه يسأله عن الفرو و الخف البسه و اصلى فيه و لا اعلم انه ذكى فكتب لا باس به) و بسند حسن كالصحيح منقولست از جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۴

که پدرش ابن یونس گفت مکتوبی به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نوشتم و عرض نمودم که پوستین و موزه را می توانم پوشید که نماز کنم با آن که نمی دانم که تزکیه اش کرده اند فرمان آن حضرت رسید که باکی نیست اعم از

آن که مظنون باشد عدم تزکیه مثل ساغری که اغلب آنست که استر و خر که مردند پوست آن را بعمل می آورند و یا مظنون نیز نباشد مثل سایر پوستها که از مسلمانان می خرنند و ظن قریب بعلم هست که تزکیه بر آن واقع نشده است.

[لباس در پوست حلال گوشت]

(و روی عن هاشم الحنّاط أنّه قال سمعت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما یقول ما اكل الورق و الشجر فلا باس بان تصلّی فیه و ما اكل الميته فلا تصلّی [تصلّ] فیه) و در حد صحیح منقولست از هاشم گندم و فروش یا کافور فروش که گفت از آن حضرت شنیدم که فرمودند که هر حیوانی که برگ و درخت و علف خورد جایز است نماز کردن در پوست آن و هر حیوانی که گوشت مرده را خورد در پوست آن نماز مکن یا نمی توان کرد و ظاهر می شود که نماز در سنجاب توان کرد و محتملست که این حکم مبنی بر غالب باشد بنا بر آن که حیواناتی که گوشت آنها حلال است میته نمی خورند غالباً و هر چه حرام است میته می خورند غالباً تا جمع شود میان روایات موثق کالصحیح مقبول و معمول اصحاب از ابن بکیر که گفت سؤال کرد زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از نماز کردن در کرک پوست روباه و فنک و سنجاب و غیر اینها از کرکها پس حضرت کتابی از خانه بیرون آوردند و فرمودند که این کتابیست که حضرت سید المرسلین صلّی الله علیه و آله فرموده اند و حضرت امیر المؤمنین نوشته اند بخط مبارک خود که هر چه حرام گوشت است نماز در کرک آن

و موی آن و پوست آن و بول آن و سرگین آن و هر چیزی از آن فاسد است و آن نماز را حق سبحانه و تعالی قبول

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۵

نمی کند تا آن که نماز کند در غیر آن از اجزای حیوانی که حلال گوشت باشد پس حضرت فرمودند ای زراره این فرموده حضرت سید المرسلین است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باید که نیکو حفظ کنی و اگر حیوانی باشد که گوشت او را خورند پس جایز است نماز در کرک آن و بول آن و موی آن و سرگین آن و شیر آن و در هر چیزی از آن هر گاه بدانی که آن را تزکیه کرده اند بعنوان ذبح یا نحر و اگر چیزی باشد که حرام گوشت باشد پس نماز در هر جزوی از آن فاسد است خواه تزکیه کرده باشند آن را و خواه نکرده باشند حاصل آن که در اجزای حلال گوشت نماز جایز است و در اجزای حرام گوشت باطل است و اصحاب ما رضی اللهُ عَنْهُمْ این حدیث را اصل کرده اند و عامی است که مخصوص شده است بما عدای آن چه مذکور خواهد شد و ظاهرش دلالت می کند بر عدم جواز نماز در یک موی حیوانی که گوشت آن را نخورند و لیکن ممکن است که تخصیص دهیم آن را به مقداری که مرد ستر عورتین به آن تواند کرد.

چنانکه منقولست در صحیح از محمد بن عبد الجبار که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه و عرض نمودم که آیا نماز می توان کرد در کلاهی که بر او باشد

کرک حیوانی که گوشت آن را نخورند یا در بند زیر جامه حریر محض یا بند زیر جامه از کرک خرگوش پس فرمان حضرت صلوات الله علیه صادر شد که حلال نیست در نماز در حریر محض و اگر کرک حیوانی باشد مذکی حلال است نماز در آن و ظاهراً تقیید به مذکی از آن جهت است که اگر از میته گیرند بسیار است که به ملاقات بدن میته نجس می شود و غیر این خبر از اخبار و جمعی این حدیث را حمل بر تقیه کرده اند.

چون در حدیث صحیح منقولست از علی بن مهزیار که ابراهیم بن عقبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۶

عریضه به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه نوشت و عرض نمود که متعارف است نزد ما که جوراب و بند زیر جامه می سازند از کرک خرگوش آیا جایز است نماز کردن در آن هر گاه ضرورتی یا تقیه نباشد حضرت صلوات الله علیه فرمودند که جایز نیست نماز در هر دو و جمعی احادیث نهی را حمل بر کراهت کرده اند.

چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پوست روباه آیا در آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که دوست نمی دارم که در آن نماز کنم حاصل آن که چون اخبار بسیار از طرفین وارد شده است احوط اجتنابست بی دغدغه و الله تعالی يعلم.

[ردا مستحب است]

(و قال زراره قال ابو جعفر صلوات الله علیه خرج امیر المؤمنین صلوات الله علیه علی قوم فراهم یصلون فی المسجد قد سدلوا اردیتهم فقال لهم ما لکم قد سدلتم ثیابکم کأنکم یهود و قد خرجوا

من فهرهم یعنی بیعتهم ایاکم و سدل ثیابکم) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما در آمدند بر جمعی و ایشان را دیدند که در مسجد نماز می کردند و ردهای خود را آویخته بودند حضرت فرمودند که چرا جامه ها را آویخته اید و خود را شبیه بیهودان کرده اید که از معابد خود بیرون آمده باشند زنهار که سدل ثیاب مکنید بدان که ردا مستحب است خصوصا کسی را که یک جامه پوشیده باشد خصوصا امام جماعت و خطیب نماز جمعه و اعیاد را و افضل آن است که ردا را بر هر دو دوش اندازد و طرف چپ را بر طرف راست اندازد و سدلی که نهی از آن واقع شده است اکثر علما حمل کرده اند بر آن که طرفهای ردا آویخته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۷

باشد و در این صورت کراهت به اعتبار پوشیدن دستهاست بر مذهب جمعی و جمعی مطلقا و جمعی گفته اند که مشابَهت یهود در آن است که ردا را بر بالای عمامه اندازند و هر دو طرف آن آویخته باشد و یهودان چنین می کنند پس این نحو ردا مکروه خواهد بود و آویختن مطلق خلاف سنت خواهد بود و طرف راست را بر جانب چپ انداختن نیز مکروهست.

چنانکه در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم که آیا جایز است که دو طرف ردا بر دست چپ او باشد حضرت امام موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما فرمودند که هر دو طرف را بر دست چپ انداختن خوب نیست بلکه هر دو را بر دست

راست اندازد یا بیاویزد که آویختن بهتر است از آن که بی ردا نماز کند یا بر خلاف سنت نماز کند.

[نهی از صماء]

(وقال زراره قال ابو جعفر صلوات الله عليه إِيَّاكَ وَالتَّحَافِ الصَّيْمَاءِ قَالَ قُلْتُ وَ مَا الصَّيْمَاءُ قَالَ انْ تَدْخُلِ الثُّوبَ مِنْ تَحْتِ جَنَاحِكَ فَتَجْعَلُهُ عَلَى مَنْكَبٍ وَاحِدٍ) و در صحیح به اسانید کثیره منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که زنهار که ردا را بر خود بعنوان صمّا مگیر زراره عرض نمود که چه نحو است صمّا حضرت فرمودند که آنست که ردا را از زیر بغل خود بیرون آوری از پیش و احتمال عکس نیز دارد و احتمال آن که هر دو بد باشد و این اظهر است و چون هر دو طرف را بیرون آوری از پیش یا از پس بر یک دوش بیندازی از دست راست یا چپ و بعضی از عامه چنین گفته اند که مراد از صمّا چادریست که جمیع بدن را فرا گیرد و بعضی گفته اند که آنست که یک جامه پوشیده باشد و بس و آن ردا باشد در این صورت یک جانب را بر جانب دیگر اندازد که سبب کشف عورت شود و بنا بر این حرام خواهد بود و بر تقدیری که اینها بد باشد صمّا آنست که حضرات معصوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۸

فرموده اند و مراد الله آنست که ایشان می فرمایند و ظاهر حدیث شامل است آن که را جامه دیگر بوده باشد و آن که را بیشتر پوشیده باشد هر چند آن که یک جامه پوشیده باشد نمازش به اعتبار کشف عورت باطل باشد و ظاهر کلام

محدثین آنست که یک جامه داشته باشد و خواهد آمد که بهتر آنست که ازار و ردا باشد هر دو و الله تعالی يعلم.

[برهنه از دریا و امثال آن برهنه و ایستاده اگر کسی او را نبیند و اگر خوف دیدن باشد نشسته نماز می خواند]

(و روی فی الرّجل یخرج عریانا فتدرکه الصّیّلاه أنّه یصلّی عریانا قائما ان لم یره احد فان راه احد صلّی جالسا) و بسند صحیح منقولست از ابن ابی عمیر از ابن مسکان و هر دو از اهل اجماعند از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که بیرون آید برهنه از دریا و امثال آن و وقت نماز شود حضرت فرمودند که نماز می کند برهنه و ایستاده اگر کسی او را نبیند و اگر خوف دیدن باشد نشسته نماز می کند و باین عنوان که در این حدیث است جمع می شود در میان احادیث صحیحه که دلالت می کند بر آن که نشسته نماز می کند.

و در حدیث صحیح علی بن جعفر که دلالت می کند بر آن که ایستاده نماز می کند پس اخبار نشسته را حمل می کنیم بر عدم امن از مطلع و ایستاده را بر امن از مطلع و در صحیحه منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که اگر برهنه علفی بیابد که عورت خود را به آن به پوشاند نماز را صحیح به جا آورد و جمعی از علما گفته اند که هر چه ممکن باشد خوبست حتی از حریر محض و پوست غیر ماکول اللحم و امثال اینها و حتی به گل و امثال آن بر عورت مالیدن و علی ای حال ایستاده نماز کند و خواه نشسته از جهت رکوع و سجود ایما بسر می کند و ایما سجده را بیشتر

می کند و دست بر بالای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۷۹

عورتین می گذارد.

و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که اگر تواند برهنه کوی بکند و داخل آن شود و رکوع سجود بکند بهر نحوی که ممکنش باشد.

[نماز در لباس مجوسی]

(و روی ابو جمیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه سأل عن ثوب المجوسی البسه و اصلى فيه قال نعم قال قلت یشربون الخمر قال نعم نحن نشرب الثياب السابریة فنلبسها و لا نغسلها) و بسند صحیح از بزنی منقولست و او از اهل إجماع است و او از ابو جمیل مفضل بن صالح روایت کرده است که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جامه گبران که جایز است که به پوشم و در آن نماز کنم پیش از آن که آن را بشویم حضرت فرمودند که بلی گفت عرض نمودم که ایشان شراب می خورند حضرت فرمودند که می تواند هر چند آنها شراب خورند و مظنون باشد که جامه بشراب آلوده شده است ما خود جامهای سابری می خریم و می پوشیم و نمی شویم چون در نجاست علم می باید و اصل بر ظاهر مقدم است و جامه مجوسی اعم است از جامهائی که بافته باشند یا پوشیده باشند و احادیث صحیحه بر این مضمون گذشت با احادیث صحیحه که اجتناب از جامه ایشان بهتر است تا نشویند و بعد از شستن کراهت ندارد (و روی زیاد بن المنذر عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه سأل رجل و هو حاضر عن الرجل یخرج من الحمام او یغتسل فیتوشح و یلبس قمیصه فوق الازار فیصلی و

هو كذلك قال هذا من عمل قوم لوط فقلت انه يتوشح فوق القميص قال هذا من التَّجَبُّر قلت ان القميص رقيق يلتحف به قال هو و حلّ الازار في الصّلاه و الخذف

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۰

بالحصی و مضغ الكندر فی المجالس و علی ظهر الطریق من عمل قوم لوط) و مرویست از ابو الجارود بسند صحیح و کتابش معتمد اصحاب بود قبل از تبدیل مذهب گفت سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شخصی در وقتی که من حاضر بودم از شخصی که از حمام بیرون آید یا بیرون حمام غسل کند و لنگ فراموشی بر خود بندد که به زیر بغل او برسد و پیراهن را بالای این لنگ به پوشد و نماز کند با این حال حضرت فرمودند که این عمل قوم لوط است عرض نمودم که اگر این لنگ فراخ را بر بالای پیراهن به پوشد حضرت فرمودند که این از تجبر و تکبر است و نسبت به مؤمنان خوب نیست عرض نمودم که اگر پیراهن تنگ باشد و این لنگ از جهه آن به بندند که زیر آن ننماید حضرت فرمودند که مرد است و بدن مردان عورت نیست و بر تقدیری که عورت بنماید حجم آن دیده می شود و حجم عورت نیست چنانکه در باب حمام گذشت اکثر نسخ من لا یحضر چنین است و در تهذیب خط شیخ طوسی باین عنوان بود که ثم قال انّ حلّ الازار فی الصّلاه پس حضرت فرمودند که به درستی که بندها و تکمها را گشودن در اثنای نماز و سنگ ریزه را به انگشت بر یکدیگر انداختن و در

مجالس کندر خائیدن و هم چنین در کنار راهها یا در میان راهها در اثنای راه رفتن یا مطلقاً کندر خائیدن از اعمال قوم لوط است و در تهذیب و او علی ظهر الطریق نیست که مراد از مجالس کنار راه باشد از جهت نگاهبانی که شاید غریبی بر ایشان وارد شود و او را بگیرند و فضیحت بر سر او آورند و ظاهراً تفسیر آیه کریمه باشد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در مجالس اعمال قبیحه را به جا می آورید.

[توضیح به ازار روی پیراهن]

(وقد رویت رخصه فی التَّوَشُّحِ بِالْإِزَارِ فَوْقَ الْقَمِيصِ عَنِ الْعَبْدِ الصَّالِحِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَنِ أَبِي الْحَسَنِ الثَّالِثِ وَ عَنِ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۳، ص: ۳۸۱

صلوات الله علیهما و بها اخذ و افتی) و روایات وارد شده است بر جواز لنگ بستن یا لنگ را از زیر بغل بستن بالای پیراهن از حضرت امام موسی و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات الله علیهم و من عمل باین روایات می کنم و به این ها فتوی می دهم که دیگران عمل کنند ظاهراً مقصود صدوق اینست که اگر این روایات نمی بود می بایست قایل به حرمت باشم یا حکم نکنم به حرمت یا کراهت و لیکن چون این روایات وارد شده است ظاهر می شود که روایات نهی محمولست بر کراهت و محتمل است که مرادش آن باشد که در محاذات آتش گفت سابقاً اما روایات پس مرویست در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی که حسن بن علی بن یقظین عریضه نوشت به خدمت حضرت عبد صالح موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که آیا جایز است که شخصی نماز

کند و بر بالای پیراهن لنگی ببندد که به زیر بغل برساند حضرت در جواب فرمودند که بلی.

و در صحیح از موسی بن القاسم منقولست که من دیدم ابو جعفر دویم حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه را که نماز می کردند در پیراهنی و بر فوق آن دستمالی بسته بودند و این معنی غیر توشیح مکروهست بلکه یک معنی از معانی قباء مشدود است از شیخ طوسی رحمه الله از شیخ مفید رضی الله عنه ذکر کرد است که جایز نیست که نماز کنند و قبا را پوشیده باشند مگر در حرب و شیخ گفته است که این معنی را علی بن بابویه ذکر کرده است و از استادان خود شنیده ایم که می گفتند بر سیبل فتوی یا خبر مرسل از ائمه هدی صلوات الله علیهم و خبری با سند نیافتیم و قباء مشدود را تفسیر کرده اند بعضی که میان بسته باشد بمانند چهار ذرعی و احادیث صحیحه بر جواز این معنی وارد شده است و بعضی گفته اند که مراد قبا تنگ است و بعضی گفته اند که آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۲

که بندهای قبا را یا تکمهای آن را بسته باشد و بعضی همه را گفته اند بر سیبل افراد و بعضی علی الاجتماع و جمیع عمل نکرده اند چون قول مشایخ حجه شرعی نیست و بعضی این معنی را اجماع می دانند و اجماع علما کاشف است از قول معصوم صلوات الله علیه خصوصا اتفاق متقدمین که عمل به نصوص می کنند خصوصا مثل صدوقین و شیخین و چون از قبیل ترکست شک نیست که ترک اولی است.

و بسند صحیح از ابن بزیع منقولست از بعضی از اصحاب

ما از یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که فرمودند که توشح در نماز اگر کرده باشد که لنگ را به زیر بغل برده باشد بر بالای آن ردا مکروهست و توشح بر بالای پیراهن مکروهست و از این باب اخبار صحیحه گذشت و از اخبار مفهوم می شود که میان بستن در وقتی که یک جامه داشته باشد مانند پیراهن مطلوبست و لنگ فراخ در زیر پیراهن یا بر بالای آن مکروهست چون شبیه است به افعال متکبران و اکثر همه را با هم ذکر کرده اند و اگر لنگ فقط داشته باشد اگر فراخ باشد بهتر است. چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرموده که در یک لنگ نماز کردن باکی نیست اگر تا پستانها برسد و مرد را چادر بر سر کردن خوب نیست اما تا دوشها خوبست چنانکه در اخبار صحیحه و موثقه وارد شده است و اگر چادری را بر دوش گیرد که تا ساق پوشیده شود یا قبائی به پوشد اهتمام در ردا نیست و اگر به دوش نرسیده باشد ردا سنت است اگر همه ریسمانی باشد که بر دوش اندازد و اگر امام جماعت باشد مکروهست بی ردا نماز کردن و بر این مضامین احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بعضی از آن گذشت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۳

بعضی دیگر نیز می آید در این باب ان شاء الله تعالی.

[آیا جایز است که مردی نماز کند و هر دو جانب ردا را بپاویزد]

(و سال عبد الله بن بکیر ابا عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یصلی و یرسل جانبی ثوبه قال لا باس) و در

موفق کالصحیح منقولست که عبد الله سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آیا جایز است که مردی نماز کند و هر دو جانب ردا را بیاویزد حضرت فرمودند که باکی نیست و منافات ندارد با آن که سنت باشد که جانب چپ را بر جانب راست بیندازد بلکه باکی نیست اشعاری به کراهت دارد و مؤید همین است حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که باکی نیست که مردی نماز کند و ردا را بر دوشها گیرد که پشت او را به پوشاند و طرف چپ را به جانب راست بیندازد و راوی گفت که شخصی مرا خبر داد که دیدم که حضرت نیز چنین نماز کردند و ظاهراً از جهت عذری بوده است یا بواسطه بیان جواز یا آن که اول مرتبه انداخته باشند و چون مشغول نماز شده باشند آن افتاده باشد و حضرت خبر نداشته باشد چنانکه در حدیث کالصحیح از ابو حمزه منقولست که دیدم که حضرت سید الساجدین نماز می کردند و ردای آن حضرت از دوش مبارکش افتاد و درست نکردند که باز به دوش راست اندازند تا از نماز فارغ شدند از آن حضرت سؤال کردم که چرا درست نکردید حضرت فرمودند که هیچ می دانی که نزد که ایستاده بودم به درستی که از بنده مقبول نمی شود نمازی مگر آن چه دل او با حق سبحانه و تعالی باشد پس گفتم فدای تو گردم ما همه هالکیم که از ما چنین نمازی بفعل نمی آید حضرت فرمودند که نه چنین است و لیکن حق سبحانه و تعالی نقصها را به نوافل

تمام می کند.

[شخصی که نماز کند و هوا بسیار گرم باشد و خوف داشته باشد که اگر پیشانی را بر زمین گذارد بسوزد]

(و ساله ع) ابو بصیر عن رجل یصلی فی حرّ شدید فیخاف علی جبهته من الارض قال یضع ثوبه تحت جبهته) و بسند موثق کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۴

منقول است از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند و هوا بسیار گرم باشد و خوف داشته باشد که اگر پیشانی را بر زمین گذارد بسوزد و آبله کند حضرت فرمودند که بر جامه اش سجده کند و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و خواهد آمد بلکه این حدیث مناسبتی باین باب ندارد و اولی آنست که در هوای گرم بر زمین گرم نه ایستد بلکه دغدغه می شود که با اختیار در چنین جائی نماز نباید کرد.

(و سال داود الصّرمی ابا الحسن علی بن محمّد صلوات الله علیهما فقال له انّی اخرج فی هذا الوجه و ربّما لم یکن موضع اصلیّ فیهِ من الثلج فکیف اصنع قال ان أمکنک ان لا تسجد علی الثلج فلا تسجد علیه و ان لم یمکنک فسوّه و اسجد علیه) و در حسن منقولست که داود چرم فروش سؤال کرد از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و عرض نمود که من از کوفه می روم به جانب همدان و کردستان از جهت چرم و بسیار است که برف آن قدر آمده است که جائی بهم نمی رسد که برف نداشته باشد یا توان پاک کردن چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر توانی که بر برف نماز یا سجده نکنی نکن و اگر ممکن نباشدت پس زمین را بکوب تا هموار شود

و بر آن نماز کن و در اینجا دو مفسده است یکی آن که مکان نماز مستقر نیست اگر مراد از سجده نماز باشد و آن به هموار کردن بر طرف می شود دویم آن که برف آشامیدن نیست و سجده بر آن نمی توان کرد و جواب اینست که چون مضطر است باکی نیست.

[سجده بر چوب و گیاهان غیر خوراکی]

(وقال ابراهیم بن ابی محمود للرضا صلوات الله علیه الرجل یصلی علی سریر من ساج و یسجد علی السیاج قال نعم) و در صحیح و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۵

حسن منقول است از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که می تواند بود که شخصی نماز کند بر تخت چوبی با آن که اندک حرکتی می کند و سجده می توان کرد و بر چوب ساج که از قبیل چوب شمشاد است حضرت فرمودند که بلی می تواند اما اول چون ممکن است که تخت حرکت نکند و اگر حرکت کند این مقدار حرکت ضرر ندارد و اما جواز سجده به اعتبار آن که از زمین روییده است و آن را نمی خورند و نمی پوشند.

و در حدیث صحیح منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا جایز است که شخصی نماز کند بر بالای تخته که برد و درخت خرما نصب کرده باشند از جهت چیدن خرما که از درختی به درختی دیگر روند یا تختی ساخته باشند از جهت تفرج و تنزه حضرت فرمودند که اگر مساوی باشد یعنی هموار که بلند و پست نباشد یا مستقر که حرکت بسیار نکند باکی نیست.

دیگر گفت از حضرت سؤال کردم از

فرشی که از حریر محض یا دیبا باشد اعم از آن که قالی و گلیم باشد یا دو شک و بالش و امثال اینها یا جای نماز حریر باشد یا دیبا آیا جایز است که بر روی آن بخوابند یا بر آن تکیه کنند و یا نماز کنند حضرت فرمودند که فرش می توان کرد و بر بالای آن نماز می توان کرد اما بر آن سجده نمی توان کرد چون از زمین نیست و مع هذا پوشیدنی نیست.

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لا باس بالصیلاه علی البوریا و الخصفه و کل نبات الا الثمره) و روایت کرده است شیخ در صحیح از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست در نماز کردن بر بوریا و حصیری که از برگ خرما می بافند و بر هر چه از زمین روید بغیر از میوه یعنی خوردنی و ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۶

شامل پوشیدنی نیز باشد چنانکه اطلاق می کنند ثمره را بر حاصلی که از زمین به هم رسد و تفصیلش خواهد آمد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و آن که فرموده اند که باکی نیست به اعتبار آنست که بر زمین بهتر است و هم چنین بر چیزی که جمیع پیشانی بر زمین رسد و در بوریا و حصیر اندک فاصلها هست و نبودنش بهتر است.

[نماز در پوست حرام گوشت]

(و سال سماعه بن مهران ابا عبد الله صلوات الله علیه عن لحوم السباع من الطیر و الدواب قال اما اکل لحومها فانما نکرهه و اما الجلود فارکبوا علیها و لا تلبسوا منها شیئا تصلون

فیه) و بسند موثق منقولست از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از گوشتهای درندگان مرغ چون چرخ و باز و درندگان حیوانات چهارپا چون شیر و گرگ آیا حلال است حضرت فرمودند که اما خوردن گوشت اینها را کراهت داریم یعنی نمی خوریم و حرام نمی دانیم و اما پوست اینها را جایز است که بر آن سوار شوند اما در حال نماز میپوشید آن پوستها را و این حدیث دلالت می کند بر آن که سباع قابل تذکیه هستند چنانکه احادیث صحیحه دلالت می کند بر آن و خواهد آمد.

و در حدیث صحیح و بسیار است که در کراهت را بر حرمت اطلاق می کنند و در احادیث معتبره وارد شده است که علت عدم جواز نماز در پوست سباع آنست که اکثر آنها مسوخند (و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی لا باس بالصلاه فی شعر و و بر کل ما اکت لحمه و ان کان علیک غیره من سنجاب او سمور أو فنک و اردت الصیلاه فانزعه) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او راضی و خشنود باشد در رساله که بمن نوشته بود این را ذکر کرده بود که باکی نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۷

نماز کردن در مو و کرک هر حیوانی که گوشت آن را توان خورد و اگر پشم و مو و کرک و پوست حیوانی باشد که گوشت آن را نتوان خورد و حرام باشد و خواهی که نماز کنی آن جامه را بکن و نماز کن مثل سنجاب و سمور یا فنک و فنک حیوانیست که پوست آن بسیار نفیس

می باشد و بالطبع از جهت مزاجهای حارّه و بارده هر دو مناسب است و حقیقتش ظاهر نیست و از بعضی تجار شنیدم که قاقم است و عبارت فقه رضوی صلوات الله علیه اینست که بدان رحمک الله که هر چه از زمین روییده است باکی نیست پوشیدن آن و نماز کردن در آن مثل علف و برگ و هر چه گوشت آن حلال باشد در پوست آن نماز می توان کرد اگر آن حیوان را ذبح کرده باشند و بسم الله گفته باشند و هم چنین در پشم آن و مو و کرک و پر و استخوان آن نماز می توان کرد خواه از زنده و خواه از مرده کنده باشند اگر حلال گوشت باشد باکی نیست و جایز نیست نماز کردن در پوست حیوانی که گوشت او حرام باشد مثل سنجاب و فنک و سمور و حواصل و در موضعی دیگر قریب به عبارت متن است.

(وقد روی فی ذلک رخص و إیّاک ان تصلی فی ثعلب و لا فی الثوب الذی یلیه من تحته و فوقه) و این عبارت فقه رضویست و بتحقیق که از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایات وارد شده است در سمور و سنجاب و فنک پس اگر کسی در حالت ضرورت یا مطلقاً در آن نماز کند صحیح است و اولی ترکست و زنهار که نماز مکن در پوست روباه باشد و هم چنین نماز مکن در جامه که در زیر آن پوشیده باشی یا بالای آن که مبادا موی روباه به آن جامه چسبیده باشد و دیده نشود.

بدان که احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است

در نهی از پوشیدن پوست و وبر و موی حیواناتی که گوشت آنها را نخورند و در خصوص

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۸

سنجاب و سمور و فنک و روباه و خرگوش احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است بر جواز و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر تقیه و جمعی حمل کرده اند اخبار نهی را بر کراهت و این اظهر است در جمیع و لیکن احتیاط در دین مقتضی آنست که نماز در اینها نکنند و مکروهست نماز کردن در جامه که در زیر اینها یا بالای اینها پوشیده باشند خصوصاً روباه و خرگوش و الله تعالی یعلم.

[نماز در پوست خز]

(وقد روی عن سلیمان بن جعفر الجعفری انه قال رأیت الرضا صلوات الله علیه یصلی فی جبّه خز) و به اسناد صحیح و حسن کالصحیح منقولست که سلیمان گفت دیدم حضرت امام رضا صلوات الله علیه را که نماز می کردند در جبّه خز و چون مدار عرب بر جامه فراخ بوده است در زمستان جامه پنبه دار تنگ می پوشیده اند از جهت رفع سرما و گاه بوده است که پوستین تنگ مانند کاتبی می پوشیده اند و چنین جامه را جبه می نامیده اند و اکثر اوقات از کرک خز جامها می بافته اند و به قیمت‌های اعلا می فروخته اند و آن چه الحال مشهور است که خز است بعضی از علما گفته اند که این خز نیست و بسیار مستبعد است که حیوانی با آن کثرت بالکلیه بر طرف شود و ظاهر آنست که نماز در آن توان کرد حتی در پوست آن و احادیث صحیحه در جواز صلاه در آن وارد شده است بشرط آن که مغشوش نباشد به وبر روباه و خرگوش

زیرا که چون جامه بسیار از آن می بافته اند بسیار بوده است که کرک روباه و خرگوش را با کرک خز مخلوط می ساخته اند. و در حدیث صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال کرد از پوست خز حضرت فرمودند که باکی نیست آن مرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۸۹

گفت فدای تو گردم این خز در بلاد ما می باشد و سگ آبی است که از آب بیرون می آید حضرت فرمودند که اگر از آب بیرون آید زنده می ماند آن مرد گفت نه حضرت فرمودند که باکی نیست.

و مرویست از عبد الله بن ابی یعفر که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که داخل شد بر آن حضرت شخصی از خز فروشان و عرض نمود که فدای تو گردم چه می فرمایید در نماز در خز حضرت فرمودند که باکی نیست نماز می توان کرد آن مرد گفت فدای تو گردم مرده است و پوست میت را نماز نمی توان کرد و این کار من است و خوب مطلعم بر احوال آن حضرت فرمودند که احوال آن را من بهتر می دانم آن مرد گفت این کار منست و هیچ کس بهتر از من نمی داند حضرت تبسم فرمودند و فرمودند که تو می گویی که این حیوانی است که از آب بیرون می آید یا در آب آن را صید می کنند و چون از آب جدا می شود می میرد آن مرد گفت چنین است فدای تو گردم پس حضرت فرمودند که دیگر می گویی که این حیوانیست که چهار دست و پا دارد و حکم ماهی

ندارد که ذکاتش بیرون آوردن از آب باشد آن مرد گفت آری و الله چنین بخاطر می رسد حضرت فرمودند که چنانکه حق سبحانه و تعالی ماهی را حلال کرده است و کشتن آن را باین نحو مقرر ساخته است که او را از آب بیرون آورند هم چنین خز را نیز مقرر فرموده است که ذکات آن بیرون آمدن یا بیرون آوردن از آب باشد و حلال باشد نماز کردن در پوست و موی او.

و منقولست در صحیح از سعد بن سعد که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از پوست خز حضرت فرمودند که ما خز می پوشیم و اشاره فرمودند به خزی که پوشیده بودند عرض نمودم که فدای تو گردم آن چه شما پوشیده اید کرکست و بنده از پوست آن سؤال می کنم حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۰

هر گاه کرک حلال باشد پوست آن نیز حلال خواهد بود.

و در حدیث صحیح از بزنی منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه جبّه خزی به پنجاه مثقال طلا می خریدند و می پوشیدند و ردای خزی را به پنجاه مثقال طلا می خریدند و در زمستان می پوشیدند و در بهار می فروختند و بهای آن را تصدق می فرمودند و این آیه را تلاوت می فرمودند که ترجمه اش این است که بگو یا محمد که حرام کرده است زینت حق سبحانه و تعالی را که از جهت بندگان خود آفریده است و که حرام کرده است خوردنیهای خوب را بگو که اینها همه را از جهت مؤمنان آفریده ام در دنیا و در آخرت خالص از جهت ایشان

خواهد بود.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت از آن حضرت یعنی امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از پوشیدن خز حضرت فرمودند که باکی نیست بتحقیق که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در زمستان بالا پوش خز می پوشیدند و چون تابستان می شد می فروختند و ثمن آن را تصدق می فرمودند و می فرمودند که مرا شرم می آید که بهای جامه را بخورم که عبادت الهی در آن جامه کرده باشم و از این باب احادیث صحیحه بسیار است که دلالت می کند بر آن که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم خز می پوشیدند و در آن جامه نماز می کرده اند.

(و روی علی بن مهزیار قال رأیت ابا جعفر الثانی صلوات الله علیه یصلی الفریضه و غیرها فی جبّه خزّ طارویّ و کسانی جبّه خزّ و ذکر آنّه لبسها علی بدنه و صلّی فیها و أمرنی بالصّلاه فیها) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه را دیدم که نماز واجب و سنت را در جبّه خز یمنی می کردند و جبه خزی را بمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۱

خلعت دادند و فرمودند که این را پوشیده ام که به بدن من رسیده است و نماز در این جبّه کرده ام و مرا نیز امر فرمودند که در آن جبّه نماز کنم.

(و روی عن یحیی بن ابی عمران أنّه قال کتبت إلی ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه فی السّینجاب و الفنک و الخزّ و قلت جعلت فداک احبّ ان لا تجیبنی بالتّقیه فی ذلک فکتب صلوات الله علیه بخطّه إلیّ صلّ فیها) و کالصحیح منقولست از یحیی که گفت

عریضه نوشتیم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در نماز کردن در سنجاب و فنک و خز و عرض نمودم که فدای تو کردم می خواهم که آن چه حق است بیان فرمائی و جواب از روی تقیه نفرمایی حضرت بخط مبارک خود نوشتند که در اینها نماز کن و این حدیث یکی از اخبار رخصت است که سابقا گفت و اخبار جواز نماز در خز متواتر است و در شعر و بر آن خلافتی نیست در میان اصحاب ما رضی الله عنهم و اخبار جواز نماز در سنجاب و فنک نیز بسیار است.

از آن جمله در حدیث صحیح از ابو علی بن راشد که از جمله و کلاء حضراتست منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که چه می فرماید در این پوستینها در کدام یک نماز می توان کرد حضرت فرمودند که کدام پوستین را می گویی عرض نمودم که پوستین فنک و سنجاب و سمور را می گویم حضرت فرمودند که در فنک و سنجاب نماز بکن و اما در سمور نماز مکن عرض نمودم که در پوست روباه نماز می توان کرد حضرت فرمودند که نه و لیکن می توان پوشیدن آن را در غیر نماز عرض نمودم که نماز کنم در جامه که در زیر یا بالای آن پوشیده باشم فرمودند که نه و در احادیث قویه وارد شده است که در سنجاب نماز می توان کرد زیرا که گوشت نمی خورد و حضرت سید المرسلین نهی از نماز کردن در پوست سباع فرموده اند و سبع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۲

حیوانیست که گوشت خورد.

و در حدیث صحیح از ریان منقولست که

سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از پوشیدن پوستین سمور و سنجاب و حواصل و امثال اینها و از کمر بند و ساغری که غالبا میته است و کمر بند غالبا چرم میته است و از جامه که کج را بعوض پنبه در آن کرده باشند و از موزه ها از انواع پوستها حضرت فرمودند که باکی نیست در همه اینها مگر روباه بنا بر این اکثر علما جایز می دانند نماز را در سنجاب و احوط ترک است.

(و روی عن داود الصیرمی أنه قال قال رجل ابا الحسن الثالث صلوات الله علیه عن الصیلاه فی الخزّ یغشّ بوبر الأرانب فکتب یجوز ذلک) و مرویست کالصحیح از داود که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه از نماز در خزی که مخلوط می سازند آن را به گرک خرگوش حضرت نوشتند که نماز می توان کرد و مثل این خبر دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است.

(و هذه رخصه الاخذ بها مأجور و رادها ما ثوم و الاصل ما ذکره ابی رحمه الله فی رسالته إلی و صلّ فی الخزّ ما لم یکن مغشوشا بوبر الارانب) صدوق می گوید که آن چه در این حدیث وارد شده است که جایز است نماز در خز مغشوش بر سیل رخصت وارد شده است که در حال اضطرار می توان پوشیدن یا مطلقا که نهی محمول بر کراهت باشد واصل معمول به آن چیز است که پدرم که حق سبحانه و تعالی او را رحمت کناد در رساله بمن نوشته بود که نماز کن در خز ما دام که مخلوط نباشد کرک

آن با کرک خرگوش و محتمل است که حدیث جواز را حمل کنیم بر صورتی که علم نداشته باشد و اخبار نهی محمول باشد بر صورت علم مثل دو حدیث مرسل از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست نماز کردن در خز خالص و اما خزی را که مخلوط ساخته باشند به کرک خرگوش و غیر آن از و بر ما لا یؤکل لحمه پس در آن نماز مکن و عبارت رساله عبارت فقه رضویست چنانکه اکثر عبارات آن رساله عبارت فقه رضویست چنانکه سابقا مذکور شد و عمده توقف مصنف آنست که جزم داشته است در آن که فقه رضوی از آن حضرتست صلوات الله علیه و لیکن حدیث صریح در حرمت نیست شاید مکروه باشد و محتمل است که احادیث جواز را حمل کنیم بر مثل کلاه و بند زیر جامه و چیزهایی که ستر عورت به آن نتوان کرد به تنهایی چنانکه گذشت در حدیث محمد بن عبد الجبار و حمل بر کراهت اظهر است در جمیع.

چنانکه در حدیث صحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از پوستین سمور و سنجاب و روباه و امثال آن حضرت فرمودند که باکی نیست نماز کردن در اینها و در حدیث صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از پوشیدن پوستین سمور و فنک و روباه و سایر پوستها حضرت فرمودند که باکی نیست و در این حدیث نماز مذکور نشده

است اگر چه اطلاق خبر شامل وقت نماز هست.

و در صحیح محمد بن مسلم مرویست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که آیا نماز می توان کرد در پوست روباه حضرت فرمودند که من دوست نمی دارم که نماز کنم در آن.

و در صحیح از محمد بن ابراهیم منقولست که گفت عرضه نوشتم به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه و احتمال دارد که آن حضرت امام حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۴

عسکری باشد یا صاحب الامر صلوات الله علیهما چون از جمله و کلاء حضرت صاحب الزمانست و سؤال کردم از نماز کردن در پوست خرگوش حضرت نوشتند در فرمان همایون که مکروهست اگر چه گاه هست که مکروه را بر حرام اطلاق می کنند و لیکن ظاهرش کراهت است به اعتبار اخبار دیگر.

و در حدیث صحیح از جمیل منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز کردن در پوست روباه حضرت فرمودند که اگر آن را تذکیه کرده باشند باکی نیست و در حدیث حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که آیا نماز می توان کرد در لحاف یا پوستین زنان که از پوست روباه باشند حضرت فرمودند که اگر تذکیه کرده باشند خوبست و هم چنین در کالصحیح دیگر و به ازاء این اخبار در نهی اخبار وارد شده است و لیکن این اخبار اصح و اکثر است و آنها اشهرند در عمل اصحاب به آن ها چون اکثر عمل به آن ها کرده اند و اینها را حمل بر تقیه کرده اند و ظاهرا اگر کسی عمل کند

به این ها نیز جایز است هر چند موافق عامه باشند چون موافق خاصه نیز هستند و احتیاط در دین ترکست اگر چه یک مو باشد و الله تعالی يعلم.

[نماز مکن در حریر محض]

(وقال فیها و لا- تصل فی دیباج و لا حریر و لا وشی و لا فی شیء من ابریسیم محض الا ان یکون ثوبا سداہ ابریسیم و لحمته قطن او کتان) و پدرم در رساله ذکر کرده است و عبارت فقه رضویست که حضرت صلوات الله علیه فرموداند که نماز مکن در دیبا که نوعی است از حریر محض غالباً و معنی آن آنست که منقش و ملون باشد اگر چه غیر حریر باشد و نه در جامه حریر محض و نه در جامه منقش به بسمه و گلی و امثال آن و اغلب آن بوده است که جامه حریر را منقش می کرده اند و اگر شامل غیر حریر باشد که طلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۵

بر او نقش کرده باشند یا صورت انسان یا اعم در بعضی حرام خواهد بود و در بعضی مکروه چنانکه گذشت و اگر صورت اشجار باشد کراهتش کمتر خواهد بود و نماز مکن در چیزی از ابریشم محض مگر آن که تارش ابریشم باشد و پودش پنبه باشد یا کتان و در فقه رضوی او صوف یا پشم و ظاهراً هر سه بر سیل مثال است پس اگر خلیطه نقره باشد خوب خواهد بود.

و در حدیث دیگر خز را فرموده اند بدان که جمعی از اصحاب نقل اجماع مسلمانان کرده اند در حرمت پوشش حریر محض مردان را و هم چنین در حرمت نماز کردن در آن و اخبار از طرق خاصه و

عامه بر این مضمون بسیار وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح بدو سند از محمد بن عبد الجبار منقولست که گفت عرضه نوشتم به خدمت امام حسن عسکری صلوات الله علیه و عرض نمودم که آیا نماز می توان کرد در کلاه حریر محض یا کلاه دیبا فرمان همایون آن حضرت آمد که حلال نیست نماز در حریر محض.

و در صحیح دیگر پرسیدم که آیا نماز می توان کرد در بند زیر جامه حریر حضرت نوشتند که حلال نیست نماز در حریر محض.

و در حدیث صحیح منقولست از اسماعیل بن سعد که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز کردن در پوست درندگان حضرت فرمودند که در آنها نماز مکن دیگر پرسیدم که آیا مرد نماز می تواند کرد در جامه ابریشمینه حضرت فرمودند که نه.

و در حدیث کالصحیح منقولست از ابو الحارث که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که آیا مرد نماز می تواند کرد در جامه ابریشمینه حضرت فرمودند که نه و أما آن چه وارد است در خبر صحیح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۶

محمد بن اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن امام رضا صلوات الله علیه از نماز کردن در جامه دیبا حضرت فرمودند که اگر صورت نداشته باشد باکی نیست و ظاهرا مراد از دیبا جامه منقش باشد مثل وشى و لازم نیست که حریر محض باشد خصوصا هر گاه راوی فاضلی باشد مانند ابن بزيع که ظاهراش آنست که سؤال او از دیبا به اعتبار منقش بودن باشد و اکثر حمل کرده اند بر حالت حرب یا ضرورت و سندش

آورده اند حدیث موثق کالصحیحہ سماعہ را کہ گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ سؤال کردم از پوشیدن حریر و دیبا پس حضرت فرمودند کہ اما در حرب باکی نیست ہر چند صورت داشتہ باشد فتاقل فیہ و احادیث در این باب گذشت.

(و کتب ابراہیم ابن مہزیار إلی ابی محمّد الحسن صلوات اللہ علیہ یسأله عن الصّیلاہ فی القرمز و ان اصحابنا یتوقّفون عن الصّلاہ فیہ فکتب لا باس بہ مطلق و الحمد لله قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله و ذلك اذا لم یکن القرمز من ابریسم محض و اللّذی نہی عنہ ہو ما کان من ابریسم محض و کتب الیہ فی الرّجل یجعل فی جبتہ بدل القطن قرّا هل یصلی فیہ فکتب نعم لا باس بہ یعنی بہ قرّ المعز لا قرّ الابریسم) و بسند صحیح منقولست از ابراہیم بن مہزیار و جزو آخر را کلینی ذکر کردہ است از محمد بن ابراہیم کہ ابن مہزیار باشد و ہم چنین شیخ و جزو اول را شیخ از علی بن مہزیار ذکر کردہ است و بسیار بعید است چون مذکور نیست در رجال و ندیدہ ام روایت علی را از ابی محمد صلوات اللہ علیہ و علیّیّ حال حدیث صحیح است کہ عرض نمود بہ خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات اللہ علیہ و سؤال نمود از نماز کردن در جامہ سرخ قرمزی و عرض نمود کہ علمای ما توقّف دارند در نماز کردن در آن و ظاہرش آنست کہ بہ ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۷

خبری رسیدہ باشد کہ نماز در آن نکنند فرمان حضرت رسید کہ باکی نیست مباح است و

الحمد لله که حق سبحانه و تعالی کار را دشوار نکرده است یا حمدی باشد تیمنا و تبرکا صدوق می گوید که آن که نماز در آن توان کرد در صورتیست جامه ابریشم محض نباشد و نهی که به مشایخ رسیده است در صورتیست که ابریشم محض باشد و محتمل است که خبر نهی را صدوق دیده باشد دیگر در عریضه عرض نموده بود که اگر مردی در جامه پنبه دار بعوض پنبه کج را مانند پنبه در جامه گذارد آیا در آن جامه نماز می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست صدوق می گوید که مراد از این کج پنبه بز است نه پنبه ابریشم یعنی می باید که مراد حضرت این باشد اما تاویل اول صدوق ضرور نبود زیرا که جامه قرمزی خصوصیتی به ابریشم ندارد و چون احادیث بسیار وارد شده است که جامه سرخ تیره مکروهست یا منهی عنه و مشایخ نمی دانسته اند که نهی کراهتست یا حرمت توقف داشتند از جواب حضرت ظاهر شد که مراد از آن نهی کراهتست نه حرمت و اما تاویل ثانی بسیار بعید است و ضرور نیست زیرا که ظاهر نیست که حکم کج ابریشم داشته باشد.

اگر چه در حدیث ضعیف از عباس بن موسی منقولست که گفت از پدرم پرسیدم از ابریشم و کج فرمودند که هر دو یکسانند زیرا که ضعف حدیث مانع است از آن که به آن استدلال توان کرد و بر تقدیر تسلیم ظاهر نیست که هر گاه ابریشم بعوض پنبه در جامه باشد جایز نباشد.

با آن که اخبار صحیحه وارد شده است بر جواز بدون معارضی بحسب ظاهر و اگر لا یحلّ الصلاه فی

حریر محض عام باشد ممکن است که مخصّص شود باین اخبار اما اوّل به درستی که اخبار بسیار حسن کالصحیح و موثق کالصحیح وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۸

شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حق سبحانه و تعالی دشمن می دارد جامه را که این کس را مشهور سازد میان مردم و بنا بر مذهب اکثر علما خلاف مروت است و منافات با عدالت دارد و قرمزی از آن بابت و احادیث بسیار وارد شده است قریب به تواتر که دلالت می کند بر کراهت جامه سرخ خصوصا تیره.

و در حدیث موثق کالصحیح از حماد بن عثمان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که مکروهست نماز در جامه نارنجی سیر که از گل کافشه رنگ کرده باشند و در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که مکروه است نماز در جامه گلی که زعفران بخور او داده باشند تا خوب سرخ تیره شده باشد.

و در حدیث کالصحیح دیگر به همین عبارتست و آن چه نهی واقع شده است از پوشیدن جامه سرخ بسیار است و محمولست بر کراهت و اما ثانی پس بتحقیق که غیر از این حدیث حدیث صحیح ریان بن صلت بر جواز آن دارد شده است و اندکی بیشتر گذشت و دیگر روایت کرده اند کلینی و شیخ در صحیح از حسین بن سعید که گفت خواندم کتابتی را که نوشته بود محمد بن ابراهیم به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما و سؤال کرده بود از نماز کردن در جامه که بعوض پنبه کج کرده باشند آیا جایز است

یا صحیح است آن نماز پس حضرت در جواب او نوشتند و من خواندم جواب حضرت را که باکی نیست در نماز کردن در آن و از این خبر ظاهر می شود که خبر مصنف غیر این خیر است و لیکن در سؤال و جواب مشترک بوده اند و ازین باب بسیار است و ممکن است که حمل کنند این ثوب را بر ثوبی که نماز در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۳۹۹

آن تمام نشود مثل کلاه.

چنانکه مرویست از حلبی به سندی که در آن سند احمد بن هلال است از ابن ابی عمیر و مظنون آنست که موسی بن الحسن با احمد شریکست اگر چه اکثر نسخ بلفظ عن است اما شیخ قریب به آن و احمد بن هلال نقل کرده است و بنا بر این حدیث صحیح است و بنا بر لفظ عن چون روایت احمد از ابن ابی عمیر است ضرر ندارد زیرا که اکثر علما عمل کرده اند حدیث احمد را از حسن بن محبوب و از ابن ابی عمیر و ظاهراً سببش این بوده است که این هر دو کتاب نزد ایشان بوده است و چون مقابله کرده بودند موافق بوده است با آن که در وقتی که حال او خوب بود حدیث از او نقل کرده بودند و بعد از آن که غالی شد دیگر کسی از او روایت نکرد و آن چه سابقاً از او روایت کرده بودند به آن عمل می نمودند.

و حلبی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که هر چه به آن ستر عورتین نتوان کرد نماز در آن می توان کرد مثل

بند زیر جامه ابریشمین و کلاه و موزه و بند زیر جامه نماز در اینها می توان کرد و اگر چه حریر محض باشد و مراد از موزه در اینجا چاقشور است هر چند ظاهر دو خبر محمد بن عبد الجبار عدم جواز نماز است حمل می توان کرد آن را بر کراهت یا اعم از کراهت و حرمت که در ما یتّم الصلاه حرام باشد و در ما لا یتّم الصلاه مکروه باشد چنانکه اصحاب باین قائلند و در فقه رضوی استثنا شده است ما لا یتّم الصلاه که ستر عورتین به آن نتوان کرد.

و در صحیح از صفوان از عیص از ابو داود منقولست که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و قبای خزی پوشیده بودم که آستر آن نیز خز بود و طیلسان که بمنزله یاپونچی می بوده است از خزی بود بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۰

قیمت پس عرض نمودم که این جامه که پوشیده ام از پوشیدنش کراهت دارم حضرت فرمودند که از کدام جامه کارهی عرض نمودم که از طیلسان فرمودند که چرا گفتم خز است فرمودند که خز چه بدی دارد گفتم تارش ابریشم است حضرت فرمودند که کراهت ندارد که تارش ابریشم باشد و نه تکمه و نه علمش آن بد است که محض ابریشم باشد مردان را و کراهت ندارد زنان را.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که در جامه که در آن ابریشم باشد اگر غیر ابریشم با آن باشد باکی نیست.

(و قد وردت الاخبار بالتهی عن لبس الحریر و الدیباج و الابریسم المحض و الصلاه فیه للرجال و وردت

الرُّخْصَةُ فِي لِبْسِ ذَلِكَ لِلنِّسَاءِ وَ لَمْ تَرَدْ بِجَوَازِ صَلَاتِهِنَّ فِيهِ فَالْتَّهَىٰ عَنِ الصَّلَاةِ فِي الْإِبْرَيْسِمِ الْمُحَضِّ عَلَى الْعَمُومِ لِلرِّجَالِ وَ النِّسَاءِ حَتَّىٰ يَخْصِيَهُنَّ خَيْرٌ بِالْإِطْلَاقِ لَهُنَّ فِي الصَّلَاةِ فِيهِ كَمَا خَصَّهِنَّ بِلِبْسِهِ) وَ بِتَحْقِيقِ كَيْفِ الْإِخْبَارِ وَارِدِ شَدِيدِ نَهْيِ أَزِ الْإِبْرَيْسِمِ جَامِعِ حَرِيرِ وَ دِيْبَا وَ اِبْرَيْسَمِ مُحَضِّ وَ اَزِ نَمَازِ كَرْدَنِ دَرِ حَرِيرِ مَرْدَانِ رَا وَ اِحَادِيْثِ وَارِدِ شَدِيْدِ اَسْتِ كَيْفِ جَائِزِ اَسْتِ زَنَانِ رَا اِبْرَيْسَمِيْنَ حَرِيْرِ وَ اِخْبَارِ وَارِدِ نَشَدِيْدِ اَسْتِ بِيْ اَنْ كَيْفِ جَائِزِ اَسْتِ اِيْشَانِ رَا نَمَازِ كَرْدَنِ دَرِ حَرِيْرِ مُحَضِّ پَسِ اِخْبَارِ نَهْيِ اَزِ نَمَازِ دَرِ اِبْرَيْسَمِيْنِيْهِ مُحَضِّ بِرِ عَمُومِ خُودِ بَاقِيِ اَسْتِ مَرْدَانِ وَ زَنَانِ رَا تَا خِيْرِيْ بَرَسَدِ كَيْفِ هَمِ چِنَانِ كَيْفِ اِيْشَانِ رَا جَائِزِ اَسْتِ اِبْرَيْسَمِيْنَ جَائِزِ اَسْتِ نَمَازِ كَرْدَنِ اِيْنِ نَحْوِ اَسْتِدْلَالِ نِيْ دَابِ صَدُوْقَسْتِ بَلَكِيْهِ دَابِ مَجْتَهِدِيْنَ اَسْتِ كَيْفِ بِيْ اَرَا وَ ظَنُوْنِ عَمَلِ مِيْ كَنَنْدِ وَ اِمْتَالِ اِيْنِ دَلَائِلِ مَعَارِضِ اَسْتِ بِيْ دَلَائِلِ مِثْلِ اَنْ مِثْلًا دَرِ اِيْنِجَا مِيْ كُوِيْمِ كَيْفِ اَصْلِ دَرِ اَشْيَا اِبَاحْتِ اَسْتِ حَتَّىٰ دَرِ عِبَادَاتِ چِنَانَكِيْ خُوَاهِدِ اَمَدِ كَيْفِ هَرِ چِيْزِيْ جَائِزِ اَسْتِ تَا نَهْيِ بِخُصُوصِ اَنْ بَمَا بَرَسَدِ مَعِ هَذَا تَجْوِيْزِ اِبْرَيْسَمِيْنَ حَرِيْرِ شَدِيْدِ اَسْتِ زَنَانِ رَا دَرِ هَمِيْهِ اِحْوَالِ وَ اَزِ جَمْلِيْهِ اِحْوَالِ حَالِ صَلَاةِ اَسْتِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۱

و نهی بخصوص نماز نشده است پس جایز باشد بلی ممکن است که تصحیح کلام صدوق باین عنوان کنیم که عام در افراد خود حجت است و الا هیچ حکمی از قرآن و احادیث ظاهر نشود و نکرده در سیاق نفی مفید عموم است.

و در حدیث صحیح وارد شده است که- لا صلاة فی حریر محض- و این

حکم شامل مردان و زنان هست اگر چه این نحو استنباط نیز از دأب اخباریین نیست و در هر مقدمه منعها هست و از آن جمله چون سؤال از کلاه شده است و کلاه لباس مردانست ظاهرش آنست که حکم مخصوص مردان باشد دیگر آن که در مثل این عبارت که- لا صلاه لجار المسجد الا فی المسجد و لا صلاه الا بفاتحه الكتاب- خلافت و شک نیست که گاهی کامله مراد است و گاهی صحیحه چنانکه در عبارت اول مراد است و در عبارت دویم دویم و در این عبارت ممکن است که مراد اعم از هر دو باشد به آن که در ما لا یتیم الصلاه نسبت به مرد و نسبت بزن مطلقا کامله مراد باشد و نسبت به مرد در ما یتیم الصلاه صحیحه مراد باشد تا جمع شود میان اخبار.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که زنان حریر محض و دیبا می توانند پوشید مگر در حال احرام و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سزاوار نیست زن را که حریر محض به پوشد در حال احرام و اما در سرما و گرما جایز است پس چون حالت احرام را استثنا فرمودند می باید که در هر حالتی غیر از حال احرام جایز باشد و خواهد آمد احادیث بسیار در احرام که مشعر است باین معنی و صدوق در حدیث کالصحیح از جابر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هفتاد و سه چیز از خصایص زنان است و از آن جمله

حضرت فرمودند که جایز است زن را که دیبا و حریر به پوشد در غیر نماز و احرام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۲

و حرامست بر مردان پوشیدن حریر مگر در جهاد و جایز است که زن انگشتری طلا به پوشد و با آن نماز کند و بر مردان حرامست هر دو.

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی انگشتری طلا در دست مکن که آن زینت تست در بهشت و حریر میپوش که آن پوشش تست در بهشت و این حدیث اگر چه اشعاری دارد بعدم جواز نماز زن در حریر و لیکن بحسب مفهوم دلالت دارد و آن ضعیف است آن چه ممکن بود گفتن آن از طرفین مذکور شد پس احوط آنست که زنان نماز در حریر محض نکنند اگر چه اظهر جواز است از جهت حرج و الله تعالی یعلم.

(و لم یطلق للرجال لبس الحریر و الدیباج الا فی الحرب فلا یاس به و ان کان فیہ تمائیل روی ذلک سماعه بن مهران عن ابی عبد الله صلوات الله علیه) و جایز نیست مردان را پوشیدن جامه حریر و دیبا مگر در حرب که باکی نیست اگر چه صورت داشته باشد و این معنی را روایت کرده است سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و سابقا ذکر کرد که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تجویز پوشیدن حریر فرمودند مگر عبد الرحمن بن عوف را و در اینجا تخصیص به حرب داد ممکن است که هر دو باشد یا حمل کنیم سابق را بر آن که رخصت مخصوص او و زبیر بود و

این حکم عامست و در حالت ضرورت نیز جایز است چنانکه آیه و اخبار دلالت بر آن می کنند و اگر غیر از جامه حریر نداشته باشد اظهر آنست که برهنه نماز می کند مگر در حالت ضرورت.

(و روی یوسف بن محمد بن ابراهیم عنه صلوات الله علیه انه قال لا باس بالثوب ان يكون سداه و زره و علمه حريرا و انما يكره الحرير المبهم للرجال) و بسند صحیح از صفوان منقولست از یوسف بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۳

ابراهیم و لفظ ابن محمد در هیچ کتابی از کتب حدیث و کتب رجال نیست و ظاهرا از قلم نساخ زیاد شده است چون در فهرست صدوق نیز نیست و چون صفوان از اهل إجماع است جهالت یوسف ضرر ندارد و او روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست که جامه تارش و تکمه اش و علمش حریر محض باشد و مکروه یعنی حرام نیست مگر حریر خالص از جهت مردان و ظاهرا علم اعم است از سجااف و آن چه در اصل جامه بافته می شود که حریر محض می شود بعضی از جامه و لفظ تکمه دلالت می کند بر آن که ما لا یتیم الصیاله اگر حریر محض باشد ضرر نداشته باشد اگر چه فرقی هست میان آن که متصل به جامه باشد یا جدا باشد مانند بند زیر جامه و بند چاقشور چون آن چه متصل است از قبیل تار و پود می شود و یا مانند ابریشمی که جامه را به آن می دوزند و دلالت می کند این حدیث بر آن که لازم نیست که اکثرش یا نصفش حریر محض

نباشد چنانکه بعضی از عامه به آن قایل شده اند.

و هم چنین حدیث صحیح بزنی که گفت شخصی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کرد از جامه که از کج و پنبه بافته باشند و کج یا ابریشم زیاد از نصف باشد آیا در آن نماز می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه چند جبه چنین داشتند دلالت می کند بر آن که نصف در کار نیست پس احادیثی که واقع شده است که اگر یکی از تار یا پود خلیط باشد ضرر ندارد بر سیل مثال خواهد بود با آن که عمده آنست که اکثر اخبار نهی حریر محض یا خالص یا مبهم است بمعنی خالص پس اگر حریر محضش نگویند کافی خواهد بود و اکثر علما گفته اند که می باید اقلاً خلیط عشر باشد و ندیدم حدیث عشر را و ظاهر آنست که اگر نصف عشر نیز خلیط باشد و آن را حریر محض نگویند کافی باشد بلی می باید که قدری نباشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۴

خلیط که مستهلک باشد که اصلاً محسوس نشود چون حقیقت عرفی را مقدم می دارند بر لغوی و علما ذکر کرده اند که همین کافی نیست که جامه حریر را از ریسمان بدوزند و شکی نیست در آن که اگر عشر خلیط باشد احوط است و اگر یکی از تار و پود خلیط باشد چنانکه در حدیث کالصحیح عبید بن زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که باکی نیست در جامه حریر اگر تار یا پود حریر باشد و دیگری پنبه یا کتاب باشد.

و در حدیث کالصحیح

از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که سؤال کردند از آن حضرت از جامه که تارش ابریشم باشد و هوا سرد باشد حضرت امر فرمودند که به پوشد.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که نهی می فرمودند از پوشش حریر مردان و زنان را مگر حریری که مخلوط باشد به آن که تارش یا پودش خزی یا پنبه باشد و مکروه نیست مگر حریر محض مردان و زنان را و نهی و کراهتی که در این حدیثست اعم از حرمت و کراهتست به آن که در مرد بر سیل حرمت باشد و در زن بر سیل کراهت باشد و جمعی این حدیث را مستند صدوق گردانیده اند که چون اجماعست که زنان را جایز است پوشیدن حریر پس البته می باید مراد از نهی نهی صلاه باشد و صدوق باین استدلال راضی نیست و عمده استدلال صدوق آن بود که ذکر کرد و جوابش مذکور شد دیگر علما استثنا کرده اند سجاف حریر را بقدر چهار انگشت و در صحاح عامه صریح است و از طریق خاصه مرویست در حدیث قوی کالصحیح از جراح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که آن حضرت کراهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۵

داشتند از پوشیدن پیراهنی که سجاف آن دیبا باشد و کراهت داشتند از لباس حریر و جامه منقش و کراهت داشتند از بالش سرخ میان زین و پالان و می فرمودند که بالش شیطان است یعنی شیطان از جهت متکبران این را مستحسن ساخته است و ظاهر این خبر منع از سجافست به قرینه

ما بعد و لیکن علما کراهت اول را بمعنی خود گذاشته اند و هم چنین سیم و چهارم را و دویم را بمعنی حرمت حمل کرده اند تا جمع شود میان اخبار.

(و روی عنه مسمع بن عبد الملک انه قال لا باس ان ياخذ من ديباج الكعبه فيجعله غلاف مصحف او يجعله مصلى يصلى عليه) و مرویست بسند کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست که دیبای کعبه را اخذ نمایند و کیسه مصحف کنند یا جا نماز کنند و بر آن نماز کنند یعنی اصل نماز کردن خوبست اما می باید که محل جبهه نباشد چنانکه خواهد آمد و این حدیث و صحیحہ علی بن جعفر دلالت می کند بر آن که بر بالای حریر نماز می توان کرد و قولی شده است بر عدم جواز و قایلش مجهولست و قولش ضعیف و احادیث جامه کعبه بعضی در کفن میت گذشت و بعضی در ابواب حج خواهد آمد و الحال جامه کعبه از حریر دیباست که منقش است به آیه الکرسی و غیر آن و ظاهرا در زمان حضرات نیز چنین بوده است.

و در اخبار وارد شده است که با آن نماز نمی توان کرد و ظاهرا به اعتبار آن که حریر است حرامست و به اعتبار آن که منقش است مکروهست و استعمالات دیگر ضرر ندارد و بهتر آنست که تعظیما للکعبه مهما أمکن تعظیم آن بکنند و نجس نکنند و اگر نجس شود آب کشند و الحال مقرّر است که باسَمِ ثلثه آن را نجس می کنند اگر ممکن باشد که ازاله آن کنند بغیر سوختن بهتر است و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳،

کاغذی بر آن روی نجس بچسبانند دور نیست که جمع بین الحاقین شود و الله تعالی يعلم.

[نماز کردن در جامه چند رنگ]

(و سال محمّد بن اسماعیل بن بزيع ابا الحسن الرضا صلوات الله عليه عن الصّلاه في الثوب المعلم فكره ما فيه من التمثيل) و مرویست بسند صحیح از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه از نماز کردن در جامه خط خط کربلائی باف مانند تفصیله یا جامه چند رنگ یا جامه رنگین و همه را معلم می گویند اگر چه استعمال آن در اوّل اشهر است پس حضرت فرمودند که اگر در خطها صورت باشد اگر چه صورت درختان باشد مکروهست یا مرا خوش نمی آید و این حدیث را شیخ در صحیح از ابن بزيع نقل کرده است که از آن حضرت صلوات الله عليه پرسیدم از جامه دیا حضرت فرمودند که اگر صورت ندارد باکی نیست و ظاهرا مراد از دیا معلم است چنانکه گذشت و ممکن است که حدیث دیگر باشد و چون احادیث متکثره موثقه کالصحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله عليهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سفید به پوشید که جامه سفید پاکتر و پاکیزه ترین جامه است و کفن موتای خود را سفید کنید.

و کالصحیح وارد شده است که جامه های سفید به پوشید که لباس حضرت سید المرسلین است و لباس ماست صلوات الله عليهم پس ترک سفید مکروه است به یک اصطلاح و کراهت در جامه های رنگین تیره بیشتر است خصوصا در سرخ تیره خصوصا هر گاه براق باشد یا تنگ باشد و اگر عورت بنماید حرامست و نماز باطل

است و در جامه سیاه کراهت بیشتر است و گذشت و اگر جامه معلم مثال داشته باشد کراهتش اشد است مگر آن که صورت را تغییر دهند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۷

چنانکه در صحیح محمد بن مسلم مرویست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست صورت در جامه اگر تغییر آن بدهند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت کراهت داشتند یا می فرمودند که مکروه است آن که شخصی نماز کند با جامه صورت دار و صورت حیوان کراهتش بیشتر است و انسان بیشتر و لا- یجوز الصیلاه فی تکّه رأسها من ابریسم و جایز نیست نماز کردن در بند زیر جامه که سرش ابریشم باشد و آن چه در فقه رضوی است باین عنوانست که نماز نمی توان کرد در بند زیر جامه ابریشمین و دور نیست که لفظ رأسها از نسخا زیاد شده باشد و لیکن در موضع دیگر استثنا کرده اند ما لا یتیم الصلاه فیه را مانند تکه پس ظاهرش آنست که مراد از عدم جواز کراهت باشد و در یک مکاتبه محمد بن عبد الجبار که از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه سؤال کرده است در عریضه آنست که آیا نماز می توان کرد در کلاهی که بر آن باشد کرک حیوانی که گوشت آن را نخورند یا بند زیر جامه حریر باشد یا بند زیر جامه را از کرک خرگوش بافته باشند حضرت در جواب فرمودند که حلال نیست نماز در حریر محض و اگر کرک پاکیزه باشد یا حیوان آن را کشته باشند نماز در آن حلال

است ان شاء الله و لفظ مشیت از روی تیمن و تبرک در مکاتبات نوشته می شود و ممکن است که حمل کنند بر کراهت چنانکه اکثر علما کرده اند و مؤید جواز است احادیث پنبه و ابریشم که جایز است نماز کردن با آن چه غالب آنست که نمی توان به آن ستر عورتین کردن بلکه بمنزله چند دستمال است بواسطه آن که اجزای آن بهم مربوط نیستند و لیکن احتیاط در دین ترک نماز است در بند زیر جامه حریر و بنا بر نسخه صدوق ظاهرش آنست که حرمت یا کراهت وقتی باشد که کل سر بند ابریشم باشد نه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۸

آن که الحال متعارفست که ابریشم بر سر آن می پیچند که باز نشود و اگر چه احوط آنست که بعوض ابریشم ریسمان به پیچند پس بنا بر این دغدغه می شود در گل سرخ و زرد که بر دستار وضع می کنند از ابریشم.

و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه می فرمودند که مشایخ جبل عامل ما جامه را از ریسمان می دوزند و لیکن بسیار حرج است و شبیه است این مبالغه بمبالغه خوارج لعنهم الله که ایشان مطلقا ابریشم نمی پوشند اگر چه یک رشته از تار و پود ابریشم باشد و مستندند بقول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که هذان محرمان علی ذکور امتی یعنی ابریشمین و طلا هر دو حرامند بر مردان امت من و لیکن چون آن ملاعین دست از متابعت ائمه هدی و ابواب علوم مدینه علم خدا کشیدند خسر الدنیا و الآخره شدند.

[نماز در سنجاب و حواصلی که در خوارزم صید می کنند]

(و لا باس بالفراء الخوارزمیه و ما یدبغ بأرض الحجاز) و باکی نیست

در نماز کردن در پوستینه‌های خوارزمی و در پوستینهائی که در زمین حجاز دباغی آن می‌کنند روایت کرده است شیخ بسند قوی از بشیر بن بشار که گفت سؤال کردم از او یعنی هادی صلوات الله علیه از نماز کردن در فنک و پوستین سنجاب و سمور و حواصلی که در بلاد شرک صید می‌کنند یا در بلاد اسلامی می‌توانم در آن نماز کردن بدون تقیه حضرت فرمودند که نماز کن در سنجاب و حواصلی که در خوارزم صید می‌کنند که بلاد اسلام است و نماز مکن در پوست روباه و سمور چون متعارف بود در آن زمان مثل حال که پوستین این قسم جانوران را از بلاد کفر می‌آوردند و مسلمانان می‌خریدند و می‌فروختند حضرت می‌فرماید که هر چه را علم داشته باشی که کفار صید کرده اند میپوش و همین اجناس را از خوارزم می‌آورند از ایشان بگیر و محتمل است که مراد این باشد که استعمال کن هر چه از بلاد اسلام آورده باشند به پوش و الا فلا و این بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۰۹

سیبیل استحباب باشد و محتمل است که در آن زمان اهل خوارزم جمعی کافر باشند و جمعی مسلمان و مسلمانان را رخصت داده باشند که از آنجا می‌توان خرید چون پادشاه مسلمانست بحسب ظاهر و اما آن چه دباغی آن در زمین حجاز می‌کنند گذشت که حضرت سید الساجدین صلوات الله فرمودند که دباغی آن را از برگ درخت خار می‌کنند و خوب گرم نمی‌کند و اهل حجاز میته را به دباغت پاک نمی‌دانستند و حضرت می‌فرستادند و پوستین عراق را می‌بردند و ایشان دباغی پوست را از

فضله سگ می کرده اند و میته را به دباغت پاک می دانسته اند حضرت آن پوستین را از جهت دفع سرما می پوشیدند و در وقت نماز می کردند و می فرمودند که از این جهت می کنم که اهل کوفه میته را به دباغت پاک می دانند.

و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز مکن در موزه های دار شبی زیرا که دباغی آن را از فضله سگ می کنند و ظاهرا مکروه باشد و مدار اهل بغداد الحال بر این است از این جهت کفشهای ایشان لطیف است و چون مکرر می شویند ظاهر آنست که چیزی از آن نمی ماند و مکروهست که مبادا مانده باشد و این معنی ما را یقین نیست که بر تقدیری که جایز نباشد استعمال آن در نماز واجب باشد اجتناب از آن مطلقا بلی چون ظن قریب بعلم هست که استعمال می کنند پوست مرده را که دباغی کرده باشند اجتناب خوبست.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که مکروهست نماز کردن در پوستینها مگر در پوستینی که در زمین حجاز می سازند یا در پوستینی که بدانی که تذکیر آن کرده اند.

و بسند قوی از عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که به خدمت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۰

امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من داخل می شوم در بازار مسلمانان یعنی این جمعی که دعوی اسلام می کنند و بحسب واقع همه کافرند چون قایل به امامت ائمه اثنی عشر نیستند و از ایشان پوستین می خرم از جهت تجارت و از صاحب پوستین می پرسم که آیا این پوستین مذکی است و حیوانش را

کشته اند و به مرگ خود نمرده است او می گوید بلی مذکی است آیا جایز است که من در وقت فروختن بگویم که تذکیه این کرده اند حضرت فرمودند که نه و لیکن باکی نیست که بفروشی و به گویی که آن کسی که من از او خریده ام گفت که مذکی است عرض نمودم که چه چیز سبب این شده است که نتوان گفت حضرت فرمودند که باعث بر این اینست که اکثر اهل عراق حلال می دانند که در میتة نماز کنند و رای علمای باطل ایشان اینست که هر گاه میتة را دباغی کنند چنانست که تذکیه آن کرده اند و به همین اکتفا نکرده اند که بگویند رای ما اینست بلکه دروغ بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می بندند که حضرت چنین فرموده است و سبب این کذب آنست که گذشت که گوسفند یکی از زنان آن حضرت مرده بود و بیرون انداخته بودند حضرت فرمودند که چرا می گذاشتند که بمیرد هر گاه گوشت نداشت پوست داشت و غرض حضرت ظاهر بود که می بایست تذکیه کنند و پوستش را بر دارند ایشان می گویند که غرض حضرت این بود که چرا دباغی نکردند که پاک شود با آن که در صحاح ایشان هست از آن جمله احمد بن حنبل و ابو داود سجستانی روایت کرده اند از عبد الله بن حکیم که گفت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کتابی نوشتند به قبیله جهینه که من پیش از این شما را رخصت داده بودم در استعمال میتة و چون این کتاب به شما رسد من بعد انتفاع نمایم از مرده نه پوستش را و

نه پی پاهای او را.

و از جابر روایت کرده اند که گفت حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۱

فرمودند که از هیچ چیز حیوان مرده انتفاع مجویید و خود گفته اند که این دو روایت حسن است و نیکوست با آن که ظاهر آیه نیز دلالت می کند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ» یعنی حرام شده است بر شما میتة و اکثر اصولیین ایشان نیز ذکر کرده اند که در امثال این آیه اقرب مجازات به حقیقت حرمت جمیع انتفاعاتست و نزد علمای شیعه جایز است انتفاع از چیزی چند که حیات در آن حلول نکرده است به اعتبار آن که آن میتة نیست زیرا که میتة آنست که حیات داشته باشد و مرده باشد و عمده احادیث متواتره است نزد شیعه بلکه عامه نیز نقل کرده اند که مذهب اهل بیت نجاستست و عدم جواز صلاه در آن.

[نماز کردن در پشم حیوانی که مرده باشد و ماکول اللحم باشد]

(و لا- باس بالصیلاه فی صوف المیتة لأنّ الصّوف لیس فیه روح) و باکی نیست نماز کردن در پشم حیوانی که مرده باشد و ماکول اللحم باشد زیرا که پشم روح در آن نیست و لهذا از چیدن آن حیوان متأثر نمی شود و این عبارت حدیث صحیح حلبی است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و از تعلیل حضرت مفهوم می شود که هر چه روح در آن ندیده باشد پاک است و آن ده چیز است که در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که ده چیز از حیوان مرده مذکی است و پاکست و آن استخوان و مو و پشم و پر

و شاخ و سم و تخم مرغ هر گاه پوست بالا بسته باشد و پنیر مایه و شیر و دندانست و در شیر خلافت و در احادیث دیگر بدل از شیر کرک است و در این حدیث کرک داخل پشم است و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه در این باب وارد است بدون معارض و کسی خلاف نکرده است و در باب اطعمه خواهد آمد.

(و سال سماعه بن مهران ابا عبد الله صلوات الله علیه عن تقلید

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۲

السَّيْفِ فِي الصَّيْلَةِ فِيهِ الْغَرَاءُ وَالْكَيْمَخْتُ فَقَالَ لَا بَأْسَ مَا لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَيْتَةَ) و در موثق کالصحیح منقولست از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از انداختن شمشیر به گردن و حال آن که سر یشم دارد که غالباً از پوست خر مرده می سازند و ساغری یا چرم دارد و آن نیز چنین است حضرت فرمودند که باکی نیست تا علم نداشته باشی به آن که از میده است پاکست چون اصل در اشیاء طهارتست چنانکه ظاهر عبارتست یا آن که چون از مسلمان می گیری افعال مسلمین محمولست بر صحت چنانکه اکثر علما گفته اند.

و به همین مضمونست موثقه کالصحیح که از آن حضرت منقولست صلوات الله علیه و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق بن عمار از حضرت امام ابی الحسن موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند باکی نیست نماز کردن در پوستین یمنی و در هر چه از پوست باشد که در زمین مسلمانان بعمل آورده باشند اسحاق عرض نمود که اگر در آن زمین کفار نیز باشند استعمال آن پوست

می توان کرد حضرت فرمودند که هر گاه غالب بر آن زمین مسلمانان باشند باکی نیست یعنی اکثر مسلمانان باشند یا پادشاه مسلمان باشد و اول اظهر است اگر چه جمعی معنی دویم را گفته اند.

و منقولست در صحیح از بزنی که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله و سلامه علیهما از خفافی که بازار می رود و موزه می خرد و نمی داند که آن پوست را تذکیر کرده اند یا نه چه می فرماید در نماز کردن در آن با آن که نمی داند که مذکوری است یا میته آیا نماز می تواند کرد در آن حضرت فرمودند که بلی من موزه از بازار می خرم و از جهت من می دوزند و در آن نماز می کنم بر شما نیست که سؤال کنید بدان که امثال این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۳

اخبار صحیحه بسیار است که دلالت می کند بر آن که در ما لا یتّم الصّلاه از میته نماز نمی توان کرد و حکم سایر نجاسات ندارد و احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است در آن که ما لا یتّم الصّلاه فیه یعنی چیزی که به تنهایی ستر عورتین به آن نتوان کرد مانند موزه و کلاه و بند زیر جامه و جوراب اگر نجس باشند نماز با آن می توان کرد.

و لیکن در موثق کالصحیح منقول است از اسماعیل ابن فضل که که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از لباس پوستها و موزه ها و کفشها و نماز کردن در آنها هر گاه از جائی آورند که زمین کفار باشد حضرت فرمودند که در کفش و موزه قصور ندارد و این حدیث

مخالف آن احادیث نیست زیرا که ظاهر آنست که از مسلمانان گرفته است و ایشان از بلاد کفار آورده اند در چنین صورتی آن چه در مثل پوستین احتیاط مطلوبست در ما لا یتیم الصلاه مطلوب نیست.

و منقولست در قوی از قاسم شمشیرگر که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که من غلاف شمشیر می سازم از پوستهای خر مرده و به جامه ام می رسد نماز در آن جامه می توانم کرد حضرت در جواب کتابت نوشتند که جامه جدا از جهت نماز مقرر ساز در وقت نماز این جامه را بکنی و آن را به پوشی و مدتی بر این عمل می کردم و بر من مشکل بود اجتناب کردن عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه و عرض نمودم که به پدرت صلوات الله علیه عریضه نوشتم و چنین جواب فرمودند و بر من بسیار مشکل شده در این اوقات از پوست خر وحشی می سازم چون غالب در آنها شکار است و بسم الله می گویند بخلاف الاغ که کسی متعارف نیست که آن را بکشد بلکه مثل این زمان بوده است که بعد از مرگ پوست آن را بعمل می آورده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۴

حضرت در جواب نوشتند که همه کارهای خیر مشکل است و بر آن صبر می باید کرد تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند و شیخ ما این معنی می فرمودند که کارها را به صبر گذار تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد چون لفظ کل را بکسر کاف و سکون لام می خواندند پس اگر از پوست خر وحشی باشد که تذکیه کرده باشند باکی

نیست و اجتناب نمی باید کرد و ظاهراً غرض سایل این است که غالب اوقات چنین می باشد حضرت تجویز فرمودند و اجتناب بر سبیل استحباب است و اگر میته بودن معلوم بوده باشد بعید است که تجویز فرمایند چون سبب نجاست عالمی می شود مگر آن که در وقت فروختن ذکر کند که این غلاف از پوست میته است و الله تعالی یعلم.

و منقولست در قوی از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که شخصی کتابتی به آن حضرت نوشت و عرض نمود که چه می فرمایید در پوستینی که از بازارها می خرنند حضرت فرمودند که اگر بایع بگوید که میته نیست باکی نیست و احادیث از طرفین بسیار است و جمع بین الاخبار به آنست که بدون سؤال جایز است خریدن خصوصاً در بلاد عامه و اگر ممکن باشد سؤال کردن و خوف ضرر نباشد سؤال بهتر است و ظاهراً سؤال وقتی خوبست که ندانیم که او میته را به دباغت پاک می داند که اگر دانیم که این اعتقاد دارد عبث است سؤال کردن بلی اگر سؤال از مذهب او بکنند از او یا از دیگران پس اگر ظاهر شود که حنبلی مذهب است از او می تواند گرفت چون احمد حنبل میته را به دباغت پاک نمی دانند و بر غیر اینها اعتماد نمی توان کرد و اگر چه حنبلی از دیگران می خرد اما از بابت شیعه است که میته را به دباغت پاک نمی دانند و لیکن از جمعی می خرنند که ایشان پاک می دانند پس اگر ممکن باشد که از شیعه بخرد بهتر است و الا از حنبلی بگیرد و اگر سؤال نکند جایز است و استعمال می تواند

روایات سابقه مذکور شد.

و در قوی منقولست از حسن بن جهم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که من به بازار می روم و موزه می خرم و نمی دانم که مذکی است یا نه حضرت فرمودند که با آن نماز کن عرض نمودم که کفش نیز چنین است فرمودند که بلی چنین است عرض نمودم که خاطر جمع نمی شود فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه می پوشیدند و با آن نماز می کردند نمی خواهی که متابعت آن حضرت کنی.

و در حدیث صحیح منقولست از ابراهیم بن مهزیار که به خدمت حضرت صاحب الامر عریضه نوشتم و سؤال کردم از نماز در سر موزه و سر موزه از جهت من آورده بودند به خدمت حضرت فرستادم که نماز در این می توان کرد حضرت فرمودند که بلی نماز در این می تواند کرد و ظاهراً غرض از فرستادن این بوده که مشایخ می گفته اند که نماز نمی توان کرد در چیزی که پشت پا را به پوشاند و ساق نداشته باشد و غالب اوقات سر موزه کل پشت پا را نمی پوشاند چه جای ساق چون سر موزه از این جهت است که اگر خواهند کفش را بکنند و موزه را نکنند و این سر موزه فی الحقیقه کفش است و حضرت تجویز فرمودند و ممکن است سر موزه را به هدیه فرستاده باشد از جهت آن حضرت و غرضش این باشد که چون در غالب از بلخ و بخارا می آورده اند و ایشان میته را به دباغت پاک می دانستند می خواست که بدانند که حضرت در آن نماز می کند یا نه

چنانکه در ردّ گذشت و علیّی حال جواب دلالت می کند بر جواز نماز در مانند کفش و مسحی اگر چه ساق نداشته باشند و اگر نماز نکند بهتر است اما اگر نعل عربی باشد سنت است در آن نماز کردن.

چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که حضرات ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۶

صلوات الله عليهم در آن نماز می کرده اند و امر به آن می کرده اند و می فرموده اند که سنت است اگر چه اخبار بلفظ نعل واقع شده است و نعل بمعنی کفش است و شامل همه کفشی هست و لیکن چون کفش عجمی شایع نبوده است در زمان ایشان مطلق منصرف می شود به آن چه شایع است و بهتر آنست که در نعل بصری نماز نکند چون ظاهرش آنست که مستحدث باشد و پشت پا را بدو تسمه بزرگ می پوشاند بخلاف نعل مدنی و مکی که یک تسمه باریک دارد در طول پا.

[نماز با مو و ناخن انسان]

(و سال علیّ بن الریان بن الصّیلمت ابا الحسن الثّالث صلوات الله علیه عن الرّجل یاخذ من شعره و اظفاره ثمّ یقوم إلى الصّلاه من غیر ان ینفضه من ثوبه فقال لا- باس) و بسند حسن کالصحیح منقول است از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه از شخصی که از مو و ناخنها گیرد و به نماز برخیزد بی آن که مو و ناخن را از جامه اش بیفشاند تا نمازند حضرت فرمودند که باکی نیست و روایت کرده است شیخ در صحیح از علی بن ریان که گفت عرضه به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه نوشتم که آیا جایز است نماز کردن در

جامه که در آن جامه مویی از آدمی بوده باشد یا ناخنها باشد پیش از آن که بتکاند و مو و ناخن را از خود دور کند فرمان همایون حضرت آمد که جایز است و چون ظاهر آنست که یک خیر باشد ممکن است که حمل کنیم خیر متن را بر این خیر که مراد از آن خیر سؤال بعنوان مکاتبه باشد و این خیر را حمل بر آن کنیم که مراد مو و ناخن خود باشد و ممکن است که یک مرتبه بعنوان مکاتبه سؤال کرده باشد و مرتبه دیگر بعنوان مشافهه و بنا بر این خیر متن دلالت می کند بر آن که مو و ناخن خود ضرر ندارد و ظاهرا دغدغه در آن نباشد چون فضله خود از چرک بدن از لوازم آدمی است و اگر جایز نباشد نماز در آن حرج عظیم لازم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۷

می آید و مؤید آنست حدیث موثق عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که قی کند در جامه خودش آیا جایز است که در آن جامه نماز کند پیش از آن که آن را بشوید حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح از حلبی منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی دستمالی داشته باشد که به آن دست پاک کند جایز است که آن را بعوض ردا بر دوش اندازد و یا بر میان به بندد و نماز کند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و کلینی در قوی روایت کرده است از آن حضرت که فرمودند که نماز کن

در دستمال خود که به آن دست پاک کرده باشی و نماز مکن در دستمالی که غیر تو دست را به آن پاک کرده باشد چون غالباً از چرک دست داخل دستمال می شود و فضله غیر ماکول را در آن نماز نمی توان کرد و از این وجه است که جمعی از علما شرط کرده اند در خون کمتر از درهم که معفو است آن که خون خودش باشد چون خون غیر جز و حیوان غیر ماکول است و مؤید این معنی است آن که در فقه رضویست که خون تو مثل خون غیر تو نیست یعنی در خون خود اگر کمتر از درهم باشد عفو است و در خون غیر تو معفو نیست چون فضله حیوان غیر ماکول اللحم است.

و کلینی و برقی فی القوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که خون تو پاکیزه تر است از خون غیر تو هر گاه در جامه تو ترشح کرده باشد از خون تو باکی نیست و اگر از خون غیر تو باشد خواه اندک باشد و خواه بسیار پس بشوی آن را و کلینی حکم به صحت حدیث کرده است اما بنا بر مکاتبه ظاهرش اعم است از مو و ناخن خود یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۸

دیگران پس اگر قایل شویم که ما لا یتم فیہ الصیلاہ از اینها معفو است چنانکه در خبر محمد بن عبد الجبار گذشت پس دغدغه در مو نیز نخواهد بود و اگر عمل به آن خبر نکنند چون اخبار بسیار در نهی وارد شده است چنانکه بعضی از آن گذشت.

و در حدیث صحیح وارد

شده است از علی بن مهزیار که گفت ابراهیم بن عقبه عریضه به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه فرستاد و ظاهرا هادی است صلوات الله علیه و عرض نمود که نزد ما جورابها و بند زیر جامها می بافند از وبر خرگوش آیا جایز است نماز کردن در آن بی ضرورتی و بی تقیه حضرت در جواب نوشتند که جایز نیست نماز کردن در آن.

و هم چنین در حدیث صحیح از علی بن مهزیار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه نهی فرمودند از پوستین روباه و از جامه زیر آن و بالای آن چون مو بر آن می چسبد با آن که ما لا یتم است و این نهی ممکن است که اعم از حرمت و کراهت باشد که اگر به بیند مو را جایز نباشد نماز کردن و اگر نه بیند مکروه باشد.

و در حدیث زراره که املاء حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و نقل کرده شد مذکور است که در هر چیزی از حیوان غیر ماکول اللحم نماز فاسد است و شامل یک مو نیز هست.

و در حدیث قوی کالصحیح منقولست از ابراهیم بن محمد همدانی ثقه که گفت به خدمت حضرت نوشتم صلوات الله علیه که گاه هست بر جامه من می افتد کرک و موی حیوانی که گوشت آن را نمی توان خوردن بی تقیه و بی ضرورتی پس حضرت نوشتند که جایز نیست نماز در آن.

و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام محمد تقی صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۱۹

علیه که فرمودند که نماز مکن در پوستین روباه و در جامه که پهلوی اوست یعنی از طرفین

که مبادا مو به آن چسبیده باشد مثل حدیث علی بن مهزیار کراهه یا حرمه پس حمل می باید کرد حدیث دوم را بر اول به آن که مراد از مو و ناخن آنست که از او باشد نه از غیر او و ممکن است که حمل کنند این اخبار را بر کراهت.

چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کراهت داشتند از وبر و کرک هر حیوانی که گوشت آن را نخورند به آن که مراد از آن مویی باشد که بر جامه چسبیده باشد نه آن که جامه وبر باشد یا آن که کراهت اعم از حرمت و کراهت باشد و در ما لا یتّم بمعنی خود و در ما یتّم بمعنی حرمت باشد و این اظهر است جمعا بین الاخبار و اگر چه احوط ملاحظه تام است که مبادا مویی از حیوان غیر ماکول اللحم در بدن یا جامه باشد و بنا بر این نباید گربه را بر جامه خود جا دادن مبادا کرکی از آن بر جامه چسبید و از این حیثیت مشکل است استعمال بالش پر قو چون متعارف شده است که هر پری را پر قو می گویند اگر چه پر قو جایز الصّلاه است چون ماکول اللحم است اما پر بسیاری از حیوانات غیر ماکول اللحم شبیه است به آن و در عرف هر پری که نرمست آن را پر قو می گویند پس اولی آنست که از بایع آن تفتیش نمایند که این پر قوی ماکول اللحم است یا نه و چون بایع بگوید که بلی استعمال می توان

کرد و بیش ازین در کار نیست و لازم نیست که به او بگویند که چه می دانی آیا خود اخذ کرده از قویا بایع مسلمان به تو گفته است یا چون پر نرمست پر قومی گویی و اگر کسی این تفتیش بکند و بایع مقید و صالح باشد البته خواهد گفت که من اینها را نمی دانم و الله تعالی يعلم.

[نماز در برطله]

(و سال یونس بن یعقوب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۰

یصلی و علیه برطله فقال لا یضره) و در موثق کالصحیح به اسناد شیخ منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند و کلاه برطله بر سر داشته باشد چونست حضرت فرمودند که ضرر به نماز او ندارد که سبب بطلان نماز باشد یا کراهت نیز ندارد به اعتبار نماز اگر چه کراهت داشته باشد از حیث پوشش چنانکه از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در حسن کالصحیح که مکروهست پوشیدن برطله.

و در صحیح از صفوان از یزید بن خلیفه منقولست که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرا دید که طواف می کردم بر دور کعبه و برطله بر سر داشتم بعد از آن حضرت بمن رسیدند و فرمودند که ترا دیدم که طواف می کردی بر دور کعبه و برطله بر سر داشتی زنهار که دیگر این کلاه را مپوش بر دور کعبه که از جمله زیّ یهود است یعنی نمی باید که به هیئت یهودان باشی و ظاهرا این علت کراهت پوشیدن باشد و ممکن است که کراهت مخصوص طواف باشد و در

نماز مکروه نباشد از حیثیت نماز بلکه از حیثیت مطلق پوشش باشد چنانکه در عمامه نیز خواهد آمد و بر طَّله بتشدید لام و ضم با و طا کلاه طولانی بوده است که یهودان می پوشیده اند و الحال جمعی از رومیان و کرجیان می پوشند و اگر در نماز با عمامه باشد بهتر است و سر برهنه بودن بهتر است از پوشیدن این کلاه.

[نماز کردن در عمامه بی حنک]

(و سمعت مشایخنا رضی الله عنهم یقولون لا تجوز الصَّلاه فی الطابقیه و لا یجوز للمعتَم ان یصلَّی الا و هو محنک) و شنیدم از استادان ما که حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خوشنود باد که می گفتند که جایز نیست نماز کردن در عمامه طابقی یعنی بی حنک و تشبیه کرده اند آن را به تابه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۱

و طابق معرَّب تا به است که در آن ماهی و امثال آن بریان می کنند و می گفتند که جایز نیست شخصی را که عمامه بر سر داشته باشد آن که نماز کند بی آن که تحت الحنک داشته باشد و چون صدوق خبری نیافته است که دلالت بر این معنی کند نسبت به مشایخ داده است ایشان چنین گفته اند و چون مشایخ البته به ایشان رسیده خواهد بود صدوق و سایر علما اعتماد کرده اند به گفته مشایخ لیکن سایر علما بر سبیل استحباب و ظاهر صدوق عدم جواز است یا اعم از کراهت و حرمت چون بسیار است که عدم جواز را استعمال می کنند در کراهت بلکه اگر حرمت ظاهر شود حرمت مشروطست نه آن که حنک واجب باشد زیرا که اگر کلاه در سر داشته باشند حنک در کار نیست و هم

چنین اگر سر برهنه باشند کراهت ندارد اما اگر عمامه بر سر گذارند می باید حنک داشته باشد.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله می فرمودند که دغدغه می شود که حنک در خصوص نماز تشریح باشد و ترک آن اولی است زیرا که تقلید حرامست و دلیلی بما نرسیده است و جمعی از علما ذکر کرده اند که احادیث وارد شده است در استحباب عمامه مطلقا و وارد شده است ایضا که هر که عمامه بر سر گذارد می باید که با حنک باشد در جمیع اوقات و چون وقت نماز اشرف اوقاتست بنا بر این در این وقت نیز باید که با حنک باشد و شیخ ما جواب می فرمودند که ما نزاع نداریم در استحباب عمامه و حنک مطلق پس اگر کسی در اثنای نماز باین عنوان واقع سازد که چون همیشه مستحب است من چنین می کنم بد نیست اما آن که منظور خصوص وقت نماز باشد تشریح است و بعضی گفته اند که اخبار بسیار وارد شده است که مستحب است نماز با عمامه و اخبار وارد شده است که عمامه بی حنک مکروهست پس از این دو مقدمه معلوم می شود که نماز بی حنک مکروه باشد و این استدلال نیز مدخول است زیرا که از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۲

استدلال ظاهر می شود بر تقدیر حقیقت استحباب عمامه در نماز که تحنک به اعتبار عمامه در نماز مطلوب باشد نه فی نفسه و اما اخبار استحباب تحنک فی نفسه از آن جمله کلینی رضی الله عنه ذکر کرده است که روایت وارد شده است که طابقیه عمامه شیطان است.

و در حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه که فرمودند که هر که عمامه بر سر پیچید و حنک نکند آن را و دردی به او رسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را که خود کرده است که چنین شده است و جمعی از علما گفته اند که این خبر اگر چه سندش معتبر است و لیکن دلالت ندارد بر آن که مستحب باشد که همیشه با حنک باشد پس اگر در وقت پیچیدن عمامه بر سر عمامه را در زیر حنک در آورد و باز بر سر پیچید که حنک نداشته باشد امثال کرده است و شاید که مطلوب شارع همین باشد نه آن که همیشه سنت باشد حنک یا مکروه باشد ترک حنک.

و مؤید این است آن که در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که هر که عمامه بر سر پیچید و نگرداند عمامه را بر زیر حنکش و به او دردی رسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را و آن احتمال در این حدیث اقوی می شود و حق اینست که چون در این دو روایت وارد شده است

من تعّمم و من اعتمّ

و اکثر لغویین بمعنی لفّ العمامه علی رأسه تفسیر کرده اند و ظاهرش وقتی است که بر سر پیچید و این عبارت را نیز اطلاق می کنند در آن که عمامه بر سر داشته باشد بنا بر این دو اطلاق حدیث مجمل می شود که ظاهر نمی شود که مراد از آن دوام حنک است یا حنک در وقت پیچیدن اگر چه در این معنی اظهر است که همین کافی باشد اگر چه ابقای آن نیز

مستحب باشد چنانکه از حدیث اول ظاهر می شود که همیشه مطلوب باشد با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۳

حدیثی که خواهد آمد از طرق عامه و ظاهر کلام صدوق این است که دوامش منسوخ باشد بلکه این حکم در اوایل اسلام بود تا فرق شود میان مسلمانان و کفار و پوشیدن عمامه مستحب است خصوصا از جهت امام و خطیب نماز جمعه و عیدین بلکه مطلق ائمه بلکه مطلق صلوات.

و در حدیث صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمامه بر سر پیچیدند و یک طره از پیش و یکی از پس گذاشتند و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که عمامه عرب بمنزله تاج عجم است و بزرگان عجم با تاج می بوده اند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمامه بر سر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پیچیدند و یک طره از پیش آویختند و یک طره از پشت سر و آن را کوتاه فرمودند بقدر چهار انگشت پس فرمودند که برو حضرت امیر رفتند پس فرمودند که بیا آمدند پس بعد از آن فرمودند که چنین است تاجهای فرشتگان.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که در روز بدر که حق سبحانه و تعالی سه هزار فرشته مدد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرستادند همگی عمامه سفید طره دار بر سر داشتند و بعضی از اصحاب ذکر کرده اند که مسمی عمامه آنست که یک دور بر

سر بکرد دو حنک داشته باشد و دو طره داشته باشد و ظاهرا حنک و طره دو مستحیند دو عمامه و داخل در مسمی عمامه نیستند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۴

و از احادیث صحیحه ظاهر می شود که ردا افضل است از عمامه پس اگر یک گز کرباس باشد و عمامه شود یا ردا بهتر آنست که آن را ردا کند و اگر تواند که از کنار آن عمامه ردا را در آورد بهتر است.

(و روی عمّار السّاباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال من خرج فی سفر فلم یدر العمامه تحت حنکه فاصابه الم لا دواء له فلا یلومنّ منّ الّا نفسه) و بسند موثق از عمار ساباطی و ساباط از قرای مداین است منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که از خانه خود بیرون رود بقصد سفر و عمامه را بر زیر حنک نگرداند و المی به او رسد که دوا نداشته باشد پس ملامت نکند مگر خود را پس این سنت دیگر است که اگر کسی عمامه اش با حنک باشد فبها و الّا حنک می گذارد و از خانه بیرون می آید.

(و قال الصادق صلوات الله علیه ضمنت لمن خرج من بیته معتمّان یرجع إلیهم سالما) و منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که من ضامنم بحسب وعده الهی کسی را که از خانه خود بیرون رود با عمامه و در بعضی از نسخ هست تحت حنکه یعنی با تحت الحنک که سلامت بسوی اهل خانه بر گردد.

و برقی روایت کرده است کالصحیح از ابراهیم بن عبد الحمید که حضرت امام موسی

کاظم صلوات الله علیه فرمودند که من ضامنم که هر که به سفری رود با عمامه با تحت الحنک که محفوظ باشد از سه بلا از آن که دزد مالش را ببرد و از آن که غرق شود و از آن که بسوزد.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که از خانه خود بیرون آید با عمامه با تحت الحنک و قصد سفری داشته باشد نرسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۵

به او در آن سفر دزد و سوختن یا اندوه و نرسد به او مکروهی.

[خروج با وضو برای حاجت]

(وقال صلوات الله علیه انی لا عجب ممّن یاخذ فی حاجه و هو علی وضوء کیف لا تقضی حاجته و انی لا عجب ممّن یاخذ فی حاجه و هو معتمّم تحت حنکه کیف لا تقضی حاجته) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بسند کالصحیح که فرمودند که من تعجب دارم از کسی که شروع کند در کاری که احتیاج به آن داشته باشد و با وضو باشد چگونه حاجت او بر آورده نشود و به درستی که تعجب دارم از کسی که شروع کند در حاجتی و او با عمامه با حنک باشد چگونه حاجت او بر آورده نشود یعنی می باید که البته در این دو صورت حاجه او بر آورده شود مگر کسی که بسیار بد باشد و کارهای بد بسیار کرده باشد که آنها سبب عدم قضاء حاجت او شده باشد و چون شیخ جزو اول حدیث را از عبد الله بن سنان روایت کرده است و طریق صدوق بکتاب او صحیح است ظاهرش صحّت حدیثست اگر چه

حکم صدوق بصّحت آن کافی است.

(وقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْفَرْقُ بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ وَالْمَشْرِكِينَ التَّلْحِي بِالْعَمَائِمِ) و از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منقول است فرق میانه مسلمانان و کافران تحت الحنک عمامه ها بود هر کسی که تحت الحنک داشت عمامه او مسلمان بود و هر که عمامه تحت الحنک نداشت علامت کفر بود و باین علامت مسلمانان از کافران ممتاز بودند چنانکه الیوم میان اهل هند شایع است که قبای مسلمانان از دست راست بسته می شود و کفار از دست چپ و ظاهر می شود که می باید امتیازی بوده باشد میان مسلمان و کافر تا مسلمانان از همه وجهی اجتناب از کفار کنند و سلام به ایشان نکنند و اگر آنها سلام کنند در جواب ایشان علیک بگویند و ملاقات به رطوبت با ایشان نکنند و پوست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۶

گوشت و امثال آن از ایشان نگیرند و تعظیم ایشان نکنند و علی هذا القیاس سایر چیزها

و ذلك فی اوّل الاسلام و ابتدائه

ظاهرا این کلام صدوقست که می گوید که این امتیاز به تحت الحنک در اوّل اسلام و ابتدای آن بود که مسلمانان کم بودند و کفار بسیار بودند لازم بود امتیاز یا آن که چون اسلام آشکار شد علامت امتیاز بسیار شد از جامه سفید و سایر چیزها دیگر احتیاج به تحت الحنک نداشتند و نکردند یا در اوایل اسلام اکثر منافق بودند و بعد از آن مرتبه مرتبه بنور ایمان منور شدند و عبادات بسیار می کردند بموجب کریمه «سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» نور ایمان از صفحات وجوه ایشان لامع بود چنانکه خواهد آمد

و ممکن است که این عبارت یکی از ائمه هدی صلوات الله علیهم باشد لهذا صدوق نسبت به خود نداد چنانکه داب اوست که نسبت به خود می دهد.

(و قد نقل عنه أهل الخلاف ایضا أنه امر بالتلحی و نهی عن الاقتعاط) و بتحقیق که ستیان نیز از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند که آن حضرت امر فرمود به تلحی که عمامه با تحت الحنک باشد و نهی فرمودند از عمامه بی تحت الحنک و به همین عبارت ذکر کرده اند همه لغویین و بغیر این عبارت نیز روایت کرده اند از آن جمله حسین بن مسعود در شرح سنت روایت کرده است از معمر از لیث از طاوس که پرسیدند از او از کسی که عمامه پیچد و تحت الحنک نگذارد آن را طاوس یمانی گفت که این عمامه شیطان است حاصل آن که خود نقل کرده اند و علی رغم شیعیان ترک نموده چنانکه دین حقرا نیز علی رغم ایشان ترک کرده اند.

[قرائت در نماز و دهان بسته باشد]

(و سال الحلبی و عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله علیه و آله هل یقرأ الرجل فی صلاته و ثوبه علی فیہ قال لا بأس بذلك و فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۷

روایه الحلبی اذا سمع الهممه) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی و بسند صحیح از عبد الله منقول است که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا می تواند مردی قرائت کند در نماز و دهانش بسته باشد چنانکه متعارف عربست دهن بند؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و در تتمه روایت حلبی حضرت فرمودند که اگر هممه را بشنود

و مهمه آنست که صدایی بشنود و تمییز حروف نکند و خواهد آمد که اقل مرتبه اخفات آنست که خود بشنود آن چه را قرائت کند و چون دهنش بسته است و مهمه را می شنود پس اگر دهان بند را بر دارد البته صحیحا خواهد شنید و در روایت عبد الله که این قید نیست نیز محمول است بر روایت حلبی که قید دارد چون در واجبات مطلق حمل بر مقید می کنند و صحیحه محمد بن مسلم گذشت که نهی وارد شده است از لثام هر گاه سوار نباشد و آن نهی محمولست بر کراهت از جهت این دو حدیث اگر چه ممکن است که حمل کنیم اینها را بر حالت سواری و لیکن اظهر جواز است با کراهت اگر مانع قرائت نباشد.

چنانکه در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نماز کند و دهان بسته قرائت کند حضرت فرمودند که باکی نیست هر چند دهن بسته باشد در حالت قرائت.

و در روایت دیگر سماعه از حضرت منقولست که باکی نیست و اگر در حالت قرائت بگشاید بهتر است و سماعه گفت که دیگر سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه زنی که نقاب بسته باشد حضرت فرمودند که اگر موضع سجده او باز باشد که برسد به چیزی که سجده بر آن توان کرد باکی نیست و اگر نقاب را از رو بر دارد افضل است هر گاه نامحرمی نباشد و اگر نامحرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۸

باشد نقاب انداختن اولی است.

و حدیث کالصحیح از احدهما صلوات الله علیهما نیز منقولست

که جایز است با دهن بند نماز کردن و این مطلق نیز محمولست بر مقید و جواز منافات با کراهت ندارد بلکه بهتر آنست که رو و پیشانی باز باشد هر چند سجده نکنند.

چنانکه منقولست در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که نماز کند به سبب خوف بر دایه با عمامه و ایما کند حضرت فرمودند که موضع سجده که پیشانیست بگشاید و لیکن ممکن است که گشودن از جهت سجده باشد بر مانند مهر چنانکه خواهد آمد که با ایما سجده کند بر مانند مهر و الله تعالی يعلم.

[نماز شخص رنگ بسته]

(و سال رفاعه بن موسی ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما اذا تمکن من السجود و القراءه أ یصلی فی خضابه فقال نعم اذا كان خرقته طاهره و كان متوضئاً) و منقولست بسند صحیح از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از کسی که رنگ بر ریش خود بسته باشد هر گاه پیشانی او باز باشد که سجده تواند کرد و مانع از قرائت نباشد که قرائت تواند کرد آیا با آن خضاب نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی اگر آن خرقه که بر رنگ بسته است پاک باشد و وضو داشته باشد و این دو قید از آن جهت است که بسیار است که مساهله می نمایند و خرقه نجس می بندند چون آخر می شویند می گویند که اگر نجس باشد ضرر ندارد و این خرقه اگر چه ما لا یتیم الصلاه باشد نماز نمی توان کرد در آن چون حنا تر است و حنا بلکه

محاسن را نیز نجس می کند بلکه بعضی دغدغه کرده اند که هر گاه از حنای نجس رنگ بر دارد پاک نمی شود اگر چه این دغدغه محض وسواس است و قید دویم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۲۹

آن جهت است که اکثر عوام مساهله می نمایند و چون موضع حنا را نمی شویند تیمم می کنند گویا حضرت می فرمایند که حنا عذری نیست که سبب جواز تیمم شود.

و در حدیث حسن کالصحیح از عبد الله بن محمد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند خضاب بسته حضرت فرمودند که خضاب بسته نماز نکند و چون خواهد که نماز کند خضاب را بر دارد و نماز کند راوی عرض نمود که حنا و خرقة اگر پاک باشند نماز می تواند کرد حضرت فرمودند که با این حال نماز نکند و هم چنین زن نیز نماز نکند خضاب بسته و این حدیث را حمل بر کراهت کرده اند چون احادیث صحیحه بر جواز وارد شده است.

(ولا باس بان تصلی المرأة و هی مختضبیه و یدها مربوطان و روی ذلك عمار الساباطی عن الصادق صلوات الله علیه) و باکی نیست که نماز کند زن و دستهای خود را حنا بسته باشد و بند باشد چنانکه متعارفست که چون حنا بستند کاری نمی توانند کرد غالباً تا نکشایند حنا را و همین مضمون را روایت کرده است عمار بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و لیکن در حدیث عمار هست که اگر وضو ساخته باشد پیش از حنا بستن باکی نیست و از این حدیث مفهوم می شود که حنای زنان غالباً آنست

که دستها را حنا می بندند و حنای مردان حنای ریش است چنانکه گذشت در باب خضاب بلکه سنت است که زنان اگر چه پیر باشند که دستهای خود را به حنا رنگین داشته باشند و زینتی داشته باشند اگر چه گردن بندی باشد به آن مزین دارند خود را بلکه مکروهست نماز کردن زنان بی زینت چنانکه در احادیث صحیح و موثق کالصحیح وارد شده است و خواهد آمد.

(و روی علی بن جعفر و علی بن یقظین عن ابی الحسن موسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۰

بن جعفر صلوات الله علیهما أنّهما سألاه عن الرجل والمرأة یختضبان أ یصلیان و هما مختضبان بالحناء و الوسمه فقال اذا ابرزوا الفم و المنخر فلا باس) و مرویست به اسانید صحیحه از علی بن جعفر و بسند صحیح از علی بن یقظین که سؤال کردند هر دو از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مرد و زن که خضاب کنند به حنا یا وسمه آیا با خضاب نماز می توانند کرد پس حضرت فرمودند که اگر ظاهر سازند ایشان یعنی مردان و زنان و در تهذیب اذا ابرزا وارد است یعنی مرد و زن و این اصح و اظهر است هر گاه ظاهر سازند دهن و بینی را تا قرائت توانند کرد یا خوب قرائت توانند کرد باکی نیست.

و در حدیث حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که آیا مرد خضاب بسته نماز می تواند کرد هر گاه با طهر باشد حضرت فرمودند که بلی و ظاهرا مراد از طهر طهارت از حدث و خبث باشد چنانکه گذشت.

و در حدیث

کالصحيح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند که چه وجه دارد که جایز نیست مرد را که نماز کند و بر شارب او حنا باشد حضرت فرمودند که هر گاه خرقه بسته باشند نمی تواند قرآن و دعا را خواندن و در این صورت حرام خواهد بود یا خوب نمی تواند خواند و در این صورت مکروه خواهد بود پس احتیاط در ترکست مطلقا.

(و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه عن الرجل یصلی و لا یخرج یدیه من ثوبه فقال ان اخرج یدیه فحسن و ان لم یخرج یدیه فلا باس) و شیخ طوسی در صحیح روایت کرده است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از شخصی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۱

نماز کند و دستهای خود را از جامه بیرون بیاورد چونست حضرت فرمودند که اگر دستها را بیرون آورد خوبست و اگر دستها را بیرون نیاورد باکی نیست و ظاهر می شود کراهت پنهان بودن دستها خواه در آستین باشد و خواه در میان پیراهن.

و روایت کرده است شیخ در موثق از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که نماز کند و دست را در میان جامه نگاه داشته باشد حضرت فرمودند که اگر جامه دیگر داشته باشد خواه لنگ یا زیر جامه باکی نیست و اگر پیراهن تنها باشد جایز نیست و اگر یک دست را داخل کند و دست دیگر را داخل نکند نیز باکی نیست پس ممکن است که حدیث سابق که مطلق است حمل بر این مقید کنیم

به آن که جواز در صورتی است که جامه دیگر پوشیده باشد و اشهر حمل بر کراهتست و احوط آنست که داخل نکند هر دو دست را در میان جامه مگر وقتی که جامه دیگر در زیر پیراهن پوشیده باشد و بهتر آنست که مطلقاً پنهان نکند و اما اگر در زیر ردا یا بالا پوش باشد ظاهراً کراهت نداشته باشد و الله تعالی يعلم.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از عبد الرحمن بن حجاج که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که عبد الملک قمی بر آن حضرت داخل شد و گفت حق سبحانه و تعالی احوال شما را نیکو گرداناد گاه هست به سجده می روم و دستم در میان جامه است حضرت فرمودند که اگر خواهی ضرر ندارد پس حضرت فرمودند که و الله من از امثال اینها بر شما خائف نیستم یعنی اینها از جمله مکروهاتست و خوف من آنست که ترک تقیه کنید که از جمله واجباتست.

و بسند صحیح از ابن محبوب از مصادف منقولست از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۲

صادق صلوات الله علیه در مردی که نماز واجب را گذارد و موی سر او را بافته باشند یا پیچیده باشند در میان سر حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند و اکثر حمل کرده اند بر استحباب ترک یا کراهت فعل و استحباب اعاده نماز و احتیاط ظاهر است چون ممکن است که در واقع حرام بوده باشد و اعاده بر سیل و جوب باشد مع هذا معارضی ندارد مگر براءت با اصل صحت و امثال این اصول قابلیت معارضه ندارد با حدیثی که کلینی حکم

به صحت آن کرده باشد اگر چه ابن غضایری مصادف را ضعیف شمرده باشد چون او نیز مجهول الحال است با آن که از حسن صحیح است و او از اهل اجماع است و الله تعالی يعلم.

[باکی نیست که شخصی نماز کند در یک جامه]

(و روی زیاد بن سوقه عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لا باس ان یصلی احدکم فی الثوب الواحد و از راره محلوله ان دین محمد صلی الله علیه و آله حنیف) و بسند صحیح منقولست از زیاد ثقه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست که شخصی نماز کند در یک جامه مانند پیراهن و مع هذا تکمهای آن گشوده باشد که اگر از گریبان خود نظر کند عورتش را تواند دید به درستی که دین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حنیف است یعنی مایل است از افراط و تفریط سایر ادیان که حکمت اقتضای آنها کرده بود بسوی وسط.

چنانکه در مذهب حضرت موسی علیه السلام مناسب به حاجت یهودان بود که کارها را بر ایشان تنگ کرده بودند که از نجاست بول بدن خود را مقراض می کردند و چون نصاری اکثر عباد و زهاد بودند مناسب حال ایشان آن بود که اکثر چیزها را پاک می دانند بلکه نجاست نمی باشد نزد ایشان و دین حضرت سید المرسلین (ص) وسط است چنانکه ظاهر است و این عبارت نیز اشاره

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۳

است بحدیث «بعثت علیکم بالحنیفیه السیمحه السیهله البیضاء» یعنی حق سبحانه و تعالی مرا مبعوث گردانیده است به رسالت بر شما با دین حنیفیه که دین حضرت ابراهیم است علیه السلام در اصول دین خصوصاً در

بت شکنی و ازاله شرک و خوش آینده و آسان و با نهایت وضوح است و بنا بر این از حنیف سمحه سهله بیضا مراد است و لا باس که در این حدیث وارد شده است منافات ندارد با استحباب ترک.

چنانکه در موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز نکند مرد با پیراهنی که تکمهای او گشوده باشد مگر آن که لنگی داشته باشد که مانع باشد از دیدن او عورتش را و حکم لنگ دارد زیر جامه.

چنانکه در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که جایز است که شخصی امامت کند در زیر جامه و کلاهی؟ حضرت فرمودند که خوب نیست دیگر سؤال کردم که آیا زیر جامه بعوض لنگ خوبست حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح محمد بن مسلم وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مرد نماز می تواند کرد در یک پیراهن یا یک قبا یا قبای پنبه دار و حال آن که لنگ نه بسته باشد حضرت فرمودند که هر گاه پیراهن کنده باشد که تن نما نباشد و گریبان قبا گشوده نباشد که عورت پیدا باشد باکی نیست و یک جامه که آن را بر دوش اندازد با زیر جامه در حکم قیاست و همه قصور ندارد و لیکن اگر زیر جامه تنها پوشد می باید که در گردنش چیزی بیندازد اگر هم ریسمانی باشد و گذشت که اگر چه بند زیر جامه باشد حاصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۴

آن که آن

چه از اخبار صحیحه ظاهر شد آنست که واجبست که عورتین پوشیده شود و خلافی هست در اشتراط آن و مشهور آنست که ستر عورتین اگر سهوا نشود نماز باطل شود.

و لیکن در حدیث صحیح منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند و فرج او که ذکرش باشد از جامه اش بیرون آمده باشد و او نداند آیا نماز را اعاده می کند یا چه بایدش کردن حضرت فرمودند که اعاده بر او لازم نیست و نمازش تمامست یا تمام شد و این حدیث بی معارض دلالت می کند بر آن که ستر عورتین واجب باشد نه شرط و جمعی گفته اند که از ناف تا زانو را واجبست در نماز پوشانیدن و مستندش ظاهر نیست بلکه از احادیث صحیحه ظاهر می شود که مستحب است که دو جامه پوشیده باشد و اگر اکتفا به یک جامه کند که کل بدنش تا گردن پوشیده شود کافی باشد و اگر با این جامه زیر جامه یا لنگی بوده باشد بهتر است و اگر بر بالای اینها ردا بیندازد کامل خواهد بود و اگر لنگی یا زیر جامه داشته باشند و بس سنت مؤکد است که چیزی بر دوش بیندازد اگر همه سر عمامه باشد و اگر عمامه کوچک باشد عمامه را ردا کند و سر برهنه نماز کند بهتر است.

چنانکه منقولست در حدیث صحیح از سلیمان بن خالد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که پیشنمازی جمعی کند و پیراهنی پوشیده باشد و ردایی نداشته باشد حضرت

فرمودند که سزاوار نیست مگر آن که ردایی داشته باشد یا عمامه اش را ردا کند.

و در حدیث کالصحیح از جمیل منقولست که گفت سؤال کرد مرازم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و من با او حاضر بودم از شخصی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۵

حاضر که نماز کند در لنگی و بس حضرت فرمودند که در گردن خود بیندازد دستمالی را یا عمامه را ردا کند و ظاهر شد نیز که اگر مانند پیراهن یا قبا پوشیده باشد قایم مقام ردا هست و موثقه کالصحیح سماعه نیز بر این معنی دلالت می کند و اگر ردا بیندازد بهتر است و اگر امام جماعت باشد بی ردا مکروهست.

چنانکه صحیح علی بن جعفر و صحیح سلیمان بر آن دلالت می کند و مذکور شدند و اگر با ردا نعلین هم به پوشد اکمل خواهد بود.

در حدیث صحیح از محمد بن اسماعیل منقولست که من دیدم آن حضرت را یعنی امام رضا صلوات الله علیه را که نماز می کردند در نعلین و نه کتف و حسین بن سعید می گوید که گمان دارم که محمد بن اسماعیل گفت که دو رکعت نماز طواف را دیدم که با نعلین کردند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت مکرر دیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در نعلین نماز می کردند و ندیدم هرگز که در حال نماز کنده باشند.

و در حدیث صحیح از علی بن مهزیار منقولست که من حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه را دیدم در روز هشتم ذی الحجه نزد زوال که شش رکعت نماز در عقیب مقام ابراهیم علیه السلام کردند با

نعلین و نکندند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه نماز گذاری در نعلین نماز کن اگر پاک باشد که می گویند که سنت است یعنی مخصوص ما نیست صحابه و تابعین نیز قایلند.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن مغیره منقولست که گفت هر گاه نماز کنی و نعلینت پاک باشد در آن نماز کن که از سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و چون عبد الله از جمعی است که اجماع شده است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۶

تصحیح ما یصح عنه ظاهر آنست که از خود نمی گوید بلکه از ائمه معصومین صلوات الله علیهم می گوید و محتمل است که عبد الله به اعتبار حدیث سابق گفته باشد چون او را در سند حدیث سابق مذکور است.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر چه در حالت نماز می پوشی از مستحبات با تو تسبیح می کنند و از این جهت بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حالت نماز نعلین می پوشیدند.

و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که چون بنده متوجه نماز می شود بدنش و جامه‌هایش و هر چه بر دور اوست همه به تسبیح الهی مشغول می شوند و ظاهر این احادیث آنست که در هر کفشی جایز باشد بلکه سنت باشد و لیکن علما تخصیص داده اند نعل را به بنعل عربی چون در زمان حضرات همین را می پوشیده اند و ذکر کرده اند که از مشایخ خود شنیده ایم که نماز در این کفشهای متعارف که پشت

پا را می پوشاند و ساق ندارد جایز نیست.

و حدیث صحیح ابراهیم بن مهزیار از ائمه هدی صلوات الله علیهم دلالت می کند بر آن که در سر موزه نماز توان کرد و سر موزه همین کفشهای متعارف است پس ظاهر جواز است و احوط ترک و الله تعالی یعلم.

باب ما یسجد علیه و ما لا یسجد علیه

[مقدمه]

این بابی است در بیان آن چه پیشانی بر او می توان گذاشت در حالت سجده نماز و آن چه سجده بر آن نمی توان کرد (قال الصادق صلوات الله علیه السجود علی الارض فریضه و علی غیر ذلک سنّه) منقولست بسند صحیح از یعقوب بن یزید که رفع کرد حدیث را با آن حضرت صلوات الله علیه و کلینی رضی الله عنه روایت کرده است از محمد بن یحیی به اسناد او از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که سجود بر زمین فریضه است و بر غیر آن از چیزهایی که جایز است بر آن سجده کردن سنت است و در کافی و علی الخمره سنّه یعنی بر سجاده صغیره که به جای مهر با خود می داشتند و بر آن سجده می کردند از سنت نبی صلی الله علیه و آله ظاهر شده است اما آن که بر زمین فریضه است یک احتمالش آن است که مراد از آن قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد که فرمودند متواترا که

جعلت لی الارض مسجدا

یعنی حق سبحانه و تعالی کل زمین را محل سجده و محل نماز من کرد اما محل نماز گذشت که در امام سابقه نمازهای ایشان در غیر معابد ایشان صحیح نبود اما حق سبحانه و تعالی همه زمین را محل نماز آن

حضرت و امت آن حضرت گردانید که در همه جا نماز توانند کرد و محلّ سجده ایشان گردانید که بر هر زمینی سجده توانند کرد و چون مفروض بود به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن حضرت واسع گردانیدند بر امت خود که سجده توانند کرد بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۸

چیزی که از زمین روییده باشد که آن را نخورند و نپوشند به تفصیلی که خواهد آمد.

و در حدیث کالصحیح از اسحاق بن فضل منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سجده کردن بر حصیر یا بوریا حضرت فرمودند که باکی نیست اما بر زمین سجده کردن بهتر است زیرا که حضرت سید المرسلین دوست می داشتند که پیشانی را بر زمین و خاک متمکن سازند چون شکستگی در آن بیشتر است و من دوست می دارم از جهت تو آن چه را آن حضرت دوست می داشت و محتملست که مراد از فریضه چیزی باشد که وجوبش از قرآن ظاهر شود و سجده کردن بر زمین وجوبش از قرآن ظاهر شود و ما نفهمیم یا در قرآن حضرات بوده باشد چون بسیاری از آیات را ذکر نکرده اند و عامه نیز معترفند در اکثر کتب خود و لیکن توجیهی می کنند که منسوخ شده است.

و کلینی رضی الله عنه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که قرآنی که جبرئیل علیه السلام بر حضرت سید المرسلین نازل ساخته هفده هزار آیه است و احادیث متواتره وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع فرمودند قرآن را بعد از وفات حضرت

سید المرسلین در نه روز و به صحابه فرمودند که این است قرآنی که حق سبحانه و تعالی فرستاده است به ترتیبی که فرستاده است منافقان گفتند که ما را احتیاج به قرآن تو نیست خود جمع می کنیم و جمعی را نشانیدند که جمع کنند تا آن که هفت قرآن به هفت لسان از السنه قریش جمع کردند و در زمان ایالت عمر تمام شد عمر به حفصه سپرد و چون مردمان متوجه جنگ بودند کسی متوجه قرآن نمی شد تا زمان عثمان فرستاد و از حفصه گرفت و از آن هفت زبان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۳۹

قریش را اختیار کرد و از یکی باز هر چه خواست کرد و شش یا هفت قرآن نوشت و به اطراف عالم فرستاد و فرمود که هر قرآنی که غیر قرآن او باشد بسوزانند منقول است که چهل هزار قرآن را سوختند.

و از آن جمله قرآن عبد الله بن مسعود را طلبید و او نمی داد که من این قرآن را مکرر بر حضرت سید المرسلین خوانده ام تا او را آن قدر زدند که فتق کرد و قرآن او را نیز گرفتند و سوختند، و در محضری که صحابه نوشتند و استفتاء نمودند که شخصی که اینها کند واجب القتل هست یکی از اعمال قبیحه اش سوختن قرآنها بود خصوصاً قرآن ابن مسعود که در صحاح سته احادیث بسیار در فضیلت او نقل کرده اند و اکثر قراء سند قرائت را بعبد الله می رسانند و همه فتوی دادند و او را کشتند و از جمله مفتیان قتل عایشه بود که مکرر می گفت:

اقتلوا نعسلا [نعثلا] قتل الله نعسلا [نعثلا]

و بعد از قتل دعوی خون

او بر حضرت امیر المؤمنین می کرد و شانزده هزار نفس از صحابه را به کشتن داد.

و محتمل است که مراد این باشد که ثوابش ثواب فریضه است یا نافله و محتملست که مراد این باشد که از آیه وَ أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ ظاهراً شده است که مواضع سبعه را بر زمین گذارند و از سنت آن حضرت صلوات الله علیه ظاهر شد که می باید بر سنگ یا خاک یا نبات باشد و بنا بر این وضع اول از قبیل وضع مساجد خواهد بود اگر چه بر ثوب باشد صادقست که سر بر زمین گذاشته است و این معنی به عبارت کلینی اقبست و علیّی حال شک نیست در میان خاصه و عامه که حضرت سید المرسلین بر همه جا سجده نمی کرده اند و از برگ درخت خرما از جهت آن حضرت سجاده صغیره ساخته بودند که با خود می داشته اند از جهت محل سجده جبهه.

چنانکه در صحاح عامه منقولست از میمونه زوجه حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۰

صلی الله علیه و آله که گفت آن حضرت همیشه بر خمره سجده می کردند و در شرح السنه بدو سند این حدیث را از میمونه روایت کرده است و گفته است که هذا حدیث صحیح و در حدیث صحیح مسلم و غیره روایت کرده اند از ابی سعید خدری که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سجده می کردند بر حصیر.

و در صحیح بخاری در باب صلاه بر خمره روایت کرده است از ابی الولید از شعبه از سلیمان از عبد الله بن شداد از میمونه که گفت حضرت سید المرسلین همیشه سجده بر خمره می کردند و بخاری

به اسناد خود از انس روایت کرده است که حضرت سجده کردند بر حصیر کهنه و ایضا روایت کرده است از میمونه که حضرت سید المرسلین نماز می کرد و من در برابر او بودم و حایض بودم و چون حضرت سجده می رفتند جامه حضرت بمن می رسید و حضرت نماز می کردند بر خمره و مسلم همین دو حدیث را نقل کرده است و دوام خمره را تعصبا نقل نکرده است و در بسیار جائی از صحیح بخاری و مسلم و غیرهما هست که آن حضرت سجده بر زمین گل آلوده کردند و مخالفش این را نقل کرده است که در هوای گرم سجده بر طرف جامه خود می کردیم و ما نیز قایلیم و گذشت و خواهد آمد با وجود این اخبار و آثار سجده بر مثل حصیر و بوریا نمی کنند علی رغم شیعیه بلکه اگر سنگی یا حصیری باشد دستمال خود را بر بالای آن می اندازند مبادا تشبّه به شیعیه به هم رسانند الحمد لله که در هیچ امری تشبّه ندارند و اگر عیاذا بالله در امر سهلی مشابّهت بود می بایست بجهنم رفتن.

[سجده بر تربت امام حسین ع]

(و قال صلوات الله عليه السَّجود على طين قبر الحسين صلوات الله عليه ينور إلى الارضين السَّبعه (يا إلى الارض السَّبعه) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که سجده کردن بر خاک قبر حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۱

امام حسین صلوات الله عليه منور می سازد زمین را تا هفت طبقه زمین یا تا طبقه هفتم و هفت زمین ممکن است که اقالیم سبعة مراد باشد یعنی کل زمین یا تا آسمان ششم مراد باشد چنانکه گذشت در تفسیر کلمات فرج و

منور شدن زمین به برکت نور نماز کننده ایست که سجده بر خاک آن حضرت کند و در باب زیارت آن حضرت صلوات الله علیه خواهد آمد که تا پنج فرسخ حریم قبر است از هر طرفی و تا هشت فرسخ نیز روایت وارد شده است و چهار فرسخ نیز و ده میل نیز و یک فرسخ نیز و هفتاد ذرع نیز و بیست و پنج ذرع نیز وارد شده است و محمولست بر مراتب فضل و هر چند نزدیک تر است شرفش بیشتر است.

(و من کانت معه سبحة من طین قبر الحسین صلوات الله علیه کتب مسبحة و ان لم یسبح بها) و هر که با او باشد تسبیحی از گل قبر آن حضرت صلوات الله علیه او را مسح می نویسند اگر چه به آن تسبیح نکند و ظاهرا این عبارت ماخوذ است از حدیث صحیحی که محمد بن قولویه روایت کرده است از محمد بن عبد الله حمیری که گفت عریضه به خدمت حضرت صاحب الامر نوشتم و این عریضه مشتمل بوده بر مسایل بسیار از آن جمله عرض نمودم که آیا جایز است که کسی تسبیح کند به خاک قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه و آیا در آن فضلی و ثوابی هست و ظاهرا دغدغه می کرده است که مبادا ترک ادب باشد پس ابن قولویه می گوید که حضرت جواب آن را نوشتند و من فرمان همایون آن حضرت را خواندم و از روی آن خط نوشتم و فرمودند که در هیچ چیز تسبیح کردن بهتر از تسبیح کردن به خاک آن حضرت نیست.

و از آن جمله از فضل آن اینست که اگر

شخصی تسبیح گوید به آن و فراموش کند و تسبیح را گرداند همان ثواب تسبیح را در نامه عمل او می نویسند هر چند تسبیح نکرده باشد و ظاهراً همین خبر باشد و ظاهراً مراد صدوق نیز همین است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۲

و به سبب اختصار مجمل شده است و حمیری گفت که در عریضه نوشتیم به خدمت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه که آیا خاک آن حضرت را با میت در قبر می توان گذاشت حضرت در فرمان همایون نوشتند و من خواندم و از آنجا نوشتیم که فرموده بودند که با میت در قبر می توان گذاشت و مخلوط به کافور حنوط نیز می توان کرد ان شاء الله.

و بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که ناچار است شیعیان ما را از چهار چیز یکی سجاده از جهت موضع پیشانی که بر آنجا سجده کنند و مراد مهر است از خاک آن حضرت علی الظاهر دویم انگشتی که در دست کنند سیم مسواکی که به آن مسواک کنند چهارم تسبیحی از خاک قبر حضرت امام حسین بن علی صلوات الله علیه که سی و سه دانه داشته باشد که هر گاه بذكر الهی آن را بگردانند بعدد هر دانه که بگردد چهل حسنه در نامه عمل او نوشته شود و اگر سهوا بگرداند به عبث و بازی با تسبیح چنانکه داب عوام است بعدد هر دانه بیست حسنه در عمل او بنویسند.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که تسبیحی از خاک حضرت امام حسین صلوات الله علیه بسازد اگر تسبیح به او

کند فیها و اگر او تسبیح نکند تسبیح در دست او تسبیح کند و اگر سهوا آن را بگرداند در نامه عمل او تسبیح نوشته می شود و اگر متذکر باشد و تسبیح گوید و ذکر الهی کند بعدد هر دانه چهل تسبیح در نامه عملش نوشته می شود و باز از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که از خاک آن حضرت یک تسبیح بکند حق سبحانه و تعالی بعدد هر تسبیحی چهار صد حسنه در نامه عملش بنویسد و چهار صد گناه محو کند و چهار صد حاجت او را بر آورد و چهار صد درجه او را بلند کند و می باید که ریسمان این تسبیح کبود باشد و سی و چهار دانه باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۳

سی و سه دانه اصل و یکی بر فوق همه و این تسبیح مولاه و واجب الاطاعه و المحبه ما فاطمه زهراست صلوات الله علیها چون حمزه شهید شد آن حضرت از خاک قبر حمزه این تسبیح را ساختند و بعد از هر نمازی به آن تسبیح می کردند و این دو حدیث با تتمه از خط شهید علیه الرحمه نوشته شد و اگر این تسبیح خام باشد ظاهرا بهتر باشد و جمعی از علماء دغدغه می کردند که چون پخته می شود و سبب استحاله از اطلاق خاک بیرون می رود و ظاهرا بیرون نرود و ظاهرا بر پخته آن نیز سجده توان کرد چنانکه خواهد آمد.

[زنان به انگشت خود حساب تسبیح را نگاه دارند]

(و التّسبیح بالأصابع افضل منه بغيرها لأنها مسؤلات يوم القیمه) صدوق در خصال بسند قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است هفتاد و سه خصلت را که

از خصایص زنانست از آن جمله آن که زنان به انگشت خود حساب تسییح را نگاه دارند زیرا که بندهای انگشتها را نیز حساب خواهند کرد و در جائی دیگر نیز نقل کرده است این معنی را از خصایص زنان و در اینجا مطلق ذکر کرده است که شامل زنان و مردان هست و ظاهرا مرادش زنانند و تغییر عبارت حدیث نیز کرده است و عبارت حدیث منافات ندارد با استحباب حساب به تسییح زیرا که حساب تسییح را نیز بانامل می کنند که مراد جنس انامل باشد و بنده جمع بینهما می کنم به آن که تا صد را از تسییح حساب می کنم و مئآت را به انگشتان حساب نگاه می دارم و جمع دیگر می توان کرد که تسییح به خاک مطلقا بهتر از همه چیز باشد و بعد از آن به بندهای انگشت افضلست از غیر آن و الله تعالی یعلم و در اینجا اصابع گفته است و در خصال انامل.

[سجود بر چیزیست که از زمین روید و نخورند و نبوشند]

(و روی حمّاد بن عثمان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال السّجود علی ما أنبت الارض الا ما اكل أو لبس) و بسند صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۴

منقولست از حماد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که سجود بر چیزیست که از زمین روید و نخورند و نبوشند و ظاهرا زمین را بظهور گذاشتند یا مراد آن چیزی باشد که از سنت نبی صلی الله علیه و آله زیاده شده است چنانکه گذشت و محتمل است که مراد این باشد که سجده کردن بر آن چیزی که از زمین روید آن چیزی است که ماکول و ملبوس نباشد

و در این صورت ارض را بظهور گذاشته اند و بیان حکم غیر ارض کرده اند و در این صورت اشاره هست به آن که در سجده بر زمین شرطی نیست یا این شرط نیست (و روی عن یاسر الخادم أنه قال مرّ بی ابو الحسن صلوات الله علیه و انا اصلی علی الطبری و قد ألقیت علیه شیئا فقال لی مالک لا تسجد علیه أ لیس هو من نبات الارض) و در حسن منقولست از یاسر خادم حضرت امام رضا صلوات الله علیه که گفت من نماز می کردم بر روی حصیر طبرستان و بر بالای آن خمره یا سنگ ریزه انداخته یا ریخته بودم حضرت فرمودند که چرا سجده بر حصیر نکردی آیا این حصیر از زمین نرویده است و ممکن است که از روی دفع ضرر از او فرموده باشند زیرا که اگر سجده بر حصیر کنند کسی از سنیان متعرض کسی نمی شود غالبا بخلاف آن که چیزی بر بالای آن انداخته باشند که آن دلیل تشیع است و در این صورت اتقاء خواهد بود نه تقیه و گاه باشد که خوف ضرر به حضرت نیز باشد چون خادم حضرت هر چه می کند آن حضرت کرده است و هر خفتی که به او رسد به حضرت رسیده خواهد بود و احتمال اظهر آن که بیان حکم الهی تعالی شأنه کرده باشند و الله تعالی يعلم.

(و قال ابی رحمه الله فی رسالته إلیّ اسجد علی الارض او علی ما أنبتت الارض و لا تسجد علی الحصر المدتیة لأنّ سیورها من جلد و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۵

تسجد علی شعر و لا صوف و لا جلد و

لا- ابریسم و لا- زجاج و لا حدید و لا صفر و لا شبه و لا رصاص و لا نحاس و لا ریش و لا رماد) و پدرم در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده بود و عبارت عبارت فقه رضوی است صلوات اللّٰه علیه که سجده کن بر زمین یا بر چیزی که از زمین روییده باشد و در فقه رضوی است که نبوشند و سجده مکن بر حصیرهایی که در مدینه می بافند زیرا که بندهایی که بمنزله بود اوست از پوست است و سجده بر آن جایز نیست و سجده مکن بر مو و بر وبر که کرک است و در آنجا هست و نه بر پشم و نه بر پوست و نه بر ابریشم و نه بر شیشه و نه بر آهن و نه بر روی و نه برنج و نه بر قلعی و نه بر مس و نه بر پر و نه بر خاکستر زیرا که اینها زمین نیستند همه و بعضی که از زمین است به استحاله از اسم زمین بیرون رفته اند مثل معادن.

چنانکه منقول است در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه که گفت عرض نمودم که سجده جایز است بر قیر حضرت فرمودند که نه و نه بر جامه پنبه و نه بر ابریشم و نه بر جزوی از حیوان و نه بر طعام و نه بر چیزی از میوه های زمین و نه بر چیزی از فروش.

و در حدیث کالصحیح از ابو العباس منقول است که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که سجده مکن مگر بر زمین یا

چیزی که از زمین روییده باشد مگر پنبه و کتان.

و در حدیث حسن کالصحیح منقولست از فضیل و برید از احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند باکی نیست ایستادن بر مصلی و جانمایی که از مو یا پشم باشد اگر سجده بر زمین کنند و اگر جانماز از چیزی باشد که از زمین روییده باشد جایز است بر آن ایستادن و سجده کردن و بسند حسن کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۶

سجده مکن بر قیر و بر آهک و خاکستر چون خاکستر به استحاله از اسم نبات بیرون رفته است و آهک پخته نیز استحاله یافته است.

و در حدیث کالصحیح از یونس بن یعقوب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سجده نمی توان کرد بر طلا و نقره.

و در صحیح از محمد بن الحسین منقولست که بعضی از استادان ما عریضه به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه یا امام علی نقی صلوات الله علیهما نوشتند و سؤال کردند از سجده کردن بر شیشه و او گفت که چون عریضه را فرستادم فکر کردم و گفتم که شیشه از زمین حاصل می شود عبث عرض کردم و در کار نبود که سؤال کنم پس او گفت که حضرت در جواب بسوی من نوشتند و در تهذیب اینست که حضرت بسوی او نوشتند بنا بر این حدیث صحیح می شود و در علل حضرت نوشتند که سجده مکن بر شیشه هر چند در خاطرت در آمده است که از زمین حاصل شده است و لیکن شیشه از نمک و ریگ حاصل می شود

و هر دو مسموخنند یعنی به استحاله از حالت اول بیرون می روند با آن که نمک هم معدنی است و هم خوردنی و استحاله بیشتر هم یافته است.

و در حدیث حسن کالصحیح از حرمان از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که پدرم بر خمره که بمنزله مهر بود سجده می کردند و بر بالای جا نماز می گذاشتند و اگر وقتی خمره حاضر نبود سنگ ریزه بر می داشتند و بر روی جانماز می گذاشتند و نماز می کردند.

و در حدیث کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پدرم می خواست نماز کند و طلب نمود خمره را و دیر شد پس حضرت صلوات الله علیه یک کف ریزه سنگ بر داشتند و بر روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۷

قالی گذاشتند و بر آن سجده کردند و از این دو حدیث و احادیث دیگر ظاهر می شود که بر ریگ سجده می توان کرد هر چند استحاله یافته است چون استحاله خاک را ریگ کرده است و از اسم ارض بیرون نرفته است بخلاف شیشه که به استحاله از اسم ارض بیرون رفته است.

و بسند کالصحیح منقولست از علی بن ریان ثقه که گفت بعضی از اصحاب ما عریضه به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه نوشتند و سؤال کردند از سجده کردن بر خمره که در مدینه می سازند فرمان همایون حضرت آمد که هر سجاده که از ریمان بافته باشند آن را سجده می توان کرد چون ریمان پنهان می باشد در حصیرها که می بافند و هر سجاده را که از پوست و تسمه بافته باشند سجده مکن یا به اعتبار آن که پوست

بر رومی افتاده است و سجده بر پوست نمی توان کرد یا آن که مانع است از آن که همه پیشانی بما یسجد علیه رسد و سنت است که همه پیشانی برسد و یا از آن جهت است که جمعی از آنها نیز میته را به دباغت پاک می دانستند و در این دو صوت نهی محمول خواهد بود بر کراهت و الله تعالی يعلم.

چنانکه در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که موی پیشانی او بلند شده باشد و بعضی از پیشانی را گرفته باشد و چون به سجده می رود بعضی از پیشانی او بر زمین است و بعضی را مو مانع است که به زمین برسد آیا جایز است حضرت فرمودند که نه تا جمیع پیشانی را بر زمین گذارد و این حدیث نیز محمولست بر استحباب چنانکه خواهد آمد.

[سجده بر آستین]

(و ان كانت ارض حارّه تخاف علی جبهتك الاحتراق او كانت ليله مظلمه خفت عقربا او شوکه تؤذیک فلا باس ان تسجد علی کممک

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۸

اذا كان من قطن او كتان) و در فقه رضوی و رساله علی مذکور است که اگر زمین گرم باشد و ترسی که پیشانی تو بسوزد یا شب تاری بوده باشد و از عقرب ترسی یا خاری که سبب آزار تو شود باکی نیست که سجده کنی بر آستین خود هر گاه آستین از پنبه باشد یا کتان و بر این مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح از قاسم بن فضیل منقولست که گفت عرض نمودم

به خدمت حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که فدای تو کردم می تواند که شخصی سجده کند بر آستین خود به سبب آزار گرما و سرما حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حسن کالصحیح منقولست از عیینه که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که داخل می شوم در مسجد در روزی که بسیار گرم است و مشکل است سجده کردنم بر سنگ ریزه که در نهایت گرمی است جامه خود را پهن می کنم و بر آن سجده می کنم حضرت فرمودند که باکی نیست و احادیث کالصحیح بسیار بر این مضمون وارد شده است و غالب اوقات پوشش صحابه حضرات پنبه بود یا کتان بنا بر این اکثر علما حمل کرده اند جواز سجده را بر قطن یا کتان با امکان و از اخبار بسیار ظاهر می شود که قطن و کتان واسطه ایست در میان ما یسجد علیه و ما لا یسجد علیه که در حالت ضرورت این هر دو مقدمند بر غیر و حمل بر ضرورت کرده اند اخباری را که وارد شده است بر جواز مطلقا بدون قید ضرورت.

مثل حدیث کالصحیح داود صرمی که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که آیا جایز است سجده کردن بر کتان و قطن بدون تقیه حضرت فرمودند که جایز است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۴۹

و هم چنین حدیث کالصحیح حسین بن علی که گفت عریضه به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه نوشتم و سؤال کردم از سجده کردن بر قطن و کتان بی تقیه و بی ضرورت حضرت فرمودند که جایز است بدان که

بسیار است که راویان ازین باب سؤال می کنند که اگر تقیه نباشد یا جواب ما را از روی تقیه مفرما و فایده ندارد از دو وجه یکی آن که هر گاه حضرت دانند که خود یا ایشان را تقیه واجبست موافق تقیه جواب خواهند داد خصوصا در مکاتبات زیرا که خوف آن هست که بدست حکام افتد و شنیده را انکار می توان کرد و نوشته را نه دویم آن که بسیار است که در وقت جواب تقیه نیست و حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم رعایت حال ایشان می فرمایند که به ایشان ضرر نرسد جواب در این صورت تقیه نیست بلکه اتقاء است و چون امر سجده را نهایت اهتمام می داشته اند ملاعین اهل سنت حضرات در این باب مبالغه بسیار فرموده اند.

و در حدیث صحیح از منصور بن حازم منقولست از بسیار کس از اصحاب ما که گفتند عرض نمودیم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بسیار است که در زمینهای سردسیر می باشیم و برف آمده است آیا سجده بر برف بکنیم حضرت فرمودند که نه و لیکن پنبه یا کتانی بر بالای آن بینداز و بر آن سجده کن.

[اگر در پیشانی دمل باشد]

(و ان كان بجبهتك دمل فاحفر حفيره فاذا سجدت جعلت الدمل فيها و ان كانت بجبهتك عله لا تقدر على السجود من اجلها فاسجد على قرنك الايمن من جبهتك فان لم تقدر عليه فاسجد على قرنك الايسر من جبهتك فان لم تقدر عليه فاسجد على ظهر كفك فان لم تقدر عليه فاسجد على ذقنك يقول الله تبارك و تعالى «إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ سُجَّدًا إِلَى

تعالی وَ یَزِیدُهُمْ حُشُوعاً» و در فقه رضوی صلوات الله علیه مؤلفها و در رساله علی بن بابویه مذکور است که اگر در پیشانی تو دملی باشد کوی بکن در زمین یا خاکی که بر آن سجده می کنی و در وقت سجده دمل را داخل آن کو کن تا اطراف دمل از پیشانی بر زمین یا خاک رسد و اگر در پیشانی علتی باشد که هیچ جای آن را بر زمین یا خاک رسد و اگر در پیشانی علتی باشد که هیچ جای آن را بر زمین نتوان گذاشتن پس سجده کن بر طرف راست پیشانی و اگر نتوانی سجده کن بر طرف چپ پیشانی و اگر نتوانی سجده کن بر پشت دست و اگر نتوانی سجده کن بر ذقن زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است جمعی را به آن که ایشان سجده می کردند به ذقن و فرموده است که به درستی که آن جماعتی که عطا کرده ایم ایشان را علم به کتب متقدمه پیش از نزول قرآن از علماء یهود و نصاری هر گاه بر ایشان خوانده می شود قرآن یا کتب سابقه به سجده می افتند به ذقن و می گویند الحال یا سابقا تنزیه می کنیم پروردگار خود را از آن که خلاف وعده کند یا مخالف حکمت فعلی از او صادر شود به درستی که وعده که حق سبحانه و تعالی فرموده است در انزال قرآن و بعثت پیغمبر آخر الزمان هر آینه واقع شد یا خواهد شد و بر زمین می افتند به ذقن و گریه می کنند و خشوع ایشان زیاده می شود و چون می بینند

که وعده الهی واقع شد یا چون تفکر می نمایند در معانی قرآن و حقایق و معارف و اشارات و تنبیهات قرآن.

و علی بن ابراهیم بسند حسن کالصحیح روایت کرده است از اسحاق بن عمار که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که اگر شخصی در میان هر دو چشم او زخمی باشد و نتواند که سجده کند چه کند حضرت فرمودند که قریب به موی سر را بر زمین گذارد و پس اگر نتواند برابر وی راست سجده کند و اگر نتواند برابر وی چپ سجده کند و اگر نتواند بر ذقن سجده کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۱

عرض نمودم که بر ذقش سجده کند حضرت فرمودند که قرآن نخوانده یَخْرُونَ لِلْأَذْقَانِ سُجْدًا و قریب است این حدیث به آن چه صدوق ذکر کرده است.

و بسند صحیح از صفوان منقولست از اسحاق بن عمار از بعضی از استادان او از مصادف که گفت دَمَلی در پیشانی من در آمد و من سجده می کردم بر یک جانب پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه دیدند که چنین می کنم حضرت فرمودند که این چه عملست عرض نمودم که از جهت دمل پیشانی سجده نمی توانم کردن حضرت فرمودند که کوی بکن و دمل را در میان کو گذار تا اطراف آن به زمین برسد و پیشانی را بر زمین گذاشته باشی.

و کلینی از علی بن محمد روایت کرده است به اسناد او که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از کسی که در پیشانی او علتی باشد و قدرت بر سجود نداشته باشد حضرت فرمودند که ذقش را بر زمین

گذارد و آیه را خواندند و این مضمون به نحوی که صدوق ذکر کرده است مجمع علیه است در میان اصحاب و دلیلی بغیر از اجماع ندیده بودند و الحمد لله که احادیث معتبره ظاهر شد و اما سجده بر پشت دست پس بطریق متعدده کالصحيح منقولست از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که گاه هست که در سفرم وقت نماز داخل می شود و هوا گرم است و خوف دارم که اگر پیشانی بر زمین گذارم آزار عظیم بیابم چه کنم حضرت فرمودند که بر جامه خود سجده کن عرض نمودم که اگر چنین جامه نداشته باشم که بر کنار آن یاد امن آن سجده کنم حضرت فرمودند که بر پشت دست سجده کن که آن یکی از مساجد است و ظاهرا مراد این باشد که چون دست یکی از مساجد سبعه است مناسبت دارد بر آن سجده کردن یا حق سبحانه و تعالی پشت دست را نیز در حالت ضرورت محل سجده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۲

کرده است و ممکن است که مراد این باشد که بر پشت دست سجده کن نه بر شکم دست چون شکم دست یکی از مساجد سبعه است و واجبست آن را بر زمین نهادن پس اگر بر پشت دست سجده کنی جمع بین الحقیقین گرده خواهی بود و الله تعالی يعلم.

[گذاشتن بعضی از اعضاء بر غیر مسجود]

(ولا- باس بالقیام و وضع الکفین و الرکبتین و الابهامین علی غیر الارض) و باکی نیست ایستادن در حالت قرائت و رکوع و گذاشتن دستها و زانوها و انگشتهای مهین را بر غیر زمین بلکه حکم گذاشتن

بر زمین مخصوص جبهه است و این مضمون متواتر است و اخبار بسیار گذشت و خواهد آمد.

و اما آن چه در حدیث موثق از غیاث از حضرت امام جعفر صادق از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که می باید سجده نکنند بر چیزی که سایر بدن بر آن نباشد ظاهرش از روی تقیه وارد شده است و راوی نیز سنی است اما ظاهرا مراد حضرت این باشد که بهتر آنست که جمیع بدن بر ما یصح السجود علیه باشد استحبابا.

و مؤید آنست آن چه در قوی از سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که دستها را در جایی گذارید که پیشانی را بر آنجا می گذارید به درستی که دستها سجده می کنند چنانکه رو سجده می کند و ممکن است که اتقاء وارد شده باشد با آن که احادیث خمره در صحاح سته خصوصا بخاری بطرق متکثره وارد است ملاعین اهل سنت شیعیان را بت پرست می نامند.

و در حدیث صحیح رد علیهم منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از بیمار حضرت فرمودند که سجده می کند بر زمین یا بادزن یا بر مسواک که بر دارد اینها را و بر پیشانی گذارد و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۳

بهتر است از ایماء و جمعی که اینها را بد می دانند از این جهت است که می گویند بت پرستی است و ما هرگز غیر حق سبحانه و تعالی را عبادت نکرده ایم پس سجده کن بر باد زن یا چوب یا مسواک و ضرر ندارد همه و بدان که در اکثر

نسخ لفظ غیر نبود و از قلم نساخ افتاده بود و لیکن در فقه رضوی بود داخل اصل کردم و اشاره بان کردم و ترغم بآنفک و در فقه رضوی است که ارغام می کنی به بینی خود از برای حق سبحانه و تعالی و اقل مرتبه آنست که به زمین رسد و اگر بما یصح السَّجود علیه گذارند بهتر است و اگر بر زمین رسانند بهتر است و اگر به خاک رسانند بهتر است و ظاهر اصحاب آنست که اهتمام به خاک رسانیدن بینی بیش از پیشانی است چون لفظ ارغام دلالت بر آن دارد و اگر پیشانی و جبهه بلکه مساجد سبعه نیز همگی بر خاک باشد به تذلل اقرب است و خلافت در آن که ارغام واجبست یا سنت و ظاهر اخبار صحیحه استحبابست چنانکه در صحیحه حماد که خواهد آمد حضرت می فرمایند که گذاشتن هفت موضوع فرض است و ارغام سنت است.

و در صحیحه زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سجده بر هفت استخوانست پیشانی و دستها و زانوها و انگشتهای مهین و ارغام می کنی بینی خود را بینی بر خاک مالیدنی نیکو اما فرض آن هفت است و ارغام به بینی سنت حضرت سید المرسلین است.

و در حدیث صحیح از محمد بن مصادف منقولست که گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که سجده بر پیشانیست و بر بینی سجده نیست و بعد از این نیز خواهد آمد و همه این اخبار قابل تاویل هست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۴

و مع

هذا منقولست در موثق از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه که فرمودند که مجزی نیست نمازی که نرسد بینی به آن چه پیشانی به آن می رسد.

و در حدیث حسن کالصحیح از عبد الله بن مغیره از شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که نماز نیست کسی را که نرسد بینی او به آن چه می رسد بان پیشانی او و این اعم است از زمین یا چیزی که در زمین روییده باشد و قریب باین است حدیث موثق دیگر از آن حضرت صلوات الله عليه پس احوط آنست که ترک نکنند بینی بر خاک مالیدن را در سجود و ظاهرا هر جای بینی که برسد کافی باشد و جمعی گفته اند که می باید که میان بینی که استخوانست برسد و اگر میان و سر بینی هر دو برسد نور علی نور است و عبارت صدوق احتمال وجوب و استحباب دارد و اجمال که توقف باشد اظهر است و قصد قربت بان اسلم است و الله تعالی يعلم.

[مقدار محل سجده]

(و یجزئک فی وضع الجبهه من قصاص الشعر إلى الحاجبین مقدار درهم) و در فقه رضوی و رساله علی مذکور است که کافی است ترا در گذاشتن پیشانی از رستگاه مو تا ابروها مقدار یک درهم.

و کلینی در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه روایت کرده است که فرمودند که پیشانی تمام از رستگاه موی سر تا ابروها موضع سجود است پس هر جزوی از اجزای پیشانی که به زمین رسد مقدار یک درهم و مقدار طرف آنمله مجزی و کافی است و از اینجا استدلال کرده اند

علما که درهم وافی و بغلی مقدار بند انگشت است و احتمال بند انگشت مهین و غیر آن دارد و چون متعارف درهم آن بوده است که مدور باشد انگشت مهین به تدویر اقریست و اگر سیابه را اعتبار کنند رعایت آن می کنند که عرض آن نیز مثل طولش باشد یا قطرش مقدار طول سیابه باشد و بنا بر این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۵

مثل مهین بلکه بیشترک می شود و لیکن از این که مقدار درهم و أنمله یکی باشد لازم نمی آید که أنمله را مدور اعتبار کنند و اما در مقدار پیشانی اکثر علما بر آنند که مسمی کافیسست چنانکه خواهد آمد در حدیث زراره و غیر آن اگر چه ممکن است که آن مطلق را حمل بر مقید کنند چنانکه جمعی کرده اند و هیچ شک نیست که عمل باین قول احوط است.

[نحوه سجده کردن]

(و یكون سجودك كما يتخوى البعير الضامر عند بروكه تكون شبه المعلق لا یكون شیء من جسدك علی شیء منه) و در فقه رضوی و رساله علی مذکور است و می باید که سجود تو مانند فراخ بودن ما بین اعضای شتر لاغر باشد نزد خوابیدن که مانند کسی باشی که آویخته باشد یا مانند شتر چیزی باشد که آویخته باشد و نبوده باشد چیزی از بدنت بر چیزی از بدنت و ظاهر عبارت استحباب گشوده بودنست مانند شتر لاغر و بعضی گفته اند که مراد این است و این نیز هست که چنانکه شتر دو وقت خوابیدن دستها را پیش می کند مصلی نیز می باید که در وقت رفتن به سجود اول دستها را بر زمین گذارد و دیگر زانوها را و این معنی

را از لفظ عند برو که فهمیده اند اگر چه ضرر نکرده است که این معنی را از این عبارت یا از مثل این عبارت استخراج نمایند چون احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و مضمون این عبارت در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون آن حضرت به سجود می رفتند میان تهی بودند چنانکه میان تهی است شتر لاغر یعنی در وقت خوابیدن عضوهای آن از یکدیگر جدا است و احکام و اخبار سجده خواهد آمد و چون این عبارت در فقه رضوی واقع بوده پدرش در رساله ذکر کرد و در آنجاها به موقع خود واقع است و همین عبارت را در موقع خود ذکر کرده است و همین معنی قرینه سهو است.

[سجده بر قیر و گج]

(و سال المعلی بن خنیس ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الصّلاه علی القفر و القیر فقال لا باس به) روایت کرده است شیخ در صحیح از معاویه بن عمار که گفت سؤال کرد معلی بن خنیس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و من نزد آن حضرت بودم از سجده کردن بر قفر بضم قاف و آن قیر پخته است که بعمل آورده اند و خاکستر داخل آن کرده اند و بر قیر که اعم است از خام و پخته پس حضرت فرمودند که باکی نیست و در تهذیب عن السجود علی القفر است و چون مخالفت دارد با احادیث دیگر شیخ حمل کرده است بر تقیه یا ضرورت اما بنا بر این نسخه مخالفت ندارد زیرا که نماز کردن بر آن لازم ندارد سجده کردن بر آن را و ظاهرا سهو

از نساخ شده باشد.

دیگر آن که این حدیث را شیخ از کتاب حسین بن سعید نقل کرده است و او از کتاب معاویه بن عمار بواسطه نضر از محمد بن ابی حمزه پس مناسب این بود که صدوق از معاویه ابن عمار نقل کند مگر آن که در کتاب معلی نیز بوده باشد اگر چه بعید است مع هذا از معاویه نیز روایت کرده است و ظاهرا آن روایت دیگر باشد از معاویه و علی ای حال روایات بر جواز وارد شده است و در باب نماز در کشتی خواهد آمد و اظهر جواز است و احوط ترک است مگر در حالت ضرورت.

(و سال الحسن بن محبوب ابا الحسن صلوات الله عليه عن الجصّ يوقد عليه بالعدرة و عظام الموتى ثم يجصّص به المسجد أ يسجد عليه فكتب اليه بخطه صلوات الله عليه أنّ الماء و النار قد طهّراه) و به اسانید صحیحه منقولست از حسن که گفت سؤال کردم در عریضه که به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله عليه نوشتم بدم از گچی که آن را می پزند از عذره آدمی و استخوان مردگان حیوانات یا اعم و بعد از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۷

مسجد را گچ می مالند بان گچ آیا سجده بر آن می توان کرد حضرت بخط مبارک خود نوشتند که به درستی که آب و آتش آن را تطهیر داده است اگر نجس شده باشد و چون راوی دغدغه کرده است که عذره و استخوان حیوانات نیز نجس اند چون مرده اند و استخوان ملاصق گوشت ایشان که نجس بوده است نجس شده است و خاکستر اینها در میان گچ

می ماند پس می باید که مسجد نجس شده باشد و مع هذا سجده بر آن می کنند حضرت فرمودند که نجاستش معلوم نیست چون عذره خشک را بر روی گچ می ریزند و چون سوخت به استحاله پاک می شود و هم چنین استخوان و چون احتمال دارد که بعضی از عذره تر باشد یا چون آتش در آن افتد آبی از آن جدا شود و بر گچ ریزد یا از جهه محض توهم همین بس است که آب در گچ می کنند آن نجاست موهوم را پاک می کند و هم چنین گچ آتش دیده است نجاست موهوم آن زایل شده است و یا آن که چون گمان داشته است که خاکستر نجس نجس باشد حضرت فرموده است که آن پاک است زیرا که هر گاه خاکستر شود نجاست پاک می شود مع هذا آب در گچ کرده اند هر چند بقصد تطهیر آن نکرده باشد چون در ازاله خبث نیت در کار نیست و فی الحقیقه این آب بمنزله رشی است که بر زمین محتمل النجاسه می ریزند و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که در مثل پختن گچ هر گاه آتش مطهر باشد پس آجر و سفالی که از کل نجس ساخته باشند پاک شود به پختن و این استدلال ضعیف است چون نجاست این گچ ظاهر نیست ظاهرش آنست که تطهیر بمعنی تنظیف باشد پس استدلال نتوان کرد بر نجاست متیقن باین خبر بلی اگر توهمی باشد که آجر را از کل نجس خشت زده باشند آن توهم به پختن زایل می شود به این حدیث و الله تعالی یعلم و چون غالب این بوده است که از استخوان حیوانات

غیر آدمی گنج را می پخته اند حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۸

بد کرده اند که استخوان آدمی را سوخته اند و اگر احتمال ظاهری می داشت البته آن حضرت تقریر آن نمی فرمودند.

[سجده بر کاغذ]

(و سال داود بن ابی یزید ابا الحسن الثالث صلوات الله علیه عن القراطیس و الكواغذ المكتوبه علیها هل يجوز علیها السجود فكتب یجوز) و منقولست بطریق صحیح از داود بن زید یا بن ابی زید و این هر دو یکی اند و ثقہ اند و بعضی اوقات بن را حذف می کنند و داود ابی زید یا ابو زید می گویند اما داود بن ابی زید که در نسخ فقیه است آن داود بن فرقد است و آن نیز ثقہ است و طریق صدوق به او نیز صحیح است اما او راوی حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم است صلوات الله علیهما در اینجا احتمال ندارد که او باشد و غلط از نسخ شده است و شیخ از من لا یحضر روایت کرده است بعنوان و داود بن زید و صدوق به ترتیبی که در این ابواب حدیث نقل کرده است در فهرست به همین ترتیب سند را ذکر کرده است و داود بن زید را در اینجا ذکر کرده است و داود بن ابی یزید را در اواخر و بسند صحیح روایت کرده است از کتاب احمد بن محمد از علی بن مهزیار که داود بن زید عرضه نوشت به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه و سؤال کرد از کاغذهایی که چیزی بر آن نوشته باشند آیا جایز است سجده کردن بر آن حضرت فرمودند که باکی نیست و منافات با جواز ندارد.

آن چه

روایت کرده اند کلینی و شیخ در صحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که مکروهست یا حضرت کراهت داشت از سجده کردن بر کاغذی که بر آن چیزی نوشته باشند زیرا که کراهت با جواز منافات ندارد و خصوصاً هر گاه جواز بلفظ لا باس باشد و احتمال دارد که کراهت وقتی باشد که سواد داشته باشد و خاطرش متوجه نوشته شود و جواز در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۵۹

صورتی باشد که سواد نداشته باشد یا آن که کراهت بمعنی حرمت باشد و در صورتی باشد که سجده بر نوشته کنند و جواز در صورتی باشد که سجده بر جایی کنند که نوشته نباشد چون یک جزو مرکب زاج است و آن معدنیست و دوده نیز داخل دارد و اگر مرکب را از مازوی فقط ساخته باشند و امثال آن بر آن سجده می توان کرد و اگر نوشته نباشد سجده بر آن می توان کرد.

چنانکه روایت کرده است شیخ در صحیح از صفوان جمال که گفت من دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که در کجاوه بودند و سجده بر کاغذ می کردند و اکثر اوقات ایما می کردند اما اگر سجده بر آن نکند و خواهد که از آنجا سوره‌های دراز بخواند که در حفظ نداشته باشد خلافت.

شیخ بسند کالصحیح روایت کرده است از حسن بن زیاد که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می فرمایید در شخصی که نماز کند و نظر به مصحف کند و از آنجا خواند و چراغ را نیز نزدیک آن گذاشته باشد حضرت فرمودند که

باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اگر مردان یا زنان مصحف را در برابر خود گذارند و از آنجا قرأت کنند چونست در حال نماز حضرت فرمودند که اعتماد باین نماز نکنند پس جمع می توان کرد بجواز و کراهت و جمعی جمع کرده اند بانکه اول را حمل بر نماز نافله کرده اند و ثانی را بر فریضه و اول اظهر است و ثانی احوط بدان که از احادیث صحیحه ظاهر شد که سجده بر کاغذ نوشته می توان کرد و خلافتی نیست نزد علماء شیعه در جواز آن و لیکن بعضی از متأخرین شرط کرده اند که کاغذی نباشد که از پنبه یا علف کتان یا از ابریشم و امثال اینها ساخته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۰

باشند چون احادیث در نهی از قطن و کتان و حریر وارد شده است دیگر شرط است که آهک داخل کاغذ نکرده باشند چون سجده بر آهک پخته نمی توان کرد دیگر شرطست که آهار نداده باشند کاغذ را چون آهار نشاسته است و آن خورد نیست و ظاهر است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم که تجویز فرموده اند می دانسته اند که اکثر کاغذها یکی از این عیوب دارد پس اگر این شرطها در کار بود می فرمودند و چون فرمودند ظاهرا جایز باشد سجده کردن بر آن مطلقا و اگر کسی احتیاط کند بهتر خواهد بود و الله تعالی یعلم.

[سجده بر کلیم و قالی]

(و سال علی بن یقظین ابا الحسن الاول صلوات الله علیه عن الرجل یسجد علی المسح و البساط فقال لا باس به اذا کان فی حال

التَّقِيَّة) و بسند صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که سجده کند بر گلیم و قالی که از پشم می بافتند حضرت فرمودند که باکی نیست سجده کردن بر اینها هر گاه در جائی باشد که اگر سجده بر اینها نکند ضرر به او رسد چون تقیه واجبست و اگر احتمال بعید باشد مثل آن که در بلاد عامه در خانه خود درها را بسته باشد و منفذی بحسب ظاهر نداشته باشد در این صورت تقیه واجب نیست و جمعی سنت می دانند و در مثل بلاد ما تقیه حرامست مگر آن که خوف باشد.

(و لا باس بالسَّجُودِ عَلَى الثِّيَابِ فِي حَالِ التَّقِيَّةِ) و باکی نیست در سجده کردن بر جامه ها در حالت تقیه مروی است در حدیث موثق از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند در پلاس و گلیم حضرت فرمودند که اگر تقیه باشد باکی نیست.

(و سال معاویه بن عمّار ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصّلاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۱

علی القار فقال لا باس به) و در صحیح از ابن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز کردن بر قیر حضرت فرمودند که باکی نیست.

و مرویست در صحیح از ابن عمار که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در کشتی باشند سجده می کنند بر قفر و قیر و در صحیح حفص و کالصحیح ابراهیم بن میمون و غیرهما نیز وارد است که

در کشتی سجده بر قیر می تواند کرد چون متعارفست که کشتیها را قیر می مالند و احادیث جواز در کشتی وارد شده است چون غالب اوقات تقیه لازم بود و علامت تشیع این بود که چیزی غیر آن چه بر آن نماز می کرده اند سجده می کرده اند حضرات مبالغه فرموده اند که بر اینها سجده بکنند که مبادا ضرر به ایشان رسد و الله تعالی يعلم.

(و روی زراره عن احدهما صلوات الله عليهما انه قال قلت له الرجل يسجد و عليه قلنسوه او عمامه قال اذا مسّ شیء من جبهته الارض فيما بين حاجبيه و قصاص شعره فقد اجزا عنه) و به اسانید صحیحه منقولست که زراره گفت که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که هر گاه شخصی سجده کند و کلاه یا عمامه بر سر داشته باشد و کلاه یا عمامه بعضی از پیشانی او را پوشانیده باشد چونست حضرت فرمودند که هر گاه از پیشانی او که میان ابروها و رستنگاه موی سر است اندکی به زمین رسد از او مجزیست و همین حدیث را شیخ در صحیح از زراره نقل کرده است باین عبارت که

اذا مسّ جبهته الارض فيما بين

الخ یعنی هر گاه برسد پیشانی او به زمین و این عبارت احتمال کل و بعض دارد بلکه در کل اظهر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۲

و هم چنین حدیث دیگر زراره و موثقه عمار دلالت می کنند بر آن که مسمی کافی است و لیکن ممکن است که این اخبار را حمل کنیم بر آن که اقلاً یک درهم از پیشانی بما یسجد علیه برسد به اعتبار

حدیث دیگر زرارہ کہ گذشت و ممکن است کہ درہم اقل مراتب استحباب باشد و کل پیشانی را رسانیدن اکمل باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از عبد الرحمن منقولست کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ سجده کند و عمامہ در سر داشته باشد و مانع باشد از رسیدن کل پیشانی بہ زمین حضرت فرمودند کہ مجزی نیست تا پیشانی او یا کل پیشانی او بہ زمین برسد و این خبر نیز ہر دو احتمال دارد.

و در خبر کالصحیح از برید عجلی منقولست کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ از پیشانی تا بینی ہر جای آن کہ بہ زمین رسد در سجده مجزیست و سجده کردن بر تمام پیشانی افضل است و محمولست بر افضلیت.

حدیث علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ کہ گفت پرسیدم از زنی کہ سجده کند و بعضی از پیشانی او بہ زمین رسد و بعضی را مو مانع باشد آیا جایز است حضرت فرمودند کہ نہ تا جمیع پیشانی را برساند بر زمین و سؤال کردم کہ ہر گاہ مردی بہ سجده رود و عمامہ یا کلاہش حایل شود میان پیشانی و زمین حضرت فرمودند کہ خوب نیست یا صحیح نیست تا پیشانی او بہ زمین رسد یعنی جمیع بر سبیل استحباب یا بعضی بر سبیل وجوب.

[سجده بر سنگ ریزہ]

(و قال یونس بن یعقوب رأیت ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۳

یسوی الحصى فی موضع سجوده بین السجدين) و منقولست در موثق کالصحیح بل الصحیح از یونس کہ گفت دیدم حضرت

امام

جعفر صادق صلوات الله عليه را که سنگ ریزه را درست می کردند در موضع سجده در میان دو سجده یعنی اگر ناهموار بود هموار می فرمودند و این قسم کارها منافات با حضور قلب ندارد خصوصا کاملان را خصوصا هر گاه به فرموده الهی باشد.

و در حسن کالصحیح از عبد الملک بن عمرو منقولست که دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه را که وقتی که اراده سجده داشتند سنگ ریزه را هموار می کردند از جهت سجود.

(و روی عن علی بن بجیل انه قال و رأیت جعفر بن محمد صلوات الله علیهما کلما سجد فرفع رأسه اخذ الحصی من جبهته فوضعه علی الارض) و بسند قوی کالصحیح منقولست از علی که گفت دیدم حضرت را صلوات الله عليه که هر مرتبه به سجده می رفتند و سر از سجده بر می داشتند و سنگ ریزه بر پیشانی ایشان چسبیده بود آن را بر می داشتند و بر زمین می گذاشتند و اگر پیشانی نماز گذارنده بر بلندی واقع شود پس اگر زیاده از چهار انگشت باشد آن بلندی سر را بر دارد و موضع سجود را درست کند و به سجده رود و اگر چهار انگشت یا کمتر باشد سر را بر ندارد بلکه پیشانی را زور می کند تا قرار گیرد و اگر بر چیزی واقع شود که سجده بر آن نتوان کرد مهر را حرکت دهد تا به زیر پیشانی در آورد یا پیشانی را بر زمین کشد و بر ندارد و اگر در صورت اولی نیز بر ندارد بهتر است و وجهش آنست که تا چهار انگشت محل سجده است که بلند و پست ضرر ندارد علی

المشهور بین الاصحاب و اگر مساوی باشد محل ایستادن با محل سجده کردن احوط و اولی است.

چنانکه در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از عبد الله بن سنان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۴

منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا جایز است که در سجده موضع پیشانی از موضع قدمش بلندتر باشد حضرت فرمودند که نه و لیکن می باید که مساوی باشد و در حدیث صحیح از ابی بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که موضع سجده اش را بلند کند در مسجد حضرت فرمودند که من دوست می دارم که موضع پیشانی و قدم مساوی باشند و مرا خوش نمی آید بلند و پست و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح چنانکه جمعی گفته اند از عبد الله بن سنان از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از سجده کردن بر زمینی که بلند باشد حضرت فرمودند که اگر موضع پیشانی تو بلند باشد از موضع دستهای تو و در بعضی نسخ از موضع بدن تو و در کافی از موضع پاهای تو بقدر یک خشت که چهار انگشت باشد باکی نیست.

و در حدیث موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بیمار آیا جایز است که بر فراش خود بایستد و سجده بر زمین کند حضرت فرمودند که اگر غلظت فرش بقدر یک آجر یا کمتر باشد جایز است که بر آنجا بایستد و سجده بر زمین کند و اگر بیشتر از یک آجر باشد جایز نیست

و ظاهرا تا چهار انگشت را در عرف مساوی می گویند و اگر مساوی حقیقی مراد می بود خمره سبب بلندی می شود و هم چنین سنگ ریزه و کلوخ که در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که راوی گفت که جایز است که در کشتی روم و کلوخی برادرم و بر آن سجده کنم حضرت فرمودند که بلی.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۵

جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه پیشانیت را بر بلندی گذاری بر مدار از آنجا و لیکن بر زمین کش و ظاهرا سبب سر بر نداشتن آنست که سجود مکرر می شود عمدا.

و در صحیح از ابن مسکان از حسن بن حماد منقولست که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که گاه هست به سجده می روم پیشانی من بر سنگی می خورد یا بر چیزی بلند روی خود را به جانب جایی کنم که هموار باشد حضرت فرمودند که بلی روی خود را بر زمین کش بی آن که آن را بر داری.

و ایضا از حسین بن حماد منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که روی او به سنگریزه واقع شود حضرت فرمودند که سر را بر دارد و محل سجده را خوب کند تا پیشانی او خوب قرار گیرد.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه پیشانی شخصی در حال سجود به سنگریزه رسد و قرار نگیرد به زمین حضرت فرمودند که حرکت

دهد پیشانی خود را و سنگ ریزه را دور کند از پیشانی تا قرار گیرد و سر بر ندارد و جمع به نحو است که گذشت و ممکن است که حمل بر تخییر کنیم در بعضی از صور و لیکن هر گاه تخییر خوب باشد ترتیب بهتر خواهد بود تا مخالفت اصحاب نکرده باشیم و الله تعالی يعلم.

[مقدار پیشانی]

(و روی عمّار السّباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ما بین قصاص الشّعر إلی طرف الانف مسجد فما اصاب الارض منه فقد أجزاءك) و بسند موثق کالصحیح از عمار از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که از رستنگاه موی سر تا طرف بین که متصل است به

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۶

پیشانی همه محل سجده است و هر چه از آن به زمین رسد کافی است ترا.

و به همین عبارت روایت کرده است شیخ در موثق کالصحیح از مروان بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه.

و روی زراره عنه صلوات الله علیه مثل ذلك

و بسند صحیح منقولست از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمثل این عبارت و لیکن شیخ از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است به همین معنی نه به همین لفظ ممکن است که مراد صدوق مما ثلث معنوی باشد یا حدیثی دیگر باشد.

[فوت کردن بر مکان سجده]

(و سال رجل الصّیّاد صلوات الله علیه عن المکان یكون فيه الغبار فانفخه اذا اردت السّیّجود فقال لا باس) و بسند صحیح منقولست از صفوان از اسحاق از شخصی از بنی عجل که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از مکانی که غبار داشته آیا می توانم از دهان باد کردن وقتی که اراده سجده داشته باشم یا اراده نماز حضرت فرمودند که باکی نیست و عدم باس منافات ندارد با حدیث صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که آیا در اثنای نماز موضع پیشانی را

باد می توان کرد که گردش برود حضرت فرمودند که نه و بعد از این نهی خواهد آمد.

(و فی رساله ابی رضی الله عنه إلیّ و لا تنفخ فی موضع سجودک فاذا اردت التّفخ فلیکن قبل دخولک فی الصّلاه) و در رساله پدرم که بمن نوشته بود این بود که باد مکن در موضع سجودت پس اگر اراده داشته باشی که موضع سجود را پاک کنی می باید که پیش از دخول در نماز پاک کنی و در این دغدغه نیست که این بهتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۷

(و روی عن الصّیادق صلوات الله علیه أنّه قال أنّما یکره ذلک خشیته ان یؤذی من إلیّ جانبه) و روایت کرده است صدوق در صحیح از لیث مرادی که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی نماز کند نفخ می تواند کرد موضع پیشانی را حضرت فرمودند که باکی نیست به درستی که وقتی مکروهست که آزار رساند به کسی که در جانب او باشد پس اگر کسی نباشد کراهت ندارد یا کراهت شدید ندارد.

[پاک کردن خاک از پیشانی]

(و یکره ان یمسح الرّجل التّراب عن جبهته و هو فی الصّیلاه و یکره ان یترکه بعد ما صلّى فان مسح التّراب من جبهته و هو فی الصّیلاه فلا شیء علیه لورود الرّخصه فیه) و مکروهست که پاک کند خاک را از پیشانی در حال نماز و مکروهست که بعد از نماز آن خاک را بگذارد و پاک نکند چون خوف ریا هست پس اگر در حالت نماز خاک را پاک کند بر او چیزی نیست چون رخصت از شارع شده است چنانکه علی بن جعفر کالصحیح سؤال

می کند از برادرش صلوات الله علیه که آیا در اثنای نماز خاک پیشانی را پاک می توان کرد حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا نماز گذارنده خاک پیشانی را در اثنای نماز پاک می تواند کرد. حضرت فرمودند که بلی حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پاک می کردند هر گاه خاک آلوده می شد پیشانی را و در حدیث سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مرا خوش نمی آید که پیشانی مردان ساده باشد و بر آن اثر سجود نباشد و حمل کرده اند که مراد حال نماز است و اظهر آنست که مراد پینه کردن پیشانیست از بسیاری سجود چنانکه حضرت سید الساجدین و حضرت موسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۶۸

بن جعفر صلوات الله علیهم چنین بوده اند بی دغدغه چنانکه اخبار بسیار وارد شده است در ایشان و در بعضی از اخبار هست که همه ائمه صلوات الله علیهم اثری در پیشانی ایشان بوده است و جمعی آیه سَیَمَاهُمْ فِی وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ را چنین تفسیر کرده اند و احادیث بسیار شده است در صفات مؤمنان که می باید پیشانی ایشان مثل زانوی بز یا شتر پینه کرد باشد و تا چنین نباشند شیعه امیر المؤمنین صلوات الله علیهم نیستند با علامات دیگر که از بسیاری روزه لبهای ایشان خشک باشد همیشه و چشمان ایشان کوروش باشد از بسیاری گریه و پشت ایشان کج باشد از بسیاری عبادت و تفصیل اینها را از تفسیر حضرت امام حسن عسکری و باب کفر و ایمان کلینی طلب

باید کرد و الله الموفق للسداد.

باب علیه التهی عن السجود علی الماکول و الملبوس دون الارض و ما أنبت من سواهما

(قال هشام بن الحکم لأبی عبد الله صلوات الله علیه أخبرنی عمّا يجوز السجود علیه و عمّا لا يجوز قال السجود لا يجوز الا علی الارض او ما أنبت الارض الا ما اکل او لبس فقال له جعلت فداک ما العله فی ذلك قال لأن السجود خضوع لله عزّ و جلّ فلا ینبغی ان یکون علی ما یؤکل او یلبس لأنّ ابناء الدنیا عبید ما یاکلون و یلبسون و الساجد فی سجوده فی عبادہ الله عزّ و جلّ فلا ینبغی ان یضع جبهته فی سجوده علی معبود ابناء الدنیا الذین اغتروا بغرورها و السجود علی الارض افضل لأنه ابلغ فی التواضع و الخضوع لله عزّ و جلّ) این بابی است در بیان علت نهی از سجود بر خوردنی و پوشیدنی و عدم نهی از زمین و هر چه از زمین روید که آن را نخورند و نپوشند.

روایت است بهشت سند صحیح از هشام بن حکم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مرا خبر ده از آن چه جایز است بر آن سجده کردن و از آن چه جایز نیست حضرت فرمودند که سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آن چه از زمین رویده باشد مگر آن چه خوردنی یا پوشیدنی باشد بحسب عادت پس عرض نمودم که فدای تو گردم علت این چیست حضرت فرمودند که از جهت آن که سجود خاضع شدنست نزد حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۰

سبحانه و تعالی پس سزاوار نیست که خضوع نزد ما کول و ملبوس باشد زیرا که اهل دنیا بندگان ماکولات و ملبوساتند و

کسی که سجده می کند در عبادت حق سبحانه و تعالی در بندگان و تذلل است نزد او پس سزاوار نباشد که پیشانی خود را در سجود بر معبود اهل دنیا گذارد که فریب دنیا را خورده اند و فریفته مآکول و ملبوس شده اند و از آنها که سجده بر آن می توان کرد زمین بهتر است زیرا که سجده کردن بر زمین کاملتر است در تاثیر شکستگی و خضوع نزد حق سبحانه و تعالی و هیچ شک نیست که خاک کربلا بیشتر مؤثر است در رقت و خضوع که هر چند قساوت عظیم باشد چون یاد می کند واقعه کربلا را البته او را گریه و زاری حاصل می شود که سبب قرب بندگانست بعد از مغفرت گناهان ایشان لهذا حضرت فاطمه زهرا تسبیح از خاک حمزه ساخت تا سبب رقت باشد مر شیعیان و مؤمنان را هر چند شهادت سبب علو درجات ایشان شد اما سبب نقص بر عالمیان شد و حسب الامر مأموریم به آن که ملاحظه مظلومیت ایشان کنیم و بگرییم تا درجات عالیه کرامت فرماید و بنا بر این اگر خاک باشد سبب تذلل بیشتر می شود از گلهای ساخته یا پخته که در آن دغدغه نیز می شود که صحیح نباشد با آن که در خاک همه پیشانی بر آن می رسد و در مهر خوب نمی رسد مگر آن که چنان بسازند که پیشانی بر آن جا کند همه و بعد از خاک سنگ بهتر است از حصیر و بوریا با آن که در اینها غالباً همه پیشانی جا نمی کند چون فاصلها دارد اما شک نیست در آن که جایز است و احادیث خمره متواتر است بلکه

ظاهر اخبار آنست که خمره مقدم باشد بر سنگ ریزه و دور نیست که وجه تقدم طهارت و نظافت آن بوده باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۱

امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست در سجده کردن بر بوریا و برگ درخت خرما و هر چه از زمین روییده باشد مگر میوه.

و در صحیح از حسین بن ابی العلاء از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که شخصی به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه آمد و سؤال کرد از سجده کردن بر بوریا و جله ظرف خرما و هر چه از زمین روید آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی و احادیث گذشت که زمین بهتر است و اگر گل سخت باشد بی دغدغه مقدم است بر نباتات و احادیث سنگ ریزه کالماتر است مع هذا بعضی دغدغه کرده اند که استحاله شده است و اصلش خاکست که با آب جمع شده است و آفتاب در آن تاثیر کرده است و سنگ ریزه شده است و این بی وجه است زیرا که بر تقدیر تسلیم از اسم زمین بدر نمی رود و بعضی دغدغه کرده اند در مثل سنگ مرمر بلکه سنگ آسیا که معدنی دارد و اطلاق معدنی بر اینها می کنند و حق این است که سجده کردن بر اینها جایز است حتی بر آجر و گچ پخته اما آهک استحاله می شود و بعد از پختن دغدغه عظیم در آن می شود و در اخبار نیز نهی از آن وارد شده است و اما ماکول و ملبوس ظاهرا مراد از آنها

عادیست پس مثل اهللیج و بلیج خام را سجده می توان کرد چون معتاد الاکل نیست بلکه از جهت دوا می خورند اما پرورده اش ماکول عادیست و مانند برگ موز هر چند ستر عورت به آن می توان کرد اما ملبوس عادی نیست و جمیع گفته اند که سجده بر جو می توان کرد و بر گندم نمی توان کرد چون پوست گندم را می خورند و پوست جو را نمی خورند و احوط آنست که بر جو سجده نکنند و اگر چیزی در بعضی از بلاد آن را خورند و در بعضی نخورند هر بلدی حکم خود دارد مثل اینکه هر جا خورند سجده نتوان کرد و هر جا نخورند سجده توان کرد و بعضی تغلیب منع کرده اند چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۲

صادقست که ماکولست و احوط منع است و مثل پوست بادام تازه که می خورند سجده نمی توان کرد و چون بادام می رسد آن را نمی خورند سجده می توان کرد و مانند افیون که جمعی به آن عادت کرده اند ایشان سجده نمی توانند کرد و احوط آنست که مطلقا نکنند اما پوست ککنار را ظاهرا سجده توان کرد چون متعارف نیست خوردن آن و بر بالای گندم نماز کردن مکروهست هر چند کل بر آن کشیده باشد.

چون در حدیث کالصحیح از محمد بن مضارب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از خرمن گندمی که گل اندود کرده باشند آن را بر بالای آن نماز کنم حضرت فرمودند که بر بالای آن نماز مکن عرض نمودم که اگر سطح همواری شده باشد چونست حضرت فرمودند که بر آن نماز مکن.

و در حدیث حسن کالصحیح از عمر بن

حفظه منقولست که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که خرمی از گندم را گل اندود کرده اند مانند سطح حضرت فرمودند که نماز بکن یعنی جایز است پس خبر اول محمولست بر کراهت به سبب حرمت طعام و گذشت.

باب القبله

اشاره

این بابی است در بیان قبله و آن موضع یا طرفی است که می باید که روی و مقادیم بدن بسوی آن کنند در نماز واجب و جوبا و در مستحب نیز علی الخلاف و در ذبح به آن که گردن ذبیحه با مقادیم بدن آن را بسوی آن کنند و هم چنین در حالت بول و غایط بترک توجه به آن و بترک استدبار آن و هم چنین در احوال میت از احتضار و غسل و نماز و دفن او و غیر اینها از آن چه مذکور شد در این باب و غیر آن در مواضع خود ان شاء الله تعالی.

[کعبه قبله مسجد الحرام است]

(قال الصادق صلوات الله عليه ان الله تبارك و تعالی جعل الكعبه قبله لأهل المسجد و جعل المسجد قبله لأهل الحرم و جعل الحرم قبله لأهل الدنيا) منقول است در دو خبر بسند قوی از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی کعبه را قبله اهل مسجد گردانیده است و مسجد الحرام را قبله اهل حرم گردانیده است و حرم را قبله اهل دنیا گردانیده است.

و همین مضمون را روایت کرده اند از سنیان نیز از عبد الله بن عباس از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و به سندی دیگر از مکحول به اسناد او از آن حضرت صلوات الله علیه و روایت کرده است صدوق در صحیح از ابراهیم بن ابی البلاد از ابی غره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که خانه کعبه قبله اهل مسجد الحرام است و مسجد قبله مکه است و مکه قبله حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۴

است

و حرم قبله اهل عالم است و شیخ طوسی و شیخ طبرسی نقل اجماع کرده اند بر این قول.

(و سال المفضل بن عمر ابا عبد الله صلوات الله عليه عن التحريف لأصحابنا ذات اليسار عن القبلة و عن السبب فيه فقال ان الحجر الاسود لما انزل به من الجنة و وضع في موضعه جعل انصاب الحرم من حيث لحقه الثور نور الحجر فهو عن يمين الكعبه اربعة اميال و عن يسارها ثمانية اميال كله اثنا عشر ميلا فاذا انحرف الانسان ذات اليمين خرج عن حد القبلة لقله انصاب الحرم و اذا انحرف الانسان ذات اليسار لم يكن خارجا عن حد القبلة) و بطرق قويه از مفضل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از انحرافی که شیعیان ما می کنند به جانب چپ از قبله و جهش چیست و چه سبب دارد حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را از بهشت بدنیا فرستادند و در جای خود گذاشتند علامات حرم را نصب کرد حضرت آدم از آنجایی که نور حجر الاسود به آن جا رسید و نور از جانب راست کعبه به چهار میل رسیده بود و از جانب چپ بهشت میل رسیده بود که مجموع دوازده میل باشد که مقدار حرمت که چهار فرسخ در طولست و چهار فرسخ در عرض پس اگر اندک انحرافی در این بلاد واقع شود به جانب دست راست نماز گذارنده از حد قبله که آن حرمت بیرون می رود و چون منتهای حرم کمتر است از طرف یمین و اگر اندک انحرافی از دست چپ واقع شود از حد قبله بیرون نمی رود.

مؤید این حدیث قوی کلینی که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودند که از چه وجه در نماز میل به جانب دست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۵

چپ می کنند حضرت فرمودند که زیرا که کعبه را شش حد است چهار حد از آن بر دست چپ تست و دو از آن بر دست راست تست پس از این جهت است که منحرف می شوند به جانب چپ و حدیث سابق مفسر این خبر است و چون بلفظ کعبه وارد شده است احتمال دیگر دارد که در روضه ذکر کرده ام و الله تعالی يعلم بدان که در این حدیث مذکور است که نور حجر الاسود منتشر شد و در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که نور بیت المعمور بود که حق سبحانه و تعالی آن را از بهشت از جهت انس حضرت آدم علیه السلام فرستاده بود و تا زمان نوح در زمین بود و در طوفان نوح به آسمان بردند.

و در بعضی از روایات معتبره واقع شده است که ستون خانه چهار جهت را منور ساخت و منافاتی نیست میانه این اخبار چون ممکن است که نور همه منتشر شده باشد و در واقع نیز چنین است و تفصیلش در ابواب حرم خواهد آمد اما آن چه وارد شده است که قبله اهل عالم حرم است و قبله اهل حرم مسجد است مذهب متقدمین علماء شیعه است و در فقه رضوی نیز وارد است که چون خواهی که رو بقبله کنی میل بدست چپ کن زیرا که حرم از دست راست کعبه چهار میل است و از دست چپ آن هشت

میل است و میل بدست چپ به اعتبار توجه به حرمت و مذهب متأخرین علماء آنست که کعبه قبله کسانی است که در مکه معظمه باشند و جهت کعبه قبله عالم است.

و از احادیث بسیار از صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و غیرها ظاهر می شود که کعبه قبله باشد و آیات قبله بلفظ مسجد الحرام وارد است و مراد از مسجد کعبه است چون آن نیز مسجد محترم است یا به اعتبار اطلاق کل بر جزو مجازا یا مراد از مسجد حرم است چنانکه مذهب قدماست و در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۶

صورت اطلاق کرده اند جزو را بر کل و چون حق سبحانه امر فرموده است که رو به جانب مسجد الحرام کنند فایده معتد بهی ظاهر نمی شود در این خلاف نسبت به کسی که دور باشد از کعبه و اخبار متواتره بلفظ قبله وارد شده است پس مکلف رو بقبله می کند و آن جانب و طرفی است که علم یا ظن داشته باشیم که کعبه یا مسجد یا حرم در آن طرف باشد و بعضی گفته اند که قبله طرفیست که علم یا ظن نداشته باشیم به خروج کعبه از آن طرف و بعضی گفته اند که کعبه قبله بعید است که چون هر چند چیزی دورتر می شود محاذات حسی بیشتر می شود مثلا- اگر کعبه نور باطنش ظاهر شود و حجابها از پیش برخاسته شود همه کس را محسوس می شود که رو بقبله کرده اند اگر چه بحسب واقع جمعی قلیل محاذی کعبه اند تا آن که شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه نقل کردند این قول را و بحث بر این قول را که علما

ذکر کرده اند که اگر خطی دراز بکشند و هزار کس بر این خط بایستند شاید ده کس ازین خط محاذی کعبه باشند و باقی به یقین خارج خواهند بود از محاذات کعبه پس جواب گفتند که اولاً علم نداریم به خروج احدی از محاذات کعبه بلکه ممکن است که همگی محاذی عین کعبه باشند چون زمین کرویست و خطی که بر کره کشیده شود هر چند مستطیل باشد و در واقع مستدیر است و بر تقدیر تسلیم محاذات حسی کافی است و آن مظنون است و شکی نیست در آن که علم یا ظن بر خلاف آن نداریم و لیکن بنده گفتم که این قول مخالف ظاهر آیات است چون حق سبحانه و تعالی پنجم رتبه امر فرموده است که در هر جا که باشید رو به جانب مسجد الحرام کنید و یک جا فرموده است که رو بمسجد یا کعبه کنند در جواب فرمودند که آن جماعت را اعتقاد اینست که رو به جانب مسجد بمعنی رو بمسجد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۷

چنانکه متعارفست که هر گاه شخصی رو به شخصی کند می گویند که فلانی متوجه جانب فلانی است در جواب گفتم که بر تقدیری که این اطلاق بر سیل حقیقت باشد قرینه معنی اول از آیه ظاهر است که رو بعین کعبه محالست بعید را در جواب فرمودند که از این جهت است که اکثر باین طرف قایلند و غرض این بود که حرف ایشان فی الجمله صورتی دارد بر تقدیر صحت این جوابها گفته ایم و بعد از آن فرمودند که فلانی من رساله در تحقیق جهت نوشته ام آن را مطالعه کن و

بعد از آن اگر شبهه باشد گفتگو کن و بحث باین منتهی شد مجملا آن چه از آیات و اخبار ظاهر می شود آنست که امر قبله بسیار سهل است و در بیان علامات نیز مذکور خواهد شد و نهایت دقتی که توان کرد آنست که سابقا در باب مواقیت مذکور شد و الله تعالی يعلم.

(و من كان في المسجد الحرام صَلَّى إلى الكعبة إلى أيِّ جوانبها شاء) و کسی که در مسجد الحرام باشد در نماز رو به کعبه می کند بهر طرفی که خواهد یعنی چنان نیست که ملاعین اهل سنت کرده اند و هر طرف را نامزد یکی از مجتهدان اربع خود کرده اند که حنفی رو به میزاب می کند و حنبلی محاذی آنها و شافعی رو بیاب می کند و مالکی در برابر آنها که محض بدعتی است که خود نیز قائلند که ائمه اربعه ایشان نیز از این خبر ندارند و تا این مقدار خر نبوده اند که چنین لا طایلی بگویند و اجماع امت است بلکه ضروریست از دین مسلمانان که در مسجد بهر طرفی که نماز کنند صحیح است با آن که در روز جمعه که حنفی نماز جمعه می کند از چهار طرف کعبه حتی در کوههای دور مکه معظمه که خانها بر آن ساخته اند و کعبه مشاهد است همگی نماز جمعه را اقتدا می کنند به امام حنفی و مع هذا تشیع شیعه می کنند که شما مقامی ندارید چه ظاهر است که همه کعبه از کسی است که مسلمان و مؤمن باشد و اسلام و ایمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۸

مخصوص شیعه است و غیر اثنا عشری کافر است به نصوصی که سنیان در کتب

صحاح خود ذکر کرده اند.

و لیکن این عبارت بحسب ظاهر منافات با مذهب قدما دارد چون به اعتقاد ایشان هر که خارج مسجد الحرام است مسجد قبله اوست و مراد از مسجد آن مسجدی است که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مسجد بود پس بنا بر این جایز خواهد بود کسانی را که از آن مسجد خارج باشند که رو بمسجد الحرام کنند از طرفی که رو به کعبه نکرده باشند و گمان ندارم که از قدما کسی التزام این معنی کرده باشد و لیکن بر ایشان لازم می آید اگر چه قایل به آن نباشند مگر ایشان گویند که چون کسی خارج مسجد اعظم باشد مشکل است او را که رو به کعبه کند بنا بر این می گوئیم که رو بمسجد کند نه در وقتی که در مسجد باشند با آن که شخصی که در خانهای مکه باشد هم چنان که او را متعسر است رو کردن به جانب کعبه معظمه هم چنین مشکل است رو کردن به جانب مسجد زمان حضرت بلکه رو به کعبه کردن آسانتر است چون کعبه فی الجمله ارتفاعی دارد و اگر بر بلندی روند ممکن است که کعبه را به بینند بخلاف مسجد الحرام زمان آن حضرت که دیواری ندارد بلکه میلهای کوتاه نصب کرده اند که نمی توان آنها را تشخیص نمودن و اگر کسی در کوهها باشد و هر دو را ببیند چرا رو به کعبه نکند و این اشتباه از آن می شود که خیال کرده اند که این مسجد بزرگی که الحال هست و دیوارهای بلند دارد مسجد الحرامست و غافلند از آن که ده

مرتبۀ بزرگ کرده اند تا باین مرتبۀ رسیده است و رسالۀ دارم که تفصیل همه در آنجا مسطور است و اللّٰه تعالیٰ یعلم و هیچ شک نیست که تا ممکن باشد رو به کعبه کردن احوط آنست که رو به کعبه کنند خصوصا کسانی را که خانهای ایشان در کوههاست و کعبه را می توانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۷۹

دیدن البتہ رو به کعبه می کنند اما کسانی که خانهای ایشان در پستی واقع باشد اگر مشکل نباشد ایشان را که نمازها را در مسجد الحرام واقع سازند احوط آنست که بمسجد آیند و اگر مشکل باشد پس اگر ممکن باشد که از پشت بام خود یا هم سایگان علم به جانب کعبه به هم رسانند احوط است و دور نیست که ظن قریب بعلم نیز کافی باشد و بسیار مستبعد است که ظن محاذات مسجد الحرام زمان آن حضرت به هم رسد و ظن محاذات کعبه بهم نرسد و این ابتلای عظیمی است سگان و مجاوران مکۀ معظمه را.

[قبله کسی که در کعبه است]

(و من صلّی فی الکعبه صلّی الی ائی جوانبها شاء و افضل ذلک ان یقف بین العمودین علی البلاطه الحمراء و یتقبل الرکن العذی فیہ الحجر الاسود) و کسی که نماز کند در کعبه معظمه رو می کند بهر جانبی که خواهد چون همه جوانب قبله است و بهتر آن است که نماز را در میان دو ستون بر سنگ سرخ کند و مشهور است در میان خاصه و عامه که آن موضع ولادت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه است و بهتر آنست که رو کند به رکنی که حجر الاسود بر آن رکن است و شکی نیست در آن که نماز

سنت را در کعبه می تواند کرد و هم چنین نماز واجب را در حالت ضرورت مثل آن که وقت تنگ شده باشد و از کثرت بیرون نتواند آمد و اما در حالت اختیار احادیث بر نهی واقع شده است و نقل اجماع نیز بر حرمت کرده اند و احتیاط در این است که در کعبه با اختیار واقع نسازد و نکته بعد از وقوع گفته اند که در کعبه یا پشت بام کعبه اگر نماز کنند اگر چه رو به کعبه کرده است پشت به کعبه نیز کرده است و آن در نماز جایز نیست و هم چنین گفته اند که شارع کل کعبه را قبله کرده است و در بیرون بر کل آن استقبال می شود مجازا قریبا و در اندرون بر بعضی از آن می شود و مضمون متن در احادیث صحیحه وارد شده است مگر در استقبال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۰

رکن حجر الاسود و در ابواب حج خواهد آمد احادیث نهی از نماز فریضه و غیر آن (و من كان فوق الكعبه و حضرت الصلاه اضطجع و أومی برأسه إلى البيت المعمور) و کسی که در سطح کعبه باشد و وقت نماز در آید یعنی وقت آخر که خوف فوات نماز باشد یا وقت اول چنانکه ظاهر عبارتست بر پهلو بخوابد و بسر ایما کند بسوی بیت المعمور که محاذی کعبه است در آسمان چهارم بدان که آن چه صدوق ذکر کرده است در خبری ندیده ام و در خاطر ندارم که کسی قایل باین نحو شده باشد.

بلکه در حدیث قوی از عبد السلام هروی منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه در شخصی که ادراک

کند او را وقت نماز و او در بام کعبه معظمه باشد حضرت فرمودند که اگر بایستد او را قبله نخواهد بود چون دیواری ندارد بام کعبه و لیکن بر پشت می خوابد و رو و چشمهای خود را می کشاند به جانب آسمان و بدل قصد می کند که رو بقبله کرده است که در آسمانست که آن بیت المعمور است و قرائت می کند و چون می خوابد که بر کوع رود چشمهای خود را بهم می گذارد و چون می خواهد که سر از رکوع بردارد چشمها را می گشاید و سجود نیز به همین عنوان می کند و جمعی از قدما به این حدیث عمل نموده اند و اکثر علما عمل به آن نکرده اند بنا بر آن که حدیث ضعیف است بحسب سند و بحسب متن نیز به اعتبار آن که وارد است که اگر بایستد قبله ندارد و حال آن که در احادیث وارد شده است که کعبه تا به آسمان و تا به منتهای زمین قبله است چنانکه خواهد آمد و اکثر بر آنند که اگر ممکن باشد نماز در آنجا نکردن اولی است چون جوف کعبه است و احادیث صحیحه وارد است در نهی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۱

نماز در جوف کعبه و با ضرورت هوا قبله اوست بلی می باید که سجده بر کنار بام نکند که در وقت سجود قبله نداشته باشد. و روایت کرده است شیخ در قوی از محمد بن عبد الله که دیدم که یونس سؤال می کرد از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از مردی که وقت نماز فریضه حاضر شود و او در کعبه باشد و ممکن نباشد او را بیرون آمدن از

کعبه حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بر پشت بخوابد و ایما کند و حضرت این آیه را به استشهاد آوردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر جا که رو می کنی آن طرف وجه الله است یعنی طرفی است که عبادت الهی در آن طرف جایز است و این خبر نیز محمولست بر آن که در سطح خانه باشد.

[کعبه تا آسمان قبله است]

(و من كان فوق جبل ابي قبيس استقبال الكعبه و صَلَّى فَإِنَّ الكعبه قبله ما فوقها إلى السماء) روایت کرده است شیخ در موثق كالصحيح از عبد الله بن سنان پس صحيح باشد چون سند صدوق بعد الله صحيح است که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد و گفت که من در بالای کوه ابو قیس نماز عصر را گزاردم آیا مجزیست و حال آن که کعبه در زیر پای من بود حضرت فرمودند که بلی به درستی که کعبه قبله است از جای خود تا به آسمان.

و شیخان بسند صحيح روایت کرده اند از خالد ابن ابو اسماعیل که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی در کوه ابو قیس نماز کند رو بقبله حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهر این دو حدیث آنست که کعبه قبله است نه مسجد اگر چه حدیث دویم قبله است و حدیث اول را حمل بر آن می توان کرد و لیکن عکس اظهر است و الله تعالی يعلم.

[نماز به بیت المقدس]

(و صَلَّى رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إلى البيت المقدس بعد النبوه ثلث عشره سنه بمكه و تسعه عشر شهرا بالمدينه ثم عيرته اليهود فقالوا له انك تابع لقبلتنا فاغتم لذلك غمما شديدا فلما كان في بعض الليل خرج صلوات الله عليه يقلب وجهه في افاق السماء فلما اصبح صَلَّى الغداه فلما صَلَّى من الظهر ركعتين جاءه جبرئيل عليه السلام فقال له قد نرى تقلب وجهك في السماء فلنولينك قبلة ترضاها فقل وجهك شطر المسجد الحرام الآية ثم اخذ بيد النبي صَلَّى الله عليه

و آله فحوّل وجهه إلى الكعبة و حوّل من خلفه وجوههم حتّى قام الرّجال مقام النّساء و النّساء مقام الرّجال فكان أوّل صلاته إلى بيت المقدس و آخرها إلى الكعبة فبلغ الخبر مسجدا بالمدينة و قد صلّى اهله من العصر ركعتين فحوّلوا نحو القبلة فكان أوّل صلاتهم إلى بيت المقدس و آخرها إلى الكعبة فسّمى ذلك المسجد مسجد القبلتين فقال المسلمون صلاتنا إلى بيت المقدس تضييع يا رسول الله فانزل الله عزّ و جلّ و ما كان الله ليضّيع إيمانكمّ يعنى صلاتكمّ إلى بيت المقدس و قد اخرجت الخبر في ذلك على وجهه في كتاب النبوه) و منقولست بطرق بسیار از ائمه اطهار صلوات الله عليهم این مضمون بلکه اکثرش متواتر است که حضرت سید المرسلین صلّى الله علیه و آله بعد از بعثت سیزده سال در مکه معظمه بودند و روی خود را در نماز به جانب بیت المقدس می کردند به آن که رو به مغرب می کردند به نحوی که رو به کعبه و بیت المقدس هر دو نماز می کردند و چون به مدینه تشریف گرامی داشتند تا نوزده ماه و روایات در زیاد و کم وارد شده است در مدینه مشرفه پشت به کعبه می کردند و رو به بیت المقدس پس یهودان شروع کردند در سرزنش و به حضرت می گفتند که تو تابع

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۳

قبله مایی عن قریب در مذهب ما داخل خواهی شد و از این سرزنش حضرت سید المرسلین صلّى الله علیه و آله بسیار مغموم شد که مبادا جمعی از ضعفاء العقول از دین بر گردند چون پاره از شب گذشت حضرت از منزل بیرون آمدند و نظر

به جانب آسمان می کردند و در روایتی وارد شده است که این نظر کردن حسن طلبی بود چون شرم می آمد آن حضرت را که مبادا دعا کند و دعا مستجاب نشود و این معنی نیز سبب افتتان مردم شود پس چون صبح شد نماز صبح را گذاردند و چون دو رکعت نماز ظهر را گذاردند جبرئیل علیه السلام آمد و این آیه را آورد که ترجمه اش اینست که بتحقیق که می بینم که روی خود را به جانب آسمان می کنی مکرر از جهت نزول وحی در تغییر قبله پس البته روی ترا خواهیم گردانید بسوی قبله که تو از آن خشنودی چون قبله حضرت ابراهیم است و آبای تو پس بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام الایه یعنی تا آخر آیه و ترجمه اش اینست که هر جا که باشید روی خود را به جانب کعبه کنید و این خطابست مرآمت را که متابعت آن حضرت کنند و مشهور است که حضرت فرمودند که قبله مسجد من محاذی میزابست و این جانبی بود متیقن و حکم ائمت جانب مظنون شد و به درستی که یهودان و نصاری می دانند که تحویل کعبه حق است از جانب پروردگار ایشان چون در کتب ایشان وصف و شمایل آن حضرت بود به آن که آن حضرت تغییر قبله خواهد داد و مع هذا سرزنش تو می کنند به آن که اگر قبله اول حق بود چرا از آن بر گشتند و اگر بر باطل بود چرا در این مدت بر آنجا نماز می کردند و می دانند که حق سبحانه و تعالی را خانه نمی باشد و در مکانی نیست و اصل

توجه بقبله نیست مگر از روی تعبد و تغییرش نبود مگر از روی امتحان و افتتان مثل سایر تکالیف و بعد از آن تهدید ایشان فرمود که حق سبحانه و تعالی غافل نیست از آن که اینها می کنند از افعال و اقوال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۴

ناشایسته پس جبرئیل دست مبارک حضرت سید الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را گرفت و روی حضرت را به جانب کعبه کرد و آنها که در عقیب آن حضرت نماز می کردند روهای خود را در نماز به جانب کعبه کردند به حیثیتی که مردان به جای زنان رفتند و زنان به جای مردان پس اول نماز ایشان بسوی بیت المقدس بود و آخر نماز ایشان به جانب کعبه پس این خبر بمسجد بنی عبد الاشهل رسید در مدینه و اهل آن مسجد دو رکعت نماز عصر را کرده بودند روی ایشان را نیز به جانب کعبه کردند و اول نماز ایشان بسوی بیت المقدس بود و آخر نماز ایشان بسوی کعبه پس آن مسجد را مسجد دو قبله نامیدند پس مسلمانان به خدمت آن حضرت صلی الله علیه و آله عرض نمودند که نمازهای ما که بسوی بیت المقدس کردیم ضایع خواهد شد یا رسول الله پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که حق سبحانه و تعالی هرگز ایمان شما را ضایع نخواهد گردانید که نماز را به جانب بیت المقدس کرده اید و حق سبحانه و تعالی نماز را ایمان نامید تا دلالت کند بر آن که هر که نماز نمی کند ایمان ندارد و بتحقیق که این حدیث را بر نحوی که وارد شده است بحسب

سند بلکه اسانید بسیار و متن که مشتمل است بر زیادتی بی شمار در کتاب نبوت و معجزات آن حضرت ذکر کرده ام هر که تفصیل آن را خواهد باید که رجوع به آن کتاب کند و بعضی از این خبر در حسن کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و بعضی در موثقه ابو بصیر از احدهما صلوات الله علیهما و بعضی از موثقه کالصحیح ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

[مردی که کور باشد و نماز کرده باشد بر خلاف قبله]

(و روی عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله أنه سئل الصادق صلوات الله علیه عن رجل اعمى صَلَّى على غير القبلة فقال ان كان في وقت فليعد و ان كان الوقت قد مضى فلا يعيد قال و سأله عن رجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۵

صَلَّى و هی متغیمة ثم تجلّت فعلم أنه صَلَّى على غير القبلة فقال إن كان في وقت فليعد و ان كان الوقت قد مضى فلا يعيد) و منقولست بسند صحیح از عبد الرحمن که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از مردی که کور باشد و نماز کرده باشد بر خلاف قبله حضرت فرمودند که اگر وقت باقی است اعاده می کند و اگر وقت گذشته است اعاده نمی کند یا نکند باز عبد الرحمن گفت سؤال کردم من از شخصی که نماز کند و ابر باشد بعد از آن ابر بر طرف شود و عالم شود که نماز را بر غیر قبله کرده است حضرت فرمودند که اگر وقت باقی است اعاده کند و اگر وقت بیرون رفته است اعاده نکند و این حدیث را حمل کرده اند که اعمی

مطلقاً و غیر اعمی در روز ابر اگر سعی خود را کرده باشند و نماز کرده باشند این حکم دارد و الاً مطلقاً اعاده می کنند در وقت و خارج و دیگر حمل کرده اند که اگر بر مشرق و مغرب باشد چنین است که اگر اندکی گشته باشد که به مشرق و مغرب نرسیده باشد صحیح است و در وقت نیز اعاده نمی کند و حدیث نیز دلالت بر این معنی دارد چون هست که بر غیر قبله نماز کرده باشند و احادیث صحیحه خواهد آمد که ما بین مشرق و مغرب قبله است و هم چنین مقید ساخته اند به آن که پشت بقبله نباشد و الاً در خارج وقت نیز اعاده می کند و این قید در کار نیست چون حدیث اعاده مستدبر ضعیف است سندا و متنا و احادیث صحیحه و موثقه در این باب بر سیل اطلاق واقع شده است.

از آن جمله در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه نماز کنی بر غیر قبله پس ظاهر شود ترا که نماز کرده بر غیر قبله و در وقت باشی اعاده کن و اگر وقت فوت شده باشد اعاده مکن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۶

و در حدیث صحیح از سلیمان منقولست که من عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی در صحرائی باشد در روز ابری و بر غیر قبله نماز کند و ابر بر طرف شود و بداند که بر غیر قبله نماز کرده است چه کند حضرت فرمودند که اگر در وقت باشد اعاده می کند نماز را و اگر

وقت در رفته باشد کافی است او را اجتهادی که کرده است.

و از امثال این عبارتست که مطلقاً را حمل بر اجتهاد کرده اند و حدیث سلیمان و عبد الرحمن هر دو بسند موثق کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات الله منقول است.

و به چند سند صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که در روز ابری نماز کند بر غیر قبله بعد از آن آفتاب ظاهر شود و وقت باقی باشد آیا اعاده می کند نماز را هر گاه بر خلاف قبله نماز کرده باشد و اگر نهایت سعی کرده باشد در اجتهاد و تحصیل ظن آیا نمازش مجزیست حضرت فرمودند که اعاده می کند هر نمازی را که وقت آن باقی باشد و اگر وقت آن بیرون رفته باشد بر او اعاده لازم نیست.

و در حدیث صحیح از ابن عمار منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی نماز کند و بعد از نماز ظاهر شود که از قبله گشته بوده است و به جانب راست یا چپ حضرت فرمودند که نمازش صحیح است و میان مشرق و مغرب قبله است و این حدیث دلالت می کند بر آن که تا به مشرق و مغرب نرسیده است نماز را مطلقاً اعاده نمی کند.

و محمولست بر این حدیث صحیح عبد الله بن مغیره از قاسم بن ولید که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در اثنای نماز بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۷

ظاهر شود که بر غیر قبله است حضرت فرمودند که

رو بقبله می کند هر گاه یقین شود که بر خلاف قبله بوده است و اگر از نماز فارغ می شود اعاده نمی کند و این در این صورتیست که انحراف اندکی باشد و به مشرق و مغرب نرسیده باشد تا جمع شود اخبار و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است.

و امّا حدیث عمّار سابطی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که نماز کند بر خلاف قبله و در اثنای نماز پیش از آن که فارغ شود از نماز بداند که بر خلاف قبله بوده است حضرت فرمودند که اگر در میان مشرق و مغرب باشد پس همان که بداند رو بقبله کند و اگر پشت بقبله کرده باشد قطع کند نماز را و از سر بگیرد پس مشهور میان علما آنست که اگر پشت قبله باشد در وقت و خارج وقت اعاده می کند به این حدیث و قطع نظر از سندش که اکثر فطیحه اند دلالت ندارد بر اعاده خارج وقت زیرا که مطلق منصرف می شود بر فرد شایع متعارف و نادر است که کسی نماز را در وقتی کند که چون از نماز فارغ شود وقت بدر رفته باشد بلکه غالب و ظاهر آنست وقت هست بنا بر این اعاده می کند و حدیثی دیگر بحسب ظاهر نیست که دلالت کند بر اعاده خارج وقت و لیکن چون اکثر اعاده خارج وقت را واجب می دانند احوط اعاده است.

و اما حدیث موثق کالصحیح معمر بن یحیی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند بر غیر قبله و بعد از آن قبله ظاهر شود

و وقت نماز دیگر داخل شده باشد چه کند حضرت فرمودند که آن نماز را می کند پیش از این نمازی که وقتش داخل شده است مگر آن که خایف باشد که وقت این نماز بیرون رود یعنی در این صورت همین نماز را می کند و نماز اول را نمی کند چون وقتش بیرون رفته است.

بدان که شیخ طوسی علیه الرحمه این حدیث را حمل کرده است بر آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۸

پشت بقبله نماز کرده باشد چون در خارج وقت اعاده می کند و ظاهر حدیث آنست که مراد خروج وقت فضیلت است به قرینه آن که گفت وقت نماز دیگر داخل شد و نگفت که وقت نماز اول بیرون رفت و خلاف این معنی را نمی یابیم و بر تقدیری که احتمال داشته حمل بر وقت فضیلت می کنیم و قریب باین در سند و متن حدیث دیگر وارد شده است از عمر و یحیی و مظنون آنست که همان معمر است و سهو از قلم نساخ شده است.

و در حدیث موثق کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه بر غیر قبله نماز کرده باشی و پیش از صبح ظاهر شود که بر غیر قبله نماز کرده نماز را اعاده کن و ظاهر این حدیث آنست که نماز شام و خفتن ممتد است تا صبح چنانکه احادیث صحیحه بسیار بر آن دلالت دارد و بعضی از آنها گذشت و بعضی دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی.

[نماز متحیر به قبله]

(و روی زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال یجزئ المتحیر ابدا اینما توجه اذا

لم يعلم این وجه القبله) و به اسانید صحیحه از زراره و کالصحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت فرمودند که کافی است متحیر را بهر طرفی که رو کند هر گاه نداند که جهت قبله کدامست یعنی در هر طرفی که نماز کند خوبست و در کافی و تهذیب و به جای المتحیر التحری است و از قلم نساخ متحیر شده است یعنی هر گاه علم به جانب قبله بهم نرسد اجتهاد کافی است که سعی نمایند تا ظنی به هم رسد از قول جمعی یا از راه و بعضی از ستارگان و بادهای و ماه و امثال اینها و دور نیست که اعتماد به خروس توان کرد در معرفت قبله نیز چون ظن به هم رسد ظن بقبله نیز بهم می رسد مجملا تحری اجتهاد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۸۹

به آن که سعی نماید که او را ظنی حاصل شود بهر وجه که باشد و دور نیست که عمل بقبله نما نیز از این باب باشد هر گاه بکرات و مراتب آزموده باشد و هم چنین از شیشه وقت و ساعت و اعمال دیگر که فرنگان می سازند و باین ظنون عمل می توان کرد هر گاه ممکن نباشد علم.

و مؤید نسخه متن است صحیحه زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از قبله متحیر حضرت فرمودند که هر طرفی که خواهد سجده کند.

و مؤید تحری است حدیث موثق کالصحیح سماعه که گفت سؤال کردم از او از نماز در شب و روز هر گاه آفتاب و ماه و ستارگان

را نه بینند حضرت فرمودند که اجتهاد کن برای خود و قصد قبله کن به سعی خود در تحصیل ظن به آن و در حدیث دیگر موثق به همین نحو وارد شده است.

(و سألہ معاویہ بن عمّار عن الرّجل یقوم فی الصّیلاہ ثمّ ینظر بعد ما فرغ فیری أنّہ قد انحرف عن القبلة یمینا و شمالا فقال له قد مضت صلاتہ و ما بین المشرق و المغرب قبلہ) و بسند صحیح منقولست از معاویہ بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی که بعد از نماز به بیند که در اثنای نماز منحرف بوده است از قبله به جانب دست راست یا دست چپ حضرت به او فرمودند که نمازش صحیح است و میانه مشرق و مغرب قبله است یعنی چون اندکی منحرف شده است و به مشرق و مغرب نرسیده است صحیح است چون تا به مشرق و مغرب نرسیده است از قبله است یعنی نسبت به مجتهد یا ناسی و یا جاهل بر احتمالی و محتمل است تعمیم چنانکه خواهد آمد.

(و نزلت هذه الآیة فی قبله المتحریر و لله المشرق و المغرب)

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۰

فَأَیْتِمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) منقولست در حدیث صحیح از حسین بن سعید از محمد بن حصین که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ که هر گاه شخصی نماز کند در روز ابر در صحرائی و قبله را نداند که بر قبله نماز کند تا چون از نماز فارغ شود آفتاب ظاهر شود و کاشف بیاید که بر غیر قبله نماز کرده است آیا

اعتماد بر آن نماز می کند یا نماز را اعاده می کند حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند ما دام که وقت بیرون نرود آیا نمی داند حق سبحانه و تعالی می فرماید و قول او حق است که «فَأَيُّمَا تَوَلَّوْا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ وَ» تفسیر متن اینست که این آیه در قبله متحیر نازل شده است و آن اینست و ترجمه اش اینست که مشرق و مغرب مال خداست و آفریده اوست پس بهر جا که رو کنید آن طرف طرفی است که توجّه بحق سبحانه و تعالی کرده اید و غرض آنست که نصاری رو به مشرق می کردند و یهودان روی به مغرب می کردند و ائمت پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیه و آله را وسط داده اند چنانکه در آیه مذکور است پس اگر رو به مشرق کرده باشید در حالت تحیر یا به مغرب یا به وسط چون مطلوب شما تعبد است بهر طرفی که واقع شده باشد گویا توجّه به جانب خداوند خود کرده اید چنانکه ملائکه که سجده حضرت آدم می کردند غرض ایشان اطاعت الهی بود پس گویا سجده خداوند خود کردند نه سجده آدم و خاصه و عامه در تفسیرهای خود آورده اند که صحابه در سفری بودند و ابر شد و هر یک به طرفی نماز کردند و خطها کشیدند و قبله هر کس ظاهر شود و چون روشن شد همگی بر خلاف قبله نماز کرده بودند و ظاهر آنست که هر یک اجتهادی کرده باشند و چون وقت در رفته بود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نفرمودند به اعاده نمازهایی که کرده بودند و معارض این اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۱

خواهد

[گراهه نماز مقابل بعضی از اشیاء]

(و روی محمّد بن ابی حمزه عن ابی الحسن الاوّل صلوات اللّٰه عليه انه قال اذا ظهر التّزّ من خلف الكنيف و هو فی القبلة یستره بشیء) و بسند کالصحیح از محمد ثقه روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه که فرمودند که هر گاه ظاهر شود تری از عقب بیت الخلا و آن در برابر قبله نماز گذارنده باشد به پوشاند آن را به چیزی که آن نجس در برابر او نباشد.

و در حدیث کالصحیح از بزندی از شخصی منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از مسجدی که دیوار قبله اش تری دهد از بالوعه که در آنجا بول کنند حضرت فرمودند که اگر آن تری از بالوعه باشد نماز در آنجا مکن و اگر از غیر بول باشد باکی نیست.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از فضیل منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه که من به نماز می ایستم و در برابر قبله فضله آدمی می بینم حضرت فرمودند که از آنجا دور شو تا مقدورت باشد و نماز مکن بر جاده راه که در آنجا تردّد کنند.

(و لا یقطع صلاه المسلم شیء یمرّ بین یدیه من کلب او امرأه او حمار او غیر ذلک) و بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که قطع نمی کند نماز مسلمان را چیزی که از برابر او بگذرد یا در برابر او باشد خواه سگ باشد یا زن یا الاغ یا غیر آن و احادیث ستره گذشت که مستحبّ است و ظاهر کلام

صدوق آنست که اخبار ما بعنوان تقيه وارد شده است و لیکن مشهور میان علماء استحباب ستره است در جایی که حایلی نباشد مثل صحرا و یا فضا.

[نظافت مسجد]

(و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن البزاق فی القبلة) و نهی کرد آن حضرت صلوات الله علیه از آب دهن انداختن به جانب قبله و احادیث در این باب گذشت و مذکور شد که بر سیبل کراهت است و منافات دارد با تعظیم قبله.

(و رای صلوات الله علیه نخامه فی المسجد فمشی إليها بعرجون من عراجین ارطاب فحکها ثم رجع القهقری فبنی علی صلاته و قال الصادق صلوات الله علیه و هذا یفتح من الصیلاه ابوابا کثیره) و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آب بینی را دید که در مسجد انداخته بودند حضرت شاخی از شاخهایی که خوشه رطب است برداشتند و پیش رفتند و آن نخامه را از دیوار مسجد تراشیدند و از پشت برگشتند و از آنجایی که گذاشته بودند نماز را تمام کردند و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که این فعل حضرت دلالت می کند بر مسائل بسیاری که متعلق به نماز است از آن جمله مثل برداشتن آن شاخ و رفتن و تراشیدن و برگشتن فعل کثیر نیست و اگر این افعال فی نفسها خوب نباشد از جهت تعظیم مسجد خوبست دیگر برگشتن از عقب تا استدبار قبله نشود که آن سبب بطلان صلاتست دیگر قطع نماز نباید که دیگر تعظیم مسجد به ازاله کثافت آن مقدار مطلوبست که مثل آن حضرت در چنان حالتی که مقام قرب لی مع الله

است متوجه این معنی شدند و ممکن است که نماز نافله باشد دیگر مفهوم می شود که آب بینی در مسجد نباید انداختن دیگر آن که امثال این امور فوریت خواه و جویا و خواه استحبابا دیگر آن که این امور چون از جهت خدا بود و منافات با حضور قلب نداشت اگر چه قیاس دیگران به آن حضرت مناسب نیست و از قول حضرت صادق صلوات الله علیه مستفاد می شود که امثال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۳

این استنباطات خوبست اگر چه ممکن است که حضرت فرموده باشد یا غرض این بوده باشد که صحابه پیرسند تا حضرت بفرمایند و چون نپرسیدند نفرمودند.

[جماع مقابل قبله]

(و نهی عن الجماع مستقبل القبله و مستدبرها) و خواهد آمد در مناهی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه که نهی فرمودند از جماع کردن رو بقبله و پشت بقبله که روی زن بقبله باشد و بر سبیل کراهت است.

[بول مقابل قبله]

(و نهی عن استقبال القبله به بول او غائط) و در آن مناهی باز مذکور است که آن حضرت صلوات الله علیه و آله نهی فرمودند از رو بقبله کردن در حالت بول یا غایط و هم چنین استدبار نیز منهی عنه است و گذشت که خلافت در آن که حرام است یا مکروه و چون استقبال ذبیحه را در باب خود گفته است در اینجا نگفت بخلاف آنها که اشاره به آن ها می توانست کرد اشاره کرد اگر چه اشاره به آن نیز بهتر بود و ظاهرا سهو شده است.

[آب دهان مقابل قبله]

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه لا یبزقن احدکم فی الصلاه قبل وجهه و لا عن یمینه و لیزق عن یساره و تحت قدمه الیسری) و بسند قوی کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمودند که زنهار که آب دهان را در نماز از پیش رو بیندازید و از دست راست میندازید بلکه از جانب چپ بیندازید و به زیر قدم چپ بیندازید و بر این مضمون و قریب باین احادیث گذشت و آن که نهی بر سبیل کراهتست نه حرمت.

(و قال الصیادق صلوات الله علیه من حبس ريقه اجلالاً لله عزّ و جلّ فی صلاته أورثه الله تعالی صحّه حتی الممات) و بسند صحیح از زراره از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر که آب دهان خود را فرو برد و از جهت تعظیم نماز نیندازد حق سبحانه و تعالی او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۴

تندرستی کرامت کند تا وقت اجل مقدر و احادیث بسیار وارد شده است که فرمودند که

نگذرد به دردی مگر آن که دوی آن درد باشد و نخامه داخل است در آب دهن یا بطریق اولی.

[کسی که قبله را نداند]

(وقد روی فی من لا یهتدی إلی القبلة فی مفازه انه یصلی إلی اربعه جوانب) و بتحقیق که روایتی وارد شده است در کسی که در صحرائی باشد و نداند که قبله در کدام جانب است که او نماز می کند به چهار جانب و این روایت را شیخ طوسی نقل کرده است بسند صحیح از عبد الله بن مغیره و او از اهل اجماع است از اسماعیل بن عباد از خراش از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گفت به آن حضرت عرض نمودم که فدای تو کردم به درستی که این سنیانی که مخالفند با ما می گویند که هر گاه آسمان ابر شود یا تاریک شود و آسمان را نتوانم دیدن ما و شما برابریم در اجتهاد حضرت فرمودند که چنین نیست که می گویند هر گاه چنین باشد نماز را در چهار طرف می باید کرد و بسند صحیح از حسین بن سعید از عباد الخ نیز منقولست و ظاهر می شود که آن بعضی از اصحاب که راویست از جمله فضلاء اصحاب آن حضرت است و مقرر بود که شیعیان عمل به اجتهاد نمی کردند در احکام الهی چون اجتهاد بذل جهد است در تحصیل ظن اگر چه در تعریف فقه می گویند که آن علم است به احکام شرعیه فرعیه که در خصوص هر یک از مسائل به آن استدلال کنند و از جمله ضروریات دین نباشد و با ایشان بحث کرده اند که آن چه معلوم است از ضروریات

دین شما آنها را از تعریف فقه بیرون کردید و ظاهر است که ما بقی همه ظنونست چون اطلاق علم بر آن کرده اید جواب گفته اند که ظنیت طریق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۵

منافات ندارد با علمیت حکم و بدیهی است که این جواب مصوّبه است که مخطئه آن را ذکر کرده اند از روی جهالت و بدیهی است که نتیجه تابع احسن مقدماتین است و هر گاه هر دو مقدمه ظنی باشد چون علم به هم رسد، و اصحاب ائمه هدی صلوات الله علیهم جمیع مسائل خود را از معصوم می شنیده اند یا بواسطه ثقاتی که از اقوال ایشان علم به هم رسد بعنوان تواتر یا بعنوان اخبار آحاد محفوفه به قراین راوی عرض می کنند که چون شایع است که مسأله قبله اجتهاد است عامه ما را الزام می دهند که شما نیز در قبله عمل به اجتهاد و ظنون می کنید دیگر شما با ما نمی توانید گفت که شما اهل ظنید و ما اهل علم حضرت می فرمایند که ما در اینجا نیز عمل بعلم می کنیم و عمل بظن نمی کنیم زیرا که ما نماز را به چهار جهه می کنیم به عنوانی که خطی بر خطی عمود شود که زوایای آن مساوی باشند و در این صورت البته یک نماز ما بر قبله است و هم چنین اگر احتمال قبله در دو طرف یا سه طرف باشد دو نماز یا سه نماز می کنیم تا آن که به یقین عمل کرده باشیم و چون در غالب بلاد معموره سعه مشرق زیاده از بیست و چهار درجه نیست و از طرفین مشرق اعتدال چهل و هشت درجه می شود و هم چنین از طرفین مغرب اعتدال چهل

و هشت درجه می شود و هم چنین که از هر طرفی صد و سی و دو درجه خارجست از مشرق و مغرب پس اگر مثلی بکشند که افق را بر سه حصّه صحیح کنند البته یکی از این خطوط بر مشرق یا مغرب می افتد و لیکن بسیار مشکل است کشیدن این مثلث که صحیح باشد و مع هذا از اراضی غیر معموره را شامل نخواهست بودن بنا بر این چهار طرف فرمودند که البته یکی ازین نمازها بر قبله خواهد بود یا بر میان مشرق و مغرب خواهد بود که قبله اضطراریست بر بعضی از مذاهب یا حقیقی است بر مذهب بعضی دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۶

و چون این حدیث موافق اصول و قواعد محدثین است ایشان عمل به این حدیث کرده اند و چون مخالف طریقه متاخرین است رد آن بضعف کرده اند سند او متنا با معارضه اخبار صحیحه که گذشت و خواهد آمد پس جمع میانه اخبار باین نحو می باید کرد که اگر ممکن باشد نماز بر چهار جهه علم مقدم است بر ظن و اگر ممکن نباشد در بقیه اجتهاد می کند و اکثر متاخرین ترجیح اجتهاد کرده اند و چهار جهت را در صورتی عمل می کنند که از سعی بسیار ظنی بهم نرسد و الله تعالی يعلم.

[بین مشرق و مغرب قبله است]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه أنه قال لا صلاه الا إلى القبلة قال قلت این حدّ القبلة قال ما بین المشرق و المغرب قبله کله قال قلت فمن صلّى لغير القبلة او فی یوم غیم فی غیر الوقت قال یعید یا فلیعد) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد

باقر صلوات الله علیه که آن حضرت فرمود نمازی نیست یعنی صحیح نیست نماز مگر رو بقبله زراره گفت عرض نمودم که کجاست حد قبله حضرت فرمودند که میان مشرق و مغرب همه قبله است گفت عرض نمودم که اگر کسی نماز کند.

بغیر قبله یا در روز ابری در غیر وقت نماز گذارد حضرت فرمودند که اعاده می کند یا می باید که اعاده کند بدان که این حدیث مشتمل است بر چند حکم یکی آن که شرط نماز است که رو بقبله واقع سازند و از احادیث صحیحه سابقه ظاهر شد که اگر بر خلاف قبله نماز کرده باشند به سبب ابر یا اجتهاد در وقت اعاده می کند و در خارج وقت اعاده نمی کند و این یک نحویست از شرط و آیات و اخبار گذشت که امر شده است مکلفان را بانکه نماز را رو بقبله واقع سازند و در حدیث موثق کالصحیح از ابن مسکان از ابو بصیر منقولست که گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۷

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا یعنی روی خود را بدار از جهت دین در حالتی که رو بدین اسلام کنی حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است پیغمبر خود را که رو به جانب قبله کند و روی خود را از عبادت بتهای ظاهری و باطنی بگرداند خالصا مخلصا حاصل آنست که در این آیات چند چیز مطلوبست یکی آن که رو بقبله کنند در حالت نماز دویم بت پرستی را بر طرف کنند و معبود و خداوند خود را یگانه دانند

بحسب اعتقاد و غیر خدا را شریک خدا ندانند سیم خالص شوند از جهت خداوند خود در اعمال که هر چه کنند از عبادات همه را به محض رضای الهی واقع سازند چنانکه در نیت مذکور شد چهارم معنی اعم از همه که روی ظاهر و باطن را به جانب او کنند و غیر او را موجود ندانند و هر چه کنند و گویند همه را از جهت رضای او واقع سازند و مراد نفس مطلقاً منظور نباشد که خالصاً عبارت از بنده بودنست. مخلصاً از بندگی کردن.

باز به همین سند موثق کالصحیح ابو بصیر گفت از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول الله تبارک و تعالی. وَ أَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ عِندَ كُلِّ مَسْجِدٍ حضرت فرمودند که این آیه نیز مثل آیه سابقه در قبله است پس معنی چنین می شود که بدارید روهای خود را به جانب قبله نزد هر نمازی و اعم است از روی ظاهر به کعبه و از روی دل به جانب معبود بر حق و خداوند مطلق و از روی روح و عقل و سر خفی همه را بسوی عالم ملکوت و جبروت و عظمت و لاهوت که عبارت از عوالم افعال و صفات تنزیهیه و اسماء و صفات ثبوتیه و عالم ذات اقدس و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۸

این جهت است که بعنوان جمع وارد شده است اگر چه ممکن است که جمعیت به اعتبار افراد باشد و لیکن لفظ مفرد نیز افاده آن معنی می کرد و الله تعالی يعلم و چون حضرت فرمودند که این آیه نیز مثل آن آیه است اولی خطاب به حضرت سید المرسلین است

صلی اللہ علیہ و آلہ و آیہ دویم خطاب به امت است و هر چه مذکور شد در آیہ اولی در آیہ ثانیہ نیز مراد است و در روایت محمد حلبی در تفسیر این آیہ حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ در هر مسجدی کہ ساخته شده باشد یا شود می باید رو بقبلہ کنند و بنا بر این تفسیر مساجد مراد است و بنا بر تفسیر اول نمازها مراد است و منع جمعی نیست کہ هر دو مراد باشد اما حکم دویم اینست کہ حضرت فرمودند کہ میان مشرق و مغرب همه قبلہ است و ظاهر این حکم مخصوص اهل عراق باشد و توابع آن و محتمل است کہ جمعی کہ از طرف مغرب محاذی اهل عراق باشند ایشان نیز داخل باشند بر عکس اهل عراق چون ایشان مغرب را بدست راست می گیرند و مشرق را بدست چپ آن جماعت مشرق را بدست راست می گیرند و مغرب را بدست چپ و در این حدیث و حدیث معاویہ ابن عمار کہ گذشت و ہم چنین آن چه گذشت در صحیحہ ابو ہاشم جعفری کہ میان مشرق و مغرب قبلہ است جمعی از علما گفته اند کہ میان مشرق و مغرب اعتدال قبلہ است و این صحیح است نظر بمثل اهل موصل و بعضی از دیار بکر بر خطّ اعتدال است بلاد ایشان و جمعی چنین گفته اند کہ قبلہ از میان مشرق و مغرب بیرون نمی رود پس مانند اهل بصرہ و ما وراء النہر قریب بہ مغربست قبلہ ایشان و مانند بعضی از بلاد شام و حلب نزدیک بہ مشرقست چنانکہ تفصیلش در باب اوقات گذشت و موافق

آن تفصیل است احادیثی که مذکور خواهد شد در علامت اهل عراق و ظاهر حدیث زراره آنست که هر جزوی از آن قبله هر یک هر یکست و این اظهر است و موافق است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۴۹۹

با ظاهر آیات که شطر المسجد الحرام است یعنی جانب آن و حکم سیم آنست که اگر نمازی بر غیر قبله کرده باشند اعاده می باید کرد و ماول است به عامد یا در وقت یا اعم که بعضی بر سبیل وجوب باشد و برخی بر سبیل استحباب حکم چهارم آنست که اگر نماز را در خارج وقت به جا آورده باشد اعاده می کند و این اخیر محتاج است بتقیید بانکه کل در خارج باشد که اگر بعضی در وقت واقع شود صحیح است چنانکه گذشت.

[انحراف از قبله در نماز]

(و قال فی حدیث اخر ذكره له ثم استقبل القبلة بوجهك ولا تقلب بوجهك عن القبلة فتفسد صلاتك فان الله عز وجل يقول لنبیہ صلی اللہ علیہ و آلہ فی الفریضہ «فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَيْثُ مَا كُنْتُمْ فَوَلُّوا وُجُوهَكُمْ شَطْرَهُ» ۲: ۱۴۴ فقم منتصباً فان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ قال من لم یقم صلبه فلا صلاه له و اخشع ببصرک لله عز وجل و لا ترفعه إلى السماء و لیکن حذاء وجهك فی موضع سجودك) و به اسانید صحیحہ منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ به او فرمودند بعد از حکمی چند که فرموده بودند و خواهد آمد که پس رو بقبله کن و روی خود را از قبله مگردان و در کافی و تهذیب و لا تقلب وجهك

است که تعدیه اش بیاب تفعیل شده است و بنا بر نسخه اصل به با شده است و معنی هر دو یکی است اگر چه عبارت آنها بهتر است که اگر رو را تماما از قبله بگردانی نمازت فاسد می شود و ممکن است که اعم باشد از گردانیدن کل بدن نیز زیرا که حق سبحانه و تعالی به پیغمبر خود خطاب فرموده است در نماز واجب که یا محمد بگردان روی خود را به جانب مسجد الحرام وای امت محمد هر جا که باشید روهای خود را به جانب مسجد الحرام کنید که مراد از مسجد حرم باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۰

چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که **شَيْبَانَ الَّذِي أُشِيرَ بِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ** و حال آن که در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت در خانه ام هانی بود که از حرم بود و مسجد نبود و اطلاق مسجد بر آن کرده اند بعنوان مجاز یا مراد کعبه باشد چنانکه احادیث متواتره بر آن وارد است و گذشت و خواهد آمد پس راست بایست زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که پشت خود را راست نکند نماز او نماز نیست و چشم خود را به زیر اندازد جهت رضای الهی و نظر به جانب آسمان مکن بلکه می باید که نظرت در برابر رویت باشد در موضع سجودت و ظاهر عبارت این حدیث دلالت می کند بر آن که اگر رو اندکی بگردد از قبله نماز باطل شود و لیکن اکثر علما حمل کرده اند بر آن که کل رو به جانب پشت بگردد.

بعنوان معرکه گیران و آن

نادر است و یا بانکه بدن نیز بگردد و در این صورت گردیدن بدن و گردیدن رو هر دو سبب بطلان صلاه می شود چنانکه در حدیث صحیح منقولست از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که التفات قطع می کند نماز را هر گاه بجمع باشد یعنی بتمام بدن و احتمال دارد که اعم باشد از تمام بدن و تمام رو نیز و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدم که آیا مرد التفات می تواند کرد در نماز حضرت فرمودند که نه و انگشتان خود را نشکند چنانکه متعارفست که با انگشتان خود بازی می کنند و اخبار دیگر نیز خواهد آمد و هیچ شک نیست که احوط آنست که رو به جانب راست و چپ نکند به هیچ وجه و در حدیث کالصحیح از عبد الملک منقولست که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۱

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از التفات در نماز آیا قطع می کند نماز را حضرت فرمودند که نه و دوست نمی دارم که کسی التفات کند در نماز و محمولست بر آن که بچشم باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد و اکثر علما حمل کرده اند بر آن که به جانب دست راست و دست چپ باشد و رو به پشت نرسد و احوط آنست که به هیچ وجه التفات نکند چنانکه خواهد آمد.

و دیگر در این حدیث وارد شده است که حکم استقبال قبله از جهه نماز واجبست و شک نیست در آن که در نماز واجب واجبست و در نماز سنت اگر

در سفر باشند بر روی چهار پا می توان کرد بهر طرفی که بروند و اما اگر ضرورتی نباشد در حضر خلافت بعضی استقبال را در کار نمی دانند و احوط آنست که بی عذری بر خلاف قبله نماز نکند.

[نماز اعاده نمی شود مگر برای پنج چیز]

(و قال صلوات الله عليه لزراره لا- تعاد الصلاه الا من خمسه الطهور و الوقت و القبلة و الركوع و السجود) و بسند صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که اعاده نماز نمی باید کرد مگر از جهه پنج چیز اول مطهر است از حدث که اگر کسی بی وضو یا با جنابت و غیر آن از احداث نماز کند خواه عمدا یا سهوا یا جهلا نمازش باطل است و اعاده می کند نماز را در وقت و خارج وقت چون طهارت از حدث شرط است در نماز اجماعا و احادیث بسیار در آن وارد شده است و هم چنین اگر مطهر از خبث واقع نساخته باشد عمدا یا جهلا بنا بر مشهور یا سهوا از جهه اعاده نماز در وقت به تفصیلی که گذشت و هم چنین وقت نیز گذشت که اگر کسی نماز را پیش از وقت به جا آورده باشد اعاده می کند مگر آن که بعضی از آن در وقت واقع شود و هم چنین قبله از جهه اعاده در وقت، دیگر رکوع، دیگر سجود و این هر دو رکنند و حکمشان خواهد آمد.

[نافله سواره]

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی اذا اردت ان تصلی نافله و أنت راكب فصلها و استقبال رأس دابتك حیث توجهت بک مستقبل القبلة و مستدبرها و یمینا و یسارا فان صلیت فریضه علی ظهر دابتك فاستقبل القبلة و کبر تکبیره الافتتاح ثم امض حیث توجهت بک دابتك و اقرأ فاذا اردت الركوع و السجود فارکع و اسجد علی شیء یكون معک مما يجوز علیه السجود و لا تصلها الا علی حال اضطرار

شدید و تفعل فیها اذا صَلَّیت ماشیا مثل ذلك اَلَّا اَنْتَک اذا اردت السَّجود سجدة علی الارض) و ذکر کرده است پدرم رضی اللہ عنہ در رساله که بسوی من نوشته بود با آن که جمیع این عبارات، عبارات فقه رضویست صلوات اللہ و سلامه علیہ هر گاه خواهی نماز نافله کنی و سواره باشی پس نماز نافله بکن و رو بسر چهار پا کن هر جا که ترا برد خواه رو بقبله رود یا پشت بقبله و خواه بدست راست رود و خواه بدست چپ و اگر نماز واجب را بر پشت چهار پا کنی پس اول رو بقبله کن و تکبیر احرام را رو بقبله بگو و رو کن بهر طرفی که چهار پا از آن طرف رود و حمد و سوره بخوان پس چون خواهی که رکوع و سجود کنی رکوع کن و سجود کن بر چیزی که با خود داشته باشی از چیزهایی که جایز باشد سجده کردن بر آن و فریضه را بر پشت حیوان مکن تا بسیار مضطر نباشی و اگر مضطر شوی به پیاده رفتن بهمان عنوان نماز کن که تکبیره الاحرام را رو بقبله بگو و قرائت را رو به راه بخوان و رکوع را کج شو و چون خواهی سجده کنی بر زمین سجده کن و بر این مضامین احادیث صحیحہ بسیار وارد شده است و چون بعد از این همه را ذکر کرده است و احادیث آورده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۳

إن شاء اللہ تفصیلش را در آنجا بیان خواهیم کرد.

[هر گاه شیری متوجه شود و ترسی که اگر صبر کنی نمازت فوت شود]

(و قال فیها اذا تعرّض لك سبع و خفت فوت الصّلاه فاستقبل القبله و صلّ

صلاتک بالإیماء و ان خشیت السَّبع و تعرّض لک فدر معه کیف دار و صلّ بالإیماء) و پدرم در رساله ذکر کرده بود و عبارت فقه رضویست که هر گاه شیری متوجه شود و ترسی که اگر صبر کنی نمازت فوت شود پس رو بقبله کن و نماز را به ایماء کن اگر دور باشد و اگر از آن ترسی و نزدیک شده باشد پس بگرد با او هر طرفی که بگردد و نماز را به ایماء بکن حاصل آنست که هر نحوی که ممکن باشد نماز می کند و بالخاصیه شیراز برابر نمی آید و اگر کسی پشت بان کند یا بگریزد متوجه می شود و اگر روبروی او کند یا از خوف یا به سبب حیاء متعرّض آدمی نمی شود در این صورت روی شیر قبله خواهد بود چنانکه در سابق سر چهارپا بود و چنانکه در آینده سینه کشتی و هم چنین روی واعظ قبله است و هم چنین موعوظ.

(و روی آنه اذا عصفت الریح بمن فی السّفینه و لم یقدر علی ان یدور إلی القبلة صلّی إلی صدر السّفینه) و در روایتی وارد شده است که هر گاه بادی بوزد که طوفان شود و خوف آن باشد که کشتی و هر چه در آنست غرق شود و نتواند که بگردد بقبله نماز کند و رو کند به سینه کشتی و این عبارت نیز عبارت فقه رضوی است.

[واعظ قبله متعظ است]

(و قال النّبی صلّی الله علیه و آله کلّ واعظ قبله و کلّ موعوظ قبله للواعظ یعنی فی الجمعه و العیدین و صلاه الاستسقاء فی الخطبه یستقبلهم الامام و یستقبلونه حتّی یفرغ من خطبته) و منقولست به سندى

لوامع

قوی کالصحیح از سکونی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر واعظی قبله موعوظ است و هر موعوظی قبله واعظ است یعنی در خطبه نماز جمعه و خطبه نماز عید رمضان و عید قربان و خطبه نماز طلب باران امام رو به مردان می کند و مردمان رو به امام می کنند تا از خطبه فارغ شود و همین حدیث را کلینی نقل کرده است تا اینجا که هر واعظی قبله است یعنی هر گاه امام خطبه بخواند در روز جمعه سنت است مردمان را که رو به امام کنند بدان که ظاهر آنست که تفسیر یعنی را حضرت امام جعفر صادق کرده باشد و لفظ یعنی این کتاب نیز ظاهر آنست که از حضرت باشد و ممکن است که از کلینی و صدوق باشد که موعظه که از شارع متلقى شده است در خطبه شنیده است و کلینی نماز جمعه را بر سبیل مثال گفته باشد و صدوق نیز اکثر افراد آن را گفته باشد و ممکن است که اعتقاد صدوق این باشد و نمازی که خطبه دارد همین هاست و ظاهرا فی نفسها موعظه مطلوب شارع باشد و جوبا در بعضی از اوقات و استحبابا در بعضی از اوقات چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَ تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ و دیگر فرموده است که فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى یعنی موعظه کن مؤمنان را که موعظه نافع است و همیشه نفع می دهد ایشان را و موعظه کن کفار را اگر یابی که موعظه ایشان را نفع دهد و

آیات و اخبار در این باب از حد حصر بیرونست پس تخصیص اگر از معصومست بر سبیل مثال است و اگر از شیخین است دو احتمال دارد یکی انحصار و یکی مثال و الله تعالی يعلم و مراد از قبله ظاهرا آن باشد که سنت است که خطیب پشت بقبله باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۵

مقتدین رو بقبله و ترجیح جانب ایشان از جهت کثرت ایشان است و محتملست که زاید بر آن این معنی نیز مراد باشد که می باید همگی رو به واعظ کنند و نظر او به جانب متعظین باشد تا فیوض قدسیه که از مبدأ فیاض بر قلوب هر یک از ایشان رسد تعدی به دیگران کند که اگر بر واعظ فایض شود بر ایشان نیز فایض شود و اگر اولاً بر متعظی به سبب زیادتی قابلیت فایض شود فیض از او به واعظ رسد و از واعظ بما بقی و این معنی را بکرات و مرات تجربه کرده ام و مولانای رومی تفسیر

إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرَكُمْ نَفَحَاتٍ

را باین معنی کرده است و گذشت و ظاهراً غرض او مثال باشد و ایام فیوض را حصر نمی توان کردن و الله تعالی يعلم.

[قبله در شب]

(و قال رجل للصّادق صلوات الله عليه انّی اکون فی السّفر و لا اهتدی إلى القبلة باللیل فقال أ تعرف الکوکب العمدی یقال له جدی قلت نعم قال اجعله علی یمینک و اذا کنت فی طریق الحجّ فاجعله بین کتفیک) و منقولست که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که بسیار است که در سفر می باشم و قبله را نمی دانم در شب حضرت فرمودند که

آیا می شناسی ستاره را که جدی می نامند گفتم بلی حضرت فرمودند که جدی را بر دست راست گیر و هر گاه در راه حج باشی آن را میان دو کتف خود گیر و ظاهرا سائل بصری بوده باشد چون انحراف بصره بسیار است و در راه مکه معظمه از هر طرفی که روند ظاهرا رو به راه توان کرد و اگر از طرف بغداد روند و جدی را قریب به میان دو کتف می گیرند.

و در حدیث موثق کالصحیح منقولست از علا از محمد بن مسلم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۶

احدهما صلوات الله علیهما که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از قبله حضرت فرمودند که جدی را بر قفا گذارد و نماز کن و ظاهر قفا میان دوشهاست و در این صورت موافق است با احادیث صحیحه سابقه که میان مشرق و مغرب قبله است به یک معنی و ممکن است که مراد از قفا عقب منکب باشد چنانکه در این بلاد است یا عقب کتف مراد باشد و به عراق عرب که بغداد و کوفه است انساب خواهد بود خصوصا به سامرا و در این دو صورت موافق خواهد بود با حدیث متن یا قریب به آن خواهد شد و بغیر از این روایات در قبله خبری ندیده ام و اگر در هر جا رجوع به دایره هندی شود که سابقا مذکور شد بهتر خواهد بود.

باب الحدّ الذی یؤخذ فیہ الصّیان بالصّلاه

[در شش سالگی امر به نماز می شود]

(قال الصادق صلوات الله علیه انا نأمر صبیاننا بالصّلاه و هم ابناء خمس سنین فمروا صبیانکم بالصّلاه اذا كانوا ابناء سبع سنین و نحن نأمر صبیاننا بالصّیام اذا كانوا ابناء سبع سنین ما اطاقوا من صیام

اليوم ان كان إلى نصف النهار او اكثر من ذلك او اقل فاذا غلبهم الجوع او العطش افطروا حتى يتعودوا الصوم و يطيقوه فامروا صبيانكم بالصيام اذا كانوا ابناء تسع سنين ما اطاقوه من صيام اليوم فاذا غلبهم العطش افطروا) این بابی است در بیان حدی که اطفال را جبر می کنند به نماز شیخان بسند حسن کالصحیح روایت کرده اند از حلبی و طرق صدوق به او صحیح است و او گفته است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ما امر می کنیم اطفال خود را به نماز در پنج سالگی پس شما امر کنید اطفال خود را به نماز هر گاه هفت ساله باشند و ما امر می کنیم اطفال خود را بروزه در وقتی که هفت ساله باشند به آن چه طاقت داشته باشند از روزه روز اگر تا نصف روز باشد یا بیشتر یا کمتر پس چون غلبه می کند بر ایشان گرسنگی یا تشنگی افطار می کنند تا عادت کنند بروزه و قوت گرفتن همه به هم رسانند پس شما امر کنید اطفال خود را بروزه هر گاه نه سال باشند هر چه طاقت داشته باشند از روزه روز پس چون غلبه می کند بر ایشان تشنگی افطار کنند و در حدیث صحیح از زراره و حدیث صحیح از حلبی منقولست از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۸

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند که کی نماز بر اطفال واجب می شود که ولی ایشان را بران بدارد حضرت فرمودند که وقتی که شش ساله شوند و روزه وقتی واجب می شود بر ایشان که طاقت داشته باشند و ظاهرا مراد از این وجوب استحباب مؤکد

است بر ولی و در حدیث صحیح منقولست از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه پسری به منتهای قوت خود برسد که آن سیزده سالست و داخل شود در سال چهاردهم واجب می شود بر او آن چه واجبست بر جمعی که محتلم شده اند. خواه آن پسر محتلم شده باشد یا محتلم نشده باشد و می نویسند بر او گناهان را و می نویسند از جهه او حسنات را و هر کاری که می کند صحیح است مگر آن که سفیه باشد یا ضعیف العقل باشد و مؤید این حدیث چند حدیث دیگر وارد شده است در سیزده احوط آنست که در این سال ترک عبادات نکند و اگر کرده باشد قضا کند بعد از بلوغ احتیاطاً و ممکن است که در سال چهاردهم قابل تکلیف مستحب شود و بر افعال خیر مثاب شود و عقابش محرومی از ثواب باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از احدهما صلوات الله علیهما که عرض نمودند که طفل کی نماز می کند حضرت فرمودند که هر گاه نماز را بفهمد گفتم کی نماز را می فهمد و واجب می شود بر او حضرت فرمودند که شش ساله و در حدیث صحیح از معاویه بن وهب منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که در چند سالگی اطفال را به نماز باز می دارند حضرت فرمودند در شش هفت سالگی و در میان شش و هفت عرض نمودم که کی ایشان را جبر نمایند بر صوم حضرت فرمودند که در میان پانزده و چهارده

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۰۹

و اگر پیشتر

روزه بدارد او را بحال خود گذار به درستی که فرزندم روزه گرفت پیش از این و منع نکردم او را و در حدیث موثق عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه سیزده ساله شود نماز بر او واجب می شود و اگر پیشتر محتلم شود نماز بر او واجبست و قلم بر او جاریست و هم چنین است حکم دختر که هر گاه سیزده ساله شود یا پیش از آن حایض شود نماز بر او واجبست و قلم بر او جاریست و اخبار بسیار در این باب خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(و روی عن الحسن بن قارن أنه قال سألت ابا الحسن الرضا صلوات الله عليه او سئل و انا اسمع عن الرجل يجبر ولده و هو لا يصلّي اليوم و الیومین فقال و کم اتی علی الغلام فقلت ثمانی سنین فقال سبحان الله یترک الصیلاه قال قلت یصیبه الوجع قال یصلی علی نحو ما یقدر) و بسند حسن منقولست از حسن و او مجهول الحال است و پدرش به قاف و را مهمله است یا به فا و زای است و گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه یا دیگری سؤال کرد و من شنیدم از شخصی که جبر کند فرزند خود را که نماز نکند یک روز و دو روز پس حضرت فرمودند که این فرزند چند سال دارد پس من عرض نمودم که هشت سال فرمودند سبحان الله از روی تعجب چنانکه متعارفست یا منزّه است از آن که مستحق عبودیت نبوده باشد ترک نماز می کند راوی گفت که عرض نمودم که دردی دارد

که چون متوجه نماز می شود بیشتر می شود حضرت فرمودند که هر نحوی که قدرت دارد نماز را به جا می آورد و ترک نمی کند نماز را یعنی اگر وضو نتواند ساخت تیمم می کند و ظاهراً اسم پدرش پازنست عرب آن را به زبان خود آورده است فازن شده است و در بعضی از نسخ قاتل است و تصحیف است چنانکه در فهرست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۰

قارن است و از مبالغه حضرت مفهوم می شود که در هشت سالگی تأدیب توان کرد بر ترک نماز و در حدیث کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه طفلی شش ساله شود نماز بر او واجبست و هر گاه قدرت داشته باشد که روزه بگیرد روزه بر او واجبست.

و در حدیث صحیح از فضیل بن یسار منقولست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه می فرمودند که اطفال نماز خفتن را جمع کنند با شام و می فرمودند که جمع کردن ایشان بهتر است از آن که بخواب روند چون اگر صبر کنند که وقت فضیلت خفتن داخل شود اکثر اوقات بخواب می روند و علت خواب اطفال آن زمان در مشایخ این زمان جاریست خصوصاً در ماه رمضان که جمع کردن پیش از افطار بهتر است از صبر کردن که وقت فضیلت داخل شود چون اکثر زیاده از قدر متعارف آب و نان می خورند و سنگین می شوند و بخواب می روند و از این جهت است که در احادیث صحیحه و حسنه و موثقه از طرق خاصه و عامه حتی در صحیحین ایشان از عبد الله بن عباس روایت کرده اند که حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله بی علتی در حضر جمع فرمودند در میان ظهر و عصر و هم چنین جمع کردند میان مغرب و عشا تا فراخ شود وقت بر امت آن حضرت صلی الله علیه و آله و بر ایشان مشکل و تنگ نباشد.

و منقولست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم که آیا اطفال را در صفی جدا باز داریم در عقب بالغ حضرت فرمودند که اطفال را مؤخر ندارید بآنکه در مسجد داخل نشوند یا اگر شوند در صف آخر باز ایستند که سبب این می شود که با هم بازی کنند و تفریق کنید در میان ایشان بآنکه در صف شما با شما بایستند اما دو نفر از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۱

با هم نباشند.

[تعلیم کودکان از سه سالگی]

(و روی عبد الله بن فضاله عن أبي عبد الله أو أبي جعفر صلوات الله عليهما قال سمعته يقول اذا بلغ الغلام ثلث سنين يقال له قل لا اله الا الله سبع مرّات ثم يترك حتّى يتمّ له ثلث سنين و سبعة اشهر و عشرون يوما فيقال له قل محمّد رسول الله صلی الله علیه و آله سبع مرّات و يترك حتّى يتمّ له اربع سنين ثمّ يقال له قل سبع مرّات صلی الله على محمّد و آله ثمّ يترك حتّى يتمّ له خمس سنين ثمّ يقال له أيهما يمينك و أيهما شمالك فاذا عرف ذلك حوّل وجهه إلى القبلة و يقال له اسجد ثمّ يترك حتّى يتمّ له سبع سنين فاذا تمّ له سبع سنين قيل له اغسل وجهك و كفّيك فاذا غسلهما قيل له صلّ

ثُمَّ يترك حَتَّى يَتِمَّ لَهُ تِسْعَ سَنِينَ فَإِذَا تَمَّتْ لَهُ عِلْمُ الْوُضُوءِ وَضَرْبِ عَلَيْهِ وَامْرُؤًا بِالصَّلَاةِ وَضَرْبِ عَلَيْهَا فَإِذَا تَعَلَّمَ الْوُضُوءَ وَالصَّلَاةَ غَفَرَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَوَالِدَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى) و مرویست در قوی از عبد الله از حضرت امام جعفر صادق یا حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما بدان که تقدیم حضرت امام جعفر صادق از آن جهت است که ظن آن که آن حضرت است بیشتر بوده است و محتمل است که نسخه و او باشد و از آن حضرت مکرر شنیده باشد یا به اعتبار قرب عهد به آن حضرت مقدم داشته باشد حاصل آن که گفت از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که هر گاه پسر سه ساله شود به او می گویند که بگو لا اله الا الله هفت مرتبه دیگر او را می گذارند تا سه سال و هفت ماه و بیست روز شود می گویند او را که بگو محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و ظاهر صلوات به اعتبار آنست که اسم آن حضرت مذکور شده است نه فی نفسها چون بعد از این آن را خواهند گفت و ممکن است که صلوات را در این مرتبه بالتبع باید گفت و بعد از آن بالذات و این اولی است و ظاهرا نساخ زیاد کرده اند به اعتبار آن که اسم حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۲

مذکور شده است و مؤیدش اینست که در امالی صلوات را ذکر نکرده است دیگر او را می گذارند تا تمام شود او را چهار سال پس او را می گویند که هفت مرتبه بگو صلی الله علیه و آله دیگر

به او کار ندارند تا او را پنج سال تمام شود پس چون از او می پرسند که دست راست تو کدام است و دست چپ کدام پس چون دانست این را یا این و امثال این را روی او را به قبله می کنند و می گویند به او که سجده کن دیگر او را می گذارند تا هفت سالش تمام شود پس چون تمام شود او را هفت سال می گویند او را که رو را بشوی و دستها را تا بند دست بشوی و چون این مواضع را شست به او می گویند که نماز بگذار دیگر او را می گذارند تا نه سالش تمام شود چون نه سالش تمام شود وضوی صحیح را تعلیم او می دهند و اگر وضو نسازد او را می زنند و هم چنین تعلیم می دهند او را نماز و اگر ترک کند می زنندش پس چون وضو و نماز را دانست حق سبحانه و تعالی گناهان پدر و مادر او را می آمرزد **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی یعنی اگر حق سبحانه و تعالی خواهد به آن که مخالف مذهب حق نباشند و ممکن است که **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تيمّن و تبرک باشد چنانکه گذشت

فائده

و بدان که شرایط نماز همگی مذکور شد در این ابواب مگر اسلام و ایمان و خلافتی میان شیعه و سنی نیست که اسلام شرط صحت همه عبادات است و کسی که انکار کند ضروری از ضروریات دین اسلام را کافر است و خلافتی نیست نزد شیعه که ایمان نیز شرط صحت است و احادیث منقوله از ائمه معصومین صلوات الله عليهم در این باب متواتر است و محلّ این مسأله کتب کلام

است و لیکن قانون اخباریین این بود که در کتب فقهیه احادیث اصول دین را مقدم می داشتند حتی شیخ مفید علیه الرحمه در مقنعه که از کتب فقه اوست.

اصول دین را اولاً ذکر کرده است و چون ضرور بود مجملی در مقدمه مذکور شد و مجملی اگر در مقدمات نماز مذکور شود بی موقع نخواهد بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۳

از آن جمله بسند صحیح منقولست از ابی حمزه که گفت که حضرت امام العارفین و سید الساجدین صلوات الله علیه از ما پرسیدند که از مساجد مشرفه و بقاع معظمه کدام یک افضلند من گفتم که خدای تعالی و رسولش و فرزند رسولش اعلمند پس حضرت فرمودند که بتحقیق که فاضلترین بقعها ما بین رکن حجر الاسود است و مقام حضرت ابراهیم علیه السلام که مسمی است بحطیم و خواهد آمد پس اگر کسی عمر یابد مانند عمری که حضرت نوح در تبلیغ رسالت یافت که آن نهصد و پنجاه سال است و در این موضع روزها بروزه باشد و شبها به عبادت مشغول باشد و در روز قیامت در صحرائی محشر حاضر شود و اعتقاد به امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا به امت یکی از ایشان نداشته باشد از این عبادات هیچ بهره نخواهد داشت و از هیچ یک از این عبادات منتفع نخواهد شد و در صحیح از میسر منقولست که نزد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودیم و در این خیمه قریب به پنجاه کس بودیم و همه خاموش بودیم پس حضرت فرمود که چرا اعتقادات زیادتی بما دارید اعتقاد شما اینست که من پیغمبر خدایم نه چنین است

مراقابت و خویشی هست به رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله هر که بما دست دهد در متابعت بندگی و اطاعت خداوند خود کرده است و هر که با ما نیکی می کند حق سبحانه و تعالی با او نیکی می کند و هر که دوست می دارد ما را حق سبحانه و تعالی او را دوست می دارد و هر که حق ما را ضایع گرداند حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود محروم می کند پس فرمودند که می دانید که از جاهای زمین کجا افضل است نزد حق سبحانه و تعالی و رسول پس هیچ کس جواب نداد بعد از آن خود فرمودند که بهترین جاهای دنیا مکه است که حق سبحانه و تعالی آن ها حرم خود گردانیده و خانه خود را در آنجا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۴

آورده است دیگر فرمودند که آیا می دانید که در مکه کجا حرمتش نزد حق سبحانه و تعالی افضل است کسی سخن نگفت از ما و حضرت خود فرمودند که آن مسجد الحرام است که بهترین جاهای مکه معظمه است دیگر فرمودند که آیا می دانید که در مسجد الحرام کجا حرمتش نزد حق سبحانه و تعالی اعظم است باز کسی جواب نداد و خود فرمودند که میانه رکن و مقام در کعبه معظمه است یعنی عرضش از رکن حجر است تا در کعبه معظمه و طولش تا مقام حضرت ابراهیم است که الحال در آنجاست و آن حطیم حضرت اسماعیل است که خود در اینجا نماز می کردند و گوسفندان خود را در حجر جا داده بودند که توشه آن حضرت بود پس به خداوند عالمیان قسم یاد

می‌کنم که اگر بنده هزار کم پنجاه سال در اینجا عبادت کند که شبها عبادت کند تا روز و روزها روزه باشد تا شب و ما را
إمام واجب الاطاعة نداند حق سبحانه و تعالی هیچ عمل او را قبول نکند هرگز و در حدیث دیگر از میسر منقولست که
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر بنده هزار سال عبادت کند در حطیم یا در میان قبر حضرت سید
المرسلین و منبر آن حضرت صلی الله علیه و آله و عاقبت شهید شود و یکی از ائمه معصومین را امام ندانسته باشد بر حق
سبحانه و تعالی واجبست که او را به جهنم برد سرنگون و در فردوس الاخبار عامه نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین
صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر بنده عبادت الهی کند آن مقدار که حضرت نوح در قوم خود بود که هزار کم پنجاه سال
باشد و مثل کوه احد طلای سرخ داشته باشد و همه را در راه خدا صرف نماید و آن قدر عمر بیابد که هزار حج پیاده بکند و
در میان صفا و مروه بنا حق شهید شود و ترا یا علی امام نداند بوی بهشت را نشنود و داخل بهشت نشود و احادیث در این باب
فوق حد و حصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۵

است و هر که خواهد رجوع کند بکتاب حجت کافی و محاسن برقی و عقاب الاعمال و بصائر الدرجات و امثال این کتب قطع
نظر از کتب کلامیه که مشحونست از این معنی بلکه اجماع شیعه است به اجماع یقینی که امامت از اصول دین است

و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد است که هر که امام زمان خود را نداند و بمیرد کافر مرده است و احادیث بسیار وارد شده است که جمعی که اثنا عشری نیستند عبادات ایشان و زنا و لواطه ایشان مثل یکدیگر است چون مذکور شد که صلاه که اعظم عبادات است اگر کسی بی وضو واقع سازد دو عقاب دارد یکی آن که نماز نکرده است و مانند کفار است و دویم آن که استخفاف به نماز کرده است و آن نیز بمنزله کفر است بخلاف آن که تارک الصلاه است او را عقاب می کنند از جهت ترک فقط پس چنانکه وضو شرط صلاه است هم چنین معارف واجبه شرط ایمانست بلکه شرط اسلام پس بمنزله نمازیست که کفار به جا آورند و بعد از این نیز احادیث متفرقه در این باب مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

باب الاذان و الاقامه و ثواب المؤذنین

اشاره

این بابی است در بیان شرعیت اذان و اقامت و کیفیت آن و ثواب مؤذنان و سایر احکامی که متفرع می شود بر آن بدان که علماء شیعه اجماع کرده اند بر آن که اذان و اقامه به وحی الهی است چنانکه اجماع سنیانست بر آن که از خواب یکی از صحابه است که آن عبد الله بن زید است یا ابی بن کعب و اجماع شیعه است بر آن که هر که این اعتقاد داشته باشد ملعونست و احادیث ما متواتر است که از وحی است و بعضی از آن مذکور خواهد شد.

[اذان جبرئیل]

(و روی حفص بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لَمَّا اسرى برسول الله صلى الله عليه و آله حضرت الصلاه فاذن جبرئيل عليه السلام فلَمَّا قال الله اكبر الله اكبر قالت الملائكة الله اكبر فلَمَّا قال اشهد ان لا اله الا الله قالت الملائكة خلع الانداد فلَمَّا قال اشهد ان محمدا رسول الله قالت الملائكة نبى بعث فلَمَّا قال حى على الصلاه قالت الملائكة حى على عباده ربّه فلَمَّا قال حى على الفلاح قالت الملائكة افلح من اتبعه) منقولست به اسانید اربعه صحیحه از حفص که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را به معراج بردند وقت نماز حاضر شد یعنی وقت تعلیم نماز یا وقت نمازی که آن حضرت در آسمان کردند و جوبا یا استحبابا یا با تعلیم پس حضرت جبرئیل اذان گفت و چون گفت الله اکبر الله اکبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۷

ملائکه حکایت اذان کردند و همان عبارت را همه گفتند

پس چون جبرئیل گفت که گواهی می دهم که نیست خدائی مگر خداوند عالمیان تعالی شانه فرشتگان گفتند که باین کلمه که شایع خواهد شد برطرف شد پرستیدن غیر حق سبحانه و تعالی که کافران آنها را در پرستش نظیر حق سبحانه و تعالی گردانیده بودند یا آن که این کلمه توحید است که باین محو می شود آلهه و معنیش وحدت الهی است تعالی شانه پس چون جبرئیل گفت اشهد انّ محمّدا رسول الله یعنی گواهی می دهم از روی یقین که محمد فرستاده الهی است به خلائیق تمام ملائکه گفتند پیغمبری مبعوث شده است که اسم او مقرون است باسم الهی یا پیغمبری مبعوث شده است و چه پیغمبری پس چون گفت که بشتابید و سعی کنید در نماز فرشتگان گفتند که جبرئیل ترغیب نمود بر عبادت پروردگار خود و چون جبرئیل گفت که بشتابید به چیزی که سبب فلاح و رستگاری شما است ملائکه گفتند که بتحقیق که رستگاری یافت که هر که متابعت کرد این سخن را.

(و روی منصور بن حازم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال هبط جبرئیل علیه السلام بالأذان علی رسول الله و کان رأسه فی حجر علی صلوات الله علیه فاذن جبرئیل علیه السلام و اقام فلما انتبه رسول الله قال یا علی سمعت قال نعم یا رسول الله قال حفظت قال نعم قال ادع بلالا- فعلمه فدعا بلالا- فعلمه) مرویست در حسن کالصحیح از منصور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آله که فرمودند که حضرت جبرئیل علیه السلام اذان را از آسمان به زمین آورد بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

آله در حالتی که سر آن حضرت بر کنار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و جبرئیل اذان و اقامه را گفت پس چون آن حضرت بیدار شدند فرمودند که ای علی شنیدی گفت بلی یا رسول الله فرمودند که حفظ کردی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۸

گفت بلی فرمودند که بلال را بخوان و به او یاد ده پس حضرت امیر المؤمنین بلال را خواند و او را یاد داد و بلال مؤذن شد چون بلال بلند آواز خوش آواز بود و منافاتی نیست میانه این دو خبر زیرا که ممکن است که در شب معراج حضرت شنیده باشند و مأمور نشده باشند که در زمین به جا آورند و چون جبرئیل به زمین آورد بعد از آن عمل نموده باشند و ظاهر این است که معراج در مکه معظمه واقع شد و اذان در مدینه مشرفه و ممکن است که در مدینه مشرفه نیز معراج شده باشد و چون حضرت به زمین آمده باشد جبرئیل آمده باشد که به آن عمل نمایند.

چون در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که صد و بیست مرتبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را معراج واقع شد و در هر مرتبه حق سبحانه و تعالی به آن حضرت مبالغه می نمود در امر به متابعت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم بیشتر از باقی فرایض چنانکه این بنده زیاده از هزار حدیث در معراج دیدم و در اکثرش مبالغه در امامت و خلافت حضرت امیر المؤمنین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم

وارد است.

و چون دو حدیث صحیح وارد شده است که مشتمل است بر اذان و نماز تیمنا هر دو را ذکر می‌کنم از آن جمله یکی را که مختصرتر است و بر فوائد بسیار مشتمل است ذکر می‌کنم آن را کلینی رضی الله تعالی عنه روایت کرده است بسند حسن کالصحیح از ابن اذینه و صدوق روایت کرده است به اسانید صحیحه و موثقه کالصحیحه از صباح مزنی و سدیر صیرفی و مؤمن الطاق و عمر بن اذینه که حاضر بودند و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مخاطب گردانید ابن اذینه را فرمودند که این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۱۹

سنیان دشمن خدا و رسول و ائمه چه روایت می‌کنند ابن اذینه گفت فدای تو گردم در چه چیز حضرت فرمودند که در اذان و رکوع و سجود عرض نمودم که ایشان می‌گویند که ابی بن کعب در خواب دید و در اکثر روایات سنیان می‌گویند که عبد الله بن زید در خواب دید حضرت فرمودند که دروغ می‌گویند زیرا که دین حق سبحانه و تعالی از آن عزیزتر است که در خواب به بیند احکام الهی را و حضرت رسولش که بهترین پیغمبران است محتاج خواب عبد الله بن زید یا ابی ابن کعب باشد پس سدیر صیرفی گفت فدای تو گردم آن چه واقع است بیان فرما پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبرش را به آسمانها برد در آسمان اول بر آن حضرت برکتها فرمود و کمالات آن حضرت را تمام گردانید و در آسمان دویم تعلیم فرمود فرایض را بر آن حضرت

و آن چنان بود که حق سبحانه و تعالی محملی از نور فرستاد که در آن محمل چهل نوع از انواع نور بود از انواری که احاطه کرده اند به عرش حق سبحانه و تعالی که چشمهای نظر کنندگان از دیدن آن انوار تیره و خیره می شوند اما یکی از آن انوار نور زردی است که هر زردی از آن نور زرد شده است و دیگری نور سرخی است که هر سرخی از آن نور سرخ شده است و یکی از آنها نور سفیدی است که سفیدها از آن سفید شده است و باقی انوار به عدد انواع الوان بود حاصل آن که هر رنگی که هست در عالم چهل رنگست و این چهل از چهل نوری که محیط است به عرش رنگین شده اند و آن محملی که جبرئیل آورده بود مشتمل بود بر چهل نور از انوار عرش هر نوری به رنگی و در آن محمل حلقه ها و زنجیرها بود از نقره پس آن حضرت در آن محمل نشستند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۰

و آن حضرت را به آسمان بردند چون ملائک آسمان اول آن نورها را مشاهده نمودند ایشان را تاب مشاهده نماند همگی به اطراف آن آسمان رفتند و به سجده افتادند و گفتند سُبُوح قُدُوس منزّه و مقدّس است حق سبحانه و تعالی از آن که کسی را به او شباهتی یا مناسبتی باشد و لیکن چه شبیه است این انوار به انواری که حق سبحانه و تعالی عرش خود را به آن انوار منوّر گردانیده است پس جبرئیل گفت اللهُ اکبر اللهُ اکبر یعنی حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است

که کسی او را وصف تواند کرد یا کسی به ذات مقدّس او تواند رسید یا آن که اعظم از آن که ادراک ذات یا ادراک صفات او توان کردن پس فرشتگان درهای آسمان اول را گشودند و فرشتگان فوج فوج آمدند و بر آن حضرت سلام می کردند و می گفتند یا محمد برادرت چه حال دارد و چون به زمین روی سلام ما را به او برسان پس حضرت صلّی اللّٰه علیه و آله فرمودند که شما او را می شناسید فرشتگان گفتند چگونه او را نشناسیم و حال آن که از همه ما عهد و پیمان گرفته اند بر آن که تو را پیغمبر دانیم و علی را خلیفه و جانشین تو دانیم و شیعیان علی را دوست داریم و از جبهه ایشان استغفار کنیم و ما هر روز پنج مرتبه در اوقات نمازهای پنج گانه نظر به روی شیعیان او می کنیم و از جبهه ایشان دعا می کنیم و بر تو و علی صلوات می فرستیم پس چهل نوع از انواع نور بر آن انوار سابقه افزودند که شباهت نداشت به آن انوار سابقه و در آن محمل حلقه ها و زنجیرها زیاده کردند و آن حضرت را به آسمان دویم بردند و در کلینی التفاتی شده است که ما بقی را حضرت از حضرت سیّد المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله روایت می فرمایند که حق سبحانه و تعالی چهل نوع از انواع نور بر من افزود و حلقه ها و زنجیرها از جبهه من افزود و مرا به آسمان دویم برد چون نزدیک آسمان دویم رسیدم باز فرشتگان را تاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۱

تحمل این انوار نبود همگی

به اطراف آن آسمان رفتند و به سجده رفتند و گفتند سُبْحَ قُدُوسِ رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ يَعْنِي پروردگار ما از آن منزّه است که به ذات او توان رسیدن و از آن مقدّس است که ادراک صفات او توان کردن خداوندیست که آفریننده و تربیت کننده فرشتگان و ارواحست چه شبیه است این نور به نور عرش پروردگار ما پس جبرئیل علیه السّلام گفت اشهد ان لا اله الا الله دو مرتبه یعنی گواهی می دهم که نیست خداوندی که مستحق عبودیت باشد مگر معبود به حق و خداوند مطلق پس فرشتگان همگی جمع شدند و از جبرئیل پرسیدند که این کیست که با توست با این همه عظمت و جلالت جبرئیل گفت که این محمّد است صلّى الله عليه و آله فرشتگان گفتند که مبعوث شد بر رسالت؟ جبرئیل گفت بلی پس حضرت سید المرسلین صلّى الله عليه و آله فرمودند که بر من ظاهر شد سر و گردنهای فرشتگان بسیار یا مانند اسبان گردن دراز یا مانند بزرگان قوم یا به تعجیل می آمدند مانند اسبان یرقه و اینها تفسیر شبه المعانیق است بر سیل احتمال و سلام کردند بر من و گفتند سلام ما را به برادرت علی برسان من گفتم شما علی را می شناسید ملائکه گفتند چگونه او را نشناسیم و حال آن که بر ما گرفته اند عهد و پیمان رسالت تو را و عهد و پیمان علی را و عهد و پیمان شیعیان علی را تا روز قیامت و ما تفحص می کنیم روهای شیعیان علی را در هر روزی پنجم رتبه در وقت هر نمازی پس حضرت سید المرسلین صلّى الله

علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالیٰ چهل نور دیگر بر من افزود از انواع انوار که شباهت نداشت به انوار سابقه و مرا به آسمان سیم بردند پس فرشتگان این آسمان را نیز تاب تحمل مشاهده این انوار نبود گریختند و به سجده رفتند و گفتند سُبُوْح قَدُّوس رَبِّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ وَمَعْنَىٰ أَن مَذْكُورٌ شَدَّ فِيهِ نُورٌ أَيْ أَنَّهُ كَمَا

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۳، ص: ۵۲۲

شبهه است به انواری که محیط است به عرش پروردگار ما پس جبرئیل گفت اَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللَّهِ دُوْ مَرْتَبَةٍ پَسِ فَرَشْتِكَا نِ جَمْعٌ شَدْنَدُ وَ كَفْتَنَدُ مَرْحَبَا وَ خُوْشَ أَمْدِي أَيْ پِيْغَمْبِرِ أَوَّلِ وَ مَرْحَبَا أَيْ پِيْغَمْبِرِ آخِرِ وَ مَرْحَبَا أَيْ پِيْغَمْبِرِ حَاشِرِ وَ مَرْحَبَا أَيْ پِيْغَمْبِرِ نَاشِرِ مُحَمَّدٍ پِيْغَمْبِرِيْسْتِ كَمَا بَهْتَرُ مِنْ هَمِّهِ پِيْغَمْبِرَانِ اسْتِ وَ عَلِيٌّ بَهْتَرُ مِنْ هَمِّهِ أَوْصِيَايَ پِيْغَمْبِرَانِسْتِ وَ أَنَّهُ كَمَا أَوَّلُ اسْتِ يَعْنِي أَوَّلُ كَسِي اسْتِ كَمَا حَقَّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ أَوْ رَا پِيْغَمْبِرٌ كَرْدَانِيْدُ چنانکه عامه و خاصه نقل کرده اند.

از آن جمله ابن شبرویه در فردوس الاخبار ذکر کرده است به اسناد صحیح از حذیفه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر مردمان می دانستند که در چه وقت علی را امیر المؤمنین نامیدند هر آینه انکار نمی کردند فضل او را بر عالمیان او را امیر المؤمنین نامیدند در وقتی که آدم در میان روح و جسد بود و حق سبحانه و تعالیٰ فرموده است که یاد کن ای محمد آن وقتی را که پروردگار تو عهد و پیمان گرفت از آدم و ذریّت آدم که هنوز در صلب آدم بودند و همه را بر

یکدیگر گواه گردانید و فرمود که آیا من پروردگار شما نیستم فرشتگان گفتند بلی هستی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که من پروردگار شمایم و محمد پیغمبر شماست و علی امیر شماست.

و در روایات متواتره وارد است که اول است چون در جواب اُلت بر بکم اول آن حضرت گفت بلی و اول است چون نور مقدس آن حضرت را پیش از جمیع اشیاء آفریده و اول است به اعتبار آن که افضل از همه خلایق است و آخر است یعنی خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نخواهد بود و حاشر و ناشر است یعنی متصل است زمان آن حضرت به حشر و نشر و پیغمبری دیگر نخواهد بود با آن که خلق عالم به سبب وجود آن حضرت بود پس گویا او سبب خلق اشیا شد چنانکه متواتر است که

لولاک لما خلقت الافلاک

و امثال این

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۳

لفظ پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که فرشتگان آسمان سیم می آمدند فوج فوج و سلام بر من می کردند و احوال برادر علی را می پرسیدند و من می گفتم که او در زمین است و خلیفه منست آیا شما او را می شناسید ایشان گفتند چگونه او را نشناسیم و حال آن که هر سال حج می کنیم بیت المعمور را و بر صحیفه سفید نوشته است در آنجا اسامی محمد و علی و حسن و حسین و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم و اسامی شیعیان ایشان تا روز قیامت و لفظ فاطمه زهرا ظاهرا از نساخ سهو شده است چون در احادیث متواتره اسم آن حضرت نیز هست و شیخ محیی

الدین عربی در رساله انشاء الدوائر نقل کرده است که مرا به برکت متابعت آن حضرت معراج روحانی شد و در بیت المعمور بلکه در جمیع سماوات و بر کرسی و عرش دیدم که نوشته بود اسامی چهارده معصوم و همه را نام برده است و در چند جا از فتوحات مکی نیز اشاره به آن کرده است با آن که از رؤسای علمای اهل سنت است بحسب ظاهر و سابقا مذکور شد که در صحاح سته خصوصا در صحیحین عامه مصرح است ائمه اثنی عشر و آن که ایشان خلیفه سید المرسلین اند و فاطمه سیده نساء عالمیان است پس فرشتگان گفتند که ما هر روز پنجم رتبه صلوات بر تو و بر امامان ذریت تو می فرستیم و از جهت شیعیان ایشان استغفار می کنیم در وقت هر نمازی و دست بر سر ایشان می کشیم تیمنا و تبرکا حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی چهل نوع دیگر از انواع نور بر من افزود که شباهت نداشت به انوار سابقه و حلقها و زنجیرها زیاد کردند و مرا بالا بردند تا به آسمان چهارم رسانیدند پس فرشتگان هیچ سخن نگفتند و صدایی عظیم شنیدم از تسیح مانند صدای زنبور عسل بمنزله ناله که از سینه ها بیرون آید پس ملائکه جمع شدند و درهای آسمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۴

چهار مرا گشودند و بیرون آمد سر و گردن بسیار که سر به زیر کرده بودند که مرا به بینند پس جبرئیل گفت حیّ علی الصلاه دو مرتبه یعنی بشتاب ای مؤمن به نماز و دو مرتبه حیّ علی الفلاح یعنی بشتاب به چیزی که سبب رستگاری تست که

آن نماز است فرشتگان گفتند که دو صد است که معروفند و باهمند و به سبب محمد اقامت نماز می شود و به سبب علی فلاح و رستگاری حاصل می شود پس جبرئیل گفت قد قامت الصیّلاه قد قامت الصیّلاه پس ملائکه گفتند که نماز به شیعیان علی بر پا خواهد بود تا روز قیامت و نماز غیر ایشان صحیح نخواهد بود پس فرشتگان جمع شدند و گفتند برادرت را چون گذاشتی گفتم شما او را می شناسید گفتند که او را می شناسیم و ارواح ایشان انوارند در دور عرش حق سبحانه و تعالی و به درستی که در بیت المعمور کاغذی هست از نور که نوشته است در آن اسامی محمد و علی و حسن و حسین و باقی امامان صلوات الله علیهم و جمیع شیعیان ایشان تا روز قیامت که نه یکی زیاد می شود و نه یکی کم و این عهد و پیمانی است که از ما گرفته اند و هر روز جمعه بر ما می خوانند حضرت فرمودند که پس من به شکرانه این نعمت به سجده رفتم پس خطاب از حضرت ربّ العزّه رسید که سر بردار یا محمد پس چون سر برداشتم دیدم که درهای آسمان یا طبقات آسمان یا طنابهای آسمان همه دریده شد و حجابها بر خاسته شد پس خطاب رسید که سر به زیر کن سر به زیر کردم پس دیدم خانه مثل خانه کعبه شما در زمین و حرمی مثل حرم کعبه شما که اگر چیزی از دست من می افتاد بر آن خانه نازل می شد و ظاهرا این معنی بعد از عروج بجمیع آسمانها بود و بقیه سماوات را فرمودند چون

و چون کشف حجب شد بیت المعمور را در زیر پای خود دیدم پس خطاب رسید که یا محمّد این حرم منست در آسمان چنانکه حرم در زمین مقرر کرده ام و ترا نیز محترم گردانیده ام بمثل کعبه و اهل بیت ترا محترم گردانیده ام مانند حرم و هر چیزی از جسمانیات که هست به ازای آن چیزی از روحانیات مقرر ساخته ام پس وحی بمن آمد که نزد چشمه صاد رو و وضو بساز و اعضای خود را مطهر گردان و نماز کن از جهت پروردگارت پس حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک شد به صاد و آن آبی است که از ساق عرش از جانب راست می آید پس حضرت آب را بدست راست گرفت از این جهت مستحب است که آب را از دست راست بر دارند یعنی از جهت شستن رو و از جهت شستن دست راست نیز به آن که از دست راست بر دارند و بدست چپ کنند و دست راست را بشویند و دست چپ ظاهر است که از دست راست آب بر او ریخته می شود پس خطاب رسید که رو را بشوی که باین رو نظر می کنی در عظمت مصنوعات و غرایب مخلوقات من پس دست راست، پس دست چپ را بشوی چون قرآن مجید را به دستها بر می داری می باید که دستها مطهر باشند پس مسح کن سر را از بقیه آبی که در دست مانده است و هم چنین مسح کن پاهای خود را از بقیه آب وضو تا کعبین به درستی که من

برکت می کنم بر تو و سر ترا محل انوار خود می گردانم بنا بر این مسح سر کن و مسح پا از آن جهت است که ترا به جایی بالا- می برم که هیچ کس غیر تو به آن جا نرفته باشد پس این است علت اذان و وضو پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به آن حضرت که یا محمد رو بحجر اسود کن و بعدد هفت حجاب هفت تکبیر بگو تا هر تکبیری سبب رفع حجابی شود و افتتاح کن تکبیرات را به سه تکبیر یعنی حق سبحانه و تعالی چنین مقرر ساخته است که تکبیر الا-حرام از جهت افتتاح باشد و یک تکبیر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۶

جهه افتتاح رفتن برکوع مقرر ساخته است و دو تکبیر از جهت افتتاح سجده اولی و ثانیه مقرر فرموده است و دو تکبیر دیگر از جهت سر برداشتن از سجده ها مقرر ساخته است و آن که مستحب است که هفت تکبیر در ابتدای نماز بگویند از جهت این است که یک تکبیر از جهت احرام و افتتاح قرائت مقرر ساخته است و از جهت هر رکعتی سه تکبیر افتتاحیه مقرر ساخته است پس اگر کسی هفت تکبیر را در افتتاح نماز گفته باشد اگر در محل خود فراموش کند ضرر نخواهد داشت و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هفت حجاب را طی فرمودند از جهت طی هر حجاب تکبیری فرمودند و این هفت تکبیر سه تکبیرش افتتاحیه بود چون اول سه تکبیر می گوید و دعایی می خواند تکبیر اول از این سه تکبیر تکبیر افتتاح نماز بود یا افتتاح این سه

تکبیر دیگر دو تکبیر گفتند و دعا خواندند دیگر دو تکبیر گفتند و دعا خواندند و ازین چهار تکبیر دو تکبیر اول افتتاحیه بود و ظاهرش آنست که مراد از حجب ظاهری هفت آسمان باشد و در بسیاری از احادیث وارد شده است که بعد از هفت آسمان هفت حجاب دیگر هست از نور مثل حجاب مجد و حجاب بهاء و حجاب عظمت و حجاب جلال و حجاب عزت و حجاب قدرت و حجاب سرایر فایق حسن خوش آینده که در اخبار بسیار موجود است پس حضرت فرمودند که حجب همه در برابر یکدیگرند و در میان اینها دریاهاى نور است و آن نوریست که حق سبحانه و تعالی آن را به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرستاد و ممکن است که مراد از آن دریاهاى نور حقایق دعاهاى توجه باشد که سه مرتبه تکبیر گفته می شود یک مرتبه سه بار و دو مرتبه دو بار و سه دعا بعد از آنها خوانده می شود پس چون حضرت از تکبیر و افتتاح نماز فارغ شدند حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۷

وحی فرموده به آن حضرت که نام مرا ببر که بمن رسیدی بنا بر این بسم الله الرحمن الرحيم در اول حمد مقرر شد پس خطاب رسید که مرا حمد کن پس حضرت گفت الحمد لله رب العالمین پس بخاطر حضرت رسید که این حمد را به شکرانه نعمای الهی به جا آوردم پس خطاب رسید که چرا قطع کردی حمد مرا مرا نام بر حضرت گفت الرحمن الرحيم و بنا بر این است که این عبارت در حمد مکرر شده

است پس چون حمد را تمام کرد و به آخر رسانید در خاطر خود گفت الحمد لله رب العالمین از جهت شکر نعمت الهی پس خطاب رسید که چرا قطع کردی ذکر مرا نام مرا ببر بنا بر این بسم الله الرحمن الرحيم میان دو سوره مقرر شد پس خطاب به آن حضرت رسید که یا محمد سوره نسبت پروردگار که آن سوره توحید است بخوان و بگو قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ پس حضرت صلی الله علیه و آله گفت که الله الواحد الاحد الصمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد پس وحی منقطع شد پس حضرت صلی الله علیه و آله گفت كذلك الله كذلك ربنا یعنی خداوند عالمیان چنین است و پروردگار ما چنین است پس چون این ثنا کرد خطاب رسید که یا محمد برکوع رو از جهت پروردگار خود پس آن حضرت برکوع رفت پس در حالت رکوع وحی رسید به حضرت که بگو سبحان ربی العظیم و بحمده و لفظ بحمده در علل بود و در کافی نبود پس حضرت سه مرتبه این تسبیح را خواندند پس خطاب رسید که سر بردار یا محمد پس آن حضرت راست شد پس خطاب رسید که یا محمد به سجده رو از جهت پروردگار خود پس حضرت به سجده رفتند پس خطاب رسید که بگو سبحان ربی الاعلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۸

و بحمده و این و بحمده نیز در بسیاری از نسخ کافی نبود و در علل و بعضی از نسخ کافی بود پس حضرت

سه مرتبه این تسبیح را در سجود خواندند پس خطاب به آن حضرت رسید که سر بردار و درست بنشین پس چون درست نشست از انوار عظمت الهی بر دل آن حضرت تجلی کرد حضرت بی تاب به سجده رفتند بی آن که مأمور شده باشند پس سه مرتبه همان تسبیح را خواندند پس خطاب رسید که درست بنشین و چون سر برداشت ندید آن چه پیشتر دیده بود از انوار عظمت و از این جهت است که هر رکعتی یک رکوع و دو سجده دارد پس خطاب رسید که یا محمد بر خیز و سوره حمد را بخوان و چون حمد را در این رکعت خواندند چنانکه در رکعت اول خوانده بودند پس خطاب رسید که بعد از حمد سوره انا أنزلناه فی لیلہ القدر را بخوان که این سوره نسبت تو و نسبت اهل بیت تست تا روز قیامت و رکوع و سجدهتین به نحوی واقع شد که در رکعت اولی مذکور شد پس چون از سجده دویم فارغ شد خطاب رسید که سر بردار یا محمد حق سبحانه و تعالی ترا ثابت قدم بدارد در جمیع مراتب کمالات و چون خواست که برخیزد خطاب رسید که بنشین پس حضرت نشست پس حق سبحانه و تعالی وحی فرمودند به او که یا محمد هر گاه نعمتی انعام کنم یا تمام کنم مرا نام بر پس آن حضرت ملهم شد که گفت بسم الله و بالله و لا اله الا الله و الاسماء الحسنی کلها لله پس خطاب رسید که صلوات بر خود و بر اهل بیت خود فرست حضرت گفت صلی الله علی و علی

اهل بیته و کرد آن چه می بایست کردن پس چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نظر کردند دیدند صفهای فرشتگان و پیغمبران مرسل و غیر مرسل را در عقب خود پس خطاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۲۹

به آن حضرت رسید که سلام کن بر ایشان حضرت فرمودند که السّلام علیکم و رحمه الله و برکاته پس خطاب به آن حضرت رسید که منم سلامتی و تحیت و رحمت و برکات تو و ذریت تو پس خطاب به آن حضرت رسید که میل به جانب چپ مکن و اول آیه که شنید به آن حضرت بعد از قل هو الله احد و انا انزلناه آیه اصحاب الیمین و اصحاب الشمال بود و از این جهت بود که یک سلام مقرر شد رو بقبله و از این جهت است که تکبیر در سجود از جهه شکر است و گفتن سمع الله لمن حمده از این جهت بود که حضرت صدای فرشتگان را شنیدند که تسبیح و تحمید و تهلیل الهی می کردند چون حضرت آن صدا را شنیدند سمع الله را گفتند یعنی حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود دعای حامدان را و از این جهت است که اگر کسی در دو رکعت اول شک کند اعاده می کند نماز را چون این دو رکعت در شب معراج مقرر شد بامر الهی و این فرض اول است و آن چه حضرت به جا آوردند نماز زوال بود یعنی ظهر بلکه جمعه بود چنانکه گذشت این بود معنی عبارت کافی و در علل الشرائع در بعضی از آن جمل بسطی داده شده است مثل رکوع که خطاب رسید

که بدنت را کج کن و دستها را بر زانوها گذار و نظر کن بر عرش من پس حضرت فرمودند که در رکوع مشاهده نمودم عظمت عرش را که بی خود شدم و غش کردم پس ملهم شدم که سبحان ربّی العظیم و بحمده را گفتم چون عظمت الهی را مشاهده نمودم در عظمت عرش او پس چون این تسیح را گفتم آن بی خودی زایل شد از این جهت در رکوع این تسیح مقرر شد دیگر خطاب رسید که سر بردار و چون سر برداشتم باز تجلی شد عظمت الهی و بی خود افتادم بر رو و دست پس ملهم شدم که تسیح سجود را گفتم و تخفیف یافت تا هفت مرتبه گفتم آن حالت فرو نشست پس ملهم شدم و سر خود را بر داشتم باز عظمت الهی تجلی کرد و غش روی نمود و به سجده رفتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۰

و باز هفت مرتبه گفتم و به خود آمدم و سر برداشتم و اندکی از جهت استراحت نشستم پیش از برخاستن بنا بر این جلسه استراحت اندکی مطلوبست و تبیین مطالب این حدیث در باب کیفیت نماز به تفصیل مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی و در روضه المتقین اشاره به بعضی از تحقیقات این حدیث شده است و اما حدیث دویم را شیخ ثقه صدوق علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که در شب معراج تعلیم اذان و سایر عبادات شد و چون بسیار طولانی بود در مکانی که آنسب باشد مذکور خواهد شد

إن شاء الله تعالى و کلینی در حسن کالصحیح از زراره و فضیل روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون در شب معراج حضرت سید المرسلین را به آسمان بردند و به بیت المعمور رسیدند و حاضر شد نماز پس جبرئیل اذان و اقامت گفت و حضرت پیش ایستادند و فرشتگان و پیغمبران همگی اقتدا به آن حضرت کردند و احادیث در این باب بسیار است بر این اکتفا شد.

[جایز است که اذان به گویی و وضو نداشته باشی]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال تؤذّن و أنت علی غیر وضوء فی ثوب واحد قائما او قاعدا و اینما توجهت و لکن اذا اقامت فعلی وضوء متهیئا للصلاه) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که جایز است که اذان به گویی و وضو نداشته باشی و یک جامه پوشیده باشی و در حالت قیام واقع سازی یا در نشستن و روی بقبله و پشت بقبله و لیکن هر گاه خواهی که اقامه را به گویی می باید که با وضو باشی و مهیا باشی از جهت نماز غرض آنست که چون اقامه بمنزله جزو نماز است می باید که با وضو باشی و دو جامه پوشیده باشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۱

و رو بقبله باشی بر سیل استحباب مؤکد علی المشهور و در اذان نیز سنت است جمیع اینها و لیکن مؤکد نیست و احوط آنست که در اقامت مراعات حالت نماز کنند چون احادیث بسیار در این معنی واقع شده است.

[اذان در حال نشسته]

(و روی احمد ابن محمد بن ابی نصر البزنطی عن الرضا صلوات الله علیه انه قال يؤذّن الرّجل و هو جالس و يؤذّن و هو راكب) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست از احمد که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که مرد را جایز است اذان گفتن نشسته و هم چنین جایز است اذان گفتن سواره و در کافی مذکور است که اذان می تواند گفت نشسته و اقامه نگویید مگر ایستاده و اذان می توانی گفت سواره و اقامه را نمی گویی مگر در وقتی که بر زمین بوده

باشی و شیخ نیز روایت کرده است بسند صحیح با زیادتی مثل کلینی.

(و روی ابو بصیر عن الصادق صلوات الله عليه انه قال لا باس ان تؤذن راكبا او ماشيا او على غير وضوء و لا تقم و أنت راكب و لا جالس الا من عذر او تكون في ارض ملصه) و بسند موثق كالصحيح منقولست از ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که باکی نیست که اذان به گویی در سواری یا راه رفتن یابی وضو و اقامت مگو در حالت سواری و نه نشسته مگر عذری باشد یا در زمینی باشی دزدگاه که در این صورت سواره و پیاده می توان گفتن چنانکه نماز را نیز سواره می توان کردن و ظاهر آنست که به اندک عذری کراهت یا حرمت زایل می شود بخلاف نماز.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که باکی نیست که بی وضو و بی غسل اذان به گویی و اقامه را مگو مگر با وضو و فرمودند که باکی نیست مسافر را که اذان بگوید سواره و اقامه را می گوید در وقتی که از اسب به زیر آید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۲

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که اذان می تواند گفت نشسته و اقامت را نمی تواند گفت مگر ایستاده و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و اکثر علما نهی را حمل بر کراهت کرده اند و عمده وجوه ایشان استحباب اذان و اقامه است و در استحباب هر دو اشکالی هست و جزم به آن مشکل است مع هذا منافات ندارد

استحباب اصل با وجوب شرط مثل وضو از جهت نماز نافله که جمعی که قایلند به استحباب حرام می دانند نماز بی وضو را بسا باشد که ترک اقامه توان کردن و بی وضو و پشت بقبله و نشسته و پیاده و سواره نتوان کرد و احوط در امثال این مسائل آن است که جرات نکنند در حکم بوجوب یا استحباب و حرمت یا کراهت و بقصد قربت واقع سازند و الله تعالی يعلم.

[ثواب مؤذن بین اذان و اقامه]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ لِلْمُؤَذِّنِ فِيمَا بَيْنَ الْاِذَانِ وَ الْاِقَامَةِ مِثْلَ اَجْرِ الشَّهِيدِ الْمُتَشَحِّطِ بِدَمِهِ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ اَنَّهُمْ يَجْتَلِدُونَ عَلَيِ الْاِذَانِ فَقَالَ كَلَّا اِنَّهُ يَاتِي عَلَي النَّاسِ زَمَانٌ يَطْرَحُونَ الْاِذَانَ عَلَي ضِعْفَانِهِمْ فَتَلْكُ لِحُومِ حَزْمِهَا اللهُ عَلَي النَّارِ) و بسند قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مؤذن را در میان اذان و اقامت ثوابی است مثل ثواب کسی که شهید شده باشد در جهاد از جهت رضای الهی و در خون خود غلطیده باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا رسول الله هر گاه شما این مقدار ثواب آن را می فرمایید آخر بر سر اذان شمشیر خواهند کشید و در بعضی از نسخ یختارون و یجتارون و یتجدون واقع شده است یعنی هر گاه این ثواب را شنیدند جمعی خاص را اختیار خواهند کرد که مالی یا جاهی داشته باشند یا ستم خواهند کرد بر فقرا یا جنگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۳

خواهند کرد یا الحال که این ثواب را نشنیده اند چنین می کنند

اگر ثواب را بشنوند چها خواهند کرد حضرت فرمودند که چنین نخواهند شد چون مردمان را در اعمال خیری که نفع دنیوی در آن نباشد اهمی نیست بلکه چنین خواهد شد که اذان را بر ضعفا و بی چارگان خواهند انداخت بعنوان طرح پس آن فقرایی که از روی طرح بر ایشان اندازند و ایشان لله کنند حق سبحانه و تعالی گوشتهای ایشان را بر آتش دوزخ حرام می گرداند یعنی بجهنم نروند.

[نماز اضعف مأمومین]

(و قال علی صلوات الله علیه آخر ما فارقت علیه حبيب قلبی صلی الله علیه و آله انه قال یا علی اذا صلیت فصلّ صلاه اضعف من خلفک و لا تتخذن مؤذنا یاخذ علی اذانه اجرا) و در قوی از سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که آخر مجلسی و یا سخنی که بر آن مفارقت واقع شد میان من و محبوب دل من این بود که فرمودند که یا علی هر گاه نماز کنی رعایت حال کسی کن که ضعیف ترین مامومین باشد یعنی نماز را سبک واقع ساز هر گاه مثل مرد پیری یا بیماری در میان مامومین باشد و اگر جمعی باشند که همه قوت تطویل داشته باشند و خواهند آن را تطویل می تواند دادن چنانکه خواهد آمدن و مؤذنی مگیر که بر اذان مزد خواهد چون اذان عبادتست که مطلوبست از همه کس کفایه پس آن مزد گرفتن از بابت آنست که شخصی نماز واجب یا نماز سنت خود را کند و از دیگران مزد طلب کند و در باب تجارات خواهد آمد احادیث در این باب.

[در اذان وقف کنند بر آخر تکبیرات]

(و روی خالد بن نجیح عن الصّیادق صلوات الله علیه انه قال التکبیر جزم فی الاذان مع الافصاح بالهاء و الالف) و در قوی کالصحیح منقولست از خالد که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که می باید که در اذان وقف کنند بر آخر تکبیرات بلکه خواهد آمد که مستحب است وقف نمودن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۴

بر آخر جمیع فصلهای اذان و اقامت و لیکن چون مبالغه در تکبیرات بیشتر بود آن را ذکر فرمودند و دیگر سنت است نیکو

ظاهر ساختن ها و الف را در تکبیرات یا در کل اذان یا اذان و اقامت و مراد از الف همزه است در اول الله اکبر یا اعم است از همزه و الف که ساکن است مثل الف بعد از لام الله و ظاهرا همه را نیکو ساختن مطلوبست خصوصا الف و های تکبیرات و شهادتین و غیر آن را و سنت است که با تائی واقع سازد تا خلاف سنت و خلاف لغت واقع نساخته باشد و اگر مخالفت لغت واقع شود مقدمست بر مخالفت سنت.

[بلال بعد از رسول الله اذان نگفت]

(و روی ابو بصیر عن احدهما صلوات الله علیهما انه قال ان بلالا كان عبدا صالحا فقال لا أؤذن لأحد بعد رسول الله صلى الله عليه و آله فترك يومئذ حتى على خير العمل) و منقولست در موثق كالصحيح از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند بلال مؤذن حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله بنده شایسته الهی بود و گفت که من از جهت کسی اذان را نخواهم گفت بعد از آن حضرت صلى الله عليه و آله و چون او ترک کرد از آن روز حتى على خير العمل ترک شد از طرق عامه منقولست از عکرمه که گفت از عبد الله بن عباس سؤال کردم که چرا حتى على خير العمل را در اذان انداختند عبد الله گفت که چون عمر بن الخطاب نهایت اهتمام داشت. در فتح بلاد بخاطر او رسید که اگر مردمان دانند که نماز بهترین اعمالست مشغول نماز خواهند شد و جهاد را ترک خواهند کرد و در کتاب سلیم

بن قیس هلالی مذکور است که عمر همیشه با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منازعه داشت که چگونه نماز بهتر از جهاد باشد با آن که در جهاد بذل جان و فرزندان و مال هست حضرت می فرمودند که اگر در جهاد کشته شود یک مرتبه کشته شدن است و رسیدن به بهشت و در نماز با

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۵

اخلاص و با حضور قلب مجاهدات می باید کرد تا یک نماز مقبول از این کس بفعل آید و چون در زمان آن حضرت این معنی دست بهم نداد با منافقان تمهید کرد که بگویند که در زمان حضرت نمی گفتند و نزاع شد جمعی گفتند که ما می شنیدیم که مؤذنان می گفتند و جمعی گفتند که نمی شنیدیم عاقبت قرار دادند که بلال اذان بگوید تا معلوم شود که بود یا نبود و بلال را گفتند که اگر حی علی خیر العمل را خواهی خواند از دست عمر کشته خواهی شد بلال متوجه اذان شد چون باسم پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید بیهوش شد و این را عذر ساخت با حکایت حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها که خواهد آمد.

و در حدیث موثق کالصحیح از جعفر جعفری ثقه منقول است که او گفت که شخصی از اهل شام داخل شد بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پس به او گفت که اول کسی که پیش از همه کس بهشت می رود بلال است گفت چرا گفت از آن جهت که او اول کسی است که اذان گفته است و جمعی از علما این حدیث را در فضل اذان ذکر کرده اند و جمعی در

فضل بلال و هیچ یک ظاهر نیست چون ظاهر نیست که این عبارات را حضرت فرموده اند یا آن شامی و بر تقدیری که حضرت فرموده باشند ظاهرا از روی تقیه باشد و احتمال بعیدی دارد که حضرت فرموده باشند از جهت فضل اذان و مستلزم فضل بلال نیز باشد یا بر عکس و الله تعالی يعلم.

[هر گاه مردی اذان را بگوید دو انگشت خود را در دو گوش خود بگذارد]

(و روی الحسن بن السیرى عن ابى عبد الله صلوات الله عليه انه قال من السنه اذان اذن الرجل ان يضع اصبعيه فى اذنيه) و بسند حسن كالصحيح منقولست از حسن و شیخ در صحیح از حسن روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از جمله سنتهای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است که هر گاه مردی اذان را بگوید دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۶

انگشت خود را در دو گوش خود بگذارد و دور نیست که حکمتش این باشد که چون سنت است که اذان را بلند بگویند خوف ضرر هست که بسامعه رسد و این حکمت است نه علت پس اگر اذان را آهسته گویند همان سنت است و الله تعالی يعلم.

[جزم آخر اذان]

(و روی خالد بن نجیح عنه صلوات الله عليه انه قال الاذان و الاقامه مجزومان و فى خبر اخر موقوفان) و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از خالد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اذان و اقامت مجزومند و اعراب آخر همه فصول محذوفست و در حدیث دیگر وارد شده است که اذان و اقامت را وقف می باید کرد و اکثر علما حمل بر استحباب کرده اند و احوط آنست که با اعراب نخواند و بر همه فصول وقف کند خصوصا بر فصول اذان و مرویست از شیخ نقلا عن الكلینی در حسن كالصحيح از زرارہ که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که اذان را به وقف می باید گفت و ظاهر می باید ساخت ها و الف را و اقامه را تند می باید واقع ساخت

و تأملی در این حدیث هست زیرا که در نسخ کافی که نزد ماست نیست ممکن است که در نسخه شیخ باشد یا از کتاب دیگر از کتب کلینی نقل کرده باشد و آن چه گمان بیشتر است آنست که این حدیث در کتاب محمد بن احمد بوده است و سهو در نسبت به کافی شده است و ازین باب چند جا از شیخ واقع شده است و الله تعالی یعلم.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لا یجزئک من الاذان الا ما اسمعت نفسک او فهمته و افصح بالألف و الهاء و صلّ علی النبی صلی الله علیه و آله کلّمَا ذکرته او ذکره ذاکر عندک فی اذان او غیره و کلّمَا اشدّت صوتک من غیر ان تجهد نفسک کان من یسمع اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۷

و کان اجرک فی ذلک اعظم) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که کافی نیست ترا از اذان مگر آن چه خود بشنوی آن را یا بفهمی آن را در مانند تقیه و ممکن است که تردید از راوی باشد که نداند که حضرت اسمعته فرموده است یا فهمته نفسک و ظاهر ساز الفات و هآآت را بلکه بعد از این خواهد آمد که همه حروف را درست بگویند و لیکن اکثر مردمان همزه و الف و ها را سهل می گیرند حضرت اینها را فرمودند با آن که در اذان شصت و پنج و در اقامه شصت و شش همزه و الف هاست که رعایت اینها می باید کرد و بحسب تجربه یافته ایم که هر که

در صد و سی و یک جا رعایت کند که خوب گفته شود البته رعایت باقی نیز خواهد کرد و این عدد موافق اذان مشهور است اما موافق آن چه صدوق و غیره و ترجیح داده اند که تکبیر اقامه نیز چهار است صد و سی و نه موضع می شود که اظهار می باید کرد و صلوات فرست بر نبی صلی الله علیه و آله هر مرتبه که خود نام حضرت را ببری یا کسی اسم حضرت را نزد تو ببرد در اذان یا غیر آن و از این صحیحه فهمیده اند وجوب صلوات را هر مرتبه که نام حضرت برده شود و لیکن مبنای این استدلال بر آنست که امر از جهه وجوب باشد و هر چند آواز تو بلندتر باشد بی آن که خود را به تعب اندازی بیشتر خواهند شنید و اجر تو عظیم تر خواهد بود پس ظاهر شد که اقل مرتبه اذان آنست که خود بشنود و لازم نیست در تحقق اذان که دیگری بشنود هر چند وضع اذان از جهه اینست که دیگران بشنوند و بدانند که وقت داخل شده است و اکثرش آن مقدار است که خود را آزار ندهد پس جمعی که عادت کرده اند بآنکه اذان را بلند گویند و آزار نیابند هر چند بلندتر گویند بهتر خواهد بود چنانکه خواهد آمد.

[اذان و اقامه بلند باشد]

(و سال معاویه بن وهب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الاذان فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۸

اجهره و ارفع به صوتك فاذا اقامت فدون ذلك و لا تنتظر بأذانك و اقامتك ألا دخول وقت الصلاة و احذر اقامتك حدرا) و در حسن كالصحيح منقولست از ابن وهب که

گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از اذان پس حضرت فرمودند که بلند بگو و آوازت را بلند کن آن مقدار که توانی و چون اقامه گویی کمتر از اذان آوازت را بلند کن چون فی الحقیقه اذان اعلام دوران است و اقامت اعلام نزدیکان و در اذان و اقامت انتظار مکش مگر دخول وقت نماز را یعنی اذان را در وقت واقع ساز که اول زوال است و اقامه را بعد از نوافل در وقتی که خواهی متوجه نماز شوی و این تفصیل از اخبار دیگر ظاهر می شود و اقامه را تند بگو بخلاف اذان که تائی در آن مطلوبست.

و منقولست در حدیث صحیح از عبد الرحمن که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه اذان گویی آهسته مگو زیرا که حق سبحانه و تعالی ترا ثواب کرامت می کند آن مقدار که آوازت رود یعنی هر چند آوازت بلندتر شود ثواب بیشتر خواهد بود مشروط به آن که بسیار خود را نرنجانی حاصل آن که در هر جا که مطلوب بلند خواندنست همین معنی منظور است حتی در اذان.

[فاصله میان اذان و اقامت به نشستن یا به حرف زدن یا به تسبیح]

(و روی عنه صلوات الله علیه عمّار السّاباطیّ أنّه قال اذا قمت إلى الصّلاه الفریضه فأذن و اقم و افصل بین الاذان و الاقامه بقعود او بکلام او تسبیح قال و سألته کم الذی یجزی بین الاذان و الاقامه من القول قال الحمد لله) و منقولست بسند موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه به نماز واجب برخیزی اذان و اقامه بگو و فاصله کن میان اذان

اقامت به نشستنی یا به حرف زدنی یا به تسبیحی باز عمار گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۳۹

که از آن حضرت سؤال کردم که اقل سخنی که میان اذان و اقامه گفته شود کدامست حضرت فرمودند که الحمد لله و از این حدیث ظاهر می شود که کلامی که حضرت فرمودند مراد از آن ذکر الهی است و باین حدیث و امثال این استدلال کرده اند جمعی از اصحاب بر وجوب اذان و اقامه بنا بر آن که امر از جهت وجوبست و این استدلال نزد بنده ظهوری ندارد بلکه آن چه فهمیده می شود قدر مشترکست تا وجوب یا استحباب از خارج ظاهر شود و احوط آنست که بقصد قربت واقع سازد و البته ترک نکند و شیخان بسند قوی از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده اند چون از اذان فارغ شود و بنشیند بگوید که (اللهم اجعل قلبی بارًا و رزقی دارًا و اجعل لی عند قبر نبیک قرارا و مستقرًا) یعنی خداوند دل مرا نیکوکار گردان و جوارح تابع دلند و روزی مرا بسیار گردان و بگردان از جهت من نزد قبر رسولت قراری که تا زنده باشم در آنجا باشم و خاک من نیز در آنجا باشد و چون باین حالتی که الحال هست قرار در آنجا متعشیر است بلکه متعذر ممکن است که مراد این باشد که صاحب الامر صلوات الله علیه در آید تا این معنی به سهولت دست دهد با آن که آرزوی آن فی نفسه نیز خوبست و الله تعالی یعلم.

(و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یؤذن و هو یمشی و هو علی غیر

طهر او هو علی ظهر الدّابّه قال نعم اذا كان التّشّهّد مستقبل القبله فلا باس) روایت کرده است شیخ در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که اذان گوید و راه رود و یا بی طهارت باشد که غسل یا وضو بآیدش کردن یا سوار باشد حضرت فرمودند که بلی هر گاه تشّهّد رو بقبله باشد باکی نیست و ظاهرا این نیز محمولست بر استحباب.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۰

چنانکه احادیث صحیحه گذشت بر سبیل اطلاق اگر چه ممکن است که آن مطلق محمول بر مقید باشد و لیکن خلاف ظاهر است و دیگر خواهد آمد.

[هر گاه اقامه گفته شود حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد]

(و روی عنه صلوات الله علیه زراره أنّه قال اذا اقيمت الصّلاه حرم الكلام علی الامام و اهل المسجد العا فی تقدیم امام) و منقولست به اسانید صحیحه از زراره از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که هر گاه اقامه گفته شود تماما یا گفته شود قد قامت الصّلاه حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد مگر در مقدم داشتن امام که امام راتب حاضر نباشد و اقامه گفته شود و مامومان شخصی را که قابلیت امامت داشته باشد به او می گویند تقدّم یعنی پیش بایست تا به تو اقتدا کنیم.

چنانکه در حدیث صحیح از حفص بن سالم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه مؤذن بگوید قد قامت الصّلاه آیا قوم بر پا می ایستند یا می نشینند تا امام راتب ایشان بیاید حضرت فرمودند که نه

بلکه بر پا می ایستند اگر امام راتب آمد فبها و الا دست یکی از قوم را می گیرند و پیش می دارند.

و مؤید اینست حدیث صحیح از عبد الله بن مسکان از ابن ابی عمیر و ظاهرا لفظ ابن از نساخ زیاد شده است و ابو عمرو متطبب است عبد الله بن سعید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در اقامت سخن گوید حضرت فرمودند که بلی پس چون مؤذن بگوید قد قامت الصلاه حرامست کلام بر اهل مسجد مگر آن که از جاهای متفرق جمع شده باشند و امامی نداشته باشند پس باکی نیست که بعضی به بعضی گویند که پیش بایست ای فلانی تا به تو اقتدا کنیم.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۱

امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه اقامه را واقع ساختی سخن مگو و اگر سخن گویی اعاده می کنی اقامه را.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مؤذن نماز اقامه را بگوید سخن کردن حرام می شود مگر آن که آن قوم امامی نداشته باشند می توانند سخن کردن در مقدم داشتن امام و احادیث صحیحه وارد شده است که در اذان سخن می تواند کرد و در حدیث صحیح و احادیث قویه کالصحیحه وارد شده است که در اقامه سخن می تواند کرد و محمول است بر آن که قبل از قد قامت الصلاه سخن می تواند کرد یا بعد از آن در اموری که تعلق به نماز داشته باشد بر مثل

تقدیم امام و بر این تعمیم حدیثی بخاطر ندارم و احوط آنست که در غیر تقدیم امام سخن نگوید تا عمل به نصوص کرده باشد و محتمل است که احادیث نهی را حمل بر کراهت کنیم.

چنانکه در حدیث صحیح از حماد بن عثمان منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا مردی که اقامت گفته باشد سخن می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و چند حدیث کالصحیح نیز بر این مضمون وارد شده است و هر دو را جمع می توان کرد اگر چه اظهر کراهت است و لیکن احوط آنست که سخن نگوید مگر در تقدم امام و احوط آنست که اگر سخن گفته باشد اقامه را از سر گیرد.

[آن که بهتر است اذان می گوید]

(و قال علی صلوات الله علیه قال رسول الله صلى الله عليه و آله يؤمکم اقرؤکم و يؤذن لکم خیارکم و فی حدیث اخر افصحکم) و منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله فرمودند که امامت می کند شما را هر که اعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۲

باشد به قرائت یا بیشتر در حفظ داشته باشد یا قرائت را بهتر خواند بانکه رعایت وقوف و صفات حروف را بهتر کند و بعضی گفته اند که مراد از اقر اعلم است چون در زمان حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم علم منحصر بود در علم قرآن و این احتمال بعید است چنانکه خواهد آمد و محتمل است که مراد از اقرء کسی باشد که بیکی ازین صفات موصوف باشد و این احتمال بعید نیست و لیکن

در صورت تعارض مشکل است و دیگر حضرت فرمودند که اذان می گویند از جهه شما خوبان شما یا کسی که خوبتر باشد و اقل مرتبه خوبی عدالت است تا اعتماد بر او توان کرد در دخول وقت در بعضی از صور و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که اذان می گوید از جهه شما هر که فصیح تر باشد بانکه حروف را از مخارج گوید با رعایت صفات حروف.

[هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَذْنٍ فِي مِصْرَ مِنْ أَمْصَارِ الْمُسْلِمِينَ سَنَةً وَجِبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ) بسند صحیح منقولست از آن حضرت صلی الله علیه و آله که هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود و ظاهرا مراد ازین اذان اعلام است نه اذانی که آهسته گوید.

[حق سبحانه و تعالی می آموزد مؤذن را آن مقدار که چشم او کار کند]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه المؤذن يغفر الله له مدّ بصره و مدّ صوته في السماء و يصدّقه كلّ رطب و يابس يسمعه و له من كلّ من يصلّي معه في مسجده سهم و له من كلّ من يصلّي بصوته حسنه) و كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که حق سبحانه و تعالی می آموزد مؤذن را آن مقدار که چشم او کار کند و آن مقدار که آواز او به جانب آسمان برود و تصدیق می کنند مؤذن را هر تر و خشکی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۳

صدای او را می شنوند و به سبب هر که نماز کند با او در آن مسجد نصیبی از ثواب او را خواهد بود نصیبی بزرگ و به سبب هر یک از کسانی که اذان او را بشنوند و با او نماز نکنند حسنه در نامه عمل او می نویسند بد آن که این حدیث را صدوق در ثواب الاعمال و خصال و غیر آن ذکر کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر که ده سال اذان بگوید خالصا لوجه الله حق سبحانه و تعالی می آموزد مد بصرش را و کشیدن آوازش را در آسمان و چشم

در آسمان کار می کند تا فلک هشتم پس ممکن است که مراد این باشد که اگر گناهان مؤذن آن مقدار باشد که آسمانها پر باشد از گناهان که حق سبحانه و تعالی همه را می آمرزد و هم چنین آن مقدار که آوازش رود و آن نیز تا عرش باشد چنانکه خواهد آمد که فرشتگان آواز مؤذنان را بالا می برند و ممکن است که تشبیه کرده باشند مغفرت را باین مقدار با آن که یک قطره از دریای مغفرت و رحمت عالمی را کافیت و ممکن است که مراد از مدّ بصر مدّ صوت باشد چون غالب اوقات مراد از چشم کار کردن آنست که تشخیص تواند کرد چنانکه خواهد آمد و بنا بر این احتمال ممکن است که مراد پر بودن از گناهان یا مغفرت باشد و از قبیل تشبیه معقول به محسوس باشد چنانکه گذشت و ممکن است که مراد این باشد که هر چند آواز مؤذن بیشتر رود از اطراف ثوابش بیشتر خواهد بود و بنا بر این ضم کردن مدّ بصر از آن جهت خواهد بود که بسیار بلند نگوید که سبب ضرر شود بلکه مدّ بصر که یک میلست کافی است و قریب است.

باین حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که می آمرزند مؤذن را هر مقدار که آواز او برود یعنی هر چند بیشتر می رود آواز او گناهان او بیشتر آمرزیده می شود و شهادت می دهد از جهه او هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۴

چیزی که صدای او را می شنوند و در ذوی العقول ظاهر است و در غیر آن حقیقه یا مجازا چنانکه گذشت و هم

چنین در حدیث صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون اذان گویی آهسته مگو زیرا که حق سبحانه و تعالی ثواب می دهد بمقدار بلند گفتن اذان که هر چند بلندتر می گویی ثوابت بیشتر است و دیگر خواهد آمد.

[کسی هفت سال اذان بگوید]

(و قال صلوات الله علیه من اذن سبع سنين محتسبا جاء يوم القيمة لا ذنب له) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر که هفت سال اذان بگوید خالصا لوجه الله چون فردا در محشر حاضر شود او را گناه نباشد و ظاهر این خبر نیز اذان اعلام است.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سه طایفه در بهشت قرار ایشان در مشک ناب خواهد بود اول مؤذنی که از برای رضای الهی اذان بگوید و پیشنمازی که مامومان از او راضی بوده باشند و بنده که اطاعت حق سبحانه و تعالی کند و اطاعت آقای خود نیز کند.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بسند قوی منقولست که مؤذنی که اذان از جهت رضای الهی بگوید ثواب مجاهدی دارد که شمشیر کشیده باشد و در میان دو صف جهاد کند.

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که مؤذنان امت من محشور می شوند با پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان.

(و روی ان الملائکه اذا سمعت الأذان من اهل الارض قالت هذه اصوات أمه محمد بتوحيد الله فيستغفرون الله لامه محمد صلی الله علیه و آله حتی يفرغوا من تلك الصلاة)

و در حدیث صحیح از عبد الله بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۵

سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که طول دیوار مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یک قامت بود و چون وقت نماز داخل می شد حضرت می فرمودند بلال را که ای بلال بالای دیوار رو و اذان را بلند بگو به درستی که حق سبحانه و تعالی بادی را موکل ساخته است که این صدا را به آسمان برد و صدوق تا اینجا را از حدیث انداخته است و تتمه را ذکر کرده است که به درستی که هر گاه فرشتگان اذان را می شنوند از اهل زمین می گویند که این صداهاى امت محمّد است بیگانگی الهی و فرشتگان استغفار می کنند از جهت امت محمّد تا ازین نماز فارغ شوند و این حدیث را برقی بسند صحیح و کلینی کالصحیح روایت کرده اند و دلالت می کند بحسب ظاهر بر آن که سنت است بلند گفتن اذان و بر مناری به قد آدمی بالا رفتن و بعد از دخول وقت بی فاصله گفتن و منافات ندارد با حدیث صحیح علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا اذان را بر منار گفتن سنت است حضرت فرمودند که از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اذان می گفتند بر روی زمین و در آن وقت مناری نبود و جمع می توان کرد بانکه نفی مناره متعارف فرموده باشند چون مناری که بر دیوار مسجد حضرت بود شکل منار نداشت بلکه راهی بر دیوار ساخته بودند که بر مؤذن مشکل نباشد اذان

گفتن و آواز او همه جا برسد و یک قد آدم فی الحقیقه بر روی زمین است و ممکن است که در اوایل نبوده باشد و در او آخر ساخته باشند و الله تعالی يعلم.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال ادنی ما یجزئ من الاذان ان یفتح اللیل بأذان و اقامه و یفتح النهار بأذان و اقامه و یجزئک فی سایر الصلوات اقامه بغير اذان)

[کمترین اذان و اقامه]

و به اسانید صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۶

منقول است از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که کمتر آن چه مجزی و کافی است آنست که افتتاح کنی شب را به اذانی و اقامه و افتتاح کنی روز را به اذانی و اقامه و کافی است ترا در باقی نمازها که اکتفا کنی به اقامه بی اذان و ظاهر این حدیث آنست که اذان و اقامه از جهت نماز صبح و شام واجبست و در باقی نمازها اقامه واجبست.

و مؤید این حدیث است حدیث کالصحیح صباح که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن اذان را در همه نمازها و اگر ترک کنی در نماز صبح و شام تقصیر مکن که در این دو تقصیر نیست بدو معنی.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که در نمازها اقامه کافی است مگر در نماز صبح و شام.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز صبح و شام را نمی توان کرد مگر با اذان و اقامه و در باقی نمازها رخصت داده اند که با اقامه

تنها به جا آورند و با اذان افضل است و جمعی این حکم را مخصوص نماز جماعت می دانند و در منفرد اقامه تنها را کافی می دانند چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است و احوط آنست که نماز جماعت را بی اذان و اقامه واقع نسازد مگر در مواضعی که خواهد آمد و در نماز منفرد آنست که اذان صبح و شام را ترک نکند و اقامه همه نمازها را ترک نکند اگر چه اظهر استحباب هر دو است مطلقاً.

(و جمع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ الظُّهْرِ وَالعَصْرِ بعرفه بأذان واحد و اقامتين و جمع بين المغرب و العشاء بجمع بأذان واحد و اقامتين) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که جمع کردند در روز عرفه میان ظهر و عصر به یک اذان و دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۷

اقامت چون روزیست که دعا مطلوبست نماز ظهر و عصر را در وقت ظهر به جا آوردند و از جهه ظهر اذان و اقامت گفتند و از جهه عصر اقامه تنها گفتند چون وقت فضیلت عصر داخل نشده بود و اذان در وقت فضیلت می گفتند و هم چنین جمع فرمودند میان شام و خفتن در مشعر الحرام به یک اذان و دو اقامت به آن که نماز شام را در وقت خفتن به جا آوردند و اذان خفتن را پیش از نماز شام گفتند و بعد از آن اقامت از جهه نماز شام گفتند و بعد از نماز شام اقامت از جهه نماز خفتن گفتند و ظاهر آنست که سقوط اذان در این دو موضع به

اعتبار جمع بود چنانکه خواهد آمد.

[حضرت سید المرسلین جمع فرمودند میان نماز ظهر و عصر به یک اذان و دو اقامه]

(و روی عبد الله بن سنان عن الصادق صلوات الله عليه ان رسول الله صلى الله عليه وآله جمع بين الظهر والعصر بأذان و اقامتين و جمع بين المغرب والعشاء في الحضر من غير علة بأذان واحد و اقامتين) و بسند صحیح منقولست از عبد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلى الله عليه وآله جمع فرمودند میان نماز ظهر و عصر به یک اذان و دو اقامت و هم چنین جمع کردند میان نماز شام و خفتن در حضر بی علتی به یک اذان و دو اقامت و بر این مضمون احادیث بسیار از طرق خاصه و عامه وارد شده است و در بسیاری از این اخبار وارد شده است که جمع فرمودند تا وقت بر امت آن حضرت فراخ شود و ظاهر جمع آنست که دو نماز را در یک وقت به جا آورده باشند و چون اذان از جهه نمازیست که وقت آن داخل شده باشد پس اگر نماز عصر را پیش از آن که سایه زیادتی چهار قدم شده باشد به جا آورند اذان را از جهه ظهر می گویند و اقامت نیز می گویند و نماز ظهر را به جا می آورند و اقامه می گویند و عصر را به جا می آورند و اگر نماز نکرده باشد تا چهار سبغ شاخص گذشته باشد و اذان را پیش از نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۸

ظهر از جهه عصر به جا می آورند و بعد از آن اقامه از جهه ظهر می گویند و بعد از نماز ظهر اقامه از

جبهه نماز عصر می گویند و عصر را به جا می آورند و هم چنین است حکم نماز شام و خفتن.

و در احادیث معتبره وارد شده است که جمع بین الصلاتین وقتی متحقق می شود که نافله در میان نمازها واقع نشود و هر گاه نافله واقع شود جمع نشده است و از این اخبار ظاهر می شود که اگر نماز ظهر را در اول وقت به جا آورد و بعد از آن نافله عصر را به جا آورد اذان از جبهه عصر می گوید هر چند چهار قدم نگذشته باشد و ظاهرا بد نباشد اذان در این صورت و هم چنین است حکم جمع در روز جمعه اذان از جبهه عصر نمی گوید و در این چهار موضع خلافت در مشروعیت اذان دیگر جمعی مطلقا حرام می دانند و جمعی اذان اعلام را بدعت می دانند و سنت می دانند اذان را بقصد اعظام چون ذکر حق سبحانه و تعالی است و جمعی اذان عصر عرفه و عصر جمعه و عشا مشعر را حرام می دانند و جمع در غیر این سه موضع را مکروه می دانند و احوط ترکست مطلقا چون بسیاری از فصول آن ذکر نیست مثل حیالات و قد قامت و بر تقدیری که ذکر باشند همه ذکر در همه وقت مطلوب نیست خصوصا بقصد مشروعیت و اگر نماز ظهرین را بعد از هشت قدم به جا آورد ظاهر عبارات اصحاب آنست که اذان ساقط باشد و اقامه ساقط نمی شود مگر آن که وقت نماز تنگ باشد و خوف خروج وقت باشد که در این صورت اقامه را نیز نمی گویند و اگر اندک کاری داشته باشد جمع می تواند کرد و بهتر آنست

که نماز ظهر را در چهار قدم به جا آورد و نماز عصر را در قدم پنجم بفعل آورد و اگر همیشه مشکل باشد گاهی متفرق واقع سازد و گاهی مجتمع و اگر چنان کند که نماز ظهر را دیر ترک واقع سازد تا نماز عصر در اول وقت بفعل آید بهتر از آنست که هر دو در یک وقت واقع شود و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۴۹

دانستن اول وقت مشکل است تا یقین شود دخول وقت و نافله ظهر را با نماز ظهر و نافله عصر به جا آورد با دعاهای نماز و تعقیب چهار قدم می گذرد و عصر در قدم پنجم واقع می شود غالباً و الله تعالی يعلم.

[هر که نماز کند با اذان و اقامه در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان]

(و روی ان من صلی بأذان و اقامه صلی خلفه صفان من الملائکه و من صلی بإقامه بغیر اذان صلی خلفه صف واحد و حدّ الصّف ما بین المشرق و المغرب) و منقولست بسند کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که نماز کند با اذان و اقامه در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان و هر که نماز کند با اقامت بی اذان در عقب او نماز می کنند یک صف و حد صف میان مشرق و مغربست و در ثواب الاعمال چنین است که مفضل گفت عرض نمودم که مقدار هر صفی چه مقدار باشد حضرت فرمودند که کمترش میان مشرق و مغربست و بیشترش میان آسمان است تا زمین و مؤید این است حدیث صحیح حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در صحرائی نماز گذاری و اذان و اقامه

به گویی در عقب تو نماز می گذارند دو صف از فرشتگان و اگر اقامه به گویی و اذان نگویی در عقب تو نماز می کنند یک صف و مثل این است حدیث صحیح محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه.

(و فی روایه العباس بن هلال عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه انه قال من اذن و اقام صلّى ورائه صفان من الملائکه و ان اقام بغير اذان صلّى عن یمنه واحد و عن شماله واحد ثم قال اغتتم الصیفین) و بسند کالصحیح منقولست از عباس که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که هر که اذان و اقامه را بگوید نماز کنند در عقب او دو صف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۰

فرشتگان و اگر اقامه گوید بی اذان نماز می کنند از دست راست او یک فرشته و از دست چپ او یک فرشته بعد از آن حضرت فرمودند که غنیمت دان دو صفرا به آن که اذان و اقامت بگو و فایده نماز کردن این دو صف آنست که ثواب نمازهای فرشتگان همه از او خواهد بود یا بعدد هر فرشته نماز او مضاعف خواهد شد چنانکه در نماز جماعت خواهد آمد.

(و فی روایه ابن ابی لیلی عن علی صلوات الله علیه انه قال من صلّى بأذان و اقامه صلّى خلفه صفان من الملائکه لا یری طرفهما و من صلّى بإقامه صلّى خلفه ملک) و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از ابن ابی لیلی از عبد الله بن جعفر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که هر که نماز کند با اذان و اقامت در عقب سر او

نماز می کنند دو صف از فرشتگان که دو طرف این دو صف پیدا نباشد و هر که نماز کند با اقامت نماز می کند در عقب او فرشته ممکن است که مراد از این ملک جنس باشد و مراد یک صف باشد یا بحسب نماز گذارندگان و عذرهای ایشان مختلف شود پس کسی که عذر او اقوی باشد صف او اطول خواهد بود و الله تعالی يعلم. و در حدیث صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در روز قیامت گردن مؤذنان درازتر خواهد بود و عامه نیز همین حدیث را در صحاح خود نقل کرده اند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و در تفسیر این حدیث اقوال بسیار است بعضی گفته اند درازی کنایه است از رستگاری یا کنایه است از امیدواری بسیار یا اقربند به رحمت الهی یا زودتر به بهشت می روند و احادیث در فضل اذان و اقامه بسیار است از آن جمله در حدیثی که صدوق در آخر عقاب الاعمال ذکر کرده است در آخر آن حدیث فضیلت مؤذنان را ذکر کرده است آن مقدار که حصر نمی توان کرد بلکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۱

بر عقول ناقصه بسیار مشکل است که قبول کنند از زیادتی و کثرت ثواب و لیکن اکثر اخباری که در فضیلت مؤذنان وارد شده است خصوصا در این حدیث مشروط است به آن که خالصا لوجه الله باشد و این معنی بسیار نادر است و اگر واقع شود این ثوابها سهل است نزد عمل خالص و الله تعالی يعلم.

[دعای هنگام شنیدن اذان]

(و قال الصادق صلوات الله علیه من قال حين يسمع اذان

الصَّيْحِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ نَهَارِكَ وَادْبَارِ لَيْلِكَ وَحُضُورِ صَلَوَاتِكَ وَاصْوَاتِ دَعَاتِكَ أَنْ تَتُوبَ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقَالَ بِمِثْلِ ذَلِكَ حِينَ يَسْمَعُ إِذَانَ الْمَغْرِبِ ثُمَّ مَاتَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ لَيْلَتِهِ مَاتَ تَائِبًا) وَبَسْنَدٍ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولَةً مِنْ أَنَّ حَضْرَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودَنَدَ كَهْرٍ كَهْ چُونِ إِذَانَ صَبِيحٍ رَا بَشْنُودِ اَيْنِ دَعَا رَا بِخَوَانَدِ وَچُونِ إِذَانَ مَغْرِبٍ رَا بَشْنُودِ اَيْنِ دَعَا رَا بِخَوَانَدِ وَ دَرِ اَن رُوزِ يَا دَرِ اَن شَبِّ بِمِيرِدِ بَا تُوْبَهْ اَزِ دَنِيَا بَرُودِ يَا اَيْنِ دَعَا اُو رَا اَزِ گَنَاهَانِ پَاكِ كَنْدِ مِثْلِ تُوْبَهْ، وَ تَرْجَمَهْ دَعَا اَيْنِسْتِ كَهْ خَدَاوَنْدَا اَزِ تُو سْوَالِ مِي كَنْمِ بِحَقِّ اَمْدَنِ رُوزِ وَ رَفْتَنِ شَبِّ يَا بَهْ سَبَبِ اَن كَهْ اَيْنِ نَعْمَتِ بَرِ مَنْ وَ عَالَمِيَانِ كَرْدَهْ كَهْ رُوزِ رَا اَوْرَدِي وَ شَبْرَا بَرْدِي وَ حَاضِرِ شَدِ وَ قَتِ نَمَازَهَايِ رُوزِ يَا بِحَقِّ حَاضِرِ شَدَنِ وَ قَتِ نَمَازَهَا كَهْ اَزِ اَن جَمْلَهْ نَمَازِ صَبِيحِ اسْتِ وَ بَهْ سَبَبِ اَن كَهْ بَلَنْدِ مِي شُودِ اَوَازَهَايِ دَعَا كَنْنَدِگَانِ تُو يَا بِحَقِّ صَدَاهَايِ بَهْ دَعَا يَا بَهْ إِذَانَ شَدَهْ چُونِ مُؤَدِّدَانِ دَعْوَتِ كَنْنَدِگَانِ مَرْدِ مَانَنْدِ بَهْ نَمَازِ كَهْ خَوَانِ اِحْسَانِ اَلْهِي اسْتِ كَهْ تَوْفِيْقِ تُو بَهْ كَرَامَتِ كَنِي مَرَا بَهْ دَرَسْتِي كَهْ تَوْئِي تُوْبَهْ دَهَنْدَهْ وَ تُوْبَهْ پَذِيْرَنْدَهْ وَ تَوْئِي مَهْرَبَانِ وَ دَرِ وَ قَتِ شَامِ تَغْيِيْرِ مِي بَايِدِ دَادِ بَايِنِ عَنْوَانِ كَهْ. اَللَّهُمَّ إِنِّي اَسْأَلُكَ بِإِقْبَالِ لَيْلِكَ وَ اِدْبَارِ نَهَارِكَ. يَعْنِي خَدَاوَنْدِ تَرَا مِي خَوَانِمِ بِحَقِّ اَمْدَنِ شَبِّ وَ رَفْتَنِ رُوزِ تَا بَهْ اَخْرِ يَا عِبَارَتِ اَوَّلِ رَا بِخَوَانَدِ بِي تَغْيِيْرِ وَ قَتِي كَهْ بَشْنُودِ إِذَانَ شَامِ رَا وَ بَعْدِ اَزِ اَن دَرِ اَن رُوزِ يَا دَرِ

آن شب بمیرد بعنوان لفّ و نشر مرتّب.

(و كان ابن التّباح يقول في اذانه حيّ على خير العمل حيّ على

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۲

خير العمل فاذا راه على صلوات الله عليه قال مرحبا بالقائين عدلا و بالصّلاه مرحبا و اهلا) و منقولست که عامر بن نباح که مؤذن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه بود در اذانی که می گفت بعد از حیّ علی الفلاح دو مرتبه حیّ علی خیر العمل را می گفت و چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه می شنیدند این کلمه را می فرمودند که مرحبا جمعی را که آن چه حق و صوابست می گویند و مرحبا نماز این جماعت و مرحبا جمعی را که اهل نمازند و نماز ایشان را حق سبحانه و تعالی قبول می فرماید یعنی جمعی که ترک می کنند این کلمه را اهل نماز نیستند و نماز ایشان مقبول نیست آن چه از اخبار ظاهر می شود این است که چون اذان در شب معراج مقرر شد و مع هذا جبرئیل آورد مشتمل بود بر کلمه حیّ علی خیر العمل یعنی بشتاب ای بنده بر عملی که بهتر از همه اعمال است که آن نماز است عمر معارض شد که شما را منظور این است که عالم مفتوح شود بر اسلام و همین که مردمان دانستند که نماز بهترین اعمال است همگی رو به نماز خواهند کرد و ترک جهاد خواهند کرد حضرت فرمودند که وضع این از من نبود تا توانم رفع این نمودن حق سبحانه تعالی چنین مقرر ساخته است و در زمان آن حضرت می گفتند و در زمان امارت عمر بر منبر رفت و گفت که سه چیز در

زمان حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بود و من هر سه را حرام می‌کنم و بر آن اعقاب می‌کنم و آن متعه زنان و حج تمتع و قول حَيِّ خَيْرِ الْعَمَلِ است و چون پادشاه بود هر چه می‌کرد افعال او را توجیهاات می‌کردند جمعی از جهه نفاق و جمعی از روی تقیه و اجماع اهل بیت است بر آن که حَيِّ عَلِيٍّ خَيْرِ الْعَمَلِ جزو اذان و اقامت است و احادیث متواتره بر آن وارد شده است.

و از طرق عامه سهل بن حنیف و عبد الله بن عمر نیز قایلند به آن و عبد الله بن عمر روایت کرده است که من شنیدم که ابا محذوره در حضور حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اذان گفت و حَيِّ عَلِيٍّ خَيْرِ الْعَمَلِ را گفت و ابن جنید ذکر کرده است که ما مشاهده نمودیم آل رسول صلوات الله عليهم را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۳

همگی بر این بودند و عمل اهل طبرستان و یمن و کوفه و نواحی کوفه و بعضی از بغداد نیز بر این است و می‌گویند.

و منقولست از طرق عامه که عکرمه گفت پرسیدم از عبد الله بن عباس که چرا عمر ترک کرد حَيِّ عَلِيٍّ خَيْرِ الْعَمَلِ را از اذان در جواب گفت که مطلبش این بود که مردمان سعی در جهاد کنند و فتح بلاد شود بنا بر این ترک کرد آن را از اذان.

و در حدیث صحیح وارد شده است که از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه پرسیدند که چرا ترک کردند حَيِّ عَلِيٍّ خَيْرِ الْعَمَلِ را از اذان حضرت فرمودند که عَلَتْ ظَاهِرَهُ

را می خواهی بدانی یا عَلت باطنه را راوی گفت هر دو را حضرت فرمودند که اما عَلت ظاهره آن که مردمان رو به نماز نکنند که ترک جهاد کنند و امّا عَلت باطنه آن که مراد از خیر العمل ولایت و اعتقاد به امامت ائمه معصومین است صلوات الله علیهم و عمر می دانست این معنی را خواست که این کلمه را بیندازد تا ترغیب و تحریص بر ولایت ایشان واقع نشود.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که مراد از خیر العمل نیکی است به حضرت فاطمه زهرا و حضرات اولاد او که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و منافاتی نیست میان این اخبار زیرا که از اعمال جوارح بهترین اعمال نماز است و از اعمال قلوب بهترین اعمال مودت و ولایت اهل البیت است که مزد رسالت حضرت سید المرسلین است و سبب قبول سایر اعمال است چنانکه ابن شریوه که از بزرگان علماء عامه است در فردوس الاخبار در باب لام روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که یا علی اگر بنده عبادت کند حق سبحان و تعالی را بمثل آن چه نوح در قوم خود تبلیغ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۴

رسالت کرد که آن نهصد و پنجاه سال است و او را بمثل کوه احد طلا بوده باشد و همه را در راه خدا صرف کند و آن قدر عمر بیابد که هزار حج پیاده بکند و از روی ظلم در میان صفا و مروه شهید شود و ترا امام نداند

یا علی بوی بهشت را نخواهد شنید و داخل بهشت نخواهد شد و در باب عین نقل کرده است که حضرت فرمودند که علی از من است و من ازویم و علی ولی و پیشوای هر مؤمن است بعد از من و علی و شیعه او ایشانند رستگاران در روز قیامت و من شهرستان علم الهم و علی در آن شهر است و علی بیان می کند از جهت ائمت من آن چه را آورده ام از جهت ایشان بعد از من دوستی او ایمان است و دشمنی او نفاق است و دوستی او و نظر کردن به او عبادتست و علی بهترین خلایق است هر که شک کند در او کافر است و علی بهترین خلایق است و هر که ابا کند کافر است و علی قسمت کننده دوزخ و بهشت است و علی مثل باب حطه است که در بنی اسرائیل بود هر که داخل شد در آن باب مؤمن است و هر که بیرون رفت کافر است و علی از من بمنزله هارون است از موسی غیر از آن که بعد از من پیغمبری نخواهد بود و اگر نه پیغمبر می بود.

(و روی الحارث بن المغیره النَّصری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال من سمع المؤذن يقول اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله فقال مصدقا محتسبا و انا اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اکتفی بها عن کل من ابی و جحد و اعین بها من أقرّ و شهد کان له من الاجر عدد من انکر و جحد و عدد

من اقرّ و شهد) و بسند صحیح و حسن کالصحیح منقول است از حارث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که بشنود که مؤذن شهادتین می گوید و او بگوید از روی تصدیق و ایمان خالصاً لله که من نیز گواهی می دهم به وحدانیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۵

الهی و به رسالت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و باین شهادت اکتفا می کنم از هر که ابا و انکار کند یعنی اگر عالمی منکر باشند من اقرار دارم و انکار نمی کنم و یاوری می کنم باین شهادت هر که را اقرار کند و شهادت دهد هر گاه این کلمات را از روی اعتقاد و اخلاص بگوید حق سبحانه و تعالی او را مزد و ثواب کرامت فرماید بعدد منکران و جاحدان و بعدد مقران و شاهدان یعنی بعدد جمیع خلایق.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه لمحمّد بن مسلم یا محمّد بن مسلم لا تدعن ذکر الله علی کلّ حال و لو سمعت المنادی ینادی بالأذان و أنت علی الخلاء فاذا ذکر الله عزّ و جلّ و قلّ کما یقول المؤذن) و کالصحیح و فی الصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند به محمد بن مسلم که ای محمد ترک مکن ذکر حق سبحانه و تعالی را در هیچ حالی و اگر بشنوی که در حالتی که در بیت الخلا باشی و مؤذن اذان گوید پس تو نیز ذکر حق سبحانه و تعالی بکن و بگو چنانکه مؤذن می گوید و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهُ عليه و آله چون می شنیدند که مؤذن اذان می گوید حضرت حکایت قول مؤذن می فرمودند در همه عبارات و در حدیث صحیح منقولست از زراره که گفت عرض نمودم. به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون بشنوم اذان را چه چیز بگویم حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی را یاد کن با هر که او را یاد کند و بسند قوی از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که حکایت اذان سبب زیادتی رزق است اگر چه در بیت الخلا باشند و از این باب احادیث گذشت پیشتر و ظاهر اکثر عبارات آنست

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۶

که در همه چیزی همراهی مستحب است و از طرق عامه منقول است که چون حیعات را بشنود بگوید.

(لا- حول و لا- قوه الا بالله العلی العظيم) و جمعی از علما ذکر کرده اند که اگر در نماز باشد یا در بیت الخلا باشد بعضی حیعات حلقه بگوید و در نماز اگر حلقه بگوید احوط است چون جمعی قائل ببطالان نماز شده اند و در بیت الخلا دغدغه کراهت نیست چون احادیث صحیحه وارد شده است در امر به حکایت در آن.

[کسی که اذان و اقامه را فراموش کند]

(و سال زید الشحام ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل نسی الاذان و الاقامه حتّی دخل فی الصلاه فقال ان کان ذکر قبل ان یقرا فلیصل علی النبی و آله و ليقم و ان کان قد دخل فی القراءه فلیتم صلاته) و منقول است به سندی که خالی از ضعف نیست و لیکن چون از کتاب زید ماخوذ است و زید ثقه است در حکم

صحیح است با آن که حدیث صحیح محمد بن مسلم نیز به همین عنوان منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند اذان و اقامه را تا آن که داخل شود در نماز حضرت فرمودند که اگر به خاطرش آید پیش از قرائت پس صلوات بر محمد و آل او فرستد و اقامه را بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر به خاطرش آید وقتی که شروع در قرائت کرده باشد نماز را تمام کند.

و به همین مضمون در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از حسین بن ابی العلاء منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

و در حدیث صحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر فراموش کرده باشی اذان و اقامت را و بخاطر آید پیش از رکوع اذان و اقامه را بگو و نماز را از سر گیر و اگر بر رکوع رفته باشی نماز را تمام کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۷

و در حدیث صحیح منقولست از علی بن یقطین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند که اقامه نماز را بگوید و به خاطرش آید وقتی که شروع در نماز کرده باشد حضرت فرمودند که اگر از نماز فارغ شده باشد نمازش تمام است و اگر در اثنای نماز به خاطرش رسد اعاده کند و بر این مضامین احادیث دیگر نیز وارد شده است و حق آنست که هر گاه اذان و اقامت یا اقامه را فراموش کرده باشد پس اگر پیش از

قرائت به خاطرش رسد مستحب مؤکد است اعاده و بعد از آن در تاکد پیش از رکوع است و بعد از آن تا آخر نماز و اگر بر نگردد نمازش صحیح است چنانکه در حدیث صحیح از زراره منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله از شخصی که فراموش کند اذان و اقامه را تا داخل شود در نماز حضرت فرمودند که نماز را تمام کند زیرا که اذان سنت است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در شخصی که فراموش کند اذان و اقامه را تا داخل شود در نماز حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و احادیث دیگر بر این مضمون وارد است.

(و روی عن عمار السَّابِطِي أَنَّهُ قَالَ سَأَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَجُلٍ نَسِيَ مِنَ الْإِذَانِ حَرْفًا وَذَكَرَهُ حِينَ فَرَغَ مِنَ الْإِذَانِ وَالْإِقَامَةَ قَالَ يَرْجِعُ إِلَى الْحَرْفِ الَّذِي نَسِيَهِ فَلْيَقْلَهُ وَلْيَقْلَ مِنْ ذَلِكَ الْحَرْفِ إِلَى آخِرِهِ وَ لَا يَعِدُ الْإِذَانَ كُلَّهُ وَالْإِقَامَةَ) و منقولست بسند موثق از عمار که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند در اذان فصلی را و به یادش آید در وقتی که فارغ شده باشد از اذان و اقامه حضرت فرمودند که رجوع می کند به آن فصلی که آن را فراموش کرده است و آن را می گوید و ما بعد آن را تا به آخر آن و اعاده نمی کند تمام اذان را و نه اقامه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۸

ظاهرش این است که اگر مثلاً حیّ علی

الصَّيْلَةَ را فراموش کرده باشد از اذان آن را می گوید تا آخر اذان و اقامه را اعاده نمی کند و محتمل است که مراد این باشد که اگر از اقامه نیز فصلی را فراموش کرده باشد آن را می گوید تا به آخر و احتیاج نیست که اقامه را از سر گیرد و بنا بر این در صورت فراموش کردن فصلی از اذان اعاده اقامه مسکوت عنها خواهد بود و اول اظهر است.

چنانکه بسند موثق از عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه یا شنیدم که آن حضرت می فرمودند که اگر شخصی فراموش کند فصلی را از اذان تا شروع کند در اقامه اقامه را تمام کند و بر او چیزی نیست و اگر فصلی از اقامه را فراموش کند بر می گردد و آن فصل را می گوید تا به آخر اقامه و منقول است در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر که سهو کند در اذان و مقدم کند مؤخر را و مؤخر کند مقدم را از آنجایی که تأخیر کرده است می گیرد و تمام می کند تا به آخر و از این اخبار ظاهر می شود که ترتیب بنحو منقول شرط است و اگر عمدا بر خلاف ترتیب واقع سازد بی دغدغه باطل است و اگر سهوا بی ترتیب واقع شده باشد اگر وقت باقی باشد به آن که داخل نشده باشد در نماز اعاده می کند به نحوی که گذشت.

[تثویبی که متعارفست میان عامه]

(و سال معاویه بن وهب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن التثویب الذی یکون بین الاذان و الاقامه فقال ما نعرفه)

و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است از ابن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تشویی که متعارفست میان عامه که در ما بین اذان و اقامه می گویند یا در میان هر دو به جای حی علی خیر العمل می گویند که الصلاه خیر من النوم حضرت فرمودند که نمی دانیم آن را یعنی حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۵۹

سید المرسلین صلی الله علیه و آله نفرموده اند آن را که اگر ایشان فرموده بودند می دانستیم بلکه شکی نیست در آن که عمر علیه ما یحب الله و الملائکه و الناس اجمعین ردا علی الله و علی رسوله موافق عقل شوم خود قرار داد که نماز بهتر از خوابست نه بهتر از همه عبادات چون او خبر نداشت از نماز و از قربی که مؤمنان را حاصل می شود از نماز و آن که نماز معراج مؤمن است و هیچ عبادتی به جا معیت نماز نیست چون جمیع جوارح ظاهره و قوی و ارواح باطنه هر یک را در همه حالی شغلی است خاص که آن بابی است از ابواب فیوض قدسیه و و ارادت قدوسییه که بر عارف مفتوح می گردد و لهذا حضرت سید الواصلین صلوات الله علیه می فرمودند که روشنایی چشم من در نماز است و می فرمودند که ارحنا یا بلال ما راحت ده به گفتن اذان تا متوجه جناب اقدس او شویم و جواب دادن حضرت باین عنوان از روی تقیه است و در کافی باین عبارتست عن الثویب بین الاذان و الاقامه و این عبارت بهتر است از عبارت متن و عبارت تهذیب مثل متن است.

و در

حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که پدرم در خانه به آواز بلند می فرمودند که الصلاة خیر من النوم و اگر تو نیز مکرر به گویی این کلمه را باکی نیست و ظاهر است که حضرت از روی تقیه می فرمودند چون عامه می دانستند که ایشان منکرند و لهذا نیست در حدیث که در اذان می فرمودند و فرمودند که اگر به گویی باکی نیست اگر سنت می بود امر می کردند که بگو.

و هم چنین در حدیث موثق وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که ندا و تثویب در اقامه سنت است و محمول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۰

بر تقیه و ممکن است که مراد تکریر شهادتین باشد یا حیعات از جهه اعلام جمعی که غافل باشند یا در خواب باشند.

چنانکه در حدیث صحیح از زراره منقولست که گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بمن فرمودند که ای زراره ابتدا می کنی اذان را به چهار تکبیر و ختم می کنی بدو تکبیر و دو تهلیل و اگر خواهی که اعلام کنی به جای الصیلاه خیر من النوم حی علی الفلاح را مکرر کن.

و در حدیث موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که اگر مؤذن مکرر کند شهادتین و حی علی الصیلاه و حی علی الفلاح را دو مرتبه و بیشتر هر گاه امام باشد و خواهد که مامومین جمع شوند باکی نیست و شکی نیست که در تقیه جایز است گفتن و گاه باشد که واجب باشد و اگر

تقیه نباشد شکی نیست که بدعتست و اجماع است بر آن که بدعت عمر است.

[اذان بجه غیر بالغ]

(و كان على صلوات الله عليه يقول لا- باس ان يؤذن الغلام قبل ان يحتلم ولا باس ان يؤذن المؤذن و هو جنب و لا يقيم حتى يغتسل) و بسند موثق كالصحيح منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه که می فرمودند که باکی نیست که صبی ممیز پیش از بلوغ اذان بگوید و باکی نیست که جنب اذان بگوید و اقامه نمی گوید تا غسل نکند.

و موافق جزو اول در حدیث صحیح منقول است از ابن سنان. از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر گاه مؤذنی اذان بگوید و کم کند اذان را بانکه مثلا حی علی خیر العمل را نگوید و تو خواهی که به اذان او نماز کنی پس تمام کن هر چه را او ناقص کرده است از اذان و باکی نیست که اذان بگوید پسری که محتمل نشده باشد و ظاهرش آنست که اکتفا باین اذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۱

می توان کرد از جهه نماز هر گاه ممیز باشد چنانکه ظاهر لفظ غلام است و اگر مؤذنی کم کرده باشد پس اگر شیعه باشد و سهوا کم کرده باشد یا از جهه تقیه اکتفا به اذان او می توان کرد هر گاه ناقص را بگویند و اگر سنی باشد پس اگر خود بگوید بانکه هر چه مؤذن گوید او حکایت کند و هر چه را نگفته باشد او بگوید صحیح است چون اذان را خود گفته است یا آن که خواهد که با او نماز کند بعنوان تقیه و اگر اذان

و اقامه را خود بگوید خوف آن باشد که او برکوع رود و قرائت را نکرده باشد در این صورت نیز اکتفا می کند به آن که آن چه را او ترک کرده است می گوید و اکثر علما حمل این حدیث بر این معنی کرده اند و تعمیم به نحوی که مذکور شد اظهر است، و بر جزو ثانی حدیث دلالت می کند احادیث صحیحه و کالصحیحه و بعضی از آنها گذشت و از احادیث بسیار ظاهر می شود که می باید در حالت اقامت مثل حالت نماز باشد و در اذان در کار نیست که چنان باشد اگر چه سنت است که در حال اذان نیز با وضو و رو بقبله ایستاده باشد مثل اقامت و در حالت اقامت ظاهر نیست که اینها واجبت یا مستحب مؤکد چنانکه گذشت.

[کیفیه اذان]

(و روی ابو بکر الحضرمی و کلیب الاسدی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه حکى لهما الاذان فقال الله اكبر الله اكبر الله اكبر الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله اشهد ان محمدا رسول الله اشهد ان محمدا رسول الله حى على الصلاه حى على الصلاه حى على الفلاح حى على الفلاح حى على خير العمل حى على خير العمل الله اكبر لا اله الا الله لا اله الا الله و الاقامه كذلك) و بسند ضعیف منقولست از ابی بکر و بسند حسن کالصحیح منقولست از کلیب و شیخ بسند موثق کالصحیح روایت کرده است از هر دو که گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله حکایت کرد از جهه ما اذان را و فرمودند که اقامت

اذانست و ظاهراً مراد از مماثلت مماثلت فی الجملة است در آن که فصول هر دو را مکرر باید گفت و در اکثر شریکند و هیچ شک نیست که در اقامه دو مرتبه قد قامت الصلاة مکرر می شود و در اذان نیست و اکثر بر آنند که تکبیر اول اذان چهار است و اول اقامت دو است و تهلیل در آخر اذان دو است و در آخر اقامت یکی و در آخر تصریح به این ها خواهد نمود با علتش.

و در نسخه تهذیبی که شیخ حسین بن عبد الصمد از خط شیخ طوسی رحمها الله نوشته بود تکبیر آخر نیز چهار بود و ظاهراً از سهو نساخ باشد و مؤید مشهور است حدیث موثق کالصحیح اسماعیل جعفری که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند اذان و اقامه سی و پنج حرفست و بدست مبارک خود می شمردند اذان هجده حرف و اقامه هفده حرف و جمعی این حدیث را صحیح می دانند و علی ای حال اکثر علما عمل به همین حدیث کرده اند.

و احادیث صحیحه وارد شده است بغیر این عنوان و بعضی از علما نقل کرده اند که بعضی عمل به آن ها کرده اند و لیکن قایل آنها معلوم نیست مثل حدیث صحیح عبد الله بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از اذان حضرت فرمودند که می گویی که الله اکبر الله اکبر تا به آخر آن چه مذکور شد.

و در حدیث حسن کالصحیح یا صحیح از زراره و فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که

فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را به معراج بردند و به بیت المعمور رسیدند وقت نماز شد جبرئیل اذان و اقامه گفت و حضرت سید المرسلین پیش ایستادند و ملائکه و پیغمبران همه در عقب آن حضرت ایستادند و نماز کردند

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۳

پس زراره و فضیل گفتند که پرسیدیم که چگونه اذان گفت حضرت فرمودند که گفت الله اکبر الله اکبر تا به آخر آن چه مذکور شد و فرمودند که اقامه مثل اذانت مگر آن که در اقامه هست قد قامت الصلاه قد قامت الصلاه در میان حی علی خیر العمل و میان الله اکبر پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمودند بلال را باین اذان و بلال باین عنوان اذان می گفت تا رسول خدا (ص) از دنیا رفتند و غرض آنست که تغییراتی که واقع شد مثل ترک حی علی خیر العمل و وحدت فصول اذان و اقامه یا اقامت تنها بعد از حضرت شد و این دو حدیث نیز موافق مشهورند الا در تکبیرات اول اذان که در این دو حدیث دو مرتبه وارد شده است و تهلیل آخر اقامه و خواهد آمد در حدیث فضل بن شاذان که دو تکبیر جزو اذانت و دو تکبیر دیگر از جهت تنبیه غافل است.

و در حدیث موثق کالصحیح از معلی بن خنیس منقولست کیفیت اذان و مشتمل است بر چهار تکبیر.

و در حدیث صحیح از زراره منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که ای زراره افتتاح می کنی اذان را به چهار تکبیر و ختم می کنی آن را بدو

تکبیر و دو تهلیل.

و در حدیث صحیح از صفوان جمال منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم که فرمودند که اذان دو دو است و اقامه دو دو موافق حدیث جعفری می باید که لا اله الا الله در آخر اقامه یکی باشد تا هفده باشد و در بعضی از اخبار صحیحیه وارد شده است که اذان و اقامه را یکی یکی می گویند یعنی می توان گفت و در چند خبر صحیح وارد شده است که اذان دو دو است و اقامت یک یک و محمولست بر حالت تعجیل یا تقیه.

[اذان با تقیه]

(و لا باس ان يقال في صلاة الغداة على اثر حى على خير

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۶۴

العمل الصلاه خير من النوم مرتين للتقيه) و باکی نیست که در اذان نماز صبح بعد از حى على خير العمل دو مرتبه بگویند از جهت تقیه که الصلاه خير من النوم بلکه بعضی از اوقات که خوف ضرر باشد واجبست که بگویند و عبارت مصنف منافات ندارد با وجوب چون توهم می شود که بدعتست و حرام ممکن است که اذان نگویند و این بدعت را واقع نسازد پس جواب این است که چون اذان از شعایر دین اسلام است ترک آن نمی توان کرد از جهت کلمه بدعتی که در آن باشد و نزد شیعه معلوم است که جزو اذان نیست بلکه سنیان نیز معترفند که چون عمر حى على خير العمل را بر طرف کرد به جای آن این کلمه را مقرر ساخت و بعضی از علما بحث کرده اند بر مصنف که این دو کلمه را با هم جمع نمی توان کرد زیرا که در

حالت تقيه حی علی خیر العمل نمی توان گفت و در غیر تقيه الصلاه خیر من النوم را نمی توان گفت و جواب این است که ممکن است که حی علی خیر العمل را آهسته بگوید و کلمه دیگر را بلند یا آن که در زمان مصنف تقيه در این مرتبه نبود که حال هست چنانکه مذکور شد که در نصف بغداد می گفتند و در نصف دیگر نمی گفتند و به همین تقيه بفعل می آمد که الصلاه خیر من النوم را بگویند هر چند آن کلمه را نیز گویند و الله تعالی يعلم.

[اضافه کردن در اذان]

(وقال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه هذا هو الاذان الصحيح لا يزداد فيه ولا ينقص منه و المفوضه لعنهم الله قد وضعوا اخبارا و زادوا فى الاذان محمدا و آل محمد خیر البریه مرتین و فى بعض رواياتهم بعد اشهد ان محمد رسول الله اشهد ان عليا ولي الله مرتین و منهم من روى بدل ذلك اشهد ان عليا امير المؤمنين حقا مرتین و لا شك فى ان عليا ولي الله و انه امير المؤمنين حقا و ان محمدا و آله صلوات الله عليهم خیر البریه و لكن ليس ذلك فى اصل الاذان و انما

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۶۵

ذکرت ذلك ليعرف بهذه الزيادة المتهمون بالتفويض المدلسون أنفسهم فى جملتنا) و می گوید مصنف این کتاب ابن بابويه حق سبحانه و تعالی از او راضی باد که این اذانی که مذکور شد در حدیث حضرمی و اسدی همین است اذان صحیح که زیاد و کم ندارد اگر چه مخالفت دارد با مشهور از جهت آن که بنا بر ظاهر حدیث تکبیر در اول اقامت

نیز چهار است و تهلیل در آخر آن دو است و قد قامت ندارد اما چهار مرتبه تکبیر را در حدیث فضل خواهد آمد که مخصوص اذانت بحسب ظاهر و در صحیح زراره و معلی نیز گذشت که مخصوص اذانت و اما قد قامت خلافی نیست میان خاصه و عامه که در اقامت هست و آن را حواله بظهور فرموده اند و اما تکرار تهلیل در اقامه مستبعد نیست که مذهب صدوق باشد و لیکن ظاهر حدیث جعفری وحدتست چنانکه مشهور است و ظاهر آن است که غرض مصنف نه آن است که ظاهر این حدیث صحیح است بلکه مراد او این است که زیادهای آینده را ندارد و مفوضه که طایفه اند از غالیان که اعتقاد ایشان این است که حق سبحانه و تعالی محمد و علی و ائمه را صلوات الله علیهم آفرید و به ایشان گذاشت خلق عالم را و ایشانند خالق عالم و مشرع شرایع لعنهم الله وضع نموده اند از پیش خود خبری چند را و زیاد کرده اند در اذان که محمد و آل محمد بهترین خلایقند در مرتبه مثل سایر فصول اذان.

و در بعضی از روایات ایشان واقع است بعد از شهادت به رسالت دو مرتبه شهادت می دهم که علی ولی خداست یعنی حق سبحانه و تعالی او را امام کرده است در آیه **إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ** و بعضی از ایشان روایت کرده اند بدل از آن عبارت این عبارت را که شهادت می دهم که علی امیر و پادشاه امام مؤمنان است البته دو بار مثل سایر فصول اذان و اقامت و شکی نیست در آن که علی امام است

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص:

از گفته الهی و شکی نیست که علی امیر مؤمنان است و البته شکی نیست که محمد و آل او صلوات الله علیهم بهترین خلایقند و لیکن در اصل اذان نیست و اذان کلماتی است متلقى از شارع اگر کسی لا اله الا الله را که بهترین و راستترین کلمات است زیاده کند در اذان تشریح کرده است و از این جهت این روایات موضوعه را ذکر کرده ام که تا باین زیادتی ظاهر شوند جمعی که متهمند به تفویض و تدلیس می کنند و خود را از شیعیان می دانند و چنین ظاهر می سازند که شیعه اند پس همین که این روایات را در کتب خود ذکر کنند یا به این ها عمل نمایند ظاهر خواهد شد که کاذبند در تشیع بلکه از جمله غلاه مفوضه اند.

و از این کلمات ظاهر می شود که در زمان صدوق جمعی از غلاه بوده اند و ایشان در کتب خود این اخبار را ذکر کرده اند و بس و ما ندیده ایم در کتب حدیثی که بما رسیده است حدیثی باین عبارات که صدوق ذکر کرده است و از کلام محقق در معتبر و علامه و شهید ظاهر می شود که ایشان دیده اند چون ذکر کرده اند که اخبار شاذه بر این زیادتیها وارد شده است و مصطلح ارباب حدیث آن است که خبر صحیح مخالف مشهور را شاذ می گویند و در زمان محقق و علامه کتب ما بسیار بوده است پس بنا بر این مشکل است جزم کردن به آن که این اخبار موضوعه است مگر آن که یکی از معصومین صلوات الله علیهم فرموده باشند و اگر کسی این کلمات را باین عنوان گوید که مطلوب شارع

باشد حتی بعنوان تیمن و تبرک فیها و الّا لغوی باشد بد نیست و اگر نگویند بهتر است مگر از روی تقیه چون در اکثر بلاد شایع است و بسیار شنیده ایم که جمعی ترک کرده اند و متهم به تسنن شده اند.

تا آن که در وقتی که خدمت استاد مولانا عبد اللّٰه طاب ثراه درس قواعد می خواندیم در مبحث اذان سخنان صدوق را ذکر فرمودند بنده عرض نمودم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۷

شما چرا در اذان و اقامه اشهد انّ علیا ولیّ اللّٰه را دو مرتبه می گوئید فرمودند که تیمنا و تبرکا می گوئیم و بحثها شد تا آن که فرمودند که دیگر نگوئیم چند روز ترک کردند خود از جمعی شنیدم که فلانی سنّی است باز عرض نمودم که ظاهر شد که واجبست گفتن آن تقیه فرمودند که در اول نیز همین منظور من بود نخواستم که بلفظ تقیه بگویم مجملا دیگر می گفتند در مدّت حیات و در فقه رضوی چهار تکبیر است در اول اذان و اقامت هر یک، دیگر اشهد ان لا اله الا اللّٰه اشهد انّ محمدا رسول اللّٰه حیّ علی الصلاه حیّ علی الفلاح حیّ علی خیر العمل اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه هر یک دو بار مگر تهلیل در آخر اقامت که یک بار است و دو قد قامت الصلاه بعد از حیّ علی خیر العمل زاید است در اقامت حاصل آن که موافق مشهور است الا- در تکبیر اول اقامت که چهار است موافق ظاهر خبر صدوق و جمع می توان کرد که اگر اقامت را متصل گویند با اذان بدو تکبیر اکتفا کنند و اگر منفصل واقع سازند

چهار تکبیر بگویند چنانکه ظاهر خبر فضل است یا آن که در تکبیر اقامه مخیر باشد میان دو و چهار.

و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده است که در بعضی از روایات واقع است سی و هفت فصل به آن که تکبیر اقامه را چهار مرتبه بگویند و در بعضی از روایات چهل و دو فصل به آن که تکبیر اذان و اقامه را چهار مرتبه در اول و چهار مرتبه در آخر و تهلیل را دو مرتبه بگویند در اذان و اقامه و ذکر کرده است که بهر روایتی که عمل کند خوبست و اگر عمل با شهر بهتر است و الله تعالی يعلم.

[مؤذنین اماناء الله هستند]

(و قال الصادق صلوات الله عليه في المؤذنين إنهم الامناء) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند در شأن مؤذنان که ایشان امانیند یعنی می باید که امین و عادل باشند تا جمعی که معذورند اعتماد به اذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۸

ایشان توانند کرد و در حدیث بلال نیز خواهد آمد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که مؤذن مؤتمن و محلّ امانت است و امام ضامن است.

و در حدیث موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند که آیا اذان غیر شیعه اثنا عشری صحیح است حضرت فرمودند که اذان او صحیح نیست و امامت او صحیح نیست و ظاهر این حدیث آنست که اذان غیر مؤمن صحیح نیست.

(و قال صلوات الله عليه صلّ الجمعة بأذان هؤلاء فإنهم اشدّ شیء مواظبه علی الوقت) و در حدیث صحیح منقولست از ذریح که گفت حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه بمن فرمودند که نماز جمعه را بکن به اذان این ستیان زیرا که ایشان بسیار سعی می نمایند در آن که نماز را در اول وقت به جا آورند یعنی در دخول وقت نیز ماهرند و در مکه معظمه نیز مشاهده شد سعی و مهارت ایشان.

و در حدیث کالصحیح منقولست از محمد بن خالد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که ما ترسانیم از آن که نماز جمعه را پیش از زوال به جا آوریم حضرت فرمودند که اگر چنین بشود گناه آن بر مؤذنان است یا تشخیص وقت بر مؤذنان است بر شما نیست و از این دو حدیث ظاهر می شود که اعتماد بر مؤذن سنی می توان کرد جواب گفته اند که چون نماز جمعه ایشان باطل است چون شرط است در امام که اثنی عشری باشد پس نماز جمعه را که واقع می سازند تقیه به جا می آورند در هر وقت که خواهند واقع سازند و یا آن که چون غالب اوقات مؤذنان بسیار اذان می گویند در اول وقت و بسا باشد که از گفته همه علم به هم رسد و احوط آنست که اعتماد بر اذان غیر عادل نکنند مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۶۹

در حالت اضطرار اگر چه ظاهر این اخبار آنست که قول قول ایشان است چنانکه افعال مسلمانان در همه جا محمولست بر صحت در اینجا نیز محمولست بر صحت و احوط آنست که هر کس وقت را بشناسد و تا علم بهم نرساند نماز نکند و ظاهرا اعتماد بر نماز مسلمانان توان کرد هر گاه جمعی کثیر نماز کنند و الله تعالی

[فاصله بین اذان و اقامه]

(و ینبغی ان یکون بین الاذان و الاقامه جلسه الّا المغرب فأنّه یجزئ بین الاذان و الاقامه نفس) و سزاوار آنست که در میان اذان و اقامه اندکی بنشینند مگر در نماز شام که در آنجا کافی است بمقدار نفس کشیدنی.

و بر این مضمون حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است.

و در حدیث صحیح از بزندی منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که در هر نمازی در میان اذان و اقامه نشستنی هست هر گاه پیش از اقامه نمازی نباشد که آن را به جا آوری پس در مانند نماز ظهر و عصر بهتر آنست که دو رکعت از نافله را در میان هر دو واقع سازد.

چنانکه در حدیث کالصحیح از احدهما صلوات الله علیهما منقول است که حضرت فرمودند که اذان می گوید از جهت نماز ظهر بعد از آن که شش رکعت نماز نافله ظهر را کرده باشد و هم چنین اذان می گوید از جهت نماز عصر بعد از شش رکعت از نافله عصر که بعد از نماز ظهر به جا می آورد.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که فاصله کن در میان اذان و اقامت به نشستنی یا بدو رکعت نماز.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که لا بد است در میان اذان و اقامت از نشستنی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۰

و در موثق از عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه برخیزی به نماز واجب اذان و اقامه را بگو

و فاصله کن میان هر دو به نشستنی یا به کلامی یا به تسیحی و حضرت فرمودند که فاصله را اگر نسیانا ترک کنند باکی نیست و عمدا ترک نکنند.

و از آن حضرت پرسیدند که در فاصله چه چیز کافی است حضرت فرمودند که الحمد لله.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که بنشیند در میانه اذان و اقامه شام چنانست که شهید شده باشد و در خون خود غلطیده باشد.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در میان اذان و اقامه نیست مگر دو رکعت نماز و این فاصله بر سیل استجابست چون در حدیث صحیح منقولست از عبد الله بن مسکان که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دیدم که اذان و اقامت گفتند بی آن که فاصله کنند در میان هر دو به نشستنی.

[در سفر اقامه کافی است]

(و روی عبد الرحمن ابن ابی عبد الله عن الصادق صلوات الله علیه انه قال یجزئ فی السفر اقامه بغیر اذان) و بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در سفر کافیت اقامه بدون اذان و در حدیث صحیح منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فرمودند که اذان و اقامه دو دو است و اگر کسی اقامه را دو دو بگوید در نماز واجب کافیت او را و کسی که اقامه را یک یک بگوید از اذان مجزی نیست.

و در حدیث قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر اقامه را بگویم دو دو نزد من بهتر است

از آن که اذان و اقامه را یک یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۱

بگویم.

و در حدیث حسن منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که اذان در سفر مقصور می شود چنانکه نماز قصر می شود اذان یک یکست و اقامه یک.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که مجزیست ترا در سفر که اقامه را یک یک به گویی و بهر یک که عمل کند خوبست اگر چه اول بهتر است و از این عبارت ظاهر می شود که در حضر کافی نباشد اقامه تنها بلکه لازم باشد اذان و اقامه دو دو چنانکه گذشت در حدیث عمار.

و در حدیث صحیح از ابان از محمد بن مسلم و فضیل منقولست از احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند که مجزی است ترا در سفر اقامت تنها.

و در احادیث صحیح منقولست که اگر کسی تنها نماز کند اکتفا به اقامه می تواند کرد و در حدیث صحیح و احادیث کالصحیح منقول است که اکتفا به اقامه می توان کرد در همه نمازها مگر در نماز صبح و شام که در اذان آن تقصیر نیست چنانکه در این دو نماز تقصیر نیست یعنی در سفر و حضر اذان و اقامه می گوید در این دو نماز و این مبالغات محمولست بر تأکد استحباب چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که آیا در نماز شام اکتفا می توان کرد و به اقامه تنها بدون اذان حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن دوست نمی دارم که عادت کند بر ترک اذان و در

صحیح

از حلبی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا مرد را کافی است در سفر و حضر که اکتفا به اقامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۲

کند بی اذان حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث دیگر وارد شده است که هر گاه انتظار کسی نکشند اکتفا به اقامت می توانند کرد یعنی در نماز جماعت و احوط آنست که ترک نکنند اذان و اقامت را در نماز جماعت و هم چنین منفرد ترک نکنند در نماز صبح و شام.

[هر گاه اذان گویی در راه یا در خانه ات و اقامه را در مسجد بگویی]

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا اذنت فی الطریق او فی بیتک ثم اقامت فی المسجد اجزاك) و در موثق کالصحيح منقولست از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه اذان گویی در راه یا در خانه ات و اقامه را در مسجد بگویی مجزیست ترا و به همین مضمون احادیث صحیحه از عبد الله بن سنان و محمد ابن مسلم و بزنتی و غیر ایشان وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اذان را در همه حالی واقع می تواند ساخت و می باید که اقامت را بر حالتی مانند حالت نماز واقع سازد به آن که با وضو و رو بقبله و ایستاده واقع سازد بر روی زمین چنانکه گذشت.

[یک نفر اذان بگوید و دیگری اقامه]

(و کان صلوات الله علیه يؤذن و یقیم غیره و کان یقیم و قد اذن غیره) و از اسماعیل بن جابر منقول است که بسیار بود که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه اذان می گفتند و غیر آن حضرت اقامه می گفت و بسیار بود که حضرت اقامه می گفتند و دیگری اذان گفته بود و چون کلینی و شیخ این حدیث را از اسماعیل روایت کرده اند و طریق صدوق بکتاب اسماعیل صحیح است بحسب ظاهر حدیث صحیح است و دلالت می کند بر آن که لازم نیست که مؤذن و مقیم یکی باشد بلکه سنت است که دو کس باشند و سنت است که امام یکی از هر دو را بگوید.

[اذان بلند موجب بچه دار شدن می شود]

(و شکی هشام بن ابراهیم إلى ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۳

سقمه و انه لا یولد له فامرہ ان یرفع صوته بالأذان فی منزله قال ففعلت ذلک فاذهب الله عني سقمی و کثر ولدی قال محمد بن راشد و کنت دائم العله ما انفکک منها فی نفسی و جماعه من خدمی و عیالی حتی ائی کنت ابقی و مالی احد یخدمنی فلما سمعت ذلک من هشام عملت ما به فاذهب الله عني و عن عیالی العلل و الحمد لله) منقول است در حدیث صحیح از علی بن

مهزیار از محمد بن راشد از هشام از صحابه حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه بود گفت که شکایت کردم به آن حضرت که همیشه بیمارم و مرا فرزند نمی شود حضرت فرمودند که چون در خانه نماز کنی یا مطلقا آواز خود را به اذان بلند کن در خانه، هشام

گفت که چنین کردم حق سبحانه و تعالی بیماری را از من برداشت و اولاد مراد بسیار کرد راوی او محمد بن راشد می گوید که من هم همیشه بیمار بودم و خالی از بیماری نبودم خودم و جمعی از خدمتکاران و عیال من تا آن که بسیار بود که همه بیمار بودند و کسی نبود که خدمت من کند پس چون این حدیث را از هشام شنیدم باین عمل کردم و اذان را در خانه بلند می گفتم حق سبحانه و تعالی بر داشت بیماریها را از من و از یاران من و الحمد لله بر این نعمت و همه نعمتهای الهی.

و در حدیث صحیح منقولست از سلیمان جعفری که از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که در خانه خود اذان بگو که دفع می کند شیطان را و سنت است از جهت تعلیم اطفال یا دفع شر شیاطین از ایشان

[روایت اذان موجب کثره رزق می شود]

(و روی من سمع الاذان فقال كما يقول المؤذن زيد في رزقه) روایت کرده است صدوق بسند قوی از سلیمان که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که چه وجه دارد که حکایت اذان مستحب است به آن که هر چه مؤذن بگوید آن را هر که بشنود بگوید هر چند بر بول و غایط باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۴

حضرت فرمودند که حکایت اذان سبب زیادتی روزیست و صدوق اختصار نموده است در اینجا بر حاصل معنی و پیشتر گذشت.

[حدیث بلال از رسول الله در باره اذان]

(و روی عبد الله بن علی قال حملت متاعی من البصره إلى مصر فقدمتها فبینا انا فی بعض الطريق اذا انا بشیخ طوال شدید الادمه ایض الرأس و اللحية علیه طمران احدهما اسود و الاخر ایض فقلت من هذا فقالوا هذا بلال مولى رسول الله صلى الله علیه و آله فاخذت ألواحی فاتیته فسلمت علیه فقلت له السلام علیک أیها الشیخ فقال و علیک السلام قلت یرحمک الله تعالی حدثنی بما سمعت من رسول الله (ص) فقال و ما یدرک من انا فقلت أنت بلال مؤذن رسول الله (ص) قال فبکی و بکیت حتی اجتمع الناس علینا و نحن نبکی قال ثم قال یا غلام من أی البلاد أنت قلت من اهل العراق قال بَخَّ بَخَّ فمکث ساعه ثم قال اکتب یا اخی اهل العراق بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله صلى الله علیه و آله یقول المؤذنون امناء المؤمنین علی صلاتهم و صومهم و لحومهم و دمائهم لا یسالون الله عزّ و جلّ شیئا الا أعطاهم و لا یشفعون فی شیء الا شفعا) منقولست بسند قوی از

عبد الله بن علی و ظاهر صدوق آنست که کتاب او معتمد بوده است حکم به صحت این حدیث کرده است گفت که متاع خود را از بصره بمصر بردم و چون داخل شهر شدم روزی در راهی بودم مرد پیری بسیار سیاهی مایلی موی سر و ریش سفیدی را دیدم که دو جامه کهنه پوشیده بود یکی سیاه و دیگر سفید بود و سیاه را از روی تقیه پوشیده خواهد بود پس پرسیدم که این کیست گفتند که این بلال است آزاد کرده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس من تخته های خود را که حدیث بر آن می نوشتم برداشتم چنانکه عادت سلف بود که بر تخته

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۵

می نوشتند و حفظ می کردند و می شستند دیگر می شنیدند و چون کاغذ کم بود بسیار بود که بر تخته ها می نوشتند و با خود می داشتند پس به نزد بلال آمدم و بر او سلام کردم این عنوان که السّلام علیک ای مرد بزرگوار یا مرد پیر پس او در جواب گفت و علیک السّلام و در امالی هست و رحمه الله و برکاته و غرض او از اوّل آنست که سلام او را از خدا می طلبد و بعد از آن سلام خود را بر او یعنی امید دارم که حق سبحانه و تعالی مرا سالم دارد به برکت سلام تو و ترا نیز سالم دارد در دنیا از جمیع آفات و بر تو باد رحمت الهی در آخرت و زیادتیهای اموال و اولاد و عمر و سایر خوبیها در دنیا گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد خبر ده مرا از احادیثی که

شنیده از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس بلال گفت که تو چه می دانی که من کیستم و ظاهراً غرض آن بود که بدانند که کیست تا اگر اهل آن باشد که حدیث از او نقل کند بکند و الا فلا و محتمل است که علی رسم العاده باشد پس من گفتم که تو بلالی مؤذن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله راوی گوید که چون بلال اسم حضرت را شنید به گریه در آمد و من نیز به سبب گریه او یا مثل او به گریه در آمدم تا آن که مردمان بر ما جمع شدند و ما می گریستیم پس بلال گفت که ای پسر از کدام شهری گفتم از اهل عراقم گفت به به چون اهل عراق شیعه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودند و یا آن که ایشان بسیار سعی می کردند در طلب حدیث پس ساعتی مکث نمود و در بعضی از نسخ چنین است که ثم سکت ساعه پس ساعتی خاموش شد و دور نیست که فکر کرده باشد که چه حدیث نقل کند پس گفت بنویس ای برادر اهل عراق یعنی ای عراقی بسم الله الرحمن الرحیم چون مستحب است که هر چه نویسند اگر چه شعری باشد که ابتدا به بسمله کنند و سلف اکثر ایشان امثال اینها را رعایت می کردند و چون سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۶

بزرگی حجم کتاب می شد و رغبتها کم می شد و طبایع متنفر می شد خلف ترک آن کردند در نوشتن اما در گفتن می گفتند تا به این جا رسید که اصل و فرع همگی متروک شدند شنیدم از

حضرت سید المرسلین (ص) که می فرمودند که مؤذنان امینان مؤمنانند بر نماز ایشان همیشه نسبت به همه کس یا نسبت به صاحبان عذر و هم چنین در روزه ایشان از جهت ابتدای امساک چنانکه خواهد آمد در صوم و در گوشت‌های ایشان یعنی اگر مؤذنان اذان می گویند مؤمنان غیبت اهل آن شهر نمی کنند و آله گوشت ایشان را به غیبت می خورند اگر چه در چنین صورت جایز است غیبت ایشان و لیکن چون متعارف این است که غیبت همه کس می کنند و همه کسان گناه ندارند بلکه بعضی گناه کارند که از جانب مسلمانان عهد کرده اند که اذان بگویند یا از بیت المال مسلمانان از جهت ایشان چیزی مقرر ساخته اند که بگیرند و اذان بگویند و نگویند و محتمل است که از بابت مجاز مشاکله باشد هر چند غیبت همه جایز باشد در صورتی که همه تقصیر کرده باشند و لیکن چون شبیه است به غیبت حرام باین عبارت از آن تعبیر فرموده اند و امین مؤمنانند بر خونهای ایشان.

چون در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَقْرَّرٌ سَاخْتَهُ بَوَدُّدْ كَه لَشْكْرِي كَه بَر سِر جَمْعِي مِي فَرَسْتَادَنْد مَلَاخِظَه مِي نَمُودَنْد كَه اِگَر اَذَان مِي كَفْتَنْد مِي دَانَسْتَنْد كَه مَسْلَمَانَنْد وَ اَلَا اَيْشَان رَا غَارْت مِي كَرْدَنْد وَ مَرْدَان رَا مِي كَشْتَنْد وَ زَنَان وَ اَطْفَال رَا اَسِير مِي كَرْدَنْد وَ جَمْعِي اَز عِلْمَا كَفْتَه اَنْد كَه چُون اَذَان اَز شَعَايِر اِسْلَام اَسْت اِگَر اَهْل شَهْرِي اَتْفَاق كَنْنَنْد بَر تَرْك اَذَان اُولَا اِمَام زَمَان اَيْشَان رَا تَخْوِيْف مِي فَرْمَايْد اِگَر بَر تَرْك اَنْ اَصْرَار نَمَايَنْد جَايِز اَسْت اِمَام رَا كَه قَتْل هَمِه مَرْدَان اَيْشَان بَكَنْد وَ چُون

احادیث صحیحہ گذشت کہ دلالت می کند بر آن که اذان و اقامه سنت است حمل کرده اند این حدیث را

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۷

بر آن که مستوجب عقاب دنیوی می شوند و واجب آنست که بر ترک آن مستوجب عقاب اخروی می شوند چنانکه خواهد آمد در ترک زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که اگر حاجیان ترک کنند امام جبر می کند ایشان را بر زیارت و اگر مخالفت کنند همه را می کشد با آن که زیارت نیز سنت است و ازین باب مسایل خواهد آمد پس حضرت فرمودند که مؤذنان چیزی از حق سبحانه و تعالی سؤال طلب نمی کنند مگر آن که به ایشان عطا می فرماید و شفاعت نمی کنند در چیزی مگر آن که شفاعت ایشان را قبول می فرماید.

(قلت زدنی یرحمک الله قال اکتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول من اذن اربعین عاما محتسبا بعثه الله عز و جل يوم القیمه و له عمل اربعین صدیقا عملا- مبرورا متقبلا قلت زدنی یرحمک الله قال اکتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله (ص) يقول من اذن عشرین عاما بعثه الله عز و جل يوم القیمه و له من الثور مثل زنه السماء قلت زدنی یرحمک الله قال اکتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله (ص) يقول من اذن عشر سنین اسکنه الله عز و جل مع ابراهیم الخلیل فی قبته او فی درجته قلت زدنی یرحمک الله قال اکتب بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله (ص) يقول من اذن سنه واحده بعثه الله عز و جل يوم القیمه و قد غفرت ذنوبه کلها بالغه

ما بلغت و لو كان مثل زنه جبل احد) عبد الله بن علي گفت گفتم زياده کن از افادات خود مرا تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و گفت بنويس بسمله را شنيدم از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله که می فرمودند که هر که چهل سال اذان بگويد از جهت اعلام يا اعم خالصا لله حق سبحانه و تعالی او را در روز قيامت مبعوث کند و او را ثواب عمل چهل صديق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۸

كرامت فرمايد که همه آن اعمال مبرور و مقبول باشد و صديق کسی است که همیشه راست گفته باشد يا تصديق انبياء کرده باشد گفتم زياده کن مرا از فوايد خود تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت بنويس بعد از بسمله که شنيدم از حضرت رسول خدا صلى الله عليه و آله که می فرمودند که هر که بيست سال اذان بگويد لله چنانکه گذشت مبعوث کند او را حق سبحانه و تعالی در روز قيامت و او را از نور مثل وزن آسمان بوده باشد و اين از بابت تشبيه معقول است به محسوس گفتم زياده کن مرا از علوم خود تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت بنويس بعد از بسمله که شنيدم از رسول خدا صلى الله عليه و آله که می فرمودند که هر که ده سال اذان بگويد حق سبحانه و تعالی او را ساکن سازد با حضرت ابراهيم دوست خدا در قبه که حق سبحانه و تعالی از جهت او مقرر فرموده است يا در درجه آن حضرت يعنی در قبه مثل آن قبه يا

درجه مثل آن درجه و ظاهرا مشارکت در قبه لازم ندارد مشارکت در نعمتها را و ممکن است که در نعمتهای ظاهری موافق باشند و آن حضرت در نعمتهای باطنی زیادتی داشته باشد و مستبعد نیست تساوی مطلق هر گاه مؤذن خالص باشد و هر که در یک فعل با اخلاص است در همه افعال خالص است چنانکه مجربست و چنین کسی رتبه اش عظیم است و تردید از راویست که نمی داند قبه گفت یا فی درجه.

گفتم زیاده کن مرا از احادیثی که شنیده تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که هر که یک سال اذان بگوید حق سبحانه و تعالی او را مبعوث کنند در روز قیامت و همه گناهان او را آمرزیده باشد هر چند بسیار باشد و اگر چه به سنگینی کوه احد باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۷۹

(قلت زدنی یرحمک الله قال نعم فاحفظ و اعمل و احتسب سمعت رسول الله (ص) يقول من اذن فی سبیل الله صلاه واحده ایمانا و احتسابا تقرّبا إلى الله عزّ و جلّ غفر الله له ما سلف من ذنوبه و منّ علیه بالعصمه فیما بقى من عمره و جمع بینہ و بین الشهداء فی الجنّه قلت زدنی یرحمک الله حدّثنی بأحسن ما سمعت من رسول الله (ص) قال ویحکک یا غلام قطّعت أنیاط قلبی و به کی و بکیت حتّی ائی و الله لرحمته ثمّ قال اکتب بسم الله الرحمن الرحیم سمعت رسول الله (ص) يقول اذا کان یوم القیمه و جمع الله عزّ و جلّ الناس فی صعید

واحد بعث الله عزَّ و جلَّ إلى المؤذنين بملائكته من نور معهم ألوِيه و اعلام من نور يقودون جنائب ازمتها زبرجد اخضر حقائبها او خفايفها المسك الاذفر يركبها المؤذنون فيقومون عليها قياما تقودهم الملائكة ينادون بأعلى صوتهم بالأذان ثم به كى بكاء شديدا حتى انتحبت و بكيت فلما سكت قلت ممَّا بكأؤك فقال ويحك ذكرتنى اشياء سمعت حبيبي و صفيى صلوات الله عليه و آله يقول و الذى بعثنى بالحق نبيا انهم ليمرّون على الخلق قياما على النجائب فيقولون الله اكبر الله اكبر فاذا قالوا ذلك سمعت لامتى ضجيجا فساله اسامه بن زيد عن ذلك الضجيج ما هو فقال الضجيج التسبيح و التّحميد و التّهلِيل فاذا قالوا اشهد ان لا اله الا الله قالت أمتى إياه كُنّا نعبد فى الدّنيا فيقال صدقتم فاذا قالوا اشهد انّ محمّدا رسول الله (ص) قالت أمتى هذا الّذى اتانا برسالة ربّنا جلّ جلاله فأمنّا به و لم نره فيقال لهم صدقتم هذا الّذى ادى إليكم الرّسالة من ربّكم و كنتم به مؤمنين فحقيق على الله عزَّ و جلَّ ان يجمع بينكم و بين نبيكم فينتهى بهم إلى منازلهم و فيها ما لا عين رأت و لا اذن

لوامع صاحبقرانى، ج ۳، ص: ۵۸۰

سمعت و لا خطر على قلب بشر) گفتم زیاد کن مرا از اخبارى که شنیده از آن حضرت صلّى الله عليه و آله تا حق سبحانه و تعالى ترا رحمت کناد گفت بلى مى گویم و لیکن تو حفظ کن و عمل کن خالصا لله تعالى شنیدم از حضرت سید المرسلین صلّى الله عليه و آله که مى فرمودند که هر که اذان یک نماز را در راه خدا که جهاد

باشد یا الله بگوید با ایمان و خالصا مخلصا به محض رضای الهی حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و انعام کند بر او به آن که در عصمت و حفظ الهی باشد در بقیه عمر او و در بهشت با شهدا در یک جا باشند.

گفتم زیاده کن مرا از احادیث تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و خبر ده مرا به بهترین احادیثی که از حضرت سید المرسلین (ص) شنیده گفت و یحکک این کلمه ایست که از روی ترخم می گویند غالبا و نظیر این در زبان عجم آن که خدا ترا نگاه دارد، ای پسر رگهای دل مرا پاره پاره کردی و به گریه در آمد و من نیز گریستم تا به مرتبه که بر او رحم کردم و الله.

پس گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که می فرمودند که چون روز قیامت شود و حق سبحانه و تعالی خلایق را در یک زمین حشر کند خواهد فرستاد فرشتگان نورانی را بسوی مؤذنان با لواها و علمهای نورانی و جنیبتها را کشند یعنی کتلها از جهت ایشان بیاورند که مهارهای آنها از زبرجد سبز باشد و عقیبتها که در عقب پالان می باشد در شتر و در عقب زین می باشد در اسب و استر از جهت زینت از قبیل اورتکک از مشک ناب باشد و در بعضی از نسخ پایهای این شتران از مشک بسیار نفیس باشد و نسخه اول موافق است با امالی و چون عرب از شتر محظوظتر است بنا بر این شتر خواهند آورد یا آن که شتران بهشت

در نهایت رفعت باشند با نفاست و مناسبتی ندارد با شتران دنیا و مؤذنان بر اینها سوار شوند و بر پشت شتران بر پا

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۱

ایستند و ملائکه آنها را کشند از روی تعظیم و مؤذنان به آواز بلند نیکو اذان گویند پس به گریه افتاد گریه سختی که آواز او بلند شد یا سبب گریه من شد که به آواز بلند ناله و گریه کردم پس چون خاموش شد پرسیدم که چرا این همه گریه می کنی گفت حق سبحانه و تعالی ترا بیامرزد به یاد من آوردی چیزی چند را که از معشوق خود و از برگزیده من و برگزیده عالمیان شنیده ام چون آن حضرت صلی الله علیه و آله به خاطر می رسد می گریم و ظاهر می شود که بلال از جمله ارباب قلوب بوده است و راوی بحسب عادت می گریسته است چون می دیده که او گریه می کرده است او نیز می گریسته است و آن حضرت صلوات الله علیه و آله می فرمودند که بحق آن خداوندی که مرا به راستی به پیغمبری فرستاده است که مؤذنان بر خلاق خواهند گذشت و بر روی این شتران نفیس ایستاده باشند و گویند الله اکبر الله اکبر پس چون تکبیر را بگویند فریادی و غوغایی عظیم از امت من برخیزد پس اسامه بن زید در وقتی که حضرت این حدیث را می فرمودند حاضر بود پرسید که این فریاد چه چیز خواهد بود و چه چیز می گویند حضرت فرمودند که این صدا سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله خواهد بود و چون مؤذنان تکبیر را گفتند خلاق بقیه تسیحات اربع را خواهند گفت

و چون مؤذنان گویند که اشهد ان لا اله الا الله اَمّت من گویند که همین خداوند را در دار دنیا عبادت می کردیم و سایر آله باطله را عبادت نمی کردیم پس فرشتگان گویند که راست گفتید و چون مؤذنان گویند اشهد انّ محمدا رسول الله صلّی الله علیه و آله و صلوات در امالی نبود و ظاهرا از نساخ زیاد شده باشد امت من گویند که این پیغمبر است که رسالت از جانب حق سبحانه و تعالی بما آورد و ما به او ایمان آوردیم با آن که او را ندیده بودیم پس به ایشان گویند که راست گفتید این پیغمبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۲

است که ادای رسالت بسوی شما کرد از جانب پروردگار شما و شما به او ایمان داشتید و دارید پس بر حق سبحانه و تعالی لازمست که شما را حشر کند با پیغمبر شما پس ملائکه ببرند مؤذنان را به منزلهایی که حق سبحانه و تعالی در بهشت از جهت ایشان مقرر ساخته و در آنجا باشد آن چه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و در خاطر آدمی خطور نکرده باشد و اینها ممکن است که وصف توضیحی باشد چون جمیع نعمتهای بهشت چنین است و ممکن است که وصف احترازی باشد چون نعمتهای ظاهره بهشت شباهتی دارد به نعمتهای ظاهره دنیا و این نعمتهای باطنه چیزی چند باشد که تا به آن نرسد تصور آن نتوانند کرد چنانکه در احادیث قدسیه وارد است که مهیا ساخته ام از جهت بندگان صالح خود آن چه را چشم ندیده باشد و گوشش نشنیده باشد و در خاطر کسی خطور نکرده باشد.

(ثمّ نظر)

إِلَيَّ فَقَالَ إِنَّ اسْتَطَعْتَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنَّ لَا تَمُوتُ إِلَّا وَ أَنْتَ مُؤَدَّنٌ فَافْعَلْ فَقُلْتَ رَحِمَكَ اللَّهُ تَفَضَّلْ وَ أَخْبِرْنِي فَأَنَّى فَقِيرٌ مَحْتَاجٌ وَ إِذْ إِلَيَّ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَانْكُ قَدْ رَأَيْتَهُ وَ لَمْ أَرَهُ وَ صَفِّ لِي كَيْفَ وَصَفَّ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) بِنَاءَ الْجَنَّةِ فَقَالَ اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (ص) يَقُولُ أَنَّ سُورَةَ الْجَنَّةِ لَبْنَةٌ مِنْ ذَهَبٍ وَ لَبْنَةٌ مِنْ فَضَّةٍ وَ لَبْنَةٌ مِنْ يَاقُوتٍ وَ مَلَاطُهَا الْمَسْكُ الْأَذْفَرُ وَ شَرَفُهَا الْيَاقُوتُ الْأَحْمَرُ وَ الْأَخْضَرُ وَ الْأَصْفَرُ قُلْتَ فَمَا أَبْوَابُهَا قَالَ أَنَّ أَبْوَابَهَا مُخْتَلَفَةٌ بِأَبْوَابِ الرَّحْمَةِ مِنْ يَاقُوتِهِ حُمْرَاءُ قَالَ فَمَا حَلَقَتُهُ فَقَالَ وَيَحْكُ كَفَّ عَنِّي فَقَدْ كَلَّفْتَنِي شَطَطًا قُلْتَ مَا أَنَا بِكَافٍ عَنكَ حَتَّى تُؤَدِّيَ إِلَيَّ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَالَ اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بِأَبْوَابِ الصَّبْرِ فَبَابٌ صَغِيرٌ مَصْرَاعٌ وَاحِدٌ مِنْ يَاقُوتِهِ حُمْرَاءُ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٣، ص: ٥٨٣

لَا حَلْقَ لَهُ وَ أَمَّا بِأَبْوَابِ الشُّكْرِ فَأَنَّهُ مِنْ يَاقُوتِهِ بِيضَاءٌ لَهَا مَصْرَاعَانِ مَسِيرُهُ مَا بَيْنَهُمَا مَسِيرُهُ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ لَهُ ضَجِيجٌ وَ حَنِينٌ يَقُولُ اللَّهُمَّ جَنِّ بِأَهْلِي قَالَ قُلْتَ هَلْ يَتَكَلَّمُ الْبَابُ قَالَ نَعَمْ يَنْطِقُ اللَّهُ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ وَ أَمَّا بِأَبْوَابِ الْبَلَاءِ قُلْتَ أَلَيْسَ بِأَبْوَابِ الْبَلَاءِ هُوَ بِأَبْوَابِ الصَّبْرِ قَالَ لَا قُلْتَ فَمَا الْبَلَاءُ قَالَ الْمَصَائِبُ وَ الْأَسْقَامُ وَ الْأَمْرَاضُ وَ الْجُدَامُ وَ هُوَ بِأَبْوَابِ مِنْ يَاقُوتِهِ صَفْرَاءُ وَ مَصْرَاعٌ وَاحِدٌ مَا أَقَلَّ مِنْ يَدْخُلُ فِيهِ قُلْتَ يَرْحِمُكَ اللَّهُ زِدْنِي وَ تَفَضَّلْ عَلَيَّ فَأَنَّى فَقِيرٌ فَقَالَ يَا غَلَامُ لَقَدْ كَلَّفْتَنِي شَطَطًا) پَسْ نَظَرَ كَرْدَ بَسْوِي مِنْ وَ كَفْتِ أَكْرَ تَوَانِي وَ حَالِ أَنْ كَهْ

قوت بر افعال خیر نیست مگر بعون الهی چنان کن که نمیری مگر آن که مؤذن باشی یعنی همیشه اذان بگو تا بر این حال از دنیا بروی پس گفتم که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد تفضل کن بر من و خبر ده مرا که من فقیر و محتاجم و برسان بمن آن چه را شنیده از حضرت سید المرسلین (ص) به درستی که تو آن حضرت را دیده و من او را ندیده ام و وصف کن از برای من آن چه را از آن حضرت برای تو وصف کرده است از بنای بهشت.

پس گفت بنویس بعد از بسمله که شنیدم از حضرت سید المرسلین (ص) که می فرمودند که دیوار حصار بهشت یعنی حصار خانه هر کس یک خشت از طلاست و خشتی از نقره است و خشتی از یاقوتست و کل بنای آن از مشک نابست و کنگره های حصار آن از یاقوت سرخ و سبز و زرد است گفتم درهای بهشت از چه چیز است گفت درهای آن مختلف است در رحمت از یاقوت سرخست گفتم حلقه آن از چه چیز است گفت خدا ترا رحمت کناد دست از من بدار که تکالیف مرا از حد بردی گفتم دست از تو بر نمی دارم تا برسانی بمن آن چه را شنیده از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفت بنویس بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۴

بسمله اما باب صبر پس دریست کوچک و یک لنگ در است از یاقوت سرخ و حلقه ندارد یعنی چون نادر است صبر کردن در مصایب در آن صغیر است زیرا که بزرگی در به نسبت

بسیاری آن جماعتی است که از آن در داخل بهشت می شوند.

و اما باب شکر پس آن دریست از یاقوت سفید و آن دو لنگ در است و فراخی میان هر دو پانصد ساله راهست و آن را ناله و صدای عظیم است و می گوید خداوندا اهل مرا به نزد من آور گفتیم که آیا در حرف می زند گفت حق سبحانه و تعالی آن را به سخن در می آورد آن خداوندی که از آن اعظم است که وصف او توان کرد و کرمش از آن بیشتر است که بوصف در آید.

و اما باب بلا پس گفتم که باب بلا باب صبر نیست گفت نه گفتم پس بلا کدام است گفت مصیبتها و بیماریها و مرضهای صعب و خوره و این در از یاقوت زرد است و یک لنگ دارد و چه بسیار کمست که از این در داخل شود زیرا که اکثر اجر مصایب را بجزعها و شکایتها باطل می کنند و فرق میان بلا و صبر آنست که حق سبحانه و تعالی به سبب بلاها اجر می دهد یا ثواب می دهد از روی تفضل نه از جهت استحقاق چون ثواب نفعی است که مقارن تعظیم و اجلال است و هر گاه از مکلف فعلی صادر نشده باشد استحقاق ثواب ندارد و لیکن ممکن است که حق سبحانه و تعالی تفضل کند و به سبب بلا مستحق اجر می شود و اگر صبر کند در آن بلا مستحق ثواب بی حساب می شود گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد زیاد کن از فواید خود بر من و تفضل کن بر من هر چند استحقاق آن ندارم چون من فقیر

و بی چاره ام پس گفت ای پسر تکالیف مرا از حد بدر بردی و زیاد از حد بر من تکلیف کردی.

(أما الباب الاعظم فيدخل منه العباد الصالحون و هم اهل الزهد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۵

الورع و الزاغبون إلى الله عزّ و جلّ المستأنسون به قلت يرحمك الله فاذا دخلوا الجنة فما ذا يصنعون قال يسيرون على نهريّن في ماء صاف في سفن الياقوت مجاذيفها اللؤلؤ فيها ملائكة من نور عليهم ثياب خضر شديده خضرتها قلت يرحمك الله هل يكون من النور اخضر قال انّ الثياب هي خضر و لكن فيها نور من نور ربّ العالمين جلّ جلاله يسيرون على حافتي ذلك النهر قلت فما اسم ذلك النهر قال جنة المأوى قلت هل وسطها غير هذا قال نعم جنة الفردوس قلت و كيف سورها قال ويحك كفّ عني جرت على ياقوت احمر و حصاها اللؤلؤ قلت فهل فيها غيرها فقال نعم جنة الفردوس قلت و كيف سورها قال ويحك كفّ عني جرت على قلبي قلت بل أنت الفاعل بي ذلك قلت ما انا بكافّ عنك حتّى تتمّ لى الصّيفه و تخبرني عن سورها قال سورها نور قلت الغرف التي هي فيها قال هي من نور ربّ العالمين عزّ و جلّ قلت زدني يرحمك الله قال ويحك إلى هذا انتهى بي رسول الله (ص) طوبى لك ان أنت وصلت إلى ما له هذه الصّيفه و طوبى لمن يؤمن بهذا قلت يرحمك الله انا و الله من المؤمنين بهذا قال ويحك أنّه من يؤمن او يصدّق بهذا الحقّ و المنهاج لم يرغب في الدّنيا و لا في زهرتها [زيتها] و حاسب نفسه قلت انا مؤمن بهذا قال صدقت

و لكن قارب و سدّد و لا قیاس و اعمل و لا تفرّط و ارج و خف و احذر ثمّ بکی و شهق ثلاث شهقات فظننا انه قد مات ثمّ قال فداکم ابي و امی لو راکم محمّد صلی الله علیه و آله لقزت عينه حين تسالون عن هذه الصّفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۶

ثمّ قال النّجا النّجا الوحى الوحى الرّحيل الرّحيل العمل العمل و اياکم و التفریط و اياکم و التفریط ثمّ قال و يحکم اجعلونى فى حلّ ممّا فرّطت فقلت له أنت فى حلّ ممّا فرّطت جزاک الله الجنّه كما اديت و فعلت الذى يجب عليك ثمّ ودّعنى و قال اتق الله و ادّ إلى أمّه محمّد (ص) ما اديت إليك فقلت افعل ان شاء الله فقال استودع الله دينک و أمانتک و زودک التّقوى و اعانک على طاعته بمشيئته) اما درى که بزرگتر از همه درهاست پس داخل می شوند از آن در بندگان شایسته درگاه الهی و ایشان جمعی اند که ترک کرده اند دنیا و محبت آن را و پرهیزکارانند از شبهات چه جای محرمات و همیشه راغبند به جانب اقدس الهی و بذکر و فکر اویند و انیس و جلیس حق سبحانه و تعالی اند گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد چون ایشان داخل بهشت می شوند چه کار می کنند گفت سیر می کنند بر کنار دو نهر و در آب صافی و در امالی بسیار مصحح که قریب بزمان مصنف نوشته شده و جمعی کثیر از فضلا بدرسه آن را خوانده اند و تا غایت چنین کتابی باین تصحیح ندیده ام و از این نسخه ظاهر می شود که محدثان علمای ما چه مقدار سعی می نموده اند

در تصحیح کتب در این نسخه و سایر نسخ امالی فی مصافّ است یعنی سیر ایشان بر کنار دو نهر است که محل صفوف ملائکه و حوران و غلمان خواهد بود و می نشینند در کشتیها از یاقوت که پا روی آن از مروارید باشد و پا رود و چوبست که ملاحان به آن دو چوب کشتی را می رانند و در آن کشتیها فرشتگان باشند از نور و جامهای سبز تیره یا خوش آینده پوشیده باشند و ظاهر این ملائکه حوران و غلمان باشند چون ایشان نیز از جمله فرشتگانند یا طایفه دیگر باشند گفتم حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد آیا نور سبز می باشد گفت جامها

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۷

سبز است و حق سبحانه و تعالی آن جامها را منور گردانیده است و ایشان بر دو طرف این نهر سیر می کنند در میان کشتیها و تماشا کنند حوران و غلمان را که در این کنارها ایستاده باشند یا آن که گاهی در میان کشتی سیر کنند و گاهی در کنار این نهرها.

گفتم این نهر چه نام دارد گفت جنه المأوی یعنی نهر جنه المأوی چون این نهر در آنجاست یا از آنجا می آید گفتم آیا در میان این جنّت جنّتی دیگر هست گفت بلی جنّت عدن یعنی بستان اقامت که هرگز از آنجا بیرون نروند چنانکه جنّت المأوی نیز باین اعتبار می نامند که جای با دوام ایشان است و این جنّت عدن در میان همه جنّتهاست و اما جنّت پس حصار آن یاقوت سرخست و سنگ ریزه آن مروارید است و در بعضی نسخ حصباؤها با است و در بعضی بدون با است

و هر دو به یک معنی است گفتم آیا در این جنت یا در میان جنتها جنتی دیگر هست گفت بلی جنت الفردوس است گفتم با روی آن از چه چیز است گفت رحمت خدا بر تو باد دست از من بدار که ستم کردی بر دل من و در بعضی از نسخ حیرت علی قلبی است یعنی از بس که امثال این سؤاها کردی دل من حیران شد دیگر نخواهم دانست که چه چیز در جواب بگویم و در امالی مصحح حیرت علی قلبی است یعنی دلم منور شد و متوجه آن عالم شده است متوجه این جانب نمی تواند شد یا دلم را مجروح ساختی یا سیاه کردی که از مقام قرب الهی به گفتگوی بهشت و اوصاف بهشت در آمدم پس من گفتم بلکه تو با من چنین کردی که مرا عاشق بهشت کردی و اوصاف آن را تمام نمی گویی و در امالی مصحح لفظ قلت در اینجا نیست و در اکثر نسخ فقیه هست و ظاهراً سهو نساخ است دست از تو بر نمی دارم تا تمام کنی از جهت من صفت جنت الفردوس را و آن که حصار آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۸

از چه چیز است گفت حصار آن از نور است گفتم بالا خانهای آن از چه چیز است گفت همه از نور پروردگار عالمیان است یعنی این مرتبه مقربانست و جنت ایشان قرب و محبت و معرفت الهی است گفتم زیاده کن مرا از فواید خود تا حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و در امالی مصحح و در هر جا که یرحمک الله است در آنجا یرحمک الله

است و بنا بر این جزای امر نخواهد بود بلکه دعایی بر سر خود خواهد بود گفت رحمت خدا بر تو باد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا اینجا فرمود وصف بهشت را خوشا حال تو اگر بررسی به آن چه وصف آن را کردم از جهت تو به آن که اعمال صالح را به جا آوری تا بررسی به آن و در امالی چنین است که طوبی لک إن أنت وصلت إلى بعض هذه الصفه یعنی خوشا حال تو اگر بررسی به بعضی از اوصاف بهشت یعنی محض لفظی شنیدی اگر نیکو تفکر کنی بعد از ریاضات و مجاهدات بر تو ظاهر خواهد شد عظمت بهشت صوری و معنوی و خوشا حال کسی که ایمان داشته باشد به آن چه من گفتم آن را من گفتم که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد و الله که من ایمان به این ها دارم گفت و یحک یعنی رحمک الله یا بمعنی وای بر تو و اکثر اوقات هر دو را ازین عبارت می خواهند به درستی که هر که ایمان بیاورد و تصدیق کند و باور دارد این راه حقرا رغبت نمی کند در دنیا و در زینت آن که بمنزله شکوفه بی بقاست بلکه یعنی نمودی است بی بود و خود حساب خود می کند گفتم من ایمان به این ها دارم گفت راست گفتمی ظاهرا غرض بلال ایمان حقیقی بود و غرض راوی ایمان ظاهری چون مکرر گفت و نفهمید لا علاج گفت بلی راست گفتمی یعنی ایمان داری به ایمان ظاهری و لکن قارب و سدّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۸۹

یعنی در هر باب وسط

را اختیار کن که رتبه عدالت است چنانکه اکثر محدثین تفسیر کرده اند و این معنی خوبست و لیکن از لفظ بعید است و آن چه بخاطر می رسد آنست که نیت را خالص کن در همه اعمال که از جهت حق سبحانه و تعالی باشد و تسدید اعمال کن که موافق قانون شرع اقدس باشد و همه تکالیف ازین دو بدر نیست و از رحمت الهی ناامید مشو هر چند اعمال تو چنانکه باید نباشد و عمل کن آن چه را فرموده اند و تقصیر مکن یا افراط مکن که از حد آن تجاوز کنی و امیدوار باش از رحمت الهی و از عذاب الهی خایف و با حذر باش پس به گریه افتاد و سه نعره زد و بی خود شد و گمان کردیم که مرده است و کسی که فی الجمله دلش هنوز به هدایت الهی منور شده باشد لازمه اوست امثال اینها پس چون به خود آمد گفت که مادر و پدرم فدای تو باد اگر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شما را می دید که این سؤاها را از او کنید چشم آن حضرت روشن می شد یعنی بسیار خوشحال می شد پس گفت زود باشید و اعمال آخر ترا زود به جا آورید که مبادا در آخرت حسرت خورید زود باشید و مردانه باشید و بارها را به بندید زود باشید و روانه شوید زنها که تقصیر مکنید در اعمال خیر زنها که تقصیر مکنید در ترک افعال شر و ممکن است که تکریر از روی مبالغه باشد پس رو به مردم کرد که بر سر او جمع شده بودند و گفت حق

سبحانه و تعالی شما را رحمت کناد مرا حلال کنید در آن چه تقصیر کردم چون جواب سؤالها بر او مشکل بود و تکاهل می ورزید در مقام معذرت آمد پس من گفتم که هر تقصیری که کردی ترا حلال کردیم حق سبحانه و تعالی ترا اجزای نیکو دهد که آن بهشت است چنانکه ادا کردی آن چه را به تو رسیده بود و کردی آن چه را واجب بود بر تو که آن را بکنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۰

پس مرا وداع کرد و گفت از خدا بترس و برسان به اُمّت محمّد (ص) هر چه را من به تو رسانیدم من گفتم که خواهم کرد ان شاء الله تعالی پس گفت که بحق سبحانه و تعالی می سپارم دین ترا و اصلاح و تقوای ترا حق سبحانه و تعالی تقوی را توشه سفر آخرت تو کند و یآوری دهد ترا که عمل کنی به طاعت او چنانکه او می خواهد چون فواید بسیار در این حدیث بود صدوق این را ذکر کرده است و عمده اینست که به املا نوشته بود و غلط در املا کم می باشد و این مطالب اکثرش در آیات و اخبار و احادیث متواتره وارد است پس جهالت سند ضرر ندارد مع هذا قد ما را قرآینی چند بوده است که به سبب آن ایشان را علم حاصل می شده است بنا بر این حکم بصحّحه همه اخبار این کتاب کرده است و محتملست که مراد صدوق از عبارت اولی اخباری باشد که تعلق به احکام داشته باشد و امثال این اخبار از جمله فضایل اعمال است و هر حدیثی خوب است بنا بر

احادیثی که سابقا گذشت.

[اذان گفتن رسول الله]

(وقد اذن رسول الله صلى الله عليه وآله و كان يقول اشهد اني رسول الله و قد كان يقول فيه اشهد ان محمدا رسول الله لأن الاخبار و قد وردت بهما جميعا) و منقولست که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله اذان می گفتند و در شهادت به رسالت بسیار بود که می گفتند که گواهی می دهم که من رسول حق سبحانه و تعالی ام و گاه بود که می گفتند که گواهی می دهم که محمد رسول خداست چون اخبار بهر یک وارد شده است پس می باید که گاه نام خود می برده باشند و گاهی نبرده باشند تا جمع بین الاخبار شود و هیچ یک از اخبار طرفین در کتب حدیثی که بما رسیده است نیست البته در کتب اصول بوده است و مطلب سهل است.

[رسول الله دو مؤذن داشت]

(و كان لرسول الله صلى الله عليه وآله مؤذنان احدهما بلال

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۱

و الاخر ابن ام مكتوم و كان ابن ام مكتوم اعمى و كان يؤذن قبل الصبح و كان بلال يؤذن بعد الصبح فقال النبي (ص) ان ابن ام مكتوم يؤذن بليل فاذا سمعتم اذانه فكلوا و اشربوا حتى تسمعوا اذان بلال فغيرت العامه هذا الحديث عن جهته و قالوا انه (ص) قال ان بلالا يؤذن بليل فاذا سمعتم اذانه فكلوا و اشربوا حتى تسمعوا اذان بن ام مكتوم) بسند صحيح و كالصحيح منقول است از حلبی و زراره که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله را دو مؤذن بود یکی از ایشان بلال بود و دیگر عبد الله ابن ام مكتوم و عبد الله کور بود و پیش از صبح اذان می گفت

و بلال بعد از صبح اذان می گفت پس رسول خدا (ص) فرمودند که عبد الله در شب اذان می گوید پس چون اذان او را بشنوید بخورید و بیاشامید بر سبیل استحباب سحور یا به این معنی که جایز است شما را خوردن و آشامیدن تا بشنوید اذان بلال را و در وقتی که بشنوید اذان بلال را ترک کنید خوردن و آشامیدن را که صبح شده است و عامه تغییر این حدیث داده اند.

و در صحاح ستیان بطرق متکثره منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که بلال در شب اذان می گوید پس چون اذان بلال را بشنوید بخورید و بیاشامید تا بشنوید اذان ابن امّ مکتوم را و شک نیست که احادیث ما ظاهرتر است چون بعید است که حضرت فرموده باشند که روشن در شب اذان بگوید و کور در صبح و اهل البیت صلوات الله علیهم اعلم اند به احکام الهی و معصومند گفته ایشان حق است و ممکن است که مدتی بر آن نحو بوده باشد که عامه نقل کرده اند و در اواخر بر نحوی باشد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده باشند و شکی نیست که اذان پیش از وقت بدعت است و از شارع متلقى نیست مگر در نماز صبح خواه در ماه رمضان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۲

خواه در غیر آن مستحب است و فایده اش آنست که جمعی که نماز شب نکرده باشند برخیزند و بکنند و جمعی را که پیش از صبح غسل باید کرد بکنند و در ماه مبارک رمضان سحور بخورند و هم چنین در غیر ماه رمضان هر گاه

خواهند که روزه بگیرند چنانکه در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که ما را مؤذنی هست که در شب اذان می گوید حضرت فرمودند که این اذان نفع می دهد همسایگان را از جهت برخاستن به نماز و اما سنت آنست که چون طلوع صبح شود اذان بگویند و میان اذان و اقامت نباشد مگر دو رکعت نافله صبح، دیگر گفت از آن حضرت پرسیدم از اذان پیش از صبح فرمودند که باکی نیست و اما سنت آنست که با طلوع صبح صادق باشد و آن اذان پیش از صبح نفع می دهد به همسایگان.

و در حدیث صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از اذان پیش از صبح فرمودند که هر گاه در جماعت باشند نه و هر گاه تنها باشد باکی نیست و ظاهراً مراد آنست که هر گاه جماعت جمع باشند اذان گفتن پیش از صبح عبث است و اگر تنها باشد سبب اجتماع می شود و الله تعالی يعلم.

[اذان بلال برای حضرت زهرا]

(و روی انه لما قبض النبي (ص) امتنع بلال من الاذان و قال لا أؤذن لأحد بعد رسول الله (ص) و ان فاطمه صلوات الله عليها قالت ذات يوم اني اشتهي ان اسمع صوت مؤذن ابي (ص) بالأذان فبلغ ذلك بلالا فاخذ في الاذان فلما قال الله اكبر الله اكبر ذكرت اباه صلى الله عليه و آله و أئامه فلم تتمالك من البكاء فلما بلغ إلى قوله و اشهد ان محمدا رسول الله شهقت فاطمه صلوات الله عليها و سقطت

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۳

لوجهها و غشی عليها فقال الناس لبلال أمسك

یا بلال فقد فارقت ابنه رسول الله (ص) الدنيا و ظنوا انها قد ماتت فقطع اذانه و لم يتمه فافاقت فاطمه صلوات الله عليها و سألته ان يتم الاذان فلم يفعل و قال لها يا سيده النسوان انى اخشى عليك مما تنزلينه بنفسك اذا سمعت صوتى بالأذان فاعفته عن ذلك) و منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا به عالم اعلی تشریف بردند بلال امتناع نمود از اذان گفتن از جهت آن چه سابقاً مذکور شد در روایت ابو بصیر و گفت که اذان نمی گویم از جهت هیچ کس بعد از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها روزی فرمودند که می خواهم که بشنوم آواز مؤذن پدرم را (ص) به آن که اذان بگوید و این خبر را به بلال رسانیدند و اطاعت آن حضرت را واجب می دانست شروع کرد در اذان پس چون تکبیرها را گفت حضرت یاد ایام پدرش صلی الله علیه و آله کرد و خود را ضبط نتوانست کردن از گریه و چون باسم آن حضرت رسید فریادی زد و غش کرده بر رو افتاد پس مردمان فریاد کردند بلال را که باز گذار که حضرت بهترین زنان عالمیان از دنیا رفت و کمان ایشان این بود که آن حضرت فوت شده است پس بلال اذان را قطع کرد و تمام نکرد پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها با خود آمدند و فرمودند که اذان را تمام کند بلال تمام نکرد و به خدمت آن حضرت آمد و گفت ای بهترین زنان عالمیان می ترسم که چون اذان

مرا بشنوی از دنیا بروی مرا معاف دار حضرت او را معاف فرمودند از گفتن اذان.

و منقولست که چون بلال ترک اذان کرد و اطاعت عمر نکرد در ترک حی علی خیر العمل ابو بکر را واسطه ساخت باز قبول نکرد عمر گفت ای نمک بحرام سخن آقای خود را نشنید و با او بیعت نکردی در جواب گفت که بهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۴

مرا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از ابو بکر قرض کرد و مرا خرید و آزاد کرد و من آزاد کرده آن حضرتم و بر تقدیری که او مرا آزاد کرده باشد اگر بواسطه خدا آزاد کرده است او را چه منت است بر من و اگر از جهت خدا آزاد نکرده است مرا بهر کاری که خواهد بفرماید تا خدمت کنم او را پس گفتند که از مدینه در رو که سبب فساد دیگران نشوی گفت سمعا و طاعه و به جانب مصر رفت و مانند دیوانگان می گشت و با کسی الفت نمی کرد و الفت او با جناب اقدس الهی بود و با اهل بیت آن حضرت صلی الله علیه و آله بحسب [به حبّ ظ] قلب.

[اذان و اقامه بر زن نیست]

(وقال الصادق صلوات الله عليه ليس على النساء اذان ولا اقامه ولا جمعه ولا جماعه ولا استلام الحجر ولا دخول الكعبه ولا الهروله بين الصيفا والمروه ولا الحلق انما يقصرون من شعورهن) به روایات متعدده صحیحه منقولست از آن حضرت و از حضرت امام محمد باقر و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم که فرمودند که بر زنان لازم نیست اذان

و اقامه چنانکه بر مردان لازمست و هم چنین نماز جمعه بر ایشان واجب نیست و نماز به جماعت در مسجد سنت مؤکد نیست و بر ایشان لازم نیست دست رسانیدن بحجر الاسود چون همیشه در آنجا کثرت هست و منافات با عصمت ایشان دارد منازعه کردن با مردان و هم چنین سنت مؤکد نیست زنان را داخل شدن در کعبه و نه دویدن میان صفا و مروه در آنجایی که مردان می‌دوند و در حج و عمره بر ایشان نیست سر تراشیدن بلکه حرامست و زنان از موی خود اندکی می‌گیرند و در هر یک از اینها روایات بخصوص نیز خواهد آمد و در جای خود.

(و روی آنه یکفیها من التَّقصیر مثل طرف الانمله) و در روایتی وارد شده است که زنان را کافی است از تقصیر مثل سر انگشت و خواهد آمد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۵

ابواب حج و در اینجا استطرادا مذکور شد.

(و فی خبر اخر قال الصادق صلوات الله علیه لیس علی المرأه اذان و لا اقامه اذا سمعت اذان القبيله و یکفیها الشهادتان و لکن اذا اذنت و اقامت فهو افضل) و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که بر زنان اذان و اقامه نیست هر گاه اذان قبيله را بشنود بان اکتفا می‌کند و کافست زنان را شهادتان و لیکن اگر اذان و اقامه بگوید افضل است دغدغه در این نیست که متلقی نشده است از شارع که زنان اذان اعلام بر مناره و امثال آن بگویند و دغدغه نیست در آن که در خانه خود از جهت خود اذان و اقامه می‌توانند گفت

و اگر جمعی باشند در جائی که مردان محرم باشند یا زنان باشند و بس ظاهراً اذان اعلام از جهت ایشان تواند گفت چنانکه ظاهر می شود از اطلاق اخبار.

و در حدیث صحیح از جمیل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا بر زنان اذان و اقامه هست یعنی لازمست حضرت فرمودند که نه.

و در حدیث صحیح از زراره منقولست که گفت به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا بر زنان اذان هست فرمودند که هر گاه شهادتین را بگویند بس است ایشان را.

و در حدیث صحیح منقولست از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زن اذان نماز می گوید حضرت فرمودند که خوبست اگر بگوید و اگر تکبیر و شهادتین را بگوید او را کافی است و در حدیث موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اقامه زنان آن است که به تکبیر و شهادتین را بگویند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۶

و آن که در حدیث وارد شده است که اکتفا به اذان قبیله می تواند کرد مرد و زن در این حکم شریکند.

چنانکه در حدیث موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت اذان هم سایه را شنیدند و نماز جماعت کردند و فرمودند که اذان هم سایه شما را کافی است و در حدیث کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که نماز گذاردند به جماعت در پیراهنی بی آزار و بی ردا و بی اذان و اقامه چون فارغ شدند عرض نمودند

که چه سبب داشت که چنین کردید فرمودند که پیراهنم کنده بود احتیاج بازار و ردا نبود و گذشتم به جعفر و او اذان و اقامه می گفت من سخن نکردم آن کافی بود مرا و اگر اذان اعلام گویند بطریق اولی مجزیست چون شارع اذان اعلام را از جهت این مقرر ساخته است که هر که بشنود بر آن اعتماد کند و اگر داخل مسجد شود و نماز به جماعت کرده باشند اکتفا به اذان و اقامه ایشان می توان کرد اگر متفرق نشده باشند و اکثر علما گفته اند که اگر یک کس مانده باشد در تعقیب متفرق نشده اند و اکتفا می توان کرد.

و چنانکه در حدیث صحیح از ابان از ابو بصیر منقولست و بطریق دیگر نیز از ابو بصیر منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و مردمان نماز کرده باشند آیا اذان و اقامه می گوید حضرت فرمودند که اگر صف متفرق نشده باشد به اذان و اقامه ایشان نماز کند و اگر صف متفرق شده باشد اذان و اقامه بگوید و در عرف همین که جمعی رفته باشند می گویند که صف متفرق شده است بهتر آنست که در چنین صورت اذان و اقامه بگوید آهسته چنانکه خواهد آمد در باب نماز جماعت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۷

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که دو کس داخل مسجد شدند و مردمان نماز نماز کرده بودند حضرت به ایشان فرمودند که اگر خواهید یکی از شما امامت کند دیگری را و لیکن اذان و اقامت نگوید، اما

اگر کسی اذان و اقامه گفته باشد که تنها نماز کند و جمعی بهم رسند و خواهند که نماز را به جماعت کنند اولی آنست که اذان و اقامه را مرتبه دیگر بگویند چنانکه در حدیث عمار است.

و در حدیث صحیح از معاذ بن کثیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و امام مسجد سنی باشد و خوف داشته باشد که اگر اذان و اقامه بگوید امام بر رکوع رود پس بگوید: قد قامت الصلاه قد قامت الصلاه الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و داخل شود بر نماز و حمل می توان کرد بر آن که این کلمات را در راه بگوید و چون به او رسد تکبیر بگوید و قرائت شروع کند هر چه را در قیام تواند بخواند و باقی را در رکوع و سجود بخواند و اگر راه نباشد به آن که چون داخل مسجد شود مسجد پر باشد فی الحال داخل شدن در نماز و دریافتن قرائت مقدم است بر ادراک اذان و اگر در این صورت نیز عمل باین حدیث کنند بد نیست چون مبالغه در اذان بسیار است و قرائت را در رکوع و سجود ادراک می تواند کرد با آن که حدیث صحیح است و علما به آن عمل کرده اند.

و در حدیث موثق منقول است از عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که ناچار است بیمار را از اذان و اقامه هر گاه خواهد که نماز کند و اگر نتواند که تکلم کند به آن در خاطر خود بگذارند پرسیدند

از آن حضرت صلوات الله عليه که اگر درد عظیم داشته باشد حضرت فرمودند که ناچار است از اذان و اقامه زیرا که نماز نیست بی اذان و اقامه و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۸

نماز قضا خواهد آمد که در اول شروع در آن اذان و اقامه می گوید و باقی را با اقامه به جا می آورد.

[نماز عیدین اذان و اقامه ندارد]

(و لیس فی صلاه العیدین اذان و لا اقامه اذانهما طلوع الشمس) و در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که در نماز عید ماه رمضان و عید قربان اذان و اقامه نیست و اذان هر دو طلوع آفتابست.

و در حدیث صحیح اسماعیل بن جابر خواهد آمد که اذان هر دو اینست که سه مرتبه بگویند الصلاه و جمع بینهما باین نحو می کنیم که اذان بیرون رفتن طلوع شمس است و اذان نماز کردن سه مرتبه الصلاه برفع و نصب و وقف جایز است و وقف بهتر است و در غیر نمازهای یومیه و جمعه اذان نیست بی دغدغه و در عیدین الصلاه منقولست و علما در بقیه نمازهای واجب گفته اند که الصلاه را سه مرتبه می گویند و بعضی در نمازهای واجب غیر یومیه و در نماز استسقا الصلاه جامعه می گویند و مستندش بما نرسیده است و چون در مستحبات گفته فقها کافی است ظاهر توان گفت و اگر باین قصد بگویند که اگر مطلوب شارع باشد فبها و الا لغوی باشد که بهتر است با آن که فی نفسه اعلام مردمان به عبادات و ترغیب ایشان به خیرات خوبست.

و در نماز میت حدیث صحیح وارد شده است که مستحب است

اعلام مؤمنان بموت مؤمنین تا همگی حاضر شوند و متواتر است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعنوان الصَّیْلَهِ جامعه مردمان را خبر می کردند از جهت غیر نماز مثل حل مشکلات و اظهار معجزات و امثال اینها و الله تعالی یعلم.

[هر کس ترسید اذان بگوید]

(قال الصادق صلوات الله علیه اذا تعوّلت لکم الغول فأذّنوا) و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۵۹۹

جعفریات از آن حضرت صلوات الله علیه و در محاسن از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر گاه غول بیابانی در نظر شما در آید پس اذان بگوئید در بعضی از نسخ

اذا تولّعت بکم الغول

یعنی هر گاه با شما پردازند اذان بگوئید و این غول طایفه از جن یا شیاطینند و در بعضی جاها بسیار می باشد مثل حوالی نجف اشرف و جوارز و جزایر و از بسیار کس شنیده ام که چون به صحرا می رفتیم در نظر ما می آمد و با ما بود و صحبت می داشتیم و چون اسم خدای تعالی یا آیه الکرسی را می خواندیم که مبادا غول باشد دراز می شدند به شکل منار و پنهان می شدند و جمعی می گفتند که اذان را شروع می کردیم می گریختند و جمعی منکرند به انکار عظیم و تأویل می کنند که محض خیال است بر تقدیر تسلیم دعاها و قرآن و اذان رفع خیالهای باطل نیز می کنند و اگر کسی نفی جن کند البته کافر است اما اگر بگوید که آدمی او را نه می بیند حکم بکفر او نمی توان کرد و لیکن حکم به حماقت او می باید کرد چون آثار جن از آن گذشته است که کسی انکار آن تواند کرد.

[چون فرزندی متولد شود اذان بگویند در گوش راست او و اقامه در گوش چپ او]

(و قال صلوات الله علیه المولود اذا ولد يؤذّن فی اذنه الیمنی و یقام فی الیسری) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون فرزندی متولد شود اذان بگویند استحباباً در گوش راست او و اقامه بگویند در گوش چپ او و در این باب

اخبار بسیار وارد شده است و در باب ولادت مذکور خواهد شد.

(وقال صلوات الله عليه من لم يأكل اللحم اربعين يوما ساء خلقه و من ساء خلقه فأذنوا في اذنه) و در حدیث صحیح و احادیث قویه بسیار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر که چهل روز گوشت نخورد کج خلق شود و هر که کج خلق شود اذان بگوئید در

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۰

گوش او و در روایتی دیگر منقول است که اگر حیوانی کج خلق شود در گوش او اذان بگوئید.

[تکرار اسم پیامبر در اذان]

(وقال صلوات الله عليه انه كان اسم النبي (ص) يكثر في الاذان و اول من حذفه ابن اروي) و متواتر است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نیز فرمودند که اسم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را مکرر می گفتند در اذان و اول کسی که انداخت یا یک بار می گفت ابن اروی بود که مؤذن عثمان بود چون بنی امیه قاطبه دشمن آن حضرت (ص) بودند و عامه نقل کرده اند از آن جمله زمخشری که روزی در حضور معاویه اذان گفتند چون باسم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسید گفت که کار ابن ابی کبشه به کجا رسید که اسم خود را با اسم خدا مقرون ساخت و ابن ابی کبشه احمقی بود در قریش که هر گاه می خواستند سرزنش کسی کنند تشبیه می کردند او را به آن و زمخشری در ربیع الابرار در کفر معاویه و آن که او ولد الزنا بود و جوه بسیار و احادیث بی شمار نقل کرده است و مولانا سعد

الدین نیز کفر یزید را و معاویه را ذکر کرده است و گفته است که سلف از این جهت منع کرده اند از لعن ایشان تا تعدی نکند به اعلی پس اعلی چون اعلی در سبیت کفر اعلایند از ادنی بلکه خون امام حسین و شهادت سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم واقع نشده مگر در سقیفه بنی ساعده چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است با آن که تتبع اخبار صحابه کرده است شک در این معنی ندارد و از فضیلتی عامه هر یک که تتبع اخبار کرده اند شکی در کفر ایشان نیست و جمعی که تتبع نکرده اند کفر ایشان از جهت آنست که دین باطل را به تقلید سلف دارند.

[اذان نماز جمعه]

(و روی انه کان بالمدينه اذا اذن المؤذن يوم الجمعة نادى مناد حرم البيع حرم البيع لقول الله عز وجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۱

يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ) و منقول است که چون روز جمعه مؤذن اذان می گفت منادی دیگر می کشت در بازارها و فریاد می کرد که خرید و فروخت حرام باشد و در بعضی نسخ مکرر است چون مکرر می گفتند بسیار و در هر جایی که چیزها را مکرر گویند در نقل اقلا دو مرتبه نقل می کنند و حرمت بیع به نص قرآن است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه روز جمعه ندای نماز جمعه را به اذان بگویند پس سعی کنید بسوی ذکر خدا که نماز جمعه یا خطبه جمعه یا هر دو مراد است به اجماع علمای شیعه و سنی و ترک کنید بیع

را و جمعی کثیر از مفسران و فقها گفته اند که مراد از این بیع مطلق تجارتست بلکه مطلق اشغالی که مانع باشد از نماز جمعه و از آیه بیرون آوردن همه مشکل است و حدیثی وارد نیست بر تعمیم و دلیل عقلی تمام نیست و این ندا معلوم شد که بوده است و نسخ آن ظاهر نیست.

[علت امر به اذان]

(و فیما ذکره الفضل بن شاذان رحمه الله من العلل من الرضا صلوات الله عليه انه قال انما امر الناس بالأذان بعلة كثيرة منها ان يكون تذكيرا للناس و تنبيها للغافل و تعريفا لمن جهل الوقت و اشتغل عنه و يكون المؤذن بذلك داعيا إلى عبادة الخالق و مرغبا فيها و مقرا له بالتوحيد مجاهرا بالإيمان معلنا بالإسلام مؤذنا لمن ينساها و انما يقال له مؤذن لأنه يؤذن بالأذان بالصلاة و انما بدا فيه بالتكبير و ختم بالتهليل لأن الله عز و جل اراد ان يكون الابتداء بذكره و اسمه و اسم الله في التكبير في اول الحرف و في التهليل في اخره و انما جعل مثنى مثنى ليكون تكرارا في اذان المستمعين مؤكدا عليهم ان سها احد عن الاول لم يسه عن الثاني و لأن الصلاة ركعتان ركعتان فلذلك جعل الاذان مثنى مثنى و جعل التكبير في اول الاذان اربعا لأن اول الاذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۲

انما يبدو غفله و ليس قبله كلام يتبه المستمع له فجعل الاوليان تنبيها للمستمعين لما بعده في الاذان و جعل بعد التكبير الشهادتان لأن اول الايمان هو التوحيد و الاقرار لله تبارك و تعالی بالوحدانيته و الثاني الاقرار للرسول (ص) بالرسالة و ان طاعتها و معرفتهما مقرونتان و لأن اصل

الایمان انما هو الشهادتان فجعل شهادتین شهادتین كما جعل فی سائر الحقوق شاهدان فاذا اقرّ العبد لله عزّ و جلّ بالوحدانیه و اقرّ للرسول (ص) بالرساله فقد اقرّ بجملة الايمان لأن اصل الايمان انما هو بالله و برسوله و انما جعل بعد الشهادتین الدعاء إلى الصیلاه لأن الاذان انما وضع لموضع الصیلاه و انما هو نداء إلى الصیلاه فی وسط الاذان و دعاء إلى الفلاح و إلى خیر العمل و جعل ختم الکلام باسمه كما فتح باسمه) و در آن چه ذکر کرده است فضل از علل شرایع از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه این است که پرسیدند که چرا مأمور شده اند مردمان به اذان فرمودند که مأمور شده اند از جهت وجوه بسیار.

یکی آن که به یاد آورد مردمان را و ظاهرا للسهای بوده است چنانکه در عیون و علل است یا مصنف تبدیل کرده است ساهی را به ناسی و نساخ یا را انداخته اند و بیدار کرد نیست غافلان را و شناسانید نیست وقت را به جمعی که شناسند به آن که محبوس باشد یا عاجز باشند به بیماری و غیر آن یا آن که چون جاهل دید که مؤذنان عارف در وقتی اذان گفتند به آن که اذان شام را در وقت ذهاب حمرة مشرقیه گفتند و خفتن را در ذهاب حمرة مغربی وقت را می شناسند از اذان ایشان و هم چنین نظر به کسی که شغلی دارد و از فکر نماز افتاده است اذان مذکر اوست.

وجهی دیگر آن که مؤذن باین اذان بنده را می خواند به عبادت پروردگار

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۳

عالمیان چون مؤذن حق سبحانه و

تعالی را یاد می کند که او از هر چیزی و از هر کسی بزرگتر است یا از آن اعظم است که کسی به عظمت او تواند رسید اگر مشغول کار نیست یا مشغول کسیست ترک آن می کند و مشغول حق سبحانه و تعالی می شود یا آن که آن مؤذن فی الحقیقه نایب حق سبحانه و تعالی است در خواندن بندگان بجناب اقدس او و ترغیب می کند خلائق را به عبادت الهی در حیالات یا در همه چنانکه الحال گذشت.

و اقرار می کند به وحدانیت الهی و ظاهر می سازد ایمان را تا از جهت خودش نافع باشد و دیگران را نیز مذکر باشد و از این جهت است که اذان از شعایر و علامات اسلام اهل آن شهر است و گویا که مؤذن اظهار می کند ایمان و اسلام اهل بلد را و به یاد می آورد کسی را که شهادت را فراموش کرده باشد یا نماز را و از این جهت مؤذن را مؤذن می گویند که اذان در لغت بمعنی اعلامست و مؤذن به سبب اذان اعلام می کند مردمان را به نماز و در اکثر نسخ بالأذان هست و ظاهرا از قلم نساخ زیاد شده است و در عیون و علل نیست.

و چرا ابتدا به تکبیر کردند و ختم بلا-اله الا الله زیرا که حق سبحانه و تعالی می خواست که ابتدا و انتها باسم او باشد و در تکبیر الله در اول است و در تهلیل الله در آخر است.

و چرا ختم به سبحان الله و الحمد لله نکردند با آن که در اینها نیز الله در آخر است از جهت آن که کلمه لا اله الا

اللَّهُ بر همه کلمات زیادتی دارد و اول ایمان و اسلام است و این زیادتی هست و صدوق از جهت اختصار و ظهور ذکر نکرده است.

و چرا فصول آن دو دو است تا مکرر شود در گوشه‌های جمعی که گوش به اذان می دهند و جا کند در خاطرهای ایشان که اگر سهو کند کلمه اولی را کلمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۴

دویم را سهو نکند و وجهی دیگر آن که اصل نماز دو رکعت دو رکعت بود اذان را نیز دو فصل دو فصل کردند.

و چرا تکبیر در اول اذان چهار است زیرا که اول اذان بعد از غفلت است و پیش از آن کلامی نیست که شنوندگان را آگاه کند دو تکبیر اول را از جهت آگاه کردن مستمعان مقرر ساخته اند و این وجه جمعی است میان طریق مشهور و احادیث صحیحه که دو تکبیر در اول اذان واقع شده بود که فی الحقیقه این دو تکبیر جزو اذان نیست بلکه از جهت بیدار کردن غافلانست و بعد از تکبیر شهادتین را مقرر ساختند یعنی خدا و رسول زیرا که اول ایمان اقرار به وحدانیت الهی است و جزو دویم ایمان اقرار به رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و با هم آوردند از جهت آن که اطاعت خدا و رسول و معرفت هر دو قرین یکدیگرند کسی که اطاعت رسول نکند و یا او را نشناسد خدا را اطاعت نکرده است و نشناخته است و وجهی دیگر آن که دو شهادت بمنزله دو شاهد است و چون در همه حقوق دو گواه می باید از جهت ایمان و اسلام هر شهادتی

بمنزله شاهدیست بر ایمان پس هر گاه بنده اقرار کند به وحدانیت الهی و اقرار کند به رسالت رسالت پناهی پس اقرار بجمیع ایمان کرده است زیرا که اصل ایمان اقرار به خدا و رسول است و اقرار بجمیع آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند داخل است در اقرار به نبی چنانکه در شهادتین گذشت.

و چرا بعد از شهادتین حیالات را مقرر ساختند زیرا که وضع اذان از جهت این شده است که بندگان را به نماز بطلبند پس اولاً می گوید که بشتاب به نماز و دویم بیان می کند که بشتاب به فلاح و رستگاری تا باعث رغبت بنده شود چون می داند که نماز سبب رستگاری است و سیم ترغیب می کند به آن که نماز بهترین اعمال است و در علل و عیون این زیادتیهست پس ندا می کند به تکبیر و تهلیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۵

چهار مرتبه چنانکه اول ندا کرد بدو تکبیر و شهاده و در آخر ندا کرد بدو تکبیر و دو تهلیل چنانکه اول ابتدا با اسم او بود انتها نیز ختم با اسم حق سبحانه و تعالی شد بدو وجه یکی آن که تکبیر و تهلیل اسم اوست و دویم الله که در اول و آخر است ابتدا و اختتام به او شده است.

و بسند معتبر و صحیح نزد صدوق روایت کرده است از حضرت امام ابو الحسن موسی بن جعفر الکاظم صلوات الله علیهما از آبای بزرگوار خود از حضرت سید الشهداء و خامس آل عبا صلوات الله علیهم که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله علیه نشسته بودیم مؤذن بر مناره بالا

رفت و گفت الله اكبر الله اكبر پس حضرت گریستند بسیار و ما نیز از گریه حضرت گریستیم و مراد از ما حاضران مجلسند پس چون مؤذن فارغ شد حضرت فرمودند که آیا می دانید که مؤذن چه می گوید ما گفتیم که خدا و رسول و وصی او اعلیٰ حضرت فرمودند که اگر آن چه می گوید بدانید هر آینه خنده کم کنید و گریه بسیار کنید به درستی که الله اكبر را معانی بسیار است.

از آن جمله چون مؤذن الله اكبر را می گوید در آن مندرجست قدم و ازلیت و علم و قدرت و قوت و حکمت و کرم و جود و عطا و کبریا چون الله اسم ذات واجب الوجود است و وجوب وجود مستلزم این صفات هست و بنا بر مشهور چون الله اسم ذات واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالات باشد این صفات و باقی صفات جلال و کمال داخل خواهد بود خصوصاً هر گاه وصف کنند او را با کبر پس چون مؤذن می گوید که الله اكبر پس گویا می گوید که آن خداوندی که او راست خلق و امر هر چه خواهد می آفریند و هر حکمی که خواهد اراده کند می کند همه را او آفریده است و بازگشت همه بسوی اوست اوست اول که همیشه بود پیش از آن که اشیاء را بیافریند و آخر است بعد از فناء

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۶

اشیاء و او را زوال نیست و ظاهر است یعنی بر همه اشیاء غالب است و ادراک او نمی توان کردن و باطن است یعنی هیچ کس به کنه او نرسیده است با آن که همه کس علم بوجود او دارد

و اظهر من الشمس است و اوست باقی و غیر او همه فانی اند.

معنی دویم الله اکبر: علیم خبیر است عالم است بهر چه بوده است و عالم است بهر چه خواهد بود پیش از وجود آن چون الله اسم جامع است شامل این معنی هست یا آن که در تکرار تکبیرات در تکبیر اول که می گوئیم که خدا بزرگتر است از همه کس یا بزرگتر است از وصف واصفان به اعتبار وجوب وجود است.

و در تکبیر دویم اعظمیت به اعتبار علم است و در سیم به اعتبار قدرتست یعنی قادر است بر هر چیزی و قویست به اعتبار قدرت کامله مقتدر است بر خلاق و قویست لذاته نه به آن که قدرتی زاید بر ذات او باشد و همه اشیاء به قدرت او بر پاست و هر چه را اراده کند که باش موجود می شود.

چهارم الله اکبر: یعنی به اعتبار حلم و کرم از آن اعظم است که به او توان رسید حلم می ورزد بر معاصی بندگان که گویا نمی داند و عفو می کند چنانکه گویا نمی بیند و می پوشاند چنانکه گویا هیچ کس عصیان او نمی کند و زود نمی گیرد و عقوبت نمی کند به سبب کرم و عفو و حلم.

و وجهی دیگر از جهت اعظمیت در معنی الله اکبر به اعتبار جود و کثرت عطاست و خوبی افعال است.

و وجهی دیگر در الله اکبر اعظمیت است به اعتبار آن که به کنه او نمی توان رسید گویا می گوید که خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که وصف کنندگان او را وصف توانند کرد چنانکه او هست بلکه او را وصف می کنند به اندازه خود.

و وجهی دیگر آن که

خدا اعظم است از آن که احتیاج به عبادت خلایق

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۷

داشته باشد بلکه امر به عبادت کرده است تا به ایشان جود کند.

و اما اشهد ان لا اله الا الله: پس اعلام می کند خلایق را به آن که شهادت جایز نیست تا یقین قلب نباشد پس گویا می گوید که می دانم که معبودی بغیر از حق سبحانه و تعالی نیست و هر معبودی بغیر او باطل است و به زبان اقرار می کنم به آن چه در دل به آن اعتقاد دارم که معبودی نیست بغیر از الله تعالی و گواهی می دهم که پناهی نیست از خدا بغیر از خدا و پناهی از شر اشرار نیست بغیر از خدا و در مرتبه دویم که می گویند اشهد ان لا اله الا الله معنی آن این است که گواهی می دهم که هادی نیست بغیر از خدا و راهنمایی نیست مرا بغیر از خدا و خدا را گواه می گیرم که من گواهی می دهم به وحدانیت الهی و گواه می گیرم که ساکنان آسمانها و ساکنان زمینها را و آن چه در میان آسمانها و زمینهاست از فرشتگان و آدمیان همه و آن چه در آن هست از کوهها و درختها و وحوش و هر تری و خشکی را که من گواهی می دهم که آفریده گاری و رازقی و معبودی و ضاربی و نافع و قبض کننده و بسط کننده و بخشنده و منع کننده و خیر خواهی و کفایت کننده و شفا دهنده و تقدیم کننده و تأخیر کننده نیست مگر خداوند عالمیان اوست خالق و حکم حکم اوست و همه خیرات بدست و قدرت اوست بزرگوار خداوندی که

پروردگار عالمیانست.

و اما اشهد ان محمد رسول الله (ص): پس می گوید که خدا را گواه می گیرم که شهادت می دهم که بغیر از او خداوندی نیست و محمد بنده اوست و رسول اوست و نبی اوست و برگزیده اوست و همراز اوست او را فرستاده است به کافه خلائق همه با هدایت که خلق را هدایت کند بدین حق و آن را غلبه دهد بر همه ادیان و اگر چه کراهت داشتند و دارند کافران و گواه می گیرم هر کرا که هست در آسمانها و زمینها از پیغمبران و مرسلان و فرشتگان و آدمیان همه که من گواهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۸

می دهم که محمد بهترین پیشینیان و پسینیان است و در مرتبه دویم که می گوید اشهد انّ محمدا رسول الله پس چنین می گوید که گواهی می دهم که هیچ کس به هیچ کس حاجتی ندارد مگر به خداوند یگانه قهار که بی نیاز است از خلائق و بندگان خود همه و او فرستاد محمد را به خلائق که بشارت دهد مطیعان را به بهشت و بیم کند مخالفان را بجهنم و بخواند خلائق را به عبادت الهی باذن او و چراغی باشد که دلهای عالمیان را منور سازد پس کسی که انکار کند او را و ایمان نیاورد به او حق سبحانه و تعالی او را داخل جهنم کند که همیشه در جهنم باشد و از آن خلاصی و رهایی نداشته باشد هرگز.

و اما حیّ علی الصلاه: یعنی بشتابید بسوی بهترین اعمال شما و به دعوت پروردگار شما که شما را به آن خوانده است و مسارعت کنید به چیزی که سبب مغفرت است از پروردگار شما

و سبب فرو نشانیدن آتشی است که بر پشتهای خود افروخته اید و سبب خلاصی است از گناهانی که کرده اید تا گناهان شما را بیامرزد و گناهان شما را مبدل سازد بحسنات به درستی که او پادشاهی است کریم و او راست فضل عظیم و می گوید که رخصت داده است ما مسلمانان را که به خدمت او فایز گردیم و در مقام بندگی او در آییم و در مرتبه دویم که می گوید که حی علی الصلاه یعنی برخیزید به مناجات پروردگار خود و به عرض کردن حاجات خود به خداوندگار خود و توسل جوئید به خدا و بکلام او و کلام او را شفیع خود سازید و بسیار بگوئید ذکر او را و قنوت و رکوع و سجود و خضوع و خشوع به جا آورید نزد خداوند خود و حاجات خود را به او عرض کنید که رخصت کرامت کرده اند و بار داده اند.

و اما حی علی الفلاح: پس می گوید که رو کنید به بقائی که فنا ندارد و به نجاتی که با او هلاک نباشد و بیایید به حیاتی که با آن مرگ نباشد و به نعمتی که آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۰۹

نداشته باشد و به پادشاهی که زوال نداشته باشد و به خوشحالی که با آن اندوه نباشد و به انسی که با آن وحشت نباشد و به نوری که با آن ظلمت نباشد و به فراخی که با آن تنگی نباشد و به سروری که منقطع نشود و به توانگری که با آن فقر نباشد و به صحتی که با آن مرض نباشد و به عزتی که با آن مذلت نباشد و به قوتی

که با آن ضعف نباشد و به کرامتی و چه کرامتی و تعجیل کنید به خوشحالی دنیا و عقبی و به نجات آخرت و اولی.

و در مرتبه دویم که حی علی الفلاح می گوید پس چنین می گوید که زود باشید و پیشی گیرید به آن چه که شما را به آن خواندم و به کرامت عظیم و نعمتهای بزرگ و عالی و رستگاری عظیم و نعیم ابدی در جوار محمد صلی الله علیه و آله در جائی که مقربان الهی دارند نزد خداوند پادشاه قادر.

و اما الله اکبر الله اکبر: پس می گوید که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که کسی از خلاق تواند دانست آن چه را نزد اوست از کرامت نسبت به بنده که اجابت او کرده باشد و اطاعت او و اطاعت رسولان و امامان او کرده باشد و او را شناخته باشد و بندگی او کرده باشد و مشغول او و ذکر او شده باشد و او را دوست باشد و انیس او شده باشد و بذکر او قرار گرفته باشد و اعتماد به او داشته باشد و از او ترسان باشد و به او امیدوار باشد و مشتاق او باشد و موافق حکم او باشد و به قضای او راضی باشد و در مرتبه دویم که می گوید الله اکبر الله اکبر پس می گوید که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است و عظیم تر است که کسی بداند که با دوستان خود چه کرامتها کرده است و با دشمنان چه عقوبتها کرده و مقرر فرموده است و در چه مرتبه است عفو و غفران او نسبت به دوستانی که

اجابت او و اجابت رسول او کرده اند و در چه مرتبه است عذاب و نکال و خواری او از برای منکران و جاحدان او.

لوامع صاحبقرانی، ج ۳، ص: ۶۱۰

و اما لا اله الا الله: پس معنی او این است که خدا راست حجت کامله بر عالمیان به رسول و رسالت او و بیان و دعوت او و او از آن عظیمتر است که کسی را بر او حجتی باشد پس کسی که اجابت کند او را پس مرا و راست نور و کرامت و هر که انکار او کند به درستی که حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان و او به زودی حساب خلایق خواهد کرد.

و اما قد قامت الصلاة: در اقامت یعنی وقت مناجات و زیارت شد و وقت بر آمدن حاجات و رسیدن به مطالب و رسیدن به قرب حق سبحانه و تعالی و به کرامت او و غفران او و عفو او و رضوان او در آمد.

و اما حی علی خیر العمل: که گذشت که ظاهرش نماز است و باطنش امامت ائمه هدی است و نیکی با حضرت فاطمه زهرا و اولاد امجاد آن حضرت صلوات الله علیهم اجمعین.

و اگر نیکو تدبیر کنی در این حدیث بسیاری از ابواب علوم فایض می شود بر تو و چون سبب تطویل می شد بهر یک اشارات شده است امید که حق سبحانه و تعالی همه را به همه فایز گرداند بجاه محمد و آله الطاهرین.

اکثر اوقات بلفظ امر واقع شده است و اکثر علما که امر از برای وجوب می دانند حکم بوجوب می کنند و بسیار است کم حکم به استحباب می کنند به آن که اگر چه لفظ امر از برای وجوبست و لیکن اجماع است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴

که اینها واجب نیست و اکثر اخباریین در چنین جاها متوقفند چون عمده دلایل وجوب امر اینست که اگر آقا به غلام خود کاری فرماید و غلام مخالفت آقا کند عقل آن غلام را مذمت می کنند و مذمت عاجل دلیل عذاب آجل است و این دلیل تمام نیست زیرا که در ما نحن فیه آقای ما چنین آقایی است که از غلامان خود بی دغدغه واجبات و مندوبات طلب کرده است بلفظ امر.

و در بسیار جائی بیان وجوب و ندب کرده است و در بسیار جائی بیان نکرده است پس اگر در چنین جائی غلام مخالفت آقا کند ظاهر نیست که عقلا آن غلام را مذمت کنند به مذمتی که بر ترک واجبات بی دغدغه کنند بلکه عقلا بر ترک مستحب نیز مذمت می کنند مذمتی که خوب نکردی که سخن آقای خود را نشنیدی اگر می شنیدی آقا ترا خلعت می داد یا آن که معنی ندارد که حق سبحانه و تعالی احکام خود را منوط و متعلق ساخته باشد با مثال این آراء ضعیفه بلکه اگر حدیثی باشد که دلالت کند بر آن که اوامر الهی که بلفظ افعال واقع شده است بر شما واجب است که به جا آورید متبع است اما باین آراء که هر چه در آن طرف گویند ده مثل آن در مقابلش توان گفت البته عمل نمی توان کرد و

در مقدمه گذشت پس در چنین جاها علاج آنست که آن عبادت را قربه إلی الله به جا آوریم و نیت وجوب و ندب نکنیم.

و جمعی را اعتقاد این است که مهما أمکن واجبست که سعی کنیم و بعد از سعی البته ظاهر خواهد شد چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که آن جمعی که مجاهده می کنند در راه ما ایشان را هدایت می کنیم به راههای خود و این ظاهر نیست که در کار باشد تا حق سبحانه و تعالی هدایت کند با آن که ظاهر آیه هدایت بعنوان مکاشفه است و بعد از مکاشفه فقها می گویند که عمل به آن جایز نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵

و جمعی می گویند که در چنین جاها حکم به استحباب می کنیم چون طلب معلوم است و نهی از ترک معلوم نیست و اگر واجب می بود بر حق سبحانه و تعالی واجب بود که نصب کند دلیل وجوب را و عدم مدرک مدرکست.

و جواب این است که آن چه در کار است و آن عبادت بودن این فعل است بیان فرموده است و چون وجوب و ندب در کار نبود نصب دلیل نفرمود با آن که در امثال این تکالیف نیز حکمتها و اختیارات هست لهذا چنین مانده است و جمعی که در چنین جاها عمل کنند ثواب ایشان بیشتر خواب بود و الله تعالی يعلم.

[انجام یک نماز کامل توسط امام صادق ع]

(روی عن حمّاد بن عیسی أنّه قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه یوما تحسن ان تصلّی یا حمّاد قلت یا سیدی انا احفظ کتاب حریر فی الصّلاه قال فقال صلوات الله علیه لا علیک قم فصلّ قال فقامت بین یدیه

متوجّها إلى القبلة فاستفتحت الصلاه و ركعت و سجدت فقال يا حمّاد لا تحسن ان تصلّي ما اقبح بالرجل ان ياتي عليه ستون سنه أو سبعون سنه فما يقيم صلاه واحده بحدودها تامه قال حمّاد فاصابني في نفسي الذلّ فقلت جعلت فداك فعلمني الصلاه فقام ابو عبد الله صلوات الله عليه مستقبل القبله منتصباً فارسل يديه جميعاً على فخذه قد ضمّ اصابعه و قرّب بين قدميه حتّى كان بينهما ثلاثه اصابع مفرّجات و استقبال باصابع رجله جميعاً لم يحزّفهما عن القبله بخشوع و استكانه فقال الله أكبر ثم قرء الحمد بترتيل و قل هو الله احد ثم صبر هنيئاً بقدر ما يتنفس و هو قائم ثم قال الله أكبر و هو قائم ثم ركع و ملأ كفيّه من ركبتيه مفرّجات و ردّ ركبتيه إلى خلفه حتّى استوى ظهره حتّى لو صبّ عليه قطره ماء او دهن لم تزل لاستواء

لوامع صاحبقراني، ج ٤، ص: ٦

ظهره و تردّد [و ردّ] ركبتيه إلى خلفه، و نصب عنقه و غمض عينيه ثمّ سبح ثلاثاً بترتيل فقال سبحان ربّي العظيم و بحمده ثمّ استوى قائماً فلما استمكن من القيام قال سمع الله لمن حمده ثمّ كبر و هو قائم و رفع يديه حيال وجهه و سجد و وضع يديه على الارض قبل ركبتيه فقال سبحان ربّي الاعلى و بحمده ثلاث مرّات و لم يضع شيئاً من بدنه على شىء منه و سجد على ثمانيه اعظم الجبهه و الكفّين و عيني الركبتين و انامل ابهامي الرجلين و الانف فهذه السبعه فرض و وضع الانف على الارض سنّه و هو الارغام ثمّ رفع رأسه من السجود فلما استوى جالساً قال الله أكبر ثمّ

قعد علی جانبہ الایسر و قد وضع ظاهر قدمه الیمنی علی باطن قدمه الیسری و قال استغفر اللہ ربی و اتوب الیه ثم کبر و هو جالس و سجد السجده الثانیه و قال کما قال فی الأولى و لم یستعن بشیء من جسده علی شیء منه فی رکوع و لا سجود و کان مجنّحاً و لم یضع ذراعیه علی الارض فصلی رکعتین علی هذا ثم قال یا حماد هکذا صلّ و لا تلتفت و لا تعبت یدیک و اصابعک و لا تبرق عن یمنک و لا عن یسارک و لا بین یدیک) و به اسانید صحیحہ منقولست از حماد بن عیسی که گفت که روزی حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ بمن فرمودند که یا حماد می دانی که نماز کنی و علم به افعال صلاه داری من گفتم ای سید و خداوند من من در حفظ دارم کتاب حریر را که در نماز تصنیف کرده است و از شما و پدر شما روایت کرده است حضرت فرمودند که باکی نیست برخیز و نماز کن یعنی در نماز کردن باکی نیست هر چند کتاب را در حفظ خود داشته باشی چون اگر از من بشنوی بر تقدیر که همه حق باشد سبب اطمینان قلب می شود یا آن که باکی نیست در عمل کردن به آن و لیکن چیزهاست که در آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷

نیست آنها را بدان یا باکی نیست در نماز کردن و از حکم کتاب ساکت باشند یا آن که نیست بر تو که عمل به آن کنی یا آن که دستت بما رسد چون علم مقدمست بر ظن حاصل آن که

از این عبارت هیچ ظاهر نمی شود که به آن کتاب عمل توان کرد و بر تقدیری که توان کرد دلالت نمی کند بر آن که بهر
خبر واحدی عمل توان کرد چون حضرت صلوات الله علیه ممکن است که آن کتاب را دیده باشند و همه حق باشد.

و بعضی گفته اند که اگر جایز نمی بود عمل کردن به آن می بایست حضرت او را منبع می فرمودند از عمل به آن هر چند
موافق حق باشد چون حماد نمی دانست که موافق حقست.

و جواز می توان گفت که شاید حماد را حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما بی واسطه یا
بواسطه رخصت داده باشند که به آن عمل کند یا آن که ظاهر این عبارت بمنزله منع است از عمل چون مذمت کرد او را بر
عمل سابق و آن را از آن کتاب برداشته بود و لیکن دلالت صریح بر مذمت نیز ندارد و چون احتمالات بسیار هست.

حماد گفت پس برخاستم در برابر آن حضرت و رو بقبله کردم و تکبیر احرام گفتم و رکوع و سجود کردم و ظاهر آنست که
قرائت خوانده باشد و اکتفا به اقل واجب کرده باشد چون غرض تعلیم واجباتست و ممکن است که گمانش این باشد که
قرائت واجب نیست چون حماد خود روایت کرده است که قرائت سنت است.

و علی ای حال حضرت فرمودند که ای حماد نماز کردن را نمی دانی چه قبیح است مردی را که عمر او شصت سال یا هفتاد
سال شود و یک نماز با حدودش تماما نکرده باشد و در کافی و تهذیب بالرجل منکم است یعنی چه قبیح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴،

از امثال شما مردمان که به خدمت ائمه معصومین صلوات الله عليهم رسيد و خواهيد که خوب باشيد و چنين نماز کنيد و بنا بر اين ممکن است که حماد واجبات نماز را به جا آورده باشد و به سبب ترک مستحبات حضرت او را تاديب فرموده باشند حماد گفت که بسيار خواری بمن رسيد به سبب فرموده حضرت چون جمعی در خدمت حضرت بوده اند پس گفتم فدای تو کردم تو ياد ده نماز را بمن پس حضرت رو بقبله ایستادند و قد مبارک را راست کردند به آن که استخوانهای پشت همه به جای خود رفتند و مشهور میان علما آنست که انتصاب مستحب است و قیام واجبست پس دستها را آویختند تمام به جانب رانها یعنی از پیش نه از پهلو و بر بالای هم نگذاشتند چنانکه اکثر عامه می گذارند و انگشتان را پهلوئی هم داشته بودند و نگشوده بودند و پاها را نزدیک هم گذاشتند تا آن که میان هر دو بمقدار سه انگشت گشوده بود که تقریباً شش انگشت باشد و انگشتان پاها را همه را رو بقبله کردند و نگردانیدند از قبله به جانب راست و چپ و ایستادند از روی خشوع و یا تضرع به آن که نظر را به محل پیشانی کردند یا آثار خوف و خشیت بر آن حضرت ظاهر شد پس گفتند الله اکبر و از این حدیث جمعی از علما گفته اند که می باید که بنده در حالت تکبیر احرام مستشعر عظمت الهی باشد و ممکن است که نیت کرده باشند و تضرع و استکانت عبارت از آن باشد و لیکن بعید است اما استشعار

عظمت الهی لازم دارد نیت را چون هر گاه بنده در مقام عبادت خداوند ایستد و عظمت و جلال او را یاد کند البته عبادت را حسب الامر می کند یا جبا له یا اهلا له یا قر به إلی الله پس الحمد لله را به ترتیل خواندند یعنی به تأنی و تأمل و تفکر در معانی آن چنانکه از اخبار ظاهر می شود.

و بعضی گفته اند که ترتیل حفظ وقوفهاست و ادای حروفست از مخارج آن با مراعات صفات و از کلینی ظاهر می شود که مراد از آن خواندن به آواز خوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹

است از روی حزن و قل هو الله احد را خواندند پس آن مقدار که نفسی توان کشید صبر کردند و بعد از آن الله اکبر از جهت رفتن بر کوع گفتند در وقتی که ایستاده بودند نه در رفتن بر کوع چنانکه متعارفست پس بر کوع رفتند و دستهای خود را از زانوها پر کردند و انگشتان دستها گشوده بود و زانوها را بر پشت شکستند تا آن که پشت راست شد تا به مرتبه که اگر یک قطره از آب یا روغن بر پشت می ریختند حرکت نمی کرد و چون پشت راست شده بود و زانوها بر پشت شکسته بود و در نسخ امالی تردد بود و در بعضی از نسخ و رد رکبیه إلی خلفه بود و این عبارت در کافی نیست و گردن را کشیدند و به زیر نینداختند و چشمها را بر هم گذاشتند.

و در صحیح زراره وارد است که نظر را در حالت رکوع در میان هر دو پا کنند و در این حدیث آنست که بر هم گذارند

پس مخیر

است میان هر دو و ممکن است که حضرت نظر در میان هر دو پاها داشته باشند و حماد خیال کرده باشد که حضرت چشم بر هم گذاشته اند و این معنی را ظاهرتر می دانیم پس سه مرتبه تسبیح کبیر را به ترتیل و تائی خواندند که سبحان ربی العظیم و بحمده یعنی خداوند عالمیان را که پروردگار منست و از آن اعظم است که وصف عظمت او توان کردن منزله می دانم از آن چه لایق ذات و صفات و افعال او نیست و شکر او می کنم بر این نعمتی که مرا اهل تسبیح خود گردانید پس راست ایستادند و چون درست ایستادند گفتند سمع الله لمن حمده یعنی حق سبحانه و تعالی اجابت فرمود دعای حمد کنندگان خود را هر چند دعا نکرده باشد چون اصل حمد دعاست زیرا که ظاهر است که هر گاه شخصی این خسیسان دنیا را مدحی کند البته در مقام احسان هستند، کسی که مدح اکرم الاکرمین کند البته جمیع مطالب او بر آورده می شود و لهذا در حدیث است که بهترین دعاها الحمد لله است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰

تکبیر گفتند در حالتی که ایستاده بودند و دستها را برداشتند در برابر و به سجده رفتند و دستها را پیش از زانوها بر زمین گذاشتند و عبارت کلینی و تهذیب و نسخ امالی باین عنوان است که ثم سجد و وضع کفیه مضمومتی الاصابع بین رکتیه خیال وجهه فقال یعنی پس به سجده رفتند و دستهای خود را به عنوانی که انگشتان نزدیک هم بود نه مفرج و گشوده پیش زانوها گذاشتند محاذی روی خود و ذکر گفتند و

دور نیست که این توهّم از نساخ شده باشد و از این عبارت آن معنی را فهمیده باشند و محتمل است که در بعضی از نسخ کتاب حماد چنین باشد و لیکن بسیار مستبعد است بلکه سهو از نساخ شده است چنانکه در بسیار جائی شده است و گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده را سه مرتبه یعنی منزّه می دانم و به پاکی یاد می کنم پروردگار خودم را که از آن بالاتر است که عقول عاقلان به کنه ذات مقدس او تواند رسید در حالتی که حمد او می کنم بر این تسبیح و این تنزیه را نیز از جمله نعمتهای او می دانم و هر گاه تسبیح از نعم اوست حمد بر تسبیح نیز از نعمتهای اوست و محتاج است بحمد دیگر اِلٰی غیر النهایه.

و معلوم می شود که حمد او را هیچ کس نمی تواند گفت و اعلی مراتب حمد اعترافست به عجز از حمد و هیچ جزوی از بدن را بر جزوی دیگر نگذاشتند و سجده بر هشت استخوان کردند پیشانی و دستها و کاسه زانوها و سر انگشتان مهین پایها و بینی را بر زمین گذاشتند پس آن هفت اول فرض است و گذاشتن بینی بر زمین سنّت است و آن ارغام مستحب است که بر خاک مانند بینی را پس سر از سجود برداشتند پس چون درست نشستند اللّٰه اکبر گفتند و بر جانب چپ نشستند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ گذاشتند و گفتند استغفر اللّٰه ربی و اتوب الیه یعنی از خداوندی که تربیت کننده منست می طلبم که بیامرزد مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱

و بازگشت می کنم به او از

جمع گناهان که دیگر نکنم پس در وقتی که درست نشستند الله اکبر گفتند و به سجده دویم رفتند و آن چه در سجده اول گفته بودند در سجده دویم گفتند و یاری نجست به هیچ جزوی از بدنش بر جزوی دیگر در رکوع و سجود چنانکه متعارفست که در رکوع پهلوها را بر ذراع و مرفق می گذارند و در سجود مرفق را بر ران یا زانو می گذارند بلکه بال دار بودند و همه اعضا را از یکدیگر گشوده بودند و ذراعهای خود را بر زمین نگذاشتند پس دو رکعت نماز باین عنوان کردند پس فرمودند که ای حماد این چنین نماز بگذار و روی خود به هیچ طرف مکن و با دست خود بازی مکن به آن که بر ریش یا غیر آن گذاری و با انگشتان خود بازی مکن به شکستن و نحو آن و آب دهن مینداز از دست راست و نه از دست چپ و نه در برابر بلکه فرو بر یا به کنار بر ردا و غیر آن بگیر آن را و در کافی و تهذیب تا هکذا صل است و باقی در امالی جزو حدیث است و نماز حضرت ممکن است که صورت نماز باشد چون فرمودند که مساجد سبعة فرض است و محتمل است که نماز حقیقی باشد و بعد از نماز فرموده باشند و حماد در موضع خود ذکر کرده باشد و چون حضرت فرمودند که هکذا اصل جمعی قایلند به آن که هر چه در این حدیث واقع است همه واجب است بنا بر آن که امر از برای وجوبست و جمعی همه را سنت می دانند

مگر آن چه وجوبش ظاهر است به احادیث و اجماع و تحقیقش در اول باب مذکور شد.

[تعلیم نماز توسط امام صادق ع]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اذا قمت إلى الصلاة فقل اللهم انى اقدم إليك محمدا بين يدي حاجتى و أتوجه إليك فاجعلنى به و جیها عندك فى الدنيا و الآخرة و من المقربین و اجعل صلاتى به مقبولة و ذنبى به مغفورا و دعایى به مستجابا انك أنت الغفور الرحيم)

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۲

بسند صحیح و حسن كالصحيح از آن حضرت منقول است که چون خواهی که متوجه نماز شوی و بهتر آنست که بعد از اقامه بخواند و پیش از آن نیز بد نیست و اول اظهار است پس بگو این دعا را که ترجمه اش این است که خداوندا به درستی که مقدم می دارم محمد (ص) را در پیش حاجت خود یعنی آن حضرت را شفیع خود می سازم و به سبب او توجه می کنم بسوی تو پس بگردان مرا به برکت آن حضرت یا به برکت شفاعت آن حضرت رو شناس نزد خود و عندک در اکثر نسخ نیست اما در کافی و تهذیب هست و هر دو خوبست در دنیا و آخرت به آن که در دنیا شفاعتم به دعا مقبول باشد و در آخرت به شفاعت و مرا از جمله مقربان نزد خود گردان و به برکت آن حضرت نماز مرا مقبول گردان و به شفاعت آن حضرت گناهان مرا بیامرزد و به یمن آن حضرت دعای مرا مستجاب گردان به درستی که توئى خداوندی که آمرزنده و مهربانى.

(فاذا قمت إلى الصلاة فلا تاتها سعيًا [شعبا- خ] و لا متكاسلا و لا متناعسا و لا

مستعجلا و لكن على سكون و وقار فاذا دخلت فى صلاتك فعليك بالتخشع و الاقبال على صلاتك فان الله عز و جل يقول وَ
إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ و استقبل القبلة بوجهك و لا تقلب وجهك عن القبلة فتفسد صلاتك و قم منتصبا فان رسول الله
صلى الله عليه و آله قال من لم يقم صلبه فلا- صلاه له و اخشع ببصرك و لا- ترفعه إلى السماء و ليكن نظرك إلى موضع
سجودك و اشغل قلبك بصلاتك فانه لا يقبل من صلاتك الا ما اقبلت عليه منها بقلبك حتى انه ربما قبل من الصلاه ربعها او
ثلثها او نصفها و لكن الله عز و جل يتمها للمؤمنين بالتوافل و ليكن قيامك فى الصلاه قيام العبد الذليل بين يدي الملك الجليل
و اعلم انك بين يدي من يراك و لا تراه و صل

لوامع صاحبقرانى، ج ٤، ص: ١٣

صلاه مودع كأنك لا تصل بعدها ابدا و لا تعبت بلحيتك و لا برأسك و لا بيديك و لا تفرقع اصابعك و لا تقدم رجلا على
رجل و زواج بين قدميك و اجعل بينهما قدر ثلث اصابع إلى شبر و لا- تتمطى و لا- تتشاءب و لا تضحك فان القهقهه تقطع
الصلاه و لا- تتورك فان الله عز و جل قد عذب قوما على التورك كان احدهم يضع يديه على وركيه من ملاله الصلاه و لا
تكفر فأنما يصنع ذلك المجوس و ارسل يديك وضعهما على فخديك قبالة ركبتيك فانه احرى ان تهتم بصلاتك و لا تشغل
عنها نفسك فأنك اذا حركتها كان ذلك يلهيك و لا تستند إلى جدار الا ان تكون مريضا و لا تلتفت عن يمينك

و لا- عن يسارك فان التفت حتى تری من خلفك فقد وجب عليك اعاده الصلاه) پس چون خواهی که نماز کنی پس میا بسوی نماز بعنوان دویدن حتی در نماز جمعه که حق سبحانه و تعالی امر به سعی فرموده است چنانکه در حدیث صحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون ان شاء الله به نماز برخیزی پس بعنوان دویدن بسوی نماز میا و باید که با سکینه دل و وقار به نماز جماعت حاضر شوی و هر چه دریابی بکن و هر چه را پیش از تو کرده باشند بقیه را بعد از نماز ایشان تمام کن و آن که حق سبحانه و تعالی در سوره جمعه فرموده است که فَاسْتَجِزُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ مراد دویدن نیست بلکه اهتمام به آن داشتن است که به جا آورند البته از روی کسلی و تنبلی نماز مکن و چون پینکی زنی که خوابت آید نماز مکن و چنان کن که آن زایل شود و متوجه نماز شو بلکه با سکون و وقار متوجه نماز شو پس چون در نماز داخل شوی بر تو باد که با خشوع باشی و دل خود را متوجه نماز خود سازی زیرا که حق سبحانه و تعالی مدح کرده است خاشعان را در سوره مؤمنان و فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴

که رستگاری یافتند مؤمنانی که در نماز با خشوعند و دیگر فرموده است که در بلاها و سختیها از جهت دفع آن یاوری جوئید بروزه و نماز، و نماز یا استعانت به آن گران و دشوار است مگر بر خاشعانی که

در حالت نماز دل ایشان مشغول جناب اقدس اوست زیرا که ایشان لذتهای عظیم می یابند که ثقل آن از ایشان مرتفع شود بلکه لذت ایشان در نماز است و بس.

و در حدیث صحیح زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون به نماز برخیزی بر تو باد که دل خود را متوجه نماز گردانی زیرا که از نماز تو چیزی مقبول است که دل تو با خدا باشد پس با دست خود و ریش خود بازی مکن و مگذار که غیر نماز چیزی در خاطر تو در آید و دهن دره مکن و کمان کشی مکن مهما ممکن یا چنان که مقدمه آن را از بی خوابی و پر خوردن بفعل نیاوری تا در نماز واقع نشود و دست خود را مبند چنانکه اکثر ستیان می کنند زیرا که فعل گبرانست و در حال نماز دهن را مبند و خود را مجتمع ساز بلکه در رکوع و سجود بال دار باش و از هم گشوده مانند شتر لاغر، و بر پاشنهای پا منشین در میان سجدتین و در تشهد و در حالت سجده کل دستها را تا مرفق بر زمین فرش مکن و انگشتان را مشکن که اینها نقصان نماز است، و به نماز مایست با تنبلی و پینکی و سنگینی که اینها علامت نفاقست چنانکه حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است مؤمنان را که متوجه نماز شوند و مست خواب باشند و در شأن منافقان فرموده است که چون به نماز می ایستند با کسل و تنبلی می ایستد و ریا می کنند و عبادات خود را بخلق می نمایند و یاد نمی کنند خدا

را مگر اندک اّمّا تتمه متن دیگر روی خود را بقبله کن و روی خود را از قبله مگردان که نمازت فاسد می شود و راست
بایست زیرا که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که پشت خود را راست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵

نکند نماز او صحیح نیست و چشمت را به زیر انداز و به جانب آسمان مکن بلکه در حالت ایستادن می باید که نظرت به
موضع سجده ات داشته باشی.

و دل خود را مشغول نمازت کن به درستی که از نمازت مقبول نیست مگر آن چه دلت مشغول حق سبحانه و تعالی باشد تا
آن که بسا باشد که از نماز ربع آن یا ثلث آن یا نصف آن مقبول شود و لیکن حق سبحانه و تعالی نماز مؤمنان را تمام می
کند به نوافل و می باید که در حالت نماز چنان به نماز بایستی که بنده ذلیلی نزد پادشاهی عظیم الشان ایستد و بدان که نزد
کسی ایستاده که او ترا می بیند و تو او را نمی بینی و نماز کن مانند کسی که وداع نماز کند و داند که نماز آخرین اوست
چنین کسی البته با نهایت خضوع و خشوع و حضور قلب نماز می کند تو نیز چنین نماز کن در هر نمازی چون بنده نمی داند
که این نمازی که می کند تمام خواهد کرد یا نه، و بازی مکن با ریش خود و سر و دستهای خود، و انگشتان خود را مشکن و
یک پا را بیشتر از پای دیگر مگذار و هر دو را جفت کن که برابر باشد و فاصله میان پاها سه انگشت گشوده باشد یا یک

شبر، و کمان کشی مکن و دهن دره مکن و خنده مکن که خنده قهقهه قطع می کند نماز را، و تو رک مکن زیرا که حق سبحانه و تعالی معذب ساخت جمعی را به سبب تو رک و چنین بود که اگر ایشان را ملالی حاصل می شد از نماز دستهای خود را بر رانهای می گذاشتند و دست میند که این فعل گیرانست که در برابر بزرگان خود چنین می ایستادند عمر را خوش آمد و گفت نزد حق سبحانه و تعالی اولی است که چنین بایستند و ملاحظه نمی کرد که ما چه دانیم که بندگی را چگونه می باید کرد بر نحوی که فرموده اند می باید که و لیکن او اعتقاد به نبی صلی الله علیه و آله نداشت، و دستها را بیاویز از برابر روی محاذی رانها و بر رانها گذار در برابر زانوها که اگر چنین کنی لایق ترین به آن که اهتمام بشأن نماز داشته باشی، و خاطرت متوجه غیر نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶

نباشد زیرا که دستها را حرکت دهی ترا از نماز غافل می کند، و تکیه بر دیوار مکن مگر آن که بیمار باشی و رو به جانب راست و چپ مکن که اگر التفات کنی آن مقدار که عقب خود را به بینی واجبست که اعاده کنی نماز را.

بدان که بر هر یک از آن چه صدوق ذکر کرده است احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است و ذکر همه آنها سبب طول می شود، بعضی از اخبار را ذکر می کنم که فواید بسیار دارد از آن جمله حدیث صحیح زراره که روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که

چون به نماز بایستی پاها را بهم نزدیک مگذار و میان هر دو فاصله بگذار اقلش یک انگشت و اکثرش یک شبر و دوشها را بیاویز و بلند مکن و دستها را بیاویز و میند و انگشتان را در میان هم مکن و باید که دستها بر رانها باشد محاذی زانوها و می باید که نظرت در حال ایستادن به موضع پیشانی باشد، و چون بر رکوع روی پاها را محاذی هم بدار و فاصله در میان ایشان بقدر یک شبر بگذار، و کف دستها را بر زانوها گذار و اول دست راست را بر زانوی راست گذار و بعد از آن دست چپ را بر زانوی چپ گذار و چون کف دست را بر کاسه زانو گذاری انگشتان را گشاده کن که زانو را بلع کند و مستحکم بگذار و اگر سرهای انگشتان در رکوع به زانوها رسد کافی است و آن به اندک کج شدن حاصل می شود مگر آن که مراد این باشد که کف دست گذاشتن به نحوی که مذکور شد واجب نیست بلکه اگر کج شده باشد سر انگشتان که می رسد کافی است و لیکن بعید است و اول اظهار است، و محبوبتر نزد من آنست که دستها را بر زانوها نیکو بگذاری و با انگشتان دور زانو را فرو گیری گشاده، و پشتت را راست کن و گردنت را بکش راست و می باید که در حالت رکوع نظرت در میان پایهایت باشد پس چون خواهی که به سجده روی دستها را بلند کن از جهت تکبیر و خود را بینداز از جهت سجود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷

و دستها را بر زمین گذار

پیش از زانوها و هر دو را با هم بگذار، و ذراعها را بر زمین مگذار مانند گذاشتن شیر دستهای خود را بر زمین و ذراعها را بر زانوها و رانهای خود مگذار بلکه دو رکن مرفقها را مانند گشودن بال، و دستها را مرسا و مگذار بر زانوها و نزدیک روی خود نیز مگذار بلکه پست تر گذار در برابر دوشهای خود و محاذی حقیقی زانوها مگذار بلکه اندکی منحرف ساز از محاذات و کفهای دست را بر زمین پهن کن و اندکی بسوی خود آور یا در وقتی که سر از سجده برداری دستها را بسوی خود کش هموار و از جای خود بر مدار و اگر دستها را بر روی جامه گذاری ضرر ندارد و اگر به خاک رسانی بهتر است و در حالت سجده انگشتان را مگشا از هم بلکه بهم متصل باشند حتی ابهامها و چون به تشهد بنشین زانوها را به زمین بچسبان و بهم متصل مساز و در میانشان فاصله بگذار اندکی و باید که پشت پای چپ بر زمین باشد و پشت پای راست بر شکم پای چپ باشد و نشستگاهها بر زمین باشد و ظاهرا نشستگاه چپ مراد باشد و اگر هر دو مراد باشد چنانکه ظاهر حدیثست بسیار مشکل است با سابق درست شدنش، و باید که سر انگشت مهین راست بر زمین باشد، و زنهار که بر پاشنهای پا منشین که آزار می یابی و بر زمین ننشسته خواهی بود بلکه بعضی از تو بعضی بر نشسته خواهد بود پس صبر نمی توانی کرد از جهت تشهد و دعاء.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چون داخل شوی در نماز پس بر تو باد که با خشوع باشی و دل به نماز دهی و بدانی که با که مناجات می کنی و چه می گویی به درستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که رستگاری یافتند آن جماعتی که در نماز خود خاشعند.

و در احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸

عليه و آله که فرمودند که حق سبحانه و تعالی کراهت دارد از عبث در نماز.

و منقول است که مسلمه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسید که چه چیز نماز را قطع می کند حضرت فرمودند که با ریش خود بازی کردن.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که از نماز بنده آن مقدار بالا می برند که دل او با خداوند تعالی باشد نصف یا ثلث یا ربع یا خمس و بالا نمی برند تا دل بنده با حق سبحانه و تعالی نباشد و مامور نشده ایم به نوافل مگر از جهت آن که تمام شود هر نقصانی که در فرایض شده باشد.

و در صحیح از زراره منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که نوافل از جهت آن مقرر شده است که تا به آن تمام شود نقصان فرایض و گذشت اخبار بسیار.

و در صحیح مشهور منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که حضرت سید الشاجدین صلوات الله عليه چون متوجه نماز می شدند رنگ مبارک ایشان متغیر می شد و چون به سجده می رفتند

سر بر نمی داشتند تا عرق از ایشان مانند باران می ریخت.

و منقول است که چون آن حضرت صلوات الله علیه به نماز می ایستادند بمنزله ساق درخت بودند فانی فی الله شده و از آن حضرت چیزی حرکت نمی کرد مگر آن که باد حرکت می داد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که التفات قطع می کند نماز را هر گاه بکل بدن باشد و اکثر حمل کرده اند بر آن که بکل رو باشد که پشت خود را ببیند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم که آیا مرد التفات می تواند کرد در نماز حضرت فرمودند که نه و انگشتان خود را نیز نشکنند.

و در حسن کالصحیح و صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که روی خود را از قبله مگردان که نمازت فاسد می شود زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در فریضه که روی خود را به جانب مسجد الحرام کن و در هر جا که باشید روی خود را به آن جانب کنید و چشم خود را به زیر انداز و به جانب آسمان مکن و می باید که نظرت به موضع سجودت باشد و این التفات را نیز حمل کرده اند مثل سابق و الله تعالی يعلم.

[هر گاه بنده در نماز رو به جاها کند یا در دل خود دیگران را در آورد]

(و انّ العبد اذا التفت فی صلاته ناداه الله عزّ و جلّ فقال عبدي إلی من تلتفت إلی من هو خیر لک منی فان التفت ثلث مرّات صرف الله عنه نظره فلم

ينظر اليه بعد ذلك ابدًا) و به اسانيد متكثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه هر گاه بنده در نماز رو به جاها كند يا در دل خود ديگران را در آورد حق سبحانه و تعالى او را ندا مي فرمايد كه اي بنده به جانب كه نظر مي كني به كسي كه از براي تو بهتر از من باشد پس اگر سه مرتبه التفات كند حق سبحانه و تعالى نظر شفقت و مرحمت از او بر مي دارد و ديگر به جانب او نظر نمي كند هرگز يعني در آن نماز يا هميشه و اول اگر چه بعيد است اما نظر به كرم او قريب است و اكثر اين عبارات و مضامين در فقه رضوي هست و ظاهرا مصنف از جائي مخصوص بر نداشته باشد بلكه از همه جابر داشته است و مضامين همه حق است.

[فوت كردن به موضع سجود]

(و لا تنفخ في موضع سجودك فان اردت التنفخ فليكن قبل

لوامع صاحبقراني، ج ۴، ص: ۲۰

دخولك في الصيلاه فانه يكره ثلث نفخات في موضع السجود، و على الرقي، و على الطعام الحار) در اخبار بسيار وارد است كه باد مكن در موضع سجده ات و اگر خواهي كه پاك كني پس بايد كه پيش از دخول در نماز باشد.

و در حديث صحيح وارد است كه كراهتش به اعتبار ايداي مؤمنان است پس اگر كسي نباشد مكروه نخواهد بود يا كراهتش سبب خواهد بود به درستي كه سه باد كردن مكروه است و بد است، يكي در موضع سجده در اثنای نماز، دويم بر افسون اگر چه قرآن و دعا باشد مگر آن كه بخصوص آن از شارع متلقى باشد، سيم

بر طعام گرم مکروهست و سنت است که صبر کنند تا گرمی آن بر طرف شود و خواهد آمد.

(و لا تبزق و لا تمخط فان من حبس ريقه اجلالا لله عزّ و جلّ في صلاته أورثه الله عزّ و جلّ صحّه إلى الممات) و در نماز آب دهن را میندازد و آب بینی را میندازد به درستی که هر که آب دهن را نگاه دارد در نماز و نیندازد از جهت تعظیم نماز که آن تعظیم حق سبحانه و تعالی است حق سبحانه و تعالی او را صحتی کرامت فرماید که تا زنده باشد بیمار نشود مگر بیماری اجل موعود و چند حدیث قوی در این باب وارد شده است و هم چنین از جهت تعظیم مسجد و گذشت.

[دستها را بلند کن از جهت تکبیر]

(و ارفع یدیک بالتکبیر إلى نحرک و لا تجاوز بکفیک اذنیك خیال خدیک) و دستها را بلند کن از جهت تکبیر تا کو گردن و دستها را از گوشها بالاتر مبر محاذی دو طرف رو.

بدان که اخبار صحیحه متواتره وارد شده است در آن که یک تکبیر واجبست و آن تکبیر احرامست و شش تکبیر سنت است و اکتفا به پنج تکبیر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱

سه تکبیر و یک تکبیر می توان کرد، و هر یک را که خواهد قصد تکبیر احرام می تواند کرد و سنت است که چون تکبیر گوید دستها را بلند کند و اقل آن تا کو گردن است و بیشترش تا محاذی گوشها و بهتر آنست که سر انگشتان محاذی گوشها باشد و منتهای کف قریب بزند محاذی کو گردن باشد.

چنانکه در صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه در تفسیر این آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَصَيِّلٌ لِّرَبِّكَ وَ انْحَزْ فرمودند که مراد باین بلند کردن دستت محاذی رو پس معنی چنین خواهد بود که نماز کن خالص از جهت پروردگار خود و نفس اماره را بکش به آن که دست را محاذی رو کنی یا شیطان را می کشی یا آن که دست خود را چنان بالا بر که ابتدای دست محاذی موضع نحر باشد که کو کردنست.

و تفسیر دیگر منقول است که نماز عید را بکن از جهت پروردگارت و قربانی را نحر کن اگر شتر باشد یا شتر را بکش.

و در صحیح صفوان منقولست که آن حضرت را صلوات الله علیه دیدم که در وقت تکبیر دستها را بالا می بردند و نزدیک بود که به گوشهای آن حضرت برسد.

و در صحیح ابن سنان مرویست که آن حضرت را صلوات الله علیه دیدم که دستها را در تکبیر برابر رو می بردند.

و در صحیح منصور وارد است که گفت دیدم که حضرت تکبیر افتتاح فرمودند و دستها را برابر رو بردند و شکم دستها را برابر قبله کردند و چون خواهد که تکبیر گوید ابتدای تکبیر مقارن باشد با ابتدای بلند کردن و تمامی تکبیر مقارن باشد با تمامی بلند شدن و شکم دست محاذی قبله باشد.

در بعضی روایات وارد شده است که تکبیر را بعد از بلند شدن دست بگویند و این نیز بد نیست و جمعی گفته اند که فرد مستحب است که چون بالا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲

برد شروع کند و چون به زیر آید تمام شود و تا حال ندیده ام خبری باین

مضمون و آن که از بالا- شروع کنند که تا به زیر آید تمام شود نه در روایتی هست و نه کسی گفته است و مدار عوام و خواص الحال بر این است مگر بعضی از عوام که مکرر شنیده اند و دغدغه حرمت می شود اگر اعتقاد به مشروعیت داشته باشند و بهتر آنست که ابتدای آن به ابتدای رفع باشد و انتهای آن به انتهای رفع و این معنی را منظور دارد که گویا نفی می کند که کسی را با حق سبحانه و تعالی شباهت باشد و در هر تکبیری معنی قصد می کند به آن که چون پنج انگشت بالا می رود در خاطر می گذارند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که محسوس شود به حواس خمس ظاهر که آن باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه است و در تکبیر دویم قصد می کند که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که محسوس شود به حواس خمس باطنه و غیر اینها از معانی چنانکه گذشت در اذان.

[تکبیرات ابتدای نماز]

(ثمَّ ابسطهما بسطا و کبر ثلث تکبیرات و قل اللهم أنت الملك الحق المبين لا اله الا أنت سبحانك و بحمدك عملت سوء و ظلمت نفسي فاغفر لي ذنبي انه لا يغفر الذنوب الا أنت ثم کبر تکبیرتین فی ترسل ترفع بهما یدیک و قل لییک و سعديک و الخیر فی یدیک و الشر ليس إلیک و المهدی من هدیت عبدک و ابن عبدیک بین یدیک منک و بک و لک و إلیک لا ملجأ و لا منجی و لا مفرّ منک الا إلیک تبارکت و تعالیت سبحانک و حنانیک سبحانک ربّ

الْبَيْتِ الْحَرَامِ ثُمَّ كَبَّرَ تَكْبِيرَتَيْنِ وَقَالَ وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ عَلَى مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ وَدِينِ مُحَمَّدٍ وَمِنْهَا جَعَلَنِي حَنِيفًا مُسْلِمًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ*) کلینی رحمه الله بسند حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون شروع به نماز کنی و خواهی که تکبیر به گویی دستها را بردار و هر دو را بگشا یعنی می باید در وقتی که دستها را بالا-بری گشاده باشد و سه تکبیر بگو و این دعا را بخوان. در آن چه مصنف ذکر کرده است زیادتیهها و کمیها هست و موافق است با فقه رضوی مگر در عبارت سبحانک و حنانیک تبارکت و تعالیت که در فقه رضوی موافق مشهور است و ظاهرا تقدیم و تاخیر آن از نساخ شده است.

و در حدیث حلبی در دعای آخر بعد از فطر السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هست، و در صحیح زراره نیست اگر داخل کنند بهتر است، و در حدیث حلبی و زراره علی مله ابراهیم حنیفا مسلما است، و در فقه رضوی علی مله ابراهیم و دین محمد و ولایه امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه است و در مکاتبه حضرت صاحب الامر که طبرسی در احتجاج ذکر کرده است بعد از دین محمد و هدی امیر المؤمنین واقع است و الحال عمل

بر گفته صدوقست چون حکم به صحت همه آن چه در این کتاب است کرده است، و در فقه رضوی بعد از سبحانک ربّ البيت الحرام و الرّكن و المقام و الحلّ و الحرام هست، و بعد از انا و من المسلمین لا اله غیرک و لا معبود سواک هست و ذکر کرده است که بسم الله را بلند می گوئی بعد از استعاذه.

و بدان که تکبیر هفتم واجبست و آن تکبیر افتتاح است و تحریم نماز به آن حاصل می شود و نیت کن نزد نماز که به یاد خدا و به یاد رسول اویی و یکی از ائمه معصومین را در برابر خود بدار و ظاهرا منظور بودن غرض آنست که گویا اقتدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴

به آن معصوم کرده ایم، و چون نماز معراج مؤمنان است و چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از هفت آسمان گذشتند و در هر قطعی تکبیری فرمودند می باید که مؤمن در حین گفتن تکبیرات و خواندن این دعا حجب معنویه را از پیش خود بعون الهی بر دارد و در هر تکبیری ملاحظه جلال و عظمت معنوی الهی بکند به نحوی که شیطان و واهمه از جهت او خدائی نسازند چون غالب اوقات که آدمی می خواهد ملاحظه عظمت الهی کند در خیال او چیزی در می آورند و آن خدای ساخته وهمست و حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که در وهم و خیال در آید بنا بر این لفظ الله اکبر در افتتاح صلاه مقرر شده است که هر گاه شیطان در او واهمه تخیلی بکند رفع آن و هم به تکبیری واقع شود

و مرتبه مرتبه بالا-رود و در تکبیر اول این معنی را بخاطر می گذرانند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که به حواس ظاهره خمس محسوس شود.

و در تکبیر دوم در خاطر خود در می آورد که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که به حواس خمس باطنه محسوس شود به حس مشترک یا قوت واهمه یا متخیله یا آن که در قوت حافظه در آید و قوت متفکره یا متذکره در آن تصرف تواند کرد، و این قوی نیز تصرف در جسمانیات دارند و بس.

و در تکبیر سیم بخاطر خود می گذرانند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که عقول خلائق بذات مقدس او توانند رسید یا به کنه صفات و افعال او راه داشته باشند.

و در تکبیر چهارم این معنی را قصد می کند که حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که ارباب قلوب از اولیاء الله به کنه ذات و افعال و صفات او توانند رسید.

و در تکبیر پنجم اعظمت از ادراک ارواح قدسیه که مرتبه اعظم اولیاء الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵

است ملاحظه می کند.

و در تکبیر ششم اعظمت از ادراک اسرار و سرایر قدسیه را ملاحظه می کند و این مرتبه انبیاء مرسل است صلوات الله علیهم و مرتبه ایشان چون بسیار عالی است روح ایشان مسمی است به سرّ.

و در تکبیر هفتم اعظمت از ادراک خفی که مرتبه ارواح قدسیه پیغمبران اولو العزم است و اخفی مرتبه سید المرسلین و ائمه معصومین است که ارواح مقدسه ایشان مسمی است به روح القدس و به روح مطلق و احادیث بسیار در اعظمت این روح وارد

شده است و آن که با پیغمبر ما و با ائمه هدی می باشد و چنانکه عقول ما از ادراک کنه ذات مقدس و صفات او و افعال او عاجز است. از ادراک مراتب و مقامات و کمالات ایشان نیز عاجز است. اِنَّا دَعَاہَا اَللّٰهُمَّ خَدَاوَنَدَا تُوئی پادشاه که پادشاهی مخصوص تست و هر که غیر تست همه ذلیل و عاجز و فقیرند و تُوئی حق ثابت بی زوال و غیر تو همه باطل و لاشیء اند.

المبین در حدیث حلبی نیست یعنی موجودات را از کتم عدم تو ظاهر ساختی و لباس عاریت وجود را بر ایشان پوشانیدی نیست خداوندی بجز تو و خداوندی مخصوص ذات مقدس تست تراه منزه می دانم از آن چه لایق ذات مقدس تو نیست و حمد می کنم ترا باین تسبیح و این تنزیه را نیز از الطاف و نعمای تو می دانم بد بسیار کرده ام و هر بدی که کرده ام ظلم بر نفس خود کرده ام.

فاغفر لی ذنبی لفظ ذنبی در حدیث حلبی هست و در بعضی از نسخ فقیه ذنوبی هست و ذنبی بهتر است و اگر نباشد نیز مراد است پس بیامرز گناهان مرا به درستی که نمی تواند کسی که گناهان را بیامرزد مگر تو پس دو تکبیر بگو با تانی تا تفکر توانی کرد در آن چه گذشت و در وقت گفتن تکبیرها دستها را بالا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶

می بری و بعد از آن بگو لبیک یعنی خداوند مرا به خدمت خود طلبیده اینک در خدمتم و هر چه فرموده فرمان بردارم و از من چه می آید و چه چیز می تواند آمد و حال آن که همه خیرات به دستهای

تست و تعبیر کردن بهر دو دست یا تشبیه است به جوادی که بهر دو دست می دهد یا آن که دو دست کنایه از قدرت بر نفع و ضرر باشد یعنی اگر بعضی اوقات ضرر رسانی آن ضرر عین نفع است در دنیا و عقبی.

و الشرّ لیس إلیک و بدی نسبت ندارد به تو و از تو نیست پس ضررها از بیماریها و بلاها اگر از جانب حق سبحانه و تعالی باشد ضرر نیست چون سبب فواید بسیار است از قبیل فصد بیمار، و شر واقعی معاصی است و آن از سوء اختیار بنده است و خود بد کرده است و می کند.

و جبریه ذکر کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در این عبادت تواضع و ادب را مرعی داشت و هدایت یافته کسی است که تو او را هدایت کرده باشی یعنی به هدایات خاصه بنده تو و بنده زاده تو که مادر و پدر او هر دو بنده تواند نزد تو ایستاده است وجود او از تست و بقای او به تست و کارهای او خصوصا این نماز را از جهت رضا و فرمان تو می کند و این نیت است، بهتر آنست که تکبیر احرام بعد از این واقع شود و اگر تکبیر هفتم را نیز قصد کند که تکبیر احرام باشد مقارنت واقع است چون متذکر این معنی هست و بازگشت من بسوی تست و مرا پناهی و محلّ نجاتی و گریزگاهی از تو نیست مگر بسوی تو یا از عذاب تو به رحمت تو می گریزم خداوندا خداوندی که جود و کرم تو همیشه عالمیان را فرا گرفته با

آن که در بزرگواری و عظمت کسی بجناب اقدس تو نمی تواند رسید ترا به پاکی یاد می کنم و رحمت پی در پی ترا می خواهم، پاک و منزّه خداوندی که پروردگار خانه کعبه است و آن را بزرگ و با حرمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷

گردانیده است و عالمیان را امر کرده است که رو به جانب آن خانه کرده خداوند خود را عبادت کنند و غرض از ذکر خانه آنست که نماز گذارنده متذکر باشد که رو به کعبه کرده است.

و بعضی در نیت داخل کرده اند استقبال کعبه را و همین کافیت بلکه این نیز در کار نیست همین که رو به آن جا دارد بس است چنانکه در کار نیست که قصد کند افعال نماز را مفصلاً بلکه قصد نماز مجملاً مشتمل است بر همه اینها و الله تعالی يعلم پس دو تکبیر بگو و اگر نیت را مقارن تکبیر هفتم دارد چنانکه در فقه رضویست بهتر است و اگر در حین خواندن این دعا متذکر معانی سابقه باشد قصد تکبیر احرام کافی است و اگر قصد کند که نماز ظهر می کنم لله تعالی کافیت و اولی آنست که به عبارت در نیورد چون بعد از اقامت عبث سخن گفتن حرام است یا مکروه است به کراهت شدید و چون جمعی عادت کرده اند که به عبارت در آورند و اگر در نیاورند به عبارت به وسواس می افتند که نماز ایشان باطل است و از حضور قلب می افتند اگر به عبارت در آورند که نماز ظهر واجب ادا می کنم لله تعالی یا قربه إلی الله یا اطاعه لأمر الله بد نیست، و اگر در مقام محبت

باشد همه نیت است و هر تکبیری که مقارن نیت می شود تکبیر احرام است که به آن حرام می شود افعالی که در نماز جایز نیست کردن آن، پس دو تکبیر بگو و دعای توجّه را بخوان و این دعا نیز نیت است زیرا که می گوید و جهت وجهی یعنی روی دل خود را متوجه جناب اقدس خداوندی کردم و می کنم که از کتم عدم پدید آورده است آسمانها و زمینها را به نحوی که حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السّلام کرد و این عبارت را در وقتی گفت که بر قوم خود به برهان ظاهر ساخت که آفتاب و ماه و ستارگان محل حوادثند و هر چه محل حوادثست حادثست و سزاوار پرستش نیست و یا چنانکه حضرت ابراهیم در مقام اخلاص از جبرئیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸

مدد نخواست هم چنین من نیز متابعت آن حضرت می کنم به اِنَّاكَ نَعْبُدُ و اِنَّاكَ نَسْتَعِينُ.

حاصل آن که جمیع انبیاء در اخلاص متابعت حضرت ابراهیم می کنند اَلَّا يَغْمِرُ مَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله که او را بر همه تقدّم فرمودند و اگر آن حضرت (ص) باین عبارت متکلم می شدند به اعتبار تواضعی بود که با همه پیغمبران صلوات الله عليهم می فرمودند و در اصول دین همه پیغمبران یک مذهب دارند و تخصیص حضرت ابراهیم باین معنی در آیات و احادیث به اعتبار آنست که چون آن حضرت پدر پیغمبرانست و بنای بت شکستن و اخلاص از آن حضرت شد و عرب را اعتقاد بر این بود که حضرت ابراهیم از همه پیغمبران بهتر است بلکه یهود و نصاری نیز دین خود را به آن حضرت نسبت می دادند

و حق سبحانه و تعالی می فرماید که دروغ می گویند حضرت ابراهیم یهودی و نصرانی نبود و لیکن حنیف بود یعنی «بت شکن» و با اخلاص بود در عبادت و عبودیت چنانکه خواهد آمد لهذا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جهت تألیف قلوب و جذب دل‌های ایشان می فرمودند که من تابع دین پدرم حضرت ابراهیم در اصول دین و اخلاص و بر دین آن حضرتم یعنی در اصول دین، و دین محمد یعنی روی دل خود را متوجه حق سبحانه و تعالی گردانیدم موافق دین آن حضرت در اصول دین خصوصاً اخلاص و در فروع دین نیز و بر منهاج و طریقت واضح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اصول و فروع و تمیم کمالات در حالتی که روی دل خود گردانیده ام از هر دینی و از هر راهی که غیر راه ایشان است خصوصاً در اخلاص، و گردن نهاده ام فرمان خداوند خود را در همه احکام او خصوصاً در نماز و نیستم از جمله مشرکان و این دعا از سخنان حضرت ابراهیم بود که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹

است بعنوان غیبت و لکن كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ ما ماموریم که باین عبارت بگوئیم که نیستم از جمله مشرکان به شرک جلی که غیر او را پیرستم یا به شرک خفی که در عبادت ریا کنم با از جهت تاکید این معنی و توضیح آن می گوید که به درستی که نماز من و سایر عبادات من یا هدی که در حج می کشند و کفاران قربانی را از جهت

لات و عزّی می کشتند یا مناسک حج من و زندگانی من و مردن من خالص از جهت خداوندیست که پروردگار عالمیانست یعنی زندگانی را خالص از جهت او می خواهم تا خیر من در حیات باشد و مردن مطلوب منست اگر خیر من در مردن باشد و همه را از جهت خداوندی می خواهم که او را شریک نیست در خداوندی و باین مامور شده ام که همه را از جهت او به جا آورم و من گردن نهاده ام فرمانهای خداوندم را و از جمله مسلمانانم.

پس استعاضه می گوید باین عبارت که ترجمه اش این است که پناه می برم به خداوندی که می شنود گفته های خلائق را یا اجابت می فرماید دعاهای ایشان را و داناست به احوال ایشان از شر شیطان و دیو رانده شده از درگاه او یا از طبقات آسمان یا درجات جنان یا همه و بعد از آن بسمله می خوانند از جهت حمد و ترجمه اش این است که ابتدا می کنم یا استعانت می جویم از اسم الهی یا ذات مقدس خداوندی که واجب الوجود بالذات است و مستجمع جمیع کمالات است و رحمتش عالمیان را فرا گرفته است از مؤمن و کافر به ایجاد ایشان و روزی دادن و تربیت نمودن، و مهربان است نسبت به مؤمنان به هدایات خاصه و سایر نعمتهای دنیوی و اخروی.

(و ان شئت کبرت سبع تکبیرات و لاء الا انّ الذی وصفناه تعبد) و اگر خواهی هفت تکبیر را پی در پی به جا آور بدون دعاها و لیکن آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰

مذکور شد که تکبیرات را با دعاهای گذشته بخوانند تعبد و بندگی است و ترک آن خوب نیست مگر آن که

تعجیلی داشته باشد چنانکه در موثق کالصحیح از زرارہ منقولست کہ دیدم یا شنیدم کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ هفت تکبیر پی در پی گفتند و ظاهر آنست کہ شغلی داشته باشد یا نماز جماعت بوده است و تخفیف در آن مطلوبست.

و در صحیح از حلبی منقولست کہ گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ پرسیدم از سبکترین تکبیرات در نماز حضرت فرمودند کہ سه تکبیر است و در قرائت به قل هو اللہ احد یا قل أیها الکافرون اکتفا می توان کردن و اگر امام باشی کافی است کہ یک تکبیر را بلند به گویی و شش تکبیر را آهسته به گویی.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقول است کہ فرمودند کہ پیشنماز را یک تکبیر کافی است و اگر به تنهایی نماز کنی سه تکبیر می گویی با تأئی.

و در صحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقولست کہ یک تکبیر در ابتدای نماز کافیست و سه افضل است و هفت افضل از همه.

و در حدیث صحیح از زید منقولست کہ گفت به آن حضرت صلوات اللہ علیہ عرض نمودم افتتاح نماز را فرمودند کہ یک تکبیر کافیست عرض نمودم کہ هفت بما رسیده است یا هفت چونست فرمودند کہ آن افضل است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ هر گاه منفرد نماز کنی سه تکبیر کافیست و هر گاه امام باشی یک تکبیر کافیست زیرا کہ با تو نماز می کنند جمعی کہ کارها دارند یا ضعیفند یا پیرند و ایشان از طول نماز آزار می کشند

نماز را سبک می باید کرد از جهت ایشان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱

(و انما جرت السینه فی افتتاح الصلاه بسبع تکبیرات لما رواه زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال خرج رسول الله صلى الله علیه و آله إلى الصلاه و قد كان الحسين صلوات الله علیه ابطا عن الكلام حتى تخوفوا [انه خ] ان لا يتكلم و ان يكون به خرس فخرج به رسول الله صلى الله علیه و آله حامله على عاتقه و صف الناس خلفه فاقامه على يمينه فافتتح رسول الله صلى الله علیه و آله الصلاه فكبر الحسين صلوات الله علیه حتى كبر رسول الله صلى الله علیه و آله عليه و آله سبع تكبیرات و كبر الحسين صلوات الله علیه فجرت السنه بذلك) و چرا سنت جاری شده است که در ابتدای نماز هفت تکبیر بگویند به سبب علتی است.

که در صحیح روایت کرده است زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بواسطه نماز از خانه بیرون آمدند یا از جهت نماز عید از شهر بیرون رفتند چون خواهد آمد که این واقعه در روز عید بود و حضرت امام حسین صلوات الله علیه هنوز به سخن در نیامده بودند تا آن که خوف داشتند که مبادا آن حضرت سخن نگوید و بی زبان باشد و در واقع حضرت را اراده این بود که در نماز به سخن در آید اولاً پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امام حسین صلوات الله علیه را با خود بیرون بردند و او را بر دوش خود نشانیده بودند و چون مردمان

صف کشیدند حضرت آن حضرت را بر دست راست خود باز داشتند پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تکبیر گفتند و اظهر آنست که تکبیر اول تکبیر احرام بوده باشد اگر چه ممکن است که حضرت به وحی الهی دانسته باشند که حضرت امام حسین در تکبیر هفتم جواب خواهند داد به نحوی که می باید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲

و در این حدیث آنست که حضرت سید الشهداء بعد از تکبیر آن حضرت تکبیر گفتند پس چون حضرت دیدند که در تکبیر به سخن در آمدند و در روایتی دیگر آن که چون خوب جواب ندادند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرتبه دیگر تکبیر گفتند و حضرت می گفتند تا آن که حضرت هفت تکبیر گفتند و حضرت سید الشهداء نیز گفتند پس سنت جاری شد که افتتاح نماز به هفت تکبیر کنند.

و صدوق همین مضمون را بسند صحیح از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و در آنجا چنین است که حضرت سید الشهداء جواب را خوب نمی فرمودند تا آن که در مرتبه هفتم خوب جواب دادند و صدوق در روایت زراره زیادتی روایت کرده است که زراره گفت به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که چگونه افتتاح نماز کنیم حضرت فرمودند که هفت تکبیر می گویی و هفت الحمد لله و هفت سبحان الله می گویی و بعد از آن حمد و ثنای الهی را به جا می آوری و بعد از آن شروع در قرائت می کنی.

(وقد روی هشام بن الحكم عن ابي الحسن موسى بن جعفر صلوات

اللَّهُ عليهما لذلك عله أخرى و هي أنّ النبيّ صلى الله عليه و آله لَمَا اسرى به إلى السماء قطع سبع حجب فكبر عند كلّ حجاب تكبيره فاوصله الله عزّ و جلّ بذلك إلى منتهى الكرامه) و بهشت سند صحيح از هشام از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست علتی دیگر و صدوق همین روایت را در علل به اطول ازین خبر روایت کرده است و ظاهراً اختصار از جهت این کرده است که بعضی از عبارات موهم معنی جسمیت و جهت و مکان است آنها را انداخته است هشام گفت عرض نمودم که چرا افتتاح نماز به هفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳

تکبیر شده است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی هفت آسمان آفرید و هفت زمین آفرید و هفت حجاب آفرید پس چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را به معراج بردند و آن حضرت را عروج معنوی نیز حاصل شد در قرب الهی حجابی از هفت حجاب برخاست پس حضرت الله اکبر گفتند و دعایی که در افتتاح مطلوبست خواندند پس حجاب دویم برخاسته شد و حضرت هفت تکبیر می گفتند تا آن که هفت حجاب معنوی برخاسته شد و حضرت هفت تکبیر گفتند و حق سبحانه و تعالی آن حضرت را به منتهای کرامت رسانیدند و این عبارت آخر در حدیث علل نبود ممکن است که باین عنوان نیز نقل کرده باشد.

و در حدیثی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که این حجب مسمی است به سرادقات یعنی سرپرده ها و آن سرادق مجد و بزرگی و سرادق بهاء و حسن معنوی و سرادق عظمت،

و سرادق جلال، و سرادق عزت، و سرادق قدرت و سرادق اسرار است که پیش از همه سرادقات بوده است و فایق است بر همه سرادقات و با حسن و جمال خوش آینده است پس ممکن است که چون آن حضرت را به سرادق مجد برده باشند از مجد و بزرگی لباسی بر آن حضرت پوشانیده باشند تا به آخر و هم چنین هر که نماز کند با حضور قلب حق سبحانه و تعالی او را ازین معانی بهره کرامت خواهد فرمود.

و بسند کالصحیح روایت کرده است صدوق از زید بن وهب که گفت سؤال کردم از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از حجب حضرت فرمودند که حجب هفت است و غلظت هر حجابی از این حجب پانصد ساله راه است و ما بین هر حجابی تا حجابی پانصد ساله راه است و حجاب دویم هفتاد حجابست و میان هر دو حجاب پانصد ساله راهست، و بر هر حجابی موکل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴

است هفتاد هزار فرشته که قوت هر ملکی قوت کل جن و انس است و غلظت هر حجابی از این حجب هفتاد هزار ساله راه است، دیگر سرادقات جلال است و آن شصت سرپرده است در هر سرادقی هفتاد هزار ملک است و از سرادقی تا سرادقی پانصد ساله راه است، دیگر سرادق عزتست دیگر سرادق کبریاست، دیگر سرادق عظمت است، دیگر سرادق قدس است، دیگر سرادق جبروتست، دیگر سرادق فخر است، دیگر نور سفید است، دیگر سرادق وحدانیت است و آن هفتاد هزار است که ضرب کنند در هفتاد هزار، دیگر حجاب اعلی است و کلام حضرت تمام شد و

خاموش شدند و این هفت حجاب بحسب نوع است و افراد آن هفتاد هزار حجابست چنانکه در حدیث حسن کالصحیح منقول است یا اینها اصنافند و افراد آن هفتصد هزار است چنانکه در روایات دیگر وارد شده است اگر چه آن چه در حدیث زید است اضعاف مضاعفه از هفتصد هزار متجاوز است چون ده در هفتاد هزار هفتصد هزار است پس هفتاد هزارش هفت هزار مرتبه هفتصد هزار خواهد بود سَرادق و حدائیت فقط و قس علی هذا الباقی و ممکن است که حجب نیز از قبیل سماوات باشد که محیط باشد بر سماوات چنانکه از حدیث زینب عطاره وارد است و ممکن است که حجابهای معنوی باشند و توسعه این عالم از حد حصر بیرونست و الله تعالی يعلم.

(و ذکر الفضل بن شاذان عن الرضا صلوات الله عليه لذلك عله اخرى و هي انه انما صارت التكبيرات في اول الصلاه سبعا لأن اصل الصلاه ركعتان و استفتاحهما بسبع تكبيرات تكبيره الافتتاح، و تكبيره الركوع، و تكبیرتی السجدين و تكبيره الركوع في الثانيه و تكبیرتی السجدين فاذا كبر الانسان في اول صلاته سبع تكبيرات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵

ثم نسي شيئا من تكبيرات الافتتاح من بعد أو سها عنها لم يدخل عليه نقص في صلاته و هذه العلل كلها صحيحة و كثره العلل للشئ ء يزيده تأكيدا و لا يدخل هذا في التناقض) و به اسانید کالصحیح منقولست علتی دیگر از فضل که حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرموده اند که چرا تکبیرات در اول نماز هفت است زیرا که نمازی که حق سبحانه و تعالی اولاً- بر خلائق واجب گردانید دو رکعت بود و ابتدای افعال

آن در هفت موضع است اول تکبیر افتتاح که ابتدای نماز و قرائت به آن می شود، دیگر تکبیر از جهت رفتن برکوع، و یک تکبیر از جهت رفتن به سجده اول، و دیگر از جهت رفتن به سجده دوم، و در رکعت دوم یک تکبیر از جهت داخل شدن در رکوع، و دو تکبیر از جهت داخل شدن در سجده تین.

پس هر گاه آدمی در اول نمازش هفت تکبیر بگوید و فراموش کند تکبیری از این تکبیرات را بعد از آن یا سهو کند به آن که شک کند که کرده ام یا نه نقصی در نماز او بهم نمی رسد زیرا که آن چه اهم است از تکبیرات افتتاحیه را به جا آورده است و بقیه تکبیرات یا تکبیر سر برداشتن از سجده تین است یا تکبیر قنوت مستحب یا تکبیرات دو رکعت آخر نماز است که حضرت سید المرسلین به تفویض زیاد کرده اند اگر آنها فوت شود به سهو یا نسیان ضرر ندارد و این هفت تکبیر نیز اگر چه مستحب است اما مؤکد است و اهتمام به شان اینها بسیار است و خواهد آمد در صحیحه زراره که اگر همه تکبیرات نماز چهار رکعتی که بیست و دو تکبیر است به جا آورد بهتر خواهد بود و اگر سهو و نسیان در ما بقی تکبیرات بشود تکبیرات افتتاحیه قایم مقام آن می شود و مجموع تکبیرات نود و پنج تکبیر است و چون در هر رکعتی تکبیر از جهت رفتن برکوع هست و چهار تکبیر از جهت رفتن به سجده و سر برداشتن از سجده هست پس در هفده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶

رکعت هشتاد و پنج تکبیر

باشد و پنج تکبیر احرام و پنج تکبیر قنوت هست نود و پنج می شود.

و در حدیث صحیح از صباح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که در نمازهای شبانه روزی نود و پنج تکبیر است از آن جمله تکبیرات قنوت است.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تکبیرات نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است از آن جمله تکبیر قنوت پنج است و تفصیلش چنانکه مذکور شد از ابن مغیره منقولست و یجزئ فی الافتتاح تکبیره واحده و در صحیح زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که کمتر آن چه مجزیست در شروع در نماز یک تکبیر است و سه و پنج و هفت افضل است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی از آنها گذشت.

[حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز جماعتش از همه کس تمام تر و مختصرتر بود]

(و کان رسول الله صلی الله علیه و آله اتم التیاس صلاه و أجزهم کان اذا دخل فی صلاته قال الله أكبر بسم الله الرحمن الرحیم) و منقول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله نماز جماعتش از همه کس تمام تر بود و مختصرتر همین که داخل می شدند در نماز می فرمودند الله اکبر و بسم الله حمد را می خواندند پس تکبیرات و دعاها و استعاذه را نمی گفتند از جهت مأمومان ضعیف و ظاهر این حدیث آن است که نماز جماعت تمامی آن در تخفیف است و حق سبحانه و تعالی ثواب افعال مستحبّه متروکه را مضاعف می دهد چون امام رعایت حال بی چارگان کند.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که هر گاه تنها باشی سه تکبیر ترا کافی است و اگر امام جماعت باشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷

یک تکبیر کافی است زیرا که غالباً با تو نماز می کنند صاحبان حاجت که کارها دارند و ضعیفان و پیران و خواهد آمد و گذشت که نماز را موافق حال اضعف کسانی که مأمومند می باید کردن.

[بلند کردن دست هنگام تکبیر]

(و سأل رجل أمير المؤمنين صلوات الله عليه فقال له يا ابن عمّ خير خلق الله ما معنى رفع يديك في التكبيرة الاولى فقال صلوات الله عليه معناه الله اكبر الواحد الاحد الذي ليس كمثل شىء لا يلمس بالأخماس و لا يدرك بالحواس) و بسند قوی منقولست از شخصی که از حضرت مولای مؤمنان صلوات الله عليه سؤال کردم که ای پسر عم بهترین خلق خدا چه معنی دارد دست برداشتن در تکبیر اول که تکبیر احرام است حضرت صلوات الله عليه فرمودند که ذات واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالاتست و یگانه ایست که دو نیست واحدیست که صفات او عین ذات اوست و او را مثلی و نظیری و همتایی نیست از آن ارفع و اعلی و اکبر است که به پنج انگشت سوده شود یا او را به حواس ظاهره یا به حواس باطنه ادراک توان کرد پس چون در دست بالا بردن پنج انگشت بالا می رود بمنزله آنست که بگوید نه چنین است که باین انگشتان او را احساس توان کرد، و چون ده انگشت است می گوید که ادراک ذات مقدس و صفات مقدس او نمی توانند کرد حواس ده گانه ظاهره و باطنه، اگر اکتفا به یک تکبیر کند و

الا-اولی آنست که در بعضی نفی لمس انگشتان را قصد کند و در بعضی نفی ادراک به حواس ظاهره را در خاطر خود در آورد و در بعضی حواس باطنه چنانکه گذشت.

[قراءة در نماز]

(فاذا کتبت تکبیره الافتتاح فاقرأ الحمد و سوره معها موسّع علیک ایّ السور قرات فی فرایضک العا أربع سور و هی سوره الضحی و ألم نشرح لأنهما جمیعا سوره واحده و لإیلاف و ألم تر کیف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸

لأنهما جمیعا سوره واحده فان قراتهما قرات الضحی و ألم نشرح فی رکعه و لإیلاف و ألم تر کیف فی رکعه و لا- تنفرد بواحد من هذه الاربع السور فی رکعه فریضه) و در فقه رضویست اکثر عبارات متقدمه و اکثر این عبارات و در معنی اختلافی نیست پس چون احرام به گویی سوره حمد را بخوان و سوره با سوره حمد بخوان و هر سوره را که خواهی بر تو موسّع است که در نمازهای واجب بخوانی مگر چهار سوره و آن سوره و الضحی و ألم نشرح است زیرا که هر دو یک سوره اند و هم چنین سوره ألم تر کیف و لإیلاف را نیز در یک رکعت بخوان زیرا که هر دو یک سوره اند، و تقدیم لإیلاف سهو نساخ است و در فقه رضوی در هر دو جا ألم تر کیف مقلّم است پس اگر هر دو را اراده خواندن داشته باشی و الضحی و ألم نشرح را بخوان در یک رکعت و ألم تر کیف و لإیلاف را در یک رکعت بخوان و یکی از این چهار سوره را بدون

قرینش مخوان در رکعت نماز واجب.

و در فقه رضوی مذکور است که معوذتین را در فریضه مخوان زیرا که از قرآن نیست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرموده اند از خواندن آن در فریضه و باکی نیست در نوافل و منقول است این مذهب از عبد الله بن مسعود اگر نخوانند بهتر است اما وجوب حمد پس اجماع اهل البیت است صلوات الله علیهم و احادیث صحیحه بر آن وارد است.

مثل صحیحه محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از کسی که فاتحه الکتاب نخواند در نمازش حضرت فرمودند که نماز نیست او را یعنی صحیح نیست مگر آن که آن را بخواند در جهر یا اخفات.

و در صحیح از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹

سؤال کردند از کسی که فاتحه نخواند در نمازش حضرت فرمودند که نماز نیست او را گفتم کدام یک محبوبتر است نزد تو هر گاه ترسان باشد یا کاری داشته باشد سوره بخواند یا فاتحه حضرت فرمودند که فاتحه الکتاب بخواند.

و در صحیح از زراره و در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی رکوع و سجود را فرض گردانیده است در قرآن بامر بر رکوع و سجود، و قرائت سنت است پس کسی که قرائت را عمدا ترک کند نماز را اعاده کند و کسی که آن را فراموش کند نمازش تمامست و بر او چیزی نیست.

و در صحیحین عامه نیز منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

آله که فرمودند که نماز نیست کسی را که فاتحه نخواند.

و در روایت دیگر منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که نمازی بگذارد و در آن نماز حمد نخواند آن نماز خدا جست و این عبارت را سه مرتبه فرمودند یعنی ناتمام است ناتمام غرض آنست که این اخبار را یا غیر اینها نقل کرده اند و مع هذا ابو حنیفه و جمعی جایز می دانند که ترجمه آیه را بخوانند با آن که نقل نکرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یا صحابه یک مرتبه اقلاً ترک کرده باشند.

و اما سوره پس خلافی است عظیم جمعی کثیر قایلند بوجوب آن.

چون در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در نماز فریضه قرائت مکن یک متر از سوره و نه به بیشتر از یک سوره.

و در حدیث کالصحیح منقولست از یحیی همدانی که گفت کتابتی نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که فدای تو گردم چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰

می فرماید در شخصی که ابتدا کند به بسمله تنها در فاتحه و چون بغیر فاتحه رسد ترک کند آن را یعنی بسم الله را یا سوره را و عباسی گفت که باکی نیست حضرت بخط مبارک خود نوشتند که اعاده می کند آن را یعنی بسم الله یا سوره را اگر وقت آن باقی باشد یا نماز را چون وقت هر دو گذشته است دو مرتبه یعنی فرمودند که اعاده نماز می کند اعاده نماز می کند یا آن که دو مرتبه اعاده می کند یعنی دو سبب از جهت اعاده هست

یکی ترک سوره واجب و دویم به اعتقاد باطل از پیش خود، یا آن شخصی که به گفته او عمل می کند دلیلی ندارد بر آن که اطاعت چنین کسی می توان کرد پس اعاده یک مرتبه باشد و سبب اعاده دو باشد و اظهر آنست که از جهت رد سخن او باشد چنانکه حضرت فرمودند یا راوی که علی رغمه یعنی دو مرتبه اعاده می کند تا بینی عبّاسی بر خاک مالد و مستبعد نیست که در خصوص اینجا دو مرتبه اعاده لازم باشد و محتمل است که راوی یک مرتبه اعاده کرده باشد احتیاطاً حضرت فرموده باشند که در آن نیت جازم نبوده است یک مرتبه دیگر اعاده کند بقصد وجوب تا دو مرتبه شود و الله تعالی يعلم.

و اظهر استحباب سوره است. چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که فاتحه الكتاب به تنهایی کافست در نماز فریضه و مثل این است صحیحه حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه و جمعی این دو حدیث را عمل بر صورت ضرورت کرده اند چنانکه در صحیحه حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که باکی نیست که شخصی در نماز واجب اکتفا کند به فاتحه هر گاه کاری داشته باشد یا از چیزی ترسد مثل دشمن و مار و عقرب.

و در صحیح از عبد الله بن سنان از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱

جایز است بیمار را که در فریضه فاتحه تنها بخواند و جایز است صحیح را در قضای نوافل در شب و روز که اکتفا کند

به فاتحه، و دیگر احادیث متواتره صحیحه وارد شده است که اکتفا به بعضی از سوره می توان کرد و این اخبار ردّ جماعتی می کند که سوره کامله را در کار می دانند اما جمعی که با حمد بعضی از سوره را کافی می دانند رد ایشان نمی کنند بلکه مؤید ایشان است پس می گوییم که واجب نیست سوره و اگر واجب باشد بعضی از سوره کافی است بی دغدغه، و مؤید استحباب سوره یا عدم وجوب سوره کامله است احادیثی که وارد شده است که ترک بسم الله در سوره جایز است زیرا که هر گاه بعضی از سوره کافی باشد هر بعضی کافی خواهد بود و مؤید جواز ترک بسم الله است آن که علما ذکر کرده اند که قرآن را یکی از قرائت سبع در نماز می توان خواند به اجماع و نصف قراء که سه قاری و یک راوی باشد بین السورتین ترک بسمله را جایز می دانند و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و اکثر علما آن احادیث را حمل کرده اند بر تقیه و اجماع شیعه است که بسم الله جزو حمد و جزو هر سوره ایست پس چون ترک بسم الله سبب ابقاء این بدعت می شود هر چند ترک بعضی از سوره توان کرد ترک بسم الله نمی توان کرد مبادا سبب این شود که جمعی اعتقاد کنند که بسم الله جزو سوره نیست و لهذا حضرت فرمودند که دو مرتبه اعاده می کند و احوط آنست که هر گاه شخصی صحیح باشد و وقت نماز باقی باشد و شغلی نداشته باشد و حاجتی و کاری نداشته باشد و سوره را صحیح در خاطر داشته باشد سوره

را ترک نکند و قصد و جوب یا استحباب نکند و اگر قصد استحباب بکند ضرر ندارد و الله تعالی يعلم.

و اما آن که و الضحی و ألم نشرح یک سوره است و هم چنین سوره فیل و لإیلاف همین در عبارت صدوق وارد است و او از فقه رضوی برداشته است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲

آن چه از اخبار ظاهر می شود این است که قران مکروه است الا در این دو سوره که کراهت ندارد.

و در حدیث صحیح از زید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پیشمیزی ما می کردند و الضحی و ألم نشرح را خواندند.

و در حدیث کالصحیح یا صحیح دیگر آن که حضرت صلوات الله علیه در رکعت اولی و الضحی خواندند و در رکعت دویم ألم نشرح خواندند و امامت ما می کردند و در حدیث صحیح دیگر وارد است از زید که آن حضرت امامت ما کردند و این دو سوره را در یک رکعت خواندند.

و در خبر قوی از مفضل از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جمع مکن میان دو سوره در یک رکعت مگر سوره و الضحی و ألم نشرح و سوره فیل و لإیلاف.

و همین حدیث در صحیح از بزندی از مفضل منقولست و بنا بر این اخبار قران میان این دو سوره کراهت ندارد و آن که اکتفا یکی از این دو می تواند کرد محتمل است که به اعتبار این باشد که اکتفا به بعضی از سوره می توان کرد یا به اعتبار این باشد که هر یک سوره کامله است و احوط آنست که اکتفا یکی نکند

و بترتیب قرآن بخواند و بسم الله در میان هر دو بخواند زیرا که بر تقدیر وحدت با بسم الله یکی است چون بسم الله در قرآن مکتوبست و اجماع و اخبار دلالت می کند بر آن که این قرآن را به همین نحو باید خواند تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج کند.

و اما معوذتین که قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس است روایت کرده است صفوان در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه امامت ما کردند در نماز شام و معوذتین را در دو رکعت خواندند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳

و در صحیح از منصور بن حازم منقولست که گفت که امر کرد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرا که معوذتین را در نماز واجب بخوانم.

و در حدیث کالصحیح منقولست که صابر گفت که آن حضرت صلوات الله علیه امامت ما کردند و معوذتین را خواندند و فرمودند که هر دو سوره از قرآنند و اما مخالفت فقه رضوی پس ممکن است که حمل بر تقیه کنند از طرفین و الله تعالی يعلم.

[جمع بین دو سوره در نماز واجب]

(و لا تقرن بین سورتین فی فریضه فاما فی النافله فاقرن ما شئت) و قران مکن بعد از حمد میان دو سوره در میان نماز واجب و اما در نافله هر چه خواهی قران کن بدان که خلافتی نیست و در نماز نافله و نماز کسوف که قران در آن جایز است بلکه مستحب است و در بسیاری از مواضع مطلوبست مثل نماز هزار قل هو الله عید فطر و نماز دو یست و پنجاه قل هو الله در شب نیمه شعبان و صد

قل هو الله احد در شب نیمه شعبان و غیر آن و بسیاری مذکور خواهد شد.

و اما در نماز واجب غیر کسوف خلافت در حرمت و کراهت و مضمون عبارت صدوق در احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله در حدیث موثق کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که مکروه نیست جمع کردن میان دو سوره مگر در نماز فریضه و اما نافله پس باکی نیست.

و در صحیحہ منصور مرویست که در نماز واجب کمتر از یک سوره و زیاده از یک سوره بخوان.

و در صحیحہ محمد بن مسلم منقول است که از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که دو سوره را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴

در یک رکعت بخواند حضرت فرمودند که نه هر سوره را رکوعیست پس چون در نماز یک رکوعست پس باید که یک سوره باشد و غیر اینها از اخبار که نهی واقعست از قران در فریضه.

و در حدیث صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از قران در نماز فریضه و نافله حضرت فرمودند که باکی نیست و سؤال کردم از خواندن بعضی از سوره حضرت فرمودند که من از آن کراهت دارم و باکی نیست در نافله و سؤال کردم از نمازی که امام آهسته خواند آیا در آن دو رکعت حمد بخوانیم و حال آن که اقتدا به او کرده باشیم حضرت فرمودند که اگر قرائت کنی باکی نیست و اگر خاموش باشی باکی نیست و ظاهراً مراد دو رکعت آخر

باشد و احادیث صحیحه بسیار وارد شده است در جواز عدول از سوره به سوره دیگر چنانکه خواهد آمد و بنا بر مصطلح اصحاب این نیز قرانست حتی آن که ذکر کرده اند که تکرار آیه به عبث اگر چه در سوره حمد باشد قرانست چون در حدیث سابق گذشت که کمتر از یک سوره و زیاده از یک سوره مخوان و ظاهر کراهت قرانست خصوصاً در مثل عدول و ظاهراً عدول مستثنی باشد جمعا بین الاخبار و احوط آنست که قرآن در فریضه نکند خروجاً من الخلاف و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[قراءه عزائم در نماز]

(و لا تقرأ فی الفریضه شیئا من العزائم الاربع و هی سوره سجده لقمان و حم السجده و النجم و سوره اقرء باسم ربک و من قرء شیئا من العزائم الاربع فلیسجد و ليقل الهی آمنا بما کفروا و عرفنا منک ما أنکروا و اجبتناک إلی ما دعوا الهی فالعفو العفو ثم یرفع رأسه و یکبر) و مخوان در نماز واجب سوره از سوره هایی که سجده در آنها عزیمت است یعنی واجب است و آن سوره سجده لقمان است و آن الم سجده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵

به اعتبار مجاورت سوره لقمان آن را سجده لقمان می گویند دویم حم سجده است.

و سیم سوره و النجم.

و چهارم سوره اقرأ است و کسی که بخواند چیزی از چهار سوره را یعنی آیه سجده را پس باید که به سجده رود و این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که خداوندا ایمان داریم به آن چه کافران و ستیان به آن ایمان ندارند و شناختیم جمعی و چیزی را که دیگران منکر آنها شده اند یا نشناخته اند،

و اجابت کردیم فرمان ترا به آن چه ایشان را به آن خواندند و اجابت نکردند خداوندا پس عفو کن گناهان مرا عفو کن پس سر بردارد و الله اکبر بگوید.

و اما وجه حرمت خواندن سوره عزیمه در نمازهای واجب روایت کالصحیح زراره است که از احدهما صلوات الله علیهما روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که مخوان در نمازهای واجب سورههای عزیمه را زیرا که سجود زیاده می شود در نماز واجب و خواهد آمد که یک سجده را عمداً زیاده سبب بطلان نماز است و این روایت اگر چه در سندش قاسم بن عروه است و توثیق ندارد و لیکن اکثر علما به آن عمل کرده اند.

و در حدیث موثق از سماعه منقول است که گفت که در فریضه مخوان و در نماز نافله بخوان و این روایت نیز مثل سابق است و آن چه ضرر دارد خواندن آیه سجده است پس اگر آن آیه را نخواند ظاهراً ضرر نداشته باشد چون احادیث صحیحه وارد شده است که اکتفا به بعضی از سوره می توان کرد.

و در صحیحه علی بن جعفر وارد است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از امامی که آیه سجده را بخواند پس حدیثی از او صادر شود پیش از آن که سجده را به جا آورد چه کند حضرت فرمودند که دیگری را مقدم دارد و او تشهد بخواند و سجده کند و امام بکار خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶

رود که وضو بسازد و نماز را از سر گیرد و نماز مأمومین صحیح است و این روایت را حمل بر نسیان یا تقیه

می توان کرد.

و در موثق از عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که در نماز واجب سوره عزیمه بخواند حضرت فرمودند که نه چون به آیه سجده رسد آن آیه را نخواند و من دوست می دارم که بر گردد و سوره دیگر بخواند و از احادیث صحیحه ظاهر می شود که جایز است خواندن سوره سجده در نماز واجب پس ممکن است که حمل کنیم اخبار نهی را بر کراهت و احوط آنست که نخواند و اگر بخواند آیه سجده را نخواند یا پیش از نصف رجوع به سوره دیگر کند و ترک بالکلیه اولی است خروجاً من الخلاف و شکی نیست که سجده در این چهار سوره واجبست بر کسی که خود قرائت کند یا گوش داده باشد به قرائت دیگری و واجب نیست بر کسی که بشنود و گوش نداده باشد.

چنانکه در حدیث صحیح عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است.

و در حدیث صحیح منقولست که پیش از سجده تکبیر مگو و چون سر برداری تکبیر بگو و احادیث بسیار وارد است که دلالت می کند بر آن که در این سجده طهارت شرط نیست و جنب و حیض سجده می کنند اگر بشنوند آیه سجده را یا اگر تا شروع کرده بخوانند سجده می کنند بعد از خواندن، و آیا شرط است که رو بقبله باشد و سجده بر چیزی کنند که صحیح باشد سجده کردن بر آن، و هفت موضع بر زمین رسد، و ذکر گفته شود در همه خلافت و اظهر عدم اشتراط و وجوبست و احوط آنست که رعایت کند

هر چه را رعایت می باید کرد در سجده نماز.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷

و در حدیث صحیح وارد است که سجده می باید کرد بعدد خواندن و بعدد شنیدن اگر چه هزار مرتبه بخواند یا بشنود و بعدد آن سجده می کند.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت که اگر کسی آیه سجده را بخواند و سجده را فراموش کند تا رکوع و سجود بکند حضرت فرمودند که هر وقت که به خاطرش آید به جا آورد اگر سجده های عزیمه باشد و از این حدیث ظاهر می شود که اگر در غیر نماز نیز فراموش کند هر وقت که به خاطرش آید قضا می کند چون جواب عام است هر چند سؤال خاص باشد.

و اما دعایی که در سجده خواندن آن خوبست در حدیث صحیح وارد است از ابو عبیده که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کسی از شما سجده عزیمه را بخواند پس باید که در سجده این دعا را بخواند که (سجده لک تعیداً و رقاً لا مستکبراً عن عبادتک و لا مستکفاً و لا متعظماً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر و قد روی انه یقول فی سجده العزائم لا اله الا الله حقاً لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً لا اله الا الله عبودیّه و رقاً سجده لک یا ربّ تعبداً و رقاً لا مستکفاً و لا مستکبراً بل انا عبد ذلیل خائف مستجیر ثم یرفع رأسه ثم یکبر) و در روایتی دیگر منقولست که در سجده عزیمه می گوید این دعا را ترجمه اش اینست که

نیست سزای عبودیت و خداوندی بجز واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالات است، و یقین دارم که چنین است و موافق واقع است نیست خداوندی بجز حق سبحانه و تعالی، و ایمان دارم و تصدیق می کنم باین معنی و می گویم کلمه توحید را از روی عبودیت و بندگی، و سجده کردم از برای تو خالصا ای پروردگار من از وی بندگی و عبودیت حال آن که ابا ندارم و گردنکشی و تکبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸

و تعظیم نمی کنم بلکه بنده ذلیل و ترسانم و پناه به تو آورده ام پس سر بر می دارد و الله اکبر می گوید و همه خوبست چون صدوق حکم به صحت این دو حدیث کرده هست و اگر همه را جمع کند بهتر است و اگر در حدیث متن داخل کند اگر چه دو کلمه که در حدیث سابق هست و در این حدیث نیست ظاهرا جمع کرده باشد و احوط آنست که ترک نکند آن چه را در حدیث صحیح وارد شده است.

(و من سمع رجلا یقرأ العزائم فلیسجد و ان کان علی غیر وضوء) و کسی که بشنود که شخصی سوره های عزیمه را می خواند و آیه سجده را بشنود باید که سجده کند هر چند با وضو نباشد.

و در حدیث صحیح و موثق کالصحیح منقولست از ابو عبیده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حایض اگر بشنود آیه سجده را سجده می کنند هر گاه بشنود آن را.

و هم چنین در حدیث موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه نماز کنی با ستیان و

پیش نماز سوره اقرء را یا سوره دیگر از عزایم را بخواند و سجده نکند پس تو ایما کن چون سجده صحیح را نمی توانی کردن در نماز یا از خوف ایشان، و هر گاه حیض بشنود آیه سجده را سجده می کند و ظاهر این اخبار و امثال اینها دلالت می کند بر آن که سجده بر سامع لازم باشد و حمل می توان کرد بر مستمع یا بر استحباب و احوط آنست که سامع ترک نکند سجده را هر چند گوش نکرده باشد خروجاً من الخلاف.

(و يستحبّ ان يسجد الانسان في كلّ سوره فيها سجده الا انّ الواجب في هذه العزائم الاربع) و سنت است که سجده کنند مرد و زن در هر سوره که سجده در آن هست و اما سجده واجب در این چهار سوره است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹

بس منقولست در حدیث ابو بصیر که گفت فرمودند که هر گاه خوانده شود آیه از سورهای عزیمه و بشنوی سجده کن اگر چه بی وضو باشی و هر چند جنب باشی و هر چند زن حیض و نفسا باشد و باقی سجده ها را می خواهی سجده می کنی و می خواهی سجده نمی کنی و اگر سنت نمی بود جایز نمی بود سجده کردن و تشریح بود مع هذا کسی در استحباب آن خلاف نکرده است.

و شیخ طبرسی روایت کرده است از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سجود در الم سجده و حم سجده و النجم و اقرء واجبست و در ما بقی قرآن سنت است و واجب نیست و نقل اجماع کرده اند بر استحباب یازده سجده دیگر با آن که سجده

فى نفسها عبادتست.

[سوره هاى مستحب در هر روز]

(و افضل ما يقرأ فى الصلوات فى اليوم و الليله فى الركعه الاولى الحمد و انا أنزلناه و فى الثانيه الحمد و قل هو الله احد الا فى صلاه العشاء الآخره ليله الجمعه فانّ الافضل ان يقرأ فى الاولى منها الحمد و سوره الجمعه و فى الثانيه الحمد و سبح و فى صلاه الغداه و الظهر و العصر يوم الجمعه فى الاولى الحمد و سوره الجمعه و فى الثانيه الحمد و سوره المنافقين و جاز ان يقرأ فى العشاء الآخره ليله الجمعه و صلاه الغداه و العصر بغير سوره الجمعه و المنافقين و لا يجوز ان يقرأ فى صلاه الظهر يوم الجمعه بغير سوره الجمعه و المنافقين فان نسيتهما او واحده منهما فى صلاه الظهر و قرأت غيرهما ثم ذكرت فارجع إلى سوره الجمعه و المنافقين ما لم تقرأ نصف السوره فان قرأت نصف السوره فتمم السوره و اجعلهما ركعتين نافله فسلم فيهما و أعد صلواتك بسوره الجمعه و المنافقين، و قد

لوامع صاحبقرانى، ج ٤، ص: ٥٠

رويت رخصه فى القراءه فى صلاه الظهر بغير سوره الجمعه و المنافقين لا استعملها و لا افتى بها الا فى حال السيفر و المرض و خيفه فوت حاجه و فى صلاه الغداه يوم الاثنين و يوم الخميس فى الركعه الاولى الحمد و هل اتى على الانسان و فى الثانيه الحمد و هل أتاك حديث الغاشيه فانّ من قراها فى صلاه الغداه يوم الاثنين و يوم الخميس وقاه الله شرّ اليومين و حكى من صحب الرضا صلوات الله عليه إلى خراسان لما اشخص إليها أنه كان يقرأ فى صلاته بالسور التي ذكرناها فلذلك اخترناها من بين السور بالذكر

فی هذا الكتاب) و بهترین آن چه بخوانند در نمازهای شبانه روزی از سوره‌های قرآنی سوره حمد است و انا أنزلناه در رکعت اولی و در رکعت دویم الحمد و قل هو الله احد مگر در نماز خفتن شب جمعه که بهتر آنست که در رکعت اولی الحمد و سوره جمعه و در رکعت دویم الحمد و سبح اسم ربك الاعلی بخوانند و در نماز صبح و ظهر و عصر روز جمعه در رکعت اولی الحمد و سوره جمعه بخوانند و در رکعت دویم الحمد و سوره منافقان بخوانند و جایز است که در نماز خفتن شب جمعه و نماز صبح و عصر که غیر از سوره جمعه و منافقان بخوانند و جایز نیست که در نماز ظهر روز جمعه که اعم است از ظهر و نماز جمعه غیر سوره جمعه و منافقان بخوانند پس اگر هر دو سوره را یا یکی از آن دو سوره را فراموش کنی در نماز ظهر و غیر آن را بخوانی و به خاطرت بیاید پس برگرد به سوره جمعه و منافقان ما دام که نصف سوره را نخوانده باشی پس اگر نصف آن سوره را خوانده باشی پس آن سوره را تمام کن و نماز را تمام کن دو رکعت بقصد نافله و سلام بده و اعاده کن نماز را با سوره جمعه و منافقان.

و در روایت صحیح و حسن رخصت داده اند در نماز ظهر که بغیر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱

سوره جمعه و منافقان بخوانند و من عمل باین دو روایت نمی کنم و فتوی به این ها نمی دهم مگر در حالت مرض یا سفر یا ضرر بنا

بر نسخه یا اگر خوف داشته باشد که کاری از او فوت شود، و در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اولی الحمد و هل اتی بخواند و در رکعت دویم الحمد و سوره غاشیه بخواند و هر که این دو سوره را در نماز صبح روز دوشنبه و پنجشنبه بخواند حق سبحانه و تعالی او را حفظ کند از بلاهایی که در این دو روز نازل می شود.

و حکایت کرده است این خبر را کسی که مصاحب حضرت امام رضا صلوات الله علیه بود تا خراسان وقتی که حضرت را به خراسان بردند و حکایت کننده رجاء بن ابو ضحاک است که بر آن حضرت موکل ساخته بودند او را و او نقل کرده است که حضرت در نمازهای خود همیشه این سورها را می خواندند از این جهت ما این سورها را اختیار کردیم و در این کتاب مذکور ساختم و ظاهر آنست که شیعه نبوده باشد و ممکن است که بر صدوق ظاهر بوده باشد که او ثقه است و صدوق بحديث موثق عمل می کند بلکه محتمل است که در واقع شیعه بوده باشد و به گمان آن که به آن حضرت تسلیم خواهند کرد خلافت را رفته باشد و حضرت را آورده باشد، و از حدیثی که صدوق در عیون ذکر کرده است ظاهر می شود که رجاء اعتقاد خوبی به حضرت داشته است اما منافات با تسنن ندارد و بسیاری از عبادات و کمالات آن حضرت را ذکر کرده است و ظاهراً همین سبب اعتماد صدوق شده است و چون صدوق در باب نماز جمعه همین عبارت را ذکر کرده است

نقل اخبار جمعه در آنجا انطباق است.

و در حدیث قوی از عامر بن عبد الله منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر که سوره از حوامیم در نماز صبح بخواند وقت نمازش فوت می شود و ظاهراً مراد وقت فضیلت صبح باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲

چون تنگست و اکثر علما از این حدیث استدلال کرده اند که جایز نیست که سوره طویل را بخواند که وقت به سبب خواندن آن فوت شود و دلالت این حدیث بر این معنی ظاهر نیست بلی از عموماتی که دلالت می کند بر آن که جایز نیست در حالت اختیار نماز را یا بعضی از آن را در خارج وقت به جا آورد استدلال می توان کرد و از این حدیث ظاهر می شود که سوره که سبب بیرون رفتن وقت فضیلت باشد مکروهست خواندن آن.

[جهر به بسم الله]

(و اجهر بسم الله الرحمن الرحيم في جميع الصلوات) و بسمله را در همه نمازها خواه جهریه باشد یا اخفاتیه بلند بخوان و ظاهراً در اخفاتیه بر سبیل استحباب باشد و شکی نیست در مطلوب بودن جهر نظر به امام و در منفرد خلافت و اظهر در آن نیز استحباب جهر است چنانکه در اخبار بسیار بر سبیل عموم و اطلاق واقع شده است.

و در حدیث صحیح منقولست از صفوان که گفت چند روز در عقب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نماز می کردم و حضرت در فاتحه بسم الله می خواندند و در نماز اخفاتیه بسم الله را بلند می خواندند و ما بقی را آهسته می خواندند.

و در کافی در این حدیث تصریح نموده به آن که بسم الله را

در هر دو سوره بلند می خواندند.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که بسم الله را در حمد و سوره ترک می توان کرد و محمولست بر تقیه چون اکثر عامه بسم الله را جزو حمد و سوره نمی دانند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از آیه کریمه که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳

تعالی بر سیل امتنان می فرماید که **وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ** یعنی به درستی و بتحقیق که عطا کردیم ترا هفت آیه که آنها مثنیند و عطا کردیم قرآن عظیم را به تو، به حضرت عرض کردم که سبع مثنی فاتحه است حضرت فرمودند که بلی گفتم بسم الله الرحمن الرحیم از جمله هفت آیه است حضرت فرمودند که بلی از بهترین آیات فاتحه است.

و در تفسیر حضرت امام حسن عسکری که صدوق حکم به صحت آن کرده است روایت کرده است آن حضرت صلوات الله علیه از آبای خود صلوات الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم یک آیه است از فاتحه الكتاب و آن هفت آیه است که به بسمله تمام می شود و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی بمن فرمود که یا محمد بتحقیق که ما عطا کردیم ترا هفت آیه از مثنی که قرآن است یا آن هفت آیه مثنیند چون همه کلمات بحسب لفظ مکرر شده است نه بحسب معنی مثل تکرار جلاله و تکرار رحمانیت و رحیمیت و تکرار ایاک و هدایت یا آن

که آیات رحمت با عذاب و هدایت با ضلالت در آن مکرر شده است یا دو مرتبه نازل شده است در مکه و در مدینه و فرمود که عطا کردیم به تو قرآن عظیم را پس حق سبحانه و تعالی بر من به فاتحه منت نهاد مثل منتی که بر من گذاشت بجمع قرآن و به درستی که سوره فاتحه افضل از جمع چیزهایی است که در گنجهای عرش الهی است و به درستی که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را باین سوره مخصوص گردانید و به هیچ یک از پیغمبران نداد آن چه به آن حضرت کرامت فرمود مگر حضرت سلیمان را که بسم الله الرحمن الرحیم را به آن حضرت داد چنانکه در قرآن مجید مذکور است که حق سبحانه و تعالی سخن بلقیس را حکایت فرموده است که با لشکر خود گفت که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴

کتابی با نهایت خوبی بسوی من آمده است و در آنجا نوشت است که این مکتوب سلیمان است و آن که بسم الله الرحمن الرحیم: متوجه من شوید و مخالفت من نکنید و همه بیایید به نزد من با اسلام و انقیاد به درستی که هر که این سوره را بخواند و شیعه محمد و آل محمد (صلوات الله عليهم) باشد و اعتقاد به امامت ایشان داشته باشد و انقیاد و اطاعت کند اوامر ایشان را و ایمان داشته باشد بظاهر ایشان و باطن ایشان حق سبحانه و تعالی به او عطا کند بعدد هر حرفی از فاتحه حسنه، که بهتر باشد از جهت او از دنیا و انواع چیزهای خوبی که در دنیا هست

و هر که گوش دهد و بشنود او را عطا کند او را سه یک آن چه قاری را عطا فرماید پس باید که بسیار بخوانید از این چیزی که از جهت شما مقرر ساخته اند به درستی که غنیمتی است که وقت آن می گذرد و حسرتش در دلهای شما می ماند.

و در حدیث صحیح از ابن اذینه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوارترین آیه به بلند خواندن آیه بسم الله الرحمن الرحیم است و این آیه مراد الهی است از این آیه که ترجمه اش اینست که هر گاه خداوند خود را به تنهایی یاد می کنی همه پشت می کنند و می روند از روی نفرت چون قریش حق سبحانه و تعالی را با بتان یاد می کردند.

و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که علامتهای مؤمن پنج است نماز پنجاه رکعت و زیارت اربعین و انگشتی بدست راست کردن و طرف پیشانی را بر خاک مالیدن و بلند خواندن بسم الله الرحمن الرحیم.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر دست یابم و معاون داشته باشم هر آینه همه بدعتها را زایل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵

کنم از آن جمله چنان کنم که همه کس بسم الله الرحمن الرحیم را در همه نمازها بلند بخوانند.

و کالصحیح منقول است از اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در حدیث طویلی که از آن جمله فرمودند که بسم الله الرحمن الرحیم را در هر نمازی بلند بلند خواندن واجبست.

و در صحیح از کاهلی منقولست که گفت که حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه امامت ما کردند در مسجد بنی کاهله و بسمله را در حمد و سوره بلند خواندند و در نماز صبح قنوت خواندند و یک سلام دادند رو به قبله و فرمودند که بسم الله الرحمن الرحيم باسم اعظم اقربست از سیاهی چشم به سفیدی آن.

و در حدیث کالصحیح از شمالی که حضرت سید الساجدین صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه شخصی بسم الله الرحمن الرحيم را بلند نگوید شیطان بر آن امام مسلط می شود و امام و مأمومان را همه به فکرهای باطل می اندازد تا نماز همه ضایع شود.

[نمازهای بلند]

(و اجهر بجميع القراءة في المغرب و العشاء الآخرة و الغداة من غير ان تجهد نفسك و ترفع صوتك شديدا و ليكن ذلك وسطا لأن الله عز و جل يقول «و لا تجهر بصيلا تيك و لا تخافت بها و ابتغ بين ذلك سبيلا» و لا تجهر بالقراءة في صلاة الظهر و العصر فان من جهر بالقراءة فيهما او اخفى بالقراءة في المغرب و العشاء و الغداة متعمدا فعليه اعاده صلاته فان فعل ذلك ناسيا فلا شيء عليه الا يوم الجمعة في صلاة الظهر فانه يجهر فيها) و همه قرائت را بلند بخوان در نماز شام و خفتن و صبح بی آن که خود را در بلند خواندن به مشقت اندازی و بسیار بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶

بخوانی بلکه می باید که وسط باشد نه بسیار بلند و نه بسیار آهسته زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که نماز را بلند بخوان و آهسته بخوان و در میان هر دو راهی طلب کن که وسط است و بلند بخوان نماز ظهر و

عصر را به درستی که هر که بلند بخواند قرائت را در این دو نماز یا آهسته بخواند در آن سه نماز عمدا پس لازمست بر او که نماز را اعاده کند و اگر از روی نسیان بلند را آهسته بخواند یا بر عکس بر او چیزی نیست مگر در ظهر روز جمعه که بلند می خواند.

اما جزو اول پس در صحیحہ عبد اللہ بن سنان وارد است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که آیا لازم است اما مرا که چنان بخواند که هر که در عقب او باشد اگر چه بسیار باشند همه را بشنوند حضرت فرمودند که می باید که قرائت را وسط بخواند چنانکه حق سبحانہ و تعالی فرموده است که بلند مخوان و آهسته مخوان.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقول است که از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر قول حق سبحانہ و تعالی که بلند مخوان و آهسته مخوان حضرت فرمودند که آهسته آنست که خود نشنوی و بلند آنست که بسیار بلند بخوانی و از این حدیث ظاہر می شود که حق سبحانہ و تعالی مرتبه بلند بسیار و آهسته بسیار را در همه نمازها نهی کرده است و از آیه ظاہر نمی شود که در کجا بلند بخوانند و کجا آهسته و حدیث سابق را نیز باین معنی حمل می توان کرد هر چند سؤال از نماز جهریه است و جمعی تفسیر آیه را چنین کرده اند که همه نمازها را بلند مخوان و همه را آهسته مخوان بلکه وسطی اختیار کن که بعضی را بلند بخوانی و بعضی را آهسته.

و مواضع جهر و

اخفات را حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ بیان کردند و این تفسیر با آن که مخالف اخبار است مخالف ظاهر نیز هست بلکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷

ظاهر آیه همین است که در اخبار واقع شده است، و اما آن که جهر در شش رکعت است و اخفات در بواقی عمل امت آن حضرت کافی است، و لهذا در احادیث بنای آن را بر ظهور گذاشته اند و تعبیر می کنند بما یجهر فیه در اخبار متواتره که خواهد آمد در نماز جماعت و غیر آن و اما آن چه ذکر کرده است از وجوب جهر و اخفات ظاهر صحیح زراره دلالت می کند بر آن و صحیحه علی بن جعفر دلالت می کند بر عدم وجوب و در احادیث بسیار صحیح و موثق وارد است که نماز بی فاتحه صحیح نیست مگر آن که ابتدا بحمد کنند در جهر یا اخفات، دلالت بر هیچ طرف نمی کند زیرا که ممکن است که مراد این باشد که ابتدا به جهر کنند در جهریه و به اخفات در اخفاتیه یا تخیر میان هر دو و اگر چه آخر أظهر است اما ظهوری ندارد که عمل به آن توان کرد و لیکن صحیحه علی بن جعفر کافی است در عدم وجوب و حمل می توان کرد صحیح زراره را بر مبالغه در کراهت یا استحباب اعاده و بر تقدیر وجوب فرق کردن میان جهر و اخفات در نهایت اشکال است و اکثر اصحاب گفته اند که اقل اخفات آنست که خود بشنود و اقل اجهر آنست که صحیح قریب بشنود یعنی کسی که گوشش شنوا باشد و نزدیک به این کس باشد بشنود

و تجربه کرده ایم که هر گاه چنان بگویند که خود بشنوند البته صحیح قریب خواهد شنید و از این جهت جمعی گفته اند که جهر آنست که جوهر صوت ظاهر شود و اخفات آنست که جوهر صوت ظاهر نشود هر چند بعید بشنود و اگر جهر و اخفات واجب باشد بسیار جائی بلکه در اکثر اوقات جمع می شود جهر و اخفات اگر بنا بر جوهر صوت نگذاریم و مشکل است بنا بر آن گذاشتن چون بحسب شرع و عرف و لغت چیزی نیست که دلالت کند بر این مذهب، و اگر سعی بسیار بکند که نماز اخفاتی را چنان بگوید که صحیح قریب نشنود و تمیز حروف بکند بر وجهی که از مخارج گفته شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸

و تمیز داشته باشد نهایت احتیاط خواهد بود اما غالب آنست که احتیاط ضرر دار به قرائت، و ظاهرا در مواضع جهر زنان مخیر باشند میان جهر و اخفات اگر آواز ایشان را اجنبی نشنود و اگر شنود احوط اخفاتست و خلافی هست در آن که آواز زن عورتست و واجبست که مردان نامحرم نشنوند یا عورت نیست مطلقا بلکه حرمت شنیدن وقتی است که تلذذ و ریبه باشد و این مذهب خالی از قوت نیست و خواهد آمد ان شاء الله در ابواب نکاح و ظاهرا خنثی مشکل نیز مخیر باشد و اکثر گفته اند که حکم زن دارد و احوط آنست که نماز جهریه را بلند بخواند و چنان کند که آواز او را نامحرم نشنود، و ظاهرا در قضای نماز از زنان مخیر باشد میان جهر و اخفات در جهریه بلکه در اخفاتی نیز اگر چه

آهسته اولی است و الله تعالی يعلم.

(و فی الرّکعتین الاخریین بالتسبیح) یعنی دو رکعت آخر تسبیح می خواند بر سیل استجاب و ظاهراً شکی نیست در آن که حمد و تسبیح هر دو جایز است و لیکن خلاف در افضلیت است و ظاهراً امام را افضل حمد باشد و منفرد را تسبیح اگر چه حمد اسلم است چون خلاف بسیار در تسبیح شده است.

(و قال الرضا صلوات الله علیه انما جعل القراءه فی الرّکعتین الاولیین و التسبیح فی الاخیرتین للفرق بین ما فرض الله عزّ و جلّ من عنده و بین ما فرض الله من عند رسول الله صلی الله علیه و آله) و در حسن کالصحیح از فضل بن شاذان منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که چرا قرائت در دو رکعت اول نماز لازم است و تسبیح در دو رکعت آخر است یعنی افضل است یا بدل قرائت جایز است تا فرق شود میان آن چه حق سبحانه و تعالی از پیش خود واجب ساخته است و میان آن چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۹

سبحانه و تعالی از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله واجب ساخته است یعنی هر گاه بعنوان تفویض باشد باز از حق سبحانه و تعالی شده است یا آن که به اعتبار فبی ینطق آن چه می گفتند همیشه یا در بعضی از اوقات چنین بود که هر چند متکلم آن حضرت بود بحسب ظاهر و لیکن بحسب واقع حق سبحانه و تعالی بود نه بعنوان حلول و اتحاد بلکه بحسب ارتباطی که آن حضرت را حاصل بود دائماً یا احياناً چون احادیث صحیحه در این

باب گذشت، و محتمل است که هر دو واقع باشد و هر چه بعنوان تفویض بوده باشد باز حق سبحانه و تعالی بر زبان آن حضرت جاری ساخته باشد و الله تعالی يعلم. و دیگر خواهد آمد اخبار تفویض اگر چه در اوایل کتاب نفی نمود تفویض را.

(و سال محمّد بن عمران ابا عبد الله صلوات الله عليه فقال لأئى عله يجهر فى صلاة الجمعة و صلاة المغرب و صلاة العشاء الآخرة و صلاة الغداة و سائر الصلوات الظهر و العصر لا تجهر فيهما و لأئى عله صار التسبيح فى الركعتين الاخيرتين افضل من القراءة قال لأنّ النبى صلى الله عليه و آله لما اسرى به إلى السماء كان أوّل صلاة فرض الله عليه الظهر يوم الجمعة فاضاف الله عزّ و جلّ اليه الملائكة تصلى خلفه و امر نبيّه صلى الله عليه و آله ان يجهر بالقراءة ليبيّن لهم فضله ثمّ فرض عليه العصر و لم يضاف اليه احدا من الملائكة و امره أن يخفى القراءة لأنّه لم يكن ورائه أحد ثمّ فرض عليه المغرب و أضاف إليه الملائكة فأمره بالإجهار و كذلك العشاء الآخرة فلمّا كان قرب الفجر نزل ففرض الله عزّ و جلّ عليه الفجر فأمره بالإجهار ليبيّن للناس فضله كما بيّن للملائكة فللهذه العله يجهر فيها و صار التسبيح افضل من القراءة فى الاخيرتين لأنّ النبى صلى الله عليه و آله لما كان فى

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۶۰

الاخيرتين ذكر ما رأى من عظمه الله عزّ و جلّ فدهش فقال سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر فلذلك صار التسبيح افضل من القراءة) و در صحيح از

ابن ابی عمیر از محمد بن عمران و ظاهر ابن حمران باشد چنانکه از علل ظاهر می شود و اگر چه هر دو بحسب سند و بحسب حال خود مساویند منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که سبب چیست که بلند می خوانند نماز جمعه و نماز شام و نماز خفتن و نماز صبح را و ما بقی که ظهر و عصر است در آن بلند نمی خوانند دیگر سبب چیست که تسبیحات اربع در دو رکعت آخر بهتر است از قرائت حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبرش را به آسمان برد اول نمازی که حق سبحانه و تعالی بر آن حضرت واجب گردانید ظهر روز جمعه بود و حق سبحانه و تعالی ملائکه را مقرر ساخت که در عقب آن حضرت نماز کنند و امر کرد پیغمبرش را صلی الله علیه و آله که قرائت را بلند بخواند تا فضل آن حضرت را بر فرشتگان ظاهر سازد به آن که سوره حمد و باقی سوره قرآنی را بر آن حضرت فرستاده است و هیچ پیغمبری را نداده آن چه به آن حضرت داده است پس نماز عصر را بر آن حضرت واجب ساخت و هیچ یک از فرشتگان را به آن حضرت ملحق نگردانیده و امر کرد او را که آهسته بخواند قرائت را زیرا که در عقب حضرت کسی نبود که قرائت را بشنود پس نماز شام را بر آن حضرت واجب گردانید و فرشتگان را امر کرد که در عقب آن حضرت نماز کنند پس حق سبحانه و تعالی آن حضرت را امر فرمود که

بلند بخواند و هم چنین نماز خفتن را پس چون قریب به صبح شد حضرت به زیر آمدند و حق سبحانه و تعالی نماز صبح را بر آن حضرت واجب گردانید و امر کرد حضرت را که نماز صبح را بلند بخواند تا ظاهر سازد فضل او را بر آدمیان چنانکه ظاهر ساخت بر فرشتگان و از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۱

است که نماز صبح را بلند می خوانند و از این حدیث ظاهر می شود که جماعت در نمازهای جهریه اهم است از نمازهای اخفاتیه و در دو رکعت آخر تسبیح افضل است از قرائت زیرا که چون حضرت در نماز بدون رکعت آخر رسیدند بخاطر خود آوردند عظمت و جبروت الهی را پس متحیر و مدهوش شدند و تسبیحات اربع را خواندند بنا بر این است که تسبیح بهتر است از قرائت که متابعت آن حضرت کرده باشند.

(و سال یحیی بن اَکثم القاضی ابا الحسن الاوّل صلوات اللّٰه علیه عن صلاه الفجر لم یجهر فیها بالقراءه و هی من صلوات النّهار و انما یجهر فی صلاه اللّیل فقال لأنّ النّبیّ صلی اللّٰه علیه و آله کان یغلّس بها فقربها من اللّیل) منقول است در صحیح از محمد بن بشیر که یحیی بن اکثم قاضی عراقین سؤال کرد از حضرت امام علی نقی مسائل بسیار و ظاهر لفظ اول از نساخ زیاد شده است چون صدوق در علل از ابو الحسن ثالث روایت کرده است- از نماز صبح که چرا آن را بلند می خوانند و حال آن که آن از نمازهای روز است و از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله منقول است

که نمازهای شب را بلند می باید خواند و نمازهای روز را آهسته پس حضرت فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز صبح را در اول وقت که تاریک بود واقع می ساختند و قریب به شب می کردند آن را حکم نمازهای شب دادند در جهر و در علل لقربها بود یعنی چون نزدیک به شب بود آن را حکم نماز شب دادند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سنت است که نمازهای روز را آهسته بخوانند و سنت است که نمازهای شب را بلند بخوانند و این بر سبیل استحبابست در نوافل و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۲

فرایض خلافتی است که گذشت.

و در حدیث موثق کالصحیح از سماعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا مردان نمازهای سنت را در روز می توانند خواند حضرت فرمودند که بلی.

[امر به قراءه قران در نماز]

(و فیما ذکره الفضل من العلل عن الرضا صلوات الله علیه انه قال امر الناس بالقراءه فی الصلاه لئلا یكون القرآن مهجورا مضیعا و یكون محفوظا مدروسا فلا یضمحلّ و لا یجهلّ و انما بدا بالحمد دون سائر السور لانه لیس شیء من القرآن و الکلام جمع فیه من جوامع الخیر و الحکمه ما جمع فی سوره الحمد و ذلك انّ قوله عزّ و جلّ «الْحَمْدُ لِلَّهِ» انما هو اداء لما أوجب الله عزّ و جلّ علی خلقه من الشکر و شکر لما وفق عبده من الخیر او للخیر.

«رَبِّ الْعَالَمِينَ» توحید له و تحمید و اقرار بانه هو الخالق المالك لا غیره.

«الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» استعطف و ذکر لآلانه

و نعمائه على جميع خلقه.

«مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ» اقرار له بالبعث و الحساب و المجازاه و ايجاب ملك الآخرة له كايجاب ملك الدنيا.

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ» رغبه و تقرب إلى الله تعالى ذكره و اخلاص له بالعمل دون غيره.

«وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» استزاده من توفيقه و عبادته و استدامه لما أنعم عليه و نصره «اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» استرشاد لدينه و اعتصام بحبله و استزاده في المعرفة لربه عزّ و جلّ و لعظمته و كبريائه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۳

«صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ» توكيد في السؤال و الرغبه و ذكر لما تقدّم من نعمه على أوليائه و رغبه في مثل تلك النعم.

«غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ» استعاذه من ان يكون من المعاندين الكافرين المستخفين به و بأمره و نهيه و لا الضالين اعتصام من ان يكون من الذين ضلوا عن سبيله من غير معرفه و هم يحسبون أنهم يحسنون صنعا فقد اجتمع فيه من جوامع الخير و الحكمه من امر الآخرة و الدنيا ما لا يجمعه شيء من الاشياء) و در جمله عللی که از فضل بن شاذان بسند حسن كالصحيح مرویست آنست که گفت که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند مردمان مامور شده اند به آن که در نماز قرآن را بخوانند تا آن که قرآن متروک نشود و ضایع نماند و محفوظ بماند به سبب بسیار خواندن در نمازها و تعلیم یکدیگر کنند، و اگر خواندن آن در نماز واجب نمی بود اکثر مردمان حمد را یاد نمی گرفتند چه جای سوره های دیگر و اگر نخوانند قرآن از دست می رود و کسی نمی ماند که معرفت قرآن او را حاصل باشد و چرا حمد را بر همه سورها مقدم

داشته اند زیرا که در جمیع سور قرآنی و در همه سخنان خیر آن قدر جمع نشده است از خوبیها و حکمتها آن چه جمع شده است در سوره حمد و از این جهت است که آن را امّ القرآن می گویند که هر چه در قرآن هست نمونه از آن در سوره فاتحه است چنانکه انسان مجموعه جمیع چیزهاست و هر چه در عالم کبیر است انمودگی از آن در انسان هست لیکن هر چه در عالم کبیر است مفصل است و در صغیر مجمل زیرا که الحمد لله یعنی جمیع محامد و کمالات مخصوص ذات مقدّس خداوندیست که واجب الوجود است و مستجمع جمیع کمالات است و از جمله کمالات اضافه وجود و خیراتست بر همه عالمیان پس بنده به اصالت خود و نیابت سایر ذوی العقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۴

ادای شکر نعمت الهی کرده است و از آن جمله شکر نعمت حق سبحانه و تعالی نیز کرده است که او را توفیق عبادت کرامت کرده است.

و ربّ العالمین یعنی آفریننده و تربیت کننده و روزی دهنده همه عالمیان است و چون عالم بمعنی ما سوی الله است پس بنده خداوند خود را بیگانگی یاد کرده است و حمد او نیز کرده است و در عیون و علل تمجید و تحمید است یعنی خداوند خود را به بزرگی یاد کرده است و حمد کرده است که به اعتبار تربیت غیر او حمد است و شکر، و به اعتبار تربیت او شکر است و حمد و اقرار کرده است که حق سبحانه و تعالی چون خالق است و بس پس مالک او باشد نه غیر او

و تحقیق کرده بنده گوی خود را تا محقق شود که عبودیت آقا واجبست خصوصاً چنین مالکی که از عدم پدید آورده است و چون در بسم الله که جزو حمد است ابتدا باسم چنین خداوندی کرده است که مستجمع جمیع محامد و کمالات است و اظهار کرده است که بدون استعانت بذات مقدس او و باسم مکرم او هیچ کاری تحقق نمی پذیرد و جمیع نعمتهای ظاهره و باطنه از اوست و به اوست در دنیا در سوره حمد او را باز به رحمانیت و رحیمیت ستایش می کند که رحمتهای ظاهره از مراتب حیات بعد از موت و درجات بهشت از اوست و هم چنین نعمتهای عظیمه معنویه که نه چشمها دیده باشد و نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد از جانب اوست پس چون خداوند خود را باین دو صفت می خواند گویا طلب هر دو رحمت از او کرده است و حمد او نیز کرده است که چنانکه رحمتهای ظاهره و باطنه دنیویه بر کافه عالمیان تمام کرده است هم چنین در عقبی بر همه تمام خواهد کرد با آن که در دنیا به هزار گونه معصیت مبتلا بودند رحمتهای خود را دریغ نداشت در آخرت که معصیت نخواهد بود و عجز و شکستگی و احتیاج بیشتر خواهد بود البته خواهد کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۵

فوق آن چه از او امیدوار بودند و خود فرموده است که سنت الهی را تبدیل و تحویل نیست و طریقه یکی است چه ظاهر است که منبع خوبیها اوست و از کرم و جود محض غیر از کرم و جود بهم نمی رسد مگر

آن که قبیح باشد کرم چنانکه در بعضی از موارد چنین است و چون خداوند خود را به کرم و رحمت یاد کرد در الله اگر چه اسم جامع است و لیکن رحمت سبقت دارد بر غضب و در ضمن رحمانیت و رحیمیت چهار مرتبه با آن که رحمانیت و رحیمیت در الله مندرجست و آن دو مرتبه گذشته است و از رب العالمین نیز رحمانیت و رحیمیت ظاهر شده مرتبه خود را به رحمت صریحا و ضمنا یاد کرد و خوف زوال خوف بود بالکلیه خود را به مالک یوم الدین یاد کرد که آن نیز از وجهی که غالب است رحمت است و از وجه مغلوب غضب.

و مشهور است که اعرابی را از روز جزا تخویف می نمودند او گفت که فردا که حاکم خواهد بود گفتند حق سبحانه و تعالی گفت الحال خاطر جمع شد کریم وقتی که قادر شد عفو می کند چون اکرم الاکرمین و ارحم الراحمین چنین نباشد، و از این مدایحی که حق سبحانه و تعالی تعلیم و تلقین بندگان خود کرده است باین عبارات و اشارات امیدواریها در تزیید است، و در نسخ حدیث در همه کتب بلفظ مالک واقع شده است و اکثر علما ترجیح ملک داده اند بوجه بسیار و حق اینست که در اینجا مالک و ملک یکی است اگر مالک است ملاکی است که پادشاه است و اگر ملک است ملکی است که آقا است و ظاهر اخبار آنست که قرآن بر یک قرائت نازل شده باشد پس در چنین جائی احوط آنست که بهر دو قرائت بخوانند تا به قرائت منزل خوانده باشند.

و لیکن

در احادیث معتبره صحیحه وارد شده است که به همین عنوان که هست در قرائت سبعه یا عشره که تقریباً هشتاد قرائت می شود بهر یک از روایات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۶

توان خواند و اولی آنست که از چهارده روایت تعدی نکنند و جمعی از اصحاب ترجیح قرائت بکر کرده اند و جمعی حفص را اختیار نموده اند، و حضرت می فرمایند که در مالک یوم الدین بنده اقرار می کند به آن که مبعوث خواهد شد و حساب و جزا خواهد بود و پادشاهی آخرت را از جهت او اعتراف می کند چنانکه پادشاهی دنیا را نیز مخصوص او می داند و در هر دو کتاب باین عبارتست که کما أوجب له ملک الدنیا یعنی پادشاهی آخرت را از جهت او واجب می داند چنانکه پادشاهی دنیا را از جهت او واجب دانست در کلمه رب العالمین و غیرها و دیگر چون بنده به اعتبار بعدی که به سبب تعلقات جسمانی او را از جناب اقدس الهی دور انداخته انسب بحال او این بود که در مقام حمد و ثنا خود را چنانکه هست دور دانسته مناجات کند با تدبّر و تفکّر تا به سبب اینها او را قریبی حاصل گردد بعنوان مشافهه خطاب نماید لهذا گفت که ایاک نعبد یعنی ترا بندگی می کنیم و بس و دیگری را شریک تو نمی دانیم و در عبادت با تو شریک نمی سازیم و در معرفت غیر ترا موجود نمی دانیم پس همگی عبادت و بندگی و عبودیت خود را مخصوص جناب اقدس تو گردانیدیم.

و چون بنده ملاحظه می کند که این عبادت نیز کاریست عظمی خصوصاً هر گاه خواهد که با اخلاص باشد و موانع آن

بسیار است غالبا و دواعی خلافش بی نهایت و بدون استعانت از جناب اقدس او کالمحال است تلقین فرمود که بگوئید و ایّاک نستعین خداوندا استعانت و یاوری در همه کارها خصوصا در عبادت از غیر تو بی فایده است بنا بر این استعانت از تو می خواهیم و بس شاید بعون تو بندگی خالص توانیم کرد و چون وسیله بیش از عرض حاجت مرکوز طباع عقلا شده است عبادت را مقدم گردانید بر استعانت هر چند عبادت بندگان در حکم عدمست و لیکن چون حق سبحانه و تعالی عبادات انبیاء و اوصیاء و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۷

اولیاء را بفضل خود قبول می فرماید بنده خود را شریک ایشان گردانیده و بلفظ جمع آورده است تا شاید برکت ایشان عبادت او نیز مقبول شود، و حضرت می فرماید که در ایّاک نعبد رغبتی است بجناب اقدس او و می گوید که من و سایر عالمیان بندگانیم و می دانیم که در این درگاه چیزی که مطلوبست شکستگی و نیاز است رو به این درگاه کرده امیدواریم و چون عبادت سبب قربست آن را وسیله ساخته ایم بسوی جناب اقدس خداوندی که ذکر او از آن بالاتر است که بر زبان من و امثال من جاری گردد و لفظ ذکره در علل الشرائع و عیون اخبار الرضا نیست.

و تقدیم ایّاک چون مفید حصر است پس بنده می گوید که خداوندا ترا بنده ام و بس و ترا بندگی می کنم و بس و بندگی را خالص از جهت تو گردانیده ام و بس، و چون بنده به هزار گونه شرک مبتلاست و بنده نفس و شیطان و هوا است و فی الحقیقه همگی منظورش خلاق است یا خود

پس عبادت خود کرده است نه عبادت خداوند خود حتی در نیت قربت اگر منظورش لذت قرب و رفعت به سبب آن باشد عابد خود است نه عابد خداوند و هم چنین در رؤیاهای معنوی دقیق که از آن جمله است دیدن خود و یقین است که در هیچ یک از این مراتب اخلاص او را حاصل نیست حق سبحانه و تعالی تعلیم و تلقین می فرماید او را که هر چند نداری آن چه می باید بگو که دارم شاید شرمنده شوی از دروغهای خود و رو بیجناب اقدس او کنی و گاه باشد که همین عبادت او را به اخلاص فایز گرداند فکیف که هر گاه تضرع و زاری کند تا حق سبحانه و تعالی او را خالص گرداند.

و می فرماید که در اِنِّیاک نستعین یعنی استعانت و یآوری از تو می خواهم و بس با آن که چون مشغول عبادت شده است اعانت الهی البته شده است پس در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۸

استعانت زیادتی توفیق او و زیادتی عبادت او را طلب می کند که اگر چه عبادت می کند یا می داند که آن اخلاصی که می باید ندارد یا نمی داند که دارد یا ندارد و در این هر دو صورت استعانت می باید و اگر مرتبه کمال اخلاص را داشته باشد مانند انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم ایشان طلب دوام این نعمت عظمی می کنند که الهی استعانت و یآوری از تو می خواهم که آن چه انعام کرده مستدام داری و ما را بران ثابت قدم برداری و نصرت ما دایم داری تا سبب ترقیات ما شود و بسیار مستبعد است که کسی به مرتبه رسد که فوق آن

متصور نباشد و زنده باشد و لیکن بنده جمیع مقربان را با خود شریک گردانیده است محتملست که استدامت نعمت را طلب نماید با آن که منافات ندارد که استدامت نعمت را طلب نمایند در جائی که زیاده از آن نخواهند و در بسیاری که بر وجه کمال نباشد استکمال آن را از حق سبحانه و تعالی طلب کنند.

اهدنا الصِّراطَ المستقیم یعنی خداوندا هدایت کن ما را به راه راست حضرت می فرمایند که این دعایی است که کسانی که دین صحیح ندارند و آن هفتاد و دو فرقه انداز امت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایشان از حق سبحانه و تعالی طلب می کنند هدایت بدین حقرا که آن راه اهل بیت آن حضرتست و آن طریقه ائمه معصومین صلوات الله علیهم است و چنگ زدن است در دامان ایشان چنانکه جبل الله ایشانند و حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که **وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً** یعنی دست زیند در ریسمان الهی و حق سبحانه و تعالی تشبیه فرموده است دین را به ریسمانی که از آسمان آویخته باشند و دست به آن زنند و به بهشت روند و حق اینست که **حَبْلِ اللَّهِ** دین حق ائمه معصومین است صلوات الله علیهم یا ایشانند که متابعت ایشان سبب نجات ابدیست و مخالفت ایشان سبب هلاک سرمدیست، و اما جمعی که مهتدی باشند نظر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۶۹

به ایشان طلب هدایت به کمالاتیست که ایشان به آن رتبه نرسیده اند، و طلب زیادتی معرفت حق سبحانه و تعالی است و معرفت عظمت و کبریا او، تا باین معرفت به کمالات خود فایز گردند.

صراط

الَّذِينَ أَنْعَمَ عَلَيْهِمْ تَأْكِيدِي است از جهت توضیح سؤال و مبالغه در آن و در رغبت بجناب اقدس الهی و یاد کردنی است نعمتهایی را که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر دوستان خود و رغبتی است در مثل آن نعمتها چنانکه خود فرموده است که این جماعت که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر ایشان و آن جماعت پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحانند و نیکو رفیقانند ایشان گویا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون از من طلب کنید اول حمد و ثنای الهی به جا آورید، و دیگر اخلاص خود را صحیح گردانند و بعد از آن راه راست را طلب کنند و بعد از آن بیان فرموده است که راه راست راه خوبانیست که گذشت.

غیر المغضوب علیهم یعنی نه راه آن کسانی که به سبب علم به حقیقت حق و ترک آن کردن مستوجب غضب الهی شده اند و حضرت می فرماید که بنده باین کلمه پناه بجناب اقدس الهی می برد که خداوندا مرا در پناه خود در آور از آن که از جمله معاندان و کافرانی باشم که حق سبحانه و تعالی را به عظمت نشناخته باشند و امر و نهی او را سبک و سهل دانند.

و لا الضَّالِّينَ یعنی و نه راه گمراهان و پناه بجناب اقدس او می برد از آن که از جمعی باشد که به نادانی راه را گم کرده اند و گمان می کنند که کار خوب می کنند و اکثر مفسرین گفته اند که مغضوب علیهم یهودانند و ضالون نصاری اند و حضرت فرمودند که مغضوب علیهم معاندان هر طایفه اند، و ضالین جاهلانی اند که به نادانی

بجهنم می روند پس بتحقیق که جمع شده است در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۰

سوره از کلمات خیر و حکمت از امر آخرت و دنیا آن چه هیچ چیز جامع آن نیست.

و در اخبار بسیار وارد است که حق سبحانه و تعالی هر چه در کتب سماوی بود همه را در قرآن جای داد و بسیار چیزها در قرآن هست که در جمیع آن کتب نیست، و در اخبار بسیار هست که هر چه در قرآنست در حمد هست و هر چه در حمد هست در بسم الله هست و هر چه در بسم الله هست در بای بسم الله هست و هر چه در رباست در نقطه تحت رباست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که منهنم نقطه تحت با، و رسایل بسیار در این باب نوشته شده است از آن جمله شیخ العارفین شیخ صائن الدین ترکه طاب مرقدہ نوشته است و این عملی است عظیم و بسیار دقیق و بسیاری به سبب سوء فهم ملحد شده اند و اولی آنست که منکر این علم نباشند و اثبات آن به نحوی که رمالان می دانند معرفت آن نیست و جفر جامع که الحال هست و جعفر ایض که مصحف حضرت فاطمه صلوات الله علیها است بحسب ظاهر از این علم است و الله تعالی يعلم.

[بلند خواندن در بعض نمازها]

(و ذکر العله التي من اجلها جعل الجهر في بعض الصلوات دون بعض ان الصلوات التي تجهر فيها انما هي في اوقات مظلمه فوجب ان تجهر فيها ليعلم المار ان هناك جماعه فان اراد ان يصلی صلی لانه ان لم ير جماعه علم ذلك من جهة السماع و الصلاتان

اللّتان لا يجهر فيهما إنّما هما بالتهار في اوقات مضيه فهى من جهه الرّويه لا يحتاج فيهما إلى السّماع) و به همین سند كالصحيح منقولست از حضرت امام رضا صلوات اللّٰه عليه كه ذكر فرمودند علّٰى را كه از جهت آن بعضى از نمازها را بلند مى خوانند و بعضى را آهسته و آن علّٰى آنست كه نمازهايى را كه بلند مى خوانند

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۷۱

آنها همگى در اوقات تاريخى است و آن شام و خفتن و صبح است پس واجبست كه در آن نمازها بلند بخوانند تا بداند كسى كه از آنجا گذرد در آنجا نماز جماعتى بر پا شده است پس اگر خواهد كه نماز را به جماعت كند بكنند زيرا كه اگر جماعت را نمى بيند از راه شنيدن قرائت مى داند، و نماز ظهر و عصر را كه در آن بلند نمى خوانند در روز واقع است در زمانى كه روشن است پس چون مى بيند احتياج بشنيدن ندارد.

[بحث در ركوع]

[نحوه ركوع]

(فاذا قرأت الحمد و سوره فكبر واحده و أنت منتصب ثم ار كع وضع يديك اليمنى على ركبتيك اليمنى قبل اليسرى وضع راحتيك على ركبتيك و ألقم اصابعك عين الرّكبه و فرّجها و مدّ عنقك و يكون نظرك فى الرّكوع ما بين قدميك إلى موضع سجودك) پس چون حمد و سوره خواندى يك تكبير از براى ركوع بگو وقتى كه ايستاده باشى پس بر ركوع رو و دست راست را بر زانو گذار پيش از دست چپ و كفهاى دست را بر زانوها گذار و كاسه زانو را در ميان انگشتان خود در آور و گشاده كن انگشتان را و گردن را بكش «تا اينجا در احاديث صحيحه وارد

است»، و می باید که چشم خود را در رکوع در میان پایها اندازی تا موضع سجده ات و این معنی را در هیچ خبری ندیده ام بلکه در احادیث صحیحه وارد است که می باید نظر در حال رکوع در میان پاها باشد و ظاهر این عبارت را از فقه رضوی برداشته باشد و در آنجا چنین است.

(و فی وقت القراءه إلی موضع سجودک) و کلمه اولی از نساخ افتاده باشد (و اللّٰه تعالیٰ یعلم و سال رجل امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه فقال یا ابن عمّ خیر خلق اللّٰه عزّ و جلّ ما معنی مدّ عنقک فی الرّکوع فقال تأویله امنت باللّٰه و لو ضربت عنقی) و در حدیث قوی منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۲

شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه سؤال کرد و گفت ای پسر عم بهترین خلق خدای تعالی چه معنی دارد کشیدن کردن در حال رکوع پس حضرت فرمود که تاویلش اینست که ایمان آورده ام به خداوند عالمیان و اگر چه گردنم را بزنند و مقرر است که هر گاه شخصی در مقام انقیاد باشد و خواهند که گردن او را بزنند گردن را می کشد تا انقیادش ظاهر شود و گردن زدن نیز آسان می شود.

و در حدیث کالصحیح از سعید بن جناح منقولست که گفت که در خانه حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه بودم در مدینه که حضرت خود سر کردند و فرمودند که هر که رکوع را تمام کند وحشت در قبر او داخل نمی شود

[ذکر رکوع]

(فاذا رکعت فقل اللهم لك ركعت و لك خشعت و لك اسلمت و بك امنت و عليك توكلت و أنت ربّي خشع لك

وجهی و سمعی و بصری و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلت الارض منی لله رب العالمین
ثم قل سبحان ربی العظیم و بحمدہ ثلاث مرّات و ان قلتها خمسا فهو احسن و ان قلتها سبعا فهو افضل) و چون برکوع روی بگو
بیش از تسبیح دعایی را که ترجمه اش اینست که خداوندا رکوع می کنم خالص از برای تو و خاشع شدم از جهت رضای تو،
مسلمان یا منقاد شدم و ایمان به تو دارم و توکل بر تو کرده ام و حال آن که تو پروردگار منی خاشع شد از برای تو روی من
و گوش من و چشم من و موی من و بدن من و گوشت من و خون من و مغز استخوان من و پی من و استخوانهای من و هر چه
بر روی زمین است از من یعنی جمیع اعضای من همگی خاشعند از جهت خداوندی که پروردگار عالمیانست پس بگو تنزیه
می کنم و به پاکی یاد می کنم پروردگار خودم را که بسیار بزرگ است یا از آن اعظم است که تصوّر بزرگی او

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۳

توان کردن و حال آن که شکر می کنم او را بر آن که مرا اهل آن کرده است که تسبیح او کنم و نیستم از جمله مشبه و جبریه
و سایر اهل ملل باطله و تسبیح را سه مرتبه می گویی و اگر پنج مرتبه به گویی بهتر است و اگر هفت مرتبه به گویی افضل
است و عبارت دعا را باین نحو در جائی ندیدم.

و کلینی بسند صحیح و حسن کالصحیح از زراره از

حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه روایت کرده است که فرمودند که چون خواهی که برکوع روی در وقتی که ایستاده باشی الله اکبر بگو پس برکوع رو و بگو

اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعَتٌ وَ لَكَ اسْلَمَةٌ وَ بَكَ اٰمَنَةٌ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ وَ اَنْتَ رَبِّيْ خَشَعْتُ لَكَ قَلْبِيْ

و لفظ قلبی در بعضی از نسخ نبود و در تهذیب نیست و سمعی و بصری

و شعری و بشری و لحمی و دمی و مخی و عصبی و عظامی و ما اقلته قدمای غیر مستنکف و لا مستکبر و لا مستحسر سبحان ربی العظیم و بحمده

را سه مرتبه بگو با تائی و در حالت رکوع هر دو پاها را برابر هم می گذاری و فاصله یک شبر بوده باشد میان پاها و کفهای دست را به زانوها می گذاری به نحوی که زور دستها بر زانوها باشد و دست راست را بر زانوی راست بیشتر از چپ می گذاری و کاسه زانوها را با انگشتان خود بلغ می کنی و انگشتان را پهن می کنی وقتی گرد زانوها می گذاری و پشت را راست می کنی و گردن را می کشی و باید که نظرت در حال رکوع در میان پاها باشد و چون راست بایستی بگو

سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمَدَهُ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اهل الجبروت و الکبریاء و العظیمه لله رب العالمین

به آواز بلند می گویی پس دستها را از جهت تکبیر سجود بر می داری و خود را می اندازی به سجده و چون این خبر صحتش ظاهر است خواندن این دعا بهتر است و لا مستحسرا یعنی از روی تنبلی و سنگینی رکوع نمی کنم بلکه نهایت شوق دارم و در فقه رضوی باین عنوانست که

لوامع

اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعَتٌ وَ لَكَ خَشَعَةٌ وَ بِكَ اعْتَصَمْتُ وَ لَكَ اسْلَمْتُ وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ أَنْتَ رَبِّي خَشَعٌ لَكَ قَلْبِي وَ سَمِعِي وَ بَصْرِي وَ شَعْرِي وَ بَشْرِي وَ مَخِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ عَصَبِي وَ عِظَامِي وَ جَمِيعَ جَوَارِحِي وَ مَا أَقَلَّتْ الْأَرْضُ مَنِّي غَيْرَ مُسْتَنْكَفٍ وَ لَا مُسْتَكْبِرٍ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ

پس تسبیح کبیر را سه مرتبه یا پنج یا هفت یا نه مرتبه بگوید و این افضل است و در تهذیب ربّ لک رکعت است و یجزئک ثلاث تسبیحات تقول سبحان الله سبحان الله سبحان الله و تسبیحه تامه تجزئ للمریض و المستعجل و کافی است ترا سه تسبیح به آن که به گویی سبحان الله را سه مرتبه و اگر کسی بیمار باشد یا تعجیل داشته باشد یک تسبیح تمام کافی است یعنی یک سبحان الله صحیح که به تائی بگوید و از حروف آن چیزی نیفتد.

و در حدیث کالصحیح از هشام منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تسبیح است و در صحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه است چه چیز کافی است در رکوع و سجود حضرت فرمودند که در رکوع می گویی

سبحان ربی العظیم

و در سجود

سبحان ربی الاعلی

آن چه واجبست از آن یک تسبیح است و سنّت سه تسبیح است و فضیلت در هفت است و در صحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چه چیز کافی است

در رکوع و سجود حضرت فرمودند که سه تسبیح با تائی و یک تسبیح تمام مجزیست و ظاهر این حدیث چنانست که صدوق فهمیده است و عبارت صدوق تفسیر این حدیثست و بعضی چنین فهمیده اند که سه تسبیح کبیر بخواند و یکی از آن کافیست.

چنانکه در حدیث قوی از حضرمی منقولست که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که می دانی که حد رکوع و سجود چه چیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۵

است گفتم نه حضرت فرمودند که در رکوع سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده می گوید و در سجود سه مرتبه سبحان ربی الاعلی و بحمده می گوید پس هر که یکی را کم کند ثلث نمازش را کم کرده است و کسی که دو تسبیح را کم کند دو ثلث نمازش را کم کرده است و کسی که تسبیح نگوید او را نماز نیست و حق آنست که مراد از این حدیث کافی بودن در فضیلت است و یک تسبیح صغیر کافیست بلکه مطلق ذکر کافی.

چنانکه در حدیث صحیح از هشام منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که کافی است مرا که در رکوع و سجود بدل از تسبیح لا اله الا الله و الله اکبر بگویم حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح از هشام بن حکم منقول است که گفت عرض کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا کافی است مرا که بدل از تسبیح رکوع و سجود بگویم لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر حضرت فرمودند که بلی همه اینها ذکر حق سبحانه و

تعالی است یعنی هر یک از اینها کافی است بلکه هر چه ذکر الهی است کافی است.

و در صحیح هشام بن سالم مثل این حدیث روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حسن کالصحیح از هشام بن حکم منقول است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نیست کلمه مثل کلمه سبحان الله در و جازت لفظ و بلاغت معنی چون دلالت می کند بر تنزیه الهی از هر چیزی که لایق ذات و صفات و افعالی الهی نباشد و فی الحقیقه تمام معرفتها در این کلمه مندرج است هشام گفت عرض نمودم که آیا کافست مرا در رکوع و سجود که بدل از تسبیح لا اله الا الله و الحمد لله و الله اکبر بگویم حضرت فرمودند که بلی همه اینها ذکر حق سبحانه و تعالی است گفت عرض

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۶

نمودم که سبحان الله چه معنی دارد حضرت فرمودند که تنزیه الهی است از هر چه لایق او نیست.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که مجزی نیست کمتر از سه تسبیح یا بقدر سه تسبیح و محمول است بر اکتفا در فضل اگر از غیر تسبیح بخوانند و اگر نه تسبیح کبیر از سه تسبیح به هفت حرف کمتر است و اکثر متأخرین مطلق ذکر را کافی می دانند و مستند ایشان این اخبار است و دلالت اینها بر مطلق ذکر وقتی تمامست که قیاس منصوص العله را حق دانیم و ظاهر احادیث متواتره نفی مطلق قیاس است بلکه در خصوص منصوص العله نیز اخبار بسیار

وارد است که باطل است پس می باید که تجاوز ازین چهار کلمه که تسییحات اربع است نکنند، و تسییح اولی است و به یک تسییح که سبحان الله باشد اکتفا می توان کرد و احوط آنست که به کمتر از سه سبحان الله یا یک تسییح کبیر اکتفا نکند و اگر سه تسییح کبیر بگوید از همه خلافها بیرون می آید و در زیادتی تا سی و سه یا سی و چهار بلکه شصت تسییح وارد شده است در نماز و در حدیث موثق تا پانصد تسییح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در سجده فرمودند و در نماز جماعت اولی آنست که تخفیف دهد و دعای سابق بر تسییح را نخواند و زیاده بر سه تسییح بزرگ نگوید مگر آن که جمعی باشند که همه خواهند تطویل را در این صورت خوبست و بر این محمولست حدیث کالصحیح حمزه بن حمران و حسن بن زیاد که گفتند داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و نزد آن حضرت جمعی بودند و حضرت امامت ایشان فرمودند در نماز عصر و ما نماز کرده بودیم پس تسییح رکوع حضرت را شمردیم سی و سه مرتبه یا سی و چهار مرتبه بود، و یکی از این دو راوی نقل کرد که حضرت سبحان ربی العظیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۷

فرمودند و یکی گفت که سبحان ربی العظیم و بحمده گفتند و ممکن است که راوی اول را غرض این باشد که تسییح بزرگ را باین عدد خواندند و تتمه را از جهت تخفیف کلام نفرموده باشند و اگر نه بسیار مستبعد است

که باین عدد شنیده باشد و لفظ و بحمده را نشنیده باشد و هم چنین در سجده ها باین عدد خواندند.

و در صحیح از عمار منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که کمترین چیزی که بیمار را کفایت در رکوع و سجود چه چیز است حضرت فرمودند که یک تسبیح است. و در حدیث صحیح و موثق کالصحیح از ابان بن تغلب منقولست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آن حضرت نماز می کردند پس شمردم در رکوع و سجود شصت تسبیح گفتند و اظهر آنست که حضرت در هر یک این عدد را گفته باشند و احتمال دارد که در هر یک بیست مرتبه گفته باشند یا نماز دو رکعتی باشد و ده مرتبه در هر یک فرموده باشند یا چهار رکعتی و پنج مرتبه باشد و این احتمالات خلاف ظاهر است و ظاهر آنست که چون فرد اول غریب بود آن را گفته باشد و الله تعالی يعلم و از جهت این حدیث و احادیث دیگر بعضی از علما گفته اند که مستحب است که عدد تسبیحات طاق باشد مگر آن که بسیار گویند که در آنجا رعایت طاق و جفت در کار نیست چون مصلی از حضور قلب می افتد و از این جهت جفت فرمودند تا بر دیگران مشکل نباشد، و در احادیث صحیحه وارد شده است که اقل ذکر سه تسبیح است و یکی مجزیست، و در حدیث صحیحی واردست که یکی مجزیست هر گاه پیشانی را درست بر زمین گذاشته باشی، و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که در ذکر رکوع کافی است سه تسبیح یا قدر آنها که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۸

به تائی بخوانند و خوب نیست که تند بخوانند و بعضی از حروف ساقط شود.

و در صحیح دیگر سبکترین ذکر سه سبحان الله است به تائی و آرام بگویند، و در حدیث موثق از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم که آیا رکوع و سجود در قرآن نازل شده است حضرت فرمودند که بلی در آنجا که فرموده است که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا یعنی ای مؤمنان رکوع و سجود بکنید در نماز پس عرض نمودم که حد رکوع و سجود چیست پس حضرت فرمودند که اما آن چه مجزیست ترا در رکوع سه تسبیح است و کسی که قوت داشته باشد که طول دهد رکوع و سجود را پس باید که طول دهد هر چه مقدورش باشد، و در تسبیح و تحمید و تمجید الهی و دعا و تضرع باشد به درستی که نزدیک ترین حالات بنده به قرب خداوندش وقتی است که او در سجود باشد اما اگر امام جماعت باشد تطویل خوب نیست زیرا که در میان مردمان ضعیف هستند که تاب ندارند یا گاه هست که کار ضروری دارند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وقتی که نماز به جماعت می کردند سبک می کردند و گذشت و خواهد آمد در باب جماعت.

[سجود]

[مقدمه سجود]

(ثم ارفع رأسك من الرّكوع و ارفع يديك و استوقائما ثم قل سمع الله لمن حمده و الحمد لله رب العالمين الرحمن الرحيم
اهل الجبروت و الكبرياء و العظمة

و یجزیک سمع الله لمن حمده ثم کبر و اهو إلى السجود وضع یدیک جمیعا معا قبل رکبتیک) پس سر از رکوع بردار و دستها را بدون تکبیر بردار و راست بایست پس بگو سمع الله لمن حمد یعنی حق سبحانه و تعالی شنید و اجابت کرد دعای حامدان را، یا دعاست که از حق سبحانه و تعالی طلب اجابت می کند، و جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوند است که پروردگار عالمیانست و بخشاینده و مهربانست و الرحمن الرحیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۷۹

در بعضی از نسخ فقیه هست و در اخبار ندیده ام آن خداوندی که بزرگواری و جلالت و عظمت او را سزااست چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که کبریا و عظمت مخصوص ذات مقدس اوست و لفظ سمع الله لمن حمده کافیهست پس تکبیر بگو در وقتی که ایستاده باشی از جهت سجده اولی و به سجده رو و دستها را با یکدیگر پیشتر از زانوها بر زمین گذار اما آن چه صدوق گفته است از برداشتن دستها از جهت سر بر داشتن از رکوع اکثر علما ذکر نکرده اند آن را و در دو حدیث صحیح منقول است از ابن عمار و ابن مسکان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و لیکن تکبیر ندارد و اما باقی افعال و اذکار گذشت در حدیث زراره با زیادتى الحمد لله رب العالمین و اما اکتفا بسمع الله لمن حمده پس گذشت در حدیث صحیح حماد و اما دستها را بر زمین گذاشتن پیش از زانوها در صحیح زراره گذشت، و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه را دیدم که دستها را بر زمین می گذاشتند پیش از زانوها در وقتی که به سجود می رفتند و چون می خواستند که برخیزند زانوها را پیش از دستها بر می داشتند، و در صحیح منقول است که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که دستها را بر زمین گذارد پیش از زانوها حضرت فرمودند که بلی چنین می باید کرد یعنی در نماز و اینها محمول است بر استحباب چون در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که مخیر است میان هر دو.

و در موثق کالصحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند باکی نیست که شخصی زانوها را پیش از دستها بر زمین گذارد.

[چرا در رفتن به سجده دستها را پیش از زانوها بر زمین می گذارند]

(و سال طلحه السیلمی ابا عبد الله صلوات الله عليه لأیّ عله توضع الیدان علی الارض فی السجود قبل الرکبتین فقال لأن الیدین بهما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۰

مفتاح الصیلاه) و منقول است بسند قوی که طلحه سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که چرا در رفتن به سجده دستها را پیش از زانوها بر زمین می گذارند حضرت فرمودند که از این جهت که افتتاح نماز در تکبیر احرام به دستها می شود یعنی دستها را از جهت تکبیر بلند می کنند پس مناسب آنست که افتتاح سجود نیز به دستها شود.

[اگر در میان دستهای تو و زمین جامه باشد که دستت به زمین نرسد باکی نیست]

(و ان کان بین یدیک و بین الارض ثوب فی السجود فلا باس و ان افضیت بهما إلی الارض فهو افضل) این عبارت صحیحه زاره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که اگر در میان دستهای تو و زمین جامه باشد که دستت به زمین نرسد باکی نیست و اگر دستها را به زمین رسانی در حالت سجود افضل است چون شکستگی بیشتر است یعنی چنانکه پیشانی را بر زمین رسانیدن بهتر است دستها را نیز بر زمین رسانیدن افضل است و باین مضمون حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه نیز منقول است که باکی نیست که سجده کنی و میان دستهای تو و زمین جامه تو باشد و در حدیث قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که بگذارید دستها را بر چیزی که رو را بر آن می گذارید زیرا که دستها سجده می کنند چنانکه رو سجده می کند و در حسنه فضلا کالصحیح از حضرت

احدهما صلوات الله عليهما منقولست که فرمودند که باکی نیست که بر جانماز مو یا پشم نماز کنید هر گاه سجده بر زمین واقع شود و اگر جانماز بوریا و حصیر و امثال اینها باشد بر آن نماز می کند و بر آن سجده می کند و احادیث از این باب گذشت.

(و روی اسماعیل بن مسلم عن الصادق صلوات الله عليه عن ابيه صلوات الله عليه انه قال اذا سجد احدكم فليباشر بكفيه الارض لعل الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۱

یدفع عنه الغلّ يوم القيامة) و در علل و ثواب الاعمال یصرف عنه الغلّ است و منقول است در قوی کالصحیح از سکونی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه به سجده روید پس چنان کنید که بشره دستهای شما به زمین برسد که امید هست که اگر چنین کنید حق سبحانه و تعالی دفع کند از شما غل را در روز قیامت که اکثر عالمیان دستهای ایشان را در گردن ها بغلهای آتشین بسته باشند یا بردارد از شما غل را هر چند مستحق آن شده باشید، پس بنا بر این اخبار ظاهر شد که سنّت است که دو شکل مهر از جهت دستها در سجاده باشد یا بر روی خاک نماز کنند.

[مستحبات سجود]

(و یكون سجودك كما يتخوى البعير الضامر عند بروكه و تكون شبه المعلق لا يكون شیء من جسدك علی شیء منه) و می باید که سجودت مثل خوابیدن شتر لاغر باشد که اعضای آن بهم اتصال ندارد تو نیز چنین باشی و شبیه به آویخته باشی که هیچ جزو از بدنت بر جزو

دیگر نباشد حاصل آن که در حالت سجود تجافی مطلوبست چنانکه در صحیحہ حماد و زراره گذشت، و در حدیث قوی کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ وقتی که به سجود می رفتند اعضای آن حضرت از یکدیگر گشوده بود چنانکه شتر لاغر در وقت خوابیدن هیچ عضوی از آن بر عضو دیگر نیست و عبارت متن عبارت فقه رضویست و هم چنین آن چه بعد از این مذکور می شود.

(و یكون نظرك في السجود إلى طرف انفك ولا تفتش ذراعیک كافتراش السبع و لكن اجنح بهما و ترغم بأنفك و یجزئك فی موضع الجبهه من قصاص الشعر إلى الحاجبین مقدار درهم و من لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۲

یرغم بأنفه فلا صلاه له) و باید که نظرت در حال سجود بطرف و کنار بینی ات باشد و در فقه رضوی مذکور است و روایتی دیگر ندیده ام و ذراعهای خود را فرش مکن بر زمین چنانکه شیر در وقت خوابیدن فرش می کند و لیکن چنان کن که بالدار باشی و میانش باز باشد و بینی را بر خاک می مالی و کافی است ترا در گذاشتن پیشانی از رستنگاه موی سر تا ابروها بمقدار یک درهم کسی که بینی را بر خاک نمالد نماز او نماز نیست اما نهی از افتراش در صحیحہ زراره و حماد و غیر آن وارد است و اما ارغام در صحیحہ حماد گذشت که سنت است.

و در صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله فرمودند که سجود

بر هفت استخوانست پیشانی و دستها و زانوها و ابهامهای پاها و بینی را بر خاک می مالی اما فرض همین هفت موضع است و ارغام سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و اما قدر درهم پس در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که پیشانی تمام از رستنگاه موی سر تا ابروها موضع سجود است و هر جایی از پیشانی که به زمین می رسد بمقدار درهم ترا کافی است و مقدار طرف انگشت و ظاهرا این عبارت مستند جمعی است که می گویند در هم بمقدار سر انگشت است.

و در حسن کالصحیح از عبد الله بن مغیره منقولست از کسی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که نماز نیست کسی را که نرساند بینی را به جایی که می رساند پیشانی را یعنی بر زمین رساند یا بر ما یصح السجود علیه یا بر خاک.

و در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست، و در موثق از طلحه بن زید نیز قریب باین وارد است از حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۳

صلوات الله علیه و این اخبار مخالفت ندارد با اخبار سنت و لیکن در صحیح از محمد بن مصادف منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که نیست سجود مگر بر پیشانی و نیست بر بینی سجودی و تاویل این خبر نیز می توان کرد که بر آن ارغام است نه سجود و لیکن بعید است و اگر در محمد بن مصادف کلامی نمی بود

همه را به این حدیث جمع می توانست کرد و لیکن ابن غضایری او را در یک کتاب توثیق کرده است، و در کتابی دیگر جرح و احتیاط تمام می باید کرد در آن که بینی را به خاک رسانند و ظاهراً میان بینی کافی باشد حتی آن که سید مرتضی را اعتقاد این است که لازمست که استخوان بینی را برسانند چون در حدیث حماد هشت استخوان بود.

و در صحیح از زراره منقولست از احدهما صلوات الله علیهما که اگر کسی سجده کند و کلاهی یا عمامه بر سر داشته باشد چون است حضرت فرمودند که هر گاه پیشانی او به زمین رسد در میان ابرو و رستنگاه موی او مجزیست.

و در حدیثی دیگر از زراره در قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت از حد سجود حضرت فرمودند که ما بین رستنگاه مو تا موضع ابرو هر مقدار که بر زمین گذاری مجزیست.

و در موثق از برید منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که از پیشانی تا بینی هر جا را که به زمین رسانی در سجود کافیت و سجده کردن به همه پیشانی افضل است.

و در موثق کالصحیح از مروان بن مسلم و عمار منقول است که فرمودند که از میان رستنگاه مو تا طرف بینی محل سجده است هر جا را که برسانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۴

به زمین مجزیست و این اخبار را حمل می توان کرد بر قدر درهم و قدر درهم را حمل می توان کرد بر استحباب احوط آنست که قدر درهم را بر زمین برسانند و

اگر همه پیشانی را برساند افضل است چنانکه گذشت.

و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که موی سر او دراز شده باشد و بر پیشانی افتاده باشد و چون به سجده می رود بعضی از پیشانی بر زمین است و بعضی موی را گرفته است آیا جایز است حضرت فرمودند که نه تا آن که پیشانی خود را بر زمین گذارد یعنی همه را و حمل بر استحباب کرده اند جمعا بین الاخبار.

[ذکر سجود]

(و تقول فی سجودك اللهم لك سجدة و بك امنت و لك اسلمت و عليك توكلت سجد لك وجهي و سمعي و بصري و شعري و بشري و مخي و عصبی و عظامی سجد وجهی للهدى خلقه و صورته و شق سمعه و بصره تبارك الله رب العالمين ثم تقول سبحان ربى الاعلى و بحمده ثلث مرات فان قلتها خمسا فهو احسن و ان قلتها سبعا فهو افضل و يجزيك ثلث تسيحات تقول سبحان الله سبحان الله سبحان الله و تسيحه تامه تجزى للمريض و المستعجل ثم ارفع رأسك من السجود و اقبض يديك إليك قبضا فاذا تمكنت من الجلوس فارفع يديك بالتكبير و قل بين السجدين اللهم اغفر لى و ارحمنى و اجرنى و اهدنى و عافنى و اعف عنى و يجزيك اللهم اغفر لى و ارحمنى و ارفع يديك مكبرا و اسجد الثانية و قل فيها ما قلت فى الاولى) و در حسن كالصحيح از حلبى منقول است و ظاهر آنست که صدوق از كتاب او نقل کرده باشد پس حديث صحيح خواهد بود از حضرت

صلوات الله علیه که فرمودند که چون خواهی به سجده روی تکبیر بگو و بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا ترا سجده می کنم یا سجده را از برای تو می کنم و ایمان به تو آورده ام و فرمان ترا گردن نهاده ام یا خالصا از برای تو مسلمان شده ام و توکل بر تو کرده ام، و در حدیث حلبی و فقه رضوی اینست که و أنت ربی و تو پروردگار منی سجده کرد یا می کند ترا از جهت رضای تو روی من، و گوش من، و چشم من، و موی من، و پوست من، و مغز استخوان من، و پی و استخوانهای من و از سجده تا اینجا در حدیث نبود و در فقه رضوی چنین است بعد از

توكلت أنت ربی سجده لك وجهی و شعری و بشری و مخی و لحمی و دمی و عصبی و عظامی سجده وجهی البالی الفانی
الدلیل المهین للذی خلقه و صورته و شق سمعه و بصره تبارك الله احسن الخالقین

سجده کرد روی من آن خداوندی را یا از جهت آن خداوندی که آفریده است این رو را و شکافته است گوش و چشم آن را بزرگوار آن خداوندی که پروردگار عالمیانست پس سه مرتبه می گویی که به پاکی یاد می کنم یا اعتقاد دارم به پاک بودن آن خداوندی که مرا آفریده است و تربیت کرده است و از آن بالاتر است که بذات و صفات او توان رسیدن، و شکر و حمد می کنم او را بر این نعمت که اعظم نعم است که مرا به اعقاد «۱» حق موفق گردانیده است و

اگر پنجم رتبه به گویی احسن است و اگر هفت مرتبه به گویی افضل است و کافی است ترا سه تسیح و یک سبحان الله تمام کافی است کسی را که تعجیل داشته باشد یا بیمار باشد و اینها همه گذشت در اخبار صحیحه پس سر از سجده بردار و دستها را بر مدار به نزد خود که از آنجا بلند کنی به نزد خود آوری بلکه بر زمین کشیده همواره به نزد خود آور چنانکه در صحیحه زراره و غیر آن گذشت پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۶

چون درست بنشیننی تکبیر بگو و دستها را در حال تکبیر بردار و بگو در میان دو سجده که خداوندا بیامرز مرا، و ببخشا مرا، و شکستهای مرا درست کن و در بعضی از نسخ هست و أجرنی به جای آن یعنی مرا زنده ده و در امان خود در آور و هدایت کن مرا و عافیت ده مرا از آفات دارین و عفو کن از گناهان من و در روایت زراره این زیادتى هست که

و اذفع عني انى لما أنزلت إلي من خير فقير تبارك الله رب العالمين

و بلاها را از من دفع کن که من محتاج و فقیرم به خیری که بسوی من فرستی، بزرگوار و با برکت و خیر بسیار آن خداوندیست که پروردگار عالمیانست و کافی است ترا که به گویی که

اللَّهُمَّ اغفر لي و ارحمني

یعنی خداوندا بیامرز مرا و ببخشا مرا و دستها را از جهت تکبیر دیگر بردار یا تکبیر و سجده دویم را بکن و بگو در آن آن چه گفته بودی در سجده اولی و در صحیحه حماد گذشت که

استغفار بخواند در میان سجده ها و جمع میان هر دو اولی است.

[اقعاء آنست که شکم سر پاها را بر زمین گذارد و پاشنه پا را بر نشست گاه گذارد]

(و لا- باس بالإقعاء فیما بین السّجدتین و لا- باس به بین الاولی و الثّانیه و بین الثّانیه و الزّابعه و لا- یجوز الاقعاء فی موضع التّشهدین لأنّ المقعی لیس بجالس و أنّما یکون بعضه قد جلس علی بعض فلا یصبر للدّعاء و التّشهد) و باکی نیست در اقعای میان دو سجده و مراد از اقعاء آنست که شکم سر پاها را بر زمین گذارد و پاشنه پا را بر نشست گاه گذارد و بعضی گفته اند که آنست که بر شکم پاها بنشینند و زانوها را بلند کند تا شباهتش به سگ تمام باشد و معنی اول اشهر است و ترک هر دو بهتر است، و باکی نیست اقعاء کردن میان رکعت اول و دویم و میان رکعت سیم و چهارم که نشستن تمام ندارد بلکه جلسه استراحت در هر دو جا مستحبّ است، و بعضی گفته اند که واجبست، و جایز نیست اقعاء در تشهد اول و دویم زیرا که شخصی که بعنوان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۷

اقعاء نشسته است درست ننشسته است بلکه بعضی از او بر بعضی نشسته است پس صبر نمی تواند کرد از جهت دعاهاپی که در تشهد می خواند بلکه صبر نمی تواند کرد از جهت تشهد نیز اما نهی از آن در حالت تشهد در صحیح زراره مذکور شد و ظاهر تعلیل نیز کراهت است و محتمل است که مراد صدوق کراهت شدید باشد و اما جزو اول پس در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست در اقعاء در میان دو سجده.

در حدیث صحیح از معاویه بن عمار و از محمد بن مسلم و از حلبی منقولست که ایشان گفتند که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اقعا مکن در نماز در میان دو سجده مثل نشستن سگ، و در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هیچ اقعا مکن در میان دو سجده و اقل مراتب نهی کراهت است و لا باس حدیث و صدوق نیز منافات با کراهت ندارد اگر چه ظاهر صدوق فرق است میان هر دو و لیکن فرق حاصل می شود به شدت کراهت و خفت آن و بعضی از حدیث زراره چون معلل است گفته اند که علت در جاهای دیگر جاریست و ترک مطلقا اولی است و من اجلسه الامام فی موضع یجب ان یقوم فیه فلیتجاف این مضمون در حدیث صحیح عبد الرحمن بن الحجاج منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که به رکعت دویم رسد و رکعت اول او باشد چه کند در وقتی که امام بنشینند از جهت تشهد حضرت فرمودند که تجافی کند و درست بنشیند و ظاهرش آنست که بر سر پا می نشیند چنانکه از مشایخ دیده ایم و شنیده ایم و این محمولست بر جواز یا استحباب چنانکه در باب جماعت خواهد آمد.

[سجود نهایت مرتبه تذلل است]

(و السجود منتهی العباده من ابن ادم لله تعالی ذکره و اقرب ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۸۸

یکون العبد إلى الله تعالی اذا کان فی سجوده و ذلک قوله عزّ و جلّ وَ اشْجُدْ وَ اقْتَرِبْ) و سجود نهایت مرتبه تذلل است که بندگان خداوند خود را به آن تذلل

و تعبد کنند و نزدیکترین احوال بندگان بجناب اقدس الهی وقتی است که ایشان در سجده باشند و اینست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که سجود کن و نزدیک شو و ظاهرش آنست که سجده کن تا قرب معنوی ترا حاصل شود.

و در حدیث صحیح وارد شده است از ابن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که چون بنده سجده را طول می دهد در جایی که کسی را نه بیند شیطان می گوید که او ییلاه بنی آدم اطاعت کردند و من عصیان کردم و ایشان سجده کردند و من ابا کردم.

و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که نزدیک ترین احوال بنده بجناب اقدس الهی وقتی است که او در سجده باشد.

و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که یک سجده می کند یک گناه او را محو می کنند و یک درجه او را بلند می کنند و استشهاد به آیه از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست و گذشت.

[چه معنی دارد سجده اول]

(و سال رجل امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال له یا ابن عمّ خیر خلق الله ما معنی السجده الاولى فقال تاویلها اللهم انك منها خلقتنا یعنی من الارض و تاویل رفع رأسك و منها اخرجتنا و السجده الثانيه و إليها تعیدنا و رفع رأسك و منها تخرجنا تاره اخری) و بسند كالصحيح منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد و گفت ای پسر عم بهترین خلق حق سبحانه و تعالی چه معنی دارد سجده اول حضرت فرمودند که تاویل آن اینست که خداوندا تو ما را از این جایی

یعنی از زمین آفریدی ما را و اصل ما از خاک بود، و تأویل سر برداشتنت اینست که ما را از خاک بیرون آوردی و نشو و نما دادی، و تأویل سجده دوم آن که ما را باز به خاک خواهی برد و می باید که متذکر شویم احوال و احوال قبر را، و تأویل سر برداشتن از سجده دوم آن که ما را مرتبه دیگر از این خاک بیرون خواهی آورد و تفکر کند در احوال روز قیامت.

[یک رکعت ایستاده برابر است با دو رکعت نشسته]

(و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن عله الصیلاه کیف صارت رکعتین و اربع سجعات قال لأن رکعه من قیام برکعتین من جلوس) و در موثق کالصحیح منقولست که ابو بصیر سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از علت نماز که چرا دو رکوع و چهار سجود مقرر ساختند حضرت فرمودند که یک رکعت ایستاده برابر است با دو رکعت نشسته و در رکوع ایستاده است و در سجود نشسته است.

و در موثق کالصحیح از اسحاق ابن عمار منقول است و از هشام بن حکم منقولست و سند صدوق به او صحیح است و او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و اسحاق از حضرت امام موسی کاظم روایت می کند و لفظ از آن حضرت که گفت عرض نمودم به آن حضرت که چرا در هر رکعتی یک رکوع و دو سجود است حضرت فرمودند که هر گاه سؤال کنی از چیزی خاطر خود را جمع کن و خیالهای باطل را از خاطر خود بیرون کن تا بفهمی به درستی که

اول نمازی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به جا آوردند نمازی بود که در پیش عرش الهی تعالی شأنه به جا آوردند زیرا که چون آن حضرت را به آسمان بردند در شب معراج و نزد عرش رسیدند خطاب از حضرت ربّ العزّه رسید که نزدیک شود به صاد و وضو بساز تا محل سجده ات پاک شود و نماز کن از جهت پروردگارت پس حضرت به آن چه مأمور شد از حق سبحانه و تعالی قیام نموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۰

رفت به نزد صاد و وضو ساخت و کامل ساخت وضو را پس ایستاد و رو به طرفی کرد که مأمور شد پس امر کردند او را که تکبیر بگوید گفت پس خطاب رسید که «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» را تا به آخر بخواند خواند دیگر خطاب رسید که سوره نسبت که سوره توحید است بخواند حضرت خواند پس حضرت خود گفت کذلک الله کذلک الله یعنی حق سبحانه و تعالی چنین است که گفتم اوصاف او را لفظاً و معنی یا ظهراً و بطناً، و چون مکرر گفت یا تاکیداً مکرر گفت پس خطاب رسید که یا محمد رکوع کن از جهت پروردگار خود پس برکوع رفت و خطاب رسید که تسبیح کبیر را بخوان حضرت سه مرتبه سبحان ربی العظیم و بحمده گفت پس خطاب رسید که سر از رکوع بردار پس راست شد چنانکه مأمور شد پس خطاب رسید که به سجده رو یا محمد از جهت پروردگارت پس حضرت به سجده رفت پس خطاب رسید که بگو سبحان ربی الاعلی و بحمده حضرت

سه مرتبه گفت پس خطاب رسید که درست بنشین یا محمد پس حضرت درست نشست پس چون درست نشست یاد کرد عظمت و جلال الهی را خود به سجده رفت بی آن که مامور شود تا به آخر آن چه مذکور شد در اول باب اذان و از این جهت است که اگر کسی یک سجده را فراموش کند نمازش باطل نمی شود.

[ذکر رکوع]

و انما يقال فى الرُّكُوعِ سبحان ربِّ العظیم و بحمده و فى السَّجُودِ سبحان ربِّ الاعلی و بحمده لانه لما انزل الله تبارک و تعالی «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ» ۵۶: ۷۴ قال النبى صلی الله علیه و آله اجعلوها فى ركوعكم فلما انزل الله عزَّ و جلَّ «سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» قال النبى صلی الله علیه و آله اجعلوها فى سجودكم و بسند قوی از عقبه بن عامر منقولست که چون حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که «فَسَبِّحْ» یعنی تنزیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۱

کن اسم پروردگار عظیم خود را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که این تسبیح را در رکوع خود قرار دهید و بگوئید سبحان ربی العظیم و بحمده یا لفظ و بحمده را بعد از این زیاد فرمودند از این جهت است که در بعضی از روایات هست و در بعضی نیست و چون آیه «سَبِّحْ اسْمَ» نازل شد یعنی تنزیه کن نام پروردگار خود را که از آن بالاتر است که تنزیه او کنند حضرت فرمودند که این آیه را در سجود خود جای دهید چنانکه در رکوع مذکور شد و تنزیه نام: ممکن است که نام زاید باشد از جهت تحسین لفظ یا

آن که مراد تنزیه اسم او باشد از آن که به آن معنی حق سبحانه و تعالی به آن موصوف باشد بر غیر او اطلاق توان کرد، و از تنزیه اسم تنزیه ذات بیرون می آید بطریق اولی، و جزو اول را صدوق زیاد کرده است که چرا در رکوع سبحان ربی العظیم و بحمده گفته شود و در سجود سبحان ربی الاعلی و بحمده و لفظ بحمده چون از صدوقست معلوم نیست که با هم مقرر شد یا آخر و از حدیث سابق ظاهر شد که در شب معراج چنین مقرر شده باشد پس جمع می توان کرد که در شب معراج از جهه حضرت مقرر شده و در زمین از جهت اُمت یا تاکیدا.

[سجده دوم]

(ثم ارفع رأسك من السجده الثانيه و تمکن من الارض و ارفع يديك و كبر ثم قم إلى الثانيه فاذا اتكيت على يديك للقيام قلت بحول الله و قوته اقوم و اقعده فاذا قمت إلى الثانيه قرأت الحمد و سوره و اقلت بعد القراءه و قبل الركوع) پس سر از سجده دویم بردار و قرار گیر در زمین از جهت استراحت که سنت است و بعضی گفته اند که واجبست و دستها را بردار از جهت برخاستن از سجده دویم و تکبیر بگو پس بواسطه رکعت دویم برخیز، و چون تکیه دهی بر دستها از جهت برخاستن اول زانو را بردار و بگو آن چه را که ترجمه اش اینست که به سبب حول و قوت الهی بر می خیزم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۲

و می نشینم و در اینجا اظهر آنست که هر دو بمعنی توفیق و قوتست پس چون برخیزی از جهت رکعه دویم

حمد و سوره را می خوانی هر سوره که باشد غیر سورهایی که گذشت و قنوت بخوان بعد از قرائت و پیش از رکوع به آن چه خواهد آمد، و اما جلسه استراحت پس در حدیث صحیح از عبد الحمید منقولست که دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که هر گاه سر از سجده دویم از رکعت اول بر می داشتند می نشستند تا قرار می گرفتند پس بر می خاستند.

و در موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون سر از سجده دویم در رکعت اولی برداری وقتی که خواهی برخیزی پس درست بنشین و بعد از آن برخیز.

و منقولست در قوی از اصبع بن نباته که همیشه امیر المؤمنین صلوات الله علیه که سر از سجده بر می داشتند می نشستند و قرار می گرفتند و بعد از آن بر می خاستند پس شخصی عرض کرد که یا امیر المؤمنین «صلوات الله علیه» ابو بکر و عمر وقتی که سر از سجده بر می داشتند شکم سراپا را بر زمین گذاشته بر می خاستند مانند شتر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که این عمل را جمعی می کنند که اهل جفاند از مردمان یعنی آداب نماز را نمی دانند یا اهل ستمند که بر خود ستم می کنند و خود را از ثواب محروم می کنند به درستی که نشستن و قرار گرفتن از جمله تعظیم نماز است و چون سنیان متابعت ایشان را واجب می دانند حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم گاهی تقیه می فرمودند.

چنانکه در موثق کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

را دیدم که چون سر از سجده بر می داشتند بر می خاستند و نمی نشستند. و در قوی از رحیم منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فدای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۳

تو کردم شما را می بینم در نماز چون سر از سجده بر می دارید در رکعت اولی و سیم می نشینید اندکی و بعد از آن بر می خیزید ما متابعت شما بکنیم حضرت فرمودند که شما بما نظر مکنید هر چه می گویند بکنید ظاهرا حضرت پیشتر به او گفته باشد که منشیند و چون فعل حضرت را دید به خاطرش رسید که متابعت حضرت کند و نمی دانست که ضرر به حضرت نمی توانستند رسانید و به او ضرر می رسانیدند چون جلسه استراحت از جمله شعار شیعیان است مثل دست گشودن، و سجده شکر، و دست برداشتن از جهت تکبیرات، و جهر بسم الله و امثال اینها هر چند واجب نمی دانند خلاف اینها را و لیکن می گویند که شعار رفضه است و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که تأسی واجب نیست و غافلند که در اینجا مانع هست که آن تقیه است بلی ظاهر می شود که هر جا که احتمال تقیه باشد متابعت ضرور نباشد بلکه باید که پرسند، و تکبیری که صدوق گفته است تکبیر سر برداشتن از سجده دویم است که مستحب است چهار تکبیر از جهت سجدتین در رفتن به سجده و در سر برداشتن از آن.

و اما گفتن بحول الله الخ پس در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون از سجده دویم برخیز و بگوید بحول الله أقوم و أقعد و

در صحیح از عبد الله بن سنان منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون سر از سجده برداری و خواهی که برخیزی می گویی اللهم ربی بحولک و قوتک اقوم و أقعد و اگر خواهی زیاد کن و ارکع و اسجد را، و در صحیح از رفاعه منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون از دو رکعت اول برمی خاستند می گفتند بحولک و قوتک اقوم و أقعد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۴

و در صحیح از ابن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در دو رکعت اول بنشینی و تشهد بخوانی و خواهی که برخیزی بگو بحول الله و قوته اقوم و أقعد، و در حسن کالصحیح منقول است که آن حضرت فرمودند که چون از دو رکعت برخیزی تکیه بر دستها کن و بگو بحول الله اقوم و أقعد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین می کردند همیشه و بهر عبارتی خوبست و لیکن اولی آنست که اگر روابط او بسیار باشد خطاب کند که در آن حال آن مناسب است و الا عینیت [غیبت ظ] و الله تعالی يعلم.

و اما قنوت عن قریب خواهد آمد (و انما يستحب ان یقرأ فی الأولى الحمد و انا أنزلناه و فی الثانیه الحمد و قل هو الله احد لأن انا أنزلناه سورہ النبئ صلی الله علیه و آله و اهل بیته صلوات الله علیهم فیجعلهم المصلی وسیله إلى الله تعالی ذکره لأنه بهم وصل إلى معرفه الله و یقرأ فی الثانیه

سوره التّوحید لَأَنَّ الدّعاء علی اثره مستجاب و علی اثره القنوت فیستجاب) و چرا سنت است که در رکعت اولی سوره حمد و انا أنزلناه بخوانند و در رکعت دویم حمد و قل هو الله احمد بخوانند زیرا که انا أنزلناه سوره نبی و اهل بیت اوست صلوات الله علیهم چون ملایکه و روح بر ایشان نازل می شود چنانکه خواهد آمد پس نماز گذارنده ایشان را وسیله خود می گرداند و متوسل به ایشان می شود در جمیع امور زیرا که به سبب ایشان حق سبحانه و تعالی را شناخته است، و در رکعت دویم بعد از حمد سوره قل هو الله احمد را می خواند زیرا که دعا در عقب آن مستجاب است و در عقب آن قنوت می خواند که دعاست پس مستجاب می شود دعا البته و در بعضی از نسخ بعد از مستجاب فیستجاب بعده القنوت است و اول بهتر است و این مضمون در روایات متفرقه واقع است صدوق همه را جمع کرده است و ممکن است که به همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۵

عبارت روایت دیده باشد.

[قنوت]

[قنوت سنتی است از سنن حضرت سید المرسلین]

(و القنوت سنّه واجبه من ترکها متعمّدا فی کلّ صلاه فلا صلاه له قال الله عزّ و جلّ وَ قُومُوا لِلّهِ قَانِتِينَ یعنی مطیعین داعین) و قنوت سنتی است از سنن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که واجبست و هر که این سنت را ترک کند عمدا در هر نمازی پس نماز او نماز نیست، حق سبحانه و تعالی فرموده است که بایستید از برای حق سبحانه و تعالی حال آن که با قنوت باشید یا قنوت را را بخوانید و مراد الهی اینست که

اطاعت کننده باشید خداوند خود را و دعا کنید خداوند خود را در قنوت.

و صدوق نقل کرده است رساله از سلیمان بن مهران اعمش که بحسب ظاهر از سنینست و بخاری و مسلم از او احادیث بسیار نقل کرده اند در صحیح خود، و نزد ما از شیعیان مخلص است و این رساله مشتمل است بر احکام بسیار و صدوق آن را صحیح می داند و ذکر کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که قنوت در همه نمازها سنت واجبه است در رکعت دویم بعد از قرائت و پیش از رکوع و ظاهر عبارت هر دو وجوبست و احتمال استحباب مؤکد دارد خصوصاً عبارت صدوق که گفته است که هر که در همه نمازها ترک کند او را نماز نیست و بحسب مفهوم دلالت می کند که اگر در یک نماز بخواند همه نمازهای او نماز باشد مع هذا عبارت «لا صلاه له» ممکن است که مراد از او این باشد که نماز او کامل نباشد نه آن که صحیح نباشد و استدلالی که صدوق به آیه کرده است خوبست اما تفسیری که کرده است مشعر بر خلاف مطلوبست چون عامه که اعتقاد به قنوت ندارند مثل ما بعضی مطلقاً و بعضی در بعضی از نمازها قایلند ایشان چنین تفسیری می کنند، و لیکن ما تفسیر او را تاویل کردیم بانکه مرادش قنوت خواهد بود و در اوایل کتاب صلاه تفسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۶

آن کرده شد و ظاهرش وجوب قیام و اخلاص و قنوتست و این آیه از جهت نیت بهتر از آیات دیگر است که بانها استدلال کرده اند و هم چنین است

آیه کریمه فَصَلِّ لِرَبِّكَ که گذشت در این باب آن نیز دلالت بر اخلاص می کند و احوط آنست که ترک نکنند قنوت را مهما ممکن اگر چه همین دست بر داشتن باشد با کلمه اللَّهُمَّ اغفر لنا و امثال آن و صحیحه زراره نیز دال است بر آن که مراد از قنوت در این آیه معنی اصطلاحی است نه لغوی.

و در حدیث صحیح از وهب بن عبد ربه منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که قنوت را ترک کند بعنوان میل از آن پس نماز او نماز نیست مثل سنیان که اکثر اعتقاد به آن ندارند، و جمعی که دارند علی رغم شیعیان ترک می کنند آن را پس اگر شیعه رغبه عنه ترک کند نماز او نماز نخواهد بود بلکه دغدغه می شود که مرتد شود چون انکار ما جاء به النبی (ص) کرده است.

و در حدیث صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که مرا خوش نمی آید که کسی رو را بگرداند از سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یا ترک کند آن را و تردید ممکن است که از راوی بوده باشد حق این است که حضرت هر دو شق را مکروه و بد دانستند.

[کمترین آن چه کافی است از قنوت]

(و ادنی ما یجزئ من القنوت انواع منها ان یقول رب اغفر و ارحم و تجاوز عتیا تعلم انک أنت الاعز الاکرم و منها ان یقول سبحان من دانت له السیماوات و الارض بالعبودیة و منها ان یسبح ثلاث تسیحات و لا یاس ان تدعو فی قنوتک و رکوعک و سجودک و

آن چه کافی است از قنوت چند نوع است از آن جمله نوعی که مشتمل بر دعا باشد چنانکه در صحیح یا موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که قنوت در نماز فریضه دعاست و در وتر استغفار است و دعای صدوق ترجمه اش اینست که پروردگارا گناهان ما را بیامرز و ببخشا و در گذر از آن چه می دانی به درستی که تو از آن عزیزتر و کریمتری که عزت و قهاریت ترا و کرم و بزرگواری و بخشش ترا کسی تصوّر تواند کرد.

و از آن جمله آنست که ثنا باشد مثل آن که می گوید که منزّه خداوندی که خاشع و مطیعند او را آسمانها و زمینها خودشان یا اهلشان یا هر دو به بندگی و ثنا دعای معنویست چنانکه در حدیث است که بهترین دعاها الحمد لله است چون هر که را مدح کنند هر چند چیزی طلب نکنند اصل مدح طلب است و از آن جمله قنوتست به سه تسبیح چنانکه در حدیث کالصحیح منقول است که سه تسبیح کافی است در قنوت و در حدیث دیگر از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کمترین قنوت پنج تسبیح است.

و در روایت علی بن محمد از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم از قنوت حضرت در فرمان همایون نوشتند که هر گاه تقیه شدید باشد دستها را بلند مکن و سه مرتبه بسم الله

الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ بگو و باکی نیست که دعا کنی در قنوت و رکوع و سجود و برخاستن و نشستن از جهه دنیا و آخرت و اگر خواهی حاجت خود را نام می بری.

و در موثق کالصحيح از عبد الرحمن منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که در وقت سجده دعا می توانم کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۸

حضرت فرمودند دعا بکن از برای دنیا و آخرت به درستی که پروردگار دنیا و آخرت اوست و همه را از او می باید طلبیدن.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که در راه مکه ابو بصیر امامت ما کرد و شتری گم شده بود از شخصی ابو بصیر در سجده گفت که خداوندنا ناهه فلانی را به او باز ده محمد بن مسلم گفت که پس داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و واقعه را به خدمت آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که چنین کرد؟ من عرض نمودم که بلی پس حضرت خاموش شدند عرض نمودم که نماز را اعاده کنم حضرت فرمودند که نه و دور نیست که حضرت را این منظور باشد که چرا ابو بصیر تقیه نکرد، یا برای خود کرده بود، یا آن که دلالت می کرد بر فضل او راوی چنین فهمید که خوب نکرده است و اکثر علما این حدیث را مستند این مسأله گردانیده اند به اعتبار آن که حضرت امر به اعاده نماز ابن مسلم نکرد و این دلیل نمی شود چون بطلان واقعی نماز امام سبب بطلان نماز ماموم نمی شود چنانکه خواهد آمد. (و سال الحلبی ابا عبد الله صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ الْقَنُوتِ فِيهِ قَوْلٌ مَعْلُومٌ فَقَالَ ابْنُ عَلِيٍّ رُبُّكَ وَصَلَّى عَلَيَّ نَبِيِّكَ وَاسْتَغْفِرُ لَذَنْبِكَ) و به اسانید صحیحہ منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ آیا در قنوت لفظی مخصوص هست کہ آن را باید خواند حضرت فرمودند کہ ثنای حق سبحانہ و تعالی را بہ جا آورده و صلوات بر پیغمبرت صلوات اللہ علیہ و آلہ بفرست و از گناہان خود استغفار کن ظاہرش آنست کہ عمدہ قنوت استغفار باشد و قبل از آن حمدہ و صلوات مطلوب است تا دعا مستجاب شود چنانکہ احادیث متکثرہ در این باب وارد شدہ است و محتمل است کہ استغفار نیز از جہہ تمہید دعا باشد چنانکہ احادیث بسیار نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۹۹

در این باب وارد شدہ است و بہتر آنست کہ کلمات فرج را بخواند و صلوات بفرستد و بعد از آن بگوید کہ اللّٰہم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا فی الدنیا و الآخرہ انک علی کل شیء قدير چون در حدیث حسن کالصحیح و کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقولست کہ مجزیست ترا در قنوت اللّٰہم اغفر لنا، و در حدیث موثق کالصحیح از اسماعیل منقولست کہ پرسیدم از آن حضرت صلوات اللہ علیہ از قنوت و آن چه در قنوت گفته می شود حضرت فرمودند کہ ہر چه حق سبحانہ و تعالی بر زبانت جاری سازد خوبست و چیزی مخصوص نیست کہ همان را باید خواند.

و دعاہای صحیفہ کاملہ خوبست، و پانزدہ مناجات حضرت سید الساجدین صلوات اللہ علیہ از بہترین دعاہا

است، و ابن طاوس طاب ثراه در مهج الدعوات ذکر کرده است قنوتات حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم را و هر چند قنوت بیشتر باشد بهتر است و بهتر است از سوره های دراز خواندن.

چنانکه در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که از شما قنوتش درازتر است در دار دنیا: راحتش در روز قیامت بیشتر خواهد بود.

و در حدیث صحیح از ابن عمار منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه دو کس در یک ساعت شروع کنند در نماز و یکی قرآن را بیشتر از دعا بخواند و دیگر دعا را بیشتر بخواند و در یک ساعت فارغ شوند کدام یک افضل است حضرت فرمودند که هر دو فضیلت دارند و هر دو خوبند عرض نمودم که من می دانم که همه خوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۰

است و همه فضیلت دارد حضرت فرمودند که دعا افضل است نشنیده که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ قَالَ رَبُّكُمْ اذْعُونِي اَسْتَجِبْ لَكُمْ یعنی پروردگار شما می فرماید که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب گردانم به درستی که آنها که تکبر می کنند از بندگی من زود باشد که ایشان را داخل جهنم کنند به خواری و زاری و الله که دعا عبادتست چون حق سبحانه و تعالی فرمود که «اذْعُونِي» و بعد از آن فرمود «عَنْ عِبَادَتِي» گویا غیر عبادت دعا عبادت نیست باز مکرر فرمودند که دعا و الله بهتر از تلاوت قرآن است و الله که آن بهتر است آیا عبادت منحصر نیست در دعا

و الله که همین دعا عبادتست آیا دعا مشکلتین عبادات نیست و الله که آن سخت ترین عباداتست و الله که سخت ترین عباداتست.

و ظاهراً از این جهت مشکلت است که آداب دعا بسیار است، و آن جمله حضور قلب است که با حق سبحانه و تعالی مناجات می کند و اگر دل متوجه جائی دیگر شود خصوصاً در دعایی که در نماز می کند اقل مرتبه اش آنست که مردود و مطرود شود چنانکه گذشت در این باب، دیگر می باید که دل مطهر باشد از حسد و کبر و ریا و عجب و بغض و غیر اینها از صفات رذیله و موصوف باشد بتقوی چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که قبول نمی کند حق سبحانه و تعالی عبادات را سیما این عبادتی که بهترین عبادتهاست مگر از متقیان و در شرح صحیفه کامله بسطی عظیم داده ام. (و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال القنوت فی کلّ رکعتین فی التّطوّع و الفریضه) و منقولست در قوی کالصحیح و شیخ نیز در موثق کالصحیح نقل کرده است از محمّد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که قنوت مطلوبست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۱

هر نماز دو رکعتی خواه نافله باشد و خواه فریضه، و بروایتی دیگر در موثق کالصحیح که آن حضرت فرمودند که در همه نمازهای پنجگانه قنوت بخوان محمد می گوید که عرض کردم این حدیث را حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اما نمازهای جهریه شک در آن نیست یا شک در آن مکن، و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و

ظاهر همه تقیه است چون جمعی از عامه در صبح قایلند و در شام نیز روایت کرده اند، و ابو حنیفه مکروه می داند بنا بر این اخبار مختلفه در این باب وارد شده است و بعضی حمل کرده اند بر تاکد استحباب در جهریه و حق آنست که در همه نمازها واجبست یا سنت مؤکد و اولی آنست که بقصد قربت واقع سازند.

(و روی عنه صلوات الله علیه زرارہ اَنَّهُ قَالَ الْقَنُوتُ فِي كُلِّ الصَّلَاةِ) و به اسانید صحیحہ منقولست از زرارہ کہ حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند کہ قنوت مطلوبست در همه نمازها، و در صحیح از زرارہ منقولست کہ حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه فرمودند کہ قنوت در هر نمازی در رکعت دویم است پیش از رکوع و از این قاعده کلیه مستثنی است قنوت جمعه به احادیث صحیحہ کہ خواهد آمد و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست کہ فرمودند کہ قنوت در هر نماز فریضه و نافله مطلوب است و از این باب اخبار بسیار است بلکه از جمله ضروریات دین شیعه است.

[دعای فارسی در نماز]

(و ذکر شیخنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه عن سعد بن عبد الله اَنَّهُ كَانَ يَقُولُ لَا يَجُوزُ الدُّعَاءُ فِي الْقَنُوتِ بِالْفَارِسِيَّةِ وَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ يَقُولُ اَنَّهُ يَجُوزُ وَ الْعَمْدِيُّ اَقُولُ بِهِ اَنَّهُ يَجُوزُ لِقَوْلِ أَبِي جَعْفَرِ الثَّانِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَا بَأْسَ اِنْ يَتَكَلَّمُ الرَّجُلُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۲

فِي صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ بِكُلِّ شَيْءٍ يَنَاجِي بِهِ رَبَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ لَمْ يَرِدْ هَذَا الْخَبَرُ لَكُنْتُ اجِيزُهُ بِالْخَبَرِ الَّذِي رَوَى عَنْ الصَّادِقِ

صلوات الله عليه انه قال كل شىء مطلق حتى يرد فيه نهى و النهى عن الدعاء بالفارسيه فى الصلاه غير موجود و الحمد لله و ذكر کرد شيخ و استاد ما از سعد که او می گفت که جایز نیست دعا کردن در قنوت به فارسی چون متلقى نیست از شارع و نماز عبادتست و هر چه از شارع متلقى نشده است نمی توان کرد لهذا تکبیر احرام و قرائت را به فارسی نمی توان گفت در حالت اختیار بی دغدغه، و صفار می گفت که جایز است و ابن ولید یا مصنف بر احتمالی می گوید که آن چه گمان من است آنست که جایز است از جهه حدیث صحیحی که علی بن مهزیار روایت کرده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه از مردی که آیا سخن می گوید در نماز واجب بهر چیزی که مناجات کند به آن با پروردگار خود حضرت فرمودند که بلی و اگر این خبر وارد نمی بود هر آینه تجویز می کردم به سبب حدیثی که از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که هر چیزی جایز است تا نهی در آن وارد شود از شارع و نهی از دعاهای فارسی وارد نشده است و حمد خداوند عالمیان را که وارد نشده است و توسعه فرموده است یا الحمد لله که ما را هدایت کرد بحق در این مسأله.

و در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی از بعضی از مشایخ او منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر چه را بان سخن می گویی با حق سبحانه و تعالی در نماز واجب باکی نیست و

کلام نیست.

شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله می فرمودند که عموم حدیث جواد مراد از آن علوم مطالب دنیا و آخرتست، و عموم خبر دویم در غیر عباداتست چون عبادات هیئتی خاصی است که از شارع متلقى است و هر گاه به فارسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۳

متلقى نشده باشد باید که نتوان کرد و جواب گفتم که چنانکه دلالت بر عموم مطالب دارد بر عموم لغات نیز دارد و تلقی همین اخبار بس است مگر آن که نهی وارد باشد و مدتی گفتگو بود و شک نیست که ترک آن اولی است و الله تعالی يعلم.

(و قال الحلبي له اسمي الائمه صلوات الله عليهم في الصلاة قال اجملهم) و به اسانید صحیحه و حسنه موثقه منقول است از حلبی که گفت عرض کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا در نماز جایز است که نام ائمه معصومین صلوات الله عليهم را ببرم حضرت فرمودند که مجمل نام ببر نه مفصل به آن که بگویند مثلا (اللهم اني أسألك بحقّ الائمه الراشدين يا المهديين يا الهادين) که اگر عامه گویند که اینها کیستند توان گفت که ائمه اند پس اگر تقیه نباشد مفصل نیز خوبست.

(و قال الصادق صلوات الله عليه كلما ناجيت به ربك في الصلاة فليس بكلام) و كالصحيح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر چه را به آن مناجات کنی با پروردگار خود در نماز آن کلامی نیست که سبب بطلان نماز شود هر چند از جهه امور دنیویه باشد.

و بسند حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که بهر چه با حق

سبحانه و تعالی سخن می گویی در نماز واجب باکی نیست و در صحیحه حلبی منقول است که آن حضرت فرمودند که هر چه حق سبحانه و تعالی را به آن یاد کنی یا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را یاد کنی آن نماز است.

(و سأل منصور بن یونس بزرج عن الرّجل یتباکی فی الصّلاه المفروضه حتّی یبکی فقال قرّه عین و الله و قال اذا کان ذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۴

فاذکرنی عنده) و بسند موثق کالصحیح منقولست از منصور بزرگ که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که او را گریه نیاید و خود را به گریه دارد در نماز واجب تا بگرید حضرت فرمودند و الله چشم او روشن باد یا روشن خواهد شد وقتی که از این دنیا برود و به ثواب آن برسد، و حضرت فرمودند که هر گاه چنین شود که آن را گریه نیاید پس مرا یاد کن به دعا و احتمال دارد که مراد این باشد که هر گاه ترا گریه نیاید مرا یاد کن تا گریه ات بیاید یا مظلومیت مرا یاد کن.

و در حدیث کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض کردند به آن حضرت که آیا خود را به گریه داشتن خوب است حضرت فرمودند به به اگر چه مثل سر مگس باشد.

و در موثق کالصحیح از سعید بن یسار منقول است که عرض نمودم به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه که خود را به گریه می دارم و گریه ام نمی آید حضرت فرمودند که سعی کن که گریه ات بیاید اگر

چه مثل سر مگس باشد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که اگر ترا گریه بسیار نیاید خود را به گریه بدار.

و در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقولست که به آن حضرت عرض نمودم که دعا می کنم و می خواهم که مرا گریه بیاید و نمی آید و بسیار است مردهای خود را یاد می کنم و مرا رقت بهم می رسد و می گریم آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی ایشان را یاد کن و چون رقت بهم رسد گریه کن و از حق سبحانه و تعالی مطالب بخواه.

و در موثق از علی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۵

علیه به ابو بصیر فرمودند که اگر ترسان باشی یا حاجتی داشته باشی پس اول حمد و ثنا و تعظیم الهی به جا آور به ثنایی که حق سبحانه و تعالی اهل آن باشد و صلوات بر نبی و آلش صلوات الله علیهم بفرست و حاجت خود را طلب کن و خود را به گریه بدار اگر چه مثل سر مگس باشد به درستی که پدرم صلوات الله علیه می فرمودند که نزدیکترین احوال بنده بجناب اقدس الهی آن وقتی است که بنده در سجود باشد و گریان باشد، و در حدیث کالصحیح از اسماعیل منقولست که حضرت به او فرمودند که اگر ترا گریه نیاید خود را به گریه بدار تا شاید بیاید پس اگر مثل سر مگسی آب از دیده بیرون آید پس به به.

[گریه کردن که صدا داشته باشد]

(و روی ان البكاء على الميت يقطع الصلاه و البكاء لذكر الجنة و النار من افضل الاعمال في الصلاه)

و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که گریه کردن که صدا داشته باشد بر میت قطع می کند نماز را و گریه کردن از جهه طمع بهشت یا خوف جهنم از جمله بهترین اعمال است در نماز و این حدیث بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث بزرگ و جمع کرده اند بانکه چون در حدیث سابق مقصود از گریه رضای الهی است و مرده را یاد می کند که گریه اش بیاید بواسطه خدا بنا بر این ضرر نداشت و در اینجا مطلوب میت است بنا بر این گریه مفسد صلاتست و بعضی عمل باین حدیث نکرده اند چون روایانش اکثر مجهولند و سند اول موثق است مع هذا مؤید است به عمومات احادیث بسیار که بعضی از آنها مذکور شد و این حدیث را حمل بر کراهت می توان کرد که مراد از قطع فوات فضیلت نماز باشد و آن چه اولاً مذکور شد اظهر است و بعضی گفته اند که این حدیث گریه با صداست و احادیث سابقه معمولست بر آن که صدا نداشته باشد به قرینه آن که به صد تشویش می خواهد که شاید قطره آب دیده بیرون آید و احوط آنست که از جهه دنیا مطلقاً گریه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۶

نکند و اگر گریه بکند آن نماز را تمام کند و ادعاه کند.

(و روی آنه ما من شیء الّما و له کیل او وزن الّما البكاء من خشیه الله عزّ و جلّ فانّ القطره منه تطفئ بحارا من النّیران و لو انّ باکیا به کی فی أمه لرحموا) و به اسانید متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که فرمودند

که نیست چیزی از ثواب مگر آن که آن را پیمانہ یا وزنی هست مگر گریه کردن از ترس الهی که یک قطره از آب دیده فرو می‌نشانند دریاہای آتش غضب الهی را و اگر یک کس گریه کند از جہہ امتی کہ همه مستحق عذاب الهی شدہ باشند حق سبحانہ و تعالیٰ ہمہ را می‌بخشد.

و بہ اسانید صحیحہ از حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ منقولست کہ در وصیتہائی کہ حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ را کردند یکی از آنها این بود کہ یا علی بر تو باد بہ بسیاری گریہ از ترس حق سبحانہ و تعالیٰ تا بنا کنند از جہہ تو بہر قطره از آب دیده ہزار خانہ در بہشت، و در بعضی از روایات صد ہزار خانہ و از نسخہ فقیہ ہر دو افتادہ است و بیت واقع است.

و در روضہ احادیث ہزار را نقل کردہ ام و ظاہراً اَلْف از نسخا افتادہ است و چون اسانید مختلفہ است ممکن است از روایت افتادہ باشد یا آن کہ ممکن است کہ یک خانہ مشتمل باشد بر ہزار یا صد ہزار خانہ و بہ اسانید متکثرہ منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کہ در روز قیامت ہر چشمی گریان خواہد بود مگر چشمی کہ از ترس الهی گریستہ باشد و ہر چشمی کہ از ترس الهی پر از آب دیده شود البتہ حق سبحانہ و تعالیٰ آن بدن را بر آتش دوزخ حرام گرداند و چون آب دیده بر رو روان شود بر آن رو گرد مذلت و خواری ننشیند و ہر چیزی کہ هست

آن را کیلی و وزنی هست مگر آب دیده را به درستی حق سبحانه و تعالی به اندکی از آن دریاهاى آتش را فرو

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۰۷

می نشاند و اگر بنده گریه کند از جهت امتی البته حق سبحانه و تعالی ببخشد آن امت را به سبب گریه آن بنده.

و در حسن کالصحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هیچ قطره نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر نیست از قطره آب دیده در شب تار از ترس حق سبحانه و تعالی که غیر او منظورش نباشد.

(و کَلَّ عین باکیه یوم القیمه العا ثلاثه اعین عین بکت من خشیه الله و عین غصت عن محارم الله و عین باتت ساهره فی سبیل الله) و به اسانید متکثره موثقه و قویه کالمتواتره از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که هر چشمی در روز قیامت گریان خواهد بود مگر سه چشم چشمی که از ترس الهی گریسته باشد و چشمی که او پوشانیده باشد از محرمات الهی و چشمی که بیداری کشیده باشد در راه الهی.

و در موق کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که خوشا حال صورتی که حق سبحانه و تعالی او را نظر کند که او گریه کند از ترس الهی بر گناهی که مطلع نشده باشد بر آن گناه غیر حق سبحانه و تعالی.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که یا موسی به

درستی که بندگان من تقرب نجستند بمن به چیزی که محبوبتر از سه خصلت باشد موسی گفت یا رب آن سه کدامست
خطاب رسید که یا موسی ترک دنیا است و پرهیزکاری از معاصی و گریستن از ترس من موسی گفت ای پروردگار من چه
ثوابت کسانی را که این صفات را داشته باشند پس خطاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۸

رسید که یا موسی اما تارکان دنیا یا ترک کنندگان محبت آن پس ایشان در بهشت خواهند بود و اما گریه کنندگان از ترس
من پس ایشان در مرتبه بلند که بالاترین درجاتست خواهند بود و کسی شریک ایشان نخواهد بود و اما پرهیزکاران از معاصی
پس من در روز قیامت تفحص اعمال خلاق بحساب و میزان خواهم کرد و تفتیش احوال ایشان نخواهم کرد و شکی نیست
که این رتبه ها بلندترین رتبه های امثال ایشان است و جمعی از محبت الهی گریسته باشند ثواب ایشان را محبوب ایشان می
داند و بس و دیگر اخبار خواهد آمد.

[جهر و اخفات در قنوت]

(و روی عن صفوان الجمال انه قال صلّیت خلف ابی عبد الله صلوات الله علیه ایاما فکان یقنت فی کلّ صلاه یجهر فیها و لا
یجهر) و در کافی و تهذیب بعد از و لا یجهر فیها هست و در تهذیب او لا یجهر فیها است و به اسانید صحیحه منقولست از
صفوان که گفت نماز کردم در عقب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و حضرت قنوت می خواندند در هر نمازی
که آن را بلند می خواندند و آن چه را بلند نمی خواندند و یعنی در جهریه و اخفاتیه و بنا بر نسخه که فیها نباشد نیز همین
معنی

دارد و احتمال دارد که مراد این باشد که در نماز جهریه قنوت می خوانند و قنوت را از روی تقیه بلند نمی خوانند و چون کافی اصل است و فیها دارد البته معنی اول مراد است و ظاهرا از قلم نساخ افتاده باشد.

(و روی عن زراره أنه قال قال ابو جعفر صلوات الله عليه القنوت كله چهار) و در صحیح از زراره منقولست که گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که هر قنوتی را بلند می باید خواند خواه در نماز جهریه و خواه در نماز اخفاتیه و خواه امام و خواه منفرد، و در مأموم خلافت چون معارض است این عموم بعموم احادیثی که وارد شده است که مأموم چیزی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۰۹

نمی شنوند به امام و میان دو عام عموم و خصوص من وجه است و ترجیح احدهما بر دیگری باین می شود که مرجحی دیگر بهم رسد از جهت یکی از این دو و چون نیست ظاهرا مخیر باشد میان هر دو و الله تعالی يعلم. (و القول فی قنوت الفریضه فی الايام كلها الا فی الجمعه اللهم انی أسألك لی و لوالدی و لوالدی و اهل بیتی و اخوانی المؤمنین فیک الیقین و العفو و المعافاه و الرّحمه و المغفره و العافیه فی الدّنیاء و الآخره) و از زراره بسند صحیح از آن حضرت صلوات الله منقولست که آن چه در قنوت نمازهای همه روزها گویند مگر در روز جمعه این است و تتمه حدیث خواهد آمد که در روز جمعه و وتر چه دعا بخوانند و ترجمه اش این است که خداوندا از تو سؤال می کنم از جبهه خود

و از جبهه پدر و مادرم و از جبهه فرزندانم و اهل خانه ام و برادران مؤمنم که از جبهه رضای تو با ایشان برادرم و از جبهه همه سؤال می کنم که همه را صاحب یقین کنی و گناهان همه را عفو کنی و از تقصیرات همه در گذری و رحمت خود را شامل احوال همه کنی و گناهان همه را بیامیزی و در دنیا و عقبی به عافیت باشند.

[تشهد]

[ذکر تشهد]

(فاذا فرغت من القنوت فاركع و اسجد فاذا رفعت رأسك من السجده الثانيه فتشهد و قل بسم الله و بالله و الحمد لله و الاسماء الحسنی كلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي السباعه ثم انهض إلى الثالثه و قل اذا اتكيت على يديك للقيام بحول الله و قوته اقوم و اقعد و قل في الركعتين الاخيرتين إماما كنت او غير امام سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر ثلاث مرّات و ان شئت قرأت في كلّ ركعه منها الحمد الا ان التسبيح افضل) پس چون از قنوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۰

فارغ شوی رکوع و سجود کن و چون سر از سجده دویم برداری تشهد بخوان و بگو و ترجمه اش اینست که استعانت و یاری می خواهم از اسم حق سبحانه و تعالی و از جناب اقدس الهی یا بعون الهی تشهد می خوانم و چگونه عون او را نخواهم و حال آن که اصل وجود و بقای من به اوست و شکر او و حمد او می گویم یا آن که جمیع ثناها

مخصوص ذات مقدس اوست و هر اسم خوبی که هست همه مخصوص اوست پس جمیع صفات کمال از اوست پس جمیع محامد مخصوص او باشد تعالی شأنه، علم دارم و شهادت می دهم که نیست الهی که مستحق عبادت و عبودیت باشد مگر واجب الوجود بالذاتی که جامع همه کمالات است در حالتی که او یگانه است و اصلاً تعدد و تکثر در ذات او و صفات او نیست و هیچ کس شریک او نیست در این معنی زیرا که هر واحدی غیر او به کثرت‌هایی بسیار مقرونست و ذات اوست که واحد من جمیع الوجوه است، و گواهی می دهم از روی علم و یقین که محمد (ص) بنده اوست و فرستاده اوست بسوی خلاق و حق سبحانه و تعالی او را به راستی بخلق فرستاد در حالتی که بشارت دهنده بود مطیعان را به ثواب و بیم کننده بود مجرمان را به عقاب پیش روز قیامت که بعد از او پیغمبری دیگر نخواهد بود، پس برخیز به رکعت سیم و دستها را بر زمین گذار و زانوها را بردار و در این حالت بگو که بحول و قوت الهی بر می خیزیم و می نشینم و در دو رکعت آخر و یک رکعت شام خواه امام باشی و خواه منفرد بگو تسبیحات اربع را سه مرتبه بنا بر بعضی از نسخ یا تسبیحات ثلث را بنا بر اکثر نسخ سه مرتبه بگو که نه تسبیح شود و اگر خواهی حمد را می توانی خواند در هر رکعتی و لیکن تسبیح افضل است.

اما تشهد پس در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله منقولست

که فرمودند که تشهد دو رکعت اول این است (الحمد لله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۱

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم صل على محمد و آل محمد و تقبل شفاعته و ارفع درجته) و در حديث صحيح از محمد بن مسلم منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه تشهد نماز را و دو بار عرض نمودم که چگونه است حضرت فرمودند که چون درست به نشینی بگو (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله) پس فارغ می شوی یعنی تشهد همین است یا تشهد واجب همین است یا آن که صلوات و سلام واجب نیست و اول اظهار است به قرینه آن که محمد بن مسلم گفت عرض نمودم که پس تحیاتی که بنده می گوید که التحیات لله و الصلوات الطیبات لله چه چیز است حضرت فرمودند که این لطفی از دعاست که بنده پروردگار خود را به لطف و مهربانی در می آورد، و این تحیات در تشهد آخر منقولست از طرق عامه و خاصه.

و در حديث كالصحيح وارد است که مراد از تحیات ملك و پادشاهی است و ابن اثیر ذکر کرده است که چون مقرر بود که از جبهه پادشاهان انواع تحیتها می کردند و همه راجع باین می شد که پادشاه زنده باشد و طلب حیات و بقا و ملك او می کردند بنده می گوید که هر تحیتی خوبست مثل ملك و بقا و سلامتی از آفات مخصوص حق سبحانه و تعالی است، و هم چنین صلوات طیب یعنی

صفات کامله مخصوص اوست یا آن که رحمت‌های خوب مخصوص اوست که به بندگان خود عطا می‌کند و بنا بر این محتمل است که مراد از تحیات نیز این باشد که تحیت‌هایی که بندگان با یکدیگر می‌کنند از تواضعها و دیدن‌ها به کاری نمی‌آید بلکه تحیاتی که حق سبحانه و تعالی فرماید نافع است چنانکه همیشه جبرئیل که می‌آمد می‌گفت که حق سبحانه و تعالی سلامت می‌رساند، و تحیت‌هایی که بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۲

با یکدیگر کنند که طلب آن از حق سبحانه و تعالی باشد آن نیز خوب است و آن مخصوص اوست مثل حیّاك الله یعنی حق سبحانه و تعالی ترا زنده دارد و سلام علیک یعنی حق سبحانه و تعالی ترا سالم دارد و ممکن است که این حدیث مستند صدوق باشد در آن که صلوات واجب نیست چنانکه در امالی ذکر کرده است که شهادتان واجبست و باقی تعبد است، و صدوق واجب می‌داند صلوات بر نبی و آل را هر وقت که اسم آن حضرت صلی الله علیه و آله مذکور شود و در تشهد اسم حضرت مذکور می‌شود پس او را از این جهت واجب می‌داند نه از جهت آن که جزو نماز است و لیکن این حدیث دلالت می‌کند بر آن که زیادهایی که در تشهد کبیر مذکور خواهد شد آنها واجب نیست یا آن که در تشهد همان واجب است و صلوات غیر تشهد است و جمعی بر اینند که همین کافی است که بگویند اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله (ص) و بعضی اشهد در آخر زیاد می‌کنند چنانکه در حسن

از حسن بن جهم منقول است که گفت سؤال کردم از ابو الحسن صلوات الله عليه از شخصی که نماز ظهر یا عصر کند و حدثی از او صادر شود در حالتی که از جهه تشهد دویم نشسته باشد حضرت امام موسی کاظم یا حضرت امام رضا صلوات الله علیهما فرمودند که اگر گفته باشد اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اعاده نمی کند نماز را و اگر پیش از تشهد حدث از او واقع شده باشد اعاده کند نماز را و این حدیث دلالت می کند بر آن که سلام سنت باشد یا واجب خارج باشد.

و در صحیحہ الفضلاء از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه از شهادتین فارغ شد نمازش تمام می شود، و احادیث صحیحہ مثل این بسیار است که بعضی از آنها مذکور خواهد شد در مبحث سلام.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۳

و در حدیث قوی از سوره بن کلیب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از کمترین چیزی که مجزیست از تشهد حضرت فرمودند که شهادتان.

و در حدیث صحیح علی الظاهر از یعقوب بن شعیب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تشهد در کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه شفع است یعنی شهادتان است نه یک شهاده چنانکه بنی امیه اسم حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله از اذان و از تشهد نیز انداختند از این جهت حضرت نسبت بکتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه می دهند تا اعتماد کنند و توهم اجتهاد آن حضرت

نکنند و چون اکثر عامه تشهد را سنت می دانند احادیث بعنوان تقیه بسیار وارد شده است از آن جمله از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که هر گاه از جهت تشهد بنشیند و حمد الهی بکند او را کافی است و حمل کرده اند بر آن که در مستحبات همین بس است، و باز منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که پرسیدند که در تشهد و قنوت چه چیز را بخوانیم حضرت فرمودند که بهترین چیزهایی که می دانید بخوانید که اگر مقرر می بود که خصوص بعضی از ثناها و دعاها می بایست خواندن هر آینه مردمان هلاک می شدند و یا اگر آن چه عامه می گویند از تحیات و غیر آن لازم می بود بر مردمان هر آینه هلاک می شدند، و مقرر بود که صحابه هر چه آسانتر بود از آن چه می دانستند می خواندند هر گاه حمد حق سبحانه و تعالی کردی کافی است محمولست بر زیادتیها که خواهد آمد و یا آن که مطلق تشهد را اکثر عامه واجب نمی دانند اهتمام تمام در تحیات دارند و هر که آن را نمی داند او را رافضی می خوانند.

و در حدیث صحیح از زراره و ابو بصیر منقول است که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۴

جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که روزه تمام نمی شود بدون زکات فطره هم چنان که صلوات بر حضرت نبی و آل او صلوات الله علیهم از تمامی نماز است و کسی که ترک کند صلوات را نماز او نماز نیست، و جمعی باین حدیث استدلال کرده اند بر آن که صلوات در تشهد واجب است و دلالتش بر عدم وجوب اظهر

است از وجوب.

و در فقه رضوی صلوات الله علی من نسب الیه در تشهد اول صلوات نیست، و در دویم است و عبارت صدوق عین عبارت آنست، و تمجید در وقت برخاستن گذشت.

و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون به نماز برخیزی بدان که گویا نزد او ایستاده و اگر تو حق سبحانه و تعالی را نمی بینی او ترا می بیند پس دل را متوجه نماز گردان و آب بینی مینداز و آب دهن مینداز و انگشتان را مشکن و تورک مکن که جمعی را حق سبحانه و تعالی معذب ساخت به سبب انگشتان شکستن و تورک در نماز، و چون سر از رکوع برداری پشت خود را راست کن تا همه مهرهای پشت به جای خود قرار گیرند و چون سر از سجده اولی برداری درست بنشین تا استخوانهای پشت به جای خود قرار گیرند و در رکعت اولی و سیم که سر از سجده برداری درست بنشین بنحو سابق تا جلسه استراحت بفعل آید و چون خواهی که برخیزی بگو (بحول الله و قوته اقوم و اقعده) به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین می کردند و اما تسبیحات بنا بر حدیث زراره که بعد از این خواهد آمد سه تسبیح است سه مرتبه آنست که الله اکبر نباشد و بنا بر حدیث رجاء بن ابی ضحاک که اعتماد بر او کرده است صدوق سابقا چهار تسبیح سه مرتبه می باید که دوازده باشد و احادیث تسبیح خواهد آمد.

[تشهد دوم]

(فاذا صلّیت الرّکعه الرّابعه فتشّهّد و قل فی تشهدک بسم

اللَّهُ و بِاللَّهِ و الاسماء الحسنی کلها لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالهدى و دين الحق ليظهره على الدين كله و لو كره المشركون التَّحِيَّات لله و الصَّلَامَات الطَّيِّبَات الطَّاهِرَات الزَّكَايَات النَّاعِمَات الغَادِيَات الزِّيَّاحَات المباركات الحسنات لله، ما طاب و طهر و زكى و خلص و نما فله، و ما خبت فلغيره اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي الساعة و اشهد ان الجنة حق و ان النار حق و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من فى القبور و اشهد ان ربي نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول ارسل، و اشهد ان ما على الرسول الا البلاغ المبين السلام عليك أَيُّهَا النَّبِيُّ و رحمه الله و بركاته السلام على محمد بن عبد الله خاتم النبيين السلام على الائمة الراشدين المهديين السلام على جميع انبياء الله و رسله و ملائكته السلام علينا و على عباد الله الصالحين و يجزيك فى التَّشْهَد الشَّهَادَاتَان و هذا افضل لأنها العبادة) پس چون ركعت چهارم را به جا آوری تشهد بخوان و در تشهد بگو آن چه را ترجمه اش گذشت و كافی است در تشهد شهادتان كه در اول مذکور شد یا (اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله) و در روایات شهادتین هر دو محتمل است و اول احوط است و فقه رضوی مشتمل بر زیادتی بسیار.

و روایت کرده است شیخ طوسی رضی الله عنه بسند موثق

از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه در رکعت دویم بنشینى بگو (بسم الله و بالله و الحمد لله و خير الاسماء لله اشهد ان لا اله

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۱۶

الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي الساعة اشهد انك نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول اللهم صل على محمد و آل محمد و تقبل شفاعته فى أمته و ارفع درجته) پس حمد مى كنى خدا را دو مرتبه يا سه مرتبه به (الحمد لله رب العالمين) پس بر مى خيزى.

پس چون در رکعت چهارم مى نشینی مى گویی (بسم الله و بالله و الحمد لله و خير الاسماء لله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا نعم الرسول التحيات لله و الصلوات الطاهرات الطيبات الزاكيات الغاديات الزائحات السابقات التاعيمات لله، ما طاب و زكى و طهر و خلص و صفا لله) و در روايات ديگر هست (و ما خبث فلغيره) و در حديث صحيح از يعقوب بن شعيب منقول است كه گفت عرض كردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه بخوانم در تشهد كه (ما طاب لله و ما خبث فلغيره) حضرت فرمودند كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه چنين مى فرمودند (و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله ارسله بالحق بشيرا و نذيرا بين يدي الساعة اشهد ان ربى نعم الرب و ان محمدا نعم الرسول و اشهد ان الساعة آتية لا ريب فيها

حَقَّ وَ النَّارِ حَقَّ وَ الْمَوْتِ حَقَّ وَ الْبَعْثِ حَقَّ وَ اِنَّ السَّاعَةَ الْخُ و بَعْدَ اِزْ وَ سَلَّمْتَ عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ فِى الْعَالَمِيْنَ اَنْتَكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ الْمَصْطَفٰى وَ عَلٰى الْمَرْتَضٰى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرٰءِ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ وَ عَلٰى الْاِئِمَّةِ الرَّاشِدِيْنَ مِنْ آلِ طِهْ وَ يَسَّ اَللّٰهُمَّ
صَلِّ عَلٰى نُوْرِكَ الْاَنْوٰرِ وَ عَلٰى حَبْلِكَ الْاَطْوَلِ وَ عَلٰى عُرْوَتِكَ الْاَوْثَقِ وَ عَلٰى وَجْهِكَ الْاَكْرَمِ وَ عَلٰى حَبِيْبِكَ الْاَحَبِّ وَ عَلٰى بَابِكَ
الْاَدْنٰى وَ عَلٰى مَسَلِكِ الصِّيْرٰطِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى الْهٰدِيْنَ الْمَهْدِيْنَ الرَّاشِدِيْنَ الْفٰضِلِيْنَ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ الْاٰخِيَارِ اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰى جِبْرٰئِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ اِسْرَافِيْلَ وَ عِزْرَائِيْلَ وَ عَلٰى مَلَائِكَتِكَ الْمَقْرَبِيْنَ وَ اَنْبِيَائِكَ الْمُرْسَلِيْنَ وَ رَسَلِكَ اَجْمَعِيْنَ مِنْ اَهْلِ
السَّمٰوٰتِ وَ اَهْلِ طَاعَتِكَ

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۱۸

اكتعين و اخصص محمداً بأفضل الصّلاه و التّسليم السّلام عليك أَيُّهَا النَّبِيُّ وَ رَحِمَهُ اللهُ وَ بَرَكَاتِهِ السّلام عليك و على اهل بيتك
الطّيبين السّيّام علينا و على عباد الله الصّالحين) پس سلام بگو از دست راست و می خواهی از دست راست و چپ و می
خواهی رو بقبله و چون در اکثر عبارات مشترک بودند همه را ذکر کردیم که اگر کسی خواهد همه را بخواند چون گذشت
که در قنوت و تشهد هر چه خواهی بخوان با احادیث دیگر، و حدیث معاویه بن عمار که هر دعایی در نماز عبادتست با مبالغه
بسیار، و جای دعا این دو جاست حتی آن که در نماز جماعت تشهد را طول می تواند داد زیرا که اگر مأوموم خواهد جدا می
تواند شد که پیش امام سلام دهد و اخبار بسیار در این باب وارد شده است و خواهد آمد.

اما ترجمه مشترکات و مختصات پس شهادتین مذکور شد در تشهد اول ارسله بالهدی الخ حق سبحانه و تعالی فرستاد آن حضرت را که هدایت کند یا از جهه یا به سبب آن که خلق را به راه راست و دین درست در آورد و او را بر همه دینها غالب گردانید هر چند کفار نمی خواستند غلبه او را یعنی عالمی در یک طرف بودند و آن حضرت بر خلاف راه ایشان و بر همه غالب شد.

و در این آیه دو معجزه است یکی آن که یک کس بر همه عالمیان غالب شدن نمی تواند بود الا از حق سبحانه و تعالی، دویم آن که خبر داد از غلبه آن حضرت و چنان شد و تمامش در وقت ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خواهد شد که همه مسلمان شوند و جزیه از اهل کتاب قبول نخواهند کرد ملکها و پادشاهی ها همه از خداوند عالمیان است بهر که خواهد می دهد و از هر که خواهد می گیرد، یا پادشاهی و وجود و بقا مخصوص اوست و دیگران لا- شیء اند هیچ بن هیچ بن هزاران هیچ و رحمتهای طیب و پاکیزه و طاهر و پاک از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۱۹

نعمتهای ظاهره و باطنه که در نمو و زیادتى است و همه نیکو و گواراست که در هر صباحی و در هر عصری نازل می شود و در تزاید و برکتست همه از جانب حق سبحانه و تعالی است، و هر چه خوبست و پاکیزه است و در زیادتى است و نعمتهایی که خالص است و می رسد یا عباداتی که خالص است از جمیع بدیها سیما ریا و تصدقاتی

که در نمو و زیادتی است یا هر خوبی که در تزاید است همه از اوست و به معونت اوست، و هر چه خبیث و بد است مثل معاصی و صفات رذیله آن از غیر خداست، و گواهی می‌دهم که بهشت حق است و بالفعل موجود است و هم چنین دوزخ، و حضرت سید المرسلین هر دو را در شب معراج دیدند و داخل بهشت شدند و شهادت می‌دهم که روز قیامت خواهد آمد و شکی در آمدنش نیست چون پیغمبران مؤید به معجزات سیما حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از آمدن آن خبر داده‌اند، و شهادت می‌دهم که حق سبحانه و تعالی زنده خواهد کرد مردگانی را که در قبرها مدفونند بلکه همه را و تخصیص باین جماعت به اعتبار آنست که اکثر مدفونند، و گواهی می‌دهم که پروردگار من نیکو پروردگاریست و حضرت محمد صلی الله علیه و آله نیکو رسولی است که حق سبحانه و تعالی او را به خلاق فرستاده است به اعتبار آن که بهتر از همه خلاق است و شفقتش بر امت از همه پیغمبران بیشتر است که در روز قیامت همه پیغمبران را غم خود باشد و نفسی نفسی گویند و آن حضرت صلی الله علیه و آله را غم امت باشد و امتی امتی گوید و وجوه این معنی را نهایت نیست، و گواهی می‌دهم که نیست بر پیغمبر مگر رسانیدنی که هویدا کنند رسالت را بر همه خلاق و ظاهر سازند هر مجهولی را از اصول و فروع دین و آن حضرت کردند هر چرا به آن مأمور بودند سلام الهی بر تو

باد ای پیغمبر با رحمتها و برکتهای او یا آن که سلام بودند از آفات دارین و رحمت نعمتهای باطنه است، و برکات نعمتهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۰

ظاهره با نعمتهای اخرویه و دنیویه از شفاعت کبری و بر آمدن بر معارج وسیله، و غلبه دین او بر همه ادیان و کثرت امت آن حضرت و امثال اینها.

و خاتم بکسر تا بمعنی آخر پیغمبران و بفتح تا یعنی به آن حضرت مهر شد نبوت و رسالت، رحمتهای الهی بر پیشوایان راه دین باد که راه راست را به هدایت الهی دارند به هدایاتی که مخصوص ایشانست و مراد از ایشان ائمه معصومینند صلوات الله علیهم یا ایشانند با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون امام کسی است که ریاست دنیوی داشته باشد با ریاست دینی باصطلاح حدیث چنانکه در قرآن مجید نیز باین معنی است امامت حضرت ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام که بعد از مرتبه نبوت و رسالت و خلّت به او خطاب شد که «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» به درستی که ما ترا امام گردانیدیم که جهاد کنی و ظاهر مراد از امامت پیشوائی انبیاست چنانکه حضرت ابراهیم راشد بانکه شش هزار پیغمبر که از نسل او بودند همه افتخار به متابعت آن حضرت می کردند و حضرات پیغمبر ما و ائمه هدی را صلوات الله علیهم رتبه تقدم بر جمیع پیغمبران کرامت کردند، و در شب معراج همه به آن حضرت اقتدا کردند و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است در سوره آل عمران وَ إِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ الْخ و غیر این از

آیات که سابقا اشاره بان شد.

و احادیث متواتره وارد شده است از طرق خاصه و عامه که از جمیع پیغمبران صلوات الله علیهم عهد و پیمان گرفتند بر اقتدا و متابعت ایشان، و متواتر است که حضرت عیسی که از پیغمبران اولوالعزم است در عقب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نماز خواهد کرد و آن که صدوق صلوات را ذکر نکرده است در هر دو تشهد از جهت آنست که بیان کنند که رای او اینست که صلوات واجب نیست و این بسیار مستبعد است از او که خود ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۱

کرده است که واجب شهادتان است و بس و مستحبات غیر صلوات را ذکر کرده است و آن را ذکر نکرده است با آن که سنیان با عداوتی که با اهل بیت دارند در صحاح خود ذکر کرده اند بعد از تشهد و پیش از سلام اخبار صلوات بر نبی و آل او را با آن که واجب می داند که هر مرتبه که اسم حضرت مذکور شود صلوات بفرستند.

و بهترین دلایل صلوات حدیث صحیح معراج است چون خطاب رسید به آن حضرت صلی الله علیه و آله که یا محمد صل علی نفسک و علی اهل بیتک چون بلفظ امر وارد شده است که صلوات فرست بر خودت و بر اهل بیت خودت و در مبحث اذان مذکور شد و علما غافل شده اند و بنا بر طریقه ایشان که امر از برای وجوبست بی دغدغه واجب است یا آن که جمعی کثیر نقل کرده اند اجماع شیعه را بر آن که صلوات بر نبی و آل او واجبست در هر دو تشهد و

اما نزد کسی که امر را از برای وجوب نداند و اجماع را حجت نداند وجوب و استحباب نزد او معلوم خواهد بود و قصد احتیاط می کند یا قربت محض و الله تعالی يعلم.

و دعای قبول شفاعت آن حضرت را در حق امت و رفع درجات آن حضرت مثل صلوات است که از جهت ما فایده دارد، و رتبه آن حضرت به مرتبه رسیده است که فوق آن متصور نیست و اگر با این دعا ضم کند و قَرَب و سیلته را مثاب خواهد بود چون آن حضرت مکرّر می فرمودند که از جهت من دعا کنید وسیله را و در باب مساجد گذشت یعنی خداوندان نزدیک گردان وسیله آن حضرت را که بر منبر وسیله بر آید و شفاعت امت کند صلی الله علیه و آله.

و الحمد لله الذی هدانا لهذا و حمد و سپاس و ستایش مخصوص خداوندیست که ما را هدایت کرد بدین اسلام و ایمان و ما را نبود که هدایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۲

یابیم اگر نه این بود که حق سبحانه و تعالی ما را هدایت می کرد، حمد خداوند عالمیان راست بر نعمت هدایت و غیر آن و فرق میان صلوات و رحمت و برکت و سلام ظاهر نیست و اگر کسی که این عبارت را گوید یابد که همه خوبست که طلب می کند بد نیست و ممکن است که مراد از صلوات رحمت خاصی باشد که آن بلندی و شیوع دین آن حضرت باشد در دنیا و شفاعت کبری باشد در عقبی و مراد از رحمت ازدیاد مراتب قرب آن حضرت باشد که طلب کنیم و این طلب سبب ازدیاد قرب

داعی باشد یا اولاد این مراد باشد چون کمالات امت کمالات آن حضرتست چنانکه فرمودند که مباحثات می کنم به شما با سایر امم و اگر چه به سقط باشد، و برکت عبارت از ازدیاد امت یا اولاد آن حضرت یا جمیع زیادتیه‌های دنیوی باشد، و سلام عبارت از سالم بودن دین آن حضرت باشد نظر به امت که بر نگردند و به عقب نگذارند بلکه مطلقاً ضرری به ایشان نرسد، و در فقه رضوی لفظ علی نبود در علی آل محمد اگر نگویند بهتر است و مجزیست که تا تقیه نباشد علی را ذکر نمی کنند هر چند آن حدیث مشهور که هر که فاصله کند میان من و آل من به علی نمی یابد شفاعت مرا مسنداً بما نرسیده است و هیچ شک نیست که مداومت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر ترک آن از بهترین اسانید است.

و اغفر لنا و بیامر ما را و برادران مؤمن ما را که سبقت گرفته اند بر ما به ایمان و پیش از ما به شرف ایمان مشرف شده اند و آن سبب ایمان ما شده است بحسب ظاهر اگر چه بحسب واقع الطاف الهی سبب ایمان کافی مؤمنان است و مگردان در دل ما کینه مؤمنان را یعنی مگذار که شیطان سبب آن شود ای پروردگار ما به درستی که تو مهربانی بر ما و بخشاینده گناهان ما را خداوند صلوات فرست بر محمد و آل محمد و بیامر مردان مؤمن و زنان مؤمنه را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۳

بیامر کسانی را که داخل شوند در خانه من با ایمان یعنی جمعی را که منسوبند بما و سایر مؤمنین

و مؤمنات را و زیاده مکن کافران را مگر تباه و هلاک و حمید مستحق حمد است و مجید یعنی عظیم الشأن و طه و یس هر یک اسم آن حضرت است و آل طه و یس ائمه معصومین با فاطمه زهرا صلوات الله علیهم خداوندا صلوات فرست بر سید الانبیاء که نور تست و تو او را از جهه هدایت عالمیان مقرر ساخته، و هدایت آن حضرت از کافه انبیا بیشتر است و ریسمان درازتر توست که به برکت چنگ زدن در متابعت آن حضرت با علی مراتب چنان می رسد و بر محل چنگ زدنی که اعتماد بر آن بیشتر است از همه اسباب قرب، و بر محل توجه تو که بهترین وجوه است و بر حبیب تو که محبوبترین انبیاست نزد تو و بر نزدیکترین درهای تو که از آن در به قرب تو فایز شوند و بر پیغمبری که راه قرب را باز کرد که هر که خواهد به سهولت به قرب تو فایز تواند شده، و اکتعین بمعنی اجمعین است و غالب آنست که آن را بواسطه تاکید اجمع می آورند و در اینجا نیز اجمع از پیش گذشته است و بمنزله تاکید آنست.

[سلام نماز]

(ثمّ تسلّم و أنت مستقبل القبله و تمیل بعینک إلی یمینک إن كنت إماما و ان صلیت وحدک قلت السلام علیکم مرّه واحده و أنت مستقبل القبله و تمیل بأنفک إلی یمینک و ان كنت خلف امام تأتمّ به فسلّم تجاه القبله واحده ردّا علی الامام و تسلّم علی یمینک واحده و علی یسارک واحده الا ان لا یکون علی یسارک انسان فلا تسلّم علی یسارک الا ان

تكون بجنب الحائط فتسلم على يسارك و لا تدع التسليم على يمينك كان على يمينك احد او لم يكن) پس سلام می دهی رو بقبله و اشاره می کنی بچشم به جانب دست راست اگر امام باشی، و اگر تنها نماز کنی یک مرتبه می گویی السلام علیکم رو بقبله و اندکی رو را می گردانی که میل کند بینی تو بدست راست تو، و اگر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۴

عقب امامی باشی که به او اقتدا کرده باشی یک سلام را رو بقبله می گویی جواب سلام امام، و یک سلام می کنی به جانب دست راست، و یکی به جانب دست چپ مگر آن که در دست چپ کسی نباشد که در این صورت سلام به جانب دست چپ نخواهی کرد مگر آن که پهلوی دیوار باشی که سلام بر دست چپ خواهی کرد و ترک مکن سلام بر دست راست را خواه کسی باشد و خواه کسی نباشد.

و این عبارت نقل بمعنی است که صدوق کرده است حدیث قوی کالصحیح مفضل بن عمر را که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از علت واجب بودن سلام در نماز حضرت فرمودند که علتش حلال شدنست از نماز چون تکبیر احرام حرام می کند چیزهایی که در نماز نمی توان کرد، سلام آنها را حلال می کند و به سبب آن از نماز بیرون می آید گفتم چرا سلام بر دست راست می کنند و بر دست چپ سلام نمی کنند حضرت فرمودند که ملکی که حسنات را می نویسد بر دست راست است و آن که سیئات را می نویسد بر دست چپست و نماز حسناتی است که در آن سیئات نیست

از این جهت سلام بر دست راست می کنند و بر دست چپ نمی کنند عرض نمودم که چرا السّلام علیکم می گویند بلفظ جمع و السّلام علیک نمی گویند با آن که ملک دست راست یکی است حضرت فرمودند که تا سلام بر هر دو کرده باشند و ملک دست راست را زیادتی دادند که ایما به جانب او کردند عرض نمودم که چرا بجمع رو ایما نمی کنند و منفرد به بینی ایما می کند و امام بچشم فرمودند که جای دو ملک نزدیک کنار دهانست و کاتب حسنات به جانب راست دهن است و نماز گذارنده به او سلام می کند تا نمازش را در صحیفه اش ثبت نماید گفتم چرا ماموم سه سلام می دهد حضرت فرمودند که یکی جواب سلام امام است و ردّ بر او و بر فرشتگانی است که با امامند، و سلام دویم بر دست راست است هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۵

باشد و بر ملائکه ایست که موکلند بر نماز گذارنده، و سلام سیم بر کسانی است که بر دست چپ امامند و بر فرشتگانیست که موکلند بر ایشان و اگر در دست چپ او کسی نباشد سلام سیم را نمی کند مگر آن که دست راست او دیوار باشد و در دست چپ کسی باشد که اقتدا به امام کرده باشد در این صورت سلام بر دست چپ می کند گفتم سلام امام بر کیست حضرت فرمودند که بر ملائکه، و مامومین به فرشتگانی که موکلند بر او می گوید بنویسید که نماز من سالم است از چیزی که سبب فساد آن باشد و با مامومین می گوید که شما سالمید و ایمنید از عذاب الهی گفتم چرا تحلیل

نماز به سلام شد حضرت فرمودند که اولاً تحیت و سلام است بر دو ملکی که بر او موکلند، دیگر هر گاه بنده نماز می کند با حدودش و رکوع سجود تمام سلامش این معنی دارد که بنده از آتش دوزخ سالم است و نمازش سالم و مقبول است و در روز قیامت هر گاه نمازش سالم باشد جمیع اعمالش سالم خواهد بود و اگر نمازش سالم نباشد جمیع اعمال خوبش مردود می شود اینست عبارت حدیث و موافق است با آن چه صدوق گفته است، و آن چه علما ذکر کرده اند که مستند اینها را ندیده ایم ضرر ندارد چون علل الشرائع را نداشته اند و بعضی که داشته اند بر متوجه آن نمی شده اند و اما دیوار را که نسبت به صدوقین داده اند بر خلاف گفته ایشانست و اشتباه علما از این عبارت شده است و با ضم حدیث اشتباه نیست.

و اما روایاتی که در این باب وارد شده است از آن جمله صحیحه لیث است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در صفی باشی یعنی ماموم باشی پس یک سلام از دست راست بگو و یکی از دست چپ زیرا که از دست چپ تو کسی هست که سلام کند بر تو و اگر امام باشی یک سلام بگو رو بقبله و از این حدیث ظاهر می شود که دو سلام وقتی است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۶

کسی در دست چپ او باشد و مؤید این است صحیحه ابن مسکان از عنبسه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از کسی که در صف باشد در عقب امام و بر دست چپ

او کسی نباشد چگونه سلام می دهد حضرت فرمودند که یک سلام می دهد از دست راست.

و در حدیث صحیح از عبد الحمید بن عواض منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر امامت کنی کافی است ترا یک سلام از دست راست و اگر ماموم باشی دو سلام بده و اگر منفرد باشی یک سلام بده رو بقبله.

و در حدیث صحیح از منصور منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که امام یک سلام می دهد و ماموم دو سلام می دهد و اگر در دست چپ او کسی نباشد یک سلام می دهد و از ابن مسکان از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه امام باشی سلامت این است که بر حضرات نبی و آل او صلوات الله علیهم سلام کنی و به گویی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین پس چون این سلام را گفتی نمازت منقطع شد پس اعلام می کنی قوم را در حالی که رو بقبله باشی و می گویی السلام علیکم و هم چنین اگر تنها باشی می گویی السلام علینا و علی عباد الله الصالحین چنانکه امام بودی و اگر ماموم باشی در نماز جماعت آن چه مذکور شد می گویی و سلام می کنی بر کسانی که در دست راست و دست چپ باشند پس اگر در دست چپ کسی نباشد سلام کن بر کسانی که از دست راست باشند و ترک مکن سلام از دست راست را اگر در دست چپ کسی نباشد.

و اما صحیحه فضلا از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که یک سلام می دهد

خواه امام باشد و خواه غیر او محمولست بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۷

سلامی که لازمست و بیکی اکتفا می توان کرد، و شیخ حمل کرده است بر غیر ماموم و در این اخبار دیوار نیست و لیکن مستند صدوق و پدرش حدیث سابق است و چون خلافی نیست در استحباب سلام دویم اکتفا به این حدیث می توان کرد در مستحب با عمل صدوقین.

اما در وجوب و استحباب سلام خلاف است جمعی قایلند بوجوب سلام از جهه احادیث متواتره که بلفظ امر وارد شده است و از آن جمله حدیث معراج است که حضرت فرمودند که چون صلوات بر خود و بر اهل بیت خود فرستادم التفات نمودم دیدم که فرشتگان و مرسلان و انبیاء در عقب من صف زده بودند خطاب بمن رسید که یا محمد بر ایشان سلام کن پس گفتم السلام علیکم و رحمه الله و برکاته پس وحی رسید به آن حضرت که منم سلام و تحیت، و تو و ذریت تو رحمت و برکاتید پس خطاب رسید که به جانب چپ التفات مکن از این جهه است که یک سلام می دهد امام به جانب قبله.

و احادیثی که بلفظ یا معنی امر است گذشت و خواهد آمد و تقریباً سی حدیث صحیح و بیست حدیث حسن و موثق است بلکه زیاده که همه را فضلاً عظیم الشان از اصحاب ائمه هدی صلوات الله علیهم از ایشان روایت کرده اند و از آن طرف احادیث واقع شده است که دلالتش بر عدم وجوب صریح نیست و خواهد آمد.

و شیخ بهاء الدین محمد به تبعیت شیخ شهید رحمه الله قایل باین بود که واجب خارج است

از نماز تا جمع بین الاخبار کرده باشد چون عمده احادیث استحباب آنست که حدث پیش از سلام ضرر ندارد، و لیکن چون دلایل آن که امر از برای وجوبست ظاهر نیست خصوصا در اخبار بنا بر این احوط آنست که به جا آورد و قصد وجوب و استحباب آن نکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۸

دیگر خلافت در آن که سلام السلام علیکم تنهاست یا السلام علیکم و رحمه الله و بس یا با ضم و برکاته یا آن که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین سلام است و بس یا آن که هر یک از این عبارات سلام است و این اظهر است چون در همه روایات بسیار وارد شده است اگر چه اولی آنست که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین را با سلامهای مستحبه به جا آورد و قصد خروج از نماز به آن نکند و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته را به جا آورد و بان قصد خروج کند و اگر اکتفا کند به صیغه آخر احوط است و اگر قصد خروج نکند جایز است و قصد کردن احوط است و چون صدوق امثال این اخبار را متفرق ذکر خواهد کرد در آنجا ذکر کردن انسیبست تا تکرار نشود.

(و قال رجل لأمر المؤمنين صلوات الله عليه يا ابن عمّ خير خلق الله ما معنى رفع رجلك اليمنى و طرحك اليسرى فى التّشّهّد فقال تاويله اللهم امت الباطل و اقم الحقّ قال فما معنى قول الامام السّلام عليكم فقال انّ الامام يترجم عن الله عزّ و جلّ و يقول فى ترجمته لأهل الجماعة امان لكم من عذاب الله يوم

القیمة) و بسند قوی منقول است که شخصی عرض نمود به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که ای پسر عم بهترین خلق حق سبحانه و تعالی چه معنی دارد و اشاره به چه چیز است آن که در تشهد پای چپ را بر زمین می گذارند و پشت پای راست را بر شکم پای چپ می گذارند حضرت فرمودند که تأویلش اینست که خداوند باطل را بمیران که زایل شود و حقرا اقامت کن که عالی شود چون راست تعلق بحق دارد و چپ تعلق بیاطل دیگر گفت چه معنی دارد آن که امام السلام علیکم می گوید حضرت فرمودند که امام از جانب حق سبحانه و تعالی سخن می فرماید و به جماعت مامومین می گوید که سلامتی و ایمنی باد شما را از عذاب الهی در روز قیامت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۲۹

(فاذا سلّمت رفعت یدیک و کبرت ثلثا و قلت لا اله الا الله وحده لا شریک له أنجز وعده و نصر عبده و اعزّ جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کلّ شیء قدير) پس چون سلام دهی دستها را بردار و سه تکبیر بگو و بگو این ذکر را منقول است در حدیث قوی از مفضل که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه سبب دارد که نماز گذارنده بعد از سلام سه مرتبه الله اکبر می گوید و دستها را بر می دارد حضرت فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فتح مکه معظمه کردند نماز ظهر را با اصحاب خود نزد حجر الاسود به

جا آوردند و چون سلام دادند سه مرتبه تکبیر گفتند و دستها را از جهت آن برداشتند و گفتند (لا اله الا الله وحده وحده وحده) تا با آخر و ظاهرا تبدیل دو وحده بلا شریک له از نساخ شده است و ظاهرا چون در فقه رضوی نبوده است ذکر نکرده است و شیخ بسند موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که بعد از سلام بگو

[تغیبات نماز]

(الله اكبر لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو حي لا يموت بيده الخير و هو على كل شىء قدير لا اله الا الله وحده صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده اللهم اهدني لما اختلف فيه من الحق باذنك انك تهدي من تشاء الى صراط مستقيم) و ترجمه دعای متن این است که نیست خداوندی بجز معبود بر حق و خداوند مطلق حال آن که یگانه است در ذات و صفات و افعال که مشابَهتی نیست افعال او را با افعال مخلوقین یا آن که در این وحدت او را شریک نیست چون هر واحدی غیر او به کثرات بسیار مبتلاست و وحدت من جمیع الوجوه مخصوص ذات مقدس اوست به جا آورد وعده خود را که بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۰

رسولش صلی الله علیه و آله کرده بود که فتح مکه خواهید کرد چنانکه در قرآن مجید نیز فرموده است که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُوْلَهُ و نصرت داد بنده خود را محمد صلی الله علیه و آله و مغلوب ساخت گروه گروه عرب را

یعنی مغلوب خواهد کرد یا همه عالمیان را یا اهل مکه را به تنهایی که محض قدرت او بود و بس پس مرا و راست پادشاهی و بس و مخصوص اوست همه ثناها، او زنده می گرداند طفل را در شکم مادر و او می میراند و او بر همه چیزی قادر و تواناست و در تتمه حدیث مفضل مذکور است که پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رو به اصحاب خود فرمودند و فرمودند که ترک نکنید این تکبیرات و این کلمات را در عقب هر نماز واجبی به درستی که هر که اینها را بگوید ادا کرده است شکر نعمت قوت یافتن اسلام و مسلمانان را که بر او واجب است که این شکر را به جا آورد بدان که این تکبیرات اول تعقیبی است که مستحب است و چون اهتمام بسیار به شان این تعقیب هست با تعقیبات دیگر که می گوید اینها را بمنزله جزو صلاه کرده است و در تعقیب ذکر نکرده است.

(و سَبَّحَ تَسْبِيحَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ هِيَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ تَكْبِيرَةً وَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ تَسْبِيحَةً وَ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ تَحْمِيدَةً فَأَنَّهُ رَوَى عَنِ الصَّادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ مَنْ سَبَّحَ تَسْبِيحَ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا فِي دُبُرِ الْفَرِيضَةِ قَبْلَ أَنْ يَثْنِيَ رَجْلَيْهِ غُفِرَ لَهُ) وَ تَسْبِيحَ حَضْرَتِ فَاطِمَةَ زَهْرًا رَا بَغْوًا وَ أَنْ سَيِّ وَ چَهار مرتبه الله اکبر و سی و سه مرتبه سبحان الله و سی و سه مرتبه الحمد لله است به درستی که منقولست بسند صحیح از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه فرمودند که هر که تسبیح حضرت فاطمه زهرا را صلوات الله علیها بگوید پیش از آن که پاها را از حالت تشهد بگرداند در عقب نماز واجب حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۱

او را بیامرزد و ابتدا می کند به الله اکبر و از عبارت ظاهر می شود که آن چه ضرور است ابتدا تکبیر است و در تسبیح و تحمید مخیر است و مشهور آنست که ابتدا به تکبیر می کند پس به تحمید پس به تسبیح چنانکه در حدیث صحیح منقولست از محمد بن عذافر که گفت با پدرم داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پس پدرم از آن حضرت پرسید از تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها حضرت الله اکبر گفتند تا سی و چهار مرتبه شمردند پس الحمد لله گفتند تا شصت و هفت مرتبه شد پس سبحان الله گفتند تا صد مرتبه شد و همه را بدست خود یک جا شمردند یعنی می باید که متصل گفته شود و تکبیر سی و چهار مرتبه باشد و تحمید و تسبیح هر یک سی و سه مرتبه بترتیب، و در حدیث کالصحیح از لیث منقولست به همین ترتیب.

و در حدیث کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در وقتی که خواهی بخوابی سی و چهار مرتبه الله اکبر بگو و سی و سه مرتبه الحمد لله و سی و سه مرتبه سبحان الله بگو و آیه الکرسی و معوذتین و ده آیه از اول سوره و الصافات بخوان و ده آیه از آخر همین سوره.

و در حدیث کالصحیح

از برادر داود بن فرقد منقول است که شهاب از ما التماس کرد که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کنیم که زنی هست از جن که در خواب من می آید در شب و مرا می ترساند حضرت فرمودند که او را بگو که تسبیحی به هم رساند و سی و چهار مرتبه تکبیر بگوید و سی و سه مرتبه تسبیح و سی و سه مرتبه تحمید و بعد از آن ده مرتبه بگوید (لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی بیده الخیر و له اختلاف اللیل و النهار و هو علی کل شیء قدير)

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۲

و این حدیث موافق است با حدیثی که صدوق از طرق عامه روایت کرده است و موافق است با فقه رضوی مع هذا در این حدیث نیست که تسبیح فاطمه است با آن که و او دلالت بر ترتیب ندارد و بر تقدیری که ترتیب ذکر اعتبار داشته باشد دلالت می کند بر آن که در تسبیح آن حضرت در وقت خواب مخیر باشند میان هر دو عنوان اما بعد از نماز حدیثی بخاطر ندارم که موافق گفته صدوق باشد و بر تقدیری که باشد مخیر باشند و هیچ شک نیست که عمل به آن چه مشهور است اولی است بلکه متعین است و ظاهر آنست که تقیه وارد شده باشد.

و در حدیث کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در هر روزی در عقب هر نمازی محبوبتر است نزد من از هزار

رکعت نماز در هر روزی و جمعی چنین فهمیده اند که هر تسبیحی برابر است با هزار رکعت نماز و لفظ حدیث دلالت می کند بر این که تسبیح عقیب هر نماز واجب و سنت مجموع بهتر است از هزار رکعت نماز.

و در حدیث قوی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که عبادت کرده نشده است حق سبحانه و تعالی به تمجید و ثنائی بهتر از تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و اگر بهتر از این چیزی می بود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن را به آن حضرت عطا می فرمود.

و در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که تسبیح حضرت فاطمه که صد است یک مرتبه بگوید و در عقب آن بگوید لا اله الا الله حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد.

و منقولست از ابو هارون که آن حضرت صلوات الله علیه به او فرمودند که ای ابی هارون به درستی که ما امر می کنیم اطفال خود را به تسبیح حضرت فاطمه زهرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۳

صلوات الله علیها چنانکه امر می کنیم ایشان را به نماز پس ملازمت و مداومت نما بر آن که مداومت ننموده بنده بر آن که شقی شود.

و آن چه مشهور است که از مشایخ شنیده ام و در بعضی از کتب دیده ام آنست که چون صناید قریش اراده تزویج حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها کردند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که تزویج او را من اختیار ندارم هر که را حق سبحانه و تعالی می فرماید من به او

می دهم و در این شب ستاره زهره از آسمان جدا می شود و به خانه هر که نزول کند به او خواهم داد و چون همه منتظر بودند و زهره از آسمان جدا شد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها نظر به آن کرده و از روی تعجب الله اکبر می گفتند تا چون سی و چهار مرتبه تمام شد به خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قرار گرفت حضرت فاطمه سی و سه مرتبه الحمد لله را گفتند ستاره متوجه آسمان شد پس حضرت سبحان الله گفتند سی و سه مرتبه تا به جای خود رفت منافقان گفتند سحر بود و محمد عاشق علیست چنین کرد حق سبحانه و تعالی سوره و النجم را فرستاد و نفی قول ایشان فرمود.

و صدوق روایات بسیار نقل کرده است از طرق عامه از عبد الله بن عباس که چون در غدیر خم آن حضرت منصوب شد به امامت منافقان گفتگوها می کردند تا چون به مدینه مشرفه آمدند آن حضرت صلوات الله علیه بیمار شدند و صحابه از آن حضرت سؤال می کردند که بعد از تو که جانشین تو خواهد بود حضرت فرمودند که امشب قریب به صبح ستاره از آسمان جدا خواهد شد به خانه هر کس که نازل شود از اصحاب من او وصی و خلیفه من خواهد بود و چون شب شد همه کس منتظر بودند و آرزو می کردند که آن ستاره در خانه او نازل شود که ناگاه ستاره از آسمان جدا شد که عالم را منور کرد و به حجره حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۴

امیر المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد منافقان گفتند که

محمد عاشق علیست و این همه سعی می کند از جهت او که حق سبحانه و تعالی سوره و النجم را فرستاد یعنی بحق آن ستاره که به زیر آمد که صاحب شما محمد عاشق علی نیست و گمراه نیست چون عشق گمراهی است و نیست امامت و خلافت مگر وحیی که از جناب اقدس الهی است.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایتی طولانی نقل کرده است که این سوره در تزویج حضرت فاطمه صلوات الله علیها نازل شد و حدیث إن شاء الله تعالی در باب نکاح آن حضرت مذکور خواهد شد.

و منافاتی نیست میان روایات چون ممکن است که دو مرتبه ستاره نازل شده باشد و دو مرتبه سوره نازل شده باشد چنانکه اکثر مفسرین ذکر کرده اند که سوره فاتحه را سبع مثانی می گویند از آن جهت که دو مرتبه نازل شد یک مرتبه در مکه معظمه و یک مرتبه در مدینه مشرفه و الله تعالی يعلم.

و در احادیث صحیحه از زید و منصور و سعید و زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که تسبیح حضرت فاطمه (ع) از جمله ذکر بسیارست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ذکر کنید خداوند خود را ذکر بسیار.

و در حدیث صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که حق سبحانه و تعالی را ذکر کند ذکر بسیار حق سبحانه و تعالی او را دوست می دارد و هر که خداوند خود را ذکر بسیار کند حق سبحانه و تعالی از جهت او می نویسد دو برات یک برات و بیزاری از جهنم و یک بیزاری از نفاق

و می باید که به همین عنوان که منقولست به جا آورده شود تا آن که از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر کسی شک کند در عدد آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۵

اعاده کند که زیاد و کم نشود.

و دیگر فرمودند که می باید قطع نکند و سخن نگوید حتی به آن که نگوید در آخر الله اکبر کبیرا و هم چنین و الحمد لله رب العالمین در آخر حمد نگوید که دغدغه بطلان آن می شود و در وقت خواندن الله اکبر بهتر آنست که بر هر تکبیری وقف کند و نفس منقطع شود حقیقه یا حکما و تدبر کند در جلال و عظمت الهی و قصد کند که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که وصف او توان کرد چون بزرگی او نه از قبیل بزرگیهاست که متصور می شود.

نه بزرگیش هست ز افزونی ذات او بر ز چندی و چونی

و اگر وصل کند موافق قرائت وصل کند و به نحوی که متعارفست که وصل به سکون یا وقف به حرکت می کنند نشود و هم چنین در باقی و در الحمد لله این معنی را قصد کند که جمیع ثناها و جمیع کمالات مخصوص ذات اقدس واجب الوجود بالذاتی است که مستجمع جمیع کمالاتست و در سبحان الله قصد کند که تنزیه می کنم و منزّه می دانم ذات اقدس حق سبحانه و تعالی را از هر چه لایق بذات او نیست که جسم نیست و جوهر نیست و عرض نیست و در مکان و جهت نیست و دیدنی نیست و محال است حلول او و هم چنین صفات او منزّه است از هر چه

لایق او نیست حتی از تعدّد بلکه او را صفتی غیر ذات اقدس نیست و هم چنین افعال او را منزّه داند از ظلم و عبث و سایر آن چه لایق او نیست و در هر کلمه می باید که تقدیسی تازه و تمجیدی غیر سابق در خاطر خود در آورد و با حضور قلب باشد در همه و بعد از آن تهلیل سابق را ده مرتبه بخواند.

و در احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است آن تهلیل و در تعقیب مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

[زندگی علی ع و فاطمه س]

(و روی انّ امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال لرجل من بنی سعد الا- احدثک عنی و عن فاطمه أنّها کانت عندی فاستقت بالقربه حتّی اثر فی صدرها و طحنت بالزحی حتّی مجلت یدها و کسحت البیت حتّی اغبرّت ثیابها و أوقدت تحت القدر حتّی دکت ثیابها فاصابها من ذلك ضرّ شدید فقلت لها لو اتیت اباک فسالتیه خادما یکفیک حرّ ما أنت فیہ من هذا العمل فاتت النبی صلی الله علیه و آله فوجدت عنده حدّاثا فاستحت فانصرفت فعلم صلی الله علیه و آله أنّها قد جاءت لحاجه فغدا علینا و نحن فی لفاعنا [لحافنا خ ل] فقال السّلام علیکم فسکتنا و استحیینا لمکاننا ثمّ قال السّلام علیکم فسکتنا ثمّ قال السّلام علیکم فخشینا ان لم نردّ علیه ان ینصرف و قد کان یفعل ذلك فیسلّم ثلاثا فان اذن له و الّا انصرف فقلنا و علیک السّلام یا رسول الله ادخل فدخل و جلس عند رءوسنا ثمّ قال یا فاطمه ما کانت حاجتک أمس عند محمّد فخشیت ان لم نجبه ان یقوم فاخرجت رأسی فقلت و الله

انا اخبرك يا رسول الله انها استقت بالقربه حتى اثر في صدرها و جرت بالرحى حتى مجلت يداها و كسحت البيت حتى اغبرت ثيابها و اوقدت تحت القدر حتى دكنت ثيابها فقلت لها لو اتيت اباك فسالتيه خادما يكفيك حرّ ما أنت فيه من هذا العمل قال أ فلا اعلمكما ما هو خير لكما من الخادم، اذا اخذتما منامكما فكبرا اربعا و ثلثين تكبيره و سبّحا ثلثا و ثلثين تسيحه و احمدا ثلثا و ثلثين تحميده فاخرجت فاطمه صلوات الله عليها رأسها فقالت قد رضيت عن الله و عن رسوله و بسند عامه كه اكثر راويان آن سنين مرويست كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه به شخصي از بنى سعد كه ايشان را سعديه مى گویند فرمودند كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۳۷

مى خواهى خبر دهم ترا از حال خودم و حضرت فاطمه كه چگونه بود به درستي كه فاطمه نزد من بود و آب از چاه مى كشيدند و داخل مشك مى كردند و بر پشت خود گرفته به خانه مى آوردند و اين مقرر بود كه زنان شبها مى رفتند و آب خانه را ايشان مى آورند و چون تسمه مشك بر سينه مى افتاد سينه آن حضرت پينه كرده بود يا مجروح شده بود و آسيا بدست مبارك خود مى فرمودند و الحال نيز در عراق عرب مقرر است كه از نصف شب تا صبح زنان آسيا بدست مى كنند، تا آن كه دست مبارك آن حضرت پينه كرده بود، و آن قدر خانه را رفته بودند كه جامه‌هاى آن حضرت گرد آلود شده بود، و آن قدر آتش به زير ديگ كرده بودند كه جامه‌هاى آن حضرت همه چركن شده بود

و از این خدمات به آن حضرت ضرری عظیم می رسید و اکثر اوقات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشغول جهاد بودند مدد آن حضرت نیز کمتر می رسید پس من به آن حضرت گفتم که کاش به نزد پدرت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می رفتی و از آن حضرت سؤال می کردی کنیزکی که این مشقتها را از دوش شما بر می داشت یا اگر می رفتید بد نبود پس حضرت سیده نساء عالمیان به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند دیدند که جمعی در خدمت حضرت نشسته اند و مشغول صحبتند پس آن حضرت را شرم آمده برگشتند و حضرت سید المرسلین که آن سیده را دیدند که برگشتند یافتند که البته کاری داشتند چون همیشه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به دیدن ایشان می رفتند و کم آن حضرت به محض زیارت می آمدند.

پس روزی دیگر صباحی حضرت به نزد ما آمدند و من و فاطمه در کسائی بودیم و بغیر از آن جامه دیگر نداشتیم و اگر یکی می پوشید دیگری برهنه می ماند چنانکه عامه روایت کرده اند پس حضرت فرمودند که السلام علیکم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۳۸

این سلام اذن بود و ظاهراً جواب این سلام واجب نبود یا جواب بلند نبود پس ما خاموش ماندیم و از شرم برهنگی جواب ندادیم تا سه سلام فرمودند و ترسیدیم که اگر جواب ندهیم آن حضرت برگردند چون چنین مقرر بود که سه سلام می فرمودند اگر جواب می شنیدند داخل خانه می شدند و الا ظاهر می شد که حالتی واقع است که نمی توانند داخل شدن بر می گشتند پس هر دو گفتیم و علیکم

السَّلام یا رسول الله داخل شوید آن حضرت داخل شدند و آمدند و بر بالای سر ما نشستند پس فرمودند که ای فاطمه چکار داشتی دیروز نزد پدرت آمدی پس ترسیدیم که اگر جواب ندهیم آن حضرت برگردند پس سر از آن عبا بیرون آوردم و گفتم من عرض نمایم حاجت او را و چنین بود که آن قدر فاطمه صلوات الله علیها مشک آب آورده است که اثر کرده است در سینه آن حضرت، و آن قدر آسیا دست کرده است که دستهای او پینه کرده است، و آن قدر خانه رفته است که جامهای او گرد آلود شده است و آن قدر در زیر دیگک آتش کرده است که جامهای آن حضرت چرکن شده است پس من به ایشان گفتم که ای کاش به نزد پدرت می رفتی و خادمی از آن حضرت طلب می کردی که تا این مشقتها از دوش شما برمی خاست حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که می خواهید که بعوض کنیزک تعلیم کنم شما را چیزی که از برای شما بهتر از خادم باشد، وقتی که خواهید که خواب روید سی و چهار مرتبه الله اکبر بگوئید و سی و سه مرتبه سبحان الله بگوئید و سی و سه مرتبه الحمد لله پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها سر از لحاف یا کسا بیرون آوردند و فرمودند که راضیم از خدا و رسول آن چه را کردند و راضیم به آن چه عطا فرمودند.

و در علل سه مرتبه واقع است قد رضیت و ترتیب تسبیح به نحو نیست که نزد عامه اشهر است عکس مشهور اول تسبیح و دیگر

چون واو دلالت بر ترتیب ندارد و نزد محققین و ترتیب ذکری دلالت ندارد دور نیست که صدوق موافق مذهب خود نقل کرده باشد یا سهو از نساخ واقع شده باشد و علی ای حال شک نیست که بنحو مشهور اولی است و اگر کسی در وقت خواب بهر دو عنوان بلکه بهر سه طریق بخواند عمل به همه اخبار و نسخ کرده خواهد بود.

[دنباله تعقیبات]

(فاذا فرغت من تسبیح فاطمه صلوات الله علیها فقل اللهم أنت السلام و منک السلام و لک السلام و إليك يعود السلام سبحان ربک رب العزّه عمّا یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین السّلام علیک أیها النّبیّ و رحمہ الله و برکاته السّلام علی الائمه الهادین المهدیین السّلام علی جمیع انبیاء الله و رسله و ملائکته السّلام علینا و علی عباد الله الصّالحین ثمّ تسلّم علی الائمه واحدا واحدا صلوات الله علیهم و تدعو بما بدا لک یا بما احببت) پس چون از تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها فارغ شوی بگو آن چه در فقه رضوی مذکور است و ترجمه اش اینست که خداوندا توئی سلام یعنی سلام از جمیع نقایص، یا توئی رحمت از باب مبالغه و سلامتیها و رحمتها از تست که هر کرا می خواهی عطا می کنی و از جهت تست سلامتی ها و هر که سعی می نماید در تصفیه اخلاق از نقایص از جهت رضای تو می کند، و هر کرا سالم می داری از جهت بندگی خود می داری و بسوی تو بر می گردد سلامتی ها یعنی اگر بندگان کنند از توفیق تست و به سبب هدایت تست تنزیه

کن پروردگار خود را آن خداوندی که پروردگار عزت و جبروتست و اینها مخصوص ذات مقدس اوست تنزیه کن و پاک دان او را از آن چه عالمیان او را وصف به آن می کنند یا عزیز است از وصف عقلا فکیف از وصف غیر ایشان و سلامی از جناب اقدس او و چگونه سلامی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۰

بر پیغمبران مرسل باد و باقی مذکور شده است سابقا پس سلام می دهی بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم یک یک و بعد از آن هر چه به خاطر رسد یا هر چه را خواهی از خداوند خود طلب کن.

باب التَّعْقِيبِ

[مقدمه]

بابی است در بیان آن چه در عقب نمازها باید خواند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَإِذَا فَرَغْتَ فَانصَبْ وَإِلَى رَبِّكَ فَارْغَبْ پس منقولست از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که مراد الهی آنست که هر گاه از نماز واجب فارغ شوی پس متوجه پروردگار خود شو یا دست به دعا بردار و هر مطلبی که داری از خداوند خود طلب نما تا عطا کند ترا.

و در خبری دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که مراد از آیه دعاست در عقب نماز که بنشینند و دعا کنند، و اکثر مفسرین چنین تفسیر کرده اند، در اخبار بسیار وارد شده است که مراد اینست که چون از امر نبوت فارغ شدی علی را نصب کن از جهت امامت.

و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که چون از حج وداع فارغ شدی نصب کن علی را در غدیر خم

از جهت امامت و منافات نیست میان این روایات به آن که اول ظهر آیه باشد و آخر بطن یا هر دو ظهر باشد که هر دو مراد باشد و در آیات از این باب بسیار است و این اخبار از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست، و زمخشری در این تفسیر گفته است که ناصبی را می رسد که بگوید که مراد این است که چون از نماز فارغ شوی سبّ امیر المؤمنین بکن ای ملعون کافر دشمن خدا و رسول در آیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۲

تفاسیر مختلفه کرده اند و همه را تو نقل می کنی از عکرمه و سدی و قتاده و حسن، و عکرمه که از جمله خوارج است شنیدی که هرگز خارجی نسبت به علی این گفته باشد تو می خواهی از جمله مسلمانان باشی و چنین کفری را تجویز کنی که کفار تجویز نکرده باشند و خود آیات بسیار در شأن آن حضرت در همین تفسیر نقل کرده، از آیه مباحله و تطهیر و خاتم و سوره هل اتی و غیر آن، و بحسب لفظ چه فرقت میان تفسیر تعقیب و تفسیر نصب امامت غدیر، و مسلمانی نفی غدیر نکرده است غایتش آنست که بعضی از عامه تاویل می کنند غرض آنست که اعتماد بر فضیلت متعارف نیست یا آن که این ملعون بحسب متعارف علامه عصر خود است از امثال این گفتگو بسیار گفته است که پاره مذکور شد سابقا و پاره در اماکن خود مذکور خواهد شد.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر که نماز فریضه را به جا آورد

و تعقیب کند تا وقت فریضه دیگر پس او بمنزله مهمان حق سبحانه و تعالی است و بر خدا لازم است که مهمان خود را گرامی دارد و احادیث فضیلت تعقیب را بعد از این خواهد گفت.

[کمترین چیزی دعا عقب نماز]

(قال الصادق صلوات الله عليه ادنى ما يجزئك من الدعاء بعد المكتوبه ان تقول اللهم صل على محمد و آل محمد اللهم انا نسألك من كل خير احاط به علمك و نعوذ بك من كل شر احاط به علمك اللهم انا نسألك عافيتك في جميع أمورنا كلها و نعوذ بك من خزي الدنيا و عذاب الآخرة) کلینی بسند حسن کالصحيح بل الصحيح از زرارہ روایت کرده است و ظاهر است که صدوق نیز از زرارہ روایت کرده است چنانکه این ضعیف را به تجربه علم حاصل است پس صحیح باشد بی دغدغه که آن حضرت فرمودند که کمترین چیزی که مجزیست ترا از دعا عقب نماز واجب اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۳

به گویی این کلمات و جیزه را که مشتمل است بر جمیع مطالب دنیوی و اخروی.

خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل آن حضرت خداوندا من و جمیع مؤمنان همه از تو سؤال می کنیم از هر خیر و خوبی که علم تو به آن احاطه کرده است و به آن عالمی و پناه می آوریم ما همه به تو از هر شر و بدی که علم تو به آن محیط است خداوندا سؤال می کنیم همه عافیت ترا که همه را حفظ کنی در جمیع کارهای ما از هر چه خوب نباشد از ضررهای دنیوی و اخروی و همگی به تو پناه می آوریم از خواری دنیا و عذاب آخرت و

این الفاظ در کافی مفرد واقع شده است ممکن است که نسخه صدوق بلفظ متکلم مع الغیر باشد یا خود تغییر داده باشد بنا بر حدیثی که واقع شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی امامت کند جمعی را و دعا را مخصوص خود گرداند خیانت کرده است ایشان را، و حق سبحانه و تعالی تعلیم بندگان فرموده است در سوره فاتحه که دعا را بلفظ جمع کنند در «اهْدِنَا» بلکه خطاب را بلفظ جمع آورند در «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ» و حکمتش آن که بنده خود را قابل خطاب و دعا نداند دیگران را با خود ضم کند تا به برکت ایشان دعای او مستجاب شود قطع نظر از آن که شفقت بر خلق الهی از ارکان ایمانست و دأب این بنده در جمیع دعاها آنست که بلفظ جمع می کنم همیشه بلکه تا مقدور است دعای اخوان را مقدم می دارم بلکه از جهت ایشان دعا می کنم و بس.

[خواندن توحید]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من احبَّ ان يخرج من الدنیا و قد تخلَّص من الذنوب كما يتخلَّص الذهب الذي لا كدر فيه و لا يطلبه احد بمظلمه فليقل في دبر الصلوات الخمس نسبه الربِّ تبارك و تعالی اثنی عشر [اثنتی عشر خ] مره ثم يبسط يديه و يقول اللهم انی أسألك باسمك المخزون المكون الطهر الطاهر المبارك و أسألك

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۴

باسمك العظيم و سلطانك القديم ان تصلّی علی محمد و آل محمد یا واهب العطا یا یا مطلق الاساری یا فكاك الرقاب من النار أسألك ان تصلّی علی محمد و آل محمد و ان

تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا آمنا و ان تدخلنی الجنه سالما و ان تجعل دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاها و اخره صلاحا انک انت علمام الغیوب ثم قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه هذا من المخفیات [المختار خ] مما علمنی رسول الله صلی الله علیه و آله و امرنی ان اعلم الحسن و الحسین صلوات الله علیهما و منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که خواهد از دنیا بیرون رود از گناهان پاک شده باشد چنانکه خالص می شود طلای بی غش و کسی طلب نکند از او مظلومه را که همه را حق سبحانه و تعالی از او راضی گرداند پس باید که در عقب نمازهای پنجگانه بخواند سوره نسبت را که سوره توحید است، و از آن جهت آن را سوره نسبت می خوانند که یهود از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سؤال کردند که نسبت کن از جهت ما خداوند خود را که او را با خلق چه نسبت است از خویشی یا نسبت عموم و خصوص و امثال آن حق سبحانه و تعالی سوره قل هو الله احد را فرستاد و بیان فرمود که نسبت او بی نسبتی است حاصل آن که آن سوره را دوازده نوبت بخواند پس دستها را بگشاید و بگوید که اللهم الخ که ترجمه اش این است که خداوندا از تو سؤال می کنم بحق اسم تو آن اسمی که دلالت بر ذات مقدس تو می کند و چون ذات مخفی است و کسی را به آن راهی نیست هم چنین به آن اسم کسی راه ندارد.

و چنانکه در اخبار

کثیره وارد شده است که اسامی اعظم الهی هفتاد و سه اسم است حق سبحانه و تعالی یک اسم را مخصوص خود گردانید و هر یک از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۵

انبیا را بحسب قابلیت اسامی کرامت کردند و از آن جمله آصف بن برخیا یک اسم از آن اسماء داشت که تخت بلقیس را در یک چشم زدن حاضر گردانید، و حضرت عیسی را دو اسم داده بودند که به آن دو اسم مرده را زنده می کرد و معجزات باهره ازو ظاهر می شد، و حضرت موسی را چهار اسم داده بودند، و حضرت ابراهیم را هشت اسم، و حضرت نوح را پانزده اسم، و حضرت آدم را بیست و پنج اسم صلوات الله علیهم، و پیغمبر ما را و ائمه معصومین را صلوات الله علیهم هفتاد و دو اسم داده بودند پس ظاهر آنست که آن یک اسم مراد باشد و قسم می دهند حق سبحانه و تعالی را به آن اسم و سؤال می کنند بحق و حرمت آن اسم و ممکن است که نوع مراد باشد و همه این اسامی اعظم مراد باشد چون از غیر انبیاء و اوصیا صلوات الله علیهم پوشیده است، و پاک و پاکیزه است از آن که بر غیر زبان انبیاء و اولیا جاری گردد، و با برکت است که جمیع فواید دنیوی و اخروی بر آن مترتب می شود.

و سؤال می کنم ترا بحق آن اسم عظیم یا هر اسم عظیمی که ترا هست و بحق پادشاهی تو که عبارتست از عموم قدرت او که عین ذات اوست و قدیم است چون ذات او قدیم است که صلوات فرست بر محمد

و آل او ای خداوندی که بخشاینده عطاهائی و ای خداوندی که رها کننده اسیرانی از عذاب جهنم و ای خداوندی که آزاده کننده گردنهای خلایقی از آتش دوزخ سؤال می کنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل او و گردن مرا خلاصی دهی از آتش دوزخ و بیرون بری مرا از دنیا ایمن از عذاب خودت و آن که مرا داخل بهشت کنی با سلامتی از جمیع مکاره سابقه بر آن و بگردانی اول دعای مرا فلاح و رستگاری از عذاب خود و وسط آن را بگردانی فیروزی به مطالب عالیه و آخر آن را صلاح گردانی که به سبب آن داخل کردم در فوج مقربان به درستی که تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۶

خوب می دانی هر غیبی را و می دانی که چه چیز است که صلاح ما در آنست پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که این دعا از جمله دعاهاى مخفی است که به همه کس نمی دهند یا دعاهاى بیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله انتخاب فرموده اند و تعلیم من دادند و فرمودند که تعلیم کنم بحسن و حسین بهترین جوانان اهل بهشت.

و بسند صحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر که نماز صبح را بکند و در عقب آن یازده مرتبه قل هو الله احد بخواند در آن روز گناهی بر او ننویسد علی رغم شیطان.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید که ترک نکند در عقب نمازهای واجب سوره توحید را و هر

که بخواند آن را در عقب فرایض حق سبحانه و تعالی جمع کند از جهت او خیر دنیا و آخرت را و بیامرزد او و پدر و مادر و فرزندان او را.

[دعای یوسف در عقب هر نماز واجب]

(و قال الصادق صلوات الله عليه جاء جبرئیل (ع) إلى یوسف علیه السلام و هو فی السجن فقال یا یوسف قل فی دبر کل فریضه اللهم اجعل لی فرجا و مخرجا و ارزقنی من حیث احتسب و من حیث لا-احتسب) و بسند حسن کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که جبرئیل (ع) به نزد یوسف (ع) آمد در وقتی که در زندان بود و گفت ای یوسف در عقب هر نماز واجبی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا از این غم مرا فرجی ده و بیرون آمدنی یا سببی از جهت بیرون آمدن من عطا کن و روزی ده مرا از جاهائی که گمان دارم و از جاهائی که گمان ندارم، و می باید که در آن زودی خلاص شده باشد و بظهور گذاشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۷

نفرموده باشند یا از راوی افتاده است و غرض اینست که خواندن این دعا از غمها خلاصی می دهد و روزی را فراخ می گرداند.

[دعای امام صادق ع]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه یقول فی دبر کل صلاه اللهم اهدنی من عندک و افض علی من فضلک و انشر علی من رحمتک و انزل علی من برکاتک) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که شبیه هذلی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله آمد و گفت یا رسول الله پیر شده ام و ضعیف شده ام از اعمالی که خود را به آن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج و جهاد پس تعلیم کن مرا یا رسول الله سخنی که نافع باشد مرا و سبک کن بر

من یا رسول الله پس حضرت فرمودند که باری دیگر بگو تا سه بار گفت حضرت فرمودند که نماند در دور تو درختی و کلوخی مگر آن که ترحم کردند و بر حال تو گریستند چون نماز بگذاری ده مرتبه بگو

سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم

که حق سبحانه و تعالی به برکت این تمجید ترا عافیت کرامت می فرماید از کوری و دیوانگی و خوره و فقر و پیری بد پس گفت یا رسول الله فواید این دنیوی بود فایده آخرت را چیزی بفرمایید حضرت فرمودند که در عقب هر نمازی می گویی اللهم اهدنی الخ پس دست خود را گرفت مانند آن که چیزی در دست گرفته باشد و روانه شد پس شخصی باین عباس گفت که خال تو سخت گرفت این کلمات را، و ازین جهت خال گفت که والده ابن عباس از قبیله هذیل بود پس حضرت فرمودند که به درستی که اگر باین عمل کند و عمدا ترک نکند فردای قیامت او را گویند که از هر دری از درهای بهشت که خواهد داخل بهشت شود.

و اما ذکر اول پس ترجمه اش آنست که تنزیه می کنم تنزیه کردنی که لایق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۸

باشد خداوندی را که از آن بزرگتر است که عظمت او را تصوّر توان کرد و حمد و ثنا و ستایش می کنم او را بر این تسبیح و سایر نعم او و نیست احدی را که ترک کند معاصی را یا به جا آورد طاعات را مگر بحول و قوت الله تعالی که رتبه او از آن بلندتر است که کسی تصور

آن تواند کردن و از آن بزرگتر است که تصوّر بزرگی او توان کردن.

و دعای دویم ترجمه اش اینست که خداوندا هدایت کن مرا از نزد خود به هدایات خاصه که بداری مرا به آن راهی که محبوبترین راههاست نزد تو و فایض گردان بر من از فضل خود از انوار مکاشفات و مشاهدات هر چند قابلیت آنها ندارم، و پهن گردان بر من از رحمت خود که هر عضوی از اعضای من صرف شود در راهی که محبوب تست که تا شکر آن به جا آورده شود از رحمتهای خاصه تو و نازل گردان بر من از برکات نعمتهای دنیوی تا آن که بخاطر جمع متوجه جناب اقدس تو توانم شد یا مرتبه اول مرتبه محبت است و دویم معرفت و سیم لوازم آن از واردات قدسیه و چهارم فناء فی الله و بقای بالله یا سیم مرتبه فناست و چهارم بقا مجمل- شامل جمیع کمالات و خیراتست و جامع ترین دعاهاست و اعظم وسایل قرب است هر گاه از روی حضور قلب و تضرع، و زاری خوانده شود و از جهت این دعا عددی مقرر نساختند و ظاهرش آنست که یک مرتبه کافی است و اظهر آن است که این را به قوت و قدرت مقرر فرموده باشند و آن چه مقرر است نزد ارباب دعا از مشایخ عدد جمل را اعتبار می کنند و آن چهار هزار و هشتصد است تقریباً و پنج هزار مرتبه در شبانه روزی به زودی می رسانند بجمیع مطالب و الله تعالی يعلم.

(و قال صفوان بن مهران الجمال رأیت ابا عبد الله صلوات الله علیه اذا صلّى و فرغ من صلاته

رفع یدیه فوق رأسه) و به اسانید صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۴۹

و کالصحیح منقولست از صفوان شتریان که دیدم امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که چون نماز می کردند و از نماز فارغ شدند دستهای خود را بر بالای سر می بردند آن چه ظاهر است دست بردن از جهت دعاست از روی ابتهال و تضرع و اولی آنست که وقتی برد که گریه آید او را و جمعی که چنین فهمیده اند که گویا رحمت الهی فایض می شود بنده آن را قبول می کند و بدست خود می گیرد چنانکه در حدیث سابق دعا را بدست گرفت و لیکن مناسب اخبار بسیار معنی اولست و علی ای حال شک نیست که اقلا این را طلب کند که رب تقبل صلاتی یا ربنا تقبل صلواتنا و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه و کالصحیحه وارد شده است در باب وضو بعضی از آن گذشت.

[دعای بی جواب نمی ماند]

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ما بسط عبد یدیه إلى الله عزّ و جلّ الا استحیی الله ان یردّها صفرا حتّی یجعل فیها من فضله و رحمته ما یشاء فاذا دعا احدکم فلا یردّ یدیه حتّی یمسح بهما علی رأسه و وجهه و فی خبر اخر علی وجهه و صدره) و منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هیچ بنده دستهای خود را بالا نکرد و به جانب آسمان که قبله دعاست مگر آن که حق سبحانه و تعالی او را شرم می آید که آن دست را خالی برگرداند تا آن که حق سبحانه و تعالی در آن دست می گذارد از فضل و رحمت خود آن چه

را می خواهد پس هر گاه یکی از شما دعا کند پس باید که دستهای خود را بر نگرداند تا آن که آن دستها را بر سر و روی خود بمالد و در حدیث دیگر در این تتمه که تا بر رو و سینه خود نمالد، و از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در غیر نماز دست بر سر و روی خود بکشند و در نماز نشکنند.

[آخر سخنان در تعقیب]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه من اراد یکتال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۰

بالمکیال الاوفی فلیکن اخر قوله سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ وَ سَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ فَانَّ لَهُ مِنْ كُلِّ مَسْلَمٍ حَسَنَةٌ) و منقولست بسند صحیح از بکر بن محمد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که هر که خواهد که او را کیل کنند به کیلی که تمامتر باشد یعنی او را اعظم ثوابها بدهند یا او را به ترازوی عظیم تر بکشند که کنایه باشد از نجات و ثواب عظیم پس باید که آخر سخنان او این آیات باشد پس به درستی که هر گاه چنین کند او را عطا می کنند بعدد هر مسلمانی یک حسنه و ترجمه اش اینست که تسبیح و تنزیه بکن پروردگار خود را که عزت و عظمت و کبریا مخصوص ذات مقدس اوست از هر چه وصف کنند او را یعنی تنزیه کن از وصف واصفان یا عزیز است و منزّه است از وصف ایشان، و رحمتی و سلامتی که قدر و وزن او را الله تعالی داند بر پیغمبران مرسل باد، و جمیع محامد مخصوص

پروردگار عالمیانست و خواهد آمد که این آیات کفاره مجالس است از هر چه در آن گذشته باشد.

[بالا بردن دست در حال دعا]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا فرغ احدکم من الصلاه فلیرفع یدیه إلى السماء و لینصب فی الدعاء فقال ابن سبا یا امیر المؤمنین أ لیس الله بکل مکان قال بلی قال فلم یرفع یدیه إلى السماء قال او ما تقرء و فی السماء رزقکم و ما تؤعدون فمن این یطلب الرزق الا من موضعه و موضع الرزق و ما وعد الله عز و جل السماء) و منقولست کالصحیح از محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آباء خود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه از نماز فارغ شوید پس باید دستها را به جانب آسمان بلند کنید و سعی کنید در دعا پس عبد الله بن سبا که حالش خوب بود و آخر غالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۱

شد و می گفت علی خداست و من پیغمبرم از جانب او و هر چند حضرت سعی می فرمودند که شاید از این اعتقاد فاسد برگردد برنگشت و حضرت او را سوزاند گفت یا امیر المؤمنین آیا چنین نیست که حق سبحانه و تعالی در همه جا حاضر است یعنی علم و قدرتش محیط است به همه اشیاء حضرت فرمودند که بلی او گفت پس چرا بنده دستها را به جانب آسمان بر می دارد حضرت فرمودند که آیا در قرآن نیست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در آسمانست روزی شما و بهشت و جمیع قضا و قدرهای خیر که شما را به آن وعده

داده اند پس از کجا طلب روزی باید کرد مگر از موضعش، و موضع روزی یعنی باران که سبب روزیست در جانب آسمانست و محل تقدیر روزی و سایر چیزها که لوح است در آسمانست و بهشت و سایر وعدهای الهی در آسمانست حاصل آن که آسمان قبله دعاست چنانکه کعبه قبله نماز است و چنانکه حسب الامر می باید که رو به جانب کعبه کنند در نماز هم چنین حسب الامر مأموریم به آن که دست به جانب آسمان بلند کنیم در دعا، و هم چنان که رو به کعبه از این جهت نیست که حق سبحانه و تعالی در کعبه باشد هم چنین رو به جانب آسمان نه از جهت این است که حق سبحانه و تعالی در آسمانست و محتمل است که غرضش این باشد که چون علی خداست و در همه جا حاضر است دست به آسمان چرا باید کرد.

[دعای بعد از نماز ظهر]

(و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول اذا فرغ من الزوال اللهم انی أتقرب إلیک بجدک و کرمک و أتقرب إلیک بمحید عبدک و رسولک و أتقرب إلیک بملائکتک المقربین و أنبیائک المرسلین و بک اللهم لک الغنی عنی و بی الفاقه إلیک أنت الغنی و انا الفقیر إلیک اقلنی عثرتی و استر علی ذنوبی و افض الیوم حاجتی و لا تعدّنی بقبیح ما تعلم منی بل عفوک یسعی وجودک ثم تخّر ساجدا و تقول یا اهل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۲

التقوی و یا اهل المغفره یا برّ یا رحیم أنت ابرّ بی من ابی و امی و من جمیع الخلائق اقلبنی بقضاء حاجتی مجابا دعائی مرحوما صوتی قد کشف انواع البلاء عنی)

چون دعاهای عامه که در عقب همه فرایض می توان خواند مجملی از آن ذکر کرد: شروع نمود در دعاهای خاصه از آن جمله منقولست در حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر گاه از نماز زوال که آن نافله ظهر است و احتمال نماز ظهر نیز دارد و اگر در عقب هر دو بخواند بهتر است فارغ می شدند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا تقرب می جویم به تو و وسیله می سازم یا قسم می دهم ترا بحق جود تو و کرم تو و وسیله می گردانم و تقرب می جویم به تو بحق محمد (ص) که بنده تست و رسول تست و تقرب می جویم و وسیله می سازم به تو به فرشتگان مقرب تو و پیغمبران مرسل تو یا بحق ایشان و بحق ذات مقدّس تو یا بذات تو خداوندا تراست غنا و بی نیازی از من و مراست فقر و احتیاج به تو توئی غنی مطلق و منم محتاج به تو بیخشا گناهان مرا و بیامرز بدیهای مرا، و امروز حاجت مرا برآور و عذاب مکن مرا به سبب آن چه می دانی از قبایح من بلکه عفو تو وجود تو مرا فرا گرفته است و مرا بس است پس به سجده می روی و می گویی ای خداوندی که سزای آنی که از تو بترسند و از عذاب تو خائف باشند و ای خداوندی که سزای آنی که گناهان بندگان را بیامری ای نیکوکار ای مهربان شفقت و مهربانی تو بمن بیشتر است از پدر و مادر من از جمیع خلائق، مرا بر گردان از درگاه خود با حاجات من که بر آورده باشی

و اجابت کرده باشی دعای مرا و رحم کرده باشی بر صدا و آواز من و دفع کرده باشی انواع بلاها را از من.

[دعاء بعد از نماز مغرب]

(و قال الصادق صلوات الله عليه من قال اذا صلى المغرب ثلث مرات الحمد لله الذي يفعل ما يشاء ولا يفعل ما يشاء غيره اعطى

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۳

خیرا کثیرا) و بسند کالصحیح منقول است که آن حضرت فرمودند که هر که بعد از نماز شام سه مرتبه این حمد و ثنا را که ترجمه اش این است که سپاس و ستایش خداوندی را که می کند هر چه را می خواهد و نمی کند هر چه را غیر او خواهد و او نخواهد بخواند او را عطا می کنند خیر و خوبی بسیار.

(و كان صلوات الله عليه يقول بين العشاءين اللهم بيدك مقادير الليل والنهار ومقادير الدنيا والآخرة ومقادير الموت والحياة ومقادير الشمس ومقادير القمر ومقادير النصر والخذلان ومقادير الغنى والفقير اللهم ادرا عني شر فسقه الجن والانس و اجعل منقلبي إلى خير دائم و نعيم لا يزول) و بسند قوی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه می فرمودند که در میان نماز شام و نماز خفتن و در کافی و تهذیب بعد العشاءین است و ظاهرا نساخ تبدیل کرده اند بعد را به بین چون بترتیب مذکور از کافی برداشته است و ترجمه اش این است که خداوندا به قضا و تقدیر تست مقدارهای شب و روز به نحوی که آفریده است که گاهی شب را داخل روز کند و روز بلند شود و بهار و تابستان پدید آید که آفتاب

در غایت ارتفاع باشد و نباتات و حیوانات بلکه جمادات را ترقیات حاصل شود، و گاه روز را داخل شب کند که فصل پائیز و زمستان به هم رسد و بدست تست، و قادر و عالمی به مقدارهای دنیا و آخرت در اصل ایجاد هر دو و ابقای هر چه در هر دو است و هم چنین مقدارهای موت و حیات که چه مقدار سابق بر حیات باید که میّت باشد و نباشد و هم چنین است مقدار موت بعد از حیات و مقدار حیات که ظاهر است، و ممکن است که مراد مقدار حیات مراد باشد و موت به تبعیت حیات مذکور شده باشد و هم چنین است مقدار اصل شمس و قمر که در اصل آفرینش شمس را ایجاد کرد مثل صد و شصت و شش برابر و ربع و ثمن زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۴

و هم چنین در آفریدن قمر برابر سدس سبع زمین تقریباً و مقدار حرکات ایشان و بقای ایشان تا روز قیامت که معدوم شوند، و هم چنین مقدارهای نصرت جمعی، و خواری جمعی به قدرت تست و عالمی به آن، و هم چنین مقدارهای توانگری جمعی و فقر ایشان یا غیر ایشان که همه را موافق حکمت چنان کرده است که می باید، خداوند ا دفع کن از من شرّ فاسقان دیوان و آدمیان را و بگردان عاقبت مرا به خیری دایم و به نعمتی که زوال نداشته باشد که آن خیر و نعمت بهشت است یعنی چون همه بدست تست می توانی که بلاها را دفع کنی و نعمتها را کرامت کنی و متعارف عرب و عجم است که این تجوّز

را می کنند و می گویند که همه چیز بدست تست و مراد ایشان قدرت اوست چه ظاهر است که هیچ چیز بدست او نیست.

[دعای بعد از نماز صبح]

(و روی محمد بن الفرج آنه قال كتب إلى ابو جعفر محمد بن علي الرضا صلوات الله عليهما بهذا الدعاء و علمنيه و قال من دعا به في دبر صلاة الفجر لم يلمس حازه الا يسيرت له و كفاه الله ما اهمه بسم الله و صلى الله على محمد و آله و افاض امرى إلى الله ان الله بصير بالعباد فواقه الله سيئات ما مكروا - لا إله الا انت سبحانك انى كنت من الظالمين فاستجبنا له و نجينا من الغم و كذلك ننجي المؤمنين - حسبنا الله و نعم الوكيل فاقبلوا بنعمه من الله و فضل لم يمسسهم سوء ما شاء الله لا حول و لا قوة الا بالله ما شاء الله لا ما شاء الناس ما شاء الله و ان كره الناس حسبى الرب من المربوبين حسبى الخالق من المخلوقين حسبى الزاق من المرزوقين حسبى الذى لم يزل حسبى حسبى من كان منذ كنت لم يزل حسبى حسبى الله لا إله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم) و مرویست از محمد بن فرج ثقه عدل و

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۱۵۵

ظاهرا از کتاب او برداشته باشد بنا بر آن که خود در اول کتاب ذکر کرده است و اظهر آنست که از کافی برداشته است بترتیب که گفت حضرت امام محمد تقی صلوات الله عليه بمن نوشتند این دعا را و تعلیم دادند مرا که بچه نحو بخوانم و فرمودند که هر که این دعا را در عقب نماز صبح

بخواند هر حاجتی که از حق سبحانه و تعالی طلب کند البته آن را آسان گرداند و حق سبحانه و تعالی کفایت کند مهمات او را و دعا اینست که مشتمل است بر چهار آیه که به اسانید صحیحه و حسنه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تعجب دارم از کسی که از چهار چیز بترسد چرا پناه به چهار چیز نمی برد.

تعجب دارم از کسی که خوف داشته باشد از دشمنان چرا پناه باین آیه نمی برد که مکرر بگوید **حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ** یعنی حق سبحانه و تعالی ما را کافی است و نیکو و کیلی است که هر که کار خود را به او گذارد البته کار او را می سازد به درستی که شنیدم که حق سبحانه و تعالی در عقب این آیه می فرماید که برگشتند با نعمت الهی که فتح بود و با فضلی که به ایشان نرسید مکروهی، و مشهور این است که چون در جنگ احد هفتاد کس از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شهید شدند و اکثر زخم برداشته بودند و حضرت زخم داشتند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه زیاده از هفتاد زخم از نیزه و شمشیر و تیر برداشته بودند، و لافتی در شأن آن حضرت آمد و کفار به سبب نزول ملائکه برگشتند حق سبحانه و تعالی فرمود که آن حضرت با جمعی که زخم برداشته اند کفار را تعاقب نمایند و حضرت جار کرده بیرون رفتند و از مسلمانان هفتاد کس با آن حضرت صلی الله علیه و آله همراهی کردند و چون یک منزل

رفتند حضرت فرمودند که در شب آتشها بسیار افروختند و کفار از مراجعت پشیمان شده اراده برگشتن کردند تا آن که شخصی به ایشان رسید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۶

حضرت و اصحاب و آتشها را دیده بود، کفار از آن شخص پرسیدند که چه خبر داری آن شخص گفت که و الله که محمد (ص) را دیدم که لشکری عظیم برداشته است و بطلب شما می آید کفار فکر کردند که مبادا در این مرتبه شکست خورند رعبی و خوفی عظیم در دلهای ایشان افتاد و برگشتند و چون خبر به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسید که ایشان با خوف بسیار برگشتند حضرت نیز برگشتند با فتح و فیروزی بدون حرب و این فتح نبود مگر از گفتن ایشان این کلمه را از روی اخلاص.

و تعجب دارم از کسی که غمناک شود چرا پناه نمی برد به گفتن این که لا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ یعنی نیست خداوندی بغیر از تو ای خداوند منزّه از نقایص و بدیها به درستی که من از جمله ظالمانم بر نفس خود پس به درستی که شنیدم که حق سبحانه و تعالی در عقب این آیه می فرماید که چون یونس در شکم ماهی این تسبیح را می خواند پس مستجاب کردیم دعای او را و نجات دادیم او را از غم و هم چنین نجات می دهیم غیر او را هر که ما را از روی اخلاص باین تسبیح بخواند.

و تعجب دارم از کسی که با او در مقام مکر باشند چرا پناه نمی برد باین آیه که مؤمن آل فرعون گفت و أفوض الخ یعنی

می گذارم کارهای خود را به خداوند عالمیان به درستی که حق سبحانه و تعالی بیناست به احوال بندگان خود به درستی که شنیدم که حق سبحانه و تعالی می فرماید در عقب آن بعنوان فاء تفریع یعنی چون تفویض کرد باین کلمه حق سبحانه و تعالی او را حفظ نمود از مکرهای بد ایشان به آن که شیری چند فرستاد تا او را از شر فرعونیان نجات داد چنانکه از ظاهر آیه و این اخبار صحیحه ظاهر می شود.

و تعجب دارم از کسی که دنیا و زینت آن را خواهد چرا پناه نمی برد بقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۷

الهی ما شاء الله لا-قوه الا بالله یعنی آن چه حق سبحانه و تعالی خواهد چنان می شود و در کارهای خیر قوتی نیست مگر به توفیق الهی به درستی که شنیدم که حق سبحانه و تعالی فرموده است در عقب آن که در شأن برادر فقیر آمده است که به برادر غنی می گفت که اگر مرا می بینی که مال و فرزندی از تو کمتر است پس امیدوارم که حق سبحانه و تعالی بمن عطا کند بوستانی بهتر از بوستان تو، و امیدی که حق سبحانه و تعالی فرماید البته بفعل می آید چنانکه شیوه کریمانست که همین که بر زبان ایشان جاری شد چنان می شود چه جای اکرم الاکرمین و در دعاء ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله است یعنی نیست ترک معاصی و نه توفیق بر طاعات مگر بعون حق سبحانه و تعالی آن چه حق سبحانه و تعالی می خواهد چنان می شود نه آن چه مردمان خواهند و خدا نخواهد، آن چه خدا می خواهد می شود

هر چند بر خلاف مراد خلاق باشد بس است مرا پروردگار عالمیان از عالمیان، کافی است و کفایت کننده است مرا خالق از خلاق، کفایت مرا روزی دهنده از روزی خواران، کافی است مرا آن کسی که همیشه او مرا کافی بود، بس است مرا آن کسی که تا بوده ام کفایت مهمات من کرده است، بس است مرا آن خداوندی که نیست بجز او خداوندی بر او توکل کرده ام و اوست پروردگار عرش بزرگواری که عرش با آن عظمت را با آن چه در اوست آفریده باشد قادر است که کفایت مهمات من کند.

و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه بسند کالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه خواندند حسبی الرب من المربوبین را تا به آخر و حق سبحانه و تعالی دفع کرد شر دوانقی را از آن حضرت و حکایت طویل است و در عیون و غیره مذکور است.

[دعای بعد از هر نمازی]

(و قال صلوات الله علیه اذا انصرفت من صلاه مکتوبه فقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۸

رضیت بالله رباً و بالإسلام دیناً و بالقرآن کتاباً و بمحمّد صلی الله علیه و آله نبیاً و بعلی و لیا و بالحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمّد بن علی و علی بن محمّد و الحسن بن علی و الحجه بن الحسن بن علی ائمه اللهم و لیک الحجه فاحفظه من بین یدیه و من خلفه و عن یمینه و عن شماله و من فوقه و من تحته و امدد له فی عمره و اجعله القائم بأمرک المستنصر [المنتصر

خ ل [لدینک و اره ما یحب و تقرّبه عینه فی نفسه و فی ذرّیته و اهله و ماله و فی شیعتہ و فی عدوّہ و ارحم منه ما یحذرون و اره فیهم ما یحب و تقرّبه عینه و اشف به صدورنا و صدور قوم مؤمنین) و بسند سابق از محمد بن فرج منقولست که حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه از نماز واجبی فارغ شوی بگو راضیم به خداوندی که خداوند عالمیان است و خوشنودم به آن که دین من اسلام است و قرآن کتاب منست و محمد صلی اللّٰه علیه و آله پیغمبر من است و علی امام اول منست و ائمه معصومان امامان منند و اسم حضرت صاحب الامر را نبرده است نه در این کتاب و نه در کتابهای دیگر و ظاهراً صدوق جایز نمی داند نام آن حضرت را بردن و احادیث بسیار صحیح بر نهی وارد شده است و در احادیث صحیحہ بعضی وارد شده است که نام آن حضرت را نمی برد مگر کافری و در بعضی آنست که حرامست نام بردن و در حدیث صحیح خضر وارد است که نام و کنیت آن حضرت را نمی باید برد تا وقتی که آن حضرت خروج کند و در حدیث لوح بعنوان م ح م د است و در احادیثی که اشاره به آن حضرت صلوات اللّٰه علیه شده است که قریب به هزار حدیث باشد در آنها همه نام صحیح مذکور نیست مگر در سه چهار حدیثی که سهواً از نساخ شده باشد و حکمت آن مخفی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۵۹

است و ممکن است که حکمت

این باشد که مبادا یهود و نصاری گویند که محمدی که در توراہ و انجیل هست آن حضرتست و ما انتظار آن حضرت می کشیم چنانکه جمعی از جهالت نام بردند و الحال چنین می گویند اگر چه معقول نیست زیرا که عمده معجزه است و اگر نه معجزه باشد چه داند کسی که مدعی نبوت همان شخص است که در توراہ و انجیل است و هر که آید خواهند گفت که دیگرست خواهد آمد اما چون این باطل را مستمسک خود می ساختند نهی وارد شد تا سبب نشود و بسا باشد که نسبت به بعضی از عوام ایشان شبهه شود.

و شیخ بهاء الدین محمد تجویز تسمیه می کرد و می گفت که نهی مخصوص زمان غیبت صغری بود چون در بعضی از این احادیث نهی وارد شده است که هر گاه نام برید دشمنان بطلب آن حضرت مشغول خواهند شد و دست بر آن حضرت نیافته شیعیان و اصحاب آن حضرت را خواهند گرفت و ضرر خواهند رسانید و لیکن چون در احادیث وارد شده است که تا خروج نکنند نام نمی توان برد و ممکن است که در غیبت صغری حرمتش بیشتر باشد و هیچ شک نیست که بعنوان حجت آل محمد صلی الله علیه و آله و مهدی و هادی و امثال اینها تعبیر نمودن بهتر است و احوط است و الله تعالی يعلم، خداوند اولی تو که حجت است بر خلائق او را حفظ کن از پیش رو و از پس سر و از دست راست و از دست چپ و از بالا و زیر که از هیچ وجه ضرری به آن حضرت نرسد و عمر

آن حضرت را دراز کن و چنان کن که در این زودی قیام نماید بامر تو که آن امر جهاد و رواج دینست و چنان کن که نصرت دهد دین ترا و بنما به او آن چه محبوب آن حضرتست که آن اعلاء کلمه الله است و چنان کن که چشم آن حضرت را روشن کنی و آن حضرت را خوشحال گردانی در امر خودش که عالم را بتصرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۰

آن حضرت صلی الله علیه و آله در آوری و خوشحال سازی آن حضرت را در ذریت آن حضرت که همه در خدمت آن حضرت باشند بنا بر آن چه مشهور است که الحال موجودند در جابلقا و جابرسا.

و در کافی بسند صحیح از ابن ابی عمیر از استادانش روایت کرده است که ایشان گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را دو شهر است یکی در مشرقست و یکی در مغربست و حصار هر دو از آهن است و بر هر یک این دو شهر هزار هزار در است و در هر شهری هزار هزار زبانست مخالف یکدیگر و من همه این لغات را می دانم و نیست در این دو شهر و در میان اینها و بر اینها حجتی و امامی غیر از من و غیر از حسین برادر من.

و در بصائر الدرجات احادیث بسیار به همین مضمون منقول است و از مشایخ شنیده ام و روایات دیده ام که اولاد حضرت صاحب الامر در این شهرهایند و گاه گاهی نیز آن حضرت خود تشریف می آورند باین شهرها

و اگر بالفعل فرزندی نداشته باشد معنی آن این است که حق سبحانه و تعالی فرزندان و زنان به آن حضرت کرامت فرماید بعد از خروج و خزینهای زمین همگی بتصرف آن حضرت در آید تا شیعیان آن حضرت به رفاهیت و عیش بگذرانند و دشمنان آن حضرت همگی مغلوب آن حضرت شوند، و خداوندا بنما به دشمنان آن حضرت از آن حضرت آن چه را از آن می ترسیدند که جمعی در جهاد بجهنم روند، و جمعی به حدودی که در ذمهای ایشان باشد، و جمعی از غصه گرفتن اموال ایشان که از آن حضرت صلوات الله علیه بوده است و ایشان در آن تصرف بنا حق کرده بودند، و بنما به آن حضرت از دشمنان آن چه محبوب آن حضرت باشد و سبب سرور آن حضرت شود و شفا ده سینه های ما را و سینه های جمعی را که مؤمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۱

باشند به آن که غمها و المها از دل همگی مرتفع شود و اینها همه واقع خواهد شد خواه دعا بکنند و خواه نکنند و فایده دعاها تسکین دلهای جمعی است که به غمها و المها مبتلا باشند و یا آن که ماثب گردند به دعا کردن، و یا آن که دعا سبب ازدیاد فرح و سرور دوستان شود در حالت ظهور آن حضرت صلوات الله علیه و عمده فواید دعا قرب بندگانست بجناب اقدس الهی در همه جا و از این جهت دعا مطلوبست است همیشه خصوصا در بلاها و کمترین فواید آن این است که در غالب اوقات بعد از دعا غم نمی ماند و این مجربست و اگر نسبت به

جمعی چنین باشد که بالکلیه زایل نشود شدت آن زایل می شود و آن چه می ماند بمنزله عدم است و چون دیگر دعا می کند آن بقیه نیز زایل می شود خصوصا هر گاه دعا از جهت زوال غم نیز بکند.

(و كان النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ إِذَا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ وَأَسْرَفِي عَلَى نَفْسِي وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي اللَّهُمَّ أَنْتَ الْمُقَدَّمُ وَالْمُؤَخَّرُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بَعَلْمِكَ الْغَيْبِ وَبِقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ مَا عَلِمْتَ الْحَيَوَةَ خَيْرًا لِي فَاحِينِي وَتَوَفَّنِي إِذَا عَلِمْتَ الْوَفَاةَ خَيْرًا لِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَشِيَّتَكَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ وَكَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى وَأَسْأَلُكَ نَعِيمًا لَا يَنْفَدُ وَقَرَّةَ عَيْنٍ لَا تَنْقُطُ وَأَسْأَلُكَ الرِّضَا بِالْقَضَاءِ وَبَرْدَ الْعَيْشِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَلَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ وَشَوْقًا إِلَى لِقَائِكَ مِنْ غَيْرِ ضَرَاءٍ مُضْرَةٍ وَلا فِتْنَةٍ مَظْلَةٍ اللَّهُمَّ زَيِّنَا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ وَاجْعَلْنَا هِدَاةَ مُهْدِيَيْنِ اللَّهُمَّ اهْدِنَا فِي مَنْ هَدَيْتَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَزِيمَةَ الرَّشَادِ، وَالثَّبَاتِ فِي الْأَمْرِ وَالرَّشْدِ وَأَسْأَلُكَ شُكْرَ نِعْمَتِكَ وَحَسَنَ عَافِيَتِكَ وَادَاءَ حَقِّكَ وَأَسْأَلُكَ يَا رَبِّ قَلْبًا سَلِيمًا وَلسَانًا صَادِقًا وَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۲

استغفرک لما تعلم و أسألك خیر ما تعلم و أعوذ بک من شرّ ما تعلم فانّک تعلم و لا نعلم و أنت علّام الغیوب) و در کافی فانّک تعلم و لا تعلم است الخ و بسند سابق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند

که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همیشه وقتی که از نماز فارغ می شدند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا بیامرز مرا آن چه را از پیش فرستاده ام از اعمال قبیحه که به سبب آن مستحق عقوبت تو شده ام و آن چه را از پس گذاشته ام از بدعتهای شنیعه یا آن چه را که می بایست که تاخیر کنم تقدیم کرده باشم و بر عکس و اول اظهر است، و بیامرز آن چه را مخفی کرده ام و آن چه را آشکار کرده ام و اسراف و ستمی را که بر نفس خود کرده ام، و بیخشا هر چه را تو به آن اعلامی از من خداوندا تو مقدم می داری هر کرا قابلیت تقدیم دارد مانند انبیا و اوصیا و تو مؤخر می داری هر که را قابلیت امامت ندارد مانند غیر ایشان و بنا بر این عبارت عبارت اولی محتمل است که از جهت کسانی باشد که مذهب باطل داشته باشند و بمذهب حق در آمده باشند عذر تقصیرات سابقه را بخواهند و تعمیم اولی است، نیست خداوندی بجز تو بحق علم تو یا به سبب آن که عالمی به آن چه نزد دیگران مخفی است، و بحق یا به سبب قدرتی که داری بر همه خلایق تأخیر مرا در حیات دانی مرا زندگانی کرامت کن، و بمیران مرا هر وقت که دانی که خیر من در مردنست، خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو ترس ترا در پنهان و آشکارا و از تو می خواهم که توفیق دهی مرا که آن چه حق باشد بگویم در حالت غضب و خوشنودی و میانه رو باشم

در حالت فقر و توانگری و سؤال می‌کنم از تو نعمتی را که آخر نشود که آن نعمتهای بهشت است و خوشنودی که هرگز منقطع نشود در بهشت یا در دنیا به آن که راضی باشم بهر حالی، و سؤال می‌کنم از تو که راضی باشم به قضای تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۳

و سؤال می‌کنم عیش نیکو را بعد از مرگ و لذت نظر به روی ترا یعنی چنان کن که همیشه به یاد تو باشم و از این معنی محظوظ باشم به آن که مرا به مقام محبت و معرفت برسانی و همیشه مشتاق لقای تو باشم از جهت رضا به قضای تو و اشتیاق مردن نه از جهت این باشد که آزارهای عظیم داشته باشم و آرزوی مرگ کنم یا آن که متعلق باشد بجمیع جمله‌های سابقه یعنی هر یک از اینها را بمن کرامت کن بدون تعب و مشقت بسیار و بدون فتنه گمراه کننده.

خداوندا مزین ساز ما را به زینت ایمان کامل و بگردان ما را که هدایت کنیم خلائق را و خود راه راست را داشته باشیم خداوندا بسیار کسی را هدایت کرده و می‌کنی مرا نیز به برکت ایشان هدایت کن، خداوندا از تو سؤال می‌کنیم که نیت من همیشه در راه راست باشد و در راه حق ثابت قدم باشم و از تو سؤال می‌کنم که توفیق دهی که شکر کنم نعمتهای ترا و آن که عفو فرمائی بر وجه احسن یا به عافیت باشم از جمیع مرضها بر وجه نیکو که در آن عافیت ادا کنم حقوق ترا و از تو سؤال می‌کنم ای پروردگار من دلی

را که سالم باشد و زبانی راست گو و طلب مغفرت می کنم از تو از گناهانی که تو می دانی و از تو سؤال می کنم بهترین چیزهایی را که تو می دانی و پناه می گیرم به تو از بدیهایی که تو می دانی به درستی که تو می دانی و ما نمی دانیم، و در نسخه کافی تو می دانی و محتاج نیستی به آن که کسی چیزی را به یاد تو دهد و حال آن که تو دانائی بهر چه پنهانست بر وجه اکمل و اتم.

(و قال الصادق صلوات الله عليه من قال هذه الكلمات عند كل صلاة مكتوبة حفظ في نفسه و داره و ماله و ولده اجير نفسي و مالي و ولدي و اهلي و داري و كل ما هو مني بالله الواحد الاحد الصمد الذي لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد و اجير نفسي و مالي و ولدي و اهلي و داري و كلما هو مني برب الفلق من شر ما خلق إلى

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۴

اخرها و برب الناس إلى اخرها و بآيه الكرسي إلى اخرها) و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که هر که این کلمات را نزد هر نماز واجبی بخواند حق سبحانه و تعالی او را و خانه و مال و فرزندان او را حفظ فرماید و ترجمه اش اینست که نفس و مال و فرزندان و اهل خانه خود را و هر چه از من باشد همه را در پناه خداوندی در می آورم که واجب الوجود بالذاتست و متصف بجمیع صفات کمال است و یکی است و یگانه من جمیع الوجوه است و

بازگشت همه موجودات به اوست و دور نیست که مراد از صمد و جوب وجود باشد یا آن که صفات او عین ذات اوست یا محل حوادث نیست و تغیر و تبدل در ذات او و صفات او نیست، و والد نیست چون کفار قریش می گفتند که ملائکه بنات الهی اند، و نصاری می گفتند پدر مسیح است، و یهود می گفتند که عزیز پسر اوست از جهت رد بر ایشان فرمود که پدر نیست یا پدر صفات حادثه نیست که از او صادر شود، و مولد نیست ردّا علی النصاری که عیسی را خدا می دانند با آن که مولود است یا نفی صفات زایده باشد ردّا علی الاشاعره که صفات را واجب الوجود می دانند و متولد از حق سبحانه و تعالی و هیچ کس کفو و نظیر و مانند او نیست ردّا علی الحکما که عالم را قدیم می دانند و در قدم نظیر او می دانند سیما معجزات را و در تفسیر این سوره احادیث بسیار وارد شده است و در اینجا غرض ترجمه است، و در امان در می آورم جان خود را و مال خود را و فرزندان و اهل بیت و خانه خود را و هر چه از من است و منسوبست بمن همه را در پناه خداوندی در می آورم که پروردگار صبح است که می شکافد شب را بنور روز یا شکافنده عدمست بنور وجود، و شکافنده نباتات و حیوانات است به آن که از دانهها خوشه ها می آفریند و از نطفه ها یا رحمها حیوانات بیرون می آورد و از ابر باران بیرون می آورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۵

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود ذکر کرده است که فلق

چاهیست در جهنم که اهل جهنم از سختی گرمی او فریاد می کنند و پناه به خدا می برند از عذاب آن و این چاه از حق سبحانه و تعالی سؤال کرد که او را رخصت دهد که نفسی بکشد پس چون نفسی کشید جهنم را سوخت و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه پناه به خدا می برند از شدت گرمی آن صندوق و این صندوق تابوتی است که شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان در آن تابوت خواهند بود اما آن شش کس پیشینیان.

یکی قابیل است که هابیل را کشت، دیگر نمرود است، دیگر فرعون است، دیگر سامری، دیگر شخصی است که یهودان را گمراه کرد، دیگر کسی است که نصاری را اضلال نمود.

و اما شش آخرین اولی، و دویمی و سومی و معاویه و سر خوارج و ابن ملجمند.

و ابو حمزه ثمالی این حدیث را روایت کرده است و منافاتی نیست میان این اقوال ممکن است که همه مراد باشد اما در امثال این آیات جزم بیکی یا مجموع مشکل است از شر هر چه حق سبحانه و تعالی آفریده است از آدمیان و درندگان و گزندگان و هر شری، و از شر شب تار وقتی که در آید چون شیطان بزرگ لشکر خود را پهن می کند در دو ساعت یکی در وقت غروب تا وقت ذهاب حمره مغریه، و دویم از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و این دو ساعت را ساعت غفلت می گویند که چون ساعت عبادتست شیاطین سعی می نمایند که بنده را از عبادت الهی غافل سازند، یا از شر هر که و هر

چه نازل شود بشر، یا از شر خسوف قمر و از شر زنان ساحره که می دمند در گره ها چون طریق ساحران آنست که چیزهای باطل می خوانند و گره می زنند و بر آن می دمند، و از شر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۶

حاسدان هر گاه حسد کنند و حسد آنست که رشک برند دیگری را بر نعمتی که چرا فلانی این نعمت را دارد و پیش گذشت.

و برَبِّ النَّاسِ دو احتمال دارد یکی آن که این سوره را به آن سوره متصل سازند و هم چنین آیه الكرسي را یا آن که هر یک از قل اعوذ برَبِّ النَّاسِ و آیه الكرسي را مثل سابق بگویند

اجیر نفسی و مالی و ولدی و اهلی و داری برَبِّ النَّاسِ و بِاللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

یعنی جان و مال و فرزندان و اهل و خانه خود را در پناه خداوندی در می آورم که تربیت کننده خلائق است و پادشاه مردمانست و خداوند انسان است و دفع جمیع مضرّتها او می تواند کرد یعنی هر یک از این سه صفت علت مستقله است در دفع و رفع شرور و من خود و متعلقان خود را در پناه او در می آورم از شیاطین یا شیطانی که کار او وسوسه است و خیالات باطله را در خاطر بنی آدم در می آورد و باطل را بصورت حق به ایشان می نماید و در رگ و ریشه ایشان راه دارد و خناس است یعنی هر گاه آدمی خداوند خود را یاد می کند دست از این کس بر می دارد دیگر که غفلتی دست داد پیش می آید و مشغول وسوسه می شود آن شیطانی که وسوسه می کند در سینه های بنی آدم

و دشمن اندرونی است و آن بدتر است از دشمن بیرونی از جنیان و آدمیان یعنی نه چنین است که این وسوسه مخصوص جنیان و شیاطین جن باشد شبهاتی که شیاطین انس می کنند بدتر و بیشتر است و هر شبهه که در اعتقادات و اعمال هست همه از شیاطین جن و انس است. و تقدیم جن به سبب این است که اصل این وسوسه ها و شبهات از شیطان بزرگ ناشی شد.

چنانکه فخر رازی ذکر کرده است که او هفت شبهه در میان خلائق انداخت و از آن روز تا بحال عالمی را گمراه می کند و هر چه او تقصیر کرده است شیاطین انس خصوصا فخر که رئیس مشککین است تمام می کند حاصل آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۷

چون حکمت الهی اقتضا کرد که شیطان باشد و ملک باشد و شیاطین اضلال کنند و ملایک هدایت کنند و عقلی کرامت کرد که بداند هدایت را از ضلالت و اختیاری کرامت نمود که با شیطان معارضه کند: پناهی احسان نمود که هر گاه عاجز شود پناه بیجناب اقدس او برد بلکه در همه کارها حتی در نماز و قرائت قرآن اولا- مقرر ساخت که پناه به او برند، و این سوره نیز از اعظم نعم الهی است از جهت دفع شیاطین جن و انس و چنانکه سوره فلق از جهت دفع ضررهای ظاهریست این سوره از جهت ضررهای باطنی و معنویست دیگر همه را در پناه الهی در می آورد به آیه الکرسی.

و این آیه فی نفسها معجزه ایست از معجزات سید المرسلین صلی الله علیه و آله نظر به خواص و عوام اما خواص به اعتبار اشتمال آن

بر اصول معارف الهیه، و اما عوام از جهت حفظ چنانکه در جمیع بلاها و مهالک مکرر تجربه ها شد که علم یقینی حاصل است که به سبب این آیه آن بلاها مدفوع شد و هم چنین سوره حمد نیز معجزه ایست باهره بحسب صورت و معنی مثل آیه الکرسی و فضایل این آیه بسیار است.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که اعظم آیات قرآنی و بهتر آیات فرقانی آیه الکرسی است و هر که این آیه را در عقب هر نماز بخواند حق سبحانه و تعالی خود قبض روح او کند و چنان باشد که در خدمت آن حضرت جهاد کرده باشد و شهید شده باشد.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیدم که بر منبر می فرمودند که هر که آیه الکرسی را در عقب هر نماز بخواند حایلی نداشته باشد از دخول بهشت مگر اجل موعود که چون می میرد داخل بهشت می شود و مداومت نمی کند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۸

خواندن آن مگر صدیقی یا عابدی و کسی که این آیه را در وقت خواب بخواند حق سبحانه و تعالی او را و هم سایگان او و هم سایگان هم سایگان او را محفوظ دارد در امان خود.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر که یک مرتبه آیه الکرسی را بخواند حق سبحانه و تعالی هزار مکروه از مکاره دنیوی را از او دفع کند و هزار مکروه از مکروهات اخروی را از او رفع کند که کمترین آن چه در دنیا دفع کند فقر

باشد و کمترین مکاره اخروی عذاب قبر باشد.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر چیزی را بلندی هست و بلندی قرآن آیه الکرسی است.

و از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقول است که هر که آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از مرض فالج ایمن گردد و هر که در عقب هر نماز بخواند گزنده به او ضرر نرساند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود که این آیات را به زمین آورند ایشان پناه به عرش مجید بردند و تضرع و زاری کردند که خداوندا ما را می فرستی به نزد گناه کاران پس حق سبحانه و تعالی وحی نمود به ایشان که بروید که به عزت و جلال من قسم که هر مؤمنی از آل محمد صلی الله علیه و آله و شیعیان ایشان شما را در عقب نمازهای واجب بخواند البته بنظر شفقت و مرحمت هفتاد نظر به او کنم و در هر نظری هفتاد حاجت او را بر آورم و آن بنده را با اعمالش قبول کنم هر چند گناه کار بوده باشد و سیئات او را مبدل سازم بحسنات، و آن آیات سوره حمد و آیه الکرسی و شهد الله و قل اللهم مالک الملک است و فضایل آن از حصر بیرون است و بعد از این نیز در اذکار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۶۹

وقت خواب خواهد آمد.

و اما ترجمه آن خداوند عالمیان آن خداوندیست که بغیر از او خداوندی نیست و این آیه و امثال این

از آیات بسیار دلالت می کند بر آن که وجوب وجود دلیل وحدتست غافل مباش و آن خداوندیست که حی است یعنی موجود است به وجودی که عین ذات اوست یا زنده ایست که او را زوال نیست و قیوم است یعنی واجب الوجودیست که بذات خود قائم است و اشیاء به او قائم است به آن که همه را آفریده است و تربیت و ابقای همه می کند و محل عروض صفات حادثه نیست مثل مقدمه خواب که پینکی است، و خواب ندارد و تقدیم سینه بر نوم یا به اعتبار تقدم است بحسب عروض و یا رعایت فصاحت و یا به آن که گویا فرموده است که او را سینه نمی باشد فکیف النوم مر او راست، آن چه در آسمانهاست و آن چه در زمین است یعنی همگی مملوک و آفریده اویند چه گنجایش دارد شرکت اینها با او و فی الحقیقه این فقرات دلیل فقره اول است که به تدبّر ظاهر است، کیست که شفاعت کند نزد او مگر باذن او چون جمعی از کفار ملایک را می پرستیدند که ایشان ما را شفاعت خواهند کرد می فرماید که کرا یاری شفاعت هست خصوصا هر گاه کافر شده باشند و از جهت واجب الوجود بالذات شریک و نظیر قرار داده باشند، و عالم است به آن چه در پیش ایشان است و آن چه در عقب ایشان یعنی بما قبل و ما بعد ایشان یا بر عکس که ما بین ایدیهیم آینده باشد و ما خلفهم گذشته یا دنیا و آخرت یا بر عکس محسوسات و معقولات یا آن چه مدرک ایشان می شود و آن چه بادراک

ایشان در نمی آید یا همه و ممکن است که ضمیر راجع به شفاعت کنندگان باشد و این بعید است، و خلائق احاطه نمی توانند کرد علوم الهی را و نه چیزی از آن را مگر آن چه را او خواهد که خلق بدانند پس ظاهر شد کبریا و عظمت او از جهت تفرد او به قدرت، و علم و فرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۰

گرفته است کرسی او آسمانها و زمین را چنانکه در احادیث وارد شده است که هر گاه خواهید عظمت خداوند خود را بدانید نظر کنید در عظمت خلق او و بعد از عرش کرسی اعظم است بحسب صورت از جمیع مخلوقات.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از کرسی در این آیه عرش است.

و در بعضی اخبار وارد شده است که مراد از عرش و کرسی علم است که محیط است به همه اشیاء و آن چه اشهر است در روایات و میان اصحاب آنست که زمین در میان آسمانهاست و هفت آسمان در میان کرسی است و کرسی در میان عرش است که کرسی فلک ثوابت باشد و عرش فلک اطلس و لهذا آن را موصوف گردانید به عظمت و بر او دشوار و صعب نیست حفظ آسمانها و زمینها و همه در قبضه قدرت اوست و او حافظ همه است و اوست علیّ عظیم که بلند مرتبه ایست که فوق او بلندی نمی باشد و بزرگوار است که بزرگی بالاتر از او نیست چون واجب الوجود است و همه اشیاء ممکن و مخلوق و مربوب اویند یا از آن بلندتر است که تصوّر بلندی او توان کرد و از آن اعظم است

که تصوّر عظمت او توان کرد و هر جا که آیه الکرسی گویند همین مراد است.

و در حدیث قوی از حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که چهار آیه از اوّل سوره بقره بخواند و آیه الکرسی و دو آیه بعد از آن را بخواند و سه آیه از آخر سوره بخواند نه بیند در نفس خود و مال خود چیزی که سبب کراهت او باشد و شیطانی نزدیک او نشود و قرآن را فراموش نکند پس اگر این دو آیه را نیز ضم کند تا هم فیها خالدون بهتر خواهد بود و هر جا که در روایات یا کتب اصحاب آیه الکرسی علی التزیل گویند مراد اینست که ضم کند بعد از لّه ما فی السّمواتِ و ما فی الأرضِ: وَ مَا بَيْنَهُمَا وَ مَا تَحْتَ الثَّرَى

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۱

عالم الغیب و الشهاده الرحمن الرحیم و در آیه الله وَلِئِی الدّینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمُ و ارد است و مراد از آمنوا ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و بعد از خالدون و الحمد لله ربّ العالمین نیز نازل شده است.

و این روایت کالصحیح است که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است و شیخ طبرسی نیز همین روایت را در تفسیر خود آورده است و کلینی رحمه الله زیادتى اوّل را ذکر کرده است و بعد از

وَ هُوَ الْعَلِیُّ الْعَظِیْمُ وَ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ

را ذکر کرده است

وَ اَوْلِیَاؤُهُمُ الطَّوَاغِیْتُ

روایت کرده است بلفظ جمع و ابن طاوس رضی الله عنه در روایت رقعہ الجیب از حضرت امام رضا صلوات الله

علیه روایت کرده است که بنویسد آیه الکرسی علی التنزیل را و استبعادی ندارد که مشتمل باشد و صحابه فراموش کرده باشند چه سوره حمد و توحید که همیشه بر آن مداومت داشتند اختلاف بسیار هست در آنها در میان قرا.

(و روی هلقام بن ابی هلقام آنّه قال اتیت ابا ابراهیم صلوات اللّٰه علیه فقلت له جعلت فداک علّمنی دعاء جامعاً للدّنیاء و الآخراه و أوجز فقال قل فی دبر الفجر إلی ان تطلع الشّمس سبحان اللّٰه العظیم و بحمده استغفر اللّٰه و اساله من فضله فقال هلقام و لقد کنت اسوأ اهل بیتی حالاً فما علمت حتّی اتانی میراث من قبل رجل ما علمت انّ بینی و بینه قرابه و اتّی الیوم ایسر اهل بیتی مالا و ما ذاک الا ما علّمنی مولای العبد الصّالح صلوات اللّٰه علیه) مرویست به سندی کالصحیح از هلقام و آن بکسرهای اسم شیر است و مرد فربه دراز که گفت به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه رفتم و عرض نمودم که فدای تو گردم به یاد ده مرا دعایی که جامع باشد و مشتمل باشد بر خیرات دنیا و آخرت و مختصر باشد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۲

فرمودند که چون از نماز صبح فارغ شوی تا طلوع آفتاب این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که به پاکی یاد می کنم خداوند بزرگوار خود را و شکر او می گویم بر این اعتقاد صحیح که خداوند خود را منزّه می دانم از هر چه لایق ذات و صفات و افعال مقدسه او نیست، و طلب می کنم که در گذرد از گناهان من، و سؤال می کنم از او از

فضل او یعنی از او می طلبیم که در دنیا و عقبی با من به تفضل سر کند نه به استحقاق یا آن که این تسبیح و این دعا لازم دارد خیر دنیا و آخرت را پس هلقام گفت که من مداومت بر این دعا نمودم و از همه خویشان خود پریشان تر بودم ناگاه شخصی که گمان نداشتم که خویش منست فوت شد و میراثش بمن رسید و الحال مال من از همه یاران من بیشتر است و سبب این نیست الا از تعلیمی که مولا و امام من مرا تعلیم فرمودند که او بنده شایسته درگاه الهی است و آن حضرت خود فرموده بودند که مرا باین لقب بخوانید تا ضرری به شما نرسد چون در زمان آن حضرت تقیه عظیم بود.

(وقال زرارہ سمعت ابا جعفر صلوات اللہ علیہ یقول الدعاء بعد الفریضہ افضل من الصیلاہ تنفلا و بذلک جرت السینہ) و به اسانید صحیحہ و حسنه منقولست از زرارہ کہ گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ می فرمودند کہ دعا خواندن در تعقیب نمازهای واجب افضل است از نماز نافله با آن فضیلتی کہ نماز را هست و باین معنی سنت حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ جاری شده است.

و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ علیہ منقولست کہ فرمودند کہ فضیلت تعقیب بعد از نماز واجب بر تعقیب نماز سنت مثل فضیلت نماز واجب است بر نماز سنت پس فرمودند کہ خداوند خود را دعا کن و مگو کہ هر چه مقدار شده است چنان خواهد شد و دعا فایده ندارد

لوامع صاحبقرانی،

زیرا که فی نفسه دعا عبادتست و حق سبحانه و تعالی فرموده است که دعا کنید تا قرب و ثواب شما را حاصل شود، و حق سبحانه و تعالی دعا را عبادت نامیده است در این آیه که فرموده است که دعا کنید مرا تا مستجاب کنم دعای شما را به درستی که جمعی که تکبر می کنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند به خواری و زاری پس ظاهر شد که دعا عبادتست و چون خواهی که دعا کنی تمجید و تعظیم و حمد و ثنای الهی به جا آور و تسبیح و تهلیل کن خداوند خود را و ثنا کن خداوند خود را و صلوات بر محمد و آل او فرست بعد از آن هر چه خواهی طلب کن تا حق سبحانه و تعالی عطا فرماید با آن که دعا نیز از مقدرات الهی است مثل سایر اسباب.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که نماز واجبی را به جا آورد و تعقیب بخواند تا نماز فریضه دیگر پس او مهمان حق سبحانه و تعالی است و بر حق سبحانه و تعالی لازمست که گرامی دارد مهمان خود را.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که دعا بهترین عبادتست و گذشت در قنوت که دعا افضل است از قرائت قرآن.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که فراموش نکنید دو چیز را که واجب می گرداند قبول را یا فرمودند که بر شما باد باین دو چیز که حق سبحانه و تعالی واجب

گردانیده است بر خود که قبول فرماید در عقب هر نمازی زراره عرض نمود که کدامند آن دو چیز حضرت فرمودند که آنست که سؤال کنید بهشت را از حق سبحانه و تعالی و پناه برید به خداوند خود از شر جهنم و باین عبارت وارد شده است که: (اعوذ بک من النار و أسألك الجنة و قال هشام بن سالم لأبي عبد الله صلوات الله عليه انى اخرج و احب ان اکون معقبا فقال ان كنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۴

علی وضوء فانت معقب) و بسند صحیح از هشام منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گاه هست که مرا شغلی هست و می خواهم که تعقیب را نیز ترک نکنم چه کنم حضرت فرمودند که اگر با وضو باشی ثواب تعقیب داری چون با وضو بودن عبادتست و ممکن است که مراد این باشد که اگر وضو داشته باشی و تعقیبات را در راه بخوانی ثواب تعقیبی خواهی داشت که نشسته کرده باشی در مصلی و اول اظهر است اما شک نیست که اگر تعقیب را در راه بخواند افضل است و مراد از حدیث اقل مراتب تعقیب است و الله تعالی يعلم.

(و قال النبی صلی الله علیه و آله قال الله عزّ و جلّ یا ابن ادم اذکرنی بعد الغداه ساعه و بعد العصر ساعه اکفک ما اهمک) و از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین (ص) فرمودند که خداوند عالمیان می فرماید که ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت که مراد

تا طلوع شمس است و بعد از عصر یک ساعت مرا یاد کن تا کفایت کنم مهمات ترا یعنی دفع کنم بلاها را و بر آورم حاجات ترا.

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه الجلوس بعد صلاه الغداه فی التّعقیب و الدّعاء حتّی تطلع الشّمس ابلغ فی طلب الرّزق من الضّرب فی الارض) و به اسانید متکثره صحیح و حسن قوی منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که نشستن بعد از نماز صبح در تعقیب و دعا تا طلوع آفتاب تمامتر است در سبب رزق از سفرهای تجارت چنانکه خواهد آمد که نه عشر روزی در تجارتست و یک عشر در ما بقی و احادیث معتبره گذشت که هر چند سعی و تعقیب در طلب رزق تمامست اما سعی به سبب ناخن گرفتن و شارب چیدن در روز جمعه بیشتر است از تعقیب، و اخبار در فضل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۵

تعقیب و دعاهای مطلق صلوات و خصوص بعضی از صلوات از حد حصر بیرونست و در کافی بعضی از آن هست و در مصباح کبیر شیخ و سایر مصابیح و سایر کتب دعا مذکور است و چون ذکر آن سبب طول بود اکتفا به همین شد و هر که خواهد رجوع به آن کتب کند.

باب سجده الشکر و القول فیها

اشاره

این بابی است در بیان سجده شکر و فضایل آن و دعاهایی که منقولست که در آن باید خواند و این سجده از خصایص شیعه است و با آن که در صحاح عامه موجود است علی رغم شیعه ترک می کنند به آن که از شعار رفضه است بنا بر این دین حقرا نیز ترک کرده اند تا تابع

[ذکر سجده شکر]

(روی عبد الله بن جندب عن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما انه قال يقول في سجده الشكر اللهم اني اشهدك و اشهد ملائكتك و انبياءك و رسلك و جميع خلقك انك الله ربّي و الاسلام ديني و محمدا نبّي و عليا و الحسن و الحسين و علي بن الحسين و محمّد بن عليّ و جعفر بن محمّد و موسى بن جعفر و عليّ بن موسى و محمّد بن عليّ و عليّ بن محمّد و الحسن بن عليّ و الحجّه بن الحسن بن عليّ صلوات الله عليهم ائمتي بهم اتولّى و من اعدائهم أتبرأ اللهم اني أنشدك دم المظلوم ثلثا اللهم اني أنشدك بايوائك على نفسك لأعدائك لتهلكنهم بأيدينا و ایدی المؤمنین اللهم اني أنشدك بايوائك على نفسك لأولیائک لتظفرنهم بعدوّک و عدوهم ان تصلّي علی محمّد و علی المستحفظین من آل محمّد ثلثا اللهم اني أسألك اليسر بعد العسر ثلثا ثم تضع خدك الايمن على الارض و تقول يا كهفي حين تعييني المذاهب و تضيق عليّ الارض بما رحبت و يا باري خلقي رحمه بي و كنت

لوامع صاحبقراني، ج ۴، ص: ۱۷۷

عن خلقي غنيا صلّ علی محمّد و آل محمّد و علی المستحفظین من آل محمّد ثلثا ثمّ تضع خدك اليسر على الارض و تقول يا منذلّ كلّ جيّار و يا معزّ كلّ ذليل قد و عزّتک بلغ بي مجهودي ثلثا ثمّ تعود للسّجود و تقول مائه مرّه شكرا شكرا ثمّ تسال حاجتک إن شاء الله) و در حسن كالصحيح منقول است از عبد الله و كيل حضرات ائمه صلوات الله عليهم از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که در سجده شکر

می گوید و شیخان چنین روایت کرده اند که عبد الله گفت عرض نمودم که چه چیز در سجده شکر بگویم چون استادان من هر یک دعایی و ذکری می گویند غیر آن چه دیگری می گوید حضرت فرمودند که چون به سجده روی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا ترا گواه می گیرم و گواه می گیرم فرشتگان و انبیا و مرسلان ترا با هر چه آفریدی که توئی خداوند پروردگار من و اسلام دین منست و حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر منست و حضرات ائمه معصومین امامان منند که صلوات تو بر همه باد و توئی به ایشان دارم و ایشان را امامان و پیشوایان خود می دانم و از دشمنان ایشان بیزارم پس سه مرتبه بگوید که خداوندا از تو سؤال می کنم بحق خون بنا حق ریخته حسین مظلوم شهید و سه مرتبه می گوید خداوندا ترا می خوانم و قسم می دهم بحق آن وعده که بر خود لازم گردانیده نسبت به دشمنان خود که ایشان را هلاک گردانی به دستهای ما و به دستهای مؤمنان، و این جمله اعدا در کافی و تهذیب نیست با آن که سند هر دو یکی است، پس سه مرتبه می گوید که خداوندا از تو سؤال می کنم و قسم می دهم بحق آن وعده که بر خود لازم ساخته از جهت دوستانت که ایشان را ظفر دهی به دشمن خودت و دشمن ایشان که صلوات بر محمد و آل محمد فرست آنهایی که ایشان را حافظ دین و اسرار خود کرده بنا بر قرائت فتح و بنا بر کسر که ایشان طلب نموده اند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۸

تو که حافظ

اسرار تو باشند اما فتح اولی است چنانکه ظاهر است و در کافی و تهذیب ثلثا نیست و در اینجا ظاهراً ثلثا ما بعد بهر دو متعلق است خداوند را به درستی که از تو سؤال می‌کنم که آسانی کرامت کنی ما را بعد از این دشواری و عسرتی که داریم و همین عبارت را نیز سه مرتبه می‌گویند، پس طرف راست رو را بر زمین گذاری و سه مرتبه می‌گویند ای پناه من در وقتی که از همه راهی درمانم و زمین با این فراخی که دارد بر من تنگ شود و پناهی نداشته باشم تو پناه منی، و ای خداوندی که مرا آفریدی از روی رحمت و بی‌نیاز بودی از من و از آفریدن من بلکه غرض این بود که جود خود را شامل حال من کنی چنانکه در حدیث قدسی همین مضمون وارد است که:

من نکردم خلق تا سودی کنم بلکه تا بر بندگان جودی کنم

صلوات بر محمد و آل او فرست و در کافی نیست و آل محمد و نمی‌باید زیرا که بدل او هست که بر محمد و بر جمعی که حافظان دین و اسرار آن حضرتند از آل محمد، و این مجموعه را سه مرتبه می‌خوانی و احتمال دارد که مرا این باشد که صلوات را سه مرتبه بگویند و در هر دو کتاب ثلثا نیست اگر چه ظاهراً باید چون همه جملها را سه مرتبه می‌خواند پس طرف چپ رو را بر زمین می‌گذاری و سه مرتبه می‌گویند ای خوار کننده هر جبار ستم کار و ای عزیز کننده هر ذلیل بی‌مقدار قسم به عزت و بزرگواریت می‌خورم که

طاقت من طاق شده است و دیگر تاب ندارم پس مرتبه دیگر پیشانی را می گذاری تا دو سجده شود و این مرتبه صد مرتبه می گویی شکر یعنی شکر می کنم ترا به شکری که تو سزاوار آنی پس حاجتی که داری طلب می کنی اگر حق سبحانه و تعالی خواهد، یا بر می آورد حاجات ترا اگر خدا خواهد و ظاهرا از محض تیمن و تبرک باشد بدون معنی شرطی چنانکه گذشت و چون این روایات تمام بود در بیان هر دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۷۹

سجده با تعفیر بین السجدهتین با حسن سند این را مقدم داشت.

[سجده شکر مکن نزد ستیان و تقیه به جا آور]

(و لا تسجد سجده الشکر عند المخالف و استعمل التقیه فی ترکها) و سجده شکر مکن نزد ستیان و تقیه به جا آور در ترک آن چون تقیه واجبست غالبا و اگر ضرر سهلی رسد سنت است تقیه و هم چنین اگر احتمال ضعیفی باشد در ضرر و اگر سجده کند تعفیر خدین نکند چون تقیه در این بیشتر است و جمعی از عامه قایلند به سجده شکر و با آن که قایلند ضرر می رسانند چون شعار شیعیانست.

(و روی جهم بن ابی جهم قال رأیت ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما و قد سجد بعد الثلث رکعات من المغرب فقلت له جعلت فداک رأیتک سجدت بعد الثلث فقال و رأیتنی فقلت نعم قال فلا تدعها فان الدعاء فیها مستجاب) و کالصحیح منقولست از جهم و در بعضی از نسخ جهیم مصغر و هم چنین در پدرش و در بعضی از نسخ پدرش ابن ابی جهیمه است و این اختلاف خواهد آمد در بیان اسانید کتاب و هم چنین این

اختلاف را نجاشی ذکر کرده است در فهرست خود گفت که آن حضرت را صلوات الله علیه دیدم که بعد از نماز واجب شام به سجده رفتند پس عرض نمودم که من شما را دیدم که بعد از سه رکعت واجب به سجده رفتید حضرت فرمودند که دیدی مرا گفتم بلی فرمودند که پس ترک مکن این سجده را در عقب هیچ نمازی یا در عقب نماز شام که هر دعایی که در آن می کنی مستجابست.

و در حدیثی وارد است که سجده شکر بعد از نماز شام نیست محمول است بر تقیه چون اخبار معتبره وارد شده است که ظاهرشان آنست که با احادیث صحیحه عامه که خواهد آمد با آن که حدیث نفی ضعیف است.

[دست کشیدن به صورت بعد از دعا]

(و فی روایه ابراهیم بن عبد الحمید انّ الصّادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۰

قال لرجل اذا اصابك همّ فامسح يدك على موضع سجودك ثم امسح يدك على وجهك من جانب خدك الايسر و على جبهتك إلى جانب خدك الايمن قال ابن ابي عمير كذلك وصفه لنا ابراهیم بن عبد الحمید ثم قل بسم الله الذي لا اله الا هو عالم الغيب و الشهاده، الرحمن الرحيم اللهم اذهب عني الغمّ و الحزن ثلثا) و در روایت ابراهیم وارد شده است در موثق كالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه بواسطه ابن ابي عمير از ابراهیم و شيخ طوسی روایت کرده است به سندی دیگر از او از شخصی از آن حضرت صلوات الله علیه و ممکن است که ابراهیم از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده باشد بواسطه و بی واسطه و لیکن ظاهر آنست که صدوق واسطه

را انداخته باشد و لهذا تغییر اسلوب کرده است که آن حضرت به شخصی فرمودند که هر گاه غمی به تو رسد، و بسیار است که هم را اطلاق می کنند بر غمی که سببش ظاهر نباشد و ظاهر آنست که مراد در اینجا مطلق غم است پس بمال دست خود را بر موضع سجودت پس بمال دست خود را بر روی خود از جانب چپ رویت و بعد از آن بمال تا آن که پیشانی را نیز دست بمالی، و بکش دست خود را بر طرف راست رو و ظاهرا مراد دست راست بوده باشد ابن ابی عمیر که راوی ابراهیم است گفته است که هم چنین بیان کرد ابراهیم از جهت ما و شیخ نیز ذکر کرده است این عبارت را از عبد الرحمن بن حماد که او نیز گفت که ابراهیم از جهت ما چنین یاد کرد و می باید که ابراهیم که حدیث را ذکر کرده باشد بعد از آن دست راست را بر رو کشیده باشد به همین عنوان از جهت توضیح و ممکن است که در وقت وصف کردن از حضرت روایت نکرده باشد بنا بر این راویان او از او نقل می کنند و این معنی بحسب عبارت اظهر است و بحسب معنی ابعاد است پس بگو، و در بعضی از نسخ ثم قال یعنی حضرت بعد از وصف این دعا را سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۱

مرتب خواندند یا فرمودند که سه مرتبه بخوان یا در حین وصف کردن ابراهیم از حضرت گفت که حضرت در حین وصف کردن این دعا را خواندند یا فرمودند که بخوان سه بار که استعانت

و یاوری می خواهم از خداوند خود یا از نام خداوندی که غیر از او خداوندی نیست و داناست به پنهان و آشکارا و بخشنده و مهربانست، خداوندا دو رکن از من غم و اندوه را و در تهذیب

اللَّهُمَّ اذهب عَنِّي بالهموم و الحزن

است و هر دو خوبست.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که دست راست را بر پیشانی و رو بکش در عقب نماز شام و باقی نمازها و بگو.

[ذکر در سجده سهو صد مرتبه]

(بسم الله العذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشَّهادة الرَّحمن الرَّحیم اللَّهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنَ الهَمِّ و الحزن و السقم و العدم و الصَّغار و الدَّلِّ و الفواحش ما ظهر منها و ما بطن) و بیماری و نیستی و خواری و مذلت و گناهان ظاهر و باطن چون حسد و ریا و ترجمه باقی گذشت.

(و روی عن سلیمان بن حفص المروزی أنَّه قال كتب إليَّ ابو الحسن الرضا صلوات الله عليه قل في سجده الشكر مائة مرة شكرا شكرا و ان شئت عفوا عفوا) و بسند صحیح از سلیمان مروزی منقول است که گفت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بمن نوشت که در سجده شکر صد مرتبه شکر بگو و اگر خواهی عفوا بگو یعنی خداوندا عفو کن و بیامرز گناهان مرا.

و کلینی همین روایت را از سلیمان روایت کرده است از رجل و شیخ از ابو الحسن صلوات الله علیه و ظاهرا مراد ابو الحسن ثالث است به قرینه رجل که بر حضرت امام رضا صلوات الله علیه اطلاق نمی کنند بلکه اکثر مکاتیب سلیمان از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۲

آن حضرت است زیرا

که اگر چه در زمان حضرت امام رضا صلوات الله علیه مباحثات کرد و شیعه شد اما فرصت کتابت نوشتن نشد و صدوق ابو الحسن را گاهی اول گمان کرده است و گاهی ثانی و هر دو اشتباه است چنانکه در همه جا از کتب دیگر مصرح وارد شده است اگر چه همه بمنزله یک نفس اند و جایز است که از دیگری نقل کنند چنانکه گذشت و دور نیست که اگر در سجده اول صد مرتبه شکر بگوید و در سجده دویم عفو صد مرتبه یا بر عکس یا با هم عمل به همین حدیث کرده باشد.

(و کان ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما یسجد بعد ما یصلی فلا یرفع رأسه حتی یتعالی النهار) و منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه بعد از نماز صبح به سجده می رفتند و سر از سجده بر نمی داشتند تا روز بلند می شد و صدوق به چند سند ذکر کرده است که آن حضرت در اوقاتی که در حبس هارون علیه اللعنه بودند اوراد خود را می خواندند تا طلوع آفتاب و بعد از آن به سجده شکر می رفتند تا ظهر پس به نماز ظهر بر می خواستند و نمازهای نوافل ظهر و عصر را می کردند و باز به سجده شکر می رفتند تا شام و بهمان وضوی نماز شب نماز شام و خفتن را می کردند و تعقیب را به جا می آوردند و بعد از آن به اندک چیزی افطار می کردند و باز سجده طولانی می کردند و سر از سجده بر می داشتند و اندک خوابی می کردند پس بر می خواستند و تجدید وضو می کردند و نماز می کردند تا صبح و

مدار آن حضرت در مدت حبس بر این بود تا شهید شدند به زهر بر دست سندی بن شاهک بامر هارون الرشید علیهما لعائن الله و العذاب الشدید، پس جمع می توان کرد به آن که خبر متن در غیر ایام حبس بوده باشد چون شغل‌های دیگر مثل تعلیم احکام الهی داشتند و چون در زندان کاری دیگر را نداشتند مشغول عبادت بودند و چون بهترین عبادات سجده بود اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۳

اوقات را به سجده بسر می آوردند بنحو سید الساجدین صلوات الله علیهما و آن حضرت نیز ذو الثغفات بودند و هر سال هشت نه مرتبه پوستهای پیشانی را می انداختند و می چیدند به مقراض از بسیاری سجده.

و منقول است کالصحیح یا صحیح از سلیمان و ظاهرا ابن جعفر جعفری باشد که گفت در خدمت حضرت امام موسی کاظم بودم که به جانب بعضی از مزارع خود (رو) فرمودند پس نماز ظهر را به جا آوردند و چون فارغ شدند از نماز به سجده رفتند پس شنیدم که به آواز حزین با گریه و زاری این مناجات می کردند که: (ربّ عصیتک بلسانی و لو شئت و عزّتک لأخرستنی و عصیتک ببصری و لو شئت و عزّتک لأکمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت و عزّتک لأصممتنی و عصیتک ببیدی و لو شئت و عزّتک لکنّعتنی و عصیتک برجلی و لو شئت و عزّتک لجذمتنی و عصیتک بفرجی و لو شئت و عزّتک لعقمتنی و عصیتک بجمیع جوارحی الّتی أنعمت بها علیّ و لیس هذا جزاؤک منّی) راوی گوید که شمردم هزار مرتبه گفتند العفو پس طرف راست رو را بر زمین گذاشتند و به آواز

حزین گفتند سه مرتبه بؤت إليك بذنبی عملت سوءا و ظلمت نفسی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب غیرک یا مولای پس طرف
چپ رو را بر زمین گذاشتند و سه مرتبه گفتند ارحم من اساء و اقدرت و استکان و اعترف پس سر از سجود برداشتند.

اما دعای اول ترجمه اش اینست که: پروردگارا مخالفت کردم ترا به زبانم و قسم به عزت و جبروت تو یاد می کنم که اگر می
خواستی مرا لال می کردی تا مخالفت تو نمی کردم یا جزای مرا می دادی در دنیا به سبب آن چه نبایست گفتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۴

گفته بودم یا بایست گفتن و نگفته بودم.

و عصیان کردم ترا بچشمم به آن که جانی که نمی بایست نظر کردن نظر کردم و جانی که می بایست نظر کردن نکردم و به
عزت تو قسم که اگر می خواستی که مرا کور مادر زاد می آفریدی تا مخالفت نمی کردم و یا به سبب مخالفت اگر می
خواستی مرا کور می کردی، و بشنوایی مخالفت کردم ترا بهر دو عنوان و به عزت تو که اگر می خواستی مرا کر می
گردانیدی بهر دو عنوان، و مخالفت کردم ترا به دستم و به عزت قسم که اگر می خواستی مرا شل می آفریدی یا شل می
گردانیدی.

و عصیان کردم ترا به پایم و به عزت قسم که اگر می خواستی پایهای مرا قطع می کردی یا بی پا مخلوق می کردی یا به
مرض جذام و خوره مبتلا می کردی.

و عصیان کردم ترا به فرجم و به عزت قسم که اگر می خواستی مرا عقیم می گردانیدی یعنی عنین یا آن که ولد از من بهم
نمی رسید.

و عصیان کردم ترا بجمیع اعضا و جوارحی که انعام کرده بر من به آن ها

و آن چه کردم نه سزای تو بود از من بلکه می بایست که قدر این نعمتها را بدانم و همه را صرف کنم در چیزی که آن اعضا را از جهت آن آفریده از عبادات و طاعات و نکتم آن چه نهی فرموده بودی از معاصی و مخالفات.

ترجمه دعای دویم: اینست که رجوع کردم به تو با گناهان یعنی به درگاه تو آمده ام با توبه و پشیمانی از گناهانی که بر پشت دارم بد کرده ام و ستم بر نفس خود کرده ام و ضرری که رسانیده ام بر خود کرده ام پس بیامرزم مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان را کسی بغیر از تو ای خداوند من.

ترجمه دعای سیم، اینست که ببخشا بنده را که بد کرده است و گناهان کرده است و به تضرع و زاری به درگاه تو آمده است و اعتراف به گناهان خود می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۵

و امثال این سخنان از معصوم یا از جهت تعلیم امثال ماست از گناه کاران و یا به تاویل بعیدست که چون ایشان را مقاماتی چند هست که ملک مقرب و نبی مرسل در آن مقامات گنجایش ندارند پس اگر بحسب مصالح عالمیان از آن مقام به مقام لله یا فی الله یا إلى الله در آیند خود را صاحب معصیت می دانند بالنسبه که حسنات الابرار سیئات المقربین و نسبت معصیت به فرج باین نحو است که چون بواسطه نظام نوع و تحقق خبر الهی که انا اعطیناک الکوثر می بایست که اولاد آن حضرت بسیار شود از مقام لی مع الله که باین مقام لله می آمدند و مشغول جماع می شدند گویا گناه عظیم کرده بودند نزد نفس خود

و این معنی را بنده تجربه کرده ام در مقامات پستی که امثال ماها را دست می دهد اگر از آنجا به زیر آییم بامر الهی بسیار است که می خواسته ام که خود را بکشم دیگر عنایت الهی دستگیر می شد که چه فایده دارد کشتن چنین، اما تاویل اول اظهر است که از جهت تعلیم راوی بلکه عالمیان فرموده باشند و هر دو ممکن است نسبت به اشخاص و اگر کسی زنا نکرده باشد عصیان به فرج صادق است که کرده است در تاخیر تزویج یا در بسیاری جماع اگر چه بحسب ظاهر حلال خود باشد و لیکن بسیار است که از طلب علم و کمالات بازمانده است و هم چنین در باقی.

[یک سجده شکر کند با وضو]

(و روی عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال من سجد سجده الشکر و هو متوضئ کتب الله له بها عشر صلوات و محافه عشر خطایا عظام) و بسند صحیح یا حسن کالصحیح منقول است از عبد الرحمن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که یک سجده شکر کند با وضو حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ده نماز یا ده رحمت عظیم و محو کند از نامه عملش ده گناه کبیره، پس اولی آنست که سجده را به وضو بکند و اگر وضو نداشته باشد وضو بسازد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۶

و با وضو واقع سازد و ظاهرا نیت تواند کرد که وضو می سازم از جهت سجده شکر قربه إلى الله و اگر قصد رفع حدث با استباحث مشروط بالطهاره را منضم سازد بی دغدغه تر است.

و در حدیث صحیح از آن

حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که هر که سجده شکر نعمت الهی به جا آورد در غیر نماز حق سبحانه و تعالی ده حسنه در نامه عملش بنویسد و ده سیئه محو کند و ده درجه او را در بهشت بلند کند.

و در حدیث صحیح از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که هر که در رکوع و سجود و قیام بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد ثواب سجود و رکوع و قیام دیگر در نامه عملش نوشته شود.

و در حدیث صحیح دیگر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که یک سجده بکند یک گناه او محو شود و یک درجه او بلند شود ممکن است که اختلاف بحسب اشخاص باشد و آن که جنس گناه و درجه مراد باشد و آن که برابر باشد با ده و الله تعالی يعلم.

(و سال سعد بن سعد الرضا صلوات الله علیه عن سجده الشکر [فقال أى شیء سجده الشکر خ- وافى] فقال اری اصحابنا یسجدون بعد الفریضه سجده واحده و یقولون هی سجده الشکر فقال انما الشکر اذا أنعم الله علی عبده ان (یقول سُبْحَانَ الَّذِی سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِینَ وَ اِنَّا اِلٰی رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ- وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ) روایت کرده است شیخ بسند صحیح از سعد که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از سجده شکر حضرت فرمودند که سجده شکر چه چیز است من گفتم که مشایخ ما بعد از نماز واجب یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۷

سجده می کنند

و می گویند که این سجده شکر است یعنی شکرانه توفیق عبادت حضرت فرمودند که شکر آنست که چون حق سبحانه و تعالی انعام کند بر بنده اش بنده بخواند این آیه را که ترجمه اش اینست که پاک و منزّه است خداوندی که این نعمت را مسخر ما کرد و چنان کرد که به آسانی بما رسید و ما را کجا طاقت و قدرت این بود که این نعمت را توانیم به هم رسانیدن و به درستی که بسوی پروردگار خود رجوع خواهیم نمودن همه و جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیانت.

و ظاهراً غرض صدوق از نقل این حدیث اینست که چون حضرت تقیه فرموده اند در این حکم بر ما نیز لازم است که در تقیه حکم نکنیم بلکه این حدیث را بخوانیم و سجده به جا نیاوریم در حضور ایشان.

چنانکه در حدیث قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که هر گاه یاد کنی نعمت خدا را بر خود و در جای باشی که سنی ترا نیند پس روی خود را بر زمین گذار و اگر در میان ستیان باشی پس دست خود را بر پائین شکم خود گذار و پشت خود را کج کن بقصد تواضع و فروتنی نزد حق سبحانه و تعالی و ظاهر می سازی که گویا شکمت درد می کند بنا بر این کج می شوی و از این حدیث ظاهر می شود که سنت است سجده شکر نزد تذکر نعمت و دفع بلا نیز نعمت است.

و اخبار بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که سنت است این دو

سجده با تعفیر بینهما نزد تجدد نعمت و دفع نعمت و بعد از نماز نیز از آن جهت است که چون حق سبحانه و تعالی توفیق کرامت کرد که نماز به جا آوردم سجده از جهت شکرانه این نعمت است.

چنانکه در حدیث کالصحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۸

شده است که فرمودند که سجده بعد از نماز از جهت آنست که حق سبحانه و تعالی بنده را توفیق ادای فرض کرامت فرموده و چون به سجده رود اقلًا سه مرتبه بگوید شکر الله پرسیدند که این کلمه چه معنی دارد حضرت فرمودند که معنی آن اینست که شکر می کنم خداوند خود را بر این نعمت که مرا توفیق خدمت خود کرامت فرمود که ادای فرض او کردم و شکر سبب زیادتی نعمت است.

چنانکه فرموده است که بذات خودم قسم که اگر شکر نعمت مرا به جا آورید من نعمت را زیاده گردانم و اگر در نماز تقصیری باشد این سجده تدارک و جبران می کند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در سفری بر شتری سوار بودند که ناگاه به زیر آمدند و پنج سجده کردند پس چون سوار شدند گفتند یا رسول الله دیدم که کاری کردید که پیش ازین نکرده بودید فرمودند که بلی جبرئیل از برابرم آمد و بشارتها آورد از حق سبحانه و تعالی پس من سجده شکر کردم از جهت هر بشارتی یک سجده.

و ایضا فرمودند که هر گاه یکی از شما را بخاطر رسد نعمتی از نعم الهی

پس باید که روی خود را بر خاک گذارد به شکرانه آن نعمت پس اگر سوار باشد به زیر آید و طرف رو را بر خاک گذارد و اگر محل تقیه باشد طرف رو را بر پیش زمین گذارد و اگر نتواند دست خود را بر طرف رو گذارد و حمد کند حق سبحانه و تعالی را بر آن نعمت.

و مثل حدیث سابق از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما نیز وارد شده است، و اخبار دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه در سجده شکر منقول است پس انکار و تجاهلی که فرموده اند از جهت تقیه است چون اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۸۹

اخباری که از آن حضرت پرسیده اند در خراسان بود و همیشه ستیان بسیار در مجلس آن حضرت می بودند بنا بر این اکثر اخبار آن حضرت از روی تقیه وارد شده است چنانکه گذشت.

[گذاشتن گونه بر زمین]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال قال کان موسی بن عمران صلوات الله علیه اذا صلّى لم ینتقل حتّی یلصق خدّه الایمن بالأرض و خدّه الایسر بالأرض) و در موثق کالصحیح از اسحاق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السّلام چون از نماز فارغ می شدند از جای خود به جای دیگر نمی رفتند تا طرف راست رو را بر زمین نمی رسانیدند و هم چنین طرف چپ رو را بر زمین می چسبانیدند.

و غرض از لفظ الصاق ظاهراً اینست که می باید به خاک برسد یا به سنگ محض و رسانیدن و گذاشتن بر زمین کافی نیست یا به آن اکتفا نمی کردند

هر چند اقل مراتب استحباب بفعل آید چنانکه ظاهر بعضی از اصحابست.

و صدوق بعضی از این حدیث را ذکر نکرده است در اینجا و تمامش آنست که روایت کرده است از اسحاق بن عمار که گفت شنیدم از آن حضرت صلوات الله علیه که می فرمودند که چهل صباح یا سی صباح و تردید از راوی است وحی نیامد به حضرت موسی (ع) پس آن حضرت بر کوهی از کوههای شام بالا رفت که آن کوه را اریحا می گفتند و گفت خداوندا اگر آن که وحی و کلام خود را از من باز داشته از جهت گناهان بنی اسرائیل است پس آمرزش تو قدیم است و همیشه از بندگان خود خصوصا از ایشان عفو کرده و همان امیدواریم که در گذری پس خطاب رسید به او که یا موسی آیا می دانی که چرا ترا برگزیدم از جهت وحی خود و کلام خود و غیر ترا این کرامت نکردم از بنی اسرائیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۰

موسی گفت نمی دانم سببش را پس خطاب رسید که یا موسی من چون نظر بخلق تو کردم ندیدم کسی را که تواضعش نظر بمن از تو بیشتر باشد ازین جهت ترا مخصوص گردانیدم به وحی و کلام خودم پس حضرت فرمودند که چون حضرت موسی نماز می کردند به جای دیگر نمی رفتند تا طرف راست رو و طرف چپ رو را بر زمین نمی چسبانیدند.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه أوحى الله تبارك و تعالى إلى موسى بن عمران صلوات الله عليه أ تدرى لما اصطفتك بكلامى دون خلقى قال موسى لا يا رب قال يا موسى انى قلبت عبادى ظهرا لبطن فلم

اجد فیهم احدا اذل نفسا لی منک یا موسی اَنک اذا صَلَّیت وضعت خَدَّیک علی التراب) روایت کرده است صدوق در صحیح از ابن ابی عمیر از علی بن یقظین از شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی وحی فرمود به حضرت موسی (ع) آیا می دانی که چرا ترا برگزیدم و کلیم خود کردم و غیر ترا کلیم خود نکردم یعنی از بنی اسرائیل یا متقدمان بر آن حضرت گفت نمی دانم ای پروردگار من خطاب رسید که یا موسی به درستی که من بندگان خود را پشت و رو کردم یعنی می دانستم یا معامله آزمایندهگان با ایشان کردم نیافتم از ایشان احدی را که ذلت و خواری او به درگاه من بیش از تو باشد یا موسی چون نماز می کنی هر دو طرف رو را بر خاک می گذاری و شک نیست که خدین را بر خاک محض گذاشتن بهتر است بلکه پیشانی و طرفهای پیشانی را نیز بر مهر و امثال آن که ساخته باشند زیرا که آنها را نیز خاک می گویند و بعد از آن بر سنگ و بعد از آن بر ما یصح السجود علیه مثل چوب و بعد از آن مجرد وضع بر زمین اگر چه بر گلیم باشد.

اگر چه در صدق تعفیر بر دو صورت اخیر خصوصا اخیر مشکل است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۱

در بعضی از اخبار بلفظ تعفیر وارد شده است مثل.

حدیث منقول از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که فرمودند که علامات مؤمن پنج است نماز پنجاه و یک رکعت و انگشتی بدست راست کردن و پهلوهای پیشانی را

تعفیر کردن یعنی بر خاک رسانیدن و زیارت اربعین و بسم الله را در نمازهای جهریه و اخفاتیه بلند گفتن پس احوط و اولی آنست که پیشانی و هر دو طرف پیشانی و هر دو طرف رو را بر خاک گذارد تا به ثواب عظیم فایز شود.

[یا رب یا رب گفتن در سجده]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان العبد اذا سجد و قال یا رب یا رب حَتَّى يَنْقَطِعَ نَفْسُهُ قَالَ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَبَّيْكَ مَا حَاجَتُكَ) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر گاه بنده به سجده رود و آن مقدار یا رب بگوید که به یک نفس که نفس او آخر شود حق سبحانه و تعالی می فرماید که لبیک چه حاجت داری و هر گاه کریمی این سخن را می گوید البته کار آن بنده را می سازد هر گاه اکرم الا-کرمین گوید که لبیک البته حاجت او را بر می آورد و لیکن گاه هست که مصلحت آن بنده در تاخیر است دیرتر می رساند و اگر مصلحت او نباشد در دنیا در آخرت به او کرامت می فرماید آن مقدار ثواب که بنده آرزو کند که کاش در دنیا هرگز یک مطلب من بر آورده نمی شد چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است و گاه هست که تأخیر اجابت از جهت ازدیاد قرب بنده است.

و بر این مضمون نیز احادیث صحیحه وارد شده است باین عبارت که حق سبحانه و تعالی به ملائکه می فرماید که حاجت او را بر آورید و لیکن زود به او نرسانید که من دوست می دارم تضرع و زاری او را و چون حاجتش بر آورده شد ترک می کند دعا

و از آن جمله منقولست در صحیح از بزنی که گفت به خدمت حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عرض نمودم که فدای تو گردم به درستی که حاجتی دارم که چندین سال است که از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم و از تاخیری که شده است در دلم چیزی در آمده است و دور نیست که به خاطرش رسیده باشد که تو مردودی نزد حق سبحانه و تعالی که در این مدت حاجتت بر نیامد پس حضرت فرمودند که ای احمد زنهار که شیطان را به خود راه مده که مبادا ترا از رحمت الهی ناامید گرداند و این معنی از کبایر است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که ناامید نمی شوند از رحمت الهی مگر جمعی که کافر باشند به درستی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که بسیار است که مؤمن از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب می کند و حق سبحانه و تعالی آن چیز را به او دیر می رساند چون دوست می دارد صدای او را به ناله و تضرع و زاری پس فرمودند که و الله که آن چه حق سبحانه و تعالی آن را تأخیر می فرماید خیر ایشان در آنست و دنیا چه باشد که حق سبحانه و تعالی مضایقه نماید به مؤمن به درستی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بسیار می فرمودند که می باید که دعای مؤمنان در حالت نعمت و رخا مثل دعای ایشان باشد در شدت و بلا و چنان نباشد که چون به ایشان عطا کنند مطلب ایشان را

سست شوند از دعا و ترک کنند آن را پس زنهار که ایشان را ملال و دل گیری بهم نرسد از دعا کردن چون دعا را نزد حق سبحانه و تعالی رتبه عظیم است.

و بر تو باد که صبر کنی یا راستی را شعار خود سازی و طلب حلال کنی و زنهار که با مردم نزاع و جنگ مکن از جهت دنیا به درستی که ما اهل بیتیم که وصل می کنیم با کسانی که از ما قطع می کنند و نیکی می کنیم با کسانی که با ما بدی می کنند و عاقبت خیر را در این می دانیم که چنین کنیم یعنی سعی نمی کنیم در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۳

دنیا و جمع آن بلکه هر چه داریم به دشمنان خود می دهیم تا مرفه باشیم پس می باید که اقتدا بما کنی و غم دنیا نداشته باشی به درستی که جمعی که در فکر دنیایند اگر از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب کردند و حق سبحانه و تعالی آن را به ایشان کرامت کرد چیزی دیگر طلب می کنند و نعمت اول در نظر ایشان حقیر می شود و سیر نمی شوند که به مرتبه قرار دهند، هر چند بیشتر می شود نعمت ایشان بیشتر طلب می کنند و چون نعمت بیشتر می شود خطرش بیشتر می شود از جهت حقوقی که حق سبحانه و تعالی در اموال مقرر ساخته است با خوف فریفته شدن به آن، و از حق سبحانه و تعالی غافل شدن خبر ده مرا که اگر من به تو وعده کنم آیا اعتماد بمن داری که آن وعده را وفا کنم گفتم فدای تو گردم هر گاه اعتماد به تو نداشته باشم به

که خواهیم داشت و حال آن که تو حجت الهی و امام زمانی و خلیفه الهی حضرت فرمودند که پس می باید اعتمادت بر حق سبحانه و تعالی بیشتر باشد نشنیده که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه سؤال کنند بندگان من مرا از تو پس به درستی که من به ایشان نزدیکم اجابت می کنم دعای داعیان را هر وقت که مرا بخوانند.

و دیگر فرموده است که ناامید مشوید از رحمت الهی دیگر فرموده است که حق سبحانه و تعالی وعده می فرماید شما را آمرزش گناهان در آخرت و فضل و رحمت خود را در دنیا پس اعتماد بحق سبحانه و تعالی بیشتر از دیگران داشته باش و در خاطر خود در میاور مگر خیر را به درستی که حق سبحانه و تعالی می آمرزد بدیهای شما را که گذشته است یا آن چه در خاطر شما در می آید بی اختیار شما حق سبحانه و تعالی آن را می آمرزد و شما را بر آن نمی گیرد.

و در حدیث کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۴

صلوات الله علیه که هر گاه شخصی بگوید یا ربّ تا نفسش منقطع شود خطاب به او می رسد که لبیک چه حاجت داری.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر گاه ده مرتبه یا رب بگوید خطاب به او رسد که لبیک چه حاجت داری، و اگر ده مرتبه بگوید یا الله می گویند که لبیک چه حاجت داری، و اگر بگوید یا الله یا ربی تا نفسش منقطع شود حق سبحانه و تعالی فرماید که سؤال کن چه حاجت داری و اگر

بگویند یا رب یا الله تا نفسش منقطع شود به او می گویند که لیبیک چه حاجت داری و فرمودند که حضرت یحیی چون می گفت یا رب یا الله از آسمان ندا می رسید که ای یحیی لیبیک حاجت را طلب کن و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه نام بهشت یا دوزخ بر آید و بنده بایستد و سه مرتبه بگوید یا رب ای رب ای رب از بالای سر او ندا می رسد که سؤال کن چه حاجت داری و فرمودند که اگر بیمار ده مرتبه بگوید یا الله ندا می رسد که سؤال کن چه حاجت داری و فرمودند آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه بنده به سجده رود و سه مرتبه بگوید یا الله یا رباه یا سیداه حق سبحانه و تعالی فرماید که لیبیک ای بنده من حاجت را بطلب.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله گناهان من بسیار است و عبادات من قلیل است پس حضرت فرمودند که سجده بسیار کن که گناهان را می ریزد چنانکه باد برگ درختان را می ریزد.

[دعا امام سجاد در سجده سهو]

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول فی سجوده اللهم ان كنت قد عصيتك فاني قد اطعتك في احب الاشياء إليك و هو الايمان بك منّا منك علی لا منّا منی عليك و تركت معصيتك فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۵

ابغض الاشياء إليك و هو ان ادعو لك ولدا و ادعو لك شریکا منّا منك علی لا منّا منی عليك و عصيتك فی اشياء

علی غیر وجه مکابره و لا- معانده و لا استکبار عن عبادتک و لا جحود لربوبیتک و لکن اتبعت هوای و استزلنی الشیطان بعد الحجه علی و البیان و البرهان فان تعدّبنی فبذنوبی غیر ظالم لی و ان تغفر لی و ترحمنی فبجودک و کرمک یا ارحم الراحمین» و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه در سجود این دعا را می خواندند و ظاهر آنست که در سجده شکر می خوانده باشند چون در سجده نماز رعایت تخفیف می فرموده اند چون غالب اوقات نماز را به جماعت واقع می ساختند و ترجمه اش اینست که خداوندا اگر عصیان تو کرده ام امّا اطاعت کرده ام ترا در چیزی که محبوبترین چیزهاست به نزد تو و آن ایمان به تست که اعتقاد دارم به آن که واجب الوجود بالذاتی و یگانه در ذات و صفات و تعدّد و تکثر در ذات تو نیست، و اعتقاد دارم که محمّد را صلی الله علیه و آله به رسالت فرستاده و ائمه اثنی عشر که همه معصومند تو ایشان را به امامت مقرر فرموده و اعتقاد دارم بجمیع آن چه پیغمبر تو از آن خبر داده است و این اعتقادات حقه انعام تست و تراست منت بر من و من منت ندارم بر تو که من ایمان آورده ام بلکه تو ایمان را در دل ما جای دادی، و عقلی کرامت فرمودی که به آن ترا شناختم و توفیقات از تست، و دیگر ترک کرده ام مخالفت ترا در دشمن ترین چیزها بسوی تو و آن آنست که قایل شوم که فرزند داری یا شریک داشته باشی و در بعضی نسخ ان لا ادعو لک ولدا و لا

ادعو است و در این صورت بیان ترک معصیت است و صورت اولی بیان معصیت است و این ترک شرک نیز از انعام تست، و تراست مَنّت بر من و بر عالمیان و مرا و غیر مرا منتهی نیست بر تو، و عصیان و مخالفت کرده ام ترا در چیزی چند نه از روی مکاربه و معانده و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۶

گردنکشی از بندگی تو و نه از روی انکار پروردگاری تو و لیکن متابعت کردم هوای نفس را و شیطان مرا لغزائید بعد از اتمام حجت و برهان و ظهور حق پس اگر مرا عذاب کنی پس به سبب گناهان من است و ظلم نکرده بر من و اگر بیامرزی و ببخشی پس به سبب وجود و کرمّت خواهد بود ای بخشنده ترین بخشنندگان.

و در صحیح از ابن بزیع منقول است که دیدم که حضرت امام رضا صلوات الله علیه سه انگشت خود را حرکتی می دادند به همواری که گویا تسبیح را می شمردند بعد از آن سر از سجده برداشتند و مستبعد می نماید که حضرت سه تسبیح فرموده باشند و انگشتان خود را حرکت داده باشند که فراموش نکنند پس محتمل است که تعلیم فرموده باشند کثیر السّهو را یا آن که شمردن به انگشت نیز عبادت باشد و ممکن است که ابتهاج و تضرع حالت سجود باشد و الله تعالی يعلم.

و در حدیث صحیح منقول است از ابو عبیده که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که در حال سجده این دعا را می خواندند که: (أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا بَدَّلْتَ سَيِّئَاتِي حَسَنَاتٍ وَحَاسِبْتَنِي حَسَابًا

یسیرا) پس در سجده دوم که تغیر جانب راست رو باشد یا در نماز دو رکعتی واجب یا سنت در سجده دوم این دعا را خواندند: (أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا كَفَيْتَنِي مَوْئِنَهُ الدُّنْيَا وَكُلَّ هَوْلٍ دُونَ الْجَنَّةِ) در سجده سیم که سجده اول رکعت دوم یا بر خاک مالیدن جانب چپ رو باشد می خوانند که: (أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا غَفَرْتَ لِي

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۷

الكثير من الذنوب و القليل و قبلت من عملي اليسير) پس در سجده چهارم گفتند:

[دعای امام باقر در سجده سهو]

(أَسْأَلُكَ بِحَقِّ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا ادخَلْتَنِي الْجَنَّةَ وَجَعَلْتَنِي مِنْ سَكَّانِهَا وَ لَمَّا نَجَّيْتَنِي مِنْ سَفَعَاتِ النَّارِ بِرَحْمَتِكَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) و ممکن است که دو سجده شکر کرده باشند یا آن که سجده مطلوب باشد از یک تا چهار.

و ترجمه دعاها این است که خداوندا از تو سؤال می کنم بحق محب تو و محبوب تو محمد (ص) که واقع نسازی چیزی را یا دست از سؤال نمی دارم مگر آن که مبدل سازی گناهان مرا بحسنات به آن که توبه کنم و بعوض گناهان حسنات به جا آورم یا آن که به تفضل خود گناهان مرا از نامه عملم محو فرمائی و بعوض آن حسنات را بنویسی چنانکه وعده داده که فَأُوَلِّئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ یا صفات ذمیمه مرا مبدل سازی به صفات حسنه و حساب کنی مرا حسابی آسان، سؤال می کنم بحق حبیب که کفایت کنی مهمات مرا و دفع کنی هر خوفی را که در پیش دارم از احوال جان کندن تا

گذشتن از صراط، و لَمَّا را بتشدید خوانده اند بمعنی اِلَّا که مستثنی منه آن مقدر باشد یعنی هیچ امری را مقدم نداری بر این امر یا دست از سؤال و طلب نمی دارم مگر آن که گناهان اندک و بسیار مرا بیامرزی و طاعات قلیل مرا قبول کنی، و به تخفیف خوانده اند که لام آن تأکید قسم باشد و این لام دلالت بر قسم دارد و بیان می کند که قسم مقدر است در جائی که قسم ملفوظ نباشد و در اینجا که ظاهر است معنی چنین است که لغفرت و ما زایده است از جهت تحسین لفظ هم چنین دعای چهارم در لَمَّا دو وجه جایز است که سؤال می کنم دخول جَنَّت را و آن که مرا از ساکنان بهشت گردانی و نجات دهی مرا از سیاهی بشره به سبب سوختن در آتش به سبب یا بحق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۱۹۸

رحمت و صلوات فرستادند تا دعا مستجاب شود و دعاهای سجود بسیار است به همین اکتفا شد.

[شخصی که سجده شکر کند دستها را تا مرفق بر زمین گذارد]

(و ینبغی لمن یسجد سجده الشکر ان یضع ذراعیه علی الارض و یلصق جؤجؤه بالأرض) و سنت است که شخصی که سجده شکر کند دستها را تا مرفق بر زمین گذارد و سینه اش را بر زمین رساند.

منقولست در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از جعفر بن علی که گفت دیدم حضرت ابو الحسن را صلوات الله علیه و ظاهرا ابو الحسن اول باشد و احتمال دویم نیز دارد که بعد از نماز سجده کردند و هر دو دست را تا مرفق بر زمین پهن کردند و در دعا سینه را نیز به زمین رسانیدند. و در تهذیب بدل

فی دعائه فی ثیابه است. و از کلینی روایت کرده است. و ظاهراً نسخه کلینی شیخ چنین بوده است و ظاهراً سهو از نساخ کلینی شده باشد و مراد اینست که لازم نیست که سینه را برهنه کند و بر خاک مالد بلکه مجرد گذاشتن آن بر زمین کافی است.

و روایت کرده است علی بن ابراهیم از یحیی بن عبد الرحمن بن خاقان که گفت دیدم حضرت امام علی نقی را صلوات الله علیه که سجده شکر به جا آوردند و به زمین رسانیدند هر دو ذراع و سینه و شکم خود را پس من از حضرت پرسیدم که چرا این سجده را چنین به جا آوردید فرمودند که هم چنین واجبست و ممکن است که یجب بمعنی یسقط باشد یعنی هم چنین خود را بر زمین می اندازد و در بعضی از نسخ نحب است یعنی چنین دوست می داریم و این از تصحیف نساخ است و علامه حمل کرده است وجوب را بر شدت استحباب و ممکن است که مراد وجوب شرطی باشد مثل وضو از جهت نماز سنت و احوط آنست که به همین عنوان به جا آورد چون به نحوی دیگر وارد نشده است.

[کمترین ذکر در سجده سهو]

(و فی روایه ابی الحسین الاسدی رضی الله عنه انّ الصادق صلوات الله علیه قال انّما یسجد المصلی سجده بعد الفریضه لیشکر الله تعالی ذکره فیها علی ما منّ به علیه من اداء فرضه و ادنی ما یجزئ فیها شکراً لله ثلاث مرّات) و صدوق از جمعی کثیر از مشایخ خود نقل کرده است از ابو الحسین که از قبیله بنی اسد است حق سبحانه و تعالی از او

راضی باد که حضرت صادق که امام جعفر (ع) باشد یا صاحب الامر چون ابو الحسین از ابواب آن حضرتست و بنا بر اول مرسل خواهد بود چون یقین است که ابو الحسین آن حضرت را ندیده است و لهذا صدوق تغییر اسلوب کرده است چنانکه همیشه اسلوب او در چنین جاها ترک اسلوب است که آن حضرت فرمودند که نماز گذارنده سجده که می کند بعد از نماز فریضه از جهت آنست که تا شکر کند خداوندی را که ذکر او از آن بالا-تر است که کسی ادراک آن کند یا بی توفیق او تواند گفت بر نعمت توفیق ادای فرض او و کمترین چیزی که مجزیست در سجده شکر آنست که سه مرتبه شکر الله بگوید یعنی شکر می کنم خداوند خود را بر نعمت عظیمی که کرامت کرد مرا به شکری که لایق او باشد.

و محتمل است که سهو از نساخ شده باشد و بدل الرضا الصادق نوشته باشند. چون صدوق همین حدیث را در موثق کالصحيح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده است و بعد از آن ابن فضال سؤال می کند که چه معنی دارد شکر الله حضرت فرمودند که یعنی این سجده را می کنم به شکرانه نعمتی که حق سبحانه و تعالی مرا توفیق کرامت فرمود که خدمتش را به جا آوردم و واجب را ادا کردم، و شکر سبب زیادتی نعمت است و اگر در نماز تقصیری شده باشد باین سجده تمام می شود اگر به نوافل تمام نشده باشد.

[تأکید بر سجده سهو]

(و روی احمد بن ابی عبد الله عن ابيه عن محمد بن ابی عمیر عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۰

حریز عن مرآزم

عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سجده الشكر واجبه على كل مسلم تتم بها صلاتك و ترضى بها ربك و تعجب الملائكة منك و ان العبد اذا صلى ثم سجد سجده الشكر فتح الرب تبارك و تعالى الحجاب بين العبد و بين الملائكة فيقول يا ملائكتي انظروا إلى عبدى ادى فرضى و اتم عهدى ثم سجد لى شكرا على ما أنعمت به عليه، ملائكتى ما ذا له عندى؟ قال فيقول الملائكة يا ربنا رحمتك ثم يقول الرب تبارك و تعالى ثم ما ذا له فيقول الملائكة يا ربنا جنتك ثم يقول الرب تبارك و تعالى ثم ما ذا فيقول الملائكة يا ربنا كفايه مهمه فيقول الرب تبارك و تعالى ثم ما ذا قال فلا يبقى شىء من الخير الا قالت الملائكة فيقول الله تبارك و تعالى يا ملائكتى ثم ما ذا فتقول الملائكة ربنا لا علم لنا فيقول الله تبارك و تعالى اشكر له كما شكر لى و اقبل اليه بفضلى و اريه وجهى قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله من وصف الله تعالى ذكره بالوجه كالوجه فقد كر و اشرك و وجهه انبياؤه و حججه صلوات الله عليهم و هم الذين يتوجه بهم الانسان [العباد خ ل] إلى الله عز و جل و إلى معرفته و معرفه دينه و النظر إليهم فى يوم القيمة ثواب عظيم يفوق كل ثواب و قد قال الله عز و جل كَمُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ و قال عز و جل فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللَّهِ يعنى فثم التوجه إلى الله و لا يجب ان ينكر من الاخبار الفاظ القرآن)

و بسند صحیح منقول است از احمد برق رودی که دهی است از دههای قم از پدرش محمد بن خالد از محمد بن ابی عمیر از حریر سیستانی از مرزم و جمیع ثقه اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که سجده شکر واجب است یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۱

سنت مؤکد است بر هر مسلمانی که آن را در عقیب فرایض به جا آورد تمام می کنی باین سجده نماز خود را و خوشنود می گردانی به آن پروردگار خود را یعنی ثواب عظیم کرامت می فرماید و فرشتگان را بشگفت در می آوری از خود که تعجب نموده خوشحال می شوند به درستی که چون بنده نماز کند و سجده شکر به جا آورد حق سبحانه و تعالی می گشاید درهای آسمانها را و حجابها را بر می دارد از میان بنده و فرشتگان و ممکن است که حق سبحانه و تعالی فرشتگان را مأمور ساخته باشد به عبادت و به سبب آن نتوانند که متوجه احوال بنی آدم شوند چون حق سبحانه و تعالی رخصت دهد و متوجه ایشان شوند گویا که چون مانع برخاسته شد درها گشوده می شود مجازا پس حق سبحانه و تعالی فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من که به جا آورد نمازی را که بر او واجب گردانیده ام.

و تمام کرد عهد مرا چنانکه در احادیث صحیحه گذشت که هر که نماز را به شرایط و حدود آن به جا آورد او را عهدی هست نزد حق سبحانه و تعالی که بر خود لازم گردانیده است که او را بیامرزد و عهد و پیمان مرا به جا آورد- سجده می کند
مرا

به شکرانه این نعمت که انعام کرده ام بر او به آن که توفیقش کرامت کرده ام.

ای فرشتگان او را چه باید داد ملائکه گویند که پروردگارا رحمت را شامل حال او گردان، پس الله تبارک و تعالی فرماید که دیگر چه باید داد او را ایشان گویند که بهشت را به او کرامت فرما، پس فرماید که دادیم دیگر چه ایشان گویند پروردگارا کفایت کردن مهمات او از دفع اعدای و بلاها و مصائب، پس حق سبحانه و تعالی فرماید که دیگر چه پس حضرت فرمودند که هر چه هست از خوبیها فرشتگان همه را بگویند، پس حق تبارک و تعالی فرماید که دیگر چه فرشتگان گویند پروردگارا هر چه از خیرات که می دانستیم عرض نمودیم دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۲

چیزی بخاطر ما نمی رسد پس حق سبحانه و تعالی فرماید که من شکر او بگویم چنانکه او شکر من به جا آورده است و آن چه مباهات می فرماید حق سبحانه و تعالی با فرشتگان شکر الهی است و اقبال می کنم به جانب او با فضل خود یعنی به اضعاف مضاعفه آن چه او مستحق آنست از روی تفضل به او خواهم داد و به او نمایم روی خود را و در تهذیب و آریه رحمتی است یعنی رحمت خود را در دار دنیا به او بنمایم که مطمئن باشد چنانکه گذشت که خوابهای خوب بشارتست مؤمنان را که به ایشان می نماید.

صدوق می گوید که هر که حق سبحانه و تعالی را اعتقاد کند که رویی دارد مثل بنی آدم او کافر است و مشرک که حق سبحانه و تعالی را شریک خلایق ساخته است در تجسم و

روی خدا پیغمبران و ائمه معصومینند و ایشان را از آن جهت وجه الله می گویند که آدمیان یا بندگان به سبب هدایت ایشان متوجه جناب اقدس او می شوند و ایشان سبب معرفت خداوند و معرفت دین اویند و در روز قیامت هیچ ثوابی باین نمی رسد که بندگان مؤمن ایشان را بینند و نه این است که لفظ مخصوص اخبار باشد بلکه در قران مجید نیز وارد شده است و همین معنی یا قریب باین مراد الهی است چنانکه فرموده است که هر چه در دنیاست فانی و لاشیء است و آن چه باقی است و بکار بندگان خواهد آمد روی پروردگار تست و اکثر مفسرین رو را بمعنی ذات گرفته اند و فنا را بمعنی موت گرفته اند.

و در اخبار بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد است که مراد از وجه دین حق ائمه اثنی عشر است و بنا بر این مراد این خواهد بود که هر دینی که غیر دین ایشانست زایل خواهد شد در زمان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم و دین ایشان خواهد بود تا انقضاء دنیا یا آن که غیر دین ایشان باطل است و دین ایشان حق است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۳

و در اخبار بسیار وارد شده است که ائمه هدی صلوات الله علیهم وجه الله اند که معرفت و دین الهی را از ایشان اخذ می باید کرد و بنا بر این مراد این خواهد بود که هر چیزی که هست غیر ایشان در حکم عدمند و ایشان حق و موجودند چون حق سبحانه و تعالی دنیا و آخرت را از جهت ایشان آفریده است و منافاتی نیست میان

این روایات و هر دو حق است که ایشان و دین ایشان حقند و غیر ایشان و مذهب غیر ایشان باطل است و فانی و لهذا او وصف فرمود خود را به ذو الجلال و الاکرام چون جلال و عظمت قهاریت مقتضی آنست که باطل را زایل گرداند و اکرام و احسان که از جمله صفات جمال است مقتضی احقاق حق و ابقای آنست.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر جا که رو کنید از جهت عبادت پس آن طرف وجه الله است یعنی راه توجّه است بجناب اقدس یعنی اگر امر فرماید که رو به مشرق کنند مانند نصاری یا رو به مغرب کنند مانند یهود و مسلمانان در مدتی، یار و به کعبه کنند مثل الحال که همه مکلفند به آن راهیست از جهت اتفاق ایشان در عبادت الهی و واجبست اطاعت حق سبحانه و تعالی نه آنست که حق سبحانه و تعالی در جهتی باشد بلکه رو باین اطراف کردن محض تعبّد و بندگی است و بنا بر آن که گذشت که این آیه در قبله متحیر یا در نافله یا در هر دو نازل شده است به همین معنی بر می گردد یعنی در حالتی که قبله را ندانید بهر طرفی که رو کنید و در سفر بهر طرفی که روید و سواره باشید آن طرف قبله شماست و توجه شما بحق سبحانه و تعالی است یعنی مختارید در بندگی او که بهر طرفی که خواهید رو کنید و غرض از ذکر این آیه آنست که وجه در قرآن مجید بمعنی توجّه نیز آمده است پس اگر در اخبار

اهل بیت سلام الله عليهم وارد شده باشد نباید که آن خبر را طرح نمایند که این خبر از معصوم نیست چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۴

در قرآن مجید نیز وارد شده است و چون آیاتی که بحسب ظاهر دلالت بر تجسم می کند همه را تاویل می کنند و حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم نیز تأویل کرده اند، هر تاویلی که قرآن را می کنید اخبار را نیز همان تاویل کنید حاصل مراد صدوق این است و عبارت او را چنین می باید خواند که ینکر مجهول باشد و الفاظ مرفوع باشد به آن که مفعول به جای فاعل آن باشد یعنی واجب نیست انکار کردن الفاظ قرآن هر گاه در اخبار وارد شود به آن که نفی کنند و رود آن را از معصوم بلکه می باید که تاویل کنند آن را چنانکه قرآن را تاویل می کنند و صدوقان در کافی و توحید اخبار بسیار نقل کرده اند در تاویل الفاظی که در قرآن مجید وارد شده است که بحسب ظاهر دال است بر تجسم و تحیز، و جمعی از عامه گفته اند که ما را کاری نیست که تاویل کنیم متشابهات قرآن را بلکه می باید تصدیق کردن اما کاری به تاویل آن نمی باید داشت مبدا تاویلی کنیم که مراد الهی نباشد چنانکه گفته اند که ما می دانیم «اَسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» ۷: ۵۴

را و لیکن نمی دانیم کیفیت استوارا و این سخن خوبست در جائی که حضرات سید المرسلین و ائمه معصومین سلام الله عليهم آن را تاویل نکرده باشند و هر جا که ایشان بیان فرموده باشند بیان ایشان متبع است و الله تعالی يعلم.

باب ما يستحب من الدعاء عند كل صباح و مساء

[مقدمه]

این بابی است در بیان آن

چه مستحب است از دعاها در هر صبح و شام و در این باب نیز ادعیه بسیار از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده است و صدوق قلیلی از آنها را ذکر کرده است و کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که شیطان که لعنتهای الهی بر او باد پهن می کند لشکر شیش را در وقت فرو رفتن آفتاب و لشکر روز را در وقت طلوع آفتاب پس شما در این دو ساعت ذکر حق سبحانه و تعالی بسیار بکنید و پناه برید بحق سبحانه و تعالی از شر شیطان و لشکرهای او و اطفال خود را نیز تعویذ کنید و ایشان را نیز در پناه خدا در آورید در این دو ساعت که این دو ساعت غفلت است و شیاطین غافل می سازند مؤمنان را از یاد الهی.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که دعا کنید پیش از طلوع شمس و پیش از غروب که دعا مستجاب می شود.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که می فرمودند که هر گاه آفتاب زرد شود مشغول ذکر الهی تعالی شانه شوید و اگر با قومی باشی که ایشان ترا از یاد الهی باز دارند برخیز از میان ایشان و دعا کن.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر روزی که می آید بر فرزند آدم آن روز به زبان حال یا مقال می گوید که ای پسر آدم من روزیم تازه و مرا گواه گردانیده اند بر تو پس در من خوب بگو و خوب بکن تا گواهی دهم بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۶

تو در

روز قیامت به آن خوبی که دیگر مرا نخواهید دید و چون شب داخل می شود آن نیز چنین می گوید و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است.

[هر که ده نوبت پیش از طلوع آفتاب و ده نوبت پیش از شام این تهلیل را بگوید]

(روی عبد الکریم بن عتبه عن الصادق صلوات الله علیه انه قال من قال عشر مرات قبل ان تطلع الشمس و قبل غروبها لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو حی لا یموت بیده الخیر و علی کل شیء قدیر کانت کفاره لذنوبه فی ذلك الیوم) و بسند موثق و بسند صحیح نیز منقول است از عبد الکریم که آن حضرت فرمودند که هر که ده نوبت پیش از طلوع آفتاب و ده نوبت پیش از شام این تهلیل را بگوید کفاره گناهان او باشد که در آن روز کرده باشد، و در روایتی دیگر هر که این تهلیل را در صبح و شام بگوید ده مرتبه ثواب کسی مثل او نباشد مگر کسی که آن نیز این تهلیل را گفته باشد و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است، و در بعضی بعد از یحیی و یمیت و یمیت و یحیی نیز هست و ترجمه اش اینست که نیست خداوندی بغیر از الله که اسم ذات واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالات است و حال آن که واحد من جمیع الوجوه است که وجود او عین ذات اوست و وجوب وجودش بمعنی تاکد وجود است، و در این معنی وحدت و غیر این کسی شریک او نیست، مرأو راست و مخصوص اوست پادشاهی، و مخصوص اوست حمد و ثنا زنده می کند در حشر و

می میراند در دنیا یا زنده می کند در رحم و می میراند در دنیا و می میراند در قبر بعد از حیات و چون زمان آن حیات قلیل است آن را ذکر نکردند صریحا اما از لفظ ضمنا مفهوم می شود و باز در حشر زنده می کند و او زنده ایست که هرگز نمی میرد و بدست اوست همه خوبیها یعنی او توفیق کرامت می فرماید و او بر همه چیز قادر و تواناست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۷

و كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که دعا پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب سنتی است واجب که اهتمام بسیار به شان آن هست با طلوع صبح و شام ده مرتبه می گوید لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یحیی و ده نوبت می گوید اعوذ بالله السميع العليم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرن ان الله هو السميع العليم و استعاذه را نیز قبل از طلوع و غروب می گوید و اگر این تهلیل و استعاذه را فراموش کند قضا می کند چنانکه نماز را قضا می کند و در اخبار دیگر نیز به همین مبالغه وارد شده است با قضا.

و در حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه وارد شده است که در تعقیب آن چه لازمست تسبیح فاطمه زهراست با این تهلیل.

و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر که این تهلیل را ده مرتبه بگوید و ده مرتبه صلوات بفرستد بر محمد و آل او و سی و پنج مرتبه سبحان الله و سی و پنج مرتبه لا

اله الا- الله و سى و پنج مرتبه الحمد لله بگويد در صبح او را از غافلان ننويسند و اگر در شام بگويد در آن شب او را از غافلان ننويسند.

(و روى عنه حفص بن البخترى انه قال كان نوح صلوات الله عليه يقول اذا اصبح و امسى اللهم انى اشهدك انه ما اصبح و امسى بن من نعمه و عافيه فى دين او دنيا فمنك وحدك لا شريك لك لك الحمد و لك الشكر بها على يا رب حتى ترضى و بعد الرضا يقولها اذا اصبح عشرا و اذا امسى عشرا فسَمى بذلك عبدا شكورا) و بسند صحيح منقولست از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه فرمودند كه حضرت نوح صلوات الله عليه در صبح و شام اين تحميد را مى خواندند كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۰۸

ترجمه اش اين است كه خداوندا ترا گواه مى گيرم كه هر چه صبح و شام كند بر من از نعمتى يا دفع بلايى در دين يا دنيا پس آن نعمت از تست حال آن كه تو واحدى و شريك ندارى در آن انعام يا مطلقا مر تراست جميع ثناها و جميع شكرها به سبب آن نعمتى كه انعام كرده بر من اى پروردگار من تراست آن مقدار حمد و شكر تا تو راضى و خوشنود شوى و بعد از خوشنودى نيز و اين كلمات را در صبح ده مرتبه مى گفتند و در شام ده مرتبه پس به سبب مداومت بر اين كلمات حضرت نوح را حق سبحانه و تعالى شكور ناميد يعنى بسيار شكر كننده.

و در حسن كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است

که اگر در صبح و شام ده مرتبه این حمد را به گویی ادا کرده خواهی بود شکر نعمت آن روز و آن شب را و قریب باین از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نیز منقولست که از جهت مداومت بر این حمد آن حضرت را حق سبحانه و تعالی شکور نامید.

[دعای بعد از نماز صبح]

(و ان رسول الله صلى الله عليه و آله كان يقول بعد صلاة الفجر اللهم اني أعوذ بك من الهم والحزن والعجز والكسل والبخل والجبن و ضلع الدين و غلبه الرجال و بوار الايم و الغفلة و الذل و القسوه و العيله و المسكنه و أعوذ بك من نفس لا تشبع و من قلب لا يخشع و من عين لا تدمع و من دعاء لا يسمع و من صلاة لا ترفع [تنفع خ ل] و أعوذ بك من امرأ تشبيني قبل اوان مشيبي و أعوذ بك من ولد يكون علي ربًا و أعوذ بك من مال يكون علي عذابا و أعوذ بك من صاحب خديعه ان رای حسنه دفنها و ان رای سيئه افشاها اللهم لا تجعل لفاجر علي منه و لا يدا) و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که بعد از نماز صبح و احتمال نافله صبح نیز دارد این دعا را می خواندند و ترجمه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۰۹

اینست که خداوند پناه به تو می برم از غم و اندوه و عاجز بودن و تنبلی و بخل و بی دلی و ثقل دین و از غلبه مردان بر این کس هر که باشد یا مغلوب بودن مردان بعنوان ابنه، و از کساد بی شوهر و

بی زن که کسی بهم نرسد که دختران این کسرا بخواهد یا خواهر و امثال اینها را یا از برای مرد زنی دست بهم ندهد، و از غافل شدن از حق سبحانه و تعالی و از عذاب او در دنیا و عقبی، و از مذلت و قساوت دل، و از پریشانی یا عیال باری یا پریشانی و از بی چیز بودن، و پناه به تو می آورم از نفسی که سیر نشود و از دلی که خاشع نشود. و از چشمی که گریان نباشد، و از دعایی که مقبول نشود، و از نمازی که ملائکه آن را بالا نبرند به اعتبار عدم شرایط یا نفع ندهد زیرا که نفع نماز بسیار است یکی آن که نهی می کند نماز از بدیها، و پناه به تو می آورم از زن سلیطه که مرا پیر کند پیش از زمان پیری، و پناه به تو می آورم از فرزندی که بر من مسلط باشد یا مرا محتاج فرزند مکن که او ولی نعمت من باشد، و پناه به تو می آورم از مالی که سبب عذاب من شود، و پناه به تو می آورم از مصاحب مکاری که اگر خوبی مرا بیند پنهان کند و اگر بدی بیند افشا کند آن را خداوندا چنان مکن که فاسقی بر من منتهی و نعمتی و قدرتی داشته باشد.

(و روی عدّه من اصحابنا عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال قال کان ابی صلوات الله علیه يقول اذا صلّی الغداه یا من هو اقرب إلیّ من جبل الورد یا من یحول بین المرء و قلبه یا من هو بالمنظر الاعلی یا من لیس کمثله شیء و هو

السَّمِيعِ الْعَلِيمِ يَا أَجُودَ مَنْ سَأَلَ وَ يَا أَوْسَعَ مَنْ أَعْطَى وَ يَا خَيْرَ مُدْعَوٍّ وَ يَا أَفْضَلَ مُرْتَجِيٍّ وَ يَا أَسْمَعَ السَّمَاعِينَ وَ يَا أَبْصَرَ النَّاطِرِينَ وَ يَا خَيْرَ النَّاصِرِينَ وَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ وَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْسَعَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٤، ص: ٢١٠

عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَ أَمْدَادِي فِي عَمْرِي وَ أَنْشُرْ عَلَيَّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَ اجْعَلْنِي مِمَّنْ تَنْتَصِرُ بِهِ لِدِينِكَ وَ لَا تَسْتَبْدِلْ بِي غَيْرِي اللَّهُمَّ أَنْتَ تَكْفَلْتَ بِرِزْقِي وَ رِزْقَ كُلِّ دَابَّةٍ فَارْزُقْ عَلَيَّ وَ عَلَيَّ عِيَالِي مِنْ رِزْقِكَ الْوَاسِعِ الْحَلَالِ وَ اكْفِنَا مِنَ الْفَقْرِ ثُمَّ يَقُولُ مَرْحَبًا بِالْحَافِظِينَ وَ حَيًّا كَمَا اللَّهُ مِنْ كَاتِبِينَ اكْتُبَا رَحِمَكُمَا اللَّهُ أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ الدِّينَ كَمَا شَرَعَ وَ أَنَّ الْإِسْلَامَ كَمَا وَصَفَ وَ أَنَّ الْكِتَابَ كَمَا أَنْزَلَ وَ أَنَّ الْقَوْلَ كَمَا حَدَّثَ وَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ اللَّهُمَّ بَلِّغْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ أَفْضَلَ التَّحِيَّةِ وَ أَفْضَلَ الصَّلَاةِ [السَّلَامِ خ ل] أَصْبَحْتَ وَ رَبِّي مُحَمَّدٌ أَصْبَحْتَ لَا أَشْرَكَ بِاللَّهِ شَيْئًا وَ لَا أَدْعُو مَعَ اللَّهِ أَحَدًا وَ لَا أَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا أَصْبَحْتَ عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا أَمْلِكُ إِلَّا مَا مَلَكَنِي رَبِّي أَصْبَحْتَ لَا أَسْتَطِيعُ أَنْ أَسُوقَ إِلَى نَفْسِي خَيْرًا مَا أَرْجُو وَ لَا أَصْرِفُ عَنْهَا شَيْئًا مَا أَحْذَرُ أَصْبَحْتَ مَرْتَهَنًا بِعَمَلِي وَ أَصْبَحْتَ فَقِيرًا لَا أَحَدَ أَفْقَرُ مِنِّي بِاللَّهِ أَصْبَحَ وَ بِاللَّهِ أَمْسَى وَ بِاللَّهِ أَحْيَى وَ بِاللَّهِ أَمُوتُ وَ إِلَى اللَّهِ النَّشُورُ) وَ رَوَيْتُ كَرْدَةَ أَنْدِ جَمَاعَتِي مِنْ أَشْيَخِ مَا أَزْ حَضَرَتْ أَمَامَ جَعْفَرِ صَادِقٍ صَلَوَاتِ

اللَّهُ عليه که فرمودند که پدرم صلوات اللّٰه عليه وقتی که نماز صبح را می کردند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که ای خداوندی که نزدیکتری بمن از رگ گردن چون رگ گردن سبب حیاتست و آن که بریده شد می میرد هم چنین اگر حق سبحانه و تعالی فیض خود را از بنده یک لحظه بر دارد معدوم بالکلّیه می شود و با آن که نسبت علمش به اشیاء اقریبست از هر قریبی چون پیشتر از این آیه فرموده است که ما عالمیم بهر چه در نفس آدمی می گذرد و یا آن که چون نسبتش به همه اشیا یکسانست اقریبست از قریبی که قربش بحسب جسمیت است، و ای خداوندی که حایل می شود میان آدمی و دلش یعنی اراده که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۱

دارد اگر حق سبحانه و تعالی خواهد آن اراده را بر طرف می کند چنانکه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه عليه که فرمودند که شناختم حق سبحانه و تعالی را به فسخ عزیزتها، و ای خداوندی که رتبه تو از آن بالا تر است که عقول متفکران بذات و صفات تو تواند رسید، ای خداوندی که نیست چیزی که شبیه باشد به تو و کاف زایده است از جهت تحسین لفظ بنا بر مشهور بعضی گفته اند که مراد اینست که نیست چیزی که شباهت مثالیّت او داشته باشد چه جای مثل، و او شنواست یعنی عالم است به مسموعات و داناست هر چیزی را، ای خداوندی که جود تو بیشتر است از هر جوادی که از او سؤال کنند و دهد زیرا که تو نطلییده می دهی مانند حیات و وجود و توابع

آن و امثال این نعمتهای عظیمه که هیچ کس بر آن قادر نیست و ای خداوندی که عطای واسع بسیار تو بیشتر است از هر بخشنده، و ای بهترین کسانی که ایشان را از جهت مطالب خوانند، و ای افضل کسانی که محل امید خلائقند، و ای شنواترین سامعان که اجابت می کنی دعوات خلائق را، و ای بیناترین نظر کنندگان که مطلعی بر ضمائر بندگانت، و ای بهترین یاری کنندگان، و ای خداوندی که از هر حساب کننده تو زودتر حساب می کنی چنان که منقول است که حق سبحانه و تعالی در یک ساعت حساب جمیع خلائق را کند چنانکه هر کس را گمان این باشد که خطاب الهی با اوست و بس پس صحابه پرسیدند که چگونه ممکن است این معنی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هم چنان که روزی می دهد در یک ساعت همه خلائق را و به سبب مشغول شدن به جمعی از جمعی دیگر غافل نیست، و ای بخشنده ترین بخشندگان، و ای حکم کننده تر از همه حکم کنندگان در دنیا و عقبی صلوات بر محمد و آل محمد فرست، و فراخ کن روزی مرا، و دراز کن عمر مرا، و پهن کن بر من از رحمت، و بگردان مرا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۲

آن کسانی که نصرت دین تو کنند، و مبر مرا که غیر مرا بعوض من بیاوری چنانکه فرموده جمعی را که اگر پشت کنی شما را می برم و جمعی را بعوض خواهم آورد که ایشان مثل شما نباشند.

خداوندا تو ضامن روزی منی و روزی هر جاننداری پس فراخ گردان بر من و بر

عیال من از روزی تو که حلال باشد و فراخ، و دور کن از من فقر را پس خطاب به نویسندگان عمل می کند که بر دست راست و چپ نشسته اند که مرحبا ای دو حافظ عمل من و سلام الهی بر شما باد ای دو نویسندگان عمل بنویسید که حق سبحانه و تعالی شما را رحم کند که من گواهی می دهم که نیست خداوندی بغیر از الله یگانه که او را شریک نیست، و شهادت می دهم که محمد بنده اوست و رسول او و گواهی می دهم که دین چنان است که الله یا رسول او صلی الله علیه و آله فرموده اند، و اسلام چنان است که آن حضرت وصف کرده اند و کتاب چنان است که حق سبحانه و تعالی آن را فرستاده است و انزل را مجهول نیز می توان خواند، و گواهی می دهم که قول الهی چنانست که آن حضرت از خدا بیان کرده است و آن که حق سبحانه و تعالی اوست حق ثابت ظاهر کننده موجودات خداوند ابرسان به محمد و آل محمد بهترین سلامها را و بهترین صلوات را داخل شده ام در صبح و حال آن که نعمت پروردگارم بر من بسیار است و مستحق حمد و ثنات نسبت بمن و عالمیان، صبح کرده ام و چیزی را شریک خداوند خود نمی دانم و خداوند را می خوانم و دیگری را با او نمی خوانم و غیر او را به دوستی نمی گیرم، صبح کرده ام در حالتی که بنده مملوک خداوندم و مالک نیستم هیچ چیز را مگر چیزی را که او مرا مالک گردانیده باشد و اشعاری دارد به آن که بنده مالک نمی شود مگر چیزی

را که آقا تملیک بنده کرده باشد، صبح کرده ام و داخل صبح شده ام و قادر نیستم که خیری به خود رسانم یا شری را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۳

خود دفع نمایم، صبح کرده ام و در گرو عمل خودم یعنی تا خوب نکنم خلاصی ندارم، و صبح کرده ام با فقری که هیچ کس از من فقیرتر نیست بعون و ابقای الهی صبح می کنم و بفضل الهی شام می کنم و به فیض الهی زندگانی می کنم و به قدرت او می میرم و باز گشت من و همه خلایق به اوست.

[دعای صبح و شب]

(و روی عمار بن موسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال تقول اذا اصبحت و أمسیت اصبحتنا و الملك و الحمد و التعظیم و العظمه و الکبریاء و الجبروت و الحکم و الحلم و العلم و الجلال و الجمال و الکمال و البهاء و القدره و التقدیس و التعظیم و التسبیح و التکبیر و التهلیل و التمجید و السّماح و الجود و الکرّم و المجد و المنّ و الخیر و الفضل و السّعه و الحول و السلطان و القوّه و العزّه و القدره و الفتق و الرّتق و اللیل و النّهار و الظّلمات و النّور و الدّنیاء و الآخره و الخلق جمیعاً و الامر کلّه و ما سمّیت و ما لم اسمّ و ما علمت منه و ما لم اعلم و ما کان و ما هو کائن لله ربّ العالمین الحمد لله الذی اذهب باللیل و جاء بالنّهار و انا فی نعمه منه و عافیة و فضل عظیم الحمد لله الذی له ما سکن فی اللیل و النّهار و هو السّميع العظیم الحمد لله الذی یولج اللیل

فِي النَّهَارِ وَيُوجِّعُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَيُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ اللَّهُمَّ بَكَ نَمَسِي وَبَكَ نَصْبِحُ وَبَكَ نَحْيَا وَبَكَ نَمُوتُ وَإِلَيْكَ نَصِيرٌ أَعُوذُ بِكَ عَنْ اذَلٍّ أَوْ اذَلًّا أَوْ اَضَلًّا أَوْ اَضَلًّا أَوْ اَظْلَمَ أَوْ اَظْلَمًا أَوْ اَجْهَلَ أَوْ اَجْهَلَ عَلَيَّ يَا مُصَرِّفَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ اللَّهُمَّ لَا تَرِغْ قَلْبِي بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنِي وَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ثُمَّ تَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ فَلَا تَبْتَلِنِي فِيهِمَا بِجِرَآءِ عَلَيَّ مَعَاصِيكَ وَلَا رُكُوبِ لِمَحَارِمِكَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۴

و ارزقنی فیہما عملاً- متقبلاً- و سعیا مشکورا و تجارہ لن تبور) و منقولست بسند موثق از عمّار از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کہ در صبح و شام می خوانی این دعا را کہ ترجمہ اش اینست کہ ما صبح کردیم و داخل شدیم در صبح و در بعضی از نسخ اصبححت است یعنی صبح کردم من و حال آن کہ پادشاهی و ثنا و ستایش و بزرگوار دانستن و بزرگی و عظمت و جاه و جلال و فرمان و بردباری و علم و جلال و منزّه بودن از نالایق و اتّصاف بہ کمالات، یا جلال و عظمت و جمال و مکرمت و خوبیها و حسن و خوبی و قدرت و مقدّس دانستن او، یا منزّه کردن و بزرگ دانستن و بہ بزرگی یاد کردن و منزّه دانستن و تنزیہ او کردن و تکبیر کردن و او را بہ کبر یا وصف نمودن و توحید او کردن

و او را یگانه دانستن و بخشش و کرم و بزرگواری و انعام کردن و احسان نمودن، یا تمامی خوبیها و فضل و احسان و فراخ گردانیدن نعمت و قوت و قدرت، یا حایل و مانع شدن از معصیت، و پادشاهی و قدرت و قهاری و شکافتن و بهم آوردن شب و روز و تاریکیها و روشنیها و دنیا و آخرت و آفریدن جسمانیات همه و روحانیات که بمجّرد لفظ موجود شدند و از این جهت آن عالم را عالم امر می گویند، یا آن که امر و فرمان همه و آن چه را نام بردم و آن چه را نام نبردم و آن چه را می دانم و آن چه را نمی دانم و آن چه بوده است و آن چه خواهد بود همگی ملک و مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیانست جمیع کمالات و محامد مخصوص خداوندیست که شبرا برد و روز را آورد و حال آن که در میان نعمت و عافیت و تندرستی ام با تفضل عظیم الهی حمد و سپاس مخصوص خداوندیست که از او است آن چه در شب و روز بنا کنند و او است شنوا و دانا حمد و ستایش مخصوص خداوندیست که شش ماه اندک اندک شب را داخل روز می کند و شش ماه بر عکس یا چون روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۵

می آید شب در او پنهان می شود و بر عکس، و بیرون می آورد زنده را از مرده مثل حیوانات را که از منی مرده و تخم بیرون می آورد، یا مؤمن را از کافر و بیرون می آورد، تخم و منی را از حیوان زنده، و کافر را از مؤمن، و او

دانااست به آن چه در سینه هاست. خداوندا به یاری و لطف تو صبح و شام می کنیم و بعون تو زندگانی می کنیم و به قهر تو می میریم و بسوی تو بازگشت می کنیم پناه به تو می آورم از آن که کسی را خوار کنم یا خوار دانم یا کسی مرا خوار کند یا کسی را گمراه کنم یا کسی مرا گمراه کند یا بر کسی ستم کنم یا کسی بر من ستم کند یا من جنگ و سفاهت کنم یا کسی نسبت بمن درستی و بی خردی کند، ای خداوندی که دلها را تو می گردانی به جانب حق ثابت گردان دلم را بر آن که فرمان بردار باشد ترا و فرمان رسول ترا، خداوندا ما را مگذار که متوجه باطل شویم بعد از آن که هدایت کرده ما را و بیخس ما را از نزد خود رحمتی عظیم به درستی که توئی بخشاینده بسیاری از نعمتها یا بسیار بخشنده توئی پس می گویی این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا این شب و روز دو مخلوقند از آفریده های تو ما را مبتلا مکن در این شب و روز به آن که جرأت بهم رسانیم بر گناهان و مخالفت تو و نه به آن که مرتکب شویم محرمات ترا و روزی کن ما را عملی مقبول و سعیمی که تو شکر ما کنی یا خلاق شکر ما کنند بر آن و تجارتی که زیان نداشته باشد.

(و روی عن مسمع کردین انه قال صلّیت مع ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه اربعین صباحا فکان اذا انفتل رفع یدیه إلی السّماء و قال اصبحنا و اصبح الملک لله اللّٰهم انا عبیدک

و ابناء عبيدك اللهم احفظنا من حيث نحفظ و من حيث لا نحفظ اللهم احرسنا من حيث نحترس و من حيث لا نحترس اللهم
استرنا من حيث نستتر و من حيث لا نستتر اللهم استرنا بالغنى و العافيه اللهم ارزقنا العافيه و دوام العافيه و ارزقنا

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۱۶

الشكر على العافيه) و روايت کرده است مسمع که ملقب است به كردين و از مخصوصان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه است و در باب خمس خواهد آمد که يك بخشش آن حضرت به او زياده از پنج هزار تومانست چون می دانست که در راه خير صرف می کند گفت چهل صباح در خدمت آن حضرت نماز کردم و چون آن حضرت از نماز فارغ می شد دستها را بر می داشت به جانب آسمان و می گفت که ما صبح کردیم و صبح کرد پادشاهی از جهت خداوند عالميان يعنى همه مملوک و مقهور اويم خداوندا ما همه بندگان تويم و بنده زادگان تويم خداوندا ما را حفظ کن از جاهائی که خود محافظت خود می توانيم کرد و از جاهائی که خود محافظت خود نمی توانيم کرد به آن که ندانيم يا نتوانيم خداوندا دفع کن بلاها را از ما از راههایی که ما خود دفع آن توانيم کرد و از راههایی که از خود دفع نتوانيم کرد خداوندا ما را به پوشان يا اعمال قبيحه ما را به پوشان از جاهائی که خود ستر خود توانيم کرد و از جاهایی که نتوانيم کرد خداوندا به پوشان بر ما پوشش بی نیازی را از خلق که محتاج هیچ کس نباشيم از خلایق و پوشش عافیت در ما پوشان که

بدن ما به عافیت باشد از مرضها و بلاها و گناهان، و هم چنین دل و روح و عقل نیز به عافیت باشند از صفات ذمیمه مانند ریا و حسد و کبر، خداوندا روزی کن ما را عافیت و دوام عافیت و روزی کن ما را شکر بر عافیت. و بهترین و کاملترین دعاها صبح و شام دعای صحیفه کامله است که حضرت سید الساجدین (ع) می خوانده اند در هر صبح و شامی و سایر دعاها که اکمل ادعیه است و اصل صحیفه از تفضلات الهی است به شیعیان و الحمد لله که عامه از آن محرومند و خود اعتراف نموده اند در کتب خود که شیعیان دعای بسیار از ائمه معصومین صلوات الله علیهم روایت کرده اند پس اگر کسی دعا خواهد رجوع به کتب ایشان کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۷

و از آن جمله غزالی در بعضی از کتب خود ذکر کرده است و ما اختصار کردیم و چون چند چیز ضرور بود گفتن مذکور می سازیم.

از آن جمله شیخ در صحیح و کلینی کالصحیح روایت کرده اند از حسین بن ثویر و ابو سلمه سراج که گفتند که شنیدیم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در عقب هر نمازی چهار کس از مردان را که ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه است لعن می کردند و چهار زن را که عایشه و حفصه و هند مادر معاویه و امّ الحکم خواهر معاویه است لعن می فرمودند.

و در حدیث صحیح دیگر وارد شده است لعن بنی امیه قاطبه و در اخبار بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است که در صبح و شام صد

مرتبۀ بعد از نماز بگویند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

و هر که صد مرتبه بخواند حق سبحانه و تعالی صد نوع از انواع بلاها را از او دفع کند که کمترین آنها خوره و پیسی و شیاطین و سلاطین باشد و اقل آن هفت مرتبه است و اقل آن سه مرتبه می باید که ترک نکنند.

و در حدیث صحیح وارد است که بعد از نماز صبح صد مرتبه بگویند:

مَا شَاءَ اللَّهُ كَانَ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه بلایی نازل شود و سختی عظیم رو دهد پس می باید که زانوها و دستها را تا مرفق برهنه کند و بر زمین گذارد و سینه اشرا بر زمین برساند و حاجت خود را در سجده از حق سبحانه و تعالی بخواهد و حضرت فرمودند که این دعا را بخواند که

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِنُورِكَ الَّذِي لَا يَطْفَى وَلَا بِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تَخْفَى وَبِعِزَّتِكَ الَّتِي لَا تَنْقُضِي وَبِنِعْمَتِكَ الَّتِي لَا تَحْصِي وَبِسُلْطَانِكَ الَّذِي كَفَفْتَ بِهِ فِرْعَوْنَ عَنِ مَوْسَى (ع)

و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۱۸

حاجت خود را طلب کند و به سجده رود و صد مرتبه بگوید

يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ بِرَحْمَتِكَ اسْتِغِيثُ فَافْكُنِي مَا أِهْمَنِي وَلَا تَكْلِنِي إِلَى نَفْسِي

و احادیث صحیحه وارد شده است در فضایل تسبیحات اربع بعد از هر نمازی چهل مرتبه و سی مرتبه.

و در حدیث صحیح وارد شده است که دوازده مرتبه قل هو الله احد در عقیب فرایض بخواند و

سوره حمد و شهد الله و آیه الكرسي و قل اللهم مالك الملك در عقب فرایض فضیلت بسیار دارد و اگر کسی خواهد دعاهای تعقیب صلوات و غیر آن را پس رجوع به کتب ادعیه و کتاب دعاء کافی کافیت و صحیفه کامله کامل است و مصباح کبیر احاطه به اکثر آن کرده است و مهج الدعوات از جهت دفع بلاها تمام است.

باب احکام السهو فی الصلاه

[مقدمه]

این بابی است در بیان احکام سهو در نماز آن چه مشهور است در میان اکثر اصحاب آنست که اگر فراموش کرده باشد یعنی یقین داند مثلاً زیادتى یا نقصان را آن را سهو می گویند، و اگر طرفین را هیچ یک نداند آن را شک می گویند و اگر یک طرف راجح شود راجح را ظن می گویند و مرجوح را وهم و در اطلاق احادیث غالباً سهو را بر همه اطلاق می نمایند و طرف راجح را و هم می گویند و در هر جائی اشاره خواهد شد به آن چه مقصود است.

[وسوسه در سهو]

(روی اسماعیل بن مسلم عن الصادق صلوات الله علیه عن آباءه صلوات الله عليهم ان رسول الله صلى الله عليه و آله اتاه رجل فقال يا رسول الله إليك اشكو ما القى من الوسوسة فى صلاتى حتى لا اعقل ما صلّيت من زياده او نقصان فقال له رسول الله صلى الله عليه و آله اذا دخلت فى صلاتك فاطعن فخذك اليسرى بإصبعك اليمنى المسبحة ثم قل بسم الله و بالله توكلت على الله اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم فانك تنحره و تزجره و تطرده عنك) روایت کرده است سکونی موثق از آن حضرت صلوات الله علیه از پدران خود یعنی آن حضرت از پدرش و پدرش از پدرش تا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليهم که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله آمد و گفت یا رسول الله شکایت می کنم به تو که مبتلا شده ام به وسواس در نماز تا آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۰

اکثر اوقات نمی دانم که چه مقدار نماز کرده ام زیاده کرده ام یا کم

کرده ام حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چون داخل نماز شوی انگشت سبّابه دست راست را بر ران چپ خود گذار و رو کن و بگو که یاوری می خواهم از اسم حق سبحانه و تعالی و از ذات الهی یا آن که چون استعانت از او نخواهم و حال آن که وجود و بقای من به اوست و توکل بر او می کنم در جمیع امور و پناه می برم به خداوندی که شنوا و داناست از شر شیطان رانده درگاه الهی پس به درستی که هر گاه این کلمات را به گویی شیطان را کشته یا می کشی او را و زجر می کنی او را و از خود دور می کنی.

(و روی عن عمر بن یزید أنّه قال شکوت إلى ابی عبد الله صلوات الله علیه السّهو فی المغرب فقال صلّها بقل هو الله احد و قل یا أيّها الکافرون ففعلت ذلك فذهب عني) و روایت است در صحیح از عمر بن یزید که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شیطان بر من مسلط شده است و سهو در نماز شام بسیار می کنم و غالب آنست که بعد از اتمام شک می کنم که دو کرده ام یا سه حضرت فرمودند که بعد از این نماز شام را به سوره قل هو الله احد و قل یا أيّها الکافرون بخوان پس چنان کردم سهو از من بر طرف شد و ظاهراً خاصیت این دو سوره این است که شیاطین را از مؤمنان دور می کند و سهو از شیطان است و محتمل است که راوی سوره های دراز را می خوانده باشد و به سبب

کوتاهی این دو سوره از او سهو زایل باشد و اول اظهر است.

(و روی ابو حمزه الثمالی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اتی النبی صلی الله علیه و آله رجل فقال یا رسول الله لقیته من وسوسه صدری شدّه و انا رجل معیل مدین محوج فقال له کّر هذه الکلمات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۱

توکلت علی الحیّ الذی لا یموت و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولیّ من الذلّ و کبره تکبیرا قال فلم یلبث ان عاد الیه فقال یا رسول الله اذهب الله عنی وسوسه صدری و قضی دینی و وسّع رزقی) و به اسانید متکثره منقول است از ابو حمزه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله از وسواسی که در دل من افتاده است بسیار در عذابم و من مردی عیال بار، قرض دار محتاجم علاجی از جهت همه امراض خود می خواهم حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که مکرر این کلمات را بخوان که ترجمه اش این است که توکل نمودم بر خداوندی که زنده ایست که هرگز نمی میرد و حمد و ثنا مخصوص خداوندیست که او را زن و فرزند نیست و در پادشاهی و خداوندی شریک ندارد و نبوده است او را لشکری و مددکاری که او را از مذلت و خواری نگاه دارد و تکبیر کن خداوند خود را و او را به بزرگی یاد کن حضرت فرمودند که اندک زمانی شد

که آن شخص به خدمت حضرت آمد و گفت یا رسول الله خداوند عالمیان زایل ساخت و سواس مرا و قرض مرا ادا نمود و روزی مرا فراخ گردانید.

و به همین مضمون در حدیث حماد ابن عثمان کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست و غرض صدوق از نقل این اخبار این است که در اکثر اوقات این سهو و شک به سبب شیطان و سواس از این کس صادر می شود و علاج آن را اولاً به دعا می باید کرد و بعد از آن به ضبط حساب به انگشتی و امثال آن.

[شمارش با دست یا ریگ]

(و فی روایه عبد الله بن المغیره انه قال لا باس ان يعد الرجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۲

صلاته بخاتمه او بحصی یاخذ بیده فیعد به) و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از عبد الله که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی عدد رکعات نماز را ضبط کند به انگشتی به آن که مثلاً انگشت را از انگشت کوچک به انگشت بعد از آن کند در رکعت دویم و در رکعت سیم در انگشت میانین کند تا شک نکند یا به سنگ ریزه که در دست گیرد مثلاً در نماز چهار رکعتی چهار سنگ ریزه با خود نگاه دارد و هر رکعتی که به جا آورد یکی را بیندازد تا به آخر و عدد را به آن حفظ نماید و ظاهراً مرسل باشد چون عبد الله به خدمت حضرت صادق نرسیده است و لهذا صدوق تغییر اسلوب نموده است.

و روایت کرده است شیخ بسند صحیح از حیب که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه که بسیار سهو می کنم در نماز حضرت فرمودند که بشمار عدد رکعات نماز را به سنگریزه و یا حفظ کن آن را به سنگریزه و شک از روایت در این دو عبارت و از این حدیث و امثال این از احادیث صحیحه ظاهر می شود که امثال این افعال در نماز سبب بطلان نماز نمی شود چون متفرق است و مع هذا عبث نیست و دیگر خواهد آمد.

[کئی الشک]

(و قال الرضا صلوات الله عليه اذا كثر عليك السهو في الصلاة فامض على صلاتك ولا تعد) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که هر گاه در نماز سهو بسیار کنی نماز را تمام کن و اعاده مکن و همین مضمون در حدیث صحیح از ابن سنان از جمعی کثیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه در نماز سهو بسیار کنی نماز را تمام کن.

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال اذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۳

کثر عليك السهو فدعه فانه يوشك ان يدعك انما هو من الشيطان) و کالصحیح منقولست و شیخ در صحیح روایت کرده است از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که هر گاه سهو بر تو بسیار شود پس بنا بر نماز گذار و ملتفت مشو به شیطان که هر گاه ملتفت نشوی عن قریب او نیز دست از تو بر می دارد به درستی که این سهو از شیطانست.

و در حدیث صحیح از زراره و ابو بصیر منقول است که ایشان گفتند که به خدمت آن حضرت صلوات الله عليه

عرض نمودیم که هر گاه شخصی در نماز شک بسیار کند و نداند که چند رکعت کرده است و چند رکعت مانده است حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند چنانکه خواهد آمد که هر گاه شخصی نداند که در نماز چند رکعت کرده است حتی یک رکعت را نیز نداند نمازش باطل است، باز هر دو عرض نمودند که کثیر الشک شده است هر چند اعاده می کند در آن اعاده نیز شک می کند حضرت فرمودند که در این صورت بنا بر نماز می گذارد و التفات نمی کند به آن شک پس حضرت فرمودند که عادت مکنید که شیطان را به خود راه دهید به آن که نماز خود را باطل کنید و او را به طمع اندازید به درستی که شیطان عادتش اینست که اگر کسی به گفته او عمل می کند او بر او دست می یابد و او را سخره خود می کند پس هر گاه شخصی وسواسی شود.

و کثیر السیهو می باید که چون شیطان فعلی را گوید که نکرده بگوید که کرده ام و اگر فعلی که سبب بطلان نماز باشد او گوید که کرده بگوید که نکرده ام و بسیار نماز را به گفته او بر هم مزیند و چون مکرر چنین می کنید شیطان دیگر متوجه شما نمی شود، زراه گفت که حضرت فرمودند که مطلب شیطان خبیث این است که شما اطاعت او کنید و چون مخالفتش می کنید دیگر نزد شما نمی آید و همه اینها از آن جهت است که آدمی خود را حفظ نمی کند که بداند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۴

چه می کند و چه می گوید پس اگر تضرع کند اولاً بجناب اقدس الهی و پناه

به او برد و خاطر خود را متوجه او سازد سهو نخواهد کرد چنانکه مجرب است و عمده این است که چون خاطرش جمع است از فتاوی علمای که سهو سبب بطلان نماز نیست غالباً مسأله می نمایند و ملاحظه نمی کنند در آیات و اخبار که نماز چنین مقبول درگاه الهی نیست و از فواید نماز بهره ندارد.

و احادیث صحیحیه وارد شده است که از نماز قدری مقبول است که دل با حق سبحانه و تعالی باشد و اگر اصلاً دل او با حق سبحانه و تعالی نبوده است آن نماز را می پیچند و بر روی او می زنند، و لیکن حق سبحانه و تعالی نقصها را تمام می کند به نوافل و گذشت و خواهد آمد، بدان که شکی نیست در آن که کثیر السَّهْوِ و کثیر الشَّكِّ حکم ایشان این است که اگر مثلاً شك کنند در نماز دو رکعتی یا سه رکعتی یا در دو رکعت اول چهار رکعتی یا آن که اگر کثیر السَّهْوِ نباشد نمازش باطل است، اما چون کثیر السَّهْوِ و الشَّكِّ شده است بنا بر بیشتر صحیح می گذارد پس اگر شك کند در دو رکعتی میان یک و دو بنا بر دو می گذارد و اگر شك کند میان دو و سه بنا بر دو می گذارد، و در افعال اگر محلش گذشته باشد ملتفت نمی شود و اگر باقی باشد و شك کند می گوید که کرده ام و اگر یقین داند که نکرده است آن را به جا می آورد، و اگر ظن داشته باشد که نکرده است پس اگر وسواسی باشد می گوید که کرده ام بلکه علم و وسواسی نیز ندارد بنا بر آن که مجربست

که اعتقاداتش همه و هم است و توهم می کند که علم دارد و بعضی گفته اند که اگر ترک کند کثیر الشک چیزی را که تلافی نداشته باشد مثل یک سجده آن را بعد از نماز به جا می آورد و لیکن سجده سهو نمی کند و ظاهر اخبار آنست که ملتفت نمی شود.

(و فی روایه ابن ابی عمیر عن محمد بن ابی حمزه أنّ الصادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۵

صلوات الله علیه قال اذا كان الرجل ممن يسهو في كل ثلث فهو ممن كثر عليه السهو) و به اسانید متکثره صحیح و حسنه که دوازده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح است منقول است از ابن ابی عمیر از محمد ثقه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در هر سه نماز سهو کند یا شک کند او کثیر السهو است و ظاهر کلام حضرت آن است که سه نمازش بی سهو نباشد که در هر سه نماز یک سهو کند و جمعی گفته اند که کثیر السهو آنست که در یک نماز سه سهو کند و یا در سه نماز پی در پی سهو کند به اعتبار لفظ کثرت که اقلش سه است و اکثر گفته اند که رجوع به عرف می کند در غیر موضع نص و آن چه آن جماعت گفته اند مخالف عرف نیست و لیکن مخالف منصوص است در بعضی از صور و احوط آنست که در غیر موضع نص احتیاط کند تا موافق منصوص شود و زود می شود بلکه بنا بر این حدیث کم کسی کثیر السهو نیست و اگر در نماز سه سهو کند ملتفت نشود و احوط است آن که

تا چنان نشده باشد که سه سهو پی در پی کند به احتیاط عمل کند تا جمع شود اقوال فقها و حدیث و عرف و نهایت احتیاط خواهد بود و لیکن ظاهراً در کار نباشد چون حدیث صحیح است.

[اعاده کرده نمی شود نماز مگر از پنج چیز]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لا تعاد الصلاه الا من خمسه الطهور و الوقت و القبلة و الزکوع و السجود ثم قال القراءه سنه و التشهد سنه و لا تنقض السنه الفريضة) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که اعاده کرده نمی شود نماز مگر از پنج چیز یعنی عمدتاً و سهواً و آن طهور است یعنی پاک کننده از حدث مثل وضو و غسل و تیمم که اگر کسی وضو نداشته باشد یا جنب و حیض و نفسا و مستحاضه باشد به تفصیلی که گذشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۶

و نماز کند عمدتاً یا سهواً پیش از غسل نماز را اعاده می کند در وقت و خارج وقت و ممکن است که طهارت را اعم از پاکی از حدث و خبث گیریم چون اعاده نماز واجبست اگر عمدتاً با نجاست نماز کرده باشد و سهواً نیز در وقت اعاده می باید کرد.

دیگر وقت است که اگر شخصی نمازی را پیش از وقت به جا آورد اگر چه سهواً باشد اعاده می کند در وقت و خارج وقت، و دیگر قبله است که اگر کسی عمدتاً بغیر قبله نماز کرده باشد اعاده می کند اگر چه جاهل مسأله باشد و سهواً در وقت اعاده می کند اگر رو به مشرق و مغرب کرده باشد و در

خارج وقت نیز اعاده می کند اگر پشت بقبله کرده باشد بنا بر مشهور و از اخبار سابقه ظاهر می شد که حکم استدبار حکم یمین و یسار است مگر آن که گویند که این خبر ظاهرش آنست که در خارج وقت اعاده باید کرد مطلقا و چون یمین و یسار به اخبار بیرون رفت استدبار ماند اما ظهور محل کلام است.

دیگر رکوع و سجود که بترک هر یک عمدا یا سهوا نماز باطل می شود همه و خواهد آمد مفصّلا پس حضرت فرمودند که قرائت حمد یا اعم از حمد و سوره سنت است و تشهد سنت است یعنی وجوب هر دو از سنّت نبی صلی الله علیه و آله ظاهر شده است نه از قرآن بخلاف پنج سابق که وجوب آنها از قرآن ظاهر شده است در اوایل کتاب صلاه گذشت، و نمی شکند ترک سنت فریضه را که وجوبش از قرآن ظاهر شده است چون نماز از قرآن ظاهر شده است وجوبش پس اگر کسی سهوا تشهد یا قرائت را ترک کند نمازش باطل نمی شود و تفصیلش گذشت و دیگر خواهد آمد.

[شک در دو رکعتی]

(و الاصل فی السّیّوه انّ من سهّا فی الرّکعتین الاولیین من کلّ صلاه فعلیه الاعاده و من شکّ فی المغرب فعلیه الاعاده و من شکّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۷

فی الغداه فعلیه الاعاده و من شکّ فی الجمعه فعلیه الاعاده و من شکّ فی الثّانیه و الثّالثه و الرّابعه اخذ بالأکثر فاذا سلّم اتمّ ما ظنّ أنّه قد نقص) و اصل و قاعده کلی در شک آنست که شخصی که شک کند در دو رکعت اول هر نمازی از نمازهای ظهر و عصر و عشا

پس بر اوست که اعاده کند نماز را، و کسی که شک در نماز شام کند پس واجبست بر او که اعاده کند نماز را، و کسی که شک در نماز صبح کند پس بر اوست که اعاده کند، و کسی که شک کند در نماز جمعه پس بر اوست اعاده، و کسی که شک کند در دو و سه و چهار یعنی شک کند در دو و سه یا در سه و چهار یا در دو و چهار و در بعضی از نسخ چنین است که او فی الثالثه و الرابعه یعنی شک کند در دو و سه یا در سه و چهار و در این صورت حکم دو صورت را ذکر کرده است و بقیه را خواهد گفت و نسخه اول بهتر است چون شامل چهار صورت شکست و به قاعده انطباق است و لیکن آن چه در نسخه است اظهر است چون ما بقی را خواهند گفت، و علی ای حال بنا بر اکثر می گذارد و چون سلام دهد تمام می کند آن چه را گمان دارد یعنی احتمال می دهد که کم کرده باشد پس در صورتی که شک میان دو و سه باشد بنا بر سه می گذارد و تمام می کند نماز را و دو رکعت نماز نشسته یا یک رکعت ایستاده می کند که اگر نمازش سه باشد چهار شود، و هم چنین است اگر شک کند میان سه و چهار بنا بر چهار می گذارد و تمام می کند و دو رکعت نشسته یا یک رکعت ایستاده می کند که اگر سه باشد چهار شود، و اگر شک

کند میان دو و چهار بنا بر چهار می گذارد و دو رکعت نماز ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود، و اگر شک کند میان دو و سه و چهار بنا بر چهار می گذارد و دو رکعت ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود و دو رکعت نشسته می کند که اگر سه باشد چهار شود و به نحوی دیگر خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۸

اما شک در دو رکعت اول نماز چهار رکعتی که سبب بطلان صلاتست پس منقولست در صحیح زراره و صحیح رفاعه و صحیح محمد بن مسلم و صحیح ابو بصیر و صحیح فضل و صحیح و شاء و اخبار بسیار کالصحیح، و آن چه در اخبار دیگر از حسن و موثق وارد است که بنا بر اقل می گذرد محمولست بر نافله یا تخیر چنانکه خواهد آمد و بنا بر تخیر عمل به اخبار صحیح مشهوره معمول بها کردن اولی است بی دغدغه.

و اما بطلان صلاه به سبب شک در نماز صبح و شام و جمعه پس در صحیح علا وارد است که اگر شک در این نمازها کند نماز را اعاده می کند، و در صحیح حلبی و صحیح حفص و ایضا صحیح او و غیر او وارد است که سهو در نماز صبح و شام سبب اعاده است، و در صحیح محمد بن مسلم و صحیح ابو بصیر وارد است که شک در نماز شام سبب اعاده است، و مؤید همه وارد است احادیث دیگر که حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح است و در حسن کالصحیح وارد است که سهو نیست در نماز سفر و شک در رکعات

آن سبب بطلان صلاه است چون همه دو رکعت است یا سه رکعت.

و اخبار صحیحه وارد است به آن که شک میان رکعت اول و دویم مبطل صلاتست نماز سفر و نماز طواف در آن داخل است، و در موثقه عمار وارد است که در شک در نماز صبح و شام بنا بر اکثر می گذارد و شیخ حمل کرده است بر آن که ظن او غالب باشد بر اکثر یا شک در نافله اینها باشد مجازا و طرح آن بضعف و شذوذ ولی است از تاویلات بعیده، و بنا بر طریق اخباریین مخیر خواهد بود میان بنا و ابطال و ابطال اولی است چون احادیث آن اصح و اکثر است یا آن که احادیث عمار بی علتی نیست و تعجب دارم از آن که قدما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۲۹

احادیث او را اعتبار کرده اند با آن که ایشان احوال مردم را از کتب ایشان استنباط می کرده اند و آن چه از تتبع ظاهر می شود احادیث او و احادیثی که از زید بن علی بن الحسین صلوات الله علیهما زیدیه روایت کرده اند بی علتی نیست و البته عمل به متفردات اینها نمی توان کرد و الله تعالی یعلم.

و اما شک در میان سه و چهار پس در حسن کالصحیح حلبی و حسن کالصحیح حسین بن ابی العلاء و موثق کالصحیح ابان و صحیح محمد بن مسلم و مرسله جمیل وارد است که اگر یک طرف غالب شود بر ظن او بنا بر آن می گذارد و اگر هر دو طرف مساوی باشد بنا بر اکثر می گذارد و تمام می کند و دو رکعت نماز نشسته می کند بالحمد تنها که اگر سه باشد چهار

شود و تشهد این نماز را طول نمی دهد، و در مرسله جمیل وارد است که اگر خواهد یک رکعت ایستاده می کند و اگر خواهد دو رکعت نشسته می کند که به جای یک رکعت ایستاده است اما چون اکثر احادیث دو رکعت نشسته است عمل به آن اولی است، و ظاهر صحیح زراره از احدهما صلوات الله علیهما آنست که بنا بر اقل می گذارد و با عموماتی که خواهد آمد و اکثر علما این اخبار را حمل کرده اند بر تقیه چون مذهب اکثر عامه آنست که بنا بر اقل می گذارد و صدوق حمل بر تخیر کرده است و هر گاه مخیر باشد عمل کردن به آن چه مشهور است اولی خواهد بود.

و اما شک در میان دو و سه پس اگر قبل از اكمال سجدهتین باشد نماز باطل است و هم چنین در جائی که یک طرف شک دو باشد اگر پیش از سجدهتین باشد باطل است اما اگر به سجده دویم رفته باشد و ذکر سجود را نگفته باشد نمازش صحیح است و اگر بعد از سجدهتین باشد اشهر میان علما آنست که بنا بر اکثر می گذارد بنا بر حدیث عمار که خواهد آمد.

و در صحیح زراره وارد است که بنا بر اقل می گذارد و تمام می کند اگر بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۰

از تمام شدن رکعت دویم باشد یعنی بعد از سجدهتین.

و ظاهر صحیح عبد الرحمن نیز آنست که بنا بر اقل می گذارد چنانکه خواهد آمد.

و در حدیث صحیح علی الظاهر منقول است از عبید بن زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نداند که دو

رکعت نماز کرده است یا سه رکعت حضرت فرمودند که نماز را اعاده می کند عرض کردم که آیا نه چنین است که منقولست که اعاده نمی کند نماز را کسی که فقیه و عالم باشد حضرت فرمودند که آن در صورتی است که شک در میان سه و چهار باشد. و شیخ حمل کرده است این حدیث را بر نماز شام و می توان حمل کردن بر آن که شک در حالتی باشد که ایستاده باشد و نداند که رکعت دویم است یا سیم در این صورت فی الحقیقه شک کرده است در میان یک و دو و جواب حضرت این معنی خواهد داشت که اگر در حالت قیام شکن کند میان سه و چهار صحیح است چون راجع می شود به شک میان دو و سه و اکثر اوقات شک میان دو و سه در حالت قیام واقع می شود و بنا بر ظاهر حدیث جواب مربوط می شود به سؤال بر وجه احسن بخلاف آن چه اکثر فهمیده اند که در آنجا می باید که حصر را اضافی گیرند نه حقیقی و جمعی حمل کرده اند بر آن که این شک قبل از اكمال سجده باشد و این حمل نزدیکست به آن چه مذکور شد چون این مطلق است و سابق مقید و با این همه خاطر جمع نمی شود و احوط آنست که احتیاطاً نماز را اعاده کند خواه بنا بر اقل گذارد بنا بر حدیث زراره و خواه بنا بر اکثر گذارد بنا بر حدیث عمّار.

و اگر شک کند در دو و چهار پس در حدیث صحیح ابن ابی یعفر و صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق

که بنا بر چهار می گذارد و نماز را تمام می کند و دو رکعت نماز ایستاده بالحمد تنها که اگر دو باشد چهار شود و اگر چهار باشد این دو رکعت را حق سبحانه و تعالی به نافلة قبول می فرماید و ظاهر صحیحه زراره و صحیحه ابو بصیر و حسنه کالصحیحه حلبی آنست که بنا بر اقل می گذارد و تمام می کند.

و در صحیحه ابو بصیر هست که سجده سهو بکن و سلام کن بعد از سجدتین.

و در صحیحه ابن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که شک کند میان دو و چهار نماز را اعاده می کند و حمل کرده اند بر آن که قبل از اکمال سجدتین سهو کند چنانکه گذشت و باقی احکام شک خواهد آمد.

[بنای بر اکثر]

(و قال ابو عبد الله صلوات الله عليه لعمار بن موسى يا عمار اجمع لك السهو كله في كلمتين متى ما شككت فخذ بالأكثر فاذا سلمت فاتهم ما ظننت أنك قد نقصت) و منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند به عمار که ای عمار جمیع شقوق و احکام سهو را از جهت تو جمیع می کنم در دو کلمه هر گاه شک کنی بنا بر بیشتر گذار پس چون سلام دهی تمام کن آن چه را احتمال می دهی که کم کرده باشی. و ظاهرا مراد از کلمه کلام است و جمله اول یک کلام است و دویم یک کلام و ممکن است که معنی عرفی مراد باشد و مراد جمله اولی باشد و ثانیه از جهت توضیح و تتمیم اولی باشد.

(و)

معنی الخیر العذی روی انّ الفقیه لا- یعیّد الصّیّلاه انّما هو فی الثّلت و الاربع لا فی الاولین) و معنی حدیثی که منقول است که عالم نماز را اعاده نمی کند آن در شک در دو رکعت آخر است نه در دو رکعت اول و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۲

مضمون صحیحہ عیّد اللّٰه است و گذشت در این نزدیکی ۷ و احتمالی دیگر دارد که عالم زود بزود نماز را اعاده نمی کند بلکه سعی می نماید به دعا و امثال آن تا سهو نکند و اگر کند تدارکش را می کند بخلاف جاهل که تا شک می کند نماز را از سر می گیرد.

یا آن که عالم نهایت سعی می نماید در حضور قلب تا از او سهوی واقع نشود و اگر این حالت او را عارض می شود در معالجه آن می کوشد مثل آن که نماز را تند می کند.

چنانکه در موثق کالصحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ از سهو و آن که من بسیار سهو می کنم حضرت فرمودند که نماز را در هم پیچ یعنی اکتفا کن به واجبات عرض نمودم که در هم پیچیدن کدام است حضرت فرمودند که سه تسبیح است در رکوع و سجود یعنی در هر یک سه سبحان اللّٰه بگوید یا در هر سه سه تسبیح بگوید صغری یا کبری و این اولی است و هم چنین علاجهایی که سابقاً مذکور شد و عالم اینها را می داند و به جا می آورد و ممکن است که همه مراد باشد به آن که در جائی که سهو در آن می رود اعاده نمی رود و در دو رکعت اوّل سهو

نمی رود.

و این عبارت در موثق کالصحیح از زرارہ منقولست کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ آیا حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ سجدہ سہو کردہ است ہرگز حضرت فرمودند کہ نہ و نکرده است این سجدہ را فقیہی و ظاہر مراد در اینجا معصوم باشد.

و در صحیح از حمزہ بن حمران منقولست کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ ہرگز فقیہی اعادہ نماز نکرده است حیلہ ہا و تدبیرہا می کنند تا اعادہ نکنند، و از جملہ حیلہ ہا مجرب آنست کہ در اول نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۳

التجا بجناب اقدس الہی می برد و از روی حضور قلب چند مرتبہ این آیہ را بخواند کہ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُ عُنُقَهُ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي یعنی پروردگارا سینہ مرا منور گردان بنور ہدایت و معرفت یا فراخ گردان کہ گنجایش علوم و حکم و صبر داشته باشد و آسان گردان کار مرا در ہر کاری خصوصاً در نماز و حضور قلب و اخلاص و بگشای گرہ زبان مرا تا بفہمند سخن مرا.

[سجدہ سہو]

(و لا تجب سجدتا اللہیہ الا علی من قعد فی حال قیامہ او قام فی حال قعودہ او ترک التّشہد او لم یدر زاد ام نقص) و واجب نیست دو سجدہ سہو مگر بر کسی کہ بنشیند در موضعی کہ باید ایستاد یا بایستد در موضعی کہ باید نشست یا ترک کند تشہد را یا نداند کہ زیاد کردہ است یا کم کردہ است.

اما حکم اول در صحیحہ معاویہ بن عمّار و موثقہ عمّار واقع شدہ است کہ سجدہ

سهو می کند و این دو سجده بینی شیطان را به خاک می مالد اما حکم بوجوب مشکل است و شک نیست که احوط آنست که به جا آورد بقصد قربت.

و اما ترک تشهد پس اگر پیش از رکوع به خاطرش آید می نشیند و تشهد را به جا می آورد و اگر به خاطرش نرسد تا برکوع رود و بعد از نماز دو سجده سهو به جا می آورد.

و بر این مضمون وارد است صحیحه عبد الله و صحیحه سلیمان و صحیحه ابن ابی یعفر و حسنه حسین مکررا و موثقه ابو بصیر و اگر تشهد آخر باشد پس در صحیح محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما وارد است که هر گاه شخصی از نماز فارغ شود و فراموش کرده باشد تشهد را پس اگر موضع نماز نزدیک باشد به آن جا می رود و تشهد می خواند و الا در مکانی پاکیزه می رود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۴

تشهد را می خواند پس حضرت فرمودند که تشهد سنت است در نماز یعنی چون وجوبش از سنت نبی ظاهر شده است بترک آن سهوا نماز باطل نمی شود و حضرت در این صورت سجده سهو را نفرمودند.

و در حدیث حلبی نیز منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که سهو کند تشهد را حضرت فرمودند که بر می گردد و تشهد را می خواند عرض نمودم که سجده سهو می کند حضرت فرمودند که نه در اینجا سجده سهو نیست و ظاهرش آنست که تشهد آخر است و اکثر اصحاب گفته اند که تشهد منسیه را در هر دو صورت به جا می آورد، و از موثقه ابو بصیر

ظاهر می شود که تشهدی که بعد از سجده سهو می خواند به جای تشهدیست که فراموش کرده است و مصنف نیز خواهد گفت و احادیث مذکور خواهد شد.

و اما آن که نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است اگر در رکعت باشد به آن بر می گردد که شک کند در میان سه و پنج و اکثر علما قایلند بطلان و خواهد آمد در ضمن حدیث و حصری که مصنف کرده است اضافی است و خواهد آمد مواضعی که خود قایل است بوجوب سجده سهو در آنها.

(و هما بعد التسلیم فی الزیاده و النقصان) و این دو سجده سهو را بعد از سلام به جا می آورد خواه زیاده کرده باشد یا کم کرده باشد که سبب سجده باشد چنانکه در احادیث صحیحه نقصان تشهد وارد شده است که سجده سهو را بعد از سلام به جا آورد.

و در حدیث صحیح عبد الرحمن نیز وارد است که سجده سهو بعد از سلامست.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه سجدتا السهو بعد التسلیم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۵

قبل الکلام) و بسند موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که دو سجده سهو بعد از سلام و پیش از کلام است و احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است که بعد از سلام و پیش از کلام است.

(و اما حدیث صفوان بن مهران الجمال عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن سجدتی السهو فقال اذا نقصت فقبل التسلیم و اذا زدت فبعده فأتی به فی حال التقیه) و اما حدیث صحیح صفوان شتربان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از دو سجده سهو حضرت فرمودند که اگر نقصانی در نماز واقع شده باشد مثل ترک یک سجده یا تشهد پس آن را پیش از سلام واقع ساز و اگر از جهت زیادتی باشد مثل سلام و کلام سهوا پس آن را بعد از سلام واقع ساز پس به درستی که من فتوی می دهم به آن در حالت تقیه و مثل این حدیث است آن چه روایت کرده است شیخ در صحیح از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما و در حدیث ابو جارود وارد است که پیش از سلام است و بعضی عمل باین حدیث کرده اند که مطلقا پیش از سلام است و محتمل است که مخیر باشد و بر تقدیر تخییر عمل به مشهور کردن اولی است چون احادیث صحیحه بعد از سلام قریب به تواتر است.

(و سألہ عمّار السّاباطی عن سجّدتی السّهو هل فیہما تکبیر او تسبیح فقال لا أنّہما سجّدتان فقط فان کان الّذی سها هو الامام کبر اذا سجد و اذا رفع رأسه لیعلم من خلفه أنّه قد سها و لیس علیہ ان یسّبح فیہما و لا فیہما تشہد بعد السّجّدتین) و منقولست در موثق از عمّار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیہ از دو سجده سهو که آیا در آن تکبیر هست در وقتی که به سجده روند چنانکه در سجده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۶

نماز هست یا تسبیح واجبست یا تسبیح خاصی دارد حضرت فرمودند که نه بلکه دو سجده است و بس پس اگر آن که سهو کرده است

پیش نماز است تکبیر بگوید در وقت رفتن به سجده و در سر برداشتن تا آن که مامومین بدانند که او سهو کرده است و واجب نیست بر او که تسبیح بگوید در این دو سجده، و تشهد نیز در او نیست بعد از دو سجده و حمل کرده اند بر آن که تسبیح در آن نیست منافات ندارد که ذکر دیگر در آن باشد و هم چنین تشهد نماز را ندارد بلکه تشهد خفیف دارد و محتمل است که حمل بر عدم وجوب کنند و چون احادیث عمّار ضعیف است در کار نیست این تاویلات در آن و الله تعالی یعلم و احادیث خواهد آمد که تشهد خفیف را می خواند.

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال يقول في سجدة السهو بسم الله و بالله و صلى الله على محمد و آل محمد قال و سمعته مره اخرى يقول بسم الله و بالله السلام عليك أيها النبي و رحمه الله و برکاته) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که آن عبید الله است هر جا که مطلق گویند و شیخ ذکر کرده است نامش را که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که می گوید کسی که خواهد سجده سهو کند و عبارت کافی نیز قال يقول است و قال از قلم شیخ رحمه الله افتاده است و سبب اشتباه جمعی شده است که نظر در کتاب دیگر نکرده اند و از بسیاری اعتقادی که به فضیلت شیخ داشته اند نظر بکتاب دیگر نمی کرده اند و چنین فهمیده اند که حضرت خود در سجده سهو این را می خواندند با آن که عبارت

شیخ نیز صریح نیست که حضرت در سجده فرموده باشد بلکه آن را نیز حمل باید کرد که حضرت در بیان ذکر سجده این را می فرمودند که بسم الله و بالله و صلی الله الخ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۷

چنانکه در تهذیب است و در کافی اللهم صلّ علی محمد الخ است و هر دو خوبست اگر چه جمع احوط است چون بعید است که این دو حدیث باشد بلکه اظهر آنست که سهو از نساخ یکی از کافی و تهذیب شده باشد و اگر ذکر دویم را بخواند بی دغدغه است چون حلبی می گوید که مرتبه دیگر شنیدم که حضرت می فرمود یعنی در بیان ذکر و در تهذیب لفظ یقول فیهما یا فیها هست و در فقیه و کافی نیست و این لفظ نیز مؤید اشتباه شده است که طرح این خبر کرده اند و عمل به خبر عمّار کرده اند و گفته اند که حق آنست که مرتبه امامت از آن اعلی است که سهو در عبادت کنند پس راوی غلط کرده است، و احتمال ظاهری دارد که مذکور شد اولی آن بود که حمل بر آن کنند و مانند حلبی و کتاب او را که بر آن حضرت عرض نموده بوده است، و حضرت تحسین آن کرده بوده است و نزد محدثین این کتاب مانند نص معصوم بوده است جرح نکنند و این جرح عظیمی است نسبت به جمعی که چنین سهوی کنند و نظر باین دو کتاب که بمنزله اصل است نظر نکنند و سهوهای شیخ را ملاحظه نکرده باشند که شیخ افضل است و تأمل نکنند که بر تقدیر افضلیت چه ربط دارد فضیلت به

توثیق، و شکی نیست در آن که کلینی اوثق از اکثر محدثین ماست، و بعد از او صدوق و عذر شیخ طاب مرقده و رضی الله تعالی عنه کثرت تصانیف بوده است چون عامه تشیع شیعیان می کردند که ایشان کتاب ندارند و کتب حدیث نزد ایشان اعتباری نداشت عمده کتب کلام و تفسیر و فقه بود بنا بر این شیخ سعیش در تحصیل کتب بسیار بود و مثل تبیانی نوشت که در آن عصر نظیر نداشت و هم چنین کتب کلام و فقه بسیار نوشت و فرصت رجوع نمی شد او را. (جزاه الله عن الاسلام و المسلمین. احسن جزاء المحسنین).

[کسی که شک کند در اذان وقتی که شروع کرده در اقامه]

(و من شكَّ في اذانه و قد اقام الصلاه فليمض و من شكَّ في الاقامه بعد ما كبر فليمض و من شكَّ في التكبير بعد ما قرء فليمض و من شكَّ في القراءه بعد ما ركع فليمض و من شكَّ في الركوع بعد ما سجد فليمض و كلَّ شيءٍ يشكُّ فيه و قد دخل في حاله اخرى فليمض و لا يلتفت إلى الشكِّ الا ان يستيقن) و کسی که شک کند در اذان وقتی که شروع کرده در اقامه ملتفت نشود و اقامه را تمام کند چون وقت اذان گذشت اما اگر در حالت اذان باشد و شک کند که بعضی از فصول آن را گفته است یا نه بر می گردد و آن فصل را می گوید تا به آخر و کسی که شک کند در اقامه بعد از تکبیر احرام بر نمی گیرد و نماز را می کند، و کسی که شک کند در تکبیر احرام بعد از شروع در قرائت پس ملتفت نشود، و کسی که

شک کند در قرائت بعد از آن که بر کوع رفته باشد ملتفت نشود، و کسی که شک کند در قرائت بعد از آن که به سجود رفته باشد پس بگذرد و تمام کند و هر چیزی که در آن شک کند و در حالتی یعنی فعلی دیگر داخل شده باشد پس بگذرد و التفات نکند به آن شک مگر آن که یقین کند که ترک نموده است و حکم آن خواهد آمد و این عبارت مضمون صحیحه زراره است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و حاصلش آن قاعده کلی است که در آخر حضرت فرمودند که ای زراره هر گاه از فعلی بیرون آیی و داخل شوی در فعلی دیگر آن شک اعتبار ندارد و زیادتی که صدوق گفته است در آن خبر نیست اما عبارت فقه رضوی است و یقین را از جهت تمهید مقدمه آینده ذکر فرموده است.

[کسی که یقین کند که اذان و اقامه نگفته است سهوا]

(و من استیقن انه ترک الاذان و الاقامه ثم ذکر و لم یکن قد قرا عامه السوره فلا باس بترک الاذان فلیصل علی النبی صلی الله علیه و آله و لیکل قد قامت الصلاه) و این عبارت فقه رضویست به تغییر خطاب به غیبت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۳۹

کسی که یقین کند که اذان و اقامه نگفته است سهوا و به خاطرش رسد و اکثر سوره را نخوانده باشد پس باکی نیست که ترک کند اذان را پس صلوات بر محمد و آل او صلی الله علیه و آله بفرستد و بگوید قد قامت الصلاه و در فقه رضوی دو مرتبه مذکور است.

و در صحیح علی المشهور منقول است از محمد بن

مسلم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که فراموش کند اذان و اقامه را تا آن که داخل شود در نماز اگر به خاطرش رسد پیش از قرائت پس صلوات فرستد بر نبی و آل او صلی الله علیه و آله و اقامه را بگوید و اگر شروع در قرائت کرده است نماز را تمام کند.

و منقولست در قوی از زکریا بن آدم که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فدای تو گردم در نماز بودم و در رکعت دویم در اثنای قرائت به خاطرم رسید که اقامه نگفته ام چه کنم حضرت فرمودند که در موضع قرائت خاموش شو و بگو قد قامت الصلاه قد قامت الصلاه و قرائت را از آنجا که گذاشته تمام کن و نمازت تمام است.

و در حدیث حسن کالصحیح از حسین از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر گاه شخصی تکبیر احرام بگوید و به خاطرش رسد که اقامه نگفته است پس اگر پیش از قرائت باشد سلام کند بر رسول خدا صلی الله علیه و آله پس اقامه را بگوید و نماز را از سر گیرد و اگر بعضی از سوره را خواند باشد نماز را تمام کند پس ظاهر شد که عبارت صدوق مجمل است صلوات قرینه قطع صلاتست مثل سلام و قد قامت قرینه اکتفا به آن است و اتمام، و این اظهر است و هر دو جایز است چنانکه در اخبار صحیحه گذشت که پیش از رکوع اگر به خاطرش رسد قطع می تواند کرد و تا آخر نماز نیز قطع جایز

چنانکه در صحیحہ علی بن یقین بود و عدم قطع مطلقا نیز جایز است چون اذان و اقامت سنت است چنانکه در صحیحہ زراره و صحیحہ داود بن سرحان گذشت.

[هر که یقین کند که تکبیر احرام را فراموش کرده است]

(و من استیقن انه لم یکبر تکبیره الافتتاح فلیعد صلاته و کیف له بان یتیقن) عبارت فقه رضویست و مضمون صحیحہ محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند که هر که یقین کند که تکبیر احرام را فراموش کرده است پس می باید که نماز را اعاده کند و لیکن چگونه این یقین بهم می رسد چنانکه مجربست که آدمی فعل خود را فراموش نمی کند و با آن که سهو بسیار کرده ام بخاطر ندارم که در مدت عمر سهو کرده باشم تکبیر احرام را و هم چنین نشنیدم که از کسی این سهو واقع شده باشد.

(وقد روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال الانسان لا ینسی تکبیره الافتتاح) و در فقه رضویست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که آدمی فراموش نمی کند تکبیر احرام را یعنی غالبا و ممکن است که بحسب واقع نیز چنین باشد چون تا به غایت از جمعی که کثیر السیهو و کثیر الشککند نشنیده ایم که فراموش کرده باشند و اگر نادرا از کسی صادر شود کاشف می آید که انسان نیست و اول اظهر است و الا می بایست که ائمه هدی صلوات الله علیهم حکم ببطلان صلاه او نمی کردند و متعارف ایشان نیست که مسأله فرضیه را جواب گویند.

(و سال الحلبي ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل نسي ان یکبر حتى دخل فی الصلاه فقال أ

لیس کان فی نیتہ ان یکبر قال نعم قال فلیمض فی صلاتہ) و به اسانید صحیحہ منقولست از عبید اللہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ فراموش کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۱

تکبیر احرام را تا داخل شود در نماز حضرت فرمودند کہ آیا در نیت او نبود کہ تکبیر بگوید گفتم بلی حضرت فرمودند کہ نماز را تمام کند و این حکم بنا بر آنست کہ اکثر اوقات شک می کنند و ظنی ضعیف حاصل شد ایشان را گمان می کنند کہ فراموش کرده اند لهذا حضرت فرمودند کہ آیا قصد نداشت کہ بگوید و هر گاه قصد داشته است البتہ گفته است، و سواس می گوید کہ نگفته پس حمل می کنیم بر آن کہ آن شخص سواسی بوده است و حضرت واقع را می دانسته اند چنین فرموده اند و اکثر اوقات سواسیان را شک در تکبیر احرام حاصل می شود چنانکہ مجرب است و بسیار است کہ هزار مرتبہ می گوید و اعتقادش اینست کہ نگفته است حتی آن کہ یکی از صلحا باین بلا مبتلا شده بود و بہ نزد این بنده آمد کہ بہ فریادم رس کہ هلاک شدم و نماز نمی کنم چون نیت وضو می کنم و سواس می کنم تا آفتاب در می آید، و نماز ظهر و عصر چون وقتی دارد اگر وضو ساختم مدتی گرفتار نیتم و چون از آن فارغ شدم و تکبیر گفتم اعتقاد اینست کہ نگفته ام و تکبیر می گویم تا شام و ہم چنین تا صبح گفتم کہ اگر اعتقاد بہ گفته من داری من نیت را نظر بہ تو واجب نمی دانم تو نیت مکن و جواب حق

سبحانه و تعالی بر من یا از این قبیل عبارت گفته شد بعد از یک هفته آمد که الحمد لله که از وسواس فارغ شدم اما عباداتم همه بی نیت است گفتم آیا می دانی که وضو می سازی گفت بلی گفتم از جهت گفته که می سازی گفت حق سبحانه و تعالی گفتم نیت همین است و مبادا نیت کنی که مؤاخذ خواهی بود و الحمد لله که از وسواس خلاص شد، و این تاویلات بنا بر آنست که در صحیح زراره و صحیحین ذریح و صحیحه علی بن یقظین و موثقه کالصحیح عبید و غیر ایشان از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که هر گاه کسی فراموش کند تکبیر احرام را اعاده می کند نماز را و امثال این اخبار دلالت می کنند بر رکبیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۲

تکبیر احرام و قانون محدثین اینست که اول واجبات و مستحبات نماز را با هم ذکر می کنند و در بابی دیگر ذکر می کنند اخباری را که به آن ها رکن و شرط و واجب و سنت از یکدیگر ممتاز شوند.

(و سال احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی الرضا صلوات الله علیه عن رجل نسی ان یکبر تکبیره الافتتاح حتی کبر للركوع فقال اجزاه) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست از بزنطی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند تکبیر احرام را تا آن که تکبیر رکوع را بگوید حضرت فرمودند که مجزیست یعنی یک تکبیر از جهت هر دو کافی است یا تکبیر احرام از تکبیر رکوع کافی است اگر چه قصد نکرده باشد و ظاهرا چنان باشد که خواهد که

اقتدا کند به امامی و وقتی خبردار شد که امام تکبیر رکوع را گفت به خاطرش رسید که تکبیر احرام نگفته است یک تکبیر بقصد هر دو به جا می آورد و لیکن ظاهر خبر اینست که تکبیر رکوع قایم مقام تکبیر احرام می شود و استبعادی ندارد که سنتی از واجب مجزی باشد.

و لیکن مرویست در صحیح از ابان از فضیل و ابن ابی یعفر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که پرسیدند از شخصی که تکبیر احرام را فراموش کرده باشد تا تکبیر رکوع را بگوید آیا تکبیر رکوع مجزی است او را از تکبیر احرام حضرت فرمودند که نه بلکه اعاده می کند نماز را هر گاه یقین داند که تکبیر احرام نگفته است، و اشعاری دارد به آن که یقین کم بهم می رسد بلکه غالب اوقات شک است و خیال می کند که یقین است با آن که نسی را در اول حمل می توان کرد بر شک و تاویل اول اظهر است و بنا بر این منافاتی ندارد با حدیث بزندیقی زیرا که از آنجا ظاهر شد که تکبیر احرام از تکبیر رکوع مجزیست و از اینجا ظاهر می شود که تکبیر رکوع از تکبیر احرام مجزی نیست و محتمل است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۳

که مراد از تکبیر افتتاح تکبیرات مستحبه باشد چنانکه ظاهر حدیث زراره است.

(وقد روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال قلت له رجل نسی اول تکبیره الافتتاح فقال ان ذکرها قبل الرکوع کبر ثم قرء ثم رکع و ان ذکرها فی الصلاه کبرها فی مقامه فی موضع التکبیر قبل القراءه او بعد القراءه قلت فان ذکرها بعد

الصَّيْلَةَ قَالَ فليَقْضِهَا وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ) و به اسانيد صحيحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که هر گاه شخصی فراموش کند تکبير اول افتتاح را حضرت فرمودند که اگر به خاطرش رسد پيش از رکوع تکبير بگويد و قرائت کند و برکوع رود، و اگر در نماز به خاطرش رسد يعنی بعد از رکوع هر گاه که به خاطرش رسد بگويد آن تکبير را در جای تکبير پيش از قرائت يا بعد از قرائت عرض نمودم که اگر بعد از نماز به خاطرش رسد فرمودند که قضا کند آن را و بر او چیزی نيست و محمولست بر تکبيرات مستحبّه هم چنان که مستحبّ است که از جهت اذان و اقامت بر گردند هم چنين از جهت تدارك آن ممکن است که مستحب باشد، و محتمل است که مراد از نسيان شك باشد با استحباب رجوع ليکن چون احاديث صحيحه وارد شده است که شك بعد از تجاوز محل اعتبار ندارد و حمل اول اولی است و در موضع تکبير تدارك نمودن آنست که مثلا وقتی که خواهد که قنوت کند شش تکبير مستحب را بگويد يا پيش از رکوع و پيش از سجده اول و بعد از آن و پيش از سجده دويم و بعد از آن چون سر از سجده دويم بر دارد تکبيرات منسيّه را به جا آورد، و ممکن است که مراد از موضع تکبير اين باشد که در اثناء قرائت نباشد و پيش از قرائت و بعد از قرائت بر سبيل مثال باشد و از جهت

بیان این باشد که در اثناء قرائت به جا نیاورد، و مثل این خبر است موثقه سماعه از ابو بصیر از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۴

صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه تکبیر را فراموش کرده باشد و پیش از رکوع به خاطرش رسد به جا آورد و اگر بعد از رکوع باشد ملتفت نشود و محمول است بر تکبیرات مستحبه یا شک.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال اذا أنت کبرت فی اوّل صلاتک بعد الاستفتاح یا حدی و عشرین تکبیره ثم نسیت التکبیر کله أو لم تکبیره اجزاک التکبیر الاول عن تکبیره الصلاه کلها) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه در اوّل نماز بعد از تکبیر احرام بیست و یک تکبیر به گویی و دیگر فراموش کنی تکبیرات را در مواضع خود یا عمدا نگویی و در تهذیب به جای او واو است و بیان سابق است مجزیست ترا تکبیراتی که در اوّل نماز گفته از همه تکبیراتی که در نماز سنت است، و آن چه بخاطر این ضعیف رسیده است در حل این حدیث آنست که چون پیشتر مذکور شد در احادیث معتبره که غرض از وضع هفت تکبیر در اول نماز آنست که استفتاح به افعال صلاه در هفت موضع است افتتاح قرائت به تکبیر احرام است، و افتتاح رکوع اول و سجود اول و سجود ثانی به تکبیر است، و در نماز دو رکعتی شش افتتاح از جهت رکوع و سجود است و یک افتتاح به تکبیر احرام پس اگر کسی

هفت تکبیر را در اول نماز بگوید و بعد از آن فراموش کند که در مواضع خود بگوید ضرر ندارد و در این حدیث جمیع تکبیرات را مقلد داشته اند در نماز چهار رکعتی چون در هر رکعتی پنج تکبیر هست یکی از برای رکوع و چهار از جهت سجده‌تین از جهت رفتن و سر برداشتن هر یک، پس بیست تکبیر از جهت رکوعات و سجوداتست و یک تکبیر احرام است و یک تکبیر قنوت پس اگر در اول نماز بعد از تکبیر احرام این تکبیرات را همه یک جا بگوید و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۵

مواضع خود نگوید عمدا یا سهوا ضرر ندارد و تاویلاتی چند کرده اند فضلا که نقل آن سبب تشنیع می شد بر ایشان ذکر نکردم.

و در حدیث حسن کالصحیح منقول است از ابن عمّار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که تکبیرات مستحبّه و واجبه در نمازهای پنجگانه نود و پنج تکبیر است از آن جمله پنج تکبیر است از جهت پنج قنوت و عبد الله ابن مغیره تفسیرش کرده است که در نماز ظهر بیست و یک تکبیر است، و هم چنین نماز عصر و عشا، و در شام شانزده تکبیر است، و در نماز صبح یازده تکبیر و پنج تکبیر قنوت که مجموع نود و پنج تکبیر باشد، و اگر نماز جمعه کنند ظاهرا تکبیرات قنوت شش باشد چون دو قنوت دارد و محتمل است که تکبیر قنوت دویم ساقط باشد و اگر بقصد احتیاط واقع سازد بهتر است اگر چه اگر هزار تکبیر در نماز واقع سازد ضرر ندارد چون مطلق ذکر در نماز خوبست

و لیکن فرق است میان سنت و مستحب پس قصد می کند که اگر سنت باشد فیها و الا مستحب باشد.

[بلند و یواش خواندن نماز]

(و روی حریر عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی رجل جهر فیما لا ینبغی الجهر فیہ او اخفی فیما لا ینبغی الاخفاء فیہ فقال ائی ذلک فعل متعمدا فقد نقض صلاته و علیه الاعاده و ان فعل ذلک ناسیا او ساهیا او لا یدری فلا شیء علیه و قد تمت صلاته فقال قلت له رجل نسی القراء فی الاولین فذکرها فی الاخیرتین فقال یقضی القراء و التکبیر و التسیح العذی فاته فی الاولین و لا شیء علیه) و به اسانید متکثره صحیحہ منقول است از حریر که بیست و هشت سند صحیح است و یازده کالصحیح از زراره و هم چنین است اسانید او از زراره چون هر چه از زراره روایت می کند از حریر از زراره روایت می کند از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۶

امام محمد باقر صلوات الله علیه و همین حدیث را شیخ روایت کرده است به پنجاه و شش سند صحیح و بیست و دو سند کالصحیح و قریب باین را روایت کرده است، و قریب به بیست سند کالصحیح از حریر از زراره از آن حضرت صلوات الله علیه که سؤال کردند از شخصی که بلند بخواند در جائی که سزاوار نیست بلند خواندن در آن یا آهسته بخواند در جائی که سزاوار نیست آهسته خواندن در آن پس حضرت فرمودند که هر یک از این دو را اگر عمدا کرده باشد نماز خود را شکسته است و در بعضی از نسخ نقص به صاد مهمله است یعنی

ناقص کرده است نماز خود را و بر اوست که اعاده کند و بنا بر نسخه معجمه اعاده بر سبیل وجوبست و بنا بر مهمله بر سبیل استحبابست و احتمال وجوب نیز دارد بنا بر لفظ علیه که غالباً آن را در واجب استعمال می کنند و اگر مخالفت جهر و اخفات بر سبیل نسیان است یا سهو که بمعنی شک باشد چنانکه در روایات غالباً در شک استعمال می نمایند آن را یا جاهل مسأله باشد که جاهل در جهر و اخفات معذور است بنا بر این حدیث پس بر او چیزی نیست از گناه و تدارک، و نماز او تمام است زراره گفت عرض نمودم که اگر شخصی فراموش کند قرائت را در دو رکعت اول و به خاطرش آید در دو رکعت آخر حضرت فرمودند که قضا می کند قرائت و تکبیر و تسبیح را که در دو رکعت اول فوت شده است و بر او چیزی نیست از گناه و تدارک.

و در روایت دیگر شیخ به اسانید صحیحه نقل کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه زراره گفت عرض نمودم که هر گاه شخصی بلند بخواند در جائی که سزاوار نیست بلند خواندن در آنجا و آهسته بخواند در جائی که سزاوار نیست آهسته خواندن در آنجا و ترک کند قرائت را در جائی که سزاوار قرائت است در آنجا مثل دو رکعت اول یا قرائت کند در جائی که سزاوار نیست قرائت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۷

در آنجا حضرت فرمودند که هر یک از اینها را که سهوا یا نسیانا کرده باشد بر او چیزی نیست. و ظاهراً زراره دو مرتبه سؤال کرده

باشد چون سؤال و جواب اختلاف بسیار دارد و احتمال سهو روات یا نسخ در امثال اینها بسیار بعید است چون همه از کتاب زراره نقل کرده اند، و این جمع مشایخ اجازه کتابند و لهذا مثل حسین بن سعید ابن کتب را از قاسم جوهری و امثال او روایت کرده است از جهت اتصال سند، و حریر که در کتاب خود درج کرده است کتاب زراره را بر او خوانده است و کتب فضلاء اصحاب صادقین را صلوات الله علیهم بر ایشان خوانده است و در کتاب خود بترتیب قرار داده است.

و لهذا کتب او را از اصول اربعمائه شمرده اند و بعد از او دیگر حماد ترتیبی بهتر داد و بیشتر ذکر کرد و آن چه را خود از حضرات شنیده بود با شنیده های ایشان جمع نمود.

لهذا اجماع واقع شد بر تصحیح ما یصح عنه چون آن کتب همه در میان بود و چون مقابله می کردند کتب حماد را با کتب منقوله از آن او وفا مختلف نبود و هم چنین جمعی که معاصر حماد بودند و آنها بسیار بودند و لیکن مثل صفوان و ابن ابی عمیر و فضاله و یونس و بزظی و ابن فضال را اجماع کردند بر تصحیح ما یصح عنهم و تفصیلش در روضه مذکور است در فهرست.

و در حدیث صحیح به اسانید متکثره که هشت سند صحیح است از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه که اگر شخصی نماز جهریه را کند می تواند که بلند بخواند حضرت فرمودند که اگر خواهد بلند بخواند و اگر خواهد نخواند،

و شیخ این حدیث را حمل بر تقیه کرده است و این حمل بعید است در مسایل علی بن جعفر چون از برادرش سؤال می کرد قادر بود که در خلوت سؤال کند و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۸

نادرا نزد مردمان سؤال کرده باشد البته حضرت به او می گفته که بر سبیل تقیه گفته، و نمی بایست که او نقل کند پس اظهار آنست که جهر و اخفات در مواضع خود بر سبیل استحباب مؤکد باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از حسن بن فضال از بعضی از اصحاب ما منقول است که سنت است که نماز روز را آهسته بخوانند و سنت است که نماز شب را بلند بخوانند اگر چه جمعی این حدیث را حمل بر نوافل کرده اند و تعمیم اولی است، و اگر چه سنت صریح نیست در مستحب و لیکن ظاهرش استحباب است به قرینه صحیحه علی بن جعفر و افضل آنست که نوافل روز را آهسته بخوانند و اگر بلند بخوانند جایز است چنانکه موثقه سماعه دلالت بر آن می کند و احادیث بسیار در جهر و اخفات وارد شده است و همه مجمل است و شک نیست که حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر آن مداومت می نمودند و لیکن ظاهر نیست که واجب می دانسته اند یا سنت، و امام را مستحب است که بلند بخواند قرائت و اذکار رکوع و سجود و تشهد را تا مامومین بشنوند و مامومین را مکروه است که چنان بخوانند که امام بشنود و منفرد مخیر است در اذکار میان جهر و اخفات، و ماموم در قنوت مخیر است میان جهر و اخفات و بر این مضامین

احادیث صحیحه وارد شده است و خواهد آمد و جهر لازم است در نماز صبح و دو رکعت نماز شام و دو رکعت نماز خفتن و در نماز جمعه و در باقی اخفاتست بنا بر مشهور.

و در حدیث صحیح از محمد بن قیس منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دو رکعت اول نماز ظهر و عصر را آهسته می خواندند و در دو رکعت آخر هر دو تسبیح را می خواندند بنحو نماز خفتن، و ظاهرش آنست که تسبیح را بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۴۹

خوانده باشند و احوط آهسته خواندنست و اقل مرتبه اخفات آنست که خود بشنود مگر آن که تقیه باشد که اگر مانند حدیث نفس بر زبانش جاری شود کافی خواهد بود و اکثر مراتب اخفات بنا بر مشهور آنست که صحیح قریب نشنود و بنا بر این بسیار مشکل می شود که اخفات به اقل مراتب جهر نرسد و آن آنست که صحیح قریب بشنود و بعضی از اصحاب گفته اند که اقل مراتب جهر آنست که جوهر صوت ظاهر شود و این خوب بود اگر مستمسکی می داشت و لیکن چون وجوب جهر و اخفات ظهوری ندارد کار مشکل نیست اگر چه احوط آنست که در اخفات چنان بخواند که صحیح قریب نشنود و خود تمیز حروف بکند.

و اما آن چه در صحیحه زراره مذکور است که اگر کسی فراموش کند قرائت را در دو رکعت اول قضا کند آن را در دو رکعت آخر مراد از قضا فعل است یعنی در محل خود قرائت می کند اگر چه اگر فراموش نکرده بود تسبیح

اولی بود، و لیکن در این صورت اولی قرائت است تا نمازش بی فاتحه الکتاب نباشد و اما در تکبیر و تسبیح ممکن است که قضا بمعنی فعل باشد و ممکن است که بمعنی خود باشد به آن که در موضع تکبیر دو تکبیر بگوید و در موضع تسبیح شش تسبیح بخواند و احوط آنست که قصد قضا نکند و از صحیح دیگر زراره و اخبار بسیار از زراره ظاهر می شود که در دو رکعت آخر تسبیح اولی است بلکه متعین و اخبار خواهد آمد و از این خبرش ظاهر می شود که اگر در دو رکعت اول تسبیح بخواند سهوا سجده سهو نباید کرد و اخبار متعارض در این باب نیز خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[سهو در قراءه]

(و روی الحسین بن حمّاد عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اسهو عن القراءه فی الرّكعه الاولى قال اقرء فی الثّانیه قال قلت اسهو فی الثّانیه قال قلت اقرء فی الثّالثه قال قلت اسهو فی صلاتی کلّها فقال اذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۰

حفظت الرّكوع و السّجود فقد تمّت صلاتک) و کالصحیح منقولست از حسین از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حسین گفت که من سهو می کنم و قرائت را فراموش می کنم در رکعت اول فرمودند که در رکعت دویم بخوان یعنی در رکعت دویم که می خوانی نمازت بی قرائت نیست نه آن که دو مرتبه الحمد را بخواند حسین گفت عرض نمودم که فراموش می کنم در رکعت دویم نیز یا در رکعت دویم و بس فرمودند که در رکعت سیم بخوان گفت عرض نمودم که در همه نماز سهو می کنم حضرت فرمودند که هر

گاه رکوع و سجود را حفظ کنی و ترک نکنی نمازت تمام است و صحیح است.

(و روی زراره عن احدهما صلوات الله عليهما قال ان الله تبارك و تعالی فرض الرکوع و السجود و القراءه سنه فمن ترك القراءه متعمدا اعاد الصلاه و من نسي فلا شیء علیه) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما شنیدم و نمی دانم که از کدام یک شنیده ام که فرمودند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید واجب ساخته رکوع و سجود را به آن که فرموده است که اَرْكَعُوا وَ اسْجُدُوا و ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که اوامر قرن از برای وجوبست و علما غافل شده اند از استدلال به امثال این حدیث با آن که متواتر است و فرمودند که قرائت حمد تنها یا حمد و سوره سنّت است یعنی وجوبش از قرآن ظاهر نشده است بلکه از سنّت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر شده است که حضرت فرمودند که

لا صلاه الا بفاتحه الكتاب

یعنی نماز صحیح نیست مگر به خواندن فاتحه پس چون وجوبش از سنّت ظاهر شده است اگر کسی عمدا ترک کند قرائت را اعاده می کند نماز را و اگر کسی سهوا ترک کند بر او چیزی نیست نه گناه و نه تدارک و از این حدیث و امثال این حدیث بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۱

ظاهر می شود که هر چه را حق سبحانه و تعالی بر بندگان واجب ساخته است بترک آن عمدا و سهوا نماز باطل می شود مثل تکبیر احرام و نیت علی المشهور،

و رکوع و سجود و طهارت و وقت و استقبال، و هر چه را آن حضرت به تفویض یا اعم از تفویض و غیر آن واجب ساخته است مثل قرائت و اذکار رکوع و سجود و تشهد و سلام علی الخلفا بترک آن عمدا نماز باطل می شود و سهوا نماز باطل نمی شود پس ظاهر می شود که استدلالی که کرده اند از قرآن مجید بر وجوب قرائت به آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که فَاقْرَأْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ یعنی بخوانید از قرآن آن چه را آسان باشد و بر شما مشکل نباشد خوب نیست چون آیه در عمل شب وارد شده است و اگر قرائت در نماز باشد قرائت در نماز شب مراد خواهد بود چنانکه خواهد آمد و مثل حدیث زراره است صحیحه محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما لفظا و معنی.

و در موثق کالصحیح از منصور بن حازم منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نماز واجب را به جا آوردم و فراموش کردم در جمیع نماز که قرائت کنم حضرت فرمودند که آیا رکوع و سجود را تمام نکرده گفتم بلی آنها را به جا آوردم و فراموش نکردم حضرت فرمودند که نمازت صحیح است چون ترک قرائت نسیانا واقع شده است و ظاهرا مراد از قرائت فاتحه الکتاب باشد چون در حدیث صحیح از علی بن رئاب و در صحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فاتحه الکتاب تنها در فریضه مجزیست و منافات ندارد با صحیحه حلبی از آن حضرت

صلوات الله عليه که فرمودند که باکی نیست که در نماز واجب اکتفا کند بفاتحه الكتاب هر گاه کاری به تعجیل باشد یا خوفی داشته باشد زیرا که واجب از جهت تعجیل در کارها ساقط نمی شود بلکه تعجیل سبب عدم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۲

کراهت است که اگر تعجیل یا ضرورتی نباشد ترکش مکروه خواهد بود.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه علیه که گاه هست که سوره می خوانم و سهو می کنم و در آخر سوره به خاطر می آید که سهو کرده ام بر گردم بأول سوره یا بگذارم فرمودند که بگذر و اگر سوره واجب می بود می بایست برگردد.

و در قوی از بکر منقولست که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بسیار است که شک می کنم در سوره نمی دانم که خوانده ام یا نه آیا اعاده کنم آن را حضرت فرمودند که اگر دراز است نه و اگر کوتاه است اعاده کن و هم چنین امثال این احادیث که ظاهرشان استحباب است اگر چه احوط آنست که ترک نکند سوره را اگر همه [هم ظ] بعضی از سوره باشد.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از کسی که فاتحه الكتاب را در نماز نخواند یعنی عمدا نمازش صحیح است حضرت فرمودند که نماز نیست او را مگر آن که فاتحه را بخواند بلند یا آهسته و مثل این عبارت در احادیث صحیحه وارد شده است و دو احتمال دارد یکی آن که بلند بخواند در جهریه و آهسته

بخواند در اخفاتیه یا آن که مخیر است میان جهر و اخفات و چون مجمل است استدلال به آن نمی توان کرد از طرفین.

و در صحیحه دیگر از محمد بن مسلم منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که فاتحه الکتاب نخواند در نمازش یعنی عمدا حضرت فرمودند که نماز نیست او را مگر آن که ابتدا به آن کند در جهر یا اخفات عرض نمودم که اگر کسی خوف داشته باشد یا تعجیل داشته باشد کدام یک محبوبتر است نزد شما آیا سوره بخواند یا حمد حضرت فرمودند که حمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۳

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به او فرمودند که حق سبحانه و تعالی رکوع و سجود را در قرآن مجید واجب گردانیده است نمی بینی که اگر شخصی تازه مسلمان شود و قرآن نداند کافی است او را که تکبیر احرام بگوید و تسبیح بخواند یعنی تسبیحات اربع بدل از حمد و نماز کند یا آن که تکبیر و تسبیح را بدل از حمد بخواند.

و در حدیث صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی سهو کند قرائت را در دو رکعت اول و در دو رکعت آخر به خاطرش رسد چه کند حضرت فرمودند که رکوع و سجود را تمام کرده است؟ گفتم بلی حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید که آخر نماز را اول نماز کنم یعنی قرائت را در دو رکعت آخر بخوانم یا حمد و سوره را

در دو رکعت آخر بخوانم و این معنی اظهر است در جمع بین الاخبار و الله تعالی يعلم.

[شک در رکوع]

(و روی العلا- عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه في رجل شك بعد ما سجد انه لم يركع فقال يمضي في صلاته حتى يستيقن انه لم يركع فان استيقن انه لم يركع فليلق السجدين اللتين لا ركوع لهما و بيني على صلاته التي على التمام و ان كان لم يستيقن الا بعد ما فرغ و انصرف فليقم و ليصل ركعه و سجدين و لا شيء عليه) و بده سند صحيح منقول است از علا از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه در شخصی که شك کند بعد از سجود یا بعد از آن که به سجود رود شك کند که آیا رکوع کردم یا نه حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند و نمازش صحیح است مگر آن که یقین داشته باشد که رکوع نکرده است که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۴

یقین کند که رکوع نکرده است پس بیندازد آن دو سجده را که رکوع ندارد و بنا نهد بر نمازی که تمام کرده است یعنی بر رکعت سابق بر این و نماز را تمام کند، و اگر بعد از آن که فارغ شود یقین به هم رساند که رکوع نکرده است بر خیزد و یک رکوع و دو سجده را به جا آورد و بر او چیزی نیست از گناه و سجده سهو، و این حدیث مشتمل است بر دو حکم یکی شك در رکوع بعد از دخول در سجود و این اعتبار ندارد و نمازش صحیح است بی دغدغه بر

این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است، دویم آن که یقین به هم‌ساند که رکوع نکرده است اکثر علما بر آنند که نمازش باطل است و بر این مضمون وارد شده است احادیث صحیحه مثل صحیحه رفاعه و صحیحه ابو بصیر و ایضا صحیحه رفاعه و صحیحه ابو بصیر و موثقه کالصحیحه اسحاق بن عمار و کالصحیحه ابو بصیر، و مخالف این اخبار نیست بحسب ظاهر مگر همین حدیث و شیخ حمل کرده است این حدیث را بر آن که سهو در دو رکعت آخر باشد و بحسب جمع لازمست طرح این خیر چون شاذ است و بر تقدیر عمل قایل می‌توان شد به تخییر و با وجود تخییر عمل به احادیث مشهوره کردن اولی است و اگر کسی نماز را به همین عنوان تمام کند خصوصا هر گاه سهو در دو رکعت آخر بوده باشد و بعد از نماز را از سر گیرد نهایت احتیاط خواهد بود و الله تعالی یعلم.

و اما حدیث صحیح حکم بن حکیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی فراموش کند رکوعی را یا سجودی یا غیر اینها را و به خاطرش آید حضرت فرمودند که همان را اعاده می‌کند گفتم آیا نماز را اعاده می‌کند فرمودند که نه پس محمول است بر آن که وقت آن باقی باشد به آن که در رکوع به سجود نرفته باشد و در سجود بر رکوع نرفته باشد.

چنانکه در صحیح لیث و صحیح حلبی و صحیح عمران و صحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۵

ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است

که هر گاه شخصی ایستاده باشد و شک کند که رکوع کرده است یا نه فرمودند که برکوع رود.

و کالصحیح منقول است از فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون راست می ایستم شک می کنم که رکوع کرده ام یا نه حضرت فرمودند که رکوع کرده نمازت صحیح است و این وسواس شیطان است، پس ظاهرش آنست که وسواس داشته باشد به قرینه آن که ظاهرش آنست که سر از رکوع برداشته است و مع هذا شک کرده است و لهذا حضرت چنین جواب فرمودند و هم چنین حمل بر کثیر السیهو کرده می شود حدیث کالصحیح عبد الرحمن که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی خود را به سجود انداخت و نمی داند که رکوع کرده است یا نکرده است حضرت فرمودند که کرده است چون ظاهرش آنست که رفتن به سجود کافی نباشد و لهذا حضرت فرمودند که کرده است و شک می کند چنانکه طریقه وسواسیان است.

و اما صحیحه عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند یک رکعت را از نماز تا فارغ شود و بعد از آن به خاطرش آید که رکوع نکرده است حضرت فرمودند که بر می خیزد و رکوع می کند و دو سجده ظاهرش آنست که رکوع نکرده است رکوع را بعد از نماز می کند و دو سجده سهو می کند و لیکن حمل کرده اند بر آن که یک رکعت را کم کرده است و بسیار است که تعبیر می کند از رکعت برکوع و دو سجده.

[قضای اجزاء فراموش شده]

(و روی عبد

اللَّهِ بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا نسيت شيئا من الصلاه ركوعا او سجودا او تكبيرا ثم ذكرت فاقض

لوامع صاحبقراني، ج ٤، ص: ٢٥٦

الهدى فاتك سواء [سهوا خ ل] و در تهذيب (فاصنع الهدى فاتك سواء) است و بسند صحيح منقول است از عبد الله كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر گاه فراموش كنى چيزى از نماز را خواه ركوع و خواه سجود خواه تكبير را و به خاطر رسد كه فراموش كرده يعنى در وقت پس به جا آور آن چه را از توفوت شده است و مراد از قضا فعل است به قرينه نسخه شيخ فاصنع و ظاهرا سهو نساخ باشد، و هم چنين سهوا بدل از سواء سهو است و محمول است بر آن كه در وقت به خاطرش رسد چنانكه گذشت در احاديث صحيحه و خواهد آمد در سجود و تشهد و غير آن.

و در حديث موثق كالصحيح از سماعه منقول است كه گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال كردم از شخصى كه برخيزد به نماز و فراموش كند فاتحه الكتاب را فرمودند كه بگويد

استعذ بالله من الشيطان ان الله هو السميع العليم

سپس بخواند قرائتى را كه فراموش كرده است ما دام كه بر كوع نرفته باشد پس به درستى كه قرائتى صحيح يا كامل نيست تا ابتدا نكند به استعاذه يا به فاتحه به جهر يا به اخفات و اگر رفته باشد بر كوع مجزيست او را ان شاء الله.

(و روى ابن مسكان عن ابي بصير قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عمّن نسي ان يسجد واحده

فذكرها و هو قائم قال يسجدها اذا ذكرها و لم يركع فان كان قد ركع فليمض على صلاته فاذا انصرف قضاها وحدها و ليس عليه سهو) و بسند صحيح منقولست از عبد الله بن مسكان از ابو بصير ليث مرادي كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از كسي و در بعضي از نسخ عن رجل از مردى كه فراموش كند كه يك سجده را بكند و يك سجده نكند و به خاطرش آيد در وقتى كه ايستاده باشد حضرت فرمودند كه آن يك سجده را مى كند هر گاه كه به خاطرش آيد

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۲۵۷

تا بر كوع نرفته است و اگر بر كوع رفته باشد و به خاطرش آيد نماز را تمام كند و چون از نماز فارغ شود همان سجده را مى كند و سجده سهو بر او واجب نيست يا سهو سبب بطلان نماز او نمى شود.

و به همين مضمون است صحيحه اسماعيل بن جابر از آن حضرت صلوات الله عليه تا آن كه فرمودند كه آن سجده را قضا كند و بعد از آن فرمودند كه اگر شك كند در ركوع بعد از سجود بگذرد و ملتفت نشود چون وقتش گذشته است و اگر شك كند در سجود بعد از قيام بگذرد و هر شكى كه بكند كه وقتش گذشته باشد و در فعلى ديگر داخل شده باشد پس بگذرد و التفات نكند.

و در حسن كالصحيح از حلبى منقول است كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسيدند از شخصى كه شك كند و نداند كه يك سجده کرده است يا دو سجده حضرت فرمودند كه

سجده دیگر می کند و بعد از نماز سجده سهو نمی کند و بر این مضمونست حدیث کالصحیح ابو بصیر و زید شحام.

و در موثق کالصحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که گفت عرض نمودم به آن حضرت که شخصی سر از سجده برداشت پیش از آن که درست بنشیند و نمی داند که یک سجده کرده است یا دو سجده حضرت فرمودند که سجده دیگر می کند عرض نمودم که چون خواست که برخیزد در اثنای برخاستن همین شک را کرد حضرت فرمودند که به سجده رود، حاصل آن که محل عدم اعتبار شک فعل دیگر است چون داخل شود در فعل دیگر شک اعتبار ندارد و تا داخل نشده است آن فعل را می کند، و محل سهو رکن است تا به رکنی داخل نشده است آن چه را سهو کرده است به جا می آورد و ظاهر شد که رکوع رکن است بترک آن عمدا و سهوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۸

نماز باطل می شود و هر دو سجده رکن است و اگر یک سجده را ترک کند سهوا باطل نمی شود و به جا می آورد آن را پیش از رکوع اگر به خاطرش رسد و الا بعد از نماز.

[شخصی نماز کند و به خاطرش رسد که یک سجده زیاد کرده است]

(و ساله منصور بن حازم عن رجل صلّی فذکر أنّه قد زاد سجده فقال لا یعید صلاته من سجده و یعیدها من رکعه) و در صحیح یا حسن کالصحیح و موثق کالصحیح بروایت شیخ منقول است از منصور که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی نماز کند و به خاطرش

رسد که یک سجده زیاد کرده است حضرت فرمودند که از جهت یک سجده نماز را اعاده نمی کند یعنی از جهت زیادتی آن یا اعم از زیادتی و نقصان و این اظهر است بحسب لفظ و اعاده می کند نماز را از جهت یک رکوع اگر زیاده کند یا اگر نقصان نیز کند و به همین مضمون منقول است در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه.

و در حدیث صحیح از ابن ابی یعفور از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه شخصی یک سجده را فراموش کند و یقین داند که ترک کرده است آن را پس باید که آن سجده را بکند بعد از آن که بنشیند و تشهد بخواند پیش از سلام و اگر شک داشته باشد یعنی ظن داشته باشد که ترک کرده است پس چون سلام بدهد سجده را به جا آورد و تشهد خفیفی بخواند و این سجده را عامه نقره می نامند و نقره منقار زدن کلاغ است از جهت دانه برداشتن و ما این سجده را نقره نمی نامیم، بلکه نقره آن را می نامیم که سجده را سبک کند مانند منقار زدن کلاغ و سابقاً گذشت که بعد از سلام به جا می آورد سجده سبک را و لیکن اگر کسی عمل باین حدیث کند بد نیست چون صحیح است بی معارضی بحسب ظاهر، و اما اگر سهو کند و ذکر رکوع و سجود را نکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۵۹

نماز باطل نمی شود چون واجب غیر رکن است و برین مضمون اخبار معتبره وارد شده است از صادق و کاظم صلوات الله علیهما.

(و روی عامر بن جذاعه عنه)

صلوات الله عليه أنه قال إذا سلمت الركعتان الأولىان سلمت الصلاه) و مروی است در قوی كالصحيح از عامر و او مختلف فیه است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آن حضرت فرمودند که هر گاه دو رکعت اول سالم باشد نماز سالم است و صحيح، و این عبارت محتمل است که مراد از او این باشد که سالم باشد از شك در رکعت چنانکه احادیث صحيحه وارد شده است که شك در دو رکعت اول سبب بطلان صلاتست و محتمل است که مراد از آن اعم از شك و سهو در رکعت یا در افعال باشد.

و در صحيحه بزنطی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله عليه از شخصی که یک رکعت نماز بکند و چون برکوع رود در رکعت دویم به خاطرش رسد که یک سجده را در رکعت اول نکرده است حضرت فرمودند که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه می فرمودند که هر گاه یقین داند که در رکعت اول سجده را ترک کرده است و نداند که یک سجده را ترک کرده است یا دو سجده را نماز را از سر می گیرد تا یقین به هم رساند که دو سجده کرده باشد.

و در کلینی همه به خطابست و جمعی از اصحاب به همین حدیث استدلال کرده اند که شك و سهو در افعال دو رکعت اول سبب بطلان صلاتست و این حدیث صریح نیست بلکه بعد از تأمل ظاهر می شود از تغییر جواب و نسبت به دیگری دادن که تقیه بوده است و جواب جزم بترک مطلق سجده و شك در یک و دو

است و این معنی دیگر است غیر آن چه او سؤال کرده است با آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۰

اخبار بسیار وارد شده است بر عدم بطلان و خواهد آمد.

[نسیان یک رکعت]

(و روی عن التَّعْمَانِ الرَّزَازِيِّ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَصْحَابِ لِي فِي سَفَرٍ وَأَنَا أَمَامَهُمْ فَصَلَّيْتُ بِهِمُ الْمَغْرِبَ فَسَلَّمْتُ فِي الرَّكْعَتَيْنِ الْأُولَيَيْنِ فَقَالَ أَصْحَابِي أِنَّمَا صَلَّيْتُ بِنَا رَكْعَتَيْنِ فَكَلَّمْتَهُمْ وَكَلَّمُونِي فَقَالُوا أَمَّا نَحْنُ فَنَعِيدُ فَقُلْتُ لَكُنِّي لَا أَعِيدُوا أَتَمَّ بَرَكْعَةَ فَاتَمَمْتُ بَرَكْعَةَ ثُمَّ سَرْنَا وَاتَيْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَذَكَرْتُ لَهُ الَّذِي كَانَ مِنْ أَمْرِنَا فَقَالَ أَنْتَ كُنْتَ أَصُوبَ مِنْهُمْ فَعَلَا أِنَّمَا يَعِيدُ مَنْ لَا يَدْرِي مَا صَلَّيْتُ) وَمَرُويست بسند قوی از نعمان که از شهر ری است که گفت من با جمعی در سفر بودم و من پیش نماز ایشان بودم و نماز شام را به امامت ایشان کردم و در رکعت دویم سلام دادم پس اصحاب من گفتند که دو رکعت نماز کردی و ایشان با من سخن گفتند و من با ایشان سخن گفتم پس ایشان گفتند که ما اعاده می کنیم و من گفتم اعاده نمی کنم و یک رکعت دیگر را می کنم پس من یک رکعت دیگر را کردم و آمدم تا به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدم و آن چه بر ما واقع شده بود عرض نمودم پس حضرت فرمودند که آن چه تو کردی درست تر بود از آن چه ایشان کردند و چون ایشان عمدا سخن گفته بودند فعل ایشان بد نبود «۱» مگر آن که ایشان نیز مثل نعمان از روی نسیان حرف زده باشند و ظاهرا ایشان از

جهت سخن گفتن اعاده نکرده باشند بلکه به سبب آن که چون امام ایشان سلام داد گمانشان این بود که نماز او باطل شده است و سبب بطلان نماز ایشان نیز شده است و در این معنی ایشان خطا کردند پس حضرت فرمودند که اعاده نمی کند مگر کسی که نداند که چند رکعت نماز کرده است و در اینجا معلوم شد که دو رکعت نماز کرده است و حصر اضافی است و الا بسیار جائی اعاده می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۱

مثل شکّ میان یک و دو چون یک معلوم است و مع هذا اعاده می کند.

و منقولست در حدیث حسن کالصحیح از ابو بکر حضرمی که من پیشنمازی اصحاب خود می کردم در نماز شام پس چون دو رکعت نماز کردم سلام دادم پس بعضی از ایشان بمن گفت که دو رکعت نماز کردی پس من اعاده کردم نماز را پس خبر دادم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را به واقعه حضرت فرمودند که شاید که نماز را اعاده کرده باشی گفتم بلی آن حضرت تبسم فرمودند و فرمودند که بس بود ترا که بر خیزی و یک رکعت نماز کنی تا سه رکعت شود به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سهو کردند و چون دو رکعت نماز کردند سلام دادند و حکایت ذوالشمالین را فرمودند پس حضرت دو رکعت نماز دیگر کردند.

و در صحیح منقولست از حارث نضری که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ما نماز شام می کردیم امام ما سهو کرد و در دو رکعت سلام داد پس ما

نماز را اعاده کردیم حضرت فرمودند که چرا اعاده کردید نه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سلام دادند در دو رکعت و دو رکعت دیگر را کردند چرا تمام نکردید نماز خود را.

[شک در دو رکعت آخر]

(و روی عنه عمّار أنّ من سلّم فی الرّکعتین من الظّهر او العصر و المغرب او العشاء الآخـره ثمّ ذکر فلیبن علی صلاته و لو بلغ الصّیـین و لا اعاده علیه) و بسند موثق منقولست از عمّار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که سلام دهد در دو رکعت ظهر یا عصر یا مغرب یا خفتن و به خاطرش آید که نماز را تمام نکرده است پس باید که بنا نهد بر آن چه کرده است و نماز را تمام کند و اگر چه بشهر چین رسیده باشد که شش ماهه راه است تخمینا از مدینه مشرفه تا آنجا و اعاده نمی کند نماز را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۲

و روایت کرده است شیخ در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی در کوفه نماز چهار رکعتی را دو رکعت بکند و بعد از آن در مکه یا مدینه یا بصره یا در شهری دیگر به خاطرش رسد که دو رکعت کرده است فرمودند که دو رکعت دیگر را در آنجا بکنند و حمل کرده اند بر مبالغه و آن بعید است بسیار یا شک کرده باشد که کم کرده است و این بر سبیل استحباب باشد.

[شک در نماز صبح]

(و سال عبید بن زراره ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرّجل یصلی الغداه رکعه و یتشهد و ینصرف و یذهب و یجی ء ثمّ ذکر أنّه انّما صلّی رکعه قال یضیف إليها رکعه) و کالصحیح و شیخ در صحیح روایت کرده اند از عبید که گفت سؤال کردم از آن حضرت

صلوات الله عليه از شخصی که نماز صبح را یک رکعت بکند و تشهد بخواند و سلام دهد و برود و بیاید و بعد از آن به خاطرش رسد که یک رکعت کرده است حضرت فرمودند که یک رکعت دیگر به آن اضافه می کند که دو رکعت شود و به همین مضمون است صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و شیخ حمل کرده است بر نافله یا آن که پشت بقبله نکرده باشد و الله تعالی يعلم.

و منقول است در حسن کالصحیح از حسین بن ابو علا که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ملحق شدم به امام در رکعت دویم نماز صبح پس چون سلام داد من گمان کردم که نماز تمام شده است و من نیز سلام دادم و بذكر الهی مشغول بودم تا آفتاب طالع شد پس چون آفتاب طالع شد و برخاستم به خاطر رسید که امام یک رکعت بیشتر کرده بود حضرت فرمودند که اگر در همان جای خود باشی یک رکعت دیگر را بکن و اگر به جای دیگر رفته باشی بر تست که اعاده کنی نماز را یعنی اگر پشت بقبله کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۳

باشی یا فعل کثیر به جا آورده باشی.

و در صحیح محمد بن مسلم مذکور است که یک رکعت دیگر می کند اگر پشت بقبله نکرده باشد و الا اعاده می کند نماز را و از موثقه سماعه ظاهر می شود که فعل کثیر نکرده باشد و احوط آنست که با فعل کثیر و استدبار این نماز را تمام کند و احتیاطا اعاده کند.

[سلام آخر]

و)

سال ابو کهمش ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرّكعتين الاوليين فاذا جلست فيهما للتشّهد فقلت و انا جالس السّلام عليك أيّها النّبى و رحمه الله و برکاته انصراف هو؟ قال لا- و لكن اذا قلت السّلام علينا و على عباد الله الصّالحين فهو انصراف) و منقول است در قوی از ابو کهمش و مشترکست میان سه مجهول که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از دو رکعت اول که هر گاه بعد از آن بنشینم از جهت تشهد و در حالتی که نشسته باشم بگویم السّلام عليك الخ آیا از نماز بیرون می آیم حضرت فرمودند که اگر بگویی السّلام علينا الخ از نماز بیرون می آیی بدان که این حدیث مجمل است و محتمل است که مراد او این باشد که السّلام عليك سلام است حضرت فرموده باشد که نه بلکه السّلام علينا سلام است و احتمال دارد که مرادش این باشد که اگر کسی عبارت اوّل را بگوید در تشهد اوّل عمدا نمازش باطل می شود حضرت فرموده باشند نه بلکه عبارت ثانی مبطل است و بر این مضمون احادیث دیگر وارد شده است و خواهد آمد پس اظهر آنست که حمل بر این معنی کنیم و این لازم دارد معنی اوّل را.

[هر گاه ندانی که دو رکعت نماز کرده یا چهار رکعت]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا لم تدر اثنتين صلّيت ام اربعا و لم يذهب وهمك إلى شيء فتشّهد و سلّم ثمّ صلّ ركعتين و اربع سجّادات تقرء فيهما بأَمّ الكتاب ثمّ تشّهد و تسلّم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۴

فان كنت أنّما صلّيت ركعتين كانتا هاتان تمام الاربع و ان كنت

صَلَّيْتُ اَرْبَعًا كَاتِنَا هَاتَانِ نَافِلَةً) و به اسانید صحیحہ منقول است از حلبی کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ ہر گاہ ندانی کہ دو رکعت نماز کردہ یا چہار رکعت و ہیچ طرف از این دو مظنون تو نباشد پس تشهد بخوان و سلام دہ و بعد از آن دو رکعت نماز ایستادہ می کنی بدو رکوع و چہار سجدہ و الحمد تنہا می خوانی در آن و تشهد می خوانی و سلام می دہی پس اگر دو رکعت نماز کردہ باشی سابقا و با این دو رکعت چہار رکعت می شود و اگر بیشتر چہار رکعت را کردہ باشی این دو رکعت را نافلہ حساب می کند حق سبحانہ و تعالیٰ، ہر چند احتیاط واجبست و نیت وجوب می باید کرد در آن و لیکن باین بر می گردد کہ متمم باشد یا نافلہ و بہ ہمین مضمونست صحیحہ ابن ابی یعفر و صحیحہ محمد بن مسلم، و ظاہر صحیحہ زرارہ و صحیحہ ابو بصیر و حسنہ کالصحیحہ حلبی آنست کہ بنا بر اقل می گذارد و دو رکعت دیگر می کند کہ اگر دو باشد چہار شود پس ناچار است از آن کہ قایل شویم بہ تخییر عمل بہ مشہور اولی است و گذشت.

[شک در رکعت پنجم]

(و روی جمیل بن دراج عنہ صلوات اللہ علیہ اَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ صَلَّى خَمْسًا اَنَّهُ اِنْ كَانَ جَلَسَ فِي الرَّابِعَةِ مَقْدَارَ التَّشْهَدِ فَعِبَادَتُهُ يَا فَصْلَاتِهِ جَائِزَةٌ) و بسند صحیح منقول است از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ آن حضرت فرمودند در شخصی کہ پنج رکعت نماز کند نماز چہار رکعتی را کہ اگر در رکعت چہارم بمقدار تشهد نشستہ

باشد پس عبادت او یا نماز او جایز و صحیح است، و همین حدیث را شیخ روایت کرده است در صحیح از جمیل از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و اکثر اصحاب حمل کرده اند بر آن که تشهد خوانده باشد و اخلال به سلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۵

کرده باشد و سلام واجب نیست پس رکعتی زیاد کرده است سهوا و آن چه واجبست به جا آورده است و ممکن است که با وجود آن که تشهد نیز نخوانده باشد اخلال به تشهد کرده است و آن رکن نیست تا بترک آن سهوا نماز باطل شود و لیکن اشترای نشستن قدر تشهد تعبد خواهد بود.

[شخصی که نماز ظهر را پنج رکعت بکند]

(و روی العلا عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل صَلَّى الظُّهْرَ خَمْسًا فَقَالَ انْكَانَ لَا يَدْرِي جَلَسَ فِي الرَّابِعَةِ أَمْ لَمْ يَجْلِسْ فَلْيَجْعَلْ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مِنْهَا الظُّهْرَ وَيَجْلِسْ وَيَتَشَهَّدُ ثُمَّ يَصَلِّيْ وَهُوَ جَالِسٌ رَكَعَتَيْنِ وَأَرْبَعَ سَجَدَاتٍ وَيُضَيِّفُهُمَا إِلَى الْخَامِسَةِ فَتَكُونُ نَافِلَةً) و به اسانید صحیحه منقولست از علا از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز ظهر را پنج رکعت بکند پس حضرت فرمودند که اگر نداند که در رکعت چهار نشسته است یا نشسته است پس چهار رکعت آن را بظهر حساب کند و بنشیند و تشهد را بخواند پس دو رکعت نماز نشسته بکند و با آن رکعت پنجم منضم سازد که دو رکعت نافله شود، و شیخ روایت کرده است در قوی از علا از محمد بن مسلم که

گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که بعد از آن که نماز ظهر را کرده باشد یقین به هم‌ساند که پنج رکعت نماز کرده است حضرت فرمودند که چگونه یقین به هم‌ساند عرض نمودم که علم به هم‌ساند حضرت فرمودند که اگر علم داشته باشد که در رکعت چهارم نشسته است پس نماز ظهرش تمام شده است پس برخیزد و یک رکعت ایستاده بکند و با آن رکعت منضم سازد که دو رکعت نافله شود و بر او چیزی نیست، و این حدیث موافق حدیث جمیل است و احتمال ندارد که سهوی شده باشد چون این حدیث را از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است بخلاف متن و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۶

حدیث متن عدم علم را کافی دانسته است هر گاه علم بعدم نشستن نداشته باشد و ممکن است که در این صورت مخیر باشد میان ابطال و اتمام.

و اما آن چه مرویست در حسن کالصحیح از زراره و بکیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه یقین کند که در نماز واجب زیاده کرده است آن نماز را حساب نکند و اعاده کند نماز را هر گاه یقین به هم‌ساند که زیاده کرده است.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر که زیاد کند در نماز پس بر اوست که اعاده کند.

پس محمول است بر صورتی که بقدر تشهد نشسته باشد و از ابو اسامه منقول است که از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که نماز عصر را

شش رکعت کند یا پنج رکعت حضرت فرمودند که اگر یقین داند که شش رکعت یا پنج رکعت کرده است اعاده کند و اگر نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است دو رکعت نماز نشسته بکند که اگر سه باشد چهار شود و اگر یقین به هم رساند که دو رکعت کرده است و یا سه رکعت و فارغ شده باشد به سلام و سخن گفته باشد و ندانسته باشد که نماز را تمام نکرده است لازمست که نماز را تمام کند آن چه را سهو کرده است پس حدیث ذوالشمالین را بیان فرمودند.

[هر گاه کسی از شما شک کند در نمازش و نداند که زیاد کرده است یا کم کرده]

(و سال الفضیل بن یسار ابا عبد الله صلوات الله علیه عن السهو فقال من حفظ سهوه فتمه فلیس علیه سجدا السهو و انما السهو علی من لم یدر ا زاد فی صلاته ام نقص منها) و کالصحیح منقول است از فضیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سهو حضرت فرمودند که هر که حفظ کند سهو خود را و آن را تمام کند به آن که در محل خودش به جا آورد یا شک کند و نماز احتیاط بکند بر او سجده سهو نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۶۷

و نیست سجده سهو مگر بر کسی که نداند که در نماز زیاد کرده است یا کم کرده است، و ظاهرش آنست که شک کرده باشد در میان سه و پنج تدارک می کند احتمال سه را بدو رکعت نشسته و زیادتی را بدو سجده سهو چنانکه در حدیث از ابو اسامه گذشت و احتمال دارد که سجده سهو کافی باشد و اول اظهر است

و نگفتن نماز احتیاط ضرر ندارد چون غرض سجده سهو است و به همین عبارت منقولست در موثق کالصحیح از سماعه.

و منقول است در حسن کالصحیح از زراره که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه کسی از شما شک کند در نمازش و نداند که زیاد کرده است یا کم کرده است پس دو سجده نشسته بکند و حضرت این دو سجده سهو را مرغمین نامیده است یعنی بینی شیطان را بر خاک می مالد چون می خواست که نماز شما را باطل کند شما علی رغم او سجده می کنید او ذلیل می شود، و بحسب عبارت شامل این هست که شک کند که آیا دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا پنج رکعت یا دو و پنج یا شش و سجده سهو از جهت احتمال پنج و شش باشد و هم چنین اگر شک کند که یک سجده کرده است یا سه سجده یا سوره نخوانده است یا دو سوره خوانده است و علما مطلقا متوجه این معانی نشده اند و در شک میان سه و پنج و دو و پنج و امثال اینها قایل ببطان صلاه شده اند اکثر چون این عبارات صریح نیست در این مطلوب و لیکن ظهور کافی است چنانکه خواهد آمد و بعضی از فضلا احتمالی داده اند که مراد از این عبارت شک میان چهار و پنج باشد که نمی داند که یک رکعت زیاد کرده است یا از زیاده کم کرده است که تمام کرده باشد و لیکن الغاز و تعمیمه است و در کلام

معصوم لایق نیست.

[کسی چهار رکعت کرده یا پنج رکعت]

(و روی الحلبی عنه صلوات الله علیه انه قال اذا لم تدر اربعا صلّيت ام خمسا ام زدت ام نقصت فتشهد و سلم و اسجد سجدتين بغير ركوع و لا قرائه تشهد فيهما تشهدا خفيفا) و به اسانید صحیحہ منقول است از حلبی کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند کہ ہر گاہ ندانی کہ چہار رکعت کردہ یا پنج رکعت یا زیادہ کردہ یا کم پس تشهد بخوان و سلام بدہ و دو سجدہ سہو کن بی رکوع و بی قرائت و بعد از سجدتین تشهد خفیف می خوانی و آن.

(اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله اللهم صل على محمد و آله) است و سلام خواهد آمد و ظاهر عبارت یا زدہ کردہ یا کم آنست کہ مذکور شد سابقا با احتمالات سابقہ و در اینجا احتمالی دیگر دارد کہ در نماز زیادتی یا نقصانی بفعل آوردہ باشی سہوا و این معنی بعید نیست و مؤید این معنی است صحیحہ ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما از سفیان بن سمط کہ ممدوح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کہ فرمودند کہ دو سجدہ سہو می کنی در ہر زیادتی کہ داخل می شود بر تو یا نقصانی کہ بکنی در نماز، و احوط آنست کہ در ہر زیادتی و نقصانی کہ مبطل نباشند دو سجدہ سہو بکند و اما شک میان چہار و پنج اگر بعد از سجدتین باشد چنانکہ ظاہر اخبار است تمام می کند و دو سجدہ سہو می کند از جہت تدارک احتمال زیادتی چنانکہ در صحیح عبد الله ابن سنان و

صحیح ابو بصیر نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند هر گاه ندانی که چهار رکعت نماز کرده یا پنج رکعت پس دو سجده سهو بکن بعد از سلام در وقتی که نشسته باشی و بعد از سجدتین سلام بگو، و تشهد در حدیث حلبی بود پس تشهد و سلام در سجده سهو باشد و ذکر در سجده گذشت در حدیث حلبی.

[شخصی که داخل شود با امام در نمازش و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشد]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه سئل عن رجل دخل مع الامام فی صلاته و قد سبقه برکعه فلما فرغ الامام خرج مع الناس ثم ذکر بعد ذلك انه فاتته رکعه قال یعید رکعه واحده) و منقولست کالصحیح و بروایت شیخ در صحیح از محمد که پرسیدند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که داخل شود با امام در نمازش و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشد و چون امام سلام دهد او نیز نسیانا سلام دهد و با مردم از مسجد بیرون رود و بعد از آن به خاطرش رسد که یک رکعت از او فوت شده است حضرت فرمودند که او اعاده می کند یک رکعت را یعنی به جا می آورد و گذشت صحیحه عبید و غیر آن، و به اسانید دیگر از موثق و غیره از محمد بن مسلم منقول است و هم چنین از عبید بن زراره.

[شخصی نداند که دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت]

(و روی عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی ابراهیم صلوات الله علیه قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل لا یدری به اثنتین صلی ام ثلاثا ام اربعا فقال یصلی رکعه من قیام ثم یسلم ثم یصلی رکعتین و هو جالس) و منقولست در صحیح علی الظاهر و المشهور از عبد الرحمن از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی نداند که دو رکعت نماز کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت حضرت فرمودند که یک رکعت ایستاده می کند و سلام می دهد بعد از

آن دو رکعت نشسته می کند پس اگر در واقع سه رکعت کرده باشد چهار می شود به رکعت ایستاده، و دو رکعت نشسته نافله خواهد بود و اگر در واقع دو باشد باین هر دو چهار می شود.

و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر منقول است که او از بعضی از مشایخ خود روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۰

شخصی که نماز کند و نداند که دو رکعت کرده است یا سه رکعت یا چهار رکعت حضرت فرمودند که دو رکعت نماز ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود و بعد از آن دو رکعت نشسته می کند که اگر سه باشد چهار شود پس اگر در واقع چهار رکعت باشد این چهار رکعت نافله خواهد بود و اگر نه متمم نماز خواهد بود، و مشهور میان علما عمل به این حدیث است و عمل به آن چه صدوق ذکر کرده است اولی است اگر چه ظاهر آنست که مخیر باشد در عمل بهر یک که خواهد.

(و روی علی بن ابی حمزه عن العبد الصالح صلوات الله علیه قال سألته عن الرجل يشك فلا يدري أواحدة صلى أم اثنتين أو ثلثا أو أربعا تلتبس عليه صلاته فقال كلّ إذا فقلت نعم قال فليمض في صلاته و ليتعوذ بالله من الشيطان الرجيم فأنه يوشك ان يذهب عنه) و بسند صحیح منقول است از بزندی از علی بن ابی حمزه لعنه الله تعالى و ظاهرا نقل از این ملعون عدو الله پیش از معلوئیت او بوده است و ضرر هیچ ملعونی به شیعیان آن قدر نرسید که از

این ملعون رسید و بنای واقفی شدن از این سگ شد و احتمال دارد که ثمالی باشد و او ثقه است و خوش اعتقاد و به سبب اشتراک حدیث از رتبه اعتماد می افتد و او روایت کرده است که از بنده صالح الهی حضرت موسی بن جعفر صلوات علیهما سؤال کردم از شخصی که شک می کند و نمی داند که یک رکعت نماز کرده است یا دو رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت و مشتبه شده است بر او نمازش و نمی داند که چند رکعت نماز کرده است پس حضرت فرمودند که این مقدار شک و از لفظ مضارع ظاهر می شود که مثل این شک را بسیار می کرده است و کثیر السَّهْوِ بوده است من گفتم بلی حضرت فرمودند که نماز را بکند یعنی بنا را بر اکثر گذارد یا مخیر است بنا بر هر چه خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۱

بگذارد و پناه به خداوند تعالی برد از شر شیطان مردود درگاه الهی که عن قریب این شک و وسواس از او زایل خواهد شد و از این عبارت نیز ظاهر می شود که وسواسی و کثیر الشَّک بوده است و علی ای حال ضرور است که این خبر را از جهت ضعف ترک کنند یا حمل کنند بر کثیر السَّهْوِ چون روایات صحیحه گذشت که شک میان یک و دو سبب بطلان نماز است.

و در خصوص این سهو نیز روایات صحیحه وارد شده است بر بطلان نماز مثل صحیحه صفوان از حضرت ابی الحسن موسی یا رضا صلوات الله علیهما که آن حضرت فرمودند که هر گاه ندانی که چند رکعت نماز کرده و طرفی

مظنونت نباشد نماز را اعاده کن و صحیح زراره و ابو بصیر که هر دو گفتند به آن حضرت که حضرت باقر است یا حضرت صادق صلوات الله علیهما عرض نمودیم که شخصی شک بسیاری می کند تا آن که نمی داند که چند رکعت نماز کرده است و چند رکعت مانده است حضرت فرمودند که اعاده کند عرض نمودیم که کثیر الشک است فرمودند که ملتفت نشود و گذشت.

و صحیح ابن ابی یعفور از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه شک کنی و ندانی که سه رکعت کرده یا دو رکعت یا یک رکعت یا چهار رکعت اعاده کن این نماز را و بنا بر شک مگذار.

و صحیح علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که به نماز ایستد و نداند که چیزی کرده است یا نه حضرت فرمودند که از سر گیرد و فرق میان این حدیث و حدیث سابق آنست که در سابق علم داشت به یک رکعت و در اینجا احتمال می دهد که رکعت اول باشد که ایستاده است و علم به یک رکعت وقتی حاصل می شود که رکوع و سجود را کرده باشد و در اینجا آن علم را ندارد.

[شخصی که نداند که سه رکعت کرده است یا دو رکعت]

(و روی سهل بن الیسع فی ذلک عن الرضا صلوات الله علیه انه یبنی علی یقینه و یسجد سجدة السیهو بعد التسلیم و یتشهد تشهدا خفیفا) و در حسن کالصحیح منقول است از سهل در این مسأله از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فرمودند که بنا بر یقین می گذارد که یک باشد و

دو سجده سهو می کند بعد از سلام و تشهد خفیف می کند از جهت سجده سهو.

شیخ طوسی در حسن روایت کرده است از سهل که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه از شخصی که نداند که سه رکعت کرده است یا دو رکعت حضرت فرمودند که بنا بر نقصان می گذارد و عمل به جزم می کند و بعد از فراغ از نماز تشهد خفیف می کند هم چنین است حکم در اول نماز و آخر نماز یعنی بنا بر اقل می گذارد پس شامل باشد آن چه را مصنف ذکر کرده است.

و در صحیح از علی بن یقظین منقول است که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نداند که یک رکعت کرده است یا دو رکعت یا سه رکعت حضرت فرمودند که بنا بر جزم می گذارد و سجده سهو می کند و تشهد خفیف به جا می آورد و شیخ حمل کرده است بر آن که یقین اعاده است و حمل بر تقیه اولی است چون موافق مذهب شافعیه است.

(وقد روی انه یصلی رکعتین یا رکعه من قیام و رکعتین و هو جالس و لیست هذه الاخبار مختلفه و صاحب السیوه بالخیار بأی خبر منها اخذ فهو مصیب) و در روایتی دیگر واقع شده است که دو رکعت ایستاده می کند که اگر دو باشد چهار شود و دو رکعت نشسته می کند که اگر سه باشد چهار شود و اگر یک باشد با هر دو چهار شود و بنا بر نسخه یک رکعت ایستاده یک صورت می ماند که آن یک باشد و آن را اعتبار نکرده اند بواسطه آن که

لوامع

آن احتمال سبب بطلان صلاتست و صدوق می گوید که این اخبار اگر چه بحسب ظاهر مختلفند و لیکن در واقع اختلاف ندارند چون صاحب سهو مخیر است و بهر خبری که عمل کند صحیح است و درست عمل کرده است و صدوق اخبار صحیحه که سبب بطلانست به آن ها عمل نکرده است و باین اخباری که موافق مذهب عامه است و تقیه وارد شده است عمل نموده است.

[هر گاه شک کنی بنا بر یقین بگذار]

(و روی عن اسحاق بن عمّار أنّه قال قال لی ابو الحسن الاوّل صلوات اللّٰه علیہ اذا شککت فابن علی الیقین قال قلت هذا اصل قال نعم) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق بن عمّار که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیہ فرمودند که هر گاه شک کنی بنا بر یقین گذار اسحاق گفت که عرض نمودم که این قاعده کلی است حضرت فرمودند که بلی و ظاهرش آنست که بنا بر اقل می گذارد و پیشتر گفت که بنا بر اکثر می گذارد پس می باید که صدوق قایل باشد به تخیر میان بنا بر اقل و بنا بر اکثر چنانکه الحال گفت و جمعی تاویل کرده اند امثال این حدیث را که اگر بنا بر اکثر گذارد و نماز احتیاط را به جا آورد یقیناً بریء الذمّه است و نمازش صحیح است زیرا که اگر در واقع اکثر باشد به جا آورده است و آن زیادتی نافله باشد و اگر کم باشد این متمم باشد بخلاف بنا بر اقل که گاه باشد در واقع اکثر باشد و نماز زیاده شود و زیادتی عمدا نماز را باطل می کند و حمل بر نافله کرده اند این

خبر را با اخباری که بر این مضمون وارد شده است مثل حدیث حسن کالصحیح حسین بن ابی علا- بدو سند، و موثق کالصحیح عبد الله بن ابی یغفور، و قوی عبد الرحمن بن حجاج که هر گاه شک کند میان یک و دو بنا بر یک می گذارد و تمام می کند و بنا بر این حمل بر نافلة کرده اند که احادیث متواتره وارد شده است بر بطلان صلاه هر گاه شک کند میان یک و دو و بعضی از آن گذشت.

[تشهد فراموش شده]

(و سال عبد الله بن ابی یغفور ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یصلی رکعتین من المكتوبه فلا یجلس فیهما فقال ان ذکر و هو قائم فی الثالثه فلیجلس و ان لم یدکر حتی یرکع فلیتم صلاته ثم یسجد سجدتین و هو جالس قبل ان یتکلم) و به اسانید صحیحه منقول است از عبد الله که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که دو رکعت نماز واجب آورد و فراموش کند که بنشیند از جهت تشهد حضرت فرمودند که اگر به خاطرش رسد در وقتی که در رکعت سیم ایستاده باشد باید که بنشیند و تشهد بخواند و اگر به خاطرش نرسد تا برکوع رود نماز را تمام کند و دو سجده سهو کند نشسته پیش از آن که سخن کند و به همین مضمون است صحیحه سلیمان بن خالد و حسنه کالصحیح حسین بن ابی العلا و حسنه دیگر و قویه دیگر و در صورت تدارک سجده ندارد علی الظاهر و محتمل است که متعلق بهر دو باشد اگر چه بعید است.

و در موثق کالصحیح از

ابو بصیر منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که فراموش کند تشهد را حضرت فرمودند که دو سجده سهو می کند و تشهد می خواند در آن یعنی بعد از سجدتین و تشهد سجده سهو تلافی می کند تشهد را که فراموش کرده است.

و مثل این خبر است حدیث علی بن ابی حمزه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در حدیثی صریح ندیده ام که تشهد منسی را قضا کند بعد از نماز چنانکه مشهور است در میان اصحاب.

و در حدیث حسن کالصحیح فضیل از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و حسن کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر تشهد اول را فراموش کند و برخیزد پس اگر پیش از رکوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۵

به خاطرش رسد می نشیند و تشهد را می خواند و بر می خیزد و قرائت را از سر می گیرد و نماز را تمام می کند و اگر بعد از رکوع به خاطرش رسد نماز را تمام می کند و بعد از نماز پیش از آن که با کسی سخن کند دو سجده سهو می کند و آن که در این اخبار بسیار تشهد را ذکر نفرموده اند ظاهراً وجهش همین باشد که چون سجده سهو را ذکر کرده اند و تشهد آن کافی بود از تشهد منسی تشهد دیگر نفرموده اند و اگر کسی احتیاط کند و تشهد را پیش از سجده سهو یا بعد از آن به جا آورد احوط خواهد بود تا مخالفت اصحاب نکرده باشد اما اگر تشهد آخر را سهو کرده باشد آن را به جا می آورد.

چنانکه در حدیث صحیح از محمد بن

مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقول است در شخصی که از نماز فارغ شود و به خاطرش رسد که تشهد را نخوانده است و سلام گفته است حضرت فرمودند که اگر نزدیک باشد به جای خود رود و تشهد را بخواند و اگر نه به جای پاکیزه رود و تشهد را به جا آورد و به درستی که سنت است در نماز یعنی وجوبش از سنت نبی ظاهر شده است و نسیانش سبب بطلان نماز نیست.

و در قوی کالصحیح از محمد حلبی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که سهو کند تشهد را در نماز حضرت فرمودند که بر گردد و تشهد را بخواند عرض نمودم که سجده سهو می کند حضرت فرمودند که نه در اینجا سجده سهو نیست و ظاهراً از آن جهت سجده سهو نباشد که تلافی کرده باشد.

و اخبار بسیار وارد شده است در آن که هر چه تلافی کنند سجده سهو ندارد و اگر سلام را فراموش کرده باشد و فاصله بسیار نشده باشد به جا می آورد.

چنانکه در موثق کالصحیح از یونس منقول است که گفت به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۶

موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که امامت جمعی می کردم و تشهد را خواندم و برخاستم و سلام را ندادم از روی فراموشی پس مامومان گفتند که سلام ندادی بر ما حضرت فرمودند که در وقتی که نشسته بودی سلام نگفتی گفتم بلی حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر بالکلیه فراموش کرده بودی و ایشان می گفتند که سلام نکرده می بایست که رو به ایشان کنی و

به گویی السَّلام علیکم و ظاهر عبارت آنست که سلام سابق مثل السَّلام علینا را گفته بوده است و حضرت فرموده باشند که همان بس است هر چند قصد خروج نکرده بوده است یا سلام گفته بوده است و فراموش کرده بوده است که رو به ایشان کند در حال سلام و ظاهرش آنست که السَّلام علیکم کافی باشد اگر چه ممکن است که مراد این باشد که تا به آخر.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر گاه شخصی فراموش کند سلام را و رو از قبله بگرداند یا رو را به جانب راست کند و بگوید یا گفته باشد السَّلام علینا و علی عباد الله الصَّالحین از نماز فارغ شده است یا می شود و ظاهرش آنست که اگر این سلام را در تشهد گفته باشد کافی است از سلام منسی.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه ماموم فراموش کند که سلام دهد سلام امام کافی است از سلام او.

[کسی بعد از نماز شک کند و نداند که سه رکعت نماز کرده است]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان شكَّ الرَّجل بعد ما صلَّى فلم يدرا ثلثا صلَّى ام اربعا و كان یقینه حین انصرف انه كان قد اتم لم يعد الصَّلاه و كان حین انصرف اقرب إلى الحق منه بعد ذلك) و کالصحیح منقولست از محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر کسی بعد از نماز شک کند و نداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۷

که سه رکعت نماز کرده است یا چهار رکعت و در وقت فارغ شدن از نماز

اعتقادش این بود که نمازش تمام شده است اعاده نمی کند نماز را زیرا که در وقت فارغ شدن از نماز نزدیکتر بود بحق از حال بعد از نماز او حاصل آن که شک بعد از فراغ اعتبار ندارد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در شخصی که شک کند بعد از فارغ شدن از نماز حضرت فرمودند که اعاده نمی کند نماز را و بر او چیزی نیست و در صحیحه زراره گذشت که هر چه وقتش گذشت التفتات به آن نمی کند.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر چرا شک کنی و وقت آن گذشته باشد تو نیز بگذر و ملتفت مشو.

[شک بین سه و چهار]

(و فی نوادر ابراهیم بن هاشم انه سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن امام یصلی بأربعه نفر او بخمسه فیسبّح اثنان علی انهم صلّوا ثلاثا و یسبّح ثلاثه علی انهم صلّوا اربعا یقولون هؤلاء قوموا او یقولون هؤلاء اقعّدوا و الامام مائل مع احدهما او معتدل الوهم فما یجب علیهم قال لیس علی الامام اذا حفظ علیه من خلفه سهو باتّفاق منهم و لیس علی من خلف الامام سهو اذا لم یسه الامام و لا سهو فی سهو و لیس فی المغرب سهو و لا فی الفجر سهو و لا فی الرّکعتین الأوّلین من کلّ صلاه سهو فاذا اختلف علی الامام من خلفه فعلیه و علیهم فی الاحتیاط و الاعاده و الاخذ بالجزم) و در بعضی از نسخ الاعاده و الاخذ بالجزم است.

و در کتاب نوادر که تصنیف ابراهیم بن

است از محمد بن عیسی از یونس از شخصی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از امامی که پیش نمازی کند چهار کس یا پنج کس را پس دو کس سبحان الله را سه مرتبه بگویند که دلالت کند بر آن که امام سه رکعت نماز کرده است و سه کس سبحان الله را چهار مرتبه بلند گویند که دلالت کند بر آن که چهار رکعت نماز کرده اند و کس اول گویند به اشاره یا به تسبیح که برخیزید چون سه رکعت نماز کرده اید و این سه کس گویند به اشاره یا به تسبیح که چهار رکعت تمام شده است و پیشنماز با یکی از این دو طایفه باشد یا هر دو احتمال به نزد او مساوی باشد در این صورت ایشان را چه می باید کرد و چه چیز واجبست حضرت صلوات الله علیه قواعد کلیه بیان فرموده اند که اگر جمیع مامومین یقین داشته باشند یا گمان بر یک طرف سهو امام اعتبار ندارد و می باید که تابع مامومین باشد و هم چنین اگر مامومین شک داشته باشند و اما یقین یا ظن داشته باشد، مامومان بظن و اعتقاد امام عمل می کنند دیگر سهو نیست در سهو، و شک در نماز شام سبب بطلان نماز است اگر شک بماند بعد از تدبیر، و هم چنین سهوی نیست در نماز صبح که شک در رکعات آن سبب بطلان نماز است، و هم چنین سبب بطلان است شک در دو رکعت اول از هر نمازی چنانکه گذشت.

و در کافی و تهذیب هست

که و لا سهو فی نافله و شک نیست یعنی ضرر ندارد در نماز سنت اگر چه دو رکعتی باشد و مخیر است که بنا بر کمتر گذارد یا بر بیشتر اگر چه بنا بر کمتر بهتر است، پس اگر مامومان مختلف شوند چنانکه در این مثال واقع شده است پس بر امام و مامومان احتیاط آنست که نماز را همه اعاده کنند و آن چه یقین است به آن عمل نمایند که نماز را از سر گیرند و نسخه تهذیب و اکثر نسخ کافی چنین است و بنا بر نسخه که الاعاده واو داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۷۹

باشد یک معنی همین است که در احتیاط و اعاده عمل به جزم بر ایشان لازم است و آن اعاده است، و احتمالی دیگر آن که مراد این باشد که بر هر یک لازمست که عمل به جزم خود کنند پس در این صورت جماعت اولی که جزم در سه رکعت دارند یک رکعت دیگر می کنند تا چهار شود و جمعی که جزم در چهار دارند سلام می دهند و امام با هر یک از این دو طایفه که متفق باشد با آن طایفه تمام می کند، و طایفه دیگر قصد انفراد می کنند و اگر امام شک داشته باشد رجوع به یک طایفه می کند که علم داشته باشند و بعد از آن بقیه رجوع بعلم امام می کنند اگر ما به الاشتراکی داشته باشند مثل آن چه مذکور شد که طایفه اولی شک میان دو و سه داشته باشند و طایفه دویم شک میان سه و چهار داشته باشند پس سه را طایفه دویم یقین دارند و طایفه اول یقین

بیطلان آن ندارند امام رجوع به یقین ایشان می کند و عمل به سه می کند و طایفه اول نیز به آن عمل می کنند و اگر ما به الاشتراک نداشته باشیم مثل آن که یک طایفه شک در میان یک و دو کنند و طایفه دیگر در میان سه و چهار و امام احتمال هر دو دهد اولی در اینجا آنست که هر یک جدا شوند نماز طایفه اول و امام باطل است چون شک در میان یک و دو است و طایفه دویم شخصی را از میان خود امام می کنند، و بنا بر اکثر می گذارند بنا بر مشهور و یا بنا بر اقل بر قول جمعی و نماز خود را تمام می کنند، و اگر در این صورت امام شک کند در میان دو و سه پس طایفه اول با امام بنا بر دو می گذارند و تمام می کنند و طایفه دویم بنا بر چهار یا سه می گذارند و تمام می کنند.

و محتمل است که در این صورت امام بنا بر سه گذارد که شک در آن دارد و چون طایفه دویم جزم در سه دارند به جزم ایشان عمل می کنند و تمام می کنند و طایفه اول منفرد می شوند اگر چه علم به جزم خود کردن بهتر است، و احتمالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۰

داده اند که چون امام شکش در میان دو و سه است و رجوع به طایفه دویم کرد طایفه اولی نیز رجوع به امام کنند چون یک طرف شک امام دو است و لیکن این بعید است بنا بر آن که طایفه اولی جزم دارند که سه رکعت نکرده اند چون رجوع به چیزی کنند که جزم بخلاف

آن داشته باشند و بنا بر این ظاهر شد که نسخه فقیه که او دارد بهتر است که مراد این باشد که هر یک در احتیاط نمودن و در اعاده کردن عمل به جزم می کنند در جائی که جزم در اعاده باشد مثل شک میان یک و دو اعاده کنند و در جائی که نماز احتیاط باید کرد مثل شک در میان دو و سه یا سه و چهار عمل به احتیاط کنند.

و قریب به این معنی است حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در سهو در نماز که حضرت فرمودند که بنا بر یقین می گذاری و عمل به جزم می کنی و احتیاط می کنی در همه نمازها و محتمل است که مراد این باشد که بنا بر اقل می گذاری و یا آن که بنا بر اکثر می گذاری و نماز احتیاط را می کنی تا جزم به هم رسد.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که بر امام سهو نیست، و بر مامومین سهو نیست یعنی هر یک رجوع به دیگری می کنند، و در سهو سهو نیست یعنی شک در نماز احتیاط، یا سجده سهو، یا نماز اعاده: اعتبار ندارد و عمل بر اکثر صحیح می کند، و بر اعاده اعاده نیست.

و در صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که در عقب امام نماز کند و نداند که چند رکعت کرده است آیا بر او سهو هست حضرت فرمودند که نه یعنی ماموم رجوع به امام

می کند و احتمال عکس و هر دو دارد و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۱

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که از احدهما صلوات الله علیهما سؤال کردم از سهو در نافله حضرت فرمودند که بر تو چیزی لازم نیست اگر در نافله سهو کنی.

[اگر فراموشی کنی نمازی را و ندانی که چه نماز است]

(و ان نسیت صلاه و لا- تدری ائی صلاه هی فصل رکعتین و ثلث رکعات و اربع رکعات فان کانت الظهر او العصر او العشاء الآخره تکون قد صلیت اربعا و ان کانت المغرب تکون قد صلیت ثلثا و ان کانت الغداه تکون قد صلیت رکعتین) و اگر فراموشی کنی نمازی را و ندانی که چه نماز است پس دو رکعت نماز بگذار و نماز سه رکعتی و چهار رکعتی پس اگر آن چه فوت شده است ظهر یا عصر یا عشا باشد بفعل آمده است، و اگر فایته شام باشد سه رکعتی را کرده، و اگر صبح باشد دو رکعتی را کرده و بر این مضمون بطریق صحیح از علی بن اسباط از بسیار کسی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست، و اکثر علما باین عمل نموده اند و بعضی گفته اند که پنج نماز واجبست از باب مقدمه و جواب این است که مقدمه به سه نیز حاصل می شود و الله تعالی يعلم و در نماز چهار رکعتی مخیر است میان جهر و اخفات.

[کلام زائد در نماز]

(و ان تکلمت فی صلاتک ناسیا فقلت اقیموا صفوفکم فاتم صلاتک و اسجد سجدتی السهو) و منقولست بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند در اثنای نماز و سخن بگوید به آن که مثلا بگوید که صفها را درست کنید حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند و بعد از نماز دو سجده سهو می کند پس عرض نمودم که آیا دو سجده سهو پیش از سلام است یا

بعد از آن حضرت فرمودند که بعد از سلام و احادیث گذشت و خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۲

و در صحیح زراره و صحیح محمد بن مسلم واقع شده است که هر که نسیانا سخن گوید در نماز نماز را تمام می کند و بر او چیزی نیست و شیخ حمل کرده است بر آن که گناه ندارد و اظهر عدم وجوبست و احادیث سجده را حمل بر استحباب می باید کرد و احوط آنست که ترک نکند.

(و روی انّ من تکلم فی صلاته ناسیا کبر تکبیرات) و در روایتی وارد شده است بسند قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که شخصی او را بخواند و او در نماز باشد و فراموش کند و او را جواب دهد چه کند حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند و تکبیر بسیار می گوید و این حدیث نیز قرینه عدم وجوب سجده سهو است اگر چه ممکن است که واجب تخیری باشد یا هر دو واجب باشد یا احدهما و دیگری مستحب باشد و لیکن خلاف ظاهر است.

(و من تکلم فی صلاته متعمدا فعليه اعاده الصلاه) و کسی که در اثنای نماز عمدا سخن گوید واجبست که نماز را اعاده کند و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و خواهد آمد در بحث رعا ف و غیره.

(و من انّ فی صلاته فقد تکلم) در حدیث موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که در نماز ناله کند یا آه بکشد چنانست که سخن گفته است و مشهور میان علما اینست که کلام بد و حرف یا بیشتر مبطل

است پس آه و ناله اگر دو حرف یا بیشتر باشد چنانکه در غالب اوقات اقلا سه حرف می باشد مبطل است، و مشهور آنست که این آهی است که در مرض می باشد و آه اعم است و ظاهر این حدیث کراهتست و احوط آنست که آه نکشد و ناله نکند حتی از جهت آخرت و خوف الهی و جمعی گفته اند که یک حرف مفهم کلام است و ناله و آه و اح و تنضح و امثال اینها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۳

کلام نیست چون عرفا اطلاق نمی کنند کلام را بر اینها و احوط ترکست از جهت این خبر و از جهت اطلاق لغوی چون کلام ما یتکلم به است و اعم از همه اینهاست اگر چه اطلاق محمول است بر عرف و عرفا اینها را کلام نمی گویند و «اواه» که در قرآن مجید در وصف خلیل وارد شده است دلالت بر این نمی کند که در نماز بوده است.

مع هذا در حدیث وارد است که اوآه بمعنی بسیار دعا کننده است و مشهور است از حضرت ابراهیم (ع) و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که در حالت نماز هر دو ناله از سینه ایشان ظاهر می شد مانند دیگری که جوشد و چون عرفا کلام نمی گویند از آن جهت جزم ببطلان نماز نمی توان کرد و الله تعالی يعلم.

[اگر فراموش کنی نماز ظهر را]

(و ان نسیت الظَّهر حتّی غربت الشَّمس و قد صلّیت العصر فان أمکنک ان تصلّیها قبل ان یفوتک المغرب فابدأ بها و الّا فصلّ المغرب ثم صلّ بعدها الظَّهر و ان نسیت الظَّهر فذکرتها و أنت تصلّی العصر فاجعل الّتی تصلّیها الظَّهر ان لم تخش ان

یفوتک وقت العصر ثم صلّ العصر بعد ذلك فان خفت ان يفوتك وقت العصر فابدأ بالعصر و ان نسيت الظهر و العصر ثم ذكرتهما عند غروب الشمس فصلّ الظهر ثم صلّ العصر ان كنت لا تخاف فوات إحداهما فان خفت ان يفوتك إحداهما فابدأ بالعصر و لا تؤخرها فتكون قد فاتتك جميعا ثم صلّ الاولى بعد ذلك على اثرها) و اگر فراموش کنی نماز ظهر را تا آفتاب فرو رود و نماز عصر را کرده باشی پس اگر ممکنت باشد که نماز ظهر قضا را پیش از فوت شدن وقت شام به جا آوری اول قضا را بکن و الا اول نماز شام را بکن و بعد از آن ظهر را به جا آور، و اگر فراموش کنی نماز ظهر را و به خاطرت رسد که نکرده در اثنای نماز عصر قصد کن عصر را که این ظهر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۴

و به نیت نماز ظهر تمام کن و عصر را بعد از آن به جا آور اگر خوف نباشد که وقت عصر بیرون رود، و اگر ترسی که وقت عصر فوت شود ابتدا به عصر کن یعنی اول عصر را تمام کن، و اگر نماز ظهر و عصر را هر دو فراموش کرده باشی و قریب به فرو رفتن قرص یا ذهاب حمزه مشرق به خاطرت رسد پس اگر وقت هر دو باشد اگر چه مقدار پنج رکعت مانده باشد اول ظهر را به جا آور دیگر عصر را اگر نترسی که یک نماز فوت خواهد شد، پس اگر خوف فوت یک نماز داشته باشی به آن که مقدار چهار رکعت یا کمتر

مانده باشد ابتدا به عصر کن و عصر را تاخیر مکن که آخر هر دو نماز فوت شود چون وقت ظهر بیرون رفته است در این صورت پس اگر اوّل ظهر را بکنی ظهر را در وقت عصر کرده خواهی بود و عصر را در وقت شام پس در این صورت عصر را به جا آور و ظهر را بعد از آن بعنوان قضا به جا آور بعد از عصر، و آن چه ذکر کرده است صدوق قریب است بحدیث قوی حلبی و عبارت آخرش فتکون قد فاتتک بود و ظاهراً سهو از بعضی از نساخ این کتاب شده باشد اگر چه منفرد نیز صحیح است که جنس نماز مراد باشد و ظاهراً دلالت می کند بر تقدیم فایته واحده یا فایته یوم چنانکه جمعی بهر یک قایلند و صریح نیست چون خلافی نیست در اولویت تقدیم و احادیث صحیحه بسیار وارد شده است بر این مضمون خلافی که هست در وجوب تقدیم است و از عبارت ظاهر نمی شود وجوب و استحباب و شک نیست در اولویت و احوطیت تقدیم یک فایته و فایته یوم بلکه مطلق فایته.

چنانکه منقول است در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه فراموش کنی نمازی را یا بی وضو بگذاری و نمازهای قضا داشته باشی ابتدا کن باوّل آنها و اذان و اقامه بگو از جهت نماز اوّل و بعد از آن نمازها را به اقامه تنها واقع ساز از جهت هر نمازی، و زراره گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۵

که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر نماز ظهر را

کرده باشی و نماز صبحت فوت شده باشد و به خاطرت رسد نماز صبح را قضا کن در هر وقتی که خواهی اگر چه بعد از عصر باشد که در آن وقت نافله مبتدئه مکروه است اما قضا کراهت ندارد، و هر گاه به خاطرت رسد که نمازی که از تو فوت شده است آن نماز را واجبست که به جا آوری، و فرمودند که اگر فراموش کنی نماز ظهر را تا آن که نماز عصر را به جا آوری و به خاطرت رسد در اثنای نماز یا بعد از آن که فارغ شده باشی یعنی نزدیک به فارغ شدن باشد پس قصد کن که آن عصر ظهر باشد و بعد از آن عصر را به جا آور به درستی که این چهار رکعت جای آن چهار رکعت را می گیرد و جمعی بظاهر این حدیث عمل کرده اند که بعد از اتمام نماز نقل نیت می توان کرد و استبعادی ندارد چنانکه در فقه رضوی است، و اگر در اثنای نماز عصر به خاطرت رسد که نماز ظهر را نکرده و دو رکعت نماز عصر را کرده باشی قصد کن که این نمازی که می کنم نماز ظهر است و دو رکعتی که مانده است به جا آور و بعد از آن بر خیز و نماز عصر را بکن، و اگر شام شده باشد و به خاطرت رسد که نماز عصر را نکرده و وقت آن قدر باشد که نماز عصر را با نماز شام به جا آوری پیش از ذهاب حمره مغربی اول نماز عصر را به جا آور و بعد از آن نماز شام را، و

اگر بعد از آن که نماز شام کرده باشی به خاطرت رسد که نماز عصر را نکرده برخیز و آن را به جا آور، و اگر از نماز شام دو رکعت کرده باشی و به خاطرت رسد نماز شام را قصد کن که نماز عصر است و چهار رکعت تمام کن و بعد از آن نماز شام را به جا آور، و اگر بعد از نماز خفتن به خاطرت رسد که نماز شام را نکرده برخیز و نماز شام را به جا آور یعنی اگر خفتن را در وقت مخصوص شام نیز به جا آورده باشی صحیح است چنانکه رای صدوقست و بنا بر مذهب مشهور محمول است بر آن که خفتن را در وقت مشترک به جا آورده باشد، و اگر در اثنای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۶

نماز خفتن به خاطرت رسد که نماز شام را نکرده خواه دو رکعت کرده باشی و خواه سه رکعت ما دام که برکوع چهارم نرفته باشی قصد شام می کنی و سلام می دهی و بعد از آن نماز خفتن را به جا می آوری، و اگر نماز خفتن را فراموش کرده باشی تا آن که نماز صبح را به جا آوری به خاطرت رسد برخیز و نماز خفتن را به جا آور، و اگر در رکعت اول نماز صبح یا رکعت دوم آن به خاطرت رسد نیت را قلب کن به نماز خفتن قضا و تمام کن و اذان و اقامه از جهت نماز صبح بگو و نماز صبح را به جا آور.

و اگر نماز شام و خفتن را هر دو فراموش کرده باشی و به خاطرت رسد در صبح

اول هر دو را به جا آور و بعد از آن نماز صبح را، و اگر وقت آن مقدار نباشد که هر دو را توانی کرد پیش از نماز صبح اول نماز شام را بکن و دیگر نماز صبح را و بعد از آن خفتن را به جا آور، و اگر وقت نماز شام نیز نباشد اول نماز صبح را بکن و بعد از آن شام و خفتن را به ترتیبی که فوت شده است یعنی اول نماز شام را و دیگر نماز خفتن را اگر از این شب فوت شده باشد، و اگر اول خفتن فوت شده باشد و دیگر شام اول خفتن را به جا آور دیگر شام را و این قضای شام و خفتن را مکن بعد از نماز صبح تا وقتی که زردی آفتاب بر طرف شود گفتم چرا حضرت فرمودند که چون وقت داری تاخیر کن و غرض آنست که مبادا ضرری به راوی برسد چون اکثر عامه هر نمازی را در این وقت خوب نمی دانند و بعد از این خواهد آمد در اوقات مکروهه، و از این خبر استدلال کرده اند جمعی که فایته مقدم است بر حاضره و امثال این حدیث احادیث دیگر وارد شده است و لیکن وجوب یا استحباب از این خبر ظاهر نمی شود و احوط آن است که فایته واحده را مقدم دارد بلکه فوایت همه را و هم چنین ظاهر شده که در قضا اذان و اقامه می گوید از جهت اول مرتبه که شروع در آن می کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۷

باقی را به اقامه تنها به جا می آورد چنانکه احادیث صحیحه بسیار وارد شده

است بر این مضمون و در حدیثی ندیده ام که اذان و اقامه از جهت هر نماز بهتر است چنانکه مشهور است بلکه دغدغه می شود که بدعت باشد.

[هر گاه نمازی فوت شود از تو هر وقت که به خاطرت رسد آن نماز را کن]

(و متی فاتتک صلاه فصلها اذا ذکرت فان ذکرتها و أنت فی وقت فریضه اخری فصلّ الّتی أنت فی وقتها ثم صلّ الصّلاه الفائتة) و هر گاه نمازی فوت شود از تو هر وقت که به خاطرت رسد آن نماز را بکن پس اگر وقتی به خاطرت رسد که وقت فریضه دیگر باشد اول آن فریضه را به جا آور دیگر نماز قضا را، اما آن که وقت نماز قضا وقتی است که به خاطرت رسد احادیث صحیحه و حسنه و قویه کالمتواتره در آن وارد شده است و بعضی از این اخبار استدلال کرده اند بر آن که وقت قضا مضیق است و جواب گفته اند که ممکن است که مراد از این اخبار اصل وجوب باشد یا ابتدای وجوب یا بیان آن که نماز قضا را در هر وقتی می توان کرد و نه چنانست که عامه می گویند که در پنج وقت مکروه است بلکه در اکثر این اخبار تصریح باین معنی شده است.

و اما آن که بعد از آن گفته است پس اگر در وقت مخصوص به آن به خاطرش رسد که آخر وقت باشد هیچ شک نیست که ادا مقدم است، و اگر در وقت موسع باشد جمعی کثیر قضا را مقدم می دارند بعنوان وجوب و اکثر بر سیل استحباب، و ظاهر کلام صدوق آنست که اگر خوف فوات وقت فضیلت باشد ادا مقدم است چنانکه ظاهر صحیحه زراعه دلالت بر آن می کرد و احادیث صحیحه دلالت

می کند که قضا مقدم است بر سبیل امر و اقلّ مراتب امر استحباب است، و لیکن چون قدما وقت فضیلت را وقت اختیار می دانند بنا بر اعتقاد ایشان تقدیم ادا بد نیست اگر خوف فوت وقت فضیلت باشد اما قضا بهتر است البته و قضا نیز عذر است از جهت تاخیر بلی اگر کسی از حال خود داند که قضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۸

نمی کند و اراده قضا در آن روز ندارد پس اگر نماز را در اول وقت کند بهتر از آنست که به بهانه قضا ادا را نکند و الله تعالی يعلم.

[هر که را فوت شود نماز ظهر و عصر]

(و من فاتته الظُّهْر و العصر جمیعا ثمّ ذکرهما و قد بقى من النّهار مقدار ما یصلیٰهما جمیعا بدا بالظُّهْر ثمّ بالعصر و ان بقى من النّهار بمقدار ما یصلیٰ إحداهما بدا بالعصر و ان بقى من النّهار مقدار ما یصلیٰ ستّ رکعات بدا بالظُّهْر) و هر کرا فوت شود نماز ظهر و عصر هر دو به آن که در وقت فضیلت نکند و بعد از آن به خاطرش آید و به شام آن مقدار وقت مانده باشد که هر دو نماز را تواند کرد اول ظهر را بکند و دیگر عصر را و اگر از روز آن مقدار مانده باشد که یک نماز را تواند کرد عصر را بکند چون آخر وقت مخصوص عصر است و اگر از روز مقدار شش رکعت نماز مانده باشد هر دو نماز را می کند و اشهر آنست که اگر مقدار پنج رکعت نیز مانده باشد هر دو را می کند چون احادیث معتبره وارد شده است که هر گاه شخصی یک رکعت نماز را در یابد

در وقت همان است که همه را دریافته است و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و بعضی گذشت.

(و قال الصادق صلوات الله عليه لا يفوت الصلاة من اراد الصلاة لا نفوت صلاة النهار حتى تغرب الشمس و لا صلاة الليل حتى تطلع الفجر) و كالصحيح منقول است از عبید بن زرارہ کہ آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند کہ هر کہ خواهد کہ نماز کند نماز را فوت نمی کند چون وقتش فراخ است نماز ظهر و عصر قضا نمی شود تا فرو رفتن آفتاب و نماز شب یعنی نماز شام و خفتن قضا نمی شود تا طلوع صبح هر چند از نصف شب گذرانیدن در حال اختیار مشروع نیست و تتمه حدیث این است کہ فوت نمی شود نماز صبح تا طلوع آفتاب.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۸۹

(و ذلك للمضطّرّ و العلیل و النَّاسی) صدوق تاویل کرده است حدیث را کہ تاخیر وقتها از جهت جمعی است کہ ضرورتی داشته باشند یا بیمار باشند یا فراموش کرده باشند و بدون عذری تاخیر حرام است یا خوب نیست و احادیث در این باب گذشت در باب اوقات.

(و ان نسیت ان تصلی المغرب و العشاء الآخرة فذكرتهما قبل الفجر فصلهما جميعا ان كان الوقت باقيا و ان خفت ان تفوتك احدهما فابدأ بالعشاء الآخرة فان ذكرتهما بعد الصّبح فصل الصّبح ثم المغرب ثم العشاء قبل طلوع الشمس فان نمت عن الغداه حتى تطلع الشمس فصل الركعتين ثم صل الغداه) و اگر فراموش کنی نماز شام و خفتن را و به خاطرت رسد پیش از صبح هر دو را بکن اگر وقت باقی باشد و اگر ترسی کہ وقت

وفا بهر دو نکند خفتن را به جا آور و اگر بعد از طلوع صبح به خاطرت رسد اوّل نماز صبح را بکن دیگر نماز شام و خفتن را پیش از طلوع آفتاب و اگر خوابت ببرد و نماز صبح را نکرده باشی اوّل نافله صبح را بکن دیگر نماز صبح را و بر این مضمون وارد است صحیح ابن سنان و صحیح ابو بصیر و غیر آن و قریب باین است عبارت فقه رضوی.

(و ان نسیت التّشّهّد فی الرّکعه الثّانیه و ذکرته فی الثّالثه فارسل نفسک و تشهّد ما لم ترکع فان ذکرته بعد ما رکعت فامض فی صلاتک فاذا سلّمت سجّدت سجّدت السّیّهو و تشهّد فیهما التّشّهّد العذی فاتک) و اگر فراموش کنی تشهد را که بعد از رکعت دویم می خوانی و در رکعت سیم در حالت قیام به خاطرت رسد که نخوانده خود را بینداز و بنشین و تشهد را بخوان ما دام که برکوع نرفته باشی پس اگر بعد از رکوع به خاطرت رسد نماز را تمام کن و چون سلام دهی دو سجده سهو را به جا آور و بعد از سجده تین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۰

تشهد فوت شده را به جا آور یعنی در این صورت تشهد خفیف را نمی خوانی بلکه تشهد وسط را می خوانی و بر این مضمون حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر وارد شده است و احادیث بسیار گذشت و عبارت فقه رضویست.

(و ان رفعت رأسک من السّجده الثّانیه فی الرّکعه الرّابعه و احدثت فان کنت قلت الشّهادتین فقد مضت صلاتک و ان لم تکن قلت ذلك فقد مضت صلاتک فتوضّأ ثمّ عدّ إلى مجلسک و تشهّد) و

اگر سر از سجده دویم برداشته باشی در رکعت چهارم و حدثی از تو صادر شود پس اگر شهادتین را گفته نمازت صحیح است و اگر نگفته نمازت نیز صحیح است و لیکن وضو بساز و به جای خود رو و تشهد بخوان و همین مضمون در صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است در شخصی که حدثی از او صادر شود بعد از آن که سر از سجده آخر برداشته باشد و تشهد نخوانده باشد حضرت فرمودند که نماز را می گذارد و وضو می سازد اگر خواهد بمسجد یا به محل نماز خود رود و اگر خواهد در خانه خود و اگر خواهد هر جا که خواهد بنشیند و تشهد بخواند و سلام بدهد و اگر حدیث بعد از شهادتین باشد نمازش صحیح است.

و در صحیح از ابن بکیر از زراره منقول است که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی بعد از سر برداشتن از سجده آخر حدثی از او واقع شود چونت حضرت فرمودند که نمازش تمام شده است، و تشهد سنتی است در نماز وضو بسازد و به جای خود یا جائی پاکیزه بنشیند و تشهد بخواند.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است در شخصی که بعد از تشهد بخواب رود پیش از سلام حضرت فرمودند که نمازش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۱

تمام است و اگر خون از بینی او روان شود پیش از سلام بشوید و برگردد و سلام دهد و قریب باین است صحیح زراره و غیر اینها و

شیخ حمل کرده است بر ترک سنتهای تشهد و این تاویل بسیار بعید است و استبعادی ندارد که حکم تشهد و سلام به اعتبار آن که وجوب هر دو از سنت ظاهر شده است چنین باشد.

[اگر فراموش کنی تشهد را یا سلام را]

(و ان نسیت التَّشَهُدَ او التَّسْلِيمَ فذکرته و قد فارقت مصلّاک فاستقبل القبلة قائما کنت او قاعدا و تشهد و سلم) و اگر فراموش کنی تشهد را یا سلام را و به خاطرت رسد وقتی که از محل نماز بیرون رفته باشی پس رو بقبله کن خواه ایستاده باشی و خواه نشسته و سلام را به جا آور.

و همین مضمون در موثق کالصحیح یونس بن یعقوب منقول است و گذشت با احادیث دیگر و در صورتی که بعد از سلام باشد محمول است قضا بر استحباب و احوط آنست که ترک نکند و ظاهر این اخبار استحباب سلام است اگر چه محتمل است که واجب خارج باشد چون احادیث متواتره بلفظ امر وارد شده است.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند در شخصی که نماز صبح کرده باشد و در دو رکعت یعنی بعد از آن که بنشیند از جهت تشهد خون از بینی او روان شود پیش از تشهد حضرت فرمودند که بیرون رود و بینی را بشوید و برگردد و نماز را تمام کند زیرا که آخر نماز سلام است و حمل کرده اند بر آخر اجزاء مستحبّه.

و اما حدیث حسن کالصحیح حسن بن جهم که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن که کاظم است یا رضا صلوات الله علیهما از شخصی که نماز

لوامع

ظهر را یا عصر را به جا آورد و چون در رکعت چهارم بنشیند حدیثی از او صادر شود حضرت فرمودند که اگر گفته است اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله اعاده نکند و اگر پیش از حدیث تشهد نخوانده باشد اعاده کند چنانکه در فقه رضویست پس حمل کرده اند بر اعاده تشهد یا اعاده نماز استجابا و الله تعالی يعلم.

[کسی که یقین به همساند که شش رکعت نماز کرده است]

(و من استیقن انه صَلَّى ستًّا فليعد الصَّلاه) و کسی که یقین به همساند که شش رکعت نماز کرده است می باید که نماز را اعاده کند.

و این مضمون در حدیث موثق کالصحيح منقول است از ابو جمیل از زید که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که نماز عصر را شش رکعت یا پنج رکعت به جا آورد حضرت فرمودند که اگر یقین داند که شش رکعت یا پنج رکعت کرده است اعاده کند الخبر و می توان حمل کردن آن را بر صورتی که در رکعت چهارم بمقدار تشهد ننشسته باشد تا جمع شود میان اخبار.

(و من لم یدر کم صَلَّى و لم یقع و همه علی شیء فليعد الصَّلاه) و کسی که نداند که چند رکعت نماز کرده است و یک طرف بعد از تاقل راجح نشود باید که نماز را اعاده کند.

و این حکم مضمون صحیح علی بن جعفر است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که بایستد به نماز و نداند که چیزی کرده است یا نه به آن که مثلا ایستاده باشد و احتمال دهد که مطلقا برکوع نرفته باشد چون

تا جزم بر کوع و سجود نباشد جزم به رکعت حاصل نمی شود و اگر شک کند میان یک و دو و سه و چهار آن نیز باطل است چنانکه احادیث صحیحه بر آن گذشت اما این مسأله نیست و حدیث علی بن یقظین گذشت در آن صورت با تاویلش.

[شخصی که نماز کند و شخصی بیاید و در جانب چپ او بایستد و اقتدا کند]

(و اذا رجل صَلَّى إلى جانب رجل فقام على يساره و هو لا يعلم ثم علم و هو في صلاته حوله إلى يمينه) و بسند صحیح از از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که نماز کند و شخصی بیاید و در جانب چپ او بایستد و اقتدا کند به او و او نداند و بعد از آن بداند و در نماز باشد یعنی سخن نمی تواند گفت چه کند حضرت فرمودند که امام او را بگرداند بدست راست خود و به همین مضمون منقول است از طرق عامه که عبد الله بن عباس در عقب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایستاد حضرت دست دراز کردند از پشت سر و او را بدست راست باز داشتند و عمل اصحاب بر این است و بعد از این خواهد آمد بعنوان حدیث با احادیث دیگر که دلالت می کنند بر آن که اگر ماموم یک کس باشد سنت است که از دست راست امام بایستد و اگر زیاده باشند در عقب او بایستند استحباباً.

[کسی که واجب شود بر او سجده سهو و فراموش کند]

(و من وجب علیه سجدة السهو و نسی ان یسجدهما فلیسجدهما متی ذکر) و کسی که واجب شود بر او دو سجده سهو بیکی از وجوهی که گذشت از اسباب دو سجده سهو و فراموش کند که آن دو سجده را بکند هر وقت که به خاطرش رسد آن دو سجده را بکند.

و این مضمون در حدیث موثق عمار وارد شده است و علما عمل به آن کرده اند با عموماتی که وارد شده است که هر کس را فوت شود واجبی پس باید

که آن واجب را به جا آورد هر وقت که به خاطرش رسد اگر چه ظاهرش در نماز است و لیکن عموم دارد بحسب لفظ و از جهت تائید عمل به آن می توان کرد و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[اگر در نماز جماعت باشد و گمانش این باشد که نماز ظهر است و ظاهر شود که نماز عصر است]

(و من دخل مع قوم فی الصّلاه و هو یری أنّها الاولى و کانت العصر فلیجعلها الاولى و یصلی العصر من بعد) و کسی که داخل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۴

شود در نماز جماعت و گمانش این باشد که نماز ظهر است و ظاهر شود که نماز عصر است پس آن نماز را ظهر قرار دهد و بعد از آن نماز عصر را به جا آورد بدان که بعد از این در باب جماعت خواهد آمد که هر نمازی را اقتدا می توان کرد به نماز دیگر پس اگر در ابتدای نماز داند که امام نماز عصر را می کند ظهر را به عصر اقتدا می تواند کرد، پس اگر اولاً گمانش این باشد که امام نماز ظهر می کند و آخر ظاهر می شود که عصر می کند بی دغدغه نمازش صحیح است چون نیت ظهر کرده است، و محتمل است که مراد این باشد که چون گمانش این بوده است که نماز ظهر می کند قصد کرده باشد که اقتدا می کنم به نمازی که امام می کند، پس چون امام نماز عصر می کند گویا نیت عصر کرده است پس چون ظاهر شود که امام نماز عصر می کند ماموم نیت ظهر می کند و از این نیت بر می گردد و بر این مضمون احادیث وارد شده است و خواهد آمد و این معنی بحسب لفظ اقربست.

(و من قام فی الصّلاه المكتوبه فسهی فظنّ أنّها نافله أو قام

فی نافلة فظنّ أنّها مكتوبه فهو علی ما افتتح الصّلاه علیه) و کسی که شروع در نماز واجب کند به نیت واجب و فراموش کند در اثنای نماز و گمان کند که نماز سنت می کند یا شروع کند در نماز سنت بقصد سنت و سهو کند و بقیه را به گمان آن که واجبست به جا آورد پس آن چه اول قصد کرده است صحیح است و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است و توهم کرده اند بعضی که از این اخبار ظاهر می شود که نیت وجوب و ندب در کار است و لیکن اظهر آنست که مراد قصد تعیین است و در قصد تعیین خلافی نیست که ضرور است و بعضی مؤید این اخبار کرده اند خبر صحیح أنّما الاعمال بالنیات را یعنی هیچ عملی عمل نیست مگر آن که مقارن باشد به نیت یعنی در اوّل آن عمل.

[باکی نیست که نماز ظهر را اقتدا کند به امامی که نماز عصر کند]

(و لا باس ان یصلّی الرّجل الظّهر خلف من یصلّی العصر و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۵

یصلّی العصر خلف من یصلّی الظّهر الا ان یتوهمها العصر فیصلّی معه العصر ثمّ یعلم أنّها کانت الظّهر فتجزی عنه) و باکی نیست که نماز ظهر را اقتدا کنند به امامی که نماز عصر کند و نماز عصر را نکنند در عقب کسی که نماز ظهر را کند مگر آن که گمان کند که امام نماز عصر می کند و با او نماز عصر را به جا آورد بعد از آن ظاهر شود که امام نماز ظهر می کند که در این صورت مجزیست اما اقتدا ظهر به عصر در حدیث صحیح حمّاد وارد شده است که صحیح است و در

صحیحہ سلیم وارد شده است که اقتدا نمی تواند کرد کسی که ظهر نکرده باشد نماز خود را به عصر بقصد عصر بلکه می باید بقصد ظهر اقتدا کند.

و اما آن که عصر را اقتدا بظهر نمی تواند کرد ظاهراً مستند صدوق صحیحہ علی بن جعفر باشد که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ از امامی که نماز ظهر کند و زنی داخل شود و محاذی او بایستد و اقتدا به او کند و گمان کند که عصر است آیا نماز قوم را باطل می کند یعنی چون محاذی امام ایستاده است و چه حال دارد نماز این زن در آن که با ایشان نماز کرده است و حال آن که پیشتر نماز ظهر خود را کرده است و عصر را بظهر اقتدا کرده است حضرت فرمودند که نماز آن جماعت باطل نمی شود به اعتبار محاذات و آن زن اعاده می کند نماز خود را و این اعاده محتمل است که به اعتبار محاذات باشد و ممکن است که به اعتبار اقتدا عصر بظهر باشد بلکه اظهر آنست که به اعتبار محاذات باشد و اعاده بر سبیل استحباب باشد و چنانکه گذشت و خواهد آمد و بر تقدیری که هر دو احتمال مساوی باشد جزم بهم نمی رسد که اعاده نماز به اعتبار اقتداء عصر باشد بظهر بلی احوط آنست که در چنین حدیث مجملی هیچ یک را بفعل نیاورد اما اگر ماموم گمانش این باشد که نماز عصر می کند و عصر را اقتدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۶

کند به او و بعد از آن ظاهر شود که امام نماز ظهر می کرده است نمازش درست است

به اجماع و ظاهر روایات کثیره دلالت می کند بر این معنی.

[سهو پیامبر در نماز]

(و روی الحسن بن محبوب عن الرباطی عن سعید الاعرج قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول ان الله تبارك و تعالی انام رسول الله صلى الله عليه و آله عن صلاه الفجر حتى طلعت الشمس ثم قام فبدأ فصلی الركعتین اللتین قبل الفجر ثم صلی الفجر و اسهاه فی صلاته فسلم فی ركعتین ثم وصف ما قاله ذو الشمالین و انما فعل ذلك به رحمه لهذه الامه لئلا یعیّر الرجل المسلم اذا هو نام عن صلاته او سها فیها یقال قد اصاب ذلك رسول الله صلى الله عليه و آله) و در صحیح منقولست از حسن از رباطی علی بن الحسن ثقه از سعید لنگک ثقه که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می فرمودند که الله تبارک و تعالی بخواب برد رسولش را صلی الله علیه و آله از نماز صبح تا آن که آفتاب طالع شد پس آن حضرت برخاستند و اولاً نافله صبح را به جا آوردند و بعد از آن نماز صبح را به جماعت با اصحاب کردند و حق سبحانه و تعالی آن حضرت را صلی الله علیه و آله در یک نماز سهو فرمودند تا سلام دادند در نماز چهار رکعتی بعد از دو رکعت پس بیان فرمودند حضرت صادق حکایت ذو الشمالین را و این دو چیز را واقع نساخت مگر از روی رحمت و شفقت بر این امت مرحومه تا آن که اگر کسی را خواب برد یا در نماز سهو کند کسی او را سرزنش نکند و با

خود گویند که هر گاه سید کاینات صلی الله علیه و آله بخواب رفت و سهو کرد اگر امت آن حضرت سهو کنند سهل خواهد بود.

و کلینی بسند صحیح دیگر از سعید روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۷

سید المرسلین (ص) نماز می کردند و چون دو رکعت کردند سلام دادند پس صحابه گفتند یا رسول الله آیا در نماز چیزی حادث شد یعنی منسوخ شد حضرت فرمودند که چرا صحابه گفتند دو رکعت کردید و سلام دادید حضرت رو به ذوالیدین کردند و فرمودند که چنین بود ای ذوالیدین یعنی صاحب دو دست و او را ذوالشمالین نیز می گفتند چون دو دست چپ داشت او گفت بلی پس حضرت برخاستند و دو رکعت دیگر کردند تا چهار رکعت شد پس حضرت صادق فرمودند که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را سهو فرمود از جهت رحمت باین امت چون اگر کسی سهو کند او را سرزنش می کنند و می گویند که نمازت مقبول نیست و الحال که آن حضرت سهو کرد کسی سرزنش نمی کند و می گویند که حضرت سید المرسلین (ص) سهو کرد از دیگران سهل است تو در سهو متابعت آن حضرت می کنی یا در احکام آن پس حضرت دو سجده سهو کردن چون سخن گفته بودند سهوا در اثنای نماز.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در سفری در سحری

به منزلی نزول فرمودند و بلال را فرمودند که بیدار باشد که چون صبح شود اذان به گویی و ما بیدار شویم اتفاقاً بلال نیز بخواب رفت و بیدار نشدند تا وقتی که از گرمی آفتاب بیدار شدند پس مردمان را جمع کردند و حضرت دو رکعت نافله صبح را به جا آوردند و بعد از آن نماز صبح را به جماعت گذاردند پس فرمودند که ای بلال ترا چه شد بلال گفت که آن خداوندی که ترا بخواب برد مرا بخواب برد پس حضرت از آنجا کوچ فرمودند و فرمودند که در این وادی شیاطین بسیارند توقف در این وادی مکنید، و اخبار در خواب آن حضرت و سهو آن حضرت مستفیض است و تجویز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۲۹۸

کذب رواه بسیار بعید است و لیکن محتمل است که از روی تقیه وارد شده باشد چون این حکایت نزد عامه مشهور است و از حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم سؤال می کردند ایشان موافق عامه جواب می فرمودند چنانکه منقول است در صحیح از ابن بکیر از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آیا حضرت رسول الله (ص) سجده سهو کردن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که آن حضرت سجده سهو نکردند و فقیهی یعنی معصومی سجده سهو نکردند.

[بررسی سهو النبی]

(قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ان الغلاة و المفوضه لعنهم الله ينكرون سهو النبي صلى الله عليه و آله و يقولون لو جاز ان يسهو صلوات الله عليه في الصلاة جاز ان يسهو في التبليغ لأن الصلاة عليه فريضة كما ان التبليغ عليه فريضة و هذا لا يلزمنا

وذلك لأنّ جميع الاحوال المشتركة تقع على النّبىّ صلى الله عليه وآله فيها ما تقع على غيره و هو مستعبد [متعيّد خ ل] بالصّلاه كغيره ممّن ليس بنبىّ و ليس كلّ من سواه بنى كهو، فالحاله الّتى اختصّ بها هى النّبوه و التبليغ من شرائطها و لا يجوز ان يقع عليه فى التبليغ ما يقع فى الصّلاه لأنّها عباده مخصوصه و الصّلاه عباده مشتركه و بها تثبت له العبوديّة و بإثبات النّوم له عن خدمه ربّه عزّ و جلّ من غير اراده له و قصد منه اليه نفى الرّبوبيّه عنه لأنّ الّذى لا تاخذه سنه و لا نوم هو الله الحيّ القيوم و ليس سهو النّبىّ صلى الله عليه وآله كسهونا لأنّ سهوه من الله عزّ و جلّ و أنّما اسهاه ليعلم أنّه بشر مخلوق فلا يتخذ ربّاً معبودا و ليعلم النّاس بسهوه حكم السّهو متى سهوا و سهونا من الشّيطان و ليس للشّيطان على النّبىّ و الائمه صلوات الله عليهم سلطان أنّما سلطانه على

لوامع صاحبقرانى، ج ٤، ص: ٢٩٩

الّذين يتولّونه و الّذين هم به مشركون و على من تبعه من الغاوين و يقول الدّافعون لسهوه النّبىّ صلى الله عليه وآله أنّه لم يكن فى الصّلاه من يقال له ذو اليمين و أنّه لا اصل للرجل و لا للخير و كذبوا لأنّ الرجل معروف و هو ابو محمّد عمير بن عبد عمر المعروف بذي اليمين فقد نقل عنه المخالف و المؤالف و قد اخرجت عنه اخبارا فى كتاب فى وصف قتال القاسطين بصفّين، و كان شيخنا محمّد بن الحسن بن احمد بن الوليد رحمه الله يقول أوّل درجه فى الغلو نفى

السَّهْوُ عَنِ النَّبِيِّ (ص) و لو جاز ان نردّ الاخبار الواردة في هذا المعنى لجاز ان نردّ جميع الاخبار و في ردّها ابطال الدّين و الشّريعه و انا احتسب الاجر في تصنيف كتاب مفرد في اثبات سهو النّبي صلى الله عليه و آله و الرّدّ على منكريه إن شاء الله تعالى) چنین گوید مصنف این کتاب محمد بن بابويه که رحمت خدا بر او باد به درستی که طایفه غالبان که از مرتبه ائمه معصومین صلوات الله عليهم تجاوز کرده اند و جمعی از ایشان همه حضرات را خدا می دانند و بعضی بعضی را و باقی را نبی می دانند، و جمعی ائمه را صلوات الله عليهم مثل نبی (ص) می دانند، و جمعی بهتر از نبی می دانند، و طایفه مفوضه که اعتقاد ایشان اینست که حق سبحانه و تعالی ائمه هدی را آفرید و خلق اشیا را به ایشان گذاشت و ایشانند خالق و رازق و محیی و ممیت و اکثر ایشان متابعت حکما کرده اند در مانند عقول که لعنت خدا بر ایشان باد انکار می کنند سهو نبی را، و چنان نیست که انکار سهو مخصوص ایشان باشد بلکه جمیع شیعه بغیر از صدوق و شیخش همه انکار می کنند سهو انبیا و اوصیا را صلوات الله عليهم اما سهو در این مسأله را نسبت به صدوق و شیخ او داده اند و همه چنین گفته اند که اگر جایز باشد که آن حضرت در نماز که وقت حضور قلب ایشان است با

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۰

خداوند تعالی سهو کنند ممکن است که در تبلیغ احکام الهی نیز سهو کنند زیرا که نماز بر ایشان واجبست چنانکه تبلیغ بر ایشان

واجبست، و این تتمه را علماء شیعه ذکر نکرده اند ممکن است که غلاه ذکر کرده باشند، و علما چنین گفته اند که در هیچ امری سهو بر ایشان جایز نیست و اگر ممکن باشد سهو ایشان فایده رسالت منتفی می شود و اعتماد از ایشان زایل می شود.

و صدوق جواب گفته است که این مفسده بر ما لازم نمی آید بلکه آن چه دلیل عقلی دلالت می کند امتناع سهو در تبلیغ احکام الهی است زیرا که شکی نیست در آن که در بسیاری از امور انبیا و اوصیا با ائمت شریکند مثل خوردن و آشامیدن و بیت الخلا رفتن و امثال اینها و در احوال مشترکه هر چه بر امت واقع می شود بر آن حضرت (ص) نیز واقع می شود و آن حضرت مامور بود به نماز مثل ائمت که نبی نبودند، پس چون سهو از وقایعی است که در نماز واقع می شود غیر آن حضرت را پس اگر بر آن حضرت واقع شود منافات با نبوت ندارد و حالتی که مخصوص آن حضرتست رسالت است و تبلیغ از لوازم نبوت است و جایز نیست که سهو در آن واقع شود که اگر احتمال سهو در آن رود اعتماد نمی توان کرد بر هیچ امری چون محتمل است که آن حکمی که فرماید سهو کرده باشد، و چون تبلیغ رسالت از جمله عبادات مخصوصه به آن حضرت است جایز نیست که با ائمت شریک باشد بخلاف نماز که از عبادات مشترکه است و به سبب نماز بندگی آن حضرت ظاهر می شود اگر آن حضرت را خواب غلبه کند بی اراده او و از خدمت حق سبحانه و تعالی باز ماند ظاهر می شود

اقلال- بر عوام که آن حضرت خدا نیست زیرا که کسی که او را پینکی و خواب نیست آن خداوندیست که زنده ایست که هرگز نمی میرد و قیوم است که قوام وجود اشیا به اوست، و اگر لمحه او را غفلت حاصل شود عالم همه معدوم می شوند و مع هذا سهو آن حضرت مثل سهو ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۱

نیست زیرا که ما هر سهوی را تجویز نمی کنیم بر انبیا بلکه سهوی که حق سبحانه و تعالی ایشان را بفرماید تجویز می کنیم و از این جهت حق سبحانه و تعالی آن حضرت را سهو فرمود تا غلاه بدانند که آن حضرت بشر است و مخلوق است و خالق نیست آن حضرت را: نپرستند و بندگی نکنند، و تا آن که حکم سهو را امت بدانند اگر ایشان را سهوی واقع شود بخلاف سهو ما که از شیطانست و شیاطین را تسلطی نیست بر حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین و سایر انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم، و نیست تسلط شیطان مگر بر کسانی که متابعت او می کنند به دوستی و اطاعت و کسانی که او را در اطاعت شریک حق سبحانه و تعالی می دانند، و صدوق آیه را بر سبیل اقتباس آورده است و مراد الهی تعالی شانه آنست که هر که اطاعت شیطان می کند گویا عبادت او می کند چنانکه جائی دیگر فرموده است که أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ آيَا عَهْدٍ و پیمان از شما فرزندان آدم نگرفتم که بندگی شیطان مکنید که او دشمن هویدای شماست و عهد گرفتم که بندگی من کنید و ظاهر است که کسی شیطان را به خدایی نپرستیده است

بلکه اطاعت شیطان بمنزله عبودیت او است و گمراهانی که متابعت او می کنند شیطان بر ایشان سلطنت دارد.

و جماعتی که منکر سهو آن حضرتند چند جواب می گویند یکی آن که در میان صحابه آن حضرت کسی نبود که دو دست داشته باشد و اصلاً چنین شخصی نبود و چنین امری واقع نشد بلکه محض افترای ابو هریره کذابست و مع هذا همین واقعه را با شک روایت کرده است با اختلاف بسیار چون دروغ گو حافظه نمی دارد چنانکه بخاری و مسلم و غیرهما از او روایت کرده اند و مع هذا خیانت او را روایت کرده اند در اموال بحرین و حواله کردن عمر بر او ده هزار درهم را در روایات بسیار روایت کرده اند که دلالت می کند بر آن که در زمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۲

خود مشهور بود به کذب و افترا و اگر کسی خواهد رجوع بان کتب کند چون ذکرش موجب تطویل می شود.

و صدوق ذکر کرده است که جمعی نفی ذوالیدین کرده اند دروغ می گویند زیرا که این مرد معروفست و کنیتش ابو محمد است و نامش عمیر پسر عبد عمر است و مشهور است به ذوالیدین و کم او را به نام و کنیت می خوانند و سنیان و شیعیان از او روایت کرده اند و مقبول الطرفین است و من از او اخبار نقل کرده ام در کتابی که تصنیف کرده ام در بیان جنگ ظالمانی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که یا علی عن قریب جهاد خواهی کرد با ناکثان که با تو بیعت کنند و وفا بیعت خود نکنند و آنها

طلحه و زبیر و عایشه و اصحاب ایشان بودند در جنگ جمل، و قتال خواهی کرد با قاسطان که معاویه و اصحاب او بودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است در شأن ایشان که همه جهنم خواهند بود، و سیم مارقان که آن حضرت فرمودند که از دین بیرون خواهند رفت چنانکه تیر از نشانه تیر، و همیشه شیخ ما ابن ولید می گفت که اول درجه در غلو نفی سهو است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اگر جایز باشد که رد کنیم اخبار بسیاری که در این باب وارد شده است جایز خواهد بود که رد کنیم جمیع اخبار را و رد جمیع اخبار سبب بطلان دین و شریعت است و مرا در خاطر است که از جهه رضای الهی کتابی جدا بنویسم در اثبات سهو نبی صلی الله علیه و آله و رد بر منکران سهو آن حضرت، و این عبارت محتمل است که کلام صدوق باشد یا کلام شیخش ابن ولید، حاصل آنست که صدوق و شیخش تجویز اسها کرده اند و تجویز خواب آن حضرت تا نماز فوت شدن، و غیر ایشان از علما تجویز نکرده اند سهو را مطلقا و در خواب جمعی تجویز کرده اند و جمعی تجویز نکرده اند چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۳

اخبار مستفیضه وارد شده است که خواب و بیداری آن حضرت و سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم یکسان بود پس تجویز خواب تجویز ترک الصلاه است نسبت به آن حضرت (ص) عمدا و مسلمانی تجویز نمی کند که آن حضرت عمدا ترک نماز کند.

و جواب ایشان اینست که این حالت آن حضرت را از جناب اقدس

الهی حاصل شده بود پس ممکن است که حق سبحانه و تعالی در مدت عمر آن حضرت یک مرتبه این حالت را از آن حضرت سلب کرده باشد و بخواب رفته باشد مانند سایر مردمان از جهت مصلحت و حکمتی که حق سبحانه و تعالی داند با آن که معرّس نبی در قرب مسجد شجره اشهر من الشمس است و مشهور آنست که خواب در آنجا واقع شد، مجملاً آن چه صدوق تجویز کرده است در اسهائ و انامه برهان قطعی بر استحاله آن ظاهر نیست اگر چه وقوع این دو معنی نیز قطعی نیست چون اخبار آحاد است و مفید قطع نیست هر چند سهو در احادیث بسیار واقع شده است و لیکن آن چه بما رسیده است به مرتبه تواتر نرسیده است و بر تقدیر تواتر ممکن است که محمول بر تقیه باشد با آن که حدیث معارض نیز دارد و مذکور شد و جمعی کثیر از علمای ما در کتب اصولی ذکر کرده اند که در دو قطعی تعارض ممکن نیست ظاهراً از تقیه غافل شده اند مگر آن که گویند که با احتمال تقیه تعارض نیست و در این صورت منازعه لفظی است و چون ادله صدوق ظاهر الدفع بود متعرض جواب نشد.

و شیخ الطائفه بهاء الدین محمد عاملی در اینجا مکرر می فرمودند که نسبت سهو باین بابیه اولی است از نسبت آن به معصومین صلوات الله علیهم، و نقل فرمودند که در سلطانیه در زمانی که سلطان محمد خدا بنده رحمه الله تعالی مدرسه را ساخت در یک صفة شیخ العارفين و الواصلين و العاشقين شیخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۴

صفی الدین محمد

حشره الله تعالى مع الائمة المعصومين صلوات الله عليهم اجمعين درس تصوف می فرمودند و در صفة دیگر علامه حلّی شیخ جمال الدین مطهر درس می گفتند، و در صفة دیگر درس حکمت می گفتند، و در صفة دیگر درس صحیح بخاری می گفتند و باین حدیث رسیدند که حضرت سهو فرمودند و سلام دادند پس پرسیدند که آیا نماز کم شد یا فراموش کردید حضرت فرمودند که

كَلْ ذَلِكْ لَمْ يَكُنْ

تا آن که ذو الیدین گفت که واقع شد حضرت برخاستند و دو رکعت را به جا آوردند.

شاگرد به استاد گفت که این چه معنی دارد اولاً سهو کردن نبی (ص) در عبادت دویم کذب نبی در کل ذلک لم یکن البتہ بخاری سهو کرده است، شیخش گفت کل ذلک لم یکن می دانم که نبی (ص) سهو نکرده است و می دانم که بخاری دروغ نگفته است، آن شاگرد به خدمت هر یک از علما که رفت همین جواب شنید تا آن که به خدمت شیخ صفی الدین اسحاق رفت شیخ فرمودند که کل ذلک لم یکن و لیکن چنین بود که چون نماز معراج مؤمن است و تشهد مقام شهود است و سلام مقام حضور است در آن روز سیر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تند بود و زود به مقام حضور رسیدند سلام کردند و چون صحابه باین رتبه نداشتند اکثر ایشان که این معانی را بفهمند آن حضرت سهو را بر خود زدند و برخاستند و دو رکعت نماز دیگر به جا آوردند تا مردمان حکم سهو را بدانند و آن قاری مطمئن شد و باز به نزد همه رفت و همه تحسین نمودند

و اقرار کردند بر حقیقت کلام شیخ رضی الله عنه.

پس شیخ بهاء الدین رحمه الله تعالی فرمودند که البته این حل از جمله الهاماتیست که حق سبحانه و تعالی به دوستان خود القا می فرماید و بسیاری از تحقیقات شیخ را با کرامات او مذکور ساختند، یکی از فضلا در آن مجلس بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۵

گفت که اینها تصوف است و این اخبار آحاد است و البته شیخ صفی الدین اسحاق تقیه فرموده اند شیخ فرمودند که ما نمی توانیم ردّ این احادیث صحیحه کنیم و قریب بده حدیث صحیح در این باب واقع شده است و اگر ما این احادیث را طرح کنیم امان بر می خیزد، بنده عرض نمودم که کل ذلک لم یکن شیخ فرمودند که بگو عرض نمودم که چون احادیث بسیار از ائمه وارد شده است ممکن است که ایشان فرموده باشند و سهو واقع نشده باشد و چون سهو نبی مشهور بود حضرات معصومین تقیه فرموده باشند شیخ تحسین بسیار فرمودند و همه فضلا که حاضر بودند تحسینات فرمودند، و شیخ فرمودند که چنین وجه ظاهری می بود و ما باین وادی نیفتاده بودیم و بعد از آن عرض نمودم که شیخنا تعجب دارم از شما و از اکثر علما که همه در کتب اصولی ذکر کرده اید که تعارض میان دو قطعی محال است و در تقیه ممکن است: در این مرتبه تحسین بسیار فرمودند و بنا بر این سخن شیخ صفی الدین اسحاق قدس سرّه الشریف محمول بر این است که اگر آن حضرت سهو کرده باشند چنین خواهد بود چنانکه در توجیه جمع بین الاخبار همیشه مدار بر این است و

اللَّهُ تبارك و تعالیٰ يعلم.

[قضای نماز]

(«و سال حماد بن عثمان ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل فاته شيء من الصلوات فذكر عند طلوع الشمس او عند غروبها قال فليصل حين يذكر» و بسند صحیح منقولست از حماد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که فوت شده باشد از او نمازی از نمازها و به خاطرش رسد نزد بر آمدن آفتاب یا فرو رفتن آفتاب حضرت فرمودند که نماز قضا را می کند در وقتی که به خاطرش رسد هر وقت که باشد اگر چه در اوقات مکروهه باشد چنانکه گذشت و خواهد آمد که در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۶

اوقات نافله مبتدئه کراهت دارد و غیر آن کراهت ندارد خصوصا نماز قضا و احادیث صحیحه در این باب بسیار وارد شده است و در باب خود مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

باب صلاه المریض و المغمی علیه و الضعیف و المبطون و الشیخ الکبیر و غیر ذلک

اشاره

این بابی است در بیان کیفیت نماز بیمار و کسی که بیهوش باشد و عقلش زایل شده باشد و کسی که ضعیف باشد و کسی که علت شکم داشته باشد و مرد پیر و غیر اینها چنانکه مفصلا در ضمن اخبار مذکور خواهد شد.

[نماز مریض]

(«قال الصادق صلوات الله عليه یصلی المریض قائما فان لم یقدر علی ذلک صلی جالسا فان لم یقدر ان یصلی جالسا صلی مستلقیا یکبر ثم یقرأ فاذا اراد الزکوع غمض عینیه ثم سبّح فاذا سبّح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من الزکوع فاذا اراد ان یسجد غمض عینیه ثم سبّح فاذا سبّح فتح عینیه فیکون فتح عینیه رفع رأسه من السجود ثم یتشهد و ینصرف») کلینی مرسلا و صدوق تا مستلقیا به اسانید کالصحیحه از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمودند که بیمار اگر تواند ایستاده نماز می کند اگر چه تکیه کند بر دیوار یا آدم، و اگر قادر نباشد بر ایستادن نشسته نماز کند به دستور ایستاده و اگر قادر نباشد که نشسته نماز کند بر پشت بخوابد و نماز کند بانکه تکبیر احرام را بگوید بعد از آن قرائت کند، و اگر جبهه رکوع چشمها را بر هم گذارد پس تسبیح بگوید و چون تسبیح رکوع را بگوید چشمها را بگشاید و چشمها گشودن سر بر داشتن از رکوع است و چون خواهد که به سجود رود چشمها را بر هم گذارد و چون تسبیح بگوید چشمها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۸

بگشاید و چشمها گشودن سر بر داشتن از سجود است پس تشهد بخواند و از نماز فارغ شود یعنی سلام بگوید یا

به کاری دیگر مشغول شود.

(«و سئل عن المريض لا- يستطيع الجلوس أ يصلّي و هو مضطجع و يضع على جبهته شيئاً فقال نعم لم يكلفه الله إلا طاقته») و بسند موثق كالصحيح منقول است از آن حضرت صلوات الله عليه که پرسیدند از بیماری که نتواند نشستن آیا بر پهلو می خوابد و بر پیشانی خود می گذارد چیزی که سجده بر آن توان کردن حضرت فرمودند که بلی حق سبحانه و تعالی او را تکلیف نکرده است مگر آن چه را طاققت نداشته باشد اما بر پهلو خوابیدن بعد از عجز از نشستن پس دلالت می کند بر آن آیه کریمه **يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ** و در حسن كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه در تفسیر آیه «الذین الخ» یعنی جمعی که یاد می کنند خداوند خود را در حالت ایستادن و نشستن بر پهلوهای خود فرمودند که صحیح نماز می کند ایستاده و مریض نماز می کند نشسته و کسی که ضعیف باشد و نماز نشسته نتواند کرد بر پهلو نماز می کند، و آیه اول نیز به همین عنوان تفسیرش از آن حضرت صلوات الله عليه وارد شده است.

و در موثقه عمار جانب راست را بعد از نشستن فرموده است و دغدغه نیست در آن که احوط آنست که اگر نشسته نتواند نماز کردن بر پهلو راست بخوابد و بعد از آن بر پهلو چپ و بعد از آن بر پشت خوابیدن اولی است اگر چه احتمال دارد که بعد از نشستن مخیر باشد میان همه و هم چنین بعد از جانب راست مخیر باشد میان دو فرد باقی و

اللَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ.

و در اخبار صحیحہ وارد شده است کہ خود اعرفست بحال خود در استطاعت و عدم آن در ہر مرتبہ، و اما آن چہ مذکور است از گذاشتن پیشانی بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۰۹

مہر در صحیحہ عبد الرحمن نیز وارد شدہ است، و در حسن کالصحیح حلبی وارد است کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از بیمار ہر گاہ نتواند ایستادن و سجدہ کردن حضرت فرمودند کہ ایما می کند بسر و اگر پیشانی را بر زمین گذارد محبوبتر است نزد من و از این حدیث ظاہر می شود کہ اوامر سابقہ محمولست بر استحباب و در صحیحہ عبد الرحمن و غیر آن وارد است کہ بیمار اکتفا می کند در قرائت بر سورہ حمد و خلافتی نیست کہ سورہ بر او واجب نیست.

(«و سال سماعہ بن مہران عن رجل یكون فی عینہ الماء فیتترع الماء منها فیستلقى علی ظہرہ الا یام الکثیرہ اربعین یوما او اقل او اکثر فیمتنع من الصیلاہ الا ایما و هو علی حالہ فقال لا باس بذلک») و بسند موثق کالصحیح منقول است از سماعہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ چشمش آب آورده باشد و کور شدہ باشد و خواهند کہ آن آب را بگردانند و بر پشت می خوابد ایام بسیار چہل روز یا کمتر یا بیشتر و نماز نمی تواند کرد مگر بہ ایما خوابیدہ بر پشت؟ حضرت فرمودند کہ باکی نیست چون چشم عزیز است و مرضی برتر از آن نیست و مقرّر است نزد این جماعت کہ سہ روز سر را بہ گچ

می گیرند که حرکت نکند و بعد از آن بر پشت بخوابد مدتی تا آب سیاه به تحلیل برود، و نزد بنده قدح کردند شخصی را که مدت‌ها بود که کور بود و گوشه چشم را از جانب شقیقه سوراخ کرد و میلی داخل کرد و حرکت داد آن میل را تا آب سیاهی که در حدقه بود حرکت کرد به جانب دیگر، چشم آن مرد روشن شد بنده قادح را گفتم که سر این مرد را به گچ می باید گرفت و اقلاً چند روز بر پشت بخوابد گفت احتیاج نیست روز دیگر کور شد مثل سابق، و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۰

همین معنی و حضرت صادق صلوات الله علیه رخصت فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که مضطر شود و یاغی و عادی نباشد بر او گناهی نیست، و در بعضی از اخبار واقع شده است که یاغی کسی است که بر امام زمان خروج کرده باشد و عادی دزد است و خواهد آمد.

(«و سألہ بزیر المؤذن فقال له انی ارید ان اقدح عینی فقال له افعل فقلت انهم یزعمون انه یلقى علی قفاه کذا و کذا یوما لا یصلی قاعدا قال افعل») و کالصحیح منقولست از بزیر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می خواهم که آب فاسد را از چشم بیرون آوردم حضرت فرمودند که در آر گفتم که اطبا می گویند که می باید این قدر و این قدر روز که زیاده از بیست روز است باصطلاح کحال نجاه نماز را نشسته نکند بلکه

بر پشت خوابیده بکند حضرت فرمودند که چنین کن.

(«و قال رسول الله صلى الله عليه وآله المريض يصلّي قائماً فان لم يستطع صلّي جالساً فان لم يستطع صلّي على جنبه الايمن فان لم يستطع صلّي على جنبه الايسر فان لم يستطع استلقى و أوماً ايماً و جعل وجهه نحو القبلة و جعل سجوده اخفض من ركوعه») و منقول است که آن حضرت صلى الله عليه وآله فرمودند که اگر ممکن باشد بیمار را که ایستاده نماز کند می ایستد و اگر نتواند نشسته نماز می کند و اگر نتواند نشستن بر جانب راست می خوابد و نماز می کند رو بقبله و اگر نتواند بر جانب چپ نماز می کند و اگر نتواند بر پشت می خوابد و ایما و اشاره می کند به جانب قبله، و سجود را پست تر از رکوع می کند، پس اگر ایستاده یا نشسته نماز تواند کرد و رکوع و سجود نتواند کرد ایما بسر می کند و از جهت رکوع سر را کج می کند و از جهت سجود بیشتر، و اگر بر پهلو و پشت خوابیده باشد و ایما بسر نتواند کرد، ایما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۱

بچشم می کند، و در رکوع چشم را بهم می گذارد و در سجود چشم را می فشارد و صدوق اگر چه این حدیث را مرسل روایت کرده است و لیکن چون گفته است که میان من و خدا حجت است علما عمل به این حدیث کرده اند و منافات ندارد با اخبار سابقه و احوط عمل به این خبر است و الله تعالی يعلم.

(«و يجوز للمريض ان يصلّي الفريضة على الدابة يستقبل به القبلة و يجزیه فاتحه الكتاب و يضع جبهته

فی الفریضه علی ما امکانه من شیء و یومی فی النافله ایماء» و بسند صحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نماز نمی کند بر چهار پا نماز واجب را مگر کسی که بیمار باشد و روی او را بقبله می کنند و کافی است او را خواندن سوره حمد و در نماز فریضه پیشانی خود را بر هر چه ممکن باشد می گذارد و در نماز سنت ایما می کند یعنی پیشانی گذاشتن لازم نیست و حدیث حلبی گذشت که گذاشتن پیشانی مستحب است و ممکن است که مراد در اینجا این باشد که اگر ممکن باشد که رکوع را درست به جا آورد و در سجود نیز پیشانی را بر پیش زین و امثال آن گذارد واجب باشد و اگر نتواند گذاشتن و ایما کند چیزی بر پیشانی گذاشتن سنت باشد و این معنی بحسب عبارت اظهر است و الله تعالی یعلم.

(«و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه دخل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله علی رجل من الانصار و قد شبکته الریح فقال یا رسول الله کیف اصلى فقال ان استطعتم ان تجلسوه فاجلسوه و الا فوجهوه إلى القبلة و مروه فلیؤم برأسه ایماء و يجعل السجود أخفض من الرکوع و ان کان لا یستطیع ان یقرأ فاقروا عنده و اسمعوه») و منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله که فرمودند که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۲

سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شدند بر شخصی از انصاریان که پر باد شده بود به مرض استسقا یا مثل آن پس انصاری گفت

یا رسول الله چگونه نماز کنم حضرت رو به یاران او کردند و فرمودند که اگر توانید که او را بنشانید بنشانید و اگر نه روی او را خوابیده به جانب قبله کنید و امر کنید او را که ایماء کند بسر و سجود را پست تر از رکوع کند در ایماء و اگر نتواند قرائت کردن قرائت را نزد او واقع سازید و به او بشنوانید و احوط عمل به این حدیث است.

(«و روی عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سألته عن المریض کیف یسجد فقال علی خمره او مروحه او علی سواک یرفعه الیه هو افضل من الایماء انما کره السجود علی المروحه من اجل الاوثان الّتی کانت تعبد من دون الله و انا لم نعبد غیر الله قط فاسجدوا علی المروحه و علی السواک و علی عود») و بسند صحیح منقول است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از بیمار که چگونه سجده می کند حضرت فرمودند که سجده می کند بر سجاده صغیره یا بر باد زن یا بر مسواک بانکه بلند می کند هر یک از اینها را و سجده بر اینها می کند و بلند کردن اینها و سجده کردن بر اینها بهتر است از ایما و اشاره که سجده بر اینها نکند و ستیان که سجده بر باد زن نمی کنند از جهت این است که می گویند که شبیه است به بت پرستی و اینها را در برابر گذاشتن بمنزله بتانی است که می پرستند و غلط گفته اند زیرا که مقصود از اینها آنست که تذلل و شکستگی زیاده باشد

در سجده کردن بر زمین یا چیزی که از زمین روید که آن را نخورند و نپوشند چنانکه گذشت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سجده بر خمره می فرمودند، و در صحاح سته مذکور است خصوصا در بخاری در چند موضع، و ما هرگز عبادت نکرده ایم و نمی کنیم غیر حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۳

و تعالی را پس سجده کنید بر باد زن و بر مسواک و بر چوب و امثال اینها.

و محتمل است که مراد این باشد که متعارف بوده باشد در سابق مثل حال که بر باد زن صورت آدم و حیوانات می بافته باشند و این معنی را وسیله تشبیح ساخته باشند که شیعه سجده بر باد زن می کند و صورت دارد آن صورت را می پرستند حضرت از جبهه بیان جواز فرموده باشند که بر تقدیری که صورت داشته باشد نماز صحیح است چون غرض سجده حق سبحانه و تعالی است نه سجده صورت باد زن و اول اظهر، است و عامه نیز سجده بر خاک را بهتر می دانند و لیکن می گویند که علی رغم شیعه سجده بر آن نمی کنیم بلکه بر بالای سنگ دستمال می اندازند و سجده می کنند با آن که در صحاح خود روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مامورم که سجده کنم بر هفت استخوان پیشانی، و دستها، و زانوها، و انگشتان پاها و خود در کتب لغت ذکر کرده اند که سجود وضع جبهه است بر ارض و امثال این خبر از اخبار بسیار قطع نظر از اخبار خمره که حضرت بر آن سجده می فرمودند و خمره را از جبهه

پیشانی می بافته اند و گذشت در مبحث ما یصحّ السجود علیه مفضّلاً، و ازین خبر نیز ظاهر می شود که وضع جبهه بر اینها یا وضع اینها بر جبهه بهتر باشد و واجب نباشد و ممکن است که مراد از افضل و جوب باشد به قرینه ردّ بر عامه و احوط آنست که مهماً ممکن ترک عمل باین حدیث را.

[نماز مغمی علیه]

(«و سأل الحلبيّ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن المريض هل يقضى الصلوات اذا اغمى عليه فقال لا الا الصلاه التي افاق فيها») و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا بیماری که بیهوش باشد قضا می کند نمازی را که در آن حالت کرده باشد یا نکرده باشد چون کرده اش بمنزله نکرده است چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۴

عقل ندارد حضرت فرمودند که نه مگر نمازی را که به هوش آمده باشد در وقت آن.

(«و كتب أيوب بن نوح إلى ابي الحسن الثالث صلوات الله عليه يسأله عن المغمى عليه يوما او اكثر هل يقضى ما فاته من الصلاه او لا فكتب لا يقضى الصوم و لا يقضى الصلاه») و به اسانید صحیحه منقول است از ایوب که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله و سؤال کردم از کسی که بیهوش شده باشد یک روز یا بیشتر آیا قضا می کند نمازهایی را که از او فوت شده است یا نه حضرت نوشتند که قضا نمی کند روزها را و قضا نمی کند نماز را و آن نمازی را که وقت آن را دریافته است در آن حالت مغمی علیه

نیست و قضا می کند یعنی به جا می آورد در وقت و اگر تقصیر کرده باشد قضا می کند پس منافات ندارد با حدیث سابق و هم چنین اخبار دیگر که وارد شده است مطلقاً محمول است بر این، مثل خبر علی بن مهزیار و صحیحہ ایوب و کالصحیحہ معمر بن عمر و حسنه حفص و غیر اینها از اخبار بسیار که وارد شده است که مغمی علیه قضا نمی کند هیچ نمازی را چون در احادیث صحیحہ بسیار وارد شده است که مغمی علیه قضا نمی کند هیچ نمازی را مگر نمازی را که وقت آن را دریافته باشد.

(«و سألہ علی بن مهزیار عن هذه المسأله فقال لا یقضی الصوم و لا الصیلاہ و کلّ ما غلب اللہ علیہ فاللہ اولی بالعدر») و به اسانید صحیحہ منقولست از علی از آن حضرت صلوات اللہ علیہ سؤال کرد از این مسأله مغمی علیه پس حضرت فرمودند که قضا نمی کند روزه را و قضا نمی کند نماز را و هر چیز که حق سبحانہ و تعالی بنده را در آن بی اختیار کرده باشد پس او اولی است به قبول عذر از بنده یعنی هر گاه مخلوقی بر مخلوقی اکراه کند و او را به جبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۵

بدارد بر چیزی حق سبحانہ و تعالی آن مکره را معذور می دارد هر گاه خود او مکره ساخته باشد البتہ عذر او را می پذیرد و همین مضمون در احادیث صحیحہ و حسنه وارد شده است.

(«فاما الاخبار الّتی رویت فی المغمی علیہ أنّه یقضی جمیع ما فاتہ و ما روی أنّه یقضی صلاہ شهر و ما روی أنّه یقضی صلاہ ثلاثہ ایام

فهی صحیحہ و لکنہا علی الاستحباب لا علی الایجاب و الاصل اَنَّهُ لا قضاء علیہ» و اما اخباری کہ منقول است در مغمی علیہ کہ او قضا می کند جمیع نمازهایی را کہ از او فوت شدہ است، و آن چہ مرویست کہ او قضا می کند نماز یک ماہ را و آن چہ مرویست کہ قضا می کند نماز سه روز را ہمہ صحیح است و لیکن محمول است بر استحباب نہ بر وجوب و اصل آنست کہ بر او قضا نیست چون اخبار متواترہ وارد شدہ است در آن کہ بر او قضا نیست مگر آن نمازی کہ وقتش را دریافتہ باشد.

اما آن چہ وارد شدہ است کہ ہمہ نمازها را قضا می کند منقول است در صحیحہ منصور و صحیحہ رفاعہ و صحیحہ محمد بن مسلم و صحیحہ ابن سنان و غیر اینها از اخبار بسیار.

و اما قضای یک ماہ پس در حدیث صحیح از رفاعہ منقولست کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از کسی کہ بیهوش باشد یک ماہ چہ مقدار از نمازها را قضا می کند حضرت فرمودند کہ ہمہ را قضا می کند: امر نماز شدید است و ترک آن عظیم الخطر است و ظاہر این خبر اعادہ کل است نہ یک ماہ مگر آن کہ خبری دیگر بہ صدوق رسیدہ باشد، و اما قضای سه روز منقول است در موثقہ سماعہ و حکم صدوق بصحّت آن موافق اصطلاح قدماست و در حدیث صحیحی وارد است کہ یک روز را قضا می کند پس جمع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۶

میان اخبار باین نحو می باید کرد کہ سنت است کہ مؤکدا کہ

نماز یک روز را قضا کند، و بعد از آن در فضیلت نماز سه روز است و بعد از آن یک ماه و بعد از آن همه را اگر چه یک سال باشد که شعور نداشته باشد، اما اگر دیوانه شده باشد و بعد از آن عاقل شود قضای آن نمازها که نکرده است یا در حالت جنون کرده است سنت نیست و الله تعالی يعلم.

[نماز مبطون]

(«و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال صاحب البطن الغالب يتوضأ و یبني علی صلاته») و به اسانید متکثره موثقه کالصحیحہ از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه کسی اسهال داشته باشد که در اثنای نماز غلبه کند و آید وضو می سازد و از آنجا بنا می نهد و بعضی ملحق ساخته اند بان کسی را که به سبب ضعف معده باد از او جدا شود چون آن را نیز مبطون می گویند و به علت شکم مبتلاست و حمل کرده اند این حدیث را بر کسی که زمانی نداشته باشد که در آن زمان از او حدث نیاید که اگر چنین وقتی داشته باشد نماز را در آن وقت خواهد کرد.

(«و قال مرازم بن حکیم الازدی مرضت اربعه اشهر لم اتنفل فیها فقلت ذلک لأبی عبد الله صلوات الله علیه فقال لیس علیک قضاء ان المریض لیس کالصحیح کما غلب الله علیه فالله اولی بالعدر») و بسند حسن کالصحیح منقول است از مرازم که چهار ماه بیمار شدم و نافله نمی کردم و چون در بیماری ترک نافله کراهت ندارد پس عرض نمودم این معنی را به

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پس حضرت فرمودند که بر تو قضا نیست به درستی که بیمار مثل صحیح نیست و هر چه را حق سبحانه و تعالی بر این کس وارد سازد از مرضها و بلاها پس او اولی است به قبول عذر از بنده.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۷

و مثل این خبر است صحیح عیص از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که قضا نمی کند و اگر قضا کند خوبست و تصدق بهتر است چنانکه در صحیح عبد الله بن سنان در آخر کتاب صلاه خواهد آمد.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت به آن حضرت صلوات الله عليه عرض نمودم که شخصی بیمار شد و نافلة نکرد حضرت فرمودند که ای محمد نافلة واجب نیست اگر قضا کند خیرست که به جا آورد و اگر قضا نکند بر او چیزی نیست.

و در حدیث صحیح وارد است از آن حضرت صلوات الله عليه که چون بنده قضا می کند نافلة را حق سبحانه و تعالی مباحات می کند بان بنده با فرشتگان و می فرماید که ای فرشتگان من بنده من قضا می کند چیزی را که بر او واجب نگردانیده ام.

و در حدیث صحیح از عیص منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه که شخصی یک سال بیمار شده است و نماز نافلة نکرده است حضرت فرمودند که قضا نمی کند و در حدیث صحیح منقول است از مرازم که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از بیماری که قادر نیست بر نماز حضرت فرمودند هر چه را حق سبحانه و تعالی بر سر بنده

آورد او اولی است به قبول عذر، و ظاهر خبر آنست که بواسطه مرض ترک نافله می توان کرد و ممکن است که اعم از نافله و فریضه باشد و مراد این باشد که اگر نتواند ایستاده نشسته به جا آورد و هم چنین تا جمیع مراتب عذر معذور است و نمازش مقبول است.

و در حدیث موثق کالصحیح از سدیر منقول است که به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که شما نماز نشسته می کنید فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۸

تا پیر شده ام و فربه شده ام نمازهای نافله را نشسته می کنم.

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که بیمار ایما می کند یعنی با تعذر رکوع و سجود صحیحاً.

[نماز غیر قادر بر قیام]

(«و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل هل یصلح له ان یستند إلی حائط المسجد و هو یصلی او یضع یدیه علی الحائط و هو قائم من غیر مرض و لا - علیه فقال لا باس و عن الرجل یكون فی صلاه فریضه فیقوم فی الزکعتین الاولین هل یصلح له ان یتناول جانب المسجد فینهض یتعین به علی القیام من غیر ضعف و لا علیه فقال لا باس به») و به اسانید صحیحه منقولست از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند آیا تکیه بر دیوار مسجد می تواند کرد و یا دست بر دیوار مسجد می تواند گذاشت در وقتی که ایستاده باشد بی مرضی و بی علتی حضرت فرمودند که باکی نیست، و سؤال کردم از شخصی که در نماز واجب باشد و

در دو رکعت اول خواهد که بر خیزد آیا دست به دیوار مسجد می تواند گذاشت که مدد او باشد در برخاستن بی ضعفی و بی علتی فرمودند که باکی نیست، و قریب باین است موثقه عبد الله بن بکیر و سعید بن یسار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در جواز تکیه کردن بر عصا و دیوار در حالت نماز، و اکثر علما حمل کرده اند این اخبار را بر تکیه کردنی که اگر محل تکیه را بردارند مصلی نیفتند چون در صحیح ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تکیه مکن بر دیوار و درخت و امثال آن در حالت صلاه مگر آن که بیمار باشی و تقی الدین حلبی این روایت را حمل بر کراهت کرده است و عمل به اخبار سابقه کرده است و ظاهر می شود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۱۹

صدوق نیز چنین کرده باشد و این قول قوی است اگر چه احوط عمل به مشهور است و الله تعالی يعلم.

(«و قال حماد بن عثمان قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه قد اشتد علي القيام في الصلاه فقال اذا اردت ان تدرک صلاه القائم فاقرا و أنت جالس فاذا بقى من السوره آيتان فقم و اتم ما بقى و ارکع و اسجد فذاک صلاه القائم») و به اسانید صحیح منقولست از حماد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که دشوار است بر من ایستادن در نماز حضرت فرمودند که هر گاه خواهی که ثواب نماز ایستاده داشته باشی پس قرائت را نشسته بخوان پس چون دو آیه از

سوره مانده باشد برخیز و سوره را تمام کن و برکوع رو و به سجود رو که این نماز ایستاده است چون قیام پیش از رکوع رکن است و آن را ایستاده کرده است همانست که نماز ایستاده کرده است.

و به همین عنوان بسند صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست و قریب باین صحیحه ابان از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و اکثر اصحاب حمل کرده اند این احادیث را بر نافله و ممکن است تعمیم آن چنانکه شامل فریضه نیز باشد هر گاه پیر یا ضعیف یا بیمار باشد و نتواند که همه نماز را ایستاده به جا آورد و تواند که قیام پیش از رکوع را ایستاده به جا آورد و همه باین عمل کرده اند.

[نافله نشسته]

(«و سال سهل بن الیسع ابا الحسن الاوّل صلوات الله علیه عن الرجل یصلی النّافله قاعدا و لیست به عله فی سفر او حضر فقال لا یاس به») و در حسن کالصحیح منقول است از سهل ثقه که گفت سؤال نمودم از حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که نماز نافله را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۰

نشسته کند بی علتی در سفر یا حضر حضرت فرمودند که باکی نیست و حدیث سدید صیرفی نیز بر جواز گذشت و لیکن با علت پیری.

(«و قال ابو بصیر قلت لأبی جعفر صلوات الله علیه انا نتحدّث و نقول من صلّی و هو جالس من غیر عله کانت صلاته رکعتین برکعه و سجدتین فقال لیس هو هكذا هی تامّه لکم») در موثق از ابو بصیر منقولست که گفت عرض نمودم به

خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بما حدیث رسیده است و چنین اعتقاد داریم که هر که نماز نشسته کند بی علتی دو رکوع را به یک رکوع حساب می کند، و دو سجود را به یک سجود پس دو رکعت به یک رکعت محسوب باشد حضرت فرمودند که چنین نیست بلکه تمام محسوبست از جهت شما یعنی نشسته شما به جای ایستاده محسوبست و مراد از شما شیعیان ائمه معصومین است و احتمال دارد که مراد شما پیران و ضعیفان باشد و مراد از علت مرض باشد اگر چه دو رکعت به یک رکعت حساب کردن بهتر است.

چنانکه منقول است در حدیث کالصحیح از حسن صیقل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی نشسته نماز کند با قدرت بر ایستادن به جای هر یک رکعت دو رکعت نماز بگذارد.

و کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که تنبلی داشته باشد یا ضعیف باشد و نماز نافله را نشسته گذارد چونست حضرت فرمودند که دو رکعت را به یک رکعت حساب می کند.

[نحوه نشستن]

(«و روی عن حمran بن اعین عن احدهما صلوات الله علیهما قال کان ابی صلوات الله علیه اذا صلّى جالسا ترّبع فاذا رکع ثنی رجلیه») و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۱

شیخ بسند صحیح روایت کرده است از حمran از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که پدرم سید الساجدین یا باقر علوم النیین صلوات الله علیهما وقتی که نشسته نماز می کردند مربع می نشستند و چون برکوع

می رفتند کج می کردند پاهای خود را، و مراد از تربیع این است که زانوها را از زمین بردارند و کف پاها و نشستگاه بر زمین باشد، و مراد از میل پاها آنست که پاها در زیر بدن باشد و زانوها بر زمین باشد و زور بر شکم پاها داشته باشد و آن قدر کج شود که در حالت رکوع ایستاده کج می شد واجبا و یا آن مقدار که سرش محاذی زانوها شود و این نحو بر سبیل استحباب است چون اخبار بسیار وارد شده است که هر نحو که خواهد بنشینند و این استحباب شامل نافله است و فریضه با عذر.

(«و روی معاویه ابن میسره أنه سال ابا عبد الله صلوات الله عليه أ يصلّي الرجل و هو جالس مترّبّع و مبسوط الرّجلين فقال لا بأس بذلك») و بسند صحیح منقول است از ابن میسره که کتاب او معتمد بوده است که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آیا نماز می تواند کرد مرد نشسته که چهار زانو نشسته باشد، یا مربع به تفسیری که سابقا گذشت و یا پاها را دراز کند حضرت فرمودند که باکی نیست اگر چه چهار زانو نشستن کراهت دارد و لیکن در بعضی از اخبار وارد شده است که چهار زانوی مکروه آنست که چهار زانو بنشینند و یک پا را بر دارد و بر بالای زانوی دیگر گذارد و این نشستن متکبران است اگر چه ممکن است که این نوع کراهتش بیشتر باشد.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه في الصلاة في المحمل صلّ مترّبعا و ممدود الرّجلين و كيف ما أمكنك»)

از آن حضرت صلوات اللہ علیہ در نماز در کجاوه و امثال آن که فرمودند که چهار زانو نماز کند و پا دراز کرده و هر نحو که ممکنست باشد، و اشعاری دارد که با مشقت درست نشستن چنین نماز می توان کرد و ظاهرش نافله است چنانکه صریحا وارد شده است در اخبار صحیحہ که نماز نافله را در محمل می توان کرد و هم چنین در اخبار صحیحہ وارد شده است که نماز نافله را پیاده در راه رفتن می توان کرد و در سفر و در حضر نیز سواره می توان کرد.

[نماز با ایما]

(«و روی عن ابراهیم بن ابی زیاد الکرخیّ انه قال قلت لأبی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ رجل شیخ کبیر لا یتطیع القیام إلی الخلاء لضعفه و لا یمکنه الرکوع و السجود فقال لیوم برأسه ایما و ان کان له من یرفع الیه الخمره فلیسجد فان لم یمکنه ذلك فلیوم برأسه نحو القبلة قلت فالصّیام قال اذا کان فی ذلك الحدّ فقد وضع اللہ عنه فان کان له مقدره فصدقه مدّ من الطّعام بدل عن کلّ یوم احبّ إلیّ فان لم یکن له یسار فلا شیء علیه») و در صحیح از ابن ابی عمیر از ابراهیم بغدادی که کتاب او معتمد است منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که مردی پیر بسیار پیر است که نمی تواند به ادب خانه رفتن به سبب ضعف و ممکنش نیست رکوع و سجود حضرت فرمودند که از جهه رکوع و سجود ایما کند بسر و اگر کسی باشد که سجاده

افرکه بیدک و صلّ) و در حسن کالصحیح از بکیر منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شخصی را دید که خون از بینی خود بیرون آورد بانکه دست در بینی کرد و خونی بیرون آورد پس حضرت اشاره به او فرمودند که دست بر هم مال و خون را بیندازد و نماز کن و محمول است بر آن که خون خشک باشد یا اندکی باشد که چون به انگشت دیگر مالیده شود هر دو مقدار در هم نبوده باشد.

و در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقول است در شخصی که دست در بینی کند در نماز و خونی به بند چه کند حضرت فرمودند که اگر خشک باشد بیندازد و باکی نیست.

و در قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که اگر دست در بینی کنی در حالت نماز و خونی تر بیرون آید که روان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۴

نشود پس بدست بمال تا خشک شود.

(«و سال لیث المرادی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یرعف زوال الشمس حتی یدهب اللیل قال یومی ایماء برأسه عن کلّ صلاه» صدوق سند خود را بلیث ثقه ذکر نکرده است و ظاهرا از کتاب او برداشته است و اکثر اوقات احادیث لیث را از عبد الله ابن مسکان روایت می کند و طریقیش بعبد الله صحیح است پس ظاهرش صحه باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که خون از بینی او روان شود از پیشین و بند نشود تا اکثر شب برود چه کند

حضرت فرمودند که ایما می کند به سرش از جهت رکوع و سجود در همه نمازها تا بند شود.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که خون از بینی او آید و بند نشود تا وقت نماز داخل شود حضرت فرمودند که به چیزی از پنبه و امثال آن بینی را پر می کند و نماز می کند و نماز را طول نمی دهد اگر ترسد که خون روان شود و حضرت فرمودند که اگر در نماز واجب پیش از فارغ شدن از آن رو را از قبله بگردانی نماز را اعاده کن اگر التفات فاحش باشد یعنی رو کند به پشت قبله یا به بدن بگردد و الله تعالی يعلم و مثل این حدیث است در رعا ف حدیث موثق سماعه از آن حضرت صلوات الله علیه.

(«و روی عمر بن اذینه عنه صلوات الله علیه انه ساله عن الرجل یرعف و هو فی الصلاه و قد صلّى بعض صلواته فقال إن کان الماء عن یمینه او عن شماله او عن خلفه فلیغسله من غیر ان یتلفت و لیبن علی صلواته فان لم یجد الماء حتّی یتلفت فلیعد الصلاه قال و القی ء مثل ذلك») و بسند صحیح منقول است از ابن اذینه از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۵

صلوات الله علیه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که خون از بینی او روان شود در نماز و بعضی از نماز را کرده باشد پس حضرت فرمودند که اگر آب از جانب راست او یا جانب چپ او یا

پشت سر او باشد بینی خود را بشوید بی آن که رو از قبله بگرداند و از آنجا گرفته نماز را تمام کند و اگر آب بهم نرسد تا از قبله بگردد نماز را اعاده کند و فرمودند که قی نیز چنین است یعنی اگر آب نزدیک باشد بشوید و الا اعاده کند و حمل می توان کرد که تشبیه در جزو اول باشد نه در اعاده یا آن که پشت بقبله کرده باشد اعاده کند.

[انحراف از قبله]

(«و فی روایه ابی بصیر عنه صلوات الله علیه ان تکلمت او صرفت وجهک عن القبلة فاعد الصلاه») و در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که اگر سخن گفته باشی یا رو از قبله گردانیده باشی نماز را اعاده کن، و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که او را رعا ف یا قی واقع شود در نماز چه کند حضرت فرمودند که می رود و بینی را می شوید و نماز را تمام می کند پس اگر سخن گفته باشد نماز را اعاده کند و وضو را اعاده نمی کند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که خون از بینی او سر کند در نماز حضرت فرمودند که اگر آبی به هم رسد در جانب راست یا چپ او در برابرش رو بقبله ازاله کند خون را و نماز را تمام کند، و اگر بهم نرسد تا رو از قبله بگرداند یا سخن بگوید پس نمازش باطل است.

و در

صحیح از ابن وهب منقول است که گفت آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از رعاف که آیا می شکنند وضو را حضرت فرمودند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۶

شخصی را در اثنای نماز رعاف شود و آبی نزد او باشد یا کسی باشد که بسر اشاره به او کند که آبی از جبهه او بیاورد بشوید، و بنا گذارد بر آن نماز، و قطع نکند نماز را.

و در حسن کالصحیح از اسماعیل منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در نماز جماعت باشد در نماز واجب و رعاف سر کند چه کند حضرت فرمودند که بیرون می رود پس اگر پیش از آن که سخن کند آبی بیابد ازاله خون کند و بنا بر نماز گذارد.

و امّا خبر صحیحی که وارد شده است که رعاف باطل می کند نماز را محمول است بر رعافی که مستلزم استدبار یا فعل کثیری شود که او را نماز گذارنده نگویند یا سخن کند، و هم چنین صحیحه علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در نماز باشد و کسی چیزی را بر سرش زند و خونین شود پس روانه بشود و آن را بشوید و سخن نکند تا بهمان مسجد برگردد و آیا اعتماد بر آن نماز می کند که بنا نهد یا نماز را از سر می گیرد حضرت فرمودند که از سر می گیرد و بنا نمی نهد بر گذشته چون غالب اوقات فعل کثیر می شود، و ظاهر حدیث نیز اشعاری دارد بر انحراف از قبله و از این اخبار ظاهر

شد که کلام عمداً مبطل نماز است و دیگر خواهد آمد.

(«و قال له ابو بصير اسمع العطسه فاحمد الله عزّ وجلّ و اصلّى على النّبىّ صلى الله عليه و آله و انا فى الصّلاه قال نعم و ان كان بينك و بين صاحبك اليّم و قال الاعمى اذا صلّى لغير القبلة فان كان فى وقت فليعد و ان كان قد مضى الوقت فلا يعيد») و بسند موثق منقول است از ابو بصير که گفت به آن حضرت صلوات الله عليه عرض کردم که من می شنوم کسی

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۲۷

که عطسه می کند و من حمد می کنم حق سبحانه و تعالی را و صلوات بر محمد و آل او می فرستم و در نمازم حضرت فرمودند که بلی خوبست و تسمیت عاطس بکن و اگر چه فاصله میان تو و او دریا باشد چون از حقوق مؤمن آنست که چون او عطسه کند تسمیت او کنند به گفتن یرحمک الله یا بحمد و صلوات.

و دیگر حضرت فرمودند که هر گاه اعمی نماز کرده باشد و بعد از آن ظاهر شود که رو بغیر قبله کرده بوده است پس اگر وقت باقی باشد نماز را اعاده کند و اگر وقت بیرون رفته باشد اعاده نمی کند نماز را و احادیث بر این مضمون بسیار وارد شده است و اصحاب به آن عمل کرده اند، و هم چنین اگر خودش عطسه کند حمد می کند حق سبحانه و تعالی را در نماز چنانکه دلالت می کند بر آن صحیحه حلبی و غیر آن، و احادیث متواتره وارد شده است در آن که چون از چون از جمله حقوق مؤمن بر مؤمن

آنست که چون عطسه کند او را تسمیت کند و به سین و شین هر دو آمده است.

و در حسن کالصحیح وارد است که چون کسی عطسه کند بگوید الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بینه، و به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه گفتند بعد از عطسه یرحمک الله حضرت فرمودند که یغفر الله لکم و یرحمکم و چون کسی نزد آن حضرت عطسه می کرد حضرت می فرمودند که یرحمک الله و تا سه عطسه را تسمیت می باید کرد و زیاده را در کار نیست.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر که عطسه کند و دست خود را بر استخوان بینی خود گذارد و بگوید الحمد لله رب العالمین کثیرا کما هو اهل و صلی الله علی محمد و آله و سلم از سوراخ بینی چپ او مرغی بیرون آید و آن فرشته ایست که می پرد تا زیر عرش و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۸

از جهه او استغفار می کند تا بروز قیامت و ظاهرش آنست که به سبب حمد و صلوات این فرشته مخلوق می شود.

و مرویست از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که پرسیدند از آن حضرت از عطسه و علت حمد الهی فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی نعمتهای بسیار بر بنده دارد و بنده فراموش می کند حمد را حق سبحانه و تعالی او را به عطسه می آورد تا به یاد آورد نعم الهی را و شکر الهی به جا آورد.

[کلام بی جا]

(«و روی عن الفضیل بن یسار انه قال قلت لأبی جعفر صلوات الله علیه اکون فی الصلاه فاجد غمزا

فی بطنی او ازا او ضربانا فقال انصرف و توضاً و ابن علی ما مضی من صلاتک ما لم تنقض الصلاه بالكلام متعمدا فان تکلمت ناسیا فلا شیء علیک و هو بمنزله من تکلم فی الصلاه ناسیا قلت و ان قلب وجهه عن القبلة قال نعم و ان قلب وجهه عن القبلة» (و بسند صحیح منقول است از فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که من در نمازم و پیچشی در شکم خود می یابم یا صدایی و در نسخه اذی یعنی آزاری یا قرقری پس حضرت فرمودند که روانه شو و وضو بساز و بنا نه بر آن چه کرده از نماز ما دام که نماز را باطل نکنی به سخن گفتن عمدا، پس اگر از روی فراموشی سخن به گویی بر تو چیزی نیست و این بمنزله کسی است که در نماز سهوا سخن کند گفتم اگر چه رو از قبله بگرداند حضرت فرمودند که اگر چه رو از قبله بگرداند.

و این حدیث مشتمل است بر چند چیز یکی آن که اصل صدا ناقص باشد و محمول است بر آن که بی اختیار او جدا شود چنانکه غالباً چنین است که بعد از جدا شدن باد از شکم بند نمی شود، و اما بنا نهادن بر آن محمول است بر آن که مبطون باشد به قرینه فعل مضارع که دلالت بر دوام دارد یا حمل کنیم بر استحباب وضو اگر نیاید، و احتمال اظهر آنست که مضایقه نکند در آمدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۲۹

چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که

نمازی نیست مرد حاقن و زن حاقنه را و آن بمنزله کسی است که نجاست در جامه اش باشد، و حاقن آنست که بر خود پیچد بول و غایط و ریخ را اگر چه اصحاب حمل کرده اند بر آن که قبل از شروع در صلاه چنین باشد که اگر در اثنای نماز واقع شود واجبت ضبط خود کردن و آن ظاهر نیست چنانکه خواهد آمد، دیگر رو گردانیدن از قبله را نقل کرده اند بر آن که رو به جانب یمین و یسار شود که اگر التفات فاحش باشد بانکه رو به پشت کند یا بدن را بگرداند نمازش باطل است چنانکه گذشت.

و در حدیث صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در نماز باشد و گمان کند که جامه اش دریده است یا نجاستی به آن رسیده است آیا جایز است که نظر کند به آن یا دست بمالد حضرت فرمودند که اگر در پیش جامه اوست یا در جانب راست و چپ آن باکی نیست نظر کردن و اگر در پشت سر است خوب نیست نظر کردن.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر در نماز واجب پیش از فارغ شدن از نماز رو از قبله بگردانی نماز را اعاده کن اگر التفات فاحش باشد یعنی رو به پشت باشد و اگر بعد از تشهد باشد اعاده مکن و ظاهر این حدیث استحباب سلام است.

و در صحیح زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

فرمودند که التفات قطع می کند نماز را هر گاه بجمیع بدن باشد و محمول است بر این صحیحه محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که آیا در نماز التفات می توان کرد حضرت فرمودند که نه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۰

انگشتان را نیز نشکند اگر چه ممکن است که نهی را اعم از حرمت و کراهت بگیریم بانکه التفات بیمین و یسار مکروه باشد و به پشت حرام باشد، و ظاهر اخبار آنست که رو به جانب پشت کردن آنست که رو را به جانب راست و چپ کنند پشت سر را به بینند نه آن که رو محاذی پشت شود زیرا که این فرض نادرست و اکثر مردمان را ممکن نیست و ظاهر است که چیزی غیر ممکن عادی را ائمه معصومین صلوات الله علیهم بیان حکم آن نمی کنند بلکه اظهر آنست که مذکور شد چنانکه بعد از تدبّر در اخبار خلاف آن محتمل نیست و الله تعالی يعلم.

[شخصی که او را پیچش شکمی باشد]

(«و سال عبد الرحمن بن الحجاج ابا الحسن صلوات الله علیه عن الغمز يصيب الرجل في بطنه و هو يستطيع ان يصبر عليه أ يصلّي على تلك الحاله ام لا يصلّي فقال ان احتمل الصبر و لم يخف اعجالا عن الصلاه فليصل و ليصبر») و در حسن كالصحيح از عبد الرحمن منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که او را پیچش شکمی باشد و می تواند که بر آن صبر کند و حدث نکنند آیا با این حال نماز می کند یا نماز نمی کند چون حاقن است حضرت فرمودند که

اگر صبر تواند کرد، و سبب تعجیل در نماز کردن نباشد پس باید که نماز کند و صبر کند و بحسب مفهوم دلالت بر این می کند که اگر سبب تعجیل شود و از حضور قلب باز ماند قطع نماز می تواند کرد و احتمال آن هست که باد یا حدث دیگر را دفع کند و وضو بسازد و بنا کند در این صورت و لیکن چون دلالت مفهوم ضعیف است احوط آنست که این نماز را با این حال تمام کند و احتیاطا نمازی دیگر بکند با حضور قلب و توجه تام، و بهتر آنست که قبل از صلاه به بیت الخلا رود و خود را خالی سازد از باد و سایر احداث چنانکه گذشت.

و در حدیث کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۱

منقول است که فرمودند که نماز مکن در حالتی که یابی در خود چیزی از بول و غایط را.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که قطع نمی کند نماز را مگر رعاف و مگر صدایی که در شکم باشد پس تا توانید مبادرت کنید به این ها بانکه پیش از نماز دفع اینها بکنید و اگر در نماز حاصل شود پیش از آن که باد بیرون آید یا حدث بجهد نماز را بکنید یا اینها را واقع سازید و بعد از آن نماز را از سر گیرید یا بنا نهید و چون این احتمالات هست استدلال به این حدیث نمی توان کرد.

[خنده در نماز]

(«و قال الصادق صلوات الله علیه لا یقطع التَّبَسُّمُ الصَّلَاةَ وَ یقطعها القهقهه و لا ینقض الوضوء») و بسند

موفق از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از خندیدن آیا قطع می کند نماز را حضرت فرمودند که اما تبسم که صدا نداشته باشد نماز را قطع نمی کند و قهقهه که با صداست قطع می کند نماز را و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که قهقهه وضو را نمی شکند و نماز را می شکند و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از جمعی که از آن حضرت شنیدند که فرمودند که تبسم در نماز نماز و وضو را نمی شکند و قطع نماز نمی کند مگر خنده که قهقهه داشته باشد و در لغت قهقهه خنده را می گویند که صدا مکرر شود چنانکه ظاهر لفظ قهقهه است یا خنده سخت را می گویند و علی ای حال لازم دارد که صدایی داشته باشد و چون بعضی از عامه قهقهه را ناقض وضو می دانند تصریح فرمودند بعدم نقض.

باب التَّسْلِيمِ عَلَى الْمُصَلِّي

(«سأل محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه عن الرجل يسلم على القوم في الصَّيْلَةِ فقال اذا سلّم عليك مسلم و أنت في الصَّيْلَةِ فسلم عليه تقول السَّلام عليك و اشر يا صبعك») و كالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که سلام کند بر جمعی در نماز پس حضرت فرمودند که هر گاه مسلمانی سلام کند بر تو و در نماز باشی پس تو سلام کن بر او و می گویی السَّلام عليك یعنی رحمت الهی و سلامتی از آفات بر تو باد و به انگشت اشاره کن که بفهمد که جواب

سلام او داده یعنی آهسته جواب بده و بمثل آن چه او گفته است جواب ده، و لهذا نگفت که جواب ده بلکه تو سلام کن بر او و آن چه وارد شده است از جواب آهسته ظاهرا بر سیل تقیه یا اتقاء وارد شده است چون جمعی از عامه جواب سلام را در نماز جایز نمی دانند و جمعی گفته اند که به اشاره جواب دهد پس چون خوف ضرر هست جائی که تقیه باشد آهسته جواب دهد و اشاره کند و اگر تقیه نباشد جواب بگوید به نحوی که او بشنود.

چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که داخل شدم بر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آن حضرت در نماز بود گفتم السلام عليك حضرت فرمودند که السلام عليك گفتم چه حال داری حضرت جواب ندادند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۳

چون حضرت از نماز فارغ شدند عرض کردم که رد سلام در نماز می باید گفت حضرت فرمودند که بلی بمثل آن چه به او گفته اند.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از کسی که در نماز بر او سلام کنند حضرت فرمودند که رد می کند به سلام عليكم و نمی گوید عليكم السلام به درستی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده بود و نماز می کرد عمّار ابن یاسر بر آن حضرت گذشت و بر آن حضرت سلام کرد حضرت چنین جواب دادند.

(و سال عمّار السّاباطی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن التّسلیم علی المصلی فقال اذا سلّم عليك رجل من المسلمین و أنت فی الصّلاه

فردّ علیه فیما بینک و بین نفسک و لا- ترفع صوتک) و در موثق از عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سلام کردن بر نماز گذارنده حضرت فرمودند که هر گاه شخصی از مسلمانان بر تو سلام کند و تو در نماز باشی پس ردّ سلام او بکن آهسته که خود بشنوی و آوازت را بلند کن و این حدیث نیز محمول است بر تقیه یا اتقا چنانکه گذشت.

(و روی عنه منصور بن حازم أنّه قال اذا سلّم علی الرّجل و هو یصلّی یردّ علیه خفیاً كما قال) و بسند حسن کالصحیح و صحیح منقول است از منصور بن حازم که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی سلام کند بر مردی که او نماز کند جواب سلام او می گوید چنانکه او سلام کرده است آهسته عبارت شیخ چنین است که هر گاه شخصی بر تو سلام کند.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه سلّم عمّار علی رسول الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۴

صلی الله علیه و آله و هو فی الصیلاه فردّ علیه ثمّ قال ابو جعفر صلوات الله علیه انّ السیلام اسم من اسماء الله عزّ و جلّ) و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که عمار بن یاسر سلام کرد بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آن حضرت در نماز بودند پس حضرت رد سلام کردند بر او پس حضرت فرمودند که سلام اسمی است از اسمای حق سبحانه و تعالی حاصل حدیث آنست که چون عامه قایل نیستند به

جواب سلام با آن که از عبد الله بن مسعود روایت کرده اند که گفت ما سلام می کردیم بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آن حضرت جواب ما می داد، حضرت اولاً استدلال بفعل حضرت فرمودند و فعل حضرت حجت است و عامه گفته اند که سلام کلام آدمی است و در نماز کلام آدمی نمی باشد حضرت جواب فرمودند که سلام از اسماء الهی است و در این عبارت دعاست و دعا جایز است به اجماع پس بنا بر آن که اسم باشد معنی آن چنین می شود که خدا یعنی رحمت او و لطف او شامل حال شما باد و این معنی بطن است و ظهر آن سلامتی از آفاتست چنانکه گذشت و اگر سلام به لفظی غیر صحیح گوید یا عبارات غیر سلام گوید احوط آنست که آیه مشتمل بر سلام باشد بخواند و جزم بوجوب نمی توان کرد چون ظهوری ندارد و عموم آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه شما را تحیتی کنند شما نیز تحیت کنید بهتر از تحیت ایشان یا رد کنید تحیت ایشان را، و اکثر بر آنند که تحیت سلامست در آیه و چون در لغت بمعنی بقا و ملک آمده است پس دغدغه می شود که هر قسم دعایی که مشتمل بر حیاه و بقا باشد رد آن باید کرد و احوط آنست که در غیر نماز نیز ترک نکند و مشهور میان اصحاب آنست که سلام بر مصلی کراهت ندارد از جهت حدیثی که بزنی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۵

گاه داخل شوی در مسجد و مردمان نماز کنند پس بر ایشان سلام کن و چون کسی بر تو سلام کند رد کن بر او که من چنین می‌کنم.

و در اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم وارد شده است که از جمله چیزهایی که سبب آمرزش گناهان و رفع درجات مؤمنان و کفاره معاصی ایشان است افشاء سلام است یعنی بهر که رسد از مؤمنان بر ایشان سلام کند از پیر و جوان و فقیر و غنی و آشنا و بیگانه و هم چنین اطعام طعام بهر که باشد، و دیگر شبها به عبادت الهی بودن در وقتی که همه کس در خواب باشد.

و کالصحيح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که سلام کردن سنت است و جواب دادن واجبست و هر که پیش از سلام با شما سخن کند او را جواب مدهید، و اولی به رحمت الهی کسی است که ابتدا کند به سلام و حق سبحانه و تعالی دوست می‌دارد افشاء سلام را و بخیل کسی است که بخل ورزد به سلام، و چون سلام کنید بلند سلام کنید تا اگر جواب ندهند آزرده نشوید که سلام کردم و جواب نداد و هم چنین جواب سلام را بلند بگوئید تا آنها ملول نشوند که سلام کردیم و جواب نشنیدیم.

و سلام و جواب آن را، و عطسه و جواب آن را و مطلق دعا را سنت است که بلفظ جمع بگویند و قصد جمیع مؤمنان کنند و چون سلام کنید تمامی تحیت به مصافحه است نسبت به مقیم و نظر

به مسافر که وارد شود تمامی تحیت بعد از سلام دست در کردن یکدیگر کردن است و اگر تحیتی بغیر سلام کنند اولاً سنت است که بعد از آن سلام بگویند و بهتر آنست که اول سلام کنند و دیگر تواضعات دیگر چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه داخل شوید در خانها پس سلام کنید بر یکدیگر که سلام تحیتی است از جانب حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۶

و تعالی که او فرستاده است یا سلام الهی را بر یکدیگر بکنید و با برکت است و طیب و نیکوست خود را از این سعادات محروم مکنید.

و سنت است که کوچک بر بزرگ سلام کند، و کسی که می گذرد سلام کند بر کسی که نشسته است، و اندک بر بسیار، و سواره بر پیاده، و اسب سوار بر استر سوار، و استر سوار بر الاغ سوار، و هر گاه جمعی با هم باشند و داخل شوند در جائی آن کسی که آخر داخل می شود سلام می کند بر جمعی که اول داخل شده اند، و اگر جمعی باشند و یک کس از ایشان سلام کند به جای همه است و از ایشان مجزیست، و اگر جمعی سلام کنند و یک کس از ایشان جواب دهد از باقی مجزیست و بهتر آنست که همه سلام کنند و همه جواب به هند تا همه از دعای همه بهره ور شوند، و اگر در جواب مؤمن و او عاطفه داخل کنند بهتر است که بگویند و علیکم السلام و این و او این کار می کند که سلام او را می گویند با جواب خود گویا گفته است که سلام

تو بر من باد و سلام من بر شما باد اما در جواب غیر مؤمن علیک بگوید مگر تقیه کند از ستیان که علیک السلام بگوید، و در جواب ذمی علیک تنها می گوید بدون و او عاطفه و بدون سلام و سلام تنها نیز می تواند گفت که قصد کند بر من و مؤمنان باد، و اگر ذمی طیب باشد و احتیاج به او داشته باشند سلام صحیح و دعا می توان کرد و به ایشان نفع نمی کند، و اگر مضطر شود به مصافحه یهودی و نصرانی و مجوسی مصافحه بکند و دست خود را بر خاک یا دیوار مالد و اگر مصافحه با ناصبی کند دست خود را بشوید اگر به رطوبت باشد بر سیل و جو بست و اگر به ییوست باشد بر سیل استحباب و احوط آنست که در ذمی نیز این رعایت بکند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که جواب کتابت واجبست مثل جواب سلام و هر که او ابتدا می کند به سلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۷

او اولی است به خدا و رسول یعنی او به رحمت الهی و متابعت رسالت پناهی، یا به اطاعت خدا و رسول او اولی است چون فرمان ایشان برده است در ابتدا به سلام کردن، و چون کتابت نویسد ابتدا کند به بسم الله الرحمن الرحیم، و چون تمام کند و تر باشد خاکی بر آن به پاشد، و هر چه وعده در آن باشد می باید که بعد از آن إن شاء الله بنویسد و اگر ننویسد البته بگوید و کاغذی که نام الهی در آن بوده باشد در دست و

پا نیندازند و نسوزانند و اسم الله را باب دهن پاک نکنند.

باب المصلی تعرض له السباع و الهوام فقتلها

این بابی است در بیان آن که کسی نماز کند و درنده یا گزنده بهم رسد و آنها را بکشد و ظاهراً سباع از سهو نساخ است چون حکایت سباع را در این باب ذکر نکرده است.

(سال الحسین بن ابی العلاء ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یری الحیة و العقرب و هو یصلی قال یقتلها) و کالصحیح و در صحیح از حسین و او ممدوح است منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که مار یا عقرب را به بیند و در نماز حضرت فرمودند که می تواند کشت یا می کشد هر دو را.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرجل تؤذیه الدّابة و هو یصلی قال یلقیها عنه ان شاء او یدفنها فی الحصى) و کالصحیح منقول است که سؤال کرد محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که آزار دهد او را شپش و کیک و کنه و امثال اینها و او نماز کند باشد حضرت فرمودند که اگر خواهد می اندازد و در بعضی از نسخ یلقهاست که امر باشد بتقدیر لام و ظاهراً سهو از نساخ است یعنی بیندازد یا دفن می کند آن را در سنگ ریزه و دفن قرینه آنست که مراد از دابه شپش است و بس.

و مؤید اینست خبر صحیح از ابان از ابن مسلم که گفت حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۳۹

محمد باقر صلوات الله علیه هر گاه شپشی در مسجد می دیدند در سنگ ریزه

دفن می کردند.

و در صحیحہ عبد اللہ بن سنان منقول است کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ اگر بیابی شپشی در اثنای نماز آن را دفن کن در سنگ ریزہ، و مثل اینست قویہ ابو حمزہ و حسنہ کالصحیحہ حسین کہ گفت سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ در نماز باشد و شپشی را بہ بیند حضرت فرمودند کہ آن را دفن کند در سنگ ریزہ و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ نیز چنین می فرمودند.

(و سال الحلبي ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يحتكّ و هو في الصلاه قال لا- باس و ساله عن الرجل يقتل البقه و البرغوث و النملہ و الدباب في الصلاه أ ينقض ذلك صلاته و وضوئه قال لا) و بہ اسانید صحیحہ منقول است از حلبی کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ بدنش خارد و بخاراند در نماز حضرت فرمودند کہ باکی نیست و از آن حضرت سؤال کردم از شخصی کہ پشه و کیک و شپش و مگس را در نماز بکشد آیا اینها نماز را باطل می کند یا وضو را می کند حضرت فرمودند کہ نہ.

(و ساله سماعه بن مهران عن الرجل يكون في الصلاه الفريضة قائما فينسى كيسه او متاعه يخاف ضيعته او هلاکه فقال يقطع صلاته و يحرز متاعه قال قلت فتفلت عليه دابته فيخاف ان تذهب او يصيبه منها عنت فقال لا باس بان يقطع صلاته و يتحرز و يعود إلى صلاته) و در موثق منقول است از سماعه کہ گفت از آن

حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از شخصی که در نماز واجب ایستاده باشد و به خاطرش رسد که کیسه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۰

جائی گذاشته است یا متاعش را فراموش کرده است و می ترسد که اگر نماز را تمام کند و بطلب آن رود دزد برده باشد یا تلف شده باشد حضرت فرمودند که قطع می کند نماز را و متاعش را را ضبط می کند گفتم که اگر چهار پای او در اثنای نماز بجهد و ترسد که برود و به او نرسد یا تعب بسیار کشد در گرفتنش فرمودند که باکی نیست که قطع کند نمازش را و بگیرد آن را و شروع در نماز کند به آن که بنا نهد بر آن اگر فعل کثیر و استدبار و کلام واقع نشده باشد، و از سر گیرد اگر یکی از اینها واقع شده باشد.

و منقولست در قوی کالصحيح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه که هر گاه شخصی نماز کند و به بیند که طفلی متوجه آتش است یا گوسفندی داخل خانه شود و چیزی را فاسد می کند حضرت فرمودند که برود و طفل را نگذارد که به آتش رود و گوسفند را بیرون کند و بنا بر آن نماز گذارد اگر سخن نگفته باشد.

(و سألہ عمّار السّاباطی عن الرّجل یكون فی الصّیّلاه فیری حیّه بحیالہ هل یجوز له ان یتناولها و یقتلها فقال ان کان بینها و بینہ خطوہ واحده فلیخط و لیقتلها و الّا فلا) و در موثق منقولست از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام صادق صلوات الله عليه از شخصی که در نماز بوده باشد و بیند

ماری را در برابر خود آیا جایز است که آن را بگیرد و بکشد حضرت فرمودند که اگر میان مار و میان او یک گام باشد گام بردارد و آن را بکشد و الا متوجه آن نشود و این حدیث محمولست بر آن که خوفی از آن نباشد یا اگر باشد چون فعل کثیر می شود نماز را قطع کند چون اگر یک گام است یک فعل است و کشتن یک فعل است بحد کثرت نمی رسد و حمل بر عدم ضرر اظهر است چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۱

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در نماز باشد و ماری را یا عقربی را به بیند آیا می کشد آن را اگر آزار به او رسانند یعنی خوف ضرر آنها باشد حضرت فرمودند که بلی.

(و روی حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا كنت فی صلاه الفریضه فرایت غلاما لك قد ابق او غریما لك علیه مال او حیة تتخوفها علی نفسک فاقطع الصیلاه و اتبع غلامک او غریمک و اقتل الحیة) و به اسانید صحیحه منقولست از حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در کافی از حریر از شخصی که او را خبر داده بود از آن حضرت صلوات الله علیه و منافات نیست میان هر دو زیرا که اکثر اوقات حریر چنین می کند مانند جمیل و ظاهرا اول از واسطه شنیده بوده اند و در کتاب خود جا داده بودند باز که به خدمت حضرت رسیده اند و از آن حضرت مشافهه شنیده اند در کتاب

خود ذکر کرده اند، و چون کتب او از اصول است نزد قدما فرقی میان هر دو نبوده است گاهی مرسلا نقل کرده اند و گاهی مسندا که فرمودند که هر گاه در نماز واجب باشی و بینی که غلامت گریخت یا شخصی را بینی که مالی از او طلب داشته باشی و خوف گریختن او داشته باشی یا آن که او را ندیده باشی و او ترا نشناسد و رود و جای او را ندانی ماری را بینی که از آن بر نفس خود ترسی بانکه متوجه تو باشد مثلا پس نماز ترا قطع کن و از پی غلام و غریمت برو و مار را بکش حاصل اخبار این شد که اگر خوف از مار نداشته باشی و کشتن آن فعل کثیر نباشد می توان کشتن که مشغول نماز شوی و می توانی که او را بگذاری بحال خود و نماز خود را تمام کنی و اگر از آن خایف باشی واجبست دفع آن کردن پس اگر دفع آن محتاج بکلام یا فعل کثیر یا استدبار بوده باشد قطع می کنی و الا به نامی نهی و هم چنین اگر محتاج نباشد و بفعل آورد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۲

یکی از اینها را نماز باطل می شود و لیکن با احتیاج گناه نیست و بی احتیاج آثم است بنا بر مذهب مشهور میان اصحاب بنا بر آن که قطع بی عذری حرامست و شکی نیست در آن که احوط عدم قطع است بی عذری.

باب المصلی یرید الحاجه

[اشاره به سر و به دست در نماز برای مرد و دست زدن برای زن]

(روی عبد الله بن ابی یعفر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یرید الحاجه و هو فی الصلاه فقال یومی برأسه و یشیر بیده و المرأه اذا

ارادت الحاجه تصفّق) این بابی است در بیان نماز گذارنده اگر کاری داشته باشد چه کند منقول است در صحیح از عبد الله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که کاری داشته باشد در نماز حضرت فرمودند که اشاره بسر و بدست می تواند کرد و اگر زن کاری داشته باشد دست بر هم می تواند تا کسی متوجه او شود و اشاره کند به کاری که دارد.

(«و روی الحلبيّ أنّه سأله عن الرّجل يريد الحاجه و هو يصلّي فقال يؤمى برأسه و یشیر بیده و المرأه اذا ارادت الحاجه و هی تصلّي و تسبّح: تصفّق بیدیه») و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که حاجتی داشته باشد و در نماز باشد حضرت فرمودند که ایماء بسر می تواند کرد، و اشاره بدست می تواند کرد، و تسبیح می تواند گفت و بلند می گوید تا متوجه او شوند، و اشاره کند به مطلوبی که دارد، و زن اگر کاری داشته باشد در نماز دستها را بر هم می زند. و شیخ در تتمه همین حدیث ذکر کرده است که حلبی گفته که از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که در نماز خمیازه کشد و کمان کش کند حضرت فرمودند که از شیطان است و او مالک آن نیست یعنی می باید که مقدمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۴

آن را که پر خوردنست یا بی خوابی است بر طرف کند تا نیاید و می تواند که خمیازه را بر خود شکند و کمانکش نکند به آن اعتبار مکروه است و این زیادتی در کافی نیست با

آن که شیخ از علی بن ابراهیم روایت کرده است مثل کلینی و لیکن ظاهراً شیخ این حدیث را از کتاب علی روایت کرده است و صدوق در اول باب نماز آداب صلاه را ذکر کرده و ظاهراً از فقه رضوی نقل کرده است و عن قریب احادیث مذکور خواهد شد.

(و سأل حنان بن سدير أ يؤمى الرجل في الصلاه فقال نعم قد أوما النبي صلى الله عليه وآله في مسجد من مساجد الانصار بمحجن كان معه قال حنان و لا- اعلم ألما مسجد بنى عبد الاشهل) و در موثق كالصحيح منقول است از حنان که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم که آیا در نماز ایما می توان کرد حضرت فرمودند که بلی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایما کردند در مسجدی از مساجد انصار به عصای سر کجی که با آن حضرت بود یعنی آن حضرت در نماز شخصی را به عصا اشاره فرمودند که بایست یا برو و حنان گفت که گمان دارم که حضرت فرموده باشند که مسجد قبیله عبد الاشهل بود از قبایل انصار و اشهل اسم بتی بوده است و پدر این قبیله در جاهلیت مسمی بعد الاشهل بود.

(«و سأل عمار بن موسى عن الرجل يسمع صوتا بالباب و هو في الصلاه فيتحنح لتسمع جاريتها او اهله لتأتیه فیشیر إليها بیده ليعلمها من الباب لتتظر من هو فقال لا- باس به و عن الرجل و المرأه يكونان في الصلاه و يريدان شيئاً أ يجوز لهما ان يقولا سبحان الله قال نعم و يؤمیان إلى ما يريدان و المرأه اذا ارادت

شیئا ضربت علی فخذیها و هی فی الصّلاه» و در موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که صدای در خانه را بشنود و او در نماز باشد پس تنحنح کند تا کنیزک او یا اهل او صدای تنحنح را بشنوند و نزد او آیند پس بدست اشاره کند و به او بفهماند که برو بین که در خانه را می زند پس حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن حضرت سؤال کردم از مرد یا زن اگر در نماز باشند و چیزی خواهند آیا جایز است ایشان را که سبحان الله بگویند تا متوجه ایشان شوند و اشاره کنند به آن چه اراده دارند حضرت فرمودند که بلی ایما می توانند کرد بهر چه خواهند و لیکن زن اگر در نماز باشد دست بر رانهای خود بزند یعنی سبحان الله را بلند نگوید مبادا نامحرمی صدای او را بشنود.

[کار غیر مخل به نماز]

(و روی محمد بن بجیل اخو علی بن بجیل قال رأیت ابا عبد الله صلوات الله علیه یصلی فمرّ به رجل و هو بین السجدةین فرماه ابو عبد الله صلوات الله علیه بحصاه فاقبل الرجل الیه) و در صحیح منقول است از محمد برادر علی که صاحب کتاب معتمد است که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که نماز می کردند و شخصی گذشت بر آن حضرت و آن حضرت در میان دو سجده بود سنگ ریزه به جانب او انداختند و آن مرد متوجه حضرت شد و ظاهرا در نماز نافله بوده باشند و کار ضروری به او

داشته باشند یا بواسطه بیان جواز کرده باشند و اگر نه مرتبه ایشان از آن اعظم است که در نماز چنین کنند و الله تعالی يعلم.

(و روی عن ابی زکریّا الاعور قال رأیت ابا الحسن صلوات الله علیه یصلّی قائما و إلى جانبه رجل کبیر یرید ان یقوم و معه عصی له فاراد ان یتناولها فانحطّ ابو الحسن صلوات الله علیه و هو قائم فی صلاته فناول الرّجل العصا ثمّ عاد إلى موضعه إلى

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۶

صلاته) و در صحیح منقولست از ابو زکریا که مشهور است به کنیت و اسمش مذکور نیست در رجال و ثقه است و شیخ در رجال به کنیت او را ذکر کرده است با توثیق و در تهذیب در این حدیث زکریّا نقل کرده است و ظاهرا سهو قلم است گفت دیدم حضرت امام موسی کاظم را که ایستاده بود در نماز و در جانب او مردی بود پیر و می خواست که برخیزد و عصائی داشت می خواست که آن را بر دارد و حضرت کج شدند در حالت قیام نماز و عصا را برداشته و بان پیر دادند و به جای خود رفتند در نماز و لفظ إلى موضعه در تهذیب نیست و نبودنش اظهر است چنانکه از حدیث ظاهر است زیرا که اگر حضرت رفته بودند به مکانی دیگر البته راوی ذکر می کرد چون فعل کثیر می شد بحسب اصطلاح اصحاب اگر چه ظاهر اخبار اینست که امثال این کارها اگر چه سه فعل شود آن را کثیرا نمی گویند یا سبب بطلان نماز نمی شود چنانکه گذشت و خواهد آمد سیما هر گاه طاعت باشد مثل این حدیث چون

اعانت پیر مؤمن ثوابست.

(وقال ابو حبيب ناجيه لأبى عبد الله صلوات الله عليه ان لي رحي اطحن فيها السمسم فاقوم فاصلي و اعلم ان الغلام نائم فاضرب الحائط لأوقفه قال نعم أنت في طاعه ربيك تطلب رزقك لا- باس) و بسند صحيح حسن منقول است از ناجيه كه كنيته ابو حبيب است كه عرض نمود به حضرت، و ظاهر كلام صدوق آنست كه از كتاب او نقل کرده باشد از او و از كافي و تهذيب ظاهر مي شود كه ابو الوليد است كه مثنى بن راشد حنط باشد چنانكه از سند صدوق ظاهر مي شود و در كتابين در صحيح روايت کرده اند از بز نظی از ابو الوليد كه گفت من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نشسته بودم كه ناجيه ابو حبيب از آن حضرت سؤال كرد و گفت حق سبحانه و تعالی مرا فدای تو گرداند به درستی كه مرا آسیایی هست كه كنجد در آن خورد می كنم و روغن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۷

می گیرم و بسیار است كه به نماز شب بر می خیزم و می پایم از ایستادن آسیا از گردش كه غلامی كه آسیابانی می كند خواب رفته است من دست به دیوار می زنم كه غلام را بیدار كنم آیا جایز است حضرت فرمودند كه بلی تو در طاعت پروردگاری و طلب روزی می كنی باکی نیست، و باکی نیست در كتابين نیست با اندك تغییر لفظی و در اخبار سابقه گذشت كه در اثنای نماز دفع ماره و مار می توان كرد هر چند مرور ماره ضرر به نماز ندارد و هر چند خوف گزیدن مار نباشد.

و در حدیث صحیح منقولست از مسمع كه

گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که گاه هست نماز می کنم و کنیزک می گذرد بر من او را در بر می گیرم حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث موثق از عمّار منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که زن طفل خود را در نماز بردارد یا در وقت تشهد او را شیر دهد.

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که شخصی در نماز واجب با ذکر خود بازی می کند حضرت فرمودند که چرا چنین می کند عرض کردم که چنین کرد چونست، فرمودند که باکی نیست یعنی نمازش باطل نمی شود.

و در حدیث موثق از صادقین صلوات الله علیهما منقولست که قطع نمی کند نماز را مگر غایط و بول و بادی که بو داشته باشد یا صدا، و احادیث بسیار وارد شده است که نمازی را که مسح سر نکرده باشند باطل است و بعضی گذشت و آن چه گذشت بیان جواز است.

و اگر نه دغدغه در این نیست که نماز مقبول آنست که چنان متوجه نماز بوده باشد که اصلاً در خاطرش غیر حق سبحانه و تعالی نکند و چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۸

حدیث صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که چون مشغول نماز شوی بر تو باد که دل را متوجه نماز سازی که از نماز آن مقدار مقبولست که با حق سبحانه و تعالی بوده باشد و با دست و ریش خود بازی مکن و چیزی بخاطر خود مگذر آن غیر حق

سبحانه و تعالی، و خمیازه مکش و گمان کش مکن، و دست خود را بالای دست منه که این فعل مجوس است و کنایه است که سنیان که چنین می کنند مجوسند و متابعت گبران می کنند لهذا مالک سنت نمی داند و بدعت می داند، و دهان را میند و خود را مجتمع مکن که پاها نزد هم بوده باشد در قیام و در رکوع و سجود گشاده باش مانند شتر لاغر و إقعا مکن یعنی بر پاشنه پا منشین مانند سگان سنیان، و ذراعین را بر زمین فرش مکن مانند شیر و انگشتان را مشکن که اینها همه نقصان نماز است و از روی کسل و تنبلی نماز مکن، و در وقتی که خواب آلوده باشی و پینکی زنی نماز مکن، و می باید که نماز بر تو گران نبوده باشد که اینها از صفات منافقانست به درستی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نماز مکنید در حالت مستی یعنی وقتی که مست خواب بوده باشید، و دیگر فرموده است که چون منافقان مشغول نماز می شوند با کسل و تنبلی مشغول می شوند، و نماز بر ایشان سنگین و گران است، و ریا می کنند در نماز که مردمان ایشان را به بینند که نماز می کنند و یاد نمی کنند خداوند خود را مگر اندکی.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که چون به نماز بایستی بدان که نزد حق سبحانه و تعالی ایستاده ای یعنی در فرمان برداری او از جهت مناجات با او و اگر تو او را نمی بینی پس دل را متوجه نماز کن که هر چه با حق

سبحانه و تعالی مناجات کنی دانی که چه می گویی و آب بینی را مینداز و بینی را پاک مکن و آب دهن را مینداز و انگشتان را مشکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۴۹

به درستی که قومی را حق سبحانه و تعالی معذب ساخت به سبب شکستن انگشتان و به سبب تورک در نماز و صدوق چنین تفسیر کرد تورک را که به سبب ملال داشتن از نماز دستها را در کمر می زدند، و چون سر از رکوع برداری راست بایست تا مفصلهای استخوانهای پشت همه راست شوند، و هم چنین در سر برداشتن از سجده ها، و احادیث بسیار وارد شده است در نهی از عبث در نماز حتی آن که گذشت که با ریش بازی کردن نماز را باطل می کند و حق سبحانه و تعالی در بسیار جائی از قران مدح خاشعان در نماز کرده است.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون داخل شوی در نماز بر تو باد بخشوع و اقبال دل به نماز زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رستگاری یافتند آن جماعتی که در نماز خود خاشعند و جمعی که از لغو اعراض کنندگان اند یعنی در نماز یا اعم و کالصحیح منقولست که چون حضرت سید الساجدین مشغول نماز می شدند بمنزله ساق درخت بودند که هیچ عضوی از اعضای آن حضرت حرکت نمی کرد.

و در صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حضرت سید الساجدین به نماز می ایستادند رنگ مبارک آن حضرت متغیر می شد و چون به سجده می رفتند سر از سجده بر نمی داشتند تا

آن که عرق می ریخت از آن حضرت از حیای حق سبحانه و تعالی.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که چون در نماز رو بقبله کنی رو را از قبله مگردان که نمازت فاسد می شود و چشم را به زیر انداز و به جانب آسمان مکن بلکه می باید که در برابر رو در موضع سجودت بیندازی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۰

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که سزاوار آنست که چون قرائت کند و به آیه رحمت رسد بگوید که اللهم ارزقنا و چون به آیه عذاب رسد بگوید اللهم اعوذ بک منه.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون در عقب امام باشد در نماز جماعت و امام آیه رحمت بخواند طلب کند آن را از حق سبحانه و تعالی، و چون آیه عذاب بخواند پناه برد بحق سبحانه و تعالی از شر آن.

و کالصحیح منقولست از ثمالی که دیدم حضرت سید الساجدین نماز می گذاردند و ردا از دوش مبارک آن حضرت افتاد حضرت آن را درست نکردند تا از نماز فارغ شدند من سؤال کردم که چرا درست نکردید ردا را حضرت فرمودند و یحک یعنی رحمت بر تو باد و یا وای بر تو آیا می دانی که در خدمت که ایستاده بودم به درستی که از بنده نماز مقبول نیست مگر آن چه در آن با خدا باشد پس گفتم فدای تو کردم همه هلاک شدیم یا پس ما همه هالکیم حضرت فرمودند که حاشا بلکه حق سبحانه و تعالی نقصها را تمام می کند

به نوافل.

و در احادیث صحیحیه و حسنه منقول است از صادقین صلوات الله علیهم که بسیار است که از نماز بنده نصف آن را بالا می برند که در نامه عمل او ثبت نمایند یا در لوح، یا ثلث آن را یا ربع یا خمس پس بالا نمی برند مگر آن چه دل بنده با حق سبحانه و تعالی باشد، و مامور به نوافل نشده اند مگر از جهه آن که تمام کنند فرایض را به نوافل و اگر دل با خدا نباشد یا در وقت فضیلت واقع نسازند آن نماز را می پیچند و بر روی صاحبش می زنند، و اما آن چه در صحیحیه زراره وارد شده است از نهی از دست بستن اشهر میان علما حرمت است و خلاف است در بطلان نماز و بعضی گفته اند که مکروه است، و در صحیحیه محمد بن مسلم نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۱

نهی از آن وارد شده است، و در صحیح از حریر منقول است از شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند دست میند که دست بستن فعل مجوس است، و شکی نیست که احوط ترک است و جزم به حرمت و بطلان و کراهت مشکل است بلکه آن چه ظاهر است مرجوحیت است اعم از حرمت و کراهت و بر تقدیر حرمت جزم بطلان مشکل است چون نهی از فعلی است که خارج است از حقیقت صلاه، و مثل این مسأله است گفتن آمین بعد از حمد چنانکه اکثر علما قایل شده اند به حرمت آن و جمعی نقل اجماع نیز کرده اند.

و در حسن کالصحیح منقول است از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عَلَيْهِ كَه فَرْمُودَنَد كَه هَر گَاه دَر عَقَب اِمَام بُوَدَه بَاشِي وَ اُو اَز خَوَانَدَن حَمْد فَاَرِغ شُود بَگُو الحَمْد لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ مَگُو آمِينَ.

وَ كَالصَّحِيح مَنقُولَسْت اَز مَحْمَد حَلَبِي كَه گَفْت عَرَض نَمُودَم بَه خَدَمَت اَن حَضْرَت صَلَوَات اللّٰهُ عَلَيْهِ كَه چُون اَز فَاتِحَه فَاَرِغ شُوم آمِينَ بَگُوِيْم حَضْرَت فَرْمُودَنَد كَه نَه اِمَا اَن چَه وَاَرَد اسْت دَر صَحِيح اَز جَمِيل كَه گَفْت عَرَض نَمُودَم اَز اَن كَه مَرْدَمَان دَر عَقَب اِمَام آمِينَ مِي گُوِيْنَد بَعْد اَز حَمْد اِمَام حَضْرَت فَرْمُودَنَد كَه مَا اِحْسَنَهَا وَ اِخْفَض الصَّوْت بَهَا يَعْني چَه خُوبَسْت وَ اَهْسْتَه فَرْمُودَنَد وَ مَحْتَمَل اسْت كَه وَ اِخْفَض رَا بَلْفِظ اَمْر بَخَوَانَدَن يَعْني آمِينَ رَا اِگَر گُوِيِي بَارِي اَهْسْتَه بَگُو كَه سَبَب اِضْلَال دِيْگَرَان نَشُود وَ مُؤَيِّد اَيْنَسْت اَن كَه خَفْض مَتْعَدِيْسْت وَ اِخْفَاض نِيَاْمَدَه اسْت، وَ شَيْخ مَا رَحْمَه اللّٰهُ مِي فَرْمُودَنَد كَه مَمْكَن اسْت كَه نَافِيَه بَاشَد وَ اِحْسَنَهَا بَلْفِظ مَضَارِع بَاشَد يَعْني مَن اَيْن كَلْمَه رَا نَمِي دَانَم اِگَر دَر وَاَقِع سَنَت بُوَد مِي دَانَسْتَم وَ اِخْفَض رَا دُو اِحْتِمَال مِي دَاد يَكِي اَن كَه مَاضِي بَاشَد يَعْني حَضْرَت اَيْن كَلْمَه رَا اَهْسْتَه فَرْمُودَنَد چُون تَقِيَه بُوَدَه اسْت وَ يَا بَلْفِظ اَمْر بَانَكَه اَهْسْتَه بَگُو يَا اَن كَه آوَاز خُود رَا بَلْنَد مَكْن وَ نَزْد هَمَه كَس نَقْل مَكْن يَا

لِوَامِع صَاحِبَقُرْآنِي، ج ٤، ص: ٣٥٢

اَهْسْتَه سْوَال كَن چَنِيْن مَسْأَلَل رَا كَه اَكْثَر عَامَه مَخَالِف اَهْل بِيْتَنَد اَلَّا مَالِكُ كَه سَنَت نَمِي دَانَد.

وَ رَاوِي حَدِيث آمِينَ دَر طَرَق عَامَه اَبُو هَرِيْرَه اسْت وَ اَبُو حَنِيْفَه اُو رَا ثَقَه نَمِي دَانَد وَ عَمْر دَر مَعَامَلَه بَحْرِيْن بَه اُو گَفْت كَه يَا عَدُوَّ اللّٰهُ وَ عَدُوَّ الْمُسْلِمِيْنَ اِي

دشمن خدا و دشمن مسلمانان و او را ده هزار دینار جریمه کرد که خیانت کرده، و مؤید تقیّه است آن که در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که هر گاه امام بگوید غیر المغضوب عليهم و لا الضّالین من آمین بگویم حضرت فرمودند که ایشان یهود و نصاری اند و بحسب ظاهر این معنی دارد که مغضوب عليهم یهودند و ضالّان نصاری اند، و در واقع این مراد است که جمعی این کلمه را می گویند یهود و نصاری اند، و بحسب معنی اول چون عدول کردند از جواب مطابق بکلام دیگر ظاهر می شود که تقیه بوده است که از مطلوب جواب نداده اند و بنا بر احتمال ثانی تا در مقابل نیست و در حق اراده هر دو معنی است چنانکه در اکثر مواقع تقیه لفظی می گویند که عامه به نحوی فهمند و خاصه به نحوی دیگر و الله تعالی يعلم.

باب ادب المرأه فی الصلاه

[بر زنان اذان و اقامه، و نماز جمعه و جماعت نیست]

(لیس علی المرأه اذان و لا- اقامه و لا- جمعه و لا- جماعه و اذا قامت المرأه فی صلاتها جمعت بین قدمیها و لم تفرّج بینهما و وضعت یدیها علی صدرها لمكان ثدیها فاذا رکعت وضعت یدیها فوق رکبتيها علی فخذیها لئلا تطاطا كثيرا فترتفع عجیزتها و اذا ارادت السّجود جلست ثمّ سجدت لاطئه بالأرض و تضع ذراعیها فی الارض فاذا ارادت التّهوض إلى القیام رفعت رأسها من السّجود و جلست علی ألیتيها لیس كما یقعی الرّجل ثمّ نهضت إلى القیام من غیر ان ترتفع عجیزتها تنسلّ انسلا و اذا قعدت للتّشهد رفعت رجليها و ضمّت فخذیها و الحرّه لا تصلی الا بقناع و الامه تصلی

بغیر قناع) این بابی است در اداب زنان صدوق حدیثی روایت کرده است در خصال از جمعی که صدوق اعتماد به ایشان دارد در روایات و حدیث ایشان را حکم بصحّٰه کرده است اگر چه در باب رجال توثیق ایشان نکرده اند از جابر جعفی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و هفتاد و سه خصلت ذکر کرده است از خصایص زنان که در احادیث بسیار متفرقه مذکور است و اولش اینست که بر زنان اذان و اقامت نیست، و نماز جمعه و جماعت نیست و بقیه آن را بعد از این متفرقه در مباحث خود ذکر کرده است، و من در اینجا ذکر می کنم چون مشتمل است بر فواید بسیار و نفی اینها بر سبیل نفی استحباب مؤکد است چنانکه در مبحث

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۴

اذان گذشت و در مبحث جماعت خواهد آمد.

و در حدیث از زراره منقول است که چون زنان به نماز بایستند و جمعی از اصحاب خیال کرده اند که سخن زراره است و لیکن از کافی ظاهر می شود که از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده است، و صدوق در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است همین عبارت را با زیادتی که اذان و اقامت نیست بر زنان، و همین مضمون در فقه رضوی و در حدیث جابر هست و لیکن صدوق عبارت کافی را روایت کرده است به اندک تغییر لفظی که چون زن به نماز بایستند پاها را نزدیک یکدیگر گذارد نه مثل مردان و فاصله میان پاها نگذارد، و دستها را بر سینه گذارد و بالای پستانها که

ظاهر نباشد پستانهای او از زیر پیراهن و جامه، و چون بر کوع رود و دستها را بر رانها گذارد، و بالاتر از زانوها تا آن که بسیار کج نشود که بلند شود سرین و نشست گاه او، و چون خواهد که به سجود رود اول بنشیند و به سجده رود چنانکه خود را بر زمین بچسباند و گشوده نباشد چنانکه مردان را سنت است که گشاده باشند و دستها را بر زمین گذارد تا مرفق، و چون خواهد که برخیزد و بایستد سر از سجده بردارد و بر نشست گاه خود بنشیند نه مثل نشستن مردان که متورک می نشینند اولاً جلسه استراحت و بعد از آن بر می خیزند و در کافی

لیس كما یقع الرجل

است و در این نسخه یقعی است یعنی بر پاشنه پا ننشیند چنانکه سنیان می نشینند و در تهذیب لفظ لیس از قلم نساخ افتاده است یعنی چنان بنشیند که مردانی که نماز نشسته می کنند می نشینند، و در واقع چنین می نشینند و بحسب معنی خوبست و لیکن چون از کافی روایت کرده است ظاهرش آنست که از نساخ افتاده باشد اگر چه ممکن است که نسخه کافی شیخ چنین باشد بعد از آن برخیزد نه مثل مردان که سرین او ظاهر شود بلکه دست را بر زمین می گذارد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۵

جانب پهلوها و خود را راست می کشد تا می ایستد، و چون در تشهد می نشیند پاها را بر می دارد به نحوی که سرینش در زمین بوده باشد پاها و زانوها راست باشد مثل نشستن مردان مربعاً در نماز نشسته و زانوها را پیش هم می گذارد بهم متصل. تا اینجا عبارت کافی و

تهذیب و خصال غیر اینهاست در حدیث زرارہ، و بقیہ عبارت صدوقست کہ گذشت در ضمن اخبار بسیار کہ زن بالغہ آزاد نماز نمی کند بی مقنعه بلکہ سر و گردان و موی خود را بہ مقنعه می پوشاند و آزاد نابالغ و کنیز بی مقنعه نماز می کنند و اصحاب باین مضامین عمل کرده اند بی خلاف و بحسب ظاهر و سنت می دانند آداب را و احوط آنست کہ زنان ترک نکنند عمل باین آداب را و مؤید این اخبار موثقہ وارد شدہ است در آن کہ زنان می باید کہ مجتمع باشند نہ گشودہ بخلاف مردان در ہمہ احوال صلاہ.

[نماز زن در پیراہن و مقنعه]

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات اللہ علیہ قال المرأه تصلی فی الدرّع و المقنعه اذا کان کثیفا یعنی ستیرا) و کالصحیح و در صحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ زن نماز می کند یا می تواند کرد در پیراہنی و مقنعه ہر گاہ ہر دو ستیر باشند محمد بن مسلم تفسیر کردہ است کہ مراد حضرت این بود کہ کندہ باشد چنانکہ بدن را بہ پوشاند و تنگ نباشد کہ تہ نما باشد و حاصل آنست کہ می باید کہ زنان در نماز کل بدن را بہ پوشانند بغیر از دو دستہا تا بند دست و پاہا تا ساق و باین دو جامہ ہمہ پوشیدہ می شود.

و در صحیح از زرارہ منقول است کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ از کمترین لباسی کہ زنان در آن نماز کنند حضرت فرمودند کہ پیراہنی است و چادریست کہ بر سر خود گیرند و کل بدن ایشان را بہ پوشاند و

چادر از جهت آنست که اکثر اوقات پیراهن تنگ می باشد یا پیش سینه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۶

باز می باشد چادر را مقنعه می کند که همه سر و گردن و مو و سینه را به پوشاند و در صحیح از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما منقول است که فرمودند که بر کنیزان لازم نیست که مقنعه بر سر کنند در حال نماز و زن آزاد نماز نمی کند مگر در دو جامه یعنی یک جامه بدن را به پوشاند و یکی سر و گردن و مو را.

(و سال یونس بن یعقوب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یصلی فی ثوب واحد قال نعم قال قلت فالمرء قال لا) و کالصحیح منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند در یک جامه آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی جایز است پس گفتم که زن نماز می تواند کرد در یک جامه حضرت فرمودند که نه. این در صورتی است که از قبیل جامهای متعارف باشد اما اگر چادری باشد که همه بدن را به پوشاند بی دغدغه جایز است اگر چه سنت است که سه جامه داشته باشد چنانکه در موثق کالصحیح عن ابن ابی یعفر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زن در سه جامه نماز می کند لنگی یا بدل آن زیر جامه و پیراهنی و مقنعه و اگر رو پاکی در سر داشته باشد آن را بر گرد سر بگیرد که گردن و مو را به پوشاند، و اگر جامه نداشته باشد پس دو جامه که یکی

پائین تنه را به پوشاند و یکی مقنعه باشد مانند چادر که سر را و بالا تنه را به پوشاند من گفتم که اگر پیراهنی و چادری باشد خوبست هر گاه مقنعه نداشته باشد حضرت فرمودند که خوبست هر گاه چادر را مانند مقنعه بر گرد سر بگیرد و اگر به عرض همه بدن را نگیرد بطول بر سر کند که بدن را فرا گیرد.

و در صحیح از جمیل منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۷

کردم از زنی که نماز کند در پیراهنی و رو پاک سر، حضرت فرمودند که چادری بر بالای اینها بر سر کند که همه بدنش را به پوشاند.

(و لا یصلح للحزّه اذا حاضت الا الخمار الا ان لا تجده) ممکن است که تتمه حدیث یونس باشد و آن که کلام صدوق بوده باشد یعنی جایز نیست زن آزاد را هر گاه حیض شده باشد یعنی بالغ شده باشد چون غالب در بلاد حاره آنست که زنان در نه سال حیض می شوند مگر آن که با مقنعه نماز کند مگر آن که نیابد و نداشته باشد و در آن صورت سر برهنه نماز می تواند کرد و اگر نابالغ باشد نیز سر برهنه نماز می تواند کرد چون مکلف نیست به نماز و خواهد آمد نیز با آن که مراد از مرأه در اطلاقات بالغه است.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن المرأه لیس لها الا ملحفه واحده کیف تصلی قال تلتف فیها و تغطی رأسها و تصلی فان خرجت رجلیها و لیس تقدر علی غیر ذلک فلا باس) و

به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که نداشته باشد مگر چادری چگونه نماز کند حضرت فرمودند که خود را می پیچید در آن چادر و سرش را می پوشاند و نماز می کند پس اگر پاهای او بیرون باشد و برهنه بماند و چیزی دیگر نداشته باشد باکی نیست، و ظاهراً نساخ همزه اخراج را انداخته اند یا رجلاها بوده است رجليها نوشته اند و گذشت حدیث حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در لباس مصلی.

و در قرب الاسناد روایت کرده است کالصحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا جایز است که زن آزاد نماز کند در پیراهنی و مقنعه حضرت فرمودند که خوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۵۸

نیست مگر در چادری که بر بالای آن بر سر گیرد مگر آن که نداشته باشد و محمولست بر استحباب یا بر مقنعه تنگ یا تنگ که ته نما بوده باشد، چنانکه در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که صحیح نیست که زن مسلمان را که مقنعه یا پیراهنی را به پوشد که نپوشاند بدن را بانکه تنگ یا تنگ باشد و در دو حدیث موثق از ابن بکیر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که باکی نیست که زن آزاد سر باز بی مقنعه نماز کند و محمولست بر صبیبه یا در اضطرار که نداشته چیزی که سر را به پوشاند.

(و فی روایه المعلی بن خنیس عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال

سألته عن المرأة تصلّي في درع و ملحفه ليس عليها ازار و لا مقنعه فقال لا باس اذ التفتّ بها و ان لم تكن تكفيها عرضا جعلتها طولاً) و در حسن كالصحيح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه معلى گفت از آن حضرت سؤال كردم از زنى كه نماز كند در پيراهنى و چادرى و لنگك و مقنعه نداشته باشد حضرت فرمودند كه باكى نيست هر گاه چادر را بر خود پيچيد و اگر به عرض تمام بدن را فرا نگيرد در طول بر خود پيچد و در حديث ابن ابى يعفور قريب باين گذشت.

(و روى محمد بن مسلم عن ابى جعفر صلوات الله عليه قال ليس على الامه قناع فى الصلاه و لا على المدبره قناع فى الصلاه و لا على المكاتبه اذا اشترط عليها مولاها قناع فى الصلاه و هى مملوكه حتى تؤدى جميع مكاتبها و يجرى عليها ما يجرى على المملوك فى الحدود كلها، قال و سألته عن الامه اذا ولدت عليها الخمار قال لو كان عليها لكان عليها اذا هى حاضت و ليس عليها التقيع فى الصلاه) و

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۳۵۹

كالصحيح منقولست از محمد كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه بر كنيز لازم نيست كه سر را به پوشاند در نماز و بر مدبره نيز مقنعه نيست و بر مكاتبه مشروطه نيز مقنعه لازم نيست، و مشروطه بنده است تا جميع مال كتابت را نهد و حدودى كه بر مملوكست بر اوست چون بنده است، محمد گفت كه سؤال كردم از آن حضرت صلوات الله عليه كه هر گاه بزايد مقنعه بر

او لازم است حضرت فرمودند که اگر بر کنیز مقنعه می بود می بایست وقتی که حیض می شد می بود مثل حره بر کنیزک مقنعه در نماز لازم نیست، و این حدیث را صدوق در علل بسند حسن کالصحیح روایت کرده است و در روایت کالصحیح نقل کرده است از حماد لحام که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر کنیزی سر به پوشاند بزنند او را تا شناخته شود حره از امه و فرمودند که پدرم صلوات الله علیه می زد ایشان را وقتی که می دید که در نماز مقنعه بر سر می کردند.

و مدبر آنست که مالک به او بگوید که بعد از وفات من آزادی تا مولا نمیرد او بنده است، و مکاتب بر دو قسم است یکی مکاتب مطلق که بگوید مولی که هر گاه در پنج ماه مثلا هر ماه یک تومان بدهی آزادی و شرطی نکند هر ماه که می دهد به نسبت آن آزاد می شود و بر او مقنعه واجب می شود و تا چیزی را از مال کتابت نداده است بنده است و حکم مملوک دارد، و دویم آنست که می گویند که هر گاه در پنج ماه هر ماه یک تومان بدهی آزادی و اگر ندهی بنده است و این مکاتب مشروط است و حکم بندگان دارد تا دینار آخر را ندهد و احکام همه خواهد آمد در باب خود إن شاء الله تعالی.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم که کنیز سر را می پوشاند در حالت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۰

حضرت فرمودند که مقنعه بر کنیز لازم نیست و

در صحیح از او منقول است که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که کنیز سر را می پوشاند حضرت فرمودند که نه و نه ام ولد نیز بر او لازم نیست سر پوشانیدن هر گاه ولدش مرده باشد یعنی اگر ولد زنده باشد سر را می پوشاند و در واقع چنین نیست و ظاهرا در آن مجلس سنی بوده است که حضرت از روی تقیه این شرط را فرموده باشند اگر چه دلالت مفهوم ضعیف است و ممکن است که سنت باشد با وجود ولد سر پوشانیدن او و الله تعالی يعلم.

(و روی عیص بن القاسم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یصلی فی ازار المرأه و فی ثوبها و یعتّم بخمارها قال اذا كانت مأمونه) و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست در مردی که نماز کند در لنگ زن و در جامه زن یا مقنعه زن را عمامه کند بر سر آیا جایز است حضرت فرمودند که اگر زن اگر مأمونه باشد و اجتناب از نجاسات کند می توان و به مفهوم دلالت می کند بر آن که اگر مأمونه نباشد نتوان و محمول است بر کراهت چنانکه در احادیث صحیحه که می توان مطلقا.

[بهترین مساجد زنان خانهای ایشان است]

(و روی انّ خیر مساجد النساء البیوت و صلاه المرأه فی بیتها افضل من صلاتها فی صفتها و صلاتها فی صفتها افضل من صلاتها فی صحن دارها و صلاتها فی صحن دارها افضل من صلاتها فی سطح بیتها و تکره الصلاه فی سطح غیر محجر) و منقولست که بهترین مساجد زنان خانهای ایشان است و همین عبارت در

موفق از یونس بن ظبیان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و مرویست که نماز زن در میان یورت بهتر است از نماز او در صدفه پیش یورت و نماز در صدفه بهتر است از نماز در صحن خانه و نماز در صحن خانه بهتر است از نماز در پشت بام خانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۱

و مکروه است نماز کردن در پشت بامی که فصیل نداشته باشد.

(و قال ابو عبد الله صلوات الله علیه لا تنزلوا النساء الغرف و لا تعلموهن الكتابه و لا تعلموهن سوره یوسف و علموهن المغزل و سوره التور و اذا سبحت المرأه عقدت علی الانامل لأنهن مسئولات یوم القیمه) و بروایت سکونی و جابر از صادقین صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که زنان را در بالاخانها منشانید چون اکثر خانها فصیل بلند ندارد و ممکن است که نامحرم ایشان را به بیند یا ایشان نامحرم را ببینند و نوشتن خط یاد مدهید مبادا چیزی نویسند به جمعی و مردان از خط ایشان مفتون شوند و یاد مدهید ایشان را سوره یوسف چون در آنجا حکایت عشق و عاشقی است مبادا مفتون شوند و یاد مدهید ایشان را چرخ رشتن یا پیله رشتن که رشتن باشد بهر نحوی که باشد و یاد مدهید به ایشان سوره نور را چون آیه حجاب و حد زنا و غیر آن از احکام زنان هست و ممکن است که این حکم مخصوص زنی باشد که عربی فهمد و چون زن تسبیح گوید حساب آن را بیند انگشت کند چون روز قیامت از انگشتان نیز سؤال خواهند کرد که چه کرده اید کار

خیری داشته باشند که جواب بگویند و ظاهراً تسییح به خاک حضرت امام حسین افضل از آن باشد چنانکه گذشت و چون حدیث جابر مشتمل بود بر فواید بسیار ذکر آن ضرور است.

منقولست در قوی کالصحیح و نزد صدوق فی الصحیح از جابر بن یزید جعفی ثقه که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که بر زنان اذان و اقامت و جمعه و جماعت نیست یعنی بر سبیل تاکید چنانکه بر مردانست و عیادت بیماران بر ایشان نیست و تشیع جنازه نیست یعنی مؤکداً، و تلبیه بلند گفتن نیست، و دویدن میان صفا و مروه نیست، و خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۲

بحجر الاسود سودن نیست یعنی مؤکداً، و داخل شدن کعبه نیست، یعنی مؤکداً و سر تراشیدن نیست یعنی حرامست بلکه از موی خود تقصیر می کنند در حج و عمره مفرده، و قضا به ایشان نمی دهند، و امارت ایشان را نمی دهند، و با زنان مشورت نمی کنند مگر از جهه آن که مخالفت ایشان کنند، و ذبح حیوانات نمی کنند در حالت اضطرار، و در وضو ابتدا به شکم دست می کنند و مردان ابتدا به پشت دست می کنند، و مسح سر نمی کنند مانند مردان بلکه بر ایشانست که مقنعه را از موضع مسح سر بیندازند در نماز صبح و شام و مسح سر کنند و در باقی نمازها انگشت خود را به زیر مقنعه کنند و مسح سر کنند بی آن که مقنعه را بیندازند و گذشت تفصیل، و چون به نماز برخیزند پاها را تنگ هم گذارند، و دستها را بر سینه گذارند، و در رکوع دستها را بر رانها

گذارند. و چون به سجود روند اول بنشینند و به سجده روند بر زمین چسبیده و چون سر از سجده دویم بردارند بنشینند و بعد از آن بر خیزند، و چون از جبهه تشهد بنشینند پاها را با زانوها بردارند و رانها را بهم آورند، و چون تسبیح گویند به بند انگشتان حساب کنند زیرا که از بندها سؤال خواهند کرد، و هر گاه حاجتی بحق سبحانه و تعالی داشته باشند به پشت بام خانه روند و دو رکعت نماز بکنند و سر خود را برهنه کنند «۱» زیر آسمان که هر گاه چنین کنند البته دعای ایشان مستجاب می شود و ناامید نمی شوند، و بر زن غسل جمعه در سفر سنت مؤکد نیست، و جایز نیست او را که در حضر ترک کند غسل را، و شهادت زنان در هیچ حدی مقبول نیست، و شهادت ایشان در طلاق مسموع نیست، و در دیدن ماه مسموع نیست، و گواهی زنان تنها مسموع است در چیزی چند که مردان بان نظر نمی توانند کرد مثل عیوب پنهان زنان، و زنان در میان راهها راه نروند و در کنارهای راه راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۳

روند، و جایز نیست زنان را در بالاخانه نشستن، و خط یاد گرفتن، و سنت است که چرخ رشتن یاد گیرند، و سوره نور را یاد گیرند، و مکروه است زنان را یاد گرفتن سوره یوسف و هر گاه زن مرتد شود او را توبه می فرمایند پس اگر توبه کند فیها و الا او را همیشه در زندان حبس می کنند تا برگردد و او را نمی کشند چنانکه مرد مرتد را می کشند و لیکن او

را خدمت‌های دشوار می‌فرمایند و خوردنی و آب نمی‌دهند او را مگر آن قدر که سد رمق او کند، و طعام نمی‌دهند مگر چیزهای زبون و پوشش نمی‌دهند او را مگر پوشش‌های کنده و درشت و اگر نماز نکند می‌زندش تا نماز بکند و می‌زندش تا روزه بگیرد تا توبه کند و از کفر برگردد و بر زنان جزیه نیست و چون ولادت زن حاضر شود واجبست که زنان را بیرون کنند از خانه تا اول مرتبه نظر زنان به عورت مولود نیفتد و این محمولست بر زنان زیاده بر قدر ضروری، و جایز نیست زن حیض و جنب را حاضر شدن نزد تلقین میت در حالت رفتن زیرا که ملائکه متادی می‌شوند از ایشان، و جایز نیست که زن حیض و جنب داخل قبر شوند در وقت بردن میت به قبر و چون زن از جای خود برخیزد جایز نیست مرد را که در آنجا بنشیند تا سرد نشود، و از مشایخ شنیده ایم که مرض ابنه می‌آورد، و جهاد زن آنست که طاعت شوهر نیکو بکند و رعایت احوال شوهر خود نیکو و خوب بکند، و حق شوهر بر زن عظیمتر است از همه مخلوقین و شوهر احق است به نماز کردن بر زن بعد از موت زن.

و جایز نیست زن مسلمان را که برهنه شود نزد زن یهودی و نصرانی زیرا که وصف می‌کنند بدن او را نزد شوهرهای خود، و جایز نیست زن را که بوی خوش کند وقتی که از خانه بیرون رود، و جایز نیست زنان را که شبیه به مردان شوند زیرا که رسول خدا لعنت کرده است مردانی

را که شبیه به زنان شوند و لعنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۴

کرده است زنانی را که شبیه به مردان شوند.

و جایز نیست زن را که خود را بی زینت نگاه دارد و اگر چه ریسمانی در گردن کند به جای گردنبند، و جایز نیست که ناخنهای خود را سفید گذارد و اگر چه به حنا بمالد آن قدر که رنگ گیرد، و در حالت حیض دست خود را حنا نیندد که شیطان بر او دست می یابد یعنی شوهر را خوش می آید و شیطان دست می یابد و شوهر را وسوسه می کند که تا او را وطی کند، و چون زن در نماز باشد و کاری داشته باشد دست بر هم زند، و مرد ایما بسر می کند در نماز و اشاره بدست می کند و تسبیح می گوید.

و جایز نیست زن را بی مقنعه نماز کردن مگر آن که کنیز باشد که او سر باز نماز می کند بی مقنعه، و جایز است زنان را که دیبا و حریر به پوشند در غیر نماز و احرام، و حرام است پوشیدن حریر بر مردان مگر آن که در جهاد باشد، و جایز است که انگشتری طلا در دست کنند و در آن نماز کنند، و بر مردان حرامست و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی انگشتر طلا دست مکن که آن زینت تست در بهشت، و ابریشمینه محض مپوش که آن لباس تست در بهشت.

و جایز نیست زن را در مال خود آزاد کردن بنده و خیرات کردن مگر باذن شوهر و جایز نیست او را روزه سنتی مگر باذن شوهرش و جایز نیست که مصافحه کند با

نامحرم مگر آن که دستش در جامه باشد، و بیعت نمی کند مگر از زیر جامه، و جایز نیست او را حج سنتی مگر باذن شوهرش، و جایز نیست زن را که بر زین سوار شود مگر در حالت ضرورت یا در سفر و میراث زن نصف میراث مرد است، و دیت او نصف دیت مرد است، و مرد و زن در جراحتهای برابرند تا بثلث دیت رسد، و چون از ثلث زیاده شود از مرد زیاده می شود و از زن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۵

کم می شود و از زن نصف مرد می شود و چون زن با مرد نماز کند اگر چه یک زن باشد در عقب مرد می ایستد، و بر پهلوی او نمی ایستد، و چون زن بمیرد امام در وقت نماز در برابر سینه اش می ایستد و چون بر مرد نماز کند نزد سرش می ایستد و صدوق باین عمل کرده است و بس، و چون زن را به قبر برند شوهر در موضعی می ایستد که رانهای او را بگیرد و محرم دیگر نزد سینه و سرش می ایستد.

و چیزی شفیع زن نیست نزد حق سبحانه و تعالی بهتر از رضای شوهر او و چون حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها شهید شد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر او ایستاد در وقت نماز و گفت خداوندا من راضیم از دختر پیغمبر تو خداوندا به وحشت قبر در می آید تو انیس او باش، خداوندا از شوهر و اولاد هجرت کرده است، خداوندا تو او را به وصل خود شاد گردان، خداوندا مظلوم از دنیا رفت حق او را بردند و شهیدش کردند ابو بکر فدک را از او

گرفت و عمر در بر شکمش زد و محسن ساقط شد و او بر سر این از دنیا رفت، خداوندا تو حکم کن از جهه او که تو بهترین حکم کنندگانی تمام شد حدیث جابر.

و در قرب الاسناد حمیری روایت کرده است از عبد الله بن حسن از جدش علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اگر زنی امامت زنان کند چه مقدار آواز خود را بلند کند در حالت قرائت حضرت فرمودند که آن قدر که شنیده شود، گفت سؤال کردم که آیا بر زنان هست که قرائت را بلند بخوانند در نماز فریضه و نافله حضرت فرمودند که نه مگر آن که زنی امامت زنان کند بلند می خواند آن قدر که قرائتش شنیده شود پرسیدم که آیا افتتاح صلاه و تشهد و قنوت و نماز نافله پیشین و نافله شب بر زنان هست چنانکه بر مردان است؟ فرمودند که بلی پرسیدم که زنانی که عارف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۶

باشند یعنی امام خود را شناسند و اثنا عشری باشند آیا بر ایشان هست نماز کسوف و جمعه و عیدین و بوی خوش کردن و زینت کردن در روز جمعه و عید رمضان و عید قربان چنانکه بر مردان است؟ فرمودند که بلی پرسیدم که کنیز نماز می تواند کرد در یک پیراهن؟ فرمودند که باکی نیست پرسیدم که هر گاه زنی در نماز واجب باشد و فرزندش در پهلوی او باشد و گریه کند و زن نشسته باشد می تواند که فرزند خود را بر دارد و در کنار خود گذارد و او را خاموش کند

و شیرش بدهد؟ فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زنان دیبا می توانند پوشید؟

فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زنان موی روی خود را تنگ می توانند کرد؟

فرمودند که باکی نیست پرسیدم که زن از خانه شوهر چیزی به مردم می تواند داد؟

فرمودند که نه مگر آن که رخصت بگیرند پرسیدم که بی رخصت شوهر از خانه او بیرون می تواند رفت؟ فرمودند که نه پرسیدم که اگر زنی جراحی در رانش یا بازوی او باشد آیا مردان می توانند نظر کردن و معالجه کردن آن را؟ فرمودند که نه پرسیدم که هر گاه در بیخ رانش یا در نشست گاهش جراحی باشد زن می تواند که نظر به آنجا کند و مداوا کند آن را؟ فرمودند که غیر عورت را می تواند پرسیدم که مرد کجای زن نامحرم را می تواند دید؟ فرمودند که رو و دستها و موضع دست بند و پرسیدم که مرد فرج زن را می تواند بوسید؟ فرمودند که باکی نیست و احکامی که در این دو حدیث است اکثر آن در مواضع خود خواهد آمد و برخی گذشت.

باب الادب فی الانصراف من الصلاه

این بابی است در بیان آداب فارغ شدن از نماز که از کدام طرف روانه شود (روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا انصرف من الصلاه فانصرف عن یمینک) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه فارغ شوی از نماز از دست راست فارغ شو و مثل این حدیث شیخان در موثق کالصحیح از سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند و ظاهر این دو خبر این است که چون خواهند که از

جای نماز برخیزند از جانب دست راست برخیزند، و احتمال دارد که مراد این باشد که چون سلام دهند رو به جانب راست کنند موافق اخبار دیگر، و ظاهراً کلینی چنین فهمیده است چون در باب سلام آورده است و علامه مثل صدوق فهمیده است و حکم بصحّحه حدیث محمد بن مسلم کرده است در منتهی در بسیار جائی و حق با اوست بحسب واقع و لیکن مخالف قاعده اوست چون در سند دو کس از اولاد برقی هست که ارباب رجال ایشان را ذکر نکرده اند و شیخ حسن رحمه الله متنبه شده است باین تحقیق و حدیثی که احمد بن محمد بن یحیی عطار در آنست صحیح شمرده است و گفته است که او صاحب کتاب نیست بلکه از مشایخ اجازه است، و شیخ ما مولانا عبد الله رحمه الله مطلق مشایخ اجازه را به اعتبار جهالت یا ضعیف مضر نمی دانست پس بحسب آن چه به تجربه و تمرّن ظاهر شده است از تتبع بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۶۸

آنست که ضعیف در هر مرتبه که از مشایخ اجازه باشند ضرر ندارد، و لهذا حسین بن سعید از قاسم جوهری روایت می کند و اعتماد بر او کرده است چون صاحب کتاب نبوده است بلکه می توان گفت که طریقه متوسّطین علما از شیخ طوسی تا علامه در امر رجال اظهر است که نظر به راوی اول می کنند خصوصاً نسبت به امثال این فضلا و بسیار است که در ترجیح احادیث راوی اول را بر یکدیگر ترجیح می دهند و جمعی از متاخرین که از اصطلاح ایشان خبر ندارند بحث کرده اند که این ترجیح وقتی خوبست که هر

دو در مرتبه صحت مثل یکدیگر باشند در بقیه اسناد و حال آن که آن چه را ترجیح داده اند مشتمل است بر جمعی از ضعف و از این غافلند که کتب قدما پیش ایشان بوده است و بسیار است که حدیث زراره در صد کتاب به اسانید مختلفه بوده است و شک نبوده است در آن که دروغ بر زراره نبسته اند بلکه زراره را با محمد بن مسلم می سنجیده اند مثلا و امثال این فضلا که احادیث بسیار در مدح ایشان از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد بوده است کتب ایشان را اعتبار عظیم می کرده اند لهذا صدوق یک سند می کند به محمد بن مسلم نقل کرده است در فهرست با آن که اسانید بسیار به او داشته است چنانکه تصریح باین معنی کرده است در ابو حمزه ثمالی و یک طریق مجهول نزد ما نقل کرده است و بعد از آن گفته است که طرق من به او بسیار است از جهت اختصار یک طریق را نقل کرده ام و مؤید آن که بسیار نقل کرده است صدوق از ابو حمزه بطریق متکثره صحیحه در کتب خود لهذا شیخ طوسی در هیچ جا در مذمت وسایط سخن نگفته است بلکه مذمت راوی اول می کند و هم چنین صدوق غالبا و ابن طاوس و محقق بسیار چنین می کرده اند و الله تعالی یعلم.

باب الجماعه و فضلها

[آیات نماز جماعت]

(قال الله تبارک و تعالی وَ أَقِمْوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّاکِعِينَ) این بابی است در بیان نماز جماعت و فضیلت آن حق سبحانه و تعالی فرموده است که به پای دارید نماز را یعنی به جا آورید با شرایط و ارکان

آن در اوقات آن، و زکات مال خود بدهید، و نماز کنید با جمعی که نماز می کنند و تعبیر از نماز برکوع فرموده است چنانکه به سجود فرموده است و به تسبیح و ذکر و غیر آن به اعتبار تسمیه کل باسم اشرف اجزا، و اکثر مفسرین چنین تفسیر کرده اند و بعضی گفته اند خطابست با یهود که مسلمان شوید و نماز با رکوع بکنید چنانکه مسلمانان می کنند و معنی اوّل اظهر است، و لیکن صدوق تا خبری ندیده باشد حکم نمی کند چنانکه گفته است (فَأَمَرَ اللَّهُ بِالْجَمَاعَةِ كَمَا أَمَرَ بِالصَّلَاةِ) پس در این آیه چنانکه حق سبحانه و تعالی امر به نماز کرده است امر به جماعت کرده است و بنا بر طریقه قدما اوامر قرانی واجبست و لیکن چون حدیث صحیح زراره وارد شده است به استحباب آن از ظاهرش عدول به استحباب مؤکد کرده اند و ممکن است که مراد از آیه جماعت واجبه باشد در جمعه و عیدین بلکه جمعه فقط، و مراد از نماز اول صلوات یومیّه باشد، و از ثانی نماز جمعه یا با عیدین و امر بحال خود باشد و بنا بر اول مراد اعم از واجب و سنت خواهد بود که در جمعه و عیدین بر سبیل وجوب باشد و در باقی بر سبیل استحباب بلکه ممکن است که نماز اول اعم از واجب و سنت باشد و شامل نوافل نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۰

باشد و الله تعالی يعلم.

[نماز جمعه به جماعت باشد]

(و فرض الله تبارك و تعالی على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاه منها صلاه واحده فرضها الله في جماعه و هي الجمعة) بطرق صحیحه و حسنه

از زرارہ از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ منقول است کہ فرمودند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ از روز جمعہ تا روز جمعہ دیگر یا از ہفتہ تا ہفتہ دیگر یعنی در ہر ہفت روز سی و پنج نماز واجب گردانیدہ است بر ہمہ مردمان یکی از آن سی و پنج نمازیست کہ حق سبحانہ و تعالیٰ آن را بہ جماعت واجب گردانیدہ است و آن نماز جمعہ است و از نہ کس وضع کردہ است آن را و خواہد آمد این حدیث در باب جمعہ.

(و امّا سایر الصلوات فلیس الاجتماع إليها بمفروض و لکن سنّہ من ترکها رغبہ عنها و عن جماعہ المسلمین من غیر علّہ فلا صلاہ لہ) این عبارہ مضمون صحیحہ زرارہ است و فضیل کہ گفتند عرض نمودیم بہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ آیا نمازها را بہ جماعت واقع ساختن فریضہ است حضرت فرمودند کہ نمازها واجب است و اجتماع در نمازها مفروض نیست در ہمہ نمازها و لیکن جماعت سنت است کسی کہ ترک کند جماعت را بانکہ انفراد را بہتر داند و رو از جماعت و اجتماع مسلمانان بگرداند بی علّتی نماز او نماز نیست یعنی باطل است یا کامل نیست، و بہر تقدیر دلالت بر وجوب جماعت نمی کند زیرا کہ ترک جماعت رغبہ عنها فسق است بحسب ظاہر و ممکن است کہ بہ سبب این معنی نماز باطل باشد و بہ سبب ترک فقط با آن کہ داند کہ بد کردہ است و خود را از فضیلت نماز جماعت محروم کردہ است گناہ نداشته باشد و نمازش صحیح باشد چنانکہ ظاہر حدیث است

اگر چه ممکن است که مراد این باشد که وجوب جماعت از قران ظاهر نشده است بلکه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۱

سنت نبی ظاهر شده است و تهدیدات ترک جماعت بحال خود باشد و لیکن ظاهر تتمه حدیث که مذمت را بر ترک مطلق نفرموده اند و بر ترک رغبه عنها فرموده اند قرینه آنست که سنت بمعنی خود باشد به آن که علما شیعه کافه بر استحبابند و کسی قایل بوجوب جماعت نشده است نه عینا و نه کفایه خلاف عامه که بعضی قایل بوجوب عینی شده اند و بعضی به کفائی و اکثر به استحباب.

(و من ترک ثلاث جمعات متوالیات من غیر علّه فهو منافق) منقول است در صحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر که سه نماز جمعه را ترک کند بی علتی او منافق است، و ذکر این حدیث در باب جمعه اولی بود و لیکن چون جماعت مطلق را ذکر کرد و نماز جمعه را أولا ذکر کرد مناسبت دارد نهایت مبالغه است در وجوب جمعه که ترک کردن سه جمعه بمنزله کفر است.

[ثواب جماعت]

(و صلاه الزجل فی جماعه تفضل علی صلاه الزجل وحده بخمس و عشرين درجه فی الجنه فالصلاه فی جماعه تفضل صلاه الفرد بأربع و عشرين صلاه فیکون خمسا و عشرين صلاه) مضمون حدیث صحیح عبد الله بن سنان است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نمازی که شخصی به جماعت کند زیادتی دارد بر نماز تنها به بیست و پنج درجه در بهشت یعنی مجموع از اصل و زیادتی بیست و

پنج درجه است پس نماز جماعت زیادتی دارد بر نماز تنها به بیست و چهار نماز که با اصل بیست و پنج نماز است، و عبارت حدیث چنین است که حضرت فرمودند که نماز جماعت زیادتی دارد بر نماز فرد به بیست و چهار درجه که با اصل بیست و پنج نماز باشد و این عبارت در غایت متانت است و مطلوب از او ظاهر است، و تغییر از نقل من حیث المعنی به این جا رسانیده است، و ممکن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۲

به جای خمس اربع بوده باشد و تبدیل از نساخ شده باشد.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روایتی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند سنّیان که حضرت فرمودند که نماز جماعت افضل است از نماز تنها به بیست و پنج نماز حضرت فرمودند که راست می گویند و مضمون افضلیت به بیست و پنج نماز متواتر بالمعنی است.

[نماز در مسجد]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لا صلاه لمن لا یشهد الصّلاه من جیران المسجد الا مریض او مشغول) و کالصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که نماز نیست کسی را که حاضر نشود به نماز جماعت از هم سایه های مسجد مگر بیماری یا کسی که شغل ضروری داشته باشد.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که ترک جماعت کند از روی رغبت از او و از جماعت مؤمنان بی علتی پس او

را نماز نیست و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که نمازی نیست کسی را که حاضر نشود نمازهای واجب را در مسجد از هم سایگان مسجد هر گاه فارغ باشد و بیمار نباشد و این حدیث و حدیث محمد بن مسلم ظاهرشان نماز جماعت است و احتمال دارد که مراد نماز در مسجد بوده باشد مثل حدیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که نمازی نیست هم سایه مسجد را مگر در مسجدش اگر چه این حدیث نیز احتمال جماعت دارد و مراد از هم سایه مسجد کسانی اند که در عرف ایشان را هم سایه گویند بنا بر مذهب مشهور میان اصحاب.

و در حدیث حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۳

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که حد هم سایگی چهل خانه است از چهار طرف.

و در حدیث صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر کس بشنود اذان نماز جماعت را و به جماعت حاضر نشود او را نماز نیست و مراد از اینها نماز کامل است.

(و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لقوم لتحضرن المسجد او لاحرقن علیکم منازلکم) و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به جمعی که فرمودند که می باید که حاضر شوید یا و الله که حاضر خواهید شد در مسجد به نماز جماعت و اگر نه خانهای شما را بر شما خواهم سوخت یعنی آتش به خانهای شما می زنم که شما با خانها بسوزید و این مضمون در احادیث

صحیحہ از طرق عامہ و خاصہ وارد شدہ است از آن جملہ در صحیح از عبد اللہ بن سنان منقول است کہ از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ شنیدم کہ فرمودند کہ جمعی در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ تاخیر می کردند و بہ نماز جماعت در مسجد حاضر نمی شدند حضرت فرمودند کہ نزدیکست کہ آن جمعی کہ ترک می کنند نماز در مسجد را بہ جماعت کہ امر کنم کہ ہمہ بیاورند و در خانہای ایشان گذارم و برافروزم و خانہای ایشان را با ایشان بسوزانم.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقولست کہ حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ شرط کرد بر ہم سایگان مسجد کہ حاضر شوند بہ نماز و فرمودند کہ باید کہ ترک کنند جمعی کہ حاضر نمی شوند بہ نمازهای جماعت، و حاضر شوند و اگر نہ امر می کنم مؤذنی را کہ اذان و اقامہ بگویید، و امر می کنم شخصی از اہل بیت خود را کہ آن علی است صلوات اللہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۴

علیہ کہ پشتہای ہمہ بیاورد و خانہا را بسوزاند بر جمعی کہ بہ نماز جماعت حاضر نمی شوند.

و کالصحیح منقولست از عبد اللہ بن ابی یعفر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ ارادہ کردند کہ بسوزانند جمعی را کہ در خانہای خود نماز می کردند و بہ نماز جماعت حاضر نمی شدند پس مرد کوری آمد و گفت یا رسول اللہ من چشم ندارم و بسیار است کہ اذان می شنوم و کسی بہم نمی رسد کہ مرا بہ

نماز جماعت حاضر کند که با تو نماز کنم حضرت فرمودند که ریسمانی به بند از خانه ات تا مسجد و دست به ریسمان گیر و به نماز جماعت حاضر شود، و در طرق عامه نیز در صحاح ایشان منقولست بنحو حدیث سابق بر این و با آن که نماز جماعت سنت باشد اراده سوختن ایشان را چند تاویل کرده اند.

یکی آن که آن جماعت که حاضر نمی شدند منافقان بودند و سوختن ایشان جایز بود، و دیگر آن که ترک جماعت همه نمازها می کردند حتی نماز جمعه و سوختن به اعتبار ترک جمعه بود.

دیگر آن که محض تهدید و وعید بود و جایز است تخویف.

دیگر آن که سوختن دنیا غیر سوختن آخرتست و واجب آنست که بر ترک آن مستحق عقوبت آخرت شوند چنانکه در اذان گذشت و در ترک زیارت نبی خواهد آمد و این معنی اظهر است اگر چه ممکن است اجتماع همه علل و الله تعالی يعلم.

(«وقال صلوات الله عليه و آله من صَلَّى الصَّلَاةَ الْخَمْسَةَ جَمَاعَةً فَظَنُّوا بِهِ كَلَّ خَيْرًا») و به اسناد سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند هر که نمازها را به جماعت کند به او گمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۵

برید که همه خوبیها دارد و عبارت کافی این است که فَظَنُّوا بِهِ خَيْرًا یعنی او را خوب دانید یعنی او را عادل دانید، چنانکه در حدیث صحیح از عبد الله بن ابی یعفور منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بچه چیز دانسته می شود عدالت شخصی در میان مسلمانان تا آن که شهادت او

مقبول باشد از برای ایشان و بر ایشان در نفع و ضرر؟ حضرت (ص) فرمودند که بانکه بشناسند او را بستر معاصی که معاصی نمی کند، و عفت داشته باشد بانکه اجتناب کند از شبهات و نگاه دارد شکم خود را از خوردن محرّمات و شبهات و هم چنین فرج خود را و دست خود را و زبان خود را، و دانسته می شود بانکه اجتناب کند از گناهان کبیره که حق سبحانه و تعالی بر آنها وعده کرده است آتش دوزخ را مثل شرب خمر و زنا و ربا و عقوق پدر و مادر و گریختن از جهاد و غیر اینها، و دلیل اینها آنست که به پوشاند یعنی پوشیده باشد جمیع عیوب او که ما علم به آن ها نداشته باشیم تا آن که بر مسلمانان حرام باشد تفحص کردن گناهان و عیوب او و لغزشهای او را چون مکلفند بظاهر و مکلف نیستند به واقع و هر گاه عیوب او پوشیده باشد واجبست بر مسلمانان که حکم کنند به عدالت او و ظاهر سازند عدالت او را در میان مردمان و می باید که ملازمت داشته باشد بر کردن نمازها در وقت خود با جماعت مسلمانان و تخلف نکند از جماعت ایشان و جمعیت ایشان در مساجد ایشان مگر با علتی و هر گاه ملازمت داشته باشد که بمسجد حاضر شود در نمازهای پنجگانه پس اگر از احوال او پرسند در قبیله او و محله او اهل محله گویند از او ندیده ایم مگر خوبی، و ملازمت دارد بر نمازها، و رعایت اوقات نمازها می کند در مصلاّی خود به جماعت، و این معنی جایز می دارد که شهادت

او را قبول کنند، و حکم به عدالت او کنند در میان مسلمانان زیرا که نماز ستر و کفاره گناهان است و ممکن نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۶

شهادت دادن بر کسی که او نماز می کند هر گاه در مسجد حاضر نشود و با جماعت مسلمانان نماز نکند و نماز جماعت را از این جهت شارع مقرر ساخته است تا بشناسند که نماز گذارنده کیست، و آن که نماز نمی کند کیست، و که حفظ اوقات نماز می کند، و که نمازها را در اوقات آن به جا نمی آرد و اگر نه این باشد ممکن نیست که گواهی توان دادن بر کسی که او صالح است زیرا کسی که به نماز جماعت مسلمانان حاضر نمی شود او را صلاحی نیست در میان مسلمانان به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اراده فرمودند که جمعی را بسوزانند از جهت آن که به نماز جماعت حاضر نمی شدند با آن که بعضی از ایشان در خانه خود نماز می کردند و حضرت از ایشان قبول نکرد نماز خانه را و چگونه قبول کنند شهادت کسی را یا عدالت شخصی را در میان مسلمانان که حکم خدا و رسول جاری شده باشد که او را با خانه اش بسوزانند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند که نمازی نیست کسی را که نماز نکند در مسجد با مسلمانان مگر با علتی و عدم عدالت امام علت است چنانکه در صحیح از زراره منقول است که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نشسته بودم که شخصی داخل شد و گفت فدای تو گردم من هم سایه مسجد

قوم خودم که هر گاه با ایشان نماز می کنم غیبت من می کنند و آزارم می دهند و می گویند رافضی است و مذهب ندارد حضرت فرمودند که تو این را می گویی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرموده است که هر که اذان بشنود و به نماز جماعت حاضر نشود بی علتی نماز او نماز نیست پس آن مرد بر خواست که بیرون رود فرمودند به او که ترک مکن نماز را با ایشان و در عقب هر امامی زراره گفت که به حضرت عرض نمودم که بر من دشوار آمد که جواب فتوای این مرد را چنین دادید که در عقب هر امامی نماز کن نماز می تواند کرد هر گاه ائمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۷

مؤمن نباشند؟ حضرت تبسمی فرمودند و فرمودند که ای زراره تو هنوز سخن نمی فهمی و وضع آن را نمی دانی ای زراره من گفتم که بی علتی و کدام علت از این اعظم است که امام مؤمن نباشد و به او اقتدا نتوان کرد نشنیدی که من گفتم که در مساجد خود نماز کنید و با ائمه خود نماز کنید و ائمه خود شیعه اند که عادل باشند علی الظاهر.

امّا حلّ این حدیث ممکن است که حضرت این عبارت را فرموده باشند و زراره نشنیده باشد یا حضرت پیشترین سخن را فرموده باشند و بعد از آن آن شخص آن سؤال را کرده باشد یا حضرت مکرر این عبارت را به زراره و آن شخص و غیر او فرموده باشد و تقیه فرموده فرموده باشند در این اجمال یا آن شخص مطلب حضرت را فهمیده باشد که مراد از نماز با ایشان

صورت نماز است و زرارۀ نفهمیده باشد بنا بر این تعجب فرموده باشند از زرارۀ که او فهمید و تو نفهمیدی، یا آن که اتقاء فرموده باشند که به آن شخص ضرری نرسد چون خوف داشتند که اگر به او بگویند که صورت نماز را به جا آورد او به ایشان بگوید و به او ضرری برسد یا به حضرت، و تقیه فرموده باشند و در مسایل تقیه اکثر اوقات چنین می فرموده اند که سنی نحوی فهمد و شیعه نحوی فهمد یا آن که می دانستند که زرارۀ به او خواهد گفت و بعد از این نیز خواهد آمد و ظاهر اخبار آنست که در امام ایمان کافی است مثل این خبر مگر آن که مراد از این عدالت باشد چنانکه اخبار متواتره وارد است که فاسق مؤمن نیست و سکونی به اسناد خود روایت کرده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که اذان نماز را بشنود و از مسجد بیرون رود بی علتی او منافق است مگر آن که قصد رجوع داشته باشد.

[دو نفر جماعتند]

(«و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الْاِثْنَانِ جَمَاعَةٌ») از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۸

سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که دو کس جماعتند یعنی نماز جماعت حاصل می شود بدو کس که شامل دو مرد یک مرد و یک زن و دو زن هست اگر چه ظاهر صدوق آنست که بدو زن متحقق نمی شود و خواهد آمد.

و در حسن کالصحیح از زرارۀ منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که دو مرد که

باشند جماعت حاصل می شود فرمودند که بلی و مأموم در دست راست امام می ایستد.

(«و سال الحسن الصّیقل ابا عبد الله صلوات الله عليه عن اقل ما يكون الجماعه قال رجل و امرأه») و كالصحيح منقول است از حسن شمشیر تیز کن و صفا دهنده آن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که گفت از آن حضرت (ص) سؤال کردم از اقل آن چه جماعت به آن حاصل می شود حضرت فرمودند که یک مرد و یک زن و ظاهرش آنست که بدو زن حاصل نمی شود و محمول است بر آن که جماعت کامله به دو زن حاصل نمی شود چنانکه خواهد آمد احادیث صحیحه که به دو زن حاصل می شود جماعت و ظاهر می شود که به مردی یا زنی و صبئی ممیز نیز حاصل نمی شود و خواهد آمد که حاصل می شود.

[مؤمن به تنهایی جماعت است]

(«و اذا لم يحضر المسجد احد فالمؤمن وحده جماعه لانه متى اذن و اقام صلی خلفه صفان من الملائكه و متى اقام و لم يؤذن صلی خلفه صف واحد») و هر گاه در مسجد حاضر نباشند کسی که به جماعت نماز کند پس مؤمن تنها جماعت است زیرا که هر گاه اذان و اقامت می گوید در عقب او نماز می کنند دو صف از فرشتگان و هر گاه اقامت تنها بگوید در عقب او نماز می کنند یک صف.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۷۹

(«و قد قال النبى صلى الله عليه و آله المؤمن وحده حجه و المؤمن وحده جماعه») و بتحقيق که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرموده است که مؤمن تنها قولش حجه است و مؤمن تنها جماعت است.

در حدیث

صحیح از حماد بن عیسی وارد شده است و اجماع است بر تصحیح آن چه از او صحیح شود از محمد بن یوسف ثقه از پدرش که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که می فرمودند یعنی بسیار که جهنی به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله من در صحرا می باشم و با من هستند اهل و فرزندان و غلامان من اذان و اقامه می گویم و پیش نمازی ایشان می کنم آیا ثواب نماز جماعت داریم و نماز جماعت است حضرت فرمودند که بلی، پس گفت یا رسول الله گاه هست که غلامان بطلب آب باران می روند و من و اهل و اولاد می مانیم اذان و اقامه می گویم و امامت ایشان می کنم آیا جماعتیم حضرت فرمودند که بلی، پس گفت یا رسول الله گاه هست که فرزندان متفرق می شوند و در محافظت گله گوسفندان یا شتران من و اهل من می مانیم اذان و اقامه می گویم و پیشنمازی زنان می کنم آیا جماعتیم حضرت فرمودند که بلی پس گفت یا رسول الله گاه هست زن نیز کاری دارد و حاضر نیست و من تنها می مانم اذان و اقامت می گویم و نماز می کنم آیا من جماعتم حضرت فرمودند که بلی مؤمن تنها جماعت است ظاهراً صدوق از این حدیث فهمیده است چون اذان و اقامت گفته است، و در حدیث گذشت که هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز می کنند پس جماعت حاصل می شود، و لیکن ظاهر کلام حضرت که فرمودند که مؤمن تنها جماعت است آنست که ایمان سبب اینست

نه اذان و آن چه صدوق از جبهه گفته خود یا مطلقاً استشهاد آورده است که مؤمن تنها حجت است و تنها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۰

جماعتست قرینه این معنی است که چون مؤمن با حضور قلب نماز می کند پس دل او بمنزله امام است و قوی و حواس باطن و ظاهر و اعضا و جوارح او بمنزله مامومینند که بدل اقتدا می کنند.

چنانکه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شخصی را دیدند که نماز می کرد و با ریش خود بازی می کرد فرمودند که اگر این مرد دل او به یاد خدا می بود هر آینه اعضا و جوارح او خاشع می بود به نحوی که حق سبحانه و تعالی طلبیده است و این معنی مجربست که هر گاه دل با حق سبحانه و تعالی است در حالت قیام چشم او به موضع سجود است و دستهای او در برابر زانوهای او و پاهای او با فاصله رو بقبله است و گردن و بدن او راستست و آب دهن نمی اندازد و آب بینی نمی اندازد و هم چنین در سایر احوال چنانکه گذشت و اگر دل با حق سبحانه و تعالی نیست هر عضوی به جایی است و آن که وارد است که مؤمن به تنهایی حجت است یعنی در مسایل رجوع به او می توان کرد در فتوی یا اجتهاد و هم چنین در حکم و بعلم خود عمل می تواند کرد و حدیثی که نقل کند اعتماد به آن می توان کرد چون مؤمن عادل است و فاسق مؤمن نیست چنانکه اخبار متواتره دلالت بر این می کند که فرق است میان اسلام و ایمان و به سبب

فسق از ایمان بیرون می رود و از اسلام بیرون نمی رود مثل حدیث متواتر لا یزنی الخ یعنی زنا کننده در حین زنا مؤمن نیست و دزد در حین دزدی مؤمن نیست و شارب الخمر در آن حین مؤمن نیست، و آیات و احادیث در این باب از حد حصر متجاوز است هر که خواهد رجوع کند به ابواب ایمان و اسلام در کافی و محاسن و بصائر و کتب صدوق و غیر آن از کتب عامه و خاصه که در آنجاها مذکور است به مرتبه که جای شک نمی ماند و جمعی از متکلمین به تبعیت جمعی از عامه گفته اند که ایمان در لغت بمعنی تصدیق است و اصل عدم نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۱

است و غافل شده اند از تواتر اخبار بلکه تواتر آیات و همه را تاویل کرده اند به تاویلات بارده و شکی نیست که اطلاق ایمان بر مطلق تصدیق نیز واقع شده است اما در دعایم اسلام، و ایمان، و ارکان ایشان اخباری چند هست که احتمال تاویل ندارد و الله تعالی يعلم و حدیث صحیح نشیط نیز خواهد آمد.

[جماعت در نماز صبح و عشاء]

(«و صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْفَجْرَ ذَاتَ يَوْمٍ فَلَمَّا انْصَرَفَ اقْبَلَ بِوَجْهِهِ عَلَي الصَّحَابَةِ فَسَالَ عَنْ اَناسِ يَسْمِيهِمْ بِأَسْمَائِهِمْ هَلْ حَضَرُوا الصَّلَاةَ قَالُوا لَا- يَا رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ غَيْبَ هُمْ فَقَالُوا لَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ اَمَا اَنْتَ لَيْسَ مِنْ صَلَاةٍ اَثَقَلَ عَلَي الْمُنَافِقِينَ مِنْ هَذِهِ الصَّلَاةِ وَ صَلَاةِ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، وَ لَوْ عَلِمُوا الْفَضْلَ الْعَدِي فِيهِمَا لِأَتَوْهُمَا وَ لَوْ حَبُوا») منقول است در صحیح از عبد الله بن سنان به چند طریق از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه که روزی حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ نماز صبح را گذاردند و چون فارغ شدند رو به اصحاب خود کردند و سؤال فرمودند از جمعی که یک یک را نام بردند که آیا ایشان به نماز حاضر شده بودند صحابه گفتند نه یا رسول اللہ حضرت فرمودند که آیا ایشان غایبند و در شهر نیستند گفتند نه یا رسول اللہ فرمودند که به درستی و راستی که هیچ نمازی دشوارتر نیست بر منافقان که کافرند در واقع و اظهار اسلام می کنند از خوف از این نماز صبح و نماز عشاء آخر که نماز خفتن است، و اگر می دانستند که چه فضیلت در این دو نماز است هر آینه حاضر می شدند و اگر چه به سبب ضعف بر نشست گاه مانند اطفال که تازه به راه افتند می آمدند و ممکن است که این جمع منافق باشند و حضرت تصریح به نفاق ایشان فرموده باشد و ممکن است که مسلمانان باشند و اشعار فرموده باشد که حاضر نشدن تشبه است به ایشان به قرینه آن که فرمودند که اگر فضل این هر دو نماز را می دانستند، چون فضل دانستن فرع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۲

اسلام واقعی است یا مراد این باشد که اگر منافقان فضیلت هر دو را می دانستند مسلمان واقعی می شدند و می آمدند و لیکن خلاف ظاهر است مگر آن که بقصد عدم اظهار نفاق ایشان چنین فرموده باشند یا ندانند منافق را از مؤمن و چنین فرموده باشند که نماز خصوصا این دو نماز که وقت خوابست بر مؤمنان آسان است چون اعتقاد دارند به ثواب نماز و منافقان که اعتقاد ندارند

و از خوف می آیند بر ایشان دشوار است و مسلمانان که چنین می کنند از جهالت است که ثواب آن را چنانکه هست نمی دانند و اگر می دانستند تاخیر نمی کردند تا چون بشنوند دیگر تاخیر نکنند.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه من صَلَّى الغداه و العشاء الآخرة في جماعة فهو في ذمّة الله عزّ و جلّ و من ظلمه فأنّما يظلم الله و من خفره فأنّما يخفر الله عزّ و جلّ») و از سکونی منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که نماز صبح و خفتن را به جماعت بگذارد پس او در امان الهی داخل شده است و کسی که چنین کسی را ظلم کند حق سبحانه و تعالی را ستم کرده است و کسی که امان چنین کسی را بر هم زند امان الهی را هم زده است، و در محاسن به قاف است یعنی هر که او را حقیر دانسته است خدا را حقیر دانسته است و ظلمی که بر خدا کنند بر خود کرده اند و حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که کسی بر او ستم کند و لیکن امثال این مقالات از باب مبالغه در استحقاق عقوبت الهی است بمنزله کسی که کسی را ستم کند یا حقیر داند.

[نماز در کفش]

(«و اذا كان مطر و برد شدید فجائز للرجل ان یصلی فی رحله و لا یحضر المسجد لقول النبی صلی الله علیه و آله اذا ابتلت التعلّال فالصلاه فی الرّحال») و هر گاه باران و سرمای سخت باشد جایز است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۳

که آدمی در خانه خود نماز کند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

آله فرمودند که هر گاه زمین سخت از باران تر شود پس نمازها را در خانهای خود بکنید و غرض از زمین سخت گفتن آن است که آن به اندک بارانی تر می شود بخلاف زمین سست که فرو می برد، و ممکن است که مراد از نعل کفشها باشد جمع نعل و مراد این باشد که بسیار است که زمینها نجس است و سبب تلویث مسجد می شود و اگر نجس نباشد به اعتبار آن که وقت آمدن باران باشد گلها را داخل مسجد کردن منافی تعظیم مسجد است و خواهد آمد در باب نماز جمعه که با وجوب آن در وقت آمدن باران ترک می توان کرد، و احادیث در طرق عامه بسیار است و ظاهر این حدیث نیز از طرق ایشان باشد و به سبب تواتر صدوق ذکر کرده باشد و علی ای حال قیاس سرما به باران خوب نیست مگر آن که مجموع در حدیثی وارد باشد از ائمه هدی صلوات الله علیهم و لیکن بسیار بعید است.

[اولی الناس به امامت جماعت]

(«و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلیّ اعلم یا بنیّ انّ اولی الناس بالتقدّم فی جماعه اقراهم للقرآن فان كانوا فی القراءه سواء فافقههم فان كانوا فی الفقه سواء فاقدّمهم هجره فان كانوا فی الهجره سواء فاستنهم فان كانوا فی السنّ سواء فاصبحهم وجها و صاحب المسجد اولی بمسجده و لیکن من یلی الامام منکم اولو الاحلام و التّقی فان نسی الامام او تعایا فقوموه و افضل الصّفوف اولها و افضل اولها ما دنا إلی الامام») و پدرم علی بن بابویه که خدا از او راضی باد در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده

بود و عبارت فقه رضویست از انّ اُولی النَّاس تا به آخر که بدان ای فرزند که اولی مردمان به مقدم شدن و امامت کردن در نماز جماعت کسی است که قرآن را بهتر داند و جودت و قرائت او بهتر باشد، پس اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۴

در قرائت قرآن و علم قرائت و جودت قرائت مساوی باشند پس هر که اعلم باشد به علوم شرعیه یا در مسائل فقه صلاه، پس اگر در علم فقه صلاه یا اعم مساوی باشند، پس مقدم است آن که پیشتر هجرت نموده است از بلاد کفر به بلاد اسلام یا به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، پس اگر در هجرت مساوی باشند، پس هر که سنّ او در اسلام بیشتر باشد پس اگر در سن مساوی باشند، پس هر که خوشروتر باشد از ایشان مقدم است، و صاحب مسجد که در مسجدی امامت کند اولی است به امامت در آن مسجد از دیگران و می باید که کسانی که نزدیک باشند به امام صاحبان عقول و پرهیزکاران باشند که اگر امام سهوی کند در قرائت یا غیر آن یا مانده شود که نداند کدام آیه بعد از این آیه است یا نداند که سه رکعت کرده است یا چهار رکعت مثلاً او را اعلام کنند به آن چه باید کردن او را و افضل صفها صف اول است و افضل جاهای صف اولی جایی است که به امام نزدیکتر است، و در فقه رضوی فی الجماعه است و یقومه است و این دو کلمه بهتر است و ظاهراً سهو از نساخ شده است.

و کلینی رحمه

اللّٰه بسند صحیح به گمان بنده و ضعیف بنا بر مشهور روایت کرده است چون در سند سهل بن زیاد از ابن محبوب است و مکرر مذکور شد که کلینی از کتاب ابن محبوب بر داشته است و سهل از مشایخ اجازه است و در خصوص اینجا نیز صدوق در صحیح یا حسن کالصحیح از ابن محبوب روایت کرده است از ابن رثاب از ابو عبیده که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از جمعی از اصحاب ما که مجتمع می شوند و وقت نماز حاضر می شود و بعضی به بعضی می گویند که پیش بایست ای فلانی چه باید کرد حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله فرمودند که مقدم می شود قوم را هر که اقرا باشد قران را، پس اگر در قرائت مساوی باشند، پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۵

کسی که پیشتر هجرت کرده باشد، پس اگر در هجرت مساوی باشند، پس کسی که سالش بیشتر باشد، پس اگر در سن مساوی باشند، پس کسی که اعلم بوده باشد به سنّت و طریقه حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله و کسی که اعلم باشد در دین و کسی تقدم نکند دیگری را در منزلش و نه صاحب سلطنت را در سلطنتش یعنی کسی را که امام صلوات اللّٰه علیه امارت داده باشد او اولی است، و صدوق بعد از ذکر این خبر در علل گفته است که در حدیث دیگر وارد است که اگر در سن مساوی باشند هر که خوش روتر باشد و ظاهرا مرادش فقه رضویست.

و کلینی به اسناد او از جابر روایت

کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که می باید که جمعی نزدیک امام باشند که صاحب عقل و خرد باشند که اگر امام نسیانی کند یا بماند عقلا- او را بحق بدارند، و افضل صفها صف اول است و افضل این جایی است که به امام نزدیک باشد، و فضیلت نماز جماعت بر نماز تنها بیست و پنج درجه است در بهشت.

و مرسلا از آن حضرت روایت کرده است که فضل دستهای راست صفها بر دستهای چپ مثل فضیلت نماز جماعتست بر نماز منفرد.

و کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که شما را شرم نمی آید که کنیزک خود را بفروشید و او در خانه مولای ثانی بگویید که آقای من به نماز جماعت حاضر نمی شد، و ظاهر می شود که رعایت سخن مردم کردن در مذمتها بد نباشد.

و صدوق به اسناد خود روایت کرده است از انس که پسری از عثمان بن مظعون رضی الله عنه فوت شد و اندوه او بسیار شد تا آن که در خانه خود مسجدی مقرر ساخت که در آنجا عبادت کند و متوجه دنیا نشود و چون این خبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۶

به حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله رسید به او فرمودند که ای عثمان به درستی که حق سبحانه و تعالی بر ما ننوخته است رهبانیت و گوشه گیری را به درستی که رهبانیت امت من جهاد است در راه خدا ای عثمان بهشت را هشت در است و دوزخ را هفت در است آیا دوست نمی داری که فردای قیامت بهر دری که رسی از این

درها پسرت را یابی که در کمر تو چسبیده باشد و شفاعت کند ترا از حق سبحانه و تعالی و شفاعت او را در حق تو قبول کنند گفت بلی محبوب من است، مسلمانان گفتند یا رسول الله از ما نیز چنین خواهد بود در فرزندان ما که پیش از ما بروند چنانکه از برای عثمان است حضرت فرمودند که بلی خواهد بود از برای کسانی که صبر کنند از جهه رضای الهی، پس فرمودند که ای عثمان هر که نماز صبح را به جماعت بگذارد و در مصلاهی خود بنشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند تا طلوع آفتاب او را در جنت فردوس هفتاد درجه کرامت کنند که از درجه تا درجه دیگر مقدار هفتاد ساله راه اسب دهنده باشد، و هر که نماز ظهر را به جماعت بگذارد او را در جنت عدن پنجاه درجه کرامت کنند که از درجه تا درجه دیگر پنجاه ساله راه اسب دهنده باشد و هر که نماز عصر را به جماعت بگذارد چنان باشد که هشت کس از فرزندان حضرت اسماعیل را آزاد کرده باشد که همه صاحب خانه باشند، و هر که نماز شام را به جماعت بگذارد او را ثواب حجی مقبول و عمره مقبول کرامت فرمایند، و هر که نماز خفتن را به جماعت بگذارد چنان باشد که شب قدر را به جماعت گذرانیده باشد تا صبح.

و به اسناد خود از ابن عباس روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی را فرشته ایست که نام او سنحائیل است به نون و حای

مهمله که براتهای نماز گذارند کان را می گیرد از حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۷

سبحانه و تعالی نزد هر نمازی پس چون صبح می شود و بر می خیزند و وضو می کنند و نماز صبح را می کنند براتی از حق سبحانه و تعالی مگیرد که در آن نوشته است که منم خداوند باقی ای بندگان من و ای کنیزان من شما را در پناه خود و در حفظ خود و در رعایت خود در آوردم به عزت و بزرگواری خود قسم یاد می کنم که شما را خوار نکنم و گناهان شما را بیامرزم، پس چون وقت ظهر می شود و بر می خیزند و وضو می سازند و نماز می کنند برات دویم را از حق سبحانه و تعالی می گیرد و در آن نوشته است که منم خداوند قادر ای بندگان من و ای کنیزان من گناهان شما را مبدل ساختم بحسنات و سیئات شما را آمرزیدم و چون از شما راضی شدم در آوردم شما را بدار الجلال از طبقات بهشت و چون وقت عصر می شود و بر می خیزند و وضو می سازند و نماز می کنند از الله تعالی برات سیم را می گیرد و در آن نوشته است که منم خداوند جلیل که بزرگوار است ذکر من و عظیم است پادشاهی من ای بندگان من و ای کنیزان من بدنهای شما را بر آتش دوزخ حرام گردانیدم و شما را در آوردم در جاهائی که ابرار و نیکوکاران در آنجا می باشند و شرّ بدان را از شما دور گردانیدم، و چون شام می شود و بر می خیزند و نماز می کنند برات چهارم را از جبهه ایشان می گیرد و در آن نوشته است که

منم خداوند جبار بزرگوار بلند مرتبه ای بندگان من و ای کنیزان من فرشتگان من از پیش شما آمدند و از شما خوشنودند بر من لازم است که شما را خوشنود گردانم و بدهم به شما هر چه آرزوی آن دارید، و چون وقت خفتن می شود و بر می خیزند و وضو می سازند و نماز می کنند برات پنجم را از جهه ایشان از الله تعالی می گیرد و در آن نوشته است که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و پروردگاری بجز من نیست ای بندگان من و ای کنیزان من در خانهای خود وضو ساختید و به خانهای من آمدید و به یاد من بودید و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۸

مرا دانستید و نمازهای واجب را ادا کردید گواه می گیرم شما را ای سنجائیل و باقی فرشتگان من که من از ایشان خوشنودم، پس سنجائیل سه صد می دهد هر شب بعد از نماز خفتن که ای فرشتگان الهی به درستی که حق سبحانه و تعالی آمرزید گناهان نماز گذاران موحّد را پس نمی ماند ملکی در هفت آسمان مگر آن که استغفار می کنند از جهه نماز گذاران و دعا می کنند از جهه ایشان که حق سبحانه و تعالی توفیق دهد ایشان را بر مداومت بر نمازها پس کسی که توفیق یابد که به نماز شب برخیزد از مرد و زن خالصاً لله و وضو بسازد وضوی کامل و نماز کند از جهه رضای الهی به نیت صادق و دل سلیم و بدن با خشوع و چشم گریان حق سبحانه و تعالی در عقب او نه صف از ملایک باز می دارد که عدد هر صفی را نداند

بغیر از حق سبحانه و تعالی که یک طرف آن در مشرق بوده باشد و یکی در مغرب و چون از نماز فارغ شود بعدد این فرشتگان درجات او را بلند گرداند، و چون ظاهرش در نماز جماعت بود در اینجا مذکور شد و اگر اعم باشد ثوابش مضاعف خواهد بود به اضعاف بسیار، چنانکه شهید ثانی رحمه الله ذکر کرده است که نماز جماعت برابر است با بیست و پنج و اگر خلف عالم باشد برابر است با هزار نماز چون بخصوص وارد شده است.

و در حدیثی کالصحیح وارد شده است که نماز جماعت بهتر است از نماز در مسجد کوفه منفردا با آن که نماز در مسجد کوفه برابر به هزار نماز است، و این حدیث را حمل کرده اند بر صلاه خلف عالم، و این مضاعفه در صورتی است که یک ماموم باشد پس اگر بیشتر باشد مضاعف می شود مضر و بافی الاخر چنانکه در شرح ارشاد نقل کرده است حدیثی بر مضاعفه مضروب، و این در صورتیست که نماز در خانه باشد پس اگر در مسجد جامع باشد خلف عالم یک نماز صد هزار نماز است با وحدت ماموم و چون ماموم دو شود صد هزار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۸۹

صد هزار است و علی هذا القیاس تا ده ماموم و بعد از ده دیگر عدد مضاعفه را نمی داند کسی بغیر از حق سبحانه و تعالی اگر چه تا ده عدد را اکثر محاسبان عالم نیز عاجزند.

(«و قال رسول الله صلی الله علیه و آله امام القوم وافدهم فقدّموا افضلکم») و از آن حضرت منقولست که فرمودند که پیشنماز جمعی بمنزله شخصی

است که از جانب قبیله به نزد پادشاه و غیر او رود و از جانب ایشان سخن گوید و هیچ شک نیست که بهترین آن قبیله را می فرستند بحسب علم و عقل و سایر فضایل، هم چنین امام نایب مامومین است در مناجات با حق سبحانه و تعالی لهذا بلفظ جمع می گوید که ایاک نعبد الخ با آن که مقام شکستگی مقتضی افراد است چون به نیابت مامومین سخن می گوید بلفظ جمع سخن می کند پس می باید که امام افضل از شما باشد بحسب تقوی و ورع و علم و فضایل و داند که چون می گوید و اقلا می باید که معنی قرائت را فهمد و دعاها را فهمد که بلفظ جمع بگوید و نماز را با حضور قلب بکند و چنان باشد که نمازهای مامومین به برکت نماز او مقبول شود چنانکه خواهد آمد در باب حقوق که می باید حق امام را بدانی زیرا که به گردن خود گرفته است که از جانب مامومین مناجات کند با حق سبحانه و تعالی و از جهت ایشان دعا کند و کفایت کرده است از مامومین هول و خوف ایستادن نزد حق سبحانه و تعالی را در مناجات با حق تعالی شانه.

(«و قال صلی اللہ علیہ و آلہ ان سرکم ان تزکوا صلاتکم فقدّموا خیارکم») و صدوق از عبد اللہ بن سنان روایت کرده است و سند صحیح به او دارد از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که اگر خوش آید شما را و خواهید که نماز را نیکو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۰

کنید بنا بر تشدید

یا خواهید که نماز شما نیکو شود بنا بر تخفیف پس مقدم دارید کسانی را که از همه شما افضل باشند یا مقدم دارید خوبان خود را چون خیار جمع خیر بمعنی اخیر آمده است و جمع خیر بمعنی خیر آمده است.

«و قال رسول الله صلى الله عليه و آله من صلى بقوم و فيهم من هو اعلم منه لم يزل أمرهم إلى سفال إلى يوم القيمة» و مرویست در قوی از آن حضرت صلی الله علیه و آله که فرمودند که هر که امامت جمعی کند و در میان ایشان کسی باشد که از او اعلم باشد همیشه دین ایشان در پستی است تا روز قیامت چنانکه سنیان با اعتراف ایشان به اعلمیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دیگران را با اجهلیت مقدم داشتند بنا بر این است که روز بروز در پستی اند و حق سبحانه و تعالی دیده بصیرت ایشان را چنان کور کرده است که استدلال کرده اند بر خلافت ابو بکر به آن که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله او را امامت جماعت داد، پس خلافت آن حضرت که نیابت حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و ریاست دین و دنیاست تواند کرد با آن که در امامت نماز همه ایشان قایلند که اقتدا بهر بر و فاجری می توان کرد و از کتب ایشان اظهر من الشمس است که حضرت (ص) بیهوش بودند و عایشه پدرش را گفت برو و نماز کن چون حضرت به هوش آمدند فرمودند که بلال چه شد عرض کردند که چنین کردند حضرت با آن کوفت یک دست به دوش

حضرت امیر المؤمنین (ع) انداختند و یک دست دیگر به دوش فضل بن عباس و پیش رفته ابو بکر را پست کردند و خود امامت فرمودند تا شبهه نشود بر عوام و بخاری همین حکایت را به انحای مختلفه کثیره روایت کرده است زیاده از بیست موضع چون کذاب حافظه نمی دارد و نفاق عایشه نیز ظاهر می شود با بلغ و جوه هر که خواهد رجوع کند از روی انصاف و به بیند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۱

«و قال ابو ذرّ رضی الله عنه انّ امامک شفیعک إلى الله عزّ و جلّ فلا تجعل شفیعک سفیها و لا فاسقا» و کالصحیح منقول است از ابو ذر که خدا از او راضی باد به درستی که امام تو شفاعت کننده تست به جانب اقدس الهی پس مگردان شفیع خود را جاهل و نه فاسق چون جاهل نمی داند که چه گوید و فاسق حرمتی ندارد که شفاعت او را قبول کنند و ظاهر آنست که ابو ذر امثال این خبر از پیش خود نمی گوید بلکه عبارت حضرتست و لهذا مانند حدیث از او نقل کرده اند و از امثال این اخبار استدلال کرده اند بر آن که عدالت در امام جماعت شرط است و جزم بوجوب از این اخبار مشکل است و اخبار بعد از این خواهد آمد که دلالتش اوضح است.

«و روی الحسین بن کثیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه سأل رجل عن القراءه خلف الامام فقال لا انّ الامام ضامن للقراءه و لیس یضمن الامام صلاه الذین هم من خلفه انما یضمن القراءه» و مرویست از حسین بن کثیر و شیخ از ابن بشیر روایت کرده است

و هر دو مجهولند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی از آن حضرت پرسید که در عقب امام قرائت می توان کرد یا لازمست حضرت فرمودند که نه به درستی که امام ضامن قرائت است و امام ضامن نیست که نماز مامومین صحیح باشد یا لازم نیست که در واقع نماز او صحیح باشد تا نماز مامومین صحیح باشد امام ضامن نیست مگر قرائت را یعنی ماموم قرائت نمی کند و قرائت امام به جای قرائت اوست و بعد از این اخبار خواهد آمد و غرض از ذکر این حدیث در اینجا این است که فایده امامت صحیح اینست که قرائت امام از مامومین کافی باشد پس اگر امام فاسق باشد کافی نیست و می باید که خود قرائت کند و خود اذان و اقامه بگوید.

[کسانی که امامت نمی کنند]

(«و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال خمسه لا يؤمّون الناس و لا يصلّون بهم صلاه فریضه فی جماعه الابرص و المجنون [و المجذوم خ] و الاعرابی حتّی یهاجر و ولد الزّنا و المحدود») کالصحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که پنج کسند که امامت مردمان نمی توانند کرد و پیشنمازی ایشان نمی کنند در نماز واجب به جماعت: پیس، و دیوانه یا کسی که خوره داشته باشد، و اعرابی که ساکن بادیه است تا مهاجرت نکند بشهر یا به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بنا بر آن که بعد از فتح مکه هجرت ساقط شده باشد، و ولدی که از زنا بهم رسیده باشد و کسی را که حد زده باشند.

و در

صحیح از ابن مسکان از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پنج کسند که در هیچ حالی امامت مردمان نمی کنند مجذوم و پیس و دیوانه و ولد الزنا و اعرابی.

(«و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یصلین احدکم خلف الاجذم و الابرص و المجنون و المحدود و ولد الزنا، و الاعرابی لا یؤم المهاجر») کلینی در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که البته هیچ کس از شما شیعیان نماز نکند در عقب مجذوم و صاحب برص و دیوانه و کسی را که حد زده باشند اگر چه توبه کرده باشد، و ولد الزنا که معلوم باشد که از زناست و این پنج کس مطلقا امامت نمی کنند و اعرابی امامت مهاجر نمی کند چون مهاجر افضل است از او و امامت اعرابی می تواند کرد.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۳

امامت نکند کسی که در روی او اثرها بوده باشد یعنی از پیسی و در روایت کالصحیح از عبد الله بن یزید منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از مجذوم و ابرص که آیا امامت مسلمانان می توانند کرد حضرت فرمودند که بلی گفتم که آیا حق سبحانه و تعالی مؤمن را باین بلاها مبتلا می کند فرمودند که آیا بلاها نوشته شده است مگر بر مؤمن یعنی همیشه مؤمنان محل بلاهاند تا صبر کنند و راضی باشند و ثواب غیر متناهی بیابند

و از جهت جمع حمل کرده اند اخبار سابقه را بر کراهت یا در صورتی که غیر مبتلا بوده باشد و شکی نیست که در عقب دیوانه نماز جایز نیست و در خصوص ولد الزنا احادیث متواتره وارد است بر عدم جواز در بصایر الدرجات و غیره، و احوط آنست که در عقب محدود نماز نکنند هر چند توبه کرده باشد و هم چنین در عقب اجذم و ابرص مگر آن که پنهان باشد چون حدیث ردّ دلالت بر ظهور دارد و حمل مطلق بر مقید می توان کرد و اخبار بسیار وارد شده است که از مجذوم بکر یزید چنانکه از شیر می گریزید بنا بر آن که جذام مسریست، و صدوق ذکر نکرده است جواز امامت عبد را و مناسب بود ذکر آن و احادیث جواز بسیار است از آن جمله در دو حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست از احدهما و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که از ایشان پرسیدند که بنده امامت جماعت می تواند کرد هر گاه مامومان به او راضی باشند و بیشتر از ایشان قرآن را داند فرمودند که باکی نیست.

و در حسن کالصحیح از زرارہ منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که نماز در عقب بنده چونست فرمودند که باکی نیست.

و در حسن کالصحیح از زرارہ منقول است که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۴

به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که نماز در عقب بنده چونست فرمودند که باکی نیست هر گاه فقیه باشد و کسی افقه و اعلم از او نباشد.

و در موثق از سماعه منقولست

که از آن حضرت سؤال کردم که بنده امامت می تواند کرد فرمودند که نه مگر آن که افقه از ایشان و اعلم از ایشان باشد، و سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که بنده امامت نمی کند مگر اهل خود را.

(«و قال صلوات الله عليه الاغلف لا يؤم القوم و ان كان اقراهم للقرآن لأنه ضييع من السنه اعظمها و لا تقبل له شهاده و لا يصلى عليه ألما ان يكون ترك ذلك خوفا على نفسه») و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که ختنه ناکرده امامت مردم نمی تواند کرد هر چند اقرأ باشد با آن که اقرأ مقدم است زیرا که اعظم سنتهای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را ضایع کرده است و گواهی او مقبول نیست از این جهت چون اصرار بر صغیره کبیره است، و اگر بمیرد نماز بر او نمی کنند یعنی مبالغه نیست در نماز کردن بر او امثال صلحا را تا سبب تنبیه دیگران شود اگر کسی باشد که نماز بر او کند، و الا واجبست چنانکه گذشت مگر آن که ترک ختنه از جهه آن باشد که کسی بهم نرسد که او را ختنه کند و ترسد که اگر خود ختنه کند هلاک شود پس ظاهر شد که عدالت شرط است و کبایر مضر است در امامت و اصرار بر صغیره کبیره است چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است و خواهد آمد إن شاء الله و بعضی گفته اند که ختنه شرط است در مطلق نماز و ظاهرا سهو کرده اند.

(«و قال

صلوات الله عليه لا يؤم صاحب القيد المطلقين و لا يؤم صاحب الفالج الاصحاء» و بروایت سکونی از حضرت امیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۵

صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که امامت نمی کند کسی که او را به زنجیر و غیره مقید ساخته باشند جمعی را که مقید نباشند و امامت نمی کند کسی که فالج داشته باشد جمعی را که صحیح باشند و حمل کرده اند بر آن که قید و فالج سبب این باشد که بعضی از افعال صلاه را صحیحا به جا نیاورد به آن که نشسته نماز کند یا ایما کند در رکوع و سجود، و در قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه نیز منقول است که فرمودند که صاحب قید و بند مطلقان را یعنی رهایانی را که در بند نباشند امامت نمی کند.

(«و قال الباقر و الصّیادق صلوات الله علیهما لا باس ان يؤم الاعمی اذا رضوا به و کان اکثرهم قراءه و أفقههم و قال ابو جعفر صلوات الله علیه أنّما الاعمی اعمی القلب فانّها لا تعمی الابصار و لكن تعمی القلوب الّتی فی الصّیادور») و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که باکی نیست که اعمی امامت کند هر گاه مامومان به او راضی شوند چون رضای مامومان در کار است بنا بر اخبار بسیار و بیشتر از دیگران قرآن داند و عالم تر باشد از ایشان.

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نیست کور مگر کسی که دلش کور باشد و در بعضی از نسخ أنّما العمی عمی القلب یعنی نیست کوری مگر کوری دل چنانکه

حق سبحانه و تعالی فرموده است که چشم ظاهر کفار کور نیست و لیکن کور است دل‌های که در سینه هاست یعنی نفس مجزّدی که تعلق دارد باین شکل صنوبری، و ظاهراً این حدیث فی نفسه منقول است و صدوق به مناسبت در اینجا ذکر کرده است و ممکن است که جزو همین خبر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۶

و در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که من در عقب کور نماز می توانم کرد حضرت فرمودند که بلی هر گاه از ایشان افضل باشد و کسی باشد که او را رو بقبله بدارد و یا از نجاسات اجتناب فرماید.

و در صحیح از حلبی منقول است که صادق علیه السلام که فرمودند که باکی نیست که اعمی امامت کند و اگر چه مامومان او را بقبله دارند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست از آن حضرت (ص) در اعمی که امامت جمعی کرده باشد بر خلاف قبله حضرت فرمودند که اعمی نماز را اعاده می کند و مامومان اعاده نمی کنند زیرا که ایشان اجتهاد خود را کرده اند یعنی اعمی تقصیر کرده است.

(«و قال الصادق صلوات الله علیه ثلاثه لا یصلّی خلفهم المجهول و الغالی و ان کان یقول بقولک و المجاهر بالفسق و ان کان مقتصد») و بسند صحیح منقول است از خلف از مردی از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که سه کسند در عقب ایشان نماز نمی توان کرد کسی که مجهول الحال باشد در تشیع و تسنن یا در عدالت و فسق چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و کسی که غلو کند

در نبی و ائمه صلوات الله عليهم که نبی را یا ائمه خدا داند یا ائمه را رسول داند یا مثل نبی داند و نبی را افضل از ایشان نداند مجملا- زیاده از رتبه ایشان اعتقاد به ایشان، یا بیکی از ایشان داشته باشد هر چند بر حسب ظاهر اظهار تشیع کند و امامی مذهب باشد و کسی که فسق او ظاهر باشد و اگر چه اثنی عشری باشد و اگر در واقع فاسق باشد و بحسب ظاهر عادل باشد نماز صحیح است از مامومین و در نماز او دغدغه می شود و ظاهرا نماز او صحیح باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۷

(«و قال علی بن محمّد و محمّد بن علی صلوات الله علیهما من قال بالجسم فلا تعطوه شیئا من الزکاه و لا تصلّوا خلفه») و منقول است در قوی از حضرت امام علی نقی و حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیهما که فرمودند که هر که اعتقاد به جسمیت حق سبحانه و تعالی داشته باشد و جسم آنست که طول و عرض و عمق داشته باشد خواه جسم نورانی داند و خواه ظلمانی مثل بلور پس به او زکاه مدهید هیچ چیز و در عقب او نماز مکنید زیرا که کافر است و مسلمان نیست و بی دغدغه مؤمن نیست و ایمان شرط است بی دغدغه چنانکه خواهد آمد.

(«و کتب ابو عبد الله البرقی إلى ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه أ یجوز جعلت فداک الصیّلاه خلف من وقف علی ابیک و جدّک صلوات الله علیهما فاجاب لا تصلّ ورائه») و در صحیح منقولست از محمد که عریضه نوشتیم به خدمت حضرت امام

محمد

تقی صلوات الله علیه که فدای تو کردم آیا جایز است نماز کردن در عقب کسی که اعتقاد به امامت ائمه داشته باشد تا به حضرت امام رضا یا امام موسی صلوات الله علیهما محتمل است که مراد حضرت امام موسی و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما باشد چون منقول نیست که کسی حضرت امام رضا را امام داند و باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم را امام نداند حضرت در جواب نوشتند که نماز مکن یا نماز نمی توان کرد در عقب او چون کافر است یا مسلم و ایمان شرط است به اجماع و روایات صحیحه که خواهد آمد.

(«و سألہ عمر بن یزید ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ عن امام لا باس به فی جمیع أمورہ عارف غیر ائمه یسمع ابویہ الکلام الغلیظ الذی یغیظهما اقرء خلفه قال لا تقرء خلفه ما لم یکن عاقاً قاطعاً») و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۸

صحیح و صحیح و کالصحیح منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از امامی که باکی به او نیست و عیبی از عیوب شرعیه ندارد و گناهان نمی کند نه صغیره و نه کبیره الا آن که با پدر و مادر درشت سخن می کند که ایشان را به خشم در می آورد و اگر مضطر شوم در اقتدا به او آیا قرائت بکنم به آن که صورت اقتدا را واقع سازم و خود قرائت کنم حضرت فرمودند که نه قرائت مکن در عقب او و اقتدا به او بکن ما دام که عاق پدر و مادر نباشد و از ایشان قطع نکرده باشد،

ظاهر می شود که صغایر ضرر نداشته باشد و حمل کرده اند بر ندرت آن یا آن که چون کسی است که صالح است، ظاهر احوال او آنست که بالطبع درشت است و از درشتی نادم می شود و صغیره نیست بلکه کبیره نیز نیست با استغفار، و لیکن اگر قاطع باشد هر چند استغفار کند نماز نمی توان کرد تا ملکه هم نرسد او را چنانکه مشهور است بین الاصحاب، و صحیحه منصور بن حازم دلالت ظاهری دارد بر آن که ملکه می باید و لیکن آن در عدالت شهادتست نه عدالت امامت و ممکن است که چون ظاهرش غالباً در حقوق الناس است در آنجا احتیاط ضرور باشد و در عدالت امامت همین کافی باشد که اصرار بر فسق نداشته باشد.

(«و روی محمد بن علیّ الحلبیّ عنه أنّه قال لا- تصلّ خلف من یشهد علیک بالكفر و لا- خلف من شهدت علیه بالكفر») و روایت کرده است محمد در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نماز مکن در عقب کسی که شهادت دهد بکفر تو و نه در عقب کسی که تو شهادت دهی بکفر او یعنی در اصول دین با تو مخالف باشد و دلالت می کند بر اشتراط ایمان.

(«و روی سعد بن اسماعیل عن ابیه عن الرضا صلوات الله علیه أنّه قال»)

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۳۹۹

«سألته عن الرجل یقارف الذنب یصلی خلفه ام لا قال لا») و روایت کرده است در صحیح از سعد از پدرش و هر دو مجهول الحالند و لیکن ظاهر می شود که صدوق از کتاب او روایت کرده باشد و کتابش معتمد اصحاب باشد بلکه

صحیح باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از شخصی که گناهان کند آیا در عقب او نماز می توان کرد یا نه حضرت فرمودند که نه و ظاهرش آنست که فسق مضر است پس علم شرعی می باید به زوال آن و آن وقتی حاصل می شود که ظاهر شود عدالت او.

(«و روی عن اسماعیل بن مسلم انه سئل الصادق صلوات الله علیه عن الصلاه خلف رجل يكذب بقدر الله عزّ وجلّ قال ليعد كلّ صلاه صلّاها خلفه») و در موثق كالصحيح از سکونی منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از نماز کردن در عقب کسی که باور نداشته باشد قضا و قدر حق سبحانه و تعالی را حضرت فرمودند که باید اعاده کند هر نمازی را که در عقب او کرده است یعنی هر گاه داند که او از مفوضه است و اعتقادش اینست که قضا و قدر بمعنی علم است و بنده مختار است چنانکه رای معتزله است و هم چنین است کسی که قایل به جبر باشد چنانکه كالصحيح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که قایل باشد به جبر او را زکاه مدهید و گواهی او را قبول نکنید و احادیث در کفر جبری و قدریه زیاده از حد حصر است بلکه می باید که بنده اعتقاد به قضا و قدر داشته باشد، و بانکه مجبور نیست و فعل از بنده است و توفیق از حق سبحانه و تعالی است و بی توفیق الهی فعل متمشی نمی شود.

(«و قال اسماعیل الجعفی لأبی جعفر صلوات الله علیه رجل یحبّ

امیر المؤمنین صلوات الله علیه و لا یتبرأ من عدوه و یقول هو احب»

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۰

«إِلَى مَن خَالَفَهُ قَالَ هَذَا مَخْلُطٌ وَ هُوَ عَدُوٌّ فَلَا تَصَلِّ وَرَاءَهُ وَ لَا كِرَامَةَ إِلَّا أَنْ تَتَّقِيَهُ» و در صحیح منقولست از اسماعیل بن جابر که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی هست که دوست می دارد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و بیزار نیست از دشمنان آن حضرت که خلافت را از حضرت غصب نمودند مثل فلان و فلان و فلان و اتباع ایشان و می گوید که علی محبوبتر است نزد من از کسانی که مخالفت آن حضرت کرده اند حال او چو نیست؟ حضرت فرمودند که این دشمن حضرتت در عقب او نماز مکن و او را کرامتی نیست که سبب نجات او باشد یا او را دوست باید داشت مگر آن که از روی تقیه در عقب او نماز کنی به نحوی که خواهد آمد و بحسب ظاهر با او دوستی کنی و بحسب باطن با او دشمن باشی و این جمع را تفضیلیه می گویند، و احادیث متواتره وارد شده است که تبری از ایشان از اصول دینست پس چنین شخصی کافر است و مسلم ظاهریست.

و در حسن کالصحیح از زراره مرویست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که جمعی روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آن حضرت بعد از نماز جمعه چهار رکعت نماز کردند و سلام ندادند در دو رکعت این چه نماز است حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین (ع) در عقب فاسقی نماز کردند

و چون آن فاسق سلام داد و از نماز فارغ شد حضرت چهار رکعت نماز ظهر را کردند پس شخصی پهلوی آن حضرت (ع) بود گفت یا ابا الحسن چهار رکعت نماز گذاردید و در میان آن سلام ندادید که نافله باشد این چه نماز بود حضرت فرمودند که این چهار رکعت مشبهات است یعنی از این جهت کردم که مردم به شبهه افتند و بدانند که امام سزاوار امامت نیست. حضرت فرمودند که و الله که آن شخص نفهمید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۱

حضرت چه فرمودند و منقول است که امام ابو بکر بود و سائل عمر و چون اقتدای آن حضرت ظاهری بود تقیه، در نمازهای دیگر که عدد رکعات موافق بود خود قرائت می فرمودند و در نماز جمعه که موافق نیست گاهی چنین می کردند و گاهی بنحو دیگر می کردند که از جهه خود قرائت می کردند و چون امام کافر سلام می داد حضرت برمی خاستند و دو رکعت دیگر می کردند که مجموع نماز ظهر باشد و به همین عنوان از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه نیز منقول است و الحال سنّیان عمل ایشان باین عنوان است و این دو رکعت را دو رکعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می نامند و آن حضرت کاری از جهه شیعیان فرمودند که چون از روی تقیه با سنّیان نماز کنند بهر دو عنوان توانند کرد و در صحیح بخاری نیز مذکور است.

(«و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الیّ لا تصلّ خلف احد الا خلف رجلین احدهما من تتق بدینه و ورعه و اخر یتقی سیفه و سطوته و شناعته علی الدّین فصلّ خلفه

على سبيل التَّقِيَّةِ و المداواه و اذَّنْ لِنَفْسِكَ و اقم و اقرء لها غير مؤتمَّ فان فرغت من قرائه السَّورَه قبله فابق منها آيه و مَجِدِ اللّٰهَ عَزَّ و جَلَّ فاذا ركع الامام فاقراً الآيه و اركع بها فان لم تلحق القراءه و خشيت ان يركع فقل ما حذفه الامام مع الاذان و الاقامه و اركع و ان كنت في صلاه نافله و اقيمت الصَّيْلَاهُ فاقطعها و صلَّ الفريضة و ان كنت في الفريضة فلا تقطعها و اجعلها نافله و سلِّم في الرَّكْعَتَيْنِ ثُمَّ صلَّ مع الامام اَلَا ان يكون الامام مَمَّنْ يَتَّقِي فلا تقطع صلاتك و لا تجعلها نافله و لكنَّ اخطِ اِلَى الصَّفِّ و صلَّ معه فاذا قام الامام اِلَى رابعه فقم معه و تشهَّد من قيام و سلِّم من قيام» و پدرم در رساله که بمن نوشته بود گفته بود و عبارت جميعاً عبارت فقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۲

رضویست صلوات اللّٰه علی مؤلفها که نماز مکن در عقب کسی مگر در عقب دو کس یکی شخصی که اعتماد داشته باشی بدین او که اثنی عشری باشد و اعتماد داشته باشی به ورع و پرهیز کاری او که عادل باشد و عبارت فقه رضوی چنین است که و تدینه بدینه که عمل بدین خود کند در واجبات و مندوبات و به ورع او در ترک محرمات و شبهات و دیگر کسی که ترسی از شمشیر او و از تسلط و غضب او و عبارت فقه و سوطه و شرّه و بوائقه و ظاهراً سطوته تصحیف نساخت یعنی از تازیانه او از شر او و فسادهای او خایف باشی و از تشنیع او بر

دین خود ترسان باشی، که اگر شمشیر و تازیان نباشد اقلاً تشنیع کند بر دین تو که گوید که فلانی مذهب ندارد و یا شیعیان مذهب ندارند که نماز جماعت نمی کنند، و حفظ در عرض نیز واجبست در این صورت نماز کن در عقب او بر سیل تقیه و مدارا، و از جهه خود اذان و اقامه را آهسته بگو و از جهه خود قرائت کن که اقتدا به او نکرده باشی و عبارت فقه- لانه غیر مؤتمن به- یعنی اعتماد به قرائت او نمی توان کرد چون قرائت غیر مؤمن مثل بسم الله کفار است در ذبیحه پس اگر از قرائت فارغ شوی پیش از امام کافر پس یک آیه از آخر سوره باقی گذار و تمجید الهی کن به اذکار یا به گفتن لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم که غالباً اطلاق تمجید بر این ذکر می کنند و مناسبت دارد که از شر امام ایمن باشد پس چون امام فارغ شود آیه، را که باقی گذاشته بخوان و برکوع رو به آن آیه یعنی رکوع عقیب قرائت باشد نه تمجید پس اگر وقتی رسیدی که اگر اذان و اقامه گویی قرائت فوت شود و ترسی که امام برکوع رود پیش از قرائت پس بگو آن چه را امام انداخته است از اذان و اقامه که آن چهار حی علی خیر العمل است قرائت کن بعد از تکبیر و برکوع رو و با او و هر چه از قرائت حمد بماند در حالت رکوع آن را بخوان و این زیادتی در فقه رضوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۳

هست تا اینجا حکم نماز در

عقب سنّیان بود.

و باقی در عقب شیعه و اگر در نماز نافله باشی و اقامه نماز گفته شود یا قد قامت الصلاة گفته شود پس نماز نافله را قطع کن و نماز فریضه را با عادل بگذار و اگر در نماز واجب باشی و اقامه گفته شود آن را قطع مکن و نقل کن نیت را به نافله و دو رکعت سبک بکن و سلام بده و خود را به امام برسان پیش از رکوع مگر آن که امام سنّی باشد و از او تقیه باید کرد و نماز را قطع مکن اگر نافله باشد و نقل به نافله مکن اگر فریضه باشد و لیکن راه رو تا خود را به صف ایشان برسانی و با فاسق نماز کن پس چون به رکعت چهارم برخیزد مثلاً و نماز تو تمام شده باشد تو نیز با او برخیز و تشهد و سلام را در حالت ایستادن به جا آور.

و اما اخباری که در این باب وارد شده است پس در صحیح زراره منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از نماز کردن در عقب سنّیان حضرت فرمودند که نیستند نزد من الا بمنزله دیوارها چنانکه اقتدا به دیوار نمی توان کرد اقتدا به ایشان نمی توان کرد.

و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که با امام می باشم و از قرائت فارغ می شوم پیش از آن که امام سنّی از قرائت فارغ شود حضرت فرمودند که یک آیه را بگذار و تمجید الهی بکن و ثنا بر خدا فرست

و چون فارغ شود و آیه را بخوان و برکوع رو.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است از کسی که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد که من نماز می کنم در عقب کسی که اقتدا به آن نمی توان کرد پس اگر من از قرائت فارغ شوم و او فارغ نشده باشد چه کنم حضرت فرمودند که تسبیح بگو تا فارغ شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۴

و کالصحیح منقولست از ابو علی که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که شیعیان شما اختلاف بسیار در میان ایشان هست آیا در عقب همه نماز می توانم کرد حضرت فرمودند که نماز مگذار مگر در عقب کسی که اعتماد داشته باشی بدین او و امانت او یعنی عدالت او و لفظ امانت در کافی نیست و در تهذیب هست با آن که از کافی روایت کرده است.

و در موثق کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که عرض نمودم به آن حضرت که من با امام می باشم و فارغ می شوم پیش از آن که از قرائت فارغ شود حضرت فرمودند که سوره را تمام کن و تمجید و ثنا بفرست بر حق سبحانه و تعالی تا فارغ شود، و احادیث معتبره در این باب بسیار واقع شده است پس حمل می کنیم گذاشتن آیه را بر استحباب اگر چه ممکن است که این اخبار را حمل کنیم بر اخبار سابقه مجازا جمعا، و احادیث صحیحه وارد شده است که اگر ضرور شود نماز کردن در عقب عامه واجبست که قرائت کند و صورت اقتدا را به

جا آورد و اگر چه خودش نشنود.

و در بعضی از اخبار واقع شده است که قرائت را گوش می دهد و نمی خواند و محمول است بر نخواندنی که بشنود، یا بر آن که اعتماد باین نماز نکند و در خانه خود نماز کند سابقا یا لا حقا چنانکه اخبار صحیحه در این معنی وارد است، یا حمل کنیم بر تخییر چنانکه اعتماد می کنیم بر غسل رجلین در تقیه با آن که حکم الله مسح است.

و احادیث صحیحه وارد شده است که در هر چیزی تقیه جایز است و مثاب است خصوصا در نماز با ایشان اگر چه احوط عدم اعتماد است بر این نماز، و در چنین صورتی که خود قرائت کند اکتفا بحمد می تواند کرد چنانکه اخبار بسیار وارد شده است در این معنی و بعضی از آنها گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۵

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که داخل مسجد شود و شروع به نماز کند ناگاه مؤذن اذان و اقامه بگوید حضرت فرمودند که نماز واجب را دو رکعت کند استحبابا و با امام نماز از سر گیرد.

و در موثق سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که نماز کند و امام بیرون آید و آن شخص یک رکعت نماز کرده باشد از نماز واجب حضرت فرمودند که اگر امام عادل باشد نقل کند نماز واجب را به سنت و دو رکعت بکند و ملحق شود به امام و اگر عادل نباشد همان نماز را بکند و یک رکعت دیگر با

او بکند و بنشیند در رکعت دوم خودش آن مقدار که شهادتین کبیر و صلوات بفرستد و نماز را با او تمام کند بهر عنوانی که تواند زیرا که امر تقیه واسع است و هر قسم تقیه که کند مثابست بر آن إن شاء الله و مفصل این حکم در فقه رضوی گذشت که به عبارت پدرش روایت کرد.

[امام جماعت نشسته نباشد]

(«و قال ابو جعفر صلوات الله عليه ان رسول الله صلى الله عليه و آله صلى بأصحابه جالسا فلما فرغ قال لا يؤمن احدكم بعدى جالسا») و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز جماعت کردند با امامت اصحاب و حضرت نشسته بودند و اصحاب ایستاده و چون از نماز فارغ شدند فرمودند که بعد از من دیگر کسی امامت نشسته نکند ایستاد کان را که اگر مامومان نیز نشسته نماز کنند امامت ایشان می تواند کرد چنانکه خواهد آمد در برهنه گان که نشسته نماز نمی کنند و امام در میان ایشان می نشیند و ظاهرا این نماز اخیری بود که آن حضرت به جماعت به جا آوردند چون شنیدند که ابو بکر را مقدم داشتند به گفته عایشه حضرت دست به دوش حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما انداختند و دستی دیگر به دوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۶

فضل بن عباس و بخاری نقل کرده است که دستی دیگر به دوش عباس انداختند و آمدند و ابو بکر را دور کردند و نماز کردند چنانکه گذشت و بعد از آن نماز جماعت نکردند پس محتمل است که این حکم منسوخ شده باشد از آن وقت و

ممکن است که جواز آن از خصایص آن حضرت باشد و نقل إجماع کرده اند که جایز نیست امامت نشسته ایستاد کان را.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه كان النبي صلى الله عليه وآله وقع عن فرس فشج شقه الايمن فصلى بهم جالسا في غرفه ام ابراهيم») و منقول است از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از اسب افتادند و جانب راست سر آن حضرت شکست یا جانب بدن چنانکه عامه روایت کرده اند و در بعضی از نسخ فسحج بتقدیم حاء مهمله بعد از سین مهمله و جیم بعد از حاء واقع شده است، و در بعضی فحجش بدل آن واقع است و هر دو باین معنی است که زخمی شده بود که پوست شکافته شده بود و امامت صحابه کردند نشسته در بالاخانه ماریه مادر ابراهیم فرزند آن حضرت و این واقعه پیشتر بود و گذشت در مبحث مساجد.

[جماعت افضل بر اول وقت است]

(«و سألہ جمیل ابن صالح أيهما افضل یصلی الرجل لنفسه فی اول الوقت او یؤخر قليلا فیصلی بأهل مسجده اذا كان امامهم قال یؤخر و یصلی بأهل مسجده اذا كان الامام») و منقولست از جمیل ثقه عظیم الشأن و ظاهر آنست که از کتاب او نقل کرده باشد چنانکه در اول کتاب گفت اگر چه طریق خود را بکتاب او ذکر نکرده است که گفت از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدم که از این دو صورت کدام یک افضل است آن که شخصی در خانه خود نماز کند در اول وقت یا اندکی تاخیر کند و امامت مسجدهش کند، به سبب

آن که اکثر سنّیان که تابع ابو حنیفه اند نماز را دیر می گذارند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۷

یا از جهه انتظار مامومین تا ایشان جمع شوند به قرینه اندک تأخیر چون امام ایشان است و سنّت است که انتظار مامومین اندکی بکشند و مجملاً ترجیح وقت کنم یا جماعت؟ حضرت فرمودند که تأخیر می کند و با اهل مسجد به امامت ایشان نماز می کند هر گاه امام ایشان باشد لازمست رعایت ایشان کردن و ممکن است که اهل مسجدش مخالفان باشند و نماز با ایشان را از روی تقیه کند پس رعایت آنها باید کرد.

(«و ساله رجل فقال له انّ لی مسجدا علی باب داری فایّهما افضل اصلی فی منزلی فاطیل الصّلاه او اصلی بهم و اخفف فکتب صلوات الله علیه صلّ بهم و احسن الصّلاه و لا تثقل») و ظاهراً تتمه حدیث جمیل باشد و محتمل است که مرسل صدوق باشد که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه شخصی سؤال کرد بعنوان فرستادن عریضه و عرض نمود که مرا مسجدی هست در در خانه ام کدام یک افضل است آن که در منزل خود نماز کنم و نماز را طول دهم یا آن که بمسجد روم و امامت کنم و نماز را سبک کنم چون در جماعت تخفیف مطلوبست پس حضرت در جواب عریضه او نوشتند که امامت ایشان کن و نماز را سبک نکن و خوب بکن نه سبکی که عامه می کنند که نه رکوع دارد و نه سجود و سنگین مکن که سبب ملال مامومین شود چنانکه گذشت و خواهد آمد که تخفیف مطلوبست مگر آن که مامومین جمعی باشند که تطویل را خواهند

چنانکه منقول است در موثق کالصحیح از ابو حمزه و حسن که گفتند داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و جمعی نزد آن حضرت بودند پس حضرت نماز عصر را به امامت ایشان به جا آوردند و ما نماز کرده بودیم پس شمردیم آن حضرت در رکوع سی و چهار و یا سی و سه مرتبه گفتند سبحان ربی العظیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۸

و یکی از ایشان و بحمده را ذکر کرد در رکوع و سجود، و در حدیث صحیح از ابان بن تغلب منقول است که گفت داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آن حضرت نماز می کردند پس شمردم که در رکوع و سجود شصت تسبیح گفتند و این محمولست بر منفرد یا مثل سابق چنانکه منقول است در موثق از سماعه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که چگونه است حد رکوع و سجود حضرت فرمودند که اما آن چه مجزیست از رکوع سه تسبیح است که به گویی سبحان الله سبحان الله سبحان الله و کسی که قوت داشته باشد که رکوع و سجود را طول دهد هر چه مقدورش باشد طول دهد که در تسبیح و تحمید و تمجید الهی باشد و در دعا و تضرع باشد به درستی که نزدیکترین احوال بنده بجناب اقدس الهی وقتی است که در سجود باشد و اما پیشنمازی که امامت مردمان کند پس سزاوار نیست که نماز ایشان را طول دهد به درستی که در میان ایشان کسی هست که ضعیف است یا کاری دارد و چون حضرت سید المرسلین امامت می فرمودند نماز را

سبک می کردند و خواهد آمد.

[اگر امام و مأوم اختلاف کردند]

(«فإنَّ عليًا صلوات الله عليه قال في رجلين اختلفا فقال احدهما كنت امامك و قال الاخر كنت امامك قال صلواتهما تامه و ان قال احدهما كنت ائتم بك و قال الاخر كنت ائتم بك فصلاهما فاسده فليستانفا») بنا بر نسخه فا جزو حدیث جمیل خواهد بود علی الظاهر یا جزو خبر مرسل و بنا بر نسخه واو بر سر خود خواهد بود چنانکه کلینی و شیخ از سکونی روایت کرده اند به اندک تغییر لفظی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه دو کس با هم نماز کرده باشند و یکی از این هر دو گوید که من امامت کردم ترا و دیگری گوید که من امام تو بودم حضرت فرمودند که نماز هر دو صحیح است چون هر دو به خیال امامت قرائت کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۰۹

بعنوان وجوب، و یت خلاف واقع ضرر ندارد بلکه هر دو به یت امامت مثنی و اگر یکی از ایشان گوید که من اقتدا به تو کردم و دیگری گوید که من اقتدا به تو کردم پس نماز هر دو فاسد است می باید که هر دو از سر گیرند نماز را چون قرائت نکرده اند، و اگر کرده باشند بقصد سنت کرده اند و بنا بر نسخه فا که جزو حدیث سابق باشد چند احتمال دارد یکی آن که گویا حضرت می فرمایند که نماز به جماعت بکن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم به صحت و تمامیت نماز هر دو امام کردند با اختلافی که داشتند و در واقع امام نبودند چون معقول نیست امامت بی مقتدی

و در حصول اقتدا کردن و هیچ یک نیت اقتدا نکرده بودند، یا آن که امامت چنان مطلوب بود که هر دو کس که جمع می شدند اراده امامت داشتند، یا آن که نیت امامت صحت صلاه شد، و نیت مامومیت سبب بطلان و همه بعید است و اظهر آنست که سهو از نساخ شده است و به جای واو فا بر قلم آمده است.

(«و سال جمیل بن درّاج ابا عبد الله صلوات الله علیه عن امام قوم اجنب و لیس معه من الماء ما یکفیه للغسل و معهم ما یتوضئون به یتوضّأ بعضهم و يؤمّهم قال لا- و لکن یتیم الامام و يؤمّهم انّ الله عزّ و جلّ جعل الارض طهورا کما جعل الماء طهورا») و به اسانید صحیح و حسنه منقولست از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از امام جمعی که جنب باشد و آن قدر آب نداشته باشد که بان غسل تواند کرد و مامومان آب وضو داشته باشند آیا بعضی از ایشان وضو می تواند ساخت که امامت ایشان کند حضرت فرمودند که نه و لیکن امام مقرّری ایشان تیمم می کند و امامت ایشان می کند زیرا که حق سبحانه و تعالی زمین را مطهر گردانیده است چنانکه آب را مطهر گردانیده است، و بر این مضمون در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۰

موثق کالصحیح از ابو بصیر و موثق کالصحیح ابن بکیر و کالصحیح زید شحّام نیز از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است و آن چه در موثق عباد و قوی و سکونی از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که

تیمم امامت متوضّئین نمی تواند کرد و محمول است بر کراهت و در غیر امام راتب چون در امام راتب با وجود دیگر از حضرت او را مقدم داشتند و الله تعالی يعلم.

[هر که نماز واجب خود را به جا آورد و بعد از آن با سَنِّیان با وضو نماز گذارد]

(«و روی عنه عمر بن یزید انه قال ما منکم احد یصلّی صلاه فریضه فی وقتها ثم یصلّی معهم صلاه تقیّه و هو متوضّئ الا کتب الله له بها خمسا و عشرين درجه فارغبوا فی ذلک») و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر یک از شما شیعیان که نماز واجب خود را در وقت خود به جا آورد و بعد از آن با سَنِّیان از روی تقیّه با وضو نماز گذارد البته حق سبحانه و تعالی از جهه او باین نماز بیست و پنج درجه بنویسد چنانکه با عادل بنویسد پس رغبت کنید در این ثواب به نماز کردن با ایشان یا در نماز کردن به سبب این ثواب.

و در صحیح از نشیط منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی از ما شیعیان در بر روی خود به بند دو در خانه خود نماز کند که هیچ کس مطلع نشود که او نماز کرده است و بعد از آن برود و با هم سایگان خود از سَنِّیان نماز کند آیا نمازی که در خانه خود کرده است حق سبحانه و تعالی او را به جماعت قبول می فرماید حضرت فرمودند که آن نمازی را که در خانه کرده است حق سبحانه و تعالی دو ثواب نماز جماعت از جهه آن به او کرامت می فرماید

و او را پنجاه درجه می دهد و نمازی که با سَنیان می کند ثواب نمازی دارد که در عقب حضرت سید المرسلین (ص) کرده باشد و چون داخل می شود بر ایشان گناهان خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۱

به ایشان می گذارد و حسنات ایشان را با خود بیرون می برد یعنی حسنات تقدیری که اگر آنها شیعه می بودند هر ثوابی که بر تقدیر تشیع داشته باشند حق سبحانه و تعالی کرامت می فرماید.

[هر که با سَنیان در صف اول ایشان نماز کند]

(«و روی عنه حمّاد بن عثمان أنّه قال من صَلَّى معهم في الصّف الأوّل كان كمن صَلَّى خلف رسول الله صلى الله عليه وآله في الصّف الأوّل») و بسند صحیح از حماد و در حسن کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر که با سَنیان در صف اول ایشان نماز کند از روی تقیه که خود اذان و اقامه بگوید و خود قرائت کند یا اعم هر گاه تقیه شدید باشد چنان باشد که در عقب حضرت سید المرسلین صلى الله عليه وآله نماز کرده باشد در صف اول.

(«و روی عنه حفص بن البختريّ أنّه قال يحتسب ذلك لك اذا دخلت معهم و ان كنت لا- تقتدى بهم حسب لك مثل ما يحسب ذلك لك اذا كنت مع من يقتدى به») و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه داخل شوی در نماز سَنیان و اگر چه به ایشان اقتدا نمی کنی بمجرد داخل شدن با ایشان از روی تقیه محسوب می شود و لفظ حسب لك در کافی نیست و ظاهرا از نساخ

زیاد شده باشد چون بحسب اول کافی است حاصل آن که محسوب می شود از جهت تو مثل ثوابی که نماز کنی به جماعت با عادللی که اقتدا به او توانی کرد.

(«و روی مسعده بن صدقه انّ قائلاً قال لجعفر بن محمّد صلوات الله علیهما جعلت فداک انّی أمرّ بقوم ناصبه و قد اقیمت لهم الصیلاه و انا علی غیر وضوء فان لم ادخل معهم فی الصلاه قالوا ما شاءوا ان یقولوا فاصلی معهم ثمّ أتوضأ اذا انصرفت و اصلی؟ فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۲

جعفر بن محمّد صلوات الله علیهما سبحان الله أ فما یخاف من یصلی علی غیر وضوء ان تاخذہ الارض خسفاً» و کالصحیح منقول است که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که فدای تو کردم به جمعی ناصبی یعنی سنّی یا کسانی که اظهار عداوت اهل بیت می کنند و اقامه نماز گفته اند و من وضو ندارم پس اگر با ایشان داخل نشوم هر چه می خواهند بمن می گویند آیا با ایشان نماز بی وضو بکنم و بعد از آن وضو بسازم و نماز خود را به جا آورم پس حضرت فرمودند که سبحان الله یعنی منزّه است حق سبحانه و تعالی از آن که از جهت او نماز بی وضو کنند و یا بگذارند عقوبت این را، یا از محض تعجب فرموده باشند آیا نمی ترسد کسی که بی وضو نماز کند که زمین او را فرو برد و ظاهراً قصد نماز کردن بی وضو حرام باشد اما اگر تکبیر احرام نگوید و با ایشان همراهی کند و پیشانی را بر ما یسجد علیه نگذارد قصور نداشته باشد.

چنانکه در صحیح از

عبد الله بن مغیره منقول است از ناصح و جهالت او ضرر ندارد چون عبد الله از اهل اجماع است که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من در خانه خود نماز می کنم و می روم و با سنّیان نماز می کنم حضرت فرمودند که قصد نافله کن نمازی را که با ایشان می کنی و با تکبیر احرام مگو که با ایشان در نماز داخل شوی به درستی که افتتاح نماز به تکبیر احرام است.

و کالصحیح منقول است از عبید که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که داخل مسجد می شوم و بیشتر نماز کرده ام و با ایشان نماز می کنم و حساب نماز نمی کنم آن را حضرت فرمودند که باکی نیست اما من با ایشان نماز می کنم و چنان می نمایم که سجده می کنم و سجده نمی کنم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۳

(«و روی عنه زید الشّحام أنّه قال یا زید خالقوا النّاس باخلاقهم صلّوا فی مساجدهم و عودوا مرضاهم و اشهدوا جنائزهم و ان استطعتم ان تکونوا الائمّه و المؤذنین فافعلوا فانکم اذا فعلتم ذلك قالوا هؤلاء الجعفریّه رحم الله جعفرا ما کان احسن ما یؤدّب اصحابه فاذا ترکتم ذلك قالوا هؤلاء الجعفریّه فعل الله به جعفر ما کان ما اسوأ ما یؤدّب اصحابه») و کالصحیح و در صحیح از زید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به او فرمودند که ای زید با سنّیان یا اعم معاشرت کنید بطریق ایشان در مساجد ایشان نماز کنید و بیماران ایشان را عیادت کنید و به جنازه ایشان حاضر شوید و اگر توانید چنان کنید که

پیش

نماز ایشان باشید و یا مؤذن ایشان که هر گاه چنین معاشرت می کنید می گویند که این جماعت شیعیان جعفرند حق سبحانه و تعالی رحمت کند جعفر را چه نیکو تادیب می فرماید اصحاب خود را، و چون ترک می کنید این طریقه معاشرت خوب را با ایشان و ترک اینها می کنید می گویند این جماعت اتباع جعفرند خدا او را جزا دهد چه بد تربیت می کند اصحاب خود را، و امثال این اخبار بسیار وارد شده است در حسن معاشرت ظاهری با ایشان. اما می باید که در باطن با ایشان بد باشد و دوست نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که لا تجد الخ یعنی ایمان به خدا و روز قیامت ندارند جمعی که دوستی می کنند با دشمنان خدا و رسول هر چند پدران ایشان یا پسران ایشان یا خویشان ایشان باشند.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه اذن خلف من قرأت خلفه») در حسن کالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که اذان بگو در عقب کسی که قرائت می کنی در عقب او یعنی اعتماد به اذان ایشان نمی توان کرد هم چنانکه اعتماد به قرائت ایشان نمی توان کرد و دلالت می کند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۴

آن که شرط است در مؤذن که مؤمن باشد و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و بعضی گذشت.

(«و قال له رجل اصلی فی اهلی ثم اخرج إلى المسجد فيقدمونني فقال تقدم لا عليك و صل بهم») و منقول است که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمود که من در خانه خود نماز می کنم و بمسجد سنیان می روم یا

اعم و مرا مقدم می دارند حضرت فرمودند که باکی نیست پیش نمازی ایشان بکن اگر سنی باشند از روی تقيه اعاده مستحب است، و بسا باشد که واجب باشد، و اگر شیعه باشند اعاده مستحب مؤکد است.

و منقول است در صحیح از یعقوب بن یقطين که عرض نمودم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فدای تو گردم بسیار است که در سفرم با مخالفان و وقت ظهر می شود و تا ایشان به زیر نیابند ما نمی توانیم به زیر آییم از چهارپا، ایشان نماز ظهر می کنند و ما نیز می کنیم ایشان فی الحال روانه می شوند ما بر می خیزیم و نماز عصر می کنیم و چنین اظهار می کنیم که نافله می کنیم چون ایشان نماز عصر را دیر می کنند پس از جهه نماز عصر به زیر می آیند و مرا پیش می دارند که امامت کنم چه کنم حضرت فرمودند که امامت ایشان بکن که هرگز حق سبحانه و تعالی ایشان را رحمت نکنند، بمنزله لعنهم الله است و چون صلّ بهم فرموده بود توهم می شد که مبادا امامت ما نفع کند ایشان را حضرت فرمودند که نفع نمی کند و بعنوان نفرین این معنی را ادا فرمودند که ابلغ باشد.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل منقولست که گفت عریضه به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه نوشتم و عرض نمودم که بسیار است که حاضر می شوم در مساجد هم سایگان و غیر ایشان و مرا پیش می دارند که با من

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۵

نماز کنند و حال آن که من نماز خود را بیشتر کرده ام و بسیار است که با من نماز می کنند شیعیان و مستضعفان

و جاهلان که مرا نمی شناسند یا امام را نمی شناسند و از امامت کراهت دارم از این دو وجه که نماز کرده ام و خوب و بد را با هم جمع کردن خوب نیست هر چه بفرمایید چنان کنم حضرت نوشتند که امامت ایشان بکن یعنی اعاده بعنوان تقیه نسبت به مخالفان خوبست و نسبت به شیعیان بهتر و عموم این اخبار شامل است که نماز اوّل را به جماعت کرده باشند یا منفردا با ترک استفصال که مفید عموم است ایضا و از این باب اخبار بسیار است اما نسخه یقدمونی ممکن است که نون وقایه یا اصل را تخفیفاً انداخته باشند و ممکن است که نون مشدّد باشد.

(«و روی هشام بن سالم عنه قال فی الرّجل یصلّی الصّیّلاه وحده ثمّ یجد جماعه قال یصلّی معهم و یجعلها الفریضه ان شاء») و به دوازده سند صحیح و دو حسن الصحیح از هشام منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که نماز تنها کند و بعد از آن جماعتی بهم رسند حضرت فرمودند که با ایشان نماز می کند و اگر خواهد این نماز را قصد فریضه می کند و محتمل است که ضمیر راجع به الله باشد به قرینه احادیث دیگر، و ممن است که مراد این باشد که اگر خواهد قصد قضای ما فات کند، و محتمل است که مراد ظاهر حدیث باشد و قصد کند که آن چه کرده ام سنّت باشد و این واجب باشد یا قصد وجوب کند به اعتبار اصلش، و به همین مضمون کلینی در حدیث صحیح روایت کرده است از حفص بن بختری و در آخر

آن نیست ان شاء.

و در حدیث صحیح از حلبی منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه نماز خود را کرده باشی و در مسجد باشی و شروع در نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۶

کنند پس اگر خواهی بیرون رو و اگر خواهی بقصد سنت بکن پس محتمل است که مراد اعاده با عادل باشد یا با سنتی یا اعم و این اظهر است.

و کالصحیح از اسحاق بن عمار منقول است که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که نماز کردم و اقامه نماز می گویند در مسجد حضرت فرمودند که به نیت قضا به جا آورد.

و در موثق از عمار منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که شخصی نماز واجب می کند و می بیند که جمعی نماز به جماعت می کنند آیا جایز است که اعاده کند نماز را با ایشان به جماعت بانکه آن را مخففاً تمام کند و ملحق شود به ایشان حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر نکند فرمودند که باکی نیست و احتمال قطع و نقل نیت به نافله نیز دارد چنانکه گذشت.

(وقد روی انه يحسب له افضلهما و اتمهما) و در روایتی وارد شده است که محسوب می شود از جهت او آن چه افضل هر دو باشد و تمامتر باشد و ظاهراً روایتی است که کلینی کالصحیح از ابو بصیر روایت کرده است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نماز می کنم و داخل مسجد می شوم و نماز بر پا می شود و حضرت فرمودند که نماز کن با ایشان حق سبحانه و

تعالی اختیار می کند هر نمازی را که محبوبتر است نزد او ممکن است که سابقا به جماعت کرده باشد و از دو جماعت که هر کدام که محبوبتر باشد قبول شود، یا آن که اوّل را با حضور قلب و نیت خالص طولانی بفعل آورده باشد و در جماعت چنان نباشد که در این صورت ممکن است که منفرد احبّ باشد، یا آن که احبّ آن نمازیست که به جماعت واقع می شود و ابهام از آن جهت است که بی اعتنا نشود به نماز منفرد خصوصا در بلاد عامه و ممکن است که ثانی با جماعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۷

سَنّیان باشد چنانکه ظاهر لفظ معهم است و اول به جماعت باشد یا منفرد و ثواب اعاده با ایشان بیشتر باشد چنانکه گذشت در اخبار بسیار و الله تعالی يعلم.

[نماز در لباس واحد]

(«و سال علی بن جعفر اخاه موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یصلی بالقوم و علیه سراویل و رداء قال لا باس به») و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که پیشنمازی جمعی کند و زیر جامه داشته باشد و ردایی آیا کافی است حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اگر جامه پوشیده باشد یا پیراهن و رد ابر بالای آن بر دوش خود انداخته باشد اکمل است و به همین اکتفا می تواند کرد.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال انّ اخر صلاه صلاها رسول الله صلی الله علیه و آله بالنّاس فی ثوب واحد قد خالف بین طرفیه اّ لا اریک الثّوب

فقلت بلی فاخرج ملحفه فذرعتها فکانت سبعة اذرع فی ثمانیه اشبار» و در صحیح از زراره منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که آخر نمازی که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله بعنوان جماعت کردند در یک جامه بود که یک طرف آن را لنگ کردند و طرفی دیگر را ردا یا جانب راست را به جانب چپ انداختند و جانب چپ را به جانب راست و ردا نداشتند و این جامه بزرگ بمنزله سه جامه بود لنگ و پیراهن و ردا می خواهی بنمایم به تو گفتم بلی پس آن حضرت صلوات الله علیه چادر شبی بیرون آوردند و من آن را گز کردم طول آن هفت ذرع بود بذراع دست و عرضش چهار ذرع بود که هشت شبر باشد، و اگر بر خود نه پیچد نیز جایز است چنانکه صحیح ابو بصیر دلالت می کند بر آن که اگر بر خود نه پیچد نیز جایز است اما بی ردا مکروهست چنانکه در صحیح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۸

سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کردم از شخصی که امام باشد و یک پیراهن پوشیده باشد و ردا پوشیده باشد حضرت فرمودند که سزاوار نیست مگر با ردا یا عمامه را ردا کند که سر برهنه باشد بهتر از آنست که بی ردا باشد.

و منقول است در صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا امام را خوبست که زیر جامه پا کند و کلاهی بر سر گذارد و در

این دو جامه امامت کند بی ردا فرمودند که خوب نیست و سؤال کردم که آیا زیر جامه بعوض لنگ خوبست فرمودند که بلی و احادیث ردا گذشت در لباس مصلی.

[نماز مستحب در وقت واجب]

(«و سال عمر بن یزید ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الزوايه التي يروون انه لا ينبغي ان يتطوع في وقت فريضة ما حدّ هذا الوقت فقال اذا اخذ المقيم في الاقامه فقال له: الناس يختلفون في الاقامه قال المقيم المذی يصلّي معه») و به اسانید صحیحه منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از روایتی که منقول است بروایت عامه یا اعم که سزاوار نیست نافله در وقت فريضة کدام وقتست حضرت فرمودند که آن وقتی است که شروع کند و اقامت گوینده که مؤذن است در اقامه، پس عرض کردم که مردمان مختلف می باشند در اقامت کدام اقامت مراد است حضرت فرمودند که آن مقیمی که با او نماز می کنی یا می کنند، و ظاهر می شود که جایز است که در یک مسجد چند نماز جماعت بلکه می کرده اند و منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است که چون وقت فضیلت داخل می شود نافله نمی توان کرد بانکه در هر دو وقت منهی عنها بوده باشند بعنوان حرمت یا کراهت یا در یکی کراهت شدیدتر باشد یا آن که در صورتی که انتظار جماعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۱۹

کشند جایز باشد بی کراهت چنانکه گذشت.

[هر گاه مؤذن قد قامت الصلاة بگوید مأمومان بر می خیزند]

(«و ساله حفص بن سالم اذا قال المؤذن قد قامت الصلاه أ يقوم الناس علی ارجلهم او یجلسون حتّی یجی ء امامهم قال لا بل یقومون علی ارجلهم فان جاء امامهم و الّا فلیؤخذ بید رجل من القوم فیقدم») و به اسانید صحیحه منقول است از حفص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر

گاه مؤذن قد قامت الصلاه بگوید آیا مأمومان بر می خیزند اگر امام ایشان حاضر نباشد یا می نشینند تا امام ایشان حاضر شود حضرت فرمودند که بر می خیزند اگر امام ایشان آمد امامت می کند و اگر اندک توقفی کردند و او نیامد دست یکی از مامومین را می گیرند و مقدم می دارند و به او اقتدا می کنند و از این حدیث ظاهر می شود که می باید در وقت اقامه مامومان نشسته باشند و مؤذن ایستاده باشد و وقت ایستادن ایشان وقتی است که قد قامت الصلاه گفته شود نه وقت شروع در اقامه یا اتمام اقامه چنانکه بعضی قایل شده اند به آن، دیگر آن که سخن نگویند بعد از اقامت اگر چه در تقدیم امام باشد و اگر چه جایز است کلام امام ترکش اولی است، دیگر هر گاه امام را تب دیر کند حق مامومین مقدم است و دیگری را مقدم می دارند، و ظاهر می شود که تشیع و نماز جماعت کردن کافی باشد در امامت و عدالت در کار نباشد اگر چه حمل می توان کرد بر آن که مقدم دارند کسی را که اهلیت امامت داشته باشد و لیکن خلاف ظاهر است.

[هر گاه نماز بر پا شود به قد قامت الصلاه حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد]

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال اذا اقيمت الصلاه حرم الكلام على الامام و اهل المسجد الا في تقديم امام») و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه بر پا شود نماز به گفتن قد قامت الصلاه چنانکه الحال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۰

گذشت حرام است سخن گفتن بر امام و بر اهل مسجد که با این امام نماز می کنند

یا اعم مگر در مقدم داشتن امامی چنانکه گذشت و لیکن بعنوان دست گرفتن اولی است و احادیث بسیار نهی و جواز گذشت و اکثر حمل کرده اند این حدیث را بر کراهت تا جمع شود میان اخبار اگر چه احوط ترکست مطلقا.

[هر گاه دو نفر بخوانند نماز جماعت بخوانند]

(«و روی عن محمد بن مسلم أنه سئل عن الرجل يؤم الرجلين قال يتقدمهما و لا يقوم بينهما و عن الرجلين يصلیان جماعه قال نعم يجعله عن يمينه قال و قال رسول الله صلى الله عليه و آله اقيموا صفوفكم فأنى أراكم من خلفى كما أراكم من قدامى و من بين يدي و لا تخالفوا فيخالف الله بين قلوبكم») و كالصحيح منقول است از محمد بن مسلم كه گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال كردند از مردى كه امامت كند دو مرد را حضرت فرمودند كه پيش مى ايستد و هر دو در عقب مى ايستند و در ميان ايشان نمى ايستد يعنى استجابا، و از آن حضرت سؤال كردند كه هر گاه دو كس خواهند كه نماز جماعت كنند جايز است فرمودند كه بلى و امام ماموم را در دست خود باز مى دارد و اين مضمون در صحيح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله عليهما منقول است و خواهد آمد محمد بن مسلم گفت كه حضرت باقر صلوات الله عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمودند كه صفهاى نماز جماعت را درست كنيد كه من شما را از پشت سر چنان مى بينم كه از پيش و برابر مى بينم و پيش و پس مايستيد كه حق سبحانه و تعالى مخالفت مى اندازد ميانه دلها شما

و مخالفت صوری تاثیر دارد در مخالفت معنوی، و جزو آخر را صدوق در موثق از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است با زیادتی آن که دوش به دوش بایستید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۱

و در قوی از ابو سعید خدری روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که می خواهید دلالت کنم شما را به چیزی که کفاره گناهان شما باشد و سبب زیادتی حسنات شما گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند که آن تمام کردن وضو است در هواهای سرد، و بسیار گام برداشتن است به مساجد، و انتظار کشیدن نماز است بعد از نماز و هر یک از شما که از خانه خود بیرون روید با وضو، و نماز جماعت کنید با مؤمنان و بنشینید و انتظار نماز دیگر کشید فرشتگان از جهت شما استغفار کنند و گویند خداوندا او را بیمارز خداوندا او را بیخشا پس چون به نماز ایستید نماز را نیکو به جا آورید نه طولانی و نه کوتاه یا صفهای خود را درست کنید و فرج ها مسدود سازید و همه جا متابعت امام کنید به درستی که بهترین صفهای مردان صف پیش است و بهترین صفهای زنان پس تر، و از سکونی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مساوی کنید صفها را و دوش به دوش بایستید تا شیطان بر شما مستولی نشود و در این باب اخبار متواتره است و حمل بر استحباب کرده اند و احوط آنست که ترک نکنند چون او امر این باب بی معارض است و

اللَّهُ تَعَالَى يَعْلَمُ.

[نماز در صف اول]

(«وقال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما ان الصلاه في الصف الاول كالجهاد في سبيل الله عز وجل») و منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که نماز در صف اول ثواب جهاد در راه حق سبحانه و تعالی دارد یعنی جهاد بقصد قربت با آن که جهاد راه اسلام را می گشاید به بستن راه کفر، و کالصحيح از اسحاق منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه بمن فرمودند که ای اسحاق با ستیان نماز می کنی در مسجد گفتم بلی حضرت فرمود که با ایشان نماز کن شخصی که با ایشان نماز می کند مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۲

کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کند پس ممکن است که مراد از حدیث متن جماعت با عامه باشد یا اعم باشد با آن که احادیث صحیحه گذشت که فرقی نیست میان جماعت واقعی و صورت جماعت با ایشان در ثواب بلکه ظاهر شد که ثواب این صورت بیشتر است چون احادیث صحیحه وارد شده است که نماز در صف اول ایشان مثل نماز در صف اول با رسول الله صلی الله علیه و آله است.

[تکمیل صفوف]

(«و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال لا اری بالصّفوف بين الاساطين بأسا و قال أتمّوا صفوفكم اذا رأيتم خلا و لا يضرك ان تتأخر ورائك اذا وجدت ضيقا في الصفّ الاول إلى الصفّ المذی خلفك و تمشي منحرفا») و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باک نمی داند صفهای میان ستونها

را اعم از صفی که ستونها را قطع کرده باشد و صفی که در عقب ستونست که ستون حایل است و هر دو ضرر ندارد چنانکه مشاهده است در مسجد کوفه و بصره که در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به همین عنوان بوده است و مسجد الحرام و مسجد نبی صلی الله علیه و آله اگر چه تغییر یافته است ام شکی نیست که در زمان آن حضرت ستونها بوده است خصوصا مسجد نبی (ص) و در میان و عقب این ستونها نماز می کردند مثل حال و حضرت (ص) فرمودند که تمام کنید صفهای خود را هر گاه خللی در آنها بیاید که فاصله دارد پیش از نماز، و بعد از آن شروع در نماز کنند و اگر در اثنای نماز خلل به هم رسد یا پیشتر ضرر ندارد ترا که خود را به صف عقب خود رسانی و در میان فرجه بایستی اگر صف اول تنگ باشد و چون روی به آنجا منحرف خواهی رفت که پشت بقبله نکنی بانکه پشت پشت بیایی یا از جانبین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۳

بروی و جزو آخر را شیخ در صحیح از فضیل نیز روایت کرده است به همین عبارت و هم چنین در موثق سماعه مذکور است با این زیادتی و اگر در صفی باشی و خواهی که به صف پیشتر روی باکی نیست که بروی و در این صورت لازم نیست که جا تنگ باشد تا تواند رفت زیرا که صف پیشتر ثوابش بیشتر است از جهت تحصیل ثواب جایز است به پیش رفتن، و در صحیح محمد بن مسلم از آن حضرت

صلی اللہ علیہ و آلہ مذکور است کہ پیش می رود اما پس نمی آید و محمول است بر صورتی که عبث پس آید یا با استدبار.

[فاصله بین صفوف]

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللہ علیہ اَنَّهُ قَالَ یَنْبَغی لِلصَّیْفِ فَوْفَ انْ تَکونَ تامَّةً متواصله بعضها إلی بعض و لا یكون بین الصَّیْفِینَ ما لا یتخطَّی یكون ذلک قدر مسقط جسد انسان اذا سجد، و قال ابو جعفر صلوات اللہ علیہ ان صَلَّی قوم و بینهم و بین الامام ما لا یتخطَّی فلیس ذلک الامام لهم بإمام و أی صَفَّ کان اهله یصلُّون بصلوه امام و بینهم و بین الصَّیْفَ الَّذی یتقدَّمهم ما لا یتخطَّی فلیس تلک لهم بصلوه و ان کان ستر او جدار فلیس تلک لهم بصلوه الا من کان حیال الباب قال و قال هذه المقاصیر اَما احدثها الجبارون و لیس لمن صَلَّی خلفها مقتدیا بصلوه من فیها صلاه قال و قال أیما امرأه صَلَّتْ خلف امام و بینها و بینه ما لا یتخطَّأ [یتخطَّی خ] فلیس لها تلک بصلوه قال قلت فان جاء انسان یرید ان یصلَّی کیف یصنع و هی إلی جانب الرُّجُل قال یدخل بینها و بین الرُّجُل و تنحدر هی شیئا») و به اسانید صحیحہ و حسنہ کالصحیحہ منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کہ سزاوار آنست کہ صفها تمام باشد کہ در میان صف و اول و آخر آن جای کسی نباشد و به یک دیگر متصل باشد کہ در میان صف تا صف

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۴

دیگر فاصله بسیار نباشد و میان دو صف آن مقدار فاصله نباشد کہ گام بر نتوان داشت

که زیاده از فرجه میان دو پای مستوی الخلقه باشد که تخمیناً سه شبر است تا چهار شبر بلکه همین قدر باشد که وقتی که به سجده رود مقدار سجده باشد و زراره گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که اگر جمعی نماز کنند و میان صف اول و امام زیاده از مقدار گام فراخ باشد آن امام ایشان امام نیست و هم چنین از صفی تا صفی دیگر اگر فاصله زیاده از گام فراخ باشد نماز آن صف ما بعد نماز نیست یعنی نماز کامل نیست و اگر فاصله پرده باشد یا دیواری باشد بغیر ستون یا مثل ستون آن نماز ایشان صحیح نیست مگر نماز کسی که محاذی دری باشد که بر آن دیوار باشد که چون ایشان امام را می توانند دید قطع نظر از فاصله مامومین زراره گفت که حضرت (ص) فرمودند که این مقصورهایی که الحال هست که محراب داخل در مسجد است ستم کاران بنی امیه ساخته اند و بدعت ایشان است و در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نبود و کسی که اقتدا کند به امامی که در مقصوره است از طرفین مقصوره نماز ایشان نماز نیست چون امام را نمی بینند و کسی را نیز نمی بینند که امام را بیند یا اگر بینند بد می بینند نماز ایشان کامل نیست چون بدعت کرده اند از روی تکبر که ائمه جور که آنجا ایستند ممتاز باشند و ابتدای این بدعت از عثمان شد یا عمر چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زمان خلافت ظاهری همه را منهدم ساخت چنانکه در موثق طلحه است

که حضرت می فرمودند که منهدم سازند و می فرمودند که به محرابها یا مذبحهای یهودان می ماند.

و زراره گفت که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر زنی که نماز کند در عقب امامی و میان آن زن و امام فاصله بسیار باشد که گام نتوان برداشتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۵

نماز آن زن نماز نیست مثل مردان زراره گفت عرض نمودم که اگر مردی بیاید و خواهد که به آن مرد اقتدا کند چه کند و حال آن که زن در جانب آن مرد است فرمودند که مرد پهلوی امام می ایستد و زن اندکی پست می رود و حمل کرده اند نهی از حایل را در زنان بر کراهت چون در حدیث موثق عمّار وارد شده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که امامت جمعی کند و در عقب امام خانه باشد که زنان در آنجا باشند آیا جایز است که این زنان اقتدا کنند به مرد حضرت فرمودند که بلی اگر امام پست تر از زنان باشد یعنی بلندتر نباشد عرض نمودم که اگر میان زنان و امام دیواری یا راهی باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و احوط آنست که با امکان در عقب دیوار نباشند مگر آن که سبب ترک شود که با حایل بهتر است از ترک و اگر محراب داخل در بنا باشد ضرر ندارد هر گاه جا تنگ باشد.

چنانکه در صحیح از منصور بن حازم منقول است که گفته به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که من در طاق یعنی در محراب نماز می کنم حضرت فرمودند که باکی نیست که هر

گاه جا تنگ باشد، و غرض از رفتن در محراب فراخ شدن جا باشد بر نماز گذاران چنانکه غالباً در مجامع چنین می شود اما احوط آنست که آن مقدار داخل بنا نباشد که مانند محراب و داخل مسجد شود بانکه طرفین صف اول امام را و کسی که امام را بیند نه بیند که در آن صورت نماز آنها صحیح نیست.

(و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه و قال اقل ما یكون بینک و بین القبلة مبرض عنز و اکثر ما یكون مبرض فرس) و در روایت صحیح از عبد الله منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کمترین فاصله که میان تو و میان قبله می تواند بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۶

بقدر خوابیدن بزیست و ظاهراً در طول بز مراد است زیرا که در عرض بز نمی توان سجده کردن، و اکثر فاصله که می تواند بود میان تو و قبله محل خوابیدن اسبی است، و مراد از قبله در صف اول امام است که محاذی قبله اوست، و در صف دویم صف اول است و بر این قیاس محتمل است که مراد این باشد که اگر در میان تو و دیوار که ستره است این مقدار فاصله باشد محتاج به ستره نیست که نصب کنند و دیوار ستره است و اگر فاصله بیشتر باشد احتیاج به ستره هست استحباباً و این معنی بحسب لفظ اقربست اما صدوق معنی اول را فهمیده است و متابعت او کرده اند اصحاب در استحباب و اکثر بر آنند که این مقدار بحسب فضیلت است و واجب آن مقدار است

که عرفا گویند به او اقتدا کرده است و بعضی از اصحاب تا سیصد ذرع تجویز نموده اند و بسیار بعید است اما اگر فاصله صفوف باشند ضرر ندارد هر چند بسیار باشند هر گاه نتوانند متابعت کردن نه آن که تا صف آخر برکوع روند امام سر از رکوع برداشته باشد.

(و قال عمّار بن موسی سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن الامام یصلی و خلفه قوم اسفل من الموضع الذی یصلی فیه قال ان كان الامام علی شبه الدکان او علی ارفع من موضعهم لم تجز صلاتهم و ان كان ارفع منهم یا صعب او اکثر او اقل اذا كان الارتفاع یقطع، سئل و ان كانت ارض مبسوطة او كان فی موضع منها ارتفاع فقام الامام فی الموضع المرتفع و قام من خلفه اسفل منه و الارض مبسوطة الا أنّها فی موضع منحدر فلا یاس به) و در بعضی نسخ به قطع سیل و در کافی به بطن مسیل و در بعضی از نسخ قال لا- یاس به است و در موثق منقول است از عمّار که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از امامی که نماز کند و در عقب او جمعی باشند پست تر از موضعی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۷

امام نماز کند حضرت فرمودند که اگر بلندی امام مانند صفهای بلند و دکانهای بازار است که تخمینا دو ذرع بلند می باشد غالبا یا بر جایی که بسیار بلند باشد از موضع ایشان نماز مامومین صحیح نیست و نماز امام صحیح است چون بمنزله منفرد است و اگر بلندتر از ایشان باشد بمقدار یک انگشت یا بیشتر یا کمتر

هر گاه بلندی به مقداری باشد که قطع آن توان کرد به کام برداشتن یعنی ضرر ندارد به قرینه سابق، و آن که سؤالی دیگر کرده می شود و حضرت می فرماید که باکی نیست و بر نسخه به قطع سیل یعنی هر گاه بلندی از بابت بلندی باشد که هر گاه چون سیل می رود زمین را می خراشد تا یک ذرع غالباً و مسأله دیگر فرموده باشند و جواب هر دو را فرموده باشند که باکی نیست یا جواب اول را بظهور گذاشته باشند و مؤید این است نسخه کافی و بنا بر نسخه سئل چنانکه شیخ فخر الدین بود جوابش قال لا باس به خواهد بود یعنی از آن حضرت سؤال کردند که اگر زمین پهنی باشد و در موضع از آن بلندی باشد و امام در بلندی بایستد و مامومان در موضعی پست تر از موضع امام بایستند و زمین پهن باشد و لیکن موضع سرایشب باشد پس باکی نیست با حضرت فرمودند که باکی نیست و علی ای حال مطلب ظاهر است و عبارت مشوش است مثل سایر روایات عمار که بی چیزی نیست و الله تعالی يعلم.

[اگر امام بالاتر از موضع مامومین بایستد]

(و سئل صلوات الله علیه فان قام الامام اسفل من موضع من یصلی خلفه قال لا باس به، و قال صلوات الله علیه ان كان الرجل فوق بیت او غیر ذلك دکانا كان او غیره و كان الامام یصلی علی الارض و الامام اسفل منه كان للرجل ان یصلی خلفه و یقتدی بصلوته و ان كان ارفع منه بشیء كثير) و عمار گفت که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که اگر امام بایستد پست از موضع

فرمودند که باکی نیست و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر ماموم بر پشت بامی باشند یا غیر آن خواه دکان باشد و خواه غیر آن و امام بر زمین نماز کند و امام پست تر از ماموم باشد ماموم به او اقتدا می تواند کرد اگر چه ماموم بلندتر باشد بسیار که اقتدا به او می تواند کرد حاصل این شد که ماموم بر بلندی می تواند ایستاد و امام نمی تواند ایستاد، و اما آن چه در صحیح از صفوان منقول است از محمد بن عبد الله که مجهول است و ضرر ندارد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از امامی که نماز کند در موضعی و مامومان پست تر از او بایستند یا امام در موضعی باشد که مامومان بلندتر باشند از او حضرت فرمودند که می باید که جای همه مساوی باشد گفت عرض نمودم که اگر شخصی تنها نماز کند و موضع سجده اش پست تر بوده باشد از موضعی که ایستاده باشد حضرت فرمودند که هر گاه تنها باشد باکی نیست پس اول محمولست بر استحباب و ثانی محمولست بر آن که زیاده از چهار انگشت نباشد و جمعی به سبب این حدیث قایل شده اند که اگر موضع سجده پست باشد جایز است اگر چه زیاده از چهار انگشت باشد و موضع ایستادن جایز نیست که پست باشد تا جمع شود میان اخبار و اکثر علما بنحو اول جمع کرده اند و گفته اند که در موضع سجده پست بودنش تا یک خشت کراهت ندارد و مواضع دیگر کراهت دارد و این

قول به احتیاط اقریبست اگر چه قول اوّل خالی از قوت نیست و احوط آنست که مطلقا بلند و پست نباشد چنانکه گذشت.

(و سال موسی بن بکر ابا الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الرّجل یقوم فی الصّفّ وحده قال لا باس انما یبدو الصّفّ واحد بعد واحد) و منقول است که موسی و ظاهر از کتاب او برداشته باشد و کتابش معتمد باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۲۹

شخصی که در صفی تنها بایستد حضرت فرمودند که باکی نیست زیرا که وصف چنین بهم می رسد که اول یک کسی می آید و می ایستد و دیگری می آید و به او منضم می شود و هم چنین تا صف بهم می رسد غالبا چنانکه مشاهده است که گاه هست که امام که شروع در نماز می کند اول یک صف است و از نماز که فارغ می شود ده صف شده است و این در صورتیست که در صف پیشتر جا نباشد اگر چه بهتر آنست که شخصی از صف پیشتر که بیاید که شخصی تنهاست منحرف بیاید که با او بایستد و او تنها نباشد، و در این صورت ثواب آن شخص مضاعف می شود چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باین نحو منقولست.

و منقولست در صحیح و موثق کالصحیح از سعید اعرج که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که داخل مسجد شود که اقتدا کند به بیند که جا تنگ است در صفهای پیش تنها بایستد تا امام از نماز فارغ شود آیا جایز است

حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در حدیث موثق سعید چنین است که باکی نیست که آن شخص تنها محاذی امام بایستد در عقب صفها، و در حدیث کالصحیح ابو الصّباح مثل متن وارد شده است و صدوق نیز همین را در علل نقل کرده است و هم چنین در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وارد است که تنها بایست مگر آن که در صف پیش جا نباشد در برابر امام می ایستد، و اگر جا باشد و در صف تنها عمدا بایستد نمازش فاسد است چون عمدا مخالفت سنت کرده است و محمول است بر فساد کمال و الله تعالی یعلم.

[هر گاه داخل شوی در مسجد و امام در رکوع باشد]

(و روی عن عبد الرحمن بن ابی عبد الله أنه قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول اذا دخلت المسجد و الامام راکع و ظننت أنك

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۰

ان مشیت الیه رفع رأسه فکبر و ارکع فاذا رفع رأسه فاسجد مکانک فاذا قام فالحق بالصّف و ان جلس فاجلس مکانک فاذا قام فالحق بالصّف) و در صحیح از عبد الرحمن منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه داخل شوی در مسجد و امام در رکوع باشد و گمان داشته باشی که تا به صف رسی امام سر برداشته باشد ایستاده تکبیر بگو و برکوع رو پس چون امام سر بردارد همان جا به سجود رو پس چون برخیزد برو تا به صف برسی و اگر بنشیند از جهت تشهد بنشین به متابعت امام و خواهد آمد که بر سر پا بنشین و تشهد بخوان به

متابعت امام استحباباً و چون برخیزد خود را به صف برسان و اگر سلام دهد در همان جا تمام کن، و بر این مضمون احادیث صحیحیه وارد شده است و در فقه رضوی نیز مذکور است و خلافتی صریح از علماء ما در این مسأله نیست بحسب ظاهر بلکه نقل اجماع نیز کرده اند در غیر نماز جمعه و در نماز جمعه خلافت و خواهد آمد.

و در صحیح منقول است از معاویه بن وهب که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که داخل شدند در مسجد الحرام در وقت نماز عصر چون نزدیک به صفها رسیدند برکوع رفتند مردم، حضرت نیز برکوع رفتند و سجدتین را به جا آوردند و چون برخاستند رفتند تا به صفها رسیدند و ظاهر است که این صورت نماز بوده است که از روی تقیه واقع ساختند و لهذا تکبیر را نقل نکرد.

و در صحیح سلیمان بن خالد منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه امام را ادراک کند در رکوع و راست ایستاده تکبیر را نقل نکرد.

و در صحیح سلیمان بن خالد منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه امام را ادراک کند در رکوع و راست ایستاده تکبیر بگوید و برکوع رود پیش از آن که امام سر بردارد ادراک کرده است یعنی رکعت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۱

جماعت را.

و در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که داخل مسجد شود و ترسد که رکعت از او فوت شود حضرت فرمودند که برکوع

می رود پیش از آن که به ایشان رسد و در رکوع راه می رود تا به ایشان رسد.

و چهار حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که اگر تکبیر رکوع را با امام در نیابی داخل مشو در آن رکعت، و در روایتی دیگر اعتماد به آن رکعت مکن، و در روایتی دیگر اگر تکبیر را دریافتی رکعت را دریافته و جمعی حمل بر نماز جمعه کرده اند و جمعی بر نفی کمال خصوصاً هر گاه رکعتی دیگر مانده باشد و هر دو محتمل است چنانکه خواهد آمد در صحیح حلی که اگر ادراک تکبیر رکوع کردی نماز جمعه را درمی یابی و الا نماز ظهر را می کنی و نفی کمال ظاهر می شود از بعضی اخبار و الله تعالی یعلم.

(و روی آنه یمشی فی الصلاه بجزّ [یجزّ] رجليه و لا يتخطأ) و در روایتی وارد شده است که راه می رود باین عنوان که پاها را به زمین می کشد و گام بر نمی دارد تا شبیه تر باشد بایستاده.

(و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیهم انه قال اذا ادركت الامام و قد ركع فكبرت قبل ان يرفع الامام رأسه فقد ادركت الركعة و ان رفع رأسه قبل ان ترکع فقد فاتتک الركعة) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهم فرمودند که هر گاه دریابی امام را در حال رکوع و تکبیر رکوع به گویی پیش از آن که امام سر بردارد از رکوع دریافته رکعت را و اگر امام سر بردارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴،

پیش از آن که برکوع بروی رکعت فوت می شود و شیخان چنین روایت کرده اند این حدیث را که فکبرت و رکعت و ظاهرا لفظ و رکعت از قلم نساخ افتاده است چون ظاهر است که تکبیر کافی نیست به قرینه و ان رفع الخ.

(و روی ابو اسامه انه ساله عن رجل انتهى إلى الامام و هو راكع قال اذا كبر و اقام صلبه ثم ركع فقد ادرك) و كالصحيح منقولست از زید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که به امام رسد و او در رکوع باشد حضرت فرمودند که هر گاه تکبیر بگویند در وقتی که پشت او راست باشد و بعد از آن برکوع رود ادراک رکعت کرده است، و این حدیث مثل حدیث سلیمان دلالت می کند بر آن که می باید در حالت تکبیر احرام راست ایستاده باشد چنانکه گذشت و ذکر اقامت صلب از آن جهت است که چون غالب اوقات هر گاه در چنین وقتی می رسند تکبیر را در وقت رفتن برکوع می گویند چون خوف دارند که مبادا امام سر بر دارد بنا بر این تصریح فرمودند که وقتی صحیح است که پشت راست باشد و تکبیر بگویند.

(و قال رجل لأبي جعفر صلوات الله عليه اني امام مسجد الحى فاركع بهم و اسمع خفقان نعالهم و انا راكع فقال اصبر ركوعك و مثل ركوعك فان انقطعوا و الا فانصب قائما) ظاهرا نقل بالمعنى کرده است صدوق یا غیر او كالصحيح جابر را که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که من امام مسجد قبیله ام و با ایشان

رکوع می روم و صدای کفشهای ایشان را می شنوم که گویا می آیند که خود را به نماز رسانند و من در رکوع حضرت فرمودند که دو برابر رکوعی که همیشه می کنی صبر کن اگر رسیدند فیها و اگر نه سر بردار چون این جماعت نیز حق دارند و اگر انتظار بیشتر کشد گاه باشد که علی الاتصال آیند، و علما عمل کرده اند اگر چه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۳

طریقش عمرو بن شمر هست و چون کتاب جابر متواتر بوده است چنانکه از صدوق نیز ظاهر می شود و ضعف مشایخ اجازه ضرر ندارد چنانکه سابقا مذکور شد.

[سزاوار است که امام رعایت کند حال ضعیف ترین مأمومان را]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ينبغي للإمام ان يكون صلاته على صلاة اضعف من خلفه) و در موثق كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار است که امام رعایت کند حال ضعیف ترین مأمومان را و نماز را سبک واقع سازد پس اگر قوت داشته باشند و اراده طول نماز داشته باشند طول می دهد چنانکه گذشت.

(و كان معاذ يؤم في مسجد على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله و يطيل القراءة و انه مرّ به رجل فافتتح سورة طويله فقرأ الرجل لنفسه و صلى ثم ركب راحلته فبلغ ذلك النبي صلى الله عليه وآله فبعث إلى معاذ فقال يا معاذ إياك ان تكون فتانا عليك بالشمس و ضحيتها و ذواتها). و منقولست که معاذ بن جبل امامت می کرد در مسجدی در زمان آن حضرت صلی الله علیه و آله و حضرت فرموده بودند که در آن مسجد نماز کند چون جمعی دور بودند

و بر ایشان مشکل بود که به نمازهای آن حضرت حاضر شوند و معاذ نماز را طول می داد و سوره بقره و امثال آن می خواند اتفاقاً شخصی بر او گذشت و خواست که نماز جماعت کند دید که معاذ سوره درازی را سر کرد که بخواند آن مرد قصد انفراد کرد و خود قرائت کرد و نماز کرد و بر راحله اش سوار شد و رفت پس این واقعه به آن حضرت رسید حضرت کسی بسوی معاذ فرستاد که زنهار چنین مباش که مردم ترک نماز جماعت کنند از جهت طول

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۴

نماز، بر تو باد که سوره های قصیر بخوان مثل سوره و الشمس و امثال آن و همین مضمون در صحاح سته واقع است خصوصاً بخاری و ظاهراً صدوق نیز از ایشان روایت کرده است.

(و انّ النّبیّ صلی اللّٰه علیہ و آلہ ذات یوم یومّ اصحابه فیسمع [فسمع خ] بکاء الصّبّیّ فیخفّف [فخفّف خ] الصّلاه) و به درستی که آن حضرت صلی اللّٰه علیہ و آلہ امامت اصحاب خود می فرمودند و صدای گریه کودک را می شنیدند و نماز را از آن جهت سبک می فرمودند و بنا بر نسخه روزی از روزها آن حضرت صلی اللّٰه علیہ و آلہ نماز می کردند صدای طفل را شنیدند و نماز را سبک کردند و این مضمون صحیح ابن سنان است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ فرمودند که حضرت رسول خدا صلی اللّٰه علیہ و آلہ نماز ظهر و عصر را کردند و سبک کردند دو رکعت را صحابه عرض نمودند که یا رسول اللّٰه آیا در نماز امری حادث شد که منسوخ شده باشد

تطویلش مثلاً حضرت فرمودند که چه واقع شد عرض کردند که دو رکعت را سبک کردید حضرت فرمودند که صدای گریه طفل را نشنیدی و ظاهراً چنان بوده است که مادر اقتدا کرده بوده و طفل را بر زمین گذاشته او می گریسته است حضرت زود کردند تا طفل را بر دارد و شیر دهد و این مضمون را نیز عامه در صحاح خود روایت کرده اند.

(و علی الامام ان یقرأ قرآنه وسطاً لأنّ الله عزّ و جلّ یقول «و لا تَجْهَرُ بِصَلَاتِكَ وَ لا تُخَافُ بِهَا») منقول است در صحیح از عبد الله بن سنان که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که بر امام لازمست که آن قدر بلند بخواند که هر که در عقب او باشد بشنود حضرت فرمودند که بر امام است که قرائت جهریه را میانه بخواند نه بسیار بلند و نه بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۵

پست زیرا که حق سبحانه و تعالی خطاب به حضرت کرده است و آن حضرت امام بودند یا خطاب به امام کرده است یا به عالمیان و شامل امام نیز هست که بلند بخوان نماز ترا و آهسته بخوان و مرتبه میان بسیار بلند و آهسته را اختیار کن که آن وسط است، و مؤید عموم است موثق سماعه که از آن حضرت سؤال کردم از تفسیر این آیه فرمودند که اخفات آنست که خود نشنوی و جهر منهی عنه آنست که بسیار بلند بخوانی و بنا بر این اظهر آنست که حکم مطلق نماز باشد که چنان نخوانند که خود نشنوند زیرا که اقل اخفات آنست که خود بشنوند و

بلندی را از حد نگذرانند و تفصیل آن که کدام نماز را باید خواند و کدام آهسته از آیه ظاهر نشود و از اخبار ظاهر شود.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نمی نویسند از جهت بنده از قرائت و دعا مگر آن چه خود بشنود و گذشت در مبحث قرائت اخباری که در این باب وارد شده است.

(و اذا فرغ الامام من قرائته الفاتحه فليقل الّذی خلفه الحمد لله ربّ العالمین) و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است و ظاهرا صدوق از کتاب جمیل روایت کرده باشد و صحیح باشد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه در عقب امام باشی و او از خواندن سوره حمد فارغ شود تو بگو الحمد لله ربّ العالمین و مگو آمین و مناسبت در این موضع از آنست که امام چون دعا کرد از جهت خود و مأمومین و سایر مؤمنین گویا حق سبحانه و تعالی مستجاب کرد مأمومان را شکر می کنند حق سبحانه و تعالی را بر مستجاب شدن دعای امام.

(و لا يجوز ان يقال بعد فاتحه الكتاب آمین لأنّ ذلك کانت تقوله النّصاری) و جایز نیست مأمومان را که بعد از خواندن سوره حمد آمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۶

بگویند به مدّ و فتح همزه خوانده اند و بتشدید لحن است زیرا که این کلمه را نصاری می گویند ظاهرا این مضمون حدیثی باشد و ممکن است که فهمیده باشد از صحیحه معاویه بن وهب که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که آمین بگویم هر گاه امام

بخواند غیر المغضوب علیهم و لا- الضّالین را حضرت فرمودند که ایشان یهود و نصاری اند یعنی مغضوب علیهم یهودند و ضالّان نصاری اند، و جواب سخن او را ندادند از جهت تقیه و کنایه دلالت می کند بر آن که جمعی که این لفظ را می گویند گیرانند، و صدوق بظاهر برده باشد که این عبارت یهود و نصاری است نمی باید که مسلمانان باین کلمه متکلم شوند و بعید است این فهمیدن از صدوق و احادیث آمین در مبطلات نماز گذشت.

[قراءة پشت سر امام]

(و روی زراره و محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال قال کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یقول من قرء خلف امام یاتّم به فمات بعث علی غیر فطره) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره و محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که هر که قرائت را بخواند در عقب کسی که اقتدا به او کند که شیعه عادل باشد و بمیرد بر غیر فطرت اسلام مرده خواهد بود یا خواهد مرد و این حدیث محمول است بر غیر جهریه که نشنود مهممه را که در آن صورت قرائت می تواند کرد بلکه دغدغه وجوب قرائت می شود چون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است بلفظ امر به قرائت و دغدغه نیست در آن که در صورتی که قرائت را بشنود اگر چه صدایی باشد که تمیز حروف نکنند قرائت منهی عنه است و اگر مهممه را نشنود قرائت مطلوبست و اگر نماز اخفاتیه باشد مخیر است میان قرائت و ترک آن اگر چه ترک قرائت اولی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص:

به سبب امثال این خبر از اخبار بسیار که دلالت بر این می کند که قرائت نکردن اولی است.

و بر این مضامین احادیث بسیار وارد است از آن جمله در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر اقتدا کنم قرائت بکنم حضرت فرمودند که اما نماز اخفاتیه را قرائتش متعلق است به امام تو قرائت مکن، و اما نماز جهریه را حق سبحانه و تعالی امر کرد است امام را به بلند خواندن تا مأمومان خاموش باشند و گوش دهند اگر قرائت امام را بشنوی گوش بده و اگر نشنوی خود قرائت بکن.

و در حسن کالصحیح از زراره از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که در نماز جهریه گوش ده و در خاطر خود تسبیح کن و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه منقول است که هر گاه اقتدا کنی به امام عادل در نماز جهریه و قرائت را نشنوی خود قرائت کن و اگر همهمه را شنوی قرائت مکن.

و در دو صحیح منقول است از سلیمان که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که آیا در نماز ظهر و عصر قرائت می توان کرد و حال آن که نمی توان دانست که قرائت می کند یا نه حضرت فرمودند که سزاوار نیست که مأموم قرائت کند بلکه قرائت را به امام می گذارد و ظاهرش کراهتست.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه در عقب عادل نماز کنی در اخفاتیه در دو رکعت اول قرائت مکن و تسبیح می توانی خواند و در دو

رکعت آخر قرائت نیز می توانی کرد.

و اکثر علما احادیث امر به قرائت جهریه را و امر به خاموشی در اخفاتیه را حمل کرده اند بر استحباب از جهت صحیحه علی بن یقظین که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۸

کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند در عقب عادل در نماز جهریه و قرائت را نشنود حضرت فرمودند که می خواهد خاموش شود و می خواهد قرائت کند، و سؤال کردم از دو رکعت اخفاتیه در عقب عادل آیا حمد بخوانیم فرمودند و اگر قرائت کنی باکی نیست که اگر خاموش شوی باکی نیست و احادیث دیگر نیز بر این مضامین وارد شده است و ممکن است که حمل کنیم قرائت را بر قرائت تسبیح چنانکه در صحیحه معاویه بن عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از قرائت در عقب امام در دو رکعت آخر حضرت فرمودند که امام فاتحه می خواند و مأمومان تسبیح می خوانند و اگر تنها نماز کنی مخیری میان حمد و تسبیح و اخبار دیگر خواهد آمد.

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا صلّيت خلف امام تأتمّ به فلا تقرء خلفه سمعت قرائته او لم تسمع الا ان تكون صلاه يجهر فيها بالقراءه فلم يسمع فاقراً) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه نماز کنی در عقب امامی که اقتدا به او کنی بانکه سنّی و فاسق نباشد قرائت مکن در عقب او خواه قرائتش را شنوی به آن که جهریه باشد یا نشنوی که

اخفاتیه باشد مگر آن که جهریه باشد و قرائتش را هیچ نشنوی که در این صورت قرائت بکن.

و در موثق کالصحیح از یونس منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز در عقب عادل حضرت فرمودند که هر امامی را که از او راضی بوده باشی یعنی بد مذهب و فاسق نباشد در عقب او قرائت مکن و ممکن است که عبارت سمعت قرائته را حمل کنیم که خوب شنوی یا خوب نشنوی بلکه مهمه شنوی تا استثنا صورت داشته باشد چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۳۹

گذشت و در موثق از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که امامت کند و مردمان صدای او را شنوند و نفهمند که چه می گوید حضرت فرمودند که اگر صدا نشنوند مجزیست و اگر صدا نشنود قرائت بکند

و فی روایه عبید بن زراره عنه انه ان سمع الهمهمه فلا یقرأ

و کالصحیح منقول است از عبید که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر همهمه را شنود قرائت نکند یا نمی کند و در حسن کالصحیح نیز گذشت و در موثق سماعه بیان معنی همهمه گذشت که صدا شنود و تمییز نکند که چه می خواهد چنانکه در لغت نیز باین معنی آمده است.

[قراءة در دو رکعت آخر]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لا تقرأ فی الرکعتین الاخیرتین من الاربع الرکعات المفروضات شیئا اماما کنت او غیر امام قال قلت فما اقول فیهما فقال ان کنت اماما او وحدک فقل سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله ثلاث مرّات تکمله تسع تسبیحات ثم تکبر و ترکع)

و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که قرائت مکن در دو رکعت آخر از نمازهای چهار رکعتی واجب مطلقا خواه امام باشی یا مأموم یا منفرد عرض نمودم که چه چیز بخوانم حضرت فرمودند که خواه امام باشی و خواه تنها نماز گذاری سه مرتبه به گویی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله که نه تسبیح تمام شود پس تکبیر رکوع را می گویی و برکوع می روی، این خبر مستند جمعی است که نه تسبیح قایلند و دور نیست که جمعی که ده تسبیح قایلند از این حدیث توهم کرده باشند چون در آخرش هست که تکبیر می گویی اما بسیار بعید است، و ممکن است که جمع کرده باشند میان روایت چهار و نه، و حدیث دوازده خیرست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است در سفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۰

خراسان بروایت رجا که گذشت که تسبیحات اربع را آن حضرت سه مرتبه می خواندند.

و در صحیح علی الظاهر از زراره منقول است که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چه چیز مجزیست از تسبیح در دو رکعت آخر حضرت فرمودند که مجزیست که به گویی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و تکبیر رکوع به گویی و برکوع روی.

و در صحیح از عبید منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دو رکعت آخر ظهر فرمودند که تسبیح می گویی و حمد الهی می کنی و از گناهان استغفار می کنی و

اگر خواهی فاتحه را می خوانی که آن حمد است و دعا و ظاهرش آنست که همین کافی بوده باشد که سبحان الله و الحمد لله و استغفر الله و لیکن جمع میان دو حدیث کرده اند که تسیحات اربع را می گوید با استغفر الله، و شیخ تستری رحمه الله ضم می کرد اللهم اغفر ذنبی استغفر الله را احتیاطا چون محتمل است که مراد حضرت عبارت اول باشد یا ثانی و در صحیح حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه بایستی در نماز دو رکعتی که فاتحه نمی خوانی یعنی فاتحه در آن واجب نیست که آن دو رکعت آخر است بگو الحمد لله و سبحان الله و الله اکبر.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه امام باشی در دو رکعت آخر الحمد بخوان و اگر منفرد باشی می خواهی الحمد بخوان و می خواهی مخوان یعنی تسیح بخوان و در صحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در دو رکعت اول نماز ظهر و عصر قرائت آهسته می کردند و دو رکعت آخر را تسیح می خواندند بنحو نماز خفتن یعنی تسیح را بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۱

می خواندند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه امام باشی می باید که در دو رکعت اول قرائت کنی و مأومان تسیحات اربع بخوانند یعنی در اخفاتیه و در دو رکعت آخر تسیحات اربع بخوان و مأومان الحمد بخوانند.

و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از قرائت امام

در دو رکعت آخر حضرت صلوات الله عليه فرمودند که امام الحمد می خواند و مأوم نمی خواند، و منفرد الحمد می خواند یعنی می تواند خواند.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله عليه که علی بن حنظله سؤال کرد از آن حضرت از دو رکعت آخر که در آن چه چیز را بخوانم حضرت فرمودند که اگر می خواهی الحمد بخوان و اگر می خواهی ذکر حق سبحانه و تعالی بکن که هر دو مساویند.

و کالصحیح از محمد بن حکیم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه که در دو رکعت آخر حمد بهتر است یا تسبیح فرمودند که حمد بهتر است و بعضی از اخبار گذشت و بعضی دیگر خواهد آمد و آن چه ظاهر می شود از جمع بین الاخبار آنست که منفرد را غالباً تسبیح اولی است و امام را غالباً حمد اولی است و بحسب احوال هر دو مختلف می شود دور نیست که اگر از حال خود یا بد که حضور قلب و ربط او بجناب اقدس الهی بیشتر حاصل می شود آن بهتر باشد چنانکه از حدیث معراج ظاهر شد و چون تسبیح خواند ظاهراً مطلق ذکر کافی باشد، و بهر یک از این اخبار صحیحه که عمل کند خوب باشد و اگر تسبیحات اربع را با استغفار خواند بهتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۲

باشد و اگر ده تسبیح بخواند با استغفار بهتر باشد و دوازده تسبیح که سه تسبیح اربع باشد با استغفار اکمل خواهد بود و بعضی گفته اند که پنجم رتبه بهتر است و بعد آن هفت مرتبه و دور نیست که بهتر باشد و لیکن احوط سه

مرتبۀ با استغفار است تا عمل به همه اخبار کرده باشد و الله تعالی يعلم.

(و روی وهیب بن حفص عن ابی بصیر عن ابی عبد الله قال ادنی ما یجزی من القول فی الرّکعتین الاخیرتین ان تقول سبحان الله سبحان الله سبحان الله) و مروی است در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که کمترین چیزی که مجزیست از ذکر در دو رکعت آخر آنست که سه تسبیح بگویند و ظاهر می شود که هر چند بیشتر باشد بهتر است و اگر سه تسبیح کبیر بگوید عمل به این حدیث کرده خواهد بود.

(و فی روایه زرارہ عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال و ان کنت خلف امام فلا تقرآن شیئا فی الاولین و أنصت لقراءته و لا تقرآن شیئا فی الاخیرتین فان الله عز و جلّ یقول للمؤمنین و إذا قرئ القرآن یعنی فی الفریضه خلف الامام فاستمعوا له و أنصتوا لعلکم ترحموا و الاخیران تبع للأولین) و در بعضی از نسخ و الاخیرتان تبعا للأولتین است و به اسانید صحیحہ منقول است از زرارہ از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه در عقب امام باشی پس زنهار که در دو رکعت اول قرائت مکن چیزی از حمد و سوره را و گوش ده به امام آن چه را می خواند، و در دو رکعت آخر قرائت مکن به درستی که خداوند عزیز جلیل می فرماید که هر گاه خوانده شود قرآن و مراد الهی آنست که هر گاه در نماز واجب در عقب امام باشی و امام قرائت کند پس گوش دهید قرائت امام را و خاموش

باشید تا شاید که حق سبحانه و تعالی بر شما رحمت کند، و دو رکعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۳

آخر تابع دو رکعت اول است و بنا بر نسخه و دو رکعت آخر نیز چنین است به تعییت دو رکعت اول، و ظاهر این حدیث آنست که آیه در این باب وارد است و مطلق شنیدن قرآن واجب نیست.

و مؤید این است آن چه شیخ ره روایت کرده است در قوی که سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از قرائت در عقب امام حضرت فرمودند که هر گاه در عقب امامی باشی که او را دوست داری یعنی شیعه باشد و اعتماد به او داشته باشی یعنی عادل باشد یا فسق او ظاهر نباشد به درستی که قرائت او کافی است از قرائت تو و اگر خواهی قرائت می توانی کرد در اخفاتیه و چون نماز جهریه باشد خاموش باشد و گوش ده چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که گوش دهید تا مرحوم شوید شخصی عرض نمود که اگر امام کسی باشد که اعتماد به او نداشته باشم بانکه بد مذهب یا فاسق باشد آیا اقتدا به او کنم و قرائت کنم حضرت فرمودند که بیشتر از او نماز خود را بگذار یا بعد از او راوی گفت که در عقب چنین امامی اعاده نماز سابق می توانم کرد حضرت فرمودند که اگر اعاده توان کرد اصل را که واجب است نیز می توان کرد، و لیکن از جهت خود نماز نافله بکن و با او همراهی بکن از روی تقیه.

اما آن چه مرویست در صحیح از معاویه بن وهب که گفت از

آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از آن شخصی که سنی باشد و پیش نمازی کند در نماز جهریه حضرت فرمودند که چون شنوی که کتاب الهی خوانده می شود گوش ده و بشنو عرض نمودم که امام مزبور مرا کافر می داند چون شیعه ام در عقب چنین کسی چون قرائت نکنم فرمودند که اگر او عصیان الهی می کند تو اطاعت کن حق سبحانه و تعالی را، مکرر عرض نمودم و رخصت ندادند که قرائت کنم عرض نمودم که هر گاه امام سنی باشد در خانه خود نماز نکنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۴

بیرون آیم و با او صورت نماز را بفعل آورم فرمودند که تو می دانی می خواهی چنین کن، و حضرت فرمودند که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز صبح می کردند و ابن کوا در عقب آن حضرت بود این آیه را خواندند از روی کنایه به آن حضرت که حق سبحانه و تعالی فرموده است که *وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ الْخَيْرَ* یعنی بتحقیق یا بذات خود قسم یاد می کنم که وحی به تو رسیده است و به پیغمبران سابق و غیر ایشان که اگر شرک بیاوری هر آینه عمل تو باطل می شود و البته از زیان کاران خواهی بود پس آن حضرت صلوات الله علیه خاموش شدند از جهت تعظیم قرآن تا آن ملعون فارغ شد از آیه، حضرت شروع در قرائت کردند آن ملعون باز همان آیه را خواند و حضرت خاموش شدند، دیگر حضرت شروع در قرائت کردند باز آن ملعون همان آیه را خواند و حضرت گوش دادند و بعد از آن تهدید آن ملعون فرمودند به خواندن این آیه

که فاصبر الخ یعنی صبر کن که وعده حق سبحانه و تعالی حق است و تو از جا در میا به سبب آن جماعتی که یقین به آخرت ندارند پس حضرت سوره را تمام کردند و برکوع رفتند و ظاهر شد که آیه عام است و گوش می باید داد شنیدن قرآن را هر که خواند با آن که آن ملعون از جهت ایدای آن حضرت می خواند چون سر خوارج است و اعتقاد شومش این بود که چون حضرت به حکمین راضی شدند و این رضا را صغیره می دانست و هر صغیره را کفر و آیه را کنایه می خواند مع هذا حضرت سه مرتبه گوش دادند و ترک قرائت فرمودند تا آخر آن آیه را خواند که حق سبحانه و تعالی تسلی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده اند در ایدای کفار قریش که صبر کن که وعده الهی حق است در کشته شدن صناید قریش بدست تو و چنان شد، حضرت نیز خواندند و مرادش این بود که بحسب وعده الهی تو و سایر خوارج بر دست من کشته خواهید شد و چنان شد که همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۵

بدست آن حضرت بجهنم رفتند، پس حمل می توان کرد حدیث زراره و غیر آن را بر آن که وجوب استماع مخصوص قرائت امام است و استماع حضرت امیر صلوات الله علیه از روی استحباب باشد چنانکه ظاهر لفظ تعظیم قرآن نیز بر آن دلالت دارد و الله يعلم. و احوط آنست که در جائی نماز نکنند که قرآن را بلند خوانند یا جمعی با هم نماز کنند منفرد.

(و روی بکر بن محمد الازدی عن

ابی عبد الله صلوات الله عليه انه قال اني لأكره للمرء ان يصلي خلف الامام صلاه لا يجهر فيها بالقراءه فيقوم كأنه حمار قال قلت جعلت فداك فيصنع ما ذا قال يسبح) و به روايات صحيحه و حسنه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که مرا خوش نمی آید که شخصی، و در تهذیب للمؤمن یعنی مؤمنی نماز کند در عقب امام نمازی را، و در تهذیب فی صلاه در نمازی که بلند نخوانند قرائت آن را یعنی در نمازهای اخفاتیه و خاموش ایستاده باشد چنانکه خر خاموش می ایستد گفتم فدای تو کردم پس چه کند حضرت فرمودند که تسبیح بگوید بر سیل استحاب و گذشت که تسبیحات اربع را بگوید و ظاهر این خبر سبحان الله است و ممکن است که مراد مطلق ذکر باشد چنانکه گذشت اگر چه سبحانه الله بهتر است.

(و روی عمر بن اذنیه عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال اذا ادرك الرجل بعض الصلاه و فاته بعض خلف امام يحتسب بالصلاه خلفه، جعل ما ادرك به اول صلاته ان ادرك من الظهر او العصر او العشاء الآخرة ركعتين و فاته ركعتان قرا في كل ركعه مائة ادرك خلف الامام في نفسه بأمة الكتاب فاذا سلم الامام قام فصلی الاخرين لا يقرأ فيهما انما هو تسبیح و تهلیل و دعاء ليس فيهما قرائته

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۶

و ان ادرك ركعه قرء فيها خلف الامام فاذا سلم الامام قام فقرأ أم الكتاب ثم قعد فتشهد ثم قام فصلی ركعتين ليس فيهما قرائته) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه

که فرمودند که هر گاه ماموم دریابد امام را در وقتی که امام بعضی از نماز را کرده باشد و امام عادل باشد که اعتماد به نماز او توان کرد آن چه را در می یابد اول نماز خود حساب می کند پس اگر دو رکعت نماز ظهر یا عصر یا عشا را در یابد فوت شده باشد از ماموم دو رکعت به آن که بعد از دو رکعت رسیده باشد پس در آن دو رکعتی که دریافته است الحمد را می خواند در خاطر خود و چون امام سلام می دهد ماموم بر می خیزد و دو رکعت دیگر را می کند که در آنجا قرائت نمی خواند بلکه تسبیح و تهلیل و دعا می خواند و در آن دو رکعت قرائت نیست، و اگر یک رکعت را با امام دریابد در آن رکعت قرائت می کند در عقب امام پس چون امام سلام می دهد بر می خیزد و فاتحه را می خواند پس می نشیند و تشهد را می خواند پس بر می خیزد و دو رکعتی را به جا می آورد که در آن دو رکعت قرائت نیست و همین روایت را شیخ طاب ثراه در تهذیب و استبصار روایت کرده است که چون دو رکعت آخر را با امام دریابد در خاطر خود می خواند الحمد و سوره را پس اگر نتواند سوره را خواندن الحمد تنها کافی است و چون امام سلام می دهد بر می خیزد و دو رکعت نمازی را به جا می آورد که در آن قرائت نیست زیرا که قرائت در دو رکعت اول نماز است در هر رکعتی الحمد و سوره و در دو رکعت آخر قرائت نیست بلکه تسبیح و تکبیر و تهلیل

و دعاست و در آن قرائت نیست الخ و مخالفت نسخه شیخ با فقیه در دو چیز است یکی در سوره با حمد و دویم در تکبیر که در فقیه نیست و دعا ممکن است که مراد الحمد لله باشد چنانکه در حدیث نبوی صلی الله علیه و آله وارد است که بهترین دعاها حمد الهی است، و معروفست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۷

هر گاه مدح مخلوقی کنند هر چند مطلوب را ذکر نکنند ممدوح می داند که احسان می باید کرد، خالق کم از مخلوق نیست و در این صورت موافق است با حدیث سابق که از زراره گذشت که اقل تسبیحات اربع است و ممکن است که مراد از دعا استغفار باشد چنانکه در حدیث سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که بهترین دعاها استغفار است و در این صورت موافق است با حدیث صحیح عبید بن زراره در ضم استغفار، و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله تعالی قایل بود بوجوب ضم استغفار، و این حدیث را مؤید می دانست و لیکن صریح نیست اگر چه این احتمال اظهر است بحسب لغت و آن چه ظاهر این حدیث است که در دو رکعت آخر قرائت نیست بلکه تسبیح است محمول است بر آن که قرائت واجب نیست تا جمع شود میان اخبار و مؤید این خبر اخبار صحیحه وارد است که خواهد آمد.

(و روی عبید الله بن علیّ الحلبیّ عن زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل یكون خلف الامام فیطیل الامام التشهد قال یسلّم و یمضی لحاجته ان احبّ) و به اسانید

صحیحہ منقول است از زرارہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ، و در بعضی از نسخ از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہما از شخصی کہ اقتدا کردہ باشد بہ امامی و امام تشہد آخر را طول دہد حضرت فرمودند کہ اگر خواہد سلام می دہد و بہ حاجت خود می رود و اشعاری دارد بہ آن کہ کاری دارد، و در این صورت مفارقت با قصد انفراد جایز است بی دغدغہ، و بہ ہمین مضمون است صحیحہ حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ، و منقول است در صحیح از علی بن جعفر کہ گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ در عقب امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۸

باشد و او تشہد را طول دہد و ماموم را بول گرفتہ باشد یا ترسد کہ چیزی از او فوت شود یا عارض شود او را وجعی چہ کند حضرت فرمودند کہ سلام می دہد و در پی کار خود می رود، و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقول است در شخصی کہ در عقب امام باشد و پیش از امام سلام دہد حضرت فرمودند کہ باکی نیست و این حدیث دلالت می کند کہ مطلقا جایز است مفارقت و لیکن اولی آنست کہ بی عذری مفارقت نکند.

(و سالہ اسحاق بن عمّار قال لہ ادخل المسجد و قد رکع الامام فارکع برکوعہ و انا و حدی و اسجد فاذا رفعت رأسی فای شیء اصنع قال قم فاذهب إلیہم فان كانوا قیاما فقم معہم و ان كانوا جلوسا فاجلس معہم) و در موثق کالصحیح

منقول است از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که گاه هست که داخل مسجد می شوم و امام برکوع رفته است من نیز برکوع می روم و تنهام و به سجود می روم چون سجده ها را به جا آورم چه کنم حضرت فرمودند که برخیز و خود را به صف رسان اگر ایستاده اند با ایشان بایست و اگر نشسته اند از جهت تشهد با ایشان بنشین و محتمل است که در عقب شیعه باشد یا سنی یا اعم و حکم متحد است چنانکه گذشت در ضمن اخبار صحیحه.

(و سأله سماعه عن الرجل ياتي المسجد و قد صلى اهله يبدأ بالمكتوبه او يتطوع فقال ان كان في وقت حسن فلا بأس بالتطوع قبل الفريضة و ان كان خاف خروج الوقت أخره و لبدأ بالفريضة فهو حق الله عز و جل ثم ليتطوع ما شاء) و در موثق از سماعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که داخل مسجد شود و اهل مسجد نماز کرده باشند آیا ابتدا به نماز واجب می کند یا نافله را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۴۹

به جا می آورد پیش از فريضة ظهر و عصر حضرت فرمودند که اگر در وقتی باشد که وقت نماز نافله بیرون نرفته باشد مثل دو قدم در نافله ظهر و چهار قدم در نافله عصر باکی نیست که نافله را قبل از فريضة به جا آورد، و اگر ترسد که وقت فضیلت نمازها بیرون رود نافله را تاخیر کند و ابتدا به فريضة کند که آن حق واجب حق سبحانه و تعالی است بر بنده و

بعد از آن نافله را به جا آورد هر مقداری که خواهد و ظاهراً نیت ادا و قضا نباید کرد چنانکه اخبار دیگر گذشت و این حدیث مناسبتی ندارد باین باب.

(و روی محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما في الرجل يدخل المسجد فيخاف ان تفوته الركعة قال يركع قبل ان يبلغ إلى القوم و يمشى و هو راكع حتى يبلغهم) و كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما در شخصی که داخل مسجد شود و امام در رکوع باشد و نرسد که سر از رکوع بردارد و ثواب جماعت آن رکعت یا مطلقاً اگر در رکعت آخر باشد از او فوت شود حضرت فرمودند که اقتدا می کند و تکبیر احرام می گوید و بر رکوع می رود پیش از آن که به ایشان رسد و در رکوع راه می رود تا به ایشان رسد و اخبار دیگر گذشت.

[امامت مرد برای زنان]

(و روی ابراهیم بن میمون عن الصّیادق صلوات الله عليه في الرجل يؤمّ النساء ليس معهنّ رجل في الفريضة قال نعم و ان كان معه صبّی فليقم إلى جانبه) و كالصحيح منقول است از آن حضرت صلوات الله عليه در مردی که امامت زنان کند که با ایشان مردی نباشد در نماز واجب آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی، و اگر نابالغی باشد امام او را در دست راست خود باز می دارد، و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۰

مرد امامت زنان می تواند کرد و در این خلافتی نیست.

و در موثق كالصحيح از فضیل منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه که من پیشنهادی زنم می کنم حضرت فرمودند که خوبست و در دست راست تو بایستد پست تر از تو که سجود او برابر پاهای تو باشد.

و در حدیث دیگر وارد است که اگر اطفال باشند ایشان پیشتر از زنان می ایستند و زنان در عقب ایشان می ایستند اگر چه بندگان باشند و در حدیث دیگر وارد است که اگر یک زن باشد پشت سر می ایستد و حمل بر تخیر می توان کرد و حمل بر حدیث فضیل نیز می توان کرد که در پشت سر باشد در دست راست و احوط آنست که تمام بدن زن عقب تمام بدن مرد باشد.

[اذان جماعت و اذان فرادی]

(و روی عنه عمار الساباطی انه سئل عن الرجل يؤذن و یقیم لیصلی وحده فیجیء رجل آخر فیقول له نصلی جماعه هل یجوز ان یصلیان بذلک الاذان و الاقامه قال لا و لکن یؤذن و یقیم) و مرویست در موثق از عمار که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مردی که اذان و اقامه بگوید که تنها نماز کند پس مردی دیگر بیاید و به او بگوید که نماز جماعت می کنیم آیا جایز است که بهمان اذان و اقامه نماز جماعت بکنند حضرت فرمودند که نه و لیکن اذان و اقامه دیگر می گویند و به آن نماز جماعت می کنند، و اکثر اصحاب به این خبر عمل نموده اند و منافات ندارد با این حدیث حدیث قوی ابو مریم که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پیشنهادی ما می کردند و پیراهنی پوشیده بودند نه لنگ بسته بودند و نه ردا بر دوش خود انداخته بودند و اذان و اقامه

نگفتند پس چون حضرت از نماز فارغ شدند عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی شما را عافیت دهد شما امامت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۱

کردید بی لنگ و بی ردا و بی اذان و بی اقامه چه وجه داشت حضرت فرمودند که پیراهنم کنده بود مجزی بود مرا بی لنگ و ردا، و گذشتم به جعفر و او اذان و اقامه می گفت من سخن نکردم و به اذان و اقامه او اکتفا کردم و عدم منافات از آن جهت است که ممکن است که حضرت صادق صلوات الله علیه اذان و اقامه از جهت نماز جماعت گفته باشند چنانکه داب ایشان بود که منفرد نماز نمی کردند و اگر جماعت نمی بود البته به نماز حضرت حاضر می شدند با آن که ممکن است که از جهت بیان جواز چنین کرده باشند چنانکه ترک ردا کردند از آن جهت و الله تعالی يعلم.

[امامت غیر البالغ]

(و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه يقول لا- باس ان يؤذن الغلام قبل ان يحتلم و لا يؤم حتى يحتلم فان امّ جازت صلاته و فسدت صلاه من يصلّى خلفه) و در موثق كالصحيح از اسحاق بن عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از پدرش صلوات الله عليهما که فرمودند که حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه می فرمودند که باکی نیست که پسری قریب به بلوغ پیش از آن که محتلم شود و بالغ شود اذان بگوید و لیکن امامت نمی تواند کرد تا بالغ نشود پس اگر قبل از بلوغ امامت کند نماز او جایز است و نماز مأمومین باطل است، و در دو حدیث موثق از حضرت امير المؤمنين و حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليهما منقولست که فرمودند که باکی نیست که امامت کند و اذان بگوید پسری که محتلم نشده است و شیخ حمل کرده باشد بر آن که بلوغش به چیزی دیگر شده باشد از انبیا یا سن یا کمال عقل و جمعی حمل کرده اند بر امامت اطفال و این بد نیست و الله تعالی يعلم.

(و سال عمّار السّاباطی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل ادرك

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۲

الامام حين يسلم قال عليه ان يؤذن و يقيم و يفتح الصلاه، و ساله عن الرجل ياتي المسجد و هم في الصلاه و قد سبقه الامام بركعه فيكبر فيعتل الامام فياخذ بيده و يكون ادنى القوم اليه فيقدمه فقال يتم بهم الصلاه ثم يجلس حتى اذا فرغوا من التشهد أومى بيده عن اليمين و الشمال و كان ذلك الذي يؤمى بيده التسليم او تقضى صلاتهم و اتم هو ما كان فاتته) و در موثق منقول است از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که دریابد امام را در وقت سلام حضرت حضرت فرمودند که بر اوست که اذان و اقامه بگوید و نماز را به جا آورد و از آن حضرت سؤال کردم یا کردند از شخصی که داخل مسجد شود و مردمان در نماز جماعت باشند و امام یک رکعت نماز کرده باشد و ماموم تکبیر بگوید پس اما مرا علتی بهم رسد بانکه مرضی حادث شود یا حدثی، پس امام دست این ماموم مسبوق را بگیرد چون نزدیکترین مردم باشد به او و او را به جای خود بدارد حضرت فرمودند که

او به امامت ایشان نماز را تمام می کند پس می نشیند از جهت مامومین تا فارغ شوند از تشهد، پس ایما می کند بدست خود از دست راست و دست چپ و ایما اشاره است به آن که شما سلام دهید یا اشاره است به آن که نماز شما تمام شده است تا ایشان سلام دهند و امام مسبوق برخیزد و یک رکعتی که مانده است منفرد اتمام کند.

اما سؤال اول و جواب آن حضرت که اذان و اقامه می گوید با آن که هنوز صفوف متفرق نشده باشند محمول است بر استحباب، و احادیث معتبره که وارد شده است که اگر صفوف متفرق نشده باشد اکتفا به اذان ایشان می تواند کرد بر عدم تأکد استحباب و گذشت در باب اذان.

و اما سؤال دوم ظاهرش آنست که سؤال عمار باشد خصوصاً بر نسخه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۳

معلوم امام بر نسخه مجهول نیز اظهر آنست که از عمار باشد و لیکن شیخان در صحیح علی الظاهر از معاویه بن عمار قریب باین عبارت را روایت کرده اند با اختلاف قلیلی در لفظ و علی ای حال صحیح است و معمول به و دلالت می کند بر جواز امامت مسبوق اگر چه اولی آنست که اگر امام را مانعی بهم رسد نایب نکند مگر کسی را که ادراک اقامت آن نماز کرده باشد، و مکروه است که نایب سازد مسبوق را چنانکه در صحیح از سلیمان ابن خالد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که نایب نکند کسی را که مسبوق باشد به یک رکعت.

و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که

فرمودند که سزاوار نیست که مقدم دارند مگر کسی را که ادراک اقامت کرده باشد و خواهد آمد نیز.

(و روی محمد بن سهل عن ابیه قال سألت الرضا صلوات الله علیه عن ركع مع امام قوم یقتدی به ثم رفع رأسه قبل الامام قال یعیّد ركوعه معه) و در حسن منقول است از سهل بن الیسع ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از کسی که برکوع رود با امام قومی که اقتدا به او توان کرد به آن که شیعه عادل باشد پس سر بردارد پیش از امام حضرت فرمودند که مرتبه دیگر برکوع می رود تا با امام سر بردارد و به همین مضمونست صحیحه علی بن یقظین از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و حمل کرده اند هر دو خبر را بر صورت نسیان چون در موثق کالصحیح منقول است از غیاث که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از کسی که پیش از امام سر بردارد آیا برکوع می رود اگر امام سر خود را دیر بردارد حضرت فرمودند که نه، و ممکن است که دو خبر اول را حمل بر استحباب کنیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۴

و این خبر را بر نفی وجوب و علی ای حال دلالت می کنند بر آن که زیادتی رکوع سهوا در نماز جماعت سبب بطلان صلاه نیست و هم چنین است اگر از روی نسیان پیش از امام برکوع رود سر بر می دارد و با امام برکوع می رود چنانکه در موثق کالصحیح از ابن فضال منقولست که گفت نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه

در شخصی که در عقب امام عادل باشد و پیش از امام برکوع رود به گمان آن که امام برکوع رفته است پس چون دید که امام برکوع نرفته است سر برداشت و با امام برکوع رفت آیا این تکرار رکوع نمازش را فاسد می کند حضرت نوشتند که نماز خود را تمام می کند و تکرار رکوع سبب فساد نمازش نمی شود.

[جلو افتادن از امام جماعت]

(و سال الفضیل بن یسار ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل صلّى مع امام یاتّم به ثم رفع رأسه من السّجود قبل ان یرفع الامام رأسه من السّجود قال فلیسجد) و در حسن کالصحیح و شیخ نیز در قوی کالصحیح بل فی الصحیح از فضیل و ربعی روایت کرده است که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند با امام عادل و سر از سجود بردارد پیش از آن که امام سر از سجود بردارد حضرت فرمودند که باید که به سجود رود و در حدیث موثق نیز وارد است از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه به همین مضمون و عمل اصحاب بر این است.

(و روی عن الحسین بن بشّار انه سمع من یسال الرضا صلوات الله علیه عن رجل صلّى إلى جانب رجل فقام عن یساره و هو لا یعلم کیف یصنع اذا علم و هو فی الصّیّلاه قال یحوّله إلى یمینه) روایت کرده است کلینی در صحیح و شیخ در قوی از حسین ثقه پسر بشّار و در بعضی از نسخ یسار و هر دو یکی أند خلاف در نام پدر اوست که گفت شنیدم که شخصی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص:

حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کرد یا می کرد از شخصی که نماز کرد در جانب شخصی و از جانب چپ امام ایستاد و امام نمی دانست تا آن که دانست که به او اقتدا کرده است چه کند و حال آن که در نماز است و سخن نمی تواند کرد حضرت فرمودند که او را می کشاند به جانب دست راست، و در روایات وارد است از طرق عامه که حضرت سید المرسلین عبد الله بن عباس را از پشت سر کشیدند به جانب دست راست چون عبد الله بر دست چپ آن حضرت ایستاده بود، و صحیحه محمد بن مسلم نیز گذشت که اگر مأوموم یکی بوده باشد در دست راست او می ایستد و اگر زیاده از یکی بوده باشد، پشت سر می ایستد و این بر سبیل استحبابست علی المشهور و روایات دیگر نیز وارد شده است بر این مضمون و احوط آنست که ترک نکند این معنی را.

(وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه کن [کان] النساء یصلین مع النبی صلی الله علیه و آله فکن یؤمن ان لا یرفعن رءوسهن قبل الرجال لضیق الازر) صدوق بسند حسن کالصحیح از قداح روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدرش صلوات الله علیهما از آن حضرت صلوات الله علیه که زنان با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز می کردند حضرت فرمودند که زنان پیشتر از مردان سر از سجده بر ندارند چون چادرهای زنان تنگ بود اگر ایشان پیشتر سر بر می داشتند مردان روی ایشان را می دیدند تا آن که جمعی بقصد دیدن ایشان در صف پیش

از صف زنان می ایستادند و جمعی به سبب تقوی بیشتر می ایستادند که مبادا نظر ایشان بر روی زنان افتد تا آن که حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که **وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَقْدِمِينَ مِنْكُمْ وَلَقَدْ عَلِمْنَا الْمُسْتَأْخِرِينَ** یعنی بتحقیق که ما می دانیم نیت جمعی را که پیش می روند از روی تقوی و می دانیم نیت فاسد جمعی را که پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۶

می ایستند پس حضرت فرمودند که زنان اندکی صبر کنند که مردان سر بردارند بعد از آن زنان سر بردارند و عبارت علل لضیق أزرهنّ است احتمال خلاف این معنی ندارد و عبارت فقیه احتمال این دارد که لنگهای مردان تنگ بود و اگر زنان سر بر می داشتند بیشتر نظر ایشان به عورت مردان می افتاد و چون اکثر زیر جامه پا نمی کنند در بلاد حاره و معنی اول اظهر است، و احتمال دارد که این حدیث دیگر باشد چون فی الجملة اختلاف لفظی با آن حدیث دارد و لیکن اظهر اینست که این تغییرات از صدوق شده باشد و نقل بالمعنی کرده باشد یا از نساخ شده باشد.

[زن برای زن امامت می کند]

(و سال هشام بن سالم ابا عبد الله صلوات الله عليه عن المرأة هل تؤم النساء قال تؤمهنّ في النافلة فاما في المكتوبه فلا ولا تتقدمهنّ و لكن تقوم وسطهنّ) و به اسانید صحیحه منقول است از هشام که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از زن که آیا امامت زنان می تواند کرد حضرت فرمودند که امامت زنان می تواند کرد یا می کند در نماز نافله و اما در نماز واجب امامت نمی کند و در نماز سنت که

می کند پیشتر از زنان نمی ایستند بلکه در میان ایشان می ایستند و ظاهراً مراد از نافله نماز عیدین است، و نماز استسقاء، و نمازی را که منفرد کرده باشند و اعاده کنند به جماعت چون خواهد آمد که نماز نافله را به جماعت کردن بدعت عمر است و به همین مضمون منقول است در صحیحہ سلیمان بن خالد و صحیحہ حلبی از آن حضرت صلوات اللہ علیہ و احادیث صحیحہ و قویہ وارد شده است بر جواز امامت زنان ممکن است که حمل کنند آنها را بر نافله یا نماز میّت و ممکن است که حمل کنند این اخبار را بر آن که اگر مردی باشد که امامت ایشان کند مکروه باشد که زن امامت کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۷

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات اللہ علیہ قال قلت له المرأه تؤمّ النساء قال لا الا علی المیت اذا لم یکن احد اولی منها تقوم وسطهنّ معهنّ فی الصّفّ فتکبر و یکبرن) و به اسانید صحیحہ مرویست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که زراره گفت عرض نمودم به آن حضرت که زن امامت می کند زنان را حضرت فرمودند که نه مگر در نماز میّت هر گاه وارث میّت زن باشد و مردی نباشد که اولی باشد از او در میان زنان می ایستد در صف ایشان و اول او تکبیر می گوید و دیگر زنان تکبیر می گوید و دیگر خواهد آمد.

(و روی هشام بن سالم عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال صلاه المرأه فی مخدعها افضل من صلاتها فی بیتها و صلاتها فی بیتها افضل من صلاتها فی الدار و

الرَّجُلُ إِذَا أَمَّ الْمَرْأَةَ كَانَتْ خَلْفَهُ عَنِ يَمِينِهِ سَجُودَهَا مَعَ رَكْبَتَيْهِ) و به اسانید صحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که نماز زن در صندوق خانه اش بهتر است از نماز او در یورت او چون مستورتر است، و نماز او در یورت او بهتر است از نماز او در میان خانه او چون امامت یک زن کند آن زن در عقب مرد می ایستد از جانب راست مرد و آن مقدار عقب می ایستد که سرش در حالت سجود محاذی زانوهای مرد باشد و احادیث بسیار گذشت در منع از محاذات مرد و زن و استحباب آن که در عقب مرد باشد.

(و سألہ الحلبيّ عن الرّجل يؤمّ النّساء قال نعم و ان كان معهنّ غلمان فاقيموهم بين أيديهنّ و ان كانوا عبيدا) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مردی که امامت زنان کند خوبست فرمودند که بلی و اگر با زنان پسرها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۸

باشند ایشان را در صفی پیش از صف زنان باز دارید اگر چه پسرها بندگان باشند چون مرد مقدم است بر زن و احادیث در این معنی گذشت.

[امامت نمی کند حاضر مسافر را و امامت نمی کند مسافر حاضر را]

(و روی داود بن الحصین عنه أنه قال لا يؤمّ الحضریّ المسافر و لا يؤمّ المسافر الحضریّ فان ابتلی الرّجل بشیء من ذلك فأمّ قوما حاضرین فاذا اتّم رکعتین سلّم ثمّ اخذ بيد احدهم فقَدّمه فأمّهم فاذا صلّى المسافر خلف قوم حضور فليتمّ صلاته رکعتین و یسلّم) و مرویست در قوی از داود از آن حضرت صلوات الله علیه و لیکن شیخ

بدو سند صحیح روایت کرده است از بزنی که از اهل اجماع است از داود از ابو العباس فضل بن عبد الملک از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که امامت نمی کند حاضر مسافر را و امامت نمی کند مسافر حاضر را یعنی با وجود مماثل به قرینه آن که فرموده است که اگر مبتلا شود شخصی به آن که مماثل نباشد و مسافر امامت حاضران کند، پس چون دو رکعت تمام شود امام سلام می دهد و دست یکی از حاضران را می گیرد و او را پیش باز می دارد و امامت ایشان می کند و مأمومان قصد می کنند در اثنای نماز که اقتدا باین امام می کنند و چون مسافر در عقب حاضران نماز کند چون دو رکعت نماز کند سلام دهد و در تهذیب این زیادتی هست در دو حدیث که اگر با ایشان نماز ظهر کند پس در دو رکعت اول اقتدا کند ظهر را و در دو رکعت آخر عصر را اقتدا کند.

(وقد روی انه ان خاف على نفسه من اجل من يصلى معه صلى الركعتين الاخيرتين وجعلهما تطوعا) و در موقوف از حلبی منقولست که او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مسافر هر گاه داخل شود با مقیمان در نماز ایشان نماز خود را دو رکعت بکند و سلام دهد و دو رکعت آخر را نافله کند و ظاهر آنست که همین حدیث مراد صدوق باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۵۹

نقل بالمعنی کرده باشد و ترجمه کلام او این است که بتحقیق که مرویست که اگر بر خود ترسد از جهت

کسانی که با او نماز می کنند چون ستیان در سفر چهار رکعت را بهتر می دانند و اگر کسی در نماز جماعت ایشان اکتفا بدو رکعت کند علامت رخص می دانند دو رکعت اول را بقصد واجب بفعل می آورد و دو رکعت دیگر را بقصد سنت و بنا بر این مناسبت با نماز تقیه خواهد داشت نه در اینجا و ممکن است که حدیث دیگر باشد.

(وقد روی انه ان كان في صلاة الظهر جعل الاولين فريضة و الاخيرتين نافله و ان كان في صلاة العصر جعل الاولين نافله و الاخيرتين فريضة) و بتحقيق که مرویست بسند صحیح از ابن مسکان و احوال از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر گاه مسافر داخل شود در نماز حاضران پس اگر نماز ظهر باشد دو رکعت اول را بقصد واجب بفعل آورد، و دو رکعت دوم را بقصد سنت و اگر در نماز عصر ایشان داخل شود دو رکعت اول را بقصد نافله به جا آورد و دو رکعت آخر را بقصد نماز فريضة و شيخ رحمه الله گفته است که وجهش آنست که بعد از نماز ظهر نافله بد نیست و بعد از نماز عصر نافله مکروه است.

(وقد روی انه ان كان في صلاة الظهر جعل الاولين الظهر و الاخيرتين العصر) و گذشت در حدیث فضل که اگر در نماز ظهر باشد دو رکعت اول را بقصد ظهر اقتدا کند و دو رکعت آخر را بقصد عصر و در این صورت اقتدا کرده است عصر را بظهر و اگر خواهد اکتفا بدو رکعت خود می تواند کرد که سلام دهد و روانه شود.

چنانکه

در صحیحہ حماد بن عثمان و صحیحہ ابو بصیر و حسنہ کالصحیحہ حلبی و قویہ کالصحیحہ عمر بن یزید وارد است از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۰

جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کہ مسافر در عقب مقیم نماز نکند و اگر مبتلا شود به آن بانکہ مسافری نباشد کہ به او اقتدا کند پس دو رکعت خود را می کند و روانه می شود و این عبارت صحیحہ ابو بصیر است و باقی قریب باین است.

(و ہذہ الاخبار لیست بمختلفہ و المصلیٰ فیہا بالخیار بأیہا اخذ جاز) صدوق می گوید کہ اگر چہ بحسب ظاہر اخبار مختلف است و لیکن بحسب واقع اختلاف ندارد و نماز گذارندہ مختار است بہر یک از این اخبار کہ خواهد آمد عمل می کند.

(و روی عبد اللہ بن المغیرہ قال کان منصور بن حازم یقول اذا اتیت الامام و هو جالس قد صلی رکعتین فکبر ثم اجلس فاذا قمت فکبر) و در صحیح و حسن کالصحیح منقولست از عبد اللہ کہ منصور ہمیشہ می گفت کہ ہر گاہ بہ امام رسی و او دو رکعت نماز کردہ باشد تکبیر احرام بگو و بنشین پس چون برخیزی تکبیر احرام مرتبہ دیگر بگو و این قول منصور است اگر چہ ظاہر آنست کہ فضلائی اصحاب از پیش خود نمی گفتہ اند تا نصیٰی بہ ایشان نرسیدہ باشد و لیکن ہر گاہ معارض داشتہ باشد عمل بہ معارض مسند می کنند و اگر چہ ممکن است کہ حمل کنیم این کلام را بر کسی کہ بقصد ادراک فضیلت جماعت تکبیر بگوید و بنشیند و چون امام سلام دہد او نیز سلام دہد در این صورت البتہ می گوید و

جایز است که سلام ندهد و اکتفا به تکبیری که گفته است بکند.

چنانکه در موثق از عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که ادراک کند امام را در تشهد و اقتدا نکرده باشد به امام مگر یک شخص که در دست راست او باشد حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۱

که امام پیش نمی رود و ماموم پس نمی آید و لیکن این ماموم که آخر داخل شده است می نشیند با امام و چون امام سلام می دهد بر می خیزد و نماز اتمام می کند اگر چه اولی آنست که نشیند و ایستاده باشد تا چون امام سلام دهد نماز خود را اتمام کند چنانکه در موثق دیگر از عمار منقول است اگر چه ظاهرش آنست که در تشهد اول امام را دریافتی باشد و بنا بر این فرق خواهد بود در ادراک تشهد اول یا دوم و بعد از این خواهد آمد ادراک در سجود آخر.

[قراءة پشت سر اهل سنت]

(وقال الصادق صلوات الله علیه یجزئک من القراءة اذا كنت معهم مثل حدیث النفس) شیخ کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که مجزیست ترا از قرائت هر گاه با سستیان نماز تقیه کنی مانند خطور بال یعنی در نهایت آهستگی و در حدیث صحیح از علی بن یقظین منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در عقب سستیان نماز کند و امام قرائت را بلند می خواند چه کند حضرت فرمودند که خود از جهت خود قرائت کن و اگر نشنوی قرائت را باکی نیست.

(و من صلی

خلف مخالف فقرأ السجده و لم يسجد فليؤم برأسه) و کسی که در عقب سنی نماز کند و او سوره سجده را بخواند و به سجده نرود و ماموم در اثنای نماز بسر ایما می کند بقصد سجده و بعد از نماز احتیاطاً سجده صحیح به جا می آورد چنانکه اخبار معتبره وارد شده است و گذشت.

(و اذا قال الامام سمع الله لمن حمده قال الذين خلفه الحمد لله رب العالمين و يخفضون اصواتهم) کلینی کالصحیح از جمیل روایت کرده است و ظاهر آنست که صدوق از کتاب جمیل برداشته باشد و بنا بر این صحیح خواهد بود با آن که اصحاب حکم به صحت آن کرده اند که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۲

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ماموم در عقب امام هر گاه او بگوید سمع الله لمن حمده چه گوید حضرت فرمودند که می گوید الحمد لله رب العالمين و آهسته می گوید یا از جهت تقیه یا از جهت آن که سنت است که مامومان همه اذکار را آهسته بگویند و امام بلند بگوید و جمعی چنین فهمیده اند که ماموم سمع الله لمن حمده را نگوید و این دلالت مفهوم لقب است و ضعیف است به اجماع اصولیین و عمومات استحباب آن بحال خود است با اجماع.

(و ان كان معهم قال ربنا لك الحمد) و اگر با سنیان نماز کند این عبارت را بگوید که ترجمه اش اینست که ای پروردگار ما تراست حمد و چون این عبارت از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بما نرسیده است علمای شیعه از جمله بدع عامه می دانند اگر تقیه باشد می گوید

و الا فلا و خلافت در بطلان نماز و ظاهرا باطل نباشد چون مطلق ذکر و دعا مطلوبست بلی اگر قصد مطلوبیت خصوص این ذکر کند افترا بر معصوم بسته خواهد بود.

(و قال رسول الله صلى الله عليه و آله من صلى بقوم فاخصّ نفسه بالدعاء دونهم فقد خانهم) روایت کرده است شیخ در قوی از آن حضرت صلى الله عليه و آله فرمودند که هر که امامت جمعی کند و خود را مخصوص سازد به دعا و از جهت مأمومین دعا نکند چنانست که خیانت کرده است ایشان را چون فی الحقیقه به نیابت ایشان مناجات می کند لهذا حق سبحانه و تعالی تعلیم خلاق فرموده است در سوره حمد در ایاک نعبد تا به آخر، و اولی آنست که هر دعایی که مفرد باشد بلفظ جمع بخواند و اقلا قصد مأمومین بکند و بهتر آنست که قصد جمیع مؤمنین بکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۳

(و روی ابو بصیر عن احدهما صلوات الله عليهما قال لا- تسمعن الامام دعاءك خلفه) و مرویست در موثق از ابو بصیر از احدهما صلوات الله عليهما که فرمودند که مشنوان به امام دعایی را که کنی در عقب امام بلکه مطلق اذکار را چنانکه در صحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که سزاوار نظر به امام آنست که بشنواند به مأمومین هر چه خواند و گوید، و سزاوار نیست مأمومین را که هیچ چیز به امام بشنوانند و غیر این از اخبار که گذشت.

(و قد روی عن ابی بکر بن ابی سّمّاك قال صلّيت خلف ابی عبد الله صلوات الله عليه

الفجر فلَمَّا فرغ من قرائته في الثانية جهر بصوته نحواً ممّا كان يقرأ وقال اللهم اغفر لنا و ارحمنا و عافنا و اعف عنا في الدنيا و الآخرة) و بسند قوی منقولست از ابو بکر که گفت در عقب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نماز صبح را کردم پس چون از قرائت رکعت دویم فارغ شد به آواز بلند مانند قرائت که بلند خوانده بودند این قنوت را خواندند، و ترجمه اش این است که خداوندا بیامرز گناهان ما را و رحم کن ما را و به عافیت دار ما را و عفو کن از گناهان ما در دنیا به آن که قلم عفو بر نامه اعمال سیئه ما کشی و در آخرت که مؤاخذه نمایی ما را بر هیچ گناهی، و شیخ این روایت را بسند صحیح روایت کرده است از ابو بکر که حضرت در قنوت و تر این عبارت را فرمودند و دعاهای قنوت گذشت و همین قنوت که گذشت با زیادتی آنک علی کل شیء قدیر.

[سزاوار امام آنست که بنشیند بعد از سلام تا جمعی که دیر رسیده اند نماز خود را تمام کنند]

(و روی حفص بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال ینبغی للإمام ان یجلس حتی یتّم من خلفه صلاتهم) و در صحیح منقولست از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۴

سزاوار جهت امام آنست که بنشیند به جای خود بعد از سلام تا جمعی که دیر رسیده اند نمازهای خود را تمام کنند و به همین مضمونست حسنه کالصحیح اسماعیل بن عبد الخالق و این حکم بر سبیل استحباب است چنانکه خواهد آمد.

(و ینبغی للإمام ان یسمع من خلفه التّشہد و لا یسمعونه

هم شیئا) همین عبارت حفص بن بختریست و صحیحہ ابو بصیر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که فرمودند که سزاوار آنست که امام بشنوند تشهد را به مامومین و سزاوار آنست که مامومان هیچ چیز از آن چه می گویند به امام نشنوند.

[سزاوار است که بشنوند امام تشهد خود را به مامومین]

(یعنی الشَّهادتین و یسمعهم ایضا السَّلَام عَلینا و علی عباد اللّٰه الصّالحین) ظاهرا عبارت صدوق است که مراد حضرت از تشهد شهادتین است و می شنوند امام به مامومین این سلام را.

و در حدیث صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت در عقب امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ نماز کردم چون به آخر تشهد رسیدند آواز خود را بلند کردند تا مامومین همگی شنیدند من عرض نمودم که هم چنین سزاوار است که بشنوند امام تشهد خود را به مامومین حضرت فرمودند بلی و آخر تشهد شامل سلام هست، و محتمل است که مراد از آخر تشهد تشهد آخر باشد.

و کالصحیح از حنان منقول است که در عقب آن حضرت صلوات اللہ علیہ نماز کردم و حضرت استعاذه و بسم اللہ را بلند خواندند.

و در صحیحہ علی بن جعفر و صحیحہ علی بن یقظین منقول است که هر دو سؤال کردند از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ که آیا مردان را جایز است که تشهد و ذکر رکوع و سجود و قنوت را بلند بخوانند حضرت فرمودند که اگر خواهند بلند بخوانند و اگر خواهند آهسته بخوانند و محمولست بر منفرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۵

(و قال الصادق صلوات اللہ علیہ افسد ابن مسعود علی النَّاس صلاتهم بشیئین بقوله تبارک اسمک و تعالی جدک و هذا شیء قالته

الْجَنِّ بِجَهَالِهِ فَحُكِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا، وَبِقَوْلِهِ السَّلَامُ عَلَيْنَا وَ عَلَى عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ يَعْنِي فِي التَّشْهَدِ الْأَوَّلِ وَ أَمَّا فِي التَّشْهَدِ الثَّانِي
بَعْدَ الشَّهَادَتَيْنِ فَلَا بَأْسَ بِهِ لِأَنَّ الْمُصَلِّيَ إِذَا تَشَهَّدَ الشَّهَادَتَيْنِ فِي التَّشْهَدِ الْأَخِيرِ فَقَدْ فَرَّغَ مِنَ الصَّلَاةِ) وَ دَرِ صَحِيحٍ مَنْقُولٍ اسْتِ
أَنَّ حَضْرَتَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَهَ فَرَمُودَنَدَ كَهَ عِبْدِ اللَّهِ بِنِ مَسْعُودِ نَمَازِ مَرْدَمِ رَا بَاطِلَ كَرْدَ بَدُو چِيزِي كَهَ اَز رَايِ خُودِ كُفْتَهَ اسْتِ
يَكِي اَن كَهَ كُفْتِ بَعْدَ اَز رُكُوعِ بَگُويِنْدِ اَيْنِ عِبَا تَرَا كَهَ بَزَرْگُوارِ اسْتِ نَامِ تُو وَ بَلِنْدِ اسْتِ بَخْتِ تُو وَ اَيْنِ عِبَارَتِ جَدِّ بَمَعْنِي بَخْتِ
عِبَارَتِي اسْتِ كَهَ جَتِّيَانِ اَز رُويِ نَادَانِي كُفْتَنَدِ وَ حَقِّ سَبْحَانَهَ وَ تَعَالَى كُفْتَهَ ايشان را از اين حكايت كرده اسْتِ كَهَ فَرَمُودَهَ اسْتِ وَ
أَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبَّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا يَعْنِي بَهَ دَرِ سْتِي كَهَ خُداوندِ بَخْتِ بَلِنْدِي كَهَ پَرُورِدْگَارِ مَاسْتِ زَنِ وَ فَرَزَنْدِ نِدارَدِ، وَ
گَمَانِ كَرْدِ اِبْنِ مَسْعُودِ كَهَ چُونِ حَقِّ سَبْحَانَهَ وَ تَعَالَى عِبَارَتِ ايشان را نَقْلِ فَرَمُودَهَ اسْتِ دَرِ مَقَامِ مَدْحِ ايشانِ الْبَتَهَ اَيْنِ عِبَارَتِ
خُوبِستِ وَ نِداَنْسْتِ كَهَ مَدْحِ بَهَ اِعْتِبَارِ اِيْمَانِ ايشانِ اسْتِ بَهَ خُدا وَ رُسُولِ، دُويْمِ نَمَازِ مَرْدَمِ رَا بَاطِلَ كَرْدَهَ اسْتِ بَهَ اَن كَهَ السَّلَامِ
عَلَيْنَا رَا دَرِ تَشْهَدِ نَمَازِ دَاخِلِ كَرْدَهَ اسْتِ، صَدُوقِ كُفْتَهَ اسْتِ كَهَ مَرادِ حَضْرَتِ اَز تَشْهَدِ تَشْهَدِ اَوَّلِ اسْتِ كَهَ عِبْدِ اللَّهِ اَيْنِ سَلَامِ رَا
دَرِ اَن تَشْهَدِ آوَرْدَهَ اسْتِ وَ نِداَنْسْتِ كَهَ اَيْنِ عِبَارَتِ مَفْسَدِ صَلَاتِستِ، اَمَّا دَرِ تَشْهَدِ دُويْمِ بَعْدَ اَز شَهَادَتَيْنِ بَاكِي نِيسْتِ كَهَ اَن رَا
بَگُويِنْدِ زِيْرَا كَهَ نَمَازِ گُذارِنْدَهَ هَرِ گَاهِ شَهَادَتَيْنِ رَا

در تشهد آخر می خواند از نماز بیرون می آید و از عبارت صدوق ظاهر می شود که صلوات بر نبی و آل او را جزو تشهد نمی داند و هم چنین سلام را واجب نمی داند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۶

و در صحیح از حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر چه ذکر خدا باشد یا ذکر رسول او باشد مانند صلوات بر آن حضرت آن از نماز است و سبب کمال نماز و اگر السلام علينا و علی عباد الله الصالحین را گفتی از نماز بیرون می آیی و در حدیث موثق و قوی از ابو بصیر و در حدیث قوی از ابو کهمش از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که السلام علينا سبب خروج است از نماز و ظاهر این اخبار آنست که قصد خروج در سلام در کار نباشد، و از این جهت است که بعضی دغدغه کرده اند که در قنوت در کلمات فرج و سلام علی المرسلین بگویند چون سلام کلام آدمیان است و در نماز کلام آدمیان نمی باید که باشد، و در بعضی از نسخ فقیه تبارک اسم ربک است و ظاهرا از سهو نساخ است چون در کتب دیگر صدوق و در تهذیب به نحو است که سابقا مذکور شد.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یكون خلف امام فیطوّل فی التّشّهّد فیأخذہ البول او یخاف علی شیء ان یفوت او یرض له وجع کیف یصنع قال یسلّم و ینصرف و یدع الامام) و به اسانید صحیح منقول است که علی سؤال کرد از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله

علیه از شخصی که در عقب امامی بوده باشد و امام طول دهد تشهد را و او را بول آید و یا خوف داشته باشد که چیزی از او فوت شود یا عارض شود او را دردی چه کند حضرت فرمودند که سلام می دهد و از نماز فارغ می شود و امام را بحال خود می گذارد احادیث مطلق نیز وارد شده است و بعضی از آن گذشت.

(و علی الامام ان لا یقوم من مصلاہ حتی یتّم من خلفہ الصّیّلاہ فان قام فلا شیء علیہ) و بر امام جماعت لازم است که از محل نماز خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۷

برنخیزد تا مأمومانی که دیر رسیده اند نماز خود را تمام کنند پس اگر امام صبر نکند و برخیزد بر او چیزی نیست از گناه خصوصا هر گاه نداند که مسبوقی هست، و اگر داند که مسبوق هست احوط آنست که برنخیزد.

چنانکه در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر گاه امامت جمعی کند بر او لازم است که بعد از سلام بنشیند و از آن موضع بیرون نرود تا مسبوقان نماز خود را تمام کند و این نشستن بر هر امامی واجب است هر گاه داند که مسبوق هست و اگر داند که مسبوق نیست هر جا که خواهد برود.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که سزاوار نیست که امام برخیزد بعد از نماز تا آن که مسبوقان نماز خود را تمام کنند.

و در حسن از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون امامت جمعی کنی بعد از سلام اندکی

بنشین، و در موثق عمار وارد است که جایز است که برخیزد پیش از تمام نماز مسبقین و از این سبب اکثر علما قایل شده اند به استحباب صبر و الله تعالی يعلم.

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی ان خرجت منك ریح او غیرها ممّا ینقض الوضوء او ذکرت أنّک علی غیر وضوء فسلم فی أیّ حال کنت فی الصّلاه و قدّم رجلا یصلّی بالقوم بقیه صلاتهم و توضّأ و اعد صلاتک) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او راضی و خشنود باد نوشت در رساله ای که بسوی من فرستاده بود که اگر بادی یا غیر آن از احداث از تو صادر شود در اثنای نماز یا به خاطرت رسد که وضو نداری پس سلام ده در هر حالی که باشی در نماز و شخصی از مامومان که اهلیت امامت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۸

داشته باشند پیش بازدار که پیشنمازی مردمان کند در بقیه نماز ایشان که مانده است و نماز را اعاده کن و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است.

[هر امامی که امامت کند در نمازی و به خاطرش رسد که جنب بوده]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ما کان من امام تقدّم فی الصّلاه و هو جنب ناسیا او احدث حدثا او رعف رعافا او ازا فی بطنه فلیجعل ثوبه علی انفه ثمّ لینصرف و لیأخذ بید رجل فلیصلّ مکانه ثمّ لیتوضّأ و لیتّم ما سبقه به من الصّلاه و إن کان جنبا فلیغتسل و لیصلّ الصّلاه کلّها) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر امامی که امامت کند در نمازی و به خاطرش رسد که جنب بوده است و از روی نسیان نماز

کرده باشد یا به خاطرش رسد که بی وضو بوده است یا حدثی از او صادر شود در نماز یا خون از دماغش بیاید یا بهم رسد قرقری در شمشک که ضبط آن نتواند کرد، و در بعضی از نسخ اذی واقع شده است یعنی بیابد نفخی یا مثل آن از موزیات و محتمل است که بفعل ماضی خوانده شود تا عطف احسن باشد یعنی آزاری یابد پس جامه اش را بر بینی گیرد و چنین مفهوم شود که خون از بینی او می آید و دست از نماز بردارد و دست شخصی را بگیرد و به جای خود باز دارد که امامت مامومین کند و خود وضوء بسازد و نمازش را تمام کند یعنی هر گاه سبب استدبار و فعل کثیر نشود یا آن که نماز را از سر گیرد با استدبار و فعل کثیر، و اگر جنب بوده باشد غسل و نماز را از سر گیرد و اگر فراموش کرده باشد و بی وضو نماز کرده باشد در آن صورت نیز نماز را از سر می گیرد چنانکه اخبار بسیار بر این مضمون وارد شده است.

(و روی معاویه بن میسره عن الصّیادق صلوات الله علیه أنّه قال لا ینبغی للإمام اذا احدث ان یقدّم العا من ادرك الاقامه) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار نیست امام را هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۶۹

محدث شود که مقدم دارد مگر کسی را که ادراک کرده باشد اقامت امام را و ظاهر لفظ لا ینبغی کراهت است چنانکه سابقا گذشت در ضمن اخبار که جایز است مسبوق را مقدم دارد.

(فان قدّم مسبوقا بر کعه فانّ عبد

اللَّهِ بن سنان روی عنه صلوات الله عليه أنه قال إذا اتمَّ صلاته بهم [صلاة القوم خ] فليؤم إليهم يمينا و شمالا فلينصرفوا ثم ليكمل هو ما فاته من صلاته) پس اگر مقدم دارد شخصی را که بعد از یک رکعت امام ملحق شده باشد پس به درستی که در حدیث صحیح منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که در این صورت که هر گاه نماز مامومان تمام شود پس ایما می کند به ایشان از دست راست و چپ بدست راست و چپ یا بسر که نماز شما تمام شده است شما سلام بدهید پس چون سلام بدهند امام بر خیزد و نماز خود را تمام کند، و امثال این خبر دلالت بر حکم مسبوق می کند که چنین است، دلالت نمی کند بر آن که جایز بوده باشد که عمدا مسبوق را به جای خود باز دارد و ممکن است که نداند که مسبوق است و به جای خود باز دارد و لیکن ظاهر آنست که اگر مشروع نمی بود و سبب بطلان نماز می شد حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم این احکام را نمی فرمودند بلکه می فرمودند که باطل است.

(و روی جمیل بن درّاج عنه صلوات الله علیه فی رجل امّ قوما علی غیر وضوء فانصرف و قدّم رجلا و لم یدر المقدم ما صلّى الامام قبله قال یدکره من خلفه) و در صحیح منقول است از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که امامت جمعی کند و به خاطرش رسد که وضو نداشته است و مسبوقی را مقدم دارد که او نداند که امام چند رکعت کرده بوده

است تا اشاره به ایشان کند حضرت فرمودند که مامومان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۰

به او اعلام می کنند به اشاره مثلا او اشاره می کند به حرکت دست که چند رکعت کرده اید یا تسبیح می گوید که سبحان الله سبحان الله سبحان الله و بر تسبیح اول وقف می کند و معنی آن این است که یک رکعت است یا دو رکعت مامومان اگر یک رکعت کرده اند یک سبحان الله را می گویند و اگر دو رکعت کرده اند دو تسبیح می گویند و علی هذا القیاس.

[اگر عذر برای امام جماعت پیش آید]

(و قال زراره لأبی جعفر صلوات الله علیه رجل دخل مع قوم فی صلاتهم و هو لا ینویها صلاه و احدث امامهم فاخذ بید ذلک الرجل فقدّمه فصلی بهم أ تجزیهم صلاتهم بصلوته و هو لا ینویها صلاه قال لا ینبغی للرجل أن یدخل مع قوم فی صلاتهم و هو لا ینویها صلاه بل ینبغی له ان ینویها و ان کان قد صلّى فانّ له صلاه اخرى و الا فلا یدخلنّ معهم و قد یجزی عن القوم صلاتهم و ان لم ینوها) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی داخل شد با قومی از شیعه یا سنی از روی تقیه یا اعم از او در نماز ایشان و قصد نماز کردن نداشت و از امام ایشان حدثی صادر شد پس دست این داخل را گرفت و مقدم داشت و امامت ایشان کرد آیا نماز این جماعت صحیح است با آن که امام ایشان قصد نماز نداشته است و نماز بی نیت صحیح نیست حضرت فرمودند که سزاوار نیست کسی

را که داخل شود با قومی در نماز ایشان و حال آن که قصد نماز نداشته باشد بلکه سزاوار آنست که قصد نماز کند اگر چه پیشتر نماز کرده باشد به درستی که در نامه عمل او نمازی دیگر می نویسند، و اگر قصد نماز نداشته باشد البته با ایشان داخل نشود و نماز آن جماعت صحیح و مجزیست اگر چه نماز امام ایشان باطل است به اعتبار عدم نیت، پس ظاهر شد که لازم نیست که بحسب واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۱

نماز امام صحیح باشد تا نماز مامومان صحیح باشد و همین بس است که علم ببطلان نماز امام نداشته باشند و ظاهر شد که سنت است اعاده نماز اگر چه پیشتر نماز کرده باشد خواه منفرد نماز کرده باشد یا به جماعت و ظاهر شد که کراهت یا حرمت واقع ساختن صورت نماز هر چند با سنی باشد مگر آن که خوف داشته باشد که اگر برود که وضو بسازد به او ضروری برسد که در این صورت تکبیر احرام نمی گوید و پیشانی را بر مهر نمی گذارد.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن امام احدث فانصرف و لم یقدم احدا ما حال القوم قال لا صلاه لهم الا یامام فلیقدم بعضهم فلیتم بهم ما بقی منها و قد تمت صلاتهم) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از امامی که در نماز بادی از او جدا شود و ترک نماز کند و کسی از مامومین را پیش باز ندارد مامومان چه کنند حضرت

فرمودند که نماز جماعت بی امام متحقق نمی شود یا نماز ایشان بدون جماعت کامل نیست بلکه مامومان شخصی از ایشان را مقدم می دارند تا بقیه امام را با او تمام کنند و نماز ایشان در این صورت تمام است هر چند بدو امام اقتدا کرده باشند، و از مجموع این اخبار ظاهر می شود که اگر امام شخصی را مقدم دارد که مامومان حال او را ندانند در اثنای نماز اقتدا به او می توانند کرد بنا بر اعتماد به امام یا بنا بر آن که اصل در مؤمنان عدالت است یا عدم فسق تا فسق ظاهر شود چنانکه ظاهر کلام متقدمین است و الله تعالی یعلم.

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن رجل امّ قوما و صلى بهم ركعه ثم مات قال يقدمون رجلا اخر فيعتد بالركعه و يطرحون الميّت خلفهم و يغتسل من مسّه) و به اسانید صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۲

منقول است از حلبی که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که امامت جمعی کند و یک رکعت نماز بکند و بعد از آن بمیرد حضرت فرمودند که مامومان دیگری را مقدم می دارند و بنا بر رکعت گذاشته تمام می کنند نماز را و میت را در عقب خود می اندازند که خاطرها مشغول او نشود و هر که دست به بدن او رسانیده باشد بعد از سرد شدن غسل مس میت می کند یا پیش از سرد شدن از روی استحباب چنانکه گذشت.

(و من صلی بقوم و هو جنب او علی غیر وضوء فعلیه الاعاده و لیس علیهم ان یعیدوا و لیس علیه

ان يعلمهم و لو كان ذلك عليه لهلك قال قلت كيف كان يصنع بمن قد خرج إلى خراسان و كيف كان يصنع بمن لا يعرف قال هذا عنه موضوع) و هر که امامت جمعی کند و امام جنب باشد یا بی وضو نسیانا یا عمدا امامت کرده باشد بر امام واجب است که اعاده کند نماز خود را در وقت و خارج وقت بر مامومان لازم نیست که اعاده کنند بر او واجب نیست که اعلام کند مامومان را که من بی طهارت نماز کرده ام، و اگر بر او لازم می بود هلاک می شد، راوی از روی تائید سخن حضرت گفت عرض نمودم که اگر لازم می بود اعلام چه می کرد با جمعی که به شهرهای دور رفته بودند مثل خراسان نظر به کوفه یا مدینه و چه می کرد با جمعی که ایشان را نمی شناخت حضرت باز فرمودند که اعلام بر او نیست و حق سبحانه و تعالی از او وضع کرده است این را، و این عبارت اظهر آنست که کلام حلی باشد به قرینه قال قلت و ممکن است که حدیث صحیح زراره باشد که صدوق نقل بالمعنی کرده باشد و بر این مضمون اخبار صحیحه و موثقه کالصحیحه وارد شده است از زراره و محمد بن مسلم و ابن بکیر و ابن ابی یعفور از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و مضمون همه اینست که اگر امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۳

جنب یابی وضو نماز کرده باشد او اعاده نماز می کند و مامومان اعاده نمی کنند.

و در صحیحه ابن وهب منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه عرض نمودم که آیا امام ضامن است نماز واجب مامون را به درستی که سنیان می گویند ضامن است حضرت فرمودند که ضامن نیست چه چیز را ضامن است مگر آن که با جنابت یابی وضوء نماز کرده باشد و حمل کرده اند این خیر را بر آن که در واقع لازم نیست که امام عادل بوده باشد پس اگر بحسب ظاهر عادل باشد و در واقع فاسق بوده باشد نماز امام و مامومان هر دو صحیح است امام اگر امام جنب یا بی وضو بوده باشد نماز مامومین صحیح است و نماز امام باطل است یا حمل می کنند بر استحباب اعاده در این صورت چنانکه خبری دیگر وارد شده است بر آن و حمل بر تقیه اظهر است و الله تعالی يعلم.

[تأخیر از جماعت]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا فاتك شىء مع الامام فاجعل اول صلاتك ما استقبلت منها و لا تجعل اول صلاتك اخرها) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر گاه بعد از دخول در نماز ملحق شوی و امام یک رکعت نماز یا پیشتر کرده باشد پس آن چه را درمی یابی اول نماز تست و مگردان اول نماز را آخر نماز یعنی اگر در رکعت سیم ملحق شوی به امام دو رکعت آخر امام دو رکعت اول تست و قرائتی که امام در رکعت اول کرده است به جای قرائت تست، و کافی است که تسبیح بخوانی یا الحمد تنها بخوانی که اگر حمد و سوره بخوانی آخر نماز را اول نماز کرده چنانکه عامه می کنند.

در صحیح از عبد الرحمن منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که دریابد دو رکعت آخر نماز را قرائت را چه کند حضرت فرمودند که قرائت کن در این دو رکعت که این دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۴

رکعت اول نماز تست و اول نماز را آخر نماز مکن یعنی به آن که الحمد و سوره بخوانی چنانکه به تصریح خواهد آمد یا آن که با سنی نماز کند حمد و سوره را بخواند چنانکه ظاهر صحیح ابن وهب و موثق طلحه است و اگر در این صورت قرائت را در این دو رکعت نتواند کرد سنت است که در دو رکعت آخر خود الحمد را بخواند چنانکه در حسنه کالصحیح محمد بن عذافر است.

(و من اجلسه الامام فی موضع یجب ان یقوم فیہ تجافی و أقی اقعاء و لم یجلس متمکنا) و کسی که با امام نماز کند و مسبوق باشد و امام او را بنشانند در موضعی که لازمست که بایستند مثل آن که رکعت دویم امام بوده باشد و رکعت اول او فراخ بنشیند بر سر پا و درست بنشیند تا ظاهر باشد که رکعت اول اوست، و این عبارت مضمون حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در رکعت دویم امام ملحق شود به امام وقتی که امام در تشهد بنشیند او چه کند حضرت فرمودند که تجافی کند و درست بنشیند یعنی بر سر پا بنشیند پس چون به رکعت سیم امام برسد که رکعت دویم

اوست و امام برخیزد او بنشیند و تشهد را بخواند و برخیزد و ملحق شود به امام و در صورتی که در رکعت دویم و چهارم خود بر سر پا نشیند اولی آنست که از جهت متابعت امام تشهد را بخواند و هم چنین قنوت را می خواند چنانکه در اخبار معتبره وارد شده است.

(و روی عبید بن زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل دخل مع الامام فی الصلاه و قد سبقه برکعه فلما فرغ الامام خرج مع الناس ثم ذکر انه فاتته رکعه قال یعید رکعه واحده) و کالصحیح و در صحیح از عبید منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۵

شخصی که داخل شود در نماز با امام و امام پیش از او یک رکعت نماز کرده باشد پس چون امام از نماز فارغ شود او نیز برخیزد و با مردم روانه شود پس به خاطرش رسد که یک رکعت کرده است حضرت فرمودند که یک رکعت دیگر را می کند، و بر این مضمون احادیث صحیحه گذشت و همه را حمل کرده اند بر آن که استدبار و فعل کثیری که در طرف نگویند او را که نماز گذارنده است صادر نشده باشد بنا بر حدیث حسن کالصحیح حسین که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گاه هست که ملحق می شوم به امامی که پیشتر یک رکعت نماز کرده است و چون او سلام داد فراموش کردم و سلام دادم به توهم آن که نمازم تمام شده است و نشستم به تعقیب و ذکر الهی تا آفتاب طالع شد

و چون برخاستم به خاطرم رسید که یک رکعت کرده بودم حضرت فرمودند که اگر در همان جا به خاطرت رسد رکعت دیگر را بکن و اگر از آنجا به جایی دیگر رفته باشی نماز را اعاده کن و احادیث دیگر گذشت.

[امام جماعت بدون شرائط]

(و فی کتاب زیاد بن مروان القندی و فی نوادر محمّد بن ابی عمیر أنّ الصّادق صلوات اللّٰه علیہ قال فی رجل صلّٰی بقوم من حین خرجوا من خراسان حتّٰی قدموا مکه فاذا هو یهودی او نصرانی قال لیس علیهم اعاده) و در کتاب زیاد ابن قنادی در موثق و در کتاب نوادر محمد بن ابی عمیر در صحیح مذکور است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیہ فرمودند که در شخصی که امامت جمعی کرد از زمانی که از خراسان بیرون آمد تا وقتی که به مکه رسیدند بعد از آن ظاهر شد که آن پیشنماز یهودی یا نصرانی بوده است حضرت فرمودند که بر ایشان نیست که نماز را اعاده کنند، و ظاهرا این حدیث غیر حدیثی است که کلینی و شیخ روایت کرده است در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب او از آن حضرت صلوات اللّٰه علیہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۶

در قومی که بیرون آمدند از خراسان یا اصفهان و همدان و امثال آن و مردی امامت ایشان می کرد پس چون به کوفه رسیدند دانستند که یهودیست حضرت فرمودند که آن جماعت اعاده نمی کنند نمازهایی که با او کرده اند و محتمل است که عبارت صدوق عبارت کتاب زیاد باشد و نظر بکتاب نوادر نقل بالمعنی باشد چون اختلافی هست بحسب لفظ و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

(و سمعت

جماعه من مشایخنا یقولون انه لیس علیهم اعاده شیء مّا جهر فیه و علیهم اعاده ما صلّی بهم مّا لم یجهر فیه و الحدیث المفسّر یحکم علی المجمل) و در بعضی از نسخ یحمل علیه المجمل است و صدوق می گوید که از جمعی از استادان خود شنیده ام در مسأله نماز در عقب کافر که اعاده نمی کنند نماز جهریه را و اعاده می کنند نماز اخفاتیه را و حدیثی که مفصّل است حکم می کند بر حدیث مجمل پس عدم اعاده را حمل می کنیم بر جهریه یا حدیث مفصّل را می باید که مجمل را بر او حمل کنند بهمان معنی و چون مشایخ صدوق ارباب نصوصند قول ایشان بمنزله حدیث است و صدوق اعتماد بر قول ایشان کرده است و به تفضیل قایل شده است و ظاهراً حدیث صدوق نیز از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب بوده باشد و چون مرا سیل ابن ابی عمیر در حکم مسانید است صدوق بعضی را ذکر نکرده است و ممکن است از نساخ افتاده باشد چون ابن ابی عمیر به خدمت حضرت صادق نرسیده است و نقل نکرده اند ملاقات او آن حضرت را.

[زنی که امامت زنان کند چه مقدار بلند بخواند]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن المرأة تؤم النساء ما حدّ رفع صوتها بالتکبیر و القراءه فقال قدر ما تسمع) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که امامت زنان کند چه مقدار

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۷

بلند بخواند تکبیرات و قرائت را حضرت فرمودند که آن مقدار که شنیده شود یعنی خود بشنود

یا مامومی بشنود و این حدیث با احادیث دیگر دلالت می کند بر آن که زن امامت زنان می تواند کرد و محتمل است که حمل کند این حدیث را بر نماز جنازه و نافله چنانکه گذشت.

[شخصی که فراموش کند در عقب امام که تسبیح رکوع یا سجود را بگوید]

(و روی عمّار السّاباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن الرّجل ینسی و هو خلف الامام ان یسبّح فی السّجود او فی الرّکوع او ینسی ان یقول بین السّجدتین شیئا قال لیس علیه شیء) و در موثق از عمّار ساباطی که از قریه های مداین است منقول است که از حضرت امام صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند در عقب امام که تسبیح رکوع یا سجود را بگوید یا فراموش کند دعای میان دو سجده را حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست یعنی نمازش صحیح است و گناه کار نیست یا تلافی و سجده سهو بر او نیست، و مؤید این است صحیحہ علی بن یقظین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند تسبیح رکوع و سجود را حضرت فرمودند که باکی نیست و اخبار دیگر گذشت.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه لرجل أیّ شیء یقول هؤلاء فی الرّجل اذا فاتته مع الامام رکعتان قلت یقولون یقرأ فی الرّکعتین بالحمد و سوره فقال هذا یقلب صلاته فیجعل أولها اخرها قلت فکیف یصنع قال یقرأ فاتحه الکتاب فی کلّ رکعه) و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آن حضرت به شخصی فرمودند که این ستیان چه می گویند در شخصی که فوت شود از او دو رکعت

اول با امام آن مرد گفت که می گویند که در دو رکعت آخر حمد و سوره را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۸

می خواند حضرت فرمودند این چنین شخص آخر نماز را اول می کند و این مذهب ابو حنیفه است و جمعی از سنن ان عارض نمودم که پس چه کند حضرت فرمودند که در هر رکعتی فاتحه می خواند بدون سوره و اخبار دیگر گذشت.

(و سال عمّار السّاباطی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل سها خلف الامام بعد ما افتتح الصّلاه فلم يقل شيئا و لم يكبر و لم يسبح و لم يتشهد حتى يسلم فقال قد جازت صلاته و ليس عليه شيء اذا سها خلف الامام و لا سجدا السهو لأن الامام ضامن لصلاه من خلفه) و در موثق از عمّار منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که سهو کند در عقب امام بعد از آن که شروع کند و تکبیر احرام را بگوید و بعد از آن هیچ چیز نخواند و تکبیر و تسبیح و تشهد را نخواند تا سلام دهد حضرت فرمودند که نماز او صحیح است و بر او چیزی نیست از تلافی و گناه هر گاه اقتدا به امام کرده باشد و دو سجده سهو نیز بر او نیست زیرا که امام ضامنست نماز مامومان را یعنی هر گاه نماز امام صحیح است خواندن اذکار امام قایم مقام اذکار ایشان است در صورت نسیان و این یک فایده است از فواید نماز جماعت.

(و روی محمد بن سهل عن الرضا صلوات الله علیه انه قال الامام يحمل اوهام من خلفه الا تكبيره الافتتاح)

و در حسن کالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که سهوهای مامومان را امام بر می دارد مگر تکبیر احرام را که رکن است و بترک آن عمدا و سهوا نماز باطل می شود و باقی اذکار را اگر ماموم سهو کند ذکر امام به جای ذکر اوست چنانکه در حدیث عمار گذشت و هم چنین ضامن قرائت ماموم است در جائی که بر ماموم قرائت باشد خواه بر سبیل وجوب یا استحباب چنانکه گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۷۹

(و الذی رواه ابو بصیر عن الصادق صلوات الله علیه حین قال له:

أ یضمن الامام الصیّلاه فقال لا لیس بضامن. لیس بخلاف خبر عمار و خبر الرضا صلوات الله علیه لأنّ الامام ضامن لصلاه من صلّى خلفه متی سها عن شیء منها غیر تکبیره الافتتاح و لیس بضامن لما یترکه المأموم متعمدا، و وجه اخر و هو أنّه لیس علی الامام ضمان لإتمام الصیّلاه بالقوم فریما حدث به حدث قبل ان یتّمها او یذکر أنّه علی غیر طهر) و اما آن خبری که آن را روایت کرده است ابو بصیر که لیث مراد است که ابن مسکان از او روایت کرده است چنانکه در تهذیب است و بنا بر این حدیث صحیح است از آن حضرت صلوات الله علیه ابو بصیر گفت عرض نمودم به آن حضرت که آیا امام ضامن نماز ماموم هست حضرت فرمودند که نه ضامن نیست این خبر مخالفت ندارد با حدیث عمار، و حدیث امام رضا صلوات الله علیه به آن که هر جائی ضمان معنی دیگر دارد زیرا که جائی که وارد است که امام ضامن است مراد سهو

ماموم غیر تکبیر احرامست چنانکه گذشت و اینجا که دارد زیرا که جائی که وارد شده است که ضامن نیست مراد آنست که ضامن نیست چیزی را که ماموم عمدا ترک نماید از آن چه بر او واجبست و جائی دیگر وارد شده است که امام ضامن نیست یعنی در عهده امام نیست که نمازش را تمام کند بسا باشد که حدیثی از او صادر شود یا به خاطرش رسد که جنب است یا بی وضو.

(و تصدیق ذلک ما رواه جمیل بن درّاج عن احدهما صلوات اللّٰه علیهما قال سألته عن رجل صلّى بقوم رکعتین ثمّ اخبرهم أنّه لیس علی وضوء قال یتّم القوم صلاتهم فأنّه لیس علی الامام ضمان جلّ حجج اللّٰه صلوات اللّٰه علیهم عن ان یکون اخبارهم مختلفه الا لاختلاف الاحوال) و مصدق این قول صحیح است که روایت کرده است آن را جمیل از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۰

زراره از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که پیش نمازی جمعی کند دو رکعت را پس به ایشان بگوید که من وضو ندارم حضرت فرمودند که آن جمع نماز خود را تمام می کنند به درستی که بر امام ضمانتی نیست یعنی در عهده او نیست که حدث از او صادر نشود یا فراموش نکند چون، باختیار او نیست.

صدوق می گوید که حجت‌های الهی بر خلائق که ائمه معصومینند از آن اعظم و اجلند که اخبار ایشان مختلف باشد مگر از جهت اختلاف احوال و در این ماده چنین است که در هر جا ضمان را به نحوی سؤال کردند،

و بهمان عنوان جواب دادند به یک عنوان سؤال نکردند تا لازم آید اختلاف جواب تا عامه گویند بر ما که ائمه شما مجتهد بوده اند. و اختلاف جواب از جهت اختلاف اجتهاد است حاشا که ظن در علوم ایشان راه یابد بلکه ایشان عالمنند بجمیع آن چه خلاق بان احتیاج دارند بلکه بجمیع علوم علم یقینی دارند دست بدست تا حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم از جناب اقدس الهی تعالی شانه، و وجهی دیگر وارد شده است که ضامن قرائت است چنانکه در اول باب گذشت.

(و قال ابو المغراء حمید بن المثنی کنت عند ابی عبد الله صلوات الله علیه فساله حفص الکلبی فقال اکون خلف الامام و هو یجهر بالقراءه فادعوا و اتعوذ قال نعم فادع) و در موثق کالصحیح منقول است از ابو المغراء بفتح میم و سکون غین معجمه که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که از آن حضرت سؤال کرد حفص بن عبد الرحمن که از قبیله بنو کلب است و عرض نمود که گاه هست در عقب امام او قرائت را بلند می خواند اگر به آیه رحمت رسد طلب آن کنم بانکه بگویم اللهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۱

ارزقنا و چون آیه عذاب را بخواند پناه به خدا برم از شر آن که بگوید اعوذ بالله منه حضرت فرمودند که بلی دعا کن و طلب رحمت کن و استعاذه از عذاب، و استعاذه نیز دعاست و مؤید این خبر است حدیث حسن کالصحیح حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که با امام باشد و بگذارد به

سؤال رحمتی یا به آیه که نام بهشت یا دوزخ در آن باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که سؤال رحمت کند نزد آیه رحمت و پناه به خداوند برد نزد آیه عذاب و از حق سبحانه و تعالی سؤال کند بهشت را، و در موثق کالصحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که سزاوار آنست که چون قاری قرآن به آیه سؤال رحمت رسد یا تخویف در آن حالت از حق سبحانه و تعالی طلب کند هر چه را امیدوار است و پناه حق سبحانه و تعالی برد از آتش و عذاب الهی.

(و روی الحسین بن عبد الله الارجانی عنه صلوات الله علیه انه قال من صلّى فی مسجده ثم اتى مسجدا من مساجدهم فصلّى معهم خرج بحسناتهم) و کالصحیح منقولست از حسین ارّجانی که شهریست از شهرهای فارس که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در مسجد خود و در تهذیب فی منزله یعنی در منزل خود نماز کند و برود در مسجدی از مساجد سنیان و با ایشان از روی تقیه نماز کند چون بیرون آید حسنات تقدیریه ایشان را با خود بیرون آورد یعنی اگر شیعه می بودند چه ثواب می داشتند همه آنها ثوابها را حق سبحانه و تعالی باین متقی کرامت فرماید و در صحیح نشیط نیز گذشت.

(و روی عبد الله بن سنان عنه صلوات الله علیه انه قال ما من عبد یصلّى فی الوقت و یفرغ ثم یتیمهم و یصلّى معهم و هو علی وضوء

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۲

الّا کتب الله له خمسا و عشرين درجه) و در صحیح از عبد الله منقول است که

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر بنده که در وقت نماز کند و فارغ شود پس به مساجد ستیان رود و با ایشان اعاده نماز کند بعنوان تقیه و با وضو باشد تا ثواب نماز داشته باشد و اگر نه ثواب تقیه دارد و ثواب نماز ندارد البته حق سبحانه و تعالی می نویسد در نامه عمل او بیست و پنج درجه نماز منفرد که بیست و پنج نماز باشد چنانکه این ثواب را کرامت می کند بر نماز کردن با شیعه عادل.

(و قال له ایضا انّ علی بابی مسجدا یكون فیه قوم مخالفون معاندون و هم یمسّون [یمسون خ] فی الصّیلاه فانا اصلى العصر ثم اخرج فاصلى معهم فقال اما ترضی ان یحسب لك بأربع و عشرین صلاه) و در صحیح از عبد الله منقول است نیز که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که در در خانه من مسجدی است که در آنجا جمع می شوند جمعی از سنیان معاند شیعه یا معاند اهل بیت و ایشان نماز را دیر می کنند چنانکه مذهب ابو حنیفه است من نماز عصر را در اول وقت به جا می آورم و بعد از آن از خانه بیرون می روم و با ایشان مرتبه دیگر از روی تقیه نماز می کنم حضرت فرمودند که آیا خشنود نیستی به آن که محسوب شود از جهت ثواب نماز جماعت که آن بیست و چهار نماز است و با اصل بیست و پنج نماز باشد و قریب باین گذشت در اول باب.

(و قال الصادق صلوات الله علیه اذا صلّیت معهم غفر لك بعدد من خالفك) و از آن حضرت

صلوات الله عليه منقول است که هر گاه با ستیان نماز کنی بعنوان تقیه حق سبحانه و تعالی بیامرزد از گناهان تو بعدد ستیان یا بعدد غیر شیعه اثنی عشری از جمیع فرق اسلام و کفر و جمیع این ثوابها از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۳

جهت آنست که شیعیان خود را در مهلکه نیندازند از روی جهالت و لیکن چون از جهل خبر ندارند از این مبالغات غالباً در تعبد و گمانشان این است که خوب می کنند عفی الله تعالی عنهم و عنا.

(و روی الحلبي عنه عن ابيه صلوات الله عليهما قال اذا صلّيت صلاه و أنت في المسجد فاقميت الصلاه فان شئت فاخرج و ان شئت فصلّ معهم و اجعلها تسيحاً) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما که فرمودند که هر گاه در مسجد نماز خود را بگذاری و ستیان یا شیعیان اقامه بگویند از جهت همان نماز پس اگر خواهی بیرون رو و اگر خواهی باش و با ایشان مرتبه دیگر نماز کن و آن را قصد نافله کن اما با شیعه که شکّی نیست که اعاده سنت است و با عامه نیز بر سبیل تقیه یا واجبست یا سنت.

(و روی اسحاق بن عمّار عنه صلوات الله عليه انه قال صلّ و اجعلها لما فات) و در موثق كالصحيح منقولست از اسحاق که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله عليه که گاه هست که اقامه می گویند و من نماز کرده ام حضرت فرمودند که مرتبه دیگر نماز کن و قصد نماز قضا کن و این حدیث نیز احتمال سنّی و شیعه هر دو دارد.

(و روی معاویه بن

شريح عن ابى عبد الله صلوات الله عليه انه قال اذا جاء الرجل مبادرا و الامام راكع اجزائه تكبيره واحده لدخوله فى الصلاه و الركوع) و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه فرمودند كه هر گاه شخصى رسيد و مى خواهد كه ادراك نماز جماعت كند و امام در ركوع باشد كافي است او را يك تكبير از جهت داخل شدن در نماز و از جهت ركوع و قصد هر دو مى تواند كرد يا آن كه اگر بقصد

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۸۴

تكبير احرام بگويد احتياج به تكبير ركوع نيست چون وقت تنگست و اين اظهر است اگر چه اول بهتر است تا ثواب تكبير ركوع نيز داشته باشد و بعضى دغدغه كرده اند كه يك فعل چون تواند بود كه واجب و سنت باشد و اين سهل است زيرا كه جايز است بدو اعتبار مثل نماز واجب را در مسجد و يا به جماعت واقع ساختن و نماز بر طفل و بالغ كردن در نماز مئيت.

[كسى كه امام را در سجده درك كند]

(و من ادرك الامام و هو ساجد كبر و سجد معه و لم يعتد بها) و كسى كه ادراك كند امام را در سجده تكبير بگويد و با او به سجود رود و اعتماد به آن سجده يا به آن نماز نكند بلكه سلام مى دهد و نماز را از سر مى گيرد اگر در سجده ركعت آخر باشد و اگر نه در ركعت ديگر تكبير احرام مى گويد چنانكه در حسن كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه فرمودند كه هر گاه امام را دريابى بعد از ركوع با امام به سجده رو و

این سجده را حساب مکن بلکه محض متابعت امام است در هر رکعتی که باشد، و چون برخیزد امام مرتبه دیگر تکبیر احرام را می گوید.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که در چه وقت ادراک نماز می کند با امام حضرت فرمودند که هر گاه دریابد امام را در سجده آخر نماز پس او ادراک کرده است فضیلت نماز جماعت را.

(و من ادرك الامام و هو في الركعة الاخيره فقد ادرك فضل الجماعه) و هر که دریابد امام را در رکعت آخر پیش از رکوع پس ادراک کرده است فضل نماز جماعت را بی دغدغه و آن رکعت محسوبست و باقی را بعد از سلام امام به جا می آورد و اگر دریابد امام را در رکوع رکعت آخر مشهور آنست که ادراک رکعت می کند و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۵

و گذشت اخباری که وارد شده است که در نمی یابد محمول است بر نماز جمعه چنانکه خواهد آمد یا محمول است بر ادراک کمال فضل که آن را در نمی یابد.

(و من ادركه و قد رفع رأسه من السجده الاخيره و هو في التَّشَهُد فقد ادرك الجماعه و ليس عليه اذان و لا اقامه و من ادرك و قد سلم فعليه الاذان و الاقامه) و کسی که ادراک کند امام را در وقتی که سر از سجده آخر برداشته باشد و در تشهد باشد ادراک فضیلت جماعت کرده است و لیکن ادراک نماز جماعت نکرده است و بر او اذان و اقامه نیست و کسی که ادراک کند

امام را بعد از سلام بر اوست اذان و اقامه اگر صفها متفرّق شده باشند چنانکه گذشت و اگر صفها متفرّق نشده باشند نیز اذان و اقامت می گوید استحباباً چنانکه ظاهر ثقه عمار است.

و در صحیح و موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و مردمان نماز کرده باشند آیا اذان و اقامه می گوید حضرت فرمودند که اگر داخل شود وصف متفرّق نشده باشد اذان و اقامه ایشان اکتفا می کند و نماز می کند، و اگر صفها متفرّق شده باشند اذان و اقامه می گوید.

و در موثق از عمار منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که امامت جمعی کند آیا جایز است که ردا را حمایل کند مانند صمّا یا اعم از آن به آن که سر ردا را از زیر بغل در آورد حضرت فرمود که جایز نیست مرد را که ردا را حمایل کند بالای جامهای خود هر چند جامهای بسیار پوشیده باشد چون این عمل را جایز نیست، و از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که ادراک کند امام را در وقت سلام حضرت فرمودند که بر اوست که اذان و اقامه بگوید و نماز را از سر گیرد. این حدیث را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۶

ممکن است که حمل کنیم بر صورت تفرق یا بر جواز.

و در موثق از عمار منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در یابد امام را در تشهّد و در عقب امام نباشد مگر

یک کسی از دست راست امام حضرت فرمودند که امام پیش نمی رود و آن ماموم اول پس نمی آید که صف شود و لیکن ماموم آخر می نشیند در عقب امام و چون امام سلام می دهد بر می خیزید و نماز را تمام می کند امام اگر امام را در تشهد اول دریابد اولی آنست که چون به امام ملحق شود در تشهد ننشیند چنانکه دلالت می کند بر این موثقه عمار از آن حضرت صلوات الله علیه.

[جایز نیست دو نماز جماعت در یک مسجد]

(و لا يجوز جماعتان في مسجد في صلاة واحدة فقد روى محمد بن ابي عمير عن ابي علي الحزاني قال كنا عند ابي عبد الله صلوات الله عليه فاتاه رجل فقال صلينا في مسجد الفجر فانصرف بعضنا و جلس بعض في التسييح فدخل علينا رجل المسجد فاذن فممنعاه و دفعناه عن ذلك فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه احستم ادفعوه عن ذلك و امنعوه اشد المنع فقلت له فان دخل جماعه فقال يقومون في ناحيه المسجد و لا يبدر لهم امام) و جایز نیست دو نماز جماعت در یک مسجد در یک نماز بدلیل آن که منقول است در صحیح از محمد از ابو علی که مجهول الحال است و گفت با جمعی در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم که شخصی آمد و گفت ما نماز صبح را کردیم بعضی رفتند و بعضی نشستند مشغول تسیح شدند در تعقیب که شخصی داخل مسجد شد و اذان گفت و ما او را منع کردیم و نگذاشتیم که اذان بگوید حضرت فرمودند که خوب کردید مگذارید که مرتبه دیگر اذان بگوید و منع کنید به سخت ترین مراتب منع پس

من عرض نمودم که اگر جمعی داخل شوند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۷

خواهند که نماز کنند چه کنند حضرت فرمودند که در گوشه مسجدی می ایستند یعنی نه در جای امام راتب و اقتدا می کنند و لیکن امام ایشان در میان ایشان می ایستد و پیش نمی رود مثل امام راتب مبادا بر امام سابق یا بر مامومین او شاق باشد، و در تهذیب این زیادتی هست که من عرض نمودم که فدای تو گردم به درستی که ما را امامی هست سنی و دشمن جمیع شیعیانست برویم و با او نماز کنیم حضرت فرمودند که چه می شود اگر راست می گویی که او بد است تو سزاواری بمسجد از او چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که *إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ الّٰخِ چنانکه گذشت و فی الحقیقه نماز تو صحیح است می باید پیش از همه کس داخل مسجد شوی و بعد از همه کس بیرون آیی و خلق خود را با مردمان خوب کن و حرف خیر بگو پس شخصی گفت که فدای تو گردم حق سبحانه و تعالی فرموده است *وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا* یعنی با مردمان سخن خیر و خوب بگوئید آیا با همه مردمان مراد است حضرت تبسمی فرمودند و فرمودند که مراد الهی از این آیه این است که بگوئید محمد رسول خداست صلوات الهی بر او و بر اهل بیت او باد.*

و آن چه صدوق ذکر کرده است از عدم جواز و مستند باین حدیث شده است غریب است زیرا که ظاهر این خبر دلالت می کند اذان و اقامه نتوان گفت هر گاه جمیع صفوف متفرق نشده باشند مخالف آن چه صدوق

گفت پیش از این بلکه دلالت می کند بر آن که نماز جماعت می توان کرد بدون آن که امام پیش رود مگر آن که مطلب صدوق نیز همین باشد اگر چه بعید است، و مؤید اینست حدیث موثق زید بن علی از آبای خود صلوات الله علیهم که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با مردم نماز کرده بودند که دو کس داخل مسجد شدند حضرت فرمودند که اگر می خواهید یکی از شما امامت کنید

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۸

دیگری را و اذان و اقامه نگوید.

و در قوی از سکونی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه شخصی داخل مسجد شود و اهل مسجد نماز کرده باشند پس می باید که اذان و اقامه نگوید البته و نماز نافله نکند و از آن مسجد بیرون نرود تا نماز واجب را به جا نیاورد.

و در حدیث صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که هر گاه امام از نماز فارغ شود در آنجا نماز نکند تا بگردد از آنجا به جای دیگر مبادا مامومان توهم کنند که نمازی دیگر هست.

[هر که فراموش کند سلام را در عقب امام]

(و من نسی التسليم خلف الامام اجزأه تسليم الامام) و كالصحيح منقول است از حلبی و طریق صدوق به او صحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که فراموش کند سلام را در عقب امام کافی است او را سلام امام و منافات ندارد با وجوب یا استحباب تدارك آن.

چنانکه در موثق كالصحيح از ابو بصير منقول است که حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه شخصی فراموش کند سلام را پس چون رو از قبله بگرداند و گفته باشد (السلام علينا و علی عباد الله الصالحین) از نماز فارغ شده است یعنی قائم مقام سلام می شود هر چند قصد سلام نکرده باشد و اخبار دیگر گذشت.

(و من سهأ فسلم قبل الامام فليس به باس) و کسی که سهو کند و پیش از امام سلام دهد باکی نیست اخبار صحیحه گذشت که عمدا سلام می تواند داد پیش از امام پس در سهو بطریق اولی صحیح خواهد بود با آن که در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست در شخصی که نماز کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۸۹

در عقب امامی و سلام دهد پیش از امام حضرت فرمودند که باکی نیست و شامل عمد و سهو هر دو هست اگر چه شیخ مستند سهو گردانیده است و ظاهرا از جهت عموم آنست.

[کسی که یک رکعت عقب باشد]

(و روی الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن سماعه عن ابی عبد الله صلوات الله عليه فی رجل سبقه الامام برکعه ثم أوهم الامام فصلی قال یقضی تلك الرکعه و لا یعتدّ بوهم الامام) و در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که در شخصی که امام پیشتر از او یک رکعت نماز کرده باشد و ملحق شود به امام پس امام سهو کند و نماز را پنج رکعت کند آیا می تواند اقتدا کردن باین رکعت امام حضرت فرمودند که نیت انفراد می کند و رکعت خود را به جا می آورد و اعتماد نمی کند به سهو امام که رکعت خود

را به آن اقتدا کند چون رکعت او باطل است و زاید، و ظاهر آنست که امامی است که به او اقتدا می توان کرد که اگر کسی که اقتدا به او نتوان کرد با او متابعت می کند و از جهت خود قرائت می کند و هر گاه با چنین شخصی نماز کند سنت است که قرائت را خصوصاً حمد را تند بخواند اگر چه مثل حدیث نفس باشد و چنان کند که پیش از او فارغ شود از قرائت پس اگر امام پیشتر فارغ شود و برکوع رود با او برکوع می رود و تتمه حمد را در رکوع و در سجود می خواند چنانکه در صحیح لیس از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است.

و در صحیح از بزندی از ابراهیم وارد شده است که نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه و سؤال کردم از شخصی که دوست حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و اعتقادش این است که مسح بر موزه می توان کشید یا حرام می داند مسح را و لیکن مسح می کشد بر موزه حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۰

نوشتند که اگر مضطر شوی در نماز کردن با چنین کسی از جهت خود اذان و اقامه بگو و قرائت از جهت خود بکن و اگر تو پیشتر از او فارغ شوی تسبیح بگو تا او فارغ شود.

و در صحیح از ابن عمیر از ابن اذینه از علی بن سعد بصری منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من در بصره خانه ام در قبیله بنی عدی است و مؤذن ایشان و امام ایشان

و همه اهل مسجد عثمانی اند و تبّری می کنند از شما و از شیعیان شما و من در میان ایشانم اقتدا به ایشان بکنم حضرت فرمودند که اقتدا به امام ایشان بکن و اکتفا کن به قرائت او و چون به بصره می روی فضیل از تو سؤال خواهد کرد که از حضرت چه چیز شنیده، خبر خواهی داد او را به آن چه به تو گفته ام هر چه فضیل بن یسار خواهد گفت بقول او عمل خواهی کرد، و قول مرا ترک خواهی کرد علی می گوید که چون بصره رفتم و فضیل از من پرسید من خبر دادم فضیل را به آن چه از آن حضرت شنیده بودم فضیل گفت حضرت اعلم است به آن چه فرموده است و لیکن چون من از آن حضرت و پدرش صلوات الله علیهما شنیده ام که می فرموده اند که اعتماد مکن به نماز در عقب ناصبی و اقتدا به او مکن و از جهت خود قرائت کن پس به فرموده آن حضرت عمل بقول فضیل کردم و ترک کردم آن چه را از روی تقیه فرموده بودند.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست از حمران که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که هر گاه ستیان نماز جمعه را در وقت کنند با ایشان نماز کنید زراره گفت که به حمران گفتم که بحسب واقع چنین نیست و حضرت تقیه فرموده اند چگونه به دشمن خدا اقتدا توانیم کرد حمران گفت که چگونه تقیه فرموده باشند که من سؤال نکردم از آن حضرت بلکه حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۱

صلوات الله علیه خود سر کردند و فرمودند که در کتاب

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که هر گاه ایشان نماز جمعه را در وقت به جا آورند با ایشان نماز کنید چگونه تقیه فرموده باشند، زراره گفت گفتم البته حضرت تقیه کرده اند از تو و اقتدا باین جماعت جایز نیست تا آن که چنین شد که به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه رسیدیم حمران عرض نمود که حق سبحانه و تعالی دشمنانت را نیست کند آن چه بمن فرموده بودید به زراره نقل کردم زراره گفت که چنین نیست با فاسق دشمن خدا اقتدا نمی توان کرد پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در کتاب امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که هر گاه ایشان نماز جمعه را در وقت به جا آورند با ایشان دو رکعت نماز بکن و در همان جا دو رکعت دیگر بکن که چهار رکعت به جا آورد باشی عرض نمودم که پس چهار رکعت ظهر را از جهت خود کرده باشم و اقتدا به او نکرده باشم حضرت فرمودند که بلی پس هر دو راضی شدیم و خاموش شدیم و ظاهر شد که آن حضرت تقیه فرموده بودند یا اتقا که مبادا ضرری به حمران رسد.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که جمعی روایت کرده اند از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آن حضرت بعد از نماز جمعه چهار رکعت نماز کردند که در دو رکعت آن سلام ندادند که نافله جمعه باشد این چه نماز است که آن حضرت کردند حضرت فرمودند که ای زراره حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه در عقب فاسقی که آن ابو بکر بود یا عمر نماز کردند و چون سلام داد و فارغ شد حضرت برخاستند و چهار رکعت ظهر را به جا آوردند پس شخصی که در پهلوی آن حضرت بود گفت یا ابا الحسن چهار رکعت نماز کردی که در میان آن سلام ندادی این چه نماز است حضرت فرمودند که این چهار رکعت است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۲

مشبهاتست و حضرت خاموش شدند و به خدا قسم که نفهمید که حضرت چه فرمودند و غرض این بود که این چهار رکعت مردمان را به شبهه می اندازد که به فکر افتند که این امام کافر است و فاسق که حضرت نماز ظهر را اعاده کردند و اعتماد بر نماز او نکردند، و از حماقت و خزیت سستیان تا حال نفهمیده اند و بعضی بعد از نماز جمعه دو رکعت می کنند و بعضی چهار رکعت، و آن که لازمست قرائت در صورت امکان است و با عدم امکان جایز است اکتفا به قرائت امام سنی کردن چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است.

باب وجوب الجمعة و فضلها و من وضعت عنه و الصلاة و الخطبه فیها

اشاره

این بابی است که در بیان وجوب نماز جمعه و فضیلت نماز جمعه و در بیان جمعی که نماز جمعه ایشان ساقط است و در میان نماز جمعه و خطبه که وارد است در نماز جمعه

[آیه نماز جمعه]

اما وجوب نماز جمعه پس دلالت می کند بر آن آیات بسیار از آن جمله قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَ ذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ فَإِذَا قُضِيَ بِالصَّلَاةِ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكُوا كَقَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهْوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ بدان که تفسیر آیات چنانکه مراد الهی است نه حد بشر است و لیکن چون آیه از محکّمات قرآنست به اتفاق علما ترجمه اش را ذکر می کنم و تاکیدات و مبالغاتی که در این آیه شده است در رساله منفرد مذکور است با احادیث متواتره و ادله و دفع شبهه کما هو حدّ البشر، یعنی ای گروه مؤمنان هر گاه ندای جمعه داده شود یعنی اذان گفته شود یا اعلام کرده شود به اذان و غیر آن و بدانید که نماز جمعه می کنند پس همگی بشتابید و سعی کنید بسوی ذکر الهی که نماز جمعه است یا خطبه آن یا هر دو، و ترک کنید خرید و فروخت را یا مطلق تجارات را چنانکه اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۴

مفسرین گفته اند و در آیه دیگر مطلق تجارت مذکور است، و این سعی شما به نماز

و خطبه و ترک بیع از جهت شما بهتر است اگر از اهل علمید، پس چون نماز جمعه به جا آورده شود پس پهن شوید در زمین و طلب کنید روزی را در روز شنبه از فضل الهی و یاد کنید خداوند خود را بسیار تا آن که شاید رستگار شوید، و هر گاه می بینید تجارت و بازرگانی را یا می شنوند صدای کوس و دهل را پراکنده می شوند بسوی آن و تراوا می گذارند ایستاده در خطبه یا نماز بگو یا محمد که آن چه نزد حق سبحانه و تعالی است بهتر است از لهُو و از تجارت و حق سبحانه و تعالی بهترین روزی دهندگانست اگر نمی رفتید و مشغول نماز بودید بر وجه احسن روزی شما را می داد، اما استدلال باین آیات بر وجوب نماز جمعه از چند وجه است.

اول آن که هیچ شک نیست که نماز جمعه در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله واجب عینی بود باین آیه و اگر چه امر از برای وجوب و ندب آمده است مذکور شد که از اخبار صحیحه ظاهر می شود که اوامر قرآنی از برای وجوبست و اکثر اصولیان بر اینند، و بر تقدیری که اوامر قرآنی نیز مشترک باشد شکی نیست که بسیاری از اوامر آن از جهت وجوبست به قراین، و چنانکه اوامر نماز یومیه به اتفاق علما از برای وجوبست هم چنین شک نیست که این امر نیز از برای وجوبست بر وجه ابلغ زیرا که امر به سعی لازم دارد که آن چه سعی آن می کنند واجب باشد و آن که امر به سعی مشروط است به ندا

بظاهر آیه خلافی نیست میان اصحاب در آن که در زمان حضور مشروط نبود نماز جمعه به ندا که اعلام است یا اذان بلکه غرض از تعلیق بر اذان زیادتی اهتمام است به شان اذان در نماز جمعه تا آن که جمعی از علما قایل شده اند بوجوب اذان از جهت نماز جمعه از جهت این تعلیق.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۵

دویم ترک بیع و حرمت آن و ظاهر است که از آن جهت حرام شده است که مانع است از حضور نماز جمعه و لهذا جمعی کثیر از علما قایل شده اند که مراد از بیع جمیع تجارتست به قرینه تعبیر و سرزنش بر مطلق تجارت بلکه جمعی کثیر گفته اند که هر چه مانع نماز جمعه باشد واجبست ترک آن از باب مقدمه و شکی نیست در آن که هر گاه از دو فرسخ راه باید آمدن به نماز جمعه هر مباحی را ترک می باید کرد و در وقتی روانه می باید شد که علم یا ظن قریب بعلم داشته باشد که به نماز جمعه می رسند.

سیم مذمت الهی بر ترک جمعی نماز جمعه را یا شنیدن خطبه آن را چنانکه در روایات متعدده از جابر بن عبد الله منقولست که اهل مدینه مبتلا به جوع و قحط شده بودند و دحیه کلبی پیش از اسلام او آذوقه بسیار از شام آورد و پیش پیش آن دفها و طلبها می زدند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطبه را می خواندند یا در نماز بودند که صحابه همگی آن حضرت را باز گذاشته جمعی از جهت خریدن اطعمه و جمعی به تماشا رفتند و با آن حضرت نماند

مگر دوازده نفر یا کمتر پس این آیه نازل شد و حضرت فرمودند که اگر شما نیز می رفتند آتشی نازل می شد که همه می سوختند، و در روایتی دیگر سنگ بر شما می بارید، از آسمان و اگر نماز جمعه و شنیدن خطبه واجب نمی بود حق سبحانه و تعالی این سرزنش نمی فرمود و بر ترک مستحب آتش و سنگ نمی آمد مجملاً شکی در این نیست که این آیات در نماز جمعه است و نماز جمعه در زمان حضور معصوم واجب بود بر همه کس و ضروری دین حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله که هر چه در زمان آن حضرت بر خلائق واجب بود منسوخ نشد حکم آن باقی است تا روز قیامت و لیکن جمعی از علما که نماز جمعه را در حالت غیبت حرام می دانند مستمسک ایشان اینست که نماز جمعه مثل سایر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۶

واجبات مطلقه نیست بلکه حق سبحانه و تعالی وجوب آن را مشروط به ندا گردانیده است و در زمان حضور حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بدون اذان ایشان کسی نماز جمعه نمی کرد و اجماع است که اذن معصوم شرط است و بی رخصت معصوم در زمان حضور نماز نمی توانست کردن، و چون در زمان غیبت اذن نیست پس حرام بوده باشد مثل جهاد که مشروطست بوجود معصوم.

و جواب ایشان اینست که در آیات و احادیثی که بما رسیده است چیزی نیست که دلالت کند بر آن که اذن شرط است و بر تقدیر تسلیم اذن مخصوص بزمان حضور است از جهت رفع نزاع چنانکه در زمان حضور کسی بی رخصت قاضی نمی شد و

در

شهری بغیر از یک قاضی نمی بود مگر شهر عظیمی که یکی کم باشد و در زمان غیبت یا حضوری که معصوم استیلا نداشته باشد و بمنزله زمان غیبت است در هر شهری جایز است که هزار قاضی باشد زیرا که هر عالمی را قاضی کردند، هم چنین هر عادل یا فقیهی را رخصت نماز جمعه دادند چنانکه خواهد آمد.

و در حدیث مرسلی از حماد بن عیسی منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خلیفه خدا که امام زمانست در نماز جمعه وارد شود در شهری از شهرهای مسلمانان آن حضرت نماز جمعه می کند و غیر آن حضرت را نیست که نماز جمعه کند و جمعی از این حدیث استدلال کرده اند که معصوم شرط است در نماز جمعه و استدلال ایشان صحیح نیست زیرا که اگر معصوم باشد آن حضرت به اتفاق علما مقدم است بر دیگران و حدیث بر همین معنی دلالت می کند نه بر آن که البته معصوم می باید بلکه مفهوم حدیث اینست که اگر معصوم وارد نشود دیگران می توانند کرد و عمده مستند آن جماعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۷

اجماع که در زمان حضور معصوم البته جایز نیست بی رخصت آن حضرت و نزد ما این اجماع ظاهر نیست و بر تقدیر تسلیم اجماع در زمان حضور است نه در زمان غیبت و بر تقدیر عموم اذن هست به اخبار متواتره که رخصت داده اند هر کس را که خطبه تواند خواند که امامت بکند و جمعی از اصحاب قایل شده اند که مجتهدان ماذونند در زمان غیبت در امور عظیمه و به گفته ائمه هدی صلوات الله علیهم ایشان حاکمند و

حاکم نماز جمعه می تواند کرد بی دغدغه چنانکه علامه در تذکره و شهید در دروس و لمعه تصریح باین کرده اند و نزد این ضعیف اذن اخبار اظهر است چنانکه شیخ طوسی در خلاف گفته است و خواهد آمد و اگر کسی تفصیل گفتگو خواهد به رجوع به رساله فقیر و رساله شهید ثانی علیه الرحمه کند.

[وجوب نماز جمعه و احکام آن]

(قال ابو جعفر الباقر صلوات الله عليه لزراره بن اعين انما فرض الله عزّ وجلّ على الناس من الجمعة إلى الجمعة خمسا و ثلاثين صلاها فيها صلاه واحده فرضها الله عزّ وجلّ في جماعه و هي الجمعة و وضعها عن تسعه عن الصّغير و الكبير و المجنون و المسافر و العبد و المرأه و المريض و الاعمى و من كان على رأس فرسخين، و القراءه فيها بالجهر و الغسل فيها واجب و على الامام فيها قنوتان قنوت في الركعه الاولى قبل الركوع و في الركعه الثانيه بعد الركوع و من صلاها وحده فعليه قنوت واحد في الركعه الاولى قبل الركوع، و تفرّد بهذه الرّوايه حريز عن زراره و الذي استعمله و افتى به و مضى عليه مشايخي رحمه الله عليهم هو أنّ القنوت في جميع الصّلوات في الجمعة و غيرها في الركعه الثانيه بعد القراءه و قبل الركوع) و منقولست به اسانيد صحيح و بدو سند صحيح ديگر در خصال از زراره که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۴۹۸

محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است بر کافه آدمیان از روز جمعه تا روز جمعه یا از هفته تا هفته یعنی در هر هفته سی و پنج

نماز را چون در شبانه روزی پنج نماز واجبست هفت پنج سی و پنج است و در این نمازها یک نماز است که حق سبحانه و تعالی آن را واجب ساخته است که به جماعت واقع سازند و آن نماز جمعه است و از نه کسی وجوب عینی آن را ساقط گردانیده است از نابالغ و پیر عاجز، و دیوانه، و مسافر، و بنده، و زن بیمار، و کور، و کسی که بر سر دو فرسخ باشد یعنی آن طرف آن که زیاده از دو فرسخ به نماز جمعه داشته باشد، و قرائت را بلند می باید خوانده، و غسل در روز جمعه واجبست و بر امام در نماز جمعه دو قنوتست یک قنوت در رکعت اول پیش از رکوع است و یکی در رکعت دویم بعد از رکوعست و کسی که تنها گذارد که به نماز جمعه نرسد یا شرایط آن حاصل نباشد بر او یک قنوتست در رکعت اول پیش از رکوع و صدوق گفته است که آن چه در قنوت واقع است در این حدیث که با امام دو قنوتست، و تنها یک قنوتست در رکعت اول پیش از رکوع بغیر از حریر از زراره روایت نکرده است احدی از اصحاب، و آن چه خود می کنم در نماز جمعه و فتوی می دهم دیگران را و استادان من نیز بر آنند که رحمت الهی بر ایشان باد آنست که قنوت در همه نمازها در جمعه و غیر آن در رکعت دویم است بعد از قرائت و پیش از رکوع. و همین حدیث را کلینی روایت کرده است در صحیح از زراره از حضرت امام

باقر صلوات الله عليه تا و من كان على فرسخين و باقى را ذكر نكرده است.

و در صحيح از ابو بصير و محمد بن مسلم روايت كرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه آن حضرت فرمودند كه حق سبحانه و تعالى در هر هفته سى و پنج نماز واجب گرداننده است از آن جمله يك نماز را بر هر

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۴۹۹

مسلمانى واجب گرداننده است كه حاضر شوند آن را مگر پنج كس بيمار، و بنده، و مسافر، و زن، و كودك. و از اين خبر و امثال اين ظاهر مى شود كه نماز جمعه مثل ساير نمازهاى يوميه واجب است عينا نه تخيرا زيرا كه حضرت نماز جمعه را از جمله نمازهاى هفته شمردند و فرمودند كه بر همه آدميان واجبست مگر بر نه كس طفل و مجنون، از ايشان جميع عبادات ساقط است و هفت كس ديگر اگر نماز جمعه بكنند صحيح است بدل ظهر و بر ايشان واجب تخيريست پس اگر بر همه كس واجب تخيري مى بود استثنا صورت نداشت، و باز ظاهر مى شود كه نماز جمعه اصل است نه نماز ظهر و ظاهر مى شود كه نماز جمعه فريضه است يعنى وجوب آن از قرآن مجيد ظاهر شده است نه از سنت نبى صلى الله عليه و آله، و صريح است در آن كه مى بايد به جماعت واقع سازند آن را و آن كه اين معنى نيز از قرآن ظاهر مى شود چنانكه حق سبحانه و تعالى فرموده است كه متفرق مى شوند و ترا مى گذارند ايستاده، و ظاهر مى شود كه آن را بلند مى بايد خواند چنانكه احاديث ديگر نيز

وارد شده است، و ظاهر می شود که غسل در آن روز واجبست چنانکه اخبار صحیحه گذشت و خواهد آمد و این که غسل را در حقیقت نماز مدخلی هست و لیکن چون اخبار دیگر وارد است بر آن که غسل سنت است اخبار وجوب را حمل کرده اند بر استحباب مؤکد و احوط آنست که غسل را به نیت قربت واقع سازند بدون نیت وجوب و استحباب و ظاهر می شود که در نماز جمعه دو قنوتست و صدق ذکر کرده است که این معنی از متفردات حریز است از زراره و سهو کرده است بلی آن که در این روایت واقع شده است که اگر تنها گذارند یک قنوت است پیش از رکوع در رکعت اول از جمله متفرداتست و دور نیست که در اینجا سهو شده باشد از بعضی روات و مبدل شده باشد ثانی بأول اما دو قنوت در دو حدیث صحیح از ابو بصیر و در موثق کالصحیح از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۰

سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است، و در حسنه عبد الملک نیز اشعاری بان شده است، و در صحیحه معاویه بن عمّار، و صحیحه عمر بن یزید، و در صحیحه سلیمان بن خالد، و موثقه ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که قنوت جمعه در رکعت اول است، و در موثق کالصحیح بدو سند از عمر بن حنظله منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که قنوت روز جمعه بچه عنوانست حضرت به او فرمودند که تو این رسالت را از من به اهل

کوفه برسان که هر گاه نماز جماعت کنید در رکعت اول است، و اگر تنها کنید در رکعت دوم است و ظاهراً مراد از جماعت جمعه است چنانکه از اخبار سابقه ظاهر شد و جمع میان اخبار باین عنوان است که قنوت اوّل پیش از رکوع لازم است و اهتمام به شان او بیشتر است از قنوت دوم و اگر دوم را نیز به جا آورد نور علی نور است، و اگر نماز جمعه نکنند مخیر است در قنوت در رکعت اوّل و دوم و در رکعت دوم بهتر است و محتمل است که جمع باین عنوان شود که اگر با امام اصل صلوات الله علیه کنند دو قنوت بخوانند و اگر جمعه را غیر امام اصل کند یک قنوت بخوانند در رکعت اول پیش از رکوع و اگر ظهر کنند خواه به جماعت و خواه به انفراد یک قنوت بخوانند در رکعت دوم پیش از رکوع و اوّل اظهر است پس ظاهر شد از اخبار صحیحه متواتره که قنوت جمعه نه مثل قنوت سایر نمازهاست و صدوق و مشایخ او از این اخبار غافل شده بوده اند و به عمومات قنوت عمل می کرده اند و در دو حدیث وارد شده است که قنوت نیست در نماز جمعه نه در اول نماز و نه در آخر حمل کرده اند بر آن که واجب نیست بلکه سنت است و اظهر آنست که محمولست بر تقیه.

چنانکه در صحیح منقول است از ابو بصیر که گفت عبد الحمید سؤال کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۱

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و من در خدمت آن حضرت بودم از قنوت روز

جمعه حضرت فرمودند که در رکعت دوم است پس او عرض نمود که بعضی از اصحاب ما از شما روایت کردند که فرموده اید که در رکعت اول است حضرت فرمودند که در رکعت دوم است و در مجلس آن حضرت جمعی کثیر از سنیان بودند پس چون ایشان مشغول یکدیگر شدند خطاب فرمودند بمن که ای ابو محمد در رکعت اول و دوم است گفتم فدای تو کردم پیش از رکوع است یا بعد از رکوع حضرت فرمودند که هر قنوتی پیش از رکوع است در رکعت دوم مگر نماز جمعه که در رکعت اول پیش از رکوع است و در رکعت دوم بعد از رکوع است و به همین مضمونست صحیحه دیگر.

و در موثق کالصحیحه از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از قنوت نماز جمعه حضرت فرمودند که اما امام پس بر او لازمست قنوت در رکعت اول بعد از قرائت پیش از رکوع و در رکعت دوم بعد از رکوع پیش از سجود و نماز جمعه با امام دو رکعت است پس کسی که بی امام نماز کند تنها آن چهار رکعت است بمنزله ظهر پس هر که خواهد در رکعت دوم پیش از رکوع قنوت کند و اگر نخواهد نکند، و در صحیح زراره گذشت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که به اسانید صحیحه متکثره وارد شده است که آیه کریمه حَافِظُوا عَلَی الصَّلَاةِ وَ الصَّلَاةِ الْوَسْطَى وَ قَوْمُوا لِلَّهِ قَانِتِينَ در نماز جمعه نازل شد و ظاهر اینست که نماز وسطی نماز جمعه است و واجبست در آن که ایستاده به جا آورند

آن را حتی خطبه آن را که منزله دو رکعت است و واجبست که قنوت بخوانند در نماز جمعه و محتمل است که تاکید قنوت در نماز جمعه بیشتر باشد لهذا دو قنوت دارد و حضرت فرمودند که این آیه در روز جمعه نازل شد در سفر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۲

حضرت قنوت خواندند در نماز جمعه یا ظهر در سفر و آن را بحال خود گذاشتند در سفر و حضر و در حضر نیز نماز جمعه را دو رکعت کردند از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است پس کسی که تنها نماز کند چهار رکعت می کند مثل ظهر باقی روزها و فرمودند که وقت عصر روز جمعه وقت ظهر سایر ایام است و مفصل مذکور شد در اوایل کتاب صلاه.

(و قال زراره قلت له علی من تجب الجمعة قال تجب علی سبعة نفر من المسلمین و لا- جمعه لأقل من خمسة من المسلمین احدهم الامام فاذا اجتمع سبعة و لم يخافوا أمهم بعضهم و خطبهم) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که نماز جمعه بر چند کس واجبست و اقل عدد آن چند است حضرت فرمودند که بر هفت کس واجبست از مسلمانان که جمع شوند واجبست و جمعه واقع نمی شود در اجتماع کمتر از پنج کس از مسلمانان که یکی از ایشان امام باشد پس هر گاه هفت کس جمع شوند، و خوف از ستیان نداشته باشند یکی از این هفت کس امامت کند ایشان را و خطبه بخواند از جهت ایشان، و از این حدیث ظاهر

می شود که هر گاه هفت کس جمع شوند نماز جمعه واجب عینی باشد و اگر پنج کس یا شش کس جمع شوند واجب تخییری باشد چنانکه مذهب شیخ طوسی است و جمعی از قداما و متاخرین. و مراد از امام پیش نماز است به قرینه ما بعد و دلالت می کند بر آن که اذن امام شرط نیست چون فرمودند که هفت کس هر گاه جمع شوند یکی از ایشان خطبه بخواند و امامت ایشان کند و بسیار خلاف ظاهر است که گویند مراد از یکی از ایشان امام اصلست.

و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب خلاف ذکر کرده است که شرط است در نماز جمعه اذن حضرت امام معصوم صلوات الله علیه چون در زمان حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۳

سید المرسلین صلی الله علیه و آله و در زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کسی بی رخصت ایشان نماز جمعه نمی کرد هم چنان که کسی بی رخصت ایشان قاضی نمی شد بعد از آن گفته است که اگر کسی گوید که شما در کتب حدیث خود روایت کرده اید از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که هر گاه پنج کس یا هفت کس جمع شوند و خوف نداشته باشند یکی از ایشان امامت کند و خطبه بخواند و این حدیث و امثال این دلالت می کند بر آن که اذن معصوم در کار نباشد.

جواب می گوئیم که این عبارت اذنست پس ظاهر می شود که منازعه لفظی است و ما رخصت از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین داریم در کردن نماز جمعه در زمان غیبت چون حکم ایشان در آن زمان جاریست و در همه زمانها تا روز قیامت

به

اجماع کافه مسلمانان، و بعضی توهم کرده اند که خطاب معدومین قبیح است عقلا و غلط کرده اند زیرا که اگر معدوم را با موجود ضم کنند قبیح نیست و هیچ شک نیست که همه مسلمانان به خطابه‌های قرآن مجید مخاطبند و متواتر است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من از دنیا می روم و در میان شما می گذارم کتاب الهی را و عترتم و اهل بیتم را پس اگر ما مخاطب بکتاب نمی بودیم عبث بود گذاشتن کتاب و این معنی از ضروریات دین مبین است، و احادیث متواتره وارد است بر طبق این.

و در حدیث صحیح از عمر بن زید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در روز جمعه هفت کس جمع شوند پس می باید که نماز جمعه را به جماعت واقع سازند، و ردای برد یمانی را بر دوش اندازد امام، و عمامه بر سر گذارد، و تکیه کند بر عصا یا کمان، و در میان دو خطبه می نشیند، و قرائت را بلند بخواند و قنوت بخواند در رکعت اول پیش از رکوع.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۴

و در صحیح از ابان منقول است از ابو العباس که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کمترین عددی که در نماز جمعه کافی است هفت کس است یا پنج کس که اقل مجزیست از جهت انعقاد جمعه و لیکن بر هفت کس واجبست جمعه و بر پنج کس سنت است یعنی مخیرند میان ظهر و جمعه و جمعه افضل است چنانکه در حدیث کالصحیح از حفص بن غیاث منقول است که حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز جمعه را بر جمیع مؤمنین واجب گردانید و رخصت داد زنان و بندگان و مسافران را که اگر خواهند حاضر شوند و اگر نخواهند نماز ظهر را بگذارند و چون حاضر می شوند این جماعت و امثال ایشان از کسانی که گذشت رخصت ساقط می شود و لازم می شود بر ایشان نماز جمعه.

و اما اخبار خمسه پس در حدیث صحیح از منصور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در روز جمعه پنج کس جمع شوند یا زیاده می باید که نماز جمعه را به جا آورند و اگر کمتر از پنج کس باشند جمعه منعقد نمی شود و نماز جمعه بر همه کس واجبست و هیچ کس معذور نیست در ترک آن مگر بر پنج کس زن و بنده و مسافر و بیمار و طفل.

و صدوق در خصال روایت کرده است در صحیح از ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که جماعت یعنی واجبه حاصل نمی شود به کمتر از پنج کس.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که آن حضرت می فرمودند که خطبه و نماز جمعه دو رکعت لازم نیست بر کمتر از پنج کس امام و چهار کس.

و در صحیح از ابان از فضل منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه جمعی در قریه باشند نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۵

جمعه را چهار رکعت می کنند اگر کسی نداشته باشند که خطبه تواند خواند، و اگر کسی باشد در آن ده که خطبه تواند خواند نماز

جمعه می کنند هر گاه پنج نفر باشند و چرا نماز جمعه را دو رکعت می کنند از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است.

و در موثق کالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرموده که جمعه حاصل نمی شود تا پنج کس نباشد و اکثر علما عمل باین احادیث کرده اند و گفته اند که هر گاه بر پنج کس واجب باشد بر هفت کس نیز واجب خواهد بود و منافاتی ندارد این اخبار با اخبار سابقه الا از جهت مفهوم و منطوق حدیث مقدم است بر مفهوم و احوط آنست که هر گاه پنج کس نباشد ترک نکنند نماز جمعه را.

[دو خطبه به جای دو رکعت]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه انما وضعت الركعتان اللتان اضافهما النبي صلى الله عليه و آله يوم الجمعة للمقيم لمكان الخطبتين مع الامام فمن صلى يوم الجمعة في غير جماعه فليصلها اربعا كصلاه الظهر في سائر الايام و قال وقت صلاه الجمعة يوم الجمعة ساعه تزول الشمس و وقتها في السيفر و الحضر واحد و هو من المضيق و صلاه العصر يوم الجمعة في وقت الأولى في سائر الايام) و به اسانید صحیحہ منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که آن دو رکعتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زیاده کرده بودند از جهت حاضر در نمازهای چهار رکعتی از نماز جمعه انداختند و زیاد نکردند از جهت دو خطبه که امام در نماز جمعه می خواند و به جای دو رکعت است پس کسی که در روز جمعه نماز جمعه نکند نماز ظهر را چهار رکعت خواهد کرد مانند نماز ظهر باقی

روزهای هفته، و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۶

وقت نماز جمعه ساعتی بعد از زوال است یا ساعت زوال آفتاب است چون نوافل جمعه را پیشتر می کنند و در اول وقت فریضه را به جا می آورند چون مردمان از دو فرسخی می آیند تا پیش از شام به خانه خود توانند رفت، و وقت جمعه تنگست و نماز عصر را در روز جمعه در وقت ظهر سایر ایام به جا می آورند، و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و ظاهر می شود که از این احادیث که وقت نماز جمعه دو قدم است بعد از زوال چون دو قدم وقت نافله است و بعد از دو قدم وقت فریضه است چنانکه گذشت در اخبار متواتره پس آن چه قایل شده اند بعضی به آن که وقت نماز جمعه بمقدار نماز جمعه است بی وجه است و اگر چنین باشد بر مردمان چنان تنگ می شود که اکثر اوقات فوت شود چون اول زوال دیر ظاهر می شود و تا مقدار نماز جمعه نگذرد نسبت به اکثر مردم ظاهر نمی شود.

و جمعی گفته اند که چون بدل از ظهر است تا غروب می توان کرد و از اخبار متواتره ظاهر می شود که ظهر بدل از جمعه است چنانکه گذشت و خواهد آمد و اکثر گفته اند که آن مقدار است که سایه هر چیزی مثل سایه سابق شود و در مثل مدینه مشرفه و مکه معظمه لازم می آید که در سه چهار ماه وقت نداشته باشد چون سایه معدوم می شود یا کالمعدوم چنانکه مشاهده است و بعضی گفته اند که سایه مثل شخص شود و بر هر تقدیر دلیلی ندارد

بغیر از شهرت و غفلت از احادیث مثل آن چه روایت کرده است زراره در صحیح که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که بعضی از امور تنگ است و بعضی فراخ و وقت نماز بر دو قسم است و هر دو فراخست، بسیار بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تعجیل می فرمودند و بسیار بود که تاخیر می فرمودند مگر نماز جمعه که آن را یک وقت است نزد زوال وقت عصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۷

روز جمعه وقت ظهر سایر ایام بود و به همین مضمونست حدیث کالصحیح فضل بن یسار از آن حضرت صلوات الله علیه پس وقت جمعه دو قدم باشد و دو قدم تنگست بسیار تا ظاهر می شود اول ظهر یک قدم تقریباً می گذارد مگر کسی که دایره هندی کشیده باشد چنانکه گذشت و در دو قدم نماز جمعه و خطبه به صد تشویش بفعل می آید خصوصاً در فصل پائیز و زمستان.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که وقت جمعه نزد زوال است و وقت عصر در روز جمعه وقت ظهر است در سایر ایام و سنت است که بامداد بمسجد روند و منتظر وقت باشند تا چون وقت داخل شود نماز جمعه را به جا آورند.

و در صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون در روز جمعه زوال آفتاب شود ابتداء کن به نماز واجب اعم از جمعه و ظهر با عدم شرایط جمعه و در حسن کالصحیح و موثق کالصحیح از

اسماعیل بن عبد الخالق و در موثق کالصحیح از سعید اعرج منقولست که گفتند از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردیم از وقت ظهر آن حضرت فرمودند که بعد از زوال است به یک قدم یا مثل آن مگر در روز جمعه یا در سفر که وقت آن وقت زوال است.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز جمعه می کردند اول زوال وقتی که بمقدار عرض بند نعلین از سایه آدمی شروع در زیادت می کرد تا محقق شود زوال و خطبه را در سایه پیش از زوال می خواندند یا در مقدار سایه بند نعلین و آن حضرت در خطبه بودند که جبرئیل می گفت یا محمد زوال شد از منبر به زیر آی و نماز کن و نماز جمعه دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۸

رکعت مقرر شد از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است و خطبه بمنزله نماز است تا امام از منبر به زیر آید.

و از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است ابن سنان در صحیح که فرمودند که در نصف روز نماز واجب نیست مگر روز جمعه چون سایر ایام نماز واجب بعد از دو قدم است.

و در صحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله منقول است که فرمودند که وقت ظهر روز جمعه زوال شمس است و جمعه ظهر روز جمعه است.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که وقت عصر روز جمعه وقت ظهر سایر ایام است، و از

این باب اخبار بسیار است، و بدو سند صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نماز جمعه بر کسی واجب است که چون نماز صبح را در خانه خود بکند و به راه افتد به نماز جمعه برسد، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز عصر را در وقت ظهر باقی ایام به جا می آوردند تا آن که چون از آن فارغ شوند پیش از شام به خانه خود توانند رسید، و این سنت است تا روز قیامت ممکن است که مشار الیه نماز جمعه باشد یعنی حضرت سید المرسلین بامر الهی این نماز را اول به جا آوردند و بعد از آن آیه آمد یا آن که رعایت این مقدار مسافت سنت است چون آن چه واجبست تا دو فرسخ است و گاه باشد که در روزهای دراز چهار فرسخ راه توان آمد و محتمل است که مراد این باشد که نماز جمعه از زمان حضرت امام محمد باقر تا روز قیامت صغری که ظهور حضرت صاحب الامر است صلوات الله علیه سنت است چنانکه اکثر متأخرین به آن قایلند اگر چه استدلال باین دو حدیث نکرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۰۹

و در حدیث حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز جمعه حضرت فرمودند که نماز جمعه واجبست از موضعی که نماز جمعه می کنند تا دو فرسخ پس اگر زیاده از دو فرسخ باشد واجب نیست حاضر شدن، اما اگر بیاید تا دو فرسخ واجبست حاضر شدن اگر داند که می رسد

به نماز جمعه.

و در حسن کالصحیح از زراره و محمد منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که نماز جمعه واجبست تا دو فرسخ.

و در موثق کالصحیح از محمد از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جمعه واجبست بر کسی که از جای نماز جمعه تا او دو فرسخ باشد و معنی آن اینست که هر گاه امام عادل باشد.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که نماز جمعه واجبست بر هر مؤمنی مگر بر صبی، و بیمار، و دیوانه، و مرد پیر، و کور، و مسافر، و بنده، و کسی که بر سر دو فرسخ باشد یعنی زیاده از دو فرسخ.

و در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز جمعه واجبست و جمع شدن از جهت کردن آن واجبست با امام پس اگر کسی بی علتی ترک کند سه نماز جمعه را سه فریضه را ترک کرده است و کسی که سه نماز فریضه را بی علتی ترک کند منافق است و بعد از آن صدوق ذکر کرده است که جمعه ساقط است از نه کس یکی از آنها کسی است که بر سر دو فرسخ باشد، و احادیث صحیحه دو فرسخ نیز گذشت پس زیاده محمولست بر استحباب و ممکن است که حمل کنیم این دو حدیث را بر دو فرسخ چون سنت است که سعی به نماز جمعه را به آرام تن و به آرام دل به جا آورند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۰

مراد از سعی که در آیه وارد شده است دویدن

نیست بلکه مراد از آن شدتِ اهتمام است بفعل آن چنانکه صدوق در صحیح از حلبی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه متوجه نماز شوی بعنوان دویدن میا و با سکینه دل و آرام تن به نماز حاضر شود و هر چه را دریابی بکن و هر چه را در نیابی بعد از سلام امام به جا آور و معنی کلام الهی که فرموده است در روز جمعه که سعی کنید بذكر الهی آنست که اهتمام به شان آن داشته باشی که به جا آوری پس با سکینه و وقار در روزهای وسط بلکه کوتاه منظور می باید باشد زیاده از دو فرسخ نمی توان آمد پس هر دو تحدید برابر باشد مثل تحدید رضاع به شبانروز و پانزده رضعه و مسافت قصر بهشت فرسخ و بیاض روز و غیر آن.

[آنجا که جمعه ساقط است]

(و روی عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لا باس ان تدع الجمعة فی المطر) و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که باکی نیست که ترک کنی نماز جمعه را در وقتی که باران آید و بعضی از اصحاب تعمیم کرده اند گل و باران را چون سبب مشقت است و احوط آنست که اگر مشقت عظیم نباشد ترک نکنند نماز جمعه را و به مفهوم دلالت می کند بر وجوب نماز جمعه در غیر باران و دلالت می کند بر آن که در باران مخیر است و در غیر باران واجب عینی است.

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه

قال تجب الجمعة على سبعة نفر من المسلمين و لا تجب على اقل منهم: الامام و قاضيه و مدّعي حق و شاهدان و الذي يضرب الحدود بين يدي الامام) و كالصحيح منقول است و شيخ نیز كالصحيح روايت کرده است از محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که جمعه واجب است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۱

هفت نفر از مسلمانان و واجب عینی نیست بر کمتر از هفت نفر بلکه بر پنج نفر واجب تخییری است و آن هفت عدد امام است، و قاضی منصوب امام، و مدعی، و مدعی علیه، و دو گواه و عبارت شیخ این است که و المدعی حقا و المدعی علیه و الشاهدان و این عبارت بهتر است و کسی که حدود را اقامت می کند نزد امام، و شیخ الطائفه و شیخ مفید علیه الرحمه و اکثر اصحاب چنین حلّ حدیث کرده اند که حضرت حکمت عدد هفت را بیان فرموده اند که چون اجتماعی که محل تنازع باشد ناچار است از هفت کس یا شهری که امام در آنجا باشد از جهت رفع تنازع ناچار است که رجوع به امام اصل کنند، و اگر امام حاضر نباشد رجوع به قاضی که نایب امام است کنند، و نزاع لازم دارد مدعی و مدعی علیه را و چون دعوی کنند بر طبق دعوی دو گواه بگذرانند و اگر تعدی کرده باشند که محتاج به اقامت حد یا تعزیر باشد اقامت حد یا تعزیر بکنند و ظاهرا بر تقدیر آن که حضرت فرموده باشند بنا بر این است که چون عامه در عدد جمعه خلاف کرده اند بعضی گفته اند که اقل

عدد جمعه چهل کس است بنا بر آن که اوّل مرتبه که اسعد بن زراره در مدینه مشرفه نماز جمعه کرد چهل کس بودند، و بعضی گفته اند که اقلّ عدد پنجاه است بنا بر آن که اوّل مرتبه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز جمعه کردند پنجاه کس به آن حضرت بودند، و بعضی گفته اند که اقلّ عدد دوازده است بنا بر آن که وقتی که قافله دحیه آمده و مردمان متفرق شدند دوازده نفر با حضرت ماندند و هم چنین امثال اینها از خیالات واهییه، حضرت صلوات الله علیه این وجه را فرموده باشند از جهه اسکات عامه و بنا بر این است که جمعی از اصحاب که قائلند که اقل عدد پنجست گفته اند که هر گاه امام باشد احتیاج به قاضی امام نیست و بر عکس و سبب اقامت حد و تعزیز نادر است پس پنج کس کافی باشند و دلیل آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۲

غرض عدد است حضرت فرمودند که بر اقل از هفت عدد واجب نیست و اگر مطلوب وجود امام می بود می بایست بگویند که بر غیر ایشان واجب نیست، و اکثر اصحاب این حدیث را در عدد ذکر کرده اند و بعضی گفته اند که دلالت می کند بر آن که نماز جمعه را غیر امام نمی تواند کرد چون حضرت در بیان وجوب امام را ذکر کرده اند.

و شهید ثانی رحمه الله ذکر کرده است در جواب اولاً آن که حدیث ضعیف است چون در روایت شیخ مشتمل است بر حکم بن مسکین و در این روایت مشتمل است بر دو کس از اولاد برقی که همه مجهولند و

بر تقدیر صحت البتہ حمل بر آن معنی می باید کرد که مذکور شد و اگر نه می باید بظاهر حدیث شرط باشد که قاضی امام باشد و دو عادل باشند بلکه جلاد عادل نیز باشد، و به اتفاق علما وجود این جماعت در کار نیست، و اگر کسی گوید که چون حدیث مشتمل است بر اشتراط وجود این جماعت هر چه را اجماع در کند بدر رود و امام را اجماع بدر نکرده است پس حکمش باقی باشد جواب اینست که به اجماع در کار نیست که امام باشد در عدد چون در زمان امام نایبان آن حضرت در اطراف عالم نماز جمعه می کردند و حق این است که اصلاً ظاهر نمی شود وجود این جماعت بلکه حکمت عدد است یا وجهی که معصوم می داند بر تقدیر صدور این خیر از معصوم صلوات الله علیه با آن که اخبار متواتره وارد است بر آن که بر همه کس واجبست و اهل شهر و ده هر جا که هفت کس یا پنج کس جمع شود و کسی باشد که خطبه تواند خواند و خوف نداشته باشند یکی از ایشان خطبه بخواند، و امامت باقی کند چنانکه مذکور شد.

و در صحیح از زرارہ منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه ترغیب نمودند ما را بر کردن نماز جمعه تا آن که گمان کردم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۳

به خدمت حضرت باید رفت و با آن حضرت باید کرد عرض نمودم که فردا که روز جمعه است به خدمت شما خواهیم آمد که با شما نماز جمعه کنیم حضرت فرمودند که نه شما در پیش خود اجتماع

کنید و به جا آورید.

و در موثق کالصحیح از عبد الملک منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که خوبست که مثل تو کسی هلاک شود و به جا نیورد فریضه را که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است گفت عرض نمودم که چه کنم یعنی به خدمت شما آیم حضرت فرمودند که خود بکنید یعنی نماز جمعه را و ظاهر است که آن حضرت صلوات الله علیه از جهت تقیه به خود راه نمی دادند چون اعتقاد اکثر عامه اینست که نماز جمعه را می باید که پادشاهان یا منصوب ایشان به جا آورند و آن حضرت صلوات الله علیه در خانه خود می کردند و بمسجد می رفتند از روی تقیه و با ایشان به جا می آوردند و اصحاب خود را امر می فرمودند که در خانهای خود به جا آورند چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از حضرمی که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شما در روز جمعه چه می کنید حضرت فرمودند که تو چه می کنی من عرض نمودم که نماز را در خانه خود می کنم و بعد از آن می روم و با ایشان نماز می کنم از روی تقیه حضرت فرمودند که من نیز چنین می کنم، و ظاهر می شود که وجه ترک نماز جمعه همین بود که چون همیشه پادشاهان سنی بودند و خود می کردند یا منصوب ایشان و شیعیان از روی تقیه نمی کردند یا با ایشان می کردند تا آن که حق سبحانه و تعالی بفضل عمیم خود پادشاهان صفویّه را انار الله تبارک و تعالی برهانم مؤید گردانید به ترویج دین مبین

حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بعد از آن نماز جمعه را علانیه به جا آوردند و اوّل کسی که به جا آورد
شیخ نور الدین علی بن عبد المعالی بود شنیدم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۴

ابو البرکات و از جد خودم که چون شیخ علی به اصفهان آمدند در مسجد جامع عتیق نماز جمعه به جا آوردند تمام مسجد پر
شد که دیگر جا نماند، و بعد از او شیخ حسین بن عبد الله رحمه الله نماز جمعه به جا آوردند، و بعد از او مولانا عبد الله طاب
تراه، و بعد از او سید الفضلا میر محمد باقر داماد نور ضریحه و بعد از او شیخ بهاء الدین محمد قدس سرّه به جا آوردند، و در
نجف اشرف مولانا احمد اردبیلی قدس سرّه می کردند و در جبل عامل شیخ حسن و سید محمد، و در مشهد مقدس میر
محمد زمان انار الله مراقدهم الزکیه به جا آوردند مجملا به برکت ایشان رواج شرع شد و بعد از آن ترک نشد و امید است
که این دولت ابد پیوند متصل بظهور حضرت صاحب الامر «صلوات الله علیه» شود و همیشه شعایر اسلام و ایمان بر پا باشد
بجاه محمد و عترته الاقدسین.

و در صحیح به اسانید متکثره وارد است از محمد بن مسلم و ابو بصیر که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که
هر که سه جمعه پی در پی نماز جمعه را ترک کند حق سبحانه و تعالی نور ایمان را از دل او می برد.

و در روایت صحیحه دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که

سه جمعه را ترک کند بی عذری حق سبحانه و تعالی طبع کند بر قلب او یعنی نور ایمان را از دل او بیرون برد بلکه این مضمون از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین متواتر است به عبارات مختلفه و مضمون همه راجع باین معنی می شود و اکثر آن را در رساله نماز جمعه ذکر کرده ام هر که تفصیل خواهد رجوع به آن کند و احادیث داله بر وجوب نیز خواهد آمد در این کتاب.

[وقت نماز جمعه]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه اول وقت الجمعة ساعه تزول الشمس إلى تمضي ساعه فحافظ عليها فان رسول الله صلى الله عليه وآله قال لا يسأل الله عبد فيها خيرا الا اعطاه) و منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۵

حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که اول وقت نماز جمعه وقتی است که زوال شمس می شود چنانکه احادیث متواتره گذشت تا یک ساعت که آن دو قدم است از زوال چنانکه گذشت پس محافظت نما بر این ساعت به آن که نماز جمعه را در این ساعت به جا آوری و حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی طلب کنی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر بنده که از حق سبحانه و تعالی در این ساعت چیزی خوب از مال یا غیر آن طلب کند البته حق سبحانه و تعالی او را عطا کند.

و در حدیث صحیح از ابن عمّار منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن ساعتی که در روز جمعه است که هر مؤمنی که در آن ساعت

از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب کند البته حق سبحانه و تعالی اجابت می کند دعا را کدام است حضرت فرمودند که بلی آن ساعتی است که امام از خانه بیرون می آید عرض نمودم که امام گاهی زود بیرون می آید و گاهی دیر حضرت فرمودند که اول زوال است که می باید امام بیرون آید به نماز.

و در صحیح از ابن سنان منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که آن ساعتی که در روز جمعه دعا مستجاب می شود وقتی است که امام از خطبه فارغ می شود، و لهذا سنت است خطیب و مردمان را که در آن وقت دعا کنند تا وقتی که مردمان به نماز جمعه برخیزند، و ساعت دیگر آخر روز است تا فرو رفتن آفتاب و مستحب است که در آن وقت دعای سمات را بخوانند.

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی ان استطعت ان تصلی یوم الجمعة اذا طلعت الشمس ست رکعات و اذا انبسطت ست رکعات و قبل المكتوبه رکعتین و بعد المكتوبه ست رکعات فافعل، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۶

فی نوادر احمد بن محمد بن عیسی و رکعتین بعد العصر و ان قدمت نوافلک کلها فی یوم الجمعة قبل الزوال او اخرتها إلی بعد المكتوبه فهی ست عشره رکعه و تاخیرها افضل من تقدیمها فاذا زالت الشمس فی یوم الجمعة فلا تصلّ الا المكتوبه) صدوق می گوید که پدرم رضی الله عنه در رساله که بمن نوشته بود و مجموع عبارت فقه رضویست الا عبارت و فی نوادر احمد تا بعد العصر که صدوق در میان آورده است یا پدرش ذکر کرده است که اگر توانی

که نماز کنی در روز جمعه در وقت طلوع آفتاب شش رکعت بکن و در وقتی که آفتاب پهن شود به آن که تخمیناً دو نيزه بلند شود شش رکعت به جا آور، و پيش از نماز واجب خواه نماز جمعه و خواه نماز ظهر در وقتی که زوال مشکوک فيه باشد دو رکعت نماز بکن و بعد از نماز واجب شش رکعت به جا آور، و احمد در کتاب نوادر همین را گفته است با زیادتی دو رکعت بعد از عصر و اگر نوافل جمعه را همه پيش از زوال به جا آوری یا همه را تاخير کنی تا بعد از فریضه به جا آوری شانزده رکعت خواهی کرد و اگر پيشتر به جا نیاورده باشی تا زوال شود، تاخير نوافل از فریضه بهتر است از تقدیم آن بر فریضه چون اخبار صحیحه وارد شده است که هر گاه زوال شود وقت فریضه جمعه است و در وقت فریضه: نافله نه می توان کرد به قرینه آن که گفته است که هر گاه زوال آفتاب شود، پس نمازی مکن مگر نماز واجب را.

اما آن چه در روایات صحیحه وارد شده است در صحیح از سعد اشعری منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله عليه سؤال کردم از نافله جمعه که چند رکعت است پيش از زوال حضرت فرمودند که شش رکعت را در بامداد می کنی و شش رکعت بعد از آن که دوازده رکعت باشد و شش رکعت بعد از آن که هیجده رکعت شود و دو رکعت را بعد از زوال که بیست رکعت باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۷

و دو رکعت را

بعد از عصر و این روایت مستند قول مشهور است و مؤید این است در حدیث صحیح از علی بن یقظین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نافله که در روز جمعه می کنند پیش از نماز جمعه افضل است یا بعد از آن حضرت فرمودند که پیش از نماز.

و کالصحیح از عمر بن حنظله منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نافله جمعه را اگر خواهی در اول روز به جا آور و هم چنین هر نماز سنتی که در روز جمعه می کنی در اوایل روز به جا می آوری اگر خواهی پیش از زوال به جا آور.

و در صحیح بزنطی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نماز نافله در روز جمعه شش رکعت می کنند در بامداد و شش رکعت در چاشت بلند و دو رکعت نزد زوال پس نماز واجب را به جا آورد و بعد از آن شش رکعت بکن.

و در صحیح از یعقوب بن یقظین منقول است که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم از نافله روز جمعه در حضر حضرت فرمودند که شش رکعت را در چاشت می کنی و شش رکعت را قریب به زوال و دو رکعت را در وقت زوال پیش از نماز جمعه و شش رکعت را بعد از نماز جمعه.

و کالصحیح از مراد بن خارجه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به همین مضمون و به همین مضمون در صحیح بزنطی از محمد بن عبد الله از حضرت امام رضا و در صحیح بزنطی

از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست، و آن چه در نوادر است احمد بن محمد بن عیسی از برقی روایت کرده است از سعد اشعری که گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۸

و در صحیح از سعید اعرج منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز نافله روز جمعه حضرت فرمودند که شانزده رکعت می کنی پیش از عصر پس فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که هر چه زیاده کنی بهتر است و فرمودند که اگر کسی خواهد شش رکعت را در چاشت به جا آورد و شش رکعت را قریب به زوال و نماز ظهر را بکند و چهار رکعت بکند و بعد از آن نماز عصر را به جا آورد.

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که نافله روز جمعه چه عنوانست حضرت فرمودند که شش رکعت پیش از زوال است و دو رکعت نزد زوال است و قرائت در نماز جمعه و ظهر جمعه در رکعت اول سوره جمعه است و در رکعت دویم سوره منافقین است و بعد از فریضه هشت رکعت است و در چند روایت واقع شده است که نوافل جمعه بعد از نماز جمعه بهتر است محمولست بر شش رکعت آن چنانکه گذشت و ممکن است که حمل بر تقیه یا اتقا یا آن که اگر پیش از زوال نکرده باشد بعد از فریضه بهتر است از پیش و این معنی أظهر است و بهر یک از روایات صحیحه که عمل کنند خوبست اگر گاهی

به بعضی و گاهی به دیگر عمل کنند بهتر خواهد بود.

[سوره های نماز جمعه و روز جمعه]

(و اقرا فی صلاه العشاء الآخره ليله الجمعه سوره الجمعه و سَبِّح اسم رَبِّكَ الاعلى و فی صلاه الغداه و الظَّهر و العصر سوره الجمعه و المنافقین فان نسیتهما او واحده منهما فی صلاه الظَّهر و قرأت غیرهما ثم ذکرک فارجع إلى سوره الجمعه و المنافقین ما لم تتعدَّ نصف السوره فان قرأت نصف السوره فتمَّ السوره و اجعلها رکعتین نافله و سلِّم فیهما و اعد صلاتک بسوره الجمعه و المنافقین و لا بأس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۱۹

بأنَّ تصلَّى العشاء و الغداه و العصر بغير سوره الجمعه و المنافقین إِلَّا أَنْ الْفَضْلُ أَنْ تَصَلِّيَهَا بِالْجُمُعَةِ وَ الْمُنَافِقِينَ) و ظاهراً عبارت رساله است که علی بن بابویه می گوید که بخوان در نماز خفتن شب جمعه در رکعت اول سوره جمعه و دو رکعت دویم سوره سَبِّح اسم ربك الاعلى، و در نماز صبح و ظهر و عصر سوره جمعه را در رکعت اول بخوان و سوره منافقین را در رکعت دویم، و مراد از ظهر اعم است از ظهر و جمعه پس اگر فراموش کنی این دو سوره را یا یکی از این دو سوره را در نماز ظهر یا جمعه و غیر این دو سوره را بخوانی و به خاطرت آید برگرد به سوره جمعه و منافقین تا از نصف سوره نگذشته باشی و در بعضی از نسخ ما لم تعد است به همین معنی، و در بعضی ما لم تقرأ است ما دام که نخوانده باشی نصف سوره و ظاهراً عدد حروف مراد است با بسم الله که جزو هر سوره است به

اجماع شیعه، پس اگر نصف سوره را خوانده باشی سوره را تمام کن و دو رکعت نماز کن بعنوان نافله به آن که قصد نافله کنی و تمام کنی و سلام دهی بعد از دو رکعت و اعاده کن نماز ظهر یا جمعه را با سوره جمعه و منافقین و باکی نیست که نماز خفتن و صبح و عصر را بغیر از سوره جمعه و سوره منافقین بخوانی و لیکن افضل آنست که این نمازها را با سوره جمعه و منافقین به جا آوری.

و در حدیث قوی از ابو الصبّاح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در نماز شام شب جمعه سوره جمعه و قل هو الله احد بخوان، و در نماز خفتن سوره جمعه و اعلی بخوان، و در نماز صبح جمعه و توحید، و در نماز جمعه جمعه و منافقین بخوان و در نماز عصر جمعه و توحید بخوان.

و در موثق ابو بصیر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۰

در شب جمعه جمعه و اعلی بخوان، و در فجر جمعه و توحید، و در جمعه جمعه و منافقین بخوان.

و در صحیح از حماد از حریر و ربیع منقولست که هر دو از مشایخ خود نقل نمودند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در نماز خفتن شب جمعه سنت است که سوره جمعه و منافقین بخوانند، و هم چنین در نماز صبح و نماز جمعه و نماز عصر در رکعت اول جمعه و در رکعت دویم منافقین بخوانند.

و در صحیح از حسین بن ابی حمزه منقولست که گفت

عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در نماز صبح روز جمعه چه سوره بخوانم حضرت فرمودند که در رکعت اول سوره جمعه بخوان و در رکعت دویم توحید بخوان و قنوت بخوان تا هر دو رکعت مثل یکدیگر باشند در طول.

و صدوق در صحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که سوره جمعه و منافقین سنت است در نماز صبح و ظهر و عصر و سزاوار نیست که در ظهر بغیر این دو سوره بخوانی یعنی در جمعه خواه امام باشی و خواه غیر امام پس ظاهر شد که در نماز صبح مخیر است در رکعت دویم که توحید بخواند یا منافقین.

و در فقه رضوی مذکور است که در شب جمعه و روز جمعه همه نمازها را به سوره جمعه و منافقین بخوان پس اگر هر دو را یا یکی از هر دو را فراموش کنی اعاده نمی باید کرد نماز را و اگر پیش از نصف سوره به خاطرت رسد بر گرد به سوره جمعه و اگر به خاطرت نرسد تا آن که نصف سوره را بخوانی نماز را تمام کن.

و در صحیح و حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۱

در شخصی که در نماز واجب نصف سوره را بخواند و فراموش کند و سوره دیگر بخواند تا از سوره فارغ شود و پیش از رکوع به خاطرش رسد حضرت فرمودند که برکوع می رود و ضرر به او ندارد و بر مطلب مذکور باین حدیث استدلال کرده اند و این دلالت ندارد بر مطلوب ایشان بلی دلالت می کند بر

آن که سوره کامله در نماز واجب نیست چنانکه گذشت در ضمن اخبار بسیار.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که در شخصی که خواهد سوره بخواند و سوره دیگر بخواند حضرت فرمودند که بر می تواند گشت تا دو ثلث سوره را نخوانده باشد و دور نیست که عمل باین حدیث توان کرد و لیکن اکثر اصحاب متابعت صدوق کرده اند در عمل به فقه رضوی و آن احوط است.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که نماز جمعه را بغیر از سوره جمعه و منافقین به جا آورد اعاده می کند نماز را خواه در سفر باشد و خواه در حضر و در صحیح از صباح منقولست که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که شخصی در نماز جمعه اراده سوره جمعه داشت و سوره توحید خواند حضرت فرمودند که آن نماز را بقصد سنت تمام می کند و نماز جمعه را از سر می گیرد و حمل کرده اند بر استحباب از جهت اخباری که خواهد آمد.

و هم چنین محمولست بر نفی کمال حدیث حسن کالصحیح محمد بن مسلم که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی کرامی داشت و اکرام کرد بر مؤمنان به سوره جمعه و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرر فرمودند که مؤمنان در نماز بخوانند این سوره را تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۲

بشارت ایشان باشد به فلاح و رستگاری از آتش جهنم و بدخول جنت، و سوره منافقین را از جهت سرزنش منافقین فرستاد و حضرت آن

را نیز در نماز مقرر فرمودند از جهت سرزنش ایشان و سزاوار نیست که ترک کنند این دو سوره را در نماز جمعه پس کسی که ترک کند این دو سوره را عمدا پس نماز او نماز نیست یعنی نمازش کامل نیست و کسی که خوب تدبیر کند و در این سوره از اول تا به آخر می یابد که سوره جمعه ترغیب مؤمنان است به نماز جمعه با بلغ مراتب وعد، و سوره منافقین تعبیر و سرزنش تارکان نماز جمعه است با حسن مراتب وعید، و فی الجمله اشاره به آن شده است در رساله نماز جمعه و حقا که هر یک از این دو سوره بلکه هر سوره بلکه هر آیه معجزه ایست کافی و شافی مر طالبان راه هدایت را، و هم چنین محمولست بر استحباب مؤکد صحیح منصور بن حازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در قرائت چیزی مقرر نیست بلکه در هر نماز هر سوره را که خواند می خواند مگر نماز جمعه را که می باید به سوره جمعه و منافقین بخواند، و به همین مضمونست احادیث صحیحه از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه.

و در حدیث حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخوان و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه که هر که در نماز جمعه سوره جمعه و منافقین نخواند نماز جمعه او نماز جمعه نیست و ثواب نماز جمعه ندارد.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است بر سبیل امر به خواندن

سوره جمعه و منافقین و غیر اینها از اخباری که خواهد آمد و همه محمولست بر استحباب مؤکد، چون در حدیث صحیح منقولست از علی بن یقظین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۳

شخصی که در نماز جمعه غیر سوره جمعه را بخواند عمدا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حسن از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که در نماز جمعه غیر سوره جمعه را بخواند عمدا حضرت فرمودند که باکی نیست و در حدیث حریز و ربیع گذشت که مستحب است خواندن این دو سوره در نماز جمعه.

و در موثق کالصحیح از یحیی منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نماز جمعه کند و سبّح اسم در رکعت اول و قل هو الله در رکعت دویم بخواند حضرت فرمودند که باکی نیست و اخبار دیگر نیز وارد است که خواهد آمد.

(و من اراد ان یقرأ فی صلاته بسوره فقرأ غیرها فلیرجع إلیها الا ان تکون السوره قل هو الله احد فلا یرجع منها إلی غیرها الا یوم الجمعه فی صلاه الظهر فانه یرجع منها إلی سوره الجمعه و المنافقین) و کسی که خواهد در نماز سوره بخواند و سوره دیگر بخواند بر گردد بهمان سوره که اراده داشت مگر آن که سوره توحید باشد که از آن سوره بر نمی گردد به سوره دیگر مگر در روز جمعه در نماز ظهر که به درستی که رجوع می کند از سوره توحید بسوی جمعه و منافقین.

منقول است در صحیح از عمرو بن

ابی نصر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی که به نماز بر می خیزد و می خواهد که سوره بخواند سوره قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون می خواند حضرت فرمودند که از هر سوره بر می گردد الا از توحید و جحد و قریب باین است صحیح حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه که گفت عرض نمودم به آن حضرت که اگر شخصی در نماز صبح سوره توحید بخواند خوبست حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۴

باکی نیست و کسی که شروع به سوره کند و بعد از آن خواهد که رجوع کند به سوره دیگر باکی نیست، مگر قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون که از این دو سوره دیگر نمی تواند رفت.

و امّا آن که از سوره توحید بر می تواند گشت به سوره جمعه و منافقان کالصحیح منقولست از علی بن جعفر گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که در نماز جمعه چه سوره بخواند حضرت فرمودند که جمعه و منافقین بخواند، و اگر شروع کنی در غیر این سورها رجوع کن باین سوره ها اگر چه قل هو الله احد باشد.

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه اراده سوره داشته باشی و سوره توحید بخوانی تمام کن آن را و برمگرد مگر آن که روز جمعه باشد که از توحید رجوع می کنی به جمعه و منافقین.

و در دو حدیث صحیح از محمد از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که رجوع می کند از سوره توحید

به سوره جمعه، و مثل اینست حدیث موثق کالصحیح عید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر این احادیث مطلق است و لیکن حمل کرده اند بر صورتی که از نصف تجاوز نکرده باشد که اگر تجاوز کرده باشد نقل می کند به نافله و تمام می کند و نماز جمعه را اعاده می کند استحباباً تا جمع شود میان این اخبار و خبر صباح که از پیش گذشت اگر چه حمل بر تخییر نیز می توان کرد.

(و ما روی من الرخص فی قرائه غیر الجمعه و المنافقین فی صلاه الظهر یوم الجمعه فهی للمریض و المستعجل و المسافر) و هر حدیثی که واقع شده است که غیر جمعه و منافقین می توان خواند در نماز ظهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۵

روز جمعه که اعم از نماز جمعه است و ظهر، پس آن بر سبیل رخصت است بیمار و مستعجل و مسافر را و احادیث گذشت و ظاهرش جواز است نسبت به همه کس چنانکه ظاهر است و احادیث امر به این ها محمول است بر تا کد استحباب و الله تعالی یعلم.

(و روی صفوان بن یحیی عن علی بن یقظین قال سألت ابا الحسن صلوات الله علیه عن الجمعه فی السفر ما اقرء فیها [فیها خ] قال اقرء فیها [فیها] قل هو الله احد) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نماز جمعه در سفر در نماز یا در دو رکعت آن چه چیز بخوانم حضرت فرمودند که در دو رکعت آن یا در نماز توحید بخوان و چون در احادیث گذشت استحباب جمعه

و منافقین در سفر و حضر این حدیث را حمل کرده اند بر جواز یا بر آن که نماز ظهر گذارند یا تعجیل داشته باشند.

(و روی جعفر بن بشیر و عبد الله بن جبله عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سمعته يقول في صلاة الجمعة لا- باس ان يقرأ فيها [فيهما] بغير الجمعة و المنافقين اذا كنت مستعجلاً) و در صحیح از جعفر در موثق از عبد الله منقولست از عبد الله که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که می فرمودند که باکی نیست که در نماز جمعه یا در دو رکعت آن غیر سوره جمعه و سوره منافقین بخوانی اگر تعجیل داشته باشی و این عبارت نیز قرینه استحباب است و بنا بر مذهب صدوق هم چنین واجبی است که به سبب تعجیل ساقط می شود مثل اصل سوره بر مذهب جمعی که واجب می دانند چنین واجبی می دانند که به اندک عذری ساقط شود، و محمول بر تأکد استحبابست آن چه روایت کرده است آن را صدوق در موثق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۶

کالصحیح از منصور بن حازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که از جمله چیزهایی که بر شیعیان ما واجب است آنست که در شب جمعه سوره جمعه و سبح اسم بخوانند و در نماز ظهر جمعه و منافقین بخوانند و هر گاه این سورها را بخواند عمل حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله کرده خواهد بود و ثواب او بر حق سبحانه و تعالی بهشت است.

[غسل روز جمعه]

(و غسل يوم الجمعة من وقت طلوع الفجر إلى

ان تزول الشمس و هو سنّه واجبه و يبدأ فيها بالوضوء) و غسل روز جمعه از ابتداء طلوع صبح صادق است تا ظهر و این غسل سنتی است واجب و ابتدا می کند به وضو و بعد از آن غسل می کند.

و در حسن کالصحيح از زراره منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که ترک مکن غسل روز جمعه را که این غسل سنت و طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و بوی خوش بکن و جامهای خوب به پوش و چنان کن که پیش از زوال از غسل فارغ شوی چون زوال شود بر خیز و با آرام تن و آرام دل متوجه نماز شو و آن حضرت فرمودند که غسل واجبست، و چون اول فرمودند که سنت است و آخر فرمودند که واجبست ظاهر شد که سنتی است واجب و در حدیث صحیح وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که غسل روز جمعه بر مردان و زنانست در حضر، و در سفر بر مردان است.

و در حدیث صحیح از زراره و فضیل منقولست که ما به آن حضرت صلوات الله عليه عرض نمودیم که اگر بعد از صبح غسل جمعه بکنیم مجزیست حضرت فرمودند که بلی، و احادیث صحیحه و حسنه وارد شده است که غسل جمعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۷

واجبست.

و در حدیث صحیح از علی بن یقطين وارد است که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه سؤال کردم از غسل جمعه واضحی و فطر حضرت فرمودند که سنت است و فریضه نیست و بسیار

مستبعد است که بگوئیم که مراد حضرت اینست که وجوب آن از قرآن ظاهر نشده است بلکه از سنت نبی (ص) ظاهر شده است، و احادیث بسیار بر این مضمون و اصرح از این وارد شده است و اظهر استحباب است و احوط آنست که قصد وجوب و ندب نکند بلکه بقصد قربت واقع سازد.

و اما ابتدا به وضو در حدیث قوی از علی بن یقظین وارد شده است که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خواهی که غسل جمعه کنی وضو بساز و غسل کن.

و در صحیح ابن ابی عمیر گذشت که در هر غسلی وضو هست مگر غسل جنابت و این وضو از جهت استباحث نماز است و در چند حدیث موثق و قوی وارد شده است که با غسل جمعه وضو نیست و محمولست بر آن که وضو متمم غسل نیست.

و در حدیث صحیح محمد بن مسلم وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که غسل مجزیست از وضو و کدام وضو پاک کننده تر است یا پاکیزه تر است از غسل و هم چنین احادیث صحیح و غیر آن گذشت و احوط آنست که پیش از غسل وضو بسازد و بعد از آن غسل جمعه یا غیر آن بکند غیر از غسل جنابت که وضو با آن بدعتست چنانکه گذشت.

(و کان موسی بن جعفر صلوات الله علیهما یتهیا یوم الخمیس للجمعه) و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه مهیا می شدند روز پنجشنبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۸

از جهت روز جمعه بانکه بعضی از مستحبات جمعه را پیش می انداختند مثل ناخن گرفتن و شارب گرفتن

و غسل کردن و سر تراشیدن چون عبادات روز جمعه بسیار است و احوط آنست که غسل جمعه را در پنجشنبه واقع نسازد مگر وقتی که خوف داشته باشد که در روز جمعه آب بهم نرسد چنانکه گذشت.

و روایت کرده است کلینی از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که گفت به آن حضرت عرض نمودم آیه کریمه **فَاسْرِعُوا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ** را حضرت فرمودند که عمل کنید و تعجیل کنید که روز تنگست بر مسلمانان و چون تنگ کرده اند بر ایشان حسنات و سیئات را نیز مضاعف گردانیده اند پس حضرت فرمودند که و الله که بمن رسیده است که اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تهیته می گردند از جهه روز جمعه در پنجشنبه چون روزیست تنگ بر مسلمانان و ظاهرا تنگی از جهه کثرت عبادات باشد یا به اعتبار عدم رکود شمس چنانکه گذشت.

[آداب نماز جمعه]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال وقت الجمعة زوال الشمس و وقت صلاة الظهر في السفر زوال الشمس و وقت العصر يوم الجمعة في الحضر نحو من وقت الظهر في غير يوم الجمعة) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اول وقت نماز جمعه اول زوال آفتاب است از دایره نصف النهار چون در روز جمعه نافله نیست و تاخیری که می شود از جهه نافله است و هم چنین وقت نماز ظهر سفر زوال است چون در سفر نافله ظهرین ساقط است و وقت عصر روز جمعه در حضر مثل وقت ظهر است در غیر روز جمعه و آن

بعد از زوال است بدو قدم پس ظاهر شد که وقت نماز جمعه دو قدم است چنانکه گذشت در اخبار متواتره و غفلت علما رضی الله عنهم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۲۹

این معنی نیز مذکور شد.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا کلام و الامام یخطب و لا التفات الا کما یحلّ فی الصلاه و انما جعلت الجمعة رکعتین من اجل الخطبتین و جعلتا مکان الرکعتین الاخیرتین فهی صلاه حتّی ینزل الامام) و منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که در وقتی که امام خطبه بخواند سخن نمی باید گفت بلکه گوش می دهند به خطیب و رو به جانبین و پس نمی باید کرد مگر آن مقدار که در نماز مباح است بی کراهت یعنی آن که بچشم باشد نه برو و چرا نماز جمعه را دو رکعت مقرر ساختند از جهت دو خطبه که هر دو بمنزله نماز است تا امام از منبر به زیر آید.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه امام در روز جمعه خطبه کند سزاوار نیست احدی را که سخن کند تا امام از خطبه فارغ شود پس چون امام از خطبه فارغ شد سخن می توان کرد تا وقتی که قد قامت الصلاه گفته شود پس اگر قرائت امام را بشنود یا نشنود مجزیست.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اول کسی که خطبه نشسته کرد معاویه بود و از مردم رخصت گرفت که مرا معذور دارید که زانوهای من درد می کند و یک خطبه

را ایستاده می خواند و یکی را نشسته، غرض آنست که این بدعت را او گذاشت و می توانست ایستاده خطبه بخواند پس حضرت فرمودند که می باید در میان دو خطبه بنشیند و فرمودند می باید دو خطبه را واقع سازند ایستاده و در میان هر دو بنشینند و سخن نگویند در میان دو خطبه و اندکی کافی است نشستن که فاصله شود میان هر دو و بهتر آنست که بقدر خواندن سوره توحید بنشیند و می باید که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۰

مامومان رو به امام کنند در حالت خطبه چنانکه کالصحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از نشستن در جمعه و عیدین در وقتی که امام خطبه کند چه کند رو به امام کند یا رو بقبله حضرت فرمودند که رو به امام کند و نماز نکند تا امام از خطبه فارغ شود.

(و روی العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا باس ان یتکلم الرجل اذا فرغ الامام من الخطبه يوم الجمعه ما بینہ و بین ان یقام الصلاه و ان سمع القراءه او لم یسمع اجزاه) و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست ماموم را که سخن کند هر گاه امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که قد قامت الصلاه گفته شود و اگر بشنود قرائت را یا نشنود آن را مجزیست او را و ظاهرش آنست که اهتمام در شنیدن خطبه بیش از نماز است و یا آن که خطبه مثل نماز است

که می باید گوش دهند و سخن نگویند هر چند خطبه را نشنوند.

و در صحیح از بکر بن محمد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آبای خود از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم روایت فرمودند که آن حضرت فرمودند که مردمان در روز جمعه سه منزلت دارند یکی شخصی است که حاضر شود و در حالت خطبه دل را با خدا دارد و خاموش باشد و گوش دهد و پیش از امام داخل مسجد شود نماز این مرد کفاره گناهان هفته او باشد با زیادتی سه روز چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که حسنه کند او را ده مانند آن می دهند دویم کسی است که در نماز جمعه حاضر شود و سخن کند و دلش متوجه حق سبحانه و تعالی نباشد و متوجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۱

مردمان باشد بهره او از جمعه همین خواهد بود و او را ثوابی نخواهد بود سیم شخصی است که حاضر شود و امام خطبه خواند و او بایستد به نماز چنین کس مخالفت سنت کرده است و کار او با خدا است اگر خواهد او را عطا می کند و الا محروم می کند.

(و روی سماعه عنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ صَلَاةَ الْجُمُعَةِ مَعَ الْإِمَامِ رَكْعَتَانِ فَمَنْ صَلَّى وَحْدَهُ فَهِيَ أَرْبَعُ رَكْعَاتٍ) و در موثق از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز جمعه با امام دو رکعت است و کسی که تنها گذارد یعنی با غیر امام چهار رکعت است و در کافی هست بمنزله ظهر یعنی هر گاه امامی باشد که خطبه تواند خواند

واجبست که جمعه به جا آورند و اگر نباشد امامی که خطبه تواند خواند چهار رکعت به جا می آورند هر چند به جماعت کنند و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه یا امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در وقتی که از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه جمعی در دهی باشند آیا نماز جمعه را به جماعت به جا می آورند؟ حضرت فرمودند که هر گاه کسی نداشته باشند که از جهت ایشان خطبه بخواند چهار رکعت می گذارند و در موثق کالصحیح از فضل منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه جمعی در قریه باشند نماز جمعه را چهار رکعت می کنند و اگر کسی باشد که از جهت ایشان خطبه خواند نماز جمعه را می کنند هر گاه پنج نفر باشند و چرا جمعه را دو رکعت می کنند از جهت دو خطبه که بمنزله دو رکعت است.

[نماز جمعه بلند خوانده می شود]

(و روی حمّاد بن عثمان عن عمران الحلبيّ قال سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يصلّي الجمعة اربع ركعات أ يجهر فيها

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۲

بالقراءة قال نعم و القنوت في الثانية) و در صحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که نماز جمعه را چهار رکعت به جا آورد یعنی ظهر بکند آیا بلند می خواند قرائت را حضرت فرمودند که بلی و قنوت را در رکعت دوم می خواند یعنی پیش از رکوع.

و در حسن کالصحیح از عبد الله حلی منقولست که گفت از حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از قرائت در نماز جمعه هر گاه تنها نماز کنم بلند بخوانم حضرت فرمودند که بلی و فرمودند که در روز جمعه سوره جمعه و منافقین بخوان یعنی اگر چه تنها نماز کنی و ظاهراً مراد از تنها آنست که نماز جمعه نکنند اگر چه به جماعت کنند چنانکه گذشت.

(و هذه رخصه الاخذ بها جائز و الاصل انه انما يجهر فيها اذا كانت خطبه فاذا صلاها الانسان وحده فهي كصلاة الظهر في سائر الايام يخفي فيها القراءه و كذلك في السفر من صلى الجمعة جماعه بغير خطبه جهر بالقراءه و ان انكر ذلك عليه و كذلك اذا صلى ركعتين بخطبه في السفر جهر فيها) و آن که نماز ظهر را بلند نخوانند بر سبیل رخصت است و عمل کردن به آن جایز است و اصل آنست که جهر نمی کنند مگر وقتی که خطبه خوانند و نماز جمعه کنند پس اگر تنها نماز کنند مثل نماز ظهر سایر ایام است قرائت را آهسته می خوانند و هم چنین در سفر کسانی که نماز ظهر را به جماعت کنند و خطبه نخوانند قرائت را بلند می خوانند هر چند عامه بر او انکار کنند و گویند بد می کنی و ضرری از ایشان به او نرسد مگر تشیع، و هم چنین اگر در سفر نماز جمعه را به جا آورند با خطبه بلند می خوانند.

و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است از آن جمله منقولست در صحیح از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۳

الله عليه از جماعت روز جمعه در سفر حضرت فرمودند

که چنان می کنند که در غیر روز جمعه می کنند در نماز ظهر و آهسته می خوانند و امام بلند نمی خواند وقتی بلند می خوانند که نماز جمعه را به جا آورند با خطبه. و به همین مضمون در صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت منقولست و هر دو را حمل بر تقیه کرده اند.

چنانکه منقولست در صحیح از محمد از آن حضرت صلوات الله علیه که حضرت بما فرمودند که نماز جمعه را در سفر واقع سازید به جماعت بی خطبه و قرائت را بلند کنید من عرض نمودم که تشنیع می کنند بر ما بلند خواندن ظهر در سفر حضرت فرمودند که بلند بخوانید و قریب باین است خبر کالصحیح محمد بن مروان که گفت آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز ظهر در روز جمعه در سفر چگونه به جا آوریم حضرت فرمودند که دو رکعت بکنید و قرائت را بلند بخوانید.

[اگر مأوموم یک رکعت را درک کند]

(و روی الفضل بن عبد الملک عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا ادرك الرجل ركعة فقد ادرك الجمعة و ان فاتته فليصل اربعاً) و بسند صحیح منقول است از فضل که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی یک رکعت نماز جمعه را یا رکوع را دریابد نماز جمعه را دریافته است و یک رکعت دیگر را بعد از سلام امام به جا می آورد حمد و سوره منافقین و قنوت را بعد از رکوع می خواند استحباباً و اگر به قل هو الله احمد بخواند و بی قنوت جایز است و دلالت می کند بر آن که اصل نماز جمعه است و ظهر بدل اوست.

و در صحیح از آن

حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که هر گاه ادراک کنی اما مرا و او یک رکعت بیشتر کرده باشد پس چون سلام دهد یک رکعت دیگر را خود به جا آورد و قرائت را بلند بخوان و اگر امام را دریابی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۴

تشهد نماز ظهر را اقتدا کن به نماز جمعه و چهار رکعت ظهر را خود به جا آور و در صحیح از آن حضرت منقولست که هر که دریابد یک رکعت نماز جمعه را دریافته است همه را و اخبار دیگر نیز بر این مضمون وارد شده است، و اما حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که نماز جمعه نیست مگر کسی را که دو خطبه را دریابد پس محمولست بر نفی کمال و بر مبالغه در آن که سعی کند که خود را زود رساند به او و خطبه را بشنود.

(و روی الحلبي عنه صلوات الله عليه انه قال اذا ادركت الامام قبل ان يركع الركعة الاخيرة فقد ادركت الصلاه [الجمعه خ] و ان ادركته بعد ما ركع فهي اربع بمنزله الظهر) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هر گاه ادراک کنی امام را پیش از آن که برکوع رکعت آخر رود یا پیش از آن که رکوع را به جا آورد ادراک نماز جمعه کرده، و اگر ادراک کنی امام را بعد از آن که برکوع رفته باشد یا کرده باشد بانکه سر برداشته باشد پس نماز را چهار رکعت می کنی بمنزله ظهر، و از اخبار متواتره ظاهر

می شود اطلاق جمعه بر ظهر روز جمعه و آن که بمنزله ظهر سایر ایام است.

و کلینی در حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از کسی که خطبه را در نیابد در روز جمعه حضرت فرمودند که دو رکعت می کند و خطبه امام بمنزله نماز اوست و جمعه اش صحیح است و اگر نمازش فوت شود و در نیابد نماز را پس چهار رکعت بکند و بعد از آن عبارت متن را ذکر کرده است که قرینه هست که مراد نماز جمعه است خصوصا بر نسخه جمعه بدل از صلاه و پیش گذشت اخبار صحیحه از محمد بن مسلم که هر نمازی که تکبیر رکوع آن را با امام در نیابند آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۵

نماز نماز نیست ممکن است که حمل بر نماز جمعه کنیم، و مشهور آنست که در می یابد در رکوع همه را خواه نماز جمعه و خواه غیر آن را چون اخبار متواتره وارد شده است بر ادراک نماز بادراک رکوع، و این حدیث حلبی صریح نیست در عدم ادراک، پس اولی آنست که اگر امام در رکوع رکعت اول باشد ملحق نشود، و اگر در رکعت دویم در رکوع باشد ملحق شود و تمام کند و ظهر را احتیاطا بکند.

(و روی عبد الرحمن بن الحجاج عن ابي الحسن صلوات الله عليه في رجل صَلَّى في جماعه يوم الجمعة فلَمَّا رَكَع الامام الجاه النَّاسُ إِلَى جدار او اسطوانه فلم يقدر على ان يركع و لا ان يسجد حتَّى يرفع القوم رءوسهم أ يركع ثمَّ يسجد و يلحق بالصفِّ و قد قام القوم

أم كيف يصنع؟ فقال يركع و يسجد ثم يقوم في الصف لا- باس بذلك) و در حسن كالصحيح و در قوی كالصحيح و در صحيح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه در شخصی که در روز جمعه در نماز جمعه باشد و به سبب انبوهی و کثرت به زور مردم از صف بیرون رفت و به دیوار یا ستون چسبید و نتوانست که با ایشان رکوع و سجود کند تا وقتی که مردمان سر از سجود برداشتند آیا رکوع و سجود می کند به تنهایی و ملحق می شود به صف و حال آن که مردمان متوجه رکعت دیگر شده اند یا چه می کند اگر چنین نکند حضرت فرمودند که رکوع و سجود می کند و ملحق می شود به صف ایشان و باکی نیست در مفارقتی که او را واقع شده است از امام چون با اختیار او نبوده است.

و در صحيح منقولست از عبد الرحمن که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از شخصی که نماز کند با امامی که اقتدا به او می توان کرد پس امام برکوع رفت و ماموم سهو کرد و برکوع نرفت تا امام سر از رکوع برداشت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۶

به سجود رفت آیا ماموم رکوع می کند به تنهایی و خود را به امام می رساند در سجود ایشان چه می کند حضرت فرمودند که برکوع می رود و سر بر می دارد و ملحق به ایشان می شود و بر او چیزی نیست یعنی سجده سهو چون تدارک کرد و امام ضامن است چنانکه گذشت.

و در موثق سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که از حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که در کثرت روز جمعه یا روز عرفه باشد و از او حدیثی صادر شود یا به خاطرش رسد که وضو ندارد و از کثرت ازدحام خلق بیرون نمی تواند رفت حضرت فرمودند که تیمم می کند و با ایشان نماز می کند و بعد از آن اعاده می کند و به همین مضمون در موثق کالصحیح سکونی نیز وارد است و اعاده محمولست بر استحباب چنانکه گذشت و احوط عدم ترکست.

(«و روی سلیمان بن داود المنقری عن حفص بن غیاث قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول فی رجل ادرك الجمعة و قد ازدحم الناس فكبر مع الامام و ركع و لم يقدر على السجود و قام الامام و الناس فی الركعة الثانية و قام هذا معهم فركع الامام فلم يقدر هذا على الركوع فی الركعة الثانية من الزحام و قدر على السجود كيف يصنع فقال اما الركعة الاولى فهی إلى عند الركوع تامه فلما لم يسجد لها حتى دخل فی الركعة الثانية لم یکن له ذلك فلما سجد فی الثانية ان كان نوى هاتین السجدين للركعة الاولى فقد تمت له الاولى فاذا سلم الامام قام فصلی ركعة سجد بها ثم تشهد و سلم و ان كان لم یکن نوى السجدين للركعة الاولى لم تجز عنه الاولى و لا الثانية و علیه ان يسجد سجدين و ينوی أنها للركعة الاولى و علیه بعد ذلك

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۷

ركعة تامه يسجد فيها) و در موثق از حفص منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند در شخصی که دریابد نماز جمعه

را و مردمان انبوه باشند و تکبیر بگویند با امام و برکوع رود و نتواند از ازدحام که به سجود رود و چون امام برخیزد در رکعت دوم او نیز با ایشان ایستاده باشد و چون امام برکوع رکعت دوم رود او نتواند برکوع رفتن از ازدحام اما تواند که به سجود رود چه کند حضرت فرمودند که آیا رکعت اول این شخص تا رکوع تمام بود پس چون به سجده رفت در رکعت اول رکعتش تمام نیست پس اگر در رکعت دوم به سجده رود و این سجده را قصد سجده رکعت اول کند یک رکعتش تمام می شود و چون امام سلام می دهد بر می خیزد و یک رکعت دیگر را به جا می آورد با قرائت و رکوع و سجود و تشهد می خواند و سلام می دهد و اگر دو سجده را قصد رکعت دوم کند یا قصد رکعت اول نکند اعم است از آن که قصد دوم بکند یا نکند نه رکعت اول او درستست و نه رکعت دوم آن دو سجده را که کرده است کان لم یکن انگارد، و دو سجده دیگر بکند بقصد رکعت اول و چون امام سلام دهد یک رکعت دیگر با رکوع و سجود و تشهد و سلام به جا آورد.

و شیخ در تهذیب زیادتی نقل کرده است که حفص گفت که من سخن حضرت را باین ابی لیلی که قاضی کوفه بود نقل کردم نه انکار کرد و نه تصدیق حفص گفت شنیدم از بعضی از موالیان اهل البیت که از ابن ابی لیلی سؤال می کرد که آیا نماز جمعه واجبست بر زن و بنده و مسافر ابن

ابی لیلی گفت که نماز جمعه بر ایشان واجب نیست و بر کسی که خوف داشته باشد نیز واجب نیست پس آن شخص گفت که چه می گویی در آن که در یکی از این جماعت به نماز جمعه حاضر شوند و با امام نماز کنند آیا از ظهر آن روز او کافی است گفت بلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۸

آن شخص گفت چگونه مجزی باشد چیزی که حق سبحانه و تعالی آن را واجب نگردانیده است از چیزی که حق سبحانه و تعالی از او واجب گردانیده است و تو می گویی که نماز جمعه بر او واجب نیست و کسی که نماز جمعه بر او واجب نباشد واجبست که چهار رکعت ظهر را به جا آورد و هر گاه چهار رکعت بر او واجب باشد چگونه دو رکعت از چهار رکعت مجزی باشد و چگونه غیر واجب از واجب مجزی باشد ابن ابی لیلی جواب نتوانست دادن و از آن شخص طلبید که اگر جواب این را می دانی بگو او ابا کرد و حفص می گوید که من از او سؤال کردم جوابت را بمن گفت و گفت جوابش اینست که حق سبحانه و تعالی نماز جمعه را بر جمیع مؤمنین و مؤمنات و ظاهرا لفظ مؤمنات را نساخ یا رواه سهو کرده باشند واجب گردانیده است و رخصت داده است زن و مسافر و بنده را که اگر نخواهند که ببند اختیار داشته باشند پس چون آمدند و حاضر شدند رخصت از ایشان ساقط شد و بر ایشان لازم شد فرض اول از این جهت از ایشان مجزیست گفتم این جواب را از که داری آن

شخص گفت که از مولای ما و مولای عالمیان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و اکثر اصحاب که قایلند که نماز جمعه در حالت غیبت واجب تخییریست از امثال این حدیث قایل شده اند که چون در غیبت امام غالباً تقیه از أعادی واجبست و عامه اهتمام عظیم همیشه در نماز جمعه داشته اند و دارند و اگر کسی به نماز جماعت ایشان حاضر نشود می گذارند و نماز جمعه را نمی گذارند پس اگر در خانهای خود ممکن بوده باشد و خوف نباشد می کنند بقصد آن که افضل دو فرد واجب تخییریست یا آن که تا حاضر نشوند واجب نیست حاضر شدن و چون حاضر شوند واجبست کردن و اشعاری دارد باین معنی آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی وجوب آن را معلق ساخته است به ندا پس تا ندا نکنند واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۳۹

نیست و چون ندا کردند واجب می شود، و در زمان حضور معصوم هیچ شک نیست که معصوم یا نایب او البته ندا می کنند و در زمان غیبت اگر خوفی نباشد و ندا کنند واجب باشد و الا فلا و بالخاصیه همیشه نماز جمعه بی خوف نبوده است حتی در این بلاد که الحمد لله رب العالمین با آن که پادشاهان صفویه ادام الله تعالی ظلالهم علی کافه العالمین می خواهند که همیشه شعایر ایمان و اسلام بر پا باشد طلبه در مقام نفی یکدیگر می شوند و بسیار است که سبب رفع آن می شوند چون تخیل تفردی کرده اند و می کنند و در هیچ طایفه آن قدر حسد نیست که در این طایفه چنانکه در احادیث مستفیضه از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین

صلوات الله عليهم وارد است که آفت علم حسد است حق سبحانه و تعالی همه را از این رذیله مطهر کرده اند بجاه محمد و عترته الطاهرين.

[در عید فطر و قربان نماز جمعه ساقط است]

(«و روی ربیع بن عبد الله و فضیل بن یسار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لیس فی السفر جمعه و لا فطر و لا اضحی») و در حدیث صحیح و حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در سفر نماز جمعه واجب عینی نیست بلکه تخییری است و هم چنین نماز عید فطر و عید اضحی واجب نیست و احادیث عدم وجوب گذشت و صدوق در موثق از سماعه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات الله علیهما که فرمودند که هر مسافری که نماز جمعه بکند از روی رغبت به نماز جمعه حق سبحانه و تعالی او را ثواب صد نماز جمعه مقیم کرامت فرماید و ممکن است که مراد این باشد که هر گاه مسافر در شهری وارد شود که نماز جمعه کنند و نماز ظهر او دو رکعت است پس اقتدا کردن ظهر را به جمعه این ثواب داشته باشد و لیکن چون اخبار صحیحه گذشت که می توان کرد در نماز جمعه را در سفر پس نفی محمول است بر نفی وجوب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۰

به مفهوم دلالت می کند بر وجوب در حضر اگر چه منطوق آن مقدار هست که احتیاج به مفهوم نیست.

[دعا در فجر جمعه مستجاب است]

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان الله تعالی لینادی کلّ ليله جمعه من فوق عرشه من اول اللیل إلى اخره الا عبد مؤمن یدعونی لآخرته و دنیاہ قبل طلوع الفجر فاجیبه الا عبد مؤمن یتوب إلى من ذنوبه قبل طلوع الفجر فاتوب علیه الا

عبد مؤمن قد قُتِرَتْ عليه رزقه يسالني الزَّيَادَة في رزقه قبل طلوع الفجر فازيده و اوسع عليه الا عبد مؤمن سقيم يسالني ان اشفيه قبل طلوع الفجر فاعافيه إلا- عبد مؤمن محبوس مغموم يسالني ان اطلقه من حبسه فاخلى سربه الا عبد مؤمن مظلوم يسالني ان اخذ له بظلامته قبل طلوع الفجر فانتصر له [و اخذ له] بظلامته قال فما يزال ينادي بهذا حتَّى يطلع الفجر» و بسند موثق از ابو بصير منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که خداوند بزرگوار متعالی بحسب ذات و صفات ندا می کند در هر شب جمعه از بالای عرش صوری به آن که ملکی که در آنجاست ندا می کند، و ندای ملکی که به گفته الهی ندا کند بمنزله ندای الهی است یا از فوق عرش عظمت و جلا ندا می کند یعنی با آن که غنی بالذات است و به هیچ وجه محتاج به عبادت بندگان نیست ایشان را باین مبالغه به خود می خواند که به ایشان جود کند چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است و این ندا از اول شبست تا به آخر شب در شب جمعه و در باقی شبها از ثلث آخر شب است تا صبح و در ماه رمضان تمام شبها، و یا آن که کنایه است از استحباب بیداری شب جمعه و شبهای ماه رمضان و ثلث آخر از همه شبها چون حق سبحانه و تعالی امر فرموده است بندگان را به بیداری در این اوقات گویا که فریاد می کند و ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۱

به خود می خواند که آیا بنده مؤمنی نیست که مرا بخواند از جهه

آخرت یا دنیا پیش از طلوع صبح تا اجابت کنم دعای او را و بر آورم مطالب دنیوی و اخروی او را، و کنایه است از آن که می باید بندگان هر حاجتی که داشته باشند از کارهای دنیا و عقبی از خداوند خود بطلبند چنانکه در آیات بسیار امر به دعا فرموده است، آیا بنده مؤمنی نیست که پیش از طلوع صبح بر خیزد و توبه و بازگشت کند بسوی من از گناهان خود تا توبه او را قبول کنم و گناهان او را بیامرزم آیا بنده مؤمنی نیست که روزی او را تنگ کرده باشم و پیش از طلوع صبح از من سؤال کند که روزی او را زیاده گردانم تا زیاده کنم روزی او را و فراخ کنم روزی او را بر او، آیا نیست بنده مؤمنی که بیمار باشد و از من سؤال کند پیش از طلوع صبح تا او را شفا دهم، آیا نیست بنده مؤمنی که در زندان و غم باشد و پیش از طلوع صبح از من سؤال کند که او را از حبس و غم رهایی دهم تا او را رهایی به خشم، آیا نیست بنده مؤمنی که بر او ستمی کرده باشند و پیش از طلوع صبح از من سؤال کند که داد او را از ظالم او بگیرم تا داد او را بگیرم و حق او را به او رسانم، حضرت فرمودند که هم چنین این ندا از حضرت ربّ العزه می رسد پی در پی تا طلوع صبح ای بنده مؤمن تفکر کن که اگر پادشاهی ترا در این وقت طلب کند تا ترا خلعتی کرامت

کند بلکه به محض طلب، آن شب تا صبح خواب نخواهی کرد که مبادا در وقت طلب بخواب روی و از سعادت ملازمت او محروم مانی، هر گاه پادشاه پادشاهان و خداوند عالمیان ترا از کتم عدم بوجود آورده باشد و صد هزاران احسان و انعام بر تو کرده باشد و کند و ترا به خود بخواند که در هر خواندنی نعمتهای غیر متناهی کرامت فرماید جا دارد که تقصیر نکنی بلکه ایمان حقیقی اقتضا می کند که هرگز بخواب نروی چون خداوند بیدار است و تربیت تو می کند در همه احوال و از تو غافل نیست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۲

آنی حق سبحانه و تعالی همه را از این خواب غفلت بیدار کند بجاه محمّد و عترته الاقدسین.

(«و روی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی رضی الله عنه عن ابراهیم بن ابی محمود قال قلت للرضا صلوات الله عليه يا ابن رسول الله ما تقول في الحديث الّذى يرويه الثّياس عن رسول الله صلى الله عليه و آله انه قال انّ الله تبارك و تعالی ينزل في كلّ ليلة جمعه إلى السّماء الدّنيا فقال صلوات الله عليه لعن الله المحرّفين للكلم عن مواضعه و الله ما قال رسول الله صلى الله عليه و آله ذلك انّما قال صلى الله عليه و آله انّ الله تبارك و تعالی ينزل ملكا إلى السّماء الدّنيا كلّ ليلة في الثّلاث الاخير و ليلة الجمعة في أوّل اللّيل فيامرہ فينادى هل من سائل فاعطيه هل من تائب فاتوب عليه هل من مستغفر فاغفر له يا طالب الخير اقبل و يا طالب الشرّ اقصر فلا يزال ينادى بهذا حتّى يطلع

الفجر فاذا طلع الفجر عاد إلى محلّه من ملكوت السّماء حدّثني بذلك ابي عن جدّي عن آباءه عن رسول الله صلى الله عليه و آله» و در حسن كالصحيح بل الصحيح منقولست از عبد العظيم بن عبد الله بن الحسن بن زيد بن الامام الحسن بن امير المؤمنين صلوات الله عليهما که در ری مدفون است و عظيم الشأن است و كالصحيح از هادی صلوات الله عليه منقولست که ثواب زیارت او مثل ثواب زیارت حضرت امام حسین است صلوات الله عليه که او روایت کرده است از ابراهیم ثقه عظیم الشأن که گفت عرض نمودم به آن حضرت چه می فرمایید در حدیثی که مردمان روایت می کنند یعنی سنّیان از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی به زیر می آید در هر شب جمعه از عرش به آسمان اول حضرت فرمودند که لعنت خدا بر جمعی باد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۳

آن چه می شنوند تغییر می دهند و به عنوانی که شنیده اند نقل نمی کنند و الله که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین نفرموده است بلکه آن حضرت فرموده است که حق سبحانه و تعالی ملکی را به آسمان اول می فرستد در ثلث آخر هر شب و در شب جمعه از اول شب و امر می کند او را که ندا کند آیا سائلی هست که او را عطا کنم آیا تائبی هست که توبه او را قبول کنم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا او را بیامرزم ای کسی که طلب خیر و خوبی می کنی بیاور و بما کن و ای

کسی که طلب شرمی کنی دست از آن کوتاه کن، و این ندا می رسد تا صبح طالع شود آن فرشته به جای خود می رود از ملک آسمان که مملوک الهی است، و خبر داد مرا باین حدیث پدرم از جدم از پدران خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و تحریف یا من حیث اللفظ است که ينزل بضم یا حضرت فرموده باشند و ایشان بفتح خوانده باشند و یا لفظ ملکا را نیز انداخته باشند و یا بفتح فرموده باشند و ایشان من حیث المعنی تحریف کرده باشند و مراد آن باشد که در حدیث سابق مذکور شد نه آن چه ایشان گفته اند که دلالت بر تجسم و تحیز کند و حق سبحانه و تعالی از آن اعظم است که او را مکانی باشد یا در جهه باشد یا حرکت و انتقال داشته باشد چون لازم دارند اینها جسمیت را و هر جسمی محتاج است و هر محتاجی ممکن است و منافات دارد با وجوب وجود و اخبار از این باب بسیار است و فوق تواتر است.

(«و روی انه ما طلعت الشمس فی یوم افضل من یوم الجمعة») و مرویست در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که آفتاب طالع نشده است در روزی که بهتر از روز جمعه باشد.

و در صحیح از ابراهیم از بعضی از استادان خود روایت کرده است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۴

احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند که آفتاب طالع نشده است بر روزی یا در روزی که بهتر از روز جمعه باشد و چون
مرغان

به یک دیگر در روز جمعه می گویند که سلام سلام این روزیست صالح و شایسته عبادت الهی.

(«و كان اليوم الذي نصب فيه رسول الله صلى الله عليه وآله أمير المؤمنين بغدير خم يوم الجمعة و قيام القائم صلوات الله عليه يكون في يوم الجمعة و تقوم القيامة في يوم الجمعة يجمع الله تعالى فيها الأولين و الآخرين») و روزی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در غدیر خم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را منصوب ساختند به امامت روز جمعه بود و روزی که صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهند فرمودند در روز جمعه خواهد بود که حق سبحانه و تعالی جمع خواهد کرد در آن روز پیشینیان و پسینیان را، و به اعتبار اجتماع هر یک از اینها جمعه نامیده شد و صدوق در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که روز شنبه از جهه ماست و روز یکشنبه از جهه شیعیان ماست و روز دوشنبه از جهه دشمنان ماست و سه شنبه از بنی امیه است و چهارشنبه روز آشامیدن دواست، و پنجشنبه روزیست که حاجتها بر آورده می شود و روز جمعه از جهه پاکیزگی و خوشبوئی است و عید مسلمانان است و افضل است از عید فطر و اضحی، و روز غدیر بهترین عیدهاست و آن هیجدهم ذی الحجه است و در روز جمعه بود، و قیام قائم علیه السلام در روز جمعه خواهد بود، و قیام قیامت در جمعه خواهد بود و در روز جمعه هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد و آل او نیست.

و در

صحیح از ابو حمزه منقولست که شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد که چرا این روز را جمعه نامیدند حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۵

که حق سبحانه و تعالی در روزی که عهد و پیمان از خلاق گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد صلی الله علیه و آله رسول شما نیست و علی علیه السلام و یازده فرزندش امامان شما نیستند همه گفتند بلی هستید از این جهت که خلاق را از جهت این عهد جمع کرد جمعه اش نامیدند، و بعضی ذکر کرده اند که اول اجتماعی که از جهت نماز جمعه شد در مدینه مشرفه بود در خانه اسعد بن زراره و نماز جمعه کرد چون خلیفه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و بعضی گفته اند که چون اول اجتماعی که در مدینه مشرفه با آن حضرت شد در روز جمعه بود و حضرت انتظار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می کشیدند در قبا و چون آن حضرت آمدند در روز جمعه بود حضرت داخل شهر شدند و خطبه خواندند و نماز جمعه را به جا آوردند، و بعضی از مفسران گفته اند که جمعه نامیدند چون در روز جمعه جمیع اشیا مخلوق شده بود، و مجموع در شش روز مخلوق شد، و در روز شنبه چیزی مخلوق نشد بنا بر این است که یهود در شنبه هیچ کاری نمی کنند و بعضی گفته اند که خلقت حضرت آدم در این روز تمام شد و روح در بدن او دمیده شد و یا آن که در این روز اجتماعات می شود.

قال الله عزَّ و جلَّ ذَلِكْ يَوْمَ مَجْمُوعٍ

لَهُ النَّاسُ وَذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ

مؤید آن که روز قیامت در جمعه واقع خواهد شد و جمعه اش نیز می گویند به اعتبار آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روز قیامت روزیست که همه مردمان را در آن روز جمع خواهند کرد که همه را حساب کنند و بر آن روزیست که انبیا و اوصیا بلکه همه عالمیان شهادت خواهند داد بر هم یا بر خود، همه در آن روز حاضر خواهند شد و بنا بر آن که خواهد آمد که شاهد روز جمعه است مشهود قیامتست که روز جمعه در روز قیامت شهادت خواهد داد از جهت کسانی که به نماز جمعه حاضر شده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۶

(«و روی محمد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی قول یعقوب لبنيه سوف استغفر لكم ربی قال اخرهم إلى السحر ليله الجمعة») و كالصحيح از محمد و از غیر او منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند در آن که حضرت یعقوب به پسران خود گفت که بعد از این از جهت شما استغفار خواهم کرد سبب تاخیر چه بود حضرت فرمودند که تاخیر کرد تا سحر شب جمعه چون دعا در آن وقت مستجابست و اخبار در این باب از طرق خاصه و عامه بسیار است.

(«روی ابو بصیر عن احدهما صلوات الله علیهما قال انّ العبد المؤمن لیسأل الله جلّ و جلاله الحاجه فیؤخر الله عزّ و جلّ قضاء حاجته التی سال إلى یوم الجمعة لیخصه بفضل یوم الجمعة») و در موثق كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه یا حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه منقول است که بتحقیق که بنده مؤمن بسیار است که از حق سبحانه و تعالی حاجت می طلبد و حق سبحانه و تعالی تاخیر می کند بر آوردن حاجت او را که سؤال کرده است تا روز جمعه تا مخصوص گرداند او را به زیادهایی که در روز جمعه کرامت می فرماید چون حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است که مطالبی که در روز جمعه طلب نمایند مضاعف کند به اضعاف بسیار، و چون در جمعه مطالب را بر می آورد به اضعاف آن چه طلبیده اند می دهد آن چه را در روز جمعه می دهد دوام آن بیشتر خواهد بود یا آن که بنده حاجتی که دارد در روز جمعه طلب کند چون باین تاخیر می داند فضل جمعه را تا آن که در جمعه مطالب بسیار از حق سبحانه و تعالی طلب کند و از این حدیث و حدیث سابق ظاهر می شود که دعا در شب جمعه و روز جمعه مطلوبست چنانکه کالصحیح بل الصحیح از بزنی منقول است که حضرت امام رضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۷

صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که روز جمعه بهترین روزهاست حق سبحانه و تعالی حسنات را مضاعف می گرداند، و سیئات را محو می کند، و درجات مؤمنان را رفیع می گرداند، و دعای ایشان را مستجاب می گرداند، و غمها و المها را زایل می گرداند، و حاجات عظیمه را بر می آورد و این روز مزید است یعنی رحمتهای عظیم تفضل می کند زاید بر استحقاق بندگان و حق سبحانه و تعالی را در این روز آزاد کردها و رها کردها هست از آتش دوزخ،

اگر کسی در این روز یا در این شب بمیرد شهید مرده است و مبعوث می شود این از عذاب الهی، و هر که حرمت این روز را سبک داند یا سبک کند یا حق این روز را ضایع گرداند بر حق سبحانه و تعالی لازم است که او را آتش افروز جهنم کند مگر آن که توبه کند، و استخفاف حقیق آنست که در این روز معصیت کند و تزییع حق آن که نماز جمعه را به جا نیاورد با قدرت یا اعم و منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که شبانه رور جمعه بیست و چهار ساعتست و حق سبحانه و تعالی در هر ساعتی از آن ششصد هزار کس را از آتش دوزخ آزاد می کند و از آن حضرت منقولست که فرمودند که روز جمعه سید روزهاست و اعظم است نزد حق سبحانه و تعالی از عید قربان و عید فطر و حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را در این روز آفرید و در این روز آدم را بر زمین فرستاد و در این روز آدم فوت شد و در این روز ساعتی هست که هر که از حق سبحانه و تعالی در آن ساعت چیزی بطلبد البته می دهد مگر آن که حرامی را طلب کند، و هر فرشته مقربی و آسمان و زمین و بادها و کوهها و برّ و بحر همگی خایفند از روز جمعه که مبادا در این جمعه قیام قیامت شود.

(«و روی داود بن سرحان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۸

قوله عزّ و جلّ

وَ شَاهِدٍ وَ مَشْهُودٍ قَالَ الشَّاهِدُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ» و به اسانید صحیحہ منقولست از آن حضرت صلوات اللہ علیہ در تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است به شاهد و مشهود حضرت فرمودند که گواه روز جمعه است که فردای قیامت شهادت خواهد داد او از برای کسانی که حرمت او را رعایت نموده اند و حق او را ضایع نکرده اند، و بر جمعی که تضييع حق او کرده اند نیز گواهی خواهد داد، و مشهود ممکن است که روز قیامت باشد بمعنی مشهود فیه چنانکه گذشت یا بمعنی مشهود له و مشهود علیہ باشد و مراد از آن مکلفان باشد چنانکه جمعی از مفسرین گفته اند با احتمالات بسیار، و در حدیثی وارد شده است که آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند که شاهد روز جمعه است و مشهود روز عرفه است.

(«و روى المعلى بن خنيس عنه صلى الله عليه ايضاً انه قال من وافق منكم يوم الجمعة فلا يشتغلن بشيء غير العبادة فان فيها يغفر للعباد وينزل عليهم الرحمه») و در حسن كالصحيح نیز منقولست از معلى که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر که توفیق یابد و به جمعه برسد پس باید که مشغول نشود و در آن روز به معلى غیر از عبادت زیرا که در این روز گناهان بندگان را می آمرزند و رحمت بر ایشان نازل می شود هر که مشغول عبادتست قابلیتش بیشتر است و زودتر محل مغفرت و رحمت می شود.

(«و روى الاصبع بن نباته عن امير المؤمنين صلوات الله عليه انه قال ليله الجمعة يوم غراء و يومها يوم ازهر

من مات ليله الجمعة كتب له براءة من ضغطه القبر و من مات يوم الجمعة كتب الله له براءة من النار» و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که شب جمعه شبی است نورانی به سبب کثرت رحمت الهی که نازل می شود، یا به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۴۹

کثرت عبادات مؤمنان که در آن واقع می شود یا آن که فی نفسها چنین است، و روز جمعه روزیست منور که هر که بمیرد در شب جمعه حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او براتی که فشارش قبر را نه بیند، و هر که در روز جمعه بمیرد می نویسد از جهه او بیزاری از آتش دوزخ را.

و در صحیح از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که پرسیدند از آن حضرت از فضیلت شب و روز جمعه حضرت فرمودند که شبش شبی است نورانی و روزش روزیست با نور و نیست بر روی زمین روزی که آفتاب فرو رود بر آن که بیشتر از روز جمعه از آتش دوزخ آزاد شوند در آن، هر که در روز جمعه بمیرد و عارف باشد بحق اهل البیت و ائمه معصومین را امام واجب الاطاعه خود داند بنویسند از جهه او براتی از آتش دوزخ و براتی از عذاب الهی یا عذاب قبر، و هر که در شب جمعه بمیرد آزاد شود از آتش دوزخ.

و كالصحيح منقول است از ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که روز جمعه را حقی عظیم و حرمتی بزرگست زنهار که چنان نکنی که حق آن را ضایع گردانی یا تقصیر

کنی در چیزی از عبادات الهی، و در تقرب جستن بجناب اقدس او به اعمال صالحه و ترک محرمات جمیعا به درستی که حق سبحانه و تعالی در این روز حسنات را مضاعف می گرداند به مضاعفه بسیار اقلا هفتاد برابر و گناهان را محو می کند و درجات را بلند می گرداند، پس حضرت فرمودند که شبش مثل روز آنست اگر توانی آن را زنده گردان به عبادات و دعوات و پروردگار تو می فرستد ملکی را در شب جمعه به آسمان اول تا آن که حسنات مؤمنان را مضاعف گرداند، و سیئات ایشان را محو کند به درستی که حق سبحانه و تعالی واسع العطايا و کریم است هر چه خواهد می تواند کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۰

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی از هر چیز چیزی را را اختیار کرده است و از روزها روز جمعه را اختیار کرده است، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دوست می داشتند که چون در زمستان از پشت بام به زیر آیند در شب جمعه باشد و در تابستان که بیرون روند در شب جمعه باشد.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد است که بیرون رفتن آن حضرت (ص) در بهار در روز پنج شنبه بود و داخل شدن در زمستان در روز جمعه بود.

[ثواب اعمال روز جمعه]

(«و روی هشام ابن الحکم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یرید ان یعمل شیئا من الخیر مثل الصدقه و الصوم و نحو هذا قال یرتجّب ان یکون ذلک یوم الجمعه فانّ العمل یوم الجمعه

یضعف») و بهشت سند صحیح و دو حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در شخصی که خواهد چیزی از اعمال خیر را به جا آورد مانند صدقه و روزه و امثال آن در چه وقت به جا آورد حضرت فرمودند که مستحب است که در روز جمعه باشد به درستی که اعمال خیر در روز جمعه مضاعف می شود.

(«وقال رسول الله صلى الله عليه وآله اطرفوا أهليكم كل يوم جمعه بشيء من الفاكهه واللحم حتى يفرحوا بالجمعه») در کافی و خصال بسند کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه و آله منقولست که فرمودند که از جهه اهل و اولاد خود و در هر دو اهالیکم است چیزی تازه که در سایر روزها از جهه ایشان نمی خریدید در روز جمعه بخرید از انواع میوه و گوشت و غیر آن تا آن که خوشحال باشند از آمدن روز جمعه و خواهان آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۱

باشند.

(«وفی روایه ابراهیم بن ابی البلاد عن زرارہ عمّن رواه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من انشد بیت شعر یوم الجمعه فهو حظّه من ذلك الیوم و قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا رأیتم الشیخ یحدّث یوم الجمعه بأحدیث الجاهلیه فارموا رأسه و لو بالحصی») و در صحیح از ابراهیم منقول است از زرارہ و در بعضی نسخ بدل از او عمّن رواه است چنانکه در خصال است یعنی از کسی که او روایت کرده است که او فراموش کرده است یا راوی ابراهیم که محمّد بن الحسین است فراموش کرده است که کدام

یکست از استادان او که روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که در روز جمعه یک بیت از شعر بخواند بهره او از ثواب روز جمعه همان خواهد بود و حبط می شود اعمال او همه و ظاهرا مراد از شعر شعرهای باطل باشد و ممکن است که شامل شعرهای حق نیز باشد پس اولی ترکست پس حضرت فرمودند چنانکه در خصال است که جزو همین خبر است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه ببینید مرد پیری در روز جمعه اخبار کفار مثل رستم و اسفندیار را حکایت می کند سرش را بزیند اگر چه به سنگریزه باشد اگر قدرت زیاده بر آن داشته باشید و در خصال و لو ندارد و معنی این است که سرش را به سنگ ریزه بزیند و لیکن در تهذیب همین روایت را از سکونی روایت کرده است با و لو و ممکن است که در هر دو کتاب مرسل صدوق باشد به قرینه آن که نگفته است و قال قال و این اظهر است.

(«و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من قال فی اخر سجده من التَّافله بعد المغرب ليله الجمعة و ان قاله کلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۲

لیله فهو افضل اللهم انی أسألك بوجهک الکریم و اسمک العظیم ان تصلّی علی محمد و آل محمد و ان تغفر لی ذنبی العظیم سبع مرّات انصرف و قد غفر له») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که در

سجده آخر رکعت چهارم نافله شام در شب جمعه این دعا را بخواند و اگر در هر شبی بخواند در سجده آخر افضل است و چون هفت مرتبه این دعا را بخواند چون فارغ شود گناهان او همه آمرزیده شده باشد، و ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی و راستی که از تو سؤال می کنم بحق ذات مقدّس کریم تو و بحق نام بزرگوار اعظم تو که صلوات بر محمد و آل او فرستی و گناهان عظیم مرا بیامرزی، و ممکن است که مراد از وجه کریم آن باشد که از روی کرم یا از روی توجّه از جهت کرم یا ذات بزرگوار و همه حق است و ممکن است که همه مراد باشد چنانکه گذشت.

(«قال و قال صلوات الله عليه اذا كانت عشية الخميس و ليله الجمعة نزلت ملائكة من السماء و معها اقلام الذهب و صحف الفضه لا يكتبون عشية الخميس و ليله الجمعة و يوم الجمعة إلى ان تغيب الشمس الا الصلاة على النبي صلى الله عليه و آله») و بسند صحیح از عبد الله بن سنان منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که چون پسین پنجشنبه و شب جمعه می شود ملائکه بسیار از آسمان به زیر می آیند با قلمهای طلا و صحیفه های نقره و نمی نویسند در آن عصر و در شب جمعه و در روز جمعه تا فرو رفتن آفتاب روز جمعه مگر صلوات بر محمد و آل او را.

و در صحیح از حماد منقولست که گفت عرض کردیم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که خبر ده ما را از بهترین اعمال در روز

جمعه حضرت فرمودند که صد مرتبه صلوات است بر محمد و آل او بعد از عصر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۳

هر چه زیاد کنی بهتر است.

و کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که گفت آن حضرت صلوات الله علیه بمن فرمودند که ای عمر چون شب جمعه می شود فرشتگان از آسمان به زیر می آیند بعدد ذرات که در میان هوا می باشد یا بعدد موران و در دستهای ایشان است قلمهای طلا و صحیفه های نقره و تا شب شنبه نمی نویسند چیزی را مگر صلوات بر محمد و آل او را پس صلوات بسیار بفرست پس فرمودند که ای عمر از جمله سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این است که در هر روز جمعه هزار مرتبه صلوات بفرستی و در سایر ایام صد نوبت.

و کالصحیح منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که بسیار صلوات بفرستید بر من در شب و روز نورانی که شب جمعه و روز جمعه است پرسیدند که بسیار چند باشد حضرت فرمودند که تا صد و هر چه زیاده کنی افضل است.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که از عباداتی که در روز جمعه به جا می آورند هیچ عبادتی نزد من محبوبتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست، و بطرق متکثره از صادقین صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که چون از نماز عصر روز جمعه فارغ شوی بگو.

(«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الْأَوْصِيَاءِ الْمَرْضِيِّينَ بِأَفْضَلِ صَلَوَاتِكَ وَ بَارِكْ عَلَيْهِمْ بِأَفْضَلِ بَرَكَاتِكَ وَ السَّلَامَ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمْ وَ عَلَى أَرْوَاحِهِمْ

و اجسادهم و رحمه الله و برکاته» تا حق سبحانه و تعالی صد هزار حسنه در نامه عملت بنویسد و صد هزار گناهت را محو کند و صد هزار حاجت را بر آورد و صد هزار درجه ترا بلند گرداند و اخبار فضیلت صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۴

خصوصا در روز جمعه بسیار است.

(«و یکره السّفر و السّعی فی الحوائج یوم الجمعه بکره من اجل الصّلاه فاما بعد الصّلاه فجائز یتبرک به و ورد ذلک فی جواب السّری عن ابی الحسن علی بن محمّد صلوات الله علیهما») و منقولست از سرّی از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که فرمودند که مکروه است سفر کردن و سعی در کارها کردن در روز جمعه از صبح تا پیشین از جهه آن که مبادا غفلی دست دهد یا بسفر روند و از سعادت نماز جمعه محروم شوند.

و اما بعد از نماز جایز است سفر و سعی در حوائج از روی تیمّن و تبرک چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون نماز جمعه کرده شود پهن شوید در زمین و طلب کنید روزی را از خداوند عالمیان از فضل او و این مضمون را در جواب کتابت سرّی نوشتند آن حضرت (ص) و بعد از ظهر حرام است، و شهید ثانی رحمه الله روایت کرده است که جمعی در این وقت بسفر رفتند به زمین فرو رفتند و جمعی دیگر را آتشی افتاد و با خیمها سوختند بی آن که آتش دیده شود، و جمعی را که واجب باشد آمدن تا دو فرسخ سفر ایشان حرام است و دغدغه عظیم می شود در سفر قبل از ظهر

و می توان گفت که هر گاه از دو فرسخ راه بسفر نتوانند رفت از نزدیک چگونه توان رفت و الله تعالی يعلم.

(«و سال ابو ایوب الخزاز ابا عبد الله صلوات الله عليه عن قول الله عزّ وجلّ «فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ» قال الصّلاه يوم الجمعة و الانتشار يوم السبت») و به اسانید صحیحه منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که ابو ایوب گفت سؤال کردم از تفسیر آیه که ترجمه اش اینست که چون نماز کرده شود پهن شوید در زمین و طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۵

کنید از فضل الهی حضرت فرمودند که نماز در روز جمعه است و پهن شدن در روز شنبه است ممکن است که این فرد اکمل باشد و بعد از نماز توان طلب روزی کردن اما بهتر آنست که روز جمعه را همه صرف عیادت کنند تا جمع شود میان روایات یا آن که انتشار جمعه را صرف عبادت بیماران و زیارت مؤمنان و قضای حوائج ایشان کنند و شنبه را صرف تحصیل روزی و از جمله عبادات طلب علم است چنانکه در همین صحیحه وارد شده است که حضرت (ص) فرمودند که اف باد مرد مسلمانی را که هر جمعه خود را فارغ نسازد از جهه سؤال از امور دینی خود، و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که هر که از نماز جمعه فارغ شود پیش از آن که نماز دیگر بکند نشسته یک مرتبه سوره حمد و هفت مرتبه سوره توحید و قل اعوذ بربّ الفلق و قل اعوذ بربّ الناس را

هر يك هفت مرتبه بخواند و آيه الكرسى و آيه سخره إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ تَا سَه آيَه و آيه لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُفٌ رَحِيمٌ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ را بخواند كفاره گناهان هفته باشد تا هفته، و سنت است که در عقیب نماز صبح جمعه سوره الرحمن را بخواند و هر مرتبه که بخواند فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ ۵۵: ۱۳ بگويد که لا بشى ء من آلائك رب اكذب حق سبحانه و تعالى خطاب به جن و انس مى فرمايد که شما کدام يك از آلاء و نعمای پروردگار خود را باور نداريد بنده مى گويد که اى پروردگار من هيچ نعمتى از نعمتهاى ترا که کرامت کرده تکذيب نمى کنم.

و اين در حديث صحيح از آن حضرت صلوات الله عليه وارد است و در حديث صحيح از آن حضرت (ص) وارد است که فرمودند که هر که

لوامع صاحبقرانى، ج ۴، ص: ۵۵۶

سوره كهف را در هر شب جمعه بخواند كفاره گناهان هفته باشد، و در روز جمعه بعد از نماز ظهر و نماز عصر نیز وارد شده است و بهتر آن است که هزار مرتبه صلوات را بعد از نماز عصر بخواند، و پيش از نماز جمعه نماز حضرت امير المؤمنين و نماز حضرت فاطمه زهرا صلوات الله عليهما و نماز جعفر طيار و ساير نمازها که در مصباح کبير و غيره مذکور است به جا آورد و بعد از نماز اگر متوجه زيارت قبور يا عيادت مؤمنان و امثال اينها شود صلوات خواند و

این اعمال را به جا آورد.

(و قال صلوات الله عليه السبب لبني هاشم و الاحد لبني أمية فاتقوا اخذ الاحد) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که شنبه از بنی هاشم است و یکشنبه از بنی امیه است پس بترسید از آن که یکشنبه را اعتبار کنید. این حدیث را مسند ندیده ایم، و صدوق در خصال احادیث بسیار نقل کرده است در فضیلت روز یکشنبه از آن جمله در حدیث کالصحیح بل الصحیح از حبیب سیستانی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله فرمودند که روز جمعه روز عبادتست بندگی کنید خداوند خود را در این روز، و شنبه روز اهل بیت رسول خداست صلوات الله عليهم، و یکشنبه روز شیعیان ایشانست، و دوشنبه روز بنی امیه است، و سه شنبه روز نرمی است هر کار سختی را که پیش گیرند آسان می شود و روز چهارشنبه روز فرزندان عباس است، و روز پنجشنبه روز مبارکی است که حق سبحانه و تعالی مبارک گردانیده است بامداد و آن را از جهت امت من.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه کالصحیح منقولست که آن حضرت به شخصی فرمودند که چرا در این روز بیرون نمی روی آن شخص گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۷

فدای تو کردم روز یکشنبه است حضرت فرمودند که چه بدی دارد آن شخص گفت حدیثی از رسول خدا صلی الله عليه و آله روایت کرده اند که فرمودند که بترسید از حدت احد که تیزی او مثل تیزی شمشیر است حضرت فرمودند که دروغ می گویند دروغ می گویند

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است این سخن را به درستی که احد از اسماء حق سبحانه و تعالی است و دیگر احادیث که همه در مدح احد است بآنکه پسین یکشنبه حجامت خوب است و روز کشتن درخت و بناء خانه است و احادیث صحیحه وارد شده است در مذمت دوشنبه و در آن که آن روز بنی امیه است و خواهد آمد إن شاء الله.

(«و قال رسول الله صلی الله علیه و آله اللهم بارک لأمتی فی بکورها یوم سبتها و خمیسها») صدوق در قوی کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است و عامه نیز به اسانید متکثره روایت کرده اند که آن حضرت فرمودند که خداوند ابرکت ده از جهه اّمّت من در بامداد پنجشنبه و بامداد شنبه تا آن که از عصر روز پنجشنبه تا آخر روز جمعه مشغول عبادت الهی باشند و تدارک آن چه در جمعه از ایشان فوت شده است در روز پیش و پس آن بشود و مجربست که می شود آن کسانی را که روز جمعه را صرف عبادت می کنند و دیگران را نیز بالتبع می شود.

(«و قال الرضا صلوات الله علیه ینبغی للرجل ان لا یدع ان یمس شیئا من الطیب فی کلّ یوم فان لم یقدر فیوم و یوم لا فان لم یقدر ففی کلّ جمعه لا یدع ذلک») در صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح منقولست از معمر بن خلاد که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار آنست که مرد ترک نکند بوی خوش را اگر همه اندکی باشد در هر روز و اگر قدرت نداشته باشد

یک روز نه یک روز بوی خوش بکند و لفظ لا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۸

خصال هست چنانکه در بعضی از نسخ هست و در بعضی که نیست همین معنی دارد و اگر قدرت نداشته باشد در هر جمعه ترک بوی خوش نکند.

(«و کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا کان یوم الجمعة و لم یصب طیباً دعا بثوب مصبوغ بزعفران فرشّ علیه الماء ثم مسح بیده ثم مسح به وجهه») و منقولست که چون روز جمعه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بوی خوش نمی یافتند جامه زعفرانی را می طلبیدند و آبی بر آن می پاشیدند و دست بر آن می مالیدند و بر روی خود می مالیدند که اندک بویی بر دارند و چنان نمی شد که روز رد شود چنانکه پیشتر گذشت که مکروهست.

[خطیب معمم باشد]

(و یتحّب ان یتعمّ الرجل یوم الجمعة و ان یلبس احسن ثیابه و أنظفها و یتطیب فیّدهن بأطیب دهنه) و سنت است که مردان در روز جمعه عمامه بر سر گذارند خصوصاً امام و خطیب را و سنت است که بهترین جامها و پاکیزه ترین جامها را به پوشند و بوی خوش کنند و روغنی که خوشبوتر باشد بر خود مالند.

در حدیث صحیح منقولست از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که البته هر یک از شما در روز جمعه زینت کند بانکه غسل به جای آورد و بوی خوش کند و ریش را شانه کند و پاکیزه ترین جامها را به پوشد و مهیا شود از جهه نماز جمعه و باید که با سکینه دل و وقار تن باشد خصوصاً در وقت رفتن بمسجد و

از اعمال خیر هر چه مقدورش باشد بکند به درستی که حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر می فرماید به اهل زمین که حسنات ایشان را مضاعف گرداند.

و در حدیث صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۵۹

زینت خود را بر دارید نزد هر مسجدی حضرت فرمودند که مراد از مسجد نماز عید قربان و عید رمضان و روز جمعه است که سنت است که با زینت باشند و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که سزاوار است امامی را که خطبه می خواند در روز جمعه که عمامه بر سر گذارد و در تابستان و زمستان و ردا برد یمنی بر دوش اندازد یا برد عدنی.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه هفت کس جمع شوند واجبست که نماز جمعه را به جا آورند و باید که [بر] امام خطیب برد یمانی یا عدنی باشد و عمامه بر سر گذارد و تکیه کند بر کمان یا عصا و اخبار مستحبات روز جمعه در کتاب طهارت گذشت.

[فاصله بین دو نماز جمعه]

(«و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال اذا كان بين القریتین ثلاثه امیال فلا باس ان یجمع هؤلاء و هؤلاء و لا- یكون بین الجماعتین اقل من ثلاثه امیال») و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه در میان دو ده سه میل باشد که یک فرسخست باکی نیست

که این جماعت و آن جماعت هر دو نماز جمعه به جا آورند و میان دو جمعه کمتر از سه میل نباشد و در حسن از محمد بن مسلم منقول است که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که میان دو جمعه سه میل باشد یعنی نمی باشد جمعه مگر آن که میان هر دو سه میل باشد و صحیح نیست جمعه بدون خطبه و حضرت فرمودند که هر گاه میان دو جمعه سه میل باشد باکی نیست که هر دو نماز جمعه کنند.

و در موثق از محمد بن مسلم منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز جمعه واجبست تا دو فرسخ و معنی آن آنست که هر گاه امام عادل باشد یعنی امام زمان یا غیر فاسق و حضرت فرمودند که هر گاه میان دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۰

جمعه سه میل باشد پس باکی نیست که این جماعت و آن جماعت هر دو نماز جمعه کنند و نمی باشد میان دو جماعت کمتر از سه میل.

و بدان که جمعه را حقی هست که منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بعبد الملک فرمودند که خوب باشد که مانند تو کسی هلا-ک شود بانکه مستحق عذاب الهی شود و به جا نیاورد فریضه را که حق سبحانه و تعالی بر او واجب گردانیده است عبد الملک گفت چه کنم حضرت فرمود که آن را به جماعت بگذار یعنی نماز جمعه را، آن چه وارد شده است در این باب این سه حدیثست که به محمد بن مسلم می رسد و غیر او کسی دیگر روایت نکرده است و این

همه اختلاف دارد و یعنی که اکثر نسخ حدیث دارد سخن اوست یا راوی دیگر که چنین فهمیده است و نهایت آن چه وارد شده است امر و نهی است و مکرر مذکور شد که ظاهر نیست در اخبار که امر از برای وجوب و نهی از جبهه حرمت باشد مع هذا هیچ یک صحیح نیست و از این جهت خلافت در وجوب فرسخ که فاصله باشد و ظاهر نیست که بر تقدیر وجوب در زمان غیبت واجب باشد چنانکه جمعی از اصحاب نقل اجماع کرده اند که در زمان غیبت بعد فرسخ در کار نیست.

از آن جمله قطب العارفین احمد بن فهد الحلّی در موجز ذکر کرده است، و شیخ مفلح در شرح شرایع ذکر کرده است، و جمعی از اصحاب در رسایل نماز جمعه ذکر کرده اند و مضمون همه اینست که هر که قایل است بانکه در زمان غیبت نماز جمعه می توان کرد قایل است بانکه فرسخ در کار نیست، و شهید ثانی علیه الرحمه نیز ذکر کرده است که اکثر اشتباهات متفقّه از این است که نظر به عبادات اصحاب می کنند و در آنجا مذکور شد که شرطست در نماز جمعه اذن معصوم و غیر آن و غافلند که این شروط زمان حضور است لهذا بعد از آن جدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۱

می گویند که آیا جایز است یا مستحب است یا واجبست در زمان غیبت معصوم و ترجیح استحباب یا وجوب می دهند و علی ای حال وجوب فرسخ ظاهر نیست سیما در زمان غیبت چنانکه در زمان حضور جایز نیست که در شهری دو قاضی باشد و در زمان غیبت جایز است که

در هر یک جا هزار قاضی باشد و همه منصوبند از قبل امام و مؤید جواز است اخبار بسیار که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم خود در خانه خود نماز جمعه می کردند و زراره و عبد الملک و غیر ایشان را می فرمودند که هر جا پنج کس یا هفت کس جمع شوند و خوف نداشته باشند یکی از ایشان خطبه بخواند و امامت کند باقی را و الله تعالی يعلم.

(«وقال صلوات الله عليه ان الملائكة المقرّبين يهبطون في كلّ يوم معهم قراطيس الفضة و اقلام الذهب فيجلسون على كلّ ابواب المسجد على كراسي من نور فيكتبون من حضرت الجمعة الاوّل و الثّانی و الثّالث حتّى يخرج الامام فاذا خرج الامام طووا صحفهم») و منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که آن حضرت فرمودند که به درستی که فرشتگان مقرب الهی در هر روز جمعه به زیر می آیند و با خود می آورند کاغذهای نقره و قلمهای طلا بر جمیع درهای مساجد می نشینند بر کرسیهایی که از نور است و می نویسند کسانی را که به نماز جمعه حاضر می شوند اول و دویم و سیّم را تا آن که امام از خانه بیرون آید یا از مسجد بر احتمالی پس چون امام بیرون می آید صحیفه های خود را می پیچند ظاهراً حدیث محمد بن مسلم باشد چون بعد از خبر او روایت کرده است و نقل بالمعنی شده است.

و کلینی در صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه چنین روایت کرده است که آن حضرت فرمودند که چون روز جمعه می شود فرشتگان مقرب به زیر می آیند و با خود

دارند کاغذها نقره و قلمها از طلا و بر درهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۲

مسجد می نشینند بر کرسی ها از نور می نویسند مردمان را بر منازلی که ایشان را هست بحسب پیش آمدن و پس آمدن تا هر که پیشتر آمده باشد بمسجد زودتر داخل بهشت شود، و می نویسند اول و دوم را تا امام بیرون آید و چون امام بیرون آمد صحیفه های خود را می پیچند و این فرشتگان مقرب به زیر نمی آیند مگر در روز جمعه.

و در صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است روز جمعه را بر سایر ایام و به درستی که بهشت ها را مزین و با نهایت زینت می کنند در روز جمعه از جهت کسانی که به نماز جمعه حاضر می شوند و به درستی که فردا پیشی خواهید گرفت به بهشت به مقداری که در دنیا پیشی گرفته اید به آمدن مسجد، و به درستی که درهای آسمانها گشوده می شود در روز جمعه از جهت بالا رفتن اعمال بندگان.

و کالصحیح از جابر منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بامداد بمسجد می آمدند در وقتی که آفتاب یک نیزه بلند شده بود و چون ماه رمضان می شد پیشتر می آمدند بمسجد و می فرمودند که جمعهای ماه رمضان را بر سایر جمعها فضیلت هست مثل فضیلت ماه رمضان بر سایر ماهها و فرمودند که چون روز قیامت می شود ایام را حاضر خواهند ساخت به نحوی که خلائق بشناسند همه را به نام و حلیه و پیش پیش آنها رود روز جمعه و آن را نوری لامع باشد و سایر ایام

در عقب او باشند بمانند عروسی بزرگوار که او را برند بسوی شوهر مالدار، و روز جمعه گواهی دهد از جهت کسانی که به نماز جمعه حاضر شده اند و رعایت کند حال کسانی را که مباکرت نموده اند بسوی نماز جمعه و مردمان را به نسبت پیشی گرفتن به نماز جمعه به بهشت ببرند هر که پیشتر می آمده است پیشتر به بهشت برند او را و از مجموع این اخبار ظاهر شد که سنت است که زود

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۳

بمسجد روند و مشغول عبادات جمعه شوند و انتظار بکشند که چون وقت داخل شود مشغول نماز شوند.

(«قال رسول الله صلى الله عليه و آله من اتى الجمعة ايمانا و احتسابا استانف العمل») و از آن حضرت صلى الله عليه و آله منقولست که فرمودند که هر که به نماز جمعه حاضر شود از روی ایمان به جمعه یا با ایمان خالصا لوجه الله تعالى عمل را از سر گیرد که گذشته ها را آمرزیدند.

و كالصحيح منقولست از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه که فرمودند که اعرابی که نام او قلیب بود به نزد حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله آمد و گفت یا رسول الله من مکرر مهتا شدم که بحج بیایم میسر نشد که باین سعادت فایز شوم از جهه پریشانی حضرت به او فرمودند که ای قلیب بر تو باد به ملازمت نماز جمعه که آن حج درویشان است و اقل مرتبه اش بیست حج است و اکثرش هزار حج و از آن حضرت صلوات الله عليه نیز منقولست که می فرمودند که ده مرتبه ترک نماز عید کردن آن قدر معصیت

ندارد که یک مرتبه نماز جمعه را ترک نمودن بی علتی چون از نمازهای یومیّه است و بهتر از همه است چنانکه گذشت.

(«وقال امیر المؤمنین صلوات الله عليه لا يشرب احدكم الدواء يوم الخميس فقیل یا امیر المؤمنین و لم قال لئنّا یضعف عن اتیان الجمعة») و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که روز پنجشنبه دوا یعنی مسهل یا اعم از آن و هر چه ضعف آورد مانند کافور مخورید عرض نمودند که یا امیر المؤمنین چه سبب دارد حضرت فرمودند که مبادا ضعیف شود و نتواند به نماز جمعه حاضر شدن هر چند بعد از ضعف ساقط شود مکروهست کاری کردن که از این عبادت و ثواب آن محروم شود قطع نظر از آن که فی نفسه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۴

روز عبادت و طاعت است و یوم المزیّد است که حق سبحانه و تعالی ثوابهای ایشان را مضاعف می گرداند چنانکه گذشت.

و در حسن کالصحیح منقولست از عاصم بن حمید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که حق سبحانه و تعالی در هر روز جمعه در بهشت کرامتی می فرماید مؤمنان را، ملکی می فرستد بسوی بنده مؤمن با خلعتی و بر در خانه او می ایستد و رخصت می طلبد به او خبر می کنند و داخل می شود و دو جامه نورانی در بر او می کنند و او را می برند و از نور خلعت بهشت منور می شود تا به جمع انبیا و اوصیا و مؤمنان می رسد و در آنجا تجلی می شود که بر معارف ایشان می افزاید و همگی به سجده می روند پس خطاب می رسد که ای بندگان سر بر دارید که

امروز روز سجود و عبادت نیست مرگ را از شما برداشتم و آن چه عطا کرده ام شما را در بهشت هفتاد مثل آن از جهه شما افزودم پس به جای خود بر می گردد با هفتاد مثل آن چه داشته است این است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نزد ماست زیادتى و مزید و آن روز جمعه است که شبش شب نورانیست و روزش نورانی پس بسیار کنید از تسبیح کنید و تهلیل و تکبیر و ثنای الهی و صلوات بر محمد و آل او، راوی گفت که عرض نمودم که در بهشت غنا و سرود هست حضرت فرمودند که در بهشت درختی است که حق سبحانه و تعالی امر می کند باد را که بوزد و آن درخت به سرودی در آید که خلاق هرگز چنان آواز خوشی نشنیده باشند پس حضرت فرمودند که این غنا از برای کسی خواهد بود که در دار دنیا از ترس خدا غنا نشنیده باشد، و هم چنین هر روز بوی خوش ایشان زیاده شود و حق سبحانه و تعالی از جهه مقربان بهشتی آفریده است که وصف آن نمی توان کرد و هر صبح از جهه ایشان کشانید و ایشان را سرود و خوشحالی چند دست دهد که وصف آن نتوان کردن آن را و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۵

نه این مزید باشد نعیم بهشت که مکّرر می شود لذت نمی ماند غالباً و از این جهت حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ لَدُنَّا مَزِيدٌ یعنی نزد ما زیادتى چند هست که وصف آن نمی توان کردن.

[خطیب جمعه پشت به قبله می باشد]

(«و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كُلِّ مَوْعُوظٍ

قبله للواعظ یعنی فی الجمعہ و العیدین و صلاہ الاستسقاء» و از آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ منقولست کہ فرمودند ہر واعظی قبلہ موعوظ است و ہر موعوظی قبلہ واعظ است صدوق ذکر کردہ است کہ مراد حضرت آنست کہ ہر جا کہ خطبہ خوانند می باید کہ خطیب پشت قبلہ باشد و مامومان رو قبلہ نشستہ باشند و خطیب رو بہ ایشان داشتہ باشد و ایشان رو قبلہ و خطیب، تا سخنان خطیب در نفوس ایشان خوب مؤثر باشد و این معنی مجربست و چون خطبہ متلقى است از شارع صدوق تخصیص بہ این مواضع دادہ است.

و کلینی رضی اللہ عنہ از سکونی روایت کردہ است جملہ اولی را ہر واعظی قبلہ است و خود گفتہ است کہ مراد حضرت اینست کہ ہر گاہ در روز جمعہ امام خطبہ کند مردمان را می یابد کہ رو بہ امام کنند و چون کلینی تخصیص بہ جمعہ دادہ است صدوق گفتہ است در ہر خطبہ مراد است و حق اینست کہ لفظ واعظ عام است و خصوصیتی بہ خطیب، ندارد و احادیث بسیار وارد شدہ است کہ حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہما بعد از نماز صبح موعظہ می فرمودند چنانکہ کافی مشحونست از آن خصوصاً در باب صفات مؤمنان و غرض از آن کہ حضرت بلفظ واعظ فرمودہ است تعمیم است چنانکہ حق سبحانہ و تعالی فرمودہ است بہ موعظہ کہ وَ ذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ یعنی تذکیر کن و بہ یاد آور غافلان را بہ درستی کہ تذکیر نفع می دہد مؤمنان را، و جائی دیگر تعمیم فرمود کہ شامل مؤمن

فَدَكِّرْ اِنْ نَفَعَتِ الدُّكْرَى یعنی موعظه بگو اگر نفع دهد موعظه، بلکه آیات کریمه امر بمعروف و نهی از منکر شامل است تذکیر را و الیوم امر بمعروف و نهی از منکر غالباً منحصر است در موعظه و تاثیر آن عظیم است چنانکه ظاهر است و غرض حضرت آنست که می باید که واعظ رو به جماعت متعظین کند و ایشان رو به واعظ کنند تا سخن او مؤثر باشد در نفوس ایشان و این یک شرط است از شروط موعظه او، و دیگر می باید که واعظ به آن چه می گوید عمل کند و از دل سخن کند تا بدل رسد و هر چه از زبان بیرون می آید از گوش تجاوز نمی کند و هر چه از دل بیرون می آید بدل می رسد و مشهور است استحباب بلاغت خطیب به آن که سخنان فصیح را مناسب احوال حاضران به ایشان رساند و آیات و اخبار وعد آن مقدار نگوید که خوف ایشان زایل شود و از وعید آن مقدار ذکر نکنند که ایشان از رحمت الهی ناامید شوند و لیکن چون غالب احوال مردمان غفلت عظیم است مناسب احوال اکثر وعید است چنانکه از خطب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ظاهر است، و اگر مناسب داند سخنان حکیمانه تازه که تأثیرش بیشتر باشد ذکر کند چنانکه در حسن کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ترویج کنید نفوس خود را به حکمتهای تازه به درستی که نفوس را کلال و ماندگی دست می دهد چنانکه بدن را دست می دهد و از این جمله است

اشعار محققان مثل حکیم غزنوی و حکیم رومی و عطار و غیر ایشان و آیه فَلَوْلَا نَفَرَ الْخَ ظاهرش نیز موعظه است و شک نیست که شامل موعظه هست چون حق سبحانه و تعالی می فرماید که چرا از هر فرقه طایفه نمی روند بطلب علوم دینیه که چون به ایشان بر گردند ایشان را از عذاب الهی بترسانند شاید که ایشان حذر نمایند از چیزهایی که سبب عذاب الهی است، و می باید که موعظه را از جمعی بشنوند که تارک دنیا باشند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۷

بعلم خود عمل نمایند.

چنانکه بطرق متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه به بینید که عالم دوست می دارد دنیا را او را بر دین خود متهم دانید که دین شما را بر باد خواهد داد زیرا که هر کسی جمع می کند آن چه را دوست می دارد پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت داود علی نبینا و علیه السلام که ای داود مگردان میان من و خود عالمی را که فریفته دنیا باشد، یعنی علوم مرا از او اخذ مکن به درستی که این جماعت راه زنان بندگان منند که رو بمن دارند کمترین چیزی که به ایشان می کنم آنست که حلاوت مناجات خود را از دلهای ایشان می برم، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ آیا مردمان را امر می کنید به خوبیها و خود را فراموش می کنید و حال آن که تلاوت می کنید کتاب الهی را و حق سبحانه و تعالی شما را در کتاب خود او

امر و نواهی کرده است و مذمت کرده است علماء بد را گاهی ایشان را به سگ تشبیه کرده است كَمَثَلِ الْكَلْبِ و گاهی به دراز گوش كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَشْيَاءَ فَرَاً در سوره جمعه، آیا عقل ندارید یا عقل خود را بکار نمی فرمایید و دیگر فرموده است که ای مؤمنان چرا می گوئید آن چه را بان عمل نمی کنید بزرگست غضب الهی بر شما که بگوئید آن چه بان عمل نکنید، و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه عالم بعلم خود عمل نکند موعظه او در دلها قرار نمی گیرد چنانکه باران که بر سنگ آید می لغزد.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که فرمودند که حواریان به عیسی علی نبینا و علیه السلام گفتند یا روح الله با که همنشینی کنیم فرمودند که با جمعی بنشینید که چون ایشان را به بینید خداوند عالمیان به یاد شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۸

آید از دیدن ایشان و چون سخن کنند علوم شما یا اعمال شما را در تزیید شود، و علم ایشان با اعمال ایشان شما را راغب به آخرت کند و اینها صفات اولیاء الله است چنانکه بطرق متکثره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که هر که حق سبحانه و تعالی را شناخت و عظمت و جلال او را دانست دهان خود را می بندد از کلامی که بکار او نیاید، و شکم خود را باز می دارد از خوردن زاید بر قدر ضروری و همیشه خود را به تعب می اندازد بروزه روز و عبادت شب صحابه گفتند که پدر و

مادر ما فدای تو باد یا رسول الله این جماعت اولیاء الله و دوستان حق سبحانه و تعالی اند که حق سبحانه و تعالی فرموده است در شأن ایشان که به درستی که دوستان خدا را خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی شوند حضرت فرمودند که اولیاء الله جمعی اند که خاموش می باشند و خاموشی ایشان ذکر حق سبحانه و تعالی است و هر گاه بهر چه نظر کنند نظر ایشان عبرتست بحسب مراتب احوال ایشان چنانکه بعضی چنانند که به زبان حال می گویند که نظر نکردم در چیزی مگر آن که خدا را بعد از آن دیدم که از مصنوع به صانع می روم، و جمعی با هم می بینند و همه را آثار قدرت او مشاهده می کنند و می گویند که ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را با او دیدم، و جمعی از صانع به مصنوع می آیند و این رتبه ابرار است و می گویند ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را پیشتر از آن دیدم، و جمعی فانی فی الله و باقی بالله شده اند و اغیار از نظر ایشان محو شده اند و بغیر از او چیزی را مشاهده نمی کنند و اگر سخن می گویند سخنان ایشان حکمت است یعنی بالهام الهی است چنانکه مجربست و از دوستان او مشاهد است، و اخبار متواتره بر این مضمون وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم مثل آن که وارد است که هر که چهل روز خالص باشد یا چهل روز به یاد خدا باشد همیشه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۶۹

سبحانه و تعالی چشمه های حکمت را از دل او بر زبان او جاری می سازد و

او را تارک دنیا می گرداند و بینا می کند او را بدرد دنیا و دوی دنیا.

و در صحیح از ابن محبوب از هیشم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که ترک دنیا کند حق سبحانه و تعالی حکمت را در دل او جا می دهد و زبان او را به حکمت ناطق می گرداند و بینا می گرداند او را به عیوب دنیا بدرد آن و دوی آن و او را از دنیا سالم بیرون می برد بدار السلام بهشت صوری و معنوی.

دیگر از صفات ایشان آنست که اگر در میان مردمان راه می روند راه رفتن ایشان برکت است و همه نفع است به مؤمنان بلکه به عالمیان اگر نه اجل مقرر باشد روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نگیرد و از خوف عذاب که اعظم آن هجران است و از شوق ثواب که اهم آن وصال است.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که او را واعظی از دل او نباشد و زاجری او نفس او نباشد و قرینی نباشد که ارشاد او کند متمکن می شود دشمن او بر گردن او و از دست نفس و شیطان که اعدا عدوند خلاصی ندارد.

[خطبه های مأثور در جمعه]

(«و خطب امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی الجمعة») شیخ طوسی طاب ثراه این خطبه را در مصباح ذکر کرده و از زید ابن وهب روایت نموده است مسندا و چون صدوق در اول کتاب حکم به صحت آن چه در این کتاب است کرده است ممکن است که این خطب بطرق متواتره به

او رسیده باشد چنانکه منقولست که چون آن حضرت خطبه می خواندند چندین هزار حافظ بودند که به یک مرتبه شنیدن در حفظ ایشان در می آمد، و چندین هزار دیگر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۰

آن قوت حافظه نداشتند دوات و قلمها داشتند که هر چه می شنیدند می نوشتند لهذا عامه و خاصه خطب و قضایای آن حضرت را مضبوط دارند.

و کلینی رحمه الله تعالی دو خطبه روایت نموده است یکی در باب نماز جمعه بسند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه، و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از نماز جمعه حضرت فرمودند که به یک اذان و اقامه است امام بعد از اذان از خانه بیرون می آید و بر منبر بالا می رود و دو خطبه می کند و تا امام بر منبر است مردمان نماز نمی کنند پس امام بر منبر می نشیند آن مقدار که قل هو الله احدی توان خواند پس بر می خیزد و خطبه دیگر می خواند پس به زیر می آید و نماز را با مردم می کند و در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دوم سوره منافقین می خواند، و خطبه دیگر در روضه ذکر کرده است در حسن کالصحیح از حسن بن محبوب از محمد بن نعمان و غیر او یا غیر او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این خطبه را در روز جمعه می خواندند که.

(«الحمد لله اهل الحمد و وليه») و این هر دو خطبه از جهه جمعه مذکور است و خطب بسیار

از آن حضرت منقولست در روضه کلینی و غیر آن از کتب صدوق و نهج البلاغه و غیر آن.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار آنست که امامی که خطبه می گوید از جهه مردمان در روز جمعه عمامه به پوشد در تابستان و زمستان و برد یمانی را ردا کند و ایستاده خطبه بخواند که مشتمل باشد بر حمد و ثنای الهی پس وصیت کند مردمان را بتقوی از جناب اقدس الهی، پس سوره صغیری از قرآن بخواند پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۱

بنشیند پس برخیزد و حمد و ثنای الهی بفرستد و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله بفرستد و صلوات بر امامان مسلمانان بفرستد و استغفار کند از جهه مؤمنین و مؤمنات پس چون از خطبه فارغ شود مؤذن اقامه بگوید و دو رکعت نماز با مردم بکند که در رکعت اول سوره جمعه بخواند و در رکعت دویم منافقین.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه هفت نفر باشند در روز جمعه نماز جمعه را به جا آوردند و امام رداء برد یمنی بر دوش اندازد، و عمامه بر سر گذارد و تکیه کند در حال خطبه بر کان یا عصائی و میان دو خطبه بنشیند و قرائت را بلند بخواند و قنوت را در رکعت اول بخواند پیش از رکوع.

و کالصحیح منقولست از قداح از حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات الله علیهما که فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله چون از جهه نماز جمعه

بیرون می آمدند بر منبر می نشستند تا مؤذنان فارغ می شدند.

و مرفوعاً از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سنت است که چون امام بر منبر رود و رو به مردمان کند و پشت بقبله اول سلام کند بر مردمان.

و در صحیح از حماد بن عثمان منقولست از محمد بن خالد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می ترسم که نماز جمعه پیش از زوال واقع شود حضرت فرمودند که اگر واقع شود گناهی بر مؤذنان است، یا رعایت وقت نماز بر همه مؤذنانست و هر گاه جمعی از مؤذنان عادل اذان گویند گناه باشد که علم به هم رسد بدخول وقت و ظاهر آنست که اکتفا به اذان ایشان توان کردن، و مؤید این است صحیح ذریح که گفت آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۲

صلوات الله علیه بمن فرمودند که نماز جمعه را بکن به اذان سنیان زیرا که ایشان خوب مداومت می نمایند بر اوقات و خوب می دانند و ظاهر می شود از این دو حدیث که اعتماد بر موثق می توان کرد.

(«فقال الحمد لله الولي الحميد الحكيم المجيد الفعال لما يريد علام الغيوب و خالق الخلق و منزل القطر و مدبر امر الدنيا و الآخرة و وارث السماوات و الارض الذي عظم شانه فلا شيء مثله تواضع كل شيء لعظمته و ذل كل شيء لعزته و استسلم كل شيء لقدرته و قر كل شيء قراره لهيبته و خضع كل شيء لملكته و ربوبيته») پس فرمودند که جنس محامد یا جمیع حمدها مخصوص واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالاتست و متولی امور عالمیانست یا مستحق جمیع محامد است

از جهت اجتماع جمیع کمالات و محمود است بالسنه جمیع عالمیان چنانکه فرموده است که نیست چیزی مگر آن که بحمد و تسبیح او مشغول است و لیکن شما نمی فهمید و هر چه کرده و می کند مشتمل است بر حکم و منافع و فواید بی شمار، یا عالم است به حقایق اشیا چنانکه خود فرموده است که آیا کسی که او آفریده است و از عدم بوجود آورده است علم به آن ندارد و حال آن که مجرد است من جمیع الوجوه، و مطلع است بر کنه هر چیزی، و مجید است یعنی بزرگوار و عظمت و جلال مخصوص اوست و هر چه می خواهد می کند چون هر چه می کند همه را از روی حکمت و مصلحت می کند از جهت بندگان و، پنهانها پیش او آشکار است و آفریننده خلایق است، و باران را بحسب منافع خلایق به زیر می آورد از جانب آسمان و مدبر کارهای دنیا و آخرتست و وارث آسمانها و زمینهاست یعنی ساکنان هر دو را می میراند و او باقی است و ملک ملک اوست آن خداوندی که شأن او اعظم است از آن که کسی بشناخت او تواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۳

رسید و نیست چیزی شبیه او هر چه هست نزد عظمت و جلال او متواضعند از ذوی العقول و غیر ایشان بنا بر شعوری که ایشان را هست یا بنا بر آن که در تحت قدرت اویند، همه اشیاء نزد عزت و قهاریت او ذلیلند و همه به نزد قدرت او گردن نهاده اند و هر چیزی در محل خود قرار گرفته است از هیبت او و همه مکونات خاضع اند نزد پادشاهی و

(«وَالْمَدَى يُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ الْبَاطِنَ وَأَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ [السَّيَّاحَةُ خ] إِلَّا بِأَمْرِهِ وَأَنْ يَحْدُثَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْءٌ إِلَّا بِعِلْمِهِ نَحْمَدُهُ عَلَى مَا كَانَ وَنَسْتَعِينُهُ مِنْ أَمْرِنَا عَلَى مَا يَكُونُ وَنَسْتَغْفِرُهُ وَنَسْتَهْدِيهِ») آن خداوندی که آسمان را حافظ است از تفرق و افتادن اجزای آن بر زمین و حفظ می کند قیامت را یا آسمان را که قائم شود مگر بامر او یعنی نه چنانست که حکیم می گوید که به طبایع خود قایمند بلکه همه به قدرت او قایمست و حادث نمی شود چیزی در آسمانها و زمینها مگر آن که او به همه عالم است و علم او احاطه نموده است کلیات و جزویات را حمد و ستایش می کنم من و سایر مکونات او را بر آن چه نسبت بما انعام فرموده است یا کرده است، و استعانت از او می خواهیم در کارهای ما از چیزهایی که از ما خواسته است یا مطلقا و همه به گناهان خود معترفیم و طلب مغفرت از او می کنیم و طلب هدایت از او می نمایم چون هادی نیست بغیر او.

(«وَنَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ مَلِكٌ مَلُوكٌ وَسَيِّدٌ سَادَاتٌ وَجَبَّارٌ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتِ الْقَهَّارُ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ دِيَانِ يَوْمِ الدِّينِ رَبِّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَنَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ أَرْسَلَهُ بِالْحَقِّ دَاعِيًا إِلَى الْحَقِّ وَشَاهِدًا عَلَى الْخَلْقِ فَبَلَّغْ رِسَالَاتِ رَبِّهِ كَمَا أَمَرَهُ لَا مُتَعَدِّيًا وَلَا مَقْضِرًا وَجَاهِدْ فِي اللَّهِ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۴، ص: ۵۷۴

اَعْدَاءَهُ لَا وَاِنِيَا وَلَا نَاكِلَا وَنُصِّحَ لَهُ فِي

عباده صابرا محتسبا فقبضه الله اليه و قد رضی عمله و تقبل سعیه و غفر ذنبه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله» و همه گواهی می دهیم از روی علم و یقین که خداوندی نیست بجز واجب الوجود بالذات مستجمع همه کمالات حال آن که او یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی و نظیری نیست پادشاه پادشاهانست و بهتر از هر بهتریست یا خداوند هر بزرگیست و آفریننده زمین و آسمانهاست و همگی با آن چه در هر دو است مقهور و مجبور اویند، قهار است بانکه در دنیا و عقبی هر کرا استحقاق عقوبت باشد معاقب می سازد یا قهر کرده عدم را و موجودات را از کتم عدم بدید آورده است، و بزرگوار است و از آن بالاتر است که عقول به او توانند رسید صاحب جلال و عظمت است و صاحب اکرام و انعامست یا مستحق صفات سلویه و ثبوتیه است چنانکه اکثر چنین تفسیر کرده اند، قاضی و جزا دهنده است در روز جزا پروردگار پدرهای پیشینیان ماست و گواهی می دهیم که محمد بنده اوست و رسول اوست و حق سبحانه و تعالی او را فرستاده است به راستی و در مصباح نیست بالحق که خلائق را بحق سبحانه و تعالی و عبادت او بخواند یا به راستی که مذهب اوست بخواند و گواه باشد بر خلق که ائمه هدی باشند و سایر انبیا چنانکه فرموده است که «وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيدًا» یا بر همه خلائق از پیشینیان و پسینیان پس او تبلیغ رسالات را چنانکه باید به جا آورد به نحوی که به آن مامور بود و از

حد خود در گذشت یا زیاد و کم نکرد و تقصیر نمود و مجاهده نمود از جهت رضای خدا با دشمنان او، و سستی نکرد و بد دلی ننمود و از جهت رضای او نصیحت کرد بندگان او را و صبر نمود بر ایدای قوم او را خالصا لوجه الله تا وقتی که حق سبحانه و تعالی او را ازین دار غرور بدار سرور برد و خشنود بود از اعمال او و قبول کرد سعی او را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۵

آمرزیده گناه او را یعنی ترک اولای او را یا گناهان امت او را یا آن که چون او را مذنب می گفتند که سیصد و شصت خدا را یکی کرده است، دین او را قوی کرد و کفر را بر انداخت تا این نسبت به آن حضرت ندهند و این توجیه را حضرت امام رضا صلوات الله علیه از جهت مامومان فرمودند در آیه لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ صَلَواتِ الهی بر محمد و آل او باد.

(«أوصيكم عباد الله بتقوى الله و اغتنام ما استطعتم عملا به من طاعته في هذه الايام الخاليه و بالرفض لهذه الدنيا التاركة لكم و ان لم تكونوا تحبون تركها و المبلية لكم و ان كنتم تحبون تجديدها فانما مثلكم و مثلها كركب سلکوا سبيلا فکان قد قطعوه و افضوا إلى علم فکان قد بلغوه و کم عسى المجرى إلى الغايه ان يجرى إليها حتى يبلغها و کم عسى ان يكون بقاء من له يوم لا يعدوه و طالب حثيث في الدنيا يحدوه حتى يفارقها فلا تنافسوا في عز الدنيا و فخرها و

لا تعجبوا بزینتها و نعیما و لا تجزعوا من ضرّائها و بؤسها فانّ عزّ الدّنيا و فخرها إلى انقطاع و انّ زینتها و نعیما إلى زوال و انّ
ضرّاءها و بؤسها إلى نفاذ و كلّ مدّه منها إلى منتهی و كلّ حیّ منها إلى فناء و بلاء او لیس لكم فی اثار الاوّلین و فی آباءکم
الماضین معتبر و تبصره ان کنتم تعقلون أ لم تروا إلى الماضین منکم لا یرجعون و إلى الخلف الباقین منکم لا یقفون [یبقون خ]
قال الله تعالی وَ حَرَامٌ عَلٰی قَرْبٰہِ اَہْلَکِنٰہَا اَنَّهُمْ لَا یَرْجِعُوْنَ و قال کُلُّ نَفْسٍ ذٰئِقَةُ الْمَوْتِ و اِنَّمَا تُوفَّوْنَ اُجُورَکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ فَمَنْ
زُحِرَ عَنِ النَّارِ و اُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ و مَا الْحِیَآةُ الدُّنْیَا اِلَّا مَتَاعُ الْعُرُوْرِ او لستم ترون إلى اهل الدّنيا و هم یصبحون و یمسون
على احوال شتی فمیّت یمیکی و اخر یعزّی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۶

صریح یتولّی و عائد و معود و اخر بنفسه یجود و طالب الدّنيا و الموت یطلبه و غافل و لیس بمغفول عنه و علی اثر الماضین
یمضی الباقي و الحمد لله ربّ العالمین ربّ السّماوات السّبع و ربّ الارضین السّبع و ربّ العرش العظیم الذی یمیّقی و ینفی ما
سواه و الیه یتولّ الخلق و یرجع الامر».)

وصیت می کنم شما را بتقوی و پرهیزکاری از مخالفت الهی و در غنیمت دانستن هر چه توانید کردن از عبادات الهی در این
ایامی که گذشته است تا دیده اید، و وصیت می کنم شما را که ترک کنید این دنیایی را که او ترک می کند هر چند
شما نمی خواهید ترک او را، و کهنه کننده بدنهای شماست

هر چند شما دوست می دارید که آن را تازه کنید به درستی که داستان شما و این دنیا مانند جمعی از مسافران است که رو به شهری داشته باشند عن قریب به آن شهر رسیده اند هم چنین شما بر جناح سفر آخرتید عن قریب است که مرگ رسیده است و سفر طی شده است، و شبیه است حال شما به جمعی که کوهی از دور پیدا شود و ایشان متوجه آن کوه باشند عن قریب به آن رسیده اند، هم چنین شما، و چه نزدیکست مسافت کسی که رو به جانبی داشته باشد و روانه آن جانب سازد خود را یا او را روانه سازند به آن جانب عن قریب به آن مقصد رسیده است و مقصد همه خلایق مرگست هر چند مقصود ایشان نیست اما رو به آن جانب دارند و خواهی نخواهی به آن می رسند، و چه قریبست و بی بقاست بقای کسی که او را روزی باشد که از آن تجاوز نتواند کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون اجل رسید یک ساعت پیش و پس نمی شود و با این حالات طلبکاری دارند که آن مرگست و حدی می خواند از جبهه تند رفتن ایشان تا ایشان را از دنیا بیرون برد، و آن آسیاب مرگست، از خوردنها و آشامیدنها زیادتی و نامناسب که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۷

همگی مانند تحصیلدار از آدمی جدا نمی شوند تا او را بیرون برند از این شهر دنیا، پس رغبت مکنید و سعی منماید در عزت دنیا و فخر آن و خوشحال مشوید از زینت آن و نعمتهای آن و جزع منماید از محتتهای آن و فقر

آن زیرا که عزّت و فخر آن را بقائی نیست و منقطع است، و زینت و نعیم آن رو به زوال دارد و مشقّت و محنتش نیز بقا ندارد همه در گذر است و هر مدتی از مدتهای آن نهایی دارد که عن قریب گذشته است چنانکه معمرین مثل حضرت نوح که دو هزار و پانصد سال عمر او بود گذشت و لقمان که قولی هست که سه هزار سال عمر او بود مرد و عاقبت هر زنده مرگست آیا همین عبرت بس نیست شما را که خانها و باغات و مزارع پیشینیان، و آباء و اجداد خود را می بینید که همه رفتند و از ایشان اثری نمانده است آیا همین عبرات کافی نیست در بینایی شما اگر عقل خود را بکار فرمائید آیا نمی بینید که آنها که رفتند بر نمی گردند و آنهایی که در عقب آنها مانده اند توقف یا بقا ندارند و همه در رفتند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر قریه را که هلاک کرده ایم حرامست بر کشتن ایشان بدینا یعنی بر نمی گردند زیرا که مقرر ساخته ایم که بر نگردند و بعضی گفته اند که لا زاید است از جهت تحسین لفظ یعنی حرامست رجوع ایشان بدینا تا وقتی که اراده الهی تعلق گرفته است در رجوع به قیامت صغری و کبری، و احتمال این دارد که مراد این باشد که برنگشتن ایشان واقع نیست یعنی چنان نیست که بمیرند و فارغ شوند بلکه رجوع خواهند کرد از جهت ثواب و عقاب در قیامت صغری و کبری اما معنی اول اوفق است به استشهاد، و دیگر فرموده است تعالی شانه که

هر نفسی چشنده مرگست و شما همه را مزد خواهند داد بتمام و کمال در روز قیامت پس کسی که دور شود از آتش جهنم و داخل شود در بهشت رستگار شده است و نیست زندگانی دنیا مگر تمتع فریب، آیا نیستید

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۷۸

چنانکه نظر کنید به اهل دنیا و حال آن که ایشان صبح و شام می کنند بر حالهای مختلفه که هر حالی سبب عبرتست شما را، یکی مرده است و بر او می گریند یا یبلی یعنی در قبر می پوسد، و یکی را عزل پرسش می کنند و تسلی می دهند و صبر می فرمایند و در غم و الم مرده است، و یکی بیمار است که بر خود می پیچید و در جان کندنست یا در سختیهای دنیا گرفتار است، و یکی به عیادت بیمار می آید و یکی بیمار است و به عیادت او می روند، و دیگری در جان کندنست و جان می دهد، و یکی طلب دنیا می کند و مرگ در طلب اوست یا آن که با این حالات که مشاهده است یکی طلب دنیا می کند و خبر ندارد که مرگ در طلب اوست و غافل است، یا یکی غافل است و از او غافل نیستند و بر اثر گذشته ها می روند باقی ماندگان یعنی هنوز جای پای ایشان محو نشده است و بازماندگان قدم بر قدم رفتگان دارند یا آن که همه این احوال مختلفه نسبت به بازماندگان نیز هست، یا آن که پیشینیان عبرت نگرفتند و پسینیان نیز چنین اند.

و در مصباح و نهج و علی اثر الماضی ما یمضی است یعنی بر یک نحو می روند، و حمد و سپاس خداوندی را سزااست که پروردگار عالمیانست

و پروردگار هفت آسمان و پرورش دهنده هفت زمین است و پروردگار عرش عظیم است آن خداوندی که بقا مخصوص اوست و غیر او همه فانیند و بازگشت خلایق به اوست و در روز قیامت امر امر اوست و چون افتتاح بحمد بود اختتام نیز بحمد کردند و یا آن که حمد الهی می کند بر آن که فنا مخصوص ماست و بقا مخصوص اوست یا حمد او راست در همه احوال یا بر اسباب عبرت و تبصره.

(«الَا اِنَّ هَذَا الْيَوْمَ يَوْمَ جَعَلَهُ اللَّهُ لَكُمْ عِيدًا وَ هُوَ سَيِّدُ أَيَّامِكُمْ وَ اَفْضَلُ اَعْيَادِكُمْ وَ قَدْ أَمَرَ كُمْ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ بِالسَّجْدِ فِيهِ إِلَى ذِكْرِهِ فَلْتَعْظِمُوا رَغْبَتَكُمْ فِيهِ وَ لَتَخْلَصُوا فِيهِ التَّضَرُّعَ وَ الدَّعَاءَ وَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۴، ص: ۵۷۹

مَسْأَلَةَ الرَّحْمَةِ وَ الْغُفْرَانِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَسْتَجِيبُ لِكُلِّ مُؤْمِنٍ [مِنْ] دَعَاةٍ وَ يُوْرِدُ النَّارَ مِنْ عَصَاهُ وَ كَلَّ مُسْتَكْبِرًا عَنْ عِبَادَتِهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ وَ فِيهِ سَاعَةٌ مُبَارَكَةٌ لَا يُسَالُ اللَّهُ عَبْدٌ مُؤْمِنٌ فِيهَا شَيْئًا أَلَّا اعْطَاهُ وَ الْجَمْعَةُ وَاجِبَةٌ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ أَلَّا عَلَى الصَّبِيِّ وَ الْمَرِيضِ وَ الْمَجْنُونِ وَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ وَ الْاَعْمَى وَ الْمَسَافِرِ وَ الْمَرْأَةِ وَ الْعَبْدِ الْمَمْلُوكِ وَ مَنْ كَانَ عَلَى رَأْسِ فَرَسٍ خِينٍ غَفَرَ اللَّهُ لَنَا [لِي خ] وَ لَكُمْ سَالِفِ ذُنُوبِنَا فِيمَا خَلَا مِنْ اَعْمَارِنَا وَ عَصْمِنَا وَ إِيَّاكُمْ مِنْ اِقْتِرَافِ الْاِثْمِ بَقِيَّةِ اَيَّامِ دَهْرِنَا اِنَّ اِحْسَنَ الْحَدِيثِ وَ اَبْلَغَ الْمَوَاعِظِ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ اَعُوْذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ اِنَّ اللَّهَ هُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ثُمَّ يَبْدَأُ بَعْدَ

الحمد بقل هو الله احد او بقل يا أيها الكافرون او ياذا زلزلت الارض زلزالها او بألهيكم التكاثر او بالعصر و كان مّا يدوم عليه قل هو الله احد ثمّ يجلس جلسة خفيفة ثمّ يقوم فيقول» به درستی که این روزها جمعه روزیست که حق سبحانه و تعالی عید شما گردانیده است آن را یعنی عود می کند به احسان بعد از جمعه سابقه یا عود بمعنی احسان باشد یعنی احسان می کند بر عالمیان به مغفرت گناهان ایشان و انزال رحمت متواتره، و این روز بهترین روزهای شماسه است و اگر بهتر از عید غدیر نباشد منافات ندارد چون عید غدیر روزی ندارد از ایام هفته بلکه هیجدهم ذی الحجه است در هر روزی که واقع شود یا آن که چون روز غدیر در زمان آن حضرت در جمعه بود شرف جمعه را نیز دارد و بهترین عیدهای شماسه حتی عید اضحی و فطر چنانکه گذشت و بحسب ظاهر شامل عید غدیر هست و لیکن مخصص است به اخبار بسیار و ممکن است که از حیثیت نماز جمعه بهتر باشد و غدیر از حیثیت صوم بهتر باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۰

بتحقیق که حق سبحانه و تعالی شما را امر کرده است در قرآن مجید بانکه سعی کنید در این روز بذکر الهی که نماز جمعه یا خطبه نماز یا هر دو و امر به سعی لازم دارد و جوب آن چه سعی در آن می کنند یا آن که امر به سعی امر به ایقاع جمعه است بر ابلغ تاکید سپس باید که رغبت شما عظیم باشد در آن و باید که نیت شما خالص باشد که غرض

شما از نماز جمعه محض رضای الهی باشد، یا آن که شما را امر کرده اند که سعی نمایید در تذکر و پند پذیرفتن مواعظ خطبه چون در آیات و اخبار ذکر را بر موعظه بیشتر استعمال می کنند به قرینه آن که نماز را بعد از این می فرمایند، و چون در امامت نماز جمعه غالباً شیاطین دست می یابند که آدمی را از قصد قربت می اندازند و هم چنین مامومان را چنانکه مشاهده است امر به اخلاص فرموده اند و در این روز تضرع و زاری بسیار کنید و دعا بسیار کنید و سؤال رحمت و مغفرت گناهان را بسیار کنید به درستی که حق سبحانه و تعالی مستجاب می کند در این روز دعای هر مؤمنی را یا دعای هر کسرا که او را بخواند، و بجهنم در می آورد هر کرا عصیان او کند از عبادت او که دعا باشد چنانکه فرموده است که دعا کنید مرا مستجاب گردانم دعای شما را به درستی که کسانی که تکبر می کنند از عبادت که دعاست عن قریب داخل جهنم می شوند به خواری و زاری، و در این روز ساعتی هست با برکت که هر بنده که خداوند خود را در آن ساعت طلب کند از چیزی البته عطا می کند آن را یا او را پس بیان ذکر فرمودند که نماز جمعه واجبست بر هر مؤمنی و تخصیص به مؤمنان از جهت انتفاع ایشان است و اگر نه بر همه کس واجب است حتی بر کفار اگر چه از ایشان صحیح نیست بلکه از غیر اثنا عشری صحیح نیست و لیکن قدرت دارند بر آن که کفر را زایل گردانند بانکه

ایمان آورند مثل محدث، پس بر همه کس واجب است مگر بر نه کس که آن صبی و مجنون است که مکلف نیستند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۱

صبی را تمرین می کنند بر نماز جمعه مثل سایر عبادات و بر مجنون واجب نیست و صحیح نیست مگر آن که جنون دوری داشته باشد و در وقت نماز عاقل باشد بر او نیز واجب خواهد بود چون در این وقت مجنون نیست و بر باقی هر گاه حاضر شوند واجبست و الا بنده بی اذن آقا و با اذن واجب می شود، و در زن خلافتست که اگر واقع سازد صحیح است یا نه.

و در صحیح از اسماعیل بن همام منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه زن در مسجد با امام نماز کند دو رکعت که نماز جمعه باشد نمازش ناقص است و اگر نماز ظهر را در مسجد به جا آورد نماز او ناقص است باید که نماز ظهر را در خانه به جا آورد که آن افضل است و ظاهر حدیث آنست که از او صحیح است و بر باقی واجب تخیر است چنانکه گذشت پس بر غیر این جماعت واجب عینی خواهد بود تا استثنا صحیح باشد و کسی که بر سر دو فرسخ باشد یعنی آن طرف دو فرسخ باشد و اگر چه فرض نمی توان کرد که جائی باشد که از دو فرسخ هیچ زیاد و کم نباشد با آن که حقیقت فرسخ نیز ظاهر نیست چنانکه در باب سفر خواهد آمد حق سبحانه و تعالی بیامرزد گناهان ما را و گناهان شما را آن چه کرده ایم در پیشتر از

عمرهای ما و نگاهدارد ما و شما را از ارتکاب گناهان در بقیه عمر که مانده است به درستی که بهترین حکایات و بهترین نصایح و مواعظ از روی فصاحت و بلاغت کتاب حق سبحانه و تعالی است، پناه می برم بجناب اقدس خداوند عالمیان از شرط شیطان رانده شده از رحمت‌های الهی یا از درجات بهشت یا آن که او را سنگ باران کردند ملائکه در وقتی که او را به زمین فرستادند به درستی که اوست که گشاینده ابواب خیراتست یا فتح دهنده است مؤمنان را بر غلبه بر شیطان و در مصباح ان الله هو السميع العليم است یعنی به درستی که خداوند عالمیان اوست اجابت کننده دعا‌های

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۲

مؤمنان و اوست دانا ضمائر همه را و بعد از آن بسم الله را می خواند و سوره حمد را می خواند و بعد از حمد سوره توحید را می خواند یا آن که مراد آنست که بعد از حمد خطبه سوره می خواند و در مصباح نیست بعد الحمد و ظاهرا سهو نساخ است چون در هیچ خطبه تا غایت ندیده ام و یکی از این سوره ها را می خواندند و آن چه بیشتر بر آن مداومت می نمودند سوره توحید بود پس آن حضرت می نشستند اندکی و بر می خواستند و خطبه دویم را می خواندند.

(«الحمد لله نحمده و نستعینه و نؤمن به و نتوكل عليه و نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده و رسوله صلوات الله و سلامه عليه و آله و مغفرته و رضوانه اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و نبیک صلاه نامیه زاکیه ترفع بها

درجته و تبین بها فضله و صلّ علی محمّد و آل محمّد و بارک علی محمّد و آل محمّد كما صلّیت و بارکت و ترخمت علی ابراهیم و آل ابراهیم أنّک حمید مجید اللّهمّ عذب کفره اهل الكتاب الّذین یصدّون عن سیلک و یجحدون آیاتک و یکذبون رسلک اللّهمّ خالف بین کلمتهم و الق الرّعب فی قلوبهم و انزل علیهم رجزک و نقمتک و بأسک الّذی لا ترده عن القوم المجرمین اللّهمّ انصر جیوش المسلمین و سراياهم و مرابطیهم فی مشارق الارض و مغاربها أنّک علی کلّ شیء قدير اللّهمّ اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات اللّهمّ اجعل التقوی زادهم و الايمان و الحکمه فی قلوبهم و أوزعهم ان یشکروا نعمتک الّتی أنعمت علیهم و ان یوفوا بعهدک الّذی عاهدتهم علیه اله الحقّ و خالق الخلق اللّهمّ اغفر لمن توفّی من المؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات و لمن هو لا حق بهم من بعدهم منهم أنّک أنت العزیز الحکیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۳

انّ الله یامر بالعدل و الاحسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء و المنکر و البغی یعظکم لعلکم تذكرون اذکروا الله یدکرکم فانه ذاکر لمن ذکره و اسألوا الله من رحمته و فضله فانه لا یخیب علیه داع دعاه ربّنا آتینا فی الدنیا حسینة و فی الآخره حسینة و قنا عذاب النار) و جمیع محامد و ثناها مخصوص ذات مقدس خداوند عالمیانست ما با همگی خلایق او را حمد می کنیم و استعانت و یاری از او می خواهیم در همه کارها خصوصا در حمد و ثنا، و ایمان به او داریم و ایمان خود را آنا فآنا در

زیادتی داریم و توکل بر او می کنیم در جمیع امور و گواهی می دهیم که بجز او خداوندی نیست و یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی نیست در خداوندی، و گواهی می دهیم که محمد بنده خاص اوست و کسی مثل او به شرایط بندگی عمل نکرده است و فرستاده اوست بجمیع خلایق از جن و انس، رحمت‌های الهی و سلامتی الهی و مغفرت و خوشنودی الهی بر او و بر آل او باد که حضرت فاطمه زهرا است با ائمه معصومین، خداوندا صلوات فرست بر محمد که بنده تست و رسول تست و پیغمبر رفیع القدر تست صلواتی که در زیادتی باشد و در نهایت خوبی باشد که به سبب این صلوات درجه او را عالی گردانی و افضلیت او را بر عالمیان ظاهر سازی، و صلوات فرست بر او و بر آل او و برکت فرست بر او بر آل او چنانکه صلوات فرستاده و برکت کرده و رحم کرده بر ابراهیم و آل ابراهیم که جمیع پیغمبران فرزندان اویند حتی پیغمبر ما و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین به درستی که توئی که محمودی و همه عالمیان بحمد تو مشغولند یا حامدی ذات مقدس خود را و توئی که بزرگواری و عظمت مخصوص تست، خداوندا معذب ساز کافران اهل کتاب را که قرآن بر ایشان فرستادی و انکار آن کردند که سردار ایشان ابو بکر و عمر و عثمانند و هر که متابعت ایشان کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۴

است، و باین عبارت از روی تقیه فرموده اند تا خواص بفهمند آن چه مطلوبست و عوام گمان کنند که یهود و

نصاری مرادند آن جماعتی که مردمان را از راه تو باز می دارند چون اصحاب جمل و صفین و خوارج، انکار می کنند آیات ترا که در شأن ائمه اهل بیت فرستاده و تکذیب می کنند پیغمبران ترا چون همه پیغمبران امر کرده اند به متابعت اهل بیت آن حضرت چنانکه خواهد آمد در صوم مباحله، خداوندا مخالفت انداز میان اجتماع ایشان که جمعیت ایشان مبدل شود به تفرقه، و خوف را در دلهای ایشان انداز، و بفرست بر ایشان عذاب خود را و غضب خود را و بلای خود را آن عذابی را که رد نمی کنی از قومی که فاسقاند، خداوندا یاوری ده لشکریهای مسلمانان را که لشکر آن حضرت بودند در آن زمان و چرخچیهای لشکر مسلمانان را که مقدمه الجیش اند، و مرابطان ایشان را که حافظان و نگاه به آنان سرحدهایند در شهرهای مشرق زمین و مغرب زمین به درستی که تو بر همه چیز قادری خداوندا بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را که صالحانند و مردان مسلمانان و زنان مسلمه را که در مرتبه مؤمنان نیستند در صلاح و تقوی خداوندا تقوی توشه ایشان گردان و ایمان و علوم را در دلهای ایشان در آور چنانکه سابقا گذشت که علوم وهیبه مسمی است به حکمت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر کس را حق سبحانه و تعالی حکمت کرامت کرد به او عطا کرده است خیر، بسیار خداوندا ملهم ساز و توفیق ده ایشان را که شکر کنند نعمتهای ترا که انعام کرده بر ایشان و توفیق ده ایشان را که وفا کنند بعهد و پیمانی که در میثاق با ایشان

کرده بانکه متابعت اهل بیت پیغمبر تو کنند ای خداوند حق و ای آفریننده خلاق، خداوندا بیامرز کسانی را که مرده اند از مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان مسلم و زنان مسلمه و بیامرز کسانی را که ملحق شوند به ایشان از مؤمنان و مسلمانان به درستی که تو خداوند عزیز و قهار و حکیم نیکو کرداری

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۵

به درستی که خدای تعالی امر می کند به عدالت و احسان و به عطای خویشان یا به دادن حقوق خویشان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، و نهی می فرماید از اعمال قبیحه و بدیها و فساد یا از ثلثه چنانکه در اخبار اهل بیت وارد است، پند می دهد شما را خداوند شما شاید که متذکر شوید یاد کنید خداوند خود را تا آن که او یاد کند شما را بفضل و رحمت به درستی که او یاد کننده است کسانی را که خداوند خود را یاد کنند به عبادت و طاعت و ترک معاصی، و بطلبید از خدا رحمت او را و فضل او را به درستی که حق سبحانه و تعالی ناامید نمی کند هیچ کسرا که او را بخوانند، پروردگارا ما را عطا کن در دنیا خوبی و در آخرت خوبی را و نگاهدار ما را از عذاب جهنم.

(«و قال ابو عبد الله صلوات الله عليه قدّم الخطبه على الصّیّلاه عثمان لانه كان اذا صلّى لم يقف الناس على خطبته و تفرّقوا و قالوا ما نضع بمواعظه و هو لا يتعظ بها و قد احدث فلما رای ذلك قدّم الخطبتين على الصّیّلاه») و از آن حضرت صلوات الله عليه که

منقولست که اول کسی که خطبه را مقدم داشت بر نماز عثمان بود، و در بعضی از نسخ است علی الصلاه يوم الجمعة عثمان، و در بعضی از نسخ به جای آن يوم العيد است و هر دو زیادتی از نساخت زیرا که چون عثمان نماز می کرد مردمان نمی ایستادند که خطبه او را گوش کنند و متفرق می شدند و می گفتند که موعظه او چه نفع می کند به او حال آن که خود بعلم خود عمل نمی کند، و بدعتها کرد آن چه کرد یعنی بدعت بسیار کرد پس چون عثمان دید که مردمان نمی ایستند به خطبه مقدم داشت خطبه را بر نماز که مردمان علاج نداشته باشند از شنیدن.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است از احدهما صلوات الله علیهما در نماز عیدین که حضرت فرمودند که نماز در عید رمضان و عید قربان پیش از

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۶

خطبه است، و تکبیر بعد از قرائت است هفت تکبیر در رکعت اول است و پنج تکبیر در رکعت دوم است و اول کسی که خطبه را مقدم داشت عثمان بود چون بدعتها کرد از نماز که فارغ می شد مردمان می رفتند و به خطبه او نمی نشستند خطبه را مقدم داشت و مردمان علاجی نداشتند از جهه نماز می نشستند.

و در حدیث صحیح از معاویه منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت از نماز عیدین و حضرت کیفیت نماز عیدین را بیان فرمودند بعد از آن فرمودند که خطبه بعد از نماز است و عثمان پیش از نماز مقّرر ساخت، و چون این الفاظ اطلاق یا عمومی دارد صدوق توهم کرده که در نماز جمعه نیز

تقدیمش بدعت عثمانیست و به توهم آن که خطبه بدل از دو رکعت آخر است پس می باید که بعد از نماز باشد با آن که احادیث متواتره وارد شده است در آن که پیش از نماز است.

مثل حدیث صحیح از ابان از ابو مریم که گفت سؤال کردم از خطبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آیا پیش از نماز بود یا بعد از نماز حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله اول خطبه می خواندند و دیگر نماز می کردند، و گذشت در صحیحہ عبد الله بن سنان و صحیحہ عمر بن یزید و صحیحہ محمد بن مسلم و ایضا صحیحہ محمد و موثقہ سماعه و غیر آن از اخبار که همه دالند بر آن که خطبه مقدم است بر نماز و اگر نه تصریح او بود باین مذهب در کتاب علل و عیون می توانست این عبارت را حمل کردن بر نماز عیدین چون مطلق است هر چند در این باب ذکر کرده بود چون بسیار از این باب کارها کرده است و لیکن در علل فضل بن شاذان از حضرت امام رضوا صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر کسی گوید که چرا نماز جمعه هر گاه با امام باشد دو رکعت است و هر گاه بی امام باشد چهار رکعت است در

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۷

جواب می گوئیم از جهه چند چیز.

یکی آن که نماز جمعه از راه دور می آیند تا دو فرسخ حق سبحانه و تعالی سبک گردانید تا تدارک آن تعب بشود.

دویم آن که امام ایشان را باز می دارد که خطبه بشنوند و ایشان در حال شنیدن

خطبه انتظار نماز می کشند و کسی که انتظار نماز می کشد در حکم نماز کننده است.

سیم آن که نماز با امام تمامتر است و کامل تر است چون عالم و فاضل و عادل است.

چهارم آن که روز جمعه عید است و نماز عید دو رکعت است و خطبه به منزله دو رکعت است، پس اگر گویند که چرا خطبه را مقرر ساختند جواب می گوئیم که زیرا که چون در روز جمعه همه کس حاضر می شوند وسیله ایست که امیر و در عیون بدل از امیر امام است موعظه ایشان بگویند و ترغیب ایشان کند به طاعت و بترساند ایشان را از معصیت و ایشان را مطلع سازد بر آن چه مصلحت ایشانست در دین و دنیای ایشان و ایشان را خبر دهد به اخباری که به امام می رسد از اطراف از چیزهایی که نافع باشد تا سبب سرور ایشان شود یا مضرت داشته باشد تا سبب دفع آن شوند از آمدن لشکرها و در علل این زیادتی هست که در عیون نیست و ظاهرا از جهت اشتباه انداخته باشند و عبارت اینست که و لا یكون الصّائر فی الصلاه منفصلا و لیس بفاعل غیره مَمَّنْ یَوْمَ النَّاسِ فِی غَیْرِ یَوْمِ الْجُمُعَةِ» و ظاهرا مراد این باشد که هر گاه از آفاق خبر رسیده باشد که جمعی از کفار بر سر مسلمانان می آیند جمعی که به نماز آمده باشند متوجه جهاد شوند و این معانی موجود نیست در ائمه غیر روز جمعه بنا بر این خطبه در روز جمعه مقرر شد، و اگر گویند که چرا دو خطبه مقرر شد در جواب می گوئیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۸

که تا آن

که یکی حمد و ثنا و تقدیس حق سبحانه و تعالی باشد و دیگری از جهه کارها و موعظه و تخویف و تعلیم اوامر باشد و از جهه تهیه نمودن چیزی چند که خوبست مثل اسلام پادشاهان اطراف و فرستادن مال و خراج و رسول، یابد است مثل آمدن لشکر کفار بر سر مسلمانان و بیرون رفتن از جهه جهاد ایشان، و ظاهر این حدیث آنست که امام زمان صلوات الله علیه نماز جمعه می کند و شکی نیست در آن که در زمانی که امام باشد در محلی که امام باشد او امامت می کند و دیگری در آن محل نمی کند و در این دغدغه نیست چنانکه در حدیث نیز وارد شده است نزاع در حال غیبت است با آن که شک نیست که نایب امام نیز می کند.

پس اگر گویند که چرا خطبه را در نماز جمعه پیش از نماز می خوانند و در عیدین بعد از نماز در جواب می گوئیم که چون نماز جمعه بسیار است و در سالی زیاده بر پنجاه است و بسیار واقع می شود و مردمان محظوظ نیستند غالباً و چون نماز کردند نمی ایستند بیشتر مقرر شد تا علاجی نداشته باشند و بشنوند و اما نماز عید در سالی دو مرتبه واقع می شود و اجتماع مردمان در آن بیشتر از جمعه است و رغبت مردمان به خطبه بیشتر است اگر جمعی بروند اکثر می مانند و بسیار واقع نمی شود مثل نماز جمعه که ملامل حاصل می شود ایشان را و نایستند، بعد از آن که صدوق در علل و عیون این را ذکر کرده است گفته است که چنین می گوید مصنف این کتاب که این

حدیث چنین است و خطبه در جمعه و عیدین بعد از نماز است زیرا که بمنزله دو رکعت آخر است و اول کسی که دو خطبه را مقدم داشت عثمان بود چون در بدعتها کرد آن چه کرد یعنی بدعت بسیار کرد مردمان به خطبه نمی نشستند و می گفتند که چه نفع می کند نصایح او و حال آن که خود این قسم کارهای قبیح می کند دو خطبه را مقدم داشت تا مردمان از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۸۹

انتظار نماز بایستند و متفرق نشوند، پس از اینها ظاهر شد که سبب توهم صدوق اطلاق لفظ است و قیاس خطبه و غافل شده است از عبارات روایات صحیحه با آن که هر بدعتی که ائمه جور عامه کرده اند همه را ذکر کرده اند و در هیچ کتابی از کتب عامه و خاصه نیست که این بدعت را ذکر کرده باشد بلکه متواتر است که حضرت سید الانبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم اول خطبه می خواندند و بعد از آن نماز می کردند در جمعه و در عید بر عکس.

و در صحیح بخاری احادیث بسیار روایت کرده است که در زمان رسول خدا و زمان ابو بکر و عمر و بعضی از زمان عثمان خطبه عید بعد از نماز بود و بعد از آن پیش از نماز کردند و بنی امیه چنین می کردند حاصل آن که جمیع بدعتهای خود را خود نقل کرده اند و علمای ایشان توجیه کرده اند که اجتهاد کرده اند با آن که در کتب اصول خود ذکر کرده اند که اجتهاد یا نص معقول نیست، و بدعتهای عثمان را طبری ذکر کرده است که از صحابه استفتا نمودند که

هر گاه شخصی مصحفها را بسوزاند، و ابو ذر را از مدینه مشرفه اخراج نماید و عبد الله بن مسعود را از جبهه گرفتن قرآن او و ممانعت او آن مقدار بزند که فتق کند و قرآنش را بگیرد و بسوزد، و هر گاه کسی بیت المال مسلمانان را همه متصرف شود و به ایشان ندهد و صرف خود نماید، و سایر بدعتها را شمرده است آیا فاعل این بدعتها واجب القتل هست همه فتوی دادند که بلی و او را کشتند و دفن نکردند و در مقبره یهودان انداختند تا آن که سکان او را خوردند، و از مروان بن حکم نقل کرده اند که او گفت من در شب چهاردهم او را دزدیدم و دفن کردم، و مولانا علی قوشچی ذکر کرده است که این طعن صحابه است که با او چنین کرده اند نه طعن او با آن که اکثر ایشان اجماع اهل مدینه را حجت می دانند و سید مرتضی در مباحثات با عامه ذکر کرده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۹۰

امامت عثمان با امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع نمی شود زیرا که اگر عثمان مسلمان بود البته علی صلوات الله علیه در زمان خلافت در آن سه روز او دفن می نمود و اگر مسلمان بود و علی دفن نکرد او را چون علی را امام می دانید؟ و جواب ایشان اینست که هر گاه عمر حکم بر نقیض صریح قرآن کند در جاهای بسیار و امام تواند بود عثمان چرا نتواند بود.

(«و سالت شیخنا محمد بن الحسن بن الولید رضی الله عنه عما يستعمله العامه من التهلل و التکبیر علی اثر

الجمعه ما هو فقال رويت أنّ بنی امیّه كانوا یلعنون امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد صلاه الجمعه ثلاث مرّات فلما ولی عمر بن عبد العزیز نهی عن ذلك و قال للنّاس التّهلیل و التّکبیر بعد الصّلاه افضل» و سؤال کردم از استادام ابن ولید از آن چه می کنند سنیان از تهلیل و تکبیر بعد از نماز جمعه سبیش چیست گفت روایتی بمن رسیده است که بنی امیّه لعنهم الله از زمان معاویه (علیه اشدّ اللعنه و) العذاب لعن می کردند حضرت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه سه مرتبه بعد از نماز جمعه پس چون زمان پادشاهی عمر بن عبد العزیز شد گفت دیگر لعنت نکنند و گفت لا اله الا الله و الله اکبر افضل است از لعنت و عمر بن عبد العزیز سب آن حضرت را بر طرف نمود و فدک را به اولاد حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما باز داد و کارهای خوب بسیار کرد و لیکن سنی بود و اعتقاد به امامت ثلثه داشت و غضب حق حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه کرده بود بنا بر این منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه در روز وفات عمر بن عبد العزیز که عالمیان بر او می گریستند آن حضرت فرمودند که شخصی فوت شده است امروز که اهل زمین بر او رحمت می کنند و می گریند و اهل آسمان بر او لعنت می کنند، و از بنی امیّه معاویه بن یزید بد نیست و امید مغفرت نسبت به او

لوامع صاحبقرانی، ج ۴، ص: ۵۹۱

هست و او اگر چه شیعه بود و لیکن ممکن بود که پادشاهی را تسلیم سید الساجدین صلوات الله

علیه کند از روی جهالت نکرد و مشهور آنست که مروان او را خفه کرد.

ای منصف نظر کن از روی انصاف در اعمال و اعتقادات سنیان خود در صحاح خود خصوصا بخاری بطرق متکثره روایت کرده اند که علی خیر البریه و بهترین جمیع خلائق است، و معاویه که زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده است که ولد الزنا بود و چندین هزار از اصحاب حضرت سید المرسلین را شهید کرد به سبب محبت ایشان علی بن ابی طالب را و خارجی بود و بر امام زمان به اعتقاد ایشان خروج کرد، و در اخبار بسیار ذکر کرده اند در صحاح خود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به عمار بن یاسر گفتند که ای عمار عن قریب است که گروه باغیه که بر امام زمان خروج کرده باشند ترا بکشند و در جنگ صفین شهید شد توقف دارند در لعن او، و مولانا سعد الدین ذکر کرده است که توقف در لعن او از جهه آنست که تعدی نکند بأعلی پس أعلی چون بنای ظلم و ستم را ابو بکر و عمر کردند و احادیث متواتره وارد شده است که هر ستمی که بر اهل بیت رسول خدا شد و خواهد شد همه در گردن هر دوست.

اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ أَرْبَعُ صَلَوَاتٍ يَصَلِّيَهَا الرَّجُلُ فِي كُلِّ سَاعَةٍ صَلَاةُ فَاتَتَكَ فَمَتَى ذَكَرْتَهَا أَدَيْتَهَا وَ صَلَاةُ رَكَعَتِي طَوَافِ الْفَرِيضَةِ وَ صَلَاةُ الْكُسُوفِ وَ الصَّلَاةُ عَلَى الْمَيِّتِ هَذِهِ يَصَلِّيَهُنَّ الرَّجُلُ فِي السَّاعَاتِ كُلِّهَا» (به اسانید صحیحہ منقولست از زرارہ کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ چہار نماز است کہ آدمی در ہر ساعتی کہ خواہد می کند یعنی در آن پنج ساعت نیز می تواند کرد و کراہت ندارد).

یکی - نمازیست کہ از توفوت شدہ باشد ہر وقت کہ بہ خاطر رسیدن آن را بہ جا می آوری.

دویم - دو رکعت نماز طواف واجبست و تخصیص بواجب از آن جهت است کہ در سنت سنیان مضایقہ دارند اگر آدمی ملاحظہ تقیہ کند بہتر است.

سیم - نماز گرفتن آفتاب و ماہ و زلزله و اخاویف است در آن وقت کہ این امور واقع شود آن نماز را می باید کرد.

چہارم - نماز بر میت است و مطلوب در آن تعجیل است این نمازها را در ہر وقتی و ساعتی می توان کرد.

و در حدیث صحیح از ابن عمار منقولست کہ گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ شنیدم کہ فرمودند کہ پنج نماز است کہ در هیچ حالی ترک آنها نمی توان کرد، یکی نماز طواف خانہ است، و یکی نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵

احرامست، دیگر نماز کسوفست، دیگر نمازی را فراموش کردہ باشی ہر گاہ بہ خاطر رسیدن آن نماز را خواهی کرد، دیگر نماز جنازہ است چون نماز واجب را در ہمہ اوقات می توان کرد و نافلہ کہ سبب داشتہ باشد مثل نماز طواف و نماز احرام و نماز زیارت و امثال اینها ذات سببند

از آن جهت بی دغدغه کراهت ندارد ایقاع اینها در هیچ وقتی، و قریب باین است کالصحیح ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه و در خصوص هر یک نیز اخبار صحیحه و حسنه و موثقه و قویه وارد شده است چنانکه گذشت و خواهد آمد.

و در صحیح ابن ابی یعفور منقولست که گفت از آن حضرت (ص) شنیدم که فرمودند که نماز روز را قضا می توان کرد در هر ساعتی از شب و روز.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از قضا پیش از طلوع شمس و بعد از عصر حضرت فرمودند که بلی قضا کن که این قضا کردن در این اوقات از جمله اسرار مخزونه است نزد آل محمد صلوات الله علیهم چون عامه فرق نفهمیده اند میان واجب و سنت و ذی سبب و غیر آن و حال آن که یک فرد کراهت دارد که نافله غیر ذی سبب است و در باب قضاء نوافل نیز خواهد آمد.

باب الصلاة فی السفر

[آیات قصر نماز]

(روی عن زراره و محمد بن مسلم أنّهما قالَا قلنا لأبى جعفر صلوات الله علیهما ما تقول فی الصلاه فی السفر کیف هی و کم هی فقال ان الله عزّ و جلّ يقول «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ» فصار التقصیر فی السفر واجبا کوجوب التمام فی الحضر قالَا قلنا له انما قال الله عزّ و جلّ «فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ» و لم یقل افعلوا فکیف أوجب ذلك كما أوجب التمام فی الحضر فقال صلوات الله علیه او لیس قد قال الله عزّ و جلّ فی الصفا و المروه «فَمَنْ»

حَيَّجَ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا» الا ترون ان الطواف بهما واجب مفروض لأن الله عز و جل ذكره في كتابه و صنعته نبيه صلى الله عليه و آله و كذلك التقصير في السفر شيء صنعته النبي صلى الله عليه و آله و ذكره الله تعالى ذكره في كتابه قالوا قلنا فمن صلى في السفر اربعا أ يعيد ام لا قال ان كان قد قرئت عليه آية التقصير و فسرت له فصلي اربعا اعاد و ان لم يكن قرئت عليه و لم يعلمها فلا اعاده عليه) اين بابي است در بيان نماز سفر به اسانيد صحيحه و كالصحيح منقول است از زراره و محمد كه گفتند عرض نموديم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه چه مي فرماييد در نماز سفر و چگونه است يعني قصر واجبست يا جايز و چند ركعت است كه مي بايد كرد و چند ركعت ساقط است

لوامع صاحبقراني، ج ۵، ص: ۷

حضرت فرمودند كه حق سبحانه و تعالى در قرآن مجيد مي فرمايد كه هر گاه سفر كنيد در زمين و روانه شويد در آن پس بر شما حرجي نيست كه قصر كنيد نماز را پس قصر در نماز واجب شد هم چنان كه در حضر واجبست تمام كردن نماز، ايشان گفتند كه به آن حضرت عرض نموديم كه حق سبحانه و تعالى فرمود كه بر شما حرجي نيست نفرمود كه قصر كنيد بلفظ امر كه دلالت كند بر وجوب پس چگونه واجب باشد قصر در سفر مانند تمام كردن در حضر؟ حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه نه حق سبحانه و تعالى در سعي ميانه صفا و

مروه فرموده است که هر که حج یا عمره کند حرجی نیست که سعی کند میان صفا و مروه نمی بینی که سعی میان صفا و مروه واجبست چون حق سبحانه و تعالی فرمود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در بیان آیه سعی را بعنوان وجوب بفعل آوردند هم چنین تقصیر در سفر را باین عبارت فرمود و آن حضرت قصر کردند.

و عامه و خاصه روایت کرده اند که صحابه عرض نمودند که یا رسول الله چگونه قصر کنیم و حال آن که ایمن شده ایم و حق سبحانه و تعالی فرموده است که حرجی نیست که قصر کنید اگر خوف داشته باشید حضرت فرمودند که تصدقیست که حق سبحانه و تعالی بر شما کرده است قبول کنید تصدق الهی را، و غرض حضرت آنست که آیه منافات با وجوب ندارد وجوب از قول نبی صلی علیه و آله ظاهر شد در بیان مراد الهی، و باین عنوان ذکر کردن از آن جهت بود که چون در خاطر صحابه جا کرده بود که چهار رکعت واجبست و دو رکعت که کم می شود نماز ایشان ناقص می شود حق سبحانه و تعالی فرمودند که ناقص نمی شود بلکه تمامتر می شود چون نکرده را قبول فرموده است و در کرده ممکن است که مقبول نباشد از جهت وجوه فساد و هم چنین در صفا و مروه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸

به اعتبار إساف و نایله که بر صفا و مروه گذاشته بودند، و جمعی سعی نکرده بودند که این دو بت را در عمره قضا بعد از سه روز به جای خود گذاشتند بعد از آن که از جهت

آن حضرت برداشته بودند حق سبحانه و تعالی فرمود که بر شما حرجی نیست در سعی هر چند آن بتان در آنجا باشند، پس زراره و محمد بن مسلم گفتند که عرض نمودیم به آن حضرت صلوات الله علیه که اگر کسی در سفر چهار رکعت کند نماز مقصوره را آیا نماز را اعاده می کند یا نه حضرت فرمودند که اگر آیه تقصیر را بر او خوانده اند و علم بوجوب تقصیر به هم رسانیده است از تفسیر مذکور و چهار رکعت کرده باشد اعاده می کند، و اگر بر او نخوانده اند و نمی داند بر او اعاده نیست.

حاصل آن که در این مسأله جاهل معذور است، و همین عبارت را شیخ در صحیح از زراره و محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است و احادیث صحیحه در کتاب صوم در این باب خواهد آمد که جاهل معذور است در تمام کردن و روزه گرفتن.

[نماز مسافر دو رکعتی است]

(«و الصَّلوات کُلُّها فی السَّفَر الفریضه رکعتان کُلَّ صلاه إِلَّا المغرب فأنَّها ثلث لیس فیها تقصیر ترکها رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي السَّفَر وَ الْحَضْر ثلث رکعات») و هر نماز واجبی در سفر دو رکعت است مگر نماز شام که سه رکعت است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن را بحال خود گذاشت در سفر و حضر که سه رکعت باشد و بر این مضمون احادیث متواتره وارد است و اجماع مسلمانان است بلکه ضروریست از دین اسلام مگر در آن که نزد شیعه قصر عظیمه است و نزد عامه رخصت است، و در بخاری در چند حدیث هست که تمام

در سفر از بدعت‌های عثمانست.

[نماز شکسته سنت پیامبر]

(«و قد سافر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله إِلَى ذِي خَشْبٍ وَ هِيَ مَسِيرَةٌ يَوْمَ مِنَ الْمَدِينَةِ يَكُونُ إِلَيْهَا بَرِيدَانِ أَرْبَعَةَ وَ عَشْرُونَ مِيلاً فَقَصَّيرٌ وَ أَفْطَرُ فَصَارَتْ سَنَةً») وَ بَتَحْقِيقِ كَيْفِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بِذِي خَشْبٍ بِضَمِّ خَا وَ شَيْنِ مَعْجَمَتَيْنِ وَ أَنَّ يَوْمَ يَكُونُ رُوحَهُ مِنْ مَدِينَةِ مَشْرُفَةً كَيْفَ مِنْ مَدِينَةِ مَشْرُفَةً تَأْتِيهِ دُونَ بَرِيدِ أَسْتِ كَيْفِ بِيَسْتِ وَ چَهَارِ مِيلِ بَاشَدِ كَيْفِ هَشْتِ فَرَسَخِ بَاشَدِ بَسْ حَضْرَتِ تَقْصِيرِ كَرْدَنْدِ نَمَازِ رَا وَ رُوزَه رَا أَفْطَارِ نَمُودَنْدِ بَسِ سَنْتِ شَدِ قَصْرِ دَرِ سَفَرِ دَرِ صَلاهِ وَ صَوْمِ دَرِ هَشْتِ فَرَسَخِ.

وَ دَرِ صَحِيحِ إِذَا أَبُو بَصِيرٍ مَنقُولَسْتِ كَيْفِ كَرْدَنْدِ بَسِ حَضْرَتِ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللهُ عَلَيْهِ عَرَضِ نَمُودَمِ كَيْفِ دَرِ چَهْ مَقْدَارِ رَاهِ قَصْرِ مِي كَنْدِ مَسَافِرِ حَضْرَتِ فَرَمُودَنْدِ كَيْفِ يَوْمَ رَاهِ يَا دُونَ بَرِيدِ بَسِ دَرَسْتِي كَيْفِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله بِذِي خَشْبٍ فَرَمُودَنْدِ وَ قَصْرِ نَمُودَنْدِ كَرْدَنْدِ كَيْفِ ذِي خَشْبٍ چَهْ مَقْدَارِ رَاهِ بُوْدِ حَضْرَتِ فَرَمُودَنْدِ كَيْفِ دُونَ بَرِيدِ بُوْدِ هَشْتِ فَرَسَخِ، وَ ظَاهِرًا صَدُوقِ مَضْمُونِ إِذَا هَذِهِ حَدِيثِ رَا ذَكَرَ كَرْدَهْ أَسْتِ.

[افطار در سفر واجب است]

(«و قد سمى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قوما صاموا حين افطر العصاه قال فهم العصاه إلى يوم القيمة و أنا لنعرف ابنائهم و ابناء ابنائهم إلى يومنا هذا») وَ بَسَنْدِ كَالصَّحِيحِ مَنقُولَسْتِ إِذَا زَرَارَهْ وَ بِنَا بَرِ إِذَا صَحِيحِ أَسْتِ چُونِ سَنْدِ صَدُوقِ بَسِ زَرَارَهْ صَحِيحِ أَسْتِ چُونِ ظَاهِرِ أَنَسْتِ كَيْفِ إِذَا كِتَابِ زَرَارَهْ بَرْدَاشْتَهْ بَاشَدِ كَيْفِ كَرْدَنْدِ حَضْرَتِ إِمَامِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ صَلَوَاتِ اللهُ عَلَيْهِ فَرَمُودَنْدِ كَيْفِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

علیه و آله در وقتی که افطار فرمودند و تقصیر کردند در سفر جمعی روزه گرفتند حضرت آن جماعت را فرمود که عاصیانند حضرت فرمودند که آن جماعت و اولاد ایشان عاصیانند تا روز قیامت و به درستی که ما می شناسیم فرزندان ایشان و فرزندان فرزندان ایشان را تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰

این وقت، و همه عاصیانند در اصول دین و توفیق راه حق نیافتند و تابع اشقیانند.

و در صحیح از عیص منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود افطار کند، و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در ماه رمضان از مدینه مشرفه متوجه مکه معظمه شدند با مردمان و با ایشان پیادگان نیز بودند پس چون آن حضرت بکراع غمیم رسیدند در میان ظهر و عصر قدحی از آب طلبیدند و آشامیدند و افطار فرمودند و اکثر مردمان با آن حضرت افطار نمودند و جمعی بر روزه ماندند حضرت فرمودند که این جماعت عاصیانند زیرا که می بایست که هر چه آن حضرت بفرماید بان عمل کنند در هر بابی.

و در صحیح از آن حضرت منقولست صلوات الله علیه که حضرت سید انبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی تصدق نمود بر بیماران و مسافران امت من بانکه نماز را قصر کنند و روزه را افطار کنند آیا شما را خوش می آید که تصدقی بکنید و آن صدقه را به شما پس دهند هر گاه شما را خوش نیاید چون [یعنی چگونه] اکرم الاکرمین را خوش آید.

و در صحیح از صفوان از حضرت

ابی الحسن امام رضا صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که در ماه رمضان بسفر رود و روزه بگیرد حضرت فرمودند که صوم در سفر خوب نیست و هر عبادتی که خوب نباشد حرامست. و اکثر این اخبار بلکه همه در صحاح سنّیان موجود است با اخبار دیگر از این باب.

[زمانی که سفر شروع می شود]

(«و سال محمّد بن مسلم ابا عبد الله صلوات الله علیه فقال له الرجل يريد السّيف متى يقصّر قال اذا توارى من البيوت قال قلت الرجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱

یرید السّفر فیخرج حین تزول الشّمس فقال اذا خرجت فصلّ رکعتین») به اسانید صحیحہ منقولست از محمد بن مسلم و از علماء که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی بسفر رود کی نماز و روزه را قصر می کند حضرت فرمودند که هر گاه آن شخص پنهان شود از خانها یعنی از اهل خانها که او را نه بینند.

و اکثر علما چنین فهمیده اند که خانها از این کس پنهان شود که دیوارهای آنها را تمیز نتواند کرد.

محمد بن مسلم گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی اراده سفر داشته باشد و بعد از زوال بیرون رود چه کند حضرت فرمودند که هر گاه بیرون روی خواه پیش از ظهر و خواه بعد از ظهر نماز را دو رکعت بکن.

و در صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از قصر کردن حضرت فرمودند که هر گاه در جائی باشی که اذان را شنوی نماز را

تمام کن و اگر در جائی باشی که اذان را نشنوی نماز را قصر کن.

و در صحیح از عبد الله منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از تقصیر حضرت فرمودند که هر گاه در موضعی باشی که اذان را نشنوی قصر کن و چون از سفر برگردی نیز چنین است یعنی تا اذان را نشنوی قصر کن و بعد از شنیدن تمام کن و مراد از اذان، اذان متوسط است در هوای متوسط در زمین هموار نه بر منابر بلند و امثال آن و در این صورت هر دو علامت قریب به یک دیگرند بلکه آن چه اصحاب فهمیده اند نیز قریب بهر دو است و بهتر آنست که تا یک فرسخ شرعی نروند قصر نکنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲

چنانکه منقولست که حضرت سید انبیاء و امام اولیاء صلی الله علیهما چون یک فرسخ راه می رفتند قصر می کردند اگر چه غالب اوقات در نیم فرسخ خفاء جدران و اذان می شود.

(«وقد روی عن الصادق صلوات الله علیه أنه قال اذا خرجت من منزلک فقصر إلی ان تعود الیه») و بتحقیق که مرویست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه از منزلت بیرون روی قصر کن تا برگردی به خانه خود و بر این مضمون چند حدیث وارد شده است از صحیح و موثق و ممکن است که حمل کنیم بر آن که تا حد ترخص مخیر باشد میان قصر و اتمام.

(«و سمعه عبد الله بن یحیی الکاهلی یقول فی التّقصیر فی الصّیّلاه برید فی برید اربعه و عشرون میلا ثم قال کان ابی صلوات الله

عليه يقول انّ التّقصير لم يوضع على البغلة السّفواء و الدّابّه النّاجيه و انّما وضع على سير القطار» و منقولست در صحيح از بزني
که از اهل إجماع است و در صحيح از علي بن الحکم از کاهلي که ممدوحست به مدح عظيم و جمعي صحيح مي دانند
حدیث او را و هیچ شک نیست که در عمل بمنزله صحيح است و کسی ردّ نکرده است حدیث او را که او گفت شنیدم از
حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که می فرمودند که قصر کردن نماز در مسافت چهار فرسخ است در چهار فرسخ
یعنی با چهار فرسخ دیگر که هشت فرسخ باشد، و غرض از این عبارت آنست که لازم نیست که مسافت هشت فرسخ باشد
بلکه اگر چهار فرسخ باشد و اراده داشته باشد که در همان روز برگردد علی المشهور یا پیش از ده روز برگردد همان قصد
هشت فرسخ دارد چه ظاهر است که اگر کسی هشت فرسخ مقصود او باشد و هر روز یک فرسخ برود یا کمتر قصر خواهد
کرد، و این دو برید بیست و چهار میل است که هر سه میل یک فرسخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳

است که هشت فرسخ باشد چون حضرت فرمودند که پدرم همیشه می فرمودند که یک روز راه مسافت است نه یک روزی
که استر دهنده یا اسب خوش راه چاهاغان برود، بلکه یک روزی که شتر قطاری برود نه شتر بی مهار بدوی چه آنها نیز بمنزله
استر بردعی می روند، و شتر قطار باردار در روزهای وسط هشت فرسخ شرعی می رود که خواهد آمد که فرسخ شرعی کمتر
است از فرسخ متعارف،

و غالباً بحسب تجربه چهار پنج فرسخ متعارف بیشتر نمی رود و منازل راه بغداد اکثرش چهار فرسخ است و مکرر قریب به غروب بار کرده ایم در ایام بهار و بعد از طلوع آفتاب به یک ساعت به منزل رسیده ایم.

و مؤید این حدیثست صحیح ابو ایوب از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که تقصیر درد و برید است یا یک روز راه.

و در صحیح از علی بن یقظین منقول است که گفت از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما سؤال کردم از شخصی که به سفری بیرون رود و یک روز راه باشد حضرت فرمودند که تقصیر واجب است هر گاه مسافتی که قصد دارد هشت فرسخ باشد اگر چه گردد در کار خود و یک روز نرود.

و در موثق کالصحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که اقل مسافتی که نماز را قصر کنند چه مقدار است حضرت فرمودند که یک روز راه عرض نمودم که یک روز مختلف می شود بحسب اشخاص کس هست که پانزده فرسخ می رود در یک روز و کس هست که چهار پنج فرسخ می رود در همان روز حضرت فرمودند که اینها اعتبار ندارد بلکه شتران باردار معتبر است ندیده در ما بین مکه و مدینه که شتران سنگین بار بیست و چهار میل می روند که هشت فرسخ باشد.

و در موثق کالصحیح سماعه و موثق کالصحیح عیص و موثق کالصحیح

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴

ابن بکیر و غیر اینها از اخبار به همین مضمون وارد است که مسافت دو برید است که یک روز را هست هشت

[مقدار مسافت]

(«و متى كان سفر الرجل ثمانية فراسخ فالتقصير واجب عليه و اذا كان سفره اربعة فراسخ و اراد الرجوع من يومه فالتقصير عليه واجب و إن كان سفره اربعة فراسخ و لم يرد الرجوع من يومه فهو بالخيار ان شاء اتم و ان شاء قصر») و هر گاه سفر شخصی هشت فرسخ باشد تقصیر صلاه و صوم بر او واجبست، و هر گاه سفرش چهار فرسخ باشد و خواهد که همان روز برگردد اگر چه برگردد واجبست که قصر کند و اگر سفرش چهار فرسخ باشد و اراده نداشته باشد که در آن روز برگردد اگر چه برگردد چون مدار سفر بر قصد است مخیر است در این صورت میان قصر و اتمام و این مجموع مضمون فقه رضویست و در این شکی نیست که در هشت فرسخ قصر صلاه و افطار و صوم واجبست.

اما چهار فرسخی که اراده داشته که همان روز برگردد در صحیح منقولست از ابن وهب که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که کمترین مسافتی که نماز را قصر می باید کرد چه مقدار است حضرت فرمودند که چهار فرسخ رفتن و چهار فرسخ برگشتن.

و در حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست به همین عبارت و قریب باین عبارتست به همین مضمون صحیح زراره که خواهد آمد.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از تقصیر حضرت فرمودند که در بریدی تقصیر است حضرت فرمودند که هر گاه چهار فرسخ برود و چهار برگردد جمیع روز مشغول سفر

بوده است. و از این اخبار هیچ ظاهر نمی شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵

اراده رجوع در آن روز حتی حدیث آخر زیرا که ظاهرش آنست که حضرت بیان این می کند که مسافت متحقق می شود به اراده رجوع اگر چه در آن روز نباشد.

اما تخییر در چهار فرسخ پس در صحیح از زید شحام منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که قصر می کند در دوازده میل که یک برید است که چهار فرسخ باشد.

و در صحیح اسماعیل از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که تقصیر در چهار فرسخ است.

و در حسن کالصحیح از ابو ایوب منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که کمتر مسافتی که در آن تقصیر می کند مسافر یک برید است.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که تقصیر در یک برید است و برید چهار فرسخست، و غیر اینها از اخباری که متواتر است یا قریب به تواتر، و از جهة جمع بین الاخبار بعضی حمل کرده اند بر تخییر چنانکه در فقه رضوی است، و جمعی حمل کرده اند بر صورتی که اراده رجوع در آن روز داشته باشد و جمعی حمل کرده اند بر آن که اراده رجوع پیش از ده روز داشته باشد.

چنانکه در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اهل مکه نماز را در عرفات تمام می کنند حضرت فرمودند که وای بر ایشان کدام سفر از این دشوارتر است تمام نمی کند، و بطرق کثیره صحیحه و موثقه و قویه

از آن حضرت صلوات الله علیه به همین مضمون وارد شده است.

و در صحیح از معاویه منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه اهل مکه برگردند به مکه از جهت زیارت خانه خدا و داخل خانهای خود شوند و باز بمنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶

روند تمام می کنند چون سفر ایشان مقطوع شد به سبب داخل شدن خانه خود و تا منی یک فرسخ است تقریباً قصر نمی توانند کرد و اگر داخل منازل خود نشوند قصر می کنند چون مسافرنند به سبب رفتن به عرفات، و ظاهر است که همان روز بر نمی گردند بلکه روز هشتم بمنی می روند و نهم در عرفاتند و دهم یا یازدهم به مکه داخل می شوند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم که هر گاه اهل مکه برگردند از جهت زیارت خانه آیا تمام می کنند نماز را حضرت فرمودند که بلی و کسی که در مکه اقامت کرده باشد تا یک ماه بمنزله ایشان است، و ظاهراً مراد از یک ماه آنست که قصد اقامت نداشته باشد و تابع میر حاج باشند و امروز و فردا کنند تا یک ماه بمنزله مقیم می شوند بعد از آن. پس ظاهر شد که احادیث قصر برید را یا حمل می باید کرد بر تخیر یا بر صورتی که اراده رجوع داشته باشد پیش از ده روز، و در این صورت احوط جمع است میان قصر و اتمام و احوط در مطلق چهار فرسخ جمع است اگر چه اتمام کافی است و الله تعالی یعلم.

[قصد عشره]

(«و روی معاویه بن وهب عن ابی عبد الله

صلوات الله عليه أنه قال اذا دخلت بلدا و أنت تريد المقام عشره ايام فاتم الصلاه حين تقدم و ان اردت المقام دون العشره فقصر و ان اقامت تقول غدا اخرج و بعد غد و لم تجمع على عشره فقصر ما بينك و بين شهر فاذا تم الشهر فاتم الصلاه قال قلت ان دخلت بلدا اول يوم من شهر رمضان و لست ارید ان اقيم عشرا قال قصر و افطر قلت فان مكثت كذلك اقول غدا و بعد غد فافطر الشهر كله و اقصر قال نعم هذا واحد اذا قصرت افطرت و اذا افطرت قصرت» و در صحیح و حسن كالصحيح منقول است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه در شهری داخل شوی و اراده داشته باشی که ده روز در آن شهر بمانی پس چون داخل آن شهر شوی نماز را تمام کن و اگر اراده اقامت کمتر از ده روز داشته باشی قصر کن و اگر متردد باشی و گویی که فردا بیرون می روم و پس فردا می روم و قصد اقامت ده روز نداشته باشی تا یک ماه قصر کن پس چون یک ماه تمام شود نماز را تمام کن معاویه گفت که عرض نمودم که اگر روز اول ماه رمضان داخل شهری شوم و ندانم که ده روز خواهم ماند چه کنم حضرت فرمودند که قصر کن نماز را و افطار کن روزه را عرض نمودم که اگر متردد باشم و فردا و پس فردا گویم کل ماه را افطار کنم و قصر کنم حضرت فرمودند که هر دو یک حکم دارد هر

گاه نماز را قصر می کنی روزه را افطار می کنی و هر جا که روزه را افطار می کنی نماز را قصر می کنی.

و بر این مضمون وارد است صحیحه زراره و حسن کالصحیح محمد بن مسلم و حسن کالصحیح ابو ایوب و غیر آن از اخبار بسیار و شکی نیست در آن که قصد اقامت عبارتست از آن که در خاطر داشته باشد که خواهد بود اگر چه در ابتدای سفر باشد پس اگر خواهد که به جایی رود که ده فرسخ باشد و در میان راه در خاطر داشته باشد که ده روز خواهد بود تمام می کند نماز را و روزه می گیرد در راه و میان راه و منتهی راه زیرا که قصد هشت فرسخ ندارد و اگر صد فرسخ راه برود که در خاطر داشته باشد که در هر هفت فرسخ ده روز می باشم در همه سفر تمام می کند، و هم چنین اگر اول در خاطر داشته باشد که توقف نکند و چون در میان راه به جایی رسید به خاطرش رسید و با خود قرار داد که در اینجا ده روز یا بیشتر می مانم نماز را تمام می کند تا در آنجاست اگر چه در اثنای نماز به خاطرش رسد که در اینجا می مانم که در این صورت نماز را تمام می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸

و اگر در اثنای سفر به جایی رسید و کاری داشته باشد که هر گاه کارش ساخته شود روانه شود یا برگردد پس اگر بحسب متعارف داند که کارش کمتر از ده روز و زیاده ساخته نمی شود همین قصد اقامت است تمام می کند، و اگر نداند و ممکن باشد که

کارش پیش از ده روز ساخته شود و امروز و فردا گوید تا یک ماه قصر می کند و بعد از یک ماه اگر مقدار یک نماز در آنجا باشد تمام می کند و اگر در اول شام اول ماه به شهری رسد ماه هلالی اعتبار دارد، و اگر اول ماه نرسد اگر چه روز دوم باشد خلافت بعضی گفته اند که سی روز معتبر است و بعضی گفته اند که هلالی معتبر است چون حق سبحانه و تعالی هلال را از جهت وقتهای مردمان مقرر ساخته است پس آن چه از این ماه گذشته باشد از ماه آینده داخل می کند پس اگر این ماه سی کم یک نو شود سی کم یک خواهد بود و چون در بعضی از اخبار سی روز واقع شده است محمولست بر غالب که در میان ماه آمده باشد چون این فرض نادر است که کسی اول هلال به جایی رسد پس در وسط اظهر سی روز است و الله تعالی يعلم.

و چنانکه در سفر روزه ماه رمضان را حرامست گرفتن مگر در جائی که قصد اقامت کند یا بملک خود رسد که شش ماه در آنجا وطن کرده باشد هم چنین قضای ماه رمضان را نیز نمی تواند گرفت مگر آن که در جائی قصد اقامت ده روز کند.

چنانکه در صحیحہ علی بن جعفر وارد شده است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که در سفر باشد و ماه رمضان داخل شود و بایستد در اثنای راه آیا روزه می گیرد حضرت فرمودند که روزه نمی تواند گرفت تا قصد اقامت ده روز در آن موضع

نکند، و هر گاه قصد کند اقامت ده روز را روزه را می گیرد و نماز را تمام می کند علی گفت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹

آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی در سفر باشد و چند روز قضای ماه رمضان در ذمّت او باشد اگر چند روز در جائی بماند در اثنای راه آن قضا را می تواند گرفت حضرت فرمودند که نه تا قصد اقامت ده روز نکند در جائی نمی تواند گرفت.

و در صحیحہ علی بن یقطين و حسنه سهل بن اليسع وارد است که اگر در اثنای نماز قصد اقامت کند نماز را تمام می کند و اگر در اثنای نماز عصر قصد اقامت کند عصر را تمام می کند و ظهر را که قصر کرده است اعاده نمی کند بی دغدغه.

(«وقال ابو ولّاد الحنّاط قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه أنّي كنت نويت حين دخلت المدينة ان اقيم بها عشرة فاتممت الصّلاه ثمّ بدا لي ان لا اقيم بها فما تری لي اتمّ ام اقصّر فقال لي ان كنت دخلت المدينة و صلّيت بها صلاه واحده فريضه بتمام فليس لك ان تقصّر حتّى تخرج منها و ان كنت حين دخلتها على نيتك في التّمام و لم تصلّ فيها صلاه فريضه واحده بتمام حتّى بدا لك ان لا تقيم فانت في تلك الحال بالخيار ان شئت فانو المقام عشرة و اتمّ و ان لم تنو المقام عشرة فقصّر ما بينك و بين شهر فاذا مضى لك شهر فاتمّ الصّلاه») و به اسانيد صحيحه و حسن كالصحيح منقولست از حفص گندم فروش یا کافور فروش ثقه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ كَمَا فِي مَنْ فِي خَاطِرٍ دَخَلْتُمْ وَقْتِي كَمَا فِي مَدِينَةٍ مُشْرِفَةٍ شَدِمَ يَافِي دَاخِلِ هَذِهِ الشَّهْرِ شَدِمَ يَافِي أَنْ كَمَا فِي وَقْتِي كَمَا فِي أَنْ حَضْرَتِ فِي
شَهْرِي دِيْكَرٍ غَيْرِ مَدِينَةٍ يَشُدُّ سْؤَالَ كَرْدَةٍ يَشُدُّ وَ أَوَّلِ أَظْهَرِ اسْتِ وَ نِيَّتِ دَخَلْتُمْ كَمَا فِي دَهْ رَوْزِ اِقَامَتِ كُنْمَ وَ نَمَازَ رَا تَمَامَ كُنْمَ وَ فِي
تَهْذِيبِ فَأَتَمَّ الصَّلَاةَ اسْتِ وَ فِي أَظْهَرِ اسْتِ وَ يَافِي أَنْ كَمَا فِي دَاخِلِ شَدِمَ وَ نَمَازَ رَا

لَوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٥، ص: ٢٠

تَمَامَ كَرْدَمَ بَعْدَ از آن بَهْ خَاطِرَمَ رَسِيدَ كَمَا فِي نَمَانَمَ دَهْ رَوْزِ الْحَالِ چَهْ كُنْمَ چُونِ از قَصْدِ اِقَامَتِ بَرِ گَشْتَمَ نَمَازَ رَا تَمَامَ كُنْمَ يَافِي قَصْرِ
كُنْمَ حَضْرَتِ فَرْمُودَنَدَ كَمَا فِي اِگَرِ وَقْتِي كَمَا فِي دَاخِلِ مَدِينَةٍ شَدِي يَكْ نَمَازَ وَاجِبَ رَا تَمَامَ كَرْدَةٍ دِيْكَرِ قَصْرِ نَمِي تَوَانِي كَرْدَ تَا از اَيْنِجَا
بِيْرُونِ رُويِ وَ اِگَرِ فِي وَقْتِي كَمَا فِي قَصْدِ كَرْدَةٍ بُوْدِي كَمَا فِي نَمَازَ رَا تَمَامَ كُنِي يَكْ نَمَازَ وَاجِبَ رَا تَمَامَ نَكْرَدِي وَ از آن نِيَّتِ اِقَامَتِ
بَرِ گَشْتِي پَسِ تُو فِي اَيْنِ وَقْتِ مَخْيِرِي اِگَرِ خَوَاهِي نِيَّتِ اِقَامَتِ دَهْ رَوْزِ بَكْنِ وَ نَمَازَ رَا تَمَامَ كُنْ، وَ اِگَرِ قَصْدِ اِقَامَتِ نَكْرَدِي نَمَازَ رَا
قَصْرِ كُنْ تَا يَكْ مَاهِ وَ چُونِ يَكْ مَاهِ بَگَنَدَرْدَ نَمَازَ رَا تَمَامَ كُنْ وَ اصْحَابِ عَمَلِ بَايِنِ حَدِيثِ كَرْدَةٍ اِنْدَ وَ ذَكْرِ كَرْدَةٍ اِنْدَ كَمَا فِي اِگَرِ
بَرِ كُوعِ رَكْعَتِ سَيِّمِ دَاخِلِ شَدِي يَشُدُّ حَكْمِ نَمَازِ تَمَامِ دَارْدَ اِگَرِ از قَصْدِ اِقَامَتِ فِي اِثْنَايِ نَمَازِ بَرِ گَرْدَدَ وَ بَعْضِي رَوْزِهِ رَا فِي حَكْمِ
نَمَازِ گَرَفْتَهْ اِنْدَ وَ خَالِي از اَشْكَالِ نِيْسْتِ.

[اگر در سفر وقت داخل شود]

(«و سال زرارہ ابا جعفر صلوات اللہ علیہ عن الرّجل یخرج مع القوم فی السّفر یریدہ فدخّل علیہ الوقت و قد خرج من

القریه علی فرسخین فصلوا و انصرف بعضهم فی حاجه فلم یقض له الخروج ما یصنع بالصلاه الّتی کان صلاها رکعتین قال تمّت صلاته و لا یعید» و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است از زرارہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ با قومی به سفری بیرون رود کہ اراده دارد پس وقت نماز داخل شود و دو فرسخ راه رفته باشند پس نماز را قصر کنند و بعضی برگردند از جہہ کاری کہ در شہر داشته باشند و دست بہم ندهد این سفر و از آن رای برگردند چہ کند با آن نمازی کہ کہ کرده است دو رکعت حضرت فرمودند کہ نمازش تمام است و اعادہ نمی کند. چون در وقت نماز مسافر بود.

و در حدیث صحیح ابو ولاد وارد است کہ نمازهایی کہ قصر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱

اعادہ می کند اگر چہار فرسخ نرفته باشد و قصر کرده باشد و محمولست بر استحباب.

(«وقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ من صلی فی السّفر اربعا فانا اِلی اللّٰه منه بری ء یعنی متعمّد») و منقولست کہ آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند و مرفوعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ نیز منقولست کہ فرمودند کہ هر کہ نماز چہار رکعتی را در سفر تمام بہ جا آورد و قصر نکند پس من بیزارم از او نزد حق سبحانہ و تعالی و شفاعت او نخواہم کرد در روز قیامت کہ بہ نزد حق سبحانہ و تعالی روم از جہہ شفاعت او یا امروز می گویم کہ خداوندا من از او

بیزارم. صدوق گفته است که این در صورتی است که عمداً عالماً تمام کند که اگر جاهل مسأله باشد معذور است چنانکه گذشت و هم چنین اگر از روی نسیان تمام کند گناه ندارد اگر چه در وقت اعاده می کند چنانکه خواهد آمد.

[هر گاه شخصی در سفر نماز را تمام کند]

(«و قال الصّیادق صلوات الله علیه المّتمّ [المتمّ] فی السّفر کالمقصر فی الحضر») و در موثق کالصّحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی در سفر نماز را تمام کند یا روزه بگیرد ماه رمضان را مانند کسی است که در حضر قصر کرده باشد و روزه ماه رمضان را افطار کرده باشد پس حضرت فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله در سفر روزه بگیرم حضرت فرمودند که نه پس گفت که یا رسول الله بر من آسانست روزه گرفتن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تصدق فرموده است بر بیماران امت من و بر مسافران امت من که در ماه رمضان افطار کنند آیا شما را خوش می آید که تصدقی بکنید و تصدق را بر شما رد کنند و احادیث مذمت در باب صوم خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲

(«و سأل ابو بصیر عن الرّجل یصلّی فی السّفر اربع رکعات ناسیا قال ان ذکر فی ذلک الیوم فلیعد و ان لم یذکر حتّی یمضی ذلک الیوم فلا- اعاده علیه») و در موثق و در صحیح منقولست از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که فراموش کند که در

سفر است و نماز را چهار رکعت به جا آورد حضرت فرمودند که اگر در آن روز به خاطرش رسد نماز را اعاده می کند و اگر به خاطرش نرسد تا آن روز بگذرد اعاده بر او نیست. بدان که ظاهرش آنست که نماز ظهر و عصر را تمام کرده است و وقتش تا غروبست و چون غروب می شود وقتش بیرون رفته است پس مدار بر وقت و خارج وقت باشد.

چنانکه در صحیح از عیص منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نماز را در سفر تمام کند حضرت فرمودند که اگر در وقت باشد اعاده کند و اگر بیرون وقت رفته باشد اعاده نیست و مراد صورت نسیان است زیرا که جاهل در وقت اعاده نمی کند و عامد در هر دو صورت اعاده می کند اگر چه ممکن است که شامل جاهل نیز باشد و اعاده در وقت محمول بر استحباب باشد.

[کسانی که در سفر نماز تمام می خوانند]

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال اربعة يجب عليهم التمام فی السفر كانوا او فی الحضر المکاری و الکرّی و الرّاعی و الاشتقان لانه عملهم») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که چهار کسند که بر ایشان واجبست که نماز را تمام کنند خواه در سفر باشند و خواه در حضر و آنها مکاریند که حیوانات را به کرایه می دهند، و کری که نوکر است و خود را به کرایه می دهد که قاصد باشد، دیگر شبانست، و اشتقان ظاهرا معرّب دشتوان است که امین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳

خرمنهاست و می گردد بر دور

آنها و گاه باشد که روزی ده فرسخ تردد کند و این جماعت نماز را تمام می کنند زیرا که سفر کار ایشان است و گویا در سفر در خانه خوداند.

(«و روی الملاح و الاشتقان البرید») و در روایتی وارد شده است که ملاح نیز در حکم کثیر السفر است و اشتقان که در حدیث وارد شده است مراد از آن قاصد است و دشتوان انساب است چنانکه شهید رحمه الله ذکر کرده است که مراد از او امین خرمناست و در لغت ندیده ام و از مشایخ دارم که مراد دشتوان است و در خصالی قدیم که فضلا بر او کشته اند البرند ساخته اند که بمعنی پرنده باشد که مراد قاصد باشد که شاطر است.

و در حدیث کالصحیح بل الصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که ملاحان نماز را در کشتی تمام می کنند.

(«و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما انه قال لیس علی الملاحین فی سفنهم تقصیر و لا علی المکاری و الجمال») و کالصحیح و در صحیح منقولست از محمد از یکی از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که بر کشتی به آنان که در کشتی باشند قصر نیست و نه بر مکاری که چار وادار باشد و نه بر شتربان.

و در صحیح از هشام منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مکاری و شتربانی که تردد کنند و در جائی اقامت نکنند نماز را تمام می کنند و روزه ماه رمضان را می گیرند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق

منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از کشتی به آنان و بدویان آیا بر ایشان تقصیر هست حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴

فرمودند که نه خانهای ایشان با ایشان است پس گویا همیشه در خانه خودند.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اعراب یعنی بدویان و صحرا نشینان از عرب و عجم چون کردان و لران در سفر قصر نمی کنند زیرا که خانهای ایشان با ایشانست.

(«و روی عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال المكارى اذا لم يستقر في منزله الا خمسة ايام او اقل قصر في سفره بالنهار و اتم الصلاه اللیل و علیه صوم شهر رمضان فان كان له مقام في البلد الذي يذهب اليه عشرة ايام او اكثر و ينصرف إلى منزله و يكون له مقام عشرة ايام او اكثر قصر في سفره و افطر») و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مکاری در منزل خود قرار نگیرد مگر پنج روز یا کمتر نماز روز را قصر می کند و نماز شب که خفتن باشد تمام می کند و روزه ماه رمضان را می دارد، و اگر مکاری در شهری که می رود ده روز یا بیشتر قصد اقامت کرده در آنجا می باشد یا به خانه خود که آید ده روز توقف کند یا بیشتر چون بسفر رود قصر نماز می کند و افطار صوم.

حاصل آن که کثیر السیفر مانند مکاری نماز و روزه را تمام می کنند مگر در صورتی که به خانه خود رود و ده روز در آنجا باشد اگر چه نیت

اقامت نکرده باشد یا به شهری غیر شهر خود رسد و نیت اقامت ده روز بکند و ده روز در آنجا باشد یا اگر نیت نکند سی روز بماند و جمعی چهل روز گفته اند چون بعد از سی روز بمنزله قصد اقامت می شود و بعد از قصد اقامت ده روز می باید پس در این سه صورت اگر مکاری بسفر رود نماز و روزه را قصر می کند و عمل اکثر اصحاب بر این است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵

و مؤید این است حدیث کالصحیح از یونس از بعضی استادان او از آن حضرت صلوات الله علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از حدّ مکاری که روزه می کرد و تمام می کند حضرت فرمودند که هر مکاری که در منزلش یا در شهری که به آنجا می رود کمتر از ده روز بماند نماز و روزه را تمام می کند و اگر اقامتش در خانه خود یا در آن شهری که می رود زیاده از ده روز باشد چون بسفر می رود قصر می کند نماز را و افطار می کند روزه را اما جزو اول حدیث ابن سنان که در آن مذکور بود که اگر در شهری که می رود پنج روز یا کمتر باشد نماز روز را در سفر قصر می کند بعضی از علما قایل بان شده اند در پنج روز و کسی در کمتر عمل نکرده است و موافق اخبار سابقه مکاری تمام می کند و احوط در چنین صورت خصوصاً در کمتر از پنج روز آنست که در سفر جمع کند میان قصر و اتمام تا آن که در خانه خود ده روز بماند دیگر قصر کند تا آن که سه سفر

بکند که در آن سه سفر در خانه خود یا خانه دیگری اقامت ده روز یا چهل روز بی قصد به جا نیآورد بعد از آن تمام می کند.

(«و قال الصَّيَادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ الْجَمِيلُ وَ الْمَكَارِيُّ إِذَا جَدَّ بِهِمَا السَّيْرَ قَصَّيرًا فِيمَا بَيْنَ الْمَنْزِلَيْنِ وَ أَتَمَّ فِي الْمَنْزِلِ») و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که شتربان و مکاری هر گاه سفر را به تعجیل روند در میان دو منزل قصر می کنند و در منزل تمام می کنند.

و از محمد بن یعقوب رحمه الله منقولست که مراد آن حضرت صلوات الله عليه این است که هر گاه مکاری و جمال دو منزل یکی کنند بمنزله آنست که ایشان مسافر می شوند در راه قصر می کنند و در منزل تمام می کنند.

و در صحیح از ابن مسلم منقولست که احدهما صلوات الله علیهما فرمودند که مکاری و جمال هر گاه به تعجیل روند باید که قصر کنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶

و در صحیح ابان از فضل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مکاریانی که تردد می کنند حضرت فرمودند که هر گاه به تعجیل روند قصر کنند.

(«و روی عبد الله بن جعفر عن محمد بن جزك قال كتبت إلى ابی الحسن الثالث صلوات الله علیه ان لی جمالا- و لی قوام علیها و لست اخرج فیها الا فی طریق مکه لرغبتی فی الحج او فی الندره إلى بعض المواضع فما يجب علیّ اذا انا خرجت معها ان اعمل أ يجب علیّ التّقصیر فی الصّلاه و الصّوم فی السّفرة او التّمام فوقّ صلوات الله علیه اذا كنت لا تلزمها و

لا تخرج معها في كل سفر الا إلى مكة فعليك تقصير و فطور» و به اسانید صحیحہ منقولست از حمیری از محمد بن جزك و جمال ثقه چنانكه در كافی و تهذیب است و در بعضی از نسخ این كتاب شرفست و سهو از نساخ شده است گفت عرضه نوشتم به حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که مرا شتران هست و شتر داران دارم و خود با این شتران بیرون نمی روم که مکاری باشم مگر در راه مکه از جهت رغبتی که مرا بحج است یا نادرا در بعضی از مواضع غیر راه حج می روم چه چیز بر من واجبست که بکنم وقتی که با این شتران بیرون روم آیا نماز و روزه را قصر کنم در سفر یا تمام کنم حضرت صلوات الله علیه در فرمان همایون نوشتند که هر گاه تو همیشه بسفر نمی روی و در همه سفری نمی روی مگر بسفر مکه پس بر تست که نماز را قصر کنی و روزه را افطار کنی.

(«و سال عبد الرحمن بن الحجاج ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل له الصياع بعضها قريب من بعض فيخرج فيطوف فيها أيتّم او يقصر قال يتّم») و در صحیح منقول است از عبد الرحمن که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷

کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که او را مزرع ها باشد بعضی نزدیک بعضی و از خانه بیرون رود و باین مزارع باز رسد آیا نماز را تمام می کند یا قصر می کند حضرت فرمودند که تمام می کند. و محمولست بر آن که همه هشت فرسخ نباشد یا در هر جا

شش ماه بوده باشد و از مزرعه تا مزرعه مسافت نباشد که در این دو صورت در راه و مزارع تمام می کند و اخبار دیگر خواهد آمد.

(«و روی اسماعیل بن ابی زیاد عن جعفر بن محمد عن ابیه صلوات الله علیهما قال سبعة لا یقصرّون فی الصّلاه الجابی الذی یدور فی جبایته و الأمير العذی یدور فی إمارته و التّاجر العذی یدور فی تجارته من سوق إلى سوق و الرّاعی و البدوی العذی یطلب مواضع القطر و منبت الشّجر و الرّجل یطلب الصّید یرید به لهو الدّنیة و المحارب العذی یقطع السّبیل») و در موثق کالصّحیح منقولست از سکونی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هفت کسند که قصر نمی کنند نماز را و لفظ فی در تهذیب نیست، یکی عامل زکواتست که می گردد که جمع کند زکات را، دیگر امیری است که امام او را امارت داده باشد در ناحیه و او می گردد بر آنجاها و بر احوال ایشان مطلع می شود اگر نزاعی داشته باشند آن امیر رفع نزاع ایشان می کند و اگر ضرور شود لشکر جمع می کند، دیگر تاجری که می گردد در تجارتش از بازاری به بازاری مانند پيله و ران و جمعی که بازار را می گردانند چون هر دهی حوصله یک بازار ندارد و در عرض هفته هر روز در یک جا می باشند، دیگر شبان است، دیگر صحرا نشینان اند که طلب می نمایند جائی را که باران آمده باشد و در غدیری جمع شده باشد، یا جائی که علف داشته باشد که حیوانات خود را بچرانند، دیگر شخصی که قصد شکار داشته و غرضش

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸

بازی دنیوی باشد نه

جمع مال و نه تجارت و نه قوت، هفتم دزدان راه زنند که ایشان را نیز رخصت قصر نداده اند.

و کالصحیح از حماد منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر این آیه که هر که مضطر شود و باغی و عادی نباشد فرمودند که مراد از باغی کسانی اند که غرض ایشان صید لهُو باشد و مراد از عادی دزد است و در وقت اضطرار میتة بر ایشان حلال نیست مانند سایر مسلمانان و ایشان قصر نمی توانند کرد نماز را، بلکه می باید که سفر مباح باشد و سفر شکار لهُو نباشد.

چنانکه منقولست در موثق کالصحیح از عبید بن زرارہ که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که به شکار رود آیا قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که تمام می کند زیرا که سیر حقی نیست بلکه باطل است.

و کالصحیح از ابن بکیر منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از کسی که یک روز و دو روز و سه روز به شکار رود آیا نماز را قصر می کند حضرت فرمودند که نه مگر آن که مشایعت کند در وقت بیرون رفتن برادر مؤمن را و به درستی که شکار لهُو سفر باطل است و نماز را قصر نمی کند و اگر مشایعت برادر مؤمن کند قصر می کند و قریب باین است قویہ ابن بکیر از آن حضرت صلوات الله علیه و دیگر احکام شکار خواهد آمد.

(«و روی موسی بن بکر عن زرارہ عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا نسی الرجل صلاہ او صلّاها بغیر طہور و هو مقيم او مسافر فذکرها فلیقض

الَّذِي وَجِبَ عَلَيْهِ لَا يَزِيدُ عَلَى ذَلِكَ وَلَا يَنْقُصُ وَ مِنْ نَسِي أَرْبَعًا قَضَى أَرْبَعًا حِينَ يَذْكُرُهَا مُسَافِرًا كَانُ أَوْ مُقِيمًا وَ ان نَسِيَ رَكَعَتَيْنِ صَلَّى رَكَعَتَيْنِ حِينَ يَذْكُرُ مُسَافِرًا كَانُ أَوْ مُقِيمًا» شيخ در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹

صحيح روايت کرده است از فضاله که از اهل اجماع است از موسی از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه شخصی نمازی را فراموش کند یا بی وضو کرده باشد در سفر یا حضر پس باید که آن چه از او فوت شده است به جا آورد و زیاد و کم نکنند، کسی که چهار رکعت را فراموش کرده باشد بانکه در حضر از او فوت شده باشد چهار رکعت قضا می کند خواه در سفر باشد و خواه در حضر و کسی که دو رکعت از او فوت شده باشد دو رکعت قضا می کند خواه در سفر باشد و خواه در حضر، مجملا- در عدد اعتبار بحال فواتست و در کیفیت اعتبار بحال فعل پس اگر نمازی در خوف از او فوت شده باشد دو رکعت قضا می کند و لیکن افعال آن را صحيح به جا می آورد و اگر در حالت امن از او فوت شده باشد و در حال خوف به جا آورد بنحو خوف به جا می آورد.

و در حسن کالصحيح از زراره منقولست که به آن حضرت عرض نمودم که شخصی نمازی از او فوت شد در سفر و در حضر به خاطرش رسید حضرت فرمودند که هر چه فوت شده است از او به نحوی که فوت شده است قضا می کند اگر نماز سفر فوت شده باشد

و در حضر قضا کند دو رکعت قضا خواهد کرد و اگر در حضر از او فوت شده باشد و در سفر قضا کند چهار رکعت قضا خواهد کرد به نحوی که از او فوت شده است و اگر نمازی که از او فوت شده است در حضر واجب شده باشد و بسفر رفته فوت شده باشد یا بر عکس خلافت بعضی حال او را رعایت می کنند که در اینجا حال فوتست و بعضی حال وجوب را رعایت می کنند.

و در حدیث کالصحیح زرارہ منقولست کہ گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ سؤال کردند از شخصی کہ وقت نماز بر او داخل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰

شود و او در سفر باشد و تاخیر کند نماز را تا بہ حضر آید و فراموش کند حضرت فرمودند کہ دو رکعت قضا می کند زیرا کہ وقت بر او داخل شد و در سفر بود می بایست کہ در سفر بہ جا آورد و اظہر تخییر است و احوط جمع چنانکہ گذشت و خواهد آمد در این باب.

[امکنہ تخییر]

(«و قال الصادق صلوات اللہ علیہ من الامر المذخور اتمام الصیلاہ فی اربعہ مواطن بمکہ و المدینہ و مسجد الکوفہ و حایر [و الحائر خ] الحسین صلوات اللہ علیہ قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله یعنی بذلک ان یعزم علی مقام عشرہ ایام فی ہذہ المواطن حتی یتّم و تصدیق ذلک ما رواہ محمّد بن اسماعیل بن بزیر عن ابی الحسن الرضا صلوات اللہ علیہ قال سألتہ عن الصلاہ بمکہ و المدینہ یقصر او یتّم قال قصر ما لم یعزم علی مقام عشرہ ایام، و ما رواہ محمّد بن

خالد البرقی عن حمزه بن عبد الله الجعفری قال لَمَّا ان نفرت من منی نویت المقام بمکة ثم جاءنی خیر المنزل فلم اجد بدا من المسیر إلى المنزل فلم ادر اتم ام اقصیر و ابو الحسن صلوات الله علیه یومئذ بمکة فاتیته فقصصت علیه القصة فقال لی ارجع إلى التّقصیر» و منقولست از آن حضرت صلوات علیه در صحیح که فرمودند که از جمله اسرار احکام الهی که مخصوص اهل بیت است و شیعیان ایشان: تمام کردن نماز است در چهار موضع شهر مکه معظمه و شهر مدینه مشرفه و مسجد جامع کوفه و حایر حضرت امام حسین صلوات الله علیه. و ظاهر حایر همین است که الحال مسمی است به حایر و بعضی گفته اند که اصل روضه مقدسه است و بعضی گفته اند که حصار کربلای معلی است و وجه تسمیه به حایر آنست که در زمان متوکل لعنه الله فرمود که آب فراتر بلند کنند تا خانهای که در آن زمان بوده با حایر خراب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱

شود و آب جمیع صحرا را گرفت و از دور آن حضرت بلند شده بود، و از آن زمان نشان کردند و حایر را ساختند، یا آن که در زمان پادشاهان دیالمه که زمان صدوق باشد ساختند و ظاهر نیست به نحوی که معلوم باشد، و اصل روضه مقدسه معلومست و اظهر آنست که همین حایر نیز داخل است.

چنین گوید مصنف این کتاب ابن بابویه که مراد آن حضرت صلوات الله علیه این است که سنت است که چون مسافر باین چهار موضع رسد قصد اقامت ده روز بکند و نماز را تمام کند و مصدق

این روایت صحیح محمد است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز کردن در مکه و مدینه قصر می کند مکلف، یا مسافر یا تمام می کند حضرت فرمودند که قصر کند تا قصد اقامت ده روز نکند، و مؤید دیگر روایت کالصحیح حمزه جعفریست که گفت چون از منی باز گردیدم قصد کردم که در مکه خواهم ماند بعد از آن خبری از خانه بمن رسید که ناچار شدم که توقف نکنم و به خانه روم و نمی دانستم که چند روزی که خواهم بود آن را تمام کنم یا قصر کنم و در آن وقت حضرت امام موسی یا حضرت امام رضا صلوات الله علیهما در مکه تشریف داشتند به خدمت حضرت رفتم و حکایت خود را به آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که رجوع کن به تقصیر. و حدیث ابو ولاد نیز ظاهرش با صدوقست که تاویل کرده شد.

و چون احادیث تخییر قریب به تواتر است ناچار است از تاویل این اخبار بانکه با قصد اقامت واجب شد و بی قصد اقامت مخیر باشد و تقصیر عبارت از جواز تقصیر خواهد بود.

از آن جمله در صحیح از حماد بن عیسی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از مخزون علم الهی تمام کردنست در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲

چهار موضع حرم خدا و حرم رسول خدا و حرم امیر المؤمنین و حرم امام حسین است صلوات علیهم، و احادیث صحیحیه نیز وارد شده است در خصوص اتمام در حرمین إن شاء الله در جای خود مذکور خواهد شد و احوط آنست که قصد اقامت ده روز

در این چهار موضع بکند و نماز را تمام کند و اگر نداند که خواهد ماند ده روز یا نه جمع کند در نماز چهار رکعتی میان قصر و اتمام و دو رکعتی با هر چهار رکعتی ضم کند.

[در سفر نماز جمعه و عیدین نیست]

(«و روی الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لیس فی السفر جمعه و لا اضحی و لا فطر») و کالصحیح و در صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در سفر نماز جمعه و نماز عید قربان و عید فطر واجب نیست و منافات با استحباب ندارد چنانکه گذشت.

[خروج بعد از دخول وقت]

(«و روی اسماعیل بن جابر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه یدخل علیّ وقت الصیّلاه و انا فی السیفر فلا اصلیّ حتی ادخل اهلی فقال صلّ و اتمّ الصیّلاه قلت فیدخل علیّ وقت الصیّلاه و انا فی اهلی ارید السیفر فلا اصلیّ حتی اخرج قال صلّ و قصیر فان لم تفعل فقد خالفت رسول الله صلّی الله علیه و آله») و در صحیح بطرق متعدّده منقولست از اسماعیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که داخل می شود بر من وقت نماز و من در سفرم و نماز نمی کنم تا داخل اهل خود می شوم حضرت فرمودند که نماز کن و تمام کن عرض نمودم که وقت نماز داخل می شود و من در خانه خودم می خواهم بسفر روم و نماز نمی کنم تا بیرون می روم حضرت فرمودند که نماز کن و قصر کن و اگر در مطلق سفر یا در خصوص اینجا قصر نکنی مخالفت حضرت رسول الله کرده، و شیخ این خبر را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳

بطرق صحیحه روایت کرده است و در همه این عبارتست که فقد و الله خالفت و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است.

و در صحیح عیص منقولست که گفت سؤال کردم

از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که وقت نماز بر او داخل شود و او در سفر باشد و داخل خانه شود پیش از آن که نماز را به جا آورد حضرت فرمودند که چهار رکعت می کند و فرمودند که تا در سفر است دو رکعت می کند تا داخل خانه شود.

(«و اما خبر حریر عن محمد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل یدخل من سفره و قد دخل وقت الصیلاه و هو فی الطریق قال یصلی رکعتین و ان خرج إلى سفره و قد دخل وقت الصیلاه فلیصل اربعا فإنه یعنی به اذا كان لا یخاف فوات الوقت اتم و ان خاف خروج الوقت قصیر، و تصدیق ذلك فی کتاب الحکم بن مسکین قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یقدم من سفره فی وقت صلاه فقال ان كان لا یخاف خروج الوقت فلیتم و ان كان یخاف خروج الوقت فلیقصیر و هذا موافق لحديث اسماعیل بن جابر») و اما احادیث صحیحه از حریر از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که از سفر داخل می شود و در راه وقت نماز داخل شده است حضرت فرمودند که نماز را دو رکعت می کند و اگر وقت نماز در حضر داخل شود و اراده سفر داشته باشد نماز را چهار رکعت بکند.

صدوق می گوید که به درستی که مراد حضرت اینست یعنی ممکن است که این باشد که اگر خوف وقت نداشته باشد تمام کند و اگر خوف داشته باشد که وقت بیرون رود قصر کند و تصدیق

این تاویل می کند حدیثی که در کتاب حکم بن مسکین است چنانکه شیخ در صحیح از او روایت کرده است و از اصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴

اصول أربعمائه است و او روایت کرده است عن رجل عن ابی عبد الله (ع) از شخصی از استادان او از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که از سفری آید در وقت نماز حضرت فرمودند که اگر خوف نداشته باشد بیرون رفتن وقت را نماز را تمام می کند و اگر خوف بیرون رفتن وقت داشته باشد قصر می کند و این حدیث موافق است با حدیث اسماعیل بن جابر.

آن چه ظاهر کلام شیخ است در این جمع آنست که اخبار تمام را حمل می کند بر آن که وقت باقی باشد و اخبار قصر را بر آن که وقت تنگ باشد و آن چه ظاهر می شود از اخبار و کلام صدوق نیز احتمال آن معنی دارد آنست که اگر وقت داخل شود در سفر و وقت آن قدر باشد که به خانه آید و نماز را تمام کند صبر کند تا به خانه آید و الا در سفر دو رکعت بکند و هم چنین در وقت بیرون رفتن اگر ممکن باشد نماز را چهار رکعت بکند و بیرون رود و الا در بیرون نماز را قصر کند.

چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما منقولست در شخصی که از سفر آید و وقت نماز داخل شود حضرت فرمودند که اگر خوف خروج وقت نداشته باشد داخل شود در خانه و نماز را تمام کند و اگر خوف داشته باشد که پیش از دخول خانه وقت

بیرون رود نماز را در سفر بکند و قصر کند، و ظاهر حدیث موثق عمار تاویل شیخ است و حق آنست که هر دو خوبست و تخییر بهتر.

چنانکه منقولست در صحیح از منصور بن حازم که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که آن حضرت می فرمودند که هر گاه شخصی در سفری باشد و وقت نماز داخل شود پیش از آن که داخل خانه شود و بیاید تا داخل خانه شود اگر خواهد که قصر کند و اگر خواهد تمام کند و آن چه از اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵

بسیار ظاهر می شود آنست که چون مذهب خاصه آنست که قصر واجبست، و مذهب عامه رخصت می دانند و تمام را بهتر می دانند اگر تقیه باشد تمام بهتر است و اگر نباشد تقیه علی رغم ایشان قصر بهتر است و این وجه از جمع احادیث بسیار ظاهر می شود می باید که از این غافل نشوی که در بسیار جائی بکار می آید و الله تعالی يعلم.

(«و سال اسحاق بن عمّار ابا ابراهیم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما [عن خ] فی الرّجل یكون مسافرا ثمّ یقدم فیدخل بیوت الکوفه أیتّم الصّیلاه ام یكون مقصّیرا حتّی یدخل اهله قال بل یكون مقصّیرا حتّی یدخل اهله») و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از مردی که مسافر باشد و از سفر برگردد و داخل شود در خانهای کوفه آیا نماز را تمام می کند یا قصر می کند تا داخل اهل خود شود حضرت فرمودند که قصر می کند نماز را تا آن که داخل اهل خود

شود بعضی از این حدیث فهمیده اند که حد ترخص اعتبار ندارد و بعضی گفته اند که منافات با حد ترخص ندارد چون کوفه از بلاد عظیمه بوده است پس ممکن است که داخل محله از محلات کوفه شده باشد و تا محله خودش زیاده از حد ترخص بوده باشد و بنا بر این مراد از اهل قبیله است بلکه در کوفه بعضی محله قبیله بوده است و قبایل عرب همه در آنجا جا کرده بودند.

و مؤید این تاویل است موثق کالصحیح عبد الله که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که از اهل کوفه باشد و در بصره ساکن باشد و خانه در آنجا داشته باشد و به کوفه گذرد و اراده توقف نداشته باشد و یک روز یا دو روز کار سازی دارد چه کند فرمودند که در بیرون شهر گوشه اقامت می کند و نماز را قصر می کند گفتم که اگر داخل اهلس شود چه کند حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶

فرمودند که تمام می کند نماز را و روزه را می گیرد.

(«و روی سیف التّمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قال له بعض اصحابنا کنا نقضی صلاه النهار اذا نزلنا بین المغرب و العشاء الآخره فقال لا الله اعلم بعباده حین رخص انما فرض الله علی المسافر رکعتین لا قبلهما و لا بعدهما شیء الا صلاه اللیل علی بعیرک حیث توجه بک») و کالصحیح و در صحیح منقولست از سیف خرما فروش ثقه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که سیف گفت که بعضی از اصحاب ما به آن حضرت عرض نمودند که داب ما اینست

که چون در منزل فرود می آییم نوافل روز را در میان نماز شام و خفتن قضا می کنیم خوبست؟ حضرت فرمودند که نه حق سبحانه و تعالی داناتر است بحال بندگان خود بار ایشان را سبک کرده است چون می دانست که ایشان تاب تحمل آن ندارند از آن جهت دو رکعت نماز مقرر ساخته است و قبل آن و بعد از آن نافله مقرر نساخته است مگر نماز شب را که رخصت داده است فرموده است که بر شتر بکنید از هر طرفی که رود رو به آن طرف کنید.

[نافله در سفر]

(«و سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن صلاة النافلة بالنهار في سفر فقال لو صلحت النافلة في السفر تمت الفريضة») و كالصحيح بل الصحيح منقولست که از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردند از نماز نافله در روز در سفر حضرت فرمودند که اگر نافله سنت می بود فريضة تمام می بود و ساقط نمی شد، هر گاه حق سبحانه و تعالی نماز واجب را ساقط کرده باشد و از چهار رکعت دو رکعت را انداخته باشد بی دغدغه نافله را نخواهد خواست.

(و لا بأس بقضاء صلاة الليل بالنهار في السفر) و باکی نیست که نافله شب را در روز قضا کنند در سفر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷

و در حدیث صحیح منقول است که حضرت سید الساجدین صلوات الله عليه می فرمودند که من دوست می دارم که مداومت نمایم بر عملی اگر چه اندکی باشد عرض کردیم که قضا می توانیم کرد نماز شب را در روز هر گاه مسافر باشیم حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح منقولست از صفوان که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نماز شب را

در روز بر راحله می کردند بهر طرفی که شتر می رفت.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که می فرمودند که نماز سفر دو رکعت است پیش از آن و بعد از آن نافله نیست مگر نماز شام که بعد از آن چهار رکعت نافله هست و آن چهار رکعت را ترک مکن در سفر و حضر و بر تو نیست قضای نماز روز یعنی در سفر و نماز شب را بکن و اگر فوت شود قضا کن در سفر و حضر و احادیث در این معنی بسیار است.

[حضرت پیامبر فریضه را در روز باران بر شتر سوار خواندند.]

(«و كان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ راحلته الفريضة في يوم مطير») و در احادیث صحیح و حسن و قویه منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در روز باران بر شتر سوار بودند و می کردند.

و در حدیث صحیح وارد شده است که با مشقت شدید می توان کرد، و در حدیث صحیح دیگر وارد شده است که با مرض بر راحله می توان کرد.

(«وقال ابراهيم الكرخي قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه أتى اقدر ان أتوجه نحو القبلة في المحمل فقال هذا الضيق أ ما لكم في رسول الله اسوه») و صدوق در صحیح از ابن ابی عمیر و شیخ در صحیح از ابان روایت کرده اند از ابراهیم بغدادی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من می توانم که در کجاوه که باشم رو بقبله کنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸

نماز کنم حضرت فرمودند که این مقدار تنگی و در

تهذیب ما هذا الضَّيق این چه تنگی است آیا شما متابعت حضرت سید الکونین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نَمِي کنید آن حضرت در کجاوه یا بر راحله نماز کردند و رو بقبله نکردند و ظاهراً مراد نماز نافله است یا فریضه با عذر.

[نماز در محمل]

(«و سأل سعيد بن سعد ابا الحسن الرضا صلوات الله عليه عن الرجل تكون معه المرأة الحائض في المحمل أ يصلّي و هي معه قال نعم») ظاهراً از کتاب او برداشته باشد و او ثقه است گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه از شخصی که هم کجاوه زن حایض باشد آیا مرد در کجاوه خود نماز می تواند کرد که این زن محاذی او باشد حضرت فرمودند که بلی ضرر کراهت یا حرمت وقتی است که هر دو با هم نماز کنند اما اگر یکی نماز نکند باکی نیست محاذات بی دغدغه، و احادیث صحیحه بسیار بر این مضمون وارد است و اگر هر دو خواهند نماز کنند اول مرد نماز کند دیگر زن و تقدیم بر سبیل استحبابست علی المشهور و این مضمون تقدم در حدیث صحیح وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اگر زن محاذی او باشد و نماز نکند ضرر ندارد و اخبار گذشت از این باب.

(«و سأل سعيد بن يسار ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يصلّي صلاة الليل و هو على دابته أ له ان يغطّي وجهه و هو يصلّي قال أمّا اذا قرأ فنعم و أمّا اذا أومی بوجهه للسّجود فليكشفه حيث أومأت به الدّابّه») و كالصحيح منقولست از سعيد که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ سُؤَالَ كَرْدَمِ اَز شَخْصِي كِه نَمَاز شَبِّ رَا بِر چَهَار پَا كَنْد آيَا رُوي خُود رَا مِي تِوَانَد پُوشِيد حَضْرَت فَرْمُودَنْد كِه دَر وَقْتِ قِرَائَتِ مِي تِوَانَد پُوشِيد اَمَا دَر وَقْتِ اِيْمَا اَز جِهَه سَجُودِ رُو رَا بَكْشَايِيد وَ سَجْدَه كَنْد بَهْر جَانِبِي كِه چَهَار پَا

لِوَامِعِ صَاحِبِ قِرَانِي، ج ٥، ص: ٣٩

رُود وَ رُو كَشُودَنْ ظَاهِرَا اَز جِهَه كِذَائِشْتَنْ پِيْشَانِي اِسْتِ بِر مِهْر وَ اَمْثَالِ اَن يَا بِر قَرِيْوَسِ زَيْن يَا تَعْبُدَا وَ مَحْمُولِسْتِ بِر اِسْتِحْبَابِ.

وَ دَر صَحِيْحِ اَز حَلْبِي مَنقُولِسْتِ كِه كَفْتِ اَز اَن حَضْرَتِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ سُؤَالَ كَرْدَمِ اَز نَمَازِ نَافِلَه بِر شَتْر وَ چَهَار پَا حَضْرَتِ فَرْمُودَنْد كِه بَلِي بَهْرِ طَرَفِي كِه چَهَار پَا رُودِ مِي كِذَارَد وَ مَلاَحِظَه قَبْلَه دَر كَارِ نِيْسْتِ وَ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمَرْسَلِيْنَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ اٰلِهٖ وَسَلَّمَ كَرْدَنْد.

وَ دَر صَحِيْحِ اَز مَحْمَدِ بِنِ مَسْلَمِ مَنقُولِسْتِ كِه حَضْرَتِ اِمَامِ مَحْمَدِ بَاقِرِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَرْمُودَنْد بَمَنْ كِه نَمَازِ شَبِّ وَ وَتَرِ كِه سَه رَكَعْتِ بَاشَد وَ نَافِلَه صَبْحِ رَا دَر كَجَاوَه بَكَنْ وَ بِر اَيْنِ مَضْمُونِ اِحَادِيْثِ صَحِيْحَه وَارَدِ شُدَه اِسْتِ.

وَ دَر حَدِيْثِ صَحِيْحِ اَز مَعَاوِيَه بِنِ عَمَارِ مَنقُولِسْتِ كِه حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَرْمُودَنْد كِه بَاكِي نِيْسْتِ كِه دَر سَفَرِ پِيَادَه رُودِ وَ نَمَازِ شَبْرَا كَنْد وَ بَاكِي نِيْسْتِ كِه دَر رُوزِ قِضَايِ نَمَازِ شَبْرَا كَنْد دَر رَا هِ رَفْتَنْ پِيَادَه بَانَكِه اَوَّلَا رُو بَقْبَلَه تَكْبِيْرِ اِحْرَامِ بَكُوِيْدِ وَ رِوَانَه شُودِ وَ قِرَائَتِ كَنْد وَ رَكَوْعِ وَ سَجُودِ رَا رُو بَقْبَلَه بَه جَا اَوْرَدِ وَ بَرخِيْزَدِ وَ بَه رَا رُودِ دَر قِرَائَتِ بَه دَسْتُورِ سَابِقِ.

وَ دَر صَحِيْحِ اَز يَعْقُوبِ مَنقُولِسْتِ كِه كَفْتِ اَز اَن حَضْرَتِ صَلَوَاتِ

اللَّهُ عليه سؤال کردم از نماز در سفر پیاده حضرت فرمودند که ایما کن و ایماى سجود را پست تر کن، حاصل آن که به ایما جایز است اما بنحو سابق بهتر است و احادیث بر این مضامین متواتر است.

(و سأل عبد الرحمن بن الحجاج ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يصلّى التّوافل فى الامصار و هو على دابّته حيث ما توجّهت به قال لا بأس) و در صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از شخصی که نوافل را در شهرها بر

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۰

روی چهار پا کند هر طرفی که چهار پا رود خوبست حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از حماد منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه در شخصی که در شهرها نماز نافله را بر چهار پا کند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از نماز نافله در حضر بر پشت چهار پا هر گاه بیرون رفته باشم قریب به خانهای کوفه یا در شهر تعجیل داشته باشم حضرت فرمودند که اگر تعجیل داشته باشی و نتوانی به زیر آمدن و ترسی که اگر در این حال نکنی فوت شود خوبست و الا تا مقدور باشد بر روی زمین محبوبتر است نزد من و شک نیست که تا ممکن باشد بر روی زمین بهتر است.

[اگر در نماز قصد اقامه کند]

(«و سأل علی بن یقظین ابا الحسن صلوات الله عليه عن الرجل یخرج فى السّفَر ثم یدو له فى الاقامه و هو

فی الصَّیْلَاهُ قَالَ یَتَمُّ اِذَا بَدَتْ لَهُ الْاِقَامَةُ وَ عَنْ الرَّجْلِ یَشِیْعُ اِخَاهُ اِلَى الْمَكَانِ الَّذِیْ یَجِبُ عَلَیْهِ فِیهِ التَّقْصِیْرُ وَ الْاِفْطَارُ قَالَ لَا بَاسَ بِذَلِکَ» و در صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که به سفری رفته باشد و در اثنای آن سفر در حالت نماز به خاطرش رسد و عزم کند در آن شهر یا در آن منزل توقف خواهم کرد ده روز یا بیشتر حضرت فرمودند که هر وقتی که قصد اقامت کند نماز را تمام می کند اگر چه در نماز باشد، دیگر پرسیدم که هر گاه شخصی برادر مؤمنش بسفر رود و او مشایعت کند او را و با او برود تا هشت فرسخ یا بیشتر آیا جایز است که نماز را قصر کند و روزه را افطار کند از جهت تشییع برادر مؤمن حضرت فرمودند که باکی نیست،

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱

اما جزء اول حدیث پس پیشتر گذشت احادیث صحیحه در آن، و اما جزو آخر پس در صحیح از محمد بن مسلم منقولست از احدهما صلوات الله علیهما در شخصی که مشایعت برادر مؤمن کند یک روزه راه یا دو روزه و سه روزه راه خوبست حضرت فرمودند که اگر در ماه رمضانست افطار کند عرض نمودم که کدام یک بهتر است روزه بدارد و نرود یا مشایعت کند و بخورد حضرت فرمودند که مشایعت کند بهتر است و در این صورت حق سبحانه و تعالی از او روزه نطلبیده است و اخبار صحیحه در این باب بسیار است.

[جمع بین ظهر و عصر]

(«و لا باس بالجمع بین الصَّلَاتَیْنِ فِی

السَّيْفِرِ وَالْحَضَرِ مِنْ عَلَّةٍ وَغَيْرِ عَلَّةٍ» و باکی نیست که جمع کنند میان نماز ظهر و عصر و هم چنین میان نماز شام و خفتن بانکه هر دو را در یک وقت واقع سازند بانکه عصر را و عشا را در وقت ظهر و مغرب واقع سازند یا بر عکس در سفر و حضر با عَلَّتْ و بی عَلَّتْ بنا بر مذهب مشهور میان اصحاب و جمعی بی عَلَّتْ جایز نمی دانند، و بر این مضمون احادیث مستفیضه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد است از طرق خاصه و عامه.

از آن جمله بطرق موثقه کثیره از زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که نماز ظهر و عصر را در اول زوال واقع ساختند به جماعت بی علتی و هم چنین نماز شام و خفتن را آن حضرت به جماعت کردند پیش از ذهاب حمزه مغریه بی علتی، و از این جهت چنین کردند که وقت بر امت آن حضرت فراخ شود.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت فرمودند که حضرت سید الکونین صلی الله علیه و آله نماز ظهر و عصر را در یک وقت به جا آوردند پس عمر که همیشه مدارش بر ترک ادب بود گفت آیا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲

نماز چیزی حادث شد حضرت فرمودند که نه و لیکن خواستم که وقت را بر امت خود فراخ گردانم.

و بطرق متکثره از عبد الله ابن عباس منقولست که گفت که حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمع کرد میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن در غیر باران و سفر و از این جهت کرد تا وقت بر امت آن حضرت فراخ شود.

و کالصحیح منقولست از محمد بن حکیم که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیدم که وقتی جمع بین الصیلاتین است که در میان هر دو نافله نباشد، پس اگر نافله ظهر را اول به جا آورند و بعد از آن ظهر را و بعد از آن اذان بگویند بر یک حالت که نماز را در آخر وقت ظهر واقع ساخته باشد که اذان در وقت عصر واقع شود در این صورت جمع نکرده است بلکه همه را در وقت خود واقع ساخته است، و جمع بی کراهت نیست و اگر مکروه نباشد ترک مستحب کرده است البته چون در اکثر اوقات حضرات صلوات الله علیهم متفرق واقع می ساخته اند خصوصاً در نماز شام و خفتن که مبالغه در آن بیشتر واقع شده است.

و در حدیث حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اگر در سفر می بودند یا کاری داشتند جمع می نمودند میان ظهر و عصر و میان شام و خفتن پس فرمودند که باکی نیست که در سفر نماز خفتن را پیش از ذهاب حمره به جا آورند و بعضی از اخبار این معنی سابقاً گذشت.

[تأخیر مغرب]

(و لا باس بتأخیر المغرب فی السفر حتی یغیب الشفق، و لا باس بتأخیر المغرب للمسافر اذا كان فی طلب المنزل إلى ربح اللیل)

حدیث صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که در سفر نماز شام را تأخیر نمایند تا سرخی مغربی غایب شود و باکی نیست که در سفر نماز خفتن را پیش از ذهاب حمره به جا آورد.

و کالصحیح از ابن سنان منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که مسافر تاخیر کند نماز شام را هر گاه در طلب منزل باشد تا ربع شب.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که وقت شام در سفر تا ربع شب است.

و در صحیح حلبی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمودند که هر گاه در سفر بعضی از نمازها را در غیر وقتش به جا آوری ضرر به تو نمی رساند یعنی در غیر وقت فضیلت.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در سفر وقت نماز شام تا ثلث شب است.

و روایت صحیح گذشت که تا مقدار شب مقدار پنج رکعت مانده باشد و روایات صحیحه تا صبح نیز گذشت با خفتن.

(«و فی روایه ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال أنت فی وقت المغرب فی السفر إلی خمسه امیال من بعد غروب الشمس») و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در وقتی از شام چنانکه در تهذیب من المغرب است در سفر تا پنج میل بعد از غروب شمس.

و در صحیح اسماعیل بن جابر وارد است که آن حضرت صلوات الله علیه

در سفر بعد از شش میل از غروب نماز کردند اگر چه ممکن است که اسماعیل یک میل را غلط کرده باشد در تخمین.

[زود خواندن نماز عشاء]

(«و لا باس بتعجيل العتمه في السفر قبل مغيب الشفق») در صحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که باکی نیست که در سفر نماز خفتن را پیش از غیوبت سرخی به جا آورند اگر چه در حضر مکروهست به کراهت شدید.

و در صحیح ابو عبیده منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که هر گاه شب تاری بود و باد و باران بود حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله نماز شام را به جا می آوردند و اندک زمانی بقدر آن که مردمان نافله را به جا آورند توقف می فرمودند پس مؤذن حضرت اقامه می فرمودند چون وقت خفتن داخل نشده بود و نماز خفتن را می کردند و مردمان متفرق می شدند.

[سجده بر گل]

(«و سال عمار الساباطی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن حد الطین الذی لا یسجد فیہ ما هو قال اذا غرقت فیہ الجبهه و لم تثبت علی الارض») و در موثق منقولست که عمار از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از مقدار گلی که سجده بر آن نتوان کرد چه مرتبه است حضرت فرمودند که هر گاه روان باشد به مرتبه که پیشانی در آن غرق شود و بند نشود، و در جایی که اندک گلی بر روی زمین باشد و زیر آن سخت باشد یا همه سخت باشد که پیشانی قرار گیرد بر آن سجده واجبست بر گل کردن و ایمان می توان کرد.

[نماز در عرفات]

(«و قال معاویه بن عمار لأبی عبد الله صلوات الله علیه ان اهل مکة یتمون الصلاه بعرفات فقال ویلهم او ویحهم و أی سفر اشد منه لا-»

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵

لا- یتّم») و به زیاده از ده سند صحیح منقولست که معاویه عرض نمود به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اهل مکة نماز را در عرفات تمام می کنند حضرت فرمودند که وای بر ایشان یا رحمت باد ایشان را و راوی شک دارد که حضرت کدام یک از این دو عبارت را فرموده اند اگر چه مراد از عبارت دویم نیز معنی اولست به کنایه کدام سفر سخت تر از این سفر است به اعتبار ناهمواری راه و کثرت ازدحام خلائق پس فرمودند که نه تمام نکنند بلکه قصر کنند و ظاهر این خبر و بسیاری از اخبار آنست که هر گاه اراده رجوع پیش از ده روز داشته باشند قصر می کنند چنانکه گذشت.

صحیح از عمران بن محمد منقولست که به حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه عرض نمودم که فدای تو گردم مزرعه دارم که پنج فرسخ است بسیار است که به آنجا می روم و در آنجا سه روز یا پنج روز یا هفت روز می باشم آیا نماز را تمام کنم یا قصر کنم حضرت فرمودند که در راه قصر کن و در مزرعه تمام کن، و احادیث چهار فرسخ متواتر است و حملش گذشت و محتمل است که خصوص سفر عرفات این حکم داشته باشد چنانکه ظاهر حدیث است و استبعادی ندارد و ممکن است که این حکم از جهت جمعی از اهل مکه باشد که همان روز به مکه آیند و حج نکنند چنانکه گذشت.

[مقدار مسافت]

(«و قال الصادق صلوات الله عليه ان رسول الله صلى الله عليه وآله لما نزل عليه جبرئيل عليه السلام بالتقصير قال له النبي صلى الله عليه وآله في كم ذلك فقال في برید قال و كم البرید قال ما بين ظل عير إلى فيء و عير فذرعه بنو أمية ثم جزءه على اثني عشر ميلا فكان كل ميل ألفا و خمسمائة ذراع و هو اربعة فراسخ يعني اذا كان السيفر اربعة فراسخ و أراد الرجوع من يومه فالتقصير عليه واجب و متى لم يرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶

الرجوع من يومه فهو بالخيار ان شاء اتم و ان شاء قصر») و منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون جبرئیل به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و قصر را آورد حضرت فرمودند که در چه مقدار از مسافت قصر

می باید کرد یا می توان کرد جبرئیل گفت در یک برید حضرت فرمودند که برید چه مقدار است جبرئیل گفت ما بین سایه کوه عیر یا عایر است تا سایه و عیر پس بنی امیه ذرع کردند آن مسافت را و دوازده حصه کردند هر حصه را میلی علامت گذاشتند و هر میلی هزار و پانصد ذرع شد که مجموع یک برید است که آن چهار فرسخ است، صدوق تاویل کرده است این حدیث را بانکه هر گاه چهار فرسخ باشد و خواهد که در آن روز برگردد تقصیر بر او واجبست و هر گاه اراده نداشته باشد که آن روز برگردد مخیر است اگر خواهد تمام می کند و اگر خواهد قصر می کند.

و عمده سبب این تاویل آنست که در فقه رضوی باین عنوان وارد است و اگر نه عبارات روایات دلالتش بر این مطلب ظاهر نیست بلکه اظهر آنست که هر گاه در آن زودی اراده رجوع داشته باشد کافی است و جمعی که قایل شده اند که پیش از ده روز مراجعت کند یا قصد مراجعت داشته باشد ظاهرا این معنی را منظور داشته اند که اگر قصد اقامت ده روز در آن موضع داشته باشد سفرش منقطع می شود اما آن که در این حدیث ظل عایر و فیء و عیر وارد شده است ظاهرا مراد این باشد که چون ما بین کوه عایر تا و عیر تخمینا دو فرسخ باشد پس چون آفتاب از طرف مشرق طالع می شود سایه عیر به و عیر می رسد و چون فرو می رود سایه و عیر بعیر می رسد مجموع چهار فرسخ می شود یا آن که سایه هر یک از این دو کوه خواه

در وقت طلوع و خواه در وقت غروب چهار فرسخ می شود هر یک دو فرسخ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷

و کلینی در صحیح از محمد بن یحیی خزاز روایت کرده است از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که روزی ما نشستیم بودیم و پدرم نزد والی بنی امیه بود که والی مدینه بود از قبل ایشان که پدرم از آنجا برگشتند و نزد ما نشستند و فرمودند که من نزد این والی بودم با جمعی از علما اندکی پیش از این زمان و او از ایشان سؤال کرد از حد مسافت تقصیر بعضی گفتند سه روزه راه یا سه برید و بعضی گفتند یک شبانه روز و بعضی گفتند یک ایوار که سیر عصر باشد که تخمیناً سه فرسخ است، چون متعارفست که در شب گیر پنج فرسخ راه می روند و در ایوار سه فرسخ و اگر یک مرتبه می روند هشت فرسخ می روند، پس والی رو بمن کرد که شما چه می فرمایید من گفتم که چون جبرئیل حکم تقصیر را از جبهه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورد حضرت از جبرئیل پرسید که در چه مسافت تقصیر هست جبرئیل گفت در یک برید گفت برید چه مقدار است حضرت فرمودند که سایه عیر تا سایه و عیر.

پس حضرت صادق فرمودند که از آن چه گذشت مدتی شد و بنی امیه مصلحت دیدند که میلی چند نصب کنند در راهها که مسافت را مردمان بدانند به خاطرشان رسید گفته پدرم حضرت امام محمد باقر پس گز کردند این مسافت را و دوازده حصه کردند هر

حصّه سه هزار و پانصد ذرع پس در هر سه هزار و پانصد ذرع میلی نصب کردند جمیع راهها را پس چون زمان بنی عباس شد تغییر دادند کارهای بنی امیه را از روی غیرت و گفتند که حکایت اصل فرسخ از هاشم است یا از حضرت امام محمد باقر یا از هر دو، و بنی امیه را در این امر مدخلی نیست پس در جنب هر میلی که بنی امیه نصب کرده بودند بنی عباس میلی نصب کردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه و آله روایت کرده است که از آن حضرت سؤال کردند از مقدار میلی که تقصیر در آن واجب است حضرت فرمودند که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله حد میلیهای فرسخ را از سایه غیر تا سایه و غیر مقرر فرمودند، و غیر و غیر دو کوهند در مدینه مشرفه پس چون آفتاب طالع می شود سایه غیر به سایه و غیر می افتد و آن میلی است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله قصر را بر آن مقرر فرمودند.

و منافاتی که میان روایت صدوقست و کلینی در میل ظاهرا سهو از کتاب یکی از دو کتاب شده باشد به نقصان ثلاثه یا زیادتی آن، و محتمل است که از رواه شده باشد و آن چه کلینی ذکر کرده است اقربست به آن چه مشهور است از جهت ذراع که چهار هزار ذرع گفته اند و آن چه صدوق گفته است به تحدید دیگر که میل را کرده اند که آن قدریست که چشم کار کند که سواره را از پیاده تمیز

تواند کرد در زمین هموار نسبت به اکثر مردمان که ضعف باصره نداشته باشند و حدید البصر نیز نباشند، و در قاموس ذکر کرده است که میل بکسر قدر مدّ بصر است یا سه هزار ذرع است یا چهار هزار ذرع است بحسب اختلافی که در فرسخ کرده اند که آیا نه هزار ذرع است بذراع قدما یا دوازده هزار ذرعست بذراع محدّثین، و در نهاییه و صحاح قدر مد بصر از ارض گفته اند و الله تعالی يعلم.

(«و تصدیق ما فسیرت من ذلک خبر جمیل بن درّاج عن زراره بن اعین قال سالت ابا جعفر صلوات الله علیه عن التّقصیر فقال برید ذاهب و برید جائی و کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا اتی ذبابا قصیر و ذباب علی برید و انما فعل ذلک لانه اذا رجع کان سفره بریدین ثمانیه فراسخ») و مصدق آن چه گفتم که مراد از قصر در برید آنست که اراده داشته باشد که آن روز برگردد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹

صحیحه جمیل است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از تقصیر حضرت فرمودند که چهار فرسخ رونده چهار فرسخ برگردنده یا چهار فرسخ کسی که رود و چهار فرسخ کسی که برگردد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون بذباب می رفتند قصر می فرمودند و ذباب چهار فرسخ بود و چرا قصر می فرمودند زیرا که چون بر می گشتند هشت فرسخ می شد و دلالت ندارد که در آن روز برگردد ممکن است که برگشتن پیش از ده روز کافی باشد مثل سایر اخباری که گذشت و لیکن در

فقه رضوی چنین است که اگر اراده رجوع در آن روز دارد قصر واجبست و ظاهرا در کار نباشد برگشتن هم چنان که در هشت فرسخ در کار نیست رفتن آن و الله تعالی يعلم.

[سفر در سه روز]

(«و سال زکریا بن ادم ابا الحسن الرضا صلوات الله عليه عن التّقصير في كم يقصّر الرّجل اذا كان في ضياع اهل بيته و امره جاز فيها يسير في الضّياع يومين و ليلتين او ثلاثه ايام و لياليهنّ فكتب التّقصير في مسير يوم و ليله») و منقولست در صحیح از زکریا که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه از قصر نماز که در چه مقدار راه قصر می کند هر گاه در مزارع یاران خود باشد و حکمش در آنجاها روان باشد که بمنزله مزارع خودش باشد و در آنجا دو روز و دو شب و سه شب یا سه روز و سه شب باشد حضرت در جواب نوشتند که قصر در مسافت یک شبانه روز است به سیر متعارف چون متعارف نمی باشد که روز و شب هر دو راه روند و متعارف آنست که در تمام شب می روند یا تمام روز یا بعضی از شب و بعضی از روز و علی ای حال هشت فرسخ مراد است و ظاهر می شود که مزرعه اهل بیت حکم مزرعه او ندارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰

چنانکه در صحیح از ابان از فضل منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از مسافری که به خانه بعضی از اهل خود نزول می کند یک روز و یک شب حضرت فرمودند که نماز را قصر می کند و قصد مسافت

می باید اگر چه در چند روز برود چنانکه ظاهر روایاتست که همه بلفظ اراده واقع شده است و مقبوله صفوان و موثقه عمار نیز دلالت می کنند بر آن که می باید قصد مسافت داشته باشد پس اگر به استقبال شخصی رود که هر جا که به او رسد برگردد و احتمال کمتر از مسافت نیز باشد تمام می کند اگر چه صد فرسخ برود و هم چنین اگر بطلب غلام گریخته یا حیوان جسته رود تمام می کند اما وقت برگشتن اگر مسافت باشد قصر می کند.

[مغرب دو رکعتی]

(«و روی محمد بن ابی عمیر عن محمد بن اسحاق بن عمار قال سالت ابا الحسن الرضا صلوات الله عليه عن امرأه كانت في طريق مكة فصلت ذاهبه و جائيه المغرب ركعتين فقال ليس عليها اعاده») و به دوازده سند صحیح و چهار حسن كالصحيح منقولست از محمد از محمد موثق که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از زنی که در راه مکه رفتن و آمدن نماز شام را به توهم آن که قصر می باید کرد دو رکعت کرده است حضرت فرمودند که اعاده نمی کند نمازها را.

(«و فی روایه الحسین بن سعید عن ابن ابی عمیر عن محمد بن اسحاق بن عمار عن ابی الحسن صلوات الله عليه قال ليس عليها قضاء») و در روایت صحیح حسین از آن حضرت صلوات الله عليه وارد است که حضرت صلوات الله فرمودند در این مسأله که بر آن زن قضا نیست و مراد از هر دو یکی است، و غرض تکرار صدوق آنست که چون عمل به این حدیث کرده است می خواهد که ظاهر سازد که چون در

سعید بود تکرر در اصول دلیل صحت است نزد قدما بنا بر این من عمل باین حدیث کرده ام و اکثر اصحاب جاهل را در تمام کردن معذور می دارند نه در کم کردن و ممکن است که خصوص همان زن این حکم داشته باشد چون وقایع عموم نمی دارد و شکی نیست که احوط قضاست.

(«و فی روایه العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا صلّى المسافر خلف قوم حضور فلیتمّ صلاته رکعتین و یسلّم و ان صلّى معهم الظّهر فلیجعل الأولین الظّهر و الاخیرتین العصر») و بده سند صحیح منقولست که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مسافر نماز کند با جمعی که حاضر باشند چون دو رکعت خود را تمام کند سلام دهد و اگر با نماز ظهر ایشان اقتدا کند ظهر را بدو رکعت ایشان اقتدا کند، و عصر خود را بدو رکعت آخر ایشان و در این صورت اقتدا کرده است عصر را بظهر و صدوق این صورت را جایز می داند چون روایات بسیار دارد.

(«و سال اسماعیل بن الفضل ابا عبد الله صلوات الله علیه فی رجل یسافر من ارض إلى ارض و انما ینزل قراه و ضیعتہ فقال اذا نزلت قراک و ارضک فاتمّ الصّلاه و اذا کنت فی غیر ارضک فقصر») و در صحیح یا موثق کالصحیح منقولست از اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که سفر کند از موضعی به موضعی دیگر و لیکن در ما بین به قریه

و مزرعهای خود می رسد حضرت فرمودند که هر گاه به قریه ها و مزارع خود رسی نماز را تمام کن و هر گاه در غیر زمین خود باشی قصر کن.

و مؤید این است صحیحه بزنطی در قرب الاسناد و کالصحیح در باقی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲

کتب که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از شخصی که به مزرعه خود می رود و یک روز و دو روز و سه روز در آنجا می ماند آیا نماز را قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که هر مرتبه که به مزرعه از مزارع خود رود تمام می کند.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی مزرعهها دارد نزدیک یکدگر و می رود و در آنجا می ماند حضرت فرمودند که تمام می کند.

و در موثق از عمّار از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست در شخصی که به سفری می رود و به قریه یا خانه خود می رسد و در آنجا می ماند حضرت فرمودند که نماز را تمام می کند اگر چه یک درخت خرما داشته باشد و بس و روزه را می گیرد اگر ماه رمضان داخل شود و قصر نمی کند و صحیحه عمران گذشت.

و کالصحیح از موسی منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه که گاه هست به مزرعه خود می روم و از منزل تا آنجا دوازده فرسخ است نماز را تمام کنم یا قصر کنم حضرت فرمودند که تمام کن یعنی در مزرعه.

و در حسن از سهل منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که

به مزرعه خود رود و هشت فرسخ یا دوازده فرسخ باشد و هر ورش بر ضیاع بنی عم اوست آیا قصر و افطار می کند یا تمام می کند و روزه می گیرد حضرت فرمودند که قصر نمی کند و افطار نمی کند و ظاهراً از آن جهت باشد که می داند که ایشان او را نگاه می دارند یا او می باید که نزد ایشان از جهت صله رحم بایستد یا آن که حضرت داند که او را در آن مزارع شرکتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳

هست.

[اقامه عشره]

(«قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله يعني بذلك اذا اراد المقام في قراه و ارضه عشره ايام و متى لم يرد المقام بها عشره ايام قصير الا ان يكون له بها منزل يكون فيه في السنه سته اشهر فان كان كذلك اتم متى دخلها و تصديق ذلك ما رواه محمد بن اسماعيل بن بزيع عن ابي الحسن الرضا صلوات الله عليه قال سألته عن الرجل يقصر في ضيعته فقال لا باس ما لم ينو مقام عشره ايام الا ان يكون له بها منزل يستوطنه قال قلت له ما الاستيطان فقال ان يكون له بها منزل يقيم فيه سته اشهر فاذا كان كذلك يتم فيها متى دخلها، و ما رواه علي بن يقطين عن ابي الحسن الاول صلوات الله عليه انه قال كل منزل من منازلك لا تستوطنه فعليك فيه التقصير») صدوق که مصنف این کتاب است که حق سبحانه و تعالی او را رحمت کند چنین می گوید که مراد حضرت از امر به اتمام در ضیعه آنست که هر گاه اراده داشته باشد که در آنجا ده روز اقامت کند تمام می کند و هر گاه

قصداقامت ده روز نداشته باشد قصر می کند مگر آن که در آن مزرعه منزلی داشته باشد که در عرض سال شش ماه در آنجا باشد و هر گاه چنین باشد هر گاه داخل می شود تمام می کند.

و تصدیق این تاویل می کند آن چه روایت کرده است آن را در صحیح محمد از آن حضرت صلوات الله علیه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که قصر می کند در مزرعه خود حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که نیت نکند اقامت ده روز را مگر آن که او را در آن مزرعه منزلی باشد که در آن منزل وطن کند گفت عرض نمودم که وطن کردن بچه چیز حاصل می شود حضرت فرمودند که بان می شود که او را در آن مزرعه منزلی باشد که شش ماه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴

آنجا اقامت کند پس هر گاه چنین باشد هر گاه داخل آن مزرعه می شود نماز را تمام می کند.

و مؤید دیگر حدیث صحیح علی است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که هر منزلی از منزلهای تو که در آنجا وطن نکنی پس بر تست که در آنجا نماز را قصر کنی. و استيطان اگر چه مطلق است حدیث سابق تفسیر کرد که شش ماه است، و قریب باین معنی در صحیح حماد و صحاح دیگر وارد شده است که همه بلفظ استيطان مطلق است که همه را حمل کرده اند بر استيطان شش ماه و ظاهر حدیث آنست که صدوق فهمیده است که در هر سالی شش ماه باشد و اکثر چنین فهمیده اند که شش ماه نماز را در آنجا

تمام کرده باشد مجتمع یا متفرق، و ظاهر این اخبار صحیحه آنست که اگر بقصد توطن در آنجا مانده باشد کافی باشد پس بنا بر این جمعی که در بلدی متوطن باشند و آن بلد را وطن خود ساخته باشند اگر چه ملک نداشته باشند دور نیست که کافی باشد و احوط در غیر صورت توطن شش ماه در هر سالی آنست که قصد اقامت کند یا جمع کند میان قصر و اتمام.

و در صحیح از سعد بن ابی خلف منقولست که گفت علی سؤال کرد از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در شهری خانه داشته باشد یا مزرعه داشته باشد و در سفر به آن شهر یا به آن مزرعه رسد چه کند حضرت فرمودند که اگر در آن شهر ساکن بوده است چون به آنجا می رسد نماز را تمام می کند و اگر در آنجا ساکن نبوده است قصر می کند.

و در صحیح از حماد یا حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که به سفری رود و در راه به منزل خودش رسد نماز را تمام می کند یا قصر حضرت فرمودند که قصر می کند و منزلی که در آنجا تمام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵

می کند آن منزلیست که در آنجا توطن کند.

و در صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفت از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما سؤال کردم از شخصی که منزلی داشته و بر آن منزل گذرد تمام می کند یا قصر می کند حضرت فرمودند که هر منزلی را که وطن خود نساخته باشی منزل تو نیست و ترا نیست

که در آن منزل نماز را تمام کنی.

و در صحیح از علی منقولست که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که مرا مزارع و منازل هست که میان اینها دو فرسخ و سه فرسخ فاصله است چه کنم حضرت فرمودند که هر منزلی را که وطن خود نساخته باشی بر تست که نماز را قصر کنی.

و در صحیح منقولست از علی که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که به بعضی از شهرها رسد و او را در آن شهر خانه باشد و آن شهر وطن او نباشد آیا نماز را تمام می کند یا قصر می کند حضرت فرمودند که قصر می کند و مزارعی که داشته باشد و بر آنها گذرد همین حکم دارد.

و کالصحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در سفر به مزرعه خود رسد و نخواهد که در آنجا ده روز بماند قصر کند و اگر خواهد که در آنجا ده روز بماند نماز را تمام کند.

و کالصحیح منقولست از موسی که عرض کردم به حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه که فدای تو گردم مزرعه دارم قریب بیغداد و بسیار است که از کوفه بیغداد می روم و در آن مزرعه می مانم نماز را در آنجا قصر کنم یا تمام کنم حضرت فرمودند که اگر قصد اقامت ده روز در آنجا نداری قصر کن.

و در صحیح از حذیفه منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶

صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که من بیرون رفتم به مزرعه که دارم سه روز قصر

کردم و سه روز تمام کردم ظاهرش آنست که در مزرعه مخیر باشد میان قصر و اتمام و ممکن است که مراد این باشد که سه روز که در راه بودم قصر کردم و سه روز در آنجا بودم تمام کردم یا آن که اول قصد اقامت نداشتم قصر کردم بعد از آن قصد اقامت کردم و تمام کردم بعد از آن چیزی سانح شد که پیش از ده روز در آمدم و تخیر اظهر است در جمع بین الاخبار و الله تعالی يعلم.

[سفر نفریحی]

(«و قال الصادق صلوات الله عليه في الرجل يخرج إلى الصيد مسيرة يوم او يومين او ثلاثة أ يقصر او يتم فقال ان خرج لقوته و قوت عياله فليقصر و ليفطر و ان خرج لطلب الفضول فلا و لا كرامه.»)

و منقولست در صحیح از عمران از بعضی از اصحاب ما که گفت به آن حضرت صلوات الله عليه عرض نمودم که شخصی به شکار می رود یک روز و دو روز و سه روز آیا قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که اگر از جهت قوت خود و قوت عیال خود می رود باید که نماز را قصر کند و روزه را افطار کند و اگر از جهت لهو و لعب است پس قصر نمی کند و او را کرامتی نیست نزد حق سبحانه و تعالی تا از جهت او نماز را قصر بفرماید، و محتمل است که مراد از فضول زیادتى مال باشد که در این صورت نماز را قصر نکند و روزه را قصر کند چنانکه جمعی از اصحاب بان قایلند به تبعیت شیخ به سبب آن که در فقه

رضوی هست که اگر سفر معصیت باشد یا شکار لهُو تمام می کند، و اگر صید از جهه تجارت باشد نماز را تمام می کند و روزه را افطار می کند، و اگر از جهه قوت خود و عیالش باشد از روی ضرورت نماز و روزه را قصر می کند و ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷

می شود که شیخ طوسی نیز فقه رضوی را داشته است چون شیخ مفید و صدوق داشته اند و اکثر مسایلی که ذکر کرده اند و مستندش ظاهر نیست کاشف می آید که در فقه رضوی است و الله تعالی يعلم.

(«و روی ابو بصیر عنه صلوات الله علیه و آله انه قال لیس علی صاحب الصّید تقصیر ثلاثه ایام فاذا جاوز الثلاثه لزمه یعنی الصّید للفضول») و در موثق و شیخ در صحیح از ابن محبوب که از اهل اجماع است از بعضی از اصحاب ما از ابو بصیر روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کسی که به شکار رود قصر نمی کند سه روز و چون از سه روز در گذرد لازمست او را قصر. و صدوق تاویل کرده است جزو اول را که قصد نمی کند مراد حضرت آنست که اگر صید لهُو باشد تمام می کند و شیخ جزو آخر را تاویل کرده است که اگر از جهه قوتست قصر می کند و محتمل است که مراد صید قوت باشد و حمل کنیم سه روز اول را که در حوالی شهر باشد و قصر را در وقتی کند که به مسافت رسیده باشد.

چنانکه در صحیح از عبد الله منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که

صید کند چه کند حضرت فرمودند که اگر بر دور خود می گردد قصر نمی کند و اگر تجاوز کند از مسافت یا حد ترخص قصر می کند و حدیث عیص نیز چنین است.

(«و روی عیص بن القاسم عنه صلوات الله علیه انه سئل عن الرجل يتصيد فقال ان كان يدور حوله فلا يقصر و ان كان تجاوز الوقت فليقتصر») و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که شکار کند حضرت فرمودند که اگر بر دور خود می گردد یعنی قصد مسافت نکرده باشد و در حوالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸

شهر می گردد و شکار مشروع می کند قصر نمی کند چون بحد ترخص نرسیده است یا گذشته است و قصد سفر ندارد و اگر بحد ترخص یا به مسافت رسیده باشد قصر می کند چون قصد برگشتن دارد و هشت فرسخ دارد تا شهر و بنا بر ظاهر خبر صید مشروعست نه صید لهُو.

(«و لو ان مسافرا ممن يجب عليه التقتير مال من طريقه إلى صيد لوجب عليه التتمام لطلب الصيد فان رجع من صيده إلى الطريق فعليه في رجوعه التقتير») عبارت فقه رضوی است که اگر مسافری که بر او واجب باشد قصر به آن که سفرش مباح باشد و میل کند از راه به جانب شکار هر آینه واجبست بر او تمام کردن نماز چون غرضش شکار است پس چون از شکار بر می گردد و به راه می آید پس لازم است که در برگشتن قصر کند اگر در برگشتن شکار نکند.

و این مضمون در حدیث قوی از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه منقولست

به مکاتبه که شخصی که شکار می کند قصر می کند تا بر جاده است پس چون از جاده بدر رود یعنی از برای شکار تمام می کند و چون به جاده می آید قصر می کند و اخبار گذشت و در کتاب صوم نیز خواهد آمد.

(«و من كان سفره معصیه لله عزّ و جلّ فعلیه التّمام فی الصّلاه و الصّوم») و کسی که سفرش معصیت و مخالفت الهی باشد پس بر اوست که تمام کند نماز و روزه را و این مضمون فقه رضویست.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در ماه رمضان افطار نمی کند مگر آن که سفر حق باشد و باطل نباشد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹

هر که بسفر رود قصر می کند نماز را و افطار می کند صوم را مگر آن که بسفر شکار لهُو رود، یا بسفر معصیت رود که اصل سفر معصیت باشد یا از جانب ظالمی رسول باشد یا بقصد عداوت مسلمانان رود یا بقصد سفر در ضرر بر مسلمانان رود.

و از ابو سعید منقولست که دو کس داخل شدند بر حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما در خراسان و هر دو سؤال کردند از قصر خود حضرت بیکی فرمودند که بر تو واجبست که قصر کنی چون بقصد زیارت من آمدی و به دیگری فرمودند که بر تو واجبست که تمام کنی زیرا که بقصد پادشاه جور آمدی که مامون باشد و خواهد آمد در ابواب صوم.

[تعقیب نماز شکسته]

(«و علی المسافر ان یقول فی دبر کلّ صلاه یقصر»)

بها سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر ثلاثين مره لتمام الصلاه» و در حسن از سليمان مروزي منقولست كه حضرت امام علي نقى صلوات الله عليه فرمودند كه واجبست بر مسافر كه در عقب هر نمازي كه قصر مي كند سي مرتبه تسبيحات اربع را بگويد تا نمازش تمام شود و بمنزله دو ركعت مقصوره است.

و عقيب هر نمازي در سفر و حضر نيز مستحب است كه سي مرتبه يا چهل مرتبه تسبيحات اربع را از جهه تعقيب نماز بگويد و لفظ حديث اگر چه بلفظ وجوبست حمل بر استحباب مؤكد نموده اند.

[نماز شب در سفر]

(«و روى الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ان خشيت ان لا تقوم في اخر الليل او كانت بك عله او اصابك برد فصل و اوتر من اول الليل في السفر») و به اسانيد صحيحه منقول است از حلبى كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه اگر ترسى كه در آخر شب بر نخيزى يا كوفتى داشته باشى يا مانعى يا سرما باشد نماز شب كه هشت ركعت

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۶۰

است و سه ركعت وتر را در اول شب مى توانى كرد در سفر.

و در صحيح از ابن ابي نجران منقولست كه گفت از حضرت امام رضا صلوات الله عليه سؤال كردم از نماز شب در سفر در كجاوه حضرت فرمودند كه هر گاه روى تو برابر قبله نباشد رو بقبله كن و تكبير احرام بگو و نماز را تمام كن بهر طرفى كه شتر رود عرض نمودم كه فدای تو كردم در اول شب مى توانم كرد حضرت فرمودند كه

هر گاه خوف داشته باشی که در آخر شب نکنی در اول شب می توانی کرد و احادیث صحیحه در این باب وارد شده است و خواهد آمد.

و سال علی بن سعید ابا عبد الله صلوات الله علیه عن صلاه اللیل و الوتر فی السفر من اول اللیل قال نعم روایت کرده است شیخ در قوی از علی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز شب و سه رکعت وتر در سفر که اول شب می توان کرد هر گاه نتواند که در آخر شب برخیزد حضرت فرمودند که بلی.

(«و سال سماعه بن مهران ابا الحسن الاوّل صلوات الله علیه عن وقت صلاه اللیل فی السفر فقال من حین تصلی العتمه إلی ان ینفجر الصّبح») و در موثق از سماعه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از وقت نماز شب در سفر حضرت فرمودند که از وقتی که نماز خفتن می کنی تا طلوع صبح می توانی کرد و ظاهرش آنست که وقت باشد در سفر نه آن که مقدم دارند بر وقت.

و در صحیح از لیث منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز شب در تابستان در شبهای کوتاه در اول شب می توانم کرد حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱

علیه سؤال کردم از نماز شب در تابستان در شبهای کوتاه در اول شب بکنم حضرت فرمودند که خوب به خاطرت رسیده است و خوب می کنی پس فرمودند که جوانان را

خواب بسیار می آید من امر می کنم ترا که نماز شب را در اول به جا آوری که مبادا در آخر شب نکنی.

و در صحیح از ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه ترسی که در آخر شب برنخیزی یا کوفتی داشته باشی یا سرما خورده باشی نماز شب و نماز وتر را در اول شب بکن، و این احادیث و اخبار صحیحه و موثقه بسیار وارد شده است که ظاهرش آنست که در سفر و حضر مقدم می توان داشت هر گاه خوف آن باشد که در وقت خودش نتواند کرد و اخبار دیگر خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(«و روی حریر عمن حدّثه عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه كان لا يرى بأسا بان يصلّي الماشي و هو يمشي و لكن لا يسوق الابل») و به اسانید صحیحه منقولست از حریر از آن کسی که او حدیث را بر حریر خوانده است و در خاطر حماد بن عیسی نیست که کیست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آن حضرت می فرمودند که باکی نیست که پیاده نماز سنت را یا نماز واجب را راه رود و کند و لیکن شتر نمی راند به اعتبار سخن گفتن یا قرائت را بعنوان حدی خواندن یا اعم تعبدا و احادیث صحیحه گذشت.

باب العله التي من اجلها لا يقصر المصلّي في المغرب و نوافلها في السفر و الحضر

(«سئل الصادق صلوات الله عليه لم صارت المغرب ثلاث ركعات و اربعا بعدها ليس فيها يقصر في حضر و لا سفر فقال ان الله تبارك و تعالی انزل على نبيّه صلي الله عليه و آله كلّ صلاة ركعتين فاضاف إليها رسول الله صلي الله عليه و

آله لكلّ صلاه ركعتين في الحضر وقصير فيها في السفر ألامغرب والغداه فلما صلى صلى الله عليه وآله المغرب بلغه مولد فاطمه صلوات الله عليها فاضاف إليها ركعه شكرًا لله عزّ وجلّ فلما ان ولد الحسن صلوات الله عليه اضاف إليها ركعتين شكرًا لله عزّ وجلّ فلما ان ولد الحسين صلوات الله عليه اضاف إليها ركعتين شكرًا لله عزّ وجلّ فقال «لِلذِّكْرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ» فتركها على حالها في الحضر و«السفر» این بابی است در بیان علت آن که در نماز شام و چهار رکعت نافله آن تقصیری واقع نشده است در سفر و حضر منقولست مرفوعا در علل نیز که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردند که چرا سه رکعت نماز شام و چهار رکعت نافله آن را کم نمی کنند در حضر و سفر حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی نمازها را به نزد حضرت سید المرسلین صلى الله عليه وآله دو رکعت دو رکعت فرستاد در اول تکلیف نماز پس حضرت هر نمازی را دو رکعت زیاد کردند در حضر، و در سفر بحال خود گذاشتند مگر نماز شام و صبح را پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۳

چون حضرت نماز شام را گذاردند دو رکعت خبر آوردند به نزد آن حضرت که حق سبحانه و تعالی حضرت فاطمه را کرامت کرد حضرت به شکرانه این نعمت یک رکعت زیاد کردند و چون حق سبحانه و تعالی حضرت امام حسن را کرامت فرمود حضرت رسول خدا دو رکعت زیاد کردند از جهت نافله شام شکرانه حق سبحانه و تعالی پس چون

حق سبحانه و تعالی حضرت امام حسین را صلوات الله علیه کرامت فرمود حضرت دو رکعت دیگر از جهه آن حضرت به شکرانه این کرامت اضافه نمودند در نافله شام و آیه را خواندند که حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته است از جهه هر پسری برابر حصه دو دختر، پس چون به شکرانه این نعمتها بود و این نعمتها نعمتی بود دایمی شکرانه آن را دایم گردانیدند و در سفر و حضر بحال خود گذاشتند.

و کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چرا نماز شام را در سفر و حضر سه رکعت می کنند و در سفر از آن قصر نشد حضرت فرمودند که چون اولاً حق سبحانه و تعالی نمازها را دو رکعت واجب گردانیده بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بحسب تفویضی که بان حضرت شده بود سه نماز را دو رکعت زیاد فرمودند و چون وقت شام تنگ بود یک رکعت زیاد فرمودند و چون در سفر آن دو رکعت را از چهار رکعتی انداختند رکعت شام را نینداختند و فرمودند که مرا شرم می آید که دو مرتبه نقص بان رسانم چون در وقت زیاد کردن بان نقص رسانیده بودم بنا بر این در حضر و سفر آن را سه رکعت مقرر ساختند.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در سفر هر نمازی دو رکعت است و پیش از آن و بعد از آن نافله نیست مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۴

نماز شام که بعد از آن چهار

رکعت نافله او بحال خود است و در سفر و حضر آن را ترک مکن و نوافل ظهر و عصر ساقط است و قضا ندارد و در شب نماز شب را بکن و اگر فوت شود قضا کن.

و در صحیح از حارث منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن چهار رکعت نافله شام را در سفر و حضر، و پدرم ترک نمی کردند سیزده رکعت نافله شب را در سفر و حضر، و چون دو رکعت نافله صبح بعد از نماز شب کرده می شود و وقت ادای آن در صبح کاذب است بنا بر این اکثر اوقات آن را با نماز شب ذکر می کنند.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که مکرر می فرمودند که نماز نوافل روز شانزده رکعت است هشت رکعت نزد زوال و هشت رکعت بعد از ظهر و چهار رکعت بعد از شام و آن را ترک مکن در سفر و حضر و دو رکعت بعد از خفتن است که پدرم آن دو رکعت را نشسته می کردند و من ایستاده می کنم و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سیزده رکعت نماز شب را می کردند که هشت رکعت نافله شبست و سه رکعت نافله وتر است و دو رکعت نافله صبح و احادیث در این باب متواتر است.

باب علیه التَّقْصِيرُ فِي السَّفَرِ

(ذکر الفضل بن شاذان النیسابوری رحمه الله فی العلل التي سمعها من الرضا صلوات الله علیه ان الصلاة انما قصرت في السفر لأن الصلاة المفروضة أولا انما هي عشر ركعات و السبع انما زيدت فيها بعد فخفف الله عز و جل عن العبد تلك الزيادة لموضع سفره و تعب و

نصبه و اشتغاله بامر نفسه و ظعنه و اقامته لئلا يشتغل عما لا بد له منه من معيشته رحمه من الله عز و جل و تعطفًا عليه ألا صلاة المغرب فأنها لم تقصِّر لأنها مقصّره في الاصل و انما وجب التقصير في ثمانية فراسخ لا اقل من ذلك و لا اكثر لأن ثمانية فراسخ مسيره يوم للعامة و القوافل و الاثقال فوجب التقصير في مسيره يوم و لو لم يجب في مسيره يوم لما وجب في مسيره الف سنه و ذلك لأن كل يوم يكون بعد هذا اليوم فأنما هو نظير هذا اليوم فلو لم يجب في هذا اليوم لما وجب في نظيره اذا كان نظيره مثله لا- فرق بينهما» این بابی است در بیان علت تقصیر در سفر و علت مسافت و غیر آن منقولست بدو سند حسن کالصحیح بلکه صحیح چون صدوق حکم به صحت این سند کرده است از فضل در ضمن علتہائی کہ شنیده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه کہ چرا نماز در سفر قصر شد زیرا کہ نمازی کہ اول خداوند عالمیان واجب گردانید بر خلائق ده رکعت بود و این معنی متواتر است و بعد از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۶

سید المرسلین صلی الله علیه و آله به تفویضی کہ به آن حضرت شده بود هفت رکعت زیاد کردند پس حق سبحانه و تعالی آن هفت را یعنی اکثرش را کہ آن شش رکعت بود ساقط گردانید از بندگان به سبب تعب و مشقتی کہ از لوازم سفر است غالباً و به امور خود رسیدن و همگی مشغول کارهای خود بودن و بار کردن

و فرود آمدن که اگر تمام می بود از کارهائی که او را ناچار است بان رسیدن باز می ماند از امور معاش خود و این تخفیف محض رحمت الهی و مهربانی اوست بر بندگان با آن که نوافل آن نیز ساقط شد و چون بنده ملاحظه می کند در سفر می یابد که چه مقدار او را سبکی حاصل می شود خصوصا در مانند سفر حج که غالب اوقات این نمازها در اثنای راه کرده می شود و با این تخفیف به صد تشویش به حمله خود می رسد، و همه زیادتیهها ساقط شد مگر زیادتی رکعت نماز شام که ساقط نشد چون زیادتی او کم بود در حضر، و در عیون و علل مقصوره بود و چرا تقصیر در مسافت هشت فرسخ واجب شد نه در کمتر و نه زیادتر زیرا که هشت فرسخ راه یک روز اکثر خلایق است در قافلههای باردار پس در مقدار یک شبانه روز راه قصر مقرر شد و اگر در این مقدار واجب نمی شد در مقدار هزار سال قصر واجب نمی شد زیرا که هر روزی که بعد از این روز است او نظیر این روز است و اگر در این روز واجب نمی شد در نظیرش نیز واجب نمی شد هر گاه نظیر آن مثل آن باشد و فرقی در میان هر دو نباشد و این معانی همه مجربست حتی در سفر مکه معظمه که مشقتش در یک روز است و هر کس احتمال نمی دهد که فردا تواند حرکت کردن و چون شب گذشت روز دیگر قوتش بیشتر از روز سابق است تا آن که مشهور است که فرشتگان در شبها ایشان را مالندگی می کنند که

قوت حرکت دارند.

(«وَأَمَّا تَرَكَ تَطَوُّعَ النَّهَارِ وَ لَمْ يَتَرَكَ تَطَوُّعَ اللَّيْلِ لِأَنَّ كُلَّ صَلَاةٍ لَا

لِوَامِعٍ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۵، ص: ۶۷

يَقْصِرُ فِيهَا لَا يَقْصِرُ فِيهَا بِمَا بَعْدَهَا مِنَ التَّطَوُّعِ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْمَغْرِبَ لَا يَقْصِرُ فِيهَا فَلَا تَقْصِيرُ فِيهَا بِمَا بَعْدَهَا مِنَ التَّطَوُّعِ وَ كَذَلِكَ الْغَدَاةُ لَا تَقْصِيرُ فِيهَا بِمَا قَبْلَهَا مِنَ التَّطَوُّعِ وَ أَمَّا صَارَتْ الْعَتَمَةُ مَقْصُورَةً وَ لَيْسَ تَتَرَكَ رَكَعَتَيْهَا لِأَنَّ الرُّكَعَتَيْنِ لَيْسَتَا مِنَ الْخَمْسِينَ وَ أَمَّا هِيَ زِيَادَةٌ فِي الْخَمْسِينَ تَطَوُّعًا لِيَتِمَّ بِهِمَا بَدَلُ كُلِّ رَكَعَةٍ مِنَ الْفَرِيضَةِ رَكَعَتَيْنِ مِنَ التَّطَوُّعِ وَ أَمَّا جَازٌ لِلْمَسَافِرِ وَ الْمَرِيضِ أَنْ يَصَلِّيَا صَلَاةَ اللَّيْلِ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ لِاسْتِغَالِهِ وَ ضَعْفِهِ وَ لِيَحْرُزَ صَلَاتَهُ فَيَسْتَرِيحُ الْمَرِيضُ فِي وَقْتِ رَاحَتِهِ وَ لِيَسْتِغْلِ الْمَسَافِرُ بِاسْتِغَالِهِ وَ ارْتِحَالِهِ وَ «سَفَرُهُ» وَ چَرَا سَاقِطٌ شَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ رُوزٌ وَ سَاقِطٌ نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ شَبٌّ زِيَرَا كَهْرُ نَمَازِي كَهْرٌ دَرِ آَن تَقْصِيرٌ نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ نَافِلَةٌ بَعْدَ از آَن نِيْز نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ چنانکه تَقْصِيرٌ دَرِ نَمَازِ شَامِ نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ تَقْصِيرٌ دَرِ نَافِلَةِ اش نِيْز نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ وَ هَمُ چنين تَقْصِيرٌ دَرِ نَمَازِ صَبْحٍ چُون نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ دَرِ نَافِلَةِ صَبْحٍ نِيْز قَصْرٌ نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ، وَ چَرَا نَمَازِ خَفْتَنِ قَصْرٌ شَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ وَ دَرِ دُو رَكَعَتَشِ قَصْرٌ نَشَدِيدٌ اسْتِغَالَهُ زِيَرَا كَهْرُ دُو رَكَعَتِ وَ تِيرَهُ از جَمَلِهِ پَنجَاهِ رَكَعَتِ نَمَازِ هَايِ وَاجِبِ وَ سَنَتِ مُؤَكَّدَةٍ نَيْسَتِ بَلَكِهْ آَن دُو رَكَعَتِ رَا بَرِ نَوَافِلِ اَفْزُودَهُ اَنْدَ از رُويِ اسْتِحْبَابِ تَا تَمَامِ شُودِ بَهْ سَبَبِ آَن بَدَلِ هَرِ يَكِّ از رَكَعَتِ فَرِيضَهُ دُو رَكَعَتِ نَافِلَهُ، وَ چَرَا جَايزٌ اسْتِغَالَهُ مَسَافِرِ وَ بِيْمَارِ رَا كَهْرُ نَمَازِ شَبْرَا دَرِ اَوَّلِ شَبِّ بَهْ جَا آُورِنْدَ از جِههِ آَن كَهْ غَالِبِ اَوْقَاتِ دَرِ سَحْرِ

بار می کنند و مشغولی بسیار دارد مسافر که نمی تواند مشغول هر دو شدن، و هم چنین ضعف بیمار مانع است از آن که نماز شبرا تواند کرد در وقت خود چون غالب اوقات بیمار در شب سنگین تر است خصوصا آخر شب، پس بیمار و مسافر به سبب کردن در اول شب حفظ می کنند نماز شبرا مبادا از ایشان فوت شود تا آن که در سحر که وقت استراحتست بیمار استراحت داشته باشد و تا مسافر تواند که مشغول کارهای خود و بار کردن شود و روانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۸

شود یا مشغول کارهای سفر تواند شد.

(«و سال سعید بن المسيّب علیّ بن الحسین صلوات الله علیهما فقال له متى فرضت الصلاه على المسلمين على ما هي اليوم عليه فقال بالمدينة حين ظهرت الدعوة و قوی الاسلام و كتب الله عزّ و جلّ على المسلمين الجهاد زاد رسول الله صلّى الله عليه و آله فى الصّلاه سبع ركعات فى الظهر ركعتين و فى العصر ركعتين و فى المغرب ركعه و فى العشاء الآخرة ركعتين و اقرّ الفجر على ما فرضت بمكّه لتعجيل عروج ملائكة اللیل إلى السماء و لتعجيل نزول ملائكة النهار إلى الارض فكانت ملائكة النهار و ملائكة اللیل يشهدون مع رسول الله صلّى الله عليه و آله صلاة الفجر فلذلك قال الله تعالى «وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا» يشهده المسلمون و يشهده ملائكة النهار و ملائكة اللیل») روایت کرده است صدوق در صحیح از ابو حمزه از سعید که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که چه وقت این نماز بر این نحوی که الحال هست بر

مسلمانان واجب شد حضرت فرمودند که در وقتی که خاتم النبیین صلی الله علیه و آله تشریف شریف به مدینه فرمودند و دعوت اسلام آشکار شد و اسلام قوت گرفت و حق سبحانه و تعالی جهاد را بر مسلمانان واجب ساخت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در نماز هفت رکعت افزودند در ظهر دو رکعت و در عصر دو رکعت و در شام یک رکعت و در خفتن دو رکعت و صبح را بر حالتی گذاشته که در مکه واجب شده بود زیاد نکردند از جهت تعجیل فرشتگان شب بسوی آسمان و تعجیل نزول ملائکه روز بسوی زمین پس چنین بود که فرشتگان روز و فرشتگان شب در وقت نماز صبح نزد خاتم المرسلین صلی الله علیه و آله حاضر می شدند از این جهت است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۹

حق سبحانه و تعالی فرموده است که اقامت کنید نماز صبح را به درستی که نماز صبح مشهود است حاضر می شوند آن را مسلمانان، و ملائکه روز، و ملائکه شب.

و بحسب ظاهر مخالفت دارد این حدیث با حدیث سابق در نماز شام که رکعت آن در وقت ولادت حضرت فاطمه واجب شد و آن در مکه معظمه واقع شد پیش از هجرت به چندین سال و در این حدیث چنین است که هفت رکعت در مدینه واجب شد پس حمل می توان کرد زیادتی هفت را بر اکثرش که آن شش رکعت است یا آن که بر حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله واجب شده باشد در مکه معظمه و به مسلمانان در مدینه مشرفه یا آن که مقرر شده باشد که

حضرت آن رکعت شکر را بعد از چندین سال به جا آورد و الله تعالی يعلم.

باب الصلاة في السفينه

(سال عبید الله بن علی الحلبي ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصلاة في السفينه فقال و حين يستقبل القبلة و يصف رجله فاذا دارت و استطاع ان يتوجه إلى القبلة و ألا فليصل حيث توجهت به و إن امكنه القيام فليصل قائما و ألا فليقعد ثم يصلي.)

این بابی است در بیان کیفیت نماز در کشتی به اسانید صحیحہ منقولست از عبید الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از نماز در کشتی حضرت فرمودند که رو بقبله می کند و راست می ایستد باین عنوان که پاها را بهم می چسبانند که نیفتد و هر گاه کسی بگردد از قبله و تواند که رو بقبله کند بکند و اگر نتواند رو کند بهر طرفی که کشتی رود و اگر ممکن باشد او را که ایستاده نماز کند ایستاده نماز کند و اگر نتواند بنشیند و نماز کند.

(«و قال له جميل بن دراج تكون السفينه قريه من الجد فاخرج و اصلي قال صل فيها اما ترضى بصلوه نوح عليه السلام») و در صحیح منقولست از جميل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که گاه هست در کشتی نزدیکیم به ساحل بیرون آیم و نماز کنم حضرت فرمودند که در کشتی نماز کن آیا خوشنود نیستی که بنحو نماز نوح نماز کنی.

بدان که بحسب ظاهر در این باب تعارضی در میان اخبار هست زیرا که در حسن کالصحيح از حماد بن عيسى منقولست که گفت شنیدم که شخصی از

امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از نماز در سفینه حضرت فرمودند که اگر توانید که بیرون آید بیرون آید و اگر قدرت نداشته باشید بر خروج ایستاده نماز کنید در کشتی و اگر نتوانید نشسته و تا ممکن باشد ملاحظه قبله کنید که رو بقبله نماز کنید، و غیر این خبر اخبار دیگر وارد است که صریحند در عدم توسعه و صحیحه جمیل دلالت بر توسعه می کند.

و هم چنین صحیحه ابن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز واجب در کشتی و حال آن که تواند که از کشتی بیرون آید و لیکن از شیر و دزدان خوف هست و با او جمعی هستند که رای ایشان جمع نمی شود بر بیرون آمدن که اگر همه بیرون آیند خوف نیست و لیکن اطاعت او نمی کنند در بیرون آمدن و چون در کشتی نماز کنند آیا رکوع و سجود را درست می باید کرد یا ایما می توان کرد و ایستاده نماز می باید کرد یا نشسته می توان کرد؟ حضرت فرمودند که اگر تواند که ایستاده نماز کند افضل است و اگر نتواند نشسته نماز کند و بر او حرجی نیست در بیرون نرفتن به درستی که شخصی از پدرم همین مسأله را پرسید حضرت فرمودند که نمی خواهی که بنحو نماز نوح نماز کنی.

و در حسن کالصحیح بنحو حدیث متن از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست، و در صحیح از ابی ایوب منقولست که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بسیار است که مبتلا می شویم در کشتی و جائی نمی یابیم

که از آنجا بیرون آییم و جمعی که در کشتی اند می گویند که تا ممکن است بیرون رفتن در کشتی نماز نمی کنیم حضرت فرمودند که این نماز حضرت نوحست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۲

آیا نمی خواهی که بنحو حضرت نوح نماز کنی گفتم فدای تو کردم می خواهم حضرت فرمودند که دل تنگ مباش به درستی که نوح در کشتی نماز کرد عرض نمودم که ایستاده نماز کنم یا نشسته حضرت فرمودند که ایستاده عرض نمودم که بسیار است که رو بقبله می ایستم و کشتی می گردد فرمودند که تا توانی رعایت قبله بکن بانکه هر گاه کشتی گردد تو نیز بگرد و رو بقبله کن. و حق آنست که مخیر است میان نماز کردن در کشتی و بیرون آمدن به ساحل و اگر همه جا رعایت امکان کند بهتر است و الله تعالی یعلم.

(«و قال له ابراهیم بن میمون نخرج إلى الاهواز فی السفن فنجمع فیها الصلاه قال نعم لیس به باس فقال له فנסجد علی ما فیها و علی القیر قال لا باس») و کالصحیح منقولست از ابراهیم که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بسیار است که از کوفه بر روی آب به اهواز که قریب بحویزه است می رویم در کشتی و در کشتی نماز به جماعت می کنیم یا بکنیم حضرت فرمودند که بلی باکی نیست عرض کردم که سجده می توانیم کرد بر آن چه در میان کشتی است از گندم و جو و ینجه و امثال آن و بر قیر که بر کشتی مالیده اند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و مؤید جواز است صحیحه ابن عمار که گفت از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از نماز در کشتی حضرت فرمودند که رو بقبله می کنی و بهر طرف که گردد نماز می کنی و اگر توانی ایستاده نماز می کنی و اگر نتوانی نشسته نماز می کنی و اگر خواهید نماز را به جماعت بکنید و بر قیر پخته و نه پخته نماز می توان کرد و بر آن سجده می توان کرد.

و در صحیح از آن حضرت منقولست که فرمودند که باکی نیست که نماز را در کشتی به جماعت به جا آورند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۳

و کالصحیح بلکه در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم صلوات الله علیه که هر گاه جمعی در کشتی نماز جماعت کنند پیشنماز در کجا می ایستد و اگر زنان هم در کشتی باشند چه کنند و ایستاده نماز کنند یا نشسته حضرت فرمودند که ایستاده نماز می کنند و اگر ایستاده نتوانند نشسته نماز می کنند و امام در پیش مردان می ایستد و زنان در عقب مردان می ایستند و اگر کشتی تنگ باشد زنان می نشینند و مردان اول نماز می کنند دیگر ایشان و باکی نیست که زنان در برابر نماز مردان باشند، و سؤال کردم از شخصی که راه زنان راه او را زدند یا هر چه داشت غرق شد و الحال برهنه مانده است و وقت نماز شده است چگونه نماز می کند حضرت فرمودند که اگر علفی به هم رسد که عورت خود را بان به پوشاند نماز را با رکوع و سجود می کند و اگر بهم نرسد نماز را ایستاده می کند و رکوع و سجود را ایما می کند.

و کالصحیح از ابو هاشم منقولست که گفت با حضرت

ابو الحسن صلوات الله عليه در کشتی بودم در دجله و وقت نماز در آمد عرض نمودم که فدای تو گردم نماز به جماعت می کنیم حضرت فرمودند که در شکم رود خانه نماز جماعت نمی توان کرد یا نمی کنیم، محتملست که مراد کراهت باشد با امکان ساحل زیرا که دجله در همه جا به کنار نزدیکست یا مراد کراهت در اوقات سیل باشد.

(«و روی عنه منصور بن حازم أنه قال القير من نبات الارض») و در صحیح از منصور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که قیر از زمین می روید پس سجده بر آن توان کرد و احادیث بر منع و جواز گذشت و منع محمولست بر کراهت یا در صورتی که زمین و مثل آن باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۴

(«و سال زراره ابا جعفر صلوات الله عليه في الرجل يصلّي التّوافل في السّفينه قال يصلّي نحو رأسها») و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال کردم در شخصی که نوافل را در کشتی به جا آورد حضرت فرمودند که نماز می کند به جانب سر کشتی یعنی رعایت قبله در نافله در کار نیست چنانکه گذشت.

(«و سال یونس بن یعقوب ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصّیلاه في الفرات و ما هو اصغر منه من الانهار في السّفينه فقال ان صلّیت فحسن و ان خرجت فحسن و ساله عن الصّیلاه في السّفينه و هی تاخذ شرقا و غربا فقال استقبل القبله ثم کبر ثم در مع السّفينه حیث دارت بک») و در موثق کالصحیح از یونس منقولست

که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز کردن در میان کشتی در نهر فرات و نهرهایی که از آن کوچترند که ساحل نزدیکست و می توان بیرون آمدن حضرت فرمودند که اگر بیرون روی خوبست و اگر در آنجا نماز کنی خوبست دیگر گفت سؤال کردم از آن حضرت از نماز در کشتی و حال آن که گاهی بطرف مشرق می رود و گاهی بطرف مغرب چون کار آن با باد است حضرت فرمودند که رو بقبله کن و تکبیر احرام بگو و ملازم قبله باش هر چند که آن بگردد از طرفی تو بر خلاف آن طرف در اثنای نماز بگردد و احتمال دیگر آنست که همین تکبیر احرام کافیهست که رو بقبله باشد بلکه این اظهر است و احتمال اول احوط است مهما أمکن.

(«و سأله هارون بن حمزه الغنوی عن الصیلاه فی السفینه فقال ان کانت محمله ثقیله اذا قمت فیها لم تتحرک فصل قائما و ان کانت خفیفه تکفأ فصل قاعدا») و در صحیح منقولست از هارون که گفت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز در کشتی حضرت فرمودند که اگر پر از بار باشد و سنگین باشد به حیثیتی که هر گاه بایستی حرکت نکند در آنجا ایستاده نماز کن و اگر سبک باشد و خوف شکستن و انقلاب در آن باشد نشسته نماز کن.

و در صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از کسی که در کشتی باشد و قدرت نداشته باشد که ایستاده نماز کند

آیا نشسته نماز می کند و ایما می کند یا سجده می کند حضرت فرمودند که ایستاده نماز می کند و اگر چه منحنی باشد به اعتبار حرکات کشتی.

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از بسیار کس از اصحاب ما که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز در کشتی به ایماست یعنی اگر ممکن باشد ایستاده می کند و الا ایما می کند چنانکه گذشت.

(«و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الرجل یكون فی السفینه هل یجوز له ان یضع الحصر علی المتاع او القت و التبن و الحنطه و الشعیر و غیر ذلک ثم یصلی علیه قال لا باس») و به اسانید صحیحه از علی بن جعفر و به اسناد صحیح از علی بن یقظین منقولست که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در کشتی متاع یا ینجه یا کاه یا گندم یا جو و امثال آن از خوردنیها باشد و حصیر خود را بر بالای آنها بیندازد و بر آن نماز کند جایز است حضرت فرمودند که باکی نیست. و دغدغه بالای آنها ایستادن از جهه آنست که حرمت خوردنیها خصوصاً گندم را می باید داشت و بر بالای آنها ایستادن ترک حرمتست و دیگر از جهه عدم استقرار تام غالباً و جواب حضرت اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۶

هیچ یک از اینها بد نیست چون مضطربند.

(«و قال علی صلوات الله علیه اذا رکبت السفینه و کانت تسیر فصل و أنت جالس و اذا کانت واقفه فصل و أنت قائم») و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست

که فرمودند که هر گاه در کشتی نشینی و روان باشد نشسته نماز کن و اگر کشتی ایستاده باشد و روان نباشد ایستاده نماز کن، و محمولست بر کشتیهای کوچک چنانکه مجربست حاصل آن که مدار بر قدرتست یا امکان بی دشواری بسیار.

چنانکه منقولست کالصحیح از سلیمان بن خالد که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز در کشتی فرمودند که ایستاده نماز می کند و اگر نتواند نشسته نماز می کند و رو بقبله می کند در هر دو حال پس اگر کشتی بگردد او بگردد با قبله و رو بقبله داشته باشد و اگر نتواند که بگردد بحال خود بایستد و اجتهاد کند در تحصیل قبله و نماز سنت را تکبیر احرام آن را رو بقبله می گوید و بعد از آن رو به شکم کشتی می کند بهر طرفی که برود و بر این مضمونست قویه علی بن ابراهیم از آن حضرت.

(«و قال ابو جعفر صلوات الله عليه لبعض اصحابه اذا عزم الله لك على البحر فقل العذی قال الله عز و جل «بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَ مُرْسَاهَا إِنَّ رَبِّي لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» فاذا اضطرب بك البحر فاتك على جانبك الايمن و قل بسم الله اسكن بسكينة الله و قر بقرار الله و اهد باذن الله و لا حول و لا قوه الا بالله») و منقولست از حضرت امام محمد تقی صلوات علیه که به بعضی از اصحاب خود فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی بعد از استخاره عزم ترا به جانب دریا کند چون داخل کشتی شوی بگو آن چه را حق سبحانه و تعالی به حضرت نوح فرمود که

سبحانه و تعالی و بگو به یاری خدا یا بر یاری نام خداست رفتن کشتی و ایستادن آن به درستی که پروردگار من آمرزنده و رحیم است پس اگر دریا ترا مضطرب سازد از جهت تلاطم آن پس تکیه کن بر جانب راستت و بگو این دعا را که ترجمه اش اینست که استعانت و یآوری طلب می کنم به نام خدا یا به خدا ای دریا ساکن شو به تسکین الهی یعنی خدا یا دریا را ساکن گردان و آن را قرار ده تا اضطرابش بر طرف شود و آرام ده آن را به قدرت خود و نیست حولی و گردش و حرکتی و قوتی مگر بحق سبحانه و تعالی خصوصا در دریا و این عبارات در صحیح از علی بن اسباط از حضرت رضا صلوات الله علیه منقولست و در باب استخارات مفصل خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(«و روی محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال کان ابی یکره الزکوب فی البحر للتجاره») و کالصحیح و در صحیح از محمد منقولست از احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند که پدرم امام محمد باقر یا سید الساجدین می فرمودند که مکروهست از جهت تجارت بر دریا نشستن.

و در صحیح چنین است که حضرت باقر و صادق صلوات الله علیهما کراهت داشتند و ایشان را خوش نمی آمد که شیعیان ایشان سوار شوند بر کشتی از جهت تجارت و ظاهرا مراد از تجارت آنست که خواهند مال ایشان بسیار شود که اگر بمقدار قوت خود و قوت عیال خود باشد کراهت ندارد و لیکن

ظاهر اخبار بسیار آنست که هر گاه از ممری دیگر تواند معاش گذرانیدن به دریا نشینند.

و در حسن کالصحیح از معلی منقولست که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بسفر دریا رود حضرت فرمودند که پدرم می فرمودند که ضرر به دینت دارد اینک مردمان همه روزی و معاش را می یابند بی آن که به دریا نشینند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۸

و در صحیح از اسماعیل منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که وقت نماز شود و او در کشتی باشد و به خشکی نتواند آمد چه کند حضرت فرمودند که اگر در جهاد است یا حج و زیارات و انواع سفرهای طاعات نماز را ایما کند و اگر سفر تجارت باشد می باید که نماز را بیرون بکند و به کشتی رود گفتم الحال که رفته است چه بایدش کرد حضرت فرمودند که الحال نماز می کند و چون از آب بیرون می آید آن نماز را قضا می کند، و احادیث گذشت در کراهت سفر به جانبی که تیمم باید کرد او را بر برف و خواهد آمد در تجارت.

(«و سال محمّد بن مسلم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن ركوب البحر في هيجانه قال و لم يغزّر الرجل بدینه») و کالصحیح منقولست که محمد گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سوار شدن بر کشتی در دریا وقت اضطرابش حضرت فرمودند که چرا این شخص دین خود را ضایع می کند.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که

در سوار شدن دریا از جهت تجارت دین خود را ضایع کردنست. و شکی نیست که در وقتی که ظن هلاک باشد حرامست مطلقا اگر چه بواسطه واجب مثل حج باشد و اگر راه منحصر در دریا باشد ساقط می شود در این وقت و اگر متساوی الطرفین باشد نجات و غرق خلافت در حرمت، و با ظن سلامت تجارت مکروه است و از جهت سفرهای واجب واجبست.

(«و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله عن رکوب البحر فی هیجانه») خواهد آمد در مناهی که آن حضرت صلی الله علیه و آله نهی فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۷۹

از داخل شدن در کشتی در وقت اضطراب دریا به تفصیلی که گذشت.

(«و قال صلوات الله علیه ما اجمل فی الطلب من رکب البحر») و در صحیح و حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که اقتصاد نورزیده است در طلب روزی کسی که به دریا نشیند از جهت تجارت.

و به اسانید صحیحه از ابو حمزه ثمالی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حج وداع فرمودند که به درستی و راستی جبرئیل امین در دل من انداخت که هیچ جاننداری نمی میرد تا روزی خود را تمام نخورد پس از خدا بترسید و اجمال کنید یعنی مبالغه مکنید و میانه رو و با تائی باشید در طلب روزی و چنین نشود که دیر آمدن روزی سبب آن شود که شما آن را از راه معصیت طلب کنید به درستی که حق سبحانه و تعالی روزی را حلال قسمت کرده

است میانه خلق و حرام قسمت نکرده است پس کسی که از خدا بترسد و صبر کند حق سبحانه و تعالی روزی حلال او را می رساند و کسی که از حرام بگیرد حق سبحانه و تعالی تقاص می کند از حلال او و در روز قیامت حساب خواهد کرد او را بر آن با عذاب و بعضی چنین تفسیر کرده اند که طلب جمیل و نیکو نکرده است کسی که به دریا نشیند و ظاهرا تصحیف معنویست و احادیث بر مضمون سابق کالماتر است و محدثان و لغویان همه تفسیر اول را کرده اند و در باب تجارت نیز خواهد آمد.

باب صلاه الخوف و المطارده و المواقفه و المسایفه

اشاره

این بابی است در بیان نماز خوف مانند نماز ذات الرقاع و نماز مطارده که با دشمنان در مقام دفعند از این طرف زور می آورند و کفار را می برند و بر عکس و نماز مواقفه که در برابر یکدیگر ایستاده باشند دیگر مسایفه که کار به شمشیر رسیده است و دست و بغلند با یکدیگر و نه چنین است که نماز هر یک از اینها به نحوی دیگر باشد بلکه همه نمازها غالبا نسبت بهر یک از اینها امکان دارد چنانکه خواهد آمد.

[نماز خوف]

(«روی عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن الصادق صلوات الله عليه انه قال صلى النبي صلى الله عليه وآله بأصحابه في غزاه ذات الرقاع ففرق أصحابه فرقتين فاقام فرقه بإزاء العدو و فرقه خلفه فكبر و كبروا فقرا و أنصتوا فركع و ركعوا فسجد و سجدوا ثم استمر رسول الله صلى الله عليه وآله قائما فصلوا لأنفسهم ركعه ثم سلم بعضهم على بعض ثم خرجوا إلى أصحابهم فقاموا بإزاء العدو و جاء أصحابهم فقاموا خلف رسول الله صلى الله عليه وآله فكبر و كبروا فقرا و أنصتوا و ركع فركعوا و سجد فسجدوا ثم جلس رسول الله صلى الله عليه وآله فتشهد ثم سلم عليهم فقاموا ثم قضاوا لأنفسهم ركعه ثم سلم بعضهم على بعض ») و در صحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با اصحاب خود نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۱

گزاردند در جنگ ذات الرقاع بکسر را جمع رقع که زمینهای آن صوب چند رنگ بود از سرخ و زرد و سبز، یا چون

پاهای صحابه زخم شده بود کهنه ها بر پا بسته بودند، یا آن که پارچه‌های رنگین بر علمها بسته بودند یا بر نیزها که دلالت کند بر کثرت، یا جمعی به ایشان رسیدند و پاهای آن جماعت زخم شده بود صحابه به آن جماعت پارها دادند که بر پاها بستند، یا ذات الرقاع اسم درختی بود که در آن صوب بود و مردمان از باب تیمن پارها بر آن می آویختند چنانکه در این بلاد نیز متعارفست که عوام می کنند و چون در آن جنگ حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که به دشمنان رسیدند وقت نماز ظهر بود حضرت نماز ظهر را به جا آوردند کفار با خود گفتند که می توانستیم که در حالت نماز بر ایشان ریزیم و همه را هلاک کنیم کسی به ایشان گفت که این جماعت نماز دیگر دارند چون مشغول آن نماز شوند شما هر چه خواهید بکنید جبرئیل آمد و آیات این نماز را آورد که مذکور خواهد شد و چون دشمن محاذی قبله نبودند و بر خلاف جهت قبله بودند حضرت اصحاب خود را دو طایفه کردند یک طایفه را فرستادند که در برابر دشمنان بایستند و یک طایفه را در عقب خود بازداشتند پس حضرت تکبیر احرام گفتند و صحابه نیز تکبیر گفتند پس حضرت قرائت کردند و آن جماعت خاموش شدند پس آن حضرت برکوع رفتند و ایشان نیز برکوع رفتند و حضرت به سجود رفتند و صحابه به سجود رفتند پس حضرت راست ایستادند در رکعت دوم.

و در کافی و تهذیب باین عنوان است که **ثُمَّ اسْتَمَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ**

و این عبارت اصحّ است بلکه صواب است و خطا از نسخ شده است به سبب قرب صورت و چون حضرت راست ایستادند طایفه که با حضرت بودند از حضرت جدا شدند و از جهت خود یک رکعت را کردند و بر یکدیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۲

سلام دادند و رفتند در برابر دشمنان و آن جماعت که در آنجا بودند آمدند و در عقب آن حضرت ایستادند پس حضرت تکبیر گفت و ایشان تکبیر گفتند ممکن است که تکبیر حضرت سنت باشد و تکبیر ایشان واجب باشد و ظاهراً سهو شده است از صدوق زیرا که در کافی و تهذیب استبصار: همه چنین است که فقاموا خلف رسول الله صلی الله علیه و آله فصلی بهم رکعه ثم تشهد و سلم علیهم و صدوق خواسته که مجمل را بیان کند مختل کرده است چون امام تکبیر نمی گوید مرتبه دیگر بلکه امام قرائت را طول می دهد آن مقدار که طایفه اولی نماز خود را تمام کنند و به جای آن جماعت روند تا آن جماعت بیایند و اقتدا کنند و غالب آنست که ایشان وقتی می رسند که امام در آخرهای سوره باشد پس ایشان تکبیر می گویند و ملحق می شوند و با امام رکوع و سجود می کنند و امام چون یک رکعت را با ایشان کرد با امام تشهد می خوانند امام به ایشان سلام می دهد تا ایشان برخیزند و یک رکعت دیگر را بکنند و تشهد بخوانند و بر یکدیگر سلام دهند.

و اکثر عمل کرده اند بحسن کالصحیح حلبی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز خوف حضرت فرمودند که امام می ایستد و

یک طایفه با امام می ایستند و یک طایفه در برابر دشمن می روند پس امام یک رکعت نماز با ایشان می کند پس بر می خیزند همه و راست می ایستند و مامومان از امام جدا می شوند و یک رکعت را از جبهه خود می کنند و سلام بر یکدیگر می دهند پس این جماعت به جای آن طایفه می روند و آن جماعت می آیند و اقتدا به امام می کنند و رکعت دوم را با ایشان می کند امام پس امام می نشیند و تشهد را طول می دهد تا ایشان برخیزند و یک رکعت خود را بکنند و تشهد بخوانند پس امام سلام می کند بر ایشان و حق آنست که امام مخیر است در انتظار می خواهد عمل بحدیث اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۳

می کند و سلام بر ایشان می دهد تا ایشان از جبهه خود یک رکعت را به جا آورند و می خواهد صبر می کند تا طایفه دوم تمام کنند و سلام بر ایشان دهد، و دور نیست که عمل باین بهتر باشد از جبهه ثواب جماعت از جبهه امام و ماموم و شهرت بین الاصحاب اگر چه حدیث اول اصح است و لیکن قدما کتاب حلبی را داشته اند و آن چه در آن کتاب بود بمنزله نصی بود که از معصوم شنیده باشند و جزم داریم که هر چه را کلینی از حلبی روایت کرده است از کتاب حلبی برداشته است چون در اکثر مواضع همان حدیث را صدوق و شیخ بهمان عبارت از کتاب حلبی روایت می کنند بی زیاده و نقصان و اگر کلینی می دانست که چنین خواهد شد که اعتماد به ابراهیم بن هاشم نکنند به اسانید دیگر روایت می کرد چنانکه بسیار است

که از جهه تفنن طریق بان اسانید ذکر می کند و احادیث فضلا نیز خواهد آمد.

(وقد قال الله تعالى لنبیہ صلی الله علیه و آله «وَ إِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا فَلْيَكُونُوا مِنْ وَرَائِكُمْ وَ لْتَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَ لِيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ وَ أَسْلِحَتَهُمْ وَ ذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَ أَمْنِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَهُ وَاحِدَةً وَ لَـ جُنَاحٌ عَلَيْكُمْ إِنْ كَانَ بِكُمْ أَذًى مِنْ مَطَرٍ أَوْ كُنْتُمْ مَرْضَى أَنْ تَضَعُوا أَسْلِحَتَكُمْ وَ خُذُوا حِذْرَكُمْ إِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا فَإِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلَاةَ فَادْكُرُوا اللَّهَ قِيَامًا وَ قُعُودًا وَ عَلَى جُنُوبِكُمْ فَإِذَا اطْمَأْنَنْتُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» «۱» فهذه صلاة الخوف التي امر الله عزّ و جلّ بها نبیہ صلی الله علیه و آله» ظاهر كلام اینست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۴

استشهاد به آیه با آن چه بعد از این ذکر می کند از کیفیت نماز شام داخل صحیحہ عبد الرحمن باشد و ممکن است که کلام صدوق باشد و بهر احتمال ضرر ندارد و چون آیه ظاهر است که شامل این نماز هست، و جمعی گفته اند که مخصوص نماز ذات الرقاع است و ترجمه این است که و حال آن که خداوند عالمیان به رسولش صلی الله علیه و آله فرموده است که هر گاه در میان کفار یا صحابه باشی و خواهی که بأصحابه نماز کنی پس باید که طایفه از صحابه با تو بمانند و می باید که سلاحهای خود را با خود بردارند مبادا دشمنان از طرفی دیگر هجوم آورند پس چون طایفه

که با توأند سجده کنند یا نماز کنند می باید که طایفه دیگر در برابر دشمنان باشند و باید که بیایند آن طایفه که با تو نماز نکرده اند و با تو نماز کنند و باید که با احتیاط باشند و سلاحهای خود را با خود داشته باشند، آرزو کردند کافران که شما غافل شوید از سلاحهای خود مانند شمشیر و نیزه و از متاعهای خود مانند زره و خود و جبه و یک مرتبه حمله کنند بر شما شما با خبر باشید تا چنین نکنند و اگر بکنند با ایشان جهاد کنید و بر شما حرجی نیست اگر آزاری داشته باشید از باران یا بیمار باشید و نتوانید اسلحه را با خود برداشتن که بگذارید و بر ندارید، و لیکن با حذر باشید بآنکه اسلحه حاضر باشد و نگاهبانان مقرر سازید که چون متوجه شما شوند اسلحه را بردارید به درستی که حق سبحانه و تعالی مهیا ساخته است از جهت کافران عذابی که خوار کننده ایشان باشد در دنیا و عقبی پس چون نماز خوف را به جا آوردید باین عنوان و خواهید که عبادت کنید یاد کنید خداوند خود را یا اگر خواهید که نماز کنید یا قضا کنید نمازی را که در حال حرب یا مطلقاً از شما فوت شده باشد پس نماز کنید ایستاده با قدرت بر آن و نشسته با عجز از ایستادن و بر پهلوها با عجز از نشستن در حالتی که در جنگ یا بعد از جنگ افتاده باشید در میان خاک و خون، خداوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۵

خود را فراموش نکنید یا در هیچ حالی از یاد الهی

غافل مباشید و چون مطمئن شوید از خوف دشمنان به جا آورید نماز را تمام با همه افعال بحسب کمیت و کیفیت به درستی که نماز بر مؤمنان واجب است موقت به اوقات معلومه پس اینست نماز خوفی که حق سبحانه و تعالی پیغمبرش را بان مامور ساخته است.

(«و قال من صَلَّى المغرب فی خوف بالقوم صَلَّى بالطائفه الاولى رکعه و بالطائفه الثانيه رکعتين») محتمل است که جزو حدیث عبد الرحمن باشد چنانکه ظاهر لفظ قال است اما اظهر آنست که عبارت صدوقست که از فقه رضوی نقل کرده است تا حدیث علی بن جعفر و پیشتر ذکر کرده است نماز ذات الرقاع را بنحو مشهور و ذکر کرده است که امام با ایشان سلام می دهد تا طایفه اولی را تکبیر احرام باشد و طایفه دویم را سلام و بعد از آن گفته است که هر که نماز شام را در خوف بعنوان نماز ذات الرقاع به جا آورد با طایفه اولی یک رکعت بکند و با طایفه دویم دو رکعت.

در حسن کالصحیح از حلبی منقول است بعد از آن چه پیش گذشت که سلام بر ایشان می دهد تا به سبب سلام امام از نماز بیرون آیند، و فرمود که در نماز شام نیز چنین است که امام با طایفه اول یک رکعت نماز می کند و چون در رکعت دویم می ایستند مامومان دو رکعت خود را می کنند و تشهد می خوانند و بر یکدیگر سلام می دهند پس این جماعت به جای آنها می روند و آن جماعت می آیند و با ایشان یک رکعت با قرائت می کند پس می نشینند و تشهد می خوانند و برمی خیزد و ایشان نیز

بر می خیزند و یک رکعت دیگر را با ایشان می کند و حمد می خواند و می نشیند از جهت تشهد و تشهد را طول می دهد تا مامومان یک رکعت خود را می کنند و تشهد می خوانند و امام بر ایشان سلام می دهد.

و در صحیح از ابان از زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۶

صلوات الله علیه فرمودند که نماز شام را هر گاه در خوف واقع سازند با طایفه اول یک رکعت می کند و در رکعت دوم می ایستد تا ایشان دو رکعت را منفرد به جا آورند و با طایفه دوم دو رکعت می کند و تشهد را طول می دهد تا مامومان یک رکعت دیگر را به جا آورند.

اما در حدیث صحیح زراره و حدیث صحیح زراره و فضیل و محمد ابن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر گاه امام نماز شام را در خوف واقع سازد لشکر را دو حصه می کند و با فرقه اولی دو رکعت نماز می کند و با ایشان تشهد می خواند و بدست اشاره می کند که برخیزند و نماز خود را تمام کنند و بروند به جای آن طایفه و آنها بیایند و تکبیر احرام بگویند و در نماز داخل شوند و امام با ایشان یک رکعت نماز بکند و چون امام سلام دهد آنها برخیزند و یک رکعت دیگر را با قرائت بفعل می آورند و قنوت و تشهد می خوانند و بر می خیزند و یک رکعت دیگر که در آن قرائت نیست بر سبیل وجوب آن را بفعل می آورند پس امام سه رکعت نماز را به جماعت واقع ساخت و طایفه اولی دو رکعت

را به جماعت واقع ساختند و یک رکعت را تنها، و طایفه دوم بر عکس پس طایفه اول تکبیر و افتتاح نماز را دارند و طایفه دوم سلام را دارند و حق آنست که امام مخیر است میان هر دو و الله تعالی یعلم.

[نماز با خوف از دزد یا درنده]

(«و من تعرّض له سبع و خاف فوت الصّلاه استقبل القبله و صلّى صلاته بالإيماء فان خشى السبع و تعرّض له فليدر معه كيفما دار و ليصلّ بالإيماء») و در فقه رضویست بعنوان خطاب و تغییر صدوق همین است که خطاب را بعنوان غیبت ذکر کرده است که هر گاه کسی را شیری در برابر آید و ترسد که نمازش فوت شود رو بقبله کند و نماز را با ایما به جا آورد و اگر از شیر ترسد و در برابر او در آید و رو بقبله نتواند کرد رو بشیر می کند و نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۷

می کند و بهر طرفی که او می رود او نیز می گردد و نماز را به ایما می کند بسر و اگر نتواند بچشم و اگر نه به تسیح.

بدان که حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که شیر از روی انسان می ترسد و بعضی گفته اند که حیا می کند از روی آدمی بنا بر این است که رو به او می باید کرد و اگر آدمی پشت کند یک قدم شیر می گیرد آدمی را.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر که از شیر ترسد این آیه را بخواند به او ضرر نمی رسد لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ تا آخر سوره براءت و از جمعی ثقات شنیدم که گفتند بشیر رسیدیم و

گفتیم بحق علی بن ابی طالب که از ما بگذر رو بر خاک مالید و گذشت.

و کالصحیح منقولست از کاهلی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون بشیر رسی رو به روی او کن و آیه الکرسی را بخوان و به او خطاب کن و بگو.

(«عزمت علیک بعزیمه الله و عزیمه محمد صلی الله علیه و آله و عزیمه سلیمان بن داود علیهما السّلام و عزیمه امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و الائمه الطّاهرین من بعده صلوات الله علیهم») یعنی قسم می دهم ترا بقسم خدا و رسول و ائمه هدی و سلیمان که کاری بما مدار و برو که هر گاه این را می گویی می رود ان شاء الله کاهلی گوید که چون از خدمت حضرت بیرون آمدم دیدم که شیری پیدا شد من آن دعا را خواندم و گفتم بحق این عزیمتها که از راه ما برو و آزار ما مده دیدم که سر به زیر انداخت و دمش را میان پاها گرفت و رفت، و این بنده آیه الکرسی را از جهت دفع همه بلاها تجربه کرده ام، و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که چون شیر را ببینی بگو

اعوذ برّب دانیال و الجبّ من شرّ کلّ اسد مستأسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۸

(«و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرّجل یلقاه السّبع و قد حضرت الصّلاه فلم یستطع المشی مخافه السّبع قال یستقبل الأسد و یصلّی و یؤمی برأسه ایماء و هو قائم و ان کان الاسد علی غیر القبلة») و به اسانید صحیحه منقولست از علی

که گفت از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که شیر به او رسد و وقت نماز شده باشد و راه نتواند رفت از ترس شیر حضرت فرمودند که رو بشیر می کند و نماز می کند و از جهه رکوع و سجود ایستاده ایما می کند بسر هر چند شیر بر خلاف قبله باشد.

و در صحیح دیگر از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که بشیر رسد و وقت نماز در آید و از ترس شیر نتواند راه رفتن و اگر بایستد که نماز کند در رکوع و سجود از شیر می ترسد و شیر در برابر اوست بر خلاف قبله پس اگر رو بقبله کند ترسد که طعمه شیر شود چه کند و جواب همان است و دور نیست که صدوق زیادتیهها را انداخته باشد.

(«و سال سماعه بن مهران ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل يلقاه السبع وقد حضرت الصلاه فلا يستطيع المشي مخافه الاسد قال يستقبل الاسد و يصلّي و يؤمى برأسه ايماء و هو قائم و ان كان الاسد على غير القبلة») و در موثق از سماعه منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که شیر به او رسد و وقت نماز در آید و راه نتواند رفت از ترس شیر حضرت فرمودند که رو بشیر می کند و نماز می کند ایستاده و بسر ایما می کند اگر چه شیر بر خلاف قبله باشد و در چنین حدیثی که موافق باشد با سابق قانون محدثین آنست

که هر دو را با هم ضم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۸۹

می کنند و یک حدیث می کنند یا بعد از نقل اول سند ثانی را ذکر می کنند و می گویند مثله، مناسب این بود که در اینجا چنین کند و مخالفتی که با سابق دارد در لفظ اسد و سبع است و این سهل است نسبت به آن چه صدوق بسیار می کند.

[نماز با اشاره]

(«و سال سماعه بن مهران ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل ياخذ المشركون فتحضره الصلاه فيخاف منهم ان يمنعه قال يؤمى ايماء») و منقولست در موثق از سماعه که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از شخصی که کفار او را گرفته باشند با سیری و وقت نماز حاضر شود و از کفار ترسد که مبدا منع کنند او را حضرت فرمودند که ایما می کند. و این حدیث را صدوق نقل بالمعنی کرده است و حدیث را او و دیگران چنین روایت کرده اند که کفار او را منع می کنند از نماز نه آن که ترسد که منع کنند که در این صورت حکم به ایماء مشکل است مگر آن که خوف داشته باشد که با منع آزار رسانند و ممکن است که حدیث دیگر باشد.

(«و روی زراره عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال قلت له صلاه الخوف و صلاه السفر تقصر ان جميعا قال نعم و صلاه الخوف احق ان تقصر من صلاه السفر لأن فيها خوفا یا لأن ليس فيها خوفا») و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که آیا نماز خوف و

نماز سفر هر دو را قصر می باید کرد یعنی هم چنان که سفر به سبب قصر است آیا خوف نیز سبب قصر هست اگر در حضر باشد حضرت فرمودند که بلی و نماز خوف سزاوارتر است که قصر در آن واقع شود از نماز سفر به اعتبار خوفی که نادرا در آنجا می باشد یعنی حق سبحانه و تعالی نماز سفر را از آن جهت فرمود که قصر کنند چون نادرا در آنجا خوف می باشد چنانکه خواهد آمد آیه کریمه «إِنْ خِفْتُمْ»

گذشت نیز پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۰

هر گاه در حضر خوف محقق باشد اولی خواهد بود به قصر و عبارت تهذیب چنین است که «من صلاه السفر لیس فیها خوف» یعنی سزاوارتر است به قصر از نماز سفری که در آن خوف نباشد و احتمال اصلاح در هر دو هست و معنی هر دو صحیح است غافل شده اند بعضی و اصلاح کرده اند و الله تعالی يعلم.

(و سمعت شیخنا محمد بن الحسن رضی الله عنه يقول رويت انه سئل الصادق صلوات الله عليه عن قول الله عز و جل «وَ إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلَاةِ إِنْ خِفْتُمْ أَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا» «۱» فقال هذا تقصير ثان و هو ان يرد الرجل الركعتين إلى ركعه و قد رواه حريز عن ابي عبد الله صلوات الله عليه) و شنیدم از شیخم و شیخ اهل قم ابن ولید که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد که می گفت روایتی بمن رسیده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که هر

گاه روانه شوید در زمین پس نیست حرجی بر شما که قصر کنید نماز را اگر ترسید که کافران به شما ضرر رسانند حضرت فرمودند که این آیه از جهه قصر خوف نازل شده است پس اگر در سفر باشند و خوف نیز باشد چهار رکعتی را یک رکعت می باید کرد زیرا که سفر دو رکعت را انداخت و خوف دو رکعت را یک رکعت گردانید و این روایت را حریز از آن حضرت نقل کرده است صلوات الله علیه.

و شیخ طوسی نیز در صحیح از حریز همین حدیث را روایت کرده است و ظاهرا ابن ولید و صدوق و جمعی دیگر عمل به این حدیث کرده اند و جمعی تاویل کرده اند که مراد این است که خوف سبب دیگر است از جهه قصر و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۱

شرع ضرر ندارد توارد علتین بر معلول واحد شخصی زیرا که علل شرع معرفاتند پس آن که دو رکعت را یک رکعت می کند چهار رکعت را دو رکعت خواهد کرد.

[نمازی که تکبیر و تهلیل است]

(و روی عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن الصادق صلوات الله علیه فی الصلاه الزحف قال یکبر و یهلل یقول الله عز و جل «فَإِنْ خِفْتُمْ فَرِجَالًا أَوْ رُكْبَانًا») و در صحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه در نماز جنگی که کار به شمشیر رسیده باشد حضرت فرمودند که تکبیر و تهلیل می گوید و در کافی و تهذیب یکبر و یومی است و ظاهرا تصحیف شده باشد و یومی انساب است به استشهاد آیه که حضرت می فرماید که نمی بینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر ترسید پیاده یا سواره نماز کنید

و پیاده و سواره بغیر از ایما نمی توانند کرد و بنا بر نسخه اصل مراد این خواهد بود که مراد الهی از این آیه نماز شده الخوف است که تکبیر احرام می گویند و در نماز غیر سه رکعتی دو مرتبه تسیحات اربع را می خوانند و در سه رکعتی سه مرتبه و بعد از آن تشهد می خوانند و سلام می دهند و باین عنوان در حدیث ندیده ام اما فقها چنین ذکر کرده اند و شک نیست که آن چه ایشان گفته اند احوط است.

(«و روی عن ابی بصیر انه قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول ان كنت فی ارض مخوفه فخشیت لصابا او سبعا فصلّ الفریضه و أنت علی دابّتك») و در موثق و در صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که اگر در زمینی باشی که خوف داشته باشی در آنجا از دزد و درنده یا شیر پس نماز واجب را بر بالای چهار پا بکن یا می توانی کرد.

و در صحیح از محمد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۲

رضا صلوات الله علیه و عرض نمودم که به مکه می رویم و به زیر می آییم از شتر برای نماز در جائی چند که اعراب بادیه نشین در آنجا می باشند آیا نماز را بر روی زمین بگذاریم و الحمد تنها از خوف بخوانیم یا نماز را بالای شتر بگذاریم و حمد و سوره را بخوانیم حضرت فرمودند که هر گاه خوف داشته باشی نماز واجب و سنت را سواره بکن و اگر حمد و سوره بخوانی نزد من محبوبتر

است اما آن چه کرده بالحمد تنها باکی نیست و باین حدیث استدلال نمی توان کرد بر استحباب سوره و نه بر وجوب سوره بلی ظاهر می شود که نهایت اهتمام به شان سوره هست.

(«و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال الّذی یخاف اللّصوص یصلّی ایما علی دابّته») و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که از دزدان می ترسد نماز می کند بر روی چهار پا به ایما بسر از جهه رکوع و سجود و در سجود سر را کج تر می کند.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که اگر مشاهده می فرمودی مرا که من در کنار فرات نماز می کردم و خوف شیر داشتم تعجب می فرمودید یا کاش مرا می دید که چه حال داشتم حضرت فرمودند که چرا سواره نماز نمی کردی چون خوف از شیر کمتر است.

و در موثق کالصحیح بلکه صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که ترسد از شیر یا دزد چگونه نماز می کند حضرت فرمودند که تکبیر می گوید و ایما بسر می کند.

(«وقد رخص فی صلاه الخوف من السبع اذا خشیه الرّجل علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۳

نفسه ان یکبر و لا یؤمی رواه محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما») چون در احادیث صحیحه وارد شده است در نمازی که خوف از سبع داشته باشند که نماز را به ایما کنند ذکر کرد که رخصت داده اند در نماز خوف از سبع هر گاه بر خود ترسد

که مثل نماز شده الخوف تکبیر بگویند و ایما نکنند، و نمازی که به ایما می کنند تکبیر احرام و قرائت و تشهد و سلام دارد و رکوع و سجود را ایما می کنند، و نماز تکبیر: رکوع و سجود ندارد و قرائت حمد و سوره ندارد بلکه بدل از هر رکعتی یک مرتبه تسبیحات اربع را می گویند و تکبیر احرام و تشهد و سلام دارد بر مشهور و ظاهر این حدیث کالصحیح محمد بن مسلم و احادیث دیگر آنست که تکبیر تنهاست.

چنانکه در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه مسلمانان و کفار ملاقات کنند به شمشیر که دست به شمشیر کرده باشند در این صورت نماز تکبیر است و اگر برابر یکدیگر ایستاده باشند نماز به ایماست و از نقل رخصت در اینجا ظاهر می شود که در حدیث سابق یومی بوده است بدل و یهلهل که اگر یهلهل می بود داخل نماز تکبیر می بود.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال الذی یخاف اللصوص و السّیبع یصلی صلاه المواقفه ایما علی دابته قال قلت أ رأیت ان لم یکن المواقف علی وضوء کیف یصنع و لا یقدر علی النزول قال یتیمم من لبد دابته او سرجه او معرفه دابته فان فیها غبارا و یصلی و یجعل السّیبع اخفض من الرّکوع و لا یدور إلی القبله و لکن أینما دارت دابته غیر انه یستقبل القبله بأول تکبیره حین یتوجّه») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۴

علیه که آن حضرت فرمودند

که شخصی که از دزدان یا شیر ترسد نماز می کند به نحوی که در برابر دشمن ایستاده باشد در جهاد و ایما می کند از جهه رکوع و سجود بر پشت چهار پا زراره گفت عرض نمودم که خبر ده مرا که اگر چنین شخصی وضو نداشته باشد چه کند حال آن که از چهار پا به زیر نمی تواند آمد از خوف دشمن و شیر حضرت فرمودند که تیمم می کند از نمد چهار پا یا نمد زین یا یال اسبش به درستی که در اینها غباری هست و نماز می کند و سجده را پست تر از رکوع به جا می آورد و نمی گردد به جانب قبله بلکه بهر طرفی که چهار پا می رود رو به آن طرف می کند مگر تکبیر احرام را که رو بقبله می گوید در وقتی که متوجه نماز می شود و باقی را بهر طرفی که حیوان رود رو می کند به آن طرف.

[نماز مسایفه]

(«و روی عبید الله بن علی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال صلاه الزحف على الظهر ایما برأسک و تکبیر و المسایفه تکبیر بغیر ایما و المطارده ایما یصلی کلّ رجل علی حیاله») و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز زحف که نزدیک شوند به دشمن بر پشت چهار پا می کنی و بسر ایما می کنی و تکبیر می گویی به جای قرائت، و مسایفه یعنی آن که کار به شمشیر رسیده باشد تکبیر است بی ایما و مطارده که این طایفه آن طایفه را می رانند و بر عکس هر یک بحال خود نماز می کنند.

(«و قال صلوات الله عليه فات الناس مع

پیشنمازی ایشان نکرد در این چهار نماز مگر به تکبیر و تهلیل و تسییح و تحمید و دعا و این نماز ایشان بود در وقت هر نمازی و امر نکرد ایشان را به اعاده نماز، و ظاهر این صحیحہ الفضلا آنست که استغفار را با تسییحات اربع ضم فرموده باشند چنانکه در دو صحیح سابقا گذشت یکی صریح و یکی ظاهر مثل این خبر، و صفین موضعی است که در آنجا چند ماه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ با معاویہ جهاد می فرمودند و شب هریر شبی است که مرویست که آن حضرت صلوات اللہ علیہ در آن شب هزار مدبر را بدست مبارک خود بجہنم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۶

فرستاد و هزار تکبیر از آن حضرت شنیدند چون هر کسرا که می کشتند اللہ اکبر می فرمودند و هزار رکعت نماز نیز کردند.

(«و فی کتاب عبد اللہ بن مغیرہ انّ الصادق صلوات اللہ علیہ قال اقلّ ما یجزئ فی حدّ المسایفہ من التّکبیر تکبیرتان لکلّ صلاہ الا المغرب فانّ لها ثلثا») و بطرق صحیحہ و حسنہ کالصحیحہ منقولست از عبد اللہ و در تہذیب و کافی از شخصی از اصحاب ما از آن حضرت است و لہذا تغییر اسلوب داد و چون بسیار از عبد اللہ روایت کرده است در این کتاب معلوم است کہ محض و جادہ نیست بلکہ نمی خواست کہ ظاہر سازد ارسال را و اظہار این معنی نیز کرده است کہ ہمین کہ در کتاب او هست کافیست چون اجماعست بر تصحیح ما یصح عنہ کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ اقلّ آن چہ کافیست در نمازی کہ در وقت شمشیر

زدن بر یکدیگر به جا می آورند از تکبیر دو تکبیر است در غیر نماز شام و در آن سه تکبیر است هر تکبیری به جای یک رکعت و مشهور آنست که مراد از تکبیر تسبیحات اربع است چنانکه آن را تسبیح می گویند به اعتبار یک جزو او که تکبیر است و تسبیح.

(«و سألہ سماعہ بن مہران عن صلاہ القتال فقال اذا التقوا فاقتتلوا فائما الصیلاہ حیثذ تکبیر و اذا کانوا وقوفا لا یقدرون علی الجماعہ فالصیلاہ ایما») و در موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات اللہ علیہ سؤال کردم از نمازی که در وقت مقاتله می کنند چه عنوانست حضرت فرمودند که چون کار به شمشیر زدن می رسد در آن وقت نماز تکبیر است یعنی تسبیحات اربع یا با استغفار، و اگر در برابر دشمن ایستاده اند و تیر بر یکدیگر می اندازند و قدرت ندارند بر نماز جماعت هر یک بر سر خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۷

نماز می کنند بانکه در حال رکوع و سجود ایما می کنند، و اگر همه ایستاده اند رو بقبله یا به طرفی دیگر و ممکن باشد که با امام نماز جماعت کنند بر بالای اسب نماز جماعت را به جا می آورند.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ شنیدم که می فرمودند که هر گاه با دشمنان ملاقات کنند مسلمانان و کار به کشش رسد در آن وقت نماز تکبیر است و اگر در برابر هم ایستاده باشند نماز به ایماست و عبارت فقه رضوی نیز چنین است که اگر در مطارده باشی با دشمن نماز را به ایما کن، و

اگر کار تنگ شود پس تسبیح و تحمید و تهلیل و تکبیر بگو که هر تسبیح و تحمید و تکبیری به جای یک رکعت است نزد ضرورت که رکوع و سجود را به ایما نیز نتوان کرد.

و در حسن کالصحیح از محمد بن عذافر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کار به شمشیر رسیده باشد دو تکبیر او را کافی است و این تقصیری دیگر است یعنی تقصیر اول آن بود که چهار رکعت دو رکعت شد و در اینجا رکوع و سجود و قرائت ساقط شد و بدل از همه تکبیر شد.

[نماز عربا]

(«و العریان یصلی قاعدا و یضع یده علی عورته و إن کانت امرأه وضعت یدها علی فرجها ثم یؤمیان ایماء و یکون سجودهما اخفض من رکوعهما و لا یرکعان و لا یسجدان فیدو ما خلفهما و لکن ایماء برءوسهما») و برهنه نشسته نماز می کند و دست خود را بر عورت خود می گذارد و اگر زن باشد دست خود را بر فرج خود می گذارد و در حالت نشستن ایما می کنند و از جبهه سجود ایما را پست تر از رکوع می کنند که سر را کج تر می کنند و رکوع سجود صحیح نمی کنند که مبادا ظاهر شود عورتشان از عقب و لیکن ایما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۸

بسر می کنند و این مضمون حسنه کالصحیح زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه.

(«و اذا کانوا جماعه صلّوا وحدانا») و هر گاه جمعی برهنگان باشند نمازهای خود را به جماعت نمی کنند اما آن چه پیش گذشت که نماز را نشسته می کنند مستندش کالصحیح زراره و صحیحه عبد الله بن سنان

است و در موثقه سماعه و صحیحه حلبی وارد است که اگر جامه نجس داشته باشد در آن جامه نماز نمی کند و برهنه نماز می کند نشسته اگر چه اخبار ایستاده نیز وارد شده است.

مثل صحیحه علی بن جعفر و حدیث جمع میان اخبار مثل صحیحه ابن مسکان از بعضی از اصحابش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که برهنه باشد و وقت نماز شود چگونه نماز کند حضرت فرمودند که برهنه نماز می کند ایستاده اگر کسی او را نه بیند و اگر او را به بیند نشسته نماز می کند اما آن که ذکر کرده است که به جماعت نماز نکنند بخاطر ندارم که در جایی دیده باشم غیر از اینجا.

با آن که در صحیح از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از قومی که برهنه باشند و خواهند که نماز جماعت کنند چه نحو کنند حضرت فرمودند که همه نشسته نماز می کنند و امام آن مقدار پیشتر می نشیند که زانوهای او ظاهر شود.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که جمعی را راه زنان برهنه کردند نماز را چگونه به جا آورند حضرت فرمودند که همه می نشینند و امام اندکی پیشتر می نشیند و در رکوع و سجود امام ایما می کند و ایشان در عقب او رکوع و سجود را به ایما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۹۹

او می کنند و پیشتر گذشت.

[نماز در گل و آب]

(«و فی الماء و الطین تكون الصلاه بالایماء، و الرکوع اخفض من السجود») و در آب و گل

نماز را به ایما می کند و رکوع را پست تر از سجود به جا می آورد.

در حسن کالصحیح از زرارہ منقولست کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ اگر مرد و زن در آب باشند یا در دریا باشند سجده بر آب نمی کنند و از ایشان ساقط است رو بقبلہ کردن و در آنجا ایما می کنند از جہہ سجده برو.

و کالصحیح از لیث منقولست کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ ہر گاہ شخصی در مکانی باشد کہ قدرت بر زمین نداشته باشد ایما کند، و در موثق از عمار منقولست کہ از آن حضرت صلوات اللہ علیہ سؤال کردم از شخصی کہ نیابد چیزی را کہ بر وی سجده کند و جائی نباشد کہ در آنجا سجده کند حضرت فرمودند کہ ہر گاہ چنین باشد در ہمہ نمازها از فریضہ و نافلہ ایما می کند.

دیگر از آن حضرت سؤال کردم از شخصی کہ او را باران بگیرد و زمینها ہمہ گل شدہ باشد و موضع خشکی نیابد کہ در آنجا سجده کند چہ کند حضرت فرمودند کہ نماز را ایستادہ بہ جا می آورد و رکوع را نیز درست بہ جا می آورد چون رکوع صحیح می تواند کرد و سجود را ایما می کند و تشهد و سلام را ایستادہ می کند، و ظاہرا عبارت صدوق و شیخین از این عبارت باشد و وجہش چنین است کہ در غالب اوقات کہ در میان آب و گل گرفتار است چون رکوع را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۰

می تواند کرد درست می کند و سجود را چون نمی تواند عبث است کج شدن ایما بسر می کند از جہہ آن و در

این صورت رکوع پست تر از سجود می شود و شیخ مفید علیه الرحمه وجهی گفته است که چون رکوع موضوعست از جهه تذلل آن را درست بفعل می آورد و سجود اشاره است بقبله آن را ایما می کند و وجهی گفته اند که چون در آب باشد و شنا کند در رکوع است فی الحقیقه و در سجده اگر پیشانی را بر آب گذارد سجده بر مشروب کرده خواهد بود پس ایما می کند و بس و ظاهر می شود از حدیث عمار که مراد از آب آب بارانست که زمین را گل کرده است و احتیاج باین تکلفات نیست و الله تعالی یعلم.

باب ما یقول الرجل اذا اوی الی فراشه

اشاره

این بابی است در بیان آن چه می گوید آدمی در وقتی که به خوابگاه خود می رود چون آدمی همیشه بی چاره است و شیاطین بر او مسلطند اگر در وقت خواب اعمالی که متلقی است از شارع به جا آورد خوابهای پریشان نمی بیند و خوابش عبادت می شود چنانکه اشعاری دارد بان خطابی که حق سبحانه و تعالی به حضرت ابراهیم کرده است که بگو که نماز من و حج یا عبادات من و حیات و زندگانی من و ممات من یعنی مردن یا خوابی که برادر مرگست چنانکه حق سبحانه و تعالی آن را مرگ نامیده است همه از جهه رضای خداوندیست که پروردگار عالمیانست، و دور نیست که بظاهر این آیه استدلال توان کرد بر آن که تلفظ به نیت در همه عبادات مطلوب باشد چنانکه در خصوص حج احادیث صحیحه نیز وارد شده است و هر گاه خواب مؤمن از جهه حق سبحانه و تعالی باشد بانکه مقصودش از خواب راحت بدن باشد تا قوت

داشته باشد که بعد از بیداری عبادات را با حضور قلب آورد خوابش عبادت خواهد بود، و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و در مذمت بیداری کل شب هم چنان که مذموم است که کل شب در خواب باشد، و هر گاه خواب به نیت عبادت شود و بر نهجی شود که مطلوب الهی است ممکن است که روح او را به عالم قدس برند و صحبت او در خواب با مقدّسان باشد در بهشت معنوی بلکه صوری نیز چنانکه مجربست.

[خواب با طهارت]

(«قال الصادق صلوات الله عليه من تطهر ثم اوى إلى فراشه بات و فراشه كمسجده») منقولست در صحیح از ابن ابی عمیر از محمد که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که با طهارت باشد و محدث و جنب و امثال اینها نباشد یا وضو بسازد اگر چه وضو داشته باشد و این بهتر است و بعد از آن به خوابگاه خود رود شب بروز آورد و خوابگاه او مانند مسجد او باشد یعنی خاصیت با وضو بخواب رفتن آنست که در نامه عمل بنده ثواب بودن مسجد بنویسند که گذشت، و کلینی بعد از این ذکر کرده است که حضرت فرمودند که اگر در آخر شب برخیزد و خدا را یاد کند گناهان او همه بریزد از او یعنی بعد از آن که با وضو بخواب رفته باشد یا مطلقا پس اگر در آخر شب برخیزد و وضو بسازد و دو رکعت نماز بکند و حمد و ثنای الهی را به جا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد هر چه از حق سبحانه و

تعالی طلب کند به او عطا کنند یا همان چیزی را اگر مصلحت او در آن باشد و اگر نه از جهه او ذخیره سازند چیزی را که بهتر از آن باشد و به او رسانند در دنیا اگر مصلحت باشد یا در عقبی یا در هر دو.

(«فان ذکر انه لیس علی وضوء فلیتیمم من دثاره و کائنا ما کان لم یزل فی صلاه ما ذکر الله عزّ و جلّ») و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که اگر به خاطرش رسد که وضو ندارد پس باید که تیمم کند از جامه که بر بالای خود می اندازد و از لحاف و امثال آن بهر حالی که باشد یعنی خواه با وضو باشد یا با تیمم یا اعمّ تا ذکر کند حق سبحانه و تعالی را در فراش همانست که در نماز است تا صبح آن شب یا تا بخواب رود و این تیمم را با وجود آب می توان کرد بلکه بعضی گفته اند که بهتر است از آب چون حضرت آن را طلبیدند اما چون حدیث سابق هست که وضو ساختن مطلوبست و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۳

این حدیث نفرمودند که با عدم آب تیمم کنید مخیر خواهد بود و اگر چه ظاهرش آنست که تیمم را از جهه تخفیف فرموده باشند و وضو ساختن بهتر باشد و الله تعالی یعلم.

[دعا هنگام خواب]

(«و روی العلا عن محمّد بن مسلم قال قال لی ابو جعفر صلوات الله علیه اذا توسّد الرجل یمینه فلیقل بسم الله اللهم انی اسلمت نفسی إلیک و وجّعت وجهی إلیک و فوّضت امری إلیک و البجات ظهری إلیک و

تَوَكَّلْتُ عَلَيْكَ رَبِّهِ مَنْكَ وَرَغْبَةً إِلَيْكَ لَا مَلْجَأَ وَلَا مَنجَى مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ أَمَنْتُ بِكِتَابِكَ الْغَدَى أَنْزَلْتَ وَبِرَسُولِكَ الْغَدَى أَرْسَلْتَ» و به اسانید صحیحہ منقولست کہ محمد گفت کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ بمن فرمودند کہ ہر گاہ شخصی دست راست خود را بہ زیر سر خود گذارد و لازم دارد کہ بہ پهلوی راست بخوابد و بہتر آنست کہ روی او بقبلہ باشد مثل ملحد پس این دعا را بخواند: استعانت بحق سبحانہ و تعالیٰ یا بہ نام او می جویم و یآوری از او می خواہم در ہمہ کارها حتی در خواب رفتن خداوندا جان خود را تسلیم کردم بہ تو و روی خود را متوجہ تو گردانیدم بحسب صورت بہ کعبہ و بحسب معنی دلم را بہ جانب تو می کنم و کارهای خود را خصوصاً دفع دشمنان را بہ تو می گذارم و ترا پشت و پناہ خود می دانم و می گردانم و در جمیع امور توکل بر تو می کنم چون خوف از تو دارم و رغبت بسوی تو دارم نیست پناہی و محل نجاتی از تو مگر بسوی تو ایمان آورده ام بہ کتابی کہ تو آن را فرستاده و بہ رسولی کہ تو او را بہ رسالت ارسال فرمودہ.

(«ثُمَّ تَسْبِيحُ الزَّهْرَاءِ فَاطِمَةَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهَا») پس تسبیح فاطمہ زہرا را می گویی صلوات اللہ علیہا ممکن است کہ کلام صدوق باشد یا جزو صحیح سابق باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۴

و کالصحیح منقولست از ہشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ فرمودند کہ چون بہ خوابگاہ خود روی تسبیح حضرت فاطمہ زہرا صلوات اللہ علیہا را

بخوان سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله را بخوان و آیه الکرسی و معوذتین و ده آیه از اول سوره و الصافات و ده آیه از آخر سوره بخوان.

و کالصحیح منقولست از داود از برادرش که شهاب از ما التماس کرد که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله سؤال کنید از جانب من که زنی در خواب من می آید و مرا می ترساند حضرت فرمودند که به او بگو که تسبیحی نگاه دار و سی و چهار الله اکبر بگو و سی و سه سبحان الله و سی سه الحمد لله بگو و ده مرتبه این تهلیل را بخوان که لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملك و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی بیده الخیر و له اختلاف اللیل و النهار و هو علی کل شیء قدير و در تعقیب گذشت مفصلا و آن که بهر دو عنوان خوبست اگر چه اول به اعتبار مخالفت عامه بهتر است.

و من اصابه فرع عند منامه فلیقرا اذا اوی إلى فراشه المعوذتین و آیه الکرسی و کسی که او را ترسی دست دهد در خواب باید که چون به خوابگاه خود رود سوره قل اعوذ برب الفلق و سوره قل اعوذ برب الناس و آیه الکرسی را بخواند و گذشت در حدیث هشام با چیزهای دیگر.

و در صحیح از سدیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سوره ملک مانع است از عذاب قبر و من در و تیره می خوانم نشسته و پدرم در شب

و روز می خواندند و پدرم می فرمودند که کسی که این سوره را خواند در و تیره یا مطلقا چون منکر و نکیر از پیش پای او به قبر در آیند پاهای او گویند که شما را بر ما دستی نیست این بنده بر من بر می خواست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۵

هر شب و روز سوره ملک می خواند، و چون از نزد سینه بیایند سینه گوید که این بنده مرا در سینه خود جا داده بود و هم چنین از پیش زبان.

و از حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که سوره اَلْهِیْکُم التَّکَاثُر را در وقت خواب بخواند از عذاب قبر ایمن باشد.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که هر کس مداومت کند از کودکی که هر شب سه مرتبه قل اعوذ برّ الفلق و سه مرتبه قل اعوذ برّ الناس و صد مرتبه قل هو الله احد و اگر نتواند پنجاه مرتبه بخواند حق سبحانه و تعالی دفع کند از او هر بلا-یبی و آفتی که به اطفال می رسد و از جمیع آفات او را حفظ کند و از جمیع بیماریها ما دام که مداومت کند برین تا پیری و تا وقت جان کندن محفوظ بوده باشد از هر آفتی.

و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند حق سبحانه و تعالی گناهان پنجاه ساله او را بیامزد.

(«و روی العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال لا یدع الرّجل ان یقول عند منامه

اعیذ نفسی و ذرّیتی و اهل بیتی و مالی بکلمات اللّٰه التّامّات من کلّ شیطان و هامّه و من کلّ عین لائمّه فذلک الّذی عوّذ به جبرئیل الحسن و الحسین صلوات اللّٰه علیهما» و به اسانید صحیحّه منقولست از یکی از صادقین صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند کسی ترک این تعویذ را در وقت خواب که این تعویذیست که جبرئیل حسنین را صلوات اللّٰه علیهما باین تعویذ کرد و ترجمه اش اینست که نفس خود را و فرزندان خود را و اهل خانه خود را و مال خود را در پناه اسماء اعظم الهی در می آورم از شر هر شیطانی و هر حیوان گزنده و از شر هر چشم بدی. و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۶

شیاطین اگر چه به معصومین دست ندارند اما دست بر دیگران دارند که آنها را بر ایشان مسلط کنند و دعا دفع آن می کند و ممکن است که در امور دنیوی دست بر ایشان نیز داشته باشند.

(«و روی عبد اللّٰه بن سنان عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال له اقرء قل هو اللّٰه احد و قل یا ایها الکافرون عند منامک فانّها براءه من الشّرك و قل هو اللّٰه احد نسبه الرّب عزّ و جلّ») و در صحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه که بعد اللّٰه فرمودند که در وقت خواب سوره توحید و جحد را بخوان که خواندن سوره جحد سبب بیزاری است از شرک صوری و معنوی که اکثر عالمیان به آن مبتلایند و خواندن این سوره بالخاصیه رفع آن می کند و خواندن سوره توحید بنده را به خداوند مربوط می سازد و این هر

دو معنی مجربست، و ظاهر لفظ این معنی دارد و لیکن جمعی چنین گفته اند که مراد اینست که سوره جحد از جهت نفی شرک نازل شد، و سوره توحید را سوره نسبت از آن جهت فرمود که یهود و نصاری گفتند که نسبت کن بما ربّ خود را که با که خویشی و قومی دارد این سوره نازل شد که نسبت حق سبحانه و تعالی بما سوی نسبت بی نسبتی است و منافات ندارد که در آنجا این معنی داشته باشد و در اینجا آن معنی و الله تعالی يعلم.

و در صحیح از یعقوب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که پدرم صلوات الله علیه می فرمودند که قل هو الله احد ثلث قرانست و قل یا ایها الکافرین ربع قرانست یعنی ثواب قرائت ثلث و ربع قرآن دارند و فضایل این دو سوره خصوصا توحید از حد حصر بیرونست.

(«و روی بکر بن محمّد عنه صلوات الله علیه انه قال من قال حين ياخذ مضجعه ثلث مرّات الحمد لله الذي علا فقهر و الحمد لله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۷

الذی بطن فخر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت الاحیاء و هو علی کلّ شیء قدير خرج من ذنوبه کیوم ولدته أمه») و به اسانید صحیحه عالیه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که به خوابگاه خود رود و سه مرتبه این حمد را بخواند از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده است. و ظاهرش شامل صغایر و کبایر همه هست و ترجمه اینست

که جمیع محامد مخصوص واجب الوجودیست که بلند مرتبه کی مخصوص ذات مقدس اوست و از این جهت همه موجودات مقهور و مسخر اویند و جمیع ثناها مخصوص خداوندیست که مجرد بالذاتست و هیچ نوع تعلقی و احتیاجی و ارتباطی او را به مکونات نیست از این جهت است که عالم است بجمیع پنهان و آشکار و اشاره باین دارد آن که فرموده است که آیا عالم نیست کسی که آفریده گار است و مجرد، که اول دلیل متکلمین است، و ثانی برهان حکما، و جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که پادشاه پادشاهانست و موجد جمیع عالمیان و از این جهت قادر است بر همه بملک و ملک و جمیع حمدها مخصوص پروردگاریست که مردگان را در قبر و حشر زنده می کند و می میراند همه زندگان را در دنیا و قبر و او بر همه چیزی قادر و تواناست، و مناسبت این دعاها به وقت خواب از آن جهت است که حق سبحانه و تعالی از جبهه مصالح بندگان خواب را بر ایشان مسلط گردانیده است تا بدانند قاهریت او را تعالی شانه و مقهوریت خود را، و چنانکه در این نشأه بخواب می میراند و به بیداری زنده می گرداند در آن نشأه نیز همه را زنده خواهد کرد و غرض این است که بندگان آن نشأه را فراموش نکنند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ النَّاسِ» یعنی حق سبحانه و تعالی همه را می میراند در وقت مردن و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۸

وقت خواب پس هر که را می خواهد روح او را نگاه می دارد و بر نمی گردد و هر که را اجل

نرسیده است زنده می فرماید تا اجل مقدر، و تا از این نشأه خواب استدلال کنند بر آن نشأه چنانکه منقولست که حق سبحانه و تعالی خواب را از این جهت مقرر فرمود که استدلال کنند بان بر آن نشأه.

(«و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ عِنْدَ مَنَامِهِ «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَى إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ الْخ» سَطَعَ لَهُ نُورٌ إِلَى الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَشْوٌ ذَلِكَ النَّوْرُ مَلَائِكَةٌ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يَصْبِحَ») و در قوی از آن حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منقولست که فرمودند که هر که این آیه را نزد خواب بخواند نوری از آن شخص لامع شود تا مسجد الحرام و میان این نور فرشتگان باشند و از جهه او استغفار کنند تا صبح، و ترجمه آیه این است که بگو یا محمد که به درستی که من نیستم مگر آدمی مانند شما که بمن وحی می رسد از جانب حق سبحانه و تعالی و به شما می رسانم که خداوند شما خداوندیست یگانه در ذات و صفات پس هر که لقای پروردگار خود را به انکشاف قلبی یا هر که یقین می داند که خواهد مرد باید که عمل صالح به جا آورد واحدی را شریک خداوند خود نداند و نکند و پیشتر مذکور شد.

(«و روى عامر بن عبد الله بن جذاعه عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ما من عبد يقرأ اخر الكهف حين ينام الا استيقظ في الساعه التي يريد») و كالصحيح بطرق متعدده بل الصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که هر بنده از بندگان الهی که آخر

کَهْف را بخواند در وقت خواب و آن آیه سابق است «قُلْ إِنَّمَا» تا به آخر البته بیدار شود در هر ساعتی که خواهد از ساعات شب و این مجربست و وارد شده است که نیت مؤثر است و هر گاه ضم شود با آیه قرآنی نور علی نور خواهد بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۰۹

و در قوی از سکونی منقولست که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [فرمود] که هر که خواهد که در سحر به عبادت الهی برخیزد و در وقت خواب این دعا را بخواند حق سبحانه و تعالی ملکی را موکل گرداند که او را در آن ساعت بیدار کند و دعا اینست.

اللَّهُمَّ لَا تَوَمِّنِي مَكْرَكَ وَلَا تَنْسِنِي ذِكْرَكَ وَلَا تَجْعَلْنِي مِنَ الْغَافِلِينَ اقوم ساعه كذا و كذا

و به جای کذا و کذا بگوید که ساعت ششم یا هفتم تا به آخر هر ساعتی را که خواهد نام برد یعنی خداوندا مرا ایمن مگردان از عذاب خود و چنان مکن که ذکر ترا فراموش کنم و مرا از جمله غافلان مگردان می خواهم که در فلان ساعت برخیزم.

(«و روی سعد الاسکاف عن ابی جعفر صلوات الله عليه انه قال من قال هذه الكلمات فانا ضامن ان لا يصيبه عقرب و لا هامة حتى يصبح اعوذ بكلمات الله التامات التي لا يجاوزهن برّ و لا فاجر من شرّ ما ذرأ و من شرّ ما برأ و من شرّ كلّ دابة هو اخذ بناصيتها انّ ربّي علی صراط مستقیم») و كالصحيح منقولست از سعد کفشگر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که هر که این کلمات

را بخواند من ضامنم که هیچ عقربی و گزنده او را نکزد تا صبح، و ترجمه اش اینست که پناه می برم به اسماء اعظم الهی که از آن در نمی گذرند احدی از نیکوکار و بدکار یعنی اگر خوانده شود مؤثر است در همه، یا مثل رحمن و رازق که همه را احاطه نموده است یا قرآن مجید که بر همه کس واجبست اطاعت آن، یا انبیاء و اوصیاء که بر همه کس واجبست متابعت ایشان یا همه از شر آن چه حق سبحانه و تعالی آفریده است از مار و عقرب و امثال اینها از حیواناتی که در زیر زمین می باشند و از شر آن چه خلق نموده است از سایر حیوانات که بر روی زمینند یا هر دو به یک معنید، و از شر هر جنبنده که خداوند تعالی ایشان را در قبضه قدرت خود دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۰

به درستی که پروردگار من در خلق اشیاء بر راه راستست و چیزی عبث نیافریده است و هر یک از اینها را از جهت مصلحتی و حکمتی آفریده است.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فدای تو گردم از عقربها می ترسیم حضرت فرمودند که نظر کن بسوی بنات نعش که تشبیه کرده اند چهار آن را به تابوت و سه کوکب آن را به دختران که پیش پیش نعش می روند و این سه کوکب نزدیک به ستاره میان ایشان که ستاره دویم دخترانست ستاره خوردی هست که عرب آن را سها می گویند و ما آن را اسلم می گوئیم هر شب تند نظر کن به آن

اللَّهُمَّ يَا رَبَّ اسْلَمْ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ سَلِّمْنا

راوی می گوید که در عمر خود یک شب ترک کردم و نگفتم در آن شب عقربم زد و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که در خانه تنها یا یورت تنها باشد آیه الکرسی بخواند و بگوید اللَّهُمَّ اِنْسِ وَ حَشْتِي وَ اَمِنْ رَوْعَتِي وَ اعْنِي عَلَيَّ وَ حِدَتِي يَعْنِي خَدَاوَنَدَا اِنْسِ دَه وَ حَشْتِ مَرَا وَ اِيْمَنْ سَازِ تَرَسِ مَرَا وَ يَاوَرِي دَه مَرَا بَرِ تَنْهَائِي مِنْ وَ حَدِيثِ سَهَا مَجْرِبَسْتِ وَ هَمْ چنين خواندن آیه الکرسی از جبهه هر امری.

(«و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا خفت الجنابه فقل في فراشك اللهم اني أعوذ بك من الاحتلام و من سوء الاحلام و من ان يتلاعب بي الشيطان في اليقظه و المنام») و بهشت سند صحیح از معاویه و بسند صحیح از قداح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه ترسی که محتلم شوی چون به خوابگاه روی بگو این دعا را که ترجمه اش اینست خداوندا به درستی که پناه به تو می آورم از محتلم شدن که شیطان در خیال من در آید و خواب بینم تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۱

محتلم شوم و پناه به تو می آورم از خوابهای پریشان مطلقا و از آن که شیطان با من بازی کند در بیداری و خواب بانکه مرا مشغول ملامتی کند و از یاد تو بازمانم.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که چون حضرت سید المرسلین به فراش خود می رفتند آیه

الكرسى مى خواندند و مى گفتند

امنت بالله و كفرت بالطاغوت اللهم احفظنى فى منامى و فى يقظتى

يعنى ايمان به خدا دارم و كافرّم بهر باطلی خداوندا حفظ كن مرا در خواب و بيدارى.

و در صحيح از معاويه بن وهب منقولست كه پسرى از پسران حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه به نزد حضرت آمد و گفت بابا مى خواهم بخوابم حضرت فرمودند كه اى پسر ك بگو.

(«اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا صلى الله عليه و آله عبده و رسوله اعوذ بعظمه الله و اعوذ بعزه الله و اعوذ بقدره الله و اعوذ بجلال الله و اعوذ بسلطان الله ان الله على كل شىء قدير و اعوذ بعفو الله و اعوذ بغفران الله و اعوذ برحمه الله من شر السامه و الهامه و شر كل دابه صغيره او كبيره ليل او نهار و من شر فسقه الجن و الانس و من شر فسقه العرب و العجم و من شر الصواعق و البرد اللهم صل على محمد عبدك و رسولك») راوى مى گويد كه هر مرتبه كه حضرت اسم پيغمبر صلى الله عليه و آله را مى بردند آن طفل الطيب را اضافه مى كرد باين نحو على محمد الطيب حضرت مى فرمودند كه بلى الطيب المبارك يعنى هر چه وصف كنى آن حضرت را كم است.

(«و روى العباس بن هلال عن ابي الحسن الرضا عن ابيه صلوات الله عليهما قال لم يقل احد قط اذا اراد ان ينام

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۱۱۲

«إِنَّ اللَّهَ يُمَسِّكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا - وَ لَئِنْ زَالَتَا إِلَىٰ آخِرِ الْآيَةِ «۱» فَسَقَطَ عَلَيْهِ الْبَيْتُ») و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله

علیه از پدرش صلوات الله علیه فرمودند که هر که در وقت خواب این آیه را بخواند حق سبحانه و تعالی حفظ کند آن خانه را که بر سر او نیفتد، و ترجمه آیه این است که به درستی که خداوند عالمیان نگاه می دارد آسمان و زمین را از زوال و اگر زایل شوند کسی امساک اینها نمی تواند کرد بعد از زوال یا بعد از آن که حق سبحانه و تعالی اینها را امساک نکند به درستی که حق سبحانه و تعالی حلیم و بردبار است و آمرزنده است گناهان بندگان را و اگر نه از افعال شوم خلایق جا داشت که همه از هم به باشد.

باب ثواب صلاه اللیل

اشاره

این بابی است در بیان ثواب نماز شب آیات و احادیث در این باب از حد حصر بیرونست و سوره مزمل در آن وارد شده است و بعضی از آیات در ضمن اخبار مذکور خواهد شد.

[نماز شب شرف مؤمن است]

(«نزل جبرئیل علی النبی صلی الله علیه و آله فقال له یا جبرئیل عظمی قال یا محمد عش ما شئت فانک میت و احبب من شئت فانک مفارقه و اعمل ما شئت فانک ملائیه شرف المؤمن صلاته باللیل و عزه کف الاذی عن الناس») منقولست در موثق و مضمونش در احادیث صحیحیه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که جبرئیل صلی الله علیه به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد حضرت به او فرمودند که ای جبرئیل مرا پناه ده و موعظه کن جبرئیل گفت ای محمد بهر نحو که خواهی زندگانی کن که عاقبت مرگست و خواهی مردن و هر که را خواهی دوست دار که از او مفارقت خواهی کردن، و هر کار خواهی بکن که ملاقات خواهی کرد بعمل خود شرف و بزرگواری مؤمنان در نماز شب ایشانست هر که نمی کند شرف ندارد و هر که می کند در خور کردن شرف دارد و عزت مؤمنان در آنست که ازار ایشان به کسی نرسد و کسی که تامل کند در این کلمات می داند که از وحی الهی است (و روی بحر السقاء عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان من

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۴

روح الله عز و جل ثلاثه التهجد باللیل و افطار الصیائم و لقاء الاخوان) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ كَهْ از جمله رحمتهاى الهى يا از جمله نسيمهاى رحمت سبحانى سه چيز است كه لذات آن در اين نشاء محسوس است و سالى كه نكوست از بهارش پيدااست يكي بيدارى و ترك خواب كردن در شب ديگر در وقت افطار كه لذتى قطع نظر از لذت حيوانى مى يابد چنانكه خواهد آمد در صوم، ديگر ملاقات كردن برادران مؤمن يكديگر را رحمتى است كه سبب فيوض و واردات عظيمه مى شود و معنى اين حديث را ارباب حال چنانكه بايد مى يابند.

(وقال ابو الحسن الاوّل صلوات الله عليه فى قول الله «عزّ وجلّ و رهبايئه ابيدعوها ما كتبتها عليهم إلاً ابتغاء رضوان الله» «۱») قال صلاه اللّيل) و كالصحيح منقولست از حضرت ابو الحسن صلوات الله عليه و در بعضى از نسخ الاول است و در بعضى الرضا و هر دو محتمل است و صدوق و شيخ در كتب بدون هر دو روايت کرده اند حاصل آن كه آن حضرت فرمودند كه مراد از رهبانيت نماز شب است و حق سبحانه و تعالى مدح فرموده است نصارى را كه ايشان عبادتى بدعت كردند و بر خود لازم گردانيدند ما بر ايشان ننوشته بوديم و نكردند اين بدعت را مگر بقصد رضاي الهى و ظاهرا بدعتى كه کرده باشند آن باشد كه نماز شب را نذر کرده باشند و بر خود واجب گردانیده باشند بآنكه اصل نماز شب بوده باشد و نذر نیز بوده باشد ايشان نذر کرده باشند و بدعت بمعنى لغوى باشد بمعنى تازه و داخل آن حديثى است كه متواتر است كه بعد از مؤمن سه چيز به او مى رسد بعد از

انقطاع عمل یکی فرزند صالح و یکی صدقه جاریه و یکی سنتی که بگذارد که به آن عمل کنند مثل این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۵

قسم سنتی یا آن که حواریان به تفویض زیاد کرده باشند یا آن که جاهل معذور باشد چون قصد ایشان خیر بود و اول اظهر است و الله تعالی يعلم.

(و قال الصّیّادق صلوات الله علیه علیکم بصلوه اللّیل فانّها سنّه نبیکم و داب الصّالحین قبلکم و مطرده الدّاء عن اجسادکم) و کالصّحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بر شما باد مداومت بر نماز شب زیرا که سنت پیغمبر شماست صلّی الله علیه و آله و طریقه بندگان شایسته الهی است که پیش از شما بوده اند که ائمه معصومین باشند صلوات الله علیهم یا جمیع انبیاء و اوصیاء و عباد و دفع کننده دردهاست از بدنهای شما.

(و روی هشام بن سالم عنه صلوات الله علیه انه قال فی قول الله عزّ و جلّ «إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيْلًا» «۱» قال قیام الرّجل عن فراشه یرید به وجه الله عزّ و جلّ لا یرید به غیره) و به زیاده از چهارده سند صحیح منقولست از هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند در قول حق سبحانه و تعالی که به درستی که نفسی که برخیزد در شبها یا ساعات شبها عبادت در آن واقع ساختن مشقتش بیشتر است و قوام قولش بهتر حضرت فرمودند که مراد الهی آنست که برخاستن از خوابگاه نفس را مشکلتر است وقتی که غرضش رضای الهی باشد و غیر رضای او چیزی منظورش نباشد و

الّا اصل برخاستن سهل است و محتملست که مراد این باشد که در شب برخاستن از برای رضای الهی آسانتر است و موافقت زبان با دل در شب به اعتبار اخلاص آسانتر است اگر چه در واقع دشوارتر است.

از همه اعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۶

و در علل در حسن کالصحیح و در کافی در صحیح روایت کرده اند باین عنوان که حضرت فرمودند که مراد الهی از اقوم قیلا آنست که از فراش خود برخیزد بقصد خدا و اراده غیر او نداشته باشد و بنا بر این اظهر آنست که مراد این باشد که عبادت شب به اخلاص اقبست و اخلاصی که روح عبادتست در آن سهل است و حاصل معنی چنین می شود که آن عبادتی که حق سبحانه و تعالی آن را مدح فرموده است وقتی ممدوح است که خالص از جهه رضای او باشد حتی رفتن به بهشت و خلاصی از دوزخ منظور نباشد بلکه قرب الهی به اعتبار کمال نفس نیز منظور نباشد و محض بندگی منظور باشد و محتملست که مراتب نیتها بحسب اختلاف احوال مردمان مختلف باشد چنانکه مشهور است که حسنات ابرار سیئات مقربانست بسا باشد که جمعی را همین معانی کمال باشد و مقربان را نقص باشد بلکه چنین است البته لهذا در نیت لفظی در حج و غیره منضم شده است.

ارید بذلک وجهک و الدار الآخره

یعنی غرضم رضای تست و بهشت اگر چه آن را نیز تاویل می توان کرد که فقره ثانیه مؤکد فقره اولی باشد و همین معنی از آن مراد باشد و لیکن خلاف ظاهر است و در نیت نماز مذکور شد.

(و قال الصادق صلوات الله

عليه يقوم الناس من فرشهم على ثلاثة اصناف صنف له ولا عليه و صنف عليه ولا له و صنف لا عليه ولا له فاما الصنف الذي له ولا عليه فيقوم من منامه فيتوضأ و يصلي و يذكر الله عز و جل فذلك الذي له ولا عليه و اما الصنف الثاني فلم يزل في معصيه الله عز و جل فذلك الذي عليه ولا له و اما الصنف الثالث فلم يزل نائما حتى اصبح فذلك الذي لا عليه ولا له) و بسند صحيح از مسترق منقولست که آن حضرت فرمودند که مردمان از فراش خود بر می خیزند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۷

یعنی چون صبح می کنند سه طایفه اند یک طایفه نفع یافته اند و ضرر نیافته اند و یک طایفه ضرر یافته اند و نفع نیافته اند و یک طایفه نه ضرر به ایشان رسیده است و نه نفع.

اما آن صنفی که از برای ایشان نفع بوده است و ضرر نبوده کسی است که از خواب برخیزد و وضو سازد و نماز کند و خداوند خود را یاد کند تا صبح این نفع یافته است و ضرر نیافته است.

و اما طایفه دویم کسی است که در مخالفت الهی باشد تا صبح این آخرت خود را بر باد داده و چیزی از جهه خود حاصل نکرده که نفع او باشد.

و اما طایفه سیم کسی است که بخواب رود تا صبح نه نفع یافته از عبادت و نه ضرر به او رسیده از معصیت، و از احوال اینها احوال دیگران ظاهر می شود مثل طایفه که پاره در معصیت باشند و پاره در طاعت و طایفه که خواب نکنند

و مشغول مباحی دیگر باشند آنها مثل جمعی اند که خواب بوده اند و علی هذا القیاس و غرض از ذکر این سه طایفه آنست که چون صبح می شود شب بر هر سه گذشته است جمعی تحصیل سعادت ابدی کرده اند و ذخیره از جهه آخرت خود تحصیل نموده اند و جمعی که معصیت کرده اند نیز شب بر ایشان گذشته و از لذات چیزی نمانده است بلکه اگر ایمان دارند هزار برابر آن لذت غم از جهه ایشان مانده است و هم چنین جمعی که به مباح گذرانیداند بر ایشان گذشته است به حیثی که عدمش بهتر از وجود است و حسرت ابدی خواهد بود چون رأس المال آدمی همین عمر است و چند شب معدود دارد و هر شب که می گذرد برخی از مایه او کم شده است و چیزی حاصل نکرده است با آن که سفر غیر متناهی در پیش دارد.

[آثار نماز شب]

(و سألہ عبد اللہ بن سنان عن قول اللہ عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۸

«سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» «۱» قال هو السَّهَرُ فِي الصَّلَاةِ) و در صحیح منقولست از عبد اللہ که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از قول حق سبحانه و تعالی که مدح جمعی فرموده است که سیمای ایشان و علامت ایمان ایشان در روهای ایشانست از اثر عبادت نماز یا نماز شب حضرت فرمودند که علامت بیداری است از جهه نماز که روی ایشان را زرد دارد و چشمشان از بسیاری گریه کوروش است یا نوریست که از رو ظاهر است نزد مکاشفین و نزد غیر ایشان از مؤمنان حالتی از روی ایشان

هویدا است که سبب محبت عالمیانست به ایشان یا رقت قلب یا جمیع اینها با آن که پیشانی ایشان از بسیار نماز کردن مانند زانوی شتر پینه کرده است و اکثر همین تفسیر را کرده اند و این حالت با نفاق و کفر نیز ممکن است که جمع شود اگر چه هر گاه از برای حق سبحانه و تعالی باشد کمال است.

چنانکه در حدیث صحیح از معروف منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نماز صبح را در مسجد کوفه کردند و چون از نماز فارغ شدند اصحاب خود را موعظه فرمودند و خود گریستند و ایشان را از ترس الهی به گریه در آوردند پس فرمودند که و الله که جمعی را دیده ام در زمان خلیفم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که صبح و شام می کردند ژولیده مو و گرد آلوده با شکمهای گرسنه و پیشانی ایشان مانند زانوی بز پینه کرده بود و شبها را بروز می آوردند گاهی در سجود و گاهی در قیام گاهی بر پا ایستاده بودند تا تنک می آمدند، دیگر به سجده می رفتند تا مانده می شدند، دیگر بر پا می ایستادند و با پروردگار خود مناجات می کردند و از او سؤال می کردند خلاصی خود را از آتش جهنم و الله که ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۱۹

با این همه عبادت می دیدم که ترسان و خایفان بودند از عذاب الهی یا از عدم قبول اعمال و احادیث از این باب بسیار است.

و حضرت سید الساجدین و موسی بن جعفر هر دو ذو الثنات بوده اند و پیشانی ایشان مانند زانوی شتر شده

بود و هر سال نه مرتبه می چیدند و احادیث بسیار وارد شده است در فضایل سجده و طول آن و جمعی از اصحاب ائمه هدی صلوات الله عليهم معروف بودند به کثرت سجده.

(و روی عنه فضیل بن یسار أنه قال انّ البيوت التي يصلّي فيها بالليل بتلاوه القرآن تضيء لأهل السماء كما تضيء نجوم السماء لأهل الارض) و كالصحيح و در صحيح منقولست از فضیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که خانهای که در آنجا نماز شب می کنند و در نماز تلاوت قرآن می کنند روشنی می دهد اهل آسمان را چنانکه ستارگان آسمان روشنی می دهند اهل زمین را و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و ممکن است که مراد روشنایی صوری باشد یا روشنایی معنوی یا هر دو.

(و قال صلوات الله عليه في قول الله عزّ و جلّ «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ» «۱» قال صلاح المؤمن بالليل تذهب بما عمل من ذنب النهار) و در صحيح منقولست از ابراهیم از کسی که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که حسنات محو می کنند سیئات را حضرت فرمودند که نمازی که مؤمن در شب کند محو می کند گناهان روز را و ظاهراً مراد حضرت این باشد که نماز شب نیز مراد الهی است هم چنان که نمازهای واجب مراد است چون احادیث بسیار از سید ابرار و ائمه اطهار سلام الله عليهم وارد است که نماز یومیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۰

مراد است.

(و مدح الله تبارك و تعالی امیر المؤمنین صلوات الله عليه فی کتابه بقیام صلاح

اللَّيْلِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ آنَاءُ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحِيدُ الْمَآخِرَةَ وَيَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ» (۱) و اناء اللیل ساعاته) و منقولست که در این آیه مدح کرده است حق سبحانه و تعالی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را در کتاب به عبادت شب و فرموده است که آیا آن کسی که نماز می کند یا قنوت می خواند در نماز در ساعات شب که گاهی به سجود است و گاهی به قیام و می ترسد از عذاب آخرت و امید رحمت پروردگار خود دارد آیا او مساویست با کسی که چنین نباشد و آناء شب ساعات شبست.

و کلینی و صدوق در حسن کالصحیح روایت کرده اند از زراره که گفت عرض کردم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه این آیه را حضرت فرمودند که مراد از این آیه نماز شبست گفتم چه مراد است از آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است اطراف النهار الخ یعنی در ساعات شب نماز کن و در اطراف روز شاید که بدهند به تو تا راضی شوی یعنی رتبه شفاعت کبری را حضرت فرمودند که مراد الهی نوافل روز است عرض کردم که آنجا که فرموده است که شب نماز کن و در پشت کردن ستاره ها مراد از ادبار نجوم کدامست حضرت فرمودند که وقت نافله صبح است که صبح کاذب باشد عرض نمودم که فرموده است که بعضی از شب نماز کن از برای خدا و در عقب سجود نیز نماز کن مراد از این چیست حضرت فرمودند که دو رکعت بعد از شام است.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ان الله

تبارک و تعالیٰ اذا اراد ان یصیب اهل الارض بعذاب قال لو لا الذین یتحابون بحلالی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۱

یعمرون مساجدی و یتستغفرون بالأسحار لولا هم لأنزلت عذابی) و کالصحیح و در صحیح بطرق متکثره از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که به درستی که هر گاه حق سبحانه و تعالیٰ می خواهد که اهل زمین را معذب سازد به سبب اعمال شنیعه ایشان می فرماید که اگر نه جمعی باشند که با یکدیگر محبت می کنند بمال حلالی که به ایشان داده ام و به تخفیف می توان خواند یعنی به یک دیگر بخشش می کنند مال حلال را و عمارت می کنند مساجد مرا بحسب صورت به ساختن و تعمیر کردن و چراغ روشن کردن و رفتن و امثال اینها یا بحسب معنی تعمیر می کنند به عبادت و طاعات و تلاوات و امثال اینها و اگر نه جمعی باشند که در سحرها استغفار می کنند و طلب مغفرت می کنند از من اگر نه این جماعت بودند عذاب خود را به ایشان می فرستادم.

(و قال رسول الله صلی الله علیه و آله من کثر صلاته باللیل حسن وجهه بالنهار) و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که نمازش بسیار است در شب: خوشروست در روز و هر چند بیشتر است خوش روتر است و محبت مؤمنان به او بیشتر است.

و منقولست در صحیح از اسماعیل بن موسی بن جعفر که گفت از برادرم حضرت امام رضا صلوات الله علیهم شنیدم که فرمود که از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه پرسیدند که سبب چیست که متعبدان و سحر خیزان از همه مردمان مقبول تر و خوشروترند

حضرت فرمودند که ایشان با خداوند خود خلوت می کنند حق سبحانه تعالی خلعتی از نور خود در ایشان می پوشاند.

و در قوی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که نماز شب رو را سفید و نورانی می کند و نماز شب مؤمن را خوشبو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۲

می کند و نماز شب روزی را زیاد می گرداند.

و کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است صدوق و چون سندش به او صحیح است صحیح است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز شب خوشرو می گرداند و خلق را نیکو می گرداند و خوشبو می گرداند و روزی را فراخ می گرداند و قرض را ادا می کند و غم را می برد و چشم را جلا می دهد.

(و جاء رجل إلى أبي عبد الله صلوات الله عليه فشكى إليه الحاجه فافطر في الشكايه حتى كاد ان يشكو الجوع فقال له ابو عبد الله صلوات الله عليه يا هذا أ تصلى بالليل فقال الرجل نعم فالتفت ابو عبد الله صلوات الله عليه إلى اصحابه فقال كذب من زعم انه يصلى بالليل و يجوع بالنهار ان الله تبارك و تعالی ضمن صلاه اللیل قوت النهار) و در قوی منقولست که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آمد و شکایت نمود احتیاج خود را و از حد بیرون برد شکایت را تا آن که نزدیک شد که شکایت کند که الحال گرسنه ام یا گرسنگی می کشیم حضرت فرمودند که آیا نماز شب می کنی آن مرد گفت بلی پس حضرت رو به اصحاب خود فرمودند و فرمودند که دروغ می گوید کسی که می گوید که نماز شب می کنم و روزش گرسنگی

می خورم زیرا که حق سبحانه و تعالی نماز شب را ضامن قوت روز گردانیده است که نماز شب به او می رساند حقیقه یا آن که چون حق سبحانه و تعالی به سبب آن می رساند گویا آن رسانیده است.

و کالصحیح منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که نماز شب سبب صحت بدنست و سبب خوشنودی پروردگار است و تمسک جستن است به اخلاق پیغمبران و خود را در معرض رحمت الهی در آوردنست و شخصی به خدمت آن حضرت آمد و گفت یا امیر المؤمنین به درستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۳

که من محروم شده ام از کردن نماز شب و توفیق نمی یابم. حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که تو کسی [هستی] که گناهات سبب محرومی از نماز شب شده است یعنی از گناهان توبه کن تا توفیق یابی.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که به درستی که گاه هست که یک دروغ می گوید شخصی و به سبب آن محروم می شود از نماز شب و چون محروم شد از نماز شب محروم می شود از روزی.

و در قوی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند به سلیمان دیلمی که ای سلیمان نماز شب را ترک مکن که مغبون کسی است که از عبادت شب محروم باشد.

[سه طایفه پیش خداوند عزیز هستند]

(وقال ابو جعفر صلوات الله علیه انّ الله تبارک و تعالی يحبّ الملاعب فی الجماع بلا رفث، المتوحد بالفکر، المتخلی بالعبر، الشاهر بالصیلاه) و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد کسی را که مزاح و خوش

طبعی کند پیش از جماع با زن خود بدون آن که سنجش رسد، و در کافی فی الجماعه است یعنی آن کسی را که دوست می دارد که در میان جمعی باشد و خوش طبعی کند که سبب سرور مؤمنان شود هر گاه به فحش نرسد، و به گوشه رود تنها و فکر کند، و خلوت کند به عبرت گرفتن از احوال دنیا و اهل دنیا، و بیداری کشد از جهه نماز و عبادات حاصل آن که این جماعت محبوب حق سبحانه و تعالی اند و هر که یک صفت از این صفات دارد کافی است و احتمال دیگر آن که چنین کس محبوب الهی است که چون با مردمان نشیند خلق خود را نیکو کند به مرتبه که اگر باید مزاح نیز کند و ترش رو نباشد و چون به خلوت رود گاهی در فکر باشد و گاهی در عبرت و گاهی مشغول نماز باشد بلکه در جمیع شب مشغول عبادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۴

باشد و در روز هر دو حالت داشته باشد.

چنانکه شیخ در مقامات عارفان ذکر کرده است هر دو حالت را از جهه عارف پس اگر دعا به در جماع باشد مؤید است به آن چه کالصحیح منقولست از قداح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون خواهید که جماع کنید پس مانند مرغان برمجهد اندک صبری بکنید و مزاحی و باقی چیزها از بوسیدن و امثال آن بفعال آورید و بعد از آن مجامعت کنید و بسیار باشد که شخصی با زن خود مجامعت کند و چون زن فارغ شود اگر غلام زنگی را بیند خواهد که به او

پردازد پس می باید که چون اراده جماع داشته باشد بیشتر دعا به و مزاحی واقع شود که باین عنوان بهتر است، و در حال جماع سخن گفت مکروهست به کراهت شدید چنانکه خواهد آمد و ظاهراً تصحیف از نساخ شده است و فی الجماعه باشد.

و در صحیح از معمر منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم و گفتم فدای تو کردم گاه هست شخصی در میان جمعی است و صحبت می دارند و مزاح می نمایند و خنده می کنند جایز است حضرت فرمودند باکی نیست تا به فحش نرسد پس فرمودند که اعرابی هدیه به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورد و گفت بهای هدیه ما را نمی دهید حضرت تبسم فرمودند و هر مرتبه که دل گیر می بودند می فرمودند کاش اعرابی می آمد که مزاحی کند و ما را از این دل گیری در آورد.

و احادیث بسیار وارد شده است که مزاح از حسن خلق است و سبب ادخال سرور است به دل‌های مؤمنان و از لوازم مؤمنان است که چنین باشند و بسیارش مذمومست و احادیث صحیحه و کالصحیحه در مذمت خنده بسیار و مزاح بسیار وارد شده است بلکه منافات با عدالت دارد بنا بر این مشهور میان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۵

اصحاب چون خلاف مروست هر گاه از بابت مسخره و مضحکه باشد.

و اما توحید به فکر یا به فکرها پس در حدیث صحیح از معمر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که عبادت منحصر در بسیاری صلاه و صوم نیست بلکه عمده عبادات تفکر است. در آلاء و نعمای الهی

و در عظمت او به عظمت مخلوقات او و تفکر در احکام او و تدبر در کتاب او و در اخباری که از ائمه معصومین صلوات الله علیهم رسیده است.

و تفکر در حقیقت ذات مقدس الهی و هم چنین در صفاتی که عین ذاتست مثل علم و قدرت مذموم است و اخبار بسیار در نهی از آن وارد شده است و چون فکر را مخصوص به امور مذکور گیریم تخیلی به عبر را مخصوص به عبرت گرفتن از دنیا و اهل آن می باید گرفت و ممکن است که هر دو را عام گیریم و ثانی عطف تفسیری اول باشد و عبرت نیز شامل تفکرات الهیه باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که عبرت گیرید ای صاحبان بصیرت چنانکه منقولست از اولو الابصار بحسب درجات ایشان در کمالات که ندیدم چیزی را مگر آن که خدا را بعد از آن دیدم یا با آن دیدم یا پیش از آن دیدم یا غیر او را ندیدم و بحار تفکر را نه حصر می توان کرد و نه انتها دارد از آن جمله اگر کسی غور کند در ربوبیت الهی که چگونه خلایق را آفریده و در خلق هر یک چند هزار مصلحت و فواید جا داده و در هیچ حالی از بندگان و تربیت ایشان غافل نیست و هیچ ذره از ذرات موجودات علوی و سفلی را عبث نیافریده حاصل آن که ربّ العالمین بحریست و رحمانیتش بحری دیگر و رحیمیتش بحری دیگر و تا حق سبحانه و تعالی بنده را از جمله اولو الابصار نکند از اینها بغیر از نام چیزی نمی شنود و بیداری

که آیات و اخبار در آن محصور نیست.

و از آن جمله کلینی و صدوق بطرق متکثره از حضرت امیر المؤمنین و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۶

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده اند که فرمودند که طالبان علم بر سه فرقه اند بشناسید هر یک را به افعال و صفات و از بدان احتراز کنید، طایفه مقصود ایشان سفاهت و مجادله است، و گروهی از جهه جاه و خدعه است، و قلیلی از جهه رضای الهی و دانش و یافتن و رسیدن است.

اما آن که مقصود ایشان از طلب علم آنست که بچایا باشند علامت ایشان آنست که در مقام آزار علما آن دو اگر کسی نباشد سخن نمی گویند و چون کسی حاضر باشد به سخن در می آیند و هر چند مردمان بیشتراند ذوق سخن گفتن ایشان بیشتر است تا به مردمان بنمایند که ایشان به سبب مجادله افضلند و با وجود این صفات ذمیمه در مقام تعریف خود در آیند که علم این است که من دارم و حلم اینست که من به آن متصمفم فلانی با من بحث کرد می خواستم که شاگرد آن را بگویم که خوبش بززند و لیکن حلم ورزیدم با آن که آن بی چاره را آزارها که ممکن بوده است داده است و آن چه نداده است عاقبت اندیشی دنیای خود کرده است و با این صفات ذمیمه اظهار خضوع و خشوع می کند و در واقع خالی است از ورع و پرهیزکاری حق سبحانه و تعالی بینی او را بر خاک مالد و او را خوار و بی اعتبار کند و بر کمرش زند که کمر نه بندد یا هلاکش کند

و اما آن که مطلوبش جاه است و خدعه چون به اهل دنیا می رسد نهایت تواضع و تملق به ایشان می کند از روی مکر و خدعه نه آن که در واقع متواضع باشد و چون به امثال خود می رسد از فضلا گردنکشی می کند و تواضع ایشان نمی کند و سلام بر ایشان نمی کند که من یک کتاب بیشتر خوانده ام یا فلان علم را بهتر از او بهتر از او می دانم، با توانگری که هیچ نمی داند تواضع می کند شیرینیا یا شورهای ایشان را می خورد و دین خود را نابود می کند از این جهت حق سبحانه و تعالی او را کور کرده است که بدیهیات را نمی فهمد و اکثر اوقات عوام و بازاریان می فهمند قبايح

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۷

اعمال ایشان را و خود نمی فهمند و حق سبحانه و تعالی اثری از آثار این جماعت نگذارد در میان علما.

اما آن کسی که غرضش رضای الهی است که بداند و بفهمد و عمل کند علامتش آنست که همیشه مغموم و محزونست از جبهه عاقبت شبها بیدار است از جبهه عبادت تحت حنك بسته است در کلاهك خود و در نصف شب به عبادت الهی برخاسته عبادت می کند و می ترسد که مبادا مقبول نباشد همیشه خایف است دعا و تضرع می کند با نهایت ترس رو بکار خود کرده است و مشغول خود است شناسانده است به اهل زمان خود می داند که صحبت ایشان مضر است وحشت دارد از معتمدترین برادران خود حق سبحانه و تعالی او را قوت دهد که جمیع اعضا و جوارح خود را صرف عبادت و بندگی او کند و در روز قیامت او را امان دهد چنانکه

فرموده است که به درستی و راستی که دوستان حق سبحانه و تعالی را خوفی نیست و اندوهناک نمی شوند.

و در صحیح از عیسی منقولست که استادش روایت کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که قرائت کنندگان قرآن سه طایفه اند یکی شخصی است که قرآن را سرمایه خود کرده باشد و به سبب آن از پادشاهان وظیفه و مال گیرد و به سبب آن بر مردمان تکبر کند و بر ایشان مسلط باشد.

دویم جمعی اند که قرائتش را درست می کنند اما احکام آن را ضایع می کنند و به آن عمل نمی نمایند.

سیم کسی است که قرآن خواند و دردهای دل خود را به دواي قرآن مداوای کند و شبهای خود را به خواندن قرآن بیدار دارد و به سبب آن روزهای خود را تشنه دارد بروزه و به سبب قرآن مساجد خود را معمور دارد و به سبب قرآن از جای خواب خود برخاسته مشغول عبادت شود خداوند عزیز جبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۸

به برکت این جماعت بلاها را از عالمیان مدفوع می گردانند و مسلمانان را بر کفار غلبه می دهد و به برکت این جماعت از آسمان باران می فرستد و الله که این جماعت در قرائه قرآن کم یاب ترند از گوگرد سرخ و خاصیت گوگرد احمر آنست که مس را طلا می کند هم چنین این جماعت مسهای وجود مستعدان را منقلب به طلایی می گردانند که خاصیت اکسیر داشته باشد.

[کسی که بعد از نماز شب بمیرد]

(و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَ مَوْتِهِ لِأَبِي ذَرٍّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ يَا بَا ذَرٍّ حَفِظْ وَصِيَّةَ نَبِيِّكَ تَنْفَعُكَ، مَنْ خَتَمَ لَهُ بِقِيَامِ اللَّيْلِ ثُمَّ مَاتَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَ الْحَدِيثُ فِيهِ طَوِيلٌ

اخذت منه موضع الحاجة) و منقول است در وصیت کبری که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وقت رفتن به ابو ذر فرمودند که ای ابو ذر حفظ کن وصیت پیغمبر ترا تا نفع کند ترا هر که خاتمه کار او نماز شب باشد و بمیرد بهشت او را واجب شود و این کنایه است از آن که می باید همیشه نماز شب کند تا چون مرگ برسد به این حال باشد و ظاهر ختم آنست که در اثنای نماز یا بعد از آن بلا فصل برود و ممکن است که مراد این باشد که ترک نماز شب نکرده باشد تا شامل باشد کسی را که پیش از نصف شب بمیرد زیرا که چون شب سابق نماز شب کرده است ختم او به آن شده است و صدوق می گوید که حدیث ابو ذر طویل است و آن چه در کار بود از آن برداشتم.

[هر کس مقداری از شب را نماز شب بخواند]

(و روی جابر بن اسماعیل عن جعفر بن محمد عن ابیه صلوات الله علیهما ان رجلا سال علی بن ابی طالب صلوات الله علیه عن قیام اللیل بالقرآن فقال له ابشر من صلی من اللیل عشر لیله لله مخلصا ابتغاء مرضاه الله قال الله تبارک و تعالی لملائکته اکتبوا لعبدی هذا من الحسنات عدد ما أنبت فی الثیل من حبه و ورقه و شجره و عدد کل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۲۹

قصبه و خوص و مرعی) و در قوی مروی است از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سؤال کرد و از کسی که در شب عبادت کند

با قرآن به آن که قرآن را در نماز بخواند حضرت به او فرمودند که بشارت باد ترا هر که ده یک شب را نماز کند خالص از جهت رضای الهی چنانکه در امالی بسیار مصحح قدیمی است که قریب بزمان صدوق نوشته شده است و معربست که ندیدم در آن یک اعراب غلط تا بحال و جمعی کثیر از فضلا خوانده اند و اجازه ایشان بر پشت کتاب مکتوبست که در آنجا ابتغاء مرضات الله است و در اینجا و کتاب ثواب الاعمال ابتغاء ثواب الله است و بنا بر این نسخه قصد اخلاص منافات ندارد با طلب ثواب و بنا بر این ممکن است که معنی چنین باشد که هر که خالص کند از جهت رضای خدا بطلب ثواب او که مقصود این باشد که اگر خالص واقع سازد طلب ثواب کرده است و الّا فلا- و این معنی بحسب لفظ اربط است حق سبحانه و تعالی می فرماید به فرشتگان خود که بنویسید از جهت بنده من از حسنات بعدد آن چه می روید از نهر نیل مصر از دانه و برگ و درخت و بعدد هر برگ خرمائی بنا بر نسخه خوص به صاد.

و در امالی و ثواب الاعمال به طا است و خوط بمعنی شاخ تازه یک ساله است یا هر شاخی و بعدد علف هر چراگاهی و اکثر نسخ من لا يحضر به جای فی اللیل فی النیل است یعنی آن چه در شب می روید و عدد آن چه در شب می روید زیاده از عدد رویدهای نیل است مگر آن که عدد دویم اعم باشد از رویدهای نیل و غیر آن چنانکه

ظاهر عبارتست و بنا بر این قریب به یک دیگرند و لیکن عمده نسخه است و در امالی مزبور و ثواب الاعمال قدیم هر دو فی النیل است و این نسخها اضبط است و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۰

(و من صلی تسع ليله اعطاه الله عشر دعوات مستجابات و اعطاه كتابه بيمينه يوم القيمة و من صلی ثمن ليله اعطاه الله اجر شهيد صابر صادق التيه و شفّع في اهل بيته.

و من صلی سبع ليله خرج من قبره يوم يبعث و وجهه كالقمر ليله البدر حتى يمرّ على الصراط مع الامنين.

و من صلی سدس ليله كتب في الأوابين و غفر له ما تقدّم من ذنبه.

و من صلی خمس ليله زاحم ابراهيم خليل الرحمن في قبته.

و من صلی ربع ليله كان في أوّل الفائزين حتى يمرّ على الصراط كالريح العاصف و يدخل الجنّة بغير حساب.

و من صلی ثلث ليله لم يبق ملك الا غبطه بمنزلته من الله عزّ و جلّ و قيل له ادخل من أيّ ابواب الجنّة الثمانية شئت.

و من صلی نصف ليله فلو اعطى ملء الارض ذهباً سبعين الف مرّه لم يعدل جزاؤه و كان له بذلك عند الله عزّ و جلّ افضل من سبعين رقبه يعتقها من ولد اسماعيل و من صلی ثلثي ليله كان له من الحسنات قد رمل عالج ادناها حسنه اثقل من جبل احد عشر مرّات.

و من صلی ليله تامّه تاليا لكتاب الله عزّ و جلّ راکعا و ساجدا و ذاكرا اعطى من الثواب ما ادناه يخرج من الذنوب كما ولدته أمّه و يكتب له عدد ما خلق الله عزّ و جلّ من الحسنات و مثلها درجات و

يُثَبِّتُ النَّوْرَ فِي قَبْرِهِ وَ يَنْزِعُ الْأَثْمَ وَ الْحَسَدَ مِنْ قَلْبِهِ وَ يَجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَ يَعْطِي بَرَاءَةَ مِنَ النَّارِ وَ يَبْعَثُ مِنَ الْأَمْنِينِ وَ يَقُولُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٥، ص: ١٣١

تعالی لملائکتہ ملائکتی انظروا إلی عبدی احیا لیلہ ابتغاء مرضاتی اسکنوه الفردوس و له فیها مائه الف مدینه فی کلّ مدینه جمیع ما تشتهی الانفس و تلذّ الاعین و لم یخطر علی بال سوی ما اعددت له من الکرامه و المزیّد و القربه) و هر که نه یک شبی را نماز کند حق سبحانه و تعالی او را عطا کند ده دعای مستجاب و در روز قیامت نامه عمل او را بدست راست او دهند و یوم القیمه در اکثر نسخ فقیه نبود اما در هر دو کتاب بود.

و هر که هشت یک شبی را نماز کند حق سبحانه و تعالی او را عطا کند ثواب شهیدی که صبر نموده باشد بر جهاد و نگریخته باشد و از جهه رضای خدا جهاد کرده باشد و او را شفیع اهل خانه اش کنند که هر کرا خواهد شفاعت کند.

و هر که هفت یک شبی را نماز گذارد و چون از قبر بیرون آید روی او مانند ماه شب چهارده باشد تا آن که بگذرد بر صراط با جمعی که ایمنند از عذاب الهی.

و هر که شش یک شبی را نماز کند بنویسند او را در زمره تایان حقیقی و گناهان گذشته او را بیامرزند.

و هر که پنج یک شبی را نماز کند او را جا دهند در خیمه حضرت ابراهیم دوست خداوند بخشاینده.

و هر که چهار یک شبی را نماز کند بوده باشد در

اول رستگاران تا بگذرد بر صراط مانند باد تند رو و داخل بهشت شود بی حساب.

و هر که سه یک شبی را نماز کند نماند فرشته مگر آن که آرزو کند منزلت او را از حق سبحانه و تعالی و او را گویند که از هشت در بهشت هر دری که می خواهی داخل بهشت شو.

هر که نصف شب را نماز کند پس اگر هفتاد هزار مرتبه کل زمین را پر از طلا کنند برابری نکند با ثواب او و این عبادت یا ثواب این عبادت از جبهه او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۲

نزد حق سبحانه و تعالی بهتر از هفتاد بنده باشد از فرزندان حضرت اسماعیل که آزاد کرده باشد.

و هر که چهار دانگ شب را نماز کند او را بقدر ریگ بیابان عالچ که ریگ روانست از حسنات بدهند که هر حسنه ده مرتبه از کوه احد بزرگتر باشد.

و هر که یک شب تمام را زنده دارد به عبادت و طاعت نماز که گاهی به تلاوت قرآن مشغول باشد در نماز و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود و گاهی مشغول باشد بذکر، آن مقدار ثواب او را کرامت فرمایند که کمترش این باشد که از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده باشد و بعدد مخلوقات الهی از ریگ بیابان و ستارگان آسمان و قطرات باران و غیر آن او را حسنات بدهند و مثل آن درجات او را بلند کنند و مشعلی از نور در قبر او زنند و گناه و حسد را از دل او بیرون کنند و او را از عذاب قبر ایمن گردانند و براقی عطا

کنند او را که از آتش دوزخ آزاد است و روز قیامت مبعوث شود و در زمره ایمنان از عذاب الهی، و پروردگار عالمیان به فرشتگان فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید بسوی بنده من شبی را زنده داشت از جبهه رضای من او را ساکن گردانید در جنة الفردوس و در آن بهشت او را صد هزار شهر بدهید که در هر شهری باشد هر چه نفسی خواهش آن داشته باشد و هر چه چشمها از آن لذت داشته باشند و در خاطر کسی خطور نکرده باشد، و بنا بر دو کتاب و بدهید به او آن چه در خاطر کسی نگذرد بغیر آن چه از جبهه او مهیا ساخته ام از کرامتهای بسیار و از نعم زایده بر استحقاق و اکثر عامه مزید را تفسیر کرده اند به رؤیت و بر تقدیر حقیقت مراد از انکشاف علمی است که بالاتر از دیدنست و از برقی که او را حاصل خواهد شد که لذت آن از همه لذتها بالاتر است مع هذا خواهد آمد در آخر باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۳

ما بعد که مزید چه معنی دارد.

و چون بنده نیکو تامل نماید در اشارات این حدیث معلوم نیست که من بعد بخواب رود مگر بقدر ضرورت.

و در قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که دو رکعت نماز در میان شب نزد من محبوبتر است از دنیا و آن چه در اوست.

و منقولست که یکی از عارفان را در خواب دیدند و از او پرسیدند که حق سبحانه و تعالی با تو چه کرد در جواب گفت که عبادتها

همه فانی شد و اشارات همه نابود شد و فایده نداد ما را مگر چند رکعتی از نماز که در میان شب می کردیم.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست هشت رکعتی که بنده در آخر شب می گذارد زینت آخرت است.

و منقولست از علی نوفلی که از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که گاه هست بنده به نماز شب برمی خیزد و خواب بر او غلبه می کند و پینکی می زند از دست راست و چپ و گاهی ذقنش به سینه می رسد حق سبحانه و تعالی امر می فرماید که درهای آسمان را بگشایید پس به فرشتگان می فرماید که نظر کنید که این بنده من چه جفا می کشد در تقرب جستن بمن در چیزی که بر او واجب نکرده ایم به امید آن که گنااهش را بیامرزم یا توبه روزیش کنم یا روزی او را زیاد کنم ای فرشتگان من گواه باشید که همه را به او عطا کردم.

باب وقت صلاه اللیل

(روی عبد الله بن زراره عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا صلى العشاء اوى إلى فراشه فلم يصل شيئاً حتى ينتصف الليل) بابی است در بیان وقت نماز شب کالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون نماز خفتن می کردند به خوابگاه خود می فرمودند و هیچ نمازی نمی کردند تا نصف شب و آن که آن حضرت نمازی دیگر نمی کردند، نماز وتیره گذشت که حضرت نمی کردند چون وتیره موضوع است که بدل

وتر باشد و جبرئیل آن حضرت را خبر می کرد و این عبارت دلالت می کند بر آن که نافله رمضان نیز نمی کردند چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است از حلبی و ابن مسکان و محمد بن مسلم که آن حضرت نماز نمی کردند مگر بعد از نصف شب نه در ماه رمضان و نه در غیر آن و اکثر علما حمل کرده اند بر نفی جماعت چنانکه خواهد آمد و به عبارت متن در قوی از زراره از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست.

و در صحیح از فضیل از احد هما صلوات الله علیهما که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از نصف شب سیزده رکعت نماز می کردند.

و در دو حدیث حسن کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۵

صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بعد از نماز خفتن نمازی نمی کردند تا نصف شب، و روز نیز نماز نمی کردند تا ظهر و در این عبارت مراد نفی نماز چاشتست که خواهد آمد و احادیث صحیح و حسن و موثق و قوی که وارد شده است که نافله شب را بر نصف مقدم می توان داشتن محمولست بر صورت اضطرار یا سفر یا خوف آن که در وقت خود نتوان کرد به سبب جوانی.

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه وقت صلاه اللیل ما بین نصف اللیل إلى اخره) و منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که وقت نماز شب از ابتدای نصف شب است تا آخر شب هیچ شک نیست که بعد از نصف شب صحیح است و در جایز بودن

تقدیم آن بی عذری خلافت و مشهور عدم جواز است مگر از جهت آن چه خواهد آمد.

(و قال عمر بن حنظله لأبي عبد الله صلوات الله عليه أنني مكثت ثمانية عشر ليلاً أنوي القيام فلا أقوم فأصلي أول الليل قال لا أقض بالنهار فإني أكره ان تتخذ ذلك خلقاً) و در موثق منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که به درستی که هجده شب شد که می خواهم سحر برخیزم و توفیق نمی یابم آیا در اول شب نماز شب را بکنم حضرت فرمودند که نه در روز قضا کن که مرا خوش نمی آید که عادت کنی در مقدم داشتن. چون مجربست که اگر مقدم دارند طبیعت معتاد می شود و تقدیم سهل است اما اگر خواهد قضا کند بر نفس دشوار است و چند مرتبه که قضا کرد عاقبت ادا می کند.

چنانکه به همین مضمون وارد شده است در صحیح از مرازم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که نماز شب را چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۶

وقت به جا آورم حضرت فرمودند که در آخر شب به جا آور عرض کردم که بیدار نمی شوم حضرت فرمودند که گاهی بیدار می شوی و می کنی و گاهی که بیدار نمی شوی قضا می کنی و همین که به جدی در قضا دیگر بیدار خواهی شد.

و در صحیح از محمد منقولست که گفت عرض نمودم بأحدهما صلوات الله علیهما که شخصی معتاد است به نماز شب گاه هست که یک شب و دو شب و سه شب می گذرد که بر نمی خیزد آیا قضا کند محبوبتر است نزد شما یا در اول شب

بکند حضرت فرمودند که بلکه قضا می کند اگر چه سی شب بگذرد و اینها محمول است بر استحباب چنانکه خواهد آمد.

(و روی عن معاویه بن وهب أنه قال قلت له إن رجلا من مواليك من صلحائهم شكى إلي ما يلقى من النوم و قال أتى اريد القيام بالليل فيغلبني النوم حتى أصبح فربما قضيت صلاتي الشهر المتتابع و الشهرين اصبر على ثقله فقال قره عين و الله قره عين و الله و لم يرخص في الوتر اول الليل و قال القضاء بالتهار افضل) و منقول است در صحيح و حسن كالصحيح از معاويه كه گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه شخصى از صلحای شیعیان شما یا آزاد کردهای شما بمن شكایت نمود ازاری را كه می كشد از خواب و گفت می خواهم كه شب برخیزم و خواب بر من غلبه می كند تا وقتی بیدار می شوم كه صبح شده است بسیار است كه قضا می كنم يك ماه پی در پی را و دو ماه را و بر من دشوار است بر این دشواری صبر می كنم حضرت فرمودند كه چشمش روشن خواهد شد در قبر و الله و چشمش روشن خواهد شد در صحرايي محشر و الله و رخصت فرمودند كه نماز وتر را در اول شب بکند و فرمودند كه در روز قضا كردن افضل است، و این كه فرمودند كه افضل است رخصت است بانكه صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۷

تمه همین حدیث را نقل نکرده است و آن صریح است در رخصت، معاویه گفت عرض نمودم كه بعضی از دخترهای بكر هستند كه شیعه اند و خوبی و خوبان را

دوست می دارند و بر نماز شب حریصند و بسیار است که خوابشان می برد و قضا می کنند نماز شب را و بسیار است که مشکل است بر ایشان قضا کردن و می توانند که نماز شب را در اول شب به جا آورند حضرت رخصت دادند ایشان را در نماز کردن اول شب هر گاه ضعیف باشند و قضا نکنند و ظاهر می شود که مذهب معاویه مثل مذهب صدوق بوده است در توهم عدم جواز تقدیم.

(و روی عبد الله بن مسکان عن لیث المرادی قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصیلاه فی الضیف فی اللیالی القصار صلاه اللیل فی اول اللیل فقال نعم نعم ما رأیت و نعم ما صنعت یعنی فی السیفر قال و سألته عن الرجل یخاف الجنابه فی السیفر او فی البرد فیعجل صلاه اللیل و الوتر فی اول اللیل فقال نعم) و در صحیح منقول است از لیث که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز شب در تابستان و هواهای گرم و شبهای کوتاه در اول شب می توان کرد حضرت فرمودند که بلی خوب به خاطر رسیدن است مقدم داشتن نماز را و خوب می کنی که مقدم می داری. صدوق تاویل کرده است که مراد حضرت آنست که در سفر مقدم می توان داشتن لیث گفت که دیگر سؤال کردم از شخصی که خوف داشته باشد که محتلم شود در سفر یا در سرما هشت رکعت نماز شب و سه رکعت نماز وتر را مقدم می تواند داشت حضرت فرمودند که بلی و ظاهر عطف سرما بر سفر آنست که خوف در حضر نیز مجوز تقدیم

نماز شب است که کراهت نداشته باشد و صدوق آن را نیز حمل بر سفر می کند.

(و روی ابو جریر بن ادریس عن ابی الحسن موسی بن جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۸

صلوات الله علیهما قال صلّ صلاه اللیل فی السفر من اول اللیل فی المحمل و الوتر و رکعتی الفجر و کلمّا روی من الاطلاق فی صلاه اللیل من اول اللیل فانما هو فی السفر لأنّ المفسّر من الاخبار یحکم علی المجمل) و در حسن منقولست از زکریا که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز شب را در سفر اول شب بکن در کجاوه و هم چنین سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح را نیز مقدم می توانی داشتن در سفر در کجاوه. صدوق گفته است که هر روایتی که مطلق وارد شده است که نماز شب را در اول شب می توان کرد محمول است بر سفر زیرا که اخبار سفر مفسر است و مبین که حکم سفر است و اخبار جواز مطلق است که بحسب ظاهر عموم اطلاقی دارد می باید حمل کردن بر سفر و مفسّر حکم می کند بر مجمل که می باید مراد از آن مفسر باشد.

و ظاهر شد که اخبار جواز اجمالی ندارد تا باید حمل کردن بلکه از اخبار ظاهر می شود که مقدّم توان داشتن خصوصا کسانی را که اگر مقدم ندارند از حال خود دانند که نه ادا می کنند و نه قضا در این صورت مقدم می دارند و مجمل و مبین اگر در حکم مخالفت داشته باشند حمل می باید کرد و با موافقت تعارض میان مفهوم و منطوق است و منطوق مقدّم است نزد محققین اصولیین و الله تعالی

یعلم.

و منقول است در صحیح از یعقوب که گفت از آن حضرت سؤال کردم از نماز کردن در اول شب در تابستان در شبهای کوتاه مقدم می توان داشت و یا مقدم دارم حضرت فرمودند که خوب به خاطر رسیدن است و خوب می کنی بعد از آن فرمودند که جوانان را خواب بسیار می آید مقدم دار.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که در تابستان در شبهای کوتاه نماز را مقدم می توان داشتن فرمودند که بلی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۳۹

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر گاه ترسی که آخر شب بر نخیزی یا کوفتی داشته باشی یا سرما باشد نماز شب و وتر را در اول شب به جا آور و اخبار دیگر هست بر این مضامین.

(و روی العلا عن محمد ابن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال لیس من عبد الا و هو یوقظ فی لیلته مرّه او مرتین فان قام کان ذلک و الا جاء الشیطان فبال فی اذنه او لا یری احدکم انه اذا قام و لم یکن ذلک منه قام و هو متختر ثقیل کسلان) و به اسانید صحیح منقولست از یکی از صادقین صلوات الله علیهما که فرمودند که هر بنده از بندگان الهی را در هر شبی یک مرتبه یا دو مرتبه ملائکه بیدار می کنند و می گویند که برخیز به عبادت شب اگر برخاست فبها و اگر نه شیطان می آید و در گوش او بول می کند نمی بینید که اگر صبح برخیزید و سحر برنخاسته باشید با آن که ملائکه شما را

بیدار کرده باشند چگونه سنگین و گران و تنبلید اینها علامت بول شیطان است و بول شیطان ممکن است که حقیقه باشد و یا مجازا و کنایه از استیلاى شیطان باشد زیرا که چون بنده ملتفت نشد به رسولان الهی و قبول هدایت نکرد سلب لطف می شود از او و شیطان مسلط می شود چنانکه این معنی ظاهر است از آیات و اخبار.

و شیخ این حدیث را در صحیح و حسن کالصحیح و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و عبارت شیخ به جای جاء فجح است یعنی پاها را از هم دور می گذارد و بول می کند و به جای متخثر به خاء معجمه و ثاء مثلثه متحیر است از تحیر و در معنی اختلاف نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۰

(و روی الحسن الصّیقل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال انى لأمقت الرّجل یاتینی فیسالنی عن عمل رسول الله صلّى الله علیه و آله فیقول ازید کانه یری ان رسول الله صلّى الله علیه و آله قصر فی شیء و انى لأمقت الرّجل قد قرأ القرآن ثم یتقیظ من اللیل فلا یقوم حتّى اذا کان عند الصّبح قام یبادره بصلوته) و کالصحیح منقول است از حسن شمشیرگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که من دشمن می دارم شخصی را که به نزد من آید و سؤال کند از من از عمل حضرت سید المرسلین صلّى الله علیه و آله و من چون بیان کنم گوید بر سبیل استفهام که آیا من زیاده می توانم کرد یا بر سبیل خبر گوید که من زیاد می کنم

گویا کمان کرده است که آن حضرت تقصیر کرده اند در چیزی و نه چنین است هر چه می بایست می کردند و هر چه نمیبایست کردن نمی کردند و باز دشمن می دارم کسی را که قرآن خوانده باشد و سوره های قرآن را داند که در نماز شب بخواند و شب بیدار شود و برنخیزد چون صبح شود برخیزد و نماز صبح را به جا آورد حاصل آن که افراط و تفریط هر دو مذمومند و ظاهراً مراد از این زیادتی زیادتی سنت است که تشریح است اما اگر بر سبیل تطوع به جا آورد خوب باشد چنانکه منقولست که اکثر ائمه هدی هر شب هزار رکعت نماز می کردند چنانکه در عمل ماه رمضان خواهد آمد.

(و روی ابو حمزه الثمالی عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال ما نوى عبد ان يقوم أینه ساعه نوى فعلم الله تبارك و تعالى ذلك منه الا وکل به ملكين يحركانه تلك الساعة) و كالصحيح بلکه در صحيح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر بنده که قصد داشته باشد که برخیزد هر ساعتی که قصد کند و حق سبحانه و تعالى داند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۱

که قصد دارد برخاستن را از جهت رضای او البته دو ملک را مقرر می سازد که در آن ساعتی که نیت داشته است او را بیدار کنند اگر چه به خوابهای پریشان باشد و این نیز مجربست.

(و روی عیص بن القاسم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا غلب الرجل النوم و هو فی الصلاه فلیصنع رأسه فلینم فائی أتخوف علیه ان اراد ان يقول اللهم ادخلنی الجنه

ان يقول اللهم ادخلني النار) و در صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه خواب غلبه کند بر شخصی و او در نماز سنت باشد پس باید که سر به خوابگاه گذارد و بخوابد که می ترسم که خواهد این دعا کند که خدایا مرا داخل بهشت کن ندانسته بگوید خدایا مرا داخل دوزخ کن مطلوب اینست که چون حضور قلب روح عبادتست و هر گاه چنین گفتگو کند شبیه است به مستهزی که استهزا و تمسخر کند و این ناخوش است پس می باید که ترک کند و ممکن است که در واقع هر گاه چنین عبارتی گویند بد باشد اگر چه مستجاب نشود.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه نیز منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه خواب غلبه کند بر تو و در نماز باشی نماز را قطع کن و بخواب رو زیرا که خبر از خود نداری شاید نفرین کنی بر خود.

(و روی زکریا النقاظ عن ابی جعفر صلوات الله عليه فی قول الله عز و جل «لا- تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَ أَنْتُمْ سُیْکَارِی حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ» «۱» قال منه سکر النوم) و منقولست در صحیح از صفوان از ابن مسکان و هر دو از اهل اجماعند از زکریا نقاظ که خانهای مندرس را پی بندی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۲

می کرد و اصلاح کننده بناها بود از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند در تفسیر آیه که خداوند تعالی فرموده است که نزدیک نماز مشوید و حال آن که مست باشید تا آن که بدانید که چه می گویند حضرت فرمودند که

از جمله مستیها مستی خوابست. و از این حدیث ظاهر می شود که هر مستی داخل باشد حتی مستی شهوت و غضب و غم بسیار و ظاهر می شود که در حال نماز باید که بداند که چه می گوید پس باید که معانی آن چه در نماز می خواند بداند و سعی نماید که شواغل را از خود دور گرداند و متوسل بجناب اقدس الهی شود و آن چه این شکسته را تجربه شده است اینست که بعد از اقامه یا اندکی پیشتر با حضور قلب و تضرع این آیه را مکرر بخواند که: (رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُ عُنُقَهُ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي) «۱» و اگر زمانی پیشتر به توجه صد نوبت بگوید بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم امید هست که حق سبحانه حفظ نماید او را از خطراته های باطله که این کس را باز می دارد از مراتب عالیه و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که دلها را اقبالی هست و ادباری وقتی که اقبال داشته باشد نافله بکنید و چون ادبار داشته باشد یعنی ذوق طاعت نداشته باشد اکتفا بواجب کنید و در موثق کالصحيح و قوی کالصحيح منقولست که حضرت امام موسی کاظم هر گاه غمگین می شدند نافله را ترک می کردند.

باب ما يقول الرجل اذا استيقظ من النوم

(كان رسول الله صلى الله عليه وآله إذا أوى إلى فراشه قال باسمك اللهم احيي و باسمك أموت و اذا استيقظ قال الحمد لله الذي أحياني بعد ما أماتني و اليه النشور) بایست در بیان دعاهایی که بعد از بیداری از خواب می خوانند

منقول است کالصحیح از قداح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون به خوابگاه می فرمودند این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا زندگانی من به نام تست و به نام تو می میرم و منقولست که از جهت قرار گرفتن روح در بدن اسرافیل اسم اعظم الهی را می خواند و به برکت آن نام روح مسخر شده در رحم تعلق به فرزند می گیرد، و در وقت بیرون رفتن ملک موت اسمی می خواند که روح از بدن مفارقت می کند.

و روایتی هست که روح را در رحم در وقت دخول بشارتها می دهند که به سبب تعلق باین بدن ترا کمالات عظیمه حاصل می شود و در وقت بیرون بردن جای او را به او می نمایند پس دخول و خروجش با اسم اوست تجوزا و چون از خواب بیدار می شدند و می گفتند جمیع محامد مخصوص خداوندیست که زنده گردانید مرا بعد از آن که میرانیده بود بخواب و بازگشت بسوی او خواهد بود در قیامت.

و در کافی هست بعد از این دو جمله که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۴

صلوات الله علیه فرمودند که هر که در وقت خواب سه مرتبه آیه الکرسی بخواند و شهد الله و آیه سخره که گذشت و آیه آخر سجده را بخواند حق سبحانه و تعالی دو جنی را مقرر سازد که او را حفظ کنند از شیاطین گردنکش نافرمان بردار خواهی نخواهی و سی فرشته را با اینها مقرر فرماید که حمد الهی و تسبیح و تهلیل و تکبیر و استغفار کنند تا بنده از خواب بیدار شود و

ثواب اینها از او باشد.

(و روی جراح المدائنی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا قام احدکم فليقل سبحان الله ربّ التّبیّن و اله المرسلین و ربّ المستضعفین و الحمد لله الذی یحیی الموتی و هو علی کلّ شیء قدير فانه اذا قال ذلك يقول الله تبارک و تعالی صدق عبدی و شکر) و مرویست کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه یکی از شما برخیزد از خواب باید که بگوید این تسبیح را و چون این تسبیح را می گوید حق سبحانه و تعالی می فرماید که بنده من راست گفت و شکر مرا به جا آورد و ترجمه تسبیح اینست که تنزیه می کنم و منزّه می دانم و منزّه است الله تعالی از هر چه لایق ذات و صفات و افعال او نیست آن خداوندی که پروردگار پیغمبرانست و خداوند پیغمبران مرسل است و پروردگار ائمه معصومین است که خلائق ایشان را ضعیف می دانند و دست ایشان را در رتبه ایشان کوتاه کرده اند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اراده ما تعلق گرفته است که منت نهیم بر آن جماعتی که خلائق ایشان را ضعیف می شمارند و ضعیف کرده اند در زمین و ایشان را امامان کنیم و زمین را در تحت تصرف ایشان در آوریم و همه حمدها مخصوص خداوندیست که مردگان را زنده می گرداند و او بر هر چیزی قادر و تواناست و مناسب این دعاها باین اوقات ظاهر است تدبّر کن تا افاضه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۵

شود بر تو حکم الهیه.

(و روی عبد الرحمن بن الحجّاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه

آنه کان اذا قام اخر اللیل رفع صوته حتی یسمع اهل الدار و یقول اللهم اعنی علی هول المطمع و وسع علی المضجع و ارزقنی خیر ما قبل الموت و ارزقنی خیر ما بعد الموت) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون آخر شب بر می خاستند آواز خود را بلند می کردند باین دعا تا اهل خانه همه می شنیدند و غرض این بود که بیدار شوند از جهت عبادت شب و بفهمند که هر گاه چنین احوال در پیش دارند خواب نمی توان کرد و هر که در دنیا جفائی بر خود گذاشت در آخرت در رفاهیت خواهد بود و هر که در این نشاء مشغول خواب و خور شد بسی مشقتها خواهد کشید.

و ترجمه دعا این است که خداوندا مرا یاری ده بر هول و ترسی که از آن نشاء که بر آن مشرف شده ام دارم که اول مرگست، جان کندن را بر من آسان گردان و قبر مرا فراخ گردان که باغی گردانی از باغهای بهشت یعنی روح مرا در جوار مقربان فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِیکٍ مُّقْتَدِرٍ در آوری و روزی گردان مرا خوبی آن چه پیش از مرگست از توفیق عبادات و طاعات و توسعه رزق و قضاء حوائج دنیویه و روزی گردان خوبی ما بعد موت را از جان کندن تا دخول بهشت.

و کالصحیح و در صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که سزاوار آنست که چون شخصی در آخر شب برخیزد و نماز کند نماز را چنان بخواند که اهل خانه بشنوند تا آن

کسی که خواهد که به نماز شب برخیزد بیدار شود و کسی که نماز شب نکند و عبادتی دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۶

خواهد برخیزد، و سزاوار آنست که ترتیل کند قرائت را و بتانی بخواند و اگر به آیه رحمت رسد از حق سبحانه و تعالی آن را طلب کند و اگر به آیه عذاب رسد پناه به خدا برد از شر آن و چون به («يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ۲: ۱۰۴) یا به یا («أَيُّهَا النَّاسُ» ۲: ۲۱) رسد بگوید (لَبَّيْكَ رَبَّنَا وَ فِي خَيْرٍ آخِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا قَمْتُ مِنْ فِرَاشِكَ فَانظُرْ فِي أَفْقِ السَّمَاءِ وَ قَلِّ الْحَمْدَ لِلَّهِ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ رُوحِي أَعْبَدُهُ وَ أَحْمَدُهُ اللَّهُمَّ إِنَّهُ لَا يُوَارِي مِنْكَ لَيْلٍ سَاجٍ وَ لَا سَمَاءَ ذَاتِ إِبْرَاجٍ وَ لَا أَرْضَ ذَاتِ مَهَادٍ وَ لَا ظِلْمَاتٍ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَ لَا بَحْرٍ لَجِيٍّ يَدْلُجُ بَيْنَ يَدَيِ الْمَدْلُجِ مِنْ خَلْقِكَ تَعْلَمُ خَائِنَةَ الْإِعْيُنِ وَ مَا تَخْفَى الصُّدُورِ غَارَتِ النَّجُومُ وَ نَامَتِ الْعِيُونَ وَ أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُكَ سَنَةٌ وَ لَا نَوْمٌ سُبْحَانَ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ إِلَهَ الْمُرْسَلِينَ وَ خَالِقِ النَّبِيِّينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ تَبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ ثُمَّ اقْرَأْ خَمْسَ آيَاتٍ مِنْ آخِرِ آلِ عِمْرَانَ «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ إِلَيَّ قَوْلُهُ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ» وَ عَلَيْكَ بِالسُّوَاكِ فَإِنَّ السُّوَاكَ فِي السَّيْرِ حَرٌّ قَبْلَ الْوَضُوءِ مِنَ السَّنَةِ ثُمَّ تَوَضَّأْ) و مرویست در خبری دیگر که حسن کالصحیح ز راره است که نزد صدوق صحیح است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بعضی از

تغییرات شده است که حضرت فرمودند که چون از خوابگاه برخیزی و عبارت کافی و تهذیب

إذا قمت باللیل من منامک

است یعنی چون در شب از خواب برخیزی

فقل الحمد لله

پس این دعا را بخوان و دعای دویم را گفته است که چون برخیزی نظر کن به اطراف آسمان و بگو اللهم تا به آخر و چنین ظاهر می شود که چون از خواب برخیزد و بنشیند دعای اول را بخواند و چون برخیزد نظر به اطراف آسمان کند و دعا بخواند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۷

و ترجمه دعای اول این است که حمد و سپاس خداوندی را سزاست و مخصوص خداوندی است که روح مرا بعد از آن که قبض کرده بود رد کرد بسوی من تا او را عبادت و حمد کنم و در کافی و تهذیب لأحمد بالام است و اکثر نسخ فقیه بی لام است و لیکن مراد است و مقدر و چون از جای خواب راست بایستی نظر به اطراف آسمان کن و بگو خداوندان نمی پوشاند از تو شبی که پوشاننده اشیاست به ظلمت چیزی را بر تو نمی پوشاند و ساج: ناقص است از سجی و بتشدید خوانده اند از سج بهمان معنی و اول موافق آیه و اللیل اذا سجی است و نمی پوشاند بر تو آسمانی که مزین است بگو اکب، و بکسر همزه می توان خواند که بمعنی روشن کننده اشیاست که کنایه از آن باشد که هم چنان که تاریکی سبب پوشانیدنست روشنایی بسیار مانند آفتاب که چشم را خیره می کند می پوشاند و مطلب این باشد که هیچ چیزی را بر تو نمی پوشاند بلکه هر چیزی در ازل و ابد آباد نزد

تو حاضر است و بر تو پوشیده نیست، و ابراج بمعنی بروج ندیده ام چنانکه بعضی گفته اند و شاید آمده باشد و مراد بروج دوازده گانه باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَ السَّمَاءِ ذَاتِ الْجُبُوجِ** اگر چه در آن آیه نیز به همین معنی تفسیر کرده اند و نمی پوشاند چیزی را بر تو زمینی که آن را محل نشو و نماى مخلوقات کرده و جای استراحت ایشان گردانیده چنانکه دیوار و خانه چیزها را از مردمان می پوشاند بر تو نمی پوشاند، و نه تاریکیهای بسیار که بعضی با بعضی مجتمع شوند چنانکه جنین در رحم مستور است به سه ظلمت ظلمت مشیمه و رحم و شکم و چنانکه در دریاها وقتی که ابر باشد در شب سه ظلمت جمع شده است ظلمت دریا و ابر و شب، و نه دریای موج یا وسط دریا که ظلمتش بیشتر است خصوصا در شب ابر که در شب تاریکی آن به استقبال جمعی می آید از خلق تو که در کشتیها اند این دریا نیز چیزی را از تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۴۸

نمی پوشاند بنا بر نسخه یا که اکثر نسخ حدیث و دعا چنانست.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله به تا می خواندند و می فرمودند که یا از تصحیف نساخ است به این معنی که چون تمهید کرد که همه ظلمتها نزد تو آشکار و هویداست در شبهای تار که سحر خیزان بار بسته اند و به درگاه تو می آیند تو نیز شبگیر کرده به استقبال ایشان می روی.

چنانکه در حدیث از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم منقولست که خداوند عالمیان می فرماید که هر که یک شبر

از سنت حضرت سید المرسلین است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وضو بساز و تتمه حدیث زراره اینست که وضو بسازد و چون دست به آب کنی که آب برداری بگو.

(بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُتَطَهِّرِينَ) و چون از وضو فارغ شدی بگو (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) و چون به نماز برخیزی و خواهی که بمسجد بروی بگو (بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَإِلَى اللَّهِ وَمِنَ اللَّهِ وَمَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ زُورَاكٍ وَعَمَّارِ مَسَاجِدِكَ وَافْتَحْ لِي بَابَ تَوْبَتِكَ وَاغْلِقْ عَنِّي أَبْوَابَ [خ] بَابِ مَعْصِيَتِكَ وَكُلِّ مَعْصِيَةِ الْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنِي مِمَّنْ يَنَاجِيهِ اللَّهُمَّ اقْبَلْ عَلَيَّ بِوَجْهِكَ جَلِّ ثَنَائِكَ) بعد از آن متوجه نماز شو و تکبیر احرام را بگو تکبیرات سبع را.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون نماز خفتن می گذاردند آب وضو را می فرمودند که بیاورند و بالای سر آن حضرت بگذارند و سر آب را به پوشانند که جانوری در آب نیفتد و مسواک را نیز زیر سر می گذاشتند و بخواب می رفتند آن مقدار که حق سبحانه و تعالی می خواست و چون بیدار می شدند مسواک می کردند و وضو می ساختند و چهار رکعت نماز می کردند و دیگر بخواب می رفتند دیگر بر می خواستند و مسواک می کردند و وضو می ساختند و چهار رکعت نماز می کردند دیگر استراحت می فرمودند تا قریب به صبح بر می خواستند و سه رکعت وتر را به جا می آوردند و دو

می کردند بعد از آن فرمودند که متابعت آن حضرت نیکوست عرض نمودم که چه وقت بر می خواستند حضرت فرمودند که بعد از ثلث شب و در روایتی دیگر بعد از نصف شب بر می خواستند.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بیان فرمودند نماز شب حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله که مقزّر بود که آب وضو را بالای سر می گذاشتند و سرش را می پوشانیدند و مسواک را زیر سر می گذاشتند و بخواب می رفتند آن قدر که خدا می خواست پس چون بیدار می شدند می نشستند و رو به جانب آسمان می کردند و پنج آیه آل عمران را می خواندند «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» بعد از آن مسواک می کردند و غسل یا وضو می کردند پس به جای نماز می رفتند و چهار رکعت نماز می کردند که قرائت و رکوع و سجود و قیام همه مساوی بود و طولانی بود دیگر به خوابگاه خود می فرمودند و به قدری که خدا می خواست خواب می کردند دیگر بیدار می شدند و می نشستند و رو به آسمان کرده آیات آل عمران را می خواندند پس مسواک می کردند و طهارت می گرفتند به وضو یا غسل و به جای نماز می فرمودند و چهار رکعت مساوی طولانی می کردند مثل سابق پس به فراش خود می فرمودند و به قدری که حق سبحانه و تعالی می خواست بخواب می رفتند پس بیدار می شدند و رو به آسمان کرده آیا ترا می خواندند پس مسواک می کردند و وضو می ساختند و سه رکعت وتر را با دو رکعت نافله صبح به جا می آوردند پس بیرون می فرمودند

از جهه نماز صبح بمسجد.

و كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست كه فرمودند كه چون به نماز شب برخيزي مسواك كن كه فرشته مي آيد و دهان بر دهان تو مي گذارد و هر چه مي گويي به آسمان مي برد بايد كه دهننت خوشبو باشد و احاديث فضيلت مسواك گذشت و بهتر آنست كه بعد از نصف شب مشغول شونند كه ساعت

لوامع صاحبقراني، ج ۵، ص: ۱۵۱

استجاب است و آن سدس شبست.

و در حديث صحيح و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه وارد است كه در شب ساعتی هست كه هر كه در آن ساعت نماز كند و دعا كند البته دعایش مستجاب مي شود راوي گفت كدام ساعت است حضرت فرمودند كه از نصف شب تا ثلث شب كه سدس شب باشد در هر شبی.

و در صحيح از فضيل منقولست كه یکی از صادقین صلوات الله عليهما فرمودند كه حضرت سيد المرسلین صلی الله عليه و آله بعد از نصف شب سیزده ركعت نافله شب و صبح را می كردند یعنی از نصف شب شروع می فرمودند چنانكه گذشت.

(و روی ابو عبيده الحداء عن ابي جعفر صلوات الله عليه في قول الله عز و جل «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ» فقال لعلك ترى ان القوم لم يكونوا ينامون فقلت الله و رسوله اعلم فقال لا بد لهذا البدن ان تريحه حتى يخرج نفسه فاذا خرج النفس استراح البدن و رجعت الروح فيه و فيه قوه على العمل فانما ذكرهم فقال «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا» «۱» أنزلت في امير المؤمنين صلوات الله عليه و اتباعه من شيعتنا ينامون في اول الليل فاذا ذهب

ثَلَا اللَّيْلُ أَوْ مَا شَاءَ اللَّهُ فَرَعُوا إِلَى رَبِّهِمْ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ طَامِعِينَ فِيمَا عِنْدَهُ فَذَكَرَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي كِتَابِهِ لِنَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآخِرِهِمْ بِمَا أَعْطَاهُمْ وَأَنَّهُ اسْكَنَهُمْ فِي جَوَارِهِ وَادْخَلَهُمْ جَنَّتهِ وَآمَنَ خَوْفَهُمْ وَآمَنَ رَوْعَتَهُمْ [وَأَذْهَبَ رَعِبَهُمْ خ] قُلْتُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنْ أَنَا قَمْتُ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ أَيْ شَيْءٍ أَقُولُ إِذَا قَمْتُ فَقَالَ قُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۲

المرسلین و الحمد لله الذي يحيى الموتى و يبعث من فى القبور فانك اذا قلتها ذهب عنك رجز الشيطان و سواسه إن شاء الله تعالى) و در حسن كالصحيح و در صحيح در علل منقولست از ابو عبيده كفش فروش از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه در تفسير اين آيه كه حق سبحانه و تعالى فرموده است در مدح مؤمنان كه پهلوهاى ايشان تهى مى شود از خوابگاه يعنى بر مى خيزند از جهت عبادت حضرت فرمودند كه شايد گمان كنى كه مراد اينست كه اين جماعت بخواب نمى رفتند عرض نمودم كه خدا و رسولش اعلم اند حضرت فرمودند كه نه چنين است بلكه ناچار است كه اين بدن را راحت دهى و بخوابى تا جان بدر رود يعنى تعلقش كم شود و چون جان بدر رود بدن راحت مى يابد و چون باز به بدن مى آيد بدن قوتى به هم رسانيده است كه عبادت مى تواند كرد حق سبحانه و تعالى ايشان را ياد فرموده است يا آن كه شما را متذكر مى گرداند كه اين اوصاف كيست و فرموده است كه پهلوهاى ايشان تهى مى شود از خوابگاه هاى ايشان و مى خوانند پروردگار خود را گاهى

از روی خوف و گاهی از روی طمع و این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و متابعان آن حضرت که شیعیان ائمه معصومینند صلوات الله علیهم نازل شده است که در اول شب می خوابند و چون دو ثلث یا اندکی بیش یا اندکی کم آن قدر که حق سبحانه و تعالی خواهد بگذرد برمی خیزند و متوسل بجناب اقدس پروردگار خود می شوند از روی امیدواری از رحمت و ترس از عذاب با طمع از آن چه نزد حق سبحانه و تعالی هست از مراتب عالیه پس خداوند عالمیان یاد کرد ایشان را در کتاب خود از جهه رسولش و خبر داد صحابه آن حضرت را با جمیع عالمیان به آن چه ایشان را عطا فرموده است و آن که ایشان را در جوار خود که بهشت است ساکن گردانیده است و ایشان را در بهشت خود در آورده است و ترس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۳

ایشان را ایمن گردانیده است و خوف ایشان را ایمن ساخته است و در علل

و اذهب رعبهم

است که یعنی ترس ایشان را بر طرف گردانیده است.

گفتم فدای تو کردم اگر من در آخر شب برخیزم چه دعا بخوانم در وقتی که برخیزم حضرت فرمودند که بگو این دعا را که هر گاه این دعا را بخوانی حق سبحانه و تعالی تسلط شیطان و وسوسهای او را از تو بردارد اگر خدا خواهد و ترجمه دعا اینست که ثنا و ستایش مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان و خداوند پیغمبرانست، و محامد مخصوص الهی است که مردگان را زنده می کند و هر که در قبرهاست همه را زنده خواهد کرد

و در حسن کالصحیح وارد است از عاصم بن حمید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر عمل خیری که بنده به جا می آورد ثواب مقرّری در قران مجید از جهت آن مذکور است مگر نماز شب را که حق سبحانه و تعالی ثواب او را بیان نفرموده است چون رتبه آن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است زیرا که بعد از آن که فرموده است که پهلوهای ایشان از خوابگاههای ایشان خالی می شود و از جهت نماز شب برمی خیزند فرموده است که نمی دانی یا محمد (ص) آن چه از جهت ایشان مقرّر شده است از ثوابهای عظیم که سبب روشنایی چشمهای ایشان می شود از جهت آن چه می کنند از نماز شب.

و در حدیث قدسی وارد است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مهیا ساخته ام از جهت بندگان صالح خود آن چه آن را هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده باشد و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و این معنی بسیار است که در دنیا نیز از لذت محبت و معرفت و سایر کمالات که از جهت مقربان مقرّر ساخته اند به ایشان می رسد.

باب القول عند صراخ الدّیک

(قال الصادق صلوات الله علیه اذا سمعت صراخ الدّیک فقل سبّوح قدّوس ربّ الملائکه و الرّوح سبقت رحمتک غضبک لا اله الا انت سبحانک و بحمدک عملت سوء و ظلمت نفسی فاغفر لی انه لا یغفر الذّنوب الا انت) بابی است در دعایی که در وقت شنیدن صدای خروس مستحب است خواندن.

از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون در سحر صدای خروس را بشنوی بگو این دعا را

که ترجمه اش اینست که خداوند عالمیان منزّه است از هر چه لایق بذات مقدس او نیست و منزّه است از آن چه لایق به صفات و افعال او نیست یا منزّه است از آن که به او توان رسید یا وصف او توان کرد و پروردگار فرشتگان است و پروردگار روح القدس است که از همه فرشتگان اعظم است رحمت تو پیشی گرفته است همیشه بر غضب تو و نیست خداوندی بغیر از تو تنزیه تو می کنیم و تحمید ترا به جا می آورم یا حمد می کنم ترا که ترا منزّه می دانم و این نعمت را از تو می دانم بد کرده ام و ستم بر خود کرده ام بیامرز مرا به درستی که نمی تواند آمرزیدن گناهان را بغیر از تو.

و کلینی در حسن کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است باین عنوان که فرمودند که چون در شب آواز خروس ها را بشنوی بگو.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۵

(سَبَّوحٌ قَدَّوسٌ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتُكَ غَضَبُكَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ عَمَلْتُ سَوْءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي وَارْحَمْنِي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ) و اولی آنست که هر دو را بخواند اگر چه نزدیک به یک دیگرند و لیکن در دعاها آن چه منقولست ثوابش بیشتر است اگر چه هر دو منقولست اما محتملست که راویان سهو کرده باشند و گاه هست هر یک ثواب خاصی دارند که دیگری ندارد هر گاه هر دو را بخواند هر دو ثواب را خواهد داشت با آن که مکرر خواندن ثوابست نهایتش این باشد که مکرر خوانده باشد پس اولی خواندن هر

دو است یا خواندن مسند.

(و قال تعلموا من الدّيك خمس خصال محافظته على اوقات الصّلوات و الغيره و السّخاء و الشّجاعه و كثره الطّروقه) صدوق كالصحيح روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات الله عليه که فرمودند که در خروس سفید پنج خصلت است محافظت او بر اوقات نمازها خصوصا نماز شب دیگر غیرت که نمی تواند دید که خروس دیگر بر مرغ آن بجهد دیگر سخا و جوانمردی چنانکه فریاد می کند و مرغان را می طلبد در وقتی که دانه پیش او ریختند و شجاعتش ظاهر است دیگر بسیاری جماع که مثل است در آن یعنی از حیوان کمتر باشید در این صفات کمال.

(و قال صلوات الله عليه تعلموا من الغراب ثلاث خصال استتاره بالسّيفاد و بکوره في طلب الزّزق و حذره) و كالصحيح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که یاد گیرید از کلاغ سه صفت را یکی آن که پنهان جماع می کند به مرتبه که نشنیده ایم که کسی دیده باشد مجامعت آن را.

دویم بامداد بطلب روزی رفتن اگر چه به تعقیب باشد پیش از طلوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۶

شمس و بعد از آن بطلب ظاهری خصوصا در بامداد پنجشنبه و شنبه که گذشت سیم حذر که نهایت احتیاط دارد.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه انّ لله تبارك و تعالی ملكا على صورة ديك ابيض رأسه تحت العرش و رجلاه في تخوم الارض السّابعه له جناح في المشرق و جناح في المغرب لا تصيح الدّيوک حتّى يصيح فاذا صاح خفق بجناحیه ثمّ قال سبحان الله سبحان الله العظيم الذی لیس کمثلہ شیء قال فیجیبہ الله

تبارک و تعالی و یقول لا- یحلف بی کاذبا من یعرف ما تقول) و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق سبحانه و تعالی را فرشته است بصورت خروس سفید سرش در زیر عرش است و پاهای او در منتهای زمین هفتم یک بالش در مشرقست و یکی در مغرب و خروسهای زمین به فریاد نمی آیند تا او به فریاد نیاید، و چون آن ملک به فریاد می آید بالها را بر هم می زند و می گوید منزه است ذات الهی و منزه است صفات الهی و منزه است افعال خداوند بزرگواری که چیزی شبیه به او نیست حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را جواب می دهد و می فرماید که کسی که بفهمد آن چه را تو می گویی قسم دروغ بمن نخواهد یاد کردن و آنها که بمن قسم دروغ یاد می کنند عظمت و جلال مرا ندانسته اند بنا بر این قسم دروغ می خورند.

و کلینی مرسلأ از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که خدا را ملکی هست که پاهای او در طبقه هفتم زمین است پانصد ساله راه و سر او در آسمان اعلی است هزار ساله راه و می گوید سبحانک الخ منزهی تو منزهی تو در مرتبه جلال و عظمت چه بزرگواری تو پس حق سبحانه و تعالی وحی می کند به او که بزرگی مرا ندانسته است کسی که قسم دروغ یاد می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۷

بمن و اخبار در این باب بسیار است در ابواب یمین خواهد آمد.

(و روی انّ فیہ نزلت «و الطّیْرُ صافّاتٍ کُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَ تَسْبِیحَهُ» ۱)

و در روایتی وارد شده است که در این ملک نازل شده است این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نمی بینی که تسبیح می کنند خداوند عالمیان را هر که در آسمانها از ملائکه و هر که در زمین است از ملائکه و جن و آدمیان و مرغانی که صف زده اند در هوا و می پرند هر یک از ایشان را حق سبحانه و تعالی علم دارد به نماز او و تسبیح او.

و روایت را علی بن ابراهیم روایت کرده است از اصبع که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرشته آفریده است بصورت خروس سفید که پاهای او در زمین هفتم است و سرش در زیر عرش یک بال او در مشرق است و یک بالش در مغرب و بالی که در مشرقست از برفست و بالی که در مغرب است از آتش است پس چون وقت نماز می شود برپا می ایستد و سرش در زیر عرش است پس بالها را بر هم می زند چنانکه این خروسها بر هم می زنند پس نه آن چه از برفست آتش را فرو می نشاند و نه آن چه از آتش است بر فرا می گذازد پس ندا می کند به آواز بلند که اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا عبده و رسوله خاتم النبیین و ان وصیه خیر الوصیین سبوح قدوس رب الملائکه و الرّوح پس هر خروسی که در دنیاست همه آن را جواب می دهند و اینست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «و الطَّيْرُ صَافَاتٍ» ممکن است که همان ملک فقط باشد یا آن ملک با خروسهای

یا همه مرغان مراد باشند و چون تسبیح ایشان ظاهر بود او را بر سبیل فرد ذکر کرده باشد و الله تعالی يعلم.

(و روی آن حمله العرش الیوم أربعه واحد منهم علی صوره

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۸

الدیک یسترزق الله للطیر و واحد علی صوره الاسد یسترزق الله تعالی للسباع و واحد علی صوره الثور یسترزق الله تعالی للبهائم و واحد منهم علی صوره ابن آدم یسترزق الله تعالی لولد آدم علیه السلام فاذا کان یوم القیمه صاروا ثمانیه قال الله عز و جل «و یحمل عرش ربک فوقهم یومئذ ثمانیه» «۱» و صدوق در قوی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به همین مضمون که حاملان عرش الهی امروز چهارند.

یکی از اینها بصورت خروس است و طلب روزی می کند از حق سبحانه و تعالی از جهه مرغان.

و یکی بصورت شیر است طلب رزق می کند از جناب اقدس الهی از جهه درندگان.

و یکی بصورت گاو است از خداوند عالمیان روزی می طلبد از جهه چهار پایان و یکی بصورت بنی ادم است روزی می طلبد از جهه فرزندان آدم علیه السلام و چون روز قیامت می شود هشت کس می شوند که در صحرای محشر عرش را بر دوش داشته باشند و انبیاء و اوصیاء و اولیاء و صلحای شیعیان ائمه معصومین صلوات الله علیهم در زیر عرش باشند این است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که در روز قیامت عرش پروردگار ترا بر دوش داشته باشند هشت کس و هر یک را هشت چشم بوده باشد هر چشمی بقدر دنیا و در روایات بسیار وارد شده است که عرش بمعنی علم است

و هشت کسی که حاملان علم الهی اند چهار کس از پیشینیان اند و چهار کس از پسینیان.

اما اول حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند، و آخر حضرات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۵۹

محمد و علی و حسن و حسین اند و باقی ائمه هدی صلوات الله علیهم حامل علم جد خوداند که حضرت امام حسین است صلوات الله علیهم اجمعین. و ظاهر اخبار آنست که عرش صوری بر دوش هشت ملک است و عرش معنوی بر دوش این جماعت است و عرش را بر معانی دیگر اطلاق می کنند یکی تخت پادشاهی که مراد اصل پادشاهی است چنانکه می گویند که پادشاه بر تخت نشست یعنی پادشاه شد اگر چه تخت نداشته باشد یا ننشسته باشد دیگر عرش عظمت و جلال چنانکه مجاز شایع است که می گویند که پادشاه فلانی را به عرش رسانید یعنی او را بزرگ کرد و دیگر عرش بمعنی ملک چون جمیع مکونات مظهر اسما و صفات الهی اند و هر ذره از ذرات دلیل وجود و علم و قدرت و اراده الهی اند پس گویا خدا در همه اشیا هست چنانکه از حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین متواتر است این مضمون که حق سبحانه و تعالی داخل است در همه اشیا نه مثل چیزی که داخل باشد از قبیل اجسام و اعراض و خارج است از اشیا نه مثل چیزی که خارج باشد از اشیا و در هر جا معنی مراد است که از قراین ظاهر می شود چنانکه ظاهر می شود از حدیث جاثلیق در کافی و توحید و تفصیل آن در شرح صحیفه کامله داده شده است در شرح دعای حمله عرش و غیر آن

باب القول عند القيام إلى صلاة الليل

(قال الصادق صلوات الله عليه اذا اردت أن تقوم إلى صلاة الليل فقل اللهم انى أتوجه إليك بنبيك نبي الرحمة وآله واقدمهم بين يدي حوايجي فاجعلني بهم وجيها في الدنيا والآخرة ومن المقرين اللهم ارحمني بهم ولا تعذبني بهم واهدني بهم ولا تضلني بهم و ارزقني بهم ولا تحرمني بهم واقض لي حوايجي للدنيا والآخرة أنك على كل شيء قدير و بكل شيء عليم)

این بابی است در بیان دعایی که در وقت ایستادن به نماز شب سنت است در فقه رضوی مذکور است به اندک تغییری و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز منقولست که چون خواهی به نماز شب برخیزی این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست خداوندا به درستی که من متوجه می شوم بسوی تو به متابعت یا به شفاعت پیغمبرت که رحمة است بر عالمیان و آل او و ایشان را مقدم می دارم پیش حاجاتم یعنی ایشان را شفیع می گردانم بانکه می گویم الهی بحق ایشان که حاجات مرا برآور پس خداوندا مرا به برکت ایشان رو شناس و سفید رو گردان که حاجات مرا به برکت ایشان برآوری یا آن که مرا به برکت ایشان بزرگ مرتبه گردانی و از جمله مقربان خود گردانی خداوندا رحم کن بر من و ببخشا گناهان مرا به برکت و شفاعت ایشان و آن که کسی بگوید که الهی بحق ایشان که حاجتم را بر آور فی الحقیقه ایشان را شفیع کرده است، و خداوندا مرا معذب مگردان به مخالفت ایشان به آن که ایشان مرا واگذارند و شفاعت

نکنند و خداوندا مرا هدایت کن به وساطت ایشان که ایشان سبب هدایات خاصه من شوند و مرا گمراه مکن به سبب مخالفت و عدم متابعت ایشان یا آن که کلام ایشان را نفهمم و گمراه شوم چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که.

(يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا) یعنی حق سبحانه و تعالی گمراه می کند به سبب قرآن بسیار کسرا و هدایت می کند بان بسیار کسرا و گمراه نمی کند به قرآن مگر فاسقان را که چون ایشان مخالفت کردند سلب می شود از ایشان توفیقات و هدایات خاصه و ایشان را به ایشان می گذارند گمراه می شوند به تشام اعمال خود، خداوند مرا روزی کرامت کن به برکت یا به شفاعت ایشان و مرا از روزی محروم مگردان به نکبت مخالفت ایشان و حاجات دنیا و آخرت مرا بر آور به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی و به همه چیزی عالم و دانائی آن چه مصلحت مرا در آن دانی چنان کن و در عبارت فقه چنین است که.

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوجِّهُ إِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ نَبِيِّ الرَّحْمَةِ وَ بِالْأَئِمَّةِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ مِنْ آلِ طَهٍ وَ عِيسَى) تا به آخر و صدوق از جهت تقیه اختصار کرده است و بعد از.

(و لا تضلني بهم و ارفعني بهم و لا تضيعني) بهم است.

باب الصَّلواتِ الَّتِي جَرَتْ السَّنَّةُ بِالتَّوَجُّهِ فِيهَا

(من السَّنَّةِ التَّوَجُّهِ فِي سِتِّ صَلَوَاتٍ وَ هِيَ أَوَّلُ رَكَعَةٍ مِنْ صَلَاةِ اللَّيْلِ وَ الْمَفْرُودَةِ مِنَ الْوَتْرِ وَ أَوَّلُ رَكَعَةٍ مِنْ رَكَعَتِي الزَّوَالِ وَ أَوَّلُ رَكَعَةٍ مِنْ رَكَعَتِي الْإِحْرَامِ وَ أَوَّلُ رَكَعَةٍ مِنْ نَوَافِلِ الْمَغْرَبِ وَ أَوَّلُ رَكَعَةٍ مِنَ الْفَرِيضَةِ كَذَلِكَ ذَكَرَهُ أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي رِسَالَتِهِ إِلَيَّ) این بابی است

در بیان نمازهایی که سنت جاری شده است که در آنها هفت تکبیر و سه دعا را بخوانند و سنت است یعنی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهایت اهتمام در اینها داشتند که با توجه بخوانند و ظاهراً در هر نماز فریضه و نافله خوب باشد از جمله سنن حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله که توجه کنند به هفت تکبیر که شش سنت است و یکی از آنها واجب است در شش نماز و آن رکعت اول نماز شب است و رکعت آخر و تراست و دو رکعت اول از هشت رکعت نافله پیشین و دو رکعت اول از دو رکعت نافله احرام و رکعت اول از نوافل مغرب و رکعت اول از همه فرایض مگر نماز میت، پدرم رضی الله عنه در رساله که بسوی من فرستاده بود ذکر کرده بود و عبارت عبارت فقه رضویست بترتیب باب سابق.

باب صلاه اللیل

[آیه نماز شب]

(قال الله تبارک و تعالی لنبیه صلی الله علیه و آله «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» «۱»)

فصارت صلاه اللیل فریضه علی رسول الله صلی الله علیه و آله بقول الله عزّ و جلّ فَتَهَجَّدْ و هی لغیره سنّه و نافله) این بابی است در بیان نماز شب الله تبارک و تعالی به رسولش صلی الله علیه و آله فرموده است که بعضی از شب را ترک هجود که خوابست بکن که این زیادتی است از جهت تو یا محمد (ص) امید است که پروردگار تو برساند ترا به مقام محمود که شفاعتست به برکت نماز شب پس بحسب لفظ

امر بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله واجب شد چون خداوند عالمیان فرموده است فتهجد و این نماز بر غیر آن حضرت سنت و نافله هست ظاهراً مرادش این باشد که از لفظ فتهجد تا آخر و عمده نافله لک است و اگر نه خطاب اول آیه به حضرتست در «أَقِمِ الصَّلَاةَ» و مراد کل امتست بی دغدغه و ظاهر آیه وجوب تهجد است بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و عدم وجوب بر امت پس اخباری که منقولست که نماز وتر واجبست و ترک نافله قبیح یا معصیت است محمولست بر استحباب مؤکد.

مثل حدیث حسن کالصحیح داود که گفت از آن حضرت یعنی هادی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۴

صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز شب و نماز وتر حضرت فرمودند که واجب است.

و در موثق کالصحیح از حنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی عذاب می کند بر ترک سنت.

و در صحیح زراره منقول است که گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نوافل یومیه را بیان فرمودند و فرمودند که اینها سنت است و فریضه نیست به درستی که کسی که ترک فریضه کند کافر است و تارک سنت کافر نیست و لیکن عاصی است زیرا که سنتست که هر گاه شخصی عمل خیر کند بر آن مداومت نماید.

و در موثق کالصحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی نماز پنجگانه را واجب گردانیده است و نماز وتر را واجب نگردانیده است اگر خواهی می کنی آن

را و ترکش قبیح است و از ائمه هدی صلوات الله علیهم متواتر المعنی است که فرموده اند که هر که واجبات را به جا آورد حق سبحانه و تعالی او را سؤال نمی کند از غیر آن.

[سفارش به نماز شب]

(وقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصِيَّتِهِ لِعَلِيِّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ يَا عَلِيُّ عَلَيْكَ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ وَ عَلَيْكَ بِصَلْوَةِ اللَّيْلِ) و در فقه رضویست نیز مذکور است آن چه در متن مذکور است.

و به اسانید صحیحه منقولست و در کتاب وصایا نیز خواهد آمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در وصیت حضرت سید المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که این بود که فرمودند یا علی ترا وصیت می کنم در امور خودت به کاری چند اینها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۵

حفظ کن از من، هیچ شک نیست که مخاطب حضرتند و مراد امتست و بعد از آن فرمودند که خداوندا او را مدد کن که اینها را به جا آورد.

اما اول آن راست گویی است و زنهار که چنین مکن که دروغی از تو صادر شود.

دویم پرهیزکاریست از مخالفت الهی و مبادا جرأت کنی بر خیانتی هرگز سیم خوف الهی است که می باید همیشه خداوند خود را بینی.

چهارم بسیار گریه کردنست از ترس حق سبحانه و تعالی تا بنا کرده شود در بهشت از جهه تو بعدد هر قطره هزار خانه.

پنجم مالت را و خونت را بده و دینت را حفظ کن.

ششم عمل کن به سنت من در نماز و روزه و صدقه اما نماز پس نماز پنجاه

رکعت را ترک مکن، و اما روزه سه روز هر ماه را ترک مکن و آن پنجشنبه اول و چهارشنبه وسط و پنجشنبه آخر است، و اما تصدق قدری ندارد تا مقدورت باشد بده تا به مرتبه که گویی که اسراف کرده ام و در واقع اسراف نکرده و بر تو باد به مداومت بر نماز شب، و دیگر بر تو باد به مداومت بر نماز شب و دیگر بر تو باد به مداومت بر نماز شب و سه مرتبه از جهه مبالغه و تاکید است و محتمل است که اول مبالغه در اصل فعل باشد، و دویم در هر جا که باشد خواه در سفر و خواه در حضر، و سیم در هر فصل که باشد خواه تابستان و خواه زمستان و بر تو باد به مداومت بر نماز زوال که هشت رکعت نافله ظهر است و مذکور شد که ظاهر احادیث صحیحه آنست که نماز وقتست مثل نماز شب و هشت رکعت نافله عصر چهار رکعتش از جهه نماز ظهر است و چهار رکعت از جهه نماز عصر.

و دیگر بر تو باد بر محافظت نماز زوال و در بعضی از نسخ کافی سه مرتبه است و در نسخ تهذیب سه مرتبه است، و بر تو باد که تلاوت قران کنی در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۶

حالی، و بر تو باد که دستها را در حالت تکبیرات و در حالت قنوت بر بالا-بری و بگردانی چنانکه گذشت و بر تو باد که مسواک کنی نزد هر وضوئی، و بر تو باد که صفات حسنه را به همسانی و صفات ذمیمه را از خود

زایل کنی و از آن اجتناب کنی پس اگر به وصیتهای من عمل نکنی ملامت نخواهی کرد مگر خود را چون حجّت بر تو تمام شده است.

و این حدیث صحیح معاویه بن عمّار است بروایت کلینی و شیخ که مشتمل است بر زیادتیه‌ها که صدوق آن را ذکر نکرده است و لازم است بر مؤمنان که همگی این حدیث را در حفظ داشته باشند و به آن عمل نمایند و مطالبش همه حق است و متفرقه از ائمه هدی صلوات الله علیهم بعنوان تواتر رسیده است و پنجاه رکعت که در این حدیث وارد شده است در احادیث صحیحه بسیار باین نحو وارد شده است و احادیث پنجاه و یک رکعت نیز متواتر است و وجه جمع گذشت که تیره بدل و تر است.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی خطاب فرمود به حضرت موسی بن عمران که یا بن عمران دروغ می گوید کسی که دعوی محبت من کند و در شبی که من بیدارم او در خواب باشد هرگز کسی دیده است که معشوق بیدار باشد و عاشق در خواب باشد آیا چنین نیست که آرزوی عاشق همین است که با معشوق خود خلوت کند یا ابن عمران دوستان من در خلوت با من مناجات می کنند بعنوان مشاهده و سخن می گویند بعنوان حضور ای پسر عمران می باید که دلت نزد من با خشوع باشد و بدنت با خضوع و چشمهای تو گریان باشد در شبهای تار و مرا بخوان که من به تو نزدیکم.

و کالصحیح منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که

لوامع

فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی کرد بدنیا و فرمود که به تعب انداز کسانی را که ترا خدمت می کنند و خدمت کن کسانی را که ترک تو کرده اند و بتحقیق که چون بنده با خداوند خود در میان شبهای تار خلوت می کند و مناجات می کند حق سبحانه و تعالی دلش را منور می گرداند و چون می گوید یا رب یا رب ندا می رسد از خداوند جلیل جلّ جلاله که لبیک ای بنده من هر چه می خواهی سؤال کن تا عطا کنم، و توکل بر من کن تا کفایت کنم مهمات ترا پس حق سبحانه و تعالی به فرشتگان می فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من که در این شب تار با من خلوت کرده است و بطالون در غفلت و بطالت اوقات عزیز خود را ضایع می کنند و غافلان در خواب غفلتند گواه باشید که گناهان او را آمرزیدم. و امثال این اخبار بسیار است و مضامین اینها نزد مؤمنان در نهایت ظهور است.

[مقدمات نماز شب]

(فاذا اردت ان تصلیها فکبر الله عزّ و جلّ سبعا و احمده سبعا ثمّ توجه ثمّ صلّ رکعتین تقرأ فی الاولی الحمد و قل هو الله احد و فی الثانیه الحمد و قل یا ایها الکافرون و تقرأ فی السّ رکعات بما احببت ان شئت طوّلت و ان شئت قصّرت) پس چون اراده کنی که نماز شب کنی هفت مرتبه تکبیر بگو و خدا را به بزرگواری یاد کن و هفت مرتبه حمد کن خدا را پس هفت تکبیر و سه دعای توجه را بخوان و دو رکعت نماز کن که در رکعت اول

الحمد و توحید بخوان و در رکعت دویم حمد و جحد بخوان و در شش رکعت دیگر هر سوره که خواهی بخوان که اگر خواهی سوره‌های دراز بخوان و اگر خواهی کوتاه و این مضمون فقه رضویست.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون از دعا‌های استفتاح و تکبیرات آن فارغ شوی در رکعت اول نماز شب آیه الکرسی و معوذتین را بخوان و بعد از آن فاتحه و سوره بخوان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۸

و در حدیث صحیح از محمد بن ابی حمزه منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در هر رکعتی پانزده آیه می خواندند و رکوع آن حضرت مثل قیام بود و سجودش مثل رکوع بود و توقف در سر برداشتن از رکوع و سجود مساوی بود.

و در حسن کالصحیح از معاذ منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن خواندن سوره توحید و جحد را در هفت نماز در دو رکعت نافله صبح و دو رکعت نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت اول نماز شب و دو رکعت احرام و در نماز صبح هر گاه روشن شده باشد و دو رکعت نماز طواف و کلینی بعد از این حدیث ذکر کرده است که در روایتی دیگر وارد شده است که در همه ابتدا به قل هو الله احد می کند و در رکعت دویم جحد می خواند مگر در دو رکعت نافله صبح که بر عکس است.

و در حدیث صحیح معاویه بن وهب منقولست که حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهُ عليه و آله طول می دادند قرائت و رکوع و سجود را و همه را مثل هم واقع می ساختند و شک نیست که سوره‌های دراز بهتر است.

[قرائت در نماز شب]

(و روی آن من قرا فی الرّکعتین الاولیین من صلاه اللیل فی کلّ رکعه منها الحمد مرّه و قل هو الله احد ثلاثین مرّه انفتل و لیس بینه و بین الله عزّ و جلّ ذنب الا غفر له) و در صحیح از زید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در دو رکعت اول نماز شب در هر رکعتی از آن سوره حمد یک مرتبه بخواند و توحید سی مرتبه چون فارغ شود نمانده باشد میان او و حق سبحانه و تعالی گناهی مگر آن که همه آمرزیده شود و بحسب ظاهر مخالف است با حدیث سابق و حمل کرده اند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۶۹

تخیر یا بر آن که اگر وقت فراخ باشد شصت قل هو الله احد بخواند و اگر تنگ باشد جحد و توحید می خواند و جمع بهتر است بانکه در رکعت اول سی مرتبه توحید می خواند و در رکعت دویم سی مرتبه توحید می خواند و یک مرتبه جحد و بعضی چنین جمع می کنند که در اول سی توحید و در ثانی یک جحد می خوانند و جهش ظاهر نیست و ظاهر است که بحدیث شصت عمل نکرده اند.

(و تقرء فی رکعتی الشّفع و رکعه الوتر قل هو الله احد) و می خوانی در دو رکعت شفع و دیگر رکعت وتر توحید را هر رکعتی یک توحید می خواند و اگر هر رکعتی سه توحید بخواند بهتر است.

چنانکه کالصحیح منقولست که رسول خدا صلی الله

علیه و آله نه سوره در وتر می خواندند.

و در صحیح منقول است از امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که پدرم در هر سه رکعت توحید می خواندند و چون از سوره فارغ می شدند می گفتند. (كذلك الله ربّي يا كذاك الله) یعنی هم چنین است پروردگار من.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست که می فرمودند که سوره توحید برابر است با ثلث قرآن و قل أيها الکافرون برابر است با ربع قرآن و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در هر رکعت وتر توحید می خواندند تا ختم قرآن کرده باشند.

(و افضل بین الشّفع و الوتر بتسلیمه) و فاصله کن میان شفع و وتر به سلامی یعنی دو رکعت یک نماز است و یک رکعت نماز دیگر است و جمعی از عامه را اعتقاد آنست که نماز وتر سه رکعت است مثل نماز شام و در بعضی اخبار نیز وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که وصل می تواند کرد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۰

محمول است بر تقیه.

و در صحیح از حفص منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند میان شفع و وتر سلام بده و اگر حاجتی داشته باشی قضا کن یعنی اگر خواهی بقضاء حاجت به بیت الخلا می توانی رفت یا هر کاری که داشته در میان شفع و وتر می توانی کرد نه چنانست که یک نماز باشد.

و در صحیح ابن عمار منقولست که حضرت فرمودند که در هر سه رکعت سوره توحید می توانی خواند و چون دو رکعت نماز کردی سلام بده تا کسی که در خواب باشد

بیدار کنی و امر کنی به نماز شب.

و در صحیح از سعد منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم که وتر فصل است یا وصل حضرت فرمودند که فصل است و می باید که از شفع جدا کنی آن را و بر این مضامین احادیث صحیحه متکثره وارد شده است.

و در دو حدیث صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که در میان شفع و وتر می خواهی سلام می دهی و می خواهی وصل می کنی و سلام نمی دهی و ظاهر آنست که از روی تقیه وارد شده باشد مع هذا همین مضمون دلالت می کند که دو نماز است و اگر یک نماز می بود کی سلام می توانست کرد در میان شفع و وتر با آن که هر گاه سلام در نماز واجب واجب نباشد در نماز سنت چگونه واجب باشد.

(و روی انّ من قرأ فی الوتر بالمعوذتین و قل هو الله احد قیل له ابشر یا عبد الله فقد قبل الله و ترک) و کالصحیح منقولست از ابو عبیده که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که در نماز وتر سوره قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس و توحید بخواند به او می گویند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۱

بشارت باد ترا ای بنده خدا که حق سبحانه و تعالی و وتر ترا قبول کرد.

و در صحیح از یعقوب منقولست که گفت به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه عرض نمودم که در وتر چه سوره بخوانم و عرض نمودم که در بعضی روایات بما رسیده است که در هر سه رکعت توحید باید خواند و

در بعضی چنین است که در دو رکعت اول معوذتین باید خواند و در رکعت آخر توحید حضرت فرمودند که معوذتین و قل هو الله احد بخوان یعنی در هر رکعتی پس نه سوره می شود یا آن که در شفع معوذتین بخوان و در وتر سه قل هو الله و بهتر آنست که در شفع در رکعت اول قل اعوذ برب الفلق و توحید بخواند و در دویم قل اعوذ برب الناس و توحید بخواند و در وتر معوذتین و سه توحید بخواند و به همه عنوانی خوبست می باید که معوذتین و توحید سه مرتبه در وتر باشد.

(و القنوت فی کلّ رکعتین فی الثّانیه قبل الزّکوع و بعد القراءه و القراءه بها چهار و القنوت فی الوتر قبل الزّکوع) و قنوت در نمازهای شب یا هر نمازی از فرایض و نوافل چنانکه اعتقاد صدوقست بعد از قرائت و پیش از رکوع است و قرائت نماز شب را بلند می باید خواند و قنوت در سه رکعت وتر پیش از رکوع رکعت سیم است یعنی در شفع قنوت نیست یا موکد نیست و در وتر یک قنوت است پیش از رکوع و دعایی که بعد از سر برداشتن از رکوع می خوانند قنوت نیست.

و در صحیح زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در هر نمازی قنوت آن در رکعت دویم است پیش از رکوع و هر قنوتی را بلند می خوانند.

و در صحیح ابن سنان منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۲

علیه فرمودند که قنوت نماز شام و خفتن و صبح پیش از رکوع است و قنوت وتر در

رکعت سیم است و غرض از ذکر این سه نماز آنست که اهتمام بشأن قنوت در این سه نماز بیشتر است از نمازهای دیگر با آن که اکثر عامه قنوت را در نمازهای اخفاتیه نمی خوانند و اخباری که از این قبیل وارد شده است محمولست بر تقیه چنانکه گذشت و خواهد آمد.

(و ان قمت و لم یکن علیک من الوقت بقدر ما تصلی فیہ صلاه اللیل علی ما ترید فصلها و ادرجها ادراجا و الا ادراج ان تقرأ فی کل رکعه الحمد وحدها) و اگر از جهه نماز شب برخیزی و آن مقدار وقت نباشد که نماز شب را به جا آوری به نحوی که می خواهی یعنی با سوره های طولانی و دعاها نماز شب را بکن و آن را مختصر کن و اختصار آنست که به سوره حمد فقط به جا آوری.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که اگر شخصی در آخر شب برخیزد و ترسد که صبح طالع شود چه کند حضرت فرمودند که الحمد تنها بخوان و تعجیل کن.

[اگر وقت تنگ باشد]

(فان خشیت طلوع الفجر فصل رکعتین و أوتر بالثالثه) پس اگر ترسی که صبح طالع شود سه رکعت را به جا آور بانکه دو رکعت اول که از جهه نماز شب کرده رکعت را بان ضم کن تا دو رکعت شفع شود و یک رکعت آن دو رکعت را وتر کند یا آن که سه رکعت بکن تا وتر را به جا آورده باشی.

چنانکه در صحیح محمد بن مسلم وارد شده است که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در

آخر شب برخیزد و ترسد که ناگاه صبح شود و نماز شب را نتواند کرد آیا ابتدا به نماز وتر می کند یا نماز شب را تمام می کند بانکه هشت رکعت مختصر به جا آورد و بعد از آن سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۳

رکعت وتر را واقع سازد حضرت فرمودند که ابتدا به وتر می کند و من نیز چنین کردم.

و در صحیح ابن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که آیا هر یک از شما را خوش نمی آید که اندکی پیش از نماز صبح برخیزد و سه رکعت نماز وتر را و دو رکعت نافله صبح را به جا آورد و حق سبحانه و تعالی از جبهه او نماز شب تمام در نامه عملش بنویسد.

و دیگر اخبار که در این باب وارد شده است بر این مضمون بسیار است و ظاهر آنست که حضرت را مقصود آنست که نماز شب را در حالت اختیار باین نحو می تواند کرد و ترک نماز وتر نمی باید کرد مهماً ممکن و ظاهر می شود که نماز وتر با طمانینه بهتر از تمام مختصر است چنانکه گذشت که اگر ادراج کند جایز است و اکثر بر اینند که مختصر همه را به جا آوردن بهتر است از اتیان به وتر با طمانینه و دعا.

(و ان طلع الفجر فصل رکعتی الفجر و قد مضى الوقت بما فيه) و اگر صبح طالع شود و نماز شب را نکرده باشی پس دو رکعت نافله صبح را بگذار بعد از طلوع و بعد از آن نماز صبح را به جا آور و چون وقت رفت نماز شب نیز رفت و قضا می کند چنانکه

خواهد آمد.

و در صحیح اسماعیل وارد است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بعد از طلوع فجر وتر را به جا آورم حضرت فرمودند که نه و ظاهرا چون صبح شد وقت نماز واجبست نافله را نتوان کرد.

چنانکه در حدیث حسن کالصحیح از زراره منقولست که گفت به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که دو رکعت نافله صبح را چه وقت به جا آورم حضرت فرمودند که پیش از طلوع فجر به جا آور و چون صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۴

طالع شد وقت نماز واجبست.

(و اذا صَلَّيت من صلاه اللیل اربع رکعات من قبل طلوع الفجر فاتم الصلاه طلع او لم یطلع) و در صحیح از احول منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه چهار رکعت نماز شب را پیش از طلوع صبح به جا آوری نماز شب را تمام کن خواه صبح طالع شده باشد یا نشده باشد و اکثر مضامین سابقه در فقه رضوی مذکور است به ترتیبی که در این کتاب است و مظنون این است که صدوق یقین داشته است که این کتاب تصنیف حضرت است لهذا گفته است که میان من و پروردگار من حجت است.

(وقد رویت رخصه فی ان یصلی الرجل صلاه اللیل بعد طلوع الفجر المره بعد المره و لا یتخذ ذلک عاده) و بتحقیق که روایتی چند وارد است بر سبیل رخصت که نماز شب را بعد از طلوع صبح می توان کردن گاهگاهی و چنان نکند که عادت باین معنی کند.

و در صحیح از سلیمان منقولست که حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه فرمودند که گاه هست که به نماز شب برمی خیزم و صبح صادق و احتمال کاذب نیز هست شده است و من هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وتر و دو رکعت نافله صبح را می کنم و بعد از آن نماز صبح را به جا می آورم عرض نمودم که من نیز چنین کنم یا می توانم کرد حضرت فرمودند که بلی اما مبادا که عادت کنی بر این عمل و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است.

و در صحیح از ابن سنان منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه برخیزی و فجر طالع شده باشد ابتدا کن به وتر و بعد از آن به نافله صبح بعد از آن نماز صبح را به جا آور و هشت رکعت نافله شب را بعد از آن به جا آور و بر این مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۵

همه محمولست بر آن که تواند که نماز شب یا وتر یا دو رکعت را به جا آورد و نماز صبح را چنان کند که پیش از طلوع حمزه فارغ شده باشد.

و در صحیح از علی بن یقین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که نماز صبح را نکند تا روشن شود و سرخی ظاهر شود و نافله صبح را نکرده باشد آیا آن را پیش از نماز به جا آورد یا تا خیر می کند حضرت فرمودند که تاخیر می کند یعنی نافله صبح را بعد از صبح به جا می آورد و بهتر آنست

که نیت ادا و قضا نکند.

[قضاء نماز شب]

(و اذا كان عليك قضاء صلاه الليل فقمتم و عليك من الوقت بقدر ما تصلي الفائته و صلاه ليلتك فابدا بالفائته فصل ثم صل صلاه ليلتك فان كان الوقت بقدر ما تصلي واحده فصل صلاه ليلتك لئلا يصيرا جميعا قضاء ثم افض الصلاه الفائته من الغد او بعد ذلك) عبارت فقه رضویست که هر گاه نماز شب قضا داشته باشی و وقت این مقدار باشد که توانی قضا و ادا را هر دو به جا آوری اول قضا را به جا آور و اگر وقت آن مقدار باشد که یک نماز شب توانی کرد ادا را به جا آور تا هر دو قضا نشود زیرا که اگر قضا را اول بکنی و وقت ادا بیرون رود ادا نیز قضا خواهد شد پس ادا را به جا آور و آن چه قضاست در روز دیگر یا بعد از آن به جا آور.

و در حسن کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه جمع شود دو وتر که سه رکعت باشد یا یازده رکعت یا بیشتر از دو وتر باشد پس قضا کن آن را به نحوی که فوت شده است و فاصله می کنی میان هر دو وتر به نمازی و اول قضاها را می کنی تا وقتی که مقدار ادا مانده باشد ادا می کنی و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۶

شده است که فرمودند که بسیار بود که پدرم قضا می کردند بیست وتر را

در یک شب.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که چون بنده مشغول قضاء می شود حق سبحانه بان بنده فخر می فرماید با فرشتگان و می فرماید که بنده من قضا می کند چیزی را که بر او واجب نگردانیده ام و احادیث صحیحه وارد شده است که وتر را در هر وقتی که قضا کند وتر خواهد کرد و در بعضی اخبار وارد شده است که اگر پیش از زوال قضا کند وتر قضا می کند و اگر بعد از ظهر قضا می کند شفع قضا می کند از جهت عقوبت تاخیر و ظاهرا محمولست بر تقیه چنانکه مذهب جمعی از عامه است.

باب دعاء قنوت الوتر

[دعای پیامبر در قنوت]

(كان النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِي قَنُوتِ الْوُتْرِ اللَّهُمَّ اهْدِنِي فِي مَنْ هَدَيْتَ وَعَافِنِي فِي مَنْ عَافَيْتَ وَتَوَلَّنِي فِي مَنْ تَوَلَّيْتَ وَبَارِكْ لِي فِيمَا أَعْطَيْتَ وَقِنِي شَرَّ مَا قَضَيْتَ فَإِنَّكَ تَقْضِي وَلا يَقْضِي عَلَيْكَ سُبْحَانَكَ رَبِّ الْعَالَمِينَ اسْتَغْفِرُكَ وَآتُوبُ إِلَيْكَ وَأُؤْمِنُ بِكَ وَآتُوكَّلُ عَلَيْكَ وَلا حَوْلَ وَلا قُوَّةَ إِلا بِكَ يَا رَحِيمُ) این بابی است که در بیان دعاهایی که در قنوت وتر خوانده می شود منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در قنوت وتر این دعا را می خواندند و ترجمه اش اینست که خداوندا مرا هدایت کن به هدایات خاصه چنانکه هدایت کرده مقربان خود را یا آن که من قابلیت آن ندارم و جمعی را که قابلیت هدایات خاصه تو دارند و ایشان را هدایت می کنی مرا نیز به برکت ایشان در سلک ایشان در آور و عافیت ده مرا از بلاهای دنیا و آخرت

در سلک آن جماعتی که ایشان را عافیت کرامت کرده یا می کنی و متولی امور من شو و کفایت مهمّات من کن در سلک کسانی که متولی شده یا می شوی کفایت مهمّات ایشان را و مبارک و با برکت کن که در زیادتی باشد آن چه عطا کرده مرا از عمر و لوازم آن و از هدایات و توفیقات و تأییدات و حفظ کن مرا از شر آن چه قضا کرده از بلاها و محتتها به درستی که تو قضا می کنی و حکم می فرمایی و کسی را بر تو حکمی یا قضائی نیست تنزیه تو می کنم و ترا منزّه می دانم از هر چه لایق تو نیست ای خداوندی که پروردگار خانه کعبه طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۸

مغفرت از تو می کنم و بازگشت بسوی تو می کنم و ایمان به تو دارم و در تراید آن می کوشم در عبادات و قربات و در جمیع امور توکل بر تو کرده ام و نیست گردشی و قوتی یا نیست باز ایستادن از معاصی و قوت بر طاعات مگر بعون و یآوری تو ای خداوند مهربان بر من رحم کن.

[طولانی کردن قنوت]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اطولكم قنوتا في دار الدنيا اطولكم راحة يوم القيامة في الموقف) در حسن كالصحيح منقولست از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمودند که هر که در دار دنیا قنوت نمازش طولانی تر است از شما در روز قیامت راحتش بیشتر خواهد بود و در هر قنوتی طول مطلوبست در غیر نماز جماعت خصوصا قنوت و تر لهذا احادیث بسیار و ادعیه بی شمار در قنوت و تر وارد شده است و ابن طاوس

در مهج از ائمه هدی صلوات الله عليهم قنوت های طولانی روایت کرده است.

[قنوت روز جمعه]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه القنوت في يوم الجمعة تمجيد الله و الصيلاه على نبي الله و كلمات الفرج ثم هذا الدعاء، و القنوت في الوتر كقنوتك يوم الجمعة ثم تقول قبل دعائك لنفسك اللهم تم نورك فهديت فلك الحمد ربنا و بسطت يدك فاعطيت فلك الحمد ربنا و عظم حلمك فعفوت فلك الحمد ربنا وجهك اكرم الوجوه وجهتك خير الجهات و عطيتك افضل العطيات و أهئها تطاع ربنا فتشكر و تعصى ربنا فتغفر لمن شئت تجيب المضطر و تكشف الضر و تشفى السقيم و تنجي من الكرب العظيم لا يجزي بالائتك احد و لا يحصى نعمائك قول قائل اللهم إليك رفعت الابصار و نقلت الاقدام و مدت الاعناق و رفعت الايدي و دعيت بالألسن و إليك سرهم و نجواهم في الاعمال ربنا اغفر لنا و ارحمنا و افتح بيننا و بين قوما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۷۹

بالحق و أنت خير الفاتحين اللهم انا نشكو إليك غيبه نبينا و شدّه الزمان علينا و وقوع الفتن بنا و تظاهر الأعداء علينا و كثره عدونا و قلّه عددنا فافرج ذلك يا ربّ بفتح منك تعجّله و نصر منك تعزّه و امام عدل تظهره اله الحق رب العالمين ثم تقول استغفر الله و اتوب اليه سبعين مرّه و تعوذ بالله من التّار كثيرا) و در امالی در حسن كالصحيح از زراره روایت کرده است و طريق صدوق به زراره صحيح است كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه قنوت روز جمعه تمجيد و تعظيم الهی است و صلوات بر محمد و

آل او و کلمات فرجست و بعد از آن این دعاست که می آید و قنوت در نماز وتر مثل قنوتی است که در روز جمعه می خوانی و پیش از آن که از جهت خود دعا کنی این دعا را می خوانی و بعد از این دعا هر دعایی که می خواهی می کنی و آن چه عبارت حدیث زراره است همین است که حضرت صلوات الله علیه فرمودند که قنوت در نماز وتر مثل قنوتیست که در جمعه می خوانی و می گویی در دعای قنوت اللهم الخ و چون در حدیث موثق ابو بصیر وارد است که در قنوت جمعه می خوانی.

(لا- اله الا الله الحليم الكريم لا- اله الا الله العلي العظيم لا اله الا الله رب السماوات السبع و رب الارضين السبع و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم و الحمد لله رب العالمين اللهم صل على محمد و آله كما هديتنا به اللهم صل على محمد و آله كما اكرمنا به اللهم اجعلنا ممن اخترته لدينك و خلقته لجنتك اللهم لا- تزغ قلوبنا بعد اذ هديتنا و هب لنا من لدنك انك انت الوهاب) و در صحیحہ حلبی گذشت که ثنا بر خداوند خود بفرست و صلوات الله بر پیغمبر فرست و استغفار کن از گناهان.

و در صحیحہ حلبی نیز منقولست که حضرت صلوات الله علیه فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۰

که در قنوت جمعه می گوید که (اللهم صل على محمد و آله و علی ائمه المؤمنین اللهم اجعلنی ممن خلقته لدينك و ممن خلقت لجنتك) گفت عرض نمودم که ائمه معصومین را همه نام ببرم حضرت فرمودند که یک جا نام ببر چنانکه در اینجا گذشت و

ظاهرا از جبهه اتقا چنین فرموده باشند.

حاصل آن که آن چه صدوق ذکر کرده است به اعتبار این اخبار است و دیگر خواهد آمد و تغییرات از صدوقست و محتملست که این زیادتیا در حدیث زراره بوده باشد و در امالی ذکر نکرده باشد و لیکن بعید است.

اما ترجمه قنوت خداوندا نور تو تمامست بنا بر این عالم را به خود هدایت فرمودی یعنی کمالات تو بالفعل است و بالقوه نیست و از جمله کمالات تکمیل مستعدان است بنا بر این عالم را به خود هدایت فرمودی.

چنانکه در حدیث قدسی منقولست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که من گنجی بودم مخفی خواستم که شناخته شوم خلاق را آفریدم تا مرا بشناسند و نهایت کمال ایشان معرفت است ایشان را عارف گردانیدم یعنی کسانی را که قابلیت داشتند و سعی خود نمودند، هر یک را بقدر قابلیت و سعی شناسایی دادم پس تراست حمد و ثنا ای پروردگار ما بر چنین نعمتی که اعظم نعم است و چون دست قدرت تو به احسان و انعام باز است و عجز و کمی نداری بنا بر این نعمتهای غیر محصور عطا فرمودی پس تراست جمیع محامد ای پروردگار ما و عظیم است حلم تو از عاصیان که با این همه عصیان تربیت ایشان کرده و می کنی و عفو کردی و می کنی از ایشان پس تراست جمیع ثناها ای خداوند کار ما، روی کرم تو ای خداوند از هر رویی اکرم است به احسان و بهتر است من حیث الذّات و الصفات و طرف تو بهترین طرفهاست که هر که رو به جانب تو کند به عبادت و

طاعت و دعا ناامید بر نمی گردد و بخششهای تو بهترین بخششهاست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۱

گواراترین نعمتهاست که می تواند داد آن چه او داده است از اصل وجود و حیات و نعمتهای ظاهره و باطنه و از جمله نعمتها آن که اگر تو را اطاعت کنند با آن که از لوازم بنده است اطاعت نمودن تو شکر ایشان می فرمایی به دادن بهشت و نعیم ابدی یا به آن که مباحات می کنی به عبادت ایشان با فرشتگان و غیر ایشان، دیگر ای پروردگار ما ترا عصیان و مخالفت می کنند و می آمرزی هر که را می خواهی اجابت می کنی دعاهای مضطربان را و بر طرف می سازی بلاها و محنتهای ایشان را و شفا می دهی بیماران ایشان را و نجات می دهی به سبب دعا یا مطلقا از غمها و المهای عظیم، خداوندا هیچ کس از عهده شکر نعمتهای تو بیرون نمی تواند آمد چون نعمتهای تو غیر متناهی است و شکر ایشان متناهی و کسی نمی تواند که تعداد نماید نعمتهای ترا چنانکه فرموده که اگر خواهید که در شمار در آورید نعمتهای الهی را نمی توانید شمرد خداوندا چشمهای خلاق بسوی کرم تو باز است و پاها به درگاه تو می آیند و گردنها بسوی تو کشیده می شود به امید رحمت و عطایا از جهة محبت و لقا و دستها بسوی تو برداشته می شود و به همه زبانها خوانده می شوی از عربی و عجمی یا زبان ناطق و صامت و بسوی تست بازگشت همه در اعمال آشکارا و نهان ای پروردگار ما بیمار ما را همه و رحمت کن بر همه و حکم کن میان ما و قوم ما بحق و راستی

و تو بهترین حکم کنندگانی.

خداوندا همگی شکایت می کنیم بی چاره گی خود را به آن که پیغمبر ما غایبست از ما که به سبب ملازمت او و به برکت خدمت او ممکن بود که از شر نفس و شیطان خلاصی یابیم و در دعاهاى دیگر به جای نبینا اما مناسب و این اظهر است و ظاهرا از روی تقيه چنین فرموده اند تا شیعیان بدانند که چه گویند یا آن که چون در زمان آن حضرت صلوات الله علیه که دعا را گفتند امام حاضر بود و شکایت از غیبت نبی بود و بس امروز که بهر دو مبتلاییم انساب آنست که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۲

دو را بگویند باین عنوان که غیبه نبینا و امامنا و خداوندا شکایت می کنیم به تو از سختی زمانه بر ما از هر وجهی چون همیشه شیعیان به تشأم ملاعین در عذاب و محنت بودند و از واقع شدن فتنهای عظیمه بر ما و از پشت بر پشت انداختن دشمنان با هم از جهه دشمنی با ما و لفظ عتّا و بنا و علینا در نسخه صحیحه امالی نبود چنانکه در نسخ صحیحه فقیه نیز نیست اما مرادند بر تقدیر عدم و به سبب ظهور مذکور نیست و شکایت می کنیم از بسیاری دشمنان شیعیان و از قلت عدد ایشان پس فرج ده ای پروردگار ما این بلاها را از ما به فتحی از فضل خود که به زودی بفرستی و به نصرتی از جانب تو که غالب شویم ما به سبب آن و فرج ده بظهور امامی عادل که حضرت صاحب الامر است صلوات الله علیه ای خداوند حق ای پروردگار عالمیان

پس هفتاد مرتبه می گویی که طلب آمرزش می کنم از خداوند عالمیان و توبه و رجوع می کنم بسوی او و بسیار می گویی که اعوذ بک من النار یعنی پناه به تو می برم از آتش جهنم.

[قنوت نماز وتر]

و در امالی بعد از این ذکر کرده است و در عقب نماز وتر بعد از سلام سه مرتبه می گویی.

سبحان ربّ الملك القدّوس العزيز الحكيم

و سه مرتبه می گویی (الحمد لربّ الصّباح الحمد لفالق الاصباح و روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انه قال من قال فی و تره اذا أوتر استغفر الله و اتوب اليه سبعين مرّه و واضب على ذلك حتّى تمضى سنه كتبه الله عنده من المستغفرين بالأسحار و وجبت له المغفره من الله عزّ و جلّ) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که در رکعت آخر از سه رکعت و تر هفتاد مرتبه بگوید که طلب مغفرت می کنم از حق سبحانه و تعالی و بازگشتم بسوی او که عصیان او نکنم و یک سال بگذرد بر این که هر سحر این عمل را به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۳

آورد حق سبحانه و تعالی بنویسد نام او را نزد خود از جمله استغفار کنندگان در سحرها که مدح ایشان فرموده است در قرآن مجید و همین شرف کافی است که ممدوح الهی باشد و واجب شود از جهه او مغفرت و آمرزش از جانب خداوند بزرگوار.

(و روی عبد الله بن ابی یعفر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال استغفر الله فی الوتر سبعين مرّه تنصب یدک اليسرى و تعدّ بالیمنى الاستغفار) و

بطرق صحیح و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در نماز وتر هفتاد مرتبه استغفار کن بهر عبارتی که باشد و بهتر آنست که عبارت سابق را بگوید به آن که دست چپ را در برابر رو داری و بدست راست تسیح را بشماری تا کم و زیاد نشود و ظاهراً زیادتی ضرر نداشته باشد تا صد مرتبه و بیشتر چون عمومات استغفار هست و بخصوص صد مرتبه نیز حدیثی وارد است و بهتر آنست که از هفتاد نه کم کند و نه زیاد بلکه در هر جا که عددی مقرر ساخته اند از آن تجاوز نکنند که گاه باشد خصوص آن عدد را مزیتی باشد مثل تسیح حضرت فاطمه صلوات الله علیه که گذشت که اگر زیاد کند مرتبه دیگر اعاده می کند اگر چه فراموش کند و زیاده بگوید.

(و کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَسْتَغْفِرُ اللهُ فِي الْوَتْرِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَيَقُولُ هَذَا مَقَامَ الْعَائِذِ بِكَ مِنَ النَّارِ سَبْعَ مَرَّاتٍ) و منقولست که حضرت سید الانبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ در وتر هفتاد مرتبه استغفار می کردند و هفت مرتبه می گفتند که این جائی که ایستاده ام جای بنده است که پناه به تو آورد از آتش دوزخ.

و در صحیح و حسن کالصحیح منقولست از عمار که گفت از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۴

امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که مدح جمعی می فرماید که در سحرها استغفار می کنند حضرت فرمودند که مراد از این آیه هفتاد مرتبه استغفار است که در وتر در آخر شب می گوید.

و در صحیح از

منصور منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه بمن فرمودند که استغفار کن در وتر از حق سبحانه و تعالی هفتاد مرتبه.

و در موثق از ابو بصیر منقول است که به آن حضرت عرض نمودم که از مستغفران در سحرها که حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است چه مراد است حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وتر هفتاد مرتبه استغفار کردند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که آیا در قنوت وتر چیزی هست از دعاها که آن را متابعت باید کرد و باید خواند حضرت فرمودند که نه، ثنا فرست بر حق سبحانه و تعالی و صلوات بر نبی و آل او بفرست و طلب کن مغفرت را از جبهه گناهان عظیمت پس حضرت فرمودند که هر گناهی عظیم است و ظاهر این حدیث موافق است با مذهب جمعی که می گویند صغیره نمی باشد و هر گناهی کبیره است چون معنی ندارد که چیزی سبب دخول جهنم باشد و صغیره باشد و حق اینست که صغیره را به اعتبار اضافه به کبیره صغیره می نامند و شکی نیست که بوسیدن اجنبیه نظر به زنا کردن: صغیره است و اگر چه نظر بنظر کرده کبیره است و علی هذا القیاس.

و در صحیح و موثق کالصحیح از اسماعیل منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که در وتر چه دعا بخوانم و چه ذکر بگویم حضرت فرمودند که هر چه را حق سبحانه و تعالی بر زبانت جاری سازد و قضای الهی به آن تعلق گرفته باشد.

لوامع صاحبقرانی،

(و روی عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال تدعو في الوتر على العدو و ان شئت سميتهم و تستغفر و ترفع يدك في الوتر حيا و جهك و ان شئت فتحت ثوبك) و به اسانيد صحيحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که نفرين به دشمنان می توان کرد خصوصا هر گاه بد مذهب باشند و اگر خواهی نام می توانی برد ایشان را و استغفار از جبهه خود و مؤمنان می باید کرد و در وقت قنوت اگر تقيه نباشد دستها را محاذی رو بدار و اگر تقيه باشد دستها را در زیر بالا پوش بلند کن هر قدری که ممکن باشد و اگر نتوان دست بالا بردن در زیر نگاه دار و دعا بخوان و بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث سابق که دست چپ را محاذی رو می دارد و محمولست بر تخییر هر کدام را که خواهد به جا آورد و هر دو خوبست.

(و کان علی بن الحسین سید العابدین صلوات الله علیهما يقول العفو العفو ثلاثمائه مره فی الوتر فی السحر) و همیشه آن حضرت صلوات الله علیه در سحر در نماز وتر سیصد مرتبه العفو را می گفتند و بفتح واو و ضم هر دو جایز است بتقدیر أسألك یا مطلوبی و امثال اینها.

(و روی معروف ابن خزربوذ عن احدهما یعنی ابا جعفر و ابا عبد الله صلوات الله علیهما قال قل فی قنوت الوتر لا اله الا الله الحليم الكريم لا اله الا الله العلي العظيم سبحان الله رب السموات السبع و ما فيهن و ما بينهن و رب العرش العظيم سبحان

اللَّهُ رَبَّ الْأَرْضِينَ السَّيِّعِ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ رَبَّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ نُورَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ جَمَالَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ عِمَادَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ قَوَامَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَنْتَ اللَّهُ صَرِيخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ

لوامع صاحبقرانى، ج ٥، ص: ١٨٦

وَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَفْرَجَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ الْمَرْوَحَ عَنِ الْمَغْمُومِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمَضْطَرِّينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ إِلَهَ الْعَالَمِينَ وَ أَنْتَ اللَّهُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ وَ أَنْتَ اللَّهُ كَاشِفَ السُّوءِ وَ أَنْتَ اللَّهُ بِكَ تَنْزِلَ كُلِّ حَاجَةٍ يَا اللَّهُ لَيْسَ يَرُدُّ غَضَبَكَ إِلَّا حَلْمُكَ وَ لَا يَنْجِيكَ مِنْ عَذَابِكَ إِلَّا رَحْمَتُكَ وَ لَا يَنْجِيكَ مِنْكَ إِلَّا التَّضَرُّعُ إِلَيْكَ فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ يَا إِلَهِي رَحْمَةً تَغْنِينِي بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي أَحْيَيْتَ بِهَا جَمِيعَ مَا فِي الْبِلَادِ وَ بِهَا تَنْشُرُ مِيتَ الْعِبَادِ وَ لَا تَهْلِكُنِي غَمًّا حَتَّى تَغْفِرَ لِي وَ تَرْحَمَنِي وَ تَعْرِفَنِي الْإِسْتِجَابَةَ فِي دَعَائِي وَ ارزُقْنِي الْعَافِيَةَ إِلَى مَنْتَهَى أَجَلِي وَ أَقْلِنِي عَثْرَتِي وَ لَا تَشْمِتْ بِي عِدْوِي وَ لَا تَمَكِّنْهُ مِنْ رِقْبَتِي اللَّهُمَّ إِنْ رَفَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَضَعُنِي وَ إِنْ وَضَعْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَرْفَعُنِي وَ إِنْ أَهْلَكْتَنِي فَمَنْ ذَا الَّذِي يَحُولُ بَيْنَكَ وَ بَيْنِي أَوْ يَتَعَرَّضُ لَكَ فِي شَيْءٍ مِنْ أَمْرِي وَ قَدْ عَلِمْتَ إِنْ لَيْسَ فِي حَكْمِكَ ظَلَمٌ وَ لَا فِي نِقْمَتِكَ عَجَلَةٌ أَنْمَا يَعْجَلُ مَنْ يَخَافُ الْفُوتَ وَ أَنْمَا يَحْتَاجُ إِلَى الظُّلْمِ الضَّعِيفُ وَ قَدْ تَعَالَيْتَ عَنْ ذَلِكَ يَا إِلَهِي فَلَا تَجْعَلْنِي لِلْبَلَاءِ غَرَضًا وَ لَا لِنِقْمَتِكَ نَصَبًا وَ مَهْلَنِي وَ

نفسدنی و اقلنی عثرتی و لا تتبعنی ببلاء علی اثر بلاء فقد تری ضعفی و قلّه حیلتی استعید بک اللیله فاعذنی و استجیر بک من النار فاجرنی و أسألك الجنه فلا تحرمنی ثم ادع الله بما احببت و استغفر الله سبعین مره) و در صحیح منقولست از معروف پسر خزبوذ بتشدید را معرب خزیه از احدهما یعنی امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و احتمال حضرت سید الساجدین و حضرت امام محمد باقر نیز هست چون به خدمت هر سه رسیده است و لیکن ظاهر آنست که مالک بن عطیه که راوی اوست چنین فهمیده است و احتمال دارد که صدوق به قرینه یافته باشد که مرادش اینست و بهر تقدیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۷

خوبست که آن حضرت فرمودند که در قنوت و تر این دعا را بخوان که مشتمل است بر کلمات فرج بنحو غیر مشهور چنانکه در موثقه ابو بصیر نیز مخالف مشهور بود و همه از جمله افراد کلمات فرجند بلکه اکمل چون مشتملند بر زیادتی بر مشهور.

و ترجمه اش اینست که نیست معبودی بجز معبود بر حق و خداوند مطلق که بردبار و کریم است نیست خداوندی بجز واجب الوجودی که بزرگوار و عظیم الشان است یا آن که از آن بلندتر و بزرگ تر است که به رفعت و عظمت او توان رسید، منزله خداوندی که آفریده گار هفت آسمانست و آن چه در ثخن آسمانهاست از کواکب سیاره و آن چه در میان آسمانهاست از ملائکه و پروردگار عرش عظیم است که عظمت آن را نیز وصف نمی توان کرد منزله خداوندی که پروردگار هفت زمین است و

آن چه در زمینهاست و آن چه در میان زمینهاست و پروردگار عرش عظیم است خداوند تویی که منور ساخته آسمانها و زمین را بنور آفتاب و ماه و سایر کواکب یا هدایت نموده اهل هر دو را به عبادت و طاعت و محبت و معرفت و این معنی در احادیث معتبره وارد شده است.

و تویی آن خداوندی که مزین ساخته آسمانها را به عبادت فرشتگان یا به زینت کواکب یا به زینت وجود یا هدایت و مزین ساخته زمینها را به نباتات و حیوانات و جمادات یا بنور صلاح و تقوی و قرآن و دعا به علما و صلحا و اتقیاء و عقلا.

و تویی آن خدایی که جمال و خوبی آسمانها و زمینها از تست و همه را به جمال وجود و کمالات جمیل گردانیده.

و تویی آن خداوندی که ستون آسمانها و زمینهایی که به قدرت کامله خود هر یک را باقی داشته و برپاست و بعضی ساکن و بعضی را متحرک گردانیده و همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۸

مسخر تواند و تویی آن خداوندی که وجود آسمانها و زمینها از تست و به بقای تو باقیند و هر چه در اینها هست همه به تو برپاست.

و تویی آن خداوندی که فریاد رس فریاد کنندگانی.

و تویی آن خداوندی که که پناه پناه جویندگانی.

و تویی آن خداوندی که غمهای مغمومان را فرج می دهی.

و تویی آن خداوندی که راحت می دهی کسانی را که به غمها گرفتارند.

و تویی آن خداوندی که اجابت کننده دعاها مضطرانی.

و تویی آن خداوندی که معبود و خداوند عالمیانی.

و تویی آن خداوندی که بخشاینده و مهربانی.

و تویی آن خداوندی که بر طرف سازنده غمها

و توئی آن خداوندی که هر حاجتی را به درگاه تو می آورند، ای خداوند غضب ترا رد نمی کند مگر حلم تو و نجات نمی دهد از عذاب تو بغیر از رحمت تو، و خلاصی نمی بخشد از عذاب تو مگر تضرع و زاری به درگاه تو پس ببخش مرا ای خداوند من از نزد خود رحمتی که به سبب آن مرا بی نیاز گردانی از رحمت غیر خود بان قدرتی که زنده گردانیده هر چه را در همه شهرهاست از حیوانات و نباتات و آدمیان و جتیان و به سبب آن قدرت زنده خواهی کرد بندگان خود را در قیامت خداوند! مرا هلاک مکن از غم تا آن که بیامری مرا و ببخشی بر من و بمن شناسانی که دعای مرا مستجاب گردانیده و روزی کن مرا عافیت و تندرستی تا وقتی که اجل مقدر برسد، و ببخشا لغزشها و گناهان مرا و خوشحالی مده دشمنان مرا به بلاهای من و دشمنان را بر من مسلط مکن.

خداوند! اگر مرا بلند مرتبه کنی پس کیست که تواند مرا پست مرتبه کند و اگر تو پست مرتبه کنی که مرا بلند مرتبه می تواند کرد، و اگر خواهی که مرا هلاک

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۸۹

کنی کیست که مانع تواند شد میان من و تو یا تواند که معارضه کند با تو در چیزی سهل از کارهای من، و بتحقیق می دانم که در حکم تو ستم نیست و در عذابی که خواهی کنی تعجیل نداری کسی تعجیل می کند که خوف داشته باشد که مطلب او به سبب تاخیر فوت شود و محتاج نیست بظلم مگر کسی که ضعیف باشد و

حال آن که تو از آن بالاتری که محتاج و ضعیف باشی.

ای خداوند من چون تو احتیاج بظلم بر من نداری مگذار که دشمنان مرا نشانه تیر بلا کنند یا آن که می توانی بخشید بی آن که مبتلا سازی مرا پس مرا مبتلا مکن در دار دنیا و در آخرت نشانه تیر عذاب خود مگردان هر چند مستحق اضعاف آن هستم خداوند مهلت ده مرا و غم مرا زایل گردان و ببخشا گناهان مرا و بلا از عقب بلا بر سرم مفرست بتحقیق که می بینی و می دانی ضعف مرا و آن که حيله نمی توانم کرد که از عذاب تو خلاصی یابم.

خداوند در این شب پناه به تو آورده ام مرا در پناه خود در آور و پناه به تو آورده ام از آتش جهنم مرا در امان خود در آور بهشت را از تو سؤال می کنم مرا محروم مگردان پس هر چه خواهی طلب کن از خداوند خود و هفتاد مرتبه استغفار کن.

(و روی عن ابی حمزه الثمالی قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یقول فی اخر و تره و هو قائم ربّ أسأت و ظلمت نفسی و بئس ما صنعت و هذه یدای جزاء بما صنعتا قال ثم یبسط یدیه جمیعا قدّام وجهه و یقول و هذه رقبتی خاضعه لک لما اتت قال ثم یطأطئ رأسه و یخضع برقبته ثم یقول و ها انا ذا بین یدیک فخذ لنفسک الرضا من نفسی حتی ترضی لک العتبی لا اعود لا اعود لا اعود قال و کان و الله اذا قال لا اعود لم یعد) و به اسانید متکثره منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۰

ابو حمزه

می گفت که حضرت سید الساجدین در رکعت آخر وتر در وقتی که ایستاده بود در قنوت این دعا را می خواندند که ای پروردگار من بد کرده ام و بر خود ستم کرده ام و بسیار بد کرده ام و اینک با کمال تذلل به درگاه تو آمده دستها برداشته ام از جبهه بدیهایی که این دستها کرده است یا از جبهه جزا آمده ام که هر چه خواهی با دستهای من بکنی تا عبرت دیگران شود دیگر دستها را هر دو بلند می کرد در برابر رو می گفت این گردن من با خضوع است نزد تو از جبهه آن چه کرده است بچشم و گوش و زبان بعد از آن سر را به زیر می انداخت و گردن را پست می کرد و می گفت اینک من نزد تو ایستاده ام هر چه می خواهی با من بکن تا خوشنود شوی من توبه کردم که هرگز برنگردم برنگردم و ابو حمزه می گوید که و الله هر گاه می گفت که برنگردم بر نمی گشت و این عبارت ظاهرش آنست که ابو حمزه از جبهه شاگردان سنی خود می گفته است تا ایشان را معتقد گدرداند و اگر نه ابو حمزه از آن بزرگتر است که توهم خلاف اولی به آن حضرت کرده باشد.

(و روی عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن الصادق صلوات الله عليه انه قال القنوت في الوتر الاستغفار و في الفريضة الدعاء) و منقولست در صحیح که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که اهم قنوتها و افضل آن در نماز وتر استغفار و طلب آمرزش است از جبهه خود و سایر مؤمنین و در نمازهای واجب هر مطلبی که طلبند که حرام نباشد خوبست لهذا

احادیث صحیحہ در استغفار وارد شدہ است و غیر استغفار اکثرش مشتمل است بر استغفار چنانکہ گذشت و خواہد آمد.

(و کان امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ یدعو فی قنوت الوتر بهذا الدعاء اللہم خلقتنی بتقدیر و تدبیر و تبصیر بغیر تقصیر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۱

اخرجتنی من ظلمات ثلاث بحولک و قوتک احوال الدنیا ثم از اولها ثم ازایلها و اتیتنی فیها الکلاء و المرعی و بصیرتنی فیها الہدی فنعم الرب أنت و نعم المولی فیامن کزمنی و شرفنی و نعمنی اعوذ بک من الرقوم و اعوذ بک من الحمیم و اعوذ بک من مقیل فی النار بین اطباق النار فی ظلال النار یوم النار یا رب النار اللہم انی أسألك مقیلا فی الجنہ بین أنهارها و اشجارها و ثمارها و ریحانها و خدمها و ازواجها اللہم انی أسألك خیر الخیر رضوانک و الجنہ و اعوذ بک من شر الشر سخطک و النار هذا مقام العائذ بک من النار ثلاث مرّات اللہم اجعل خوفک فی جسدی کلہ و اجعل قلبی اشدّ مخافہ لک ممّا هو و اجعل لی فی کلّ یوم و لیلہ حظّا و نصیباً من عمل بطاعتک و اتباع مرضاتک اللہم أنت منتهی غایتی و رجائی و مسألתי و طلبتی أسألك الہی کمال الایمان و تمام الیقین و صدق التوکل علیک و حسن الظنّ بک یا سیدی اجعل احسانی مضاعفا و صلاتی تضرعا و دعائی مستجابا و عملی مقبولا و سعی مشکورا و ذنبی مغفورا و لقنی منک نصرہ و سرورا و صلّی اللہ علی محمد و آلہ) و منقول است کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ در قنوت و تر این دعا را

می خواندند که ترجمه اش این است خداوندا آفریدی مرا به اندازه که خواستی و هر چه خیر من بود کرامت کردی و مرا بینا کردی به معرفت خوب و بد و از تو تقصیری نشد در امر من و مرا بیرون آوردی از سه ظلمت که آن تاریکی بچه دانست و رحم و شکم به قدرت و قوت خود و مرا بدنیا گرفتار کردی از جبهه معاش خود که تا تعیش کنم در آن و بعد از آن گذاشته به دیگران بروم، و عطا کردی مرا در دنیا آب و علفی یعنی روزی آن چه بایست دادی و به راه حق هدایت کردی پس نیکو پروردگاری تو و نیکو خداوند کاری که مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۲

مکرم گردانیدی و بر همه مکونات زیادتی کرامت کردی و نعمتهای بی نهایت انعام کردی پناه به تو می برم از زقوم که خوراک اهل جهنم است و پناه به تو می آورم از حمیم که آب ایشانست که از چرک و ریم اهل جهنم جمع شده است و چون بخورند هر چه در اندرون ایشان باشد بیرون آید و پناه به تو می آورم از آن که خوابگاه من در آتش باشد میان طبقهای آتش در خانهای آتش در روز آتش ای پروردگار آتش خداوندا از تو می طلبم که محل استراحت و خوابگاه من بهشت باشد در میان نهرهای بهشت و درختان و میوه ها و گلها و خدمتکاران حوران و غلمان و زنان بهشت.

خداوندا از تو سؤال می کنم چیزی را که از هر بهتری بهتر است که آن رضا و خوشنودی تست و بهشت است و پناه به تو می آورم و آورده ام

از بدترین بدترها که آن غضب تست و آتش دوزخ پس سه مرتبه می فرمودند که این جائی که ایستاده ام جای بنده ایست که پناه به تو آورده باشد از آتش جهنم پس می فرمودند که خداوندا ترس خود را در همه بدن من جاده و خوفی که در دل منست آن ترس را زیاده کن از آن چه دارد و بگردان در هر شبانه روزی از جهه من بهره و نصیبی کامل از عمل کردن به طاعتت و از متابعت چیزی که سبب رضای تو باشد.

خداوندا مرا مطلبی بغیر از رضای تو نیست و امیدواری از غیر ندارم و از غیر تو چیزی نمی طلبم و سؤال نمی کنم.

خداوندا کرامت کن بمن ایمان کامل و یقین تمام و توکل صادق صحیح بر تو و گمان رحمت و مغفرت از تو، ای خداوند من مضاعف گردان احسانی را که بمن کرده و می کنی و نماز مرا تضرع گردان و دعای مرا مستجاب و عملم را مقبول و سعیم را مشکور گردان که تو خوشنود باشی از آن و گناهانم را بیامرز و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۳

به استقبال من فرست در روز قیامت مسرت و خوشحالی را و صلوات تو بر محمد و آل او باد.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال القنوت فی کلّ رکعتین فی التّطوّع و الفریضه) و کالصحیح و در موثق کالصحیح و مضمونش در صحاح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند قنوت در جمیع نمازهای واجب و سنت هست و بعمومه شامل نماز شفع نیز هست و ظاهر صحیحه ابن سنان آنست که همین در وتر

است و در شفع قنوت نیست حمل می باید کرد بر نفی استحباب مؤکد که تاکیدی که در وتر هست در شفع آن چنان نیست.

(و روی عنه زراره أنه قال القنوت في كلِّ الصَّلوات) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که قنوت مطلوبست در همه نماز.

و در صحیح از صفوان منقولست که من نماز می کردم عقیب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آن حضرت در همه نمازها قنوت می خواندند در جهریه و اخفاتیه و احادیث صحیحه در خصوص وتر بسیار است.

(و روی ابان بن عثمان عن الحلبي أنه قال لأبي عبد الله صلوات الله عليه اسمي الائمه صلوات الله عليهم في الصلاه فقال اجملهم) و در موثق كالصحيح از حلبی منقولست و گذشت در صحیح از او که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من ائمه معصومین صلوات الله عليهم را در نماز نام برم حضرت فرمودند که اجمال کن یعنی مختصر کن و اسامی همه را بخصوصهم مگو یا در کار نیست به اعتبار تقیه یا اتقا مثل آن که بگوید

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى الْأئِمَّةِ الظَّاهِرِينَ وَ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۴

و امثال اینها و بعضی از متفکله چنین فهمیده اند که ایشان را به جمیل و خوبی یاد کن یعنی هر چه بیشتر مدح ایشان کنی بهتر است و شکی نیست که اگر تقیه نباشد این بهتر است و لیکن قرینه احوال آن زمان معین معنی اول است و الله تعالی يعلم.

(و قال الصادق صلوات الله عليه كلَّ ما ناجيت به ربك في الصلاه فليس بكلام) و

منقولست که آن حضرت فرمودند که هر چه بان مناجات کنی خداوند خود را آن کلام نیست و عمدش سبب بطلان نیست.
و در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه از شخصی که در نماز فریضه مناجات کند با خداوند خود هر چه را خواهد خوبست حضرت فرمودند که بلی.

و در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی منقولست از بعضی از اصحاب او که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر چه را با حق سبحانه و تعالی مناجات کنی در نماز واجب آن کلام نیست و باکی نیست و گذشت.

(و روی عن ابی ولّاد حفص بن سالم الحنّاط أنّه قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول لا باس بان یصلی الرّجل رکعتین من الوتر ثمّ ینصرف فیقضی حاجته ثمّ یرجع فیصلی رکعه و لا باس ان یصلی الرّجل رکعتین من الوتر ثمّ یشرب الماء و یتکلم و ینکح و یقضی ما یشاء من حاجه و یحدث وضوء ثمّ یصلی الرّکعه قبل ان یصلی الغداه) و به اسانید صحیحه منقولست از حفص که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست که شخصی دو رکعت وتر را که شفع است به جا آورد و برود و قضای حاجت بکند بانکه به

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۵

بیت الخلا- رود یا آن که کارهای خود را بسازد و برگردد و یک رکعت وتر را به جا آورد و تا اینجا از حدیث حفص منقولست و ما بقی ممکن است که از حفص باشد چنانکه ظاهر

عبارتست و ممکن است که معنی صحیحه عمر بن یزید باشد از آن حضرت صلوات الله که باکی نیست که شخصی دو رکعت وتر را به جا آورد و آب بخورد و سخن بگوید و جماع بکند و حاجتی که در بیت الخلا دارد از بول و غایط واقع سازد و وضو بسازد و یک رکعت وتر را پیش از نماز واجب صبح یا نماز سنت آن یا پیش از صبح به جا آورد آن را حاصل آن که احادیث متواتره وارد شده است که هر یک از شفع و وتر نمازیست بر سر خود و فاصله به همه چیز می تواند کرد.

(و سال معاویه بن عمار ابا عبد الله صلوات الله علیه عن القنوت فی الوتر قال قبل الرکوع قال فان نسیت اقلت اذا رفعت رأسی فقال لا- قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله حکم من ينسى القنوت حتى یرکع ان یقنت اذا رفع رأسه من الرکوع و انما منع الصیادق صلوات الله علیه من ذلك فی الوتر و الغداه خلافا للعامه لأنهم یقتنون فیهما بعد الرکوع و انما اطلق ذلك فی سائر الصیلموات لأن جمهور العامه لا یرون القنوت فیها) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از قنوت در وتر حضرت فرمودند که پیش از رکوع است گفت اگر فراموش کنم بعد از سر برداشتن قنوت بخوانم حضرت فرمودند که نه.

چنین گوید مصنف این کتاب محمد بن بابویه رحمه الله که حکم شخصی که قنوت را فراموش کند تا رکوع رود آنست که چون سر از رکوع بردارد قضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

کند و چرا حضرت صادق صلوات الله علیه منع فرمودند از قضا در وتر و در صبح تا مخالفت عامه کنند زیرا که سنیان در این دو نماز قنوت را بعد از رکوع می خوانند که مبدا در قضا شبیه شود به ادای ایشان و اما آن که در باقی نمازها فرموده اند که قضا کنند بعد از رکوع از آن جهت است که تشبیه به ایشان نمی شود زیرا که اکثر سنیان اعتقاد به قنوت ندارند و در باقی نمازها سخن صدوق اینست و جزم کردن که غرض حضرت این است مشکل است بلکه ممکن است که راوی اعتقاد و جواب داشته باشد و سؤال او این معنی داشته باشد که آیا قضا واجب است حضرت فرموده باشند که نه یعنی واجب نیست و ظاهرا در این جزمها مراد صدوق احتمال است از جهت جمع بین الاخبار و رفع تناقض اما آن که اگر فراموش کند قضا می کند بعد از رکوع.

از آن جمله در صحیح از زراره و محمد بن مسلم منقولست که گفتند حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در شخصی که فراموش کند قنوت را فرمودند که بعد از رکوع قنوت می کند پس اگر به خاطرش نرسد بر او چیزی نیست.

و همین مضمون در صحیح محمد بن مسلم و موثقه کالصحیح عبید بن زراره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که فرمودند که قضا کند بعد از رکوع.

و در صحیح از ابو ایوب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه سهو کند در قنوت بعد از سلام نشسته قنوت می کند.

و در صحیح

زراره منقول است که گفت به حضرت امام محمد باقر صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۷

اللَّهِ علیه عرض نمودم که اگر شخصی فراموش کند قنوت را و در راه به خاطرش رسد حضرت فرمودند که رو بقبله کند و بخواند پس فرمودند که مرا خوش نمی آید که کسی نخواهد سنت حضرت سید المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَا يَا آن را ترک کند.

و در صحیح وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللَّهُ فرمودند که هر که ترک کند قنوت را و آن را نخواهد نماز او نماز نیست.

و در حسن از سهل بن الیسع منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات اللَّهُ علیه از شخصی که فراموش کند قنوت را آیا قنوت می خواند حضرت فرمودند که نه و حمل می توان کرد بر تقیه.

چنانکه در صحیح بزندی وارد است که از حضرت امام محمد تقی صلوات اللَّهُ علیه پرسیدند از قنوت نماز صبح حضرت فرمودند اگر خواهی قنوت بخوان و اگر خواهی مخوان و اگر تقیه باشد مطلقا مخوان و گناهِش به گردن من.

و ظاهر آنست که در فجر نیز اکثر نمی خوانده اند و مستحب است دعا کردن در قنوت و تر از جبهه مؤمنان و اقلا چهل مؤمن را پیش از دعایی که از جبهه خود می کند چون احادیث متواتره وارد است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللَّهُ علیهم که هر کس چهل نفس را مقدم دارد از برادران مؤمن پیش از آن که از جبهه خود دعا کند دعای او در حق ایشان و در حق او مستجاب می شود و صدوق احادیث از این باب را در باب

وقوف به عرفات ذکر کرده است ان شاء الله تفصیلش در آنجا مذکور خواهد شد و مشایخ ثلثه نقل کرده اند مرسله که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه چون در وتر سر از رکوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۸

بر می داشتند این دعا را می خواندند که.

(هذا مقام من حسناته نعمه منك و شكره ضعيف و ذنبه عظيم و ليس لذلك الّا رفقك و رحمتك فانك قلت في كتابك المنزل على نبيك المرسل صلى الله عليه و آله كانوا قليلا من الليل ما يهجعون و بالأشجار هم يستغفرون «۱» طال هجوعى و قلّ قيامى و هذا السّحر و انا استغفرك لذنوبى استغفار من لا يجد لنفسه ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حياه و لا نشورا) پس به سجده می رفتند و این دعائیست که بعضی آن را قنوت می نامند و بعضی قنوتش نمی نامند اولی آنست که در وقت خواندن این دعا دستها را بر ندارد و اگر بردارد ضرر ندارد و الله تعالى يعلم احكامه.

(فاذا فرغ الانسان من الوتر صلّى ركعتى الفجر) پس چون از قنوت وتر فارغ شود و نماز وتر را تمام کند برخیزد و دو رکعت نافله صبح را به جا آورد اگر در صبح کاذب باشد بی دغدغه است و اگر بیشتر باشد مشهور آنست که بعد از وتر هر وقت که باشد نافله صبح را به جا آورد و بعد از طلوع صبح کاذب اعاده می کند استجابا.

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه صلّ ركعتى الفجر قبل الفجر و عنده و بعیده) در احادیث صحیحه وارد است از محمد بن مسلم و عبد الله و غیر ایشان از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه، و در اخبار صحیحه از محمد بن مسلم و غیر او منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که دو رکعت نافله صبح را پیش از صبح کاذب و در صبح کاذب و اندکی بعد از صبح کاذب به جا آور که در صبح صادق باشد پیش از آن که نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۱۹۹

صبح بعد از طلوع حمزه مشرقیه واقع شود و بعضی چنین فرموده اند که پیش از صبح صادق و اول صادق و اندکی بعد از آن به جا آور و در معنی اختلافی بهم نمی رسد چون این مضامین در اخبار صحیحه کثیره صریحا وارد شده است چنانکه مذکور خواهد شد بعضی از این.

(تقرا فی الاولی الحمد و قل یا ایها الکافرون و فی الثانیه الحمد و قل هو الله احد) و در رکعت اول سوره حمد و قل یا ایها الکافرون می خوانی و در رکعت دویم حمد و توحید چنانکه گذشت.

و در صحیح از ابن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در دو رکعت نافله صبح هر سوره که می خواهی بخوان اما من خود دوست می دارم که در این دو رکعت قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون بخوانم و چون او دلالت بر ترتیب ندارد با حدیث سابق جمع می شود.

و هم چنین کالصحیح یعقوب که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دو رکعت نافله را بعد از فجر به جا آور و در رکعت اول جحد بخوان و در ثانی توحید و اگر در هر رکعتی هر دو سوره را بخواند بهتر است

و منافات با این حدیث نیز ندارد.

(و يجوز للرجل ان يحشوها في صلاة الليل حشوا) و جایز است که این دو رکعت را بعد از نماز شب به جا آورد اگر چه نماز شب را در اول نصف کرده باشد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم و لیکن بعد از صبح کاذب سنت است که اعاده کند.

چنانکه در صحیح حمان بن عثمان و موثقه کالصحیح زراره از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۰

امام جعفر صادق صلوات الله علیهما وارد شده است.

[نزدیک به فجر بهتر است]

(و کَلَّمَا قَرَبَ مِنَ الْفَجْرِ فَهُوَ أَفْضَلُ) و هر چند نماز نافله صبح را قریب به صبح واقع سازند افضل است.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد است که این نماز را بعد از طلوع فجر بکن و ظاهرش فجر کاذبست.

و در حسن کالصحیح وارد است از آن حضرت صلوات الله علیه که در اول صبح صادق واقع ساز که هنوز وقت بر همه کس ظاهر نشده باشد.

و در صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که پیش از صبح واقع ساز که چون صبح شود نماز واجب را به جا آوری.

و از موثقه ابو بصیر نیز ظاهر می شود که پیش از صبح بهتر باشد و آن چه بعد از صبح وارد شده است ممکن است که از روی تقیه وارد شده است.

و در صحیح از اسماعیل بن سعد منقولست که سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از ساعتی نماز وتر حضرت فرمودند که محبوبترین ساعات آن فجر اول است، و دیگر

پرسیدم از افضل ساعات نماز شب فرمودند که ثلث آخر دیگر پرسیدم که اگر صبح صادق شود و وتر را نکرده باشم پیش از نماز صبح می توانم کرد فرمودند که بلی.

(فاذا طلع الفجر فصل الغداه) پس چون صبح طالع شود نماز صبح را به جا آور یعنی بهتر آنست که نافله صبح را پیشتر از صبح کرده باشی که چون صبح شود نماز صبح را به جا آوری تا ملائکه شب و روز هر دو در نامه عملت بنویسند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۱

چنانکه در صحیح زراره و غیر آن وارد است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که پیش از صبح به جا آور این دو رکعت را زیرا که این دو رکعت از نماز شب است می باید در شب واقع شود و چون صبح می شود وقت نماز واجبست نافله خوب نیست.

(و افضل بین رکعتی الفجر و بین الغداه باضطجاع و یجزئک التسلیم) و فاصله کن میان دو رکعت نماز نافله صبح و میان نماز صبح به پهلو خوابیدن و در فاصله سلام نماز کافی است چنانکه کالصحیح از سلیمان منقولست که حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه فرمودند که زنهار خواب مکن میان نماز شب و نماز صبح و لیکن به پهلو خوابیدن می باید بی آن که خواب رود زیرا که اگر بخواب رود محمود نخواهد بود بر نماز شبی که کرده است.

و کالصحیح از ابراهیم منقولست که گفت نماز شب را در مسجد الحرام در عقب حضرت امام رضا به جا آوردم و چون حضرت فارغ شدند به جای پهلو خوابیدن سجده کردند و ظاهرا از جهت تقیه ضجعه

را واقع نساختند.

و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بدل از پهلو خوابیدن بعد از دو رکعت نافله صبح کافی است ایستادن و نشستن و سخن گفتن.

(فقد قال الصادق صلوات الله علیه أی قطع من التسليم) به درستی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چه چیز بهتر از سلام قطع می کند نمازها را از هم چون توهم کرده اند که فایده پهلو خوابیدن اینست که نماز صبح از نماز نافله آن جدا شود حضرت فرمودند که در نماز نافله سلام می گویند و سلام جدا می گرداند نمازها را از هم و احادیث سابقه دلالت کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۲

بر آن که هر چه قاطع نماز است فاصله می کند و غرض از ضجعه تعبد است با آن که استراحتی عظیم حاصل می شود به سبب آن که در نماز صبح با قوت باشد.

[آب خوردن در بین نماز شب]

(و روی عن سعید الاعرج انه قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله علیه جعلت فداك اني اكون في الوتر و اكون قد نويت الصوم فاكون في الدعاء و اخاف الفجر فاكره ان اقطع على نفسي الدعاء و اشرب الماء و تكون القله امامي قال فقال لي فاخط اليه الخطوه و الخطوتين و الثلاث و اشرب و ارجع إلى مكانك و لا تقطع على نفسك الدعاء) و در موثق کالصحیح و در صحیح منقولست از سعید که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فدای تو کردم گاه هست که در نماز وترم نیت دارم که روزش روزه باشم و در دعایم و خوف دارم که صبح طالع شود و نمی خواهم

که نماز را قطع کنم و می خواهم آب بخورم و سبوی آب در برابر من است حضرت فرمودند که یک گام یاد و گام یا سه گام بردار و آب بیاشام و به جای خود رو و دعا را بر خود قطع مکن. و از این حدیث استدلال کرده اند که اکل و شرب در نماز جایز نیست مگر در این صورت و ظاهر حدیث اینست که مانع دوری راه است که تا سه گام تجویز فرمودند و شک نیست که احوط آنست که نخورند و نیاشامند مگر در این صورت.

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا أنت انصرفت من الوتر فقل سبحان ربی الملك القدوس العزیز الحکیم ثلث مرّات ثمّ تقول یا حی یا قیوم یا برّ یا رحیم یا غنیّ یا کریم ارزقنی من التّجاره اعظمها فضلا و أوسعها رزقا و خیرها لی عاقبه فأنه لا خیر فیما لا عاقبه له) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۳

امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه فارغ شوی از نماز وتر سه مرتبه بگو سبحان را تا الحکیم یعنی منزّه است پروردگار من که پادشاهی است منزّه از جمیع نقصها و بزرگواریست راست گفتار و درست کردار پس می گویی ای زنده که ترا زوال نیست ای واجب الوجودی که همه به تو موجودند و ذات تو بذات خود موجود است ای نیکوکار ای مهربان ای بی نیاز ای کریم روزی کن مرا از تجارت تجارتنی که نفعش عظیمتر از همه تجارتها باشد و روزی که از او بهم رسد و اسعتر باشد و

عاقبتش نیکوتر باشد به درستی که خیر و خوبی نیست در چیزی که عاقبت ندارد و ممکن است که مراد تجارت ظاهری باشد یا اعم از آن و از تجارت اعمال صالحه که حق سبحانه و تعالی آن را تجارت نامیده است در بسیار جائی از قرآن مجید و سنت است که بعد از نماز شب دعای صحیفه کامله را بخوانند که بهتر از آن دعا ندیده ام و دعای حزین را نیز بخواند با سایر دعاها که شیخ در مصباح نقل کرده است و مقام گنجایش بیش از این نداشت مذکور نشد باید که رجوع به کتب مصابیح کنند.

باب القول فی الضجعه بین رکعتی الفجر و رکعتی الغداه

(اضطجع بین رکعتی الفجر و رکعتی الغداه علی یمینک مستقبل القبله و قل فی ضجعتک استمسکت بعروه اللّٰه الوثقی الّتی لا انفصام لها و اعتصمت بحبل اللّٰه المتین و اعوذ باللّٰه من شرّ فسقه العرب و العجم و اعوذ باللّٰه من شرّ فسقه الجنّ و الانس سبحان ربّ الصّیّاح فالق الاصباح سبحان ربّ الصّباح فالق الاصباح ثمّ یقول بسم اللّٰه وضعت جنبی للّٰه فوضت امری الی اللّٰه اطلب حاجتی الی [من خ] اللّٰه توکلّ علی اللّٰه حسبی اللّٰه و نعم الوکیل و من یتوکل علی اللّٰه فهو حسبه انّ اللّٰه بالغ امره قد جعل اللّٰه لکلّ شیءٍ قدرًا اللهم و من اصبح و حاجته الی مخلوق فانّ حاجتی و رغبتی الیک و تقرأ خمس آیات من اخر آل عمران «انّ فی خلق السّماوات و الارض الی قوله انّک لا تخلف المیعاد» و صلّ علی محمّد و آل محمّد مائه مرّه فانّه روی أنّه من صلّی علی محمّد و آل محمّد مائه

مَرَّةً بَيْنَ رَكْعَتِي الْفَجْرِ وَ رَكْعَتِي الْغَدَاةِ وَقِي اللَّهُ وَجْهَهُ حَرَّ النَّارِ وَ مِنْ قَالَ مَائَةَ مَرَّةً سُبْحَانَ رَبِّي الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ اسْتَغْفَرَ رَبِّي وَ اتُوبَ إِلَيْهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَ مِنْ قَرَأَ أَحَدِي وَ عَشْرِينَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ فَانْ قَرَأَهَا أَرْبَعِينَ مَرَّةً غَفَرَ اللَّهُ لَهُ) بَابِي اسْتِ كِهْ دَرِ آنْ چِهْ بَايْدْ كُفْتْ دَرِ پَهْلُو خَوَابِيدَنْ مِيَانِ دُو رَكْعَتِ نَافَلَهْ صَبْحِ وَ دُو رَكْعَتِ نَمَازِ وَاجِبِ

لَوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۵، ص: ۲۰۵

صَبْحِ آنْ چِهْ مَذْكَورِ اسْتِ دَرِ اَيْنِ بَابِ عِبَارَتِ فَقَهْ رَضْوِيَسْتِ بَا اَكْثَرِ آنْ چِهْ اَزِ پِيَشِ كُذْشْتِ كِهْ حَدِيثِ نَقْلِ نَكْرَدِ.

مِيَانِ دُو رَكْعَتِ نَافَلَهْ وَ مِيَانِ فَرِيضَهْ بَرِ دَسْتِ رَاسْتِ خُودِ بَخَوَابِ رُو بَقْبَلَهْ وَ دَرِ وَاقْتِي كِهْ بَرِ پَهْلُو بَخَوَابِي. بَكُو تَمَسْكُ جَسْتَهْ اَمِ يَا مِي جُوِيْمِ بَهْ رِيَسْمَانِي كِهْ مَحَلِ اعْتِمَادِ اسْتِ وَ كَسْسْتَنْ نَدَارْدِ وَ چَنَكْ زَدَهْ اَمِ بَهْ رِيَسْمَانِ مَحْكَمِ اَلْهِي، مَشْهُورِ دَرِ تَفْسِيْرِ اَوَّلِ اِيْمَانِي اسْتِ كِهْ اَزِ بَرَاهِيْنِ قَاطِعَهْ حَاصِلِ شَدَهْ اسْتِ يَا نُورِي كِهْ حَقِّ سَبْحَانَهْ وَ تَعَالِي دَرِ دَلِ مُؤْمِنَانِ مِي اَنْدَازْدِ كِهْ صَاحِبِ يَقِيْنِ مِي شُوْنَدِ وَ عَرُوَهْ رَا اِطْلَاقِ مِي كُنْنَدِ بَرِ بَنْدَهَايِ رِيَسْمَانِي كِهْ بَهْ جَاهايِ بَلَنْدِ مِي رُوْنَدِ، وَ بَرِ دَسْتَهْ سَبُو نِيْزِ اِطْلَاقِ مِي كُنْنَدِ اَكْرِ دَسْتَهْ سَسْتِ اسْتِ بَرِ مِي آيْدِ وَ رِيَسْمَانِ سَسْتِ اسْتِ مِي كَسْلَدِ وَ بَهْ مَطْلَبِ نَمِي رَسْدِ وَ كُوِيَا كِهْ رِيَسْمَانِي اَزِ آسْمَانِ آوِيخْتَهْ اَنْدِ كِهْ خَلَايِقِ دَسْتِ دَرِ آنْ زَنْدِ وَ بَهْ بَالَا رُوْنَدِ تَا بَهْشْتِ رُوْنَدِ وَ آنْ رِيَسْمَانِ اِيْمَانِسْتِ كِهْ عَالَمِيَانِ رَا بَهْ بَهْشْتِ مِي رَسَاَنْدِ.

وَ ظَاهَرًا مَرَادِ اَزِ هَرِ دُو كِتَابِ اللَّهِ وَ اَهْلِ بَيْتِ بَاشْدِ چَنَانَكِهْ مَتَوَاتِرًا اسْتِ كِهْ حَضْرَتِ سَيِّدِ

المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که دو چیز عظیم می گذارم یکی کتاب خداست و دیگری عترت من است که اهل بیت منند و از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد نشوند و اهل بیت و قرآن چون با یکدیگرند پس معنی قرآن را غیر اهل بیت نمی دانند پس بر عالمیان واجب است دست در دامن متابعت اهل بیت زنند تا ایشان معانی قرآن را به ایشان برسانند پس عروه و ثقی کتاب اللہ است و حبل المتین اهل بیتند یا بر عکس.

و پناه به خدا می برم از شر فاسقان عرب که آن ثلاثه اند با اتباع ایشان و فاسقان عجم کسانیند که متابعت این اشقیاء کرده اند با آن که می دانند که حق با اهل بیت است.

و پناه به خدا می برم از شر فاسقان جنیان و آدمیان، و فسق آدمیان مخالفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۶

خدا و رسول و اهل بیت است، و فسق جنیان که شیاطین باشند اضلال بنی آدمست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شیاطین در خاطرهای بنی آدم در می آورند شبهات فاسده که موجب اضلال ایشان شود.

منزه خداوندی که پروردگار صباحست و شکافنده شبست که صبح را از تاریکی شب بیرون می آورد و تکرار از جهت تاکید است یا آن که اول سفیدی است که ظاهر می شود، و دویم صبح کاذبست و سیم صبح صادقست و در هر صبحی جمعی به حرکت می آیند از جهت امور معاش و معاد یا صبح صوری و صبح معنوی به روشن کردن دلهای مؤمنان و صبح دیگر منور ساختن دلهای موخدان باشد پس می گوید که استعانت می جویم باسم خدا و یا

به خداوند واجب الوجودی که جامع جمیع کمالات است پهلوی خود را از جهه رضای خداوند بر زمین گذاشتم از روی تذلل و بی چارگی و جمیع کارهای خود را به خداوند خود گذاشتم یا دفع دشمنان و معارضه ایشان را به خداوند خود گذاشتم، و طلب حاجات خود می کنم بسوی خداوند و در فقه من الله است و ظاهرا غلط از نساخ شده است و در جمیع امور خصوصا در معاش توکل بر حق سبحانه و تعالی کرده ام یا می کنم بس است مرا خدا و نیکو و کیلی است جناب اقدس او و مراد از وکیل کسی است که کارها را به او گذارند و کسی که کارهای خود را به خداوند خود گذارد خدا بس است او را به درستی که حق سبحانه و تعالی کارهای خود را تمام می کند و از برای هر چیزی اندازه مقرر ساخته است خداوندا هر کس که صبح می کند حاجت خود را به مخلوق می برد و حاجت من و رغبت من بسوی تست و بغیر تو نیست بعد از آن پنج آیه آل عمران را می خوانی و چون مکرر خوانده می شود ناچار است از ترجمه آن.

(إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۷

لِأُولَى الْأَلْبَابِ) به درستی که در خلق آسمانهای با عظمت و آن چه در آن است از کواکب و اختلاف احوال آنها و انتظام حرکات آنها و در خلق زمین و آن چه در آن جا داده است از چشمه و جمادات و حیوانات و نباتات، و در مختلف شدن شب و روز که روز را به آفتاب روشن

کرده است و شبها را بماء و ستارگان بحسب اختلاف ماه در روشنی یا آن که مختلف آفریده است که گاهی شبها دراز باشند و روزها کوتاه مثل شش ماه پائیز و زمستان و گاهی روزها را دراز می کند و شبها را کوتاه بتدریج تا چهار فصل به هم رسد و این تدبیر را از آن کرده است که زمین را در میان آسمان جا داده است و حرکت افلاک را بر دور زمین در اکثر بلاد حمایتی مقرر فرموده است و هر فلکی را حرکت خاصه داده است و حرکتی دیگر داده است بر عکس حرکات آنها از مشرق به مغرب تا آن که چون آفتاب بلند شود مرتبه مرتبه حیوانات و نباتات بلکه جمادات نیز از حرارت آن نشو و نما کنند و روزی ایشان پخته شود و بدنهای ایشان نضح و قوام و انواع نعمتها از غذاها و میوها به هم رسد و سببی چند مقرر ساخته است تا خلایق اینها را بپزند و بسازند و شهوتی در ایشان جای داده که بخورند و دندانها مقرر ساخته است که از جهت او آسیا کنند و آتشی در معده های ایشان جا داده است که در اندک ساعتی همه را هضم کند و صافی آن را به جگر فرستد و در آنجا طبخی بیابد و خالص آن بدل رود و از دل بجمیع اعضا رود به وساطت شرابین که رگهای متحرکند و از جگر راهها بکل بدن مقرر ساخته است که از روده بجمیع اعضا برسد و قوتها در هر عضوی مقرر ساخته است که جذب کنند غذا را و زاید را دفع کنند و

خلاصه

را جزو بدن سازند تا آن چه به تحلیل رفته است به سبب حرکات ریاضات اینها بدل آنها شوند تا قوتی به هم رسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۸

که بندگی او کنند و در هر یک از اینها دلایل و آیاتی است عظیمه بر وجود واجب بالذات و بر علم و قدرت و اراده او مر صاحبان عقول را که تفکر کنند و عقل خود را بکار فرمایند و صاحبان عقول لب و خالص را دارند.

(«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ») و عقلا کسانی که یاد می کنند خداوند خود را در حالت ایستادن و نشستن و بر پهلوهای ایشان و تفکر می کنند در حالت ذکر یا اعم در خلق آسمانها و زمینها و بعد از تفکر می یابند که هر یک مشتملند بر فواید بسیار و منافع بی شمار می گویند که ای پروردگار ما هیچ چیز را باطل نیافریده منزه می ای خداوند پس ما را از عذاب جهنم نگاهدار. و گذشت احادیث صحیحه که مراد از این ذکر نماز است و ظاهرا نماز فرد ذکر است بلکه در هیچ حالی از یاد خداوند خود غافل نیستند.

(«رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ») ای پروردگار و خداوند گار ما به درستی که هر که تو او را داخل جهنم کنی او را خوار کرده و نیست جمعی را که ظلم بر خود می کنند هیچ یاور و مددکاری.

«رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَ

تَوَفَّنَا مَعَ الْأَبْرَارِ» ای خداوندگار ما به درستی که ما شنیدیم منادی را که مردمان را با ایمان می خواند که ایمان آورید به پروردگار خود پس پروردگارا ما ایمان آوردیم پس بیامرز گناهان ما را و به پوشان یا تدارک کن از ما گناهان ما را و چون اجل برسد بمیران ما را و حشر کن ما را با نیکوکاران یا چون بمیریم در سلک ایشان منتظم باشیم و منادی حضرت سید الانبیاست و در اخبار بسیار وارد شده است که سید الأوصیاء ندا کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۰۹

(«رَبَّنَا وَ آتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَىٰ رُسُلِكَ وَلَا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لَا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ») ای پروردگار ما گناهان ما را بیامرز و مطالب سابقه را محصل کن و عطا کن ما را آن چه وعده داده ما را بر زبانهای پیغمبرانت و خوار مکن ما را در روز قیامت به درستی که تو وعده خود را خلاف نمی کنی.

و پنج آیه همین است و بعد از این آن است که چون ایشان این کارها کردند حق سبحانه و تعالی دعاهای ایشان را مستجاب گردانید و فرمود که من عمل هیچ مرد و زنی را ضایع نمی کنم و فواید این آیات بسیار است و دقایق و حقایق آنها بی شمار است اگر از روی تذلل نزد حق سبحانه و تعالی بخوانند و تفکر کنند البته حق سبحانه و تعالی هدایت می کند بانها.

و بعد از آن صد مرتبه صلوات بر محمد و آل او فرست زیرا که منقولست که هر که صد مرتبه صلوات در میان دو رکعت نافله صبح و دو رکعت صبح بخواند حق سبحانه و

تعالی روی او را از آتش جهنم حفظ کند.

و هر که صد مرتبه تسبیح و استغفار را بگوید حق سبحانه و تعالی خانه در بهشت از جهه او بنا کند و هر که بیست و یک مرتبه قل هو الله احد بخواند حق سبحانه و تعالی بنا کند از جهه او خانه در بهشت پس اگر چهل مرتبه بخواند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و شیخ در صحیح و در موثق کالصحیح روایت کرده است از سلیمان بن خالد که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که چون دو رکعت نافله صبح را به جا آورم و بر دست راست تکیه کنم چه دعا بخوانم حضرت فرمودند که پنج آیه آل عمران را بخوان و بگو.

(«استمسکت بعروه الله الوثقی التي لا انفصام لها و اعتصمت بحبل الله المتین و اعوذ بالله من شرّ فسقه العرب و العجم آمنت بالله توکلت علی الله الجات ظهري إلى الله فوضت امری إلى الله من یتوکل علی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۰

فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا حَسْبِي اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ اللَّهُمَّ مِنْ أَصْبَحْتَ حَاجَتَهُ إِلَى مَخْلُوقٍ فَإِنَّ حَاجَتِي وَ رَغْبَتِي إِلَيْكَ الْحَمْدُ لِرَبِّ الصَّبَاحِ الْحَمْدُ لِفَالِقِ الصَّبَاحِ») سه مرتبه.

و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند که بر پهلوئی راست بخوابد بعد از نافله صبح و وقتی که شروع در اقامه کرد به خاطرش رسید چه کند حضرت فرمودند که اقامه می گوید و نماز می کند و

آن را و می گذارد و قصور ندارد.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر خوف داشته باشی از سنیان در این تکیه کردن کافی است که دست راست را بر زمین گذاری و بر پهلو نخوابی و حضرت امام محمد باقر نیز فرمودند صلوات الله علیه.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که آن چه لازمست بر هر یک از شما این است که چون نصف شب شود سیزده رکعت نماز شب را یک جا بکند بعد از آن اگر خواهد بنشیند و دعا کند و اگر خواهد بخوابد و اگر خواهد هر جا که خواهد برود.

باب «مواضع قرائه قل هو الله احد فیها استحبابا»

(«فیها استحبابا المواضع الّتی یتحّب ان یقرأ فیها قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون. لا تدع ان تقرء قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون فی سبعة مواطن فی الرّکعتین الاولیین من صلاه اللیل و فی الرّکعتین اللّتین قبل الفجر و رکعتی الزّوال و فی الرّکعتین اللّتین بعد المغرب و رکعتی الطّواف و رکعتی الاحرام و الفجر اذا اصیحت بها») این بابی است در بیان مواضعی که توحید و جحد را مستحب است خواندن در آنها.

منقولست در حسن کالصحیح از معاذ که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن خواندن سوره توحید و جحد را در هفت نماز در دو رکعت اول نماز شب و در دو رکعت نافله صبح و دو رکعت نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت طواف و دو رکعت احرام

و در نماز صبح وقتی که روشن شده باشد و آن را به جا آوری و کلینی بعد از ذکر این خبر گفته است که در روایتی دیگر وارد است که در این نمازها ابتدا به قل هو الله احد می کند و در رکعت دوم قل یا ایها الکافرون می خواند مگر در دو رکعت پیش از صبح که در رکعت اول قل یا می خواند و در رکعت دوم توحید می خواند محتمل است که کلینی حدیث اول را چنین فهمیده باشد که در رکعت اول توحید است و در ثانی جحد است و در حدیث دوم بهمان عنوانست مگر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۲

دو رکعت فجر و ممکن است که چنین یافته باشد که در حدیث اول ترتیبی نیست چون حق این است که او دلالت بر ترتیب ندارد پس مخیر است در همه نمازها اگر خواهد جحد را مقدم دارد و اگر خواهد توحید را و در این حدیث مشتمل است بر ترتیب در شش جا به آن که اول توحید بخواند و در یک جا بر عکس آن و گذشت در نماز شب که هر دو عنوان خوبست و در نماز احرام و طواف نیز خواهد آمد و اگر هر دو سوره را در هر رکعتی بخواند بهتر خواهد بود و الله تعالی يعلم و مضمون باب در فقه رضوی هست.

باب افضل النوافل

(«قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلیّ اعلم یا بنی انّ افضل النوافل رکعتا الفجر و بعدهما رکعه الوتر و بعدها رکعتا الزوال و بعدهما نوافل المغرب و بعدها تمام صلاه اللیل و بعدها تمام نوافل النهار») این بابی است در

بیان بهترین نوافل پدرم رضی الله عنه در رساله که بسوی من فرستاده بود ذکر کرده بود که بدان ای فرزند که بهترین نافله ها دو رکعت نافله صبح است و بعد از آن در فضیلت یک رکعت وتر است و بعد از او دو رکعت اول نافله پیشین است و بعد از آن چهار رکعت نافله شام است و بعد از آن تمام نماز شب است و بعد از آن تمام نوافل روز است و این عبارت فقه رضویست و این امور را کسی نمی داند بغیر از معصوم و اصحاب بحث کرده اند با علی بن بابویه که چون بر تو ظاهر شد که چنین است با آن که مبالغه در نماز شب و نافله شام و نماز اوایان بسیار وارد شده است و وجه علی نص حضرت امام رضاست صلوات الله علیه چون پیش او معلوم بوده است که کتاب تالیف آن حضرتست سلام الله علیه.

باب قضاء صلاه اللیل

اشاره

(«قال الصیادق صلوات الله علیه کَلَّمَا فَاتَكَ بِاللَّيْلِ فَاقْضِهِ بِالنَّهَارِ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى «وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خُلْفَهُ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا» «۱» یعنی ان يقضى الرجل ما فاته بالليل بالنهار و ما فاته بالنهار بالليل») این بابی است در قضای نوافل شب در موثق کالصحيح منقولست از عنبسه عابد که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که خداوند شما آن خداوندیست که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانیده است از برای کسی که خواهد متذکر شود یا خواهد که شکر الهی به جا آورد

حضرت فرمودند که مراد از آیه آنست که هر نمازی که در شب فوت شده باشد در روز به جا آورند و هر چه در روز فوت شده باشد در شب به جا آورند و جزو اول ممکن است که نقل بالمعنی حدیث باشد که حضرت گویا فرموده است که هر چه در شب فوت شده باشد در روز آن را قضا کن و ممکن است که حدیث دیگر باشد.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نماز روزش فوت شود حضرت فرمودند که اگر خواهد بعد از شام قضا کند و اگر خواهد بعد از خفتن و به همین مضمونست احادیث صحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و غرض از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۵

اخبار آن است که زود بکند و به شب نیندازد و موافق آیه کریمه.

«وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ» و آیه کریمه اسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ « ۲: ۱۴۸

است که مسارعت کنید و اسباب مغفرت پروردگار خود را زود بفعل آورید و پیشی گیرید به خوبیها و احادیث مماثلت نیز وارد شده است که خواهد آمد و محمولست بر تعخیر یا بر آن که مثلا هر گاه نماز شب فوت شده باشد و در شب آسانتر باشد در شب به جا آورد نه آن که موافق بودن بهتر باشد و الله تعالی يعلم.

(«واقض ما فاتك من صلاه الليل أي وقت شئت من ليل او نهار ما لم يكن وقت فریضه») و قضا کن هر چه را فوت شده است از نماز شب در هر وقتی که خواهی

از شب و روز ما دام که وقت نماز واجب داخل نشود و این عبارت فقه رضویست و ظاهرش آنست که موسع باشد و در هر وقتی تواند کرد بغیر از وقت فریضه.

و مؤید این است که احادیث بسیار مثل موثق کالصحیح ادیم که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که هر گاه کسی خواهد که نافلة کند در وقت فریضه نمی تواند کرد و چون وقت فریضه داخل شود فریضه را به جا آورد.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه وقت فریضه داخل شود نافلة نکنند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که در وقت فریضه نافلة می توانم کرد فرمودند بلی هر گاه خواهی نماز جماعت کنی و انتظار جماعت کشی در آن حالت می توانی نافلة کردن تا جمع شوند و اگر تنها باشی ابتدا کن به فریضه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۶

(«و ان فاتتک فریضه فصلها اذا ذکرک فان ذکرتها و أنت فی وقت فریضه اخی فصل الّتی أنت فی وقتها ثم صلّ الصّلاه الفائتة») عبارت فقه رضویست که اگر فوت شود از تو نماز واجبی هر وقت که به خاطرت رسد آن را به جا آور و اگر در وقت فریضه دیگر به خاطرت رسد آن نمازی را که وقتش داخل شده است به جا آور بعد از آن قضا را به جا آور.

و در صحیح از سعد منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه وقت نماز داخل شود آن را به جا آور چون

نمی دانی که چه خواهد شد.

و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است که چون وقت حاضره رسید او اولی است و حمل کرده اند بر وقت اختصاص چنانکه در صحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که نماز بی طهارت کرده باشد یا نماز را فراموش کرده باشد یا خوابش برده باشد حضرت فرمودند که هر گاه به خاطرش رسد که قضا دارد قضا را به جا می آورد خواه در شب خواه در روز تا وقت فریضه داخل نشود و چون وقت فریضه داخل شود و قضا را همه به جا نیاورده باشد قضا می کند تا وقتی که خوف داشته باشد که وقت ادا فوت شود به آن که مقدار وقت ادا بماند که در این صورت ادا را می کند، و چون از ادا فارغ شود مشغول قضا می شود و یک رکعت نماز سنت نمی کند تا قضاها را همه به جا نیاورد.

و ممکن است که امثال این خبر را حمل بر استحباب کنیم و اخبار سابقه را حمل بر جواز کنیم چنانکه اکثر اصحاب کرده اند و این اظهر است و آن که ادا مقدم باشد در اول وقت محمولست بر آن که قضای یقینی نداشته باشد یا در صورتی که می داند که قضا نخواهد کرد که اولی آنست که در این صورت ادا را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۷

بکند که فضیلت وقت از او فوت نشود و احوط آنست که قضا را مقدم دارد مطلقا و مساهله ننماید در قضا چنانکه جمعی را اعتقاد آنست که جایز نیست خوردن و آشامیدن و خوابیدن تا قضا را همه

به جا نیاورد مگر بقدر ضرورت و الله تعالی يعلم.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه قضاء صلاه اللیل بعد الغداه و بعد العصر من سرّ آل محمّد المخزون») و منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که قضا کردن نماز شب بعد از نماز صبح و بعد از نماز عصر از جمله اسرار است که مستور است نزد آل محمد است صلوات الله عليهم.

و در حسن کالصحیح از جمیل منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه سؤال کردم از قضای نماز شب بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب خوبست حضرت فرمودند که بلی و بعد از عصر نیز می توان کرد تا شب و این معنی از جمله اسرار مخزونه است نزد آل محمّد صلوات الله عليهم.

و در صحیح از احمد بن النضر و از بزنی منقولست که از استادان خود روایت کرده اند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند از قضا کردن پیش از طلوع آفتاب و بعد از عصر حضرت فرمودند که بلی به درستی که این معنی از جمله اسرار مخزونه است نزد آل محمّد صلوات الله عليهم و ظاهراً وجهش آن است که عامه شنیده اند که در این دو وقت نماز نمی توان کرد خیال کرده اند که هیچ نمازی را نمی توان کرد و غلط کرده اند بلکه نوافل مبتدئه را نمی توان کرد و فریضه و نوافلی که سببی داشته باشد می توان کرد.

و احتمال دیگر چنانکه صدوق فهمیده است اینست که اصل منع از موضوعات عامّه است چنانکه خواهد آمد و احادیثی که از ائمه هدی صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۸

عليهم وارد شده است بر

منع همه محمولست بر تقیه چنانکه در صحیح بخاری روایت کرده است از عبد الله بن عمر که در این دو وقت نماز نافله نمی توان کرد و باز از عبد الله روایت کرده است که می توان و از ابو هریره منع را روایت کرده است و احادیث بسیار روایت کرده است از عایشه و غیر او که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از عصر همیشه دو رکعت نماز می کردند تا از دنیا رفتند.

[موارد گراهه نماز]

(«وقد روی نهی عن الصیلاه عند طلوع الشمس و عند غروبها لأن الشمس تطلع بین قرن شیطان و تغرب بین قرن شیطان») و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که آن حضرت نهی فرمودند از نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب زیرا که آفتاب طالع می شود میان دو قرن شیطانی و فرو می رود نزد دو قرن شیطانی یعنی در وقت غروب فرو می رود میان دو قرن شیطانی غیر شیطان صباح.

و مرفوعاً منقولست که شخصی به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمود که حدیثی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بما رسیده است که آفتاب طالع می شود میان دو قرن شیطان فرمودند که بلی به درستی که ابلیس تختی میان آسمان و زمین می گذارد و چون آفتاب طالع می شود و آفتاب پرستان سجده آفتاب می کنند ابلیس به شیاطین تابعین خود می گوید که اینها سجده من می کنند و چون بنی آدم نیز در این وقت نماز کنند به اتباع خود می گوید که اینها نیز سجده من می کنند یعنی در وقت طلوع اهل مغرب رو به مشرق

می کنند و نماز می کنند می گوید که اینها سجده من می کنند و در وقت غروب اهل مشرق رو به مغرب می کنند به ایشان می گوید که سجده من می کنند یا مطلقاً.

و بر مضمون نهی از نماز چند روایت دیگر وارد شده است و بنا بر این دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۱۹

قرن شیطان میان دو شاخ او خواهد بود یا آن که آفتاب از پشت سر او طالع می شود چون دو طرف سر را نیز قرنین می گویند.

و جمعی چنین گفته اند که مراد از دو قرن دو لشکر شیطانست یکی شیاطین که سجده او می کنند صریحاً یا اطاعت او می کنند پس گویا او را سجده می کنند و لشکر دیگر بنی آدمست که ایشان را گمراه کرده است که سجده آفتاب می کنند چنانکه الحال نیز مقرر است در هند که هندویان در وقت طلوع سجده آفتاب می کنند و ممکن است که مراد اطاعت باشد باین که چون روز می شود بنی آدم و شیاطین همه بندگی شیطان می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که آیا عهد نکردم با شما که عبادت شیطان نکنید که او دشمن هویدای شماست و مرا عبادت کنید یعنی من دوست شما ام، و معانی دیگر گفته اند اهل سنت که غریب ترا از اصل حدیث ایشان است و از قراین اخبار ایشان نیز ظاهر می شود که این معنی افتراست بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و نهی که در اخبار اهل بیت سلام الله علیهم وارد شده است بنا بر آن است که مبادا ضرر به ایشان رسد و این معنی ظاهر است مثلاً اگر در مسجد الحرام همه سنیان در عقب

امام مالکی نماز کنند و دست نه بندند هیچ کس متعرض ایشان نمی شود و اگر عجمی در عقب مالکی دست باز نماز کند تا قتل همراهند با آن که به اتفاق سنیان دست بستن واجب نیست و لیکن علمای ایشان می گویند که اگر چه چنین است و لیکن دست باز نماز کردن علامت رفض است پس البته این مرد صحابه را لعن می کند پس می بایدش کشتن و مذهب اکثر این حضرات اینست که لعن ابو بکر و عمر کفر است و لعن امیر المؤمنین و عثمان فسق است و بر تقدیر تسلیم از تواتر گذشته است که معاویه بر منبر لعن می کرد خیر البریه را و در بخاری احادیث بسیار روایت کرده است که معاویه امر می کرد مردم را به سب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۰

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مع هذا احادیث معاویه را از جمله صحاح شمرده است حتی همین حدیث نهی از نماز در حین طلوع و غروب را از او روایت کرده اند.

پس اکثر اخباری که در امثال این معنی وارد شده است اتقاء وارد شده است که مبدا ضرری به ایشان رسد تا آن که بسیار است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم سنیان را رخصت می دهند که در این اوقات نماز کنند و شیعیان را رخصت نداده اند چون به ستیان کار ندارند و شیعیان را ضررها می رسانند و بنا بر این است که اکثر اوقات اخبار بر اتقاء وارد شده است نه بر تقیه و اکثر اصحاب فرق نکرده اند میان هر دو و بسیار چیزی برایشان مشکل می شود.

از آن جمله شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه متعه را از

اربع می دانست و صحیحه بزنطی و غیر آن که واقع شده است که متعه از اربع است علما حمل کرده اند بر تقیه شیخ بحث می فرمودند که کی می توانستند که نام متعه را ببرند و آن را از اربع شمارند بنده عرض نمودم که مطلب علما از تقیه اتقااست چرا که اگر شخصی پنج زن داشته باشد یا حکم بر الحاد او می کنند یا بر تشیع چون با جماع مسلمانان زیاده از چهار زن جایز نیست شیخ تحسین فرمودند و فرمودند که حرف صورت دارد.

(«ألا أنه روی لی جماعه من مشایخنا عن ابی الحسین محمّد بن جعفر الاسدی رضی اللّٰه عنه أنه ورد علیه فیما ورد فی جواب مسائله من محمّد بن عثمان العمری قدّس اللّٰه روحه و اما ما سالت عنه من الصّیلاه عند طلوع الشّمس و عند غروبها فلئن کان كما یقول النّاس أنّ الشّمس تطلع بین قرنی شیطان و تغرب بین قرنی شیطان فما ارغم انف الشّیطان بشیء افضل من الصّیلاه فصلّها و ارغم انف الشّیطان») و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۱

لیکن جمعی از استادان ما که در فهرست نام ایشان را برده است و هر مرتبه که ایشان را یاد می کند رضی اللّٰه عنه می گوید با آن که از مشایخ اجازه اند و کتاب اسدی نزد او بوده است و مشایخ از اسدی روایت کرده اند و او از جمله نواب است یعنی در زمان غیبت صغری اگر کسی کاری به حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیه داشت در ری به او عرض می کردند و او عرض می نمود به نایبان آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و عمده نواب آن حضرت در عرض هفتاد و

چند سال چهار کس بودند.

اول عثمان بود و بعد از او محمد بود که حضرت امام حسن عسکری توثیق ایشان فرموده اند و نیابت را قریب به پنجاه سال این پدر و پسر داشتند و معجزات بسیار بر دست ایشان ظاهر می شد و بعد از وفات محمد حسین بن روح نایب بود و بعد از او علی بن محمد سمري و در سنه تناثر نجوم علی ابن بابویه فوت شد و محمد بن یعقوب کلینی و سمري و غیر ایشان از فضلاء شیعه. و بعد از سمري غیبت کبری شد و اسدی عرضه نوشت در مسائل بسیار که عمری از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه پرسد جواب هر مسأله را در تحت آن نوشته بودند و این مسأله را چنین نوشته بود که اما آن چه سؤال کرده از نماز نزد طلوع آفتاب و نزد غروب آفتاب پس اگر راست باشد آن چه سنیان روایت کرده اند که آفتاب طالع می شود در میان دو قرن شیطان و فرو می رود میان دو قرن شیطان پس هیچ چیز بینی شیطان را بر خاک نمی مالد که بهتر از نماز باشد پس در این دو وقت نماز کن و بینی شیطان را بر خاک مال و از این حدیث صحیح ظاهر می شود که اصل این حدیث افتراست.

(«و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِيَبَاهِي مَلَائِكَتَهُ بِالْعَبْدِ يَقْضِي صَلَاةَ اللَّيْلِ بِالنَّهَارِ فَيَقُولُ يَا مَلَائِكَتِي انظروا إلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۲

عبدی یقزی ما لم افترضه علیه اشهد کم انی قد غفرت له» و منقولست از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ و شیخان

در صحیح از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به همین مضمون که حق سبحانه و تعالی مباحات و مفاخرت می فرماید با فرشتگان خود به بنده که قضا کند نماز شب را در روز و می فرماید که ای فرشتگان من نظر کنید به بنده من که قضا می کند چیزی را که بر او واجب نگردانیده ام گواه باشید که گناهان او را آمرزیدم.

(«و روی برید بن معاویه العجلی عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال افضل قضاء صلاه اللیل فی الساعه التي فاتتک اخر اللیل و لیس باس ان یقضیها بالنهار و قبل ان تزول الشمس») و مرویست از برید عظیم الشأن که از ارکان اربع است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بهترین اوقات قضا نماز شب در آن ساعتی است که از توفوت شده است در آخر شب و لیکن بهتر آنست که قضا را اول بکنند و نمازی در میان فاصله شود بعد از آن ادا را به جا آورند و باکی نیست که قضا کنند نماز شب را در روز و پیش از پیشین.

چنانکه در حسن کالصحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه جمع شود بر تو دو وتر یا سه وتر یا بیشتر پس قضا کن همه را چنانکه فوت شده است یعنی بعنوان وتر نه شفع و در شب نه روز فاصله می کنی میان هر دو وتر به نمازی زیرا که وتر آخر است و وتر آن شب را مقدم مکن بلکه به ترتیبی که قضا شده است قضا کن و نماز ادا

را در عقب همه واقع ساز پس حضرت فرمودند که دو وتر در یک شب نمی باشد مگر آن که یکی قضا باشد.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت از حضرت امام محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۳

باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از قضاء نماز شب حضرت فرمودند که قضا کن در آن وقتی که ادا را می کنی عرض کردم که دو وتر در یک شب می باشد فرمودند که یکی قضاست، دو ادا نمی باشد و از این باب اخبار بسیار وارد شده است.

(«و روی عن مرزم بن حکیم الازدی قال کنت مرضت اربعه اشهر لم اصل نافلة فيها فقلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انی مرضت اربعه اشهر لم اصل نافلة فقال لیس علیک قضاء ان المریض لیس کالصحیح کما غلب الله علیه فالله اولی بالعدر فیه»)
و در حسن کالصحیح منقولست از مرزم که گفت چهار ماه بیمار شدم که نماز نافلة نکردم در آن مدت پس عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چهار ماه بیمار شدم و نافلة نکردم حضرت فرمودند که بر تو نیست که قضا کنی به درستی که بیمار مثل صحیح نیست هر چه را حق سبحانه و تعالی بر بنده غالب شود که بنده را اختیاری نباشد مانند بیماری پس حق سبحانه و تعالی اولی است به قبول عذر چون در وقت اضطرار بنده را معذور گردانیده است و عذر ایشان را قبول می کند پس خود اولی است به قبول عذر چون غنی و اکرم الاکرمین است.

و در موثق از اسماعیل منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه از نمازی که بر من جمع می شود حضرت فرمودند که تخمین کن و قضا کن و صحیح ابن سنان خواهد آمد در آخر کتاب.

«و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال قلت له رجل مرض فترك النافلة فقال يا محمد ليس بفريضة ان قضاها فهو خير يفعله و ان لم يفعل فلا شيء عليه» و كالصحيح و در صحيح بروایت صدوق در علل از محمد بن مسلم مرویست که گفت عرض نمودم به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۴

امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی بیمار شد و نافله را ترک کرد حضرت فرمودند که واجب نیست که قضای آن واجب باشد بلکه سنت است اگر قضا کند کار خیر است که آن را می کند و اگر نکند بر او چیزی نیست.

و در حسن كالصحيح از مرآزم منقولست که اسماعیل بن جابر سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و گفت حق سبحانه و تعالی ترا بزرگ گرداند بحسب ظاهر چنانکه بحسب واقع بزرگی نافله بسیار بر من جمع شده است چه کنم حضرت فرمودند که همه را قضا کن عرض نمودم که بسیار است و نمی توانم همه را قضا کردن فرمودند که قضا کن عرض نمودم که حساب نمی توانم کرد حضرت فرمودند که تخمین کن و بعد از آن مرآزم سؤال بیماری کرد که در متن گذشت و بمنزله تخصیص است که اگر به سبب بیماری ترک شده باشد مبالغه در قضا نیست و تصدق اولی است.

و در موق كالصحيح از اسماعیل منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نمازی

که بر من جمع شده است حضرت فرمودند که تخمین کن و قضا کن.

و در موثق کالصحیح از ابن مسکان منقولست از شخصی که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که نماز بر او جمع شده است حضرت فرمودند که آنها را بیندازد و حساب را از سر گیرد.

(«و سألہ سلیمان بن خالد عن قضاء الوتر بعد الظهر فقال اقضه و ترا ابدأ کما فاتک») و بطرق صحیحہ و حسن و موثق منقولست کہ سلیمان گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از قضاء وتر بعد از ظهر حضرت فرمودند کہ همیشه وتر قضا کن یعنی اگر چه بعد از ظهر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۵

و در صحیح دیگر از سلیمان منقولست کہ بعد از آن عرض نمودم کہ دو وتر در یک شب می باشد حضرت فرمودند کہ آیا یکی قضا نیست.

(«و سألہ حمّاد بن عثمان فقال له اصبح عن الوتر إلى اللیل فکیف اقضی قال مثلاً بمثل») و در صحیح از حماد منقولست کہ گفت عرض نمودم بہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کہ صبح می کنم از وتر یعنی صبح می شود و شب نماز وتر را نکرده ام و تا شب می کشد کہ قضا نمی کنم چگونه قضا کنم یعنی وتر سه رکعت را سه رکعت قضا کنم یا چهار رکعت چنانکہ در بعضی اخبار وارد شده است حضرت فرمودند کہ هر قدری کہ فوت شده است همان مقدار قضا می کند.

و بہ همین عبارت در صحیحہ زراره امام محمد باقر صلوات الله علیه و صحیحہ عبد الله بن مغیره از حضرت امام موسی کاظم صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ وَّارَدٌ شَدِيدٌ اسْتِ.

و در صحیح از فضیل و موثق از ابو بصیر از صادقین صلوات اللّٰه علیهما وارد شده است که اگر پیش از پیشین قضا کند و تر می کند و اگر بعد از زوال قضا کند شفع خواهد کرد.

و در صحیح زراره نیز به همین عنوان منقولست بعد از آن گفت عرض نمودم که چرا شفع مقرر شد حضرت فرمودند که از جهت عقوبت آن که چرا مساهله کرد تا قضا شد و قضا را نیز مساهله کرد تا از ظهر گذشت و ظاهراً تقیه بوده است و ممکن است که مخیر باشد بعد از زوال میان آن که سه رکعت قضا کند یا چهار رکعت و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

(«و روی عنه حریر آنّه قال کان ابی صلوات اللّٰه علیه ربّما قضی عشرین و ترا فی لیله») و به اسانید صحیح منقولست از حریر که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۶

جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که پدرم سلام اللّٰه علیه بسیار بود یا گاه بود که قضا می فرمودند بیست و تر را در یک شب و وجه ترک آلام و غموم و همومی بود که ایشان را دست می داد و به سبب آن ترک می فرمودند چنانکه گذشت.

و شیخ همین حدیث را در صحیح از حریر روایت کرده است از عیسی بن عبد اللّٰه ثقه از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه.

و در حسن کالصحیح نیز وارد است از ابو جریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه به همین عبارت و این اخبار نیز دلالت دارد بر آن که بعد از زوال و تر قضا می کند نه شفع اگر چه ممکن است که مراد

این باشد که قضای بیست وتر می کردند و ممکن است که قضای وتر را شفع به جا آورده باشند و لیکن بعید است و الله تعالی يعلم.

(«و سال عبد الله بن المغیره ابا ابراهیم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یفوته الوتر فقال یقضیه و ترا ابداء») و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است از عبد الله که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که او را فوت شود وتر حضرت فرمودند که همیشه قضا می کند بعنوان وتر اگر چه بعد از زوال باشد و آن که در مجموع این اخبار متواتره وارد شده است وتر محتمل است که مراد از وتر سیزده رکعت باشد یا یازده رکعت و ممکن است که چون اکثر اوقات نماز شب را می کردند و بعد از آن استراحتی می کردند ایشان را خواب برده باشد و سه رکعت فوت شده باشد از ایشان و مراد از وتر سه رکعت باشد و محتمل است که اگر نماز شب فوت شده باشد با وتر اهتمام در قضا وتر بیشتر باشد و این بعید است چون اخبار قضاء نماز شب در سفر گذشت که در روز می توان کرد با عموماً قضاء نوافل پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۲۷

مراد یکی از آن دو احتمال است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر نمازی که در روز فوت شده باشد آن را در روز قضا کن و هر نمازی که در شب فوت شده باشد آن را در شب قضا کن عرض نمودم که دو وتر را

در یک شب به جا آورم حضرت فرمودند بلی همیشه و تر قضا کن یعنی اگر چه بعد از ظهر باشد و از این باب اخبار بسیار است.

باب معرفه الصبح و القول عند التَّنْظَرِ اليه

(«روی علی بن عطیه عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انه قال الفجر هو الذي اذا رايته كان معترضا كأنه بياض نهر سورا») بابی است در شناختن صبح و آن چه باید خواند وقتی که نظر بان کنند.

و در صحیح و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که صبح صادق آنست که چون نظر کنی عرض افق روشن شده باشد و در روشنایی به نهر سورا ماند و آن آب فراتست و سورا شهری بوده است به جای حله یا قریب به حله بوده است و در شبهای تاریک نهر سورا المعانی دارد مانند لمعان صبح صادق و بر بنده واقع شد که نهر از طرف مغرب روشنی داشت و تعجب داشتیم که سفیدی جانب مغرب قریب به صبح چه معنی دارد تا آخر ظاهر شد که آب فراتست و غرض از این تمثیلات آنست که صبح کاذب بسیار مشتبه می شود به صبح صادق، تا یقین نشود نماز نمی توان کرد.

(«و روی ان وقت الغداه اذا اعترض الفجر فاضاء حسنا») و مرویست در صحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله دو رکعت نماز صبح را وقتی می کردند که صبح در عرض افق ظاهر می شد و خوب روشن می شد از جهت تحقق صبح.

(«و اما الفجر الذي يشبه ذنب السرحان فذاك الفجر الكاذب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

و الفجر الصادق هو المعترض كالباطي» و اما صبحی که شبیه است به دم گرگ آن صبح کاذب است و صبح صادق آنست که عرض افق روشن می شود مانند جامهای سفید مصری و تا کسی نه بیند آن جامها را وجه شبه خوب ظاهر نمی شود.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه وقت حرام می شود خوردن و آشامیدن بر صایم و واجب می شود نماز صبح فرمودند که هر گاه عرض افق روشن شود مانند جامهای سفید مصری در آن وقت حرام می شود خوردن و حلال می شود روزه و نماز صبح عرض نمودم که وقت نماز باقی نیست تا طلوع آفتاب؟

حضرت فرمودند که هیات این نماز کودکانست که در آن وقت به جا آورند و از این باب احادیث صحیحه وارد شده است که در روضه مذکور است.

(«و روی عمار بن موسی الساباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال تقول اذا طلع الفجر الحمد لله فائق الاصبح سبحان ربّ المساء و الصّباح اللهم صبح آل محمّد ببر که و عافیه و سرور قرّه عین اللهم انک تنزل باللیل و النهار ما تشاء فانزل علی و علی اهل بیتی من برکه السّماوات و الارض رزقا حلّالا طیبا واسعا تغنّینی به عن جمیع خلقک») و در موثق از عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون صبح طالع شود می خوانی دعایی را که ترجمه اش این است که جمیع حمدها و ثناها مخصوص خداوندیست که شکافنده شبست به صبح گردانیدن منزّه خداوندی که پروردگار شام و صبح است و

به قدرت کامله او این افلاک با عظمت می گردند و چون آفتاب پنهان می شود شب می شود و چون آفتاب نزدیک به بیرون آمدن می شود به سبب روشنایی او صبح می شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۰

خداوندا صبح کن این روز را بر آل سید المرسلین صلی الله علیه و آله با برکت و عافیت و خوشحالی و روشنایی چشم.

خداوندا به درستی که تو نازل می گردانی در شب و روز هر چه را می خواهی پس نازل کن بر من و بر اهل بیت من از برکتهای آسمانها و زمینها روزی حلال طیب فراخی که بی نیاز گردانی مرا به سبب آن از همه خلیقت، و بهترین دعاها دعای صحیفه کامله است که در صبح و شام هر دو می باید خواند و اگر خوف باشد که وقت فضیلت نماز بگذرد انساب آنست که این دعاها را بعد از نماز صبح بخواند و هم چنین دعاها بسیار که شیخ طوسی و غیره در مصباح و در سایر کتب ذکر کرده اند بخواند تا طلوع آفتاب و اگر کسی بر بلندی باشد از اول صبح تا روشن شدن دعاها بسیار می توان خواندن می باید که آدمی به تقصیر از خود راضی نشود که به سبب تنبلی حسرت بسیار خواهد خورد.

باب کراهه التوم بعد الغداه

[خواب بعد از نماز صبح]

(«و روی العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما قال سألته عن التوم بعد الغداه فقال ان الزرق يبسط تلك الساعة فانا اكره أن ينام الرجل تلك الساعة») این بابی است در کراهت خواب بعد از نماز صبح به اسانید صحیحه منقولست از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که محمد گفت از آن حضرت

سؤال کردم از خواب بعد از نماز صبح حضرت فرمودند که در این ساعت روزی را پهن می کنند و مقدر می سازند مرا خوش نمی آید که در این ساعت کسی بخواب رود.

(«و روی جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال انّ ابلیس انما یبث جنود اللیل من حین تغیب الشمس إلى مغیب الشفق و یبث جنود النهار من حین یطلع الفجر مطلع الشمس و ذکر انّ نبی الله صلی الله علیه و آله کان یقول اکثروا ذکر الله عزّ و جلّ فی هاتین الساعتین و تعوذوا بالله عزّ و جلّ من شرّ ابلیس و جنوده و عوذوا صغارکم فی هاتین الساعتین فانّهما ساعتا غفله») و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند بتحقیق که شیطان بزرگ پهن می کند لشکرهای شب خود را از وقت فرو رفتن آفتاب تا غایب شدن سرخی مغرب و پهن می کند لشکرهای روز خود را از وقت طلوع صبح تا طلوع آفتاب و غرضش آنست که چون این دو ساعت بزرگست و عبادات در آن مقبول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۲

و دعاها مستجاب است لشکرهای شیطان بنی آدم را مشغول خواب کنند یا در فکر کارهای دنیوی اندازند تا از عبادت یا از حضور قلب در آن باز مانند و حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بسیار می فرمودند که در این دو ساعت ذکر حق سبحانه و تعالی بسیار کنید تا شیاطین از شما دور شوند و پناه برید بحق سبحانه و تعالی از شر شیطان و لشکرهای او و تعویذ کنید اطفال خود را در این دو ساعت بانکه

ایشان را به دعا در پناه خداوند تعالی در آورید چنانکه در دعاها گذشت یا آن که اگر خواهید که از جهه ایشان تعویذ بنویسید در این دو ساعت بنویسید و اعم بهتر است به درستی که این دو ساعت است که مهما ممکن شیاطین بنی آدم را از یاد الهی غافل می سازند حتی از تعویذ و مجربست که هر جایی و هر زمانی که امید رحمت الهی در آنجا بیشتر است و سایل شیاطین در غافل گردانیدن بنی آدم بیشتر است و در این دو وقت مجرب همه کس است که شیاطین این کسرا از یاد الهی باز می دارند.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه نومه الغداه مشئومه تطرد الرزق و تصفر اللون و تقبحة و تغیره و هو نوم كل مشئوم ان الله تبارك و تعالی يقسم الارزاق ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فإياكم و تلك النومه») و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که خواب صبح شوم و نامبارکست دفع می کند روزی را و رنگ رازرد می کند و آدمی را بد هیئت می کند و بد صورت و این خواب شومان است به درستی که حق سبحانه و تعالی روزیهای بندگان را قسمت می فرماید از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و کسی که خوابست قسمت خود را نمی یابد زنهار که خود را حفظ کنید از این خواب.

(«و قال الباقر صلوات الله عليه النوم أول النهار خرق و القائله نعمه و النوم بعد العصر حرق و النوم بين العشاءين يحرم الرزق») و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۳

آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که خواب اول روز سبب جهل و حماقت

است و خواب قریب به زوال که مسمی است به قیلوله نعمتی است که هر کس ترک آن نکند همیشه عبادت شب می تواند کرد و خواب بعد از عصر نیز سبب حماقتست و خواب میان شام و خفتن محروم می سازد این کس را از روزی.

[خواب بر چهار وجه است]

(«و التَّوَمُّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَوْجِهٍ نَوْمُ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ عَلَى أَقْفِيَّتِهِمْ لِمَنَاجَاةِ الْوَحْيِ وَ نَوْمُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى إِيْمَانِهِمْ وَ نَوْمُ الْكُفَّارِ عَلَى إِسْرَاهِمَ وَ نَوْمُ الشَّيَاطِينِ عَلَى وَجُوهِهِمْ») و به اسانید متکثره منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم که خواب بر چهار نوع است یکی خواب پیغمبران است که بر پشت می خوابند تا ملائکه که از جانب آسمان آیند به ایشان وحی کنند دویم خواب مؤمنانست بر دستهای راست ایشان، سیم خواب کفار است بر دستهای چپ، چهارم خواب شیاطین است که بر رو می خوابند.

و صدوق کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت در مسجد جامع کوفه بودند که شخصی از اهل شام برخواست و سؤالی چند کرد و از آن جمله این بود که بفرمایید که خواب بر چند قسم است حضرت فرمودند که خواب بر چهار وجه است اول خواب پیغمبران است که بر پشت می خوابند و چشم ایشان بخواب نمی رود و انتظار وحی الهی دارند، دویم خواب مؤمن است که بر دست راست می خوابد رو بقبله، سیم خواب پادشاهان و فرزندان ایشان است که بر دست چپ می خوابند تا هضم شود هر چه خورده اند، چهارم خواب شیاطین و برادران ایشان است و هر دیوانه و هر مبتلایی که بر رو می خوابند.

[بر رو خوابیدن]

(«و قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ مِنْ رَأَيْتُمُوهُ نَائِمًا عَلَى وَجْهِهِ فَأَنْبَهُوهُ») و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که را به

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۴

بینید که بر رو خوابیده است او را از خواب بیدار کنید که درست بخوابد.

و در صحیح از احمد بن اسحاق منقولست

که به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه رفتیم و گفتم فدای تو کردم بسیار مغمومم به سبب بلایی که به آن مبتلایم و می خواستم که از پدرت بپرسم دست بهم نداد حضرت فرمودند که چه چیز است عرض کردم که روایتی از آباء بزرگوار شما بما رسیده است که خواب پیغمبران بر پشت است و خواب مؤمنان بر دست راست و خواب منافقان بر دست چپ است و خواب شیاطین بر روست حضرت فرمودند که چنین است پس عرض کردم که هر چند جهد می کنم که بر دست راست بخوابم ممکن نیست که خوابم برد پس حضرت ساعتی خاموش شدند و فرمودند که ای احمد نزد من بیا پس نزدیک حضرت رفتم حضرت فرمودند که دستها را از آستین داخل پیراهن کن کردم پس حضرت دستهای مبارک خود را از آستین بیرون آوردند و دست راست بر جانب چپ و دست چپ بر جانب راست من مالیدند سه مرتبه احمد گفت که از آن روزی که حضرت چنین کردند اگر خواهم که بدست چپ بخوابم ممکن نیست و خوابم نمی برد.

چنین گوید محمد تقی مؤلف که مدتی مدید بود که مبتلا بودم به ضعف معده و چون بر دست راست می خوابیدم معده را درد بهم می رسد و بدست چپ می خوابیدم تا باین حدیث رسیدم به خاطر رسید که خوشحال آن جماعت که در خدمت حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم می بودند و هر دردی که داشتند به ایشان عرض می نمودند چون این معنی بخاطر رسید به خاطر رسید که دعا کن و دعا کردم که الهی بحق حضرت امام حسن عسکری صلوات

اللَّهُ عليه که این بلا- را از من نیز دور کردن قریب به چهل سال است که این معنی زایل شد و بدست راست می خوابم و اگر بدست چپ بخوابم در اوایل شب خوابم نمی برد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۵

و الحمد لله رب العالمین الذی هدانا لهذا.

[سه چیز عجب آور است]

(«وقال صلوات الله عليه ثلث فيهنّ المقت من الله عزّ وجلّ نوم من غير سهر و ضحك من غير عجب و اكل على الشبع») و كالصحيح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که سه صفت است که حق سبحانه و تعالی دشمن می دارد این سه را.

یکی خوابیست که بیداری با آن خواب نباشد از برای خدا بانکه شب تا صبح بخوابد و سحر از برای رضای الهی برنخیزد.

دویم خنده ایست که تعجبی با آن نباشد چون چیزهایی که نادر و عجب است آدمی را به خنده می آورد عبث خندیدن کار بطلانست.

سیم سیر بودن و چیزی خوردنست که اسراف است که حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده است که بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید بانکه زیاده از قدر سیری بخورید بلکه سنت است که گرسنه باشد و دست بکشد و هم چنین تا اشتهای خوب نداشته باشد چیزی نخورد و اسرافست قطع نظر از آن که اول سبب امتلاست و دویم سبب ادخال است و اکثر مرضها از این دو چیز است.

و از ائمه هدی صلوات الله عليهم منقولست که فرمودند که نزدیکترین احوال بنده به قرب الهی وقتی است که گرسنه باشد و دورترین حالات او از قرب الهی وقتی است که سیر باشد و چون شکم پر شد طغیان می کند

از هر وجهی یکی از حیثیت بیماریها، دویم از حیثیت مخالفت الهی چنانکه مشهور است که هر گاه شکم سیر شود اعضا گرسنه می شوند و چون شکم گرسنه است اعضا سیرند و فرمودند که پر خوردن را خدای تعالی دوست نمی دارد و دشمن می دارد، و با شکم سیر بندگی الهی نمی توان کرد و هر که در دار دنیا آروغ بیشتر می زند در روز قیامت گرسنه تر خواهد بود و چون آروغ زنید سر بالا مکنید به جانب آسمان و بر سیری چیزی خوردن پیسی می آورد و اکثر مرضها از امتلاست و هیچ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۶

چیز نزد حق سبحانه و تعالی دشمن تر از شکم پر نیست و چون آدمی را ناچار است از خوردن ثلث معده را از جهت طعام قرار دهد و ثلثی از جهت آب و ثلثی از جهت نفس و مانند خوک خود را فربه مکنید.

[خواب قیلوله]

(«و اتی اعرابی إلی النبی صلی الله علیه و آله فقال یا رسول الله انی کنت ذکورا و انی صرت نسیا فقال اکت تقیل قال نعم قال و ترک ذاک قال نعم قال عد فقال فرجع الیه ذهنه») و منقولست که اعرابی به نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و عرض نمود که یا رسول الله من قوت حافظه خوبی داشتم و الحال فراموشی به هم رسانیده ام حضرت فرمودند که آیا تو قیلوله می کردی گفت بلی فرمودند که ترک کرده خواب چاشت را گفت بلی فرمودند که من بعد قیلوله بکن پس شروع بخواب قیلوله کرد قوت حافظه اش برگشت.

[پنج نفر خوابشان نمی برد]

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال خمسہ لا ینامون الهام بدم یسفکه و ذو المال الکثیر لا امین له و القائل فی الناس الزور و البهتان عن غرض من الدنیا یناله و المأخوذ بالمال الکثیر و لا مال له و المحب حبیباً یتوقع فراقه») و منقولست در موقوف از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پنج کسند که ایشان را خواب نمی برد اول کسی که قصد کشتن کسی داشته باشد شب تا صبح خوابش نمی برد که شاید فرصت یابد و خایف است که مبادا دشمن مطلع شود و بر عکس شود و دور نیست که مقصود این باشد که اعدی عدو آدمی نفس و شیطانند می باید که آدمی بخواب نرود در مدافعه ایشان تا خون ایشان را به ریاضات و مجاهدات بریزد.

دویم کسی است که مال بسیاری داشته باشد و امینی نداشته باشد و لازمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

مال بسیار است دشمن بی شمار که در مقام دفع او و نهب آند و هم چنین مال آدمی ایمانست و شیاطین جن و انس در مقام ازاله آند می باید که شب تا بروز بیدار باشد و پناه بحق سبحانه و تعالی برد که شیاطین ایمان او را نبرند.

سیم کسی که افترا و بهتان بسته باشد به جمعی که شاید فایده دنیوی به او عاید گردد و غافل است که آنها نیز در مقام عداوت و قتل او می شوند خوابش نمی برد پس اگر خواهد که استراحت داشته باشد بهتان و افترا نه بندد و بهتان دیگران را نیز نقل نکند که در مفسده فرقی نیست میان هر دو.

چهارم کسی را که حواله داده باشند بمال بسیاری و او را مالی نباشد و چنین است آدمی که حقوق حق سبحانه و تعالی و خلق در ذمت او ثابتست و همه می خواهند و او چیزی ندارد پس باید که تضرع و زاری کند که حق سبحانه و تعالی همه را راضی کند.

پنجم عاشقی است که در وصال باشد و از مفارقت معشوق ترسان باشد یقین او را خواب نمی برد پس کسی که دعوی محبت الهی کند و از هزار وجه متوقع مفارقت باشد یقین او را خواب نمی برد چنانکه گذشت

«عجبا للمحبّ کیف ینام کلّ نوم علی المحبّ حرام»

عجب از عاشقی که خواب کند خواب بر عاشقان اوست حرام و ممکن است که بیان واقعی فرموده باشند و لیکن بسیار بعید است از حکماء الهیین که چیزی بی فایده نقل فرمایند و نمی گویم که فایده همین است که ذکر کردم بلکه ظاهر آنست که ظاهر مراد نباشد و هر گاه

آن مراد نباشد احتمالات بسیار است و معصوم اعرفست به آن چه فرموده است اگر معصوم فرموده باشند چون همین حدیث را در خصال ذکر کرده است از ضعفها و ضرور نبود که چنین حدیثی را ذکر کنند که محتاج باین تاویلات باشد مگر آن که صدوق این تاویلات را فهمیده باشد و این ابعاد است بسیار.

[خواب قیلوله]

(«و روی قیلوا فانَّ اللهَ يطعم الصَّائم فی منامه و یسقیه») و در روایتی واقع شده است که قیلوله کنید که حق سبحانه و تعالی روزه دار را در خواب طعام و آب می دهد و ذکر این حدیث در صوم انساب بود هم چنان که ذکر حدیثی که در صوم گفته است در اینجا انساب بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که مدد کنید خود را بخواب قیلوله بر قیام شب چه اگر کسی قیلوله کند در سحر او را آسان است بیدار شدن و عبادت کردن.

(«و روی قیلوا فانَّ الشَّیطان لا یقیل») و در روایتی هست که شما قیلوله کنید که شیطان خواب نمی کند چون هر چه چه خوبست شیاطین نمی کنند و محتمل است که مراد از شیطان و شیاطین ستیان باشند و در هر چیزی مخالفت ایشان مطلوبست یا آن که اگر شما قیلوله کردید سحر بر می خیزد و شیاطین چون قیلوله نمی کنند سحر در خوابند پس فرصت غنیمت دانید و در وقتی که ایشان در خواب باشند به عبادت الهی برخیزید تا عبادتی با اخلاص و حضور قلب بفعل آورید.

[خواب صبح شوم است]

(«و قال صلوات الله علیه نوم الغداه شوم یحرم الرزق و یصفر اللون و کان المنّ و السیلوی ینزل علی بنی اسرائیل ما بین طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فمن نام تلک الساعه لم ینزل نصیبه فکان اذا انتبه فلا یری نصیبه احتاج إلى السؤل و الطلب») و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که خواب صبح شوم است محروم می گرداند آدمی را از روزی و رنگ را زرد

می کند و چنین بود که ترنجبین و مرغ بریان نازل می شد بر فرزندان یعقوب که با حضرت موسی گرفتار شده بودند در تیه از طلوع صبح تا طلوع آفتاب و هر که در آن ساعت خواب بود بهره او نازل نمی شد و چون بیدار می شد و نصیب خود را نمی یافت محتاج بود به آن که سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۳۹

و گدائی کند روزی را.

(«و قال الرضا صلوات الله عليه في قول الله عز وجل «فَالْمُقَسَّمَاتِ أَمْراً» قال الملائكة تقسم ارزاق بني آدم ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس فمن نام فيما بينهما نام عن رزقه») و منقولست از آن حضرت و در صحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نیز که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که قسم یاد می فرماید به آن هائی که قسمت کنندگان کارند فرمودند که مراد از اینها فرشتگانی اند که قسمت می کنند روزیهای بنی آدم را از طلوع فجر تا طلوع آفتاب پس کسی که در خوابست در این وقت از روزی خود خواب رفته است یعنی خود را از روزی محروم کرده است چنانکه مشهور است که خر خفته جو نمی خورد.

(«و روی معمر بن خلاد عن ابی الحسن الرضا صلوات الله عليه قال كان و هو بخراسان اذا صلّى الفجر جلس في مصلاه إلى ان تطلع الشمس ثم يؤتى بخريطة فيها مساويك فيستاك بها واحدا بعد واحد ثم يؤتى بكندر فيمضغه ثم يدع ذلك فيؤتى بالمصحف فيقرأ فيه») و در حسن كالصحيح منقولست از معمر ثقه که وقتی که آن حضرت صلوات الله عليه خراسان را مشرف گردانیده بودند داب آن

حضرت این بود که چون نماز صبح به جا می آوردند در جای نماز خود می نشستند و مشغول اوراد و ادعیه بودند تا آفتاب طالع می شد پس کیسه مسواکها را می آوردند به خدمت آن حضرت و مسواک می کردند از هر یک بعد از دیگر و ظاهراً چنان بوده باشد که ملازمان سرهای مسواکها را نرم کرده باشند که حضرت هر یک را آن قدر می مالیده باشند که سر نرم بریزد بنا بر این مکرر از مسواکها مسواک می فرمودند، دیگر کندر می آوردند که می خاییدند مانند مصطکی از جهت خوش بویی دهن و دفع زیادتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۰

بلغم، دیگر کندر را می گذاشتند و قرآن را می آوردند و حضرت تلاوت می کردند با آن که در حفظ داشتند از روی قرآن می خواندند تا ثوابش مضاعف شود و دیگران نیز متابعت کنند و ظاهر می شود که در تعقیب دعا مقدم است بر قرآن و در احادیث بسیار وارد شده است که این هر سه دفع زیادتی بلغم می کند.

[تعقیب نماز]

(«و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ جَلَسٍ فِي مَصَلَّاهُ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سِتْرَهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ») و در قوی از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منقول است که هر که در محل نمازش بنشیند از نماز فجر تا طلوع آفتاب خداوند عالمیان او را از عذاب جهنم مستور دارد یعنی حجابی به هم رسد که آتش به او نرسد.

و در حدیث حضرت امام حسن صلوات الله علیه در موثق کالصحيح چنین است که «كان له سترا من النار» یعنی این نشستن حجابی باشد او را از آتش جهنم و دور نیست که نقل

معنی کرده باشد.

و باز از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر مسلمانی که در جای نماز صبح بنشیند و ذکر حق سبحانه و تعالی کند تا طلوع آفتاب حق سبحانه و تعالی او را ثواب حج کننده بیت الله الحرام کرامت فرماید.

و در تهذیب کحاج رسول الله است یعنی ثواب زیارت آن حضرت صلی الله علیه و آله عطا کند.

اما در کتب صدوق بیت الله است و گناهان او را بیامزد پس اگر بنشیند تا آفتاب بلند شود و دو رکعت نماز یا چهار رکعت بکند حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامزد و او را ثواب حج کننده بیت الله الحرام کرامت کند.

محتمل است که مراد ثواب جمیع حاجیان باشد و اگر نه کافی بود که بگویند که ثواب حجی کرامت فرماید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۱

و بطرق متعدده از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ای فرزند آدم یک ساعت بعد از صبح مرا یاد کن و یک ساعت بعد از عصر مرا یاد کن تا کفایت کنم مهمات ترا.

و در موثق کالصحیح از معمر منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه می فرمودند که سزاوار آنست که بعد از تعقیب نماز صبح اقلا پنجاه آیه از قران مجید بخواند، و احادیث دیگر وارد شده است که قرآن عهد الهی است که بسوی بندگان فرستاده است بر هر بنده لازمست که هر روز نظر کند و فکر کند در پنجاه آیه اقلا.

و در

چند حدیث که وارد است که بعد از نماز صبح خواب می توان کرد محمولست بر ضرورت که خواب غلبه کرده باشد چنانکه گذشت که هر گاه خواب غلبه کند بخواب، یا بر جواز چون خواب حرام نیست.

باب صلاه العیدین

[نماز عیدین واجبست و نماز کسوف واجبست]

(«روی جمیل بن درّاج عن الصادق صلوات الله علیه انه قال صلاه العیدین فریضه و صلاه الکسوف فریضه یعنی آنها من صغار الفرائض، و صغار الفرائض سنن لروایه حریز عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال صلاه العیدین مع الامام سنّه و لیس قبلهما و لا بعدهما صلاه ذلك اليوم إلى الزوال») ای بابی است در نماز عید رمضان و عید قربان.

در صحیح از جمیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز عیدین واجبست و نماز کسوف واجبست صدوق می گوید که مراد حضرت آنست که از جمله فریضهای صغیر است و صغیرهای فریضه ها سنّتند.

از جهت آن که به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نماز عیدین سنت است با امام و پیش از هر دو و بعد از هر دو در آن روز نمازی نیست تا پیشین.

ظاهرا غرض صدوق جمع است میان این دو روایت که در یکی مذکور است که فریضه است و فریضه آنست که در قرآن بلفظ امر وارد شده باشد و حق سبحانه و تعالی اگر چه نماز عید فطر را در قرآن یاد فرموده است که.

«قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» چنانکه خواهد آمد اما چون بلفظ امر وارد نشده است پس فریضه صغیره باشد چون تصریح به وجوبش از حضرات رسول خدا و ائمه

هدی صلوات الله عليهم بما رسیده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۳

هم چنین فریضه را سنت می گویند یعنی وجوب آن از سنت ظاهر شده است بخلاف مثل قرائت و تشهد که در قرآن واقع نشده اند آنها را واجب می نامند باصطلاح محدثین و مظنون آنست که حدیث زراره از روی تقیه وارد شده است چون اکثر عامه نماز عیدین را سنت می دانند.

و در صحیح از جمیل منقولست که آن حضرت فرمودند که نماز عیدین فریضه است.

و کالصحیح از ابی اسامه منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که نماز عیدین فریضه است و نماز کسوف فریضه است و دور نیست که سهوی شده باشد.

(«و وجوب العید انما هو مع امام عادل») و نماز عید وقتی واجبست که امام عادل باشد ظاهرا مضمون عبارت فقه رضویست که مذکور است در آن که نماز عیدین با امام واجبست و واجب نیست مگر با امام و خطبه، و در هر نمازی خطبه بعد از نماز است مگر روز جمعه که خطبه پیش از نماز است و نماز عیدین فریضه است واجبست و مگر بر پنج کس بیمار و زن و بنده و صبی و مسافر و هر که یک رکعت را با امام در نیابد نه جمعه اش صحیح است و نه عیدش، و ظاهر امام عادل امام زمانست صلوات الله علیه و احادیث عید بلفظ امام عادل بسیار وارد شده است بخلاف جمعه که ظاهر عبارات احادیث آن آنست که بر غیر امام نیز واجب باشد بنا بر این این شکسته همیشه نماز عیدین را بقصد قربت واقع ساخته ام و نماز جمعه را بقصد وجوب

و ظاهر اصحاب ما جمیعا آنست که نماز عیدین در حال غیبت مستحب است و جمعی نقل اجماع کرده اند، اما جمعی از معاصرین بقصد وجوب واقع می ساختند و مستند ایشان این بود که احادیث بلفظ وجوب واقع شده است و لفظ امام صریح نیست در امام زمان و هم چنین امام عادل و ممکن است که ذکر امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۴

عادل باین اعتبار باشد که عامه این نماز جمعه و عیدین را واقع می ساختند و ائمه ایشان کافر بوده اند لفظ عادل از آن جهت می فرموده اند تا ائمه ایشان بیرون روند، و اصل عدم اشتراط امام زمانست و عدم مدرک مدرکست چنانکه داب استدالیانست و لیکن داب محدثین نه این است بلکه اگر محتمل الامرین باشد احادیث ایشان متوقفند و جزم بعدم یا وجود نمی کنند به اعتبار احادیث متواتر المعنی که وارد شده است که وقوف نزد شبهات بهتر از اقتحام در هلاکاتست و الفاظ احادیث نیز مثل عبارت قرآن مجید است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ» یعنی در قرآن مجید آیات محکم هست که دلالات آنها صریحست یا مانند صریحست آنها اُمّ الکتابند و بر همه کس لازمست که متابعت آنها کنند و بعضی از آیات متشابهند که تاویل آن را نمی داند مگر حق سبحانه و تعالی و راسخان در علم که نبی و ائمه اند صلوات الله علیهم، و نهی از متابعت آنها شده است مثلا در آیه وضو آن چه محکم است آنست که رو و دستها را باید شست و سر و پاها را مسح باید کشید اما آن که در شستن رو ابتدا از بالا

باید کرد و در شستن دستها ابتدا از مرفق باید کرد و آن که نیت باید کرد و آن که واجب لغیره است و امثال اینها از احکام که استنباط نموده اند از این آیه از جمله متشابهات است که اگر احادیث بر آنها دلالت کند به آن عمل می نمایند و الا به ظنون واهیه احکام الهی را اثبات نمی کنند پس در چنین جائی اگر چه در یک حدیث بلفظ فریضه وارد شده است در حدیث دیگر بلفظ سنت واقع شده است و احادیث بسیار بلفظ امام وارد شده است که محتمل الامرین است یا امام زمان اظهر است جزم بوجوب نمی کنند مثل غسل جمعه و بقصد قربت واقع می سازند و آن چه بر این ضعیف ظاهر شده است اینست که مجتهد باصطلاح متاخرین کسی است که جراتی داشته باشد که هر چه به خاطرش رسد جزم کند و بگوید که حکم الله این است و نفس قدسی که شرط است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۵

باصطلاح ایشان هم چنین نفسی می باید و اگر کسی تامل و توقف نماید در احکام الهی می گویند مشکوکست و صاحب نفس قدسی نیست حق سبحانه و تعالی همه را هدایت کند بحق.

(«و روی سماعه بن مهران عن الصادق صلوات الله علیه انه قال لا صلاه فی العیدین الا مع امام و ان صلیت وحدک فلا باس»)
و در موثق کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیست نمازی در عید فطر و عید قربان مگر با امامی یعنی نماز واجب نیست مگر به جماعت یا با امام زمان صلوات الله علیه و اگر تنها نماز کنی باکی نیست

یعنی اگر امام عادل نماز نکند مثل زمان آن حضرت که سلاطین جور غالب بودند و ایشان می کردند و لازم بود که ائمه معصومین صلوات الله علیهم به نماز ایشان حاضر شوند رخصت دادند که اگر در این صورت تنها نماز گذاری باکی نیست و بنا بر این محتملست که مراد از تنها این باشد که امام زمان نماز نکند پس اگر به جماعت نیز کنند تنهاست و احتمال اظهر آنست که غرض این باشد که هم چنان که در نماز جمعه شرط است که به جماعت واقع سازند آن را هم چنین در نماز عید وجوبش مشروط است بانکه امامی باشد که نماز جماعت کنند و اگر این شرط متحقق نباشد نماز را منفرد به جا می آورد استحبابا.

(«و روی زراره بن اعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لا- صلاه یوم الفطر و الاضحی الا مع امام») و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نمازی نیست یعنی بعنوان واجب در روز عید فطر و عید قربان مگر با امامی که عادل باشد یا امام اصل و هر دو معنی محتمل است چنانکه الحال گذشت و احتمال امام اصل در اینجا اقربست چون ان تتمه را ندارد که در حدیث سابق بود.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۶

علیه فرمودند که هر که روز عید نماز را با امام به جماعت نکند پس او را نماز نیست و بر او قضا نیست.

و همین مضمون در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست.

و در صحیح

از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از احدهما صلوات الله علیهما از نماز روز فطر واضحی حضرت فرمودند که نیست نمازی مگر با امام.

و در صحیح از امام منقولست از زراره که احدهما صلوات الله علیهما فرمودند که نیست نماز عیدین مگر بر مقیم و نیست نمازی مگر با امام.

و در موثق کالصحیح منقولست از سماعه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه وقت قربانی را ذبح می باید کرد حضرت فرمودند که وقتی که امام از نماز فارغ شود پس عرض کردم که اگر در جائی باشم که امام نباشد در آنجا آیا نماز جماعت می توانم کرد حضرت فرمودند که وقتی که آفتاب راست بایستد یعنی وقتی که ستیان از نماز فارغ شده باشند و بعد از آن فرمودند که باکی نیست که تنها نماز کنی و نمازی نیست مگر با امام.

و کالصحیح بل الصحیح منقول است از معمر بن یحیی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که نمازی نیست در عید فطر واضحی مگر با امام و مجموع این اخبار ظاهرشان امام زمان است چون در مبحث جماعت جائی نگذشت در کلام اهل البیت که فرموده باشند که نماز نیست مگر با امام و هم چنین در نماز جمعه که در آنجا جماعت شرط است نیز باین عبارت فرمودند بلکه فرمودند که هر گاه پنج کس یا هفت کس جمع شوند یکی از ایشان خطبه بخواند و امامت کند بخلاف این نماز که در اکثر اخبار اشعار به آن شده است که بی امام نماز نیست پس ممکن است که مراد

این باشد که با وجود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۷

امام غیر امام نمی تواند کرد یا امامی می باید که امام اصل باشد یا منصوب خاص یا عام آن حضرت باشد تا واجب باشد و الا تنها است خواه منفرد باشد یا با جماعت و در این صورت سنت خواهد بود و بعد از این نیز خواهد آمد.

(«و سئل الصادق صلوات الله عليه عن صلاة الاضحى و الفطر فقال صلّهما ركعتين في جماعة او في غير جماعة و كبر سبعا و خمسا») و در صحیح از عبد الله بن مغیره منقولست که از بعضی از استادان خود که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از نماز اضحی و فطر حضرت فرمودند که دو رکعت بگذار خواه به جماعت کنی و خواه بغیر جماعت و در رکعت اول هفت تکبیر بگو در رکعت دویم پنج تکبیر.

(«و روی منصور بن حازم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال مرض ابی صلوات الله عليه يوم الأضحى فصلّى في بيته ركعتين ثمّ ضحّى») و در صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که پدرم بیمار شد دو رکعت نماز عید را در خانه به جا آوردند و قربانی در خانه کردند و در کالصحیح منقولست از آن حضرت به همین عنوان و ایضا در صحیح به همین عبارت.

(«و روی جعفر بن بشیر عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال من لم يشهد جماعة الناس في العيدین فليغتسل و ليتطّيب بما وجد و يصلّى في بيته وحده كما يصلّى في جماعة») و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که هر که حاضر نشود در مجمع مردمان در عیدین باید که غسل کند و بوی خوش بکند بهر چه باید از بوی خوش و در خانه خود نماز کند تنها هم چنان که با جماعت می کرد بحسب کمیت و کیفیت.

و شیخ این زیادتی را روایت کرده است که و حضرت فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که زینت خود را بردارید نزد هر نمازی یا نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۸

هر مسجدی مراد از آن جمعه و عیدین است بانکه زینت مطلوب است به غسل و بوی خوش کردن و عمامه و جامهای سفید نفیس پوشیدن.

و در حدیث صحیح دیگر از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست مثل سابق با زیادتی آن که حضرت فرمودند که در روز عرفه در شهرهای غیر مکه نیز جمعیت می کنند بی امام و دعا می کنند.

و در صحیح از حلبی منقولست که از آن حضرت صلوات الله عليه پرسیدند از شخصی که در این دو عید بیرون نرود آیا بر او هست که تنها نماز کند حضرت فرمودند بلی و ظاهر شد از این اخبار صحیحه کثیره که اگر با امام دست بهم ندهد تنها می توان کرد و ظاهرا مراد از تنها آنست که با امام و نایب او نباشد اعم از آن که منفرد کنند یا به جماعت.

(«و روی هارون بن حمزه الغنوی عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال الخروج يوم الفطر و الاضحی إلى الجبانه حسن لمن استطاع الخروج إليها قال فقلت أ رأیت ان كان مریضا لا یستطیع ان یخرج أ یصلی فی بیته

فقال لا)) و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که بیرون رفتن در روز فطر و اضحی به صحرا یا قبرستان خوبست کسی را که تواند رفت گفت عرض نمودم که اگر بیمار باشد و نتواند بیرون رفتن آیا در خانه خود نماز می کند فرمودند که نه و ظاهرا به اعتبار بیماری باشد که از بیمار ساقط است مع هذا خوف فتنه نیز هست که عامه گویند که شیعیان اعتقاد به نماز ما ندارند خود نماز می کنند در خانهای خود.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که مردمان به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه عرض نمودند که ای کاش شخصی را مقرر می ساختید که بعوض شما در شهر یا مطلقا نماز می کرد که بعضی از مردمان ضعیفی که نتوانند آمدن به مصلی با او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۴۹

نماز کنند یا شما خود جفا نکشید و دیگری این تعب را بکشد حضرت فرمودند که مخالفت سنت حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله نمی کنم که جانشین قرار دهم حضرت نکردند من نیز نمی کنم در شهری که خود باشم.

دویم این که من یا مردمان اگر جفا بکشیم ثواب به اندازه مشقت است.

دیگر آن که فرسخ نیست با وجود امام.

دیگر آن که سبب بهانه مردمان می شود که به صحرا نروند.

و کالصحیح از محمد ابن قیس منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که نماز عید بر کسی واجبست که به صحرا رود یعنی تواند رفت و کسی که نرود یعنی نتواند رفت بر او نماز

نیست یعنی واجب نیست.

و در صحیح از محمد بن قیس منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه هر گاه نماز فطر یا اضحی می کردند آهسته می خواندند که آن ها که نزدیک آن حضرت بودند می شنیدند و قرائت را بلند نمی خواندند، و موعظه و تذکیری که در خطبه است در روز فطر و اضحی بعد از نماز است و ظاهر است که آهسته خواندن از جهت تقیه بوده است چون ائمه عامه به صحرا می رفتند و ایشان به بهانه عذری نمی رفتند یا اول نماز می کردند و بعد از نماز به صحرا می رفتند.

و در موثق عمار منقولست که به آن حضرت عرض نمودم که آیا مرد پیشنمازی مردم خانه می تواند کرد در عیدین بر پشت بام یا در یورت حضرت فرمودند که امامت ایشان نکند و زنان بیرون نروند و بر ایشان واجب نیست نماز عید و بیرون رفتن از جهت نماز و حضرت فرمودند که لباسهای فاخر به زنان میپوشانید تا آن که ایشان از شما نطلبند بیرون رفتن را چون زنان غیر صالحه به اجانب می نمایند و زنان صالحه از ایشان یاد می گیرند و مبادا که شیطان ایشان را فریب دهد، یا آن که غرض ایشان از بیرون رفتن اظهار تجملست و از برای خدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۰

بیرون نمی روند بلکه از جهت مفاخرت با زنان بیرون می روند چنانکه غالب احوال ایشان چنین است.

[غسل عید قربان]

(«و روی ابن المغیره عن القسم بن الولید قال سألته عن غسل الاضحی قال واجب الایمنی و روی انّ غسل العیدین سنّه») و به اسانید حسنه و صحیح از عبد الله بن مغیره منقولست که قاسم گفت سؤال

کردم از او یعنی امام جعفر صادق صلوات الله علیه چون قاسم راوی آن حضرتست از غسل عید قربان حضرت فرمودند که واجبست مگر در منی چون در منی نماز عید واجب نیست و غسل از جهت نماز است غالباً.

و در موثق عمار وارد است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند غسل روز عید را تا بعد از نماز به خاطرش رسد حضرت فرمودند که اگر وقت نماز باقی است غسل بکند و نماز را اعاده کند و اگر وقت گذشته است نمازش صحیح است و هر دو محمولست بر تاکد استحباب چون در صحیح علی بن یقین وارد است که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که غسل روز جمعه واضحی و فطر سنت است و فریضه نیست اگر چه ممکن است که سنت واجبه باشد چنانکه در غسل جمعه گذشت و احوط آنست که مهمماً ممکن ترک ننماید غسل را و الله تعالی يعلم.

«و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عن المرأة عليها غسل يوم الجمعة و الفطر و الاضحى و يوم عرفه قال نعم عليها الغسل كله» و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زن که آیا غسل روز جمعه و روز فطر واضحی و روز عرفه بر او هست حضرت فرمودند که همه اغسال بر او هست یعنی اغسالی که بر مرد هست بر او هست و زیادتى اغسال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۱

مختصه او نیز هست بخلاف مرد که همه غسلی بر

او نیست و ظاهر علی نیز وجوبست.

[افطار قبل از نماز]

(«و جرت السَّيِّئَة ان ياكل الانسان يوم الفطر قبل ان يخرج إلى المصلَّى و لا ياكل في الاضحى الا بعد الخروج إلى المصلَّى») و سنت جاری شده است که آدمی چیزی بخورد پیش از آن که روانه مصلی شود در عید فطر و در عید قربان چیزی نخورد مگر بعد از بیرون رفتن و برگشتن و ظاهراً بدل از خروج رجوع باید و نکته بعد از وقوع آن که چون عید فطر بعد از روزه است بنده اطاعت می کند در خوردن چنانکه اطاعت نمود در گرفتن زیرا که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که بنده به رخصتهای الهی عمل نماید چنانکه عمل به عزایم و واجبات او می کند و در اضحی چون امر به خوردن گوشت قربانی شده است اولی آن است که بعد از برگشتن از قربانی بخورد.

چنانکه کالصحیح منقولست از جراح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که می باید روز فطر پیش از نماز چیزی بخورد و در اضحی چیزی نخورد تا امام برگردد از مصلی.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که پیش از رفتن به مصلی چیزی بخورد.

و در موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از خوردن روز عید پیش از بیرون رفتن فرمودند که بلی و اگر نخورد باکی نیست.

و از علی بن محمد نوفلی منقولست که عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که در روز فطر افطار نمودم از خاک حضرت امام حسین صلوات الله علیه و از

خرما حضرت فرمودند جمع کرده سنت را با برکت و بهتر آنست که اگر خاک تربت خورد بقصد شفای امراض باطنی بخورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۲

(«و كان على صلوات الله عليه ياكل يوم الفطر قبل ان يغدو إلى المصلّى و لا ياكل يوم الاضحى حتّى يذبح») و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز فطر پیش از آن که به مصلی روند چیزی تناول می فرمودند و در عید اضحی چیزی نمی خوردند مگر از قربانی.

(«و روی حریر عن زرارہ عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لا تخرج يوم الفطر حتّى تطعم شیئا و لا تاكل يوم الاضحى شیئا الا من هدیته و اضحیتک و ان لم تقو فمعدور قال و قال ابو جعفر صلوات الله علیه کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه لا یاكل يوم الاضحى شیئا حتّى یاكل من اضحیته و لا یخرج يوم الفطر حتّى یطعم و يؤدی الفطره ثم قال و كذلك نفعک نحن») و به اسانید صحیحہ متکثره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در عید فطر بیرون مرو به مصلی تا اندک چیزی بخوری و در عید قربان چیزی مخور مگر از هدی و قربانی که کرده باشی و اگر قدرت بر قربانی نداشته باشی معدوری زرارہ گفت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز عید قربان چیزی نمی خوردند تا از قربانی خود بخورند و در عید فطر بیرون نمی رفتند تا چیزی نمی خوردند و فطره را نمی دادند پس حضرت فرمودند که ما نیز چنین می کنیم.

[خروج از شهر برای نماز]

(«و روی حفص

بن غياث عن جعفر بن محمد عن ابيه صلوات الله عليهما قال السنّه على اهل الامصار ان يبرزوا من أمصارهم في العيدين الا اهل مکه فانهم يصلّون في المسجد الحرام» و در موثق كالصحيح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که سنت است بر اهل شهرها که از شهرهای خود بیرون روند در عید فطر واضحی مگر اهل مکه که ایشان بیرون نمی روند و در مسجد الحرام نماز عیدین را به جا می آوردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۳

(«و روی علی بن رثاب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال لا ينبغي ان يصلّي صلاة العيدين في مسجد مسقف و لا- في بيت انما يصلّي في الصّحراء او مکان بارز») و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که سزاوار نیست نماز عیدین به جا آوردن در مسجد مسقف سر پوشیده و نه آن که در یورت سر پوشیده به جا آورند بلکه می باید که البته در صحرا که گشوده باشد به جا آورند.

و در صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که پدرم صلوات الله عليه در روز عید فطری متوجه مصلی بودند از جهت آن حضرت خمره که سجاده صغیره بود آوردند حضرت فرمودند که پس برید و فرمودند که این روزیست که حضرت سید المرسلین صلّى الله عليه و آله دوست می داشتند که به صحرا یا مکانی گشوده روند که اطراف آسمان دیده شود فرمودند که در این روز بر فرش و بوریا و حصیر و جا نماز سجده و نماز

نمی باید کرد بلکه بر زمین و خاک مطلوبست و به همین مضمونست صحیحه معاویه بن عمار از آن حضرت صلوات الله علیه.

(«و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه عن ابيه صلوات الله عليه انه كان اذا خرج يوم الفطر و الاضحى ابي ان ياتي بطنفسه يصلي عليها يقول هذا يوم كان رسول الله صلى الله عليه و آله يخرج فيه حتى يبرز لافاق السماء ثم يضع جبهته على الارض») و به اسانيد صحيحه منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که چون پدرم صلوات الله علیه در روز عيد فطر واضحي اراده بيرون رفتن داشتند جا نمازی از جهه آن حضرت می آوردند و پدرم قبول نمی فرمودند که بر آن نماز کنند و می فرمودند که این روزيست که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله بيرون می فرمودند به جایی که ظاهر باشند نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۴

آفاق آسمان یعنی اطراف آسمان نزد آن حضرت ظاهر باشد و پیشانی را بر زمین آن صحرا می گذاشتند و جا نماز نمی انداختند و مهر نمی گذاشتند تا تذلل بیشتر باشد و جایزه بیشتر بگیرند.

(«و روی اسماعيل بن جابر عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قلت له أ رأيت صلاة العيدین هل فیهما اذان و اقامه قال ليس فیهما اذان و لا اقامه و لكن ینادی الصیلاه الصیلاه ثلاث مرّات و ليس فیهما منبر المنبر لا یحرک من موضعه و لكن یصنع للإمام من شبه المنبر من طین فیقوم علیه فیخطب الناس ثم ینزل») و در صحیح منقولست از اسماعیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه که بیان فرمائید که آیا در نماز عید فطر واضحی اذان و اقامت هست حضرت فرمودند که در این دو نماز اذان و اقامت نیست و لیکن سه مرتبه به آواز بلند می گویند الصلاه را، و وقف بهتر است و اگر اعراب دهند نصب جایز است بتقدیر احضروا یعنی حاضر شوید نماز را و رفع جایز است بتقدیر مثل هذه یا جاء و اگر متصل بگویند آخر را البته وقف می باید کرد و در این دو نماز منبر چوبی را از مسجد به صحرا نمی برند و لیکن شبیه به منبر در صحرا از کل می سازند و امام بعد از نماز بر او می ایستد و خطبه می کند مردمان را پس به زیر می آید.

و در صحیح از ابن سنان منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که نماز عیدین دو رکعت است بی اذان و اقامه و پیش از نماز و بعد از نماز نمازی نیست و احادیث دیگر خواهد آمد.

(«و روی حریر عن زراره عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال لا تقض وتر لیلتك یعنی فی العیدین ان کان فاتک حتی تصلی الزوال فی ذلک الیوم») و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چون پیش از نماز و بعد از نماز عید نمازی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۵

نیست اگر نماز شب یا وتر را در شب نکرده باشی و خواهی که در روز قضا کنی با آن که گذشت که قبل از زوال قضا کردن بهتر است در این دو روز قضا مکن تا ظهر بشود بعد از آن هر

وقت که خواهی قضا کن.

(«و روی محمد بن الفضیل الهاشمی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال رکعتان من السنه لیس تصلیان فی موضع الا بالمدينه و تصلی فی مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله فی العیدین قبل ان یرجع الی المصلی لیس ذلک الا بالمدينه لأن رسول الله صلی الله علیه و آله فعله») و در صحیح از ابان از محمد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که دو رکعت نماز سنت است که در جائی غیر مسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که در مدینه مشرفه است نمی توان کرد و مخصوص آنجاست که آن حضرت پیش از رفتن به مصلی در آن مسجد دو رکعت نماز کردند و همین جا از قاعده کلیه که سابقا گذشت مستثنی است.

(«و روی اسماعیل بن مسلم عن الصادق صلوات الله علیه عن ابیه صلوات الله علیه قال کانت لرسول الله صلی الله علیه و آله عنزه فی اسفلها عکازه یتوکأ علیها و یرجها فی العیدین یصلی إلیها») و کالموثق از سکونی منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عصای تکیه گاهی داشتند که در جائی که می نشستند بر زیر بغل می گذاشتند یک سر آن را و سر دیگر را بر زمین و ته آن عصا نیزه آهنی داشت و چون به صحرا می فرمودند از جهت نماز عیدین آن عصا را در برابر خود بر زمین می زدند و رو به آن نماز می کردند و این از جهت ستره بود که مستحب است که در

صحرا یا فضا که چیزی در برابر نبوده باشد چیزی بگذارند مانند پالان شتر و کلاه و عصا و در حدیث سکونی گذشت که اگر بطول نتوان بند کرد به عرض می توان گذاشت و اگر عصا و امثال آن نباشد خطی بر زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۶

می کشد که ستره باشد.

[در عیدین نماز جمعه نیست]

(«و سال الحلبيّ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الفطر و الاضحى اذا اجتمعا يوم الجمعة قال اجتمعا في زمان عليّ صلوات الله عليه فقال من شاء ان ياتي الجمعة فليات و من قعد فلا يضرّه فليصلّ الظهر و خطب صلوات الله عليه خطبتين جمع فيها خطبه العيد و خطبه الجمعة») و به اسانيد صحيحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از نماز یا روز عید فطر و یا عید قربان هر گاه جمع شود در روز جمعه با جمعه چه کند حضرت فرمودند که جمع شد در زمان حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه در ایام خلافت ظاهری پس حضرت در خطبه نماز عید فرمودند که دو عید جمع شده است و جمعی که تعب کشیده اند و باین ثواب فایز شده اند مختارند هر که خواهد که به نماز جمعه حاضر شود بیاید و هر که نیاید بر او حرجی نیست و نیامدن به او ضرر نمی رساند و نماز ظهر بکنند عوض جمعه و حضرت دو خطبه خواندند و قصد خطبه عید و خطبه جمعه کردند چون خطبه عید بعد از نماز است و خطبه جمعه پیش از نماز و بنا بر این می باید که حضرت خطبه جمعه را پیش از ظهر کرده باشند

چنانکه در صحیح ابن سنان گذشت یا عید را دیرتر کرده باشند که خطبه آن بعد از زوال واقع شده باشد چون دو خطبه جمعه بمنزله دو رکعت است و پیش از وقت معنی ندارد و محتمل است که چهار خطبه خوانده باشند دو خطبه از جهت عید و دو خطبه از جهت جمعه و خطبه عید را پیش از زوال کرده باشند و خطبه جمعه را بعد از زوال و به اعتبار نوع دو خطبه فرموده باشند و این اظهر است هم چنان که ظاهر می شود از دو خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز غدیر که در جمعه واقع شده بود در زمان آن حضرت که اول خطبه غدیر را خواندند و بعد از آن خطبه جمعه را خواندند و نماز جمعه را بعوض نماز عید به جا آوردند یعنی قصد هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۷

دو کردند و خطبه بعینها در مصباح هست و در باب زیارات مذکور خواهد شد.

و در موثق از اسحاق منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدرش صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه دو عید جمع شود از جهت مردم در یک روز پس به درستی که سزاوار آنست که امام در خطبه اول به مردمان بگوید که در این روز دو عید جمع شده است و من هر دو نماز را می کنم هر که راهش دور باشد و خواهد که برود برود که من او را رخصت دادم.

و کالصحیح منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه که در زمان حضرت امیر المؤمنین

صلوات الله عليه دو عید جمع شد و آن حضرت خطبه خواندند از جهه عید بعد از نماز عید و فرمودند در آن خطبه که این روزیست که دو عید جمع شده است هر که خواهد که نماز جمعه کند بماند و هر که نخواهد برود که مرخص است.

کلینی رحمه الله بعد از این گفته است که مراد حضرت از رخصت آنست که جمعی که راهشان دور باشد مرخصند و بنا بر این اختلاف واقع است میان اصحاب جمعی به اعتبار صحت حدیث حلبی گفته اند که رخصت عام است و جمعی جمع بین الاخبار کرده اند و رخصت را مخصوص دوران گرفته اند و ظاهراً تخصیص کلینی به اعتبار حدیث اسحاق است.

«و سئل الصَّيِّادُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ تَزَكَّى» قَالَ مِنْ أَخْرَجَ الْفِطْرَةَ فَقِيلَ لَهُ «وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» قَالَ خَرَجَ إِلَى الْجَبَانَةِ فَصَلَّى» و منقولست در حسن كالصحيح كه از آن حضرت صلوات الله عليه پرسیدند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که بتحقیق که رستگاری یافت کسی که زکات بدهد حضرت فرمودند که مراد الهی زکات فطره است که آن را در روز عید بیرون کنند دیگر پرسیدند و ذکر کند پروردگار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۸

خود را و نماز کند حضرت فرمودند که ذکر تکبیر است در وقت بیرون رفتن به صحرا و نماز، نماز عید است و اکثر مفسران عامه و خاصه نیز چنین تفسیر کرده اند و قطع نظر از قول معصوم ظاهر آیه نیز همین معنی دارد و احادیث بسیار وارد شده است که فطره را پیش از نماز بدهد، و احادیث تکبیر

وارد شده است عقیب نمازها پیش از نماز عید، و در نماز عید نیز اخبار متواتره وارد شده است که واجبست در زمان حضور معصوم سخن در زمان غیبت است که واجبست یا سنت و بعد از ورود اخبار ظاهر می شود که مراد الهی از این آیه همین است و الله تعالی اعلم بمراده.

«و فی روایه السیِّکونیّ أنّ النّبیّ صلیّ الله علیه و آله کان اذا خرج إلى العید لم یرجع فی الطریق الّذی بدا فیہ یاخذ فی طریق غیره» و در قوی از سکونی منقولست به اسناد او از پیش و از پس چنانکه مکرر گذشت که حضرت سید المرسلین صلیّ الله علیه و آله هر گاه به صحرا می رفتند از جهه نماز عید از آن راهی که رفته بودند بر نمی گشتند بلکه از راه دیگر بر می گشتند و احادیث مطلقه نیز وارد شده است که همیشه چنین می کردند.

[هر گاه خواهی که به سفری روی تا نماز عید را نکنی بیرون مرو]

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا اردت الشّخوص فی یوم العید فانفجر الفجر و أنت فی البلد فلا تخرج حتّی تشهد ذلک العید») و در موثق و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خواهی که به سفری روی در روز عید و صبح شود و تو در آن شهر باشی پس بیرون مرو تا نماز عید را نکنی و ظاهرش حرمتست و بنا بر مذهب مشهور که نهی از جهه حرمت باشد پس اگر روانه شود و بحد ترخص نرسیده آفتاب بیرون آید واجبست برگشتن چون طلوع شمس اول وقت نماز عید است و اگر از حدّ ترخص

بگذرد و چون صادقست که مسافر است و بر مسافر نماز عید واجب نیست ظاهرش سقوط

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۵۹

است و بحسب این حدیث سفرش حرامست و هر گاه داند که به نماز می رسد واجبست که از آنجا مراجعت نماید و اکثر اصحاب این نهی را حمل بر کراهت کرده اند چون پیش از وقت مکلف نیست و دغدغه می شود که هر گاه از دو فرسخ واجب باشد حاضر شدن از جهت نماز از باب مقدمه می باید که متوجه نماز شود و اگر چه پیش از صبح باشد و همین دغدغه در نماز جمعه گذشت و احوط آنست که پیش از صبح نیز بسفر نرود هر گاه نماز عید واجب باشد.

«و روی سعد ابن سعد عن الرضا صلوات الله عليه في المسافر إلى مكة وغيرها هل عليه صلاة العیدین الفطر و الاضحی قال نعم الا بمنی يوم النحر» و در صحیح منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله عليه در شخصی که مسافر باشد بسوی مکه یا غیر آن آیا نماز عید فطر و اضحی بر او هست حضرت فرمودند که بلی مگر در منی در روز عید که ساقط است و مشهور میان علما آنست که در سفر نماز عید واجب نیست چنانکه گذشت در جمعه در صحیح ربعی و فضیل که نماز جمعه و عیدین در سفر واجب نیست پس این خبر محمولست بر استحباب.

[روز اول شوال روز جایزه است]

(«و روی جابر عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال قال النبی صلی الله عليه و آله اذا كان اول يوم من شوال نادى مناد يا أيها المؤمنون اغدو إلى جوائزكم ثم قال يا جابر جوائز الله ليس

كجوائز هؤلاء الملوک ثم قال هو يوم الجوائز» و كالصحيح منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمودند كه چون روز اول شوال مي شود منادي ندا مي كند از قبل رب العزه كه اي مؤمنان در اين چاشت حاضر شويد از جهه گرفتن جايزه ها از جهه اعمال ماه مبارك رمضان پس حضرت فرمودند كه اي جابر جايزه هاي حق سبحانه و تعالى مثل جايزه هاي اين پادشاهان نيست پس فرمودند كه اين روز

لوامع صاحبقراني، ج ۵، ص: ۲۶۰

جايزه است يعني نامش يوم الجوائز است و خواهد آمد احاديث بسيار كه روز عيد روز جايزه است.

(«و نظر الحسن بن علي صلوات الله عليهما الي اناس في يوم فطر يلعبون و يضحكون فقال لأصحابه و التفت إليهم ان الله عز و جل جعل شهر رمضان مضمرا الخلقه يستبقون فيه بطاعته الي رضوانه فسبق فيه قوم ففازوا و تخلف اخرون فخابوا فالعجب كل العجب من الضاحك اللاعب في اليوم الذي يثاب فيه المحسنون و يخيب فيه المقصرون و ايم الله لو كشف الغطاء لشغل محسن يا حسانه و مسيء يا ساءته») و كالصحيح منقولست كه حضرت امام حسن صلوات الله عليه نظر كردند در روز فطري به مردمان كه بازی و خنده مي كردند پس خطاب به اصحاب خود و اشاره به آن جماعت فرمودند و التفات حضرت به ايشان از اين جهه بود كه به بينيد اين جماعت و افعال ايشان را و فرمودند كه به درستي كه حق سبحانه و تعالى ماه مبارك رمضان را ميدان اسب تاختن مؤمنان گرداننده يا ميدان پروار گردانيدن اسبهاي ايشان ساخته است چون مضمرا را

بر هر دو معنی اطلاق می کنند و در اینجا هر دو معنی مناسبت دارد تا در این میدان پیشی گیرند به سبب طاعات و عبادات الهی به خوشنودی او پس جمعی در این میدان تاختند و فایز شدند به خوشنودی حق سبحانه و تعالی و جمعی تقصیر کردند در دوانیدن و زیان کار شدند پس جای تعجب است بجمع تعجبها از کسی که در چنین روزی که نیکوکاران را ثواب می دهند و تقصیر کنندگان زیان کرده اند مشغول خنده و بازی باشد و نمی داند که از کدام طایفه خواهد بود بلکه می داند که از جمله مقصّر آنست و قسم بحق سبحانه و تعالی که اگر حجاب برخیزد و بداند که اعمال خیر چگونه نافع است و اعمال بد چه نحو مضر است هر آینه این پرده برخاستن نیکوکاران را مشغول نیکوکاری می کند و بدکاران را مشغول بدکاری خواهد کرد یعنی هر خوبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۱

سعی در خوبیها خواهد کرد چون ثوابهای آن را می بیند، و هر بدی را مشغول عمل خود خواهد گردانید که توبه و انابت کند تا اعمال قبیحه اش را زایل گرداند و صفات ذمیه اش را مبدل گرداند به صفات حسنه و کی متوجه لهُو و لعب خواهد شد و بر عالم بصیر مخفی نیست حسن تشبیهات و استعارات و ترشیحات که در این موعظه حسنه مندرج است و به اندک تدبّری ظاهر است.

(«و قال ابو جعفر صلوات الله عليه ما من عيد للمسلمين اضحى و لا فطر الا و هو يجدد فيه لال محمد حزن قيل و لم ذلك قال لانهم يرون حقهم في يد غيرهم») و منقولست از حضرت امام

محمد باقر و در موثق كالصحيح از عبد الله بن سنان كه خواهد آمد و كليني روايت کرده است از عبد الله ابن دينار و اين اظهر است زيرا كه عبد الله بن سنان به خدمت آن حضرت نرسیده است و عبد الله بن دينار را وی حضرت امام زين العابدين و حضرت امام محمد باقر است صلوات الله عليهما و ظاهرا سهو از نساخ شده است زيرا كه صدوق در علل از ابن دينار روايت کرده است و ليكن چون در اصل چنان است مشايخ اعتماد بر آن کرده اند و حكم به صحت آن کرده اند كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه هر روز عيد فطر و عيد اضحی كه می شود البته حزن آل محمد سلام الله عليهم تازه می شود پرسيدند كه چرا چنین می شود حضرت فرمودند كه سببش آنست كه حق خود كه امامت نماز عيد است در دست غير خود می بينند و محتمل است كه اصل امامت باشد و نماز از لوازم آن باشد و ظاهر اين حديث نیز اينست كه غير معصوم امامت نتواند كرد و شكی در اين نيست كه با حضور معصوم نماز جمعه و عيد را ديگری نمی تواند كرد و ظاهر است كه غم ایشان از اين جهت بوده كه می دیده اند كه عالميان بر ضلالتند و با كفر فسوق علانیه امامت خلايق می كنند و احكام الهی را ضايع کرده اند و می كنند چنانكه دعای اضحی و جمعه صحيفه كامله نیز بر اين معنی دلالت دارد كه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۲

اللَّهُمَّ اِنَّ هَذَا الْمَقَامَ لِخُلَفَائِكَ

الخ یعنی خداوند اين مقام كه امامت نماز عيد و جمعه باشد يا امامت كبری

از جهه خلیفهای تست و از جهه برگزیدگان تست و این رتبه رتبه امنای تست که حافظان دین و علوم و اسرار الهی اند به سبب رتبه عظیمی که ایشان را کرامت فرموده و آن مرتبه را از ایشان غصب کرده اند تا آن که خلیفهای تو و برگزیدگان تو مغلوب و مقهور شده اند و جامه امامت و خلافت ظاهری را از تن ایشان کنده اند مانند دزدانی که برهنه کنند و خلفای تو می بینند که احکام تو مبدل شده است و کتاب ترا از پشت سر انداخته اند و واجبات ترا تحریف نموده اند از آن وجوهی که تو مقرر ساخته و سنتهای پیغمبر ترا ترک نموده اند! پس ظاهر شد که غم ایشان نه از جهه سلب جاه ایشانست و همین گفتگوی کفره حکماست که می گویند انبیا نیز حکما بوده اند و حبّ جاه ایشان را بر این داشته است که جنگ می کرده اند و حاشا که دنیا و عقبی نزد ایشان اعتبار پر گاهی داشته باشد چنانکه در شأن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که «ما زاعَ البَصِيرُ وَ ما طَغَى» در شب معراج که بهشت و حوران و غلمان را مزین گردانیده بودند اصلاً نظر به هیچ یک از ایشان نکرد و از نظر نکردن نیز او را عجیبی بهم نرسید.

[خصوصیات نماز عیدین]

(«و صلاه العیدین رکعتان فی الفطر و الاضحی لیس قبلهما و لا-بعدهما شیء ء و لا تصلیان الا مع امام فی جماعه و من لم یدرک الامام فی جماعه فلا صلاه له و لا قضاء علیه و لیس لهما اذان و لا اقامه اذانهما طلوع الشمس یبدأ الامام فیکبر واحده ثم یقرأ»

الحمد و سبح اسم ربك الاعلى ثم يكبر خمسا يقنت بين كل تكبيرتين ثم يركع بالسابعة و يسجد سجدتين فاذا نهض الى الثانية كبر و قرء الحمد و الشمس و ضحيتها ثم كبر تمام اربع تكبيرات مع تكبيره القيام ثم ركع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۳

بالخامسه» و نماز عید فطر و قربان دو رکعت است در روز عید فطر و عید قربان و پیش از این دو نماز و بعد از این هر دو تا زوال نماز نافله نیست چنانکه گذشت و این نماز را نمی توان کرد مگر با امام زمان یا امام جماعت و کسی که نرسد به امام در نماز جماعت پس نماز او نماز نیست اگر چه بکند و بر او قضا نیست و این دو نماز را اذان و اقامت نیست اذان هر دو طلوع آفتابست ابتدا می کند امام تکبیر احرام می گوید و بعد از حمد سبح اسم می خواند پس پنج تکبیر می گوید و میان هر دو تکبیر قنوت می خواند پس تکبیر هفتم که تکبیر رکوع است می گوید و دو سجده می کند و چون می خواهد که برخیزد تکبیر می گوید و بعد از حمد سوره و الشمس را می خواند پس چهار تکبیر را تمام می کند با تکبیر قیام یعنی سه تکبیر دیگر می گوید که با تکبیر قیام چهار تکبیر شود پس تکبیر پنجم می گوید و برکوع می رود و نماز را تمام می کند.

و احادیث بسیار در این باب وارد شده است از آن جمله در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه وارد است که چون از کیفیت نماز عید پرسیدند حضرت فرمودند که دو رکعت است که پیش از آن و بعد از

آن نمازی نیست و اذان و اقامه ندارد و دوازده تکبیر می گویند و سوره حمد و سوره الشمس را می خواند و بعد از آن پنج تکبیر می گوید دیگر تکبیر رکوع را می گوید و برکوع می رود که هفت تکبیر گفته باشد پس دو سجده می کند و برمی خیزد و حمد را می خواند و سوره هل أتاک حدیث الغاشیه را می خواند و چهار تکبیر می گوید و دو سجده می کند بعد از رکوع و تشهد می خواند و سلام می دهد حضرت فرمودند که حضرت رسول خدا چنین نماز کردند و خطبه بعد از نماز است و عثمان پیش از نماز مقرر ساخت و میان دو خطبه می نشیند اندکی و سزاوار آنست که امام در روز عیدین برد یمانی به پوشد و عمامه بر سر گذارد خواه در زمستان و خواه در تابستان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۴

به صحرا رود چنانکه نظر به اطراف آسمان تواند کرد و نماز را بر حصیر نکند و سجده بر حصیر نکند و حضرت رسول خدا به بقیع می رفتند و امامت مردمان می کردند.

و در صحیح از محمد از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که نماز پیش از دو خطبه است و تکبیر بعد از قراءت تست هفت تکبیر در رکعت اول و پنج تکبیر در رکعت دویم است و اول کسی که این نماز را بعد از خطبه کرد عثمان بود چون آن اعمال قبیحه را کرد مردمان نمی ایستادند که خطبه او را بشنوند خطبه را مقدم داشت تا بشنوند خواهی نخواهی.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تکبیر در فطر واضحی دوازده است تکبیر

احرام می گوید و قرائت می کند و بعد از قرائت پنج تکبیر می گوید و تکبیر هفتم را از جهت رکوع می گوید و برکوع می رود و در رکعت دوم بعد از قرائت چهار تکبیر می گوید و به تکبیر پنجم برکوع می رود و فرمودند که سزاوار آنست که امام جامه یا ردای برد یمانی به پوشد و عمامه بر سر گذارد در زمستان و تابستان.

و به همین مضمونست صحیحه یعقوب از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما با زیادتی آن که میان تکبیرات دعا بخواند.

و احادیث کالصحیحه بسیار است که مشتملند بر دوازده تکبیر هفت در اولی که شش تکبیر آن بعد از قرائت است و پنج در رکعت دوم بعد از قرائت و آن چه صدوق ذکر کرده است از تکبیر در رکعت دوم وقت برخاستن در حدیثی ندیده ام و آن چه ذکر کرده است که تکبیر بعد از قرائت است در رکعت اولی مشهور عمل باین است و ظاهراً صدوق مخیر می داند چون اول چنین گفته است و بعد از آن حدیث کنانی را ذکر کرده است که تکبیر پیش از قرائت است و موافق این حدیث است صحیحه عبد الله بن سنان و صحیحه حلبی و صحیحه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۵

هشام از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و صحیحه اسماعیل از حضرت امام رضا صلوات الله علیه و از طرفین احادیث کالصحیحه بسیار وارد شده است و حمل بر تخییر اظهر است اگر چه شیخ این اخبار را حمل بر تقیه کرده است و علی ای حال شک نیست که عمل به اخبار سابقه اولی است چون اشهر است میان اصحاب و

اللَّهُ تعالى يعلم.

(«و قد روى محمد بن الفضيل عن ابي الصباح الكنانى قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن التكبير فى العيدين فقال اثنتا عشره سبع فى الاولى و خمس فى الاخرى و اذا قمت فى الصلاه فكبر واحده و تقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم أنت أهل الكبرياء و العظمه و أهل الجود و الجبروت و القدره و السلطان و العزه أسألك فى هذا اليوم الذى جعلته للمسلمين عيدا و لمحمد صلى الله عليه و آله ذخرا و مزيدا ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تصلى على ملائكتك المقربين و أنبيائك المرسلين و ان تغفر لنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات اللهم انى أسألك من خير ما سألك عبادك المرسلون و اعوذ بك من شر ما عاذ منه عبادك المخلصون الله اكبر اول كل شىء و آخره و بديع كل شىء و منتهاه و عالم كل شىء و معاده و مصير كل شىء و إليه و مردّه و مدبر الأمور و باعث من فى القبور قابل الاعمال و مبدئ الخفيات و معن السرائر الله اكبر عظيم الملكوت شديد الجبروت حى لا يموت دائم لا يزول اذا قضى امرا فأتما يقول له كن فيكون الله اكبر خشعت لك الاصوات و عنت لك الوجوه و حارت دونك الابصار و كلت الالسن عن عظمتك و التواصى كلها بيدك و

لوامع صاحبقرانى، ج ٥، ص: ٢٦٦

مقادير الامور كلها إليك لا يقضى فيها غيرك و لا يتم منها شىء و دونك الله اكبر احاط بكل شىء

حفظك و قهر كل شیء عزك و نفذ كل شیء بك و تواضع كل شیء لعظمتك و ذل كل شیء لعزتك و استسلم كل شیء لقدرتك و خضع كل شیء لملكك الله اكبر و تقرء الحمد و سبح اسم ربك الاعلی و تكبیر السابعة و تركع و تسجد و تقوم و تقرء الحمد و الشمس و ضحیها و تقول الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله اللهم أنت اهل الكبرياء و العظمة. تتمه كله كما قلته اول التكبير يكون هذا القول في كل تكبير حتى يتم خمس تكبيرات» و كالصحيح منقولست از كنانی كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از تكبير در عيدین حضرت فرمودند كه دوازده تكبير است هفت تكبير در ركعت اول و پنج در ركعت دویم، و چون به نماز برخیزی تكبير احرام بگو و می گویی آن چه ترجمه اش اینست گواهی می دهم كه خداوندی نیست بجز معبود بر حق و خداوند مطلق حال آن كه او یگانه است در ذات و صفات و او را در هیچ امری از ذات و صفات شریکی نیست و گواهی می دهیم كه محمد بنده خالص اوست و فرستاده اوست خداوند توئی كه بزرگواری و عظمت ترا سزااست و اهل جود و بزرگی و قدرت و پادشاهی، و عزتی از تو سؤال می كنم در این روزی كه آن را عید مسلمانان کرده و سبب شرف و زیادتی منزلت محمد گردانیده صلوات و درود حق سبحانه و تعالی بر او و بر آل او باد سؤال می كنم كه درود و

صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و آن که صلوات فرستی بر فرشتگانی که مقرب بارگاه تو‌اند و بر پیغمبرانی که فرستاده تو‌اند و آن که پیامرزی ما را و جمیع مردان مؤمن و زنان مؤمنه و مردان مسلم و زنان مسلمه را زنده‌های ایشان را و مرده‌های ایشان را خداوندا از تو سؤال می‌کنم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۷

بهترین چیزهایی که از تو سؤال کرده‌اند بندگان که پیغمبران مرسل تو‌اند و پناه به تو می‌آورم از شر آن چه پناه به تو آورده‌اند بندگان که تو ایشان را خالص گردانیده‌ای همه بدیها یا ایشان خود را خالص ساخته‌اند از هر آرزو و مرادی غیر از محبت و رضای تو، خداوند عالمیان از آن بزرگتر است که او را وصف توان کرد و آن خداوندی که اول همه اشیاست و او بود و دگر هیچ نبود و آخر همه اشیاست که همه خواهند مرد و او باقی خواهد بود، یا آن که او اشیا را موجود گردانیده است و بازگشت همه به اوست به آن که خلق همه را او کرده است یعنی دو راهی که اهل معرفت دارند که از واجب به ممکن آیند یا از ممکن بواجب، و مبدع اشیا همه اوست که همه را از کتم عدم بوجود آورده است و غایت و منتهای اشیا اوست که بازگشت همه به اوست یا به او خواهد بود در عقبی و به همه چیزی داناست و عود همه به اوست در وجود و موت و احیای دیگر و بازگشت همه به اوست در دار عقبی یا از مرگ و بعث بعد از

آن و تدبیر همه اشیا به اوست و زنده کننده مردگان از قبرها اوست قبول کننده اعمال بندگانست و ظاهر کننده پنهانهای ایشانست در دنیا هر که را خواهد و هم چنین در عقبی و آشکار کننده اسرار است در دنیا و عقبی حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که عقول و افهام مقربان به کنه ذات مقدس او تواند رسید آن خداوندی که پادشاهی او عظیم است و قهاریت او شدید است زنده ایست که او را مردن نیست دایمی است که او را زوال نیست هر گاه اراده ایجاد چیزی کند همین که می گوید یعنی اراده می کند که باش موجود می شود.

خداوند عظیم از آن اعظمست که به عظمت او توان رسید همه آوازهها نزد تو پست است و همه روها نزد تو ذلیل است و بر خاک مذلت است، و همه بصیرتها و عقلها نزد ادراک تو حیرانند و همه زبانها نزد وصف عظمت تو لالند و اختیار همه بدست تست، و ناصیه موی پیشانی است و کسی که آن را گرفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۸

بدست خود آن شخص ذلیل او می شود و اندازه همه کارها از حیات و ممات و روزی و فقر و غنا به اراده تست غیر ترا در آنها حکمی نیست و حکم نمی تواند کرد و چیزی بدون اراده تو تمام نمی شود واجب الوجود بالذات از آن اعظم است که ممکنات ناقص بالذات به او توانند رسید حفظ تو احاطه کرده است اشیا را و غیر تو در آن ها حکم نمی تواند کرد و قهاریت همه اشیا را مقهور گردانیده است و حکم تو در هر چیزی جاریست و

وجود همه قایم به تست یا از عزت تو برپاست هر چیزی و هر چه هست نزد عظمت تو پست و بی اعتبار است و جمیع اشیاء نزد بزرگواری تو ذلیلند و همه ممکنات نزد قدرت تو کردن نهاده اند و هر چیزی نزد پادشاهی تو خاضع و بی چاره اند الله تعالی از آن اعظم است که وصف ذره از عظمت او توان کرد یا به آن توان رسید.

و بعد از آن سوره حمد و سبح اسم ربك الاعلی را می خوانی و تکبیر هفتم که تکبیر رکوعست می گویی و برکوع و سجود می روی و بر می خیزی و وصل می کنی قرائت را به قرائت و سوره حمد و سوره و الشمس را می خوانی و می گویی که خداوند تعالی از آن بزرگتر است که کسی به بزرگی او تواند رسید و شهادتین را می خوانی و دعای اول را در میان پنج تکبیر که می گویی چهار مرتبه می خوانی بخلاف رکعت اول که عقیب هر تکبیری دعایی بود مخصوص او و در اینجا همان دعا مکرر می شود چهار مرتبه.

و خلافت در وجوب تکبیرات تسعه زایده در این نماز جمعی قایلند بوجوب آنها چون اخبار آن متواتر است و جمعی قایلند به استحباب چون در صحیح زراره وارد است که عبد الملک از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد از نماز عیدین حضرت فرمودند که نماز هر دو مثل یکدیگرند امام تکبیر احرام می گوید ایستاده مثل نمازهای یومیه پس در رکعت اول سه تکبیر زیاد می کند و در رکعت دوم سه تکبیر بغیر از تکبیرات نماز و رکوع و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۶۹

سجود اگر خواهد سه و پنج و

اگر خواهد پنج و هفت که هر دو طاق باشد تکبیرشان.

و قریب باین است صحیحه غنوی از حضرت امام جعفر صادق و جمعی آیند و حدیث را حمل کرده اند بر تقیه و این اظهر است و بر تقدیر وجوب تکبیرات خلافت در وجوب دعا و بر تقدیر وجوب خلافت که دعاهای منقوله واجبست یا هر دعایی خوبست اما آن که واجب نمی داند مستندش این است که احادیث صحیحه وارد شده است که نماز عیدین را به تکبیرات محض بیان فرموده اند، و اما آن که دعای خاصی واجب نیست آنست که دعا در دو حدیث موافق نیست غالباً و این علامت استحبابست با آن که در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما وارد است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از آن چه می باید خواندن میان تکبیرات در عیدین حضرت فرمودند که هر چه خواهی از سخنان خوب بگو.

و در موثق سماعه منقولست که آن حضرت فرمودند که سزاوار آنست که تضرع و دعا کند در میان هر دو تکبیری و.

کالصحیح منقولست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند در میان هر دو تکبیری در نماز عیدین.

(اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْكِبَرِيَاءِ وَالْعِظْمَةِ وَ
اهل الجود و الجبروت و اهل المغفره و الرحمه و اهل التقوى و المغفره أسألك في هذا اليوم المذی جعلته للمسلمين عيدا و
لمحمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذخرا و مزیدا ان تصلّی علی محمد

و آل محمد كافضل ما صلّيت على عبد من عبادك و صلّ على ملائكتك و رسلك و اغفر للمؤمنين

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۰

و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات اللّهم انی أسألك من خیر ما سألك عبادك المرسلون و اعوذ بك من شرّ ما عاذ بك منه عبادك المرسلون) و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است به همین نحو از اللّهم اهل الكبرياء تا به آخر و قریب به اول است عبارت فقه رضوی و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که میان هر دو تکبیر در نماز عیدین می گویی

اللّهُ رَبِّي ابدًا و الاسلام دینی ابدًا و محمد نبیّی ابدًا و القرآن کتابی ابدًا و الكعبه قبلتی ابدًا و علیّ ولیّی و امامی ابدًا و الحسن ولیّی و امامی ابدًا

تا به آخر

و لا احد الا الله

و مشهور و متداول عبارت مصباح کبیر است و آن اینست که.

(اللّهم اهل الكبرياء و العظمه و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرّحمه و اهل التّقوى و المغفره أسألك بحقّ هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيدا و لمحمد صلّى الله عليه و آله ذخرا و مزيدا ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلني في كلّ خير ادخلت فيه محمّدا و آل محمّدا و ان تخرجني من كلّ سوء اخرجت منه محمّدا و آل محمّد صلواتك عليه و عليهم اللّهم انّي أسألك خیر ما سالک الصّالحون و اعوذ بك ممّا استعاذ منه عبادك الصّالحون) و همه خوبست و جمع بهتر است اگر سبب ملال مامومان نشود و كالصحيح منقولست که با هر

تکبیری دستها را بردارد و بلند خواندن مستحب است چنانکه در صحیح از ابن سنان منقولست که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در عیدین عمامه بر سر می گذاشتند در زمستان و تابستان و پیراهن می پوشیدند و امام را نیز سزاوار این است که چنین کند و قرائت را بلند بخواند چنانکه در جمعه بلند می خوانند.

و اما سورها اظهر آنست که هر سوره که خواهد می تواند خواند چنانکه ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۱

کالصحیح اسماعیل جعفی است و لیکن بهتر آنست که در رکعت اول سبح اسم بخواند و در دویم و الشمس چنانکه گذشت در حدیث کنانی و مذکور است در حدیث کالصحیح جعفی و در صحیح جمیل منقولست که حضرت فرمودند که سوره و الشمس و هل أتاک و امثال اینها را بخواند.

و در صحیح معاویه در رکعت اول و الشمس و در رکعت دویم هل أتاک بخواند و اگر گاهی بنحو اول به جا آورد و گاهی باین نحو بهتر است تا عمل به همه روایات کرده باشد.

و در صحیح محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در عیدین ناچار است از عمامه و ردای برد یمانی و در نماز جمعه بی عمامه و برد مجزیست و ظاهرا خصوصیات یمن دخل ندارد پس اگر شال کشمیری باشد خوبست می باید که نفیس باشد.

و از سکونی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آن که سلاح با خود بیرون برند مگر آن که دشمنی حاضر بوده باشد.

و در

موفق سماعه وارد است که بعد از طلوع آفتاب بیرون روند.

و در صحیح زراره گذشت که اذان عیدین طلوع شمس است.

و در صحیح اسماعیل گذشت که سه مرتبه الصَّلاه می گویند و جمع باین عنوانست که اعلام بیرون رفتن: طلوع شمس است و اعلام وقت نماز: الصَّلاه است.

و در حسن کالصحیح منقولست از یاسر خادم حضرت امام رضا صلوات الله علیه که چون روز عید شد مامون کس به خدمت حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرستاد که سوار شوید و به نماز عید حاضر شوید حضرت پیغام فرستادند که میان ما و شما شرطها و عهدها شد که در این امور مرا داخل مسازید یعنی نماز عید را امام می کند مامون فرستاد که می خواهم که در خاطرهای مردمان جا کند خلافت و ولایت عهد تو و می خواهم که فضل تو بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۲

عالمیان ظاهر شود و مکرر حضرت مدافعه فرمودند و او مبالغه را از حد گذرانید تا آن که مرتبه آخر حضرت فرمودند که اگر مرا معاف دارید محبوبتر است نزد من و اگر به جدید و معاف نمی دارید به نحوی که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله و سلامه علیهما بیرون رفته اند من بیرون می روم مامون گفت بهر عنوان که می خواهید بیرون روید پس مامون امر کرد امرا و وزرا و سایر مردمان را که همه سوار شوند و بامدادی بر در خانه حضرت حاضر شوند پس مردمان از جبهه تماشا و دیدن آن حضرت در راهها و پشت بامها نشستند از مردان و زنان و اطفال، و امرا و لشکریان همه در در

خانه حضرت حاضر شدند پس چون آفتاب طالع شد حضرت غسل عید کردند و عمامه دستار سفید بر سر گذاشتند و یک سر را از پیش سینه انداختند و یک سر را از پشت سر و دامن بر زدند و بندگان و خدمتکاران را نیز فرمودند که شما نیز چنین کنید کردند پس عصا نیزه را برداشتند و از خانه بیرون آمدند و ما پیش پیش می آمدیم حضرت پا برهنه کرده بودند و زیر جامه را تا نصف ساق برزده بودند و دامن جامها را همه بر زده بودند پس چون حضرت به راه افتادند و ما پیش پیش می آمدیم حضرت سر به جانب آسمان کردند و چهار تکبیر گفتند چنان ظاهر بود که آسمان و در و دیوار جواب آن حضرت می گفتند و امرا و لشکر بر در خانه سواره ایستاده بودند مهیا شده و سلاح پوشیده با نهایت زینت.

پس چون ما به این صورت در آمدیم و حضرت به آن هیئت بیرون آمدند اندک توقفی بر در خانه فرمودند و گفتند الله اکبر الله اکبر الله اکبر علی ما هدانا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و ما نیز به آواز بلند این تکبیر را گفتیم و چون امرا و لشکریان حضرت را باین عنوان مشاهده نمودند همگی خود را از اسبان انداختند و موزه ها را دور انداختند چون حضرت را دیدند که پا برهنه است، و مردمان چون این حال را مشاهده نمودند همه به گریه و زاری افتادند که شهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۳

به لرزه در آمد و همه یک صدا شد، و حضرت هر ده کام که می فرمودند

می ایستادند و سه مرتبه تکبیر را می گفتند و یاسر گفت که چنان پنداشتیم هر مرتبه که حضرت این تکبیر را می گفتند که آسمان و زمین و در و دیوار جواب آن حضرت می دادند و مرو یک صدا شده بود از گریه و افغان مردمان.

و این خبر به مامون رسید فضل ذو الریاستین گفت یا امیر المؤمنین اگر آن حضرت باین حال به مصلی رسد مردمان همه مفتون او خواهند شد و ما همه کشته خواهیم شد مصلحت در این است که بطلبید که برگردد پس مامون به خدمت حضرت فرستاد که شما را به تعب انداختیم و ما راضی به تعب شما نیستیم برگردید حضرت موزه را طلبیدند و پوشیدند و برگشتند و همین حدیث در صحیح از ریان بن الصلت نیز منقولست و بهتر آنست که زنان جوان بیرون نروند چنانکه گذشت.

و در صحیح عبد الله بن سنان مرویست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زنان باکره بی شوهر را رخصت بیرون آمدن دادند از جهت تحصیل روزی یعنی اگر خوردنی خواهند و کسی نداشته باشد بیرون می توانند آمد و از مشایخ شنیده ام که مراد از تحصیل رزق تحصیل شوهر است به متعه یا دوام که سبب روزی هست و اعم از هر دو اظهر است.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بر امام لازمست که در روز عیدین و روز جمعه زندانیان را رخصت دهند که به نماز حاضر شوند و بر ایشان کسان بگمارند که نگریزند و چون از نماز فارغ شوند باز ایشان را به حبس فرستند چون ایشان نیز مکلفند به نماز

جمعه و عیدین پس جمع بین الحَقِّین باین نحو است که فرمودند.

و در صحیح از زرارہ منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ عرض نمودم کہ هر گاہ وقتی برسم کہ امام از نماز فارغ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۴

شده باشند و در خطبه باشند چه کنم حضرت فرمودند کہ می نشینی تا امام از خطبه فارغ شود پس برمی خیزی و نماز عید را می کنی یعنی بھر عنوان کہ باشد خواه به جماعت و خواه فرادی و ظاهرا اگر وقت باشد متعین است کہ دو رکعت بکنند و اگر وقت گذشته باشد به آن کہ زوال شده باشد قضا ندارد چنانکہ در صحیحہ و حسنه کالصحیحہ زرارہ وارد است کہ قضا ندارد.

و در حدیث وهب بن وهب از حضرت امیر المؤمنین صلی اللہ علیہ و آلہ وارد است کہ کسی را کہ نماز عید فوت شود چهار رکعت نماز بگذارد و نقل کرده اند روایت دو رکعت را و علی ای حال قضای نماز عید نیست بلکه سنتی است کہ شاید حق سبحانہ و تعالی بفضل خود ثواب نماز عید را به او تفضل فرماید، و وهب اگر چه سنی است و ضعیف است و لیکن جمعی در احادیث سنن مساهله می نمایند و به اعتبار حدیث صحیحی کہ گذشت کہ اگر عمل کنند حق سبحانہ و تعالی آن ثواب را می دهد اگر چه در واقع دروغ باشد و فی الحقیقه بحدیث صحیح عمل کرده اند نہ به ضعیف و اللہ تعالی یعلم.

[خطبه عیدین]

(«و خطب امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ یوم الفطر فقال الحمد لله الذی خلق السماوات و الارض و جعل الظلمات و النور

ثمّ الذين كفروا بربّهم يعدلون لا نشرك بالله شيئا ولا تتخذ من دونه وليا و الحمد لله الذى له ما فى السماوات و ما فى الارض و له الحمد فى الآخرة و هو الحكيم الخبير يعلم ما يلج فى الارض و ما يخرج منها و ما ينزل من السماء و ما يعرج فيها و هو الرّحيم الغفور كذلك الله لا اله الا هو اليه المصير و الحمد لله الذى يمسك السماء ان تقع على الارض الا باذنه ان الله بالناس لرءوف رحيم اللهم ارحمنا برحمتك و اعممنا بمغفرتك انك انت العلى الكبير و الحمد لله الذى لا مقنوط من رحمته و لا مخلوّ من نعمته و لا مؤيس من روحه و لا مستنكف عن عبادته

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۷۵

بكلمته قامت السماوات السبع و استقرت الارض المهاد و ثبتت الجبال الرواسى و جرت الرياح اللواقح و سار فى جو السماء السحاب و قامت على حدودها البحار و هو اله لها و قاهر يذلّ له المتعززون و يتضاءل له المتكبرون و يدين له طوعا و كرها العالمون نحمده كما حمد نفسه و كما هو اهله و نستعينه و نستغفره و نستهديه) و منقولست كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه در روز فطر اين خطبه را خواندند كه ترجمه اش اينست جميع حمدها و ثناها مخصوص ذات مقدس واجب بالذاتى است كه از كتم عدم پديد آورده است آسمانها و زمين يا زمينها را بنا بر آن كه جنس محلى بلام مفيد عموم است و اگر جنس مراد باشد شامل همه است در اينجا چنانكه در احاديث متواتره وارد شده است هفت زمين، و آفريده و مقرّر

ساخت تاریکیها و روشنی را به سبب آن که زمین را در میان آسمانها باز داشته است و افلاک را به حرکت فلک اطلس که عرش است متحرک ساخته است و آفتاب و ماه و ستارگان و آتش را آفریده است و هم چنین ظلمت جهل و کفر و ضلالت و نور علم و ایمان و هدایت را مقرر ساخته است و بعد از این همه آثار خلق، جمعی که کافرند مخلوق را عدیل خالق گردانیده جمعی آفتاب و ماه و ستارگان را می پرستند و جمعی سنگ و چوب و درخت را عدیل واجب بالذات گردانیده اند جمعی ملائکه و عیسی و مریم و عزیر و ائمه هدی را خدا می دانند یا شریک خدا الحمد لله که ما هیچ چیز را شریک حق سبحانه و تعالی نمی دانیم و غیر او را ولی و معین و ناصر خود نمی دانیم.

و جمیع محامد و کمالات مخصوص خداوندیست که مرا او راست جمیع آن چه در آسمانهاست و جمیع آن چه در زمینهاست و همه مخلوق و مربوب و مملوک اویند و مرا او راست جمیع ثناها در آخرت چنانکه همه مخصوص اوست در دنیا بلکه در آن نشاه ظاهرتر است چون در این نشاه بعضی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۶

از نعم به سبب واسطها می آید و در آن نشاه بی واسطه می رسد با آن که نعمتهای دنیوی اغلب فانی و زایل است و نعم اخروی همه باقی و دایمست و اوست نه غیر او که داناست به آن چه آفریده است و آن چه اصلح است بحال بندگان کرده و می کند و مطلع است بر احوال همه از پنهان و

آشکار عالم است به آن چه فرو می رود در زمین از دانه و باران و اموات و امثال اینها و آن چه بیرون می آید از زمین از حبوب و اشجار و ثمار و اموات که زنده می شوند در قیامت صغری و کبری، و می داند هر چه را به زیر می آید از آسمان مانند فرشتگان و باران و ارزاق و مقادیر و رحمت و رحمت و آن چه را که عروج می کند در آسمان مانند فرشتگان و اعمال بندگان و بخارات و ارواح مؤمنان و اوست خداوندی که مهربانست و امر زنده عاصیانست هر چند مخالفت و معصیت کنند با توبه البته و بدون آن هر کس را خواهد و قابل رحمت باشد چنانکه فرموده است که شرک را نمی آمرزد و غیر شرک را می آمرزد از برای هر که می خواهد اینست و باین صفات موصوفست خداوندی که نیست خداوندی غیر از او بازگشت همه بسوی اوست و هر سپاس و ستایشی مخصوص خداوندیست که به قدرت کامله خود نگاهدارنده آسمانها است از وقوع بر زمین و زمینیان مگر باذن او بآنکه اسباب وقوعش به هم رسیده است که آن شرک است چنانکه فرموده است که نزدیکست که آسمانها از هم به پاشند و زمین قرار نگیرد و کوهها از هم به پاشند به سبب آن که از جهت خداوند خود فرزند مقرر ساخته اند خداوند ما را به رحمت خود یا به سبب یا بحق رحمت بیخشا و ما همه مؤمنان که بی چارگان و گناه کارانیم مغفرت خود را شامل حال ما گردان به درستی که توئی بزرگوار بلند مقدار عظیم الکبریاء و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که

ناامیدی از رحمت او نیست یا جای ناامیدی نیست چون رحمتش غیر متناهی است و کسی نیست که از نعمت او خالی باشد و ناامیدی نیست از رحمت‌های خفیه او و کسی نیست که گردنکشی کند یا جای

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۷

گردنکشی نیست از بندگی او، به یک کلمه که گفت باش بر پا ایستاد هفت آسمان، و به یک کلمه کن قرار گرفت زمینها که محل استراحت و نشو و نماى خلائق است یا مراد از کلمه اراده اوست که هر گاه تعلق به چیزی گرفت موجود است و به آن کلمه ثابت شد بر جای خود کوههای عظیم بلند که بر جای خود ایستاده اند، و به آن کلمه روان شد بادهایی که آبستن کننده درختانست و روانه شد در میان آسمان و زمین ابرها، و دریاها بر اطراف زمین قرار گرفت که چنین محسوس می شود که بر اطراف آسمانست یا بر اطراف آسمان به همین معنی.

و اوست که خداوند همه است و همه مقهور اویند و ذلیلند نزد عظمت و قهاریت او قهاران یا مانند پادشان ارجمند نزد عالمیان، و حقیرند نزد بزرگواری او متکبران که بر عالمیان بزرگی می کنند، و خود را در مقام حقارت دارند نزد او و مطیع و منقاد اویند خواهی نخواهی عالمیان جمعی از طوع و رغبت و جمعی از روی کراهت و مذلت مطیع فرمان اویند همگی حمد و ستایش می کنیم او را چنانکه خود حمد خود کرده است و چنانکه او مستحق ستایش است و همه یاری و یاورى از او می خواهیم و طلب مغفرت و هدایت از او می کنیم.

(«و نشهد ان لا اله الا الله»)

وحده لا- شريك له يعلم ما تخفى النفوس و ما تجنّ البحار و ما تواری منه ظلمه و لا تغيب عنه غائبه و ما تسقط من ورقه من شجره و لا- حبه في ظلمه ألما يعلمها لا- اله ألما هو و لا- رطب و لا يابس ألأ في كتاب مبين و يعلم ما يعمل العاملون و أئى مجرى يجرّون و إلى أئى منقلب ينقلبون و نستهدى الله بالهدى و نشهد أنّ محمّدا عبده و نبيّه و رسوله إلى خلقه و أمينه على وحيه و أنّه قد بلغ رسالات ربّه و جاهد في الله الحائدين عنه العادلين به و عبد الله حتّى اتاه اليقين صلّى الله عليه و آله» و همه گواهی می دهیم که نیست خداوندی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۸

بغیر از واجب الوجود بالذات در حالتی که او یگانه است در ذات و صفات و او را شریک و نظیر نیست نه در ذات و نه چیزی از صفات می داند آن چه را عالمیان مخفی می دارند در ضمیرهای خود و آن چه مخفی است در دریاها نه ظلمت و تاریکی چیزی را از او می پوشاند و نه پنهانست بر او آن چه نزد عالمیان مخفی است بلکه همه نزد او ظاهر است، و نمی افتد برگی از درختی و نه دانه در شب تاری مگر آن که او به آن عالم است نیست خداوندی بغیر از او، و نیست تری و نه خشکی مگر آن که در کتاب هویدا کننده است یعنی در لوح محفوظ است یا در قران مجید یا حجج او صلوات الله علیهم و می داند هر چه را هر کس کند و هر راهی

که هر کس رود و عاقبت هر که بهر جا رسد و از حق سبحانه و تعالی می طلبیم هدایت را که همه را بنماید آن چه حق است و همگی شهادت می دهیم که محمد (ص) بنده خاص اوست و پیغمبر رفیع القدر اوست و فرستاده اعظم اوست بسوی خلائق و امین اوست بر رسالات او و آن که او رسانید پیغامهای پروردگار خود را و مجاهده نمود از جهت رضای او کسانی را که رو از خداوند گردانیده بودند و مخلوق را شریک خالق ساخته بودند و بندگی کرد خداوند خود را تا وقتی که او را مرگ رسید درود و رحمت الهی بر او بر آید او باد.

(أوصيكم بتقوى الله الذي لا تبرح منه نعمه و لا تنفد منه رحمه و لا يستغنى العباد عنه و لا يجزى أنعمه الاعمال الذي رغب في التقوى و زهد في الدنيا و حذر المعاصي و تعزز بالبقاء و ذلل خلقه بالموت و الفناء و الموت غايه المخلوقين و سبيل العالمين و معقود بنواصي الباقيين لا يعجزه اباق الهاربين و عند حلوله يأسر اهل الهوى، يهدم كل لذه و يزيل كل نعمه و يقطع كل بهجه و الدنيا دار كتب الله لها الفناء و لأهلها منها الجلاء فاکثرهم ينوي بقاءها و يعظم بناءها و هي حلوه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۷۹

خضره قد عجلت للطالب و التبت بقلب الناظر و يضنى ذو الثروه الضعيف، و يحتويها الخائف الوجل فارتحلوا منها يرحمكم الله بأحسن ما بحضرتكم و لا تطلبوا منها اكثر من القليل و لا تسألوا منها فوق الكفاف و ارضوا منها باليسير و لا تمدن اعينكم منها إلى ما متع

المترفون به و استهينوا بها و لا توطنوها و اضرّوا بأنفسكم فيها و إيّاكم و التّنعم و التلّهى و الفاكهاث فانّ فى ذلك غفله و اغترارا
الا- انّ الدّنيا قد تنكّرت و ادبرت و اهلوت و اذنت بوداع الا- و انّ الآخره قد رحلت فاقبلت و اشرفت و اذنت باطّلاع الا و انّ
المضمار اليوم و السباق غدا الا- و انّ السّيقه الجنّه و الغايه النّار الا أ فلا تائب من خطيئته قبل يوم متيته الا عامل لنفسه قبل يوم
بؤسه و فقره جعلنا الله و إيّاكم ممّن يخافه و يرجو ثوابه الا انّ هذا اليوم يوم جعله الله لكم عيداً و جعلكم له اهلاً فاذكروا الله
يذكركم و ادعوه يستجب لكم و ادّوا فطرتكم فانّها سنّه نبيّكم و فريضه واجبه من ربّكم فليؤدّها كلّ امرئ منكم عن عياله كلّهم
ذكرهم و أنثاهم و صغيرهم و كبيرهم و حرّهم و مملوكهم عن كلّ انسان منهم صاعاً من برّ أو صاعاً من تمر أو صاعاً من شعير و
اطيعوا الله فيما فرض عليكم و أمركم به من اقام الصّلاه و ايتاء الزّكاه و حجّ البيت و صوم شهر رمضان و الامر بالمعروف و
النّهى عن المنكر و الاحسان إلى نساءكم و ما ملكت ايما نكم و اطيعوا الله فيما نهاكم عنه من قذف المحصنه و اتيان الفاحشه و
شرب الخمر و بخس المكيال و نقص الميزان و شهاده الزّور و الفرار من الزّحف عصمنا الله و إيّاكم بالتّقوى و جعل الآخره
خييراً لنا و لكم من الاولى انّ احسن الحديث و ابلغ موعظه المتّقين كتاب الله العزيز الحكيم اعوذ بالله من الشّيطان الرجيم بِسْمِ
اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُؤَلَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ ثُمَّ يَجْلِسُ جَلْسَةً كَجَلْسَةِ الْعَجَلَانِ ثُمَّ يَقُومُ بِالْخُطْبَةِ الَّتِي كَتَبْنَاهَا فِي آخِرِ خُطْبَةِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ بَعْدَ جُلُوسِهِ وَ قِيَامِهِ) وَ وَصِيَّتْ مِي كَنَمِ شَمَا رَا بَتَقْوَى وَ پرهیزکاری از مخالفت خداوندی که نعمت او از هیچ کس زایل نمی شود و همیشه خوان انعام او گسترده است از جبهه مؤمن و کافر و صالح و طالح و رحمه او را فنا و آخر شدن نیست و بندگان او در هیچ حالی از او مستغنی نیستند و همیشه محتاج اویند آن خداوندی که کسی از عهده شکر نعمای او بیرون نمی تواند آمد آن خداوندی که بندگان را ترغیب نموده است بتقوی و پرهیزکاری و تحذیر نموده است از دنیای غدار ناپایدار و تخویف نموده است از معصیتها و مخالفتها و عزت و غلبه مخصوص اوست به سبب واجب الوجودیت و ابدیت و بقا.

و خلائق را ذلیل گردانیده است به مرگ و فنا و مرگ عاقبت احوال همه مخلوقین است و راهی است که همه را در پیش است و پیشانی همه را گرفته بسوی خود می کشد عاجز نمی کند او را گریختن که از چنگ او خلاصی یابند، و چون مرگ رسید اهل هواهای نفسانی را اسیر خود می گرداند هر لذتی را بر هم می زند و هر نعمتی را زایل می گرداند و هر سروری را قطع می کند و دنیا خانه ایست که حق سبحانه و تعالی لازمه اهل آن گردانیده است که فانی شوند و واجب ساخته است که از این خانه کوچ کنند و با وجود این معانی اکثر

اهل دنیا قصد دارند که همیشه در آن باشند و تعظیم می کنند بنای آن را و دنیا در کام اهلش شیرین است و در نظر ایشان با طراوتست و کسی که آن را خواهد می دهندش و لیکن بهره آخر ترا بر باد می دهد و احوال خود را مشتبه می سازد در دلهای نظر کنندگان به آن بانکه از عیبهای خود چیزی را ظاهر نمی کند و می پوشاند و چنان می نماید که عیب نیست و هر چند مال بیشتر می شود حرص زیاده می شود که مالداران از بی چارگان می ربایند هر چه دارند یا بنظر حقارت در ایشان می نگرند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۱

و کسی که از حق سبحانه و تعالی خایف است از دنیا کراهت دارد و در بعضی از نسخ به حای مهمله است یعنی چنان دلها را ربنوده است که خایفان نیز مال را جمع می کنند.

پس بار بندید، و کوچ کنید از این منزل و دل بدنیا مبندید حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند به توفیق و کوچ کنید و با خود بردارید بهترین توشه ها را که دست بر آن دارید و می توانید برداشتن از اعمال صالح و از دنیا طلب مکنید زاید بر اندکی که شما را بس باشد و زیاده از کفاف را مطلبید و به اندکی از آن راضی شوید و بنظر حسرت نظر مکنید به چیزی چند که متنغان به آن متمتعند و باید که دنیا را حقیر و خوار دانید و آن را وطن مسازید و به خود ضرر رسانید که خود را به تعب اندازید در عبادات و طاعات و ترک مخالفات.

و زنهار که خود را به تنعم و لهو

و بازی و خنده و مزاح مشغول مگردانید زیرا که اینها شما را از آخرت باز می دارد و فریفته دنیا می شوید به درستی که دنیا همیشه متغیر است اگر ساعتی به سرور و خوشحالی بگذرد در عقب آن البته اضعاف آن غمها و المها دارد و اقبال دنیا ادبار است و بحسب ظاهر شیرین است و در بعضی از نسخ اخلوت است به همان معنی و اعلام می کند که من می روم و نمی مانم با کسی چون وفا نکرده است به هیچ کس و البته زایل است گویا فریاد می کند و می گوید الوداع و به درستی که آخرت که آجل است بار بسته است و می آید بسوی آدمی و مشرف شده است و فریاد می کند که رسیدم با احوال عظیمه یعنی عن قریب است که دنیا رفته است و آخرت آمده است به درستی و راستی که امروز روز اسب دوانیدن است و فردا سبقت گرفتن است تمثیل فرموده اند دنیا را به میدان اسب تاختن یا پرواز کردن و آن که دنیا و آخرت بمنزله دو روز است هر که در این روز دنیا مردانه کوشید و بدن را به عبادت و طاعت قوی گردانید و از اقران و امثال خود پیش برد فردا ظاهر می شود که سبقت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۲

گرفته است و هر که در میدان پیش برد عوضی که مقرر ساخته اند از قرین خود اخذ می کند به سبب سبقت هم چنین در آن نشاء عوض سبقت خود را می گیرد و آن عوض بهشت است و کسانی که تکامل ورزیدند عاقبتشان جهنم است آیا کسی نیست که از گناهان توبه کند پیش از رسیدن

مرگ آیا کسی نیست که امروز عمل صالح کند پیش از آن که برسد روز فقر و احتیاجش که آن روز بعد از مرگ است تا ابد الآباد حق سبحانه و تعالی ما را و شما را بگرداند از جمعی که از او و از عذاب او خایف باشند و امید ثواب او داشته باشند یعنی خوف و رجا هر دو داشته باشیم خوف از اعمال خود و رجا از رحمت الهی به درستی که این روزی است که حق سبحانه و تعالی آن را عید شما گردانیده است. و اصلش و او است از عود چون حق سبحانه و تعالی رجوع می فرماید به احسان بر بندگان در این روز یا از عود به معنی احسان است چون در این روز احسانهای الهی بر کافه عالمیان متواتر و متوالی است و شما را که مؤمنانید اهل این روز گردانیده است که احسان او را قابلیت دارید و باقی فرق به سبب کفر و ضلال خود را از این رحمتها محروم گردانیده اند.

پس خداوند را یاد کنید به طاعت و بندگی تا او شما را یاد کند و به فضل و رحمت غیر متناهی ابدی و مطالب خود را از او بخواهید تا مستجاب گرداند دعاهای شما را و ادا کنید زکاه فطره خود را که آن طریقه پیغمبر شماست و فریضه ایست که پروردگار شما بر شما واجب گردانیده است و واجب است که بدهید هر یک از شما فطره خود و عیال خود را از مردان و زنان و کودکان و بزرگان و آزادان و بندگان از جبهه هر سر آدمی یک صاع از گندم یا

یک صاع از خرما یا یک صاع از جو و اطاعت کنید خداوند خود را در هر چه واجب گردانیده است بر شما و شما را به آن امر کرده است مانند اقامت و به پای داشتن نماز و دادن زکاه و حج خانه خدا و روزه ماه رمضان و امر کردن به معروف که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۳

آن واجب و سنت است و نهی کردن از هر چه بد است از حرام و مکروه و احسان و نیکی کردن به زنان خود و به بندگان خود که زیر دستان شمایند و اطاعت کنید خداوند خود را در جمیع آن چه شما را از آن نهی فرموده است مانند دشنام فحش و نسبت زنا و لواط به مردمان دادن و اعمال قبیحه کردن مانند زنا و لواط و شرب خمر و ترازو دزدی و کم کردن کیله و گواهی ناحق دادن و از جنگ واجب گریختن.

حق سبحانه و تعالی حفظ فرماید ما و شما را به آن که همه را به تقوا بدارد و از شرّ نفس و شیطان در حفظ خود محفوظ دارد و چنان کند که نزد ما و شما آخرت بهتر از دنیا باشد به درستی که بهترین سخنان و بهترین کلامی که مشتمل بر فصاحت و بلاغت باشد که متقیان از آن پند پذیر شوند کتاب الهی است که بزرگوار است و مشتمل است بر حکمتهای لایتنهای.

پناه می برم به خداوند عالمیان از شرّ شیطان مردود و رانده شده از رحمت الهی استعانت و یآوری می جویم به نام خدا یا به خداوندی که بخشاینده و مهربان است بگو یا محمد که

اوست که واجب الوجود بالذات و مستجمع جمیع کمالات است و در ذات و صفات یگانه است که صفاتش عین ذات است و خداوندی است که هر چه غیر اوست به او محتاج است و او غنی بالذات است و عین صفات کمال است، پدر نبوده است که فرزندی داشته باشد و فرزند نیست که پدر داشته باشد یا آن که او محل حوادث نیست و حادث نیست بلکه ازلی و ابدی است و باقی و سرمدی است و هیچ احدی کفو و نظیر او نیست پس خطیب بعد از آن بر سر پا می نشیند مانند کسی که کاری داشته باشد به تعجیل که زود برخیزد پس خطبه دویمی را می خواند که در این کتاب پیشتر از جهت نماز جمعه بعد از آن که از آن نشستن برخیزد («و خطب صلوات الله علیه فی عید الاضحی فقال الله اکبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۴

الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و له الشکر فیما ابلانا و الحمد لله علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و کان علی صلوات الله علیه یبدأ بالتکبیر اذا صلی الظهر من یوم النحر و کان یقطع التکبیر اخر ایام التشریق عند الغداه و کان یکبیر فی دبر کل صلاه فیقول الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله الله اکبر و لله الحمد فاذا انتهى إلى المصلی تقدم فصلی بالناس بغیر اذان و لا اقامه فاذا فرغ من الصلاه صعد المنبر ثم بدا فقال» و منقول است کالصحیح که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در عید قربان

خطبه فرمودند و قبل از آن در وقت رفتن به مصلی یا از جهه تعلیم که بعد از نمازها بگویند یا از جهه صبر نمودن تا مردمان جمع شوند قبل از صلاه تکبیر فرمودند و چون صدوق از کتاب خطب برداشته است و در کتاب این عبارت مقدم بر خطبه بوده است نوشته است و دور نیست که ما تقدم این عبارت عبارتی بوده باشد که مربوط بان بوده باشد و آن را ذکر نکرده باشد یا آن که گمان کرده است که داخل خطبه است سهوا و آن چه از مصباح ظاهر می شود آنست که تکبیرات تا بهیمه الانعام از خطبه است و بعد از ان الله اکبر زنه عرشه از خطبه است تا به آخر و صدوق این جمله را در میان در آورده است از و کان علی تا فقال.

و ترجمه تکبیر این است که واجب الوجود بالذات از آن بزرگتر است که بذات مقدس او توان رسید یا ذات او را وصف توان کرد خداوند عالمیان از آن اعظم است که به صفات او توان رسید یا وصف توان کرد آن را چون صفات او عین ذات اوست و نیست خداوندی که سزای پرستش باشد مگر خداوند معبود بحق، و خداوند از آن اعظم است که کسی عبادت او تواند کرد چنانچه حق بندگی اوست، واجب بالذات اکبر و اعظم است از آن که او را تصور توان نمود و جمیع محامد مخصوص ذات مقدس اوست چون جمیع کمالات مخصوص

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۵

اوست خداوند خود را به اعظمت یاد می کنم بر نعمتی که اعظم نعم است که آن آنست که

ما بندگان را به خود هدایت فرموده است و ما را به راه راست در آورده است یا آن که متعلق باشد به لله الحمد و الله اکبر معترضه باشد یعنی محامد مخصوص اوست و حال آن که او از ان اعظم است که او را غیر او حمد تواند کرد بر جمیع نعمتها خصوصا نعمت هدایت و شکرها مخصوص اوست چون انعام کرده است بر ما به نعمتهای لا یتناهی و لا یحصی و محامدی که خود کرده است خود را مخصوص اوست بر این نعمت که روزی کرده است ما را این حیواناتی را که می کشیم در این روز از گاو و گوسفند و شتر که غذای ما باشد و از آن ها بهره‌های دیگر یابیم و مقّرر بود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ابتدا باین تکبیر می فرمودند در عید اضحی بعد از نماز ظهر تا بعد از نماز صبح روز آخر ایام تشریق که آن ایام روز یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است و آن حضرت در عقیب هر نماز واجبی این تکبیر را می خواندند که ترجمه اش گذشت، و ظاهرا الی اخره داشته است و از قلم نساخ افتاده است پس چون به مصلی رود یا چون آن حضرت به مصلی می فرمودند پیش می ایستادند و امامت مردمان می کردند بی اذان و اقامت و چون از نماز فارغ می شدند بر منبر می رفتند و ابتدا باین خطبه می فرمودند و چون تامل می کنی ظاهر می شود که تغییرات عبارات سبب این فسادها شده است.

و اما روایات صحیحه که در تکبیرات وارد شده است از آن جمله در صحیح از منصور منقولست از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی «وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ» یعنی خداوند تعالی را یاد کنید در ایام چند اندک حضرت فرمودند که مراد از این ایام تشریق است که آن یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است که مقرر بود که چون کفار قریش و اتباع ایشان در منی توقف می کردند بعد از ذبح قربانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۶

مباهات و مفاخرت می نمودند به افعال پدران خود بانکه می گفتند که پدر ما مهمان را ضیافت می کرد پدر ما یا پدران ما اسیران را رها می کردند و اگر چه بزرهای بسیار بود پس حق سبحانه و تعالی فرمود که چون از عرفات روانه شوید بمنی خداوند خود را یاد کنید بعوض یاد کردن پدران بمثل یاد کردن پدران بلکه سخت تر یعنی به او از بلندتر پس حضرت فرمودند که تکبیر اینست «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر و لله الحمد اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام».

و به اسانید حسنه و صحیحه از زراره منقولست که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که تکبیری که در ایام تشریق در عقب نمازهاست کدامست حضرت فرمودند که تکبیر در منی عقیب پانزده نماز است از ظهر روز عید تا صبح روز آخر ایام تشریق است می گوید که «اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر لا اله الا اللّٰه و اللّٰه اکبر اللّٰه اکبر علی ما هدانا اللّٰه اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و الحمد اللّٰه علی ما ابلانا»، و در شهرهای دیگر عقیب ده نماز است

زیرا که چون اهل مکه و حاجیان که از منی به مکه می آیند دیگر تکبیر نمی گویند هر گاه در نفر اول که دوازدهم است کوچ کنند پس هر گاه اهل مکه نگویند بعد از کوچ باقی شهرها بطریق اولی نخواهند گفت.

و به همین مضمون و همین تکبیر است صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه معاویه بن عمار از حضرت امام صادق صلوات الله علیه و از این باب اخبار خواهد آمد و جمیع اخبار معتبره صحیحه و کالصحیحه مشترکند در کیفیت تکبیر مگر در زیادتی و الحمد لله علی ما ابلانا که در بعضی از اخبار نیست و در اکثر هست و آن چه صدوق ذکر کرده است در هیچ خبری ندیده ام مگر در این خبر و جمعی از فضلا هر یک تکبیر خاصی ذکر کرده اند در کتب خود می باید به ایشان رسیده باشد و هیچ شک نیست که عمل به آن چه بما رسیده است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۷

احادیث صحیحه اولی است و ظاهر این اخبار آنست که در عقیب فرایض باشد.

و در صحیح از داود بن فرقد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تکبیر در عقیب فرایض است در ایام تشریق و در عقیب نافله تکبیر نیست.

و در موثق عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که تکبیر در ایام تشریق واجبست در عقیب هر نماز فریضه و نافله و باز فرمودند که اگر از جای خود برخیزد بر او چیزی نیست و حمل کرده اند بر استحباب مؤکد در فرایض و بر غیر مؤکد در نوافل چنانکه در صحیح منقولست از علی بن جعفر

که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا تکبیر در ایام تشریق واجبست یا نه حضرت فرمودند که مستحب است و اگر فراموش کند تکبیر را بر او چیزی نیست دیگر سؤال کردم از زنان که آیا بر ایشان هست تکبیر در ایام تشریق حضرت فرمودند که بلی و لیکن بلند نگویند و از این حدیث و ظاهر آیه ظاهر می شود که تکبیر را بلند باید گفت و ظاهر می شود که آواز زن عورتست.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که احدهما صلوات الله علیهما فرمودند در شخصی که یک رکعت از فوت شود در حالتی که مسبوق باشد آن رکعت را به جا می آورد و تکبیر را در عقب آن می گوید، و گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که تکبیر در ایام تشریق عقیب چند نماز است حضرت فرمودند که هر مقدار که خواهی مقرری ندارد بعضی چنین تاویل کرده اند که در عقیب هر نمازی که گویی مقدار خاصی ندارد از یک مرتبه تا صد مرتبه می توان گفت چون احادیث صحیحه وارد شده است که در عقب پانزده و ده است مگر آن که حمل کنیم این اخبار را بر استحباب مؤکد و در عقیب نوافل بعد از ایام تشریق مستحب باشد به استحباب غیر مؤکد چه ظاهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۸

است که تکبیر و تهلیل الهی در همه وقتی خوبست چنانچه از آن حضرت منقولست که بهای بهشت لا-اله الا الله و الله اکبر است و فرمودند که بسیار تکبیر و تهلیل بگوئید که چیزی نزد حق سبحانه و تعالی

محبوب تر از تکبیر و تهلیل نیست و احادیث صحیحه وارد شده است در فضیلت تهلیل و تحمید و تکبیر.

و این جمله مشتمل است بر شش تکبیر و یک تهلیل و دو تمجید و در قوی از سعید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در عید فطر تکبیری هست و لیکن سنت است عرض نمودم که در عقیب کدام نماز سنت است حضرت فرمودند که در شب فطر در عقب نماز شام و خفتن و صبح و در عقیب نماز عید است، و در روایتی دیگر عقیب ظهر و عصر روز عید نیز هست عرض نمودم که چگونه بگویم حضرت فرمودند که می گویی «اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ لا اِلهَ اِلا اللَّهُ وَ اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ وَ لِلَّهِ الْحَمْدُ اللَّهُ اكْبَرُ عَلٰى مَا هَدَانَا» و همین تکبیر مراد الهی است که فرموده است «وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ وَ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلٰى مَا هَدَاكُمْ» یعنی مقّرر ساختیم که اگر بیمار باشید یا در سفر باشید بخورید روزه را و قضا کنید تا تمام کنید عده روزه واجب را و تا آن که تکبیر بگوئید خداوند تعالی را بر آن چه شما را هدایت فرموده است و منافات ندارد که در عقب چهار یا شش نماز مطلوب باشد و در وقت رفتن به مصلی نیز مطلوب باشد اگر چه آیه «وَ ذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّى» از جهت رفتن به مصلی نیز هست و الله تعالی يعلم («اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُ اكْبَرُ زَنَّهُ عَرْشُهُ وَ رَضِيَ نَفْسُهُ وَ عَدَدُ قَطْرِ سَمَائِهِ وَ بَحَارُهُ لِهَ الْاَسْمَاءِ الْحَسَنِي وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ حَتَّى يَرْضَى وَ هُوَ

العزیز الغفور اللہ اکبر اللہ اکبر کبیرا متکبیرا و إليها متعززا و رحیما متحننا یعفو بعد القدره و لا یقنط من رحمته الا الضالون اللہ اکبر کبیرا و لا اله الا اللہ کثیرا و سبحان اللہ حنانا قدیرا و الحمد لله نحمده و نستعینه و نستغفره

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۸۹

و نستهدیه و نشهد ان لا اله الا هو و ان محمدا عبده و رسوله من یطع اللہ و رسوله فقد اهتدی و فاز فوزاً عظیماً و من یعص اللہ و رسوله فقد ضلّ ضللاً بعیداً و خبیراً مُبیناً اوصیکم عباد اللہ بتقوی اللہ و کثره ذکر الموت و الزهد فی الدنیا الّتی لم یتَمَّع بها من کان فیها قبلکم و لن تبقى لأحد من بعدکم و سبیلکم فیها سبیل الماضین الا ترون أنّها قد تصرّمت و اذنت بانقضاء و تنکر معروفها و ادبرت جذاً فهي تخبر بالفناء و ساکنها یحدی بالموت فقد أمرّ منها ما کان حلواً و کدر منها ما کان صفوا فلم یبق فیها الا سمله کسمله الإداوه و جرعه کجرعه الاناء لو تمزّزها الصّیدیان لم تنقع غلّته فامعوا عباد اللہ بالرحیل من هذه الدنیا المقدور علی أهلها الزوال الممنوع أهلها من الحیوه المذلّله أنفسهم بالموت فلا حیّ یطمع فی البقاء و لا نفس الا مدعنه بالمنون فلا یغلبنکم الامل و لا یطل علیکم الامل و لا تغتروا فیها بالآمال» حقّ سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که به کنه ذات او یا صفات او یا افعال او توان رسید یا وصف توان کرد می گویم این کلمه را بوزن عرش او یعنی که آن مقدار نوشته شود اللہ اکبر که اگر

نوشتها را بسنجیدند به سنگینی فلک اطلس باشد و آن مقدار می گویم که او خوشنود شود بعدد قطرات باران و دریاها باشد و چون چنین گفته شود گویا بنده آن مقدار این کلمه را گفته است و این از فضل الهی است که چنین قبول می فرماید، مر او راست اسماء خوب.

و حمد الهی می گویم تا حق سبحانه و تعالی خوشنود شود اوست خداوند بزرگوار آمرزنده، خدا اعظم است از آن که وصف او توان کرد و تکبیر دوم در بعضی از نسخ نبود و در مصباح هست در حالتی که او بزرگی را مخصوص خود گردانیده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۰

و خداوندیست که عزت و جبروت او راست و مهربانی و مرحمت از لوازم اوست عفو می کند با آن که قادر است بر عقوبت و ناامید نیستند از رحمت او مگر گمراهان خدای تعالی بزرگتر است از وصف به بزرگی که وصف آن نمی توان کرد و کلمه توحید را بسیار می گویم و او را منزله می دانم از آن چه لایق ذات او نیست حال آن که کثیر الرحمه و قادر است بر تعذیب جمعی که وصف می کنند او را به اوصاف جسمانیات و جمیع محامد مخصوص اوست حمد می کنم من و عالمیان او را و همه در حمد و غیر آن یآوری از او می خواهیم و همه طلب مغفرت از او می کنیم و طلب هدایت از او می کنیم و همه گواهی می دهیم که نیست خداوندی غیر از او و آن که محمد بنده خاص او و رسول بزرگوار اوست هر که اطاعت کند خدا و رسول او را مهتدی است و راه راست یافته و

فایز شده است به رستگاری عظیم و ثوابهای جزیل و کسی که عصیان کند خدا و رسول را پس گمراه شده است از راه حق و بسیار دور افتاده است و زیان کرده است زیانی هویدا وصیت می کنم شما را ای بندگان حق سبحانه و تعالی به تقوا و پرهیزکاری از مخالفت الهی و بانکه یاد مرگ بسیار بکنید و آن که ترک کنید دنیایی را که برخوردار نشدند از او کسانی که پیش از شما در این دنیا بودند و باقی نخواهد ماند از جبهه کسی بعد از شما و راه شما همان راه گذشتگان است هر چه بر سر ایشان آمد همان بر سر شما خواهد آمد آیا نمی بینید دنیا را که زایل است و فریاد می کند که من با کسی همیشه نخواهم ماند و نمانده ام و نمی بینید خوبیهای او را که چگونه منکر می شود جوانی به پیری و صحت به بیماری و حیات به مرگ مبدل می شود و پشت کرده تند می رود و خود خبر می دهد به زیان حال فنای خود را و ساکنان دنیا مانند شترانی اند که از جبهه ایشان حدی و خوشخوانی می کنند و در نهایت سرعت روانه اند هم چنین ایشان را به مرگ می خوانند و ایشان به شتاب می روند، و نمی بینید که شیرینیهای آن مبدل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۱

می شود به تلخی و صافهای آن مبدل می شود به کدورت پس باقی نمانده است از دنیا و عمر شما در آن مگر ته جرعه بیخ مطهره که همه کل آلوده است و نمانده است قدری که تشنه تواند خورد بلکه اگر تشنه بنوشد رفع تشنگی او نمی کند حاصل آن که عمرش

کم است و تمتعش لا شیء.

پس ای بندگان الهی به عزم جزم بار بندید از خانه که عاقبت از آن خانه به در باید رفت و محال است که همیشه در آنجا باقی بمانند و مرگ همه را به مذلت و خواری بیرون می کند از آن خانه پس نیست زنده که طمع در بقاء داشته باشد و نیست کسی مگر آن که صاحب یقین است به مرگ پس زنهار که غلبه نکند بر شما طول أمل و مبادا که گمان کنید که مدتی در این خانه خواهید بود خود می دانید که نمی دانید که امروز از عمر شما خواهد بود و به شب خواهید رسید یا نه و زنهار که فریفته طول أمل مشوید به تاخیر عبادات و طاعات و تحصیل دنیای غدار ناپایدار.

(«و تعبدوا لله ایام الحیوه فو الله لو حننتم حنین الوله العجلان و دعوتهم بمثل دعاء الانام و جارتم جوار متبتلی الرهبان و خرجتم إلى الله عزّ و جلّ من الاموال و الاولاد التماس القربه الیه فی ارتفاع درجه عنده او غفران سیئه احصتها کتبه و حفظتها رسله لکان قليلا فیما ارجو لکم من ثوابه و اتخوف علیکم من الیم عقابه و بالله لو انماثت قلوبکم انمیثا و سالت عیونکم من رغبه الیه و رهبه منه دما ثم عمّرتم فی الدنیا ما کانت الدنیا باقیه ما جزت اعمالکم و لو لم تبقوا شیئا من جهدکم لنعمه العظام علیکم و هداه إیاکم إلى الایمان ما کنتم لتستحقّوا ابد الدهر ما الدهر قائم بأعمالکم جتته و لا رحمته و لکن برحمته ترحمون و بهداه تهتدون و بهما إلى جتته تصیرون جعلنا الله و إیاکم

من التائبين العابدين و أنّ هذا يوم حرّمته عظيمه و برّكته مأموله

لوامع صاحبقرانى، ج ٥، ص: ٢٩٢

و المغفره فيه مرجوه فاكثروا ذكر الله تعالى و استغفروه و توبوا اليه انه هو التواب الرحيم و من ضحى منكم بجذع من المعز فأنه لا يجزى عنه و الجذع من الضأن يجزى و من تمام الاضحيه استشراف عينها و اذنها و اذا سلمت العين و الاذن تمت الاضحيه و ان كانت عضباً القرن او تجرّ برجلها إلى المنسك فلا تجزى و اذا ضحيتهم فكلوا و اطعموا و اهدوا و احمداوا الله على ما رزقكم من بهيمه الانعام و اقيموا الصلاه و اتوا الزكاه و احسنوا العباده و اقيموا الشهاده و ارغبوا فيما كتب عليكم و فرض من الجهاد و الحجّ و الصيام فانّ ثواب ذلك عظيم لا ينفد و تركه وبال لا يبىد و مروا بالمعروف و انهوا عن المنكر و اخيفوا الظالم و انصروا المظلوم و خذوا على يد المريب و احسنوا إلى النساء و ما ملكت ايمانكم و اصدقوا الحديث و اذّ و الامانه و كونوا قوامين بالحقّ و لا- تغرّنكم الحيوه الدّنيا و لا- يغرّنكم بالله الغرور انّ أحسن الحديث ذكر الله و ابلغ موعظه المتّقين كتاب الله اعوذ بالله من الشّيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم قل هو الله احد الله الصّمد لم يلد و لم يولد و لم يكن له كفوا احد او يقرأ قل يا أيها الكافرون او ألهيكم التكاثر و العصر و كان ممّا يدوم عليه قل هو الله احد و كان اذا قرا احدى هذه السّور جلس جلسه كجلسه العجلان ثم ينهض و هو صلوات الله عليه كان أوّل من حفظ

عليه الجلسة بين الخطبتين ثم يخطب الخطبه التي كتبناها بعد الجمعة» و بندگی کنید خدا را در ایام زندگانی دنیا که و الله اگر ناله کنید بنحو ناله شتری که بچه اش مرده باشد یا نایاب شده باشد و بخوانید خداوند خود را به قدری که جمیع خلائق او را می خوانند و گریه و زاری کنید بنحو زاری کردن عبّاد و زهادی که از همه بریده و به خدا متوسل شده باشند و ترک کنید اموال و اولاد خود را و منقطع شوید از همه و رو بجناب اقدس او کنید از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۳

تحصیل قرب او بانکه درجه از درجات شما عالی شود در بهشت یا آمرزیده شود گناهی که کاتبان عمل آن را نوشته باشند در نامه عمل شما و حفظ نموده باشند آن را رسولان الهی بر شما هر آینه این همه ریاضات و مجاهدات و تضرعات قلیل و سهل است نظر به آن چه امیدوارم از برای شما از ثواب او، و نظر به آن چه می ترسم بر شما از عقاب مؤلم او و به خدا قسم که اگر دلهای شما بگدازد مانند نمک در آب و چشمهای شما همه خون به بارد از جهه رغبت به او یا ترس از او و شما را عمر دنیا بدهند هر آینه اعمال شما تدارک نعم الهی نمی تواند کرد و شما دفع عذاب و جلب ثواب نمی توانید نمود و اگر چه بکنید هر چه مقدور شما باشد از سعی در بندگی و تضرع و زاری و در شکر نعمتهای عظیمی که حق سبحانه و تعالی بر شما دارد و شما را به

ایمان هدایت نموده نمی توانید که ابدًا الابد اگر عمل کنید و سعی نمایید که به سبب این اعمال مستحق بهشت و رحمت او شوید و لیکن اگر مرحوم شوید محض رحمت و فضل الهی سبب آن می شود و به محض هدایت او مهتدی می شوید و به هدایت و رحمت او داخل بهشت خواهید شد خداوند عالمیان ما را و شما را بگرداند از جمله توبه کاران عابدان.

و به درستی که این روزی است که حرمتش نزد جناب اقدس الهی عظیم است و همه کس امیدوارند برکت این روز را و همگی آرزوی مغفرت دارند پس بسیار ذکر کنید خداوند خود را و طلب کنید مغفرت را از او و توبه کنید بسوی او به درستی که خداوند شما قبول کننده توبه و توبه دهنده است و مهربانست و هر که از شما بزغاله کمتر از یک ساله قربانی کند مجزی نیست و از بره مجزیست اگر شش ماهش تمام شده باشد و از جمله کامل بودن قربانی آنست که کوشش صحیح باشد و بریده و شکافته نباشد و چشمش کور نباشد و هر گاه چشم و کوشش به سلامت باشد قربانی تمام است و اگر شاخش شکسته باشد یا پای آن لنگ باشد و پا را به زمین کشد تا محل ذبح مجزی نیست و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۴

قربانی کنید ثلث آن را بخورید اگر خواهید و ثلث آن را اطعام کنید به فقرا و مساکین و سه یک آن را هدیه بفرستید از جهت هم سایگان و یاران و حمد کنید خداوند خود را بر این نعمتی که شما را روزی کرده است از این

حیوانات بی زبان از گاو و گوسفند و شتر.

و به پای دارید نماز را و بدهید زکات مال خود را و بندگی را نیکو به جا آورید و اگر گواهی نزد شما باشد بدهید و از روی رغبت به جا آورید آن چه را واجب و لازم گردانیده اند بر شما از جهاد حج و روزه هر چند بر نفوس شما شاق باشد به درستی که ثوابش عظیم است چنانکه مشتقش عظیم است و آخر شدن ندارد و ترکش سبب عقوبت الهی است که انتها ندارد و امر کنید مردمان را به نیکیها و نهی کنید ایشان را از بدیها و بترسانید ظالمان را و یاری کنید مظلومان را و مانع شوید جمعی را که شبهه القا می کنند و مردمان را به شک می اندازند و اگر متنبه نشوند حبس و زجر و قتل نیز هست چنانکه خواهد آمد و نیکی کنید به زنان و بندگان خود و راست بگویید و دروغ مگویید، و ادا کنید امانت را را به خوب و بد، و همگی تابع حق باشید و فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و مغرور نسازد دنیا شما را که فریفته او شوید و از حق سبحانه و تعالی دور شوید به درستی که بهترین سخنان ذکر الهی است، و فصیح ترین مواعظ و بلیغ ترین نصایح متقیان و پرهیزکاران را کتاب الهی است، پس سوره توحید بخواند و ترجمه اش گذشت یا سوره قل یا با سوره ألهیکم یا و العصر را بخواند و آن چه اکثر اوقات آن حضرت صلوات الله علیه بران مداومت می نمودند سوره توحید بود و چون یکی از این سوره ها می خواندند می نشستند

مانند نشستن کسی که تعجیل داشته باشد بر سر پا اندکی بعد از آن برمی خیزد از جهه خطبه دیگر و اول کسی که بر او حفظ نمودند نشستن میان دو خطبه را آن حضرت (ص) بود چون از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به خاطرشان نمانده بود و خلفا ثلاثه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۵

نمی نشستند و نوبت خلافت ظاهری که به آن حضرت رسید بسیاری از بدعتها که شایع شده بود بر طرف شده و مردمان نوشتند که در خطب بین الخطبتین می نشستند و بعد از آن بر می خواستند می خواندند خطبه دومی را که نوشتیم پیشتر در خطبه ثانیه روز جمعه و چون اکثر احکام این مسائل در باب خود خواهد آمد متوجه تفصیل آن نشدیم و به ترجمه اکتفا نموده شد.

(«و فی العلل الّتی تروی عن الفضل بن شاذان النیسابوری رضی الله عنه و یذکر انه سمعها من الرضا صلوات الله علیه انه انما جعل یوم الفطر العید لیکون للمسلمین مجتمعا فیه و یرزون الی الله عزّ و جلّ فیمجدونه علی ما منّ علیهم فیکون یوم عید و یوم اجتماع و یوم فطر و یوم زکاه و یوم رغبه و یوم تضرّع و لانه اول یوم من السنه یحلّ فیها الاکل و الشرب لأنّ اول شهور السنه عند اهل الحقّ شهر رمضان فاحبّ الله عزّ و جلّ ان یكون لهم فی ذلك مجمع یحمدونه فیه و یقدّسونه و انما جعل التکبیر فیها اکثر منه فی غیرها من الصّیلموات لأنّ التکبیر انما هو تعظیم لله و تمجید علی ما هدی و عافی، كما قال الله عزّ و جلّ «وَلِتُكَبِّرُوا اللهَ عَلٰی

ما هِدَاكُمْ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» و انما جعل فيها اثنتا عشرة تكبيره لانه يكون في كل ركعتين اثنتا عشرة تكبيره و جعل سبع في الاولى و خمس في الثانيه و لم يسو بينهما لان السنه في صلاه الفريضة ان تستفتح بسبع تكبيرات فلذلك بدئ هاهنا بسبع تكبيرات و جعل في الثانيه خمس تكبيرات لان التحريم من التكبير في اليوم و الليله خمس تكبيرات و ليكون التكبير في الركعتين جميعا و ترا و ترا» و در حسن كالصحيح در عللي كه مرويست از فضل واو در آخرش ذكر مي كند كه من جميع را از حضرت امام رضا صلوات الله عليه

لوامع صاحبقراني، ج ۵، ص: ۲۹۶

شنیده ام اينست كه از آن حضرت پرسيد كه چرا روز فطر را عيد کرده اند فرمودند كه تا اين روز محل اجتماع مسلمانان باشد كه همگي با جمعيت به صحرا روند و تمجيد و تعظيم الهی كنند بر نعمتهایی كه انعام فرموده است بر ايشان پس چون روزی است كه حق سبحانه و تعالى ايشان را جايزه اعمال ماه رمضان می دهد، مؤمنان يكديگر را به بينند و ميانه ايشان الفت باشد، و افطار كنند در اين روز و روزه نگیرند و زكات بدن خود را به مستحقين بدهند تا سبب زيادتی رحمت الهی باشد و روزی باشد كه مطالب به درگاه حق سبحانه و تعالى عرض نمايند و تضرع و زاری كنند در اين روز.

وجه ديگر آن كه روز اولاست از سالی كه حلالست اكل و شرب در اين روز زيرا كه روز اول نزد اهل حق كه ائمه معصومينند صلوات الله عليهم يا شيعيان اثني عشری: ماه رمضانست چنانچه خواهد آمد احاديث در اين باب

پس اول ماه رمضان اول حقیقی سال است و اول شوال اول سالی است که حلال باشد در او اکل و شرب در روز آن چون در سی روز سابق حرام بود اکل و شرب پس حق سبحانه و تعالی خواست که ایشان را محل اجتماعی باشد که در آن اجتماع حمد و تقدیس الهی کنند.

و چرا در این نماز تکبیر بیشتر از باقی نمازهاست زیرا که تکبیر تعظیم و تمجید الهی است که بنده خداوند خود را به عظمت و جلال یاد می کند بر آن چه حق سبحانه و تعالی او را هدایت کرده است به راه راست و عافیت و خلاصی کرامت کرده است از راههای ضلالت و گمراهی چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که تا خداوند خود را به بزرگی یاد کنید بر آن چه حق سبحانه و تعالی هدایت کرده است شما را و شاید که شکر نعمتهای الهی به جا آورید.

و چرا تکبیر در این نماز دوازده تکبیر است زیرا که در هر نماز دو رکعتی دوازده تکبیر است تکبیر رفتن بر کوع و تکبیر رفتن بهر سجده و سر برداشتن از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۷

هر سجده پس هر رکعتی پنج تکبیر است و با تکبیر احرام و تکبیر قنوت دوازده تکبیر می شود.

و چرا هفت تکبیر در رکعت اولی مقرر شده است و پنج تکبیر در رکعت دویم و هر دو را برابر نکردند که هر یک شش تکبیر باشد زیرا که در رکعت اولی تکبیرات افتتاحیه هفت بود هفت در آن مقرر ساختند و چون تکبیر احرام در پنج نماز بود پنج تکبیر را به رکعت دویم دادند.

وجه دیگر آن که هر یک طاق باشند تا آن که هر گاه هفت را به اول دادند پنج که مانده بود به ثانی دادند و ظاهر این حدیث و احادیث صحیحه متواتره آنست که تکبیرات جزو حقیقت این صلاه باشد پس اگر مطلقا نداشته باشد یا کمتر از دوازده باشد نماز عید نخواهد بود و اکثر اخبار مشتمل است بر تکبیر تنها پس ظاهرشان اینست که قنوت واجب نباشد و بهتر آنست که نه قنوت خوانده شود و یکی از قنوتات منقوله را بخواند و الله تعالی یعلم.

[عدد افراد جماعت در عیدین]

(«و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال فی صلاه العیدین اذا كان القوم خمسه او سبعة فأنهم یجمعون الصلاه كما یصنعون یوم الجمع و قال یقنت فی الركعه الثانیه قال قلت یجوز بغير عمامه قال نعم و العمامه أحبّ الی») و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه پنج مرد یا هفت مرد جمع شوند پس به درستی که ایشان نماز عید را به جماعت می کنند چنانکه در نماز جمعه هر گاه پنج یا هفت کس جمع شوند واجبست نماز جمعه.

و ظاهر کلام شیخ آنست که مراد از این او امری که در امثال این اخبار واقع شده است استحبابست و در عید خلافی صریح ندیده ام که کسی باشد بوجوب نماز عید مگر از معاصرین رحمهم الله تعالی و بنا بر آن که سنت باشد بی دغدغه فرسخ در کار نیست میان دو عید مستحب یا یک عید واجب و یکی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۲۹۸

مستحب و بعضی از این تشبیه فهمیده اند که در

جميع احكام نماز عيد مثل نماز جمعه است و ظاهر عبارت تشبيه جماعتست و بس يا آن كه مشهور است كه مساوات عموم ندارد و حضرت استثنا فرمودند قنوت را و ظاهرش اينست كه حكم جمعه است كه قنوت آن در ركعت دويم باشد و على اى حال مخالف احاديث متواتره است در عيد، و مخالف احاديث صحيحه است در جمعه و ليكن تاويل مى كنيم بانكه مخالفت من حيث المفهومست و منطوق مقدم است بر مفهوم به اتفاق و در جمعه و عيد حق است كه قنوت هر دو در ركعت ثانيه هست و ليكن در اولى هر دو نيز هست و در ركعت ثانيه در عيد پيش از ركوع است و در جمعه بعد از ركوع است حلىي گفت عرض نمودم كه جايز است نماز يا جمعه يا هر دو بى عمامه حضرت فرمودند كه بلى و ليكن عمامه محبوبتر است نزد من و احاديث گذشت در مبالغه عمامه و ردائى برد يمانى در نماز عيدين از جمعه.

[تعداد تكبير در عيدين]

(«و روى ابو الصيِّباح الكنانى عن ابى عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عن التَّكْبِيرِ فِي الْعِيدِ فَقَالَ اثْنَا عَشْرَةَ سَبْعَ فِي الْأُولَى وَ خَمْسَ فِي الْآخِرَى فَإِذَا قَمْتَ إِلَى الصَّيْلَةِ فَكَبِّرْ وَاحِدَةً ثُمَّ تَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ اللَّهُمَّ أَنْتَ أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَ الْعِظَمَةِ وَ أَهْلُ الْجُودِ وَ الْجَبْرُوتِ وَ الْقُدْرَةِ وَ السُّلْطَانِ وَ الْعِزَّةِ أَسْأَلُكَ فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي جَعَلْتَهُ لِلْمُسْلِمِينَ عِيدًا وَ لِمُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذُخْرًا وَ مَزِيدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ

تصلّى على ملائكتك المقربين و أنبيائك المرسلين و ان تغفر لنا و لجميع المؤمنين و المؤمنات و المسلمين و المسلمات الأحياء منهم و الاموات اللهم انى أسألك من خير ما سالك به عبادك المرسلون و اعوذ بك من شرّ ما عاذ منه عبادك المخلصون الله اكبر أوّل كلّ شىء و

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۲۹۹

اخره و بديع كلّ شىء و منتهاه و عالم بكلّ شىء و معاده و مصير كلّ شىء اليه و مردّه و مدبّر الامور و باعث من فى القبور قابل الاعمال مبدئ الخفيات معلى السرائر الله اكبر عظيم الملكوت شديد الجبروت حى لا يموت دائم لا يزول اذا قضى امرا فأنما يقول له كن فيكون الله اكبر خشعت لك الاصوات و عنت لك الوجوه و حارت دونك الابصار و كلّت الالسن عن عظمتك و النواصى كلّها بيدك و مقادير الامور كلّها إليك لا يقضى فيها غيرك و لا يتمّ منها شىء دونك الله اكبر احاط بكلّ شىء حفظك و قهر كلّ شىء عزّك و نفذ كلّ شىء أمرك و قام كلّ شىء بك و تواضع كلّ شىء لعظمتك و ذلّ كلّ شىء لعزّتك و استسلم كلّ شىء لقدرتك و خضع كلّ شىء لملكك الله اكبر و تقرأ الحمد و الشّمس و ضحيتها و ترکع بالسّابعه و تقول فى الثانيه الله اكبر اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و انّ محمّدا عبده و رسوله اللهم أنت اهل الكبرياء و العظمه تتمّه كلّه كما قلت أوّل التكبير يكون هذا القول فى كلّ تكبيره حتّى تتمّ خمس تكبيرات و الخطبه فى العيدين بعد الصّلاه» و همين حديث را سابقا ذکر کرد بروایت محمد

بن الفضیل از ابو الصباح و در اینجا از ابو الصباح و شیخ همین حدیث را نقل کرده است از محمد بن احمد بن یحیی از محمد بن فضیل از ابو الصباح و ظاهراً واسطه احمد بن محمد عن ابیه عن محمد بن الفضیل باشد چنانکه همیشه چنین روایت می کند و چون صدوق در اول کتاب ذکر کرده است که من از کتب معتبره روایت کرده ام هر چه در این کتابست پس اظهر آنست که از کتاب کنانی روایت کرده باشد و کتاب او از اصول است با آن که ظن این شکسته آنست که محمد بن فضیل کم از جمیل نباشد بلکه بحسب تتبع اخبار او را اثبت می دانیم از بسیاری از ثقات و در هر بابی از اصول و فروع احادیث او در کمال متانتست با آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۰

ظاهر است که اخباری که صدوق از او روایت کرده است از ابو الصباح صدوق از اصل ابو الصباح برداشته است و همین حدیث دلیل است بر همین مطلب مع هذا مخالفت این حدیث با مشهور ضرر ندارد.

چون مؤید این حدیث احادیث صحیحه وارد شده است و گذشت و چون ترجمه همین دعاها در همین باب گذشت رجوع بان کنند و محل تعجب است از صدوق که یک حدیث را در یک باب ذکر کند مکرر.

[چون مهیا شوی جهه نماز عیدین و در روز جمعه نیز این دعا را می خوانی]

و در صحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون مهیا شوی از جهه بیرون رفتن از جهه نماز عیدین و در روز جمعه نیز این دعا را می خوانی که.

(«اللَّهُمَّ مِنْ تَهَيِّأْ وَ تَعَبَّأْ وَ أَعَدَّ وَ

و چون زمین می لرزد که چنین عمل قبیحی بر پشت آن واقع می شود و چون زکات واجب را ندهند گله گوسفند و گاو و شتر یا گله گوسفندان تلف می شوند و چون حکام در احکام الهی جور کنند باران از آسمان نمی آید و هر گاه عهد اهل ذمه را مسلمانان بر هم زنند کفار بر مسلمانان مسلط می شوند و به همین مضمونست کالصحیح کلینی از آن حضرت صلوات الله علیه و کلینی و صدوق در صحیح از ابو حمزه روایت کرده اند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بتحقیق که هیچ سالی باران کمتر از سالی دیگر نمی آید و فیض از فیاض حقیقی منقطع نمی شود و لیکن حق سبحانه و تعالی هر جا که می خواهد می فرستد به درستی که هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۲

جمعی همه مخالفت الهی کنند حق سبحانه و تعالی بارانی را که مقدر ساخته بود که از جهه ایشان بفرستد از ایشان باز می دارد و به جمعی دیگر یا به صحراها و کوهها و دریاها می فرستد و بسیار است که جعل معذب می شود و در سوراخش از جهه نیامدن باران به سبب جمعی که در حوالی آن فسق می کنند و آن را ممکن بود که از حوالی ایشان دور شود، بعد از آن حضرت این آیه کریمه را خواندند که عبرت گیرید ای صاحبان بصیرتها که هر گاه حیوان غیر مکلف معذب شود جمعی که عقل و بصیرت دارند می باید بیایند که از حوالی آن جماعت فساق دور می باید رفت که مبادا بعد از دنیوی یا اخروی معذب کردند بعد از آن حضرت فرمودند که در کتاب امیر المؤمنین

صلوات الله عليه چنین نوشته است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه در امت من زنا ظاهر شود مرگ مفاجات بسیار می شود، و هر گاه ترازو دزدی کنند حق سبحانه و تعالی ایشان را مبتلا می کند به قحط و بی برکتی، و هر گاه زکات مال را ندهند زمین برکات خود را نمی دهد از زراعتها و میوه ها و معدنها و هر گاه قاضیان جور کنند مبتلا شوند بآنکه لطف الهی از ایشان دور شود و همه مدد یکدیگر کنند در ظلم و عدوان و چون عهد و ذمه کفار را بر هم زنند دشمنان مسلمانان بر ایشان مسلط می شوند و چون قطع رحم کنند اموال بدست بدان افتد و هر گاه امر به معروف و نهی از منکر نکنند و متابعت ائمه اهل بیت من نکنند صلوات الله علیهم الله جل جلاله بدان را بر ایشان مسلط کند و خوبان دعا کنند و دعای ایشان مستجاب نشود و احادیث از این باب بسیار است و بعضی از آنها خواهد آمد.

(«و روی عن النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله أَنَّهُ قَالَ إِذَا غَضِبَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى أُمَّةٍ ثُمَّ لَمْ يَنْزِلْ بِهَا الْعَذَابَ غَلَّتْ أَسْعَارُهَا وَ قَصُرَتْ أَعْمَارُهَا وَ لَمْ تَرْبِحْ تِجَارَاتُهَا وَ لَمْ تَزْكُ ثَمَارُهَا وَ لَمْ تَغْرُزْ أَنْهَارُهَا وَ حَبَسَ عَنْهَا أَمْطَارُهَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۳

و سلط عليها شرارها)» و منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی غضب کند بر جمعی و به برکت جمعی از خوبان عذاب نفرستد بر آن جمع عذابی که سبب

هلاک همه شود چنانکه بر امام سابقه می فرستاد مبتلا می کند ایشان را بانکه قیمت اجناس گران می شود و عمرهای ایشان کوتاه می شود و تاجران ایشان را ربحتی از تجارت بهم نمی رسد و میوه ها یا حاصل ایشان برکت ندارد و آب نهرها کم می شود و باران کم می آید یا نمی آید و فساق و بدنفسان بر مسلمانان مسلط می شوند.

(«و روی حفص بن غیاث عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ان سلیمان بن داود علیهما السلام خرج ذات یوم مع اصحابه یتسقی فوجد نمله قد رفعت قائمه من قوائمها إلى السماء و هی تقول اللهم انا خلق من خلقك لا غنی بنا عن رزقك فلا تهلكنا بذنوب بنی ادم فقال سلیمان علیه السلام لأصحابه ارجعوا فقد سقیمت بغيرکم») و منقولست در موثق کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که روزی حضرت سلیمان با لشکر خود بطلب باران بیرون رفتند دیدند که موری دست خود را به جانب آسمان بلند کرده می گوید که خداوندا ما مورچگان مخلوق توئیم و محتاجیم به روزی تو ما را به سبب گناهان فرزندان آدم هلاک مکن پس حضرت سلیمان فرمودند که برگردید که حق سبحانه و تعالی دعای مور را مستجاب گردانید و احتیاج به دعای شما نیست و در روایات متعدده وارد شده است که فی الحال بارانی سر شد که به صد تشویش خود را به خانهای خود رسانیدند.

و در روایتی دیگر در آن سال آن مقدار باران آمد که هرگز چنان بارانی نیامده بود.

غرض از ذکر این اخبار آنست که چون فسق و فجور سبب نیامدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۴

بارانست می باید که

چون آب شروع در کمی کند و باران کم آید همگی توبه کنند از گناهان تا حق سبحانه و تعالی باران کرامت فرماید.

(«و روی حفص بن البختری عنه صلوات الله عليه انه قال ان الله تبارك و تعالی اذا اراد ان ينفع بالمطر امر السحاب فاخذ الماء من تحت العرش و اذا لم يرد الثبات امر السحاب فاخذ الماء من البحر قيل ان ماء البحر مالح قال ان السحاب يعذبه») و به اسانید صحیحہ منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی خواهد که باران نافع باشد امر می فرماید ابر را که آب را از زیر عرش بردارد و اگر اراده نداشته باشد که از آن باران منتفع شوند و چیزی بروید از آن امر می فرماید ابر را که آب را از دریا بردارد عرض نمودند که آب دریا شور است و آب باران شیرین است حضرت فرمودند که ابر بامر الهی آب را شیرین می کند و تاویل کرده اند عرش را به عرش رحمت که اگر شفقت الهی هست باران نافع است و الا فلا و الله تعالی يعلم.

(«و روی سعد ان انه قال ما من قطره تنزل من السماء الا و معها ملك يضعها الموضع الذي قدرت له») و در صحیح منقولست از سعدان و او از اصحاب اصول اربعمائه است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که قطره از آسمان یعنی از جانب آن نازل نمی شود مگر آن که فرشته با او نازل می شود که آن قطره را فرو آورد در جائی که آن قطره مقدر شده است که در

آنجا فرو آید و احادیث بر این مضمون بسیار است.

و در صحیحه کامله نیز هست که حضرت دعا می فرمایند از جهت فرشتگانی که با قطرات باران نازل می شوند در وقت آمدن باران و حکمتش مخفی است و بعضی گفته اند که مراد از این فرشتگان سفلیاتند که به عبارت حکما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۵

آنها را قوی می گویند و بعید نیست بر سبیل احتمال اما جزم بان نمی توان کرد و الله تعالی يعلم.

(«و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَتَى عَلَى الدُّنْيَا يَوْمَ وَاحِدٍ مِنْذَ خَلَقَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا وَ السَّيِّئَاتُ فِيهَا تَمَطَّرُ فَيَجْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ حَيْثُ يَشَاءُ») و از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که یک روز بر دنیا نگذشته است از آن روزی که حق سبحانه و تعالی دنیا را آفریده است مگر آن که در آن روز باران آمده است و می آید و حق سبحانه و تعالی آن را در هر جا که مصلحت می داند قرار می دهد چنانکه ظاهر است که در این بلاد در فصل تابستان باران نمی آید و اگر بیاید غضب الهی است و مزروعات ایشان ضایع می شود و اگر در بلاد هند باران نیاید در تابستان همه هلاک می شوند حاصل آن که رحمت الهی همیشه فایض است بمقدار حکمت بر عالمیان.

(«و قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا خَرَجَتْ رِيحٌ قَطُّ إِلَّا بِمُكْيَالٍ إِلَّا زَمَنَ عَادَ فَأَنْهَاهُ عَتَّى عَلِيٌّ خَزَّانَهَا فَخَرَجَتْ فِي مِثْلِ خَرَقِ الْإِبْرَةِ فَاهْلَكَ قَوْمَ عَادَ وَ مَا نَزَلَ مَطَرٌ قَطُّ إِلَّا بِوِزْنِ الْأَوْزَانِ نُوْحٌ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ عَتَا عَلِيٌّ خَزَّانَهُ فَخَرَجَ فِي مِثْلِ

خرق الابره فاغرق الله به قوم نوح» و از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که بیرون نیامده است هرگز بادی مگر به اندازه و قدری که حق سبحانه و تعالی مصلحت می داند مگر در زمان قوم عاد که به دعای حضرت هود، آن باد سرکشی کرد بر خزانه داران باد و بمقدار سوراخ سوزنی زیاده از معتاد بیرون آمد و قوم عاد را هلاک کرد و هرگز بارانی نازل نشد مگر بوزن و قدر خاصی مگر در زمان حضرت نوح که سرکشی کرد بر خزینه داران آب پس بمقدار سوراخ سوزنی زیاده بیرون آمد و حق سبحانه و تعالی قوم نوح را بان آب هلاک کرد و سوراخ سوزن کنایه است از آن که اینها نزد قدرت او بمنزله سوراخ سوزنست نزد شما.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۶

و کلینی کالصحیح روایت کرده است از مسعده که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مرتبه اول باران می ایستادند آن مقدار که سر مبارک و محاسن و جامهای آن حضرت تر می شد مردمان می گفتند که یا حضرت زیر سقف فرمائید حضرت می فرمودند که این باران قریب العهد است به عرش و الحال از آنجا می آید بنا بر این می خواهم که از آن تر شوم بعد از آن شروع فرمودند در حدیث و فرمودند که در زیر عرش دریایی است که در آن دریا آبی است که روزی حیوانات از آن می روید پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که نعمتهای الهی بروید از دانها و میوه ها از روی مرحمت امر می فرماید بان دریا که به بار

پس از آنجا می آید تا به ابر می رسد و حق سبحانه و تعالی ابر را مانند غربالی گردانیده است که بگیرد و بامر الهی در هر جا که مصلحت داند بهر چه مقداری که مصلحت داند به بارد بعضی از جاها بسیار و بعضی کم به آن نحوی که مأمور است پس قطره به زیر نمی آید مگر آن که با آن قطره ملکی نازل می شود تا به جایی که باید آن باران را به بارد بر آن و بارانی از جانب آسمان نمی آید مگر آن که عدد قطرات و وزن آن به نحو است که فرموده اند که یک قطره زیاد و کم نمی شود هرگز مگر در زمان حضرت نوح علیه السلام که بی وزن و عدد آمد چون از روی غضب نازل نشد.

و در صحیح از معروف منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی را بادهای رحمت هست و بادهای عذاب هست و اگر خواهد باد عذاب را رحمت می کند بانکه نظر به جمعی نافع باشد یا آن جماعت تائب شوند مثل قوم یونس اما رحمت را عذاب نمی فرماید زیرا که هرگز حق سبحانه و تعالی عذاب نفرستاد بر جمعی که اطاعت او کنند مگر آن که طاعت را مبدل سازند به معصیت، اما عذاب را مبدل به رحمت می گرداند مثل قوم یونس که آثار عذاب الهی برایشان ظاهر شد ایشان شروع در تضرع و زاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۷

کردند و ایمان آوردند و توبه کردند حق سبحانه و تعالی عذاب را از ایشان برداشت و حق سبحانه و تعالی باد عقیم را بر قوم عاد

فرستاد چون غضب کرد بر ایشان و امر فرمود خزینه داران باد را که بمقدار فراخی انگشتی بفرستند باد سرکشی کرد و از مقدار بینی گاو بیرون آمد از خشمی که لله داشت بر قوم عاد فرشتگان خازن باد به فریاد آمدند که خداوندا باد از فرمان ما سرکشی کرد و زیاده رفت و می ترسیم که مبادا جمعی هلاک شوند که عصیان تو نکرده اند و تعمیر بلاد تو می کنند پس حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و به بال خود آن زیادتی باد را برگردانید و به او گفت که بهر نحو که امر می کنند به آن عمل کن پس بهمان مقدار بیرون آمد و قوم هود را هلاک کرد و جمعی که در آن حوالی بودند.

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه السحاب غربال المطر لو لا ذلك لأفسد كل شیء وقع علیه) و كالصحيح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که ابر بمنزله غربال بارانست که قطره قطره بیاید و اگر نه چنین می بود هر آینه فاسد و ضایع می کرد هر چیزی را که بر آن واقع می شد.

[رعد و برق]

(«و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرعد أی شیء يقول قال انه بمنزله الرجل یكون فی الابل فیزجرها های های کهیئه ذاک قال قلت جعلت فداک فما حال البرق فقال تلک مخاریق الملائکه یضرب السحاب فتسوقه إلى الموضع الذی قضی الله عزّ و جلّ فیہ المطر و قال صلوات الله علیه الرعد صوت الملك و البرق سوطه») و در موق منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه که رعد چه می گوید حضرت فرمودند که صدایست مانند صدایی که شتر را می رانند به های های بهمان عنوان گفتم فدای تو کردم حال برق چونست و او چه چیز است حضرت فرمودند که بمنزله طره ایست که ملکی دارد و برابر می زند و می راند ابر را بهر موضعی که حق سبحانه و تعالی مقدر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۸

ساخته است که بر آنجا به بارد باران و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رعد صدای ملک است و برق تازیانه آن ملک است.

و کالصحیح منقولست که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که ابر در کجا می باشد فرمودند بر درختی که بر تل ریگی است بر کنار دریایی که در آنجا ماوی می کند و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که ابر را بفرستد امر می فرماید بادی را که آن را روانه سازد و فرشتگانی چند را موکل ساخته است که طرها بر آن می زنند و آن برقست که بلند می شود و آن فرشته اسمش رعد است پس حضرت این آیه تلاوت فرمود که ترجمه اش اینست که خداوند شما خداوندیست که بادها را می فرستد تا ابر را بر می انگیزاند و ما آن را می بریم بسوی شهرهای مرده و آنها را زنده می گردانیم.

(«و روی انّ الرّعد صوت ملک اکبر من الدّباب و اصغر من الزّنبور فینبغی لمن سمع صوت الرّعد ان یقول سبحان من یسبّح الرّعد بحمده و الملائکه من خیفته») و منقولست که رعد او از فرشته ایست که بزرگتر از مگس است و کوچکتر از زنبور است پس سزاوار آنست که چون کسی صدای رعد را بشنود بگوید منزّه خداوندی که تسبیح

و تنزیه او می کند رعد با آن که مشغولست بحمد او یعنی تسبیح و تحمید او می کند رعد و فرشتگان نیز از خوف او تسبیح و تحمید می گویند و تحمید شکر الهی است بر جمیع نعم خصوصاً نعمت تسبیح.

[دعای باران فرعون]

(«و قال الصادق صلوات الله عليه جاء اصحاب فرعون إلى فرعون فقالوا له غار ماء النيل و فيه هلاكنا فقال انصرفوا اليوم فلما ان كان من الليل توسط النيل و رفع يديه إلى السماء فقال اللهم اذكك تعلم اني اعلم انه لا يقدر على ان يجيىء بالماء الا أنت فجننا به فاصبح النيل يتدفق») و منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که لشکر فرعون به نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۰۹

فرعون آمدند و گفتند که آب نیل بگو افتاده است و همه هلاک خواهد شد اگر آب بلند نشود پس فرعون گفت امروز بروید تا آب بفرستم و چون شب شد در میان نهر نیل رفت و دستها بسوی آسمان که قبله دعا است برداشت و گفت خداوندا تو می دانی که من می دانم که قادر نیست بر آن که آب نیل را کسی بیاورد بغیر از تو ما را آب ده و مرا شرمنده مکن چون صبح شد آب نیل بلند شد به مرتبه که از سر بدر می رفت و این قسم اعجازی بر دست فرعون مدعی الوهیت قبیح نیست زیرا که بدیهی بود که فرعون پسر مصعب خدا نیست و اگر دعوی پیغمبری کند کاذبی البته می باید که بر دست او سحر نیز عمل نکند چون سبب اضلال خلائق می شود حتی آن که از ثقات شنیده ام از آن جمله از شیخ بهاء الدین محمد

رحمه الله تعالى که من با بسیاری از سحره صحبت داشته ام و اگر یکی از اینها دعوی نبوت بر سبیل مزاح می کردند سحرشان تاثیر نمی کرد.

[نماز باران در بیابان باشد و پس از روزه]

(«و لا یستسقی الماء بالبراری حیث ینظر إلى السّماء و لا یستسقی فی شیء من المساجد الا بمکة») و در صحیح از ابن عمیر منقولست از وهب بن وهب از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که طلب باران نمی توان کرد مگر در صحراها در جائی که اطراف آسمان را توان دید و طلب باران نمی توان کرد در هیچ مسجدی مگر در مکه معظمه چون نماز استسقا در اکثر کیفیات حکم نماز عید دارد و احادیث صحیحه گذشت در عید که به صحرا رفتن بهتر است و بعضی از اصحاب گفته اند که اول در عقب صلوات دعا کنند اگر مستجاب شود فبها و الا بیرون روند و بد نیست و عمل ما بر این است.

(«و اذا احببت ان تصلّی صلاه الاستسقاء فلیکن الیوم الذی تصلّی فیه یوم الاثنین ثم تخرج کما تخرج یوم العید یمشی المؤذّنون بین یدیک حتی تنتهی إلى المصلّی فتصلّی بالنّاس رکعتین بغير اذان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۰

لا اقامه ثم تصعد المنبر و تخطب و تقلب رداک الذی علی یمینک علی یسارک و الذی علی یسارک علی یمینک ثم تستقبل القبلة فتکبر الله مائه تکبیره رافعا بها صوتک ثم تلتفت عن یمینک و تسبح الله مائه مرّه رافعا بها صوتک ثم تلتفت إلى یسارک فتهلّل الله مائه مرّه رافعا بها صوتک ثم تستقبل النّاس بوجهک فتحمد الله مائه مرّه رافعا بها صوتک ثم ترفع یدیک فتدعو و یدعو النّاس و یرفعون اصواتهم

فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَا يَخْتِيكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ» و هر گاه خواهی که نماز استسقا کنی باید که روز بیرون رفتن روز دوشنبه باشد بانکه امام در روز جمعه امر کند که مردمان همه سه روزه روزه بگیرند روز شنبه و یکشنبه و دوشنبه را و روز دوشنبه بیرون روند پا برهنه و با خضوع و خشوع چنانکه در روز عید بیرون می رفتی و مؤذنان پیش پیش تو روند تا به مصلی رسی که در آنجا نماز عیدین کرده می شود پس امامت می کنی و مردمان اقتدا می کنند دو رکعت نماز مانند نماز عید را بی اذان و اقامه بلکه سه مرتبه الصَّلاه می گویند مثل نماز عید پس به منبر می روی و ردا را می گردانی بانکه جانب راست را به جانب چپ می کنی و جانب چپ را به جانب راست و اگر بالا را پائین کنند و رو را پشت کنند نیز بد نیست چنانکه جمعی گفته اند پس رو بقبله می کنی و صد مرتبه الله اکبر به آواز بلند می گویی و رو به جانب راست می کنی و صد مرتبه سبحان الله را می گویی به آواز بلند پس رو بدست چپ می کنی و صد مرتبه لا اله الا الله می گویی به آواز بلند پس رو به مردم می کنی و صد مرتبه الحمد لله می گویی به آواز بلند و مردمان متابعت امام می کنند در این چهار صد عدد و لیکن ایشان رو بقبله باشند و امام رو به چهار جهه کند، پس دستها را بر می داری و دعای باران می کنی و مردمان نیز دعا می کنند به آواز بلند که امید هست که حق سبحانه و تعالی

شما را ناامید برنگرداند إن شاء الله.

و این مجموع مضمون عبارت فقه رضویست و مضمون احادیث معتبره

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۱

مقبوله است از آن جمله در صحیح از محمد بن مسلم و کالصحیح از احمد بن سلیمان منقولست که هر دو از مرّه آزاد کرده محمد بن خالد که والی مدینه بود و هر دو اصحاب آن حضرتند نقل کرده اند که می گفت که اهل مدینه به فریاد آمدند به نزد محمد بن خالد در طلب باران، والی بمن گفت که برو نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و به حضرت عرض کن که چه کنیم که مردمان به فریاد آمده اند نزد من، من رفتم و به حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که بگو بیرون رود من عرض نمودم که فدای تو کردم کی بیرون رود حضرت فرمودند که روز دوشنبه عرض نمودم که بچه عنوان بیرون روند حضرت فرمودند که منبر را پیش پیش بیرون برند و پیاده بیرون رود چنانکه در عیدین بیرون می روند یعنی پا برهنه با تضرع و زاری و مؤذنان پیش پیش می روند عصا، نیزها در دست تا به مصلی می رسند، دو رکعت نماز می کند و مردمان اقتدا می کنند بی اذان و اقامه پس بر منبر می رود و ردا را می گرداند جانب راست را به جانب چپ و جانب چپ را به جانب راست پس رو بقبله می کند و صد مرتبه تکبیر می گوید به آواز بلند پس رو بدست راست می کند و رو به جانب جمعی که در دست راست نشسته اند می کند و صد مرتبه تسبیح می گوید به آواز بلند پس رو به مردمان دست چپ می کند و صد

مرتبۀ تهلیل می گوید به آواز بلند پس رو به مردمان می کند و صد مرتبۀ الحمد لله می گوید پس دستها را برمی دارد و دعای استسقا می کند با مردمان به درستی که هر گاه چنین کنند امید هست که ناامید برنگردند پس چنین کرد و چون برگشتیم همه کس می گفتند که این از تعلیم آن حضرت بود هر چه کرد چون عامه نمی دانستند.

و کلینی ذکر کرده است که در روایت یونس این زیادتی بود که چون از نماز فارغ شدیم باران سر کرد و همه غم خود داشتیم که زود خود را به خانه رسانیم مبادا تر شویم یا مبادا سیلی بیاید و غرق شویم چون در آنجا زود سیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۲

می شود چون کوهستان است.

و در حسن کالصحیح از هشام بن حکم منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز استسقا حضرت فرمودند که مانند نماز عیدین است قرائت می کند و تکبیر می گوید بنحو قرائت و تکبیر عیدین امام به صحرا بیرون می رود در جای پاکیزه با سکون تن و وقار قلب با خشوع و مسکنت و مردمان نیز باین نحو با امام بیرون می روند و حمد الهی می کنند و تمجید می کنند به گفتن لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم یا بهر ذکری که دلالت بر عظمت الهی کند و ثنا بر حق سبحانه و تعالی می فرستد و مبالغه می نماید در دعا و تکبیر و تسبیح و تهلیل بسیار می گوید و دو رکعت نماز مثل نماز عیدین می گذارد که در قنوتش دعای باران می کند با تضرع و مبالغه بسیار و بهتر آنست که دعای

استسقا سید الساجدین صلوات الله علیه را در قنوت بخواند و چون امام سلام دهد ردا را بگرداند و جانب راست را به جانب چپ کند و بر عکس که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین فرمودند.

و در موثق از عثمان منقولست که حماد سراج گفت که محمد بن خالد مرا به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرستاد که عرض کنم که مردمان بسیار فریاد می کنند از جهت استسقا چه می فرمایید در بیرون رفتن فردا حضرت فرمودند که بگو که استسقا چنین نیست که هر وقت خواهند بروند و بگو که بیرون رود و خطبه بخواند و امر کند مردمان را که سه روز روزه بگیرند و روز سیم بیرون روند و همه روزه باشند حماد می گوید که رفتیم و آن چه حضرت فرموده بودند گفتم و او حسب الامر حضرت بیرون رفت و ایشان را امر بصوم سه روز کرد چون روز سیم شد به خدمت حضرت فرستاد که چه کنیم و در غیر این روایت هست که حضرت فرمودند که روز دوشنبه برود و طلب باران کند.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۳

استسقا دو رکعت نماز می کند و ردا را می گرداند و دعای طلب باران می کند.

و علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده است در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه در حکایت یونس که از میان قوم بدر رفت و عذاب آمد عالمی بود به ایشان گفت ای قوم تضرع کنید و پناه به خدا برید شاید که حق سبحانه و تعالی بر

شما

رحمت کند گفتند چه چه کنیم گفت همه جمع شوید و به صحرا روید و میانه زنان و فرزندان ایشان جدائی اندازید و گاو و گوسفند و شتر و اولاد ایشان را از هم جدا کنید و گریه کنید و دعا کنید و تضرع کنید، و در روایتی همه خاک بر سر خود می کردند تا حق سبحانه و تعالی بلا را از ایشان مدفوع ساخت و دور نیست که مستند علما در تفریق این حدیث باشد.

و احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که اگر حاجتی داشته باشید بحق سبحانه و تعالی روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرند و به صحرا روید و حاجات خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کنید و خواهد آمد. از این جهت اکثر اصحاب گفته اند که در روز جمعه نیز خوبست به صحرا رفتن از جهت طلب باران با آن که حکایت اعرابی که آمد و طلب باران کرد از حضرت در روز جمعه بود و حضرت دعا کردند و تا هفته دیگر باران می آمد هفته دیگر آمد که یا رسول الله خانه ها خراب شد حضرت دعا کردند که اللهم حوالینا و لا علینا باران اطراف مدینه را گرفت و در مدینه نمی آمد و این حدیث در طرق شیعه و سنی متواتر است و لیکن این دعای شهر است و استسقا بیرون جدا است.

و در حدیث استسقاء حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا مذکور است که مامون از آن حضرت طلبیدند که جمعه استسقا کند حضرت فرمودند که دوشنبه خوبست و حضرت در روز دوشنبه بیرون رفتند و خرق عادت بسیار ظاهر شد در

آن روز اگر خواهی رجوع به عیون کن.

و در صحیح و کالصحیح بطرق متکثره وارد شده است که گردانیدن ردا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۴

فال خیر است که حق سبحانه و تعالی تنگی را به فراخی روزی مبدل گردانید و در موثق از اسحاق وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که خطبه استسقا پیش از نماز است و در رکعت اولی هفت تکبیر است و در دویم پنج تکبیر است ممکن است که مراد از این خطبه خطبه امر بروزه باشد چنانکه گذشت یا حمل بر تقیه چون عامه نیز نماز استسقا را مثل نماز عید می دانند و عثمان خطبه عید را مقدم کرد چنانکه گذشت.

[دعا هنگام طلب باران]

(«و کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إِذَا اسْتَسْقَى قَالَ اللَّهُمَّ اسْقِ عِبَادَكَ وَبَهَائِمَكَ وَانْشُرْ رَحْمَتَكَ وَاحْيِ بِلَادَكَ الْمَيِّتَةَ يَرُدُّهَا مَوَاتٍ») و در بعضی از نسخ ثلاث مرات و منقولست که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون طلب باران می کردند این دعا را می خواندند یا سه مرتبه می خواندند یعنی خداوندا باران عطا کن بندگانت را و حیوانات را و پهن کن رحمتت را و زنده گردان شهرهای مرده ات را.

(«و خطب امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی الاستسقاء فقال الحمد لله ساغب النعم و مفرج الهم و باری النسم الّذی جعل السّماوات لکرسیه عمادا و الجبال للأرض أوتادا و الارض للعباد مهادا و ملائکته علی ارجائها و حمله عرشه علی أمطائها و اقام بعزته ارکان العرش و اشرق بضوئه شعاع الشمس و احیا بشعاعه ظلمه الغطش و فجر الارض عیونا و القمر نورا و

النَّجْمُ بِهِرًا ثُمَّ عَلَا فَمَكَّنَ وَ خَلَقَ فَاتَّقَنَ وَ اِقَامَ فَتَهَيَّمَنَ فَخَضَعْتَ لَهُ نَخْوَهُ الْمُتَكَبِّرَ وَ طَلَبْتَ اِلَيْهِ خَلَّهُ الْمُتَمَسِّكِنَ اَللّٰهُمَّ فَبِدْرِجَتِكَ الرَّفِيعَةِ وَ مَحَلَّتِكَ الْمُنِيعَةَ وَ فَضَلَّتِكَ السَّابِغَ وَ سَيَّلْتَكَ الْوَاسِعَ اَسْأَلُكَ اِنْ تَصَلَّيْتُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ كَمَا دَانَ لَكَ وَ دَعَا اِلَى عِبَادَتِكَ وَ وَفَى بِعَهْدِكَ وَ اَنْفَذَ اِحْكَامَكَ وَ اَتَّبَعَ اَعْلَامَكَ عَبْدُكَ وَ نَبِيِّكَ وَ اَمِينُكَ عَلٰى عَهْدِكَ اِلَى عِبَادِكَ الْقَائِمَ بِاِحْكَامِكَ وَ مُؤَيَّدَ مِنْ اطَاعِكَ وَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۵

قاطع عذر من عصاك اللهم فاجعل محمدا اجزل من جعلت له نصيبا في رحمتك و أنضر من اشرق وجهه لسجالات عطيتك و اقرب الانبياء زلفه يوم القيمة عندك و أوفرهم حظا من رضوانك و اكثرهم صفوف أمه في جنانك كما لم يسجد للأحجار و لم يعتكف للأشجار و لم يستحل السبا و لم يشرب الدماء» هر حمدی و ثنائی مخصوص ذات واجب بالذاتیتست که نعمتهای او کامل است بر همه خلایق و برطرف سازنده غمها و المهاست و آفریننده خلایق است آن خداوندی که هفت آسمان را ستونهای کرسی خود گردانیده است چون اینها نگاه دارنده کرسی است یا عظمت کرسی او در این مرتبه است که هفت آسمان با این عظمت بمنزله ستونی است نسبت به کرسی چنانکه خواهد آمد و کوههای با این عظمت را میخ زمین گردانیده که بمنزله لنگر او باشد بر روی آب یا مراد از جبال مؤمنان صالحند که به برکت ایشان زمین برقرار است و آن خداوندی که زمین را از جهه بندگان بمنزله فرشی گردانیده است که ممکن باشد ایشان را زندگانی بر او بانکه سخت نگردانیده مثل سنگ و نرم نگردانیده

مانند آب بلکه وسط گردانیده است که از آن بناها توان ساختن و غذاها توان تحصیل نمودن که بدل ما یتحلل تواند شد، و فرشتگان را بر اطراف زمین از جهت حفظ آن مقرر فرموده است یا مراد روز قیامت است که چون آسمانها را در هم پیچند فرشتگان آسمانها بر گرد زمین بر آیند تا به کرسی یا عرش یا کل بعد را پر کنند و فرشتگانی که حاملان عرش اند الیوم یا روز قیامت بر پشت زمین باشند و عرش را بر دوش داشته باشند که انبیاء و اوصیاء و اولیا و علما و صلحا و اتقیا در سایه آن باشند تا خلایق از حساب فارغ شوند چنانکه در سوره حاقه این دو معنی را در قیامت فرموده است، و به پای داشت به سبب قهاریت و عظمت ارکان عرش را بحسب ظاهر که چهار پایه دارد مثل تخت پادشاهان یا مراد از ارکان حاملان عرشند که هشت کس باشند از پیشینیان و پسینیان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۶

روشن گردانید به روشنایی عرش شعاع آفتاب را چنانکه در احادیث وارد شده است که نور آفتاب از نور عرش است و ممکن است که ضمیر راجع بالله تعالی باشد و در اضافه ادنی ملابسه کافی است یعنی به روشنی که خود آفریده است آفتاب را روشن گردانیده چنانکه فرموده است که «هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا» یعنی آن خداوندیست که آفتاب را روشن گردانیده است و ماه را منور گردانیده است مانند آفتاب و زنده گردانید به سبب روشنایی شعاع آفتاب تاریکیهای ظلمت شب تار را و ممکن است که مراد نور ماه

باشد که از آفتابست و ممکن است که به خاء معجمه و باء یک نقطه باشد یعنی بنور آفتاب تاریکیها را پنهان کرد و در تهذیب اظفا است و آن اظهر است یعنی خاموش کرد به شعاع شمس نور ماه و ستارگان را که در شب بودند یا تاریکی شب را فرو نشانید بنور آفتاب و چشمهای جوشان از زمین بهم رسانید و ماه را منور گردانید که در شب اگر چه آفتاب نیست روشنایی ماه مغتم است و هم چنین ستارگان را باهر و منور گردانید که اگر ماه نیز نباشد روشنایی ستارگان غنیمت است.

حاصل آن که همه اینها را از جهه بنی آدم آفریده است تا در رفاهیت خداوند خود را بشناسند و او را بندگی کنند و با این همه لطفها که نسبت به ایشان به جا آورد بلند مرتبگی خود را ظاهر گردانید و بر عرش عظمت متمکن شد چنانکه در قرآن مجید یاد فرموده است که بعد از خلق سماوات مستوی شد بر عرش یعنی تخت عظمت یعنی ظاهر شد عظمت و جلال او یا آن که با این چیزها که آفریده بر عرش عظمت متمکن است و غنای ذاتی او راست و به هیچ گونه محتاج عبادت بندگان نیست و نسبت او به عرش و فرش یکسان است و ایجاد کرد اشیا را در نهایت احکام و اتقان و در خلق هر چیزی حکمتهای لا یتناهی مندرجست که فواید آنها به خلایق عاید است و پیا داشت همه اشیا را و همه را حفیظ و رقیب و شاهد است، پس خاضع است نزد عظمت و جلال او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

تکبیر متکبران و از او می طلبند رفع حاجات مسکینان را خداوند پس بحق آن رتبه عظیمی که تراست و بحق آن مرتبه که دست یافت مقربان از دامان ادراک تو کوتاه است، و بان تفضلی که نسبت به همه عالمیان در نهایت مرتبه کمالست، و بان راهی که از جهت همه خلائق فراخ گردانیده که هر یک به درگاہت توانند آمد و هیچ کس را ممنوع نگردانیده یا راه احسانی که با همه احسان کرده و می کنی بحق اینها همه از تو سؤال می کنم که درود و صلوات بر خلاصه موجودات و برگزیده عالمیان محمد مصطفی و آل امجاد او فرستی چنانکه حق بندگی ترا به جا آورد و عالمیان را به بندگی و عبودیت تو خواند و هر عهدی و پیمانی که با او کرده بودی همه را وفا کرد و احکام ترا جاری ساخت و متابعت نمود انبیا و مقربان ترا بانکه آن چه ایشان کرده بودند در همه مراتب بندگی به جا آورد، یا اقامت شرایع دین مبین به اعمال کرد چنانکه به اقوال فرمود، بنده خاص مقرب تو و رسول به استحقاق تو که مرتبه تبلیغ رسالات را به او کرامت فرمودی و امین تو بود بر اسرار تو و بر رسالاتی که فرموده بودی که بخلق رساند و قیام کرد بحق تو از رسانیدن احکام تو و تایید کننده بود مطیعان ترا و الحال نیز و قطع نمودن عذر مخالفان و عاصیان تو یعنی راه عذر نگذاشت خداوند پس هر کرا از رحمت خود بهره کرامت کرده بهره او را کامل تر و عظیمتر گردان و هر که را

از فضلهای غیر متناهی خود بهره کرامت کرده و او را خوشنود گردانیده او را از همه خوشنودتر گردان، و هر پیغمبری که او را در روز قیامت به قرب خود فایز گردانیده «فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ» او را از همه اقرب گردان و نصیب او را از خوشنودی خود از همه وافرتر و عظیمتر گردان و در بهشت صفهای امت او را از صفهای امم همه انبیا بیشتر گردان چنانکه وارد شده است که صفوف امت آن حضرت (ص) دو برابر جمیع امم باشد چون هرگز سجده نکرد سنگها را چنانکه قریش می کردند و معتکف نشد نزد درختان چنانکه جمعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۱۸

درختان می پرستیدند و ممکن است که اشاره بدنیا و آخرت باشد یعنی در دنیا چیزی تحصیل نمود و عبادت از جهه بهشت نمی کرد بلکه مقصود او تو بودی و بس و حلال ندانست شراب را و نیاشامید خونها را چنانکه قریش می کردند از خوردن و فروختن شراب و سبا بکسر سین شرابست و بفتح سین فروختن خمر است پس چون حمد و صلوات بر وجه اکمل فرستادند شروع در مطلب کردند که.

(«اللَّهُمَّ خَرَجْنَا إِلَيْكَ حِينَ فَاجَأْتَنَا الْمَضَائِقَ الْوَعْرَةَ وَالْجَاتِنَا الْمَحَابِسَ الْعَسْرَةَ وَ عَضَّتْنَا الصَّيْبَةَ عِلَاقُ الْإِلْسَانِ [و عَضَّتْنَا عِلَاقُ الشَّيْنِ خ] وَ تَأَثَّلَتْ عَلَيْنَا لَوَاحِقُ الْمِينِ وَ اعْتَكَرَتْ عَلَيْنَا حَدَابِيرُ السَّيْنِ وَ اخْلَفْتَنَا مَخَايِلَ الْجُودِ وَ اسْتَظْمَانَا لَصَوَارِخِ الْعُودِ فَكُنْتَ رَجَاءَ الْمُبْتَسِّسِ وَ الثَّقَةَ لِلْمَلْتَمَسِ نَدْعُوكَ حِينَ قَنَطِ الْإِنَامِ وَ مَنَعَ الْغَمَامِ وَ هَلَكَ السَّوَامِ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ عَدَدُ الشَّجَرِ وَ النَّجُومِ وَ الْمَلَائِكَةِ الصَّفُوفِ وَ الْعِنَانِ الْمَكْفُوفِ إِنْ لَا تَرَدُّنَا خَائِبِينَ وَ لَا تَوَاخِذُنَا بِأَعْمَالِنَا

و لا تحاصنا بذنوبنا و انشر علينا رحمتك بالسحاب الممتق و النبات المونق و امنن على عبادك بتنويع الثمره و احى بلادك ببلوغ
الزهره و اشهد ملائكتك الكرام السفره سقيا منك نفعه دائمه غزرها و اسعا درّها سحبا و ابلا سريعا عاجلا تحيي به ما قد مات و
تردّ به ما قد فات و تخرج به ما هو آت اللهم اسقنا غيثا مغيثا ممرعا طبقا مجلجلا متتابعا خفوقه منبجسه بروقه مرتجسه هموعه و
سيه مستدرّ و صوبه مسبطر [مستبخر خ] لا تجعل طلله علينا سموما و برده علينا حسوما و ضوءه علينا رجوما و ماء اجاجا و نباته
رمادا رمددا اللهم انا نعوذ بك من الشرك و هواديه و الظلم و دواهيه و الفقر و دواعيه يا معطي الخيرات من اماكنها و

لوامع صاحبقراني، ج ٥، ص: ٣١٩

مرسل البركات من معادنها منك الغيث المغيث و أنت الغياث المستغاث و نحن الخاطئون و اهل الذنوب و أنت المستغفر الغفار
نستغفرك للجهاالات من ذنوبنا و نتوب إليك من عوامّ خطايانا اللهم فارسل علينا ديمه مدارارا و اسقنا الغيث و اكفا مغزارا غيثا
واسعا و بركه من الوابل نفعه تدافع الودق بالودق و يتلوا القطر منه القطر غير خلّب برقه و لا مكذب رعدّه و لا عاصفه جنائبه رّيّا
يغصّ بالرى ربابه و فاض فانصاع به سحابه و جرى اثار هيدبه جنابه [جبابه] سقيا منك محييه مرويه محفله مفضله زاكيا نبتها
ناميا زرعها ناضرا عودها ممرعه آثارها جاريه بالخير و الخصب على أهلها تنعش بها الضعيف من عبادك و تحيي بها الميت من
بلادك و تنعم بها المبسوط من رزقك و تخرج بها المخزون من رحمتك و تعمّ بها من نأى من خلقك

حَتَّى يَخْصِبَ لِإِمْرَاعِهَا الْمَجْدُبُونَ وَيَحْيَى بَيْرِكْتِهَا الْمَسْتَتُونَ وَتَتَرَعُ بِالْقَيْعَانِ غَدْرَانِهَا وَتُورِقُ ذُرَى الْأَكَامِ زَهْرَاتِهَا [رجواتها] و
يُدْهَامُ بِذُرَى الْأَكَامِ شَجَرُهَا وَتَسْتَحَقُّ عَلَيْنَا بَعْدَ الْيَاسِ شُكْرًا مِنْهُ مِنْ مَنَّكَ مَجَلَّلَهُ وَنَعْمَهُ مِنْ نَعْمِكَ مَفْضَلَهُ عَلَى بَرِّيَّتِكَ الْمَرْمَلَهُ وَ
بِلَادِكَ الْمَعْرَنَةَ وَبِهَائِمِكَ الْمَعْلَمَةَ وَوَحْشِكَ الْمَهْمَلَةَ اللَّهُمَّ مِنْكَ ارْتِجَاؤُنَا وَإِلَيْكَ مَا بَنَا فَلَا تَحْبِسْهُ عَنَّا لِتَبْطُنْكَ سِرَائِرُنَا وَلَا
تَوَاخِذْنَا بِمَا فَعَلَ السَّيْفُفَاءُ مِنَّا فَإِنَّكَ تَنْزِلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا وَتَنْشُرُ رَحْمَتَكَ وَأَنْتَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ثُمَّ بَكَى فَقَالَ سَيِّدِي
سَاخَتْ [صاحت خ] جِبَالُنَا وَاغْبَرَّتْ أَرْضُنَا وَهَامَّتْ دَوَابُّنَا وَقَنَطَ نَاسٌ مِنَّا أَوْ مِنْ قَنَطِ مَنْهُمْ وَتَاهَتْ الْبِهَائِمُ وَتَحْيَّرَتْ فِي مَرَاتِعِهَا وَ
عَجِبَتْ عَجِيحُ الثَّكَالِي عَلَى أَوْلَادِهَا وَمَلَّتِ الدَّوْرَانُ فِي مَرَاتِعِهَا حِينَ حَبِسَتْ عَنْهَا قَطْرَ السَّمَاءِ فَدَقَّ لِدَلِّكَ عَظْمُهَا وَذَهَبَ لِحَمِهَا وَ
ذَابَ شَحْمُهَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۰

و انقطع درّها اللهم ارحم انين الائه و حنين الحائه ارحم تحيرها في مراتعها و ائنيها في مراتعها» ترجمه اش اينست كه خداوندا
به درگاه تو آمده ايم در وقتى كه به ناگاه بر سر ما آمده است يا ما را به درگاه تو آورده است تنگيهاى دشوار و ملجأ شده ايم
به سبب ممنوع شدنهای از رحمتها كه كارها را بر ما تنگ کرده است، و به دندان گرفته است ما را دندان گرفتن سخت اعمال
قبيحه كه از زبانهای ما واقع شده است از حكمهای باطل كه حكام جور مى كنند و از غيبت و بهتان و فحش كه عالميان بان
مبتلايند و بنا بر نسخه لوازم قبايح و اعمال شنيعه ما را گرفته است مانند دندان

گرفتن شیر و بپر، و مستحکم شده است بر ما، یا مثل یکدیگر از بلاها نازل می شود بر ما به لوازم دروغها بر تو و مطلقا، و ازدحام آورده است بر ما سالهای قحط مانند شتران لاغر، و خلف وعده کرد با ما ابرهایی که گمان باران از آن داشتیم و همه تشنه باران رحمت شده ایم از بسیاری فریاد گوسفندان و شتران سال دار یا اسبانی که در صحراها می چرند و گیاهی نمی یابند.

توئی که بی چارگان همه امیدوارند از تو، توئی که اعتماد دعا کنندگان بر تست به درگاه تو آمده ایم و ترا می خوانیم در حالتی که همه خلائق ناامید شده اند و از ابر و باران محروم شده اند و حیوانات چرنده همه هلاک شدند از بی آبی و بی علفی ای خداوندی که زنده همیشه و بذات خود موجودی و حیات همه از تست و این دو کلمه را می گویم بعدد درختان و بعدد ستارگان و بعدد فرشتگانی که در آسمانها صف زده اند و به عبادت الهی مشغولند و بعدد ابرهایی که از ما بازداشتی و همیشه می آمد یا آمدند و رفتند و بارانی بر ما نبارانیدند پس گویا که صد هزاران هزاران هزار مرتبه گفته ایم یا حی یا قیوم که ما را ناامید مگردان و ما را به سبب اعمال قبیحه مؤاخذه مکن و تقاص مکن از ما قوت حلال ما را به سبب آن که حرام را گرفتیم یا به سبب مطلق فسوقی که از ما صادر شده است، و فراخ گردان بر ما رحمت را به فرستادن ابری که پر باران باشد و حاصلی که خوش آینده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۱

باشد و منت

نه و انعام کن بر بندگانت بانواع میوه ها به سبب بارانها و زنده گردان شهرهای مرده را برسانیدن شکوفها به مرتبه میوه ها که از آفتها بگذرند، و گواه ساز بر ما فرشتگان را که نیکویان و رسولانند به خلایق که ما بعد از این مخالفت نکنیم به توفیق تو یا گواه گیر این فرشتگان را بر فرشتگان عذابی که مقرر فرموده که اگر بنی آدم در فسوق بکوشند ایشان در رحمت بر روی ایشان نبندند و چون بر ایشان گواه گرفتی نمی بندند، بارانی فرست از جانب رحمت خودت که نافع و دایم باشد کثرتش و ریختنش واسع باشد، ابری بفرست که بارانش درشت قطره باشد و به زودی بفرستی و الحال بفرستی که به سبب آن زنده کنی هر چه را مرده باشد و تدارک کنی هر چرا وقتش گذشته باشد و بان بیرون آوری آن چه را وقتش نرسیده باشد و آید.

خداوندا ما را بارانی بده که در عقبش باران باشد و صحراها را پر علف و گیاه کند و ابرش عالم گیر باشد و با صدای رعد باشد و پی در پی صدای رعد و باران باشد و برقش با باران باشد و ریختن بارانش با صدای رعد باشد چون در وقت تنگی این صدا غمها را می زداید و مجرای آن روان باشد که نهرش پر آب باشد، و ممکن است که واو جزو کلمه باشد یعنی حاصلش پی در پی رسد و آمدن بارانش دائمی باشد و بنا بر نسخه یعنی فرشتگان را بفرمایی که ثبت نمایند مرحومیت ما را به آمدن باران و ظاهرا تصحیف نساخ است.

خداوندا مگردان بارانش را ضعیف

که بی فایده باشد یا شبنمش را سموم مگردان چون باد سموم مهلک است و به ظاء منقوطة خوانده اند یعنی، ابرهای پی در پیش را بمنزله باد سموم مهلک و متلف مگردان به کثرت باران یا به کثرت سرما و سردیش را بر ما شوم مگردان، و روشنی آن را بر ما مانند سنگ باران مگردان چون ابر روشن بی بارانست و در صحیفه صوبه است و آن انسب است که ریختنش مانند سنگ باران نباشد که سبب تلف محصول شود و آبش را شور

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۲

مگردان که بی فایده باشد از بسیاری مضر باشد، و حاصلش را مانند خاکستر زبون و ضایع مگردان.

خداوند پناه می گیریم به تو از شرک و مقدمات آن که ریا و معاصی باشد و پناه می آوریم به تو از ظلم ما بر دیگران و از ظلم دیگران بر ما و از بلاهایی که به سبب ظلم نازل می شود یا ظلمهایی را که علاج نتوان کردن یا گناهایی که سبب ظلم شود و پناه می آوریم به تو از فقر و احتیاج بخلق و آن چه سبب آنست از کارهایی که بد است.

ای خداوندی که هر خیری و خوبی از تست و نزد تست و می فرستی هر روزی نعمت و احسانی را از معدنش که نزد تست از تست بارانی که در عقب باران داشته باشد و توئی که فریاد رس بی چارگانی و همه استغاثه بسوی تو می کنند و ماییم خطاکاران و گناه کاران و هر کسی طلب مغفرت از تو می کند و توئی بسیار آمرزنده طلب مغفرت می کنیم از تو از گناهایی که از نادانی کرده ایم و بسوی تو توبه می کنیم

از جمیع گناهانی که کرده ایم.

خداوندا چون تو مقرّر ساخته که هر گاه بندگان توبه کنند باران بفرستی و ما توبه کردیم پس بفرست بر ما بارانی دایم و بسیار و نازل گردان بارانی درشت قطره بی شمار بارانی که عالم گیر باشد و برکتی کرامت کن از بارانهای درشت قطره عظیمی که نافع باشد و از بسیاری و تندی بر یکدیگر خورند و هر قطره بلا فصل از عقب یکدیگر آیند برقش فریب دهنده نباشد که بی باران باشد و رعش این کسر را به گمان نیندازد که باران می آید و نیاید و بادهای جنوبش مهلک و متلف نباشد بارانی باشد که ابرش پر باشد از باران و ابرش با باران آید و رود که منقطع نشود از ما و دیگران و جاری شود از آثار دامنه آن ابر جمیع فضاها یا کاریزها و چاهها بارانی باشد که از محض فضل و رحمت تو باشد و عالمی را زنده کند و سیراب کند و عالمی را پر آب گرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۳

و در بعضی از نسخ مخضله یعنی عالمی را تر و تازه کند و فضل ترا شامل حال ما کند یا متصل باشد حاصلش در نمو و زیادتی باشد زراعتش، با برکت باشد سبزه درختانش خوشاینده باشد و از آثار آن گیاه و علف بسیار شود و خیر و ارزانی و فراوانی را بر عالمیان جاری سازد و به سبب آن بندگان ضعیف را از خاک مذلت برداری و شهرهای مرده را همه زنده گردانی و روزی فراخت را بر عالمیان انعام کنی و رحمتهای مخزونت را از جبهه عالمیان از خزینهای رحمت بیرون

آوری و رحمت نزدیکان و دوران را همه فرا گیرد تا آن که جمعی قحطی زدگان از قحطی خلاص شده به ارزانی ارزانی شوند و خشک سالی کشیدگان به برکت آن زندگی یابند، و غدیرها در صحرا، از آب باران پر شوند و بر سر کوهها درختان برگ و شکوفه دار خوش آینده گردند و درختانش همه سبز و خرم شوند بعد از آن که همه ناامید از باران شده بودند باران رحمت همه را فرا گرفته در مقام شکر گذاری در آیند و احسانی باشد از جمله احسانهای تو که عالمیان را فرا گیرد و نعمتی از نعمتهای تو باشد که خلاق خاک آلود را از نیامدن باران فرا گیرد، و شهرهای خشک را به رحمت ترکی یا شهرهایی که از انعامت دور افتاده باشند به رحمت نزدیک شوند و حیوانات شهری و صحرائی همه را جان تازه به تن در آید.

خداوندا امیدواری ما همه از تست و بازگشت همه بسوی تست خداوندا باران را از ما باز مدار به سبب آن که می دانی اعمال قبیحه پنهان ما را و ما را مگیر به اعمال سفیهان و بی خردان بنی آدم به درستی که تو خداوندی که می فرستی باران را بعد از آن که همه ناامید شده باشند و پهن می کنی رحمتت را بر عالمان بعد از تنگی و تویی که سزاوار حمد و ثنائی و همگی ترا حمد می کنند بر نعمتهای غیر متناهی.

بعد از آن به گریه آمدند و گریان می گفتند که ای خداوند من کوهها از خشکی همه با زمین برابر شده است یا شوره زار شده است یا بی گیاه شده است

لوامع

یا به فریاد آمده است و در نهج انصاحتست یعنی همه شکافته شده است از خشکی و زمینها گرد آلود شده اند و حیوانات حیران شده اند و در چراگاه سرگردانند هر چند می کردند گیاهی نمی یابند و فریاد می کنند مانند فریاد زنان بچه مرده که بر فقد فرزندان گریند و از بس که می گردند در چراگاه ها ترک گشتن کرده اند چون باران را از ایشان باز داشته استخوانهای ایشان باریک شده است و گوشت ایشان رفته و پیه گداخته و شیر منقطع شده است خداوند رحم کن بر ناله شتران و بر صداهای گوسفندان، رحم کن حیران شدن اینها را در چراگاهها و ناله‌های اینها را در پایگاهها.

و حیوانات را وسیله ساختن از آن جهت است که در اخبار بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر نه بهایم چرنده باشند و اگر نه اطفال شیرخواره باشند و اگر نه پیران پشت خم باشند یا با رکوع در نمازها و اگر نه جوانان با خشوع باشند هر آینه از آسمان باران نبارم و از زمین گیاه نرویانم و عذاب خود بر شما بریزم چنانکه ریزه ریزه شوید و حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر مؤاخذه می کرد حق سبحانه و تعالی مردمان را به اعمال بد ایشان بر روی زمین جنبنده نمی گذاشت، و در این خطبه مذکور نیست تعدد و لیکن چون در اخبار وارد شده است که مثل نماز عید است بهتر آنست که بعد از نماز دو خطبه بخواند با فاصله نشستن و چون مطلوب در این نماز طلب بارانست در قنوتها و در

خطبها همه طلب باران می باید کرد.

[نماز استسقا دو رکعت است]

(«وقال ابو جعفر صلوات الله عليه كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصلي للاستسقاء ركعتين ويستسقي وهو قاعد و قال بدا بالصلاه قبل الخطبه و جهر بالقراءه») شيخ روايت کرده است در صحيح از صفوان از عبد الله يا موسى بن بكر از طلحه بن زيد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که پدرش صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سيد المرسلين

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۵

صلى الله عليه وآله دو رکعت نماز استسقاء می کردند و دعای استسقا را نشسته می خواندند یعنی بعد از خطبه و حضرت فرمودند که حضرت ابتدا به نماز کردند و بعد از آن خطبه خواندند و قرائت را بلند خواندند.

و کلینی ذکر کرده است که در روایت عبد الله بن مغیره چنین است که گفت تکبیر در رکعت اول هفت است و در رکعت دویم پنج است و نماز را پیش از خطبه می کند و قرائت را بلند می خواند و استسقا می کند نشسته یعنی بعد از خطبه هر چند در خطبه نیز استسقا کرده باشد تا جمع شود در میان اخبار.

و کلینی روایت کرده است کالصحيح از ابی العباس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که جمعی به خدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله آمدند و گفتند که يا رسول الله قحطی در بلاد ما افتاده است و چند سال است که باران نمی آید پس حضرت فرمودند تا منبر را بیرون بردند و صحابه جمع شدند و حضرت بالای منبر فرمودند و دعا می کردند و صحابه بامر حضرت آمین می گفتند اندک

لمحه شد که جبرئیل آمد و گفت یا محمد خبر ده مردمان را که پروردگارت ایشان را وعده فرموده که در فلان روز فلان ساعت باران خواهد آمد و مردم انتظار آن روز و آن ساعت می کشیدند تا آن ساعت شد بادی سر کرد و ابری به هم رسید که آسمان را فرو گرفت و مانند آن که مشک را سرایشب کنند بارانی عظیم آمد و می آمد تا آن که همان جماعت به خدمت حضرت آمدند و عرض نمودند که یا رسول الله نزدیکست که همه غرق شویم دعا کن که باران بایستد پس صحابه جمع شدند و حضرت دعا می کردند و صحابه بامر حضرت آمین می گفتند پس شخصی گفت یا رسول الله نمی شنویم که چه می گویند حضرت فرمودند که بگوئید که (اللهم حوالینا و لا علينا اللهم صبها فی بطون الاودیه و فی نبات الشجر و حیث یرعی اهل الوبر اللهم اجعلها رحمه و لا تجعلها عذابا) و ابو العباس گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۶

فرمودند که برق علامت باران است خواه در روز باشد و خواه در شب و ترجمه اش اینست که خداوندا باران را بر جمعی که در حوالی و اطرافند به بار و بر ما مبار خداوندا بریز این باران را در رودخانه ها و در جاهائی که درختان می روید در صحراهایی که بادیه نشینان می باشند خداوندا باران را رحمت کن و چنان مکن که عذاب باشد.

[وارونه کردن عبا در نماز]

(«و سئل الصادق صلوات الله علیه عن تحویل النبی صلی الله علیه و آله رداءه اذا استسقی قال علامه بینه و بین اصحابه تحوّل الجذب خصبا») و

شیخ کلینی هر دو مرسلا از آن حضرت صلوات الله عليه روايت کرده اند که پرسيدند که چه معنی داشت آن که حضرت سيد المرسلين صلی الله عليه و آله در استسقا می گردانيدند ردای مبارک را حضرت فرمودند که علامتی بود میان آن حضرت و اصحاب که خشک سالی مبدل شد به فراخی و عیش یعنی حق سبحانه و تعالی دعا را مستجاب گردانيد و محتمل است که مراد این باشد که من فال خیر زدم و حق سبحانه و تعالی فال خیر مرا رد نمی کند.

و صدوق در حدیث صحیح از انس بن عیاض روايت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که پدرش صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سيد المرسلين صلی الله عليه و آله در استسقا نظر به آسمان می کردند و ردا را می گردانيدند از جانب راست به جانب چپ و بر عکس عرض نمودم که این چه معنی داشت حضرت فرمودند که معنی این بود که خشک سالی مبدل خواهد شد به فراخی و عیش، و قریب باین است صحیحه ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب او از آن حضرت صلوات الله عليه و ظاهر این دو صحیحه اخبار است نه فال اما اگر غیر معصوم کند فال است.

[دعای امام حسن و امام حسین برای باران]

(«و جاء قوم من اهل الكوفة إلى علي بن ابي طالب صلوات الله عليه فقالوا له يا امير المؤمنين ادع لنا بدعوات في الاستسقاء فدعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۷

علي صلوات الله عليه الحسن و الحسين صلوات الله عليهما فقال يا حسن ادع فقال الحسن اللهم هبج لنا السحاب بفتح الابواب بماء عباب و رباب بانصباب و انسكاب يا

وَهَابَ وَ اسقنا مطبقه مغدقه مونقه فُتِحَ اغلاقها و سهّل اطلاقها و عَجّل سيقها بالأنديه فى الاوديه يا وهَاب و بصوب الماء يا فَعَال
اسقنا مطرا قطرا طَلًا مَطْلًا طبقا مطبقا عامًا معمًا دهما بهما رحيمًا رَشًا مَرَشًا واسعا كافيًا عاجلا طَيِّبًا مباركا سلاطح بلاطح يناطح
الاباطح مغدودقا مطبوقا مغرورقا و اسق سهلنا و جبلنا و بدونا و حضرنا حتّى ترخص به اسعارنا و تبارك به لنا فى ضياعنا صاعنا
و مدنا ارنا الرزق موجودا و الغلاء مفقودا امين ربّ العالمين.

ثمّ قال للحسين ادع فقال الحسين صلوات الله عليه اللهمّ معطى الخيرات من مظائنها و منزل الرّحمات من معادنها و مجرى
البركات على أهلها منك الغيث المغيث و أنت الغياث المستغاث و نحن الخاطئون و اهل الذنوب و أنت المستغفر الغفار لا اله الا
أنت اللهمّ ارسل السّماء علينا ديمه مدرارا و اسقنا الغيث و اكفا مغزارا غيثا مغيثا و اسعا مسبغا مهطلا مريثا مريعا غدقا مغدقا عبّابا
مجلجلا- صَحًا صحصاحا بسّيا بسّاسا مسبلا عامّيا و دقا مطفاحا تدفع الودق بالودق دفاعا و يطلع القطر منه غير خلب البرق و لا
مكذب الرّعد تنعش به الضّعيف من عبادك و تحيي به الميّت من بلادك ممّا علينا منك امين ربّ العالمين فما تمّ كلامه حتّى
صبّ الله الماء صبًّا و سئل سلمان الفارسى رضى الله عنه فقيل له يا ابا عبد الله هذا شىء علماه فقال ويحكم أ لم تسمعوا قول
رسول الله صلّى الله عليه و آله حيث يقول اجريت الحكمة على لسان اهل بيتي» در كتاب قرب الاسناد حميرى

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۲۸

روایت کرده است از سندی ثقہ از ابو البختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه از پدرش از جدش صلوات اللّٰه علیهما که فرمودند که جمعی حاضر شدند به نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه و صدوق زیاد کرده است که از اهل کوفه بودند مگر آن که اهل کوفه به مدینه رفته باشند و اگر نه در وقتی که آن حضرت به کوفه تشریف آوردند سلمان فوت شده بود در زمان ولایت عثمان و شکایت نمودند کمی باران را و گفتند یا امیر المؤمنین و در قرب الاسناد یا ابا الحسن است و این نیز قرینه است که در کوفه نبوده است دعا کن از جهت ما دعایی چند از جهت طلب باران پس حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات اللّٰه علیهما را طلبیدند و فرمودند که یا حسن دعا کن پس حضرت امام حسن این دعا را کردند که ترجمه اش اینست که خداوندا برانگیزان از برای ما ابری که مقرون باشد به گشودن درهای روزی چون غالب آنست که چون باران سر کرد ارزانی می شود چون آنها که دارند آذوقه را می خواهند بفروشند که مبادا ارزان تر شود و آنها که ندارند نیز نمی خرند که شاید ارزان شود و ابر را برانگیزان که به بارد بارانی چنانکه از ناودان می آید و ابری باشد که باران از او روان باشد مانند نهری که از آسمان آید ای خداوند بسیار بخشنده باران ده ما را از ابری که جهانگیر باشد و پر باران و خوش آینده باشد که درهای بسته گشوده شود و به آسانی روان شود باران و به زودی جاری شود در رودخانه ها و باران آید در

وقت دخول آن ای بسیار بخشاینده به ریختن آب ای خداوندی که هر چه خواهی می کنی به باران بر ما بارانی درشت قطره خوش آینده که عقب داشته باران چینی و عالم را فرا گرفته باشد و نفعش عام باشد و بسیار نافع باشد همه کسرا سیاه بسیار سیاه پر باران باشد و در بعضی از نسخ رهما براء است یعنی اگر نرمة باران باشد دوام داشته باشد و از رحمت نازل شود نه از غضب و بعضی از نسخ جیم است یعنی تند بیاید

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۲۹

و ریزان باشد و از عقبش نیز روان باشد و فراخ و کافی باشد و به زودی بیاید و نیکو و با برکت و نفع باشد و عریض بسیار عریض باشد یعنی عالم گیر باشد که رود خانه ها از آن پر شود و بسیار باران باشد و عالم گیر و ریزنده باشد با کثرت، و آب ده زمین همواره و کوه را و صحرا و شهر را تا آن که قیمتها ارزان شود و تا برکت بهم رسد در مزرعه و شهرهای ما.

و در قرب الاسناد تا برکت دهی صاع و مدّ ما را و گذشت که مدّ ربع صاع است.

و در اخبار بسیار وارد است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دعا کردند به همین دعا از جهت برکت صاع و مدّ مدینه مشرفه و برکت در اینها عظیم است بسیار است که یک مد و یک صاع آن قدر برکت دارد که ده مثل آن در وقتی دیگر آن مقدار برکت ندارد و ظاهرا تصحیف از نساخ این کتاب شده باشد.

خداوندا بنما

بما که روزی و نعمتها را بسیار به بینیم و گرانی و قحطی را نه بینیم مستجاب کن دعا را ای پروردگار عالمیان و بسیاری از الفاظ مترادفه را در دعاها می آورند چون الحاح در دعا مطلوبست و به عبارتی دیگر بهتر است با آن که در امثال این مواضع غرض اعجاز نیز هست.

بعد از آن به حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمودند که تو دعا کن پس آن حضرت صلوات الله علیه این دعا کردند که خداوندا ای خداوندی که بخشاینده همه خوبیهای از جانی که از آنجا باید داد، و فرو فرستنده رحمتهایی از معدنهای آن بهمان معنی و جاری کننده برکتهایی بر اهل آنها از تست بارانی که در عقب او باران باشد یا فریاد رس بی چارگان باشد و توئی فریاد رس هر بی چاره و همه کس استغاثه و تضرع و زاری به درگاه تو می کنند و ماییم خطاکاران و اهل گناهان یعنی گناه کاران یا آن که از ما بغیر از بدی نمی آید و از تو بغیر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۰

خوبی نمی شاید و توئی که از تو طلب می کنند مغفرت را و تو همیشه گناهان عظیم را می آمرزی نیست خداوندی غیر از تو خداوندا بفرست بر ما باران دایم بسیار را و به بار بر ما بارانی سایل بسیار بارانی که از پی داشته باشد باران و عالم گیر باشد و کامل باشد و تمام و ریزنده باشد و گوارا و صاحب ریع باشد و درشت قطره بسیار درشت و ریزنده باشد با صدای رعد و بی مضرت باشد.

و در بعضی از نسخ و در قرب الاسناد سحا سحاسحا به

سین مهمله یعنی سایل باشد بسیار سایل و صاد تصحیف نساخ است بارانی باشد که همه بلاد را نیکو احاطه کرده باشد و در قرب الاسناد بحا بحا است یعنی دایم باشد نیکو دایم و ریزان باشد عالم گیر بارانی که بسیار روان باشد که پی در پی از روی قوت آید و بر هم خورد و قطره از او بیرون آید.

و در قرب الاسناد

و یتلوا القطر منه قطرا

است چنانکه در سایر دعاهای استسقا است یعنی قطره‌های او پی در پی باشد تند و ظاهرا نساخ این کتاب غلط کرده اند و یطلع مناسبت ندارد، و برقش فریبده نباشد و رعدش با باران باشد و خود را دروغ گو در نیاورد بارانی که بی چارگان را از خاک مذلت و گرسنگی بردارد و زنده کنی به آن شهرهای مرده را و این منت و احسانی باشد از تو بر ما.

و در قرب الاسناد بعد از فقره سابقه اینست که

تورق به ذری الاکام من بلادک و تستحقّ به علینا من مننک یعنی شکرا

یعنی تو با برگ کنی به سبب این باران درختانی را که بر سر تلهاست از شهرهای تو و تو مستحق شکر شوی باین انعامی که بر ما کنی مستجاب گردان دعاهای ما را ای پروردگار عالمیان پس هنوز دعای آن حضرت تمام نشده بود که حق سبحانه و تعالی ریخت بارانی عظیم و چه عظیم پس به سلمان گفتند که ای ابو عبد الله کنیت سلمانست آیا این دعاها را تعلیم ایشان کرده بودند؟ سلمان گفت رحمت بر شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۱

باد مگر نشنیده اید قول حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه که حق سبحانه

و تعالی در حکمت را بر زبان اهل بیت من جاری کرده است. و از این جا ظاهر می شود که نزد عرب فصاحت و بلاغت اهمّ معجزات بوده است و آمدن باران بی فاصله از دعاهای ایشان در نظر ایشان نمود و فصاحت و بلاغت ایشان نمود.

چنانکه حضرت رضا صلوات الله علیه در جواب ابن سگّیت فرمودند که معجزه هر پیغمبری بحسب اقتضای زمان ایشان بود چون در زمان حضرت موسی سحر شایع بود معجزه چند به آن حضرت دادند که به افعال ایشان مشابهتی داشت و سحرهای ایشان را برهم زد، و در زمان حضرت عیسی حکماء یونان بودند و طب شایع بود معجزه آن حضرت را از آن قبیل دادند که کور مادر زاد را روشن کند و پیسی را زایل کند و مرده را زنده کند و در زمان حضرت سیّد المرسلین صلی الله علیه و آله فصاحت و بلاغت غالب بود و خطب می نوشتند و بر در کعبه می آویختند تا آن که آن حضرت کتابی آورد که همه را بر هم زد و تحدی فرموده به سوره از سور آن نتوانستند آوردن و معترف به عجز شده مسلمان شدند مگر نادری که تعصّب جاهلیت ایشان نگذاشت که باین سعادت مسعود کردند با آن که آن حضرت از جمیع اقسام معجزات آوردند و می گفتند سحر است چون تمیز فرق میان سحر و معجزه نداشتند اما در سخنان فصیح و بلیغ ید طولی داشتند و حیران بودند.

[نماز باران عمر]

(«و روی عن ابن عبّاس أنّ عمر بن الخطّاب خرج یستسقی فقال للعبّاس قم فادع ربّک و استسق و قال اللهمّ انا نتوسّل الیک بعمّ نبیک

فقام العباس فحمد الله و اثنى عليه ثم قال اللهم ان عندك سحابا و ان عندك مطرا فانشر السحاب و انزل فيه الماء ثم انزله علينا و اشدد به الاصل و اطلع به الفرع و احى به الضرع اللهم انا شفعاؤ إليك عمّن لا منطق له من بهائمنا و انعامنا شفّعنا في أنفسنا و أهالينا اللهم انا لا ندعو الا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۲

إياك و لا نرغب الا إليك اللهم اسقنا سقيا و ادعا نافعا طبقا مجللا اللهم انا نشكو إليك جوع كل جائع و عرى كل عار و خوف كل خائف و سغب كل ساغب يدعو الله» و مرویست بسند ضعیف از عبد الله بن عباس که عمر بن خطاب بطلب باران بیرون رفت و به عباس گفت برخیز و از پروردگارت طلب کن باران را و خود گفت خداوندا عم پیغمبرت را شفیع خود گردانیده ایم پس عباس برخاست و حمد و ثنای الهی به جا آورد و گفت خداوندا نزد تو ابر هست و نزد تو باران هست پس بفرست ابر را و بر آن ابر فرو فرست باران را و دیگر بفرست بر ما و اصلهای درختان و نباتات را باین باران، سخت کن، و شاخها و فروع را با حاصل کن، و پستانهای حیوانات را زنده گردان بشیر.

خداوندا ما شفاعت می کنیم بسوی تو از جانب بی زبانها از حیوانات بی زبان خداوندا شفاعت ما را قبول کن در حق ما و یاران ما خداوندا نمی خوانیم مگر ترا و طلب نمی کنیم مگر از تو خداوندا ما را بارانی ده که دایم و نافع و عالمگیر باشد و نفعش به همه عاید گردد خداوندا شکایت

می کنیم گرسنگی هر گرسنه را و برهنگی هر برهنه را و ترس هر ترسانی را و گرسنگی هر گرسنه را که خدا را خواند.

و این حکایت در صحیح بخاری هست و ظاهراً غرض صدوق از ذکر این دعا آنست که ملاحظه نمایند فصاحت حسنین را با فصاحت و بلاغت عباس بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا، و ظاهر سازد و عداوت عمر را با اهل بیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله محتاج به ایشان بود در دعای مباحله، و ایشان حاضر بودند عباس را مقدم داشت مبادا حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله علیهم دعا کنند و باران بیاید و رتبه ایشان ظاهر شود.

باب صلاه الکسوف

[علت زلزله و بادها]

(«و الزلازل و الریاح و الظلم و علتها») این بابی است در بیان کیفیت نماز گرفتن آفتاب و ماه و زمین لرزش و بادهای سرخ و زرد و سیاه و تاریکیهای خوفناک و سبب بعضی از اینها صریحا و باقی کنایه.

(«قال سید العابدین علی بن الحسین صلوات الله علیهما ان من الايات التي قدرها الله عز و جل للناس مما يحتاجون اليه البحر العذی خلقه الله بین السماء و الارض قال و ان الله تبارک و تعالی قدر منها مجاری الشمس و القمر و النجوم و قدر ذلك كله على الفلك ثم و كل بالفلك ملكا معه سبعون الف ملك فهم يديرون الفلك فاذا اداروه دارت الشمس و القمر و النجوم معه فنزلت في منازلها التي قدرها الله تعالی ليومها و ليلتها فاذا كثرت ذنوب العباد و احب الله ان يستعتبهم بآيه من آياته امر الملك الموكل بالفلك ان يزيل الفلك عن مجاريه

قال فيامر الملك السبعين الالف الملك ان ازيلوا الفلك عن مجاربه قال فيزيلونه فتصير الشمس في ذلك البحر المذى كان فيه الفلك فينظمس ضوءها و يتغير لونها فاذا اراد الله عز و جل ان يعظم الآيه غمست في البحر على ما يحب ان يخوف عباده بالآيه قال و ذلك عند انكساف الشمس و كذلك يفعل بالقمر فاذا اراد الله عز و جل ان يجليها و يردها إلى مجراها امر الملك الموكل بالفلك ان يرده الفلك إلى مجراه فيرد الفلك و ترجع الشمس إلى مجراه قال فتخرج من الماء و هي كدره و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۴

القمر مثل ذلك قال ثم قال علي بن الحسين صلوات الله عليهما اما انه لا يفرع للآيتين و لا يهرب الا من كان من شيعتنا فاذا كان ذلك منها فافزعوا إلى الله تعالى و راجعوه» و كلینی در حسن روایت کرده است از معروف بن خربوذ و او از اهل اجماعست از حکم بن مستورد از حضرت بهترین عابدان در زمان خود صلوات الله عليه که به درستی و راستی که از جمله آیات و دلایل وجود واجب الوجود و در کافی چنین است که ان من الاقوات به جای الايات یعنی از جمله قوتهایی که حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته است از جبهه بندگان خود دریایی است که حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته است که حرکت آفتاب و ماه و ستارگان از آنجا باشد، و در کافی به جای منها فیهاست یعنی از برابر آن دریا حرکت می کنند و همه اینها را بر آسمان مقدر ساخته است یعنی از طرف بالا پس موکل ساخته است فرشته را

از جهت حرکت این افلاک که با آن ملک است هفتاد هزار ملک چنانکه در باب زوال گذشت.

و این فرشتگان افلاک را حرکت می دهند از مشرق به مغرب شبانه روزی یک دور و به سبب حرکت فلک الافلاک سایر افلاک حرکت می کنند و آفتاب و ماه و ستارگان نیز به تبعیت آن حرکت می کنند و هر یک به جای خود می روند در شبانه روزی یک بار چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است و ظاهر است حرکات ایشان به نحوی که چون تدبر می نمایند بنا بر ضبط حرکات ایشان می یابند که می باید در فلان روز فلان سال ماه حایل شود از رسیدن نور آفتاب بماه و کسوف شود و یا در فلان شب فلان ماه زمین حایل شود میان آفتاب و ماه و خسوف شود غالباً.

پس چون گناهان بندگان بسیار می شود و حق سبحانه و تعالی می خواهد که ایشان خایف شده تائب شوند امر می فرماید آن فرشته سردار فرشتگان را که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۵

حرکت افلاک را چنان کنید که کسوف شود و از حرکت متعارف بگردانید و چنان کنید که محاذی آن دریا شود و تاویل کرده اند که آن دریای ماه است که چون محاذی او می شود کسوف می شود و به نسبت محاذات از کل و بعض و در این صورت محاذی بعض می شود و بعضی از آفتاب می گیرد و یا آن که محاذی دریای بخارات می شود یا دریای حقیقی و نور آفتاب کم می شود چنانکه در بعضی از اوقات چنین می شود که روشنایی آفتاب کم می شود و رنگش آلوده می شود به کدورت و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد

که آیت را عظیم تر کند و تخویف ایشان را بیشتر کند آفتاب را در آن دریا فرو میبرند به آن که کل گرفته می شود که محاذی کل قمر شود یا کسوف شود اگر سابق کسوف نباشد به مقداری که ایشان را مصلحت داند از تخویف هم در مقدار و هم در زمان طولانی و یا کمتر و با ماه نیز چنین می کند که اندکی داخل آن دریا می کند یا بسیاری و این دریا ممکن است که حقیقی باشد چون زمین با دریا یک کره است و هر دو حایل می شوند از رسیدن نور آفتاب بماه و ممکن است که حق سبحانه و تعالی چون در ازال آزال عالم بود بحال بندگانش بعلم حضوری حرکت افلاک را در آن روز چنین مقدر ساخته باشد که امروز کسوف و خسوف شود تا ایشان خایف شده مشغول بندگی او شوند و تائب شده ترک معاصی نمایند.

پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که کسوف و خسوف را زایل سازد امر می فرماید او فرشته بزرگ را که او امر کند فرشتگان را که فلک را از راه خود حرکت فرمایند و از محاذات این دو دریا دور کنند پس ملائکه حسب الامر الأعلى فلکرا به مجرای که همیشه جاری می گردانند از آن راه جاری می سازند پس فلک بحال خود می آید و آفتاب و ماه و ستارگان همه به راه مقرر متحرک می شوند و چون آفتاب و ماه بیرون می آیند لمحہ مکدرند پس حضرت سید الشاجدین صلوات الله علیه فرمودند که به درستی و راستی که فزع و خوف

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۶

حاصل نمی شود مگر کسانی را که از شیعیان

ما باشند زیرا که این جماعت اعتقاد به خدا و رسول او دارند و از گفته ایشان خایف می شوند بخلاف سایر مردمان که تابع منجمانند و اعتقاد ایشان این است که خسوف و کسوف و امثال اینها از لوازم فلکند و خدا را دخلی نیست در این امور پس هر گاه کسوف یا خسوف یا شود پس پناه به خدای تعالی برید و رجوع کنید به او و در کافی ثم ارجعوا الیه است اما نسخه این کتاب اشعاری دارد که چون شما توبه می کنید حق سبحانه و تعالی در رحمت را می گشاید چون باب مفاعله از طرفین است.

(«قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ان الذي تخبر به المنجمون من الكسوف فيتفق على ما يذكرونه ليس من هذا الكسوف في شيء و إنما يجب الفزع إلى المساجد و الصلاه عند رؤيته لأنه مثله في المنظر و شبيهه له في المشاهده كما ان الكسوف الواقع مميا ذكره سيد العابدين صلوات الله عليه إنما وجب الفزع فيه إلى المساجد و الصلاه لأنه آيه تشبه آيات الساعه و كذلك الزلازل و الرياح و الظلم و هي آيات تشبه آيات الساعه فامرنا بتذكر القيمه عند مشاهدتها و الرجوع إلى الله تبارك تعالی بالتوبه و الانابه و الفزع إلى المساجد التي هي بيوته في الارض و المستجير بها محفوظ في ذمه الله تعالی ذكره و قد قال النبي صلى الله عليه و آله ان الشمس و القمر آيتان من آيات الله تجريان بتقديره و ينتهيان إلى امره لا ينكسفان لموت احد و لا لحياه احد فاذا انكسف احدهما فبادروا إلى مساجدكم») مصنف این کتاب می گوید که آن چه منجمان

خبر می دهند که آفتاب یا ماه می گیرد و واقع می شود بر آن به نحوی که ایشان می گویند که کل یا بعض در فلان ساعت از فلان روز یا فلان ساعت از شب واقع خواهد شد از این کسوف نیست مطلقا اما بحسب شرع واجبست که هر کسوفی و خسوفی که واقع شود به مساجد روند و نماز آن را واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۷

سازند چون شبیه است به آن کسوف در مشاهده هم چنان که کسوفی که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرموده است از این جهت واجب است که به مساجد روند و نماز گذارند چون شبیه است به علاماتی که در روز قیامت واقع خواهد شد.

و هم چنین زلزله و بادهای و تاریکیها و اینها همه آیاتی است که شبیه است به علاماتی که در روز قیامت واقع خواهد شد چنانکه در قرآن مجید واقع شده است که.

(«إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا وَإِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ») و امثال این آیات که بسیار است و ما ماموریم که چون این آیات واقع شود و مشاهده کنیم اینها را آن که بخاطر آوریم روز قیامت را و رجوع کنیم بحق سبحانه و تعالی به توبه و انابت و ملتجی شدن به مساجدی که خانهای حق سبحانه و تعالی است در زمین و هر که پناه باین خانها برد در امان الهی در می آید.

و بتحقیق که منقول است کالصحیح یا صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که چون ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از دنیا رفت آفتاب گرفت و مردمان گفتند

که آفتاب از جهه فوت پسر آن حضرت گرفت پس آن حضرت بر منبر فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند که ای مردمان به درستی که آفتاب و ماه دو آیتند از آیات الهی که بامر الهی حرکت می کنند و مطیع حق سبحانه و تعالی اند و از جهه مردن کسی و زندگانی کسی نمی گیرند پس اگر هر دو یا یکی از هر دو بگیرد نماز کنید پس حضرت به زیر آمدند و نماز کسوف را به جماعت ادا نمودند و عبارت صدوق چنین است که هر گاه یکی از این هر دو بگیرد پیش دستی کنید بسوی مساجد خود.

و سنّیان در صحاح سته احادیث بسیار نقل کرده اند در آن که در روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۸

وفات ابراهیم آفتاب گرفت و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این خطبه را خواندند.

بدان که چون بحسب ظاهر گفته منجمان با حدیث علی بن الحسین صلوات الله علیهما مخالفتی دارد صدوق رفع مخالفت باین کرده است که آن چه منجمان می گویند غیر کسوفی است که در حدیث واقع است زیرا که کسوف منجمان به اعتبار حرکت فلک است و کسوف حدیث به اعتبار گناهان مردمان است و مذکور شد که منافات ندارد و ممکن است که حق سبحانه و تعالی در همان روز به اعتبار این اعمال چنین مقرر ساخته باشد که کسوف یا خسوف شود.

چنانکه کالصحیح منقول است از بدر که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نشسته بودم که حضرت فرمودند که پیش از قیام قایم آل محمد صلی الله علیه و آله دو

علامت خواهد بود که از زمان آدم تا آن وقت نبوده است آفتاب در نیمه رمضان می گیرد و ماه در آخر ماه پس شخصی گفت یا ابن رسول الله بر عکس متعارفست حضرت فرمودند که علامه ظهور آن حضرت است و بر خلاف عادت خواهد بود، و هم چنین منقول است که در روز شهادت حضرت امام حسین آفتاب گرفت با آن که دهم بود حاصل آن که بر خلاف عادت کم است.

[نماز آیات در زمان علی ع]

(«و انكسفت الشمس على عهد امير المؤمنين صلوات الله عليه فصلّى بهم حتى كان الرجل ينظر إلى الرجل قد ابتلت قدمه من عرقه») و منقول است که آفتاب گرفت در زمان آن حضرت صلوات الله عليه پس نماز کسوف را با اصحاب خود کردند و طول دادند که در وقت رکوع نظر بهم می کردند که آن مقدار عرق کرده بودند که گل شده پای هر کس یا تر شده بود.

و کالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که در زمان حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله آفتاب گرفت حضرت دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۳۹

رکعت نماز به جماعت کردند و آن مقدار طول دادند که جمعی از طول قیام غش کردند و بی خود شدند.

[نماز آیات به یک شکل است]

(«و سال عبد الرحمن بن ابي عبد الله الصّادق صلوات الله عن الرّيح و الظلمه تكون في السّماء و الكسوف فقال الصّادق صلوات الله عليه صلاتهما سواء») و در صحيح منقول است که حضرت عبد الرحمن گفت از آن حضرت صلوات الله سؤال کردم از بادهای مخوف و از ظلمتهای مخوف که در آسمان بهم می رسد و از گرفتن آفتاب یعنی مثل هم اند؟ حضرت فرمودند که نماز هر دو مساویند و ظاهر حدیث آنست که در کیفیت و وجوب مثل یکدیگرند و دیگر خواهد آمد.

«و في العلل التي ذكرها الفضل بن شاذان رحمه الله عن الرضا صلوات الله عليه قال انما جعلت للكسوف صلاه لانه من آيات الله تبارك و تعالى لا يدري الرحمه ظهرت ام لعذاب فاحب النبي صلى الله عليه و آله ان تفرع أمته إلى خالقها و راحمها عند ذلك ليصرف

عنهم شرّها و يقيهم مكروها كما صرف عن قوم يونس عليه السّلام حين تضرّعوا إلى الله عزّ و جلّ و أنّما جعلت عشر ركعات لأنّ اصل الصّلاه التي نزل فرضها من السّماء أوّلا في اليوم و الليله أنّما هي عشر ركعات فجمعت تلك الركعات هاهنا و أنّما جعل فيها السّجود لأنّه لا يكون صلاه فيها ركوع الّا و فيها سجود و لان يختموا صلاتهم ايضا بالسّجود و الخضوع و أنّما جعلت اربع سجّادات لأنّ كلّ صلاه نقص سجودها من اربع سجّادات لا تكون صلاه لأنّ اقلّ الفرض من السّجود في الصّلاه لا يكون الّا اربع سجّادات و أنّما لم يجعل بدل الرّكوع سجودا لأنّ الصّلاه قائما افضل من الصّلاه قاعدا و لأنّ القائم يرى الكسوف و الاعلى، و السّاجد لا يرى و أنّما غيّرت عن اصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۰

الصّلاه التي افترضها الله عزّ و جلّ لأنّه صلّى لعله لغير امر من الامور و هو الكسوف فلما تغيّرت العله تغيّر المعلول» و در حسن كالصحيح منقولست در علتهائی كه فضل از حضرت امام ابى الحسن الرضا صلوات الله عليه روايت کرده است كه فرمودند كه چرا از جهه كسوف شمس يا اعم از شمس و قمر چون اطلاق می کنند كسوف را بر مطلق گرفتن مقرر شده است زیرا كه این كسوف از آیات حق سبحانه و تعالى است كه ظاهر نیست كه علامت رحمت است يا علامت عذاب است پس آن حضرت صلّى الله عليه و آله خواست كه امتش پناه برند به خالق و راحم ایشان نزد این علامت كه اگر علامت غضب باشد حق سبحانه و تعالى به سبب تضرع و زاری ایشان

آن بدی و بلا را دفع کند از ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی بلا را از قوم حضرت یونس علیه السلام برداشت چون تضرع و زاری کردند به درگاه الهی چنانکه گذشت، و چرا ده رکوع مقرر ساختند یا ده رکعت زیرا که اصل نمازی که حق سبحانه و تعالی اول از آسمان فرستاد در شبانه روزی ده رکعت بود که ده رکوع داشت ده رکوع را در این نماز جای دادند و چرا در این نماز سجود مقرر فرمودند زیرا که نیست نمازی که رکوع داشته باشد مگر آن که سجود دارد و نماز میت که سجود ندارد رکوع نیز ندارد و از جهت آن که آخر رکعت سجود و خشوع و خضوع باشد و چرا چهار سجده دارد زیرا که در نمازهای دو رکعتی البته چهار سجود است و اگر کمتر کنند آن نماز نماز نخواهد بود و چرا سجود را زیاد نکردند بعوض رکوع زیرا که نماز ایستاده افضل از نماز نشسته است و از جهت آن که ایستاده و اعلی از ساجد که راکع باشد به زیر چشم می توانند دید که منجلی شده است تا آن که تخفیف دهند و تمام کنند و کسی که در سجده است نمی بیند و در بعضی از نسخ عیون بدل از الـاعلی الانجلاء است و در علل الـاعلی است که عطف باشد بر القائم و چرا این نماز را تغییر دادند از اصل نمازی که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۱

تعالی واجب ساخته است از جهت آن که کسوف بر خلاف عادتست مناسب این بود که مثل سببش مخالف باقی نمازها باشد و

عبارت چنین است که این نماز از جهت علتی که آن کسوفست واجب شده است نه از جهت امری دیگر پس چون علتش بر خلاف عادتست معلول نیز بر خلاف عادتست.

و کالصحیح روایت کرده است صدوق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که این زلزله و کسوف و خسوف و بادهای مخوفه از علامات روز قیامت است پس چون این چیزها حادث شود یاد کنید قیام قیامت را و پناه برید به مساجد خود.

[ذو القرنین و ظلمات]

(«و قال الرضا صلوات الله عليه انّ ذا القرنين لما انتهى إلى السِّدِّ جاوزه فدخل في الظلمات فاذا هو بملك قائم على جبل طوله خمسمائة ذراع فقال له الملك يا ذا القرنين اما كان خلفك مسلک فقال له ذو القرنين من أنت قال انا ملك من ملائكة الرحمن موكل بهذا الجبل و ليس من جبل خلقه الله الا و له عرق إلى هذا الجبل فاذا اراد الله عزّ و جلّ ان يزلزل مدینه أوحى إلى فزلزلتها. و قد يكون الزلزله من غير ذلك») منقول است به اسانید قویه از آن حضرت صلوات الله علیه که چون اسکندر ذو القرنین به سد رسید و سد را ساخت و از آنجا گذشت تا به ظلمات رسید که همیشه شب بود و بعضی گفته اند که شش ماه شب بود و شش ماه روز دید که ملکی بر کوهی ایستاده است که قد آن فرشته پانصد گز بود یا کوه بر احتمالی و مشهور اینست که این کوه قافست که محیط است بدنیا پس آن فرشته گفت به ذو القرنین که آیا راهی دیگر نداشتی که به این جا آمدی

یعنی راه را کم کرده و اگر نه عاقل بچه وجه داخل ظلمات شود و ذو القرنین پرسید که تو کیستی گفت فرشته ام از فرشته های خداوند رحمن و موکلم باین کوه و هر کوهی را که حق سبحانه و تعالی آفریده است رگ آن کوه متصل است باین کوه پس چون حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۲

سبحانه و تعالی می خواهد که شهری را بلرزاند بمن وحی می فرماید و من آن رگ را می کشم و می لرزانم آن شهر را. و صدوق ذکر کرده است که زلزله را علتی دیگر هست چون روایات مختلفه وارد شده است جمع کرده است که همه حق است و ممکن است که از هر یک حاصل شود و لیکن جزم نمی توان کرد بمجّرد اخبار آحاد که همه واقع است می توان گفت که ممکن است که همه حق باشد و دور نیست که مراد صدوق نیز همین باشد یا آن که روایات نزد او متواتر باشد.

[زلزله و حوت]

(«و قال الصادق صلوات الله عليه ان الله تبارك و تعالی خلق الارض و امر الحوت فحملها فقالت حملتها بقوتي فبعث الله عز و جلّ إليها حوتا قدر فتر فدخلت في منخرها فاضطربت اربعين صباحا فاذا اراد الله عز و جلّ ان يزلزل ارضا تراءت لها تلك الحوته الصّغيره فزلزلت الارض فرقا. و قد تكون الزلزله من غير هذا الوجه» و در قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که چون حق سبحانه و تعالی زمین را آفرید امر کرد ماهی را که زمین را بردارد و چون برداشت با خود گفت که من به قوت خود برداشته ام حق سبحانه و تعالی ماهی را برانگیخت

که بقدر فراخی ما بین ابهام و سبابه بود در وقت گشودن دست تخمینا بقدر ده انگشت که در بینی ماهی بزرگ رفت پس چهل روز آن در اضطراب بود پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که زمینی را بلرزاند آن ماهی کوچک خود را به آن ماهی بزرگ می نماید و زمین به زلزله در می آید از ترس آن ماهی و گاه هست که زلزله از غیر این دو وجه می باشد.

و کلینی در قوی از عبد الصّمد بن بشیر روایت کرده است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که آن ماهی که زمین را برمی دارد در خاطرش گذشت که زمین را به قوت خود برداشته است پس حق سبحانه و تعالی ماهی فرستاد که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۳

فتر بزرگتر بود و از وجب کوچکتر بود و داخل بینی او شد پس از دردی که او را حاصل شد چهل روز بیهوش شد حق سبحانه و تعالی بر او رحم کرد و از دماغش بیرون آمد پس حق سبحانه و تعالی می خواهد که زلزله به زمینی فرستد آن ماهی را می فرستد و ماهی بزرگ می لرزد و زلزله می شود.

(«وقال الصادق صلوات الله عليه انّ الله تبارك و تعالی امر الحوت ان تحمل الارض و كلّ بلد من البلدان على فلس من فلوسه فاذا اراد الله عزّ و جلّ ان يزلزل ارضا امر الحوت ان يحرك ذلك الفلوس فيحركه و لو رفع الفلوس لا انقلبت الارض باذن الله عزّ و جلّ. و الزلزله تكون من هذه الوجوه الثلاثة و ليست هذه الاخبار بمختلفه») و صدوق از کتاب صفار روایت کرده است مرسلا از

یکی از ائمه صلوات الله عليهم که حق سبحانه و تعالی امر فرمود ماهی را که زمین را بردارد و هر شهری که هست بر فلسی از فلسهای آن ماهیست و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که زلزله در زمینی فرستد امر می فرماید آن ماهی را که آن فلس را بردارد و آن را حرکت دهد و اگر آن ماهی فلس را بلند کند زمین سرنگون می شود باذن الهی، و زلزله از این سه وجه می باشد و میان اخبار اختلاف نیست بحسب واقع و حکایت ماهی کالمتواتر است در اخبار و انکار آن نمی توان کرد.

از آن جمله در حدیث صحیح از آبان بن تغلب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زمین بر چه چیز است حضرت فرمودند که بر سنگی که آن بر شاخ گاو است و گاو بر پشت ماهی است و ماهی بر آبست.

و در صحیح از حسین بن زید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زینب بوی خوش فروش احوال به نزد زنان و دختران حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و بوی خوش به ایشان می فروخت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۴

حضرت داخل خانه شدند و زینب نزد زنان بود حضرت فرمودند که ای زینب چون به خانهای ما می آیی خانهای ما خوشبو می شود زینب عرض نمود که یا رسول الله خانهای تو به بوی خوش تو خوشبوتر است، حضرت فرمودند که چون چیزی فروشی احسان کن زیاده بده یا چیز خوب بفروش و غش مکن. که چیزی غیر مشک و عنبر مثلا داخل

اینها کنی که رعایت اینها کردن سبب حلیت و بقای مال است.

زینب گفت یا رسول الله نیامده ام که چیزی بفروشم آمده ام که از عظمت الهی چیزی چند بفرمایی حضرت فرمودند که عظمت الهی از آن اعظم است که وصف توان کرد و لیکن از عظمت مخلوقات الهی بگویم پاره به درستی که این زمین با هر چه و هر چه در آن است نزد زمین زیر آن مانند حلقه ایست که در بیابان عظیمی خالی از همه چیز افتاده باشد آیا آن حلقه قدری دارد و این هر دو زمین نزد زمین سیم مانند حلقه ایست که در بیابان و هم چنین تا طبقه هفتم پس این آیه را خواندند که «وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ» که دلیل است بر آن که هفت زمین است و این هفت زمین با هر که بر اوست و هر که در اوست بر پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابان خالی و این خروس یک بالش در مشرقست و یکی در مغرب است و پاهای او در منتهای زمین یا آسمانست و اینها بر روی سنگ مانند حلقه ایست که در بیابان خالی و اینها بر پشت ماهی مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه در دریای تاریک مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه بر هوا مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه نزد ثری که دور نیست که کره نار باشد مانند حلقه ایست در بیابان خالی پس حضرت این آیه را خواندند که مر او راست آن چه در آسمانها و آن چه در زمینهاست و آن چه در میان اینهاست و آن چه در زیر خاک است

که آن هوا یا کره نار است و اینها همه نزد آسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان خالی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۵

هم چنین هر آسمانی نزد آسمان بالا-تر مانند حلقه ایست در بیابان خالی تا آسمان هفتم و اینها همه نزد دریایی که در آنجاست نزد کوههای تگرگ مانند حلقه ایست در بیابان خالی و این آیه را خواندند که حق سبحانه و تعالی از آسمان می فرستد از کوههایی که در آنجاست از تگرگ، و اینها همه نزد هوایی که دلها در آن حیرانست مانند حلقه ایست در بیابان خالی و اینها همه نزد حجابهای نور مانند حلقه ایست در بیابان خالی و این آیه را خواندند که فرا گرفته است کرسی آن آسمانها و زمینها را و بر او دشوار نیست حفظ اینها و اوست خداوندی که بلند مرتبه و عظیم الشان است و اینها همه نزد عرش بمنزله حلقه ایست در بیابان خالی و این آیه را خواندند که خداوند مهربان بر عرش عظمت و جلال مستوی است یعنی با عظمتی که دارد نسبتش به همگی یکسانست.

و بروایتی که حسن بن محبوب کرده است و صدوق نیز در توحید ذکر کرده است از ابراهیم بن هاشم و غیر او حجب نور پیش از هواست که قلوب در آن حیران است و فرشتگان حاملان عرش مداومت بر کلمه لا-اله الا-الله و لا حول و لا قوه الا بالله دارند و اگر کسی تاویل نکند اولی است چون منافاتی با عقل ندارد و الله تعالی يعلم.

(«و سال سلیمان الدیلمی ابا عبد الله عن الزلزله ما هی

فقال آیه فقال و ما سببها قال انّ الله تبارك و تعالی وکل بعروق الارض ملکا فاذا اراد الله ان یزلزل ارضا أوحى إلى ذلك الملك ان حرّك عرق کذا و کذا قال فيحرّک ذلك الملك عرق تلك الأرض التي امر الله تبارک و تعالی فتحرّک بأهلها قال قلت فاذا كان ذلك فما اصنع قال صلّ صلاه الكسوف فاذا فرغت خررت لله عزّ و جلّ ساجدا و تقول فی سجودک یا من یمسک السّماوات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان أمسکهما من

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۶

احد من بعده انه كان حلیمًا غفورًا یا من یمسک السّماء ان تقع علی الارض الا باذنه أمسک عنا السوء انک علی کلّ شیء قدير» و منقول است از سلیمان که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که سبب زلزله چیست حضرت فرمودند که آیتی از دلایل وجود واجب الوجود است و قدرت کامله او بندگان را با خبر می کند از عذاب خود گفت عرض نمودم که سبب چیست حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی ملکی را موکل کرده است بر رگهای زمین پس چون اراده می فرماید که زمینی را بلرزاند وحی می فرماید به آن فرشته که فلان رگ را حرکت ده آن فرشته همان رگ را حرکت می دهد با اهل آن زمین گفت عرض نمودم که چون زلزله شود چه کنم حضرت فرمودند که مثل نماز کسوف نماز کن و چون از نماز فارغ شوی بینداز خود را به سجده و در سجود بگو ای خداوندی که آسمانها و زمینها را به قدرت کامله خود نگاه می داری که زایل نشوند و اگر زایل

شوند کسی نگاه نمی تواند داشت اینها را به درستی که حق سبحانه و تعالی حلیم و بردبار است از عاصیان و بر ایشان به زودی نمی گیرد و آمرزنده است گناهان ایشان را هر چند مستحق این شده اند که آسمانها و زمینها در گردد به سبب قبیح اعمال خلاق ای خداوندی که نگاه می داری آسمان را که بر زمین نیفتد مگر باذن او در روز قیامت این بلا را نگاه دار از ما به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی و همین دعا در حدیث قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است و در فقه رضوی نیز مذکور است.

[راه رفع زلزله]

(«و روی علی بن مهزیار قال کتبت إلى ابی جعفر صلوات الله علیه و شکوت الیه کثره الزلازل فی الاهواز و قلت تری لی التحویل عنها فکتب صلوات الله علیه لا تتحولوا عنها و صوموا الاربعاء و الخمیس و الجمعة و اغتسلوا و طهروا ثيابکم و ابرزوا یوم الجمعة و ادعوا الله فانه یرفع عنکم قال ففعلنا و سکنت الزلازل») و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۷

به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه و شکایت نمودم از بسیاری زلزله که در شهر اهواز بهم رسیده است و عرض نمودم که مصلحت می دانید که از این شهر بشهر دیگر روم پس نامه آن حضرت صلوات الله علیه رسید که از آنجا به جای دیگر مروید همه شیعیان روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرید و روز جمعه غسل کنید و جامهای پاک به پوشید و بیرون روید به

صحرا و دعا کنید تا حق سبحانه و تعالی رفع کند این بلا را از شما علی گفت که چنین کردیم و زلزله ها ساکن شد و ظاهر آنست که نماز زلزله را می کرده باشند و این عمل از جهت رفع بلا بوده است و هر حاجتی که باشد که چنین کنند آن حاجت بر آورده می شود بفضل الهی.

(«و قال الصَّيِّادُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّ الصَّيِّاعِقَةَ تَصِيبُ الْمُؤْمِنَ وَالْكَافِرَ وَلَا تَصِيبُ ذَاكِرًا») و كَالصَّحِيحِ مَنْقُولٌ أَنَّ حَضْرَتَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَهْ صَاعِقَهُ بِهٖ مُؤْمِنٌ وَ كَافِرٌ مِي رَسَدٌ وَ نَمِي رَسَدٌ بِهٖ كَسِي كَهْ بِهٖ يَادُ حَقِّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى بِأَشَدِّ أَمْرٍ كَافِرٌ بِأَشَدِّ وَ صَاعِقَهُ بِرَقِيسَتٍ كَهْ نَزْدِيكَ بِهٖ زَمِينٌ مِي رَسَدٌ وَ مِي سُوْرَانَدُ آدَمَ وَ حَيَوَانَ وَ دَرَخَتٍ وَ أَمْثَالِ أَيْنِهَا رَا.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که صاعقه به مؤمن نمی رسد شخصی گفت که من شخصی از مؤمنان را دیدم که در مسجد الحرام نماز می کرد و صاعقه به او رسید حضرت فرمودند که آن شخص همیشه کبوتران حرم را آزار می داد بعد از آن حضرت فرمودند که صاعقه به مؤمن و کافر می رسد و به کسی که در ذکر الهی باشد به او نمی رسد و ظاهر می شود که مؤمن کسی است که مخالفت الهی نکند و همیشه بذکر الهی مشغول باشد فتدبر.

[باد و نماز آیات]

(«و قال عليّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لِلرِّيحِ رَأْسٌ وَ جَنَاحَانُ») و مَنْقُولٌ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۵، ص: ۳۴۸

است از آن حضرت صلوات الله علیه و آله که فرمودند که باد را سرریست و دو بال مانند مرغان پرنده

و امکان دارد که مراد ظاهر حدیث باشد و ما ندانیم یا آن که مأول باشد بانکه مقدمه باد سر او باشد و اطرافش بالهای او باشد.

(«و روی عن کامل قال كنت مع ابي جعفر صلوات الله عليه بالعريض فهبت ريح شديدة فجعل ابو جعفر صلوات الله عليه يكبر ثم قال ان التكبير يرد الريح») و كالصحيح منقول است از کامل که گفت در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه بودم که بادی سخت سر شد پس حضرت شروع کردند و تکبیر می گفتند و فرمودند که الله اکبر باد را برطرف می کند یا سورتش را می شکند.

(«و قال صلوات الله عليه ما بعث الله عز و جل ريحا ألما رحمه او عذابا فاذا رأيتموها فقولوا اللهم انا نسألك خیرها و خیر ما ارسلت له و نعوذ بك من شرها و شر ما ارسلت له و کبروا و ارفعوا اصواتکم بالتکبیر فانه یکسرها») و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که حق سبحانه و تعالی نفرستاده بادی که عبث باشد بلکه رحمت است یا عذاب پس چون باد شود بگوئید که خداوندا از تو سؤال می کنیم خیر این باد را و خیر آن چه این باد از جهه آن فرستاده شده است و پناه می گیریم به تو از شر این باد و از شر آن چه این باد از جهت آن فرستاده شده است و تکبیر بگوئید و آواز خود را به تکبیر بلند کنید که تکبیر سورت و شدت آن را می شکند و این معنی مجرب است.

(«و قال رسول الله صلى الله عليه و آله لا تسبوا الرياح فانها

مأموره و لا- الجبال و لا- الساعات و لا- الايام و لا- اللیالی فتاثموا و یرجع إلیکم» و در قوی از سکونی منقول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که دشنام مدهید بادهای را به درستی که اگر تند و سخت آیند بامر الهی چنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۴۹

می آیند و دشنام مدهید کوهها را که چه کوه بلند ناهمواریست و نه ساعتها را و نه روزها و شبها را چون از فعل الهی است و شما گناه کار می شوید و دشنام به شما برمی گردد.

(«و قال صلی الله علیه و آله ما خرجت ریح قطّ الّا بمکیال الّا زمن عاد فأنّها عتت علی خزّانها فخرجت فی مثل خرق الابره فاهلکت قوم عاد») و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که هرگز بادی از خزینه باد بیرون نیامده است الّا به اندازه مگر زمان عاد که قوم هودند علیه السلام که باد سرکشی کرد بر خزینه داران آن و بیرون آمد بمقدار سر سوزنی یا بمقدار سوراخی که سر سوزن کند و قوم عاد را هلاک کرد و همین حدیث با تاویلش گذشت در باب استسقا و قانون محدثین است که از جهت مناسبت به مقام گاهی یک حدیث را در ده جا نقل می کنند چنانکه بخاری بسیار کرده است.

(«و روی علی بن رثاب عن ابی بصیر قال سالت ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرّیاح الاربع الشّمال و الجنوب و الصّبا و الدّبور و قلت له انّ النّاس یقولون انّ الشّمال من الجنّه و الجنوب من النّار فقال انّ لله عزّ و جلّ جنودا

من الرِّيحِ يَعْدَبُ بِهَا مِنْ عَصَاهُ مُوَكَّلٌ بِكُلِّ رِيحٍ مِنْهُنَّ مُلْكٌ مَطَاعٌ فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَعْدَبَ قَوْمًا بِعَذَابٍ أَوْحَى اللَّهُ إِلَى الْمَلِكِ الْمُوَكَّلِ بِذَلِكَ النُّوعِ مِنَ الرِّيحِ الَّذِي يَرِيدُ أَنْ يَعْدَبَهُمْ بِهَا فَيَأْمُرُهَا الْمَلِكُ فَتَهِيجُ كَمَا يَهِيجُ الْأَسَدُ الْمَغْضَبُ وَلكلِّ رِيحٍ مِنْهُنَّ اسْمٌ أَمَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُسْتَمِرٍّ» وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ «الرِّيحَ الْعَقِيمَ» وَقَالَ «فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ» وَ مَا ذَكَرَ فِي الْكِتَابِ مِنَ الرِّيحِ الَّتِي يَعْدَبُ بِهَا مِنْ عَصَاهُ وَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ رِيحٌ رَحِمَهُ لَوَاقِحُ وَ رِيحٌ تَهَيِّجُ السَّحَابَ

لوامع صاحبقراني، ج ٥، ص: ٣٥٠

فَتَسُوقُ السَّحَابَ وَ رِيحٌ تَحْبِسُ السَّحَابَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ رِيحٌ تَعَصِرُهُ فَتَمَطِّرُهُ بِأَذْنِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ رِيحٌ تَفَرِّقُ السَّحَابَ وَ رِيحٌ مِمَّا عَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْكِتَابِ فَأَمَّا الرِّيحُ الْأَرْبَعُ فَأَنَّهَا اسْمَاءُ الْمَلَائِكَةِ الشَّمَالِ وَ الْجَنُوبِ وَ الصَّيْبَا وَ الدَّبُورِ وَ عَلَى كُلِّ رِيحٍ مِنْهُنَّ مُلْكٌ مُوَكَّلٌ بِهَا فَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْ يَهَبَّ شِمَالًا أَمَرَ الْمَلِكَ الَّذِي اسْمُهُ الشَّمَالُ فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ فَضْرَبَ بِجَنَاحِيهِ فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الشَّمَالِ حَيْثُ يَرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْعَثَ الصَّيْبَا أَمَرَ الْمَلِكَ الَّذِي اسْمُهُ الصَّيْبَا فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ فَضْرَبَ بِجَنَاحِيهِ فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الصَّيْبَا حَيْثُ يَرِيدُ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَبْعَثَ جَنُوبًا أَمَرَ الْمَلِكَ الَّذِي اسْمُهُ الْجَنُوبُ فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ

فَضْرَبَ بِجَنَاحِهِ فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الْجَنُوبِ حَيْثُ يَرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَنْ يَبْعَثَ دُبُورًا أَمْرَ الْمَلِكِ الْمَذِي أَسْمَهُ الدُّبُورِ فَهَبَطَ عَلَى الْبَيْتِ الْحَرَامِ فَقَامَ عَلَى الرُّكْنِ الْيَمَانِيِّ فَضْرَبَ بِجَنَاحِهِ فَتَفَرَّقَتْ رِيحُ الدُّبُورِ حَيْثُ يَرِيدُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ» و به شش سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقول است که ابو بصیر گفت که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از چهار باد که از شمال و جنوب و صبا و دبور است که از چهار جهه می آید و شمال از قطب شمالی است تا مغرب اعتدال و جنوب از قطب جنوبی است تا مشرق اعتدال و صبا از قطب شمالی است تا مشرق اعتدال و دبور از قطب جنوبی است تا مغرب اعتدال و عرض نمودم که مردمان می گویند که باد شمال از بهشت می آید و باد جنوب از دوزخ پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی را لشکرها هست از باد که معذب می گرداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۱

به آن ها جمعی را که عصیان او کنند و بهر بادی موکل است فرشته که آن باد اطاعت او می کند پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که جمعی را معذب گرداند وحی می فرماید به آن ملکی که موکل است به آن نوع از بادی که می خواهد ایشان را به آن معذب گرداند پس ملک آن باد را امر می کند آن باد مانند شیر خشمناک شده آن جماعت را هلاک می کند و هر بادی را نامی است نمی شنوی که حق سبحانه و تعالی یک باد را

صرصر نامیده است در آنجا که فرموده است که فرستادیم برایشان بادی صرصر یعنی بسیار سرد در روز شامی که تشامش همیشه هست یا بوده است و مشهوران است که چهار شنبه آخر ماه است و جائی دیگر فرموده است که ریح عقیم فرستادیم و آن باد است که نفع ندارد مانند باد پاییزی و در کافی این زیادتى هست

و قال ریح فیها عذاب الیم

یعنی بادی بود که در آن باد بود عذابی که به الم می آورد و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که به آن رسید کرد بادی که در آن آتش بود و آنها را سوخت و سایر آن چه حق سبحانه و تعالی یاد فرموده است در قرآن از بادهایی که عاصیان را به آن معذب می گرداند و خداوند عالمیان را بادهای رحمت هست که یکی از آنها مستحی است به لواقع که آن باد بهاریست که درختان را آبستن می کند که در حدیث است که

اغتموا برد الربیع

یعنی غنیمت دانید باد سرد بهاری را که با بدنهای شما آن می کند که با درختان شما می کند و اجتناب کنید از باد پاییزی که با بدنهای شما آن می کند که با درختان شما می کند، و دیگر بادهاییست که ابرها را بر می انگیزاند و ابرها را می برد بهر جا که فرمان الهی است، دیگر بادهاییست که ابرها را نگاه می دارد میان آسمان و زمین، و دیگر بادهاییست که حق سبحانه و تعالی آنها را معصرات نامیده است که ابرها را در هم می فشارد که باران از آن بیرون آید قطره قطره بامر الهی، دیگر بادهایی است که ابرها را از هم می پاشد و غیر

اینها از بادهای رحمت که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید شمرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۲

و مشهور است که هر جا بلفظ جمع است باد رحمت است و هر جا که مفرد است باد عذاب است.

اما چهار باد که بادهای را با آن چهار نام می خوانند نام فرشتگان است که بادهای را به آن نامها می خوانند مردمان از روی جهالت که آن شمال و جنوب و صبا و دبور است و بر هر بادی از این بادهای ملکی موکل است پس چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که باد شمال بوزد امر می فرماید به آن ملکی که اسمش شمال است که نازل می شود بر بیت الله الحرام که کعبه معظمه است و بهترین خانهای عبادت است که آن را محترم گردانیده است به حرمتهای چند که خواهد آمد و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند باد شمال بهم می رسد و متفرق می شود بهر جائی که حق سبحانه و تعالی می خواهد که این باد به آن جا رود از دریا و خشکی.

و از آن جمله از جهت حرکت کشتیهاست که جمعی از شمال به جنوب روند به آن باد می روند و جمعی باد جنوب دارند و از برابر ایشان می روند از جنوب به شمال و هم چنین از طرف دیگر و هر گاه حق سبحانه و تعالی می خواهد که باد صبا را بفرستد امر می فرماید فرشته را که اسم آن صباست و به زیر می آید در کعبه معظمه و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند باد صبا از آن بهم می رسد و متفرق می شود در هر جائی

که حق سبحانه و تعالی می خواهد از بر و بحر، و چون حق سبحانه و تعالی اراده می فرماید که باد جنوب را بفرستد امر می فرماید ملکی را که اسم آن جنوب است که می آید به بیت الله الحرام و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند و باد جنوب بهم رسیده متفرق می شود بهر جایی که حق سبحانه و تعالی اراده دارد و از بر و بحر، و چون حق سبحانه و تعالی می خواهد که باد دبور را بفرستد امر می فرماید ملکی را که اسم آن دبور است و به زیر می آید در کعبه و بر رکن یمانی می ایستد و بالها را بر هم می زند باد دبور متفرق می شود در هر جایی که حق سبحانه و تعالی می خواهد در بر و بحر، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۳

چون این ملائکه در نهایت عظمتند ممکن است که بالهای خود را از طرفی بر هم زنند که باد از آن طرف آید یا بالخاصیه چنان باشد که چون در آنجا بال بر هم زند از آن طرفی که اسم اوست باد آید به آن که اراده الهی کافیت در حصول هر چه خواهد و لیکن حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که هر چیزی را سببی باشد و جمعی که شعوری داشته باشند رو به مسبب الاسباب کنند و جمعی رو به اسباب کنند و رتبه بندگان ظاهر شود و الله تعالی يعلم.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه نعم الريح الجنوب يكسر البرد عن المساكين و تلقح الشجر و تسيل الاودية») و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که

خوب بادیست باد جنوب سورت سرما را می شکند از درویشان و درختها را آبستن می کند چون غالب آنست که در فصل بهار بسیار می آید و سیل می آورد در رود خانه ها.

(«و قال علی صلوات الله علیه الزیاح خمسه منها العقیم فنعوذ بالله من شرّها») و منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که بادها پنج نوعند یکی از آن جمله باد عقیم است پس ما پناه بحق سبحانه و تعالی می بریم از شر آن و مذکور شد که باد عقیم آنست که نفعی ندارد و ضرر دارد مانند باد پاییزی اگر چه نسبت به جمعی نافع است چون محال است که حق سبحانه و تعالی چیزی بیافریند که نفع نداشته باشد حتی بادی که از جهه عذاب جمعی فرستد نیز نافع است از جهه عبرت دیگران و وجوه دیگر و لهذا حضرت پناه بحق سبحانه و تعالی برده است از شر آن نه از اصل آن.

(«و كان النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا هَبَّتْ رِيحٌ صَفْرَاءَ أَوْ حَمْرَاءَ أَوْ سُودَاءَ تَغْيِيرَ وَجْهِهِ وَاصْفَرَ وَكَانَ كَالْخَائِفِ الْوَجِلِ حَتَّى يَنْزِلَ مِنَ السَّمَاءِ قَطْرَةٌ مِنْ مَطَرٍ فَيَرْجِعُ إِلَيْهِ لَوْنُهُ وَيَقُولُ جَاءَ تَكْمٌ بِالرَّحْمَةِ») منقول است که هر گاه بادی زرد یا سرخ یا سیاه می آمد رنگ مبارک حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۴

سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ زرد و متغیر می شد و مانند کسی که خایف و ترسان باشد می شد تا از آسمان قطره از باران می آمد رنگ حضرت به جای خود می آید و می فرمودند که رحمت الهی آمد یا باد آمد با رحمت الهی، یا باد رحمت الهی را

(«و روی زراره و محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله عليه قالوا قلنا له أ رأيت هذه الزّياح و الظّلم الّتی تکون هل یصلّی فیها فقال کلّ اخوايف السّماء من ظلمه او ریح او فزع فصلّ لها صلاه الكسوف حتّی تسکن») و به اسانید صحیحہ منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که زراره و محمد بن مسلم گفتند عرض نمودیم که خبر فرمائید که این بادهای تاریکیهائی که واقع می شود آیا نماز می کنند از جهه اینها یعنی می باید کرد حضرت فرمودند که هر چه از چیزهای است که سبب خوفست مانند تاریکیها و بادهای و ترسها از جهه آن نماز کن تا ساکن شود یعنی نماز سبب زوال آن می شود یا وقتش باقی است تا زوال اینها و ظاهر این خبر آنست که اخوايف آسمان مطلقا سبب نماز هست اما وجوب و ندب ظاهر نیست و احوط آنست که ترک نکنند اگر چه از جهه بادهای تند باشد و سرماهای بسیار سرد باشد که سبب نقصان میوها شود یا درختان خشک شوند و امثال اینها و دیگر اخبار وارد است که خواهد آمد.

[نماز آیات در تنگی وقت]

(«و روی محمد بن مسلم و برید بن معاویه عن ابی جعفر و ابی عبد الله صلوات الله علیهما قالوا اذا وقع الكسوف او بعض هذه الايات صلّیتها ما لم تتخوّف ان یذهب وقت الفریضه فان تخوّفت فابدأ بالفریضه و اقطع ما كنت فیه من صلاه الكسوف فاذا فرغت من الفریضه فارجع إلی حیث كنت قطعت و احتسب بما مضی») و کالصحیح منقول است از این دو عظیم الشان که حضرت امام محمد

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که هر گاه کسوف یا بعض از اخاويف آسمانی واقع شود این نماز را می کنی ما دام که خوف نداشته باشی که وقت فریضه فوت شود پس اگر خوف داشته باشی که وقت حاضره فوت شود و در اثنای نماز کسوف باشی نماز کسوف را قطع کن و حاضره را به جا آور بعد از آن، از آن موضعی که قطع کرده بگیری و تمام کن و آن چه پیشتر کرده بودی حساب کن.

و مؤید این است صحیح محمد بن مسلم که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فدای تو گردم بسیار است که مبتلا می شوم به گرفتن ماه بعد از نماز شام پیش از نماز خفتن و اگر نماز کسوف را بگذاریم وقت فضیلت شام فوت می شود و محتمل است که خوف فوت شدن خفتن باشد در نصف شب حضرت فرمودند که هر گاه خوف داشته باشی که نماز حاضره فوت شود نماز کسوف را قطع کن و نماز حاضره را به جا آور و بعد از آن بنا نه بر نماز کسوف و آن را تمام کن عرض نمودم که هر گاه کسوف در آخر شب باشد و اگر نماز کسوف را کنیم نماز شب فوت می شود به کدام یک ابتدا کنم حضرت فرمودند که نماز کسوف را بکن و نماز شب را بعد از صبح قضا کن.

و در صحیح از ابراهیم منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گاه هست که آفتاب می گیرد پیش

از غروب آفتاب و نماز حاضره را نکرده ایم و می ترسیم که فوت شود اگر بعد از اتمام نماز کسوف کنیم حضرت فرمودند که نماز کسوف را قطع کنید و حاضره را به جا آورید و عود کنید به نماز کسوف یعنی بنا نهید بر آن و اولی آنست که اگر وقت هر دو فراخ باشد حاضره را مقدم دارد.

چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۶

بأحدهما صلوات الله عليهما از نماز کسوف در وقت فریضه حاضره حضرت فرمودند که حاضره را مقدم دار عرض نمودند که اگر وقت نماز شب باشد حضرت فرمودند که نماز کسوف را مقدم دار و از این احادیث صحیحه ظاهر می شود که اطلاق کسوف بر خسوف قمر می کرده اند و ظاهر می شود بنا و احوط آنست که بنا نهید و بعد از اتمام مرتبه دیگر به جا آورد اگر چه پیشتر نکرده باشد و محتمل است که این جوابها همه در اعاده باشد چون مستحب است که اگر از نماز فارغ شده باشد و کسوف منجلی نشده باشد اعاده کند چنانکه خواهد آمد.

[نماز و ضرورت]

(«و روی عن علی بن الفضل الواسطی أنه قال كتبت إلى الرضا صلوات الله عليه اذا انكسفت الشمس والقمر وانا راكب لا اقدر على النزول فكتب صلوات الله عليه إلى صل علی مر کبک الذی أنت علیه») و در حسن کالصحیح از علی منقول است که گفت عریضه به خدمت امام رضا صلوات الله علیه نوشتم که هر گاه آفتاب یا ماه بگیرد و من سواره باشم و قدرت نداشته باشم که از چهار پا به زیر

آیم و نماز کنم حضرت نوشتند بمن که نماز کن بر آن حیوانی که سواری و شکی نیست در آن که با عدم قدرت حاضره را می توان سواره کردن پس کسوف را بطریق اولی می توان کرد مع هذا عمومات نیز هست و الله تعالی يعلم.

[اگر بعد از وقت بفهمد]

(«و روی عن محمد بن مسلم و الفضیل بن یسار أنّهما قالاً قلنا لأبی جعفر صلوات الله علیه انقضی صلاه الكسوف و من اذا اصبح فعلم و اذا امسى فعلم قال إن كان القرصان احترقا كلاهما قضیت و ان كان أنما احترق بعضها فلیس علیک قضاءه») و در حسن کالصحیح و علامه صحیح شمرده است که این دو عظیم المنزله گفتند که عرض نمودیم به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آیا قضا کنیم یا واجبست که قضا کرده شود نماز کسوف را و حکم جاهل چیست که هر گاه صبح شود بداند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۷

که شب کسوف شده بود یا شام شود بداند که روز آفتاب گرفته بوده است و او مطلع نشده بود حضرت فرمودند که اگر کل قرص آفتاب و ماه گرفته باشد قضا می کنی یا قضا کرده می شود و اگر بعضی گرفته باشد قضا بر تو نیست و این محمول است بر صورت جهل چنانکه ظاهر سؤال است.

و در صحیح از زراره و محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کل قرص آفتاب بگیرد و تو ندانی و بعد از آن بدانی که منجلی شده باشد بر تست که قضا کنی و اگر جمیع نگرفته باشد قضا واجب نیست.

و کالصحیح از

حریز از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است به همین تفصیل در خسوف قمر و اما اگر عمدا ترک کرده باشد اگر چه بعضی گرفته باشد قضا واجبت از جهه عمومات اخبار صحیحه که هر که فوت شود از او نمازی واجبت که آن را قضا کند.

و از جهه صحیحه حماد از حریز از استادش که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه ماه بگیرد و شخصی بیدار شود و کاهلی کند که نماز کند باید که در روز غسل کند و نماز را قضا کند و اگر بیدار نشود و بعد از انجلا بیدار شود قضا می کند بدون غسل.

و در موثق از عمار منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر نماز کسوف را طول دهی تا انجلا بهتر است و اگر یک مرتبه نماز کنی سبک نیز جایز است و اگر علم به کسوف نداشته باشی و بعد از آن بدانی قضا نمی باید کرد و اگر کسی ترا بیدار کند و علم بهم رسانی و کاهلی کنی و بخواب روی بر تست که قضا کنی نماز را.

اما آن چه مرویست در صحیحه علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نماز کسوف و آن که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۸

کسی ترک کند آیا قضا دارد حضرت فرمودند که هر گاه از تو فوت شود بر تو قضا نیست.

و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که من در حمام بودم و آفتاب گرفته بود و

بعد از بیرون آمدن دانستم و قضا نکردم.

و کالصحیح از حلبی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر از ما فوت شود نماز کسوف قضا کنیم حضرت فرمودند که قضا نمی باید کرد و ما را گمان این بود که قضا می باید کرد و همه محمولست بر جاهل کسوف و احتراق بعضی از قرص چنانکه از مفهوم اخبار صحیحه نیز ظاهر شد و این اخبار خصوصاً صحیحه علی بن جعفر را مشکل است طرح کردن و علاجی نیست بغیر از جمع و ممکن است استحباب و احتیاط ظاهر است.

[کیفیت نماز آیات]

(«و سال الحلبيّ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن صلاه الكسوف كسوف الشمس و القمر قال عشر ركعات و اربع سجّادات تركع خمسا ثمّ تسجد في الخامسة ثمّ تركع خمسا ثمّ تسجد في العاشرة و ان شئت قرأت سورة في كلّ ركعه فاذا قرأت سورة في كلّ ركعه فاقراً فاتحه الكتاب و ان قرأت نصف سورة اجزأك ان لا تقرا فاتحه الكتاب الا في اول ركعه حتّى تستأنف اخرى و لا- تقل سمع الله لمن حمده في رفع رأسك من الركوع الا في الركعه التي تريد ان تسجد فيها» و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز گرفتن آفتاب و ماه حضرت فرمودند که ده رکوع است و چهار سجود در رکعت اول بعد از قرائت پنج رکوع می کنی و سر از رکوع پنجم برمی داری به سجود می روی و هم چنین پنج رکوع می کنی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۵۹

رکعت دویم و بعد

از رکوع پنجم که رکوع دهم باشد با پنج رکوع اول به سجود می روی و اگر خواهی در هر رکوع سوره می خوانی و اگر خواهی نصف سوره یعنی بعضی از سوره می خوانی پس اگر سوره را تمام بخوانی می باید که در رکوع دیگر سوره حمد را بخوانی و اگر بعضی از سوره را بخوانی کافی است که بحمد اول اکتفا کنی تا سوره را تمام کنی بعد از آن الحمد می خوانی و سوره دیگر می خوانی و چون سر از رکوع بر می داری سمع الله لمن حمده نمی گویی مگر در پنجم و دهم که چون از رکوع سر بر می داری می گویی این کلمه را و به سجود می روی.

مجملاً می باید که در هر رکعتی یک حمد و سوره تمام خوانده شود و اگر سوره در جائی تمام شود بعد از آن حمد را از سر می باید گرفت پس جایز است که چون حمد را بخواند یک سوره را تمام بخواند و بر رکوع رود و سر بردارد و حمد و همان سوره یا سوره دیگر را بخواند و هم چنین تا به آخر که ده حمد و ده سوره بخواند و می خواهد دو حمد و دو سوره می خواند به آن که بعد از حمد یک آیه از سوره قدر مثلاً بخواند و بر رکوع رود و چون سر بردارد آیه دیگر را بخواند و بر رکوع رود تا پیش از رکوع پنجم سوره را تمام کند و به سجده رود و هم چنین در رکعت دوم و اگر خواهد یک رکعت را مثل اول به جا آورد و رکعت دیگر بنحو دوم و اگر در رکعت اول حمد

و نصف سوره بخواند و چون سر از رکوع بردارد نصف دیگر را بخواند در این صورت بعد از سر برداشتن از رکوع می باید حمد را بخواند و می خواهد سوره را تمام می خواند و می خواهد بعضی از سوره می خواند و به همین منوال تا به آخر و افراد این نماز صورت بسیار بهم می رساند و همه صورتها از این حدیث بیرون می آید و هر گاه یک سوره را تمام کرده باشد لازم نیست که در آخر سوره را تمام کند بلکه در میان سوره به سجود می تواند رفت و در رکعت دوم بعد از حمد می تواند از آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۰

که گذاشته است بخواند و می تواند که سوره دیگر بخواند و اگر از میان سوره بگیرد می باید که این سوره را تمام کند اگر چه پیش از رکوع چهارم باشد و بعد از آن حمد و یک سوره تمام را بخواند و بر رکوع رود تا اقل مراتب بفعل آمده باشد که در هر رکعتی یک حمد و یک سوره خوانده باشد.

و مؤید این خبر است صحیحه الفضلا که ایشان فضیل و زراره و برید و محمد بن مسلمند که از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما روایت کرده اند که فرمودند که نماز گرفتن آفتاب و ماه و رجفه یعنی زلزله یا هر چه آدمی را مضطرب سازد از اخاویف آسمانی و زلزله ده رکوع و چهار سجود است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نماز گذاردند و صحابه اقتدا به آن حضرت کردند در کسوف شمس و چون آن حضرت فارغ شدند کسوف زایل

شده بود و همه روایت کرده اند از این دو معصوم صلوات الله علیهما که نماز این آیات همه به یک عنوان است و سخت تر و درازتر از همه کسوف شمس است ابتدا به تکبیر احرام می کنی بعد از آن حمد و سوره می خوانی پس برکوع می روی پس سر از رکوع برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع دویم می روی و سر برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع سیم می روی و سر برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع چهارم می روی و سر برمی داری و حمد و سوره می خوانی پس برکوع پنجم می روی و چون سر از رکوع برمی داری سمع الله لمن حمده می گویی و به سجود می روی و دو سجده می کنی پس برمی خیزی و به همین عنوان رکعت دویم را به جا می آوری گفتند که عرض نمودیم که اگر یک سوره بخواند در پنج رکوع بانکه پنج حصّه کند و پیش از هر رکوع یک حصّه را بخواند حضرت فرمودند که یک حمد در این صورت کافی است که اول بخواند و اگر پنج سوره را پنج حمد بخواند بهتر است و قنوت در رکعت دویم بعد از قرائت و پیش از رکوع می خواند و پیش از رکوع چهارم و ششم و هشتم و دهم می خواند که پنج قنوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۱

در این ده رکوع خوانده باشد.

و در صحیح از زراره و محمد بن مسلم منقول است که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از نماز کسوف که چند رکعت است و چگونه به جا آوریم حضرت فرمودند که ده رکوع و چهار سجود است

تکبیر احرام می‌گویی و چون می‌خواهی که برکوع روی تکبیر می‌گویی و چون سر از رکوع برمی‌داری تکبیر می‌گویی مگر در پنجم که چون سر از رکوع برداری و خواهی که به سجود روی سمع الله لمن حمده می‌گویی و در هر دو رکوع پیش از رکوع قنوت می‌خوانی و می‌باید که قنوت و رکوع و سجود و قرائت برابر باشند پس اگر فارغ شوی پیش از انجلا بنشین و دعا کن و طلب کن از حق سبحانه و تعالی تا منجلی شود و اگر پیش از اتمام نماز منجلی شود نماز را تمام کن و قرائت را بلند بخوان را وی گفت عرض نمودم که قرائت را چگونه بخوانم حضرت فرمودند که اگر در هر رکوعی سوره را تمام کنی حمد را بخوان و اگر بعد از حمد بعضی از سوره را بخوانی از آنجا که گذاشته بخوان و فاتحه بخوان یعنی واجب نیست پس فرمودند که مستحب است که سوره کهف و حجر را بخوانی مگر آن که پیش نماز باشی و سبب مشقت شود بر مأمومین و اگر توانی چنان کن که زیر آسمان باشد و نماز کسوف شمس را درازتر از نماز خسوف قمر به جا آور اما هر دو در قرائت و رکوع و سجود برابرند و سنت است که در مساجد به جا آورند چنانکه گذشت.

و در صحیح ابو بصیر نیز منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که چنین می‌گویند که چون آفتاب و ماه بگیرد پناه به مساجد برید و در همه اوقات می‌توان کرد بلکه فوراً می‌باید کرد که مبادا منجلی

شود و وقت بیرون رود.

و در صحیح جمیل منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۲

علیه فرمودند که وقت نماز کسوف وقتی است که بگیرد اگر چه نزد طلوع آفتاب یا غروب آفتاب باشد پس حضرت فرمودند که این نماز فریضه است.

و در صحیح از محمد بن حرمان از آن حضرت صلوات الله علیه نیز به همین عنوان است و باز در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که نماز کسوف فریضه است.

(«و روی عمر بن اذینه انّ القنوت فی الرّکعه الثّانیه قبل الرّکوع ثمّ فی الرّابعه ثمّ فی السّادسه ثمّ فی الثّامنه ثمّ فی العاشره») و در صحیح از ابن اذینه منقول است که قنوت در رکعت دویم پیش از رکوع است و هم چنین است در رکعت چهارم و ششم و هشتم و دهم چنانکه گذشت.

(«و ان لم تقنت الّما فی الخامسه و العاشره فهو جائز لورود الخبر به») و اگر نخواهی قنوت را مگر در پنجم و دهم آن نیز جایز است چون باین عنوان نیز وارد شده است و علما باین خبر عمل کرده اند و گفته اند که اگر اکتفا بدهم نیز کند جایز است و این دو حدیث را ندیده ایم اولی آنست که پنج قنوت بخواند چون روایت صحیحه در آن وارد است و در فقه رضوی مذکور است که پنج قنوت می خوانی و در قنوت این دعا را می خوانی که (انّ الله یسجد له من فی السّماوات و من فی الارض و الشّمس و القمر و النّجوم و الشّجر و الدّوابّ و کثیر من النّاس و کثیر حقّ علیه

العذاب اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ لَا تَعَذِّبْنَا بِعَذَابِكَ وَلَا تَسْخِطْ بِسَخَطِكَ عَلَيْنَا وَلَا تَهْلِكْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تَأْخُذْنَا بِمَا
فَعَلَ السَّيِّفُهَاةُ مِنَّا وَاعْفُ عَنَّا وَاغْفِرْ لَنَا وَاصْرِفْ عَنَّا الْبَلَاءَ يَا ذَا الْمَنِّ وَالطُّوْلِ وَادْفَعْ الرَّجْلَ مِنْ صَلَاةِ الْكُفُوفِ وَ لَمْ تَكُنْ
انجَلت فليعد الصلاة و ان شاء قعد و معجد الله عز و جل حتى ينجلي) و هر گاه فارغ شود شخصی از نماز کسوف و هنوز منجلی
نشده باشد پس نماز را اعاده کند و اگر خواهد بنشیند و تمجید الهی کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۳

تا منجلی شود گذشت و در فقه رضوی نیز مذکور است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه از نماز خسوف
فارغ شوی و منجلی نشده باشد مرتبه دیگر اعاده کن هر چند بسیار شود.

(«و لا يجوز ان يصلّيها فی وقت فریضه حتّی یصلّی الفریضه») و جایز نیست که این نماز را در وقت فریضه حاضر به جا آورد
تا فریضه حاضر را نکند این عبارت با عبارت آینده عبارت فقه رضویست که بعنوان نهی گفته است صدوق بلا يجوز ادا
کرده است ممکن است که مراد صدوق کراهت باشد یا حرمت و بر تقدیر حرمت ممکن است که مراد از وقت فریضه آخر
وقت باشد و احادیث گذشت و حمل بر کراهت اظهر است در غیر تنگی وقت.

(«و اذا كان فی صلاه الكسوف و دخل علیه وقت الفریضه فلیقطعها و لیصلّ الفریضه ثمّ ینی علی ما صلّی من صلاه
الكسوف») و در

فقه رضویست که هر گاه در نماز کسوف باشد و وقت حاضره داخل شود پس باید که قطع کند نماز کسوف را و نماز فریضه را به جا آورد و بعد از آن بنا نهد بر آن چه کرده است از نماز کسوف و احادیث گذشت در این مسأله و حمل می توان کرد بر وقت مضیق حاضره یا بر سیل استحاب و اگر وقت هر دو فراخ باشد حاضره را مقدم دارد و هم چنین اگر وقت حاضره تنگ باشد حاضره را مقدم دارد اگر چه وقت کسوف تنگ باشد و اگر وقت حاضره فراخ باشد و وقت خسوف تنگ باشد خسوف را مقدم دارد.

(«و روی حمّاد بن عثمان عن ابی عبد الله صلوات الله قال ذكروا عنده انكساف القمر و ما یلقى الناس من شدّته فقال صلوات الله علیه اذا انجلی منه شیء فقد انجلی») و به اسانید صحیحه منقول است که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه جمعی مذکور ساختند گرفتن ماه را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۴

آن که مردمان مشقت می کشند از آن به اعتبار آن که خسوف قمر بسیار واقع می شود و گاه هست که مدّتی می کشد و نماز را طول دادن یا اعاده کردن سبب مشقت مردمان است یا آن که خوف مردمان بسیار است چون کمانشان اینست که ضرر کسوف به پادشاهان می رسد و ضرر ماه برعایا می رسد حضرت فرمودند که هر گاه شروع در انجلا کرد منجلی شده است دیگر طول نمی باید داد نماز را و اعاده نمی باید کرد هر گاه شروع در انجلا- شود و بنا بر احتمال دیگر تا خسوف هست خوف دارند

که بلایی از آسمان نازل شود و چون اندکی منجلی شد علامت رحمت الهی است و دیگر خوفی نیست و جمعی که از این حدیث استدلال کرده اند بر آن که وقت نماز کسوف تا شروع در انجلاست و دلالتش ظاهر نیست و الله تعالی يعلم.

و کالصحیح از ابن ابی یعفر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه قرص آفتاب و ماه تمام بگیرد سزاوار آنست که نزد امامی روند که نماز را به جماعت بفعل آورند و اگر بعضی گرفته باشد جایز است که تنها بفعل آورند و نماز کسوف ده رکوع و چهار سجود است و گرفتن آفتاب بر مردمان و حیوانات دشوارتر است و دور نیست که شدتش از جهه این باشد که چون در روز واقع می شود و تاریک می شود حیوانات از چرا می افتند و مردمان از کارها یا خوفشان بیشتر است یا گمان ضرر بیشتر است.

و در موثق کالصحیح از روح منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز کسوف که لازمست که آن را به جماعت واقع سازم حضرت فرمودند که به جماعت و فرادی هر دو می توان کرد.

و در قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه نیز به همین عنوان مرویست.

و در موثق از ابو بصیر منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۵

نماز کسوف حضرت فرمودند که ده رکوع و چهار سجود است در هر رکوعی مثل سوره یس و نور بخوان و می باید که رکوع و سجود بطول قرائت باشد عرض نمودم که کسی این سورها را

نداند چه کند حضرت فرمودند که در هر رکوعی شصت آیه بخواند و چون سر از سجود بردارد حمد نخواند چون سوره تمام نخوانده است و حضرت فرمودند که اگر غافل شود یا در خواب باشد که خسوف شده باشد باید که قضا کند آن را.

باب صلاه الحبه و التسيح و هي صلاه جعفر بن ابي طالب عليه السلام

این بابی است در بیان نماز حبه یعنی عطیه چنانکه خواهد آمد که حضرت فرمودند که الا احبوك و نماز تسيحش نیز می گویند چون تسيحات اربع سيصد مرتبه در آن خوانده می شود و این نماز حضرت جعفر است و اکثر سنیان چون با امیر المؤمنین صلوات الله عليه عداوت دارند به تبعیت آن با جعفر نیز عداوت دارند و این نماز را نماز عباس می گویند با این شهرت که قریب به تواتر است از طرف سنیان نیز.

(«روی ابو حمزه الثمالی عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال رسول الله صلى الله عليه و آله لجعفر بن ابي طالب عليه السلام يا جعفر الا- أمنحك الا اعطيك الا احبوك الا اعلمك صلاه اذا أنت صليتها لو كنت فررت من الزحف و كان عليك مثل رمل عالج و زبد البحر ذنوبا غفرت لك قال بلى يا رسول الله قال تصلى اربع ركعات اذا شئت ان شئت كل ليله و ان شئت كل يوم و ان شئت فمن جمعه إلى جمعه و ان شئت فمن شهر إلى شهر و ان شئت فمن سنة إلى سنة تفتتح الصلاة ثم تكبر خمس عشرة مره تقول الله اكبر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله ثم تقرأ الفاتحه و سوره و ترقع فتقولهن في ركوعك عشر مرات ثم ترفع رأسك

من الرّكوع فتقولهنّ عشر مرّات و تحزّ ساجدا و تقولهنّ عشر مرّات في سجودك ثم ترفع رأسك من السّجود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۷

فتقولهنّ عشر مرّات ثم تحزّ ساجدا فتقولهنّ عشر مرّات في سجودك ثم ترفع رأسك من السّجود فتقولهنّ عشر مرّات ثم تنهض فتقولهنّ خمس عشره مرّه ثم تقرء الفاتحه و سوره ثم ترکع فتقولهنّ عشر مرّات ثم ترفع رأسك من الرّكوع فتقولهنّ عشر مرّات ثم تحزّ ساجدا فتقولهنّ عشر مرّات ثم ترفع رأسك من السّجود فتقولهنّ عشر مرّات ثم تسجد فتقولهنّ عشر مرّات ثم ترفع رأسك من السّجود فتقولهنّ عشر مرّات ثم تتشهد و تسلّم ثم تقوم فتصلّي ركعتين اخراوين تصنع فيهما مثل ذلك ثم تسلّم قال ابو جعفر صلوات الله عليه فذلك خمس و سبعون مرّه في كلّ ركعه ثلاثمائه تسبيحه تكون ثلاثمائه مرّه في الاربع ركعات الف و مائتا حسنه يضاعفها الله عزّ و جلّ و يكتب لها بها اثنتي عشره الف تسبيحه الحسنه منها مثل جبل احد و اعظم» و به اسانيد متكرره منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه حضرت سيّد المرسلين صلّى الله عليه و آله به جعفر پسر ابو طالب فرمودند وقتي كه از حبشه آمد و اتفاقا در روزي آمد كه در آن روز فتح خيبر بر دست حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه شده بود و حضرت كه شنيدند كه جعفر مي آيد فرمودند كه نمي دانم كه به کدام يك از اين دو نعمت خوشحالتر باشم بفتح خيبر يا به آمدن جعفر و چون نزديك رسيد حضرت دوازده گام استقبال او فرمودند و چون به او رسيدند او را در بر گرفتند و

پیشانی او را بوسیدند و از خوشحالی گریستند و به او فرمودند که نمی دانم که به کدام یک از این دو نعمت مسرورتر باشم به آمدن تو ای جعفر یا بفتح خیبر که خدا بر دست برادرت علی واقع ساخت ای جعفر آیا عطا نکنم ترا آیا نبخشم به تو چیزی آیا احسان نکنم به تو احسانی و مردمان چنین فهمیدند که حضرت خیبر را با اموال خیبر به او خواهد داد تا فرمودند که آیا تعلیم نکنم به تو نمازی را که اگر از جنگ گریخته باشی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۸

از بدترین گناهان است و گناهان تو بعد در یک بیابان عالج باشد و آن بیابان عظیمی است در راه مکه که ریگ روان است و کسی حساب آن ریگ را نمی داند مگر حق سبحانه و تعالی، و اگر گناهانت بمقدار کف دریاها باشد چون این نماز را بکنی حق سبحانه و تعالی همه را بیامرزد جعفر گفت بلی می خواهم یا رسول الله.

حضرت فرمودند که چهار رکعت نماز می کنی بدو سلام هر وقت که خواهی و هر وقت که بکنی ترا این ثواب باشد اگر خواهی در هر شب بکن و اگر خواهی هر روز و اگر جمعه به جمعه بکنی و اگر یک ماه تا یک ماه بکنی و اگر یک سال تا یک سال بکنی یعنی ماهی یک بار و سالی یک بار به جا آوری این ثواب هست باین عنوان که تکبیر احرام به گویی پس پانزده مرتبه به گویی الله اکبر و سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله پس سوره حمد را با سوره بخوانی

و بر رکوع روی و ده مرتبه این تسبیحات اربع را به گویی پس سر از رکوع برمی داری و ده مرتبه می گویی پس به سجده می روی و ده نوبت می گویی پس سر برمی داری و ده مرتبه می گویی پس دیگر به سجود می روی و ده نوبت می گویی پس سر بر می داری و ده مرتبه می گویی پس برمی خیزی و پیش از قرائت پانزده مرتبه می گویی پس فاتحه را می خوانی و سوره پس بر رکوع می روی و ده مرتبه می گویی پس سر از رکوع برمی داری و ده نوبت می گویی پس به سجود می روی و ده بار می گویی پس سر از سجود برمی داری و ده نوبت می گویی پس به سجود می روی و ده مرتبه می گویی پس سر از سجود برمی داری و ده نوبت می گویی پس تشهد می خوانی و سلام می دهی پس برمی خیزی و دو رکعت دیگر به همین منوال می کنی و سلام می دهی پس حضرت فرمودند که در هر رکعت هفتاد و پنج تسبیح می شود که هر تسبیحی چهار تسبیح است سیصد تسبیح می شود در هر رکعتی که چهار رکعت هزار و دویست تسبیح می شود و حسب الوعد الهی هر حسنه را ده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۶۹

حسنة می نویسند که دوازده هزار تسبیح می شود که هر تسبیح در بزرگی مانند کوه احد و اعظم از کوه احد است.

(«وقد روی انّ التّسبیح فی صلاة جعفر بعد القراءه و انّ ترتیب التّسبیح سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر فبایّ الحدیثین اخذ المصلیّ فهو مصیب و جائز له») و در روایات دیگر وارد شده است که تسبیح نماز جعفر بعد از خواندن حمد و سوره

است و ترتیبش به همین عنوان است پس نماز گذارنده مخیر است بهر یک از این احادیث دو حدیث که عمل کند درست کرده است و جایز است او را و این بیشتر و صحیح تر است و مخالف ستیان است و حدیث سابق موافق ستیان است پس عمل کردن باین احادیث بهتر است بلکه متعین است از جهت اخباری که وارد شده است که بحدیث مخالف ایشان عمل کنید.

از آن جمله در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که شخصی از آن حضرت سؤال نمود و گفت فدای تو کردم آیا برادر مؤمن را در بغل می توان گرفت حضرت فرمودند که بلی به درستی که روزی که فتح خیبر بر دست امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع شده بود خبر آمد که جعفر طیار از حبشه آمد با هفتاد کس که از ظلم قریش به حبشه رفته بودند و سبب اسلام نجاشی شدند تا آن که منقول است.

کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جعفر طیار گفت نجاشی فرستاد بطلب من و سایر مهاجرین که داخل شدیم بر او دیدیم که جامهای کنده پوشیده است و بر روی خاک نشسته است ما ترسیدیم که مبادا مصیبتی به او رسیده باشد و چون فهمید که ما متغیر شدیم گفت الحمد لله که حق سبحانه و تعالی محمد صلی الله علیه و آله را بر اعدای او مظفر گردانید می خواهید بشارت دهم شما را گفتم بلی پادشاهم گفت الحال جاسوسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۰

از آن جانب آمده است و بشارت آورده است که حق سبحانه و تعالی فتحی

عظیم به آن حضرت کرامت فرموده است و ابو جهل با بسیاری از صنایع قریش کشته شده اند و بسیاری را اسیر کرده اند و کشتگان و اسرار را نام برد به تفصیل و ملاقات کرده بودند با یکدیگر در وادی که آن را بدر می گویند و گویا آن وادی در برابر من است و چوب مسواک در آنجا بسیار است و من در آنجا شتران آقای خود را که از قبیله بنی ضمیره بود می چرانیدم و نجاشی پادشاه زاده بود و لیکن یکی از خویشان او که پادشاه شد می خواست که پادشاه زاده ها را بکشد شخصی او را خرید و آورد به قریش فروخت و چون پادشاهشان مرد و پادشاه زاده نداشتند کس فرستادند و نجاشی را خریدند و او را پادشاه کردند.

جعفر گفت پادشاهم چرا بر خاک نشسته اید و جامهای کهنه پوشیده اید گفت یا جعفر در انجیل عیسی هست که حق الهی بر بندگان آنست که چون حق سبحانه و تعالی نعمتی بر ایشان فرستد ایشان شکستگی و تواضع کنند از جهت رضای الهی، و چون حق سبحانه و تعالی این فتح را به پیغمبر ما کرامت کرده است من این تواضع و فروتنی از جهت حق سبحانه و تعالی کردم بعد از آن نجاشی به جعفر گفت که اگر الحال اراده رفتن داشته باشید من مضایقه نخواهم کرد چون مکرر رخصت می نمودند و او رخصت نمی داد پس جعفر و اصحاب او به نجاشی گفتند که بیش از این تاب مفارقت آن حضرت و تاب مفارقت زن و فرزندان نداریم، هفتاد کس در خدمت جعفر در این روز به خدمت آن حضرت فایز گشتند پس

حضرت فرمودند که نمی دانم که از کدام یک از این دو نعمت خوشحالتتر باشم از فتح خیبر که سبب اعلاء کلمه الله شد و دین قوت گرفت و معجزات بسیار بر دست امیر المؤمنین واقع شد و نعمت دیگر وجود جعفر بود که در شجاعت بعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما بود و گذشت که حضرت بعد از شهادت جعفر بسیار بر او گریستند و از جمله اصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۱

آن حضرت صلی الله علیه و آله بود.

پس چون جعفر پیدا شد حضرت برجستند و دوازده گام استقبال او فرمودند و او را در بغل گرفتند و پیشانی او را بوسیدند پس آن شخص عرض نمود که آن چهار رکعتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جعفر را فرمودند که به جا آورد چه عنوانست حضرت فرمودند که چون جعفر به خدمت آن حضرت رسیدند حضرت فرمودند که آیا ترا عطا ندهم آیا به تو چیزی نبخشم آیا به تو احسانی نکنم پس مردمان گردنها کشیدند و با خود می گفتند که البته طلا و نقره خواهد داد به جعفر جعفر گفت بلی می خواهم یا رسول الله حضرت فرمودند که چهار رکعت نماز بکن هر وقت که خواهی یعنی اگر چه در اوقات مکروهه باشد اگر چه نماز جعفر از نوافل مبتدئه است و بر تقدیری که نافله مبتدئه مکروهه باشد نماز جعفر مستثنی است و ممکن است که مستثنی منه باشد که همه وقت توان کرد غیر از آن پنج وقت که گذشت و در این صورت غرض این خواهد بود که روز خاصی و وقت خاصی ندارد اگر

چه در روز جمعه بهتر است اما وقتی نیست که در غیر آن وقت نتوان کرد یا آن که شرط است و جزاش اینست که هر وقت که این نماز را می کنی گناهان تا نماز جعفر سابق آمرزیده می شود، اگر توانی هر روز بکن و اگر نه دو روز یک بار یا هر جمعه یا هر ماه یا هر سال که بکنی گناهان سابق آمرزیده می شود آن شخص عرض نمود که این نماز را بیچه عنوان بکنم حضرت فرمودند که تکبیر احرام می گویی و بعد از قرائت ایستاده پانزده مرتبه می گویی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر پس در رکوع و سر برداشتن و سجود و سر برداشتن و باز سجود و سر برداشتن در هر یک ده نوبت می گویی که در یک رکعت هفتاد و پنج باشد و در چهار رکعت سیصد مرتبه باشد که هزار و دویست تسبیح و اخواتش باشد چنانکه گذشت مفصلاً و در هر رکعتی قل هو الله می خوانی و قل یا می خوانی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۲

و در حسن کالصحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به جعفر فرمودند که آیا عطا نکنم ترا آیا نبخشم به تو یا احسان به تو نکنم پس جعفر گفت بلی یا رسول الله پس مردمان کمان کردند که طلا یا نقره به او خواهد داد و مردمان گردنها کشیدند که به بینند که چیز خواهد داد حضرت فرمودند که ببخشم به تو چیزی که اگر در هر روز به

جا آوری از جهه تو بهتر است از دنیا و آن چه در اوست و اگر در هر دو روز یا هر هفته یا هر ماه یا هر سال به جا آوری حق سبحانه و تعالی هر چه در میان هر دو نماز است می بخشد از گناهان هر چه باشد چهار رکعت نماز می کنی ابتدا می کنی و بعد از قرائت پانزده مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر را می گویی مثل سابق تا به آخر و فرمودند که اگر خواهی در روز می کنی و اگر خواهی در شب و القنوت فی کل رکعتین منها قبل الركوع و قنوت در هر دو رکعت پیش از رکوع است یعنی دو نماز است و دو قنوت دارد و جمعی گفته اند که یک نماز است و یک قنوت است چون در اکثر اخبار تصریح به سلام نشده است و لیکن چون در حدیث ابو حمزه مصرح است به آن که سلام می گوید آن مجملها را حمل بر مفضل می کنند یا آن که وجوب سلام در نماز واجب ظاهر نیست چه جای سنت مع هذا احادیث واقع شده است که نوافل هر دو رکعت به یک سلام است و در فقه رضوی نیز مصرح است بدو سلام بنحو مشهور.

(«و القراءه فی الرکعه الاولی الحمد و اذا زلزلت و فی الثانیه الحمد و العادیات و فی الثالثه الحمد و اذا جاء نصر الله و فی الرابعه الحمد و قل هو الله احد و ان شئت صلیتها کلها بالحمد و قل هو الله احد») عبارت فقه رضویست که قرائت در رکعت اول حمد و

اذا زلزلت است و در رکعت دویم حمد و سوره و العادیات است و در سیم حمد و اذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۳

جاء است و در چهارم حمد و توحید است و اگر خواهی همه را بحمد و توحید می خوانی و چهار سوره قرینه دو نماز است و در حدیث مفضل نیز در چهار سوره است.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که همین چهار سوره را می خواند بعد از آن از آن حضرت سؤال کردند که چه ثواب دارد حضرت فرمودند که اگر گناهان او مانند ریگ بیابان عالج باشد که ریگ روانست حق سبحانه و تعالی همه را می آمرزد پس حضرت رو بمن کردند و فرمودند که این ثواب از جهه تست و از جهه اصحاب تو یعنی از جهه شیعیان اثنی عشریست چون غیر ایشان را ثواب نیست و مستحق خلود در نارند و ثواب مشروط است به ایمان اتفاقاً.

(«و فی روایه عبد الله بن المغیره أنّ الصادق صلوات الله علیه قال اقرء فی صلاه جعفر بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون»)
و به اسانید حسنه و صحیح منقول است از عبد الله که آن حضرت فرمودند که بخوان در نماز جعفر سوره توحید و سوره جحد را محتمل است که مراد این باشد که در هر رکعتی این دو سوره بخواند چنانکه در صحیح گذشت و آن که در رکعت اولی از چهار رکعت توحید می خواند و در دویم جحد یا مخیر است در ابتدا بهر یک خواهد یا آن که اگر خواهد همه را توحید بخواند یا همه را جحد

بخواند یا بعضی توحید و بعضی جحد و در هر رکعتی هر دو را خواندن بهتر است و ظاهراً واسطه بوده است و صدوق ذکر نکرده است یا مرسل بوده است چون عبد الله به خدمت حضرت صادق نرسیده است لهذا صدوق تغییر اسلوب داده است و ضرر ندارد ارسال چون عبد الله از اهل اجماع است و الله تعالی يعلم.

(«و روی عن ابراهیم بن ابی البلاد قال قلت لأبی الحسن یعنی موسی بن جعفر صلوات الله علیهما أي شیء لمن صلّى صلاه جعفر قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۴

لو كان عليه مثل رمل عالج و زبد البحر ذنوباً لغفرها الله له قال قلت هذه لنا قال فلن هي إلا لكم خاصه قال قلت فاي شيء اقرء فيها قال و قلت اعترض القرآن قال اقرء فيها اذا زلزلت و اذا جاء نصر الله و أنا أنزلناه في ليله القدر و قل هو الله احد» و در صحیح عالی السّند و موثق كالصحيح منقول است از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت ابی الحسن و احتمال حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام رضا صلوات الله علیهما هر دو دارد چون به خدمت هر دو رسیده است و از هر دو روایت کرده است و صدوق جزم کرده است که مراد حضرت امام موسی است و دور نیست که وجهش آن چیزی باشد که مشهور است که مطلق منصرف به اکثر و شایع می شود و اکثر روایات او از آن حضرت است و لیکن این شهرت کاذب است در اکثر آن چه ذکر کرده اند بلکه اطلاق ابو الحسن بر هر سه معصوم مساویست و تمیز

از رجال است و در اینجا تمیزی نیست و گاهی اطلاق بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز می کنند و لیکن غالب آنست که شیعه اطلاق نمی کند بر آن حضرت غیر امیر المؤمنین مطلق را و سنّیان ابو الحسن و علی و امیر المؤمنین علی می گویند و گاهی ابو الحسنین نیز می گویند و ایشان امیر المؤمنین حسن و امیر المؤمنین حسین نیز می گویند اما نزد شیعه جایز نیست اطلاق لفظ امیر المؤمنین بر غیر آن حضرت و روایات در نهی بسیار است و ابن طاوس کتابی در این معنی تصنیف کرده است و زیاده از دویست حدیث از کتب عامه و خاصه نقل کرده است که حق سبحانه و تعالی و جبرئیل و آفتاب و حضرت سید المرسلین آن حضرت را امیر المؤمنین خوانده اند و احادیث بسیار نقل کرده است که غیر آن حضرت را امیر المؤمنین گفتن جایز نیست و نمی گویند مگر شقی و وعید بسیار وارد شده است بر عذاب کسی که غیر آن حضرت را امیر المؤمنین بگوید در غیر تقیه ابراهیم گفت عرض نمودم به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۵

صلوات الله علیه که شخصی که نماز جعفر کند چه ثواب دارد حضرت فرمودند که اگر گناهان او بسیار مثل ریگ روان و کف دریاها باشد حق سبحانه و تعالی همه را می آمرزد گفت عرض نمودم که آیا این ثواب را بما می دهند حضرت فرمودند که به که می دهند بغیر از شما یعنی منحصر است این ثواب در شما و از برای شما است ابراهیم گفت عرض نمودم که چه سوره بخوانم هر سوره را می توانم خواند حضرت فرمودند که

نه اذا زلزلت و اذا جاء نصر الله و انا أنزلناه و قل هو الله را بخوان و ظاهر آنست که بترتیب باید خواند اول اذا زلزلت و ثانی اذا جاء تا به آخر و محتمل است که مجموع را در هر رکعتی باید خواند با احتمالاتی که گذشت اما اظهر ترتیب است و این حدیث اصح است از احادیث سابق و حق تخییر است و اشهر عمل به فقه رضویست و بهتر آنست که گاهی به آن نحو بخوانند و گاهی باین عنوان و جمع احوط است.

به آن که در رکعت اولی اذا زلزلت و قل یا و توحید بخواند.

و در رکعت دویم و العادیات و اذا جاء و توحید و جحد بخواند.

و در سیم اذا جاء و انا أنزلناه و توحید و جحد بخواند.

و در چهارم جحد و توحید بخواند تا عمل به همه کرده باشد.

(«و سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن من صَلَّى صلاه جعفر عليه السلام هل يكتب له من الاجر مثل ما قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله لجعفر عليه السَّلم قال ای و الله») و كالصحيح منقول است از اسحاق بن عمار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آیا امثال ما مردمان را اگر نماز جعفر کنیم آن ثواب هست که حضرت سید المرسلین صَلَّى الله عليه و آله از جبهه جعفر عليه السلام فرمودند حضرت فرمودند که آری و الله و منافات ندارد که حضرت جعفر را اضعاف مضاعفه ثواب بوده باشد و مماثلت در آن چیزی باشد که حضرت فرموده باشند چون حضرت محض

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

کفاره گناهان را فرمودند و بس زیادتی حسنات و علو درجات را فرمودند چون ظاهر است که هر چند کمالات بیشتر است ثواب در خور آن از جهت هر عملی مضاعف می شود مثلاً در یک شمشیر زدن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله فرمودند که یک ضربت علی در روز خندق بهتر است از جمیع عبادات همه امت من از جن و انس تا روز قیامت بلکه هر فعلی از افعال آن حضرت چنین بود چون هر چه از کامل واقع می شود کامل است.

(«و روی علی بن الریان أنه قال کتبت إلى الماضي الاخير أسأله عن رجل صَلَّى من صلاة جعفر ركعتين ثم تعجله عن الركعتين الاخيرتين حاجه أ يقطع ذلك لحادث يحدث أ يجوز له ان يتمها اذا فرغ من حاجته و ان قام عن مجلسه ام لا يحتسب بذلك الا ان يستأنف الصلاه و يصلّى الاربع الركعات كلّها فى مقام واحد فكتب صلوات الله عليه بل ان قطعه عن ذلك امر لا بدّ له منه فليقطع ثم ليرجع فليبين على ما بقى منها إن شاء الله تعالى») و در حسن كالصحيح و شيخ در صحيح روايت کرده اند از علی که گفت عريضه نوشتم به خدمت حضرت امام علی نقی یا امام حسن عسکری و ماضی یعنی فوت شده است و ابو الحسن اخير است یا امام اخري که به ملازمت آن حضرت می رسیدند و احتمال صاحب الامر نیز دارد که کتابت را به نایبان آن حضرت رسانیده باشند و لیکن هادی اظهر است چون نجاشی ذکر کرده است که رساله از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه به

او رسیده بود در آن عریضه سؤال نمودم از شخصی که دو رکعت نماز جعفر را کرده باشد و او را کاری پیش آید آیا قطع می کند، و در تهذیب او یقطع است و این اظهر است یعنی او را حاجتی باشد یا حادثه دست دهد که قطع نماز باید کرد آیا جایز است بعد از فارغ شدن از آن امر دو رکعت دیگر را بکند اگر چه از محل نماز برخاسته باشد یا گذشته را حساب نکند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۷

نماز را از سر گیرد تا همه چهار رکعت را یک جا به جا آورد حضرت فرمودند در جواب عریضه که بلکه در تهذیب به جای بل بلی است و این اظهر است یعنی بلی بنا می نهد اگر حادثه امر ضروری باشد که ناچار باشد از رفتن بسوی آن پس نماز را قطع می کند و چون برگردد بنا نهد و ما بقی را به جا آورد إن شاء الله تعالی یعنی اگر خدا خواهد و توفیق کرامت کند که بنا نهد و یا محض تیمن و تبرک باشد و این حدیث اشعاری دارد به آن که یک نماز است و یک سلام دارد اما استدلال به امثال این اشعارات نمی توان کرد.

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال صلّ صلاه جعفر فی ایّ وقت شئت من لیل او نهار و ان شئت حسبته من نوافل اللیل و ان شئت حسبته من نوافل النهار تحسب لك من نوافلك و تحسب لك من صلاه جعفر علیه السّلام») و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است

که فرمودند که نماز جعفر را در هر وقتی که خواهی به جا آور از شب و روز و اگر خواهی حساب می توانی کرد از نوافل شب و اگر خواهی حساب می کنی آن را از نوافل روز و در این صورت ثواب هر دو را داری ثواب نوافل شبانه روزی را داری و ثواب نماز جعفر را نیز داری یعنی تداخل می شود به آن که نوافل ظهر و عصر را چهار نماز جعفر می کنی و نافله شام را بنحو نماز جعفر می کنی که اگر وقت نافله بدر نرود که حمره مغربی زایل شود و غالب آنست که وقت بدر می رود و هشت رکعت نافله «شب» را در نماز جعفر می توان کرد و ظاهر آنست که هر گاه نوافل را بعنوان نماز جعفر به جا آورد هر دو ثواب دارد و بهتر آنست که قصد هر دو کند و اگر قصد نافله یومیه کند کافی است اما اگر قصد نماز جعفر کند و قصد نافله نکند معلوم نیست که ثواب نافله داشته باشد.

و در صحیح از ذریح منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۸

صلوات الله علیه سؤال کردم از نماز جعفر که آن را از نماز نافله حساب می توانم کرد حضرت فرمودند که هر نافله که خواهی حساب می توانی کرد خواه نافله شب و خواه نافله روز.

و در صحیح دیگر از ذریح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر خواهی نماز جعفر را در شب به جا آور و اگر خواهی در روز و اگر خواهی در سفر و اگر خواهی از نوافلت حساب کن و

اگر خواهی نماز قضا را بنحو نماز جعفر به جا آور.

و در صحیح از علی بن سلیمان منقول است که عریضه به خدمت رجل نوشتم صلوات الله علیه و آن احتمال امام حسن عسکری و حضرت صاحب الامر نیز دارد که عرض نمودم و سؤال کردم از نماز جعفر که در کجاوه می توانم کرد حضرت فرمودند که اگر در سفر باشی در کجاوه نماز کن.

(«و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا كنت مستعجلا فصلّ صلاه جعفر مجرّده ثم افضّ التّسبیح») و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هر گاه تعجیل داشته باشی نماز جعفر را بی تسبیح به جا آور بعد از آن تسبیحات را می خوانی و در پی کار خود می روی.

و کلینی همین مضمون را کالصحیح از آن حضرت روایت کرده است.

(«و فی روایه الحسن بن محبوب قال یقول فی اخر سجده من صلاه جعفر بن ابی طالب علیه السلام یا من لبس العزّ و الوقار یا من تعطف بالمجد و تکرّم به یا من لا ینبغی التّسبیح الا له یا من احصى کلّ شیء علمه یا ذا النعمه و الطّول یا ذا المنّ و الفضل یا ذا القدره و الکرّم أسألك بمعاهد العزّ من عرشک و منتهی الرّحمه من کتابک و باسمک الاعظم الاعلی و کلماتک التّامات ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۷۹

ان تفعل بی کذا و کذا») و در صحیح از حسن منقول است و کلینی از ابن محبوب روایت کرده است از شخصی که او گفت که حضرت

فرمودند که آخر رکعت و در بعضی از نسخ این کتاب نیز فی آخر رکعه است و ظاهراً سجده رکعت آخر مراد باشد چنانکه در حدیث دیگر خواهد آمد که در رکعت چهارم بعد از تسیحات سجده نماز جعفر می گوید این دعا را که ترجمه اش اینست که ای خداوندی که عزت و جبروت و وقار را پوشیده یعنی مخصوص ذات مقدس اوست ای خداوندی که مجد و عظمت را ردای خود فرموده و عزیزی به سبب مجد و جلال، و مقدسی از نقص و زوال چنانکه این مضمون از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم متواتر است که کبریا و عظمت ردا و ازار الهی است یعنی مخصوص ذات مقدس اوست، ای خداوندی که تنزیه و تقدیس سزاوار نیست مگر ترا چون غیر او همه معیوبند و ناقص و کمترین عیبهای همه امکان است، ای خداوندی که علمت احاط کرده است همه اشیا را، ای خداوندی که احسان و انعامت همه عالمیان را فرا گرفته است، ای خداوندی که منت و نعمت و تفضل همه از تست ای خداوندی که قادری و بزرگواری یا مکرم و منعمی از تو سؤال می کنم به عزت عرشت و به جایی چند از عرش عظمت و جلالت که عزت را بر او بسته یعنی از آن اعظم است که عظمت او را وصف توان کرد، و بحق رحمت که به نهایت رسیده است نسبت به کافه عالمیان و بیان کرده در لوح محفوظ یا قرآن یا آن که نهایت رحمت که آن قرآن است که نسبت باین امت مرحومه واقع ساخته که چنین کتابی را بر ایشان

فرستاده و بحق اسم اعظمت که از آن بالاتر است که وصف آن توان کرد و بحق کلمات تمام تو که آن قرآن است یا اسماء اعظمت یا حجبت که صلوات بر محمد و آل او فرست و فلان و فلان حاجتم را روا کن.

و کلینی روایت دیگر نقل کرده است از ابو سعید که گفت حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۰

جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که می خواهی که تعلیم کنم ترا تسبیحی که در نماز جعفر بخوانی گفتم بلی فرمودند که چون فارغ شوی از تسبیح آخر رکعت چهارم بگو.

(«سبحان من لبس العزّ و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تكزّم به سبحان من لا ينبغي التسبيح إلا له سبحان من احصى كلّ شيء علمه سبحان ذي المنّ و النعم سبحان ذي القدره و الكرم اللهم انى أسألك بمعاهد العزّ من عرشك و منتهى الرّحمه من كتابك و اسمك الاعظم و كلماتك الثّامه الّتى تمّت صدقا و عدلا صلّ على محمّد و اهل بيته») و فلان و فلان حاجتم را برآور یعنی بعد از این تسبیح حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی طلب کن و این تسبیح قریبست به سابق لیکن در سابق بعنوان دعاست و در این خبر تسبیح است که منزّه خداوندی که چنین است پس اگر اول این تسبیح را بخواند و بعد از آن دعا را اکمل خواهد بود و شیخ دعای بسیار در مصباح ذکر کرده است که بعد از نماز بخوانند.

باب صلوات الحاجه

اشاره

این بابی است در بیان نمازهایی که از ائمه هدی صلوات الله عليهم منقول است از جهت بر آمدن حاجتها

[نماز حاجت اول]

(«روی مرآزم عن العبد الصّالح موسى بن جعفر صلوات الله عليهما قال اذا فدحك امر عظيم فتصدّق في نهارك على ستين مسكينا على كلّ مسكين صاع بصاع التّبّيّ صلّى الله عليه و آله من تمر او برّ او شعير فاذا كان بالليل اغتسلت في ثلث الليل الاخير ثمّ لبست ادنى ما يلبس من تعول من الثّياب الا انّ عليك في تلك الثّياب ازارا ثمّ تصلّى ركعتين تقرأ فيها بالتّوحيد و قل يا أيها الكافرون فاذا وضعت جبينك في الرّكعه الاخيره للسّجود هلّلت الله و قدّسته و عظّمته و مجدّته ثمّ ذكرت ذنوبك فاقررت بما تعرف منها مسمى و ما لم تعرف اقررت به جمله ثمّ رفعت رأسك فاذا وضعت جبينك في السّجده الثّانيه استخرت الله مائه مرّه تقول اللهم انى استخيرك بعلمك ثمّ تدعوا الله بما شئت من اسمائه و تقول يا كائنا قبل كلّ شيء و يا مكوّن كلّ شيء و كائنا بعد كلّ شيء افعّل بى كذا و كذا و كلّما سجدت فافض بر كبتيك إلى الارض و ترفع الازار حتّى تكشف عنهما و اجعل الازار من خلفك بين ركبتيك و باطن ساقيك فأنى ارجو ان تقضى حاجتك ان شاء الله تعالى و ابدأ بالصّلاه على التّبّيّ و اهل بيته

صلوات اللّٰه علیهم» و در حسن کالصحیح منقول است از مرازم که بنده شایسته درگاه الهی حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه کار عظیمی ترا پیش آید در روزش تصدّق کن بر شصت درویش هر

درویش را یک صاع بصاع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که چهار مد باشد یا پنج مد از خرما یا گندم یا جو پس چون شب شود در ثلث آخر شب غسل می کنی و می پوشی کمترین جامهائی که عیالت می پوشند یعنی کنده تر و زبون تر و می باید که با این جامه لنگی باشد بعوض زیر جامه پس دو رکعت نماز می کنی در رکعت اول الحمد و قل هو الله و در دویم قل یا ایها الکافرون می خوانی و چون در رکعت دویم به سجود می روی تهلیل می کنی خدا را یعنی لا اله الا الله می گویی و تنزیه می کنی خدا را به سبحان الله یا سبح و یا قدوس می گویی و تعظیم و تمجید الهی می کنی به کلمه لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم، یا اسماء و دعواتی می خوانی که مشتمل بر اینها بوده باشد پس گناهان خود را یاد می کنی و یک یک را نام می بری هر چه را بخاطر داشته باشی و باقی را یک جا اقرار می کنی به آن که می گویی خداوندا گناهان بسیار کرده ام که تو همه را می دانی پس سر بر می داری و چون به سجود دویم می روی صد مرتبه استخاره می کنی به آن که می گویی خداوندا طلب هر خیر خود می کنم از تو که آن را به نزد من آوری چون تو می دانی عواقب امور را پس خدا را می خوانی بهر اسمی که می خواهی از اسماء الهی و می گویی که ای خداوندی که پیش از همه بودی و ای خداوندی که همه اشیا را تو ایجاد کرده و ای خداوندی که بعد از همه اشیا

خواهی بود این حاجت و این حاجتم را برآور و هر مرتبه که به سجده می روی زانوها را بر زمین می رسانی و لنگ را دور می کنی از زانوها و لنگ را از پشت سر میان زانوها و شکم ساقها می اندازی که چون این عمل را به جا می آوری امیدوارم که حاجت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۳

بر آورده شود إن شاء الله.

و چون خواهی که شروع کنی در این عمل یا در دعا اول صلوات بر محمد و اهل بیت او فرست و بعد از آن دعا را بخوان. و قریب باین است صحیححه زراره که شیخان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند و ظاهرا چون حدیث مرازم مشتمل بر زیادتی بود صدوق این حدیث را آورد و بنا بر این حدیث از حیثیت سند بهتر از صلوات دیگر است.

صلاه اخری للحاجه

(«روی موسی بن القاسم البجلي عن صفوان بن يحيى و محمد بن سهل عن اشياخهما عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اذا حضرت لك حاجه مهمه إلى الله عزّ وجلّ فصم ثلاثه ايام متواليه الأربعاء و الخميس و الجمعة فاذا كان يوم الجمعة إن شاء الله تعالى فاغتسل و البس ثوبا جديدا ثم اصعد إلى اعلى بيت في دارك و صلّ فيه ركعتين و ارفع يديك إلى السماء ثم قل اللهم اني احللت بساحتك لمعرفة بوحدانيتك و صمدانيتك و انه لا قادر على حاجتي غيرك و قد علمت يا ربّ انه كلما تظاهرت نعمك عليّ اشتدت فاقتي إليك و قد طرقتي همّ كذا و كذا و أنت بكشفه عالم غير معلّم واسع غير متكلّف فاسئلك باسمك الذي وضعته على الجبال

فَنَسَفْتُ وَوَضَعْتَهُ عَلَى السَّمَاءِ فَانشَقَّتْ وَ عَلَى النَّجْمِ فَانْتَشَرَتْ وَ عَلَى الْأَرْضِ فَسَطَحَتْ وَ أَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ عِنْدَ مُحَمَّدٍ وَ الْأَئِمَّةِ وَ تَسْمِيهِمْ إِلَى آخِرِهِمْ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَنْ تَيْسِّرَ لِي عَسِيرَهَا وَ تَكْفِينِي مَهْمَهَا فَإِنِ فَعَلْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَلَكَ الْحَمْدُ غَيْرَ جَائِرٍ فِي حَكْمِكَ وَ لَا مَتَّهَمٍ فِي قَضَائِكَ وَ لَا خَائِفٍ فِي عَدْلِكَ وَ تَلْصِقْ خَدَّكَ بِالْأَرْضِ وَ تَقُولَ اللَّهُمَّ إِنَّ يُونُسَ بْنَ مَتَّى عَبْدَكَ دَعَاكَ فِي بَطْنِ الْحَوْتِ وَ هُوَ عَبْدَكَ فَاسْتَجِبْتَ لَهُ وَ أَنَا عَبْدَكَ ادْعُوكَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۵

فاستجب لی ثم قال ابو عبد الله صلوات الله عليه لربما كانت الحاجة لي فادعوا بهذا الدعاء فارجع و قد قضيت» این نماز دیگر است از جهت قضاء حاجت به اسانید صحیحه منقول است از موسی از صفوان و او از اهل اجماع است بنا بر این ضرر ندارد ارسال و هم چنین بسند صحیح منقول است از محمد بن سهل و صفوان و محمد روایت کرده اند هر یک از جمعی از استادان خود که همه فضلا اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلی الله علیه و شیخ از جمعی کثیر از این فضلا روایت کرده است در مصباح که آن حضرت فرمودند که هر گاه حاجتی رو دهد که اهتمام به شان او داشته باشی و در غم آن حاجت بوده باشی و خواهی که حق سبحانه و تعالی حاجت را بر آورد پس سه روز پی در پی روزه بگیر همین سه روز را که چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه است پس چون بر سی روز

جمعه اگر حق سبحانه و تعالی خواهد بقاء ترا یا اگر خدا خواهد که این افعال را به جا آوری پس غسل کن و جامه نو به پوش و به پشت بام بلندترین جاها از خانه ات بالا رو که اطراف آسمان پیدا باشد و دو رکعت نماز بکن و دستها را بردار و کف دستها را به جانب آسمان که قبله دعاست بگشا پس بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست خداوندا به درگاه تو آمده ام چون می دانم که خداوندی مخصوص تست و می دانم که واجب الوجودی که جمیع ممکنات به سبب امکان ذاتی از هر وجهی محتاج تواند و می دانی که کسی قادر نیست بر قضای حاجت من بغیر از تو و می دانم که هر چند نعمتهای تو بر من پشت بر پشت و پی در پی بیشتر می شود احتیاج من به تو بیشتر می شود و مرا رو داده است این حاجت و این حاجت و تو قادری که حاجتهای مرا بر آوری و غمهای مرا زایل گردانی و می دانی که بچه عنوان بر آوری، احتیاج نداری که به یاد تو دهند که از کدام وجه بر آوری چنانکه اکثر عالمیان در دعاها می گویند که خداوندا حاجت مرا از فلان راه بر آور و متوهم می شود از سخن ایشان که تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۶

نمی دانی و ایشان به یاد تو می دهند خداوندا من چنین نیستم بلکه به تو می گذارم که هر نحو را که اصلح دانی به آن نحو بر آوری و خزینه تو واسع است و از دادن کم نمی شود و دادن بر تو دشوار نیست، پس از تو سؤال می کنم بحق آن اسمی که بر کوهها

می خوانی و خواهی خواند در روز قیامت و کوهها از هم خواهند پاشید مانند پنبه زده یا ریگ روان و چون بر آسمانها می خوانی آسمانها از هم خواهد پاشید و شق شق خواهد شد و چون بر ستارگان می خوانی از یکدیگر پراکنده خواهند شد و چون بر زمین خواندی یا خوانی هموار خواهد شد و از تو سؤال می کنم به آن حقی که نزد محمد و ائمه معصومین سلام الله علیهم گذاشته که آن علم و کمالات و اسرار بی غایات و بلا- نهاییات است یا به حقیقت ایشان ترا قسم می دهم و نام ائمه معصومین را می بری یک یک باین عنوان که جعلته عند محمد و علی و فاطمه و الحسن و الحسين تا به آخر و الحیّّه.

و جمعی از امثال این عبارت استدلال کرده اند که نام حضرت صاحب الامر را می توان برد و دلالت ندارد چون ممکن است که بر سبیل تغلیب باشد با آن که ما بعد الی لازم نیست که داخل باشد در ما قبل بلکه غالب آنست که داخل نیست با آن که نهائیتش ظهور است و احادیث نهی خاص است و خاص مقدم است بر عام اگر چه حق آنست که نسبت میان اخبار این باب عموم و خصوص من وجه است و در چنین جاها احکام متشابه است و احتیاط در ترک است که صلوات فرستی بر محمد و اهل بیت او که ائمه معصومینند و فاطمه زهرا صلوات الله علیهم و حاجت مرا برآوری و این دشوار را آسان کنی و مهمات مرا کفایت کنی پس اگر بکنی تراست حمد و اگر نکنی نیز تراست حمد البته

مصلحت مرا در آن ندانسته که نکردی و در حکم تو ظلم و جور نیست و ترا متهم نمی دانم در قضائی که بر سر من آوری و ستمی نیست در عدالت تو یعنی اگر بکنی از روی تفضل است و اگر حاجتم را بر نیاوری از روی عدل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۸۷

است که من استحقاق نداشتم با آن که نسبت به دیگران چنین است و من همه را تفضل می دانم و ترا در هر وجهی حمد می کنم.

پس روی خود را بر زمین یا خاک می گذاری و این دعا را می خوانی که ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که یونس پسر متی بنده تو بود ترا در شکم ماهی خواند و بنده تو بود دعای او را مستجاب گردانیدی و من نیز در بندگی با او شریکم و بنده ذلیل توام دعای مرا نیز مستجاب کن پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بسیار است که مرا کارها رو می دهد و من این نماز را می کنم و این دعا را می کنم در صحرا و چون بر می گردم حاجتم برآورده شده است.

و شیخ طوسی قدس سره به اسانید صحیحه روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند همین نماز و روزه و دعا را، و بعد از این اعمال دعایی طولانی ذکر کرده است در مصباح و احادیث بسیار روایت کرده است در نماز حاجت که مجموع مشتملند بر این سه روزه گرفتن و نمازهای مختلف و دعاهای مختلف اگر خواهی رجوع به مصباح کبیر کن.

صلاه اخری للحاجه

(«روی سماعه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال

انّ احدكم اذا مرض دعا الطّيب و اعطاه و اذا كانت له حاجه إلى سلطان رشا البوّاب و اعطاه و لو انّ احدكم اذا فدحه امر فزع إلى الله عزّ و جلّ فتطهّر و تصدّق بصدقه قلّت او كثرت ثمّ دخل المسجد فصلّى ركعتين فحمد الله و اثنى عليه و صلّى على النّبىّ و اهل بيته صلّى الله عليه و آله ثمّ قال اللهم ان عافيتنى من مرضى او رددتنى من سفرى او عافيتنى

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۳۸۸

مما اخاف من كذا و كذا الا اتاه الله ذلك و هى اليمين الواجبه و ما جعل الله تبارك و تعالى عليه فى الشكر» این نماز دیگر است از جهه بر آمدن حاجت مرویست در موثق از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کسی از شما بیمار شود طیب را می طلبد و به او چیزی می دهد و اگر چیزی ندهد به او طبابت نمی کند یا در امر بیمار اهمتامی ندارد و اگر به پادشاهی کاری داشته باشد به دربان رشوه می دهد و اگر یکی از شما را کاری سخت پیش آید باید که بحق سبحانه و تعالی متوسل شود و وضو بسازد یا غسل کند و چیزی تصدق کند خواه اندک و خواه بسیار پس بمسجد رود و دو رکعت نماز بکند و بعد از نماز حمد و ثنای الهی به جا آورد و صلوات بر نبی و آل آن حضرت بفرستد و بگوید که خداوندا اگر مرا از این مرض شفا دهی اگر حاجت شفا باشد یا مرا از این سفر به سلامت برگردانی اگر در سفر باشد یا مرا

حفظ کنی از شر دشمنان که از ایشان خایفم اگر خوف داشته باشد و هم چنین هر مطلبی که داشته باشد ذکر کند و جزای آن محذوفست چنانکه شایع است که جزای آن و لو را به قرینه مقام حذف می کنند و در اینجا جزا این است که تو اهل آن هستی و همیشه با من به تفضل سر کرده نه به استحقاق، نکند و نگوید این کلمه را مگر آن که حق سبحانه و تعالی حاجتش را برآورد و این قسم منا شده است که حق سبحانه و تعالی را قسم داده است و واجبست که حق سبحانه و تعالی حاجت او را برآورد و مع هذا حق سبحانه این عمل را به شکر نعمت او قبول می فرماید یا آن که این عمل شکر نعمت قضای حاجتست گویا که حق سبحانه و تعالی حاجت او را برآورده است و بنده شکر او کرده است و از عهده شکر نعمتی که بر او واجب است بیرون آمده است بفضل الهی.

صلاه اخری للحاجه

(«كان علي بن الحسين صلوات الله عليهما اذا احزنه امر لبس ثوبين من اغلظ ثيابه و اخسناها ثم ركع في الليل ركعتين حتى اذا كان في اخر سجده من سجوده سبح الله مائه تسبيحه و حمد الله مائه مره و هلل الله مائه مره و كبر الله مائه مره ثم يعترف بذنوبه كلها ما عرف منها اقرب له تبارك و تعالی به في سجوده و ما لم يذكر منها اعترف به جمله ثم يدعو الله عز و جل و يفضي بركبته إلى الارض») این نمازیست دیگر از جهه برآمدن حاجتها منقول است که چون

حضرت سید الساجدین را اندوهناک می کرد چیزی دو جامه می پوشیدند از کنده ترین جامها و زبرترین پوششها و در آخر شب دو رکعت نماز می کردند و چون به سجده آخر می رفتند صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه لا اله الا الله و صد مرتبه الله اکبر می گفتند پس اعتراف به گناهایی که هرگز بخاطر مبارکش نرسیده بود می کردند از جهت تعلیم دیگران هر چه را بخاطر داشتند از ترک اولی اگر واقع شده بود و باقی را یک جا اعتراف می نمودند در سجود و دعا می کردند و زانوهای را برهنه کرده به خاک می رسانیدند.

صلاه اخری للحاجه

(«روی عن یونس بن عمّار قال شکوت إلى ابی عبد الله صلوات الله علیه رجلا کان یؤذینی فقال ادع علیه قلت قد دعوت علیه فقال لیس هکذا و لکن اقلع عن الذنوب و صم و صلّ و تصدّق فاذا کان اخر اللیل فاسبغ الوضوء ثم قم فصلّ رکعتین ثم قل و أنت ساجد اللهم انّ فلان بن فلان قد آذانی اللهم اسقم بدنه و اقطع اثره و انقص اجله و عجل له ذلک فی عامه هذا فما لبث ان هلك») و در صحیح منقول است از یونس ممدوح که گفت شکایت نمودم به حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۰

صادق صلوات الله علیه از مردی که مرا آزار می داد حضرت فرمودند که نفرین کن گفتم که نفرین کردم حضرت فرمودند که هر نفرینی مستجاب نمی شود و لیکن خود را از جمیع گناهان باز دار و روزه بگیر و نماز کن و تصدق کن پس چون آخر شب شود وضوی کاملی بساز که هر عضوی را

دو مرتبه آب بریزی یا دعاها را بخوانی پس برخیز یعنی نماز را ایستاده به جا آور و دو رکعت نماز کن و در سجده بگو که خداوندا فلان پسر فلان، نام او و نام پدرش را ذکر کن مرا آزار می دهد خداوندا بدنش را بیمار کن و قطع کن اثرش را که اثری از او نماند و کم کن اجلش را و به زودی او را در این سال مبتلا کن پس اندک زمانی نگذشت که هلاک شد.

صلاه اخری للحاجه

(«روی عمر بن اذینه عن شیخ من آل سعد قال کانت بینی و بین رجل من اهل المدینه خصومه ذات خطر عظیم فدخلت علی ابی عبد الله صلوات الله علیه فذکرت ذلك له و قلت علمنی شیئا لعل الله یرد علیّ مظلمتی فقال اذا اردت بعدو فصلّ بین القبر و المنبر رکعتین او اربع رکعات و ان شئت ففی بیتک و اسال الله ان یعینک و خذ شیئا بما تیسّر فتصدّق علی اوّل مسکین تلقاه قال ففعلت ما أمرنی ففضی لی و ردّ الله علیّ ارضی») این نماز دیگر است از جهه بر آمدن حاجت دفع ظلم منقول است در صحیح از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از مرد پیری از قبیله سعد که گفت میان شخصی از اهل مدینه خصومتی به هم رسید که خطرش عظیم بود یعنی خوف کشتنش بود پس به خدمت حضرت امام جعفر صلوات الله علیه رفتم و واقعه را عرض نمودم که چیزی بمن یاد دهید که شاید حق مرا بمن پس دهد یا من بحق خود برسم حضرت فرمودند که هر گاه قصد هلاک دشمنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

داشته باشی که او قصد هلاک تو داشته باشد پس در روزه که میان قبر و منبر حضرت سید المرسلین است صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله دو رکعت نماز بگذار و اگر در خانه به جا آوری نیز خوبست و از حق سبحانه و تعالی بطلب که ترا یاری کند و از هر چه میسر شود تصدق کن به اول درویشی که او را ملاقات کنی آن شیخ گفت که کردم آن چه حضرت فرمودند پس حق سبحانه و تعالی چنان کرد که حقیقت من ظاهر شد و زمین مرا که به زور گرفته بودند پس دادند و ظاهرش آن است که خصوصیت به مدینه نداشته باشد به قرینه او فی بیتک یعنی اگر در جای دیگر باشی غیر مدینه در خانه خود نماز گذار و اعم اولی است و اگر در مدینه باشی در روزه اولی است.

صلاه اخری للحاجه

(«روی زیاد القندی عن عبد الرّحيم القصير قال دخلت على ابي عبد الله صلوات الله عليه فقلت جعلت فداك اني اخترت دعاء فقال دعني من اختراعك اذا نزل بك امر فافزع إلى رسول الله عليه و آله و صلّ ركعتين تهديهما إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله قلت كيف اصنع قال تغتسل و تصلّي ركعتين تستفتح بهما افتتاح الفريضة و تشهد تشهد الفريضة فاذا فرغت من التشهد و سلّمت قلت اللهم أنت السّلام و منك السّلام و إليك يرجع السّلام اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و بلغ روح محمّد و آل محمّد عنّي السّلام و السّلام عليهم و رحمه الله و بركاته اللهم انّ هاتين الرّكعتين هديّه منّي إلى رسولك فاثبني عليهما

ما أملت و رجوت منك فيك و في رسولك يا وليّ المؤمنين ثمّ تخرّ ساجدا و تقول يا حيّ يا قيوم يا حيّا لا يموت يا حيّ لا اله الا أنت يا ذا الجلال و الاكرام يا ارحم الراحمين اربعين مرّه ثمّ تضع خدك الايمن

لوامع صاحبقراني، ج ۵، ص: ۳۹۲

على الارض فتقولها اربعين مرّه ثمّ تضع خدك الايسر فتقول ذلك اربعين مرّه ثمّ ترفع رأسك و تمدّ يدك و تقول ذلك اربعين مرّه ثمّ تردّ يدك إلى رقبتهك و تلوذ بسنابتك و تقول ذلك اربعين مرّه ثمّ خذ لحيتك بيدك اليسرى فابك او تتباكي و قل يا محمّد يا رسول الله اشكو إلى الله و إليك حاجتي و اشكوا إلى اهل بيتك الراشدين حاجتي و بكم أتوجه إلى الله في حاجتي ثمّ تسجد و تقول يا الله يا الله يا الله حتّى ينقطع نفسك صلّ على محمّد و آل محمّد و افعل بي كذا و كذا قال ابو عبد الله صلوات الله عليه انا الضامن على الله عزّ و جلّ ان لا يبرح حتّى تقضى حاجته» (اين نماز ديگر است از جهه قضای حاجت منقول است در موثق كالصحيح از عبد الرحيم بالا- کوتاه که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه رسيدم و عرض نمودم که فدای تو کردم من دعایی تصنيف کرده ام حضرت فرمودند که اختراع را بمن گذار اگر توان کرد من می کنم يا آن که اختراع را بگذار و اين معنی اظهر است يعنى دعای منقول را می باید خواند يا منقول بهتر است از همه وجهی به اعتبار کیفیت حمد و ثنای الهی و هم چنین در کیفیت صلوات

بر نبی و آل او و کیفیت عرض مطالب به یقین ائمه معصومین اعرفند و اگر چه رخصت دعاها داده اند بهر زبانی اما دغدغه در این نیست که منقول اولی است و الله تعالی يعلم.

پس فرمودند که اگر بلایی نازل شود بر تو پناه به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر بانکه دو رکعت نماز کنی و هدیه آن حضرت کنی عرض نمودم که چگونه این نماز را به جا آرم حضرت فرمودند که غسل نماز حاجت می کنی و دو رکعت نماز می کنی که افتتاحش مثل افتتاح نماز واجب باشد یعنی هفت تکبیر و سه دعا بخوان و تشهد طولانی بخوان بنحو تشهد فریضه و چون فارغ شوی و سلام دهی می گویی آن چه را ترجمه اش این است خداوندا تویی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۳

سلام و سالم از همه نقصها و از جانب تست سلامتی از همه بلاها و بدیها و به تو بر می گردد سلامتهای هر کس و هر چیز از آفتها و عیبها خداوندا صلوات فرست بر محمد و آل محمد و برسان به روح محمد و آل محمد سلام مرا و سلام بر ایشان باد یا رحمت الهی و برکتها و زیادتهای دنیوی و اخروی خداوندا این دو رکعت نمازی که کردم هدیه گردان بسوی رسالت صلی الله علیه و آله و مرا ثواب ده بر این دو رکعت هر چه امید و آرزو دارم از تو در اطاعت و محبت رسالت یا آن چه دارم از تو و در رسالت به شفاعت من یا آن که مراد من نسبت به آن حضرت صلی الله علیه و آله این است

که دین او بر همه ادیان غالب باشد و همه کس اطاعت و انقیاد آن حضرت کنند ای خداوند مؤمنان، پس به سجده می روی و می گویی آن چه را ترجمه اش اینست ای زنده که مرگ نداری و واجب الوجودی که زوال نداری و همه اشیا به تو موجود و بر پانند، ای زنده که نمی میری نیست خداوندی بجز تو، ای خداوندی که جلال و عظمت مخصوص تست و اکرام و احسان کار تست، ای بخشنده ترین بخشندگان چهل مرتبه می گویی از یا حی و احتمال یا ارحم الراحمین و بس دارد و مجموع بهتر است پس جانب راست رو را بر زمین می گذاری این جمله را چهل نوبت می گویی، پس گونه چپ را بر زمین می گذاری و چهل نوبت می گویی، پس سر بر می داری و دست را بلند می کنی بسیار و چهل مرتبه می گویی پس، دستها را بر گردنت می گذاری و انگشت سبابه را حرکت می دهی به آن که از جانب راست به چپ رود و از چپ به راست یا به جانب بالا می بری و پائین می آوری و بهر دو عنوان کردن بهتر است و چهل مرتبه می گویی، پس محاسنت را بدست چپ بگیر و گریه کن و اگر گریه نیاید خود را به گریه بدار و بگو ای محمد ای رسول خدا شکایت می کنم به خدا و به تو حاجتم را که خدا بر آورد بحق تو یا به شفاعت تو و شکایت می کنم حاجتم را بسوی اهل بیت تو که ائمه معصومینند صلوات الهی بر ایشان باد که بر راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۴

راست محبت و معرفت تواند و بحق شما از خدا می طلبم

حاجتم را پس به سجده می روی و آن مقدار یا الله می گویی که نفست منقطع شود صلوات فرست بر محمد و آل محمد ای خداوندا این حاجتم را برآور حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که من ضامنم از جانب حق سبحانه و تعالی که هر که این نماز و این افعال را بکند از آن موضع نرفته باشد مگر آن که حاجت او برآورده شود و نشنیده ام که کسی این اعمال را به جا آورده باشد و حاجتش بر نیامده باشد اما اگر تأخیر شود مکرر به جا آورد تا البته حاجت برآورده شود.

صلاه اخرى للحاجه

(«قال ابى رضى الله عنه فى رسالته إلى اذا كانت لك يا بنى إلى الله عزّ و جلّ حاجه فصم ثلاثه ايام الأربعاء و الخميس و الجمعه فاذا كان يوم الجمعه فابرز إلى الله عزّ و جلّ قبل الزوال و أنت على غسل و صلّ ركعتين تقرأ فى كلّ ركعه منهما الحمد و خمس عشره مره قل هو الله احدها فاذا ركعت قراتها عشرا فاذا رفعت رأسك من الرّكوع قراتها عشرا فاذا سجدت قراتها عشرا فاذا رفعت رأسك من السّجود قراتها عشرا فاذا سجدت ثانيه قراتها عشرا فاذا رفعت رأسك من السّجده الثانيه قراتها عشرا ثمّ نهضت إلى الثانيه بغير تكبير و صلّيتها مثل ما وصفت لك و اقتت فى الثانيه قبل الرّكوع و بعد القراءه فاذا تفضّل الله عليك بقضاء حاجتك فصلّ ركعتى الشكر تقرأ فى الاولى الحمد و قل هو الله احدها و فى الثانيه الحمد و قل يا أيها الكافرون و تقول فى الرّكعه الاولى فى ركوعك الحمد لله شكرا و فى سجودك شكرا لله و

حمدا و تقول في الرَّكعة الثَّانية في الرَّكوع و السَّجود الحمد لله الَّذِي قَضَى حاجتي و اعطاني مسألتي» این نماز دیگر است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۵

جهه قضاء حاجت پدرم رضی الله عنه در ساله که بسوی من فرستاده ذکر کرده است و در فقه رضوی مذکور است که هر گاه ترا حاجتی باشد از حق سبحانه و تعالی پس روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه را روزه بگیر پس چون روز جمعه شود بیرون رو به صحرا پیش از زوال بعد از آن که غسل حاجت کرده باشی و ظاهرا غسل جمعه کافی باشد و اگر در غسل قصد هر دو کند بهتر است و اگر دو غسل کند نور علی نور خواهد بود و دو رکعت نماز می کنی که در هر رکعتی بعد از حمد پانزده مرتبه قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ می خوانی و چون برکوع می روی ده نوبت می خوانی پس چون سر از رکوع بر می داری ده نوبت می خوانی و چون به سجود می روی ده مرتبه می خوانی و چون سر بر می داری ده مرتبه می خوانی و چون به سجود دویم می روی ده مرتبه می خوانی و چون سر بر می داری ده مرتبه می خوانی پس برمی خیزی از جهه رکعت دویم و در وقت برخاستن تکبیر نمی گویی و مثل رکعت اول به جا می آوری، و در رکعت دویم پیش از رکوع و بعد از قرائت قنوت می خوانی پس چون حق سبحانه و تعالی تفضّل کند و حاجتت را برآورد دو رکعت نماز شکر به جا آور و در رکعت اول حمد و توحید را بخوان و در رکعت دویم بعد از حمد جحد را بخوان،

و در رکعت اول در رکوع می گویی الحمد لله شکر یعنی حمد الهی می کنیم از جهت شکر نعمت او و در سجود شکر الله و حمدا می گویی یعنی شکر می کنم خدا را و حمد می کنم او را و در رکعت دوم در رکوع و سجود می گویی آن چه را ترجمه اش اینست که جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که حاجت مرا برآورد و آن چه طلبیده بودم بمن عطا فرموده.

و این نماز شکر را شیخان در کافی و تهذیب بسند صحیح روایت کرده اند از هارون از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و لیکن در ذکر رکوع و سجود در رکعت اول می گویی الحمد لله شکر شکر و حمدا و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۶

رکعت ثانی در رکوع و سجود می گوید که («الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اسْتَجَابَ دُعَائِي وَ اعطَانِي مَسْأَلَتِي») و در باقی مساویند و اگر هر دو ذکر را بگوید بهتر است.

و در صحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را مکروهی پیش می آمد پناه به نماز می بردند و این آیه را به استشهاد می آوردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که (وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ) یعنی در مکاره یاوری جوئید به صبر و نماز و خواهد آمد که مراد از صبر صوم است.

و کالصحیح از حریر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مسجدی در خانه خود مقرر ساز و چون ترا خوفی به هم رسد از چیزی دو جامه که کنده ترین جامه‌هاست باشد به پوش و با آن دو جامه نماز

کن و بعد از نماز بدو زانو بنشین و اگر زانوها را به خاک رساند بهتر است چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است و به آواز بلند از حق سبحانه و تعالی بهشت را طلب کن و پناه به خدا بر از شر آن چه از آن خافی و مبادا که در دعا زیاده از استحقاق آن کس طلب کنی هر چند ترا و خویشان ترا خوش آید بلکه دفع شر ایشان را طلبیدن کافی است.

و در موثق کالصحیح بل الصحیح از حارث منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون حاجتی داشته باشی وضو بساز و دو رکعت نماز بکن پس حمد و ثنای الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل او بفرست و حاجتی که داری سؤال کن که البته مستجاب می شود و در صحیح از ابن مسکان منقولست از شرحیل که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کاری داشته باشی از حق سبحانه و تعالی طلب کن وضو بساز با دعاهای وضو پس دو رکعت نماز کن و بعد از آن تعظیم الهی بکن و ظاهرا کلمات فرج کافی باشد در تعظیم و صلوات بر محمد و آل او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۷

بفرست و بعد از آن بگو («اللَّهُمَّ اِنِّيْ اَسْأَلُكَ بِاَنَّكَ مَلِكٌ وَّ اِنَّكَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ مُّقْتَدِرٌ وَّ اِنَّكَ مَا تَشَاءُ مِنْ اَمْرٍ يَكُوْنُ اللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَتُوْجِّهْ اِلَيْكَ بِنَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ الرَّحْمٰهٖ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَّ اٰلِهٖ يٰ مُحَمَّدٍ يٰ رَسُوْلَ اللّٰهِ اِنِّيْ اَتُوْجِّهْ بِكَ اِلَى اللّٰهِ رَبِّكَ وَّ رَبِّيْ لِيَنْجِحَ لِيْ بِكَ طَلَبْتِيْ اللّٰهُمَّ بِنَبِيِّكَ

أنجح لي طلبتي بمحمد» بعد از آن حاجتی که داری بطلب.

و در صحیح منقولست از اسماعیل پسر ارقط که مادرش ام سلمه است دختر امام محمد باقر صلوات الله علیه که گفت در ماه رمضان بیمار شدم مرضی عظیم تا آن که بنو هاشم همه جمع شدند از جهت جنازه من و همه را اعتقاد این بود که من مرده ام یا خواهم مرد و مادرم جزع می کرد بر من پس خال من حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به مادرم فرمود که به پشت بام رو و دو رکعت نماز کن و بعد از سلام بگو که (اللهم انك وهبت لي و لم يك شيئا اللهم و اني استوهبكه مبتدئا فاعرنيه) یعنی خداوندا این فرزند معدوم بود و بمن بخشیدی خداوندا الحال تازه بمن ببخش و به عاریت بمن ده پس چون مادرم این دعا کرد به هوش آمدم و نشستم ایشان هریسه پخته بودند از جهت سحور من نیز با ایشان هریسه خوردم و کالصحیح از جمیل نیز قریب باین وارد است از آن حضرت صلوات الله علیه گذشت در خصایص زنان.

صلاه اخري للحاجه

(«فی کتاب محمّد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری عن ابراهیم بن هاشم عن محمّد بن سنان یرفعه إلى ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یحزنه الامر و یرید الحاجه قال یصلی رکعتین یقرأ فی إحداهما قل هو الله احد الف مرّه و فی الاخری مره ثم یسأل

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۳۹۸

حاجته و قد اخرجت ما رویته من صلوات الحوائج فی کتاب ذکر الصیلموات التي هی سوی الخمسین») این نماز دیگر است از جهت قضاء حوائج در

کتاب محمد منقول است از ابراهیم از محمد که او بالا برد و مرا از خاطر رفت که واسطه کیست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که امری او را اندوهناک کرده باشد و حاجتی داشته باشد حضرت فرمودند که دو رکعت نماز می کند اول هزار مرتبه توحید می خواند و در رکعت دوم یک مرتبه بعد از آن هر حاجتی که داشته باشد از جناب اقدس الهی می طلبد و بتحقیق که ذکر کرده ام نمازهای حاجتی که بمن روایت رسیده است در کتابی که تصنیف کرده ام در بیان نمازهای غیر پنجاه رکعت که نمازهای واجب و سنت یومیه است یعنی اگر کسی خواهد رجوع بان کتاب کند.

باب صلوات الاستخاره

(«روی هارون بن خارجه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا اراد احدکم امرا فلا یشاور فیہ احدا من الناس حتّی یبدا فیشاور الله عزّ و جلّ قال قلت و ما مشاوره الله عزّ و جلّ جعلت فداک قال یبدأ فیستخیر الله عزّ و جلّ فیہ اولاً ثمّ یشاور فیہ فانّه اذا بدا بالله تبارک و تعالیٰ [عزّ و جلّ] اجری له الخیره علی لسان من اراد [شاء خ ل] من الخلق») این بابی است در بیان استخاراتی که منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم و در نماز استخاره در حدیث کالصحیح از هارون منقولست که هر گاه یکی از شما کاری داشته باشد پس باید که با هیچ کس مشورت نکند تا اول مشورت با خداوند خود کند بعد از آن با دیگران هارون گفت عرض نمودم که فدای تو گردم چگونه مشورت کند با حق سبحانه و تعالی حضرت

فرمودند که اولاً طلب خیر خود از حق سبحانه و تعالی می کند و بهتر آنست که دعای استخاره حضرت سید الساجدین را از روی تضرع و ابتهال بخواند و بعد از آن به سجده رود و صد و یک مرتبه بگوید که «استخیر الله برحمته خیره فی عافیه» و بعد از آن با صلحا و اتقیا و اولیاء مشورت کند پس چون اول با خداوند خود مشورت کرده است حق سبحانه و تعالی آن چه خیر اوست جاری می گرداند بر زبان هر که می خواهد از خلق خود و محتمل است که مراد از مشورت فال گوش باشد به آن که بگوید که اول کسی که سخن خواهد گفت خداوند از زبان او را ناطق گردان بخیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۰

من از فعل یا ترک و احتمال دیگر آنست که بعد از استخاره با خدا از صالحی بپرسد که من اراده دارم در خاطر شما چه چیز می افتد که بکنم یا نکنم اگر بگوید بکن بکند و اگر نه نکند و اول اظهار است که مطلب را به آن عرض کنند و بر او لازمست از حیثیت ایمان که فکر کند در صلاح و فساد آن مشورت چنانکه خواهد آمد در وصایای لقمان در باب سفر.

و از جمله آداب استخاره آنست که تفویض امور کند بحق سبحانه و تعالی و به تضرع و زاری بطلبد که خداوند آن چه خیر من است به نزد من آور و چنان کن که خیر دنیا و آخرت من باشد آن چه نزد من می آوری و بعد از استخاره هر چه پیش آن آید آن را خیر خود داند و راضی

باشد.

چنانکه در صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که دو رکعت نماز کن و استخاره کن و الله که هر مسلمانی که طلب خیر کند از حق سبحانه و تعالی البته حق سبحانه و تعالی آن چه خیر اوست به نزد او می آورد و کالصحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید که بنده من استخاره می کند از من و من آن چه خیر اوست نزد او آورده ام از من آزرده شده است و غضبناک است بر من و کالصحیح منقولست از هارون که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که استخاره کند از خدا و راضی باشد به آن چه حق سبحانه و تعالی از جبهه او کند البته خیر او را به نزد او آورد.

(«و روی مرازم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا اراد احدکم شیئا فلیصل رکعتین ثم لیحمد الله عزّ و جلّ و لیثن علیه و لیصل علی النبیّ و آله صلی الله علیه و آله و یقول اللهم ان کان هذا الامر خیرا لی فی دینی و دنیاى فیسیره لی و قدر لی و ان کان غیر ذلك فاصرفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۱

عنی قال مرازم فسالت أی شیء نقرأ فیهما فقال اقرء فیها ما شئت ان شئت فاقراً فیهما بقل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد تعدل ثلث القرآن» و در حسن کالصحیح منقول است از مرازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی از شما اراده

کاری داشته باشد پس باید که دو رکعت نماز بگذارد و بعد از آن حمد و ثنای الهی به جا آورد و صلوات بر محمد و آل او بفرستد و بگوید که خداوندا اگر این کاری که دارم یا اراده کرده ام خیر من در آنست در دین و دنیای من تو آن را میسر و مقدر گردان و اگر خیر من در آن نیست در دین و دنیا تو این کار را از من دور گردان و توفیقم مده در کردن این کار مرازم گفت که سؤال کردم که در این دو رکعت چه چیز بخوانم حضرت فرمودند که هر سوره که خواهی بخوان اگر خواهی سوره توحید و جحد را بخوان و سوره توحید برابر است با ثلث قرآنی که سوره توحید در آن ثلث نباشد و اگر باشد نیز ضرر ندارد و چون فرقت میان استحقاقی و تفضلی و این یک نحو استخاره است که از حق سبحانه و تعالی می طلبد که آن چه خیر است پیش او آورد و کاری به استخارات ظاهریه ندارد و اگر توکل صحیح باشد البته حق سبحانه و تعالی آن چه خیر اوست نزد او می آورد و این را تجربه بسیار کرده ام.

و در قرب الاسناد منقولست در صحیح از صفوان که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمودند که در استخاره این دعا را می خواند و از جبهه جمیع انواع استخارات خوبست مثل دعای استخاره صحیفه کامله

«أنت اعلم بعواقب الامور إن كان هذا الامر خيرا لی فی دینی و دنیای و آخرتی فیسیره لی و بارک لی فیه و ان كان شرا فاصرفه عنی و

اقض لی الخیر حیث کان و رضنی حتی لا أحبّ تعجیل ما أخرت و لا تاخیر ما عجلت»

یعنی خداوندا از تو می طلبم خیر خود را بحق علمت یا چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۲

عالمی به عواقب امور و طلب خیر از تو می کنم بحقّ عزت و جلالمت یا چون عزیز و قاهر و قادری از فضل عظیمت سؤال می کنم و حال آن که تو داناتری به عاقبت کارها که اگر این کاری که اراده دارم خیر است از جهت من در دین و دنیا و آخرتم پس تو آسان کن از جهه من و برکت کن و مبارک گردان از جهه من این کار را و اگر بد است یا عاقبتش خوب نیست او را از من دور گردان و هر چه خیر باشد در هر جا که باشد آن را بر سر من آور و مرا راضی کن به قضای خودت تا آن که دوست ندارم تعجیل هر چه را تاخیر کرده و نه تاخیر آن چه را تو تعجیل فرموده چون هر چه تو می کنی آن اصلح است از جهه همه.

(«و سال محمّد بن خالد القسریّ ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الاستخاره فقال له استخر الله عزّ و جلّ فی اخر رکعه من صلاه اللیل و أنت ساجد مائه مرّه و مرّه قال کیف اقول قال تقول استخیر الله برحمته استخیر الله برحمته») و منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از استخاره حضرت فرمودند که در رکعت آخر نماز شب که رکعت هشتم باشد یا یازدهم و بر احتمالی سیزدهم و

اگر در هر سه واقع سازد بهتر خواهد بود که طلب کن خیر خود را از حق سبحانه در وقتی که در سجود باشی صد و یک بار محمد گفت عرض نمودم که چه لفظ بگویم حضرت فرمودند که این عبارت را می خوانی که طلب خیر می کنم از خدا چون رحیم است و بر ما بی چارگان البتّه خیر خود را افاضه می کند و آن چه خیر است نزد ما می آورد و مکرر مقرر است یعنی همین عبارت را مکرر می گویی تا صد و یک بار نه آن که مجموع را مکرر می گوید که دویست و دو بار باشد چنانکه بعضی توهم کرده اند و این توهم از عدم تتبع ناشی شده است و اگر این احتمالات را راه دهند هر عبارتی را احتمالات بعیده بسیار در آن راه می توان داد و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۳

(«و روی حمّاد بن عثمان الثّباب عنه صلوات الله علیه أنّه قال فی الاستخاره ان یستخیر الله تعالی الرّجل فی اخر سجده من رکعتی الفجر مائه مرّه و مرّه و یحمد الله و یصلّی علی النّبیّ و آله ثمّ یستخیر الله خمسين مرّه ثمّ یحمد الله و یصلّی علی النّبیّ و آله و تتمّ المائه و الواحده») و مرویست در صحیح از حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در استخاره که استخاره کامله آنست که در سجده آخر نماز نافله صبح صد و یک مرتبه طلب خیر از حق سبحانه و تعالی بکند و حمد الهی کند و صلوات بر نبی و آل او بفرستد پس پنجاه نوبت استخاره کند پس حمد کند

و صلوات بفرستد و پنجاه و یک مرتبه دیگر بگوید که صد و یک مرتبه تمام شود و ظاهراً جمله اخیره تفصیل جمله اولی می کند اگر چه ظاهر عبارت دویست و دو مرتبه است و احادیث صد و یک مرتبه بسیار است و مؤید تفصیل بعد از اجمال است.

(«و روی حمّاد بن عیسی عن ناجیه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه كان اذا اراد شراء العبد او الدابة او الحاجه الخفيفه او الشئ اليسير استخار الله عزّ و جلّ فيه سبع مرّات فاذا كان امرا جسيما استخار الله عزّ و جلّ فيه مائه مرّه») و به اسانید صحیح و حسنه كالصحيح منقولست از حماد از ناجیه ممدوح که هر گاه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه اراده می فرمودند که بنده یا چهار پائی بخرند یا کار سهلی یا حاجت سبکی داشتند هفت مرتبه طلب خیر می فرمودند و اگر امر عظیمی بود صد مرتبه استخاره می کردند و ظاهراً استخیر الله کافی باشد و استخیر الله برحمته بهتر باشد و استخیر الله برحمته خیره فی عافیه اکمل باشد.

(«و روی معاویه بن میسره عنه صلوات الله علیه انه قال ما استخار الله عبد سبعین مرّه بهذه الاستخاره الا رماه الله عزّ و جلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۴

بالخیره يقول يا ابصر الناظرين و يا اسمع السامعين و يا اسرع الحاسبين و يا ارحم الراحمين و يا احکم الحاکمین صلّ علی محمد و اهل بيته و خر لی فی کذا و کذا») و در صحیح منقول است از معاویه ممدوح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هیچ بنده هفتاد مرتبه

استخاره نکرده است باین استخاره مگر آن که حق سبحانه و تعالی آن چه خیران بنده است البتّه آن را پیش او می آورد می گوید ای خداوندی که بیناتری از هر صاحب نظری اعم از دیده ظاهر و دیده باطن و ای شنواترین شنوایان و ای تند حساب کننده ترین محاسبان و ای بخشنده ترین بخشندگان و ای حکم کننده تر از حکم کنندگان صلوات بر محمد و آل او فرست و خیر مرا در این کار و این کار کن یا در این مطالب هر چه خیر است بر سر من آور.

(«و قال ابی رضی اللّٰه عنه فی رسالته إلیّ اذا اردت یا بنی امرا فصل رکعتین و استخر اللّٰه مائه مرّه و مرّه فما عزم لک فافعل و قل فی دعائک لا اله الا اللّٰه الحلیم الکریم لا اله الا اللّٰه العلیّ العظیم ربّ بحقّ محمّد و آله صلّ علی محمّد و آله و خر لی فی کذا و کذا للدنیا و الآخره خیره فی عافیه») و پدرم رضی اللّٰه عنه در رساله که بمن نوشته است ذکر کرده است و عبارت فقه رضویست (ص) به اندک تغییری که ای پسر هر گاه اراده کاری داشته باشی دو رکعت نماز کن و طلب کن خیر آن را از حق سبحانه و تعالی صد و یک مرتبه پس هر چه در خاطر افتد به آن عمل کن و این دعا را بخوان نیست خداوندی بجز واجب الوجودی که بردبار و کریم است، نیست معبودی مگر معبود بحق و خداوند مطلق که بلند مرتبه و عظیم الشان است یا از آن اعلی و ارفع و اعظم است که

بذات و صفات و افعال او توان رسیدن یا وصف او توان کردن پروردگارا بحق محمد و آل محمد که صلوات فرست بر محمد و آل او و خیر مرا در این کار و این کار کن از جهت دنیا و آخرت خیری که در عافیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۵

باشد نه در بلا و عبارت فقه رضوی اینست

«رَبِّ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ خَر لِي فِي امْرِي كَذَا وَ كَذَا لِلدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ خَيْرَةً مِنْ عِنْدِكَ لَكَ فِيهِ رِضَىٰ وَلِي فِيهِ صَلَاحٌ فِي خَيْرٍ وَعَافِيَةٌ يَا ذَا الْمَنِّ وَالطَّوْلِ»

بعد از دو تهلیل سابق می فرمایند که ای پروردگار محمد و علی صلوات الله علیهما خیر مرا در این کار دنیا و در این کار آخرت کن خیری که از نزد تو باشد و خوشنودی تو و صلاح من در آن باشد و در خیر و عافیت باشد، ای خداوندی که احسان و انعام همه از تست.

و از جمله استخارات معتبره استخارات ذات الرقاع است و سید بن طاوس ترجیح داده است این استخاره را بر همه انواع استخارات و چیزهای غریب نقل کرده است از آن جمله نقل کرده است که ظالمی وارد شد در حله و اکثر فضلا او را از روی تقیه دیدند و مرا مبالغه می کردند که او را ببین مبادا ضرری از او به تو عاید گردد و من قرار به استخاره دادم تا آن که پنجاه مرتبه استخاره ذات الرقاع کردم و مجموع لا تفعل پی در پی بود و آخر ظاهر شده که ندیدن بهتر بود.

و کلینی به اسناد او از هارون بن خارجه ثقه روایت کرده است که حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه کاری داشته باشی شش رقعہ بردار و در سه رقعہ بنویس. «بسم الله الرحمن الرحيم خيره من الله العزيز الحكيم لفلان بن فلان افعله» و اسم آن شخص را و پدرش را بنویس و در تهذيب لفلان بن فلان است که نام مادر را بنویسند و در سه رقعہ بنویس همین عبارت را با فلان بن فلان که اسم آن شخص و مادرش را بنویس بالا تفعل و بهتر آنست که در سه افعال نام پدر و مادر مستخیر هر دو نوشته و لا تفعل ضمیر ندارد و در سه افعله ضمیر دارد پس همه را در زیر مصلی بگذار و دو رکعت نماز استخاره بکن و چون از نماز فارغ شوی به سجده رو و صد مرتبه در سجده.

«استخیر الله برحمته خیره فی عافیه» را بخوان پس درست بنشین و بگو

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۶

(«اللهم خر لی و اختر لی فی جمیع اموری فی یسر منک و عافیه») پس دست به زیر مصلی کن و رقعہ ها را بر هم زن و یک یک را بیرون آور اگر سه افعال پی در پی بیرون آید آن کاری را که اراده داری بکن و اگر سه لا- تفعل پی در پی در آید مکن و اگر یکی افعله باشد و یکی لا تفعل تا پنج رقعہ بیرون آور اگر سه افعال در آید بکن و اگر سه لا تفعل بیرون آید آن را مکن.

و سید طاب ثراه استنباطات فرموده اند که اگر مثلا دو افعله اول در آید و یک لا تفعل و بعد از آن افعال

این خوبست بعد از اول که سه افعله است و اگر اوّل افعله در آید و بعد از آن یک لا تفعل و بعد از آن دو افعله این در خوبی بعد از سابق است و اگر اوّل لا تفعل بیرون آید و بعد از آن سه افعال این بعد از سابق است و اگر اوّل افعله در آید و بعد از آن دو لا- تفعل و دیگر دو افعال این بعد از سابق است و علی هذا القیاس دو لا تفعل و ذکر کرده است که این معنی یک وجه ترجیح این استخاره است زیرا که اکثر خوب و بدش یک صورت دارد و مراتب خوبی و بدی ظاهر نمی شود و لیکن در استخاره قرآن شقوق خوب و بدش بیشتر از ذات الرقاع ظاهر می شود.

و در صحیح از حسن که از اهل اجماع است از ابو علی از یسع منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اراده چیزی دارم و استخاره می کنم در آن چیز و چیزی در خاطر نمی افتد که مرا جزم به هم رسد نمی دانم که بکنم یا نکنم حضرت فرمودند که هر گاه استخاره کنید و خواهید که بدانید که خیر کدام است بدو عنوان می شود که بر تو ظاهر شود آن چه خیر است یکی آن که به نماز بایستی بعد از قد قامت الصلاه ببین چه چیز در خاطر می افتد که چون شیطان در این وقت از مؤمن دور است آن چه در خاطر در آید از رحمن خواهد بود و احتمال حال صلاه نیز هست و از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۷

اضطرار

دور نیست که خوب باشد که در اثنای نماز متوجه این شود که چه چیز در خاطرش می افتد، و عنوان دویم آن که بعد از دعای استخاره قرآن را بگشایی و بینی که در اول صفحه دست راست چه چیز است به آن عمل کن إن شاء الله و آن چه مجرب است این بنده را آنست که توجه تام با توسل تام اگر می کنم و قرآن را می گشایم آیات مناسب مطلوب می آید از فعل و ترک و بان عمل می کنم و بعد از توجه و توسل بخاطر ندارم که آن چه گشوده شود کالوحی نباشد.

ابن طاوس علیه الرحمه نقل کرده است روایتی دیگر که بعد از استخاره با توسل قرآن را بگشاید و لفظ الله که در صفحه دست راست است بشمارد و بعدد آن از دست چپ ورق بشمارد مثلاً اگر هفت جلاله داشته باشد هفت ورق می گرداند و از صفحه دست چپ هفت سطر می شمارد و سطر هشتم را ملاحظه می نماید و این نحو نیز مجرب بنده است.

و به نحوی دیگر از شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه شنیدم که می گفت که استخاره تسبیح را از مشایخ دست بدست داریم تا حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه که سه مرتبه صلوات بفرستد و به توجه تسبیح را بگیرد و دو دو بشمارد و اگر آخرش دو بماند بد است و اگر یک بماند خوبست.

و علامه رحمه الله این استخاره را به کیفیت خاصی از آن حضرت صلوات الله علیه در منهاج الصلاح روایت کرده است.

و مولانا عبد الله رضی الله عنه نیز عملش در استخاره گاهی به قرآن بود و صفحه اولی

دست راست را می‌دید و گاهی به تسییح بود و آن چه بحسب تجربه یافته ام در استخارات همه حضور قلب و توسل تام در کار است و با این هر دو بهر عنوان که استخاره کند خوبست و با توجه تام قبل از تکبیر احرام آن چه در خاطر افتد نیز مجربست و در حالت نماز اگر در خاطر افتد بعد از توجه تجربه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۸

صحتش بیشتر است و منافات با حضور قلب در حالت صلاه ندارد چون استخاره نیز از برای خداست ظاهراً این حدیث نیز شامل نماز هست بلکه اکثر وردات این شکسته در حالت صلاه با حضور قلب است و آدمی ابصر است به احوال خود از دیگران و خود می‌یابد و ارادت رحمانی و شیطانی را.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه هر وقت که اراده حج یا عمره یا بیع و شرا یا بنده آزاد کردن داشتند وضو می‌ساختند و دو رکعت نماز استخاره می‌کردند و در رکعت اول سوره حشر و در رکعت دوم سوره الرحمن و اگر در خاطر نداشته باشد از روی قرآن می‌تواند خواند و بعد از نماز معوذتین و توحید را می‌خواند نشسته در حالت تورک و این دعا را می‌خواندند که.

(«اللَّهُمَّ ان كان كذا و كذا») به جای كذا و كذا نام آن مطلب را ذکر کند («خیرالی فی دینی و دنیای و عاجل امری و اجله فصل علی محمد و آله و یسره لی علی احسن الوجوه و اجملها اللهم و ان كان كذا و كذا

شِزَالِي فِي دِينِي وَ دُنْيَاي وَ آخِرَتِي وَ عَاجِلِ امْرِي وَ اَجَلِهِ فَصَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اصْرِفْهُ عَنِّي رَبِّ صَلِّ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ اعْزِمْ لِي عَلَي رَشْدِي وَ اِنْ كَرِهْتَ ذَلِكْ اَوْ اَبْتَهْ نَفْسِي» و دور نیست که اگر معنی این عبارت را بگویند یا در خاطر در آورد نیز خوب باشد و بر تقدیری که لفظ بهتر باشد وقتی است که معنی را فهمد و ترجمه استخاره این است که خداوند اگر این سفر مثلاً خیر من باشد در دین من و دنیای من و الحال و آینده همه خیر من در این باشد پس صلوات بر محمد و آل او فرست و این سفر را آسان کن بر من با حسن و جوه و بهترین طرق خداوند اگر این سفر بد است از جهت من در دین و دنیا و آخرت من و الحال یا آینده پس صلوات بر محمد و آل او فرست و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۰۹

اراده را سلب کن از من و مگذار که بفعل آید، خداوند صلوات بر محمد و آل او فرست و خیر مرا پیش من آور هر چند بر خلاف آرزوی نفس اماره باشد.

و کالصحیح منقولست از اسحاق که عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بسیار است که در بعضی از کارها متحیر می شوم و چون مشورت با مؤمنان می کنم یکی می گویند بکن و یکی می گویند مکن حضرت فرمودند که هر گاه چنین باشد دو رکعت نماز بکن و صد و یک مرتبه استخاره بکن و بعد از آن بین که در خاطر کدام یک

ارجح است بان عمل کن که خیرت در آنست إن شاء الله و باید که چون استخاره کنی به گویی که («استخیر الله برحمته خیره فی عافیه») و خیر خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کنی در عافیت، بسیار است که خیر آدمی در آن است که دستش بریده شود یا فرزندش بمیرد یا مالش برود پس اگر خیر مطلق را بطلبد ضرر دارد می باید که خیر را در عافیت طلب کند و حق سبحانه و تعالی قادر است که خیر را در عافیت گدرداند هر چند خیر در بلا باشد.

و کالصحیح منقول است که شخصی از یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم پرسید که گاه هست که می خواهیم کاری را شروع کنیم و کسی نیست که قابلیت آن داشته باشد که با آن مشورت توان کرد چه کنیم حضرت فرمودند که با پروردگار خود مشورت کن گفت چگونه کنم حضرت فرمودند که در دو پاره کاغذ بنویس یکی لا و یکی نعم و کاغذ را ته کرده در میان گل بگذار بنحو گلوله پس دو رکعت نماز بگذار و دو گلوله را در زیر قبا بگذار و بگو (یا الله ائی اشاورک فی امری هذا و أنت خیر مستشار و مشیر فاشر علی بما فیہ صلاح و حسن عاقبه) پس دست در زیر قبا کن یکی از این دو گلوله را در آور و بگشا اگر نعم در آمده باشد بکن و اگر لا باشد مکن با پروردگار خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۰

چنین مشورت می کنی.

و در صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح منقول است که علی بن اسباط می خواست

بمصر رود و متردد بود که از راه دریا برود یا از راه خشکی و به حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودند از جهت رفتن او حضرت فرمودند که از راه خشکی بهتر است اما بمسجد رود در غیر وقت نماز واجب و دو رکعت نماز بکند و صد و یک مرتبه استخاره بکند بنحو سابقه و اگر در سجده باشد بهتر است و بعد از آن هر چه خاطرش افتد به آن عمل کند.

باب ثواب صلاه «التي يسميها الناس صلاه فاطمه صلوات الله عليها

(و يسمونها الناس ايضاً صلاه الاوابين روى عبيد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال من توضأ فاسبغ الوضوء و افتتح الصلاه يصلي اربع ركعات يفصل بينهما بتسليمه يقرأ في كل ركعة فاتحه الكتاب و قل هو الله أحد خمسين مره انفتل حين يفتل و ليس بينه و بين الله عز و جل ذنب الا غفر له و اما محمد بن مسعود العياشي رحمه الله فقد روى في كتابه عن عبد الله بن محمد عن محمد بن اسماعيل بن السجماك عن ابي عمير عن هشام بن سالم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال من صلى اربع ركعات فقرأ في كل ركعة بخمسين مره قل هو الله احد كانت صلاه فاطمه صلوات الله عليها و هي صلاه الاوابين و كان شيخنا محمد بن الحسن بن الوليد رضى الله عنه يروى هذه الصلاه و ثوابها الا انه كان يقول اني لا اعرفها بصلوه فاطمه صلوات الله عليها و اما اهل الكوفه فانهم يعرفونها بصلوه فاطمه صلوات الله عليها و قد روى هذه الصلاه و ثوابها ابو بصير عن ابي عبد الله صلوات الله عليه)

این بابی است در بیان نمازی که مردمان یعنی عامه یا اعم آن را نماز حضرت فاطمه صلوات الله علیها می نامند و نماز اوّابین یعنی تائبان نیز می گویندش و لیکن مشهور میان اصحاب چنانکه در حدیث مفضل است این نماز حضرت امیر المؤمنین است و نماز حضرت فاطمه دو رکعت است در رکعت اول بعد از حمد صد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۲

مرتبه انا أنزلناه می خوانند و در رکعت دویم صد مرتبه قل هو الله احد می خوانند.

و در صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که هر که وضو را کامل بسازد بانکه مشتمل بوده باشد بر مستحبات و ادعیه یا اعضای غسل را دو نوبت آب بریزد و شروع در نماز کند یا هفت تکبیر اول را بگوید با دعاها و چهار رکعت نماز کند بدو سلام و در هر رکعتی الحمد و پنجاه مرتبه قل هو الله احد بخواند چون از نماز فارغ شود گناهی نمانده باشد او را مگر آن که همه آمرزیده شود.

و اما عیاشی در کتاب خود به اسناد قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که هر که چهار رکعت نماز بکند و در هر رکعتی پنجاه قل هو الله احد بخواند نماز او نماز حضرت فاطمه باشد و این نماز توبه کاران است یعنی نماز بمنزله توبه باشد در مغفرت گناهان، شیخ ما ابن ولید همیشه روایت می کرد این نماز و ثوابش را و لیکن می گفت من نمی دانم که این نماز مسمی باشد به نماز حضرت فاطمه صلوات الله علیها بلکه معروفست به نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ و اما اهل كوفه اين نماز را به حضرت فاطمه نسبت مي دهند و اين نماز و ثوابش را ابو بصير در موثق از آن حضرت صلوات الله عليه روايت کرده است بنحو حديث ابن سنان در كيفيت و ثواب.

(«ثواب صلاه ركعتين بمائه و عشرين مرّه قل هو الله احد في روايه بن ابي عمير عن الصادق صلوات الله عليه قال من صلى ركعتين خفيفتين بقل هو الله احد في كل ركعه ستين مرّه انفتل و ليس بينه و بين الله عزّ و جلّ ذنب») ثواب دو ركعت نماز كه صد و بيست قل هو الله احد در آن خوانده شود به اسانيد صحيحه منقولست كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه دو ركعت نماز سبكه به جا آورد و در هر ركعتي شصت مرتبه

لوامع صاحبقراني، ج ۵، ص: ۴۱۳

توحيد را بخواند چون از نماز فارغ شود گناهان او آمرزيده شده باشد و گناهي نمانده باشد و ظاهرا كسي افتاده باشد در ميان ابن ابي عمير و حضرت چون به خدمت آن حضرت نرسيده است و ليكن مراسيل او حكم مسانيد صحيحه دارد به چند وجه كه گذشت.

(«ثواب التَّنْفُلِ فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله تَنَفَّلُوا فِي سَاعَةِ الْغَفْلَةِ وَ لَوْ بَرَكْتَيْنِ خَفِيفَتَيْنِ فَأَنْهَمَا يورثان دار الكرامه و في خبر اخر دار السّليم و هي الجنّه و ساعه الغفله بين المغرب و العشاء الآخره») ثواب نافله در ساعت غفله منقولست در قوی از سکونی و در موثق از سماعه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه نافله به جا آورید در ساعت

غفله که شیطان در آن محل بنی آدم را مشغول کارها یا خواب می کند تا آن وقت از دست برود اگر همه دو رکعت باشد که این دو رکعت سبب دخول در دار کرامت می شود، و در حدیث سبب دخول دار سلامت است که آن بهشت است و ساعت غفله میان شام و خفتن است و ظاهراً مراد از این نافله شام است که اقلش دو رکعت است و اکثرش چهار است و در دو رکعت نماز شام اهتمام بیشتر است از دو رکعت دیگر.

و شیخ ذکر کرده است در مصباح از هشام بن سالم و طرق شیخ به هشام بسیار است از صحیح و حسن و موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند هر که میان نماز شام و خفتن دو رکعت نماز بکند که در رکعت اول الحمد و آیه.

«وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى» را بخواند تا ننجی المؤمنین و در رکعت دوم بعد از حمد آیه و عنده مفاتح الغیب را بخواند تا مبین و در قنوت بخواند («اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِمِفْتَاحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا اِلَّا اَنْتَ اِنْ تَصَلَّى

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۴

علی محمّد و آله و ان تفعل بی ما أنت اهله و لا تفعل بی ما انا اهله اللهم أنت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلك بحق محمّد و آله علیه و علیهم السّلام لما قضيتها لی» و هر حاجتی که دارد بطلبد که حق سبحانه و تعالی عطا می فرماید هر چه را سؤال کرده است و نماز وصیت نیز در این وقت وارد شده

است از ائمه هدی (ص) که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که وصیت می کنم شما را بدو رکعت نماز میان شام و خفتن که در رکعت اولی بعد از حمد سیزده مرتبه اذا زلزلت بخواند و در رکعت دویم پانزده مرتبه توحید بخواند اگر این نماز را در هر ماهی یک بار به جا آورد از جمله متقیان باشد و اگر در سالی یک بار بکند از جمله نیکوکاران خواهد بود و اگر هفته یک بار بکند از جمله نماز گذارانگان خواهد بود و اگر هر شب بکند با من در بهشت خواهد بود و ثواب او را کسی نداند بغیر از حق سبحانه و تعالی و اگر نماز نافله شام را به نحو غفیله و وصیت بکند دور نیست که هر دو ثواب را داشته باشد چون بنا بر مشهور وقت آن بذهاب حمره مغربی بیرون می رود و اگر چه ظاهر بعضی از اخبار آنست که بعد از ذهاب حمره نافله می توان کرد و لیکن احوط آنست که چون سرخی زایل شود مشغول نماز خفتن شود و بعد از خفتن نافله را به جا آورد و قصد ادا و قضا نکند.

باب نوادر الصلاه

(«روی بکیر بن اعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال ما صلّی رسول الله صلّی الله علیه و آله الصّحی قطّ») این بابی است در بیان احادیث نادره که چنین نیست که از جهه هر یک از آنها بابی علی حده ذکر کنیم همه را یک باب ذکر کرده ایم.

از آن جمله منقول است در حسن کالصحیح از بکیر که حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه فرمودند

که حضرت سید المرسلین نماز چاشت را هرگز نکردند یعنی از بدعتها سنّیان است و در صحیح بخاری از عایشه روایت کرده است که گفت من ندیدم که حضرت سید المرسلین نماز چاشت کرده باشد هرگز.

و از عبد الله بن عمر پرسیدند که حضرت سید المرسلین نماز چاشت کردند گفت گمان ندارم گفتند ابو بکر و عمر کردند گفت نه.

و از ابن ابی لیلی روایت کرده است که کسی حدیث نکرد ما را که حضرت سید المرسلین نماز چاشت کرده باشند مگر ام هانی که گفت در فتح مکه آن حضرت به خانه من آمدند و غسل کردند و هشت رکعت نماز کردند و این نماز شکر بود و نماز دخول بلد که خواهد آمد و در صحیح از طرق ما نیز منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله یک مرتبه کردند پیش از آن در چاشت نماز نکردند.

(«و روی عبد الواحد بن المختار الانصاری عن ابی جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۶

صلوات الله علیه قال سألته عن صلاه الضحی فقال اول من صلاها قومك انهم كانوا من الغافلين فيصلونها و لم يصلها رسول الله صلی الله علیه و آله و قال انّ علیا صلوات الله علیه مرّ علی رجل و هو یصلیها فقال علی صلوات الله علیه ما هذه الصیلاه فقال ادعها یا امیر المؤمنین فقال له علی صلوات الله علیه اکون عبدا انهی اذا صلی») مرویست در قوی که عبد الواحد گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از نماز چاشت حضرت فرمودند که اول جمعی که این نماز را کردند قوم تو بودند که ابو

هریره و اتباع او باشد و نماز ضحی را نماز غافلان نامیدند و ایشان غافل بودند از خدا و رسول و نمی دانستند که افترا بر خدا و رسول و بدعت نمودن چه عقاب دارد حق سبحانه و تعالی فرموده است در بسیار جائی از قرآن مجید که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدا بنهد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این نماز را نکردند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در ضمن این حدیث یا حدیث دیگر که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشتند بر شخصی که این نماز را می کرد پس حضرت فرمودند که این چه نماز است آن مرد گفت که یا امیر المؤمنین ترک کنم حضرت فرمودند که من نهی کرده باشم بنده را که نماز کند از نماز کردن، محتمل است که حضرت می دانسته باشد که اگر او را منع می فرمودند فریاد می کردند که «أ رأیت» یعنی آیا دیده کسی را که نهی از نماز می کند و این معنی واقع شده بود که چون حضرت صلوات الله علیه به کوفه آمدند اهل کوفه نماز تراویح می کردند حضرت امام حسن را فرستاد که بگو به ایشان که این نماز بدعتست همه به فریاد آمدند که وا عمراه أ رأیت الذی ینهی عبدا اذا صلی» پس حضرت فرمودند که بکنند در اینجا نیز می دانستند که چنین خواهد شد پس معنی حدیث اینست که من گفتم که چه نمازیست یعنی بدعت است و از کلام من فهمیدی می خواهی که من

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۷

بگویم مکن و فریاد کنید چنانکه در نماز تراویح کردید، و محتمل

است که غرض این باشد که همیشه نماز کردن خوبست و منع از نماز نمی کنم بلکه غرضم این بود که بدانم سنت نیست بلکه تطوع است و معنی اول اظهر است چنانکه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که انکار امیر المؤمنین نهی است از این نماز.

(«و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال ما صلّی رسول الله صلّی الله علیه و آله الضّحی قطّ قال فقلت له أ لم تخبرنی انه کان یصلّی فی صدر النّهار اربع رکعات قال بلی انه کان یجعلها من الثّمانی التي بعد الظّهر») و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هرگز نماز چاشت را نکردند زراره گفت عرض نمودم که نه شما فرمودید که حضرت (ص) گاهی در چاشت چهار رکعت می کردند آن چه نماز بود حضرت فرمودند که بلی حضرت از برای چاشت نماز نمی کردند بلکه گاهی که شغلی یا مانعی داشتند چهار رکعت نماز نافله بعد ظهر را در این وقت می کردند و بعد از ظهر هشت رکعت است که چهارش از ظهر است و چهار از عصر چنانکه در اخبار گذشت و ظاهراً اول مرتبه حضرت از روی تقیه فرموده بودند و زراره نفهمیده بود و در این وقت نیز تقیه بوده است و نفهمیده است.

(«و سال عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الصّیّلاه فی شهر رمضان فقال ثلث عشره رکعه منها الوتر و رکعتان قبل صلاه الفجر کذلک کان رسول الله صلّی الله

علیه و آله یصلی و لو کان فضلاً کان رسول الله صلی الله علیه و آله اعمل به و احق» و در صحیح از عبد الله منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز در ماه رمضان حضرت فرمودند که سیزده رکعت است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۸

که هشت رکعت نافله شبست و سه رکعت وتر است و دو رکعه نافله صبح است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین نماز می کردند و اگر فضیلتی می بود در نماز تراویح حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن بیشتر عمل می فرمودند و سزاوارتر بودند به کردن آن و خواهد آمد در ابواب صوم احادیث از این باب و احادیث بسیاری که وارد شده است در نماز شبهای ماه رمضان و جمع بین الاخبار بد و عنوان کرده اند یکی آن چه نفی واقع شده است محمول است بر نفی جماعت و اثبات بر انفراد دویم آن که حضرت نفی سنت کرده باشند و آن نماز از تطوع است و صدوق می گوید که سنت نیست و اگر کسی بکند بد نیست و ظاهراً مرادش معنی ثانی است.

(«و سألہ عقبہ بن خالد عن رجل دعاه و هو یصلی فسہی فاجابہ بحاجتہ کیف یصنع قال یمضی علی صلاتہ») و کالصحیح منقولست از عقبه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نماز کند و شخصی او را بخواند و فراموش کند که در نماز است و او را جواب دهد به لبیک و مانند آن چه کند حضرت فرمودند که

نماز را تمام می کند و احادیث گذشت که کلام سهوا نماز را باطل نمی کند و در سجده سهو خلاف بود که آیا واجبست یا نه اظهر عدم وجوبست و احوط عدم ترکست و مناسبتی نداشت این حدیث را در اینجا آوردن مگر از جهت آن که در آنجا ندیده بود و بعد از دیدن نمی توانست در آنجا داخل نمودن چه هر چه تصنیف می شده می نوشته اند چنانکه بنده نیز به این معنی مبتلایم و الله تعالی يعلم.

(«و روی عمران الحلبيّ عنه صلوات الله عليه انه قال ينبغي تخفيف الصلاة من اجل السهو») و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که سزاوار آنست که هر گاه شخصی سهو بسیار کند نماز را سبک به جا آورد تا سهو زایل شود و وجوه دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۱۹

از جهت علاج گذشت که آنها مقدمند و این وجه آخر الدواست و الله تعالی يعلم.

(«و روی سماعه بن مهران عنه (ع) انه قال يجوز صدقه الغلام و عتقه و يؤم الناس اذا كان له عشر سنين») و در موثق از سماعه از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که جایز است تصدق و بنده آزاد کردن و امامت صبی هر گاه ده سال داشته باشد احادیث عتق و تصدق بسیار است و خواهد آمد و حدیث امامت پیش گذشت که نمی تواند کرد و این حدیث را حمل کرده اند بر امامت اطفال («و قال الصادق صلوات الله عليه اذا صلّيت معهم غفر لك بعدد من خالفك») همین حدیث گذشت که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که

هر گاه با سنّیان نماز کنی از روی تقیه حق سبحانه و تعالی گناهان ترا می آمرزد بعدد سنّیان یا بعدد غیر شیعه اثنی عشری.

(«و روی عنه عبد الرحمن بن ابی عبد الله أنّه قال اذا صلّیت فصلّ فی نعلیک اذا کانت طاهره فانّ ذلک من السنّه») و بسند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه نماز کنی در نعلین عربی نماز کن هر گاه پاک باشد و میته نباشد که از سنّت حضرت سید المرسلین است صلّی الله علیه و آله، و آن حضرت در نعلین نماز کردند و شیخ این روایت را باین عنوان ذکر کرده است که می گویند که سنت است و آن چه در اینجا است اظهر است و گذشت.

(«و روی الحلبيّ عنه صلوات الله علیه أنّه قال اذا صلّیت فی السّفیر شیئا من الصّیلموات فی غیر وقتها و لا یضرّک») و به اسانید صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در سفر بعضی نمازها را در غیر وقت فضیلت به جا آوری ضرر ندارد به تو چنانکه احادیث صحیح منقولست بر این معنی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۰

(«و روی عن عائذ الاحمسی أنّه قال دخلت علی ابی عبد الله صلوات الله علیه و انا ارید ان اساله عن الصّلاه فابتدانی من غیر ان اساله فقال اذا لقیته الله عزّ و جلّ بالصّلوات الخمس المفروضات لم یسالك عمّا سوی ذلک») و به اسانید صحیح منقولست از جمیل و او از اهل اجماع است از عاید که از قبیله احمس است که گفت که من کاهل نماز

بودم در نماز شب و می ترسیدم که مبدا مؤاخذ باشم و با اصحاب خود می گفتم که مسأله دارم که می خواهم از آن حضرت سؤال کنم و بر من مشکل است پرسیدن، چون عیب عظیم است که کسی بگوید که نماز شب را کاهلی می کنم، پس چون به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه رسیدم و می خواستم که این سؤال بکنم پیش از آن که من از آن حضرت سؤال کنم حضرت رو به جانب من کردند و مرا مخاطب ساختند که هر گاه نمازهای واجب را به جا آورده باشی حق سبحانه و تعالی در روز قیامت تو را سؤال از غیر آنها نخواهد کرد و این حدیث را به اسانید مختلفه از عاید روایت کرده اند از آن جمله این است که چون حضرت چنین فرمودند من به اصحاب خود اشاره کردم که یعنی آن چه می گفتم که می خواهم بپرسم حضرت به اعجاز دانست و مکرر نقل کردندش از جهت اعجاز آن حضرت است صلوات الله علیه.

و در موثق کالصحیح منقولست از زراره که گفت داخل شدم بر حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و من جوان بودم و حضرت از فضایل نماز شب و روزه می فرمودند پس چون یافتند ثقل آن را بر من فرمودند که نوافل مثل فرایض نیست که هر که نکند هلاک شود بلکه سنت است اگر شغلی به هم رسد که مانع باشد با به سبب چیزی ترک کنی آن را قضا خواهی کرد زیرا که کراهت دارند بندگان خاص الهی که اعمال ایشان روزی تمام تر بالا رود و روزی ناقص زیرا که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۱

سبحانه و تعالی وصف

کرده است نافله گزاران را که جماعتی اند که بر نماز خود دایمند یعنی همیشه مشغولند که هر گاه که نوافل کنند گویا که همیشه نماز کرده اند و کراهت دارند ائمه هدی که پیش از زوال در چاشت نماز واقع شود که مبادا جاهلی تصور کند که این نماز سنت است یا حضرت آن را کرده اند.

(«و قال الصادق صلوات الله عليه المؤمن معقب ما دام علی وضوئه») و در صحیح منقول است از هشام که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که گاه هست کاری دارم و نمی توانم در جای نماز بنشینم و می خواهم که تعقیب را به جا آورم حضرت فرمودند که تا وضو داری در حکم آنست که تعقیب می کنی یعنی وضو داشتن و با وضو بودن عبادتست پس اگر تعقیب دیگر واقع نشود همین بس است و یا آن که با وضو بودن قایم مقام نشستن در مصلی است پس چون روانه شود به آن کار باید که اذکار را خواند و این بی دغدغه است اگر چه اول ظاهرتر است بحسب عبارت و از این حدیث استنباط کرده اند که همیشه با طهارت بودن مستحب است و بنا بر معنی اول ظهوری دارد و چون بحسب معنی هر دو محتمل است جزم مشکل است و اگر فی الجمله ظهوری داشته باشد جرات در احکام الهی نمی توان کرد و افترا بر خدا و رسول است و داب این شکسته آن است که اگر علم به همرسد یا ظن قریب بعلم از وجوهی که شارع اعتبار کرده باشد آن را مثل اخبار عمل می کنم و الا عمل به احتیاط

را صواب می دانم مبدا جرات باشد و آن که نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده است که

نحن نحکم بالظاهر و الله اعلم بالسرائر

در احادیث از طرق ائمه ندیده ام و در صحاح سنن نیز نیست و بر تقدیر وقوع معنی آن اینست که اگر عدلین نزد من شهادت دهند حکم می کنم اگر چه عدلین دروغ گفته باشند یا اشتباه کرده باشند و امثال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۲

این احکام و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است که خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(«و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت له أخبرنی عن رجل علیه من صلاه النوافل ما لا یدری ما هو من کثرتها کیف یصنع قال فلیصل حتی لا یدری کم صلی من کثرتها فیکون قد قضی بقدر ما علمه من ذلك ثم قال قلت له فانه لا یقدر علی القضاء فقال اذا کان شغله فی طلب معیشه لا بد منها او حاجه لأخ مؤمن فلا شیء علیه و ان کان شغله لجمع الدنیا و التشاغل بها عن الصلاه فعلیه القضاء و الا لقی الله عز و جل و هو مستخف متهاون مضیع لحرمة رسول الله صلی الله علیه و آله قلت فانه لا یقدر علی القضاء فهل یجزئ ان یتصدق فسکت ملئاً ثم قال فلیتصدق بصدقه قلت فما یتصدق فقال بقدر طوله و ادنی ذلك مدّ لكل مسکین مکان کل صلاه قلت و کم الصلاه التي تجب فیها مدّ لكل مسکین قال لكل رکعتین من صلاه اللیل و لكل رکعتین من صلاه النهار مدّ فقلت لا یقدر فقال

مَدَّ اِذْنَ لِكُلِّ اَرْبَعِ رَكَعَاتٍ مِنْ صَلَاةِ النَّهَارِ قَلَّتْ لَا يَقْدِرُ قَالَ مَدَّ اِذْنَ لَصَلَاةِ اللَّيْلِ وَ مَدَّ لَصَلَاةِ النَّهَارِ وَ الصَّلَاةِ الْاَفْضَلِ وَ الصَّلَاةِ الْاَفْضَلِ وَ الصَّلَاةِ الْاَفْضَلِ» و در صحیح منقول است از عبد الله که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که بفرمایید که هر گاه شخصی آن قدر نماز نافله بر او باشد که حصر نتواند کرد یا نداند که چه مقدار است از کثرت آن- و در کافی و تهذیب در هر دو جا من کثرت است و بهتر است چون ضمیر راجع بماست و چون مراد از ما صلاه است تانیث نیز جایز است چه کند- حضرت فرمودند که آن مقدار قضا می کند که از بسیاری نداند که چه مقدار کرده است تا برابر شود با

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۳

علم سابقش مثلا- عمر خود را از بلوغ حساب می کند پس اگر هیچ نکرده است همان مقدار از عمر را قضا می کند و اگر بعضی از اوقات کرده است و بعضی را نکرده است نسبت کرده را با نکرده حساب می کند و بان نسبت قضا می کند و این معنی از قانون حساب آسان می شود و محتمل است که مراد کثرت باشد به آن که بسیار نمازی از او فوت شده است قضا را نیز به آن نسبت بسیار می کند.

عبد الله گفت که عرض نمودم که قدرت ندارد که این مقدار قضا کند یعنی اگر قدرت نداشته باشد چه کند حضرت فرمودند که آن چه از این شخص قضا شده اگر شغل او از جهت طلب معاش ضروری ناچار بوده است یا ترک نافله از جهت

قضای حاجت برادر مؤمن بوده است بر او چیزی نیست یعنی معاقب نیست و قضا و تصدق نیز ضرور نیست چون قدرت ندارد، و اگر شغل او از جهت زیادتیهای دنیا بوده است که به سبب آن نماز نکرده است پس لازم است قضا و عبارت قاصر است از این معنی و ظاهراً سهوی از نساخ شده باشد چون در همین عبارت نسخهای بسیار هست همه ناخوش و ظاهراً صدوق این حدیث را از کافی برداشته است و در کافی و تهذیب باین نحو است که و ان کان شغله لدینا تشاغل بها عن الصلاه و این عبارت در غایت متانت و فصاحت است یعنی اگر شغل او از جهت دنیا و زیادتیهای آنست که به سبب آن از نماز باز ایستاده است پس بر اوست که قضا کند و اگر نه فردای روز قیامت ملاقات خواهد کرد حق سبحانه و تعالی را یعنی انبیا و اوصیا را در وقت حساب یا در وقتی که حق سبحانه و تعالی خود همه بندگان را حساب کند چنین شخص در سلک جمعی محشور شده خواهد بود که استخفاف کرده باشند و اهتمام نداشته باشند بلکه ضایع کرده باشند حرمت حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله و عبارت کتابین چنین است

و اَلَّا لَقِيَ اللّٰهَ مُسْتَخْفًا مَّتَهَاوِنًا مُضَيِّعًا لِسُنَّةِ رَسُوْلِ اللّٰهِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۴

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ

و عبارت متن اگر چه فصیح است این عبارت افصح است و تبدیل لفظ سنّت به حرمت بنقل بالمعنی ناخوش است عرض نمودم که قدرت بر قضا ندارد آیا تصدق می تواند کرد بعوض آن و عبارت هر دو

فهل يصلح است بدل هل یجزی پس حضرت اندک زمانی خاموش شدند و این بسیار می شود وجهش عمده آن است که ائمه هدی را صلوات الله علیهم واردات دست می داده است و در آن حالت متوجه آن عالم می بوده اند و اصحاب همه نفهمیده اند مگر جمعی که از خواص بوده اند، و گاه هست که مطلوب غفلت جمعی است که اگر این جواب را بشنوند ترک نوافل کنند به اعتبار آن که تصدق بر ایشان آسانتر بوده است و گاه بوده است که متوجه روح القدس می بوده اند تا او چه القا کند بعد از سکوت فرمودند که تصدقی بدهد عرض نمودم که چه مقدار بدهد فرمودند که بقدر وسع و اقلش یک مدّ است که به مسکینی دهند بعوض هر نمازی عرض نمودم که یک مدّ بدل چند نماز باشد فرمودند که از جهه هر دو رکعت نماز شب مدّی بدهد و از جهه هر دو رکعت نماز روز مدّی بدهد عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد چه کند فرمودند که هر گاه قدرت نداشته باشد از جهه هر چهار رکعت از نماز روز مدی بدهد و در هر دو کتاب من صلاه النهار نیست و نمی باید عرض نمودم که قدرت ندارد فرمودند که هر گاه قدرت نداشته باشد یک مد از جهه جمیع نوافل شب بدهد و یک مد از جهه نوافل روز اما نماز افضل است نماز افضل است نماز افضل است و تکریر از جهه تاکید است یا از جهه این سه صورت سابق که در همه صور نماز قضا بهتر است از تصدق و احادیث این باب گذشت و لیکن این ملاحظه

شده است که ختم کتاب صلاه باین قسم حدیثی بشود و ختم حدیث باین مبالغه بشود علی رغم عمر علیه ما علیه که نماز را بهتر از خواب می داند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۵

(«تمّ الجزء الاوّل من کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف الشّیخ السّعیّد ابی جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی قدّس اللّهُ روحه و نور ضریحه و یتلوه الجزء الثّانی ابواب الزّکاه») تمام شد ربع اوّل از کتاب من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن بابویه قمی منزّه سازد حق سبحانه و تعالی روح او را از تعلقات دنیویّه و منور سازد قبر او را از انوار قدسیّه و در عقب این جلد است جلد دوم که اولش ابواب زکاه است و این قانون مصنّفین است که ترتیب مجلدها معلوم بوده باشد.

کتاب الزکاه

اشاره

فی شرح من ابواب من لا یحضره الفقیه تألیف العالم المتبحر فی اخبار اهل البیت آیة اللّهُ علی العالمین مولانا محمد تقی المجلسی قدس سره (بسم اللّهُ الرحمن الرحیم الحمد لله ربّ العالمین و الصّلاه علی محمّد و اهل بیته الطّیّبین الطّاهرین) جمیع محامد و اثنیه مخصوص ذات مقدس خداوندیست که مستجمع جمیع کمالاتست و آفریننده و روزی دهنده و تربیت کننده جمیع عالمیانست از علویّات و سفلیات و مجردات و مادیات و جمیع صلوات بلا نهایات بر محمد و اهل بیت او باد که حق سبحانه و تعالی طینت ایشان را از انوار خود ایجاد فرموده و به اراده کامله تامه ایشان را از جمیع نقایص مقدس و منزّه گردانیده است به آیه تطهیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۷

ابواب الزّکاه

باب علّه وجوب الزّکاه

(«قال الشّیخ السّیّد الفقیه ابو جعفر محمّد بن علی بن الحسین بن موسی بن بابویه القمّی رضی اللّهُ عنه و اسکنه جنّته») این ابواب زکاتست و از آن جمله باب علت واجب شدن زکاتست چنین می گوید شیخ بزرگوار مجتهد که کنیتش ابو جعفر است و نامش محمد است و پسر علی است که شیخ عظیم الشان است و بقیه پدران حالشان معلوم نیست و ذکر آنها از این جهت است که چون لفظ بابویه غرابتی داشته است یا اعتباری در زمان خود فرزندان به او معروف بوده اند و صدوق نیز مشهور به ابن بابویه است خواست که بیان کند که جد سیم اوست حق سبحانه و تعالی از او راضی و خشنود باشد و او را در بهشت جا دهد و این عبارت اظهر آنست که کلام صدوق باشد و محتمل است که شاگردان

و راویان آن ذکر کرده باشند چون متعارف بوده است که بعضی از اوقات راویان را در اوایل کتاب داخل می کردند مثل صحیفه کامله و گاهی در پشت کتاب می نوشته اند چون اکثر کتب، و حمد و صلاه در بعضی از نسخ نیست و هم چنین لفظ و اسکنه جتته در بعضی نسخ نیست.

(روی عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ان الله عز وجل فرض الزكاه كما فرض الصلاه فلو ان رجلا حمل الزكاه فاعطاها علانيه لم يكن عليه في ذلك عيب [عتب خ ل] و ذلك ان الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۸

عز وجل فرض للفقراء في اموال الاغنياء ما يكتفون به و لو علم ان العدى فرض لهم لا يكفيهم لزادهم و انما يؤتى الفقراء فيما اوتوا من منع من منعهم حقوقهم لا من الفريضة) به اسانید صحیحہ منقول است کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند کہ حق سبحانه و تعالی چنانکہ نماز را بر عالمیان واجب گردانیده است زکات را نیز به شرائط واجب گردانیده است بلکه با هم مقرون ساخته است در قرآن مجید در آیات بی شمار کہ فرموده است «أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» ۲: ۴۳ پس اگر کسی زکات را علانیه و آشکارا بدهد بر او عیبی نیست و بنا بر نسخه عتابی نیست و چنانکہ در نماز واجب مطلوبست کہ آن را علانیه واقع سازند به جماعت هم چنین زکات را مقرر فرموده است کہ نبی و ائمه صلوات الله عليهم عمال بفرستند و علانیه بگیرند، اما نماز سنت و زکات سنت کہ صدقات باشد بهتر آنست کہ مخفی

داده شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّ تَيْدُوا الْخ» که اگر تصدقات مستحبه را ظاهر بدهید خوب است و اگر مخفی دهید به فقراء از جهت شما بهتر است و به اخلاص اقرب است و از ریا ابعده و آن که عیبی و عتابی نیست از این جهت است که حق سبحانه و تعالی از جهت فقراء در اموال اغنیاء مقرر ساخته است قدری را که به آن اکتفا توانند کرد و اگر می دانست که آن چه از جهت ایشان مقرر فرموده است کافی نیست ایشان را بیش از این مقرر می فرمود و هر ضرری که به فقراء می رسد به سبب آنست که اغنیاء حقوق ایشان را به ایشان نمی دهند نه از آنست که حق سبحانه و تعالی کم مقرر فرموده است پس [اگر] حق فقراء را به ایشان می رسانند جای آن نیست که ریا کنند مثل آن که قرضی در ذمه شخصی باشد و آن را ادا کند جای آن نیست که کسی او را مدح کند که فلانی مرد خوبی است قرض که می گیرد ادا می کند، و آن که الیوم مدح است از آن جهت است که دزدان بسیار شده اند و یک نوع دزدی اینست که مال مردمان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۲۹

قرض کنند و ندهند پس اگر کسی قرض خود را مؤدی سازد مدح است، اما چنین مدحی است که فلانی دزد نیست و در واقع چنین مدحی به مذمت اقرب است.

و هم چنین در زکات چون اکثر عالمیان دزدی از فقراء می کنند و حقوق ایشان را نمی دهند پس اگر مدح کنند بر دادن زکات واجب معنی آن

اینست که مال فقراء را نمی دزد پس نهایت حماقت باشد که شخصی ریا کند در واجبات بلکه در مندوبات نیز زیرا که کار این کس با حق سبحانه و تعالی است اگر شهرت و اعتبار خواهد باید که ترک شهرت کند تا شهرت کند و این معنی اظهر من الشمس است و احادیث بر این مضمون متواتر است و از این حدیث و احادیث بسیار ظاهر می شود که زکات در عین مال است و فقراء در این اموال شریکند.

و در حدیث موثق کالصحیح از حمید منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی اغنیاء و فقراء را در این اموال شریک گردانیده است پس اغنیاء را نیست که تصرف کنند در این مال تا حقوق فقراء را بدهند و اگر بفروشند مال غیر را فروخته خواهند بود و دیگر خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(و روی مبارک العرقوفی عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما قال انما وضعت الزکاه قوتا للفقراء و توفیرا لأموالهم) و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی زکاه را مقرر گردانید تا قوت فقراء باشد و سبب زیادتی اموال اغنیاء باشد و مؤید این معنی است آن که در کلینی لأموالکم است چون خطاب با اغنیاء بوده است چنانکه خواهد آمد و از این جهت مسمی به زکات شده است که به سبب دادن زکات مال زیاد می شود چون زکات در لغت بمعنی نمو آمده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۰

است و باین معنی نفس نیز در زیادتی کمالات است و بمعنی تطهیر آمده است چون زکات مال را

از حقوق فقراء پاک می گرداند و نفس را از رذیله بخل مطهر می گرداند و به سبب آن از اکثر نقایص مصفی می سازد چون بخل ام الخبائث است و خواهد آمد.

(و روی محمّد [موسی خ ل] بن بکر عن ابی الحسن موسی ابن جعفر صلوات الله علیهما قال حصّینوا أموالکم بالزّکاه) و در کافی از موسی بن بکر روایت کرده است و این صحیح است و غلط از نساخ این کتاب شده است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حصار کنید مال خود را به زکات گویا که زکات مانند حصار حفظ می کند مال را از تلف شدن و از تسلط دزدان و ظالمان و آفتهای آسمانی و زمینی.

(و روی حرّیز عن زراره و محمّد بن مسلم أنّهما قالا لأبی عبد الله صلوات الله علیه أ رأیت قول الله عزّ و جلّ «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَ الْمَسَاكِينِ وَ الْعَامِلِينَ عَلَيْهَا وَ الْمُؤَلَّفَةِ قُلُوبُهُمْ وَ فِي الرِّقَابِ وَ الْغَارِمِينَ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ فَرِيضَةً مِنَ اللَّهِ» «۱» أ كلّ هؤلاء يعطى و إن كان لا- يعرف فقال إن الامام يعطى هؤلاء جميعا لأنهم يقرون له بالطاعة قال زراره قلت فان كانوا لا يعرفون فقال يا زراره لو كان يعطى من يعرف دون من لا يعرف لم يوجد لها موضع و أنّما يعطى من لا يعرف ليرغب فى الدّین فیثبت علیه فاما اليوم فلا تعطها أنت و اصحابك الّا من يعرف فمن وجدت من هؤلاء المسلمين عارفا فاعطه دون الناس ثم قال سهم المؤلّفه قلوبهم و سهم الرّقاب عامّ و الباقي خاصّ قال قلت فان لم يوجدوا قال لا يكون فريضة فرضها الله

عزّ و جلّ لا يوجد لها اهل قال قلت فان لم تسعهم الصدقات قال فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۱

انّ الله عزّ و جلّ فرض للفقراء في مال الاغنياء ما يسعهم و لو علم انّ ذلك لا يسعهم لزادهم انّهم لم يؤتوا من قبل فريضة الله عزّ و جلّ و لكن أوتوا من منع من منعهم حقّهم لا ممّا فرض الله لهم و لو انّ النّاس ادّوا حقوقهم لكانوا عايشين بخير) و به بیست و هشت سند صحیح و دوازده سند حسن كالصحيح منقول است از زراره و محمد که هشتاد سند شود که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمودند که بیان فرمائید تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است و ترجمه اش اینست و تفصیل تفسیرش در ضمن اخبار مذکور خواهد شد که نیست زکوات مگر از جهة فقراء و مساکین که قوت سالیانه خود و عیال خود نداشته باشند یا کسی که معاش ایشان به آن گذرد نداشته باشند، و دیگر جمع کنندگان زکوات، و دیگر جمعی که دل ایشان را الفت دهند با سلام یا ایمان به دادن زکات به ایشان اگر چه فقیر و مسکین نباشند، دیگر آن چه صرف نمایند در آزادی بندگان، و آن چه صرف نمایند در اداء دیون قرض داران و امثال ایشان، و آن چه صرف شود در راه خدا از جهاد و حج و زیارات و پل و رباط و امثال آن، و آن چه بدهند به جمعی که از وطن مالوف دور افتاده باشند تا عود نمایند به وطن خود واجبی است مقدر و مقرر از حق سبحانه و

پرسیدند که آیا بجمیع اینها زکات می توان دادن و اگر چه عارف بمذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم نباشند حضرت فرمودند که اگر امام علیه السلام استیلا داشته باشد مثل زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به همه می دهد زیرا که همه اقرار به اطاعت و وجوب متابعت آن حضرت دارند هر چند اعتقاد صحیح نداشته باشند مثل اکثر اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که تابع آن حضرت بودند اما آن حضرت را امام سیم یا چهارم می دانستند و جمعی از خواص اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بسیاری از نورسیده ها اعتقاد صحیح داشتند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۲

زراره عرض نمود که امام صلوات الله علیه می دهد اگر چه عارف نباشند یا اگر عارف نباشند بمذهب حق امام صلوات الله علیه به ایشان زکات می دهد حضرت فرمودند که اگر امام در زمان استیلا زکات را به عارف دهد و بس بهم نخواهد رسید مصرف زکات چون مستحقین عارف بسیار کمند و زکات بسیار است و امام بغیر عارف می دهد از سهم مؤلفه از جهت تألیف قلوب ایشان به ایمان تا رغبت نمایند بعضی بدین حق و ثابت قدم شوند بتدریج در دین مبین یا بعضی که غیر مستضعفند و معاندند داخل شوند در دین و مستضعفان ثابت قدم شوند چون اکثر طبایع مایل به دنیا است اما امروز که معصوم استیلا ندارد شما شیعیان به اهل حق دهید پس هر کرا بدانی که عارفست بمذهب حق یعنی اعتقاد به آن دارد به او بده و به باقی فرق از شیعه و سنی مده پس حضرت فرمودند که سهم

مؤلفه و سهم رقاب عام است و شش سهم دیگر خاص است به مؤمنان اثنا عشری، اما سهم مؤلفه را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به کفار و منافقین می دادند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آن را به سنیان و منافقان می دادند و بندگانی که از زکات آزاد می توان کرد نیز شامل سنی و شیعه است و شش سهم دیگر البته می باید که اثنی عشری باشند.

زراره گفت عرض نمودم که اگر اثنا عشری بهم نرسد و ما را زکات باید داد چه کنیم حضرت فرمودند که این فرض واقع نمی شود که حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده باشد که زکات را به جمعی خاص دهند و آن جمع بهم نرسند البته زمان از اهل حق خالی نمی باشد نهایتش آنست که در آن شهر بهم نرسد تفحص می باید کرد در شهرهای دیگر و به ایشان رسانیدن چنانکه خواهد آمد گفت عرض نمودم که اگر زکوات اهل حق کم باشد و مستحقان اهل حق بسیار باشند چه کنند یعنی از ممر دیگر به ایشان می توان داد حضرت فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی از جهة فقراء در اموال اغنیا آن مقدار مقرر ساخته است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۳

که به ایشان وفا کند و اگر می دانست که این مقدار وفا نمی کرد زیاده از آن مقدار مقرر می ساخت، و آن که می بینی که فقرا بسیارند و جفا می کشند سببش آنست که قدری که واجب است نمی دهند یا بغیر مستحق می دهند و ضرر به فقرا نرسیده است از حیثیت آن که حصه ایشان را کم مقرر ساخته اند بلکه از آن جهت است که

حصه ایشان را به ایشان نمی دهند و اگر همه کس زکوات واجبه خود را دهند همگی در رفاهیت تعیش خواهند نمود و بر این مضامین احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است و شکی نیست که چنین است بنا بر این آنها را ذکر نکردم و در جایی که اهمی به شان آن باشد از جهه مخالفت بعضی از اصحاب ذکر می کنم.

(فأما الفقراء فهم أهل الزّمانه و الحاجه و المساكين أهل الحاجه من غير أهل الزّمانه، و العاملون عليها هم السّبعاء، و سهم المؤلّفه قلوبهم ساقط بعد رسول الله صلّى الله عليه و آله، و سهم الرّقاب يعان به المكاتبون الذين يعجزون عن أداء المكاتبه و الغارمون المستدينون في حقّ و سبيل الله الجهاد، و ابن السّبيل الذي لا ماوى له و لا مسكن مثل المسافر الضّعيف و ماّر الطّريق و لصاحب الرّكاه ان يضعها في صنف دون صنف متى لم يجد الاصناف كلّها) اما فقرا پس ایشان جمعی اند که زمین گیر شده اند از تحصیل روزی یا جمعی که امراض مزمنه داشته باشند و محتاج باشند، و مساکین جمعی اند که محتاجند اما مانند طایفه اولی نیستند، و عاملان جمعی اند که سعی می نمایند در جمع زکوات، و سهم مؤلفه چون از جهه تألیف کفار است به اسلام بعد از زمان حضرت رسول صلّى الله عليه و آله ساقط است تا زمان حضرت صاحب الامر و در زمان آن حضرت اگر چه جهاد هست اما تألیف قلوب نیست اگر مسلمان می شوند فبها و الا آن حضرت صلوات الله عليه مأمور است بقتل، و حصه رقاب از جهه اعانت مکاتبه نیست که عاجز باشند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵،

دادن مال کتابت، و غارمون جمعی اند که دینها در ذمتهای ایشان بوده باشد که آن دیون را در معصیت صرف نکرده باشند و در راه حق صرف نموده باشند، و سبیل الله جهاد است، و ابن سبیل کسی است که جانی نداشته باشد و مسکنی که محل سکناى او باشد از مال خود نداشته باشد مانند مسافر ضعیف و راه گذری.

و صاحب زکات می تواند که زکات خود را در بعضی از مصارف صرف نماید هر گاه همه مصارف نبوده باشند ظاهرا مجموع اینها کلام و آراء صدوق است و احتمال دارد که داخل حدیث زراره باشد و لیکن بعید است چون کلینی حدیث زراره را نقل کرده است و اینها را در آن نقل نکرده است و هم چنین صاحبان کتب دیگر، اما آن چه گفته است از تفسیر فقرا و مساکین ظاهر کلامش این است که فقرا پریشان تر باشند چون حق سبحانه و تعالی ایشان را مقدم داشته است و در قرآن مجید صاحبان کشتی را مساکین نامیده است، و لیکن در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از فقیر و مسکین حضرت فرمودند که فقیر آنست که از مردمان سؤال نمی کند و مسکین مشقت و عسرتش از او بیشتر است و سؤال می کند.

و در حسن کالصحیح از ابو بصیر منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ الْخ» فقرا و مساکین کدامند حضرت فرمودند که فقیر آنست که از مردمان

سؤال نمی کند و مسکین عسرت و مشقتش بیشتر است، و باین شدتش از هر دو بیشتر است و هر چه را حق سبحانه و تعالی بر تو واجب گردانیده است آشکارا دادنش بهتر است از پنهان دادن و هر چه سنتی است پنهان دادنش بهتر است از آشکارا دادن و اگر کسی زکات مال خود را بر دوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۵

گذارد و آن را قسمت نماید آشکارا بسیار خوبست و مؤید این دو حدیثست آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ» یعنی مسکین خاک نشین و آن که حق سبحانه و تعالی فقرا را مقدم داشته است ممکن است که به اعتبار عدم سؤال باشد چنانکه در قرآن مجید فرموده است که «لِلْفُقَرَاءِ الَّذِينَ الْخ» که ترجمه اش این است که صدقات از جهت جمعی است که به سبب جهاد ممنوع شده اند از کسب و کار و نمی توانند تجارت کردن از جهت پریشانی یا به سبب جهاد و عبادت، و چون طلب نمی کنند کسی که از احوال ایشان خبر ندارد خیال می کند که ایشان توانگراند به سبب عدم طلب و الحاح و مبالغه نمی کنند در سؤال از مردمان و یا محمد تو ایشان را می شناسی از سیمای ایشان.

و در حدیث صحیح وارد شده است که تفضیل می دهند آن جمعی را که سؤال نمی کنند بر آن جمعی که سؤال می کنند و اولی آنست که بهر دو طایفه بدهند تا از خلاف بیرون آیند و اما عمال اشهر میان اصحاب آنست که در زمان حضور امام صلوات الله علیه عامل نصب می فرمایند بعنوان اجاره که سالی چند به او دهند یا

بعنوان جعاله که صد یک آن چه جمع کند از او باشد مثلاً و بعضی گفته اند که مجتهدین در زمان غیبت با تسلط نصب عامل می توانند کرد و از جمعی ثقات شنیدم که پادشاه عادل کامل شاه طهماسب انار الله برهانه فرموده بودند که شیخ علی بن عبد العالی عمال را نصب کنند و آن چه از زکوات جمع شود به لشکر دهند از جهه جهاد و الله تعالی يعلم.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که نصیب عامل چیست حضرت فرمودند که مقدری ندارد و برأی امام است صلوات الله علیه ممکن است که مراد این باشد که حضرت معصوم مخیر است میان اجاره و جعاله یا آن که عامل از جهه رضای الهی عمل نماید و امام اجرت المثل عطا فرمایند یا آن که بیشتر نیز اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۶

مصلحت دانند می دهند و امثال این مسائل بی فایده است چون معصوم هر چه می باید می کند و غالباً فایده اش اینست که ظاهر سازند که جمعی که دعوی امامت می کنند هر چه می کنند همه بر خلاف حق است و ازین افعال نیز می توان دانست که امام نیستند، و اشهر میان اصحاب آنست که می باید عامل عادل ضابط باشد و عالم باشد به مسائل زکات به آن که از معصوم شنیده باشد یا مجتهد باشد اگر تجویز کنیم اجتهاد را در زمان حضور وقتی که دست به معصوم نرسد و در آن صورت اجتهاد در جمع بین الاخبار خواهد کرد. و آن که صدوق گفته است که سهم مؤلفه ساقط است بعد از رسول

اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مخالفت دارد بحسب ظاهر با حدیث زراره و جمع می کنیم به آن که مؤلفه کفار ساقط است نه مسلمانان و در زمان حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه تألیف نیست اما آن که سهم رقاب را به مکاتیب می توان داد خلافی نیست و ظاهر آیه نیز دلالت دارد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ» (۱) یعنی بدهید به مکاتیب از مال خدا آن چه عطا فرموده است به شما و اکثر اصحاب گفته اند که مراد از آیه مکاتب عاجز است و در باب کتبه نیز خواهد آمد و هم چنین داخل رقابست بندگان که در تحت شدت باشند. بی خلاف و ظاهراً مراد صدوق که مکاتب را ذکر کرده است بر سبیل مثال باشد.

و در حدیث صحیح منقول است از عمرو بن ابی نصر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که هر گاه شخصی نزد او جمع شود از زکات پانصد درهم یا ششصد درهم می تواند که بنده بخرد و آزاد کند حضرت فرمودند که ستم بر فقراء و مساکین و فرق دیگر می شود بعد از آن فرمودند که مگر آن که بنده مسلمانی در ضرورت باشد یعنی مشقت بسیار کشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۷

نزد صاحبش در این صورت می خرد و آزاد می کند، و در اخبار دیگر وارد شده است که از مال زکات بنده می توان خرید و آزاد کرد حمل کرده اند بر چنین بنده و احادیث ازین باب خواهد آمد.

و آن که گفته است که به غارمانی می دهند که در راه حق صرف نموده

باشند مرویست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فرمودند که از سهم غارمان وقتی می توان دادن که دینی که بر او بوده باشد آن مال را در طاعت صرف کرده باشد و اگر در معصیت صرف کرده باشد نمی توان داد و اگر به کسی داده باشیم که ندانیم که در طاعت صرف کرده است یا در معصیت از او پس می گیریم و اگر در معصیت صرف نموده باشد و توبه کرده باشد الحال از سهم فقرا به او می توان داد و او بعد از گرفتن دین خود را ادا می تواند نمود، و اما آن که گفته است که فی سبیل الله جهاد است شکی نیست در آن که به غازی می توان داد آن چه او را ضرور باشد در جهاد از اسب و اسلحه و غیر آن هر چه در آن سفر صرف شود و هر چه زیاد آید از او پس می گیرند چنانکه ظاهر آیه است که حق سبحانه و تعالی تغییر اسلوب فرموده است که جمعی را بلام ذکر کرده است و باقی را به فی که آن رقابست تا به آخر پس می باید که باین جماعت آن مقدار بدهند که صرف آنها شود مثل مال کتابت و قرض و جهاد و سفر.

و در صحیح از علی بن یقطين منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که نزد من زکات هست می توانم به آن مال آزاد کردها و خویشان خود را بحج فرستم حضرت فرمودند که بلی.

و علی بن ابراهیم در تفسیرش از عالم صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند در تفسیر

سبیل الله که آن جهاد و حج و جمیع راههای خیر است و اکثر علما عمل کرده اند باین حدیث چون لفظ سبیل عام است و صحیحه علی بن یقظین نیز مؤید عموم است و اگر در غیر حج از راههای دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۸

صرف نکنند بهتر است، و در ابن السبیل علی بن ابراهیم از عالم صلوات الله علیه روایت کرده است که مراد از آن جمعی اند که بسفر طاعت الهی رفته باشند و مالشان آخر شده باشد بر امام لازمست که از زکوات ایشان را به مأمن ایشان برگرداند، و آن که در آخر گفته است که هر گاه همه اصناف نباشند به بعضی می توان داد ظاهرش آنست که بسط بر اصناف لازم باشد چنانکه بعضی.

رفته اند و ممکن است که حمل بر استحباب کنیم چون اخبار بسیار وارد شده است که می توان صرف نمودن در یک صنف بلکه در یک کس از یک صنف و ظاهر اخبار آنست که آیه در بیان مصرف باشد نه آن که در همه صرف باید نمودن و اگر چه اولی آنست که صرف کنند در همه اصناف و اقلا از هر صنفی سه کس و الله تعالی یعلم.

(و قال الصیادق صلوات الله علیه لعمرار بن موسی السبابطی یا عمرار أنت ربّ مال کثیر قال نعم جعلت فداک قال فتؤدی ما افترض الله علیک من الزکاه فقال نعم قال فتخرج الحقّ المعلوم من مالک قال نعم قال فتصل قرابتک قال نعم قال فتصل اخوانک قال نعم فقال یا عمرار انّ المال یفنی و البدن یبلی و العمل یبقی و الدیان حی لا یموت یا عمرار اما انه ما

قَدِّمْتُ فَلَانَ يَسْبِقُكَ وَ مَا آخِرَتْ فَلَانَ يَلْحَقُكَ.)

و در موثق منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه عمار را خطاب فرمودند که ای عمار مال بسیار داری گفت فدای تو گردم بلی فرمودند که زکاتی که حق سبحانه و تعالی در مالت واجب گردانیده است ادا می کنی گفت بلی فرمودند که حق معلومی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است و خواهد آمد می دهی گفت بلی فرمودند که احسان به خویشان می کنی گفت بلی، فرمودند که احسان با برادران مؤمن خود می کنی گفت بلی، فرمودند که ای عمار مال فانی می شود و می رود و اگر نرود به مرگ می رود و بدن کهنه می شود به

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۳۹

پیری و اگر نشود در قبر خاک خواهد شد و عمل صالح باقی خواهد ماند و جزا دهنده اعمال خداوند زنده ایست که هرگز نمی میرد ای عمار هر چه را از پیش فرستادی از برای تست و با تست و از دستت بیرون نمی رود و آن چه می گذاری به تو نخواهد رسید پس سعی کن که هر چه داری از برای خود از پیش بفرستی تا ابد الا باد از آن منتفع شوی و ازین باب احادیث معتبره خواهد آمد در باب حق معلوم.

(و فی روایه ابی الحسین محمّد بن جعفر الاسدی رضی الله عنه عن محمّد بن اسماعیل البرمکی عن عبد الله بن احمد عن الفضل بن اسماعیل عن معتّب مولى الصّیّادق صلوات الله علیه قال قال الصّیّادق صلوات الله علیه أنّما وضعت الزّکاه اختباراً لأغنیاء و معونه للفقراء و لو أنّ النّاس أدّوا زکاه أموالهم ما بقى مسلم فقیراً محتاجاً و لاستغنی بما

فرض الله عز وجل له وان الناس ما افتقروا و ما احتاجوا و لا جاعوا و لا عروا الا بذنوب الاغنياء و حقيق على الله عز وجل ان يمنع رحمته ممن منع حق الله في ماله و اقسام بالهدى خلق الخلق و بسط الرزق انه ما ضاع مال في بر و لا بحر الا بترك الزكاه و ما صيد صيد في بر و لا بحر الا بتركه التسبيح في ذلك اليوم و ان احب الناس الى الله عز وجل اسخاهم كفا و اسخى الناس من ادى زكاه ماله و لم يبخل على المؤمنين بما افترض الله عز وجل لهم في ماله) و در روايت صحيح از ثقات منقولست كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه زكات واجب نشده است مگر از جهه آزمایش توانگران و ادای شكر نعمت ایشان و از جهه یاری و اعانت محتاجان، و اگر اغنياء زكوات اموال خود را همه بدهند مسلمانی فقير و محتاج نمی ماند، و هر آينه هر فقیری غنی می شود به سبب آن چه حق سبحانه و تعالی از جهه او مقرر فرموده است، و بتحقیق كه هر كس كه فقير است و محتاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۰

و گرسنه و برهنه است همه اینها به سبب گناهان اغنياست كه زكات مال خود را به این جماعت نداده اند و اگر می دادند ایشان محتاج نمی ماندند، و بر حق سبحانه و تعالی واجب و لازمست كه منع فرماید رحمتش را از كسی كه حق الهی در مالش باشد و ندهد، و قسم یاد می كنم به آن خداوندی كه خلاق را از كتم عدم بوجود آورده

است و روزی از جهه ایشان گسترده است در خوان نعمت بی دریغش: که ضایع نشده است مالی نه در دریا و نه در خشکی مگر به سبب ندادن زکات و هیچ صیدی گرفتار نمی شود در دام مگر آن که ترک نموده است تسبیح آن روز را به درستی که محبوبترین مردمان به نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که سخاوت نفس او بیشتر باشد و سخی ترین مردمان کسی است که زکات مال خود را بدهد و بخل نورد بر مؤمنان به آن چه حق سبحانه و تعالی در مال او واجب گردانیده است. و سخی تر نسبت به کسی است که زکات ندهد اگر چه ده برابر آن دهد مثل اکثر مردمان در اکثر جاها که نامی هست جوانمردی می کنند به آلایف و الوف و چون به زکات می رسند بر ایشان مشکل است چنانکه مجربست که هزار رکعت نماز نافله کردن آسانتر است از دو رکعت فریضه ادا یا قضا خصوصا قضا و قریب باین الفاظ و عین این معانی در اخبار کالصحیحه و صحیحه وارد شده است.

(و کتب الرضا علی بن موسی صلوات الله علیهما إلى محمد بن سنان فیما کتب الیه من جواب مسائله انّ علّه الزکاه من اجل قوت الفقراء و تحصین اموال الاغنیاء لأنّ الله عزّ و جلّ کلف اهل الصّحه القيام بشأن اهل الزّمانه و البلوی كما قال الله تبارک و تعالی «لَتَبْلُوَنَّ فِيْ اَمْوَالِكُمْ وَاَنْفُسِكُمْ» «۱» فی اموالکم اخراج الزکاه و فی أنفسکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۱

توطین النفس علی الصبر مع ما فی ذلک من اداء شکر نعم الله عزّ و جلّ و الطمع فی الزیاده مع ما

فيه من الزيادة والرأفة والرّحمه لأهل الضّعف والعطف على اهل المسكنه والحثّ لهم على المواساه وتقويه الفقراء والمعونه لهم على امر الدّين وهو عظه لأهل الغنى وعبره لهم ليستدلّوا على فقراء الآخره بهم وما لهم من الحثّ في ذلك على الشّكر لله تبارك وتعالى لما خولهم واعطاهم والدّعاء والتّضرّع والخوف من ان يصيروا مثلهم في امور كثيره في اداء الزّكاه والصدقات وصله الارحام واصطناع المعروف) و آن حضرت صلوات الله عليه در جواب مکتوب محمد نوشتند از جمله جواب مسائلی که پرسیده بود که چه حکمت است که حق سبحانه و تعالی زکات را واجب گردانیده است فرمودند که علت وجوب زکات اینست که از جهت فقراء قوتی باشد که به آن تعیش توانند کرد و اغنیاء به سبب دادن زکات مال خود را محفوظ گردانند از تلف زیرا که چون حکمت الهی اقتضا نموده که در میان خلائق غنی و فقیر بوده باشند تکلیف فرمود اهل صحت را خواه در بدن و خواه در مال به آن که برسند به احوال اهل مرض و فقر و بلاها چنانکه فرموده است که با شما معامله از مایندگان کرده می شود در اموال شما و در انفس شما نسبت به اهل صحت و سلامت و نسبت به اهل فقر و زمانت اما اهل صحت در مال و بدن به آن که زکات اموال خود بیرون کنند و به فقرا و مساکین و بیماران برسانند و تعهد احوال ایشان بکنند و صبر نمایند بر دشواری اینها بر نفس، و فقیران و

بیماران بر فقر و بیماری صبر کنند و ثواب غیر متناهی هر دو بیابند و ممکن است که آیه کریمه بعنوان لف و نشر باشد که اختیار اغنیا به دادن زکات باشد و آزمایش فقرا بر صبر و معنی اول اشمل است و اربط با آن که در دادن زکات این معنی نیز هست که بنده شکر نعمت الهی بر توانگری کرده است چنانکه در باب حقوق خواهد آمد و معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۲

دیگر آن که به دادن زکات خود را در معرض زیادتی نعم الهی در آورده است بموجب وعده الهی مؤکد بقسم «لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ» یعنی قسم بذات مقدس خود یاد می کنم که اگر شما شکر کنید نعمتهای مرا هر آینه من زیاده کنم نعمتهای خود را بر شما بحسب کم و کیف با آن که در دادن خود را زیاده گردانیده اید چنانکه خواهد آمد که ید علیا بهتر است از ید سفلی بوجوه شتی و اقل مراتبش تخلق بخلق الهی است وجود و فیض خلق اوست تعالی شانه و رأفت و رحمت نیز از صفات کمالیه اوست که متصف بهر دو شده اید نظر به بی چارگان و ضعیفان در اموال و در مهربانی کردن با درویشان که از صفات کمالیه حضرات سید انبیاء و ائمه معصومین است صلوات الله علیهم و با آن که دادن زکات واجب سبب ازاله بخل است و آن که زایل شد نفس راغب می شود به رتبه مساوات با فقرا بلکه به ترجیح ایشان بر خود و داخل می شود در زمره کسانی که حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است ایشان را به آن که ایثار می کنند بر

یکدیگر هر چند خود نهایت احتیاج داشته باشند.

و احادیث معتبره وارد شده است که این آیه اولاً در شأن اهل البیت سلام الله علیهم نازل شد و بعد از آن جاری شد در انصار و غیر ایشان و سبب این می شود که تقویت فقرا کنند هر چند زکات خود را داده باشند چون بخل که مانع بود زایل شد جمیع کمالات حاصل می شود و اگر زکات واجب نمی شد نفس را خوفی نمی بود و ترک جلب منفعت بر او آسان است اما تصور عذاب نمی تواند کرد لهذا ترک جمیع مستحبات می کند و غالباً یک واجب را ترک نمی کند.

وجه دیگر آن که به دادن زکات به فقرا ایشان قوت طاعت و عبادت بهم رسیده به جا می آورند و این کس در ثواب ایشان شرکت دارد قطع نظر از آن که اگر ثواب نیز نباشد سعی نموده است در حصول بندگی از جهه معبود و محبوب حقیقی و سبب ثواب آن جماعت نیز شده است و جمعی را مسرور گردانیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۳

است و نگذاشته است که هلاک شوند به گرسنگی یا محتاج شوند به مؤمنان مثل خود یا به کفار چنانکه همه در اخبار بسیار وارد شده است.

و دیگر آن که چون زکات می دهد پند می گیرد که چنانکه امروز این جماعت به سبب فقر این ریاضات می کشند و احتیاج بما دارند فردای قیامت بر عکس خواهد بود یا محتمل است که ما محتاج این باشیم پس امروز باید که کاری کنیم که فردا محتاج ایشان نباشیم یا آن که چون در اخبار بسیار وارد شده است که فردا فقراء شفاعت خواهند کرد اغنیا را اگر چه

لقمه نانی به ایشان داده باشند دستگیری ایشان کرده سبب دخول بهشت اغنیاء خواهند شد و امروز ملاحظه می کند که این جماعت چه مذلتها به سبب فقر می کشند سعی کند که فردا از اعمال صالح فقیر نباشد تا مذلتش نباید کشید و در عیون و علل به جای هو هم است یعنی فقراء عبرت اغنیاء اند و در هر دو به جای فقرا فقر است یعنی تا استدلال کنند بر احتیاج خودشان در روز قیامت به ایشان و هر دو عبارت بهتر است از عبارت این کتاب و ظاهرا سهو از نساخ شده باشد.

دیگر آن که به سبب دادن زکات مطلع می شود به احوال فقرا که چگونه جفاها و محنتها می کشند این معنی سبب رغبت ایشان است بر شکر حق سبحانه و تعالی که الحمد لله که حق سبحانه و تعالی ما را مثل ایشان محتاج نگردانیده است و آن چه می باید بما عطا فرموده است، اگر چه از حیثیت دیگر می باید رشک بر احوال ایشان برد که حق سبحانه و تعالی ایشان را برگزیده است که فقری که زینت ایمان و مؤمنان است به ایشان کرامت کرده است و فردای قیامت یگراست به بهشت خواهند رفت بی حساب.

دیگر آن که چون ایشان را بر این حالت می بیند می گوید که بسیار است که اغنیاء فقیر می شوند به سبب عدم شکر این معنی سبب دعا و تضرع و زاری می شود که خداوندا در دار دنیا و عقبی ما را محتاج خلق مگردان و اصل دعا عبادت است

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۴

قطع نظر از آن که پایبند نعمت است فی امور کثیره محتمل است که مراد این باشد که

آن چه مذکور شد قلیلی است از کثیر که جمع اینها موجود است در دادن زکوات واجبه و تصدقات مستحبه و احسان کردن به خویشان و نیکی کردن با خلق الله و آن چه مذکور نشده است شباهت است با واجب الوجود از جود و اطعام و روزی دادن و ممدوح انبیاء و اوصیاء بودن صلوات الله علیهم و محل مباحات الهی شدن با ملائکه و مستحق دعاهاى حاملان عرش و سایر مقربان ملائکه شدن و بایع بودن با حق سبحانه و تعالی چنانکه فرموده است که «إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ» (۱) یعنی بتحقیق و درستی که حق سبحانه و تعالی می خرد از مؤمنان جانهای ایشان و اموال ایشان را که ثمن و بهاء بهشت کرامت فرماید و ممدوح حق سبحانه و تعالی بودن در آیات بسیار و در سلک مجاهدان در آمدن با نفس و شیاطین و در نظم قرض دهندگان الهی منتظم بودن و داخل شدن در سلک و «يُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا» (۲) و غیر اینها که از اینها به آنها می توان رسیدن و این معنی اظهر است، و احتمال دیگر آن که غرض حضرت این بوده باشد که آن چه مذکور شد در زکات جاری است در ما بقى از مطلق دادن اموال که بعضی را ذکر فرموده باشد اما معنی اول اشمل است و اظهر و همین حدیث خود نص است بر حقیقت خود و کمال راوی او محمد بن سنان، و کمان این بنده آنست که او و مفضل بن عمر و امثال ایشان از اصحاب اسرارند

و امثال این احادیث دقیقه را نقل می کرده اند و ارباب رجال به کینه اینها نمی رسیده اند حمل بر ضعف ایشان کرده اند با آن که صدوق احادیث او را از جمله صحاح شمرده است و هم چنین کلینی و شیخ مفید علیه الرحمه توثیق او صریحا کرده است و گفته است که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۵

خواص اصحاب حضرت امام موسی کاظم است صلوات الله علیه و همه ذکر کرده اند که جمعی کثیر از عدول و ثقات اخبار او را روایت کرده اند و تفصیل احوال او در فهرست روضه المتقین مذکور است إن شاء الله در این کتاب نیز اگر به فهرست برسم اوضح از آن خواهد شد بمنه وجوده و کرمه و فضله.

(«و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما من اخرج زکاه ماله تاما فوضعها فی موضعها لم یسال من این اکتسب ماله») و منقولست در حسن کالصحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که بیرون کند زکات مال خود را تماما و در کافی تامه است و این افصح است و به موضعی که حق سبحانه و تعالی فرموده است وضع کند یعنی به مستحقین شیعه صالح بدهد از او سؤال نخواهند کرد که مالش را از کجا به هم رسانیده است و هر گاه شخصی رعایت اینها کند البته رعایت مال خود نیز کرده خواهد بود که از حرام بهم نرسانیده باشد و فایده زکات این خواهد بود که حساب آن را نکنند با آن که کالمتواتر است که - فی حلالها حساب و فی حرامها عقاب - و ظاهر عبارت آنست که اگر آن ملک از حرام نیز باشد

حق سبحانه و تعالی بفضل خود صاحب آن را راضی خواهد کرد چنانکه گذشت و خواهد آمد و استبعادی ندارد نظر به کرم الهی تعالی شانه العزیز.

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه انما جعل الله عزّ و جلّ فی کلّ الف خمسہ و عشرين درهما لانه عزّ و جلّ خلق الخلق فعلم غنیهم و فقیرهم و قویهم و ضعیفهم فجعل من کلّ الف خمسہ و عشرين مسکینا لو لا ذلك لزادهم الله لانه خالقهم و هو اعلم بهم) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله فرمودند که چرا حق سبحانه و تعالی در هزار درهم بیست و پنج درهم واجب گردانیده است زیرا که چون حق سبحانه و تعالی خلائق را آفریده است عالم است غنی و فقیر و قوی و ضعیف همه را، پس در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۶

هر هزار کس بیست و پنج فقیر مقرر ساخت پس زکات را نیز به نسبت به فقرا مقرر ساخت و اگر نه چنین بود زیاده واجب می کرد یعنی اگر بیشتر می بودند، زیرا که خالق همه است و اعلم است بحال همه و آن که در این حدیث و احادیث بسیار الف وارد شده است با آن که نصاب اول را که دویست درهم است ذکر نمودن انساب بود ظاهرا به اعتبار کثرت عرفی است و اگر چه در واقع از جمله نصاب هست زیرا که بعد از دویست چهل چهل بالا- می رود و در اینجا بیست چهل بالا رفته است که نصاب بیست و یکم باشد.

و در فقه رضوی همین علت را حضرت صلوات الله علیه در دویست فرموده اند که حق سبحانه هر دویست کس

که آفریده است صد و نود و پنج کس را غنی آفریده است و پنج کس را فقیر آفریده است که مجموع این اخبار راجع به چهل یک می شود و غالب آنست که چون کثرتی دارد هزار در عرف این عدد را سؤال کرده اند و ائمه هدی صلوات الله علیهم جواب داده اند و از جواب ایشان ظاهر می شود که مراد چهل یک است.

چنانکه کلینی در صحیح از و شاء روایت کرده است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد که چه وجه دارد که حق سبحانه و تعالی در هر هزار درهم بیست و پنج درهم زکات مقرر فرموده است و چرا سی درهم مقرر نفرموده است حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی زکات را از جهت رفع حاجت فقرا مقرر فرموده است می دانست که حاجت ایشان به دادن بیست و پنج مرتفع می شود و اگر همه کس زکات مال خود را بدهند هیچ محتاجی نمی ماند و همه غنی می شوند.

و در صحیح از احول منقولست که گفت شخصی از ملاحظه از من پرسید که چرا از هر هزار درهم بیست و پنج درهم مقرر شده است من در جواب او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۷

گفتم که هم چنان که نماز بعضی دو رکعت و بعضی سه رکعت و بعضی چهار رکعت مقرر شده است زکات نیز چنین مقرر شده است یعنی اکثر علل احکام الهی نزد ما مخفی است و مجملا می دانیم که علتی دارد و گاه است که محض تعبد علت است که بنده علت را نداند و این معنی به

قربت اقرب است آن ملحد جواب را از من قبول کرد تا آن که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدم از آن حضرت سؤال نمودم این مسأله را حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی حساب فرمود اموال و درویشان را و دانست که از هزار درهم بیست و پنج درهم درویشان را کافی و اگر کافی نمی بود زیاده مقرر می فرمود چون برگشتم از حج و به آن ملحد رسیدم و غالب اوقات این ملاحظه حکما بوده اند که اعتقاد به انبیاء نداشته اند جواب حضرت را به آن ملحد گفتم گفت این جوابی است که از حجاز آورده و می دانست که ائمه ما صلوات الله علیهم در آن طرف می باشند بعد از آن گفت که اگر من مسلمان شوم و کسی را اطاعت کنم صاحب این کلام را اطاعت خواهم نمود.

باب ما جاء فی مانع الزکاه

این بابی است در بیان آیات و احادیث که در عقوبات نادهنده زکات وارد شده است همین آیه کافی است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «الَّذِينَ الْخُ»

یعنی آن جماعتی که جمع می کنند طلا و نقره را و صرف نمی کنند آن را در راهی که حق سبحانه و تعالی فرموده است از زکات و خمس و نذور و کفارات و غیر اینها اگر چه در بسیاری از اخبار وارد شده است که این آیه در منع زکات وارد شده است چون ممکن است که فرد باشد یا در آن وقت بغیر از زکات واجب نشده باشد چون لفظ عامست که صرف نکنند در راه خدا پس بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک روزی باشد که سرخ کنند زرها

را در آتش جهنم و داغ کنند به آن زرها پیشانیهای ایشان را و پهلوهای ایشان را و پشتهای ایشان را و به ایشان گویند این است که آن چه را جمع کردید از جهت خود پس بچشید آن چه را جمع می کردید، و نکته گفته اند که عذاب پیشانی از جهت گره زدن است بر روی فقرا، و پهلوها از جهت پهلو به ایشان کردن از هر طرفی که آیند و بعد از آن پشت بر ایشان کردن و وجوه دیگر گفته اند.

(روی حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ما من ذی مال ذهب او فضه یمنع زکاه ماله الا حبسه الله عز و جل یوم القیمه بقاع قرقر و سلط علیه شجاعا اقرع یریده و هو یحید عنه فاذا رای انه لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۴۹

یتخلص منه امکنه من یده ففضمها کما یقضم الفجل ثم تصیر طوقا فی عنقه و ذلک قول الله عز و جل «سَيُطَوَّقُونَ ما بَخُلُوا بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَةِ» و ما من ذی مال ابل او بقر او غنم یمنع زکاه ماله الا حبسه الله یوم القیمه بقاع قرقر یطوه کل ذات ظلف بظلفها و ینهشه کل ذات ناب بنابها و ما من ذی مال نخل او کرم او زرع یمنع زکاته الا طوقه الله عز و جل ربعه ارضه الی سبع ارضین الی یوم القیمه) به چهل سند صحیح و کالصحیح منقولست از حریر که بیست و هشت سندش صحیح است و جمعی از متأخرین اشتباه کرده اند و گفته اند که سند مصنف به حریر در زکاه حسن است و نه چنین است زیرا که صدوق أولا اسانید

خود را به حریز ذکر کرده است در جمیع آن چه در این کتاب است و بعد از آن در خصوص زکات سند حسن ذکر کرده است و غرض صدوق اینست که در زکات بخصوصها نیز اسانید معتبره دارم نه آن که همین سند دارم و مؤید این معنی آن که صدوق اسانید حریز را در زکات به عنوان صحیح دارد در کتبش خصوصاً این حدیث را که در عقاب الاعمال بسند صحیح روایت کرده است با آن که احتیاج به هیچ سندی نبوده است چون کتب حریز از جمله چهار صد اصل است و بهتر از اکثر آن اصول است و متواتر بوده است نزد اصحاب مثل کتب حدیث الحال نزد ما به آن که اسانید ما باین کتب اضعاف مضاعفه تواتر است چون از هزار زیاده است و مع هذا در کار نیست چون کتب متواتر است و فرق نمی یابیم در کتب متواتره میان آن چه را سند داریم یا نداریم و هر که رجوع بنفس خود می کند می یابد مجملاً.

حریز روایت می کند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر صاحب مال طلا و نقره که زکات بر آن واجب شده باشد و زکات آن مال را ندهد البته حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را حبس نماید در صحرائی که زمینش سخت و لغزنده باشد مانند آبگینه و مسلط گرداند بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۰

اژدهایی را که از بسیاری عمر موی سرش ریخته باشد و زهرش سخت تر و کشنده تر باشد و این مار از عقب او دود و او گریزد و از لغزندگی بر زمین افتد

و برخیزد تا آن اژدها خود را به او رساند و چون بیند که از دست او خلاصی ندارد دست خود را به دهان او دهد و چنانکه متعارف است که اگر شیری یا گرگی به کسی رسد ذراع خود را پیش می کنند به گمان آن که درد آن کمتر است یا وسیله شود که آن شیر را بکشند چون مکرر شنیده ام که عربان شجاع شیر را چنین می کشند که کپنکی پوشیدند و رو بشیر می دوند و غالب آنست که شیر می گریزد و اگر بایستد و حمله کند آرنج چپ را به دهان شیر دادند و از دست راست شکم شیر را از خنجر می شکافند در اینجا نیز چنین می کند و چون اژدها آن دست را دندان گرفت مانند ترب به دندانهای پیش دندان بر می دارد چنانکه موافق نسخ صحیحه است و بعضی از فضلا قسم را به صاد مهمله می خواندند و هم چنین فحل را به حای مهمل یعنی در دندان گرفتن دست او را در هم می شکند چنانکه شتر نر مست دندان می گیرد و این احتمال بد نیست و لیکن این حدیث را محدثین عامه نیز روایت نموده اند به ضاد معجمه بمعنی خوردن از پیش دندان یا دندان گرفتن بر ماکول و بنا بر این به جیم انصب خواهد بود و آن که دست او را به دندان می گیرد بنا بر این است که این اژدها بخل است که به این صورت مصور شده است و در دار دنیا بخل مانع بود از آن که تصدق بدست کند در دار عقبی اول دست او را به دندان می گیرد و بعد از آن در

گردنش می پیچد مانند طوق آتش و وجه پیچیدن در گردن اینست که اگر در دار دنیا ماری بر دست یا پا زند اگر دست یا پا را ببرند ممکن است که جان ببرد اما اگر کردن زند علاج نمی تواند کرد، یا آن که کنایه باشد از آن که هرگز از او خلاصی نداشته باشد مگر وقتی که رحمت یا شفاعت او را خلاص کند.

و وجه دیگر چون در دار دنیا اگر بچشم خشمناک در مستحقین نظر کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۱

چشمش را بگذرد، و اگر به زبان ایذا کرده باشد زبانش را بگذرد و اگر روی گردانیده باشد به رویش نیش زند، و اگر طرفین را بر گردانیده باشد بر طرفین زند و اگر پشت به سایل کرده باشد بر پشتش زند با آن که جائی که مار بر آنجا قرار تواند گرفت کردن است و این معنی هست که چون بهشتیان به سبب جود و طوق مرصع در گردن دارند ایشان به سبب بخل طوق آتش و مار در گردن دارند و این سبب ازدیاد عذاب ایشان شود و این است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که زود باشد که در روز قیامت طوق زند در گردن ایشان آن چه را بخل ورزیده اند به آن و به زکات نداده اند، و ظاهرش آنست که قدر زکات طوق شود اگر کم باشد طوق سبک باشد و اگر بسیار باشد طوق سنگین خواهد بود و به آن نسبت و ممکن است که کل مال چنین شود و یا آن که بخل مصور شود و الله تعالی يعلم.

و هر کس مال او شتر یا گاو یا گوسفند

باشد و زکات آن را نداده باشد البته حق سبحانه و تعالی او را حبس نماید در صحرائی لغزنده و قوت حرکت نداشته باشد و زکات او هر چه شده باشد و نداده باشد یا کل اموالش محشور شوند از جهت عذاب او و او در زیر دست و پای اینها باشد و لگد بر او زنند و در زیر سم این حیوانات باشد یا هر حیوانی که حق سبحانه و تعالی آنها را حشر کرده باشد از جهت مصلحتهایی که او می داند مانند اسب و استر و الاغ و اینها بسم بر روی او روند و لگد زنند و هر چه درندگان باشند مانند شیر و ببر و گرگ و امثال اینها به دندان او را پاره پاره کنند و باز درست شود، و هر که زکات خرما و مویز و گندم و جو را نداده باشد حق سبحانه و تعالی آن قطعه باغ یا زمین را طوقی کند در گردش تا هفت طبقه زمین و اینها در عالم برزخ در گردش باشند تا روز قیامت و با این حال محشور شود و این قطعه آتش باشد چون طوق در گردش، و زکات گاو و گوسفند و شتر نیز طوق می شوند در

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۲

گردنش به صورت اژدها و حیوانات بر او لگد می زنند چون ظاهر آیه عام است و منع جمعی نیست که طوق شوند و حیوانات بر او روند نعوذ بالله منها.

و در صحیح از عبد الله سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر کس

درخت خرما یا درخت انگور یا باغ خرما و باغ انگور یا زراعت یا زمین زراعت داشته باشد و زکات اینها را نداده باشد آن قطعه زمین را از هفتم طبقه زمین در گردش اندازند تا روز قیامت و ظاهرش آنست که روح او در سجین باشد که آن در طبقه هفتم زمین باشد و این هفت طبقه در گردش باشد تا قیامت.

و احادیث باین مضمون بسیار است و ممکن است که تعبیر از عذاب روحانی باین عنوان باشد بنا بر آن که عذاب برزخ روحانی محض باشد و شکی نیست در عذاب قبر و کیفیتش اگر مجهول باشد ضرر ندارد سعی می باید نمود که اسباب آن را از خود مرتفع سازد و شیخ بهاء الدین محمد طاب ثراه مکرر می فرمودند که تفکر و بحث در این مسأله که روحانی خواهد بود یا جسمانی شبیه است به آن که شخصی را در زندان کرده باشند که فردا او را بکشند شب همه شب فکر کند و بحث کند که آیا فردا شکم او را خواهند درید یا گردشش را خواهند زد و یا از مناره اش خواهند انداخت و این افکار بی خردانست او را سعی می باید کرد و تفکر نمود که بچه وجه مستخلص خواهد شد می باید که دعا و تضرع و زاری کند تا حق سبحانه او را از کشتن حفظ نماید و احادیث بر این مضمون بسیار است.

(و روی معروف بن خزربوذ عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال انّ الله تبارک و تعالی قرن الزکاه بالصلاه فقال «أَقِيْمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ» ۲: ۴۳ فمن اقام الصَّلَاةَ و لم یؤت الزَّكَاةَ لم

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در بسیار جائی زکات را مقرون ساخته است به نماز و فرموده است که به پای دارید نماز را و بدهید زکات اموال خود را پس کسی که نماز کند و زکات ندهد چنان است که نماز نکرده است چون هر دو را بمنزله یک فریضه گردانیده است و ظاهر آنست که نماز صحیح باشد و لیکن مقبول نباشد به قرینه فکانه و بر این مضمون نیز احادیث وارد شده است.

(و روی ایوب بن راشد عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال مانع الزکاه يطوق بحیه قرعاء تاکل من دماغه و ذلک قول الله عز و جل «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخُلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ») و کلینی در موثق کالصحیح از ایوب روایت کرده است و کتاب او معتمد بوده است و محتمل است به احتمال قریب که اکثر این احادیث را از کافی برداشته باشد و سبب قوتست چون هر دو حکم به صحت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ندهنده زکات واجب را در گردنش می اندازند ماری را که موی سرش از بسیاری زهرش ریخته باشد که از مغز سر او خورد و اینست مضمون قول خداوند عالمیان که عن قریب در گردن ایشان طوق خواهند کرد چیزی را که بخل کرده اند و زکات آن را نداده اند و ظاهر حدیث مثل ظاهر آیه عام است در هر زکاتی چنانکه گذشت و می آید.

(و روی مسعده عن الصادق صلوات الله)

علیه آنه قال ملعون ملعون مال لا یزکی) و کالصحیح و در حسن کالصحیح از ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز فرمودند که ملعونست ملعونست آن مالی که زکاتش را نداده باشند
محتمل است که مراد لعن صاحبش باشد یا مراد آن باشد که حرامست چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۴

زکات بر عین است و مال فقرا در آن میان است و مکرر فرمودن از روی مبالغه باشد یا آن که دویم بی برکتی باشد یا آن که اگر آن مال را در غیر زکات از راههای خیر صرف نمایند فایده نخواهد داشت و الله تعالی يعلم (و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه آنه قال ما من عبد منع من زکاه ماله شیئا الا جعل الله ذلك یوم القیمه ثعبانا من نار مطوقا فی عنقه ینهش من لحمه حتی یفرغ من الحساب و هو قول الله عز و جل «سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ») یعنی ما بخلوا به من الزکاه و کالصحیح و صدوق در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده اند از محمد که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر بنده که چیزی از مال زکات ندهد اگر چه اندکی باشد و از هر جنسی که باشد البته حق سبحانه و تعالی آن مال را در روز قیامت ازدهایی می کند مانند طوقی در گردنش افتاده باشد و دندان در گوشت او گذاشته او را گزد تا حق سبحانه و تعالی از حساب خلائق فارغ شود و اینست آن چه حق سبحانه

و تعالی فرموده است که به زودی طوق مار آتشی خواهند کرد و در گردن آن جماعتی که بخل ورزیده اند خواهند انداخت در روز قیامت حضرت (ص) فرمودند یا راوی بر احتمالی ضعیف گفت که مراد الهی بخل زکاتست و اگر از راوی باشد از قرینه استشهاد به آیه یافته است و لیکن ممکن است که مراد این باشد که زکات نیز داخل است در مراد اگر چه از یعنی نیز ممکن است که همین مراد باشد و شامل خمس و سایر واجبات مالیه باشد.

(و روی عبید بن زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ما من رجل يمنع درهما فی حقّه الا أنفق اثنين فی غیر حقّه و ما من رجل يمنع حقّا فی ماله الا طوّقه الله به حیّه من نار یوم القیمه) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۵

که هر کس که یک درهم از زکات یا غیر آن از حقوق واجبه را منع کند که در موقع خود صرف نکند البته منع لطف و توفیق از او بشود که دو درهم در غیر مصرف از مصارف محرمه صرف نماید یا به زور از او بگیرند و هر کس حقی از حقوق واجبه در مالش باشد مانند زکات و خمس و رد مظالم و نهد حق سبحانه و تعالی آن حقرا ماری کند آتشی و در گردنش اندازد در روز قیامت.

و روی ابان بن تغلب عنه صلوات الله علیه انه قال دمان فی الاسلام حلال من الله تبارک و تعالی لا یقضی فیهما احد حتّی یبعث الله قائمنا اهل البیت

فاذا بعث الله عزَّ وجلَّ قائمنا اهل البيت حکم فيهما بحکم الله عزَّ وجلَّ الزَّانِي المحصن يرحمه و مانع الزَّكَاة يضرب عنقه و كالصحيح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که دو کشتن است در اسلام که هر دو را حق سبحانه و تعالی حلال کرده است یعنی واجبست و کسی حکم نمی کند در آن تا حق سبحانه و تعالی قائم آل محمد را برانگیزاند و چون آن حضرت صلوات الله عليه خروج می فرماید بحکم الهی حکم خواهد فرمود و آن زنا کاره ایست که زن داشته باشد حضرت او را سنگسار می کند، و دیگر کسی است که زکات مال خود را ندهد او را گردن می زند و در کافی بعد از بحکم الله لا یرید علیهما بیّنه یعنی بیّنه و گواه نمی طلبد بر زنا و ندادن زکات بلکه بحکم خود عمل می کند و بنا بر این نسخه این حکم مخصوص آن حضرت است و منافات ندارد که کسی دیگر این دو قتل را واقع سازد و این اظهر است و محتمل است که نقصان یا زیادتی از نساخ شده باشد یا ابان بهر دو عنوان از آن حضرت شنیده باشد و الله تعالی یعلم و نسخه محاسن مثل نسخه فقیه است.

(و روی عنه صلوات الله عليه عمرو بن جمیع أنه قال ما ادى احد الزَّكَاة فنقصت من ماله و لا- منعها احد فزادت فی ماله) و روایت کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۶

است عمرو که حضرت جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هیچ کس زکات نداد که زکات چیزی از مال او را کم کرده باشد و هیچ

کس منع زکات نکرد که زکات سبب زیادتی مال او شده باشد بلکه حق سبحانه و تعالی به دادن زکات مال را برکت می دهد و زیاد می کند و ندادن زکات مال را کم می کند به بی برکتی و به تسلط دزدان و ظالمان و امثال اینها و کالصحیح از سکونی منقولست از حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ که فرمودند که کسی که زکات را حبس نکرد مالش زیاده شده باشد و این معنی ظاهر است بحسب تجربه که جمعی که زکات می دهند البته خیر و برکت در آن مال بهم می رسد قطع نظر از ثواب غیر متناهی.

(و فی روایه ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من منع قیراطا من الزکاه فلیس بمؤمن و لا مسلم و هو قول الله عز و جل «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» «۱» و فی روایه اخری و لا تقبل له صلاه) و در موثق منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که ندهد قیراطی از زکات را و آن بیست یک مثقال است یعنی اگر چه زکات واجب را داده باشد و یک قیراط را عمدا نداده باشد نه مؤمن است و نه مسلمان زیرا که ایمان کامل اقتضا می کند که اقل مرتبه واجبات را به جا آورد و هم چنین اسلام کامل یا آن که چون جایز است که اگر قیراطی را امام طلبد و او ندهد که او را بکشند پس گویا مسلمان نیست زیرا که اسلام سبب اینست که خون او محفوظ باشد و

یا

بر تقدیر آن که حلال داند ندادن زکات را اگر چه یک قیراط باشد واجب القتل می شود و مرتد نه مؤمن است و نه مسلمان بلکه کافر است و اینست که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۷

تعالی فرموده است که چون یکی از ایشان را مرگ رسد و امور آن عالم را مشاهده نماید یا بمیرد استغاثه می کند که ای پروردگار من مرا به دنیا فرست تا آن که عمل صالح به جا آورم در مالی که گذاشته ام یعنی زکات مال خود را بدهم و اگر مؤمن یا مسلمان می بود آرزوی این طرف نمی کرد و ممکن است که غرض از ذکر آیه این باشد که چون از دنیا می رود می بیند شدت عذاب مانع الزکاه را استغاثه می کند و طلب رجوع بدنیا می کند تا به جا آورد فریضه الهی را و ظاهرا از خاطر ابو بصیر رفته بوده است کلام دیگر که خود ذکر کرده است در حدیث آینده یا از روایت سهوی شده باشد و ان سأل الرجعه است استشهاد و از جهت آنست چنانکه خواهد آمد و در روایتی دیگر از ابو بصیر یا غیر او وارد شده است که مشتمل است بر آن چه مذکور شد با این زیادتى که نمازش را نیز قبول نمی کند چون حق سبحانه و تعالی هر دو را با هم طلبیده است.

چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از فضلاء اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که روایت کرده اند از هر دو معصوم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی هر دو را با هم طلبیده است پس کسی که نماز

کند و زکات ندهد نمازش مقبول نیست.

و کالصحیح از ابی بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که منع کند قیاطی از زکات را می خواهد یهودی بمیرد و می خواهد نصرانی بمیرد یعنی حشرش با یهود و نصاری خواهد بود و این تهدیدات ممکن است که از روی مبالغه باشد یا نسبت به مستحل باشد که حلال داند ندادن زکات را چون زکات از ضروریات دین اسلام است که هر که مسلمان است می داند که زکات می باید داد و کسی که حلال می داند ضروری را منکر قول نبی است و منکر کافر است و بعضی گفته اند که منکر اجماعی نیز کافر است و آن وقتی است که اجماع قطعی باشد و داخل ضروریست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۸

(و روی ابن مسکان عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی المسجد اذ قال قم یا فلان قم یا فلان قم یا فلان حتی اخرج خمسه نفر فقال اخرجوا من مسجدنا لا تصلوا فیه و أنتم لا ترکون) و منقول است در صحیح از عبد الله از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و ظاهرا لفظ رفعه از قلم نساخ افتاده باشد چون در کافی هست و عبد الله به خدمت آن حضرت نرسیده است و مع هذا ضرر ندارد چون عبد الله از اهل اجماع است و راوی او صفوان و یونس است هر دو از اهل اجماعند که آن حضرت فرمودند که روزی از روزها حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در مسجد بودند که فرمودند برخی ای فلانی

و نام او را بردند و حضرت امام محمد باقر نام آن جماعت را نبردند چون غرض متعلق باین نبود که کدام جماعت بوده اند بلکه غرض متعلق است بوجوب زکات و مقرون بودن او بصلوه تا پنج کسرا یک یک را از مسجد بیرون کردند از توانگرانی که زکات بر ایشان واجب بود و نمی دادند و حضرت در حین اخراج می فرمودند که از مسجد ما بیرون روید چون زکات نمی دهید و نماز با زکاتست و هر گاه زکات نمی دهید نماز شما مقبول نیست مبدا سبب عدم قبول نماز دیگران نیز شود چون نماز جماعت همه را یک نماز می کند و ظاهراً این اخراج تعزیر ایشان بود و تعزیر برای نبی و امام است صلوات الله علیهم و خفتی اعظم ازین نمی باشد که جمعی را باین عنوان از مسجد بیرون کنند و انگشت نما شوند.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال من منع قیراطا من الزکاه فلیس بمؤمن و لا مسلم و سال الزجعه عند الموت و هو قول الله عز و جل «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ» و منقول است در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که ندهد بیست یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۵۹

مثقال را از زکات او مسلمان و مؤمن نیست و در وقت مرگ سؤال کند برگشتن بدنیا را و این سؤال برگشتن در قول حق سبحانه و تعالی است که فرموده است که چون مرگ می رسد می گوید ای پروردگار من ای فرشتگان مرا برگردانید بدار دنیا تا

خود اعمال صالحه به جا آورم در آن چه جا گذاشته ام یعنی حقوق مالیه را از مال خود بیرون کنم دیگر امر از حق سبحانه و تعالی است.

بدان که این حدیث را کلینی ذکر کرده است از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که هر که زکات ندهد سؤال کند رجوع بدنی را نزد مرگ و استشهاد به آیه فرموده است و حدیث سابق ابو بصیر را کلینی موافق صدوق ذکر کرده است و از این حدیث ظاهر می شود که از این حدیث این عبارت افتاده باشد که و سال الرجعه عند الموت تا استشهاد به موقع باشد و این جهت کلینی نیز بعد از آن که آن حدیث را ذکر کرده بود این حدیث را ذکر کرده است که مفسر آن باشد و صدوق سهوا جزو اول آن حدیث را در اینجا ذکر کرده است چون همین حدیث در کافی و محاسن هر دو مذکور است و جزو اول را ندارد و برقی حدیث دیگر نیز از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است به همین مضمون که سؤال رجوع کند بدنی.

و کالصحیح بل الصحیح منقولست از رفاعه که شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می فرمودند که حق سبحانه و تعالی هیچ واجبی را مانند زکات واجب نگردانیده است در مشقت بر نفوس چون مال محبوب است و اکثر عالمیان به سبب ندادن زکات هالکنند در دنیا به آمدن بلاها و در آخرت به عذاب الیم.

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که هر گاه زکات نمی دهند

زمین نیز بر کتھای خود را نمی دهد.

(و قال الصادق صلوات الله عليه صلاه مکتوبه خیر من عشرين

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۰

حجّه و حجّه خیر من بیت مملوّ ذهبا يتصدق فی برّ حتّى ینفد ثمّ قال (ص) و لا افلح من ضیع عشرين بیتا من ذهب بخمسه و عشرين درهما فقيل له و ما معنی خمسه و عشرين قال من منع الزّکاه و قفت صلاته حتّى یزگی) و منقول است کالصحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج و یک حج بهتر است از یک خانه که پر باشد از طلا که تصدق کنند در راه حق سبحانه و تعالی تا آخر شود بعد از آن فرمودند که رستگاری ندارد کسی که ضایع سازد بیست خانه پر از طلا که در راه خدا بدهند که اقل مرتبه دو بیست خانه است به مقتضای «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا» بآنکه بیست و پنج درهم که زکات هزار درهم باشد ندهد پرسیدند که بیست و پنج یعنی چه حضرت فرمودند که هر گاه هزار درهم داشته باشد و بیست و پنج درهم زکات بر او واجب باشد و ندهد. تا زکات ندهد نمازش موقوفست و مقبول نیست و نماز که مقبول نیست بیست خانه طلا یا دو بیست خانه را به او نخواهند داد اما جزو اول این حدیث در احادیث بسیار از صحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح وارد است به عبارتی قریب باین اما مضمون یکی است و اما جزو ثانی گذشت در اخبار بسیار که نماز مقرونست با زکات و اقل مرتبه آن اخبار عدم قبول است.

(و قال

صلوات الله عليه ما ضاع مال في بَرٍّ ولا بحر الا بتضييع الزكاه و لا يصاد من الطير الا ما ضيع تسبيحه) و كالصحيح به اسانيد متكثره منقول است كه حضرت امام جعفر صلوات الله عليه فرمودند كه مالي ضايع نشده است يا نمي شود نه در خشكي و نه در دريا مگر به ضايع گردانيدن زكات بخصوصها يا بترك حقوق ماليه الهى و بنا بر اول اكثريت و بنا بر ثانى اگر چه تجوزى هست ممكن است كه واقعى باشد و از مرغان شكار كرده نمي شود مگر مرغى كه ترك كند تسبيح مقررش را و گذشت مقرون بقسم.

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۴۶۱

و در حسن كالصحيح از هشام بن الحكم منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه منع كند حقى از حقوق الهيه را البته دو مثل آن را در باطل صرف مي نمايد طوعا او كرها و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه فرداى قيامت حق سبحانه و تعالى جمعى را از قبور مبعوث گرداند كه دستهاى ايشان را در گردنهای ايشان غل كرده باشند كه قدرت نداشته باشند بمقدار بند انگشتى چيزى را بردارند و فرشتگان با ايشان باشند كه ايشان را در صحراى محشر سرزنش كنند و گويند كه اينها جمعى اند كه حق سبحانه و تعالى در دار دنيا به ايشان مال بسيار كرامت كرده بود و قليلى از ايشان طلب كرده بود و ايشان به خداوند خود بخل ورزيدند و به او ندادند اينها جماعتى اند كه حق سبحانه و تعالى به ايشان مالها عطا كرده بود و حقى را كه حق سبحانه و

تعالی در مال ایشان واجب گردانیده بود ندادند و این سرزنش بدترین عذابها باشد ایشان را.

باب ما جاء فی تارك الزکاه و قد وجبت له

این بابی است در بیان آن چه وارد شده است از تهدید در نگرفتن زکات در وقتی که واجب شده باشد او را گرفتن زکات بانکه منحصر شده باشد معاش او در گرفتن زکات.

(روی مروان بن مسلم عن عبد الله ابن هلال قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول تارك الزکاه و قد وجبت له مثل مانعها و قد وجبت عليه) كالصحيح منقولست از عبد الله که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که مکرر می فرمودند که شخصی که زکات از جبهه او واجب شده باشد که چیزی نداشته باشد و کسی نداشته باشد که معاش او بان گذرد و نگیرد زکات را مانند کسی است که زکات بر او واجب شده باشد و ندهد بلکه گاه باشد که بدتر باشد در صورتی که خوف هلاک خودش یا عیالش داشته باشد بلکه در این وقت اگر زکات به او ندهند دزدی و غصب نیز می تواند کرد بقصد آن که چون به هم رساند بدهد هر گاه آن شخصی که دارد زیاده از قوت خود داشته باشد و اگر نه نمی تواند از آن شخص گرفتن چون او نیز در تلف است حاصل آن که می باید بگیرد و نگوید که من زکات نمی خورم و چون بخورم از روی تعصب جاهلیت، و كالصحيح نیز آن حضرت صلوات الله عليه به همین عبارت وارد شده است.

باب الزجل يستحى من اخذ الزکاه فيعطى على وجه اخر

این بابی است در بیان شخصی که او را شرم آید از گرفتن زکات و زکات به او دهند از وجه دیگر چون زکات از جمله عبادات مالیه است و آیات و احادیث وارد شده است که قصد

قربت می باید و قصد امر قلبی است و لازم نیست که به مستحق بگویند که این زکاتست اگر حال او را دانیم که مستحق است و اگر ندانیم ممکن است که تفحص حال او کنیم که مستحق هست یا نه و بعضی توهم کرده اند که اگر نگوییم که این زکاتست ممکن است که غنی باشد یا صفتی که زکات به او نتوان داد داشته باشد پس باید گفتن به او که اگر مستحق نباشد نگیرد و این غلط است زیرا که لازم نیست که تفحص حال باین عنوان بکنیم مثلاً از او پرسند که اگر کسی زکات به شما دهد قبول می کنید اگر گوید که نه پرسند که چرا قبول نمی کنید اگر گوید که چیزی دارم یا عادل نیستم اگر اعتماد بر قول او باشد می توان دانست که مستحق هست یا نه و اگر گفته او را اعتبار نکنیم مدار بر شهود استحقاقست یا ظن قریب بعلم صاحب مال.

(روی عاصم بن حمید عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر صلوات الله علیه الرجل من اصحابنا یستحی ان یأخذ من الزکاه فاعطیه من الزکاه و لا اسمی له أنها من الزکاه فقال اعطه و لا تسم له و لا تذلل المؤمن) منقولست در حسن کالصحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که شخصی از اصحاب ما هست که او را شرم می آید که زکات بگیرد و مستحق است می توانم که زکات به او بدهم و نام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۴

نبرم که این مال زکاتست حضرت فرمودند که به او بده و نام مبر که چه چیز است

و مؤمن را خوار مکن. و ظاهرش آنست که مردی باشد که غنی بوده باشد و فقیر شده باشد و امثال آن از جمعی که در عرف سبب ذلت او باشد و مؤید این حدیث متواتره و آیات بسیار که امر شده است به تعظیم مؤمنان و نهی وارد شده است از اذلال و اهانت ایشان و اگر نسبت به او قبیح نباشد گرفتن یا علم به استحقاق بهم نرسد مگر از قبول در این صورت احوط آنست که بگویند به او که این زکاتست.

چنانکه در حسن کالصحیح منقول است از محمد ابن مسلم که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر گاه شخصی محتاج باشد و از جهه او زکات فرستند و قبول نکند آن را بعنوان زکات و او را شرم و حیا آید از گرفتن زکات آیا می توان دادن به او نه از وجه زکات حضرت فرمودند که نه هر گاه زکات باشد او قبول کند و اگر از وجه زکات قبول نکند به او مده چرا شرم می کند از چیزی که حق سبحانه و تعالی از جهه او مقرر ساخته است زنهار که شرم نکند و ممکن است که ما را سنت باشد نگفتن و او را مکروه باشد ابا کردن چنانکه مستحب است تعظیم مؤمنان و مکروهست خواستن ایشان تعظیم را مگر آن که از جهه خود نخواهد و از جهه علم یا ایمان و امثال آن خواهد.

باب الاصناف التي تجب عليها الزكاة

[آیه زکاه]

(روی الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه أنزلت آیه الزکاه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ

در ماه رمضان در میان ایشان ندا کرد و عفو فرمودند از غیر این نه چیز پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله متعرض هیچ چیز از اموال ایشان نشدند تا سال آینده و مردمان روزه گرفتند و افطار نمودند پس آن حضرت امر فرمودند که منادی در میان مسلمانان ندا کرد که ای گروه مسلمانان زکات دهید اموال خود را تا قبول شود نمازهای شما پس حضرت (ص) متوجه ساختند از جهت گرفتن زکوات و اجره الارض جمع کنندگان زکوات را و جمع کنندگان اجرت الارض اراضی مفتوح العنوه را چون هر چه را به قهر گرفته اند مال کل مسلمانان است و اجرت آنها را نبی و امام صلی الله علیه و آله جمع می کنند و صرف می نمایند در مصالح مسلمانان چنانکه خواهد آمد.

بدان که این حدیث دلالت دارد بر آن که زکات در این نه چیز واجبست و در غیر اینها واجب نیست اما آن که در این نه چیز واجبست احادیث از طرق شیعه و سنی بر این مضمون متواتر است و اجماع کافه مسلمانان است بلکه از ضروریات دین مسلمانان است و اما آن که در غیر اینها واجب نیست احادیث صحیحه متکثره از شیعه و سنی وارد شده است و چند حدیث که وارد شده است که در حبوب واجبست محمول است بر استحباب مؤکد چنانکه خواهد آمد و ظاهر حدیث دلالت می کند بر آن که سال زکات دوازده ماه است و دلالت می کند بر آن که تاخیر نیز می توان کرد چند روز و ظاهر صحیحه زراره آنست که سال زکات طلا و نقره و

انعام ثلثه که گاو گوسفند و شتر است یازده ماه است و اول ماه دوازده زکات واجب می شود و اکثر علما باین حدیث عمل نموده اند و تاویل کرده اند این حدیث را بانکه ممکن است که تاخیر از جهه رسیدن حاصلها باشد با آن که واجبست جدا کردن زکات، و دادن به عامل معنی دیگر است پس ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۷

ایشان زکوات خود را بیرون کرده باشند و دیر فرستادن عامل از جهه عذری باشد و الله تعالی يعلم اما زکات حبوب سالی ندارد بلکه تعلق زکات وقتی است که در ملک مالک زراعت دانه ببندد و انگور دانه به بندد و خرما از آفت بگذرد.

[نصاب طلا]

(فلیس علی الذهب شیء حتّی یبلغ عشرين مثقالا فاذا بلغ عشرين مثقالا ففیه نصف دینار إلی ان یبلغ اربعه و عشرين ففیه نصف دینار و عشر دینار ثمّ علی هذا الحساب متی زاد علی العشرین اربعه اربعه ففی کلّ اربعه عشر إلی ان یبلغ اربعین مثقالا فاذا بلغ اربعین مثقالا- ففیه مثقال و لیس علی الفضة شیء حتّی تبلغ مائتی درهم فاذا بلغت مائتی درهم ففیها خمسہ دراهم و متی زاد علیها اربعون درهما ففیها درهم فلیس فی النّیف شیء حتّی تبلغ اربعین) پس در طلا زکات واجب نیست تا بیست مثقال شود یعنی بیست دینار زیرا که دیناری یک مثقال بوده است و میان عامه و خاصه مشهور است که دینار در جاهلیت و اسلام متغیر نشد و همین اشرفی که الحال فرنگ و مسلمانان می زنند همیشه همین مقدار بوده است که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی است پس چون بیست مثقال دینار می رسد در

یجلد نصف دینار واجب می شود تا بیست و چهار دینار که در یجلد نصف دینار و ده یک دینار واجب می شود نصف از جبهه بیست و عشر از جبهه چهار و بر این حساب چهار چهار بالا می رود و در هر چهار دینار عشر دینار زیاد می شود تا چهل مثقال می رسد و چون به چهل مثقال می رسد یک مثقال می باید داد و در نقره چیزی واجب نیست تا به دویست درهم رسد و چون به دویست درهم می رسد پنج درهم واجب می شود و هر چهل درهم که زیاد می شود یک درهم واجب است و در کسر که ما بین دو نصابست واجب نیست تا به چهل درهم رسد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۶۸

آن چه صدوق ذکر کرده است مضمون احادیث صحیحه و موثقه و حسنه و قویه است و در درهم خلافی نیست میان شیعه و سنی و در دینار خلاف شده است بعضی از اصحاب ما گفته اند که در کمتر از چهل دینار زکات سنت است به اعتبار حدیث صحیح زراره و حدیث موثق فضلاهی اصحاب صادقین صلوات الله علیهما که فرموده اند که در کمتر از چهل دینار چیزی واجب نیست و احادیث بسیار وارد شده است به همین مضمون که صدوق ذکر کرده است و دو حدیث محمولست بر تقیه چنانکه مذهب جمعی از عامه است و عمل بر مشهور است و ظاهر شد که زکات طلا و نقره چهل یکست و نصاب اول طلا بیست اشرفی است که هر اشرفی چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی باشد که بحساب مثقال صیرفی پانزده مثقال باشد و مقرر بوده است در زمان ائمه معصومین صلوات

اللَّهُ عليهم در غالب اوقات که قیمت ده درهم یک دینار بوده است و بر عکس و دویست درهم بیست دینار بوده است بحسب قیمت و بحسب وزن هر دیناری یک درهم و سه سبعم درهم بوده است که هر هفت دینار ده درهم بوده است و باین حساب هر درهم نصف مثقال صیرفی بوده است و ربع عشر مثقال که چهل یک مثقال بوده باشد پس نصاب نقره بحسب وزن یک صد و پنج مثقال بوده باشد و بحساب حال دوازده هزار و ششصد دینار می شود و از اخبار بسیار ظاهر می شود که درهم اصل بوده است و طلا- فرع پس احوط آنست که اگر باین قیمت اشرفی داشته باشد چهل یک آن را بدهد و بحسب قیمت حال از ده اشرفی کمتر می شود چون ده اشرفی قیمتش سیزده هزار است و آن چه بخاطر دارم در اوایل سن که قریب به شصت سال قبل ازین باشد قیمت اشرفی هفتصد دینار بود تقریباً و چون تردد مردم این بلاد به هند بسیار باشد و نقل اشرفی آسانتر بود مرتبه مرتبه به این جا رسید پس احوط آنست که اگر نه اشرفی داشته باشد زکات آن را بحساب چهل یک بدهد و هم چنین هر چه بالا رود.

[در پنبه و زعفران و سبزیها واجب نیست]

(و ليس في القطن و الزعفران و الخضر و الثمار و الحبوب زكاه حتى تباع و يحول على ثمنها الحول) و در پنبه و زعفران و سبزیها مانند خیار و بادنجان و خربزه و میوها و دانههای غیر گندم و جو زکات واجب نیست تا آن که آن را بفروشند و از بهای آنها بقدر نصاب از

طلا و نقره بماند یک سال زکات واجبست، اما بر اینها زکات واجب نیست و در حبوب مانند ماش و برنج و نخود و عدس که به کیل و وزن درآید زکات مستحب است چنانکه در صحیح منقول است از محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند از سبزیها که آیا در آن زکات واجبست اگر بسیار باشد و بمال بسیار بفروشد حضرت فرمودند که واجب نیست مگر آن که سال بر زر آن بگردد.

و در حدیث صحیح از عبد العزیز منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از پنبه و زعفران که آیا در آن زکات هست حضرت فرمودند که نه.

و در صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عفو فرمودند از سبزیها عرض نمودم که سبزیها کدام است حضرت فرمودند که چیزهایی که بقائی ندارند مانند خربزه و خیار و بادنجان و میوها و امثال اینها که زود فاسد می شود عرض نمودم که در نی و نی شکر زکات هست فرمودند نه و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از باغی که حاصلش را خورند و بفروشد و اگر فروشد بقدر نصاب و زیاده شود آیا زکات در آن واجبست حضرت فرمودند که نه هر گاه خورند یعنی اگر بفروشد و بر زرش سال بگذرد زکات واجبست.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت عرض نمودم به

امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در سبزیها چه چیز واجبست حضرت فرمودند کدام سبزیها عرض نمودم که مانند ینجه و خربزه و امثال اینها که بقائی ندارند و زود فاسد می شوند حضرت فرمودند که در اینها زکات واجب نیست مگر آن که اینها را بفروشند و بر ثمن اینها سال بگذرد، و باز سؤال کردم از میوه ها همین جواب دادند و غیر اینها از احادیث بسیار اگر چه مستحب است که از هر حاصلی اعانت فقرا و مساکین بکنند.

چنانکه منقولست از مفضل که نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی از آن حضرت سؤال کرد که در چه مقدار مال زکات واجبست فرمودند غرض تو زکات ظاهره است یا زکات باطنه گفت هر دو را بفرمایید حضرت فرمودند که اما ظاهره در هر هزار درهم بیست و پنج درهم است و اما باطنه آنست که خود را بر برادر مؤمن اختیار نکنی به چیزی که برادرت به آن محتاج تر باشد و خواهد آمد اخبار بسیار در باب حق معلوم و اما استحباب زکات در حبوب در احادیث بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که در جمیع زکات هست و چون احادیث بسیار وارد شده است که در آنها زکات نیست ناچار است که حمل کنیم هست را بر استحباب چنانچه اکثر اصحاب چنین کرده اند و احوطه آنست که که ترک نکنند و الله تعالی يعلم.

[هر گاه شخصی دویست درهم داشته باشد و سال بر آن بگذرد]

(و اذا اجتمعت للرجل مائتا درهم فحال علیها الحول فاخرج لזکاتها خمسہ دراهم فدفعها إلى رجل فردّ درهما منها و ذکر انه شبه او زیف فلیستر جمع منه الاربعه

الدراهم ايضا لأن هذا لم يجب عليه الزكاة لأنه كان عنده مائتا درهم إلا درهم و ليس على ما دون مائتى درهم زكاة) هر گاه شخصی دویست درهم داشته باشد و سال بر آن بگذرد و پنج درهم زکات آن را بیرون کند و به مستحقى دهد آن شخص یک درهم را رد کند که مس یا برنج است یا مغشوش است و در واقع چنین باشد آن چهار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۱

درهم را از او پس می گیرد زیرا که کاشف آمد که از دویست درهم یک درهم یا بعضی از درهم کم است و بر کمتر از دویست درهم زکات واجب نیست و غرض اینست که نصاب مقدر حقیقی است تقریبی نیست که اگر یک حبه از آن کم باشد زکات واجب باشد بلکه اگر یک حبه کم باشد نصاب متحقق نشده است و زکات واجب نیست و در این خلافی نیست بلکه اجماع کافه مسلمین است.

[بر شمش طلا و نقره زکاتی نیست]

(و ليس على السبائك زكاة إنما ان تفرّ بها من الزكاة فان فررت بها من الزكاة فعليك الزكاة) این عبارت فقه رضویست یعنی نیست بر شمش طلا و نقره زکاتی مگر آن که آن را بقصد گریختن از زکات شمش کرده باشی که اگر بقصد فرار از زکات شمش کرده باشی بر تو زکات هست، و بر این مضمون حدیث موثق از محمد بن مسلم و موثق کالصحیح از معاویه ابن عمار وارده شده است و حمل کرده اند هر دو را بر فرار بعد از حول یا پیش از حول بر استحباب چون احادیث بسیار وارد شده است بر عدم وجوب مثل صحیح علی ابن یقظین که

گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مالی که کاری به آن نکنند و دست گردان نشود حضرت فرمودند که زکات آن را می باید داد در هر سالی مگر آن که آن را شمش کنند.

و در حسن کالصحیح از هارون بن خارجه منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که برادرم یوسف از قبل خلفا والی است در بعضی از محال و مال بسیاری به هم رسانیده است و بقصد فرار از زکات همه را زرینه آلات کرده است آیا بر آن زکات هست حضرت فرمودند که بر زرینه آلات زکات نیست و آن چه بر خود ستم کرده است که زکات ندهد بیشتر از نفعی است که از ندادن زکات حاصل کرده است چون این قلیل است و آن ثواب ابدیست و احادیث صحیحه کالمتواتره بل المتواتره وارد است بر آن که در زیور و زینت طلا و نقره زکات واجب نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۲

(و لیس علی الحلّی زکاه و ان بلغ مائه الف و لکن تعیره مؤمنا اذا استعاره منک فهدیه زکاته) مثل عبارات سابقه این عبارت فقه رضویست یعنی در زیور زکات نیست اگر چه به صد هزار برسد و لیکن بمؤمنی که از تو عاریت طلبید به او به عاریت می دهی که این عاریه دادن زکاه آنست.

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که در زیور زکات واجب نیست اگر چه صد هزار درهم یا صد هزار دینار باشد بحسب قیمت.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله

علیه سؤال کردم از زیور که در آن زکات هست فرمودند نه.

و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که آیا در حلی زکات هست فرمودند که اگر زکات واجب باشد چیزی باقی نمی ماند یعنی به اندک زمانی همه زکات می شود و هر چند مال بسیار باشد در چهل پنجاه سال همه به زکات می رود مگر نصاب اول که به ملکیت صاحب باقی می ماند.

و در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب ما از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که زکات حلی عاریت دادن آنست یعنی اگر مؤمن یا مؤمنه طلب کند به عاریت به او بدهند و این بر سیل استحباب مؤکد است که خواهد آمد در حق ماعون.

(و لیس فی التبر زکاه ائما هی علی الدنانیر و الدرهم و در بعضی از نسخ و لیس فی التقییر) است یعنی شمش نقره و بنا بر نسخه اصل یعنی در خاک طلا که سنگ طلا باشد پیش از گداختن یا در خاک طلا زکات نیست بلکه زکاه نیست مگر بر شاهی و اشرفی که سکه داشته باشد و این عبارت مضمون صحیح علی بن یقظین است که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۳

موسی کاظم صلوات الله علیه که گاه هست زری جمع می شود نزد من قریب به یک سال زکات آن را می توانم داد حضرت فرمودند که نه هر چه سال بر او نگذرد نزد تو بر آن زکات نیست و هر چه نقش ندارد زکات بر آن نیست و اگر خواهی که زکات بر ذمه ات مستقر نشود آن

را شمش کن زیرا که در شمش طلا و نقره زکات نیست چیزی.

و کالصحیح از جمیل منقولست که گفت حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما فرمودند که بر تبر زکات نیست و نیست زکات مگر بر شاهی و اشرفی. و عبارت صدوق عبارتست که جمیل روایت کرده است به چند سند بنا بر این صحیح است چون سند صدوق بجمیع صحیح است و خلافتی در این نیست و تجویز شمش کردن از جهت علی بن یقین از آن جهت است که او ده برابر زکات به شیعیان می داد و ابواب خیر او بسیار بود بلکه شمش را از جهت فقرا شیعه می کرد.

(و روی زراره و بکیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لیس فی الجوهر و اشباهه زکاه و ان کثر) و به اسانید صحیحه از زراره و حسن کالصحیح از بکیر منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در مروارید و امثال آن از جواهر زکات نیست اگر چه بسیار باشد و اگر مراد از جوهر مطلق سنگ نفیس باشد مراد از اشباه انواع جامهای نفیس و ظروف نفیس خواهد بود و شکی نیست در آن که در غیر طلا و نقره مسکوک زکات نیست (و لیس فی نقر الفضة زکاه) و در شمش نقره زکات واجب نیست چنانکه گذشت ممکن است که این عبارت جزو حدیث اخوین بوده باشد و لیکن کلینی بهمان سابق اکتفا نموده است آن حدیث را.

(و لیس علی مال الیتیم زکاه الا ان یتجر به فان اتجر به ففیه الزکاه و الریح للیتیم و علی التاجر ضمان

بر مال یتیم زکاتی مگر آن که بان تجارت کنند پس اگر به آن مال تجارت کنند در آن زکات هست و ربح از جهه یتیم است و آن که تجارت کرده است ضامن آن مال است اگر تلف شود کل یا بعض بلکه آن چه از ربح بهم رسانیده است نیز ضامن است و بنا بر مشهور این در صورتی است که ولی ملّی نباشد، و ولی پدر و جد پدریست یا وصی یا حاکم شرع پس اگر ولی مالدار تجارت کند از مال طفل ربّحی را به قرض بردارد و چیزی داشته باشد که اگر این مال تلف شود عوض تواند داد ربّحی که بهم می رسد از ولی است و زکات بر ولی است بر سبیل استحباب بنا بر مشهور و بر سبیل وجوب بنا بر قول بعضی و اگر ولی غیر ملی از جهت طفل تجارت کند ضامن نیست و ربح از طفل است و زکات بر مال طفل.

اما زکات طلا- و نقره بر طفل واجب نیست به اجماع و این مضمون در صحیح حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که پرسیدند از آن حضرت که در مال طفل زکات هست حضرت فرمودند که هر گاه آن مال را بحال خود گذاشته باشند و سال بر او بگذرد زکات واجب نیست و اگر بان مال تجارت کنی ضامن مالی و ربح از جهه یتیم است، و احادیث صحیحه وارد شده است که در مال یتیم زکات نیست و در احادیث بسیار از صحیح و کالصحیح وارد است که زکات

در مال یتیم نیست مگر آن که به آن مال تجارت کنند.

(وقد رويت رخصه في ان يجعل الربح بينهما) و در روایتی وارد شده است بر سبیل رخصت که اگر تجارت کنند از مال طفل ربی که به هم رسد در میان تاجر و یتیم باشد و روایت ظاهراً روایت کالصحیح ابو ربیع است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که در دست او مالی باشد از برادرش که یتیم باشد و این برادر وصی یتیم باشد آیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۵

جایز است که به آن مال کار کند و ظاهراً بعنوان مضاربه است حضرت فرمودند که بلی به نحوی که عمل می کند در مال دیگران و ربح میان هر دو است عرض نمودم که آیا ضامن مال هست اگر تلف شود حضرت فرمودند که نه هر گاه ناظر او باشد یعنی وصی یا ولی باشد و ظاهر اخبار صحیحه آنست که در غلات و مواشی طفل نیز زکات نباشد چون استثنای زکات تجارت شد و بس.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در مال یتیم زکات نیست و بر او نماز نیست یعنی چنانکه نماز بر او واجب نیست زکات نیز واجب نیست و بر غلامت او نیز زکات نیست تا بالغ شود و بعد از بلوغ مثل سایر مردمانست.

و در صحیح از زراره و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که هر دو معصوم فرمودند که در طلا و نقره طفل یتیم چیزی

نیست اما در غلاتش صدقه واجبه هست و محمولست این حدیث بر استحباب مؤکد بر ولی و ظاهر آنست که مجنون حکم طفل دارد در عدم وجوب به اعتبار عدم تکلیف.

و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از اهل ما زنی هست دیوانه آیا بر او زکات هست حضرت فرمودند که اگر از آن مال تجارتي کنند زکات تجارت هست و اگر به آن مال کاری نکنند زکات نیست و قریب باین است حدیث موسی بن بکر و عمل اصحاب بر این است.

[کمترین زکات که به یک نفر داده می شود]

(و قال ابی «رض» فی رسالته إلی لا تجزئ فی الزکاه ان یعطی اقل من نصف دینار) و گفته بود پدرم رضی الله عنه در رساله که بمن نوشته بود و عبارت فقه رضویست که مجزی نیست در زکات که کمتر از نصف مثقال بدهند و ظاهرش آنست که این حکم در صورتی است که نصاب اول طلا باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۶

و این مقدار با بیشتر واجب باشد که اگر نصاب ثانی را در عرض سال نصاب اول به هم رساند بعد از حلول حول آن عشر دینار می دهد به اتفاق.

و در صحیح از ابو ولاد منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گفت از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که مستحقی را کمتر از پنج درهم می دهد و ان کمترین چیز است که حق سبحانه و تعالی از زکات در اموال مسلمانان مقرر گردانیده است پس کمتر از پنج درهم مدهید پنج درهم بدهید یا بیشتر و منقولست کالصحیح از معاویه بن عمار و

ابن بگیر که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که جایز نیست که زکات را کمتر از پنج درهم بدهند زیرا که این اقل زکاتست.

(وقد روی محمد بن عبد الجبار أنّ بعض اصحابنا كتب على يدى احمد بن اسحاق إلى على بن محمد العسكري صلوات الله عليهما اعطى الرجل من اخوانى من الزكاه الدرهمين و الثلاثه فكتب افعل إن شاء الله) و بتحقیق که روایت کرده است محمد به اسانید صحیحه از او که بعضی از اصحاب و استادان ما کتابتی نوشت و به احمد داد که به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه برد و در عریضه نوشته بود که می توانم که به شخصی از برادران مؤمن شیعه اثنی عشری دو درهم و سه درهم بدهم حضرت فرمودند که بده إن شاء الله یعنی اگر خدا توفیقت کرامت کند در دادن یا به محض تبرک نوشته شده است إن شاء الله چنانکه داب آن حضرت است در جوابات مکاتیب و عرایض.

و شیخ در صحیح از محمد بن عبد الجبار روایت کرده است که عریضه نوشتم به حضرت صادق صلوات الله علیه که ای سید من آیا جایز است مرا که از زکات دو درهم و سه درهم به بعضی از اخوان مؤمنین بدهم که این مسأله بر من مشتبه شده است حضرت در جواب عریضه نوشتند که ذلك جائز یعنی این

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۷

مقدار دادن جایز است ممکن است که آن عریضه را دیگری نوشته باشد و این عریضه را خود نوشته باشد و ممکن است که مراد از صادق همان معصوم باشد یا حضرت امام حسن عسکری

باشد چون مکاتیب محمد بیشتر به خدمت حضرت امام حسن است صلوات الله عليهم و همه صادقند بقول حق سبحانه و تعالی که «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» (۱) یعنی ای مؤمنان از خدا بترسید و با صادقان باشید و احادیث متواتره وارد شده است که مراد از صادقان ائمه معصومینند صلوات الله عليهم و ظاهر است که مراد از بودن با ایشان اطاعت ایشان است چنانکه در آیه دیگر فرموده است و محال است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به اطاعت غیر معصوم و جمع بین الاخبار باین نحو می توان کرد که اخبار سابقه را حمل بر استحباب کنند و این خبرها را حمل بر جواز یا بانکه همین مقدار بر او واجب شده باشد در مانند نصاب دویم و سیم و چهارم از طلا و نقره و نصاب اول از گوسفند و شتر و گوساله هر گاه قیمت دهند و قیمتشان بیش از این نباشد و این احوط است اگر چه اول اظهر است و گذشت که عسکر اسم سامره است چون از جهت عسکر بنا کرده بودند و چون این دو معصوم غالب اوقات در آنجا می بودند ایشان را عسکری و عسکرین می نامند چنانکه صاحب قاموس ذکر کرده است اما در زیادتی هر چند بیشتر دهند بهتر است تا آن مقدار که او غنی شود چنانکه احادیث صحیح و کالصحیح بسیار وارد شده است و ظاهرا مراد از غنا قوت سالیانه او و عیال اوست و زیاده ازین نیز می توان داد علی الظاهر و لیکن احوط آنست که ندهند چنانکه در خمس خواهد آمد خصوصا

هر گاه فقرا بسیار باشند که در این صورت زیاده از غنا نمی توان داد بلکه تفریق بر همه بهتر است و حدیث محمد بن عبد الجبار نیز بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۸

این صورت حمل می توان کرد و الله تعالی يعلم.

(و قد روی فی تقدیم الزّکاه و تاخیرها اربعه اشهر و ستّه اشهر الّا انّ المقصود منها ان تدفعها اذا وجبت عليك و لا يجوز لك تقدیمها و لا تاخیرها لأنّها مقرونه بالصّلاه و لا يجوز تقدیم الصّلاه قبل وقتها و لا تاخیرها الّا انّ تكون قضاء و كذلك الزّکاه فان احببت ان تقدّم من زکاه مالک شیئا تفرّج به عن مؤمن فاجعله دینا علیه فاذا حلّت عليك فاحسبها له زکاه لیحسب لك من زکاه مالک و یکتب لك اجر القرض) مجموع عبارت فقه رضویست و ممکن است که عبارت رساله پدرش نیز باشد و حدیث محمد را پدرش در میان آورده باشد یا خودش و این اظهر است و عبارت اول فقه باین عنوان است که

و أنّی اروی عن ابی العالم علیه السّلام فی تقدیم الزّکاه الخ

یعنی بتحقیق که من روایت می کنم از پدرم عالم اهل البیت یعنی معصوم صلوات الله علیهم در مقدم داشتن زکات و مؤخر داشتن آن چهار ماه و شش ماه لیکن آن چه مقصود شارع است آنست که چون واجب شود بدهی و جایز نیست تقدیم و تاخیر آن زیرا که حق سبحانه و تعالی زکات را با نماز امر فرموده است در بسیار جا از قران مجید و چنانکه جایز نیست مقدم داشتن نماز و نه مؤخر داشتن آن مگر بعنوان قضا که بی اختیار این کس فوت شده باشد

هم چنین است زکات پس اگر خواهی که از زکات مالت پاره را مقدم داری بانکه مؤمنی در غم و الم باشد و خواهی که او را از آن غم خلاصی دهی پس آن چه می خواهی بعنوان زکات بدهی بعنوان قرض به او بده که در ذمه او باشد و چون بر تو واجب شود از زکات خود حساب کن با از زکات مالت محسوب شود و ثواب قرض در نامه عملت نیز نوشته شود و در احادیث صحیحه وارد شده است که چهار ماه و دو ماه و سه ماه تقدیم و تاخیر می توان کرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۷۹

و در احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که تقدیم جایز نیست و هم چنین تاخیر و حمل کرده اند احادیث تقدیم را بر قرض و احادیث تاخیر را بر عذر مثل عدم وجود مستحق چنانکه کلینی رحمه الله روایت کرده است از عقبه که من و معلی و عثمان داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پس چون ما را دیدند فرمودند که خوش آمدید خوش آمدید رویی چند که ما را دوست می دارند و ما ایشان را دوست می داریم حق سبحانه و تعالی شما را با ما مقرر سازد در دنیا و آخرت پس عثمان عرض نمود که فدای تو گردم حضرت فرمودند که چه مطلب داری او گفت که حق سبحانه و تعالی بمن مالی کرامت کرده است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی این مال را بر تو مبارک گرداناد عرض کرد که گاه هست که شخصی نزد من می آید و از من سؤال می کند و وقت

زکاتم نیست که از بابت زکات به او بدهم حضرت فرمودند ثواب قرض یکی را هجدهست و ثواب صدقه یکی ده است و چه شود که هر گاه چیزی داشته باشی به گفته خودت که به او چیزی بدهی بعنوان قرض و چون واجب شود زکات بر او از زکات حساب کنی ای عثمان زنهار که رد سایل مؤمن مکن که رد کردن او نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است ای عثمان اگر بدانی که مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی چه رتبه دارد هرگز تقصیر نکنی در قضای حاجت او و هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را مسرور گردانیده است و قضای حاجت مؤمن دفع می کند جنون و جذام و برص را.

و در صحیح عبد الله بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که زکات مال خود را بیرون کند و بعضی را قسمت کند و بعضی ماند که انتظار مستحق کشد و از اول تا آخر سه ماه بکشد فرمودند که باکی نیست و اخبار دیگر نیز وارد شده است.

[قرض به جای زکات]

(و قد روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال نعم الشئىء القرض ان ایسر قضاک و ان اعسر حسبه من الزکاه) و بتحقیق که مرویست در قوی و به همین عبارت در فقه رضوی مذکور است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیکو چیز است قرض دادن به مؤمن اگر چیزی بهم می رساند ادا می کند آن را و اگر پریشان شود آن را به زکات حساب می توان کرد.

(و قد روی ان القرض حمی

للزَّكَاةِ) و در قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که قرض حفظ و حمایت می کند زکات را چون قرض دادن به امید پس گرفتن دشوار نیست و بعد از پریشانی آسان است از زکات حساب نمودن یا آن که چون به قرض می دهی هر روز در نامه عمل تو ثواب تصدق بمثل آن نوشته می شود گویا همیشه زکات می دهی و اول اظهر است.

(و ان كان لك على رجل مال و لم يتهيأ لك قضاؤه فاحسبه من الزَّكَاةِ ان شئت) و عبارت فقه رضوی است که اگر ترا بر شخصی مالی باشد و دست بهم ندهد که آن مال را از آن شخص بگیری پس اگر خواهی آن چه می طلبی از زکات حساب کن آن مال را.

و منقولست در صحیح که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردند که اگر شخصی دینی از جمعی طلبد که مدتی باشد که در ذمه ایشان باشد و ایشان قدرت نداشته باشد که آن دین را ادا کنند و مستحق زکات بوده باشند آیا آن دین را از زکات حساب می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی، دیگر پرسیدند که هر گاه شخصی شیعه باشد و فاضل باشد و قرضی در ذمه او باشد که در راه باطل و اسراف صرف نکرده باشد و معروف نبوده باشد به سؤال کردن و گدا نباشد آیا قرض او را از زکات ادا می توان کرد ده تومان و بیست تومان یا صد تومان و دویست تومان حضرت فرمودند که بلی و دیگر اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۱

خواهد آمد.

(و لا باس ان يشتري الرجل مملوكا مؤمنا

من زکاه ماله فيعتقه فان استفاد المعتوق مالا- و مات فماله لأهل الزكاه لأنه اشتری بمالهم) در فقه است که باکی نیست که شخصی بنده مؤمن اثنا عشری را از زکات مال خود بخرد و او را آزاد کند پس اگر آن آزاد کرده مالی بهم رساند و بمیرد پس مال او از اهل زکاتست چون آن بنده را از مال ایشان خریده اند.

و در موثق کالصحیح از عبید منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که هزار درهم از زکات مال خود بخرد و او را آزاد کند پس اگر آن آزاد کرده مالی بهم رساند و بمیرد پس مال او از اهل زکاتست چون آن بنده را از مال ایشان خریده اند.

و در موثق کالصحیح از عبید منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که هزار درهم از زکات مال خود بیرون کند و مستحق شیعه نیابد که به او بدهد و دید که بنده را می فروشند باین عنوان که فریاد می کنند که باین بها رسیده است که زیاد می کند پس این مرد آن هزار درهم را داد و ان بنده را خرید و آزاد کرد آیا جایز است این کاری که کرده است حضرت فرمودند که بلی باکی نیست عرض نمودم که اگر بعد از آزادی از تجارت مالی بهم رسانید و مرد و وارثی ندارد که از او میراث برد یا هر گاه وارث نداشته باشد حضرت فرمودند که شیعیان اثنی عشری فقیر مستحقان زکات می برند چون آن غلام را از مال ایشان خریده اند.

و در صحیح

از ایوب بن حر منقولست که گفت بان حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که هر گاه بنده شیعه اثنی عشری باشد آیا او را از زکات می توانم خرید و آزاد کرد حضرت فرمودند که او را بخر و آزاد کن عرض کردم که اگر بمیرد و مالی بگذارد حضرت فرمودند که میراث او از اهل زکاتست زیرا که از سهم ایشان خریده است و محتمل است که چون شیعه بوده است و زیر دست ملاعین بوده است و مستحقی نبوده است لهذا تجویز فرمودند و در این صورت شک نیست که می توان خرید و آزاد کرد و اگر چه میراثش از امام باشد چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است ممکن است که آن حضرت از وی تقیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۲

چنین فرموده باشند چون تصرف حضرت سبب فساد می شد چنانکه ظاهر است اهتمام ملاعین در مال بیت المال و بهر تقدیر شک نیست که در این صورت عمل کردن باین اخبار معتبره متعین است چون اگر از مال حضرات صلوات الله علیهم نیز باشد تجویز فرمودند که در اینجا صرف نمایند.

(و ان اشتری رجل اباه من زکاه ماله فاعتقه فهو جائز) و اگر کسی پدرش را از زکات مالش بخرد و آزاد کند جایز است و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که پرسیدند از شخصی که پدرش را از زکات مالش بخرد حضرت فرمودند که بهترین بنده خریده است که آزاد کند و اگر تواند که از زکات نخرد بهتر است چون در حدیث معتبر منقولست که تدارک حقوق پدر و مادر باین است که ایشان بنده باشند و ایشان را بخرد

و آزاد کند و عبارت متن عبارت فقه است.

[کفن از زکات]

(و اذا مات رجل مؤمن و احببت ان تکفنه من زکاه مالک فاعطها ورثته یکفونه بها فان لم یکن له ورثه فکفنه و احسبه من الزکاه فان اعطی ورثته قوم اخرون ثمن کفن فکفنه أنت و احسبه من الزکاه ان شئت و یکون ما اعطاهم القوم لهم یصلحون به شئونهم و ان کان علی المیت دین لم یلزم ورثته قضاؤه ممّا اعطیتهم و لا- ممّا اعطاهم القوم لانه لیس بمیراث و انما هو شیء صار لورثته بعد موته) مجموع عبارت فقه رضویست و هر گاه شخص مؤمنی بمیرد و خواهی که او را کفن کنی از زکات مالت آن زکات را به ورثه او ده از سهم فقرا تا ایشان او را به آن کفن کنند و محتمل است که دادن ایشان از جهت دفع عار عرفی باشد که نگویند فلانی را فلان کس کفن کرد یا ورثه اش او را کفن نکردند یا کفن نداشت یا آن که قبض بهتر متحقق می شود، پس اگر او را وارثی نباشد پس خود کفن کن او را و از زکات حساب کن چون پوشش مؤمن است تا روز قیامت و حرمت مؤمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۳

مرده مانند حرمت مؤمن زنده است، پس اگر جمعی دیگر بهای کفن به ورثه او دهند تو او را کفن کن یعنی کفن می توانی کرد و از زکات حساب کن چون صادقست که میت چیزی ندارد مگر آن که ثمن کفن را از جهت کفن داده باشند که در این صورت از ایشان نخواهد بود و اگر تو کفن کردی میت را آن چه

ایشان به ورثه او داده اند از ایشان است کارهای خود را بان اصلاح می کنند و اگر دینی بر میت بوده باشد بر ورثه لازم نیست که دین میت را ادا کنند از آن چه به ایشان داده و نه از آن چه دیگران به ایشان داده اند زیرا که میراث میت نیست که قرض مقدم باشد بلکه چیز است که به ورثه میت رسیده است بعد از موت او.

و در حدیث صحیح وارد است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد و بر او دینی باشد و بقدر بهای کفنی گذاشته باشد حضرت فرمودند که آن چه گذاشته است صرف کفن او می کنند مگر آن که شخصی از جهه رضای الهی کفنی به او بدهد که در این صورت آن چه گذاشته است صرف می کنند در اداء دین او و مضمون متن منقولست در صحیح از حسن بن محبوب از فضل بن یونس موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اگر نه توافق عبارت بود با فقه رضوی ظاهر این بود که متن را از این حدیث گفته باشد.

[زکات مال التجاره]

(و اذا كان مالك في تجاره و طلب منك المتاع براس مالك و لم تبعه تبغى لك بذلك الفضل فعليك زكاته اذا حال عليه الحول و ان لم يطلب منك المتاع براس مالك فليس عليك زكاته) عبارت فقه است و هر گاه مالی را از جهه تجارت داشته باشی و متاع را از تو طلب کنند براس المال یعنی در مدت نگاهداشتن از مالی چیزی تلف نشده باشد و قیمت متاع از مایه نقصان

نکرده باشد و چون به مایه خرنند نفروشی و خواهی که به زیاده از رأس المال بفروشی بر تست که زکات آن مال را بدهی هر گاه سال بر او بگذرد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۴

به مایه نخرند بر تو زکات آن نیست و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیح منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم.

(و ان غاب عنک مالک فلیس علیک زکاته إلی ان یرجع إلیک مالک و یحول علیه الحول و هو فی یدک) عبارت فقه است و اگر مال تو از تو غایب باشد پس بر تو زکات نیست تا وقتی که مالت بر گردد و سال بر او بگذرد و آن مال در دست تو باشد و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که در مال غایب زکات واجب نیست و تمکن از تصرف شرط است در وجوب زکات اما اگر چند سال متمکن از تصرف نباشد مستحب است که زکات یک سال را بدهد چنانکه در احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است.

(ألا ان یکون مالک علی رجل متی اردت اخذه منه تهتأ لک فانّ علیک فیه الزّکاه فان رجع إلیک منفعته لزمتک زکاته) عبارت فقه رضویست مگر در عبارت فان رجع که در آنجا فان لم ترجع یعنی مگر آن که مالت بر شخصی باشد که هر گاه خواهی که از او بگیری ممکن باشد که در این صورت زکات بر تست یعنی اگر ودیعه باشد یا نزد وکیل او باشد بنا بر مشهور و بعضی قایل بظاهر اخبار شده اند چنانکه خواهد آمد پس اگر منفعتش بر گردد به تو بانکه داده

باشی به مضاربه زکاتش را می باید داد و بنا بر عبارت فقه فرد خفی خواهد بود که اگر نفع دین نیز به تو نرسد می باید که زکاتش را بدهی و موافق ظاهر این عبارت احادیث کالصحیحه وارد شده است و احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که زکات دین بر کسی است که دین در ذمت اوست و احادیث سابقه محمولست بر تاکد استحباب نظر به مدین که به قرض داده است و حمل بر تقیه ممکن است.

(و ان بعث شیئا و قبضت ثمنه فاشترطت علی المشتري زکاه سنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۵

او سنتین او اکثر فآن ذلک جایز یلزمه من دونک) عبارت فقه است و من در آن نیست و نبودنش اولی است و اگر چیزی را بفروشی و بهای آن را بگیری و شرط کنی بر مشتری که زکات یک سال یا دو سال یا بیشتر را او بدهد پس به درستی که جایز است و او را لازمست نه ترا چون زکات از واجبات مالیه است و کالت در او می رود.

و مؤید جواز است صحیح ابن سنان که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می فرمودند که پدرم صلوات الله علیه زمینی به هشام بن عبد الملک فروختند به چند و چند هزار دینار که اقلش دو هزار تومان باشد و شرط کردند بر او که زکات ده ساله بر هشام باشد و بنا بر این چنین کرد که هشام والی بود، و قریب باین نیز در حسن کالصحیح وارد است و ظاهر است که غرض حضرت تقیه بوده است ازین ملاعین که اظهار فرمایند که ما

اعتماد به شما داریم در دادن زکات واجب خود و کی ایشان ده سال یا شش سال بنا بر حدیث دیگر می گذاشتند که سال بر آن بگردد بلکه در زودی به فقرا و مساکین می رسید، بلی در صحیح از منصور منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که مالی را قرض کند و نزد او باشد تا سال بر او بگردد حضرت فرمودند که اگر آن که قرض داده است زکات آن را دهد بر آن که قرض گرفته است زکات نیست و اگر او زکات آن را ندهد آن که قرض گرفته است بر اوست که بدهد و اخبار دیگر نیز وارد شده است بر این مضمون.

[اگر از شخصی قرض کنی مالی را و بماند نزد تو]

(و ان استقرضت من رجل مالا و بقى عندك حتى حال عليه الحول فان عليك) فيه الزكاه عبارت فقه است و اگر از شخصی قرض کنی مالی را و بماند نزد تو تا سال بر او بگردد به درستی که زکات بر تو واجبست و بر این مضمون احادیث حسنه کالصحیحه وارد شده است و عمل اصحاب بر اینست و اکثر بر اینند که مطلق دین چنین است و صدوق فرق کرده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۶

[زکات به اهل سنت]

(و لا تعط زكاه مالك غير اهل الولايه و لا تعط من اهل الولايه الابوين و الولد و لا الزوج و الزوجه و لا المملوك و لا الجد و لا-الجدّه و كلّ من يجبر الرجل على نفقته و لا باس ان يعطى الاخ و الاخت و العمّ و العمّه و الخال و الخاله من الزكاه) عبارت فقه است الا لفظ زوج که ظاهرا از نساخ سهو شده باشد و مده زکات را بغیر اهل اطاعت ائمه معصومین صلوات الله علیهم چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که زکات را بغیر اثنا عشری نمی توان داد و یا آن که از اهل ولایت باشند شرط است که واجب النفقه زکات دهنده نباشند و واجب النفقه پدر و مادرند و اولادند هر چند به زیر روند مثل فرزند فرزند فرزند و نه شوهر که شوهر واجب النفقه زن نیست و سهو شده است و زوجه حتی مطلقه رجعیه که آن نیز در حکم زنست، و متعه واجب النفقه نیست و نه بنده و نه جد و جده هر چند بالا روند که ایشان واجب النفقه اند و هر

که آدمی را جبر کنند بر نفقه او و غیر این جماعت که مذکور شد کسی نیست پس این کلام یا تاکید سابق است یا مراد از ولد و جد و جده مرتبه اول است و باقی در تحت این داخلند مثل پدر جد و جد جد از جانب پدر و مادر هر چند بالا روند و هم چنین فرزند فرزند و فرزند فرزند خواه فرزند پسر و خواه فرزند دختر و باکی نیست که زکات را به برادر و خواهر و عمو و عمه و خالو و خاله بدهند چون ایشان واجب النفقه نیستند و احادیث بسیار بر این معنی وارد شده است و کسی خلاف نکرده است و در حدیثی وارد است که زکات را به فرزند فرزند می توان داد ممکن است که حمل کنند بر آن که دختر زاده باشد و به پدر او بدهند که صرف او کند.

[زکات در چند چیز]

(و قال زراره قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه رجل عنده مائة و تسعة و تسعون درهما و تسعة عشر دینارا أیزگیها فقال لا لیس علیه زکاه فی الدرهم و الدنانیر حتی تتم قال زراره و كذلك هو فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۷

جميع الاشیاء قال و قلت لأبی عبد الله صلوات الله رجلا کنّ عنده اربع ائینق و تسع و ثلاثون شاه و تسع و عشرون بقره أیزگیهنّ قال لا یزگی شیئا منهنّ لانه لیس شیء منهنّ تامّ فلیس تجب فیه [فیهاخ] الزکاه) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی که یک صد و نود

و نه درهم داشته باشد که یک درهم دیگر باید که نصاب شود، و نوزده دینار داشته باشد که یک دینار باید که نصاب شود اگر این هر دو را داشته باشد و سال بر هر دو بگذرد آیا زکات اینها را می دهد حضرت فرمودند که نه زکات بر او نیست در شاهی و اشرفی تا نصاب هر یک جدا تمام شود زراره گفت و هم چنین است در همه اصناف زکات و این سخن زراره از خودش نیست و ظاهر آنست که از حضرت شنیده باشد یا تفصیلش را از حضرت شنیده است و در اینجا اختصار نموده است چنانکه اطول ازین را شیخ طوسی به اسانید صحیحه متکثره از زراره نقل کرده است و لیکن در آن حدیث چنین است که اگر شخصی سی و نه اشرفی داشته باشد زکات بر او نیست تا چهل تمام شود و اینست حدیث صحیحی که پیشتر مذکور شد، زراره گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که اگر شخصی چهار شتر ماده داشته باشد و سی و نه گوسفند داشته باشد و بیست و نه گاو داشته باشد آیا زکات اینها را می دهد حضرت فرمودند که هیچ چیز از اینها را زکات نمی دهد زیرا که هیچ نصابی ازین انعام ثلثه تمام نیست و هر چند همه را داشته باشد زکات واجب نیست چون نصاب اول شتر پنج شتر است و نصاب اول گوسفند چهل گوسفند است و نصاب اول گاو سی گاو است و از هر نصابی یکی کم است.

[زکات شتر]

(و روی عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال

لیس فیما دون الخمس من الابل شیء فاذا كانت خمسا ففيها شاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۸

إلی عشر فاذا كانت عشرا ففيها شاتان فاذا بلغت خمسه عشر ففيها ثلث من الغنم فاذا بلغت عشرين ففيها اربع من الغنم فاذا بلغت خمسا و عشرين ففيها خمس من الغنم فاذا زادت واحده ففيها ابنه مخاض إلی خمس و ثلثین فان لم تکن عنده ابنه مخاض فابن لبون ذکر فان زادت علی خمس و ثلثین بواحدہ ففيها ابنه لبون إلی خمس و اربعین فان زادت واحده ففيها حقه و انما سمیت حقه لأنها استحققت ان یرکب ظهرها إلی ستین فان زادت واحده ففيها جذعه إلی خمس و سبعین فاذا زادت واحده ففيها ابنتا لبون إلی تسعین فان زادت واحده فحقتان إلی عشرين و مائه فان زادت علی العشرين و المائه واحده ففي کل خمسین حقه و فی کل اربعین ابنه لبون) و در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در کمتر از پنج شتر چیزی نیست پس چون پنج شتر تمام می شود یک گوسفند می دهد و چون ده شتر می شود دو گوسفند می دهد و چون پانزده شتر می شود سه گوسفند می دهد و چون به بیست شتر می رسد چهار گوسفند می دهد و چون به بیست و پنج شتر می رسد پنج گوسفند می دهد و چون یکی زیاد شود که بیست و شش شتر شود در آن بنت مخاضی است که مادرش آبستن شده است و یک سالش تمام شده است و پا در دو گذاشته است و تا سی و پنج شتر همین زکات را می دهد و اگر شتر ماده یک ساله پا در دو

نداشته باشد شتر نر دو ساله پا در سه بدهد و چون از سی و پنج یک شتر زیاد شود و سی و شش شتر شود بنت لبونی می باید داد و آن شتر ماده دو ساله پا در سه است یعنی دختر شتری که شیر می دهد مادرش چون غالباً چنین است که بچه دیگر زائیده است و آن را شیر می دهد و تا چهل و پنج بنت لبون می دهد و چون یک شتر زیاد شود و چهل و شش شتر شود پس حقه می دهد که شتر ماده سه ساله پا در چهار است و چرا حقه اش می نامند به اعتبار آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۸۹

قابلیت این دارد که بر او سوار شوند و قابلیت آن نیز دارد که نر بر او کشند و تا شصت شتر که دارد حقه می دهد. و چون از شصت یکی زیاد شود جذعه می دهد که آن شتر ماده چهار ساله پا در پنج است و در این سال فعل [فحل ظ] می شود و نرش بر ماده می جهد و این سال بلوغ شتر است و تا هفتاد و پنج شتر جذعه می دهد و چون یکی زیاد می شود و هفتاد و شش می شود دو شتر ماده دو ساله پا در سه می دهد و تا نود همین را می دهد و چون از نود یکی زیاد می شود دو حقه می دهد تا صد و بیست و چون بر صد و بیست یکی زیاد شود یا بیشتر در هر چهل شتر یک بنت لبون می دهد و هر پنجاه شتر را یک حقه می دهد و اکثر گفته اند که رعایت حال مستحق می باید کرد پس در صد و

بیست و یک سه بنت لبون می دهد و در صد و چهل دو حقه و یک بنت لبون می دهد و در صد و پنجاه سه حقه می دهد و در دویست مخیر است میان چهار حقه و پنج بنت لبون و ظاهر عبارت روایات تخییر است مطلقا پس در صد و بیست و یک مخیر است میان دو حقه و سه بنت لبون و موافق همین است فقه رضوی و احادیث صحیحه و در حسنه الفضلا در بیست و پنج بنت مخاض است و زیاد شدن یکی بر او نیست تا به آخر و محمولست بر تقیه چنانکه از صحیحه عبد الرحمن بن الحجاج ظاهر می شود و به همین عنوانست رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و عمل بر این است زیرا که بر تقدیر صحت حمل بر تخییر می باید کرد و هر گاه به تخییر قایل شویم عمل بحديث أشهر بهتر خواهد بود و بلکه متعین است بنا بر مقبوله عمر بن حنظله (و کلّ من وجبت علیه جذعه و لم تکن عنده و کانت حقه دفعها و دفع معها شاتین أو عشرين درهما و من وجبت علیه حقه و لم تکن عنده و کانت عنده جذعه دفعها و اخذ من المصدق شاتین او عشرين درهما و من وجبت علیه حقه و لم تکن عنده و کانت عنده ابنة لبون دفعها و دفع معها شاتین او عشرين

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۰

درهما و من وجبت علیه ابنت لبون و لم تکن عنده و کانت عنده حقه دفعها و اعطاه المصدق شاتین او عشرين درهما و من وجبت علیه بنت لبون و لم

تکن عنده و کانت عنده ابنت مخاض دفعها و اعطا معها شاتین او عشرین درهما و من وجبت علیه ابنت مخاض و لم تکن عنده
و کانت عنده ابنت لبون دفعها و اعطاه المصدّق شاتین او عشرین درهما و من وجبت علیه ابنه مخاض و لم تکن عنده و کان
عنده ابن لبون ذکر فائنه یقبل منه ابن لبون و لیس یدفع معه شیئا) ممکن است که تتمه خبر زراره باشد و ممکن است که
مضمون حدیثی باشد که کلینی کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است و علمای ما و اکثر عامه
باین عمل نموده اند که فرمودند که هر که واجب شده باشد بر او شتر چهار ساله و نداشته باشد و شتر سه ساله داشته باشد آن
را می دهد و با آن دو گوسفند یا بیست درهم می دهد از جهت تفاوت سن خواه موافق باشد با قیمت سوقی یا مخالف باشد و
اگر کسی بر او شتر سه ساله واجب باشد و نداشته باشد و شتر چهار ساله داشته باشد آن را به عامل می دهد و از عامل دو
گوسفند یا بیست درهم می گیرد و کسی که بر او شتر سه ساله واجب باشد و نداشته باشد و شتر دو ساله داشته باشد آن را به
عامل می دهد با دو گوسفند یا بیست درهم و کسی که بر او شتر دو ساله واجب باشد و نداشته باشد و سه ساله داشته باشد سه
ساله را به عامل می دهد و دو گوسفند یا بیست درهم از او می گیرد و کسی که شتر دو ساله بر او واجب باشد و نداشته

باشد شتر یک ساله داشته باشد آن را می دهد با دو گوسفند یا بیست درهم و کسی که بر او شتر یک ساله واجب باشد و نداشته باشد و دو ساله داشته باشد می دهد آن را به عامل و ازو دو گوسفند یا بیست درهم می گیرد و اگر بنت مخاض ماده واجب باشد و نداشته باشد و دو ساله نر داشته باشد آن را می دهد و چیزی به او پس نمی دهند چنانکه گذشت در صحیحه زراره نیز و تفاوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۱

نر و ماده به یک سال است در خصوص سال اول و دویم و بس و تفاوت به یک سال دو گوسفند است به جای بیست درهم و اگر تفاوت زیاده از یک سال باشد رجوع به قیمت سوقی می کنند و در زکات ماده می باید داد مگر در ابن لبون که به جای بنت مخاض می توان داد و حق نر را به جای بنت لبون ماده نمی توان داد مگر آن که موافق قیمت سوقی باشد.

[اجرت ارض مفتوحه عنوه]

(و روی عن رجل من ثقیف انه قال استعملنی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه علی بانقیاء و سواد من سواد الکوفه فقال لی و الناس حضور انظر خراجک فجدّ فیه و لا تترک منه درهما فاذا اردت ان تتوجه إلی عملک فمرّ بی قال فاتیته فقال لی انّ العذی سمعته منی خدعه إیّاک ان تضرب مسلما او یهودیّا او نصرانیّا فی درهم خراج او تبیع دابّه عمل فی درهم فانّا امرنا ان نأخذ منهم العفو) کلینی در قوی روایت کرده است از شخصی از قبیله ثقیف که گفت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرا عامل

کرد بر بانقیا که صحرای نجف است یا قریه متصل به صحرا و دهی چند از دهات کوفه پس وقتی که مردمان حاضر بودند بمن فرمودند که خوب ملاحظه نما و خراج که اجرت الارض زمین مفتوح العنوه است سعی کن که بگیری و ممکن است که عمل از جهه گرفتن اجرت الارض و جزیه مجوس و زکات غلات و غیر آن باشد و چون عمده خراج بود آن را مبالغه فرموده باشند یا بر سیل تغلیب اطلاق خراج بر همه کرده باشند و فرمودند که یک درهم را وا نگذاری و وقتی که روی مرا بین.

ثقفی گفت که به خدمت حضرت رفتم و فرمودند که آن چه شنیدی از من محض تهدیدی بود که خبر به ایشان برسد و ایشان در تحصیل آن بکوشند زنهار که مسلمانی یا یهودی یا نصرانی را نرنی بواسطه یک درهم چنانکه داب سابقین و سایر عمال جور است که چنین می کنند یا از جهت تنگ گرفتن بر ایشان الاغ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۲

گاو خود را بواسطه یک درهم که خواهند به تو دهند ایشان بفروشد یا تو بفروشی زیرا که ماموریم ما از جانب حق سبحانه و تعالی که با ایشان به سهولت سر کنیم و هر چه زیادتی داشته باشند بگیریم یعنی مال و خراج اگر داشته باشند زاید بر مصالح الاملاک بگیریم نه آن که مصالح الاملاک ایشان را بگیریم و زراعت معطل شود و در قاموس مذکور است که بانقیا دهی است از دهات کوفه.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت ابراهیم در بانقیا فرود آمدند و در آنجا

زلزله بسیار می شد در آن شب به برکت قدم مبارک آن حضرت زلزله نشد اهل آنجا در تفحص آمدند که چه واقع شده است به ایشان گفتند که مرد پیری آمده است با پسری پس ایشان به نزد آن حضرت (ص) آمدند و گفتند ای شیخ هر شب زلزله می شد و به برکت تو در این شب زلزله نشد امشب پیش ما باش حضرت ماندند و در آن شب نیز زلزله نشد اهل آنجا به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند اخراجات ترا می کشیم که در این ده با ما باشی حضرت فرمودند که من در این صحرا بسر می کنم و بر شما زلزله نمی شود گفتند ما این صحرا را به تو دادیم فرمودند که می خرم از شما این صحرا را گفتند هر چه رضای تست چنان می کنیم صحرای نجف را از ایشان خرید به هفت گوسفند و چهار الاغ از این جهت آنجا را بانقیا می گویند که چون گوسفند به زبان نبطی نقیاست یعنی گوسفند بها و از کثرت استعمال ها افتاده است پس پسر حضرت گفت که یا خلیل الرحمن چه می کنی به صحرای که نه زراعت در آنجا می توان کرد و نه حیوانات می توان چرانید حضرت فرمودند که خاموش باش که در روز قیامت ازین صحرا هفتاد هزار کس محشور شوند که هر یک شفاعت هزار کس کنند و بی حساب داخل بهشت شوند و این حدیث در اینجا مناسبت نداشت بما بعد انسیست در باب خراج ارض.

[زکات را تا به قبض عمال یا فقرا در نیاید نمی توان فروخت]

(و قال علی صلوات الله علیه لا تباع الصدقه حتى تعقل) و در موثق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۳

کالصحيح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه فرمودند که زکات را نمی توان فروخت تا به قبض عمال یا فقرا در نیاید چون بعد از گرفتن پای شتر را می بندند و عقاب کردن کنایه است از قبض.

و منقول است در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه عاملی از کوفه به جانب صحرا فرستادند و فرمودند که روانه شو بر تو باد که بترسی از خداوندی که او را شریک نیست و زنهار که دنیا را بر آخرت مقدم نداری و آن چه ترا بان امین گردانیده ام نهایت حفظ و رعایت آن بکن و حق خدای تعالی را نیز رعایت کن در تقوی و عبادت چون بما و ای فلان طایفه بررسی بر سراب ایشان نزول کن و به خانهای ایشان نزول مکن پس متوجه ایشان شو با سکینه و وقار تا به میان ایشان در آیی پس سلام کن بر ایشان و بگو ای بندگان حق سبحانه و تعالی ولی خدا علی بن ابی طالب مرا بسوی شما فرستاده است تا از شما بگیرم حقی که خدا را هست در اموال شما آیا حق خدا هست در مالهای شما که ادا کنید آن را به ولی خدا پس اگر کسی بگوید که نه دیگر با او سخن مگو و اگر کسی بگوید که بلی با او روانه شو از روی همواری و چنان کن که او نترسد و وعده ندهی او را مگر بخیر پس چون بمال او رسی بی رخصت او داخل مشو در مال او چون بیشتر از اوست و بگو ای بنده خدا رخصت می دهی که داخل

شوم در مال تو و بعد از آن که رخصت دهد از روی مهربانی داخل شو، و مال را اولاً- دو قسمت کن مثلاً- هر گاه هزار گوسفند داشته باشد پانصد را یک طرف کن و پانصد را به طرفی دیگر و بگو هر یک را که می خواهی اختیار کن و هر حصه که او اختیار کند متعرض آن مشو و آن را یک طرف کن و حصه که مانده است آن را دو حصه کن که در هر حصه خوب و بد باشد چون زکات بر عین است و او را مختار ساز و هم چنین حصه می کن تا بیست بماند مثلاً و دو حصه کن ده که می ماند آن را به زکات هزار بردار، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۴

اگر گوید که این حصه خوب نشد یک بار دیگر حصه کن بکن و رضای او را حاصل کن و همه را در هم کن و مثل اول حصه کن تا هر چه حق خدا باشد بردار و به جانب ما فرست تا ما زودتر به فقرا رسانیم و کسی را امین خود کن در فرستادن آنها به نزد ما که مشفق و مهربان و خیرخواه و امین و حافظ و متدین باشد و به حیوانات ضرری نرساند.

و چون او را روانه کنی او را نصیحت کن که بچه های حیوانات را از مادرها جدا نکند و در وقت دوشیدن شیر همه شیر را مدوشد که آزار به اطفال رسد و در سواری تعبى بانها نرساند و عدالت کند که گاهی بر این شتر و گاهی به دیگری سوار شود و بهر آبی که برسد آب

به ایشان بنماید و اگر تشنه باشند آب بدهد ایشان را و اگر به علف زار رسد در میان علف براند، و در میان راه نراند در اوقاتی که وقت مشقت آنها باشد مثل هواهای گرم و در اوقاتی که وقت استراحت ایشان باشد بانکه راه بسیاری رفته باشند. و به علف زار خوبی رسیده باشد و نهایت سعی کند در رفق باین حیوانات تا آن که چون به نزد ما آیند فربه شده باشند و لاغر نشده باشند تا آن که آن را قسمت کنیم به توفیق الله موافق کتاب خدا و سنت رسول او صلی الله علیه و آله بر دوستان حق سبحانه و تعالی که اگر چنین کنی ثوابت عظیم تر خواهد بود و به راه راست درست رفته خواهی بود و هر چه کرده از خوبیها حق سبحانه و تعالی بنظر شفقت و مرحمت نظر به تو خواهد کرد.

به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر عاملی که خیر خواه امامش باشد و سعی کند در اطاعت خدا و رسول و امامش حق سبحانه و تعالی او را محشور می گرداند با مادر رفیق اعلی بعد از آن حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه گریستند و فرمودند که هر حرمتی که خدا و رسول را بود همه را ضایع کردند و از زمانی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از دنیا رفتند کسی بکتاب خدا و به سنت رسول عمل نکرد تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۵

الحال و لیکن و الله که حق سبحانه و تعالی این زندگان را می میراند و مردها را زنده خواهد گردانید

و حق به مرکز خود قرار خواهد گرفت و دین خدا که از آن خوشنود است آن را بر پا خواهد کرد پس بشارت باد شما را دیگر بشارت باد شما را که نیست حق و مذهب حق مگر راه شما و مذهب شما و عالمیان همه بر باطلند.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که عامل که می رود همه را می طلبد یا خود به نزد ایشان می رود حضرت فرمودند که او می رود به نزد ایشان و ازین باب اخبار بسیار است در آن چه بر عامل لازمست و فایده معتدُّ بهی ندارد و غرض از نقل این حدیث این بود که بدانند که چگونه احکام الهی متغیر شده است به حیثیتی که بغیر از شمشیر حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه اصلاح این فساد نمی تواند کرد و هر چند سعی در اصلاح کنند عین فساد می شود چون نشو و نمای عالمیان بر باطل شده است و باین عادت گگ رداند و هر خوبی در نظر ایشان بد شده است و هر بدی خوب شده است حق سبحانه و تعالی ظهور آن حضرت را نزدیک گگ رداند و اگر مرگ دست داده باشد بفضل خود زند گرداند که همگی باین سعادت فایز کردیم بجاه محمد و عترته الطاهرین.

(قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله اسنان الابل من أوّل ما طرحه أمّه إلى تمام السنه حوار فاذا دخل في الثانیه سمی ابن مخاض لأنّ أمّه قد حملت فاذا دخل في الثانیه سمی ابن لبون و ذلك انّ أمّه قد وضعت و صار لها لبن فاذا دخل في الرّابعه

سَمِيَ الذَّكَرَ حَقًّا وَالْأُنثَى حَقًّا لِأَنَّهُ قَدْ اسْتَحَقَّ أَنْ يَحْمَلَ عَلَيْهِ فَإِذَا دَخَلَ فِي الْخَامِسَةِ سَمِيَ جَدْعًا فَإِذَا دَخَلَ فِي السَّادِسَةِ سَمِيَ ثَبِيًّا لِأَنَّهُ قَدْ الْقِيَ ثَبِيَّتَهُ فَإِذَا دَخَلَ فِي السَّابِعَةِ الْقِيَ رِبَاعِيَّتَهُ وَ سَمِيَ رَبَاعًا فَإِذَا دَخَلَ فِي الثَّامِنَةِ الْقِيَ السَّنَّ الَّتِي

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٥، ص: ٤٩٦

بعد الرِّبَاعِيَّةِ وَ سَمِيَ سَدِيسًا فَإِذَا دَخَلَ فِي التَّاسِعَةِ فَطَرْنَا بِهِ وَ سَمِيَ بَازِلًا فَإِذَا دَخَلَ فِي الْعَاشِرَةِ فَهُوَ مَخْلُفٌ وَ لَيْسَ لَهُ بَعْدَ هَذَا اسْمٌ وَ الْإِسْنَانُ الَّتِي تَتَّخِذُ فِي الصَّدَقَةِ مِنْ ابْنِ مَخَاضٍ إِلَى الْجَذَعِ) مَصْنُفِ ابْنِ كِتَابِ مِي كَوَيْدِ تَا تَوْهَمِ نَشُودِ كِه حَدِيثِ نَسْتِ يَعْنِي اَز قَوْلِ اَوْسْتِ كِه اَز كَلَامِ اَهْلِ لُغْتِ يَا بِه قِرَائِنِ دَانَسْتِه اَسْتِ كِه سَالِهَائِ شْتَرِ اَز رُوزِي كِه اَز مَادِرِ مَتَوْلِدِ مِي شُودِ تَا يَكِّ سَالِ اَن رَا تَمَامِ شُودِ حَوَارِشِ مِي كَوَيْنِدِ بَضْمِ حَاءِ مِهْمَلِه وَ گَاهِ هَسْتِ كِه كَسْرِ مِي دِهْنِدِ وَ چُونِ دَاخِلِ مِي شُودِ دَرِ سَالِ دَوِيمِ نَرِ رَا اِبْنِ مَخَاضِ مِي كَوَيْنِدِ وَ مَادِه رَا بَنْتِ مَخَاضِ يَعْنِي بَجِهِ شْتَرِ حَامِلِه چُونِ يَكِّ سَالِ كِه شِيرِ مِي دِهْدِ حَامِلِه نَمِي شُودِ وَ دَرِ اِبْنِ سَالِ اَن حَامِلِه اَسْتِ وَ بَجِهِ اَشِ چِرَا مِي كَنْدِ پَسِ چُونِ دُو سَالِشِ تَمَامِ مِي شُودِ وَ دَرِ سَالِ سِيمِ دَاخِلِ مِي شُودِ، نَرِ رَا اِبْنِ لَبُونِ مِي كَوَيْنِدِ وَ مَادِه رَا بَنْتِ لَبُونِ يَعْنِي بَجِهِ شْتَرِ شِيرِ دِه چُونِ مَادِرِشِ زَايِيدِه اَسْتِ وَ بَجِهِ رَا شِيرِ مِي دِهْدِ غَالِبَا پَسِ چُونِ سِه تَمَامِ مِي شُودِ وَ دَاخِلِ مِي شُودِ دَرِ سَالِ چِهَارْمِ نَرِ رَا حَقِ مِي كَوَيْنِدِ وَ مَادِه رَا حَقِه بَكْسَرِ مِهْمَلِه وَ تَشْدِيدِ قَافِ چُونِ مَسْتَحَقِّ اِبْنِ شُدِه اَسْتِ كِه اَن رَا بَارِ كَنْنِدِ وَ مَسْتَحَقِّ جَسْتِنِ وَ بَرَانِ جَسْتِنِ شُدِه اَسْتِ پَسِ

چون داخل می شود در سال پنجم آن را جذع می نامند محرکه یعنی می جهد یا دندان می اندازد و چون در سال ششم داخل می شود و آن را ثنی می گویند زیرا که دو دندان ثنایا را که پیش است و در میان دندانهاست می اندازد و چون در سال هفتم داخل می شود رباعیه که از طرفین بعد از دو دندان ثنایا است می اندازد و باین اعتبار رباعش می گویند و چون در سال هشتم داخل می شود دندان بعد از رباعیه را از طرفین می اندازد و سدیس می نامندش و چون در سال نهم داخل می شود نیش را می شکافد و آن را بازلش می نامند و چون در سال دهم داخل می شود مخلفش می نامند و بعد ازین نام جدائی ندارد و سالهایی که در زکات می گیرند از بنت مخاض است تا جذع و ذکر باقی آن در اینجا استطرادی است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۷

(و لیس علی الابل العوامل شیء انما ذاک علی السائمه الراعیه) و زکات بر شتران کار کن نیست و نیست مگر بر شترانی که در صحرا کردند و چرند و در این خلافتی نیست که بر کار کن و معلوفه زکات واجب نیست و احادیث صحیحیه به همین عبارت و همین مضمون وارد شده است.

و از آن جمله در صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر و برید عجللی و فضیل بن یسار از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که فرمودند که در گاو و شتر کار کن زکات نیست و نیست زکات مگر بر چرنده علف صحرا و هر چه را سال بر او نگردد نزد صاحبش

در آن زکات نیست پس چون سال بر اینها می گردد زکات واجب می شود.

و در حسن کالصحیح از زرارہ منقول است کہ سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ بر اسب و شتری کہ بر آن سواری کنند زکات هست حضرت فرمودند کہ ہر حیوانی کہ علفش دهند بر آن زکات نیست و نیست زکات مگر بر حیوانی کہ آن را در علف زار سر دادہ باشند و علف خورد در جمیع سالی کہ آن را نگاہ داشتہ است یعنی در ملک او داخل شدہ است، و اما غیر این حیوانات کہ علف خورند زکات در آنها واجب نیست و ظاہر این حدیث آنست کہ کل سال علف خوردہ باشد و شیخ اعتبار اکثر سال کردہ است و این احوط است و ظاہر اخبار صحیحہ آنست کہ سال اطفال را از روزی کہ متولد می شوند حساب می کنند و اکثر علما گفتہ اند کہ از روزی کہ علف صحرا می خورند سال آنها را حساب می کنند چون تا شیر می خورند معلوفہ اند و احوط آنست کہ از روز ولادت حساب نمایند.

و در موثق از اسحاق بن عمار منقول است کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ از شتران کار کن کہ بران زکات هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۸

حضرت فرمودند کہ بر آن زکات هست و علما حمل کردہ اند بر استحباب و ممکن است کہ حمل کنند بر کار کن چرندہ مثل شتران اعراب کہ بار می کشند و می چرند و در اکثر اخبار عوامل را در برابر سائمه فرمودہ اند و عمومات شامل این نوع هست و لیکن قایلی ندیدہ ام باین قول بلکہ

نقل اجماع کرده اند اکثر اصحاب که در عوامل زکات نیست مطلقا خواه چرد و علف خورد و الله تعالی يعلم.

(و فی البخت السّائمه مثل ما فی الابل العریّه) و در شتر نر و ماده خراسانی زکات واجبست چنانکه در شتر عربی واجبست و این مضمون در حسنه فضلا منقولست با آن که احادیث متواتره وارد است که زکات شتر واجبست و شتر شامل همه است.

(و لیس علی البقر شیء حتّی تبلغ ثلاثین بقره فاذا بلغت ثلاثین ففیها تبع حولی و لیس فیما دون ثلاثین بقره شیء فاذا بلغت اربعین بقره ففیها مسنّه إلى ستّین فاذا بلغت ستّین ففیها تبعتان إلى سبعین ثمّ فیها تبع و مسنّه إلى ثمانین فاذا بلغت ثمانین ففیها مسنّتان إلى تسعین فاذا بلغت تسعین ففیها ثلاث تبایع فاذا کثر البقر سقط هذا کلّه و یخرج صاحب البقر من کلّ ثلاثین بقره تبعاً و من کلّ اربعین مسنّه و لیس فی البقر العوامل زکاه انّما الصّیّدقات علی السّائمه الرّاعیه و کّمّا لم یحلّ علیه الحول عند صاحبه فلا شیء علیه فاذا حال علیه الحول فقد وجبت علیه) مضمون فقه رضویست و حدیث حسن کالصّحیح فضلاست از حضرت امام باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما و مضمون رساله اعمش و غیر اینها از اخبار که در گاو زکات واجب نیست چیزی تا به سی گاو برسد و چون به سی گاو برسد در آن گوساله یک ساله واجبست خواه نر و خواه ماده و چون به چهل گاو می رسد در آن مسنّه یعنی گوساله پا در سه واجبست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۴۹۹

مسنه می گویند او را به اعتبار آن که دندانانی

بیرون می کند و مسنه می باید داد تا شصت گاو پس شصت تمام می شود و تبعه می دهد یا دو تبعه تا هفتاد پس چون هفتاد تمام می شود تبعی و مسنه می دهد از جهت سی تبعه و از جهت چهل مسنه تا هشتاد پس چون به هشتاد می رسد در آن دو مسنه است تا نود و چون به نود می رسد سه تبعه می دهد و چون گاو بسیار شد این عدد ساقط است و صاحب گاو از هر سی گاو تبعی می دهد و از هر چهل گاو مسنه می دهد و در گاو کار کن زکات نیست بلکه مطلق زکات انعام و اسب مادیان بر حیواناتیست که چرند و علف مملوک نخورند، و هر چه سال بر آن نگذرد نزد صاحبش بر آن زکات نیست و چون سال می گذرد زکات واجب می شود بر او و ظاهراً گاو دو نصاب داشته باشد همیشه چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و آن سی و چهل است و این تکرار از جهت توضیح باشد و بعضی به اعتبار فاصله چهار نصاب گفته اند چون عفو در اول که و قص می گویند در گاو که زکات بر آن نیست بیست و نه است و در دویم نه است و در سیم نوزده است و در چهارم همیشه نه است و محض اصطلاحیست فایده بر آن مترتب نیست و بعضی باین اعتبار که زکات یا تبعه محض است مثل سی و شصت و نود و یا مسنه محض است مثل چهل و هشتاد و یا هر دو است مثل هفتاد و یا مخیر است مثل صد و بیست که می خواهد سه مسنه می دهد و می خواهد چهار تبعه

می دهد و این هر دو وجه فایده نمی دهد در احکام زکات چنانکه ظاهر است.

(و روی حریر عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال قلت له فی الجوامیس شیء قال مثل ما فی البقر) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که زراره گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که در گاو میش زکات هست حضرت فرمودند که مثل گاو است در وجوب و نصاب پس اگر بیست گاو و ده گاو میش داشته باشد زکات واجبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۰

بالنسبه که ثلث گاو میش و دو ثلث گاوش می باید داد پس اگر تبرع کند به دادن هر چه قیمتش بیشتر باشد بهتر خواهد بود و اگر چه بهتر آنست که همه را قیمت کند و ثلث عشر مجموع که سی یک باشد بدهد.

[زکات گوسفند]

(و لیس علی الغنم شیء حَتَّى تبلغ اربعین شاه فاذا بلغت اربعین شاه و زادت واحده ففیها شاه إلى عشرین و مائه فان زادت واحده ففیها شاتان إلى مائتین فان زادت واحده ففیها ثلث شياه إلى ثلاث مائه فاذا کثر الغنم اسقط هذا کله و اخرج من کلّ مائه شاه) عبارت فقه رضویست و مضمون رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بر گوسفند خواه بز و خواه میش و خواه هر دو با هم زکات نیست تا به چهل گوسفند رسد پس چون به چهل رسد و یک گوسفند زیاد شود یک گوسفند واجب است تا صد و بیست پس چون یکی زیاد می شود دو گوسفند می دهد تا دویست پس اگر یکی زیاد شود سه گوسفند می دهد تا سیصد پس گوسفند

زیاد شود دیگر این حساب ساقط است و از هر صد تا یکی می دهد پس چون سیصد و یک شود سه گوسفند می دهد با آن که در دویست و یک سه گوسفند می داد و بنا بر این نصاب گوسفند چهار است و مشهور آنست که در سیصد و یک چهار گوسفند می دهد و در چهار صد چنانکه حسن کالصحیح فضلا دلالت می کند بر آن که پنج نصابست و مؤید صدوق است صحیح محمد بن قیس ثقه به قرینه روایت عاصم ابن حمید از او که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که در گوسفند اگر کمتر از چهل باشد چیزی نیست و چون چهل گوسفند داشته باشد یک گوسفند می دهد تا صد و بیست پس چون یکی زیاد شود در آن دو گوسفند است تا دویست و چون یکی زیاد شود در آن سه گوسفند است تا سیصد و چون گوسفند بسیار شود در هر صد تا یک گوسفند می دهد و ممکن است که در سیصد و یک سه گوسفند واجب باشد و چهار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۱

مستحب باشد و احتیاط چهار است و نصاب اول بنا بر مشهور چهل است و عبارت صدوق را تاویل می توان کرد که حتی بمعنی الی باشد که تا چهل نرسیده چیزی واجب نباشد و چون یکی بر چهل کم یک زیاد شود که چهل شود.

اما عبارت فقه را تاویل نمی توان کرد و هم چنین عبارت اعمش را و بنا بر این در چهل سنت خواهد بود یا مکلف مخیر باشد در عمل باین و آن و علی الی حال عمل به مشهور متعین است چنانکه در مقبوله عمر

بن حنظله است که خذ بالمجمع علیه بین اصحابک و دع الشاذ النادر و بعضی از اصحاب تو هم کرده اند که این عبارت جزو حدیث زراره است و غافل شده اند از آن که حدیث زراره در کلینی و تهذیب و غیرهما موجود است و همین حکم جاموس است و بس و لیکن از مثل علامه و کثرت و سرعت تصنیف او عجیب نیست.

(و یقصد المصدّق الموضع الذی فیہ الغنم فینادی یا معشر المسلمین هل لله فی أموالکم حقّ فان قالوا نعم امر ان یرج الیه الغنم و یفرّقها فرقتین و یخیر صاحب الغنم احدی الفرقتین و یاخذ المصدّق صدقتها من الفرقه الثانیه فان احبّ صاحب الغنم ان یترک المصدّق له هذه فله ذلك و یاخذ غیرها فان احبّ صاحب الغنم ان یترک و یاخذ هذه ایضا فلیس له ذلك) عبارت فقه رضویست بعد از عبارت سابق و قبل از لاحق و قصد می کند عاملی که گیرنده زکاتست آن موضعی را که گوسفند در آنجاست و ندا می کند به آواز بلند خودش یا کسی از قبل او چون مناسب عدول ذوی المروات نیست فریاد کردن که ای گروه مسلمانان آیا خدا را در اموال شما حقی هست پس اگر بگویند که بلی امر کند که گوسفند را مثلا بیرون آورند از جاهای خود اگر بیرون نباشد و آن را دو حصه کند و صاحب را مخیر سازد که هر یک از این دو حصه را که می خواهی اختیار کن و حصه دیگر را عامل برمی دارد پس اگر صاحب گوید که آن چه شما برداشته اید بمن گذارید و آن چه من دارم شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص:

بردارید می تواند گفت یک بار و اگر بعد از برداشتن بگوید که همان اول را بمن گذار نمی توان گفت.

و در حسن کالصحیح از عبد الرحمن منقولست از محمد بن خالد که سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از گرفتن زکات حضرت فرمودند که این عنوان که می گیری از تو مقبول نیست گفت من آن را در میان اموال خود محافظت می کنم حضرت فرمودند که عاملت را بگو که مردمان را از سر آبی به آب دیگر جمع نکند چنانکه متعارف بوده است که عمال بر سر آبی نزول می کرده اند و نوکران خود را می فرستاده اند که هر کله که هست همه را به نزد ایشان می آورده اند چنانکه الحال نیز چنین است و بگو که جمع نکند در متفرق و فرق نکند در مجتمع و معنی این کلام خواهد آمد و چون داخل شود در مال آن را دو قسمت کند و صاحب مال را مخیر سازد و هر حصه که او خواهد به او دهد پس اگر صاحب مال یک گوسفند یا دو یا سه را خواهد بدهد و عوض بگیرد پس چون زکات را جدا کند و خواهد که بفروشد به عنوانی که هر که زیاده کند بگیرد و به جایی قرار گیرد که دیگر کسی زیاد نکند اگر صاحبش خواهد که بخرد و دیگران نیز خواهند به او دهد، و اگر او نخواهد به دیگران دهد و در صحیح از علی بن یقطين منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم که وکلا دارم که زکات مرا به مستحقین می دهند و می دانند که به شیعه

اثنی عشری صالح می باید دادن خوبست حضرت فرمودند که اگر ثقه و محل اعتماد باشند بگو که به که می باید داد و اگر ثقه نباشند خود بده ظاهر آنست که لازم نیست که عادل باشد بلکه می باید که ظن غالب داشته باشد که می دهد و اگر عادل باشد احوط است چون اعتماد بر غیر عادل نیست و احوط آنست که خود بدهد مطلقاً.

(و لا یفرق المصدّق بین غنم مجتمع و لا یجمع بین متفرّق) عبارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۳

فقه رضویست و صحیححه محمد بن قیس و صحیححه عبد الرحمن که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که عامل را جایز نیست که جدا کند مجتمع در ملک را هر چند در جاهای مختلف باشند و جمع نمی تواند کرد در میان ملک چند کس اگر چه در یک جا چرا کنند پس اگر شخصی چهل گوسفند داشته باشد بیست گوسفند در شهری و بیست در شهری دیگر زکات بر او واجب است و اگر دو کس با هم شریک باشند در چهل گوسفند بر هیچ یک از ایشان واجب نیست و عامه نیز همین حدیث را از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند از آن جمله بخاری در باب زکات از ابن عمرو از انس از آن حضرت روایت کرده اند به همین عبارت و مع هذا جمعی از عامه بر اینند که اگر مال دو کس در یک جا چرا کنند هر دو را با هم ضم می کنند.

(و روی عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لیس فی الاکیله و لا فی الرّبیّ الّتی

تربی اثین و لا شاه لبین و لا فحل الغنم صدقه) و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند زکات نیست در گوسفندی که از جبهه شیر خوردن مقرر ساخته باشند، به مقدار خوردن و آن را حساب نمی کنند، و زکات نیست در گوسفندی که دو بیچه داشته باشد و تربیت هر دو کند و در گوسفندی که از جبهه شیر خوردن مقرر باشد و در گوسفندی که از جبهه جهانیدن مقرر باشد و این هر دو نیز بقدر ضرورت مستثنی است و اکثر اصحاب شاه لبین را استثنا نکرده اند اگر صاحب حساب کند و ندهد احوط است و گوسفند خوردن و قوچ از جهت جهانیدن را حساب نمی کنند و به جبر از مالک نمی گیرند و اگر حساب کند و ندهد احوط است، اما ربّا به این معنی که آن را تربیت کنند و علف دهند به اعتبار آن که معلوفه است نه حساب می کنند و نه می گیرند و باین معنی که در این حدیثست محتمل است که چون بیچه همیشه آورد و از نفایس اموال است به جبر نتوان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۴

گرفت چون منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که به عمال می فرمودند که زنهار که کرائم و نفایس اموال ایشان را مگیرید و با به سبب آن که تازه دو بیچه آورده باشد نیز بمنزله بیمار است تا پانزده روز و بعضی تا پنجاه روز گفته اند و ظاهر آنست که اگر صاحب دهد عامل نمی گیرد اما حساب می کنند آن را و اگر یک بیچه داشته باشد نیز عامل نمی گیرد چنانچه خواهد

آمد در حدیث سماعه و ربّاً باین معنی که در این حدیث از عامه و خاصه کسی نقل نکرده است با آن که همه این حدیث را دیده اند و در کافی و فقیه مذکور است و عمده اینست که هر چه را شیخ اعتبار می کرده است به آن عمل می کرده اند و شیخ به این حدیث عمل نکرده است بلکه در تهذیب نقل نکرده است.

(و فی روایه سماعه قال لا تؤخذ الا کوله و الا کوله الکبیره من الشاه تکون فی الغنم و لا والد و لا کبش الفحل) و در موثق از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اکوله را حساب نمی کنند یا جبراً از صاحب نمی گیرند چنانکه ظاهر این حدیثست و در حدیث سابق بود که حساب نمی کنند و هر گاه حساب نکنند البته به جبر نخواهند گرفت و اکوله گوسفند بزرگی است یعنی فربهی که در کله گوسفندان می باشد که معد است از جهه اکل و بعضی گفته اند که آنست که خصی کرده باشند یا پیر باشد یا عقیم و نازاینده باشد و این دو معنی انساب است به آن چه در این حدیثست و این معانی را صاحب نهاییه در معنی اکوله ذکر کرده است و بنا بر این اگر مالک دهد عامل نمی گیرد چون زبونسست و بنا بر معنی اول به جبر نمی توان گرفت چون از نفایس اموال است و تازه زاییده نیز بمنزله بیمار است نمی گیرد مگر آن که همه یا اکثر چنین باشند که بالنسبه خواهد گرفت و قوچ را اگر پیر باشد نمی گیرند و اگر جوان باشد به جبر نمی گیرد.

(و ساه اسحاق بن عمّار

عن السَّخْلِ مَتَى تَجِبُ فِيهِ الصَّدَقَةُ قَالَ إِذَا

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۵، ص: ۵۰۵

اجذع) و کلینی در صحیح از صفوان از اسحاق روایت کرده است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از بزغاله و بره که کی واجب می شود در آن زکات یعنی از زکات می توان داد حضرت فرمودند که هر گاه جذع شود یعنی دندان در آورد یا صاحب نشاط شود که بر ماده جهد و اشهر آنست که بزغاله در سال دویم جذع می شود و بره در ماه هفتم و بعضی گفته اند که اگر بره مادر و پدرش جوان باشند در ماه هفتم جذع می شود و اگر پیر باشند در ماه نهم و احوط آنست که کمتر از نه ماهه را ندهد و اکثر علما حمل کرده اند این حدیث را بر آن که گوسفندی که در زکات شتر دهند جذع می توان داد و در زکات گوسفند مناسب گوسفندان می باید داد چنانکه گذشت در احادیث عمال که مال را قسمت می کنند و اگر اختیار با مالک باشد و جذع تواند داد قسمت بی فایده است و احادیث زکات ظاهر همه آنست که در عین است و دیگر احادیث خواهد آمد پس احتیاط با علماست اگر جزم نکنیم.

(و قال الرضا صلوات الله عليه انّ بني تغلب أنفوا من الجزية و سألوا عمر ان يعفيهم فخشى ان يلحقوا بالرّوم فصالحهم على ان صرف ذلك عن رءوسهم و ضاعف عليهم الصّدقه فرضوا بذلك فعليهم ما رضوا به و صالحوا عليه إلى ان يظهر الحقّ) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرزندان تغلب که از جمله نصاری عرب بودند عار خود می دانستند

جزیه دادن را و از عمر طلبیدند که ایشان را معاف کند از دادن جزیه و عمر ترسید که اگر ایشان را معاف نکند به فرنگ روند که در شام بودند با ایشان صلح کرد بانکه جزیه را از ایشان برداشت که سر شمار نکنند اما دو عشر بدهند از زکات مال که خمس باشد و خواهد آمد در حدیث محمد بن مسلم پس نصاری به همین راضی شدند پس بر ایشان است که بر آن چه راضی شده اند و صلح نموده اند وفا کنند تا حضرت صاحب الامر (ص) در آید یا پیشتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۶

اگر خدا را مصلحت باشد چنانکه فضل الهی شامل احوال بندگانش شد به سلطنت پادشاهان صفویه انار الله تبارک و تعالی براهینهم.

[زکات از مالیات حساب می شد]

(و ساله یعقوب بن شعیب عن العشور الّتی تؤخذ من الرّجل یحتسب بها من زکاته قال نعم إن شاء) و در حسن کالصحیح و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق الله علیه از زکاتی که عامه ده یک می گیرند از شخصی آن را از زکات خود حساب می تواند کرد که دیگر زکات ندهد حضرت فرمودند که اگر خواهد حساب می تواند کرد و در این باب احادیث صحیحه وارد شده است که آن چه پادشاهان جور می گیرند از بابت زکات به زکات حساب می توان کرد و دیگر احتیاج نیست زکات دادن و احادیث صحیحه وارد شده است که زکات را بغیر شیعه اثنی عشری نمی توان داد و جمع بین الاخبار می توان کرد به چند وجه یکی آن که آن چه را ایشان می گیرند زکات آن را نمی باید داد و

بمنزله مالی است که دزد یا غاصب ببرد زکات آن را نمی باید داد.

دویم آن که باختیار خود جایز نیست بغیر شیعه دادن و اگر به جبر بگیرند ایشان حق فقرا را برده اند بر صاحب دیگر چیزی نیست.

سیم آن که این حکم مخصوص زمان حضرت امام معصومی است که فرموده اند صلوات الله علیهم مثل آن که خواهد آمد در خمس و ائمه معصومین (صلوات الله علیهم) مختارند در عفو و اخذ و این احتمال اظهر است از روایات منقوله در این باب و خواهد آمد مرسله حماد و در باب خمس که امام در زکوات قوت سالیانه می دهد به فقرا و مساکین و هر چه زیاد می آید از امام است و هر چه کم می آید بر امام است پس ائمه هدی مال خود را حلال می کردند و در خصوص این حدیث حمل می توان کرد بر زکات تجارت چون لفظ عشور شایع است در این باب و عامه بعضی ربع عشر می گیرند و عشور می گویند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۷

جمعی که عشر می گیرند متابعت فرنگ می کنند که هر گاه فرنگ مسلط باشد و گیرد بطریق اولی می باید که راضی باشند که به مسلمانان بدهند و چون زکات تجارت واجب نیست سهل است اگر دیگر ندهند و الله تعالی يعلم.

(و روی الشیخونئی عن جعفر بن محمد عن آبائه عن علی صلوات الله علیهم قال ما اخذ منك العاشر فطرحه فی كوزه فهو من زکاتك و ما لم يطرح فی الكوز فلا تحسبه من زکواتك) و در موثق از سکونی منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر چه را عشار از تو می گیرد از جهه

زکات تجارت یا از قیمت اجناس اربعه و در کوزه اش اندازد آن از زکات تو محسوبست و هر چه را در کوزه نیندازد آن را از زکات خود حساب مکن ممکن است که این حکم مخصوص زمان آن حضرت بوده باشد که عمال را ابو بکر یا عمر تعیین کرده باشند و حضرت نتوانستند که اینها را عزل نمایند چنانکه خواهد آمد در قضای شریح و مقرر ساخته باشند که هر چه آن عمال گیرند از زکات تجارت یا قیمت اجناس در کوزه اندازند و جمعی ناظر ایشان باشند پس آن چه در کوزه می انداخته باشند آن حضرت آن را به مستحقین رسانند و هر چه در کوزه نیندازند جرم نداشته باشند که بتصرف آن حضرت دهند بنا بر این مقرر ساخته باشند که چون ایشان دهند می باید که در حضور شما به کوزه اندازند و الله تعالی يعلم.

[مخارج خانه زکات ندارد]

(و روی سماعه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت له الرجل یخلف لأهله نفقه ثلاثة آلاف درهم نفقه ستین [سنین - خ] علیه زکاه قال إن کان شاهدا فعليه زکاه و ان کان غائبا فلیس فیها شیء) و منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی از جبهه خانه خود سه هزار درهم بگذارد از جبهه نفقه دو سال ایشان یا نفقه چند سال آیا بران زکات هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۸

حضرت فرمودند که اگر خود حاضر است زکات بر او واجبست و اگر غایبست بر او چیزی نیست، و به همین مضمون است صحیحه ابن ابی عمیر از

بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله و صحیحہ صفوان از اسحاق بن عمار از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و بعید نیست که چون در غیبت اش تمکن از تصرف تماما ندارد و مالی است در معرض صرف نمودن و تلف شدن زکات بر آن واجب نباشد و شک نیست که دادن احوط است چون اهل بمنزله وکیلند.

(و سألہ صلوات اللہ علیہ محمد بن النعمان الاحول عن رجل عجل زکاه ماله ثم أیسر المعطی قبل رأس السنه قال یعید المعطی الزکاه) و کالصحیح و در صحیح منقول است از مؤمن الطاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که زکات مال خود را پیش از وقت و جوب بدهد و آن فقیر غنی شود پیش از سر سال حضرت فرمودند که صاحب مرتبه دیگر زکات را می دهد چون بمنزله نماز پیش از وقت است و اگر بعنوان قرض داده باشد پس اگر به همین مال غنی شده باشد بر او حساب می توان کرد و ظاهرش آنست که مال دیگر او را به هم رسیده است و محتمل است که عبارت را بفتح طاب خوانند یعنی مستحق مال را پس می دهد تا به مستحق دهد چون او از استحقاق بیرون رفته است و اول اظهر است.

(و سئل صلوات اللہ علیہ عن رجل اعطی زکاه ماله رجلا و هو یری انه معسر فوجده موسرا قال لا یجزی عنہ) و در صحیح منقول است از ابن ابی عمیر از حسین از شخصی که نام برده است و ابن ابی عمیر فراموش کرده است و از جمله مراسیل

ابن ابی عمیر است که در حکم مسانید است با آن که از اهل اجماع است بر تصحیح ما یصح عنه که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که زکات مال خود را به شخصی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۰۹

دهد به گمان آن که پریشان است بعد از آن ظاهر شود که غنی بوده است حضرت فرمودند که مجزی نیست از او و حمل کرده اند بر صورتی که تفحص نکرده باشد از حال آن شخص و در حسن کالصحیح منقول است از عبید بن زراره که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر که یک درهم زکات مال خود را ندهد البته دو مثل آن را در راه باطل صرف نماید طوعا یا جبرا از او بگیرند، و هر که قدری از زکات مال خود را ندهد همان قدر را ماری کنند از آتش و در گردنش اندازند در روز قیامت عرض نمودم که هر گاه شیعه مدتی زکات مال خود را بغیر مستحق داده باشد بانکه سنی باشد و یا غنی و یا واجب النفقه و یا سید باشد و بعد از آن دانست که مستحق نبوده اند آیا مرتبه دیگر می باید داد حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر تفحص کرده باشد و سعی بسیار کرده باشد و به گمان آن که مستحق است داده باشد و بعد از آن ظاهر شود که بد کرده است و مستحق نبوده است حضرت فرمودند که در این صورت مرتبه دیگر نمی باید داد.

و در حسن کالصحیح از زراره از آن حضرت صلوات الله علیه

منقولست به همین عنوان و لیکن حضرت فرمودند که اگر اجتهاد کرده است یعنی تفحص بسیار کرده است و ظن به استحقاق آن شخص به هم‌سانیده است بری الذمه است و مرتبه دیگر نمی باید داد و اگر تقصیر نموده است در اجتهاد در طلب و تفحص حال او بری الذمه نیست.

و در صحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که در امر زکات و تصدقات واجبه از خمس و غیر آن مساهله نمی باید کرد که به خویشان و نزدیکان دهند بی مضایقه و از دوران منع نمایند یا تفحص احوال دوران کنند و تفحص احوال نزدیکان نکنند بلکه دور و نزدیک را تفحص می باید کرد اگر مستحق باشند بدهند اگر چه دور باشند، و ندهند با عدم استحقاق اگر چه نزدیک باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۰

چون حق سبحانه و تعالی فقرا را شریک گردانیده است در مال اغنیا و فی الحقیقه مال ایشان را به ایشان می دهید پس مال ایشان را بغیر ایشان نباید داد چنانکه اگر کسی از شما چیزی طلبد هرگز به دیگری می دهید.

و در حدیث صحیح از زراره و بگیر و فضیل و محمد بن مسلم و برید منقولست که همه گفتند که حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما فرمودند که هر گاه شخصی بر مذهب باطلی باشد ازین مذاهب باطله که شایع است و حق سبحانه و تعالی تفضل کند بر او که هدایت یابد بمذهب حق ائمه معصومین صلوات الله علیهم اعاده نمی کند نماز و روزه و حجی را که در اوقات ضلالت و کفر کرده باشد اما زکات را. مرتبه دیگر می دهد چون

زکات را به شیعه می باید داد و او به سنیان داده است.

و در حسن کالصحیح دیگر نیز به همین مضمون از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست و در صحیح از اسماعیل منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم که زکات را بغیر شیعه اثنا عشری می توان داد حضرت فرمودند که نه و نه زکات فطره را.

و در حسن کالصحیح منقولست از شهاب که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مبتلا شده ام به آن که هر مرتبه که بخوابم می روم زنی از جن بخواب من می آید و بد خواب می شوم حضرت فرمودند که زکات بده گفت گفتم می دهم حضرت فرمودند که می دهی اما به مستحق نمی دهی به مستحق می باید داد.

[اگر زکات تلف شود]

(و روی محمد بن مسلم عنه صلوات الله علیه انه قال له رجل بعث بزكاه ماله لتقسم فضاعت هل عليه ضمانها حتى تقسم فقال اذا وجد لها موضعا فلم يدفعها فهو لها ضامن حتى يدفعها فان لم يجد لها

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۱

من يدفعها اليه فبعث بها إلى أهلها فليس عليه ضمانها لأنها قد خرجت من يده و كذلك الوصی الذي يوصی اليه يکون ضامنا لما دفع اليه اذا وجد ربه الذي امر بدفعه اليه فان لم يجد فليس عليه ضمان) و کالصحیح بروایت کلینی چنانکه داب فقیر است که اگر همین حدیث را کلینی یا صدوق در کتاب دیگر به سندی بهتر روایت کرده اند اول سند این کتاب را ذکر می کنیم و بعد از آن سند دیگر را به آن که علامه غالبا در منتهی حدیثی که محمد بن مسلم در این کتاب روایت

کرده است از صحیح می شمارد بلکه اکثر اصحاب را سیل این کتاب را صحیح می شمارند و هم چنین کافی را چون هر دو ضامن صحت جمیع احادیث» هر دو کتاب شده اند و هیچ شک نیست که حکم به صحتی که ایشان کرده باشند اقوی است از حکمی که ارباب رجال کرده باشند خصوصا در مثل کتب امثال محمد بن مسلم و فضیل که در اشتهار کالشمس فی رابعه النهار بوده است خصوصا هر گاه روایت صدوقین جمع شود مانند این حدیث بلکه اکثر احادیث مجتمع است روایت این هر دو و روایت شیخ از کتاب دیگر، و در روضه تصریح به آن کرده ام در هر حدیثی و کلینی از محمد روایت کرده است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی زکات مالش را بفرستد که قسمت کنند بر مستحقین و در راه تلف شود آیا ضامن هست زکات را که مرتبه دیگر بدهد و در فقرا قسمت کند حضرت فرمودند که اگر در آنجا مستحق باشد و نداده باشد و به موضعی دیگر فرستاده باشد ضامنست تا به مستحق رسد یعنی اگر در آنجا به مستحق رسد از عهده ضمان بیرون می آید پس اگر در آنجا مستحق نباشد و زکات را به جایی دیگر فرستد که در آنجا مستحق باشد ضامن نیست یعنی اگر به امینی داده باشد که برساند و چون به او می دهد همان است که به مستحق داده است، و هم چنین هر گاه شخصی را وصی کرده باشند که مالی را به جمعی برساند مثل مستحقین یا سادات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۲

اگر

در آنجا باشند و او به جایی دیگر فرستد ضامنست و اگر در آنجا نباشند و بفرستد ضامن نیست اگر تلف شود و بر این محمولست صحیح محمد بن حمزه که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه از شخصی که زکات مال خود را از شهری به شهری فرستد که صرف شود بر برادران مؤمن او آیا جایز است حضرت فرمودند که بلی و ظاهرش نیز اینست که در آنجا برادران مؤمن نیستند.

(و روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا اخرج الرجل الزكاه من ماله ثم سماها لقوم فضاعت او ارسل بها إليهم فضاعت فلا شيء عليه) و در موثق و در حسن كالصحيح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی زکات مال خود را بیرون کند و از جهه جمعی که مقرر ایشانست که همیشه می گیرند یا اعم مقرر سازد و تلف شود یا از جهه ایشان فرستد و تلف شود بر او چیزی نیست و محمول است بر آن که مستحق نباشد در آنجا چنانکه در حسن كالصحيح از زرارہ منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که برادر او زکاتش را فرستاده باشد به نزد او که قسمت کند بر مستحقین و تلف شود حضرت فرمودند که هیچ یک ضامن نیستند نه آن که داده است و نه آن که آورده است عرض نمودم که اگر مستحق بهم نرسد و نزد صاحب فاسد شود یا متغیر شود آیا ضامن هست حضرت فرمودند که نه اما اگر مستحق باشد و

او ندهد یا تلف شود یا فاسد شود ضامن است.

و در صحیح از بکیر منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که زکات مالش را بفرستد که به مستحق دهند دزد ببرد یا ضایع شود حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست.

و در حسن کالصحیح از عبید منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۳

صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه زکات را بیرون کند از مال خود اگر چه از برای کسی مقرر نساخته باشد و تلف شود او بری الذمه است و ظاهر این دو خبر اینست که در شهر تلف شده باشد بی تقصیر او.

[زکات هر شهری در همان جا صرف شود]

(و کان رسول الله صلی الله علیه و آله یقسم صدقه اهل البوادی فی اهل البوادی و صدقه اهل الحضرة فی اهل الحضرة و لا یقسمها بینهم بالسویة یقسمه علی قدر من یحضره منهم و ما یری لیس فی ذلک شیء موقت) و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که داب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این بود که قسمت می فرمودند زکوات صحرا نشینان را در ایشان و زکوات اهل شهر را بر مستحقین شهر و میانه ایشان مساوی قسمت نمی فرمودند که هر که باشد بدهند بلکه بهر که حاضر بود می دادند بهر چه مصلحت اقتضا می کرد بحسب احتیاج و کثرت و قلت عیال و ظاهر آنست که بر سبیل استحباب باشد چون مساکین هر جا نظر به آن جا دارند و انتظار وقت زکات می کشند و محتمل است که بر سبیل وجوب باشد.

چنانکه در

صحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمودند که حلال نیست زکات مهاجرین بر اعراب و زکات اعراب بر مهاجرین و محمول است بر کراهت چون پیشتر گذشت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمال می فرستادند که زکوات را به خدمت آن حضرت آورند و ممکن است که عمال بعضی را بانها می داده باشند و آن چه زیاده بوده است می آورده باشند یا فقرا نیز می آمده باشند و حضرت به ایشان می داده باشد.

(و فی روایه درست بن ابی منصور قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه فی الزکاه یبعث بها الرجل إلی بلد غیر بلده فقال لا باس

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۴

یبعث بالثلث او الربع) و در موثق از درست منقولست که گفت مردی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که زکاتش را از شهری بشهر دیگر فرستد فرمودند که باکی نیست که ثلث آن را یا چهار یک آن را بفرستد و این تردید را حضرت نفرمودند بلکه راوی حدیث که ابن ابی عمیر است شک دارد که حضرت ربع فرمودند یا ثلث و این سخن از ابراهیم بن هاشم است که کلینی از علی روایت کرده است از پدرش یعنی حضرت نفرمودند که ثلث یا ربع بفرستد و این در صورتی است که حضرت داند که در این شهر مستحقین باشند و از ایشان ثلث یا ربع زیاد آید بشهر دیگر فرستند یا در آن شهر فقرا زیاده از مال زکات باشند و غرض این باشد که همه منتفع شوند.

(و روی عنه صلوات الله علیه هشام بن الحکم رحمه الله فی

الرَّجُلُ يُعْطَى الزَّكَاةَ يُقْسِمُهَا أَلَهُ أَنْ يُخْرَجَ الشَّيْءُ مِنْهَا مِنَ الْبَلَدِ الَّتِي هُوَ بِهَا إِلَى غَيْرِهَا قَالَ لَا بَأْسَ) و به اسانید متکثره صحیحه که نه سند صحیح است از هشام رحمه الله منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که زکات به او دهند که آن را قسمت کند آیا می تواند که بعضی از آن را از آن شهری که هست به شهری دیگر فرستد حضرت فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند بر آن که در آن شهری که می فرستد مردمان آن شهر اولی باشند از مردمان این شهر بآنکه اغنیای آن شهر سنیان باشند و به شیعیان زکات ندهند یا مستحقین در آن شهر بیشتر باشند.

چنانکه منقول است در صحیح از ضریس که گفت مدائنی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد که زکات مال خود را بیرون می کنیم به که بدهیم حضرت فرمودند که بهم مذهبان خود بده آن شخص گفت که من در شهری ام که از شیعیان شما یک کس در آنجا نیست حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۵

به شهری فرست که شیعیان در آنجا باشند و به شیعیان دهند و به جمعی مده که اگر ایشان را طلب کنی از جبهه کاری مددت نکنند و اگر فرصت یابند تا قتل همراه باشند و بنا بر نسخه دیگر و الله هر چه به شیعیان می دهی در دنیا و عقبی انفع است و در موثق کالصحیح منقول است از وهیب که با ابو بصیر بودیم که عمرو بن الیاس به نزد او آمد و گفت ای ابو محمد به درستی که

برادر در حلب می باشد و شیعه در آنجا کمند زکات مالش را فرستاده است که در کوفه به شیعیان دهم قطع الطریق همه را از اهل قافله برده اند اما در این مسأله حدیثی بخاطر داری گفت بلی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم ازین مسأله و گمان نداشتم که کسی ازین مسأله هرگز از من سؤال خواهد کرد و به حضرت عرض نمودم که فدای تو گردم اگر شخصی زکاتش را از شهری به شهری فرستد و راه زنان ببرند حضرت فرمودند که از او مجزیست و اگر من باشم مرتبه دیگر می دهم. و ازین حدیث ظاهر می شود که ضمان بر سیل استجاب باشد اگر چه در چنین صورتی بی دغدغه ضمان نیست چون راوی ذکر کرد که در حلب شیعه کمند و ظاهر احوال آن زمان نیز چنین بوده است که به سبب عدم مستحق نقل می کرده اند.

و در صحیح از علی بن بلال منقول است که عریضه نوشتم به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه و او از اصحاب حضرات امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکریست صلوات الله علیهم و هر یک محتمل است و سؤال کردم که آیا جایز است که زکات مال و تصدق را به محتاجی دهم که شیعه اثنا عشری نباشد حضرت در جواب فرمودند که زکات و صدقه را مده بغیر اصحابت که شیعیان اثنی عشری اند.

و کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از تصدق دادن به ناصبی و زیدی حضرت فرمودند که تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۶

به ایشان مده و اگر

توانی آب به ایشان مده و زیدی نیز ناصبی است و عداوت با ائمه معصومین صلوات الله علیهم دارند که چرا جهاد نمی کنند چنانکه زید یک ساعت خروج کرد و خود را با جمعی کثیر به کشتن داد و از این جهت است که سنیان با زیدی [بد] نیستند چون در بطلان شریکند و اکثر فسادها از علما زیدیه شد و چندین هزار کس از سادات و شیعیان را به کشتن دادند و مباحثاتی که با حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم همیشه می کردند مشهور است و بعضی از آنها در کافی مذکور است و در موثق کالصحیح منقولست از ابن ابی یعفور که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فدای تو کردم زکات را به که باید داد حضرت فرمودند که به اصحابت یعنی اثنی عشری عرض کردم که اگر زیاد آید فرمودند که به ایشان ده گفتم اگر زیاد آید فرمودند به ایشان ده عرض کردم که اگر زیاده آید فرمودند که باز به ایشان ده عرض نمودم که باین سایلان سنی چیزی ندهیم فرمودند که نه مگر خاک مگر آن که رحم کنی بر ایشان پاره نانی بدهی و انگشت ابهام را بر بیخ انگشتان گذاشتند یعنی بقدر چهار انگشت پاره باشد از نان و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که پدرم صلوات الله فرمودند که روزی نزد پدرم صلوات الله علیه بودم که شخصی آمد و گفت که من از اهل ریم و زکاتی دارم به که بدهم حضرت فرمودند که بما ده آن مرد چنین فهمید که حضرت از جبهه خود فرمودند

گفت زکات بر شما حرام است چگونه به شما دهم حضرت فرمودند که هر گاه به شیعیان ما دهی بما داده گفت در آنجا نمی شناسم کسی را که شیعه باشد فرمودند که یک سال صبر کن گفت اگر در آن سال نیابم کسی را فرمودند که دو سال تا چهار سال رسیدند در سؤال و جواب آن مرد گفت اگر نیابم شیعه را حضرت فرمودند که در کیسها کن و در دریا انداز زیرا که حق سبحانه و تعالی اموال ما را و اموال شیعیان ما را حرام گردانیده است بر دشمنان ما و احادیث در این باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۷

متواتر است و اینها در صورتیست که تقیه نباشد که اگر تقیه باشد جایز است به ناصبی دادن چه جای دیگران.

چنانکه در حسن از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که اگر دانی که ناصبی است تصدق به او مده مگر آن که از زبانش ترسی که در آن صورت دین و عرض خود را از او می خری بمال و احادیث متواتره که در تقیه وارد شده است و در مالیات دشمنی بیشتر است بلکه غالب اوقات دشمنیها بر سر مال است چنانکه گذشت که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه زکات خود را به هشام و سلیمان دادند و از روی تقیه بود اگر چه در واقع زکاه نبود و لیکن از جهت تسهیل امور بر شیعیان کردند تا بر ایشان دشوار نباشد.

[تبدیل زکات به پول]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل يعطی من زکاته عن الدرهم دنانیر و عن الدنانیر درهم)

بالقیمه أ یحلّ ذلك قال لا باس به) و به اسانید صحیحه منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که از زکات خود بدل از شاهی اشرفی دهد و بدل از اشرفی شاهی دهد به قیمت آن بحسب متعارف وقت آیا جایز است حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اگر از جنس بدهند بهتر است.

(و کتب محمد بن خالد البرقیّ إلى ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه هل يجوز ان يخرج عمّا يجب فی الحرث من الحنطه و الشّعیر و ما يجب علی الذهب دراهم بقیمه ما یسوی ام لا يجوز الا ان يخرج من کلّ شیء ما فیہ فاجاب صلوات الله علیه أيما تیسیر یخرج) و به اسانید صحیحه منقول است که محمد بن خالد برق رودی که از دهات قم است گفت عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که آیا جایز

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۸

است که اخراج کنند زکات را بدل از آن چه واجبت از گندم و جو و بدل از طلا و نقره بیرون کنند و به قیمت سوقی همه هر چه شود شاهی بدهند یا آن که جایز نیست مگر آن که از هر جنسی آن چه واجب شده باشد از آن جنس بدهند حضرت در جواب عریضه فرمودند که هر یک که به آسانی دست دهد اخراج می کنند و ظاهر جواب عموم دارد اگر چه محتمل است که مراد درهم باشد که از اخراج درهم یا عین هر یک میسر شود اخراج می کنند و این احوط است چون شاهی که هست هر چه

می خواهند می خرنند بخلاف سایر اجناس و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که از مال زکات جامه و آرد بو داده و بو نداده و خربزه و انگور خرد و قسمت کند آن را بر مستحقین حضرت فرمودند که نمی دهد به ایشان مگر دراهم را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است پس بنا بر این احوط آنست که از جنس بدهد یا دراهم و عوض دراهم دینار هم می تواند داد چنانکه گذشت اما غیر اینها را ندهد چون ظاهر اخبار آنست که زکات در عین است آن چه را دلیل اخراج کرده است همین است و ما بقی بحال خود است و این خبر مؤید است و الله تعالی يعلم.

[زکات زمینی یا خانه بخرد آیا بر او چیزی هست]

(و سال عمر بن یزید ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل فرّ بماله من الزّكاه فاشترى به ارضا او دارا أ علیه فیه شیء فقال لا و لو جعله حلّیا او نقرا فلا شیء علیه و ما منع نفسه من فضله اكثر ممّا منع من حقّ الله الّلهی یكون فیه) در کافی بان یكون فیه و این بهتر است.

و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که از جهه گریختن از زکات زمینی یا خانه بخرد آیا بر او چیزی هست از زکات یا گناه حضرت فرمودند نه و اگر آن که زیور و زرینه آلات می کرد یا شمس می کرد که از جنس او

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۱۹

بود بر او زکات نمی بود چه

جای آن که از غیر جنس زکاتی کرده است و لیکن آن چه کرده است بر خود که فضل الهی را از خود باز داشته است بیشتر است از آن چه منع کرده است حق الهی را که در این مال خواه است بود اگر تبدیل نمی کرد، یا آن چه منع کرده است خود را از فضل حق سبحانه و تعالی بیشتر است از نفعی که به او رسیده است از ندادن زکات و آن فضل زکات است که اگر تبدیل نمی کرد در این مال می بود که مّا بیان ما کند یعنی نفع ابدی را ترک کرده است از جهت نفع فانی و این حدیث محمولست بر فرار پیش از حول و چند حدیث موثق کالصحیح وارد شده است از آن حضرت صلوات الله علیه که اگر بقصد فرار کرده باشد زکات می دهد محمولست بر استحباب یا بعد از سال چنانکه گذشت.

(و روی زراره و محمّد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال أئما رجل كان له مال و حال عليه الحول فانه يزكّيه قيل له فان وهبه قبل حوله بشهر او بيوم قال ليس عليه شيء اذا) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر شخصی که او را مالی باشد و سال بر او بگردد آن را زکات می دهد و به آن حضرت عرض نمودند که اگر آن مال را ببخشد به کسی پیش از آن که سال بر او بگردد به یک ماه و یا به یک روز حضرت فرمودند که در این صورت بر او چیزی نیست.

(و روی زراره عنه

صلوات الله عليه انه قال انما هذا بمنزله رجل افطر في شهر رمضان يوما في اقامته ثم يخرج في اخر النهار في سفر و اراد به سفره ذلك ابطال الكفاره التي وجبت عليه) اين حديث تتمه آن خير است چنانکه مذکور است در کافی و علل غايتش آن که خبر اول را زراره و محمد بن مسلم هر دو روايت کرده اند و اين خبر را زراره روايت کرده است از آن حضرت صلوات الله عليه که حضرت فرمودند تمثيل هر دو حکم را بانکه آن چه گفتيم از آن که فرار بعد از حول سبب سقوط زکات نمی شود و پيش از حول

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۰

می شود شبیه است بانکه شخصی مقیم باشد و در حال اقامت یک روز را افطار کند و در آخر روز به سفری رود و غرضش از اين سفر اسقاط كفاره باشد که بر او واجب شده است ساقط نمی شود چنانکه تبديل بعد از حول سبب سقوط زکات نمی شود و اگر اين مرد بقصد افطار ماه رمضان بسفر رود و بخورد كفاره ساقط است چنانکه اگر قبل از حول ببخشد زکات ساقط است و اين تتمه در روايت مذکور است و چون صدوق تتمه را ذکر نکرده است مشتبه شده است بر فضلا جمعی چنين حل کرده اند که تشبیه در جزو اخير است و كفاره ساقط است مطلقا و بعضی تخصیص داده اند بسفر ضروری بنا بر آن که فی علم الله اين شخص مکلف بصوم نیست چون حق سبحانه و تعالی می دانست که بسفر خواهد رفت و زن حایض خواهد شد پس کاشف آمد که مکلف بصوم نبوده است بلکه مکلف

به امساک بوده است نهایتش اینست که آثم باشد. از جهت جرات چنانکه اگر کسی چیزی را گمان کند که شرابست و بخورد و بعد از آن ظاهر شود که شراب نبوده است او را حد شارب الخمر نمی زنند و هم چنین اگر کسی با زن خود به گمان آن که اجنبیه است جماع کند و کاشف آید که زن او بوده است حد زانی نمی زنند او را و علی هذا القیاس امثال این بسیار است و این سخنان متین است عقلا و لیکن مراد حضرت صلوات الله علیه نیست بلکه مراد اینست که کفاره می دهد آن را و به سبب جرات کفاره هست و قیاس باطل است و تشبیهی که حضرت فرموده اند از جهت توضیح است و چون ایشان احکام الهی را به نص نبی صلی الله علیه و آله می دانند و علتش را نیز می دانند اگر تشبیه کنند از بابت این خواهد بود که کسی بگوید زید در جاء زید مرفوع است زیرا فاعل است چنانکه در جاء عمرو مرفوع است و این قیاس در لغت نیست بلکه چون قاعده کلیه را از خارج می دانیم بیان قاعده کلیه می کنیم و قیاس بر ما حرام است چون علت حکم را نمی دانیم و استنباط می کنیم که این شبیه فلان مسأله است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۱

معارض آن بسیار است که از حیثیت دیگر شبیه به مسأله دیگر است و هر تشبیهی که در کلام ائمه معصومین واقع شده است یا از جهت توضیح و تفهیم است یا بواسطه آن که چون اصحاب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم با علمای عامه بحث می کرده اند تعلیم می فرموده اند

تا باطل آنها را بیاطل بشکنند از قبیل بحث الزامی چنانکه مدار علامه حلی طاب ثراه بر این است و حاشا که اعتقاد به قیاس داشته باشد چون کم است در صفحه از منتهی و تذکره نگفته باشد که قیاس باطل است.

و مع هذا قیاس می کند الزاما لهم و نقضا لأباطیلهم و دیگر وجوه گفته اند که ذکر آن ناخوش است و همه از این جهت است که ملاحظه نمی کرده اند و همین حدیث بطوله در کافی و تهذیب هست و در روضه مذکور است با شرح.

[نه جنسی که زکات در آن واجبست هر گاه آن را تبدیل کنی در سال زکات ساقط می شود]

(و قال ابو جعفر صلوات الله علیه فی التسعه الاصناف اذا حوّلته فی السّینه فلیس علیک فیها شیء) و منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در نه جنسی که زکات در آن واجبست هر گاه آن را تبدیل کنی در سال زکات ساقط می شود و بر تو چیزی واجب نیست و آن چه سال اعتبار دارد در آن ازین اجناس پنج چیز است که آن طلا و نقره و شتر و گاو و گوسفند است و در غلات اربع سال اعتبار ندارد بلکه می باید نزد صاحبش دانه ببندد و از آفت بگذرد پس اگر غله یا حاصل درخت را صلح کند از کسی به زری و بعد از یک ماه در ملک مشتری گندم و جو و خرما و انگور شود زکات بر مشتریست و این معنی را سال نامیده اند مجازا یا تغلیبا و دور نیست که مضمون حدیث صحیح زراره باشد و در آن حدیث لفظ نه نیست پس حدیث دیگر است یا صدوق سهو نموده است یا تجویز کرده است.

[خانه جزء مال نیست]

(و سئل ابو جعفر و ابو عبد الله صلوات الله علیهما عن الرجل له دار و خادم و عبد أ یقبل الزّکاه قالوا نعم انّ الدّار و الخادم لیسا بمال)

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۲

روایت کرده است شیخ در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح از عمر بن اذینه از جمعی و آن جمع فضلاء اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما چنانکه مدار روایات او ازین جماعت است و آن زراره و محمد بن مسلم و فضیل و برید و بگیر و

ابو بصیر است غالباً که از این دو معصوم روایت کرده اند که از ایشان سؤال کردند از شخصی که او را خانه و کنیزکی و غلامی باشد آیا زکات قبول می کند فرمودند که بلی به درستی که خانه و خدمتکار که کنیز است غالباً مال نیستند یعنی از جمله ضروریاتند و در قوی از سعید بن یسار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که حلال است زکات از برای صاحب خانه و خادم و آن حضرت می فرمودند که اینها مال نیستند و کلینی در قوی از عبد العزیز روایت کرده است که من و ابو بصیر داخل شدیم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ابو بصیر عرض نمود که ما را دوستی هست که مردیست راست گو و شیعه است حضرت فرمودند که ای ابو محمد این کیست که او را مدح می کنی عرض نمود که عباس بن ولید بن صبیح است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رحمت کند ولید را مطلب چیست گفت فدای تو کردم خانه دارد که چهار هزار درهم می ارزد و بحساب آن زمان چهل تومانست و کنیزکی دارد و غلامی دارد و شتری دارد که این غلام از آن شتر از جبهه مردم آب می کشد و از دو شاهی تا چهار شاهی اجرت غلام و شتر می شود که دویست دینار تا چهار صد دینار باشد یعنی اقل آن چه کار می کند دو درهم است و اکثرش چهار درهم بغیر از علف شتر و عیال بار است آیا زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که بلی ابو بصیر گفت با آن که اینها دارد

زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که ای ابو محمد و این که حضرت کسی را به کنیت بخواند نهایت تعظیم بوده است تو مرا امر می کنی که بگویم خانه اش را بفروشد و حال آن که این خانه سبب عزت و اعتبار اوست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۳

و مع هذا سکنای اوست که ضرور است یا کنیزکش را بگویم بفروشد که خدمت او می کند و خدمت خانه او می کند و سبب عزت او و عیال اوست یا بگویم که غلام و شتر را بفروشد و معاش او از اینها می گذرد و قوت لا یموت اوست بلکه زکات می تواند گرفت و بر او حلال است و نه خانه را بفروشد و نه غلامش را و نه شترش را و از این حدیث ظاهر می شود که وضع متعارف را رعایت می باید کرد چون در چنین خانه بر آمده است نباید فروختن و خانه پست تر خریدن و در موقوف از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که زکات حلال است کسی را که خانه و کنیز یا غلام داشته باشد، و حدیث موقوف سماعه نیز خواهد آمد و از این اخبار استنباط کرده اند که ضروریات مستثنی است مثل کتب علمی ضروری و فروش و ظروف و سایر آن چه ضرور است مستثنی است از تعلیل حضرت که اینها مال نیستند یعنی ضرورند و احتیاط ظاهر است.

(و قد تحلّ الزّکاه لصاحب السّبعمائه و تحرم علی صاحب الخمسین اذا کان صاحب السّبعمائه له عیال کثیر فلو قسمها بینهم لم یکفه فلیعفّ عنها نفسه و لیأخذها لعیاله و اما صاحب الخمسین فانه یحرم علیه اذا کان وحده و هو محترف یعمل

بها و هو یصیب فیها ما یکفیه إن شاء الله تعالی) در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که گاه هست که حلال است زکات کسی را که هفتصد درهم داشته باشد و حرامست بر کسی که پنجاه درهم داشته باشد هر گاه صاحب هفتصد درهم عیال واجب النفقه بسیار داشته باشد که اگر این هفتصد درهم را برایشان قسمت کند کفایت قوت سال ایشان نباشد پس اولی آنست که چون خود چیزی دارد عفت ورزد و از جبهه خود نگیرد و از جبهه عیال خود بگیرد و اگر از جبهه عیال غیر واجب النفقه بگیرد مانند برادر و خواهر بهتر خواهد بود و دور نیست که مراد حضرت عیال غیر واجب النفقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۴

باشد چون غالب اوقات غیر واجب النفقه بیشتر از واجب النفقه می باشند و اما کسی که پنجاه درهم داشته باشد و حرفه و پیشه داشته باشد و تنها باشد و به همین مایه کار کند و معاشش گذرد بر او حرام است و هر دو مقدار بر سیل مثال است بسا باشد که عیالش بسیار باشند و ده هزار درهم کافی نباشد او را و بسا باشد که عیال بسیار داشته باشد هیچ چیز نداشته باشد اما کسی داشته باشد که معاشش به آن گذرد و به همین مضمون است حدیث موثق علاء بن رزین در سبعمائه و خمسین و حسن کالصحیح ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق شنیدم که می فرمودند که کسی که هفتصد درهم داشته باشد زکات می تواند گرفت هر گاه چیزی دیگر نداشته باشد ابو

بصیر گفت عرض کردم که کسی که هفتصد درهم داشته باشد و گذارد تا سال بر او بگذرد زکات بر او واجبست یا چون زیاده از نصاب است بلکه نصاب سیزدهم است که دارد چون زکات تواند گرفت و اگر کسب کند نیز زکات سیزدهم تجارت را دارد و اگر نصاب اول را داشته باشد زکات نمی تواند گرفت چه جای نصاب سیزدهم حضرت فرمودند که زکاتش را به عیالش می خوراند و ظاهرش آنست که مایه اوست و زکات تجارت سنت است و او پریشان است و عیال غیر واجب النفقه دارد بخورد ایشان می دهد پس حضرت فرمودند که ما نگفتیم که هر که هفتصد درهم دارد زکات می تواند گرفت بلکه شخصی را می گوئیم که اگر مایه را خرج کند کمتر از یک سال آخر شود و باین مایه کار می کند و معاشش نمی گذرد و اما اگر پیشه داشته باشد که معاشش از آن گذرد و دویت درهم داشته باشد که زکات بر آن واجب شود به شرایطش زکات نمی تواند گرفت و جمعی از اصحاب از این حدیث استدلال کرده اند که شخصی که یکی از نصابهای زکات را داشته باشد غنی است، و زکات نمی تواند گرفت و این حدیث دلالت دارد بلکه ظاهرش آنست که حرفه داشته باشد که معاشش از آن می گذرد به آن اعتبار غنی است و از احادیث سابقه نیز استنباط

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۵

کرده اند که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیه فرموده اند که حق سبحانه و تعالی از مال اغنیا قوت فقرا را مقرر فرموده است پس هر که زکات می دهد او غنی است و آن اخبار نیز مبنی بر اغلب است

چون این فرض نادر است که نصاب زکات داشته باشد و فقیر باشد و بر تقدیری که دلالت کند این اخبار تخصیص آن عموماً می کند و منافات ندارد که از حیثیت مال غنی باشد و از حیثیت عیال فقیر باشد اگر چه احوط آنست که اگر چهل درهم داشته باشد که سال بر او گردد زکات نگیرد.

چنانکه در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی زکاتی داشته باشد و مستحق بسیار باشند چه کند حضرت فرمودند که اگر توانی به همه بده پس حضرت فرمودند که کسی که چهل درهم داشته باشد و سال بر او بگذرد حلال نیست او را که زکات بگیرد و اگر زکاه بگیرد حرام گرفته است اگر چه ظاهرش آنست که کسی دارد که معاشش بان می گذرد یا این چهل درهم مایه اوست یا آن که گدائی می کند و این چهل درهم را دارد و در این صورت حرام بمعنی مکروه خواهد بود یا به اعتبار آن که گدائی با چیزی داشتن حرامست.

[جایز نیست که شارب الخمر را چیزی از زکات بدهند]

(و لا يجوز ان يعطى شارب الخمر من الزكاه شيئاً) و جایز نیست که شارب الخمر را چیزی از زکات بدهند و شیخان در صحیح از داود صرمی ممدوح روایت کرده اند که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شارب الخمر که به او از زکات چیزی می توان داد حضرت فرمودند که نه و ظاهر آنست که آن حضرت امام علی نقی صلوات باشند چون نجاشی ذکر کرده است که او را مسائل هست از آن حضرت (صلوات الله علیه) و ظاهر است

که تا شخصی از خواص ایشان نمی بوده است جواب مسایل او را نمی داده اند. لهذا این معنی را در مدح او ذکر کرده اند و از صدوق نیز ظاهر می شود که کتاب او معتمد طایفه علماء شیعه بوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۶

است و از این حدیث نهی ظاهر می شود و نهی اعم است از حرمت اگر چه لا يجوز قدما نیز صریح نیست در حرمت و شک نیست که ندادن زکات بشارب الخمر اولی است چون ممکن است که زر زکات را به بهای شراب دهد بلکه احوط آنست که به اصحاب کبایر ندهند و اولی آنست که بغیر عادل ندهند چنانکه ظاهر آیه للفقراء الذین الخ دلالت بر آن می کند.

[زکات به کثیر العیال]

(و روی سماعه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن الزکاه هل تصلح لصاحب الدار و الخادم فقال نعم الا ان یکون داره دار غله فیخرج له من غلتها ما یکفیه و عیاله فان لم تکن الغله تکفیه لنفسه و عیاله فی طعامهم و کسوتهم و حاجتهم فی غیر اسراف فقد حلت له الزکاه و ان کانت غلتها تکفیهم فلا) و در موثق از سماعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا جایز است زکات دادن به کسی که خانه داشته باشد و کنیزک یا غلام خدمتکار داشته باشد حضرت فرمودند که بلی مگر آن که خانه اش خانه مستغل باشد که کرایه نشین باشد «۱» و از کرایه اش آن قدر حاصل شود که کافی باشد او را و عیال واجب النفقه اش را پس اگر حاصلش آن مقدار نباشد که کافی باشد او را و

عیالش را در خورش و پوشش همه، و احتیاجاتی که از لوازم آدمی است و در خور ایشان باشد بی آن که اسراف کنند حلال است او را گرفتن زکات و اگر حاصل آن خانه ایشان را در جمیع ضروریات ایشان کافی باشد جایز نیست گرفتن زکات ایشان را و ظاهر این حدیث دلالت می کند بر آن که لازم نیست فروختن مستغل و گاه باشد خانه صد تومان ارزد و حاصلش وفا نکند به ایشان و اگر آن را بفروشند سالها بان معاش توانند کرد و بنا بر این لازم می آید که اکثر اربابان که هزار تومان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۷

و دو هزار تومان املاک ایشان ارزد زکات توانند گرفت پس بنا بر این حمل کرده اند این حدیث و امثال این را بر آن که خانه وقف اولادی باشد یا خانهای مفتوح العنوه باشد که ایشان اجره الارض به عمال دهند و به سبب اولویت سبقت ید به ایشان گذاشته باشند یا بعضی از اعیان داشته باشند که اگر بفروشند وفا به قوت ایشان نکند.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که او را سیصد درهم یا چهار درهم بوده باشد و عیال بار باشد و پیشه داشته باشد مثل بزازی و بقالی و آن مقدار بهم نرسد که معاشش بگذرد آیا مایه را بخورد و زکات نگیرد یا زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که مایه را نخورد بلکه آن چه از آن به هم رسد صرف خود و عیال خود کند و بقیه ما یحتاج را از زکات بگیرد و دست

به مایه نگذارد و ظاهرش آنست که از حاصل رعایت می باید کرد اگر چه ممکن است که مایه اش چون قلیل است اگر آن را نیز خرج کند بان معاش سالش نگذرد و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که پدرش یا عمش یا برادرش ما یحتاج ضروریه او را دهند و جفا کشد چون ایشان آن قدر به او ندهند که بر خود و عیال خود توسعه تواند کرد آیا از زکات می تواند گرفت که توسعه نماید بر خود و عیال خود حضرت فرمودند که باکی نیست می تواند گرفت و ظاهر می شود که لازم نیست بسیار تنگ گرفتن بر خود و عیال اگر چه بهتر آنست که تنگ گیرد و زکات نگیرد.

چنانکه در حسن کالصحیح منقولست از زراره که شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که زکات حلال نیست کسی را که پیشه داشته باشد که معاشش بان گذرد و یا صاحب قوت و درست اندام باشد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۸

تواند کسبی کردن پس تا توانید تنزه کنید از گرفتن زکات.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روایتی بما رسیده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که زکات حلال نیست بر غنی و نه بر قوی درست اعضا حضرت فرمودند که حلال نیست بر غنی یعنی درست اعضا اگر معاش خود را هم می تواند رسانید غنی است و الا فقیر است و می تواند گرفت پس عمدۀ غناست

و محتمل است که مراد حضرت آن باشد که مراد از آن کسی است که معاش خود را بهم تواند رسانید چنانکه در خبر زراره گذشت و الله تعالی يعلم.

(و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل له ثمانمائة درهم و هو رجل خفاف و له عیال کثیر أ له ان یاخذ من الزکاه فقال یا با محمد أ یربح فی دراهمه ما یقوت عیاله و یفضل قال لا ادری قال ان کان یفضل عن القوت مقدار نصف القوت فلا- یاخذ الزکاه و ان کان اقل من نصف القوت اخذ الزکاه قال قلت فعلیه فی ماله زکاه تلزمه قال بلی قال قلت کیف یصنع قال یوسع بها علی عیاله فی طعامهم و کسوتهم و یتقی منها شیئا یناوله غیرهم و ما اخذ من الزکاه فضّه علی عیاله حتّی یلحقهم بالناس) و در موثق منقولست که ابو بصیر گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که هشتصد درهم داشته باشد و مردیست موزه فروش یا موزه دوز و عیال بسیار دارد آیا زکات می تواند گرفت حضرت فرمودند که ای ابو محمد آیا از مایه که دارد آن مقدار بهم می رساند که قوت عیالش باشد و زیاده بر قوت گفت بلی فرمودند که چه مقدار زیاد می آید گفت نمی دانم حضرت فرمودند که اگر بمقدار نصف قوت از قوت زیاده بهم می رسد که صرف ما یحتاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۲۹

غیر قوت شود مانند پوشش و سایر ضروریات زکات نگیرد و اگر کمتر از نصف قوت بهم می رساند زکات می تواند گرفت ابو بصیر گفت عرض نمودم که آیا زکات

تجارت در مالش لازم است فرمودند که بلی عرض کردم که چه کند آن زکات را حضرت فرمودند که توسعه کند به آن بر عیالش در خورش و پوشش ایشان و اندکی بگذارد که به دیگران دهد و آن چه از زکات می گیرد و بر عیالش قسمت کند تا ایشان را از فقر بیرون آورد و ملحق سازد ایشان را به سایر مردمانی که زکات نمی گیرند و این حدیث با احادیث بسیار از موثق کالصحیح دلالت می کنند بر آن که لازم نیست تنگ گرفتن و از جهت توسعه بر عیال زکات می توان گرفت که ایشان در مشقت نباشند.

[شخصی از زکات مال خود به یک کس آن مقدار بدهد که او را غنی گرداند]

(و يجوز للرجل أن يعطي الرجل الواحد من زكاته حتى يغنيه و يجوز له ان يعطيه حتى يبلغ مائه الف) و جایز است که شخصی از زکات مال خود به یک کس آن مقدار بدهد که او را غنی گرداند و جایز است که به او بدهد تا صد هزار درهم که بحساب آن زمان هزار تومان بوده است و بحساب حال ششصد و سی تومان می شود و آن چه از اخبار معتبره ظاهر می شود آنست که غنا قوت سالیانه است و زیاده بر آن مکروه است یا حرام خصوصا هر گاه بسط لازم باشد و چون در زمان حضرات ائمه معصومین مستحقان زکوات کم بودند تجویز زیاده می فرموده اند.

و صدوق در علل در صحیح از صفوان روایت کرده است از علی دغشی که گفت از حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه سؤال کردم که اگر شخصی قوت یک روزه داشته باشد سؤال می تواند کرد و اگر بی آن که طلب کند به او چیزی دهند قبول می تواند

کرد حضرت فرمودند که اگر قوت یک ماهه نیز داشته باشد می تواند گرفت آن مقدار که تا شش ماهش بس باشد زیرا که سال تا سال می دهند چنانکه در حدیث معتبر حماد بن عیسی در خمس خواهد آمد که امام زکوات را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۰

که قسمت می فرمایند قوت سالیانه بهر فقیر می دهند و در قوی از بشر بن بشار روایت کرده است که عرض نمودم به رجل.

و صدوق گفته است که مراد از رجل حضرت امام علی نقی است صلوات الله علیه و شیخ طوسی نیز او را از رجال آن حضرت شمرده است که مؤمن را از زکات چه مقدار می توان داد حضرت فرمودند که سه هزار درهم بعد از آن فرمودند که یا ده هزار درهم و فاسق را قوت لا-یموت می دهند زیرا که مؤمن در طاعت الهی صرف می کند و فاجر در مخالفت الهی تعالی شانه.

و در صحیح از سعید منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که از زکات چه مقدار به یک کس می توان داد حضرت فرمودند که آن مقدار که او را غنی کنی.

و در احادیث موثقه کالصحیحیه از اسحاق بن عمار و عمار و زیاده منقول است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما که فرمودند که تا او را غنی کنی می توانی داد و ظاهرا غنای شرعی مراد باشد که قوت سالیانه باشد پس احوط آنست که زیاده بر قوت سالیانه ندهد خصوصا هر گاه فقر بسیار باشند.

چنانکه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چیزی از جهه حضرت سید المرسلین

صلی اللہ علیہ و آلہ آوردند و آن مقدار نبود که به اهل صفة برسد و مشهور آنست که ایشان چهار صد کس بودند پس حضرت به جمعی از ایشان داد و ترسید که مبادا دیگران دل شکسته شوند به نزد ایشان به عذر خواهی آمدند و فرمودند که ای اهل صفة عذر خود را از حق سبحانه و تعالی و از شما می خواهم که مرا معذور دارید چون چیزی آورده بودند و خواستم که به همه قسمت کنم وفا نمی کرد به جمعی که تاب ریاضت و گرسنگی کمتر داشتند به ایشان دادم یعنی آنها را که ندامت اکمل بودند و باین

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۱

خشنود شدند و این نادر بود بلکه اکثر اوقات به همه می رسانیدند.

[تفضل دادن کسانی را که سؤال نمی کنند بر کسانی که سؤال می کنند]

(و یفضل الّٰذی لا- یسال علی الّٰذی یسال) و در دادن تفضل می دهند کسانی را که سؤال نمی کنند بر کسانی که سؤال می کنند چنانکه در باب اول گذشت آیه و حدیث صحیح عبد الرحمن بن حجاج وارد شده است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا در زکات تفضیل می دهند جمعی را که سؤال نکنند بر جمعی که سؤال کنند حضرت همین عبارت متن را فرمودند و ظاهر تفضیل بیشتر و بهتر دادنست ایشان را و ممکن است که مراد از تفضیل تقدیم باشد چنانکه ظاهر آیه مشعر است بر آن که به ایشان باید داد و بس بلکه ظاهرش آنست که فقرائی که ایشان را زکات دهند رتبه ایشان فوق رتبه عدالت باشد.

[جمعی که مهاجرت نموده باشند مقدم هستند]

(و قال عبد الله بن عجلان السیّکونی لأبی جعفر صلوات الله علیه انّی ربّما قسمت الشّیء بین اصحابی اصلهم به فکیف اعطیهم فقال اعطهم علی الهجره فی الدّین و الفقه و العقل) و در حسن کالصحیح منقولست از عبد الله که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که بسیار است که چیزی قسمت می کنیم در میان شیعیان یا محدثین اصحاب از احسانی که می کنم به ایشان پس چگونه به ایشان بدهم حضرت فرمودند که رعایت این صفات کمال کن که جمعی که مهاجرت نموده باشند از بلاد خود از جهة تحصیل علوم دینی و اوقات عزیز خود را صرف آن نمایند یا صرف عبادت و طاعت نمایند و هر که عملش بیشتر باشد و عقلش بیشتر باشد و عقلش اکمل باشد بانکه تحصیل اخر ترا مقدم دارد بر دنیا

چنانکه وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که عقل آنست که بان عبادت خداوند رحمن کنند و بان اکتساب جنان کنند و محتمل است که مراد از هجرت در دین این باشد که دین باطل را ترک نموده دین حق داشته باشد و در صحیح منقولست از ابو بصیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۲

که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از شیعیان صالح محدث پیر شخصی که نامش عمر بود به نزد عیس بن اعین آمد و محتاج بود عیسی به او گفت که نزد من زکات هست و لیکن به تو نمی دهم او گفت چرا گفت دیدم که تو گوشت و خرما خریدی و این اسرافست او گفت که در تجارت یک درهم به هم رسانیده بودم ثلث آن را گوشت خریدم و ثلثی دیگر را خرما و ثلثی دیگر را از جبهه حوایج خانه بردم پس حضرت دست مبارک را بر پیشانی نهادند و ساعتی در غم فرو رفتند و بعد از آن سر برداشتند و گفتند که حق سبحانه و تعالی از جبهه فقرا در مال اغنیا مقرر فرموده است آن چه را ایشان بان اکتفا توانند کرد و اگر می دانست که ایشان را کافی نیست بیشتر مقرر می فرمود پس می باید که به ایشان بدهند آن مقدار که اکل و شرب و پوشش و تزویج و تصدق و حج کنند و بر ایشان تنگ نگیرند خصوصا بر امثال این خوبان و کلینی و صدوق بسند ضعیف از عبد الله بن سنان روایت کرده اند و صدوق سند صحیح بعبد الله دارد ظاهرش صحت است که حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که زکات شتر و گاو و گوسفند و اسب را به اهل تجمل می باید داد و زکات طلا و نقره و هر چه به کیل در آید از گندم و جو و خرما و مویز و سایر حبوب به جمعی از فقرا می دهند که بسیار پریشان باشند عبد الله گفت عرض نمودم که چه وجه دارد حضرت فرمودند که چون آن جماعت همیشه در تجمل بسر آورده اند آن چه خوش آینده تر است به ایشان می باید داد بخلاف این جماعت، و ظاهرا نزد عرب چنین باشد و نزد عجم آن چه به اهل تجمل دهند طلا و نقره پنهان را بهتر می خواهند چون علت را حضرت بیان فرموده اند و ممکن است که حکم عام باشد و مخفی به آن جماعت باید داد چنانکه گذشت که نام مبر و مؤمن را خوار مکن و اگر خویشان شیعه و پریشان باشند مقدمند بر دیگران، و احادیث بسیار بر تقدیم ایشان وارد شده است به آن که در صله رحم داخل است و اهتمام به شان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۳

آن بسیار وارد شده است در آیات و اخبار بسیار و اکثر در روضه ذکر کرده ام و از جهت خوف تطویل در اینجا نکردم.

[نصاب گندم و جو]

(و ليس على الحنطة و الشعير شىء حتى يبلغ خمسه او ساق و الوسط ستون صاعا و الصّاع اربعة امداد و المّد وزن مائتين و اثنین و تسعين درهما و نصف فاذا بلغ ذلك و حصل بعد خراج السيّطان و مؤنه القرية اخرج منه العشر إن كان سقى بماء المطر او كان سيحا و ان سقى بالدّلاء و الغرب ففیه

نصف العشر و فی التمر و الزَّیْب مثل ما فی الحنطه و الشَّعیر فان بقی الحنطه و الشَّعیر بعد ذلک ما بقی فلیس علیہ شیء حتّی یباع و یحول علی ثمنه الحول) عبارت فقه رضوی است و نیست بر گندم و جو چیزی از زکات تا به پنج وسق رسد و سقی شصت صاع است و صاعی چهار مد است و مدی دویست و نود دو در درهم است و نصف درهم چون مدی دو رطل و ربعی است و رطلی نود یک و مثقال است که صد و سی درهم باشد که صاعی هزار و صد و هفتاد درهم باشد که هشتصد و نوزده مثقال شرعی باشد که ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی باشد که سیصد صاع به سنگ تبریز سیصد و هفت من و پنجاه درم باشد، و بوزن شاهی صد و پنجاه و سه من و نیم و بیست و پنج درم باشد بنا بر آن که مثقال همین اشرفی باشد که چهار دانگ و نیم مثقال صیرفی باشد و چون گندم و جو هر یک باین مقدار برسد بعد از اخراج سلطان و آن چه خرج ده باشد از تخم و اجرت مصالح الاملاک از گاو و غیر آن ده یک می دهند اگر آب باران یا آب روان خورده باشد، و اگر از دلو و دولاب و امثال اینها اب خورده باشد نصف عشر می دهند و در خرما و مویز نیز همین حکم است در نصاب و قدر زکات پس اگر زکات آن را یک مرتبه دادند چندین سال که بماند دیگر زکات نمی باید داد مگر آن که

بفروشد با شرفی و شاهی و سال بر آن بگذرد زکات نقدین می باید داد

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۴

اینست معنی فقه رضوی و اما احادیثی که در این باب وارد شده است فوق تواتر است از طرق خاصه و عامه بلکه اکثر این احکام از ضروریات دینست.

از آن جمله در صحیح حلبی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در زکات: که هر چه آب باران و آب روان یا آب ریشه خورد در جاهایی که زمینش نم داشته باشد مانند دار المرزده یک می باید داد و آن چه شتر آب کشد یا به دولاب آب دهند یا دلوهای بزرگ که گاو کشد نصف عشر می باید داد.

و در صحیح از سعد منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از اقل نصابی که زکات در آن واجبست از گندم و جو و خرما و مویز حضرت فرمودند که پنج وسق است بوسق حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر وسقی شصت صاع باشد عرض نمودم که آیا در انگور زکات هست یا آن که تا مویز نشود زکات واجب نیست حضرت فرمودند که بلی هست هر گاه تخمین کنند زکاتش را بیرون کنند و ظاهرا مراد از تخمین آنست که ملاحظه نمایند که چند صاع انگور سیصد صاع مویز می شود که اقل مرتبه مویز است به نصاب رسیده است و زکاتش می باید داد و بحسب تخمین ظاهرا اگر هزار من به سنگ تبریز انگور داشته باشد سیصد صاع مویز می شود و اگر احتیاط کند و چهار صد من شاهی که

انگور داشته باشد زکات دهد نهایت احتیاط خواهد بود.

و در صحیح از سلیمان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در خرما زکات واجب نیست تا پنج وسق نباشد و انگور نیز مثل خرماست هر گاه پنج وسق مویز شود چنانکه مذکور شد و اگر بهر دو قسم آب داده باشند اکثر را اعتبار می کنند بحسب عدد یا بحسب نفع علی الخلاف و اگر هر دو مساوی باشند پانزده یک می گیرند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۵

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از معاویه بن شریح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر چه آب باران یا آب ریشه خورده باشد یا آب نهر عشر می باید داد و هر چه از شتر و دولاب کشند نصف عشر است پس عرض کردم که ما از چرخاب آب می دهیم و چون آب زیاد می شود آب روان می دهیم فرمودند که نزد شما چنین می شود گفتم بلی حضرت فرمودند که نصف و نصف نصفی را نصف عشر می دهد و نصفی را عشر می دهد عرض نمودم که زمین را به دولاب آب می دهیم پس آب زیاد می شود یک آب و دو آب از آب روان می دهیم فرمودند که یک آب و دو آب را در چه مقدار زمان می دهید عرض نمودم که در سی شب یا چهل شب می دهیم و شش هفت ماه آب دست داده ایم فرمودند که نصف عشر بدهید و حدیث مشهور همین است و از این حدیث فهمیده اند که بیشتر معتبر است.

و با تساوی هر یک از طرفین عمل خود کرده است چون احادیث متواتره وارد است که آن چه به

آب روانست ده یک می باید داد و نصفش به آب روان است پس ده یک باید داد، و در احادیث متواتره وارد است که هر چه به آب دست آب داده باشند نصف عشر می باید داد و نصفش را به آب دست داده اند پس نصف عشر باید داد و مجموع عشر و نصف عشر پانزده یکست و کسی خلاف نکرده است در این احکام.

اما آن چه ذکر کرده است که بعد از خراج سلطان می باید داد احادیث متواتره وارد شده است بر آن که خراج سلطان مجزی است از زکات، اقل مرتبه اش آنست که زکات آن را نباید داد و بخصوص اخراج حق سلطان در حسن کالصحیح از ابو بصیر و محمد بن مسلم منقول است که عرض کردند به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که زمینهایی که مزارعه می کنیم با اهل زمین چه می فرمایید فرمودند هر زمینی را که سلطان به تو می دهد آن چه حصه تست

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۶

زکات آن را می دهی و جمیع آن چه حق سبحانه و تعالی داده است زکاتش را نمی دهی بلکه بعد از وضع حصه سلطان هر چه می ماند عشر آن را می دهی.

اما آن که در نصاب اعتبار باید کرد از اخبار ظاهر نمی شود مثلاً اگر خراج را حساب کنیم از نصاب افتد احوط آنست که هر چه حق سبحانه و تعالی داده شد حساب کنیم اگر نصاب باشد بدهیم اما خراج را زکات ندهیم مثلاً هر گاه سیصد صاع به هم رسیده باشد و صد صاعش به خراج سلطان در رود بیست صاع بدهیم.

و اما مؤنت قریه که استثناء کرده اند اکثر متابعت صدوق کرده اند و

شیخ مفید نیز فقه رضوی را داشته است چنانکه ظاهر می شود از بسیاری از عبارات مقنعه و محتمل است که متابعت صدوق کرده باشد و چون نزد ما متیقن نیست که از آن حضرت باشد صلوات الله علیه احتیاط آنست که اخراجات غیر خراج را اخراج نکنیم با آن که شیخ طوسی علیه الرحمه نقل اجماع کرده است که اخراجات بر مالک است و اشکال مشهوری هست که هر گاه اخراجات را در باید کرد پس چرا نصف عشر باید داد و این معنی را قرینه ساخته اند که می باید اخراجات بر مالک باشد تا نصف عشر به سبب آن کم شود و اشتباه عظیمی است که همه کرده اند و ملاحظه نکرده اند که بر تقدیری که از اصل بیرون رود نه مال مالک کم شده است با مشقت تحصیل اسباب آب دادن از ریسمان و دلو و اصلاح دولاب و سایر مشقتها هر چند ارزش را از اصل بیرون کنند و اینها سهل است عمده آنست که اگر آب روان داده باشد مثلا و حاصل هزار من باشد اگر صد من بدهد سهل است و اگر از دست کشند بر تقدیری که هزار من حاصل بدهد پانصد منش به اخراجات در می رود و چون این قسم نقصانی به مالک رسیده است حق سبحانه و تعالی بیست یک طلبیده است و این قول نکته ایست بعد از وقوع نص و اگر نص وارد نباشد بر اخراج مؤن کسی باین مناسبات حکم نمی کند بلی مناسب قیاسات و استحسانات عامه هست پس بنا بر آن که مؤننها را بیرون کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۷

و بعد از آن نصاب را حساب

کنند در این صورت بیست و پنج من می باید داد و اگر بیرون نکنیم پنجاه من می باید داد که بیست یک هزار من است و در حسن کالصحیح منقولست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چیست اقل نصاب خرما و مویز فرمودند که پنج وسق است و حساب نمی کنند معافاره و أم جعرو را و این دو قسم خرما ی زیون است که از اینها زکات واجب نیست اگر چه بسیار باشند و می گذارند از جهه کسی که حفظ می کند و نگاهبانست در باغ خرما یک درخت یا دو درخت را و احتمال یک خوشه یا دو خوشه نیز دارد که از جهه نگاهبان می گذارند که با عیال خود بخورد و اکثر چنین فهمیده اند که اجرت نگاهبانست که از اصل اخراج می کنند و دلالتش بر این معنی نزد ما ظاهر نیست بلکه ظاهر حدیث آنست که غیر اجرتست و اجرت می باید که مقرر باشد بیشتر و اگر اجره المثل باشد گاه باشد که باغ بزرگی باشد و اجرتش ده برابر این باشد بانکه بلفظ عذق وارد شده است و اگر عین مفتوح باشد درخت خرماست و اگر بکسر عین باشد خوشه است و ضبط نکرده اند که حضرت مفتوح خوانده اند یا مکسور.

و در حسن کالصحیح منقول است از زراره و عبید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زکات جو و گندم و خرما و مویز کسی که داد دیگر بر او چیزی نیست هر چند سال بر او بگردد مگر آن که آن را بفروشد و اشرفی و شاهی کند و سال

بر او بگردد زکات می دهد و اگر نه زکات آن واجب نیست اگر چه هزار سال بر او بگذرد.

[حج از زکات]

(و سال محمّد بن مسلم ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصّروه أ يحجّ من الزّكاه قال نعم) و كالصحيح منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از کسی که حج نکرده باشد آیا زکات می تواند گرفت که حج کند حضرت فرمودند که بلی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۸

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کرد و من نشسته بودم عرض نمود که مردمان بمن زکات می دهند و من جمع می کنم تا بحج می روم حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی آنها را نیز ثواب می دهد که اعانت تو کرده اند بر حج، و مشهور آنست که اگر به دفعات به او دهند تا قوت سالیانه بهم نرسیده است می تواند گرفت و چون مقدار قوت سالیانه بهم رسید دیگر حرام است از زکات گرفتن و ممکن است که حضرت داند که آن شخص این مسأله را می داند یا آن که حضرت داند که آن چه از جبهه حج گرفته است کمتر از قوت سالیانه اوست یا آن که یک جا به او بدهند بنا بر مشهور که اگر زیاده از قوت سالیانه دهند می تواند گرفت و احادیث معتبره در این باب وارد شده است که چون زکات را گرفت مال او می شود هر چه خواهد می کند و یا آن که مطلوب این باشد که چون حج نکرده است از حصّه سبیل الله به او دهند که بحج رود

چون خوب نیست که مؤمن از دنیا برود و حج نکرده باشد و لیکن ظاهر عبارت مفید معنی اول است.

(و قال علی بن یقظین لأبی الحسن الاوّل صلوات الله علیه یكون عندی المال من الزّکاه أ فأحجّج به موالی و اقاربی قال نعم لا باس) و در صحیح منقولست از علی که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که گاه هست که زکات مال نزد من می باشد آیا می توانم داد به آزاد کرده های خودم و به خویشان خودم که بحج روند حضرت فرمودند که بلی باکی نیست و این دادن ممکن است که از سهم فقرا باشد و غرضش زیاده دادن باشد از قوت سالیانه و یا آن که از سهم سبیل الله باشد و چون احتمال هر دو دارد بلکه اعم از هر دو، نیز استدلال از جهت هیچ یک نمی توان کرد و عمده اشکال اینست که جمعی به اطلاق این حدیث استدلال کرده اند که سهم سبیل الله عام است در جمیع خیرات و بر تقدیر دلالت دلالت بر غیر حج نمی کند و بهتر آنست که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۳۹

سهم فقرا به او دهند و به او نگویند که حج بکن و او اگر خواهد بحج رود چنانکه در حدیث موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است.

(و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ساله رجل و انا حاضر عن مال المملوک أ علیه زکاه فقال لا و لو کان له الف الف درهم و لو احتاج لم یکن له من الزّکاه شیء) و در صحیح

منقولست از عبد الله که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد و من حاضر بودم که آیا بر مملوک خواه غلام و خواه کنیز زکات واجبست اگر شرایط وجوب باشد حضرت فرمودند که نه اگر چه هزار هزار درهم داشته باشد که بحساب آن وقت ده هزار تومان باشد و غرض مبالغه است علی الظاهر چون مالک نمی شود و بر تقدیر مالکیت تمکن از تصرف نیست و آن شرط است در وجوب زکات و اگر بنده محتاج شود از زکات نمی تواند گرفت هیچ چیز چون به مولی غنی است و واجب النفقه مولی است مگر آن که مولای او نیز فقیر باشد یا غنی باشد و به او ندهد آن چه او را بس باشد.

(و فی خبر اخر عن عبد الله بن سنان قال قلت له صلوات الله علیه مملوک فی یده مال أ علیه زکاه قال لا قال قلت فعلی سیده فقال لا لأنه لم یصل إلى السید و لیس هو للمملوک) و در صحیح از عبد الله در خبری دیگر منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بنده در دست او مالی باشد یعنی تجارت کند یا مالی مخفی از آقا دارد و سال بر او بگذرد آیا بر او زکات واجبست یا می تواند داد گر چه بر سبیل استحباب باشد حضرت فرمودند که نه گفت عرض نمودم آیا بر آقای او واجبست حضرت فرمودند که نه زیرا که به آقا نرسیده است و مال مملوک نیست و ظاهرش آنست که چون آقا خبر ندارد تمکن از تصرف نیست و غلام

نمی تواند شد چنانکه خواهد آمد و اگر قایل شویم که مالک می شود ارش جنایت یا فاضل ضرریه را چنانکه خواهد آمد حمل می کنیم این حدیث را بر آن که حضرت داند که از ان بابها نیست اگر چه اگر از ان بابها نیز باشد و قایل به مالکیتش بشویم چون بی رخصت آقا تصرف نمی تواند کرد تمکن از تصرف نیست و زکاه بر او نیست و الله تعالی يعلم و محتمل است که بر تقدیر دانستن آقا از جهت عدم تمکن از تصرف قبج عرفی کافی باشد که از غلام خود چیزی پس گیرد هر گاه به او داده باشد و ظاهر آنست که آقا نمی داند چنانکه غالب احوال بندگان است که مخفی می دارند که مبادا صاحب از ایشان پس گیرد و بر تقدیر علم آقا احوط آنست که غلام را بگوید که بدهد یا از جائی دیگر بدهد.

[در مال عبد مکاتب زکات نیست]

(و فی روایه وهب بن وهب القرشی عن الصیادق عن آبائه عن علی صلوات الله علیهم قال لیس فی مال المکاتب زکاه) و در روایت وهب منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که آن حضرت فرمودند که در مال مکاتب زکات واجب نیست و وهب سنی است و لیکن اکثر اصحاب کتاب او را اعتبار کرده اند و قانون سنیان این است که حدیث را به حضرت امیر المؤمنین می رسانند مانند سکونی و غیر او و علما حمل کرده اند این حدیث را بر مکاتب مشروط یا مکاتب مطلق که از مال کتابت چیزی نداده باشد که اگر داده باشد به نسبت آن

آزاد می شود و بالنسبه مالک می شود و آن چه مالک است او را زکات می باید داد و نسبت آن چه مالک نیست نمی باید داد و احوط در صورت آزادی دادن زکاتست باذن مولی.

[زکات به بنی هاشم]

(و روی ابو خدیجه سالم بن مکرم الجمال عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال أعطوا الزکاه من ارادها من بنی هاشم فانها تحل لهم و انما تحرم علی النبی صلی الله علیه و آله و علی الامام الذی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۱

بعده و علی الائمه صلوات الله علیهم) ابو خدیجه ضعیف است و سند صدوق نیز به او ضعیف است و لیکن کلینی در صحیح از او روایت کرده است و او روایت کرده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که بدهید زکات را بهر که خواهد از بنی هاشم که از جهت ایشان حلال است و حرام نیست مگر بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بر امامی که بعد از آن حضرتست حضرت امیر المؤمنین و بر ائمه معصومین صلوات الله علیهم. و تاویل کرده اند که در حالت اضطرار بر سادات حلال است و بر بنی و ائمه حلال نمی شود چون ایشان مضطر نمی شوند و محتمل است که حضرت خطاب به بنی هاشمی که در مجلس حاضر بوده اند کرده باشند ابو خدیجه نفهمیده باشد و به اطلاق نقل کرده باشد.

و در صحیح از عیص منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جمعی از بنی هاشم به نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و از آن حضرت سؤال کردند که یا رسول الله

ما را عامل کن بر زکوات حیوانات تا سهم عاملان از ما باشد که ما اولاییم باین عمل از دیگران پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ای فرزندان عبدالمطلب به درستی که زکات بر من و شما حلال نیست و لیکن حق سبحانه و تعالی مرا وعده داده است که فردای قیامت هر که را خواهم شفاعت کنم.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که گواهی می دهم و الله که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را وعده شفاعت داده است پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ای فرزندان عبدالمطلب وقتی که حلقه در بهشت را بگیریم گمان می کنید که دیگری را بر شما مقدم دارم یعنی نخواهم کرد و اول شما را شفاعت خواهم کرد.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم و ابو بصیر و زراره منقولست از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۲

حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که زکات چرک دستهای مردمان است و حق سبحانه و تعالی بر من آن را و غیر آن را از بعضی از چیزها حرام گردانیده است و زکات حلال نیست از جهت فرزندان عبدالمطلب پس فرمودند که و الله که چون بر در بهشت می ایستم و حلقه بهشت را می گیرم و شفاعت امت خواهم کرد و قسمت بهشت و دوزخ را که بمن کرامت خواهد فرمود در روز قیامت دیگری را بر شما مقدم نخواهم داشت پس راضی شوید از برای خود آن چه را حق سبحانه

و تعالی از جهت شما راضی شده است ایشان گفتند که راضی شدی.

و در صحیح از جعفر بن ابراهیم هاشمی منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا حلال است صدقه بر بنی هاشم حضرت فرمودند که زکاتی که واجبست بر مردم از جهت ما حلال نیست و غیر آن از صدقات مندوبه باکی نیست و اگر هر صدقه بر ما حرام می بود نمی توانستند بنی هاشم که به مکه روند اکثر آبهای این راه صدقه است و برکها که ساخته اند صدقه است.

و در موثق کالصحیح از اسماعیل بن فضل هاشمی منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از صدقه که بر بنی هاشم حرام است چه چیز است حضرت فرمودند که زکاتست عرض نمودم که زکات سادات از جهت سادات حلال است فرمودند که بلی.

و در صحیح از عبد الرحمن منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر هر صدقه بر ما بنی هاشم حرام می بود به مکه نمی توانستیم رفت چون جمیع آبها صدقه است.

و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۳

فرمودند که زکوات بنی هاشم بر یکدیگر حلال است از غیر ایشان بر ایشان حرامست.

و در صحیح از سعید منقولست که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیهم که حلال است زکات به آزاد کردهای بنی هاشم حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح از ثعلبه از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که زکات بر بنی هاشم حرامست و بر موالی ایشان حلال است و

آن چه نهی وارد شده است که زکات به آزاد کردهای ایشان نمی توان داد محمولست بر کراهت.

(و روی القاسم بن سلیمان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان صدقات رسول الله صلى الله علیه و آله و صدقات علی صلوات الله علیه تحلّ لبني هاشم) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که صدقات و اوقاف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اوقاف حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر بنی هاشم حلال است و آن به اعتبار این است که وقف است بر ایشان یا اعم از ایشان و غیر ایشان و یا از جهت این است که صدقه بنی هاشم حلال است.

(و روی الحلبي عنه (ص) ان فاطمه صلوات الله علیها جعلت صدقاتها لبني هاشم و بني المطلب) و به اسانید صحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت فاطمه صلوات الله علیها تصدقات و اوقاف خود را از جهت فرزندان هاشم و فرزندان مطلب مقرر فرمودند و در بعضی نسخ عبد المطلب است و ظاهراً از سهو نساخست و مطلب برادر هاشم است و از هاشم بغیر از عبد المطلب فرزندی نماند و عبد المطلب را فرزندان بسیار بود و آن چه از ایشان نسل مانده است عبد الله است که از او حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ماند و از آن حضرت نسل نماند مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۴

از حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها و آن نیز از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که نسبت هر دو متصل شد.

چنانکه منقول

است بطرق متکثره که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله مکرر می فرمودند که یا علی نسل من از تو باقی خواهد ماند چنانکه در سوره کوثر مذکور است که قریش می گفتند محمد ابتر است و بی نسل و آن حضرت مغموم شدند حق سبحانه و تعالی فرستاد در این سوره که نسل تو بسیار خواهد شد و نسل دشمنان تو ابتر است و الحمد لله رب العالمین که چنین شده که عالم از نسل آن حضرت پر شد و از دشمنانش نام و نشان نماند و از ابو طالب چهار پسر به هم رسید از طالب نسل نماند و از جعفر نسل بسیار ماند که متصلند به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون عبد الله بن جعفر دختر حضرت فاطمه صلوات الله علیها را خواست و از عقیل بن ابی طالب نیز نسل هست و از حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه از فاطمه نسل بسیار ماند و از غیر حضرت سیده النساء صلوات الله علیها فرزندان بسیار ماند و ایشان را علوی می گویند و هر چه از حضرت فاطمه است حسنی حسینی می گویند و از عباس فرزندان بودند و هلاکو نسل او را بر انداخت و از حارث و ابو لهب فرزندان ماندند و بهم می رسند اما کمند بسیار و از مطلب برادر هاشم فرزندان مانده است و اشهر میان عامه خصوصا شافعیه که اعتقاد ایشان آنست که محمد بن ادريس مطلبی است مطلبی را نیز حکم هاشمی داده اند و اکثر علمای ما نداده اند بنا بر آن که در احادیث استثنای هاشمی شده است چنانکه گذشت.

در صحیح از ابن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حلال نیست صدقه از جبهه فرزندان عباس و امثال ایشان از بنی هاشم و در قوی از جمیل منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۵

پرسیدم که آیا صدقه بر بنی هاشم حلال است حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که از جبهه آزاد کردهای ایشان حلال است فرمودند که حلال است و بر بنی هاشم حلال نیست مگر زکوات خود که به یک دیگر دهند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت پرسیدند از صدقه که بر بنی هاشم حرامست کدامست فرمودند که زکات واجبست و حرام نیست زکات بعضی از ما بر بعضی.

و در موثق منقولست از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که آزاد کردهای سادات از ساداتند و حلال نیست زکات غریب از جهت ایشان و باکی نیست در صدقات موالی سادات بر سادات بعد از آن حضرت فرمودند که اگر عدالت قایم شود هاشمی و مطلبی محتاج به زکات نخواهد بود به درستی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید از جهت هر یک مقرر ساخته است آن چه او را بس باشد پس فرمودند که هر گاه شخصی مضطر شود میتة بر او حلال می شود و صدقه حلال می شود و بر سادات صدقه حلال نیست مگر آن که چیزی نیابند و چنان شود که میتة بر ایشان حلال شود و ذکر کرده اند که شیخ مفید و ابن جنبد قایل شده اند بانکه زکات به اولاد مطلب نمی توان داد باین

حدیث، و بر تقدیر صحت ممکن است که حمل بر کراهت کنیم چنانکه در موالی محمولست بر کراهت و تقیه اظهر است چون اکثر عامه بر اینند.

(و روی محمد بن اسماعیل بن بزیع قال بعثت إلى الرضا صلوات الله عليه بدنانير من قبل بعض اهلى و كتبت اليه اخبره ان فيها زكاه خمسه و سبعون و الباقي صله فكتب بخطه قبضت، و بعثت اليه بدنانير لى و لغيرى و كتبت اليه انها من فطره العيال فكتب صلوات الله عليه قبضت. و صدقه غير بنى هاشم لا تحل لبنى هاشم الا فى وجهين

لوامع صاحبقرانى، ج ۵، ص: ۵۴۶

اذا كانوا عطاشا فاصابوا ماء فشربوا و صدقه بعضهم على بعض و اما قبض الامام صلوات الله عليه لما قبضه فليس لنفسه و انما قبضه لغيره من اهل الحاجه و المسكنه و هو مستغن عن اموال الناس بكفايه الله اياه متى ناداه لباه و متى ساله اعطاء و متى ناجاه اجابه) و در صحيح منقولست از محمد که گفت به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرستادم چند مثقال طلايى که نزد من بود از اهل خانه و نوشتم در عريضه که به خدمت آن حضرت فرستادم که در اين مال هفتاد و پنج اشرفى زکاتست، و در تهذيب خمسه و سبعين است که بدل از اسم آن است و بنا بر اين نسخه خبر مبتدای محذوفست که آن هی است و ظاهرا سهو شده است و باقى صله است يعنى هديه ايست که به خدمت فرستاده ام حضرت در تحت کتابت نوشته بودند که به قبض ما رسیده و چند اشرفى ديگر از خودم و از غير خودم فرستاده بودم

و در عریضه نوشته بودم که از فطره عیال است حضرت بخط مبارک خود نوشتند که به قبض ما در آمد.

و صدوق ذکر کرده است که زکات غیر سید بر سید حلال نیست مگر از دو وجه یکی آن که تشنه باشند و به آبی برسند که در برکه باشد که از زکات ساخته باشند یا آب خیرات باشد مثل برکهای راه مکه و از آن آب بخورند دویم زکات بنی هاشم است بر بنی هاشم.

و اما آن چه حضرت نوشته بودند که به قبض من در آمد از جهه خود قبض نفرمودند بلکه از جهه فقرا و مساکین می گرفتند چون عارف بودند به احوال همه کس و آن حضرت مستغنی بودند از اموال مردم چنین نمی شد که مضطر شوند به گرفتن فطره یا زکات چون مستجاب الدعوه بودند و حق سبحانه و تعالی کفایت مهمات ایشان کرده بود و هر مرتبه و هر وقتی که خدا را می خواندند لیبیک می شنیدند و هر گاه سؤال می کردند حق سبحانه و تعالی عطا می فرمود و هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۷

وقت که مناجات می کردند حق تعالی اجابت می کرد دعای ایشان را پس ظاهر می شود که صدوق حدیث ابو خدیجه را حمل بر اضطرار کرده است که ممکن است که سادات مضطر شوند و معصومان از دو وجه خارج نمی شوند.

یکی از جهه خلافت الهی و کفایت او.

دویم از جهه استجابت دعوات ایشان و از این خبر و اخبار دیگر ظاهر می شود که زکات مال و فطره و خمس را نقل به امام صلوات الله علیه می توان کرد بلکه جمعی گفته اند که در زمان حضور نبی و امام صلوات الله علیهم

نقل واجبست به ایشان که اگر واجب نمی بود تاخیر دادن به مستحقین نمی توانست نمود با عدم ضمان در نقل به بلاد متباعده و گرفتن و کلاسی ایشان زکوات را با ظاهر آیه کریمه «خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صِدْقَةً» یعنی بگیر یا محمد از اموال امت صدقه را تا ایشان را مطهر گردانی از نجاست بخل و پاکیزه گردانی از حقوق مستحقین و چون زکات را بگیری از ایشان دعا کن از جهت ایشان که دعای تو سبب تسکین قلوب ایشان است و لیکن این دلایل افاده اولویت می کند نه وجوب و الله تعالی يعلم و در مبحث فطره همین حدیث خواهد آمد با اخبار دیگر.

باب نوادر الزکاه

(روی علی بن یقطين قال قلت لأبي الحسن الاوّل صلوات الله عليه رجل مات و عليه زکاه و اوصی ان تقضى عنه الزکاه و ولده معاویج ان دفعوها اضّر بهم ضرار شدیداً فقال یخرجوها فیعودوا بها علی أنفسهم و یخرجون منها شیئاً فیدفع إلی غیرهم.) این بابی است در بیان احادیث شاذه که در زکات وارد شده است در صحیح منقولست از علی که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی بمیرد و بر ذمه او زکات بوده باشد و وصیت کند که زکات او را اداء کنند و فرزندان او بسیار پریشان باشند که اگر این زکات را بیرون کنند ضرر عظیم به ایشان رسد حضرت فرمودند که بیرون کنند و صرف خود کنند پس گویا ایشان وکیلند از جانب حضرت در بیرون کردن و صرف خود نمودن چون مستحق زکاتند و واجب النفقه نیستند الحال که زکات را به ایشان نتوان داد و

اندکی ازین مال را بیرون می کنند و به مستحق غیر خودشان می دهند و در کافی یخروجونها فیعودون است و ظاهرا غلط متن از نسخا شده است اگر چه ممکن است که مجزوم باشند هر دو بلام مقدر در اول و به تتبع یافته ایم که امثال اینها که محتاج به تکلفها باشد در کلام ائمه هدی واقع نشده است و هر چه شده است از نسخا یا روایت شده است و هم چنین در قرآن مجید هر جا که محتاج به تکلف باشد در وقت جمع قرآن اولیا یا ثانیایا شده است و این حدیث دلالت می کند بر آن که زکات مثل سایر دیون مقدم است بر میراث.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۴۹

و در موثق کالصحیح منقول است از عباد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که تقصیر کرده باشد در دادن زکات در حال حیات و در مرض موت حساب کند زکاتی را که در ذمه اش هست و وصیت کند که همه را بیرون کنند و به مستحقین دهند حضرت فرمودند که جایز است و از اصل مال بیرون می کنند بمنزله دینی است که در ذمه میت باشد و به ورثه چیزی نمی دهند تا هر چه وصیت کرده است در زکات بیرون نکنند.

و در حسن کالصحیح منقولست از زراره که به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که اگر شخصی زکات مال خود را نداده باشد و در مرض موت بیرون کند و به مستحقین دهد مجزیست از او حضرت فرمودند بلی عرض نمودم که اگر وصیت کند به وصیتی از ثلث مالش و زکات نداده باشد آیا از

زکاتش مجزیست حضرت فرمودند که آن چه به مستحقین می دهند از زکاتش حساب می کنند و نافله نیست بلکه فریضه است یعنی هر چند وصیت را از جهت جمعی از خوبان کرده باشد و غرضش احسان به ایشان باشد و ایشان مستحق باشند وصی بقصد زکات می دهد و هر چند از ثلث گفته باشد و اعتراف به شغل ذمه کرده باشد از اصل بیرون می کنند یا آن که حق سبحانه و تعالی چنین می فرماید که وصایای او را به زکات او حساب خواهد فرمود چنانکه خواهد آمد که وصیت تدارک نقص زکات می کند هم چنان که نماز سنت تدارک نقص نماز واجب می کند.

و در صحیح از شعیب منقولست که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که بر پدرم زکات بسیار است آیا قضا می توانم کرد از او حضرت فرمودند که چه می دانی که هست در ذمه او یا چه می دانی که چه مقدار است عرض نمودم که احتیاط می کنم و بسیار می دهم حضرت فرمودند که اگر چنین کنی او را از عذاب و غم و الم فرج خواهی داد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۰

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی بمیرد و حج اسلام در ذمه اش باشد و پانصد درهم زکاتش نیز باید داد و سیصد درهم گذاشته باشد و وصیت کند بهر دو چه باید کرد حضرت فرمودند که حج میقاتی از جهت او می گیرند از اقرب اماکن به مکه و هر چه می ماند به زکاتش می دهند.

و در حسن کالصحیح از زراره منقولست که به حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه عرض نمودم که هر گاه شخصی را بر او زکات واجب شده باشد و پدرش مرده باشد و دینی بر او باشد آیا از زکات مالش دین پدرش را ادا می تواند کرد و حال آن که این پسر مال بسیار دار حضرت فرمودند که اگر پدرش مالی گذاشته باشد و ظاهر شود که پدرش دین دارد از مالی که گذاشته است از اصل مال دین او را ادا می کنند و از زکات نمی دهند و اگر پدرش چیزی نگذاشته باشد هیچ کس سزاوارتر نیست به زکات او از دین پدرش پس در این صورت اگر از زکات بیرون کند دین پدرش را مجزی است از او.

و در موثق کالصحیح منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه از شخصی که بر پدرش دینی باشد و خرج بسیار داشته باشد پدرش و وجه دین را نداشته باشد آیا وجه دین را از زکات مالش به پدرش می توان داد که پدرش دین خود را ادا کند حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از شخصی که عارف باشد بمذهب حق و فاضل باشد و بمیرد و قرضی در ذمه اش باشد که به آن مبتلا شده باشد و افساد و اسراف نکرده باشد و معروف نباشد به سؤال کردن و گدائی آیا از زکات هزار درهم و دو هزار درهم دین او را می توان ادا کرد فرمودند بلی و احادیث معتبره حسنه کالصحیح و قویه کالصحیح وارد شده است که به اطفال مؤمنین از زکات

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۱

می توان

داد به آن که صرف ایشان کنند.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که سؤال کردم از حضرت موسی کاظم صلوات الله علیه هر گاه شخصی به شخصی زری می دهد که قسمت کند به مستحقین و خودش مستحق باشد می تواند برداشتن از جبهه خودش حضرت فرمودند که خودش به مقداری که به دیگران قسمت می کند و حصه می دهد قسمت یک حصه بر می تواند داشت و اما اگر تعیین کرده باشد که به جمعی خاص دهد نمی تواند برداشت مگر به رخصت صاحب مال و احادیث دیگر نیز بر این مضمون وارد شده است و خواهد آمد و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که هر گاه چیزی طلبم از جمعی که مدتی باشد که نزد ایشان باشد و قدرت نداشته باشند که دین را ادا کنند و مستحق باشند آیا از زکات مال خود بر ایشان حساب می توانم کرد فرمودند بلی.

و در حسن کالصحیح منقولست از محمد بن مسلم و زراره از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مادیان عربی که در صحرا چرد بر هر اسبی در هر سالی دو اشرفی مقرر فرمودند، و بر مادیان غیر عربی خواه یابو دو خواه دو تخمه در هر سالی یک اشرفی مقرر فرمودند.

و در حسن کالصحیح بل الصحیح از زراره منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا زکات بر استر هست حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که چه وجه دارد که بر اسب مقرر فرموده اند

و بر استر مقرر نفرموده اند حضرت فرمودند که از استر بچه بهم نمی رسد و از مادیان بچه بهم می رسد و بر اسب نیز زکات نیست عرض نمودم که بر الاغ هست فرمودند که نه عرض نمودم که بر اسب یا شتری که بر او سواری می کنند زکات هست فرمودند که بر حیوانی که علف صحرا خورد زکات هست نه در آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۲

بدست آن را علف دهند و در لغت جو و گاه را نیز علف می گویند و علف بمعنی قوت حیواناتست و در بنده خواه غلام و خواه کنیز زکات نیست مگر زکات فطر و در غیر اینها از حیوانات زکات نیست.

و اما حبوب مانند برنج و ذرت و عدس و ماش و لوبیا و هر چه آن را کیل یا وزن کنند حکم آنها حکم اجناس اربعه است در نصاب و اعتبار آب دادن پس اگر سیصد صاع به هم رسد اگر آب باران یا روان یا ریشه خورده باشد عشر می باید داد و از آب روانست کاریز و از آب دستست چرخابه‌های عظیم که آب می گرداند آن را چنانکه در شتر می باشد و مشهور آنست که در غیر اجناس اربعه مستحب است و در سبزیها سنت نیست و جمعی قایل شده اند بوجوب زکات در حبوب چون احادیث بسیار بلفظ امر وارد شده است و لیکن اظهر استحباب است و احوط عدم ترک است و در اجناس اربعه و سایر حبوب نصابش سیصد صاع است و در زیاده مقداری مقرر نیست هر چه باشد زکاتش را می باید داد و بر این مضامین احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه

و قویه کالصحیحه وارد است آن مقدار که علم بهم می رسد و در نصاب اینها بعضی از روایات وارد شده است که صد و بیست صاع است و در بعضی از اخبار وارد است که در پنج وسق یک وسق می دهند و همه را حمل بر استحباب کرده اند و روایت دویم را حمل بر خمس کرده اند که خواهد آمد.

(و روی اسماعیل بن جابر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه یحلّ للرجل ان ینخذ الزکاه و هو لا ینحتاج إليها فیتصدق بها قال نعم و قال فی الفطره مثل ذلك) و در صحیح مرویست از اسماعیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا حلال است که شخصی احتیاج نداشته باشد به زکات و بگیرد آن را و تصدق کند حضرت فرمودند که بلی و فرمودند که زکات فطره نیز چنین است که می تواند گرفت و تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۳

کردن یا در فطره نیز چنین فرمودند و حمل می توان کرد بر آن که قوت سالیانه نداشته باشد بانکه مثلاً قوت یک ماهه داشته باشد می گیرد و از جهت خود تصدق می کند و یا آن که می داند که آن جمع به کسی دیگر زکات نمی دهند یا به ایشان گوید که چنین می کنم و بمنزله وکیل ایشان باشد و اول اظهار است و آخر احوط.

(و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ما علی الامام من الزکاه فقال یا با محمد اما علمت انّ الدنیا للإمام یضعها حیث یشاء و یدفعها إلی من یشاء جائز من الله عزّ و جلّ له ذلك انّ الامام

لا یبیت لیلہ ابدًا و لله عزّ و جلّ فی عنقه حقّ یسألہ عنہ) و منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بر امام چه زکات واجیست حضرت فرمودند که نمی دانی که جمیع دنیا از امام است و حق سبحانه و تعالی عالم را از جبهه ایشان آفریده است و بهر جا که خواهد می گذارد و بهر که می خواهد می دهد و حق سبحانه و تعالی این رتبه را از جبهه او مقرر فرموده است و بدان که امام شبی بروز نمی آورد که حق سبحانه و تعالی را در کردن او حقی باشد که از او سؤال کند که چرا این را نکرده این حدیث بحسب ظاهر مخالفت دارد با ظاهر آیات و اخبار ما در واقع مخالفت ندارد و بحسب تاویل چنین می توان گفت که امام حجه الله است و هر چه می کند خوب می کند اگر زکات بر او واجب شود می دهد و ایشان بحسب واقع مالی جمع نمی فرمودند که زکاتشان باید داد و مزارعی که داشتند وقف می فرمودند که فرزندان ایشان در تعب نباشند و محتاج ظلمه کفره نباشند و مردمان نیز متابعت ایشان کنند در وقف و سایر خیرات و صدقات، و اما بحسب ظاهر حدیث استبعادی ندارد که مفوض باشد به ایشان چنانکه در باب خمس خواهد آمد که بعضی از اوقات خمس را می بخشیده اند و بعضی از اوقات حبه را حساب می فرموده اند و یا به سبب آن که سالیانه فقرا و مساکین بر امام است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۴

باقی از آن حضرت است پس بحسب آن چه لازم

بوده است که بان سد حاجت ایشان شود می گرفته اند و باقی را به ایشان می گذاشته اند.

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که اصحاب پدرم به نزد او آمدند و سؤال کردند از آن چه سلطان از ایشان می گیرد پدرم صلوات الله علیه بر ایشان رقت کردند یعنی آب دیده اش ریخت و یا آن که می دانستند که زکات را به اهلش می باید داد و سلاطین جور اهل آن نیستند به ایشان فرمودند که آن چه به سلاطین می دهید از زکات خود حساب کنید و دیگر مدهید و چون پدرم رخصت داد از ایشان مجزی شد و الله به اجازه که به ایشان دادند، پس من گفتم ای پدر اگر مردمان بشنوند کسی دیگر زکات نخواهد داد حضرت فرمودند که ای فرزند حقی بود که حق سبحانه و تعالی می خواست که ظاهر سازد گفتم. و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است که آن چه ظلمه از شما می گیرند از زکات خود حساب کنید.

و در صحیح از ابو اسامه منقولست که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که عمال سلاطین جور می آیند و زکات از ما می گیرند آیا از زکات ما مجزیست حضرت فرمودند که نه این جماعت به غصب و ظلم از شما می گیرند و زکات از برای جمعی مقرر است حق آنها را به این ها حساب می کنید و بر این مضمون نیز احادیث صحیحه وارد شده است و جزم داریم که هر دو را حضرت فرموده اند و نیست الا به سبب تفویض به ایشان و بر ماست

که تسلیم کنیم هر چه فرمایند و بهر یک که خواهیم از باب تسلیم عمل نماییم و الله تعالی يعلم.

[کتاب] باب الخمس

[آن چه از دریا بیرون آید]

(سئل ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عما یرج من البحر من اللؤلؤ و الیاقوت و الزبرجد و عن معادن الذهب و الفضه هل فیها زکاه فقال اذا بلغ قیمته دینارا ففیه الخمس) این بابی است در بیان خمس که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است و آیه در ضمن حدیث خواهد آمد منقولست بسند صحیح از بزنی و از اهل اجماع است از محمد بن علی که مشترکست و ضرر ندارد چون از بزنی صحیح است محمد گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از آن چه از دریا بیرون آید از مروارید و از یاقوت و زبرجد و از معادن طلا و نقره آیا در اینها زکات هست، و در تهذیب نیز چنین است و در کافی ما فیه است یعنی در آن چه چیز لازم است حضرت فرمودند که هر گاه قیمتش یک اشرفی شود در آن خمس هست.

و در حسن کالصحیح منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از عنبر و غوص مروارید حضرت فرمودند که خمس در آن هست.

و در صحیح از بزنی منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از آن چه از معدن حاصل شود اندک یا بسیار آیا در آن خمس هست حضرت فرمودند که در آن چیزی نیست تا به مقداری رسد که زکات در آن می باشد که آن بیست اشرفی است. بحسب ظاهر

حدیث متن شیخ حمل کرده است حدیث متن را بر معادن دریا و این حدیث را بر معادن غیر دریا و آن چه به تواتر از تجار شنیده ایم آنست که در دریا معدن نیست و از دریا بغیر از مروارید و مرجان و عنبر بهم نمی رسد و مؤید این است قول حق سبحانه و تعالی «يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَالْمَرْجَانُ» و عبارت حدیث را بدو نحو می توان حمل ساخت یکی آن که و الیاقوت عطف باشد بما که سؤال دیگر باشد و دویم آن که راوی توهم کرده باشد که یاقوت و زبرجد از دریا بهم می رسد و چون حکم شرعی مترتب نبود بر آن حضرت تخطئه او فرمودند و اظهر در جمع آنست که حدیث اول را حمل کنیم بر استحباب و ثانی را بر وجوب و الله تبارک تعالی يعلم.

[گنج]

(و سال عبید الله بن علیّ الحلبیّ ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الكنتز کم فيه فقال الخمس و عن المعادن کم فيها قال الخمس و عن الرصاص و الصّیفر و الحديد و ما کان من المعادن کم فيها فقال یؤخذ منها كما یؤخذ منها من معادن الذهب و الفضة) و به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از گنج چه چیز در آن هست فرمودند خمس پرسیدم از معادن که چیز در آن هست فرمودند خمس سؤال کردم از قلعی و مس و آهن و هر معدنی که هست چه چیز در آن هست فرمودند که هر معدنی که هست از آن خمس می گیرند

چنانکه از معدنهای طلا و نقره خمس می گیرند.

و در صحیح از زراره مرویست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که در معادن چه چیز است حضرت فرمودند که هر معدنی که بعنوان گنج باشد بی تعب خمس است و هر چه تعب می کشی و کار می کنی بعد از اخراجات آن کار هر چه صاف شود خمس می باید داد.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۷

حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از معدن طلا و نقره و مس و آهن و قلعی حضرت فرمودند که در همه خمس است.

[غنیمت]

(و روی الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول ليس الخمس الا في الغنائم خاصا [خاصه خ يب .])

و در صحیح از عبد الله منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که نیست خمس مگر در غنیمتها و این خاص و مخصوص غنیمت است و در بعضی از نسخ خاصا است و در تهذیب خاصه است یعنی در غنیمت و بس يك احتمالش اینست که غنیمت عام باشد و شامل نه چیز باشد و در این صورت غرض این خواهد بود که مثلا- در ارباح تجارات هر چه بعد از سال می ماند غنیمت است و در معادن هر چه بعد از اخراجات است غنیمت است که مجملی باشد که تفصیل ظاهر می شود از اخبار دیگر و احتمال دیگر آن که عمده آن چه خمس در آن هست غنایم دار الحرب است و آن

را کسی به اهلش نمی دهد بلکه خلفاء بنی امیه و بنی عباس از ما غصب نموده اند و احتمال دیگر تقیه است چون اکثر عامه زکات آنها را می گیرند و قایل بخمس نیستند مگر در غنائم چون نص قرآن است.

و در حدیث متواتر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت فرمودند که از جمله خصایص من حلیت مغنم است چون در امم سابقه هر چه از کفار می گرفتند می سوختند حضرت فرمودند که حق سبحانه بر من حلال کرد و اول همه از آن حضرت بود بعد از آن آن حکم منسوخ شد و مقرر شد که هر چه از کفار بگیرند چهار خمس را به مجاهدین قسمت کنند و یک خمس را شش حصه کنند چنانکه خواهد آمد و احتمال دیگر آنست که غرض نفی خمسی باشد که از کتاب الهی ظاهر شود و جوبش یعنی خمسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۸

در قرآن است غنائم است و الله تعالی يعلم.

[خمس در بیست دینار]

(و روی احمد بن محمد بن ابی نصر عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال سأله عما يجب فيه الخمس من الكنز فقال ما تجب الزكاه في مثله ففيه الخمس) و به اسانید صحیحه منقولست از بزنی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از مقداری از کنز که در آن خمس واجبست؟ حضرت فرمودند که آن مقدار بیست که زکاه در آن واجبست که بیست دینار باشد و مراد از گنج مالی است که پنهان کرده باشند در زمین هر چه باشد حتی سنگهای تراشیده که پنهان باشد و آن چه آفریده الهی باشد آن را معدن

می گویند خواه روان باشد مانند گوگرد و نطف و خواه چکش گیر باشد مانند آهن و خواه چکش گیر نباشد مانند جواهر و سنگ یشم و مرمر حتی سنگ آسیا.

[خمس در معدن]

(و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه عن الملاحه فقال و ما الملاحه فقال ارض سبخه مالحه يجتمع فيه الماء فيصير ملحاً فقال مثل المعدن فيه الخمس قلت الكبريت و النطف يخرج من الارض فقال هذا و اشباهه فيه الخمس) و كالصحيح و در صحيح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از ملاحه که نمک زار باشد حضرت فرمودند که ملاحه چه چیز است یا چه مطلب است محمد گفت زمین شوره ایست که آب در آن جمع می شود و نمک می شود حضرت فرمودند که مثل سایر معادنست و در آن خمس است عرض نمودم که گوگرد و نطف از زمین بیرون می آیند حضرت فرمودند که اینها و هر چه مثل اینها باشد در آن خمس است.

(و قال الصيادق صلوات الله عليه ان الله لا اله الا هو لما حرم علينا الصياده انزل لنا الخمس فالصياده حرام و الخمس لنا فريضه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۵۹

الكرامه لنا حلال) و منقولست بطرق متكثره از آن حضرت صلوات الله عليه که چون حق سبحانه و تعالی که بجز او خداوندی نیست زکات را بر ما حرام گردانید خمس را از جهه ما حلال گردانید پس زکات بر ما حرامست و خمس واجبست از جهه ما یا مقرر فرمود از جهه ما و هدیه بر ما حلال است.

[خوردن خمس]

(و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر صلوات الله عليه اصلحك الله ما ایسر ما یدخل به العبد النار قال من اكل مال الیتیم درهما نحن الیتیم) و در موثق از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

علیه منقولست که ابو بصیر عرض نمود که حق سبحانه و تعالی تمکن دهد ترا بحسب ظاهر چنانکه بحسب معنی داده است که مردمان بچه سهولت بجهنم می روند یعنی جهنم رفتن در کمال سهولت است و بهشت رفتن در کمال صعوبت است حضرت فرمودند که چنین است هر که یک درهم از مال یتیم می خورد بجهنم می رود چنانکه فرموده است که آن کسانی که مال یتیمان را بظلم می خورند نمی خورند مگر آتش را یعنی سبب اینست که فردای قیامت آتشی شود در شکمش و سوزد تا بجهنم برند او را و ما یتیمیم یعنی خمس را می خورند و نمی دهند و یک حصه او مال یتیمان سادات است به نص قرآن یا آن که بی کسی خود را تشبیه کرده اند به یتیمان چنانکه یتیمان نمی توانند دفع ظلم از خود کردن ایشان نیز چنین اند بحسب ظاهر و بحسب معنی در یتیمند یعنی مرواریدی که نظیر نداشته باشد و بهر دو مضمون در اخبار وارد شده است و خواهد آمد.

[مصرف خمس]

(و سال زکریا بن مالک الجعفی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (۱) فقال اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۰

خمس الله فللرسول يضعه في سبيل الله و اما خمس الرسول فلا- قاربه و خمس ذی القربى فهم اقرباؤه الیتامی یتامی اهل بيته فجعل هذه الاربعه الاسهم فيهم و اما المساكين و ابناء السبيل فقد عرفت انا لا ناكل الصيده و لا تحل لنا في للمساكين و ابناء السبيل) و در حسن كالصحيح و

در صحیح از زکریا منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که بدانید که آن چه غنیمت و فایده می یابید از چیزی یعنی از غنائم دار الحرب هر چه باشد اگر چه اندکی باشد یا از نه چیزی که همه مذکور خواهد شد یا از دوازده چیزی که ذکر خواهیم کرد یا اعم پس به درستی که پنج یک این غنیمت از حق سبحانه و تعالی است و از رسول اوست صلی الله علیه و آله و از خویشان آن حضرت است که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و از جهه یتیمان و درویشان و راه گذریان است پس حضرت فرمودند که اما حصه حق سبحانه و تعالی آن از رسول الله است صلوات الله علیه و آله و خمس خود را که دارد، و اما خمس رسول بعد از آن حضرت از جهه خویشان آن حضرت است پس سه حصه به امام رسید چون از خدا به رسول رسید و این هر دو به امام رسید، و حصه ذی القربی که خویشانند آن را دارند و مراد از یتیمان یتیمان خویشانند پس چهار حصه از جهه ایشان شد و اما مساکین و ابناء السبیل می باید که سید باشند زیرا که می دانی که زکات بر ایشان حرامست پس می باید که ایشان در اینجا حصه داشته باشند و می باید که مراد الهی این جماعت باشند.

و حضرت باین عنوان فرموده اند از جهه رد بر عامه زیرا که اکثر عامه چون با ائمه معصومین خصوصا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم عداوت

دارند آیه را چنین ساخته اند که اهل بیت حصّه مخصوص نداشته باشند و اگر داشته باشند یک حصه داشته باشند بآنکه حق سبحانه و تعالی به محض آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۱

ایشان استنکاف نداشته باشند از گرفتن این مال خود را داخل فرموده است و در زکوات و تصدقات چنین فرموده است از جهه تعظیم حضرت سید المرسلین و حصه رسول که به فوت آن حضرت برطرف می شود، و یتیمان و درویشان و راه گزریان که لفظش عام است و خصوصیتی به ایشان ندارد و احادیث بسیار از ائمه هدی وارد شده است و بسیاری گذشت که حق سبحانه و تعالی از جهت فقرا در اموال اغنیاء آن مقدار از مال مقرر فرموده است که همه را بس باشد و چون وعده کرده است که ذریت آن حضرت را بسیار کند و از جهه تعظیم حضرت سید الانبیاء تصدق را که چرک دستهاست بر ایشان حرام گردانیده است پس می باید که هم چنان که از جهه فقراء غیر ایشان از جهه هر طایفه چیزی مقرر ساخته از جهه ایشان نیز چیزی مقرر ساخته باشد از این جهه خمس را شش حصه فرمود و بعد از رسول امام مقرر ساخت که از ذریت آن حضرت باشند.

و ائمه را خرجها بسیار می باشد چنانکه حضرت رسول را بود پس تا حضرت زنده بود و سه حصت به حضرت سید المرسلین می رسید صلی الله علیه و آله و بعد از آن حضرت به امامی می رسد که حق سبحانه و تعالی او را امام کرده است و سه حصه دیگر به یتیمان و درویشان و راه گزریان سادات می رسد

تا هر طایفه از فقر بدر آیند و جفا نکشند.

و مثل این است صحیح ربعی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون غنیمت را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جمع می فرمودند نفایس آن را برمی داشتند مثل صفیّه که تعلق به آن حضرت داشت بعد از آن پنج حصه می کردند و چهار حصه را در میان مجاهدان حصّه می فرمودند و خمس را که برداشته بودند پنج حصه می کردند حصّه خدا را از جبهه خود برمی داشتند و چهار حصه دیگر را در میان خویشان و یتیمان و مساکین و راه گزریان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۲

حصه می فرمودند و به همه می رسانیدند هم چنین امام نیز چنین می کند بنحو پیغمبر صلی الله علیه و آله.

و کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در تفسیر قول الهی «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمُ الْخ» فرمودند که مراد از ذوی القربی خویشان حضرت سید الانبیاست صلوات الله علیهم و خمس از برای خدا و رسول خداست و از برای ماست یعنی بنی هاشم و غیر این از اخباری که ظاهرشان تقیه است با آن که احادیث بسیار وارد شده است که شش حصه می کنند و چون ضرور است دو حدیث را ذکر می کنم تا تأمل کنی که فهم قرآن مخصوص ایشان بوده است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به ایشان گذاشته است چنانکه حق سبحانه نیز به ایشان گذاشته است که همه جا در قرآن مجید به آن اشاره فرموده است قطع نظر از تصریحاتی که آنها را تغییر داده اند.

اما حدیث اول را شیخ روایت کرده

است به سندی و کلینی در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی که اجماع بر تصحیح ما یصح عنه شده است از بعضی از اصحاب ما که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه روایت کرده است و اکثر علماء جزم به صحت این حدیث داشته عمل باین کرده اند که حضرت فرمودند که خمس از پنج چیز است که عمده اند.

یکی: از غنیمتهای دار الحرب است.

دویم: از چیزی که از دریا غواصی کنند و بیرون آورند.

سیم: از گنجی است که بیابند.

چهارم: از جمیع معادن.

پنجم: از زمین نمک زار و اگر چه از معادنست اما جدا ذکر کرد چون نفع او از چیزی عظیمتر است هر چند از جهه کثرت در نظرها حقیرترست و هر چیز که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۳

هست حتی گندم و جو و برنج و گوشت بدل دارند اما نمک بدل ندارد و یونس نقل کرده است که من در نسخه دیدم که در آنجا و العنبر بود که پنج چیز درست می شود اما از مشایخ نشنیده ام این لفظ را در این حدیث، و خمس این پنج چیز را می گیرند و قسمت می کنند در میان جمعی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است و چهار حصه غنیمت را حصه می کنند در میان جمعی که جهاد کرده اند بانکه پیاده را یک حصه می دهند و سواره یک اسبه را دو حصه می دهند و دو اسبه و بیشتر را سه حصه می دهند اگر چه بیست اسب داشته باشد دو اسب حصه دارد و بس و خمس را شش حصه می کنند یک سهم از حق سبحانه و تعالی است و سهمی از رسول الله است صلی الله

علیه و آله و سهمی از خویشان است و سهمی از جبهه یتیمان است و سهمی از جبهه درویشان است و سهمی از جبهه راه گذریان است پس سهم خدا و سهم رسول خدا از جبهه اولو الامر است که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و یک سهم از خود دارد پس سه سهم به او رسید دو سهم بعنوان میراث و یکی به قسمت الهی پس نصف خمس که عشر باشد مال امام است و سه حصه دیگر بر یتیمان سادات و درویشان و ابناء السبیل سادات حصه می شود موافق کتاب الهی و سنت نبوی به ایشان آن مقدار می دهند که قوت سال ایشان باشد چون احادیث بسیار گذشت که غنی به قوت سال است و اگر قوت سال جمیع سادات را بدهد اگر چیزی زیاد می آید از امام است و اگر کم می آید از نصف خود قوت سالیانه ایشان را می دهد و چون حق سبحانه و تعالی زکات را که چرک دستهایت از جبهه تعظیم ایشان بر ایشان حرام گردانید بعوض آن خمس را مقرر ساخت و ظاهراً وجهش آنست که چون اغنیاء به کد ید و مشقت آن مال را به هم رسانیده اند گویا که از مال خود ده یک یا بیست یک یا سی یک یا چهل یک یا پنجاه یک یا صد یک را به فقرا می دهند پس بمنزله چرک دست ایشان است که به فقرا می دهند بخلاف خمس که مال

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۴

مسلمانانست که در دست کفاره بوده است و بضرب شمشیر پس گرفته اند.

و چون غرض آنست که سادات محتاج نباشند حق سبحانه و تعالی امام را متکفل احوال

ایشان گردانیده است که قوت سالیانه ایشان و جمیع ضروریات ایشان را بدهد و اگر وفا نکند حصه ایشان از حصه خود به ایشان بدهد، هم چنین مقرر فرمود که اگر چیزی زیاد آید از امام باشد و چون حق سبحانه و تعالی از جبهه سادات به سبب قرابت و خویشی رسول الله چرک دست را از جبهه ایشان مقرر ساخت که سبب مذلت و خواری ایشان باشد از جانب خود چیزی از جبهه ایشان مقرر ساخت که محتاج خلاق نباشند و فاضل دستهای ایشان را نخورند لهذا زکات سادات را به سادات می توان داد چون سبب مذلت ایشان نمی گردد و ذوی القربی که در این آیه فرموده است خویشان نزدیک آن حضرتند که حق سبحانه و تعالی خطاب به آن حضرت فرمود که «وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ» (۱) یعنی تبلیغ رسالت کن و بترسان از عذاب الهی خویشان را که نزدیکترند به تو از دیگران و در آن وقت حضرت فرزندان عبدالمطلب را طلبیدند و انذار فرمودند مردان و زنان ایشان را.

و متواتر است که چون ایشان را طلبیدند تقریباً چهل نفر بودند و هر یک از ایشان یک گوسفند می توانستند خوردن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین را فرمودند که یک گوسفند خریدند و پختند و ایشان را دعوت کردند و یک کاسه شیر و اندکی نان حاضر کردند بر آن خوان و نزد هر یک یک کاسه شیر گذاشتند و بمقدار گوشت یک گوسفند و بمقدار همان نان ایشان تعجب کردند و می گفتند البته سحر کرده است که اندک طعام را چهل مثل آن کرد تا

سه روز و روز سیم آن حضرت برخاستند در میان ایشان و فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۵

ای فرزندان عبدالمطلب هرگز از من دروغ شنیده اید همه گفتند نه همیشه نزد ما امین و راست گو بودی حضرت فرمودند که اگر شما را خبر دهم که در عقب این کوه لشکری هست تصدیق من می کنید گفتند بلی حضرت فرمودند که من شما را خبر می دهم که خداوند شما بهشتی آفریده است با هزاران نعمت و دوزخی آفریده است با هزاران عذاب و هر که اطاعت من می کند بهشت می رود و هر که مخالفت من می کند بجهنم می رود و هر که از شما اول تصدیق من کند او خلیفه و جانشین من خواهد بود و علی بن ابی طالب در آخر مجلس بود برخاست حضرت اشاره فرمودند که بنشین شاید از این بزرگان کسی سبقت نماید و حضرت سه مرتبه فرمودند و هر مرتبه علی برمی خاست تا آن که حضرت او را طلبیدند و فرمودند که تو خلیفه و جانشین منی پس ابو لهب برخاست و گفت تبت یداک تو ما را از جبهه این کار طلبیده بودی و پشت کرد و باقی برخاستند و رو به ابو طالب کردند از روی سخریه که پسرت بر تو امیر شد و رفتند و حق سبحانه و تعالی سوره تبت را فرستاد و این مضمون در اکثر کتب سیر و تواریخ و احادیث خاصه و عامه مذکور است و حکایت طلب در این حدیث نبود از جبهه توضیح ذکر شد.

حاصل آن که حضرت فرمودند که مراد از ذوی القربی فرزندان عبدالمطلب اند و سایر قریش و غیر قریش

در این آیه داخل نیستند حتی از آزاد کرده‌های ایشان حصه ندارند و زکات سایر الناس را می‌توانند گرفت و ایشان با دیگران مساویند و هر که مادرش سید باشد و پدرش عام زکات می‌گیرد و خمس نمی‌گیرد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اذْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ» (۱) یعنی فرزندان را به نام پدران بخوانند که فرزند پدر است نه مادر و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۶

جبهه امام مقرر شده است از غنایم چیزهای نفیس مانند کنیزک نفیس و اسب نفیس و جامها و متاعهای نفیس هر چه را اراده کند پیش از قسمت مال و پیش از بیرون کردن خمس و باز امام می‌تواند که از غنیمت هر چه مصلحت داند به بعضی از کفار مؤلفه بدهد چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله غنیمت حنین را به اهل مکه دادند از جبهه تالیف قلوب ایشان و به انصار ندادند و حضرت انصار را خوشنود فرمودند که اگر آنها مال بردند شما رسول خدا را با خود می‌برید و چون امام خمس را جدا می‌فرماید چهار خمس دیگر را بر لشکر قسمت می‌فرماید آن چه از جمله منقولات باشد و زمین را قسمت نمی‌کنند بلکه از جمیع مسلمانان است و هر چه را لشکر احاطه نکرده باشد از منقولات لشکر حصه نمی‌برد.

و اگر بادیه نشینان آمده باشند و جنگ کرده باشند حصه ندارند زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تکلیف ایشان کرد به ساکن شدن در شهر راضی نشدند و حضرت مقرر فرمودند با ایشان که اگر کفار بر مسلمانان زور آورند و حضرت ایشان را

به مدد بطلبید ایشان جنگ بکنند و از غنیمت بهره نداشته باشند و آن چه حضرت فرموده است چنین است و حکم آن باقی است.

و اما زمینهای مفتوح العنوه یعنی آن چه آن را به قهر و غلبه گرفته باشند پس اگر نبی یا امام گرفته باشند نبی یا امام بهر چه مصلحت می دانند چنان می کنند چنانکه خیبر را بعد از فتح حضرت بیهودان گذاشتند که هر چه حاصل به هم رسد بعنوان مناصفه باشد نصف از یهود باشد و نصف را آن حضرت در مصالح مسلمانان صرف می نمودند و اول زکات آن را بیرون می کردند هر چه آب روان یا باران یا ریشه خورده بود ده یک و هر چه آب دست خورده بود بیست یک آن را بیرون می کردند و نبی یا امام هر زکاتی را که می گیرند هشت قسمت می کنند و هر فقیری را قوت سالیانه می دهند به نحوی که معاش ایشان بعنوان وسط بگذرد و اگر چیزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۷

زیاد می آید و اِلی حفظ می کند و هر چه کمی کند از مال خود به ایشان می دهد و آن چه باقی می ماند بعد از زکات اجره الارض بهر عنوانی که مقرر فرموده است از رعایا می گیرد و باقی را به ایشان می گذارد که صرف خود نمایند و آن چه امام می گیرد صرف مجاهدان که اعوان امامند در محافظت بلاد مسلمانان و در باقی مصالح ایشان صرف می نماید و از آنجا به امام حصه نمی رسد.

و غیر از خمس انفال از امام است و آن هر زمینی است که صاحب نداشته باشد و موات باشد خواه پیشتر مالکی داشته باشد یا نه و هر

زمینی را که به جنگ نگرفته باشند مثل فدک از نبی یا امام است و سر کوهها و شکم رود خانها و نیستانها و زمینهای موات و چیزهای نفیس پادشاهان از منقولات و غیر منقول امام صلوات الله علیه هر چه را می خواهد بر می دارد هر گاه غصب نکرده باشند و هر چه را غصب کرده باشند به صاحبان آنها پس می دهند دیگر میراث کسی که هیچ وارث نداشته باشد مال امام صلوات الله علیه است و امام آن را صرف فقرا می کند که به هیچ وجه تحصیل معاش نتوانند کرد پس حضرت فرمودند که حق سبحان و تعالی هر مالی که هست همه را قسمت فرموده است و کسی را بی بهره نگذاشته است از خواص و عوام و فقرا و مساکین و کافه عالمیان که اگر امام زمان والی باشد هیچ فقیر نمی ماند و همه غنی می شوند پس فرمودند که عدالت از غسل شیرین تر است و کسی عدالت می تواند کرد که عالم باشد و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله زکوات بادیه نشینان را به فقرای بادیه نشینان می دادند و زکوات اهل حضر را به فقرای اهل شهر می دادند و هشت حصه درست نمی کردند که هر صنفی را مساوی صنف دیگر بدهند بلکه بهر که حاضر بود می دادند و بهر چه مصلحت اقتضاء می نمود می دادند و همه را به قوت سالیانه غنی می کردند پس اگر از اهل بادیه زیاد می آمد به اهل شهر می دادند و هم چنین بر عکس و هر چه از انفال است تعلق به والی دارد خواه آن زمین را اهل حق گرفته

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۸

باشند مانند

جاهائی که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہما گرفتند خواه اهل جور گرفته باشند مانند شهرهای دیگر یعنی انفال اینها همه از امامست و احتمال دارد که مراد این باشد که همه تعلق به امام دارد هر چه باید می کند چون در احادیث وارد شده است که همه آن چه اهل جور گرفته اند از امامست چون بی رخصت امام گرفته اند بنا بر این حضرت مجمل می فرمایند و در ارضین خواهد آمد و ظاهر حدیث آنست که این زمینها که در زمان اهل جور مفتوح شده است امام تنفیذ می تواند کرد و کرده است چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ تنفیذ فرمودند و احکام مفتوح العنوه بر همه جاری ساختند پس حضرت فرمودند که عهد پیمان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله یکی است در پیشینیان و پسینیان زیرا که آن حضرت فرمودند که مسلمانان برادران یکدیگرند و خونهای ایشان یکی است و سعی می باید کرد در امان ادنای مسلمانان که امان او را ضایع نکنند و در این فتحها اکثر مهاجرین و انصار حاضر بودند هر چند نامشروع کردند و ممکن است که در واقع مرخص شده باشند از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ.

چنانکه مشایخ ثقات ما نقل کردند بمن از شیخ عبد العالی از پدرش شیخ نور الدین علی بن عبد العالی قدس سرهما که در وقتی که عمر عسکر به جانب عراق عرب می فرستاد به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ آمد و گفت یا علی من می دانم که تو امامی و لیکن پادشاهی به زور می باشد اگر رخصت بدهی و حضرت امام حسن را

بفرستی و من سردار را تابع او کنم و هر فتحی که شود بی دغدغه باشد بهتر نیست؟ حضرت قبول فرمودند و حضرت امام حسن را صلوات الله علیهما همراه کردند و هر فتحی که شد از آن حضرت و به برکت آن حضرت شد تا آن که مرتبه اول که لشکر اسلام در برابر رستم سپه سالار یزد جرد در آمدند رستم فیله را پیش کرد و لشکر اسلام شکست خوردند سردار

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۶۹

به خدمت حضرت امام حسن آمد واقعه را عرض نمود حضرت فرمودند که ایشان درفش کاویانی را بر علم خود بسته اند و آن دامن پوستی آهنگران بود که کاوه پیش دامن می زد و آهنگری می کرد و چون ضحاک ظلم او به نهایت رسید و ده پسر کاوه را کشته بود کاوه صد در صدی کشید بر درفش به تعلیم یکی از علمای ایشان و آن درفش را بر علم بست و خروج کرد و مردم چون از ظلم ضحاک به تنگ آمده بودند با او همراهی کردند و بر ضحاک غالب شد و پادشاهان عجم هر یک که می آمدند هر جوهر نفیسی که بدست ایشان می آمد در آن درفش جا می دادند و بر علم می بستند الحال بر علم ایشان بسته است شما این دعا را بر علم بندید و حضرت بدست مبارک خود دعایی نوشتند و مشهور میان اصحاب عدد آنست که حضرت صد و بیست در صد و بیست کشیدند و من آن چه از مشایخ شنیده ام دعاست روز دیگر بستند و فتح واقع شد.

و از آن جمله آن که حضرت امام حسن صلوات الله علیه داخل صفاهان شدند

و در مسجد لبنان نماز کردند و در حمامی که محاذی در مسجد جامع عتیق است که مسمی است به در پیزر بافان در آن حمام غسل فرمودند و مشهور بود آن حمام به حمام آن حضرت، و جدم نشان داد آن حمام را بمن در طفولیت و گفت اینست حمام آن حضرت صلوات الله علیه و خراب بود و بعد از آن به جای آن کاروانسرای ساخته شد و دیگر خصوصیات بسیار نقل کرده اند.

غرض آن که همه بلاد حکم مفتوح العنوه دارد و لیکن آن چه بنده یافته ام آنست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه راضی بوده اند به اصل فتحها و این را بهتر می دانستند که در دست مسلمانان باشد پس یا رخصت فرموده اند یا تنفیذ فرموده اند و آن حضرت صلوات الله علیه وقتی که به کوفه آمدند والی به اطراف و جوانب فرستادند.

و شیخ طوسی رحمه الله در کتاب رجال ذکر کرده است که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۰

امیر المؤمنین علیه افضل الصلوات یزید بن قیس ارجبی را والی و عامل فرمودند بر همدان و ری و اصفهان و خراج و مقاسمه که جمع می شد در بیت المال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به برادرش عقیل بقدر احتیاج می داد تا آن که بی تاب شد و نزد معاویه رفت اگر از مال آن حضرت بود چرا بیشتر نمی دادند و خواهد آمد که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در عراق قانونی مقرر فرمودند که همه جا به آن نحو عمل نمایند بعد از آن حضرت فرمودند که در مال خمس زکات نیست زیرا که

غیر سادات حصه بردند از زکوات چنانکه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است از جبهه ایشان، و نصف خمس را سادات بردند حق سبحانه و تعالی از جبهه ایشان قدری مقرر ساخت که محتاج دیگران نباشند و از جبهه امام نیز نصف خمس مقرر فرمود پس کسی نماند که فقیر باشد لهذا در مال نبی و امام زکات نیست و لیکن اضعاف آن به مردمان می دادند که ضرور می شد دادن آن و اخبار کالصحیح بر این مضمون نیز وارد شده است.

و اما حدیث دیگر که مشتمل است بر فواید بسیار و در صحیح و حسن کالصحیح بلکه به تواتر از ریّان بن صلت ثقه صدوق منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما حاضر شدند در مجلس مامون و جمع کثیری از علماء عراق و خراسان در این مجلس بودند مامون از ایشان پرسید که خبر دهید مرا از معنی این آیه «تُمْ أَوْرَثْنَا النخ» (۱) یعنی به میراث دادیم قرآن را به جمعی که ایشان را از بندگان خود برگزیدیم یعنی معانی قرآن را ایشان می دانند و بس مانند میراث که نصیب جمعی خاص است پس علماء گفتند که مراد کل امتند پس مامون گفت یا ابا الحسن شما چه می فرمایید

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۱

حضرت فرمودند که من قایل نیستم به گفته ایشان بلکه می گویم که مراد از مصطفی عترت معصومینند مامون گفت بچه دلیل ایشان مرادند نه همه پس حضرت فرمودند که اگر همه برگزیده حق سبحانه و تعالی می بودند می بایست که همه به بهشت روند و حال آن که حق سبحانه و تعالی در همین آیه بیان

عباد فرموده است که بعضی از ایشان جمعی اند که بر نفس خود ظلم می کنند، و جمعی میانه روند، و جمعی در خوبیها بر همه سبقت گرفته اند باذن الهی و این فضلی است عظیم و آن باغستانهای اقامتست که در آنجا داخل شوند و دست رنجهای طلا در دست ایشان کنند تا آخر آن چه فرموده است از نعیم بهشت پس می باید که میراث کتاب از جهه سابقان باشد که ایشان ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و غیر ایشان مراد نباشند.

مامون گفت عترت طاهره کیستند حضرت صلوات الله علیه فرمودند که جمعی اند که حق سبحانه و تعالی در شأن ایشان فرموده است که «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ» (۱) یعنی اراده نکرده است حق سبحانه و تعالی مگر آن که رجس را یعنی شک و معصیت و هر بدی را از شما که اهل بیت رسول خدائید بردارد و شما را مطهر گداند به تطهیری عظیم یعنی از هر صفتی از صفات ذمیمه و هر فعلی از افعال قبیحه و ایشانند آن جمعی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من خلیفه و جانشین خود می گذارم در میان شما دو چیز عظیم را و آن کتاب خداست و عترت من که اهل بیت منند و این هر دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض کوثر بر من وارد شوند شما نظر کنید که چگونه با ایشان سر خواهید کرد و چگونه متابعت ایشان خواهید نمود ای گروه مردمان تعلیم مکنید ایشان را زیرا که ایشان اعلیٰ از شما.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۲

پس علماء گفتند که یا ابا الحسن بیان فرمائید که عترت آل اند

یا غیر آل حضرت فرمودند که ایشان آلود.

پس علماء گفتند که خبری از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بما رسیده است که امت من آل منند و اینک اصحاب آن حضرت همه می گفتند که آل محمد امت آن حضرت است و این خبر از صحابه به مرتبه مشهور است که نمی توان منع کردن که صحابه این را نگفته اند پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خبر دهید مرا که آیا حرام است زکات بر آل آن حضرت علما گفتند بلی حضرت فرمودند زکات بر امت حرامست گفتند نه حضرت فرمودند که پس فرق شد میان آل و امت وای بر شما شما را چه شده است آیا رو از قرآن و حق گردانیده اید و اعتقاد به قرآن و حق ندارید یا دارید و بر خود ظلم می کنید آیا نمی دانید که وراثتی که در آیه اول است و طهارتی که در آیه تطهیر است از جهت برگزیدگانست و از جهت هدایت یافته گانست همیشه نه سایر مردمان علما گفتند از کجا یا ابا الحسن حضرت فرمودند که از آنجا که حق سبحانه و تعالی می فرماید «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا» (۱) «بتحقیق که ما نوح و ابراهیم را به رسالت بخلق فرستادیم و در ذریت ایشان مقرر فرمودیم نبوت و کتاب را پس بعضی از ذریت ایشان هدایت یافتند و بسیاری از ایشان فاسقانند پس وراثت نبوت و کتاب از جهت هدایت یافتگان باشد نه از جهت فاسقان نمی دانید که چون حضرت نوح از حق سبحانه و تعالی سؤال کرد که خداوندا پسر من از اهل من است و وعده تو حق است و تو حکم

کننده تر از همه حاکمانی حکم کن به نجات پسر م که غرق نشود چون حق سبحانه و تعالی وعده داده بود که او را و اهل او را نجات دهد حق سبحانه و تعالی فرمود که ای نوح پسر تو از اهل تو نیست به درستی که او صالح

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۳

نیست هر که صالح است پسر تست پس از من سؤال مکن چیزی را که ندانی و پند می دهم ترا که مبدا از جاهلان باشی.

پس مامون گفت که آیا حق سبحانه و تعالی زیادتی داده است عترت را بر سایر مردمان در قرآن مجید حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است عترت را بر سایر مردمان در محکم کتابش یعنی در آیات ظاهر الدلالات مامون گفت که در کجا بیان فرموده است در کتاب حضرت فرمودند که در آنجا که فرموده است که «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ النُّوحَ» «۱» به درستی که حق سبحانه و تعالی برگزیده آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را بر عالمیان که ایشان ذرّتی اند بعضی که از بعض دیگر میراث می برند خوبی را و در جائی دیگر فرموده است که آیا حسد و رشک می برند مردمان را بر آن چه حق سبحانه و تعالی از فضل خود به ایشان عطا فرموده است پس بتحقیق که ما عطا کردیم به آل ابراهیم کتاب و حکمت را و دادیم به ایشان پادشاهی عظیم را و بعد از این آیه خطاب فرمود به سایر مؤمنان که ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول او را و اطاعت کنید اولو الامر خود را یعنی آن

جماعتی را که حق سبحانه و تعالی کتاب و حکمت به ایشان داده است و مردمان حسد ایشان می برند بر آن چه حق سبحانه و تعالی از فضل خود به ایشان داده است و به ایشان عطا کردیم پادشاهی عظیم که ایشان را واجب اطاعه خلایق گردانیده ایم یعنی اطاعت کنید برگزیدگان معصومین را.

و مراد از ملک عظیم اطاعت ایشانست و مراد حضرت چنانکه در احادیث دیگر از آن حضرت و از غیر آن حضرت صلوات الله علیهم منقول است آنست که مقصود از ناس محسودون ائمه معصومانند که حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۴

می فرماید که بلکه حسد می برند منافقان ائمه معصومین را بر آن چه حق سبحانه و تعالی از فضل خود به ایشان عطا فرموده است بتحقیق که ما آل ابراهیم را که پیغمبرانند کتاب و حکمت که نبوتست عطا کرده ایم و ملک عظیم که اطاعت خلایق است مر ایشان را عطا کرده ایم، پس چگونه و چون است که ایشان اقرار می کنند باین اصطفای در آل ابراهیم و انکار می کنند آن را در آل محمد با آن که محمد افضل است از ابراهیم پس آل او نیز افضلند از آل ابراهیم و ایشان را نیز ملک عظیم داده است که آن آنست که اطاعت ایشان اطاعت خداست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده است از جهت آن که اطاعت رسول را با اطاعت خود مقرون ساخته است و هم چنین اطاعت اولو الامر را با اطاعت خود و رسولش مقرون گردانیده است پس علما گفتند که آیا حق سبحانه و تعالی

اهل اصطفای را در قرآن مجید بیان فرموده است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در ظاهر قرآن سوی باطن در دوازده جا بیان فرموده است، و در احادیث دیگر وارد شده است که نصف قرآن در شأن اهل بیت است و دیگر وارد شده است که کل قرآن در ایشان نازل شده است نصف آن در مدح ایشان و نصف آن در ذم اعدای ایشان است.

اما آیه اولی آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ الْمَخْلَصِينَ» «۱» و در صحیح بخاری در تفسیر سوره تبت نقل کرده است از عبد الله بن عباس که «وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ رَهْطَكَ مِنْهُمْ الْمَخْلَصِينَ» و بخاری گفته است که اعمش نیز چنین خوانده است پس حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که قرائت ابی بن کعب چنین است و در مصحف عبد الله بن مسعود نیز چنین است یعنی یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۵

محمد انذار کن خویشان خود را که نزدیکترند و طایفه خود را که برگزیدگان حق سبحانه و تعالی اند و حق سبحانه و تعالی ایشان را خالص گردانیده است از جهه معرفت و محبت خود و شکی نیست در آن که اهل بیت آن حضرت به آن حضرت اقربند از بقیه خویشان حتی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه قطع نظر از اخوت آن حضرت و آن که نفس نبی است به آیه وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ وَ بحدیث متواتر نفسک نفسی موافق مذهب سنیان اگر چه عباس عم نبی بود اما عم پدر بود و علی پسر عم مادر پدری بود و پسر عم

مادر پدری به اجماع اقریبست از عم پدری و این منزلتی است رفیع و شرفی است عالی که حق سبحانه و تعالی بیان آل آن حضرت فرموده است از جهت آن حضرت صلی الله علیه و آله این یکی.

و آیه دوم در اصطفا قول حق سبحانه و تعالی است *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ الْخ* که در اول مذکور شد و در اینجا از جهت تعداد آیات بیان فرمودند و فرمودند که این فضیلتی است که هیچ معاندی انکار آن نمی تواند کرد چون متواتر است و در جمیع کتب احادیث و تفاسیر ایشان حتی در کشاف و در تفسیر بیضاوی و فخر رازی و صحیح مسلم و سایر کتب از عایشه روایت کرده اند.

و از ام سلمه نیز که صبحی بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بودند و گلیم سیاهی و عبایی که از موی سیاه بافته بودند بر دوش گرفته بودند که حضرت فاطمه صلوات الله علیها آمدند و حضرت او را داخل عبا کردند و علی آمدند و او را داخل کردند و حسنین آمدند و ایشان را داخل کردند و این آیه را خواندند و متواتر است که ام سلمه خواست که داخل شود حضرت فرمودند که عاقبت تو بخیر است و نگذاشتند که داخل شود و مستفیض است که عایشه خواست و نگذاشتند و حضرت فرمودند که زیرا که فضیلتی است بعد از رتبه عصمت و طهارت که آن فضیلت اصطفای منتظر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۶

است که آن رتبه امامت است یعنی ایشان را معصوم گردانید تا به رتبه امامت فایز گرداند و اما آیه سیم آیه

مباهله است که چون حق سبحانه و تعالی ظاهر گردانید معصومان و طاهران را از جمله خلائق امر کرد رسولش را که ایشان را با خود بیرون برد و به ایشان مباهله کند به انصار ای نجران و فرمود که بگو یا محمد بیاید تا ما پسران خود را بخوانیم و شما پسران خود را و ما زنان خود را بخوانیم و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را که بمنزله جان مایند بخوانیم و شما نفسهای خود را و بعد از آن نفرین کنیم و بگوئیم که لعنت خدا بر دروغ گویان باد پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به صحرا بردند حضرت امیر المؤمنین و حسنین و فاطمه را صلوات الله علیهم و جانهای ایشان را مقرون به جان خود ساخت که هر چه بر سر او آید بر ایشان آید حضرت رو به علما فرمودند که آیا می دانید که مراد از «أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِكُمْ» کیست علما گفتند مراد نفس پیغمبر است حضرت فرمودند که غلط کرده اید مراد علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه چون کسی خود را نمی خواند و مع هذا علی را داخل کرد به اتفاق همه و همه حدیث سابق را از عایشه و ام سلمه روایت کرده اند در تفسیر این آیه نیز پس حضرت فرمودند که مؤید آن که مراد علی است قول حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله که فرمودند که فرزندان ولیعه که قبیله اند از قبایل عرب بازایستند از کفر و الا می فرستم بر سر ایشان شخصی را که مانند جان من باشد و مراد از آن

علی ابن ابی طالب است به اتفاق همه، و بخاری در چند موضع نقل کرده است از براء که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطاب کردند که یا علی تو از منی و من از توام.

پس حضرت فرمودند که این فضیلتی است که کسی بر اهل بیت آن حضرت تقدم نکرده است و کسی به علی نرسیده است و نخواهد رسید که خداوند عالمیان او را جان پیغمبر خوانده است و نفس علی را منزله نفس نبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۷

کرده است، و نیشابوری و رازی ذکر کرده اند که همیشه شیعیان متقدمین و متاخرین باین آیه استدلال نموده اند بر افضلیت علی بر جمیع پیغمبران صلوات الله علیهم چون پیغمبر ما افضل است از انبیا پس علی که نفس او باشد افضل خواهد بود، و نیشابوری بعد از این قول ذکر کرده است که مؤید این است قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که خواهد که نظر کند در علم آدم و عبادت نوح و خلّت ابراهیم و هیبت موسی و زهد عیسی پس باید که نظر کند به علی بن ابی طالب که در اوست هفتاد خصلت از خصلتهای پیغمبران چون هر پیغمبری به صفتی از صفات کمال ممتاز است از سایر انبیا و آن حضرت متصف است به همه آن صفات و همیشه داب شیعه این بوده است نه آن که اثبات افضلیت علی کنند بر سگ و خوگ چنانکه الحال متعارف شده است و حدیث من اراد در فردوس الاخبار از ابو الحمرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله منقول است و کسی

نفی صحت آن نکرده است.

و اما چهارم بیرون کردن همه مردمان است از مسجد بغیر از عترت تا آن که همه گفتگو کردند و عباس گفت که علی را گذاشتی و ما را بیرون کردی حضرت فرمودند که من او را نگذاشتم و شما را بیرون نکردم لیکن حق سبحانه و تعالی او را گذاشت و شما را بیرون کرد و در این معنی بیان آن حدیثست که حضرت فرمودند که تو از من بمنزله هارونی از موسی علما گفتند که از قرآن از کجا ظاهر می شود حضرت فرمودند که در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وحی کردیم به موسی و هارون که جا دهید از جبهه قوم خود که بنی اسرائیل اند در مصر خانها و خانهای خود را قبله کنید و در این آیه که خانه موسی و هارون هر دو با هم قبله بنی اسرائیل بود و باز گشت همه به خانه هر دو بود رتبه هارونی ظاهر می شود مع هذا حضرت موسی نیز چنین کرد که درهای خانهای همه را گرفت مگر در خانه هارون را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۸

و دلیل ظاهر در قول حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز هست که فرمودند که به درستی که این مسجد حلال نیست از جبهه کسی که در آن با جنابت بگذرد الا محمد و آل محمد پس علماء گفتند که این شرح و این بیان یافت نمی شود مگر نزد شما اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمودند که کی انکار این می تواند کرد با آن که رسول خدا صلی الله علیه و

آله فرموده است که من شهرستان حکمت و علم الهی ام و علی در آن شهر است پس کسی که مدینه را می خواهد می باید که از درش داخل شود و در این معنی که واضح گردانیدیم از فضل و شرف و تقدم و اصطفاء و عصمت به مرتبه ایست که هیچ معاندی انکار این نمی تواند نمود.

و اما آیه پنجم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ» «۱» یعنی حق خویشانت را به ایشان بده و تخصیص ایشان رتبه ایست که حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است و ایشان را بر امت برگزیده است و چون این آیه نازل شد بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند که فاطمه را بخوانید پس چون آمد فرمودند که یا فاطمه گفت لبیک یا رسول الله حضرت فرمودند که چون این فدک را به جنگ نگرفته ایم مال منست و مسلمانان با شما شریک نیستند چنانکه نص قرآن است و من از جبهه تو مقرر ساختم چون حق سبحانه و تعالی مرا باین امر فرموده است بگیر این فدک را از جبهه خود و فرزندان و چون حکایت غصب فدک ظاهر بود حضرت به همین اکتفا فرمودند.

و آیه ششم «قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» «۲» یعنی بگو یا محمد که من بر رسالت از شما مزدی نمی خواهم مگر دوستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۷۹

خویشانم را و این رتبه و فضیلتی است که حق سبحانه و تعالی حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله کرامت فرموده است و پیغمبران سابق را نداده است و آل آن

حضرت را کرامت فرموده است و آل هیچ پیغمبری را نداده است زیرا که حق سبحانه و تعالی در نوح فرموده است که او گفت که ای قوم من از شما مزدی بر رسالت نمی خواهم مزد من بر حق سبحانه و تعالی است و در حکایت هود نیز چنین فرموده است و از جبهه پیغمبر ما مزد قرار داده است که خویشان او را دوست دارند و مراد از خویشان جمعی اند که معصوم باشند.

و چون حق سبحانه و تعالی می دانست که معصومان هستند مودت ایشان را مزد رسالت آن حضرت گردانید زیرا که خود فرموده است که دشمنی کنید با کفار و فساق و این مزد به امت برمی گردد که ایشان به سبب مودت ایشان ناجی باشند و محبوب خدا و رسول باشند چون اهل بیت معصوم محبوب حق سبحانه و تعالی اند و به سبب فریضه که بر ایشان واجب گردانیده است مثاب باشند و مستحق شفاعت باشند پس آن حضرت صلی الله علیه و آله در میان اصحاب خود برخاستند بعد از آن که همه را جمع فرموده بودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و فرمودند که ای گروه مردمان حق سبحانه و تعالی از جبهه من بر شما فریضه مقرر فرموده است آیا به جا خواهید آورد کسی جواب نداد حضرت فرمودند که ای مردمان طلا و نقره نیست و خوردنی و آشامیدنی نیست گفتند بفرما چون چنین است پس حضرت این آیه را بر ایشان خواند گفتند قبول کردیم و لیکن اکثر ایشان به آن وفا نکردند و حق سبحانه و تعالی عیب واجب نگردانید مودت ذوی القربی را

بلکه چون ایشان را برگزیده بود و ایشان را فضیلت‌های بسیار داده بود مودت ایشان را واجب گردانید تا ایشان را بشناسند و به سبب دوستی متابعت ایشان کنند و به بهشت روند پس جمعی که حق سبحانه و تعالی عهد و پیمان بر ایشان گرفته بود در روز اُلت که وفا کنند وفا نمودند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۰

اهل شقاق و نفاق از روی عناد بعضی گفتند که مراد از این قرابت عربست و جمعی گفتند که امت است و انصاف نبود که چنین کنند با پیغمبری که همیشه با ایشان در مقام شفقت و رأفت و مهربانی بوده باشد و سبب خلاصی ایشان شده باشد از آتش دوزخ و سایر کمالاتی که ایشان را حاصل شده باشد به سبب آن حضرت که ایدای آن حضرت کنند به ایدای ذریت او و ایشان را مانند چشم حفظ و حمایت نکنند چون فی الحقیقه محبت ایشان محبت آن حضرتست اگر حق سبحانه و تعالی بر ایشان واجب نگردانیده بود می بایست که چنین کنند.

مع هذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بر ایشان واجب گردانید و در اخبار متواتره به ایشان رسیده باشد که ایشانند اهل مودت، و حق سبحانه و تعالی وعده مراتب عالیه به ایشان داده باشد به سبب مودت در آن که فرموده است سابق بر آیه مودت «و الذین الخ» یعنی آن جماعتی که ایمان آورده اند و اعمال صالح کرده اند در روضهای بهشتها خواهند بود و از جهت ایشان خواهد بود هر چه خواهند نزد پروردگار ایشان و این فضلی است بزرگوار که به ایشان خواهیم داد و این فضلی

است که حق سبحانه و تعالی بندگان خود را به آن بشارت می فرماید بگو یا محمد که من بر تبلیغ رسالت از شما مزد نمی خواهم مگر مودت خویشان خود را که تفسیر و بیان ما تقدم می کند.

مع هذا پدرم روایت کرد از جدم از پدرانش از حضرت امام حسین صلوات الله علیهم که مهاجران و انصار به خدمت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند و عرض نمودند که یا رسول الله خرج و اخراجات شما بسیار است و صادر و وارد بسیار دارید اینک مالهای ما و جانهای ما از تست حکم کن در آن بهر عنوان که خواهی می خواهی همه را بردار می خواهی بعضی را بهر عنوان که می کنی ما راضیم و بهر که خواهی بده و بهر که نخواهی مده و بر تو حرجی نیست باز جبرئیل آمد و همین آیه را آورد که بگو یا محمد که من از شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۱

چیزی نمی خواهم مگر مودت خویشانم که بعد از من با ایشان دوستی کنید.

و ظاهر است که در معصومین دوستی اطاعت است و در غیر ایشان محض محبت از حیثیت نسبت حتی فساق ایشان از حیثیت انتساب به آن جناب دوست می باید داشت و از حیثیت فسق دشمن پس چون بیرون رفتند منافقان گفتند که گفته ما را قبول نکرد تا ما را راغب گرداند به اطاعت ایشان بعد او وفات خودش و این نبود مگر افترائی که بر خدا بست در این مجلس و این کفر عظیم بود که از ایشان واقع شد پس جبرئیل آمد و این آیه را آورد که «أَمْ يَقُولُونَ الخ» که

آیا می گویند که این سخن را بر خدا دروغ بست پس بگو یا محمد که اگر من بر خداوند افترا بدم و او مرا عذاب کند به سبب افترا شما دفع نمی توانید کرد عذاب خداوند مرا از من حق سبحانه و تعالی اعلم است به آن چه شما در آن خوض می کنید خدا بس است گواه میان من و شما و اوست آمرزنده و مهربان یعنی امید هست که اگر توبه کنید حق سبحانه و تعالی بپامزد شما را پس حضرت فرستادند و ایشان را طلبیدند و فرمودند که آیا از شما حرف بدی صادر شده است گفتند ای و الله یا رسول الله بعضی از ما سخن درستی گفتند و ما راضی نبودیم به گفته او پس حضرت این آیه را بر ایشان خواند همه گریستند و بسیار گریستند پس حق سبحانه و تعالی فرستاد که آن خداوندیست که قبول می فرماید توبه را از بندگان خود و عفو می کند از گناهان و می داند هر چه بندگان او می کنند از شر و خیر.

و اما آیه هفتم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی که خدا و فرشتگان او صلوات می فرستند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله ای جماعتی که ایمان آورده اید صلوات فرستید بر پیغمبر و گردن نهید فرمان او را گردن نهادنی خوب یعنی هر چه بفرماید اطاعت او بکنید هر چند بر شما دشوار باشد و همه معاندان می دانند که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله دانستیم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۲

چگونه سلام کنیم ترا و چگونه صلوات فرستیم بر تو؟ حضرت فرمودند که

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مُجِيدٌ

ای گروه عالمیان آیا شما را خلافتی هست در این همه گفتند نه حتی آن که بخاری همین مضمون را بطرق و اسانید بسیار روایت کرده است و در صحیح مسلم به اسانید بیشتر و در جامع الاصول به اسانید متواتره روایت کرده است و در بعضی از اسانید و آل محمد است و در بعضی و علی آل محمد و در اکثر اخبار اهل بیت سلام الله علیهم کافضل ما صلیت است، و بیضاوی همین حدیث را ذکر کرده است و آل محمد را ذکر نکرده است با آن که در هیچ حدیثی در جامع الاصول نیست که آل محمد نداشته باشد و از اینجا ظاهر می شود که همه سنیان عداوت با اهل بیت دارند که با احادیث متواتره که خود نقل کرده اند در جمیع کتب خود صلوات که بر آن حضرت می فرستند صلوات بر آل نمی فرستند و جمعی از عامه گفته اند که چون از کیفیت صلوات بر آن حضرت سؤال کردند و آن حضرت آل را داخل کردند ظاهر می شود که آل نبی نفس نبی اند و صلوات بر نبی بی صلوات بر آل صلوات نیست و همه نقل اجماع کرده اند بر آن که صلوات بر آل نبی با صلوات بر نبی جایز است و خلاف کرده اند در صلوات بر آل تنها همه گفته اند حتی صاحب کشاف که دلیل اقتضا می کند که توان فرستاد و وجوه بسیار ذکر کرده اند و لیکن چون شعار رفضه است بنا بر این اکثر رغما لهم نمی فرستند الحمد لله که رفضه با

حق اند در همه جا و علی رغم حق ایشان ترک حق کرده اند پس مأمون گفت در این خلاف نیست و اجماع است بر آن که حضرت صلوات بر آل را با صلوات بر خودش ضم کرد اما یا ابا الحسن و اضحتر ازین نزد شما چیزی هست در آل در قرآن مجید حضرت فرمودند که بلی و حضرت رو به علما کردند که خبر دهید مرا از قول حق سبحانه و تعالی «یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» مراد از یس کیست علما گفتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۳

ابا الحسن و اضحتر ازین نزد شما چیزی هست در آل در قرآن مجید حضرت فرمودند که بلی و حضرت رو به علما کردند که خبر دهید مرا از قول حق سبحانه و تعالی «یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» مراد از یس کیست علما گفتند یس محمد است صلی الله علیه و آله و کسی شک در این ندارد حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی محمد و آل محمد را فضیلتی کرامت کرده است که به کنه و وصف آن نمی رسد مگر کسی که عقل خود را بکار فرماید و آن آنست که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید سلام نکرده است مگر بر پیغمبران صلوات الله علیهم چنانکه فرموده است «سَيَلَامٌ عَلٰی نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» و فرموده است که «سَيَلَامٌ عَلٰی اِبْرَاهِيمَ» و فرموده است که «سَيَلَامٌ عَلٰی مُوسٰى وَ هَارُونَ» و سلام بر آل نوح و آل ابراهیم و آل موسی و هارون نفرستاد و فرمود که «سلام علی آل یس» یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله مأمون گفت می دانستم که در معدن نبوت شرح و بیان این

اما هشتم قول حق سبحانه و تعالی است که «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمُ الْخ» و ترجمه اش گذشت پس خداوند عالمیان سهم خویشان آن حضرت را مقرون ساخت با سهم خود و با سهم رسول خودش و باین آیه نیز فرق ظاهر می شود میان آل و امت زیرا که ایشان را در مرتبه مقرر فرمود و غیر ایشان را در رتبه پست تر از ایشان و از جهه ایشان راضی شد آن چه را از جهه خود راضی شد و ایشان را در این معنی برگزید در فیء و غنیمت از چیزهایی که از جهه خود و رسولش راضی شد بانکه ابتدا به خود کرد و دیگر به رسولش دیگر به ایشان در آیه غنیمت و فیء که فرمود که «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِأَيِّ الْقُرْبَى الْخ» و تفسیرش خواهد آمد و اما یتیم که یتیم که بالغ شد از غنیمت بیرون می رود و مسکین که غنی شد ایشان را نصیبی نیست و جایز نیست که بگیرند و سهم ذی القربی تا روز قیامت باقی است از جهه غنی و فقیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۴

ایشان زیرا که کسی غنی تر از حق سبحانه و تعالی نیست و نه از رسول خدا صلی الله علیه و آله که دنیا را به طفیل او آفرید پس از جهه خود سهمی مقرر ساخت چنانکه از جهه رسول و خویشانش مقرر فرمود تا بفهمند که هر چه از جهه خود راضی است از جهه ایشان همان را راضی است در غنیمت و هم چنین در فیء که ابتدا به خود فرمود دیگر به رسولش

دیگر به ایشان هم چنان که در طاعت فرمود که «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» یعنی اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول خدا و اولو الامر خود را که ابتدا به خود کرد پس به رسولش پس به ایشان و هم چنین در ولایت فرمود که «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا» یعنی نیست ولی شما یعنی واجب الاطاعه شما مگر خدا و رسولش و آن کسانی ایمان به خدا و رسول آورده اند و نماز می کنند و در رکوع زکات می دهند که ابتدا به خود فرمود پس به رسولش پس به ایشان که ولایت ایشان را مقرون ساخت به اطاعت رسولش به طاعت خود هم چنان که سهم ایشان را با سهم رسولش مقرون ساخت به سهم خود در غنیمت و فیء پس بزرگوار خداوندی که نعمتش چه عظیم است بر این اهل البیت و چون حکایت زکات را فرمود خود را منزله گردانید و رسولش را و اهل بیت رسولش را از آن و فرمود «إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ» که در این آیه نه خود را و نه رسولش را و نه اهل بیت رسولش را ذکر نفرمود زیرا که چون خود را منزله گردانید رسول و اهل بیت خود را نیز منزله گردانید از صدقه بلکه حرام گردانید بر ایشان زیرا که صدقه حرامست بر محمد و آل محمد و آن چرک دستهای مردمان است و ایشان را مطهر گردانیده است از هر چرکی و ناخوشی در آیه تطهیر که گذشت پس چون حق سبحانه و تعالی ایشان را مطهر گردانیده و

برگزید راضی شد از جهت ایشان آن چه راضی شد از جهت خود و نخواست از جهت ایشان آن چه را نخواست از جهت خود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۵

اما آیه نهم آن که ما را اهل ذکر گردانید عالمیان را امر کرد که از ما سؤال کنند و احکام الهی را از ما بپرسند در آنجا که فرمود که «فَسِئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» ۴۳:۱۶ یعنی هر چه را ندانید از اهل ذکر سؤال کنید علما گفتند که مراد از اهل ذکر یهود و نصاری اند حضرت فرمودند که سبحان الله آیا جایز است که حق سبحانه و تعالی امر کند مسلمانان را که از کفار علم خود را اخذ کنید و اگر از ایشان پرسند خواهند گفت که بدین ما در آید که دین ما افضل است از دین اسلام.

مأمون گفت که دلیلی واضحتر دارید بر این یا ابا الحسن حضرت فرمودند که مراد از ذکر رسول الله است و ما اهل اویم زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا الْخ» یعنی حق سبحانه و تعالی فرستاد بسوی شما ذکری که رسول شماست و می خواند بر شما آیات الهی را مبین یعنی بیان می کند مراد الهی را از آیات و چون آن حضرت ذکر است ما اهل ذکریم.

و اما دهم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حرامست بر شما مادرهای شما و دخترهای شما و خواهرهای شما الخ پس بگویید که دختر من یا دختر فرزند من و هر چه پائین رود از نسل من حلالند بر رسول خدا که ایشان

را بخواهد اگر زنده باشد علما گفتند نه حضرت فرمودند که آیا جایزست که دختران شما را بخواهد اگر زنده باشد گفتند بلی حضرت فرمودند که از اینجا ظاهر می شود که ما از آل آن حضرتیم و شما آل او نیستید و اگر از آل او بودید دختر شما نیز بر او حرام می بود پس ظاهر شد فرق میان آل و اُمت.

اما آیه یازدهم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَقَالَ رَبُّنَا لِمَنْ آمَنَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ» و گفت مردی مؤمن از آل فرعون که می پوشید ایمان خود را و مؤمن پسر خالوی فرعون بود و چون خویش او بود حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۶

تعالی او را از آل فرعون نامید با آن که در دین مخالف او بوده هم چنین ما آن چه مخصوص ماست آنست که از ذریت آن حضرتیم و با عالمیان شریکیم در دین پس از اینجا نیز ظاهر شد فرق میان آل و اُمت.

اما دوازدهم آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ» یعنی یا محمد امر کن اهلت را به نماز و ما را باین خصوصیت مخصوص گردانید که با اُمت شریکیم و بخصوص نیز آن حضرت مأمور بود بامر کردن ما و از این جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بعد از نزول این آیه تا نه ماه می آمدند هر روز پنجم رتبه در وقت هر نمازی بر در خانه علی و فاطمه و می فرمودند که الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ و حق سبحانه و تعالی هیچ ذریتی از ذریات انبیاء را این کرامت نفرمود که ما را

فرمود و ما را از امت با این خصوصیات برگزید پس مأمون و علما گفتند که ای اهل بیت نبوت حق سبحانه و تعالی را شما را جزای خیر دهد از حقوقی که بر این امت دارید که هر چه بر ما مشتبه و مشکل می شود شرح و بیان نزد شماست و غیر شما نمی توانند کرد.

و چون تأمل کنی در این حدیث بسیاری از احکام ظاهر می شود بر تو و آن چه در آیه غنیمت فرمودند فی الجمله تقیه فرموده اند که ظاهرش آنست که یتامی و مساکین از غیر سادات باشند اما حضرت در برابر ذوی القربی آورد و ذوی القربی چون معصومانند امتیاز از ایشان دارند و ظاهر این حدیث آنست که دختر زاده فرزند باشند و مادر که سید باشد زکات نتواند گرفت و خمس نتواند گرفت به اعتبار آیه مباهله که حق سبحانه و تعالی حسنین را ابناء رسول الله نامید و در آیه تحریم دختر زاده را فرزند نامید و لیکن جمع کرده اند که ممکن است که استعمال بر سبیل مجاز باشد یا آن که این قسم فرزند خمس نتواند گرفت.

و در موثق کالصحیح از ابن فضال از ابن بکیر منقولست و هر دو از اهل اجماعند از بعضی از اصحاب خود از احدهما صلوات الله علیهما در تفسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۷

آیه «وَاعْلَمُوا الْخ» حضرت فرمودند که حصه خدا از امام است و حصه رسول از امام است و حصه ذوی القربی از امامان خویشان رسول است صلوات الله علیهم و یتیمان یتیمان ساداتند و مساکین و ابناء السبیل همه از ساداتند و جایز نیست که حصه های ایشان را

بغیر ایشان دهند و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است به همین عنوان.

[خمس بعد از مؤنه است]

(و فی توقیعات الرضا صلوات الله علیه إلی ابراهیم بن محمد الهمذانی انّ الخمس بعد المؤنه) و در فرمانهای حضرت امام رضا صلوات الله علیه که نوشته اند به ابراهیم که از شهر همذان بذال معجمه است مذکور است که خمس بعد از اخراجات است و این ابراهیم به خدمت حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی صلوات الله علیهم رسیده بود و از جانب حضرات ثلثه و کیل بود در همذان که شهر مشهور است نه قبیله همذان که در یمن می بوده اند و این جماعت نیز اکثرشان شیعه بوده اند و ابراهیم و کالت داشت که خمس و زکات و فطر را می گرفت و به خدمت حضرات می فرستاد و بعد از او پسرش و کیل بود و بعد از او محمد پسرش و کیل بود و بعد از او پسرش قاسم و کیل حضرت صاحب الامر بود و همه بزرگ و عظیم الشأن و ثقه بوده اند و همیشه فرامین حضرات به ایشان می رسید و عرایض ایشان به حضرات ائمه خمس می رسید و ظاهراً اکثر فرامین این باب از حضرت امام علی نقی باشد و چون بلفظ ابی الحسن است توهم شده است که ابو الحسن ثانی باشد اگر چه ممکن است که از حضرت امام رضا نیز به او رسیده باشد لیکن بعید است از آن جمله کالصحیح منقولست از ابراهیم بن محمد همذانی که عریضه نوشتم به حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه که علی بن مهزیار نامه پدر ترا بر من خواند در آن چه واجب گردانیده بودند بر صاحبان

املاک که نصف سدس بدهند بعد از مؤنت و کسی که حاصل املاکش وفا به خرجش نکند نه نصف سدس است و نه غیر آن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۸

اصحاب ما در این جانب مختلفند بعضی می گویند که خمس می باید داد بعد از اخراجات املاک نه اخراجات صاحب املاک و اخراجات عیالش فرمان حضرت رسید که بعد از مؤنت خودش و خرج عیالش و بعد از خراج سلطانت و همین روایت در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که ابراهیم بن محمد عرضه نوشت به حضرت تا به آخر.

و در صحیح از علی بن مهزیار از محمد بن الحسن اشعری منقول است که گفت بعضی از اصحاب عریضه نوشتند به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که خبر دهید مرا که آیا هر چه این کس به هم رساند خواه کم و خواه بسیار از هر چیزی و بر املاک خمس هست حضرت بخط مبارک خود نوشتند که خمس بعد از اخراجات است و سؤالی که از نصف سدس کرده است ممکن است که اشتباهی از راوی شده باشد چون سخن حضرت نیست سهل است و وجهی دیگر وارد خواهد آمد و در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که ابو علی بن راشد بمن گفت و او از جمله و کلاء حضرتست که من به آن حضرت عرض نمودم که تو مرا امر نمودی که به خدمت قیام نمایم و حقت را بگیرم و شیعیان را گفتم بعضی گفتند که حق حضرت چه چیز است و ندانستم که چه چیز در جواب ایشان بگویم حضرت فرمودند که خمس بر ایشان واجبست گفتم در چه

چیز فرمودند که در متاعهای ایشان و کارهای ایشان و املاک ایشان عرض نمودم که بر تاجر خمس هست و بر کارگران هست حضرت فرمودند که بعد از اخراجات ایشان که معاش خود را گذرانیده باشند هر چه زیاد آید خمس هست.

و در صحیح از بنطی منقولست که عریضه نوشتم به حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که خمس قبل از اخراجاتست یا بعد از اخراجات حضرت فرمودند بعد از اخراجات و در صحیح از یزید منقولست و ظاهرا ابن اسحاق

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۸۹

است که نوشتم به حضرت صلوات الله علیه که فدای تو کردم بیان فرمائید که فایده کدام است که خمس آن را می باید داد تا آن که بر حرام اقامت نکرده باشم که نماز و روزه ام صحیح نباشد حضرت فرمودند که از تجارت و زراعت و جایزه بعد از غرامت یعنی اخراجات

[زمینی که ذمی بخرد]

(و روی ابو عبیده الحداء عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال ایما ذمی اشتری من مسلم ارضا فعليه الخمس.)

و کالصحیح و در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر ذمی که یهود و نصاری و مجوس باشند که از مسلمانی زمین بخرند بر آن خمس است یعنی پنج یک آن زمین را یا قیمتش را از او می گیرند یا خمس حاصل را و ظاهرا امام صلوات الله علیه یا نایب خاص یا نایب عام که عالم باشد اختیار داشته باشد در هر یک از این سه امر

[خمس حلال است برای شیعیان]

(و روی محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال ان اشد ما فيه الناس يوم القیمة ان یقوم صاحب الخمس فیقول یا رب خمس و قد طیننا ذلک لشیعتنا لتطیب ولادتهم) او لتزکو ولادتهم و کالصحیح منقولست از یکی از امامین صلوات الله علیهما که آن حضرت فرمودند که سخت ترین حالات مردمان در روز قیامت وقتی است که صاحب خمس برخیزد و گوید پروردگارا خمس ما را نداده اند و ظاهرا مراد از ایشان یتیمان و مساکین و ابناء السبیل باشند نسبت به همه کس و امام نیز داخل باشد نظر به سنیان و بتحقیق که ما حلال کردیم از جهت شیعیان خود تا ولادت ایشان پاک باشد و فرزندان ایشان حلال زاده باشند و راوی شک دارد که به کدام یک از این دو عبارت حضرت فرموده اند و معنی هر دو یکیست و صدوق در علل در صحیح از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که اکثر عالمیان هالکنند و اهل جهنم به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۰

شکم و فرج چون حق ما را از خمس نمی دهند و لیکن بر شیعیان ما و بر فرزندان ایشان حلال است و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خمس را بر شیعیان حلال گردانید تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند و دیگر احادیث خواهد آمد و به سبب این عبارات خلافت در میان اصحاب بعضی گفته اند که حلیت مخصوص مناخح است به قرینه تحلیل ولادت و بعضی گفته اند که در زمان غیبت حق امام ساقط است چون حلال کرده اند و نصف خمس که حصه ساداتست باقیست و جمعی گفته اند که همه ساقط است به قرینه آن که حضرت فرمودند که در شکم و فرج هالکنند مگر شیعیان و شکم عبارتست از جمیع چیزها چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است «وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ» یعنی مالهای هم را نخورید در میانه خود بباطل و به اتفاق مراد مطلق تصرفات است و چون عمده تصرفات اکل است باین عبارت فرموده است و بعضی باین آیه و امثال این استدلال کرده اند که جایز نیست تصرف در اموال هیچ کس پس چگونه جایز باشد تصرف در اموال آن حضرت صلی الله علیه و آله و عمده اخبار در تحلیل مناخح واقع شده است همان حلال است که کنیزکی را که سبی کرده باشند می توان خریدن از زری که خمس آن زر را نداده باشند و هم چنین مهر زنان را اگر چه

خمس نداده باشند و ایشان را به آن مهر بخواهند آن کنیز و آن زن حلال است و سنیان که بر ایشان حلال نیست فرزندان ایشان حلال زاده نیستند و هر چند تخصیص آیه کمتر است بهتر است و دیگر وجوه ذکر کرده اند که اینجا گنجایش ذکر آنها ندارد پس مال آن حضرت را ضبط می باید کرد و به ثقات و عدول می باید سپرد دست بدست تا وقت ظهور آن حضرت به آن حضرت صلوات الله علیه رسانند و بعضی گفته اند که دفن می باید کرد چون احادیث وارد شده است که در وقت ظهور آن حضرت صلوات الله علیه زمین گنجهای خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۱

به آن حضرت می رسانند و بعضی گفته اند به دریا می اندازند و مشهور میان اصحاب آنست که فقیه به نیابت آن حضرت حاکم است چنانکه در باب قضا یا خواهد آمد و پیش گذشت که هر گاه امام صلوات الله علیه ظاهر باشند و خمس را حصه فرمایند هر چه از قوت سالیانه سادات زیاد می آید از امام است و هر چه کم می آید بر امام است که تمام کند و چون در زمان غیبت سادات بسیارند و جمعی که خمس دهند کمند غالباً پس اگر عشر سادات را که به ایشان دهند قوت سالیانه ایشان نباشد بر امام لازمست که از حصه خود تمام کند سالیانه سادات را پس این متمم دین است بر آن حضرت صلی الله علیه و حضرت که فقها را نایب گردانیده اند مقرر فرموده اند که دین قرض داران را ادا نمایند و اموال ایشان را بفروشند و دین ایشان را مؤدّی سازند در صورت غیبت

ایشان و آن حضرت صلی الله علیه نیز داخلند در این عموم پس فقها علی وجه التتمه عشر آن حضرت صلی الله علیه را به سادات می دهند و این فقیر باین قول عمل می کند نه از این استدلال بلکه از جهت عمومات اخباری که رخصت داده اند شیعیان را در تصرف در اموال ایشان پس هر گاه در جمیع اموال ایشان تصرف جایز باشد و این قرینه نیز باشد یقین به سادات دادن اولی است اما در گرفتن از صاحبان اموال به ایشان می گوئیم که بر سبیل احتیاط است و محتمل است که در واقع شما را عشر بلکه خمس نباید داد و در صورت دادن براءت ذمت بیشتر است از وجوه دیگر و الله تعالی یعلم.

(و جاء رجل إلى امیر المؤمنین صلوات الله علیه فقال یا امیر المؤمنین اصبت مالا أغمضت فيه أ فلی توبه فقال صلوات الله علیه اثنی بخمسه فاتاه بخمسه فقال هو لك ان الرجل اذا تاب تاب ماله معه) و در قوی کالصحیح منقولست که شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیر المؤمنین مالی به هم رسانیده ام که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۲

چشم از حلال و حرامش پوشیده ام آیا توبه می توانم کرد حضرت فرمودند که خمس آن را بیاور آن مرد خمس مال را به نزد آن حضرت آورد حضرت فرمودند که هر گاه شخصی توبه کرد مالش با او توبه می کند یعنی می باید که مالش را نیز توبه فرماید و توبه مال آنست که پنج یک آن را بدهند.

و کالصحیح از حسن بن زیاد منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی

به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت یا امیر المؤمنین مالی به هم رسانیده ام که حلال و حرامش را نمی دانم حضرت فرمودند که خمس آن مال را بیرون کن به درستی که حق سبحانه و تعالی از مال بخمس راضی است که در راه او بدهند اجتناب کن از کاری که صاحبش می کرد.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی از اصحاب ما که با سنیان به جنگ رفته باشد و غنیمی بهم رسانیده باشد حضرت فرمودند که خمس آن مال را می دهد و باقی حلال می شود و اگر متأخرین گفته اند که اگر صاحب مال را داند و قدر آن را داند واجبست که آن مال را به صاحبش رساند و اگر مال را داند و صاحب را نداند آن مال را تصدق می کند و اگر بعد از آن صاحب را به بیند به صاحبش بدهد و ثواب آن چه داده است از او خواهد بود و اگر مال را نمی داند و صاحبش را می داند با او صلح می کند و اگر مال و صاحب را نداند خمس می دهد و بعضی گفته اند که وقتی خمس کافی است که جزم نداشته باشد که آن زیاده از خمس است که اگر داند که ربع هست اما در زیادتی شک داشته باشد ربع را می دهد و ظاهراً در این صورت خمس کافی باشد و عبارات این اخبار دلالت ندارد که این خمس را به سادات باید دادن و این مال مسمی است برّد مظالم و بهتر آنست که به سادات دهند تا از خلاف بیرون آید اگر

چه بغیر سادات نیز می توان دادن چنانکه ظاهر روایاتست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۳

(و سئل ابو الحسن صلوات الله علیه عن الرجل يأخذ منه هؤلاء زكاه ماله او خمس غنيمته أو خمس ما يخرج له من المعادن أ يحسب له ذلك في زكاته و خمسہ فقال نعم) و منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که این حکام جور زکات مال او را و یا خمس غنیمت او را یا خمس آن چه از جبهه خود بیرون می کند از معادن از او می گیرند آیا آن چه به ایشان داده است از زکات و خمس خود حساب می تواند کرد و حضرت فرمودند که بلی و احادیث صحیحہ در زکات وارد شده است که حساب می تواند کرد و حمل کرده اند بر آن که آن چه از ایشان گرفته باشند خمس و زکات آن را لازم نیست دادن نه مطلقاً.

(و روی عن علی بن ابی راشد قال قلت لأبی الحسن الثالث صلوات الله علیه انا نوتی بالشئ ۛ فیقال هذا کان لأبی جعفر صلوات الله علیه عندنا فکیف نضع فقال ما کان لأبی صلوات الله علیه به سبب الامامه فهو لی و ما کان غیر ذلك فهو میراث علی کتاب الله و سنه نبیه صلی الله علیه و آله) ظاهراً سهوی از نساخ شده است در تقدیم و تأخیر کلمه ابی و چنین بوده است که روی عن ابی علی بن راشد و او وکیل حضرتست چنانکه گذشت روایت کرده است که عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که گاه هست چیزی می آورند نزد ما و کلاء و می گویند که این از

حضرت امام محمد تقی است صلوات الله علیه که نزد ماست چه کنیم حضرت فرمودند که هر چه از پدر من است به سبب امامت مثل خمس آن از منست چون هنوز به آن حضرت نرسیده است مثل مال غنیمت که تا بدست لشکر نیاید مال ایشان نمی شود و اگر از این وجه نباشد آن میراث است و قسمت آن می باید کرد بر ورثه چنانکه در کتاب خدا و سنت رسول است پس از ایشان تفحص می باید بکنید و بگیرید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۴

(و روی عبد الله بن بکیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال انی لأخذ من احدکم الدرهم و انی لمن اکثر اهل المدینه مالا ما ارید بذلک الا ان تطهروا) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که به درستی که گاه هست بعضی از شما یک شاهی می آورید که خمس است و من می گیرم و به درستی که من از جماعتی ام که مال ایشان بیشتر است از اهل مدینه همه و نیست غرضم ازین گرفتن مگر آن که طاهر شوید از گناهان و از صفت بخل و ثوابهای عظیم بیابید.

چنانکه احادیث متکثره وارد شده است در ثواب رسانیدن مال به امام صلوات الله علیه از آن جمله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چیزی نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این نیست که زر نزد امام برند و حق سبحانه و تعالی هر درهمی را به سنگینی کوه احد می کند در بهشت و حق سبحانه و تعالی فرموده است که کیست که قرض دهد بحق

سبحانه و تعالی قرض حسن تا مضاعف کند از جهه او به اضعاف بسیار پس فرمودند که و الله که این آیه در صله امام نازل شده است و بس و مذکور شد که قرض دادن به ایشان قرض دادنست بحق سبحانه و تعالی و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که قرض خواسته است از شما خداوند شما و حال آن که مر او راست خزینهای آسمانها و زمینها و آن حضرت فرموده اند که هر که گمان کند که امام محتاج است بمال مردمان کافر است بلکه مردمان محتاجند که امام از ایشان بگیرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگیر از اموال ایشان صدقه را تا ایشان را مطهر و مزکی گردانی و صلوات فرست و دعا کن ایشان را که دعای تو سبب آرام قلوب ایشان می شود و فرمودند که حق سبحانه فرموده است که قرض به خداوند خود دهید حق سبحانه و تعالی محتاج قرض شما نیست و حقی که سبحانه فرموده است از جهه خودش از جهه امام است و فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۵

یک درهمی که از جهه امام برند نزد حق سبحانه بهتر است از دو هزار هزار درهم که در راههای خیر صرف نمایند غیر این راه.

(و روی عن یونس بن یعقوب قال کنت عند ابی عبد الله صلوات الله علیه فدخل علیه رجل من القمّاطین فقال جعلت فداک تقع فی أیدینا الارباح و الاموال و تجارات نعرف أنّ حَقَّک فیها ثابت و انا عن ذلک مقصرون فقال ما أنصفناکم ان کلفناکم ذلک الیوم) و کالصحیح منقولست از یونس که من نزد

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی داخل شد بر آن حضرت از جماعتی که خانه از نی می سازند و گفت فدای تو کردم ما کسب می کنیم و تجارتها می کنیم از انواع تجارات و فایده ها بهم می رسد و می دانیم که حق شما در اینها هست و ما مقصریم و آن چه می باید کرد نمی کنیم حضرت فرمودند که انصاف نباشد که ما در این اوقات بر شما تکلیف خمس کنیم و می دانیم که چها از شما می گیرند و در آن اوقات خلفاء بنی امیه و بنی عباس زکات و خمس و خراج و مقاسمه را از مردم می گرفتند و والیان ایشان از کسی که احتمال تشیع داشت مضاعف می گرفتند.

لهذا حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم برایشان نمی گرفتند و بسیار بود که خمس را که می آوردند به ایشان پس می دادند چنانکه در حدیث صحیح منقولست از عمر بن یزید که گفت در مدینه مشرفه بودم که مسمع که از ثقات اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بود به خدمت آن حضرت آمد و مالی بسیار آورد و حضرت به او پس داد من از مسمع پرسیدم که بچه نحو گذشت او گفت که من غوص بحرین را برداشته بودم و چهار هزار تومان به هم رسانیده بودم، هشتصد تومان خمس آن می شد به خدمت حضرت بردم و عرض نمودم که این مبلغ هم رسانیده ام و این خمس آنست به خدمت آورده ام چون حقی است که حق سبحانه و تعالی در مال ما مقرر فرموده است از جبهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۶

شما حضرت فرمودند که ای مسمع حق سبحانه و تعالی همین خمس را

از برای ما مقرر ساخته است؟ به درستی که کل زمین مال امام است و هر چه بهم می رسد از زمین مال ماست عرض نمودم که هر گاه همه از شماست همه را می دهم حضرت فرمودند که ما همه را به تو حلال کردیم این مال را بردار و هر چه در دست شیعیان ماست از زمینهای موات بر شیعیان حلال کردیم تا وقتی که صاحب الامر ما والی شود از شیعیان اجرت زمین را می گیرد و زمین را به ایشان می گذارد و آن چه در دست غیر شیعیان ماست بر ایشان حرام است تا قیام قائم آل محمد صلوات الله علیهم و آن حضرت آن زمینها را از ایشان می گیرد و آنها را با ذلت و خواری از آن زمینها بیرون خواهد کرد پس مسمع بمن گفت که الحمد لله که من آن چه می خورم حلال است و هم چنین هر که را بر او حلال کرده اند حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم حلال می خورند و باقی مردمان همه حرام می خورند.

و منقولست در صحیح از ابن ابی عمیر که او از حلم اسدی نقل کرد که من والی بحرین شدم و مال بسیاری به هم رساندم و بسیاری را صرف کردم و املاک خریدم و بندگان خریدم و کنیزان خریدم و از ایشان فرزندان به هم رسانیدم و متوجه مکه معظمه شدم و عیال و کنیزان ام ولد و زنان خود را همه با خود بردم و خمس آن مال را به خدمت حضرت ابی جعفر صلوات الله علیه بردم و واقعه را عرض نمودم حضرت فرمودند که هر چه بهم رسانیده از ماست و من

آن چه آورده قبول کردم و باقی به تو حلال کردم و ام ولدها و زنان و آن چه صرف کرده همه را بر تو حلال کردم و ضامن بهشتم از جهت تو از جانب خودم و از جانب پدرم و ظاهرا ابو جعفر حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه باشد و احتمال حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نیز دارد چون ابن ابی عمیر به خدمت جمعی کثیر از اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما رسیده است و به خدمت حضرت امام موسی کاظم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۷

حضرت امام رضا و حضرت امام محمد جواد صلوات الله علیهم نیز رسیده است و امثال این از اخبار بسیار وارد شده است و ظاهر می شود که اختیار خمس با ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده است و هر کرا می خواسته اند همه را بر ایشان حلال می کرده اند و بعضی را بعضی اما مناکح را بر همه حلال کرده اند تا شیعیان حلال زاده باشند و ظاهرا چون در زمان ایشان سادات کم بوده اند آن چه بوده اند ایشان را قوت سالیانه و بیشتر می داده اند و بسیار نمی دادند چون تنگ حوصله بودند و چیزی که می یافتند در فکر خروج می افتادند و سبب قتل ایشان و شیعیان می شد پس بحسب واقع کل زمین از ایشان بود بحسب ظاهر نیز زیادتی خمس از ایشان بود پس جایز بود که مال خود را بهر که خواهند ببخشند و تا غایت کسی باین معنی متفطن نشده است از علما و شبهه عظیم شده است بر جمعی که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم مال

خود را می توانند بخشید مال سادات را چگونه می بخشیدند و شبه دیگر آن که هر گاه چهار هزار تومان به مسمع بخشند چرا به خویشان خود نمی دادند تا ایشان پریشان نباشند و از جهه پریشانی خروج نکنند و کشته نشوند و شبه دیگر آن که حضرات ائمه معصومین چرا دنیا نگاه می داشتند با این همه مذمتها که از ایشان وارد شده است دنیا و داران را و بتحقیق سابق همه مندفع شد بفضل الله تبارک و تعالی و چون وجه ظاهر شد اخباری که در این باب وارد شده است همه نص اند در این معنی چنانکه خواهد آمد.

(و روی عن علی بن مهزیار أنه قال قرأت فی کتاب لأبی جعفر صلوات الله علیه إلی رجل یسأله ان یجعله فی حل من مأکله و مشربه من الخمس فکتب صلوات الله علیه بخطه من اعوزه شیء من حقی فهو فی حل) و به اسانید صحیحه منقول است که علی گفت که من نامه حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه را خواندم که شخصی عریضه به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۸

نوشته بود و عرض نموده بود که خمس را بر من حلال کنید در آن چه می خورم و می آشامم تا آن که حرام نخورم و هر چه خورم حلال باشد حضرت بخط مبارک خود در جواب او نوشته بودند که هر شیعه که احتیاج داشته باشد به چیزی از حق من بر او حلال است و ظاهر این حدیث آنست که در حال غیبت مال آن حضرت حلال باشد بر شیعیان محتاج و احتمال دارد که مخصوص زمان آن حضرت باشد چنانکه منقولست در صحیح

از احمد بن محمد بن عیسی و برادرش که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمانی نوشته بودند به علی بن مهزیار و ما خواندیم آن نامه را و در راه مکه که با هم رفته بودند و حضرت فرموده بودند که آن چه در این سال واجب می گردانم و این سال دو بیست و بیست است از هجرت و همین در این سال است که وجهش را نمی گویم از خوف شهرت و مجملی را می گویم که شیعیان من همه یا بعضی از ایشان که حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق اعمال خیر کرامت فرماید تقصیر می کنند در آن چه بر ایشان واجبست و آن که در این سال واجب گردانیدم به سبب آنست که مطهر شوند و پاکیزه چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا محمد صدقه که در اموال امت تست از ایشان بگیر تا ایشان را پاک و پاکیزه گردانی از بخل و مال ایشان را از حقوق مردمان به سبب گرفتن آن.

و از این حدیث و احادیث بسیار ظاهر می شود که آیه عام باشد به حیثیتی که شامل خمس نیز باشد یا بطریق اولی یا بعنوان اشاره و فرمود که صلوات فرست بر ایشان یعنی دعا کن بعد از گرفتن صدقه از ایشان که دعای تو آرام جان ایشان است و حق سبحانه و تعالی شنواست و اجابت می کند دعای ترا در حق ایشان و داناست به نیت ایشان آیا نمی دانند که خداوند عالمیان قبول می کند توبه بندگان را و اخذ می فرماید صدقات ایشان را و حق سبحانه و تعالی توبه دهنده و توبه پذیرنده و مهربانست

بگو یا محمد به ایشان که هر چه خواهید بکنید که هر چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۵۹۹

می کنید اعمال شما را خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم می بینند و می دانند و عن قریب بازگشت شما به خداوندیست که عالم است به آشکار و نهان شما و شما را جزا خواهد داد به آن چه می کنید پس واجب گردانیدن من در این سال به سبب آنست که بدانید که حق سبحانه و تعالی این قسم تهدیدات در قرآن مجید فرموده است و اگر بعضی از اوقات بامر الهی به شما به خشم سبب این نشود که گمان کنید که بر شما واجب نیست و در هر سال بر شما واجب نمی کنیم مگر زکاتی را که حق سبحانه و تعالی بر ایشان واجب ساخته است و نسبتی بما ندارد که توانیم آن را بخشیدن بخلاف خمس که بر شما واجبست دادن و بر ما واجب نیست گرفتن آن چون حق ماست و در این سال خمس واجب گردانیدم در طلا و نقره که سال بر او گشته باشد یعنی معاش خود را که در کل سال گذرانیده باشید هر چه از آن زیاد آمده باشد خمس آن را خواهیم داد و در غیر طلا و نقره که زیاد آمده باشد بر ایشان واجب نگردانیدم از فروش و ظروف و حیوانات و غلام و کنیز و فایده که در تجارت بهم رسیده باشد نقد نشده باشد و ملکی که خریده باشید مگر ملکی که آن را بیان خواهیم کرد و آن چه را از ایشان انداخته ام احسان کرده ام به ایشان چون می دانم که حکام جور زیادتیا

بر ایشان می کنند و اخراجات ایشان به سبب تسعیرات نیز زیاد شده است اما غنیمتها و فایدهها که در هر سال بر ایشان واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدانید که هر منفعت و غنیمتی که بیاید خمس آن از خدا و رسول و خویشان آن حضرتست و از جبهه یتیمان و درویشان و راه گزریان ساداتست پس غنیمتی که حق سبحانه و تعالی بر شما واجب ساخته است بر چند قسم است.

اول غنیمت اموال کفار است که به جنگ بگیرند یا مال دشمنان اهل بیت هر جا که بدست شما افتد چنانکه در صحیح و حسن کالصحیح نیز از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که هر جا بیابی مال ناصبی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۰

بردار و خمس آن را بفرست به نزد ما.

دویم منافعی است که از کسب و زراعت و تجارت بهم می رساند بعد از اخراجات سال هر چه زیاد آید خمس آن را می باید.

سیم جایزه معتدُّ بهی است که از جائی به شما رسد.

چهارم میراثی است که از غیر پدر و فرزند به شما رسد چون هر چه از ایشان به شما رسد بمنزله مال شماسست و از جائی که گمان نداشته باشید غنیمت است و مانند دشمنی از دشمنان شما که نواصب باشند و مالشان نزد شما باشد یا مالی را بیاید در زیر زمین که صاحبش را ندانید و گنج در اینجا داخل است و معادن نیز ممکن است که داخل باشد و چنانکه در این سال جمعی از کفار کشته شدند از اهل تناسخ و مال بسیاری از آن به شیعیان

ما رسید در جمیع اینها که خمس واجبت هر چه را توانند به وکلای ما برسانند و هر چه را نتوانند به آن که راه ایشان دور باشد جدا کنند مال ما را و در مقام رسانیدن باشند اگر چه بعد از مدتی باشد به درستی که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و اما خمسی که بر ایشان واجب می گردانم در حاصل زراعت املاک هر سال نصف سدس بفرستند که دوازده یک باشد و آن نیز وقتی که حاصل وفا به اخراجات ایشان کند و کسی که حاصلش وفا نکند نه نصف سدس بدهند و نه غیر آن تمام شد رساله.

اما نصف سدس دو احتمال دارد یکی آن که هر چه از زراعت حاصل کرده باشند نصف سدس بدهند که بحسب تخمین خمس بعد از مؤنت سال را داده باشند و یا آن چه زیاد آید از مؤنت ایشان با آن که خمس می باید دادن ایشان را حضرت تبرع فرموده باشند به آن که بقیه را به ایشان گذاشته باشند چنانکه مذکور شد که به اعتبار قلت سادات نصف سدس بوده است ایشان را و ما بقی مال حضرتست حضرت صلوات الله علیه تبرع فرموده باشند به ایشان و این حدیث مشتمل است بر آن که از سه چیز دیگر غیر نه چیز سابق خمس باید داد و آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۱

بخششهای عظیمه است نظر بحال آخذ و میراث غیر پدر و پسر و مال ناصب و ابو الصیاح حلبی مطلق میراث و صدقه و بخشش را گفته است و آن چه در این حدیث است میراث غیر پدر و پسر است

و بخششها و صدقات با قدر است یعنی بسیار و عمل باین کرده ام در این مدت و امید هست که در بقیه عمر نیز موفق شوم.

(و روی ابان بن تغلب عن ابی عبد الله صلوات الله عليه في الرجل يموت و لا وارث له و لا مولى له فقال هو من اهل هذه الآيه يستلونك عن الانفال) و به اسانید متکثره کالصحیحه منقولست در شخصی که بمیرد و وارث قرابتی و سببی نداشته باشد و از آن جمله آزاد کننده است حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که او از اهل این آیه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا محمد سؤال می کنند از تو از انفال که به که می رسد بگو انفال مخصوص خدا و رسول است و هر چه از رسول است بعد از آن حضرت به وراثت رسول الله صلی الله علیه و آله از ائمه اهل البیت است و در اخبار بسیار وارد شده است که لفظ عن را زیاد کرده اند و یستلونک الانفال نازل شده است و اکثر مفسرین ذکر کرده اند که این آیه در جنگ بدر نازل شد که چون کفار شکست خوردند و اصحاب آن حضرت جمعی بر سر آن حضرت ایستاده بودند از جهت حفظ و حمایت آن حضرت و جمعی در عقب کفار رفتند و می کشتند و اسیر می آوردند و جمعی اموالی که ایشان گذاشته بودند جمع می کردند و چون غنایم جمع شد جمعی که با آن حضرت بودند و جنگ نکرده بودند می ترسیدند که مبادا از غنیمت چیزی به آن ها نرسد بر سر غنیمت نزاع شد این آیه آمد که

غنیمت مال خدا و رسول است و اختیار با رسولست حضرت در میان ایشان قسمت فرمودند و بعد از آن آیه خمس نازل شد که خمس را از غنیمت بردارند و ما بقی را را در میان لشکر حصه کنند و احادیث بسیار دلالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۲

می کند بر آن که مراد از انفال زیادتیهایست که حق سبحانه و تعالی از جهه رسولش مقرر فرموده است و بعد از آن حضرت از ائمه اهل البیت است و از آن جمله میراث کسی است که هیچ وارث نداشته باشد و در کتاب میراث خواهد آمد.

(و روی عنه صلوات الله علیه داود بن کثیر الرقی انه قال ان الناس کلهم یعیشون فی فضل مظلمتنا الا انا احللنا شیعتنا من ذلک) و بطرق قویه منقول است از داودی که از روایات است و آن سه موضع است یکی بغداد کهنه و دویم دهی بوده است یک فرسخی بغداد و قریب به موصل نیز شهر بوده است و دو جای دیگر را می گفتند و غالب اوقات جائی چند را می گفته اند که در وقت زیادتی آب آب آنجا را می گیرد و بغداد کهنه نیز چنین بود و در وقت زیادتی آب بنده به آنجا رسیدم و به مشقتی عظیم گذشتم حاصل آن که داود روایت می کند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جمیع عالم زندگانی می کنند در مالهایی که از ما به ستم برده اند و لیکن ما شیعیان خود را از آن مظالم حلال کرده ایم و ظاهر این حدیث اباحت مطلق خمس است و ممکن است که مخصوص زمان آن حضرت یا بعضی از ازمنه آن

حضرت صلوات الله عليه بوده باشد یا از زنان و خوردنیها و پوشیدنیها و سکنی بوده باشد که فرزندان ایشان حلال زاده باشند و نمازهای ایشان صحیح باشد و لباس ایشان و خوردن ایشان حلال باشد چنانکه منقولست در صحیح از سالم که من در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه حاضر بودم که شخصی عرض نمود که حلال کنید از جبهه من فروج را حضرت برآشفته شدند از این عبارت شخصی دیگر عرض نمود که رخصت نمی طلبد که راه زنی کند مطلبش اینست که اگر کنیزی بخرد یا زنی بخواهد یا میراثی به او برسد یا از تجارت چیزی بهم رساند یا کسی چیزی به او ببخشد حضرت فرمودند که اینها بر شیعیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۳

ما حلال است بر حاضران و غایبان و زندگان و مردگان و هر فرزندی که از ایشان به هم رسد تا روز قیامت بر ایشان حلال است و قسم بذات اقدس الهی که حلال نیست مگر از جبهه کسانی که ما بر ایشان حلال کنیم.

و در صحیح از ضریس منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که می دانی که از چه وجه اکثر عالمیان ولد زنایند من عرض کردم که نمی دانم حضرت فرمودند که به سبب خمس ما اهل البیت است که نمی دهند اولاد ایشان اولاد زنایند مگر شیعیان ما که بر ایشان حلال کرده ایم خمس را تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند.

و کالصحیح منقولست از ابو بصیر که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که هر که بخرد مالی را که خمس آن را نداده باشند چیزی را خریده است که بر

او حلال نیست و حق سبحانه و تعالی او را معذور نمی دارد. و جمعی از صلحاء شیعه داب ایشان چنین بوده و هست که هر چه می خرنند زکات و خمس آن را می دهند و بعد از آن استعمال می کنند.

و در صحیح از فضیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که از خود بیابد که محبت اهل البیت در دل او هست باید که شکر الهی به جا آورد بر اول نعمتها گفتم فدای تو کردم چه نعمت است اول نعمتها حضرت فرمودند که حلال زاده گیسست پس حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به حضرت فاطمه صلوات الله علیها گفتند که ای سیده نساء عالمیان حلال کن حصه خود را از غنیمت به پدران شیعیان ما اگر چه سنی باشند تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند پس حضرت صادق فرمودند که ما حلال کردیم مادرهای شیعیان را بر پدرهای ایشان تا فرزندان ایشان حلال زاده باشند.

و ظاهر این حدیث و احادیث دیگر بسیار آنست که ائمه هدی صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۴

علیهم مال خود را از مناکح حلال کرده اند بر شیعیان و بر سنیانی که در علم الهی باشد که فرزندان ایشان شیعه خواهند بود تا آن فرزندان نیز حلال زاده باشند و بدان که از روایاتی که در باب نکاح خواهد آمد ظاهر می شود که مهر رکن عقد نیست که اگر کسی خمر یا خنزیر یا مال دیگری را مهر کند عقد صحیح است و مهر باطل است و رجوع به مهر المثل می کنند پس اگر خمس نداده باشند می باید که فرزند ولد الزنا

نباشد و احادیثی که در این باب وارد شده است متواتر است که ستیان حلال زاده نیستند و شیعیان حلال زاده اند و این شبهه ایست عظیم که بر جمعی شده است و حل این شبهه به چند وجه ممکن است یکی آن که عموماً سابقه مخصص شود باین اخبار به آن که در خصوص اینجا خمس مهر را اگر نداده باشند عقد ستیان باطل باشد.

دویم آن که حلال زاده حقیقی نباشند و بحسب ظاهر شرع حرام زاده نباشند چون شبهه جهل به مسأله نیز هست.

سیم آن که ولد الزنا بودن به اعتبار کنیزانی باشد که از غنیمت می خریده اند و مجموع آن یا خمس آن مال امام صلوات الله علیه بوده است و آن جماعت علماء باشند که دانند که حق اهل البیت در مال ایشان هست.

چهارم آن که مراد از حرامزاده جمعی باشند که دشمنی با اهل بیت داشته باشند و عقد ایشان چون کافرند صحیح نباشد و خمس ندادن علاوه کفر باشد و چون اکثر آن زمان ناصبی بوده اند علاوه را فرموده باشند نه اصل را و الله تعالی يعلم.

و کالصحیح منقولست از حکیم که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه آیه وَ اعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ الْخَبْرَ را که کدام غنیمت مراد است حضرت فرمودند که و الله که اکتساب روز بروز مراد است لیکن پدرم بر شیعیان حلال فرمودند تا مزگی باشند و پاک.

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۵

و از عبد الله بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که غنیمتی بیابد یا کسب کند بر اوست که خمس بدهد و این خمس

تعلق به حضرت سیده النساء صلوات الله علیها دارد و فرزندان آن حضرت که امامانند بر عالمیان و ایشان بهر که خواهند از سادات بهر مقداری که مصلحت دانند می دهند چون زکات بر ایشان حرام است حتی خیاطی که پیراهنی می دوزد به پنج دانگ که یک شاهی باشد یک دانگش از ماست مگر شیعیان که بر ایشان حلال کرده ایم تا آن که فرزندان ایشان حلال زاده باشند به درستی که در روز قیامت گناهی عظیم تر از زنا نیست و صاحب خمس دعوی خواهد کرد که خداوندا پیرس از این جماعت که بچه سبب با مال ما زنا کرده اند.

در موثق کالصحیح منقولست از سماعه که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردم از خمس حضرت فرمودند که خمس می باید داد از هر چه آن را کسب می کنند از کم و بسیار.

و در حسن کالصحیح از ریّان بن صلت منقول است که عریضه نوشتم به حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که چه چیز بر منست در حاصل آسیایی که در زمین اجاره منست و در بهای ماهی و پیزر و نی که از همین زمین می روید و من می فروشم اینها را حضرت نوشتند که واجبست بر تو خمس اینها إن شاء الله تعالی.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که غنیمتهائی که از جهاد حاصل می شود که با کفار جنگ کنند تا مسلمان شوند و متکلم بکلمتین شهادتین شوند خمس آن از ماست و هیچ کس را حلال نیست که از اینها چیزی بخرد تا خمس آن را که حق ماست ندهد.

در حسن کالصحیح از ابراهیم بن هاشم منقول است که من در خدمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۶

حضرت امام محمد تقی نشسته بودم که داخل شد بر آن حضرت صالح بن سهل و اوقاف قم بدست او بود از جانب حضرت پس گفت ای سید من مرا حلال کن از ده هزار درهمی که صرف کرده ام حضرت فرمودند که حلال کردم پس چون صالح بیرون رفت حضرت فرمودند که هر یک از ایشان اموال حق آل محمد و یتیمان و فقرا و مساکین و ابناء السبیل آل محمد را می خورند و می آیند که ما را حلال کن من که نمی توانم گفت که نمی کنم و لیکن و الله که حق سبحانه و تعالی از ایشان در روز قیامت سؤال خواهد کرد سؤالی در نهایت شدت و آن که حضرت اول چنان فرمودند و بعد از آن چنین فرمودند ممکن است که از جبهه سد این راه باشد که دیگری چنین نکند یا تقیه کرده باشند از او چون ظاهر شد که فاسق بوده است و از فاسق همه کار می آید و یا آن که بر ایشان ظاهر شود و به او برسد که چنین بخششها که این کس از جبهه روی مردمان و دفع زبان ایشان کند اعتباری ندارد و این راهی است از گدائیهای زور.

و شیخان روایت کرده اند از محمد بن زید طبری یعنی مازندرانی و اصلش کوفی است در آنجا ساکن می بوده است و از اصحاب حضرت امام رضا است که گفت شخصی از تجار شیراز از شیعیان آن حضرت صلوات الله علیه به آن حضرت عرضه نوشت و سؤال کرد که آن حضرت او را

رخصت دهد در ندادن خمس حضرت نوشتند بسم الله الرحمن الرحيم به درستی که حق سبحانه و تعالی واسع العطايا و کریم است و احتیاج بخلق ندارد و لیکن ضامن شده است ثواب را بر اعمال خیر و ضامن است هم و غم را بر تنگی و بخل، حلال نیست مالی مگر از آن وجهی که حق سبحانه و تعالی آن را حلال فرموده است و خمس مدد ماست بر کارهای خیر ما بر قضاء قروض و دیون ما و روزی و مدد عیالان ماست و آزاد کرده های ما شیعیان ما و مدد ماست بر آن چه بذل کنیم و عرض خود را بخریم از حکام جور و دشمنان ما پس خمس را از ما منع نکنید و خود را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۷

دعای ما محروم نکنید تا مقدور باشد شما را به درستی که دادن خمس کلید رزق شماست و پاک گردانیدن گناهان شماست و ذخیره شماست از جبهه روز فقر و فاقه شما و مسلمان کسی است وفا کند بعهد حق سبحانه و تعالی و مسلمان نیست کسی که به زبان گوید و بدل مخالفت کند و السلام و این و السلام در آخر کتابتها و رقعته هاست یعنی اینها را گفتم و سلام بر تو باد.

و از محمد بن زید منقولست که گفت جمعی از اهل خراسان داخل شدند بر حضرت امام رضا صلوات الله علیه و از آن حضرت سؤال کردند که خمس را بر ما حلال کن حضرت فرمودند که امر محالی است و چه محالی که پیش گرفته اید به زبان اظهار و سعی می کنید و نمی خواهید بدهید حقی را

که حق سبحانه و تعالی از جهت ما مقرر فرموده است و ما را اهل آن گردانیده است که بگیریم آن را و به مستحقین آن بدهیم هیچ یک از شما را حلال نمی کنیم نمی کنیم و امثال این اخبار نیز بسیار است بلکه مستفیض است و روایات حلیت بی دغدغه متواتر است و شک نیست در آن که از هر دو جانب می فرموده اند بحسب مصلحت و شک نیست در اباحت مناکیح از جهت حلیت و ولادت اما در باقی ظاهر نیست که مخصوص کل آن زمان بوده است یا بعضی از آن ازمنه و چون می دیده اند که سبب استحلال خمس می شود از این طرف این مبالغات می فرموده اند و شک نیست در آن که در زمان غیبت دادن آن به فقیه امین اولی و احوط است و الله تعالی يعلم.

[پنج نهر بزرگ و جبرئیل]

(و روی حفص بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال انّ جبرئیل علیه السلام کرى برجله خمسه انهار و لسان الماء يتبعه الفرات و دجله و نیل مصر و مهران و نهر بلخ فما سقت او سقى منها فللامام و البحر المطیف بالدنیا و هو افسیکون) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جبرئیل از

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۸

پای خود کردند پنج نهر را و زبانه آب از عقب پا روانه بود.

اول نهر فراتست که قرب حله است.

دویم دجله است بکسر دال و بفتح و آن نهر بغداد است.

سیم نیل مصر است که دریای شیرین است.

چهارم مهران که نهر سند است و آن آب عالم خانست یا پنجاب.

پنجم نهر بلخ است پس هر چه را

این نهرها آب دهد یا آب از اینها بکشند از امام است صلوات الله علیه و دریایی که محیط است بدنیا آن نیز از امام است و جواهری که از آن غوص می کنند و ابری که از آنجا بر می خیزد و باران می بارد از امام است و آن دریا افسیکون است و این عبارت و هو افسیکون از صدوقست و در خصال و کافی نیست و مشهور آنست که افسیکون شعبه ایست از دریای محیط.

و کالصحیح منقول است از معلی که گفت عرض نمودم که شما را در زمین چه حق است حضرت تبسم فرمودند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و امر فرمود او را که به انگشت مهین پای خود زمین را بشکافد و هشت نهر به هم رساند و بهم رسانید و آن نهر سیحان است و آن نهریست در شام و سیحون نهریست در ما وراء النهر و نهریست که پنجابش می گویند و در لاهور است دیگر جیحان است و آن نهریست میان شام و روم و جیحون نهر خوارزم است دیگر خشوع است و آن نهر شهر شاش است در ما وراء النهر و مهران که در هند است و نیل مصر و دجله و فراتست پس هر چه را این نهرها آب دهند چنانکه متعارف این نهرها آنست که در زیادتی آب آب بلند می شود و صحراها را فرا می گیرد و شنیده ام که نیل مصر که بلند می شود شصت هفتاد فرسخ زمین را می گیرد و از کشتی تردد می کنند تا آن که آب شروع در پستی می کند از عقب آب گرفته زمین را زراعت می کنند

یا از آنجا آب دهند به کشیدن یا به نهر عمیقی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۰۹

ازین نهرها جدا کرده باشند هر چه حاصل اینهاست همه از ماست و هر چه از ماست از شیعیان ماست و دشمنان ما را از اینها بهره نیست مگر بعنوان غصب و به درستی که کار دوستان ما واسع تر از میان آسمان و زمین است پس آیه را خوانند که ترجمه اش اینست که بگو یا محمد اینها از جهت مؤمنان است در زندگانی دنیا که از ایشان غصب نموده اند و در روز قیامت از ایشان است بی غصب و قبل از این فرموده است که بگو یا محمد که که حرام کرده است زینت خدا را و روزیهای طیب را که از جبهه بندگان خود از زمین بیرون آورده است.

و در صحیح از ابو خالد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که زمین از حق سبحانه و تعالی است به میراث می دهد بهر که می خواهد از بندگان خود و عاقبت از جبهه متقیان است و چون آیه را خوانند فرمودند که در آن نوشته است که من و اهل بیت من مرادیم از این آیه که حق سبحانه و تعالی زمین را بما داده است و کل زمین از ماست پس هر که از مسلمانان زمین مواتی را احیا کند پس می باید که آن را معمور دارد و خراج آن را به امامی دهد که از اهل من خواهند بود هر چه می خورند بر ایشان حلال است تا وقتی که قایم از اهل بیت من

خروج کند به شمشیر و ایشان را از زمین بیرون کند با خواری و مذلت مگر آن چه در تصرف شیعیان ما باشد که به ایشان می گذارند و خراجی از جبهه آن مقرر خواهند ساخت اگر مصلحت دانند.

و کالصحیح منقولست که فرمودند که دنیا و هر چه در آنست از حق سبحانه و تعالی است از جبهه رسول او و از جبهه ماست پس هر که دست یابد بر آن باید که حق خدا را بیرون کند و با برادران مؤمن خود نیکی کند و اگر چنین نکند خدا و رسول و ما از او بیزاریم.

و کالصحیح از محمد بن ریّان ثقه منقولست که عریضه به خدمت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱۰

امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم که فدای تو گردم روایت بما رسیده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را نیست از دنیا مگر خمس پس حضرت صلوات الله علیه نوشتند که دنیا و هر چه در اوست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است.

و کالصحیح از جابر منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را آفرید و دنیا را به اقطاع او داد پس هر چه از آدم بود از حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و هر چه از آن حضرت بود از ائمه اهل بیت آن حضرتست صلوات الله علیهم.

و کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است از سری بن ربیع که گفت محمد بن ابی عمیر نسبت به

هشام بن حکم حالی داشت که هیچ چیز را بر صحبت او اختیار نمی نمود و هر روز به نزد او می رفت بعد از آن ترک نمود صحبت او را و سببش این بود که ابو مالک ثقه ثقه از اصحاب هشام بود و به خدمت حضرت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم صلوات الله علیهما رسیده بود و میان او و ابن ابی عمیر مباحثه شد که ابن ابی عمیر می گفت که کل دنیا ملک حقیقی امام است صلوات الله علیهم و امام اولی است به آن کسانی که در دست ایشان است و ابو مالک می گفت چنین نیست و املاک مردمان از ایشان است و نیست از امام مگر چیزی که حق سبحانه و تعالی حکم فرموده باشد که از امام است از فیء و خمس و غنیمت اینها از اوست و آن چه از آن حضرت است نیز حق سبحانه و تعالی فرموده اند که در کجا صرف نماید و به آن چه کند و چون از طرفین بطول انجامید هر دو راضی شدند به گفته هشام و چون نزد او رفتند هشام گفت حق به جانب ابو مالک است دیگر ابن ابی عمیر ترک صحبت هشام نمود و ظاهر است از احوال ابن ابی عمیر که از جهه نفس و هوا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱۱

غضب ترک او نکرد بلکه از جهه آن که هشام امام خود را چنانکه باید نشناخته است بر چنین کس اعتماد نمی توان کرد چون ورع او به مرتبه نبوده که وصف آن توان کرد و عمدت و ورع در مالیات است و خواهد آمد که ما یعرف خود

که تخمیناً صد تومان بود به شخصی قرض داد و ترک تجارت نمود آن شخص خانه خود را باین مبلغ فروخت و زر آن را نزد او آورد ابن ابی عمیر گفت از کجا آوردی این مال را گفت خانه خود را فروختم گفت بردار و پس ده و به خانه خود قرار گیر و الله که الحال محتاج یک درهمم و یک درهم از این را تصرف نمی کنم چون ذریح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرد مرا که مؤمن را از خانه خود در نمی باید کرد از جهت دین و آن زر را از او نگرفت با آن که ظاهر بود که شخصی که صد تومان قرض داشته باشد خانه صد تومانی او را در کار نیست و با آن که اخراج بد است اگر او بدهد بی خلاف جایز است گرفتن و لیکن ورع او مانع شد که این گرفتن در معنی اخراج است.

و کشی از فضل بن شاذان روایت کرده است که به نزد ابن ابی عمیر رفتم او در سجود بود و سجده بسیار طولانی کرد و چون سر برداشت فضل تعریف طول سجده او کرد او گفت که اگر سجده های طولانی جمیل بن دراج را می دیدی سجده مرا مدح نمی کردی و چنانکه تو بر من وارد شدی من نیز بر جمیل وارد شدم و دیدم که او سجده بسیار طولانی کرد پس چون سر برداشت به او گفتم تعجب خود را از سجود طولانی او گفت این سهل است اگر سجود معروف بن خربوذ را می دیدی این سجده در نظرت اعتبار نمی داشت.

و منقول است که هارون و

مأمون خواستند که او را قاضی بغداد کنند قبول نکرد و چهار سال در حبس ایشان ماند و کتکها خورد و قبول نکرد و چون در حبس بود باران کتابهای او را ضایع کرد و از حفظ روایت می کرد و آن چه ارسال می کند می داند که از ثقات روایت کرده است اما خصوص شخص را

لوامع صاحبقرانی، ج ۵، ص: ۶۱۲

بخاطر ندارد لهذا علما اعتماد بر احادیث مرسله او کرده اند و نود و چهار کتاب تصنیف کرده بود و اجماع کرده اند بر تصحیح ما یصح عنه و اجماع نموده اند بر فقه او و ستیان نیز اعتماد بر احادیث او کرده اند و جاحظ از او روایت کرده است و گفته است که اگر چه از علماء رفضه است اما ثقه است و منازعه که میان او و ابو مالک است لفظی است و یا فرضی است زیرا که هر گاه هر دو بلکه کل شیعه متفقند که حق سبحانه و تعالی دنیا را از جبهه حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم آفریده است پس در واقع از ایشان بود و بحسب ظاهر هرگز کسی نشنیده است که ایشان فلسفی از مال خوارج یا نواصب را تصرف فرموده باشد پس فرض محالی می کنند که اگر بحسب ظاهر مال کسی را بردارند جایز است و جواب اینست که اجماع است بر عصمت ایشان اگر بردارند جایز است البته و اگر جایز نباشد بر نمی دارند البته و اخبار بسیار در انفال و آن چه مخصوص امام است وارد شده است و اکثر در روضه مذکور است و این شرح گنجایش بیش از این نداشت که مذکور شد بلکه

زیاد گفته شد چون صدوق بسیار تقصیر کرده بود.

خوشه که به مقداری باشد که کف دست را پر کند، و می گذرانند از جهه نگاه بانی که در باغ می باشد مزدی معلوم یعنی مزد آن را پیش از زکات بیرون می کنند و حساب نمی کنند بر مالک، معافاره و أم جعروود را که دو قسم خرمای زبون است، و از جهت نگاهبان یک خوشه یا دو خوشه یا سه خوشه می گذرانند.

این مجموع مضمون حسن کالصحیحی است که کلینی روایت کرده است از زراره و محمد بن مسلم و ابو بصیر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدهید حق او را در روز درو کردن. هر سه گفتند که آن حضرت فرمودند که این از صدقه است که می دهی به درویشان یک قبضه به درویشی بعد از یک قبضه به مسکینی دیگر، و در چیدن خرما و انگور یک کف دست بعد از یک کف دست تا فارغ شوی از چیدن و باز می گذرانند یا می دهند نگاهبان را مزدی که از جهه او مقرر ساخته اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵

پیش از دادن زکات و این از جمله مؤنثهایست که بیشتر می دهند و از درخت خرما حساب زکات نمی کند این دو خرمای زبون را و مالک اگر خواهد به سایلان دهد یا خود داند یا از جهه سایلان می گذرانند و از جهه نگاهبان یک خوشه و دو خوشه و سه خوشه می گذرانند چون حفظ کرده است باغ را و ظاهرش آنست که این غیر مزد اوست که شارع از جهه او گذاشته است و چون مصنف اندک تغییری داده بود روایت را آن را ذکر

کردم و بنا بر این حدیث صحیح خواهد بود چون عبارت همین احادیث است که اسانید صحیحه و کالصحیحه بسیار باین جماعت دارد.

(و اما قوله تعالی وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ ۶: ۱۴۱ فالاسراف ان تعطی بیدیک جمیعا) و این عبارت نیز مضمون صحیح بزنی است که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال می کند از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدهید حق سبحانه و تعالی را یا حق حاصل را چون آیه در سوره انعام است و حق سبحانه و تعالی فرموده است در مقام امتنان و تعداد نعمتها خود که آن خداوندیست که از جهه شما آفریده است باغستانهای دار بست و غیر داربست از انگور و خرما و زراعتهای که مختلفند بحسب هیئت و مزه، و زیتون و انار که بعضی شبیهند به بعضی در صورت و خاصیت و مزاج و بعضی شبیه نیستند بخورید از میوه های اینها وقتی که برسد و بدهید حق آن را در روز درو کردن و چیدن و اسراف مکنید که حق سبحانه و تعالی دوست نمی دارد اسراف کنندگان را، و مراد بزنی اینست که اسراف کدامست و چه مرتبه اسراف است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶

حضرت فرمودند که پدرم صلوات الله علیه می فرمودند که از جمله اسرافست در حالت درو کردن و چیدن که تصدق بهر دو دست بکنند و پدرم اگر حاضر می بودند در این وقت و می دیدند که یکی از غلامان بهر دو دست می دادند بانک بر می زد که به یک دست بده قبضه بعد از قبضه در خرما و انگور، و بافه بعد از بافه

در گندم و جو و اشهر میان مفسران عامه نیز اینست که این آیه در مکه معظمه نازل شده چون سوره انعام مکی است و شیعه و سنی روایت کرده اند که یک بار نازل شد و هفتاد هزار فرشته مشایعت نمودند آن را و زکات در مدینه واجب شد و جمعی که آیه را حمل به زکات کرده اند خبر از اخبار ندارند چون اخبار بسیار در این باب وارد شده است و همه متفقند در این معنی بدون معارض.

(و قال الصادق صلوات الله عليه لا تحصد بالليل و لا تصرم بالليل و لا تجد بالليل و لا تضح بالليل و لا تبذر بالليل لأنك تعطى في البذر كما تعطى في الحصاد و متى فعلت ذلك بالليل لم يحضرك المساكين و لا السؤال و لا القانع و لا المعتبر) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که در شب درو مکن و در شب خرما را مچین و در شب انگور را مچین و در شب قربانی مکن و در شب تخم میفکن زیرا که مستحب است که هم چنان که در وقت درو به فقرا می دهی در وقت تخم افکندن نیز بدهی و هر گاه آن کارها را در شب می کنی مساکین حاضر نمی شوند و سایلان و قانع و معتبر حاضر نیستند و ظاهرا حدیث صحیحی است که کلینی از ابن مسکان از ابو بصیر که لیث است روایت کرده است و تغییر بسیار داده است اگر چه معنی متغیر نشده است که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷

جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که خرما و انگور را در شب

مچین و درو را در شب مکن و قربانی را در شب مکن و تخم را در شب میفکن زیرا که اگر چنین می کنی قانع و معتر حاضر نمی شوند عرض نمودم که قانع و معتر کیست حضرت فرمودند که قانع کسی که هر چه به او می دهی قانع می شود و معتر کسی است که بر تو می گذرد و سؤال نمی کند یعنی گذشتن او در معنی سؤال است و سخن نمی گوید چنانکه خواهد آمد در حدیث صحیح از سیف تمار که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که قانع آنست که هر چه از جبهه او می فرستی راضی است و معتر آنست که بر تو می گذرد و سؤال نمی کند و ظاهر صحیحه معاویه بن عمار نیز این است و صاحب نهاییه نیز چنین گفته است که متعرض سؤال می شود بی طلب پس حضرت فرمودند که اگر درو را در شب کنی سایلان نمی آیند و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حق آن را بدهید نزد درو کردن و ان قبضه است بعد از قبضه در حین درو کردن و چون صاف شود یک کف است بعد از یک کف و هم چنین در وقت چیدن خرما و انگور و هم چنین در وقت تخم افکندن و صدوق در صحیح به همین سند روایت کرده است و در خصال بر خلاف هر دو حدیث بحسب لفظ اما در معنی موافق است با متن و علی بن ابراهیم روایت کرده است در صحیح از سعد که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که اگر در وقت درو کردن مساکن حاضر نشوند

چه کند حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست.

و در موثق کالصحیح از شعیب روایت کرده است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر آیه که بدهید حق او را یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸

آن را در وقت درو حضرت فرمودند که آنست که بافه از گندم و جو و کف از خرما در وقت درو و چیدن بدهد عرض نمودم که چون در آن وقت ندهد و به خانه برد می باید داد یا می تواند داد حضرت فرمودند که چرا پیشتر نداد یعنی وقتش همان وقت چیدنست که چشم فقرا بر آنست.

و کالصحیح منقولست از ابو مریم که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از این آیه حضرت فرمودند که در روز در و به مسکین بافه و آن یک دسته است می دهی دیگر که به خرمن رسید در آنجا نیز می دهی تا صاف شود و به کیل در آید در آن وقت عشر و نصف عشر می دهی و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمودند که در زراعت دو حق است یکی حقی است که از تو به جبر می گیرند یعنی واجبست و یکی حقی است که تو می دهی یعنی سنت است معاویه گفت عرض نمودم که کدامست که از من می گیرند و کدام است که می دهم حضرت فرمودند که آن چه می گیرند عشر و نصف عشر است و آن چه می دهی آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بدهید حق آن را در روز درو از آن چه درو می کنی چیزی بعد از چیزی و گمانم آنست که فرمودند

که بافه بعد از بافه بدل از شیء بعد از شیء یا تفسیر شیء فرمودند که می دهی تا از درو فارغ شوی و احادیث دیگر وارد شده بود بر این اکتفا شد بنا بر آن که هر حدیثی مشتمل بود بر حکمی زاید و آن را به فهم تو گذاشتم زیرا که آن به اندک تا ملی ظاهر می شود و بیانش تطویل است.

(و روی عن مصادف قال كنت مع ابي عبد الله صلوات الله عليه في ارض لهم و هم يصرمون فجاء سائل يسأل فقلت الله يرزقك فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹

مه لیس ذلک لکم حتی تعطوا ثلاثه فان اعطیتم بعد ذلک فلکم و ان أمسکتکم فلکم) و کالصحیح منقولست از مصادف که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم در زمینی که از ایشان بود و ایشان خرما می چیدند پس سائلی سؤال کرد من گفتم که خدا ترا روزی دهد یعنی برو حضرت فرمودند که چنین مگو شما را نیست که منع کنید تا سه کسرا بدهید پس اگر بعد از آن بدهید خوب است و اگر ندهید بد نیست.

و علی بن ابراهیم گفته است که حق سبحانه و تعالی در هر قطعه از زمین یک قبضه فرض کرده است و سه قبضه به سه سایل سنت مؤکد است و تا فارغ شدن بهتر است و الله تعالی یعلم.

باب الحقّ المعلوم و الماعون

(روی سماعه عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال الحقّ المعلوم لیس من الزّکاه هو الشّیء ۱ تخرجه من مالک ان شئت کلّ جمعه و ان شئت کلّ شهر و لکلّ ذی فضل فضله و قول الله عزّ و جلّ و

إِنْ تُخْفُوها وَ تُؤْتُوها الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ فليس من الزّكاه و الماعون ليس من الزّكاه، هو المعروف تصنعه و القرض تقرضه و متاع البيت تعيره و صله قرابتك ليس من الزّكاه و قال الله عزّ و جلّ وَ الَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ مَعْلُومٌ فَالْحَقُّ الْمَعْلُومُ غير الزّكاه و هو شىء يفرضه الرّجل على نفسه أنّه فى ماله و نفسه يجب ان يفرضه على قدر طاقتة و وسعه) اين بایست در بیان حق معلوم و ماعون که تفسیرشان در ضمن حدیث ظاهر خواهد شد و ظاهرا صدوق حدیث سماعه را نیز از کلینی برداشته است و از جهت اختصار تغییرات مخله داده است و ممکن است که حدیث دیگر باشد و در این صورت بحث قوی تر خواهد بود که هر گاه سماعه در روایت کلینی خوب روایت کرده باشد و در جائی دیگر ناخوش چرا ناخوش را روایت کنند.

و ناخوشی یکی تکرار حق معلوم است.

دویم بعنوان فرض ذکر کردن عبارت آخر را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱

سیم آن که عبارت آخر را اگر از صدوق باشد ممکن بود به نحوی بیاورند که ظاهر شود که در سخن حضرت تکرار نشده است و باقی ظاهر خواهد شد و صدوق گفته است بعد از این در کتاب صوم در باب نافله رمضان که زرعه و سماعه روایت کرده اند و هر دو واقفی اند و با عدم اعتقاد به ایشان روایتی که از ایشان می کند وقتی می کند که آن روایت را دیگری نیز روایت کرده باشد و در اینجا چنین است که اخبار معتبر از صحیح و کالصحیح در این باب واقع شده است اگر چه بنده را در اینجا

تحقیقی هست که واقفی بر دو قسم بودند جمعی در حیات حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه واقفی شدند به سبب شبهه و اعتقاد ایشان این بود که آن حضرت صاحب الزمان است چون از حضرت امام جعفر صادق و از آن حضرت صلوات الله علیهما شنیده بودند که آن حضرت صاحب الامر است و نفهمیده بودند که هر یک از ائمه هدی صلوات الله علیهم صاحب امرند یعنی امر امامت یعنی امامند و سماعه از آن جماعت است زیرا که منقول است که او در زمان حضرت امام موسی کاظم فوت شد و معلوم نیست که چنین شخصی کافر باشد زیرا که امام زمان خود را دانسته است و واجب نیست که امام بعد از آن امام را بداند و اگر شنیده باشد از معصوم که بعد از آن حضرت فلان امام است و اعتقاد بان نداشته باشد کافر است شاید نشنیده باشد و بر او مشتبه شده باشد از روی جهل و محتمل است که اعتماد قد ما بر او از این جهت بوده باشد اما اظهر آنست که مدار قد ما بر صدق در مقال بوده است و الله تعالی یعلم.

مجملاً منقولست در موثق از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی از جهت فقرا در اموال اغنیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲

فریضه مقرر فرموده است که مستحق حمد و ثواب نمی شوند مگر به اداء آن فریضه و آن زکاتست که به سبب آن خونهای خود را محفوظ می گرداند یعنی اگر ندهند ایشان را می توان کشتن تا بگیرند و به سبب این در زمره

مسلمانانند یعنی اگر زکات ندهند ایشان را مسلمان نمی توان گفتن و لیکن حق سبحانه و تعالی در اموال اغنیا حقوقی دیگر غیر از زکات مقرر ساخته چنانکه فرموده است در مدح جمعی که در اموال ایشان حقی هست معلوم از جبهه سایلان و محرومان که غالباً به سبب عدم سؤال محرومند یا جمعی اند که در تجارات برکت ندارند هر کاری که می کنند نقصان می کنند چنانکه احادیث در تفسیر محروم باین معنی وارد شده است دیگر از اینجا صدوق برداشته است پس حضرت فرمودند که حق معلوم غیر از زکاتست و آن چیزی است که آدمی بر خود فرض می کند یعنی مقرر می سازد یا کالواجب می کند که ترک آن نکند و واجبست که آن را بر خود واجب گرداند بقدر طاقت و وسع خودش و فراخی مالش پس آن چه مقرر ساخته است بر خود اگر خواهد هر روز بدهد و اگر خواهد هر هفته و اگر خواهد هر ماه و ظاهراً این تتمه را صدوق از جبهه اختصار اول می اندازد و چون می بیند که معنی متغیر می شود در آخر ذکر می کند و اگر در جای خود می آورد اربط بود و ادل بر مقصود و حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قرض دهید به خدا قرض نیکو و این غیر زکاتست و صدوق این را انداخته است به گمان آن که آیه ما بعد کافی است و چنین نیست زیرا که گذشت که اخبار بسیار وارد شده است که مراد از این آیه صله امام است بخمس و غیر آن پس این غیر زکاتست، دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که

يُنْفِقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً يَعْنِي جَمَاعَتِي اَنْد كِه از آن چه ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳

به ایشان داده ایم و روزی ایشان کرده ایم از مال حلال صرف می نمایند پنهان و آشکار این نیز غیر زکات است زیرا که زکات را علانیه می باید داد و مراد ازین آیه تصدقات مستحبه است که مخیر است میان پنهان و آشکار یا گاهی که خوف ریا باشد پنهان باید داد و گاهی که غرض ترغیب دیگران باشد آشکارا مطلوبست، یا در نفقه بر اسب نازل شده است یا در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنانکه خواهد آمد و صدوق این آیه را نیز انداخته است چون ذکر خواهد کرد بعد از این و آن چه مطلوب است در این باب حق معلوم است و ماعون که ماعون از زکات نیست و حال آن که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید مذمت کرده است جمعی را که ریا می کنند در اعمال خود و منع می کنند ماعون را و ماعون از معونت و یاری است و مراد از آن در اینجا مدد هم سایه کردنست به چیزی چند که ضرر به این کس نرسد و هم سایه منتفع کرد، دو حضرت فرمودند که آن قرضی است که حسنه دهند به همسایه یا اعم، و متاع خانه که به عاریت دهند مانند طشت و دیگ و نان و خمیر و زرینه الات و نیکی که به ایشان کنند مانند کاسه هم سایگی خصوصا هر گاه هم سایه پریشان باشد و مؤمن باشد و خویش باشد که به سبب هر یک از اینها حقوق او زیاد می شود.

و از جمله چیزهایی که حق سبحانه و

تعالی در مال مقرر ساخته است از غیر زکات صله رحم است که واجب است چنانکه فرموده است که آن کسانی که موصول می گردانند رحمی را که حق سبحانه و تعالی امر فرموده است به وصل آن و هر گاه کسی ادا کند آن چه واجبست بر او از صله رحم دیگر چیزی بر او نیست و آن نفقه پدر و مادر است و نفقه اولاد است و هم چنین اجداد و جدات و فرزندان فرزندان هر چه اجداد و جدات بالا روند و اولاد پائین روند و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴

رحم را عمودین می گویند و وجوب انفاق اینها مشروط است به فقر ایشان و غنای این کس زاید بر مؤنت خود و زوجه خود اگر داشته باشد نفقه ایشان واجبست و الا فلا و خواهد آمد در ابواب نکاح و محتمل است که مراد این باشد که هر که ادا کند هر چه را حق سبحانه و تعالی بر او واجب ساخته است که در این حدیث گذشت یا زکات را چنانکه خواهد آمد آن چه بر اوست کرده است و اداء کرده است شکر نعمت حق سبحانه و تعالی را که بر او انعام کرده است و او را تفضیل داده است بر دیگران به سبب توسعه که او را داده است و توفیق کرامت کرده است او را که شکر نعمت الهی به جا آورده است و اعانت کرده است او را بر شکر تمام شد حدیث سماعه و در حسن کالصحیح منقول است از ابو بصیر که ما نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم و بعضی از

مالداران نیز بودند و زکات را مذکور ساختند حضرت فرمودند که زکات امری نیست که اگر کسی آن را بدهد مدحش باید کرد و این امریست ظاهراً که حفظ خون خود کرده است که کشته نشود و به آن دادن او را مسلمان می گویند و اگر ندهد نمازش مقبول نیست و در اموال شما چیزهای دیگر هست غیر از زکات من عرض کردم که فدای تو کردم بغیر از زکات چه چیز در اموال ماهست حضرت فرمودند که سبحان الله مگر قرآن نخوانده و نشنیده که حق سبحانه و تعالی در کتاب خود می فرماید در مدح جمعی که آن کسانیند که در اموال ایشان حقی هست از جهه سایلان و محرومان عرض کردم که این حق معلوم که در مال ما بر ما هست کدامست حضرت فرمودند که و الله که آن چیزی است که آدمی در مال خود معین می گرداند که هر روز یا هر هفته یا هر ماه خواه اندک و خواه بسیار بدهد، دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵

ماعونست که حق سبحانه و تعالی مذمت فرموده است کسانی را که منع می کنند ماعون را و آن قرضی است که بدهد حسنه یا نیکی است که بکند با هم سایه و متاع خانه است که به عاریت به ایشان دهد و از آن جمله زکات است که بر او واجب باشد و به همسایه دهد عرض نمودم که هم سایگان داریم که اگر متاعی به ایشان می دهیم می شکنند و ضایع می گردانند اگر به ایشان ندهیم بد هست حضرت فرمودند که اگر چنین باشند و ندهی بد نیست عرض نمودم آیه و يُطْعَمُونَ که در شأن اهل البیت

است در سوره هل اتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است در مدح ایشان که طعام خود را به مسکین و یتیم و اسیر می دهند حضرت فرمودند که از زکات نیست عرض نمودم آیه را که حق سبحانه و تعالی مدح حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است چنانکه در صحاح اهل سنت نیز هست که آن جماعتی که صرف می کنند اموال خود را در شب و در روز و در پنهان و آشکار پس مزد ایشان نزد پروردگار ایشانست و ایشان را خوفی نیست و اندوهناک نمی شوند.

و در مسند احمد بن حنبل و فخر خوارزم و غیر از تفاسیر ایشان مذکور است که آن حضرت چهار درهم داشتند یکی را در شب و یکی را در روز و یکی را در پنهان و یکی را در آشکار تصدق فرمودند تا همه احوال را دریافته باشند این آیه نازل شد و همه مفسرین این را روایت کرده اند حتی قاضی ناصبی و زمخشری خارجی، و بعضی گفته اند که در نفقه بر اسب نازل شده است و ممکن است که آن حضرت این چهار درهم را صرف نفقه اسب کرده باشند و چون عرض نمودم حضرت فرمودند که از زکات نیست عرض نمودم که آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر صدقات را اظهار کنید خوب است خصوصا هر گاه قصد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶

این داشته باشد که دیگران که به بینند که او می دهد بدهند چنانکه مجرب است خصوصا هر گاه آن شخص مقتدا باشد یا بزرگ قوم باشد و اگر پنهان به فقرا دهید بهتر است از برای شما تا

از ریا دورتر باشد حضرت فرمودند که از زکات نیست و صلّه رحمت که با ایشان احسان کنی بمال از زکات نیست.

و در صحیح از بزنطی منقول است که به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمودم مطلبی را حضرت فرمودند که صبر کن که امیدوارم که حق سبحانه و تعالی حاجتت را برآورد إن شاء الله بعد از آن فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی از جبهه مؤمن به آخرت می اندازد از مطالب دنیوی از جبهه او بهتر از این است که در دنیا به او بدهد بعد از آن تحقیر دنیا فرمودند که دنیا چه اعتبار دارد و چه چیز است که تواند بود که مطلوب مؤمن باشد بانکه کسی را که دنیا دادند خطر عظیم دارد به اعتبار حقوقی که از لوازم دنیاست و والله که هر گاه حق سبحانه و تعالی نعمتی انعام می فرماید بر من نهایت خوف مرا حاصل شود تا وقتی که از عهده آن حقوق بیرون آیم عرض نمودم که فدای تو گردم تو با این رتبه که نزد حق سبحانه و تعالی داری از امثال اینها خایفی؟ حضرت فرمودند که بلی و لیکن شکر الهی می کنم بر انعامی که بمن عطا فرموده است بانکه همه را در راه او صرف می نمایم تا از خطران خلاصی یابم یا آن که در مقام خوف و رجا أم و الله تعالی يعلم.

و در صحیح از عامر منقول است که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که قرض می خواهم که تا به هم‌رسانم بدهم حضرت فرمودند که حاصلی

داری که انتظار آن می کشی آن مرد گفت نه و الله فرمودند که تجارتی می توانی کرد که قرض کنی و آن تجارت را بکنی تا به همسانی گفت نه و الله فرمودند که ملکی داری که فروخته شود گفت نه و الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷

پس حضرت فرمودند که هر گاه حال تو اینست حق داری در مال ما حقی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است پس حضرت کیسه درهم را طلب فرمودند پس دست در کیسه کردند و یک مشت شاهی به او دادند و فرمودند که از خدا بترس و زیاده خرجی مکن و بسیار بر خود و عیال خود تنگ مگیر و میانه رو باش.

و در صحیح از قاسم بن عبد الرحمن منقولست و ظن من اینست که نساخ سهو کرده اند و عبد الغفار بن القسم است که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که شخصی به خدمت پدرم صلوات الله علیه آمد و گفت خبر ده مرا از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که در اموال ایشان حقی معلوم هست از جهه سائل و محروم این حق معلوم کدامست حضرت فرمودند که حق معلوم چیز است که از مال خود بیرون می کند که زکات و صدقه واجبه نیست و از مال خود بیرون می کند خواه اندک و خواه بسیار در خور آن چه دارد که بان صله رحم کند و تقویت ضعیفان کند و قرض کسی را یا دیتی که بر کسی لازم شده باشد ادا نماید و یا مصیبتی نزد کسی آمده باشد رفع نماید آن را آن مرد گفت حق سبحانه

و تعالی اعلم است که رسالات خود را در کجا مقرر فرماید و ظاهرش آنست که فاضل بوده است و از علما پرسیده بوده است و جواب شافی نشنیده بوده است چون از حضرت شنیده خاطرش جمع شد.

و قریب باین است کالصحیح اسماعیل بن جابر از آن حضرت صلوات الله علیه و در موثق کالصحیح بل الصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که مراد از محروم کسی که دستش در خرید و فروخت برکت ندارد و هر کاری که در آن شروع کند نقصان می کند.

باب الخراج و الجزیه

اشاره

این بابی است در بیان خراج و اکثر اوقات اطلاق می کنند آن را بر اجرت اراضی که به قهر فتح شده باشد و گاهی اطلاق می کنند بر زکات مطلقا و گاهی بر زکات انعام و آن چه اظهر است در این باب اعم است از همه و مراد از جزیه مالی است که از اهل کتاب می گیرند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که جهاد کنید با کسانی که ایمان به خدا و رسول نمی آورند و بروز قیامت اعتقاد ندارند و حرام نمی دانند چیزی را که خدا و رسول آن را حرام گردانیده اند و اعتقاد ندارند بدین حق آن جمعی که ایشان را کتابی آمده است از آسمان تا جزیه از دست بدهند با مذلت و خواری و اهل کتاب یهودند و نصاری و مجوس در حکم اهل کتابند چون پیغمبری و کتابی داشته اند و پیغمبر خود را کشته اند و کتاب خود را سوخته اند و حکیمی از جهه ایشان زند و پا زند را بعوض کتاب الهی وضع کرده است از آن جهت است آن را. کتاب

[الخراج]

(روی عن مصعب بن یزید الأنصاری قال استعملنی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه علی اربعة رساتیق المداین البهقباذات و نهر سیر و نهر جویر و نهر الملک و أمرنی ان اضع علی کلّ جریب زرع غلیظ درهما و نصفاً و علی کلّ جریب وسط درهما و علی کلّ جریب زرع رقیق ثلثی درهم و علی کلّ جریب کرم عشره

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹

دراهم و علی کلّ جریب نخل عشره دراهم و علی کلّ جریب البساتین الّتی تجمع التّخل و الشّجره عشره دراهم و أمرنی ان الّقی کلّ نخل شاذّ عن القرى لمارّه الطریق و ابناء السّیبل و لا- اخذ منه شیئا و أمرنی ان اضع علی الدّهاقین الّذین یرکبون البراذین و یتختمون بالدّهب علی کلّ رجل منهم ثمانیه و اربعین درهما و علی أوساطهم و التّجار منهم علی کلّ رجل اربعة و عشرين درهما و علی سفلتهم و فقرائهم علی کلّ انسان منهم اثنی عشر درهما قال فجیبتها ثمانیه عشر الف الف درهم فی سنه) و منقول است در قوی و نزد مصنف در صحیح از مصعب که گفت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرا عامل کرد بر چهار بلوک مداین و محتمل است که چهارده باشد که هر دهی یک نهر داشته باشد و ده بزرگ باشد و لیکن اول اظهر است و آن چهار بلوک یکی بهقیاذاتست و ذکر کرده اند که مجموع یازده ده بوده است، دویم نهر سیر است و ظاهراً به فارسی یعنی نهر پر آب و نهر سیر خوانده اند به یای موحده و در تهذیب بخط شیخ نهر شیر با است، سیم نهر جویر

است به یای دو نقطه مثل امیر و به یای موحده نیز خوانده اند، و چهارم نهر الملک است که الحال هست به همین نام و اسامی سابقه متروکست الحال و آن حضرت امر کردند مرا که اجرت زمین را بگیرم چون حکم مفتوح العنوه بران مقرر فرموده بودند و ممکن است که اجرت الارض از حضرت باشد چون بحسب ظاهر این بلاد بی رخصت آن حضرت مفتوح شده است و هر چه بی رخصت مفتوح شود از امام است چنانکه خواهد آمد، و امر فرمودند مرا که بر هر یک جریب زراعتی که خوب آمده باشد یک درهم و نیم قرار بدهم و جریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰

را بر کیل اطلاق می کنند و بر زمینی که مقدار آن تخم افکن باشد نیز می کنند و آن چه الحال شایع است یازده من تبریز کیل جریب است و زمین هزار و شصت ذرع که دو هزار و صد و بیست ذرع شرعی باشد که تخمیناً تخم افکن جریب کیل است و بر زمین اطلاق می کنند در این بلاد و در جریپادقان و کمره بر کیل اطلاق می کنند و آن چه نزد لغویین بیشتر اطلاق می کنند کیل است و ظاهراً این مقداری که حضرت از ایشان می گرفته اند بنحو قباله بر ایشان مقرر فرموده بودند چنانکه در ابواب بیع خواهد آمد.

و احادیث صحیحه که چون فتح قلاع خیبر شد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله زمین را به ایشان گذاشتند و مقرر فرمودند که بعنوان مزارعه بالمناصفه زراعت کنند و بعد از آن که حاصل به هم رسد حاصل را خرص نمایند پس اگر صد هزار من آمده باشد یهود

پنجاه هزار من بدهند و اگر ایشان مضایقه نمایند حاصل را مسلمانان ضبط نمایند و پنجاه هزار من از دست به ایشان دهند همه گفتند که این عین عدالت است و به سبب عدالت آسمان و زمین بر پاست و بر هر جریبی که وسط آمده باشد یک درهم قرار بدهم و آن چه تنگ آمده باشد دو ثلث درهم قرار بدهم و بر هر جریب باغ انگور ده درهم قرار دهیم و بر یک جریب خرما نیز ده درهم مقرر سازند و باغاتی که درختان دیگر داشته باشد با درخت خرما نیز جریبی ده درهم مقرر سازم و امر کردند مرا که درختان خرمائی که جدا افتاده باشد از دهات که غالب اوقات از جهه راه گذریان می کارند زکات آن را بگیرم و از جهه راه گذریان بگذارم و امر فرمودند مرا که جزیه سر را چنین بگیرم که بر بزرگان مجوس که بر یابو سوار شوند به نحوی که مقرر است که از یک طرف پاها را بیاویزند و بر اسب عربی سوار نشوند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱

انگشتی طلا در دست کنند از هر سری از ایشان چهل و هشت درهم بگیرم و از جمعی که متوسط الحال باشند از زارعان و تجار ایشان بیست و چهار درهم بگیرم و از مردمان پست و فقراء ایشان سری دوازده درهم بگیرم و در یک سال که اینها را جمع کردم هجده هزار هزار درهم شد و بحساب تومان ما صد و هشتاد هزار تومان می شود و ظاهر آنست که این مواضع را به مجوس گذاشته بودند بعنوان قباله و حاصل را زر مقرر

کرده بوده اند که از ایشان بگیرند و دیده ام در بعضی از تواریخ که در زمان بنی عباس سیصد و شصت نفر از فرات جدا می شده است و خراج هر نهری سی هزار تومان می شده است آما نهر علقمی که شصت هزار تومان خراج آن بوده است و این مقدار حاصل از جهت این بود که بغداد پای تخت ایشان بود و همیشه کثرت بود و آدم که بسیار است تسعیرات بلند می باشد و این مالها از این جهت بسیار می شد.

[الجزیه]

(و روی فضیل بن عثمان الأعمور عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال ما من مولود یولد الا علی الفطره فابواه اللذان یهودانه و ینصرانه و یمجسانه و انما اعطی رسول الله صلی الله علیه و آله الذمه و قبل الجزیه عن رءوس أولئک بأعیانهم علی الا یهودوا أولادهم و لا ینصروا و اما اولاد اهل الذمه الیوم فلا ذمه لهم) و در صحیح از فضیل یک چشم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر فرزندی که متولد می شود البته بر فطرت اسلام متولد می شود که اگر اضلال او نکنند البته اختیار اسلام خواهد کرد یا مخلوقند که مسلمان باشند و پدر و مادر ایشان یهودی و نصرانی و مجوسی می کنند ایشان را یعنی اضلال می کنند و دین باطل خود را به ایشان تعلیم می نمایند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲

جمعی از علما چنین تفسیر کرده اند که اگر مادر و پدر هر دو کافر باشند فرزند حکم کفار بهم می رساند و اگر یکی از ایشان مسلمان باشد فرزند مسلمانست و تابع اشرف ابوبین است و بر تقدیری که

این معنی از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله بیرون آمد اینجا مناسبت دارد زیرا که حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله امان دادند و جزیه قبول فرمودند از جمعی که در زمان آن حضرت بودند باین شرط که اولاد خود را بحال خود گذارند و ترغیب ایشان نکنند بدین یهودیت و نه بدین نصرانیت و اما اولاد ذمت در این اوقات ایشان را ذمت و امان نیست چون باین شرط و سایر شروط عمل نمی نمایند.

(و فی رویه علی بن رئاب عن زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان رسول الله صلّى الله علیه و آله قبل الجزیه من اهل الذمه علی ان لا یاکلوا الرّبا و لا یاکلوا لحم الخنزیر و لا ینکحوا الأخوات و لا بنات الأخ و لا بنات الأخت فمن فعل ذلك منهم برئت منه ذمه الله و ذمه رسوله صلّى الله علیه و آله و قال لیست لهم الیوم ذمه) و به اسانید متکثره صحیحه و متکثره حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله قبول فرمودند جزیه را از اهل کتاب به شروطی که از آن جمله اینست که ربا و گوشت خوک علانیه نخورند و ظاهر عبارت اعم است وزن نکنند خواهرهای خود را خواه پدر مادری و خواه مادری و خواه پدری و خواه نسبی و خواه رضاعی و هم چنین نکاح نکنند دختران برادر و دختران خواهر را به دستور و این عمل مجوس بود که اینها می کردند و جمعی از یهود در خواهر

لوامع صاحبقرانی،

زاده و برادر زاده پس هر که از ایشان این کارها را بکنند بری است از امان حق سبحانه و تعالی و از امان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس حضرت فرمودند که الیوم این جمع امان ندارند چون به شروط آن حضرت عمل نمی نمایند و شرایط مذکور خواهد شد.

(و روی حریر عن زراره قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ما حدّ الجزیه علی اهل الکتاب و هل علیهم فی ذلک شیء مؤظف لا ینبغی ان یجوز إلی غیره فقال ذلک إلی الامام یاخذ من کلّ انسان منهم ما شاء علی قدر ما له و ما یطیق انما هم قوم فدوا أنفسهم ان لا یستعبدوا أو یقتلوا فالجزیه تؤخذ منهم علی قدر ما یطیقون له او یاخذهم به حتّی یسلموا فانّ الله عزّ و جلّ قال حتّی یُعطوا الجزیه عن یدٍ و هم صاغرون و هو لا یكثرث لما یؤخذ منه حتّی یجد ذللاً لما اخذ منه فیالم) و در بعضی از نسخ فیتالم لذلک فیسلم و به اسانید صحیحه متکثره و کالصحیحه متکثره منقول است از زراره که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چیست مقدار جزیه بر اهل کتاب از یهود و نصاری و مجوس و آیا مقدری دارد که از آن تجاوز نتوان کرد حضرت فرمودند که مقدار آن منوط است برای امام صلوات الله علیه که از هر که هر چه مصلحت می داند آن را اخذ می کند بقدر مال او و بقدر توانائی او زیرا که اهل ذمه جمعی اند که مستحق قتلند و جان خود را می خرنند به دادن

جزیه که ایشان را نکشند یا بنده نکنند پس هر چه مقدور ایشان باشد می باید بدهند و بر امام است که از ایشان بگیرد و کار را بر ایشان تنگ کند تا مسلمان شوند زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که با ایشان قتال کنید تا مسلمان شوند یا بدهند جزیه را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴

دست خود با نهایت خواری و مذلت و اگر معین باشد که چه چیز می دهند پروا ندارند و آن را هم می رسانند پس می باید که معین نباشد آن مال تا ذلت را بیابند از آن چه از ایشان می گیرند و در الم باشند تا مسلمان شوند، و کلینی همین حدیث را در حسن کالصحیح روایت کرده است و آخرش باین عبارتست و کیف یکون صاغرا و هولایکترث و ظاهرا این جمله از قلم نساخ افتاده است و معنی همان است که مذکور شد و ظاهر این حدیث که عدم تعیین مراد است از صغار و مذلتی که حق سبحانه فرموده است.

و بعضی گفته اند که مذلت آنست که جزیه گیرنده نشسته باشد و ذمی ایستاده باشد و چون دست دراز کند که جزیه را بدهد امام یا نایب امام دست او را بعد از دادن یا در اثنا دادن می گیرد و بدست دیگر طپانچه بر روی او می زند و شخصی دیگر کردنی می زند او را تا این مذلت و خواری سبب اسلام او شود و منافاتی میان هر دو نیست بلی بحسب ظاهر منافات دارد با حدیث مصعب که گذشت که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مقدر ساخت از جبهه توانگران و متوسط حالان و فقیران،

و جواب اینست که در همین حدیث واقع است که جزیه برای امام است ممکن است که در آن وقت حضرت چنین مصلحت دانسته باشند و آن چه بخاطر فاتر این شکسته می رسد آنست که چون حضرت می دانست که تا قیام قایم آل محمد «صلوات الله علیهم» امام زمان را آن اقتدار نخواهد بود که از ذمی جزیه بگیرد ضابطه مقرر فرمودند که در زمان غیبت آن حضرت صلوات الله علیه بان عمل نمایند تا چون ظهور کنند برای خود عمل نمایند و چنین شد که همه باین عمل نمودند.

و از مجوس کرمان یا یزد مجوسی به نزد بنده آمد و سواد خط آن حضرت را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵

داشت و بر آن سواد مطابقه نوشته بودند جمعی کثیر از علما و از جهه ایشان به همین عنوان مقرر فرموده بودند و آن امان نامه را مستمسک دین خود ساخته بود که اگر ما بر حق نمی بودیم امام شما تقریر ما نمی فرمودند بر این امان، و بنده در سنّ صغر بودم و جواب او گفتم که اگر مذهب شما حق می بود چرا آن حضرت صلوات الله علیه از شما جزیه می گرفتند و این شروط بسیار می فرمودند چون آن سواد که دیدم قریب به هزار بیت بود و آن مجوسی مفحم شد و جواب نداد.

(و قال محمد بن مسلم قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه أ رأيت ما يأخذ هؤلاء من هذا الخمس من أرض الجزية و يأخذون من الدهاقين جزية رءوسهم اما عليهم في ذلك شيء موظف فقال كان عليهم ما اجازوا على أنفسهم و ليس للإمام اكثر من الجزية، ان شاء الامام وضع

ذلك على رءوسهم و ليس على أموالهم شىء و ان شاء فعلى أموالهم و ليس على رءوسهم شىء فقلت فهذا الخمس فقال أنما هذا شىء كان صالحهم عليه رسول الله صلى الله عليه و آله) كلینی چون حدیث سابق را روایت کرده است در حسن كالصحيح از حریر و زراره بعد از آن ذکر کرده است که قال قال محمد بن مسلم یعنی حریر از زراره حدیث سابق را روایت کرده است و حریر یا زراره از محمد بن مسلم این حدیث را نیز روایت کرده اند پس ظاهر آنست که این حدیث نیز از حریر منقول باشد پس بنا بر این صحیح باشد بطرق کثیره که محمد گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بیان فرمائید که آن چه این پادشان از زمین جزیه می گیرند و از بزرگان مجوس جزیه سرهای ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶

می گیرند آیا بر ایشان چیزی مقدر نشده است یعنی از جزیه سر حضرت فرمودند که بر ایشان است آن چه خود بر سر خود آورده اند یعنی خمس که دو عشر باشد چنانکه گذشت و نیست مر امام را بیش از جزیه اگر مصلحت داند بر سر ایشان مقرر می سازد و از اموال ایشان از جهه جزیه چیزی نمی گیرد مگر آن که از جهه زکات یا قباله بگیرد و اگر خواهد جزیه را بر اموال ایشان مقرر می فرماید و بر سر ایشان چیزی نیست عرض نمودم که این خمسی که از حاصل می گیرند چه چیز است حضرت فرمودند که این چیز است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با ایشان صلح فرموده است

باین عنوان که جزیه بدهند و چون خود با آن حضرت (ص) چنین قرار داده اند لازمست که به آن عمل نمایند نه آن که حضرت خمس را مقرر فرموده باشد تا منافات نداشته باشد یا حدیث سابق که عمر چنین کرد اگر چه ممکن است که چون حضرت قرار داده بودند عمر قرار داد و لیکن خلاف ظاهر است و اظهر آنست که چون آن حضرت صلی الله علیه و آله مقرر فرموده بودند که هر چه ایشان به رضای خود مقرر سازند بدهند و این خمس را خود به رضای خود بر خود قرار دادند پس گویا آن حضرت مقرر فرمودند و احتمال تقیه اظهر است و بنا بر تقیه معنی اول مراد خواهد بود که حضرت جزیه را مقرر فرمودند نه قدرش را که بحسب واقع این مراد حضرت باشد و بحسب ظاهر تقیه.

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی اهل الجزیه یؤخذ من أموالهم و مواشیهم شیء سوی الجزیه قال لا) و کلینی و شیخ عقیب حدیث سابق ذکر کرده اند از حریر از محمد بن مسلم در صحیح که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدند در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷

اهل جزیه که آیا بر اموال ایشان و کله گاو و شتر ایشان چیزی هست غیر از جزیه حضرت فرمودند که نه و ظاهرا مراد از اموال زمین باشد هر گاه مخصوص ایشان باشد همین جزیه می دهند، و اگر مال مسلمانان باشد اجرت زمین را از ایشان می گیرند چنانکه گذشت.

و شیخان در صحیح از حریر از محمد بن مسلم روایت کرده اند که گفت از آن

حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از اهل ذمه که بر ایشان چه چیز است که به سبب آن خونها ایشان و اموال ایشان محفوظ است حضرت فرمودند که جزیه است پس اگر جزیه را از سر ایشان گیرند بر مالهای ایشان چیزی نیست و اگر از زمین ایشان گیرند و سرهای ایشان چیزی نیست.

(قال و سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن صدقات اهل الذمه و ما يؤخذ من جزيتهم من ثمن خمورهم و لحم خنازيرهم و ميتتهم فقال عليهم الجزية في أموالهم تؤخذ منهم من ثمن لحم الخنزير او خمر و كلما اخذوا من ذلك فوزر ذلك عليهم و ثمنه للمسلمين حلال ياخذونه في جزيتهم) و بهمان سند است از محمد بن مسلم که گفت دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم که زکاتی که از اهل مدینه می گیرند و آن چه از جزیه ایشان می گیرند اگر از بهای شراب یا گوشت خوک یا مرده بوده باشد از ایشان می توان گرفت حضرت فرمودند که جزیه از ایشان می باید گرفت از اموال ایشان از بهای گوشت خوک یا خمر و هر چه از ایشان گیرند ازین باب گناه آن بر ایشان است و بهای آن از جبهه مسلمانان حلال است و از جزیه ایشان می گیرند. و اشعاری دارد بانکه هر چند بیع خمر صحیح نبوده باشد همان مال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸

ذمی است که ذمی به ذمی دیگر داده است به رضای خود و ما از ذمی گرفته ایم و بر این مضمون احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که در بیع خواهد آمد.

(و روی طلحه بن زید عن ابي

عبد الله صلوات الله عليه قال جرت السيئه ان لا تؤخذ الجزية من المعتوه و لا من المغلوب على عقله) و در موثق كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که چنین سنت نبی صلی الله علیه و آله جاری شده است یعنی داب آن حضرت این بود و چنین مقرر بود در زمان آن حضرت که نگیرند جزیه را از دیوانه و از کسی بمنزله دیوانه است که عقل نداشته باشد.

(و روی حفص بن غیاث قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن النساء كيف سقطت الجزية و رفعت عنهن فقال لأن رسول الله صلى الله عليه و آله نهى عن قتل النساء و الولدان في دار الحرب الا ان يقاتلن فان قاتلت ايضا فامسك عنها ما أمكنك و لم تخف خلا- فلما نهى رسول الله صلى الله عليه و آله عن قتلهن في دار الحرب كان ذلك في دار الإسلام اولى و لو امتنعت ان تؤدى الجزية لم يمكن قتلها فلما لم يمكن قتلها رفعت الجزية عنها و لو منع الرجال فابوا ان يؤدوا الجزية كانوا ناقضين للعهد حلت دماؤهم و قتلهم لأن قتل الرجال مباح في دار الشرك و الذمه و كذلك المقعد من اهل الشرك و الذمه و الأعمى و الشيخ الفانى و المرأه و الولدان في ارض الحرب من اجل ذلك رفعت عنهم الجزية) و كالصحيح در موثق منقولست از حفص که گفت که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که چرا جزیه از زنان نمی گیرند و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹

ایشان ساقط است فرمودند که چون حضرت سید الانبیاء صلی

اللَّهُ عليه و آله نهی فرمودند از کشتن زنان و اولاد نابالغ ایشان در دار حرب مگر آن که زنان جنگ کنند و اگر جنگ کنند نیز تا ممکن باشد ایشان را مکش و تا نترسی فسادى را از نکشتن ایشان که اگر خوف فساد باشد می توان کشت پس چون آن حضرت (ص) فرمودند که در دار الحرب ایشان را مکش نکشتن ایشان در دار اسلام بطریق اولی لازم خواهد بود و اگر زنان جزیه ندهند ایشان را نمی توان کشت و چون نمی توان کشت جزیه از ایشان نمی توان گرفت و اگر مردان ندهند و ابا کنند از دادن جزیه عهد و امان ایشان شکسته می شود و خون ایشان حلال می شود و واجب القتل می شوند زیرا که قتل مردان حلال است در دار الحرب اگر مسلمان نشوند و جزیه ندهند و هم چنین در دار ذمه که دار اسلام است و لفظ و الذمه در کافی و عدل نیست و از نساخ سهو شده است زیرا که مشبه است و دار الحرب مشبه به است با هم مناسب نیستند و هم چنین جزیه نیست بر جمعی که زمین گیر شده بشاند و دار دار الحرب ایشان را نمی توان کشت و هم چنین کور و پیری که از کار افتاده باشند که حرب نتوانند کرد و زنان و فرزندان در ارض حرب ایشان را نمی توان کشت در دار اسلام از ایشان جزیه نمی باید گرفت به همین وجهی که در زنان گذشت و در کافی و علل فمن أجل است و فانسبت در این مقام و از نساخ افتاده است و چون صدوق در کتب دیگر درست

نقل کرده است ظاهر آنست که تقصیر از دیگران شده باشد و الله تعالی يعلم.

(و روی ابن مسکان عن الحلبي قال قال رجل ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الأعراب أ عليهم جهاد فقال ليس عليهم جهاد إلا ان يخاف على الإسلام فيستعان بهم قال فلهم من الجزية شيء قال لا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از اعراب که آیا برایشان جهاد هست حضرت فرمودند که بر ایشان جهاد واجب نیست که الزام کنند ایشان را مگر آن که کفار هجوم کنند و خوف باشد که بر شهر اسلام غالب شوند در این صورت از ایشان مدد می گیرند، اما در غنیمت به ایشان حصه نمی دهند آن شخص پرسید که از جزیه به ایشان چیزی می دهند حضرت فرمودند که نه و به همین مضمون کلینی در صحیح از هشام بن سالم از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است و مراد از اعراب ساکنان صحرايند و ظاهراً مخصوص عرب نباشد بلکه صحرا نشین را اعراب می گویند و جمع عرب نیست.

و احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از ایشان طلبید که هجرت کنند و در خدمت آن حضرت باشند ایشان قبول نکردند تا عاقبت آن حضرت با ایشان صلح نمودند که هجرت نکنند و تکلیف جهاد نکنند ایشان را مگر در این صورت و لیکن از غنیمت به ایشان حصه ندهند و لیکن منقول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله پیش از حصه کردن غنیمت

چیزی از آن برمی داشتند و به اعراب و زنانی که در جنگ با لشکر می بودند هر یک را چیزی می دادند و از این دو صحیحه ظاهر شد که جزیه را به جمعی می باید داد که جهاد کنند.

(و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه عن سيره الامام في الأرض التي فتحت بعد رسول الله صلى الله عليه وآله فقال أنّ امير المؤمنين صلوات الله عليه قد سار في اهل العراق بسيره فهي امام لسائر الأرضين و قال أنّ ارض الجزية لا ترفع عنها الجزية و أنّما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱

الجزية عطاء المجاهدين و الصدقات لأهلها الذين سمى الله عزّ و جلّ في كتابه ليس لهم من الجزية شيء ثمّ قال صلوات الله عليه ما اوسع العدل أنّ الناس يستغنون اذا عدل فيهم تنزل السماء رزقها و تخرج الأرض برکتها باذن الله عزّ و جلّ) و كالصحيح و در صحيح منقولست از محمد بن مسلم که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال کردم از دستور العمل حضرت امام صلوات الله عليه در زمینهای که بعد از حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله مفتوح شده است پس حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه قانونی در اهل عراق عرب مقرر فرمودند که در سایر زمینها به آن دستور عمل می باید نمود پس حضرت فرمودند که از زمین جزیه بر طرف نمی شود و جزیه بخششی است که حق سبحانه و تعالی آن را از جبهه غازیان مقرر فرموده است و زکوات از جبهه جمعی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید ایشان را نام برده است

و ایشان را در جزیه بهره نیست پس حضرت فرمودند که عدالت چه وسعتی دارد که به همه کس حصه او می رسد اگر به عدالت عمل نمایند، و همه مردمان مستغنی می شوند هر گاه در میان ایشان به عدالت سر کنند و حق ایشان را به ایشان بدهند و از آسمان باران می آید و از زمین حاصلهای با برکت بهم می رسد باذن حق سبحانه و تعالی و هر جفائی که مردمان می کشند به سبب عدم عدالت می کشند که ضررش به فقرا و اغنیا هر دو می رسد چنانکه گذشت و در تهذیب به جای مجاهدین المهاجرین است و ظاهر آنست که سهو شده باشد یا مراد از مهاجرین مجاهدان باشند خصوصا هر گاه قایل شوند بآنکه هجرت بعد از فتح ساقط شده است پس جزیه جائی نخواهد داشت و هم چنین امری نیست در شرع چنانکه گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲

و در کافی کالصحیح از ابن ابی یعفور از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که ارض جزیه جزیه از آن برطرف نمی شود جزیه عطاء مهاجرین است و کالصحیح الخ.

و در صحیح از بزنی و کالصحیح از صفوان منقولست که هر دو گفتند عرض نمودیم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه کوفه را و خراج کوفه را و دستوری که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آن مقرر فرموده اند پس حضرت فرمودند که هر که مسلمان شود به طوع و رغبت زمین او را در دست او می گذرانند و از آن زکات عشر و نصف عشر می گیرند هر چه معموره باشد در وقت فتح، و آن چه موات باشد از امام است و آن

حضرت صلوات الله عليه به کسی می دهد که آن را معمور کند و امام حاصل آن را با آن که از اوست صرف مسلمانان می کند و جمعی که آن زمین را اجاره کرده اند زکاتش بر ایشان واجبست که اگر آب باران و یا آب نهر خورده باشد ده یک می دهند و اگر از دست آب داده باشند بیست یک می دهند و در کمتر از پنج وسق زکات واجب نیست و هر زمینی را که به شمشیر گرفته باشند اختیارش با امام است (ص) و آن را به اجاره می دهد بهر چه مصلحت داند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خبیر را که فتح کردند به اجاره دادند زمین ساده و نخلستان آن را و مردمان می گویند یعنی سنیان که جایز نیست اجاره زمین و درخت خرما و حال آن که آن حضرت خبیر را به اجاره دادند و کسانی که اجاره می کنند زمین مفتوح العنوه را بغیر از اجرت زکات نیز واجب است ده یک یا بیست یک، و به درستی که چون مکه معظمه را به قهر و غلبه گرفتند و همه در دست آن حضرت اسیر بودند حضرت ایشان را آزاد فرمودند فرمودند که بروید بکار خود که شما آزادید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳

یا شما را آزاد کردم و از این اخبار و امثال اینها ظاهر می شود که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حکم مفتوح العنوه بر اینها جاری ساختند.

(والمجوس تؤخذ منهم الجزیه لأنّ النبیّ صلی الله علیه و آله قال سنّوا بهم سنّ اهل الکتاب و کان لهم نبیّ فقتلوه و کتاب یقال له جاماست کان یقع

فی اثنی عشر الف جلد ثور فحزّ قوه) و از مجوس جزیه می توان گرفت زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که با ایشان بنحو اهل کتاب عمل کنید چون ایشان را پیغمبری بود که او را شهید کردند و کتابی داشتند که آن را جا ماست می گفتند که می نوشتند در دوازده هزار پوست گاو و آن کتاب را سوختند و شیخان در قوی روایت کرده اند که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از مجوس که آیا پیغمبری داشتند حضرت فرمودند که بلی آیا نشنیده فرمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را که به اهل مکه فرستادند که مسلمان شوید و اگر نه با شما جنگ خواهم کرد یا دشمن منید و شما را خواهم کشت پس ایشان عریضه به خدمت آن حضرت فرستادند که از ما جزیه بگیر و ما را بحال خود گذار که بت را بپرستیم پس حضرت فرستادند که من جزیه قبول نمی کنم مگر از اهل کتاب پس ایشان نوشتند و غرض ایشان تکذیب آن حضرت بود که تو می گویی که جزیه نمی گیرم مگر از اهل کتاب و حال آن که جزیه گرفتی از مجوس هجر که بحرین و قطیف باشد پس حضرت صلی الله علیه و آله نوشتند که مجوس پیغمبری داشتند و او را شهید کردند و کتابی داشتند و آن را سوختند و پیغمبر ایشان از جهت ایشان کتابی آورد که نوشته می شد در دوازده هزار پوست گاو و ظاهراً صدوق همین حدیث را اختصار نموده است و در سابق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴

کاغذ نبوده و

بعوض کاغذ در پوست و تخته و کتف و امثال اینها می نوشتند حتی در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ و مشہور آنست کہ امیر المؤمنین تعلیم فرمودند ساختن کاغذ را و اگر کسی ندیده باشد باور نمی کند و جمعی معجز می دانند آن را، و مشہور آنست کہ بعد از سوختن کتاب حکیم بہ ہمرسید نامش ابراہیم زردشت و زند را از جهت ایشان تصنیف کرد و چون مشکل بود پا زند را از جهت شرح آن نوشت و گفت آن کتابی کہ سوختید ہمین است و الحال مجوس باین دو کتاب عمل می کنند بہ توہم آن کہ کتاب سماوی است و احادیث از طرق عامہ و خاصہ وارد شدہ است کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ با مجوس عمل کنید بہ نحوی کہ با یہود و نصاری عمل می کنید و این حدیث کالمتواتر است و عمل اصحاب بر این است.

(و سال ابو الورد ابا جعفر صلوات اللہ علیہ عن مملوک نصرانی لرجل مسلم أعلیہ جزیه قال نعم قال فیؤدی عنہ مولاه المسلم الجزیہ؟)

قال نعم انما هو ماله یفتدیہ اذا اخذ یؤدی عنہ و قد اخرجت ما رویت من الأخبار فی هذا المعنی فی کتاب الجزیہ) و در حسن کالصحیح منقولست از ابو ورد کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ کہ ہر گاہ مسلمانی بنده نصرانی داشتہ باشد آیا بر غلام جزیه ہست حضرت فرمودند کہ بلی راوی گفت کہ پس مولای مسلمان از جہہ غلام جزیه خواہد داد حضرت فرمودند بلی فدای مال خود را می دہد چون غلام را

که می گیرند که جزیه بده از بابت جنایتی که کرده باشد و در رقبه او قرار گرفته باشد، مولی اگر غلام خود را خواهد ارش جنایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵

می دهد و او را خلاص می کند هم چنین جزیه بمنزله ارش جنایت کفر است که ستم بر خود کرده است اگر ندهد سال به سال در ذمه او قرار می گیرد تا کل مال جزیه می شود و بتحقیق که اخباری که وارد شده است در این باب ذکر کرده ام آن را در کتاب جدائی که نوشته ام از جهه جزیه بدان که قانون محدثین و فقها آنست که در ابواب فقه ذکر می کنند کتاب جهاد را و احکام آن را و چون احادیث بسیار وارد شده است که از جمله شرایط جهاد اذن امام است پس در حال غیبت جهاد ساقط خواهد بود بنا بر این فایده بسیار مترتب نمی شود بر ذکر آن بنا بر این صدوق احکام جهاد را در این کتاب ذکر نکرده است چون وقتی که امام حاضر می شود خود عالم است به احکام جهاد و در حال غیبت که جهاد نیست دانستن احکام آن بی فایده است مع هذا آیاتی که در فضیلت و احکام جهاد وارد شده است بسیار است و آیات کافی است.

و در اخبار بسیار وارد شده است که در غیبت دو نوع از جهاد هست یکی جهاد نفس است و شیطان که حق سبحانه و تعالی فرموده است وَ الدِّینَ جَاهِدُوا فِینَا لَنُهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَ ظَاهِر است که مجاهده با کفار سبب هدایت

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه

و آله فرمودند که مرحبا جمعی را که جهاد اصغر را از خود انداختند و متوجه جهاد اکبر جهاد شدند عرض نمودند که یا رسول الله جهاد اکبر کدامست حضرت فرمودند که آن جهاد نفس است.

و کالصحیح منقول است از فضیل بن عیاض که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از جهاد که سنت است یا فرض است حضرت فرمودند که جهاد بر چهار وجه است دو جهاد واجبست و جهاد سنتی هست که اقامت نمی شود مگر با فرض و جهاد سنتی دیگر هست مطلقا.

اما اول جهاد با نفس است که با او مجاهده کنند که او را از معاصی و مخالفت الهی بازدارند و این جهاد از اعظم افراد جهاد است.

دویم جهاد با کفار است که فرض است وقتی که اگر نکنند کفار غلبه کنند و بیضه اسلام از دست برود.

و اما آن چه سنتست با فرض یعنی واجب کفائی است و سنت عینی و اختیار آن با امام است اگر مصلحت در جهاد می داند می کند و اگر همه ترک کنند بالکلیه عذاب الهی نازل می شود و سنت است بر امام که با امت مجاهده نمایند با کفار اگر جمعی جهاد کنند چنانکه در زمان آن حضرت جمعی جهاد می کرده اند.

و اما جهادی که همیشه سنت است هر سنتی است که آن را اقامت نمایند و سعی بلیغ کنند در اقامت آن مثل نماز جماعت اگر متروک شده باشد یا نماز جمعه اگر مردم آن را به جا نیاورند بر مذهب اکثر اصحاب که در حال غنیمت سنت می دانند پس امثال این را به جا آوردن و

سعی در آنها نمودن از افضل اعمال است چون احیای سنت مرده کرده اند و آن را زنده کرده اند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که سنت خوبی را احیا کند پس مرا و راست اجر آن سنت و اجر بر هر که عمل کند به آن سنت تا روز قیامت بی آن که از ثواب آن جماعت چیزی کم گردد.

و دویم از جهاد واجب در غیبت وقتی است که کفار بر سر مسلمانان آیند و اجبست دفع ایشان کردن، و هم چنین اگر سنیان بر سر شیعیان آیند دفع ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷

واجبست و در این باب احادیث صحیح و کالصحیحه بسیار وارد شده است و در این جهاد قصد دفع می کند از خود و از مؤمنان و از بیضه اسلام و ایمان و چون احکام جهاد را دانستن از جهه این نوع از جهاد ضرور است غیر صدوق همه را ذکر کرده اند و إن شاء الله اگر عمر و توفیق همراهی نمایند در اواخر کتاب احکام جهاد و امر بمعروف و نهی از منکر که از توابع جهاد است مذکور خواهد شد بفضل الله تعالی.

باب فضل اصطناع المعروف

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ الْمَعْرُوفَ وَاهِلَهُ وَآوَّلَ مَنْ يَرِدُ عَلَيَّ الْحَوْضِ) این بابی است در بیان فضیلت نیکی کردن بخلق الله تعالی هر قسم نیکی که باشد که مطلوب شارع باشد منقول است در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که اول کسی که داخل بهشت می شود نیکی است و اهل

نیکی و اول کسی که در حوض کوثر بر من وارد می شود نیز نیکی و ظاهر حدیث تجسم عمل است و ممکن است که بر سیل مجاز باشد به اعتبار سبیت.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الدُّنْيَا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ فِي الْآخِرَةِ) و در صحیح از آن حضرت (ص) منقولست که فرمودند که جمعی که نیکی می کنند در دار دنیا بخلق الهی در آخرت نیز اهل نیکی خواهند بود و اهل بدی در دنیا اهل بدی اند در آخرت که تتمه این حدیثست و بنا بر این تتمه: ظاهر معنی آنست که جمعی که در این نشأه معروفند به خوبی در آن نشأه نیز معروف خواهند بود به خوبی و هم چنین در بدی و این عبارت در احادیث بسیار وارد شده است و در همه لفظ هم هست که هم اهل المعروف فی الآخرة که دلالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹

می کند بر انحصار یعنی آن کسانی که در دنیا نیکی می کنند ایشانند که در آخرت نیکی خواهند کرد یا یثار دیگران بر خود.

(و تفسیره آنکه اِذَا كَانَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ قِيلَ لَهُمْ هَبُوا حَسَنَاتِكُمْ لِمَنْ شِئْتُمْ وَ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ) و تفسیرش به نحوی که برقی مرفوعاً از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است آنست که فرمودند که اهل معروف در دنیا ایشانند اهل معروف در آخرت، به ایشان می گویند که گناهان شما را آمرزیدند پس ببخشید حسنات خود را بهر که می خواهید یعنی چون در روز قیامت آدمی عمده امیدی که از حسنات دارد آنست که سبب رفع سیئات شود خصوصاً جمعی که خلقت ایشان را به خوبی سرشته اند

و می خواهند که هر چه دارند بر دیگران ایثار کنند چنانکه در دار دنیا می کردند و خوفی که دارند از سیئاتست و آرزوی ایشان همین است که شاید وسیله شود که گناهان ایشان بخشیده شود تا ایشان حسنات خود را ببخشند پس بشارت می دهند به ایشان که مطلوب شما حاصل شد و گناهان شما آمرزیده شد شما حسنات خود را بهر که خواهید ببخشید و داخل بهشت شوید.

و کالصحیح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اصحاب حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله به نزد آن حضرت آمدند و عرض نمودند یا رسول الله پدران و مادران ما فدای تو باد به درستی که اهل نیکی را در دار دنیا به نیکی می شناسند، در آخرت بچه چیز می شناسند ایشان را؟

حضرت فرمودند که چون اهل بهشت را داخل بهشت خواهند کرد بویی بسیار خوش به ایشان می چسبد و این جماعت بر هر که می گذرند از آن بو می یابند که ایشان در دار دنیا اهل نیکی بوده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰

و در موثق کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که بهشت را دریست که آن را معروف می گویند پس کسانی که در دار دنیا اهل معروفند در آخرت اهل معروفند یعنی از باب معروف داخل بهشت می شوند و ظاهر می شود که ایشان اهل معروف بوده اند.

و از عبد الله بن عباس منقولست که فردای قیامت که اهل معروف محشور شوند به سبب نیکیها که در دار دنیا با خلق خدا کرده اند گناهان ایشان را می آمرزند و حسنات ایشان تمام بحال خود می ماند و چون می بینند که جمعی گناهان ایشان

بر حسنات ایشان زیادتی دارد حسنات خود را به ایشان می بخشند پس اکرم الاکرمین ایشان را فرماید که داخل بهشت شوید پس جمع می شود از جهت ایشان احسان به کافه خلایق در دنیا و آخرت و قریب باین منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و احتمال دارد که مراد این نیز باشد که جمعی که در دنیا اهل معروف بوده باشند و مال و جاهی که حق سبحانه و تعالی به ایشان عطا فرموده است بخلق خدا احسان کرده باشند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت ایشان را شفاعت کرامت کند که چندین هزار کس به شفاعت ایشان داخل بهشت شوند و یا آن که اگر ایشان اهل معروفند در دنیا، در آخرت اهل معروف الهی و معروف نبی و ائمه صلوات الله علیهم خواهند بود به رحمت و شفاعت ایشان ایشان را و ایشان دیگران را، یا آن که جمعی که در دارد دنیا نیکی به خلایق کنند به دعا از جهت ایشان آن جماعت شفیع ایشان خواهند شد و معانی محتمله بسیار است که از این وجوه آنها ظاهر می شود و این عبارت از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله متواتر است و از جوامع کلامی است که به آن حضرت عطا کرده اند و محتمل است که همه مراد باشد و همه واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱

شود اگر چه بر سییل بدلیت باشد بانکه در هر مقامی که فرموده باشند معنی خاصی را اراده فرموده باشند یا بر سییل ظهر و بطن باشد.

(و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله كُلَّ معروف صدقه و الدَّالَّ عَلِي

الخیر کفاعله و اللّٰه یحبّ اِغاثه اللّٰهفان) و کالصحیح از آن حضرت صلی اللّٰه علیہ و آلہ وارد است که فرمودند که هر نیکی در نامه عمل این کس تصدق نوشته می شود اگر چه به سلام و حسن کلام و تواضع و امثال اینها باشد و لازم نیست که مال باشد تا صدقه باشد هر چه از برای خداست صدقه است و همین عبارت در حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیہ و آلہ وارد است و محتمل است که مراد این باشد که هر نیکی را صدقه می نویسند هر چند قصد قربت نکرده باشند، و بنا بر این امثال این احادیث مخصص حدیث انما الاعمال بالنیات باشد چنانکه در احادیث وارد شده است که اگر ترک شرب خمر کنند از جهت غیر رضای الهی حق سبحانه و تعالی به تفضل خود ثواب می دهد، دیگر فرمودند که هر که دلالت کند شخصی را بر عمل خیری و آن شخص آن عمل را به جا آورد یا اگر چه به جا نیاورد چنانکه ظاهر حدیثست مانند کسی است که آن عمل را کرده باشد و همان ثواب را به او عطا می فرمایند بی آن که از ثواب او چیزی کم شود و این عبارت شامل است آن را که اصل آن خیر را نداند و او را تعلیم کند و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است یا آن که اصل خیر را می داند و موضعش را نمی داند و کسی او را خیر کند مثل آن که بگوید فلان جا کاروانسرا یا پل یا حمام یا مسجد و امثال اینها ندارد آن کس

بسازد یا فلان شخص مستحق است و امثال اینها و این کلمه نیز از جوامع کلام است و معانی آن را حصر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲

نمی توان کرد، دیگر حق سبحانه و تعالی دوست می دارد فریاد رسیدن مضطربان و مغمومان را و این کلمه نیز شامل احسان و انعام و اطعام و قضاء حوائج و تعلیم و ارشاد و هدایت و امثال اینها هست و از جوامع کلم است و ظاهرا این دو جمله متمم جمله اولی است که گویا فرموده باشند که هر نیکی تصدق است اگر چه خودش نکنند، و دیگری را بر آن دارد و اگر چه به فریاد رسیدن مضطربان باشد بعنوان حکایات و قصص که دفع غم و الم او بکنند، و یا آن که ترقی در ثواب باشد که سبب محبوبیت الهی می شود که اعلی از این رتبه نمی باشد، و احادیث صحیحه در ثواب این وارد شده است مجملا و مفصلا بلکه فوق تواتر است و هیچ ثواب در فضیلت باین ثواب نمی رسد و محتمل است که جمله ثانیه متمم باشد و ثالثه بر سر خود باشد یا هر یک فی نفسه مقصود باشد.

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه اصنع المعروف إلی کلّ احد فان كان اهله و الّا فان انت اهله) و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است و طریق صدوق به او صحیح است پس صحیح باشد که آن حضرت فرمودند که نیکی کن بهر که باشد از دوست و دشمن پس اگر او از اهل احسان است در موقع خود واقع شده است و اگر او از اهل احسان و نیکی نباشد به

این که با تو بدی بسیار کرده باشد و اهلیت خوبی نداشته باشد تو اهل آن هستی که نیکی کنی چون احادیث متواتره وارد شده است در آن که اعلی مراتب کمال آنست که با هر که با تو بدی کرده باشد تو با او نیکی کنی.

و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیکی کن بهر که اهلش باشد و هر که اهلش نباشد پس اگر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳

اهلش نباشد تو اهل آن هستی.

و در حسن کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که زنهار که ترک مکن نیکی را به جمعی که اهل آن باشند.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بگذارید لغزش جمعی را که اهل نیکی اند و عفو کنید از ایشان که حفظ و حمایت الهی شامل حال ایشان است.

(وقال أيما مؤمن أوصل إلى اخيه المؤمن معروفا فقد أوصل ذلك إلى رسول الله صلى الله عليه و آله) و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هر مؤمنی که نیکی به برادر مؤمن خود کند چنان است که آن نیکی را به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کرده است یکی از جهه آن که داده است ثواب یافته است و آن حضرت مشعوف می شود، و دیگر از جهه آن که بان شخص نفعی رسیده است که به قوت آن حیات دارد و بندگی خدا می کند و اگر آن شخص خالصا لوجه الله کرده باشد به خدا رسانده است قطع نظر

از آن که هر چه به رسول خدا رسانیده به خدا رسانید است.

(وقال صلوات الله عليه المعروف شىء سوى الزكاه فتقرّبوا إلى الله عزّ وجلّ بالبرّ و صلّه الرّحم) و در صحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که معروف غیر زکاتست و اگر اعم از زکات باشد نیز صادقست که غیر اوست پس تقرب جوئید بحق سبحانه و تعالی به احسان به پدر و مادر و صلّه رحم به احسان به خویشان یعنی هر دو را از جهت رضای الهی به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴

آورید تا قرب الهی شما را حاصل شود باین معنی که چون نیکی نیکی است پس هر چند اهلیت آن بیشتر باشند نیکتر است و شک نیست در آن که نیکی به خویشان بهتر است و به پدر و مادر مؤمن بالاتر و خوبتر خواهد بود یا آن که چون زکاه نیست که به پدر و مادر و فرزند و فرزندان زادگان نتوان داد پس سعی کنید در احسان به ایشان از جایی دیگر یا آن که چون زکات نمی توانند گرفت از شما از ره گذرهای دیگر به ایشان برسانید.

(وقال صلوات الله عليه رأيت المعروف كاسمه و ليس شىء افضل من المعروف الا ثوابه و ذلك يراد منه و ليس كلّ من يجد ان يصنع المعروف إلى الناس يصنعه و ليس كلّ من يرغب فيه يقدر عليه و لا كلّ من يقدر عليه يؤذن له فيه فاذا اجتمعت الرّغبه و القدره و الإذن فهنالک تتمّ السعاده للطالب و المطلوب اليه) و به اسانید متکثره کالصحيحه منقولست که

آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که می بینم من یا می بینی تو و در بعضی از نسخ رأیت یعنی آیا می بینی که نیکی خوبست هم چنان که نام او خوبست و اسم با مسمی است و چیزی بهتر از نیکی نیست مگر ثواب آن و آن نیز حاصل نیکی است و مقصود از نیکی است و نه چنانست که هر که تواند به مردمان نیکی کند تواند کرد تا توفیق الهی نباشد و چنان نیست که هر که رغبت در نیکی داشته باشد قدرت بر آن داشته باشد چون بسیار است که آرزو دارند و قدرت ندارند بر آن و نه چنانست که هر که قدرت داشته باشد او را رخصت دهند یعنی توفیق کرامت فرمایند پس هر گاه جمع شود رغبت و قدرت و توفیق پس در این صورت سعادت تمام است طالب معروف را که حاصل می شود از جبهه او و آن شخصی را که حاجت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵

او طلب می کنند بانکه توفیق دادن می آید و می دهد و نام خیر را در دنیا و ثواب غیر متناهی را در آخرت می برد.

و در حسن کالصحیح از اسماعیل منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که از جمله چیزهایی که سبب بقای اسلام و سبب بقای مسلمانانست آنست که اموال در دست کسانی باشد که حق مال را دانند و با خلق خدا نیکی کنند و از جمله چیزهایی که فنای مسلمانانست آنست که اموال در دست کسانی باشد که حق مال را ندانند و اگر دانند نیکی نکنند.

و در صحیح از ابو حمزه منقولست که حضرت امام

محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی جمعی را از جمله خلائق اهل معروف گردانیده است و افعال نیکو را محبوب قلوب ایشان گردانیده است و روی طالبان معروف را به جانب ایشان کرده است و بر ایشان آسان گردانیده است بر آوردن حاجات ایشان را چنانکه باران را از جهت حیات زمینهای موات و اهل آن مقرر فرموده است و جمعی بر خلاف ایشانند که حق سبحانه و تعالی سلب توفیق از ایشان کرده است به سبب اعمال قبیحه ایشان و از آن حضرت (ص) منقولست که بسیار می فرمودند که محبوبترین بندگان نزد حق سبحانه و تعالی کسی که حق سبحانه و تعالی نیکی را محبوب او کرده باشد و کردن نیکی را نیز محبوب او کرده باشد.

(وقال أبو جعفر صلوات الله علیه صنایع المعروف تقی مصارع السوء) و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نیکیها کردن بخلق خدا نگاه می دارد از بلاهای بد که بر سر این کس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶

نیاید و یا اگر آمده باشد دفع شود چنانکه در حدیث کالصحیح دیگر از آن حضرت وارد شده است که نیکیها دفع می کند بلاهای بد را.

(وقال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله افضل الصدقه صدقه عن ظهر غنی و ابداء بمن تغول و اليد العليا خير من اليد السفلى و لا يلوم الله عزّ و جلّ علی الكفاف) و در حسن کالصحیح از آن حضرت منقول است که فرمودند که هر معروفی صدقه است و بهترین صدقه صدقه ایست که زیاد آمده باشد از غنی یعنی او را فقیر

نکند بلکه بعد از غنا داده باشد و بعضی گفته اند که آن چه از عیال زیاده آمده باشد یا آن که غنا بماند.

چنانکه در حدیث دیگر وارد شده است که بهترین صدقات صدقه ایست که باقی گذارد غنا را اعم از آن که بمال باشد یا به توکل باشد که در واقع نفس او و عیال او مطمئن باشند و مضطرب نشوند و ابتدا کن اول به نفقه عیال که آن نیز بمنزله صدقه ایست یا بعد از نفقه واجب ایشان اگر خواهی که تصادفی به فقرا دهی در توسعه عیال صرف کن که آن بهتر است و دست بالا-تر بهتر است از دست پائین تر و دست بالا-تر دست دهنده است و پائین تر گیرنده است یا بالاتر دستی است که تصدق نگیرد یا دست فقیر بالا-تر است که سبب ثواب غنی می شود و حق سبحانه و تعالی ملامت نمی کند بر کفاف که اگر بقدر نفقه خود و عیال خود داشته باشد و چیزی به فقیر وسایل ندهد محل ملامت خدا و خلق نیست و بر هر یک از این فقرات احادیث بسیار وارد شده است و شکی نیست در اینها و اینها نیز از جوامع کلام است.

(وقال صلوات الله عليه ان البر که اسرع إلى البيت الذي يمتار منه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷

المعروف من الشّفرة فی سنام البعیر او السّیل إلى منتهاه) و بروایت سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که برکت به جانب خانه که مردمان از آن خانه منتفع می شوند تسدتر است از تند رفتن کارد تند در کوهان شتر که مانند دنبه است یا مانند تند رفتن سیل

به نهایت جائی که می ایستد یعنی خانه کریمان همیشه خیر و برکت در آن خانه جاری می گردد و هر چه می رود اقلاده مثلش می آید.

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه لكل شئ ثمره و ثمره المعروف تعجيله) و كالصحيح از حرمان منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که هر چیزی را میوه و حاصلی است و میوه نیکی تعجیل آنست یعنی زود رسانیدن آن به مستحق حاصل نیکی است یعنی سبب حصول ثواب است به زودی و همین حدیث در کافی تعجیل السراج است یعنی اگر احسانی به مهمان کنی اول چراغ به زودی بیاور که بمنزله میوه قبل از طعام مطلوبست تا آن که حق سبحانه و تعالی به زودی چراغش را روشن می کند چنانکه شایع است و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه موافق متن است پس ظاهر آنست که هر دو را فرموده باشد در دو مقام چون صدوق در خصال نیز مثل کافی روایت کرده است در سند و متن.

(و قال الصادق صلوات الله عليه رأيت المعروف لا يصلح الا بثلاث خصال تصغيره و ستره و تعجيله فانك اذا صغرت عظمته عند من تصنعه اليه و اذا سترته تمتمته و اذا عجلته هتاته و ان كان غير ذلك محقته و نكده)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸

و كالصحيح منقول است از حاتم که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که دیده ام که معروف و نیکی تمام نمی شود مگر به سه خصلت کوچک و کم شمردن آن هر چند بسیار باشد بانکه به گویی قابل نبود و لایق ایشان نبود معذور خواهند داشت.

دویم: پوشانیدن آن

که کسی بران مطلع نشود تا خالص از برای خدا باشد و آن شخص خوشنود گردد.

سیم: زود دادن و انتظار نفرمودن زیرا که اگر او را صغیر شماری بزرگ کرده نزد آن که به او احسان کرده، و اگر پنهان دهی انعام را تمام کرده و اگر زود دهی گوارا گردانیده و اگر خلاف این سه کرده آن را ضایع و کم گردانیده.

(و قال صلوات الله عليه للمفضل بن عمر يا مفضل اذا اردت ان تعلم ا شقى الرجل ام سعيد فانظر الى معروفة الى من يصنعه فان كان يصنعه الى من هو اهله فاعلم انه الى خير و ان كان يصنعه الى غير اهله فاعلم انه ليس له عند الله عز و جل خير) و در حسن كالصحيح منقولست از سيف که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه به مفضل فرمودند که ای مفضل هر گاه خواهی که بدانی که مردی شقی است یا سعید نظر کن به نیکی او اگر به جمعی از خوبان نیکی می کند بدان که عاقبتش خیر خواهد بود و اگر نیکی با غیر اهلهش می کند مانند فساق و فجار که فی الحقیقه مدد کرده است ایشان را بر فسق بدان که او را نزد حق سبحانه و تعالی خوبی نیست که او را باز گذاشته است و سلب توفیق از او کرده است.

و قریب به اینست حدیثی دیگر از مفضل که حضرت صلوات الله عليه به او می فرماید که اگر خواهی بدانی که عاقبت شخصی بخیر است یا نه پس نظر کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹

تا به آخر پس ظاهر می شود که مفضل چنین فهمیده است که سعادت

و شقاوت بحسب خاتمه است چنانکه از آخر کلام نیز ظاهر می شود و محتمل است که دو مرتبه فرموده باشند.

(وقال صلوات الله عليه انما اعطاكم الله هذه الفضول من الاموال لتوجهوها حيث وجهها الله عز وجل و لم يعطكموها لتكنزوها) و در قوی منقول است از ضریس که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرموده اند که حق سبحانه و تعالی این زیادتیه‌های اموال را به شما عطا نفرموده است مگر از جهت آن که آن را صرف نمایید در راههایی که حق سبحانه و تعالی فرموده است و به شما عطا نفرموده است که جمع کنید یا گنج بگذارید یعنی فی الحقیقه اغنیا و کلاء الهی اند و می باید که وکیل مال موکل را نگاه ندارد و از خود نداند و چون صرف نماید در راهی که موکل فرموده باشد صرف نماید.

(وقال صلوات الله عليه لو ان الناس اخذوا ما أمرهم الله به فانفقوه فيما نهاهم عنه ما قبله منهم و لو اخذوا ما نهاهم الله عنه فانفقوه فيما أمرهم الله به ما قبله منهم حتى ياخذوه في حق و ينفقوه في حق) و کالصحیح از اسماعیل بن جابر منقول است و طریق صدوق به او صحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر مردمان مال حلال خود را در غیر مصرف شرعی صرف نمایند بانکه مثلاً زکات را به سید دهند و خمس را به عام حق سبحانه و تعالی از ایشان قبول نمی کند و اگر مالی را از حرام بهم رسانیده باشند و صرف کنند در راههای خیر حق سبحانه و تعالی از ایشان قبول نمی فرماید

تا از راه حق به هم رسانند و در راه حق صرف نمایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰

و آن چه سابقاً مذکور شد که نیکی با غیر اهل بکن یا محمولست بر تقیه یعنی در جائی که تقیه باید کرد یا چنانکه تفسیر کردیم که بد نبوده باشند و یا بدی کرده باشند که با ایشان نیکی خوبست بسیار مثل نیکی کردن با خویشانی که با ایشان بدی کرده باشند یا کنند یا با امثال سادات و علما که از حیث سیادت و علم با ایشان نیکی کند نه از جهد فسق.

و کالصحیح منقول است از ابو مخنف که جمعی از شیعه به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند و عرض نمودند که یا امیر المؤمنین اگر این اموالی که در بیت المال جمع شده است اینها را به رئیسان و بزرگان عرب قسمت فرمائی که مدار فسادها از ایشان است و بعد از آن که خلافت مستقیم شود قسمت بالسویه و عدالت بفرمایی بهتر است.

پس حضرت فرمودند که وای بر شما یا رحمت بر شما امر می کنید مرا که نصرت را به جور و ظلم طلب نمایم و ستم کنم بر بی چارگانی که حق سبحانه و تعالی مرا والی ایشان گردانیده است و الله که هرگز این نخواهد شد ما دام که شب و روز گذرد و در آسمان ستاره باشد و الله که اگر این اموال مال من باشد هر آینه میان ایشان بالسویه قسمت خواهم کرد چه جای آن که مال ایشان باشد پس ساعتی آن حضرت خاموش شدند و بعد از آن فرمودند که هر که از شما مالی داشته باشد

زنهار که آن مال را ضایع و فاسد نسازد که مال را در غیر مصرف صرف نمودن تبذیر و اسراف است و سبب نام و آوازه می شود نزد مردمان و لیکن نزد حق سبحانه و تعالی سبب پستی و مذلت می شود و البته چنین است که هر که مال خود را در غیر راه حق صرف نماید و بغیر مستحق آن مال دهد آن جماعت نیز شکر او نمی کنند و غیر او را دوست خواهند داشت و اگر نادرا بعضی از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱

اظهار شکر او کنند و به او گویند که ما خیر خواه توئیم محض تملق است و دروغ می گویند و اگر آن شخصی که مال به ایشان داده است پریشان شود یا به مصیبتی مبتلا گردد و محتاج به یاری و مکافات ایشان شود اصلا مدد او نخواهند کرد بلکه دشمنی خواهند کرد چنانکه عثمان مالهای بیت المال را به خویشان خود از بنی امیه داد و در وقت محاصره همه هلاک او را می خواستند و مطلقا مدد او نکردند و جمعی که مال خود را در غیر راه حق صرف نمایند و بغیر اهلش دهند بهره که دارند همین است که جمعی از لثیمان و اشرار ایشان را مدح و ثنا گویند تا به ایشان احسان کنند و جاهلی چند گویند که فلانی کریم است و حال آن که نزد حق سبحانه و تعالی بخیل است پس کدام بهره پست تر و زیان کارتر از این بهره است و کدام فایده از این فایده کمتر است پس هر که را از شما مالی باشد باید که به خویشان خود انعام

کند و مؤمنان صالح را ضیافت کند و اسیران مسلمانان که بدست کفاره افتاده باشند ایشان را به زر باز خرد و ابناء السبیل را که از خانهای خود دور افتاده اند اعانت کند که به جای خود روند که این اعمال از اخلاق نیکوست در دار دنیا و سبب بلند مرتبگی است در دار عقبی و امثال این اخبار بسیار است.

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَتَى إِلَيْهِ الْمَعْرُوفَ فَلْيَكْفِ بِهِ وَ إِنْ عَجَزَ فَلْيُشْنِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَقَدْ كَفَرَ النَّعْمَةَ) و بسند سکونی از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که هر کرا به او نیکی کنند و در کافی معروف است بی لام و آن بهتر است یا هر که نیکی کند کسی را می باید که آن کس نیز تلافی کند و اگر نتواند خوبی او را در مجالس بگوید و اگر هیچ یک از این هر دو را نکند کفران نعمت آن شخص کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲

است.

(وقال الصادق صلوات الله عليه لعن الله قاطعي سبيل المعروف قيل و ما قاطعوا سبيل المعروف قال الرجل يصنع اليه المعروف فيكفره فيمنع صاحبه من ان يصنع ذلك إلى غيره) و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی لعنت کرده است یا کند آن جمعی را که راه زنان راه نیکی اند پرسیدند که راه زنان کدامند حضرت فرمودند که آنها جمعیند که به ایشان نیکی نکنند و ایشان کفران آن نعمت کنند به انکار یا به بدی در عوض نیکی و این معنی سبب این می شود

که دیگر آن شخص با کسی نیکی نکند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چه بسیار کم است کسی که شکر نعمت کند و ظاهراً اعم است از شکر خالق و خلاق و ظاهرش آنست که بر سبیل مذمت باشد.

و در قوی از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد هر دلی را که حزین و با غم اخرت باشد و دوست می دارد هر بنده را که شکر نعمت بسیار کند فردای قیامت حق سبحانه و تعالی به بنده از بندگانش می فرماید که آیا شکر فلان بنده را کردی بنده گوید که خداوندا ترا شکر کردم ای پروردگار من پس خطاب رسد که چون شکر او نکردی شکر مرا نیز نکرده پس حضرت فرمودند که کسی شکر الهی را بیشتر کرده است یا می کند که شکر مردمان را بیشتر کند و غرض از این شکر همانست که سبب رغبت دیگران شود اگر چه نظر آن شخصی که می دهد کمال او در این است که مکافات و شکر را نخواهد چنانکه حق سبحانه و تعالی در شأن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳

اهل بیت و مدح ایشان فرموده است که *إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا* یعنی به زبان حال یا مقال می گفتند به مسکین و یتیم و اسیر که ما شما را طعام نمی دهیم مگر از جهت رضای الهی و از شما اراده نداریم که مکافات کنید ما را یا شکر و حمد و ثنای ما بگوئید و چون ایشان این اراده نداشتند حق سبحانه و تعالی

شکر ایشان کرد و مکافات غیر متناهی کرامت فرمود و این هر دو مطلب منقول است کالصحیح از زرارہ از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ ہمیشہ حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ می فرمودند کہ ہر کہ عوض را برابر بدهد مکافات کردہ است و کسی کہ دو برابر یا بیشتر دہد او شکور است و ہر کہ شکور است بزرگ است و کسی کہ داند کہ آن چہ بہ مردمان می کند بہ خود کردہ است نمی گوید و در خاطرش نمی گذرد کہ چرا فلانی شکر نعمت را بہ جا نیاورد و امید ندارد کہ بہ سبب احسان ایشان او را زاید بر سابق دوست دارند پس آن چہ بہ خود کردہ توقع شکر آن غیر از خود مدار فی الحقیقہ عرض خود را خریدہ بہ آن دادن و عرضت محفوظ شد دیگر چہ می خواهی و بدان کہ شخصی کہ حاجتی بہ نزد تو آورد روی خود را خوار کردہ تو روی او را از خواری بدر آورد و رد مکن او را کہ دو خواری جمع شود برو و اگر تامل کنی در حقایق این سخنان بر تو ظاہر می شود حقیقت اینها و می دانی بہ یقین کہ ہمہ اینها از جناب اقدس الہی است و در اخبار بسیار وارد شدہ است کہ بہ برادران مؤمن احسانی مکن کہ مضرتش بہ تو بیش از نفع ایشان باشد از تو مثل آن کہ برادرت صد تومان قرض دارد و تو دہ تومان مایہ داری اگر مایہ خود را بہ قرض او دہی قرض او مؤدی نشدہ است و تو فقیر و محتاج شدہ و خواهد

آمد این معنی در ابواب تجارات.

باب ثواب القرض

(قال الصادق صلوات الله عليه مكتوب على باب الجَّه الصَّدَقَه بعشره و القرض بثمانیه عشر) این بابی است در بیان ثواب قرض، و قرض آنست که چیزی از کسی بگیری که همان را پس دهی اگر مثلی باشد، و قیمتش را پس دهی اگر مثلی نباشد و دین اعم است و آن چیز است که در ذمه قرار گیرد مثل ثمن مبیع و مهر زن و ارش جنایت و قرض و امثال اینها، و دور نیست که در اینجا مراد از قرض دین باشد و شامل قرض دادن و مهلت دادن باشد اما اول اظهر است در اخبار. و مراد مصنف است چون ثواب مهلت دادن را جدا می گوید.

منقول است در موثق كالصحيح از اسحاق که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که بر در بهشت نوشته است که صدقه را یکی ده در نامه عمل می نویسند و قرض را یکی هجده پس ثواب قرض دو برابر صدقه باشد زیرا که در صدقه یکی که ده است پس نمی گیرد و زیادتی نه است و در قرض آن چه داده است پس می گیرد و دونه می گیرد و وجه مضاعفه دور نیست که این باشد اگر چه در این زنان منت قرض حسنه بیشتر از منت تصدق است و در واقع غلط می کنند که اعانت محتاج است بدون منتی که از لوازم صدقه است و در اینجا منت نیست چون همان را پس خواهد گرفت و اگر نگیرد به زکات خود حساب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵

خواهد نمود.

(و قال فی قول الله عزّ و جلّ لا خَیْرَ فی کَثِیرٍ مِنْ نَجْواهُمْ إِلَّا مَنْ

أَمَرَ بِصِيَّةِ دَقِّهِ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلَاحِ بَيْنِ النَّاسِ قَالَ الْمَعْرُوفُ الْقَرْضُ) و در حسن کالصحيح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که خیری نیست در بسیاری از راز گفتن ایشان که با تو با یکدیگر سرگوشی می کنند یا در مطلق گفتن ایشان اگر کسی که امر کند به تصدق یا امر کند بمعروف یا اصلاح کند میان جمعی که به فساد انجامیده باشد حضرت فرمودند که مراد الهی از معروف در این آیه قرض است یعنی امر کند به قرض دادن و محتمل است که قرض از جمله معروف باشد چنانکه در احادیث سابقه گذشت و آن که حضرت فرموده است که معروف قرض است بر سییل مبالغه باشد و اظهر معنی اول است که مراد الهی در اینجا قرض باشد و بس.

(قال صلوات الله عليه ما من مؤمن اقرض مؤمنا يلتمس به وجه الله عزّ و جلّ الاّ حسب له اجرها بحساب الصدقة حتّى يرجع ماله اليه) و در صحيح از فضيل منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر مؤمنی که بمؤمنی قرضی بدهد بقصد رضای الهی البته حساب کرده می شود از جهت او ثواب آن در اهم یا دنانیر یا ثواب قرض چنانکه در کافی است و در بعضی از نسخ این کتاب که ضمیر مذکور است بحساب تصدق تا مال او به او برگردد یعنی اگر یک تومان قرض داده باشد هر روز یک تومان تصدق در نامه عملش می نویسند چنانکه خواهد آمد و در این صورت از هجده بیشتر می شود پس ممکن است

که این ثواب را از جبهه مهلت دادن به او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶

دهند و هجده را بواسطه قرض یا آن که این ثواب را از جبهه نیت قربت به او دهند و قرض اگر چه نیت قربت نباشد هجده برابر در دنیا به او دهند یا هجده در نامه عملش نویسند که یک تومان قرض را هجده تومان قرض نویسند یا ثواب یک تومان تصدق که حق سبحانه و تعالی قدری مقرر فرموده است هجده برابر آن ثواب در قرض یک تومان در نامه عملش نوشته شود هر روز.

(و قال صلوات الله عليه قرض المؤمن غنیمه و تعجیل خیر و ان ایسر اذاه و ان مات احتسب من زکاته) منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که قرض دادن به مؤمن غنیمتی است که حق سبحانه و تعالی از جبهه مؤمنان مقرر ساخته است از ثوابهای غیر متناهی تعجیل خیر است که ضروری به این کس نمی رسد زیرا که اگر چیزی به هم رساند آن را ادا می کند و اگر بمیرد از زکات خود بر او حساب می کند و همین خیر پیشتر گذشت به اندک تغییری.

باب ثواب انظار المعسر

این بابیست در بیان ثواب مهلت دادن کسی که پریشان باشد و زاید بر قدر ضروری نداشته باشد از قوت یک روز، و خانه ضروری و جامه ضروری و خادم ضروری و بعضی اسب را استثنا کرده اند اگر ضرور باشد و هم چنین فروش و ظروف و کتب علمی ضروری اینها از جبهه وجوب مهلت دادن در کار است و اما از برای استجاب همین بس است که او را مشکل باشد تحصیل نمودن بلکه فی

نفسه سنت است مهلت دادن مگر فاسقی باشد که خواهد مال را ندهد با قدرت بر آن که در این صورت ظاهر نیست که مستحب باشد مهلت دادن مگر آن که محتاج به رفتن نزد حکام جور باشد که در این صورت از این جهت تاخیر نمودن اولی است یا باید قسم یاد کردن و از جبهه تعظیم الهی قسم یاد نکند و تاخیر نماید یا شاید او توبه کند و پس دهد.

(صعد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الْمُنْبِرَ ذَاتَ يَوْمِ فَحَمِدَ اللهُ وَاثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ لِيَبْلُغَ الشَّاهِدُ مِنْكُمْ الْغَائِبَ مِنْ أَنْظَرِ مَعْسَرًا كَانَ لَهُ عَلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ ثَوَابٌ صَدَقَهُ بِمِثْلِ مَالِهِ حَتَّى يَسْتَوْفِيَهُ وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ مَعْسَرٌ فَتَصَدَّقُوا عَلَيْهِ بِمَالِكُمْ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸

و کالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که روزی از روزها حضرت سید الانبياء صلى الله عليه و آله بر منبر فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و صلوات خدا بر پیغمبران فرستادند بعد از آن فرمودند که ای مردمان باید که حاضران شما به غایبان برسانند که هر که مهلت دهد پریشانی را حق سبحانه و تعالی از جبهه او مقرر فرماید در هر روزی ثواب تصدق بمثل آن مال را تا از او پس گیرد قرض را، بعد از آن حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر قرض دار پریشان باشد پس حکم یا واجب بر شما مهلت دادن اوست تا وقتی که به هم رساند و تصدق نمودن شما که ابراء ذمه او کنید از جهه رضای الهی از جهه شما بهتر است اگر دانید که او پریشان است پس تصدق کنید بر او به آن چه بر او دارید که این تصدق از جهه شما بهتر است و با آن همه ثوابی که مهلت دادن دارد ثواب بخشیدن یا ابراء ذمه نمودن از برای خدا بهتر است و این موضع از مواضعی است که ثواب سنت بیش از واجب است مثل سلام که سنت است و جواب آن واجبست و نود و نه حسنه از جهه سلام کننده است و یک حسنه از جهه جواب دهنده و دیگر خواهد آمد.

(و قال صلوات الله عليه خلّوا سبيل المعسر كما خلّاه الله تبارك و تعالی) و كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که رها کنید پریشان را از حبس اگر او را حبس کرده باشد حاکم تا ظاهر شود فقرا او یعنی چنانکه متعارف است مکنید بلکه وقتی حبس می باید کرد که ظاهر شود او غنی است چنانکه خواهد آمد یا اگر دانید که او پریشان است او را حبس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹

مکنید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که او را رها کنید به آیه سابقه یا چنانکه حق سبحانه و تعالی او را رها کرده است از تکالیف مالیه، شما نیز او را از این تکلیف رها کنید یا چنانکه حق

سبحانه و تعالی او را خالی کرده است از مال و به او چیزی نداده است شما نیز او را رها کنید و در این صورت تجنسی شده است که یک لفظ را در هر جایی بمعنی دیگر استعمال نموده اند.

(وقال صلوات الله عليه من اراد ان يظله الله يوم لا ظل الا ظله فلينظر معسرا او يدع له من حقه) و منقول است در صحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند یعنی آن حضرت یا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و این اظهار است بحسب واقع و اول بحسب ظاهر عبارت که هر که خواهد که حق سبحانه و تعالی او را در سایه عرش خود در آورد یا در کنف رحمت خود جای دهد در روزی که سایه نباشد مگر سایه عرش او یا حمایت نتواند کرد مگر رحمت او و شفاعت نبی و ائمه صلوات الله عليهم نیز از حمایت رحمت است. سه مرتبه این عبارت را فرمودند و مردمان ترسیدند که مبادا تکلیف شاقی باشد چون حضرت سید الانبیاء (ص) در تکالیف شاقه چنین عبارتی بیشتر می فرمودند پس فرمودند که باید که پریشانی را مهلت دهد یا پاره از حق خود بگذارد یا از حق خود بگذرد بنا بر آن که من از جهت تبیین باشد.

و در حدیث کالصحیح از عبد الرحمن منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند در روز

کرمی و دست خود را کج کردند چنانکه کف دست به زیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰

بود و پشت دست مبارک بالا بود که بمنزله سایه بان باشد و تشبیه فرموده باشند سایه بانی را که هر که در روز قیامت سایه بانی خواهد یعنی آیا کسی هست که خواهد حضرت سه مرتبه فرمودند و در هر مرتبه مردمان می گفتند که بلی یا رسول الله همه می خواهیم، پس فرمودند که هر که مهلت دهد قرض داری را یا از جهه پریشانی حق او را ببخشد یا بعضی را ابرا کند یعنی چنین کسی در ظل رحمت الهی خواهد بود پس عبد الرحمن گفت که حضرت امام جعفر صادق (ص) رو بمن کردند و فرمودند که خبر داد مرا عبد الله بن کعب بن مالک که پدر مرا خبر داد که من از کسی چیزی می طلبیدم و قرض دار خود را آورده بودم در مسجد آن حضرت که با من باشد تا حق مرا بدهد پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از خارج مسجد آمدند و به خانه خود رفتند و ما نشسته بودیم که ناگاه آن حضرت در عین شدت گرما پرده حجره مبارکه را برداشتند و فرمودند که ای کعب بن مالک شما هنوز اینجا نشسته اید من گفتم که پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله بلی پس حضرت بدست مبارک اشاره فرمودند که نصف را حال بگیر و نصفی را با او بساز تا بهم رساند من نصف را گرفتم و نصف را ابراء ذمه کردم.

باب ثواب تحلیل المیت

این بابی است در بیان ثواب حلال کردن میت قرض دار را چون احادیث صحیحه

وارد شده است که حرمت مؤمن مرده مانند حرمت مؤمن زنده است و احادیث متواتره وارد شده است در ثواب رفع غم و الم مغمومان و هیچ غمی مانند غم دین نیست و همان احادیث کافی است و چون در اینجا ثواب تصدقات مالیه را نیز ذکر کرده است با آن که در باب دین و قرض بعد از این همین حدیث را ذکر کرده است.

(قيل للصادق صلوات الله عليه ان لعبد الرحمن بن سبابة دينا على رجل قد مات و كلمناه ان يحلله فابي فقال ويحه اما يعلم ان له بكل درهم عشره اذا حلله و اذا لم يحلله فائما له درهم بدل درهم) و در موثق كالصحيح از حسن بن خنيس منقول است که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله عليه که عبد الرحمن را دینی هست بر شخصی که او مرده است و با او گفتیم که او را حلال کند نکرد حضرت فرمودند که ويحه یعنی وای بر او یا رحمت باد بر او که بمنزله وای است آیا نمی داند که اگر او را حلال کند بدل هر درمی او را ده درهم است یعنی عوض در دنیا یا آن که یکی ده نوشته می شود در نامه عملش و اگر حلال نکند فردا یکی را یکی خواهد گرفت، و الحال که حلال می کند فردا یکی را ده حق سبحانه و تعالی به او در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲

حسنات او خواهد افزود یا سبب مغفرت گناهان او خواهد شد و كالصحيح منقولست از معتب که محمد بن بشر الوشاء داخل شد بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و

به حضرت عرض نمود که می خواهم که از شهاب التماس فرمائید که قرضی که می طلبید از من نطلبید تا موسم بسر آید شاید به هم‌سانم دین را و ادا نمایم و شهاب هزار دینار از او طلب داشت که هزار مثقال طلا باشد پس حضرت کس فرستادند و شهاب را طلبیدند و به او گفتند که تو حال محمد را می دانی و اختصاص او را بما نیز می دانی و گفت که شهاب از من هزار دینار طلب دارد و در اسراف شکم و فرج صرف نکرده است بلکه پاره دیون در ذمه جمعی دارد و پاره نقصان متاع کرده است و من دوست دارم که تو او را حلال کنی و شاید که گمان کرده باشی که فردا حسنات او را بردارند و به تو دهند شهاب گفت که اخبار بما چنین رسیده است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آن عادل تر و کریمتر است که بنده در شبهای سرد عبادت او کرده باشد و در روزهای گرم روزه گرفته باشد و در هواهای گرم طواف خانه خدا کرده باشد و اینها را بر دارد و به دیگری دهد و لیکن تفضل الهی بسیار است مؤمن را بحق خود می رساند شهاب گفت حلالش کردم و احادیث دیگر وارد شده است که در باب دین مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

باب استدامه النعمه باحتمال المؤمنه

این بایبست در بیان دایم داشتن نعمتهای الهی بر خود به سبب تحمل بار خلائق یعنی هر چند بیشتر متحمل می شوید نعمت الهی بیشتر می ماند.

(قال الصادق صلوات الله عليه من عظمت نعمه الله عليه اشتدت مؤنه الناس عليه فاستديموا النعمه باحتمال المؤمنه

و لا تقرضوها للزوال فقل من زالت عنه النعمة فكادت تعود اليه) و منقولست در صحيح از حدید كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه عظيم مي شود نعمت الهی بر او سخت تر می شود تحمل مشقتهای مردمان بر او یا بتكاليف الهی تعالی شانه از زكات و خمس یا بقضاء حوايج ایشان و یا به توقعات زایده ایشان پس اگر خواهید كه این نعمت بر شما مستدام بماند می باید كه متحمل بارهای مردم شوید و بهر چه مقدور باشد از مال و جاه اعانت ایشان بكنید تا نعمت بر شما باقی ماند و نعمتهای الهی را در معرض زوال در می آورید بآنكه كار سازی ایشان نكنید پس كم است كه نعمتی برود و دیگر برگردد الحال كه هست زنجیر كنید آن را و زنجیرش كار سازيست.

(و قال صلوات الله عليه احسنوا جوار نعم الله و احذروا ان تنتقل عنكم إلى غيركم اما انها لن تنتقل عن احد قط فكادت ترجع اليه و كان على صلوات الله عليه يقول قل ما ادبر شيء فاقبل)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴

و در صحيح از زید منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه نيكو كنید هم سايگی نعمتهای الهی را و حذر كنید از آن كه منتقل شود نعمت از شما بغير شما به درستی كه هرگز منتقل نشده است نعمتی كه به نزدیکی برگردد پس فرمودند كه همیشه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه می فرمودند كه كم است كه چیزی پشت كند دیگر رو كند و موافق هر دو حدیث احادیث بسیار وارد شده است و فرق میان این دو حدیث آنست كه

حدیث اول در کار سازی خلاق است و حدیث دوم اعم است از حقوق خالق و خلاق و قید این نعمت شکر نعمت است به عبادات و طاعات مالیات و غیر مالیات و قضای حوایج خلاق و غیر آن و کلینی از جبهه هر یک بابی علی حده ذکر کرده است.

باب فضل السخاء و الجود

اشاره

این بابی است در بیان فضیلت جوانمردی و بخشش و اکثر اخبار دلالت می کند بر آن که جود و کرم آنست که چنانکه حق سبحانه و تعالی طلبیده است بدهد و اگر مانند حاتم طایی کسی، چیزی دهد از قبیل قمار بازیست و بخل است نه جود و از بعضی ظاهر می شود که آن نحو بخشش نیز بهتر است از بخل.

[بهترین شما سخی ترین]

(قال الصادق صلوات الله عليه خياركم سمحاؤكم و شراركم بخلاؤكم و من خالص الايمان البرّ بالإخوان و السعی فی حوائجهم و انّ البارّ بالإخوان لیحبّه الرحمن و فی ذلك مرغمه للشیطان و ترحزح عن النیران و دخول الجنان ثم قال لجميل یا جميل اخبر بهذا غرر اصحابك قلت جعلت فداك من غررا اصحابی قال هم البارون بالإخوان فی العسر و اليسر ثم قال یا جميل اما انّ صاحب الكثير یهون علیه ذلك و قد مدح الله عزّ و جلّ فی ذلك صاحب القلیل فقال فی كتابه و يُؤثرونَ علی أنفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَ مَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ.)

و در صحیح منقول است از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بهترین شما جوانمردان شمایند و بدترین شما بخیلان شمایند و از جمله ایمان خالص نیکی کردنست به برادران مؤمن و سعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶

نمودنست در قضاء حوایج ایشان و به درستی که کسی که نیکی کند به برادران مؤمن خداوند بخشاینده او را دوست می دارد و در این اعمال بینی شیطان بر خاک مذلت مالیده می شود و از آتش دوزخ دور می شوند پس حضرت به جمیل فرمودند که ای جمیل به آن چه شنیدی

سفید رویان اصحاب خود را خبر ده عرض نمودم که ایشان کدامند فدای تو گردم حضرت فرمودند که ایشان جمعیند که نیکی می کنند با برادران خود در دشواری و آسانی پس فرمودند که ای جمیل به درستی که آنها که مال بسیار دارند بر ایشان آسان است نیکی کردن و بتحقیق که حق سبحانه و تعالی جمعی را مدح نموده که اندکی از مال دارند و ایشار می کنند چنانکه در مدح اهل بیت و بروایتی در انصار نازل شده است که ایشان ایثار می کنند و دیگران را بر خود اختیار می نمایند هر چند که ایشان فقیر باشند و هر کرا حق سبحانه و تعالی حفظ نمود از بخل نفس آن جماعت رستگارانند و بس و امثال این حدیث بحسب ظاهر دلالت دارد بر حجیت خبر واحد خصوصا در مستحبات که اگر حجت نباشد خبر دادن جمیل ایشان را عبث خواهد بود و دلالت دارد بر توثیق جمیل اگر چه خود نقل کرده است به اعتبار آن که ثقات علما از او نقل کرده اند و آن نیز قرینه خوبی اوست اگر چه جمیل مجمع علیه اصحابست که او ثقه است و هر چه او نقل کند صحیح است و از آن جمله است توثیق خودش را.

[سخی بهتر از گناه کار است]

(و قال صلوات الله عليه شاب سخی مرهق فی الذنوب احبّ إلى الله عزّ و جلّ من شیخ عابد بخیل) و منقول است در قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جوانی که جوانمرد باشد و در گناهان فرو رفته باشد محبوبتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷

نزد حق سبحانه و تعالی از پیر با عبادتی که

بخیل باشد و آن چه بر او واجب باشد از زکات و خمس و غیر آن ندهد و آن جوان واجبات مالیه را با زیادتیها دهد و استبعادی ندارد و چون اکثر حقوق مالیه حق الناس است و حق الله به توبه مغفور می شود و حق الناس را توبه نمی توان کرد بلکه توبه اش دادن است.

(و روی انّ الله تبارک و تعالی أوحى إلى موسى عليه السلام ان لا تقتل السّامریّ فأنه سخی) و مرویست مرسله که حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت موسی علیه السلام که سامری را مکش که او سخی است با آن که آن قسم اعمال از او صادر شده بود به سبب سخاوت و کرم از کشتن خلاص شد.

(و قال النّبیّ صلّی الله علیه و آله من ادی ما افترض الله علیه فهو اسخی النّاس) و آن حضرت (ص) فرمودند که هر که ادا کند آن چه را حق سبحانه و تعالی بر او واجب گردانیده است او سخی ترین مردمان است و این حصر اضافی است نسبت به جمعی که مال بسیار در باطل صرف می کنند و واجبات را اخراج نمی کنند.

[چهار چیز مقابل چهار چیز]

(و قال الصادق صلوات الله علیه من یضمن لی أربعه بأربعه ایات فی الجنّه؟ أنفق و لا تخف فقرا و أنصف النّاس من نفسک و افش السیلام فی العالم و اترك المراء و ان كنت محقّا) کلینی و صدوق از معاویه بن وهب روایت کرده اند و طریق صدوق به او صحیح است یا حسن کالصحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که که ضامن می شود از جهه من چهار چیز را تا من ضامن شوم از جهه

در بهشت، صرف کن مال را در راه خدا و مترس از فقراء و با مردمان در مقام انصاف باش یعنی هر چه را از برای خود خواهی همان را از برای ایشان خواه و هر چه را از برای خود نخواهی از برای ایشان خواه و ظاهر ساز سلام خود را به عالمیان بهر که رسی سلام کن و ترک کن مجادله را هر چند حق به جانب تو باشد.

و مفاسد جدل بسیار است و حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است از جدل مگر جدلی که احسن باشد که دلایل بگویند به همواری تا حق ظاهر شود و جدل را اطلاق می کنند بر مطلق مباحثه و بر دلایل باطله و اقامت شبهات و باین معنی قبیح است مطلقا و بمعنی اول مستثنی است اقامت براهین و جمعی این را نیز مذموم می دانند به اعتبار ظاهر بسیاری از اخبار و غافلند از آن که دو اطلاق دارد و شیخ طبرسی از جهت رد این قول کتاب احتجاجات را تصنیف کرده است و در آنجا ذکر کرده است احتجاجات نبی و ائمه را صلوات الله علیهم و ظاهر بسیاری از اخبار اینست که بر تقدیر حقیقت مجادله مورث صفات ذمیمه است پس اگر کسی نفس خود را به ریاضات و مجاهدات منزّه ساخته باشد از صفات ذمیمه بد نیست و جدال معصوم ضرر ندارد و اما غیر معصوم بسیار نادر است که سبب حدوث دشمنی و حسد و ریا و عجب و تکبر و امثال اینها نشود خصوصا در مجالس پس مهما ممکن اولی ترک است و الله

[هر که یقین دارد به عوضی سخاوت می کند]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ أَيْقِنَ بِالْخَلْفِ سَخَتْ نَفْسُهُ بِالتَّفَقُّهِ وَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَ هُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.)

و كالصحيح منقول است که آن حضرت (ص) فرمودند که هر که یقین دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹

به عوضی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است البته نفس او سخاوت می کند به دادن و تا اینجا حدیث است و چون خلف واقع شده بود در خبر صدوق آن آیه را ذکر کرده است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر چه در راه حق سبحانه و تعالی صرف می کنید و احتمال اعم نیز دارد بانکه هر چه مباح باشد حق سبحانه و تعالی عوض کرامت می فرماید و ظاهر خلافت آنست که عوض را درد دنیا کرامت فرماید به قرینه آن که فرموده است که خداوند عالمیان بهترین روزی دهندگانست هر گاه شما روزی خود را به دیگری دهید البته روزی شما را خواهد داد مرتبه دیگر چون بعد از دادن کاشف می آید که روزی شما نبود یا آن که مراد از رازق معطی و منعم باشد یعنی شما با این فقر و احتیاج هر گاه از جبهه رضای الهی بدهید خداوند عالمیان با غنای ذاتی و کرم غیر متناهی و روزی دهندگی او چون عوض کرامت نفرماید!؟

و در صحیح از صفوان منقول است که یکی از آزاد کردهای حضرت امام رضا صلوات الله علیه بر آن حضرت داخل شد حضرت فرمودند که امروز چیزی در راه خدا دادی او گفت نه و الله حضرت فرمودند که چون حق

سبحانه و تعالی عوض بما کرامت فرماید بده در راه خدا اگر چه یک درهم باشد.

و کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هر که دست خود را به احسان و نیکی گشاده دارد هر وقت که هر چه را یابد دهد حق سبحانه و تعالی عوض آن را در دنیا به او می رساند و مضاعف می کند از جهت او در آخرت.

و در صحیح از بزنی منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه کتابتی به حضرت امام محمد تقی نوشته بودند و من خواندم آن مکتوب را نوشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰

بودند که خبر بمن رسید که چون سوار می شوی آزاد کردهای ما ترا از در کوچک بیرون می برند از جهت بخل ایشان که مبادا چیزی به فقرا دهی و قسم می دهم ترا به حقی که مرا بر تو هست که البته در وقت بیرون رفتن و داخل شدن از در بزرگ داخل شو و بیرون رو چون سوار شوی می باید که طلا و نقره با تو باشد و هر که از تو چیزی طلب کند بدهی و کسی را رد نکنی و اگر عموهای تو از تو چیزی طلب کنند کمتر از پنجاه مثقال طلا ندهی به ایشان و زیاده اختیارش با تست و اگر عمها طلب کنند کمتر از بیست و پنج دینار ندهی و اختیار زیادتی با تست و مرا، غرض آنست که حق سبحانه و تعالی ترا بلند مرتبه کند به جود و عطا پس بده و مترس که خداوندی که عرش را به قدرت کامله خود آفریده است بر او آسانست که کار را بر

تو تنگ نکند یعنی البته حق سبحانه و تعالی می رساند هر چرا می دهی.

[حسرت در آخرت]

(قال الصّیادق صلوات الله علیه فی قول الله «عزّ و جلّ کذلک یریهّم الله أعمالهم حسیرات علیهم» قال هو الرّجل یدع ماله لا ینفقه فی طاعه الله عزّ و جلّ بخلا ثمّ یموت فیدعه لمن یمعل فی طاعه الله او بمعصیه الله فان عمل فی طاعه الله راه فی میزان غیره فراه حسره و قد کان المال له و ان کان عمل فی طاعه الله عزّ و جلّ قواه بذلک المال حتّی عمل به فی معصیه الله عزّ و جلّ) و کالصّحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه در تفسیر قول حق سبحانه تعالی که ترجمه اش اینست که هم چنین می نماید به ایشان حق سبحانه و تعالی اعمال ایشان را که حسرت باشد بر ایشان حضرت فرمودند که مثل شخصی است که مال خود را به سبب بخل صرف نکنند در جائی چند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۱

مطلوب حق سبحانه و تعالی است که در آن مصارف صرف نمایند و بمیرد آن مال از او به کسی رسد که صرف طاعت کند یا صرف معصیت کند پس اگر آن مال را در طاعت صرف نماید فردای قیامت مال خود را در ترازوی عمل دیگران بیند و حسرت خورد که چرا خود صرف طاعت نکردم که این ثوابها از من می بود و اگر آن شخص صرف معصیت نموده باشد او قوت داده باشد او را به آن مال تا معصیت نموده باشد حسرت عظیم خواهد داشت که چرا گذاشتم قطع نظر از عذاب الهی که آن نیز سبب حسرتست لهذا یک

نام قیامت یوم الحسره است که در قرآن است که همه کس حسرت خواهند داشت خوبان به سبب تقصیر و بدان به سبب عصیان و تقصیر در عبادت و منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به صحرائی رسیدند که حنظل بسیار در آنجا بود حضرت فرمودند که هر چه مقدور است از این حنظل بردارید جمعی که ایمان کامل داشتند بسیار برداشتند و جمعی کمتر و جمعی که ایمان نداشتند گفتند حنظل که زهر است بچه کار می آید که برداریم بر نداشتند تا رسیدند به صحرائی دیگر که تشنگی بر همه غلبه کرده بود حضرت فرمودند که ان حنظله را بخورید چون خوردند مزه شیر و شکر داشت پس حضرت فرمودند که تکالیف شرعی نیز چنین است که اندک مشقتی دارد و در واقع سبب همه لذتهاست بلکه در ابتدا اندک مشقتی دارد و چون دل با نوار الهی منور می گردد مشقت زایل می شود و لذتی چند بهم می رسد از عبادات که وصف آن نمی توان کرد.

[بخیل کسی است که زکات واجب را ندهد]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ الْبَخِيلُ مَنْ آدَى الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ مِنْ مَالِهِ فَاعْطَى النَّائِبَةَ فِي قَوْمِهِ أَمَّا الْبَخِيلُ حَقَّ الْبَخِيلِ مَنْ لَمْ يُوَدِّ الزَّكَاةَ الْمَفْرُوضَةَ مِنْ مَالِهِ وَلَمْ يَعْطِ النَّائِبَةَ فِي قَوْمِهِ وَهُوَ يَبْذُرُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۲

فیما سوی ذلک) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بخیل نیست کسی که ادا کند زکات واجب را از مال خود و جرمهای قوم خود را بکشد مانند دیت و مهمانی و اطلاعات و حوالجات حکام جور که بر همه حواله کنند و اغنیا نگذارند

که فقرا بدهند یا بر اغنیا حواله کنند و بخیل واقعی شرعی کسی است که زکات واجب را ندهد و جریمها را نکشد و بر دوش فقرا اندازند چنانکه الحال متعارف و مال خود را در غیر اینها از راههای باطل صرف نماید مانند حاتم و برامکه لعنهم الله که معصوم را شهید می کردند و اعرابی مهملی را هزار تومان می دادند که شهرت کنند به جود.

[بخل و شح]

(و روی عن الفضل بن ابی قرّه السّمندی أنّه قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه أ تدری من الشّحیح قلت هو البخیل فقال الشّحّ أشدّ من البخل إنّ البخیل یبخل بما فی یدیه و الشّحیح یشحّ بما فی یدی النّاس و علی ما فی یدیه حتّی لا یری فی یدی النّاس شیئا الاّ تمّنی ان یكون له بالحلّ و الحرام و لا- یقنع بما رزقه الله عزّ و جلّ) و کالصّحیح منقولست از فضل سمندی و سمند شهری بوده است از شهرهای آذربایجان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که می دانی که شحیح کیست گفتم شحیح بخیل است حضرت فرمودند که شح بدتر از بخل است زیرا که بخیل آنست که بخل کند به آن چه در دست اوست و شحیح بخل می کند به آن چه در دستهای مردمانست و بر آن چه در دست اوست تا آن که هر چه در دست مردمان می بیند آرزو می کند که از او باشد خواه به حلال و خواه بحرام که مبادا آن شخص صرف نماید و قانع نمی شود به آن چه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۳

تعالی روزی او کرده است و ظاهرش اینست

که این معنی نیز در حقیقت شحیح ماخوذ است و از این صفت حسد بهم می رسد که رشک داشته باشد و نخواهد که حق سبحانه و تعالی چیزی به کسی دهد خصوصا امامت را چنانکه می فرماید که آیا حسد می برند مردمان را بر آن چه حق سبحانه و تعالی ایشان را احسان کرده است از فضل خود یعنی کسی که حسد دارد بخل می کند بر خزینه الهی زیرا که مغموم است بر دادن الهی تعالی شانه.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مَا مَحَقَّ الْإِسْلَامَ مَحَقَّ الشَّحِّ شَيْءٌ ثُمَّ قَالَ إِنَّ لِهَذَا الشَّحِّ دَيْبًا كَدِيبِ النَّمْلِ وَ شَعْبَا كَشَعْبِ الشَّرْكَ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که اسلام را بر هم نمی زند چیزی مثل بر هم زدن و باطل کردن بخل یعنی بخیل مسلمان نیست چه جای مؤمن بعد از آن حضرت فرمودند که این بخل را حرکتی است مانند حرکت پای مورچه و شعبها و شاخها دارد مانند شاخهای شرک یعنی بسیار است که آدمی بخل می کند و نمی داند که بخل می کند و افراد بخل را نهایت نیست چنانکه شرک راههای آن مخفی است و ریشه ها و شاخهای او را نهایت نیست و اگر کسی خواهد که از آن خلاص شود بعد از ریاضات و مجاهدات تضرعات بسیار می باید که حق سبحانه و تعالی بیخها و ریشههای آن را از نفس او بکند مثلا اگر کسی به مردم رسیده سلام نکند بخیل است چنانکه وارد شده است که بخیل کسی است که بخل می کند به سلام و چون نیکو تأمل می کنی اکثر صفات ذمیمه بیخ آن بخل

است و از بخل ناشی است هم چنان که شرک که اگر کسی عبادت کند از جهت قرب معنوی بجناب اقدس الهی در واقع مشرک است که با بزرگی الهی خود را بزرگ می خواهد و کمال بندگی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۴

نیستی و فناست بانکه محو شود خودش و اراداتش و صفات و کمالاتش چنانکه از مقربی پرسیدند که چه می خواهی گفت می خواهم که نخواهم (و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اذا لم یکن لله عزّ و جلّ فی العبد حاجه ابتلاه بالبخل) و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که هر گاه حق سبحانه و تعالی را به بنده کاری نباشد او را مبتلا می کند به بخل. و این عبارت شایع است بر سبیل تمثیل که اگر آقا می یابد که از بنده کاری می آید او را تربیت می کند و اگر می یابد که از او کاری نمی آید تربیت او نمی کند.

هم چنین حق سبحانه و تعالی جمیع خلائق را قابلیت کمالات داده است و از هر کسی به قدر قابلیت طلب نموده است، اگر بنده در مقام ترقی هست الطاف الهی نسبت به او در تزیید است و اگر در مقام ترقی نیست لطف از او مسلوب می شود و او را به او می گذرانند و چون او را به خود گذاشتند به بلاهای غیر متناهی مبتلا می شود و از آن جمله بخل است که امّ الفساد است پس اگر کسی در نفس خود یابد بخل را می باید که اولاً به تضرع و زاری مشغول شود تا حق سبحانه و تعالی آن را زایل گرداند و بعد از آن به ریاضات

از آن حضرت فرمودند که بهشت حرام است بر بخیل یعنی به استحقاق مستحق نمی شود و امید فضل و شفاعت هست و ممکن است که به مرتبه رسد که قابلیت نیز نداشته باشد

[چهار چیز از منجیات است]

(و قال الصادق صلوات الله عليه المنجيات اطعام الطعام و افشاء السلام و الصياله بالليل و الناس نيام) و به عنوان تواتر منقول است از حضرت سید المرسلین و ائمه صادقین صلوات الله عليهم که عمده افعالی که سبب نجاتست طعام دادنست به همه کس سیما فقرا و مساکین و به غربا، و به همه کس سلام کردنست، و در شب نماز کردن است در وقتی که اکثر مردمان در خواب باشند و در خصوص هر یک خصوصا اطعام احادیث متواتره وارد است و ظاهرا اطعام شامل ضیافت و دادن طعام باشد و لازم نباشد که در خانه این کس بخورند اگر چه بهتر آنست که بر سفره

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۶

او خورده شود.

[خیر در میانه روی است]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما ما عال امرؤ فی اقتصاد) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که فقیر و پریشان نمی شود کسی در میانه روی یعنی اسراف نکند و بسیار بر خود و عیال خود تنگ نکند.

(و قال الصادق صلوات الله علیه ضمانت لمن اقتصد ان لا یفتقر.)

و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ضامنم من از جبهه کسی که میانه رو باشد که فقیر و محتاج نشود و اکثر فقر به سبب اسرافست.

(و قال الله عز و جلّ یَسْئَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ وَالْعَفْوُ الْوَسْطُ) و در حسن کالصحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که یا محمد از تو سؤال می کنند که چه چیز نفقه خود و

عیال خود نمایند بگو عفو را نفقه کنید حضرت فرمودند که عفو وسط است و چون حدیث تفسیر آیه کرده است صدوق بعنوان فتوی از کلام خود استشهاد به آیه آورده است و معنی که در حدیث وارد شده گفته است و هم چنین آیه آینده را و اگر بعنوان حدیث نقل می کرد بهتر بود.

(وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا وَالْقَوَامُ الْوَسْطُ) و دلیل دیگر از جهت اقتصاد قول حق سبحانه و تعالی است که مدح

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۷

می فرماید بندگان مقرب خود را که ایشان جمعی اند که چون انفاق و خرج می کنند در نفقه خود و عیال و فقراء و مساکین و صله رحم و غیر آن اسراف نمی کنند و تنگ نمی گیرند و در میان هر دو دواند از روی عدالت، و عدالت میان افراط و تفریط است در جمیع کمالات و صفات و افعال چنانکه شجاعت واسطه ایست در میان جبن و تهور.

و در صحیح از عبد الله منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نفقه بر عیال حضرت فرمودند که آن وسط دو مکروه است که آن اسراف و افتار است که در آیه مذکور است، و مکروه را بر ترک اولی و حرام اطلاق می کنند و در اینجا اعم است و در بعضی اوقات حرامست و در بعضی مکروه.

و کالصحیح از آن حضرت یا حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که در تفسیر قوام فرمودند که آن طریق متعارف است که مالدار به اندازه خود و پریشان به اندازه

خود و بحسب کثرت عیال و قلت ایشان و بحسب متعارف آن عیال و خرج ایشان به نحوی که رعایت هر دو طرف کرده شود در مقدار و در خوبی و زبونی و این حدیث جامع است و معمول به اصحابست و آن چه بعضی گفته اند از تعیین قوت و مقدار آن و در بعضی اخبار نیز وارد شده است معمولست بر حالت بلاد و آن مختلف می شود باختلاف بسیار و ظاهر آیه نیز چنین است.

و در صحیح از عبد الله بن سنان منقول است که گفت از تفسیر این آیه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم حضرت فرمودند که قوام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۸

آنست که مثلاً ریگی در دست باشد انگشتان را گشاده کنی و دست را اندکی کج کنی که اکثرش برود و اندکی بماند و اسراف آن که چنان کج کنی که همه برود و اقتار آنست که انگشتان را بهم آوری و دست را کج نکنی که چیزی بدر نرود.

و باز از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدم از تفسیر آیه کریمه که می فرماید حق سبحانه و تعالی که دست را بسط مکن کل بسط حضرت کفرا گشودند.

و به همین مضمون در حدیث کالصحیح از عبد الملک منقول است در تفسیر آیه از آن حضرت صلوات الله علیه دست را پر از ریگ کردند و این سه صورت را بیان فرمودند.

و در حسن کالصحیح منقول است از عمر بن یزید که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر آیه کریمه که ترجمه اش این است که یا محمد دست خود را در گردنت مبنده که به کسی چیزی

نتوانی داد یا ندهی، و بسط مکن به نهایت بسط که چیزی در دستت نماند و در خانه خود نشسته باشی و ترا ملامت کنند و مغموم باشی و نتوانی از خانه بمسجد رفتن و در تفسیر محسور فرمودند که فقیر است یعنی چنان فقیر شوی که جامه نداشته باشی.

و کالصحیح منقول است بطرق متکثره از عامه و خاصه که زنی پسرش را فرستاد به نزد آن حضرت صلی الله علیه و آله به او گفت که برو و از آن حضرت چیزی سؤال کن و اگر بگویند که ندارم بگو پیراهنت را بده آن پسر آمد و حضرت پیراهن را به او دادند و برهنه در خانه نشستند و در وقت نماز بمسجد نتوانستند آمدن حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد و غرض دیگر آنست و حضرت فرمودند که مراد از محسور برهنه بودنست و هیچ شک نیست که نظر به اکثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۹

عالمیان وسط مطلوبست و نظر به کمال آن مطلوب است که ایثار کنند، و شکی نیست سه روز روزه بودن و شب همه آن چه داشته باشند به سایل دادن و خود گرسنه بودن وسط نیست مع هذا سوره هل اتی در شأن ایشان نازل شد و افعال اهل بیت صلوات الله علیهم همیشه چنین بوده است که سه روز چهار روز قوت نمی خوردند و به سایل می داده اند و اخبار بسیار در این باب وارد است.

از آن جمله از طرق عامه و خاصه منقولست که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه داخل شدند در خانه حضرت فاطمه علیها السلام فرمودند که یا علی فرزندان سه روز

است که چیزی نخورده اند حضرت بیرون رفتند و از یهودی یک مثقال طلا قرض کردند و متوجه شدند که چیزی بگیرند مقدار را دیدند که پستی به دیوار داده است از ضعف و بر حضرت سلام کرد حضرت فرمودند که یا مقدار گمان دارم که گرسنه باشی او ساکت شد حضرت فرمودند که چند روز است که چیزی نخورده گفت چهار روز حضرت فرمودند که تو اولایی از ما و دینار را به او دادند چون به خانه آمدند حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله نیز رسیدند و به حضرت فاطمه فرمودند که سه روز است که چیزی نخورده ام چیزی داری فاطمه گفتند بفرمایید و بنشینید شاید به هم رسد و حضرت داخل خلوتخانه شدند و به سجده رفتند و گفتند خداوندا خود صبر دارم و لیکن حبیب تو مهمان منست مرا نزد او شرمنده مکن و در تضرع بودند که بوی طعام به مشامش رسید چون سر بر داشتند خوانی از انواع طعامهای بهشت دیدند آن را برداشتند و به خدمت حضرت گذاشتند حضرت فرمودند که ای فاطمه این طعام از کجا به هم رسید گفتند از جانب حق سبحانه و تعالی به درستی که هر که را حق سبحانه و تعالی می خواهد روزی بی حساب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۰

کرامت می فرماید حضرت به سجده رفتند و گفتند حمد خداوندی را سزاست که اگر چه مریم را در بنی اسرائیل سیده نساء زمان خودش گردانید مرا دختری کرامت کرده است که بهترین زنان عالمیان است و بعد از سجده طویله از طعام بهشت همه تناول کردند.

و حکایت نزول مایده را زمخشری با آن عداوت در تفسیر

سوره آل عمران قریب باین ذکر کرده است و اول حکایت چون در ایثار حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه ذکر نکرده است، و حکایت نزول بر حضرت فاطمه را ذکر کرده است و دور نیست که واقعه دیگر باشد و غزالی در کتاب بلغه، و ثعلبی در تفسیرش، و نیشابوری، و اخطب خطبای خوارزم روایت کرده اند که در روز نزول سوره هل اتی بود و ایشان در روایت خود ذکر کرده اند که مائده را هفت روز داشتند و بر هم سایگان توسعه فرمودند.

و کالصحیح منقولست از خالد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به مکه آمدند دیدند که اعرابی دست به جامه کعبه زده است و می گوید ای صاحب خانه خانه تست و مهمان مهمان تست و هر مهمانی را مهمانی ضرور است خداوندا مهمانی مرا مغفرت گردان و از گناهان من در گذر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به اصحاب خود فرمودند که می شنوید سخن اعرابی را گفتند بلی فرمودند که حق سبحانه و تعالی از آن کریمتر است که مهمان خود را رد کند و در شب دویم او را دیدند که دست بهمان رکن زده است و می گوید که (یا عزیزا فی عزک فلا اعز منک فی عزک اعزنی بعز عزک فی عز لا یعلم احد کیف هو أتوجه إلیک و أتوسل بحق محمّد و آل محمّد علیک اعطنی ما لا یعطینی احد غیرک و اصرف عنی ما لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۱

یصرفه احد غیرک) یعنی ای خداوند بزرگوار قهار در عزتی که ترا هست که هیچ کس عزیزتر از تو نیست در آن عزتی که ترا است

عزیز کن مرا به عزتی که هیچ کس نمی داند چگونگی آن را رو بسوی تو کرده ام و شفیع خود گردانیده ام آن حقی را که محمد و آل محمد بر تو دارند که بیخشا مرا آن چه غیر تو نمی تواند بخشید و دفع کن از من چیزی را که غیر تو آن را دفع نمی تواند کرد پس حضرت به اصحاب خود فرمودند که و الله که این اسم اکبر الهی است در زبان سریانی که حبیبیم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرا خبر داد که من باین اسم حق سبحانه و تعالی را خواندم و بهشت خواستم داد و رفع جهنم خواستم داد.

و چون شب سیم شد دید که اعرابی دست بهمان رکن زده است و می گوید که یا من لا یحویه مکان و لا یخلو منه مکان بلا کیفیه کان یعنی ای خداوندی که هیچ مکانی او را فرا نگرفته است و هیچ مکانی از او خالی نیست بی آن که او را یا آن را چگونگی باشد روزی ده اعرابی را چهار هزار درهم پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به نزد اعرابی رفتند و فرمودند ای اعرابی شب اول مهمانی طلب کردی داد، و شب دویم بهشت طلب کردی و صرف عذاب جهنم طلبیدی هر دو را کرامت فرمود در این شب چهار هزار درهم می خواهی اعرابی گفت تو کیستی حضرت فرمودند که من علی بن ابی طالبم اعرابی گفت توئی ولی خدا و مطلوب من من ترا می خواستم و حاجتم به تو عرض می کنم که می خواهم کدخدا شوم و هزار درهم از جبهه مهر می خواهم و هزار درهم

قرض دارم می خواهم قرض خود را ادا کنم و هزار درهم از جبهه بهای خانه می خواهم و هزار دیگر از جبهه معاش می خواهم
حضرت فرمودند که انصاف داری و زیاده نطلبیدی چون از مکه معظمه بیرون روی در مدینه مشرفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۲

احوال خانه مرا پرس پس اعرابی یک هفته در مکه بود و در طلب آن حضرت علیه السلام به مدینه مشرفه رفت و فریاد کرد
که کیست که مرا راه نمائی کند به خانه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اتفاقاً حضرت امام حسین صلوات الله علیه
صدای اعرابی را شنید به او گفت که من ترا به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسانم و من پسر اویم حسین اعرابی
گفت پدرت کیست حضرت فرمودند که پدرم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب گفت مادرت کیست فرمودند که فاطمه زهرا
بهترین زنان عالمیان گفت جدت کیست فرمودند که حضرت سید المرسلین محمد بن عبد الله بن عبد المطلب است صلوات
الله علیه پرسید که جده ات کیست گفت خدیجه بنت خویلد است گفت برادرت کیست گفتند ابو محمد حسن بن علی
صلوات الله علیهم اعرابی گفت کل دنیا را در تصرف خود در آوردی باین نسبی که تو داری برو به نزد حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه و بگو که اعرابی که ضامن مطالب او شده اید در مکه آمده است بدر خانه حضرت امام حسین علیه السلام به
خانه آمدند و گفتند ای پدر بزرگوار اعرابی در در خانه است و می گوید که شما ضامن او شده اید در مکه معظمه پس
حضرت رو به حضرت فاطمه کردند که در خانه چیزی

هست که اعرابی بخورد حضرت فرمودند که نه پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جامه پوشیدند و بیرون آمدند و فرمودند که سلمان را بطلبید و چون سلمان آمد حضرت فرمودند که ای ابو عبد الله باغی را که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله درختان آن را کشته است به تجار عرض کن که می فروشیم سلمان رفت و به تجار گفت و فروخت به دوازده هزار درهم و مال و اعرابی را حاضر کرد و چهار هزار درهم به اعرابی دادند و چهل درهم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۳

جبهه خرج راهش دادند و این خبر به فقرا مدینه رسید همه جمع شدند و شخصی از انصار این خبر را به حضرت فاطمه (س) رسانید که شاید حضرت فاطمه مگذار دارد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه همه را صرف کند و حضرت امیر المؤمنین زرها را ریخته بودند و از اصحاب حضرت هر که می آمد یک قبضه به او می دادند تا آن که یک درهم نماند پس چون حضرت به خانه آمدند حضرت فاطمه گفتند که ای پسر عم باغی را که پدرم از جبهه تو درختش را کشته بود فروختی فرمودند که بلی از جبهه آن که خیر ما در فروختن بود در دنیا و آخرت گفتند که کو زرش فرمودند که چشم جمعی بر زرش افتاد که شرم آمد مرا که آن جماعت را به مدلت سؤال مبتلا کنم پیش از آن که از من بطلبند به ایشان دادم حضرت فاطمه فرمودند که من گرسنه ام و حسن و حسین صلوات الله علیهما گرسنه اند و تو نیز مثل ما گرسنه

یک درهم حصه ما نبود و دامن حضرت را گرفتند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا فاطمه واگذار مرا حضرت فرمودند که نه و الله دامت را رها نمی کنم تا پدرم حکم کند میان من و تو پس جبرئیل به نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت خداوند عالمیان سلامت می رساند و می فرماید که سلام مرا به علی برسان و به فاطمه بگو که ترا نیست که معارضه کنی با علی هر چه کرده است خوب کرده است، پس حضرت سید الانبیاء صلوات الله علیه آمدند به منزل حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام با علی علیه السلام این گفتگو می کنند حضرت رسول صلوات الله علیه فرمودند که ای دختر چه گفتگو داری با علی فاطمه گفت که باغ را به دوازده هزار درهم فروخته است و یک درهم از جبهه ما نگاه نداشته است که اطفال چیزی بخورند حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۴

ای دختر جبرئیل علیه السلام آمد و سلام خدا را بمن رسانید و گفت علی را سلام من برسان و امر کرد مرا که به تو بگویم که ترا نیست که با علی معارضه کنی هر چه کرده است خوب کرده است حضرت فاطمه فرمودند که استغفر الله و هرگز دیگر چنین نخواهم کرد حضرت فاطمه فرمودند که پدرم از یک طرف بیرون رفت و علی از یک طرف لمحہ شد پدرم آمد و هفت درهم سیاه آورد و فرمودند که پسر عمم کجاست گفتم بیرون رفت پس فرمودند که این دراهم را بگیر و چون

پسر عمم بیاید به او بگو که از جبهه شما طعامی بخرد اندک زمانی شد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمدند و گفتند مگر حضرت رسول صلوات الله علیه دیگر آمدند که خانه معطر شده است گفتم بلی آمدند و زری آوردند که طعامی بخیرد حضرت فرمودند که بیاورید پس هفت درهم سیاه را به حضرت دادند پس حضرت گرفتند و گفتند بسم الله و حمد و سپاس الهی می کنم به حمدی بسیار نیکو و این از ارزاق حق سبحانه و تعالی است پس حضرت فرمودند که ای حسن برخیز و با من بیا پس چون به بازار آمدند دیدند که شخصی می گوید که کیست که قرض دهد به مالداری که وفا کند به گفته خود با قدرت بر آن که حق سبحانه و تعالی است و مرادش آیه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که کیست که قرض دهد بحق سبحانه و تعالی قرضی نیکو تا مضاعف گرداند از جبهه او به اضعاف بسیار.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به حضرت امام حسن علیه السلام فرمودند که ای فرزند می دهی این زر را به سایل حضرت فرمودند که آری و الله ای پدر پس حضرت دراهم را به او داد بعد از آن که از امام حسن گرفت حضرت امام حسن گفت ای پدر همه را به او دادی گفت بلی آن خداوندی که اندک را می دهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۵

قادر است که بسیار را بدهد پس حضرت روانه شدند بدر خانه شخصی که از او قرض بگیرند اعرابی را دیدند که ناچه دارد اعرابی گفت یا علی این ناچه را از

من بخر حضرت فرمودند که بهای آن را ندارم اعرابی گفت مهلت می دهم تا به همسانی حضرت فرمودند که به چند می فروشی گفت به صد درهم حضرت فرمودند که بگیر ناچه را ای حسن پس حضرت امام حسن ناچه را گرفتند و روانه شدند اعرابی دیگر رسید بهمان صورت و جامع ایشان مختلف بود اعرابی گفت یا علی این ناچه را می فروشی حضرت فرمودند که می خواهی چه کنی گفت می خواهم جهاد کنم با پسر عمت بجهاد اولی که برود حضرت فرمودند که اگر قبول می کنی بردار و احتیاج نیست که بها بدهی او گفت بها دارم و به بها می خرم به چند خریده حضرت فرمودند که صد درهم اعرابی گفت خریدم به صد و هفتاد درهم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به امام حسن علیه السلام فرمودند که صد و هفتاد درهم را بگیر و ناچه را بده و صد درهم را به آن اعرابی ده که ناچه را بما فروخت و هفتاد را نگاه دار که چیزی بخریم پس حضرت امام حسن دراهم را گرفتند و ناچه را دادند.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند روانه شدم که بیایم اعرابی را که ناچه را بما فروخته بود که بهای آن را بدهم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دیدم که بر سر راه نشسته اند که هرگز در چنین جایی نمی نشستند پس چون نظر حضرت بمن افتاد تبسم فرمودند به حیثیتی که دندانهای حضرت ظاهر شد حضرت امیر المؤمنین گفتند همیشه خوشحال و خندان باشید و هر روزی ترا بشارتی تازه باشد پس حضرت فرمودند که یا علی اعرابی را طلب

می کنی که ناقه را به تو فروخته است که زرش را بدهی؟

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۶

فرمودند که آری و الله پدر و مادرم فدای تو باد پس حضرت فرمودند که آن که ناقه را به تو فروخت جبرئیل بود و آن که خرید میکائیل بود و ناقه از ناقهای بهشت بود و دراهم از جانب رب العالمین بود تعالی شانه پس صرف کن در خیر و از تنگی مترس.

و گرفتن حضرت فاطمه ممکن است که از روی مزاح باشد و چون صورتش صورت دعوی بوده ممنوع شده باشند یا حضرت به عمو مات دعوی عمل کرده باشند و در خصوص که حکم نازل شد دیگر نکرده باشند یا اینها از بشریت بوده باشد و منافات با عصمت ندارد و ترک اولی باشد چنانکه حضرت موسی از روی غضب لله هارون را گرفت با آن که هارون معصوم بود ظاهراً سوره هل اتی بعد از این واقع باشد که همه ایثار فرمودند.

باب فضل سقی الماء

(قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اول ما یبدأ به فی الآخره صدقه الماء یعنی فی الأجر) این بابی است که در فضیلت آب دادن به تشنگان و بحسب ظاهر شامل است بر که ساختن را و چاه کردن در راهها و کاریز در آوردن را از جهت رضای الهی.

منقول است در موثق از طلحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که اول چیزی که ابتدا می کنند به آن در آخرت تصدق آبست یعنی در ثواب ابتدا به آن می کنند (و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ان الله تبارک و تعالی یحب ابراد الکبد الحرّی

و من سقى كبدًا حرّی من بهیمه و غیرها اظله الله فی ظلّ عرشه یوم لا ظلّ الا ظله) و در موثق کالصحیح منقولست از ضریس که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد سرد کردن جگر گرم را و هر که آب دهد تشنه را که جگرش از تشنگی گرم شده باشد حتی حیوانات را حق سبحانه و تعالی در روز قیامت او را در سایه عرش خود جای دهد روزی که سایه نباشد سایه مگر سایه عرش.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۸

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بهترین تصدقات سرد کردن جگر گرم است.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که اعرابی به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله عملی یاد ده بمن که به سبب آن عمل داخل شوم در بهشت حضرت فرمودند که طعام خود به همه کس بخوران و بهر که رسی سلام کن گفت ندارم حضرت فرمودند که شتر داری گفت بلی فرمودند یک شتر را مقرر ساز که از جبهه جمعی آب بیاورد که همه آب ندارند و یک روز نه یک روز آب دارند که در این صورت اگر شتر بمیرد یا مشگت بدرد هنوز تلف نشده باشد و شتر نمرده باشد که بهشت از برای تو واجب شود و فی الحقیقه سبب حیات جمعی می شود (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من سقى الماء فى موضع يوجد فى الماء كان كمن

اعتق رقبه و من سقى الماء فى موضع لا يوجد فيه الماء كان كمن احيا نفسا و من احيا نفسا فكأنما احيا الناس جميعا) و بهشت سند صحيح و يك حسن كالصحيح منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه آب بدهد در موضعی كه آب یافت شود چنان است كه بنده آزاد کرده باشد و هر كه آب دهد در جایی كه آب یافت نشود همان است كه جانی را زنده کرده است و هر كه جانی را زنده كند چنان است كه عالمی را زنده کرده باشد و بسیار باشد كه از این شخص چندین هزار نفس به هم رسد.

و در صحیح از ابو حمزه منقول است كه حضرت سید الساجدین صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۸۹

الله عليه فرمودند كه هر كه مؤمنی گرسنه را طعام دهد حق سبحانه و تعالی او را از میوه های بهشت بخوراند، و هر كه تشنه را آب دهد حق سبحانه و تعالی او را از شراب ناب بهشت سیراب گرداند.

و در موثق سکونی منقول است كه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند كه هر كه آب دهد يك شربتی از آب در جایی كه آب یافت شود بعدد هر آب دادنی هفتاد هزار حسنه در نامه عمل او بنویسند، و اگر در جایی باشد كه آب یافت نشود چنان باشد كه ده بنده از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.

و در صحیح از ربعی منقول است كه هر كه برادر مؤمن را لوجه الله طعام دهد چنان است كه صد هزار نفس را طعام داده باشد.

باب ثواب اصطناع المعروف إلى العلوية

این بابی است در

بیان نیکی کردن به فرزندان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و احادیث این باب بعضی دلالت بر علویه دارند صریحا و صدوق در امالی و غیر آن ذکر کرده است و بعضی دلالت بر ذریت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می کند و ذریت اخصّ اند از علویه و شامل حسنی و حسینی هستند بی دغدغه و آن چه از دختران حضرت فاطمه زهرا آیند مثل اولاد جعفر طیار اظهر آن است که ایشان نیز ذریتند و هم چنین جمعی که والده ایشان سید باشد اظهر آنست که ذریتند اگر چه مشکل است خمس و زکات به ایشان دادن، و رد مظالم به ایشان می توانی داد علی الاظهر و بعضی از اخبار بلفظ اهل البیت است شامل اولاد امیر المؤمنین هست بی دغدغه و در مشمول آن مر اولاد بقیه سادات را خلاف است، و شکی نیست که اعانت مسلمانان ثوابست و در اعانت مؤمنان بیشتر، و در اعانت غیر علوی به اعتبار نسبت خویشی به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اگر مؤمن باشند بیشتر است و علوی بیشتر و فاطمی بیشتر (قال رسول الله صلی الله علیه من صنع إلى احد من اهل بیتی یدا کافیه یوم القیمه) در قوی کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۱

علیه که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که نیکی کند به شخصی از اهل بیت من در روز قیامت من مکافات خواهم کرد او را به شفاعت (و قال صلی الله علیه و آله انی شافع یوم القیمه لاربعة اصناف و لو جاءوا

بذنوب اهل الدنیا رجل نصر ذریتی و رجل بذل ماله لذریتی عند الضیق و رجل احب ذریتی باللسان و القلب و رجل سعی فی حوائج ذریتی اذا طردوا و شردوا) و بطرق متکثره کالصحیحہ منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که در روز قیامت من شفاعت خواهم کرد البته از جهه چهار طایفه هر چند گناهان ایشان مثل گناهان کل اهل دنیا باشد.

اول: شخصی که یاری کند ذریت مرا دویم: شخصی که مال خود را به ذریت من بدهد. اگر چه از وجه خمس یا حق امام باشد.

سیم: شخصی که دوست دارد ذریت مرا به زبان و دل به آن که با ایشان محبت قلبی داشته باشد و اگر جائی حرف خیری توان گفت بگوید.

چهارم: کسی که سعی کند در قضاء حوائج ذریت من در وقتی که ایشان از شهر یا از در خانه ارباب دنیا رانده شوند.

ابن جمهور احساسی از علامه حلی روایت کرده است در کتاب غوالی اللثالی که چون اهل قم همیشه شیعه بودند خلفاء بنی عباس غالباً نواصب را بر ایشان والی می کردند تا آن که جمعی از سادات را شهید کردند علویه فرزندان خود را برداشت و از قم بیرون آورد که مبادا آنها را بکشند و از شخصی تفحص

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۲

نمود که در کجا تعیش می توان کرد او گفت در بلخ شیعیان هستند و بزرگی در بلخ هست که رعایت ذریت مطهره می کند و خمس به سادات می دهد علویه با اولاد متوجه بلخ شدند تا به مشقت بسیار در زمستان بسیار سردی به بلخ

رسیدند و تفحص احوال آن بزرگ نمودند و نشان گرفتند تا به نزد او رسیدند و احوال خود را به او گفتند آن بزرگ گفت که گواه دارید بر سیادت گفتند داریم اما در قم اند گفت بروید چون گواه ندارید به شما خمس نمی توانم داد این جماعت گریان و از سرما لرزان از پیش او برگشتند و احوال جا پرسیدند شخصی گفت که کاروانسرائی هست که فقرا و مساکین در آنجا می باشند علویه متوجه آنجا شد اتفاقاً در مجلس آن بزرگ مجوسی بود چون این واقعه را دید او را رقت شده از عقب آن علویه آمد و عرض نمود که مرا خانه هست اگر به خانه من آیید بد نیست علویه متوجه خانه او شد و آن مجوسی پیشتر رفت و عیال و اطفال خود را از منزلی که می بودند بیرون کرد به منزلی دیگر و ایشان را به جای خود جا داد و ایشان از تنور گرم شدند و طعامی از جبهه ایشان رسانید و زنان خانه اش را گفت که شما بروید و ایشان را تسلی دهید و با ایشان صحبت بدارید تا از غم بدر آیند چنان کردند تا شام شد علویه به زنان مجوسیه گفت برخیزید تا نماز کنیم ایشان گفتند ما گیریم نماز نمی کنیم آن علویه بسیار متأثر شد که گبری اعانت ایشان کرده است نمازها را به جا آورد و مشغول تضرع و زاری شد که خداوندا چنانکه این گبران ما را اعانت کردند و جا دادند خداوندا نور ایمان در دل ایشان در آور که معاشرت با کفار نیز مشکل است.

و آن مجوسی با عیال خود بخواب رفتند

مجوسی در واقعه دید که قیامت قائم شده است و همه مردمان بحال خود در مانده اند و تشنگی بر او غلبه کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۳

است احوال آن را از اهل محشر پرسید گفتند آب در این صحرا نیست مگر در حوض کوثر که از خاتم پیغمبران است او متوجه حوض شد تا رسید ساقی حوض کوثر حضرت امیر کل امیر صلوات الله علیه فرمودند که تو گبری و بغیر از مؤمنان کسی از این آب نمی خورد و در این سخن بودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فریاد کردند که یا علی او را آب ده که ذریه ما را در خانه خود جا داده است و با ایشان نیکی کرده است حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آب به او دادند و چون بسیار لذیذ بود و او بسیار تشنه در وقت آشامیدن آب به جامه او ریخته بود پس بیدار شد و به نزد آن علویه آمد در نصف شب و او در دعا بود و چون رسید اول گفت اسلام را عرض کن تا مسلمان شوم و بعد از کلمات اسلام و ایمان واقعه خود را ذکر کرد و از آبی که بر رخت او ریخته بود رختهای او تر بود با نهایت خوشبوئی و در همان شب هفتاد کس از خویشان خود را آورده و همه به شرف اسلام مشرف شدند و همه جامهای سفید به هم رسانیده در زی مسلمانان در آمدند و آن شب را عید کردند.

و چون صبح شد و نماز کردند بزرگ بلخ در خانه ایشان را زد چون در گشودند و این جماعت را

در زی مسلمانان مشاهده کرد او در تعجب بود و این جماعت در تعجب که چه وجه دارد آمدن او بدر خانه ایشان نو مسلمان سر کرد و واقعه خود را بیان کرد آن بزرگ گفت سبحان الله من نیز چنین واقعه دیدم و چون به نزد حوض رفتم ساقی کوثر صلوات الله علیه فرمودند که گواه بیار که مسلمانی تا ترا آب دهم و بعد از آن سر کردند به توییخ و سرزنش که این جماعت با این حال که آمدند نه احتمال داشت که راست گویند و بر تقدیر عدم سیادت نه مسلمان بودند باری بمن آب ندادند و من از دهشت آن واقعه بیدار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۴

شدم و تشنگی بر من غلبه کرده است و هر چند آب می خورم سیراب نمی شوم و تشنگی من ساکن نمی شود مرا به نزد آن علویه بر و چون به نزد او رفت بعد از عذر خواهی و حکایت واقعه گفت که اکثر یا نصف بلخ از من است نصف آن را به تو می دهم و هر چه دارم نصف آن از تست که از تقصیر من بگذری و نزد من آیی آن علویه گفت که چون این جماعت به شرف اسلام مشرف شده اند خلاف مروتست که ایشان را بگذارم و لیکن من از تقصیر تو گذشتم.

و حکایت عبد الله بن مبارک را نیز نقل کرده است که هر سال بحج می رفتم و در سالی که اراده داشتم به بازار رفتم که شتر بخرم دست بهم نداد و چون برگشتم زنی را دیدم که در راه مرغی مرده را برداشت و در زیر چادر خود پنهان

کرد عبد الله گفت که پیش آن زن رفتم و گفتم ای أمه الله مسلمانی یا کافر گفت ترا با من چکار گفت دیدم که مرغ مرده را برداشتی و قسمش دادم گفت شوهرم سید بود او را کشتند و فرزندان یتیمی دارم و دو روز و سه روز صبر می کنم و چون نزدیک به هلاک می رسیم و میته بر ما حلال می شود می بریم و بقدر لا یموت می خوریم با خود گفتم که تو می خواهی بحج روی ثواب کدام حج باین می رسد گفتم یا أمه الله دامان چادر را بگشا و این جزوی را خرج کن و چون مضطر شوی به نزد من آی و آن سال بحج نرفتم و چون حجاج بیت الله الحرام برگشتند هر که بمن می رسید می گفت ای عبد الله ترا در جمیع مشاعر دیدیم کجا رفتی و من می گفتم اشتباه کرده تا از کثرت اقاویل ایشان با خود گفتم در اینجا سزی خواهد بود تضرع کردم که حق سبحانه و تعالی این سر را بر من ظاهر سازد چون بخواب رفتم در واقعه بمن گفتند که چون از جهت رضای الهی اعانت آن علویه کردی حق سبحانه و تعالی ملکی را بصورت تو آفریده است که تا قیام قیامت به نیابت تو حج کند،

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۵

و علامه در آخر قواعد وصیتی نوشته است به شیخ فخر الدین و در آنجا مبالغه بسیار کرده است در اعانت ذریت مقدسه مطهره (و قال الصادق صلوات الله عليه اذا كان يوم القيمة نادى مناد أيها الخلائق أنصتوا فإن محمدا يكلمكم فينصت الخلائق فيقوم النبي صلى الله عليه وآله فيقول يا

معشر الخلائق من كانت له عندی ید او منہ او معروف فلیقم حتی اکافیہ فیقولون بآبائنا و أمهاتنا و أی ید و أی منہ و أی معروف لنا بل الید و المنہ و المعروف لله و لرسوله علی جمیع الخلائق فیقول لهم بلی من اوی احدا من اهل بیتی او برهم او کساهم من عری او اشبع جائعهم فلیقم حتی اکافیہ فیقوم أناس قد فعلوا ذلك فیاتی النداء من عند الله تعالی یا محمد یا حبیبی قد جعلت مکافاتهم إلیک فاسکنهم من الجنه حیث شئت قال فیسکنهم فی الوسيله حیث لا یحجبون عن محمد صلوات الله علیه و آله و اهل بینه صلوات الله علیهم) و کالصحیح منقولست از ابو حمزه از آن حضرت صلوات الله علیه که چون روز قیامت می شود منادی ندا کند که ای خلائق خاموش باشید که محمد با شما سخن می گوید پس خلائق همه خاموش شوند پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرماید که ای خلائق هر کس که او را بر من احسانی باشد یا انعامی یا نیکی پس برخیزد تا او را عوض بدهم و تلافی کنم پس همه خلائق گویند که پدران ما و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ما را بر تو چه احسان و انعام و نیکی است بلکه احسان و انعام و نیکی خدا را و رسول خدا راست بر جمیع خلائق، پس حضرت فرماید که بلی هست هر که جا داده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۶

احدی از اهل بیت مرا یا به ایشان نیکی کرده باشد یا برهنه ایشان را پوشانیده باشد یا گرسنه ایشان را سیر

کرده باشد پس برخیزد تا او را مکافات دهم پس جمعی که این کارها کرده باشند برخیزند پس ندا از حضرت رب العزّه در رسد که ای محمد ای محبوب من یا دوست من یا محب و محبوب من مکافات ایشان را به تو گذاشتم ایشان را در هر جایی که خواهی در بهشت ساکن گردان، پس ایشان را در وسیله که اعلاّی مراتب بهشت است جا دهد در جایی که محبوب نباشند از دیدن حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین، و در بعضی نسخ اجمعین هست از جهت تاکید و از جهت اعانت ایشان آیه مودّت کافی است چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که مودّت و محبت خویشان آن حضرت صلی الله علیه و آله مزد رسالت آن حضرتست و مودّت لازم دارد جمیع آن چه را مذکور شد اگر چه مودّت معصومین ذریت دوستی اطاعت است، و مودّت باقی دوستی احسان و انعام و اکرام است و از آن جمله است دادن حق ایشان از خمس.

و کالصحیح منقولست از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چون روز قیامت قائم شود و حق سبحانه و تعالی پیشینیان و پسینیان را در یک صحرا حشر کند ظلمتی همه را احاطه کند که همه به فریاد درآیند و گویند که پروردگارا این ظلمت را بردار از ما پس جمعی بیایند که نور ایشان پیش پیش ایشان آید و صحرای قیامت از نور ایشان روشن شود پس اهل محشر گویند که آیا ایشان پیغمبرانند ندا رسد که ایشان پیغمبران نیستند، پس گویند که آیا ایشان فرشتگانند

ندا رسد که ایشان فرشتگان نیستند، پس گویند که آیا ایشان شهیدانند ندا رسد که ایشان شهدا نیستند، پس گویند که پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۷

ایشان کیستند ندا رسد که ای اهل محشر از ایشان پرسید پس اهل محشر از ایشان پرسند که شما کیستید ایشان گویند که ما علویانیم ما ذریت محمدیم رسول خدا، و ما اولاد علی ولی الله ایم ماییم مخصوصان به کرامتهای الهی ماییم ایمنان از عذاب الهی پس ندا رسد به ایشان از جانب خداوند رحمان که شفاعت کنید دوستان خود را و اهل موذت خود را که شما ایشان را دوست دارید یا ایشان با شما دوستی کرده باشند و شیعیان خود را پس هر کرا شفاعت کنند شفاعت ایشان مقبول گردد.

و کالصحیح منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که نظر کردن به ذریت ما عبادتست پس عرض نمودند که نظر کردن بائمه معصومین صلوات الله علیهم عبادتست یا بجمیع ذریت حضرت فرمودند که نظر کردن به همه ذریت حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه عبادتست و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نفس نبی است نظر به ذریت آن حضرت نیز عبادتست علی الاظهر.

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که چون در مقام محمود شفاعت خواهم ایستادن شفاعت خواهم کرد اصحاب کبیر امت خود را و حق سبحانه و تعالی قبول خواهد فرمود و الله که شفاعت نخواهم کرد کسی را که ذریت مرا آزاری رسانیده باشد.

و در صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که هر که خواهد وسیله داشته باشد از جهه

شفاعت من او را یا احسانی بر من داشته باشد که البته او را شفاعت کنم باید که احسان کند به اهل بیت من و ایشان را خوشحال گرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۹۸

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلی الله علیه و آله که هر که یکی از اهل بیت مرا در دار دنیا احسان کند به قیامتی که بیست یک مئقال باشد در روز قیامت تلافی خواهم کرد آن را به قنطاری و مشهور در تفسیر قنطار پوست گاو است که پر از طلا کنند، و احادیث بسیار وارد است که دوستان حضرت فاطمه زهرا و دوستان ذریت او و دوستان شیعیان آن حضرت صلوات الله علیها از آتش دوزخ آزادند و این معنی از ضروریات دین اهل اسلام است که نیکی با ذریت ایشان مطلوب الهی است و احتیاج بذکر احادیث نیست و لیکن تیمنا و تبرکا مزین شد این کتاب بذکر ایشان و دیگر خواهد آمد.

باب فضل الصدقه

اشاره

این بابی است در بیان فضیلت تصدقات اعم از واجب و سنت و گاهی در مستحبات اطلاق می کنند و آیاتی که در این باب واقع است از حد حصر بیرونست و اگر کسی اندکی عربی داند اکثر آیات را می فهمد و إن شاء الله در تفسیر قرآن بسط آنها خواهد شد إن شاء الله تعالی

[قیامت و صدقه]

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ أَرْضُ الْقَيْمَةِ نَارٌ مَا خَلَا ظِلَّ الْمُؤْمِنِ فَإِنَّ صَدَقَتَهُ تَطَّلُهُ) منقول است در قوی از آن حضرت صلی الله علیه و آله که زمین صحرای قیامت بمنزله آتش است در گرمی یا آتش است چون آفتاب نزدیکست بمقدار ثلث فرسخ و الحال که چهار هزار ساله را هست در تابستان بلاد ما یک ساعت توقف در آفتاب نمی توان کرد و در مانند حجاز که مکه معظمه و مدینه مشرفه و ما بین الحرمین است سنگها را گداخته که مانند شبکه شده است به اعتبار آن که اندکی به آفتاب نزدیکتر است بغیر از سایه مؤمن که آتش نیست به سبب آن که تصدق او سایه بان او می شود در آن صحرا یا آن که به سبب تصدق در سایه عرش خواهد بود و چون تصدق سبب آنست پس گویا که در سایه صدقه است

[صدقه نفی فقر می کند]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه البرّ و الصدقه ينفيان الفقر و يزيدان في العمر و يدفعان عن صاحبهما سبعين ميتة سوء)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۰

و کالصحیح بلکه در صحیح چون صحیح است از صفوان و ارسالی شده است و چون صفوان از اهل اجماع است ارسال ضرر ندارد که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بر والدین و اجداد اربعه هر چند بالا بروند که والدین اند یا در

حکم والدین و به ایشان نیکی کردن یا مطلق نیکی و تصدق و آن هر عمل خیر است که لله کنند این هر دو دفع می کنند فقر و احتیاج بخلق را و عمر را زیاد می کنند و دفع می کنند از کسانی

که بز و صدقه داده اند هفتاد مرگ بد را مانند سوختن و غرق شدن و ناگه مردن چون بی استعداد است و زیادتی عمر به سبب صدقه منافات ندارد با آن که در قرآن مجید واقع شده است که چون اجل نزدیک رسد ساعتی پیش و پس نمی شود چون آن چه مقدر است معلق است مثلاً در لوح محو و اثبات مکتوبست که اگر این بنده از اعمال خیر و شر هیچ یک نکند عمر او پنجاه سال باشد و اگر کارهای خوب کند که حق سبحانه و تعالی آنها را سبب زیادتی عمر کرده است عمر او نود سال شود و اگر قطع رحم کند و زکوات و اخماس را ندهد کم شود و بیست سال شود چنانکه اسباب دیگر را مقرر ساخته است که اگر کسی او را نکشد بحسب مزاجی که حق سبحانه و تعالی از جهت او مقرر فرموده است عمر او ممکن است که هشتاد سال شود و شخصی او را در سن بیست بکشد و از این جهت است که او را در عوض می کشند و هم چنین در ثواب و عقاب که به سبب اعمال خیر ثواب زیاده می شود و به سبب اعمال بد عقاب زیاده می شود و هیچ یک از اینها منافات با قضا و قدر ندارند چون این اعمال نیز از قضا و قدر است.

[مداوای مریض با صدقه]

(و قال الصادق صلوات الله عليه داووا مرضاكم بالصدقه و ادفعوا البلاء بالدعاء و استنزلوا الرزق بالصدقه فانها تفكك من بين

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۱

لحيي سبعمائه شيطان و ليس شيء اثقل على الشيطان من الصدقه على المؤمن و هي تقع في يد

الربّ تبارك و تعالی قبل ان تقع فی ید العبد) کلینی از عبد اللّٰه بن سنان روایت کرده است و طریق صدوق بعد اللّٰه صحیح است که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که مداوا کنید بیماران خود را به تصدق و این مجرب این بنده است و هم چنین بقیه و دفع کنید بلا را به دعا و رزق را از جبهه خود به زیر آورید به سبب تصدق چون در آسمانست تقدیر آن یا به باران که از جانب آسمان می آید به درستی که هر چه صدقه می دهد از دهان هفتصد شیطان بیرون می آورید که هر یک از این هفتصد به نحوی وسوسه می کنند یکی می گوید که در اینجا مده که ریا می شود مع هذا ندادن ریاست دیگری می گوید که این مستحق نیست دیگری می گوید که اگر مستحق باشد فلانی مستحق تر است دیگری می گوید که صرف توسعه بر خانه بهتر است و علی هذا القیاس چون هیچ کس نیست که شیطان وسوسه او نکرده باشد و همین که به ساعتی دیگر می افتد قوت شیطان بیشتر می شود و دادن مشکلتتر است و غرض از تعلیل آنست که چون صدقه بر نفوس شاق است ثوابش بیشتر است و سببیت آن در مطالب ادخل است و چیزی بر شیطان دشوارتر از تصدق بر مؤمنان نیست چون ثوابش بیشتر است.

و این تصدق را اول حق سبحانه و تعالی می گیرد و به سایل می دهد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اوست که می گیرد تصدقات را و در اصطلاح این نوع کلام را از تنزلات الهی می نامند چون جلال و عظمت الهی اقتضای آن می کند که فرموده

است که اگر همه کافر شوید ضرری به پادشاهی او ندارد و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۲

همه عابد شوید چیزی بر پادشاهی او نمی افزاید با آن که چنین است فرموده است که اول صدقه بدست من می آید یعنی غرض از تصدق رضای الهی است پس می باید که شما را بر فقیران منتهی نباشد و می باید که رغبت شما در آن عظیم باشد چون خداوند شما می گیرد و می باید که هر چه نفیس تر باشد به او بدهید و می باید که غرضی بغیر از رضای او نداشته باشید و در این امر مبالغه شده است که بعد از دادن از او بگیریید و ببوسید و بر چشم گذارید و به سایل دهید که گویا بدست او رسیده است که چون از جبهه رضای او داده اید گویا بدست او داده اید.

و باید که مطلقاً این ظواهر در خاطر کسی خطور نکند که دغدغه کفر می شود و اگر اعتقاد باین ظواهر کند البته کافر است بلی محتمل است که بد نباشد که با خود گوید که من نمی فهمم این عبارات را که مراد الهی از اینها چیست اگر معصوم نفرموده باشد یا نهایت ظهور نداشته باشد چنانکه در اینجا ظاهر است که دست دیگر در میان در نیامد مگر آن که توجیه کند که مراد از دست خدا دست فرشتگان است به نحوی که جزم داشته باشد که ظاهرش مراد نیست و این توجیهاست بر سبیل احتمال باشد اما کسی که عارفست بلغت عرب و عجم می داند که امثال این مجازات شایع است چنانکه می گویند دست پادشاهان بالای دستهاست و مراد ایشان قوت و شوکت است یا احسان و

[صدقه هفتاد بلا دفع می کند]

(و قال صلوات الله عليه الصّدقه باليد تقى ميثه السوء و تدفع سبعين نوعا من انواع البلاء و تفكك عن لحيى سبعين شيطانا كلهم يأمره ان لا يفعل) و در صحیح از عبد الله منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که تصدق بدست خود دادن نگاه می دارد از مرگ بد و دفع می کند هفتاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۳

نوع از انواع بلا- را یعنی اگر کسی هفتاد بلا داشته باشد و تصدق کند همه دفع می شود یا آن که هفتاد نوع از انواع بلا به سبب تصدق دفع می شود و آن انواع را حق سبحانه و تعالی می داند یا آن که غرض از هفتاد کثرتست هم چنان که ظاهرا مراد از هفتصد نیز کثرتست تا مخالفت نباشد میان این دو حدیث یا آن که هفتصد عدد باشند و هفتاد نوع که هر کسی را ده شیطان از یک نوع موکل باشد که ده عدد از فقر ترسانند و ده عدد وجهی دیگر گویند چنانکه مذکور شد با آن که اگر غرض رضای الهی باشد هفتصد مانع باشد و اگر مقصودی نداشته باشد هفتاد معارض داشته باشد

[مریض با دست خود صدقه دهد]

(و قال صلوات الله عليه يستحب للمريض ان يعطى السائل بيده و يامر السائل ان يدعوه) و در حسن كالصحيح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که سنت است بیمار را که بدست خود صدقه به سایل دهد و خود به سایل بگوید که از جهه او دعا کند.

و كالصحيح منقول است از محمد که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله عليه که دو پسر

فوت شدند و یک پسرک صغیری مانده است حضرت فرمودند که تصدق کن از جبهه او تا بماند و چون خواستم که برخیزم حضرت فرمودند که طفل را بگو که بدست خود بدهد اگر چه پاره نان باشد و اگر چه اندکی باشد و هر چه را بقصد رضای الهی دهی بزرگست زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که به سنگینی ذره عمل خیر می کند ثواب آن را یابد و هر که به سنگینی ذره عمل شر کند جزای آن را می یابد و حق سبحانه و تعالی می دانست که همه کس قدرت بر بنده آزاد کردن ندارند طعام دادن مؤمن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۴

بمنزله بنده آزاد کردن کرده است.

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که تصدق کنید اگر چه یکمن خرما باشد تصدق کنید اگر چه بعضی از صاع باشد، اگر چه یک قبضه باشد، اگر چه بعضی از قبضه باشد، اگر چه یک خرما باشد، اگر چه بعضی از خرما باشد و اگر چه هیچ چیز نداشته باشد به زبان خوش سخن گفتن بمنزله تصدق است زیرا که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی خواهد فرمود که آیا با تو چنین و چنین انعام و اکرام نکردم آیا ترا شنوا و بینا نکردم آیا مال و فرزندان ندادم بنده گوید که بلی همه احسانها کردی پس فرماید که بین از برای خودت چه کردی هر چند نظر کند از چهار جانب خود چیزی نیابد که سبب خلاصی او باشد از آتش جهنم)

[روز را با صدقه شروع کنید]

(و قال صلوات الله عليه باكروا بالصدقه فانّ البلیا لا

تتخطأها و من تصدَّق بصدقه أوَّل النَّهار دفع الله عنه شرَّ ما ينزل من السَّماء في ذلك اليوم فان تصدَّق أوَّل اللَّيل دفع الله عنه شرَّ ما ينزل من السَّماء في تلك اللَّيله) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که هر بامداد تصدق کنید تا حایل باشد بلاها را و بلاها از تصدق در نمی توانند گذشت بلکه او مدافعه می نماید و کسی که اول روز تصدقی بکند حق سبحانه و تعالی دفع می کند از او شر آن چه از آسمان نازل می شود در آن روز و اگر در اول شب تصدق کند حق سبحانه و تعالی دفع می کند از او شر آن چه را نازل می شود از آسمان در آن شب و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

از آن جمله کالصحیح منقول است از ابو ولاد که گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۵

صلوات الله علیه شنیدم که بسیار می فرمودند که بامداد تصدق کنید و راغب باشید در تصدق در آن وقت که هر مؤمنی که تصدقی بقصد رضای الهی بکند و غرضش آن باشد که شر آن چه نازل می شود در آن روز از او دفع شود البته حق سبحانه و تعالی او را حفظ کند از بلاهای آن روز.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که در صبحی تصدق کند حق سبحانه و تعالی نحوست آن روز را از او دفع کند.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که میان من و منجمی قسمت زمینی بود و آن مرد به ملاحظه ساعت خوب گردد

در آن ساعت از خانه بیرون آمد و من در ساعت نحس بیرون رفتم و چون قسمت کردیم حصه بهتر بمن افتاد پس آن مرد دست بر هم زد که هرگز چنین روزی پیش نیاید مرا من گفتم من بگویم واقعه ترا، خود گفت که من اعتقاد به ساعت دارم و شما را در ساعت نحس از خانه بیرون آوردم و خود در ساعت سعد، و قسمت بهتر به شما افتاد حضرت فرمودند که پدرم فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که خواهد نحوست آن روز از او دفع شود پس باید که اول روز تصدق بکند تا حق سبحانه و تعالی نحوست آن روز را از او دفع کند و هر که خواهد که نحوست شب دفع شود باید که اول شب تصدق کند تا نحوست آن شب از او دفع شود و من چون از خانه بیرون آمدم تصدق کردم پس تو نیز من بعد اگر باین عمل کنی از برای تو بهتر است از علم نجوم و از این باب احادیث بسیار است که بعضی استدلال کرده اند به این ها بر صحت علم نجوم و بر آن که سعادت و نحوست به سبب نجوم است و بعضی بر بطلان استدلال نموده اند و حق آنست که دلالت بر هیچ طرفی نمی کند و لازم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۶

نیست که نحوست از نجوم باشد و هیچ شک نیست که در هر شب و هر روز بلاها می باشد و آمدن از آسمان یا به اعتبار آنست که لوح محو و اثبات و لوح محفوظ در آسمان است و بسیار است

که اطلاق آسمان بر جهه فوق صوری و معنوی می کنند چنانکه اگر عالمی بگوید که خدا بر بالای سر آگاهست مرادش را تاویل می توان کرد که جهه فوق معنوی اراده کرده است و عبارات عوام را نیز تاویل می باید کرد و حکم بکفر ایشان بمجرد این اقوال نمی توان کرد چون افعال مسلمین محمول است بر صحه و اگر هفتاد احتمال بد داشته باشد و یکی خوب حمل بر خوب می باید کرد (و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيُدْفَعَ بِالصَّدَقَةِ الدَّاءَ وَالدَّبِيلَةَ وَالحَرْقَ وَالعُرْقَ وَالهَدْمَ وَالجَنُونَ وَعَدَّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الشَّرِّ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بتحقیق که آن خداوندی که بجز او خداوندی نیست البته دفع می کند به سبب صدقه دردها را و دیله را و آن دملی چند است که در جوف بهم می رسد و غالباً می کشد و دفع می کند سوختن و غرق شدن و خانه بر سر فرو آمدن و دیوانگی را و آن حضرت هفتاد نوع از بلاهای بد را شمردند.

و كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِست که یهودی بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشت و گفت السام علیک و با زبان عبری با یکدیگر قریب باین عبارت می گفتند و چون به ایشان می گفتند که چرا چنین می گوئید می گفتند ما در میان خود هم چنین سلام بهم می کنیم و مخصوص شما نیست حضرت در جواب او فرمودند که علیک صحابه گفتند که یا رسول الله غرض این یهودی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۷

ملعون این بود که مرگ

بر تو باد حضرت فرمودند که آن چه او گفت من به او رد کردم و بحسب دعای من می باید که مار سیاهی او را بگزد و بکشد پس یهودی به صحرا رفت و پشته هیمه آورد و مردمان منتظر بودند که یهودی را مار خواهد کشت چون دیدند که یهودی زنده برگشت هر کسی به فکری افتاد که ناگاه حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هیمه را بگذار چون هیمه را گذاشت در میان هیمه ماری سیاه ظاهر شد که چوبی یا سنگی را به دندان گرفته است پس حضرت به یهودی فرمودند که امروز چکار کردی گفت کاری نکردم مگر همین که این هیمه را آورده ام و دو ته نان خشک داشتم یکی را خوردم و دیگری را به درویشی تصدق کردم پس حضرت فرمودند که همین تصدق دفع بلا کرد از تو پس حضرت فرمودند که تصدق دفع می کند مرگ بد را از آدمی.

و در کالصحیح قریب باین از آن حضرت سلام الله علیه منقول است و عامه نیز این حدیث را بطریق متعدده روایت کرده اند مثل خاصه و تاویل کرده اند سخن آن حضرت را که مار سیاه او را می گزد یعنی قطع نظر از صدقه یا مشرف خواهد شد برگزیدن آن و خلافت که آیا این مار مار بود یا به اعجاز حضرت بلا- بصورت مار مصور شد و معجزه دیگر اخبار آن حضرت صلوات الله علیه بود از آینده و چنان شد.

و کالصحیح منقولست از وشاء که حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه فرمودند که در بنی اسرائیل مردی [بود ظ] و او را فرزند نمی شد تا

عاقبت حق سبحانه و تعالی به او پسری کرامت فرمود و آن پسر را بسیار دوست می داشت و در واقعه به او گفتند که در شب زفاف پسرت خواهد مرد تا آن که چون شب زفاف شد آن پسر پیری را دید که بسیار ضعیف است دلش بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۸

او رحم آمد و او را طلبید و طعامی که از جبهه او گذاشته بودند به آن مرد خورانید آن مرد گفت که مرا زنده کردی حق سبحانه و تعالی ترا زنده گرداناد و چون پدر مغموم بود که بنا بر خواب او فرزندش خواهد مرد به او نمودند در واقعه که از پسرت پرس که چه کرد او گفت که تصدق کردم باز در خواب او آمدند که به سبب تصدق بلا از او دفع شد.

و کالصحیح از حسن بن جهم منقول است قریب باین.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که در بنی اسرائیل قحطی عظیم شد چند سالی پی در پی و زنی یک لقمه نان داشت و چون به دهن گذاشت که بخورد فقیری فریاد کرد که ای کنیز خدا گرسنه ام آن زن لقمه را از دهان خود در آورد و به سایل داد و طفلی داشت این زن و به صحرا رفته بود که همیشه بیاورد گرگ آمد و طفل را برد غوغا شد آن زن در عقب گرگ دوید که شاید طفل خود را بگیرد حق سبحانه و تعالی جبرئیل را فرستاد و آن طفل را از گرگ ربود و به آن زن داد و به او گفت که ای کنیز خدا این لقمه عوض

آن لقمه است و حضرت فرمودند که بیمار و صحیح بدست خود تصدق کنند تا تاثیرش زودتر باشد.

و کالصحیح منقول است از محمد بن مسلم که در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله که ناگاه کنگره های مسجد بر شخصی افتاد و به او ضرری نرسید حضرت فرمودند که از او بپرسید که امروز چکار کرده است گفت خرما در آستین داشتم و سایلی سؤال کرد یک خرما به او دادم حضرت فرمودند که به سبب همین خرما حق سبحانه و تعالی این بلا را دفع کرد و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که صدقه دفع می کند هفتاد بلا از بلاهای دنیا را با مرگ بد و بتحقیق که کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۰۹

تصدق کند هرگز به مرگ بد نمی میرد و ثوابهای غیر متناهی از جهه او ذخیره است و در اخبار بسیار وارد شده است که صدقه مرگ بد را دفع می کند و هفتاد بلا را دفع می کند و از دهان هفتاد شیطان بیرون آورده می شود و حق سبحانه و تعالی اول می گیرد)

[صدقه سر دفع غضب خداوند می کند]

(و قال صلوات الله علیه و آله صدقه السرّ تطفئ غضب الربّ جلّ جلاله) و مستفیض بلکه متواتر است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که صدقه مستحبه را پنهان دادن فرو می نشاند غضب پروردگار را که جلال و عظمت او از آن عظیمتر است که وصف توان کرد آن را یا کسی دفع آن تواند کرد و غضب الهی عبارت از آنست که بدی بسیار کرده باشد که قابلیت شفاعت نداشته باشد نه آن

که مثل مخلوقین آزرده شود یا خوشحال شود که محل حوادث باشد چون مبرهن است که هر چه محل حوادث است حادث است و احادیث متواتره نیز از ائمه هدی صلوات الله علیهم بر این مضمون وارد است.

و در صحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله فرمودند که تصدق را آشکار کردن هفتاد نوع از بلا را دفع می کند و صدقه سر غضب الهی را فرو می نشاند.

(و روی عمار عن الصادق صلوات الله علیه قال قال یا عمار الصدقه و الله فی السرّ افضل من الصدقه فی العلانیه و كذلك و الله العباده فی السرّ افضل من العباده فی العلانیه) و در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۰

عمار و الله که تصدق را پنهان دادن افضل است از تصدقی که آن را آشکارا دهند و هم چنین و الله عبادت در پنهان افضل است از عبادت در آشکار و هر دو محمول است بر تصدقات مستحبه و عبادات نافله چنانکه گذشت.

و در موثق کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که پرسیدند از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر صدقات را آشکار بدهید خوبست حضرت فرمودند که مراد از این زکات واجبست گفت عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر مخفی به فقرا دهید بهتر است از جهة شما حضرت فرمودند که مراد از این زکات عبارت نافله است و دوست می داشتند یعنی ائمه هدی صلوات الله علیهم یا صحابه که فرایض را ظاهر سازند

و نوافل را پنهان به جا آورند.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که مخفی بهتر است فرمودند که غیر زکات مراد است و زکات را علانیه مطلوب است نه پنهان دادن و هم چنین نماز واجب را به جماعت در مساجد مطلوبست واقع ساختن و نوافل را در خانه مگر خاطر جمع باشد از ریا و مقصود متابعت دیگران باشد

[سائل به شب را رد نکنید]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا طَرَقَكُمْ سَائِلٌ ذَكَرَ بَلِيلَ فَلَا تَرُدُّوهُ) و به اسناد سکونی منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه و آله فرمودند که هر گاه مردی بر در خانه آید در شب و سؤال کند رد می کنید اگر چه زن را نیز رد نمی باید کرد و لیکن چون فرشتگان بصورت زنان نمی آیند اگر زن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۱

رد کند احتمال ندارد که فرشته را رد کرده باشد بخلاف مرد.

و در موثق کالصحیح منقول است از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در شب تصدق نمودن مرگ بد را دفع می کند و هفتاد نوع بلا را دفع می کند.

و در موثق منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که صدقه شب فرو می نشاند غضب الهی را.

و ایضا در موثق فرمودند که صدقه روز گناهان را می گدازد چنانکه آب نمک را و صدقه شب غضب الهی را فرو می نشاند و در صحیح از هشام بن سالم منقول است که چون شب تاریک می شد و پاره از شب می گذشت

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه انبانی را پر از نان و گوشت و شاهی می کردند و خود بر دوش می گرفتند و بدر خانهای محتاجان اهل مدینه می بردند و در میان ایشان قسمت می فرمودند و آن جماعت حضرت را نمی شناختند و چون آن حضرت از دنیا رفتند دانستند که آن حضرت می برده اند چون چند روزی منقطع می شد از جهت اشتغال به تعزیه و همین نحو از حضرت سید الساجدین و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما منقول است از آن جمله منقول است در حسن کالصحیح از حمران بن اعین از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در شبانه روزی هزار رکعت نماز می کردند چنانکه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می کردند و پانصد درخت خرما داشتند نزد هر نخلی دو رکعت نماز می کردند و می فرمودند که نوافل را متفرق در مواضع بسیار کردن مطلوبست تا همه آن مواضع از جهت او شهادت دهند در روز قیامت که او در ما نماز کرده است و چون برمی خواستند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۲

متوجه نماز شوند رنگ مبارک ایشان متغیر می شد و چون به نماز می ایستادند بمنزله بنده ذلیلی که نزد پادشاه جلیل ایستاده باشد اعضای آن حضرت از خوف الهی لرزان بود و هر مرتبه که نماز می کردند که گویا وداع نماز می کردند دیگر بعد از آن نخواهند کرد چنانکه در اخبار وارد شده است.

و روزی آن حضرت نماز می کردند و ردا از یک دوش آن حضرت افتاد و حضرت آن را درست نکردند تا از نماز فارغ شدند بعضی از اصحاب آن حضرت پرسیدند که

چرا درست نکردید ردا را حضرت فرمودند که رحمت باد مگر نمی دانی که نزد که ایستاده بودم به درستی که از نماز مقبول نیست مگر آن چه دل با خدا باشد پس آن مرد گفت که ما هلاک شدیم حضرت فرمودند که نه چنین است و لیکن حق سبحانه و تعالی نمازهای واجب را تمام می کند به نوافل اگر نقصانی شده باشد نوافل جبران می کند.

و داب حضرت این بود که در شبهای تار در وقت تاریکیها از خانه بیرون می آمدند و انبان را بر پشت می گرفتند و انبان پر از کیسهای شاهی بود و بسیار بود که گندم و جو را نیز بر دوش می کشیدند و گاه بود که هیمه را نیز بر دوش می بردند و به یک یک در خانهها که می رسیدند در می زدند و هر که بیرون می آمد در خور او حصه به او می دادند و در وقت دادن به ایشان روی خود را می پوشانیدند تا کسی ایشان را نشناسد پس چون آن حضرت فوت شدند آن عطاها چند روزی منقطع شد از جهه مشغول تعزیت دانستند که آنها را حضرت می برده اند و چون حضرت را بر روی تخت گذاردند که غسل دهند دیدند که پشت آن حضرت مانند زانوی شتر پینه کرده بود از بس که بر دوش خود بار گذاشته به خانهها برده بودند از جهه فقرا و مساکین، و روزی بیرون رفتند و ردای خزی بر دوش مبارک داشتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۳

سایلی کشید و برد و با او سخن نگفتند، و چون بدن مبارکش از سرما متاثر می شد در زمستان جامه خز می پوشیدند و در تابستان می فروختند و بهای

آن را تصدق می فرمودند و در روز عرفه جمعی را دیدند که از مردمان سؤال می کردند حضرت فرمودند که رحمت باد در چنین روزی که اطفال شکم همه امید دارند که سعید شوند چون می بینند که درهای خزینهای گرم را گشوده اند و آن حضرت با مادر خود چیزی نمی خوردند شخصی پرسید که یا ابن رسول الله نیکی شما بما در وصله رحم شما از همه کس بیشتر است چرا با مادر چیزی نمی خورید حضرت فرمودند که می ترسم که من لقمه را بردارم که نظر مادر بر آن افتاده باشد و خواهند که آن را بردارند و من سبقت کرده باشم بر ایشان و شخصی عرض نمود که یا ابن رسول الله من شما را بسیار دوست می دارم حضرت فرمودند که خداوندا پناه به تو می برم از آن که مردمان مرا به سبب بندگی تو دوست دارند و تو دشمن من باشی.

و بر یک ناقه بیست حج کردند که یک تازیانه بر آن شتر نزدند پس چون آن ناقه مرد فرمودند تا آن را دفن کردند که درنده ها گوشت آن را نخورند و خواهد آمد که از شتران بهشت خواهد بود و احوال آن حضرت را از کنیز آزاد کرده آن حضرت پرسیدند او گفت که طول دهم یا اختصار کنم گفتند اختصار کن گفت هرگز در روز از جهت آن حضرت چیزی نیاوردم و در شب جای خواب او را نینداختم و روزی آن حضرت رسیدند به جمعی که غیبت آن حضرت می کردند حضرت ایستادند و فرمودند که اگر راست گوید حق سبحانه و تعالی مرا بیامرزد و اگر دروغ گوید حق سبحانه و تعالی

شما را بیامرزد و چون طالب علمی به خدمت آن حضرت می آمد می فرمودند که مرچبا خوش آمده و به وصیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۴

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمل کرده پس می فرمودند که چون طالب علم از خانه بیرون آید نمی گذارد پای خود را برتر و خشکی مگر آن که از جبهه او تسبیح می کنند تا هفتم طبقه زمین و صد خانه از اهل مدینه عیال آن حضرت بودند که جمیع اخراجات ایشان را آن حضرت می کشیدند و آن حضرت محظوظ بودند که بر سر سفره آن حضرت صلی الله علیه حاضر باشند یتیمان و کوران و زمین گیران و مساکینی که هیچ کار از ایشان نیاید و بدست خود لقمه به دهان ایشان می گذاشتند و هر که عیالی داشت از جبهه عیال او جدا می دادند چیزی نمی خوردند تا مثل آن را تصدق نمی نمودند، و پیشانی مبارک آن حضرت هر سال هفت نوبت پوست می انداخت از بسیاری نماز و آنها را جمع می نمودند و بعد از وفات با آن حضرت دفن کردند، و آن حضرت بیست سال می گریستند و هر مرتبه که طعامی نزد آن حضرت می گذاشتند حضرت می گریستند تا آن که یکی از آزاد کرده‌های آن حضرت عرض نمود که وقت آن نیامد که اندوه و حزن شما منقضی شود حضرت فرمودند که رحمت باد ترا حضرت یعقوب پیغمبر صلی الله علیه را دوازده پسر بود و یکی از آنها غایب شد آن مقدار گریست که هر دو چشمش سفید شد و موی سرش سفید شد. و پشتش خم شد از غم و حال آن که پسرش زنده بود در دنیا

و من پدر و برادران و اعمام و هفده کس از اهل بیت خود را کشته در دور خود دیده ام چگونه حزنم منقضی شود و اخبار دیگر وارد است در نقل طعام از ایشان به خانهای فقرا و مساکین به همین اکتفا شد

[صدقه و قرض]

(و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الصَّدَقَه بَعَشْرَه وَ الْقَرْضُ بِثَمَانِيَه عَشْرٍ وَ صَلَه الْاِخْوَانِ بِعَشْرِيْنَ وَ صَلَه الرَّحْمِ بِأَرْبَعَه وَ عَشْرِيْنَ) و در قوی از سکونی منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۵

علیه و آله فرمودند که تصدق را یکی ده می نویسند و اقلاً یکی را ده عوض می دهند در دنیا و قرض را یکی هجده و احسان برادران مؤمن یکی را بیست و احسان خویشان را یکی را بیست و چهار می نویسند و در دار دنیا عوض می دهند

[صدقه بر ذی رحم افضل است]

(و سئل صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله أَى الصَّدَقَه اَفْضَلُ قَالَ عَلَى ذَى الرَّحْمِ الْكَاشِح) و در قوی از سکونی منقولست که از حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله پرسیدند که کدامین صدقه بهتر است حضرت فرمودند که تصدق بر خویشانی که دشمن باشند و دشمنی کنند چون تصدق بر خویشان ثواب دارد با ثواب صله رحم و اگر خویشان دشمن باشند قربت در آنجا آسانتر است اگر چه صدقه بر ایشان مشکلتر است و با نفس مجاهده می باید کرد بجهد اکبر (و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله لَا صَدَقَه وَ ذُو رَحْمٍ مَحْتَاَجٍ) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که تصدقی نیست هر گاه خویش محتاجی باشد یعنی تا خویش فقیر داشته باشد بغیر او دادن مقبول نیست و خویشان اولیاد از دیگران.

و منقول است در صحیح از عمر بن یزید که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که تصدق نمودن بر سائلانی که بر در خانها می آیند بهتر است یا به خویشان

حضرت فرمودند که هر که خویشی دوری داشته باشد به او دادن اجرش عظیمتر است.

و در حدیث کالصحیح وارد است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که صدقه و احسان بر خویشان اجرش دو چندان غیر ذی رحم است و زکوات واجبه را به ایشان دادن بهتر است اگر امامی مذهب باشند و اگر غیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۶

اثنا عشری باشند پس اگر عداوت با اهل بیت داشته باشند به ایشان نمی باید دادن و اگر عداوت نداشته باشند می توان داد. و احادیث بسیار بر این مضمون منقول است از ائمه معصومین سلام الله علیهم و آیات و احادیث صحیحه متواتره وارد است بر آن که صله رحم می باید کرد و از ایشان قطع نمی باید کرد و بهترین صلوات احسان مالی است خصوصا هر گاه پریشان باشند پس اگر شیعه باشند زکات و خمس واجب را به ایشان دادن اولی است با شرایط دیگر که گذشت.

[از رحمت الهی دور است کسی که بار خود را بر دوش مردمان اندازد]

(وقال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنَ الْقِيِّ كُلِّهِ عَلَى النَّاسِ مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مِنْ ضَيْعٍ مِنْ يَعُولٍ) و کالصحیح منقول است که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که از رحمت الهی دور است در دنیا و از رحمت الهی دور است در عقبی کسی که بار سنگین خود را بر دوش مردمان اندازد به آن که زن خود را مثلا که واجب النفقه اوست به خانه پدر و مادرش فرستد که ایشان نفقه اش دهند و یا آن که قدرت داشته باشد که کسب کند گدائی کند و آزار مردم باشد مجملا بار خود و بار عیال واجب النفقه خود را اگر

تواند تحصیل نمودن بر دوش دیگران گذاشتن بد است و هم چنین ملعون است در دنیا و ملعون است در عقبی کسی که عیال واجب النفقه خود را ضایع گذارد و از جهه ایشان تحصیل نفقه نکند با قدرت بر آن و ممکن است که لعنت ثانی از جهه مبالغه باشد و در هر جا ممکن است که لفظ ملعون انشا باشد که حضرت هر یک از این هر دو طایفه را دو لعنت کرده باشد و معنی اول خبر است که گویا حضرت می فرماید که حق سبحانه و تعالی ایشان را لعنت کرده است و نهایت مبالغه است که بلفظ لعن مکرر باشد

[توسعه بر عیال]

(و قال ابو الحسن الرضا صلوات الله عليه ينبغي للرجل ان يوسع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۷

علی عیاله لئلا یتمّوا موته) و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است سزاوار آنست مرد را که فراخ گرداند نفقه را بر عیال خود تا آرزو نکنند مرگ او را بعد از آن حضرت این آیه را خواندند که در شأن اهل بیت نازل شده است که اطعام می کنند طعام را بر دوستی او یعنی به سبب محبت الهی یا با دوستی طعام چون روزه بودند خصوصاً شب دویم و سیم مسکین و یتیم و اسیر را پس فرمودند که مراد از اسیر عیالند چنانکه خواهد آمد که عیال آدمی اسیران اویند پس سزاوار آنست هر گاه حق سبحانه و تعالی زیاده کند نعمت را بر شخصی که او زیاد کند نعمت الهی را بر اسیران او به آن که بر ایشان نعمت را فراخ گرداند پس حضرت تادیب شخصی فرمودند که

در آن مجلس حاضر بود و فرمودند که حق سبحانه و تعالی نعمت خود را بر فلانی زیاده کرد و او منع نمود از اسیران خود و آن نعمت را به شخصی دیگر داد و ظاهراً قرض داده بوده است یا به امانت که آن مال ضایع نشود حق سبحانه و تعالی آن نعمت را از او برد و ظاهراً ظالم یا دزد برده باشند و محتمل است که بعنوان مضاربه داده باشد و همه تلف شده باشد یا نقصان فاحش کرده باشد.

و منقول است در صحیح که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی از کسانی از شما راضی تر است که به عیال خود توسعه بیشتر کنند.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که شخصی به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمود که مرا مزرعه هست که هر سال سه هزار درهم از آن حاصل می شود و دو هزار آن را صرف عیال خود می کنم و هزار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۸

در هم را در هر سال تصدق می کنم حضرت فرمودند که اگر دو هزار درهم کافی است ایشان را در جمیع چیزهایی که به آن احتیاج دارند از پوشش و خورش و سایر ضروریات پس از جبهه خود کاری می کنی که در آخرت بکارت آید و حق سبحانه و تعالی توفیق راه خیرت کرامت کرده است و آن چه دیگران بعد از مرگ وصیت می کنند تو پیش از مرگ وصی خود شده.

و در حسن کالصحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین

صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ مؤمن تابع احسان الہی است و بہ ادب الہی عمل می کند ہر گاہ حق سبحانہ و تعالیٰ بر او توسعہ می کند او بر عیال خود توسعہ می کند و چون حق سبحانہ و تعالیٰ بر او تنگ می گیرد او نیز تنگ می گیرد چون وارد است کہ یاری الہی بحسب خرج بندہ است ہر چہ ضرور می شود حق سبحانہ و تعالیٰ آن را می رساند پس ہر گاہ حق سبحانہ و تعالیٰ بر بندہ فراخ گرداند ظاہر می شود کہ توسعہ بر عیال مطلوبست.

و کالصحیح منقولست کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ دست بالا بہتر است از دست زیر یعنی دادن بہتر است از گرفتن و ابتدا بہ عیال خود کن و ہر چہ از ایشان زیاد آید بہ دیگران دہ.

و در حسن کالصحیح منقول است کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ گناہی اعظم از آن نیست کہ شخصی عیال خود را ضایع گذارد.

و کالصحیح منقولست کہ حضرت سید الانبیاء صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ مؤمن بہ شہوت اہلش می خورد و منافق اہلش بہ شہوت او می خورد یعنی می باید کہ مراد عیال را مقدم دارد بر مراد خود و بہتر آنست کہ بہ نوبت قرار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۱۹

دہد ہر شب یک کسرا مقدم دارد و ہر چہ او خواهد بخرد یا بیزد و دیگران تابع باشند و می باید کہ خود مراد نداشته باشد و اگر ممکن باشد ہر شب مراد ہمہ را حاصل کند.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ منقول است کہ از جملہ سعادات آدمی آنست کہ خود بر سر

عیال خود باشد و فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه هر صباح بطلب روزی از جهه عیال خود می فرمودند عرض کردند که یا ابن رسول الله کجا می روید می فرمودند که می روم که تصدقی از جهه عیال خود بیاورم عرض نمودند که نفقه عیال تصدق می تواند بود حضرت فرمودند که هر که طلب حلال کند و صرف ایشان کند از جهه رضای الهی ثواب تصدق دارد بر ایشان و از اینجا ظاهر شد که هر احسانی که از جهه رضای الهی است آن را صدقه می نویسند در نامه عمل بنده.

و کالصحیح منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که آیا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جهه عیال خود قوتی خاص مقرر می فرمودند حضرت فرمودند که بلی زیرا که نفس هر گاه قوت خود را داند به آن قانع می شود گوشت بدن بران قوت می روید و به سبب آن قوت عبادت زیاده می شود.

و در حسن کالصحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر به بازار روم و یک درهم گوشت از جهه عیال خود بخرم وقتی که ایشان خواهان گوشت باشند به آن که چند روز باشد که نخورده باشند نزد من محبوبتر است از آن که بنده آزاد کنم.

و در صحیح از یاسر منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۰

می فرمودند که سزاوار آنست که مؤمن در زمستان از قوت عیال خود کم کند و زیاده کند در هیمه که خود را به آن گرم کنند یعنی اگر نداشته باشد و یقین عیال راضیند که سرما نخورند

و نان خورش نداشته باشند و نان خالی بخورند و غرض از ذکر این غرور در اخبار آنست که بدانند که در جمیع ضروریات خانه تقصیر نباید کرد و هر چه متعارف ایشان باشد از جهت ایشان به هم رساند غنی در خور خود و فقیر در خور خود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است در بسیار جائی از قرآن مجید عموماً و خصوصاً مثل آن که فرموده است که معاشرت کنید با زنان بمعروف یعنی خوب یا متعارف و فرموده است که بر شوهر است روزی زنان و پوشش ایشان بمعروف

[اگر ندانی که سائل فقیر است]

(و سئل الصَّيَادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ السَّائِلِ يَسْأَلُ وَلَا يَدْرِي مَا هُوَ فَقَالَ اعْطِ مَنْ وَقَعَ فِي قَلْبِكَ الرَّحْمَةُ لَهُ وَ قَالَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ اعْطِهِ دُونَ الدَّرْهِمِ قَلْتَ أَكْثَرَ مَا يُعْطَى قَالَ أَرْبَعَةَ دَوَانِيقَ) و كالصحيح منقول است از فضل که آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردند از سائلی که سؤال کند و ندانیم که شیعه است یا سنی صادقست یا کاذب حضرت فرمودند که بده به کسی که بده به کسی که دلت بر او رحم آید و آن حضرت فرمودند که کمتر از درهم بده چون سائل به کف است و او اعتباری ندارد گفتم اکثر آن چه خوب است چند است فرمودند چهار دانگ درهم که تخمیناً بحساب حال دو بیستی و دو نار باشد که پنج نار یک قاز بیکی باشد و ظاهراً آن حضرت صلوات الله علیه رعایت حال وسط نموده باشند و نظر به جمعی یک دانگ اسراف باشد و نظر به جمعی این مقدار قبیح باشد چنانکه نشینده ایم تا به غایت از

حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم که سایل به کف را نیز کم داده باشند و محتمل است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۱

نسبت به همه کس قبیح باشد زیاده از این دادن چون خود حرمت خود را نگذاشته اند و اظهر آنست که چون سایلان آن زمان همه سنی بوده اند مگر نادری که شیعه باشند بنا بر این زیاده بر این تضحیح مال است نظر به ایشان و در زمان ایشان شیعیان نمی گذاشتند که شیعه محتاج شود.

و در حسن کالصحیح منقول است از سدیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که سایل را چیزی می دهم و نمی دانم که مسلمانست یا کافر یعنی ناصبی حضرت فرمودند بده کسی را که ندانی که دوست دار اهل بیت است یا دشمن ایشان زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به مردمان سخن بگوئید یعنی اعتقاد کفر نکنید تا کفر ایشان ظاهر نشود یا تقیه کنید از ایشان اما دشمنان اهل البیت را چیزی مدهید و هم چنین جمعی را که از علماء غیر نواصب باشند مثل علماء زیدیه یا واقفیه یا سنی که دوست دار اهل بیت باشند که مستضعفانند توان چیزی دادن تا شاید که به احسان تالیف قلوب ایشان شود و شیعه شوند

[رد سائل]

(و روی الوصافی عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کان فیما ناجی الله عزّ و جلّ به موسی علیه السلام انه قال یا موسی اکرم السائل ببذل یسیر او بردّ جمیل انه یاتیک من لیس بانس و لا جان ملائکه من ملائکه الرحمن یبلونک فیما خوّلک و یسالونک فیما نوّلک فانظر کیف أنت صانع یا ابن

عمران) در موثق کالصحيح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که در جمله آن چیزهایی که حق سبحانه و تعالی راز گفت با حضرت موسی علیه السلام این بود و حدیث مناجات حضرت موسی را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۲

کافی روایت کرده است بسند مرسلی اما اجزای آن را در کافی و کتب صدوق و غیر آن به اسانید متکثره معتبره روایت کرده اند که حق سبحانه و تعالی با موسی مناجات کرد یعنی در طور یا در دلش انداخت که ای موسی سایل را گرامی دار اگر چه به اندک چیزی باشد و اگر چیزی نداشته باشی نحوی رد کن که آزرده نشود که إن شاء الله مرتبه دیگر بدهم و الحال چیزی با من نیست به درستی که گاه هست که می آید به نزد تو سایلی که نه آدمی است و نه جنی بلکه فرشتگانی چندند از ملائکه رحمت که آزمایش می کنند ترا در آن چه عطا کرده ام ترا از مال و سؤال می کنند از تو چیزی را که به تو احسان فرموده ام پس ملاحظه کن که چگونه سر می کنی با سایل پس اگر فرشتگان باشند و تو ایشان را رد کرده باشی چه حسرتها که خوری بعد از رد و خطاب بحسب ظاهر با موسی است و بحسب واقع با دیگران و الله تعالی يعلم (و قال صلوات الله عليه اعط السائل و لو كان علی ظهر فرس) و شیخان بسند صحیح روایت کرده اند از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که سایل را عطا کن و اگر چه بر اسب سوار

باشد و لفظ کان در اکثر نسخ نیست و در کافی و تهذیب هست و ظاهراً از قلم نساخ افتاده است و بعضی از اصحاب به تبعیت عامه خذلهم الله ذکر کرده اند که از جمله احادیث موضوعه است این حدیث با آن که ارباب حدیث ما همه حکم به صحت آن کرده اند و علما باین حدیث عمل نموده اند و ظاهرش آنست که رد سایل نمی باید کرد از جهت داشتن اسب چون ممکن است که اسب را به عاریت گرفته باشد و اگر از او باشد ممکن است که اضعاف آن دین در ذمه اش باشد و بر تقدیر عدم دین ممکن است که از اهل تجمل بوده باشد و بی فرس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۳

نتواند زیستن و اکثر اصحاب استثنا کرده اند اسب را با خانه و خادم بلکه هر چه از جمله ضروریات باشد که بی آن نتواند زیستن مثل جامه تجمل اگر از اهل آن باشد و کتب علمی و غیر آن را چنانکه شریعت سمحه سهله مقتضی آنست که کار را بر مستحقین تنگ نکنند اگر چه نظر بحال مستحق آنسب آنست که تا مقدورش باشد نگیرد و تا واجب نشود سؤال نکند (و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا تقطعوا علی السائل مسأله فلو لا ان المساکین یکذبون ما افلح من ردهم) و بسند سکونی منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که قطع مکنید سؤال سایل را برد و اگر چه دروغ گوید مگویید که دروغ است که سبب ایدای او شود بلکه غنیمت دانید دروغ ایشان را که اگر نه آن بود که بعضی از

ایشان دروغ می گویند هر آینه رستگار نمی شد کسی که رد ایشان می کرد و لیکن بمجرد آن که بعضی دروغ گویند یا همه دروغ گویند حکم نمی توان کرد که این کلام دروغ است مثلاً سایل می گوید که سه روز است که قوت نخورده ام و مظنون باشد که دروغ می گوید و اگر تیره اش پر از نان باشد حمل نمی توان کرد که شاید کوفتی داشته باشد که نان نتواند خورد و خواهد که همه را جمع کند و بفروشد و چیزی مناسب مرضش بخرد یا آن که اگر سایل سر کرده است و درد دلی می کند اگر پیش از اتمام سخنش چیزی به او دهد یا گوید که مطلب ظاهر شد چیزی بدهید او را سبب شکستگی دل او می شود بلکه بگذارید که مطلب را تمام کند و اصلاً اظهار کذب او نکنید هر چند دانید و چیزی به او ندهید او را رد جمیل کنید و بگوئید که إن شاء الله حق سبحانه و تعالی خواهد داد چیزی که ما به شما بدهیم یا کنایه از رد است یعنی سایل را رد نکنید چنانکه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۴

شده است در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی وَ أَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَهِ که مراد این است که سایل را رد نکنید.

و احادیث بسیار وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هرگز سائلی را رد نفرمودند اگر چیزی داشتند می دادند و اگر نه می گفتند که خدا خواهد داد که بمنزله وعده بود سایل را که دلش خوش باشد و یا آن که تا مقدور باشد چیزی به ایشان بدهید هر چه باشد.

چنانکه کالصحیح

از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که رد مکنید سایل را اگر چه سم سوخته باشد که ممکن است که زخمی داشته باشد بر زخمش به پاشد یا آن که هر چند بکار او نیاید و دور اندازد تو بده و رد مکن و اظهر آنست که مبالغه است در قلت و غرض اینست که رد مکنید اگر چه پاره از نان خشک باشد بدهید.

و کالصحیح منقول است که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرمودند که هیچ سایلی را رد مکنید و شامل سؤال علوم و درس و دعا و سایر مسایل هست و هم چنین اگر دختر خواهد و کفو باشد (و روی عن الولید بن صبیح قال کنت عند ابی عبد الله صلوات الله علیه فجاءه سائل فاعطاه ثم جاءه اخر فاعطاه ثم جاءه اخر فقال وسع الله عليك ثم قال ان رجلا لو كان له مال يبلغ ثلثین او اربعین الف درهم ثم شاء ان لا یبقی منها شیء الا وضعه فی حق لفعل فیبقی لا مال له فیکون من الثلثه المذین یردوا دعاؤهم قال قلت من هم؟ قال احدهم رجل کان له مال فانفقہ فی وجهه ثم قال یا رب ارزقنی فیکول الرب ألم ارزقک، و رجل جلس فی بیتہ و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۵

یسعی فی طلب الرزق و یقول یا رب ارزقنی فیکول الرب عزّ و جلّ ألم اجعل لک سیلا إلى طلب الرزق و رجل له امرأه تؤذیه فیکول یا رب خلصنی منها فیکول عزّ و جلّ ألم اجعل أمرها بیدک) و در موثق کالصحیح

و صحیح منقول است از ولید بن صبیح بن وزن امیر یا بر وزن حسین که من نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که سائلی آمد و حضرت چیزی به او دادند و سائلی دیگر آمد و دادند و سائلی دیگر آمد و دادند و سائل چهارم که آمد حضرت دعا کردند او را تا رد نکرده باشند که حق سبحانه و تعالی روزی را بر تو فراخ گرداند بعد از آن حضرت از جهت بیان مسأله فرمودند که اگر شخصی مالی داشته باشد که سی هزار درهم یا چهل هزار درهم بوده باشد و خواهد که چیزی باقی نماند یا چیزی را باقی نگذارد، و در کافی شیء نیست و همه را در راه مشروع صرف نماید می تواند کرد اما آخر از جمله آن سه کسی خواهد بود که دعای ایشان را رد می کنند ولید گفت عرض نمودم که آن سه کس کیستند حضرت فرمودند که یکی از آنها شخصی است که مالی داشته باشد و همه را صرف نماید اگر چه در راه مشروع باشد و بعد از آن گوید که خداوندا مرا روزی ده پروردگار عالمیان فرماید که آیا ترا روزی ندادم دویم شخصی که در خانه خود نشسته باشد و در طلب رزق سعی نکند و گوید که ای پروردگار من مرا روزی ده پس پروردگار جل جلاله فرماید که آیا من از جهت تو راهی مقرر نساختم ام که از آن راه طلب کنی روزی راه و سیم مردی است که او را زنی باشد و آن زن او را آزار دهد و گوید که خداوندا مرا از

دست این زن خلاصی ده حق سبحانه و تعالی فرماید که آیا من طلاق او را بدست تو مقرر نفرمودم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۶

و در موثق کالصحیح از جعفر جعفری از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است این سه کس با چهارم که شخصی مال خود را قرض دهد بدون بینه آن شخص منکر شود و او نفرین کند بر منکر خطاب رسد که آیا امر نکردم به گواه گرفتن.

و در موثق کالصحیح از ولید بن صبیح به زیادتی چهارم کسی که نفرین کند بر هم سایه و مع هذا می تواند که دور رود از هم سایگی او به فروختن خانه.

و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که دعای پنج کس مستجاب نمی شود و نفرین شوهر زن را و حال آن که طلاقش بدست اوست و نفرین آقا بر بنده که سه بار گریخته باشد از او و نفروشد او را، و شخصی از زیر دیوار مایل گذرد و تند نرود تا بر سرش آید، و کسی که قرض دهد و گواه نگیرد و کسی که در خانه نشسته باشد و گوید اللهم ارزقنی و بطلب روزی نرود و ازین باب اخبار بسیار وارد شده است و در مواضع خود نیز خواهد آمد

[سه سایل را بدهید و اگر بیشتر بدهید بهتر]

(و قال الصادق صلوات الله علیه فی السؤال اطعموا ثلاثه و ان شتم ان تزادوا فازدادوا و الا فقد اذیتم حق یومکم) و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که سه سایل را بدهید و اگر بیشتر بدهید بهتر و اگر نه حق آن روز را

داده اید (و قال صلوات الله عليه اذا اعطيتموهم فلقتوهم الدعاء فانه يستجاب لهم فيكم ولا يستجاب لهم في انفسهم) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که فرمودند که چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۷

به سایلان چیزی دهید هر مطلبی که دارید به فقرا بگوئید که هم چنین دعا کنید از جبهه ما که دعای ایشان در حق شما مستجاب می شود و در حق خودشان مستجاب نمی شود.

و در صحیح از حضرت ابو الحسن کاظم یا رضا صلوات الله علیهما منقولست که دعای هیچ کس را حقیر بدانید زیرا که دعای یهود و نصاری در حق شما مستجاب می شود و در حق خودشان مستجاب نمی شود و در حسن کالصحیح منقول است از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما که هر که تصدق کند بر مسکینی ضعیف و آن مسکین در آن ساعت دعا کند دعای او مستجاب می شود و از این جهت است که خطاب به حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه رسید که چون زکات را بگیری از جبهه دهندگان دعا کن که دعای تو سبب ازدیاد ایمان ایشان می شود و امام و فقیه نیز دعا می کنند از جبهه ایشان، و سائل را خفت است دعا کردن مگر آن که ایشان بطلبند دعا را که خفت نخواهد بود (و قال الصادق صلوات الله علیه فی الرّجل یعطى غیره الدّراهم یقسمها قال یجری له من الاجر مثل ما یجری للمعطى و لا ینتقص من اجره شیء) و در کافی و بعضی از نسخ و لا ینقص المعطى من اجره شیئا و در صحیح از جمیل منقول است که آن حضرت فرمودند که هر

گاه شخصی چیزی از نقره یا غیر آن به شخصی دهد که او قسمت کند آن را در میان فقرا از جهت قسمت کننده آن مقدار ثواب هست که مالک را هست و از بهره مالک چیزی کم نمی شود یا او از حصه مالک چیزی را کم نمی کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۸

(و لو انّ المعروف جرى على سبعين يدا لأوجروا كلّهم من غير ان ينتقص من اجر صاحبه شيء) و کلینی در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که اگر نیکی به هشتاد دست بگردد و در این کتاب هفتاد است همه ثواب یابند بی آن که از مزد صاحب چیزی کم شود، و چون صدوق همه را صحیح می داند و نام راوی را نبرده است همه را درهم کرده است بعضی از اوقات و در مثل اینجا توهم تکرار می شود و احادیث بر این مضمون بسیار است (و سئل الصادق صلوات الله علیه أی الصّیّدقه افضل قال جهد المقلّ اما سمعت قول الله عزّ و جلّ وَ يُؤْتِرُونَ عَلٰی أَنْفُسِهِمْ وَ لَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ هل تری هاهنا فضلا) و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که کدام تصدق بهتر است حضرت فرمودند که تصدق پریشانی که قلبی داشته باشد و آن را ایثار کند نمی شنوی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ایثار می کنند دیگران را بر خود هر چند خودشان نهایت فقر دارند آیا می بینی در اینجا فضلی، یعنی ظاهر است که حق سبحانه و تعالی مدح اهل البیت صلوات الله علیهم و مدح انصار فرموده است بر ایثار و

سوره هل اتی نیز در ایثار نازل شده است و ظاهراً نسبت به عیال بار ایثار عیال است و کسی که تنها باشد ایثار خوبست اگر قوت صبر داشته باشد مانند اهل بیت مستحق ثنای الهی خواهند بود (و قال علی بن الحسین صلوات الله علیهما ضمنتم علی ربی ان لا یسال احد من غیر حاجه الا اضطرته المسأله یوما الی ان یسال من

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۲۹

حاجه) و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیهما منقولست که من ضامنم یعنی البته چنین است که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است که هر که بدون احتیاج سؤال کند البته چنین شود که سؤال کند با احتیاج اگر چه یک روز باشد.

[هر که دری از سؤال بر روی خود بگشاید حق دری از فقر بر روی او گشاید]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه اتبعوا قول رسول الله صلی الله علیه و اله انه قال من فتح علی نفسه باب مسأله فتح الله علیه باب فقر) از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که متابعت کنید قول آن حضرت را که فرمودند یا از جهت آن که فرمودند که هر که دری از سؤال بر روی خود بگشاید حق سبحانه و تعالی دری از فقر بر روی او گشاید (و قال الصیادق صلوات الله علیه ما من عبد یسال من غیر حاجه فیموت حتی یحوجه الله عزّ و جلّ إليها و یکتب له بها النّار) و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هیچ بنده با عدم احتیاج سؤال نکند مگر آن که حق سبحانه و تعالی او را محتاج کند به آن حاجت پیش از مرگ یعنی از دنیا بیرون نرود تا محتاج شود و

آتش جهنم نیز از جهت او واجب شود.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر گاه شخصی قوت سه روزه داشته باشد و سؤال کند فردای قیامت در صحرای محشر بر روی او گوشت نباشد (و قال رسول الله صلی الله علیه و اله ان الله عزّ و جلّ احبّ شیئا لنفسه و ابغضه لخلقه ابغض عزّ و جلّ لخلقه المسأله و احبّ لنفسه ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۰

یسال لیس شیء احبّ الیه من ان یسال فلا یتحیی احدکم ان یسال الله عزّ و جلّ من فضله و لو شمع نعل) و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که بتحقیق که الله تعالی از برای خود چیزی را دوست داشته است، و از برای خلق دشمن داشته است که بندگان از غیر او سؤال کنند، و دوست می دارد که از او سؤال کنند و هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این نیست که از او سؤال کنند پس می باید که هیچ یک از شما شرم نکنند از آن که از فضل الهی چیزی سؤال کنند و اگر چه بند نعلین باشد که از خدا بطلبند و مگویند که این قابل نیست زیرا که قلیل و کثیر نزد او یکسان است و می باید که هر دو نزد بنده بزرگ باشد چون از جانب اوست.

(و قال الصادق صلوات الله علیه إیاکم و سؤال الناس فأنه ذل فی الدنیا و فقر تتعجلونه و حساب طویل یوم القیمه) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که زنهار که چیزی از مردمان مطلبید که طلب سبب

مذلت و خواریست در دار دنیا و فقریست که خود را به آن مبتلا می کنید بدست خود و حساب دراز خواهد بود در روز قیامت.

و مرویست که لقمان به پسرش گفت ای فرزند صبر را که تلخ است چشیده ام و پوست درختان تلخ مزه را خورده ام نیافته ام چیزی را که از فقر تلختر باشد پس اگر روزی به آن مبتلا شوی زنهار که آن را به کسی اظهار مکن که ایشان ترا خوار می کنند و نزد ایشان بی اعتبار می شوی و نفعی به تو نمی تواند رسانید، رو به کسی کن که فقر را داده است او برطرف می تواند کرد که از او سؤال کرد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۱

نداد و که اعتماد به او کرد که نجات نداد او را (و قال ابو جعفر صلوات الله علیه لو يعلم السائل ما فی المسأله ما سال احد احدا و لو يعلم المعطى ما فی العطيّه ما ردّ احد احدا) و در حسن كالصحيح از محمد منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ای محمد اگر سایل بدانند قبح سؤال را و عذابی را که مقرر است بر آن هیچ کس از هیچ کس سؤال نکند و اگر دهنده بدانند حسن عطا و ثواب آن را هیچ کس رد نکند هیچ کس را (و جاءت فخذ من الأنصار إلى رسول الله صلى الله عليه و اله فسلموا عليه فردّ عليهم السلام فقالوا يا رسول الله لنا إليك حاجه قال هاتوا حاجتكم قالوا انها حاجه عظيمه قال هاتوا ما هي قالوا تضمن لنا على ربك الجنة قال فنكس صلى الله عليه و آله رأسه و نكت

فِي الْأَرْضِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ أَفْعَلْ ذَلِكَ بَكُمْ عَلِيٌّ أَنْ لَا تَسْأَلُوا أَحَدًا شَيْئًا قَالَ فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يَكُونُ فِي السَّيْرِ فَيَسْقُطُ سَوْطَهُ فَيَكْرَهُ أَنْ يَقُولَ لِإِنْسَانٍ نَاولِيهِ فَرَارًا مِنَ الْمَسْأَلَةِ فَيَنْزِلُ فَيَأْخُذُهُ وَيَكُونُ عَلَيَّ الْمَائِدَةَ وَيَكُونُ بَعْضُ الْجُلَسَاءِ أَقْرَبَ مِنْهُ إِلَى الْمَاءِ مِنْهُ فَلَا يَقُولُ نَاولِنِي حَتَّى يَقُومَ وَيَشْرَبَ) و در حسن كالصحيح از ابو بصير منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که قبیله از انصار به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند که سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان را دادند پس عرض نمودند که یا رسول الله ما را حاجتی است نزد تو حضرت فرمودند که بگوئید که چه حاجت دارید گفتند حاجتی است بزرگ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۲

فرمودند که بگوئید که چه حاجتست گفتند می خواهیم که ضامن شوی از جانب پروردگارت که ما را به بهشت برد حضرت سر به زیر انداختند و خطی به زمین می کشیدند و ظاهراً انتظار وحی می بردند پس سر مبارک بالا کردند و فرمودند که ضامن می شوم باین شرط که از هیچ کس چیزی نطلبید مگر از خدا و ایشان بشرط خود وفا کردند که بسیار بود که در سفر تازیانه از دست ایشان می افتاد و کسی نزد ایشان بود و لیکن نمی خواستند که سؤال کنند از چهار پا به زیر می آمدند و آن را برمی داشتند و بسیار بود که بر سر خوانی نشسته بودند و بعضی به آب نزدیکتر بودند نمی گفتند که آب را بده خود برمی خواستند و می آشامیدند (و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اسْتَغْنُوا عَنِ النَّاسِ وَ لَوْ بِشَوْصٍ

السواك) و از حضرت سید الانبیاء منقول است که استغنا ورزید از مردمان و اگر دهند مگیرید چه جای آن که طلب کنید اگر چه بمالیدن مسواک دیگران باشد به دندان خود یا آن قدر بمالید که قدری که ریشه کرده باشد بریزد و مسواک پس دهید و احادیث در فضیلت استغنا از حد حصر بیرونست (و قال الصادق صلوات الله علیه المن یتهدم الصنیعه) و منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که منت نهادن ضایع می کند احسان را.

(و قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله تبارک و تعالی کره لی ست خصال و کرهتهن للأوصیاء من ولدی و اتباعهم من بعدی العبث فی الصلاه و الرّفث فی الصوم و المن بعد الصدقه و اتیان المساجد جنبا و التطلع فی الدور و الضحك بین القبور)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۳

و در موثق کالصحیح از اسحاق از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی را خوش نمی آید از شش خصلت از من و من نیز کراهت دارم این خصلتها را از جهه اوصیای از فرزندان من و از جهه شیعیان ایشان بعد از من و آنها عبث و بازی کردن است در نماز با ریش و دست و غیر آن و در روزه فحش گفتن یا جماع کردن و منت نهادن بر سایل بعد از تصدق و به مساجد رفتن با جنابت و مشرف شدن به خانه مردم و خنده کردن در قبرستان است و تفصیل همه گذشت در باب زیارت قبور و آن چه

مناسب اینجاست منت نهادنست بعد از تصدق و حق سبحانه و تعالی فرموده است که ای مؤمنان باطل مکنید تصدقات خود را به منت نهادن و آزار سایل دادن (و روی عن مسعده بن صدقه عن الصادق صلوات الله عليه عن آباءه انّ امير المؤمنين صلوات الله عليه بعث إلى رجل بخمسه أوساق من تمر البغيغه و كان الرجل ممّن يرجى نوافله و يرضى نائله و رفته و كان لا يسأل عليًا و لا غيره شيئًا فقال رجل لأمير المؤمنين صلوات الله عليه و الله ما سالك فلان شيئًا و لقد كان يجزيه من الخمسه الأوساق و سق واحد فقال له امير المؤمنين صلوات الله عليه لا كثر الله في المؤمنين ضربك اعطى انا و تبخل أنت اذا لم اعط الذي يرجوني الا من بعد مسألتي ثم اعطيته بعد المسأله فلم اعطه الا ثمن ما اخذت منه و ذلك لأنني عرضته لان يبذل لي وجهه الذي يعفره في التراب لربي و ربه عز و جل عند تعبده له و طلب حوائجه اليه فمن فعل هذا بأخيه المسلم و قد عرف أنه موضع لصلته و معروفه فلم يصدق الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۴

في دعائه له حيث يتمنى له الجنة بلسانه و يبخل عليه بالحطام من ماله و ذلك انّ العبد قد يقول في دعائه اللهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات فاذا دعا له بالمغفره فقد طلب له الجنة فما أنصف من فعل هذا بالقول و لم يحققه بالفعل) و كالصحيح منقول است از آن حضرت از حضرات پدران بزرگوارش یعنی از امام محمد باقر و او از علی بن الحسین و او از حسین بن علی صلوات الله

عليهم که حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه از جبهه شخصي يك نصاب زکات از خرماي مزرعه بغيغه فرستادند و اين شخص مردی بود که پيش از اين مردمان از او نفعها می بردند و الحال چیزی نداشت و چشم داشت مردمان بحال خود بود و بهر کس آن مقدار عطا می کرد که ایشان از او راضی و خوشنود بودند و اين مرد از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه و از غير آن حضرت سؤال نمی کرد پس شخصي به حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه عرض نمود که يا امير المؤمنين و الله فلانی از شما چیزی طلب نکرد اگر يك وسق که شصت صاع باشد به او می داديد او را بس بود پس حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمودند که حق سبحانه و تعالی امثال تو مردم را بسيار نکند من می دهم و تو بخل می ورزی هر گاه شخصي که از من اميدوار است به او ندهم چیزی مگر بعد از سؤال او و چون سؤال کند به او بدهم پس آن چه به او دهم بهای آبروی او را داده خواهم بود زیرا که من او را در معرض اين در آورده خواهم بود که رویی را که در خاک می مالد به نزد پروردگار من و پروردگار او در حال بندگی و طلب حوائج از او چنین رویی را به نزد من آورد و از من سؤال کند ثمن رو انداختن را گرفته خواهد بود پس کسی که با برادر مؤمن خود چنین کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۵

داند که او پريشان است و محل احسان و انعام اوست پس بحق سبحانه

و تعالی راست نگفته است در دعایی که از جبهه او می کند چون شخصی که در مال باطل دنیا با او مضایقه کند چون بهشت با صد هزاران هزار نعمت دائمی را از جبهه او خواهد خواست زیرا که بنده دعا می کند که خداوندا بیامرز مردان مؤمن و زنان مؤمنه را پس هر گاه از جبهه او طلب مغفرت کند بهشت را طلب کرده است و به زبان گفته است و دلش با زبان موافق نبوده دروغ گفته خواهد بود با حق سبحانه و تعالی پس نباشد که به زبان از جبهه برادرش بهشت طلبد و بفعل مضایقه کند از چهار وسق خرمائی که دیگری به او می دهد پس ببین که گفتار چه چیز است و کردار چه چیز.

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نزد من یک حج بهتر است از بنده آزاد کردن و بنده آزاد کردن تا ده بنده آزاد کردن و بهتر از ده بنده آزاد کردن و ده بنده آزاد کردن تا هفتاد بنده آزاد کردن، و نزد من اعانت یک خانه از مسلمانان کردن که قوت ایشان را و پوشش ایشان را بدهم و روی ایشان را از مذلت سؤال نگاه دارم محبوبتر است از حج و حج و حج تا ده حج و ده حج و ده حج تا هفتاد حج. و ظاهر آنست که جمعی را ثواب یک بنده آزاد کردنست و جمعی را دو تا هفتاد و هم چنین حج و این اختلاف بحسب اختلاف در کمالات و نیات و شروط است و الله تعالی يعلم.

و در حسن

کالصحيح منقولست که از معلى که شبى باران آمده بود و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از خانه بيرون رفتند به جانب صفة بنى ساعده که فقرا در آنجا بسر مى بردند من از عقب آن حضرت رفتم ديدم که چيزى افتاد و حضرت فرمودند که بسم الله اللهم ردّ علينا يعنى استعانت از

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۳۶

حق سبحانه و تعالى مى خواهم در يافتن آن چه ريخته است يا باسم او تبرک مى جويم خداوندا آن چه ريخته است همه را باز ده پس به خدمت آن حضرت آمدم و سلام کردم فرمودند که معلى توئى گفتم بلى فدای تو کردم فرمودند که بردار آن چه ريخته است و بمن ده پس ديدم که نان بسيارى ريخته است هر چه را مى يافتم به حضرت مى دادم پس ملاحظه نمودم انبانى بزرگ بود که نتوانستم برداشتن، پر از نان بود گفتم فدای تو کردم من بر سر گيرم حضرت فرمودند که من اولى ام به برداشتن انبان از تو و ليکن با من بيا.

پس در خدمت آن حضرت به سقيفه بنى ساعده رفتيم ديديم که جمعى همه در خوابند پس حضرت در زير سر هر يك يا در زير انداز ايشان يك نان و دو نان مى گذاشتند تا همه را گذاشتند و برگشتيم عرض نمودم که فدای تو کردم اين جماعت عارفند بحق يعنى شيعه اند حضرت فرمودند که اگر عارف مى بودند تعهد نمک ايشان را مى کرديم چنانکه مى کردند به درستی که حق سبحانه و تعالى از جبهه هر چيز خزينه دارى مقرر فرموده است از فرشتگان مگر تصدق را که حق سبحانه و تعالى خود خازن آنست

و فرمودند که چون پدرم صلوات الله علیه تصدق می فرمودند و بدست سائل می دادند از او پس می گرفتند و می بوسیدند و می بوییدند و باز در دست سایل می گذاشتند به درستی که صدقه شب غضب پروردگار را فرو می نشاند و گناهان عظیم را محو می کند و صدقه روز مال را بسیار می کند و عمر را زیاد می کند به درستی که حضرت عیسی به کنار دریایی گذشتند یک قرص نان را در آب انداختند بعضی از حواریان گفتند که یا روح الله و یا کلمه الله چرا قوت خود را در آب انداختید حضرت فرمودند که تا جانوری از حیوانات بحر آن را بخورد و ثواب آن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است. و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۷

موثق کالصحیح از سماعه منقول است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که اگر کسی غیر از قوت یک روز چیزی نداشته باشد تصدق می تواند کرد بر کسی که اصلاً چیزی نداشته باشد و هم چنین کسی که قوت یک ماهه داشته باشد تصدق می تواند کرد بر کسی که از او پست تر باشد و هم چنین صاحب قوت یک ساله بر کمتر از خود بحسب مال تصدق می کند یا این جماعت صاحب کفافتد و اگر به کسی ندهند محل ملامت نیستند حضرت فرمودند که دو مرتبه است مرتبه افضل آنست که در مقام ایثار دیگران را بر خود مقدم دارد چنانکه حق سبحانه و تعالی مدح کرده است جمعی را که ایثار می کنند و مرتبه دیگر مرتبه جواز است که اگر ندهد محل ملامت نیست و دست بالا بهتر است از پائین تر

ابتدا به عیال کن پس ظاهر شد که کمال در ایثار است بشرط قوت بر صبر و توکل و تفویض و رتبه اعلی از آن نمی باشد که اهل بیت را ممکن بود که یک نان یا دو نان را به سایل دهند و باقی را خود تناول فرمایند و لیکن می خواستند که نهایت رتبه کمال را داشته باشند و نسبت به امثال ما این نحو سر کردن کمال نیست چنانکه اخبار بسیار در این باب وارد شده است و بعضی گذشت

باب ثواب صلاه الامام

این بابی است در ثواب صله امام و ظاهراً اعم است از حقوق واجبه مانند نذر و خمس و هدیه و شکی نیست که زکات واجب بر ایشان حرامست و در زکوات مندوبه، و نذر مطلق که از جهه بنی هاشم کرده باشند خلافت و فایده ندارد ذکر امثال اینها چون امام معصوم است و هر چه باید می کند.

(سئل الصیادق صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا ۚ قَالَ نزلت فی صله الامام صلوات الله علیه) در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از تفسیر این آیه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست که قرض دهد به خداوند عالمیان قرضی نیکو تا حق سبحانه و تعالی مضاعف کند از جهه او أضعاف بسیار حضرت فرمودند که این آیه در صله امام علیه الصلاه و السلام نازل شده است یعنی قرض دادن به ایشان قرض دادنست بحق سبحانه و تعالی هم چنان که اطاعت ایشان اطاعت حق سبحانه و تعالی و معصیت ایشان معصیت

حق سبحانه و تعالی است و گذشت که امثال این آیه بسیار است که چون حق سبحانه و تعالی ایشان را خلیفه خود کرده است در اطاعت و عصیان و اکرام و احسان ایشان را بمنزله خود کرده است چنانکه اگر کسی اطاعت نایب پادشاه کند اطاعت پادشاه کرده است و اگر مخالفت او کند مخالفت پادشاه کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۳۹

است و این مجازیت شایع در میان عرب و عجم بلکه جمیع اهل لسان.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که هیچ چیز نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این نیست که دراهم را به نزد امام صلوات الله علیهم برند و حق سبحانه هر درهمی را مانند کوه احد می کند و خود فرموده است که کیست که قرض دهد یعنی از جبهه رضای او به او قرض دهد قرضی نیکو چون هر چه در راه او داده می شود قرض است و اینجا قرض حسن است که بهترین قرضهاست تا مضاعف گرداند از جبهه او اضعاف بسیار، پس حضرت فرمودند که و الله که این آیه در صله امام نازل شده است و بس و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که از شما قرض طلبیده است حق سبحانه و تعالی و حال آن که خزینهای آسمانها و زمینها از اوست و این از محض شفقت و احسان اوست که مال خود را از بنده خود از جبهه مصلحت آن بنده قرض فرموده است.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی احتیاجی بخلق ندارد که قرض طلبیده است از آن چه در

دست خلاق است بلکه هر چه مال خداست از جبهه ولی اوست که معصوم است و هر که اعتقاد کند که امام محتاج است به آن چه در دست خلاق است او کافر است بلکه مردمان محتاجند که امام از ایشان قبول فرماید چنانکه حق سبحانه و تعالی خطاب به معصوم کرده است که بگیر از اموال صدقه را تا ایشان را مطهر و مزکی سازی و اخبار بسیار بر این مضامین وارد شده است و شکی نیست که هر آیه که وارد شده است در فضیلت خیرات شامل صله امام صلوات الله علیه هست مگر آن چه بیرون رفت و شک نیست که عالم بوجود معصوم بر پاست و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۰

سبحانه و تعالی دنیا را از جبهه ایشان آفریده است و اگر چیزی صرف معصوم شود و صف ثواب آن نمی توان کرد.

(و قال صلوات الله علیه درهم یوصل به الامام افضل من الف الف درهم فی غیره فی سبیل الله) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که یک درهمی که آن را صله امام کنند بعنوان هدیه یا خمس و غیر آن از چیزهایی که بحسب ظاهر شرع از امام باشد و به آن حضرت رسانند بهتر است از هزار هزار درهمی که در راههای دیگر از ابواب خیر صرف نمایند.

و در صحیح از یونس از بعضی از مشایخ منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که درهمی که به امام رسانند و صله امام کنند بهتر است از دو هزار هزار درهم که در غیر آن از وجوه بر صرف نمایند.

مختمل

است که همین حدیث باشد و تغییر بوجه برّ از صدوق شده باشد و دو هزار را هزار کردن از نساخ شده باشد و ممکن است که حدیث دیگر باشد و احادیث مثل کوه احد از حساب بیرون است و ممکن است که مراد از همه کثرت عظیم باشد یا اقل مراتب آن هزار هزار باشد و بعد از آن ضعف آن و بعد از آن آن که حساب آن را نتوان کرد و همه در معنی آیه داخل است چون اضعاف کثیره است و فرقت میان اضعاف کثیری که حق سبحانه و تعالی فرماید یا بنده چون وارد است که اگر کسی نذر کند که تصدق کند بمال کثیر هشتاد درهم کافی است چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که خداوند شما نصرت داد شما را در موطن بسیار و چون حساب کردیم هشتاد فتح بود که واقع شده بود و در این موضع نیز اگر چه حق سبحانه و تعالی خبر داده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۱

کثیر فرموده است و لیکن فرقت میان خبر به آن چه واقع شده است و وعده بهشتی که واقع خواهد شد چون در تفسیر همین آیه واقع شده است چند حدیث که مثل کوه احد خواهد بود و آن را اگر بوزن درهم حساب غیر از حق سبحانه و تعالی کسی نمی تواند حساب کردن.

و این تشبیهات نیز به اعتبار عقول ضعیفه است که نزد ایشان هزار هزار و دو هزار هزار و کوه احد بزرگ و بسیار می نماید و اگر نه چه نسبت است میان آن چه حق سبحانه و تعالی در بهشت

کرامت می فرماید و میان این حسابها و احتمالی دیگر آنست که اینها حساب ثواب نباشد بلکه حساب عمل باشد به آن که نزد حق سبحانه و تعالی چنین باشد که ثواب تصدق یک درهم مرتبه باشد از مراتب بهشت که حق سبحانه و تعالی آن را داند و به تفضل خود با امت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنان کرده باشد که آن چه امم سابقه بر درهم مثاب می شدند بفضل الهی اقل مراتب این امت ده مثل امم سابقه باشد و بعد از آن نسبت به جمعی که سعیهای بلیغ و مجاهدات شاقه در راه الهی کرده باشند یک درهم هفتصد در نامه عمل ایشان نوشته شود که ایشان داده اند و هم چنین بحسب مراتب کمال بالا رود و بحسب مراتب شخصی که به او دهند آن مضاعف شود و بحسب اوقات و از منه و اماکن مشرفه و امثال اینها دیگر مضاعف شود و بحسب احوال نیز مضاعف شود چنانکه گذشت که آب دادن در جائی که آب باشد بمنزله بنده آزاد کردن است و در جائی که نباشد بمنزله احیاء نفسی است بلکه نفس است و کسی که احیاء یک نفس کند چنانست که احیاء عالمی کرده باشد و این احیاء نیز مختلف است یکی احیائی که از مردن خلاصی دهد و یکی احیائی است که از کشتن خلاصی دهد و یکی احیائی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۲

است که از عذاب ابد خلاصی دهد که سبب تو به فاسقی شود و بالاتر آن که سبب اسلام کافری شود و بالاتر آن که کافری را به مراتب عالی برساند باز نسبت به آن

کافر نیز مختلف می شود چنانکه احادیث متواتره وارد شده است در ثوابها که فرزندان حضرت اسماعیل را آزاد کرده باشد یا ایشان را از کشتن رهانیده باشد و علی هذا القیاس پس ملاحظه نما در درهمی که به امام رسانی چه مرتبه خواهد داشت به اعتبار اصل اعانت آن حضرت و آن نیز به اعتبار شناختن ایشان مختلف می شود.

چنانکه در زیارات ایشان وارد شده است که یک زیارت برابر است با بیست حج و نظر به بعضی برابر است با هزار حج و نظر به بعضی با هزار هزار حج و اگر عید واقع شود برابر است با صد هزار هزار، و چنانکه در نماز جماعت گذشت که اقل مرتبه مضاعفه بیست و پنج است و اگر خلف عالم باشد هزار است، و اگر خلف عالم در مسجد کوفه باشد هزار هزار است و اگر در مسجد مدینه مشرفه باشد ده هزار هزار است و اگر در مسجد الحرام باشد صد هزار هزار است و اگر عدد زیاده شود که دو کس باشند مضاعف می شود مضروباً احدهما فی الآخر به آن که هر یک را صد هزار هزار صد هزار هزار مضاعف می شود و اگر سه کس باشند باین نسبت مضاعف می شود تا ده عدد و بعد از آن حساب آن را کسی بغیر از حق سبحانه و تعالی نمی داند بحسب آن چه نوشته می شود در نامه عمل بنده که این مقدار عمل کرده و ثواب یک نماز را هیچ کس نمی داند بغیر از حق سبحانه و تعالی از نعیمی که در بهشت کرامت می فرماید و ابد الابد باشد.

و از این تحقیق بسیاری از

تعارضها بر طرف می شود و ظاهر می شود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۳

بحسب اشخاص و زمانها و مکانها و رعایت شروط لازمه و مندوبه و امثال اینها مختلف می شود حتی به اعتبار ترتب آثار چنانکه جمعی از علما گفته اند در ضربت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت که به اعتبار ترتب آثار است زیرا که آن ضربت سبب تقویت اسلام شد لهذا منقول است که در آن روز حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که امروز اسلام و کفر در برابر هم افتاده اند اگر عمرو بن عبد ود کشته شود اسلام باقی خواهد بود تا روز قیامت و اگر علی کشته شود کفر خواهد بود تا روز قیامت و منافات ندارد که این یک سبب مضاعفه باشد و اسباب دیگر نیز باشد مانند اخلاص آن حضرت و علم آن حضرت و فضایل آن حضرت چنانکه در هر یک حدیث مستفیضه وارد شده است که اگر بسنجند اخلاص آن حضرت را با اخلاص همه امت حضرت سید المرسلین هر آینه اخلاص علی سنگینی خواهد کرد، و هم چنین محبت آن حضرت خدا و رسول را و محبت خدا و رسول آن حضرت را و سایر کمالات آن حضرت را که در همه بر همه زیادتی خواهد داشت حاصل آن که این بحریت عمیق و بغیر از حق سبحانه و تعالی و جمعی که حق سبحانه و تعالی ایشان را عالم گردانیده است به این ها از انبیاء و اوصیاء و اولیاء کسی دیگر به تفصیل نمی داند و امثال ما بر سبیل اجمال ممکن است

که بدانیم و آن هم اگر فضل الهی شامل احوال شود. «وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا وَذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ».

(و قال الصادق صلوات الله عليه من لم يقدر على صلتنا فليصل صالحی موالینا یکتب له ثواب صلتنا و من لم يقدر علی زیارتنا فلیرز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۴

صالحی موالینا یکتب له ثواب زیارتنا) و منقول است کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر که نتواند هدایا و تحف و نیکی و کرمی و سایر خوبیها بما کند پس باید که اینها را به شیعیان ما که صالح و متقی باشند بکند تا نوشته شود از جهه او ثواب صله ما، و هر که قدرت نداشته باشد که به زیارت ما آید باید که زیارت کند صلحاء شیعیان ما را تا نوشته شود از جهه او در نامه عملش ثواب زیارت ما.

و در قوی از حضرت موسی بن جعفر یا علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهم منقولست که فرمودند که هر که قدرت نداشته باشد که زیارت کند ما را پس باید که زیارت کند برادران مؤمن صالح خود را تا نوشته شود از جهه او ثواب زیارت ما، و هر که قدرت نداشته باشد بر صله ما پس باید که صله کند برادران مؤمن صالح خود را تا نوشته شود در نامه عملش ثواب صله ما. و ظاهرا مراد از صله احسان و خوبیهای مستحبه باشد، و ممکن است که شامل حقوق واجبه باشد و حق ایشان را از خمس به شیعیان صالح توان دادن چنانکه گذشت احادیث بسیار، و

احادیث احياء زمين موات که از جمله اموال ایشان است متواتر است و خواهد آمد و بر تقدیر عدم جواز تصرف بر سیل اطلاق در قدر ضرورت دور نیست که بی دغدغه باشد.

چنانکه در صحیح از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که هر که محتاج شود و ضرورت شود او را از شیعیان ما بر او حلال است هر چه خواهد از اموال ما.

و کالصحیح از معاذ منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بر شیعیان ما حلال است و بر ایشان فراخ گردانیدیم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۵

صرف کنند از آن چه از اموال ما نزد ایشان بوده باشد بنحو متعارف وسط که نه تنگ گیرند بر خود و نه اسراف کنند، و چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج فرمایند بر هر صاحب گنجی گنجش حرامست تا آن را به خدمت آن حضرت برند که مدد لشکر کنند و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که هر چه از مال حضرت جمع شده باشد به خدمت آن حضرت برند و یکی آن که چون حضرت در حال غیبت مال خود بر شیعیان مباح فرموده اند و در حال حضور هر کس هر مال زیادی که داشته باشد واجبست که به نزد حضرت برند پس اگر مصلحت دانند به او گذارند و اگر نه نزد شیعیان نگذارند که سبب فریفته شدن ایشان شود و مانع جهاد ایشان شود چون زمان آن حضرت همگی عقل کامل بهم خواهند رسانید کسی مخالفت الهی نخواهد کرد و اسرافات بر طرف خواهد شد مستحق زکات و فطر بهم

نرسد و ندا کنند که مستحق کیست و کسی جواب ندهد، اگر مال کسی از او بیفتد کسی بر ندارد تا خود بیاید و بردارند و اگر از کسی عملی حرام واقع شود فی الحال به نزد آن حضرت یا نایب آن حضرت که همه اولیاء الله صاحب فراست باشند آیند و ایشان اقامت حد تا تعزیر کنند و اگر خود نیایند حضرت کس فرستند و ایشان را طلبند و بر آن که گواه گواهی دهد حضرت اقامه حد یا تعزیر فرمایند، و میراث را به جمعی دهند که در عالم ارواح با هم الفت داشته اند و سایر احکامی که مخصوص زمان آن حضرتست صلوات الله علیه که خواهد آمد إن شاء الله و لیکن اکثر علما حمل کرده اند این احادیث مطلقه را بر مناکح چون احادیث متواتره وارد است بر حلیت آن، و هم چنین زمینهای موات اگر احیا کنند و خانه بسازند می توانند نشست و نماز می توانند کرد و این اباحت نیز در اخبار متواتره وارد شده است و هم چنین انفال زمین مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۶

سر کوهها و شکم رود خانه ها و مانند بحرین که به جنگ نگرفته اند.

و در روایتی قوی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه جمعی جنگ کنند بی رخصت امام هر غنیمتی که بهم می رسد از امام است و اگر بامر امام جنگ کنند و غنیمتی بیابند خمس از امام است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن وهب منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر چرخچی امام بفرستد و غنیمتی بیاورند چه حکم دارد

و چگونه قسمت می کنند آن را حضرت فرمودند اگر جنگ کنند با سرداری که امام سردار ایشان کرده باشد خمسی از خدا و رسول است و خمس را در میان ایشان قسمت می کنند و اگر قتال نکرده باشد یعنی با امر امام یا مطلقاً هر غنیمتی که بهم می رسد از امام است هر جا که می خواهد صرف می نماید و اکثر علما عمل کرده اند و سابقاً مذکور شد که اگر در واقع از حضرت امیر المؤمنین بود آن حضرت حکم مفتوح العنوه بر آن جاری ساختند تا مسلمانان در تعب نباشند یا آن که مال آن حضرتست و حضرت به شیعیان گذاشتند تا حضرت صاحب الامر خروج فرمایند و الله تعالی يعلم

[کتاب الصوم]

باب علیه فرض الصّيام

(سال هشام بن الحکم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن علیه الصّيام فقال انما فرض الله عزّ و جلّ الصّيام لیستوی به الغنیّ و الفقیر و ذلك انّ الغنیّ لم یکن لیجد مسّ الجوع فیرحم الفقیر لأنّ الغنیّ کَلَّمَا اراد شیئا قدر علیه فاراد الله عزّ و جلّ ان یسوی بین خلقه و ان ینذیق الغنیّ مسّ الجوع و الالم لیرقّ علی الضّعیف و یرحم الجائع) این بابی است در بیان علت واجب ساختن حق سبحانه و تعالی صوم را بهشت سند صحیح منقول است از هشام که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از علت روز گرفتن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید روزه را تا به سبب آن مساوی شوند غنی و فقیر زیرا که غنی با اختیار خود گرسنگی نمی کشد تا بر فقیران رحم کند زیرا که غنی هر چه می خواهد بر آن قدرت

دارد پس حق سبحانه و تعالی روزه را مقرر ساخت تا غنی و فقیر را مساوی کند و بچشاند غنی را الم گرسنگی و در کافی در حدیث حمزه که خواهد آمد به جای مس مضمض است بمعنی حرقت و الم اگر چه مس نیز لطفی دارد که مراد این باشد که الم غنی مثل فقیر نیست زیرا که خاطرش جمع است که شب تلافی می کند بخلاف فقیر و به سبب این الم قدر گرسنگان را بداند و بر ضعیف رقت کند و بر گرسنه رحم کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۴۸

(و کتب ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما إلى محمد بن سنان فیما کتب من جواب مسائله علیه الصوم لعرفان مس الجوع و العطش لیکون ذلیلا- مستکینا مأجورا محتسبا صابرا و یکون ذلک ذلیلا- له علی شدائد الآخره مع ما فیه من الانکسار له عن الشهوات واعظا له فی العاجل ذلیلا- علی الاجل لیعلم شدّه مبلغ ذلک من اهل الفقر و المسکنه فی الدنیا و الآخره) و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه در جواب سؤالهای محمد نوشتند در عله روزه داشتن که از جهه آنست که بیابد تعب گرسنگی و تشنگی را و به سبب آن نفس اماره ذلیل شود چون قوت او از شهوات است، و با تضرع شود و چون فرمان الهی برده است ثواب باید و قرب الهی او را حاصل شود و عادت کند نفس بر صبر و به اندک جفائی که کشد او را راهنمایی کند بر سختیهای آخرت با آن که اکثر شهوات از خوردن حاصل می شود و به سبب نخوردن سورت

شهوآت شكسته مي شود و پند دهنده او باشد در دار دنيا كه قدر گرسنگان را بدانند و راهنما باشد بر گرسنگي روز قيامت و جمعي كه در هواهاي گرم روزه داشته باشند گرمای قيامت را نكشند و هر كه آتش روزه در اندرون او شعله كشیده باشد آتش جهنم را نه بيند و فكر كند كه اندك حرارتي با اندك گرسنگي را هر گاه تاب نداشته باشد با آن گرمي و گرسنگي چه خواهد كرد، و بدانند كه هر گاه جمعي در اين نشاء فقير باشند حال ايشان چگونه است و هم چنين جمعي كه در آنجا گرسنگي كشند تا كاري نكنند كه در دار دنيا به فقر و محنت مبتلا شود و در دار عقبي به فقر و عذاب گرفتار شود و هر گاه آدمي تاب اين جفا ندارد تاب آن چون خواهد داشت.

لوامع صاحبقراني، ج ۶، ص: ۱۴۹

و در حسن كالصحيح از فضل مرويست كه حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرمودند اين علتها را از جهه صوم و در آخر باين عنوانست كه تا استدلال كنند به سبب مشقت روزه كه چگونه مي گذرد بر فقرا در روزه و غير روزه چه مي رسد به سبب فقر تا باعث شود كه حقيقي كه حق سبحانه و تعالي در مال ايشان واجب گردانیده است بدهند.

و در صحيح و حسن كالصحيح منقول است از زراره كه ابرش از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال كرد كه حق سبحانه و تعالي فرموده است كه روزي كه مبدل شود اين زمين به زمين ديگر چه چيز مبدل خواهد شد حضرت فرمودند كه مبدل مي شود به نان سفيد

میده که خلاق از آن خورند تا از حساب فارغ شوند ابرش گفت که در آن روز و آن دهشت خوردن به یاد کسی می رسد حضرت فرمودند که در وقتی که در جهنم باشند از خوردن ضریع و آشامیدن حمیم نمی افتند هر گاه در عذاب باشند می خورند در حساب چون نخورند، و چند حدیث کالصحیح بر این مضمون وارد شده است پس گرسنگی در قیامت باین عنوان خواهد بود که جمعی که در عذاب باشند به ایشان ندهند هم چنان که اهل جهنم تا هزار سال استغاثه العطش نکنند حمیم به ایشان نمی دهند حق سبحانه و تعالی همه را از همه عذابها نجات کرامت فرماید بجاه محمد و عترته الطاهرین (و کتب حمزه بن محمّد إلى أبي محمّد صلوات الله عليه لم فرض الله الصوم فورد في الجواب ليجد الغني مسّ الجوع فيمنّ على الفقير) و در قوی منقولست از حمزه که عریضه به خدمت حضرت امام حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۰

عسکری صلوات الله عليه نوشتم که حق سبحانه و تعالی چرا روزه را واجب گردانیده است پس فرمان آن حضرت صلوات الله عليه بما رسید که تا بیابد غنی حرارت و مشقت گرسنگی را تا انعام کند بر فقیر، و در کافی مضض الجوع فيحنوا و ظاهرا صدوق از آنجا برداشته است و تصحیف از نساخته شده است اگر چه بهمان معنی است اما در این مقام عبارت کافی در هر دو کلمه اربط است و حنو شفقت و مهربانی است (و روی عن الحسن بن علی ابن ابی طالب صلوات الله عليهما أنه قال جاء نفر من اليهود إلى رسول الله صَلَّى الله

عليه و اله فساله اعلمهم عن مسائل فكان فيما ساله ان قال له لأى شىء فرض الله عزّ و جلّ الصّوم على أمّتك بالنّهار ثلثين يوماً و فرض على الامم اكثر من ذلك فقال النّبىّ صلّى الله عليه و اله انّ ادم لما اكل من الشّجره بقى فى بطنه ثلثين يوماً ففرض الله على ذريته ثلثين يوماً الجوع و العطش و الّذى ياكلونه بالليل تفضّل من الله عزّ و جلّ عليهم و كذلك كان على آدم ففرض الله ذلك على أمّتى ثمّ تلا هذه الآيه كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ أَيَّاماً مَعْدُودَاتٍ قَالَ الْيَهُودِيُّ صَدَقْتَ يَا مُحَمَّدُ فَمَا جِزَاءُ مَنْ صَامَهَا فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَا مِنْ مُؤْمِنٍ يَصُومُ شَهْرَ رَمَضَانَ احْتِسَاباً إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَهُ سَبْعَ خِصَالٍ أُولَاهَا يَذُوبُ الْحَرَامُ فِي جَسَدِهِ، وَ الثَّانِيهِ يَقْرُبُ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الثَّلَاثَةُ يَكُونُ قَدْ كَفَّرَ خَطِيئَةَ آدَمَ أَبِيهِ، وَ الرَّابِعَةَ يَهْوَنُ اللَّهُ عَلَيْهِ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ، وَ الْخَامِسَةَ أَمَانَ مِنَ الْجُوعِ وَ الْعَطَشِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَ السَّادِسَةَ يُعْطِيهِ اللَّهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ، وَ السَّابِعَةَ يُطْعِمُهُ اللَّهُ

لوامع صاحبقرانى، ج ٦، ص: ١٥١

من طيبات الجنّه قال صدقت يا محمد) و در امالى من ثمرات الجنه است و ليكن در خصال من طيبات است منقول است بسند قوى كالصحيح از حضرت سيد جوانان اهل بهشت امام حسن صلوات الله عليه كه جمعى از يهودان به نزد حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله آمدند و اعلم ايشان از چند مسأله پرسيد كه آن ده مسأله است و بعضى گذشت در وضو و غسل و نماز

و از جمله آن مسائل یکی اینست که چرا حق سبحانه و تعالی روزه را بر امت تو در روز مقرر ساخت سی روز و بر امم سابقه بیشتر مقرر فرمود پس آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چون حضرت آدم از شجره تناول نمود سی روز در شکم آن حضرت ماند و حق سبحانه و تعالی بر ذریت آن حضرت سی روز واجب گردانید گرسنگی و تشنگی را و آن چه در شب می خورند از تفضل الهی بود بر ایشان و بر حضرت آدم نیز سی روز واجب بود پس حق سبحانه و تعالی بر امت من همان سی روز را واجب گردانید، پس حضرت این آیه را خواندند که واجب شد بر شما روزه چنانکه واجب شده بود بر امم پیش از شما تا آن که تقوی ورزید از خوردن و آشامیدن و جماع و غیر آن، یا روزه را واجب کردم بر شما تا به سبب روزه اجتناب کنید از جمیع معاصی و چند روزی معدود بر شما واجب گردانیدم.

یهودی گفت راست گفתי یا محمد پس بگوئید که چه ثواب دارد کسی که این ماه را روزه دارد حضرت فرمودند که هر مؤمنی که ماه رمضان را روزه دارد از جبهه رضای الهی حق سبحانه و تعالی از جبهه او هفت چیز مقرر سازد.

یکی آن که حرام در بدنش گذاخته می شود اگر خورده باشد دویم: نزدیک می شود به رحمت حق سبحانه و تعالی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۲

سیم: کفاره ترک اولی پدرش آدم را داده است.

چهارم: حق سبحانه و تعالی بر او آسان می کند مشقت جان کردن را.

پنجم: سبب ایمنی

است از گرسنگی و تشنگی روز قیامت.

ششم: حق سبحانه و تعالی عطا می فرماید او را بیزاری از آتش جهنم یا براتی می دهند او را که در آنجا نوشته باشد که او را از آتش بیزار است.

هفتم: از میوه های بهشت یا از خوردنیهای نفیس بهشت او را طعام دهند یهودی گفت راست گفتی یا محمد و بقیه این حدیث در فضایل حج إن شاء الله مذکور خواهد شد.

باب فضل الصّیام

[اسلام بر پنج چیز بنا شده]

(قال ابو جعفر صلوات الله عليه بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء علی الصّلاه و الزّکاه و الحجّ و الصّوم و الولایه) این بابی است در فضیلت مطلق روزه اعم از روزه ماه رمضان و غیر آن چون فضایل روزه رمضان را خدا خواهد گفت اگر چه بعضی از این اخبار در فضل ماه رمضانست و لیکن چون لفظ رمضان ندارد در اینجا ذکر کرده است.

منقول است در صحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بنای اسلام بر پنج چیز است بر نماز، و زکات، و حج، و روزه، و امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم و بر این مضمون احادیث صحیحه متواتره وارد شده است و دلالت می کند بر آن که اگر کسی اینها را یا یکی از اینها را اعتقاد نداشته باشد و انکار کند اصلش را یا وجوبش را کافر است و در این خلافتی نیست و اینها از ضروریات دینست بلکه ظاهرش آنست که اگر کسی نماز نکند یا زکات ندهد یا حج نکند یا روزه نگیرد کافر باشد و حق آنست که حکم کافر دارد یعنی عذابش مثل عذاب کفار است، و هم چنین اگر کسی که یک

امام را اعتقاد به امامتش نداشته باشد کافر است به این معنی که همیشه در جهنم خواهد بود چون احادیث متواتره وارد شده است که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است اگر چه همیشه روزها روزه باشد و شب تا صبح عبادت کند و امام زمان خود را شناسد بعد از خدا و رسول اگر همه عبادت را ترک

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۴

کند از ایمان بدر می رود اما از اسلام بدر نمی رود چنانکه بر این مضمون نیز احادیث صحیحه متواتره وارد شده است.

[روزه امان از آتش است]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و در صحیح زراره منقولست بسند سابق بلکه جزو همان حدیث است و لیکن فاصله بسیار شده و به تقریبی می فرماید که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که روزه سپریست یعنی مانعی است عظیم از دخول نار چنانکه سپر نمی گذارد که شمشیر تاثیر کند و این مضمون نیز متواتر است و دور نیست که تشبیه به سپر از آن جهت باشد که اگر گناه کبیره باشد روزه فایده نداشته باشد هم چنان که اگر شمشیر تیز باشد سپر پر فایده ندارد.

[صائم در عبادت خداست و لو خواب باشد]

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) و در قوی از آن حضرت صلی الله علیه منقول است که روزه دار در عبادتست و در نامه عملش عبادت می نویسد هر چند در خواب باشد بلکه خواب او نیز عبادتست و خواب فرد خفی است یعنی اگر مشغول کاری باشد در عبادتست ما دام که غیبت نکند مسلمانی را که غیبت بلکه هر فسقی روزه را از کمال می اندازد خصوصا غیبت که بدترین فسقهاست اگر چه در واقع راست باشد همان فسق است و اگر دروغ باشد بهتانست و بدتر است از غیبت.

و در فقه رضوی مذکور است که از غیبت مؤمن و از سخن چینی اجتناب کنید که این هر دو روزه را فاسد می کنند و غیبتی نیست فاسق را خصوصا شارب الخمر و قمار باز خصوصا شطرنج باز را، و جائی دگر ذکر کرده است که در روزه از پنج چیز اجتناب

روزه ات را باطل می کند از اکل و شرب و از جماع و از دروغ بر خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و از کلام فحش و نظر کردن به جایی که جایز نباشد، و در روایتی وارد شده است که غیبت روزه را فاسد می کند و باقی فسقها آن را از کمال می اندازد، و از قی کردن باختر، و از ارتماس در آب و غیبت بکسر غین آنست که غایبانه شخصی از وصف یا فعل او چیزی ذکر کنند که اگر بشنود آزرده شود بانکه اگر بگوید بالا کوتاه یا بالا بلند یا یک چشم، و جمعی این معنی را استثنا کرده اند و گفته اند که عیوب ظاهره را نقل کردن غیبت نیست و روایاتی که بر نهی وارد شده است حمل بر کراهت کرده اند، یا آن که از روی بدی بگوید یا بعنوان بدی بگوید که استخفاف او باشد حتی آن که اگر بگوید که الحمد لله که کور نیستم و لنگ نیستم زبان من لال نیست و غرضش شخص خاصی باشد و کنایه به او داشته باشد، و هم چنین اکثر علما استثنا کرده اند جرح رجال را چون احکام شرعی بر آن مترتب است و عمل بقول فاسق نمی توان کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری را به شما رسانید ثبت کنید و از دیگران تفحص کنید تا ظاهر شود آن که آن خبر دروغ است یا راست است، و ابن طاوس علیه الرحمه دغدغه نموده است که خبث باشد و بنده نیز دغدغه می کنم، و اگر کسی در سند باشد

که جرح نموده باشند او را بنده آن حدیث را مهما أمکن وصف به خوبی و بدی نمی کنم و بسیار تتبع نموده ام که جمعی را که جرح نموده اند که فلانی وضاع حدیث است بعضی از اصحاب ما متابعت سنن کرده اند و این جرات نموده اند و تا معصوم بر این معنی شهادت ندهد حکم به کذب و وضع نمی توان کرد و تا غایت نشنیده ام که از رواه حدیث ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۶

کسی شراب خوردن یا زنا و امثال این کبایر را کرده باشد و امری عظیم بوده است در ازمنه حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم از حضرت امام موسی کاظم تا به حضرت صاحب الامر خصوصاً در زمان امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما که ائمه را پادشاهان در حبس می داشتند و شهید می کردند جمعی این شبهه را ذکر کردند که چون شود که خلیفه خدا بر دست کافران گرفتار باشند یا کشته شوند البته غایب شده اند و شنیده بودند که صاحب الامر غایب خواهد شد گفتند البته حضرت امام موسی خواهد بود و غلام بسیار شدند از عوام و این معنی ظاهر است که طبایع عوام مایل است به غلو و غلامه احادیث ائمه را مستند خود می کردند مثل اخبار آن که ما جنب الله و ما عین الله و ما ید الله و ما باب اللهم و علما مضطر می شدند به جرح راویان امثال این اخبار از اصحاب اسرار نمی بینی که مردمانی را که جرح نموده اند ذکر کرده اند که او از اهل ارتفاع است و می گویند که حدیث فلان گاهی معروفست و گاهی منکر بلکه اکثر اوقات ائمه

معصومین صلوات الله عليهم از دست این جمع در عذاب بوده اند بیش از نواصب مجملا بسیار چیزها دیدیم که اصلی ندارد بنا بر این جرات نمی توان نمود در امثال این جماعت که جرح کنند چون همه بحسب ظاهر فوق معنی عدالت را داشته اند و در شرح فهرست این کتاب تحقیقات بسیار در معرفت رجال مذکور است و احادیث بسیار وارد است که فاسق را غیبت نیست و حرمت ندارد که رعایت این باید کرد که بد او را نگویند و نشنوند.

چنانکه در موثق از سماعه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله فرمودند که هر که با مردمان معامله کند و بر ایشان ستم نکند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۷

چون خبری نقل کند دروغ نگوید، و چون وعده دهد ایشان را خلف وعده نکند چنین شخصی غیبت او حرامست و مروت او کامل است و عدالت او ظاهر است و اخوت با او واجبست.

و صحیحه ابن ابی یعفر نیز قریب باین است و در قوی منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که فاسق را غیبت نیست خصوصا هر گاه فسق خود را ظاهر کند، و احادیث در این باب بسیار است و إن شاء الله در باب عدالت مذکور خواهد شد و احتیاط در دین آنست که زبان خود را از غیبت مطلقا حفظ نماید که در اخبار وارد شده است نان خورش سکان جهنم است مگر مبتدعی باشد که سبب اضلال مردمان شود که در آن صورت واجبست از باب نهی از منکر هر گاه قدرت داشته باشد بر دفع آن باین عنوان.

[صوم مخصوص منست و من جزا می دهم به سبب روزه]

(و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

واله قال الله تبارك و تعالی الصّوم لی و انا اجزی به و للّصّائم فرحتان حین یفطر و حین یلقى ربّه عزّ و جلّ و الّذی نفس محمّد بیده لخلوف فم الصّائم عند الله اطیب من ریح المسک) و به اسانید متکثره کالصّحیح و صحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که صوم مخصوص منست و من جزا می دهم به سبب روزه چنانکه در حدیث به است، و در حدیث کالصّحیح علیه است یعنی بر روزه من جزا می دهم و صایم را دو خوشحالی هست یکی در وقت افطار، و دویم بعد از مرگ که وقت ملاقات اوست پروردگار خود را به جزای عمل از خیر و شر و به ثواب و عقاب و بحق آن خداوندی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که بوی دهن روزه دار نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۸

حق سبحانه و تعالی خوشتر است از بوی مشک نزد شما چون بوی خوش و بد از توابع مزاجست که از لوازم جسم است و ذات مقدس او از آن بالاتر است که او را از صفات جسمانیات بهره باشد، پس خوشبوئی نزد حق سبحانه و تعالی عبارتست از قبول عمل که چون بنده ترک مالوفات جسمانی از جهه رضای خداوند خود می کند حق سبحانه و تعالی او را ثواب عظیم کرامت می فرماید بمنزله کسی که خوشحال شود از بوی مشک.

و صدوق به اسناد او از ابن عباس روایت کرده است که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید که

هر عملی که فرزند آدم می کند از اوست غیر از روزه که از منست و من بر او جزا می دهم و روزه در روز قیامت سپر بنده است از آتش جهنم چنانکه در دنیا سلاح از برای دشمن می باید در عقبی سلاح آتش صومست و به خدا قسم که بوی دهن روزه دار نزد حق سبحانه و تعالی از بوی مشک خوشتر است و صایم را دو خوشحالی است یکی در وقت افطار که می خورد و می آشامد و وقتی که ملاقات می کند مرا که او را داخل بهشت می کنم و در وجه اختصاص صوم بجناب اقدس خود وجوه گفته اند.

یکی آن که حق سبحانه و تعالی مخصوص خود کرده است و نگذاشته است که احدی از جهه غیر او روزه بگیرد و عبادات دیگر را که مخصوص نکرده بود از جهه بتان و کواکب و اشجار کردند، دیگر آن که در روزه ریا نمی رود البته هر که روزه می گیرد از برای خدا می گیرد غالباً زیرا که ممکن است چیزی خورد و آشامد یا نیت نکند و گوید که روزه ام دیگر تشبه شده است بجناب اقدس او چون حق سبحانه و تعالی را خوردن و امثال آن نیست و منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۵۹

که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که به اخلاق الهی متخلق شوید مثل نخوردن و خوابیدن و بد نکردن و بد نگفتن و حمد و ثنا و حلم و استغنا وجود و احسان و اطعام کردن و آب دادن و امثال اینها از صفات کمالی که طلبیده است از بندگان نه چیزی چند که مخصوص اوست از عظمت و کبریا و

جلال.

دیگر آن که روزه سبب شکستگی است و مثمر معرفت و محبت و ربط است و لهذا بعضی اجزی را مجهول خوانده اند یعنی من جزاء روزه ام یعنی معرفت و محبت من.

دیگر آن که انشا باشد یعنی روزه را خالصا از جهه من بگیرید تا من جزا باشم که اگر جهه بهشت باشد بهشت جزاست و اگر از جهه خلاصی از عقابست همانست

«و انما لامرئ ما نوی»

و فرح نزد لقا در دنیا ممکن است به معرفت و محبت که هیچ کمالی و لذتی به این ها نمی رسد و از این جهت است که از مشك خوشبو تر است.

[صدقه دفع شیطان می کند]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِأَصْحَابِهِ إِذَا أَخْبَرْتُمْ بِشَيْءٍ مِنْ أَنْتُمْ فَعَلْتُمُوهُ تَبَاعَدُوا مِنَ الشَّيْطَانِ عَنْكُمْ كَمَا تَبَاعَدُ الْمَشْرِقُ مِنَ الْمَغْرِبِ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الصَّوْمُ يَسْوَدُ وَجْهَهُ وَالصَّيْدُ قَدْ تَكْسَرُ ظَهْرَهُ وَالْحَبُّ فِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْمَوَازِرُ عَلَى الْعَمَلِ الصَّالِحِ يَقْطَعُ دَابِرَهُ وَالِاسْتِغْفَارُ يَقْطَعُ وَتِينَهُ وَ لِكُلِّ شَيْءٍ زَكَاةٌ وَ زَكَاةُ الْإِبْدَانِ الصِّيَامُ) و در موثق كالصحيح منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند به اصحاب خود که آیا می خواهید که شما را خیر دهم به چیزی که اگر آن را به جا آورید شیطان از شما دور شود چنانکه مشرق از مغرب دور است صحابه گفتند بلی یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۰

رسول الله فرمودند که روزه روی شیطان را سیاه می کند یعنی هر چند وسوسه می کند که مگیر مؤمن می گیرد اگر چه هیچ عبادتی نکند و هر معصیتی را کند بنده ترک روزه نمی کند، یا آن که از روزه گرفتن شیطان ذلیل و بی مقدار می شود و استیلا

او کم می شود و صدقه دادن پشت شیطان را می شکند که لشکرهای او که هفتصد کسند که بهر یک از مؤمنان حواله کرده است که مانع شوند ایشان را از تصدق و چون آدمی تصدق را داد و پشت شیطان را شکست که لشکرش مغلوب شدند یا خودش. و دوستی کردن با مؤمنان از جهه رضای خداوند عالمیان و اعانت یکدیگر کردن بر اعمال صالح قطع می کند بیخ و بنیاد او را یا تسلط او را و استغفار و توبه و انابت شاه رگش را می برد چون می بیند که سعیهای او همه باطل شد در اضلال ایشان بلکه سیئات ایشان بعد از توبه مبدل شد بحسنات و هر چیزی را زکاتیت و زکات بدنها روزه است چنانکه در دادن زکات بحسب ظاهر مال کم می شود و بحسب واقع زیاد می شود هم چنین در روزه بترک خوردن نقصان بدن می شود، اما امساک روزه همه امراض را نفع می کند هر گاه روزه را به آداب بدارند، و چنانکه زکات سبب تطهیر نفس است از رذایل خصوصا از صفت ذمیمه بخل و سبب نمو و بلندی اوست به مراتب عالیه هم چنین صوم تنزه نفس است از همه بدیها و تخلق اوست به اخلاق الهیه و متصف شدنست به کمالات ملکیه و رسیدن است به درجات غیر متناهیه.

[اصل اسلام و فرعه]

(و قال الصادق علیه السلام لعلي بن عبد العزيز الا اخبرك بأصل الاسلام و فرعه و ذروته و سنامه قال بلى قال اصله الصلاه و فرعه الزكاه و ذروته و سنامه الجهاد فى سبيل الله الا اخبرك بابواب الخير الصوم جنه)

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۱۶۱

و كالصحيح منقولست از على بن

غراب که آن حضرت صلوات الله علیه بمن فرمودند که می خواهی ترا خبر دهم به بیخ اسلام و شاخ آن و بلندی آن گفتم بلی حضرت فرمودند که بیخ اسلام نماز است و هر گاه نماز نکند بمنزله کافر است، و گویا درخت اسلام را که در باغ سینه او کشته بود حق سبحانه و تعالی آن درخت را کند و شاخ درخت اسلام زکاتست که هر گاه زکات ندهند گویا شاخهای آن را بریدند که اسلامش زایل نشده است اما در حکم زوال است به اعتبار عدم حاصل، و بلندی و شرف و علو اسلام در جهاد کردنت در راه رضای الهی، می خواهی که خبر دهم ترا بیابهای خیر روزه سپریست از آتش جهنم و همه ابواب خیر از جهه خلاصی از نار است پس گویا صوم جمیع آن ابوابست یا آن که حضرت همه را فرموده باشد و او یکی را که در خاطرش مانده بود یا اهم بود ذکر کرد و یا آن که چون روزه گرفتی روزه ترا بجمیع عبادات می دارد.

(و قال صلوات الله علیه فی قول الله عزّ و جلّ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ قَالَ یعنی بالصَّبْرِ الصَّوْمِ وَ قَالَ اِذَا نَزَلَتْ بِالرَّجْلِ النَّازِلَهُ اَوْ الشَّدَّةِ فَلْيَصُمْ فَانَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلَاةِ.)

و در کافی به جای و الصلاه یعنی الصیام است. و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر آیه کریمه «وَ اسْتَعِينُوا» و آن دو آیه است یکی واو دارد که بحسب ظاهر خطاب بیهود است چون در ضمن حکایات ایشان است و یکی خطاب به

مؤمنان است بعنوان یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا و دور نیست که تکرار آیه در این حدیث به اعتبار تکرار آیه باشد و بنا بر این می باید یکی و او نداشته باشد و نساخ یا روات غافل شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۲

باشند از این معنی یا از جهت تاکید باشد یا راوی دو مرتبه شنیده باشد و با هم ذکر کرده باشد و اول اظهر است اما آیه اول که حق سبحانه و تعالی می فرماید بیهود می فرماید که وفا کنید به عهدی که با شما کرده ام در تورات در متابعت پیغمبر آخر الزمان تا من وفا کنم به عهدی که با شما کرده ام که شما را بزرگ کنم در دنیا و عقبی و تبدیل مکنید حقرا باطل و مفروشید آیات مرا به بهای اندک و نماز کنید و زکات بدهید و با مسلمانان نماز به جماعت کنید آیا مردمان را امر می کنید به نیکی و خود را فراموش می کنید و حال آن که کتاب خدا را می خوانید آیا عقل خود را بکار نمی فرمایید.

و بعد از این خطابها و عتابها فرموده است که چون نفوس شما سرکش است سرکشی او را بشکنید به یاری صبر که صوم است و نماز و خاصیت صوم آنست که قوای شهوانی شکسته می شود و روح ایمان قوت می یابد، و نماز شما را بحق سبحانه و تعالی نزدیک می کند و از فحشا و منکر باز می دارد امید هست که هر گاه چنین کنید توفیق متابعت حق بیابید و اگر خطاب بیهود باشد بحسب ظاهر خطاب به مؤمنان بلکه عتاب به ایشان نیز خواهد بود به اشاره، و در آیه دویم که

خطاب به مؤمنان است حضرت می فرماید که هر گاه شدنی یا بلایی پیش آید از جهت رفع و رفع آن روزه بگیرید و نماز بکنید چنانکه گذشت پس بنا بر این در آیه آخر اگر و او نباشد بهتر است و ممکن است که اول تفسیر آیه دویم باشد و دویم از جهت تاکید باشد و او از نساخ در هر دو جا زیاده شده باشد یا در هر دو جا نقل بالمعنی کرده باشند چون اول آیه را راوی انداخته است و ظاهر آیه دلالت می کند که از جهت بلاها و مصایب و حوائج و مطالب صوم و صلاه خوبست، و احادیث صحیحه بسیار در این باب وارد شده است که در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۳

صورتها سه روز روزه بگیرد چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه و در روز جمعه به صحرا رود و نمازها را به جا آورد و بعضی از آنها گذشت.

و در مصباح کبیر نقل کرده است نمازهای بسیار و در غیر آن مذکور است و فی الحقیقه هر حدیثی که در این باب وارد شده است همه تفسیر این آیه است اگر چه کسی باین معنی متفطن نشده است و از این باب بسیار است که ائمه هدی صلوات الله علیهم اشارات بتفسیر آیات فرموده اند بلکه جمیع احادیث ایشان چنین است.

(و قال النبی صلی الله علیه و اله ان الله تبارک و تعالی و کل ملائکه بالدعاء للصائمین و قال صلوات الله علیه أخبرنی جبرئیل علیه السلام عن ربّه تعالی ذکره انه قال ما أمرت ملائکتی بالدعاء لأحد من خلقی الا استجبت لهم فیہ) و در موثق کالصحیح منقولست

که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی موکل گردانیده است فرشته چند را که مخصوص اینند که دعا می کنند از جهت روزه داران و به چند سند موثق منقولست که حق سبحانه و تعالی می فرماید که من امر نکرده ام فرشتگان خود را که دعا کنند از جهت احدی از خلقم مگر آن که آن دعا را البته مستجاب می کنم و اشاره باین معنی نیز در آیات بسیار شده است از آن جمله آیات الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ است تا به آخر آیه سیم، و غیر اینها از آیاتی که ملائکه استغفار و دعا می کنند از جهت مؤمنانی که متابعت راه خدا کرده و می کنند و غرض تنبیه است و تفصیل این مقام در ذمت مجمع البحرین و جامع الثقلین است بفضل الله و عونہ.

[بوی دهان صائم]

(و قال الصادق صلوات الله عليه أوحى الله تبارك و تعالی إلى موسى عليه السلام ما يمنعك من مناجاتي فقال يا رب اجلك عن المناجاة لخلوف فم الصائم فأوحى الله تبارك و تعالی اليه يا موسى لخلوف فم الصائم اطيب عندى من ريح المسك) و در صحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که خداوند تبارك و تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که ای موسی چه چیز مانع است ترا از مناجات من و این وقتی بود که حضرت موسی مامور شده بود به چهل روز روزه تا حق تعالی به او تورات کرامت فرماید موسی گفت خداوندا به سبب صوم دهنم بدبو شده است و ترا اعظم از آن می دانم که با دهن بد بو

مناجات کنم پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به او که یا موسی بوی دهن روزه دار نزد من از بوی مشک خوشبو تر است. و بعضی گفته اند که چون موسی را در طور گفتند که کفشت را بکن و رعایت ادب کن حضرت چنین یافتند که همه جا رعایت ادب می باید کرد.

[صایم را دو خوشحالی است]

(و قال صلوات الله عليه للصائم فرحان فرحه عند افطاره و فرحه عند لقاء ربه عز و جل) و بسند کالصحيح منقول است از ابو الصباح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که صایم را دو خوشحالی است یکی در وقت افطار و یکی در وقت لقاء پروردگار و همین حدیث گذشت.

[هر که خالصا لله عز و جل یک روز در هوای گرم روزه دارد]

(و قال صلوات الله عليه من صام لله عز و جل یوما فی شدّه الحرّ فصابه ظمأ و کلّ الله به الف ملک یمسحون وجهه و ییشرونه حتّی اذا افطر قال الله عز و جل ما اطیب ریحک و روحک، ملائکتی اشهدوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۵

اَنّی قد غفرت له) و به اسانید متعدده منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که خالصا لله عز و جل یک روز در هوای گرم روزه دارد و تشنه شود حق تعالی هزار فرشته را موکل گرداند بر او که دست، یار و بر روی او مالند و او را بشارت به بهشت دهند تا وقتی که افطار کند خداوند عالمیان فرماید که چه خوش است بوی تو و چه خوش است نسیم اخلاص تو ای فرشتگان من گواه باشید که او را آمرزیدم و فایده تعظیم فرشتگان و خطاب خداوند عالمیان با آن که او نمی شنود آنست که اگر صاحب یقین باشد چنان است که می شنود و به زبان حال می گوید که خداوند اگر چه به گوش بدن نمی شنوم اما به گوش یقین می شنوم که تو چنین می فرمایی، و در این وقت حاجات خود را از حق سبحانه و تعالی طلب کند چنانکه در ادعیه نماز شب

وارد شده است و اگر کسی صاحب یقین باشد او را لذتی چند حاصل می شود که فوق لذات باشد و محققان ذکر کرده اند که روزه حقیقی امساک است از غیر ذکر او و افطار ایشان به محبت الهی است و چون به مقام محبت فایز شود و همه این مخاطبات را از گوش هوش می شنود.

[خواب قیلوله برای روزه دار]

(و قال ابو الحسن صلوات الله عليه قیلوا فان الله تبارک و تعالی یطعم الصائم و یسقيه فی منامه) و در موثق از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که قیلوله کنید همیشه خصوصا در روزه زیرا که حق سبحانه و تعالی صایم را در خواب خوردنی و آشامیدنی می دهد. یعنی فایده خوردن و آشامیدن به سبب قیلوله حاصل می شود و مجرب است و خواب قیلوله از چاشت است تا ظهر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۶۶

(و قال الصادق صلوات الله عليه نوم الصائم عباده و صمته تسبیح و عمله متقبل و دعاؤه مستجاب) و به اسانید قویه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که خواب روزه دار عبادتست و در نامه عمل او عبادت می نویسند خصوصا هر گاه بقصد استجاب قیلوله کند، و خاموشی او را تسبیح می نویسند خصوصا هر گاه از جهه رضای الهی خاموش باشد از ما لا یعنی و اعمال خیر او مقبول است به سبب صوم، و دعای او به برکت روزه مستجاب است، و ظاهر حدیث اعم است از آن که اینها لله باشد با قصد یا بی قصد و استبعادی ندارد و احادیث بسیار وارد شده است در آن که خواب صایم عبادتست و بعضی از اصحاب دغدغه کرده اند در خواب صایم

به اعتبار آن که صوم عبارتست از کف نفس و در خواب کف نفس نیست و این محض وسواس است و اگر بیدار باشد و غافل باشد در آن صورت نیز کف نفس نیست، پس بنا بر این می باید صایم از اول روز تا آخر روز هیچ کار دیگر نکند و همین را تکرار کند که روزه ام و در نماز که نمی تواند چنین کرد و انواع این استنباطات مناسب مذهب سنّیان است که قیاس و استحسان را بر نص مقدم می دارند و جمعی که از حقیقت نیت خبر ندارند، و خواهد آمد و گذشت مکرر که نیت این معنی نیست که وسواسیان از عبارات اصحاب فهمیده اند.

باب وجوه الصّوم

(روی عن الزّهریّ أنّه قال قال لی علی بن الحسین صلوات الله علیهما یوما یا زهریّ من این جئت فقلت من المسجد قال ففیم کتتم قلت تذاکرنا امر الصّوم فاجتمع رای و رای اصحابی علی أنّه لیس من الصّوم شیء واجب الا صوم شهر رمضان.

فقال یا زهریّ لیس كما قلت الصّوم علی اربعین وجها فعشره أوجه منها واجبه کوجوب شهر رمضان، و عشره اوجه منها صیامهنّ حرام و اربعه عشر وجها منها صاحبها فیها بالخیار ان شاء صام و ان شاء افطر، و صوم الاذن علی ثلاثه اوجه و صوم التّادیب و صوم الاباحه و صوم السّفر و المرض.

قلت جعلت فداک فسیّرهنّ لی قال اما الواجب فصیام شهر رمضان و صیام شهرین متتابعین لمن افطر یوما متتابعین لمن افطر یوما من شهر رمضان عمدا متعمّدا و صیام شهرین متتابعین فی کفّاره الظّهار قال الله عزّ و جلّ وَ الَّذِینَ یُظَاهِرُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ ثُمَّ یَعُودُونَ لِمَا قَالُوا فَتَحْرِیرُ رَقَبَةٍ ..

فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَا، وَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ فِي قَتْلِ الْخَطَاءِ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْعِتْقَ وَاجِبٌ لِقَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٦، ص: ١٦٨

وَ مَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا خَطَاً فَتَحْرِيْرُ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ وَ دِيَةٌ مُسَلَّمَةٌ إِلَى أَهْلِهِ إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ، وَ صِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي كِفَارِهِ الْيَمِينِ وَاجِبٌ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْإِطْعَامَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارُهُ أَيَّمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ فَكُلَّ ذَلِكَ مُتَتَابِعٌ لَيْسَ بِمُتَفَرِّقٍ، وَ صِيَامُ إِذَى حَلْقِ الرَّأْسِ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ بِهِ إِذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَصَاحِبُهَا فِيهَا بِالْخِيَارِ فَانْصَامٌ ثَلَاثًا، وَ صَوْمُ دَمِ الْمَتَعَةِ وَاجِبٌ لِمَنْ لَمْ يَجِدِ الْهَدْيَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ فِي الْحَجِّ وَ سَبْعَةٍ إِذَا رَجَعْتُمْ تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ.

وَ صَوْمُ جِزَاءِ الصَّيْدِ وَاجِبٌ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَنْ قَتَلَ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجِزَاءٌ مِثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ هَيْدِيًّا بِالْبَالِغِ الْكَعْبِيِّ أَوْ كَفَّارَةٌ طَعَامُ مَسَاكِينٍ أَوْ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا ثُمَّ قَالَ أَوْ تَدْرِي كَيْفَ يَكُونُ عَدْلُ ذَلِكَ صِيَامًا يَا زُهْرِي قَالَ قُلْتُ لَا أَدْرِي قَالَ يَقَوْمُ الصَّيْدِ قِيَمُهُ ثُمَّ يَفْضُّ تِلْكَ الْقِيَمَةَ عَلَى الْبَرِّ ثُمَّ يَكَالُ ذَلِكَ الْبَرَّ أَصْوَاعًا فَيَصُومُ لِكُلِّ نِصْفِ صَاعٍ يَوْمًا وَ صَوْمُ النَّذْرِ وَاجِبٌ وَ صَوْمُ الْإِعْتِكَافِ وَاجِبٌ.

وَ أَمَّا الصَّوْمُ الْحَرَامُ فَصَوْمُ يَوْمِ الْفِطْرِ وَ يَوْمِ الْأَضْحَى وَ ثَلَاثَةُ أَيَّامِ التَّشْرِيقِ وَ صَوْمُ يَوْمِ الشُّكْرِ أَمْرًا بِهِ وَ نَهْيًا عَنْهُ

أمرنا ان نصومه مع شعبان و نهينا عنه ان ينفرد الرّجل بصيامه فى اليوم الذى يشكّ فيه النّاس، فقلت له جعلت فداك فان لم يكن صام من شعبان شيئا كيف

لوامع صاحبقرانى، ج ٦، ص: ١٦٩

يصنع قال بنوى ليله الشّكّ أنّه صائم من شعبان فان كان من شهر رمضان اجزا عنه و ان كان من شعبان لم يضّرّه فقلت له و كيف يجزئ صوم تطوّع عن صوم فريضه فقالوا أنّ رجلا صام يوما من شهر رمضان تطوّعا و هو لا يدري و لا يعلم أنّه من شهر رمضان ثمّ علم بعد ذلك اجزا عنه لأنّ الفرض أنّما وقع على اليوم بعينه و صوم الوصال حرام و صوم الصّيمت حرام و صوم نذر المعصيه حرام و صوم الدّهر حرام.

و اما الصّوم الذى يكون صاحبه فيه بالخيار فصوم يوم الجمعه و الخميس و الإثنين و صوم البيض و صوم ستّه ايام من شوال بعد شهر رمضان و صوم يوم عرفه و يوم عاشوراء كلّ ذلك صاحبه فيه بالخيار ان شاء صام و ان شاء افطر.

و امّا صوم الاذن فانّ المرأه لا تصوم تطوّعا الا باذن زوجها و العبد لا يصوم تطوّعا الا باذن سيّده و الضّيف لا يصوم تطوّعا الا باذن صاحبه قال رسول الله صلّى الله عليه و اله من نزل على قوم فلا يصومنّ تطوّعا الا باذنه.

و امّا صوم التّياديب فانه يؤمر الصّبيّ اذا راهق بالصّوم تاديبا و ليس بفرض، و كذلك من افطر لعلّه من اوّل النّهار ثمّ قوى بعد ذلك امر بالامساك بقيّه يومه تاديبا و ليس بفرض و كذلك المسافر اذا اكل من اوّل النّهار ثمّ قدم اهله امر بالامساك بقيّه يومه تاديبا و

لیس بفرض، و اما صوم الاباحه فمن اكل او شرب ناسیا او تقياً من غير تعمّد فقد اباح الله ذلك له و اجزا عنه صومه.

و اما صوم السفر و المرض فانّ العامه اختلفت فيه فقال قوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۰

يصوم و قال قوم لا- يصوم و قال قوم ان شاء صام و ان شاء افطر فاما نحن فنقول يفطر في الحالتين جميعا فان صام في السفر او في حال المرض فعليه القضاء في ذلك لأنّ الله عزّ و جلّ يقول فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ.

و در کافی بعد از این مذکور است فهذا تفسیر الصّیام و هم چنین در تهذیب و در موثق كالصحيح و به اعتقاد ما در صحيح چون به همین عنوان در فقه رضوی هست و مضمونش جميعا مگر نادرا در آیات و اخبار متواتره موجود است لهذا صدوق در اول ذکر کرده است این حدیث را بمنزله فهرستی و بعد از آن یک یک را ذکر می کند زهری محمد بن مسلم بن شهابست و گاهی محمد بن شهابش می گویند و بحسب ظاهر از علماء عامه است و لیکن اعتقاد بسیار به حضرت سید الساجدین (ص) داشته است و سنیان بواسطه او احادیث بسیار از آن حضرت روایت کرده اند و وجه انقطاعش به اهل بیت آنست که خود ذکر کرده است که در زمان بنی امیه مرا والی کردند و در آن ولایت چنان شد که شخصی را کشتم و بعد از این خواهد آمد که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه داخل مسجد شدند دیدند که مردمان هجوم کرده اند بر سر شخصی حضرت پرسیدند که

چه خبر است عرض نمودند که شخصی دیوانه شده است حضرت متوجه آن جانب شدند دیدند که زهری به های های می گیرد و خاک بر سر می کند حضرت فرمودند که ای زهری ترا چه شده است گفت آدمی را کشته ام و جای من در جهنم خواهد بود ابد الآباد.

حضرت فرمودند که من بر تو از این ناامیدی از رحمت الهی بیشتر می ترسم از قتل ناحق چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که ناامید نمی شوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۱

از رحمت الهی مگر جمعی که کافر باشند پس ناامیدی کفر است گفت چه کنم حضرت فرمودند که ایشان را بمال راضی کن گفت راضی نمی شوند، فرمودند که از آن قبیله دختری بخواه گفت راضی نمی شوند، حضرت فرمودند که زر را به کیسه ها کن و در اوقات نمازها در خانه وارث مقتول انداز و کفاره بده و توبه کن و حق سبحانه و تعالی بفضل خود می بخشد، و او به گفته حضرت عمل نمود و همیشه می گفت که اگر حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه به فریاد من نمی رسد من هلاک می شدم و خود را هلاک می کردم، و بعید نیست که شیعه باشد و از جهت تقیه با سنیان محشور باشد مانند سعد بن جبیر و سعید بن مسیب و قاسم بن محمد و ابو خالد کابلی و امثال ایشان که شیعه بودند و از روی تقیه اظهار تسنن می کردند و سعید بن جبیر که تقیه نکرد حجاج ملعون او را شهید [کرد] زهری می گوید که داخل شدم به خانه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه حضرت فرمودند که ای زهری از کجا می آیی گفتم از مسجد فرمودند

که در چکار بودید عرض نمودم که گفتگوی روزه ها در میان بود پس رای من و رای اصحاب بر این قرار گرفت که بغیر از روزه ماه رمضان روزه واجب نیست پس حضرت فرمودند که ای زهری چنین نیست که گفته اید به درستی که روزه بر چهل نوعست، ده نوع از آن واجبست مثل وجوب روزه ماه رمضان، و ده روزه حرامست، و چهارده روزه تطوع است که آدمی اختیار دارد در آن اگر خواهد می گیرد و اگر خواهد افطار می کند، و صوم اذن بر سه وجه است، دیگر صوم تادیبست، و صوم اباحت، و صوم سفر و مرض است، و ظاهر آنست که صوم سفر و مرض را یکی حساب کرده اند و صوم اذن را سه تا چهل درست شود عرض نمودم که بیان فرمائید همه را فدای تو کردم حضرت فرمودند که اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۲

واجب پس روزه ماه رمضان است که نص قرآن است و خواهد بود.

دویم دو ماه روزه است که واجبست پی در پی واقع ساختن بر کسی که یک روز از ماه رمضان را عمدا عالما افطار کند و ظاهر آنست که بر سبیل تخییر باشد چون آن چه بر سبیل ترتیب است بیان فرموده اند.

سیم دو ماه پی در پی روزه گرفتن واجبست در کفارهظهار کسی را که بنده نیابد و در اینجا و در کافیظهار مقدم است و در فقه رضوی و خصال کفاره قتل خطا را مقدم داشته اند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که آن کسانی کهظهار می نمایند با زنان خود و می گویند که تو بر من مانند پشت مادر منی و

بعد از آن از این کلمه پشیمان شوند و خواهند که با زنان خود جماع کنند می باید که پیش از جماع کفاره بدهند تا توانند جماع کردن، و آن آزاد کردن بنده ایست پیش از جماع و حق سبحانه و تعالی شما را پند می دهد که مبادا کفاره نداده جماع کنید که حق سبحانه و تعالی عالم است به آن چه شما می کنید و بر عذاب شما قادر پس کسی که بنده و بهای بنده را از نقد و جنس نداشته باشد واجبست که دو ماه روزه پی در پی بگیرد قبل از جماع و اگر نتواند دو ماه پی در پی روزه داشتن و شصت مسکین را طعام می دهد و این تتمه در باب کفارات خواهد آمد.

چهارم روزه کفاره قتل خطاست و واجبست که بنده آزاد کند و اگر نداشته باشد دو ماه پی در پی روزه می دارد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که مؤمنی را از روی خطا بکشد خواه قصد آن فعل داشته باشد مثل شبه عمد و خواه نداشته باشد مثل خطای محض و شبه عمد مانند زدن پدر فرزند خود را بزنی که قصد کشتن نداشته باشد و آن قدر نزند که بحسب عادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۳

کشنده باشد، و دویم مانند تیری که بیندازد و قصد آهو داشته باشد آدمی بگذرد و بر او خورد در این هر دو صورت دو ماه پی در پی روزه داشتن واجبست هر گاه نیابد بنده را که آزاد کند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که مؤمنی را از روی خطا بکشد واجب است که بنده مؤمنی

را آزاد کند و واجب است که دیت را تسلیم وارث مقتول نمایند به آن که اگر شبه عمد باشد بر قاتل است که از مال خود بدهد و اگر خطای محض باشد بر عاقله واجبست که بدهند در سه سال به تفصیلی که در باب کفارات خواهد آمد تا آنجا که فرموده است که اگر نیابد دو ماه پی در پی روزه بدارد.

پنجم: سه روز روزه گرفتن در کفاره یمین، واجبست کسی را که إطعام که اقل واجبست نیابد زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است بنده آزاد کردن و ده مسکین را طعام دادن یا ده مسکین را پوشانیدن و کسی که نیابد همه را سه روز روزه بگیرد و این کفاره قسم شماسست هر گاه قسم یاد کرده باشید و مخالفت قسم نموده باشید و ظاهرا نذر و عهد نیز یمین اند و حکم یمین دارند چنانکه خواهد آمد، و جمیع این روزه ها که گذشت می باید که پی در پی واقع سازد به تفصیلی که خواهد آمد و متفرق نیست مگر در بعضی از صور.

ششم: روزه ایست که واجبست از جبهه سر تراشیدنی که به سبب تراشیدن آزار کشد، و در کافی نیز باین عبارتست و در فقه رضوی بنحو آیه است، و در خصال و صیام اذی الحلق الرأس واجب، و قریب به متن است یعنی روزه آزاریست که به سبب ترک سر تراشیدن آن آزار داشته باشد، و سر بتراشد از جهت رفع آن آزار کفاره آن واجب است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که از شما بیمار باشد یا آزاری از سر داشته باشد به سبب

بتراشد کفاره بدهد و آن کفاره سه روز روزه داشتن است یا تصدق است به اطعام ده مسکین یا کشتن گوسفندیست، و در اینجا مخیر است میان هر سه و اگر روزه دارد: سه روز روزه می دارد و بقیه را نفرمودند چون مطلوب بیان صوم بود و بقیه در کفارات احرام خواهد آمد.

هفتم: روزه بدل هدیی است که در حج واجبست و نداشته باشد واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که شخصی که حج تمتع کند یعنی حجی که اول عمره را به جا آورد و محل شود و تا احرام بحج گرفتن از محرّمات احرام تمتع یابد بر او واجبست که هدیی بدهد هر چه آسان باشد از شتر و گاو و گوسفند و اگر نیابد یکی از اینها را واجبست که سه روز روزه در حج بگیرد و هفت روز را روزه بگیرد در وقتی که رجوع کنید شما به اهل خود یعنی اگر او با شما به خانه رود در خانه روزه می گیرد و اگر در مکه معظمه بماند وقتی روزه می گیرد که شما رجوع کنید به اهل خود بحسب ظن او مگر آن که زیاده از یک ماه باشد که چون یک ماه بگذرد روزه می تواند گرفت و گمان ندارم که کسی تا بحال متفطن شده باشد بوجه حکمت این التفات و این سه روز در مکه روزه گرفتن که روز هفتم و هشتم و نهم باشد و هفت روز وقتی که به خانه خود روید با شرایطش که خواهد آمد ده روز است که در بدلیست هدی کامل است چون جمعی که قربانی نداشتند

مغموم بودند که باین ثواب نرسیدیم یا حج ما صحیح نیست با معارضاتی که عمر کرد و منافقان او را مدد می کردند که شاید حج تمتع بر طرف شود، و یکی از شبهات این بود که همه کس هدی ندارند پس حج فقرا باطل خواهد بود و معقول نیست که ما احرام گرفته باشیم و هنوز به عرفات و مشعر نرفته با زنان خود جماع کنیم و آب غسل از سر ما ریزد یا آب منی از ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۵

ما روان باشد چون مخالف افعال قریش بود و نمی خواست که طریقه جاهلیت بر طرف شود حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد و این تاکیدات فرمود و چون علماء عامه به سبب ترک حق چشمهای ایشان کور شده و مدار ایشان بر تصحیح قبایح عمر است نمی توانند فهمیدن چیزی را که مخالف گفته او باشد، بنا بر این در این عبارت در حیص و بیص افتاده اند و بعضی ملحد شده اند و بعضی تاویلات رکیکه کرده اند.

هشتم: روزه جزاء صید است و واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که صیدی را عمدا بکشد پس بر او جزائست مثل آن چه کشته است از گاو و گوسفند و شتر و حکم می کند به آن چه باید کشت دو عادل از مسلمانان.

و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که ذو عدل است که مفرد است نه ذوا که تشبیه باشد و این غلط را قراء کرده اند و مراد از ذو عدل امامست صلوات الله علیهم و حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم
بیان مماثلت

کرده اند که بعنوان هدی به کعبه رسانند مثلاً اگر شتر مرغ را کشته باشد شتر می دهد و اگر گاو کوهی کشته باشد گاوی، و اگر آهو را کشته باشد گوسفندی می دهد پس اگر در احرام عمره واقع شد در مکه می کشد، و اگر در احرام حج باشد در منی می کشد یا بر اوست کفاره طعام دادن درویشان با برابر آن روزه می دارد پس حضرت فرمودند که می دانی که چگونه است برابر آن روزه ای زهری عرض نمودم که نمی دانم حضرت فرمودند که صید را قیمت می کنند و آن قیمت را ملاحظه می نمایند که چند صاع گندم می شود از جهت هر نصف صاع یک روز روزه می گیرد به تفصیلی که خواهد آمد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۶

و مجملش آن که مثلاً هر گاه شتر مرغی کشته باشد و شتر و گندم نداشته باشد می بیند که مثلاً شتری را پنج هزار دینار می فروشند و صاعی گندم را به دویست دینار پنجاه روز روزه می گیرد، و اگر در این صورت شتری هفت هزار ارزد، و گندم دویست دینار باشد هفتاد نصف صاع می شود زیاده از شصت را اعتبار نمی کند و شصت روز روزه می گیرد و روزه نذر واجبست و روزه اعتکاف واجبست به تفصیلی که خواهد آمد.

اما روزه حرام پس آن عید فطر و عید قربانست و سه روز بعد از عید قربان است بر کسی که در منی باشد و روزه روز شک که سی ام شعبان باشد ما به یک وجه ماموریم به آن و به وجهی نهی از آن واقع شده است ماموریم به آن که آن را اگر روزه داریم بقصد شعبان بداریم، و نهی وارد شده است

بر ما که شخصی آن را به تنهایی روزه دارد در وقتی که همه کس شك دارند یعنی بقصد ماه رمضان و اجمالی در این عبارت بود که ظاهرش موافق مذهب عامه است و مراد این بود که مذکور شد.

زهري گوید که گفتم به حضرت که فدای تو گردم پس اگر کسی از ماه شعبان هیچ روزه نگرفته باشد چگونه روزه می گیرد حضرت فرمودند که در شب سی ام که شك در آن دارند قصد شعبان می کند به نیت سنت پس اگر در واقع آن روز رمضان است از رمضان مجزی است و اگر از شعبانست ضرر ندارد عرض نمودم که چگونه ممکن است که سنت از فرض مجزی باشد حضرت فرمودند که همه متفقند بر این که اگر شخصی در اثنای ماه مبارک فراموش کند که ماه رمضان است و بقصد سنت روزه بگیرد ندانسته و آخر بعد از ظهر ظاهر شود که ماه رمضانست و او نیت شعبان کرده است صحیح است به اعتبار آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۷

همان روز متعین است از جهت صوم و نیت صوم کرده است و آن زیادتی لغو است.

و در فقه رضوی حضرت امام رضا صلوات الله علیه چهل نوع را می فرماید در يوم الشك فرمودند که نیت می کند روزه شعبان را و ضرر ندارد او را چنانکه اگر کسی در بلاد کفر باشد و ماه رمضان را فراموش کرده باشد و ماه رمضان را به گمان شعبان یا رجب روزه دارد و بعد از آن که خلاص شود ظاهر شود که ماه رمضان بوده است که گرفته است از رمضان مجزی است زیرا که فرض بر

آن روز معین واقع شده است و آن را گرفته است و حدیث ابان نیز در این معنی خواهد آمد و این نوع سخن از قبیل بحث الزامی است نه قیاس است و نه مصادره و از این جهت است که در رمضان قصد رمضان در کار نیست چون نیت ممیز است و تمیز در صورتی می باید که ما به الاشتراکی داشته باشد و همین علت را در نذر معین اکثر جاری ساخته اند بخلاف نذر مطلق و قضا که ما به الاشتراک دارد خصوصا وقتی که دو صوم در ذمه اش باشد مثل قضاء رمضان و نذر مطلق.

و روزه وصال حرامست که شب را در نیت داخل کند کلا او بعضا چنانکه خواهد آمد، و روزه خاموشی حرامست چنانکه در بنی اسرائیل بود که سخن نمی گفتند و می خوردند و می آشامیدند اما اگر روزه مشروع باشد و در روزه زبان خود را از بدیها بلکه از مباحات نیز حفظ نماید از اعظم طاعات است و روزه نذر معصیت حرامست، خواه نذر کند معصیت را مانند شراب و زنا و ترک نماز و صله رحم را و خواه شرط نذر باشد مثل آن که اگر شراب بخورم به شکرانه آن چند روز روزه بگیرم و اگر نماز نکنم به شکرانه روزه بگیرم یا اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۸

شراب نخورم و نماز بکنم از جهت زجر بر نفس روزه بگیرم و بر عکس این چهار عبادتست که در فعل طاعت شکر باشد و در فعل معصیت زجرا و بر ترک معصیت شکر و بر ترک طاعت زجرا، و روزه دهر حرام است و ظاهرا تقیه فرموده باشند چون
جمعی

از عامه حرام می دانند و قصد حضرت این باشد که عیدین و ایام تشریق داخل باشد، و اما روزه که مخیر است یعنی مستحب است و لیکن به استحباب غیر مؤکد که ثواب آن قلیل است مثل روز جمعه و بنا بر آن که ثواب عبادات روز جمعه مضاعف است و بخصوص نیز اخبار در آن وارد شده است اما چون عبادات بسیار در آن روز هست و روزه غالب اوقات آدمی را ضعیف و بی دماغ می کند و از عبادات باز می دارد دو حالت دارد نسبت به جمعی که ضعیف نشوند یا عبادات دیگر نکنند به آن که مشغول کارهای ضروری خود باشند مانند کاسبی که اگر کسب نکند معاش نداشته باشد روزه بهتر باشد و الا ترکش اولی باشد، و هم چنین روزه پنجشنبه هر گاه او را ضعیف سازد از عمل جمعه در غیر پنجشنبه اول و آخر ماه، و دوشنبه اگر به شکرانه شهادت حضرتست چنانکه بنی امیه می گرفتند کفر است و از جهه تعزیه حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه خوبست، و چون شبیه است به شکر بنی امیه ترکش اولی است هر چند از جهه تعزیه باشد، و روزه ایام بیض که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم هر ماهست و نزد عامه معتبر است و ظواهر اخبار آنست که منسوخ است چنانکه خواهد آمد و لیکن چون مطلق روزه خوبست و سیر آتش جهنم است اگر بدارد بد نیست و اگر بعوض آن سه روز سنت را بدارد بهتر است و هم چنین است روزه ششه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۷۹

آن شش روز بعد از عید رمضان است و عامه

اهتمام به آن دارند از این جهت ترکش اولی است و فعلش بد نیست و اگر بعد از سه روز بگیرد اولی است چنانکه در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که سه روز بعد از عید قربان و سه روز بعد از عید فطر روزه مگیر که ایام اکل و شربست.

و در موثق کالصحیح از حریر از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که بعد از عید البته سه روز را روزه مگیر و اگر خواهی که روزه گیری بعد از سه روز روزه بگیرد، دیگر روز عرفه و روز عاشورا است که خواهد آمد و همه این چهارده روز را مخیر است می خواهد روزه می گیرد و می خواهد نمی گیرد یعنی مکروهست بمعنی اقل ثوابا یا اولی ترکا و چون این چهارده روز نزد عامه معتبر است حضرت به عبارتی بیان فرمودند که شیعیان باین معنی که مذکور شد بفهمند و سنیان موافق باطل خود و لیکن نه شیعه فهمیدند و نه سنی مگر محدثین علما و اکثر فضلا چنین فهمیده اند که روزه تطوع است و صدوق روزه‌های تطوع را خواهد گفت.

و اما صوم اذن به درستی که زن روزه سنت نمی تواند گرفت مگر باذن شوهرش و بنده روزه مستحب نمی تواند گرفت مگر باذن آقا و مهمان روزه تطوع نمی تواند گرفت مگر باذن مهماندار و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که وارد شود بر جمعی البته روزه سنت نگیرد مگر باذن آن جمع و هم چنین روزه مهماندار مکروهست و خواهد آمد همه.

و اما روزه تادیب آن روزه طفلی است که قریب به

بلوغ باشد از روی تادیب یعنی عادت فرمودن ولی او را که بعد از بلوغ بر او مشکل نباشد و تشبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۰

به صایمان نیز داشته باشد، و این روزه بر او واجب نیست و محتمل است که مراد این باشد که این تادیب بر ولی واجب نیست و لیکن هر دو محتمل است و استدلال باین حدیث بر این مطلوب نمی توان کرد و دور نیست که اگر نیت فرض کند تا بر آن عادت کند خوب باشد و چون محتمل است که بر او سنت باشد اولی آنست که بقصد قربت واقع سازد و هم چنین امساک می کند تادیب کسی که در اول روز افطار کند به سبب علتی مثل حیض و مرض و سفر و کفر و آن علت زایل شود به آن که حیض پاک شود یا مرض زایل شود و کافر مسلمان شود و مغمی علیه به هوش آید و دیوانه عاقل شود بقیه روز را امساک می کنند از جهت شبیه بودن بروزه داران، و هم چنین است هر گاه مسافر در سفر افطار کرده باشد یا افطار نکرده باشد و بعد از ظهر داخل شود بقیه روز را امساک می کند و واجب نیست، و اما صوم اباحت که حق سبحانه و تعالی روزه را مباح کرده است با خوردن و آشامیدن و جماع کردن به آن که بخورد و بیاشامد از روی نسیان یا اوراقی بیاید یا آروغ بزند و عمدا نکند حق سبحانه و تعالی این قسم روزه را بفضل خود مباح کرده است و این روزه از او مجزی است.

و اما صوم سفر و مرض به

درستی که علماء عامه در این دو روزه اختلاف دادند بعضی گفته اند که روزه گرفتن ایشان اولی است و بعضی گفته اند که نگرفتن اولی است و جمعی گفته اند که مخیرند میان صوم و افطار و ما که اهل بیت رسولیم صلی الله علیه و آله می گوئیم که واجبست که در سفر و مرض افطار کند و اگر در مرض یا در سفر روزه بگیرد قضا می کند در صحت و حضر زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است و دو مرتبه ردا علیهم فرموده است که هر که بیمار باشد یا در سفر باشد پس بر ایشان واجبست که بعدد ایام مرض و سفر در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۱

غیر مرض و سفر روزه بدارند پس در مرض و سفر طلب نکرده است و روزه که مطلوب شارع نباشد تشریح و حرامست مع هذا اشعار دارد به آن که در سفر و مرض نگیرند با احادیثی که خواهد آمد اینست تفسیر روزها مفصلا و به نحوی که مشروح شد ظاهر شد که این حدیث مشتمل است بر فواید بسیار لهذا محدثین همه حکم به صحت این حدیث کرده اند چون متنش دلیل صحت است با آن که حضرت امام رضا صلوات الله علیه به همین تفصیل بیان فرموده اند و تفصیل تاملش در ضمن اخبار ظاهر خواهد شد.

باب صوم السنّه

اشاره

این بابی است در بیان صوم سنت بدان که نزد محدثین چنانکه از احادیث اهل البیت ظاهر می شود آنست که اکثر اوقات سنت را اطلاق می کنند بر سنتی چند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن نهایت اهتمام می داشته اند و مهما ممکن ترک آن نمی فرموده اند مثل

سی و سه رکعت یا سی و چهار رکعت نوافل یومیه در صلاه و مثل سه روز در هر ماه و روزه شعبان و ظاهراً صدوق روزه شعبان را واسطه می داند میان سنت و مستحب به اعتبار آن که آن اهمی که در شأن این سه روزه وارد شده است در شأن روزه ماه شعبان وارد نشده است و لیکن از اخبار بسیار ظاهر می شود که شعبان نیز سنت است اگر چه اهتمام باین سه روز بیشتر باشد هم چنان که سی و چهار رکعت اگر چه همه سنتند مع هذا در بعضی اهتمام بسیار وارد شده است مثل نمازهای شب و گذشت، و از ظواهر اخبار صحیحه و حسنه کالصحیحه و قویه کالصحیحه ظاهر می شود که سنتهای آن حضرت همه به تفویض بوده است و استبعادی ندارد که برای آن حضرت باشد در زیاد و کم و لیکن از احادیث قرب نوافل ظاهر می شود که آن چه آن حضرت می کرده است حق سبحانه و تعالی در اقوال بر زبان آن حضرت جاری می ساخته و در افعال بر دست او جاری می فرموده است و آیات بسیار بر این معنی ناطق است و پیشتر اشاره به آن شد و غالب اوقات هر چه از این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۳

بابست باین عبارت می فرمایند که حق سبحانه و تعالی می فرماید بحدیث قدسی و گاهی به عبارات دیگر.

[صوم الدهر]

(روی الحسن بن محبوب عن جمیل بن صالح عن محمّد بن مروان قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصوم حتى يقال لا يفطر و يفطر حتى يقال لا يصوم ثم

صام یوما و افطر یوما ثم صام الاثنين و الخميس ثم آل من ذلك إلى صیام ثلاثة ایام فی الشهر الخمیس فی اول الشهر و اربعاء فی وسط الشهر و خمیس فی آخر الشهر و کان صلوات الله علیه یقول ذلك صوم الدهر و قد کان ابی صلوات الله علیه یقول ما من احد ابغض إلی من رجل یقال له کان رسول الله صلوات الله علیه یفعل کذا و کذا فیقول لا یعدبنی الله علی ان اجتهد فی الصلاه و الصوم کأنه یری ان رسول الله صلی الله علیه و اله ترک شیئا من الفضل عجزا عنه) و مرویست کالصحیح از محمد که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله مدتی روزه می گرفتند تا آن که صحابه از مداومت آن حضرت بر صوم می گفتند که حضرت من بعد روزه را نخواهد خورد دیگر مدتی افطار می فرمودند تا آن که می گفتند که روزه نخواهد گرفت دیگر روزه حضرت داود را می گرفتند که یک روز روزه بودند و یک روز افطار می فرمودند دیگر دوشنبه و پنجشنبه را روزه می گرفتند و دوشنبه در این حدیث غریبست و بر تقدیر صحت از حضرت صادق (ع) تقیه فرموده خواهند بود، دیگر باین منتهی شد عاقبت که این سه روز را در هر ماهی روزه می گرفتند پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه ای در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۴

وسط ماه و پنجشنبه ای در آخر ماه و از تنکیر هر دو ظاهر می شود که گاهی چهارشنبه اول وسط را می گرفته باشند و گاهی دویم را و هم چنین

در پنجشنبه، و در پنجشنبه حدیث هست و حضرت می فرمودند که اگر کسی مداومت بر این روزه کند چنانست که همیشه روزه گرفته باشند و بتحقیق که پدرم صلوات الله علیه می فرمودند که هیچ کس نزد من دشمنت را از کسی نیست، و در بعضی از نسخ إلى الله عز و جل است و ظاهرا سهو نساخ باشد چون در کافی و ثواب الاعمال إلى است که به او گویند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این مقدار و این مقدار عبادت می کردند و او گوید که حق سبحانه و تعالی مرا عذاب نخواهد کرد بر آن که سعی کنم و بسیار کنم نماز و روزه را و لفظ و الصوم در آن دو کتاب نیست اگر چه بودنش آنسب است باین باب گویا این مرد گمان می کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله چیزی از فضایل را ترک نموده اند که از آن عاجز شده باشند و محمول است بر سنت که بر آن زیاده کردن تشریح است مثل آن که بگویند که نافله ظهر را ده رکعت کردن بهتر است اما اگر شب تا صبح عبادت کنند چنانکه حضرت امیر المؤمنین و علی ابن الحسین و امام رضا بلکه جمیع ائمه هدی صلوات الله علیهم شبانه روزی هزار رکعت نماز می کردند نهایت مرتبه کمال است.

[روزه رسول الله]

(و فی روایه حمّاد بن عثمان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال صام رسول الله صلی الله علیه و اله حتّی قیل ما یفطر ثم افطر حتّی قیل ما یصوم ثم صام صوم داود علیه السلام یوما و یوما لا ثم قبض

صلوات الله عليه و اله على صيام ثلاثه ايام فى الشهر و قال يعدلن صوم الدهر و يذهبن بوحر الصدر و قال حماد الوحر الوسوسه
قال

لوامع صاحبقرانى، ج ٦، ص: ١٨٥

حماد فقلت و اى الايام هى قال اول خميس فى الشهر و اول اربعاء بعد العشر منه و اخر خميس فيه فقلت و كيف صارت هذه
الايام التى تصام فقال لأن من قبلنا من الأمم كانوا اذا نزل على احدهم العذاب نزل فى هذه الايام فصام رسول الله صلى الله عليه
و اله هذه الايام لأنها الايام المخوفه) و در روايت صحيح حماد منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه
فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله روزه گرفتند آن قدر كه گفتند ديگر حضرت افطار نخواهند فرمود
پس مدتي روزه سنتي نمى گرفتند تا آن كه گفتند ديگر آن حضرت روزه نخواهند گرفت ديگر روزه حضرت داود را عليه
السلام مى گرفتند يك روز مى گرفتند و يك روزه و در بسيارى از نسخ لا نيست و ليكن در كافى و ثواب الاعمال هست و
بودنش بهتر است و اگر نباشد در لفظ مراد است در معنى پس آن حضرت كه از دنيا رفتند مداومت بر اين داشتند، و در
احاديث بسيار وارد است كه هر چه را آن حضرت بر آن مداومت داشتند در آخر عمر آن را متابعت مى بايد كرد و آن
حضرت مداومت داشتند بر هر ماه سه روز و فرمودند كه اين سه روز را كه هميشه روزه دارند روزه دهر است چون يكى را ده
مى نويسند و روزه اين سه روز و حر سینه را مى برد و

حماد می گوید که وحر بمعنی وسوسه است یعنی بالخاصیه وسواس شیطان از آن شخص زایل می شود و بعضی گفته اند که وحر کینه و خشم و عداوت و غضب یعنی صفات ذمیمه نفس و اعتقادات خبیثه که از وسواس شیطان بهم می رسد زایل می شود حماد گفت عرض نمودم که کدام سه روز است فرمودند که پنجشنبه اول ماه و چهارشنبه اول بعد از دهه اول و پنجشنبه آخر ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۶

عرض نمودم که چرا این روزها را روزه گرفتن خوبست حضرت فرمودند که در امم سابقه اگر عذابی نازل می شد در این ایام نازل می شد پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این روزها را روزه گرفته اند که چون ایام خوفست حق سبحانه و تعالی خوفها را بر دارد، و دور نیست حمل کردن خوف پنجشنبه را با آن که احادیث بسیار وارد شده است که روز عرض اعمال است و فی نفسه روز مبارکست به اعتبار آن که چون در عرض اعمال خوف هست که مردود شود، روزه از جهت دفع آن خوف باشد و ممکن است که بر کفار عذاب نازل شده باشد در پنجشنبه نیز چون روز متبرکست و بکفر و فسق می گذرانیده باشند و علی ای حال این حدیث غریب است اگر چه صحیح است باصطلاح متأخرین.

[سه روز روزه در ماه]

(و روی الفضیل بن یسار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا صام احدکم الثلاثه الايام من الشهر فلا یجادلن احدا و لا یجهل و لا یسرع إلى الحلف و الایمان بالله و ان جهل علیه احد فلیحتمل) و کالصحیح و در صحیح از فضیل منقول است که

آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه یکی از شما شیعیان این سه روز هر ماه را روزه بدارد البته با کسی جدل و بحث نکند اگر چه در مسائل علمی باشد و جنگ و سفاهت نکند و فی الحال از جبهه هر مطلبی قسم بحق سبحانه و تعالی یاد نکند و اگر کسی با او جنگ کند او تحمل کند و بر خود بشکند و جواب نگوید و احتمال و تحمل به یک معنی است و در بعضی از نسخ فلیتحمل است ظاهرا از نساخ شده باشد چون کافی و تهذیب مثل اصل است و این معنی نیز از خواص این صوم است که آن چه در واجب مقرر است از قضا و کفاره و آداب در این صوم رعایت می باید نمود اگر چه احادیث مطلقه نیز وارد است که شامل این و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۷

غیر این هست اما تخصیص از جبهه زیادتی اهتمام است.

(و روی عبد الله بن المغیره عن حبيب الخثعمی قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه أخبرني عن التطوع و عن هذه الثلاثة الأيام اذا اجنبت من اول الليل فاعلم اني اجنبت فانام متعمدا حتى ينفجر الفجر اصوم او لا اصوم قال صم) و به اسانید صحیح و حسن کالصحیح منقولست از حبيب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که بفرماید که آیا روزه تطوع و این سه روز در هر ماه که سنت است اگر جنب شوم از اول شب و علم به جنابت داشته باشم و عمدا بخواب روم تا صبح شود آیا آن روز را روزه بدارم

یا روزه نگیرم حضرت فرمودند که روزه بگیر و به همین مضمونست موثق کالصحیح ابن بکیر از آن حضرت صلوات الله علیه و عموماً اخبار صحیحه که خواهد آمد.

(وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه صیام شهر الصبر و ثلاثه ایام من کل شهر یذهبن ببلابل الصدر و صیام ثلاثه ایام فی کل شهر صیام الدهر ان الله عز و جل یقول من جاء بالحسنه فله عشر أمثالها) و صدوق در صحیح و کلینی در حسن از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند که فرمودند که روزه داشتن ماه صبر که ماه رمضانست و روزه داشتن سه روز از هر ماهی می برند و سواسها و اندوهای سینه را و هر ماه سه روز داشتن بمنزله صوم مدت عمر است زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که حسنه به جا آورد مرا و راست ده مثل آن پس سه روز سی روز می شود و ماه رمضان که کل ماه را دارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۸

(و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان رسول الله صلی الله علیه و اله سئل عن صوم خمیسین بینهما اربعاء فقال اما الخمیس فیوم یرض فیہ الأعمال و اما الأربعاء فیوم خلقت فیہ النار و اما الصوم فجئنه) و در روایت صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله پرسیدند از روزه دو پنجشنبه که در میان ایشان یک چهار شنبه بوده باشد چونست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اما روز پنجشنبه روزیست که اعمال مؤمنان را عرض می کنند

بر حق سبحانه و تعالی یعنی عمل هفته را پس اگر روزه باشد سبب قبول سایر اعمال او می شود و احتمال دارد که در پنجشنبه اول و آخر عرض نمایند و اما چهارشنبه که روزیست که آتش را در آن روز آفریده اند و روزه سیر آتش است و ظاهرا در اینجا نیز چهارشنبه وسط مراد است.

چنانکه در حسن کالصحیح منقولست از فضل بن شاذان که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی روزه سنت را مقرر فرمود که تمام کند به آن هر نقصی را که در روزه فرض شده باشد و در ماهی سه روز مقرر فرمود که در هر ده روز یک روز بگیرند تا آن که گویا همیشه روزه اند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که یک حسنه به جا آورد ده حسنه در نامه عملش می نویسند، و کسی که در هر ده روز یک روز روزه دارد چنان است که همیشه روزه داشته است چنانکه سلمان رحمه الله علیه گفت که سه روز در هر ماهی روزه کل عمر است پس اگر کسی در غیر عمر خود روزی را به بیند آن را روزه بدارد و چرا این سه روز را مقرر فرمود زیرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۸۹

که در روز پنجشنبه اعمال را عرض می نمایند پس حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه چنین مقرر ساختند که در آن روز روزه باشند تا عمل مقبول گردد، و چرا چهارشنبه اول از دهه میان را مقرر ساختند زیرا که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که در این

چهار شنبه آتش را آفریدند و در این چهار شنبه چند قرن را حق سبحانه و تعالی هلاک گردانید و این روز نحس مستمر است حضرت خواستند که به سبب روزه نحوست این روز بر طرف گردد.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که در پنجشنبه آخر ماه عرض می کنند اعمال را بر حق سبحانه و تعالی.

و در حدیث کالصحیح منقولست از آن حضرت که در این دو پنجشنبه اعمال بنده را عرض می نمایند و در چهار شنبه آتش مخلوق شد و روزه سپر آتش است پس از این جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این سه روز را روزه می گرفتند.

(و فی روایه اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال انما یصام یوم الأربعاء لأنه لم یعذب أمه فیما مضی الا یوم الأربعاء وسط الشهر فیستحب ان یصام ذلك الیوم) و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چرا روزه چهار شنبه را می گیرند زیرا که معذب نشد هیچ امتی از امم سابقه مگر در روز چهار شنبه.

و در حسن کالصحیح از حریر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی آتش جهنم را در روز چهار شنبه آفرید و دوست می دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۰

که بنده آن روز را روزه دارد تا به سبب روزه در پناه الهی در آید یا در آورد خود را به دعا از آتش جهنم و در حدیث طولانی منقولست که آن حضرت

صلوات الله عليه عذابهای امم سابقه را بیان می فرمایند و احادیث در این باب از حد تواتر گذشته است.

(و فی روایه عبد الله بن سنان قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه اذا کان فی اوّل الشهر خمیسان فصم اولهما فانه افضل و اذا کان فی اخر الشهر خمیسان فصم اخرهما فانه افضل) و در روایت صحیحیه از عبد الله منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه بمن فرمودند که هر گاه در اول ماه دو پنجشنبه باشد اول را روزه بگیر که آن افضل است و اگر در آخر ماه دو پنجشنبه باشد آخر آن را روزه بگیر که افضل است و ظاهر لفظ فضیلت آنست که عکس این نیز خوب باشد اما آن بهتر باشد و ممکن است که افضل را حمل بر فاضل یعنی این خوب است چنانکه می گویند که ایمان بهتر است از کفر و صلاح بهتر است از فسق چون احادیث صحیحیه بسیار وارد است بر پنجشنبه اول و آخر بلی در دهه آخر اگر مقدم دارد بد نیست که شاید نرسد به آخر چنانکه خواهد آمد و لیکن احادیث بسیار وارد شده است که در هر ماه سه روز مستحب است و حمل بر آن سه روز می توان کرد با آن که به سبب تقیه مجمل وارد شده است چنانکه اکثر احادیث عامه چنین وارد شده است و اکثر ایشان بر این مذهبند و اکثر ایشان سه روز ایام البیض را بهتر می دانند.

و در حسن کالصحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی

علیه و آله در اول بعثت روزه می گرفتند تا آن که کمان کردند که همیشه روزه خواهند بود دیگر افطار فرمودند مدتی که می گفتند که روزه نخواهند گرفت دیگر روزه داودی می گرفتند یک روز نه یک روز دیگر، آن را ترک فرمودند و ایام البیض را روزه می گرفتند، دیگر آن را ترک کردند و چهار شنبه در میان دو پنجشنبه می گرفتند تا از دنیا رفتند و ظاهر این خبر آنست که ایام البیض منسوخ شده باشد چنانکه در علل چنین گفته است و محتمل است که چون همیشه مستحب است روزه روزه سه روز مشهور افضل باشد و بعد از آن جمع به آن که یک ماه چهار شنبه میان دو پنجشنبه و یک ماه پنجشنبه میان دو چهار شنبه خوب باشد و بعد از آن در هر ماهی چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه خوب باشد و بر این هر دو حدیث قوی وارد شده است و بعد از اینها سه روز در هر ماهی هر ده روز یک روز و هر روزی که خواهد و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و لیکن مطلقند و می توان حمل کردن بر مقیدات بلکه بر افضل آن که چهار شنبه میان دو پنجشنبه باشد و شک نیست که این افضل است و اگر دست بهم ندهد بترتیب سابق عمل کند.

(و سأل عیص بن القاسم ابا عبد الله صلوات الله علیه عمّن لم یصم الثلاثه من کل شهر و هو یشتدّ علیه الصیام هل فیه فداء فقال مدّ من طعام فی کلّ یوم) و به چند سند صحیح منقول است از

عیص که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از کسی که بر او شاق باشد روزه گرفتن این سه روز را آیا عوضی در آن هست که تدارک آن بکند حضرت فرمودند که هر روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۲

یک مد از گندم یا جو بدهد و مدی صد و پنجاه و چهار مثقال است بمثقال صیرفی و این فدا از خصایص این صوم است.

(و روی بن مسکان عن ابراهیم بن ابی المثنی قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انی قد اشدت علی صوم ثلاثه ایام فی کل شهر فما یجزی عتی ان اتصدق مکان کل یوم بدرهم فقال صدقه درهم افضل من صیام یوم) و در صحیح از ابن مسکان منقولست و از اهل اجماع است پس ضرر ندارد جهالت ابراهیم بن مثنی و ابراهیم بن ابی مثنی اگر چه ظاهرا هر دو یک کسند که ابراهیم گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که به درستی که شاق است بر من روزه سه روزه در هر ماهی آیا مجزی نیست از من که تصدق کنم به جای هر روزی درهمی حضرت فرمودند که تصدق درهم بهتر است از روزه داشتن یک روز یعنی نسبت به سی که بر او شاق باشد و احتمال دارد که مطلقا چنین باشد و لیکن بعید است.

و در حدیث کالصحیح مد وارد شده است و در دو حدیث کالصحیح دیگر درهم وارد شده است و غالب اوقات در مکه معظمه و مدینه مشرفه مدی یک درهم قیمت آنست و آن چه ظاهر می شود از اخبار اطعام مؤمن است و اطعام

در اکثر اوقات به یک مد حاصل می شود و اگر رعایت فقرا کنند که در جائی که یک مد قیمتش بیش از یک درهم باشد مد بدهند و در جائی که درهم بیشتر باشد درهم بدهند بهتر خواهد بود و یک احتمال آنست که مخیر باشد در میان هر دو و اول اظهر است.

(و روی الحسن بن محبوب عن الحسين بن ابی حمزه قال قلت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۳

لأبی جعفر صلوات الله علیه او لأبی عبد الله صلوات الله علیه صوم ثلاثة ایام فی الشهر اؤخره فی الصیف إلی الشتاء فأتی اجده اهون علی فقال نعم فاحفظها) و مرویست در صحیح از حسین که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه یا به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بر من مشکل است این سه روز را در تابستان روزه گرفتن و در زمستان گرفتن آسانتر است آیا می توانم که تاخیر کنم در تابستان که تا زمستان نگیرم و در زمستان بگیرم حضرت فرمودند که بلی حفظ کن این سه روز را و ترک مکن اگر چه بعنوان قضا باشد و در بسیاری از نسخ این کتاب الحسن است و سهو کاتبست چون ابو حمزه فرزند حسن نام ندارد و حسین فرزند اوست و ثقه است، و در ثواب الاعمال و کافی و تهذیب حسین است و لیکن در کافی و تهذیب عن ابی حمزه هست و در فقیه و ثواب الاعمال نیست و ظاهراً می باید چون منقول نیست روایت حسین از ابی جعفر و در آخر حدیث در کافی و تهذیب لا بأس بذلك است پس ممکن است

که حسین از حضرت روایت کرده باشد بی واسطه و بواسطه و ممکن است که سهو شده باشد و نقل بالمعنی شده باشد.

و کالصحیح منقول است از حسن که گفت عرض نمودم بأحدهما صلوات اللّٰه علیهما که شخصی یک ماه از این سه روز را که در سالی سنت است چون کل شعبان سنت است و ماه رمضان واجبست ده ماه می ماند یک ماه می شود آیا این یک ماه را در روزهای کوتاه می توان گرفت از جهه کل سال؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و ظاهر حدیث تقدیم است و احتمال قضا دارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۴

و در موثق از عمار منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که از سه روز یک ماه بر او جمع شده باشد یا سه روز ماه را نگرفته باشد و معنی متغیر می شود به اعتبار نسخه که الایام باشد یا ایام آیا خوب است که تاخیر کند یا در ماه آخر سال یا در آخر ماه ماه را روزه بدارد یا سه روز را حضرت فرمودند که باکی نیست عرض نمودم که پی در پی روزه می گیرد یا متفرق می سازد حضرت فرمودند که هر دو مساویست. و ظاهر خبر متن آنست که بعوض تابستان سه روز زمستان را می گیرد بقصد ادا و قضا هر دو و ثواب هر دو را دارد، و بعضی گفته اند که ظاهر این دو خبر اینست که قضا را جدا می گیرد و هر دو خوبست اگر چه اخیر بهتر است پس بهتر آنست که سه ماه تابستان که نه روز است آن را در زمستان بدارد

و در غیر این سه روز و این سه روز را ادا به جا آورد و الله تعالی يعلم و کفاره بدل از این سه روز و تاخیر و تداخل نیز از خواص این سه روز است.

(و روی ابن بکیر عن زراره قال قلت لأبى عبد الله صلوات الله عليه بما جرت السيئه من الصوم فقال ثلاثة أيام من كل شهر الخميس في العشر الأول و الأربعاء في العشر الاوسط و الخميس في العشر الآخر قال قلت هذا جميع ما جرت به السنه في الصوم قال نعم) و در موثق كالصحيح منقولست از زراره كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه سنت روزه بچه روزه جاری شده است حضرت فرمودند كه به سه روز از هر ماهی پنجشنبه دهه اول و چهارشنبه دهه دویم و پنجشنبه دهه آخر گفت عرض نمودم كه جميع آن چه سنت است در صوم همین است حضرت فرمودند كه بلی. ظاهر این خبر آنست كه اگر دهه دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۵

پنجشنبه یا دو چهارشنبه داشته باشد هر يك از آن دو كافی باشد و محتمل است كه مطلق را حمل بر مقید كنیم چنانكه گذشت و دیگر ظاهر می شود كه روزه شعبان تطوع باشد و حمل بر آكد می توان كرد كه تأكید در این سه روز بیشتر باشد.

لهذا صدوق بظاهر این حدیث عمل کرده است و شعبان را در باب دیگر آورده است، و کلینی چون هر دو را سنت می داند در يك باب آورده است و آن چه کلینی کرده است اظهر است چنانكه در موثق كالصحيح عنبسه عابد وارد

است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله از دنیا رفتند بر روزه ماه شعبان و رمضان و سه روز هر ماه پنجشنبه اول و چهارشنبه وسط و پنجشنبه آخر و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز این روزها را می داشتند.

و در حسن کالصحیح از فضیل و فضل و بکیر منقولست که گفتند شنیدیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین از نماز سنت دو برابر واجب می گذاردند و از روزه سنت دو برابر واجب می گرفتند.

و در حسن کالصحیح از فضیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی چون حضرت سید المرسلین را تادیب فرمود یعنی به اخلاق خود متخلق گردانید و کامل شد و او را مخاطب گردانید به خطاب «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» یعنی بر جمیع صفات و کمالات ما متصف شدی و به اخلاق ما متخلق شدی به خلقی بزرگ که کسی را این رتبه حاصل نشد و نخواهد شد تفویض نمود به آن حضرت امر دین و امر امت را تا آن که بندگان حق سبحانه و تعالی را سئیس باشد و پیغمبران را رئیس و فرمود که هر چه رسول ما به شما بگوید به آن عمل کنید و آن چه را از آن نهی کند از آن بازایستید، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۶

با آن که حق سبحانه و تعالی او را چنانکه باید از تکمیل کامل گردانیده بود مؤید ساخته بود آن حضرت را به روح القدس که عقل کل است و از او

زلت و لغزشی صادر نمی گردد از او خطائی صادر نشد در هیچ چیز از سیاست خلاق، و متخلق به اخلاق الهی بود و گفته او گفته خدا بود و کرده او کرده خدا بود پس حق سبحانه و تعالی ده رکعت نماز مقرر فرمود دو رکعت دو رکعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در سه نماز دو رکعت اضافه فرمودند و یک رکعت اضافه نماز شام کردند و این هفت رکعت را واجب گردانیدند مانند آن ده رکعت و هفده رکعت شد، دیگر نوافل را مقرر فرمودند سی و چهار رکعت دو برابر فریضه و حق سبحانه و تعالی اجازه فرمود هر دو را از جهت آن حضرت پس فریضه و نافله پنجاه و یک رکعت شد از آن جمله دو رکعت است که بعد از خفتن نشسته کرده می شود که به یک رکعت حساب است تا بدل و تر باشد و حق سبحانه و تعالی در سالی روزه ماه رمضان را واجب گردانید و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روزه شعبان و هر ماه سه روز را سنت گردانید که دو مثل روزه واجب باشد، و حق سبحانه و تعالی اجازه فرمود فعل آن حضرت را و حق سبحانه و تعالی شراب انگور را حرام گردانید و آن حضرت صلی الله علیه و آله هر مست کننده را حرام گردانیدند و حق سبحانه و تعالی اجازه فرمود و آن حضرت مکروه گردانیدند چیزی چند را و رخصت فرمودند که در حال ضرورت به جا آوردند و نهی نفرمودند بعنوان حرمت، پس چنانکه عمل به عزایم آن حضرت لازم

بود عمل به رخصت آن حضرت نیز واجب بود و آن چه در نماز واجب افزودند بر سبیل عزیمت بود رخصت فرمودند مگر در حال سفر و خوف و نوافل را رخصت فرمودند که در بعضی اوقات شغل و غم ترک کنند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۷

امر آن حضرت بمنزله امر الهی بود و نهی آن حضرت بمنزله نهی الهی بود و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه بسیار وارد شده است بلکه متواتر است و آن چه نسبت به آن حضرت شد نسبت به حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم نیز چنانست و کرده ایشان نیز کرده خداست و گفته ایشان گفته خداست و امر ایشان امر خداست و نهی ایشان نهی خداست و اخبار دیگر نیز خواهد آمد و صدوق نیز همین تفویض را در علل ذکر کرده است در این باب و چون پیشتر مذکور شد اعاده نکردیم، و در فقه رضوی مذکور است که از روزه سنت چهارشنبه میان دو پنجشنبه را و ماه شعبان را روزه بگیر تا نقصی که در فریضه واقع شود این هر دو روزه آن را تمام کند.

[ثواب افطاری دادن]

(و روی داود الرقی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا فطارک فی منزل اخیک افضل من صیامک سبعین ضعفا او تسعین ضعفا) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که و الله اگر به خانه برادر مؤمن رسی و روزه سنت داشته باشی یا واجب غیر معین نیز بر احتمال قوی و افطار کنی آن افطار بهتر است از آن روزه به هفتاد برابر یا نود برابر

یعنی راوی شک دارد که حضرات کدام یک را فرمودند.

(و روی جمیل بن درّاج عنه «صلوات اللّٰه علیه» آنّه قال من دخل علی اخیه و هو صائم فافطر عنده و لم یعلمه بصومه فیمنّ علیه کتب اللّٰه له صوم سنه) و در صحیح از جمیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که داخل شود بر برادر مؤمنش و آن که داخل شود صائم باشد و نزد او افطار کند و اعلام نکند که روزه ام که منتهی بر او نهد که از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۸

خاطر تو خوردم حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او روزه یک سال را و به همین مضمون چند حدیث دیگر از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه منقولست.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که نیت روزه کرده باشد و بر برادر مؤمنش داخل شود و سؤال کند از او که افطار کند نزد او باید که بخورد و او را خوشحال کند تا از جهه او بعوض آن یک روز ده روز روزه در نامه عملش نوشته شود زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر یک حسنه بکند ما آن را ده حسنه می کنیم.

و کالصحیح از عبد اللّٰه بن جنذب منقولست که به حضرت امام موسی کاظم عرض کردم که گاه هست داخل می شوم بر جمعی و ایشان اکل می کنند و من نماز عصر کرده ام یعنی قریب به آخر روز است و من روزه ام و ایشان می گویند که افطار کن حضرت فرمودند افطار کن که ثواب افطار بیشتر است.

و کالصحیح از حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که از جهت برادر مؤمن افطار نمودن بهتر است از روزه تطوع و جمع میان این اخبار می توان کرد که اگر اظهار نکند که روزه ام ثواب یک ساله می دهند و اگر ظاهر سازد بی منت ربع آن می دهند، و اگر اظهار کند و منت گذارد تسع ربع می دهند و باقی را حمل بر یکی از آنها می توان کرد که افضلیت و اکثریت افرادش بسیار است و محتمل است که بحسب اشخاص و نیت مختلف شود و الله تعالی يعلم.

(قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله هذا في السنه و التطوع جميعا) صدوق چون این معنی را ملحق ساخت بروزه سنت توهم می شد که مخصوص سنت باشد تصریح نمود که ثواب افطار کردن مخصوص به سنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۱۹۹

نیست بلکه روزه تطوع نیز چنین است یا بر عکس بلکه اطلاق اخبار شامل قضای پیش از ظهر و نذر معین و سایر روزهای غیر معین هست که خوردن اولی است و اختلاف برادران مؤمن نیز در ثواب دخیل است چنانکه احادیث صحیحه مختلفه در اکثر مثنوبات وارد شده است و اختلاف ثوابها بحسب تفاوت احوال مؤمنان است و الله تعالی يعلم.

(وقال ابي رضى الله عنه في رسالته إلى اذا اردت سفرا و اردت ان تقدم من صوم السنه شيئا فصم ثلاثة ايام للشهر الذى تريد الخروج فيه) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد در رساله که بسوی من فرستاده بود نوشته بود و آن عبارت فقه رضویست که هر گاه خواهی بسفر روی و خواهی که از روزه سنت و احتمال دارد که به تخفیف

مراد باشد یعنی از روزه که در عرض سال می دارد یا جمیع سال می دارد بنا بر آن که هر ده روز که یک روز می دارد همان است که همه را داشته است یا سفر یک ساله در پیش داشته باشد و روزه آن یک ماه و سه روز می شود اگر خواهی که چیزی از آن را مقدم داری پس سه روز روزه بگیر از جهت ماهی که بیرون می روی و در سفر نمی توانی گرفت، و این تقدیم نیز از خصایص این صوم است.

و در حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که من هر گاه می خواهم بسفر روم و در سفر روزه خوب نیست بعوض روزه تصدق می کنم بدل هر روز یک مد از قوت اهلم که به ایشان می دهم.

و در حدیث کالصحیح از عبد الله بن سنان منقولست که قضا نمی کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۰

روزه سنتی را مگر آن سه روزی که در هر ماه می گیرند و گمان مکن که بمنزله روزه واجبست بلکه من دوست می دارم از جهه تو که هر گاه کار خوبی کنی بر آن مداومت نمائی.

و در حدیث عذافر منقولست که آن حضرت به او فرمودند که اگر می خواهی قضا کن بعد از مراجعت از سفر.

و در حدیث صحیح از سعد منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که آیا بر مسافر لازمست که قضا کند این سه روز هر ماه را حضرت فرمودند که نه.

و در حسن کالصحیح از مرزبان منقول است که به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که می خواهم بسفر روم می توانم روزه

آن ماه را مقدم دارم حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که چون از سفر برگردم قضا کنم حضرت فرمودند که هم چنان که نمی کنی قضا نیز نمی کنی پس ظاهر شد که اهمتامی نیست در تقدیم و قضا هر دو خوبست و اگر نکند ضرر ندارد و تصدق بهتر است و الله تعالی يعلم.

(و روی آنه سئل العالم صلوات الله عليه عن خميسين يتفقان في اخر العشر فقال صم الأول فلعلك لا تلحق الثاني) و مرویست که از معصوم صلوات الله عليه پرسیدند که هر گاه در دهه آخر دو پنجشنبه واقع شود چه کند حضرت فرمودند که اول را روزه بگیر شاید به دویم نرسی و بهتر آنست که چون به دویم برسد آن را نیز بگیرد چنانکه گذشت.

باب صوم التطوع و ثوابه من الايام المتفرقه

اشاره

این بابی است در روزه تطوع یعنی سنتی که آن قدر اهتمام بشأن آن نیست چنانکه در روزه سه روز هست و در ثواب آن روزها از ایام متفرقه، یعنی یک تطوع آنست که هر روز که خواهد روزه بگیرد که روزه سپر عذاب الهی است مطلقاً و تطوعی دیگر خصوص روزی چند است که ثواب بسیار در هر یک از آنها هست.

[روزه عاشورا]

(سال محمد بن مسلم و زراره بن اعین ابا جعفر الباقر صلوات الله عليه عن صوم يوم عاشوراء فقال كان صومه قبل شهر رمضان فلما نزل شهر رمضان ترك) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است از زراره و محمد که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از روز عاشورا یعنی دهم محرم یا نهم و دهم یا نهم حضرت فرمودند که پیش از روزه ماه رمضان روزه عاشورا بود و چون روزه ماه رمضان نازل شد آن متروک شد و ظاهر آنست که پیشتر واجب بود و منسوخ شد و باین عبارت از آن جهت فرموده اند که وجوبش منسوخ است و استحباب آن باقی است حزنا و محتمل است که مکروه باشد چنانکه در صحیح است از ابن سنان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که چه می فرمایید در روزه عاشورا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۲

حضرت فرمودند که روزه بدار بی آن که شب نیت کنی و افطار کن نه از روی خوشحالی و کل روز را روزه مگیر، و می باید که امساک کنی تا یک ساعت بعد از عصر و بعد از آن افطار کنی بر شربتی از آب.

کالصحيح منقول است از نجیّه که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از روزه عاشورا حضرت فرمودند که روزه ایست که متروک است به سبب نزول روزه ماه رمضان و متروک بدعتست نجیّه گفت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نیز سؤال کردم همین مسأله را حضرت همان جواب پدر را فرمودند و فرمودند که روزه ایست که در قرآن مجید و حدیثی وارد نشده است که دلالت کند بر آن که سنت حضرت رسول الله صلوات الله عليه و اله بوده باشد مگر سنت آل زیاد که ایشان این روزه را وضع نمودند به شکرانه آن که حضرت سید الشهداء علیه السلام را شهید نمودند.

و در حسن کالصحيح منقولست از زید که شنیدم که عیبید از حضرت امام جعفر صادق سؤال کرد از روزه روز عاشورا حضرت فرمودند که هر که این روزه را بگیرد بهره او از این روزه بهره ابن مرجانه عیبید الله بن زیاد و لشکر او باشد لعنهم الله تعالی عرض نمودم که ایشان چه بهره داشتند از این روزه حضرت فرمودند که آتش جهنم بهره ایشان خواهد بود. حق سبحانه و تعالی ما را از آتش جهنم و از عملی که نزدیک گرداند به آتش نگاه دارد و احادیث بسیار به این مضمون وارد شده است و چند حدیث وارد شده است از موثق و قوی که کفاره گناهان یک ساله است روزه نهم و دهم و محمولست بر امساک یا از روی حزن و اولی عمل بحدیث عبد الله بن سنان است که آن جامع بین اخبار است و الله تعالی يعلم.

(و قال علی صلوات الله علیه قال رسول الله صلى الله عليه و اله من صام يوما تطوعا ادخله الله عز و جل الجنة) و كالصحيح منقولست که آن حضرت صلى الله عليه و آله فرمودند که هر که يك روز روزه سنت بدارد حق سبحانه او را داخل می کند در بهشت.

و در صحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که به درستی که گاه هست شخصی يك روز روزه می گیرد بقصد رضای الهی و حق سبحانه و تعالی او را به سبب آن روزه داخل بهشت می کند.

(و روی جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال من ختم له بصيام يوم دخل الجنة) و در قوی مرویست از جابر و ظاهر آنست که از کتاب او برداشته باشد و بنا بر این صحيح است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که خاتمه اعمال او روزه روزی باشد که در آن روز یا بعد از آن روز یا به سبب آن روز بر احتمالی به آن که بعد از آن روز بیمار شود و بمیرد داخل بهشت می شود و عموما نیز وارد شده است که هر که خاتمه اعمال او خیر باشد داخل بهشت می شود.

(و قال رسول الله صلى الله عليه و اله من صام يوما فی سبیل الله کان كعدل سنه يصومها) صدوق از زیدیه روایت کرده است از ابو هریره که آن حضرت صلى الله عليه و آله فرمودند که هر که يك روز در سفر حج یا جهاد روزه بگیرد چنانست که يك سال روزه در حضر گرفته باشد و هیچ شك نیست که

افتراست بر آن حضرت یا حکم آن منسوخ است به آیه قصر، و دور نیست که صدوق فی سبیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۴

اللَّهُ را بمعنی لله فهمیده باشد چنانکه بسیار است که باین معنی استعمال می نمایند و در بعضی از نسخ کان یعدل است و اول اظهر است و موافق است با ثواب الاعمال قدیم که نزد ماست.

و در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر که روزه خود را به پوشاند و اظهار نکند بخلق روزه سنت را حق سبحانه و تعالی به فرشتگان فرماید که بنده من پناه می خواهد از عذاب من یعنی کتمان مستحبات پناه جستن است به خدا از عذاب او ای فرشتگان او را در پناه من در آورید و حق سبحانه و تعالی جمیع فرشتگان خود را موکل گردانیده است که دعا کنند از جهه روزه داران با اخلاص و امر نفرموده است که به دعا از جهه احدی مگر آن که آن دعا را در حق آن شخص البته مستجاب می گرداند پس حضرت فرمودند که خواب صایم عبادتست و نفس او تسبیح است.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من تطیب بطیب اول النهار و هو صائم لم یفقد عقله) و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که بوی خوش کند در اول روز عقلش زایل نمی شود یعنی کج خلق و بی دماغ نمی شود به سبب صوم، و کج خلقی که از لوازم گرسنگی است به سبب بوی خوش زایل می گردد و احادیث بوی خوش خواهد آمد.

(و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و اله ما من صائم

يَحْضِرُ قَوْمًا يَطْعَمُونَ إِلَّا سَبَّحْتَ لَهُ أَعْضَاؤَهُ، وَكَانَتْ صَلَاةُ الْمَلَائِكَةِ عَلَيْهِ وَكَانَتْ صَلَاتُهُمْ اسْتَغْفَارًا).

و سکونی روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۵

هر صائمی که حاضر شود نزد جمعی که ایشان چیزی خورند و او نتواند خورد به آن که نیابد که آن جماعت خواهند که او بخورد یا روزه قضای رمضان باشد بعد از زوال یا نذر معین باشد یا ماه رمضان باشد و آن جماعت بیمار یا مسافر باشند یا بنا مشروع خورند البته اعضای او تسبیح کنند از جهه او و فرشتگان بر او صلوات فرستند و صلوات ملائکه بر او طلب مغفرتست از جهه او.

و کالصحیح از مسعده منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون صائمی بیند که جمعی می خورند و او نمی تواند خورد همه موهای او به تسبیح در آیند از جهه او و امثال این اخبار را اعتقاد می باید کرد و کیفیتش را کار نمی باید داشت چنانکه آیات قرآنی نیز بر این معنی وارد است که همه اشیاء به تسبیح او مشغولند و در اینجا تسبیح اعضا از جهه او می شود چون لله اعضا را از مالوف ایشان که خوردن و آشامیدنست بازداشته است و این معنی نیز نوعی است از تسبیح و اضطراب اعضا نیز نوعیست از تسبیح یا بعد از اضطراب اعضا به سبب لوازم طبیعت تسکین آن از برای حق سبحانه و تعالی تسبیح آنهاست.

[روزه اول ذی حجه]

(و روی عن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما قال من صام اول یوم من ذی الحجّه کتب الله له صوم ثمانین شهرا فان صام التسع

کتاب الله عز و جل له صوم الدهر) و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که روز اول ذی الحجه را روزه دارد حق سبحانه و تعالی ثواب هشتاد ماه در نامه عملش بنویسد و اگر نه روز روزه دارد روزه کل عمر در نامه عملش بنویسد.

و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده است که در روایتی رسیده است که اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۶

ذی الحجه تزویج حضرت فاطمه به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما واقع شد و در روایتی دیگر در ششم این ماه واقع شد و علی ای حال میانه دو عید واقع شده است پس آن چه نزد عوام مشهور است که میان دو عید خوب نیست غلط باشد بلی بعضی از عامه در ماه شوال خوب نمی دانند و اکثر نقل کرده اند که خوبست و سنت است که نماز حضرت فاطمه را صلوات الله علیهما در روز اول و ششم واقع سازد بهر دو عنوان یکی آن که در رکعت اولی بعد از حمد صد مرتبه انا أنزلناه بخواند و در دویم صد مرتبه توحید و یکی آن که گذشت که چهار رکعت هر رکعتی پنجاه مرتبه توحید بخواند.

و صدوق حدیثی از عایشه روایت کرده است در فضیلت روزه این نه روز از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و فضیلت بسیار ذکر کرده است و شیخ و غیره متابعت کرده اند در نقل آن خبر به آن که صدوق حدیثی معتبر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که ابو هریره و انس و عایشه بر حضرت سید المرسلین دروغ

می بستند و چون در امور مستحبه احادیث معتبره وارد شده است که عمل می توان کرد بروایت هر کس بنا بر این مسأله کرده اند و لیکن صدوق مسأله نمی کند مگر در صورتی که حدیث ضعفا را ثقات نیز نقل کرده باشند زیرا که می آید در این باب که حدیث نماز غدیر را اعتقاد ندارم چون راوی او محمد همدانی است اگر چه آن مضمون در اخبار دیگر وارد است و ظاهراً غافل شده باشد.

(و قال الصادق صلوات الله عليه صوم يوم الترويه كفاره سنه و يوم عرفه كفاره سنتين) و در حسن كالصحيح منقول است که آن حضرت فرمودند که روزه روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۷

هشتم ذی الحجه كفاره يك ساله گناهانست و روزه روز عرفه كفاره دو ساله گناهانست و وجه تسمیه ترويه خواهد آمد در ابواب حج (و روی آن فی اول يوم من ذی الحجه ولد ابراهيم خليل الرحمن عليه السلام فمن صام ذلك اليوم كان كفاره ستين سنه) و محمد بن يعقوب کلینی رحمه الله روایت کرده است از عده از سهل بن زیاد از بعضی از اصحاب ما از حضرت ابی الحسن الاول صلوات الله عليه که در روز اول ذی الحجه متولد شد حضرت ابراهیم دوست حق سبحانه و تعالی پس هر که آن روز را روزه دارد آن روزه كفاره شصت سال گناهان او شود.

[روز نهم ذی حجه]

(و فی تسع من ذی الحجه أنزلت توبه داود عليه السلام فمن صام ذلك اليوم كان كفاره تسعين سنه) و در روز نهم ذی الحجه که روز عرفه است توبه حضرت داود نازل شد پس هر که آن روز را روزه دارد كفاره نود

سال گناهان او باشد و توبه حضرت داود از ترک اولایی بود که از او صادر شد.

و صدوق بسند کالصحیح نزد ما و نزد او در صحیح از ابو الصلت هروی روایت کرده است که چون مامون متکلمین یهود و نصاری و مجوس و صابئان و باقی فرق کفار و سنیان را جمع کرد از جهه مباحثه با حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما هر عالمی از علمای هر طایفه که برخاست او را ملزم گردانید و این حکایت طولانی است، و در توحید و عیون مذکور است به تفصیل پس بعد از ایشان علی بن محمد بن جهم که از وجوه علماء عامه بود برخاست و گفت یا ابن رسول الله آیا اعتقاد شما اینست که پیغمبران معصومند حضرت فرمودند که بلی گفت پس چه می گوید در آیاتی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۸

وارد شده است در عصیان انبیاء و آیات را خواند و حضرت هر یک را جواب شافی فرمودند و چون به حضرت داود رسید این آیه را خواند که داود آنست که ما او را آزمایش نموده ایم حضرت صلوات الله علیه فرمودند که علماء شما چه می گویند در باره او علی بن جهم گفت می گویند که حضرت داود در مصلی خود نماز می کرد که شیطان بصورت مرغی در نهایت خوش صورتی در آمد داود نماز را قطع کرد که آن مرغ را بگیرد آن مرغ از خانه بیرون رفت و به پشت بام رفت و از آنجا به خانه اوریا بن حنان پرید چون داود به آن خانه نظر کرد دید که زن اوریا غسل می کند، پس نظرش

به آن زن افتاد و عاشق شد و حضرت داود اوریا را به جنگ فرستاده بود نوشت به سردار لشکر که در جنگ اوریا را پیش لشکر بفرست تا شاید که کشته شود، او را مقدم داشت و فتح کرد چون این خبر به داود رسید غمناک شد و نوشت به سردار که اوریا را پیش تابوت کن و چون پیش رفت شهید شد و داود زن اوریا را خواست پس حضرت دست مبارک را بر پیشانی مبارک خود زدند و فرمودند که انا لله و انا الیه راجعون پیغمبری از پیغمبران الهی را نسبت داده اید که نماز خود را قطع کرده است بواسطه گرفتن مرغی، دیگر بعمل قبیح، دیگر به قتل ناحق ابن جهم گفت که پس گناه داود چه بود پس حضرت فرمودند که وای بر تو به درستی که در خاطر حضرت داود خطور کرد که حق سبحانه و تعالی اعلم از او نیافریده است در آن عصر پس حق سبحانه و تعالی دو فرشته را به نزد او فرستاد که از طرف قبیله به نزد او آمدند و گفتند که ما دو خصمیم یعنی مثلا چنانکه در مباحثات بسیار می باشد که بر سیل فرض مسأله را می پرسند که بعضی از ما بر بعضی زیادتی می کنند حکم کن میان ما به آن چه حق است و از حق مگذر و ما را هدایت کن به راه راست، این برادر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۰۹

نود و نه گوسفند دارد و من یک گوسفند با من مبالغه و جنگ می کند که این یکی را نیز بمن گذار پس حضرت داود گفت ستم کرده است

بر تو که می خواهد گوسفند ترا بگیرد و بسیاری از شرکا بر یکدیگر زیادتی می کنند مگر آن جمعی که ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند، و این جماعت بسیار نادرند و گنااهش این بود که تعجیل کرد در حکم و از مدعی علیه نپرسید که راست می گوید یا نه و از مدعی علیه بینه نطلبید و این ترک اولی بود زیرا که حضرت داود حکم نفرمود بلکه فرمودند که بر تقدیر حقیقت قول تو ظلم کرده است و ترک اولای داود این بود نمی بینی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ای داود ما ترا خلیفه خود کردیم در زمین پس میان مردمان بحق حکم کن الخ پس علی بن جهم گفت که یا ابن رسول الله حکایت داود و اوریا بچه عنوان است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مقرر چنین بود در زمان حضرت داود که اگر زنی شوهرش می مرد یا کشته می شد بعد از او تا زنده بود شوهر نمی کرد و اول کسی که حق سبحانه و تعالی بر او مباح گردانید که زن شوهر مرده را بخواهد حضرت داود بود و این معنی بر اوریا شاق نمود و وجوه بسیار دیگر گفته اند باین اکتفا شد.

و اکثر محققین نفی آن قصه کرده اند حتی بیضاوی و آنها گفته اند از تاریخ یهود گفته اند و یهودان با داود و سلیمان هر دو بدند و بهر دو نسبت شرک داده اند و سبب عداوت آن بود که حضرت داود بر ایشان مال و خراج مقرر فرمودند از جهه مجاهدان و این بر ایشان شاق نمود و این نسبتها به ایشان دادند و کسی که مطالعه کند این

قصه را جزم می کند به آن که افترا است و سبب آن عداوت مالی بود و به سایر تحریفاتی که تورات را کرده اند و الحمد لله که بواسطه الزام یهود تورات را با اسفار ملحقه به آن مطالعه کردم پنج سفر تورات است که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۰

سفر آخر یهودان در آن خلاف کرده اند به اعتبار تکالیف شاقه که در آنجا هست و باقی اسفار را ملحق به تورات کرده اند از جهت اغوای عوام که این حکایت از آسمان آمده است و اهل سنّه چون دست از متابعت ابواب علوم الهی برداشتند به تاریخ یهودان پرداختند و همه را در تفاسیر خود جا دادند.

(و روی عن یعقوب بن شعیب قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن صوم يوم عرفه قال ان شئت صمت و ان شئت لم تصم و ذکر ان رجلا اتى الحسن و الحسين صلوات الله عليهما فوجد احدهما صائما و الاخر مفطرا فسالهما فقالا ان صمت فحسن و ان لم تصم فجائز) و در صحیح از یعقوب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از صوم روز عرفه حضرت فرمودند که اگر می خواهی روزه می گیری و اگر می خواهی روزه نمی گیری پس فرمودند که شخصی به خدمت حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله عليهما آمد دید که یکی از ایشان که حضرت امام حسین صلوات الله عليه بود صایم بودند و دیگری افطار می فرمودند پس وجه پرسید یا پرسید که روز عرفه چون است پس هر دو فرمودند که اگر روزه می گیری خوبست و اگر روزه نمی گیری جائز است.

(و روی عبد

اللَّهِ بن المغيرة عن سالم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اوصى رسول الله صلى الله عليه و اله إلى علي صلوات الله عليه وحده، و اوصى علي صلوات الله عليه إلى الحسن و الحسين صلوات الله عليهما جميعا و كان الحسن عليه السلام امامه عليه السلام فدخل رجل يوم عرفه على الحسن و هو يتغدى و الحسين عليه السلام صائم

لوامع صاحبقراني، ج ٦، ص: ٢١١

ثم جاء بعد ما قبض الحسن عليه السلام فدخل علي الحسين عليه السلام يوم عرفه و هو يتغدى و علي بن الحسين عليه السلام صائم فقال له الرجل اني دخلت على الحسن عليه السلام و هو يتغدى و أنت صائم ثم دخلت عليك و أنت مفطر فقال ان الحسن صلوات الله عليه كان إماما فافطر لثلاثا يتخذ صومه سنه و يتأسي [يا و ليتأسي] به الناس فلما ان قبض كنت انا الامام فاردت ان لا يتخذ صومي سنه فيتأسي الناس بي) و منقول است در صحيح از عبد الله از سالم كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه حضرت سيد الانبياء صلى الله عليه و آله و حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه را وصي و جانشين خود كردند و حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه حسن و حسين را وصي گردانيدند هر دو و حضرت امام حسن عليه السلام را امام گردانيدند بر حضرت امام حسين عليه السلام پس شخصي در روز عرفه داخل شد بر حضرت امام حسن عليه السلام و ديد كه ايشان چاشت مي خورند و حضرت امام حسين عليه السلام روزه بودند و بعد از وفات حضرت امام حسن عليه السلام در

روز عرفه داخل شد بر حضرت امام حسین علیه السلام و دید که آن حضرت چاشت می کردند و حضرت سید الساجدین علیه السلام روزه بودند پس آن مرد عرض نمود که من داخل شدم بر حضرت امام حسن علیه السلام و او چاشت می کردند و شما روزه بودید و الحال داخل شدم بر شما و شما روزه نیستید و جهش چیست حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امام حسن علیه السلام امام بودند افطار فرمودند تا مردمان روزه آن را واجب ندانند و تاسی به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۲

نمایند به تو هم وجوب و بنا بر نسخه لام و تا آن که مردمان متابعت آن حضرت نمایند در خوردن و بدانند که واجب نیست، و چون آن حضرت از دنیا رفت من امامم پس نخواستم که روزه بگیرم تا مردمان متابعت نمایند در وجوب یا تا کد استحباب یا آن که بدانند که واجب نیست و در عدم وجوب متابعت نمایند و ظاهراً لام از زیادتی قلم نساخ است.

(و روی حنان بن سدیر عن ابیه قال سألته عن صوم یوم عرفه فقلت جعلت فداک أنّهم یزعمون أنّه یعدل صوم سنه قال کان ابی صلوات الله علیه لا- یصومه قلت و لم جعلت فداک قال یوم عرفه یوم دعاء و مسأله فاتخوف ان یضعفنی عن الدعاء و اکره ان اصومه و اتخوف ان یكون یوم عرفه یوم الاضحی و لیس بیوم صوم) و در موثق کالصحیح منقولست از حنان از سدیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه چنانکه در تهذیبست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از روز عرفه

و عرض کردم که فدای تو گردم عامه می گویند که برابر است با روزه یک سال حضرت فرمودند که پدرم صلوات الله علیه روز عرفه را روزه نمی گرفتند عرض کردم که فدای تو گردم چرا نمی گرفتند حضرت فرمودند که روز عرفه روز دعا و سؤال است و می ترسم که مرا ضعیف کند روزه و از دعا بازمانم و کراهت دارم از آن که آن را روزه بگیرم و خایفم که مبادا روز عرفه روز عید باشد و در واقع روز عید را روزه گرفته باشم.

بدان که این حدیث جمع می کند میان اخباری که در فضل صوم عرفه وارد شده است و اخباری که در ترک روزه وارد شده است از دو وجه.

یکی آن که روایات صوم محمول بر تقیه باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۳

دویم آن که وقتی مکروه باشد که هلال محقق نباشد یا خوف داشته باشد که از دعا ضعیف شود و اخبار فضیلت در صورتی باشد که هلال محقق باشد و از دعا کردن ضعیف نشود و ظاهر کلام صدوق اینست که تا حضرت صاحب الامر «صلوات الله علیه» خروج نفرماید هلال محقق نمی باشد هر چند ما نه ببینیم البته در اول ماه اشتباه هست چنانکه گفته است که (قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ان العامه غير موقنين لفطر و لا اضحى و انما كره صلوات الله عليه صوم عرفه لانه كان يكون يوم العيد في اكثر السنين و تصديق ذلك ما قاله الصادق صلوات الله عليه لما قتل الحسين بن علي صلوات الله عليهما امر الله عز و جل ملكا فنادی أيتها الامه الظالمه القاتله عتره نبيها لا وفقكم الله لصوم

و لا فطر، و فی حدیث اخر لا وَّفَقَّكُمْ اللهُ لَفَطْرٍ و لا اضحی و من صام یوم عرفه فله من الثواب ما ذکرناه) چنین گوید مصنف این کتاب که به درستی که عامه موفق نمی شوند که فطر را افطار کنند و روز عید را بدانند که روزه نگیرند و حج ایشان درست باشد و چرا در اخبار وارد است خصوصاً در خبر سابق که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه کراهت داشتند از روز عرفه زیرا که در اکثر سالها روز عرفه روز عید است و مصدق این قول است آن چه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شدند حق سبحانه و تعالی امر فرمود ملکی را که ندا کند که ای امت ظالمی که عترت و ذریت رسول خود را کشتید توفیق ندهد حق سبحانه و تعالی شما را که روزه شما و افطار شما صحیح باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۴

و در حدیث دیگر چنین است که توفیق ندهد شما را که عید فطر و عید قربان شما درست باشد. و صدوق می گوید که هر که روز عرفه روزه بدارد آن ثوابی که مذکور شد به او می دهند اگر چه در عید گرفته باشد و این حدیث در علل و کافی مذکور است و صدوق نقل بالمعنی کرده است و نهایت اختلال به هم رسانیده است و حدیث اول که نقل کرده است بعضی از آن از حضرت امام محمد تقی (ص) است و نسبت به صادق (ص) داده است مگر آن که مرادش از صادق معصوم باشد چون

بسیار کرده اند و بعضی گذشت و دیگر چیزها هست که به تدبر ظاهر می شود.

اما حدیث اول منقول است در قوی از محمد بن اسماعیل ثقه که عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که فدای تو گردم چه می فرمایید در عامه، و در عامه، و در کافی فی الصوم است یعنی در صوم ایشان و روایتی بما رسیده است که ایشان توفیق نمی یابند که روزه بدارند حضرت فرمودند که دعای ملک بر ایشان مستجاب شده است و حضرت فرمودند که چون سکان جهنم شهید کردند حضرت امام حسین صلوات الله علیه را حق سبحانه و تعالی امر فرمود ملکی را که ندا کند به مردم که ای امت ظالمی که عترت پیغمبر خود را می کشید حق سبحانه و تعالی شما را توفیق صوم و فطر ندهد، و در حدیث دیگر توفیق فطر واضحی ندهد و سند آن را از کلینی روایت کرده است.

و در قوی از رزین که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون شمشیر بر آن حضرت زدند و آن حضرت صلوات الله علیه از است افتادند و خواستند که سر آن حضرت را از بدن مبارک جدا کنند منادی از عرش ندا کرد که ای امت حیران شده گمراه شده بعد از پیغمبر خود حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۵

و تعالی شما را توفیق اضحی و فطر ندهد پس حضرت فرمودند که از این جهت است و الله که عامه موفق نشدند و نخواهند شد تا وقتی که حضرت صاحب الامر (ص) بیرون آیند و طلب خون آن حضرت بکنند به آن که قاتلان آن حضرت

را و راضیان بفاعل ایشان را زنده کنند و شیعیانی که در هر زمانی آرزوی نصرت آن حضرت داشته اند ایشان را نیز زنده کنند و هر یک از شیعه آن سگان را کشند و زنده کند حق سبحانه و تعالی ایشان را و باز کشند و سایر آن چه در رجعت خواهد شد چون اصل رجعت از ائمه هدی صلوات الله علیهم متواتر است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزی باشد که مبعوث کنیم از هر امتی فوجی را از آن جماعتی که آیات ما را تکذیب می نمودند و در روز قیامت همه مبعوث می شوند پس البته مراد قیامت صغری است که آن رجعت است باشد، و علمای قدمای شیعه هر یک در رجعت کتابی تصنیف کرده اند و شیخ طوسی و شیخ نجاشی هر دو در فهرست کتب علماء شیعه در ضمن ذکر کتب ایشان ذکر کرده اند که له کتاب فی الرجعه و از آن کتب چیزی نمانده است که زیاده از صد هزار کتاب بوده است، و در زمان حضرت امام جعفر صادق پنج هزار مصنف بودند از اصحاب آن حضرت مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و ابو بصیر که منقولست از محمد بن مسلم که او سی هزار حدیث در حفظ داشت و جابر هفتاد هزار و هم چنین و منقولست که ابن عقده سیصد هزار حدیث در حفظ داشت و صد و بیست هزار حدیث با سند در حفظ داشت و ذکر این محفوظات نیز در کتب رجال شیعه هست.

و شیخ امین الدین ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که اخبار رجعت

متواتر است و نمی توان تاویل آنها کردن و اجماع شیعه است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۶

آن، و با آن که از اخبار ما و کتب علما شیعه قلیلی مانده است باز متواتر است و در ضمن اخبار در روضه مذکور است و در اینجا نیز اشاره به آن خواهد شد و لیکن *إن شاء الله* کتابی جدا ضرور است تالیف نمودن چون متروک شده است کتب و مذاهب شیعه الیوم به اعتبار اشتغال طلبه به کتب حکما و عامه، و شیطان در این باب سعی خود را تمام کرده است و لیکن این حقیر به تایید *الله* چنان کرده ام که آب رفته به جوی باز آید و حق سبحانه و تعالی حکایت دابه الارض و رجعت را در قرآن مجید با هم آورده است و عامه قایل به دابه شده اند بلفظ اما بحسب واقع منکرند.

و مولانا نظام الدین نیشابوری که بحسب ظاهر از کبار علماء عامه است اما در واقع شیعه است و در تفسیر خود در سوره نمل از طرف شیعه وجوه بسیار گفته است و *إن شاء الله* در تفسیر مجمع البحرین که بحسب اعطاء حضرت سید المرسلین صلی *الله* علیه و آله در رؤیا به آن مامور شده ام مذکور خواهد شد و *إن شاء الله* تفسیری تمام شود و خواهد شد که در متشابهات قرآنی همگی از آثار ائمه هدی صلوات *الله* علیهم مبین شود و فی الحقیقه جامع الثقلین باشد چنانکه در این دو سه روز جدیداً بشارت به آن واقع شد در ضمن بشارات بسیار که یکی از آن این بود که *ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله*

[روزه بیست و پنج ذی القعدة]

(و روی عن الحسن بن علیّ الوشاء قال كنت مع ابي و انا غلام فتعشينا عند الرضا صلوات الله عليه ليله خمسه و عشرين من ذی القعدة فقال له ليله خمسه و عشرين من ذی القعدة ولد فيها ابراهيم و ولد فيها عيسى بن مریم علیهما السلام و فيها دحیت الأرض من تحت الكعبه فمن صام ذلك اليوم كان صام ستین شهرا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۷

و در صحیح مرویست از حسن که گفت من با پدرم بودم و هنوز موی رو بهم نرسانیده بودم و نزد حضرت امام رضا صلوات الله علیه با جمعی عشا کردیم یعنی مهمانی آن حضرت را خوردیم و آن شب بیست و پنج ذی القعدة بود حضرت به پدرم فرمودند که در شب و بیست و پنج ذی القعدة متولد شد ابراهیم علیه السلام و متولد شد در این شب حضرت عیسی بن مریم علیهما السلام و در این شب دحو ارض شد از زیر کعبه یعنی سبحانه و تعالی اول ماده زمین را آفرید در موضعی که الحال کعبه معظمه بر آنجا واقع است و بعد از آن آسمان را آفرید و بعد از آن زمین را از زیر کعبه پهن گردانید و باین بزرگی که الحال هست کرد چنانکه فرموده است که **وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا** پس هر که این روز را روزه دارد چنان است که شصت ماه روزه گرفته باشد، و آن که در این حدیث وارد شده است که ولادت ابراهیم علیه السلام در شب بیست و پنج ذی القعدة واقع شد بحسب ظاهر مخالفت دارد با حدیث سابق که

ولادت آن حضرت در اول ماه ذی الحجّه واقع شد و در وجه جمع وجوه بسیار گفته اند و بهتر آنست که این حدیث را حمل کنیم بر ولادت ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله به قرینه تقید ابراهیم پیغمبر به خلیل الله در غالب اوقات چنانکه در حدیث سابق شده بود و در اینجا نشد و الله تعالی يعلم.

[بیست و ششم ذی القعدہ]

(و روی أنّ فی تسع و عشرين من ذی القعدہ انزل الله عزّ و جلّ الکعبه و هی اول رحمہ نزلت فمن صام ذلك الیوم کان کفاره سبعین سنه) و مرویست که در بیست و نهم و بعد از این در باب حج همین حدیث را ذکر کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۸

فرمودند که در بیست و پنجم ذی القعدہ حق سبحانه و تعالی کعبه بیت الله الحرام را بدنیا فرستاد که آن بیت المعمور بود و آن اول رحمتی بود که بر حضرت آدم علیه السلام نازل شد، پس هر که این روز را به شکرانه این نعمت عظمی روزه دارد آن روزه کفاره هفتاد ساله گناهان او شود و مختصر حدیث اول را نیز در آنجا ذکر کرده است پس ظاهر آنست که این سهو از نساخ شده باشد و چون بعضی از اصحاب این ملاحظه نکرده اند هر دو روز را ذکر کرده اند و احتمال دارد که در یک روز از این دو روز زمین کعبه یا حکم بزرگی کعبه نازل شده باشد و در روز دیگر بیت المعمور نازل شده باشد و لیکن بسیار بعید است.

و کلینی در قوی

روایت کرده است از محمد بن عبد الله که حضرت امام رضا صلوات الله علیه در مرو بودند و از خانه بیرون آمدند در روز بیست و پنجم ذی قعدة و فرمودند که امروز روزه بگیرید که من روزه ام گفتیم فدای تو گردیم این چه روز است فرمودند که روزی است که رحمت الهی پهن شده و زمین پهن شد و کعبه را نصب کردند و حضرت آدم بدنیا آمد از بهشت و باز آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که در بیست و پنجم ذی قعدة خانه کعبه را در زمین منصوب گردانیدند و آن رحمتی بود که بر زمین وضع شد و حق سبحانه و تعالی آن را سبب ثواب مردم گردانید یا مرجع خلائق ساخت و محل امن گردانید و کسی که آن روز را روزه دارد ثواب شصت ماه روزه در نامه عمل او نوشته می شود و لفظ نه در هیچ کتابی نیست بغیر از اینجا و این بنده جزم دارم که بیهوده شده است از قلم صدوق یا از قلم نساخ و الله تعالی يعلم.

[روزه هیجده ذی الحجه]

(و روی الحسن بن راشد عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۱۹

قلت جعلت فداك للمسلمين عيد غير العیدین قال نعم یا حسن و اعظمهما و اشرفهما قال قلت فایّ یوم هو قال یوم نصب امیر المؤمنین صلوات الله علیه علما للناس قلت جعلت فداك و ایّ یوم هو قال انّ الايام تدور و هو یوم ثمانیه عشر من ذی الحجه قال قلت جعلت فداك و ما ینبغی لنا ان نصنع فیه قال تصومه یا حسن و تكثر فیه

الصَّيْلَةَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ وَتَبَرَأَ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَمَّنْ ظَلَمَهُمْ حَقَّهُمْ فَإِنَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَتْ تَأْمُرُ الْأَوْصِيَاءَ بِالْيَوْمِ الَّذِي كَانَ يُقَامُ فِيهِ الْوَصِيُّ أَنْ يَتَّخِذَ عِيدًا قَالَ قُلْتُ فَمَا لِمَنْ صَامَهُ مَنْ قَالَ صِيَامَ سِتِّينَ شَهْرًا وَلَا تَدَعِ صِيَامَ يَوْمِ سَبْعَةٍ وَعَشْرِينَ مِنْ رَجَبٍ فَإِنَّهُ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي أَنْزَلَتْ فِيهِ النَّبُوَّةَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَثَوَابُهُ مِثْلُ سِتِّينَ شَهْرًا لَكُمْ) وَنَقُولُ أَنَّ حَسَنًا أَكْرَمَ مَا كَانَ فِيهِ خَدِشٌ فِي كِتَابِهِ مَا كَانَ فِيهِ كِتَابٌ مَعْتَبَرٌ بُوْدَهُ اسْتِ وَعُلَمَاءُ رِجَالِ كِتَابٍ أَوْ رَأَى تَحْسِينَ كَرَّمَهُ اسْتِ وَعُلَمَاءُ حَدِيثٍ وَفَقْهُ نِيزِ كِتَابِشِ رَأَى مَعْتَمِدٌ مِى دَانِسْتَه اسْتِ وَ مَذْكَورٌ شَدَّ كِه مَدَارِ قَدَمَا بَرِ كِتَابِ بُوْدَهُ اسْتِ وَ مِى دِيدَه اسْتِ كِه اِكْرَمُ مَوَافِقِ اسْتِ بَأِ اِحَادِيثِ كِه اِعَظَمُ مَحَدَّثِينَ رَوَايَتِ كَرَّمَهُ اسْتِ مَانَنْدِ زَرَارَه وَ مُحَمَّدِ بِنِ مَسْلَمٍ وَ بَرِيدِ وَ حَلْبِيِّ وَ كِنَانِيِّ حَكَمَ بِه صَحْتِ كِتَابِ مِى كَرَّمَهُ اسْتِ وَ اِكْرَمُ مَشْتَمَلِ بُوْدَهُ اسْتِ كِتَابِ بَرِ اِحَادِيثِ غَرِيبِ طَرَحِ مِى كَرَّمَهُ اسْتِ وَ اِكْرَمُ هَرِ دُو دَاشْتَه اسْتِ يَعْرِفُ، وَ يَنْكُرُ مِى كَقْتَه اسْتِ وَ چُونِ كِتَابِ حَسَنِ از قِسْمِ اَوَّلِ بُوْدَهُ اسْتِ كَلِينِي وَ صَدُوقِ وَ شَيْخِ وَ غَيْرِ هَمِ از اَن كِتَابِ اِحَادِيثِ نَقْلِ كَرَّمَهُ اسْتِ وَ حَكَمَ بِه صَحْتِ اَن اِحَادِيثِ كَرَّمَهُ اسْتِ وَ دَرِ هَمِه عُلُومِ نَقْلِيَه چنين اسْتِ.

حاصل آن که حسن گفته است که من عرض نمودم به حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۰

صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كِه فَدَائِى تُو كَرْدَمِ آيَا مَسْلَمَانَانِ رَأَى عِيدِي هَسْتِ بَغَيْرِ از عِيدِ فِطْرِ وَ اَضْحَى حَضْرَتِ فَرْمُودَنْدِ كِه بَلِي اِى حَسَنِ هَسْتِ وَ بَزْرَكْتَرِ وَ بَهْتَرِ از هَرِ دُو اسْتِ عَرْضِ نَمُودَمِ كِه

کدام است آن عید حضرت فرمودند که آن روزیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به امامت نصب فرمودند که خلیفه خالق و پیشوای خلائق باشد.

گفتم فدای تو کردم آن در چه روز از روزهای هفته بود حضرت فرمودند که روزهای هفته در روزهای ماه می گردد و معتبر روزه ماه است که آن روز هجدهم ذی الحجه است و هجدهم در آن سال جمعه بود و جمعه از این جهه و جهات دیگر شرف دارد می باید روز هجدهم که روز ماهست رعایت کنید.

گفتم فدای تو کردم ما را چه باید کرد فرمودند که ای حسن روزه می داری آن روز را و بر حضرت سید المرسلین و اهل بیتش صلوات بسیار می فرستی و براءت و بیزاری می فرستی که لعنت باشد بر آن کسانی که بر اهل بیت آن حضرت ظلم کرده اند و حق ایشان را [که] امامت است غضب نموده اند یا می گویی که خداوندا بیزارم از ایشان و هر دو را گفتن بهتر است به آن که به گویی خداوندا من بیزارم از کسانی که حق ایشان را برده اند و بر ایشان ستم کرده اند، و لعنت خدا بر ایشان باد به درستی که جمیع پیغمبران امر می کردند اوصیاء خود را که عید کنند آن روزی را که وصی خود را نصب می فرمودند.

راوی گفت عرض نمودم که ما را چه ثوابست که آن روز را روزه داریم حضرت فرمودند که آن روز را روزه داشتن چنانست که شصت ماه را کسی روزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۱

داشته باشد و ترک مکن روزه بیست و هفتم ماه رجب را

که آن روزیست که حضرت سید المرسلین را نبی کردند و نبوت بر آن حضرت نازل شد صلی الله علیه و آله، و روزه داشتن آن روز از برای شما مثل روزه داشتن شصت ماهست.

و صدوق حدیثی دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است به همین مضمون، و کالصحیح از سالم ثقه منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا مسلمانان را عیدی هست غیر از جمعه و عیدین حضرت فرمودند که بلی عیدی که حرمتش از همه عظیمتر است عرض نمودم که کدامست حضرت فرمودند که روز هجدهم ذی الحجه است عرض نمودم که چه می باید کرد حضرت فرمودند که خدا را یاد کنید بروزه از جبهه رضای او، و بندگی کردن، و محمد و آل محمد را یاد کنید به صلوات بر ایشان و غیر آن پس به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وصیت فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که آن روز را عید کنند و همه پیغمبران (ص) وصیت می کردند اوصیاء خود را که آن روز را عید کنند یعنی همین روز را یا روزی که در آن روز اوصیاء خود را نصب می فرمودند آن روز را عید کنند و هر دو ممکن است که واقع بوده باشد و هر دو روز را عید می کرده باشند یا هر دو یکی باشد.

و روایت کرده است از طرق عامه از ابو هریره که گفت هر که روز هجدهم ذی الحجه را روزه دارد بنویسد حق سبحانه و تعالی از جبهه او روزه داشتن شصت ماه را

و آن روز غدیر خم است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دست حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب را گرفتند و فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۲

که آیا من اولی نیستم به مؤمنان از جانهای ایشان صحابه گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند که هر که را من مولی و واجب الاتباع او بودم پس علی مولی و واجب الاتباع اوست پس عمر گفت په په ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مسلمانی پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ یعنی امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و راضی شدم که دین اسلام دین شما باشد.

(و روی المفضل بن عمر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال صوم یوم غدیر خم کفاره ستین سنه) و کالصحیح روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که روزه غدیر خم کفاره شصت ساله گناهان است.

(و اما خبر صلاه یوم غدیر خم و الثواب المذكور فيه لمن صامه فان شیخنا محمد بن الحسن رضی الله عنه کان لا یصححه و یقول انه من طریق محمد بن موسی الهمدانی و کان غیر ثقہ و کما لم یصححه ذلك الشیخ قدس الله روحه و لم یحکم بصحته من الاخبار فهو عندنا متروک غیر صحیح) و اما حدیث نماز روز غدیر خم و ثوابی که در آن خبر مذکور است از جهه کسی که آن روز را روزه دارد پس بتحقیق که شیخ ما محمد بن الحسن بن الولید که حق سبحانه و تعالی

از او خوشنود باشد آن حدیث را صحیح نمی دانست و می گفت که در سند آن حدیث محمد همدانی هست و او ثقه و معتمد نبوده است و هر حدیثی را که آن شیخ صحیح نمی دانست و حکم به صحت آن نکرده است آن حدیث نزد ما صحیح نیست و آن حدیث را در این کتاب و غیر این ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۳

نمی کنیم و از این کلام ظاهر می شود که آن چه را در کتب خود ذکر کرده است همه را صحیح می داند، و در نوافل اکتفا بنقل نمی کند و لیکن چون احادیث صحیح و حسن کالصحیح و قوی کالصحیح از طرق ما وارد شده است و صدوق نیز آن اخبار را روایت کرده است و عامه نیز روایت کرده اند و نقل اجماع نیز کرده اند که در فضایل عمل بحدیث ضعیف نیز می توان نمود و مع هذا اکثر مضامین این حدیث در خطبه حضرت امام رضا صلوات الله علیه مذکور است و آن خطبه بسند معتبر منقول است بلکه عبارت خطبه دلیل است بر صحت خطبه با آن که صوم این روز در اخبار دیگر وارد شده است و متفق علیه است، و نماز در حدیث خطبه نیز وارد است و عمومات کافی است، با آن که کیفیت صلاه در حدیث روز مباحله نیز وارد شده است، با آن که ظاهر آنست که محمد همدانی از مشایخ اجازه است و او از کتاب علی بن حسان واسطی روایت کرده است و صدوق حکم به صحت کتاب او کرده است، و علماء رجال توثیق او مکررا کرده اند لهذا حسین ابن حسن فاضل این حدیث را در

کتاب خود روایت کرده و بعد از او اصحاب همه روایت کرده اند، و شیخ طوسی بر آن اعتماد نموده، در تهذیب و مصباح ذکر کرده است و مخالفتی که دارد در ثواب خصوصیتی باین حدیث ندارد و نظر به اشخاص مختلف می شود و ممکن است که چون عامه شصت ماه روایت کرده اند ائمه هدی صلوات الله علیهم آن مقدار را از جهه عامه روایت کرده باشند و قدر واقع را از جهه خواص شیعه روایت کرده باشند با آن که قمیان به تبعیت ابن ولید نسبت غلو به او داده اند و او کتابی دارد در رد بر غلامه و ظاهر شد که ابن ولید نفی سهو از نبی را صلی الله علیه و آله از غلو می داند و تفویض نبی و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را که اخبار متواتره در آن وارد است از غلو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۴

می داند پس در این باب اعتماد به او نتوان کرد و غالب اوقات غلو احوال سبب نسبت غلو شده است بر بزرگان چنانکه تفصیل آن را در روضه المتقین ذکر کرده ام و الله تعالی یعلم.

و مع هذا ابن طاوس به سندی دیگر روایت کرده است از کتاب محمد بن علی طرازی به اسناد او از عبد القاهر از علی بن حسان واسطی در واسط در سنه ثلاثمائه از علی بن حسن عبدی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در این روایت به جای محمد بن موسی محمد بن علی است و روایت شیخ این است که علی بن حسان از علی بن حسین عبدی روایت نموده است و اظهر علی بن الحسن است

چنانکه ابن طاوس روایت کرده است و شیخ نیز در رجال در اصحاب حضرت صادق علی بن حسن عیدی را ذکر کرده است که گفت از صادق صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که روزه روز غدیر خم برابر است با روزه عمر دنیا که اگر کسی زنده باشد از اول دنیا تا به آخر دنیا و همیشه روزه باشد هر ثوابی که او را دهند از جهه روزه عید غدیر آن ثواب را خواهند داد و ممکن است که مراد عمر متعارف اکثر مردمان باشد و شصت ماه به اعتبار مضاعفه یک را ده موافق نهایت عمر اکثر عالمیان است اگر پانزده سال تا بلوغ را ضم کنند و نادر است که شخصی این مقدار و زیاده از این عمر کند و اگر برسد بسیار نادر است که مکلف بماند که خرافت دست نداده باشد و قوت گرفتن روزه داشته باشد و هر گاه یک روز را هفتصد و زیاده در نامه عمل خوبان نویسند به عمر دنیا نیز می رسد و مکرر مذکور شد که کثرت به اعتبار اشخاص مختلف می شود هم چنان که حق سبحانه و تعالی در همین آیه فرموده است که **وَ اللّٰهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ** چنانکه هفتصد نیز به اعتبار زیادتی خوبیست و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۵

نه اقل مضاعفه ده است و روزه این روز در هر سالی برابر است با صد حج مقبول و صد عمره مبرور است و این روز عید اکبر حق سبحانه و تعالی است چنانکه عامه روایت کرده اند در جمیع صحاح خود که یهودی به نزد عمر آمد و گفت که در قرآن

شما

آیه ایست که اگر در توراہ ما می بود ما آن روز را اعظم اعیاد خود می گرفتیم و در تعظیم بیشتر از همه عیدهای خود می کوشیدیم عمر گفت کدام آیه است یهودی این آیه را خواند که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ عمر گفت پیش ما نیز چنین است و آن روز عرفه است با آن که سنیان هیچ یک عرفه را عید نشمرده اند مع هذا بر تقدیری که عرفه باشد به گفته او در عرفه چه کمال دین شد و چه اتمام نعمت شد بغیر آن که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ در آن فرمودند که إِنِّي تَارِكٌ فَيْكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي چنانکه همه سنیان روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ در منی خطبه خواندند و این مبالغه را فرمودند، و در عرفات نیز خطبه خواندند و همین حدیث را فرمودند، و در غدیر خم نیز خواندند و این عبارت را با عبارت «من كنت مولاہ فعلى مولاہ» خواندند، و در غیر بخاری از صحاح سته همه مذکور است با آن که اول کسی که اقرار کرد عمر بود و اول کسی که انکار کرد عمر بود.

پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی پیغمبری را نفرستاد مگر آن که او را فرمود که این روز را عید کنند و حرمت این روز را به امت خود برسانند چنانکه در فردوس الاخبار از حذیفه روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که اگر مردمان بدانند که در چه وقت علی بن ابی طالب را امیر المؤمنین نام کردند هر

افضلیت آن حضرت را، آن حضرت مسمی شد به امیر المؤمنین و حال آن که آدم میان روح و بدن بود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است *وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الْخَیْ* یعنی یاد کن آن وقتی را که پروردگار تو از فرزندان آدم از ذریات ایشان عهد و پیمان گرفت و همه را بر هم گواه گرفت که آیا من پروردگار شما نیستم گفتند بلی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که من پروردگار شما ام و محمد پیغمبر شماست و علی امیر و پادشاه شماست، و از پیغمبران جدا این عهد و پیمان گرفت که چون بیاید بسوی شما محمد هر آینه می باید که ایمان به او بیاورید و او را یاری کنید، و ایمان بیاورید به علی بن ابی طالب و او را امیر و پادشاه خود دانید و همه را بر یکدیگر گواه گرفت و احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه وارد شده است در تفسیر همین آیه با زیادتى بقیه ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و *إِنْ شَاءَ اللَّهُ* تعالی در تفسیر مجمع البحرین مفصلاً مذکور خواهد شد در آیه مباحله و عبارات کتب الهی که حق سبحانه و تعالی در کتاب حضرت آدم تا حضرت عیسی در همه کتب امر فرموده است به متابعت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین.

پس فرمودند که اسم این روز در آسمان «یوم العهد المعهود» است یعنی روزیست که در زمین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تازه کرد آن عهدی را که حق سبحانه و تعالی از

خلايق گرفته بود در روز اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ و در زمين نامش يَوْمَ الْمِيثَاقِ الْمَاخُوذِ وَ الْجَمْعُ الْمَشْهُودِ است يعنى روزيست كه حق سبحانه و تعالى عهد و پيمان از بندگان خود گرفت به وساطت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله و روزيست كه اصحاب خود را آن حضرت جمع فرمودند در غدير خم و چون عهد و پيمان بر همه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۲۷

گرفتند حق سبحانه و تعالى و انبياء و اوصياء و فرشتگان را همه بر ايشان گواه گردانيدند.

و هر كه در اين روز دو ركعت نماز كند به آن كه قبل از زوال به نيم ساعت غسل كند و در هر ركعتى يك مرتبه حمد و ده مرتبه قل هو الله احد و ده مرتبه آيه الكرسي تا هم فيها خالدون و ده مرتبه انا انزلناه بخواند، و اگر باين ترتيب باشد بهتر است چون در هر دو روايت باين ترتيب است، و اين نماز را كه به شكرانه اين نعمت عظمى به جا آورد نزد حق سبحانه و تعالى برابر است با صد هزار حج و صد هزار عمره و هر حاجتى از حاجات دنيا و آخرت كه از حق سبحانه و تعالى طلب كند البته بر آورده مى شود هر حاجتى كه باشد و اگر اين دو ركعت و دعائى بعد از آن از تو فوت شود بعد از آن قضا خواهى كرد.

و هر كه در شب بعد از اين روز مؤمنى را افطار فرمايد چنان باشد كه طعام داده باشد ده طايفه عظيم را كه هر طايفه صد هزار پيغمبران و صديقان و شهيدان باشند كه طعام داده

باشد در اوقات قحطی و گرسنگی که گویا هر یک را به سبب طعام دادن زنده کرده باشد در حرم الهی و آب داده باشد در تشنگی مهلک، و درهمی را که در این روز تصدق کنند برابر است با هزار هزار درهم که بحساب آن روز ده هزار تومان است.

پس فرمودند که گمان داری که حق سبحانه و تعالی روزی آفریده باشد که حرمتش از این روز عظیمتر باشد نه و الله نه و الله و نه و الله پس فرمودند که می باید که چون یکدیگر را ملاقات کنید این حمد را بگوئید به عربی و اگر نتوانند معنی آن را بگویند که («الحمد لله الذي اكرمنا بهذا اليوم وجعلنا من الموفين بعهدہ إلینا و میثاقه الذي واثقنا به من ولايه و لاه امره و القوام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۸

بقسطه و لم يجعلنا من الجاحدين و المكذبين بيوم الدين» یعنی حمد و سپاس و ثنا مخصوص آن خداوندیست که ما را به سبب این روز بزرگ گردانید یا انعام کرد این روز را بما و گردانید ما را از جمله وفا کنندگان بعهد و پیمانی که از ما گرفته بود در روز الست که ما متابعت و اطاعت کنیم ائمه معصومین صلوات الله عليهم را که امامت را به عدالت بر پای دارند، و نگردانید ما را از جمله منکران و تکذیب کنندگان روز جزا یعنی سنیان که اگر اعتقاد بروز قیامت می داشتند هر آینه اطاعت آن حضرت می کردند در متابعت ائمه معصومین صلوات الله عليهم پس فرمودند که بعد از نماز این دعا را بخوانند و خلاف است میان علماء که آیا

این نماز را به جماعت می توان کردن ظاهر خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آنست که به جماعت به جا آوردند و چون صریح نیست اولی انفراد است و الله تعالی يعلم.

و چون خطبه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشتمل بود بر فواید بسیار ترجمه آن را ذکر می کنم شیخ طوسی در کالصحیح روایت کرده است از فیاض طوسی که گفت به خدمت حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما بودم در روز عید غدیر خم و جمعی از خواص شیعه در خدمت آن حضرت بودند که ایشان را نگاه داشته بودند که شب با آن حضرت افطار کنند و حضرت به خانهای آن جماعت طعام و پوشش حتی انگشتری و کفش فرستاده بودند و آن جماعت را نیز خلعتها داده بودند با خدمتکاران و تغییر فروش و ظروف مجلس نیز داده بودند و شروع فرمودند در فضیلت روز عید غدیر.

و از آن جمله فرمودند که خبر داد مرا پدر بزرگوارم از آبای بزرگوار خود از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۲۹

حضرت امام حسین صلوات الله علیه که فرمودند که در بعضی از سالهای زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع شد روز جمعه با غدیر پس چون پنج ساعت از روز گذشت بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی به نحوی کردند که گوش کسی نشنیده بود چنان حمدی را، و ثنائی چند کردند که زبان کسی به آن ثناها نگشته بود و از جمله آن چه در خاطرها مانده بود این بود که جمیع محامد و ثناها مخصوص خداوندست که با آن که بی نیاز بود از

حمد خلاق حمد ایشان را وسیله گردانید که به آن وسیله راهی داشته باشد از راههای اعتراف به خداوندی و بی نیازی و واجب الوجودیت، و پروردگاری، و یگانگی او یعنی اگر نه آن بود که حق سبحانه و تعالی این راه حمد را گشوده است کرا یارای این بود که در مقام ثنای او در آید و کرا یارای آن بود که در مقام معرفت او در آید پس چون بفضل خود رخصت حمد و ثنا فرمود و تافی الجمله معرفتی نباشد چه دانند که چگونه او را حمد می باید کرد پس به راهنمودن الهی خلاق را بحمد راهنمایی کرد ایشان را به معرفت خداوند که بدانند که اوست واجب الوجود بالذات و غنی بالذات، و همه خلاق را رو به اوست که همه را از کتم عدم بدید آورده و همه را تربیت می فرماید ظاهرا و باطنا و در جمیع این مراتب یگانه است در ذات و صفات، و صفات او عین ذات اوست و حمد خداوندی را که حمد و ثنا را سبب ازدیاد رحمت خود گردانید و دست آویزی ساخت محامد خود را از جهت طلب فضل و احسان او چه ظاهر است که اصل مدح شعرا طلب احسان است از ممدوح و احتیاج بطلب حاجت نیست و مستور گردانید در باطن الفاظ حمد و ثنا حقیقت اعتراف را چون بنده می گوید که جمیع محامد از اوست پس جمیع کمالات از او خواهد بود پس اعتراف کرده است که توفیق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۰

حمد نیز از اوست و جمیع نعمتها از اوست و نعمتهای او را نهایت نیست بلکه معترفست که

هر نعمتی که بهر کس عطا کرده است به او عطا کرده است چون همه محتاجند بهم و نعمت در خود حمد است پس نعمتی که کرامت خواهد کرد غیر متناهی خواهد بود و این تعلیم و تلقین نیز از اوست چون بنده را تعلیم کرده اند که بگو الحمد لله رب العالمین و جمیع آن چه مذکور شد همه در این کلمه مندرجست و بنده نمی داند و هم چنین عطاهاى غیر متناهی به او خواهد داد و او نخواهد دانست که به سبب چیست.

و گواهی می دهم که نیست خداوندی بغیر از واجب بالذاتی که مستجمع جمیع کمالاتست و صفات او عین ذات اوست و او را شریک نیست نه در ذات و نه در صفات و نه در کمالات گواهی که صادر شده باشد از اخلاص ضمیر، و زبان ناطق شده باشد به آن از صدق مخفی یعنی شهادت محض لفظ نباشد بلکه با اعتقاد ثابت جازم مطابق واقع باشد، و از این جهت است که بلفظ شهادت واقع شده است و بس.

و گواهی می دهم که محمد صلی الله علیه و آله بنده مقرب اوست و فرستاده بحق اوست که او را برگزید از جمیع خلایق چندین هزار سال پیش از آن که عالم را از نور خود منور گرداند چون می دانست که او را شبیهی و نظیری از ابناء جنس او از انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین نیست و آن حضرت را خلیفه خود گردانید که او امر و نواهی الهی را بخلق برساند چون او را نمی توانستند دیدن که از او بشنوند و قابلیت آن نداشتند که بر ایشان فایض گردد و او

عالم بود بجمیع احوال و اطوار ایشان و به فکرهای عمیقہ به او نمی توان رسید و به عقول دقیقہ او را تصور نمی توان کردن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۱

نیست خداوندی بغیر او و اوست پادشاه جبار بزرگوار مقرون ساخت اعتراف به نبوت آن حضرت را با اعتراف به خداوندی خود و مخصوص گردانید آن حضرت را به اکرام و تعظیمی که هیچ کس به او نمی تواند رسید از جمیع خلایق و آن حضرتست که سزاوار است این رتبه عظیمه را به سبب آن که فانی فی اللہ شده باقی باللہ شده بود، و خود را مختص بندگی و عبودیت و محبت خداوند خود کرده بود یا حق سبحانه و تعالی او را مخصوص و حبیب و خلیل خود گردانیده بود چون او مخصوص نمی گرداند به خود کسی را که احتمال تغییر داشته باشد، و دوستی نمی کند با کسی که ملحق شود او را تهمت که اگر بر خلاف رضای محبوب کاری کند متهم خواهد بود در دعوی خلت و محبت بنا بر این، آن حضرت را این رتبه عظمی کرامت فرمود که در ایمان و اسلام و اذان و تشهد بلکه مطلقا مذکور سازند خداوند خود را تا آن حضرت را با حق سبحانه و تعالی مقرون نگردانند و هیچ پیغمبری را این رتبه کرامت نفرمود و امر فرمود که صلوات فرستند بر او هر مرتبه که اسم آن حضرت مذکور شود از جهه زیادتی تکریم و تعظیم آن حضرت و از جهه آن که بندگان را راهی بهم رسد در اجابت دعوات ایشان چون بحسب متعارف اگر کسی کاری به محمود [به محبوب ظ] دارد

در مدح و تکریم ایاز می کوشد تا به زودی کار او ساخته شود.

و احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که هر دعایی محبوب است از اجابت و بالا نمی برند تا مقرون نباشد به صلوات بر محمد و آل او پس همیشه صلوات و تکریم و تشریف و تعظیم حق سبحانه و تعالی بر او در زیادتى باد به زیادتى که انتها و آخر شدن نداشته باشد و ابد الآباد از او منقطع نگردد و چنانکه حق سبحانه و تعالی رتبه آن حضرت را با علا مراتب ممکنه رسانید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۲

هم چنین بعد از رتبه محمدی صلی الله علیه و آله جمعی را از جمیع عالمیان بر گزید و رتبه ایشان را نیز بلند گردانید به نحوی که آن حضرت را بلند مرتبه کرد یا به سبب آن حضرت از خویشی و متابعت او ایشان را نیز مخصوص خود ساخت و رتبه ایشان را بنحو رتبه او بلند کرد و ایشان را پیشوایان راه حق گردانید که خلاق را به خالق بخوانند و راهنمایی ایشان کنند در هر قرن و هر زمان، و پیش از آن که چیزی از مخلوقات و ممکنات را بیافرید ایشان را ایجاد فرمود انواری چند که از نور خود بوجود آورد، و ایشان را بحمد خود گویا گردانید و ملهم ساخت ایشان را که مشغول شکر و تحمید و تعظیم خداوند خود باشند و ایشان را حجت گردانید بر هر که معترف باشد به خداوندی و پروردگاری او، و ناطق گردانید به سبب این انوار که ارواح مقدسه ائمه معصومین است صلوات الله علیهم زبانهای لال را بانواع لغتها

چنانکه وارد است در حدیثی که بعد از این حدیث مذکور خواهد شد تا آن که دانستند یا بدانند که اوست آفریننده آسمانها و زمینها.

و این انوار را گواه گرفت بر آن که همه اشیاء را از کتم عدم بوجود آورد و ایشان را والی گردانید بهر چه خوبست از امور مکونات و ایشان را ترجمانه‌های مشیت خود گردانید، و زبانهای اراده خود که بندگان باشند که سبقت نکنند و اراده الهی و بامر خداوند خود عمل نمایند و می دانست حق سبحانه و تعالی هر چه را پیش از وجود ایشان بود و آن چه را بعد از ایجاد ایشان آفرید، و ایشان شفاعت نمی کنند مگر کسی را که حق سبحانه و تعالی راضی باشد از دین ایشان، و ایشان از عذاب الهی ترسانند و ایشان بیان می کنند احکام الهی را، و ایشان عمل می کنند به سنتهای آن یا آن که احکام کتاب و سنت در دست ایشانست، و ایشان عالمند به آن نه غیر ایشان، و ایشانند که بحدود الهی عالم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۳

عاملند، و ایشان ادا می کنند فرضهای الهی را چنانکه باید و چون حق سبحانه و تعالی رتبه امامت را به ایشان کرامت فرمود چنان واضح گردانید که بر هیچ کس مخفی نماند و اینها همه اشاراتست به آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر گردانید امامت آن حضرت و امامت اولاد معصومین آن حضرت را در روز غدیر و غیر آن، و خلق را نگذاشت در ضلالت جهالت بلکه حق را ظاهر گردانید.

و ایشان را عقل و هوش داد و به مقتضای آن عقول بر

ایشان تکلیف کرده است و حواس ظاهر و باطن داده است که هر روز معجزات ظاهره باهره بچشم خود بینند و به گوش خود شنوند علوم و حقایق را و به عقول خود تفکر نمایند که حق باکی است بلکه به ایشان نموده است دلایل وجود و علم و قدرت و اراده خود را که چون خداوند خود را بشناسد بدانند که حق سبحانه و تعالی حکیم است و عبث نمی کند و غرض از ایجاد عالم و عالمیان عبادت و طاعتست و بندگی را همه کس نمی داند که بچه می باید کرد پس ناچار است از بعث انبیاء و اوصیا که معصوم باشند و آن منحصر است در ایشان با آن که معجزات باهره می دیدند تا آن که اگر کسی هلاک شود و مستحق جهنم شود بعد از ظهور حق باشد، و اگر حیات ابدی یابند از بینه و برهان باشد نه علی العمیاء چنانکه طریقه گمراهانست و به درستی که حق سبحانه و تعالی شنوا و داناست و حاضر و مطلع است.

و چون حضرت آیات قرآنی را ذکر کردند از جهه اظهار حق شروع فرمودند به تصریح مطلب که اگر چه روز غدیر دلیل است بر امامت و حق سبحانه و تعالی چنان کرده است که هر احدی که در اقصا بلاد عالم است شنیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۴

است و لیکن به سبب محبت دین پدران نمی فهمند حضرت به ایشان می فهماند که پس به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهه شما ای جمع مؤمنان دو عید بزرگ عظیم را جمع کرده است که هیچ از این دو بدون دیگری تحقق ندارد تا احسان

خود را بر شما تمام فرماید و شما را به راه راست بدارد و شما را تابع جمعی کند که از نور هدایت آن روشنی یافته اند و می خواهد که فضل خود را شامل احوال شما کند و شما را به راه حق ببرد، و بخششهای گوارای خود را بر شما تمام فرماید پس روز جمعه را محل اجتماع شما گردانیده است و شما را به آن ترغیب فرموده است تا به رعایت آن شما را مطهر گرداند از گناهانی که در عرض هفته از شما صادر شده است و بشوید به آن چرکنتهایی را که بر شما جمع شده است از سابق و مطهر باشید تا جمعه آینده و ایمائی به غسل جمعه نیز دارد و به آن که آن نیز مطهر است مثل نماز جمعه و آن را مذکری گردانید از جهه مؤمنان که متذکر شوند که در این روز در الست عهد و پیمان بر ولایت اهل بیت از ایشان گرفته اند چنانکه گذشت در حدیث صحیح که از این جهه آن را جمعه نامیده اند و تا متقیان و پرهیزکاران را خایف شوند و مخالفت نکنند و در روز جمعه عطا فرموده است اضعاف مضاعف آن چه در سایر ایام عطا فرموده است ایشان را، و این ثوابها را چنین مقرر فرموده است که حاصل نشود تا اوامر و نواهی او را در اصول دین بکار نفرموده باشند و تا اطاعت او نکرده باشند در آن چه ایشان را به آن خوانده است و ترغیب به آن فرموده است آن ثوابات از جهه ایشان حاصل نشود.

پس مقرر فرموده است که توحید خداوند عالمیان را

قبول نکند مگر با اعتراف به نبوت خاتم پیغمبران صلی الله علیه و آله و توحید و نبوت را قبول

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۵

نمی فرماید تا ولایت اهل البیت را صلوات الله علیهم نداشته باشند چنانکه فرموده است در قرآن مجید که اطاعت کنید خداوند خود را و اطاعت کنید رسول او را و اولو الامر خود را و ولی شما واجب الاطاعه شما نیست مگر خدا و رسول او و جمعی که ایمان به خدا و رسول آورده اند و اقامت صلاه می کنند و در حالت رکوع زکات مال خود را می دهند و منتظم نمی شود اسباب طاعت الهی مگر با تمسک به عصمت نبی و عصمت اهل ولایتش چنانکه فرموده است که همگی اعتصام جوئید بحبل الله به آن که دست در دامان متابعت ایشان زنید تا شما را به بهشت رسانند.

و بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله فرستاد در روز دوح و از این جهت یوم الدوح می گویند که دوح جمع دوحه است و دوحه درخت بزرگست و حضرت سید المرسلین که در غدیر خم فرود آمدند فرمودند که زیر سه درخت عظیم را که از خار مغیلان ریخته بود رفتند، و منبری از جهاز شتران ساختند و حضرت بر آن منبر فرمودند و هفتاد هزار کسی که با آن حضرت بودند همه در زیر آن سه درخت قرار گرفتند پس حضرت خطبه طویل را خواندند که مذکور خواهد شد و در آن روز حق سبحانه و تعالی بر جمیع خلایق ظاهر ساخت آن چه اراده او بود در امر برگزیدگان خودش از جمیع خلایق و آن حضرت را مبالغه فرمود که تبلیغ این

رسالت بفرماید که یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ یعنی ای پیغامبر برگزیده برسان به خلائق آن چه را بر تو نازل شده است که علی امیر مؤمنان و پادشاه و واجب الاطاعه ایشان است و مبالغه عظیم فرمود به آن که فرمود که اگر این رسالت را در امامت آن حضرت نرسانی هیچ رسالتی را نرسانیده خواهی بود و همه ضایع خواهد شد چون امامت مثل توحید و نبوت از اصول دین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۶

است و هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است.

و فرمود که پروا مدار و پروا مکن از اهل کفر و نفاق و ضامن شد که آن حضرت را از شر ایشان نگاهدارد و فرمود که وَاللَّهِ يَعْصِيُكُمْ مِنَ النَّاسِ و به همین عبارت ظاهر ساخت آن چه مکنون خاطرهای اهل کفر و نفاق بود که به سبب این امر تا کشتن با تو همراهند و مرتد خواهند شد و به نحوی بیان فرمود که مؤمنان و منافقان همه فهمیدند و جمعی هرزه گوییها کردند و جمعی که مؤمن بودند و به کرات و مرات امامت مرا از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیده بودند بر ایشان واضحتر شد و ثابت قدم شدند، و کفر و ضلال و جهل منافقان بیشتر شد و حمیت جاهلیت ایشان در تزیید شد که از اسلام ظاهری که داشتند برگشتند و دستهای خود را به دندانها می خاییدند و چاره نداشتند و جمعی اظهار کردند به گفتن و جمعی صداها بلند کردند و جمعی را از غصه آب دهان در حلق بند شد

و جمعی که از دین بهره نداشتند بدتر شدند و بر کفر و ضلال راسخ تر شدند و اکثر اذعان به زبان کردند که بیخ بخ لک یا ابن ابی طالب په په ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و نه از حقیقت ایمان بود آن چه گفتند، و جمعی اقرار نمودند به آن از حقایق ایمان که مرکوز بود در قلوب ایشان، و حق سبحانه و تعالی دین خود را کامل گردانید و نعمت خود را تمام کرد بر عالمیان و چشم رسولش را با مؤمنان و متابعان روشن گردانید، و آن چه گفتم بعضی از شما در آن واقعه بودید و بعضی که نبودید در آن موضع شنیدید و تمام شد کلمه حسنی بر صابران یعنی کلمه علی ولی الله یا هر سه تمام شد که لا اله الا الله و محمد رسول الله و علی ولی الله باشد یا کلمه لا اله الا الله و محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۷

رسول الله به علی ولی الله تمام شد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكَ دِينَ يَا مُحَمَّدُ وَكَانَ الْإِسْلَامَ یعنی امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم، و دین اسلام را از برای شما راضی شدم که دین شما باشد و بدون امامت آن حضرت و اولاد امجاد آن حضرت صلوات الله علیه دین نداشتید و نخواهید داشت، و حق سبحانه و تعالی باطل کرد کردهای فرعون و هامان و قارون این امت را و کردهای اتباع ایشان را که در کعبه معظمه ابو بکر و عمر و عثمان و ابو عبیده

جراح و سالم مولای حذیفه و غیر ایشان تا چهارده کس یا بیست و پنج کس از سرداران منافقان با هم بیعت کردند که نگذارند امامت و خلافت به دودمان حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم رسد، و بیعت دویم که بعد از این واقعه کردند که دبه ها انداختند و علامت دبه را خود گذاشته اند، و زیارت می کنند در عقبه که به رابغ می آیند در سه منزلی مکه معظمه، و صاحب کشف که از رؤساء سنیانست اشعار بهر دو کرده است در تفسیر آیه کریمه لَقَدْ ابْتَعَوْا الْفِتْنَةَ مِنْ قَبْلُ وَ قَلَّبُوا لَكَ الْأُمُورَ که دوازده کس بودند که در مقام قتل آن حضرت در آمده بودند در عقبه و حیلها و مکرها کردند در باطل گردانیدن کار آن حضرت تا آن که حق ظاهر شده و کاری که حق سبحانه و تعالی اراده کرده بود غالب شد و در تفسیر آیه کریمه وَ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ گفته است که پانزده کس با هم عهد و پیمان بستند که آن حضرت را از راحله اش بیندازد در وقتی که بر عقبه بالا فرمایند در شب که دبه ها بیندازند پس عمار بن یاسر مهار شتر را گرفت و می کشید و حذیفه در عقب راحله بود و می راند که حذیفه صداهای پای شتران را شنید، و صدای اسلحه ایشان را پس برقی جست و همه را حذیفه بن یمان دید و گفت ای دشمنان حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۸

دور روید همه گریختند به سبب خوفی که حق سبحانه و تعالی در دلهای ایشان انداخت و این بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

آله فرمودند که حذیفه منافقان را می شناسد، و غزالی از کمالات عمر بن خطاب شمرده است که از حذیفه پرسید در ایام خلافت که آیا من از جمله منافقانم یا نه، و علماء اهل سنت همه را به اعتقاد خود هموار کرده اند که ایشان مجتهد بودند و چنین اجتهاد کردند و چون این کتاب در فقه است مناسب نیست ذکر همه در اینجا مگر هر جا بعنوان اشاره، و در دعا صنمی قریش نیز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اشاره فرمود که وَ دَبَابٍ دَحْرَجُوها که دباها را از کوه انداختند و تفصیل اینها را إن شاء الله در تفسیر مجمع البحرین مذکور خواهد شد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که باقی ماندند ارادلی چند که پروا نداشتند فساد دین و مذهب را که حق سبحانه و تعالی ایشان را هلاک کرد و می کند در خانهای ایشان، و محو خواهد فرمود آثار ایشان را و بر طرف خواهد فرمود بدعتهای ایشان را و عن قریب مرده اند و حسرتها خواهند خورد در وقتی که حسرت فایده نداشته باشد و ملحق خواهد ساخت ایشان را به جمعی در دنیا، حق سبحانه و تعالی ایشان را گذاشت که دستها گشودند و گردنها دراز کردند و تبدیل کردند دین حق سبحانه و تعالی را و تغییر آن دادند یعنی همیشه چنین بود در امام سابقه و از این جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن حضرت فرمودند که تو از من بمنزله هارونی از موسی که آن چه بر سر هارون آمد در حیات حضرت موسی بر سر تو خواهد آمد

بعد از من و زود باشد که حق سبحانه و تعالی قایم آل محمد صلوات الله علیه را از جهت نصرتش بفرستد و خواهد فرستاد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۳۹

وقت خود و حق سبحانه و تعالی لطیف و خبیر است و الطاف خود را از بندگان باز نمی دارد و عالم است به آن که در هر وقت چه باید کرد می کند آن را در آن وقت و در کمتر از اینها که به شما رسیده است حجتها بر شما تمامست یعنی زیاده از قدر ضروری به شما رسیده است.

پس نیکو تامل کنید چیزی چند را که حق سبحانه و تعالی شما را به آن ها خوانده است و شما را ترغیب به آن فرموده است تا شما را رحمت کند و آن امر امامت است، و شریعت الهی را منظور دارید و به آن راه بروید که حق سبحانه و تعالی شما را به آن خوانده است و متابعت مکنید راههای باطل را که سبب دوری شما شود از راه حق، و اکثر آن چه در این خطبه است آیاتست یا مضمون آیاتست و در ترجمه بیش از این نمی توان ذکر کردن.

پس حضرت فرمودند که این روزی است که رتبه آن نزد حق سبحانه و تعالی عظیم است و در این روز فرج واقع شد و مرتبه ها بلند شد و حجتها بر خلائق تمام شد و واضح شد، و این روز نامهای بسیار دارد که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در این خطبه بعضی از آنها را فرموده اند و در خطبه های دیگر بعضی را و کفعمی اکثر را در مصباح ذکر کرده است.

و آن چه

در این خطبه است یوم الايضاح است یعنی روزیست که حق سبحانه و تعالی حق را واضح گردانید و دیگر یوم الافصاح عن المقام الصراح است یعنی روزیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تصریح فرمودند و آشکارا کردند رتبه خلافت را از جهت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، و روزیست که دین کامل شد به امامت آن حضرت، و یوم العهد المعهود است یعنی روزیست که عهد و پیمان گرفتند بر خلائق بعهد و پیمانی که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۰

روز الست بر بکم بر ایشان گرفته بودند، و روز شاهد و مشهود است یعنی در روز قیامت گواهی خواهد داد از جهت جمعی که وفا بعهد الهی کردند و فرشتگان و بنی آدم را همگی آن حضرت گواه گرفت بر امامت آن حضرت صلوات الله علیهما، و روز ظاهر شدن اعتقادات حقه است از نفاق و انکار که در این روز مؤمن و منافق و کافر ظاهر شدند و از یکدیگر جدا شدند و هر سه طبقه نهایت وضوح به هم رسانیدند، و روزیست که ظاهر شد حقایق ایمان، و روزیست که شیطان ذلیل و خوار شد، و روزیست که برهان امامت اقامت شد و این است روز فصلی که شما را به آن وعده داده اند، و این روز خوشحالی ملائکه آسمانهاست که شما رو از آن گردانیدید، این روز ارشاد است به راه حق، این روز آزمایش خلائق است، این روزیست که راهنمای جمعی است که طالبانند راه حق را، این روزیست که منافقان ظاهر شدند و آشکارا کردند آن چه را در دل داشتند از کفر و ضلال،

این روزیست که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نصوص واقع شد بر جمعی که حق سبحانه و تعالی ایشان را مخصوص خود گردانیده است، این روز شیث است که حضرت آدم علیه السلام او را خلیفه و جانشین خود کرد، این روز ادريس است که حضرت آدم فرمود که خلیفه من بعد از شیث ادريس است بمنزله خلافت حضرت صاحب الامر حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله این روزیست که حضرت موسی یوشع بن نون را خلیفه خود کرد، این روزیست که حضرت عیسی شمعون را وصی کرد، این روزیست که اسرار مؤمنان و منافقان ظاهر شد و حضرت می فرمودند که این روز فلان و این روز فلان است یعنی بسیار فرمودند از شرفها و اسامی که این روز که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۱

رضا اختصار فرموده اند یا راوی را بیش از این در خاطر نمانده بود اگر چه می دانست که بسیار فرمودند.

پس فرمودند که ای گروه عالمیان حق سبحانه و تعالی را مطلع دانید بر خود و از او بترسید و بشنوید سخن او را و اطاعت کنید خداوند خود را و دور باشید از آن که خواهید با خداوند خود مگر و خدعه کنید چنانکه داب علماء السوء است که هر نصی می را توجیه می کنند، و در خصوص امامت و افضلیت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگر چه احادیث و آیات از حد حصر بیرونست چنانکه ابن ابی الحدید نیز گفته است که هیچ شک و ریبی نیست که امامت حق حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است، و هیچ شک نیست در افضلیت

آن حضرت و لیکن سخنی که هست آن این است که ظاهر نیست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون می خواستند که همیشه در مقام اعلای قرب باشند تا جمعی بودند که این امر از ایشان می آمد باختیار خود به ایشان گذاشته باشند و چون دیدند که کسی نیست که قابلیت این امر داشته باشد خود مرتکب شدند یا آن که صحابه امامت را از آن حضرت غصب نموده باشند و بعید است که چنین باشد و این سخن را بعد از آن گفته است که ذکر کرده است که من چه ذکر کنم اخبار متواتره را مانند حدیث غدیر و منزله و سفینه و ثقلین و امثال اینها را که در کتب مسطور است و بر زبانها مذکور بلکه ذکر می کنم احادیثی چند که همه صحیح است و بسیار مشهور نیست و بیست و پنج حدیث ذکر کرده است که صریحست در امامت و افضلیت آن حضرت و عاقل منصف هرگز چنین سخن می گوید و تجویز می کند که خلافت خدا و رسول را کسی ترک کند و عالمیان را در ضلالت و گمراهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۲

بگذارد که عبادت الهی کند و کدامین عبادت باین می رسد.

و جمعی از علماء اهل سنه که شقاوت ایشان بیشتر است خود را فریب می دهند که هیچ شک نیست در وفور کمالات و کثرت فضایل آن حضرت و لیکن اینها دلالت نمی کند بر افضلیت بمعنی کثرت ثواب گاه باشد که در ضمیر ابو بکر چیزی باشد که به سبب آن افضل باشد، و در واقع در ضمیر او بغیر از عداوت علی بن ابی طالب نبود چنانکه ایشان

نیز می دانند و حق سبحانه و تعالی می فرماید که این جماعت خدعه می کنند با خدا و رسول و در واقع فریب نمی دهند مگر خود را پس فرمودند که فریب مدهید خداوند خود را و تقرب جوئید به خداوند خود به توحید او و به اطاعت جمعی که شما را امر فرموده است به اطاعت ایشان و دست مزیند به اباطیل کافران و شبهات ایشان و رو مکنید به ضلالت و گمراهی که گمراه شوید از راه حق به سبب متابعت جمعی که خود گمراهند و دیگران را از راه کم می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید در مذمت جمعی که در روز قیامت گویند که ما اطاعت کردیم بزرگان خود را و ما را گمراه کردند خداوند ایشان را معذب سازد و نوع از عذاب یکی از جهه گمراهی ایشان که حقرا دانسته ترک نمودند دیگر آن که ما بی چارگان را گمراه کردند و ایشان را لعنت کن لعنت بزرگ.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که یاد کن منازعه ایشان را در جهنم که ضعیفان به متکبران گویند که در دار دنیا ما متابعت شما کردیم آیا می توانید که دفع نمایید از ما عذاب الهی را اندکی ایشان، در جواب گویند که ما و شما در دنیا برابر بودیم در گمراهی خود، بد کردیم ما و شما همه که تکبر کردیم، و کسانی را که حق سبحانه و تعالی واجب الاطاعه گردانیده بود از انبیاء و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۳

اوصیا اطاعت نکردیم بلکه بر آن جماعت تفوق می جستیم و از این باب آیات در قرآن مجید بسیار است اگر کسی نیکو تدبیر

نماید زواج و مواعظ قرآنی را که در مذمت تابعان و متبوعان وارد است.

و بدانید ای مؤمنان که حق سبحانه و تعالی می فرماید در سوره صف که به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد آن جمع را که در راه او صف زده جهاد می کنند و مانند دیوار محکم از جای خود حرکت نمی کنند که بگریزند، آیا می دانند که مراد از راه خدا در این آیه چیست و کیست و کیست سبیل و صراطی که حق سبحانه و تعالی امر کرده است به متابعت آن منم راه خدا که هر که متابعت من نکند بجهنم می رود، منم راهی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مرا منصوب ساختند که بعد از آن حضرت مرا متابعت نمایند، منم قسمت کننده بهشت و دوزخ منم حجه حق سبحانه و تعالی بر خوبان و بدان، منم نور الأنوار و راه نماینده هر مقتدایی از ائمه هدی پس بیدار شوید از خواب غفلت و پیش دستی کنید به اعمال صالح پیش از رسیدن اجل، و پیشی گیرید بسوی چیزی که سبب مغفرت و آمرزش خداوند عالمیان است پیش از آن که فاصله شود به سوری که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است در سوره حدید که در روز قیامت که تاریک باشد: مؤمنان بنور ایمان در روشنائی ایمان روانه باشند به بهشت، و منافقان از عقب ایشان روند و فریاد کنند که اندکی هموارتر تا ما بنور شما بیاییم پس مؤمنان گویند که اگر می توانید دنیا برگردید و در آنجا نور ایمان و عبادت را به هم رسانید که هر که از

آنجا نور نیاورده است در اینجا نور ندارد و در این گفتگو باشند که دیواری در میان مؤمنان و منافقان کشیده شود که از طرف منافقان عذاب باشد و از آن طرف رحمت و بهشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۴

و حضرت می فرمایند که امروز فکر خود بکنید پیش از آن که آن دیوار کشیده شود که مؤمنان در رحمت باشند و شما در عذاب و فریاد کنید و کسی به فریاد شما نرسد، و گریه و زاری کنید و کسی از گریه و زاری شما پروا نکند، و فریاد رس خواهید و کسی شما را یاری نکند و این خطاب حضرت با منافقانی بود که در خدمت آن حضرت می بودند از صحابه و تابعین.

و مسارعت نمایند به طاعات پیش از فوت شدن اوقات پس عنقریبست که آمده است شکننده لذتها و شما را پناهی نخواهد بود که سبب نجات شما باشد و نه گریز گاهی که موجب خلاصی شما باشد از عذاب الهی ای مؤمنان که خدا شما را رحمت کند چون از این جمع برگردید توسعه کنید بر عیال و اطفال خود به دادن عیدیها و نیکی کنید با برادران مؤمن خود و شکر کنید خداوند خود را بر نعمتهایی که عطا فرموده است به شما و با هم جمعیت کنید تا حق سبحانه و تعالی الفت دهد میان شما و با یکدیگر احسان و نیکی کنید تا الفت شما را باقی دارد یا سبب ربط شما شود بجناب اقدس او و به رحمتهای غیر متناهی او و یکدیگر را مبارک باد بگوئید بر آن چه شما را به آن با برکت گردانیده است که

آن ولایت اهل البیت است که سبب ثوابهای غیر متناهی است به اضعاف مضاعف آن چه در غیر این عید کرامت می فرماید بر شما.

و در این روز با یکدیگر نیکی کردن سبب زیادتی مال و زیادتی عمر است و با یکدیگر مهربانی کردن سبب مهربانی حق سبحانه و تعالی است و تا مقدور باشد از زیادتی نعمت الهی که شما را کرامت فرموده است مهیا سازید یا ببخشید به برادران مؤمن و به عیال خود، و چون به یک دیگر رسید بشاشت و خوشحالی کنید و حمد کنید خداوند خود را بر آن که احسان فرموده است بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۵

شما از ولایت ائمه هدی صلوات الله علیهم و احسان کنید به زیادتیهای نعمتهای الهی بر جمعی که از شما امیدوارند و همیشه احسان شما به ایشان رسیده است و چنان کنید که هر چه خود می خورید و می پوشید همان را احسان کنید تا فقرا و مساکین با شما مساوی باشند هر چه مقدور و ممکن باشد که یک درهم که در این روز تصدق می کنید برابر است به صد هزار درهم که در غیر این روز تصدق کنید با زیادتیهایی که حق سبحانه و تعالی از فضل خود می فرماید که یکی را ده می دهد که هزار هزار درهم باشد یا دو هزار هزار درهم چنانکه گذشت.

و حق سبحانه و تعالی روزه این روز را طلب فرموده است و به ازای آن ثواب عظیم مقرر فرموده است به حیثیتی که اگر بالفرض کسی عمر کند مدت عمر دنیا را از ابتدا تا انتها که روزها روزه باشد و شبها به عبادت و همه را

خالصا لوجه الله عبادت کرده باشد هر آینه به ثواب آن نخواهد رسید و کسی که یابد که برادر مؤمنش حاجتی دارد و برآورد یا آن که اظهار کند به او و او برآورد چنان باشد که این روز را روزه داشته باشد و شبش را عبادت کرده باشد و هر که مؤمنی را در شب این روز افطار فرماید چنان باشد که فیامی و فیامی و بدست می شمردند تا ده فیام را طعام داده باشد شخصی برخاست که یا امیر المؤمنین فیام کدام است حضرت فرمودند که فیام صد هزار پیغمبر و صدیق و شهید است پس چگونه خواهد بود ثواب کسی که متکفل شود اطعام جمعی را از مردان و زنان مؤمن و مؤمنه و من ضامنم این کسی را که ایمن باشد از کفر و فقر و اگر این شخص بمیرد در آن شب یا در آن روز یا بعد از آن تا سال آینده که مرتکب نشود گناهی را که کبیره باشد پس اجرش بر خداوند عالمیان است.

و هر که از جهت برادران مؤمن قرضی کند و ایشان را مدد و یاری کند من

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۶

ضامنم بر خدا که اگر بماند قرض کننده البته ادا نماید و اگر بمیرد حق سبحانه و تعالی در دنیا و عقبی ادا خواهد کرد بعوض او، و چون به یک دیگر رسید سلام کنید و مصافحه کنید و مبارک باد نعمت آن روز را بگوئید چنانکه در حدیث سابق گذشت، و باید که این سخنان را حاضران به غایبان برسانند و نزدیکان به دوران پیغام دهند، و می باید که اغنیا بحال فقرا برسند

و اقویا تعهد احوال ضعیفان بکنند و رسول خدا مرا باین امر فرمود که به شما رسانم.

پس حضرت شروع در خطبه نماز جمعه کردند و نماز جمعه را نماز عید کردند یعنی نماز جمعه قایم مقام نماز عید شد چون خطبه نماز عید طول به هم رسانید و ظهر داخل شد، و نماز سنت در وقت نماز واجب نمی توان کرد، و بعد از آن آن حضرت صلوات الله علیه با فرزندان و شیعیان به خانه حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمودند چون آن حضرت تهیه ضیافت همه کرده بودند و چون افطار کردند آن حضرت اغنیا و فقرا را در خور هر یک عطائی فرمودند از خوردنی و غیر آن به فرستادن بسوی عیالان ایشان که شخصی بی بهره نماند.

و صدوق به اسناد قوی کالصحیح و صحیح نزد او از عبد السلام بن صالح روایت کرده است از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از پدران بزرگوارش که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم فرمودند که حق سبحانه و تعالی نیافریده است مخلوقی را که افضل از من باشد یا نزد او گرامی تر از من باشد، پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت گفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل و این سؤال را حضرت از زبان دیگران کردند حضرت فرمودند که یا علی به درستی که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسلش را بر فرشتگان مقرب، و مرا تفضیل داده است بر جمیع انبیاء

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۷

و مرسلین و بعد از من تو افضلی از همه و بعد از تو امامان که فرزندان تواند بهتر

از جمیع پیغمبرانند، و به درستی که فرشتگان خدمتکاران مایند و خدمتکاران دوستان مایند یا علی فرشتگانی که حاملان عرشند و فرشتگانی که بر دور عرشند تسبیح و تحمید می کنند پروردگار خود را، استغفار می کنند از جهت مؤمنانی که اعتقاد دارند به امامت ما.

یا علی اگر ما نمی بودیم حق سبحانه و تعالی نه آدم را می آفرید و نه حور را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را و چگونه ما افضل از ملائکه باشیم و حال آن که ما بر ایشان پیشی گرفته ایم به معرفت پروردگار خود و به تسبیح و تهلیل و تقدیس او زیرا که اول آن چه حق سبحانه و تعالی آفرید ارواح ما بود و ما را ناطق ساخت به توحید و تمجید خود پس فرشتگان را آفرید پس مشاهده کردند فرشتگان ارواح ما را و دیدند که بمنزله یک نورند ما در نظر ایشان عظیم در آمدیم پس تسبیح کردیم خداوند خود را تا فرشتگان بدانند که ما مخلوقیم و خالق منزله است از صفات ما، زیرا که معنی تسبیح آنست که منزله است یا منزله می دانیم ذات او را و صفات او را و افعال او را که شباهت داشته باشد به احدی از مخلوقات، و از آن که کسی تواند رسید به آن و منزله است از هر چه نالایق است بذات او و صفات او و افعال او.

پس چون فرشتگان ملاحظه کردند که شأن ما عظیم است «لا اله الا الله» گفتیم تا بدانند که خداوندی مخصوص ذات مقدس اوست و ما بندگان اویم و ما خدا نیستیم که

باید پرستیدن ما را نه با خدا و نه بی خدا پس فرشتگان گفتند «لا اله الا الله»، دیگر چون مشاهده نمودند بزرگواری ما را الله اکبر گفتیم یعنی حق سبحان و تعالی از آن بزرگتر است که وصف او توان کرد تا فرشتگان بدانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۸

که خدای تعالی از آن اعظم است که رتبه بزرگواری توان یافت مگر از او و چون ملائکه دیدند عزت و قوت ما را گفتیم «لا حول و لا قوه الا بالله» یعنی نیست گردانیدنی یا گردیدنی یا باز ایستادنی از معاصی و نیست قوتی بر هیچ چیز خصوصا بر ادای طاعات مگر بعون و یاری حق سبحانه و تعالی، پس چون فرشتگان دیدند نعمتهایی را که حق سبحانه و تعالی انعام کرده بود بر ما و واجب گردانیده بود اطاعت ما را بر خلاق گفتیم الحمد لله تا فرشتگان بدانند که حق سبحانه و تعالی را حمد می باید کرد بر نعمتهای او و چگونه می باید کرد پس فرشتگان گفتند الحمد لله پس ملائکه به سبب ما هدایت یافتند به معرفت توحید و تسبیح و تهلیل و تحمید و تمجید حق سبحانه و تعالی پس چون حق سبحانه و تعالی آدم را آفرید و ما را در پشت او جا داد امر فرمود فرشتگان را که سجده کنند حضرت آدم را از جهت تعظیم و اکرام ما و سجده ملائکه بندگی خدا بوده و اکرام و اطاعت آدم بود از این جهت که ما در صلب او بودیم و چون ما افضل از فرشتگان نباشیم، که همه سجده حضرت آدم کردند و چون حق سبحانه و تعالی

مرا به آسمان برد جبرئیل گفت دو دو پس گفت یا محمد پیش بایست پس گفتم که یا جبرئیل من تقدم کنم بر تو گفت بلی زیرا که حق سبحانه و تعالی زیادتی داده است پیغمبران را بر جمیع فرشتگان و به تخصیص ترا تفضیل داده است بر همه پس پیش ایستادم و امامت همه کردم و باین افتخار نمی کنم.

پس چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل امین گفت یا محمد پیشتر رو و خود ایستاد پس گفتم یا جبرئیل در چنین وقتی مرا می گذاری و همراهی نمی کنی جبرئیل گفت یا محمد من تا اینجا می توانستم آمد و اگر از اینجا بالاتر برم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۴۹

می سوزم که از حد خود تجاوز نموده ام پس در دریای نور افتادم، و رسیدم به جایی که اراده الهی بود از رسیدن با علی ملک او.

پس ندا رسید بمن که یا محمد تو بنده منی و من پروردگار توام پس مرا عبادت کن و بس و توکل بر من کن به درستی که تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بخلق من، از جهه تو و تابعان تو آفریده ام بهشت خود را و از جهه کسانی که مخالفت تو کنند آفریده ام دوزخ را و از جهه اوصیاء تو واجب ساخته ام کرامت خود را و از جهه شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثوابم را.

پس گفتم ای پروردگار من اوصیاء من کیستند پس ندا رسید بمن که یا محمد اوصیاء تو آن جماعتند که نامهای ایشان بر ساق عرش نوشته است پس من نزد پروردگار خود بودم یعنی در مخاطبه او تعالی شانه که نظر کردم به ساق عرش

دوازده نور دیدم در هر نوری بخط سبز نوشته بود اسم وصیی از اوصیاء من که اول ایشان علی بود و آخر ایشان مهدی امت من بود.

پس گفتم ای پروردگار من این جماعت اوصیاء منند بعد از من پس ندا رسید که یا محمد این جماعت دوستان و محبوبان و برگزیدگان و حجت‌های منند بعد از تو بر خلق من، و ایشان اوصیاء تواند و خلفاء تواند و بهترین خلق منند بعد از تو قسم یاد می‌کنم به عزت و جلال خودم که دینم را به ایشان ظاهر خواهم کرد و کلمه اسلام را به ایشان بلند خواهم کرد و به مهدی زمین را از لوٹ دشمنانم پاک خواهم کرد و ایشان را سلطنت خواهم داد بر مشارق و مغارب زمین و هر آینه بادها را مسخر او خواهم کرد و ابرها را در فرمان او خواهم کرد و اسباب پادشاهی او را بلند خواهم کرد و او را نصرت خواهم داد به فرشتگانم و مدد خواهم کرد او را به نصر و یآوری خودم تا دین اسلام و ایمان آشکارا شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۰

خلایق جمع گردند بر یگانگی من پس پادشاهی او را دایم سازم و دوستان خودم را به نوبت دولت دهم تا روز قیامت.

و ایضا منقولست به اسانید قویه از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که چون روز قیامت می‌شود چهار روز را به صحرای محشر می‌آورند چنانکه عروسان را به حجله برند پرسیدند که آن روزها کدامست فرمودند که روز عید قربان و عید فطر و روز جمعه و روز غدیر است و به

درستی که روز غدیر در میان این روزها مانند ماه شب چهاردهست در میان کواکب و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی نجات داد حضرت ابراهیم علیه السلام را از آتش و آن روز را به شکرانه روزه گرفتند و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی دین را کامل گردانید به سبب آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه خود گردانید و فضیلت آن حضرت را، و وصی بودن آن حضرت را ظاهر ساخت پس آن حضرت آن روز را به شکرانه این نعمت روزه گرفتند و آن روز کمال دینست و آن روزیست که بینی شیطان را به خاک مالیدند، و آن روزیست که اعمال شیعیان و دوست داران آل محمد (ص) مقبول می شود و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی کارهای دشمنان اهل البیت را هباء منثورا کرد، و آن روزیست که جبرئیل علیه السلام را امر می کنند که کرسی کرامت الهی را در برابر بیت المعمور نصب کنند و جبرئیل بر بالای آن کرسی می رود و فرشتگان همه آسمانها در آنجا جمع می شوند و فضایل و کمالات حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را بیان می کند و همگی فرشتگان از جهت شیعیان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم استغفار می کنند و هم چنین از جهت دوستان ایشان از فرزندان حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۱

آدم طلب آمرزش می کنند و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی امر می کند نویسندگان اعمال را که قلم بردارند تا سه روز از دوست داران و شیعیان ایشان و بر ایشان گناه

نویسند از جبهه کرامت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم، و آن روزیست که حق سبحانه و تعالی این روز را از جبهه محمد و آل او و خویشان او مقرر فرموده است، و این روزیست که حق سبحانه و تعالی زیاده می کند مال کسی را که در این روز عبادت کرده باشد و توسعه بر عیال و بر خود و بر برادران مؤمن کرده باشد و او را از آتش دوزخ آزاد می کند، و این روزیست که حق سبحانه و تعالی سعی شیعیان حضرات ائمه معصومین را مشکور و مقبول می کند و گناهان ایشان را مغفور می گرداند و اعمال ایشان را مقبول می گرداند، و این روزیست که غمها و المها را از دل شیعیان بر می دارند و این روزیست که گناهان را از پشتهای ایشان می اندازند، و این روز بخشش و عطاست، و این روزیست که علم را نشر می کنند که همه کس بداند امامت آن حضرت را و این روز بشارتست و این عید بزرگتر حق سبحانه و تعالی است و این روز استجاب دعواتست و این روز موقف عظیم است در غدیر خم و این روزیست که بنی عباس جامهای سیاه را به سبب آن حضرت کردند و جامهای سبز پوشیدند، و این روز شرط مشروط است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر عالمیان شرط فرمودند که هر که اعتقاد به امامت امیر المؤمنین و یازده فرزندش کند آتش دوزخ بر او حرام باشد و این روزیست که غمها زایل می شود و این روزیست که گناهان شیعیان مغفور می شود و این روز شیعیان است.

لوامع صاحبقرانی،

این روزیست که صلوات بر محمد و آل او بسیار می باید فرستادن و این روز خوشنودی خدا و رسول و ائمه معصومین و شیعیان ایشان است صلوات الله عليهم و این روز عید اهل بیت حضرت سید المرسلین است صلوات الله عليهم و این روز قبول شدن اعمال است و این روزیست که می باید از حق سبحانه و تعالی طلب کنند زیادتی علم و عمر و مال را و این روز استراحت مؤمنان است و این روز مخاصمه با دشمنان ایشان است و این روز دوستی کردن با مؤمنان است و این روز رسیدن به رحمت خداوند رحمان است و این روز پاک شدن از گناهان مؤمنان است و این روز ترک گناهان کبیره و صغیره است و این روز عبادتست، و این روزیست که شبش محل افطار فرمودن مؤمنان است پس هر که افطار فرماید مؤمنی روزه دار را چنانست که طعام داده باشد فیامی و فیامی تا ده فئام و فئام به همزه در لغت جماعه بسیارند پس حضرت فرمودند که می دانی فئام در اینجا چند است راوی گفت نه حضرت فرمودند که صد هزار است.

و این روز تهنیت و مبارک باد است که می باید که چون مؤمنان به همرسند مبارک باد یکدیگر بگویند و بگویند که حمد عالمیان را سزا است آن خداوندی که گردانید ما را از جمله کسانی که دست در دامان ولایت حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله عليهم زده ایم و اگر عبارت عربی را بگویند بهتر است و آن اینست که «الحمد لله العلی جعلنا من المتمسکین بولایه امیر المؤمنین و الائمة صلوات الله

علیهم».

و این روزیست که می باید که چون مؤمنان به یک دیگر رسند تبسم و خوشحالی کنند که هر که در این روز تبسم کند در روی برادر مؤمنش حق سبحانه و تعالی در روز قیامت نظر شفقت و رحمت به او کند و هزار حاجت او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۳

را بر آورد و بنا کنند از جبهه او در بهشت قصری از مروارید سفید و در روز قیامت که همه روها از غم درهم باشد روی او گشاده و خندان و خوشحال باشد.

و این روز زینت است که هر که زینت کند از جبهه روز غدیر حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد خواه کبیره و خواه صغیره و حق سبحانه و تعالی فرشتگان بسوی او فرستند که از جبهه او حسنات بنویسند و درجات او را بلند کنند تا سال آینده در همین روز و اگر بمیرد شهید مرده باشد و اگر زنده ماند با سعادت و خوبی باشد و هر که مؤمنی را طعام دهد چنان باشد که جمیع پیغمبران و صدیقان را طعام داده باشد و هر که در این روز مؤمنی را زیارت کند حق سبحانه و تعالی در قبر او داخل کند هفتاد نور، و قبر او را فراخ گرداند، و هر روز هفتاد فرشته زیارت کنند او را در قبر و بشارت دهند او را به بهشت.

و حق سبحانه و تعالی در روز غدیر عرض فرمود ولایت اهل بیت را بر اهل هفت آسمان پس اهل آسمان هفتم سبقت نمودند به قبول آن ایشان را مزین گردانید به عرش پس اهل آسمان چهارم قبول کردند مزین ساخت آن

را به بیت المعمور پس اهل آسمان دنیا قبول کردند مزین ساخت آن را به کواکب که از آنجا دیده می شود، پس ولایت را عرض فرمود بر زمینها سبقت نمود مکه معظمه به آن مزین گردانید مکه را به کعبه معظمه، دیگر مدینه قبول کرد و مزین گردانید آن را به حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم بعد از آن کوفه قبول نمود و مزین گردانید آن را به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، و عرض فرمود ولایت را بر کوهها پس اول کوهی که اقرار نمود سه کوه بود کوه عقیق و کوه فیروز و کوه یاقوت بود، مزین گردانید این کوهها را باین جواهر، و این جواهر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۴

را افضل گردانید، دیگر کوهها قبول کردند و معدن طلا و نقره و سایر جواهر شدند، تا آن که محل زراعت و گل و لاله شدند و هر کوهی که قبول نکرد از آن چیزی نمی روید، و در این روز ولایت را عرض فرمود بر آبها هر آبی که قبول کرد شیرین شد، و هر چه قبول نکرد تلخ شد دیگر عرض فرمود بر نباتات هر چه قبول کرد شیرین و خوشبو شد و هر چه قبول نکرد تلخ شد.

و در همین روز ولایت را عرض فرمود بر مرغان هر مرغی که قبول کرد خوش صدا شد و هر چه قبول نکرد لال شد و مثل مؤمنان در قبول ولایت مثل فرشتگان است در سجده حضرت آدم علیه السلام که هر که قبول کرد ملک بود و شیطان قبول نکرد و هم چنین هر که ولایت اهل بیت ندارد

مثل شیطان ملعون و مطرود است و کافر و بی اسلام و ایمانست و در این روز حق سبحانه و تعالی فرستاد که الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ تا به آخر آیه و ترجمه اش گذشت و حق سبحانه و تعالی جمیع پیغمبران را فرمود که اوصیای خود را در روز غدیر به امامت منصوب گردانند و خلیفه و جانشین خود سازند و همه فرمان خدا را به جا آوردند.

و کالصحیح از مفضل بن عمر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در روز قیامت چهار روز را با نهایت حسن و زینت در صحرای محشر حاضر سازند به نحوی که عروس را به حجله برند و آن روز فطر واضحی و جمعه و غدیر است و روز غدیر در میانه این روزها مانند ماه شب چهارده باشد در میان کواکب و به درستی که حق سبحانه و تعالی موکل می سازد روز غدیر خم فرشتگان مقرب را و سید ایشان در آن روز جبرئیل علیه السلام خواهد بود و موکل می گرداند به غدیر خم پیغمبران مرسل را و سید ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۵

در آن روز حضرت محمد صلی الله علیه و آله خواهد بود و هم چنین اوصیاء پیغمبران را و سید ایشان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواهد بود، و تا متابعان انبیاء را و سید ایشان سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار خواهند بود و آن را به بهشت برند چنانکه شبانان گوسفندان خود را به آب و علف برند و ظاهرا از قلم نساخ در اینجا افتاده باشد آن که روز غدیر کسانی را که

رعایت او کرده اند به بهشت برد، و چون نسخه اقبال چنین بود نقل شد چنانکه بود.

پس مفضل گفت ای بزرگوار من می فرمایم که روزه بگیرم روز غدیر را حضرت سه مرتبه فرمودند که آری و الله بتحقیق که این روزیست که حق سبحانه و تعالی توبه حضرت آدم را در این روز قبول فرمود و آن حضرت این روز را به شکرانه قبول توبه روزه گرفتند، و این روزیست که حق سبحانه و تعالی حضرت ابراهیم خلیل را از آتش نجات داد و آن حضرت علیه السلام به شکرانه این روز را روزه گرفتند، و این روزیست که حضرت موسی حضرت هارون را خلیفه خود گردانید در آن پس به شکرانه این روز را روزه گرفتند، و این روزیست که حضرت عیسی علیه السلام شمعون الصفا را وصی خود گردانید و او به شکرانه روزه گرفت و این روزیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را خلیفه و جانشین خود فرمودند آن حضرت به شکرانه این روز را روزه داشتند و این روز صیام است و طعام دادن شبش مثل طعام دادن فنام است و این روز احسان با اخوان است و این روز خوشنودی رحمان است و به خاک مالیدن بینی شیطان است.

و کالصحیح منقول است از عبد الله بن فضل ثقه از حضرت امام جعفر صادق از آبای بزرگوارش صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۶

الله علیه و آله فرمودند که روز غدیر خم بهترین عیدهای امت منست و این روزیست که حق سبحانه و تعالی امر فرمود مرا

که برادرم علی بن ابی طالب را امام و خلیفه و جانشین خود گردانم که بعد از من امت مرا هدایت کند به راه خدا.

و این روزیست که حق سبحانه و تعالی دین مرا کامل گردانید و نعمت خود را بر امت من تمام فرمود، و دین اسلام را از ایشان راضی شد به امامت او پس حضرت فرمودند که ای گروه خلائق به درستی که علی از منست و من از علیم و من و علی را حق سبحانه و تعالی از یک طینت آفرید و از یک نور و هر اختلافی که در میان امت من شود او بیان خواهد کرد، و او پادشاه مؤمنان است و پیشوای شیعیان است که در روز قیامت رو و دستها و پاهای ایشان سفید خواهند بود، و او امیر مؤمنان است و بهترین اوصیای پیغمبران است و شوهر بهترین زنان عالمیان است و پدر امامان هدایت یافته گان و هدایت کنندگانست و اخباری که از طرق عامه از صحاح ایشان منقول است فوق تواتر است و از طرق خاصه به مرتبه ایست که اطفال همه می دانند و از ضروریات مذهب شیعه است و اخباری که در فضایل این روز است فوق حد حصر است به همین اکتفا شده و إن شاء الله در باب زیارات پاره از اخبار مذکور خواهد شد.

و منقول است در قوی از ائمه هدی صلوات الله علیهم که سنت است روزه روز مباحله که بیست و چهارم ذی الحجه است بنا بر مذهب مشهور و ابن طاوس از کتاب محمد بن علی بن ابی قره ذکر کرده است در خیر مباحله که: روز بیست

و چهارم ذی الحجه است و بعضی گفته اند که روز بیست و پنجم است و بیست و یکم و بیست و هفتم ذی الحجه نیز گفته اند و اصح روایات روز بیست و چهارم است و سنت است که روزه بدارد به شکرانه این نعمت که مباحله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۷

به اصحاب کسا واقع شد و آیه تطهیر نازل شد با آیه مباحله در شأن اهل البیت و سنت است که غسل کند و جامهای پاکیزه به پوشد و بوی خوش بکند، و شیخ طوسی گفته است که روز بیست و پنجم ذی الحجه روز مباحله است و مرویست که روز بیست و چهارم است و این قول اظهر است.

و روایتی ذکر کرده است مسندا از محمد بن صدقه عنبری از حضرت ابی ابراهیم موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که فرمودند که روز مباحله روز بیست و چهارم ذی الحجه است و در این روز هر چه خواهی از نماز بگذار و هر دو رکعت که بگذاری بعد از آن هفتاد مرتبه استغفار می کنی بعد از آن می ایستی و نظر به موضع سجده می کنی وقتی که پیشتر غسل کرده باشی و این دعا را می خوانی که الحمد لله رب العالمین الخ.

و شیخ و ابن طاوس ذکر کرده اند که در روز بیست و چهارم ذی الحجه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اثناء نماز در حالت رکوع انگشتی به سایل دادند آیه انما ولیکم الله در امامت آن حضرت صلوات الله علیه نازل شده و در شب بیست و پنجم شب آخر سه شب بود که طعام به سایل اسیر دادند، و در روزش سوره

هل اتی نازل شد.

و ابن طاوس چند روایت از خاصه و عامه نقل کرده است که در روزش مایده بهشت از جهه ایشان نازل شد، سنت است که این روز را به شکرانه این نعمتها روزه بدارند و ثعلبی در تفسیر ذکر کرده است، و موفق بن احمد خوارزمی نیز روایت کرده است که در روزش مائده نازل شده و زمخشری نیز ذکر کرده است نزول مائده را اما وقتش را ذکر نکرده است.

و سید بن طاوس علی بن موسی رضی الله عنه ذکر کرده است که به اسانید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۸

صحیحه وارد شده است حکایت آمدن نصاری نجران را به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که بعد از آن که فتح مکه واقع شد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسولان فرستادند به پادشاهان مثل خسرو پادشاه عجم و هرقل قیصر روم، و چهار کس به جانب نجران فرستادند و آن موضعی بود در شام و در بحرین و در یمن اما اظهر آنست که نجران شام بود که رسل آن حضرت صلی الله علیه و آله رفتند و ایشان را به اسلام یا حرب یا جزیه خواندند و بتکده داشتند که قیصر از جهه ایشان ساخته بود و صورت حضرت عیسی را صلوات الله علیه و اله از مرصع از جهه ایشان ساخته بود و چون رسولان آن حضرت رفتند ایشان با یکدیگر اجتماع نمودند و جمعی از علماء ایشان خصوصا حارثه بن ارثال با ایشان گفت که بیایید تا مسلمان شویم و شرف سبقت به اسلام را از جمله نصاری داشته باشیم و بی دغدغه پیغمبر

آخر الزمان همین است و علاماتی که در جمیع کتب انبیاء مذکور است همه در او هست و سید و عاقبت که عمده علماء ایشان بودند، و قیصر آلائف و الوف هر ساله از جهه ایشان می فرستاد و هم چنان پادشاهان دیگر از نصاری از جهه اعتباری که داشتند و خوف زوال آن بود راضی نمی شدند تا عاقبت کتب انبیا را بیرون آوردند در صحیفه حضرت آدم چنین بود که بسم الله الرحمن الرحیم منم خداوندی که نیست خدائی بغیر از من منم خداوند حی قیوم زنده که همه مکونات بمن موجودند منم خداوندی که هر زمانی را می برم و از عقب آن زمانی می آورم و می آفرینم هر کرا و هر چرا می خواهم و تدبیر همه امور بدست منست و به اراده من همه اشیا موجودند و هر یک را سبب امری کرده ام که خود می دانم و هر دشواری نزد قدرت من آسان است منم خداوند عزیز قهار و حکیم نیکو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۵۹

کردار منم بخشاینده مهربان رحم می کنم و ترحم می کنم بر بندگان خود و رحمت من بر غضبم سبقت دارد و عفووم بر عقوبتم پیشی گرفته است بندگان را از جهه بندگی آفریده ام و حجت خود را بر همه تمام کرده ام به درستی که پیغمبران خود را به ایشان خواهم فرستاد و کتابهای خود را به ایشان نازل خواهم کرد از اول حجتهای من از بشر که آدم صفی است تا به احمد که پیغمبر منست و خاتم پیغمبران من است این پیغمبريست که صلوات خود را بر او می فرستم و برکات خود را در دل او جا می دهم و به او

کامل می گردانم و تمام می کنم پیغمبران و انذار کنندگان خودم را.

حضرت آدم علیه السلام گفت الهی کیستند این پیغمبران و کیست این احمدی که او را این شرف و رفعت کرامت کرده خطاب رسید که همه از ذریت تو خواهند بود و آخر پیغمبران احمد خواهد بود آدم گفت پروردگارا ایشان را بچه چیز مبعوث خواهی ساخت و ارسال خواهی فرمود خطاب رسید که تا بندگان مرا به وحدانیت بشناسند، و همه مرا بندگی کنند هر یک به یک شرعی و آئینی و سیصد و سی شریعت خواهم فرستاد و آئین و شریعت احمد مکمل همه خواهد بود و مقرر فرمودم که هر که به شریعت پیغمبر خود عمل نماید با ایمان بمن و بر رسولان من او را داخل بهشت کنم.

و بسیار امور مذکور شد که مجملش اینست که حق سبحانه و تعالی عرض نمود بر حضرت آدم معرفت جمیع پیغمبران را و ذریات ایشان را و ارواح ایشان را به حضرت آدم نمود و یک یک را می نمود تا آن که حضرت آدم نظر به نوری کرد که لامع شد و میان آسمان و زمین را پر کرد و مشارق را احاطه کرد و به مغارب رسید و بلند شد تا احاطه نمود ملکوت آسمانها را چون نیکو نظر کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۰

دید که نور حضرت محمد است صلی الله علیه و آله و دیدم که عالم پر شد از بوی خوش، دیگر نظر کرد دید که چهار نور از چهار جانب او را احاطه کرده اند و این انوار بنور او اشبه بودند و از عقب این انوار دیگر دید که

در روشنایی و عظمت شبیه باین انوار بودند و در عقب این انوار دیگر دید کم نورتر از آنها بعدد ستاره های آسمان و اینها متفاوت بودند بعضی از اینها از بعضی روشنتر بود، دیگر سیاهی دید مانند شب تار از اطراف مانند سیل می آمدند تا آن که عالم را سیاه کردند با نهایت قباحت و بد بویی حضرت آدم از مشاهده اینها حیران شد و گفت ای خداوندی که هر غیبی نزد تو ظاهر و هویداست و ای آمرزنده گناهان و ای صاحب قدرت قاهره و ای صاحب مشیت غالبه کیست این خلق سعادت مند که او را مکرم ساختی و بر همه عالمیان او را رفعت و بلندی کرامت فرمودی و کیستند این انواری که آن نور اکبر را احاطه کرده اند پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به او که این جماعت وسیله تو و وسیله سعادت مندان خلق منند که در هر امری که ایشان را پیش می آید در خلاصی از آن ایشان را وسیله می سازند و می گویند الهی بحق ایشان که مرا نجات ده فلان حاجت مرا بر آور به فلان رتبه مرا برسان.

ایشانند که بر همه عالمیان سبقت و پیشی گرفته اند با قرار به وحدانیت من، ایشانند که شفاعت کنندگان خلائقند و شفاعت ایشان مقبول است، ایشانند که عالمیان ایشان را شفیع خود می گردانند در دنیا و عقبی و این احمد (ص) بهتر و اکمل و اشرف و سید ایشان است، و بهترین مخلوقات من است او را دانسته از همه خلائق برگزیده ام یعنی مستحق برگزیدن بود و نام او را از نام خودم بیرون آوردم منم محمود و اوست محمد، و

این نور مثل اوست و برادر اوست و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۱

وصی و خلیفه اوست.

مؤید ساختن محمد را به علی و برکات و عصمت را در فرزندان او مقرر ساختن، و این نور دیگر نور فاطمه زهرا است که بهترین کنیزان من است و بقیه علم منست از احمد که پیغمبر منست، و این دو نور دیگر فرزند زادگان محمدند از علی و فاطمه و خلف و جانشین پدر و جد خود خواهند بود و این نورهای دیگر که انوار ایشان ظاهر است خلفاء از فرزندان ایشانند ائمه معصومین به درستی که همه را برگزیده ام و همه را مطهر و معصوم گردانیده ام از جمیع ناشایستها و بر همه برکت کرده ام و تفضل نموده ام و همه را دانسته پیشوایان خلائق کرده ام و روشنی عالم گردانیده ام و عالم را بنور کمالات و علوم و هدایات ایشان منور ساخته ام.

و چون آدم نظر کرد در آخر ایشان شبح و مثالی دید که می درخشید مانند ستاره صبح پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای آدم باین خلیفه سعادت مند بلاها و غمها و المها از دلهای بندگان خودم و گناهان از پشتهای ایشان بر می دارم و زمین را پر از عدل و داد خواهم کرد بعد از آن که پر از ظلم و قساوت و تزلزل و جور شده باشد.

حضرت آدم گفت خداوندا بزرگوار کسی است که تو او را بزرگ کرده و عالی مقدر کسی است که او را بلند مرتبه گردانیده باشی و هر که را تو بلند و رفیع القدر کنی سزاوار است او را که چنین باشد پس ای خداوند منعمی که نعمتهای ترا انقطاع نیست،

و ای احسان کننده که احسانهای ترا زوال نه، بچه چیز این بندگان عالی مقدرات از شرف عطای او مشرف شده اند باین مراتب عالی و این رتبه های عظیمه رفیعه، و هم چنین هر کرا بلند مرتبه گردانیده از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۲

پیغمبران مرسلت بچه وجه باین تشریفات مخلع گشته اند.

پس خداوند عالمیان جل و جلاله فرمود که منم خداوند رحمانی که بجز من خداوندی نیست و بخشاینده و مهربانم و بزرگواری و نیکو کردارم و علام الغیوبم و هر پنهانی نزد من آشکار است و هر چه خواهد شد در ابد آباد در ازل آزال می دانم که چه خواهد شد و هر چه نخواهد شد می دانم که اگر شود چه مفسده دارد و چون نظر کردم به دلهای بندگان خودم ندیدم کسی را که اطاعت بیشتر کند و خیر خواهی بندگانم بیشتر داشته باشد از انبیا و رسولانم از این جهت ایشان را برگزیدم و مؤید ساختم به روح مقدس خودم روح القدس و به کمالات خودم ایشان را مکمل ساختم و قوت تحمل رسالات خود به ایشان عطا فرمودم و ایشان را برگزیدم و بر عالمیان زیادتی کرامت فرمودم به رسالات و وحی خودم، و بعد از ایشان هر یکی را اوصیا مقرر فرمودم و رتبهها و کمالات و علمی که بهر یک از رسولان خود عطا فرموده بودم به اوصیای ایشان که از اقربای ایشان و خواص ایشان بودند لطف فرمودم و امانت حجتیهایی که انبیا را امین آنها گردانیده بودم به ایشان به امانت دادم و رتبه ایشان را در میان خلایق بلند گردانیدم تا تدارک کنم شکستگیهایی که خلق را از فقدان

انبیا به هم رسیده بود و اعوجاج ایشان را به اوصیا مستقیم گردانم چون من عالم و لطیفم و لطف خود را هرگز از خلق خود باز نمی دارم.

و بعد از آن چون نظر کردم به دل‌های این برگزیدگان پیغمبرانم نیافتم کسی را که اطاعت من و خیر خواهی خلقم در او بیشتر باشد از محمدی که برگزیده منست و مخصوص و خالص منست دانسته او را بر همه زیادتی دادم و نام او را با نام خود قرین گردانیدم و اطاعت او را اطاعت خود و عصیان او را عصیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۳

خود گردانیدم بعد از آن نظر کردم به دل‌های خواص او که آن حضرات فاطمه زهرا و ائمه معصومینند صلوات الله علیهم که از طینت او مخلوق بودند و متصف به صفات کمالیه او بودند ایشان را ملحق ساختم به او و ایشان را وارثان کتاب خود گردانیدم و محل و حیهای خود ساختم و منبع علوم و حکم و انوار خود ساختم ایشان را و بذات خود قسم یاد کردم که معذب نگردانم هرگز به آتش خود کسی را که مرا بیگانگی اعتقاد داشته باشد و محبت ایشان داشته باشد و ایشان را پیشوایان خود داند.

پس ابو حارثه ایشان را بر سر صحیفه بزرگتر حضرت شیث و صحیفه حضرت ادریس و صحیفه حضرت ابراهیم، و سفر دویم تورات و به مفتاح چهارم انجیل آورد در هر یک از دیگری ظاهرتر و مدایح بیشتر بود و اسامی ائمه معصومین صلوات الله علیهم را مفصل خواندند و رسولان آن حضرت که به آن جا رفته بودند ایمان ایشان قویتر شد و تفصیل این حکایت که

قریب به چهار جزو است در اقبال ابن طاوس که عربی هست و فارسی نیز کرده ام موجود است و اشاره بذکر حضرت سید المرسلین و ائمه اثنی عشر صریحا در توراتی که الحال یهودیان دارند هست و در انجیل بالفعل ایشان در انجیل یوحنا در سوره سی و چهارم یا سی و پنجم است حضرت سید المرسلین با صفاتش هست و هم چنین در سایر کتب انبیا که نزد بنده هست موجود است و تفصیلش در عیون اخبار الرضا و غیر آن موجود است و خود مقابله کرده ام موافقت با کتب یهود و نصاری که الحال دارند سوای آن چه ائمه معصومین صلوات الله علیهم بیان فرموده اند از انجیلی که تغییر نیافته است و نزد ایشان بوده است و در روضه کافی موجود است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۴

حاصل آن که بعد از اتمام حجه حارثه رای ایشان بر آن قرار گرفت که به خدمت آن حضرت آیند پس چهارده کس از بزرگان ایشان از فضلاء و علما و هفتاد کس از اشراف و سادات ایشان متوجه خدمت حضرت سید المرسلین (ص) شدند و حضرت احتیاطا خالد بن ولید را با سیصد سوار به نزد ایشان فرستاد که مبادا از ایشان مکرری صادر شود و نصاری با زینت عظیم آمدند و اهل مدینه به تفرج و تماشای ایشان بیرون رفتند و باین زینت ندیده بودند کسی را تا به خدمت حضرت رسیدند و وقت نماز ایشان شد خواستند که نماز کنند جمعی از صحابه خواستند که منع کنند ایشان را حضرت فرمودند که بگذارید که نماز خود را بکنند رو به مشرق کرده نماز کردند و

حضرت سه روز ایشان را بحال خود گذاشت تا سیرت و صورت آن حضرت را مشاهده نمایند و بدانند که موافق است با آن چه در کتب انبیاست (ص).

و بعد از سه روز حضرت ایشان را دعوت فرمودند به اسلام ایشان گفتند یا محمد هر چه خبر داده است حضرت عیسی از وصف پیغمبری که بعد از او خواهد آمد در تو مشاهده نمودیم موافق بود مگر یک چیز حضرت فرمودند که کدامست گفتند در انجیل ماهست که پیغمبری که بعد از عیسی می آید ایمان به او دارد و تصدیق او می کند و تو او را دشنام می دهی و تکذیب می کنی و می گویی او بنده است حضرت فرموده است که من تصدیق او می کنم و ایمان به او دارم که پیغامبر است و حق سبحانه و تعالی او را به رسالت به قوم او فرستاده است و می گویم که او بنده خداوند است و مالک نیست از جبهه خود نفعی و ضرری را و نه مردن و زندگانی را، و نه محشور شدن را.

ایشان گفتند که هیچ بنده می تواند کرد آن چه او می کرد مرده زنده می کرد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۵

کور مادر زاد را روشن می کرد و ابرص را صحیح می کرد و از ضمیر مردم خبر می داد و از آن چه ذخیره گذاشته بودند از جبهه خود خبر می داد و این کارها را بغیر از خدا یا پسر خدا می تواند کرد و از مزخرفات غلو بسیار گفتند.

حضرت فرمودند که هم چنان که جمیع پیغمبران بنده بودند و معجزات می نمودند باذن خدا حضرت عیسی نیز اینها را می کرد باذن الله و از بندگی عار نداشت،

و چون خدا باشد کسی که مرکب باشد از گوشت و خون و استخوان و اعضا و جوارح با آن که چیزی می خورد و می آشامید و به بیت الخلا می رفت، و خداوند او خداوندیست یگانه حق که چیزی مانند او نیست گفتند پس چرا پدر نداشت حضرت فرمودند که آدم پدر و مادر نداشت و چیزی دشوار نیست نزد قدرت الهی، و هر چرا اراده کند که بگوید باش می باشد پس جبرئیل آمد و این آیه را آورد که داستان عیسی مثل داستان حضرت آدم بود که او را از خاک آفرید و او را گفت موجود شد ایشان گفتند اینها فایده ندارد بیا تا با تو مباحله کنیم پس جبرئیل آمد و آیه مباحله را آورد و مجملی از آن در باب خمس مذکور شد و تفصیلش را إن شاء الله در مجمع البحرین خواهی یافت.

پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده که با شما مباحله کنم اگر بر سر گفته خود باشید و بر نگردید ایشان گفتند که فردا وعده است که مباحله کنیم و نصاری روانه جای خود شدند و با یکدیگر گفتند که حجت محمد (ص) بر ما تمام شد یک چیز مانده است اگر فردا با جمیع اصحاب خود خواهد آمد با او مباحله می کنیم و اگر با خواص خود می آید مباحله نمی کنیم زیرا که این طریقه انبیاست چنانکه حضرت موسی مباحله نمود با قارون و با موسی هارون بود و پسرهای هارون، قارون به زمین فرو رفت و هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۶

او پیغمبر است اگر با او مباحله کنیم خود هلاک خواهیم شد،

و سبب هلاک کل نصاری خواهیم شد.

و متواتر است و در همه تفاسیر و کتب احادیث مسطور است که روز دیگر حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه با حضرت امیر المؤمنین و حضرات فاطمه و حسنین صلوات الله علیهم متوجه صحرا شدند منذر بن علقمه و ابو حارثه گفتند به سید و عاقب که امر رسالت محمد ظاهر شد و الله رویی چند می بینیم که اگر ایشان دعا کنند کوهها را از جای خود قلع می کنند زنهار که مباحله مکنید که همه هلاک خواهید شد و بر روی زمین نصرانی نخواهد ماند تا روز قیامت پس ایشان از روی تضرع گفتند یا ابا القاسم اقاله کن ما را که ما این جرات نخواهیم کرد حضرت فرمودند که با شما حرب می کنم عرض نمودند که نبوت تو بر ما ظاهر شد با پیغمبر حرب نمی کنیم و لیکن جزیه می دهیم که ما را بحال خود گذاری و با ما حرب نکنی و ما را نترسانی هر سال چهار هزار حله بدهیم دو هزارش را در صفر بدهیم و دو هزارش را در رجب و سی زره عادی بدهیم و بر این نحو صلح واقع شد.

پس حضرت فرمودند که بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که هلاک نزدیک شده بود به اهل نجران و از ایشان در گذشت، و اگر مباحله می کردند هر آینه مسخ می شدند به میمون و خوک و وادی نجران آتشی می شد افروخته و بیخ و بنیاد نجرانیان مستاصل می شد حتی مرغان بر درختان می سوختند و سال بر نمی آید بر نصرانیان که همه هلاک می شدند، و اینها عبارت کشف است با

زیادتی که از عایشه نقل کرده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۷

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیرون آمدند از خانه و عبایی در دوش مبارک داشتند رنگین و از موی سیاه بود پس حسن آمد و داخل کرد او را پس حسین آمد و او را داخل کرد پس فاطمه آمد پس علی و ایشان را داخل کرد پس آیه را خواندند که *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ الْخِطَاءَ* یعنی اراده الهی تعلق گرفته است البته که هر ناخوشی را از شما دور کند و شما را مطهر کند به تطهیری که آن را وصف نتوان کرد و کسی که از عربیت اندکی مطلع باشد می داند که تاکیدات و مبالغات در چه مرتبه است و بدیهی است که نیست مگر رتبه اعلی عصمت و بدیهی است که داخل کردن ایشان از جهت عظمت رتبه ایشان بود چنانکه نصرانیان دانستند.

و زمخشری *أولاً*- نقل کرده است و چون همه سنیان معاندت با اهل بیت دارند ذکر کرده است که چرا ایشان را داخل کسا فرمود از جهت آن که عزیزترین اهل و پاره‌های جگر آن حضرت بودند ایشان را در معرض بلا در آورد و اگر علم به صدق خود نمی داشت ایشان را در معرض بلا- در نمی آورد و بر تقدیری که این منظور باشد البته بالبدیهه همین منظور نبود بلکه عصمت ایشان سبب بود که *أولاً* حضرت باد خال ایشان بیان عصمت ایشان فرمودند و عذر عدم ادخال ام سلمه و غیرها نیز شد چون آن مطهره خواست که داخل شود حضرت فرمودند که *إِلَى خَيْرِ عَاقِبَتٍ تَوْخُوبٍ* خواهد بود و در واقع

عاقبت او خوب بود بخلاف آن دو.

[روزه اول محرم]

(و فی اوّل یوم من المحرّم دعا زکریّا ربّه عزّ و جلّ فمن صام ذلك الیوم استجاب اللّٰه له کما استجاب لזکریّا علیه السّلام)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۸

و منقول است که در روز اول محرم حق سبحانه و تعالی دعاء زکریا علیه السلام را مستجاب کرد که ذریت خوب از حق سبحانه و تعالی طلبید و حق سبحانه و تعالی کرامت فرمود یحیی علیه السلام را به او پس کسی که این روز را روزه دارد و حاجتی از خدا بطلبد حق تعالی آن دعا را مستجاب کند چنانکه دعاء زکریا را مستجاب گردانید.

و روایت کرده است صدوق در حسن کالصحیح از ریان بن شیبثه که گفت داخل شدم بر حضرت امام رضا صلوات اللّٰه علیه در روز اول محرم پس بمن فرمودند که ای ریان آیا روزه گفتم نه حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی دعا حضرت زکریا را قبول فرمود که گفت پروردگارا ببخش مرا از نزد خود ذریتی نیکو به درستی که تو مستجاب کننده دعایی، پس حق سبحانه و تعالی دعا او را مستجاب کرد و امر فرمود فرشتگان را که ندا کردند زکریا را در وقتی که نماز می کرد در محراب که حق سبحانه و تعالی بشارت می دهد ترا به یحیی پس کسی که این روز را روزه دارد و خداوند خود را بخواند حق سبحانه و تعالی دعای او را مستجاب کند چنانکه دعاء زکریا را مستجاب کرد.

ای پسر شیبثه به درستی که ماه محرم ماهی بود که اهل جاهلیت در زمان کفر حرام می دانستند ظلم و کشتن [کشتن ظ]

را از جهت حرمت این ماه، و این امت نه حرمت ماه را رعایت نمودند و نه حرمت پیغمبر خود را حفظ نمودند صلی الله علیه و آله به درستی که در این ماه شهید کردند ذریت آن حضرت را و به اسیری بردند زنان آن حضرت را و غارت کردند خیمهای ایشان را پس نیامرزد حق سبحانه و تعالی ایشان را هرگز ای پسر شیب تا توانی گریه کن بر حضرت سید الشهداء

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۶۹

حسین بن علی صلوات الله علیهما که آن حضرت را شهید کردند چنانکه سر گوسفند را از بدن جدا کنند و شهید شد با آن حضرت هجده کس از اهل بیت آن حضرت که در روی زمین شبیه و نظیر نداشتند.

و قسم به خدا که گریستند آسمانها و زمینها بر شهادت آن حضرت و قسم به خدا که چهار هزار فرشته از آسمان به زمین آمدند که آن حضرت را نصرت دهند دیدند که آن حضرت شهید شده است پس مامور شد که نزد قبر آن حضرت باشند در تعزیه ژولیده مو و کرد آلوده تا وقتی که قایم آل محمد قیام نماید این فرشتگان از جمله مددکاران و یاوران آن حضرت خواهند بود و آن حضرت محتمل است که قایم بوده باشد یا حسین صلوات الله علیهما و شک نیست که از انصار هر دو خواهند بود اشتباه در مرجع ضمیر است، و شعار آن فرشتگان این خواهد بود که فریاد کنند که بیایید ای جمعی که می خواهید طلب کنید خون حضرت امام حسین صلوات الله علیه را و عبارت «یا لثارات الحسین» است ای پسر شیب

و الله که چون جدم حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شدند از آسمان خون و خاک سرخ باریده شد.

ای پسر شیب اگر در گریه بر حسین علیه السلام آن مقدار آب دیده بیرون آید که بر دو طرف روی روان شود حق سبحانه و تعالی می آمرزد هر گناهی که کرده باشی از صغیره و کبیره و از اندک و بسیار.

یا ابن شیب اگر خوش داری که فردای قیامت هیچ گناه نداشته باشی پس زیارت کن حضرت امام حسین را صلوات الله علیه.

یا ابن شیب اگر می خواهی که ساکن شوی در بالا خانهای بهشت با محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۰

و آل محمد صلوات الله علیهم پس لعن کن قاتلان آن حضرت را.

ای پسر شیب اگر خواهی که ثواب تو مانند ثواب شهدای کربلا باشد که نزد آن حضرت شهید شده باشی پس باید که هر مرتبه که آن حضرت را یاد کنی به زبان بگذرانی و در خاطر خود آوری که «یا لیتینی کنت معهم فأفوز فوزاً عظيماً» یعنی کاش در آن صحرا با ایشان می بودم و در خدمت آن حضرت شهید می شدم و فایز می شدم به ثواب عظیم یا ابن شیب اگر خواهی که با ما باشی در درجات اعلای بهشت پس از غم ما غمناک باش و از فرح ما خوشحال باش و بر تو باد که متابعت کنی ما را، که اگر شخصی متابعت، یا سجده سنگی کند البته حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت محشور می گرداند با او پس باید که به جمعی تولی کند که یقین داند که ایشان از اهل بهشتند و آن منحصر است

در ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعين.

[روزه مستحبی را تا عصر می شود نیت کرد]

(و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصيائم المتطوع تعرض له الحاجه قال هو بالخيار ما بينه وبين العصر و ان مكث حتى العصر ثم بدا له و لم يكن نوى ذلك فله ان يصوم ذلك اليوم ان شاء) و منقول است از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از کسی که روزه سنت داشته باشد و او را حاجتی دست دهد که باید خورد حضرت فرمودند که او مخیر است تا عصر می تواند خورد و هم چنین اگر نیت روزه نکرده باشد تا عصر و در آن وقت خواهد که روزه بگیرد و چیزی نخورده باشد اگر خواهد می تواند که آن روز را روزه بدارد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۱

و در صحیح از هشام منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمودم که هر گاه شخصی صبح کند و نیت روزه را نداشته باشد و چون روز بلند شود خواهد که روزه بگیرد حضرت فرمودند که اگر پیش از زوال نیت کند کل روز حساب می شود از جهه او و اگر بعد از زوال نیت کند از آن وقت که نیت کرده است از جهه او محسوب است.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه به منزل می آمدند و می فرمودند که چیزی دارید و اگر نه روزه بگیرم پس اگر چیزی بود در خانه می آوردند و آن حضرت صلوات الله عليه تناول می فرمودند و اگر نه روزه می گرفتند.

و کلینی و شیخ در

موثق از سماعه از آن حضرت صلوات الله عليه روايت کرده اند در صایم که مخیر است تا زوال آفتاب حضرت فرمودند که این در روزه واجبست، و اما نافله هر وقت که خواهد می تواند خورد.

باب ثواب صوم رجب

(روی ابان بن عثمان عن كثير النّوّاء عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال انّ نوحا صلوات الله عليه ركب السّفينه اوّل يوم من رجب فامر عليه السّلام من معه ان يصوموا ذلك اليوم و قال من صام ذلك اليوم تباعدت عنه النار مسيره سنه و من صام سبعة ايام اغلقت عنه ابواب النّيران السّبعه و من صام ثمانيه ايام فتحت له ابواب الجنان الثّمانيه و من صام خمسه عشر يوما اعطى مسألته و من زاد زاده الله عزّ و جلّ) این بابی است در ثواب روزه ماه رجب در موثق كالصحيح منقول است از ابان و او از اهل إجماع است پس ضرر ندارد ضعف كثير که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که حضرت نوح عليه السلام در کشتی سوار شدند در روز اول ماه رجب پس حضرت امر فرمودند اهل کشتی را که آن روز را روزه دارند و فرمودند که هر که آن روز را روزه دارد آتش جهنم يك ساله راه از او دور گردد و اگر هفت روز روزه دارد هفت در جهنم بر روی او بسته شود، و هر که هشت روز از آن روز روزه دارد هشت در بهشت بر روی او گشاده شود و هر که پانزده روز را روزه دارد هر چه از حق سبحانه و تعالی بطلبد آن را عطا فرمایند و هر که از پانزده

روز زیاد کند حق سبحانه و تعالی ثواب را زیاده کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۳

و در قوی از مبارک از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما منقول است به همین عبارت و به همین اسناد.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما رجب نهر فی الجتّه اشدّ بياضا من اللبن و احلی من العسل فمن صام یوما من رجب سقاه الله تعالی من ذلك النهر) و به اسناد سابق منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رجب نام نهریست در بهشت که از شیر سفیدتر است و از عسل شیرین تر است هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را از آن نهر آب دهد و آب دادن از آن نهر لازم دارد دخول جنت را زیرا که عذاب بعد از رحمت نمی باشد چنانکه ظاهر اخبار است و الله تعالی یعلم.

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما رجب شهر عظیم یضاعف الله فیہ الحسنات و یمحو فیہ السيئات من صام یوما من رجب تباعدت عنه النار مسیره سنه و من صام ثلاثه ایام و جبت له الجتّه، و قد اخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب فضائل رجب) و در قوی به اسناد سابق از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که ماه رجب ماهی است بزرگوار که حق سبحانه و تعالی حسنات مؤمنان را مضاعف می گرداند و گناهان ایشان را محو می کند و هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد آتش دوزخ یک ساله راه از او دور شود یا صد ساله چنانکه

در نسخه ثواب الاعمال قدیم است که نزد ماست، و هر که سه روز روزه دارد بهشت او را واجب شود و بتحقیق که از کتب اصول بیرون آورده ام و درج کرده ام هر حدیثی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۴

را که بمن رسیده است از مشایخ در باب فضایل صوم ماه رجب در کتاب فضایل ماه رجب، و چون بعضی از اخبار در فضایل رجب مذکور است در امالی مناسب بود ذکر آن از آن جمله در موثق کالصحیح منقول است از حسن بن علی بن فضال که حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که هر که روز اول رجب را روزه دارد از روی رغبت در ثوابی که حق سبحانه و تعالی از جهت آن مقرر فرموده است بهشت او را واجب شود و هر که روزی از میان رجب روزه دارد او را شفیع گردانند در مثل ربیع و مضر که دو قبیله عظیمند از قبائل عرب، و هر که روزی از آخر رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را از پادشاهان بهشت گرداند و او را شفیع گردانند در پدر و مادر و فرزندان و برادر و خواهر و عم و عمه و خال و خاله و آشنایان و هم سایگان او هر چند همه مستحق جهنم شده باشند، و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که هر که یک روز از رجب را روزه دارد و از روی اعتقاد لوجه الله حق سبحانه و تعالی در میان او و آتش هفتاد خندق حایل کند که عرض هر خندقی از آسمان

باشد تا زمین.

و در قوی از سلام منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که یک روز از رجب روزه دارد از اول یا وسط یا آخر آن حق سبحانه و تعالی واجب گرداند از جهه او بهشت را و حشر او را با ما کند در رفیق اعلی در درجه ما در روز قیامت، و هر که دو روز از رجب روزه دارد به او گویند که عمل را از سر گیر که گذشته‌های ترا آمرزیدند، و هر که سه روز از رجب روزه دارد به او گویند که گذشته و آینده ترا آمرزیدند شفاعت کن از برای هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۵

می خواهی از برادران گناه کارت و آشنایانت، و هر که هفت روز از رجب روزه دارد هفت در دوزخ را بر روی او دربندند، و هر که هشت روز از رجب روزه دارد هشت در بهشت را بر روی او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل بهشت شود.

و در موثق از سالم منقول است که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و چند روزی از ماه رجب مانده بود پس چون نظرش بمن افتاد فرمودند که ای سالم آیا در این ماه هیچ روزه گرفتی گفتم نه و الله یا ابن رسول الله فرمودند که آن قدر از ثواب از توفوت شده است که حساب آن را نمی داند بغیر از حق سبحانه و تعالی به درستی که این ماهی است که حق سبحانه و تعالی آن را تفضیل داده است و حرمت آن را عظیم گردانیده است و

واجب گردانیده است کرامت خود را از جهه روزه داران پس عرض نمودم که یا ابن رسول الله اگر از آن چه مانده است روزه بدارم آیا ممکن است که فایز کردم به بعضی از ثواب روزه داران این ماه پس حضرت فرمودند که ای سالم هر که یک روز از آخر این ماه روزه دارد ایمن شود از سختی جان کندن و او را ایمن سازند از هول ما بعد از مرگ و از عذاب قبر، و هر که دو روز را از آخر این ماه روزه دارد به آسانی از صراط بگذرد، و هر که سه روز از آخر این ماه روزه دارد ایمن شود از فزعی که بزرگترین خوفهاست از خوفهای روز قیامت و سختیهای آن و او را براتی دهند از آتش دوزخ.

و کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرمودند که هر که یک روز از اول رجب یا وسط آن یا آخر آن روزه دارد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد، و هر که سه روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۶

اول یا وسط یا آخر آن روزه دارد حق سبحانه و تعالی گذشته و آینده او را بیامرزد، و هر که شبی از شبهای رجب را احیا کند حق سبحانه و تعالی او را از آتش دوزخ آزاد کند و قبول فرماید شفاعت او را در هفتاد هزار کس از گناه کاران و هر که در ماه رجب تصدقی بکند بقصد رضای الهی حق سبحانه و تعالی او را کرامت کند در بهشت ثوابی چند که نه چشمها دیده باشد

و

نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد.

و بسند قوی از ابو سعید خدری که از اصحاب کبار حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه است و از برگزیدگان و مستقیمان اصحاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که به درستی و راستی که ماه رجب ماه حق سبحانه و تعالی است و در روایات دیگر ماه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است و ماه اصم است و آن ماهی است بزرگوار و چرا اصمّش می گویند و اصمّ بمعنی کران گوش است زیرا که هیچ ماهی در فضل و حرمت نزد حق سبحانه و تعالی به او نمی رسد پس گویا که گوشها را طاقت شنیدن فضل او نیست و مشهور آنست که در جاهلیت حرمت این ماه را می داشتند و جنگ نمی کردند پس گویا گوشها کران است از شنیدن صدای جنگ و آلات حرب و هر دو حق است، و اصبّش نیز می گویند چون رحمت الهی می ریزد در آن مانند باران یا ناودان بر بندگان خدا و اهل جاهلیت که کفار قریش بودند تعظیم این ماه می کردند و از جمله اشهر حرم بود و چون اسلام آمد در تعظیم و تفضیل او زیادتی کردند بر سابق به درستی که ماه رجب و ماه شعبان هر دو ماه منند و ماه رمضان ماه امت من و چون علی نفس نبی است ماه علی ماه نبی است چون مرویست که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۷

امیر المؤمنین صلوات الله علیهما این ماه را روزه می گرفتند و می فرمودند که رجب ماه من

است و شعبان ماه رسول الله است صلی الله علیه و آله و ماه رمضان ماه خداوند عالمیان است بتحقیق که هر که یک روز از ماه رجب روزه دارد از روی اعتقاد و اخلاص مستوجب خوشنودی الهی می شود و رضای الهی بزرگتر است از هر عبادتی و ثوابی و روزه آن روز غضب الهی را فرو می نشاند و دری از درهای دوزخ بر روی او بسته می شود و اگر به سنگینی کل زمین طلا بدهند به او زیادتیی بر آن روزه نخواهد داشت و مزد او نمی شود بجز از ثوابهایی که حق سبحانه و تعالی از جهه آن مقرر فرموده است هر گاه این روز را خالص از جهه رضای او گرفته باشد، و چون آخر روز شود ده دعای مستجاب کرامت فرمایند او را اگر از مطالب دنیوی باشد می دهند و اگر نه از جهه او ذخیره می کنند از مراتب بهشت بهترین چیزی که از حق سبحانه و تعالی طلب کرده باشند اولیا و محبوبان و برگزیدگان الهی چون ایشان رتبه های کمال را می دانند و می دانند که چه چیز می باید طلبیدند.

و هر که از ماه رجب دو روز روزه بدارد وصف کنندگان از اهل آسمانها و زمینها وصف نتوانند کرد آن کرامتی را که حق سبحانه و تعالی به او کرامت می فرماید و بنویسند از جهه او ثواب ده کس از صادقان که در مدت عمر راست گفته باشند و ثواب کل اعمال مدت عمر ایشان را در نامه عمل او بنویسند هر قدر که عمر کرده باشند و در روز قیامت او را شفاعت دهند در مثل آن چه صادقان را شفاعت

دهند و محشور شود در زمره ایشان تا داخل شود در بهشت و از جمله رفقای ایشان باشد.

و هر که سه روز از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی در میان او و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۸

آتش جهنم خندقی حایل کند و حجابی مانع گرداند که طول آن هفتاد ساله راه باشد حق سبحانه و تعالی در وقت افطار به او فرماید که حق تو بر من واجب شد و دوستی و محبت و ولایت من واجب شد از برای تو، ای فرشتگان شما را گواه گرفتم و گواه باشید که آمرزیدم گناهان گذشته و آینده او را.

و هر که چهار روز از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت فرماید از همه بلاها از دیوانگی و خوره و پیسی و حفظ کند او را از فتنه دجال و امان دهد او را از عذاب قبر و بنویسند از برای او مانند ثواب صاحبان عقول کامله که همیشه توبه کنندگان باشند و در هر غفلتی که از ایشان صادر شود باز گشت به او کنند و نامه عمل او را بدست راست او دهند در زمره اوایل عابدان.

و هر که از ماه رجب پنج روز روزه دارد بر حق سبحانه و تعالی لازم می شود در روز قیامت که او را خوشبو گرداند و مبعوث شود در روز قیامت و روی او مانند ماه شب چهارده باشد و بعدد ریگ بیابان حسنات در نامه عمل او بنویسند و او را داخل بهشت کنند بی حساب و به او گویند که هر چه می خواهی طلب کن که برآورده می شود.

و هر که از

ماه رجب شش روز روزه دارد چون از قبر بیرون آید روی او درخشان باشد درخشانتر از آفتاب و بغیر از نور رو نوری دیگر او را کرامت فرمایند که اهل محشر از آن نور منور شوند و مبعوث شود در زمره ایمنان از عذاب الهی تا آن که بگذرد بر صراط بی حساب و او را عافیت بخشند از عقوق پدر و مادر و قطع رحم.

و هر که از ماه رجب هفت روز روزه دارد پس به درستی که جهنم را هفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۷۹

در است که بعدد هر روزی دری از درهای جهنم بر روی او در بندند و حق سبحانه و تعالی بدن او ز بر آتش دوزخ حرام گرداند.

و هر که از ماه رجب هشت روز روزه دارد پس به درستی که که بهشت را هشت در است که حق سبحانه و تعالی بگشاید بعدد هر روز دری از درهای بهشت را بر روی او و به او گویند که از هر دری از درهای بهشت که خواهی داخل بهشت شو.

و هر که نه روز از ماه رجب روزه دارد چون از قبر بیرون آید فریاد کند به کلمه لا اله الا الله و چیزی مانع او نباشد از دخول بهشت و چون از قبر بیرون آید روی او را نوری باشد که اهل محشر را منور گرداند تا آن که گویند که آیا این پیغمبر است برگزیده و کمترین چیزی که به او دهند این باشد که بی حساب داخل بهشت شود.

و هر که از ماه رجب ده روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را دو بال سبز کرامت فرماید

که مزین باشد به مروارید و یاقوت و باین بالها به پرد بر صراط مانند برق جهنده و داخل بهشت شود و حق سبحانه و تعالی مبدل سازد گناهان او را بحسنات و بنویسند او را در زمره مقربانی که از برای رضای الهی حکومت کنند و تعهد احوال خلایق کنند به عدالت و چنان باشد که هزار سال عبادت الهی کرده باشد که شبها به عبادت و روزها بروزه باشد از جهت رضای الهی.

و هر که یازده روز از ماه رجب روزه دارد فردای قیامت به کسی نرسد که ثوابش از او بیشتر باشد مگر کسی که مثل او روزه گرفته باشد یا بیشتر.

و هر که از ماه رجب دوازده روز روزه دارد او را در روز قیامت دو جامه سبز در پوشانند یکی باریک و یکی کنده و خوش صورت شود به سبب این

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۰

جامها که اگر یک حله از آن حلها را در دنیا آویزند روشن کند میان مشرق و مغرب را و دنیا خوشبوتر از بوی مشک شود.

و هر که از ماه رجب سیزده روز روزه دارد در روز قیامت خوانی از یاقوت سبز در سایه عرش از جهت او وضع کنند که پاهای او از مروارید باشد و هفتاد مرتبه فراخ تر از دنیا باشد و در آن خوان کاسها باشد از مروارید و یاقوت در هر کاسه هفتاد هزار رنگ از طعام باشد که هیچ رنگی از آن شبیه به رنگی دیگر نباشد و هیچ بویی شبیه به بوئی دیگر نه و او از آن خوان خورد و خلایق در شدت عظیم و در غم بزرگ باشند.

هر که از ماه رجب چهارده روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی او را عطا کند از ثواب آن چه چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و در خاطر کسی خطور نکرده باشد از قصرهایی که در بهشت ها بنا کرده باشند از مروارید و یاقوت.

و هر که از ماه رجب پانزده روز روزه دارد بدارند او را در جایی که می ایستند در آنجا ایمنان از عذاب الهی و نمی گذرد بر او ملکی مقرب و نه پیغمبری و نه رسولی مگر آن که می گویند خوشا حال تو تو ایمنی از عذاب الهی تو مقرب به قرب الهی مشرفی به تشریفات الهی همه کس رشک ترا می خورند حال تو خوبست و ساکن جنان خواهی بود ابد الابد.

و هر که از ماه رجب روزه دارد شانزده روز از اول کسانى که بر اسبهاى نورانى سوار شوند و اسبها پَران شوند در عرصه بهشتها تا ساکن شوند در دار رحمت الهی او به ایشان خواهد بود.

و هر که هفده روز از ماه رجب دارد بگذرانند از جهه او در روز

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۲۸۱

قیامت بر صراط هفتاد هزار چراغ از نور تا بگذرد بر صراط بنور آن چراغها تا بهشت و فرشتگان ایشان را گویند مرحبا خوش آمدی سلام الهی بر شما باد خوشا حال شما داخل بهشت شوید و همیشه در بهشت باشید.

و هر که هجده روز از ماه رجب روزه دارد با حضرت ابراهیم خلیل (ع) جا کند در قبه او که آن قبه و خیمه ایست از جواهر و همیشه در آنجا باشند و بر تختهای مروارید و یاقوت نشینند.

و هر که نوزده روز

از ماه رجب روزه دارد حق سبحانه و تعالی بنا کند از جهه او قصری از مروارید تازه در برابر قصر آدم و ابراهیم علیهما السلام در جنه الخلد و او سلام کند بر ایشان و ایشان سلام کنند بر او از روی تعظیم او که حق او را بر خود واجب دانند و به سبب هر روزی که روزه داشته است هزار سال روزه در نامه عمل او بنویسند.

و هر که از ماه رجب بیست روز روزه دارد چنان باشد که بیست هزار سال عبادت الهی کرده باشد.

و هر که از ماه رجب بیست و یک روز روزه دارد فردای قیامت او را شفیع کنند در مثل قبیله ربیع و مضر که همه از اهل خطاها و گناهان باشند.

و هر که از ماه رجب بیست و دو روز روزه دارد منادی از آسمان ندا کند که بشارت باد ترا ای دوست خدا به کرامتی عظیم که با تو خواهند کرد، و رفیق جمعی خواهی بود که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و نیکو رفیقانند ایشان.

و هر که از ماه رجب بیست و سه روز روزه دارد ندا کنند او را از آسمان که خوشا حال تو ای بنده خدا اندک تعبی کشیدی و تنعم بسیار خواهی کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۲

خوشا حال تو وقتی که این حجاب جسم از پیش تو برخیزد و بررسی به ثواب پروردگار کریم و در جوار مقربان الهی در آیی در بهشت.

و هر که از ماه رجب بیست و چهار روز روزه دارد چون ملک الموت به

قبض روح او آید بصورت جوانی بیاید که حله از دیبای سبز پوشیده باشد و بر اسبی از اسبهای بهشت سوار باشد و در دست او حریری سبز باشد که خوش به وتر از مشک ناب باشد، و قدحی از طلای پر از شراب بهشت در دست و بخورد او دهد تا جان کندن بر وی آسان شود، پس روح او را در آن حریر گذارد و بویی داشته باشد که فرشتگان هفت آسمان از آن بو معطر شوند پس چون در قبر در آید سیراب باشد، و چون مبعوث شود سیراب باشد تا برسد به حوض کوثر و ساقی حوض کوثر او را آب دهد.

و هر که از ماه رجب بیست و پنج روز روزه دارد چون از قبر بیرون آید هفتاد هزار فرشته استقبال او کنند و در دست هر فرشته علمی باشد از مروارید و یاقوت، و با خود آورده باشند انواع مرصع آلات و جامهای بهشتی و گویند ای دوست حق سبحانه و تعالی بشتاب به بهشت عنبر سرشت پس او اول کسی باشد که داخل بهشت شود با مقربانی که حق سبحانه و تعالی از ایشان خوشنود است و ایشان از خداوند خود خوشنود و این رستگاریست بزرگوار.

و هر که از ماه رجب بیست و شش روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی بنا کند از جبهه او در سایه عرش صد قصر از مروارید و یاقوت بر سر هر قصری خیمه سرخی از حریر بهشت و در آنها ساکن شود به رفاهیت و عیش و مردمان در حساب باشند.

و هر که از ماه رجب بیست و هفت روز روزه

قبر را بر او فراخ گرداند چهار صد ساله راه و همه پر از مشک و عنبر باشد و قبر عالم برزخست.

و هر که از ماه رجب بیست و هشت روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی میان او و آتش دوزخ هفت خندق حایل سازد و عرض هر خندقی مثل میان آسمان و زمین پانصد ساله راه باشد.

و هر که از ماه رجب بیست و نه روز روزه دارد حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامزد اگر چه عشار و تمقاچی باشد و اگر چه زنی باشد که با هفتاد زن فجور کرده باشد به طبقه «۱» بعد از آن که غرضش از روزه رضای الهی باشد و خلاصی از جهنم که حق سبحانه و تعالی همه را بیامزد.

و هر که ماه رجب سی روز را روزه دارد منادی از آسمان ندا کند که ای بنده خدا حق سبحانه و تعالی گذشتها را آمرزید من بعد عمل را از سر گیر و حق سبحانه و تعالی عطا کند او را در هر بهشتی چهل هزار شهر از طلا در هر شهری چهل هزار هزار مائده از طلا بر هر خوانی چهل هزار کاسه و صحن در هر صحن و کاسه چهل هزار هزار رنگ از طعام و شراب هر طعامی و شرابی رنگی علی حده در هر خانه چهل هزار هزار تخت از طلا- طول هر تختی دو هزار گز در دو هزار ذرع، بر هر تختی حوری نشسته از زنان سفید روی گشاده چشمان یا سفیدی چشم در نهایت سفیدی، و سیاهی در نهایت

سیاهی و هر حوری سیصد هزار گیسو داشته باشد که خدمت هر گیسویی را هزار هزار کنیزک کنند که آن را به مشک و عنبر معطر سازند تا برسند بروزه داران ماه رجب و این ثواب از جبهه کسی است که همه ماه را روزه داشته باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۴

گفتند ای پیغمبر خدا اگر کسی عاجز باشد از روزه رجب به سبب ضعف، یا مرضی داشته باشد یا زن پاک نباشد چه کند تا باین ثوابها برسند حضرت فرمودند که از جبهه هر روز کرده نانی به درویشان بدهد بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که هر گاه هر روز این تصدق را بکند به آن ثوابها می رسد و بیشتر یعنی هر گاه پریشان باشد به درستی که اگر جمیع خلائق جمع شوند از اهل آسمانها و زمینها که حساب کنند مقدار ثواب آن را نمی توانند شمردن ده یک آن چه را می دهند از فضایل و درجات یعنی از جبهه روزه و با عجز از آن درجات صدقه را.

پس عرض نمودند که یا رسول الله کسی که قدرت بر تصدق نداشته باشد چه کند تا باین ثوابها برسد حضرت فرمودند که هر روز صد مرتبه این تسبیح را می گوید تا سی روز تمام شود سبحان الاله الجلیل سبحان من لا ینبغی التسیح الاله سبحان الاله العز الاکرم سبحان من لبس العز و هو له اهل یعنی منزه خداوندی که از آن اعظم است که وصف او توان کرد و منزه خداوندی که سزاوار نیست تسبیح و تنزیه مگر او را چون غیر او به عیب امکان مبتلایند، منزه خداوندی

که از آن عزیزتر و کریمتر است که وصف توان نمود عزت و کرم او را، منزله خداوندی که عزت و بزرگی مخصوص ذات مقدس اوست و اوست که اهل عزتست.

و فضایل این ماه بسیار است شب اول او از جمله چهار شبی است که اخبار از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که مرا خوش می آید که در سالی چهار شب را از جهت حق سبحانه و تعالی عبادت کنند و آن شب اول رجب، و شب نیمه شعبان، و شب عید فطر، و شب عید اضحی است، و احادیث بسیار وارد شده است در فضیلت زیارت حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۵

حسین صلوات الله علیه در روز اول رجب و در شب نیمه آن، و در روز سیزدهم این ماه ولادت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شد در کعبه معظمه، و در روز پانزدهم عقد سیده نساء العالمین فاطمه زهرا صلوات الله علیها با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما شد علی اشهر الروایات و عمل استفتاح در این روز است با روزه ایام البیض.

و شیخ طوسی رحمه الله ذکر کرده است که وفات ابراهیم فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز هجدهم این ماه شد و این روایت مخالفت دارد با آن که متواتر است که در آن روز کسوف شمس شد و کسوف در اواخر ماه می باشد، و در روز بیست و چهارم فتح خیبر شد بر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و این نیز مخالفت دارد با حرمت قتال در شهر حرام مگر آن که چون یهود حرمت اشهر

حرم نمی داشتند رعایت آن با ایشان در کار نبود با آن که یهود نقض عهد کردند، و در روز بیست و پنجم وفات حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه است و منقولست که روزه آن روز کفاره گناهان دویست ساله است.

و در بیست و هفتم بعثت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شد و اعمال آن شب و آن روز بسیار است رجوع به مصباح باید کرد و روزه آن روز مستحب است به استحباب مؤکد و از جمله چهار روزیست که روزه آن مستحب مؤکد است، چنانکه منقولست از اسحاق بن عبد الله عریضی که خلاف شد میان پدر و عموهای من در آن چهار روزی که مستحب مؤکد است در سال و همه سوار شدند و به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه رفتند که از آن حضرت سؤال کنند و عرض کردند که اختلافی شده است در میان ما حضرت فرمودند که بلی خلاف شما در چهار روز سال است همه گفتند که از این جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۸۶

به ملازمت آمده ایم پس حضرت فرمودند که آن روز هفدهم ربیع الاول است که ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در آن روز شد، و روز بیست و هفتم ماه رجب است که آن حضرت صلی الله علیه و آله در آن روز مبعوث شدند به رسالت و روز بیست و پنجم ذی القعدة است که دحو ارض شد و زمین پهن و بزرگ شد و کشتی نوح در این روز بر جودی قرار گرفت و کسی که آن روز را روزه دارد کفاره هفتاد ساله

گناهان او باشد و روز هجدهم ذی الحجه است که روز غدیر است و روزیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به امامت نصب کردند و هر که این روز را روزه دارد کفاره شصت ساله گناهان خواهد شد، و بروایتی دیگر از اسحاق منقول است در قوی کالصحیح قریب باین از آن حضرت صلوات الله علیه.

و کالصحیح از حضرت امام صادق علیه السلام منقول است که هر که روز بیست و هفتم رجب را روزه دارد حق سبحانه و تعالی از جهه او روزه هفتاد ساله بنویسد و مرویست که مستحب است زیارت حضرت امام رضا در ماه رجب و مشهور میان علماء شیعه آنست که مولد نبی هفدهم ربیع الاول است و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه ذکر کرده است که در دوازدهم ربیع الاول است چنانکه عامه قایلند اگر هر دو روز را روزه بدارد بهتر است اگر چه اظهر هفدهم است و روایت دوازدهم را از طرق اهل البیت سلام الله علیهم ندیده ام و کلینی نیز ذکر نکرده است.

و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقولست که حق سبحانه و تعالی مبعوث گردانید حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله در بیست و هفتم رجب کسی که آن روز را روزه دارد حق سبحانه و تعالی بنویسد در نامه عمل او روزه داشتن شصت ماه را الحدیث

باب ثواب صوم شعبان

(روی ابو حمزه الثمالی عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال من صام شعبان کان له طهورا من کل زلّه و وصمه و بادره و قال ابو حمزه فقلت

لأبي جعفر صلوات الله عليه ما الوصمه قال اليمين في المعصيه و لا نذر في المعصيه قلت فما البادره قال اليمين عند الغضب و التوبه منها الندم عليها) اين بابي است در ثواب روزه ماه شعبان مرويست به اسانيد متكثره كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه ماه شعبان را روزه دارد آن روزه او را پاك گرداند از هر لغزشي كه از او صادر شده باشد از گناهان و از هر عيبي و از هر تندي پس ابو حمزه گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله عليه كه وصمه در اينجا چه چيز است حضرت فرمودند كه وصمه قسم ياد كردنست در معصيت و حال آن كه نذر در معصيت نمي باشد و صحيح نيست و در كافي و النذر است و در باقى كتب مثل متن است.

عرض نمودم كه بادره کدام است فرمودند قسم ياد كردن است نزد غضب و توبه از آن پشيماني است بر آن چون غالب اوقات در وقت غضب بي شعور يا بي اختيار مي شود و توبه به اعتبار مقدمات آنست كه خود را ضبط نموده است با آن كه مقدور است او را كه خود را ضبط نمايد، و قسم نزد غضب

لوامع صاحبقراني، ج ۶، ص: ۲۸۸

وقتي بد است كه قسم ياد كند كه كار خوب را نكند يا كار بد را بکند و ممكن است كه به اعتبار آن بد باشد كه تعظيم الهی نكرده است چنانكه حق سبحانه و تعالی می فرمايد كه خداوند خود را در معرض قسمهای خود درمياوريد چنانكه مدار بر لا و الله و بلی و الله بی قصد.

و تفسیر دیگر

آیه آنست که قسم را مانع مسازید از کردن خوبیها و بهر دو معنی روایات وارد شده است و خواهد آمد و استبعادی ندارد که هر دو مراد الهی باشد چنانکه این حدیث نیز متضمن هر دو حکم است یکی یمین در معصیت است به آن که قسم یاد کند که زنا کند یا نماز نکند، یا شرط آن معصیت باشد به آن که اگر شراب بخورم به شکرانه آن یک ماه روزه بگیرم یا اگر ترک نماز کنم به شکرانه آن روزه بگیرم و تفصیل همه خواهد آمد و بنا بر نسخه متن مراد اینست که نذر معصیت منعقد نمی شود و با آن که منعقد نمی شود عصیان کرده است به استخفاف الهی و شرع و بنا بر نسخه کافی یمین و نذر معصیت هر دو گناهند و روزه شعبان کفاره آنست و بنا بر نسخه اصل إطلاق یمین بر نذر شده است چنانکه خواهد آمد اخبار دیگر باین نحو و جمعی استدلال کرده اند باین اخبار بر آن که در نذر شرط است که پدر رخصت بدهد چنانکه در یمین شرط است به احادیث صحیحه و جواب آنست که ظاهر آنست که اطلاق بر سیل مجاز باشد و مجاز مطرد نیست و الله تعالی يعلم.

(و روی الحسن بن محبوب عن عبد الله بن مرحوم الازدی قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول من صام اول يوم من شعبان وجبت له الجنة البتة و من صام يومين نظر الله اليه في كل يوم و ليلة في دار الدنيا و دام نظره اليه في الجنة و من صام ثلاثة ايام زار الله في

لوامع صاحبقرانی، ج ۶،

عرشه من جتته فی کلّ یوم قال مصنّف هذا الكتاب رضی اللّٰه عنه زیاره اللّٰه زیاره أنبیائه و حججه صلوات اللّٰه علیهم من زارهم فقد زار اللّٰه كما انّ من اطاعهم فقد اطاع اللّٰه و من عصاهم فقد عصی اللّٰه و من بايعهم فقد بايع اللّٰه عزّ و جلّ و لیس ذلك علی ما يتاوله المشبّهه تعالی اللّٰه عمّا یقولون علوا کبیرا) و کالصحیح منقولست از عبد اللّٰه که از قبيله ازد است و انصار از آن قبيله اند گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه می فرمودند که هر که روز اول شعبان را روزه دارد بهشت او را واجب شود قطعا، و هر که دو روز را روزه دارد حق سبحانه و تعالی در هر شبانه روزی یک نظر رحمت به جانب او اندازد به آن که یک دعای او را مستجاب گرداند یا یک نماز او را قبول کند مثلا و در بهشت همیشه منظور نظر رحمت الهی باشد بالطاف متوالیه متواتره و هر که سه روز را روزه دارد هر روز در آن بهشتی که می باشد زیارت حق سبحانه و تعالی کند در عرش او صدوق تاویل می کند که حق سبحانه و تعالی جسم نیست که مکانی داشته باشد که او را زیارت توان کرد و زیارت حق سبحانه و تعالی زیارت پیغمبران و ائمه معصومین است صلوات اللّٰه علیهم که هر که زیارت ایشان کند چنانست که خدا را زیارت کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که اطاعت رسول کند اطاعت خدا کرده است، و هر که عصیان ایشان کند عصیان خدا کرده

است و هر که با ایشان بیعت کند چنان است که با حق سبحانه و تعالی بیعت کرده است و این ظاهر است در محاورات عرب و عجم که هر که مخالفت نایب پادشاهی کند مخالفت پادشاه کرده است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۰

کسی که بر خلاف این ظاهر حمل کند تاویل کرده خواهد بود چنانکه مشبهه می کنند که حق سبحانه و تعالی را شبیه به اجسام کثیفه یا لطیفه کرده اند و حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است و از آن بلند مرتبه تر است به بلندی بزرگ که وصف آن توان کرد

نه بلندیست هست ز افزونی ذات او بر ز چندی و چونی

پاک از آنها که غافلان گفتند پاکتر ز آن چه عاقلان گفتند

و همین مضمون در تاویل منقول است از ابو الصیلت هروی از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما و پیشتر نیز مذکور شد.

(و قال الصادق صلوات الله علیه صوم شهر شعبان و شهر رمضان شهرین متتابعین توبه من الله و الله) و در بعضی از نسخ توبه و الله من الله و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که روزه ماه شعبان و ماه رمضان که پی در پی واقع سازند بمنزله توبه ایست که حق سبحانه و تعالی کرامت کرده باشد و قبول نموده باشد و قسم یاد فرمودند بر این معنی، و لفظ شهرین در کافی و ثواب الاعمال نیست و نبودن بهتر است و احادیث بر این مضمون بسیار است و این یک نحو استنباطی است که ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند که حق سبحانه و تعالی در کفار قتل خطا

فرموده است که کسی که بنده نداشته باشد دو ماه پی در پی روزه بدارد که این دو ماه توبه اوست پس هر دو ماهی چنین باشد یا خصوص این دو ماه نیز از آیه مراد باشد و استنباطی که مراد الهی را دانند خوب است.

(و روی عمرو بن خالد عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله يصوم شعبان و شهر رمضان يصلهما و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۱

ینهی الناس ان يصلوهما و كان يقول هما شهر الله و هما كفاره لما قبلهما و ما بعدهما من الذنوب. قوله صلوات الله علیه و ینهی الناس ان يصلوهما، هو علی الانکار و الحکایه لا علی الاخبار کانه يقول کان يصلهما و ینهی الناس ان يصلوهما فمن شاء وصل و من شاء فصل) و منقول است در موثق از عمرو که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ماه شعبان را وصل می فرمودند با ماه رمضان و مردمان را نهی می فرمودند از وصل کردن و می فرمودند که این هر دو ماه حق سبحانه و تعالی است و هر دو کفاره گناهان گذشته و آینده اند. صدوق ذکر کرده است که آن که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرموده اند که حضرت نهی می فرمودند مردمان را از وصل کردن بر سبیل انکار است، و حکایت قول سنّیان است که ایشان می گویند که حضرت روزه وصال می داشتند و نهی می فرمودند مردمان را از روزه وصال و در اینجا نیز وصال است که وصل کنند شعبان را بر رمضان پس گویا حضرت می فرمایند

که چون شود که خود وصل فرمایند و مردمان را نهی کنند از وصل بلکه چنین نیست هر که خواهد وصل کند هر که خواهد فصل کند و آن وصالی که حضرت مخصوص خود گردانیده است معنی دیگر است، و مؤید قول صدوق تتمه کلام حضرتست که می فرماید این دو ماه کفاره اند و دو ماه کفاره متتابع می باشند و اظهر آنست که این کلام بر سبیل تقیه وارد شده است که شیعیان معنی انکار بفهمند با قرینه ما بعد و مذهب اهل بیت ظاهر بوده است در وصل چنانکه مذهب عامه ظاهر است بر فصل، و بنا بر این عبارت آخر صدوق بی وجه است که هر که خواهد وصل کند الخ بلکه وصل می باید کرد و از جهت متابعت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۲

سید المرسلین صلی الله علیه و آله و مخالفت اعدای ایشان که اعادی حقند در همه جا و مؤید اینست حدیث کالصحیح سلیمان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می فرمایید در شخصی که روزه دارد شعبان و ماه رمضان را حضرت فرمودند که این دو ماه است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که دو ماه پی در پی بمنزله توبه است که حق سبحانه و تعالی بنده را عطا فرماید عرض نمودم که پس بنا بر این فصل نکند حضرت فرمودند که هر گاه شب افطار کند فاصله شده است و آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که وصال نیست در روزه این معنی دارد که دو روز پی در پی روزه نگیرد که شب افطار نکند

و مع هذا سنت است که ترک محور نکند تا وصال نشود.

(و تصدیق ذلك ما رواه زرعه عن المفضل عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال ابي صلوات الله عليه يفصل ما بين شعبان و رمضان بيوم و كان علي بن الحسين صلوات الله عليهما يصل ما بينهما و يقول صوم شهرين متتابعين توبه من الله و قد صامه رسول الله صلى الله عليه و اله و وصله بشهر رمضان و صامه و فصل بينهما و لم يصمه كله في جميع سنته الا ان اكثر صيامه كان فيه و كن نساء النبي صلى الله عليه و اله اذا كان عليهن صيام اخرن ذلك إلى شعبان كراهه ان يمنعن رسول الله صلى الله عليه و اله حاجته و اذا كان شعبان صمن و صام معهن و كان رسول الله صلى الله عليه و اله يقول شعبان شهرى) و چون صدوق گفت مخیر است میان فصل و وصل می گوید که تصدیق آن سخن می کند روایت موثق زرعه از مفضل که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۳

صلوات الله عليه فرمودند که پدرم صلوات الله عليه فاصله می فرمودند میان شعبان و رمضان به یک روز و حضرت سید الساجدین صلوات الله عليه وصل می فرمودند و می فرمودند که دو ماه پی در پی توبه است از حق سبحانه و تعالی و کفاره گناهانست تا اینجا حدیث مفضل است و تقیه از حدیث ظاهر است، و چون حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه معتبر بود در زمان بنی امیه و مسأله خوردن یوم الشک شایع بود حضرت تقیه افطار می فرمودند چنانکه خواهد آمد.

و صدوق می گوید که

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ گاہ بود که ماه شعبان را تمام می گرفتند و متصل می گردانید بمه رمضان و گاه بود که فاصله می فرمودند و یوم الشک را می خوردند و هم چنین نبود که آن حضرت همیشه کل شعبان را روزه دارند در همه سالی و لیکن اکثر روزه آن حضرت در ماه شعبان بود و چنین بود که اگر بر زنان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ روزه قضائی بود تا خبر می کردند و بمه شعبان می انداختند که مبدا حضرت اراده نزدیکی فرمایند و روزه مانع باشد اراده آن حضرت را و چون در ماه شعبان حضرت روزه می گرفتند زنان نیز با آن حضرت روزه قضا را می گرفتند و همیشه حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ می فرمودند که شعبان ماه من است.

و آن چه صدوق ذکر کرده است از حکایات زنان در صحیح و حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ منقول است و آن چه ذکر کرده است که اکثر صوم آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ در شعبان بود در موثق کالصحیح از یونس بن یعقوب منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ و گفتم فدای تو کردم آیا هیچ یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۴

از پدران بزرگوار تو روزه شعبان را می گرفته اند حضرت فرمودند که بهترین پدران من حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ بودند و اکثر روزه آن حضرت در شعبان بود و از این حدیث ظاهر نمی شود که وصل می فرمودند یا فصل و کل را می گرفتند یا بعض بلکه

در کل اظهر است.

و صدوق احادیث بسیار از عامه روایت کرده است ردا علیهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کل را می گرفتند و وصل می کردند و هم چنین از خاصه، و در هیچ حدیثی نیست آن چه در اینجا ذکر کرده است که گاهی فصل می کردند و گاهی وصل مگر حکایتی حدیثی که کلینی رضی الله عنه ذکر کرده است بعد از احادیث صحیحه که حضرت سید المرسلین شعبان را روزه می داشتند، و اما آن چه از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیده اند از روزه شعبان و حضرت فرموده اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله روزه شعبان را نگرفتند و هیچ یک از آبای من نگرفته است از این جهت فرموده اند که قومی را که آن خطابه بودند اعتقاد این بود که روزه شعبان فرض است مثل روزه ماه رمضان و اگر کسی افطار کند آن را کفاره می باید داد مثل ماه رمضان پس عالم صلوات الله که نفی فرموده اند که نگرفته اند نفی وجوب آن فرموده اند یعنی بعنوان وجوب نگرفته اند تا تکذیب قول آن جماعت کنند و شیخ رحمه الله علیه نیز چنین ذکر کرده است و گفته است که آن جماعت اتباع ابو الخطاب بودند و احادیث بسیار وارد است که آن حضرت روزه شعبان و سه روز هر ماه را مداومت می فرمودند تا دو برابر فریضه باشد و بر این حال از دنیا رفتند و دور نیست که غرض صدوق از این گفتگو رد مذهب خطابه باشد.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من صام ثلاثة ایام من اخر شعبان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۵

و وصلها بشهر رمضان کتب

اللَّهُ لَهُ صَوْمُ شَهْرَيْنِ مُتتَابِعَيْنِ) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر که سه روز آخر ماه شعبان روزه دارد و وصل کند آن را بمه ماه رمضان بنویسد حق سبحانه و تعالی از جهه او روزه دو ماه پی در پی چون سه روز بمنزله سی روز است، و منقول است در قوی از عباس بن هلال که شنیدم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که می فرمودند که هر که از ماه شعبان یک روز روزه دارد از جهه ثواب الهی داخل بهشت شود و هر که در هر روز از ماه شعبان هفتاد مرتبه استغفار کند حق سبحانه و تعالی او را حشر کند با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و واجب شود از جهه او کرامت الهی، و هر که در ماه شعبان تصدق کند اگر چه نصف خرما باشد حق سبحانه و تعالی بدن او را بر آتش دوزخ حرام کند و هر که سه روز از آخر شعبان روزه دارد و وصل کند بر روزه ماه رمضان بنویسد حق سبحانه و تعالی از جهه او روزه دو ماه پی در پی.

(و روی حریر عن زراره قال قلت لأبی جعفر صلوات الله علیه ما تقول فی لیلہ التّصف من شعبان قال یغفر الله عزّ و جلّ فیها من خلقه لأکثر من عدد شعر معزی کلب و ینزل الله عزّ و جلّ ملائکته إلى السّماء الدّنیا و إلى الارض بمکه) و به اسانید صحیحه منقول است از حریر از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه

که چه می فرماید در شب نیمه شعبان حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی می آمرزد در این شب از خلائق زیاده از موی بزهای قبیله کلب که ایشان بز بسیار داشتند و حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۶

فرشتگان خود را می فرستد به آسمان اول و به زمین مکه و ظاهرا می فرستد که دعا کنند از جهت عبادت کنندگان در این شب، یا آن که آمدن ایشان به جانب زمین سبب خیر و برکت زمین است، یا از جهت آن که به اهل زمین مباحات فرماید با فرشتگان و الله تعالی يعلم و احادیث در فضیلت این شب که شب ولادت حضرت صاحب الامر است و نمازهای این شب و عبادات این شب و احیاء این شب بسیار است و در مصباح کبیر و اقبال ابن طاوس مذکور است.

(وقد اخرجت ما رویته فی هذا المعنی فی کتاب فضائل شعبان) و بتحقیق که بیرون آورده ام از کتب اصول معتبره و درج کرده ام در کتاب جدائی که تالیف کرده ام در فضایل شعبان از این باب اخبار بسیار و منقول است در صحیح از عبد الله بن فضل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که روزه ماه شعبان ذخیره ایست از جهت بنده در روز قیامت و هر بنده از بندگان حق سبحانه و تعالی که بسیار بگیرد روزه شعبان را حق سبحانه و تعالی امر معاش او را اصلاح فرماید و کفایت فرماید از جهه او شر دشمنان او را و کمترین چیزی که از جهه روزه داران ماه شعبان است آنست که بهشت از جهه ایشان واجب می شود.

و منقول است از حضرات

ائمه معصومین صلوات الله علیهم که حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که شعبان ماه من است هر که یک روز از ماه من روزه دارد من شفیع او خواهم بود در روز قیامت و هر که دو روز از ماه من روزه دارد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته او را بیامرزد و هر که سه روز از ماه من روزه دارد به او گویند که عمل را از سر گیر که گذشته را بخشیدند.

و در صحیح و صحیح و موثق کالصحیح و حسن کالصحیح منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۷

حلبی و سماه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که آیا هیچ یک از پدران بزرگوار شما روزه شعبان را گرفته است حضرت فرمودند که بهترین پدران من حضرت سید المرسلین اند صلی الله علیه و آله و آن حضرت می گرفتند، و صدوق در ثواب الاعمال و امالی حدیث طولانی مثل حدیث رجب روایت کرده است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر که یک روز روزه بدارد ثوابش اینست تا به سی روز و از اخبار متواتره ظاهر می شود که فضیلت شعبان بیشتر از فضیلت رجبست.

باب فضل شهر رمضان و ثواب صیامه

اشاره

این بابی است در بیان فضایل ماه مبارک رمضان و در ثواب روزه ماه رمضان و آن از حد حصر بیرون است و ثواب مطلق را دارد با زیادتیها که در خصوص آن وارد شده است.

[خطبه پیامبر قبل از رمضان]

(روی الحسن بن محبوب عن ابی ایوب عن ابی الورد عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال خطب رسول الله صلی الله علیه و آله الناس فی آخر جمعه من شعبان فحمد الله و اثنی علیه ثم قال أيتها الناس انه قد اظلمکم شهر فیه ليله خیر من الف شهر و هو شهر رمضان فرض الله صیامه و جعل قیام ليله فیه بتطوع صلاه کمن تطوع بصلوه سبعین ليله فیما سواه من الشهور و جعل لمن تطوع فیه بخصله من خصال الخیر و البر کاجر من ادى فريضه من فرائض الله و من ادى فريضه من فرائض الله کان کمن ادى سبعین فريضه فیما سواه من الشهور و هو شهر الصبر و ان الصبر ثوابه الجنه و هو شهر المواساه و هو شهر یزید الله فیه فی رزق المؤمن، و من فطر فیه مؤمنا صائما کان له بذلك عند الله عتق رقبه و مغفره لذنوبه فیما مضی فقیل له یا رسول الله لیس کلنا یقدر علی ان یفطر صائما فقال ان الله تبارک و تعالی کریم یعطى هذا الثواب منکم لمن لم یقدر الا علی مذقه من لبن یفطر بها صائما او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۲۹۹

شربه من ماء عذب او تمیرات لا- یقدر علی اکثر من ذلك و من خفف فیه عن مملوکه خفف الله عزّ و جلّ علیه حساباه و هو شهر أوله رحمه و وسطه مغفره و

آخره اجابه و العتق من النار و لا غنى بكم فيه عن اربع خصال خصلتين ترضون الله بهما و خصلتين لا غنى بكم عنهما فاما اللتان ترضون الله بهما فشهادته ان لا اله الا الله و انى رسول الله و امرا اللتان لا غنى بكم عنهما فتسئلون الله فيه حوائجكم و الجنة و تسالون الله فيه العافيه و تتعوذون به من النار) و در حسن كالصحيح منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله در جمعه آخر ماه شعبان خطبه فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند كه ای گروه مردمان بتحقیق كه سایه بر سر شما انداخته است یعنی نزدیک شده است كه بیاید به نزد شما ماهی كه در آن شبی است كه بهتر است آن شب از هزار ماه یعنی عبادت آن شب بهتر است از عبادت هزار ماهی كه شب قدر نداشته باشد و آن ماه رمضان است كه حق سبحانه و تعالی روزه آن را واجب گردانیده است و مقرر فرموده است كه اگر كسی شبی از آن را به نماز نافله بسر آورد چنان است كه در ماههای دیگر هفتاد شب به نافله بسر آورده باشد.

مقرر فرموده است كه هر كه در این ماه عمل خیری و نیکی بکند سنت چنان باشد كه در ماههای دیگر واجبی از واجبات الهی به جا آورد، و هر كه فریضه از فرایض الهی را به جا آورد چنان باشد كه هفتاد فریضه را به جا آورده باشد، و این ماه صبر است كه

نفس را از مشتیهات او باز می دارند و ثواب صبر بهشت است، و این ماهی است که می باید اغنیا بحال فقرا باز رسند که ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۰

مثل خود کنند که محتاج به کسی نباشند، و این ماهی است که حق سبحانه و تعالی در این ماه روزی مؤمنان را زیاده می کند و هر که مؤمنی روزه دار را افطار فرماید چنانست نزد حق سبحانه و تعالی که بنده آزاد کرده باشد و گناهان گذشته او را می آمرزند.

پس عرض نمودند که یا رسول الله همه را قدرت نیست که شخصی را افطار فرمایند که او را سیر کنند حضرت فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی کریمست و این ثواب را می دهد به کسی که قدرت نداشته باشد مگر بر دهن چشی از شیر خالص یا شیر مخلوط به آب یا شربتی از آب شیرین یا چند دانه خرما که قدرت بر بیشتر از این نداشته باشد، و هر که در این ماه بار بندگان خود را سبک گرداند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت حساب او را آسان گرداند و این ماهی است که اول او رحمت است یعنی دهه اول، و میان آن آمرزش گناهانست، و آخرش اجابت دعاهاست، و آزادی از آتش دوزخ و ناچار است شما را از چهار چیز که بدو چیز از آن خداوند خود را خوشنود گردانید، و دو چیز دیگر ضرور است شما را اما آن دو چیزی که خدا را خوشنود می گردانید شهادتین است که این دو کلمه را بسیار بگوئید یا اعتقادات خود را درست کنید تا روزه فایده داشته باشد

و آن گواهی است، و اعتقاد یقین به وحدانیت الهی، و اعتقاد به پیغمبری من و به آن چه من آن را آورده ام و عمده آن امامت ائمه معصومین است صلوات الله علیهم و اعتقاد به حشر و نشر و ثواب و عقاب در بهشت و دوزخ و اما آن چه ضرور است یکی آن که از حق سبحانه و تعالی حاجات خود را به دعا طلب نمایید و بهشت را بطلبید، و دویم دعا کنید عافیت دنیا را از بلاها و مصایب و پناه برید به خداوند خود از عذاب او در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۱

آخرت و این دو دعا مشتمل است بر جمیع مطالب دنیوی و اخروی و إن شاء الله تعالی از قرآن نیز ظاهر خواهد شد.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا حَضَرَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَذَلِكَ فِي ثَلَاثِ بَقِيْنَ مِنْ شَعْبَانَ لِبَلَالٍ نَادَى فِي النَّاسِ فَجَمَعَ النَّاسُ ثُمَّ صَعِدَ الْمَنْبَرَ فَحَمَدَ اللهُ وَآثَنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَذَا الشَّهْرَ قَدْ حَضَرَكُمْ وَهُوَ سَيِّدُ الشُّهُورِ فِيهِ لَيْلَةٌ خَيْرٌ مِنَ الْفِ شَهْرِ تَغْلُقُ فِيهِ أَبْوَابُ النَّارِ وَتُفْتَحُ فِيهِ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ فَمَنْ أَدْرَكَهُ فَلَمْ يَغْفِرْ لَهُ فَاْبَعْدَهُ اللهُ وَ مَنْ أَدْرَكَهُ وَالِدِيهِ فَلَمْ يَغْفِرْ لَهُ فَاْبَعْدَهُ اللهُ وَ مَنْ ذَكَرْتُ عِنْدَهُ فَلَمْ يَصَلِّ عَلَيَّ فَلَمْ يَغْفِرْ لَهُ فَاْبَعْدَهُ اللهُ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِ اسْتِ از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه چون نزدیک شد كه حاضر شود ماه رمضان و آن وقتی بود كه سه شب از ماه شعبان مانده بود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به بلال مؤذن فرمودند كه

بانک کن تا مردمان حاضر شوند و ظاهرا این بانکی است که در بازارها می گشته اند و می گفته اند که الصَّیْلَاهُ جامعه یعنی همه حاضر شوید که کاری هست با شما و چون وقت نماز شود نماز به جماعت نیز خواهید کرد چنانکه از بعضی اخبار ظاهر می شود و ممکن است که نداء حضور مسجد باشد و بس چنانکه ظاهر عبارتست پس چون بلال ندا کرد و مردمان حاضر شدند حضرت بر منبر فرمودند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند که ای مردمان به درستی که این ماه رمضان نزدیک شده است و آن بهترین ماههاست، در آن شبی است که بهتر از هزار ماه است درهای دوزخ در آن بسته می شود و درهای بهشت در آن گشاده می شود پس کسی که این ماه را دریابد و چنان نکند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۲

آمرزیده شود به سبب ترک معاصی و فعل طاعات خصوصا روزه پس حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود دور گرداند یعنی لعنت خدا بر او باد، و هر که دریابد پدر یا مادر یا هر دو را و چنان نکند در بر و احسان و خدمت ایشان که آمرزیده شود پس دور باد از رحمت خدا، و هر که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من و آل من نفرستد که آمرزیده شود پس حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود دور کناد یعنی لعنت بر او باد. و این مضمون در ترک صلوات بر آن حضرت متواتر است از طرق خاصه و عامه و بحسب ظاهر دلالت می کند بر

و جوب صلوات بر آن حضرت هر وقت که مذکور شود خواه به نام باشد یا به لقب یا به ضمیر چنانکه جمعی قایل شده اند بوجوب و بر والدین و صلوات که در این حدیث وارد است و ظاهر خصوصیتی بمه ماه رمضان ندارد چنانکه ظاهر لفظ است و ممکن است که در خصوص این ماه باشد به قرینه مقام، و شکی نیست که همیشه هر دو مطلوبند و لیکن چون اهتمام به آن ماه بیشتر است شاید باین اعتبار مقصود همین ماه باشد و بستن درهای جهنم و گشودن درهای بهشت که ظاهرشان مراد باشد اگر مثلا کسی در این ماه بمیرد به بهشت رود هر چند مستحق جهنم شده باشد در غیر کافر، و در کفار در این ماه ایشان را عذاب نکنند.

و محتمل است که مراد این باشد که چون روزه حقیقی آنست که جمیع اعضاء و جوارح از مخالفت الهی باز ایستد و به طاعت و عبادت مشغول باشند پس گویا که درهای دوزخ بسته شده است و درهای بهشت گشوده است، یا آن که چون به سبب روزه قوای شهوانی و غضبی ضعیف می شوند و درهای جهنم عبارت از اعضاء سبعة که آن چشم و گوش و زبان و بطن فرج است بنا بر تعدد چشم و گوش یا دست و پا نیز ممنوع می شوند و خواهشها کم می شود بسته

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۳

می شود و همین اعضاء را مشغول عبادت می دارد با دل بحسب نیات خالصه و صبر و شکر و رضا درهای بهشت گشوده می شود، و منع جمعی نیست که همه مراد باشند و همین معانی مراد باشند، از احادیث بسیار

که در صوم رجب و شعبان وارد شده است که هر که هفت روز آن را روزه دارد هفت در دوزخ بسته می شود و هر که هشت روز آن را روزه دارد و توفیقات عبادات و طاعات او زیاده شود و گاه باشد که خصوص این مقدار نیز سبب شود سیما هر گاه متوالی واقع شود و چون این معنی را به تجربه یافته ام جرات بر این احتمال می کنم و ظواهر را نیز بحال خود می گذارم با آن که بر سبیل احتمال ضرر ندارد و چون جزم نمی کنم و لیکن مهما أمکن اگر این راه باز نشود بهتر است چنانکه بسیاری از عامه کرده اند به سبب استنباطات علل احکام الهی بر سبیل جزم و الله تعالی يعلم.

(و روی جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ إذا نظر إلى هلال شهر رمضان استقبل القبلة بوجهه ثم قال اللهم أهله علينا بالأمن والإيمان والسلامة والاسلام والعافية المجللة والرزق الواسع ودفع الأسقام وتلاوه القرآن والعون على الصيالة والصيام اللهم سلمنا لشهر رمضان وسلمه لنا وتسلمه منا حتى يقضى شهر رمضان وقد غفرت لنا ثم يقبل بوجهه على الناس فيقول يا معشر الناس إذا طلع هلال شهر رمضان غلت مرده الشياطين وفتحت ابواب السماء و ابواب الجنان و ابواب الرحمة و غلقت ابواب النار و استجيب الدعاء و كان لله تبارك و تعالی عند كل فطر عتقاء يعتقهم من النار و ينادى مناد كل ليلة هل من سائل هل من مستغفر اللهم اعط كل منفق خلفا و

اعط كل ممسك تلفا حتى اذا طلع هلال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۴

شؤال نودی المؤمنون ان اغدوا إلى جوائزكم فهو يوم الجائزة ثم قال ابو جعفر صلوات الله عليه اما و المذی نفسی بیده ما هی بجائزه الدنانیر و الدرهم) و كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که داب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این بود که چون نظر بمه ماه نو ماه رمضان می کردند روی خود را به جانب قبله می کردند و در این دعا چون خطابی به هلال نشده است اشاره به آن نیست بخلاف آن چه خواهد آمد و این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که خداوندا این ماه را بر ما نو کن با ایمنی از شرّ اشرار یا ایمنی از معاصی که سبب عذاب تست و ایمان کامل، و با سلامتی بدن خود و اتباع خود، و یا سلامتی از مکروهاتی که سبب دوریست از قرب تو، و با اسلام که انقیاد است طاعات و عبادات ترا، و با عافیتی که فرا گرفته باشد جمیع اعضا را از آفات و عاهات و از مخالفتها که هیچ عضوی از اعضا کاری از ایشان صادر نشود که خلاف رضای تو باشد و با روزی فراخ و دفع بیماریهای ظاهر و باطن، و مقرون باشد این ماه به تلاوت قرآن مجید و با اعانت تو بر نماز و روزه.

خداوندا به سلامت دار ما را از جهه ماه رمضان که روزه را بداریم و عبادت ترا به جا آوریم، و سلامت دار ما را از برای ما که اشتباهی نشود در اوّل و آخر آن و قبول کن

از ما این ماه را یعنی عبادات و طاعاتی را که در این ماه به جا می آوریم تا آن که چون این ماه بسر آید ما از گناهان بدر آمده باشیم و همه را آمرزیده باشی و بلفظ جمع فرموده اند که همه مؤمنان مقصود باشند پس چون دعا را می خواندند رو به مردمان می کردند و می فرمودند که ای یجمع خلائق چون نو شود هلال ماه رمضان غل می کنند متمردان شیاطین را که رؤسا و بزرگان ایشان باشند یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۵

شیاطین متمرده را که مراد همه باشند که از اطاعت الهی گردنکشی می کنند و بنا بر این فسوقی که از بندگان صادر می شود به سبب نفوس اماره خواهد بود، یا آن که به سبب صوم راه شیطان بر بندگان تنگ می شود پس گویا ایشان را غل کرده اند و درهای آسمان رحمت الهی گشوده می شود و درهای بهشت گشوده می شود و درهای رحمت باز می شود به سبب طاعات و عبادات و رفع موانع، و درهای دوزخ بسته می شود چنانکه در حدیث سابق مذکور شد و دعاها مستجاب می شود و حق سبحانه و تعالی در هر وقت افطاری چندین هزار کسرا از آتش دوزخ آزاد می کنند.

و هر شب از اول شب تا به آخر شب منادی از جانب حضرت رب العزه ندا می کنند که آیا سایلی هست تا حاجتش را بر آوریم آیا کسی هست که طلب مغفرت کند تا او را بیامرزم خداوندا هر که در راه تو چیزی صرف نماید او را عوض کرامت کن در دنیا و عقبی و هر که امساک کند او را تلف کن و یا مالش را ضایع گردان

یا هر دو تا، چون طالع می شود ماه شوال ندا می رسد به مؤمنان در شب عید که فردا صبحی تا چاشت یا چاشنی بیاید به صحرا که عید بها و جایزه های خود را بگیرند که فردا روز جایزه است و بار عام است که همه را بار داده اند پس حضرت امام محمد باقر فرمودند که بحق آن خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که جایزه اشرفی و شاهی نیست که بسیارش اندکی است بلکه جایزه مغفرت و رحمت است که اندکش بسیار است که در اخبار وارد شده است ممکن است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همه را فرموده باشند در یک خطبه و ائمه هدی صلوات الله علیهم در هر مجلسی بحسب اقتضای مقام بعضی از آن را فرموده باشند مانند زیادتی و کمی احادیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۶

معراج یا آن که در چند سال یا یک سال در چند روز هر روز یکی از اینها را فرموده باشند.

[لیله القدر]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه انّ النّبیّ صلی الله علیه و اله لَمّا انصرف من عرفات و سار إلى منی دخل المسجد فاجتمع الیه الناس یسألونه عن لیله القدر فقام خطیبا فقال بعد الثناء علی الله تعالی اما بعد فانکم سألتمونی عن لیله القدر و لم اطوها عنکم لأنّی لم اکن بها عالما اعلموا أيها الناس انّه من ورد علیه شهر رمضان و هو صحیح سوی فصام نهاره و قام وردا من لیله و واضب علی صلاته و هجر إلى جمعتة و غدا إلى عیده فقد ادرك لیله القدر و فاز بجائزه الرّب عزّ و

جلّ و قال ابو عبد الله صلوات الله عليه فازوا والله بجوائز ليست كجوائز العباد) و به اسانید صحیحہ منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از عرفات برگشتند و داخل منا شدند و در مسجد خیف رفتند مردمان جمع شدند و از آن حضرت سؤال می کردند از شب قدر پس حضرت ایستادند و خطبه مشتمل بر حمد و ثنای الهی کردند و بعد از آن فرمودند که اما بعد از حمد و ثنا پس به درستی که شما از من سؤال کردید از شب قدر و من از شما مخفی نمی دارم به سبب آن که نمی دانم یعنی عالمم و لیکن مصلحتها هست که ظاهر نکنم، یا آن که من چیزی را که می دانم از شما مخفی نمی کنم اما این را نمی دانم و معنی اول اظهر است چنانکه خواهد آمد که ملائکه و روح در شب قدر به نزد آن حضرت می آیند چون دانا نباشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۷

ای مردمان بدانید که هر که ماه رمضان بر او داخل شود و او بیمار نباشد و تن درست باشد و روزهای آن را روزه دارد و بعضی از شبهای آن را به عبادت الهی برخیزد و نمازهای آن را در اوایل اوقات به جا آورد و در هوای گرم به نماز جمعه اش حاضر شود و صبح عید به مصلّی برود و نماز عید را به جا آورد بتحقیق که ادراک کرده است شب قدر را چون هر شب به نماز برخاسته است اگر چه تمام را در نیافته است اما مداومت

بر این اعمال سبب آنست که حق سبحانه و تعالی نکرده او را کرده حساب می فرماید، و در می یابد جایزه پروردگار خود را تعالی شانه پس زراره گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که فایز و بهره مند می شوند و الله به بهره‌هایی که نه از قبیل بهره‌های مردمان باشد یعنی همین سبب نفعهای دنیوی نیست بلکه نفعهای اخروی دائمی را خواهند یافت.

[اثر روزه رمضان]

(و قال ابو جعفر صلوات الله عليه لجابر يا جابر من دخل عليه شهر رمضان فصام نهاره و قام وردا من ليله و حفظ فرجه و لسانه و غصّ بصره و كفّ اذاه خرج من الذنوب كيوم ولدته أمه قال جابر قلت له جعلت فداك ما احسن هذا من حديث قال ما اشدّ هذا من شرط) و كالصحيح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به جابر جعفی فرمودند که ای جابر هر که ماه رمضان داخل شود بر او و روزش را روزه دارد و بعضی از شبش را به عبادت الهی برخیزد و حفظ کند فرجش را از معاصی در کل ماه حتی در شبها و زبانش را از هر چه بد باشد و چشم خود را به پوشاند از آن چه نظر به آن نباید کرد و چنان کند که آزار او به کسی نرسد بیرون رود

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۰۸

از گناهان مانند روزی که از مادر متولد شده است جابر گفت فدای تو گردم چه خوب حدیثی است حضرت فرمودند که چه مشکلت این شرطها، و قریب باین است آن چه کلینی و شیخ و صدوق نیز روایت کرده اند از جابر جعفی

از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به جابر بن عبد الله انصاری فرمودند و در فقه رضوی نیز قریب بهر دو است به اعتبار آن که از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کرده است باین عبارت و عبارت متن مخالفت دارد با عبارت کتب و ظاهر آنست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به جابر جعفی نیز فرموده باشند چنانکه حضرت سید المرسلین به جابر انصاری فرموده اند و احتمال بعیدی هست که از حدیث چیزی افتاده باشد و نقل بالمعنی شده باشد چون تتبع کرده ام اکثر احادیثی که در فضایل نقل کرده است بهمان سند و متن در ثواب الاعمال نقل کرده است و اکثر موافق است با کافی و در ثواب الاعمال دو قال دارد که ممکن است یکی از آن راجع به رسول الله باشد و علی ای حال معنی مختلف نیست.

(و قال علی صلوات الله علیه لما حضر شهر رمضان قام رسول الله صلی الله علیه و اله فحمد الله و اثنی علیه ثم قال أيها الناس کفناکم الله عدوکم من الجنّ و الانس و قال ادعونی استجب لکم و وعدکم الاجابه الا و قد و کلّ الله عزّ و جلّ بکلّ شیطان مرید سبعة من ملائکته فلیس بمحلول حتّی ینقضی شهرکم هذا الا- و ابواب السّماء مفتّحة من اوّل ليله منه الا- و الدّعاء فيه مقبول) و در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون ماه رمضان حاضر شد به آن که داخل شد یا نزدیک شد چنانکه گذشت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶،

سید المرسلین صلی الله علیه و آله ایستادند تا همه مردمان آن حضرت را به بینند پس حمد و ثنای الهی به جا آوردند پس فرمودند که ای مردمان حق سبحانه و تعالی کفایت نموده است شر دشمنان را از شما خواه جن و خواه آدمیان به آن که راه دعا داده است که دعا کنید تا شر ایشان از شما دفع شود و فرموده است که مرا بخوانید تا دعای شما را مستجاب کنم، و شما را وعده اجابت داده است یعنی محال است که اکرم الاکرمین خلف وعده کند و جنیان را که دشمن قوی تر شمایند که شیاطین باشند نیز شر ایشان را کفایت کرده است و بتحقیق که حق سبحانه و تعالی موکل ساخته است بهر شیطان متمرّد هفت نفر از فرشتگان را که ملایکه نگذارند که شیاطین بر شما مسلط گردند، و ایشان را غل و زنجیر کرده دارند در عرض این ماه و غل و زنجیر را از ایشان بر نمی دارند تا این ماه بسر آید، و به درستی که درهای آسمان گشوده می شود از شب اول یا از اول شب تا به آخر ماه یا آخر شب به درستی که دعا مقبول است پس باید که دفع شر دشمنان انسی کنید از خود به دعا، و جنیان که شر ایشان مدفوع است با دعا از برای دفع شر هر دو بکنید.

و در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که در ماه رمضان درهای آسمان گشوده می شود و شیاطین را زنجیر می کنند و اعمال مؤمنان مقبول می شود نیکو ماهی است ماه رمضان در زمان حضرت سید

المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ این ماه را مرزوق می نامیدند یعنی روزی مؤمنان در این ماه فراخ می شود و حاجات ایشان بر آورده می شود و فیضهای الهی متواتر بر بندگان فایض می گردد.

(و روی محمد بن مروان عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ ائہ قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۰

انّ لله تبارک و تعالی فی کلّ لیلہ من شهر رمضان عتقاء و طلقاء من النار الا من افطر علی مسکر فاذا کان اخر لیلہ منه اعتق فیها مثل ما اعتق فی جمیعہ) و کالصحیح منقول است کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ بتحقیق کہ حق سبحانہ و تعالی را در هر شبی از شبهای ماه رمضان آزاد کردها و رها کرده ها هست از آتش جهنم مگر کسی کہ افطار کند در شب بر مست کننده، و چون شب آخر می شود آزاد می کند در آن شب مثل آن چه در همه آن ماه آزاد کرده است و در فقه رضوی مذکور است کہ روایت رسیده است از عالم اهل البیت صلوات اللہ علیہم یعنی از معصوم کہ حق سبحانہ و تعالی در شب اول ماه ششصد هزار کس را از آتش دوزخ آزاد می کند و چون دهمه آخر می شود در هر شبی آزاد می فرماید بمقدار آن چه در بیست شب سابق آزاد فرموده است و چون شب فطر می شود آزاد می فرماید مثل آن چه در کل ماه آزاد می شود و بنا بر احادیث شب آخر در شب آخر مثل همه آزاد می کند و در شب فطر نیز مثل مجموع آزاد می فرماید، و چون مستحق آزاد کردن غیر امامی مذهب نیست معلوم نیست

که کسی بماند که آزاد نشود.

[کسی که به مسکر افطار کند]

و فی روایه عمر بن یزید الّما من افطر علی مسکر او مشاحن او صاحب شاهین و هو الشّطرنج و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را در هر شبی از شبهای ماه رمضان آزاد کردها هست از آتش دوزخ مگر کسی که افطار کند بر مسکری که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۱

مایع باشد یا اعم تا شامل بنک نیز باشد، یا کسی که عداوت داشته باشد با مؤمنان، یا کسی که صاحب دو شاه باشد گفت عرض نمودم که صاحب دو شاه کیست حضرت فرمودند که شطرنج است که به آن قمار بازی می کنند و دو لعبت را شاه نامیده اند و چون در اول حدیث با حدیث سابق موافق بود و این حدیث مشتمل بر زیادتی بود تا الا را انداخت که تا ظاهر شود که در آخر زیادتی دارد و بسیاری از محدثین از جهت اختصار چنین می کنند.

[آزادی اسیر در رمضان]

(و کان رسول الله صلّی الله علیه و اله اذا دخل شهر رمضان اطلق کلّ اسیر و اعطی کلّ سائل) و صدوق بسند خود از عبد الله بن عباس روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون داخل می شده ماه رمضان هر اسیری که نزد آن حضرت بود که مخیر بودند میانه منت نهادن و فدا گرفتن یا مخیر بودند میان کشتن یا منت نهادن یا فدا گرفتن منت می نهادند بر او و او را رها می کردند از جهت تعظیم ماه رمضان، و هر سائلی که از آن حضرت سؤال می کرد رد نمی فرمودند و به او

عطا می کردند هر چند مستحق عطا نبود.

[کسی که رمضان آمرزیده نشود]

(و روی هشام بن الحکم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال من لم یغفر له فی شهر رمضان لم یغفر له إلی قابل الا ان یشهد عرفه) و در صحیح بنه سند منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر کرا نیامرزند در ماه رمضان دیگر نخواهند آمرزید مگر آن که عرفه را دریابد به آن که حج رود یا در هر جا که باشد مشغول دعا و تضرع و زاری باشد چون این دو وقت بار عام داده اند و هر شب چندین هزار کس را می آمرزند هر که اندک قابلیت رحمت الهی را دارد البته مغفور می شود پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۲

می باید که چنین کس هیچ قابلیت رحمت نداشته باشد و هم چنین در روز عرفه.

[در رمضان ارزاق تقسیم می شود]

(و کان الصادق صلوات الله علیه یوصی ولده و یقول اذا دخل شهر رمضان فاجهدوا أنفسکم فان فیہ یقسم الارزاق و یکتب الاجال و فیہ یکتب وفد الله الّذین یفدون الیه و فیہ لیلہ العمل فیها خیر من الف شهر) و در موثق کالصحیح منقولست که از مسمع که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات الله علیه وصیت و نصیحت می کردند فرزندان خود را و فرمودند که هر گاه ماه رمضان داخل شود پس خود را به تعب اندازید در طاعت و عبادت حق سبحانه و تعالی زیرا که در این ماه قسمت می شود روزیهای خلایق و نوشته می شود مدتهای عمر ایشان و در این ماه نوشته می شود حاجیان بیت الله الحرام و در این ماه شبی است که عبادت در آن شب بهتر است از عبادت در سی هزار شب

و معلوم نیست که در کدام شبست پس باید که همه شبها را به عبادت بسر آورید تا شب قدر را یقینا دریافته باشید و چون قسمت ارزاق و آجال و حاج در این ماه می شود پس اگر در عبادات بکوشید نصیب شما عظیمتر خواهد شد و عمر شما دراز می شود و توفیق حج می یابید.

[نزول قران در رمضان]

(و قال الصادق صلوات الله عليه انّ عدّه الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السماوات و الارض فغره الشهور شهر الله و هو شهر رمضان و قلب شهر رمضان ليله القدر و نزل القرآن في اول ليله من شهر رمضان فاستقبل الشهر بالقرآن. قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه تكامل نزول القرآن ليله القدر) و در حسن كالصحيح منقول است از عبد الله بن مغیره از عمرو شامی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۳

آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که عدد ماهها نزد حق سبحانه و تعالی دوازده ماه است از آن روزی که حق تعالی آسمانها و زمین را آفرید تا اینجا آیه است پس اول ماهها ماه خداست که آن ماه رمضان است یعنی به اتفاق همه مسلمانان ماه رمضان شهر الله است پس می باید که او اول باشد و اگر کسی گوید که پهن شدن زمین بر روی آب که در بیست و پنجم ذی قعدة بود و پیش از آن شب و روز نبود چون شب و روز به اعتبار ظاهر شدن آفتابست بر روی زمین و پنهان شدن آفتاب است زیر زمین پس چگونه جمع شود این دو خبر جوابش اینست که بیست و پنجم دلالت می کند بر آن که

پیشتر روز و شب بوده است یا به فرو رفتن آفتاب در آب و ظاهر شدن بر آب یا بحسب تقدیر.

و دل ماه رمضان شب قدر است و تشبیه بدل به اعتبار آنست که چون دل جسمانی که شکل صنوبری دارد اشرف اعضای بدنست چون روح حیوانی از آنجا به سایر اعضا منشعب می شود هم چنین رحمتها در شب قدر به سایر سال می رسد و اگر نفس ناطقه باشد اظهر است و نازل شد قرآن در شب اول ماه رمضان پس استقبال کن این ماه را به خواندن قرآن در شب اول این ماه چون قرآن در شب اول نازل شده است و بنا بر نسخه و او استقبال مجهول خوانده می شود یعنی از شرف اینست که پیش از دخول آن: قرآن استقبال آن کرد پس مناسبت دارد خواندن قرآن و اول اظهر است چنانکه در کافی و تهذیب است به فا و در امالی مصحح قدیم به واو است و چون ظواهر قرآن دال است بر آن که قرآن در شب قدر نازل شده است و به اعتقاد صدوق شب قدر شب بیست و سیم است این حدیث را تأویل کرده است به آن که ابتداء نزول قرآن در شب اول بود و در شب قدر تمام نازل شد و شکی نیست در آن که قرآن در عرض بیست سال یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۴

بیست و سه سال نازل شده است پس مراد از نزول قرآن در اول رمضان آن خواهد بود که از لوح محفوظ بیت المعمور آمده باشد و در شب قدر به آسمان دنیا که فلک قمر است و در این

عرض بر حضرت نازل شده باشد سوره سوره و آیه آیه و ممکن است که از اول بعثت تا وفات که بیست و سه سال بود در سه سال متوالی یا متفرق قرآن نیامده باشد چنانکه وارد است که آخر سوره که نازل شد اذا جاء نصر الله بود که در فتح مکه معظمه نازل شد و تا وفات آن حضرت قریب به سه سال شد چنانکه در بعضی از روایات واقع شده است و بنا بر قول جمعی که در سال دهم نازل شد سه سال متفرق خواهد بود.

و در موثق کالصحيح منقول است از حفص که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که قرآن در ماه رمضان نازل شد و حال آن که در بیست سال نازل شد حضرت فرمودند که همه نازل شد به بیت المعمور و از آنجا در مدت بیست سال نازل شد و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که قرآن را به آسمان دنیا آوردند و در عرض بیست و سه سال نازل شد و خواهد آمد اخبار در باب شب قدر.

[روزه رمضان قبل از اسلام بر کسی واجب نبود]

(و روی سلیمان بن داود المنقری عن حفص بن غیاث النخعی قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول ان شهر رمضان لم يفرض الله صيامه على احد من الائمة قبلنا فقلت له فقول الله عز و جل يا ايها الذين آمنوا كتب عليكم الصيام كما كتب على الذين من قبلكم قال انما فرض الله صيام شهر رمضان على الانبياء دون الائمة ففضل به هذه الائمة و جعل صيامه فرضا على

واله و علی أُمَّته. و قد اخرجت هذه الاخبار و التي رويتها في هذا المعنى في كتاب فضائل شهر رمضان) و كالصحيح منقول است از حفص که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه می فرمودند که حق سبحانه و تعالی روزه ماه رمضان را بر هیچ امتی پیش از ما واجب نگردانید پس عرض نمودم که این آیه چه معنی دارد که حق سبحانه و تعالی می فرماید که واجب شده است روزه بر شما چنانکه واجب شده بود بر جمعی که پیش از شما بودند حضرت فرمودند که روزه ماه رمضان واجب نبود مگر بر پیغمبران نه بر امم سابقه پس حق سبحانه و تعالی این امت را بر سایر امم فضیلت داد و روزه ماه رمضان را واجب گردانید بر رسول خدا و امت او و بتحقیق که این احادیث را با احادیثی که بما رسیده است در این باب که باب فضایل صوم ماه رمضانست ذکر کرده ام در کتابی بخصوص فضایل ماه رمضان.

و كالصحيح منقول است از محمد بن مسلم که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی را فرشتگان چند هست که موکلند بر روزه داران و استغفار می کنند از جهت ایشان از اول ماه تا به آخر ماه و ندا می کنند روزه داران را در هر شب در وقت افطار ایشان که بشارت باد شما را ای بندگان حق سبحانه و تعالی که اندکی گرسنگی کشیدید و بسیار تنعم خواهید کرد و حق سبحانه و تعالی برکت دهد در

عمر شما و در فرزندان و اموال شما تا چون شب آخر می رسد ایشان را ندا می کنند که بشارت باد شما را ای بندگان حق سبحانه و تعالی که حق سبحانه و تعالی گناهان شما را آمرزید و توبه شما را قبول کرد پس سعی کنید که من بعد بد مکنید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۶

و در موثق کالصحيح منقول است از ابن فضال از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از آباء بزرگوارش صلوات الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که روزی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خطبه فرمودند مشتمل بر حمد و ثنای الهی پس فرمودند که ای مردمان به درستی که ماه حق سبحانه و تعالی روز بسوی شما کرده است و می آید با برکت و رحمت و مغفرت، ماهی است که نزد حق سبحانه و تعالی بهترین ماههاست و روزهای آن بهترین روزهاست و شبهای آن بهترین شبهاست و ساعات آن بهترین ساعتهاست، ماهی است که شما را در این ماه به ضیافت الهی خوانده اند و شما را از اهل کرامت الهی کرده اند، در این ماه نفسی که می کشید در نامه عمل شما تسیح می نویسند و خواب شما در این ماه عبادتست و عمل شما مقبول است و دعای شما مستجابست پس اولاً سؤال کنید پروردگار خود را با نیتهای خالص راست درست و با دلهای پاکیزه و مطهر از بغض و حسد و ریا و کبر و عجب که توفیق کرامت فرماید شما را که روزه این ماه را به نحوی که مطلوبست بگیرید و توفیق دهد که تلاوت کنید

قرآن مجید را چنانکه حق تلاوت آنست که به درستی که شقی کسی است که در این ماه بزرگوار از مغفرت الهی محروم ماند.

و یاد کنید از گرسنگی و تشنگی روزه گرسنگی و تشنگی قیامت را و تصدق کنید بر فقرا و مساکین خود از مؤمنان و تعظیم کنید پیران خود را و رحم کنید اطفال خود را و احسان کنید خویشان خود را یعنی در همه که مؤمن باشند یعنی شیعه اثنا عشری باشند و اگر صالح باشند نور علی نور خواهد بود، و زبانهای خود را نگاه دارید از غیر یاد خدا و یا از معاصی و به پوشانید چشمهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۷

خود را از چیزی چند که نباید در آن نظر کردن و گوش دهید به چیزی چند که نباید شنیدن آن را و مهربانی کنید بر یتیمان خود تا مهربانی کنند بر یتیمان شما، و بازگشت کنید به خداوند عالمیان از گناهان خود و دستها را بردارید به دعا در اوقات نمازها که آن وقتها بهترین ساعتهاست از جهت قبول شدن دعاها و حق سبحانه و تعالی در این اوقات نظر شفقت و مرحمت می فرماید بر به بندگان خود و اگر آهسته بخوانید او را اجابت می کند دعاها را و اگر بلند بخوانید او را لبیک عبدی می فرماید و لبیک الهی نیز اجابت دعاست و مستجاب می گرداند دعوات شما را.

ای گروه مردمان به درستی که نفوس شما گروگان اعمال شماست پس نفوس خود را رهایی دهید به استغفار و طلب آمرزش، و پشتهای شما از بار گناهان سنگین است پس بیندازید گناهان را از پشتهای خود بد رازی سجده، و

بدانید که حق سبحانه و تعالی قسم یاد کرده است به عزت و بزرگواری خود که عذاب نکند نماز گذارندگان و سجود کنندگان را و نترساند ایشان را از آتش دوزخ در آن روزی که همه ایستاده باشند که پروردگار عالمیان حساب کند ایشان را.

ای مردمان هر که از شما افطار فرماید روزه داری را که مؤمن باشد در این ماه از جهه او می نویسند بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته را عرض نمودند که یا رسول الله ما همه قدرت نداریم که دیگری را افطار فرمائیم حضرت فرمودند پرهیز کنید از آتش جهنم اگر چه بنصف خرما باشد بترسید از عذاب الهی و افطار فرمائید اگر چه شربتی از آب باشد.

ای مردمان هر که در این ماه خلق خود را نیکو کند فردای قیامت از صراط بگذرد به زودی در روزی که قدمها از صراط لغزد به سبب لغزشهای دنیا در مخالفت الهی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۸

و هر که در این ماه سبک کند خدمت را از غلام و کنیز خود حق سبحانه و تعالی حساب را بر او آسان کند.

و هر که شر خود را نگاه دارد که ضرر او در این ماه به کسی نرسد حق سبحانه و تعالی غضب خود را از او باز دارد در روز قیامت یا در وقت مردن یا در قبر که ملاقات می کند خداوند خود را به آن که جزای عمل او را به او دهند از خیر و ضرر و مراد از ملاقات در آیات و اخبار این است.

و هر که در این ماه یتیمی را گرامی دارد حق سبحانه و تعالی او را

گرامی دارد در وقتی که ملاقات کند خداوند خود را و هر که نیکی کند با خویشان خود حق سبحانه و تعالی او را به رحمت خود موصول گرداند در روزی که ملاقات کند او را.

و هر که در این ماه قطع کند رحم خود را حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود قطع کند در روز ملاقات.

و هر که در این ماه نماز سنتی بکند بنویسند از جبهه او براتی از آتش جهنم یعنی بری است از آن که آتش به او رسد.

و هر که در این ماه واجبی را ادا کند او را ثواب ادا کردن هفتاد فریضه کرامت کنند که در غیر این ماه به او دهند.

و هر که در این ماه صلوات بر من بسیار فرستد حق سبحانه و تعالی سنگین کند ترا روزی عمل او را در روزی که ترازوها از حسنات سبک باشد.

و هر که در این ماه آیه از قرآن مجید را تلاوت کند او را ثواب ختم قرآن در غیر این ماه کرامت فرمایند.

ای گروه مردمان به درستی که درهای بهشت در این ماه گشوده است، از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۱۹

پروردگار خود سؤال کنید که آن درها را بر روی شما نبندند و درهای دوزخ را بر روی شما بسته اند از پروردگار خود سؤال کنید که آن درها را بر روی شما نگشایند، و شیاطین را غل کرده اند از پروردگار خود سؤال کنید که دیگر آنها را بر شما مسلط نکنند.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که من برخاستم و گفتم یا رسول الله چه عمل در این ماه بهتر است از سایر

اعمال حضرت فرمودند که یا ابا الحسن بهترین اعمال در این ماه ورع و پرهیزکاریست از محرماتی که حق سبحانه و تعالی آنها را حرام گردانیده است پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به گریه افتادند عرض کردم که یا رسول الله سبب گریه شما چیست حضرت فرمودند که از آن می گریم که در این ماه ترا شهید خواهند کرد، و متوجه این امر شود شقی ترین پیشینیان و پسینیان قرین آن کسی که پی کرد ناقه صالح را و ضربتی بر سر تو زند که محاسنت از آن رنگین شود.

پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گفت که عرض نمودم که یا رسول الله در آن وقت دین من به سلامت باشد حضرت فرمودند که دین تو به سلامت خواهد بود، پس فرمودند که یا علی هر که ترا شهید کند مرا شهید کرده است و هر که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که ترا ناسزا گوید مرا ناسزا گفته است زیرا که تو از من بمنزله جان منی روح تو از روح منست و طینت تو از طینت من است زیرا که حق تعالی مرا و ترا آفرید و مرا و ترا برگزید از عالمیان و مرا اختیار کرد از جبهه نبوت و ترا اختیار کرد از جبهه امامت پس هر که انکار کند امامت ترا انکار کرده است نبوت مرا، یا علی تو وصی منی و پدر فرزندان منی و شوهر دختر منی سیده نساء عالمیان و خلیفه و جانشین منی بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۰

امت من در حیات من و بعد از وفات

من، امر تو امر منست و نهی تو نهی منست قسم یاد می کنم به آن خداوندی که مرا مبعوث گردانید به نبوت و مرا بهترین خلایق گردانید که تو حجت خدائی بر خلق او و امین خدائی بر اسرار خدا و خلیفه خدائی بر بندگان خدا.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که چون حق سبحانه و تعالی سخن گفت با حضرت موسی علیه السلام موسی گفت خداوندا چه ثواب دارد کسی که نمازها را در وقتها به جا آورد خطاب رسید که عطا می کنم به او هر چه را بطلبد از من و مباح می گردانم از جهه او بهشت خود را که هر جا که خواهد در بهشت قرار گیرد پس گفت الهی چیست ثواب کسی که وضو را تمام کند از ترس تو خطاب رسید که او را مبعوث کنم در روز قیامت و نور او در میان هر دو چشم او درخشان باشد گفت الهی چیست جزای کسی که ماه رمضان را روزه دارد خالص از جهه رضای تو خطاب رسید که یا موسی او را در روز قیامت در جائی باز دارم که خوف نداشته باشد گفت الهی چه ثواب دارد کسی که غرضش مردمان باشد در روزه گرفتن خطاب رسید که یا موسی ثواب او مثل ثواب کسی باشد که روزه نگرفته باشد و احادیث در فضیلت روزه ماه رمضان و در عقوبت ترک آن بسیار است از آن جمله حدیث کبیر است که از جهه هر روز ثواب عظیم در آن مذکور است از قبیل حدیث کبیر رجب، به همین اکتفا شد چون احتیاج نبود چون

وجوبش از ضروریات دین اسلام است و اگر کسی انکار کند وجوبش را کافر است و در تفسیر آیات نیز از فضایل آن مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

باب القول عند رؤیه هلال شهر رمضان

(قال امیر المؤمنین علی صلوات الله علیه اذا رأیت الهلال فلا تبرح به و قل اللهم انی أسألك خیر هذا الشهر و فتحه و نوره و نصره و برکتہ و طهوره و رزقه و أسألك خیر و خیر ما فیہ ما بعده و اعوذ بک من شرّ ما فیہ و شرّ ما بعده اللهم ادخله علینا بالأمن و الایمان و السّلامه و الاسلام و البرکة و التّقوی و التّوفیق لما تحبّ و ترضی) این بابی است در بیان دعاهایی که مستحب است خواندن آن در وقت دیدن هلال ماه رمضان و میان لغویان خلاف است که هلال تا کدام شبست بعضی گفته اند که شب اول را هلال می گویند و دو شب و سه شب تا هفت شب گفته اند و بهتر آنست که در شب اول طلب ماه کنند خصوصا در ماه رمضان و شوال خصوصا شوال چون روزه واجبست و افطار واجبست بنا بر این جمعی قایل شده اند بوجوب استهلال و بعضی گفته اند که واجب است دعا خواندن به دعای خاص چون امر از برای وجوبست و بنا بر این بر ایشان لازم می آید که هر دعایی که بلفظ امر واقع شده باشد بخوانند و عبارات متقدمین نه مثل عبارات متاخرین است و این قول از ابن ابی عقیل است که گفته است که واجب است که چون ماه رمضان را به بیند این دعا را بخوانند و مرادش ظاهرا استحباب مؤکد باشد و دعایی

که او نقل کرده است اینست که.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۲

(الحمد لله الذي خلقني و خلقك و قدر منازلك و جعلك مواقيت للناس اللهم اهله علينا إهلالا. مبارك اللهم ادخله علينا بالسلامه و الاسلام و اليقين و الايمان و البر و التقوى و التوفيق لما تحب و ترضى) و بهترین دعاها دعاء صحیفه کامله است و اگر همه را جمع کند و بخواند بهتر است منقول است کالصحیح که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که چون ماه نور را به بینی همان جا توقف کن و لفظ به در کافی و تهذیب نیست و اگر نباشد بهتر است و اگر باشد معنی آن اینست که ماه را با خود مبر و بگو خداوندا از تو سؤال می کنم خیر و خوبی این ماه را و گشادگی آن را که در این ماه کارها بر ما تنگ نشود و نور این ماه را یعنی دل ما را در این ماه بنور معرفت و عبادت منور گردان یا در هر امری چنان کن که بر ما ظاهر شود از امور دنیا و آخرت و نصر به صاد مهمله یعنی یاری ترا می طلبم در این ماه که بر اعادی ظاهر و باطن منصور باشم و به ضاد معجمه یعنی حسن و جمال این ماه را طلب می کنم که همیشه خوشحال باشم و برکت و زیادتی نعمتهای ظاهره از روزی فرزندان صالح بسیار و نعمتهای باطنه را که آن علوم و هدایت و اخلاص و رضا و شکر و صبر است طلب می کنم، و بسیار است که برکت را بر نعمتهای ظاهره استعمال می نمایند.

و از تو سؤال می کنم

که در این ماه مطهر شوم از گناهان که مرا بیامرزی و چرکنت گناهان از من زایل گردد و بعد از این نیز مطهر باشم که فعلی که خلاف رضای تو باشد حتی مباحات را نکنم، و از تو سؤال می کنم روی فراخ را در این ماه، و از تو سؤال می کنم بهترین چیزهای این ماه را و بهترین خوبیهای بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۳

این ماه را از نعمتهای ظاهره و باطنه و پناه به تو می آورم از شر آن چه در این ماه است و از شر آن چه بعد از این ماه است که مرا از جمیع شرور ظاهری و باطنی محفوظ داری بحفظ خود خداوندا این ماه را بر ما داخل کن با ایمنی از دشمنان و با اعتقادات صحیح که در ثبات و تزیاید باشد و با سلامتی از آفات و اطاعت و فرمان برداری و برکت و پرهیزکاری از مخالفتها و با توفیق در چیزهایی که تو آن را دوست می داری و از آن خوشنودی.

(و کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ إِذَا أَهَلَ هَلَالَ شَهْرَ رَمَضَانَ اسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ وَ رَفَعَ يَدَيْهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ أَهْلَهُ عَلَيْنَا بِالْأَمْنِ وَ الْإِيمَانِ وَ السَّلَامَةِ وَ الْإِسْلَامِ وَ الْعَافِيَةِ الْمَجَلَّةِ وَ الرِّزْقِ الْوَاسِعِ وَ دَفْعِ الْإِسْقَامِ اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا صِيَامَهُ وَ قِيَامَهُ وَ تِلَاوَةَ الْقُرْآنِ فِيهِ وَ سَلْمَهُ لَنَا وَ تَسَلْمَهُ مِنَّا وَ سَلْمَنَا فِيهِ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِ اسْتِزْرَائِ جَابِرٍ مِنْ حَضْرَتِ إِمَامِ مُحَمَّدٍ بَاقِرِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَمَا حَضَرَتْ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ هَرَّ گَاهِ هَلَالَ مَهِ رَمَضَانَ رَا مِی دِیدَنْدِ رُو بَقْبَلَهُ مِی كَرْدَنْدِ وَ دَسْتَهَا رَا بَه جَانِبِ

آسمان که قبله دعاست بر می داشتند و می فرمودند که خداوندا این ماه را بر ما نو کن با ایمنی از شر بلیات و آفات و با ایمان و اعتقادات حقه و با سلامتی از امراض و با اسلام و انقیاد و فرمان برداری و با عافیتی که فرا گرفته باشد کل اعضاء را که همه به سلامت باشند از امراض و عاهات یا از مخالفت الهی که هیچ عضوی مخالفت نکند و هر مخالفتی که هر عضوی کرده باشد عفو فرمائی تا از عذاب تو ایمن باشند، و با روزی فراخ و دفع بیماریها، خداوندا روزی کن ما را روزه این ماه و عبادت شبهای این ماه را و روزی کن که تلاوت کنم قرآن مجید را در این ماه و سالم دار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۴

این ماه را از جهت ما که اشتباهی نشود در هلال شوال و مخفی نماند که ما روزه بگیریم و در واقع از ماه نباشد و چون روزها را بگیریم قبول کن از ما که مقبول شود و ما را به سلامت دار در این ماه که روزهای آن را بالتمام بگیریم به نحوی که تو می خواهی.

(و قال ابی رضی اللہ عنہ فی رسالته إلیّ اذا رأیت هلال شهر رمضان فلا تشر الیه و لکن استقبل القبله و ارفع یدیک إلی اللہ عزّ و جلّ و خاطب الهلال تقول ربّی و ربّک اللّٰه ربّ العالمین اللّٰهم اهله علينا بالأمن و الايمان و السّلامه و الاسلام و المسارعه إلی ما تحبّ و ترضی اللّٰهم بارک لنا فی شهرنا هذا و ارزقنا عونه و خیره و اصرف عنا ضرّه و شرّه

و بلاءه و فتنه) و پدرم که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باد در رساله که فرستاده بود بسوی من گفته بود، و عبارت فقه رضویست که هر گاه هلال را به بینی اشاره به او بدست مکن در وقت دعا چنانکه نزد عوام متعارفست، و موهم اینست که از او کاری می آید چنانکه کافران ستاره پرست اعتقاد دارند به آن و لیکن رو بقبله کن و دستها را به جانب حق سبحانه و تعالی بلند کن از جهه دعا، و چون آسمان قبله دعاست گویا که دست به آن طرف کردن دست بسوی خدا کردنست چنانکه در استقبال کعبه مجاز شایع است که می گویند رو به خدا کرد، و خطاب کن ماه را به آن که می گویی که پروردگار من و پروردگار تو خداوندیست که پروردگار عالمیانست یعنی از من و تو کاری نمی آید و هر دو مربوبیم و مسخر فرمان اویم، خداوندا این ماه را بر ما نو کن با ایمنی از شر اعدای ظاهر و باطن که شیاطینند و با اعتقادات حقه و با سلامتی و با انقیاد و فرمان برداری و با

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۵

مسارعت و سعی نمودن به چیزی که تو آن را دوست می داری و از آن خوشنودی از اعمال صالح خداوندا برکت ده از جهه ما در این ماه و روزی کن ما را که مدد کنی تو ما را در این ماه و خیر تو شامل احوال ما شود در این ماه، و دور کن از ما ضرر این ماه را و بلاهای آن را و آزمایشها و امتحانهایی که در این ماه واقع

شود به آن که مبتلا به بلاها و مصایب و محن نشویم از روی ابتلا.

(و كان من قول امير المؤمنين صلوات الله عليه عند رؤيه الهلال أيها الخلق المطيع الدائب السريع المتردد في فلک التديبير المتصرف في منازل التقدير امنة بمن نور بك الظلم و اضاء بك البهم و جعلك آية من آيات سلطانه و امتحنك بالزيادة و النقصان و الطلوع و الافول و الاناره و الكسوف في كل ذلك أنت له مطيع و إلى ارادته سريع سبحانه ما احسن ما دبر، و اتقن ما صنع في ملكه و جعلك الله هلال شهر حادث لأمر حادث جعلك الله هلال امن و ايمان و سلامه و اسلام هلال امنه من العاهات و سلامه من السيئات اللهم اجعلنا اهدى من طلع عليه و أركى من نظر اليه و صل على محمد و اله و افعل بي كذا و كذا يا ارحم الراحمين) و منقولست که از جمله اقوال حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه در وقت دیدن آن حضرت ماه نو را این دعا بود که ترجمه اش اینست ای مخلوقی که اطاعت کننده خداوند خود را با تعب و سرعت در حرکت، چون هیچ فلکی به سرعت فلک قمر نیست از افلاک سبعة چون در هر بیست و هشت روز تقریباً یک دور حرکت می کند و تردد می کنی یعنی می روی و می آیی به سرعت در آسمان اول به حرکت آسمان در آسمانی که حق سبحانه و تعالی ترا و آن را از جهه تدبیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۶

امور خلائق مقرر فرموده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْاَهْلِ يَعْنِي سؤال می کنند ترا

یا محمد از اهله که چه حکمت است در آن که حق سبحانه و تعالی ماه را چنین مقرر فرموده است که اول هلالی باشد باریک و مرتبه مرتبه نورش زیاده شود تا بدر شود در شب چهاردهم، و دیگر شروع در کمی می کند تا به مرتبه قمر می رسد در شب بیست و ششم و بیست و هفتم تو بگو یا محمد که تا وقتهای مردمان بماهها و سالها ظاهر شود و خصوصا ماههایی که در آن حج می توان کرد.

حاصل آن که حق سبحانه و تعالی بحسب حکمتها و مصلحتها تکالیف بسیار مقرر فرموده است در اوقات خاصه مثل روزه داشتن ماه رمضان و جوبا، و ماه رجب و شعبان، و دحو الأرض و نه روز ذی الحجّه، و روز غدیر و مباحله و نه روز محرم و امساک دهم و صوم مولد نبی صلی الله علیه و آله و امثال اینها را استحبابا و، ماه شوال و ذی القعدة و ذی الحجّه را از جهه حج و ماههایی که قتال در آن حرامست یعنی رجب و ذی قعدة و ذی حجّه و محرم و اشهر سیاحت که خواهد آمد و سایر تکالیف که در خصوص اوقات خاصه مقرر فرموده است و اوقات مبهمه نیز به هلالست مثل عده مطلقه که سه طهر است و حیض را در هر ماهی مقرر فرموده است اما وقتش آمدن خونست و آن مختلف است نسبت به احوال زنان و هم چنین نسبت به مسترابه که سه ماهست و ابتدای آن از گفتن طلاق است هر وقت که واقع شود و سایر عده های زنان و بنای همه بر هلال است

و دیگر تکالیف که خواهد آمد و احتمال دارد که فلک تدبیر مجاز باشد چنانکه در مدح می گویند که فلانی بدر آسمان سیادتت که سیادت را تشبیه کرده اند به آسمان و آن شخص را به بدر و در اینجا تدبیرات الهی را تشبیه به آسمانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۷

کرده اند که هلالها در آن آسمان حرکت کنند.

و ای ماهی که تصرف داری در منزلهای تقدیرات الهیه یعنی آن چه را حق سبحانه و تعالی تقدیر فرموده است در ماهها مقدر ساخته یا آن که ماهها نیز آلت تقدیرات باشند چنانکه مادر و پدر آلت حصول فرزندانند و خالق ایشان رب العالمین است، و بنا بر این کواکب را تاثیر ناقصی خواهد بود خواه شعور داشته باشند مانند بنی آدم و خواه نداشته باشند مثل ادویه حاره که سبب حرارتند و شکی نیست در آن که آفتاب سبب حرارتست و ماه سبب برودت و زیادتی آبها بحسب جزر و مد که در مانند بصره و جزایر ظاهر است که هر چند ماه در زیادتی نور است آب مد می کند و بلند می شود و چون ماه در نقصان می شود آب نیز جزر می کند و کم می شود و آن چه منجمان ذکر کرده اند از تاثیرات کواکب بنا بر ظنون واهیه قول بما لا يعلم است و منهی عنه است که حق سبحانه و تعالی فرموده است **وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ** و مستبعد نمی دانم که حق سبحانه و تعالی از جبهه هر یک تاثیری مقرر فرموده باشد و هر یک تسبیحی که دارند عبارت از آثاری باشد که از ایشان بوجود آید و ایشان نیز بمنزله

فرشتگان باشند، و جمعی ذکر کرده اند که فرشتگان کواکبند و بس و آن غلط است چون آیات و اخبار صحیحه صریحه وارد شده است بر خلاف این قول بلکه خلاف ضرورت دین است و لیکن ممکن است که ایشان نیز مثل فرشتگان باشند و شعوری داشته باشند و اعتراف به عجز بهترین امور است در اینها چون احادیث مختلفه بحسب ظاهر در این باب وارد شده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَ مَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** و آن چه مذکور شد بر سبیل احتمال است و جمعی منکر این احتمالند به اعتبار اخباری که وارد شده است در مذمت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۸

منجمان و نهی از تعلم و تعلیم نجوم و شکی نیست در آن که منجمان کافر بوده اند و هستند و کواکب را مؤثر تام می دانند و واجب الوجود می دانند و آنها کافرند بی دغدغه و تفصیل کلام بعد از این خواهد شد در کتاب حج و تجارت **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی.

و محتمل است که منازل تقدیر بیست و هشت منزل معروف قمر باشد که ماه در هر شبانه روزی تقریباً در یک منزل می باشد به اندکی از زیاده و نقصان و کواکب سیاره هر یک زمانی خاص در این منازل می باشند و این منازل بحسب توهمی است که قسمت کرده اند فلک الافلاک را به دوازده برج و بیست و هشت منزل و هر کویبی از کواکب سیارات یا ثوابت که در حرکات خود محاذی جزوی از آن می شود بحسب اصطلاح داخل آن برج و آن منزل می شود و این بتقدیر عزیز علیم است که از جهه منافع خلاق

مقرر فرموده است و عقول ضعیفه به بعضی از این منافع رسیده است و مثل منافع حرکت آفتاب و حصول فصول که بحسب ایلاج شب در روز و روز در شب بهم می رسد چنانکه اشاره به آن شد و به بسیاری از آن نرسیده است و لیکن مجملای دانم که حق سبحانه و تعالی هر چه را آفریده است حکمتهای بی نهایت در خلق آن دارد پس می فرماید که ایمان دارم به آن خداوندی که ترا روشنی داده است که تاریکیها را به تو روشن گردانیده است و مبهمات را به تو منور و واضح ساخته است و اگر چه نور آفتاب انفع است و لیکن در سفرها ظاهر است که شبهای ماه نسبت به شبهای تاریک ماه چه نسبت دارد.

و ترا آیتی از آیات پادشاهی و عظمت خود گردانیده است چنانکه در احادیث صحیحه وارد شده است که هر گاه خواهید عظمت خداوند خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۲۹

بدانید نظر کنید در عظمت خلق او یا ترا دلیلی از دلایل وجود و وحدت و علم و قدرت و اراده خود گردانیده است و امتحان کرده است ترا و در صحیفه کامله و امتهنک است و آن بهتر است و دور نیست که روات بد شنیده باشند یا از قلم نساخ غلط شده باشد چون قریند به یک دیگر حسی در مخرج حاوها و امتهان آنست که چیزی را همیشه کار فرمایند مانند کار افزار و بنا بر امتحان بر سیل مجاز خواهد بود یعنی گویا ترا باین احوال مختلفه آزمایش می فرماید که ببیند که تو راضیی یا نه یا به تو خلق را آزمایش می نماید

و حجت بر ایشان تمام می کند به آن که ترا به خدایی بپرستند چون هیچ اختیار نداری گاهی نورت را زیاده می کند به سبب دوری از آفتاب و گاهی کم می کند به سبب قرب شمس، گاهی طالع می گرداند ترا و گاهی غروب می فرماید، گاهی در مرتبه بدریت منورت دارد، و گاهی در همان مرتبه نورت را می برد و در جمیع این مراتب اطاعت می کنی پروردگار خود را و به اراده او سرعت می نمایی یا بمنزله کسی که اطاعت کند چون راضی هستی به این ها بر تقدیر شعور و هم چنین بر تقدیر عدم شعور منزله.

خداوندی که ترا این حالات مختلفه داده است که کسی توهم نکند که ترا اختیاری هست در مخالفت خداوند چه جای آن که تو خالق باشی چنانکه عبده کواکب از حماقت قایل به آن شده اند و ممکن است که سبحان الله از روی تعجب باشد به قرینه ما بعد که چه نیکو تدبیر تو کرده است و چه محکم و متقن کرده است یعنی با حکمتها و مصلحتهای بسیار آفریده است و کرده است آن چه در ملک و پادشاهی خود کرده است و می کند، حق سبحانه و تعالی ترا هلال ماهی تازه گردانید از جهه اموری که در این ماه بخصوص در کار است خلا-یق را و اقل مراتب نذور و عهود و ایمان است که بر خصوص آن ماه واقع شده باشد از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۰

صوم یا صلاه یا تصدقات و خیرات قطع نظر از آن که هر ماهی خصوصیتی چند دارد که ماه دیگر ندارد مانند ولادت هر یک از حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و

ابتدای امامت هر یک، حق سبحانه و تعالی بگرداند ترا ماه ایمنی از بلاها و عذابها و سبب عذابها، و ماه ایمان که آن در تزیاید باشد به سبب تقویت اعتقادات و اعمال صالحات و ترک منہیات، و بگرداند ترا ماه سلامتی و زیادتى اسلام و اطاعت و انقیاد و بگرداند ترا هلال ایمنی از آفات و امراض و ایمنی از گناهان کبیره و صغیره خداوندا بگردان ما را هدایت یافته ترین کسانی یا هدایت کننده ترین کسانی که این ماه بر او طالع می شود به آن که خود مشغول عبادت و طاعت باشیم و دیگران را نیز بر آن بداریم و پاکیزه ترین کسانی باشیم که نظر باین ماه کرده اند یعنی مطهر باشیم از گناهان بلکه از مکروهات و مباحات نیز و هر چه کنیم واجب باشد یا سنت و صلوات فرست بر محمد و آل او و بکن بمن این و این یعنی یک یک از حاجات خود را طلب کن ای بخشنده ترین بخشاینندگان و فی الحقیقه این دعا مجمل دعای صحیفه کامله است و آن مفصل اینست و منبع هر دو یکی است.

باب ما یقال فی اوّل یوم من شهر رمضان

[دعا امام کاظم ع]

(روی عن العبد الصّالح موسی بن جعفر صلوات الله علیهما قال ادع بهذا الدّعاء فی شهر رمضان مستقبل دخول السنّه و ذکر انّ من دعا به محتسبا مخلصا لم تصبه فی تلک السنّه فتنه و لا آفه فی دینه و دنیا و بدنه و وقاه الله شرّ ما تاتی به فی تلک السنّه اللهم انّی أسألك باسمک الّذی دان له کلّ شیء و برحمتک الّتی وسعت کلّ شیء و بعزّتک الّتی قهرت کلّ شیء و بعظمتک الّتی تواضع لها کلّ شیء

و بقوتك التي خضع لها كل شيء و بجبروتك التي غلبت كل شيء و بعلمك الذي احاط بكل شيء يا نور يا قدوس، يا اول قبل كل شيء و يا باقى بعد كل شيء يا الله يا رحمن يا رحيم صل على محمد و آل محمد و اغفر لي الذنوب التي تغير النعم و اغفر لي الذنوب التي تنزل النقم و اغفر لي الذنوب التي تقطع الرجاء و اغفر لي الذنوب التي تدل الاعداء و اغفر لي الذنوب التي ترد الدعاء و اغفر لي الذنوب التي تنزل البلاء و اغفر لي الذنوب التي تحبس غيث السماء و اغفر لي الذنوب التي تهتك العصم و البسني درعك الحصينه التي لا ترام و عافني من شر ما احاذر بالليل و النهار في مستقبل سنتي هذه.

اللهم رب السموات السبع و رب الارضين السبع و ما فيهن و ما

لوامع صاحبقراني، ج ٦، ص: ٣٣٢

بينهن و رب العرش العظيم و رب السبع المثاني و القرآن العظيم و رب اسرافيل و ميكائيل و جبرئيل و رب محمد سيد المرسلين و خاتم النبيين أسألك بك و بما سميت [سميت خ] به يا عظيم أنت الذي تمن بالعظيم و تدفع كل محذور و تعطى كل جزيل و تضاعف من الحسنات الكثير بالقليل و تفعل ما تشاء يا قدير يا الله يا رحمن صل على محمد و آل محمد و البسني في مستقبل سنتي هذه سترك و اضي و وجهي بنورك و احبني بمحبتك و بلغ بي رضوانك و شريف كرائمك و جسيم عطائك من خير ما عندك و من خير أنت معطيه احدا من خلقك و البسني مع ذلك عافيتك يا موضع كل شكوى و

شاهد كلّ نجوى و عالم كلّ خفيّه و يا دافع ما يشاء من بليّيه يا كريم العفو يا حسن التّجاوز توفّنى على ملّه ابراهيم و فطرته و على دين محمّد و سنّته و على خير الوفاه فتوفّنى مواليا لأوليائك معاديا لأعدائك.

اللّهمّ و جنّبنى فى هذه السنه كلّ عمل او قول او فعل يباعدنى منك و اجلبنى إلى كلّ عمل او فعل او قول تقربنى منك فى هذه السنه يا ارحم الرّاحمين و امنعنى من كلّ عمل او فعل او قول يكون منّى اخاف سوء عاقبته و اخاف مقتك إيّاي عليه حذار ان تصرف و جهك الكريم عنّى فاستوجب به نقصا من حظّ لى عندك يا رءوف يا رحيم.

اللّهمّ اجعلنى فى مستقبل سنّتى هذه فى حفظك و جوارك و كنفك و جلّلى ستر عافيتك و هب لى كرامتك عزّ جارك و جلّ ثناؤك و لا اله غيرك.

لوامع صاحبقرانى، ج ٦، ص: ٣٣٣

اللّهمّ اجعلنى تابعا لصالحي من مضى من أوليائك و الحقنى بهم و اجعلنى مسلّما لمن قال بالصّيدق عليك منهم و اعوذ بك يا الهى ان تحيط بى خطيئتي و ظلمى و اسرافى على نفسى و أتباعى لهواى و اشتغالى بشهواتى فيحول ذلك بينى و بين رحمتك و رضوانك فاكون منسيا عندك متعرّضا لسخطك و نقتك.

اللّهمّ و قّنى لكلّ عمل صالح ترضى به عنّى و قربنى إليك زلفى.

اللّهمّ كما كفيت نبيك محمّدا صلواتك عليه و اله هول عدوّه و فرّجت همّه و كشفت كربّه و صدقته و عدك و أنجزت له عهدك.

اللّهمّ فبذلك فاكفنى هول هذه السنه و آفاتها و اسقامها و فتنها و شرورها و احزانها و ضيق المعاش فيها و بلّغنى برحمتك كمال العافيه بتمام دوام النّعمه

عندی إلى منتهی اجلی أسألک سؤال من اساء و ظلم و استکان و اعترف ان تغفر لی ما مضی من الذنوب الّتی حصرتها حفظتک و احصتها کرام ملائکتک علی و ان تعصمی الهی من الذنوب فیما بقی من عمری إلى منتهی اجلی یا الله یا رحمن صلّ علی محمّد و اهل بیت محمّد و اتنی کلّما سألتک و رغبت إلیک فیہ فانّک أمرتني بالدعاء و تکفّلت بالإجابة یا ارحم الرّاحمین) این بابی است در بیان دعاهایی که در روز اول ماه رمضان باید خواند و ظاهراً مراد از روز اعم است از روز و شب بلکه آن چه از حدیث ظاهر می شود آنست که شب اول باید خواند بلکه در آخر ماه شعبان مرویست.

در حسن کالصحیح و مظنون آنست که در صحیح ظاهر آنست که صدوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۴

از کتاب حسن بن محبوب یا کتاب علی بن رئاب برداشته باشد و طرق صدوق به ایشان صحیح است و علی بن رئاب روایت کرده است از بنده شایسته در گاه الهی حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که این دعا را بخوان در ماه رمضان در حالتی که استقبال کرده باشی داخل شدن سال نو را، و اولش نزد ائمه اهل البیت سلام الله علیهم ماه رمضانست، و ظاهر استقبال آنست که پیش از دخول باشد یا اول شب یا در کل شب بنا بر آن که اول سال از اول روز باشد و محتمل است که مستقبل اسم زمان باشد بهمان معنی، و حضرت فرمودند که هر که این دعا را بخواند از روی اخلاص و از جهت رضای الله تعالی در

آن سال به او نرسد فتنه و نه آفتی در دین او و نه دنیای او و نه بدن او، و حق سبحانه و تعالی حفظ کند او را از شر آن چه سال می آورد آن را از بلاها یا از شر آن چه به او می رسد در آن سال.

و ترجمه دعا اینست که خداوندا به درستی که از تو سؤال می کنم بحق آن نامت که هر چیزی نزد آن خاضع و منقادند و آن اسم اعظمی است که مخصوص ذات اقدس اوست، و دور نیست که آن اسمی که باشد که دلالت بر ذات بحت کند قطع نظر از صفات اضافیه یا عدمیه و چون هر که غیر اوست از معرفت ذات اقدس او عاجز است، اسمی که دلالت کند بر آن نیز مخصوص اوست و کسی بر آن مطلع نیست چنانکه از اخبار بسیار ظاهر می شود که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه اسمند و هفتاد دو اسم را حق سبحانه و تعالی به انبیاء صلوات الله علیهم کرامت فرمود و یک اسم را مخصوص خود ساخت و هیچ پیغمبری را نداد معرفت کل اسماء اعظم را مگر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین را صلوات الله علیهم و گذشت اشاره به آن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۵

و سؤال می کنم ترا بحق آن رحمتی که فرا گرفته است همه اشیاء را و چیزی نیست که از رحمت بهره نداشته باشد، و بحق عزت و قهاریت تو که همه اشیا مقهور اویند، و بحق عظمت و بزرگواری تو که همه اشیا نزد آن ذلیل و مطیع و منقادند، و بحق قدرتت که خاضع و ذلیلند

نزد آن همه اشیا، و بحق جبروت و عظمت که همه اشیا مغلوب اویند و او بر همه غالبست، و بحق علمت که احاطه کرده است بر همه اشیا ای خداوندی که وجود محضی و صفات عین ذاتند و ذات عین هستی است، یا منوری همه اشیا را بوجود و هدایت به کمالات، و ای خداوندی که منزهی از هر چه لایق ذات و صفات و افعال تو نیست، ای خداوندی که پیش از آن که اشیا موجود شوند لا- یزال بودی، و بعد از مرگ همه اشیا تو باقی خواهی بود یا واجب الوجودی که ابتدا از تست و انتها به تست، ای ذاتی که مستجمع کمالاتی و واجب الوجود بالذاتی و ای بخشاینده مهربان صلوات فرست بر محمد و آل او و پیامرز مرا و درگذر از گناهای که تغییر می دهند نعمتهای الهی را چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی که الله تعالی تغییر نمی دهد نعمت خود را که زایل گرداند از جمعی که به ایشان کرامت فرموده است تا آن که خود کاری چند می کنند که به سبب سلب نعمت است حق سبحانه و تعالی آن نعمت را تغییر می دهد.

و خداوندا پیامرز مرا و درگذر از گناهای که سبب نازل شدن عذابهای الهی است و درگذر از گناهای که قطع می کند امید رحمت را یا به سبب عظمت آن گناه که آن شرک و کفر است یا بالخاصیه و در گذر از من از گناهای که غلبه می دهد دشمنان را، و پیامرز مرا و عفو فرما از گناهای که به سبب آنها دعاها مردود می شود، و پیامرز مرا

و در گذر از گناهانی که سبب نازل شدن بلاهاست، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۶

در گذر از گناهانی که سبب نیامدن بارانهاست و بیمارز آن گناهانی را که سبب زایل شدن حفظ و حمایت الهی است یا سبب پرده دری و رسوایی است و در من پوشان زرهی را که حافظ است از رسیدن حربهای نفس اماره و شیاطین و هر که آن زره حفظ و حمایت ترا پوشیده باشد به او نمی رسد مکروهی، و عافیت ده مرا از شر آن چه از آن حذر می کنم در شبها و روزها در این سال آینده.

خداوندا ای پروردگار هفت آسمان و هفت زمین و آن چه در آسمانها و زمینهاست و آن چه در میان همه است و ای پروردگار عرش عظیم و ای خداوند کار هفت آیه که مثنیند که آن سوره حمد است که دو مرتبه نازل شده است یک مرتبه در مکه معظمه و یک مرتبه در مدینه مشرفه یا دو حصه است نصفی حمد الهی است و نصفی دعاء بنده است یا هر مطلبی از رحمت و دفع غضب و هدایت و ضلالت و غیر آن مکرر شده است در آن و تفصیلش در مجمع البحرین است، و ای پروردگار قرآن عظیم و ای خداوند کار اسرافیل و میکائیل و جبرئیل، و ای پروردگار محمد که بهترین پیغمبران مرسل است و خاتم پیغمبران است از تو سؤال می کنم بحق ذات تو و بحق اسماء تو یا صفات تو ای خداوند بزرگوار توئی آن خداوندی که انعام می کنی بر خلائق به نعمتهای عظیمه و دفع می کنی هر بلایی را و می بخشی هر نعمتی بزرگ را

و اعمال قلیله را مضاعف می کنی به اعمال بسیار که یکی را ده و هفتصد و بیشتر در نامه عمل می نویسی و هر چه می خواهی می کنی.

ای قادر بر کمال و ای خداوند ذو الجلال و ای بخشاینده بی منت صلوات فرست بر محمد و آل او، و در این سال آینده جامه مغفرت در من پوشان و روی مرا بنور خود منور گردان و زنده دار مرا به سبب محبتت یا دوست دار مرا به آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۷

مرا محب خود گردان تا محبوب تو شوم، و برسان مرا به خوشنودی خود و عطا کن مرا کرامتهای بزرگت را و بخششهای عظیمت را از عطاهائی که بهترین عطاهای تست و از بهترین عطاهائی که عطا کرده و یا خواهی کرد احدی از خلقت را و با این جامه جامه عافیت را در من پوشان ای خداوندی که محل شکایت هر بی چاره که از حال خود و از ستم دیگران به تو شکایت می کنند.

و ای خداوندی که هر کس با دیگری راز گوید تو حاضر و مطلعی، و ای خداوندی که بر خفایای ضمائر خلائق دانائی، و ای خداوندی که هر بلایی را که می خواهی دفع می کنی ای خداوندی که نیکو عفو می کنی. گناهان گناه کاران را به نحوی که خود نیز مطلع نمی شوند چنانکه فرموده است که مبدل می گرداند سیئات را بحسنات بمیران مرا بر ملت حضرت ابراهیم علیه السلام و بر فطرت اسلام و بر دین حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بر سنت آن حضرت یعنی چنان کن که با اسلام و ایمان از دنیا بیرون روم، خداوندا مرا

بر نحوی بمیران که بهترین مردنها باشد به آن که با دوستی و مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم و با دشمنی دشمنان تو باشم که از دنیا بیرون روم.

خداوندا با مذهب صحیح اجتناب فرما مرا در این سال از هر عملی یا قولی یا فعلی که مرا از تو دور گرداند، و توفیق کرامت کن مرا که به جا آورم هر عملی یا قولی یا فعلی را که به سبب آن مقرب تو شوم و سبب قرب معنوی و عشق و محبت تو باشد در این سال ای بخشنده ترین بخشندگان خداوندا مگذار مرا در این سال بر عملی یا قولی یا فعلی که خوف داشته باشم از آن که عاقبتش بد باشد و خایف و ترسان باشم از غضب تو بر آن گناه و چنان نشوم که روی کرم را از من بگردانی و مستوجب آن شوم که از رتبه که دارم پست تر شوم نزد تو و یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۸

سبب نقصان ثوابم شود.

ای خداوند مهربان بخشاینده بگردان مرا در این سال آینده در حفظ و امان خودت و در پناه خودت و جامه عافیت را بر سرم گیر یعنی جمیع اعضای من سالم باشند از مرضها و از گناهان و ببخشا کرامت و احسانت را بمن خداوندا هر که پناه به تو آورد عزیز است و کسی بر وی دست ندارد، و بزرگست ثنای تو و نیست خداوندی بجز تو، خداوندا بگردان مرا تابع صالحانی که از پیش رفته اند از بندگان خودت و مرا نیز از عقب ایشان ببر به جایی که ایشان را برده که آن مراتب عالیه بهشت است و

بگردان مرا چنانکه فرمان بردار باشم جمعی را که همیشه راست گفته اند بر تو و دروغ بر تو نبسته اند و ایشان ائمه معصومینند یا انبیا و ائمه هدی صلوات الله علیهم چنانکه در قرآن مجید فرموده است که ای مؤمنان از خدا بترسید و با صادقان باشید که همیشه راست گفته اند خصوصا بر خدا و رسول صلی الله علیه و آله چرا که محال است که غیر معصوم دروغ بر خدا و رسول نبندد چون ممکن است که آدمی دروغ نگوید اما ممکن نیست که علما دروغ بر خدا و رسول نبندند زیرا که همه مسائل قطعی نیست و همه احادیث معلوم نیست که حضرات فرموده باشند پس اگر شخصی حدیثی یا آیه را که معنی ظاهری داشته باشد بگوید و در واقع غلط کرده باشد دروغ بسته است بر خدا و رسول به نادانی و نهایتش آنست که اگر بذل جهد خود کرده باشد مؤاخذ نباشد اگر چه در این نیز سخن هست و ظاهر بسیاری از احادیث آنست که مؤاخذ نیز هست و مؤاخذ او کمتر از مؤاخذ کسی است که عمدا دروغ بسته باشد، و تسلیم عبارت از آنست که اگر حدیثی از رسول خدا یا از ائمه هدی صلوات الله علیهم بما رسد و عقل ما به آن نرسد نفی آن نمی باید کرد که غلط

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۳۹

است چنانکه بسیاری از علما باین غلط مبتلایند.

و خداوندا پناه به تو می آورم و آورده ام از آن که گناهان احاطه کنند مرا یا ظلم من یا ستمی بر نفس خود کنم یا متابعت کنم هواهای نفسانی را یا مشغول گردم به خواهشهای خودم

و اینها مانع شوند از آن که رحمت و خوشنودی تو شامل احوال من شود و به سبب اینها لطف خود را از من باز داری و در معرض غضب و عذاب تو درآیم از اینها همه، پناه به تو می آورم که مرا از اینها در حفظ حمایت خود درآوری.

خداوندا توفیق کرامت کن مرا که به جا آورم هر عملی را که شایسته درگاه تو باشد و به سبب آن از من راضی و خوشنود شوی و مرا به قرب خود سرافراز کن.

خداوندا چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دفع کردی هول دشمنانش را در همه جنگها خصوصا در جنگ احزاب و غم او را زایل گردانیدی به کشتن عمرو بن عبد و دبر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و دفع کردی بلاها را از آن حضرت به آن که لشکر اعدا را سنگ باران کردی و همه گریختند و دست کردی وعده فتحی را که به آن حضرت داده بودی و عهد خود را راست کردی به دفع ایشان.

خداوندا بهمان عنوان فضل خود را شامل حال ما کن و دفع کن در این سال ترسها و بیمها و آفتها و بیماریها و فتنها و ضررها و بدیها و اندوهها را و تنگی معاش را در این سال و به رحمت خودت برسان ما را به تمامی عافیت و بتمام کردن و دایم ساختن نعمت را بر من تا وقتی که اجل مقدر برسد همیشه در رفاهیت باشم، سؤال می کنم از تو مانند سؤال کردن بنده که بد کرده باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۰

ستم کرده باشد بر

خود و بعد از آن به درگاه تو آمده باشد از روی تضرع و زاری و معترف باشد به گناهان خود، و سؤال می کنم و در همه نسخها کافی و تهذیب و اقبال و مصباح هست

و أسألك ان تغفر بی

و این بهتر است و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است که از گناهان من درگذری و بیامرزی گناهانی را که در نامه عمل من نوشته اند حافظانی که بر من موکل کرده، و در خاطر گرفته اند همه را فرشتگان بزرگوار تو بر من و سؤال می کنم از تو ای پروردگار من که نگاه داری مرا از جمیع گناهان در بقیه عمر تا وقتی که اجلم برسد یا الله.

ای خداوندی که رحمت عالمیان را فرا گرفته است صلوات بر محمد و اهل بیت محمد فرست، و عطا کن مرا هر چه سؤال کرده ام آن را از تو و به درگاه تو آمده ام به امید اجابت آنها به درستی که تو امر کرده مرا به دعا و ضامن شده که اجابت کنی دعاهای مرا و در بعضی از نسخ بود و در اقبال بود، و ذکر کرده است که از من لا- یحضر برداشته است لفظ یا ارحم الراحمین را یعنی بخشاینده تر از همه بخشاینندگان.

[دعا امام سجاد ع]

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما یدعو بهذا الدعاء فی شهر رمضان اللهم هذا شهر رمضان الذي أنزلت فيه القرآن و هذا شهر الصیام و هذا شهر الإنابة و هذا شهر التوبة و هذا شهر المغفرة و الرّحمة و هذا شهر العتق من النار و الفوز بالجنّة اللهم فسلمه لی و تسلّمه منی و اعنّی علیه بأفضل عونک و وقّنی فیهِ

لطاعتك و فرغنى فيه لعبادتك و دعائك و تلاوه كتابك و اعظم لى فيه البركه و احسن لى فيه العافيه و صحح لى فيه بدنى و اوسع فيه رزقى و اكفى فيه ما اهمنى و استجب فيه دعائى و بلغنى فيه رجائى اللهم

لوامع صاحبقرانى، ج ٦، ص: ٣٤١

اذهب عنى فيه النعاس و الكسل و السامه و الفتره و القسوه و الغفله و الغره اللهم جنبنى فيه العلل و الأسقام و الهموم و الاحزان و الاعراض و الامراض و الخطايا و الذنوب و اصرف عنى فيه السوء و الفحشاء و الجهد و البلاء و التعب و العناء انك سميع الدعاء.

اللهم اعذنى فيه من الشيطان و همزه و نفيه و نفثه و نفخه و وسواسه و كيده و مكره و ختله و امانيه و خدعه و غروره و فتنته و خيله و رجله و شركائه و احزابه و اعوانه و اتباعه و اخدانه و اشياعه و اوليائه و جميع كيدهم اللهم ارزقنى فيه تمام صيامه و بلوغ الامل فى قيامه و استكمال ما يرضيك عنى صبرا و ايمانا و يقينا و احتسابا ثم تقبل ذلك منى بالأضعاف الكثيره و الاجر العظيم.

اللهم ارزقنى فيه الجدّ و الاجتهاد و القوه و النشاط و الانابه و التوبه و الرغبه و الرهبه و الجزع و الخشوع و الرقه و صدق اللسان و الوجل منك و الرجاء لك و التوكل عليك و الثقه بك و الورع عن محارمك مع صالح القول و مقبول السعى و استكمال [و استعمال خ] ما يرضيك فيه عنى صبرا و يقينا و ايمانا و احتسابا ثم تقبل ذلك منى بالأضعاف الكثيره و الاجر العظيم اللهم ارزقنى فيه الجدّ

والاجتهاد والقوه والنشاط والانابه والرغبه والرهبه والجزع والرقة و مرفوع العمل و مستجاب الدعاء و لا تحل بينى و بين شىء من ذلك بعرض و لا مرض و لا هم برحمتك يا ارحم الراحمين) و كالصحيح منقولست كه حضرت سيد الساجدين صلوات الله عليه اين دعا را در ماه مبارك رمضان مى خواندند يعنى در شبها و روزها و ترجمه اش

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۴۲

اينست كه خداوندا اين ماه رمضانست كه قرآن را در اين ماه از لوح محفوظ به بيت المعمور فرستادى و از آنجا به آسمان اول، و اين ماهيست كه واجبست روزه آن بر كافه عالميان و اين ماهيست كه اكثر عالميان در اين ماه توبه و بازگشت مى كنند به خداوند عالميان يا مى بايد كه بكنند و اين ماه آمرزش و رحمت است و اين ماه آزاد شدن از آتش جهنم است و سعادت و فيروزي يافتن به بهشت.

خداوندا اين ماه را سلامت دار از جهه من يعنى شبيهه در ماهش بهم نرسد يا آن كه از من مخالفتى صادر نشود كه سبب نقصان ماه شود و عبادات اين ماه را از من قبول كن و مدد كن، و يارى ده مرا بر عبادات اين ماه به بهترين ياريهاى خود و توفيق ده مرا در اين ماه از جهه طاعت خودت، و فارغ گردان مرا در اين ماه از جهه عبادت خود و دعای خود را از جهه تلاوت قرآنت، و بزرگ گردان از جهه من در اين ماه برکت خود را و نيكو گردان از جهه من در اين ماه عافيت و تندرستى را يا

عفو از گناهان یا اجتناب از معاصی را یا عافیت مرا بخیر گردان در این ماه، و در تهذیب اصحّ است و این بهتر است و در کافی و اصلاح است یعنی صحیح دار یا اصلاح کن فساد معاصی آن را به عبادت، و چنان کن که از هیچ عضوی هیچ معصیت صادر نشود و هر عضوی در عبادتی که از آن عضو طلب کرده صرف آن شود و روزی مرا در این ماه فراخ گردان و مهمات مرا کفایت کن و دعای مرا مستجاب گردان و مرا به آرزوهای خود برسان.

خداوندا ببر از من پینکی را چه جای خواب یعنی شبهای آن را به عبادت بسر آورم و اظهر آنست که از عدم نشاط یعنی تنبلی و سنگینی را در عبادات و ملال، و سستی را از من دور کن و دور گردان از من قساوت قلب را بلکه همیشه گریان باشم و دور کن غفلت را و مغرور شدن و فریفته دنیا شدن را خداوندا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۳

دور کن از من در این ماه مرضها و بیماریها و غمها و اندوهها و عارضها و بیماریها و گناهان صغیره و کبیره و دور گردان از من بدیها و قبیح را و مشقتها و بلاها و تعبها و رنجها را به درستی که تو اجابت کننده دعاهایی خداوندا مرا در پناه خود در آور در این ماه از شر شیطان و وسوسهای او و در بعضی نسخ و نفیه موجود است بعد از همزه یعنی دور کردن او ما را از شهرستان ایمان و صلاح و تقوی و از دمیذنه‌های ساحرانه او در دل‌های ما

و از بادهای مگر او وسوسه‌های باطل او و از کید و مگر و از خدعها یا حیلها و دروغها و مغرور ساختنهای او و از فتنها و از شر لشکرهای سوارها و پیاده‌های او ممکن است که ظاهرش مراد باشد یا آن که مجاز باشد سواره از شیاطینی که تسلط ایشان قویست بر خلاف پیادها و از شر شریکهای او که شیاطین انسند و از شر لشکرها و مدد کاران و تابعان و دوستان و پیروان و محبان او و از شر مکرهای همه ایشان و از همه مکرهای ایشان.

خداوندا روزی کن مرا در این ماه که روزه اش را تمام کنم و برسم به آن چه مراد منست در عبادات شبهای آن، و کامل گردانیدن هر چه ترا از من خوشنود کند از صبر بر تحمل مشقتهای آن و ایمان و یقین و اخلاص به آن که اعمالش مقرون باشد با این اخلاق کامله مکمله پس قبول کن این عبادت را از من که هر یک را مضاعف گردانی به اضعاف بسیار و با ثواب عظیم بر هر فعلی.

خداوندا روزی کن مرا که نهایت سعی و جد و جهد کنم در عبادات آن، و قوت کرامت کن مرا با ذوق و شوق و توبه و بازگشت و امید از ثواب و خوف از عقاب و با جزع و خشوع و رقت قلب و گریه و زاری و راست گویی و ترس از عذاب و امید ثواب و با توکل بر تو و اعتماد بر تو و با ورع و پرهیزکاری از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۴

محرمات تو با اقوال نیکو از ذکر و قرآن و

سعی که قبول فرمائی، و با کامل گردانیدن آن چه ترا از من خوشنود کند.

و از استکمال تا الزّقه که مکرر است بحسب ظاهر در بعضی از نسخ کافی نیست و بنا بر اکثر نسخ و جمیع نسخ این کتاب که موجود است از روی تاکید است یا آن که اول استکمال روزه و عبادت تهجد است و در اینجا در بقیه عبادات که مقرون باشند با صبر و یقین و ایمان و اخلاص پس قبول کن همه عبادات مرا به اضعاف بسیار که هر یک از آن اعمال در نامه عملم نوشته شود هفتصد و هفتصد هزار و با ثواب عظیم.

خداوندا روزی کن مرا در این ماه که آن چه مقدورم باشد در آن سعی نمایم و جد و جهد کنم و قوت و ذوق و توبه و انابت و رغبت در ثواب و خوف از عقاب و ترس یا گریه و زاری روزی کن مرا و اعمال مرا بالا برند و دعایم را مستجاب کنند.

و خداوندا مگذار که مانعی بهم رسد از بلاها و مرضها و غمها بحق رحمت ای بخشاینده ترین بخشاینده گان و شیخ طوسی رحمه الله دعاها و تسبیحات بسیار ذکر کرده است در مصباح و تهذیب و این دعاها کافی است همه را با آن چه خواهد آمد.

باب القول عند الافطار

(فی کلّ ليله من شهر رمضان من أوّله إلى اخره كان رسول الله صلّى الله عليه و اله اذا افطر قال اللهم لك صمنا و علی رزقك افطرنا فتقبله منّا ذهب الظّماء و ابتلت العروق و بقى الاجر) این بابی است در دعاهایی که مستحب است خواندن آن در وقت افطار در

هر شبی از شبهای ماه رمضان از اول ماه تا به آخر آن، و منقول است در موثق سکونی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همیشه در وقت افطار یعنی بعد از افطار این دعا را می خواندند که خداوندا از جبهه رضای تو روزه گرفتیم و بر روزی تو افطار نمودیم تشنگی که داشتیم به آشامیدن آب زایل شد، و رگها که خشک شده بود تر شد و اجر و ثواب ماند، که اگر چه دعاست نصیحتی را نیز متضمن است که شامل جمیع تکالیف هست که اگر چه اندک مشقتی دارد اما به زودی آن مشقت زایل می شود و ثواب غیر متناهی از جبهه این کس می ماند، و دلالت دارد بر آن که می باید که روزه خالص از جبهه رضای الهی باشد تا توان گفت که خالص از جبهه تو روزه گرفته ایم، و اشعاری دیگر بر آن که آن حضرت افطار بر آب می فرموده اند تا توان گفت که رگها تر شد، و محتمل است که ابتدا بر شیرینی افطار فرموده باشند و بعد از آن بی فاصله آب نوشیده باشند و بعد از آن این دعا خوانده باشند چون اخبار بسیار وارد شده است که اگر شیرینی می بود مانند خرما و شکر افطار بر آن می فرمودند و اگر هیچ شیرینی نمی بود افطار بر آب می فرمودند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۶

و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که افطار نمودن بر آبی که نیم گرم باشد جگر را پاک می کند و گناهان دل را که آن ریا و کینه و کبر و عجب و حسد و امثال

اینهاست می شوید، و بینایی چشم را قوت می دهد، و حدقه را نیز قوت می دهد.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله افطار به شیرینی می فرمودند و چون بهم نمی رسید هیچ شیرینی با آب نیم گرم افطار می فرمودند و می فرمودند که آب نیم گرم معده را و جگر را پاک می کند و دهن را خوشبو می کند و دندانها را قوت می دهد و حدقه را قوت می دهد و بینایی چشم را جلا می دهد و گناهان را می شوید و رگهای گرم را حرارتش را فرو می نشاند و صفرا را فرو می نشاند و بلغم را قطع می کند و حرارت معده را فرو می نشاند و درد سر را دفع می کند و اگر به شیرینی ابتدا کند و در عقب آن آب بنوشد بهتر است.

چنانکه منقول است کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گاهی افطار بر خرما و آب می فرمودند و گاهی بر مویز و آب و هم چنین سحور را باین هر دو می فرمودند.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله در زمانی که رطب می بود افطار به رطب می فرمودند و اگر رطب نبود بر خرما افطار می فرمودند و گاهی به حلوا و گاهی به شکر و اگر اینها بهم نمی رسید افطار به آب فقط می فرمودند و می فرمودند که افطار به آب گناهان دل را می شوید.

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال يقول کلّ ليله من شهر رمضان عند الإفطار إلى اخره الحمد لله الذی اعانا فصمنا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص:

و رزقنا فافطرنا اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا و اَعِنَّا عَلَيْهِ و سَلِّمْنَا فِيهِ و تَسَلِّمَهُ مِنَّا فِي يَسْرٍ مِنْكَ و عَافِيَةِ الْحَمْدِ لِلَّهِ الَّذِي قَضَىٰ عَنَّا يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ) و در موثق كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که روزه دارد هر شبی از شبهای ماه رمضان از شب اول تا شب آخر سنت است که این دعا را بخواند در وقت افطار، جمیع ثناها و حمدها مخصوص ذات مقدس خداوندیست که یاری داد ما را که روزه گرفتیم و روزی داد ما را که به آن افطار نمودیم خداوند این روزه را قبول فرما و اعانت کن ما را بر صوم باقی، و سالم دار ما را در این ماه از بلاها و از بدیها و قبول این روزه را از ما به آن که به آسانی و تندرستی به جا آوریم از جهت رضای تو حمد خدا را بر آن که توفیق کرامت فرمود ما را که یک روزه از ماه رمضان را روزه گرفتیم.

و در موثق از قداح منقولست که قنبر آزاد کرده حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه انبانی به خدمت آن حضرت آورد که آرد جو بو داده داشت و حضرت در انبان را مهر فرموده بودند پس شخصی گفت که یا امیر المؤمنین این بخل است که در انبان را مهر کرده اید حضرت تبسمی فرمودند و فرمودند که شاید وجهی دیگر داشته باشد و وجهش آنست که نمی خواهم که تناول نمایم مگر چیزی را که دانم بی دغدغه حلال است و می ترسم که جمعی از جهت شفقت چیزی دیگر داخل این انبان کنند پس حضرت

مهر را برداشتند و اندکی از آن قاووت را با آب ممزوج کردند در قدحی و چون خواستند که بر آن افطار فرمایند این دعا را خواندند که (بِسْمِ اللَّهِ اللَّهُمَّ لَكَ صَمْنَا وَ عَلَى رِزْقِكَ افطَرْنَا فَتَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۴۸

یعنی ابتدا به نام حق سبحانه و تعالی می کنم در خوردن و افطار، خداوندا از جهت تو روزه گرفتیم و بر روزی که عطا فرموده افطار کردیم یا می کنیم، خداوندا تو این روزه را از ما قبول کن به درستی که توئی که شنوا و دانائی و اجابت می فرمایی دعاها را.

(و قال صلوات الله عليه يستجاب دعاء الصائم عند الافطار) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که حق سبحانه و تعالی مستجاب می کند دعاء صایم را در وقت افطار پس می باید که در آن وقت دعا کنند و اگر دعاهای منقول باشد بهتر است.

باب آداب الصائم و ما ینقض صومه و ما لا ینقضه

اشاره

این بابی است در آداب روزه داران و در چیزهائی که روزه را می شکند و آن چه نمی شکند و چون صوم عبارتست از امساک از چیزی چند و آن بر چند قسم است بعضی از آنها بی دغدغه جزو است و بعضی مظنون است و بعضی مشکوک فیه است و بعضی واجبست که از آن اجتناب نمایند و جزو حقیقت صوم نیست و جزو کمال آنست و بعضی مکروهی چند است که به اعتبار کمال ترکش در صوم اولی است و آن چه جزو حقیقت صوم است بی دغدغه چیزی چند است که از قرآن مجید ظاهر می شود بنا بر این آنست که آیات صوم مذکور شود

[آیات الصوم]

(و قال الله تبارك و تعالی یا ایها الذین آمنوا کتبت علیکم الصیام کما کتبت علی الذین من قبلكم لعلکم تتقون - آیاماً معدوداتٍ فمن كان منکم مریضاً أو علی سفرٍ فعده من آیامٍ أخر و علی الذین یطیقونه فدیة طعام مسکین فمن تطوع خیراً فهو خیر له و ان تصوموا خیر لکم ان کنتم تعلمون - شهر رمضان الذی انزل فیہ القرآن هدی للناس و بینات من الهدی و الفرقان فمن شهد منکم الشهر فلیصمه و من كان مریضاً أو علی سفرٍ فعده من آیامٍ أخر یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر و لتکملوا العده و لتکبروا الله علی ما هداکم و لعلکم تشکرون - و إذا سألک عبادی عنی فانی قریبٌ أجیب دعوته الدع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۰

إذا دعان فلیستجیبوا لی و لیؤمنوا بی لعلهم یرشدون - أجل لکم لیله الصیام الرقت إلى نساءکم هن لباس لکم و أنتم لباس لهن علم الله أنکم کنتم تحتلون أنفسکم فتاب

عَلَيْكُمْ وَ عَفَا عَنْكُمْ فَالآنَ بَاشِرُوهُمْ وَ ابْتَغُوا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ ثُمَّ أَتُمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ وَ لَا تُبَاشِرُوهُمْ وَ أَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلَا تَقْرُبُوهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ﴿١﴾ و ترجمه این آیات با فی الجملة تفسیر آن را مذکور می سازم و در ضمن اخبار آینده ظاهر خواهد شد آن چه مراد الهی [است] و مفسران اختلاف بسیار کرده اند در تفسیر این آیات، اولاً بدان که هر تکلیفی که در آن مشقتی هست حق سبحانه و تعالی در ضمن بیان آن انواع لطفها می فرماید تا مشقت آن نظر به جمعی زایل گردد و نظر به جمعی مخفف گردد و چون بنی آدم معتادند به اکل و شرب و جماع، و صوم عبارتست از امساک نفس از اینها و غیر اینها اولاً به نوعی از خطاب مخاطب ساخته است ایشان را که در اکثر تکالیف فرموده است بیا «أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» ۲: ۱۰۴ به آن که خود ایشان را مخاطب ساخته است و هیچ شک نیست که اگر پادشاهی مشافهه حکمی فرماید به جمعی هر چند آن حکم شاق باشد آن مشقت زایل می شود یا کالزایل و محکومان بان حکم همگی از روی ذوق و شوق متوجه آن حکم می شوند، دیگر در لغت عرب اکثر اوقات یا را از جهت نداء بعید استعمال می کنند و بانکه حق سبحانه و تعالی نهایت قرب به بندگان دارد و لیکن بندگان از خداوند خود نهایت بعد دارند گویا می فرماید که ای جمعی که از من

لوامع صاحبقرانی،

دور شده اید از جهت الفت به مشتبهات نفسانی و لذات جسمانی پیش آید و تقرب جوئید بمن بترک آنها و چون الذین آمنوا مناد است و با الف لام است و یا آلت تعریف است و الف لام نیز آلت تعریف است و ممکن نیست جمع کردن میانه دو آلت تعریف ائی: را مقصود به ندا گردانیده است و یا را بر سر او در آورده است و ملحق گردانیده است به آن ها تنبیه را و آن چه مقصود بند است بمنزله وصف موضحه او گردانیده است تا آن که گویا دو ندا می فرماید یک مرتبه بر سبیل ابهام که او را از خواب غفلت بیدار فرماید و بعد از آن او را مخاطب سازد، دیگر آن که جمیع خلائق را در خطاب شریک گردانیده است تا آسانتر باشد چه هر گاه پادشاهان عظیم الشان با همه عالمیان شریک شدند تکلیف بر همه کس آسان می شود و با آن که همه مرادند بحسب واقع وجه خطاب را به مؤمنان کرد تا سبب زیادتی شوق ایشان شود و اشعاری داشته باشد به آن که بی ایمان عبادات بی فایده است و چون ایمان از فضل الهی عطا شده است ایمان مقتضی بندگی است دیگر آمنوا را بعنوان جمله فعلیه آورد تا دلالت کند بر حدوث و تجدد، و مشعر باشد که مؤمنان جمعی اند که ایمان ایشان به سبب عبادات و طاعات در تزیاید باشد، و مشعر است بر آن که مؤمن می باید مؤمن ساعی از عبادت و طاعت خالی نباشد و هر چه کند عبادت باشد و لهذا وارد است که خواب عالم عبادتست یعنی عالم

همه کار خود را از جبهه خداوند خود می کند حتی خوابش را بقصد تقویت بدن می کند از جبهه عبادت الهی و در اکثر تکالیف این نوع خطاب واقع شده است.

اما خصوص صوم مشتمل است بر زیادتیهای بسیار از آن جمله آن که فرمود که ای مؤمنان نوشته شده است بر شما روزه چون هر چه در توفیق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۲

پادشاهان رقم شد تغییر نمی یابد یعنی علاجی نیست این تکلیف را به جا می باید آورد، و فرمود که این تکالیف مخصوص شما نیست که بر شما دشوار باشد بلکه بر جمعی که پیش از شما بودند از پیغمبران و امتهای ایشان نوشته شده بود و مثل مشهور است که هر گاه بلا-عام است سهل است و گذشت که حضرت آدم و سایر پیغمبران صلوات الله علیهم روزه ماه رمضان را می داشتند و امتان روزهای دیگر را می داشتند بعد از آن فرمود که نه چنین است که روزه شما فایده داشته باشد در بزرگی خداوند شما بلکه فایده اش از جبهه شماسست، و نه چنان است که فایده آن اندک باشد بلکه عظیم است و آن آنست که شاید متقی و پرهیزکار شوید و رتبه تقوی و متقیان در عظمت به مرتبه ایست که بسیاری از آیات قرآنی در مدح آن و ایشان است و موجب سعادات دارین و کمالات نشاتین هست.

و این تقوی در چند چیز است یکی در صوم که پرهیز می کند از خوردن و آشامیدن و جماع کردن و امثال اینها از چیزهایی که جزو حقیقت صوم است و ترک آن سبب بطلان صوم است، دیگر تقواست از جمیع محرّمات و ترک جمیع واجبات

که فی نفسها مطلوبست و کمال صوم به آنست، و احتمال دارد که مراد الهی همین تقوی باشد چون تقوای اول از لفظ صوم ظاهر شد پس گویا می فرماید که ما روزه را بر شما واجب گردانیدیم که به سبب اعتیاد بر ترک مباحات که در غیر صوم حلال بود عادت بر ترک منہیات به آن که تفکر کنید که هر گاه حق سبحانه و تعالی مباحات را در صوم بر شما حرام گردانیده است چه گنجایش دارد که محرمات را به جا آورید با آن که فرموده است.

و در احادیث صحیحہ متواتره وارد شده است که هر گاه روزه گیری

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۳

می باید جمیع اعضا و جوارح از جمیع منہیات صایم باشند، و دیگر آن که بالخاصیه متقی شوید به سبب منع نفس از مشتہیات نفسانی که چون قوای شهوانی صورتشان شکسته شد خواهش معاصی کم می شود و تقوی آسان می شود.

چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند که خصیہ کشیدن و خصیہ کوفتن و خصیہ مالیدن امت من صوم است، و این معنی مجربست که هر گاه معده سیر می شود و همه اعضا گرسنه می شوند و چون شکم گرسنه است اعضای دیگر سیر می شوند از مخالفت‌های الهی تعالی شانه، دیگر فرمود که چند روزیست یعنی صومی که واجب گردانیده ایم بر شما چند روزیست که آسانست شمردن آن بانکه ممکن بود که بر شما واجب گردانیم که همیشه روزه باشید و بنده قدرت دارد بر آن بنا بر این است که مستحب است همیشه و یا همیشه متقی شوید مدت عمر که آن چند

روزی است که بر شما فرشتگان ما می شمارند حتی ساعات و انفاس آن قلیلی است نسبت به زمانهایی که در پیش دارید در ثواب و عقاب که آن غیر متناهی است، و بسیار سهل است که در این دو سه روزه عمر کاری کنید که ابد الآباد در رفاهیت باشید و آن چه مضمون بنده است آنست که هر دو مرادند و اگر چه بر سبیل بدلیت باشد و در آیات قرآنی مدار بر این است که از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول است از این نوع تفاسیر متضاده بحسب ظاهر که همه ممکن است که مراد باشند بحسب لفظ.

دیگر فرمود که این تکلیف را بر شما مشکل نکرده ایم که در هر حالی که باشید روزه بگیرید بلکه هر که از شما بیمار باشد بیماری که روزه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۴

ضرر داشته باشد اگر چه بطول مرض باشد یا مسافر باشد به سفری که نماز را در آن سفر قصر باید کرد پس برایشان واجب است که روزه را افطار کنند و بعدد آن چه خورده اند از روزهایی که در حضر باشند و بیمار نباشند روزه بگیرند.

دیگر این تکلیف را دشوار نکردیم که هر که صحیح باشد و در حضر باشد روزه بگیرد و بلکه بر جمعی که برایشان صعوبت داشته باشد گرفتن آن مانند مردان پیر و زنان پیر و شیردهی که شیرش کمی کند و زن حامله که نزدیک باشد وضع حملش یا کسی که مرض تشنگی داشته باشد به تفصیلی که خواهد آمد ایشان افطار می نمایند و کفاره می دهند، بانکه مسکینی را طعام می دهند و این عبارت را تفاسیر دیگر

کرده اند اما آن چه در احادیث صحیحه وارد شده است این است که مذکور شد پس کسی که بیفزاید در خیرات از جبهه او بهتر است یعنی به جای یک مسکین بیشتر بدهد و از آن قدر که مدّ است یا دو مدّ بیشتر بدهد بهتر خواهد بود و محتمل است که مراد فعل طاعات باشد که هر چند در اوقات روزه اعمال خیر بیشتر کنید روزه شما اکمل و از جبهه آخرت شما بهتر خواهد بود و روزه شما از جبهه شما بهتر است اگر از اهل علمید می دانید که حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عبادت عالمیان و این نیز علاوه ایست از جبهه سهولت تکالیف زیرا که علما و عقلا متحمل مشقتهای عظیمه می شوند در چیزی چند که نافع است از جبهه ایشان بحسب دنیای فانی زایل بی اعتبار چگونه سعی نکنند از جبهه ثوابهای غیر متناهی ابد الآباد.

و چون أولا بیان اصل صوم و شرف و فواید آن را فرمود بیان فرمود که آن صومی را که بر شما نوشته و واجب گردانیده ایم ماه مبارک رمضان است که به مزید خواص از سایر روزهای واجب سمت اختصاص و امتیاز دارد بانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۵

قرآن که بهترین کتابهای الهی است در این ماه از لوح محفوظ به بیت المعمور آمد و از بیت المعمور به آسمان اول و از آنجا مرتبه مرتبه بحسب احتیاج نازل شد چنانکه در روایات وارد است و بعضی گذشت و یا آن که در شب قدر در هر سال بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن چه در عرض سال در کار بود نازل

می شد و همان چه نازل شده بود بحسب ضرورت مصالح در اوقات خود نیز نازل می شد، و محتمل است که همه در هر شب قدری بر آن حضرت نازل می شده باشد لهذا حضرت تقدم بر جبرئیل می گرفتند تا آیه و لا تعجل نازل شد و در حج وداع فرمودند که جبرئیل در هر سالی یک مرتبه قرآن را بر من می خواند و در این سال دو مرتبه خواند و این علامت رفتن من است.

و چون شرف ماه به شرف قرآن ظاهر شد فرمود که قرآنی در این ماه فرستاده ام که هدایت کننده جمیع عالمیان است و هر فاضلی و عالمی بحسب قابلیت خود از نور هدایت آن روشنی می یابد، و هر سوره از سورهای آن معجزیست پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله را به اعتبار اشتمال آن سوره بر علوم نامتناهی و به اعتبار اعجاز بحسب ظاهرش نیز که جمیع فصحا و بلغای عالم عاجز شدند از آن که سوره مثل آن یا قریب به آن بیاورند پس چون این شرف یافته و باین شرف از سایر ماهها ممتاز شده است جا دارد که بندگان همه در روزه آن و شرایط احترام و اعظام آن بکوشند و اشعاری دارد بانکه در این ماه زیاده بر ماههای دیگر در تلاوت قرآن مجید سعی نمایند.

چنانکه منقولست که هر چیزی را بهاریست و بهار قرآن ماه رمضانست پس کسی که در این ماه حاضر باشد در بلد خود یا بلد اقامت باید که کل ماه را روزه بگیرد و هر که بیمار یا مسافر باشد واجبست که عوضش از روزهای دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۶

قضا کند،

و تکریر این آیه دور نیست که از جهت تأکید باشد که حجت تمامتر باشد بر عامه که با آن که حق سبحانه و تعالی مکرر فرموده است که در سفر روزه نگیرند مخالفت الهی می کنند و روزه را می گیرند چنانکه حق سبحانه و تعالی می دانست که عمر انکار تیمم خواهد کرد حکم تیمم را در دو آیه بیان فرمود و از جهت تأکید قصر می فرماید که حق سبحانه و تعالی آسانی شما را می خواهد و دشواری شما را نمی خواهد بلکه نماز را تمام کنید یا روزه را بگیرید و مقرر فرمود که هر چه را افطار کنید در سفر در حضر آن را قضا کنید تا عدد آن چه را بر شما واجب کرده اند تمام کنید و چون روزه را تمام بگیرید خداوند خود را به بزرگی یاد کنید در عقب چهار نماز که آن شام و خفتن شب عید است و نماز صبح و نماز عید است و این عبادت را مقرر فرمودیم شاید که شکر کنید نعمتهای پروردگار خود را به دادن فطر و به جا آوردن نماز عید.

و چون اعظم عبادات در این ماه مبارک دعاست چنانکه در ضمن خطب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و غیر آن گذشت حق سبحانه و تعالی آیات دعا را در میان آیات صوم مذکور ساخت بانکه فرمود که یا محمد هر گاه سؤال کنند بندگان من مرا از تو از کیفیت دعا که آهسته دعا باید کرد نظر به رحمتی که حق سبحانه و تعالی با بندگان کرده است و می کند مانند کسانی که راز گویند با یکدیگر یا بلند باید

خواند به اعتبار دوری که بندگان را به سبب معاصی و بدیها از جناب اقدس او حاصل شده است که سؤال تقدیری باشد یا بحسب واقع این سؤال را کرده باشند، چنانکه منقولست که از آن حضرت صلی الله علیه و آله اعرابی سؤال کرد که آیا خداوند ما بما نزدیک است تا او را آهسته بخوانیم یا دور است تا بلند بخوانیم پس این آیه نازل شد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۷

و منقولست که از آن حضرت سؤال کردند که چگونه سؤال کنیم بلند یا آهسته و حدیث اول را نیز بر معنی ثانی حمل می توان کرد چنانکه در صحیح از ثمالی منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله فرمودند که مکتوبست در توراتی که تغییر نیافته است که حضرت موسی علیه السلام از پروردگار خود سؤال کرد که خداوند آیا نزدیکی تو بمن تا با تو راز گویم و آهسته دعا کنم یا دوری که ترا بلند بخوانم پس خطاب به موسی رسید که من همنشین کسانی ام که به یاد منند. و اکثر حمل کرده اند بر آن که از کیفیت دعا سؤال کرده است که بنحو نزدیکان دعا می باید کرد یا بنحو دوران و احتمال دارد که این دعا را از ابرام امت کرده باشد مانند سؤال رؤیت و علی ای حال حق سبحانه و تعالی فرمود که من نزدیکم به دعا کنندگان یعنی باید که آهسته دعا کنند چنانکه در صحیح وارد است که یک دعای پنهان بهتر است از هفتاد دعای آشکارا، و محتمل است که مراد از قرب سرعت اجابت باشد به قرینه آن که فرموده

است که اجابت می‌کنم دعای داعیان را در هر وقتی که مرا بخوانند پس باید که بندگان من اجابت کنند مرا یعنی دعا کنند چون بکرات و مرات ایشان را به دعا خوانده‌ام و می‌خوانم خصوصا در این ماه که وقتی خاص از جهت دعا مقرر نفرموده است بلکه در تمام روز و تمام شب ملکی موکل است که بندگان حق سبحانه و تعالی به او می‌خوانند، و باید که ایمان و اعتقاد داشته باشند که من به وعده خود وفا می‌کنم و دعای ایشان را مستجاب می‌کنم تا شاید که به مطلوب خود راه یابند یعنی دعای ایشان را مستجاب کنم و شاید کریمان خصوصا اکرم الاکرمین متحقق الوقوع است.

و در احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم منقولست که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۸

سبحانه و تعالی بحسب وعده که فرموده است دعا را مستجاب می‌فرماید و لیکن اگر مصلحت در دادن به زودی باشد زود می‌دهد و الا دیر می‌دهد و گاه هست که مصلحت دیر دادن این است که بنده دعا بیشتر کند و قرب الهی او را زودتر حاصل شود و گاه هست که مصلحت در دنیا نیست آن مطلوب را در آخرت به اضعاف مضاعف آن چه طلب کرده است می‌دهد به حیثیتی که مؤمن گوید که کاش هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی‌شد یا آن که غرض عمده از حاجتها همین است که روی بنده به قاضی الحاجات باشد و قرب معنوی او را حاصل شود و هر که اندک شعوری دارد می‌داند که هر چند دعا دیرتر مستجاب می‌شود تضرع و زاری بنده که سبب قرب

بجناب اقدس الهی است بیشتر است و توهم نشود که هر گاه حق سبحانه و تعالی بحسب مصلحت اجابت می فرماید دعا را پس دعا عبث خواهد بود چون هر چه مصلحت است حق سبحانه و تعالی آن را بدون دعا نیز واقع می سازد و هر چه مصلحت نیست با دعا نیز واقع نمی سازد زیرا که گاه باشد بدون دعا مصلحت نباشد و با دعا مصلحت باشد با آن که دعا مانند نماز عبادت است که شارع به آن امر فرموده است و در نماز کسی نمی گوید و نمی تواند گفت که عبث است چون اگر مقدر شده است که به بهشت رویم بی نماز نیز خواهیم رفت و اگر مقدر نشده است با نماز نیز خواهیم رفت زیرا که اصل نماز نیز مقدر الهی است و شاید که مقدر شده باشد دخول بهشت با نماز با آن که حاصل آن قدر قربست و اگر آن حاصل شود بهشت نزد آن اعتبار نخواهد داشت و این مضامین در احادیث صحیحه متکثره وارد شده است.

دیگر فرموده است که حق سبحانه و تعالی هلال کرده است در شب روزه که با زنان خود جماع کنید بعد از آن که حرام بود جماع کردن در ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۵۹

رمضان در شب و روز حق سبحانه و تعالی آن حکم را منسوخ گردانیده و حلال بلکه سنت است که در شب اول ماه رمضان جماع کند با زن خود تا اطاعت حق سبحانه و تعالی کرده باشد در ترک و فعل و حکمت منسوخ شدن این است که زنان بمنزله جامه شماینند و شما بمنزله جامه ایشان یعنی چون همیشه با

هم می باشید و ترک نمودن جماع بر شما مشکل است و حق سبحانه و تعالی می داند که شما با خود خیانت می کنید و جماع می کنید.

و اول خائنان عمر بن خطاب بود چنانکه صاحب کشف و بیضاوی و نیشابوری و غیر ایشان نقل کرده اند که عمر گفت یا رسول الله توبه می کنم از این عمل قبیحی که کرده ام و جمعی از صحابه نیز برخاستند که ما نیز چنین کرده ایم پس آن حضرت به عمر فرمودند که لایق نبود ترا مخالفت الهی پس آیه نازل شد که حق سبحانه و تعالی توبه شما را قبول کرد و از گناهان شما عفو فرمود یا این حکم را از شما ساقط کرد و منسوخ گردانید و خواهد آمد که خوات بن جبیر در شام چیزی افطار ننموده بخواب رفت و بعد از خواب حرام بود چیزی خوردن و روز در خندق کار می کرد و ساعت به ساعت غش می کرد تا این حکم نیز منسوخ شده حق سبحانه و تعالی فرمود که من بعد جایز است با زنان مباشرت کردن جماع و مقدمات آن از هر دست بازی، و چون جماع کنید طلب کنید آن چه را حق سبحانه و تعالی نوشته است و مقدر ساخته است در لوح محفوظ از جهت شما یعنی دعا کنید در وقت جماع دعاهای طلب فرزند را که خواهد آمد و قصد خود را نیز چنین کنید چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمود که نکاح کنید تا نسل شما و اولاد شما بسیار شوند و به درستی که من مباحات خواهم نمود به کثرت شما با امم سابقه در روز

من سبب اسلام چندین هزار هزار شده ام به حیثیتی که امت من دو برابر امتهای جمیع پیغمبران خواهد بود صلوات الله علیهم یا آن که جماع را از جهه رضای الهی واقع سازید بانکه نیت شما دفع فجور باشد به سبب نکاح چنانکه آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که زن خواست نصف دین خود را حفظ کرد پس باید که از خدا اندیشه کند در نصف باقی و می باید که هر دو مطلوب باشد هم دفع شهوت و هم کثرت نسل.

دیگر حق سبحانه و تعالی فرمود که بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود بر شما ریسمان سفید صبح صادق از ریسمان سیاه شب پس تمام کنید روزه داشتن را یا روزه را تا شب پس ظاهر شد که جماع و اکل و شرب می توان کرد تا صبح ظاهر شود و از آنها امساک می باید کرد تا شب، اما جماع پس خلافی نیست که در شب می توان کرد تا وقتی که آن قدر زمان بماند که بعد از جماع پیش از صبح غسل تواند کرد، و از آن زمان تا صبح خلافی است که خواهد آمد و شکی نیست در آن که اکل و شرب معتاد بعنوان معتاد حرامند و جزو حقیقت روزه اند و هم چنین جماع در قبل زن و لیکن در آن که امساک از جماع جزو حقیقت صوم است یا شرط است اشتباهی هست که دست بازی که سبب آمدن منی باشد نیز سبب بطلان صوم است و آن را نیز در مباشرت داخل می توان کرد و باقی مفطرات خواهد آمد و

در شب نیز خلافت و گذشت و خواهد آمد که فرو رفتن قرص آفتاب است یا زوال سرخی مشرقی.

دیگر فرمود که مباشرت مکنید با زنان خود در وقتی که اعتکاف کرده باشید در مساجد و احکام اعتکاف نیز خواهد آمد پس فرمود که اینها حدود و احکام حق سبحانه و تعالی است پس نزدیکی مکنید به اینها مانند اکل و شرب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۱

جماع و استمنا در صوم و جماع در اعتکاف و بقیه احکام صوم یا اعم از صوم و از هر چه پیشتر گذشته است هم چنین بیان می کند حق سبحانه و تعالی آیات احکام خود را از جهت مردمان شاید که بترسند و از مخالفت الهی در اوامر و نواهی اجتناب کنند اینست ترجمه آیه و تفصیل اینها در ضمن اخبار آینده ظاهر خواهد شد

[اجتناب از چهار چیز]

(روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لا- یضّر الصائم ما صنع اذا اجتنب اربع خصال الطعام و الشراب و النساء و الارتماس فی الماء) و کالصحیح و در صحیح منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ضرر به صایم نمی رسد و هر چه کند بروزه او ضرر ندارد هر گاه اجتناب نماید از چهار چیز و آن خوردن و آشامیدنست چیزی چند را که متعارف باشد خوردن و آشامیدن آنها، و آن چه متعارف نباشد خوردن آن مانند سنگ و چوب، و آبی که از علف بیرون آید مشهور آنست که اینها نیز مبطل صومند، و دیگر جماع زنان از راه متعارف و در غیر متعارف خلافت و مشهور فساد صوم است، چهارم سر به

آب فرو بردنست که سر یا بدن فرو رود در آب و ظاهر ضرر رسانیدن بطلان صوم است و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و چند صحیح دیگر بعنوان نهی وارد شده است.

و لیکن در موثق کالصحیح اسحاق بن عمار منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر صائمی عمدا سر به آب فرو برد آیا قضا می کند آن روز را حضرت فرمودند که قضا بر او واجب نیست و دیگر چنین نکنند بنا بر این اکثر علما قایل به حرمتند بدون قضا.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۲

و جمعی این اخبار را حمل بر کراهت کرده اند چون کالصحیح از عبد الله بن سنان منقول است که گفت که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکروه است صائم را که سر به آب فرو برد و کراهت را بر حرمت بسیار اطلاق کرده اند و احوط آنست که کل سر را به آب فرو نبرد و اگر ببرد عمدا احوط آنست که آن روز را بگیرد و قضا نیز بکند و اگر کفاره نیز بدهد نهایت احتیاط خواهد بود و الله تعالی یعلم.

و اما در وطی درد بر زن دو حدیث مرسل وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر مردی با زن روزه دار وطی کند در دبر روزه از زن باطل نمی شود و غسل نیز واجب نیست و اکثر علما حمل کرده اند بر صورت اکراه و احوط قضا و کفاره است اما اگر منی بیاید ظاهر اصحاب جزم است بوجوب قضاء و کفاره چون احادیث صحیحه وارد شده است از

عبد الرحمن بن حجاج که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از مردی که بازی کند با زن خود در ماه رمضان تا او را منی بیاید حضرت فرمودند که بر اوست کفاره مانند کسی که با اهل خود جماع کرده باشد و مؤید این اخبار است چند حدیث کالصحیح دیگر و ظاهرش آنست که بازی شامل وطی دبر و تفخیز و غیر آن هست و ظاهر این اخبار آنست که اگر چه معتاد نباشد که منی بیاید یا بقصد آمدن منی نباشد همان کفاره باید داد و مستبعد نیست دست بازی جایز باشد و اگر منی بیاید کفاره باید داد، و محتمل است که اخباره کفاره را حمل کنند بر صورتی که از حال خود داند که به سبب دست بازی او را منی می آید یا بقصد آمدن منی بازی کند و شک نیست که احوط کفاره است در آمدن منی هر چند عادت نداشته باشد و بقصد استمنا نکند

[کذب بر خدا و رسول]

(و فی روایه منصور بن یونس عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انّ الکذب علی الله و علی رسوله و علی الائمه صلوات الله عليهم یفطر الصائم) و در موق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که دروغ بستن بر خدا و بر رسول و بر ائمه هدی صلوات الله عليه روزه را باطل می کند و صدوق بعضی از حدیث را نقل بالمعنی کرده است چون کلینی و شیخ همین حدیث را از منصور از ابو بصیر روایت کرده اند که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه شنیدم که می فرمودند که

دروغ و ضو را می شکنند و روزه را باطل می کند پس من عرض نمودم که ما همه هلاک شدیم که نمازها همه باطل است و روزها باطل حضرت فرمودند که مطلق دروغ مراد من نیست بلکه دروغ بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم مراد است و قریب باین است موثقه سماعه و ظاهر این دو حدیث آنست که هم چنان که افترا بر خدا و رسول سبب نقص کمال وضوست هم چنین سبب نقص کمال صوم است و شکی نیست در آن که این کذب از اعظم کبایر است و در روزه اعظم خواهد بود بنا بر این همیشه خصوصا در صوم احتیاط لازمست که غیر مجتهد تفسیر قرآن و حدیث نکند و مسأله از پیش خود نگویند و مجتهد نیز نهایت احتیاط کند در گفتن مسایل و تفاسیر.

[روزه چشم و گوش]

(و روی محمد بن مسلم عنه صلوات الله علیه انه قال اذا صمت فليصم سمعك و بصرک و شعرک و جلدك و عدد اشیاء غیر هذا و قال لا یكون یوم صومك کیوم فطرک) و در قوی کالصحیح و حسن کالصحیح و در صحیح منقول است از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۴

محمد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه روزه گیری باید که گوش تو نیز روزه باشد از شنیدن غیبت و بهتان و سازها و غنا و امثال اینها بلکه از هر چه فایده اخروی بر شنیدن آن نباشد و هم چنین روزه باشد چشمت از هر حرامی بلکه از هر مباحی نیز و مو و پوست تو به بدن نامحرم نرسد و غیر این اعضا را نیز

شمردند، و فرمودند که می باید که روز روزه ات مانند روز عدم روزه نباشد به آن که مطلق منهیات و مکروهات و مباحات نیز از تو صادق نشود و کل روز را صرف طاعت و عبادت الهی کنی بلکه کل شب را نیز.

[جماع در صوم]

(و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِهَ لِي سِتَّ خِصَالٍ وَكَرِهْتَهُنَّ لِلْأَوْصِيَاءِ مِنْ وَلَدِي وَاتِّبَاعِهِمْ مِنْ بَعْدِي أَحَدُهَا الزُّفْثُ فِي الصَّوْمِ) و در موثق از آن حضرت صلی الله علیه و آله منقول است که خداوند عالمیان نخواست که من شش چیز را به جا آرم و من نیز کراهت دارم که اوصیاء من که فرزندان منند و شیعیان ایشان بعد از من این کارها را بکنند یا یکی از آنها را بفعل آورند و یکی از آن شش جماع است یا فحش گفتن در حالت صوم، و سه مرتبه قبل از این نیز گذشت در ابواب طهارت و صلاه و زکات بتمامها و در اینجا اکتفا به خصلتی کرد که مناسب این مقام بود و اگر مراد از رفت جماع باشد ترک آن جزو حقیقت صوم است و اگر فحش باشد ترکش از مکملاتست اگر چه فی نفسه ترک آن واجبست و فحش گفتن حرام است.

[روزه سکوت]

(و روی ابو بصیر عن الصَّيَادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الصِّيَامَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ وَحَدَّثَنَا مَرْيَمُ قَالَتْ إِنَّ نَذْرَتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا أَيْ صَمْتًا فَاحْفَظُوا أَلْسِنَتَكُمْ وَ غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ لَا تَحَاسَدُوا وَ لَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۵

تنازعوا فَإِنَّ الْحَسَدَ يَأْكُلُ الْإِيمَانَ كَمَا تَأْكُلُ النَّارُ الْحَطْبَ) و در موثق منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که روزه از خوردن و آشامیدن نیست و بس، نمی بینی که حضرت مریم فرمودند که من از جبهه حق سبحانه و تعالی نذر کرده ام روزه را یعنی خاموشی را پس حفظ کنید زبانهای خود را و به پوشانید

چشمهای خود را و حسد و رشک یکدگر را مبرید و با هم منازعه و جدال مکنید به درستی که حسد ایمان را را باطل می کند چنانکه آتش هیمه را و استشهادی که به آیه فرمودند به اعتبار این است که اگر چه در این امت روزه خاموشی که در بنی اسرائیل بود نیست اما خاموشی در روزه از ما لا یعنی و لا طایل و بی هده هست و دلیل حسد از جهه حسد است یا از جهه حسد و نزاع هر دو به اعتبار آن که غالب اوقات نزاعها از حسد بهم می رسد و یا به اعتبار آن که حسدی که در ضمیر است سبب زوال ایمان است منازعه که در زبان و سنان باشد چگونه خواهد بود.

[ماه رمضان و استغفار و دعا]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه علیکم فی شهر رمضان بکثره الاستغفار و الدعاء فامّا الدعاء فیدفع البلاء عنکم و امّا الاستغفار فتمحی به ذنوبکم) و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که بر شما باد در ماه رمضان به بسیاری استغفار و دعا اما دعا پس آن دفع می کند بلاها را از شما و اما استغفار و طلب مغفرت سبب محو شدن گناهان شماست و به همین سند از حضرت صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه چون ماه رمضان می شد سخن نمی فرمودند مگر دعا و تسبیح و استغفار و تکبیر را و در وقت افطار می گفتند که خداوندا اگر خواهی که بکنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۶

می توانی کرد یعنی اگر خواهی که بیامری و رحم کنی خداوندی و می توانی کرد.

[شعر مخوان در ماه رمضان]

(و قال الصادق صلوات الله علیه لا تنشد الشعر بلیل و لا تنشده فی شهر رمضان بلیل و لا نهار فقال له اسماعیل یا ابتاه و ان کان فینا قال و ان کان فینا) و در صحیح و حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که شعر مخوان در شب و شعر مخوان در ماه رمضان در شب و روز پس اسماعیل پسر آن حضرت گفت که ای پدر بزرگوار اگر چه شعر در مدح ما باشد کراهت دارد حضرت فرمودند که اگر چه در مدح ما باشد.

و در صحیح از حماد منقولست که گفت شنیدم که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکروهست خواندن شعر روزه دار و محرم را در حرم و در روز جمعه و در

هر شبی نیز مکروهست حماد گفت عرض نمودم که اگر چه شعر حق باشد حضرت فرمودند که اگر چه شعر راست باشد.

[هر بنده که روزه باشد و او را دشنام دهند]

(و قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا مِنْ عَبْدٍ صَائِمٍ يَشْتُمُ فَيَقُولُ أَنِّي صَائِمٌ سَلَامٌ عَلَيْكَ لَا أَشْتُمُكَ كَمَا تَشْتُمُنِي قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى اسْتَجَارَ عَبْدِي بِالصَّوْمِ مِنْ شَرِّ عَبْدِي قَدْ اجْرَتْهُ مِنَ النَّارِ) وَكَالصَّحِيحِ مَنْقُولٍ اسْتَقْبَلَتْهُ أَنْ حَضَرَتْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمَوْدُنْدُ كَمَا هَرُ بِنْدَه كَه رُوزَه بَاشَد وَ اُو رَا دَشْنَام دَهْنَد اُو بَا خُود كُودِيد يَا بَه اُو كُودِيد كَه مِنْ تَرَا دَشْنَام نَمِي دَهْم چنانكه مرا دشنام دادی و به او سلام کند در عوض دشنام البته حق سبحانه و تعالی فرماید که این بنده در پناه روزه من در آمد از شر بنده من و در بعضی نسخ شتم به جای شر است یعنی از دشنام دادن بنده من: من او را از آتش جهنم در پناه خود در آوردم و در موثق سکونی به همین نحو است و در آخرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۷

چنین است که حق سبحانه و تعالی می فرماید که این بنده را از آتش جهنم من امان دهید و او را به بهشت من در آورید.

(و سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَمْرًا تَسَبَّ جَارِيَةً لَهَا وَ هِيَ صَائِمَةٌ فَدَعَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِطَعَامٍ فَقَالَ لَهَا كَلِي فَقَالَ أَنِّي صَائِمَةٌ فَكَيْفَ تَكُونِينَ صَائِمَةً وَ قَدْ سَبَبْتَ جَارِيَتَكَ إِنَّ الصَّوْمَ لَيْسَ مِنَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَقَطْ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولٍ اسْتَقْبَلَتْهُ مِنْ حَضَرَتْ اِمَامِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَه حَضَرَتْ سِيد

المرسلین صلی اللہ علیہ شنیدند کہ زنی کنیز خود را دشنام می داد آن زن روزه بود پس حضرت فرمودند که تا طعامی آوردند و به آن زن فرمودند که بخور آن زن گفت من روزه ام حضرت فرمودند که چگونه روزه و حال آن که کنیزک خود را دشنام دادی به درستی که روزه همین از خوردن و آشامیدن نیست و بس.

(وقال الصیادق صلوات اللہ علیہ اذا صمت فلیصم سمعک و بصرک من الحرام و القبیح و دع المرء و اذی الخادم و لیکن علیک و قار الصائم و لا تجعل یوم صومک کیوم فطرک) و این حدیث تتمه حدیث سابق است چنانکه در کافی است و چون جراح شنید که حضرت جزو اول را از حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله روایت فرمودند گفت قال و چون قال اول از قلم نساخ افتاده است متوهم می شود که حدیث دیگر باشد و حدیث اول باین تتمه تمامتر است که آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر گاه روزه گیری پس باید که گوش و چشمت روزه باشند از حرام و قبیح و ترک مکن مجادله را اگر چه در مسائل علمی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۶۸

باشد، و ترک کن آزار خدمتکار را و باید که بر تو باشد آرام روزه داران یا آرام روزه به آن که به یاد خدا باشی و از جا در نیایی به سبب مجادله، و مگردان روز صومت را مثل روز افطارت بلکه در روز صوم ظاهر باشد که روزه و به یاد خداوندی یا آن که مطلقاً روز صومت مانند روز افطار نباشد به آن که

جميع اعضا و جوارحت از جميع محرمات و مكروهات و مباحات روزه باشند و هر يك به شغلي كه از جهه آن مخلوق شده اند مشغول باشند.

[حجامت روزه دار]

(و لا باس ان يحتجم الصائم في شهر رمضان كذلك رواه الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال انا اذا اردنا ان نحتجم في شهر رمضان احتجمنا بالليل قال و سألته أ يحتجم الصائم قال انى أتخوف عليه ما يتخوف به على نفسه قال قلت ما ذا يتخوف عليه قال الغشى او ثنور به مژه قلت أ رأيت ان قوى على ذلك و لم يخش شيئا قال نعم ان شاء) و باكى نيست كه صايم حجامت كند در ماه رمضان چنانكه روايت كرده اند از حلبى به اسانيد صحيحه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر گاه ما مى خواهيم كه حجامت كنيم در شب حجامت مى كنيم حلبى گفت كه باز از آن حضرت سؤال كردم كه آيا صايم حجامت مى تواند كرد حضرت فرمودند كه من بر او مى ترسم از چيزى كه او بر خود از آن چيز مى ترسد عرض نمودم كه او از چه چيز بر خود مى ترسد حضرت فرمودند كه از آن كه غش كند و بى خود شود يا غلبه كند صفرا و سودا و بنا بر نسخه از آن كه غش كند به سبب حركت صفرا يا سودا عرض نمودم كه چه مى فرماييد هر گاه قوت بر حجامت كردن داشته باشد و خوف چيزى از اينها نداشته باشد حجامت مى تواند كرد

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۳۶۹

فرمودند كه بلى اگر خواهد يعنى ضرور شود و در تهذيب إن شاء الله است و ظاهرا

از قلم نساخ لفظ جلاله زیاده شده باشد.

(و كان امير المؤمنين صلوات الله عليه يكره ان يحتجم الصائم خشيه ان يغشى عليه فيفطر) و منقول است که از آن حضرت صلوات الله عليه می فرمودند که مکروهست که صائم حجامت کند مبادا غش کند و بایدهش خوردن و یا خورانییدن و در صحیح از عبد الله بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست که صایم حجامت کند مگر در ماه رمضان که خوف این هست که ضرر عظیم به او رسد و ما اگر خواهیم که حجامت کنیم در شب حجامت می کنیم.

و منقولست در صحیح از سعید که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم که صایم حجامت می تواند کرد فرمودند که باکی نیست مگر خوف ضعف داشته باشد و به همین مضمون است حسنه حسین از آن حضرت صلوات الله عليه.

و در صحیح از قداح منقول است که آن حضرت از پدرش صلوات الله علیهما روایت فرمودند که سه چیز است که روزه را باطل نمی کند و آن قی و احتلام و حجامت است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حجامت فرمودند در صوم و آن حضرت می فرمودند که باکی نیست سرمه و غیر آن را در چشم کشیدن در حال صوم و احادیث بسیار در این باب وارد شده است بی معارض و حجام را نیز مکروهست حجامت کردن چون خوف آن هست که خون به حلقش رود و از مجموع این اخبار ظاهر شد که حجامت کردن اگر سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۰

ضعف و غش شود و ضرور نباشد

مکروهست و بدون خوف جایز است و اگر در شب کنند بهتر است و اگر ضرور شود در هر وقتی جایز است با ضرورت.

[سرمه کشیدن روزه دار]

(و لا- باس ان یکتحل الصَّائم بکحل فیه مسک و لا- باس ان یکتحل بالحضض) و باکی نیست صایم را که در چشم کشد داروئی را که مشک داشته باشد و باکی نیست که حضض مکی را در چشم کشد.

و کالصحیح منقولست از حسین که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که دارو بچشم می توانم کشید هر گاه مشک داشته باشد در روزه حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از محمد منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدند که از سرمه کشیدن صایم فرمودند که باکی نیست سرمه خوردنی و آشامیدنی نیست یعنی اگر چه به حلق رود ضرر ندارد.

و کالصحیح منقولست از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سرمه روزه دار فرمودند که باکی نیست زیرا که طعامی نیست که او را بخورند.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که باکی نیست سرمه و دارو کشیدن صایم را.

و اما آن چه وارد شده است در صحیح از سعد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از کسی که در ماه رمضان درد چشم داشته باشد آیا در روزه دار و می تواند پاشید بچشمش که روزه باشد حضرت فرمودند که هر گاه افطار کند دارو را می پاشد یعنی می باید که افطار کند و به پاشد چون عامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۱

در مرض و

سفر روزه می گیرند و اکثر این سؤالاها از آن حضرت در خراسان واقع می شد و همیشه مجلس آن حضرت صلوات الله علیه پر بود از علماء اهل سنت حضرت به عنوانی جواب می فرمایند که سنیان موافق مذهب خود بفهمند و شیعیان موافق مذهب ائمه هدی صلوات الله علیهم، و محتمل است که مراد این باشد که در شب دارو بر چشم کند استجابا و در صحیح از حلبی منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند که از شخصی که سرمه یا دارو کشد یا در حال صوم حضرت فرمودند که نه می ترسم که داخل شود در سرش و قریب باین موثقه ابن فضال، و این اخبار را حمل کرده اند بر آن که دارو مشک یا چدروا داشته باشد که مزه اینها زود به حلق می رسد و مع هذا مکروه است چون علم نداریم که عین آنها به حلق می رسد چنانکه مجربست که شحم حنظل را اگر بر کف پا مالند در همان ساعت مزه تلخی در دهن بهم می رسد و بر تقدیری که عین آن نیز برسد در احادیث سابق گذشت که قصور ندارد خوردنی نیست.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم از سرمه کشیدن صایم حضرت فرمودند که هر گاه دارو مشک نداشته باشد و مزه آن در حلق ظاهر نشود باکی نیست.

و در صحیح از احدهما صلوات الله علیهما منقولست که از آن حضرت پرسیدند از زنی که سرمه کشد در روزه حضرت فرمودند که هر گاه مزه سرمه و دارو را در حلق نیابد باکی نیست.

[مسواک زدن روزه دار]

(ولا باس بان یتاک)

بالماء او بالعود الرطب يجد طعمه أي النهار شاء) و باکی نیست که مسواک کند به آب و به چوب تر که مزه آن را در دهان یابد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۲

هر وقتی که خواهد از روز پیش از ظهر و بعد از ظهر و بعضی مکروه می دانند مسواک کردن بعد از ظهر را به آب و چوب تر چون بعد از ظهر بیوست غالب است در دهن و رطوبت آب و چوب تر را جذب می کند و حق آنست که بر تقدیری که جذب کند نیز ضرر ندارد چون خلافی نیست که بعد از ظهر مضمضه و استنشاق سنت است و کراهت ندارد با آن که جذب آب در آن بیشتر است.

چنانکه منقول است بدو سند صحیح از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که آیا صایم مسواک به آب و به چوب تر می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی در هر وقتی که خواهد از روز مسواک می تواند کرد.

و در صحیح از ابن سنان و در صحیح ابو بصیر و در صحیح حلبی و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که صایم مسواک می تواند کرد در هر وقتی که خواهد از روز.

و در صحیح و حسن کالصحیح و چند موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مسواک نکند به چوب تر و حمل کرده اند بر کراهت مسواک کردن به آن بعد از زوال یا در صورتی که رطوبت آن به حلق رود.

چنانکه در حسن کالصحیح از ابن سنان

منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکروهست صایم را که مسواک کند به مسواکی که تر باشد و فرمودند که باکی نیست که مسواک را تر کنند و بیفشانند تا هیچ رطوبت در آن نماند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۳

و کالصحیح منقول است که بعضی از همنشینان حضرت امام رضا صلوات الله علیه از آن حضرت سؤال نمودند از مسواک در ماه رمضان حضرت فرمودند که جایز است، بعضی عرض نمودند که رطوبت مسواک به حلق یا به اندرون می رود حضرت فرمودند که رطوبت آب مضمضه بیشتر از رطوبت مسواکست و اگر کسی گوید که مضمضه سنت است مسواک نیز سنت است و جبرئیل آن را از جبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورد.

[آروغی که بی اختیار بالا آید]

(و روی العلاء عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه سئل عن القلس أ یفطر الصائم فقال لا) و بده سند صحیح و دو موثق کالصحیح منقول است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند از آروغی که از حلق بی اختیار بالا آید آیا روزه را باطل می کند حضرت فرمودند که نه و هم چنین باطل نمی کند قی هر گاه بی اختیار این کس شود و بر این مضمون احادیث صحیحه و احادیث موثقه کالصحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

[مضمضه و استنشاق صایم]

(و لا باس بالمضمضه و الاستنشاق للصائم) و باکی نیست در مضمضه و استنشاق صایم را اگر از جبهه وضو باشد بی دغدغه خواه وضو از برای نماز واجب باشد یا از جبهه نماز سنت و اگر به حلق جهد آب بی اختیار او یا از روی نسیان پس اگر در وضوی واجب باشد بی دغدغه قضا نمی باید کرد و اگر از جبهه نماز سنت ب ۴ اشد مشهور آنست که قضا نمی کند روزه را.

و در صحیحه حلبی وارد شده است که قضا می کند و علما حمل کرده اند آن را بر استحباب و احوط قضاست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۴

و در موثق از عمار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که مضمضه کند و آب به حلقش فرو رود و روزه باشد حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست عرض کردم که اگر مرتبه دیگر مضمضه کند و آب به حلقش جهد فرمودند که بر او چیزی نیست که گفتم اگر مرتبه سیم بکند

حضرت فرمودند که بد کرده است چون تجربه شد او را که آب به حلقش می‌جهد و بر او چیزی نیست.

(فاذا تمضمض واستنشق فلا يبلغ ريقه حتى يبزق ثلثا) و كالصحيح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه صایم مضمضه کند آب دهن را فرو نبرد تا سه مرتبه بیندازد و ظاهرا لفظ و استنشاق از سهو قلم زیاده شده باشد چون در حدیث نیست و آب دهن را مدخلی در آن نیست و مشهور آنست که بر سبیل استحباب است و احوط آنست که سه مرتبه بیندازد و اقلا یک مرتبه بیندازد و ظاهر اکثر آنست که ریختن آب مضمضه کافی است و شیخ نقل کرده است که در روایتی وارد شده است که یک مرتبه آب دهن را بیندازد.

(و ان تمضمض فدخل الماء حلقه فان كان ذلك لوضوء الصلاه فلا قضاء عليه) و اگر مضمضه کند و آب به حلقش رود بی اختیار یا سهوا پس اگر مضمضه از جهه وضوی نماز باشد بر او قضا واجب نیست چنانکه ظاهر حدیث سماعه است که خواهد آمد.

و در صحیح از حماد منقول است که او از شخصی روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که پرسیدند که صایم مضمضه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۵

استنشاق می‌کند فرمودند بلی و لیکن مبالغه نکند یعنی در استنشاق به آن که بالا کشد به حلقش رود و حق آنست که این اخبار مطلق است.

و در صحیح و در حسن كالصحيح منقول است از حماد و حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در صائمی

که وضو سازد از جهه نماز و آب به حلقش رود حضرت فرمودند که اگر وضوی او از جهه نماز واجب باشد بر او چیزی نیست و اگر از جهه نماز سنت باشد پس بر اوست قضا و کالصحیح منقول است از یونس به همین مضمون پس احتیاط در قضاست البته.

(و سال سماعه بن مهران ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل عبث بالماء يتمضمض به من عطش فدخل حلقه قال علیه قضاؤه فان كان في وضوء فلا بأس به قال و سألته عن القی فی شهر رمضان قال ان كان شیء یذره فلا بأس و ان كان شیء یکره علیه نفسه فقد افطر و علیه القضاء) و در موثق از سماعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بازی کند با آب و مضمضه به آن کند از جهه رفع تشنگی که آب به حلقش جهد حضرت فرمودند که بر اوست که قضا کند آن روز را یعنی بگیرد آن روز را و قضا کند و اگر آب را از جهه مضمضه وضو در دهن کند باکی نیست و غالب آنست که در روز وضو از جهه نماز واجب می کند پس حمل بر وضوی واجب کردن بعید نیست، سماعه گفت که دیگر سؤال کردم از آن حضرت از قی در ماه رمضان حضرت فرمودند که اگر خود بیاید باکی نیست و اگر خود را بقی دارد روزه اش را باطل کرده است و واجبست که آن را بگیرد و قضای آن را به جا آورد و بر این مضمون احادیث صحیحه گذشت.

[حقنه کردن صائم]

(و سال

احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی ابا الحسن الرضا صلوات الله عليه عن الرجل يحتقن يكون به العله في شهر رمضان فقال الصائم لا يجوز له ان يحتقن) و به بیست سند صحیح و کالصحیح منقول است از بزنی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که مرضی داشته باشد در ماه رمضان و خواهد که حقنه کند فرمودند که صایم را جایز نیست که حقنه کند چون حقنه با صوم جمع نمی شود بلکه می باید افطار کند اگر چه به حقنه باشد، و ظاهر اطلاق حقنه منصرف می شود به مایع و بر تقدیری که بر جامد نیز اطلاق کنند در این حدیث حمل بر مایع می باید کرد جمعا بین الاخبار.

چنانکه مرویست بهشت سند صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما از مرد و زن که می توانند شاف برداشتن در وقتی که روزه باشند حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در موثق کالصحیح منقولست از حسن بن علی بن فضال که عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه در برداشتن شاف و غیر آن از پیش یا از پس در صوم حضرت فرمودند بخط مبارک خود که باکی نیست در جامد و از این باب است جمعی که تریاک خورند گاه هست که سحر خوابشان می برد و بعد از صبح بیدار می شوند ظاهرا تریاک را اگر شاف کنند و بردارند نفع می کند ایشان را.

[جایز نیست صایم را که روغن و شیر در بینی چکاند]

(و لا يجوز للصائم ان يستعط) و جایز نیست صایم را که سعوط کند و در بینی چکاند روغن و شیر و

لوامع صاحبقرانی،

غیر اینها را و این عبارت فقه رضویست و ممکن است که مراد هر دو کراهت باشد یا اگر سعوط به حلق رود خصوصا هر گاه ماکول عادی باشد مفطر باشد.

و در حدیث موثق کالصحیح از لیث و موثق غیاث از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که مکروهست سعوط.

[باکی نیست در چکانیدن دوا در گوش صایم]

(و لا- باس ان یصبّ الدّواء فی اذنه) یعنی باکی نیست در چکانیدن دوا در گوش صایم و بر این مضمون حدیث صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و خلافتی نیست در عدم فساد صوم به آن.

[باکی نیست که روزه دار دانه به دهن بچه کبوتر کند]

(و لا باس ان یرقّ الفرخ و یمضغ الخبز للرضیع من غیر ان یبلع شیئا) و باکی نیست که روزه دار دانه به دهن کبوتر بچه کند و یا بخاید نان را از جبه طفل شیرخواره که به خوردن در آمده باشد بی آن که چیزی از اینها را عمدا فرو برد و این مضمون عبارت فقه رضویست.

و در صحیح از حماد منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از صائمی که دوا در گوش او کنند حضرت فرمودند که بلی می توان کرد و مرق می تواند چشید که نمک طعام را بیابد و دانه بخورد جوجه می تواند داد.

و در صحیح از حلبی منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از زنی که روزه باشد و نمک آش را چشید فرمودند که باکی نیست پرسیدند که زنی بچه دارد نان را می تواند خائیدن و بخورد او دادن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۸

فرمودند که باکی نیست و بخورد مرغان نیز می تواند داد اگر چه روزه باشد و ظاهر آنست که مطلقا به دهن تواند کرد اگر چه عبث باشد و لیکن اگر از جبه ضرورت باشد و به حلقش رود بی اختیار او قضاء نمی باید کرد و اگر عبث باشد مشهور و جوب قضاست.

و در صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت

سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما از صائمی که طعام و شربت را در دهن کند و مزه آن را در حلقش یابد حضرت فرمودند که در دهن به عبث نکند عرض کردم که اگر کرده باشد چه می باید کرد فرمودند که بر او چیزی نیست و دیگر چنین نکند.

و در قوی از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که صایم مصطکی و امثال آن را می تواند خائیدن فرمودند که بلی اگر خواهد و محمولست بر آن که آب آن را بیندازد چون منقول است در صحیح از محمد که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ای محمد زنهار که در صوم مصطکی می خایید که من امروز روزه بودم و خائیدم و یافتم که مزه پس می دهد باب دهن.

و در حسن کالصحیح منقول است که از حلبی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که صایم می تواند خائیدن مصطکی را حضرت فرمودند که نه و این هر دو محمولند هر دو بر آن که آب آن را فرو برند و بر کراهت یا در صورتی که جزم داشته باشیم که اجزا از آن جدا شده باشد چنانکه در اول خائیدن اجزا از آن جدا می شود و یا بر آن که خائیدن عبث باشد.

چنانکه در صحیح از سعید منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۷۹

از صایم که می تواند که چیزی را بچشد و فرو نبرد فرمودند که نه با آن که خوف متهم شدن نیز هست که روزه نیست و سبب

غیبت جمعی نیز می شود و هر دو بد است با آن که حرمت روزه را نداشته است.

[باکی نیست بوی خوش را در صوم]

(و لا باس بان یشم الطیب الا المسحوق منه فانه یصعد الی دماغه) و این عبارت فقه رضویست که باکی نیست که در صوم بوی خوش را ببیند مگر بوی خوشی باشد که ساییده باشند آن را مانند عبیر و مشک که به دماغ می روند و محتمل است که مراد صدوق نیز کراهت بوییدن ساییده باشد چون خوردن بر آن صادق نمی آید.

و در موثق کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کراهت داشتند که صایم بوی خوش کند به مشک و ظاهرا به اعتبار آنست که غالبا مشک مانند عبیر است و به حلق می رود و ظاهرا امثال اینها را بوییدن مکروه باشد اگر چه احوط آنست که هیچ جزوی داخل هیچ عضوی نشود و الله تعالی یعلم.

[باکی نیست که طبخ مرق طعام را از زبانش بچشد]

(و لا- باس بان یدوق الطبخ المرق و هو صائم بلسانه من غیر ان یبلعه لیعرف حلوه من حامضه) عبارت فقه رضویست که باکی نیست که طبخ مرق طعام را از زبانش بچشد و روزه باشد بی آن که فرو برد تا بداند شیرینی را از ترشی و این زیادتی از صدوق است از لیعرف تا به آخر و غرضش اینست که لازم نیست که از جهه نمک بچشد تا جایز باشد بلکه هر مطلبی که داشته باشد می تواند چشید چنانکه در صحیح حلبی و موثق کالصحیح محمد بن مسلم و غیر آن نیز منقولست از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۰

در روزه مرد و زن مزه طعام را می تواند چشید.

[انگشتی را در دهان می تواند بگیرد]

(و روی عن منصور بن حازم انه قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه الرّجل یجعل الثّواه فی فیه و هو صائم قال لا قلت فیجعل الخاتم قال نعم) و در حسن کالصحیح بلکه در صحیح منقولست از منصور که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آدمی هسته خرما را در دهن می تواند گذاشت که بمکد از جهت رفع تشنگی در روزه حضرت فرمودند که نه عرض نمودند که انگشتی را در دهان می تواند گرفت فرمودند که بلی و ظاهرا هسته مکروه باشد چون احتمال آن دارد که چیزی از آن جدا شود بخلاف انگشت اما اگر جزوی داشته باشد از خرما یا غیر آن و آن را فرو برد روزه باطل می شود و این حدیث را حمل بر آن می توان کرد.

و در صحیح ابن

سنان منقول است از آن حضرت صلوات الله عليه در شخصی که تشنه شود در ماه رمضان حضرت فرمودند که باکی نیست که انگشتر را از جبهه رفع تشنگی بکند.

و کالصحیح از یونس منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه شنیدم که می فرمودند که صایم اگر انگشتر را در دهان گیرد باکی نیست اما هسته را نگیرد در دهان. و اگر هسته باشد که اصلاً چیزی نداشته باشد ظاهراً ضرر نداشته باشد و لیکن اولی آنست که در دهان نگیرد مگر آن که آبش را فرو نبرد و متابعت نص نمودن اولی است هر چند علت ظاهر باشد چون ممکن است که علتی دیگر باشد و مخفی باشد نزد عقول ضعیفه حتی آن که اگر علت را بیان کرده باشند مشکل است از آن ماده تجاوز نمودن چون ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۱

خصوص ماده را دخلی در حکم باشد.

[احتلام در رمضان]

(و من احتلم بالتهار فی شهر رمضان فلیتم صیامه و لا قضاء علیه) مضمون فقه رضویست که هر که محتلم شود در روز ماه رمضان می باید که آن روزه را تمام کند و بر او واجب نیست که قضا کند آن روز را و در صحیحه قداح گذشت که احتلام روزه روزه را فاسد نمی کند.

و در موثق کالصحیح منقول است از ابراهیم ابن عبد الحمید از بعضی از موالی او یعنی حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه که از آن حضرت سؤال کردم از احتلام صایم حضرت فرمودند که هر گاه در روز ماه رمضان محتلم شود خواب نرود تا غسل نکند.

و در موثق از ابن بکیر منقول است که

آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه صایم محتلم شود همان روز را تمام می کند یعنی احتیاج به قضا نیست.

و صدوق کالصحیح از عمر بن یزید روایت کرده است و طریقتش به او صحیح است که گفت به آن حضرت عرض نمودم که سبب چیست که احتلام روزه را باطل نمی کند و جماع باطل می کند حضرت فرمودند که جماع با اختیار اوست و احتلام بی اختیار او و ظاهراً بول کردن مطلوب باشد از جهت بیرون آمدن بقیه منی و توهم نشود که استمناس است چون در حدیثی وارد نشده است که استمناس نکند تا توهم شود که بول استمناس بلکه گذشت و خواهد آمد که دست بازی کرده است و منی آمده است و حضرت فرمودند که کفاره بده با آن که دغدغه و جوب استبرا نیز می شود و بعضی از متفکهن احتیاط می کنند و بول نمی کنند تا شام و بعد از آن بول می کنند و مرتبه دیگر غسل می کنند از جهت آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۲

مبادا استبرا استمناس باشد و اینها در کار نیست بلکه دغدغه می شود که تشریح باشد اگر قصد و جوب یا استحباب کند و الله تعالی يعلم.

[صایمی که دندانش را بکند]

(و روی عمّار بن موسی السّاباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الصّائم ینزع ضرسه قال لا و لا یدمی فمه) و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در صایمی که دندانش را بکند حضرت فرمودند که نه و خونین نمی کند دهان خود را یعنی نهی به اعتبار خونین کردن دهان است که گاه باشد خون به حلق رود و ظاهرش کراهت است اگر صبر توان

کرد و الا می کند و خون را می اندازد و فرو نمی برد چون بحسب ظاهر خون خورده است و خون خوردن حرام است اگر چه متیقن نیست که خون اندرون دهان حرام باشد و احوط آنست که اگر صبر تواند کرد و نکند چون ظاهر نیست که نهی از جبهه حرمتست و امثال این نواهی را حکم آن را به عالم تفویض می باید کرد به آن که می دانم که ترک مطلوب است و لیکن حرمت و کراهت یا وجوب و استحباب در اوامر معلوم ما نیست و عالم که معصومانند صلوات الله علیهم اعلیٰ و عالمند یا عالمند و ما نمی دانیم

[بوی خوش تحفه روزه دار است]

(و روی عن الحسن بن راشد أنه قال كان ابو عبد الله صلوات الله عليه اذا صام تطيب بالطيب و يقول الطيب تحفه الصائم) و کلینی در صحیح از حسن روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه هر گاه روزه می گرفتند بوی خوش می فرمودند و می فرمودند که بوی خوش تحفه روزه دار است یعنی سبب تخفیف مشقت و محنت اوست یا آن که چون سنت شده است بوی خوش در صوم گویا حق سبحانه و تعالی بوی خوش را از جبهه صایم به تحفه و هدیه فرستاده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۳

و در صحیح از یونس منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه صایم در اول روز بوی خوش کند عقل او زایل نمی شود یعنی بی دماغ و کج خلق نمی شود و کج خلقی مقدمه دیوانگی است و از جمله بوی خوش است بخورات که خواهد آمد.

[دخول حمام]

(و روی العلاء عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه أنه سئل عن الرجل يدخل الحمام و هو صائم فقال لا بأس ما لم يبخس ضعفا) و به اسانید متکثره صحیحه منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که در روزه به حمام رود حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که خوف ضعف نداشته باشد.

و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که در روز روزه به حمام رود حضرت فرمودند که باکی نیست یعنی اگر خوف ضعف نداشته باشد با آن که باکی نیست منافات

با کراهت ندارد بلکه مؤید کراهت است و ظاهر آنست که با خوف ضعف مکروه باشد مگر خوف غش و امثال آن داشته باشد که در آن صورت ظاهر حرمتست و الله تعالی يعلم.

[صایم اگر پیر باشد و زن را ببوسد]

(و لا باس بالقبلة للصائم للشيخ الكبير فاما الشاب الشبق فلا فائه لا يؤمن ان يسبقه شهوته) و باکی نیست که صایم اگر پیر باشد زن را ببوسد اما جوانی که بی تاب باشد نبوسد زیرا که ایمن نمی توان بود که بسیار است که شهوت او سبقت می کند بر او یعنی انزالش می شود و استمناست یا به جماع می افتد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۴

و منقول است در صحیح از منصور بن حازم که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که چه می فرمایید در صائمی که ببوسد زن یا کنیز خود را حضرت فرمودند که مرد پیر مانند من و ترا باکی نیست اما جوانی که بی تاب باشد و گرسنه جماع باشد نه زیرا که از او ایمن نمی توان بود و بوسیدن برادر جماع است.

و در صحیح از حلبی منقول است که از آن حضرت صلوات الله پرسیدند از مردی که دست بازی کند با زنش آیا روزه ایشان باطل می شود یا کمالش می رود حضرت فرمودند که مکروهست اینها مرد جوان را که مبادا منی او بیاید.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که بوسیدن زنان روزه را باطل نمی کند.

و در موثق از ابو بصیر منقول است که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که روزه دار می تواند بوسیدن حضرت فرمودند که بلی و زبانش را می تواند داد

به زنش که بمکد.

(وقد سئل النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ الرَّجُلِ يَقْبَلُ امْرَأَتَهُ وَهُوَ صَائِمٌ قَالَ هَلْ هِيَ إِلَّا رِيحَانَةٌ يَشْمُهَا وَافْضَلُ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَتَزَّهَّ الصَّيَّائِمُ عَنِ الْقَبْلِ فَقَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمَا يَسْتَحْيِي أَحَدَكُمْ أَنْ لَا يَصْبِرَ يَوْمًا إِلَى اللَّيْلِ أَنَّهُ كَانَ يُقَالُ إِنَّ بَدْءَ الْقِتَالِ اللَّطَامُ) وَحَالُ أَنْ كَمَا مِنْ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِرَسِيدِنْدَ مِنْ شَخْصِي كَمَا فِي رُوزِ زَنِّ خُودِ رَا بِبُوسِدِ حَضْرَتِ فَرْمُودِنْدَ كَمَا آيَا هَسْتِ مَانِنْدَ كَلِي كَمَا أَنْ رَا بُو كِنْدَ يَعْنِي مِي تُوَانْدَ بُو سَيِّدِنْدَ چنانکه مِي تُوَانْدَ بُو يِيْدِنْدَ وَ چنانکه بُو يِيْدِنْدَ مَكْرُوهَ اسْتِ هَمَّ چنين بُو سَيِّدِنْدَ مَكْرُوهَسْتِ، وَ بَهْتَرِ آنَسْتِ كَمَا خُودِ رَا بَازِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۵

دارد روزه دار از بوسیدن به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که آیا شرم نمی کنند که صبر نکنند یک روز تا شب یا آیا شرم نمی کنند از روزه به آن که صبر کنند یک روز تا شب و زنان را نبوسند و شب هر کار خواهند کنند با آن که غالب اوقات بوسیدن زنان منجر می شود به جماع که روزه هر دو باطل شود و قضا باید کرد با کفاره چنانکه مشهور است که ابتدای کشتن سیلی زدنیست بر هم و از سیلی به مشت می رسد و مرتبه مرتبه به کشتن می رسد هم چنين بوسیدن به جماع می کشاند و اکثرش عبارت فقه رضویست و مضمونش تمام در آن هست و احادیث گذشت در این معانی.

و در موثق از سماعه وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

از بوسیدن در روزه ماه رمضان آیا باطل می کند روزه را حضرت فرمودند که نه.

و در موثق کالصحیح منقول است از اصبح که گفت شخصی به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه آمد و عرض نمود که یا امیر المؤمنین در روزه زن را می توانم بوسیدن حضرت فرمودند که حفظ روزه کن و ضبط کن خود را از مقدمات فساد روزه به درستی که ابتدای کشش [کشتن ظ] طیانچه زدنت.

و در موثق کالصحیح منقولست از زراه و محمد بن مسلم که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آیا صایم دست یا بدن به بدن زنان می تواند رسانیدن یا بوسه می تواند کرد در ماه رمضان حضرت فرمودند که من بر او می ترسم باید که خود را ضبط کند مگر آن که خاطرش جمع باشد که منی از او نمی آید به سبب دست بازی و بوسه و به جماع نمی رسد مثل آن که پیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۶

باشد یا مانند آن

[تماس با زنان]

(و لو ان رجلا- لصق بأهله فی شهر رمضان فادفق کان علیه عتق رقبه) عبارت فقه است که اگر شخصی بچسبید به اهلیش یعنی بدن خود را برهنه به بدن او رساند در ماه رمضان و منی بیاید از او بر اوست که بنده آزاد کند.

و منقول است در صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که عبث کند با زنش و ظاهرا مراد از عبث افعالی است که غالبا سبب منی می شود و مانند وطی در دبر یا در میان رانها از پیش یا از پس هر دو

برهنه باشند و بهم چسبند در ماه رمضان تا او را منی بیاید حضرت فرمودند که بر اوست کفاره مانند کفاره کسی که در روزه با اهل خود جماع کند.

و در صحیح از عبد الرحمن منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از کسی که عبث کند با اهلش در ماه رمضان تا آن که منی بیاید ایشان را بی آن که جماع کرده باشند حضرت فرمودند که بر هر یک از مرد و زن کفاره کسی است که با اهلش جماع کند و به چند سند صحیح دیگر از عبد الرحمن به همین نحو وارد است.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که به اهل خود چسبند و از او منی بیاید حضرت فرمودند که بر اوست که شصت مسکین را طعام دهد هر مسکینی را مدّی و از این اخبار ظاهر شد که هر گاه عملی کند که بحسب غالب سبب آمدن منی باشد و منی بیاید کفاره می باید داد و ظاهر می شود که حرام نباشد و سبب کفاره باشد و استبعادی ندارد چنانکه در بقاء بر جنابت نیز خواهد آمد و اکثر علماء حمل کرده اند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۷

عبارت حتی یمنی را بر آن که قصد او آمدن منی باشد تا استمناء باشد و اظهر آنست که لازم نیست که این قصد داشته باشد و مع هذا ممکن است که حمل کنیم بر استحباب کفاره.

و منقولست کالصحیح از ابو بصیر به چند سند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

از شخصی که سخن کند با زن خود در روزه در ماه رمضان و منی بیاید از او حضرت فرمود که باکی نیست و ظاهرش آنست که چون متعارف نمی باشد که از سخن گفتن منی بیاید فرمودند که باکی نیست.

(و سال رفاعه بن موسی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل لامس جارسته فی شهر رمضان فامذی قال ان کان حراما فلیستغفر الله استغفار من لا یعود ابدًا و یصوم یوما مکان یوم) شیخ طوسی بدو سند صحیح دیگر همین حدیث را روایت کرده است با زیادتی (و ان کان من حلال فلیستغفر الله و لا یعود و یصوم یوما مکان یوم) و در صحیح منقولست از رفاعه که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که با کنیزی یا کنیز خود دست بازی کند در ماه رمضان و از او بیاید مذی حضرت فرمودند که اگر با کنیز مردمان باشد یا با زن اجنبیه یا پسر باشد که حرام باشد دست بازی با او در غیر صوم پس واجب است که توبه کند و طلب مغفرت کند به استغفار و توبه که هرگز به آن بازگشت نکند و یک روز روزه می دارد بدل از این روز و بنا بر نسخهای شیخ و اگر دست بازی حلال باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۸

پس می باید که طلب مغفرت و توبه کند و این روز را بگیرد و قضا کند و بعد از نقل حدیث گفته است که این حدیث شاذ و نادر است و مخالف فتاوی جمیع مشایخ ماست و گویا راوی سهو کرده است در جزو آخر چون فرق کرده است

میان حلال و حرام و فرق نکرده است که در حلال استغفار و قضا را ذکر کرده است و در موضعی دیگر هر دو را حمل بر استحباب کرده است و گفته است که از جهت آن که امدا موجب قضا نیست و ممکن است که در واقع حضرت داند که راوی سهو کرده است در گفتن آمدی بدل از امنی و حضرت موافق مطلب او جواب داده باشد و استغفار دویم محمول باشد بر استحباب و محتمل است که رفاعه درست نقل کرده باشد مثل صدوق چون مصنف از اصل رفاعه روایت کرده است بی زیادتی و بعضی از روایات سهو کرده باشند در نقل زیادتی و لیکن بعید است و اظهر آنست که صدوق چون دیده است که زاید است آن را نقل نکرده است و شیخ دو حدیث از ابو بصیر روایت کرده است که در طریق هر دو قاسم جوهری است که حسین بن سعید از او روایت کرده و ظاهراً قاسم از مشایخ اجازه کتاب ابی بصیر است و هم چنین علی بن ابی حمزه لهذا مدار حسین بن سعید که از فحول اصحابست بر نقل از اوست با سایر مشایخ ما و این دو حدیث دالند بر آن که مذی ضرر بصوم نمی رساند و کافه اصحاب عمل به آن کرده اند و بحدیث صحیح رفاعه عمل نکرده اند مگر علی سیبیل الاستحباب و این نیز نوعی است از طرح و عمدۀ آنست که حدیث ابو بصیر مؤید اصل براءتست و حدیث رفاعه مخالف اصل است و حدیث ابو بصیر موافق است با شریعت سمحه سهله بخلاف حدیث رفاعه و احوط عمل

است به آن و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۸۹

(و سأل سماعه عن الرجل يلصق بأهله في شهر رمضان فقال ما لم يخف على نفسه فلا بأس) و منقول است در موثق از سماعه که گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از شخصی که با اهل خود بغل گیری کند در ماه رمضان حضرت فرمودند که ما دام که بر نفس خود خوف نداشته باشد به آن که انزالش شود یا به جماع منجر شود باکی نیست.

[صایم نرگس را نبوید]

(و روی محمد بن الفیض التیمی عن ابن رئاب قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه ينهى عن الترجس للصائم فقلت جعلت فداك لم قال لأنه ريحان الاعاجم).

و كالصحيح منقول است از محمد که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نهی می فرمودند که صایم نرگس را ببوید عرض کردم که فدای تو گردم چرا نهی می فرمایید فرمودند که از آن جهت است که گل عجمان است یعنی مجوس چون در آن زمان اکثر عجم مجوس بودند و مخالفت یهود و نصاری و مجوس مطلوب بود و محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه ذکر کرده است که از بعضی از مشایخ خود شنیدم که عجمان در روزه می بویدند و می گفتند که بویدن نرگس دفع گرسنگی می کند و اظهر آنست که مجوس در روزه که پیش ایشان بوده است چنین می کرده اند و ممکن است که مراد عجمانی باشند که در آن زمان بوده اند و اکثر ایشان سنی بوده اند و مخالفت ایشان نیز مطلوب است و ممکن است که بنا بر گفته کلینی وجه قبضش این باشد که غرض حق سبحانه

و تعالی از صوم آنست که گرسنگی بکشند و ثواب داشته باشند پس چیزی که دفع آن کند خوب نباشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۰

و بدان که این حدیث را کلینی و شیخ از محمد بن فیض روایت کرده اند از حضرت صادق بی واسطه و بی تقيید به تیمی و چون محمد بن فیض چند کسند صدوق خواسته است که بیان کند که محمد بن فیض تیمی است که [نه ظ] جمعی دیگر و خواسته است که بیان کند که از تیم قبيله ابو بکر که آن تیم بن مره است و از سایر قبایل تیم مشهور نیست که قریب بده قبيله در عرب هستند همه تیمی و هر یک ممیزی دارند، و این محمد بن فیض از تیم الرباب چنانکه شیخ در رجال ذکر کرده است و چون نساخ نفهمیده اند تصحیف کرده اند باین رثاب و در علل الشرائع نیز مثل متن است و ممکن است که عن ابن رباب از نساخ کافی سهو شده باشد و ممکن است که محمد بواسطه روایت کرده باشد و بی واسطه نیز و الله تعالی يعلم.

(و سئل الصّیّادق صلوات الله عليه عن المحرم یشمّ الرّیحان قال لا قیل فالصّائم قال لا قیل یشمّ الصّائم الغالیه و الدّخنه قال نعم قیل کیف حلّ له ان یشمّ الطّیب و لا- یشمّ الرّیحان قال لأنّ الطّیب سنّه و الرّیحان بدعه للصّائم) و کالصحیح روایت کرده است صدوق از حریز و طرق مصنف به او صحیح است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از محرم که آیا گل را بو می تواند کرد حضرت فرمودند که نه عرض نمودند که روزه

دار گل می تواند بویید فرمودند که نه عرض نمودند که غالیه می تواند کردن و دودها می تواند کردن و بوییدن مانند کشته حضرت فرمودند که بلی عرض نمودند که چگونه او را حلال است که بوی خوش کند و گل را نمی تواند بوییدن حضرت فرمودند که از جهت آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مداومت بر بوی خوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۱

داشتند در صوم و ریحان را نبوییدند در روزه پس اگر کسی بقصد سنت بویید تشریح کرده است و اگر قصد سنت نکند بدعت کرده است و مراد از ریحان مطلق گل ست و دلالت می کند این حدیث بر کراهت مطلق گلها و بر جواز دود مانند دود کشته که اجزا از آن مفصل نشود و ظاهرا در چنین دودی کسی خلاف نکرده باشد زیرا که شیخ نور الدین علی و شیخ زین الدین بن علی طیب الله روحهما ذکر کرده اند حرمت غبار غلیظ را، و بعد از آن گفته اند که بعضی از اصحاب ملحق ساخته اند به غبار غلیظ دخان غلیظی را که اجزا از آن منفصل شود چنانکه اگر همیشه را بسوزانند از دود آن البته خاکستر جدا می شود و اگر یک ماه کشته بسوزانند چیزی از خاکستر از آن جدا نمی شود و وجه الحاق ایشان آنست که در غبار غلیظ به اعتبار آن که خاک به حلق او می رود گویا خاک را خورده است خاکستر نیز مثل خاک است در خوردن آن در حرمت و این قیاسی است باطل بر تقدیر حقیقت آن چه شبیه به آن شد ملحق می شود که اجزا از آن منفصل شود، و تنباکو مانند

دخنه است در آن که خاکستر از آن جدا نمی شود، و در اصل غبار نیز خلافت و سید مرتضی رضی الله عنه ماکول غیر عادی را مبطل صوم نمی داند خصوصاً هر گاه بنحو معتاد نباشد زیرا که اگر خاک را بخورد اکل صادقست بخلاف آن که کرد به حلقش رود و حق آنست که اکل و شرب منصرف می شود به معتاد بر وجه معتاد با آن که حدیثی وارد نشده است در عدم جواز یا افساد دخان بلکه این حدیث در جواز وارد شده است.

و در موثق کالصحیح از عمرو بن سعید منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از صائمی که دود کند به عود یا بغیر آن و دود به حلقش رود حضرت فرمودند که جایز است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۲

باکی به آن نیست، دیگر سؤال کردم از صایم که غبار به حلقش رود فرمودند که باکی نیست؟ و در احادیث صحیحه وارد شده است که سرمه که مزه اش به حلق رسد ضرر ندارد زیرا که طعامی نیست که آن را خورند و شرابی نیست که آن را نوشند.

و در موثق کالصحیح از غیاث منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که صایم نخامه که از سر یا از سینه در دهنش آمده باشد فرو برد.

و در حسن کالصحیح منقول است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از مگس که به حلق صایم رود حضرت فرمودند که بر او نیست که قضا کند زیرا که خوردنی نیست چون علت را فرمود که

ظاهرش آنست که اگر باختیار نیز می رفت بر او حرجی نبود چون خوردنی نیست چه جای آن که بی اختیار او فرو رفته است.

و در حسن کالصحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از صایم که آیا می تواند زبان زنش را بمکد یا زن زبان مرد را بمکد حضرت فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از ابو ولاد منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من می بوسم دختر صغیره خود را در حالتی که روزه ام و اندکی از آب دهان او به حلقم می رود حضرت فرمودند که باکی نیست و بر تو چیزی نیست. و ظاهر این اخبار آنست که غیر عادی ضرر ندارد اگر چه تأویل می توان کرد و لیکن تأویل وقتی می باید کرد که معارضی داشته باشد که اقوی باشد و آن چه معارض است بحسب ظاهر در غبار حدیث سلیمان ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۳

جعفر مروزیست که گفت از او شنیدم که می گفت که هر گاه صایم در ماه رمضان مضمضه یا استنشاق کند عمدا یا ببوید بوی غلیظی را یا یورتی را بروبد و غبار به حلق و بینی او برود پس بر اوست که دو ماه پی در پی روزه بدارد زیرا که اینها روزه را باطل می کنند مانند اکل و شرب و جماع و سلیمان در کتب رجال مذکور نیست و معلوم نیست که از که سؤال کرده است با آن که در مضمضه و استنشاق عمدا کفاره ذکر کرده است و احادیث مضمضه گذشت که اگر عبث

باشد از جهت رفع تشنگی قضا می کند و بس و این حدیث را حمل بر عبث می باید کرد و کفاره را حمل بر استحباب و ممکن است که مراد این باشد که عمدا مضمضه و استنشاق کند که آب را بخورد عمدا در استنشاق مانند سعوط و همه را حمل بر استحباب کردن اظهر است.

(و كان الصادق صلوات الله عليه اذا صام يشم الزيحان فسل عن ذلك فقال اكره ان اخلط صومي بلذنه.)

و كالصحيح منقول است از حسن بن راشد که آن حضرت صلوات الله عليه وقتی که روزه می گرفتند گل نمی بویدند پس من از آن حضرت وجه پرسیدم حضرت فرمودند که کراهت دارم که روزه ام را مخلوط سازم بلذتی چون در بلاد حاره لذتی به بوئیدن گلها نمی رسد.

و در موثق از حسن بن راشد منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که صایم گل را نبوید.

و در قوی از حسن صیقل منقول است که از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم که صایم جامه را تر می تواند کرد و جامه تر کرده را می تواند پوشید فرمودند که نه و گل را نیز نمی بوید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۴

و كالصحيح از حسن بن راشد منقولست که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله عليه که حایض قضا می کند نماز را حضرت فرمودند نه عرض کردم که روزه را قضا می کند فرمودند بلی عرض نمودم که چرا چنین است حضرت فرمودند که اول کسی که قیاس کرد شیطان بود عرض نمودم که صایم در میان آب می نشیند فرمودند بلی عرض کردم که جامه را بر بدن تر می کند فرمودند که نه گفتم چه وجه دارد

فرمودند که از آن جهت مذکور شد یعنی در شرع قیاس نمی باشد گفتم صایم گلی می بوید فرمودند که نه در آن لذتی هست و مکروهست صایم را که متلذذ شود و همه محمول است بر کراهت چون منقول است در صحیح از محمد بن مسلم که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که صایم گل می تواند بویید و بوی خوش می تواند کرد فرمودند که باکی نیست.

و در صحیح از عبد الرحمن منقول است از ابو بصیر که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که صایم روغن خوشبو بر بدن می تواند مالیدن و گل را بو می تواند کردن.

(و روی انّ من تطیب بطیب اوّل النهار و هو صائم لم یکد یفقد عقله.)

و در صحیح از یونس بن یعقوب منقولست که هر که بوی خوش کند در اول روزی که روزه باشد عقلش زایل نشود یعنی کج خلق نمی شود و در آخر روز یا بالخاصیه هرگز دیوانه نشود و صدوق ذکر کرده است که یونس فطحی بود و نجاشی ذکر کرده است که از آن مذهب توبه کرد و قرینه توبه آن که حضرت امام رضا صلوات الله علیه بعد از فوت او او را کفن فرمودند و احادیث در فضل او وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۵

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه سأل عن الرجل یجد البرد أیدخل مع اهله فی لحاف و هو صائم قال یجعل بینهما ثوبا) و کالصحیح منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حال شخصی که او را سرما شود آیا

با زن خودش در یک لحاف می تواند رفت [در حالی که او روزه است] حضرت فرمودند که می تواند رفت مشروط به آن که بدن هر دو بهم نرسد و یکی یا هر دو برهنه نباشند که مبدا سبب آمدن منی شود یا سبب جماع شود چنانکه گذشت در اخبار سابقه.

(وقد روی عبد الله بن سنان عنه رخصه للشيخ في المباشرة) و بتحقیق که مرویست در صحیح از عبد الله از آن حضرت صلوات الله علیه که رخصت فرمودند پیران را در مباشرت اگر چه اولی ترکست چنانکه گذشت در ضمن اخبار بسیار و ظاهرا مراد از شیخ کسی است که از پیری قوت و لذت جماعش زایل شده باشد یا کالزایل.

(و سال حنان بن سدير ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصائم يستنقع في الماء قال فلا باس و لكن لا ينغمس و المرأة لا تستنقع في الماء لأنها تحمل الماء بقبلها) و در موثق كالصحيح منقولست از حنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا صایم در میان آب می تواند رفت حضرت فرمودند که باکی نیست و لیکن سر به آب فرو نبرد و زن در میان آب نمی رود زیرا که آب را از پیش برمی دارد و داخل فرجش می شود و در کافی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۶

به فرجهاست و ظاهرا خصی حکم مردان دارد.

و مرویست در صحیح از محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که صایم در آب می تواند نشست و آب بر سر می تواند کرد و جامه را بر بدن تر می تواند کرد و باد زن را تر

می تواند کرد که چون باد زند خود را یا دیگری او را آب بر او پاشد، و بویا را تر می تواند کرد که بر روی آن بنشیند و بخوابد و لیکن سر به آب فرو نمی تواند برد و ظاهر این حدیث حرمت ارتماس است چون مکروهات را بیان فرموده است که می تواند کرد.

و از عبد الله بن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جامه تر را بر بدن مگیر هر گاه روزه باشی تا نیفشاری آن را که رطوبتش کم شود. و این محمولست بر کراهت چنانکه احادیث دیگر که در نهی وارد شده است محمولست بر کراهت و الله تعالی يعلم.

باب ما يجب على من افطر او جامع في شهر رمضان متعمدا او ناسيا

اشاره

این بابی است در بیان آن چه واجبست از قضا و کفاره بر کسی که افطار کند در ماه رمضان یا جماع کند از روی عمد یا فراموشی بدان که متعارف محدثین چنین است که اول واجب و سنت را همه در هم ذکر می کنند و در بابی دیگر ذکر می کنند اخباری را که سبب امتیاز واجب شود از سنت به آن که هر چه سبب قضا یا کفاره است در صوم ترک آن جزو حقیقت صوم است و این بحسب اغلب است چنانکه سابقا اشاره به آن شد و بعد از این خواهد شد در موضع آن.

[شخصی که افطار کند در ماه رمضان]

(روی الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في رجل افطر في شهر رمضان متعمدا يوما واحدا من غير عذر قال يعتق رقبة او يصوم شهرين متتابعين او يطعم ستين مسكينا فان لم يقدر تصدق بما يطيق) روایت است در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که افطار کند در ماه رمضان یک روز را عمدا بی عذر سفر یا مرض یا حیض و نفاس حضرت فرمودند که بنده آزاد می کند یا دو ماه پی در پی روزه می گیرد یا شصت مسکین را طعام می دهد پس اگر قادر نباشد بر اینها تصدق کند به آن چه تواند دادن از طعام یا اعم از اطعام و غیر آن چنانکه ظاهر لفظ است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۸

ظاهر افطار اکل و شرب است و ممکن است تعمیم نمودن در هر چه وارد شده باشد که مفطر صوم است یا موجب قضا و کفاره است و اول

اظهر است.

[جماع کردن با زن خود در ماه رمضان]

(و روی عبد المؤمن بن القسم الانصارى عن ابى جعفر صلوات الله عليه ان رجلا اتى النبى صلى الله عليه و اله فقال هلكت و اهلكت فقال و ما اهلكك فقال اتيت امرأتى فى شهر رمضان و انا صائم فقال النبى صلى الله عليه و اله اعتق رقبه قال لا اجد قال فصم شهرين متتابعين فقال لا اطيق قال تصدق على ستين مسكينا قال لا اجد فاتى النبى صلى الله عليه و اله بعذق فى مکتل فيه خمسة عشر صاعا من تمر فقال النبى صلى الله عليه و اله خذها فتصدق بها فقال و الذى بعثك بالحق نبيا ما بين لابتها اهل بيت احوج اليه منا فقال فكله أنت و اهلك فانه كفاره لك) و كالصحيح منقولست از عبد المؤمن بن قاسم و در بعضی از نسخ ابن الهيثم است و از تصحيف نساخ است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که شخصی به خدمت حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و اله آمد و گفت يا رسول الله خودم هلاک شدم به سبب مخالفت الهى و ديگرى را نیز هلاک گردانيدم به سبب مخالفت، حضرت فرمودند که چه کار کرده که سبب هلاک تو شده است گفت جماع کرده ام با زن خود در ماه رمضان و روزه بودم پس حضرت نبى صلى الله عليه و اله فرمودند که بنده آزاد کن گفت ندارم بنده را و بهای بنده را حضرت فرمودند که پس دو ماه پى در پى روزه بگير گفت طاقت ندارم حضرت فرمودند که تصدق کن بر شصت مسکين گفت ندارم اتفاقا از جهه آن حضرت زنبیلی از

خرما آوردند که در آنجا پانزده صاع بود که شصت مد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۳۹۹

باشد پس حضرت فرمودند که این خرما را بگیر و تصدق کن بر شصت مسکین آن مرد گفت که بحق آن خداوندی که ترا به راستی به خلاق به پیغمبری فرستاده است که در میان این دو سنگستان که کل مدینه باشد خانه نیست که محتاج تر باشد به تصدق از ما حضرت فرمودند که بگیر این خرما را و تو و اهل خانه ات بخورید که این کفاره تست.

(و فی روایه جمیل بن درّاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انّ المکتل الذی اتی به النبی صلی الله علیه و اله کان فیہ عشرون صاعاً من تمر) و در روایت صحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که آن زنبیلی که از جهه حضرت آوردند بیست صاع خرما داشت و روایت را کلینی و شیخ در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که افطار کند روزی از ماه رمضان را عمداً حضرت فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله هلاک شدم و مستحق جهنم شدم حضرت فرمودند که چه واقع شده است گفت یا رسول الله آتش جهنم را از جهه خود حاصل کرده ام فرموده اند که چه کرده گفت با اهل خود جماع کرده ام حضرت فرمودند که تصدق کن و استغفار کن پس آن مرد گفت بحق آن خداوندی که حق ترا عظیم گردانیده است که در خانه من چیزی نیست نه

اندک و نه بسیار پس شخصی از جهت آن حضرت زنبیلی از خرما آورد که در آن بیست صاع بود که باین صاع ماده صاع بوده باشد پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که این خرما را بگیر و تصدق کن گفت یا رسول الله به که تصدق کنم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۰

حال آن که عرض نمودم که در خانه من اندک و بسیار نیست چیزی فرمودند که بگیر و به عیال خود بخوران و استغفار کن از خداوند عالمیان.

جمیل گفت که چون بیرون آمدیم از خدمت حضرت اصحاب ما گفتند که حضرت ابتدا به عتق کردند و فرمودند که بنده آزاد کن یا روزه بگیر یا تصدق کن و ظاهراً در آن وقت جمیل مشغول شده باشد به چیزی دیگر و آن جزو را نشنیده باشد یا پیش از دخول جمیل حضرت مفصل فرموده باشند و بعد از دخول مجمل فرموده باشند اعتماد بر آن که دیگران به او خواهند رسانید.

و بخاری بطرق متعدده روایت کرده است این حدیث را و اختلافی که بحسب ظاهر دارد با حدیث عبد الله آنست که در آنجا بر سبیل تخییر است و ظاهر این خبر ترتیب است و صریح نیست، و ممکن است که حضرت ابتدا به فرد اکمل کرده باشند و ترتیب مستحب باشد و حمل می توان کرد حدیث اول را بر ترتیب که مراد این باشد که بنده آزاد کن اگر داشته باشی یا دو ماه روزه بگیر اگر بنده نداشته باشی و لیکن حمل اول مخالفت بسیاری ندارد با ظاهر و شک نیست که احوط ترتیب است و اختلافی

که در وزن واقع است به اعتبار اختلاف در صاع بوده است چنانکه از اخر خبر جمیل ظاهر می شود که در زمان نقل حدیث بزرگتر بوده است که پانزده صاع ده صاع شده بوده است و قبل از آن سبکتر شده بوده است که بیست شده بوده است.

(و روی ادريس بن هلال عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن رجل اتى اهله في شهر رمضان قال عليه عشرون صاعا من تمر و بذلك امر النبي صلى الله عليه و آله الرجل الذي اتاه فسأله عن ذلك)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۱

و كالصحيح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردند از شخصی که جماع کند با زن خود در ماه رمضان حضرت فرمودند که بر اوست بیست صاع از خرما که به شصت مسکین بدهند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن مردی را که به خدمت آن حضرت آمده بود و سؤال کرد بود این مقدار امر فرمودند که تصدق کند و از این حدیث نیز تخییر مفهوم می شود و اگر مخیر نمی بود هر آینه ابتدا به عتق می فرمودند اگر چه ممکن است که آن حضرت بحسب احوال سایلان جواب فرموده باشند بر سییل و جوب یا استحباب.

(و روی محمد بن النعمان عنه صلوات الله عليه انه سئل عن رجل افطر يوما من شهر رمضان فقال كفّارته جریبان من طعام و هو عشرون صاعا) و در حسن كالصحيح منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردند از شخصی که افطار کند روزی را از ماه رمضان حضرت فرمودند که کفاره

او دو جریب گندم است یا جو و دو جریب بیست صاع است.

و در موثق از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم.

از شخصی که یک روز از ماه رمضان را عمدا افطار کند حضرت فرمودند که تصدق می کند به بیست صاع و آن روز را قضا می کند.

و در موثق کالصحیح از عبد الرحمن بدو سند منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که یک روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۲

از ماه رمضان را افطار کند عمدا حضرت فرمودند که بر اوست پانزده صاع که هر مسکینی را مدی می دهد به مد نبی صلی الله علیه و آله افضل است.

و در صحیح از بزندی از مشرقی منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که چند روز از ماه رمضان را افطار کرده باشد عمدا کفاره او چه چیز است پس حضرت نوشتند که هر که یک روز از ماه رمضان را افطار کند عمدا پس بر اوست که بنده مؤمنی را آزاد کند و آن روز را قضا کند.

و در موثق از سماعه منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که اعتکاف کرده باشد و با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که کفاره او مثل کفاره ماه رمضان است که بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد.

(و فی روایه المفضّل بن عمر عن ابی عبد الله صلی الله علیه فی رجل اتی امرأته

و هو صائم و هی صائمہ فقال ان کان استکرهها فعلیه کفارتان و ان کانت طاوعته فعلیه کفاره و علیها کفاره و ان کان اکرهها فعلیه ضرب خمسين سوطا نصف الحدّ و ان کانت طاوعته ضرب خمسه و عشرين سوطا و ضربت خمسه و عشرين سوطا. قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله لم اجد ذلك في شيء من الأصول و إنما تفرد بروايته علي بن ابراهيم بن هاشم) و در روايت مفضل منقول است كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در شخصی که جماع کند با زنش و مرد و زن هر دو روزه باشند حضرت فرمودند که اگر مرد به اکراه و جبر با زن جماع کرده باشد مرد دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۳

کفاره می دهد یکی از جهه خودش و دیگری را به اعتبار تحمل از زن یا به اعتبار قباحت جبر، چون بر مکرهه کفاره نیست چگونه متحمل شود از او و اگر زن همراهی کرده باشد به طوع و رغبت پس یک کفاره بر مرد است و یکی بر زن و اگر اکراه کرده باشد زن را نصف حد زنا که پنجاه تازیانه است بر مرد می زنند و اگر به طوع و رغبت جماع کرده باشند بیست و پنج تازیانه بر مرد می زنند و بیست و پنج تازیانه بر زن چنین گوید.

مصنف این کتاب که حق تعالی او را رحمت کناد که من ندیدم این حدیث را در هیچ اصلی از چهار صد اصل و این روایت را علی بن ابراهیم روایت کرده است و بس از مفضل، و ظاهراً صدوق اشتباه کرده است علی بن محمد بن بندار

را از ابراهیم بن اسحاق به علی بن ابراهیم چون کلینی این حدیث را از ابن هاشم روایت کرده است و ممکن است که در کتب ابن هاشم بوده باشد در این صورت نیز سهو کرده است که گفته است که غیر او روایت نکرده است، و ممکن است که وجه تردّد صدوق این باشد که این حدیث در اصول أربعمائه نبوده است و مدار قدما بر آن اصول بوده است پس اگر ابن هاشم یا ابن بندار روایت کرده باشند نفعی ندارد از جهت اعتبار حدیث و ظاهرا در کتاب مفضل نیز نبوده است چون صدوق اصل او را معتبر می داند و علی ای حال نقل اجماع کرده اند بر عمل باین خبر و خلافتی که شده است در فروع بسیار است که متفرع ساخته اند بر این خبر مثل آن که اگر اکراه کند اجنبیه یا اجنبی را یا زن اکراه کند مرد را بر وطی یا اگر روزه نذر و عهد و یمین باشد اگر چه اطلاق خبر شامل آنها نیز هست یا اکراه کند کنیز خود را یا کنیز غیر خود را یا اکراه در غیر وطی باشد از مفطرات دیگر و مشهور آنست که در غیر موضع نص تحمل نیست نه کفاره را و نه حدّا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۴

(و روی الحسن بن محبوب عن هشام ابن سالم عن برید العجلی قال سئل ابو جعفر صلوات الله علیه عن رجل شهد علیه شهود انه افطر من شهر رمضان ثلاثه ايام قال يسال هل عليك في افطارك في شهر رمضان اثم فان قال لا فان علي الامام ان يقتله و ان قال نعم

فعلی الامام ان ینہکے ضربا) و در صحیح از برید منقولست که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ گواہان عادل بر او گواہی دهند یا جمعی کہ از گفته ایشان علم بہم رسد کہ او سه روز از ماہ رمضان را خوردہ است بی مانعی از سفر و مرض و غیر آن حضرت فرمودند کہ از او سؤال می کنند کہ آیا بر تو گناہی هست در آن کہ روزہ ماہ رمضان را خوردہ اگر بگوید نہ پس بہ درستی کہ بر امام واجبست کہ او را بکشد از جہہ آن کہ منکر ضروری از ضروریات دین اسلام شدہ است و بمنزلہ آنست کہ تکذیب خدا و رسول کردہ باشد مرتد می شود و واجب القتل، و اگر بگوید بلی گناہ کردہ ام پس بر امامست کہ او را عقوبتی عظیم کند در زدن و ظاہرا آن حضرت صلوات اللہ علیہ مختارند در کیفیت و کمیت، و محتمل است کہ حد او بیست و پنج تازیانہ باشد چنانکہ گذشت در خبر مفضل و بنا بر اختیار حمل می کنیم بر آن کہ در آن حالت و در آن واقعہ مصلحت در آن عدد بودہ است و از این حدیث ظاہر می شود کہ غیر امام مرتد را نتواند کشت و دغدغہ نیست در آن کہ در حضور معصوم اختیار با آن حضرت است خود مرتکب شوند یا نایبان خاص و در حالت غیبت معصوم صلوات اللہ علیہ خلافست کہ مجتہد جامع الشرائط اقامت حد می تواند کرد یا نہ و در ابواب قضا مذکور خواهد شد إن شاء اللہ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۵

(وفی)

روایه سماعه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل اخذ فی شهر رمضان و قد افطر ثلث مرّات و قد رفع إلى الامام ثلث مرّات قال فيقتل فی الثالثه) و در روایت سماعه در موثق منقولست که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که افطار کرده باشد سه مرتبه در ماه رمضان و او را سه مرتبه گرفته باشند و در هر مرتبه او را نزد امام معصوم صلوات الله علیه برده باشند و در دو مرتبه اول او را تعزیر کرده باشند حضرت فرمودند که او را در مرتبه سیم می کشند چنانکه در سائر اصحاب کبایر در مرتبه سیم می کشند بنا بر روایاتی که خواهد آمد و بعضی گفته اند که در مرتبه چهارم او را می کشند و این در صورتی است که مستحل نباشد که اگر حلال داند خوردن را و مسلمان زاده باشد در مرتبه اول می کشند او را، و اگر پدر و مادرش کافر باشند و مسلمان شده باشند و مستحل باشد او را سه روز توبه می فرمایند اگر توبه کرد فیها و الا او را می کشند و این حکم از حدیث در می آید با ضم اخبار دیگر.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در مسجد کوفه نشسته بودند که اصحاب آن حضرت جمعی را دیده بودند که در روز ماه رمضان روزه می خورده اند ایشان را گرفته به خدمت آن حضرت آوردند حضرت از ایشان پرسیدند که عمدا روزه را خورده اید گفتند بلی حضرت فرمودند که شما یهودید گفتند

نه فرمودند که نصاری اید گفتند نه فرمودند که بر چه دینید از دینهای غیر اسلام گفتند که ما مسلمانیم فرمودند که مسافرید گفتند نه فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۶

که بچه سبب روزه را خورده اید شاید وجهی داشته باشد که ما ندانیم و شما حال خود را بهتر می دانید زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که آدمی بر حال خود داناست ایشان گفتند که هیچ علتی نداریم حضرت تبسمی از روی تعجب فرمودند و فرمودند که شما کلمتین شهادت را می گوید و اعتقاد به خدا و رسول دارید گفتند اعتقاد به وحدانیت خدا داریم و محمد را نمی شناسیم به رسالت بلکه اعرابی بود و مردمان را به خود خوانده است از پیش خود.

حضرت فرمودند که اگر اقرار به رسالت آن حضرت می آورید فبها و اگر نمی آورید شما را می کشم گفتند هر چه می خواهی بکن که ما اقرار نمی آوریم به رسالت محمد پس حضرت ایشان را به پهلوانان لشکر دادند که به صحرای نجف برند و حضرت نیز با ایشان بیرون رفتند و فرمودند که دو چاه بکنند نزدیک به یک دیگر و در میان هر دو سوراخی بزرگ کردند و باز خطاب به ایشان کردند که شما را در یک چاه می کنم و آتش می افروزم در چاه دیگر و شما را بدود می کشم گفتند هر چه می کنی بکن نهایت آن چه دست بر آن داری بر ما همین زندگانی دنیا را دست داری پس ایشان را در یک چاه کردند و در چاه دیگر آتش افروختند و حضرت به آواز بلند به ایشان می فرمودند که چه می گوید و ایشان می گفتند هر چه می خواهی بکن

تا همه بجهنم رفتند و مردمان این خبر را به اطراف و اکناف بردند.

و آن حضرت روزی در مسجد کوفه نشسته بودند که جمعی از یهودان آمدند بر در مسجد با شخصی که متفق علیه یهودان بود که او اعلم علماء ایشان است و شخصی را به خدمت آن حضرت فرستادند که ما جمعی از حجاز آمده ایم و حاجتی در خدمت آن حضرت داریم رخصت بدهند که داخل مسجد شویم یا آن حضرت بیرون آیند پس حضرت برخاستند و می فرمودند که عن قریب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۷

داخل خواهند شد در اسلام و در مسجد و بر یکدیگر پیشی خواهند گرفت بدست راست یا بقسم تا بیرون آمدند با اصحاب پس بزرگ ایشان گفت که این چه بدعتست که در دین محمد (ص) در آوردید حضرت فرمودند که کدام بدعت یهودی گفت جمعی خبر آوردند که شما جمعی را بدود کشتید که قایل به وحدانیت الهی بودند و قایل به رسالت محمد نبودند پس حضرت فرمودند که قسم می دهم ترا بحق نه آیه و معجزه حضرت موسی که در کوه طور بر آن حضرت نازل شده و بحق پنج معبد قدس و به خداوند صمد دیان که می دانی که یوشع بن نون وصی حضرت موسی بن عمران نیز چنین کردند با جمعی که اقرار به وحدانیت حق سبحانه و تعالی داشتند و اقرار به نبوت حضرت موسی نداشتند و به همین عنوان ایشان را کشت یهودی گفت گواهی می دهم که توئی نایب حضرت موسی و عالمی بجمع مذاهب انبیاء و کردهای ایشان پس از قبای خود کتابی بیرون آورد و به آن حضرت داد و مهر

بود حضرت مهر را برداشته باز کردند و مطالعه فرمودند و می گریستند یهودی گفت ای پسر ابو طالب سب گریه چیست و این کتاب سریانی است و تو عربی از این خط و از این زبان چه می دانی حضرت فرمودند که هر دو را می دانم و این نام منست یهودی گفت بمن بنما و بگو نام تو در سریانی چه نامست حضرت فرمودند که نام من الیاست و به او نمودند در آن صحیفه پس یهودی گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله (ص) گواهی می دهم که تو وصی محمدی صلی الله علیه و آله و گواهی می دهم که بعد از محمد تو جانشین اوایی و این رتبه تست و همه بیعت کردند و داخل مسجد شدند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حمد خداوند عالمیان را سزااست که مرا در کتب خود یاد کرد و نام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۸

مرا در صحیفه خوبان جا داد. و امثال این حدیث بسیار است که یک یک از علماء یهود بعد از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می آمدند و مسایل می پرسیدند و جوابها می شنیدند و مسلمان می شدند و بالفعل در توراتی که تحریفات بسیار کرده اند نبوت حضرت سید المرسلین و امامت دوازده امام هست و این ضعیف در تورات عربی و فارسی و عبری هر سه دیده ام و با یهودان بسیار سخن گفته ام همه از روی عناد این جواب می گویند که این محمد (ص) بعد از این خواهد آمد و با ایشان گفته ام که هر محمدی که

خواهد آمد خواهید گفت که آن محمد دیگر است می باید که معجزه بنماید تا دلیل حقیقت او باشد و معجزات پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین صلوات الله علیهم از حد حصر بیرونست و لیکن هدایت از جانب حق سبحانه و تعالی است جمعی از ایشان که عناد نداشتند و اعلم علمای ایشان بودند در دست این ضعیف به شرف اسلام مشرف شده اند و در طلب علوم دینیه سعی می نمایند و فاضل شده اند الحمد لله رب العالمین.

(و قال الصادق صلوات الله علیه من افطر یوما من شهر رمضان خرج روح الايمان منه) و در اخبار کثیره وارد شده است از آن حضرت و غیر او صلوات الله علیهم که هر که یک روز از ماه رمضان را افطار کند روح ایمان از او مفارقت می کند و در اخبار بسیار وارد شده است که مؤمن چهار روح دارد و یکی از آنها روح ایمان است که هر گاه گناهی از گناهان کبیره می کند از او مفارقت می کند و بعد از آن باز می آید و ممکن است که آن روح از قبیل ملائکه باشد که همیشه مؤمن را هدایت کند چنانکه اخبار متواتره وارد است و خواهد آمد که حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۰۹

تعالی فرشته چند را بر مؤمن موکل گردانیده است که همیشه او را هدایت می کند به ازای آن چه شیاطین اضلال می کنند و به همین معنی دلالت دارد قول حق سبحانه و تعالی.

وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ وَإِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا و محتمل است که مراد این باشد که هر گاه بنده مخالفتی از او

واقع شود در آن حالت یقینی که دارد به خدا و رسول به سبب شهوت یا غضب از او کم می شود و آن فعل را می کند و بعد از آن نهایت پشیمانی دارد، پس گویا که ایمان رفت و آمد و منافاتی نیست که هر دو باشد و هر دو مجربست نظر به جمعی که غم دین دارند که می یابند که هر گاه خواهند معصیتی را بفعل آورند در خاطر ایشان می افتد چیزی چند که نباید کرد و وسوسهای شیطان نیز می افتد که بکن و حق سبحانه و تعالی کریم است و اگر معصیت نکنی کرم او کی ظاهر می شود و مرتبه توبه کاران بهتر است از رتبه متطهران و اگر فسق نکنی به عجب گرفتار می شوی، و بیزارم از آن طاعتی که مرا به عجب آورد و مبارک معصیتی که مرا به عذر آورد و شاید که هزار دلیل از آیات و احادیث بیاورد و از آن طرف ملک نیز وجوه رد این سخنان را می گوید که هر گاه کریمست چرا اطاعت نمی کنی که کرمش بیشتر ظاهر شود اگر گناه بیخشند شرمساری هست و نهایت این رتبه آنست که عذابت نکنند اگر توبه دست دهد و شاید که مرگ امان ندهد و شاید به سبب این معصیت رین و طبع در دل بهم رسد که قابلیت توبه بر طرف شود خصوصا نظر به علما و خصوصا جمعی که خداوند خود را حاضر و ناظر دانند و آن قدر از فسق و مخالفت کرده که غیر از کرم الهی چیزی دیگر به فریادت نخواهد رسید آنها کم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۰

است که دیگر باید فسق کردن

که کرم ظاهر شود و امثال اینها از طرفین بسیار است.

(و من افطر فی شهر رمضان متعمداً فعليه كفارة واحدة و قضاء یوم مکانه و ائی له بمثله) این عبارت مضمون عبارت فقه رضویست که هر که افطار کند در ماه رمضان عمداً پس بر اوست که بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بگیرد یا شصت مسکین را طعام دهد و قضای آن روز را به جا آورد و با این همه که بکند کجا ثواب روزه اصل را دارد و آن را نهایت نیست.

و در فقه مذکور است که حضرت صلوات الله علیه می فرمایند که بما رسیده است از عالم اهل بیت صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی در شب اول ماه رمضان ششصد هزار نفس را از مرد و زن از آتش دوزخ آزاد می کند به سبب صوم و هم چنین در شب دویم و سیم تا شب بیست و یکم مثل آن چه در این بیست شب آزاد فرموده است در آن شب آزاد می فرماید و هم چنین در شب بیست و دویم و بیست و سیم تا به آخر و در شب عید آزاد می کند مثل آن چه در جمیع شبها آزاد فرموده است.

و احادیثی که سابقاً مذکور شد یک کفاره فرمودند اگر از جهه هر خوردنی و هر جماعی واجب بود می بایست بیان فرمایند و بیان نفرموده اند در هیچ حدیثی مگر در حدیثی که صدوق در عیون روایت کرده است به سندی قوی از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فرمودند که اگر کسی جماع کند در ماه رمضان خواه حلال و خواه

حرام ده مرتبه ده كفاره مي دهد به سبب هر جماعي يك كفاره و اگر اكل و شرب واقع شده باشد عمدا و مكرر واقع شده باشد يك

لوامع صاحبقراني، ج ۶، ص: ۴۱۱

كفاره مي دهد و جمعي از اصحاب باين حديث عمل کرده اند و جمعي گفته اند كه از جبهه هر لقمه كه فرو مي برد كفاره مي دهد و اگر يك لقمه را ده مرتبه فرو برد ده كفاره مي دهد چون صادق است بر او كه افطار کرده است در هر مرتبه و هم چنين در جماع در هر ادخالي حتى در حركت جماع كه بيرون نيايد و اندكي به بيرون ميل كند كه بمقدار حشفه از آن جاي اول بالاتر آيد و اگر به زير برد از جبهه هر يك يك كفاره مي دهد چون روزه را واجبست داشتن هر چند خورده باشد، و اكثر علما برآند كه در جماع و غير آن يك كفاره مي بايد دادن چون به مرتبه اول روزه فاسد شد و بعد از آن روزه نيست امساک واجبست و دليلي نداريم بر آن كه از جبهه خوردن امساک واجب كفاره بايد داد و لهذا يك روز را قضا مي كند به اتفاق علما، و حديثي كه در جماع وارد شده است بر استحباب حمل مي بايد كرد چون در سندش جمعي هستند كه در كتب رجال مذکور نيستند اگر چه به اعتقاد صدوق همه از ثقات اند چنانكه در همين كتاب ذكر کرده است كه هر كه ثقه نيست من از او روايت نمي كنم و هر كرا استادم ابن وليد خوب نمي داند من در كتب خود از او روايت نمي كنم مگر در يك جا كه استادم مسمعي را اعتقاد

نداشت و من حدیثی را که او روایت کرده بود بر او خواندم رد نکرد دانستم که این حدیث از سند دیگر به او رسیده خواهد بود در عیون ذکر کردم، و لیکن چون تقلید مذموم است ما نمی توانیم به آن عمل کردن مع هذا صدوق نیز در این کتاب و در کتب دیگر او که کتاب عمل اوست به آن عمل نکرده است.

(و اما الخبر الذی روی فی من افطر یوما من شهر رمضان متعمدا انّ علیه ثلاث کفّارات فائى فتوى به فی من افطر به جماع محرّم علیه او بطعام حرّم علیه لوجود ذلك فی روایات ابی الحسین الأسدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۲

رضی الله عنه فیما ورد علیه من الشیخ ابی جعفر محمد بن عثمان العمری قدّس الله روحه) و اما خبری که مرویست در کسی که افطار کند یک روز ماه رمضان را عمدا که بر او سه کفاره است و ظاهرا آن خبر موثق سماعه است که گفت سؤال کردم از او از شخصی که با اهل خود جماع کند در ماه رمضان عمدا فرمودند بر اوست بنده آزاد کردن و دو ماه روزه گرفتن و شصت مسکین طعام دادن و قضاء آن روز و کی به ثواب آن می رسد اگر چه ممکن است که او بمعنی او باشد چنانکه در قرآن مجید واقع شده است مثنی و ثلث و رباع و به اتفاق علماء او بمعنی او است اما من به آن فتوی می دهم در کسی که افطار کرده باشد و روزه اش را باطل کرده باشد به جماعی که بر او حرام باشد یا طعامی که بر او حرام باشد

چون یافته ام این معنی را در جمله روایاتی که وارد شده است بر ابو الحسین محمد بن جعفر اسدی رضی الله عنه که سؤال کرده بود و جواب داده بود آنها را شیخ بزرگوار محمد بن عثمان عمری که حق سبحانه و تعالی روح او را از علایق جسمانی مقدس گرداند و او از حضرت صاحب الزمان و خلیفه الرحمن (ص) نقل می کند همیشه پس هر چه او می گوید از جانب آن حضرتست و مع هذا صدوق حدیث دیگر دارد بر این تفصیل که در باب کفارات و سایر کتب خود ذکر کرده است.

در حسن کالصحیح و شهید ثانی رضی الله عنه حکم به صحت این حدیث کرده است از عبد السلام هروی که گفت عرض نمودم به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که یا ابن رسول الله بما روایت رسیده است از آباء بزرگوار شما صلوات الله علیهم در کسی که جماع یا افطار کند در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۳

ماه رمضان که در آن سه کفاره می باید داد، و از ایشان سلام الله علیهم نیز روایت بما رسیده است که یک کفاره می باید داد به کدام یک از این دو حدیث عمل کنیم حضرت فرمودند که بهر دو عمل کنید باین تفصیل که اگر جماع حرام یا افطار بر حرام کرده باشد در ماه رمضان بر او سه کفاره است بنده آزاد کردن، و دو ماه پی در پی روزه گرفتن، و شصت مسکین طعام دادن و قضای آن روز و اگر جماع حلال باشد یا افطار بر حلال باشد پس بر او یک کفاره است و قضاء آن

روزه و اگر از روی نسیان واقع شده باشد از او بر او چیزی نیست و اکثر متأخرین باین تفصیل عمل کرده اند و احتمال استحباب نیز هست پس بنا بر مشهور اگر افترا بر خدا و رسول بسته باشد سه کفاره می باید داد و هم چنین در مال حرام و امثال آن تا آن که شهید ثانی گفته است که از جهه غبار غلیظ یا نخامه که به حلق رسیده باشد خواه از سر و خواه از سینه سه کفاره می باید داد.

[اگر نسیانا چیزی بخورد]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن رجل نسي فاكل و شرب ثم ذكر قال لا يفطر انما هو شىء رزقه الله فليتم صومه) و بهشت سند صحيح و شش كالصحيح از عبيد الله منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند از شخصی که فراموش کند و بخورد و بیاشامد و بعد از آن به خاطرش رسد که ماه رمضان است حضرت فرمودند که روزه اش باطل نمی شود به درستی که نیست مگر روزی که حق سبحانه و تعالی روزی او کرده است باید که تمام کند روزه اش را و ممکن است که مراد از عدم افطار این باشد که نگوید که حال که روزه را خوردم می باید خورد بلکه بعد از این چیزی نخورد بلکه لقمه که در دهان اوست می باید که فرو نبرد که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۴

عمدا فرو برد قضا و کفاره می باید داد، و اگر جاهلا فرو برد به گمان آن که ضرر ندارد مشهور آنست که در این صورت قضا و کفاره می باید داد و در قضا

دغدغه نیست که می باید کرد و در کفاره خلافت.

چنانکه کالصحیح منقولست از زراره و ابو بصیر که سؤال کردیم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که با زن خود جماع کند در ماه رمضان یا در احرام به اعتقاد آن که بر او حلال است حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و محتمل است که حمل کنند این خبر را بر نسیان و لیکن بعید است و مؤید عدم کفاره آنست که احادیث کفاره همه جا از روی عمد وارد است و در عرف جاهل را عامد نمی گویند، و ظاهر آنست که کفاره به سبب جرأتست و جاهل جرأت بر مخالفت الهی نکرده است.

و احادیث بر عدم کفاره و قضا بر ناسی از طرق خاصه و عامه متواتر است از آن جمله بدو سند صحیح از محمد بن قیس منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که هر که روزه باشد و فراموش کند و بخورد و بیاشامد پس افطار نمی کند یا روزه اش باطل نمی شود از جهت آن که فراموش کرده است بلکه روزی است که حق سبحانه و تعالی او را روزی فرموده است پس واجبست که روزه را تمام کند و ظاهر عدم افطار در این حدیث معنی ثانی است که در حدیث اول مذکور شد و اگر چه معنی اول نیز محتمل است.

و در موثق کالصحیح از داود بن سرحان و کالصحیح از ابو بصیر جمیعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است به همین مضمون و این روایات همه مطلق است در هر

و در موثق از ابو بصیر منقول است که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که شخصی روزه سنت گرفته است و فراموش کرد و اکل و شرب واقع ساخت نسیانا حضرت فرمودند که همان روزه را تمام می کند و بر او چیزی نیست، و از این اخبار ظاهر می شود که روزه محض نیت است پس اگر نیت صوم کرده باشد و کل روز بخورد و بیاشامد روزه اش صحیح است و اگر نیت نکرده باشد و کل روز چیزی نخورد روزه نیست و اگر در ماه رمضان باشد قضا می کند آن روز را.

و در فقه رضویست که اقل آن چه فرض صوم به آن تمام می شود نیت است و ترک دروغ گفتن بر خدا و رسول و ترک اکل و شرب و جماع و ارتماس در آب و قی کردنست باختر، و هر گاه نیت کرده باشد و عمدا اینها را واقع نساخته باشد ادا کرده است آن چه واجبست در صوم و حق سبحانه و تعالی از او قبول می کند روزه را بفضل خود و اگر فراموش کنی و بخوری و بیاشامی روزه را تمام می کنی و بر تو نیست که قضا کنی آن را، و اخبار عامه در وجوب نیت از جهه جمیع عبادات وارد شده است و شامل صوم هست بی دغدغه و در جهه جمیع عبادات وارد شده است و شامل صوم هست بی دغدغه و در خصوص صوم نیز روایات صحیحه وارد شده است که مذکور خواهد شد بعضی در صوم یوم الشک و بعضی در قضا إن شاء الله تعالی.

(و ساله عمّار بن موسی عن

الرَّجُلُ يَنْسِي وَهُوَ صَائِمٌ فَيَجَامِعُ أَهْلَهُ قَالَ يَغْتَسِلُ وَلَا شَيْءَ عَلَيْهِ قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَذَلِكَ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ وَغَيْرِهِ وَلَا يَجِبُ فِيهِ الْقِضَاءُ هَكَذَا رَوَى عَنْ الْأَيْمَنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ) وَدَرِ مَوْثِقٍ مِنْ عَمَارٍ مَنقُولٍ أَنَّكَ قَدْ سَأَلْتَ عَنْهُ مِنْ أَمَامِ حَضْرَتِ امَامِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۶

جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که فراموش کند که روزه است و جماع کند با اهل خود خواه زوجه دائمی و خواه متعه و خواه کنیز حضرت فرمودند که غسل می کند بر او چیزی نیست از گناه و قضاء و كفاره.

چنین گوید مصنف این کتاب که خدا رحمت کند بر او که این حکم جاریست در روزه ماه رمضان و غیر آن چون الفاظ و احادیث افطار صوم عام است هر روزه را و بخصوص نافله نیز وارد شده است و قضا واجب نیست و باین نحو منقولست از ائمه معصومین صلوات الله عليهم چنانکه در ضمن حدیث سابق گذشت.

[اگر غسل را فراموش کند]

(و روى على بن رثاب عن ابراهيم بن ميمون قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يجنب بالليل في شهر رمضان ثم ينسى ان يغتسل حتى يمضى لذلك جمعه او يخرج شهر رمضان قال عليه قضاء الصلاه و الصوم) و به اسانيد متكثره صحيحه منقول است از حسن بن محبوب از على و از فضاله از ابن مسكان از ابراهيم و هر سه از اهل اجماعند پس ضرر ندارد جهالت ابراهيم كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی كه از جنب شود در شب در ماه رمضان

فراموش کند که غسل کند تا یک جمعه یعنی یک هفته بگذرد یا ماه رمضان بیرون رود حضرت فرمودند که بر اوست که قضا کند نماز و روزه را.

و بدو سند صحیح منقولست از حلبی که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم و در حدیث دیگر سؤال کردند از شخصی که جنب شود در ماه رمضان و فراموش کند که غسل کند تا ماه رمضان بیرون رود حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۷

که بر اوست که قضا کند نماز و روزه را.

بدان که شکی نیست در قضاء نماز چون طهارت شرط است در نماز و اما در صوم شرط نیست که طاهر باشد بلکه می باید صبح را با طهارت دریابد و عمدا بی طهارت نباشد بنا بر مذهب مشهور و بنا بر مذهب صدوق آن نیز شرط نیست پس امر بقضاء صوم محمول است بر استحباب و ظاهر صدوق آنست که عمدا می تواند بود و ناسیا نمی تواند بود یا آن که در تعمّد بقاء بر جنابت صوم را قضا نمی کند و در صورت نسیان قضا می کند و این هر دو احتمال شیخ است پس ظاهر آنست که او نیز قایل باشد به استحباب قضاء صوم و الله تعالی یعلم.

(و روی فی خبر اخر ان من جامع فی اول شهر رمضان ثم نسی الغسل حتی خرج شهر رمضان ان علیه ان یغتسل و یقضی صلاته و صومه الا ان یکون قد اغتسل للجمعه فانه یقضی صلاته و صیامه إلى ذلك الیوم و لا یقضی ما بعد ذلك) و مرویست در حدیث دیگر که هر که جماع کند در اول ماه رمضان و فراموش کند

غسل را تا ماه رمضان بیرون رود آن که بر اوست که غسل کند و قضا کند نماز و روزه را مگر آن که غسل جمعه کرده باشد که در این صورت قضا می کند نماز و روزه را تا آن روز و ما بعد آن را قضا نمی کند چون غسل جمعه بدل غسل جنابت می شود و هر نمازی که پیش از غسل جمعه است قضا می کند چون بی طهارت واقع شده است و روزه ها را قضا می کند و روز جمعه را نیز قضا می کند چون صبح آن را طاهر در نیافته است و ظاهر آنست که صدوق تخصیص می دهد احادیث سابقه را به این حدیث و حمل می کند سابقه را بر صورتی که غسل جمعه نکرده باشد و در این صورت دو مخالفت دارد با مشهور یکی آن که گذشت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۸

دویم اجزاء غسل جمعه از غسل جنابت و مؤید این حدیث است احادیث سابقه که هر گاه جمع شود خدا را بر تو چند حق یکی از آنها کافی است و سید مرتضی رضی الله عنه قایل است باین قول و احوط آنست که مجموع نمازها را قضا کند و اگر روزها را نیز قضا کند نهایت احتیاط خواهد بود.

(و فی روایه ابن ابی نصر عن ابی سعید القمّاط أنّه سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عمّن اجنب فی اوّل اللیل فی شهر رمضان فنام حتّی اصبح قال لا شیء علیه و ذلك انّ جنابته کانت فی وقت حلال) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از خالد بن سعید نبی بند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه سؤال کردند از کسی که جنب شود و در اول شب در ماه رمضان و خواب رود تا صبح شود حضرت فرمودند که برو چیزی نیست از گناه و قضا و کفاره چون جماع او در وقتی واقع شد که حلال بود جماع چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که حلال شد شما را جماع کردن در شبی که روزش را روزه می گیرید چنانکه گذشت، و ظاهر حدیث آنست که خواب اول به صبح رسید و در آن چیزی واجب نیست و علمتی که حضرت فرموده اند اگر چه در خواب دویم و سیم نیز جاریست و لیکن احادیث تخصیص آن کرده است با آن که ممکن است که مراد این باشد که گناهی بر او نیست چون جنابت حلال است و خواب حلال و تتمه را بظهور گذاشته باشند بخلاف صورتهای دیگر، و آن که مصنف باین عبارت ادا کرده است که و فی روایه ظاهر آنست که غرض او این باشد که اگر چه آن اخبار سابقه وارد شده است این خبر نیز وارد شده است پس ناچار است که اخبار سابقه را حمل کنیم بر استحباب.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۱۹

(و روی ابی یعفر عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه قال قلت له الرّجل یجنب فی شهر رمضان ثم یتقیظ ثم ینام حتّی یصبح قال یتّم صومه [یومه خ] و یقضی یوما اخر فان لم یتقیظ حتّی یصبح اتم صومه [یومه خ] و جاز له) و در صحیح منقول است از عبد اللّه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه که شخصی که جنب شود در

ماه رمضان یعنی محتمل شود پس بیدار شود از خواب احتلام پس بخواب رود تا صبح شود حضرت فرمودند که آن روز را روزه می گیرد.

و در تهذیب بخط شیخ یصوم یومه بود و بغیر خط شیخ یتم صومه بود یعنی آن روز را تمام می کند و قضا می کند یک روز دیگر را پس اگر بیدار نشود تا صبح همان روز را تمام می کند و آن روز صحیح است از جهت او یعنی احتیاج به قضا نیست و ظاهر این حدیث آنست که خواب اول محتمل آن خوابی است که در آن خواب محتمل می شود و خواب دیگر او سبب قضاست و ظاهر نمی شود که خواب دویم حرام باشد و اکثر چنین فهمیده اند که چون سبب قضاست، و قضا در صورتیست که روزه فاسد شود و افساد روزه حرام است و لیکن لازم خواب نیست که تا صبح کشد ممکن است که پیش از صبح بیدار شود چنانکه صحیحه عیص دلالت می کند بر آن که آثم نیست.

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که محتمل شود در اول شب و بعد از آن جماع کند با اهلش پس بخواب رود عمدا در ماه رمضان تا صبح کشد حضرت فرمودند که آن روز را تمام می کند و قضا می کند بعد از عید فطر و توبه و استغفار می کند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۰

پروردگارش. و ظاهر این حدیث آنست که افساد به سبب این است که بقصد غسل نخوابیده است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم

که هر گاه شخصی جنب شود در اول شب در ماه رمضان و بخواب رود تا صبح شود حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست دیگر عرض کردم که اگر بیدار شود بخواب رود در مرتبه دوم تا صبح شود و حضرت فرمودند که آن روز را قضا می کند از جهت عقوبت آن که بخواب دویم رفته است، و این حدیث نیز دلالت ندارد بر آن که گناه کرده باشد بلکه دلالت دارد که عقوبتش همین است.

و در صحیح از بزنطی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از شخصی که جماع کرده باشد با اهلش یا محتلم شده باشد و عمدا خواب رود تا صبح حضرت فرمودند که آن روز را تمام می کند و قضا می کند و در جنب خواب اول است و قضا از آن جهت است که به نیت غسل نخوابیده است.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از شخصی که جماع کند با کنیزش در ماه رمضان و بخواب رود پیش از غسل حضرت فرمودند که آن روز را می گیرد و قضا نمی کند آن روز را، و در تهذیب چنین است که محتلم شده باشد و بنا بر این نسخه خواب بعد از خواب احتلام خواب دویم است و موجب قضا است و بنا بر نسخه کافی خواب اول جنب است و قضا از آن جهت است که بقصد غسل نخوابیده است و ظاهرا تصحیف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۱

نساخ کافی شده است که

به جای تصیبه الجنابه یصیب الجاریه خوانده اند و محتمل است که حدیث دیگر باشد چون بسند دیگر است.

(و ساله صلوات الله علیه عبد الله بن سنان عن رجل یقضی شهر رمضان فیجنب من اوّل اللیل و لا یغتسل حتّٰی یجىء اخر اللیل و هو یری أنّ الفجر قد طلع قال لا یصوم ذلک الیوم و یصوم غیره) و در صحیح منقولست از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که خواهد قضاء ماه رمضان را بگیرد و در اول شب جنب شود و غسل نکند تا آخر شب و بیند که صبح طالع شد حضرت فرمودند که این روز را روزه نگیرد و روز دیگر را روزه بگیرد و عبارت شیخ قریبست باین عبارت و خالی از چیزی نیست.

و کلینی در صحیح از عبد الله به سندی غیر از این سند و سند شیخ روایت کرده است که گفت پدرم عریضه نوشت به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه و اراده داشت یا قضای ماه رمضان می گرفت عرض نمود که صبح می شود و جنبم و غسل نکرده ام تا صبح می شود پس فرمان همایون آن حضرت رسید که این روز را روزه مگیر و فردا را روزه بدار و ظاهراً اول بعنوان مکاتبه پدرش نوشته بوده و خود نیز از آن که حضرت مشافهه از جهت طمأنینه قلب سؤال کرده بوده، و مؤید این حدیث است موثقه سماعه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که میان شب محتمل شود در ماه رمضان و بعد از آن که دانست که محتمل شده است باز بخواب

رود و بیدار نشود تا صبح طالع شود حضرت فرمودند که بر اوست که آن روز را تمام کند و روزی دیگر را قضا کند دیگر عرض کردم که اگر خواهد قضای ماه رمضان را بگیرد و صبح طالع شود حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۲

فرمودند که این روز را افطار کند و روزی دیگر می گیرد.

(و سألہ العیص بن القاسم عن الرجل ینام فی شهر رمضان فیحتلم ثم یتقیظ ثم ینام قبل ان یغتسل قال لا بأس) و در صحیح منقول است از عیص که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که بخواب رود در ماه رمضان و محتلم شود و بیدار شود و باز بخواب رود پیش از غسل حضرت فرمودند که باکی نیست و این حدیث نیز دلالت می کند که خواب مشروع باشد اگر چه قضا واجب باشد و ممکن است که قضا سنت باشد چنانکه از صدوق نقل کرده اند که او مشروع می داند بقای بر جنابت را تا طلوع صبح اگر چه محتمل است که عمدا جایز باشد بقا و کفاره یا قضا لازم باشد و کفاره با عدم حرمت بعید است.

و در صحیح از عیص منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود در ماه رمضان در اول شب و تأخیر کند غسل را تا صبح طالع شود حضرت فرمودند که تمام می کند روزه را و بر او قضا نیست و ظاهرا هر دو یک حدیث بوده است هر کرا جدا کرده باشند و ظاهرش آنست که مراد خواب اول باشد اگر چه لفظ

خواب مذکور نیست چون متعارف نمی باشد که شخصی اول شب جنب شود و بیدار باشد تا صبح و اگر جنب شود یا محتلم شود و به نیت غسل نخواست یا بیدار باشد عمدتا تا صبح شود قضا و کفاره می دهد.

چنانکه مرویست در موقّق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که جنب شود در شب در ماه رمضان و عمدتا ترک کند غسل را تا صبح شود حضرت فرمودند که بنده آزاد می کند یا دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۳

ماه پی در پی روزه می گیرد یا شصت مسکین را طعام می دهد پس حضرت فرمودند که با وجود کفاره کجا بفضل روزه می رسد و نمی رسد البته.

و کالصحیح منقول است که حضرت فقیه یعنی حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی جنب شود در شب ماه رمضان و غسل نکند تا صبح پس بر اوست که دو ماه پی در پی روزه گیرد و آن روز را قضا کند.

و در موقّق از ابراهیم بن عبد الحمید منقول است که بعضی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم فرمودند که اگر جنب شود در شب ماه رمضان پس می باید که ساعتی تأخیر نکند تا غسل بکند و کسی که جنب شود در ماه رمضان و خواب رود تا صبح یعنی نه به نیت غسل پس بر اوست که بنده آزاد کند یا شصت مسکین را طعام دهد و آن روز را بگیرد و قضا کند و هرگز به فضیلت روزه ماه رمضان نمی رسد اگر چه همه این کارها را به جا آورد.

و در فقه رضویست که اگر جنب

شوی در اول شب باکی نیست که بخواب روی عمدتا بقصد آن که بیدار شوی و پیش از صبح غسل کنی پس اگر در این صورت خوابت ببرد تا صبح بر تو چیزی نیست مگر آن که از خواب اول بیدار شوی و تقصیر کنی در غسل و غسل نکنی تا خوابت ببرد تا صبح که در این صورت آن روز را می گیری و قضا می کنی و اگر عمدتا بخواب روی نه به نیت غسل پس بر تست که آن روز را قضا کنی و کفاره بدهی به آن که بنده آزاد کنی یا دو ماه روزه بگیری یا شصت مسکین را طعام دهی، و آن چه گذشت از اخبار موافق است با آن چه در فقه رضویست.

و اما آن چه مرویست در صحیح از حیب خثعمی در مذمت او وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۴

است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در ماه رمضان نماز شب را به جا می آوردند و جنب می شدند و عمدتا تأخیر غسل می فرمودند تا صبح طالع می شد.

و در قوی از اسماعیل بن عیسی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از شخصی که جنب شود در ماه رمضان و عمدتا بخواب رود تا صبح شود چه چیز بر او هست حضرت فرمودند که ضرر به او ندارد و روزه اش باطل نمی شود و پروا نداشته باشد به درستی که پدرم صلوات الله علیه می فرمودند که عایشه گفت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جماع کردند بی آن که او را احتلامی

واقع شده باشد و بر جنابت مانندند تا صبح شد، دیگر پرسیدم که اگر کسی جنب شود و خواب رود تا صبح شود بر او چه چیز لازم می شود حضرت فرمودند که بر او چیزی لازم نمی شود غسل می کند، و دیگر سؤال کردم از شخصی که در آخر شب جنب شده باشد پس برخیزد که غسل کند و آب نداشته باشد و بطلب آب بیرون رود یا کسی را بطلب آب فرستد و آب را نیاورند و بهم نرسد تا صبح شود چه کند حضرت فرمودند که غسل می کند و نماز می کند، و حدیث ضعیفی دیگر وارد است که اگر بماند بر جنابت تا صبح ضرر ندارد، و این اخبار محمولست بر تقیه چنانکه حدیث اسماعیل صریحست در تقیه که نسبت به عایشه می دهد که چنین گفت و همین حدیث را عامه از عایشه روایت کرده اند و حدیث حیب نیز بیان گفته عایشه است و ظاهر است که بر تقدیری که مانند بر جنابت سبب فساد صوم نشود بی دغدغه مکروه هست و چگونه آن حضرت صلوات الله علیه مداومت می نموده باشند بر این مکروه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۵

و اما آن که به سبب خواب سیم یا بیشتر قضا و کفاره باید داد مستند آن جماعت که قایلند باین قول حدیث ابو بصیر است و آن دلالت ندارد بر این معنی اصلا پس ظاهر آنست که در غیر خواب اول قضا باید کرد و اگر در خواب سیم و بالاتر کفاره بدهد احوط خواهد بود چون اکثر علما بر این قولند و غالب آنست که آن چه قداما به آن قایلند حدیثی بر آن دارند که

بما نرسیده است و احادیث بسیار در احتیاط وارد است پس اگر عمل به مشهور کنند عمل به آن اخبار کرده خواهند بود بلکه احوط آنست که حیض و نفسا و مستحاضه نیز پیش از صبح غسل کنند چنانکه در موثق از ابو بصیر وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر حیض پاک شده باشد و تقصیر کند در غسل تا صبح شود در ماه رمضان آن روزه را می گیرد و قضا می کند و نفسا در جمیع احکام حکم حیض دارد و حدیث مستحاضه خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

[اگر گمان کرد افطار شده ولی نشده بود]

(و روی محمد بن الفضیل عن ابی الصّباح الکنانی قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل صام ثم ظن ان الشمس قد غابت و فی السّماء غیم فافطر ثم انّ السّحاب انجلی فاذا الشمس لم تغب قال قد تم صومه و لا یقضیه) و کالصّحیح منقول است از ابراهیم بن نعیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حال شخصی که روزه باشد و گمان کند که آفتاب فرو رفته است و در آسمان ابری باشد و افطار کند به گمان آن که شام شده است پس ابر بر طرف شود و ظاهر شود که آفتاب غایب نشده بوده است حضرت فرمودند که روزه اش صحیح است و آن روزه را قضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۶

نمی کند و علما حمل کرده اند آن حدیث را بر صورتی که او را ظن غالب به هم رسیده باشد.

(و روی حمّاد عن حرّیز عن زراره قال قال ابو جعفر صلوات الله علیه وقت المغرب اذا غاب القرص

فان رايته بعد ذلك و قد صلّيت اعدت الصّلاه و مضى صومك و تكفّ عن الطّعام ان كنت اصبت منه شيئا و كذلك روى زيد الشّحام عن ابي عبد الله صلوات الله عليه و بهذه الاخبار افتى و لا افتى بالخبر المذى أوجب القضاء عليه لأنّه روايه سماعه بن مهران و كان واقفيا) و به اسانيد صحيحه و حسنه كالصحيحه منقول است كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه وقت شام وقتى است كه قرص آفتاب غايب شود پس اگر به گمان فرو رفتن آفتاب نماز کرده باشى و افطار کرده باشى و بعد از آن ابر بر طرف شود نماز را اعاده مى كنى چون پيش از وقت واقع شده است و روزه ات صحيح است اگر چيزى خورده باشى و بعد از آن چيزى نمى خورى و به همين نحو روايت کرده است زيد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و من باين اخبار عمل مى كنم و فتوى مى دهم و فتوى نمى دهم به خبرى كه واقع است كه واجبست كه قضا كند زيرا كه آن خبر بروايت سماعه بن مهرانست و او واقفى بوده است يعنى بعد از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه به امامى ديگر قايل نيست و اعتقاد واقفيه آنست كه آن حضرت مهديست و غايب شده است و بعضى نقل کرده اند كه سماعه در سال وفات حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پيش از آن حضرت فوت شده است و فوت حضرت امام موسى كاظم بعد از وفات امام جعفر صادق است به سى و سه سال

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۲۷

و مذهب وقف بعد از

وفات آن حضرت به هم رسید پس در واقفی بودن او سخن باشد و لیکن نقل کرده اند که بعضی در زمان آن حضرت واقفی شدند ممکن است که سماعه از این جماعت باشد، و ظاهر آنست که غرض مصنف از آن که گفته است که او واقفی بوده است آنست که چون تعارض واقع شده است میان احادیث قضا و عدم قضا ترجیح عدم قضا داده است به اعتبار اکثریت و اصحیحیت نه آنست که طرح کند حدیث سماعه را چون بسیار نقل می کند از او، عمل به آن می کند در صورت عدم تعارض و ظاهراً غافل شده است از حدیث صحیح ابو بصیر و سماعه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در جمعی که روزه ماه رمضان را گرفته باشند و ابر سیاهی به هم رسد نزد فرو رفتن آفتاب و جمعی گمان کردند که شب شده است و افطار کردند و بعد از آن ابر برطرف شد و آفتاب پیدا شد حضرت فرمودند که آنهایی که افطار کرده اند بر ایشانست روزه آن روز زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که تمام کنید روزه را تا شب پس کسی که پیش از دخول شب افطار کرده باشد بر اوست که قضا کند زیرا که عمدا خورده است روزه را یعنی بمنزله عمد است.

و در موثق از سماعه به تنهایی نیز مرویست به همین نحو و چون بهر تقدیر سماعه روایت کرده است آن را حدیث سماعه می گویند اما بحسب واقع جرح نمی توان کرد که سماعه واقفی است که با آن که ممکن است جمع بین الاخبار باین نحو که اگر ظن غالب به

همرسیده باشد قضا نباید کرد و اگر ظن ضعیفی به همرسیده باشد و افطار کرده باشد قضا باید کرد یا حمل کنیم احادیث قضا را بر استحباب.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۲۸

امام محمد باقر صلوات الله علیه از وقت افطار صایم حضرت فرمودند که آن وقتی است که سه ستاره ظاهر شود و فرمودند به شخصی که گمان کرده بود که آفتاب فرو رفته است و افطار کرده بود و بعد از آن آفتاب را دید حضرت فرمودند که بر او قضا واجب نیست و حدیث زید شحام قریبست بحدیث ابو الصباح اگر چه ظاهر کلام صدوق آنست که عین حدیث زراره است و نه چنین است و لیکن مطلب صدوق از مماثلت آنست که مثل اوست در عدم وجوب قضا و اگر در باقی تعبیرها مخالفت داشته باشند ضرر ندارد.

باب الحدّ الذی یؤخذ فیہ الصّیان بالصّوم

(قال الصادق صلوات الله علیه الصّبیّ یؤخذ بالصّیام اذا بلغ تسع سنین علی قدر ما یطیقه فان اطاق إلى الظّهر او بعده صام إلى ذلك الوقت فاذا غلب علیه الجوع و العطش افطر) این بابی است در بیان حدی که کودکان را بروزه می دارند منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه و عبارت عبارت فقه رضویست که فرمودند که کودک را بروزه باز می دارند هر گاه نه ساله شود بقدر آن چه طاقت داشته باشد پس اگر تا ظهر یا اندکی بعد از آن طاقت داشته باشد تا آن وقت روزه می دارد و چون گرسنگی یا تشنگی بر او غلبه می کند افطار می کند ممکن است که از آن حضرت نیز به صدوق

رسیده باشد یا به اعتبار آن که همه صادقند یا به اعتبار آن که هر چه حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرموده است قول سابق است تا به حضرت سید المرسلین از جبریل از خداوند عالمیان و اظهر آنست که عبارت فقه را ذکر کرده است و معنی صحیح حلبی و غیر آن را ذکر کرده است.

(و روی عنه اسماعیل بن مسلم انه قال اذا اطاق الغلام صوم ثلاثة ايام متتابعه فقد وجب عليه صيام شهر رمضان) و روایت کرده است از حضرت جعفر صادق صلوات الله علیه سکونی در موثق و در فقه رضوی نیز هست بعد از عبارت سابقه که فرمودند که هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۰

کودک طاقت و توانائی داشته باشد که سه روز پی در پی روزه بگیرد پس بتحقیق که واجبست بر او به آن که ولی او را بدارد بروزه ماه رمضان چون هر گاه سه روز پی در پی تواند داشتن همه را می تواند داشتن و در فقه بعد از این گفته است که بر همه روزهای ماه ندارند که ریاضت کشد بلکه گاهی بخورد.

(و ساله سماعه عن الصّیبیّ متی یصوم قال اذا قوی علی الصّیام) و منقول است در موثق از سماعه گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از کودک که چه وقت روزه می گیرد حضرت فرمودند که وقتی که قوت روزه داشته باشد که بگیرد.

(و فی روایه معاویه بن وهب قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه فی کم یؤخذ الصّبیّ بالصّیام قال ما بینه و بین خمس عشر سنه او اربع عشر سنه فان هو صام قبل ذلک فده

و لقد صام ابني فلان قبل ذلك فتركته) و در حسن كالصحيح و در صحيح در روايت ابن وهب منقولست كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال كردم كه در چند سالگي اطفال را بروزه مي دارند جيرا و اگر محتاج به زدن باشند بزنند حضرت فرمودند كه تا پانزده سالگي بلكه چهارده سالگي و اگر بيشتر از چهارده روزه بدارد او را به خودش گذار كه بگيرد و بتحقيق كه فلان پسرم پيش از اين روزه مي گرفت او را بحال خود گذاشتم.

و در صحيح از زراره و حلي منقول است كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسيدند از نماز بر صبي كه بر او واجب مي شود فرمودند كه هر گاه شش ساله شوند به نمازشان بداريد و هر گاه طاقت روزه داشته باشند به روزه شان بداريد.

لوامع صاحبقراني، ج ۶، ص: ۴۳۱

و در حسن كالصحيح از حلي منقولست كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه ما اطفال خود را امر مي كنيم بروزه هر گاه هفت ساله باشند بهر قدری كه طاقت آن داشته باشند تا نصف روز يا بيشتر يا كمتر و چون تشنگي و گرسنگي بر ايشان غلبه كند بخورند تا عادت كنند بروزه و مرتبه مرتبه قدرت بر گرفتن به هم رسانند پس شما امر كنيد اطفال خود را كه نه ساله باشند بهر چه طاقت آن داشته باشند از روزه و چون تشنگي بر ايشان غلبه كند بخورند.

و در صحيح از عبد الله بن سنان منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر گاه طفل قوی شود و سيزده سالش تمام شود

و در سال چهارده داخل شود واجب است بر او آن چه واجبست بر بالغان خواه محتلم شده باشد یا نشده باشد و گناهان بر او می نویسند و حسنات از جهت او می نویسند و هر فعلی که از او واقع شود مانند عقود صحیح است از ایشان مگر آن که عقلش ضعیف باشد یا سفیه باشد که مالش را اسراف کند و در جاهای نامشروع صرف نماید.

و در موثق از عمار منقولست از محمد بن مسلم که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند که صبی کی روزه می گیرد حضرت فرمودند که هر گاه طاقت داشته باشد.

و کالصحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت از برادرم صلوات الله علیه سؤال کردم که چه وقت بر طفل نماز و روزه واجب می شود فرمودند که وقتی که نزدیک به بلوغ رسد و نماز و روزه را بفهمد (و فی خبر اخر علی الصَّبِّ اذا احتلم الصَّیِّم و علی المرأه اذا حاضت الصَّیِّم) و در حدیث دیگر که کالصحیح منقول است از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۲

صلوات الله علیه فرمودند که بر صبی وقتی که محتلم شود روزه واجبست و بر زن وقتی که حیض شود روزه واجب می شود.

(و هذه الاخبار کلها متفقہ المعانی یؤخذ الصَّبِّ بالصَّیِّم اذا بلغ تسع سنین إلى اربع عشر سنه او خمس عشر سنه و إلى الاحتلام و كذلك المرأه إلى الحيض و وجوب الصَّوم علیهما بعد الاحتلام و الحيض و ما قبل ذلك تأدیب) و صدوق می گوید که این اخبار اگر چه مختلفند بحسب لفظ اما در معنی مختلف نیستند بلکه متفقند

و کودک را بروزه گرفتن جبر می کنند هر گاه نه ساله شود تا چهارده سالگی و تا احتلام و هم چنین زن را جبر می کنند تا وقتی که حیض شود و وقتی بر پسر و دختر واجب می شود که پسر محتلم شود و دختر حیض و آن چه بیشتر است از جهت تأدیب است یعنی پیش از بلوغ ایشان را به آداب مکلفین باز می دارند که معتاد شوند به عبادات و ظاهراً بحسب اشخاص مختلف باشند بعضی را که شعورشان بیشتر باشد زودتر می باید داشت و هم چنین بحسب حرارت بلاد مختلف می شود و در بلاد حاره دیرتر می باید ایشان را جبر کنند به قرینه آن که در اکثر اخبار بنای آن را بر طاق و توانائی گذاشته اند و مراد از تأدیب تمرین است و ممکن است که مستحب باشد و حق سبحانه و تعالی اولاد را به سبب این تکالیف ثوابی کرامت فرماید به تفضل خود و الله تعالی يعلم.

باب الصّوم للرّویه و الفطر للرّویه

این بابی است در بیان آن که روزه داشتن وقتی است که ماه را به بینند، و روزه خوردن در شوال وقتی است که ماه را به بینند و بحسب ظاهر این قول مخالف اقوال غیر مشهوره است و لیکن اعتقاد صدوق آنست که به همه عمل می باید کرد به آن که تا ماه را نه بینیم قصد واجب نمی توانیم کرد پس اگر شب سی ام ماه را نه بینند واجب نیست روزه گرفتن اما ملاحظه می کنیم که اگر ماه شوال را در شب سی و یکم به بینند و ماه رمضان را سی روز روزه گرفته باشند کاشف می آید که یک روز ماه رمضان

را خورده اند و یک روز شوال را گرفته اند پس در این صورت بعوض آن چه خورده است یک روز را قضا می کند زیرا که بحسب احادیث آینده می باید که شعبان بیست و نه باشد پس می بایست که شب سی ام به بینند و به تشام اعمال مردمان چنین شده است که ماه رمضان پیدا نشد پس قضا باید کرد و چون صدوق می خواهد که مهما ممکن جمع بین الاخبار کند چنین می کند و جمعی که اصحاب عددند این اخبار را ترک می کنند که همه از روی تقیه وارد شده است و صدوق نیز خواهد گفت.

(روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا رأیتم الهلال فصوموا فاذا رأیتموه فافطروا و لیس بالرأی و التتظنی.

و لیس الرأیه ان یقوم عشره نفر ینظرون فیقول واحد منهم هو ذا هو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۴

[ذا] و ینظر تسعه فلا یرونه و لکن اذا راه واحد راه الف) کالصحیح و در صحیح بطرق متعدده منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه ماه را به بینید روزه بگیرید و هر گاه ماه را به بینید روزه را افطار کنید و دیدن ماه را شارع برای و گمان مقرر نفرموده است و دیدن آن نیست که ده نفر که ایستاده باشند و نظر کنند یکی از ایشان گوید که این ماهست و نه کس دیگر نه بینند هر گاه یکی بیند هزار کس می بینند و آن که نظر کنند و بعضی گویند که می بینیم غالب اوقات آنست که اشتباه کرده اند و در ماه اشتباه بسیار می شود، و ظاهر آنست که بر سبیل

مبالغه باشد و مراد این باشد که هر گاه جمعی همه حدید البصر باشند و به یک نسبت باشد حدت بصر ایشان هر گاه یکی بیند می باید که همه به بینند و الا بسیار است که جمعی معروفند به تیز بینی و دور بینی بر خلاف جمعی دیگر که شب اول ماه را نه می بینند پس اگر همه متفق باشند می باید که چنین باشد که چون یکی بیند باقی به بینند.

(و روی الفضیل بن عثمان الاعور عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قال لیس علی اهل القبلة الا الرؤیه و لیس علی المسلمین الّا الرؤیه) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نیست بر اهل قبله مگر دیدن ماه و نیست بر مسلمانان مگر دیدن ماه و اهل قبله عبارت از کافه مسلمانانست یعنی حق سبحانه و تعالی بر همه چنین مقرر فرموده است و هر که مسلمانست می باید باین عمل کند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا محمد (ص) از تو سؤال می کنند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۵

هلالها که حکمت چیست که چنین مقرر فرموده است که اول باریک باشد تا آن که بدر شود و باز به مرتبه اول رسد بگو که این عنوان مقرر فرمودیم که وقتها باشد از جهت جمیع مردمان و اوقات حج را و ماههای حج را به هلال بدانند و تفصیل آیه گذشت پس حق سبحانه و تعالی هلال را سبب معرفت ماهها گردانید و غیر آن را نکرده است و هر چه او کرده است می باید به آن عمل کنند.

(و فی روایه القاسم ابن

عروه عن ابی العباس الفضل بن عبد الملک عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال الصوم للرؤیة و الفطر للرؤیة و لیس الرؤیة ان یراه واحد و لا اثنان و لا خمسون) و منقول است کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که روزه وقتی است که ماه رمضان را به بینند و افطار وقتی است که ماه شوال را به بینند و رؤیت نیست که یکی یا دو یا پنجاه کس به بینند یعنی عدد پنجاه اعتبار ندارد بلکه مدار بر علم است پس اگر به شهادت سه کس علم بهم رسد اعتبار می کنند و اگر از دو یست کس علم بهم نرسد اعتبار ندارد.

(و فی روایه محمّد بن قیس عن ابی جعفر صلوات اللہ علیہ قال قال امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ اذ رأیتم الهلال فافطروا او شهد علیہ عدل من المسلمین و ان لم تروا الهلال الا من وسط النهار او اخره فاتموا الصیام إلى اللیل و ان غمّ علیکم فعدّوا ثلثین لیله ثم افطروا) و در حسن کالصحیح و صحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر گاه ماه شوال را به بینید بخورید یا جمعی از عدول مسلمانان شهادت دهند که ماه را دیده اند بخورید و اگر نه بینید ماه را مگر از میان روزی یا آخر روز آن روز را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۶

تمام کنید تا شب و اگر ابر حایل شود و ماه را نتوانید دیدن ماه رمضان را سی روز حساب کنید و روز سی و یکم را بخورید.

(و فی روایه

الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انّ عليا صلوات الله عليه كان يقول لا اجيز في رؤيه الهلال الا شهاده رجلين عدلين) و به اسانید صحیحہ منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه همیشه می فرمودند که من قبول نمی کنم در دیدن هلال مگر گواهی دو مرد عادل را یعنی از حیثیت شهادت و هر جا که شهادت می گویند ظاهر آن عدالتست و اگر ده زن عادل شهادت بدهند مسموع نیست اما اگر از طریق تواتر باشد خبر زنان و فساق و کفار مسموع است و مدار تواتر بر علم است چنانکه گذشت.

(و سألہ سماعہ عن الیوم فی شهر رمضان یختلف فیہ قال اذا اجتمع اهل المصر علی صیامہ للرؤیہ فاقضه اذا کان اهل المصر خمسائہ انسان) و منقول است در موثق از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از روز اول یا آخر ماه رمضان که در آن اختلاف بهم می رسد جمعی می گویند که ما ماه را دیدیم و امروز اول ماهست و جمعی می گویند که ندیدیم و اگر می بود ما می دیدم حضرت فرمودند که هر گاه به شهری رسیدید و اهل آن شهر متفقند که ماه را دیده ایم و گرفته ایم، و اهل آن شهر پانصد نفس اقلاب باشند و تو آن روز را خورده باشی قضا کن چون افعال مسلمین محمولست بر صحت و یا آن که از هر که پرسی گویند که دیدیم و ترا علم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۷

به هم رسد از شهادت ایشان، و ظاهرا این خبر از روی تقیه یا اتقا وارد شده

است و خلفای آن عصر اهتمام بسیار داشتند در آن که کسی مخالفت ایشان نکند.

(و قال علی صلوات الله علیه لا تقبل شهادة النساء فی رؤیه الهلال الاّ شهادة رجلین عدلین) و در صحیح از حلبی و در صحیح از حماد نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که مقبول نیست شهادت زنان در دیدن هلال و مقبول نیست مگر شهادت دو مرد عادل و احادیث عدلین در هلال متواتر است و لیکن جمعی از اصحاب حمل کرده اند عدلین این را بر خارج بلد یا در عدم صحو که اشتباهی باشد که اگر اشتباه نباشد شهادت پنجاه عادل می باید.

چنانکه در صحیح از ابو ایوب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در دیدن هلال چند کس کافی است حضرت فرمودند که ماه رمضان فریضه ایست از فرایض الهی آن را به جا می آورید به گمان و یا توهم؟! و دیدن هلال باین نمی شود که چند کس برخیزند و یکی بگویند که دیدم و دیگران گویند که ندیده ایم هر گاه یکی دید صد کس می بیند و هر گاه صد کس دیدند هزار کس می بینند و کافی نیست در دیدن هلال هر گاه در آسمان علتی نباشد کمتر از شهادت پنجاه نفس و هر گاه در آسمان علتی باشد قبول می کنند شهادت دو مرد را که از خارج بلد آمده باشند و دیگر روایات پنجاه کس وارد شده است.

و مرویست در صحیح از مفضل و از زید شحام از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از آن

حضرت سؤال کردند از اهله که در قران مجید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۸

وارد شده است که «يَسْئَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ» حضرت فرمودند که مراد از سؤال ایشان هلالهای ماههاست پس هر گاه هلال را به بینی بگیر و هر گاه هلال را به بینی بخور عرض نمودم که اگر ماهی از ماههای رمضان بیست و نه باشد آن یک روز را قضا کنیم چنانکه مذهب جمعی است که اصحاب عددند حضرت فرمودند نه مگر آن که جمعی عادل گواهی دهند نزد تو که یک شب پیشتر دیده باشند اول ماه رمضان را که در این صورت یوم الشک را که خورده قضا می کنی و همین مضمون که رد اصحاب عدد است از ائمه معصومین متواتر است حتی آن که اصحاب عدد مثل صدوق نفی تواتر آن نمی توانند کرد و لیکن می گویند که ائمه هدی صلوات الله علیهم تقیه فرموده اند چون این قول موافق اهل سنت است و حق این است که هر دو قول را هر دو دارند و هر دو روایت را هر دو نقل کرده اند اما روایات نفی متواتر است و روایات عدد از آحاد است و اگر کس یک روز را قضا کند بهتر است و اکثر احادیث را در روضه مشروحا ذکر کرده ام اگر خواهید به آن رجوع کنید.

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن الرجل یری الهلال فی شهر رمضان وحده لا یبصره غیره أله ان یصوم قال اذا لم یشک فلیفطر و الا فلیصمه مع الناس) و به اسانید صحیحه منقول است که علی گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر

صلوات الله علیهما از شخصی که هلال شوال را در ماه رمضان تنها به بیند و غیر او دیگری ندیده باشد آیا روزه می تواند گرفت حضرت فرمودند که هر گاه شک نداشته باشد و یقین داشته باشد بخورد و اگر یقین نداشته باشد چنانکه مردمان روزه اند او نیز روزه باشد و مکرر تجربه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۳۹

کرده ام از صلحا و عدول که شهادت داده اند و باز معلوم شده است ایشان را که اشتباه کرده اند برگشته اند و غالب آنست که چون طالب ماهند در قوت متخیله ایشان مصور می شود و خیال می کنند که در آسمانست و بسیار است که به اعتقاد خود ماه را دیده اند و نشان می دهند و دیگری نمی بیند بعد از آن از جانب دیگر دیده می شود و می یابند که غلط کرده بوده اند و از این جهت کسانی که صلاحی و عقلی دارند زود بزود شهادت نمی دهند تا یقین نشود ایشان را.

(و روی محمّد بن مرزم عن ابیه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا تطوّق الهلال هو لیلتین و اذا رأیت ظلّ رأسک فیه فهو ثلاث لیل) صدوق ذکر نکرده است سند خود را به محمد اما کلینی و شیخ بسند صحیح روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه ماه طوق زند آن ماه دو شبه است و هر گاه سایه سر خود را بینی ماه سه شبه است و جمعی عمل به این حدیث کرده اند و اکثر عمل نکرده اند چون مخالف احادیث متواتره است که مدار بر دیدنست و این معنی غالبی است و کلی نیست و البته از روی تقیه وارد شده

است چون جمعی از عامه باین عمل می کرده اند و قرینه تقیه آن که حضرت نفرمودند که روزه بگیر یا بخور یا قضا کن به سبب این و هیچ شک نیست که بحسب غالب چنین و بحسب تجربه اگر در زمستان که ماهها از جانب قبله دیده می شود اگر بعد از دو ساعت از شب خروج شعاع شود در شب دیگرش طوق می زند و در شب دیگرش سایه سر می نماید و اگر یک ساعت پیشتر خروج شعاع شده باشد می بینند پس تفاوت به یک ساعت و یک ساعت چه مقدار درجه را بلند می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۰

(و روی حماد بن عیسی عن اسماعیل بن الحرّ عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا غاب الهلال قبل الشفق فهو لليله و اذا غاب بعد الشفق فهو لليلتين) و در صحیح از حماد منقول است از اسماعیل که اصحاب رجال او را ذکر نکرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه هلال پیش از ذهاب حمره مغربی غایب شود آن ماه یک شبهه است و اگر بعد از ذهاب شفق غایب شود آن ماه دو شبهه است و این معنی نیز غالبی است و کلی نیست و بعینه مثل حدیث سابق است و تجربه شهادت می دهد که اگر در دو ساعت شبی خروج شعاع شود و در این شب غالبا دیده نمی شود در شب دیگر که شب اول ماهست غالبا بعد از شفق فرو می رود و گاه هست که در این شب دیده می شود و در شب دیگر به سبب کثرت بخارات ماه فرو می رود و سرخی باقی است و لهنده

حضرت فرمودند که عمل کنید باین و این معنی نیز علامت تقیه است و مخالف احادیث متواتره است مانند سابق و لاحق.

(وقال الصادق صلوات الله عليه اذا صحَّ هلال رجب فعَدَّ تسعه و خمسين يوما و صم يوم السَّتين) و این حدیث را مرسلًا روایت کرده است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه ماه رجب اولش مشخص شود پنجاه و نه روز حساب کن و روز شصتم را روزه بگیر و ظاهر این حدیث با اصحاب عدد است که همیشه ماه رجب تمام است و ماه شعبان ناقص است و در این حدیث نیز نیست که روز شصتم از ماه رمضانست بلکه دلالت می کند بر استحباب روزه يوم الشَّك و در آن حرفی نیست و لهذا فرمودند که اول شعبان که مشخص باشد روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۱

شصتم را بخور و تجربه شاهد است که بسیار است که سه ماه پی در پی سی باز می شود و گاه هست که سه ماه پی در پی سی کم یک باز می شود بلی غالب اوقات چنین است که سال را که حساب می کنند بر سر هم شش ماه سی و شش ماه سی کم یک می شود و آن فایده ندارد.

(وقال صلوات الله عليه اذا صمت شهر رمضان في العام الماضي في يوم معلوم فعَدَّ في العام المستقبل من ذلك اليوم خمسة ايام و صم يوم الخامس) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرسلًا که آن حضرت فرمودند که هر گاه ماه رمضان را در سال گذشته در روزی روزه گرفته باشید مثلاً روز جمعه اول ماه بوده

باشد در این سال از آن روز حساب کن پنج روز و روز پنجم را روزه بگیر که روز سه شنبه باشد و این قاعده نیز اکثریست و در حدیث مرسلی منقولست که در غیر سال کیسه پنج روز حساب می کند و در سال کیسه شش روز و جمعی باین احادیث عمل نموده اند در صوم از جهه احتیاط نه در فطر و جمعی در هر دو و در حدیثی وارد است که باین عمل کنید از جهه احتیاط در روزه و به اتفاق هیچ کس عمل باین اخبار ننموده است در حالت صحو بلکه جمعی که عمل نموده اند در صورت اشتباه و غیم عمل نموده اند و مخالفتش با احادیث متواتره ظاهر است و در صوم عمل می باید کرد اما نه بعنوان وجوب بلکه بقصد استحباب اگر در یوم الشک افتد چنانکه غالب چنین است و این احادیث نیز موافق عمل بعدد است و عاملان بعدد دو طایفه اند یکی آن که بر سر هم حساب می کنند و شش ماه سی است و شش ماه بیست و نه در غیر سال کیسه که در آن سال هفت ماه سی است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۲

پنج ماه بیست و نه و این قاعده موافق است با حساب منجمان غالباً بلکه دایماً و جمعی دیگر قایلند به نحوی که سابقاً گذشت که ماه رمضان تمام است و شوال ناقص است تا به شعبان که ناقص است و این حساب غالباً مخالف است با رؤیت چون بسیار است که دو ماه و سه ماه متفق می باشد و اللّٰه تعالیٰ يعلم (و روی ابان بن عثمان عن عبد الرحمن بن ابی

عبد الله عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قلت له رجل اسرته الروم و لم يصح له شهر رمضان و لم يدر أي شهر هو قال يصوم شهرا يتوخي و يحسب فان كان الشهر الذي صامه قبل شهر رمضان لم يجز و ان كان بعد شهر رمضان اجزاه) و در موثق كالصحيح از عبد الرحمن بن ابي عبد الله منقول است و در بعضی از نسخ این کتاب ابن ابي العلاست و از سهو نساخ است البته چنانکه در کافی و تهذیب ابن ابي عبد الله است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه فرنگان شخصی را اسیر کنند و ماه رمضان از خاطرش رفته باشد و اسامی ماههای ایشان دیگر است چه کند حضرت فرمودند که تخمین می کند یک ماهی را و حساب نگاه می دارد تا در آید یا جمعی از مسلمانان بر او وارد شوند پس اگر آن ماهی را که گرفته است پیش از ماه رمضان است مجزی نیست او را و مرتبه دیگر قضا می کند و اگر در ماه رمضان واقع شده باشد یا بعد از آن مجزی است او را چون بعد از رمضان قضا خواهد بود و نیت ادا و قضا در کار نیست خصوصا هر گاه نداند و کسی که خلاف نکرده است در این حکم.

(و سألہ العیص بن القاسم عن الهلال اذا راه القوم جميعا فاتفقوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۳

علی أنه لليلتين أ يجوز ذلك قال نعم) و در صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر

گاه شب سابق ابر باشد و در این شب که همه کس ماه را به بینند متفق باشند که ماه دو شبه است آیا جایز است که حکم دو شبه را بر آن جاری سازند فرمودند که بلی و ظاهراً مراد از قوم جمعی اند که از درجات کواکب خبر داشته باشند و به بینند که ماه چهل درجه است احتمال ندارد که ماه یک شبه باشد و البته دو شبه هست و گاه باشد که سه شبه باشد اما دو شبه معلوم است که کمتر نیست پس در این صورت اگر خورده باشند آن روز را قضا می کنند و چون سی روز بگذرد از این حساب روز سی و یکم را افطار می کنند و این معنی نظر به کسی که عالم باشد و درجات قمر را شناسد خوبست اما نظر به اکثر مردمان که اندکی که ماه را می بینند که درجه اش عالی است می گویند دو شبه است اعتباری ندارد، لهذا عبارت چنین وارد شده است که همه متفق باشند یعنی عالم و غیر عالم همه دانند که دو شبه است پس هر گاه ماهها ابر باشد و اولش ظاهر نباشد و سی سی حساب کنند تا دو ماه خوبست و تا سه ماه بر احتمالی و در باقی خلافت بعضی یک ماه سی کم یک و یک ماه سی حساب می کنند و بعضی بحديث خمس و احادیث سابقه عمل می نمایند و اینها همه وقتی است که خلافت یقین نشود چنانکه در این حدیث است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

باب صوم یوم الشّک

(سئل امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه عن الیوم المشکوک فیه فقال لان اصوم یوما من شعبان احبّ

إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَفْطِرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَيَجُوزُ أَنْ يَصَامَ عَلَيَّ أَنَّهُ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ كَانُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ اجْزَاهُ وَأَنْ كَانَ مِنْ شَعْبَانَ لَمْ يَضُرَّهُ وَمَنْ صَامَهُ وَهُوَ شَاكٌّ فِيهِ فَعَلَيْهِ قِضَاؤُهُ وَأَنْ كَانَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّهُ لَا يَقْبَلُ شَيْءًا مِنَ الْفَرَائِضِ إِلَّا بِالْيَقِينِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ يَنْوِيَ مِنْ يَصُومُ يَوْمَ الشُّكِّ أَنَّهُ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ لِأَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ لَأَنْ أَفْطِرَ يَوْمًا مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَصُومَ يَوْمًا مِنْ شَعْبَانَ أَزِيدَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ) این بابی است در روزه روز سی ام شعبان هر گاه در شب او اشتباهی باشد از بخارات یا ابر یا اعم از آن که باشد یا نباشد و آن را یوم الشک می گویند منقول است که از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از روزی که در آن شک باشد روزه بگیریم یا چه می فرماید حضرت فرمودند که هر آینه یا و الله که روزه داشتم روزی از شعبان را محبوبتر است نزد من از آن که افطار کنم روزه از رمضان را به نادانی، چون احتمال شعبان و رمضان هر دو هست پس اگر بگیرم و رمضان باشد روزه است که توفیق یافته ام به گرفتن آن و اگر شعبان باشد روزه سنتی گرفته خواهم بود و اگر افطار کنم و شعبان باشد روزه سنتی را خورده ام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۵

اگر افطار کنم و از ماه رمضان باشد روزه واجبی را خورده ام هر چند به نادانی باشد پس گرفتن اولی باشد هر چند خوردن جایز باشد.

و صدوق می گوید که جایز است که روزه

بدارند آن را بقصد شعبان اگر از ماه رمضان باشد مجزیست او را به احادیث صحیحه و اگر از شعبان باشد به او ضرری نمی رسد بلکه روزه سنتی را گرفته است، و کسی که روزه دارد یوم الشک را بعنوان شک که اگر واجب شد واجب باشد و اگر سنت باشد سنت باشد واجبست که آن را قضا کند اگر چه بحسب واقع از ماه رمضان باشد زیرا که هیچ واجبی مقبول نیست بدون آن که یقین بدانند که واجبست بلکه نمی توان تردید کردن که اگر واجب باشد واجب باشد زیرا که یقینا واجب نیست این یک احتمال عبارت صدوقست از عبارت و من صامه الخ و اندکی خلاف ظاهر هست و مرتکب می باید شد تا مکرر نشود و لا یجوز.

و احتمال دیگر آنست که هر که روزه یوم الشک را بقصد ماه رمضان بدارد و شک داشته باشد که از ماه رمضان است یا از شعبان پس بر اوست که آن را قضا کند اگر از ماه رمضان باشد، و لفظ واو و ان کان زاید شده است از نساخ، و هر احتمالی خوب نیست پس مصنف دلیل بر این مطلب گفته است که زیرا که هیچ فریضه از فرایض را قبول نمی کنند بدون یقین پس کسی که یقین نداشته باشد که از ماه رمضان است هر چند در واقع از ماه رمضان باشد صحیح نیست و در صورتی که از رمضان باشد می باید که آن را قضا کند و بنا بر واو معنی چنین می شود که قضا می باید کرد و اگر چه از رمضان باشد یعنی اگر از شعبان باشد قضا می باید کرد

و فرد خفی اینست که اگر چه از رمضان باشد قضا می باید کرد و در واقع اگر از شعبان باشد قضا نمی باید کرد بلکه اگر از ماه رمضان باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۶

قضا می باید کرد زیرا که ماه رمضان که یقین در آن نداشته باشند نیت نمی توان کرد که فردا روزه رمضان می دارم واجب قربه إلى الله زیرا که نمی دانی که از ماه رمضانست و نمی دانی که واجبست مع هذا نهی واقع شده است از آن که روزه یوم الشک را به نیت واجب بدارند زیرا که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده است که و الله که اگر افطار کنم روزی از ماه رمضان را محبوبتر است نزد من از آن که یک روز شعبان داخل کنم در ماه رمضان.

و این حدیث نیز چند احتمال دارد یکی آن که یوم الشک را خوردن بهتر است از گرفتن بقصد رمضان هم چنان که گرفتنش بهتر است از خوردن و این صورت دو احتمال دارد یکی آن که خوردنش بهتر است از گرفتن و اگر چه از رمضان باشد بحسب واقع چون ما مکلفیم بظاهر به واقع و یکی آن که خوردنش بهتر است از گرفتن اگر از رمضان باشد و تعمیم بهتر است.

و دویم آن که فرض محالی می فرمایند که نزد من افطار رمضان بهتر است از تشریح اگر چه هر دو حرامند اما علاج افطار به قضا و کفاره می توان کرد و تشریح دروغ بر خدا و رسول بستن است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که کیست ظالمتر از کسی که دروغ بر خدا بنهد و آن جماعتی که دروغ بر

خدا می بندند روی ایشان در روز قیامت سیاه خواهد بود، اما بنا بر احتمال اول تردید دو احتمال دارد و صدوق فرق کرده است میان تردید و جزم بوجوب که در جزم بوجوب گفته است جایز نیست و در تردید گفته است که مقبول نیست، و تردید بنا بر آن که گفته شد این بود که تردید کند میان واجب و سنت و چون روزه یوم الشک بی دغدغه سنت است تردید معقول نیست و احتمال دارد که باین نحو تردید کند که فردا روزه می گیرم که اگر از ماه رمضان باشد از ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۷

رمضان باشد و اگر از شعبان باشد از شعبان باشد و بهر احتمالی قصد سنت کند زیرا که ماه رمضان را که علم به آن نداشته باشیم سنت است و ظاهراً این تردید در نیت نیست تردید در منوی است و تشریح نیست و در واقع چنین است که اگر از ماه رمضان است حق سبحانه و تعالی از آن قبول می فرماید و هم چنین از شعبان و چون عبارت صدوق بسیار مشوش بود این احتمالات را ذکر کردم و احادیثی که در این باب وارد شده است ناچار است که ذکر کنم.

از آن جمله در حسن کالصحیح از کاهلی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از یوم الشک حضرت فرمودند که هر آینه یا و الله که اگر روزه دارم روزی را از شعبان محبوبتر است نزد من از آن که افطار کنم روزی را از ماه رمضان.

و در صحیح از سعید منقول است که عرض کردم به حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله که من روزه یوم الشک را گرفتم و بعد از آن ظاهر شد که از رمضان بوده است حضرت فرمودند که روزیست که توفیق یافته که گرفته و موافق واقع افتاده است و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده از حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه، و احادیث بسیار وارد شده است از موثق کالصحیح و قوی کالصحیح که بقصد شعبان روزه می گیری اگر از ماه رمضانست بحسب واقع توفیق یافته و اگر از شعبان است ثواب روزه شعبان داری، و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه و موثقه کالصحیحه وارد شده است در نهی از روزه یوم الشک و همه محمولست بر آن که بقصد ماه رمضان بد است چنانکه احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که مصرحست که بقصد رمضان حرامست و بقصد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۸

شعبان مطلوب است و روزه توفیقی است و احادیث مجمله وارد شده است در نهی از روزه یوم الشک که محمول است بر تقیه چون مذهب عامه حرمتست و اکثر اخبار را در روضه المتقین ذکر کرده ام.

(و سال بشیر النبأ ابا عبد الله صلوات الله عليه عن صوم يوم الشک فقال صمه فان كان من شعبان كان تطوعا و ان كان من شهر رمضان فيوم ووقت له) و در موثق کالصحیح منقولست از بشیر تیر تراش که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از روزه یوم شک حضرت فرمودند که روزه بدار آن را پس اگر از شعبان باشد روزه سنت خواهد بود و اگر از ماه رمضان باشد روزه ایست

که حق سبحانه و تعالی توفیقت داده است که گرفته آن را و بر این مضمون احادیث معتبره وارد شده است.

(و سألہ عبد الکریم بن عمرو فقال أتى جعلت علی نفسی ان اصوم حتّى يقوم القائم صلوات اللّٰه علیہ فقال لا تصم فی السفر و لا فی العیدین و لا فی ایام التّشریق و لا الیوم الذی تشکّ فیہ.)

و در موثق کالصحیح منقولست که عبد الکریم گفت عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ که بر خود التزام کرده ام بنذر و یا شبه نذر که روزه بدارم تا حضرت صاحب الامر صلوات اللّٰه علیہ ظاهر شود حضرت فرمودند که در سفر روزه مگیر و در عید رمضان و عید قربان و سه روز بعد از آن و در یوم الشکّ روزه مگیر و ظاهر این حدیث حرمت یوم الشکّ است و حمل کرده اند بر آن که بقصد رمضان مگیر یا آن که محمول است بر تقیه و این اظهر است و مثل این است حدیث صحیح که آن حضرت صلوات اللّٰه علیہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۴۹

فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیہ و آله نهی فرمودند از روزه شش روز که آن دو عید است و ایام تشریق که یازدهم و دوازدهم و سیزدهم ذی الحجه است و روز شکست از ماه رمضان یعنی بقصد آن و ایام تشریق در منی حرام است و در غیر منی مکروه است و نهی شامل هر دو هست.

(و من کان فی بلد فیہ سلطان فالصّوم معه و الفطر معه لأنّ فی خلافه دخولا فی نهی اللّٰه عزّ و جلّ حیث یقول و لا تُلقوا

بَأَيِّدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ) و کسی که در شهری باشد از شهرهای سنیان که پادشاهی در آنجا باشد از سنیان پس روزه با اوست و افطار با اوست زیرا که در مخالفت او داخل شدنست در نهی حق سبحانه و تعالی در آنجا که می فرماید که میندازید خود را بدست خود در مهلکه پس اگر روز اول را خورند می باید خورد اگر خوف ضرر باشد و هم چنین روز آخر را و روزی که روزه دارند روزه می باید داشت و همه در صورتی است که خوف نفس یا بردن مالهای عظیمه باشد از بردن آن ضرر عظیم بر این کس باشد یا خوف بریدن دست یا پا و امثال آن باشد.

و در صحیح از عبد الله بن مغیره منقول است از ابو الجارود و ضعفش منجبر است بروایت عبد الله که از اهل اجماع است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که در سالی شک کردیم در عید قربان پس حضرت فرمودند که افطار در روزی می باید کرد که مردمان افطار می کنند و قربانی در روزی که مردم می کنند و روزه در روزی که مردم روزه می گیرند.

(وقد روی عن عيسى بن ابي منصور قال كنت عند ابي عبد الله صلوات الله عليه في اليوم الذي يشك فيه الناس فقال يا غلام اذهب فانظر هل صام السلطان [الاميرخ] ام لا فذهب ثم عاد فقال لا فدعا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۰

بالغداء فتغدينا معه) و بتحقیق که مرویست در صحیح از عیسی که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم در روزی که مردمان در آن روز شک

داشتند که از ماه رمضانست یا شعبان حضرت بیکی از ملازمان فرمودند که ای پس برو و نظر کن و ببین که آیا پادشاه روزه گرفته است یا نه پس رفت و برگشت و گفت روزه نگرفته اند حضرت سفره طلیدند از جهت چاشت پس ما نیز با آن حضرت چاشت کردیم.

(و قال الصادق صلوات الله عليه لو قلت ان تارك التقيه كتارك الصلاه لكنت صادقا) و منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که اگر من بگویم که ترک کننده تقیه مثل ترک کننده نماز است هر آینه صادق خواهم بود و پیش گذشت که تارك الصلاه کافر است یا مانند کافر پس تارك تقیه نیز کافر است یا مانند کافر.

(و قال صلوات الله عليه لا دين لمن لا تقية له.)

و بنا بر این است که در احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است از آن حضرت و از سایر ائمه هدی صلوات الله علیهم که دین ندارد کسی که تقیه نمی کند، و نه عشر دین در تقیه است و ایمان ندارد کسی که تقیه نمی کند، و تقیه از دین من و دین پدران منست، و تقیه سپر مؤمن است، و تقیه حرز و حافظ مؤمن است و در هر چه مضطر شود به آن تقیه هست و واجبست و حق سبحانه و تعالی بر او حلال کرده است و اخبار در تقیه خصوصا در این باب بسیار است و در اخبار بسیار وارد شده است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم یوم الشک را تناول می فرمودند و می فرمودند که می خورم با آن که می دانم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۱

بحسب واقع از ماهست،

و سکان خلفاء عباسیه خصوصاً منصور دوانیقی که در مقام قلع و قمع بنی هاشم بودند می دانستند که مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم احتیاط است در صوم یوم الشک و این معنی را بهانه قتل ایشان ساخته بودند که ایشان ما را کافر می دانند، و حضرات مبالغه بسیار می فرمودند شیعیان را که تقیه بکنید و از جهه آن که شیعیان در تقیه مساهله نکنند تقیه می فرمودند و می فرمودند که یک روز ماه رمضان خوردن بهتر از قتل معصومیست که عالم بوجود او بریاست و حق سبحانه و تعالی از جهه اندک بیماری و هشت فرسخ راه رفتن بلکه چهار فرسخ رخصت داده است که روزه را تناول کنند در امری که سبب قتل شود نمی فرماید که بخورید؟ و در قرآن مجید از جهه سب خدا و رسول رخصت تقیه داده است که العا ان تتقوا منهم تقیه و در قرائت اهل بیت تقیه است.

(و روی عبد العظیم بن عبد الله الحسنی عن سهل بن سعد قال سمعت الرضا صلوات الله علیه يقول الصوم للرؤیه و الفطر للرؤیه و لیس منّا من صام قبل الرؤیه للرؤیه و افطر قبل الرؤیه للرؤیه قال قلت له یا ابن رسول الله فما تری فی صوم یوم الشک فقال حدّثنی ابی عن جدی عن آباءه صلوات الله علیهم قال قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه لان اصوم یوما من شعبان احبّ الی من ان افطر یوما من شهر رمضان قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه و هذا حدیث غریب لا اعرفه الا من طریق عبد العظیم بن عبد الله الحسنی المدفون بالزی فی مقابر الشجره و کان مرضیاً

رضی اللہ عنہ.)

و كالصحيح منقول است از عبد العظیم بن عبد اللہ بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب صلوات اللہ علیہم از سهل بن سعد ثقہ کہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۲

گفت شنیدم از حضرت امام رضا صلوات اللہ علیہ کہ می فرمودند کہ روزه گرفتن در وقت دیدن ماه است و افطار کردن در وقت دیدن ماه است و نیست از ما کسی کہ روزه گیرد پیش از دیدن خودش یا دیدن جمعی کہ شرعا ثابت شود بلکه از جہہ دیدن دو سه مجهولی و ہم چنین افطار کند پیش از دیدن شایعہ از جہہ دیدن جمعی کہ ثابت نشود از دیدن ایشان، یا آن کہ ندیدہ باشد و گوید دیدم یا ندیدہ باشد و بہ قراین عمل کند یا قراین را بمنزلہ رؤیت داند و این احتمالات بنا بر نسخہ للرؤیہ است و از این جہت غرابت دارد سهل می گوید کہ عرض نمودم کہ یا ابن رسول اللہ چہ می فرمایید در روزه یوم الشک حضرت فرمودند کہ خبر داد مرا پدرم از جدم از پدرانہ صلوات اللہ علیہم کہ حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہم می فرمودند کہ و اللہ کہ اگر یک روز شعبان را روزه دارم محبوبتر است نزد من از آن کہ افطار کنم روزی از ماه رمضان را چنین گوید مصنف این کتاب رضی اللہ عنہ کہ این حدیث غریبی است کہ از قبیل این حدیث دیگری نقل نکرده است خواه للرؤیہ داشته باشد و خواه نداشته باشد چون احادیث بسیار در این باب منقول است و باین عبارت وارد نشده است و یا آن

که باین عبارت غیر سهل روایت نکرده است و از سهل غیر عبد العظیم حسنی روایت نکرده است و او مدفونست در جائی که مشهور است به مقابر شجره در ری و ائمه هدی صلوات الله علیهم از او خوشنود بودند و به خدمت حضرت امام محمد تقی و حضرت امام علی نقی صلوات الله علیهما رسیده بود و از ایشان بسیار روایت کرده است.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام علی تقی صلوات الله علیه که زیارت او ثواب زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه دارد.

باب الزجل یسلم و قد مضی بعض شهر رمضان

این بابی است در بیان حال شخصی که در اثنای ماه رمضان مسلمان شود.

(سئل الصیادق صلوات الله علیه عن رجل اسلم فی النصف من شهر رمضان ما علیه من صیامه فقال لیس علیه ان یصوم الا ما اسلم فیه و لیس علیه ان یقضی ما قد مضی منه) منقول است در صحیح از حلبی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که مسلمان شود در نیمه ماه رمضان از روزه آن ماه چه مقدار بر او هست حضرت فرمودند که نیست بر او مگر روزه آن زمانی که در آن مسلمان شده است تا به اینجا در کافی و تهذیب حدیثست و نیست بر او قضا کند گذشته را و این عبارت ممکن است که در کتاب حلبی باشد یا صدوق مضمون حدیث را گفته باشد از جهت آن که عبارت سابق بلیس و الا زمان گذشته را بیرون می کند با حدیث کالمتواتر معمول به کافه اهل اسلام که الاسلام یجب ما قبله یعنی اسلام قطع می کند آن چه پیشتر از آن واقع

شده است و محومی کند گناهان و قضاهاى عبادات را که به آن مکلف بودند به اجماع شیعه و اکثر عامه چون بعضی قایل به تکلیف ایشان نیستند و علی ای حال همه متفقند که قضای ایام گذشته نمی کنند از نماز و روزه و زکات و حج و باقی عبادا.

و کالصحیح منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که در نصف ماه رمضان مسلمان شود که نیست بر او مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۴

آن چه مانده است از ماه یعنی قضای زمان بیشتر نمی باید کرد او را.

(و روی صفوان بن یحیی عن العیص بن القاسم قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن قوم اسلموا فی شهر رمضان و قد مضی منه ایام هل علیهم ان یصوموا ما مضی منه او یومهم الذی اسلموا فیه فقال لیس علیهم قضاء و لا یومهم الذی اسلموا فیه الا ان یكونوا اسلموا قبل طلوع الفجر) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقول است از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از قومی که مسلمان شوند در ماه رمضان و حال آن که چند روز از ماه گذشته باشد آیا بر ایشان واجبست که گذشته ها را قضا کنند یا آن روزی که مسلمان شده اند بگیرند اگر چیزی نخورده باشند یا قضا کنند اگر خورده باشند پس حضرت فرمودند که بر ایشان نیست قضا ایام گذشته و نه قضا و اداء آن روزی که در آن مسلمان شده اند مگر آن که پیش از طلوع فجر مسلمان شوند که آن روز را اداء می گیرند و اگر خورده

باشند قضا می کنند آن را.

و در حدیث ضعیفی از حلبی منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در میان ماه رمضان مسلمان شود حضرت فرمودند که هر چه فوت شده است قضا کند آن را و حمل کرده اند بر آن که آن چه بعد از اسلام از او فوت شده باشد قضا کند یا استحباباً و احتمال تقیه هست چون بعضی از عامه قایل شده اند و بعضی از خاصه گفته اند که اگر پیش از ظهر مسلمان شود و چیزی نخورده باشد آن روز را روزه می گیرد و اگر خورده باشد قضا می کند ممکن است که حمل کنند این حدیث را بر مذهب خود و لیکن هر گاه حلبی و دیگری روایت کرده باشند که آن روز را نیز قضا نمی کند ناچار است که این حدیث را حمل بر استحباب یا تقیه کنیم.

باب الوقت الذی یحلّ فیہ الافطار و تجب فیہ الصّلاه

این بابی است در بیان وقتی که حلال است در آن وقت افطار نمودن و واجبست نماز شام کردن و غرضش از این عبارت آنست که وقت افطار وقت نماز است و در وقت نماز گفت که به غروب شمس واجب می شود یعنی قرص پنهان شود، در افطار نیز چنین است و پیشتر مذکور شد که احادیث بسیار وارد شده است که غروب شمس بذهاب حمره مشرقی حاصل می شود مع هذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزه را تمام کنید تا شب و در عرف وقت غروب قرص را شب نمی گویند اگر چه حقیقت شرعی مقدمست بر عرفی لیکن عمده در اینجا آنست که عامه غروب را غیوبت قرص می دانند و

ظاهر آنست که اخباری که موافق ایشان وارد شده معمول بر تقيه باشد خصوصا در اینجا که نهایت تصریح غیوبت قرص است و احادیث بسیار وارد شده است که غیوبت قرص بذهاب حمزه مشرقیه است که چون اثر آفتاب که سرخی است باقی است و بر بخارات تابیده است گویا که قرص هنوز فرو نرفته است.

(و روی عمرو بن شمر عن جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذَا غَابَ الْقُرْصُ أَفْطَرِ الصَّائِمِ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ) مرویست در ضعیف از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۶

علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه قرص غایب شود افطار می کند صایم و وقت نماز داخل می شود.

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلیّ یحلّ لك الافطار اذا بدت ثلاثة انجم و هی تطلع مع غروب الشمس و هی روایه ابان عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه) و پدرم رضی الله عنه در رساله که نوشته بود بسوی من ذکر کرده بود و عبارت فقه رضویست که حلال است ترا افطار وقتی که سه ستاره ظاهر شود و آن سه ستاره طالع می شود وقتی که غروب واقعی شود و آن بذهاب حمزه مشرقیه است چنانکه در چند جا ذکر کرده است یکی از آن در وقت مغرب می گوید که اول وقت مغرب سقوط قرص است و علامت سقوط قرص آنست که افق مشرق سیاه شود، و در موضع دیگر ذکر کرده است که وقت مغرب سقوط قرص است و دلیل غروب شمس

ذهاب حمزه است از جانب مشرق و روایات بسیار در وقت مغرب و سقوط قرص وارد شده است و معمول به آنست که سیاهی مشرق به فوق سر رسد و تا سرخی مشرقی زایل نشود کی سه ستاره از جانب مشرق طالع می شود.

و صدوق ذکر کرده است که آن چه پدرم روایت کرده است روایت ابان است از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و بنا بر این صحیح است یا موثق کالصحیح بنا بر خلافی که در ابان شده است و شیخ نیز این حدیث را به همین سند ذکر کرده است که زراره گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از وقت افطار صایم حضرت فرمودند که آن وقتی است که سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۷

ستاره ظاهر شود و حضرت به شخصی فرمودند که گمان کرده بود که آفتاب فرو رفته است و افطار کرده بود بعد از آن دیده بود که آفتاب فرو نرفته است فرمودند که بر او قضا نیست و معمول است بر ظن غالب چنانکه گذشت، و قریب باین است صحیحه اسماعیل بن همام که گفت دیدم حضرت امام رضا صلوات الله علیه را و در خدمت آن حضرت بودم که نماز شام را نکردند تا وقتی که ستاره ها ظاهر شد برخاستند و پیش ایستادند و اقتدا به آن حضرت کردیم در خانه ابن ابی محمود یعنی سه ستاره ظاهر شد و احادیث ذهاب حمزه قریب به تواتر است و در وقت نماز اشاره به آن شد.

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن الافطار قبل الصلاه

او بعدها قال ان كان معه قوم يخشى ان يحبسهم عن عشاءهم فليفطر معهم و ان كان غير ذلك فليصل ثم ليفطر) و به اسانيد صحيحه منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسيدند که افطار را پيش از نماز شام بکنند يا بعد از آن حضرت فرمودند که اگر با او جمعی باشند که انتظار او کشند و تا او نیاید چیزی نمی خورند پس باید که با ایشان افطار کند و بعد از آن نماز کند و اگر انتظار او نکشند اول نماز کند و بعد از آن افطار کند و بعد از این خواهد آمد در حدیث صحیح زراره و فضیل که اول نماز کند و دیگر افطار کند.

و در موثق کالصحيح از زراره و فضیل منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که نماز می کنی و افطار می کنی مگر آن که با جمعی باشی که انتظار کشند ترا که در این صورت مخالفت ایشان مکن افطار کن و بعد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۵۸

از آن نماز کن و اگر انتظارت نکشند ابتدا نماز کن عرض کردیم که چرا نماز را مقدم می باید داشت حضرت فرمودند که از آن جهت که دو واجب پيش آمده است ترا یکی افطار و دیگری نماز پس ابتدا کن بهر يك که بهتر باشد از این دو و بهترش نماز است پس فرمودند که نماز می کنی و هنوز افطار نکرده این نماز را در نامه عملت کامل می نویسند و صوم را آخر اعمال می گردانی محبوبتر است نزد من و بعضی از علما گفته اند که اگر نفس نیز منازعه کند و تاب

گرسنگی نداشته باشد اول افطار کند چون حضور قلب روح عبادتست و اگر ممکن باشد که هر دو جمع شوند نور علی نور خواهد بود.

باب الوقت الذی یحرم فیہ الاکل و الشرب علی الصائم و تحل فیہ صلاه الغداه

(روی عاصم بن حمید عن ابی بصیر لیث المرادی قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه فقلت متى یحرم الطعام علی الصائم و تحل الصیلاه صلاه الفجر فقال لی اذا اعترض الفجر فكان كالقبطیه البیضاء فتم یحرم الطعام علی الصائم و تحل الصیلاه صلاه الفجر قلت افلسنا فی وقت إلى ان یطلع شعاع الشمس قال هیهات این یذهب بک تلك صلاه الصبیان) این بابی است در بیان وقتی که حرام می شود در آن وقت خوردن و آشامیدن بر صایم و در آن وقت جایز است نماز صبح منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از لیث که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و عرض نمودم که کی حرام می شود طعام بر صائم و حلال می شود نماز صبح پس حضرت فرمودند که وقتی که عرض افق سفید شود و در سفیدی مانند جامهای سفید مصری شود که در این وقت حرام می شود طعام بر صائم و حلال می شود نماز صبح عرض نمودم که آیا وقت نماز ممتد نیست تا ظاهر شود شعاع آفتاب یعنی بر در و دیوار یا مراد سرخی مشرقی باشد که بعد از صبح به اندک زمانی بهم می رسد در مشرق یا در مغرب حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۰

هیئات یعنی چه دور افتاده کجا می روی یا خود را به کجا می بری آن نماز کودکانست که تا بر آمدن آفتاب وقت آنست نه نماز متعبدان.

(و روی ابو بصیر عن

احدهما صلوات الله عليهما في قول الله عزَّ و جلَّ وَ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ
فقال نزلت في خوات بن جبير الانصاري و كان مع النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله في الخندق و هو صائم و امسى على تلك الحال و
كانوا قبل ان تنزل هذه الآية اذا نام احدهم حرم عليه الطعام فجاء خوات إلى اهله حين امسى فقال هل عندكم طعام فقالوا لا تنم
حتى نصنع لك طعاما فاتكأ فنام قالوا قد فعلت قال نعم فبات على تلك الحال فاصبح ثم غدا إلى الخندق فجعل يغشى عليه فمر
به عليه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فَلَمَّا رَأَى الْعَذَى بِهِ اخبره كيف كان امره فانزل الله عزَّ و جلَّ وَ كُلُّوا وَ اشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ
لَكُمْ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ مِنَ الْفَجْرِ.

و منقولست در صحيح از ابو بصير و صدوق از ليث و يحيى هر دو روايت کرده است و در فهرست طريق خود را به يحيى ذكر
کرده است و بليث ذکر نکرده است و غالب آنست که راوی ليث ابن مسکان است و در حديث سابق عاصم بن حميد بود و
کلينی و شيخ اين حديث را در صحيح از ابن مسکان از ابو بصير روايت کرده اند از حضرت امام محمد باقر يا حضرت امام
جعفر صادق صلوات الله عليهما در تفسير قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که بخوريد و بياشاميد تا ظاهر شود
ريسمان سفيد صبح از ريسمان سياه شب که ريسمان سفيد صبح است و ظهورش صبح صادق است حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶،

این آیه از جهه خوات بن حبیر برادر عبد الله بن جبیر که در احد شهید شد نازل شد و او از انصار بود و با حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کندن خندق کار می کرد و روزه بود و شب چیزی نخورده بود و چنان بود که قبل از نزول این آیه اگر کسی بخواب می رفت خوردن بر او حرام بود و خوات روز در خندق کار کرده بود وقت شام به خانه آمد و گفت طعامی دارید ایشان گفتند خواب مرو تا طعامی مهیا کنیم و تکیه کرد از ضعف و خوابش برد اهلش گفتند خواب رفتی گفت بلی و چیزی نخورد و چون صبح شد بکار خندق آمد و کار می کرد و ساعت به ساعت غش می کرد پس حضرت سید ابرار صلی الله علیه و آله بر او گذشتند و دیدند که چنین حالی دارد از حال او پرسیدند حال خود را به آن حضرت عرض نمود حق سبحانه و تعالی فرستاد این آیه را که تمام شب بخورید و بیاشامید تا ظاهر شود صبح و تفسیر آیه گذشت.

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن الخيط الابيض من الخيط الاسود من الفجر فقال بياض النهار من سواد الليل) و تا من الفجر در بعضی از نسخ نبود و اگر نباشد بنا بر این است که صدوق جزو حدیث دیگر را باین متصل گردانیده است چون تفسیر مقصود است و در صحیح و حسن کالصحیح از حلبی منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که مراد از خیط سفید و سیاه چیست اگر چه

شنیده بودند از صحابه و تابعین می خواستند که از آن حضرت بشنوند حضرت فرمودند که مجاز شایع است که سفیدی صبح را عرب تشبیه می کند به ریسمان سفید و سیاهی شبرا به ریسمان سیاه و عامه ذکر کرده اند که عدی بن حاتم نفهمیده بود و پایبند شتر سیاه و سفید را بهم تاییده بود و ملاحظه می نمود که روشن شود چنانکه فرق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۲

توان کرد سیاه و سفید را از هم حق سبحانه و تعالی من الفجر را فرستاد که بر کسی مشته نشود.

(و قال فی خبر اخر و هو الفجر الّذی لا شکّ فیه) و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که آن صبحی است که در آن شک نیست چون صبح کاذب بمنزله مشکوک فیه است بعضی می گویند صبح است چون فی الجملة روشنی دارد اما صبح صادق بی شبه است.

(و سألہ سماعه بن مهران عن رجلین قاما ینظران إلی الفجر فقال احدهما هو ذا و قال الاخر ما أری شیئا قال فلیاکل الّذی لم یتبین له الفجر و لیشرّب لأنّ الله عزّ و جلّ یقول وَ کُلُوا وَ اشْرَبُوا حَتّٰی یتَبَیَّنَ لَکُمُ الخَیْطُ الأَبْیَضُ مِنَ الخَیْطِ الأَسْوَدِ مِنَ الفَجْرِ ثُمَّ اتَّمُوا الصَّیَامَ إلی اللّیْلِ قال سماعه و سألته عن رجل اکل و شرب بعد ما طلع الفجر فی شهر رمضان فقال ان کان قام فنظر فلم یر الفجر فاکل ثمّ اعاد النّظر فرأى الفجر فلیتمّ صومه و لا اعاده علیه و ان کان قام فاکل و شرب ثمّ نظر إلی الفجر فراه قد طلع فلیتمّ صومه ذلك و یقضی یوما اخر لأنّه بدأ بالأکل قبل

و در موثق منقولست از سماعه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از دو کس که ایستاده باشند و نظر به صبح کنند و یکی گوید که این صبح است و دیگری گوید که من چیزی را نمی بینم حضرت فرمودند که آن که بر او ظاهر نشده است می تواند خوردن و آشامیدن زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که بخورید و بیاشامید تا یقین شود شما را صبح پس تمام کنید روزه را تا شب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۳

سماعه گفت که دیگر سؤال کردم از شخصی که بعد از طلوع صبح خورده باشد یا آشامیده باشد در ماه رمضان به نادانی حضرت فرمودند که اگر برخاسته است و ملاحظه کرده است و صبح را ندیده است و خورده است و بعد از آن که مرتبه دیگر ملاحظه کرده است دیده است که صبح شده است و در صبح چیزی خورده است پس روزه را تمام کند و بر او چیزی نیست و اعاده نمی کند چون تفحص کرده خورده است و اگر تفحص نکرده خورده و آشامیده است و بعد از آن دیده است که صبح طالع بوده است که خورده است آن روز را تمام می کند و روزی دیگر را قضا می کند زیرا که چون خورده است پیش از ملاحظه بر اوست که قضا کند.

و منقول است در صحیح از ابراهیم بن مهزیار که خلیل به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه عرضه نوشت که شخصی در ماه رمضان صدای پای مردم را شنید و بانک مؤذن را شنید و گمان کرد که بانک پیش از صبح است و

جماع کرد و بیرون آمد دید که روشن شده است حضرت بخط مبارک خود نوشتند که آن روز را قضا می کند إن شاء الله.

و در موثق کالصحیح از اسحاق منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در ماه رمضان چیزی می خورم تا وقتی که شک می کنم که صبح شده است یا نه حضرت فرمودند که بخور تا شک نکنی یعنی جایز است خوردن تا وقتی که یقین شود طلوع صبح و شک و احتمال زایل شود یا آن که آدمی تا نخورده است شیطان وسوسه می کند که مخور و چون خورد شک که از وسواس شیطان است مرتفع می شود.

(و روی صفوان عن العیص بن القاسم قال سالت ابا عبد الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۴

صلوات الله علیه عن رجل خرج فی شهر رمضان و اصحابه يتسحرون فی بیت فنظر إلى الفجر فناداهم أنه قد طلع فكف بعض و ظن بعض أنه یسخر فاكل فقال یتّم و یقضی) و منقول است در صحیح و حسن کالصحیح از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بیرون رود در ماه رمضان و یاران او در خانه سحور کنند پس نظر کند به صبح و فریاد کند ایشان را که صبح طالع شده است پس بعضی دست نگاه دارند و بعضی گمان کنند که خوش طبعی می کند و بخورند حضرت فرمودند که تمام می کند این روز را و قضا می کند چون تفحص نکرده خورده است و اگر پیشتر تفحص کرده باشد چون این ندا را شنید می بایست که تفحصی دیگر بکند و چون نکرده

است به استصحاب بقای شب آن روز را تمام می کند و قضا می کند.

(و روی محمّد بن ابی عمیر عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله عليه امر الجاریه لتنظر إلى الفجر فتقول لم یطلع بعد فاکل ثم انظر فاجده قد کان طلع حین نظرت قال اقضه اما انک لو کنت أنت الذی نظرت لم یکن علیک شیء.)

و به دوازده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقول است از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله که کنیزک را امر می کنم که نظر کند به صبح و می گوید که طالع نشده است هنوز و چیزی می خورم و بعد از آن که نظر می کنم می یابم که پیشتر طالع بوده است در وقتی که کنیزک نگاه کرده بود حضرت فرمودند که آن روز را قضا کن به درستی که اگر خود نظر کرده بودی بر تو چیزی نبود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۵

و در صحیح از حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که سحور کند و بعد از آن که از خانه بیرون آید ظاهر شود که صبح شده بوده است و او چیزی خورده است حضرت فرمودند که این روز را می گیرد و قضا می کند و اگر سحور در غیر ماه رمضان خورده باشد بعد از صبح آن روز را روزه نمی گیرد پس فرمودند که در شبی پدرم نماز می کردند و من سحور می خوردم پدرم فارغ شدند از نماز و فرمودند که جعفر بعد از صبح خورد و آشامید و فرمودند که آن روز را روزه نگیرم.

و در دو

حدیث کالصحیح وارد است که اگر نیت قضا کرده باشد و در صبح چیزی خورده باشد آن روز را می خورد و از قضا روزه نمی گیرد چنانکه گذشت در احادیث معتبره که هر گاه صبح کند و جنب باشد از قضای رمضان حساب نمی کند و می خورد آن روز را.

باب حد المرض الذی یفطر صاحبه

این بابی است در بیان مرضی که صاحب آن را افطار واجبست و ظاهر آیه اگر چه عام است در هر مرضی و لیکن مخصص است به اجماع شیعه و اکثر عامه و روایات متکثره از طرفین.

(روی بن بکیر عن زرارہ قال سالت ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ ما حدّ المرض الذی یفطر فیہ الصائم و یدع الصیلاہ من قیام فقال بلّ الإنسان علی نفسه بصیرة هو اعلم بما یطیقه.)

و در موثق کالصحیح منقول است که زرارہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که چیست حد بیماری که در آن بیماری صایم روزه را می خورد و نماز را نشسته می کند یا پست تر از آن از خوابیدن به پهلوها و پشت حضرت جواب را اقتباس از آیه کریمه فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید که روز قیامت خبر می کنند هر کسرا به آن چه از پیش فرستاده است و به آن چه از پس گذاشته است از اعمال خیر و شر، بلکه احتیاج به اخبار نیست آدمی خودش بر خود گواه است یا خود بر احوال خود مطلع است یا حجه است هر چند که عذرها آورد او داناتر است به آن چه طاقت دارد یا ندارد پس در روزه تا قدرت دارد که سبب زیادتی مرض یا درازی مرض نشود

می گیرد و آلا می خورد و هم چنین در ایستادن و نشستن و خوابیدن حسب المقدور عمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۷

می کند.

و مؤید این است حدیث حسن کالصحیح ابن اذنیه که گفت عریضه به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نوشتم که چه حد دارد مرضی که مریض به سبب آن افطار می کند روزه را و مرضی که مریض نماز را ایستادنش را ترک می کند حضرت همین آیه را نوشته بودند که بلکه آدمی بر حال خود بیناست و فرمودند که این حد را به او گذاشته اند خود اعلم است بحال خود از دیگران.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که چیست حد مریضی که در نقاهت باشد در روزه گرفتن حضرت فرمودند که این حد را به او گذاشته اند و او اعلم است بحال خود در مرض و در نقاهت بعد از مرض هر گاه قوت به هم رساند روزه بگیرد و نقاهت آنست که تب مثلاً مفارقت کرده است و ضعیف است.

(و روی جمیل بن درّاج عن الولید بن صبیح قال حممت بالمدينة یوما فی شهر رمضان فبعث إلیّ ابو عبد الله صلوات الله علیه بقصعه فیها خل و زیت و قال لی افطر و صلّ و أنت قاعد.)

و منقول است در صحیح از ولید که گفت تب کردم در مدینه مشرفه روزی در ماه رمضان پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کاسه فرستادند که در آن سرکه و روغن زیت بود و فرموده بودند یا بمن فرمودند بعد از ملاقات چنانکه ظاهر لفظ است و در کافی لی نیست که

افطار کن روزه را و نماز را نشسته بکن و ظاهر حدیث آنست که در خوردن و ایستادن مساهله هست که به سبب حمی یوم می توان خورد و نشسته نماز می توان کرد و محتمل است که حضرت حال او را داند که قدرت بر هیچ یک نداشته خصوصا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۶۸

هواهای حاره مدینه مشرفه.

(و روی بکر بن محمد الازدی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ساله ابی و انا اسمع عن حدّ المرض الذی یترک الانسان فیه الصّوم قال اذا لم یستطع ان یتسخر.)

و منقول است در صحیح از بکر ازدی و در کافی و تهذیب در صحیح از ابو بکر الحضرمی و ممکن است که هر دو روایت کرده باشند که پدرم سؤال کرد و من می شنیدم از حد مرضی که در آن مرض آدمی ترک می کند روزه را حضرت فرمودند که هر گاه نتواند سحر کردن و اکثر علما باین حدیث عمل نکرده اند چون بحسب ظاهر مخالف است با احادیث سابقه و لا حقه بلکه اکثر تندرستان سحر نمی توانند کرد چه جای بیماران و محتمل است که مراد این باشد که اگر کسی تواند که شب را روزه کند و غذا را در سحر بخورد و روز روزه باشد می تواند روزه گرفتن و کسی که چنین نتواند کرد می خورد و بر این شکسته واقع شد که در ماه رمضان بیماری عظیم بهم رسید و چنین کردم که اول شب شربت دوا می خوردم و در سحر غذای بیمار و روزه را گرفتم و در آن اثنا کوفت زایل شد و الله تعالی یعلم.

(و روی سلیمان بن عمرو عن ابی عبد

اللَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ اشْتَكَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَأَمَرَهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ تَفْطِرَ وَ قَالَ عِشَاءَ اللَّيْلِ لَعَيْنُكَ رَدِي) وَ دَر قَوِي وَ كَلِينِي دَر صَحِيحِ از سَلِيمَان رَوَايَت كَرْدِه اَنَد وَ كِتَابِ سَلِيمَان مَعْتَمَدِ اسْتِ وَ فَضْلَاءِ ثِقَاتِ از او رَوَايَت كَرْدِه اَنَد كِه حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرْمُودَنْد كِه دَر مَاهِ رَمَضَانَ چَشْمِ اُمِ سَلَمَةَ زَوْجِه مَطْهَرِه

لَوَامِعِ صَاحِبِ قِرَانِي، ج ٦، ص: ٤٦٩

حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُوفَتِ نَاكِ شَدِ پَسِ حَضْرَتِ او رَا اَمْرِ فَرْمُودَنْد كِه رُوزِه رَا بَخُورَدِ وَ فَرْمُودَنْد كِه چِيْزِ خُورْدَنِ شَبِ از جِهِه چَشْمِ تُو ضَرَرِ دَارَدِ وَ ظَاہِرِ مِي شُودِ كِه اَنَدَكِ مَرَضِي بُوْدِه اسْتِ كِه حَضْرَتِ هَمِيْنِ ضَرَرِ رَا فَرْمُودَنْد.

(وَ فِي رَوَايَةِ حَرِيْزٍ عَنِ ابِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ الصَّائِمُ إِذَا خَافَ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الرَّمْدِ افْطَرَ) وَ بِهِ اسَانِيْدِ صَحِيْحِه مَنقُولِ اسْتِ از حَرِيْزِ كِه حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرْمُودَنْد كِه هَرِ گَاهِ صَايِمِ بِه سَبَبِ دَرْدِ چَشْمِي كِه دَاشْتِه بَاشَدِ خُوفِ دَاشْتِه بَاشَدِ كِه چَشْمَانَشِ ضَايِعِ شُودِ يَا كُوفْتَشِ بِيْشْتَرِ شُودِ يَا بَطِيْ ءِ شُودِ افْطَارِ كَنْدِ وَ مَحْتَمَلِ اسْتِ كِه مَرَادِ اِيْنِ بَاشَدِ كِه هَرِ گَاهِ از حَالِ خُودِ يَابَدِ كِه اِگَرِ رُوزِه گِيْرَدِ دَرْدِ چَشْمِ حَادِثِ شُودِ افْطَارِ كَنْدِ وَ دَرِ اِيْنِ مَسْأَلِهِ خِلَافِ اسْتِ كِه خُوفِ كُوفْتِ سَبَبِ افْطَارِ هَسْتِ يَا نِه وَ اِيْنِ حَدِيْثِ دَلَالَتِ نَدَارَدِ بَلَكِهِ هَرِ دُو اِحْتِمَالِ دَارَدِ وَ بِه اَنِ اسْتِدْلَالِ نَمِي تُوَانِ كَرْدِ وَ دَلِيْلِي دِيْگَرِ بِحَسَبِ ظَاہِرِ نِيْسْتِ.

(وَ قَالَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كَلَّمَا أَضْرَّ بِهِ الصَّوْمُ فَالْاِفْطَارُ لَهِ وَاجِبٌ).

وَ از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که هر مرضی که روزه به آن ضرر رساند افطار واجبست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که مریض و مسافر بر ایشان واجبست قضا پس ادا حرام باشد.

و در موثق کالصحيح از سماعه منقولست که از آن حضرت سؤال کردم که چیست حد مرضی که افطار در آن مرض می باید کرد هم چنان که در سفر واجبست به گفته الهی حضرت فرمودند که به او گذاشته اند و او را امین کرده اند و میان اوست و خدای تعالی پس اگر در خود ضعفی یابد افطار کند و اگر قوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۰

داشته باشد بگیرد هر مرضی که باشد و دور نیست که حدیث متن همین حدیث باشد که نقل بالمعنی کرده باشد.

و در موثق از عمار منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه در شخصی که درد سر عظیم داشته باشد آیا جایز است که افطار کند حضرت فرمودند که هر گاه درد سر عظیم داشته باشد و تب محرق داشته باشد و درد چشم عظیم داشته باشد حلال است افطار.

و در قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است در شخصی که روزه ماه رمضان را گرفته باشد و بیمار باشد حضرت فرمودند که روزه را تمام می کند و اعاده نمی کند آن چه کرده است مجزیست و این محمولست بر روزه که ضرر نداشته باشد یا جاهل مسأله باشد و اظهر آنست که از روی تقیه وارد شده است و ظاهرش موافق است با مذاهب اکثر عامه که روزه مرض و سفر را رخصت می دانند نه عزیمت بر خلاف آیه و احادیث

که خواهد آمد در سفر.

باب ما جاء فی من یضعف عن الصّیام من شیخ او شاب او حامل او مریض

(روی العلا عن محمّد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر صلوات الله عليه يقول الشیخ الكبير و الذی به العطاش لا حرج علیهما ان یفطرا فی شهر رمضان و یتصدّق کلّ واحد منهما فی کلّ یوم بمدّ من طعام و لا قضاء علیهما فان لم یقدرا فلا شیء علیهما) این بابی است در کسانی که ضعیفند از روزه داشتن از پیر و جوان یا حامل یا شیر دهنده به تفصیلی که مذکور خواهد شد روایتست به اسانید صحیحه دوازده گانه از علا- که محمد گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که پیری که بسیار پیر باشد و شخصی که استسقاء داشته باشد که هر چه آب خورد سیر نشود بر ایشان تنگ نگرفته اند و باکی نیست که در ماه رمضان افطار کنند، و هر یک از ایشان تصدق کنند در هر روزی به مدی از طعام و بر ایشان نیست که قضا کنند پس اگر قدرت بر اطعام نداشته باشند بر ایشان چیزی واجب نیست و بعضی چنین تفسیر کرده اند که اگر شیخ و شیخه و ذو العطاش روزه توانند گرفت به مشقت افطار می کنند و تصدق می کنند و اگر قدرت بر گرفتن روزه نداشته باشند مدّ بر ایشان واجب نیست اگر چه داشته باشند و این حل بعید است از عبارت و اول اظهر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۲

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مرد پیری که ضعیف باشد و نتواند روزه ماه رمضان را گرفتن حضرت فرمودند که تصدق می کنند

به آن چه مجزیست از صوم و آن اطعام مسکینی است از جبهه هر روز.

و به همین مضمون است حسن کالصحیح عبد الله بن سنان از آن حضرت صلوات الله علیه، و در صحیح از محمد بن مسلم از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است بمثل حدیث متن لیکن تصدق بدو مد است با آن که در نسخه شیخ یک مد است و حمل کرده است دو مد را بر استحباب یا بحسب حال مسکین چون بسیارند که از دو مد کمتر سیر نمی شوند.

(و روی عمار بن موسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یصیبه العطش حتی یخاف علی نفسه قال یشرب بقدر ما یمسک رمله و لا یشرب حتی یروی) و در موثق از عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که به او رسد تشنگی تا به مرتبه که خوف هلاک داشته باشد حضرت فرمودند که آن مقدار آب می خورد که نمیرد و نمی خورد آن قدر که سیراب شود.

و کالصحیح منقول است از مفضل که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که دخترها و مردان جوان هستند نزد ما که قدرت ندارند بر روزه گرفتن از تشنگی بسیاری که می کشند حضرت فرمودند که آن مقدار بخورند آبی که دفع تشنگی ایشان بشود و هلاک نشوند و ظاهر این دو حدیث آنست که استسقا ندارند که مد باید داد و قضا نباید کرد بلکه اینها ذو العطش اند و مد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۳

نمی دهند و روزه را قضا می کنند.

(و فی روایه ابن بکیر انه سئل الصادق صلوات الله علیه عن قول الله

عَزَّ وَجَلَّ وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَهُ طَعَامٌ مَسْكِينٍ قَالَ عَلَى الَّذِينَ كَانُوا يُطِيقُونَ الصَّوْمَ ثُمَّ اصَابَهُمْ كِبَرٌ أَوْ عَطَاشٌ أَوْ شِبْهُ ذَلِكَ فَعَلَيْهِمْ لِكُلِّ يَوْمٍ مَدٌّ) و در موثق كالصحيح بروایت عبد الله از بعضی از اصحاب ما از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است در تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ عَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَهُ طَعَامٌ مَسْكِينٍ حضرت فرمودند که مراد الهی، کاناوا یطیقونه است یعنی پیشتر طاقت داشتند و الحال ندارند یا آیه چنین بوده است یا یطیقونه را یطیقونه یا یطیقونه خوانده باشند از باب تفعیل یا باب تفعل یعنی به مشقت و محنت روزه می توانند گرفت چنانکه یطیقونه را نیز باین معنی تفسیر کرده اند مجازاً به قرینه این قرائات و غیر اینها که از عبد الله بن عباس و غیره منقولست، و اگر این قرائات و امثال اینها خوانده باشند مثل یطوقونه و یطوقونه از باب تفعیل یا تفعل و بمعنی کاناوا فرموده باشند حاصل معنی را فرموده باشند که مراد این باشد که جمعی که پیشتر می توانستند و الحال نمی توانند روزه گرفتن یا جمعی که الحال اگر روزه گیرند به مشقت عظیم روزه خواهند گرفت به سبب ضعف پیری یا استسقاء یا تشنگی که از مرض باشد نه از حرارت جوانی یا از حرارت جوانی نیز چنانکه جمعی آن جماعت را نیز داخل این آیه کرده اند که مسکینی را طعام دهند یک مدّ.

و در کافی عن بن بکیر عن بعض اصحابنا است و در اینجا بعض را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۴

انداخته است و تغییر اسلوب داده است که گفته

است و فی روایه چنانکه صدوق مکرر چنین کرده است و همه جا اشاره به آن شد و می شود، و ممکن است که ابن بکیر بی واسطه و بواسطه هر دو شنیده باشد چنانکه بسیار است این نیز از او و جمیل و حریز و امثال ایشان که اولاً از زراره و محمد بن مسلم و برید و ابو بصیر شنیده اند و چون به خدمت حضرت رسیده اند مشافهه نیز شنیده اند و آن چه پیشتر شنیده بودند در کتاب خود نوشته بودند و روایت کرده بودند و دیگران در کتب خود ثبت کرده بودند تغییر آن نمی توانست دادن، با آن که غالباً اعتماد بر حدیث این جماعت بیشتر از احادیث مشافهه ایشان داشته اند، و محدّثان حدیث زراره را که ابن بکیر روایت کند مقدم می داشتند بر روایتی که ابن بکیر خود شنیده باشد از جهه آن که زراره افضل و اصدق بود و در کتاب او مثبت بود و دروغ بر او نمی توانستند بستن بخلاف حضرت که احتمال سهو و کذب از ابن بکیر بیشتر بود و کسی که تتبع احوال ایشان کرده است می باید که چنین است.

و علی بن ابراهیم این آیه را معنی دیگر گفته است که کسانی که بیمار شده باشند در ماه رمضان و افطار کرده باشند و تا ماه رمضان دیگر قضا نکرده باشند یا آن که طاقت داشته باشند که قضا کنند بعد از این ماه رمضان قضا می کنند ماه رمضان سابق را و هر روز را مدی از طعام می دهند چنانکه خواهد آمد و منافات با این حدیث ندارد چون شبه ذلک هست در حدیث و شبه آن حامل مقرب

و مرضعه قليله اللبن است و این نیز شبه آنست.

(و روى العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابى جعفر صلوات الله عليه قال سمعته يقول الحامل المقرب و المرضع القليله اللبن لا حرج

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۷۵

عليهما ان تفطرا فى شهر رمضان لأنهما لا يطيقان الصّوم و عليهما ان تتصدّق كلّ واحده منهما فى كلّ يوم تفطر فيه بمدّ من طعام و عليهما قضاء كلّ يوم افطرا فيه ثمّ يقضيانه بعد.)

و به یازده سند صحیح منقول است از محمد که گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه می فرمودند که زن حامله که وضع حملش نزدیک شده باشد به آن که ماه نهم باشد و ماه هفتم و هشتم بلکه ششم نیز محتمل است چون احتمال وضع حمل هست و حکمت ضرر طفل است که در شکم است و محتاج غذای بسیار است و اکثر اوقات زنان می یابند اضطراب طفل را در شکم دور نیست که با اضطراب در این سه ماه نیز باید خورد و زنی که شیر دهد و شیرش کم باشد و به سبب صوم کمتر شود بر ایشان حرج و تنگی نیست و باکی نیست که در ماه رمضان افطار کنند زیرا که طاقت ندارند روزه را یعنی زنان یا اطفال چنانکه در بعضی از نسخ بیا است و بر زنان واجبست که هر یک به سبب هر روزی که افطار نموده اند مدی از طعام بدهند که ربع صاع است و صاعی ششصد و چهارده مثقال و ربع مثقال صیرفی است و بر ایشان واجبست که قضا کنند هر روزی را که افطار نموده اند بعد از ماه رمضان قضا

می کنند و در بعضی از نسخ تم هست و در کافی و تهذیب نیست و ظاهراً از قلم نساخ زیاد شده است و بر تقدیری که باشد تم رتبه ایست چنانکه عجم و عرب اطلاق می کنند که فلانی چنین و چنین است پس چنین است یعنی این حالت نیز دارد یعنی قضا می کنند و پس چنین قضا می کنند که بعد از ماه رمضان به فاصله قضا می کنند که بعد از یک روز عید بر سیل وجوب است و بعد از سه روز بعد از عید بر سیل استحباب است چنانکه گذشت و حق اینست که غلط است و اینها مراد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۶

نیست و لیکن قانون است که فضلا هر نامعقولی را بسازند بر احتمال بعید تا نگویند که نمی توانند ساخت و به تبعیت ایشان گاهی این نامعقول واقع می شود و معذور خواهند داشت و کلینی همین حدیث را بسند دیگر ذکر کرده است و بنا بر حدیث ابن بکیر حامل مقرب و مرضعه در آیه داخلند چنانکه گذشت و الله تعالی يعلم.

(و سال عبد الملك بن عتبة الهاشمی ابا الحسن صلوات الله علیه عن الشيخ الكبير و العجوز الكبيره التي تضعف عن الصوم في شهر رمضان قال يتصدق عن كل يوم بمد حنطه) و در موثق كالصحيح و در صحيح منقول است از عبد الملك هاشمی و توثیق صریح ندارد و لیکن کتابی که منسوب است به او نجاشی ذکر کرده است که از عبد الملك بن عتبة صیرفی است و او ثقه است و صدوق از آن کتاب روایت کرده است و هم چنین غیر او پس حدیث او همیشه صحیح باشد علی

الظاهر خصوصا هر گاه صدوق روایت کند که بی دغدغه از کتاب روایت می کند و تصریح به آن نموده است در اول و آخر این کتاب که گفت سؤال کردم از حضرت ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه و روایت از ابو الحسن نیز دلیل است بر آن که صیرفی ثقه است زیرا که هاشمی راوی باقر و صادق است و صیرفی راوی صادق و کاظم است صلوات الله علیهم از شیخ کبیر و عجز کبیره، و شیخ و عجز مرد پیر و زن پیر است و تقیید ایشان به کبیر و کبیره از جهت آنست که بسیار پیر باشند چون اهل لغت ذکر کرده اند که شیخ کسی است که معمر باشد و ابتداء آن از پنجاه سالگی یا پنجاه و یک تا آخر عمر یا تا هشتاد سالگی و بعد از آن هرم و فانی می گویند پس از هشتاد و یک البته تواند خورد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۷

و لیکن احوط آنست که اگر ضعف بسیار از صوم به هم رسد بخورند و بواسطه هر روز که خورده اند مدی از طعام می دهند و چون غالب در ایشان آنست که امید قوت نیست قضا نیست و در صحیح محمد بن مسلم تصریح بعدم قضا شده است و بعضی از اصحاب گفته اند که اگر ماه رمضان در تابستان واقع شود و تاب نداشته باشند و در زمستان توانند گرفت قضا واجبست و لیکن خروج از نص است.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَعَلَى

الَّذِينَ الْخ» یعنی بر جمعی که جفا کشند به سبب صوم یا بیشتر طاقت داشتند حضرت فرمودند که مراد الهی شیخ کبیر است و کسی که مرض تشنگی داشته باشد و ظاهراً بر سبیل مثال باشد و شیخه نیز داخل باشد و حامل مقرب و مرض کم شیر نیز داخل باشند، دیگر پرسیدم از قول حق سبحانه و تعالی در آیه ظهار که كفاره اش بنده آزاد کردنت و کسی که استطاعت نداشته باشد دو ماه روزه گرفتن است، پس کسی که استطاعت نداشته باشد دو ماه روزه گرفتن بسیار و ظاهراً بر سبیل مثال باشد چنانکه در حدیث ابن بکیر بود او شبه ذلك و الله تعالی يعلم» و منقول است در صحیح از فضاله از داود بن فرقد ثقه از پدرش که گفت حفص اعور بمن نوشت که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سه مسأله پرسم حضرت فرمودند که کدامست عرض کردم که یکی آنست که اگر کسی روزه سه روز هر ماه را ترک کرده باشد حضرت فرمودند که اگر به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۷۸

بیماری ترک کرده باشد وقتی که به شود قضا کند، و اگر به سبب پیری یا تشنگی باشد بدل هر روز مدی از طعام بدهد و این معنی نیز از خصایص این سه روز است که حکم واجب دارد نظر به شیخ و شیخه و ذو العطش.

و روایت کرده است شیخ در قوی از ابو بصیر که گفت عرض نمودم

به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که شیخ کبیر که قدرت نداشته باشد که روزه بگیرد چه کند حضرت فرمودند که بعضی از فرزندانش بدل از او روزه بگیرند گفتم اگر فرزند نداشته باشد فرمودند که خویشان نزدیک و اگر خویش نداشته باشد از جهه هر روز مدی تصدق کند و اگر نداشته باشد بر او چیزی نیست.

باب ثواب من فطر صائما

(روی ابو الصَّيْبَاحِ الْكِنَانِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ مَنْ فَطَّرَ صَائِمًا فَلَهُ أَجْرٌ مِثْلُهُ) این بابی است در بیان ثواب افطار فرمودن صایم و آن وقتی متحقق می شود که اول مرتبه از مال این کس روزه بگشاید و این حاصل می شود به اندکی از آب که این کس به او دهد و به آن افطار کند و اطعام آنست که او را سیر کنند یا به قدر سیر شدن که یک مد است یا دو مد بدهد و این اعم است از آن که افطار به چیز این کس بکنند یا نه پس اگر نذر تفتیر کرده باشد می باید که در اول شام به او دهد و او در حضور ناذر بخورد تا بی دغدغه بری ء الذمه شود و اگر نذر اطعام کرده باشد او را به خانه می آورد و در سفره نان یا طعام می گذارد که چون بردارد چیزی زیاد آمده باشد یا به او دهد یک مد از گندم یا جو یا خرما در مانند عربستان، یا مویز در مانند یمن چنانکه خواهد آمد و اگر وعده کرده باشد که با کسی افطار کند احوط آنست که آب نخورد مگر از خانه آن شخص که با او وعده کرده است

و اگر افطار کرده به خانه او رود دغدغه خلف وعده می شود و خلافت که خلف وعده مکروهست یا حرام و ظاهر آیه و احادیث بسیار حرمتست چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که ای مؤمنان چرا می گوئید چیزی را که نمی کنید و دشمنی بزرگ است خدا را که بگوئید چیزی را که نخواهید که بکنید و بعمومها شامل خلف

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۰

وعده و امر کردن به چیزی که خود نکند آن را.

و در حسن کالصحیح از هشام بن سالم منقول است که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که وعده که مؤمن با برادر مؤمنش کند بمنزله نذریست که کفاره ندارد پس کسی که خلف وعده کند با مؤمن اول با حق سبحانه و تعالی خلف وعده کرده است و خود را در معرض غضب الهی در آورده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرمود است که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا الخ و ترجمه اش گذشت اولاً.

و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که ایمان دارد به خدا و روز قیامت باید که به وعده خود وفا کند.

و کالماتر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که منافق را سه علامتست یکی آن که چون حکایتی کند دروغ گوید و چون وعده کند خلف وعده کند و چون امانتی به او بسپارند خیانت کند یا آن که اگر وعده کند و در خاطرش نباشد که به آن وفا کند دروغ گفته است، و آیات و احادیث کذب نیز شامل او هست ترجمه متن مرویست

از ابو الصباح کنانی کالصحیح چون ظاهرش آنست که از کتاب او برداشته است و محتمل است که از کلینی برداشته باشد.

و سند کلینی به او حسن کالصحیح است از ابن ابی عمیر از سلمه از ابو الصباح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که افطار فرماید صایمی را او را اجر و ثوابی مانند ثواب صایم کرامت فرمایند، و در کافی و یب فله مثل اجره است و این عبارت بهتر است و ظاهرا نساخ پیش و پس کرده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۱

و کالصحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که هر که صائمی را افطار فرماید او را عطا کنند مانند اجر صایم بی آن که چیزی از اجر آن صایم کم شود و هم چنین به او عطا کنند هر عمل خیری که از قوت آن طعام به جا آورد بی آن که از او چیزی کم شود.

(و قال الصادق صلوات الله علیه دخل سدیر علی ابی صلوات الله علیه فی شهر رمضان فقال له یا سدیر هل تدری ائی لیل هذه فقال له نعم جعلت فداک ان هذه لیلالی شهر رمضان فما ذاک فقال له ا تقدر علی ان تعتق فی کل لیله من هذه اللیالی عشر رقاب من ولد اسماعیل علیه السلام فقال له سدیر بابی أنت و امی لا یبلغ مالی ذاک فما زال ینقص حتی بلغ به رقبه واحده فی کل ذلک یقول لا اقدر علیه فقال له ا فما تقدر ان تفطر فی کل لیله رجلا مسلما فقال له بلی و عشره فقال له ابی صلوات الله

عليه فذاك الذي اردت يا سدير ان افطارك اخاك المسلم يعدل عتق رقبه من ولد اسماعيل عليه السلام) و كالصحيح منقول است از مسعده كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه سدير صيرفي داخل شد بر پدرم صلوات الله عليه در ماه رمضان پدرم به او گفت كه اي سدير آيا مي داني كه چه شبهاست اين شبها گفت بلي فدای تو كردم اين شبهای ماه رمضانست چه مطلب است حضرت فرمودند كه مي توانی هر شب از اين شبها آزاد كنی ده بنده را از فرزندان حضرت اسماعيل كه به بندگی گرفتار شده باشند يا از كشتن ایشان را خلاص كنی به فدا.

سدير گفت پدر و مادرم فدای تو باد مال من وفا نمی كند باين حضرت فرمودند كه نه كس و او گفت كه ندارم و هم چنین يك يك كم مي فرمودند تا به يك

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۲

بنده رسانيدند و در هر مرتبه او مي گفت كه قدرت ندارم پس حضرت فرمودند كه قدرت نداری كه هر شب مسلمانی را افطار فرمائی گفت بلي قدرت یکی و ده نفر دارم پس پدرم فرمودند كه مراد من اين بود اي سدير به درستی كه افطار فرمودن برادر مسلمان را برابر است با آزاد كردن بنده از فرزندان حضرت اسماعيل عليه السلام.

و منقول است كالصحيح كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه به ابو حمزه ثمالی نیز چنین فرمودند و حديث سدير بطرق صحيحه منقول است از آن حضرت صلوات الله عليه در ماه رمضان و در ساير ايام و احاديث در آن كه اطعام مؤمن برابر است با عتق رقبه در هر وقتی متواتر است

و زیاده نیز وارد شده است و بعضی از آن گذشت.

(و روی موسی بن بکر عن ابی الحسن صلوات الله علیه انه قال تفطیرک اخاک الصائم افضل من صیامک) و کالصحیح منقول است که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که افطار فرمودن برادر مؤمن صائم افضل است از ثواب روزه ات با آن ثوابی که در روزه گذشت و ظاهر آنست که افطار فرمودن در روزه واجب افضل باشد از سنت خصوصا ماه رمضان که افطار فرمودن آن افضل است از هر تفطیری سوی عید غدیر که ثواب آن گذشت که برابر است با هزار هزار نفس که افطار فرمایند از پیغمبران و صدیقان و استبعادی ندارد که بعضی از مستحبات زیادتی داشته باشد بر بعضی از واجبات چنانکه سابقا گذشت.

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا کان الیوم الذی یصوم فیه امر بشاه فتذبح و تقطع اعضاؤه و یطبخ فاذا کان عند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۳

المساء اکب علی القدور حتی یجد ریح المرق و هو صائم ثم یقول هاتوا القصاع اغرفوا لال فلان اغرفوا لال فلان ثم یؤتی بخبز و تمر فیکون ذلک عشاؤه) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه هر روز که روزه می گرفتند می فرمودند تا گوسفندی می کشتند و اعضا آن را پاره پاره می کردند یا آن را بیست پاره می کردند مثلا که از جهه هر خانه که فرستند یک پاره بزرگی باشد و گذشت که صد خانه را باز می رسیدند در مدینه مشرفه و ممکن است که طعام را به نوبت فرستند یا از جهه جمعی

فرستند که استطاعت پختن نداشته باشند و چون قریب به شام یا شام می شد حضرت سر مبارک را نزدیک دیگها می آوردند فی الجمله قوتی از بوی آن مرق به حضرت رسد از جهت عبادت و هنوز افطار نفرموده بودند و ظاهرا بعد از شام چنین می فرمودند ممکن است که بخار ضرر بصوم نداشته باشد و قبل از شام چنین کرده باشند بلکه ظاهرتر است بعد از آن می فرمودند که بیاورید کاسه ها را و پر کنید از جهت فلان خانه و فلان خانه تا همه را به خانه های مردمان می فرستادند و بعد از آن نان و خرمائی می آوردند و حضرت همان را تناول می کردند و شب تا صبح عبادت می کردند.

(وقال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ فِطْرِ فِي هَذَا الشَّهْرِ مُؤْمِنًا صَائِمًا كَانْ لَهُ بِذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ عِتْقُ رَقَبَةٍ وَ مَغْفِرَةٌ لِمَا مَضَى مِنْ ذُنُوبِهِ فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ لَيْسَ كُلُّنَا يَقْدِرُ عَلَى أَنْ يَفْطُرَ صَائِمًا فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كَرِيمٌ يَعْطِي هَذَا الثَّوَابَ مِنْكُمْ وَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ إِلَّا عَلَى مَذْقَةٍ مِنْ لَبَنٍ يَفْطُرُ بِهَا صَائِمًا أَوْ شَرِبَهُ مِنْ مَاءٍ عَذْبٍ أَوْ تَمِيرَاتٍ لَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۴

يقدر على اكثر من ذلك) و گذشت در حدیث کالصحیح ابو الورد در ضمن خطبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که هر که در این ماه افطار فرماید مؤمنی صایم را حق سبحانه و تعالی او را عطا کند به سبب این ثواب بنده آزاد کردن و آمرزش گناهان گذشته او را پس عرض نمودند که یا رسول الله همه ما قدرت ندارند بر آن

که صایمی را افطار فرمایند پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی کریم است و عطا می فرماید این ثواب را به شما مؤمنان به کسی که قدرت نداشته باشد مگر بر دهن چشی از شیر که به آن صایمی را افطار فرماید، یا یک شربت آب شیرینی بدهد، یا چند دانه خرما بدهد که قدرت بر بیشتر از اینها نداشته باشد، و برقی همین حدیث را در صحیح از آن حضرت صلی الله علیه و آله روایت کرده است.

و در صحیح از ربعی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که طعام دهد برادر مؤمنش را از جهه رضای الهی حق سبحانه و تعالی عطا کند او را ثواب اطعام صد هزار نفس که بمنزله آزاد کردن صد هزار بنده است و قریب باین مضمون منقول است کالصحیح از ابان بن تغلب و از ابو المقدام و از و صافی و غیرهم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما پس ممکن است که یک بنده آزاد کردن از جهه اطعام مستضعفین باشد و صد هزار از جهه اطعام شیعیان اثنا عشری باشد چنانکه ظاهر حدیث ابو المقدام است که تحضیض فرموده است حضرت به اطعام شیعیان و ممکن است آن اخبار را حمل بر خبر ربعی کنیم که صد هزار از جهه اخلاص باشد و الله تعالی یعلم.

باب ثواب السحور

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّحُورُ بَرَكَةٌ) این بابی است در ثواب سحر چیزی خوردن یا آشامیدن کسی که خواهد روز روزه باشد منقول است بروایت سکونی که آن حضرت صلی الله

علیه و آله فرمودند که سحر چیزی خوردن یا آشامیدن سبب ازدیاد توفیق و عمر و مال است و مناسب ضم است که مصدر باشد یا اسم مصدر اما محدثان اکثر بفتح می خوانند و بفتح آن چیزی است که بان سحور می کنند مثل وضو و وقود در آبی که به آن وضو می سازند و در هیمه که به آن می افروزند.

(قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَدْعُ أُمَّتِي السَّحُورَ وَ لَوْ عَلَى حَشْفَةِ تَمْرٍ) و بروایت سکونی منقولست که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که امت من ترک نکنند سحر خوردن را اگر چه یک خرما یا زبونی یا خرما یا خشکی یا ضعیف بی دانه باشد که به آن ثواب سحور حاصل می شود.

(و سأل سماعه ابا عبد الله صلوات الله عليه عن السحور لمن اراد الصوم فقال اما في شهر رمضان فان الفضل في السحور و لو بشربه من ماء و اما في التطوع فمن احب ان يتسحر فليفعل و من لم يفعل فلا باس)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۶

و منقول است در موثق از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سحور کسی که خواهد که روزش روزه باشد حضرت فرمودند که اما در ماه رمضان به درستی که فضیلت عظیم در سحور است اگر چه شربتی از آب باشد و اما در روزهای مستحب هر که خواهد که سحور کند بکند و هر که نکند باکی نیست.

(و سأل ابو بصير عن السحور لمن اراد الصوم أ واجب هو عليه فقال لا باس بان لا يتسحر ان شاء فاما في شهر رمضان فانه افضل ان يتسحر

احبّ ان لا يترك في شهر رمضان) و در حسن كالصحيح منقول است از ابو بصير كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از سحر كسى را كه اراده صوم داشته باشد و در بعضى از نسخ فى اداء الصوم است و از تصحيح نساخ است و در كافى مثل اصل است آيا واجبت سحر بر او حضرت فرمودند كه اگر سحر نكند باكى نيست اگر نخواهد و اما در ماه رمضان افضل آنست كه سحر كند و من دوست مى دارم يا ما اهل بيت دوست مى داريم كه ترك نكند سحر را در ماه مبارك رمضان.

(وقال النبى صلى الله عليه وآله تعاونوا بأكل السحر على صيام النهار والنوم عند القيلولة على قيام الليل) و كالصحيح منقولست از رفاعه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله فرمودند كه يكديگر را مدد كنيد به آن كه از خواب بيدار كنيد و ترغيب كنيد يا خود را مدد كنيد به خوردن سحر بر روزه روز و بخواب چاشت بر بيدارى شب.

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۴۸۷

(و روى عن امير المؤمنين صلوات الله عليه عن النبى صلى الله عليه وآله انه قال ان الله تبارك و تعالى و ملائكته يصلون على المستغفرين و المتسحرين بالأسحار فلتسحر احدكم و لو بشربه من ماء.)

و منقولست از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه وآله كه فرمودند كه الله تبارك و تعالى و جميع فرشتگان صلوات و رحمت و استغفار مى فرستند بر جمعى كه در سحرها

استغفار می کنند و بر جمعی که سحور می کنند پس باید که هر یک از شما سحور کند اگر چه به شربتی از آب باشد و کالصحیح منقول است از حضرت امیر المؤمنین که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهما فرمودند که سحور کنید و اگر چه به جرعه‌های آب باشد بتحقیق که رحمت‌های الهی نازل است بر جمعی که در سحرها سحور می کنند.

(و افضل السحور السویق و التمر و مطلق لك الطعام و الشراب إلى ان تستیقن طلوع الفجر) و عبارت فقه رضویست که مستحب است که سحور کند در ماه رمضان و اگر چه شربتی از آب باشد و افضل سحور آرد بو داده است و خرما و جایز است ترا خوردن و آشامیدن تا یقین کنی که صبح طالع شده است.

و مرویست در موثق کالصحیح از حفص که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بهترین سحورها قاووت است و خرما.

و کالصحیح منقول است از جابر از امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله افطار و سحور می کردند بر دو چیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۸۸

سیاه عرض کردم که کدامند حضرت فرمودند که خرما و آب، و مویز و آب و در موثق از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نیز منقول است به همین.

(و سال رجل الصیاد صلوات الله علیه فقال اكل و انا اشك في الفجر فقال كل حتى لا تشك) و در موثق از اسحاق منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که سحر می خورم و شک دارم که صبح شده است یا نه حضرت فرمودند

که می توانی خورد تا یقین به هم رسد که صبح شده است یا بخور و وسواس مکن تا شک نکنی.

(و قال صلوات الله عليه لو ان الناس تسخروا ثم لم يفطروا الا على الماء لقدروا على ان يصوموا الدهر) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که اگر مردمان سحر بخورند و شب افطار بر آب کنند نه بر چیزی دیگر می توانند بی مشقت که همیشه روزه بگیرند چون سحر دفع گرسنگی روز می کند و آب دفع تشنگی یا بالخاصیه چنین است و محتمل است که مراد این باشد که اول شب همین آب بخورند و بس و طعام را در سحر خورند و این معنی مجربست و مدتی همیشه روزه بودم و تعب نمی کشیدم و الله تعالی يعلم.

باب الرّجل يتطوّع بالصّيام و عليه شيء من الفرض

(وردت الاخبار و الآثار عن الأئمة صلوات الله عليهم انه لا يجوز ان يتطوّع الرّجل بالصّيام و عليه شيء من الفرض و ممّن روی ذلك الحلبيّ و ابو الصّباح الكنانيّ عن ابي عبد الله صلوات الله عليه) این بابی است در بیان آن که آیا روزه سنتی می تواند گرفت کسی که مشغول الذمه بر روزه واجب باشد اخبار و احادیث وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله عليهم که جایز نیست روزه سنت هر گاه روزه واجب در ذمه اش باشد و از جمله کسانی که این اخبار را روایت کرده اند حلبي و کنانی اند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روایت کرده اند.

کلینی در حسن کالصحيح روایت کرده است از حلبي و طرق صدوق به حلبي صحيح است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از

شخصی که چند روز از قضای ماه رمضان بر او باشد آیا روزه سنت می تواند گرفت حضرت فرمودند که نه تا قضا کند هر چه بر او باشد از ماه رمضان، و به همین مضمون روایت کرده است در قوی از ابو الصّباح کنانی و بغیر از این دو حدیث حدیثی دیگر کلینی و شیخ روایت نکرده اند و اطلاق اخبار و آثار کردن بر این دو خبر غریب است اگر چه ظاهراً در خاطرش بوده است مجملاً اما بحسب اصطلاح خبر آنست که صحابی آن را به حضرات رسانیده باشد، و اثر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۰

باشد، و اثر آنست که صحابی از خود گفته باشد یا تابعی و نزد ما هر دو به یک معنی است اما گفتن که جایز نیست از مجرد نهی و بعنوان خبر گفتن غریب است.

و احادیث متواتره وارد شده است در آن که قضا موسع است و بعضی از آنها خواهد آمد پس هر گاه جایز باشد خوردن چرا جایز نباشد روزه سنت گرفتن اگر چه این دلیل نیست بلکه نکته ایست بعد از وقوع، و چون در این دو حدیث نهی وارد شده است و معارضی صریح ندارد اکثر علما عمل کرده اند و لیکن جزم به حرمت مشکل است چون نهی در احادیث در کراهت بسیار وارد شده است به مرتبه که اگر مجاز باشد مجاز شایع است و مانند حقیقت است به حیثیتی که اگر نهی وارد شود مشتبه است حرمت و کراهت حتی بر قایلین به آن که نهی از جهه حرمتست چه جای آن که در اصل دلیلی نیست که دلالت کند بر آن که نهی از جهه حرمتست

مانند امر که از برای وجوب است و چون محتمل الامرین است احتیاط در عدم جزم است با حد الطرفین در فتوی و در عمل احوط در امر آنست که به جا آورند بقصد مطلوبیت و در نهی ترک نمایند بقصد آن که یقیناً ترک مطلوب است اگر چه حرمت یا کراهت ظاهر نیست مگر از خارج دلیلی دلالت کند بر یکی از طرفین.

باب الصلاه فی شهر رمضان

[نماز شب به جماعت]

(سال زراره و محمّد بن مسلم و الفضیل ابا جعفر الباقر و ابا عبد الله الصادق صلوات الله علیهما عن الصیلاه فی شهر رمضان نافله باللیل جماعه فقالا انّ النبی صلی الله علیه و آله کان اذا صلی العشاء الآخره انصرف إلى منزله ثم ینخرج من اخر اللیل إلى المسجد فیقوم فیصلی فخرج فی اول ليله من شهر رمضان لیصلی كما کان یصلی فاصطفّ الناس خلفه فهرب منهم إلى بینه و ترکهم ففعلوا ذلك ثلث لیلال فقام صلی الله علیه و اله فی الیوم الثالث علی منبره فحمد الله و اثنی علیه ثم قال أیها الناس انّ الصیلاه باللیل فی شهر رمضان من النافله فی جماعه بدعه و صلاه الضحی بدعه الا فلا تجتمعوا لیلا فی شهر رمضان لصلاه اللیل و لا تصلّوا صلاه الضحی فانّ تلك معصیه الا فانّ کلّ بدعه ضلاله و کلّ ضلاله سیلها إلى النار ثم نزل صلی الله علیه و اله و هو یقول قلیل فی سنّه خیر من کثیر فی بدعه) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه از فضلاء اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست که از هر دو معصوم سؤال کردند از نماز نافله شب ماه

مبارک رمضان که آیا به جماعت می توان کردن آن را پس هر دو فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۲

و آله داب ایشان این بود که چون نماز خفتن می کردند به خانه می فرمودند و در آخر شب بمسجد می آمدند و نماز شب را می کردند پس شب اول ماه رمضان بمسجد آمدند که نماز کنند چنانکه همیشه نماز می کردند مردم در عقب آن حضرت صف بستند که اقتدا کنند حضرت از ایشان گریختند و به منزل تشریف بردند و ایشان را در مسجد گذاشتند پس سه شب چنین کردند آن حضرت، و در روز سیم بر منبر رفتند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و بعد از آن فرمودند که ای مردمان به درستی که نماز شب ماه رمضان را به جماعت آوردن بدعتست و نماز چاشت بدعتست زنهار که در شب اجتماع مکنید در ماه رمضان از جهه نماز شب، و نماز چاشت را مکنید به درستی که اینها مخالف فرموده الهی است به درستی که هر بدعتی ضلالت و گمراهی است و هر ضلالتی راه آن بسوی جهنم است پس حضرت از منبر به زیر آمدند و می فرمودند که اندکی موافق سنت بهتر از بسیار است که بدعت باشد.

و این حدیث دلالت می کند بر آن که نافله را خصوصاً نافله شب رمضان را به جماعت واقع ساختن بدعتست و این از اعجاز آن حضرت است که خبر دادند که چنین بدعتی خواهد شد، و در صحیح بخاری و احیاء غزالی و سایر کتب عامه مسطور است مضمون همین حدیث، و در صحیح بخاری نقل کرده است از عبد

الرحمن که گفت شبی با عمر بن الخطاب در ماه رمضان بمسجد رفتم و مردمان متفرق نماز می کردند بعضی منفرد و بعضی با بعضی پس عمر گفت که چنین به خاطر می رسد که اگر همه را مجتمع سازم در عقب یک کس بهتر باشد پس مقرر ساخت که در عقب ابی بن کعب نماز کنند پس شبی دیگر با عمر بمسجد رفتم و همه اقتدا با ابی بن کعب کرده بودند عمر گفت نعم البدعه و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۳

احیاء نعمت البدعه است یعنی چه نیکو بدعتی است این بدعت و ایشان سر شب نماز می کردند عمر گفت که اگر در آخر شب واقع سازید بهتر است.

و از عایشه روایت کرده است حدیث متن را و خطبه را نقل کرده است که در روز چهارم فرمودند، و دیگر کسی به جماعت نکرد در زمان آن حضرت و در زمان ابو بکر و پاره از زمان عمر بعد از آن این بدعت را او به هم رسانید و از ابو هریره نیز روایت کرده است و حدیث آینده را از عایشه روایت کرده است.

[نماز شب در رمضان]

(و روی ابن مسکان عن الحلبي قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الصلاه في شهر رمضان فقال ثلث عشره ركعه منها الوتر و ركعتا الصبح قبل الفجر كذلك كان رسول الله صلى الله عليه و اله يصلني و انا كذلك اصلي و لو كان خيرا لم يترکه رسول الله صلى الله عليه و اله) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از نماز در ماه رمضان حضرت

فرمودند که سیزده رکعت است هشت نافله شب، و سه رکعت وتر، و دو رکعت نافله صبح است پیش از صبح و در بعضی از نسخ بعد الفجر است یعنی از صبح کاذب و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین نماز می کردند و من نیز چنین نماز می کنم و اگر خوبی بود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن را ترک نمی کردند یعنی نافله رمضان را حضرت نکردند و چون احادیث متواتره وارد شده است بر استحباب آن حمل می کنیم که آن سنت نیست که آن حضرت بر آن مداومت فرموده باشند بلکه تطوعی بود که گاهی می کردند.

(و روی عبد الله بن المغیره عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۴

صلوات الله علیه قال سألته عن الصلاه في شهر رمضان فقال ثلث عشره ركعه منها الوتر و ركعتان قبل صلاه الفجر و لو كان فضلا كان رسول الله صلی الله علیه و آله اعمل به و احق) و به اسانید صحیحه و حسنه كالصحيحه منقول است از عبد الله بن سنان و در بعضی از نسخ عبد الله بن مسکان است و هر دو ثقه و عظیم الشأنند که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از نماز در ماه رمضان حضرت فرمودند که سیزده رکعت است از آن جمله سه رکعت وتر است و دو رکعت نافله صبح است پیش از صبح و اگر فضیلتی می بود یعنی فضیلتی بسیار در نافله رمضان هر آینه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عمل به آن بیشتر می کردند و آن حضرت

سزاوارتر بودند به آن فضیلت.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون نماز خفتن می کردند به خوابگاه خود می فرمودند و هیچ نمازی نمی کردند تا نصف شب نه در ماه رمضان و نه در غیر آن، و احادیث صحیحه عامه نیز وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در روز نماز نمی کردند تا زوال یعنی نماز ضحی را نمی کردند و در شب نیز هیچ نماز نمی کردند تا نصف شب و لیکن همه ماؤلند به آن که نماز سنت نمی کردند و منافات ندارد که تطوع می کرده باشند و نافله ماه رمضان تطوع است نه سنت.

[نوافل در ماه رمضان]

(و ممن روی الزیاده فی التطوع فی شهر رمضان زرعه عن سماعه و هما واقفیان قال سألته عن شهر رمضان کم یصلی فیہ قال
كما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۵

تصلی فی غیره الا ان لشهر رمضان علی سائر الشهور من الفضل ما ینبغی للبعد ان یزید فی تطوعه فان احب و قوی علی ذلك ان یزید فی اول الشهر إلی عشرين ليله كل ليله عشرين ركعه سوی ما كان یصلی قبل ذلك، یصلی من هذه العشرین اثنتی عشره ركعه بین المغرب و العتمه و ثمان ركعات بعد العتمه ثم یصلی صلاه اللیل الّتی كان یصلیها قبل ذلك ثمان و الوتر ثلث یصلی ركعتین و یسلم فیهما ثم یقوم فیصلی واحده فیقنت فیها فهذا الوتر ثم یصلی ركعتی الفجر حتّی ینشقّ الفجر فهذه ثلث عشره ركعه.

فاذا بقی

من شهر رمضان عشر لیل فلیصل ثلاثین رکعه فی کل لیله سوی هذه الثلث عشره رکعه یصلی منها بین المغرب و العشاء اثنتین و عشرين رکعه و ثمان رکعات بعد العتمه ثم یصلی صلاه اللیل ثلاث عشره رکعه کما و صفت لک و فی لیله احدی و عشرين و ثلاث و عشرين یصلی فی کل واحده منهما اذا قوی علی ذلك مائه رکعه سوی هذه الثلث عشره رکعه و لیسهر فیهما حتی یصبح فان ذلك یتحب ان یتحرر فی صلاه و دعاء و تضرع فانه ترجی ان تكون لیله القدر فی إحداهما. قال مصنف هذا الكتاب رضی الله عنه انما أوردت هذا الخبر فی هذا الباب مع عدو لی عنه و ترکی لاستعماله لیعلم الناظر فی کتابی کیف یروی و من رواه و لیعلم من اعتقادی فیہ انی لا اری بأسا باستعماله) و از جمله کسانی که روایت کرده اند زیادتی در مستحبات نوافل را در ماه رمضان زرع از سماعه است و هر دو واقفی اند یعنی جمعی دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۶

روایت کرده اند و اینها بهترین راویانند و مع هذا بد مذہبند و نه چنین است بلکه بهتر از اینها روایت کرده اند و سماعه نیز اضممار کرده است و گفته است که سؤال کردم از او اگر چه اظهر آنست که مروی عنه حضرت امام جعفر صادق است از ماه رمضان که چند رکعت نماز می کنند در این ماه حضرت فرمودند که هم چنان که در غیر این ماه نماز می کنند یعنی پنجاه و یک رکعت است.

و لیکن ماه رمضان را بر باقی ماهها فضیلتی هست که بنده را سزاوار آنست که زیاده کند در

مستحبات پس اگر خواهد زیادتی را و قوت بر زیادتی داشته باشد خوبست که زیاده کند از شب اول تا بیست شب، هر شب بیست رکعت غیر از آن چه در باقی ماهها به جا می آورد که پنجاه و یک رکعت واجب و سنت باشد از این بیست رکعت دوازده رکعت را میان شام و خفتن می گذارد، و هشت رکعت را بعد از خفتن پس نماز شب را به جا می آورد که پیش از این می کرد که هشت رکعت باشد و سه رکعت وتر بدو سلام بانکه دو رکعت می کند و سلام می دهد پس بر می خیزد و یک رکعت وتر را می کند و در وتر قنوت طولانی می خواند و این سه رکعت وتر است دیگر دو رکعت نافله صبح را می کند و وقتی آن باقی است تا صبح طالع شود پس این سیزده رکعت است که همه را نافله شب می گویند.

پس چون به دهه آخر رسد هر شب سی رکعت می کند بغیر از سیزده رکعت نماز شب و بیست و دو رکعت آن را میان نماز و شام و خفتن می کند و هشت رکعت را بعد از خفتن به جا می آورد و بعد از آن سیزده رکعت نماز شب را می کند چنانکه وصف کردیم از جهت تو در شب بیست و یکم و بیست و سیم در هر شب اگر قوت داشته باشد صد رکعت می کند بغیر از این سیزده رکعت و تا صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۷

بیدار است به درستی که مستحب است که در نماز و دعا و تضرع باشد زیرا که امید هست که شب قدر در یکی از این دو شب

باشد.

چنین گوید صدوق مصنف این کتاب که من این حدیث را در این باب ذکر کرده ام با آن که خود عمل نمی کنم به آن تا آن که هر که نظر کند در کتاب من بداند که چگونه روایت کند و بداند که این حدیث را روایت کرده است و اعتقاد مرا نیز بداند که من باکی نمی دانم که کسی باین حدیث عمل کند. چون حدیث سماعه اگر چه واقفی است صدوق و قدما به آن عمل می کنند و در واقفی بودنش نیز سخنی هست چون در زمان حضرت امام جعفر صادق فوت شده است لهذا حدیث بخاطر ندارم که از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت کرده باشد چه جای آن که مانده باشد تا زمان وفات آن حضرت با آن که فاصله سی و سه سال است با سی و پنج سال و علی ای حال هر گاه تعارض واقع شود میان احادیث مثل حلبی و ابن سنان و محمد بن مسلم که در یک طرف باشند و سماعه در طرف دیگر آن طرف را رجحان می باید داد به اعتبار ایمان و اوثقیّت و اکثریت و حق با اوست اگر چنین باشد و حال آن که به اعتراف صدوق نیز چنین نیست و اگر گوید که بر تقدیر کثرت راویان طرف سماعه حدیثی که بی علتی باشد نیست حق با اوست زیرا که در هر حدیثی از این احادیث بسیار سخنی هست اما اگر جمع توان کرد یقین طرح نمی باید کرد لهذا صدوق قایل است به تخییر و می گوید که مخیر است اگر خواهد باین حدیث نیز عمل می تواند کرد.

چون در

حدیث ابو ذر وارد است که حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله فرمودند که نماز خیری است که حق سبحانه و تعالی از جهه بندگان خود مقرر فرموده است هر که خواهد کم کند و هر که خواهد بسیار بکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۸

و چون عامه این نماز را به جماعت قرار داده اند و بدعتها در آن مقرر ساخته اند بنا بر این ائمه هدی صلوات الله علیهم اهتمام بسیار در آن نمی فرمودند که مبدا چنین مفهوم شود که نماز تراویح ایشان حق است و از جمله سنن جاریه است که حضرات اهتمام به آن داشته باشند بلکه چنین نیست و از جمله تطوعات است.

و احادیث که عامه در صحاح خود نقل کرده اند مثل احادیث صحاح ماست و غیر صحاح ایشان مانند غیر صحاح ماست بلکه در غالب اوقات چنین است مگر جائی که مطلبی باشد در وضع و اکثر اوقات فضیله عامه در غیر صحابه نهایت دقت می کنند و از همه کس نقل نمی کنند و اگر از کسی دروغی ظاهر شود دیگر از او نقل نمی کنند و او را مشهور می سازند بآنکه کذاب است و وضاع حدیث است مثل وهب بن وهب که از جهت منصور حدیث گرو بستن در ریش را نقل کرد و صدوق نیز نقل کرده است در این کتاب از ائمه هدی صلوات الله علیهم.

و لیکن مراد او پر تیر است وهب از جهه خاطر منصور در کبوتر بازی نقل کرد و هم چنین حفص بن غیاث همین حدیث را از جهه رشید علیه اللعنه الشدید نقل کرد و رشید گفت تا هزار مثقال طلا یا ده هزار درم که قیمت

هر دو برابر بود به او دادند و چون بیرون رفت رشید گفت شهادت می دهم که لَحِیَه او نَجْنِید مگر بر کذب ما، شهادت می دهم که لَحِیَه او لَحِیَه کذابست و نگفت این دروغ را مگر از جهه من و هر دو را در کتب رجال خود ذکر کرده اند که وَضَاع حدیثند چنانکه علمای رجال ما نیز ذکر کرده اند اگر چه حکم به آن که وَضَاع اند نیز مشکل است چنانکه در خصوص این واقعه ایشان وضع نکرده بودند بلکه غلط حل کردند بلکه وضع نکردن نیز معلوم نیست و محتمل است که بحسب واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۴۹۹

حدیثی که صدوق ذکر کرده است نیز موضوع باشد.

لهذا حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری از جهه شما بیاورد شما تفحص و تبیین و تثبت و تجسس کنید و تا ظاهر نشود حقیقت آن به آن عمل مکنید نفرمود که هر چه فاسق نقل کند بگوئید دروغ است چنانکه متعارف شده است میان عامه و خاصه که حدیث شخصی را که علم بحال او ندارند ردّ می کنند و حکم به کذب آن می کنند بلکه اکثر عالمیان چنین اند که اگر حدیثی را بشنوند که موافق عقول ضعیفه ایشان نیست حکم به کذب آن می کنند و می گویند که می باید چنین باشد با آن که حق سبحانه و تعالی مذمت ایشان فرموده است که **بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَاْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ** یعنی بلکه این کفار تکذیب می کنند هر چه را که علم ایشان به آن احاطه نکرده است و هنوز به ایشان نرسیده است تأویل از ائمه هدی صلوات الله علیهم و جمعی در

طرف تفریط مرتبه اند که هر حدیثی که به ایشان رسید حکم به صحت آن می کنند و به آن عمل می کنند و حال آن که حق سبحانه و تعالی مذمت این جماعت نیز فرموده است که أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ يَعْنِي آيَا عَهْدٍ وَبِيمَانٍ مِنْهُمْ أَنْ يَشْكُرُوا اللَّهَ الَّذِي هَدَاهُمْ لِحَقِّهِمْ وَإِنَّ أَكْثَرَهُمْ كَافِرُونَ. (سوره اعراف، آیه ۱۷۰)

لهذا احادیث صحیحہ وارد شدہ است کہ حق سبحانہ و تعالیٰ را بر بندگان دو حق است یکی آن کہ آن چہ را ندانند نگویند دویم آن چہ را نفہمند رد نکنند بلکہ رد کنند بائمہ ہدی صلوات اللہ علیہم و ہر چہ ایشان بگویند بہ آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۰

عمل کنند اگر چہ خلافش را از ایشان شنیدہ باشند کہ البتہ رعایت حال ایشان کردہ اند بہ سبب تقیہ کہ مبادا بہ ایشان ضرر رسد چنانکہ بسیار واقع شدہ است کہ ایشان حکمی بر خلاف واقع می فرمودہ اند و عاقبت ظاہر می شدہ است کہ اگر بر خلاف آن عمل می کردند البتہ ہلاک می شدند یا کشتہ می شدند چنانکہ گذشت حکایت علی بن یقطین و داود بن زربی در غیر ایشان بدان کہ آن چہ در موثقہ سماعہ است نہصد رکعت می شود، و در فقہ رضوی نیز نہصد است و مضمونش قریب باین است و احادیث دیگر نیز چنین وارد شدہ است و نقصان در شب نوزدہم است و بہ اسانید متکثرہ کالصحیحہ ہزار رکعت است بہ اضافہ صد رکعت در شب نوزدہم و بہ اسانید کالصحیحہ منقول است کہ در این سہ شب اکتفا

به صد رکعت می کند و هشتاد رکعت را در جمعه ها می کند باین عنوان که در هر جمعه ده رکعت می کند چهار رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به جا می آورد در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد می خواند، و دو رکعت نماز حضرت فاطمه صلوات الله علیها می کند در رکعت اول بعد از حمد صد مرتبه سوره انا أنزلناه می خواند و در رکعت دویم صد مرتبه قل هو الله احد می خواند، و چهار رکعت نماز حضرت جعفر طیار را می کند به نحوی که گذشت، و در شب جمعه آخر بیست رکعت نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به جا می آورد، و مشهور آنست که در روز جمعه آخر به جا می آورد و در روایت مفضل که این تفصیل در آنجا مذکور است شب جمعه است و در شب شنبه آخر بیست رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا را به جای می آورد، پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به مفضل فرمودند که بشنو و حفظ کن، و نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۱

حضرت امیر المؤمنین و حضرت فاطمه را به معتمدین اصحاب خود یاد ده که این دو نماز بهترین نمازهاست بعد از فرایض پس هر که این دو نماز را در ماه رمضان یا غیر آن به جا آورد چون فارغ شود گناهی نمانده باشد او را، پس حضرت فرمودند که ای مفضل نوافل ماه رمضان را در هر رکعتی ده مرتبه توحید می خوانی یا هفت یا پنج یا سه یا یک بترتیب در فضیلت، و در شب نیمه ماه رمضان صد رکعت نماز است هر

رکعتی یک الحمد و ده قل هو الله احد و فضیلت بسیار در آن وارد شده است و کالصحیح از جمیل بن صالح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر توانی که در هر شبانه روزی از ماه رمضان و غیر آن هزار رکعت نماز کنی بکن به درستی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در هر شبانه روزی هزار رکعت نماز می کردند.

و در صحیح از بقباق و عبید بن زراره منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نمازهای سنت را زیاده می فرمودند در ماه رمضان و چون نماز خفتن به جا می آوردند بعد از آن مشغول نماز می شدند و مردمان در عقب آن حضرت می ایستادند که اقتدا کنند حضرت ایشان را بحال خود می گذاشتند و به منزل می فرمودند و چون مردمان متفرق می شدند می آمدند و مشغول نماز می شدند باز مردمان جمع می شدند باز به اندرون می فرمودند و مکرر این واقع شد و روایات معتبره باین مضمون بسیار است.

و در روایات معتبره متکثره وارد شده است که آن حضرت فرمودند که این زیادتی را از جهت فضیلت ماه رمضان می کنم، و این نماز نافله است و در نافله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۲

جماعت نیست هر یک بر سر خود به جا آورند و هر چه می دانند از قرآن بخوانند و اگر توانند ختم قرآن در این نوافل به جا آورند بسیار خوبست و اگر در هر سه شب ختم کنند در نمازها بهتر است و ائمه هدی صلوات الله علیهم هر شب ختم قرآن می کرده اند و

خواص اصحاب خود را رخصت می داده اند در ختم در هر شب و متوسطان را در سه شب می فرموده اند و مبالغه فرموده اند در خواندن با تدبیر، و در حدیث معتبر وارد شده است که بهار قرآن ماه رمضان است.

و مرویست در صحیح از علی بن ابی المغیره که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که پدرم از جدت صلوات الله علیه سؤال کرد از ختم قرآن در هر شب از ماه رمضان جدت فرمودند که هر چه توانی بخوان و پدرم در ماه رمضان چهل ختم می کرد و من نیز بعد از پدرم چهل و زیاد و کم می کنم بحسب اختلاف احوال و چون روز فطر می شود یک ختم را هدیه می کنم از جهه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، و یکی را از جهه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، و یکی را از جهه حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهما و یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم را عرض نمودم تا به حضرت رسیدم و عرض نمودم که یکی را از جهه شما و تا حال چنین کرده ام چه ثواب دارم حضرت فرمودند که از جهه تست آن که در روز قیامت محشور شوی با ایشان گفتم الله اکبر چنین خواهد بود فرمودند بلی تا سه مرتبه گفتم و ایشان فرمودند بلی.

و در موثق از علی منقول است که ابو بصیر به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود فرمودند که در غیر ماه رمضان در هر شش روز یک ختم با تأنی و تدبیر و در ماه رمضان در هر سه شب یک ختم

فرمودند که ماه رمضان مثل ماههای دیگر نیست حق و حرمت آن بسیار است و تا توانی نماز بسیار بکن که قرآن در نماز خوانده شود و اگر در نماز ایستاده بخوانند هر حرفی را صد حسنه می دهند و در نماز نشسته پنجاه و در غیر نماز ده، و در روایتی دیگر صد حسنه می دهند و صد سیئه محو می کنند و صد درجه بلند می کنند بهمان ترتیب و اگر در حفظ نداشته باشد از قرآن می تواند خواند در نافله و احوط آنست که فریضه را از حفظ بخوانند.

و کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان نویسند، و هر که پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران بنویسند و هر که صد آیه بخواند او را از قانتان بنویسند و هر که دویست آیه بخواند او را از خاشعان بنویسند و هر که سیصد آیه بخواند او را از فایزان و رستگاران بنویسند و هر که پانصد آیه بخواند او را از جمله مجتهدان بنویسند و هر که هزار آیه بخواند از جهه او بنویسند قنطاری از برّ و خیر که کرده باشد یا در راه خدا داده باشد که هر قنطاری پانزده هزار مثقال طلاست و هر مثقالی بیست و چهار قیراط است، قیراط اصغرش مانند کوه احد باشد و اکبرش بین آسمان تا زمین باشد و گذشت در موثق کالصحیح که هر آیه در ماه رمضان خوانده شود ختم قرآنی نوشته می شود و احادیث

فضل قرائت قرآن خصوصا در ماه رمضان از حد حصر بیرونست.

باب ما جاء فی کراهه السفر فی شهر رمضان

این بابی است در بیان اخباری که وارد شده است در مکروه بودن سفر در ماه رمضان و در سفرهای غیر مکروه.

(روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الخروج اذا دخل شهر رمضان فقال لا الا فيما اخبرك به خروج إلى مكة او غزو فی سبیل الله او مال تخاف هلاکة او اخ تخاف هلاکة و انه ليس اخا من الایب و الأم) مرویست در موثق از علی بن ابی حمزه چنانکه در کافی و تهذیب و در بعضی از نسخ و روی ابو حمزه است و سهو نساخ است چون معهود نیست روایت ابو حمزه از ابی بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بیرون رفتن بسفر هر گاه داخل شود ماه رمضان حضرت فرمودند که نه مگر آن چه ترا به آن خبر دهم مانند رفتن به مکه معظمه، یا جهاد در راه حق سبحانه و تعالی یا از جهت مالی که خوف تلف آن داشته باشی یا برادری که خوف هلاک او داشته باشی چنانکه در تهذیب نیز چنین است که از کتاب حسین بن سعید روایت کرده است و در کافی

او اخ ترید وداعه

یعنی برادری که خواهی وداع او کنی و یک منزل یا بیشتر به مشایعت او روی و مقصودم از برادر برادر ما در پدری نیست بلکه برادر مؤمن است که از جمله حقوق او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵

اینست که مشایعت کنی او را یا اگر خوف هلاک او باشد خواهی

که او را خلاصی دهی به آن که ظالمی او را گرفته باشد و توانی که او را از دست ظالم خلاصی کنی، و نسخه کافی بحسب معنی بهتر است و لیکن نسخه تهذیب در این حدیث چنین است و هم چنین و حدیث دیگر که وارد شده است از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند که هر گاه ماه رمضان داخل شود حق سبحانه و تعالی را در آن شرطی است که فرموده است فَمَنْ شَهِدَ الْخَ یعنی هر که حاضر باشد از شما و در سفر نباشد واجبست که آن را روزه بگیرد و هر که بیمار باشد یا مسافر باشد عوضش روزهای دیگر بگیرد پس نمی تواند کسی که در شهر باشد و ماه رمضان داخل شود که بیرون رود مگر از جهت حج یا عمره یا مالی که خوف تلف آن داشته باشد یا برادری که خوف هلاک او داشته باشد و نیست او را که بیرون رود از جهت تلف کردن مال برادرش پس هر گاه بیست و سیم بگذرد هر جا که خواهد برود.

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عن الرجل يدخل شهر رمضان و هو مقيم لا يريد براحا ثم يبدو له بعد ما يدخل شهر رمضان ان يسافر فسكت فسألته غير مره و قال يقيم افضل الا ان تكون له حاجه لا بدله من الخروج فيها او يتخوف على ماله) و به اسانید صحیحه منقول است از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که ماه رمضان داخل شود و او در خانه

خود باشد و اراده سفر نداشته باشد و بعد از آن که ماه داخل شد اراده سفر کند حال او چونست می تواند یا نه حضرت ساکت بودند و من مکرر سؤال می کردم پس حضرت فرمودند که بماند و بسفر نرود افضل است مگر آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۶

کاری داشته باشد که ناچار باشد او را رفتن یا خوف داشته باشد که اگر نرود مالش تلف شود. و دور نیست که سکوت حضرت صلوات الله علیه از آن جهت باشد که بسیار است که نسبت به جمعی جهالت بهتر است و به سبب جهل باین مسأله خوف دارند که مبدا سفر حرام باشد و نروند و از ثواب غیر متناهی محروم نشوند و چون دانستند به سبب آن که هوا گرم است و مشقت است احداث سفر می کنند و از ثواب محروم می شوند و مناسب ادب این بود که چون حضرت خاموش شدند دیگر نپرسند و گاه باشد که جواب سبب تشنیع عوام یا خواص عامه شود چون جمعی از ایشان سفر را حرام می دانند در غیر امور واجبه و جمعی سبب قصر نمی دانند چنانکه از خاصه نیز بعضی به متابعت ایشان حرام می دانند به سبب مبالغات در کراهت که واقع شده است در آن چه گذشت و در اخبار دیگر از آن باب که از خبر نیز ظاهر می شود کراهت مثل حدیث موثق حسین که گفت آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بیرون مرو در ماه رمضان مگر از جهه حج یا عمره یا مالی که خوف تلف آن داشته باشی یا زراعتی که وقت درویدن شده باشد.

و منقولست در قوی از ابو

بصیر که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که گاه هست که ماه رمضان داخل می شود و بعضی از آن را روزه گرفته ام که در اثنا بخاطر می رسد که به زیارت قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه روم آیا بروم و رفتن و برگشتن افطار کنم بهتر است یا بمانم که بعد از عید فطر به یک روز یاد دو روز به زیارت روم حضرت فرمودند که بمان تا عید بشود گفتم فدای تو کردم ماندن افضل است حضرت فرمودند که بلی نخوانده در قرآن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که از شما ماه را دریابد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۷

حضر باید که روزه بگیرد.

رو همین مضمون و استدلال به آیه مذکور است در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و این استدلالی است که بعضی از عامه کرده اند که حق سبحانه و تعالی امر کرده است حاضران را بصوم و امر فرموده است مسافران را به افطار و این شبهه است چنانکه بعد از این خواهد آمد که حضرت می فرمایند که همین آیه به مفهوم شرط دلالت می کند بر آن که هر گاه بسفر رود باید که بخورد یا صریح دو آیه دیگر زیرا که بعد از آن که بسفر رفت صادقست که در حضر نیست و صادقست که مسافر است چنانکه شبهه می کنند که چون جایز باشد به سفری رفتن که روزه واجب را افطار کنند خصوصا هر گاه غرضش از سفر محض افطار باشد و جوابش اینست که بسفر می رود که روزه حرام را بخورد نه روزه واجب را چون روزه

در سفر حرامست و بعضی از لفظ علی سفر استدلال کرده اند که در ماه رمضان سفر حرامست چون علی دلالت بر استعلا دارد یعنی کسی که مستولی و مشرف باشد بر سفر به آن که مسافر باشد روزه را افطار می کند و این استدلال نیز مثل سابق است و جوابش اینست که بعد از سفر مستولی است با آن که اشراف وقتی است که از حضر بسفر رود و بر تقدیری که این اشعارات از آیه مفهوم شود کافی است از جهه آنها کراهت سفر به عبث چنانکه حضرت از جهه کراهت فرمودند قطع نظر از تقیه و الله تعالی يعلم.

(قال مصنف هذا الكتاب اسكنه الله جنته فالتَّهْيُ عن الخروج في السَّفر في شهر رمضان نهی کراهه لا نهی تحریم و الفضل فی المقام لئلا یقصر فی الصَّیام و قد روی العلاء عن محمّد بن مسلم عن ابي

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۸

جعفر صلوات الله عليه انه سئل عن الرجل يعرض له السفر في شهر رمضان و هو مقيم و قد مضى منه ايام فقال لا باس بان يسافر و يفطر و لا يصوم) چنین گوید مؤلف این کتاب من لا يحضر که حق سبحانه و تعالی او را در جنت قرب خود ساکن گرداند که پس از حدیث حلبی ظاهر شد که نهی که حضرت فرموده بودند در حدیث ابو بصیر از بیرون رفتن در ماه رمضان بسفر نهی کراهت است نه نهی حرمت و فضیلت در ایستادن است تا روزه را قصر نکند و نخورد مع هذا به اسانید صحیحه منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه سؤال کردند از شخصی

که او را عارض شود سفر در ماه رمضان و او اقامت داشته باشد در بلد و چند روز روزه گرفته باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که بسفر رود و افطار کند و روزه نگیرد.

(و قد روی ذلك ابان بن عثمان عن الصادق صلوات الله عليه) و به همین عبارت و مضمون روایت کرده است ابان در موثق كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه چنانکه قانون محدثین است که وقتی چنین می گویند که در لفظ نیز موافق باشند و محتمل است که مراد او حدیث بعد از این باشد و تشبیه در اصل افطار باشد خصوصا بنا بر بعضی از نسخ که فسئل است که بیان آن باشد و بنا بر نسخه غالب.

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن الرجل يخرج یشیع اخاه مسیره یومین او ثلاثه فقال ان كان فی شهر رمضان فلیفطر فسئل فایهما افضل یقیم و یصوم او یشیعه قال یشیعه ان الله عزّ و جلّ وضع الصّوم عنه اذا شیعه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۰۹

این مضمون را کلینی روایت کرده است در موثق از ابان از زراره از امام محمد باقر صلوات الله علیه و در صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما و محتمل است که حدیث ابان باشد از حضرت صادق صلوات الله علیه اما بحدیث محمد بن مسلم اقربست که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که بسفر رود از جهت تشیيع برادر مؤمنش که بسفر رود و او مشایعت و همراهی او کند یک منزل یا دو منزل چنانکه در حدیث زراره است و در حدیث محمد یا سه منزل و در

هر دو یک منزل هست که در متن نیست پس حضرت فرمودند که اگر در ماه رمضان باشد که به مشایعت رود باید که افطار کند و قضا کند پس از آن حضرت سؤال کردند که کدامین افضل است بماند و روزه بگیرد یا به مشایعت رود و افطار کند حضرت فرمودند که به مشایعت رود و افطار کند به درستی که حق سبحانه و تعالی روزه را از او ساقط کرده است هر گاه که به مشایعت رود و در حدیث زراره چنین است که مشایعت می کند و افطار می کند زیرا که مشایعت برادر مؤمن حقی است لازم بر برادر مؤمن و از جهت این اختلافات محتمل است که حدیث دیگر باشد اگر چه اظهر آنست که حدیث محمد بن مسلم باشد چنانکه مصنف از کافی بترتیب برداشته است و بعد از حدیث محمد بن مسلم حدیث و شاء است که بعد از این است و تغییرات لفظی ضرر ندارد و اگر چه نبودنش بهتر است.

(و روی الوشاء عن حماد بن عثمان قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه رجل من اصحابي قد جاءني خبره من الاعواض و ذلك في شهر رمضان اتلقاه قال نعم قلت اتلقاه و افطر قال نعم قلت اتلقاه و افطر او اقيم و اصوم قال تلقاه و افطر)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۰

و منقولست در صحیح از حماد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که شخصی از اصحاب ما خبرش از اعواض آمد به ضاد معجمه و در موضعی دیگر اعوض است بدون الف و اهل لغت اعوض به صاد مهمله گفته اند که موضعی

است قریب به مدینه مشرفه و وادی است در دیار بأهله و در بعضی از نسخ براء مهمله است بدل از واو و گفته اند که اعراض حجاز رستاقهای حجاز است معرب رستا یعنی ساکنان ده و محتمل است که موضعی دیگر باشد و این خبر در ماه رمضان بما رسید آیا جائز است که به استقبال او بیرون روم فرمودند که بلی گفتم که به استقبال روم و روزه را بخورم حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که به استقبال روم و افطار کنم یا بمانم و روزه بگیرم کدامیک بهتر است حضرت فرمودند که استقبال می کنی او را و افطار کن.

و در صحیح از اسماعیل بن جابر منقول است که در ماه رمضان بود که ولید با عوض رسید از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رخصت گرفتم که به استقبال ولید روم تا اعوض فرمودند که به استقبال رو و افطار کن و عبارت تلقه و افطر است و هر دو بلفظ امر است و بهتر است اگر چه در عبارت متن لطفی هست که اول را بلفظ استقبال آورد تا دلالت کند بر افضلیت، و ثانی را بلفظ امر یعنی بعد از استقبال رفتن افطار واجبست البته و ها ممکن است که ضمیری باشد راجع بولید و ممکن است که های سکت باشد که در اواخر الفاظ امر و نهی در می آورند.

و در صحیح از سعید بن یسار منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که به مشایعت برادر مؤمنش می رود در ماه رمضان و یک روز راه هست که هشت فرسخ است با آن

که برادر مؤمنش به استقبال یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۱

به مشایعت شخصی می رود و او به رفاقت او می رود که تنها نباشد آیا افطار می کند یا روزه می گیرد حضرت فرمودند که افطار می کند و احادیث دیگر وارد شده است بر این مضامین و اینها همه دلالت می کند بر آن که حق مؤمن مقدم است بر حق سبحانه و تعالی و استقبال مؤمنان و مشایعت ایشان هر گاه از سفری آیند یا به سفری روند مستحب مؤکد است و از حقوق ایمان است و ظاهراً در امثال این سفرها دغدغه نباشد بلکه دغدغه در سفرهای مباح محض است که هیچ رجحانی نداشته باشد پس امثال این اخبار را مستند ساختن بی وجه است و عموم آیه کریمه و عمومات احادیث متواتره کافی است با خصوص اخباری که خواهد آمد و گذشت و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

باب وجوب التّقصیر فی الصّوم فی السّفر

[افطار در سفر صدقه الهی است]

(روی یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال الصّائم فی شهر رمضان فی السّفر کالمفطر فیهِ فی الحضرم ثم قال ان رجلا اتی رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله فقال یا رسول اللّٰه اصوم شهر رمضان فی السّفر؟ فقال لا فقال یا رسول اللّٰه انه علیّ یرسیر فقال رسول اللّٰه علیه و اله ان اللّٰه تبارک و تعالیٰ تصدّق علی مرضی امتی و مسافریها بالافطار فی شهر رمضان أ یحب احدکم اذا تصدّق بصدقه ان تردّ علیه) این بابی است در بیان واجب بودن افطار روزه در سفر مرویست در موثق کالصحیح از ابان حدیث صحیح است از یحیی که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که شخصی که روزه ماه رمضان را

در سفر بگیرد مثل کسی است که روزه ماه رمضان را در حضر افطار کند چون حق سبحانه و تعالی به یک امر ماه رمضان را در حضر واجب گردانیده است که بگیرند و در همان آیه که در سفر بخورند چنانکه گذشت و اگر نه بحسب واقع امکان دارد که گناه خوردن بیشتر باشد رفع آن توهّم باین حدیث و احادیث به این مضمون می شود بلکه از بسیاری از اخبار ظاهر می شود که گناه گرفتن بیشتر باشد چون افتراست به خدا و رسول بلکه معانده است با ایشان بخلاف خوردن که از جهت متابعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۳

هواهای نفسانی است.

پس حضرت فرمودند که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عرض کرد که یا رسول الله روزه ماه رمضان را در سفر بگیرم حضرت فرمودند که نه آن مرد گفت یا رسول الله بر من آسان است گرفتن پس حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که بتحقیق و به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی تصدق فرمود بر بیماران و مسافران امت من که در ماه رمضان افطار نمایند آیا دوست می دارد یکی از شما و در کافی و یب و علل أی عجب است و ظاهر تصحیف شده باشد از نساخ این کتاب یعنی آیا خوش می آید شما را که تصدقی کرده باشید و بر شما رد کنند هر گاه مخلوق با هزاران هزار احتیاج را خوش نیاید خداوند غنی بالذات را چون خوش آید که رد کنند تصدق او را کلینی در صحیح از ابن عمیر و شیخ از او از ابن ابی

نجران از بعضی از اصحاب ما از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده اند به همین مضمون.

و صدوق از سکونی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمودند که خداوند عالمیان هدیه بسوی من و امت من فرستاده است که هیچ امتی نفرستاده است و این کرامتی است که حق سبحانه و تعالی بما فرستاده است گفتند یا رسول الله کدام است حضرت فرمودند که افطار در سفر و قصر نماز است پس کسی که افطار و قصر نکند هدیه و کرامت الهی را رد کرده است.

(و سال عبید بن زراره ابا عبد الله صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ) قال ما ابينها من شهد فليصمه و من سافر فلا يصمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۴

و كالصحيح منقولست که عبید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که هر که از شما در حضر باشد در ماه رمضان باید که آن را روزه دارد حضرت فرمودند که چه ظاهر است آیه مراد این است که هر که حاضر است می باید که روزه بگیرد و هر که مسافر باشد روزه نگیرد ماه رمضان را، و ظاهر این حدیث آنست که مفهوم شرط حجت باشد و ممکن است که مراد حضرت تا آخر آیه باشد که مضمون کل این است چون بعد از آن فرموده است و من كان الخ یعنی و هر که بیمار باشد یا مسافر باشد پس بعد آن چه خورده است از روزهای دیگر روزه می دارد که حضرت

معنی تتمه را فرموده باشند که چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که قضا را بگیر یعنی ادا را بگیر و علی ای حال آیه بر افطار مسافر دلالت می کند در اول و آخر و وسط.

(و روی محمّد بن حکیم عن الصّیادق صلوات الله علیه أنّه قال لو أنّ رجلا مات صائما فی السّفر لما صلّیت علیه) و در حسن کالصّحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر شخصی در سفر روزه باشد و بمیرد هر آینه یا و الله که نماز بر او نمی کنم چون افسق فساق است بلکه کافر است اگر از علما باشد چون ردّ سخن خدا و رسول صلی الله علیه و آله کرده است و بحسب واقع اگر شیعه باشد ضروری دین شیعه است انکار آن کفر است و اگر شیعه نباشد وجوه کفرش بسیار است این نیز یک وجه از کفرش خواهد بود و ظاهرش آنست که جاهل است و جاهل معذور نیست و در این صورت فاسق است نه کافر و الله تعالی.

(و روی حرّیز عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۵

سمی رسول الله صلی الله علیه و آله قوما صاموا حین افطر و قَصِرَ العصاه قال و هم العصاه إلى یوم القیمه و أنا لنعرف ابنائهم و ابناء ابنائهم إلى یومنا هذا) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در وقتی که متوجه مکه معظمه بودند افطار فرمودند چون در ماه رمضان بود و تقصیر نماز کردند و جمعی

عصیان آن حضرت کردند و روزه را گرفتند حضرت فرمودند که این جماعت عاصیانند حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ایشان و فرزندان ایشان عاصیانند تا روز قیامت و ما می شناسیم فرزندان آن جماعت را و فرزندان فرزندان ایشان را تا امروز.

(و روی العیص بن القاسم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا خرج الرجل فی شهر رمضان مسافرا افطر و قال ان رسول الله صلی الله علیه و اله خرج من المدینه إلى مکة فی شهر رمضان و معه الناس و فیهم المشاه فلما انتهى إلى کراع الغمیم دعا بقدرح من ماء فیما بین الظهر و العصر و شرب و افطر الناس معه و تم أناس علی صومهم فسماهم العصاه و انما یؤخذ بامر رسول الله صلی الله علیه و آله) و مرویست در صحیح از عیص که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود واجبست که افطار کند و فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در ماه رمضان از مدینه مشرفه متوجه مکه معظمه شدند با مردم بسیار و در میان ایشان پیادگان نیز بودند پس چون آن حضرت بکراع غمیم رسیدند و آن سه منزلی عسفانست

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۶

تخمینا وسط راه باشد در میان ظهر و عصر قدحی از آب طلبیدند و افطار فرمودند و همه افطار کردند مگر طایفه که ایشان افطار نکردند و حضرت سید النبیین صلی الله علیه و آله ایشان را عاصیان نامیدند و آن چه آخر فرمودند به آن عمل می باید کرد یعنی روزه سفر منسوخ شد

و عبارت کافی چنین است

و اَمَّا يُؤْخَذُ بِآخِرِ امْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

و لفظ آخر از قلم نساخ افتاده است و بنا بر نسخه اصل این معنی دارد که امر آن حضرت متبع است، تا صوم فرمودند صوم می بایست و چون افطار فرمودند افطار می باید کرد، و بخاری این حدیث را نقل کرده است از عبد الله بن عباس و ذکر کرده است که چون حضرت در اول سفر روزه بودند و در آخر افطار فرمودند و هر دو خوبست و در هر جا که چنین است منسوخ است. و لیکن چون جمعی مخالفت آن حضرت کرده اند از جهت ایشان عذری گفته است و این عذرهای فایده ندارد از جهت عدالت صحابه با آن که احادیث کفر ایشان را در بسیار جائی نقل کرده است و پاره مذکور شد و دیگر در مواضع خود این شاء الله مذکور خواهد شد.

[خيار و شرار امت]

(و روی ابان بن تغلب عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله خيار أمتي الذين إذا سافروا افطروا و قَصَّروا و إذا احسنوا استبشروا و إذا أساءوا استغفروا و شرار أمتي الذين ولدوا في النعيم و غَدَّوا به یا کلون طيب الطعام و يلبسون لئين الثياب و إذا تكلموا لم يصدقوا) و كالصحيح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که بهترین امت من جمعی اند که چون بسفر می روند روزه را می خورند و نماز را قصر می کنند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۷

چون کار خوبی از ایشان صادر می شود خوشحال می شوند که

توفیق الهی شامل حال ایشان شده است و چون کار بدی کردند توبه و استغفار می کنند، بدترین امت من جمعی اند که در نعمت متولد شده اند و غذاهای ایشان نعمتهای الهی است طعامهای نفیس می خورند و جامهای نفیس می پوشند و چون سخن می گویند راست نمی گویند یعنی همیشه دروغ می گویند. و اگر چه طعام نفیس و لباس نفیس حرام نیست و لیکن نفس طاغی می شود و به سبب آن کارهای بد می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بسیار یاد کرده است مترفان بالنعیم را که اکثر مخالفتهای انبیاء از ایشان صادر می شد و اکثر عذابهای الهی به سبب ایشان نازل می شد لهذا ریاضت صوم و صلاه و غیر آن مطلوبست چنانکه داب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود و در ماکل و ملبس همیشه غذاهای سهل میل می فرمودند و جامهای خشن می پوشیدند، و هم چنین اکثر اوقات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین سر می کردند و تفصیل این سخن در خطبه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از جهه عثمان بن حنیف نوشتند مذکور است بلکه جمیع خطب نهج البلاغه مشحون است از این مقالات و حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ یعنی آن جماعتی که با نفس و شیطان مجاهده می کنند که در احادیث بسیار وارد شده است که جهاد اکبر است و غرض ایشان از این مجاهده محض رضای ما باشد و الله که البته می نمایم به ایشان راههای قرب خود را و به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی با محسنان است.

بطرق متکثره منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۸

آله پرسیدند که احسان چه چیز است حضرت فرمودند که احسان آنست که عبادت الهی چنان کنی که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نه بینی او ترا می بیند و این مقام مراقبه است و حضور قلبی که روح همه عباداتست و این آیه کافی است از جهه جمیع مراتب قرب لله و إلی الله و فی الله و مع الله و أوصلنا الله إیاکم إلی مراتب قربیه و محبتیه بجاه محمد و آله الطاهرین.

[سفر معصیت]

(و روی بن محبوب عن ابی ایوب عن عمّار بن مروان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سمعته یقول من سافر قصر و افطر الا ان یكون رجلا سفره إلی صید او فی معصیه الله عزّ و جلّ او رسولا لمن یعصی الله عزّ و جلّ طلب عدوّ او شحناء او سعایه او ضرر علی قوم من المسلمین) و منقول است در صحیح از عمار که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که هر که بسفر رود قصر می کند و افطار می کند مگر آن که شخصی باشد که از جهه شکار لهُو بسفر رود یا سفرش معصیت باشد به آن که مقصودش از سفر معصیت باشد یا از جهه معصیت او را به رسالت فرستاده باشد مثل آن که فلان کس را بنا حق بکش یا غرضش طلب دشمنی باشد که به او ضرری برساند که جهاد نباشد یا غرضش عداوت باشد یا سعی کردن ضرر باشد بر جمعی از مسلمانان، و در کافی و تهذیب

او سعایه ضرر است و ظاهراً لفظ او از نسخ زیاد شده است و همین حدیث را از کافی برداشته است مثل شیخ و لیکن نسخ کافی نیز در این حدیث سهوی کرده اند به جای عمّار محمد نوشته اند با آن که همین حدیث شیخ از کافی نقل کرده است و حاصل آنست که سفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۱۹

صید لهو نباشد و سفر معصیت نباشد و تفصیل مذکور افراد معصیتند.

(و قال صلوات الله عليه لا يفطر الرجل في شهر رمضان الا بسبيل حق) و منقول است در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که فرمودند که هیچ مسافری در ماه رمضان افطار نمی کند مگر آن که سفرش حلال باشد و معصیت نباشد.

و در موثق کالصحیح از عبید بن زراره منقول است که گفت که از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردم از شخصی که به صید می رود آیا قصر می کند یا تمام می کند حضرت فرمودند که تمام می کند زیرا که سیر حق نیست.

و در موثق کالصحیح از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقولست که سؤال کردم از شخصی که از خانه خود بیرون می رود با چرخ و باز و سگ و دو شب و سه شب از جهت تفرج آیا قصر می کند یا نه حضرت فرمودند که قصر نمی کند زیرا که از جهت لهو و بازی بیرون رفته است.

و منقول است در صحیح از معاویه بن وهب که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه در شهری داخل شوی و خواهی که در آنجا ده روز باشی وقتی که داخل آن شهر شوی

نماز را تمام کن و اگر قصد ده روز نداشته باشی تا یک ماه نماز را قصر کن و بعد از آن تمام کن معاویه گفت عرض نمودم که هر گاه در روز اول ماه رمضان داخل شهری شوم و قصد اقامت ده روز نداشته باشم فرمودند که نماز را قصر کن و روزه را بخور عرض نمودم که اگر امروز و فردا گویم کل ماه را بخورم حضرت فرمودند که حکم قصر و افطار یکی است هر گاه قصر کنی افطار می کنی و هر گاه افطار می کنی قصر می کنی و بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۰

این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

(قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله قد اخرجت تقصير المسافر في جملة ابواب الصَّلاه في هذا الكتاب و الحد الذي يجب فيه التَّقْصِير و الذين يجب عليهم التَّام) چنین گوید مصنف این کتاب رحمه الله که من ذکر کردم احادیثی را که از کتب معتبره بیرون آورده بودم در جمله ابواب نماز در این کتاب و ذکر کردم حد مسافت تقصیر را و آن جمعی را که در سفر نماز را تمام می کنند پس اگر خواهی رجوع به آن کن اگر چه اکثر محدثین اکثر احادیث این باب را در هر دو جا ذکر می کنند.

[روزه مستحبی در سفر]

(فاما الصوم التطوع في السفر فقد قال الصادق صلوات الله عليه ليس من البر الصوم في السفر) و اما روزه سنتی در سفر پس بتحقیق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از خوبی نیست روزه در سفر عبادتی که خوب نباشد و شارع نخواهد حرامست.

و در صحیح از صفوان منقولست که از حضرت ابی الحسن

علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که سفر کند در ماه رمضان و روزه گیرد چو نیست حضرت فرمودند که روزه سفر از اعمال خیر نیست و این حدیث دلالت می کند که هر صومی خوب نیست پس نافله نیز خوب نباشد و ممکن است که مراد حضرت از صوم صوم ماه رمضان باشد و الف لام عهد باشد و ظاهرا در نافله حدیثی از حضرت صادق به صدوق رسیده باشد یا چون جواب حضرت در اینجا عام است خصوص سؤال سبب خصوص جواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۱

نمی شود چنانکه اکثر اصولیین این اعتقاد دارند.

و بخاری از جابر روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در سفری بودند دیدند که جمعی بر سر شخصی ازدحام کرده بودند و سایه بانی بر سرش زده بودند حضرت پرسیدند که چه ازدحام است صحابه گفتند یا رسول الله این مرد روزه است حضرت فرمودند که

لیس من البرّ الصّوم فی السّفر

، و دیلمی و مسلم و غیر ایشان این عبارت را ذکر کرده اند و در جامع الاخبار بطرق متکثره این عبارت را ذکر کرده است با عبارت میم بدل از لام که

لیس من ام بر ام صیام فی ام سفر

و با وجود نقل این اخبار در صحاح خود اکثر ایشان روزه ماه رمضان و غیر آن را در سفر بهتر از افطار می دانند و ظاهرا صدوق روزه نافله را در سفر حرام می داند و احادیث بسیار اکثر در نهی وارد شده است و بعضی گذشت، و دو حدیث ضعیف مرسل وارد شده است که قصور ندارد.

و مولانا عبد الله قدس الله روحه می فرمودند

که ثواب ندارد و حرام هم نیست و این مذهب جمع می کند میان اخبار که هیچ خبری را طرح نباید کرد و می گفت که مکروه بمعنی اقل ثوابا در اینجا معنی ندارد، مثل نماز در حمام معنی دارد که نماز را در غیر آنجا واقع سازند بهتر است اما در صوم طرفی ندارد که ایقاعش در آنجا بهتر باشد و سخن متین است و ترکش اولی است خروجاً من الخلاف و هر گاه امری دایر شود میان استحباب و حرمت یقین ترکش اولی است با آن که احادیث نهی بسیار است و خواهد آمد.

[سفر بعد از ظهر]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن الرجل يخرج من بيته و هو يريد السفر و هو صائم فقال ان خرج قبل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۲

ان ينتصف النهار فليفطر و ليقض ذلك اليوم و ان خرج بعد الزوال فليتم يومه) و به دوازده سند صحیح و کالصحیح مرویست از حلبی که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که از خانه بیرون رود بقصد سفر و روزه باشد حضرت فرمودند که اگر پیش از زوال بیرون رود افطار کند و آن روز را قضا کند و اگر بعد از زوال بیرون رود آن روز را تمام می کند و قضا نمی کند و حمل کرده اند بر آن که شب اراده سفر داشته باشد و محتمل است که حمل کنیم اراده سفری که در حدیث وارد شده است بر اراده شب و لیکن بعید است بلی دلالت می کند بر آن که قصد سفر ضرور است در قصر و لیکن عبارت راویست و

بر تقدیری که راوی این قصد کرده باشد دلیل نمی شود.

(و روی العلا عن محمّد بن مسلم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال اذا سار الرّجل فی شهر رمضان فخرج بعد نصف النّهار فعليه صيام ذلك اليوم و يعتدّ به من شهر رمضان و اذا دخل ارضا قبل طلوع الفجر و هو يريد الاقامة بها فعليه صوم ذلك اليوم و ان دخل بعد طلوع الفجر فلا صيام علیه و ان شاء صام) و به یازده سند صحیح و یک موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود و بعد از نصف روز بیرون رود می باید که آن روز را روزه دارد و روزه ماه رمضان حساب کند و اگر داخل شود در شهری یا غیر آن پیش از طلوع صبح و قصد اقامت ده روز یا زیاده در آنجا داشته باشد واجبست که آن روز را روزه دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۳

و اگر بعد از طلوع صبح داخل شود واجب نیست روزه داشتن آن روز و اگر خواهد روزه می گیرد یعنی پیش از رسیدن بحد ترخص افطار می توان کرد و اگر خواهد که روزه باشد افطار نمی کند و پیش از ظهر داخل می شود در حدّ ترخص آن موضع اقامت چنانکه خواهد آمد که مسافر هر گاه به خانه خود یا به موضعی که قصد اقامت ده روز در آنجا دارد پیش از ظهر برسد و چیزی نخورده باشد واجبست که آن روز را بگیرد و از واجب مجزیست، و اگر بعد از زوال برسد یا پیش از زوال برسد و چیزی

خورده باشد آن روز امساک می کند استحباباً و قضا می کند. و جزو اول این حدیث موافق است با حدیث حلبی در آن که سفر بعد از زوال باشد آن روز را می گیرد و به مفهوم دلالت می کند بر آن که اگر پیش از پیشین مسافر شود می خورد اگر شب نیت سفر داشته باشد.

و در حسن کالصحیح از عبید بن زراره منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که بسفر رود در ماه رمضان روزه می دارد یا می خورد حضرت فرمودند که اگر پیش از زوال بیرون می رود افطار می کند و اگر بعد از زوال بیرون می رود روزه می دارد و فرمودند که دلیل این قول قول حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه که می فرمودند که روزه می دارم و افطار می کنم یعنی اختیار دارم به آن که پیش از زوال بیرون روم و بخورم یا بمانم تا زوال شود و بگیرم و این اختیار هست تا زوال و چون زوال شد لازم است روزه بودن.

و در موثق کالصحیح نیز از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که اگر پیش از زوال بیرون رود افطار می کند و اگر بعد از زوال بیرون رود روزه را تمام می کند و این اخبار را حمل کرده اند بر آن که شب قصد سفر داشته باشد.

چنانکه در موثق از علی ابن یقطين منقول است از حضرت امام موسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۴

کاظم صلوات الله علیه در شخصی که خواهد بسفر رود در ماه رمضان آیا افطار می تواند کرد در خانه اش حضرت فرمودند که اگر در شب در خاطر داشت که بسفر رود که وقتی از منزل بیرون می رود

افطار می کند و اگر شب در خاطر نداشت سفر را و در روز اراده سفر کرد آن روز را می گیرد.

و در صحیح از ابن مسکان و سماعه از شخصی از ابو بصیر منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر گاه اراده سفر داشته باشی در ماه رمضان و شب قصد بیرون رفتن داشته باشی پس اگر پیش از صبح بیرون روی یا بعد از صبح افطار می کنی و آن روز را قضا می کنی.

و کالصحیح از ابو بصیر منقولست که گفت که هر گاه بعد از طلوع فجر بیرون روی و شب نیت سفر نداشته باشی آن روز را بگیر و حساب کن از ماه رمضان.

و در موثق کالصحیح از رفاعه منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که بعد از صبح اراده سفر کند در ماه رمضان حضرت فرمودند که آن روز را می گیرد.

و اما آن چه روایت کرده است شیخ در موثق از سماعه که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که اراده سفر کند در ماه رمضان و صبح طالع شود و او در خانه باشد می باید که آن روز را روزه گیرد و چون بسفر رود آن روز را افطار نکند الخ و قریب باین است موثق دیگر از سماعه با زیادتی آن که اگر پیش از صبح بیرون رود افطار می کند و به همین مضمون است حدیث قوی سلیمان بن جعفر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه و این احادیث را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۵

حمل کرده اند بر آن

که شب نیت سفر نکرده باشد.

و در صحیح از رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که اراده سفر داشته باشد در ماه رمضان حضرت فرمودند که هر گاه صبح در خانه باشد و بیرون رود اگر خواهد روزه می گیرد و اگر خواهد افطار می کند و این حدیث نیز جمع می کند میان احادیث صوم و افطار به آن که مخیر است میان هر دو و احتمال دیگر دارد که شب نیت نکرده باشد و در این صورت مخیر باشد و این جمع بهتر است و بنا بر تخییر اولی صوم است و قضا و احتیاط در آنست که اگر شب قصد سفر داشته باشد و پیش از ظهر بیرون رود افطار کند و بعد از ظهر روزه بگیرد و قضا کند و اگر شب قصد نداشته باشد و اراده سفر در روز سانح شود آن روز را بگیرد و قضا نیز بکند و الله تعالی یعلم.

[ورود قبل از ظهر]

(و فی روایه رفاعه بن موسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن الرجل یقبل فی شهر رمضان من سفر حتی یری انه سیدخل اهله ضحوه او ارتفاع النهار فقال اذا طلع الفجر و هو خارج لم یدخل فهو بالخیار ان شاء صام و ان شاء افطر) و در روایت صحیح رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در ماه رمضان از سفری بیاید گمان داشته باشد که چاشت یا قریب بظهر داخل خانه شود چه کند با روزه حضرت فرمودند که هر گاه صبح

طالع شود و او بیرون شهر باشد و داخل در حد ترخص نشده باشد مخیر است میان روزه داشتن به آن که چیزی نخورد و قبل از ظهر داخل شود و میان افطار کردن پیش از آن که بحد ترخص رسد و به همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۶

مضمون است صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و احادیث بسیار.

(و روی یونس بن عبد الرحمن عن موسی بن جعفر علیهما السلام أنه قال فی المسافر یدخل اهله و هو جنب قبل الزوال و لم یکن اکل فعلیه ان یتّم صومه و لا قضاء علیه قال یعنی اذا كانت جنابته من احتلام) و کلینی در صحیح روایت کرده است از یونس و شیخ طرق بسیار از صدوق به یونس نقل کرده است و صدوق بواسطه مفید نقل کرده است از ابن ولید که کتب یونس از حیثیت روایات همه صحیح است مگر چیزی را که محمد بن عیسی متفرد باشد بنقل آن و شک نیست که چنین روایتی را در کتاب خود نقل نخواهد کرد که بگوید میان من و خدا حجت است و یونس از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمودند که در مسافری که پیش از زوال به خانه خود رود و جنب باشد و چیزی نخورده باشد بر او واجبست که آن روز را تمام کند و بر او نیست که قضا کند یونس گفت یا کلینی که مراد حضرت آنست که جنابتش از احتلام باشد و در روز یا در شب و بقاء بر جنابت ضرر نداشته باشد بر مذهب صدوق یا خواب اولش

تا صبح کشیده باشد و محتمل است که جنب از جماع باشد و خواب اولش تا صبح کشیده باشد و ممکن است که عبارت یعنی از یونس باشد و از قراین کلام حضرت یافته باشد که از احتلام است.

و در موثق منقول است کالصحیح از ابو بصیر که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که از سفر به خانه آید در ماه رمضان حضرت فرمودند که اگر پیش از ظهر بیاید بر اوست که آن روز را روزه بگیرد و از ماه رمضان حساب کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۷

و کالصحیح از بزندی منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که از سفر به خانه آید در ماه رمضان و چیزی نخورده باشد و پیش از زوال بیاید حضرت فرمودند که روزه می گیرد.

[جماع کردن مسافر در رمضان]

(و سال عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل ياتي جاريه في شهر رمضان بالنهار في السفر فقال ما عرف هذا حق شهر رمضان ان له في الليل سبحا طويلا قال قلت له اليس له ان ياكل و يشرب و يقصر قال ان الله عز و جل رخص للمسافر في الافطار و التقصير رحمه و تخفيفا لموضع التعب و التصب و وعث السفر و لم يرخص له في مجامعه النساء في السفر بالنهار في شهر رمضان و اوجب عليه قضاء الصيام و لم يوجب عليه قضاء تمام الصلاه اذا اب من سفره ثم قال و السنه لا تقاس و اني اذا سافرت في شهر رمضان ما اكل كل القوت و ما اشرب كل الرى. و النهى عن

الجماع للمقصر في السفر إنما هو نهى كراهه لا نهى تحريم) و منقول است در صحیح از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جماع کند با کنیزکی در روز ماه رمضان حضرت فرمودند که این شخص حق و حرمت ماه رمضان را ندانسته است به درستی که او را در شب وسعت بسیار هست و هر دست و پائی که می خواهد می تواند زد.

عرض کردم به حضرت که آیا نمی تواند خوردن و آشامیدن، و قصر نماز کردن حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی رخصت داده است مسافر را که افطار کند و نماز را قصر کند از روی شفقت و مرحمت و از جهت سبک کردن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۸

بار او از جهت مشقت و تعب و جفای سفر و رخصت نداده است او را که در سفر جماع کند در ماه رمضان در روز نمی بینی قضای روزه را بر او واجب گردانید و قضای تتمه نماز را بر او واجب نگردانید وقتی که از سفر برگردد که شش رکعت را قضا کند، بعد از آن فرمودند که در آن چه آن حضرت مقرر فرموده است قیاس نمی رود و من اگر در ماه رمضان بسفر روم آن قدر نمی خورم از طعام که سیر شوم و از آب که سیراب شوم.

و صدوق می گوید که آن چه در این حدیث و غیر این حدیث مذکور است از نهی از جماع نهی کراهت است نه نهی تحريم و مناسب این بود که حدیث معارض را ذکر کند اما در نهی دو حدیث قوی وارد شده است یکی

از عبد الله بن سنان و مشتمل است بر بعضی از آن چه در حدیث مذکور است و دیگری از محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی در ماه رمضان بسفر رود با زنان نزدیکی نکنند در روز که آن بر او حرام است.

و اما احادیث جواز از آن جمله در صحیح از عمر بن یزید منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بسفر رود در ماه رمضان آیا جماع با زنان می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی.

و در صحیح است از علی بن الحکم از عبد الملک بن عتبه که گفت سؤال کردم از ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه از شخصی که با اهلش جماع کند در ماه رمضان در سفر حضرت فرمودند که باکی نیست.

و شیخ همین حدیث را در صحیح از علی بن الحکم روایت کرده است که گفت سؤال کردم از ابو الحسن صلوات الله علیه و ممکن است که علی بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۲۹

الحکم همین حدیث را بواسطه از حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما روایت کرده باشد و بی واسطه از حضرت امام رضا صلوات الله علیه روایت کرده باشد و ممکن است که عبد الملک از قلمش افتاده باشد و الله تعالی يعلم.

و در حسن از سهل بن یسع از آن حضرت صلوات الله علیه و در موثق از بقباق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است به همین مضمون.

و در موثق کالصحیح از محمد بن مسلم روایت کرده است که گفت

سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که از سفر به خانه اش آمد بعد از عصر در ماه رمضان دید که زنش از حیض پاک شده است آیا با او جماع می تواند کرد حضرت فرمودند که باکی نیست پس چون این اخبار کثیره در جواز وارد شده است اخبار سابقه را حمل بر کراهت شدید می باید کرد چنانکه اکثر اصحاب کرده اند و بعضی عمل به اخبار حرمت کرده اند و حمل کرده اند این اخبار را بر جماع شب و بسیار بعید است و فضلاء اصحاب از جماع شب پرسند با آن که به نص قرآن جایز باشد در شب صوم با آن که در حدیث آخر تصریح بروز شده است.

[جاهل به حکم مسافر]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قلت له رجل صام في السفر فقال ان كان بلغه ان رسول الله صلى الله عليه و اله نهى عن ذلك فعليه القضاء و ان لم يكن بلغه فلا شيء عليه) و به اسانید صحیح و حسنه کالصحيحه منقول است از حلبی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی روزه دارد در سفر حضرت فرمودند که اگر به او رسیده است که رسول خدا صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۰

علیه و آله نهی فرموده است از روزه سفر بر اوست که قضا کند آن چه را روزه داشته است و اگر به او نرسیده است جاهل در این معذور است و بر او چیزی نیست از قضا و گناه و به همین عبارت منقول است در صحیح از ابن ابی شعبه حلبی که علی

بن ابی شعبه باشد پدر عبد الله که حلبی مطلق در این کتاب منصرف به او می شود و محتمل است که مراد از او عبد الله باشد از قبیل ابن بابویه و ابن طاوس و امثال ایشان که منسوب به جدند و علی ای حال صحیح است و لیکن اگر پدر باشد دو حدیث است و اگر پسر باشد یک حدیث است، و شیخ دو حدیث فهمیده است چنانکه ظاهر لفظ است، و در صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است به همین مضمون و این سه حدیث دلالت دارند بر آن که جاهل معذور است و عالم معذور نیست و قضا می کند.

و در صحیح از عیص منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کسی در سفر از روی جهالت روزه بگیرد قضا نمی کند.

و در صحیح از ابن مسکان از لیث منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کسی در ماه رمضان بسفر رود واجبست که افطار کند و اگر از روی جهالت روزه بدارد قضا نمی کند.

و در صحیح از معاویه بن عمار مرویست که از آن حضرت شنیدم که هر گاه شخصی ماه رمضان را در سفر روزه بگیرد مجزی نیست و بر اوست که اعاده کند و محمول است بر عالم و الله تعالی يعلم.

باب صوم الحائض و المستحاضه

اشاره

این بابی است در احکام مستحاضه

[حکم حائض]

(روی ابو الصّباح الکنانی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی امرأه اصیبت صائمه فلما ارتفع النّهار او كان العشاء حاضت أ تظفر قال نعم و ان كان قبل المغرب فلتفطر و عن امرأه ترى الطّهر فی أوّل النّهار فی شهر رمضان و لم تغتسل و لم تطعم کیف تصنع بذلك الیوم قال أنّما فطرها من الدّم) و کالصحیح منقول است از ابراهیم عظیم الشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در زنی که در صبح روزه بود و چون قریب بظهر شد یا بعد از عصر حیض شد آیا روزه اش باطل می شود حضرت فرمودند که بلی و اگر چه پیش از شام باشد که حیض بیاید می باید که روزه را افطار کند و در زنی که حیض بود و در اول روز پاکشد در ماه رمضان و غسل نکرد و چیزی نخورد به آن روز چه کند حضرت فرمودند که افطارش از خونست. پس ظاهر شد که خون سبب فساد صوم است خواه آمدن حیض باشد و خواه در پاک شدن از حیض هر گاه یک جزوی از روز حیض باشد آن روز باطل است و قضا می باید کرد و به همین مضمون روایت کرده است کلینی در حسن کالصحیح از حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه

(و روى عن عليّ بن مهزيار قال كتبت اليه امرأه طهرت من حيضها او دم نفاسها فى اوّل يوم من شهر رمضان ثم استحاضت فصلّت و صامت شهر رمضان كلّه من غير ان تعمل ما عمله المستحاضه من الغسل لكلّ صلاتين هل يجوز صومها

و صلاتها ام لا فكتب صلوات الله عليه تقضى صومها و لا تقضى صلاتها لأن رسول الله صلى الله عليه و آله كان يامر المؤمنات من نسائه بذلك) و به اسانید صحیحہ منقولست که از علی به آن حضرت عریضه نوشتیم که زنی از خون حیض یا خون نفاس پاکشد در روز ماه رمضان و بعد از آن مستحاضه شد و کل ماه رمضان را روزه گرفت و نماز را به جا آورد بی آن که اعمال مستحاضه را به جا آورد و از برای هر دو نماز غسل کند آیا نماز و روزه اش صحیح است یا نه، حضرت نوشتند که روزه را قضا می کند و نمازش را قضا نمی کند زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زنان مؤمنه خود را امر می فرمودند که روزه را قضا کنند و نماز را قضا نکنند.

بدان که این حدیث را مشایخ ما چنین روایت کرده اند و بر ایشان مشکل شده است حکمش چون مخالفت دارد با احادیثی که وارد شده است که نماز مشروط است به طهارت و بر مستحاضه اعمالی که مقرر شده است واجب است و اگر نکند نمازش صحیح نیست جمعی گفته اند که ممکن است که در خصوص این موضع از او تخفیف شده باشد و جمعی گفته اند که راوی سهو کرده است و عکس بوده است یا آن که مروی عنه معلوم نیست و کیست و آن چه بخاطر این ضعیف می رسد اینست که حضرت حکم حیض را بیان فرمودند به قرینه حدیثی که مشهور است از عامه و خاصه که حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۳

صلی الله علیه و

آله مؤمنات نساء خود را امر فرمودند که قضاء روزه کنند و نماز را قضا نکنند بعد از زمان حیض و حضرت همان حدیث را بیان فرموده باشند و از جهت تقیه حکم مستحاضه را بیان نکرده باشند چون ایام ماه رمضان بعضی حایض بوده است و بعضی مستحاضه و علما جزو اول آن را عمل کرده اند و از این حدیث استدلال نموده اند بر آن که استحاضه نیز مشروط است به غسل هر جا که غسل باید و آن متوسطه و کثیره است پس مستحاضه می باید که پیش از صبح غسل کند تا صبح را طاهر دریابد، و بعضی گفته اند که غسل از جهت نماز کافی است و ظاهر آن است که غسل صبح و ظهر و عصر از جهت صحت صوم کافی باشد و احتیاج به غسل شب نیست مگر از جهت روز آینده در صورتی که غسل پیش از صبح را واقع نسازد و صبح را بی غسل دریابد ممکن است که غسل شب را دخلی در صحت باشد پس احوط آن است که اگر نکرده باشد آن روز را قضا کند و احتیاط تمام آنست که در مستحاضه در ماه رمضان غسل را پیش از صبح قریب به صبح واقع سازد و احوط آنست که اگر از جهت نماز شب غسل کرده باشد و زمانی گذشته باشد و خون بسیار آمده یا نیامده باشد که اعاده غسل کند پیش از صبح و از جهت نماز صبح وضوئی نیز احتیاطا بسازد و متوسطه نیز از جهت ظهر و عصر غسلی و از جهت مغرب و عشا غسلی دیگر به جا آورد چون احادیث

بسیار وارد شده است که دال است بر آن که حکم متوسطه و کثیره متحد است و همه احکام در باب استحاضه گذشت.

[حکم مستحاضه]

(و روی عن سماعه قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن المستحاضه قال تصوم شهر رمضان الا الايام التي كانت تحيض فيهن ثم تقضيها من بعد)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۴

و منقول است در موثق که سماعه گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از حکم مستحاضه حضرت فرمودند که روزه می گیرد ماه رمضان را مگر ایامی که در آن ایام حیض باشد که روزه را می خورد و بعد از ماه رمضان قضا می کند هر چه را خورده است.

(و سال عبد الرحمن بن الحجاج ابا الحسن صلوات الله عليه عن المرأة تلد بعد العصر أتم ذلك اليوم ام تفتقر قال تفتقر ثم تقضى ذلك اليوم) و منقول است در حسن كالصحيح و در صحيح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از زنی که بعد از عصر بزاید آیا آن روز را تمام می کند چون اکثرش را گرفته است در پاکی یا افطار می کند چون طهارت از حیض و نفاس شرط است در وجوب و صحت صوم حضرت فرمودند که افطار می کند یا به سبب دیدن خون و ولادت افطار کرده است که خون فطر اوست و آن روزه را قضا می کند.

و از این حدیث ظاهر شد که نفساء حکم حیض دارد و ظاهر آنست که افطار به سبب خون نفاس است که غالبا با ولادت یا بعد از ولادت می آید و بسیار نادر است که وضع حمل

بشود و خون نیاید و نقل کرده اند که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یک مرتبه واقع شد آن زن را جفوف نامیدند یعنی بسیار خشک و خشکی بالاتر از این نمی باشد.

(و روی العیص بن القاسم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن المرأة تطمئ فی شهر رمضان قبل ان تغیب الشمس قال تظفر حین تطمئ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۵

و به اسانید صحیحه منقول است از عیص که گفت سؤال کردم از زنی که حایض شود در ماه رمضان پیش از آن که آفتاب فرو رود حضرت فرمودند که افطار می کند یا مفطر می شود در وقتی که حایض می شود.

(و روی علی بن الحکم عن ابی حمزه عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سألته عن امرأه مرضت فی شهر رمضان او طمئت او سافرت فماتت قبل ان یرج شهر رمضان هل یقضی عنها قال اما الطمئ و المرض فلا و اما السیفرفنعم) و در صحیح منقول است از ابو حمزه که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از زنی که بیمار شود در ماه رمضان یا حایض شود یا مسافر شود و بمیرد پیش از آن که ماه رمضان بیرون رود آیا از او قضا می کنند روزه را که خورده است حضرت فرمودند که اما ایام حیض و مرض را قضا نمی کنند چون وقت قضا بهم نرسید که قضا کند و اما ایام سفر را قضا می کنند چون سفر با اختیار او بوده است و غالباً چنین است.

و به همین مضمون است حدیث موثق کالصحیح محمد بن مسلم از حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه و قوی کالصحیح از منصور بن حازم از آن حضرت صلوات الله علیه، و در موثق کالصحیح از ابو بصیر منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که در ماه رمضان سفر رود و پیش از آن که قضا کند بمیرد حضرت فرمودند که قضا می کند آن را بهترین اهل بیت او. و نکته بعد از وقوع گفته اند که تمکن از ادا اولی است از تمکن از قضا و دغدغه نیست که با تمکن از قضا در ذمه اش قرار می گیرد و مسافر را ممکن بود که بسفر نرود و بگیرد و بخلاف حیض و مریض

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۶

که حیض و مرض اختیاری ایشان نیست و احوط آنست که ترک نکند ولی قضای مسافر را چون روایات بی معارض است و لیکن جزم بوجوب نیز مشکل است به اعتبار اوامر حدیث.

و در حضور [خصوص ظ] مرض در صحیح از ابی بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که در ماه رمضان بیمار شد و در شوال فوت شد و بمن وصیت کرد که روزه او را قضا کنم حضرت فرمودند که از آن مرض به شد عرض کردم که نه در آن مرض فوت شد حضرت فرمودند که از او قضا نمی توان کرد و یا نمی باید کرد زیرا که حق سبحانه و تعالی بر او واجب نکرده بود چون فرصت قضا نیافت، عرض کردم که چون وصیت کرده است می خواهم که از جهه او قضا کنم حضرت فرمودند که چون قضا می کنی چیزی که حق سبحانه و

تعالی بر او واجب نگردانیده بود و لیکن اگر می خواهی که از جهه خودت روزه گیری خوبست یعنی از جهه خود روزه بگیر و ثوابش را به او قربت کن.

و احادیث بسیار وارد شده است که از جهه میت عبادات می توان کرد و ظاهراً مبالغه حضرت در اینجا از جهه رفع توهم وجوبست و الله تعالی يعلم (و روی بن مسکان عن محمّد بن جعفر قال قلت لأبى الحسن صلوات الله عليه انّ امرأتى جعلت على نفسها صوم شهرين فوضعت ولدها و ادرکها الحبل فلم تقدر [فلم تقوخ] على الصّوم قال فلتصدّق مکان کلّ يوم بمدّ علی مسکین) و در صحیح منقول است از ابن مسکان از محمد و جهالت او ضرر ندارد چون ابن مسکان از اهل اجماع است که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۷

موسی کاظم صلوات الله علیه که زن من بر خود مقرر ساخته است بنذر یا در دل گذرانیده است و ظاهراً بواسطه سلامت وضع حمل بوده است که اگر به سلامت بزایم دو ماه روزه بگیرم پس آن فرزند را زایید و دیگر آبستن شد و قوت دو ماه روزه را ندارد حضرت فرمودند که از جهه هر روز که خورد تصدق کند بر مسکینی و احادیث در این باب بسیار وارد شده است و خواهد آمد.

باب قضاء صوم شهر رمضان

[قضای رمضان در سفر نمی شود]

(روی عقبه بن خالد عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل مرض فی شهر رمضان فلمّا برأ اراد الحجّ کیف یصنع بقضاء الصّوم قال اذا رجع فلیصمه [یا] فلیقضه) این بابی است در قضا روزه ماه رمضان مرویست در قوی کالصحیح از عقبه ممدوح از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در شخصی که در ماه رمضان بیمار شود و چون خوب شود اراده حج کند چه کند به قضای روزه یعنی در سفر می تواند گرفت حضرت فرمودند که هر گاه از سفر مراجعت نماید روزه قضا را بگیرد یا روزه را قضا کند و این حدیث دلالت می کند بر آن که قضای رمضان را نیز در سفر نتوان گرفت و بعضی گفته اند که مطلق واجب را نمی توان گرفت و مستحب را می توان و بعضی گفته اند نه واجب و نه مستحب را و این احوط است چنانچه گذشت.

(و سألہ عبد الرحمن بن ابی عبد اللہ عن قضا شهر رمضان فی ذی الحجّہ و قطعہ قال اقضه فی ذی الحجّہ و اقطعہ ان شئت) و منقول است در صحیح از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از قضا کردن ماه رمضان در ماه ذی الحجّه به اعتبار آن که نمی توان پی در پی واقع ساختن و قضا را مثل ادا می باید کرد متتابع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۳۹

حضرت فرمودند که قضا را در ماه ذی الحجّه بدار که مطلوبست صوم نه روز اول آن و روزهای دیگرش که گذشت و اگر خواهی قضا را در هر وقت که واقع سازی قطع کن و احتمال دیگر آن است که آن شئت متعلق باشد به اقضه یعنی اگر خواهی که در ماه ذی الحجّه واقع سازی اما قطع کن به آن که روزه عید را مدار بلکه عرفه را با عدم تحقق هلال یا با ضعف از دعا مدار و ایام تشریق را

مدار و پیش و پس را بدار.

چنانچه در صحیح از حلبی منقولست که عرض کردم که اگر قضای ماه رمضان داشته باشم می توانم در ماه ذی الحجه قضا کردن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی و ظاهرا جمعی از عامه را اعتقاد این بوده است که واجبست که قضای رمضان را متتابع بگیرند چنانکه اداء را واجب است و حضرت فرمودند که هر که را فریضه فوت شد به نحوی که فوت شده است قضا کنند و ظاهرا می شود که بعضی از خاصه نیز واجب می دانند پس بنا بر این نتوان در ماه ذی الحجه روزه قضا گرفتن چون متتابع متحقق نمی شود.

و در موثق از غیاث منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدراناش صلوات الله علیهم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله فرمودند در قضا ماه رمضان اگر قادر نباشد بر متتابع متفرق روزه می گیرد و فرمودند که قضا نگیرند ماه رمضان را در دهه ذی الحجه و ظاهرا به جای عشر شهر بوده است، و بنا بر وقوع حمل بر آن می باید کرد که مجموع ده روز را چنانکه واقع شده است که روزه دهر حرام است به اعتبار عیدین و ایام تشریق و اگر شهر باشد نیز به آن اعتبار خواهد بود و اگر عاشر باشد و به رسم الخط عشر نوشته باشند ظاهرتر است و شهید رحمه الله علیه ذکر کرده است که کراهت ندارد قضا در رمضان در نه روز ذی الحجه و اگر چه عشر گفته است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۰

مرادش نه است و روایتی که از امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول

است مدخول است یعنی ضعیف است به راوی آن که حفص است و سنی است و شیخ طوسی ذکر کرده است که نهی
محمول است بر آن که در سفر باشد و الله تعالی يعلم.

[روزه رمضان در هر ماهی ممکن است]

(و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا كان على الرجل شیء من صوم شهر رمضان فلیقضه فی ای شهر شاء
ایاما متتابعه فان لم یستطع فلیقضه کیف شاء و لیحص الایام فان فرّق فحسن و ان تابع فحسن) و به اسانید صحیحه منقول است
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه بر شخصی از قضا روزه ماه رمضان چیزی باشد باید که آن
را قضا کند در هر ماهی که خواهد و پی در پی قضا کند و اگر مشککش باشد بهر عنوان که خواهد قضا کند و می باید که
ایام قضا را حساب نگاه دارد که همه را بگیرد پس اگر تفریق کند خوبست و اگر پی در پی واقع سازد خوبست یعنی خوبتر
است به قرینه اول حدیث و به همین مضمون است حدیث صحیح عبد الله بن سنان و حسن کالصحیح حلبی و عبد الله از آن
حضرت صلوات الله علیه.

و اما حدیث عمّار در موثق که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که چند روز از ماه رمضان بر او
باشد چگونه قضا کند حضرت فرمودند که اگر دو روز باشد یک روز را افطار کند در میان و اگر پنج روز باشد چند روز را
در میانه بخورد و زیاده از شش روز را تتابع نکند و اگر هشت روز

یا ده روز باشد یک روز را افطار کند و حمل کرده اند بر تقیّه با ضعف به جماعت فطحیه اگر چه حدیث عمار بی ضعف بسیار کم است و بر تقدیری که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۱

جایز باشد بحدیث او عمل کردن شکی نیست که با تعارض احادیث صحیحه جایز نیست عمل به حدیث او کردن.

(و سال سلیمان بن جعفر الجعفری ابا الحسن الرضا صلوات الله علیه عن الرجل یكون علیه ایام من شهر رمضان أ یقضیها متفرقه قال لا بأس بتفرقه قضاء شهر رمضان انما الصیام الذی لا یفرق صوم کفاره الظهار و کفاره الدّم و کفاره الیمین) و در صحیح و حسن کالصحیح منقول است از سلیمان که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که بر او بوده باشد چند روز از قضای ماه رمضان آیا متفرق به جا می تواند آورد حضرت فرمود که باکی نیست در متفرق ساختن قضا ماه رمضان و باکی نیست اشعاری دارد به آن که متتابع بهتر است به درستی که آن روزه را که متفرق نمی توان به جا آوردن روزه کفاره ظهار است یعنی هر چه دو ماه پی در پی می باید پس داخل است در آن کفاره قتل خطا و عمد و اعتکاف و ماه رمضان و نذر تتابع و امثال آن دیگر صوم دم متعه است و آن سه روز در حج است که البته متتابع است و در هفت در خانه خلافت که خواهد آمد، و دیگر روزه کفاره یمین است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که بنده آزاد کنند یا ده مسکین را طعام دهند یا به

پوشانند و اگر عاجز شوند سه روز روزه بگیرند و این سه روز را پی در پی واقع می سازد و از امثال این اخبار ظاهر می شود که قضای ماه رمضان واجب موسع است و فوری نیست تا وقتی که به مقدار آن زمان مانده باشد و ماه رمضان چنانکه گذشت که زنان رسول الله صلی الله علیه و آله تاخیر می کردند قضای ماه رمضان را تا شعبان و از این باب احادیث بسیار است غافل مباش از آن چون در همه ذکر کردن سبب تطویل است.

[ادامه مرض تا رمضان بعدی]

(و روی جمیل عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی الرجل یمرض فیدرکه شهر رمضان و یخرج عنه و هو مریض فلا یصح حتی یدرکه شهر رمضان اخر قال یتصدق عن الاوّل و یصوم الثانی و ان کان صحّ فیما بینهما و لم یصم حتی ادرکه شهر رمضان اخر صامهما جمیعا و تصدّق عن الاوّل) و در صحیح منقول است از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در شخصی که بیمار شود و ماه رمضان داخل شود و او بیمار باشد و بیرون رود و او بیمار باشد و خوب نشود و تا ماه رمضان دیگر حضرت فرمودند که از جهه روزه ماه رمضان اول تصدق می کند از جهه هر روزی به مدّی از طعام و روزه ماه دوم را می دارد و اگر صحیح شده باشد در عرض سال و روزه نگرفته باشد تا ماه رمضان دوم رسیده باشد هر دو را روزه می گیرد ثانی را ادا و اول را قضا بعد از ماه رمضان دوم و تصدق نیز می کند از جهه تقصیر در

و به همین مضمونست حدیث کالصحیح کنانی از آن حضرت صلوات الله علیه و در طریق محمد بن مسلم است و بر تقدیر ضعف یا جهالت ظاهرا ضرر ندارد چون کتاب کنانی اشهر من الشمس بوده مثل خودش و حضرت صادق او را ترازوی بی عیب فرموده است و تا غایت ندیدم وضعی در متون اخبار او و کم است که آن چه او روایت کرده باشد موافق روایات فضلاهی اصحاب نباشد و اصحاب حدیث عمار را از جهت توثیق او بهتر از این اخبار می دانند و این ضعیف مطلقا خبر عمار را اعتماد نمی کنم و این اخبار را صحیح می دانم و لیکن چون التزام نموده ام که به قانون متاخرین عمل نمایم امثال این خبر را کالصحیح می نامم تا با خبر باشی و امثال این دو حدیث را حمل کرده اند بر تهاون.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۳

چون در حسن کالصحیح منقولست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما از شخصی که در ماه رمضان بیمار شود و قضا نکند تا ماه رمضان دیگر برسد هر دو حضرت فرمودند که اگر صحت یافته باشد و تقصیر کرده باشد پیش از آن که ماه رمضان دیگر داخل شود این روزه را بگیرد و از جهت هر روز مدی طعام به مسکینی بدهد و قضا کند روزه رمضان اول را بعد از این رمضان، و اگر همیشه بیمار باشد تا ماه رمضان دویم برسد این ماه را روزه می گیرد و از جهت تاخیر رمضان اول هر روزی مدی از طعام می دهد و بر او

قضا واجب نیست و به همین مضمونست حدیث ابو بصیر که بحسب اصطلاح ضعیف می نامند چون در طریق قاسم جوهری هست و لیکن چون از مشایخ اجازه کتب فضلاست حسین بن سعید و فضلا عظیم الشان از او روایت کرده اند و احادیث او نیز مثل احادیث محمد بن فضیل است لهذا یک جا شیخ و امثال شیخ از قدما در عمل به احادیث او توقف نکرده اند و جرح او نکردند در تعارضی که واقع شود و وجهش همین است که او از جمله مشایخ اجازه کتب است.

و از متاخرین کسی که متفطن شده است باین معنی شیخ طایفه عصر خود مولانا عبد الله تستری است و هم چنین ثقه صدوق شیخ حسن بن شیخ زین الملّه و الدّین انار الله تعالی ضرائحهم المقدسه و چون جلّ متاخرین حدیث او را ضعیف می دانند این ضعیف نه ضعف آن را ذکر می کنم و نه کالصحیح می گویم بلکه اکتفا می کنم باسم صاحب کتاب و بس، مجملا ابو بصیر روایت کرده است همین مضمون را که ذکر تهاون کرده است و ظاهر اصحاب این است که مراد تهاون آن است که در خاطر نداشته باشد قضا را و غیر تهاون آن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۴

در خاطر داشته باشد که قضا کند و موانع سهل بهم رسد تا ماه رمضان دیگر بیاید و آن چه ظاهر می شود از مجموع اخبار آن است که ترک بی عذر تهاون باشد و اگر تهاون نکرده باشد کفاره نمی دهد و قضا می کند.

به سبب حدیث قوی سعد بن سعد از شخصی از حضرت ابو الحسن اول یا ثانی صلوات الله علیهما که آن شخص

گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که بیمار باشد در ماه رمضان و بعد از آن صحت یابد و تاخیر کند قضا را یک سال یا کمتر یا بیشتر به سبب این تاخیر بر او چه چیز است حضرت فرمودند که دوست می دارم که قضا را تعجیل کند پس اگر تاخیر کند بر او چیزی نیست و از جهه جمع بین الاخبار حمل کرده اند این حدیث را بر عدم تهاون و ظاهر این حدیث آن است که در تاخیر اثمی و گناهی نیست و منافات ندارد با لزوم کفاره چنانکه گذشت به آن که جهالت و ارسال مانع است از آن که به آن تخصیص دهیم احادیث صحیحه را و محتمل است که اطعام مد محمول بر استحباب باشد.

و در حدیث صحیح عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و موثق سماعه مذکور است که قضا و کفاره هست اگر چه تا رمضان دیگر بیمار باشد و قضا محمول است بر استحباب چون حضرت نسبت به خود فرمودند که من بیمار شدم تا رمضان دیگر و قضا کردم و کفاره دادم و احوط قضاست به اعتبار عموم آیه که مطلق بیمار را حق سبحانه و تعالی قضا فرموده است و در تخصیص قران مجید به اخبار آحاد کلامی هست اگر چه این اخبار قریب به تواتر است و به اعتقاد جمعی متواتر است و لیکن احتیاط منافات ندارد با عمل و الله تعالی يعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۵

(و من فاته شهر رمضان حتی يدخل الشهر الثالث من مرضه فعليه ان يصوم هذا الذي دخله و تصدق عن الاول

لکلّ یوم بمَدّ من طعام و یقضی الثانی) و این عبارت فقه رضویست که بعد از مضمون خبر زراره ذکر کرده است که هر گاه کسی را ماه رمضان دویم فوت شود تا سیم داخل شود و در این میانه بیمار باشد و الحال صحیح شود پس واجب است که این ماه را روزه بگیرد و از جهه ماه رمضان اول تصدق کند هر روز را به مدی از طعام، و دویم را قضا کند و عبارت اول فقه چنین است که اگر فوت شود از او دو ماه رمضان تا داخل شود ماه سیم و او بیمار باشد الخ و ظاهر این عبارت آن است که ثانی را قضا کند اگر چه بیمار باشد و حمل بر استحباب می باید کرد.

چنانکه در حدیث سماعه منقولست که حضرت فرمودند که من بیمار بودم و سه رمضان بر من گذشت که در آن مدّت صحیح نشدم و بمه رمضان رسیدم و از جهه گذشته ها تصدق کردم از جهه هر روز به مدی از طعام و چون حق سبحانه و تعالی مرا شفا داد هر سه ماه روزه گرفتم، و اگر چند سال بگذرد و قضا نکند خلافت از جهه هر سال تصدق باید کرد چون عموم یا اطلاق احادیث شامل آن هست یا آن که متعدّد نمی شود چون ظاهرش سال اول است و اصل برائت ذمت است از زیاده و احوط تکرار است اگر چه اظهر عدم وجوبست.

[شخصی که روزه قضا ماه رمضان گیرد و جماع کند]

(و روی الحسن بن محبوب عن الحارث بن محمّد عن برید العجلی عن ابی جعفر صلوات اللّه علیه فی رجل اتی اهله فی یوم یقضیه من شهر رمضان قال

ان كان اتى اهله قبل الزوال فلا شىء عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۵۴۶

الّا ایتاما مکان یوم و ان اتى اهله بعد زوال الشمس فانّ علیه ان يتصدّق على عشرة مساکين لكلّ مسکين مدّ فان لم يقدر علیه صام یوما مکان یوم و صام ثلاثه ایتام کفّاره لما صنع) و در صحیح منقول است از حسن از حارث و او از اصحاب اصول است اگر چه توثیق صریحی ندارد و باصطلاح علامه ضعیف است و لیکن در منتهی حکم به صحت این حدیث کرده است سهوا از برید و او از ارکان اربعه است و حق صحت حدیثست چون کتاب برید یا احادیث او را حارث روایت کرده بود کتاب حارث را اصل نامیدند از اصول اربعمائه و مدار محدثین و علما شیعه بر این اصول بوده و اجماع کردند بر صحت آن چون حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمودند که

حدّثوا بها فانّها حق کله

و یونس نقل کرده است که من همه کتب را داشتم و بر حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض می کردم هر کتابی را که حضرت تصیح فرموده بودند بر آن اتفاق کردند.

و برید از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت می کند در شخصی که با اهل خود جماع کند در روزی که آن را قضا می کند از ماه رمضان حضرت فرمودند که اگر جماع پیش از زوال باشد بر او نیست کفاره و گناهی مگر آن که آن روز را حساب نمی کند و روزی دیگر می گیرد و اگر جماع بعد از زوال آفتاب باشد از خط نصف النهار پس بر اوست که تصدق کند بر ده مسکین

هر مسکینی را مدی از طعام و اگر قدرت بر آن نداشته باشد قضا می کند روزی دیگر را و سه روزه روزه می دارد به کفاره آن چه کرده است.

و مؤید این حدیث است صحیح هشام بن سالم که گفت عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی با اهل خود جماع در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۷

قضای ماه رمضان حضرت فرمودند که اگر پیش از نماز عصر است بر او چیزی نیست و روز دیگر روزه می دارد و اگر بعد از عصر است آن روز را روزه می دارد و ده مسکین را طعام می دهد و اگر ممکنش نباشد سه روز روزه می گیرد و بعد از زوال را عصر می گویند چنانچه که گذشت که عشا می گویند.

[افطار قضای رمضان قبل از ظهر]

(وقد روی انه ان افطر قبل الزوال فلا شیء علیه و ان افطر بعد الزوال فعليه الكفاره مثل ما علی من افطر یوما من شهر رمضان) و در روایتی وارد شده است و آن موثق کالصحیح زراره است که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که روزه قضا ماه رمضان گیرد و جماع کند با زنان حضرت فرمودند که کفاره او کفاره اصل ماه رمضان است زیرا که این روز نزد حق سبحانه و تعالی از رمضان است چون بعوض رمضان از بنده قبول می کند، و ظاهراً حدیث صدوق غیر این حدیث باشد چون در این حدیث تفصیل قبل از زوال و بعد از زوال نیست و در حدیث صدوق هست، و در این حدیث علت هست و در حدیث صدوق نیست و ممکن است که اختصار کرده باشند

و در فقه رضوی تفصیل هست و دور نیست که عبارت صدوق عبارت فقه باشد و در فقه اول این کفاره را ذکر کرده است و کفاره سابق را بعنوان روی ذکر کرده است و ظاهر آن مثل ظاهر صدوق تخییر است و این جمع بهتر است از جمع شیخ رحمه الله که اگر افطار از روی تهاون و استخفاف باشد کفاره کبری و الا صغری.

و در روایت موثق از عمار منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که چند روز قضا بر او باشد و خواهد که قضا کند تا چه وقت نیت می توان کرد حضرت فرمودند که تا زوال نیت می تواند کرد و چون زوال شد اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۸

نیت صوم کرده است روزه را تمام کند و اگر نیت افطار داشت بخورد از آن حضرت سؤال کردند که اگر نیت افطار کرده باشد بعد از زوال نیت می تواند کرد حضرت فرمودند که نه پرسیدند، که اگر نیت صوم کند و بعد از زوال افطار کند حضرت فرمودند که بد کرده است و بر او چیزی نیست مگر قضا همین روز که می خواست بگیرد پس روایت را حمل می توان کرد بر آن که نیت صوم را بعد از زوال کرده باشد و به گردنش همین باشد که بعد از زوال نیت کرده است یا اگر نیت کرده باشد بعد از زوال اگر افطار نکنند بهتر است اما از قضا حساب نکنند، و محتمل است که مراد نیت شب باشد که اگر شب نیت کرده باشد بعد از زوال حرام باشد افطار و اگر روز کرده باشد حرام نباشد و احتمال

اظهر آن است مراد نیت پیش از زوال باشد و در این صورت کفاره نباشد و اگر شب نیت کرده باشد کفاره لازم باشد و در این صورت کفاره نباشد و اگر شب نیت کرده باشد کفاره لازم باشد و این نحو در جمع بین الاخبار اظهر است اگر حدیث عمار را اعتبار کنیم و چون نزد این ضعیف اعتبار ندارد احتیاج به تاویل نیز ندارد و لیکن آن چه وارد شده است مهمما ممکن نقل می کنم که اگر جمعی عمل کنند بکنند چون هر کس را طریقی است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

(و روی سماعه عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن المرأه تقضى شهر رمضان فیکرها زوجها علی الافطار فقال لا ینبغی ان یکرها بعد زوال الشّمس) و در موثق از ابو بصیر منقول است که سؤال کردم از زنی که قضا کند ماه رمضان را و شوهرش او را افطار فرماید به زور حضرت فرمودند که سزاوار نیست که زن را اکراه کنند بر افطار بعد از زوال آفتاب و ظاهرش کراهت است چون مرد را جماع جایز است و زن را به اختیار جایز نیست پس اگر جبر کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۴۹

با زن جماع کند مشهور آن است که روزه زن صحیح است مگر آن که در اثنای جماع راضی شود که در این صورت زن را کفاره یا قضا لازم می شود خواه در آدا و خواه در قضا.

(و ساله سماعه عن قوله الصائم بالخيار إلى زوال الشمس قال انّ ذلك في الفريضة فأما في التّأفله فله ان يفطر أی ساعه شاء إلى غروب الشّمس)

و منقولست در موثق از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از قول آن حضرت صلوات الله عليه که صایم تا پیشین مختار است در صوم و افطار حضرت فرمودند که این حکم در فریضه است از قضا ماه رمضان و نذر مطلق و کفاره و غیر آن و احتمال دارد که قضا مراد باشد و بس چون آن شایع تر است و اما در روزه سنت هر وقتی که خواهد تا شام افطار می تواند کرد و مثل حج سنت و نماز سنت نیست که به شروع در آن واجب شود.

چنانکه در صحیح از جمیل منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که شخصی که قضای ماه رمضان می کند تا اول ظهر اختیار دارد و اگر سنت باشد تا غروب آفتاب مختار است و به همین مضمون است صحیحه عبد الله بن سنان و کالصحیحه اسحاق از آن حضرت صلوات الله عليه.

و در حدیثی وارد شده است که اگر نیت کرده باشد در شب می باید بگیرد و اگر در روز نیت کرده باشد تا زوال اختیار دارد و بعد از آن می باید که بگیرد و این حدیث شامل قضا و سنت هست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۰

و در حدیث دیگر از آن حضرت صلوات الله عليه وارد شده است که روزه سنت را نیز تا ظهر می تواند خورد و بعد الظهر نمی تواند خوردن و محمول است بر تأکید استحباب در هر دو.

(و روی ابن فضال عن صالح بن عبد الله الخثعمی قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل ينوی الصوم فيلقاه اخوه الذي

هو علی امره فیسئله ان یفطر أ یفطر قال ان کان تطوّعا اجزاه و حسب له و ان کان قضاء فریضه قضاہ) و کالصحیح منقول است از صالح که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی که نیت صوم داشته باشد و برادر مؤمنی که هم مذهب او باشد تکلیف کند او را که افطار کند حضرت فرمودند که افطار می کند و اگر روزه سنت باشد در نامه عملش روزه نوشته می شود و به هفتاد برابر یا سیصد و شصت برابر چنانکه گذشت و اگر روزه قضا باشد روز دیگر قضا خواهد کرد و محمول است بر افطار پیش از ظهر نیز اگر خورده باشد قضا می کند و منافات ندارد که آثم باشد و کفاره نیز لازم باشد.

(و اذا اصبح الرجل و لیس من تیتہ ان یصوم ثمّ بدالہ فله ان یصوم) و هر گاه شخصی صبح کند و در خاطر نداشته باشد که روزه بگیرد و بعد از آن به خاطرش رسد که روزه بگیرد می تواند روزه گرفتن و لازم نیست از جهت صحت صوم که شب نیت کرده باشد اگر چه شرط است در کمال آن و بر این مضمون وارد است احادیث صحیحہ بسیار.

چنانکه مرویست در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۱

موسی کاظم صلوات اللہ علیہ که از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که در خاطر نداشته باشد که روزه بگیرد و در چاشت آن روز به خاطرش رسید که قضای ماه رمضان بدارد و شب نیت نکرده باشد حضرت فرمودند که اگر مفطری بفعل نیاورده باشد

می گیرد و از قضا حساب می کند.

و در صحیح از هشام بن سالم منقول است که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که هر گاه شخصی در صبح قصد روزه نداشته باشد و چون روز بلند شد به خاطرش رسید که روزه بگیرد حضرت فرمودند که اگر پیش از ظهر نیت کند کل روز را روزه داشته است و ثواب جمیع را دارد و اگر بعد از زوال نیت کند از آن وقت حساب می کنند و به همین مضمون است احادیث صحیحه بسیار و ظاهر این حدیث و احادیث متکثره اعم است از واجب و سنت و اکثر اصحاب احادیث مطلقه را حمل بر سنت کرده اند چون احادیث مخصوصه سنت بسیار است و حال آن که در واجب نیز وارد شده است.

چنانکه در حسنه کالصحیح و موثقه کالصحیح و مرسله کالصحیح بزنطی وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما که بعد از نصف روز قصد روزه قضای ماه رمضان می توان کرد و حمل می توان کرد بر قضای احتیاطی که جزم به آن نداشته باشد و احوط آن است که در قضای محقق اکتفا به چنین روزه نکند، و احوط آن است که اگر شب نیت قضای رمضان کرده باشد آن روز را قبل از ظهر نیز نخورد چنانکه در صحیحه عبد الرحمن منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که قضای ماه رمضان کند آیا قبل از زوال افطار

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۲

می تواند کرد حضرت فرمودند که اگر شب نیت قضای ماه رمضان کرده باشد

آن روز را نخورد و تمام کند باز عرض کردم که آیا پیش از ظهر نیت قضای ماه رمضان می تواند کرد اگر چه شب نیت نکرده باشد حضرت فرمودند که بلی اگر چیزی نخورده باشد بلکه ظاهر بعضی از اخبار آن است که اگر نیت نافله را در شب کرده باشد آن روز را نخورد و اگر بخورد عوض بگیرد.

[روزه مستحبی را تا عصر می شود نیت کرد]

(و سئل عن الصَّيَّامِ الْمَتَطَوِّعِ تَعْرُضُ لَهُ الْحَاجَةُ قَالَ هُوَ بِالْخِيَارِ مَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعَصْرِ وَانْ مَكْتُوبٌ حَتَّى الْعَصْرِ ثُمَّ بَدَلَهُ انْ يَصُومَ لَمْ يَكُنْ نَوِي ذَلِكَ فَلَهُ انْ يَصُومَ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِِنْ شَاءَ) و منقول است در موثق كالصحيح از ابو بصير كه گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال كردم از صائمی كه روزه سنت گرفته باشد و او را كاری پیش آید كه نتواند روزه بودن چه كند حضرت فرمودند كه تا عصر اختیار دارد و می تواند خورد و اگر تا عصر چیزی نخورده باشد و به خاطرش رسد كه آن روز را روزه دارد و نیت نكرده باشد از آن وقت نیت می تواند كرد و لیكن ثواب از آن وقت تا شام را دارد.

[هر گاه زن پاک شود استحبابا از جهه تشبه بروزه داران و آن روز را قضا می کند]

(و اذا طهرت المرأة من حیضها و قد بقى عليها بقية يوم صامت ذلك المقدار تاديبا و عليها قضاء ذلك اليوم و ان حاضت و قد بقى عليها بقية يوم افطرت و عليها القضاء) و هر گاه زن پاک شود از حیض و از روز بقیه مانده باشد آن روز را امساک می کند استحبابا از جهه تشبه بروزه داران و آن روز را قضا می کند و اگر در آخر روز حیض شود افطار می کند و قضا می کند و احادیث بر این مضمون کالماتر است و این عبارت به عبارت ابو بصیر اقرب است و ظاهرا هر دو را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۳

کتاب ابو بصیر برداشته است.

[اگر دو ماه نتواند پشت سر هم به جا آورد]

(و اذا وجب على الرجل صيام شهرين متتابعين فصام شهرا و لم يصم من الشهر الثاني شيئا فعليه ان يعيد صومه و لم يجزه الشهر الاول لما ان يكون افطر لمرض فله ان يبني على ما صام فان الله عز و جل حبسه فان صام شهرا و صام من الشهر الثاني اياما ثم افطر فعليه ان يبني على ما صام) عبارت فقه رضوی است كه هر گاه واجب شود بر شخصی دو ماه پی در پی خواه در كفاره ماه رمضان باشد و خواه غیر آن و يك ماه را پی در پی بگیرد و از ماه دویم چیزی نگرفته باشد و افطار کند پس بر اوست كه همه را از سر گیرد و ماه اول مجزی نیست او را مگر آن كه افطارش از جهه بیماری باشد كه در این صورت بعد از صحت بنا می نهد بر آن چه روزه گرفته است و تمام می کند آن را

زیرا که حق سبحانه و تعالی او را حبس کرده بود و او اولی است به قبول عذر بنده و اگر یک ماه روزه بدارد و از ماه دویم چند روز روزه گرفته باشد و افطار کند بنا می نهد بر آن چه روزه گرفته است.

بدان که در فقه رضوی عبارت آخر مقدم است و در اینجا افطار مذکور بود در عبارت دویم و در کار نبود و صدوق مقدم را مؤخر کرده است و غافل شده است از این معنی و عبارت ناخوش شده است و آن که در تتابع یک ماه و چند روز باید بر سیل استجاب است و یک ماه و یک روز کافی است و در فقه رضوی اشعاری باین کرده است در آنجا که گفته است که از ماه دویم هیچ چیز نگرفته باشد که مشعر است بر آن که یک ماه و یک روز کافی است و این فساد نیز از تقدیم مؤخر ناشی شده است و بر این مضامین احادیث صحیحه وارد شده است و می آید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۴

اما آن که در مرض بنا می نهد در صحیح از رفاعه منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که دو ماه پی در پی بر او باشد و یک ماه را بدارد و بیمار شود حضرت فرمودند که بعد از صحت بنا بر آن ماه می گذارد زیرا که حق سبحانه و تعالی او را حبس کرده، است عرض نمودم که هر گاه زنی دو ماه پی در پی بر او باشد و روزه بگیرد و ایام حیضش را افطار کند

حضرت فرمودند که ایام حیض را آخر قضا می کند یعنی در ماه دیگر می کند، عرض نمودم که هر گاه این روزه را باین نحو گرفت و یائسه شد و می تواند الحال که دو ماه پی در پی روزه بگیرد حضرت فرمودند که اعاده نمی کند و آن چه کرده است صحیح است و به همین مضمون است صحیح محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و احادیث دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه.

و اما حدیث صحیح جمیل و محمد بن حمران از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در مرد آزادی که دو ماه پی در پی بر او لازم شده باشد در ظهار و چون یک ماه بگیرد بیمار شود حضرت فرمودند که از سر می گیرد و اگر یک روز یا دو روز یا ده گرفته باشد ما بقی را بر آن بنا می نهد.

و حدیث ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه که گفت سؤال کردم از قطع روزه کفاره یمین و کفاره ظهار و کفاره قتل حضرت فرمودند که اگر بر شخصی دو ماه پی در پی باشد و افطار کند یا بیمار شود در ماه اول پس بر اوست که اعاده کند روزه را و اگر ماه اول را گرفته باشد و از ماه دوم بعضی را گرفته باشد و او را عذری بهم رسد بنا می نهد و تمام می کند و این روایات صریحند در اعاده به سبب مرض پس محمولند بر استحباب و ظاهر اخبار دیگر نیز مشعر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۵

و بر این معنی مثل حدیث صحیح حلبی که گفت حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه فرمودند که روزه كفاره ظهار دو ماه پی در پی است و تتابع آن است که یک ماه را تمام روزه بدارد و از ماه دیگر چند روز روزه بدارد یا چیزی روزه بدارد اگر چه یک روز باشد پس اگر عارض شود او را چیزی که باید افطار کند افطار کند و بعد از آن ما بقی را به جا آورد و اگر یک ماه روزه بدارد و بعد از آن او را چیزی عارض شود و افطار کند پیش از آن که از ماه دیگر چیزی گرفته باشد و تتابع بهم رسیده باشد كفاره را از سر گیرد.

و در موثق کالصحیح از سماعه منقول است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که بر او باشد دو ماه پی در پی آیا تفریق می تواند کرد در میان ایام حضرت فرمودند که هر گاه زیاده از یک ماه پی در پی بدارد وصل کرده است پس اگر او را عارض شود امری و افطار کند باکی نیست و اگر کمتر از یک ماه باشد روزه را از سر می گیرد و ظاهر این دو حدیث آن است که اگر عارضی بهم رسد از مرض و حیض و امثال اینها اعاده باید کرد و از آن جمله است آن که صبح بیدار شود و محتلم شده باشد چون احادیث گذشت که اگر محتلم شده باشد آن روز را از قضا نمی دارد، و معلل بود به آن که ماه رمضان مشابَهت ندارد به چیزی دیگر چون علاج نمی توان کرد اما روزه ی دیگر را در وقت دیگر به جا می توان آورد و

جمعی از علما قایلند به استیناف و لیکن اگر باین اخبار عمل کنیم طرح اخبار صحیحه می باید کرد و جمع بهتر است از طرح پس جمع می کنیم که اعاده بر سیل استحباب است یا عذر را حمل می کنیم بر عذری که با آن عذر روزه تواند گرفت و از آن طرف احادیث بسیار وارد شده است.

مثل حدیث موثق کالصحیح از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۶

جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که بر خود واجب سازد دو ماه پی در پی را بنذر و حیض شود چه کند حضرت فرمودند که دو ماه را می دارد و هر چه از ایام حیض افطار نموده است در ماه سیم به جا می آورد تا دو ماه تمام شود عرض نمودم که اگر این زن یائسه شود اعاده می کند این دو ماه را حضرت فرمودند که آن چه کرده است صحیح است.

و کالصحیح و به تصحیح ابن ولید در صحیح از سلیمان بن خالد که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که بر او دو ماه پی در پی باشد و بیست و پنج روز روزه بدارد و بیمار شود و چون صحیح شود آیا بنا می نهد بر آن چه پیشتر کرده است این از جمله چیزهایی است که حق سبحانه و تعالی بر او غلبه کرده است و هر چه را او غلبه کند بر بنده ضعیف چیزی نیست، و نزد محدثین احادیث معلل که با علت است مقدم است بر غیر معلل و این علت از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم

متواتر است که هر چه خدا غلبه کند او اولی است به قبول عذر چون از جانب بنده نشده است و این اخبار انسب است به شریعه سمحه سهله و امثال اینها مقدم است چنانکه گذشت و شیخ رحمه الله حمل کرده است اخبار اعاده را بر آن که بیماری سهلی باشد که ممکنش باشد روزه با مشقت و چون ممکن بوده است تتابع و نکرده است اعاده می کند و این بسیار بعید است و احادیث گذشت که از جهه اندک ضرری خوردن واجب است و بیماری که با روزه جمع شود و سبب بقاء مرض باشد افطار لازم است و فضیلتی اصحاب از این قسم سؤالاتها نمی کرده اند اما تتابعی که واجب است در جاهایی که شارع فرموده است اگر بر او مکرر باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۷

مثل آن که دو روز ماه رمضان را خورده باشد ظاهراً لازم نباشد که دو ماه اول را قصد کند از جهه روزه اول و ثانی را از جهه ثانی اما اگر اول را قصد کند از جهه ثانی آیا صحیح است ظاهر آن است صحیح باشد چون دلیلی نیست که دلالت کند بر ترتیب میان کفارات خواه از یک جنس باشند و خواه از دو جنس مثل آن که کفاره اعتکاف باشد با کفاره ماه رمضان و اول ماه رمضان را افطار کرده باشد اگر کفاره اعتکاف را اول به جا آورد ظاهراً صحیح باشد بلکه اگر داخل کند در هم صحیح باشد مثل آن که یک ماه و یک روز اول از جهه یک کفاره بدارد و آن را تمام ناکرده یک ماه و یک روز

از جهه کفاره دیگر بدارد و بعد از آن بعضی از آن را بدارد صحیح باشد چون دلیلی بر ترتیب زیاده بر آن چه گذشت نداریم بلکه اگر چند کفاره باشد اگر همه را قصد کفاره کند و قصد خصوص هر یک نکند صحیح باشد و در این مسأله جای تامل هست اگر نیت تعیین کند احوط است و هر جا که ما به الاشتراکی هست نیت در آنجا واقع شده است چنانکه در اخبار سابقه نیات را اعتبار کردند در امثال اینها اما در حدیثی وارد نشده نیت ماه رمضان مگر در یوم الشک چون ممکن است که بر دو وجه واقع شود و هم چنین در نیت قضا و سنت و امثال اینها و اصلا حدیثی در ماه رمضان وارد نشده است زیرا که هر که روزه می دارد نیت دارد که روزه بگیرد و نیت قصدی است که داعی است بر فعل و یقینا لفظ را در آن مدخلی نیست و خطور بال نیست بلکه جمعی که روزه را می خورند نیت ندارند، و جمعی که می گیرند نیت دارند و لیکن آنها که روزه می دارند جازمند در اداء نیز جازمند هر چه معنی ادا را نفهمیده باشند همین که می دانند که ماه رمضان است نیت اداست و نیت وجوب نیز ظاهر است هر گاه شرایط تکلیف باشد اما اگر نداند که بالغ است یا نه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۸

اینجا نیت نمی تواند کرد مگر آن که از عالمی تحقیق کند و او بگوید که احتیاطا واجب است یا بگوید که اصل عدم وجوب است تا وجوب ظاهر شود قصد سنت بکن یا بگوید که

قصد واجب بکن و اگر در واقع مکلف باشی نیت کرده و اگر مکلف نباشی نیت تمرینی کرده، و اطفالی که بی دغدغه بالغ نباشند نیز نیت وجوب از جهه ایشان بهتر است زیرا که بنا بر مذهب مشهور بر ایشان نه واجب است و نه مستحب بلکه از جهه عادت کردن ایشان است به عبادت و عادت بواجب می باید کرد ایشان را و یا می گوید که چنین نیت کن که اگر بالغ باشم واجب باشد و الا تمرینی باشد یا مستحب و این بهتر است.

اما اگر شرایط تکلیف محقق باشد می داند که روزه ماه رمضان سنت نمی باشد بلی چیزی که مشکل است نیت قربت است که در همه عبادت یک جا طلبیده اند و در چیزی چند که غالباً لله واقع نمی شود در آنجا ذکر کرده اند مثل احادیث زیارت برادر مؤمن چون اکثر اهل دنیا یکدیگر را بواسطه الفتی که با یکدیگر دارند یا از جهه احتمال نفعی یا رفع مضرتی می بینند و از جهه رضای الهی کم می باشد، در هر حدیثی که وارد شده است که من زار اخاه المؤمن مقید به لله یا فی الله است مگر نادری، و هم چنین و در چندین هزار حدیث که در نماز وارد شده است یک حدیث وارد نشده است که من صلی لله و فی الله چون وضع نماز را از جهه عبادت اوست بر خلاف آن نمی باید که واقع شود، و غالباً نمی شود لهذا جماعت مطلوب است و شقاوت بسیار می باید که اصل نماز را از جهه خلق کند و آن نیز ظاهر است که کسی که چنین است در خانه و خلوت نماز

نمی کند و در برابر مردم گاهگاهی می کند که تارک الصّیلاتش نگویند، و هم چنین کسی همه کارهای باطل است یک جا گفته اند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۵۹

«وَمَا أُمُورًا إِلَّا لِيُعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ، و چنین کسی می باید که سعی کند در تصحیح ایمانش به ریاضات و مجاهدات تا ریا از نفس او بیرون رود، و دیگر کلّیه می باید که عبادتش از جهه خوف جهنم نباشد و بواسطه طمع بهشت نباشد و از جهه محبت او باشد یا لکونه تعالی اهلا- له یا حیاء منه، یا شکرا له یا اطاعه له، یا قربه إلى الله باشد که قرب معنوی و ربط بجناب اقدس او باشد و چون محال است که کسی یکی از این حالات نداشته باشد از جهه اینها واقع سازد مثل حب که عبارت از عشق است تا عاشق نباشد و بر خود بندد که حبا له می کنم ریا ممکن است که دروغی به عوام گوید اما خود می داند و حق سبحانه و تعالی می داند که کاذب است، لهذا این امور در خصوص عبادات کم وارد شده است حتی در نماز به این نحو وارد شده است حتی که إِنَّ صِيْلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و وارد شده است که إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ و اینها هر یک که بهم رسد در همه جا چنان می شود اگر نیت نمازش از جهه محبت شد، روزه اش، بلکه بیت الخلا- رفتن، و خوردن، و خوابیدن همه لله می شود و یا فی الله یا إلى الله یا مع الله تا آن که فانی فی الله شود و باقی بالله أوصلنا

اللَّهُ وِإِيَّاكُمْ إِلَىٰ أَعْلَىٰ مَقَامَاتِ الْمُقْرَبِينَ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

(و روی موسی بن بکر عن الفضیل عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیہ قال فی رجل علیہ صوم شهر فصام منه خمسہ عشر یوما ثمّ عرض له امر فقال ان کان صام خمسہ عشر یوما فله ان یقضی ما بقی و ان کان صام اقلّ من خمسہ عشر یوما لم یجزه حتّٰی یصوم شهرا تامّاً) و شیخ همین حدیث را به سندی دیگر از موسی بن بکر روایت کرده است از حضرت و سهو کرده است و چون از کافی روایت کرده است و کافی مثل متن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۰

است و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ فرمودند در شخصی که یک ماه روزه بر او باشد و در کافی و غیره فی رجل جعل علیہ است یعنی یک ماه روزه نذر یا عهد یا یمین بر او باشد و پانزده روز را روزه بگیرد و او را مانعی دست دهد که نتواند تمام کردن حضرت فرمودند که اگر پانزده روز روزه بگیرد و عارض به همرسد بقیه را بنا می نهد، و اگر کمتر از پانزده روز گرفته باشد آن چه کرده است مجزی نیست تا آن که یک ماه تمام را روزه بگیرد.

بدان که اصحاب این حدیث عمل کرده اند باین عنوان که هر گاه روزه نذر داشته باشد و پانزده روز بدارد تتمه را تتابع در کار نیست، و این حدیث بر این مطلب دلالت ندارد بلکه دلالت می کند که اگر مانعی به همرسد در کمتر از پانزده روز بنا نمی نهد و از سر

می گیرد و اگر بعد از پانزده روز مانعی بهم رسد بنا می نهد و ربطی نیست اینها را بهم، و حدیث را بر نحوی که صدوق ذکر کرده است شامل هر ماهی هست که واجب باشد و به نحوی که شیخان روایت کرده اند الحاق غیر ملتزم بان قیاس است.

(و روی منصور بن حازم عنه أنه قال فی رجل صام فی ظهار شعبان ثم ادرکه شهر رمضان قال یصوم شهر رمضان ثم یتانف الصوم و ان هو صام فی الظهار فزاد فی النصف یوما قضی بقیتته) و در صحیح منقول است از منصور که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که در کفاره ظهار ماه شعبان را روزه دارد و ماه رمضان او را دریابد حضرت فرمودند که ماه رمضان را روزه می دارد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۱

روزه و کفاره را از سر می گیرد و اگر از یک ماه یک روز زیاد بگیرد باقی را قضا می کند یعنی تمام می کند و از کلام حضرت ظاهر نمی شود که یک روز بر شعبان می افزود اگر چه باطلاقه شامل او هست و دو چیز هست در روزه شعبان یکی آن که معلوم نیست که تفریق جایز باشد آن چه از اخبار ظاهر می شود آن است که بعد از یک ماه و یک روز تتابع شرط نیست، اما آن که واجب نیست ظاهر نمی شود اگر تصریح می شد به آن که اگر بر شعبان یک روز از ماه رجب می افزود صحیح می بود دلالت می کرد بر آن که تتابع واجب نیست و اگر نهی در ماه شعبان و بیست و نه روز رجب نبود مگر به آن که از

اول ماه رجب سر کند تا به آخر شعبان اگر چه هر دو سی کم یک نیز باشند که صحیح است.

دویم آن که اگر با ماه شعبان دو روز از رجب ضم کنند صحیح است و اگر یک روز ضم کنند خلافت در صحت آن به اعتبار آن که چون از میان ماه هر گاه گرفته شود هر دو ماه را هلالی حساب می کنند یا هر دو را عددی یا ماه میان را هلالی و طرفین را سی، پس بنا بر آن که هر دو را عددی حساب کنند گاه باشد که ماه شعبان سی کم یک نو شود و با یک روز رجب سی شود پس چون در حالت شروع جزم ندارند که سی کم یک خواهد شد یا نه جزم ندارند که یک ماه و یک روز خواهد شد و یک احتمال آن است که صحتش موقوف باشد به آن که اگر ماه شعبان سی باز شود صحیح باشد و الا باطل باشد ظاهر این صحیح و احادیث بسیار با ظاهر آیه آن است که هلالی حساب می کنند چون حضرت اکتفا فرمودند به زیادتی یک روز و تفصیل فرمودند که صحتش مشروط است به تمامی ماه شعبان.

(و روی بن محبوب عن ابی ایوب عن ابی عبد الله صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۲

عليه في رجل كان عليه صوم شهرين متتابعين في ظهار فصام ذا القعدة « ۱ » و دخل عليه ذو الحجة « ۲ » قال يصوم ذا الحجة كله
الأ أيام التَّشْرِيقِ ثُمَّ يَقْضِيهَا فِي أَوَّلِ يَوْمٍ [أَيَّامِ خ] مِنْ الْمَحْرَمِ حَتَّى يَتَمَّ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ فَيَكُونُ قَدْ صَامَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعِينَ قَالَ وَ لَا يَنْبَغِي لَهُ

ان يقرب اهله حتى يقضى ثلاثه ايام التشريق التي لم يصمها ولا باس ان صام شهرا ثم صام من الشهر الذي يليه اياما ثم عرضت له عله ان يقطعها ثم يقضى بعد تمام الشهرين) و منقول است در صحيح از ابراهيم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در شخصی که دو ماه پی در پی بر او باشد از جهه كفاره ظهار و ماه ذی القعدة را بگیرد و ذو الحجه داخل شود حضرت فرمودند که ماه ذو الحجه را تمام روزه می گیرد مگر روز عید و سه روز بعد از آن چون که در این چهار روز متعارف بود که اهل مکه گوشتهای قربانی را پهن می کردند در آفتاب تا قاق شود و در عرض سال داشته باشند و اکثر اوقات ایام تشریق را اطلاق می کنند بر سه روز بعد از عید و گاهی عید را نیز داخل می کنند چون در روز عید شروع در قاق کردن می کردند و گاهی به مجاز مجاورت، و در اینجا چهار روز مراد است و ممکن است که عید را بظهور گذاشته باشند، و بعد از آن این چهار روز را قضا می کنند از روز اول محرم یا در چهار روز اوایل محرم بنا بر نسخه جمع، تا دو ماه پی در پی روزه گرفته باشد پس حضرت فرمودند که با اهل خود نزدیکی نمی کند تا سه روز ایام تشریق را قضا نکند و سه روز اینجا منافات ندارد با چهار که گذشت چون این سه روز آخر است و اظهر آن است که لفظ العید از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۳

قلم راوی یا از حفظ

او افتاده باشد و باکی نیست که اگر یک ماه روزه گرفته باشد و از ماه بعد از آن چند روز گرفته باشد و او را مانعی بهم رسد که قطع کند و ما بقی را پی در پی واقع نسازد و بعد از آن تتمه دو ماه را به جا آورد یا می آورد که دو ماه متحقق شود و ظاهر این حدیث دلالت می کند بر آن که تتابع در ماه ثانی واجب نیست که اگر واجب می بود ابتداء آن از ماه ذی القعدة جایز نمی بود.

و مرویست در قوی از عبد الله بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که واجب سازد بر خود که یک سال روزه بگیرد و نتواند که یک سال را پی در پی به جا آورد حضرت فرمودند که یک ماه و بعضی را پی در پی واقع می سازد و بعد از آن اگر متفرق باشد قصور ندارد و چون در عبارت نذر نیست که متتابع واقع سازد و راوی توهم کرده بود تتابع را حضرت فرمودند که یک ماه و یک روز پی در پی واقع سازد بر سبیل استحباب و ممکن است که بحسب واقع واجب باشد یا در قصد تتابع کرده باشد و همین کافی باشد و الله تعالی يعلم.

باب قضاء الصوم عن المیت

[ادامه مرض نا مرگ]

(روی ابان بن عثمان عن ابی مریم الانصاری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا صام الرجل شیئا من شهر رمضان ثم لم یزل مریضا حتی مات فلیس علیه قضاء و ان صحَّ ثم مات و کان له مال تصدَّق عنه مکان کلِّ یوم بمدِّ فان لم یکن له مال

صام عنه ولیه) این بابی است در اخباری که وارد شده است در قضاء روزه از میت مرویست که در موثق کالصحیح یا صحیح از ابو مریم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی بعضی از ماه رمضان را روزه بگیرد و بیمار شود و در آن بیماری فوت شود بر او قضا نیست چون وقت قضا بهم نرسید و اگر صحت یابد و بمیرد و مالی داشته باشد از او تصدق می کنند بدل هر روز مدی از طعام و اگر چیزی نداشته باشد ولی که وارث است بحسب ظاهر یا پس بزرگتر از او قضا می کند روزه را.

و شیخ در صحیح از ابو مریم همین روایت را نقل کرده است و به جای صام تصدق است و این حدیث را از کتاب صفار روایت کرده است و ممکن است که ابو مریم دو مرتبه شنیده باشد و ولی مخیر باشد میان تصدق و صوم چنانکه روایات متعارضه در این باب وارد شده است که ناچار است از حمل بر تخیر و در کافی مثل متن است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۵

(و اذا مات رجل و علیه صوم شهر رمضان فعلی ولیه ان یقضی عنه و كذلك من فاته فی السفر و المرض الا ان یكون مات فی مرضه من قبل ان یصح بمقدار ما یقضی به صومه فلا- قضاء علیه اذا كان كذلك و ان كان للمیت ولیان فعلی اکبر هما من الرجال ان یقضی عنه فان لم یکن له ولی من الرجال قضی عنه ولیه من النساء) و هر گاه شخصی بمیرد و روزه ماه رمضان در ذمه

او باشد پس بر ولی او واجب است یا لازم است که قضا کند، و هم چنین اگر فوت شده باشد از میت در سفر یا مرض مگر آن که در آن مرض فوت شده باشد پیش از آن که صحیح شود بمقدار آن چه روزه اش را قضا کند پس هر گاه چنین باشد بر او قضا نیست و اگر میت را دو ولی باشد از مردان هر که بزرگتر باشد قضا می کند و اگر ولی از مردان نداشته باشد ولی او از زنان قضا می کند و این مجموع عبارت فقه رضوی است مگر بمقدار ما یقضی به صومه که صدوق زیاد کرده است و ظاهر بود که غرض از صحت قضاست و زمان قضا لازم است و از این عبارت ظاهر می شود که مراد از ولی وارث است، و آن چه مشهور است نزد اصحاب پسر بزرگتر است و ناچار است از ذکر اخباری که در این باب وارد شده است.

از آن جمله در صحیح از حفص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است در شخصی که بمیرد و در ذمه او نماز یا روزه باشد حضرت فرمودند قضا می کند از میت کسی که از همه کس اولاً باشد به میراث میت عرض کردم که اگر اولی به میراث زن باشد حضرت فرمودند که نه و قضا نمی کند کسی مگر مردان وارث.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که سؤال کردم از احد هما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۶

صلوات الله علیهما از شخصی که در ماه مبارک رمضان بیمار باشد و پیش از آن که صحت یابد بمیرد حضرت فرمودند

که بر او چیزی نیست و لیکن قضا می کنند از کسی که صحت یابد و پیش از آن که قضا کند بمیرد و احادیث مردن در سفر گذشت که از او قضا می کنند.

و کالصحیح منقول است از حماد بن عثمان از شخصی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که بمیرد و بر او قرضی باشد از ماه رمضان که از او قضا می کند؟ حضرت فرمودند که هر که اولی باشد به او عرض کردم که اگر اولی زنان باشند حضرت فرمودند که نه مگر مردان.

و در صحیح از منصور منقول است که سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که بیمار باشد در ماه رمضان و صحت نیابد تا بمیرد حضرت فرمودند که از او قضا نمی کنند و پرسیدم از حایضی که بمیرد در ماه رمضان حضرت فرمودند که از او قضا نمی کنند، و صحیح ابو بصیر گذشت به همین مضمون و هم چنین است موثقه کالصحیح سماعه از آن حضرت صلوات الله علیه.

[اگر کسی بمیرد و قضا روزی بر او باشد]

(وقد روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال اذا مات الرجل و علیه صوم شهر رمضان فليقض عنه من شاء من اهله) و از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که هر گاه شخصی بمیرد و روزه رمضان نیز بر او باشد پس باید که قضا کند از او هر که خواهد از اهل میت و این حدیث ظاهرش استحباب است، و جمعی از علما به این عمل کرده اند اگر چه بر پسر بزرگتر واجب است اما بمنزله دین است چنانکه گذشت پس اگر دینی بر میت باشد

و شخصی تبرع کند و دین او را از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۷

مال خود ادا کند از وارث ساقط می شود هم چنین از ورثه هر که ادا کند میت بری ء الذمه می شود بلکه جمعی گفته اند که غیر وارث نیز اگر ادا کند بری الذمه می شود، پس اگر ولد اکبر شخصی را اجیر کند و او به جا آورد او بری الذمه می شود خصوصا هر گاه میت وصیت کرده باشد که از جبهه او استیجار کنند صوم و صلاه را و آن شخص به جا آورد میت بری الذمه می شود و از ولد اکبر ساقط می شود چون بعد از قضا او مشغول الذمه نیست تا پس بزرگتر آن را ادا کند، و در همه دغدغه می رود که شاید مطلوب الهی تعبد اکبر باشد و دین عبادات مثل غیر آن نیست چون در اینجا تعبد و تقرب هست اما اگر پسر بزرگتر مسایل نماز و قرائت و غیر آن را نداند و عمری باید که صرف کند تا اینها را بداند و بعد از دانستن عمری باید که قضاهای خود را به جا آورد استیجار بد نیست اگر بعد از آن فرصت شود دیگر بکند، و اکثر عالمیان چنین اند و شکی نیست در آن که به سبب عبادات میت را خلاصی از عذاب الهی یا تخفیف عذاب بهم می رسد مهما أمکن سعی کردن در آن لازم است و هر گاه استیجار کنند می باید از شخصی استیجار کنند که عارف باشد به قرائت و مسائل و عادل باشد و اقلا ثقه باشد که مظنون باشد که می کند و درست می کند و این بسیار نادر است و بر تقدیر

جواز استیجار وقتی برائت ذمّت حاصل می شود که اجیر به این صفات متصف باشد.

(و کتب محمّد بن الحسن الصفّار إلی ابی محمّد الحسن بن علیّ صلوات اللّٰه علیهما فی رجل مات و علیه قضاء من شهر رمضان عشره ایّام و له ولّیان هل يجوز لهما ان یقضیا عنه جمیعا خمسہ ایّام احد الولّیین و خمسہ ایّام الاخر فوقّ صلوات اللّٰه علیہ یقضی عنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۸

اکبر ولیّیه عشره ایّام و لاء إنشاء اللّٰه قال مصنّف هذا الکتاب رضی اللّٰه عنه و هذا التّوقیع عندی مع توقیعاته إلی محمّد بن الحسن الصفّار بخطّه صلوات اللّٰه علیہ) و در صحیح بواسطه ابن الولید از صفار که ظاهرش شهادت ابن ولید است و کلینی بواسطه عطار از صفار روایت کرده است و شیخ نیز به این سند صحیح روایت کرده است که صفار گفت عریضه نوشتم به خدمت حضرت ابو محمد که کنیت حضرت امام حسن عسکری است صلوات اللّٰه علیہ، و بعضی از این کنیت استدلال کرده اند که نام حضرت صاحب الامر را صلوات اللّٰه علیہ می توان برد چون کنیت آن حضرت پدر محمد است پس نام حضرت برده باشند و این وجهی ندارد چون حق سبحانه و تعالی که فرزند کرامت می فرماید مستحب است تکنیت از بابت فال خیر که گویا این پسر بزرگ شده است و فرزند بهم رسانیده است و آن فرزند فلان نام دارد و از آن طرف گفته اند که ما نحن فیه از این باب نیست زیرا که امام علی نقی که فرزندش را مکنی می ساخت باین کنیت می دانست بعلم یقین که از او یک فرزند بهم خواهد رسید و این نام

خواهد داشت و جواب داده اند که در وقت کنیت اصلاً بخاطر آن جماعتی که کنیت را می گویند نمی رسد که فلانی پدر فلانی است مثل حضرت ابی جعفر که کنیت حضرت باقر است اصلاً بخاطر نمی رسد که پدر حضرت جعفر است صلوات الله علیهما و بر تقدیر تسلیم شاید که به این کنیت جایز نباشد گفتن فعلی صحابی حجت نیست و بر تقدیر تسلیم از این فرد تجاوز نمی توان کرد، و سند منع آن که بر این کنیت مفسده مترتب نمی شود و بر اسم مترتب می شود. و در این باب رسایل نوشته شده است رجوع به آنها باید کرد و مهما ممکن نام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۶۹

کنیت آن حضرت را نباید برد.

و مضمون کتابت آن که هر گاه شخصی بمیرد و ده روز قضای ماه رمضان در ذمّت او باشد و او را دو وارث باشد آیا جایز است که این ده روز را با هم روزه دارند و رعایت ترتیب نکنند چنانکه در قضای نماز رعایت ترتیب می کنند و محتمل است که مراد راوی این باشد که ده روز را حصّه کردن واجب است یا جایز است که پنج روز را این وارث و پنج روز را آن وارث و ظاهر لفظ سؤال از هر دو است پس فرمان همایون آن حضرت صادر شد و اصل توقیع طغرای پادشاهان و صدور و امثال ایشان است که مخصوص ایشان است و دیگری طغرا نمی کند پس ممکن است که در جواب خواص اسم مبارک خود را طغرا فرموده باشند که سبب زیادتی یقین روات شود یا آن که مرتبه مرتبه شایع شده باشد که کتابت بزرگان

را تشبیه به طغرا و فرامین ملوک کرده چنین گویند بلکه پادشاهی واقعی که از جانب الهی است پادشاهی ایشان است علی ای حال بعضی این آداب را رعایت می نمودند و بعضی شأن ایشان را از آن ارفع می دانستند که اطوار و القاب ملوک را بر ایشان اطلاق کنند باری حضرت فرمودند که قضا می کند از میت بزرگترین دو ولی ده روز را پی در پی پس اگر سؤال از وجوب کرده باشد جواب این خواهد بود که اصل وجوب بر پسر بزرگتر یا وارث بزرگتر است تا منافات نداشته باشد جواز قضا از دیگری و اگر سؤال از جواز باشد جواب نفی جواز خواهد بود چون عبادت بد نیست و در عبادات بدنییه بدلیت نمی رود و مگر آن چه استثنا شده است و محتمل است که امر استحبابی باشد به قرینه توالی که چون تتابع در قضا واجب نیست چنانچه که گذشت پس چنانچه تتابع واجب نیست هم چنین به فعل آوردن بزرگتر و خلافت در آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۰

مراد از ولی کیست اکثر علماء ذکر کرده اند که اکبر اولاد ذکور مراد است و ظاهر حدیث مطلق وارث مرد است پس اگر چند برادر داشته باشد که وارث باشند احوط آنست که برادر بزرگتر قضا کند و اگر وارث منحصر باشد در دختر طبقه اول میراث یا خواهر در مرتبه دوم میراث یا عمه و خاله در طبقه سوم، اکثر بر آنند که قضاء واجب نیست و صدوق ذکر کرد که زنان قضا می کنند چنانچه در فقه رضویست.

و در حدیثی که از حضرت صادق صلوات الله علیه گذشت با طلاقه حمل می تواند

کرد احادیث مردان را بر صورتی که وارث مردان باشند یا مردان و زنان و احوط آن است که اگر توانند زنان قضا کنند و اگر نتوانند بانکه قضا بسیار از خود در ذمه داشته باشد و مبتلا باشند به حمل و شیر دادن مثلا که از جهت میّت استیجار نمایند پس صدوق ذکر کرده است که این فرمان حضرت با سایر فرمانهایی که آن حضرت به سوی صفار فرستاده بودند به خط مبارک آن حضرت نزد من است و ظاهرا صفار به ابن ولید یا پدرش داده بوده اند و ایشان به او داده بودند.

باب فدیة صوم النذر

(روی احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه فی رجل نذر علی نفسه ان هو سلم من مرض او تخلص من حبس ان یصوم کلّ یوم اربعاء و هو الیوم العذی تخلص فیہ فعجز عن ذلك لعله اصابته او غیر ذلك فمد الله عزّ و جلّ للرجل فی عمره و اجتمع علیه صوم کثیر ما کفّاره ذلك قال تصدّق لكلّ یوم مدّا من حنطه او بمدّ من تمر) و در کافی

أو ثمن مدّ

این بابی است در فدای روزه نذر و فدا غیر کفاره است و کفاره خواهد آمد در ابواب یمین به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از بزنطی از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که بر خود واجب سازد بنذر که اگر از بیماری صحت یابد یا از حبسی خلاص شود تا زنده باشد آن روزی را که صحیح شود یا از حبس خلاص شود روزه بدارد و اتفاقا خلاصی در روز چهارشنبه شد و حق سبحانه

و تعالی او را عمر دراز کرامت فرمود و به سبب ضعف پیری روزه بسیاری را افطار کرد یا به سبب بیماری و غیر آن کفاره کرده است چه چیز است حضرت فرمودند که از جهت هر روزی که افطار نموده است یک مد از گندم به مسکین می دهد یا یک مد از خرما و در کافی بدل از مد خرما ثمن مد است یعنی گندم بدهد یا بهای گندم را و ظاهرا از نساخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۲

کافی سهو شده باشد و ثمن کافی نباشد مگر آن که ثمن نیز طعام باشد مثل خرما (و فی روایه ادریس ابن زید و علی بن ادریس عن الرضا صلوات الله علیه تصدق عن کل یوم بمدّ حنطه او شعیر) و در روایت ادریس و علی در حسن کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که تصدق کند از جهت هر روزی به یک مد از گندم یا جو و صدوق جواب حضرت را نقل کرده است سؤال را نقل نکرده است چون سؤال همین سؤالی است در خلاصی از حبس و در کافی در جواب یک نفر است یعنی کفاره اش این است چنانکه سؤال نیز از کفاره است و صدوق حاصل معنی را ذکر کرده است که البته مراد حضرت از کفاره فدا خواهد بود و جمعی به اعتبار لفظ کفاره قایل شده اند که کفاره نذر مد است و دور نیست که مراد آن جماعت نیز این باشد که اگر در حین علتی و مرضی و مانع عظیمی خورده باشد این فداست و کفاره بر او اطلاق می کنند مجازا و اگر مانعی بخورد کفاره

می باید داد و خلافت در کفاره آن بعضی گفته اند که مثل کفاره ماه رمضان است چون ظاهر بعضی از روایات این است و بعضی گفته اند که کفاره آن کفاره یمین است به اعتبار روایات صحیحیه که خواهد آمد و مظنون آن است مخیر است هر چند اولی است و محتمل است که در این دو حدیث مراد این باشد که لفظ نذر گفته باشد و لله علی نكفته باشد و این کفاره سنت باشد چون در سؤال وارد نشده است لله علی و در قوی از محمد بن منصور منقول است که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که نذری بکند که روزه بدارد و عاجز شود و حضرت فرمودند که پدرم می فرمودند که از جهت هر روز مدی از طعام می دهد.

باب صوم الاذن

(روی الفضیل بن یسار عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال رسول الله صلى الله عليه وآله اذا دخل رجل بلده فهو ضيف على من بها من اهل دینه حتى یرحل عنهم ولا ینبغی للضيف ان یصوم الا باذنهم لئلا یعملوا شیئا فیفسد ولا ینبغی لهم ان یصوموا الا باذن الضیف لئلا یحتشمهم و یشتهی فیترکه) و کالصحیح منقول است امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که هر گاه شخصی داخل شود در شهری او مهمان اهل آن شهر است از هم دینان خود از هر یک سه روز ضروری است و زیاده بر آن بر سبیل تطوع است تا از آن شهر به در رود و سزاوار نیست مهمان روزه دارد بی رخصت

مهمان داران که مبادا ایشان طعامی از جهت او مهیا کنند و او نتواند خوردن و آن طعام ضایع شود و سزاوار نیست مهمان داران را که روزه دارند مگر باذن مهمان که مبادا مهمان اشتها داشته باشد و حیا کند چون ایشان نخورند، و این رخصت به این نحو خوب است و اگر مهمان از ایشان رخصت بگیرد که به جای دیگر رود، یا روزه باشد ایشان روزه بگیرند نه آن که به او بگویند که رخصت بده تا ما روزه باشیم در این صورت مهمان بیشتر ملاحظه خواهد نمود در نخوردن و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

(و روی نشیط بن صالح عن هشام بن الحکم عن ابی عبد اللّٰه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۴

صلوات اللّٰه علیه قال قال رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و آله من فقه الضّیف ان لا یصوم تطوّعا الّا باذن صاحبه و من طاعه المرأه لزوجها ان لا تصوم تطوّعا الّا باذنه و امره و من صلاح العبد و طاعته و نصحه لمولاه ان لا یصوم تطوّعا الّا باذن مولاه و من برّ الولد بأبویه ان لا یصوم تطوّعا الّا باذن ابویه و أمرهما و الّا کان الضّیف جاهلا و کانت المرأه عاصیه و کان العبد فاسدا و کان الولد عاقا) و منقول است از نشیط از هشام ثقه و ظاهرا از کتاب نشیط بیرون آورده باشد پس صحیح باشد اگر چه کلینی از احمد بن هلال روایت کرده است و صدوق نیز از احمد روایت کرده است از نشیط و احمد ضعیف است و لیکن چون از مشایخ اجازه است ضرر ندارد با آن که اکثر اوقات اگر از مجروح روایت

می کند طرقي ديگر نيز دارد به او که از آن حضرت به آن رسیده است که حکم به صحت کرده است با آن که حدیث را از او وقتی روایت کرده اند که عدل بود و ضبط وقت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که از جمله علم مهمان آن است یعنی می باید که مهمان بداند یا مهمانی چنین که می کند عالم است که روزه سنتی نگیرد مگر به رخصت مهماندار، و از جمله چیزهایی که بر زن لازم است که اطاعت شوهر خود در آن چیز کند آن است که روزه سنتی بی رخصت و امر شوهر نگیرد، و از جمله صلاح بنده آن است یعنی بنده صالح متقی و مطیع و خیر خواه آقا آن است که روزه سنتی بی رخصت آقا نگیرد مبادا ضعیف شود و خدمتی که واجب است مولای خود را کند نتواند کرد یا بر تقدیری که ضعیف نشود رعایت حال مولا کند تا این مرتبه سبب شفقت آقا می شود و بسیار باشد سبب آزادی بنده شود، و از جمله نیکی فرزند به پدر و مادر آن است که بی رخصت و امر ایشان روزه سنتی نگیرد، آن که در زن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۵

فرزند امر را ضم فرموده اند به اذن اشاره ایست به آن که بسیار است که رخصت می دهند و بالطبع راضی نیستند آن قسم رخصتی خوب نیست بلکه می باید که چنان راضی باشند که خود بفرمایند که روزه بگیرد و اگر این رخصتها نباشد مهمان نادان خواهد بود و زن عصیان شوهر کرده خواهد بود که بی رخصت او روزه گرفته است،

بسا باشد که در اثنای روز خواهد مجامعت کند و هر چند در روزه سنت مجامعت می تواند کرد که روزه زن را باطل کند بر تقدیر صحت و لیکن گاه باشد که نداند یا اگر داند رعایت حرمت روزه بایش کردن یا کند، لهذا زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله قضا ماه رمضان را تاخیر می کردند تا ماه شعبان، و قطع نظر از اینها گاه باشد که روزه حسن او را کم کند و این معنی نیز ضرریست که به شوهر رسانیده است و عصیان الهی کرده است که روزه را بی رخصت شوهر به جا آورده است، و بنده صلاح خود را مبدل به فساد کرده خواهد بود و اطاعت را به عصیان و خیر خواهی را مبدل کرده خواهد بود به غش که خلاف خیر خواهیست، و در علل هست عبارت غاشا بعد از عاصیا و در کافی نیست و فرزند عاق پدر و مادر خواهد بود خصوصا وقتی که ایشان نهی کرده باشند از صوم، و در علل بعد از عاقا قاطعا للرحم هست که قطع رحم کرده خواهد بود اگر چه عقوق لازم دارد قطع رحم را لیکن اشاره است به آن که دو عذاب خواهد داشت یکی عذاب قطع رحم و دیگر عذاب عقوق والدین و در روزه این جماعت خلافت میان علما بعضی همه را مکروه من دانند یعنی ثوابش کمتر خواهد بود از آن که با رخصت این جماعت باشد و جمعی در همه حرام می دانند و جمعی می گویند که همه صحیح نیست، و جمعی به حرمت با عدم صحت قایلند در بعضی از اینها

و در آن بعض نیز خلافت و اکثر مکروه می دانند به معنی اقل ثوابا و جمعی مکروه می دانند به

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۶

معنی خود که ترکشان اولی است و هیچ شک نیست که اولی ترکست خصوصا با نهی والدین و آقا و بعد از اینها زوج.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که نیست زن را روزه سنتی بگیرد مگر به رخصت شوهرش.

و دو حدیث کالصحیح دیگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است به همین مضمون و آیات و احادیث در بر والدین و رعایت حقوق ایشان بسیار است و اگر یابد که ایشان راضی نیستند البته رعایت رضای ایشان می باید کرد خصوصا هر گاه نهی کنند از آن.

و در اخبار معتبره وارد شده است از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم که شخصی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله مرا رغبت در جهاد هست و از من می آید و خواهانم حضرت فرمودند که جهاد کن در راه خدا که اگر کشته شوی نزد حق سبحانه و تعالی زنده خواهی بود و روزی از بهشت خواهی خورد و اگر بمیری اجر و مزد تو بر حق سبحانه و تعالی است و اگر بر گردی از گناه پاک شده باشی مانند روزی که از مادر متولد شده باشی گفت یا رسول الله پدر و مادر پیری دارم که کمانشان اینست که به من انس گرفته اند و راضی نیستند که من به جهاد

روم حضرت فرمودند که با ایشان باش که بحق خداوندی که جان من در قبضه قدرت اوست که یک شبانه روز انس ایشان به تو بهتر است از جهاد یک سال و در روایتی دیگر انس والده ات به تو در یک شب بهتر است از جهاد یک ساله و هر گاه در جهاد واجب این مبالغه وارد شده باشد در روزه سنت البته رعایت می باید کرد.

باب الغسل فی الیالی المخصوصه فی شهر رمضان

[غسل در دهه آخر]

(و ما جاء فی العشر الأواخر و فی ليله القدر.

روی العلا عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما انه قال یغتسل فی ثلث لیل من شهر رمضان فی تسع عشره و احدی و عشرين و ثلث و عشرين و اصیب امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی تسع عشره و قبض فی احدی و عشرين قال و الغسل فی اول اللیل و هو یجزی الی آخره) این بابی است در غسل شبهای مخصوصه آن چه در اینجا ذکر کرده است چهار شب است و در باب اغسال غسل شب اول را ذکر کرده است با این اغسال که در اینجا از جهت تاکید و تذکیر بیان کرده است و شب نیمه مشهور است استحباب غسل در آن و ابن طاوس رضی الله عنه حدیثی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که حضرت فرمودند که در شب اول و نیمه غسل کن.

و حدیث دیگر روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه که دال است بر استحباب غسل در فردای ماه رمضان و آن پانزده شبست هر شب که طاق باشد مثل اول و سیم و پنجم تا به آخر و احادیث غسل

در این سه شب قریب به تواتر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۸

از آن جمله به اسانید صحیحہ منقولست از باقر و صادق صلوات اللہ علیہما که فرمودند که غسل می کند در سه شب از شبهای ماه رمضان در شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم و به حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ ضربت زد ابن ملجم علیه اللعنه ابد الابدین در شب نوزدهم و در شب بیست و یکم به جوار رحمت الهی پیوستند و حضرت فرمودند که غسل را در اول شب می کند و تا آخر شب اگر بکند مجزیست اگر چه در اول شب بهتر است که در حین صلوات و دعوات پاک باشد و محتمل است که مراد این باشد که یک غسل کافی است در همه اگر چه در شب بیست و سیم دو غسل بهتر است یکی در اول شب و یکی در آخر شب.

چنانکه در صحیح از برید منقول است که گفت آن حضرت را دیدم که در شب بیست و سیم دو غسل کردند یکی در اول شب و یکی در آخر شب و ظاهرا مراد برید از آن حضرت امام محمد باقر است و احتمال حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہما نیز دارد (و قد روی انه یغتسل فی لیلہ سبعہ عشر) و بتحقیق که در صحیح از محمد بن مسلم مرویست از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که در شب هفدهم نیز غسل می کند که لیلہ الفرقان است که در وزش فتح بدر واقع شد.

و در صحیح از سلیمان بن خالد منقولست که گفت که از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم که در چند شب غسل کنم در ماه رمضان حضرت فرمودند که در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سوم عرض کردم که اگر شاق باشد بر من شاق باشد غسل و احیای این سه شب که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۷۹

لوازم غسلت یا آن که غسل از لوازم احیاء است فرمودند که در شب بیست و یکم و بیست و سیم عرض کردم که اگر شاق باشد دو شب بر من حضرت فرمودند که الحال بس است.

ترا بدان که غرض سلیمان از این سؤال این بود که حضرت شب قدر را بفرمایند که در کدام شب است اول ابهام فرمودند در سه شب دیگر که پرسید در دو شب فرمودند، دیگر که پرسید که هر شبی که بفرمایند غسل کن ظاهر شود که آن شبست حضرت فرمودند که همین مقدار بس است که دانستی چنانچه در اخبار دیگر خواهد آمد.

[غسل لیالی متبرکه وقت غروب باشد]

(و روی زراره و فضیل عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال الغسل فی شهر رمضان عند وجوب الشمس قبیلہ ثم یصلی و یفطر) و در صحیح از زراره و در حسن کالصحیح از فضیل منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که غسل در ماه رمضان در شبهای متبرکه که نزد فرو رفتن آفتاب است اندکی پیشتر از شام که چون از غسل فارغ شود نماز کند و بعد از آن افطار کند یا افطار کند که واو به معنی او باشد و اول اظهر است و این فرد اکمل است و اگر نه در هر وقتی که می کند

خوبست چنانچه گذشت.

و در صحیح از عیص منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شبی که مطلوبست غسل از این چه وقت شب است حضرت فرمودند که اول شب و اگر خواهی هر وقت که مشغول عبادت می شوی از آخر شب نیز خوب است و پرسیدم از نماز و عبادت که در چه وقت مطلوب است فرمودند که در اول شب پاره ای نماز می کند و پاره ای در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۰

آخر شب و در میان قرآن و دعا می خواند یا اندک استراحتی می کند و اگر نتواند تمام شب عبادت کردن چنانکه خواهد آمد که سر شب چشمی گرم می کند هر دو خوب است و ممکن است که مراد نوافل ماه رمضان باشد که در اول شب می کند و نماز شب را با دعاها در آخر شب می کند چنانچه اخبار بسیار به این نحو وارد است.

[عبادت در دهه آخر]

(و روی سماعه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا دخل العشر الاواخر شد المئزر و اجتنب النساء و أحيا الليل و تفرغ للعبادة) و منقول است در موقق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون دهه آخر از ماه رمضان داخل می شد که اولش شام شب بیست و یکم است حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کمر را سخت می بستند از جهت عبادت حقیقه چون کمر بستن قوت کمر می شود یا مجازا چنانکه متعارف است که هر گاه شخصی به جدّ می کند کاری را می گویند کمر بسته است در فلان کار خصوصا از

جهت خدمت آقا و محتمل است که مراد ترک جماع باشد و مراد بستن بند زیر جامه باشد و بنا بر این احتمال آن که فرموده اند از زنان اجتناب می فرمودند تاکید سابق خواهد بود یا ترقی در آن که مقدمات جماع را نیز به فعل نمی آوردند و احیا می فرمودند شب را یا همه شبها را بیدار بودند از جهت عبادت حق سبحانه و تعالی و از همه کاری دست شسته خود را مشغول عبادت می ساختند با اعتکاف چنانچه خواهد آمد و ظاهر این حدیث آن است که احیای هر شب مستحب باشد در دهه آخر و احتمال دارد که مراد از لام لام عهد باشد یعنی شبهایی که احتمال شب قدر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۱

داشته باشد و آن شبهای افراد است که پنج شب باشد یا همه شبها بر احتمالی چنانچه از دعاهای شب ظاهر می شود و اظهر دو شب است که آن شب بیست و یکم و بیست و سوم باشد چنانچه احادیث ما کالمتواتر است که از این دو شب بدر نیست و احتمال دیگر آن که شب نوزدهم نیز داخل باشد و احتمالات دیگر موافق مذهب شیعه نیست.

[صد رکعت نماز در لیالی المتبرکه]

(و روی سلیمان الجعفری عن ابی الحسن صلوات الله علیه انه قال صلّ ليله احدى و عشرين و ثلث و عشرين مائه رکعه تقرء فی کلّ رکعه الحمد مرّه و قل هو الله احد عشر مرّات.)

و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که در هر یک از شب بیست و یکم و بیست و سوم صد رکعت نماز بگذارد در هر رکعتی بعد از سوره

حمد ده مرتبه توحید بخوان و ظاهراً فی نفسہ این نماز مطلوب است اگر چه نماز نافله ماه رمضان را نکند و یا آن که از هزار رکعت باشد و اهتمام در آن بیشتر از باقی باشد و این اظهر است و بر تقدیری که از هزار رکعت باشد شرط نیست که آن را کند تا این را تواند کرد بلکه اگر تواند هر شب هزار رکعت بکند بهتر خواهد بود چنانچه احادیث بسیار بر این وارد شده است و در مجموع هزار رکعت وارد شده است و نهصد رکعت وارد شده است به اسقاط صد رکعت شب نوزدهم و هشتصد و چهل رکعت وارد شده است چنانکه در فقه رضویست که شصت رکعت این دو شب نیز ساقط شود و نهصد بیست نیز وارد شده است که هشتاد رکعت سه شب ساقط شود و بر هر یک احادیث بسیار وارد شده است و همه خوب است و بیشتر اکمل است و در هر رکعتی از هزار رکعت ده قل هو الله أحد وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۲

شده است اگر ممکن باشد و بعد از آن نه و هفت و پنج و سه و یک بترتیب فضل.

(و قال الصادق صلوات الله عليه في ليلة تسع عشرة من شهر رمضان التقدير و في ليلة احدى و عشرين القضاء و في ليلة ثلث و عشرين ابرام ما يكون في السنه الى مثلها و لله عز و جل ان يفعل ما يشاء في خلقه.)

و منقول است در قوی که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که در شب نوزدهم مقدر می سازند هر چه را در آن سال واقع

خواهد شد از صحت و مرض و حیات و موت و غنا و فقر و بلاها و مصایب را و در شب بیست و یکم قضا می شود که یک مرتبه از تقدیر بیشتر است و در شب بیست و سیم امضا می شود که مبرم و محکم می شود و بسیار نادر است که تغییر یابد تا سال دیگر و به مرتبه نمی رسد که امکان تغییر نداشته باشد بلکه خداوند عالمیان قادر است که هر چه مصلحت اقتضا کند آن را بکند اما در شب اول که مقدر شده است به اندک دعایی یا تصدقی یا عمل خیری تقدیر مبدل می شود اما اگر قضا شده باشد تصدق بسیاری می باید تا متغیر شود و اگر امضا شده باشد بسیار نادر است که تغییر یابد اما به مرتبه ای نرسیده است که محال باشد بلکه ممکن است که اگر تصدقات و تضرعات و عبادات و شفاعات همه جمع شوند متغیر و متبدل شود و چون تغییرش کالنادر است در اخبار وارد شده است که تغییر نمی یابد آن چه در شب بیست و سیم امضا می شود.

و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در شب نوزدهم مقدر می شود و در شب بیست و یکم محکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۳

می شود و در شب بیست و سیم امضا می شود یعنی آن حکم را جاری می سازند بلا اشتباه از قبیل حکمی که اولاً پادشاهان کنند، و دویم به منزله آن است که در دفاتر ثبت شود و سیم بمنزله مهر پادشاهان است.

چنانچه کالصحیح منقول است از اسحاق که شنیدم که جمعی از آن حضرت صلوات الله

علیه سؤال می کردند که آیا ارزاق در شب نیمه شعبان قسمت می شود حضرت فرمودند که نه و الله قسمت نمی شود مگر در شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم ماه رمضان به درستی که در شب نوزدهم ملاقات می کنند دو جمع و در شب بیست و یکم هر امر محکمی جدا می شود و در شب بیست و سیم امضا می شود آن چه را حق سبحانه و تعالی اراده دارد که امضا فرماید و این شب قدری است که حق سبحانه و تعالی آن را بهتر از هزار ماه گردانیده است عرض کردم که چه معنی دارد ملاقات دو جمع با آن که شب ملاقات دو جمع مشهور شب هفدهم است که در بدر جمع شده بودند مسلمانان با کفار و روزش روز فرقان است که حق و باطل در بدر از یکدیگر جدا شد و بر عالمیان ظاهر شد نبوت آن حضرت که خیر از مغیبات داده بودند و همه در آن روز واقع شد و صنادید قریش که ماده فساد عالم بودند جمعی کشته شدند و جمعی اسیر شدند این جمع نوزدهم غیر آن جمع خواهد بود کدام است؟ حضرت فرمودند که در این شب که شب تقدیر است همه آن چه واقع خواهد شد جمع می کنند بر سبیل اجمال و عرض می نمایند ملائک که اینها را چه باید کرد جمعی را احسان می فرمایند و جمعی را که قابلیت احسان ندارند ایشان را موقوف می دارند بآنکه در علم الهی ظاهر است در ازل آزال آن چه بر سر همه می آید از نقیر و قطمیر و لیکن اجمال نسبت به ملائکه است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۴

تفصیل در شب بیست و یکم می شود و در آن شب هر امری که واقع شدنی است به سبب قابلیت و استعداد اصلی یا عارضی به سبب اعمال خیر و دعوات مقضی می شود و نوشته می شود رقم ایشان اما ممکن است که ایشان تا شب بیست و سیم دعاها بکنند و یا کارهای خیر از ایشان صادر شود که رقم بلاها و مصایب ایشان به تعویق افتد و یا قلم عفو بر جریده جمعی کشیده شود و در شب بیست و سیم ارقام همه مهر می شود که تغییر نمی یابد غالباً و امکان تغییر هست که تا شب عید و روز عید که روز جایزه است و روز عرفه که همه خلایق را بار عام می دهند جمعی را در عرفات و جمعی را در روضات مقدسات خصوصاً روضه مقدسه سید الشهداء سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسین صلوات الله علیه، و جمعی دیگر را در مجامع دیگر که در هر شهری کنند پس اگر در شب قدر آن بلاها مبرم شده باشد ممکن است که به ازدیاد تضرعات بالکلیه بر طرف شود یا اگر آمده باشد آن بلا آن را بردارد پس نه چنان است که هر چه در شب قدر مبرم و ممضی شده باشد احتمال تغییر و تبدیل نداشته باشد بلی این احتمال نادر است و تفصیل این معنی در حدیث طویل سوره انا أنزلنا مذکور است.

[شب قدر اول سال است]

(و روی رفاعه عنه صلوات الله علیه انه قال ليله القدر هي اول السنه و هي اخرها).

و در صحیح و موثق کالصحیح منقول است از رفاعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهُ عليه فرمودند که شب قدر اول سال آینده است و آخر سال گذشته است و احادیث بسیار وارد شده است که اول سال شب اول ماه مبارک رمضان است پس دور نیست که هم چنان که اول صبح اول روز است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۵

و لیکن حق سبحانه و تعالی به تفضّل خود چنان مقرر فرموده است که تا واقع ساختن نماز صبح فرشتگانی که نویسندگان اعمال شبند آن وقت را از شب حساب کنند و نماز صبحی که در اول صبح به جا آورند در آخر نامه عمل شب بنویسند و ملائکه روز در اول صبحیه عمل روز بنویسند چنانچه حق سبحانه و تعالی آن را مشهود نامیده است هم چنین فرشتگان نویسندگان سال گذشته توقف نمایند از اول ماه رمضان تا انقضاء شب قدر همه این اعمال را آخر در نامه عمل بنده که ایشان می نویسند بنویسند و ملائکه این سال که در اول نامه عمل بنده می نویسند یا آن که چون اول شوال اول سال است باین معنی که اول اوقات خوردن سال است چنانچه گذشت و هم چنین اول اوقات تقدیر سال آینده است و آخر تقدیر سال گذشته است و منافات ندارد هر دو معنی مقصود باشد بلکه معانی بسیار از یک لفظ ممکن است که همه مراد باشد و در واقع هست و مراد است با آن که اول اضافی باشد نه حقیقی چنانچه از صبح تا چاشت را اول روز می گویند و بعضی از این حدیث فهمیده اند که شب اول ماه شب قدر باشد یا جزو شب قدر باشد چنانچه از اخبار سابقه مفهوم شد که هر

یک از این سه شب جزو شب قدرند پس ممکن است که این شب نیز دخیل باشد و ابتدای تقدیرات در آن شود چنانچه نزول قرآن در این شب شده است به بیت المعمور و در شب قدر به آسمان اول آمده است و در عرض بیست سال یا بیست و سه سال بر آن حضرت آیه آیه و سوره سوره نازل شده است چنانچه گذشت لهذا سنت است غسل و نمازها و اعمال خیر در آن شب و در آن روز قطع نظر از آن که اول سال است و در اول هر نعمتی شکر می باید کرد که حق سبحانه و تعالی چنین نعمتی که اصل نعم است کرامت فرموده است چنانچه بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۶

این معانی دلالت دارد دعاهای شب اول روز و روز اول ماه مبارک رمضان و آن که سال ما را مفتح گردانید به ماهی که بهترین ماههاست و روزهای او بهترین روزهاست و شبها و ساعتها و بهترین شبها و ساعتهاست.

[خواب پیامبر و منبر او بدست بنی امیه]

(واری رسول الله صلى الله عليه و اله في منامه بنى أمية يصعدون منبره من بعده يضلون الناس عن الصيراط القهقري فاصبح كئيبا حزينا فهبط جبرئيل عليه السلام فقال يا رسول الله مالي اراك كئيبا حزينا قال يا جبرئيل اني رأيت بنى أمية في ليلتي هذه يصعدون منبري من بعدى يضلون الناس عن الصيراط القهقري فقال و الذي بعثك بالحق نبيا ان هذا لشيء ما اطلعت عليه ثم عرج إلى السماء و لم يلبث ان نزل عليه باي من القرآن يونسه بها أ فرأيت ان متعناهم سنين ثم جاءهم ما كانوا يوعدون ما أغنى عنهم ما

كَانُوا يُمْتَعُونَ وَ انزل عليه إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ مَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ جعل ليله القدر لنبیه
صلی الله علیه و اله خیرا من الف شهر من ملک بنی امیه) به اسانید متکثره از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و از
جمله از زراره از احدهما صلوات الله علیهما منقول است که به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نمودند در واقعه که
بنی امیه و در روایت زراره بنی تیم و بنی عدی و بنی امیه را دیدند که بر منبرش بالا- می رفت به عنوان میمون بعد از آن
حضرت، و مردمان را از راه بر می گردانیدند از پشت و این حاصل معنی است و خواب چنین بود که ابو بکر که از قبیله بنی
تیم است و عمر که از قبیله بنی عدی است و عثمان و معاویه یزید و سایر بنی امیه و بنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۷

عباس را دیدند به شکل میمونها مانند میمون بر بالا می جهند و پائین می جهند و مردمانی که ایستاده بودند و تماشا می کردند
چنانچه از جستن میمون می رمند و پس پس بر می گشتند و از این واقعه دانستند که این جماعت حق ائمه معصومین صلوات
الله علیهم را غضب خواهند کرد بر ایشان، جمع خواهند شد و برگشتن قهقری آن است که همه کافر خواهند شد به سبب
انکار نصوص جلیله بر امامت ایشان خصوصا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را که انکار صریح نمودند.

چنانچه متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که صحابه او همه برگشتند و

کافر و مرتد شدند به همین عبارت ارتداد در صحاح سته ایشان خصوصا در بخاری و مسلم عبارت ارتداد صحابه متواتر است پس حضرت با غم و الم صبح کردند پس جبرئیل آمد و گفت یا رسول الله چه واقع است که شما را غمناک می بینم حضرت فرمودند ای جبرئیل دیشب در واقعه دیدم که بنی امیه بر منبر من بالا می رفتند و در روایت زراره دیدم که ابو بکر و عمر و بنو امیه و بنو عباس بر منبر بالا می رفتند و در روایت زراره دیدم که ابو بکر و عمر و بنو امیه و بنو عباس بر منبر بالا می رفتند و صدوق از روی تقیه ابو بکر و عمر را ذکر نکرده است چرا که اگر چه اهل ری و قم شیعه بودند و پادشاه ایشان شیعه بود اما همان لعن و طعن نمی کردند و مع هذا این کتاب من لا یحضر در بلخ مصنف شد و اهل بلخ سنی و شیعی هر دو بودند. اگر چه بخاری و مسلم و غیر ایشان ارتداد و کفر صحابه را ذکر کرده اند و لیکن از ایشان می گذرانند و اگر شیعیان می گفتند نمی گذارنیدند چون علماء شیعه به ظاهر عمل می کنند و عامه همه را تاویلات می کنند و این امری است ظاهر مثلا اگر صفاهانی خود مذمت صفاهان یا صفاهانیان کنند صفاهانی دیگر را بد نمی آید

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۸

و اگر کاشی یا قمی مذمت کنند یکی از این دو را تا کشتن همراهند و سید بن طاوس در کتاب یقین احادیث کفر ثلاثه را از علمای اهل سنت روایت کرده است و ذکر کرده است که

عهدده صحت این حدیث بر ناقل آن است مرا به آن کاری نیست و اگر علماء شیعه نقل کرده بودند من روایت نمی کردم و مشهور است که چون شیخ طوسی در زیارت عاشورا ذکر کرده اللهم العن الاول و الثانی و الثالث علماء عامه اعتراض کردند که اینها کیستند شیخ حدیثی از طرق ایشان نقل کرد که مراد از اول قابیل است که وضع کرد کشتن را و دویم فرعون است و سیم هامان است و راضی شدند از او زیرا که ایشان در زمان خلفای بنی عباس بودند و همه کس می دانستند که ایشان شیعه اند اما سب نمی توانستند کردن.

پس حضرت فرمودند که این جماعت بر منبر من بالا می جستند مانند میمون و به زیر می جستند و مردمان را از راه حق گمراه می کردند و پس پس به کفر بر می گشتند پس جبرئیل علیه السلام گفت که به حق خداوندی که ترا به راستی به پیغمبری فرستاده است که من بر این معنی مطلع شده ام و فی الحال به آسمان رفت و چون اندک زمانی برگشت و چند آیه از جهت تسلی خاطر آن حضرت آورد یکی این آیه که ترجمه اش این است که آیا می بینی که اگر ما چند سالی ایشان را باز گذاریم و بعد از آن بیاید به ایشان و آن چه ایشان را وعده داده اند از عذاب دنیا یا عقبی فایده نمی دهد ایشان را تمتعات دنیوی ایشان در دفع عذاب از ایشان و به همه رسید آن چه رسید و چندین هزاران هزار لشکر عمر دفع نکرد از او ابو لؤلؤ را و هم چنین عثمان و ملک بنی امیه و

عباسیان همه مستاصل شدند به حیثیتی که از ایشان اثری و خبری نماند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۸۹

و دیگر سوره انا أنزلناه را فرستاده که ترجمه اش این است که به تحقیق که ما قرآن را فرستادیم در شب قدر از بیت المعمور به آسمان دنیا یا از لوح محفوظ به بیت المعمور در شبی که تقدیر می شود هر چه در آن سال می شود و یا محمد کجا تو می دانی که شب قدر چه رتبه دارد شب قدر و عبادتی که در آن کرده می شود بهتر است از عبادتی که در هزار ماه کرده شود که در آن هزار ماه شب قدر نباشد یعنی قطع نظر از شب قدرش حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی شب قدر را از جهت امت آن حضرت بهتر از هزار ماه پادشاهی بنو امیه گردانید یعنی ثوابی که می دهند بر عبادت شب قدر بیشتر است به حسب ظاهر از تمتعات هزار ماهه ایشان و ممکن است که عبادت مقدر باشد یعنی عبادت این شب بهتر است از عبادت ملک بنی امیه چنانچه خواهد آمد و هر دو ممکن است که مراد باشد، به زیر می آیند فرشتگان آسمان و روحی که اعظم از همه ملائکه است که فردای قیامت او در یک صف باشد و جمیع فرشتگان در یک صف که روح القدس باشد به اذن پروردگار ایشان از جهت هر امری که در آن سال واقع می شود و این شب تا طلوع صبح همگی سلامتی و رحمت است یا سلام الهی یا سلام فرشتگان تا طلوع صبح بر امام زمان فایض است به سبب این سلام تا سال دیگر در

حفظ و امان حق سبحانه و تعالی محفوظ خواهد بود.

و محمد بن یعقوب کلینی و صدوق روایت کرده اند حدیث حسن بن عباس بن جویش را در تفسیر انا أنزلناه ذکر کرده اند و حکم به صحت آن کرده اند و جمعی نفهمیده اند و حکم به ضعف آن کرده اند و اگر کسی تدبیر کند بسیاری از حقایق بر او منکشف می شود.

[شب قدر در هر سال]

(و سال رجل الصادق صلوات الله عليه فقال أخبرني عن ليلة

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۰

القدر كانت او تكون في كل عام فقال لو رفعت ليلة القدر لرفع القرآن) و كالصحيح منقول است از شعیب که گفت شخصی از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کرد و گفت خبر ده مرا از شب قدر که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود یک مرتبه چنانچه بعضی سنیان گفته اند، یا تا آن حضرت بود و بعد از آن حضرت بر طرف شد چنانچه جمعی دیگر گفته اند حضرت فرمودند که اگر شب قدر را بالا برند قرآن را نیز بالا خواهند برد یعنی وقتی که در آخر الزمان بعد از فوت معصوم قرآن را بالا- خواهند برد در آن زمان معصومی نخواهد بود که ملائکه و روح بر او نازل شوند شب قدر نیز نخواهد بود.

و در اخبار مشهوره وارد است که چون آن حضرت صلوات الله علیه از دنیا برود بعد از آن حضرت چهل روز دیگر دنیا خواهد بود و دابه الارض بیرون می آید و بعد از آن اسرافیل صور می دمد و همه خواهند مرد و چند روزی که خواهد شد نفخه دیگر دمیده شود و قیامت بر پا خواهد شد پس تا تکلیف

هست صاحب الامر صلوات الله عليه یا غیر آن حضرت از معصومین صلوات الله علیهم خواهند بود و چون معصوم بر طرف می شود شب قدر و قرآن همه بر طرف خواهند شد.

و در صحیح از هشام بن حکم منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که شب قدر در هر سالی هست و روز آن در فضیلت مثل شب است.

و در صحیح از عبید بن زراره منقول است که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه دو شخص باشند و یکی از این دو تا صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۱

نماز و دیگری دعا کند کدامین یک از این دو افضلند حضرت فرمودند که دعا افضل است و محتمل است که مراد این باشد که نفی شب قدر قرآن است یعنی کفو است زیرا که حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده است تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا يَكُ جَا در اینجا فرموده است که ملائکه و روح نازل می شود یعنی همیشه و در جاهای دیگر فرموده است که فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ یعنی در شب قدر فصل می شود هر امری که حکمتی در وجود یا ایجاد یا تقدیر آن هست و مقدر و مقضی و مبر می شود یا هر امری که با احکام و اتقانست مقدر می شود و این کاری است که از نزد ماست و ما رحمت را می فرستیم و ارسال این رحمت از پروردگار توست و خلف وعده الهی محال است مگر وقتی که تکلیف زایل شود و معنی اول اظهر است و الله تعالی يعلم.

(و سال حمران ابا جعفر صلوات الله علیه عن قول

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةً قَالَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ هِيَ فِي كُلِّ سَنَةٍ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْعَشْرِ الْآخِرِ وَ لَمْ يَنْزَلِ الْقُرْآنَ إِلَّا فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ قَالَ يَقْدَرُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِي تِلْكَ السَّنَةِ إِلَى مِثْلِهَا مِنْ قَابِلٍ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ أَوْ مَوْلُودٍ أَوْ أَجَلٍ أَوْ رِزْقٍ فَمَا قَدَّرَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ وَ قَضَى فَهُوَ الْمَحْتَمُومُ وَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ الْمَشِيئَةُ قَالَ قُلْتُ لَهُ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنَ الْفِ شَهْرِ أَيِّ شَيْءٍ عَنِي بِذَلِكَ فَقَالَ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ وَ لَوْلَا مَا يُضَاعَفُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَا بَلَغُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ) وَ دَر حَسَنٍ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولٍ اسْتِ از فَضِيلِ وَ زَرَارِهِ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ از

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۲

حمران که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمّد باقر صلوات الله عليه از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که ما فرستادیم قرآن را در شب با برکت کدام است این شب حضرت فرمودند که این شب قدر است و در هر سال هست در ماه رمضان در ده روز آخر، و قرآن نازل نشد به بیت المعمور و نه به آسمان اول مگر در شب قدر، و حق سبحانه و تعالی فرموده است در عقب شب مبارک که در این شب فصل می شود هر چیزی که با حکمت و احکام است یعنی مقدر می شود در شب قدر هر چیزی که در این سال آینده واقع خواهد

شد تا سال آینده در همین شب از نفعها و ضررها و یا طاعت و یا معصیت، یا فرزندى که حق سبحانه و تعالى عطا فرماید، یا عمر یا روزى پس هر چه در این شب مقدر شود و قضا شود آن حتم و واجب مى شود که البته واقع شود قطع نظر از اسباب عظیمه که سبب مشیت الهی شود چنانکه گذشت که به مرتبه نمى رسد که خلافش محال باشد بلکه خلافش نادر مى شود.

عرض کردم که چه معنی دارد که شب قدر بهتر از هزار ماه است و این حدیث را علی الظاهر از کافی برداشته است و اختصار کرده است و این است عبارت

[شب قدر از هزار ماه که شب قدر ندارد بهتر است]

(فقال العمل الصالح فيها من الصیلاه و الزکاه و انواع الخیر خیر من العمل فی الف شهر لیس فیها لیله القدر) حضرت فرمودند که اعمال خوبی که در شب قدر کنند از نماز و زکاه و انواع خیرات بهتر است از عمل در هزار ماهی که شب قدر در آن نباشد بعضی گفته اند که مراد این است که در هزار ماه پادشاهی بنی امیه به تشأم کفر و فسق ایشان شب قدر را از ایشان برداشتند چنانکه ظاهر عبارت حدیث صحیفه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۳

کامله است و اظهر آن است که مراد دفع دخلی که کرده اند در بسیار جائی مثل نیت مؤمن بهتر است از عمل او که آیا مراد عمل با نیت است لازم می آید تفضیل شیء بر نفس و بر غیر و اگر عمل بی نیت مراد است از باب زید افقه من جدار است، و جواب این است که بهتر از عمل با نیت است قطع نظر

از نیت در اینجا نیز سالی که شب قدر نداشته باشد نمی باشد پس هزار ماه قطع نظر از شب قدر مراد است پس شب قدر بهتر از نود سال و ده ماه است که شبهای قدرش را که نود شب است انداخته باشند و بنا بر این ایام پادشاهی ثلثه نیز داخله خواهد شد و شکی نیست که در بطلان مساویند، اما ایام پادشاهی بنی امیه هزار ماه درست است چنانکه مضبوط است نزد اهل تواریخ بعد از آن حضرت فرمودند که آن که یک شب برابر باشد با سی هزار شب محض تفضل الهی است و اگر حق سبحانه و تعالی با بندگان به عدالت و استحقاق سرکندگی این ثوابها خواهند داشت.

نقل کرده اند که در خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مذکور شد حکایت شمسون عابد که عمر بسیار یافت و هشتاد سال کارش جهاد بود که شب تا صبح به عبادت الهی مشغول بود و روزش جهاد می کرد صحابه گفتند یا رسول الله عمرهای ما کوتاه است و به سبب کوتاهی عمر از این ثوابهای عظیمه محرومیم حق سبحانه و تعالی این سوره را فرستاد که اگر چه عمر شما کوتاه است حق سبحانه و تعالی شما را به سبب متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این قسم شبی کرامت فرمود که یک شبش بهتر است از عمل نود سال از عمرهای ایشان و آن افضلیت انتهایی ندارد و بعضی را دو برابر می دهند و بعضی را هفتاد و هفتصد تا به مرتبه که حصر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۴

نتوان کرد به غیر از حق سبحانه و

تعالی (و سئل الصادق صلوات الله عليه كيف تكون ليله القدر خيرا من الف شهر قال العمل الصالح فيها خير من العمل في الف شهر ليس فيها ليله القدر) و در حسن کالصحيح منقول است که از آن حضرت سلام الله عليه پرسیدند که چه معنی دارد که شب قدر بهتر است از هزار ماه حضرت فرمودند که معنی آن این است که اعمال صالحی که در این شب کنند بهتر است از عمل صالحی که در هزار ماه کنند که در آن هزار ماه شب قدر نباشد به دو معنی که الحال گذشت.

[تورات و انجیل هم در رمضان نازل شد]

(و روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال نزلت التوریه فی ستّ مضین من شهر رمضان و نزل الانجیل فی اثنتی عشره مضت من شهر رمضان و نزل الزبور فی ليله ثمان عشره من شهر رمضان و نزل القرآن فی ليله القدر) منقول است در موثق حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که تورات نازل شد در شب ششم که گذشته بود پنج شب و آن شب که نازل شد شب ششم بود از ماه مبارک رمضان و انجیل نازل شد در شب دوازدهم ماه مبارک رمضان و زبور نازل شد در شب هجدهم ماه مبارک رمضان و قرآن در شب قدر نازل شد.

[علامت ليله القدر]

(و روی العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما قال سألته عن علامه ليله القدر فقال علامتها ان تطيب ريحها و ان كانت في برد دفئت و ان كانت في حرّ بردت و طابت و سئل عن ليله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۵

القدر فقال تنزل فيها الملائكة و الكتبه إلى السّماء الدّنيا فيكتبون ما يكون من امر السّينه و ما يصيب العباد، و امر عنده عزّ و جلّ موقوف له فيه المشیه فيقدّم منه ما يشاء و يمحو و يثبت و عنده امّ الكتاب) و به اسانید صحیحه متکثره منقول است که محمد بن مسلم گفت که سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما از علامت شب قدر حضرت فرمودند که علامتش آن است که بوی خوش دارد و اگر در آن چند شب هوا سرد باشد آن شب هوا گرم

می شود، و اگر در آن شبها هوا گرم باشد در آن شب سرد و خوش است یا خوش بوست، دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که چرا شب قدرش می گویند حضرت فرمودند که همه فرشتگان خصوصا نویسندگان عمل به آسمان اول می آیند و هر چه در آن سال واقع می شود و آن چه بر سر بندگان می آید همه را می نویسند و چیزی چند هست که موقوف می دارند به مشیت الهی و آن را حکم جزم نفرموده است می خواهد مقدم می دارد و می خواهد مؤخر می دارد و می خواهد محو می فرماید و می خواهد اثبات و نزد اوست لوح محفوظ که تغییر و تبدیل نمی باشد در آن و در لوح محو و اثبات تغییر و تبدیل هست و احادیث موثقه کالصحیحه در جزو اول و آخر شده است.

[شب قدر یکی از دو شب است]

(و روی عن علی بن ابی حمزه کنت ابی عبد الله صلوات الله علیه فقال له ابو بصیر جعلت فداک اللیله الّتی یرجی فیها ما یرجی ائی لیله هی فقال فی لیله احدى و عشرين او ثلث و عشرين قال فان لم اقو علی کلیهما فقال ما ایسر لیلتین فیما تطلب قال فقلت فرّبما رأینا الهلال عندنا و جاءنا من یخبرنا بخلاف ذلک فی ارض اخری فقال ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۶

ایسر اربع لیلال فیما تطلب قلت جعلت فداک لیله ثلث و عشرين لیله الجهنّی قال انّ ذلک لیقال قلت جعلت فداک انّ سلیمان بن خالد روی انّ فی تسع عشره یکتب وفد الحاجّ فقال یا ابا محمّد وفد الحاجّ یکتب فی لیله القدر و المنایا و البلیایا و الارزاق و ما یكون إلی مثلها فی قابل فاطلبها فی

احدی و ثلث و صلّ فی کلّ واحده منهما مائه رکعه و احیهما ان استطعت إلی النور و اغتسل فیهما قال قلت فان لم اقدر علی ذلک و انا قائم قال فصلّ و أنت جالس قلت فان لم استطع قال فعلی فراشک قلت فان لم استطع فقال لا علیک ان تکتحل اوّل اللیل بشیء من النوم ان ابواب السماء تفتح فی شهر رمضان و تصفد الشیاطین و تقبل اعمال المؤمنین نعم الشهر شهر رمضان کان یسمی علی عهد رسول الله صلی الله علیه و اله المرزوق) و در موثق کالصحیح منقولست از علی و در کافی از ابو حمزه ثمالی و بعید است اگر چه محتمل است که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم ابو بصیر گفت که فدای تو کردم آن شبی که امیدها دارم و همه کس از او امیدوار است کدام شب است حضرت فرمودند که در شب بیست و یکم و بیست و سوم طلب کن ابو بصیر گفت که اگر قوت نداشته باشم که هر دو را احیا کنم کدام یک را احیا کنم حضرت فرمودند که سهل باشد دو شب بیدار بودن از جهت آن مطلب عظیم، گفت گاه هست که در اینجا اول ماه را در شبی دیده ایم و جمعی می آیند و شهادت می دهند که در جائی دیگر در شبی دیگر دیده ایم و سبب اشتباه می شود و از جهت احتیاط دو شب چهار شب می شود حضرت فرمودند که سهل باشد که چهار شب احیا کنند از جهت رسیدن به

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۷

ثواب شبی که بهتر است از سی هزار شب و غرض ابو

بصیر همه آن است که شاید شب قدر را مشخص کند و حضرت مصلحت نمی دانند گفتم فدای تو کردم شب بیست و سیم شب جهانی است حضرت فرمودند که چنین می گویند گفتم فدای تو کردم سلیمان بن خالد روایت کرده است که در شب نوزدهم می نویسند جمعی را که توفیق حج خواهند یافت حضرت فرمودند که ای ابو محمد حاجیان را و مرگها را و بلاها را و روزیها را و هر چه واقع می شود تا سال آینده همه را در شب قدر می نویسند و شب قدر را طلب کن در شب بیست و یکم و شب بیست و سیم و در هر یک از این دو شب صد رکعت نماز بگذار و زنده دار این دو شب را تا روشنی صبح و در هر دو شب غسل کن گفت عرض کردم که اگر قوت نداشته باشم که ایستاده نماز کنم فرمودند که نشسته نماز کن گفتم که اگر نشسته نیز نتوانم فرمودند که در جامه خوابت بخواب و نماز کن گفتم اگر قوت نداشته باشم حضرت فرمودند که باکی نیست که در اول شب سرمه از خواب در چشم کشی یعنی اندک خوابی بکن آن مقدار که بی شعور شوی به درستی که در ماه رمضان درهای آسمانها را می گشایند و شیاطین را در زنجیر می کنند و اعمال مؤمنان را قبول می کنند نیکو ماهی است ماه رمضان و آن را در زمان حضرت سید الانبیاء ماه مرزوق می گفتند یعنی درهای روزی خلاق گشوده است اعم از روزی بدنها یا ارواح به علوم و حقایق ربانیه و معارف لدنیه.

و منقول است در صحیح از حسان

بن مهران که گفت سؤال مردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شب قدر حضرت فرمودند که طلب کن آن را در شب بیست و یکم و بیست و سیم

[شب قدر یکی از سه شب]

(و روی محمد بن حمران عن سفیان بن السیمط قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله عليه اللیالی التي یرجى فیها من شهر رمضان فقال تسع عشره و احدی و عشرين و ثلث و عشرين قلت فان اخذ إنسانا الفتره او عله ما المعتمد علیه من ذلك فقال ثلث و عشرون) و در حسن کالصحیح منقول است از سفیان که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض کردم که آن شبهایی که در ماه مبارک رمضان امیدواری ها در آن هست کدامین شبهاست حضرت فرمودند که شب نوزدهم و شب بیست و یکم و شب بیست و سیم است عرض نمودم که اگر کسی را سستی دست دهد یا مرضی یا مانعی از این سه شب کدام یک محل اعتمادند حضرت فرمودند که آن شب بیست و سیم است.

(و فی و روایه عبد الله بن بکیر عن زرارہ عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألتہ عن اللیالی التي یستحب فیها الغسل فی شهر رمضان فقال لیلہ تسع عشره و احدی و عشرين و لیلہ ثلث و عشرين و قال لیلہ ثلث و عشرين هی لیلہ الجهنی و حدیثه أنه قال لرسول الله صلی الله علیه و آله ان منزلی ناء عن المدینہ فمرنی بلیلہ ادخل فیها فامرہ بلیلہ ثلث و عشرين قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علیه و اسم الجهنی عبد الله بن انیس الانصاری) و در موثق کالصحیح

منقول است که از یکی از صادقین صلوات الله علیهما سؤال کردم از شبهایی که سنت است در آن شبها غسل کردن در ماه رمضان فرمودند که آن شب نوزدهم و بیست و یکم و بیست و سیم است و فرمودند که در شب بیست و سیم شب عبد الله بن انیس انصاری است که از قبیله جهنیه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۵۹۹

حکایتش چنین است که به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عرض نمود که منزلم دور است از مدینه مشرفه یک شبی امر کن مرا که در آن شب به خدمتت رسم پس حضرت او را امر فرمودند که شب بیست و سیم بیا و ظاهر آن است که حکایت جهنی را صدوق گفته باشد و محتمل است که حضرت فرموده باشند یا یکی از روات.

و منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که جهنی به نزد سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و عرض نمود که یا رسول الله شتر و گوسفند و غلامان بسیار دارم و مدینه تاب این کثرت ندارد امر فرمائید که یک شب از شبهای ماه رمضان به خدمت مشرف شوم پس حضرت او را طلیدند و آهسته چیزی به او فرمودند چون شب بیست و سیم می شد جهنی با اشتران و غوغا می آمدند و ظاهرا به اعتبار امثال این اخبار اعتقاد صدوق و اکثر اصحاب آن است که شب بیست و سیم شب قدر است و از احادیث معتبره ظاهر شد که هر شب از این سه شب مدخلیتی در خواص شب قدر دارند بلکه بهتر آن

است که چنانکه نمی خواهند که ما جزم کنیم به حسب بعضی اخبار جزم نکنیم چون معارض دارند و شاید که چون شب بیست و سیم ادخل باشد در حین ضرورت به آن اکتفا توان کرد نه آن که شب قدر باشد جز ما چه جای یقینا با این همه معارضات و الله یعلم

باب الدعاء فی کل لیلہ من العشر الأواخر من شهر رمضان.

[دعاهای دهه اخیر]

(فی نوادر محمد بن ابی عمیر ان الصیادق صلوات الله علیه قال تقول فی العشر الاواخر من شهر رمضان کل لیلہ اعوذ بجلال وجهک الکریم ان ینقضی عتی شهر رمضان او یطلع الفجر من لیلتی هذه و لک قبلی تبعه او ذنب تعدبنی علیه) و این بابی است در دعای که در هر شب باید خواند در دهه آخر ماه رمضان و در صحیح از کتاب نوادر محمد بن ابی عمیر منقول است از بعضی از اصحاب ما و چون صحیح است از او ارسال محمد ضرر ندارد و مع هذا خود گفته است که ارسال نمی کنم مگر از ثقات و بعضی از اصحاب به همین اکتفا نکرده اند و تصحیح نجاشی و ابن غضائری را اعتبار کرده اند و شکی نیست ما را که تصحیح ابن ابی عمیر معاصر ربطی ندارد به جرح و تعدیلی که بعد از دویت سیصد سال کرده باشند که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکلف در دهه آخر ماه رمضان در هر شب این دعا را می خواند که ترجمه اش این است که پناه آوردم و در پناه عظمت و جلال ذات مقدس کریم تو در آمده ام که چنان نشود که ماه رمضان به سر آید یا صبح این شب طالع شود و ترانزد من بوده

باشد از حقوق مالیه یا حقوق الهیه که خواهی مرا به آن عذاب کنی پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۱

از عذاب تو در پناه رحمت در آمده دستم گیر (الدعاء فی اللیله الأولى و هی لیله احدى و عشرين من شهر رمضان یا مولج اللیل فی النهار و مولج النهار فی اللیل و مخرج الحی من المیت و مخرج المیت من الحی یا رازق من یشاء بغير حساب یا الله یا رحمن یا الله یا رحیم یا الله یا الله یا الله لك الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألك ان تصلّی علی محمد و اهل بیته و ان تجعل فی هذه اللیله اسمی فی السّعداء و روحی مع الشّهداء و احسانی فی علیین و إساءتی مغفوره و ان تهب لی یقینا تباشر به قلبی و ایمانا تذهب به الشّکّ عنی و ترضینی بما قسمت لی و اتنی فی الدّنیاء حسنه و قنی عذاب النار و ارزقنی فیها شکرک و ذکرک و الرّغبه إلیک و الانابه و التّوبه و التّوفیق لما و ققت له محمّدا و اله صلواتک علیهم اجمعین) روایت کرده اند شیخ اجل محمد بن یعقوب کلینی و شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی رضی الله عنهما در قوی کالصحیح از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که در دهه آخر در شب اول که شب بیست و یکم ماه رمضان است این دعا را می خوانی تا به آخر همه از این روایت است و ترجمه دعا این است ای خداوندی که در شش ماه از شب داخل روز می کنی و آن از اول زمستان است تا اول تابستان تا به تدریج فصل بهار

و تابستان به هم رسد، و شش ماه از روز داخل شب می کنی تا دو فصل پائیز و زمستان به هم رسد به تدریج که اگر همیشه روز باشد تعیش نتوانند کرد و بر عکس و اگر یک بار داخل شوند غالباً همه هلاک شوند و ای خداوندی که زنده را از مرده بیرون می آوری

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۲

مانند حیوان از منی و تخم و بیرون می آوری مرده را از زنده مانند منی و تخم از حیوان و یا آن که مسلمان و مؤمن از کافر و سنی و کافر و بد مذهب از مسلمان و مؤمن به آن که توفیق کرامت می فرمایی در اول و سلب توفیق می کنی در آخر، و ای خداوندی که هر که را خواهی روزی بی حساب کرامت می کنی یعنی روزی بسیار که نتوان حساب آن کردن یا روزی کرامت می فرمایی از جایی که گمان نداشته باشد، یا روزی که فردا حساب آن را از ایشان نخواهی و تا اینجا اقتباس است از آیه کریمه ملک و اقتباس آن است که از آیه کریمه بردارند به اندک تغییری و در اینجا فعل مضارع را اسم فاعل کرده است و غیبت را خطاب یا الله ای خداوندی که واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالاتی خصوصاً رحمانیت که هر ذره از ذرات مکونات در اسم رحمن داخلند و مراد از آن نعمتهای ظاهریه است و مراد از رحیم رحمتهای باطنیه است مانند ایمان و قرآن و هدایات خاصه دیگر سه مرتبه طلب می کند بیا الله چون اشاره است به ذات مستجمع جمیع صفات و می گوید که هر اسم خوبی مخصوص توست و

هر چه را در ممکن استعمال کنند مانند رحیم و علیم معنی که خوب است از توست و مخصوص توست مر تراست مثل‌های خوب مثل **مَثَلُ اللَّهِ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ الْخ** و اشاره است به آن که هر کس را نیست که تشبیهات کند مثل جمعی که تشبیه می کنند فیاضیت الهی را به آفتاب چون نهایت فهم ایشان این است که در عالم ظاهر مثل آفتابی نمی یابند این تمثیل می کنند، و نسبتی نیست میان تمثیلی که حق سبحانه و تعالی خود را کند یا مخلوق او را کند بنا بر این فرموده است **وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى** پس مثل‌های بلند انبیاء و اوصیا بواسطه تقریب به فهم ما نسبت به خواص چنانچه حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۳

تعالی فرموده است که **«مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ** و مراد از مشکاه انوار مقدسه معنویه اوست که طینت ایشان از آن انوار مخلوق شده است و فیوض مقدسه از جناب اقدس او به توسط ایشان به انواع مخلوقات فیض می گردد و در واقع خلاق به منزله طوطیند که هر چه تعلیم ایشان می کنند ایشان می گویند و از معانی چنانکه مراد است ایشان خبر ندارند مثلا ایشان را تعلیم کرده اند که بگویند الحمد لله رب العالمین همین لفظ را می گویند از جهت خداوند بمعنی که خداوند داند نه بمعنی که ایشان تصور کرده اند یا کنند لهذا حضرت سید الواصلین صلی الله علیه و آله فرموده است که من احصا نمی توانم کرد ثنای تو را تو چنانی که خود ثنای خود کرده و بزرگواری مخصوص ذات مقدس توست و هر نعمتی که به هر مخلوقی فیاض

شده است از توسست از تو سؤال می کنم که صلوات فرستی بر محمّد و اهل بیت او و بگردانی در این شب نام مرا در زمره سعادت‌مندان و بگردانی روح مرا با شهدا که انبیا و اوصیا باشند چنانکه در قران مجید در بسیار جائی مذکور است، یا آن که مرا به رتبه شهادت فایز گردان و اقلاب از ثواب ایشان بهره مند باشم، و بگردان احسان مرا در طبقه بلند مرتبگان و از طرفین چنین گردان به آن که مرا نیز در طبقه اعلائی محسنان گردان که در عبادات غیر از تو دیگری را نیینم، و گناهان مرا مغفور گردان و سؤال می کنم که یقینی عطا فرمائی مرا که تو به فضل خود آن را در دل من درآوری و ایمان عطا فرمائی که شکی و ریبی در دل من نماند.

و نسخ در جمیع فقرات این دعا به سه عنوان واقع شده است یکی آن که لفظ به داشته باشد و با بای سببیت باشد که به سبب آن یقین شک را زایل گردانی و یا آن که حرف با باشد و ضمیر نباشد و بای تعدیه باشد که تذهب بالشک عنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۴

یعنی یقینی عطا فرمائی که شک را ببری از من و نسخه دیگر آن که با نیز نباشد و تعدیه بیاب افعال شده باشد بهمان معنی و در نسخ تهذیب و کافی نیز این سه نسخه در اغلب این ده دعا هست و راضی گردانی مرا به آن چه قسمت کرده از جهت من، و عطا کن مرا در دنیا حسنه که فوق حسنات باشد و هم چنین در آخرت،

بیست و هشت منزل از جهت ماه مقرر و مقدر ساخته و از ابتدا به سبب قرب آفتاب کم نور است و هر چند دورتر می رود نورش بیشتر می شود تا آن که کل جرمش یا آن چه در طرف ماست همه نورانی شد باز شروع در کمی می کند به سبب قرب شمس تا به مرتبه ای ضعیف شود که شبیه می شود به چوب خوشه خرما که شش ماه بر او گذشته باشد.

ای خداوندی که هر روشنی روشنایی از تو یافته است بوجود کمالات و هدایات و عاقبت هر رغبتی به تو بر می گردد که چون از هر دری می مانند به درگاه تو می آیند و از هر کس که مایوس و مطرود شدند پناهشان تویی و یا آن که اگر دیگری ایشان را به مطلب رساند تو رسانیده به اسباب و وسایل، و خداوند هر نعمت تویی و تو آن را می رسانی اگر چه وسایط در میان بسیار باشند، ای خداوند بخشنده و ای منزله از حاجات و اسباب ای یگانه در ذات و ای یگانه در صفات که صفات عین ذات است و ای خداوند بی شریک و نظیر، و ای خدا و ای خدا و ای خدا مخصوص توست نامهای خوب و داستانهای خوب و مخصوص توست بزرگواری و نعمتها از تو سؤال می کنم که بگردانی نام مرا در زمره سعادت‌مندان تا برسد به آخر دعای اول که در شب اول می باید خواند، بدان که این دعوات را چون در شب می باید خواند و حق سبحانه و تعالی نعمت شب و روز را بر بندگان به انواع مختلف منت نهاده از ائمه هدی صلوات الله

عليهم ملهم شده اند به این اقتباسات در این شبهای متبرکه در سال و این دعا مقتبس است از سوره یس و محتمل است که دعا سماوی باشد و فرقی نیست اگر ایشان گویند نیز به وحی الهی است.

(اللَّيْلَةُ الثَّلَاثَةُ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ، يَا رَبَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَ جَاعِلُهَا خَيْرًا

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٦، ص: ٦٠٦

من الف شهر و ربّ اللّيل و النّهار و الجبال و البحار و الظّلم و الأنوار و الأرض و السّماء يا بارئ يا مصوّر يا حنّان يا منّان يا الله يا رحمن يا الله يا قيوم يا الله يا بديع يا الله يا الله يا الله لك الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الكبرياء و الالاء أسألک ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و ان تجعل اسمی فی هذه اللّيلة فی السّعداء الخ) و در کافی

و تقول فی اللّيلة الثّالثة

و در تهذیب دعاء اللّيلة است و در هر دو و هی ليله القدر را ندارد، و ظاهرا سخن صدوق است که اجتهاد کرده است که شب قدر است به اعتبار اخبار سابقه و به اعتبار لفظ این دعا نیز و با اینها مشکل است استدلال، و ترجمه دعا این است که ای پروردگار شب قدر و ای خداوندی که شب قدر را بهتر از هزار ماه کرده و ای پروردگار شب و روز و کوهها و دریاها و تاریکیها و روشنیها و زمین و آسمان ای خداوندی که اشیاء را آفریده و هر یک را صورتی داده ای و ای بسیار مهربان و ای کثیر الانعام ای خدا و ای رحمان ای خداوند واجب الوجود بالذات که همه را وجود داده ای و

به وجود تو برپایند همه اشیاء ای خدا و ای از نو بدید آورنده اشیاء ای معبود ای معبود ای معبودتر است اسماء خوب و تراست مثلهای خوب که زنده از جهت تو یا حجت‌های تو تمام است و خلاق و بزرگواری و نعمتها از توست سؤال می‌کنم تو را که صلوات فرستی بر محمد و آل محمد و بگردانی نام مرا در این شب از جمله سعادت‌مندان تا به آخر آن چه در دعا اول مذکور شد.

(و تقول فيها اللهم اجعل فيما تقضى و فيما تقدّر من الامر المحتوم و فيما تفرق من الامر الحكيم فى ليله القدر و فى القضاء الذى لا یردّ و لا یبدّل ان تکتبى من حجاج بیتک الحرام المبرور

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۰۷

حجّهم المشکور سعيهم المغفور ذنوبهم المكفّر عنهم سيئاتهم و اجعل فيما تقدّر ان تمدّ فى عمرى و ان توسّع لى فى رزقى و ان تفكّ رقبتي من النار يا ارحم الراحمين و تقول فيها يا مدبّر الامور يا باعث من فى القبور يا مجرى البحور يا ملين الحديد لداود صلّ على محمد و آل محمد و افعل بى كذا و كذا الليله الليله الساعه الساعه و ارفع يديك الى السماء و قلّه و أنت ساجد و راکع و قائم و جالس و رده و قلّه فى اخر ليله من شهر رمضان) و در صحيح و حسن كالصحيح منقول است از محمد بن عطيه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که در هر شب از شبهای ماه رمضان این دعا را می‌خواندند که خداوندا بگردان در قضا و قدرهای لازمت که تغییران نمی‌دهی و در آن

چه حکم می کنی از اموری که در شب قدر مقدر می سازی و در قضاهائی که رد نمی شود و مبدل نمی شود که بنویسی مرا از جمله کسانی که حج خانه محترم تو را خواهد کرد و حج ایشان را مقبول خواهی کرد و از سعی ایشان خوشنود باشی، و گناهان ایشان را آمرزیده باشی، و کفاره گناهانی که ایشان کرده باشند باشی یعنی به فضل خود او را چنین کرده باشی و خداوندا بگردان از جمله آن چه مقدر می سازی آن که عمر مرا دراز کنی و روزی مرا فراخ گردانی و مرا از آتش دوزخ خلاص کنی، و در کافی و تهذیب این زیادتى هست

و ان تجعلنى ممن تنتصر به و لا تستبدل بى غيرى

یعنی مرا از انصار قائم آل محمّد کن و مرا مبر که دیگری را به عوض من بیاوری چون آن قدر بد کرده ام که مستحق این شده ام و لیکن امیدواری از فضل تو دارم ای بخشنده ترین بخشنندگان و ابن طاوس این دعا را به همین عنوان که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۸

در متن است از عمر بن یزید روایت کرده است و از محمد بن عطیه به اندک تغییری که مذکور شد در عمل هر شب ذکر کرده است و شیخان در صحیح از محمد بن عیسی روایت کرده اند به اسناد او از صالحان یعنی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که فرمودند در شب بیست و سیم ماه رمضان این دعا را مکرر می خوانند در سجود و قیام و قعود و در هر حالی و در کل ماه رمضان بلکه در کل عمر سنت است که بعد از حمد و ثنا

و صلوات بر محمد و آل او بگویند که خداوند اولی و حافظ و ناصر و دلیل و قاید و چشم امام زمان ما باش تا آن که آن حضرت را در زمین خود ساکن گردانی و برخوردار گردانی عالمیان را به ظهور آن حضرت صلوات الله علیه، و در این شب می گویی ای خداوندی که تدبیر امور عالمیان بدست تو است و ای خداوندی که مردگان را تو زنده می گردانی ای خداوندی که رودها را تو جاری ساخته مانند رود نیل که بحرش نیز می گویند و هم چنین اشباه آن از مثل شط العرب ای خداوندی که آهن را نرم کردی از جهت حضرت داود علیه السلام صلوات بر محمد و آل او فرست و حاجات مرا برآور و یک یک حاجات را ذکر کند و بگوید که خداوند این حاجات مرا برآور در این شب در این ساعت و دستها را بلند کن به جانب آسمان و همین دعا را بخوان و در سجود و در رکوع و قیام و جلوس بخوان و مکرر بخوان و در شب آخر نیز بخوان.

و در صحیح منقول است که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمودند که در شب بیست و سیم بخوان.

و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که سوره عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم بخواند و الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۰۹

که از اهل بهشت است و إن شاء الله نمی گویم و نمی ترسم که در این قسم گناه کار باشم چون یقین می دانم و به درستی که این دو سوره را نزد

حق سبحانه و تعالى رتبه عظيم هست، و فرمودند كه هر كه هزار مرتبه سوره انا انزلناه را در اين شب بخواند چون صبح شود حق سبحانه و تعالى او را يقينى عظيم كرامت فرمايد كه بدانند رتبه حضرت ائمه معصومين را و اعتراف كند به آن كه حق سبحانه و تعالى چيزى چند به ايشان كرامت كرده است كه هيچ كس را آن مراتب نداده است.

(اللَّيْلَةَ الرَّابِعَةَ يَا فَالِقَ الْإِصْبَاحِ وَ يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ سَكْنًا وَ الشَّمْسِ وَ الْقَمَرَ حَسْبَانَا يَا عَزِيزَ يَا عَلِيمَ يَا ذَا الْمَنِّ وَ الطَّوْلِ وَ الْقُوَّةِ وَ الْحَوْلِ وَ الْفَضْلِ وَ الْإِنْعَامِ يَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنَ يَا اللَّهُ يَا فَرْدَ يَا اللَّهُ يَا وَتَرَ يَا اللَّهُ يَا ظَاهِرَ يَا اللَّهُ يَا بَاطِنَ يَا حَيَّ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالَ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءَ وَ الْإِلَاءَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ ثُمَّ تَتَمَّهُ بِأَوَّلِ الدَّعَاءِ.

اللَّيْلَةَ الْخَامِسَةَ يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ لِبَاسًا وَ النَّهَارَ مَعَاشًا وَ الْأَرْضَ مَهَادًا وَ الْجِبَالَ أَوْتَادًا يَا اللَّهُ يَا قَاهِرَ يَا جَبَّارَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالَ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءَ وَ الْإِلَاءَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلَ مُحَمَّدٍ تَتَمَّهُ إِلَى آخِرِهِ.

اللَّيْلَةَ السَّادِسَةَ يَا جَاعِلَ اللَّيْلِ وَ النَّهَارَ آيَتَيْنِ يَا مَنْ مَحَى آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلَ آيَةَ النَّهَارِ مَبْصُرَهُ لِنَبْتِغِي فَضْلًا مِنْ رَبِّنَا وَ رِضْوَانًا يَا مَفْضَلُ كُلِّ شَيْءٍ تَفْصِيلًا يَا اللَّهُ يَا مَاجِدَ يَا اللَّهُ يَا وَهَّابَ يَا اللَّهُ يَا جَوَادَ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ يَا اللَّهُ لَكَ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى وَ الْأَمْثَالَ الْعُلْيَا وَ الْكِبْرِيَاءَ وَ الْإِلَاءَ أَسْأَلُكَ أَنْ تَصَلِّيَ

دعای شب چهارم ای خداوندی که شب را می شکافد و نور صبح را از ظلمت شب بیرون می آورد و ای خداوندی که شب را محل آرام خلائق گردانید که هر حیوانی در مسکن خود جا کند یا شب آرام است تعبهای روز، را و ای خداوندی که آفتاب و ماه را از جهت حساب خلائق مقرر فرموده که مدت‌هایی که شرعا ایشان را ضرور باشد به حرکت اینها بدانند، و این یک فایده است از وجود این هر دو و منافات ندارد که فواید دیگر بر وجود ایشان مترتب شود، ای خداوندی که عزیز و قهار و علیم و دانائی قادری بر خلق اشیا و عالمی به فواید مکنونات، ای خداوندی که انعام و احسان و قوت و حرکت و فضل و انعام را تو صاحب و خداوندی و همه بدست توست، ای خداوندی که جلال و عظمت و اکرام و انعام مخصوص توست، ای خداوند و ای بخشاینده ای خداوند و ای یگانه و ای خداوندی و ای تنها کسی را با تو نمی رسد دعوی وجود چه جای غیر آن ای خدای و ای ظاهر و ای باطن به معنی غالب یا واجب الوجود بالذاتی که جمیع ممکنات مظهر جود و وجود تواند، و از حواس ظاهره و باطنه و عقول پنهانی، و کسی که به کنه ذات مقدست نرسیده است، ای زنده که بذات زنده ای یعنی محض وجودی، نیست خداوندی بجز تو تو راست اسمای نیکو و مثلهای بلند یا حجتها و برهانهای تمام و مخصوص

ذات توست بزرگیها و نعمتها از تو سؤال می کنم که صلوات بر محمد و آل او فرستی و تتمه دعای اول را می خوانی تا تمام شود.

دعای شب پنجم ای خداوندی که شب را به منزله پوششی گردانیده که همه در آن ظلمت مخفی شوند و کارهایی که اختفا مناسب است در آن به جا آورند مثل نماز و دعا و جماع، و سیر در سفر و روز را محل تعیش و زندگانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۱

گردانیده که در آن تحصیل معاش و ضروریات بدن بلکه روح نیز که تحصیل علم دینیه و معارف یقینیه کنند در آن، و ای خداوندی که زمین را محل قرار خلق گردانیده و کوهها را ستون و میخ زمین گردانیده که زمین در جای خود یا در روی آب قرار گیرد ای خدا و ای خداوند قهاری که در دنیا و عقبی مستحقان عقوبت را عقوبت می فرمایی و ای جبار عظیم الشان یا بمعنی قهار یا هر دو باین معنی که قهر و جبر کرده عدم را تا موجودات را از آن بهم رسانیدی، ای خدا و ای خدا و ای خدا نامهای خوب مخصوص توست و مثلهای بلند مثل توست و کبریا و عظمت مخصوص توست و نعمتها همه از توست از تو سؤال می کنم که صلوات فرستی بر محمد و آل او و تمام می کنی تا به آخر دعا.

دعای شب ششم ای خداوندی که شب و روز را دو برهان گردانیده و ای خداوندی که شب تار را محو کرده ای به نور شمس و قمر تا طلب معاش کنیم در روز از فضل پروردگار خود و تا طلب

رضای او کنیم در اعمال خیری که در روز به جا آورده شود و ای خداوندی که هر چیز را به تفصیل فرموده ای و ائمه اهل بیت را بر آن تفصیل عالم گردانیده ای، ای خداوند و ای عظیم الشان ای خداوند و ای بسیار بخشنده ای خدا و ای کریم ای خدا تراست اسمهای بزرگوار نیکو و مثلهای بلند و بزرگواری و نعمتها، سؤال می کنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل او و بگردانی اسم مرا از سعادت‌مندان پس تمام کن به نحوی که گذشت و در اینجا سهوی شده است و آن فی هذه اللیله است که در دعای اول موجود است.

(اللیله السابعة یا مادّ الظلّ و لو شئت لجعلته ساکنا و جعلت الشمس علیه دلیلا ثم قبضته إلیک قبضا یسیرا یا ذا الجود و الطول و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۲

الکبریاء و الالاء لا اله الا انت یا قدوس یا سلام یا مؤمن یا مهیمن یا عزیز یا جبار یا متکبر یا خالق یا باری یا مصور یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألك ان تصلی علی محمد و آل محمد ثم تتمه.

اللیله الثامنة یا خازن اللیل فی الهواء و خازن النور فی السیماء و مانع السماء ان تقع علی الارض الا باذنک و حابسهما ان تزولا یا عظیم یا غفور یا دائم یا الله یا دائم یا وارث یا باعث من فی القبور یا الله یا الله یا الله لک الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألك ان تصلی علی محمد و آل محمد ثم تتمه.

اللیله التاسعه

یا مکثور اللیل علی النهار و مکثور النهار علی اللیل یا علیم یا حلیم یا حکیم یا الله یا رب الارباب و سید السادات لا اله الا انت یا من هو اقرب الی من حبل الوريد یا الله یا الله یا الله لك الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألك ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد ثمّ تتمّه بأول الدعاء.

اللّیله العاشره و هی لیله الوداع الحمد لله الذی لا شریک له الحمد لله کما ینبغی لکرم وجهه و عزّ جلاله و کما هو اهله یا نور یا قدّوس یا سبّوح یا منتهی التّسبیح یا رحمن یا فاعل الرّحمه یا الله یا علیم یا لطیف یا الله یا جلیل یا الله یا الله یا الله لك الاسماء الحسنی و الامثال العلیا و الکبریاء و الالاء أسألك ان تصلّی علی محمّد و آل محمّد و أهل بیته [خ ل] ثمّ تتمّه بأول الدعاء) دعای شب هفتم ای خداوندی که سایه را ایجاد کرده و ظل عبارت است از حالت طلوع صبح تا طلوع آفتاب که هوای آن معتدل است نه گرم و نه سرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۳

است و اگر می خواستی که شب باشد این سایه ظاهر نمی شد پس آفتاب را دلیل این آیه گردانیدی که اگر آفتاب نمی بود این سایه وجود نمی داشت پس مرتبه مرتبه این سایه را می گیری تا آفتاب که طالع می شود این ظل معدوم می شود، و اشهر میان مفسرین این است که ظاهرش مراد است و حق سبحانه و تعالی بسیار جائی از قرآن مجید منت بر بندگان گذاشته است بر آن که روز را از جهت خلائق آفریده

است و هم چنین شب را در اینجا منت می نهد بر ایشان به ایجاد ظلّ و در بهشت نیز از جهت بندگانش ظل ممدود آفریده است و بعضی گفته اند که مراد از این ظلّ شب است که آیه روز است و بعضی گفته اند که مراد از ظل کل ممکناتند که وجود حقیقی ندارند وجود ایشان وجود ظلی است، و بعضی گفته اند که پادشاهان حقیقی اند که انبیاء و اوصیا باشند یا پادشاهان ظاهری چنانچه منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که السلطان ظلّ الله که چنانکه سایه بان حفظ گرما و سرما و سایر بلاها می کند هم چنین سلاطین را حق سبحانه و تعالی فرموده است که عالمیان در پناه ایشان محفوظ باشند و استبعادی ندارد که حق سبحانه و تعالی ایشان را مقرر ساخته باشد و امر فرموده باشد که با رعیت خوب سر کنند و شکی نیست که اندک روزی بی پادشاه باشند همه هم را بکشند و اموال و انفس و عرض و ناموس همه به باد فنا رود و در حقوق خواهد آمد.

ای خداوندی که صاحب جود و احسان و بزرگواری و انعامی، نیست خداوندی بجز تو ای خداوندی که منزهی از هر چه لایق ذات و صفات و افعال تو نیست، ای سلام که از همه آفات سالمی یا رحمت شامل احوال بندگان است و ایشان را سالم می داری و سلامتی عطا می فرمایی، ای امان دهنده بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۴

و ای گواه افعال و احوال ایشان ای ارجمند قهار و ای جبار عالی مقدار، و ای عظیم الشان و السلطان ای آفریننده اجسام و ای بدید

آورنده ارواح و ای صورت دهنده اشیا خصوصاً بنی آدم را در شکم مادران و ما بقی مکرر گفته شد.

دعای شب هشتم ای خداوندی که هوا را خزینه شب کرده ای که چون آفتاب پنهان می شود هوا تاریک می شود و شب به هم می رسد و خزینه دار روشنی در آسمان به آفتاب و ماه و ستارگان.

ای خداوندی که آسمان را مانعی از افتادن بعضی از آن بر زمین مگر به اذن تو که اگر خواهی هلاک کردن زمین را و اهل زمین را می توانی جزوی از آن را پاره کنی و بر زمین اندازی و چنان نیست که محال باشد خرق و التیام آن بلکه همه آسمان و زمین و آن چه در اینها آفریده ای به قدرت کامله تو موجودند و اگر لمحہ ای فیض خود را از همه باز داری همگی معدوم می شوند، ای بزرگواری که عظمت تو راست و بس و باقی حقیران و فقیران و بی چارگانند، ای آمرزنده ای دایم الوجود ای خداوندی که همیشه بوده و خواهی بوده و همه خواهند مرد و میراث همه از تست ای خداوندی که مردگان را از قبرها زنده خواهی کرد در قیامت.

دعای شب نهم ای خداوندی که شب را بر روی روز می گیری گویا که چون شب آمد او را فرو گرفت یا شب می آوری و روز را می بری و روز را می آوری و شب را می بری یا هر یک را داخل می کنی در دیگری چنانکه گذشت ای دانا و ای بردبار و ای نیکو کردار ای پروردگار و ای صاحب و خداوند هر صاحبی و ای بهتر از هر بهتری نیست خداوندی بجز تو ای

خداوندی که بمن از رگ گردن نزدیکتری.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۵

دعای شب دهم و آن شب وداع است و این عبارت صدوق است و در حدیث نیست و شکی نیست که شب آخر وداع است اما معلوم نیست که شب نهم است یا شب دهم حتی بر مذهب صدوق که قایل است که ماه رمضان همیشه تمام است زیرا که بسیار است که در شب دهم ماه دیده می شود صدوق نمی گوید که در چنین صورتی روز دهم را روزه بگیرد بلکه یک روز را قضا می کند اگر سی ام شعبان را خورده است اما محتمل است که صدوق گوید که شب دهم شب وداع است خواه شب آخر باشد و خواه شب عید و بعید است چنانکه خواهد آمد و بهتر آن است که در شب نهم وداع کند احتیاطا و اگر ماه را نیند شب دهم را نیز وداع کنند، جمیع حمدها مخصوص خداوندیست که او را شریک نیست و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالات است مانند حمدی که سزاوار ذات مقدس او باشد و مناسب عظمت و جلال او باشد و به نحوی که او مستحق و سزاوار آن باشد ای منور آسمانها و زمینها به نور وجود. و هدایت و کمالات و خیرات، ای منزّه و مقدس الذات و در کافی و تهذیب بعد از قدوس یا نور القدس یعنی منور مقدس با آن که قدس او همه نور است نه محض عدم است و ای منزّه الصفات و الافعال از هر چه لایق آن نباشد، ای خداوندی که نهایت مرتبه تقدس و تنزه او

را سزااست ای بخشاینده که رحمت آفریده اوست، و ای خداوند دانا و مجرد من جمیع الوجوه یا لطف او همه اشیا را فرا گرفته است و ای خداوند و ای عظیم. و تسیحات هر روز خصوصا روزهای ماه رمضان و دعاها و استغفار و محامد همه در تهذیب و مصباح و اقبال موجود است رجوع به آنها باید کرد.

[دعای وداع رمضان]

(وداع شهر رمضان روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۶

علیه قال تقول فی وداع شهر رمضان اللهم انك قلت فی كتابك المنزل على نبيك المرسل و قولك الحق «شَهْرُ رَمَضانَ الَّذِي اُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدىً لِلنَّاسِ وَ بَيِّناتٍ مِنَ الْهُدَى وَ الْفُرْقانِ وَ هَذَا شَهْرُ رَمَضانَ قَدْ انصَرَمَ فاستلک بوجهک الکریم و کلماتک الثامه ان کان بقى على ذنب لم تغفره لى و تريد ان تحاسبنى به او تعذبنى عليه او تقايسنى به ان يطلع فجر هذه الليله او يتصرم هذا الشهر الما و قد غفرته لى يا ارحم الراحمين اللهم لك الحمد بمحامدك كلها على نعمائك كلها اولها و اخرها ما قلت لنفسك منها و ما قاله الخلايق الحامدون المجتهدون فى ذكرك و الشكر لك العذین اعنتهم على اداء حقك من اصناف خلقك من الملائكة المقربين و النبيين و المرسلين و اصناف الناطقين المسبحين لك من جمیع العالمين على انك بلغتنا شهر رمضان و علينا من نعمك و عندنا من قسمك و احسانك و تظاهر امتنانك ما لا نحصيه فلك الحمد الخالد الدائم الزاكد الزائد المخلد السرمذ الذى لا ينفد طول الابد جل ثناؤك اعنتنا عليه حتى قضيت عنا صيامه و قيامه من صلاه و ما كان منا

فيه من برّ او شكر او ذكر اللّٰهم فتقبّله بأحسن قبولك و تجاوزك و عفوك و صفحك و غفرانك و حقيقه رضوانك حتّى
تظفرنا فيه بكلّ خير مطلوب و جزيل عطاء موهوب او بلاء مجلوب او ذنب مكسوب اللّٰهم انّى أسألك بعظيم ما سألك به احد
من خلقك من كريم أسمائك و جميل ثنائك و خاصّه دعائك ان تصلّى على محمّد و آل محمّد و ان تجعل شهرنا هذا اعظم
شهر رمضان مرّ علينا منذ أنزلتنا إلى الدّنيا بركه فى

لوامع صاحبقرانى، ج ٦، ص: ٦١٧

عصمه دينى و خلاص نفسى و قضاء حاجتى و تشفيعى فى مسائلى و تمام النّعمه علىّ و صرف السّوء عنّى و لباس العافيه لى و
ان تجعلنى برحمتك ممّن ادّخرت له ليله القدر و جعلتها له خيرا من الف شهر فى اعظم الاجر و اكرم الذّخر و احسن الشّكر و
اطول العمر و ادوم اليسر اللّٰهم و أسألك برحمتك و عزّتك و طولك و عفوك و نعمائك و جلالك و قديم احسانك و
امتنانك أن لا- تجعله اخر العهد ممّا لشهر رمضان حتّى تبلغناه من قابل على احسن حال و تعرّفنا هلاله مع التّياظرين اليه و
المتعرّفين له فى اعفى عافيتك. و اتمّ نعمتك و اوسع رحمتك و اجزل قسمك اللّٰهم يا ربّى الّذى ليس لى ربّ غيره لا تجعل
هذا الوداع منّى له و داع فناء و لا آخر العهد منّى للقاء حتّى ترينيه من قابل فى اسبغ النّعم و افضل الرّجاء و انا لك على احسن
الوفاء انك سميع الدّعاء و ارحم تضرّعى و تدلّلى لك و استكانتى و توكلّى فانا لك مسلّم و لا ارجو نجاحا و لا معافاه الّا

بک و منک فامنن علیّ جلّ ثناؤک و تقدّست أسماؤک و بلغنی شهر رمضان و انا معافی من کلّ مکروه و محذور و جنّینی من جمیع البوائق الحمد لله الذی اعاننا علی صیام هذا الشهر حتّی بلغنا اخر ليله منه) وداع در میان ذو العقول اظهار حسرت است بر مفارقت دوستان و در این مقام چند احتمال دارد یکی آن که بحسب واقع شعوری داشته باشند و ما ندانیم چنانکه ظاهر آیات و اخبار متواتره است و قطع نظر از آن نموده وداع این ماه اظهار شکر حق سبحانه و تعالی است بر نعمت این عبادت چنانکه احادیث بسیار در نماز واقع شده است که چون نماز کنی نماز را به نحوی کن که گویا آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۸

را وداع می کنی و گویا نماز آخر توست و چون صوم بر نفوس دشوار است و اکثر اوقات این کس دل گیر می شود خصوصا که جمعی که از عبادات الهی لذتی نیافته اند و اکثر عالمیان بر زبان می آورند که هر چه دراز است این ماه و آخر نمی شود و اگر به زبان نگویند در خاطرشان هست و غافلند از ثوابهای غیر متناهی که از جهت صبر بر طاعت مقرر است و رتبه اعلی رتبه شکر است پس می باید نهایت رضا از جمیع عبادات داشته باشند پس در وداع ماه رمضان شکر نعمت الهی کرده است بر این تکلیف و اگر بر خلاف این باشد کفران نعمت حق سبحانه و تعالی کرده است و فی الحقیقه در وداع رمضان و غیر آن از عبادات بنده اظهار رضا می کند بر ان تکلیف و مرتبه رضا به قضاء الله

رتبه ایست که فوق این رتبه نمی باشد و منع جمعی نیست میان این دو معنی و ایمان مقتضی آن است که ما را به اینها کار نباشد بلکه چنانکه اصل روزه را حسب الامر به جا آوریم وداع را نیز حسب الامر به جا آوریم و اظهار حسرت می باید کردن و اظهار با شعور و عدم آن جمع می شود و از آن جمله ارکان عظیمه ایمان صبر است و شکر است و رضاست و تسلیم است و در وداع همه جمع شده است و احادیث بسیار در وداع وارد شده است و بهترین دعاها در وداع دعا صحیفه کامله است و بعد از آن این دعاها و دعاهایی که ابن طاوس رضی الله عنه در اقبال ذکر کرده است و یکی از علمای ما شیخ دوریستی حدیثی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که در روز جمعه آخر وداع کن، و ظاهر اکثر احادیث وداع آن است که در شب آخر کند و از عبارات دعوات ظاهر می شود که در وقت مفارقت نیز خوب باشد پس در جمعه وداع وداع جمعها می کند و در شب اخر وداع شبها و در روز آخر وداع روزها پس در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۱۹

آخر روز بهتر است که واقع سازد و اگر در هر سه واقع سازد بهتر است و اگر نتواند وداع شب آخر را ترک نکند و اگر مانعی داشته باشد در روز هم خوب است.

منقول است در موثق و کلینی در قوی کالصحیح از ابو بصیر که گفت:

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در وداع ماه رمضان این

دعا را می خواند یا می خوانی و ترجمه است این است خداوندا تو در کتابی که فرستاده بر پیغمبری که تو راست و بهترین پیغمبران است و آن کتاب بهترین کتابهاست و هر چه گفته است راست است و مواقع [واقع ظ] است که ماه رمضان را روزه بدارید که در آن ماه قرآن نازل شد بر پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و آله قرانی که هدایت کننده است جمیع خلایق را بجناب اقدس الهی، و در قرآن فرستاده دلایل بسیار بر وجود خود و صحت رسالت پیغمبر صلی الله علیه و آله، و هر سوره معجزه ایست که دلالت بر صحت نبوت آن حضرت می کنند و از خلایق به این آیه روزه را طلب فرمودی یا وصف این ماه را خود فرموده ای و این ماه رمضان به سر آمد یعنی نزدیک است که سر آید و در نسخ انصرم و تصرّم هر دو واقع شده است و به یک معنی است پس سؤال می کنم از تو به حق روی کریمت، و مجاز شایع است که می گویند فلانی را به روی کرم دیدم یا به روی غضب و مراد از رو توجه است پس قسم دادن به روی کرم استدعای کرم است، و به معنی ذات نیز آمده است و کریم نیز دو معنی دارد یکی خوب و به این معنی از صفات ذاتیه است، و دیگر احسان و به این معنی از صفات فعل است و هم چنین است رحمن و رحیم به هر دو معنی نیز اطلاق می کنند مجازا و اگر در یک معنی اطلاق کنند بر معنی دویم التراما دلالت می کند، و

لوامع صاحبقرانی،

به حق کلمات تمام تو و چند معنی احتمال دارد یکی آن که اکثر گفته اند که قرآن است که هر آیه از آیات قرآن کلمه ایست که در هدایت تمام است و هر سوره ای از سور قرآن در هدایت و اعجاز تمامند و اطلاق می کنند بر اسماء اعظم که تمامند در تاثیرات.

و جمعی چنین گفته اند که به حسب عظم احاطه اسما عظیم می باشند چون الله دلالت می کند بر ذات مستجمع جمیع صفات و کمالات اعظم است نسبت به اسمائی که به ما رسیده است، و بعد از آن رحمن چون مراد رحمت ظاهریه است و آن جمیع موجودات را احاطه نموده است و هم چنین کریم و علیم و رحیم به یک اعتبار عظیم است که مراد از آن رحمتهای خاصه است و آن اعظم است از رحمتهای عامه هر چند شمول آن بیشتر است و آن چه در احادیث اهل بیت صلوات الله علیهم بیشتر وارد است دو معنی است یکی اسماء اعظم الهی است که به انبیا و اولیا داده اند، و آصف یک اسم از آن اسما را داشت و در یک چشم زدن تخت بلقیس را نزد حضرت سلیمان حاضر کرد و مجموع آن هفتاد و سه اسم است یکی از آنها مخصوص حق سبحانه و تعالی است که به هیچ کس نداده اند و هفتاد و دو اسم دیگر را به انبیا و اولیا داده اند بعضی را یک تا بیست و پنج که به حضرت آدم داده بودند و مجموع هفتاد و دو اسم را حق سبحانه و تعالی به حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرامت کرده

است.

و گاهی اطلاق می کنند بر انبیا و اوصیا که ایشان را حق سبحانه و تعالی بیشتر از همه اشیا آفرید به لفظ کن و چون حضرت عیسی به حسب ظاهر بی پدر مخلوق شد گویا بدنش نیز از لفظ کن مخلوق شده است او را کلمه الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۱

می گویند، و در دعوات هر یک ممکن است که مراد باشد و همه نیز ممکن است پس قسم می دهیم خداوند خود را به همه که اگر باقی مانده باشد بر من گناهی که آن را نیامرزیده باشی و خواهی که مرا به آن حساب کنی یا بر آن عذاب کنی یا به سبب آن حسنات مرا به دیگران دهی یا سیئات ایشان را به من دهی که طالع نشود صبح این شب و بسر نیاید این ماه مگر آن که گناهان مرا آمرزیده باشی، و این عبارت در این دعا مشکل است بعضی آن را به کسر همزه می خوانند که نافیه باشد و در مصباح ان لا- یطلع است و در کافی و تهذیب و الفقیه لا- ندارد و در بعضی از دعاهای وداع اعوذ دارد و خوب است و اگر نداشته باشد مراد است اگر به فتح همزه خوانده شود به تقدیر کراهت ان یطلع و این اظهر و اشیع است و اگر به کسر بخوانند بی دغدغه است.

ای بخشنده ترین بخشندگان تو را حمد می کنیم به جمیع حمدها بر جمیع نعمتهایی که اول داده و آن چه آخر کرامت کرده ای یا اول حمدها و آخر حمدها آن چه خود را به آن حمد کرده ای و آن چه خلایق تو را به آن حمد کرده اند که

کار ایشان آن است که تو را حمد می کنند و نهایت سعی به جا می آورند در حمد تو و در ذکر تو و شکر تو که آن جمعی ایشان را یاوری کرده ای بر آن که حق بندگی را به جا آورند از انواع خلائق از فرشتگان مقرب و از پیغمبران مرسل و آن چه انواع گویندگان تسبیح و تمجید تو را به آن حمد کرده اند به مجموع این حمدها تو را حمد می کنم بر این نعمت عظیمی که مرا رسانیدی به ماه مبارک رمضان و بر ما بود از نعمتهای تو و قسمتهای تو و قسمتتهائی که به ما داده بودی از انواع احسانها و نعمتهای پی در پی آن مقدار که نمی توانیم احصا کردن و تعداد نمودن پس تو راست حمدی که دایم باشد و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۲

زیادتی باشد یا زاکمی و نیکو یا راکد و ثابت باشد بنا بر اختلاف نسخ، حمدی که مخلد باشد همیشه و منقطع نشود هرگز و آخر نشود ابد الا باد ای خداوندی که ثنا و مدح و حمد تو از ان اعظم است که کسی از عهده آن بدر تواند آمد و یاری کردی ما را تا روزه این ماه را گرفتیم و پاره ای از عبادات شبها را به جا آوردیم خداوندا هر عبادتی و ذکری و شکری که کردیم همه را قبول کن به بهترین انواع قبول و از گناهان ما در گذر به بهترین درگذشتهها و عفوها و آمرزش گناهان و نیکو خوشنود شدن تا برسانی ما را به هر چیزی که مطلوب است و به هر بخششی عظیم که دیگری را به

آن عطا فرموده ای و ایمن سازی مرا را از شر هر بلایی که از آن خایفیم یا خود به سبب اعمال قبیحه بر سر خود آورده ایم و از شر گناهایی که از ما صادر شده است یا خواهد شد به آن که نگذاری که دیگر مخالفت کنیم تو را.

خداوندا از او سؤال می کنم به حق اسماء اعظمی که احدی از خلایق تو را به آن خوانده باشند و به حق ثناهای عظیمه و دعا‌های مخصوصه یا خاصانی که تو را خوانند به حق همه اینها که صلوات بر محمد و آل محمد فرست و چنان کن که این ماه رمضان نظر به ماههای رمضانهای گذشته عظیم تر از همه باشد در حفظ دین ما و در خلاص شدن نفوس ما و در قضا حوائج ما و در قبول شفاعت ما از جهت دیگران و در تمام بودن و تمام شدن نعمتهای تو بر من و در دفع بلاها از من و در پوشانیدن خلعت بر من که از من بیشتر باشد یعنی سؤال می کنم که همه اینها را به من بکنی زیاده از سالهای دیگر، و آن که بگردانی مرا از جمله کسانی که ذخیره کرده باشی یا حیازت کرده باشی یعنی به او رسانده باشی جمیع فواید شب قدر را یا اختیار کرده باشی از جهت او این شب را به آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۳

توفیق عبادت تو یافته باشد در این شب و این شب را از جهت او بهتر از هزار ماه کرده باشی که اجرش عظیمتر باشد و ذخیره ای که از جهت او کرده باشی نفیستر باشد و شکری که

او تو را کند یا تو او را کنی بهتر باشد و عمرش را درازتر کنی و آسانی او را همیشه کنی پس هر گاه گویی که مرا از جمعی گردان که اینها نسبت به او کرده باشی به خاطر بگذران که با من چنین کن در ضمن آن جماعت چون من قابل نیستم که اینها را با من کنی.

خداوندا دیگر سؤال می کنم به حق رحمت و عزت و عفو و نعمتها و عظمت و احسان و انعام قدیمی که بر من داری و همیشه نمک پرورده احسان تو بوده ام که چنان کن که این ماه رمضان آخر عمر من نباشد بلکه برسانی مرا به رضانی دیگر به بهترین احوال و در آن سال بنمایی بمن هلالش را با جمعی که نظر به هلال کنیم به آن که همه به ببینیم و مشتبه نشود بر کسانی که در طلب ماه باشند و چون به ماه رمضان آینده رسم عافیتم تمام تر باشد که هیچ گونه کوفتی نداشته باشم و نعمتت بر من تمام باشد و رحمتت واسعتر و قسمت من بیشتر باشد.

خداوندا ای پروردگار من که مرا پروردگاری غیر از او نیست چنان مکن که این وداع آخرین باشد که به ماه رمضان دیگر نرسم بلکه مرا به سال دیگر برسان با نعمت بسیار و با امید بسیار و با عبادت و طاعت بسیار به درستی که تو اجابت کننده دعاهایی.

خداوندا دعای مرا مستجاب کن و بر تضرع و زاری من رحم کن و بیخشا شکستگی و تضرع و توکل مرا به درستی که گردن نهاده ام احکام تو را و امید ندارم رستگاری و عفو از

گناهان را مگر به یاری تو و از نزد تو پس منت نه بر من ای خداوندی که ثنای تو عظیم است و اسمای تو منزّه است از آن که بر غیر تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۴

اطلاق توان کرد و برسان مرا به ماه رمضان آینده با عافیت از جمیع بلاها و محنتها و حفظ کن مرا از جمیع گناهان و بلاها، جمیع ثنایها مخصوص است به آن خداوندی که مرا یآوری کرد بر روزه این ماه تا به شب آخر این ماه رسانید ما را.

و در شب آخر سنت است آزاد کردن بنده چنانکه روایت کرده است سید بن طاوس در قوی کالصحیح از محمد بن عجلان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه چون ماه رمضان می شد غلامان و کنیزان را تادیب نمی فرمودند و چون بدی می کردند آنها را می نوشتند که فلان غلام این کار کرد و فلان کنیز این کار کرد پس چون شب آخر ماه رمضان می شد همه را جمع می فرمودند و آن نوشته را در می آوردند و بر ایشان می خواندند که تو فلان کار و فلان کار کردی و تو را ادب نکردم و تو فلان کار و فلان کار کردی و تو را نزدم و به همه تعلیم می فرمودند که بگوئید ای علی بن الحسین چنانکه تو بر ما شمردی بدیهای ما را تو را نیز نامه هست که هر چه کرده ای از کوچک و بزرگ بر تو نوشته اند و فردای قیامت هر چه کرده ای همه را نزد تو حاضر خواهند ساخت از ما عفو کن تا در آن

روز حق سبحانه و تعالی از تو عفو فرماید پس حضرت می فرمودند که که من عفو کردم همه را از شما و من با شما چنانکه باید سر نکرده ام از تقصیرات من در گذرید ایشان می گفتند که از تو بدی صادر نشد هرگز و لیکن حسب الامر شما عفو کردیم حضرت صلوات الله علیه می فرمودند که همه را آزاد کردم شما دعا کنید و بگوئید که خداوندا چنانکه ما را از بندگی خلاصی داد تو او را از آتش عذاب خود خلاصی ده ایشان می گفتند، و چون روز فطر می شد هر یک را جایزه می دادند آن مقدار که محتاج کسی نباشند.

و هر سال بیست بنده و زیاده یا اندکی کم در شب آخر ماه رمضان آزاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۵

می فرمودند و می فرمودند که هر شب وقت افطار حق سبحانه و تعالی هفتاد هزار بنده را از آتش دوزخ آزاد می فرماید که همه مستوجب جهنم شده باشند و در شب آخر بقدر آن چه در همه شبها آزاد می فرمود و من دوست می دارم که حق سبحانه و تعالی ببیند که هر بنده که دارم از جهت رضای او آزاد می کنم شاید مرا به فضل خود از آتش عذاب خود آزاد کند، و آن حضرت بنده را زیاده از یک سال نگاه نمی داشتند هر بنده که در عرض سال بهم می رسانیدند در شب آخر ماه همه را آزاد می فرمودند و هر سال در عرفات در وقت حج بنده بسیار می خریدند و ایشان را بحج باز می داشتند و مقصود ایشان این بود که مردمان در عرفات بسیار باشند و چون قریب با آخر روز می شد که

بار می کردند همه را آزاد می کردند و به هر یک جایزه می دادند که مدت عمر به آن تعیش کنند، و بنا بر این است که در کتب رجال بسیارند که مذکور است در شأن ایشان که از موالی علی بن الحسین اند صلوات الله علیهما و ظاهر است که غرض آن حضرت از این افعال تعلیم دیگران است که تفکر کنند که هر گاه آن حضرت با عصمت و جامعیت جمیع کمالات اینها می فرمودند ظاهر است که حال امثال ماها چون است و چه می باید کرد.

و بدان که وداع ماه مبارک به نحوی که با او خطاب کنند لازم نیست و دعاهای وداع بسیار است در هیچ یک به این عنوان نیست مگر دعای صحیفه کامله پس اگر دعای این کتاب خوانده شود وداع متحقق می شود که بنده از جناب اقدس الهی طلب کند که خداوندا مرا به سال دیگر برسان که دلالت بر آن که از او دل گیر نیست چنانکه به حسب متعارف اگر مهمانی از خانه بیرون رود و از بودن مهمان نفعهای عظیم به ما رسیده باشد و آدمی مشایعت او کند و مغموم باشد از رفتنش وداع کرده است او را هر چند اظهار تحسر بسیار و غم و الم بی شمار نکند بهتر خواهد بود و الله تعالی يعلم.

باب التَّكْبِيرِ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وَ يَوْمَهُ وَ مَا يُقَالُ فِي سَجْدَةِ الشُّكْرِ بَعْدَ الْمَغْرَبِ

(روی سعید النَّقَّاش قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله عليه اما انّ فی الفطر تکبیرا و لکنّه مسنون قال قلت فاین [فائی خ] هو قال فی لیله الفطر فی المغرب و العشاء الآخره و فی صلاه الفجر و فی صلاه العید و فی غیر روایه سعید و فی الظّهر و

العصر ثم يقطع قال قلت كيف اقول قال تقول الله اكبر الله اكبر لا اله الا الله و الله اكبر الله اكبر و لله الحمد الله اكبر على ما هدانا و الحمد لله على ابلانا و هو قول الله عز و جل وَ لِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ يَعْنِي الصِّيَامَ وَ لَتُكْبِرُوا اللَّهَ عَلَى مَا هَدَيْكُمْ» و این بابی است در بیان تکبیر شب عید فطر و روز عید و آن چه در سجده شکر می باید گفت بعد از نماز شام به اسانید کالصحیحه منقول است از سعید و بنا بر گفته صدوق کتاب او معتمد است مع هذا مؤید است به ظاهر آیه کریمه که مذکور شد و خواهد شد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به من فرمودند که به تحقیق که در فطر تکبیری هست و لیکن سنت است عرض نمودم که در کجا سنت است حضرت فرمودند عقیب نماز شام و خفتن و صبح و عقیب نماز عید و در روایت دیگر غیر این دو روایت و ظاهرا فقه رضوی مراد اوست چون در آن مذکور است که بعد از نماز ظهر و عصر نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۷

می گوید و باز به روایت نقاش رجوع نمود که دیگر قطع می کند یا قطع می کنی عرض نمودم که چگونه بگویم فرمودند که می گویی الله اكبر یعنی حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که وصف او توان کرد و خدا از آن أعظم است که عقل به او تواند رسید نیست معبودی که مستحق عبادت باشد مگر واجب الوجود بالذاتی که مستجمع جمیع کمالات است و او از آن بالاتر است که ارواح

مجرده از او خیر داشته باشند و او از آن اعظم است که اسرار برگزیدگان به کنه ذات مقدس او تواند رسید، و جمیع محامد و ثناها مخصوص ذات اوست و خدا از آن اجل است که خفایای پیغمبران اولوالعزم که مسمی است به روح القدس ادراک ذات اقدس او تواند نمود او را به بزرگواری یاد می کنیم به شکرانه نعمتی عظمی که ما را به آن هدایت فرموده است که آن ایمان است یا به خود هدایت فرموده است با نهایت تقدس ذاتی و علم داریم به وجودش و به آن که واجب الوجود و متصف است به صفات کمالیه و منزّه است از جمیع نقایص، و جمیع حمدها مخصوص اوست و او را به آن ستایش می کنیم بر نعمتهای تکالیف که ما را به آن ها سرافرازی بخشیده است و اشاره به این تکبیر است آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزه ماه رمضان را بر شما واجب کردیم و اگر در سفر باشید یا بیمار باشید بخورید و عوضش آن چه خورده اید بگیریید تا عدد ماهی که از شما طلبیده اند تمام کرده باشید یعنی تمام صیام را به جا آورده باشید یا آورید و خداوند خود را بعد از اتمام روزه در شب عید و روز عید به بزرگی یاد کنید بر نعمت هدایت که انعام کرده است بر شما.

و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تکبیر می گویی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۲۸

شب فطر و صبح فطر چنانکه در عشر محتمل است که

مراد عشر ذی الحجه باشد یا عشر آخر ماه رمضان و همین تکبیر در آن نیز مستحب باشد و ابن طاوس به اسانید خود از معاویه بن عمار روایت کرده است از آن حضرت صلوات الله علیه به نحو، حدیث نقاش در عقیب چهار نماز و استشهاد به آیه کرده است.

(و روی آنه لا- يقال فيه و رزقنا من بهيمه الانعام فانّ ذلك في ايام التّشريق) و در روایتی وارد شده است که این عبارت را در عید فطر نگویید بلکه در عید اضحی می گوید چون این لفظ اشاره است به گوشتی که در ایام تشریق به آفتاب خشک می کردند و همین که در احادیث تکبیر عید فطر نیست و در تکبیر عید اضحی هست از برای این مطلب کافی است و احتیاج به نهی نیست.

(و روی القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انّ الناس يقولون انّ المغفره تنزل علی من صام شهر رمضان ليله القدر فقال یا حسن انّ القائل لِحان انّما يعطى اجره عند فراغه و ذلك ليله العيد قلت جعلت فداك فما ينبغی لنا ان نعمل فیها قال اذا غربت الشمس صلیت الثلث من المغرب و ارفع یدیک و قل یا ذا الطول یا ذا الحول یا مصطفی محمّد و ناصره صلّ علی محمّد و آل محمّد و اغفر لی کلّ ذنب اذنبته و نسیته انا و هو عندک فی کتاب مبین و تحزّ ساجدا و تقول مائه مرّه و اتوب إلى الله و أنت ساجد و تسال حوائجک) و به اسانید صحیحه و حسنه منقول است از قاسم و از حسن

نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مردمان می گویند که مغفرت نازل می شود بر کسی که روزه ماه رمضان را گرفته است در شب قدر حضرت فرمودند که ای حسن آن شخصی که این را نقل کرده است غلط کرده است و در بعضی از نسخ فقیه و در علل و در تهذیب ان القاریجار است معرب کاریگر، و در کافی ان الفاریجان است و التاریخان است و ظاهرا همه تصحیف قاریجار است یعنی مزد کارگر را وقتی می دهند که از آن فارغ شده باشد و شب قدر پیش از فارغ شدن است و فراغ از ماه مبارک در شب عید می شود گفتم فدای تو کردم چه کار سزاوار است که بکنیم تا مستحق مزد عظیم شویم حضرت فرمودند که چون آفتاب فرو رود و سه رکعت نماز شام را به جای آوردی دستها بردار و بگو ای خداوند احسان کننده ای خداوند قادر ای خداوندی که برگزیده محمد را از جمیع مخلوقات و او را نصرت دادی صلوات بر محمد و آل او فرست و پیامر مرا هر گناهی که کرده ام و فراموش کرده ام و آن گناه نزد توست در کتاب ظاهر کننده و به سجده می روی و صد مرتبه می گویی که بازگشتت می کنم به خداوندم در وقتی که در سجده باشی و هر حاجتی که داری از حق سبحانه و تعالی طلب می کنی که البته برآورده می شود و همین معنی در فقه رضوی موجود است.

و اعمال شب عید نیز بسیار است از آن جمله کلینی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است

که آن حضرت در شب عید فطر دو رکعت نماز می کردند در رکعت اول بعد از حمد هزار مرتبه قل هو الله احد می خواندند، و در رکعت دوم یک مرتبه، و در فقه رضوی همین نماز هست و مذکور است که در این شب نهایت سعی کنید در دعا و بیداری.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۰

و در روایتی وارد شده است که چهار رکعت نماز می کند در هر رکعتی صد مرتبه قل هو الله احد می خواند و صدوق روایت کرده است به اسناد خود از ربیع بن خثیم از ابن مسعود از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جبرئیل از اسرافیل که حق سبحانه و تعالی فرمود که هر که در شب فطر ده رکعت نماز کند در هر رکعتی الحمد و قل هو الله احد ده مرتبه و در رکوع و سجود تسبیحات اربع را بخواند و چون فارغ شود هزار مرتبه استغفار کند و بگوید (یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و الاکرام یا رحمن الدنیا و الآخره و رحیمهما یا ارحم الراحمین یا اله الاوّلین و الاخرین اغفر لی ذنوبی و تقبل صومی و صلاتی و قیامی) پس حضرت فرمودند که سر از سجده بر نمی دارد تا آن که گناهانش همه آمرزیده شود و ماه رمضان از او مقبول شود و از جمیع گناهانش در گذرند و ثواب بسیار ذکر فرمودند و احادیث بسیار در فضیلت احیاء شب عید رمضان و عید قربان و شب نیمه شعبان و شب اول ماه رجب وارد شده است با فضایل بسیار و ثواب بی شمار.

باب ما یجب علی الناس اذا صحّ عندهم بالزّویه یوم الفطر بعد ما اصبحوا صائمین

(روی محمّد بن قیس عن ابی جعفر صلوات

دیدیم پس باید که افطار کنند و روز دیگر اول روز بیرون روند به صحرا و نماز عید را قضا به جا آورند و ظاهرش آن است که شهادت بعد از زوال بوده است و به حسب ظاهر این دو حدیث مخالف احادیث بسیار است که وارد شده است که نماز عید اگر فوت شود قضا ندارد و جمع می توان کرد که قضا واجب نباشد و این دو حدیث را حمل کنند بر استحباب و الله تعالی يعلم.

(و اذا رای هلال شوال بالتهار قبل الزوال فذلك الیوم من شوال و اذا رای بعد الزوال فذلك الیوم من شهر رمضان) و منقول است در موثق کالصحیح از عیید بن زرارہ و ابن بکیر کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند کہ ہر گاہ ماہ شوال را در روز پیش از پیشین بہ بینند آن روز از شوال است و اگر بعد از زوال دیدہ شود آن روز از ماہ رمضان است و در حسن کالصحیح از حماد بن عثمان منقول است کہ آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند کہ ہر گاہ مردمان ہلال را پیش از زوال ببینند آن ہلال شب گذشتہ است و اگر بعد از زوال ببینند از شب آیندہ است و ممکن کہ این حدیث را حمل کنند بر غالب چون اکثر اوقات چنین است و بیان واقع باشد نہ آن کہ روزہ بگیرند در اول ماہ رمضان و بخورند در آخر ماہ و منافات ندارد کہ در اول از ماہ باشد و واجب نباشد روزہ گرفتن و آخر از شوال باشد و واجب نباشد خوردن چون مکلفیم بہ ظاہر نہ

به واقع و مکرر مذکور

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۳

شد که در مواضع تقیه چنین مبهم می فرمایند، و ظاهر است که هر گاه ماه سی باشد و بعد از دو سه ساعت از اول شب خروج از شعاع شمس شود پیش از ظهر دیده می شود پس اگر این اعتبار می داشت بنا را بر دیدن نمی گذاشتند با آن که در اخبار متواتره وارد شده است که چون به بیند روزه بگیرند و چون به بینید افطار کنید و توهم نشود که اینجا دیده ایم زیرا که یقیناً این معنی مراد نیست که از جهت آن روز فایده داشته باشد بلکه از جهت روز آینده فایده دارد و لهذا بعد از دیدن بعد از ظهر نمی خورند به اجماع.

و به همین مضمون است کالصحیح یا صحیح از محمد بن عیسی که گفت نوشتم به خدمت آن حضرت یعنی امام محمد تقی صلوات الله علیه چون منقول است که او از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است به عنوان مشافهه و مکاتبه که فدای تو کردم بسیار است که شب ابر است و ماه شوال را نمی بینند و روزش گاهی پیش از زوال می بینند و گاهی بعد از زوال پس اگر قبل از زوال ماه را ببینیم افطار کنیم آن روز را و چگونه می فرماید حضرت صلوات الله علیه نوشتند که آن روزه را تمام می کند زیرا که اگر ماه سی باز شود غالب آن است که پیش از زوال می توان دید آن را و چند حدیث دیگر نیز وارد شده است که ظاهر آن ها نیز این است که دیدن قبل از زوال اعتبار ندارد اگر چه همه قابل

تاویل هستند و عمده ظاهر اخبار متواتره است و گذشت و خواهد آمد.

باب التَّوَادُر

[طعام دادن به روزه خوار]

(روی الحسین بن سعید عن ابن فضال قال کتبت إلى ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه اساله عن قوم عندنا یصلون و لا یصومون شهر رمضان و ربّما احتجت إلیهم یحصدون لی فاذا دعوتهم للحصاد لم یجیبونی حتّی اطعمهم و هم یجدون من یطعمهم فیذهبون إلیهم و یدعونی و انا اضیق من اطعمهم فی شهر رمضان فکتب صلوات الله علیه بخطّه اعرفه اطعمهم) این بابی است در احادیث شاذه نادره و لیکن اگر چه نادر است اما به آن عمل کرده است صدوق به اسانید صحیحه منقول است از حسن بن علی که گفت نوشتم به خدمت حضرت امام ابو الحسن الرضا صلوات الله علیه و سؤال کردم از جمعی که نزد ما می باشند و نماز می کنند و مسلمانند و لیکن روزه ماه رمضان را نمی گیرند و درو می کنند و بسیار است که محتاج می شوم به ایشان که زراعت مرا درو کنند و چون ایشان را می طلبم نمی آیند تا به ایشان خوراک ندهم و جمعی هستند که خوردنی به ایشان می دهند پیش ایشان می روند و نزد من نمی آیند و بر من دشوار است به ایشان طعام دادن و می ترسم که معاونت بر اثم و عدوان باشد در ماه رمضان به ایشان چیزی دادن حضرت به خط مبارک خود که می شناسم خط حضرت را نوشتند که طعام به ایشان بده.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۵

و چند وجه دارد که به خاطر می رسد یکی آن که اگر امثال این معاونت حرام باشد لازم می آید که با هیچ فاسقی سود او معامله نتوان کرد چون ممکن

است که آن چه از ما می گیرد صرف معصیت نماید اما اگر شراب بفروشند حرام است اگر چه نخورد چون فی نفسه نهی از آن وارد شده است به خلاف اینجا که ما طعام حلال به ایشان می دهیم ایشان حرام می خورند با آن که ممکن است که نخورند زیرا که ما اجرت ایشان را می دهیم اگر چه طعام باشد و به ایشان می گوئیم که شب بخورید یا نمی گوئیم چون از ضروریات دین است و هر که مسلمان است می داند که روزه خوردن حرام است، دیگر آن که ممکن است که کوفتی داشته باشند یا مسافر باشند و قصد اقامت نکرده باشند یا معاش ایشان منحصر باشد در درو کردن و چون به حد هلاک رسند خورند و ظاهراً عمده این است که آن جماعت سنی بوده باشند و روزههای ایشان باطل است اگر بگیرند یا نگیرند هر دو مساوی است و الله تعالی يعلم.

[ماه رمضان همیشه سی روز است]

(و فی روایه محمّد بن سنان عن حذیفه بن منصور عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال شهر رمضان ثلاثون یوما لا ینقص و الله ابداء) و منقول است که در روایت محمد از حذیفه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ماه رمضان سی روز است و هرگز کم نبوده است و نخواهد بود (و فی روایه حذیفه بن منصور عن معاذ بن کثیر و یقال له معاذ بن مسلم الهزّاء عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال شهر رمضان ثلاثون یوما لا ینقص و الله ابداء)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۶

و از معاذ بن کثیر منقول است و او را هزّاء می گویند یعنی فروشنده جامهای

هروی که در هرات بافته بوده اند و در بعضی از نسخ این کتاب و کتب دیگر فزّاء مشهور بوده است یعنی پوستین دوز یا پوستین فروش و هر دو از نجات مشهورند که حضرت امام صادق صلوات الله علیه فرمودند که ماه رمضان سی روز است و به خدا قسم که کمتر از سی روز نمی باشد هرگز ممکن است که مراد این باشد که به حسب واقع چنین می باشد و لیکن به حسب ظاهر کمتر باشد و ما مکلفیم به ظاهر یا آن که مکلفیم که وجوبا یا استحبابا تمام کنیم به آن که اگر کم دیده شود یک روز را سنت است که قضا کنند.

(و فی روایه محمّد بن اسماعیل بن بزّیع عن محمّد بن یعقوب بن شعیب عن ابیه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت له انّ الثّمانین یروون انّ رسول الله صلّى الله علیه و آله ما صام من شهر رمضان تسعه و عشرين یوما اکثر ممّا صام ثلاثین یوما قال کذبوا ما صام رسول الله صلّى الله علیه و آله تامّا و لا تكون الفرائض ناقصه انّ الله تبارک و تعالی خلق السّینة ثلاثمائه و ستّین یوما و خلق السّماوات و الارض فی ستّة ایام فحجزها من ثلاثمائه و ستّین یوما فالسّینة ثلاثمائه و اربعه و خمسون یوما و شهر رمضان ثلاثون یوما لقول الله عزّ و جلّ وَ لَتُكْمَلُوا الْعَمَلَهُ وَ الْکَامِلُ تَامٌ وَ شَوَالٌ تَسْعَةُ وَ عَشْرُونَ یوما و وَ ذُو الْقَعْدَةِ ثَلَاثُونَ یوما لقول الله عزّ و جلّ وَ وَاَعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَیْلَةً فَالْشَّهْرُ هَكَذَا ثُمَّ هَكَذَا ای شهر تامّ و شهر ناقص و

شهر رمضان لا ینقص ابدا و شعبان لا یتّم ابدا) و کالصحیح منقول است از محمد بن یعقوب بن شعیب از پدرش یعقوب

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۷

و ظاهرا پدر ثقه است نه پسر و در بعضی از نسخ عن شعیب است و ظاهرا سهو نساخ است و یعقوب گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عامه روایت می کنند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن چه سی کم یک روزه گرفته اند بیشتر از آن چیزی است که سی گرفته اند حضرت فرمودند که دروغ می گویند بلکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ماه رمضان را روزه نگرفته اند مگر تمام و واجبات مطلقا یا واجباتی که وجوبش از قرآن ظاهر شده است ناقص نمی باشد به درستی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرمود سال را که سیصد و شصت روز باشد و آسمانها و زمینها را در شش روز آفرید و این شش روز را از سال کم کرد و بنا بر این است که یک ماه سی کم یکست، و یک ماه سی و سالی سیصد و پنجاه و چهار روز می شود و ماه رمضان سی روز است زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که تا تمام کنید عدد ماه را و کامل آن است که تمام باشد و شوال بیست و نه روز است و ذو القعدة سی روز است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما وعده کردیم به حضرت موسی سی شب را و اینها قراین عدد است که در ماه رمضان کمال فرمودند و ذو القعدة را سی

روز فرموده است پس شوال در میان می باید که از سی کم باشد پس ماه به این نسبت یکی سی کم یکست و یکی سی است و ماه رمضان هرگز کم نمی شود و شعبان تمام نمی شود هرگز.

(و سال أبو بصیر ابا عبد الله صلوات الله عليه عن قول الله عزّ وجلّ وَ تُكْمِلُوا الْعِدَّةَ قَالَ ثَلَاثِينَ يَوْمًا) و منقول است در موثق از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از معنی قول الهی که تا کامل کنید عدد را چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۸

معنی دارد حضرت صلوات الله عليه فرمودند که مراد الهی این است که سی روز تمام کنید اگر از سی کم باشد یعنی یک روز را قضا کنید، یا بیمار و مسافر هر چه گرفته اند حساب می کنند و تتمه را سی روز می کنند اگر چه سی کم یک باز شده باشد.

(و روی عن یاسر الخادم قال قلت للرضا صلوات الله عليه هل یكون شهر رمضان تسعة و عشرين یوما فقال انّ شهر رمضان لا ینقص عن ثلاثین یوما ابدا. قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه من خالف هذه الاخبار و ذهب إلى الاخبار الموافقة للعامه فی ضدها اتقی كما یتقی العامه و لا یکلم الا بالتقیه کائنا من کان الا ان یكون مسترشدا فیرشد و ینبئ له فانّ البدعه انما تماث و تبطل بترك ذکرها و لا قوه الا بالله) و در حسن کالصحیح منقول است از یاسر که گفت عرض نمودم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله عليه که آیا ماه رمضان بیست و نه روز می باشد حضرت فرمودند

که ماه رمضان هرگز کمتر از سی روز نمی باشد.

چنین گویند مصنف این کتاب ابن بابویه حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باشد که هر که مخالفت کند این اخبار را و اعتقاد کند اخبار متواتره را که موافق مذهب سنیان است در ضد این اخبار که در همه منقول است که ماه رمضان مانند سایر ماههاست سی کم یک می باشد و سی می باشد از او تقیه می باید کرد چنانکه از عامه تقیه می باید کرد و با او سخن نمی باید گفت مگر به عنوان تقیه هر که باشد مگر آن که طالب حق باشد و راه بنمایند به او و حق را ظاهر سازند زیرا که بحث کردن در بدعت سبب رواج آن است و چون متوجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۳۹

دفع شبهات ایشان می شود کسی قوت او در بطلانش بیشتر می شود چون شیاطین جن و انس مدد او می کنند و اگر از این کس پرسند که شما در این مسأله چه اعتقاد دارید تقیه می باید کرد و می باید گفت که اعتقاد ما با شما موافق است و قصد اصول دین کند و چون دیدند که کسی متعرض ایشان نمی شود بدعت مضمحل می شود به موت یا غیبت او [یا ظ] هدایت الهی و از آن طرف نیز چنین می گویند پس اولی این بود که این را نیز نگویند مگر آن که قصد مسترشدین کرده باشد که با ایشان بگویند که هر گاه این همه احادیث از ائمه معصومین صلوات الله علیهم وارد شده باشد طرح نمی توان کرد و چون آن اخبار موافق عامه است پس آن ها را حمل بر تقیه باید کرد و به اینها عمل

باید نمود.

و جواب علما این است که اگر این اخبار و این مذهب نزد ایشان نباشد این جمع خوب است و ظاهر نیست که در آن وقت کدام طرف مشهور بوده است پس ممکن است که این اخبار را بر تقيه حمل کنیم و ممکن است که عمل به اینها کنیم بر استحباب چون صدوق و غیر او ذکر کرده اند که هلال معتبر است و شکی نیست که روز سی ام شعبان را بقصد استحباب می باید کرد پس جایز است افطار آن بی دغدغه پس اگر در شب سی ام ماه را ببیند کاشف می آید بر مذهب صدوق که روز سی ام شعبان از ماه رمضان بوده است و آن را قضا می باید کرد و بنا بر مذهب غیر او قضا نمی باید کرد مگر وقتی که ثابت شود که روز سی ام از ماه رمضان بوده است و آن را قضا می باید کرد پس فایده خلاف در قضا ظاهر می شود و شکی نیست در آن که اولی و احوط قضاست تا جمع شده باشد در میان اخبار و اقوال علما و یا جمع کنیم به آن که مکلف مخیر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۰

در عمل به هر یک که خواهد و بنا بر این نیز عمل به آن اخبار اولی است بلکه متعین است بنا بر شهرت آن اخبار بلکه تواتر آن ها بالمعنی و عمل اکثر اصحاب چنانکه در فروع فقه احادیث به این کثرت به خاطر ندارم قریب به شصت حدیث از صحیح و کالصحیح وارد شده است و ذکر آن ها سبب طول است بنا بر این ذکر نکردم و اکثرش را شیخ در تهذیب ذکر کرده

است و الله تعالى يعلم.

[روزه در ایام تشریق]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن صیام ایام التشریق فقال انما نهی رسول الله صلّى الله عليه و اله عن صیامها بمنی فاما بغيرها فلا بأس) و بهشت سند صحیح منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از روزه سه روز بعد از عید قربان حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله نهی فرمودند از روزه داشتن این سه روز را در منی اما در غیر منی باکی نیست و باک نبودن منافات با کراهت ندارد و بلکه مؤید کراهت است.

و مع هذا در صحیح از زیاد منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که بعد از عید قربان و بعد از عید فطر سه روز را روزه مگیر به درستی که این شش روز ایام اکل و شرب است و نهی کراهت وارد شده است در موثق سماعه از صیام ایام تشریق مطلقا.

و در صحیح عبد الرحمن از حضرت موسی ابن جعفر صلوات الله عليه منقول است نهی از دو روز بعد از فطر.

و در موثق کالصحیح حریر از ائمه هدی صلوات الله عليهم وارد شده است در نهی از سه روز بعد از عید فطر پس حدیث شش را بعد از سه روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۱

اولی است و شش در فقه رضوی مذکور است و بعد از یک روز (و نهی رسول الله صلّى الله عليه و آله عن الوصال فی الصّیام و کان یواصل فقیل له فی ذلك فقال صلّى

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْتَ لَسْتَ كَأَحَدِكُمْ أَنْتَ أَظَلُّ عِنْدَ رَبِّي فَيَطْعَمَنِي وَيسْقِينِي) بطرق متکثره منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند دیگران را از صوم وصال و خود وصال می کردند پس وجه این را از آن حضرت پرسیدند حضرت فرمودند که من مثل شما نیستم یعنی شما مثل من نیستید و این قلب از روی تواضع بود پس حضرت فرمودند من که به نزد پروردگار خود می روم و در روایات [أظ] بیت واقع شده است یعنی شب نزد پروردگار خود می باشم و او مرا طعام و آب می دهد و شما محتاج غذائید و بعضی از علما گفته اند که غذای بهشت از جهه حضرت صلی الله علیه و آله می آورند و اظهار آن است که من به اعتبار ربطی که دارم به جناب اقدس او محتاج به غذا نیستم و خوردن از جهت این بود که مبادا نسبت الوهیت به آن حضرت دهند و با وجود این مقدار لبس جمعی غالی شدند.

و در موثق کالصحيح منقول است که حسین گفت به حضرت امام جعفر صلوات الله علیه عرض نمودم که وصال جایز است حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که روزه وصال نیست و روزه صمت نیست که از صبح تا شام سخن نگوید و آزاد کردن پیش از مالک شدن نیست و ظاهرش حرمت است زیرا که هر چه مشروع نیست حرام و تشریح است.

[روزه وصال]

(و قال الصادق صلوات الله عليه الوصال الذي نهى عنه هو ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۲

يجعل الرجل عشاءه سحوره) و در کافی سحورا است و

در صحیح از حلبی منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که وصالی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از آن نهی فرموده اند آن است که افطار شام را به سحر اندازند به آن که در نیت قصد کند که روزه می دارم فردا را و فردا شب را تا سحر قربه إلى الله. و ظاهر حدیث اعم از آن است که نیت صوم شب بکند یا نکند و احوط آن است که اول شام به آب یا به خرمائی افطار کند و اگر قصد کند که روزه تمام شد و قصد افطار کند بد نیست.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که صوم وصال آن است که یک روز و یک شب روزه دارد و در سحر افطار کند و ظاهر این حدیث آن است که با قصد صوم وصال می شود.

و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که وصال نکنند روزه را یعنی در روز روزه نگیرند که در شبش افطار نکنند و اگر به اندکی آب افطار کنند وصال نیست بی دغدغه، و نزد عوام روزه وصالی هست که سه شبانه روز چیزی نمی خورند به گمان آن که اهل بیت صلوات الله علیهم روزه به روزه برده اند و این افتراست و بر تقدیری که اهل بیت را جایز باشد دیگر آن را مشروع نیست به اتفاق و حق این است که ایشان را نیز مشروع نبوده است و وصال از خصایص حضرت سید الانبیاء و المرسلین بوده است چنانکه گذشت و سنیان

را گمان این است که ماه شعبان را با ماه رمضان روزه داشتن که یک روز را در میانه نخورند که یوم الشک باشد وصال است و منقول است از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۳

صلوات الله علیه که هر گاه شب افطار کنند وصال نیست و وصال یکی از این دو معنی است بلکه هر دو وصال است و هیچ یک از این دو صورت مشروع نیستند که روزه به روزه برند یا تا سحر روزه باشند و اگر قدری از اول شب را داخل کنند وصال نیست و مشروع نیست اگر قصد صوم آن مقدار بکنند و اگر قصد صوم نکنند حرام نیست و در بعضی از احادیث وارد شده است که اگر کسی انتظار این کس نکشد نماز کند با روزه تا ثواب هر دو داشته باشد ظاهر بر سبیل مجاز است نه روزه حقیقی و محتمل است که به مقدار زمان نماز امساک مطلوب باشد و الله تعالی يعلم.

(و سال زراره ابا عبد الله صلوات الله علیه عن صوم الدهر فقال لم يزل مكروها و قال لا وصال في صيام و لا صمت يوما إلى الليل)

[روزه دهر]

و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از روزه همیشه حضرت فرمودند که همیشه مکروه بود و در کافی

لم نزل نکرهه

است یعنی ما همیشه آن را مکروه می داریم یا می دانیم و ظاهر آن است که در این امت چنین باشد به خلاف عبارت متن که ظاهرش آن است که در جمیع مذاهب مکروه بوده است و حال آن که منقول

است که حضرت نوح همیشه صایم بودند و ظاهراً صدوق همین حدیث را از کافی نقل کرده باشد بالمعنی و ضرر نقل بالمعنی بسیار است و در کافی تتمه حدیث حسین است که سابقاً مذکور شد و محتمل است که تتمه حدیث زراره باشد و دو حدیث باشد یا یک حدیث و تتمه را در کافی نقل نکرده باشد و بنا بر آن که جزو حدیث زراره باشد به منزله دلیل کراهت صوم دهر است چون صوم وصال از این جهت منهی عنه است که سبب مشقت است

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۴

خواه در وصال روز و خواه در وصال شعبان با ماه رمضان، پس وصال کل عمر مشقتش عظیمتر است و شارع می خواهد که بر بدن بار را گران نکنند آن مقدار که در میان راه بمانند لهذا بر روزه سه روز در هر ماه مقرر فرمودند که ثواب صوم دهر را داشته باشد بی مشقت چنانکه مقتضای شریعت سمحه سهله است و هم چنین خاموشی یک روز تا شب اگر چه بر نفس دشوار است و سبب ثواب بوده است در شرع سابق و لیکن چون حق سبحانه و تعالی در این است چنان کرده است که خاموشی از ما لا یعنی باشد و در غیر آن زبان مشغول اذکار الهی باشد تا هر دو ثواب را بی مشقت داشته باشند و دور نیست که این تعلیق از صدوق از این جهت شده باشد از جهت اختصار و لیکن بعید است چون در اصطلاح محدثین تدلیس مذموم است و این احتمال راه ندادن به امثال ایشان اولی و احوط است و ظاهر آن است

که صوم دهر کرامتش اقل ثوابا خواهد بود چون احادیث متواتره وارد شده است که روزه سپر آتش جهنم است و هر جا که به عنوان حرام باشد به اعتبار دخول عیدین است.

و در موثق کالصحیح منقول است از سماعه که گفت از آن حضرت سؤال کردم از روزه دهر فرمودند که مکروهست و فرمودند که باکی نیست که یک روز بگیرد و یک روز بخورد و الله تعالی يعلم.

(و روی عن البزنطی عن هشام ابن سالم عن سعد الخفّاف عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کنا عنده ثمانیه رجال فذکرنا رمضان فقال لا تقولوا هذا رمضان و لا ذهب رمضان و لا جاء رمضان فانّ رمضان اسم من اسماء الله عزّ و جلّ و لا یجی ء و لا یذهب انّما یجی ء و یذهب الزّائل و لکن قولوا شهر رمضان فالشّهر مضاف إلى الاسم و الاسم اسم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۵

الله عزّ و جلّ و هو الشّهر الذی انزل فیہ القرآن جعله الله عزّ و جلّ مثلاً و عیداً) و به اسانید متکثره که هفت سند صحیح و چهار کالصحیح است منقول است از سعد صحیح الحدیث که حضرت امام محمّد باقر صلوات الله علیه فرمودند در وقتی که ما هشت کس بودیم در خدمت آن حضرت و جاری شد بر زبان ما رمضان فرمودند که می گوئید این رمضان چون اشاره بذات مقدس نمی توان کرد و مگوئید رمضان رفت و رمضان آمد زیرا که رمضان اسمی است از اسماء حق سبحانه و تعالی و حق سبحانه و تعالی جسم نیست که آمدن و رفتن داشته باشد و هر چه آمدن و رفتن دارد محل

حوادث است و هر چه محل حوادث است حادث است و واجب الوجود بالذات ممتنع است بر او زوال و هر چه آمدن و رفتن دارد ممکن است و ممکن با وجود در حکم معدوم است و لیکن با اضافه شهر بگوئید که شهر مضاف با اسم الهی باشد و اسم رمضان اسم حق سبحانه و تعالی است و آن ماهی است که قرآن در آن نازل شده است و حق سبحانه و تعالی آن را شرف و فضیلت این امتی کرده است که بهترین امتانند و روزه این ماه و عبادت در این ماه را از جهت ایشان مقرر فرموده است و عید اعظم ایشان گردانید و اعیاد غیر آن یک روزند که حق سبحانه و تعالی در آن روز عواید و جوایز خود را به همه کس عطا می فرماید یا خود می فرماید بر ایشان به مغفرت و رحمت و این عید سی روز است که درهای دوزخ را می بندند و شیاطین را به زنجیر می کنند و درهای آسان و جنان را می گشایند و در شبها و روزها بار عام داده اند که به عبادات و طاعات خود را در معرض جود و احسان او درآورند.

[نگوید رمضان بگوید شهر رمضان]

(و روی غیاث بن ابراهیم عن ابی عبد الله عن جدّه صلوات الله علیهم قال قال علی بن ابی طالب صلوات الله علیه لا تقولوا رمضان و لکن قولوا شهر رمضان فانکم ما تدرّون) و در موثق کالصحیح است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که مگوئید ماه را رمضان بلکه بگوئید ماه رمضان به درستی که نمی دانید که رمضان چه چیز است یعنی اسم الهی است موافق

حدیث سابق و اکثر علما عمل به این نکرده اند از چند وجه یکی آن که در هیچ دعایی از رسول الله و ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد نشده است که رمضان را خوانده باشند بیا رمضان.

دویم موافق لغت به معنی شدت حرارت مناسبی بذات اقدس نیکو ندارد.

سیم بر تقدیری که اسم الله باشد اگر استعمال کنند به حذف مضاف از بابت و اسأل القریه خواهد بود و امثال این وجوه.

و جواب داده اند که احادیث بسیار وارد شده است و ممکن است که بمعنی قهار باشد و حذف مضاف خوب است اگر سبب مفسده نباشد و در اینجا هست و آن چه شکسته را به خاطر می رسد آن است که چون به حسب شرع مسمی است به شهر الله و رمضان به جای الله واقع شده است که اگر تعظیم او کنند تعظیم الله است و لهذا در حدیث دویم وارد شده است که نمی دانید که رمضان چیست نه کیست و احتمال تقیه هست چون راوی دویم عامی است و اول کالعامی است و نقل کرده اند که ناووسی است و ربطش به عامه بیشتر از خاصه است و بخاری نیز از این بابت اخبار نقل کرده است و قائل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۷

به کراهت شده است به اعتبار اطلاق رمضان در مواضع بسیار بدون شهر در اخبار و در اخبار ما قریب به دو هزار جا وارد شده است شهر رمضان و سه چهار جا وارد شده است رمضان بی لفظ شهر در احادیث ضعیفه و آن نیز به نحوی است که بد نیست نه از باب ذهب و جاء است و اگر نه این

بود که بد بود اطلاق رمضان بدون شهر این مقدار احتیاط در اجتناب از این معنی از اهل بیت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و از اصحاب ایشان واقع نمی شد از قبیل تسمیه حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه که در مجموع اخباری که اشاره به آن حضرت شده است که از هزار متجاوز است شاید سه چهار جا نام برده باشند بلکه یک جا به لفظ محمد واقع شده است و دو سه جای دیگر به عنوان م ح م د واقع شده است و در عبارات علما نیز ندیدم مگر در عبارات جمعی که از روایات خبری ندارند، و این تحرز و اجتناب به این مرتبه مشعر است به حرمت قطع نظر از نصوص صحیحه در نهی از تسمیه و تکنیه، و هم چنین در آل محمّد که در دعاهای صلوات مذکورند زیاده از ده دوازده هزار جا واقع شده است بدون لفظ علی مگر نادری که با علی واقع شده باشد تقیه هر چند حدیث مشهور که نهی واقع است که

من فصل بینی و بین آلی بعلی لم ینل شفاعتی

در کتابی از کتب علما خود ندیده ام اما مداومت بر ترک لفظ مشعر است بر صحت حدیث.

[جماع در شب اول ماه]

(وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه یستحب للرجل ان یأتی اهله اول ليله من شهر رمضان لقول الله عزّ وجلّ أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصَّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ) و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۸

حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آباء خود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه منقول است که آن حضرت فرمودند که مستحب است مرد را که نزدیکی کند با اهل خود در شب اول ماه رمضان زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حلال شد شما را نزدیکی کردن با زنان خود در شبهای روزه چنانکه گذشت که حرام بود اولاً- در شبها جماع کنند با اهل خود و آن حکم به این آیه منسوخ شد و استحباب و طی در شب اول سبیش آن است که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که بندگان مبادرت نمایند به رخصتهای او چنانکه دوست می دارد مبادرت به واجبات را لهذا سنت است که در عید فطر پیش از رفتن به مصلی افطار نمایند تا ظاهر سازند بندگی خود را.

[روز عید فطر]

(و روی محمد بن الفضیل عن الرضا صلوات الله علیه قال لبعض موالیه يوم الفطر و هو يدعو له یا فلان تقبل الله منك و منّا قال ثم اقام حتی کان يوم الاضحی فقال له یا فلان تقبل الله منّا و منك قال فقلت له یا ابن رسول الله قلت فی الفطر شیئا و تقول فی الاضحی غیره فقال نعم انی قلت له فی الفطر تقبل الله منك و منّا لانه فعل مثل فعلی و استویت انا و هو فی الفعل و قلت له فی الاضحی تقبل الله منّا و منك لانه یمکننا ان نضحی و لا یمکنه ان یضحی فقد فعلنا غیر فعله.)

و کالصحیح منقول است از محمد که حضرت امام رضا صلوات الله علیه در روز عید فطری به بعضی آزاد کردهای خود یا شیعیان خود فرمودند که او تحیتی کرده بود حضرت را و حضرت او

را دعا کردند به این عنوان که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۴۹

سبحانه و تعالی قبول کند عبادت تو را و عبادات ما را که در دعا او را بر خود مقدم داشتند و چون روز عید قربان شد حضرت به او فرمودند که ای فلانی یعنی نامش را بردند و فرمودند که حق سبحانه و تعالی قبول کند از ما و تو راوی گوید که من عرض کردم که یا ابن رسول الله در عید فطر دعایی فرمودید و امروز دعای دیگر فرمودید چون خود را مقدم داشتید سببش چیست حضرت فرمودند که در عید فطر چون با من مساوی بود در عمل که عمل ماه رمضان بود یا فطره و حضرت می دانستند که او فطره داده است او را بر خود مقدم داشتم چنانکه شرط دعاست که مؤمنان را در دعا بر خود مقدم دارند و در این عید او را مؤخر داشتم از خود چون او قربانی نکرده بود و من کرده بودم خواستم اول دعای قبول کنم از جهت خود تا بعد از قبول او را شریک خود گردانم.

و غرض از ذکر این حدیث آن است که تاسی کنند به آن حضرت در این معنی که هر جا که با برادر مؤمنش مساوی باشد در عمل او را بر خود مقدم دارد و اگر خود بعضی از اعمال خیر کرده باشد و برادر مؤمنش نکرده باشد خود را مقدم تواند داشت اگر چه بهتر نسبت بما مطلقا تقدیم برادران است بر خود چون باید که اعمال خود را هیچ ندانیم و تقدیم ایشان را از جهت قبول عمل خود کنیم چون در

معصوم خوف عجب نیست و در ما هست و الله تعالی يعلم، و دلالت می کند بر آن که چون مؤمنان به یکدیگر رسند در این دو عید تحیتی که با هم کنند اولی آن است که این تحیت را بکنند چنانکه الحال نیز متعارف است که اوساط الناس به یکدیگر می گویند که عبادات شما مقبول باشد یا نماز و روزه شما مقبول شود و در عید قربان می گویند که از ثواب غازیان و حاجیان با نصیب باشید و اگر به عوض این عبارات منقول بگویند بهتر است اگر فهمند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۰

اگر نفهمند اینها که می گویند بهتر است چون در دعا مطلوب است که دانند که چه می گویند.

(و روی جرّاح المدائنی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اطعم يوم الفطر قبل ان تصلّی و لا- تطعم يوم الاضحی حتی ینصرف الامام) و کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در روز عید فطر چیزی بخور پیش از نماز عید و در عید قربان چیزی مخور تا وقتی که امام از صحرا برگردد و از قربانی افطار کند و احادیث صحیحه در این باب واقع شده است و بعضی از آن در باب نماز عیدین گذشت.

(و کان رسول الله صلّی الله علیه و آله اذا اتی بطیب يوم الفطر بدا بلسانه) و در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داب ایشان چنین بود که چون از جهت حضرت در روز عید فطر بوی خوش می آوردند که خود را خوشبو کنند زبان مبارک

بر آن عبیر یا عنبر یا مشک می زدند که اولاً افطار فرمایند و بعد از آن بوی خوش می فرمودند و در کافی بدأ بنسائه است یعنی اول به زنان می دادند و بعد از آن خود بوی خوش می فرمودند و ظاهراً تصحیف از نساخ کافی شده باشد.

و در حسن کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در عید فطر پیش از رفتن به مصلی چیزی بخور تا که عمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۱

به رخص الهی کرده باشی چنانکه در صوم عمل به عزایم می کردی، و شرط بندگی آن است که هر چه فرمایند همان را به جای آورد و در فقه رضوی است که چون صبح شود روز فطر غسل بکن از جهت عید و بوی خوش بکن و شانه کن سر و ریش را اگر موی سر داشته باشی و پاکیزه ترین جامه ها را به پوش و اندک چیزی تناول کن پیش از رفتن به صحرا.

(و قال علی بن محمد النوفلی لأبی الحسن صلوات الله علیه انی افطرت یوم الفطر علی طین القبر و تمر فقال له جمعت بین برکه و سنه) و در حسن کالصحیح منقول است از علی که عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که من در روز فطر افطار کردم بر خاک حضرت امام حسین صلوات الله علیه و بر اندکی از خرما پس حضرت فرمودند که برکت و سنت را با هم جمع کرده ای چون افطار بر خرما سنت است و تربت سبب زیادتی توفیقات و هدایات است چون خاک قبر شفاست از هر دردی و امان است از هر خوفی

و شك نیست که امراض باطنیه بسیار است و بالخاصیه از او دفع می شود و امراض که زایل شد رحمت‌های صوری و معنوی فایض می شود و احوط آن است که به قصد رفع امراض بخورد و زیاده از یک نخود نخورد.

[خوشحالی در روز عید]

(و نظر الحسن بن علی صلوات الله علیهما إلى الناس فی یوم الفطر یلعبون و یضحکون فقال لأصحابه و التفت إلیهم انّ الله عزّ و جلّ خلق شهر رمضان مضمار الخلقه یتسبقونه فیہ بطاعته إلی رضوانه فسبق فیہ قوم ففازوا و تخلّف آخرون فخابوا فالعجب کلّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۲

العجب من الضّاحک اللّماع فی الیوم الّذی یصاب فیہ المحسنون و یخیب فیہ المقصّرون و ایم الله لو کشف الغطاء لشغل محسن یا حسانه و مسیء یا ساءته) و در قوی منقول است که حضرت امام حسن صلوات الله علیه در روز عید قطری نظر به مردمان کردند که بازی و خنده می کردند پس حضرت رو به اصحاب خود فرمودند و اشاره به آن جماعت کرده فرمودند که حق سبحانه و تعالی ماه رمضان را آفریده است به منزله میدان اسب تاختن از جهت خلاق که در آن میدان بتازند به طاعات و عبادات تا برسند به خوشنودی او پس جمعی اسبها تاختند رسیدند و به مطلب رسیدند و جمعی پس ماندند و زیان کار شدند پس تعجب دارم و تعجب عظیم دارم از جمعی که بازی و خنده کنند در روزی که نیکوکاران را ثواب عظیم دهند و تقصیر کنندگان زیان کار شوند و قسم یاد می کنم که اگر پردهای غفلت برخیزد یا پرده ای که خدا انداخته است در پیش نظرها که از احوال آن نشأه

خبر نداشته باشند تا به مرتبه الجاء نرسد و تا ثوابها بر یقین و ایمان به غیب داشته باشند اگر این پردها را از پیش چشمهای خلایق بردارند هر آینه هر نیکوکاری مشغول آن کار شود و نظر به کار دیگری نیندازد و بدکاران مشغول ازاله بدیها و تدارک آنها شوند و جمعی به سبب ریاضات و مجاهدات این پردها از پیش چشمهای ایشان برخاسته است همگی اوقات عزیز خود را صرف رضای او می کنند و اصلاً متوجه این دنیای فانی نمی شوند حق سبحانه و تعالی این پردها را از پیش نظرهای بصیرت همه بردارد بجاه محمد و آله الطاهرین.

[روز عید روز غم]

(و روی حنان بن سدید عن عبد الله بن سنان عن ابي جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۳

صلوات الله عليه انه قال يا عبد الله ما من عيد للمسلمين اضحى و لا فطر الا و هو يجدد لال محمد فيه حزن قال قلت و لم قال لانهم يرون حقهم في يد غيرهم) و منقول است كالصحيح از عبد الله که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که ای عبد الله هر عیدی از اعیاد مسلمانان که می شود از عید قربان و ماه رمضان و عید غدیر و نوروز و جمعه که آن دو بر سبیل مثال است یا باقی به طریق اولی البته اندوه و غم آل محمد که ائمه معصومینند صلوات الله عليهم تازه می شود و اندوه ایشان عظیم می شود عبد الله گفت عرض نمودم که چرا حضرت فرمودند که از جهت آن که حق خود را که امامت است در دست دیگران می بینند و غم از آن جهت نیست که چند کس

اقتدا کنند به ایشان با آن که هر فاسق و فاجری را بینند که می کند بلکه حکمت الهی چنین اقتضا کرده است که ایشان را پیشوائی باشد که عالمیان از ایشان هدایت یابند و هر احکام الهی معلوم او باشد که عالمیان به علم او از جهل خلاص شوند و به قرب الهی فایز شوند و از این جهت حق سبحانه و تعالی اول ارواح ایشان را ایجاد فرمود بعد از آن انبیا و اوصیا را آفرید و بعد از آن خلایق را خلق فرمود تا همگی مقرب درگاه او شوند پس هر گاه بینند که خلیفه های خداوند عالمیان مقهور و مغلوب کفره زنادقه باشند و عالمی را که حق سبحانه و تعالی از جهت عبادت خود آفریده است همه را گمراه کرده اند و پیش افتاده همه را به جهنم می برند با این حالات که مشاهده کنند چون از رده نباشند بلکه هر که ایمان دارد البته آزرده می شود، و اشاره به این معنی است آن چه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در دعای عیدین و جمعه فرموده اند که خداوندا این مقام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۴

خلیفه ها و امینان وحی تست به سبب رتبه عظیمی که به ایشان کرامت فرموده و از ایشان غصب کرده اند و باین عبارات و امثال اینها توهم کرده اند جمعی که نماز جمعه و عیدین را به غیر از امام اصل دیگری نمی تواند کرد و دغدغه نیست که در حضور ایشان دیگری نمی تواند کرد.

و روی عبد الله بن لطیف التّفلیسیّ عن رزین قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه لما ضرب الحسين بن عليّ صلوات الله عليهما بالسيف و

سقط ثم ابتدر ليقطع رأسه نادى مناد من بطنان العرش الا أيتها الامه المتحيره الضالّه بعد نبيها لا وفقكم الله لأضحى و لا فطر و فى خبر اخر لصوم و لا فطر قال ثم قال ابو عبد الله صلوات الله عليه فلا جرم و الله ما وفقوا و لا يوفقون حتى يثور نائر الحسين بن على صلوات الله عليهما و كالصحيح منقول است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرموده كه چون حضرت سيد الشهداء را كفره اشقيا شمشير زدند و آن حضرت از اسب افتادند و آن زناده پيش دستى مى كردند كه سر آن حضرت را از بدن جدا كنند منادى از ميان عرش ندا كرد ايشان را كه اى امت متحير شده و گمراه شده بعد از پيغمبرشان خدا توفيق ندهد شما را كه عيد قربان و عيد فطر را شما صحيح دريابيد.

و در حديث ديگر چنين وارد است كه حق سبحانه و تعالى توفيق ندهد كه دريابيد صوم را صحيحا و نه شوال را درست.

راوى گفت كه حضرت فرمودند كه و الله كه از اين جهت است كه توفيق نيافته اند و نخواهند يافت تا وقتى كه بيرون آيند كسانى كه طلب خون آن

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۵۵

حضرت از اين امت بكنند چون طلب خون حضرت را خليفه هاى الهى ائمه معصومين صلوات الله عليه خواهند كرد در رجعت كه قيامت صغرى است كه حق سبحانه و تعالى ائمه معصومين را زنده كند با خواص شيعيان كه در آرزوى اين جهاد از دنيا رفته باشند و دوباره هفتاد هزار كس از اشقيا را كه در آن زمان در قتل آن حضرت سعى

کردند یا راضی به قتل آن حضرت بودند از دنیا رفته باشند همه را زنده کنند و خوبان طلب خون آن حضرت صلوات الله از آن اشقیا بکنند و طایفه طایفه ایشان را کشند و باز زنده کنند و باز زنده کنند تا خشم ایشان و غم و الم ایشان فرو نشیند.

و روایت دیگر روایتی است کالصحیح از محمد بن اسماعیل رازی که گفت به حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه عرض نمودم که فدای تو گردم چه می فرمایید در صوم سنیان چون حدیثی به ما رسیده است که ایشان توفیق روزه صحیح نمی یابند حضرت فرمودند که نفرین فرشته بر ایشان مستجاب شده است گفتم فدای تو گردم چگونه بود حضرت فرمودند که چون اشقیا آن حضرت را شهید کردند حق سبحانه و تعالی امر فرمود فرشته را که ندا کند که ای امت ظالمی که عترت پیغمبر خود را شهید گردید حق سبحانه و تعالی شما را توفیق روزه و افطار ندهد.

[روز اول شوال]

(و روی جابر عن ابی جعفر عن ابیه صلوات الله علیهما انه قال اذا كان اول یوم من شوال نادى مناد ايتها المؤمنون اغدو إلى جوائزکم ثم قال ابو جعفر صلوات الله علیه یا جابر ان جوائز الله عز و جل لیست کجوائز هؤلاء الملوک ثم قال هو یوم الجوائز) و کالصحیح منقول است که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۶

فرمودند که چون روز اول شوال می شود منادی ندا می کند که ای مؤمنان فردا چاشتی بیابید و جایزهای خود را بگیریید پس حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ای جابر بر جوائزهای الهی مثل

جائزهای این پادشاهان نیست پس فرمودند که این روز جایزه‌هاست یعنی روز عید یک نامش یوم الجوایز است که حق سبحانه و تعالی به این نام او را مسمی ساخته است پس البته جایزه هست همه کس را چون کریمان که در عیدها بندگان خود را عیدی می دهند هیچ بنده را محروم نمی گردانند و لیکن بشرطی که در وقت جایزه حاضر باشند که آن نماز عید است در صحرا، و اکثر این اخبار پیش تر مذکور شد و قانون محدثین این است که حدیث را در ابواب خود بیاورند پس اگر حدیثی مشتمل بر چند معنی باشد بعضی آن حدیث را مبعض می سازند و هر هر جزوی را در خود باب می آورند و بعضی مبعض نمی سازند و همان حدیث را مکرر می آورند و بسیار است که بخاری یک حدیث را در ده جا ذکر می کند و لیکن رعایت کرده است که مهما ممکن آن حدیث را بسند و متن دیگر ذکر می کند و جمعی یک جا ذکر می کنند و در موضعی دیگر اشاره به آن می کنند.

باب الفطره

اشاره

این بابی است در زکات فطره یعنی زکات عید افطار به شکرانه افطار یا زکات بدن و زکات اسلام که هر که مسلمان است در وقت هلال بر او واجب است و اگر در اول شام کافر باشد و بعد از آن مسلمان شود بر او واجب نیست و اسلام سبب سقوط ما قبل است یا همه.

[فطره بر همه مسلمین]

(روی ابن ابی نجران و علی بن الحکم عن صفوان الجمال قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الفطر فقال علی الصغیر و الکبیر و الحرّ و العبد عن کلّ انسان صاع من حنطه او صاع من تمر او صاع من زبيب) و منقولست در صحیح از عبد الرحمن و در صحیح از علی و هر دو از صفوان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از زکات فطره حضرت فرمودند که این زکات واجب است از صغیر و کبیر و آزاد و بنده از هر سری یک صاع گندم یا یک صاع از خرما یا یک صاع مویز است و مراد از علی عن است چون حروف جاره بمعنی یکدیگر می آیند اگر چه بر سیل مجاز باشد و در اینجا قرینه آن است که اگر چه اول علی فرمودند آخر عن فرمودند و نکته این تجوز آن است که گویا اولاً بر ایشان واجب می شود و از ایشان داده می شود و شکی نیست و خواهد آمد که زکات فطر بر کودک نابالغ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۵۸

بر غلام و کنیز واجب نیست بلکه بر کسی واجب است که اینها عیال اویند و در این حدیث این سه چیز مذکور است

و این بر سیل استحاب است و از جو نیز جایز است چنانکه در احادیث دیگر وارد شده است و غیر آن که خواهد آمد.

[مقدار فطره]

(و روی محمد بن خالد عن محمد بن سعد الاشعری عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال سألته عن الفطره کم تدفع من کلّ رأس من الحنطه و الشعیر و التمر و الزبيب فال صاع بصاع النبى صلى الله علیه و اله) و منقول است در صحیح از سعد الشعری که قبیله ایست از قبایل عرب که در قم ساکن می بوده اند و در زمان جاهلیت ضبط قبایل از جهت حسب می کردند و چون اسلام آمد تفاخر به نسبها بر طرف شد مگر نسب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و بنی اعمام آن حضرت و اگر ذکر نسب کنند از جهت امتیاز است و سعد گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که از فطره چه مقدار واجب است دادن از هر سری از گندم و جو و خرما و مویز حضرت فرمودند یک صاع بصاع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یعنی پیمانه یک من در زمان آن حضرت مکرر و مذکور شد که صاعی نه رطل است و رطلی نود و یک مثقال شرعی است که که صد و سی درهم باشد.

(و روی محمد بن احمد بن یحیی عن جعفر ابن ابراهیم بن محمد الهمدانی و کان معنا حاجا قال کتبت إلى ابی الحسن صلوات الله علیه علی ید ابی جعلت فداک ان اصحابنا اختلفوا فی الصّاع بعضهم یقول الفطره بصاع المدنی و بعضهم یقول بصاع العراقی

صلوات اللہ علیہ الصّاع ستہ ارطال بالمدنی و تسعه ارطال بالعراقی) قال و أخبرنی أنّہ یکون بالوزن ألفا و مائه و سبعین وزنه و به اسانید صحیحہ منقول است از محمد که گفت با جعفر بن ابراهیم ہمدانی کہ از شہرت بذال معجمہ نہ از قبیلہ بحج رفته بودیم گفت کہ من عریضہ بہ خدمت حضرت امام علی نقی نوشتم و بہ پدرم ابراهیم دادم کہ از جملہ وکلای حضرت ائمہ معصومین بود صلوات اللہ علیہم و از ثقات عظیم الشان است و در عریضہ نوشتم کہ فدای تو گردم بہ درستی کہ در میان علما و استادان ما اختلافی هست در صاع بعضی می گویند فطرہ را بصاع مدینہ می باید داد و بعضی گفته اند بصاع عراق می باید داد فرمان آن حضرت بخط مبارک او بما رسید صلوات اللہ علیہ کہ صاع یکی است و رطل مختلف است و صاع شش رطل است بہ رطل مدینہ و نہ رطل است بہ رطل عراق کہ کوفہ و بغداد است و پدرم گفت کہ حضرت فرمودند کہ بہ وزن ہزار و صد و ہفتاد درہم می شود کہ ہر دہ درہم ہفت مثقال است بمثقال شرعی و مثقال شرعی سہ ربع مثقال صیرفی است زیرا کہ مثقال شرعی یک اشرفی است و دینار در جاہلیت و اسلام مختلف است پس مجموع بمثقال صیرفی ششصد و چہارادہ مثقال و ربع مثقال باشد و بمثقال شرعی ہشتصد و نوزدہ مثقال باشد کہ یک من تبریز باشد و چہارادہ مثقال و ربعی و اگر بمثقال صیرفی بدهد احوط خواهد بود کہ نیم من و پنجاہ و بیست

و پنج شاهی باشد تقریباً و از یک من قدیم اصفهان هفتاد و نه مثقال کمتر خواهد بود و مشایخ ما همیشه یک من قدیم می دادند احتیاطاً.

و کالصحیح منقول است از علی بن بلال ثقه که گفت عریضه نوشتم

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۰

به خدمت حضرت امام علی نقی یا حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و در عریضه سؤال کرده بودم که از فطره چه مقدار لازم است حضرت بخط مبارک خود نوشتند که شش رطل از خرما بده به رطل مدینه که نه رطل عراق بوده باشد.

(و قال ابو عبد الله صلوات الله عليه من لم يجد الحنطه و الشعير اجزأ عنه القمح و العلس [العدس خ] و الذره) و منقول است در صحیح از محمد بن مسلم که از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه شنیدم که کسی که گندم و جو نداشته باشد از او قمح که گندم زبونی است شبیه به جو و علس نیز گندمی است که دو دانه در یک غلافست و این خوردنی اهل یمن است و ظاهرش آن است که غیر گندم و جو است و مجربست و در تهذیب عدس است و ذره به تخفیف را نیز مجزیست عوض از گندم و جو و تتمه این حدیث این است که از همه اینها نصف صاع مجزیست یا یک صاع از خرما و مویز و صدوق تتمه را ذکر نکرده است چون معمول است بر تقیه و احادیث صحیحه وارد شده است که از همه یک صاع می دهد و احادیث بسیار وارد شده است که نصف صاع را عثمان کرد و معاویه رواج داد چون گندم

کم بود پس احادیث نصف صاع محمول است بر تقیه یا آن که بحسب قیمت دهد چون اخبار بسیار وارد شده است که قیمت می تواند داد پس جایز باشد که نیم من گندم را به قیمت یک من خرما بدهد و در واقع نیز چنین بوده است و الحال نیز چنین است که در بلاد عرب گندم قیمتش از دو برابر تا ده برابر بلندتر از خرما هست اگر چه گندم ارزان باشد چون بسیار است که یک جلت خرما به یک محمدی و یک لاری است و احوط آن است که از جنس بدهد و یک صاع

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۱

بدهد و اگر قیمت دهد به آن قیمت گندم را در ذمه از مستحق بخرد و آن را بر او حساب کند.

(و اذا كان الرجل لا- يقدر على صدقه الفطره فعليه ان يتصدق بأربعه ارطال من لبن) و در دو حدیث مرسل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر گاه شخصی صحرا نشین باشد و قدرت نداشته باشد که فطره را تمام بدهد پس بر اوست که چهار رطل از شیر بدهد و بعضی حمل کرده اند بر رطل مدنی چنانکه در حدیث صحیحی وارد شده است که چهار رطل مدنی بدهد و حمل کرده اند بر حالت ضرورت و در غیر اضطرار نه رطل می باید داد و احوط آن است که بادیه نشینان یک صاع از کشک بدهند بنا بر روایات صحیحه.

(و كل من اقتات قوتا فعليه ان يؤدى فطرته من ذلك القوت) و در صحیح از یونس منقول است از شخصی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

فرمودند که هر که قوت غالبی داشته باشد بر او لازم است که فطره اش را از آن قوت بدهد و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و شک نیست که این احوط است و ظاهراً از غیر قوت غالب نیز می توان داد خصوصاً گندم و خرما همه کس می تواند داد بلکه جو و مویز را نیز همه کس می تواند داد و در غیر این چهار چیز رعایت غالب لازم است مؤکد.

[بر یتیم و محتاج زکات فطره نیست]

(و کتب محمد بن القاسم بن الفضیل البصریّ إلى ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه یساله عن الوصیّ یزکی زکاه الفطره عن الیتامی اذا کان لهم مال فکتب صلوات الله علیه لا زکاه علی یتیم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۲

و در حسن کالصحیح و در صحیح منقول است از محمد که گفت عریضه نوشتم به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و سؤال کردم که آیا وصی اطفال یتیم زکات فطر یتیمان را می دهد هر گاه مال داشته باشند یعنی قوت سالیانه و یا زیاده بر آن حضرت نوشتند که نیست زکاتی بر یتیمان و سؤال اگر چه از فطره است جواب عام است و ممکن است که مراد زکات فطره باشد لیکن اظهر عموم است چنانکه گذشت.

(و لیس علی المحتاج صدقه الفطره من حلّت له لم تحلّ علیه) بر محتاجی که جایز باشد او را گرفتن زکات و فطره زکات فطر واجب نیست و کسی را که حلال است گرفتن فطره واجب نیست دادن فطره و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم و وجهش این است که هلال شوال معتبر است و در

همه اوصاف پس اگر در وقت هلال محتاج باشد فطره بر او واجب نیست و حلال است گرفتن و اگر در آن وقت غنی باشد بر او واجب است دادن و ممکن است که جایز شود گرفتن به آن که دزد یا غاصب هر چه دارد ببرد بخلاف عکس که اگر فقیر باشد در وقت هلال اگر غنی شود زکات فطر بر او واجب نیست بلکه زکات مال نیز بر او واجب نمی تواند شد چون حول شرط است و آن چه را حول شرط نیست مانند زراعت می باید در ملک او بدو صلاح شود و فرض نادری می توان کرد لکن النادر کالمعدوم.

(و روی سیف بن عمیره عن اسحاق بن عمار قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه الرجل لا يكون عنده شيء من الفطره الا ما يؤدى عن نفسه وحدها يعطيه عنها او ياكل هو و عياله قال يعطى بعض عياله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۳

ثم يعطى الاخر عن نفسه یرددونها بینهم فیکون عنهم جميعا فطره واحده) و در موثق کالصحيح منقول است از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که اگر شخصی بمقدار فطره خود داشته باشد و آن مقدار نداشته باشد که فطره عیال خود را بدهد آیا فطره خود را می دهد یا آن مقداری که دارد با عیال خود می خورد حضرت فرمودند که یک صاع را به عیالی می دهد و او نیز به دیگری تا بر همه می گردانند در میان خود تا از همه یک فطره داده شود و ظاهرش آن است که آخرین به مستحق دیگر می دهد و محتمل است که به اولین دهد

و محض تعبد مستحبی باشد و احوط آن است که دور بگردانند و به دیگری دهند مگر آن که خود بسیار فقیر باشند.

[فطره میهمان]

(و روی الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل يكون عنده الضيف من اخوانه فيحضر يوم الفطر يؤدى عنه الفطره فقال نعم الفطره واجبه على كل من يعول من ذكر او انثى صغير او كبير حر او مملوك) و به اسانید صحیحہ منقول است از عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که نزد او مهمانی باشد از برادران مؤمنش و روز فطر حاضر می شود آیا فطره او را می دهد حضرت فرمودند که فطره واجب است بر هر که عیال او باشد از نر و ماده و کوچک و بزرگ و آزاد و بنده و ظاهرا مراد دخول روز فطر دخول شام شب عید است که فطره در آن وقت واجب می شود و اطلاق یوم بر شبانه روز شایع است، و در تهذیب این زیادتی هست که عمر بن یزید گفت که دیگر سؤال کردم از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۴

صلوات الله عليه که آیا یک پیمانہ آرد می تواند داد بعوض گندم حضرت فرمودند که باکی نیست تفاوتش به مزد خورد کردن در می رود، و دیگر سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه که آیا بدل از خرما و گندم شاهی نقره می تواند داد چون نفعش از جبهه خانه اش بیشتر است چه هر چه خواهند از آن می توانند خرید حضرت فرمودند که باکی نیست.

و آن که در سؤال دویم واقع بود از

تفاوت وجهش آن است که صاع پیمانه است و پیمانه که یک من گندم گیرد اگر آرد در آن کنند اقلایست و پنج درم آرد کمتر است چون تخلخل می شود و گندم سنگین تر است از آرد حضرت فرمودند که صاع هست کافی است مع هذا او را گندم می باید داد و گندم که آرد می شود کم می شود و اجرت آسیا نیز دارد کم هم در می روند و عمده آن است که صاع هست و محتمل است که در فطره صاع وزن باید نه پیمانه لهذا وزن صاع را ذکر فرموده اند پس بنا بر این آرد را به قیمت گندم می دهند و ظاهر کلام حضرت صلوات الله علیه نیز این است و الله تعالی يعلم.

(و روی اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال لا باس ان يعطى الرجل عن رأسين و ثلاثة و اربعة یعنی الفطره) و در موثق کالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی زکات فطر را دو سر و سه سر و چهار سر را به یک کس بدهد.

(و فی خبر اخر قال لا باس بان تدفع عن نفسك و عمن تعول إلى واحد) و کالصحيح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که باکی نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۵

که فطره خود و عیال خود را به یک کس بدهند بلکه از عمومات سابقه در زکات ظاهر می شود که آن مقدار می توان داد که غنی شود و قوت سالیانه بهم رسد و بعد از آن حرام است گرفتن و بنا بر مشهور آلف الوف می تواند گرفت یک بار

و احوط آن است که زیاده از قوت سالیانه نیز نگیرد به یک دفعه.

[زکات یک نفر بر دو نفر نمی شود]

(و لا يجوز ان تدفع ما يلزم واحدا إلى نفسین) عبارت فقه رضویست و جایز نیست که زکات یک کس را بدو کس بدهند و ظاهرا غرضش آن است که مستحقی را کمتر از یک صاع نمی توان داد چنانکه مرسلا از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که هیچ کس را کمتر از یک سر مده و اکثر حمل کرده اند بر استحباب و شکی نیست در آن که احتیاط آن است که از یک سر ندهند.

[زکات مملوک]

(و ان كان لك مملوك مسلم او ذمی فادفع عنه الفطره) عبارت فقه است و اگر بنده مسلمانی یا ذمی داشته باشی واجب است که فطره او را بدهی هر گاه عیال تو باشد یا عیال دیگری نباشد که اگر عیال دیگری باشد بر آن دیگر است و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است.

[بچه که عید بدنیا آید]

(و ان ولد لك مولود يوم الفطره قبل الزوال فادفع عنه الفطره استحبابا و ان ولد بعد الزوال فلا فطره علیه و كذلك الرجل اذا اسلم قبل الزوال او بعده فعلى هذا و هذا على الاستحباب و الاخذ بالأفضل فاما الواجب فليست الفطره الا على من ادرك الشهر) عبارت فقه است تا فعلی هذا، و هر گاه فرزندی متولد شود در روز فطر پیش از ظهر سنت است که فطره او را بدهی و اگر بعد از زوال باشد بر او فطره نیست و هم چنین اگر شخصی مسلمان شود پیش از پیشین یا بعد از پیشین

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۶

همین حکم دارد که پیشتر زکات می دهد و بعد زکات نمی دهد و دادن زکات پیش از پیشین بر سبیل استحباب و عمل بأفضل است اما فطره واجب نیست مگر بر کسی که ماه را ادراک کند یعنی جزوی از ماه رمضان را دریابد خارج از رحم، یا مسلمان که قریب به شام متولد شود یا مسلمان شود یا عیال این کس شوند زکات می باید داد و اگر بعد از شام باشد زکات واجب نیست اما جزو اول را شیخ مرسلا روایت کرده است و جزو ثانی را صدوق گفته است.

(و روی ذلك علی بن ابی حمزه عن معاویه ابن

عَمَّارٌ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي الْمَوْلُودِ يُولَدُ لَيْلَةَ الْفِطْرِ وَالْيَهُودِيِّ وَالنَّصْرَانِيِّ يَسْلَمُ لَيْلَةَ الْفِطْرِ قَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمْ فِطْرَةٌ لَيْسَ الْفِطْرَةُ إِلَّا عَلَيَّ مِنْ أَدْرَكِ الشَّهْرِ) روایت کرده است مضمون آخر را علی در موثق از ابن عمار و شیخ در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار بمضمونه که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از فرزندى که متولد شود در شب فطر و یهودى یا نصرانى که هر يك مسلمان شوند در شب فطر حضرت فرمودند که بر ایشان فطره واجب نیست و فطره واجب نیست مگر بر کسی که جزوی از ماه رمضان را دریابد چنانکه گذشت.

[زکات از جانب دیگری]

(و روی محمد بن عیسی عن علی بن بلال قال کتبت إلى الطَّيِّبِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يَجُوزُ أَنْ يُعْطَى الْفِطْرَةَ عَنْ عِيَالِ الرَّجُلِ وَ هُمْ عَشْرَةٌ أَقْلًا وَ أَكْثَرُ رَجُلًا مُحْتَاجًا مُوَافِقًا فَكُتِبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ نَعْمَ أَفْعَلْ ذَلِكَ) و به چند سند صحیح منقول است از علی که گفت عریضه نوشتم به

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۷

خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه چنانکه در ربیع الشیعه مذکور است که آن حضرت ملقب است به طیب که آیا جایز است که فطره ده سر یا کمتر یا بیشتر را به یک محتاج بدهند که موافق باشد یعنی شیعه اثنی عشری باشد حضرت فرمودند که بلی جایز است و بده یعنی بهتر است و افعال نیز خوانده اند یعنی من چنین می کنم.

[زکات عبد مکاتب]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیهما عن المکاتب هل علیه فطره شهر رمضان او علی من کاتبه و تجوز شهادته قال الفطره علیه و لا تجوز شهادته قال مصنف هذا الکتاب رضی الله عنه و هذا علی الانکار لا علی الاخبار یرید بذلك کیف تجب علیه الفطره و لا تجوز شهادته! ای ان شهادته جائزه کما ان الفطره علیه واجبه) و به اسانید صحیح منقول است از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مکاتب که آیا فطره ماه رمضان بر او هست یا بر کسی است که او را مکاتب کرده است و گواهی او مسموع است حضرت فرمودند که فطره بر او هست و شهادتش مسموع نیست چنین گوید مصنف که بر سبیل انکار چنین وارد شده است

نه بر سبیل اخبار و غرض حضرت آن است که چگونه فطره باشد و شهادتش مسموع نباشد یعنی شهادتش مسموع است هم چنان که فطره بر او واجب است و این تاویل بسیار بعید است زیرا که سؤال او از شهادت محض نبود که این قسم انکاری بکنند و وقتی انکار معقول است که او مسلم داشته باشد وجوب فطره را و او سؤال می کند و نمی داند و حمل بر تقیه اظهر است، و بنا بر مذهب صدوق که شهادت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۸

بنده را مسموع نمی داند احتیاج به تاویل بعید نیست بلکه حمل می باید کرد بر آن که فطره به نسبت آزادی بر مکاتب است و شهادتش از جهه مولی صحیح نیست و حق این است که تقیه در احادیث علی بن جعفر کم است چون همیشه در خدمت حضرت بود و اندرون خانه راه داشت ممکن بود او را که هر سؤالی که داشته باشد در خلوت سؤال کند و از جهه این است که احادیث او از تقیه سالم است و احتمال دارد که در خصوص این مسأله تقیه باشد و حضرت جواب نفرموده باشند چون علی اول سؤال کرد که آیا فطره بر اوست یا بر مولی و بهر تقدیر آیا شهادتش مسموع است یا نه حضرت فرمایند که یک صورت سؤال این است که فطره بر اوست و شهادتش مسموع نباشد و این سؤال معقول نیست زیرا که هر گاه فطره بر او باشد حکم آزاد خواهد داشت پس البته می باید در این صورت شهادتش مسموع باشد و از جهه تقیه بیان مسأله نفرموده باشند و ممکن است استنباط جواب

در این صورت که هر گاه مناط وجوب فطره آزادی باشد پس به نسبت آزادی بر مکاتب خواهد بود و به نسبت بندگی بر غلام اگر چیزی از او آزاد شده باشد و الا همه بر آقا خواهد بود و از انکار عدم رد شهادت مفهوم شود سماع شهادت و مؤید این حل است آن چه در کتاب حمیری است باین عبادت که لا تجوز شهادته و الفطره علیه چون شهادت را مقدم داشته است و ممکن است که مراد صدوق از انکار نیز همین معنی باشد و حاصل معنی را گفته باشد و لیکن بعید است و الله تعالی یعلم.

(و کتب محمد بن القاسم بن الفضیل إلى ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه یساله عن المملوک یموت عنه مولاه هو عنه غائب فی بلده اخری و فی یده مال لمولاه و یحضر الفطره أ یزکی عن نفسه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۶۹

من مال مولاه و قد صار للیتامی قال نعم) و منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از محمد که گفت عریضه نوشتم به آن حضرت صلوات الله علیه و سؤال کردم از بنده که مولای او بمیرد و او در شهر دیگر باشد و در دست او مالی از مولی باشد و عید فطر در آید آیا از مال آقا زکات فطر خود را می دهد و حال آن که الحال مال یتیمان شده است حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بلی. و این حدیث در کافی جزو حدیث سابق است که زکات بر یتیم نیست و در اینجا غلام از مال ایتام زکات خود را می دهد بحسب ظاهر منافاتی دارد و حمل

کرده اند بر استحباب که حدیث سابق محمول باشد بر نفی وجوب مع هذا ممکن است که از خود لازم نباشد چون عبادتی نمی کنند که سبب قبول آن شود و چون بنده بندگی می کند از جهت او مطلوب باشد و سنتی باشد که سبب محفوظ بودن غلام باشد و غلام به امر حضرت که والی عالمیان است خصوصا اطفال داده باشد و اینها نکته چند است بعد از وقوع و الله تعالی يعلم.

[خرما بهتر از هر چیز است]

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه لان اعطی فی الفطره صاعا من تمر احبّ الی من ان اعطی صاعا من تبر) و منقول است کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه که اگر و الله که بدهم یا دادن در فطره یک صاع از خرما محبوب تر است نزد من از آن که بدهم یک صاع طلا.

(و روی عنه هشام بن الحکم انه قال التمر فی الفطره افضل من غیره لانه اسرع منفعه و ذلک انه اذا وقع فی ید صاحبه اکل منه قال و نزلت الزکاه و لیس للناس اموال و انما کانت الفطره)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۰

و به ده سند صحیح منقول است از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که خرما در فطره بهتر است از غیر خرما زیرا که منفعتش زودتر است زیرا که چون بدست مستحق رسید می تواند خوردن آن را و هشام گفت که حضرت فرمودند که آیه زکات نازل شد و مردمان چیزی نداشتند که زکات بر ایشان لازم شود و همین زکات فطر اول واجب شد.

و مؤید این است احادیث بسیار مثل موثق کالصحیح زید که آن حضرت صلوات الله علیه

فرمودند که یک صاع از خرما دادن در زکات فطر نزد من محبوب تر است از یک صاع از طلا که تخمیناً صد تومان باشد و در حدیث دیگر آن حضرت فرمودند که خرما بهتر است زیرا که بعد دهر خرمائی یک نخل در بهشت به او می دهند و محتمل است که این حکم در مثل بلاد عرب باشد که چیزی در آنجاها محبوبتر و لذیذتر از خرما نیست و محتمل است که در همه جا چنین باشد و علتش مخفی باشد و این اظهر است.

[هم سایه مقدم بر هر کس است]

(و سال اسحاق بن عمّار ابا الحسن صلوات الله علیه عن الفطره فقال الجیران احقّ بها و لا باس ان يعطى قيمه ذلك فضّه) و در موثق کالصحيح منقول است از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زکات فطره یعنی از مستحق آن حضرت فرمودند که هم سایگان اولی انداز دیگران و اگر چه سنی باشند اگر خوفی از ایشان باشد و باکی نیست که قیمت این اجناس را نقره به مستحق دهند و بهر دو مضمون احادیث موثقه کالصحيحه از اسحاق و غیره او وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۱

(و سال علی بن یقطين ابا الحسن الاوّل صلوات الله علیه عن زكاه الفطره أ يصلح ان يعطى الجیران و الظّوره ممّن لا يعرف و لا ينصب فقال لا- باس بذلك اذا كان محتاجا) و در صحيح منقول است از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زکات فطره که جایز است آن را به هم سایگان و دایگان دادن که شیعه اثنی عشری نباشند

و عداوت اهل بیت نداشته باشند به آن که مستضعف باشند حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه محتاج باشد و ظاهراً مراد از آن دهنده باشد یعنی ضرور شود تقیه کردن به دادن چیزی به ایشان که اگر ندهد در مقام عداوت او در آیند نه آن که اینها محتاج باشند چون بدیهی است که کسی بغیر محتاج نمی دهد و قرینه دیگر آن که کان فرمودند و اگر نه می بایست بفرمایند اذا کانوا محتاجین اگر چه می توان ساخت و لیکن اظهر اینست تا موافق باشد با احادیث دیگر که گذشت در باب زکات.

و مرویست در صحیح از محمد بن عیسی که ابراهیم بن عقبه عرضه نوشت به خدمت یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم و سؤال کرد از قدر زکات فطره و از آن که بغیر اثنا عشری می توان داد حضرت نوشتند به او که بر تست که یک صاع بیرون کنی از خود و از هر سری از عیالت یک صاع به یک صاع حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سزاوار نیست که زکات را بغیر مؤمن دهی بلکه به مؤمن ده.

و در حسن از سلیمان منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر اثنا عشری بهم نرسد جدا کن فطره را پیش از نماز و بگذار تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۲

بهم رسد و زکات فطر یک صاع خرماست یا قیمت آن از شاهی در آن بلاد و با تقیه جایز است بی دغدغه چنانکه اخبار صحیح و موثق کالصحیح بسیار وارد شده است که به مستضعف می توان داد و در بعضی از آن اخبار هست

که از روی تقیه می توان داد.

[ندادن زکات احتمال مرگ را همراه دارد]

(و روی اسحاق بن عمار عن معتب عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال اذهب فاعط عن عیالنا الفطره و عن الرقیق و اجمعهم و لا تدع منهم احدا فانك ان تركت منهم انسانا تخوفت عليه الفوت قلت و ما الفوت قال الموت) و مرویست در موثق كالصحيح از معتب که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که برو و فطره عیال ما را بیرون کن با به مستحقین برسان و فطره بندگان را نیز بده و از همه بده و مبادا که یکی را ندهی که اگر یکی را ندهی من خوف دارم که فوت شود من عرض کردم که فوت چه چیزی است یعنی فوت صحت است یا ثواب و امثال اینها حضرت فرمودند که خوف مردن دارم و فی الحقیقه فطره موضوع «است» از جهت حفظ حیات پس نهایت اهتمام در آن می باید نمود قطع نظر از ثواب غیر متناهی و این حدیث دلالت می کند بر آن که اعتماد بر عادل می توان کرد در اخراج زکات.

چنانکه در حسن كالصحيح منقول است از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست که خود فطره عیال خود را بدهد در وقتی که از ایشان غایب باشد و باکی نیست که به ایشان بگوید که فطره او را و خود را بدهند در حالی که او از ایشان غایب باشد و جمعی دغدغه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۳

کرده اند که شغل ذمه یقینی را براءت ذمه یقینی می باید پس اعتماد بر عادل نتوان کرد چون از گفته عادل علم بهم نمی رسد بلکه نهایتش

ظن است و امثال این اخبار رد قول ایشان می کند و کلیت آن قاعده نیز ممنوع است اگر چه احوط آن است که فطره ایشان را به ثقات و عدول ایشان گذارد و فطره خود را خود بدهد و اگر فطره ایشان را خود بدهد و ایشان نیز بدهند نهایت احتیاط خواهد بود.

(و روی صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا الحسن صلوات الله عليه عن رجل ينفق على رجل ليس من عياله الا انه يتكلف له نفقته و كسوته ا تكون عليه فطرته قال لا انما تكون فطرته على عياله صدقه دونه و قال العيال الولد و المملوك و الزوجه و ام الولد) و در حسن كالصحيح منقول است از عبد الرحمن كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه از شخصى كه اخراجات شخصى را دهد كه عيال او نباشد كه در خانه او باشد بلكه خوردنى و پوشش او را دهد آيا فطره اش بر اوست حضرت فرمودند كه نه و نيست فطره او مگر بر عيالش فطره واجب يعنى واجب فطره عيال است كه واجب النفقه او باشند هر جا كه باشند فطره ایشان بر اوست يا واجب النفقه نباشند و در خانه اش باشند و اين فرد را فرمودند و بظهور گذاشتند چون توهم مى شود كه اگر چه در خانه نيستند چون شب اخراجات ایشان را مى كشد فطره ایشان بر او باشد، و حضرت فرمودند كه عيال واجب النفقه فرزند است و بنده است و زوجه است و مادر فرزند كه كنيز اين كس باشد و ظاهرا والد از قلم ساقط شده باشد و در

لوامع

شنیدنها نیز تقصیری شده باشد لهذا این حدیث را دیگری روایت نکرده است و آن که تفحص کردیم مثل محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه امثال این حدیث را نقل نمی کند هر چند در کتب اصول باشد چون مضمونش شاذ است و محتاج بتأویل است و اگر کسی خواهد که بر او ظاهر شود رجوع کند به احادیثی که کلینی از محاسن و بصایر و قرب الاسناد و غیر آن برداشته است هر حدیثی که واضح الدلالة بوده است نقل کرده است و هر چه خفائی داشته است نقل نکرده است بخلاف صدوق چون پیش او ظاهر بوده است یا تأمل نکرده نوشته است و الله تعالی يعلم.

[زکات فطره کنار گذاشته شود]

(و روی صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمار قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الفطره قال اذا عزلتها فلا يضرك متى ما اعطيتها قبل الصلاه او بعدها قال الواجب عليك ان تعطى عن نفسك و ابيك و أمك و ولدك و امرأتك و خادمك) و مرویست در موثق كالصحيح از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از فطره حضرت فرمودند هر گاه جدا کردی هر وقت که دهی ضرر ندارد خواه پیش از نماز عید بدهی یا بعد از آن بدهی و حضرت فرمود که واجب است بر تو زکات خود را و پدر و مادر و فرزندان و زن و بنده ات را بدهی اما پدر و مادر و فرزند را وقتی زکات می دهد که چیزی از خود نداشته باشند یا اگر داشته باشند عیال او باشند و این جماعت واجب النفقه اند

که اگر چه عیال این کس نباشد زکات ایشان را می باید داد مگر آن که در عیال دیگری باشند حتی خود نیز اگر در عیال غنی باشد که قبل از شام شوال در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۵

خانه شخصی باشد و نزد او افطار کند زکات بر آن شخص خواهد بود و اگر او فقیر باشد اخلاف است و این خلاف مبنی است بر آن که اصاله بر مهمان است و مهماندار متحمل آن می شود یا اصاله بر مهمان دار است و در این صورت از هر دو ساقط است بخلاف صورت اول که بر او واجب است و احوط آن است که خود بدهد اگر چه اظهر سقوط است از هر دو.

[زکات از جمیع عیال]

و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سألته عما يجب علی الرجل فی اهله من صدقه الفطره قال تصدق عن جمیع من تعول من حرّ او عبد او صغیر او کبیر من ادرك منهم الصیلاه و کالصحیح منقول از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از آن چه واجب است از زکات فطر که از اهل خانه اش بدهد از که می باید داد حضرت فرمودند که زکات بده از هر که عیال تو باشند خواه آزاد باشد یا بنده یا بزرگ یا کوچک هر که ادراک کند از ایشان نماز را یعنی اول شام عیال تو باشند یا قبل از ظهر عیال تو شوند بنا بر این احتمال مستحق خواهد بود و احتمال اول اظهر است تا موافق روایات دیگر باشد و الله تعالی یعلم.

[اخراج قبل از وقت]

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته الی لا باس بإخراج الفطره فی اوّل یوم من شهر رمضان الی اخره و هی زکاه الی ان تصلی العید فان اخرجتها بعد الصیلاه فهی صدقه و افضل وقتها اخر یوم من شهر رمضان) و پدرم رضی الله عنه در رساله نوشته بود به من ذکر کرده بود و عبارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۶

فقه رضوی است که باکی نیست در بیرون کردن فطره در روز اول از ماه رمضان تا به آخر ماه و این زکات است تا وقتی که نماز عید را به جا آوری پس اگر بعد از نماز بیرون کنی تصدقی خواهد بود نه فطره و افضل اوقاتش آخر روز ماه رمضان است یعنی بر سبیل قرض می توان

داد و افضل اوقات تقدیم آخر است چون هر چند به اداء نزدیکتر است افضل است و ممکن است که جایز باشد بر سییل تقدیم.

چنانکه منقول است به اسانید صحیحہ از زراره و بکیر و فضیل و محمد بن مسلم و برید که همه از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہما روایت کرده اند که فرمودند که بر این کس است که بدهد زکات هر کس را که در عیال او باشند و چیز او را خورند خواه آزاد و خواه بنده و خواه کوچک و خواه بزرگ و اگر در روز عید دهد بهتر است و رخصت داده اند او را از روز اول ماه تا روز آخر ماه الخ.

و در صحیح از عبد اللہ منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر که را ضم کنی به عیال خود خواه آزاد باشد و خواه بنده بر تست که فطره او را بدهی و فرمودند که زکات فطره را پیش از نماز عید دادن افضل است و اگر بعد از آن بدهند صدقه است و مشهور میانه علما آن است که مراد از نماز وقت نماز است و آن تا زوال است پس تا زوال وقت است و بعد از زوال فطره نیست و فطره مثل نماز عید است که از وقت که بدر می رود قضا ندارد و جمعی قایل بوجوب قضا شده اند در هر دو و جمعی قایل به استحباب قضااند و علی ای حال شکی نیست در آن که دادن بقصد قربت احوط

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۷

است و این در صورتی است که جدا

نکرده باشد پیش از خروج که اگر جدا کرده باشد فطره است و اداست چنانکه در روایات صحیحه وارد شده است و بعد از عزل احوط آن است زودتر بدهد به مستحق که اگر تاخیر کند در دادن به مستحق بی عذری و تلف شود ضامن است که مثل آن را یا قیمت آن را به مستحقین بدهد چنانکه در صحیحه زراره است و وارد شده است در حدیثی که تا اول ذی القعدة تاخیر می تواند کرد محمول است بر آن که عذری داشته باشد و از جمله اعداز است آن که خواهد به صلحاء و اتقیاء دهد یا به صالحی وعده داده باشد که به او دهد چنانکه در موثقه ابن عمیر است.

[فطره عیال]

(و روی محمد بن مسعود العیاشی قال حدّثنا محمد بن نصیر قال حدّثنا سهل بن زیاد قال حدّثنی منصور بن العباس قال حدّثنا اسماعیل ابن سهل عن حمّاد بن عیسی عن حرّیز عن زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت عبد [رقیق خ] [بین قوم علیهم فیه زکاه الفطره. قال اذا کان لکلّ انسان رأس فعلیه ان یؤدّی عنه فطرته و اذا کان عنده عدّه العبید و عدّه الموالی سواء و کانوا جمیعاً فیهم سواء ادّوا زکاتهم لکلّ واحد منهم علی قدر حصّته و ان کان لکلّ انسان منهم اقلّ من رأس فلا شیء علیهم) مرویست در حسن کالصحیح از عیاشی گفت که قرائت کرد بر من و دیگران محمد بن نصیر مکبر یا مصغر ثقه گفت حدیث کرد و بر ما خواند سهل بن زیاد که شیخ توثیق او کرده است و جرحش نیز کرده است گفت که

حدیث کرد مرا تنها و در وقت خواندن شریک نداشتم منصور بن عباس که توثیقش و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۸

جرحش نکرده اند گفت خواند بر من و دیگران اسماعیل بن سهل که نجاشی گفته است که اصحاب ما او را ضعیف شمردند
اند و باقی ثقاتند از زراره که گفت عرض نمودم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه بنده از چند کس
باشد آیا زکات فطره اش بر ایشان واجب است حضرت فرمودند که اگر هر یک، یک غلام داشته باشند زکات هر غلامی بر
آقای اوست و اگر چند کس چند بنده به شراکت داشته باشند که عدد بناها و آقا مساوی باشد مثلاً ده کس به شراکت ده بنده
داشته باشند هر آقایی از غلامی ده یک دارد ده ده یک بنده است در این صورت نیز هر یک یک فطره می دهند و اگر
ده کس نه بنده داشته باشند هیچ یک بنده تمام ندارد زکات بر هیچ یک واجب نیست و تاویل کرده اند که یکسر بر هیچ
یک واجب نیست و این بعید است و اکثر طرح کرده اند و به عمومات احادیث سابقه عمل نموده اند که دلالت می کرد بر آن
که زکات بنده بر آقاست خواه یکی باشد و خواه پنجاه کس به آن که حدیث ضعیف است و ظاهر آنست که در اصل حماد
و حریر و زراره نبوده است که اگر می بود از آنها نقل می کرد یا دیگران نقل می کردند پس ضعیف است و شاذ است اگر
چه صدوق حکم به صحتش کرده است و احوط عمل به مشهور است و نهایتش عدم جزم بوجوب باشد در

مطلوب بودن خلافی نیست و الله تعالی يعلم.

(و روی محمد بن اسماعیل بن بزيع قال بعثت إلى ابی الحسن الرضا صلوات الله عليه بدرهم لی و لغیری و کتبت الیه خبره آنها من فطره العیال فکتب صلوات الله عليه بخطه قبضت) و در صحیح منقول است از محمد که عریضه نوشتم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۷۹

ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما و با آن عریضه درهمی چند فرستادم از خود و از غیر خود و در عریضه نوشته بودم که اینها از فطره عیال من است حضرت نوشتند که به قبض ما در آمد.

و این حدیث در باب خمس گذشت و غرض از ذکر این خبر آن است که واجب است یا مطلوب است فرستادن فطره به خدمت ائمه معصومین صلوات الله علیهم که ایشان به مستحقین بدهند، و در فقه رضوی نیز مذکور است که افضل آن است که فطره را به نزد فقیه فرستند که او در جائی که باید صرف نماید، و ظاهراً مرادش اعم از امام و غیر امام است چون مذکور است در فقه رضوی که باین معنی روایات وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم چنانکه در موثق یا حسن کالصحیح منقول است از فضیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که جدّم علی بن الحسین صلوات الله علیهما فطره خود را به بی چارگان و مستضعفان می دادند و پدرم صلوات الله علیه به غیر شیعه محق نمی دادند و می فرمودند که حق سبحانه و تعالی از جهت آن جمعی را مقرر فرمود است بغیر آن جماعت نمی باید دادن مگر آن

که نیابی مستحق شیعه را چنانکه در زمان سید الساجدین صلوات الله علیه نبودند و اگر بهم نرسند از شیعه به سنی می توان داد که عناد و عداوت با اهل بیت نداشته باشند، و از زمینی به زمین دیگر نقل مکن و فرمودند که امام صلوات الله علیه اعلم است به مستحقین نزد او برید که هر که را باید دادن می دهند و هر که را نباید داد نمی دهند.

و منقول است کالصحیح یا صحیح از ابو علی بن راشد که از جمله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۰

و کلاهی حضرت امام علی نقی و حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیهما بود گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از فطره که از کیست حضرت فرمودند که از حضرت امام است صلوات الله علیه یعنی اخراج به مستحقین متعلق است به آن حضرت صلوات الله علیه گفت عرض نمودم که خبر دهم شیعیان را به این معنی حضرت فرمودند که بلی هر که را خواهی مطهر گردانی او را از جمله شیعیان و فرمودند که باکی نیست که اگر خواهی در آنجا بگیر و بده و اگر خواهی زر کن و نزد ما فرست ما به مستحقین بدهیم.

و منقول است در صحیح از ایوب بن نوح و او نیز از جمله و کلاء عسکرین است صلوات الله علیهما که عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم که جمعی از فطره می پرسند و التماس می کنند که قیمتش را به خدمت شما فرستم و یکی از اصحاب سال گذشته به خدمت شما فرستاد و من فرستادم و التماس کرده بودم که عرض کنم که او

را دعا کنید و فراموش کردم و امسال فرستاده است از قیمت هر سری یکمن خرما یک درهم فرستاده است چه می فرمایید من بعد بگیرم و بفرستم حضرت نوشتند که چون سؤال از فطره بسیار شده است و چیزی که مشهور شد مفاسد دارد دیگر ننویسید حکایت فطره را و در آنجا مطلبید اگر کسی بدهد بفرستید و شما به ایشان مگویید مبدا شهرت کند.

[زکات فطره جبران زکات واجب]

(و فی روایه السکونئی بإسناده أنّ امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال من ادّی زکاه الفطره تمّم الله له بها ما نقص من زکاه ماله)

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۱

و منقول است در قوی کالصحیح که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر که زکات فطره را بیرون کند حق سبحانه و تعالی باین فطره تمام کند نقصانی را که در زکات مال شده باشد سهوا چنانکه روزه سنت و نماز سنت و غسل جمعه متمم بودند و گذشت، یا آن که زکات فطر حفظ جان آدمی می کند حفظ مال نیز می کند چون تقصیر در زکات مال سبب نقصان مال است و فوایدی که از جهت زکات در باب زکات مذکور شد همه در زکات فطر هست با زیادهای بسیار لهذا اول زکاتی که حق سبحانه و تعالی واجب گردانید زکات فطر بود چون اهتمام به شأن او بیشتر بود.

[فطره مکمل روزه است]

(و روی حمّاد بن عیسی عن حریر عن ابی بصیر و زراره قالا قال ابو عبد الله صلوات الله علیه أنّ من تمام الصّوم اعطاء الزّکاه یعنی الفطره کما ان الصّیلاه علی النّبی صلی الله علیه و اله من تمام الصّیلاه لانه من صام و لم يؤدّ الزّکاه فلا صوم له إذا ترکها متعمّدا و لا صلاه له اذا ترک الصّیلاه علی النّبی أنّ الله عزّ و جلّ قد بدا بها قبل الصّیلاه قال قد أفلح من تزکى و ذکر اسم ربّه فصّلی) و به اسانید متکثره صحیحه و حسنه کالصحیحه که زیاده از هفتاد سند است از حماد که بعضی از آن از صدوق است و باقی از شیخ که او روایت کرده

است به اسانید بسیار از محمد ابن ابی عمیر از حماد از حریر از ابو بصیر از زراره و نسخه فقیه اظهر است که در زراره است که هر دو گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از جمله تمام شدن روزه است دادن زکات فطر چنانکه صلوات بر نبی و آل او تمامی نماز است زیرا که هر که روزه بگیرد و زکات فطر را ندهد روزه او صحیح نیست هر گاه عمدا فطر را ندهد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۲

نمازش نیز صحیح نیست هر گاه صلوات بر نبی و آل او نفرستد و چرا روزه اش تمام نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی ابتدا به زکات فطر کرده است پیش از نماز تا بنندگان بدانند که چون روز عید روز جایزه است و ثواب روزه را بعد از نماز عید می دهند و تا نماز مقبول نشود ثواب روزه را نمی دهند و تا فطره را ندهند نماز را قبول نمی کنند و مع هذا فرموده است که بتحقیق و درستی و راستی و این قد بمنزله قسم است که فلاح و رستگاری کسی دارد که زکات فطر را بدهد و در وقت رفتن به مصلی خداوند خود را یاد کند به نحوی که گذشت و محتمل است که مراد از آن همین ذکر باشد در عقب نماز شام و خفتن و صبح با ذکر رفتن به مصلی پس از آن نماز عید را به جا آورد.

و قریب باین مضمون در تفسیر همین آیه در حسن کالصحیح از حضرمی منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و علی بن

ابراهیم ذکر کرده است که مراد از نماز عید ماه رمضان و قربان هر دو است و اظهر آن است که نماز عید قربان از آیه فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ بیرون می آید و دلالت می کند بر آن که نماز عید را پیش از قربانی به جا آورند و با اخلاص به جا آورند بلکه اظهر آن است که همه نمازها خصوصا نماز عید را خالص از جهت رضای حق سبحانه و تعالی به جا آورد و بعد از آن قربانی کن یا در وقت تکبیرات صلاه دستها را تا محل نحر که کو گردنست بالا برو این معنی نیز در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است و ممکن است که هر دو مراد باشد خصوصا در نماز عید که نه تکبیر زیاده می شود پنج تکبیر در رکعت اولی و چهار در ثانیه

باب الاعتکاف

اشاره

و این بابی است در بیان اعتکاف و در لغت بمعنی مداومت و ملازمت و درنگ کردن است و در اصطلاح ملازمت است در مسجدی چند از جهت عبادت و اصل در آن قول حق سبحانه و تعالی است در قرآن مجید که بعد از ایجاب صوم مبارک ماه رمضان و احکام آن فرموده است که *وَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ* یعنی مباشرت و جماع مکنید در وقتی که ملازم مساجد باشید به اعتکافی که در احکام آن از سنت حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم ظاهر شده است و اکثر شرایع چنین است که حق سبحانه و تعالی بر سبیل اجمال در قرآن مجید یاد فرموده است و تفصیل

آنها از سنت ظاهر شده است.

[اعتکاف بدون روزه نیست]

و روى الحلبى عن ابى عبد الله صلوات الله عليه انه قال لا اعتكاف الا بصوم فى مسجد الجامع قال و كان رسول الله صلى الله عليه و اله اذا كان العشر الاواخر اعتكف فى المسجد و ضربت له قبه من شعر و شمّر المئزر و طوى فراشه و قال بعضهم و اعتزل النساء قال ابو عبد الله صلوات الله عليه اما اعتزال النساء فلا قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه معنى قوله صلوات الله عليه اما اعتزال النساء فلا هو انه لم يمنع من خدمته و الجلوس معه فاما المجامعه فانه

لوامع صاحبقرانى، ج ۶، ص: ۶۸۴

امتنع منها كما منع و معلوم من معنى قوله و طوى فراشه ترك المجامعه و به اسانيد متكثره صحيحه منقول است از عبيد الله بن على حلبى كه هر گاه در اين كتاب حلبى تنها اطلاق مى كنند مراد از آن عبيد الله است و جمعى ديگر كه ايشان را حلبى گويند برادران و برادر زاده هاى اويند و همه ثقه اند و ليكن اگر از ايشان روايت كند نام ايشان را مى برد تا مشتبه به يك ديگر نشوند و عبيد الله ممتاز است از ايشان بوجه بسيار يكي آن كه كتاب خود را بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمود و حضرت تحسين و صحيح فرمودند و آن كتاب نزد محدثين بمنزله تصنيف آن حضرت شده بود، دويم كه است كه طريق او به حضرت صحيح نباشد صدوق و شيخ هر يك به او پنج سند صحيح و هفت كالصحيح دارند و كلينى طرق بسيار دارد و اكثر اوقات از طريقى روايت

می کند که ابراهیم بن هاشم در آن سند هست و نزد کلینی ثقه بوده است و فوق ثقه و از طرق صحیحه نیز روایت می کند و شکی نیست در آن که کتاب او را همه داشته اند و چنین کتابی ممتنع عادیست که مشهور نشود بلکه متواتر بوده است و کافی که هفتصد سال است که نوشته شده است و علماء شیعه همیشه مخفی می داشته اند نزد ما متواتر است از کلینی و عیید الله تا کلینی صد سال فاصله بود تقریبا و در هر عصری زیاده از هزار محدث بودند چنین کتاب مخفی می ماند که محتاج بسند باشد و نیست کتابی از کتب بعد از او که آن کتاب مشحون از احادیث او نباشد مثل کتب حماد و حسین بن سعید و بن ابی عمیر و بزندی و برقی و صفار و ابن الحجاج و ابن ابی نجران و ابن المغیره و غیره ایشان که از تتبع ظاهر می شود و همه موافقند من حیث اللفظ غالبا و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۵

بسیار نادر است که اندک اختلافی لفظا داشته باشند و بحسب معنی مطلقا اختلاف ندارند حتی در این کتب اربعه متداوله دیگر ثبت بودن به مرتبه که علم بهم می رسد از تتبع که ضابطه بوده است نهایت ضبط و غیر این معانی که از تتبع اخبار او و امثال او ظاهر و متیقن می شود که از معصوم است و تعجب دارم که چرا او داخل نیست در زمره اصحاب اجماع و آن چه بخاطر می رسد آن است که جمعی که ارباب اجماع اند ایشان را مجتهد می دانسته اند در جمع بین الروایات و در فتاوی، بخلاف امثال او

که از نهایت ورع فتوی نمی داده اند. بلکه محتاج به آن نبوده اند چون همه احکام را مشافهه از معصوم شنیده بودند مانند فرقی که در میان کلینی است و صدوق که صدوق را از ارباب در آیه و روایت هر دو می دانسته اند و از او اقوال نقل می کنند بخلاف کلینی که او را ارباب روایت فقط می دانسته اند لهذا از او مذهب نقل نمی کنند با آن که بر متتبع ظاهر است فرق میانه هر دو و غافل شده اند که او نیز از ارباب درایت نیز هست و در ابتداء کتاب کافی اظهار کرده است ترجیح یک جای خود را که کرده است که در احادیث متعارضه قایل به تخییر است و مع هذا هر حدیثی را که اقوی می دانسته است نقل کرده است و معارض آن را نقل نکرده است که محتاج شود و در جمع بین الاخبار به امثال گفته های صدوق و شیخ با نهایت رعایت ورع و تقوی و وجه دیگر عدم احتیاج بنقل اجماع در مثل او و حسین بن سعید و غیرهما چون اجماع آن جمع به خبر است و اجماع بر امثال این جماعت به مشاهده و معاینه است و لیس الخبر کالمعاینه.

و حلبی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اعتکافی نیست و منعقد نمی شود مگر به صومی و تنکیر صوم از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۶

جهه است که لازم نیست که صوم از جهه اعتکاف باشد پس اگر نذر کرده باشد که ده روز اعتکاف کند اگر آن ده روز را در ماه رمضان به جا آورد صحیح است بی دغدغه چنانکه اگر کسی نذر

کرده باشد که دو رکعت نماز کند و وضو داشته باشد اگر چه وضوی سنت باشد نماز نذر را می تواند کرد به آن وضو دیگر فرمودند که اعتکاف متحقق نمی شود مگر در مسجد جامع و مشهور در مسجد جامع مسجد کبیر بلد است که از اکثر محله ها به آنجا آیند و نماز جماعت کنند و بعضی اکبر گفته اند و جمعی مقید ساخته اند که مسجدی که در آنجا معصومی از نبی یا امام نماز جمعه کرده باشند و بنا بر این مخصوص چهار مسجد خواهد بود و آن مسجد الحرام و مسجد نبی است صلی الله علیه و آله در مدینه مشرفه که متصل است به قبر حضرت و جامع کوفه است و جامع بصره است و بعضی اکتفا به جماعت کرده اند و بنا بر این مسجد مداین داخل می شود چون حضرت امام حسن در آنجا نماز جماعت به جا آوردند و دلایل هر یک خواهد آمد از اخبار پس حضرت فرمودند که چنین مقرر بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وقتی که دهه آخر ماه رمضان می شد در مسجد اعتکاف می فرمودند و خیمه از موی سیاه در مسجد می زدند و دامن بر می زدند یعنی نهایت جد و جهد در عبادات به جا می آوردند و جامه خواب را درهم می پیچیدند یعنی ترک مجامعت می فرمودند بی دغدغه و بر احتمالی ترک مقدمات آن از بوسیدن و دست بازی کردن می فرمودند و شخصی که در آنجا حاضر بود گفت که از زنان نیز دوری می کردند مطلقاً حضرت فرمودند که اما اعتزال بالکلیه از زنان نبود بلکه می آمدند به خدمت حضرت و ماکول و مشروب می آوردند

و چون توهم می شد که حضرت که فرمودند که از زنان عزلت نمی فرمودند یعنی مجامعت نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۷

می کردند صدوق می گوید که آن چه حضرت نفی نمودند از عزلت این مراد است که منع نمی فرمودند زنان را از خدمت و نشستن با آن حضرت اما مجامعت نمی کردند چنانکه حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است در قرآن مجید و ظاهر است از گفته حضرت که فراش را در هم می پیچیدند که ترک مجامعت می فرمودند.

[اعتکاف پیامبر]

و در موثق کالصحیح منقول است از علی بن عمران که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند از پدرش صلوات الله علیه که معتکف در مسجد جامع اعتکاف می کند.

و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اعتکاف نمی باشد مگر در مسجد جماعت.

و قال ابو عبد الله صلوات الله علیه کانت بدر فی شهر رمضان فلم یعتکف رسول الله صلی الله علیه و آله فلما ان کان من قابل اعتکف عشرين عشرا لعامة و عشرا قضاء لما فاته و این حدیث نیز از حلبی است ممکن است که همه یک حدیث باشد و در اثنای حدیث رفع توهم کرده باشد و باز بر سر حدیث آمده باشد و یا مرسلا نقل کرده باشد و اول اظهر است چه هر گاه مسند باشد بهتر است از مرسل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جنگ بدر که اسم چاهی است که در آن موضع است و الحال آن موضع مشهور است به بدر و حنین چون حق سبحانه و تعالی در این دو جنگ فتوحی عظیم به آن حضرت کرامت

فرمود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند که نعمت الهی در آیند و جنگ که نهایت زبونی در بدر داشتید و در حنین ابتدا شکست

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۸

خوردید همه حق سبحانه و تعالی را فراموش نکنید که شما را چنین نصرتی کرامت فرمود که در جنگ بدر صنادید قریش کشته و اسیر شدند و در حنین جمیع اموال ایشان را گرفتید و زنان و فرزندان ایشان را اسیر کردید با هم شهرت کرده اند و بدر و حنین می گویند آن موضع را که بین الحرمین الشریفین است و بعضی از اوقات غافله حاج از آن راه می روند و اکثر اوقات از صفرا و حمرا می روند حاصل آن که غزوه بدر در ماه رمضان واقع شد و در وقت اعتکاف گرفتار جنگ و برگشتن از آن جنگ بودند و در آن سال اعتکاف نکردند چون سال دیگر شد بیست روز را یا دو دهه را اعتکاف نکردند چون سال دیگر شد بیست روز را یا دو دهه را اعتکاف فرمودند ده روز را ادا فرمودند و ده روز را از جهت قضای سال گذشته اعتکاف فرمودند پس ظاهر می شود که اعتکاف در ماه رمضان مطلوب است و اگر فوت شود قضای آن مستحب است در سال آینده و ده روز مستحب مؤکد است.

[اعتکاف در بعضی مساجد]

(و روی الحسن بن محبوب عن عمر بن یزید قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ما تقول فی الاعتکاف ببغداد فی بعض مساجدها قال لا یعتکف الا فی مسجد جماعه قد صلّی فیہ امام عدل صلاه جماعه و لا باس بان یعتکف فی مسجد الکوفه و البصره و

مسجد المدینه و مسجد مکه و قد روی فی مسجد المداین) و به اسانید صحیحه منقول است از عمر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می فرمایید اعتکاف در بعضی از مساجد بغداد حضرت فرمودند که اعتکاف نمی توان کرد مگر در مسجد جماعتی که در آنجا امام عدلی نماز جماعت کرده باشد و باکی نیست که کسی اعتکاف کند در مسجد کوفه و مسجد بصره که حضرت امیر المؤمنین صلوات

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۸۹

الله علیه در این هر دو نماز جمعه و جماعت کرده اند و در مسجد مدینه مشرفه و مکه معظمه که رسول خدا و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما نماز کرده اند جمعه و جماعت را و در روایتی وارد شده است که در مسجد مداین نیز اعتکاف می توان کرد و روایت مسجد مداین در فقه رضوی است که اعتکاف در مسجد الحرام و مسجد رسول الله صلی الله علیه و مسجد کوفه و مسجد مداین است و جایز نیست اعتکاف در غیر این مساجد و علتش آن است که اعتکاف نمی توان کرد مگر در مسجد جامعی که امام عدل نماز جماعت کرده باشد و حضرت سید الأنبیاء نماز جمعه کردند در مکه و مدینه، و حضرت امیر المؤمنین در این سه مسجد نماز جمعه کردند، و در روایتی وارد شده است که در مسجد بصره نیز اعتکاف می توان کرد این عبارت حدیث است و ظاهرش آن است که مراد از امام عدل امام اصل باشد و ممکن است که مراد امام عادل باشد که جماعت متحقق شده باشد و چون بغداد را در آن

اوقات ساخته بودند و بغیر از سنّیان کسی در آنجا نماز جماعت نکرده بود از این جهت نفی فرموده باشند و مساجدی که مذکور شده است فرد اکمل باشند و این تاویلات به اعتبار این است که احادیث مطلقه وارد شده است که در هر مسجد جامع اعتکاف می توان کرد یک احتمالش آن است که مراد از آن مطلقها این مقیدها باشد و احتمال دیگر آن که فرد اکمل باشند و جمعی از اصحاب که ذکر کرده اند که مستند تخصیص ضعیف است بنا بر آن بوده است که این کتاب را نداشته اند و از دقایق اسانید خبری نداشته اند.

(و روی البزنطی عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله قال لا اری الاعتکاف الا فی مسجد الحرام او مسجد الرسول صلی الله علیه و اله

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۰

أو فی مسجد جامع و لا ینبغی للمعتکف ان یرجع من المسجد الجامع الا لحاجه لا بدّ منها ثم لا یجلس حتّی یرجع و المرأه مثل ذلك) و به اسانید صحیحه منقول است از داود که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اعتکاف نمی دانم مگر در مسجد الحرام یا مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله که در زمان آن حضرت مسجد بوده اند و در زاید حکم مسجد جامع دارد علی الظاهر و ظاهر بعضی از اخبار آن است که حکم مسجد ندارد چون خانهای بنی هاشم را و غیر ایشان را غصب نموده داخل مسجدین کردند و در هر دو مسجد علامت سابق و لاحق را گذاشته اند یا در مسجد جامعی و همان دو احتمال دارد که عام باشد هر مسجدی را باقی

مساجد جامعی که مثل این دو مسجد باشند در نماز جماعت کردن معصوم در آنها که سه مسجد دیگر باشد یا جماعت واجبه که جمعه باشد و دو مسجد دیگر باشد و سزاوار نیست کسی را که اعتکاف کند که از مسجد جامع مطلق یا آن جامعها و ظاهرش مطلق است بیرون رود بلکه بد است بیرون رفتن مگر از جهت حاجتی که او را ناچار باشد بیرون رفتن مثل قضاء حاجت و تحصیل ماکول و مشروب و غسل جنابت و چون بیرون رود در جائی ننشیند تا برگردد و اعتکاف زن مثل اعتکاف مرد است.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از اعتکاف حضرت فرمودند که صلاحیت ندارد اعتکاف مگر در مسجد الحرام یا مسجد رسول یا مسجد کوفه یا مسجد جماعتی و روزه می داری تا اعتکاف کنی یعنی روزه شرط است.

و کالصحیح از ابو الصبّاح منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۱

پرسیدند از اعتکاف در دهه آخر ماه رمضان فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که اعتکاف را نمی دانم مگر در مسجد الحرام یا مسجد رسول یا در مسجد جامعی.

[اعتکاف در بیوت مکه]

(و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال المعتکف بمکة یصلی فی أی بیوتها شاء سواء علیه صلّی فی المسجد او فی بیوتها) و در صحیح از عبد الله بن سنان مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که اعتکاف کند در مسجد الحرام و از مسجد بیرون رود از

جبهه کاری و وقت نماز داخل شود در غیر مسجد الحرام نماز می تواند کرد و مساویست که در مسجد الحرام نماز کند یا در خانهای مکه بخلاف مساجد دیگر که هر گاه از آن مسجد بیرون روند نماز در جائی دیگر نمی تواند کرد بلکه می باید بهر عنوانی که باشد خود را به آن مسجد برساند و در آن مسجد نماز کند و جمعی از جبهه این معنی وجه گفته اند که مکه معظمه همه جای او بمنزله مسجد است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که *سُبْحَانَ الَّذِي أَلْهَىٰ مَنْ شَاءَ مِنْ عِبَادِهِ لِمَا خَلْفَ ظَهْرِهِ* یعنی منزله خداوندی که شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجد بیت المقدس برد و حضرت در آن شب در خانه ام هانی بود خارج مسجد پس ظاهر شد که همه جای مکه را مسجد الحرام می توان گفتن پس اگر از مسجد بیرون رود و در مکه معظمه باشد همان در مسجد است و جواب گفته اند که شک نیست که بر تقدیری که این حدیث موافق واقع باشد چون خلاف است که حضرت را از کجا بیرون برد جبرئیل، در بعضی از روایات هست که حضرت از مسجد روانه شدند و بر تقدیر صحت آن روایت البته

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۲

مجاز خواهد بود از قبیل تسمیه کل باسم جزو چنانکه بر عکس این تجوز واقع شده است یا مثل این در امر قبله که فرموده است که *قَوْلٌ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ*: ۲: ۱۴۴ و به اتفاق مسجد الحرام قبله عالمیان نیست و کعبه قبله است بنا بر مذهب اکثر و از قبیل تسمیه جزو است باسم کل و بنا بر مذهب جمعی که قبله

بعید حرم است از قبیل تسمیه کل است باسم جزو و به اتفاق کافه مسلمان ادخال نجاست در غیر مسجد می توان کرد و جماع می توان کرد و جنب در آن خواب می تواند کرد و غیر اینها از خواص مسجد و اگر گویند که چنین مسجدی است که این لوازم ندارد همین معنی مجازی است که ما می گوییم.

(و فی روایه منصور ابن حازم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال المعتكف بمكة يصلی فی أی بیوتها شاء و المعتكف فی غیرها لا یصلی الا فی المسجد الذی سماه) و در حسن کالصحیح و در صحیح از منصور منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که اعتکاف در مکه معظمه کرده باشد و از جهت کار ضروری بیرون رود در هر خانه که خواهد نماز می کند و کسی که در غیر مکه اعتکاف کرده باشد نماز نمی کند مگر در مسجدی که آن را نام برده است یعنی اعتکاف در آنجا شروع کرده است و تقدیم این حدیث انبب بود یا ذکر تتمه حدیث ابن سنان که بعد از آن حضرت فرمودند که جائز نیست اعتکاف در غیر مسجد الحرام مگر در مسجد الحرام مگر در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله یا در مسجدی از مساجد جماعت، و نماز نکند معتکف در غیر مسجدی که در آنجا اعتکاف می کند مگر در مکه معظمه که هر جا که خواهد نماز می کند زیرا که همه حرم خداست و معتکف بیرون نمی تواند رفت از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۳

مسجد مگر حاجتی داشته باشد.

[شرط کردن در اعتکاف]

(و روی الحسن بن محبوب عن ابی ولّاد

کردن پیش از آن که اقل اعتکاف بفعل آید موجب کفاره است و حمل

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۴

کرده اند بر آن که واجب باشد بنذر یا شبه نذر یا روز سیم باشد، و دیگر آن که اگر شرط کرده باشد به امثال این عذرها اعتکاف را بر هم می تواند زد اگر چه بنذر یا غیر آن واجب شده باشد، دیگر آن که کفاره اعتکاف مثل کفاره ظهار است و بر این مضمون خواهد آمد صحیحه زراره و غیر آن، و در موثق سماعه وارد است که مخیر است میان این سه و بر هر یک جمعی عمل کرده اند اگر چه احادیث ظهار اصح است و بنا بر طریقه متاخرین صحیح است زیرا که آن طرف صحیح نیست تا این اصح باشد.

(و روی الحسن بن محبوب عن ابی ایوب عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا یكون الاعتکاف اقل من ثلاثه ایام و من اعتکف صام و ینبغی للمعتکف اذا اعتکف ان یشرط کما یشرط الہدی یحرم) و به اسانید صحیحہ منقول است کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند کہ اعتکاف کمتر از سه روز نمی باشد و صحیح نیست و خلاف است کہ مراد از این ایام شبانہ رور است یا سه روز است و دو شب به تبعیت روزها داخل است، و احوط آن است کہ سه شبانہ روز باشد از اول شام شروع کند در اعتکاف تا شام شب چهارم دیگر فرمودند کہ هر کہ اعتکاف کند روزه بدارد کہ اعتکاف بی روزه صحیح نیست و گذشت، دیگر فرمودند کہ سنت است معتکف را کہ چون خواهد

که شروع کند در اعتکاف شرط کند چنانکه محرم شرط می کند و در حدیث سابق گذشت.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه اعتکاف کند باید که روزه بدارد و اعتکاف کمتر از سه روز نمی باشد و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۵

اعتکاف شرط کن بر خداوندت چنانکه در احرام شرط می کنی که اگر عارضی بهم رسد از حوادث قضا و قدر مختار باشی در فسخ و بیرون آمدن و خواهد آمد.

و کالصحیح منقول است از داود که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند بی آن که من سؤال کنم که اعتکاف سه روز است یعنی اعتکاف سنت إن شاء الله و واجب بحسب شرط است که اگر نذر کند اعتکاف یک سال را یک سال واجب می شود و اگر نذر کند یک روز را پس اگر بگوید که زیاده از یک روز اعتکاف نکنم آن نذر منعقد نمی شود و اگر شرط نکند مشهور آن است که منعقد می شود و واجب است که دو روز دیگر به آن ضم کند که سه روز شود و هم چنین اگر نذر کند که چهار روز اعتکاف کند و سه روز را به جا آورد و بعد از چند روز خواهد که آن یک روز را به جا آورد دو روز دیگر با آن ضم می کند و ظاهراً غرض از گفتن یعنی این باشد که مذکور شد.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اعتکاف نیست بی روزه و هم چنین است اخبار موثقه کالصحیح بسیار از آن حضرت صلوات الله علیه که

اعتکاف نمی باشد مگر با روزه.

(و روی ابو ایوب عن محمد بن مسلم عن أبي جعفر صلوات الله عليه قال اذا اعتكف الرجل يوما و لم يكن اشترط فله ان يخرج و ان يفسخ اعتكافه و ان اقام يومين و لم يكن اشترط فليس له ان يفسخ اعتكافه حتى يمضي یعنی ثلاثه ایام) و به اسانید صحیحه و موثق منقول است که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۶

صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی یک روز اعتکاف کند و شرط نکرده باشد بیرون می تواند آمد که فسخ کند اعتکافش را که اگر دو روز بماند و شرط نکرده باشد پس نمی تواند که فسخ کند اعتکافش را که اگر شرط کرده باشد فسخ می تواند کرد و عدم فسخ در صورت عدم شرط است تا بگذرد یعنی سه روز در بعضی از نسخ یعنی هست و ظاهرا تصحیف یمضی یعنی کرده اند و جزو حدیث کرده اند چون در کتب حدیث نیست و اگر باشد می باید که در نسخه یافت شود یمضی فقط و نیست و ظاهرا این حدیث و امثالش آن است که چون دو روز اعتکاف کنند روز سیم واجب می شود اگر اعتکاف سنت باشد و اگر واجب باشد در وجوب بهم می رساند که اگر در روز سیم اعتکاف واجب جماع کند دو کفاره اش باید داد بنا بر احتمالی.

[اعتکاف بیش از سه روز]

(و روی ابو ایوب عن ابی عبیده عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال المعتكف لا یشم الطیب و لا یتلذذ بالزیحان و لا یماری و لا یشتری و لا یبیع قال و من اعتكف ثلاثه ایام فهو یوم الرابع بالخیار ان شاء زاد ثلاثه اخرى

و إن شاء خرج من المسجد فان اقام يومين بعد الثلاثة فلا يخرج من المسجد حتى يتم ثلاثة ايام اخر) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که اعتکاف کند بوی خوش را بو نکند و لذت از گل نیابد هر گلی که باشد و مجادله نکند و بعضی استثنا کرده اند مجادله در علوم دینی را و استثنا ظاهر نیست بلکه اظهر آن است که اهتمام در عدم آن بیشتر است و مفاسدی که از آن بر ابیحات علماء مترتب می شود زیادتی دارد بر مفاسد شراب و بیع و شرا نکند و حضرت فرمودند که هر که سه روز اعتکاف

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۷

کند در روز چهارم مختار است اگر خواهد سه روز دیگر می افزاید و خواهد از مسجد بیرون می آید پس اگر در روز دیگر اعتکاف کند بعد از آن سه روز پس باید که از مسجد بیرون نرود تا تمام کند سه روز دیگر را و ظاهرش آن است که هر روز سیمی واجب می شود، و جمعی قایلند در روز سیم اول و بس، و این صحیحه رد قول ایشان می کند و بعضی گفته اند وجوب سیم مخصوص اعتکاف مستحب است پس اگر پنج روز نذر کند و به جا آورد روز ششم واجب نخواهد بود و خالی از قوتی نیست چون ظاهر این اخبار در اعتکاف مستحب است.

[عدم خروج از مسجد]

(و روی عن داود بن سرحان قال كنت بالمدينة في شهر رمضان فقلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه أنني ارید ان اعتكف فما ذا اقول و ما ذا افرض علی نفسي فقال

لا- تخرج من المسجد الا لحاجه لا- بد منها و لا- تقعد تحت ظلال حتى تعود إلى مجلسك) و به اسانید متکثره صحیحه و کالصحیحه منقول است از داود که من در ماه رمضان در مدینه مشرفه بودم و عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اراده دارم که اعتکاف کنم چه بگویم و چه چیز بر خود واجب گردانم حضرت فرمودند که از مسجد بیرون مرو چون اعتکاف لبث در مسجد است مگر از جهه حاجتی که ناچار باشد از آن و چون بیرون روی در زیر سقف منشین اگر چه سایبان و درخت باشد تا برگردی به جای خود آن چه در اخبار است نهی از نشستن زیر سایه است و اکثر گفته اند که زیر سایه راه نرود و مستندش را ندیده ام و اکثر ذکر کرده اند که ندیده ایم.

(و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا ینبغی للمعتکف ان یرجع من المسجد الا لحاجه لا بد منها ثم لا یجلس حتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۸

یرجع و لا یرجع فی شیء الا لجنازه او یعود مریضا و لا یجلس حتی یرجع قال و اعتکاف المرأه مثل ذلک) و به اسانید متکثره صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار نیست معتکف را که از مسجد بیرون رود مگر از جهه حاجتی که ناچار باشد او را از آن حاجت و چون بیرون رود ننشیند تا برگردد مگر از جهه قضای حاجت یا مراد نشستن در زیر سقف باشد یا عبث و بیرون نرود از جهت چیزی مگر از جهه تشییع جنازه

مؤمنی یا عیادت بیماری و نشیند تا برگردد و ظاهرش آن است که عیادت را ایستاده می کند و حضرت فرمودند که اعتکاف زن نیز چنین است.

و در صحیح از عبد الله ابن سنان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که معتکف بیرون نمی تواند رفت مگر به نماز جمعه یا جنازه مؤمنی یا به بیت الخلا رود.

[اگر در اعتکاف حیض شود]

(و فی روایه صفوان بن یحیی عن عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا مرض المعتکف او طمشت المرأه المعتکفه فانه یاتی بینه ثم یعیده اذا برأ و یصوم) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه معتکف بیمار شود یا زن معتکفه حیض شود به خانه خود می آید تا کوفت زایل شود و از حیض پاک شود و غسل کند پس اعاده می کنند هر گاه به شوند و روزه توانند گرفت چون روزه شرط است و در مرض صحیح نیست و لبت در مسجد می باید با صوم و هر دو مانع حیض و نفسایند اما مستحاضه مبنای او بر آن است که ادخال نجاست با

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۶۹۹

عدم تعدی اگر جایز باشد با اعتکاف جمع می شود و الا فلا.

[ثاب اعتکاف]

(و فی روایه السی کونی یاسناده قال رسول الله صلی الله علیه و اله اعتکاف عشر فی شهر رمضان یعدل حجّین و عمرتین) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ده روز در ماه رمضان اعتکاف داشتن برابر است با دو حج و دو عمره و ظاهر لفظ عام است اگر چه دهه آخر بهتر است چون قدر در آن است و متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کرده است و ممکن است که مراد دهه آخر باشد.

[جماع در اعتکاف]

(و روی الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن زراره قال سالت ابا جعفر صلوات الله علیه عن المعتکف یجامع قال ان فعل ذلك فعلیه ما علی المظاهر) و به اسانید صحیحه منقول است از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از معتکفی که جماع کند حضرت فرمودند که هر گاه جماع کند بر او واجب است کفاره که بر مظاهر واجب است و مظاهر کسی است که با زن خود بگوید که تو بر من مانند پشت مادر منی و چون این کلمه یا امثال این کلمه را می گوید زن بر او حرام می شود و تا کفاره ندهد حلال نمی شود بر او، و کفاره بنده آزاد کردن است و اگر نداشته باشد دو ماه روزه می گیرد پی در پی و اگر عاجز شود از آن شصت مسکین را طعام می دهد.

(وقد روى ان جامع بالليل فعليه كفاره واحده و ان جامع بالنهار فعليه كفارتان روى ذلك محمد بن سنان عن عبد الاعلى ابن
اعين قال سالت ابا عبد

اللَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنِ رَجُلٍ وَطِئَ امْرَأَتَهُ وَهُوَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٦، ص: ٧٠٠

معتكف ليلا- في شهر رمضان قال عليه الكفارة قال قلت فان وطئها نهارا قال عليه كفارتان) و بتحقيق که در روایتی وارد شده است که اگر جماع کند در شب بر او یک کفاره واجب می شود و اگر در روز جماع کند بر او دو کفاره است و این مضمون روایت محمد است از عبد الاعلی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که با زن خود جماع کند در حالت اعتکاف در شب ماه رمضان حضرت فرمودند که بر اوست که کفاره بدهد گفت عرض کردم که اگر در روز وطی کند حضرت فرمودند که دو کفاره می دهد یکی از جهه روزه رمضان و دویم کفاره اعتکاف و علما به این عمل کرده اند پس اگر جبرن کند و با زن خود جماع کند بر زن گناهی نیست، و آن مرد: جمعی گفته اند که چهار کفاره می دهد دو به اصالت و دو به تحمل و بعضی گفته اند و احتیاط ظاهر است.

(و روی ابن المغیره عن سماعه قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن معتكف واقع اهله فقال هو بمنزله من افطر يوما من شهر رمضان) و در موثق کالصحيح منقول است از سماعه که گفت سؤال کردم از معتکفی که با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که او بمنزله شخصی است که روزی از ماه رمضان را افطار کرده باشد و در روایتی دیگر در موثق کالصحيح منقول است که فرمودند که بمنزله کفاره ماه رمضان است که آن بنده آزاد کردن

است یا دو ماه پی در پی روزه گرفتن است یا شصت مسکین طعام دادن است پس ظاهر شد که دو روایت است و حمل می توان کرد این روایت را

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۱

بر وجوب آن روایات را بر استحباب و لیکن روایات ترتیب اصح است احوط آن است که به آن عمل نمایند و تا مقدور باشد رعایت ترتیب کنند و الله تعالی يعلم.

[اعتکاف پیامبر در رمضان]

(و روی داود بن الحصین عن ابی العباس عن ابی عبد الله قال اعتکف رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الْعَشْرِ الْأُولَى ثُمَّ اعْتَكَفَ فِي الثَّانِيَةِ فِي الْعَشْرِ الْوَسْطَى ثُمَّ اعْتَكَفَ فِي الثَّلَاثَةِ فِي الْعَشْرِ الْآخِرَةِ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْآخِرَةِ) و كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله در یک سال اعتکاف فرمودند در ماه مبارک رمضان در دهه اول در سال دوم اعتکاف فرمودند در عشر دوم و در سال سیم اعتکاف کردند در دهه آخر دیگر مدار بر دهه آخر بود تا از دنیا مفارقت کردند.

[اعتکاف و حیض]

(و روی بن محبوب عن ابی بصیر عن ابی ایوب عن ابی عبد الله صلوات الله عليه في المعتكفه اذا طمشت قال ترجع إلى بيتها فإذا طهرت رجعت فقضت ما عليها) و به اسانید صحیحه و كالصحيحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در معتکفه هر گاه حیض شود حضرت فرمودند که به خانه خود می آید و چون طاهر می شود به مسجد می رود و به جا می آورد آن چه بر او هست از اعتکاف و ظاهر ما علیها آن است که بر او واجب بوده باشد بنذر یا شبه نذر که لازم باشد تدارک آن و محتمل است که اگر واجب نباشد سنت باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۲

رجوع به اعتکاف به استجابی زاید بر اصل اعتکاف چنانکه گذشت در روزه مستحب که قضا کند استجابا.

(و روی الحسن ابن الجهم عن ابی الحسن صلوات الله عليه قال سألته

عن المعتكف ياتي اهله فقال لا- ياتي امرأته ليلا- و نهارا و هو معتكف) و در حسن كالصحيح و در موثق كالصحيح است از حسن كه گفت سؤال كردم از حضرت امام ابو الحسن على بن موسى الرضا صلوات الله عليهما از معتكفي كه با اهل خود جماع كند چون است حضرت فرمودند كه جايز نيست كه جماع كند با اهل خود در اعتكاف نه در شب و نه در روز و خلافي نيست در آن كه در حالت اعتكاف جماع منافات دارد با اعتكاف پس اگر در شبانه روز اعتكاف واجب باشد بنذر يا شبه نذر يا روز سيم باشد حرام است و طي كردن، اما اگر اعتكافي باشد فسخ توان كرد آن را به آن كه شرط كرده باشد در ابتداء اعتكاف يا سنت باشد پيش از اتمام دو روز چون فسخ مي توان كرد جماع كردن نوعي از فسخ كردن است و ظاهر آن است كه جايز باشد.

[اعتكاف و حاجت مؤمن]

(و روى عن ميمون بن مهران قال كنت جالسا عند الحسن بن علي صلوات الله عليهما فاتاه رجل فقال له يا ابن رسول الله ان فلانا له علي مال و يريد ان يجبسني فقال و الله ما عندي مال فاقضى عنك قال فكلمه قال فلبس صلوات الله عليه نعله و قلت له يا ابن رسول الله انسيت اعتكافك فقال له لم انس و لكني سمعت ابي صلوات الله عليه يحدث عن جدي رسول الله صلى الله عليه و آله انه قال من سعى في حاجه اخيه المسلم فكأتمما عبد الله عز و جل تسعه آلاف سنه صائما نهاره قائما ليله)

لوامع صاحبقراني، ج ۶، ص: ۷۰۳

منقول است

از میمون که گفت در خدمت حضرت امام حسن صلوات الله علیه نشسته بودم که شخصی به خدمت آن حضرت آمد و گفت یا ابن رسول الله فلانی را بر من مالی هست که دین است بر ذمه من و می خواهد که مرا حبس کند حضرت فرمودند که و الله ندارم مالی که دین تو را ادا کنم آن شخص گفت که پس به او بفرمایید که با من بسازد تا بهم رسانم پس حضرت نعلین پوشیدند که روانه شوند عرض نمودم که یا ابن رسول الله فراموش کردید اعتکاف خود را که می خواهید بیرون فرمائید حضرت فرمودند که فراموش نکردم و لیکن از پدرم (صلوات الله علیه) شنیدم که فرمودند که جدّم صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که سعی نماید در حاجت برادر مؤمنش چنان است که نه هزار سال عبادت کرده بادش خداوند عالمیان را که روزهای آن روزه باشد و شهای آن را به عبادت به روز آورد و چون دغدغه عظیم می شود در اعتکاف در غیر مساجد خمس صدوق این حدیث را در آخر این باب آورد که تدارک اعتکاف بقضاء حوائج مؤمنین می باید کرد چنانکه در خصوص این واقعه هست که در وقت رفتن بقضاء حاجت او به او فرمودند که چرا نزد فلان نرفتی گفت رفتم گفت که معتکفم حضرت فرمودند که اگر اعانت تو می کرد بهتر از اعتکاف یک ماه بود.

و در صحیح از ابراهیم منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر مؤمنی که اعانت کند برادر مؤمن مظلوم را نزد حق سبحانه و تعالی بهتر است از یک

ماه روزه و اعتكاف در مسجد الحرام و هر مؤمنی كه قدرت داشته باشد بر نصرت برادر مؤمنش و نكند حق سبحانه و تعالی او را از رحمت خود محروم كند در دنیا و آخرت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۴

و در صحیح از ذریح منقول است كه آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند كه هر كه غم مؤمنی را از او رفع كند حق سبحانه و تعالی بردارد از او هفتاد غم دنیا و غمهای روز قیامت را و هر كه دشواری برادر مؤمن را بر او آسان كند حق سبحانه و تعالی کارهای دنیا و آخرت او را آسان كند و هر كه به پوشاند عیبی از عیوب برادر مؤمنش را حق سبحانه و تعالی به پوشاند بر او هفتاد عیب را در دنیا و آخرت و حق سبحانه و تعالی مدد و یاری کسی می كند كه مدد و یاری كند برادر مؤمن خود را پس منتفع شوید از این سخنان و رغبت كنید در کارهای خیر.

و در صحیح از معمر بن خلاد منقول است كه حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند كه حق سبحانه و تعالی را در زمین بندگان هست كه سعی می كنند در قضاء حوائج مردمان، ایشانند ایمنان از عذاب الهی در روز قیامت و هر كه مؤمنی را خوشحال كند حق سبحان و تعالی او را در روز قیامت خوشحال می كند.

و در صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است كه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند كه هر كه مؤمنی را خوشحال كند مرا خوشحال کرده است و هر كه مرا خوشحال كند

خدا را راضی کرده است.

و در صحیح از سدیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در حدیث طولانی که آخرش این است که چون مؤمنی از قبر بیرون می آید پیش او می رود شخصی خوش صورت و بهر هولی از احوال قیامت که می رسند آن صورت به مؤمن می گوید که مترس و اندوهناک مشو و

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۵

خوشحال باش که کرامت الهی شامل تو خواهد شد تا آن که بحساب رسد حق سبحانه و تعالی او را به آسانی حساب کند و امر کنند که او را به بهشت برند و همان صورت پیش رود تا به بهشت رود، به آن صورت گوید که نیکو مصاحبی بودی مرا از وقتی که از قبر بیرون آمدم تا بحال و مرا بشارت می دادی به خوشحالی و کرامت الهی تو کیستی او گوید که من سرور و خوشحالی بودم که تو به برادر مؤمنت رسانیدی حق سبحانه و تعالی مرا از آن سرور آفرید تا ترا بشارت دهم و خوشحال گردانم.

و در صحیح از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که محبوبترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی خوشحالی است که بدل مؤمن برسانی به آن که اگر گرسنه باشد او را سیر کنی و اگر غمی داشته باشد غمش را زایل گردانی یا قرضی داشته باشد ادا کنی و افرادش بسیار است.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که از جمله مناجاتی که حق سبحانه و تعالی با حضرت موسی «ع» این بود که فرمود که به درستی که مرا بندگان هستند

که مباح می‌کنم به ایشان جنت خود را و ایشان را در بهشت حکومت می‌دهم موسی گفت خداوند اینها کیستند که بهشت را بر ایشان حلال می‌گردانی و ایشان را در بهشت حکومت می‌دهی خطاب رسید که اینها جمعی اند که مؤمنی را خوشحال کرده باشند پس حضرت فرمودند که مؤمنی در مملکت جباری بود و آن جبار در مقام آزار او بود از او گریخت و بدار کفار رفت و به خانه شخصی از کفار فرود آمد آن کافر به او مهربانی کرد و او را جا داد و ضیافت کرد پس چون آن کافر مرد حق سبحانه و تعالی به او وحی کرد که به عزت و جلال خود قسم یاد می‌کنم که اگر قبیح نبود تو را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۶

بهشت جا می‌دادم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که کافر مرده باشد و لیکن ای آتش از او دور باش و به او آزار مرسان، و هر صبح و شام روزی او را به نزد او برند گفتم از بهشت حضرت فرمودند که از هر کجا خدا خواهد.

و از آن حضرت منقول است که قضای حاجت مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی بهتر است از هزار بنده آزاد کردن و تهیه هزار کس کردن و ایشان را به جهاد فرستادن.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر مؤمنی که حاجت برادر مؤمن خود را بر آورد حق سبحانه و تعالی فرماید که ثواب تو بر من است و اقل مرتبه احسان من به تو بهشت است و فرمودند که از جهت رفتن به حاجت برادر

مؤمن ده حسنه می نویسند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه بلند می کنند و ثواب ده بنده آزاد کردن از جهه او می نویسند و بهتر است از یک ماه اعتکاف در مسجد الحرام که به جا آورد.

و در موثق کالصحیح منقول است از ابو بصیر که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که سعی کند در قضاء حاجت برادر مؤمنش و در آن باب سعی نماید تا حق سبحانه و تعالی آن حاجت را بر آورد حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او بنویسد یک حج و یک عمره و دو ماه اعتکاف در مسجد الحرام و دو ماه روزه داشتن و اگر سعی کند و آن حاجت ساخته نشود ثواب حج و عمره در نامه عملش نوشته می شود.

و در صحیح از زید منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که به فریاد رسد برادر مغموم مهموم را و غمش را بردارد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او هفتاد و دو رحمت را که یکی را در دنیا به او

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۷

دهد و کارهای این طرفش به اصلاح آید، و هفتاد و یک رحمت را از جهه احوال و فزعهای روز قیامت از جهه او ذخیره کند تا در آن صحرا به او رساند.

و از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقول است که هر که حاجت برادر مؤمن را بر آورد حق سبحانه و تعالی صد حاجت او را بر آورد که یکی از آنها بهشت است و هر که غم برادر مؤمن را بر دارد حق سبحانه و تعالی غمهای روز

قیامت را از او بردارد و هر چند بسیار باشد، و هر که دست ظالم را از او کوتاه کند حق سبحانه و تعالی او را از صراط بگذراند روزی که قدمها لغزد، و هر که حاجت برادر مؤمن را برآورد و او را خوشحال گرداند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را مسرور گردانیده باشد، و هر که برادر مؤمنش را آب دهد او را از شراب ناب بهشت آب دهند، و هر که گرسنه را سیر کند حق سبحانه و تعالی میوه های بهشت را روزی او کند، و هر که برهنه را به پوشاند او را از جامهای بهشت به پوشاند و اگر جامه داشته باشد و او را جامه دهد در امان الهی باشد تا یک رشته از آن جامه باقی باشد، و هر که برادر مؤمنش را در بیماری عیادت کند فرشتگان از جهه او دعا کنند تا فارغ شود و به او گویند خوشا حال تو و خوشا بهشت از برای تو و اگر زنی به او دهد حق سبحانه و تعالی حوری را در قبر او فرستد که انیس او باشد بصورت هر که او را دوست تر داشته باشد، و اگر برادرش خدمتکاری نداشته باشد و از جهه او خدمتکاری بفرستد حق سبحانه و تعالی ولدان مخلدون به او کرامت کند که خدمت او کنند، و اگر پیاده را سوار کند در وقتی که از قبر بیرون آید ناقه از ناقهای بهشت از جهه او بیاورند و بر آن سوارش کنند و هر که مؤمنی را کفن کند چنان باشد که پوشش او را از ولادت

تا وفات داده باشد و الله که قضای

لوامع صاحبقرانی، ج ۶، ص: ۷۰۸

حاجت مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر است از دو ماه پی در پی روزه گرفتن و دو ماه را اعتکاف کردن در ماههای متبرک در مسجد الحرام.

و در صحیح از عبد الله منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در سؤر مؤمن شفاست از هفتاد در دو مرض و کسی که سؤر برادر مؤمن را از روی تبرک بخورد حق سبحانه و تعالی فرشته بیافریند که از جهت ایشان استغفار کند تا روز قیامت و هر که عزت او را بدارد حق سبحانه و تعالی خدمتکاران بهشت را به خدمت او بدارد و هر که در وقت ملاقات برادر مؤمن خوشحال و خندان باشد و بشاشت کند از دیدن ایشان حق سبحانه و تعالی او را در روز قیامت مسرور و خوشحال گرداند و چون مصافحه کنند گناهان از ایشان ریزد مانند برگ از درختان در فصل زمستان و چون از جهت رضای الهی دست در گردن یکدیگر کنند گناهان ایشان آمرزیده شود، و در استقبال کردن و مشایعت کردن در وقت رفتن و ضیافت کردن و گرمی کردن و اظهار محبت کردن و تعظیم ایشان کردن و به زیارت ایشان رفتن آن مقدار ثواب هست که وصف نتوان کرد بلکه یک رکن اسلام شفقت علی خلق الله و یکی تعظیم لأمر الله است و شفقت نیز تعظیم امر الله است.

نَمَقَهُ بِيَمِينِهِ الدَّائِرَةَ أَحْوَجَ الْمَرْبُوبِينَ إِلَى رَبِّهِ الْغَنَى الْمَغْنَى مُحَمَّدٌ تَقَى بِنِ مَجْلِسِي عَفَى عَنْهُمَا فِي أَوَاخِرِ شَهْرِ مُحَرَّمِ الْحَرَامِ سَنَةِ
سِتِّ وَ سِتِّينَ بَعْدَ الْأَلْفِ

الهجرية و الحمد لله رب العالمين و الصلاة على سيد من اجتباها الله في العالمين محمد و عترته الاصفياء الطاهرين

اجازات بر آن نوشته اند، و نسخ قدیمه که در زمان صدوق قریب بزمان او دیدم که نوشته بودند احادیث آن موافقت با آن چه صدوق در این کتب و کتابهای دیگر ذکر کرده است و آن چه از مذهب خود نقل کرده است موافقت با کتب دیگر، و طریقه صدوق را هر که می داند در تصانیف دیده اند که شریک ندارد با آن که آن چه مسند در آنجا ذکر کرده است باقی محدثین آن حدیث را بهمان سند در مثل کافی و تهذیب و استبصار و غیر آن ذکر کرده اند.

مجملاً از مجموع اینها علم بهم می رسد که این کتاب تصنیف اوست یا آن که از مشایخ نیز دست بدست بما رسیده است بطرق کثیره بنا بر نسخه در کتابی که جامع علت‌های حجج است و ظاهراً مرادش اینست که در آخر آن کتاب ذکر کرده ام نه آن که کتابی تصنیف کرده باشد چون در فهرست کتبش که شیخ الطائفه و نجاشی در فهرست خود ذکر کرده اند بخاطر ندارم که کتابی تصنیف کرده باشد، و ظاهراً غرض صدوق اینست که چون از جهه اختصار اسانید وقایع انداخته است و در کتاب علل الشرائع ذکر کرده است اشاره کند به آن که اگر خواهید که بر اسانید این احادیث اطلاع یابید رجوع به آن کتاب کنید و اگر اعتماد بمن می کنید یک جا گفته ام که هر چه در این کتاب ذکر کرده ام همه صحیح است باصطلاح قدما و اکثر اسانیدی که در اینجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵

ذکر نکرده است در کتاب کافی ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه نیز موجود است و هر چه

صدوق در این کتاب ارسال کرده است این شکسته محمد تقی بن مجلسی اشاره به اسانید آن که در کتب صدوق است یا در کتب دیگر أصحابت بر سیل اجمال کرده ام در روضه المتقین که شرح عربی است و در این کتاب نیز کرده ام چون آن چه مطلوبست الحال از اسناد:

معرفت صحت و عدم آنست و صحت را بر چند معنی اطلاق می کنند.

أما اصطلاح قدما که صحیح می گویند مطلوب ایشان آنست که البته حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم این لفظ را با معنی این فرموده باشند و اغلب آنست که این علم ایشان را از تواتر بهم می رسیده است، و آن چه غالباً صدوق و امثال او می گویند اعم است از این که این علم از تواتر به هم رسیده باشد یا به سبب انضمام قراین معلوم شده باشد صدور خبر از معصوم و اشاره به آن شده است در اوایل روضه و این شرح نیز، پس بنا بر گفته صدوق احتیاج نداریم که سند را بدانیم و صحت و فساد آن را بدانیم ملاحظه نماییم و لیکن این حقیر در همه کتب این رعایت کرده ام که اکثر این اخبار را به قانون متاخرین نیز تصحیح کرده ام و بنا بر این غرض از صحت اصحیت است و آن علمی که قدما را حاصل بوده است به سبب تواتر اخبار به سبب کثرت کتب که از حد و حصر بیرون بوده است در اکثر اخبار از آن علم بهم نمی رسد، و در بسیاری از اخبار علم بهم می رسد، و در بسیاری ظن قریب بعلم بهم می رسد، و در بسیاری ظن ضعیف بهم می رسد،

و در بسیاری مشکوک فیه است به اعتبار تعارض اخبار و در هر جا اشاره به آن می شود و آن چه صحیح است و حسن و موثق می گوئیم باصطلاح متاخرین است که اگر رجال سند امامی مذهب ثقه اند حدیث صحیح است، و اگر همه ایشان امامی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶

مذهبند و ممدوحند یا یکی از ایشان ممدوحست و باقی ثقه حدیث را حسن می گویند و گاه هست که مدح ایشان قریب به توثیق است یا توثیق صریح ندارند آن را حسن کالصحیح می نامیم مثل احادیث کافی که از زراره و محمد بن مسلم و معاویه بن عمار روایت کرده است اگر چه اسانید بسیار دارد و لیکن از جهت تفنن طریق غالباً سندی را ذکر می کند که ابراهیم بن هاشم دارد و ما جزم داریم که او از مشایخ اجازه است چنانکه در ترجمه او ذکر کرده اند که او اول کسی است که احادیث کوفیان را در قم منتشر ساخت و کتب این جماعت را اول او آورد مثل کتب ابن ابی عمیر و کتب صفوان و حماد و بزندی و عبد الله بن المغیره و ابن فضال و غیر این جمع که ایشان کتاب خانه حضرات را مثل کتب زراره محمد بن مسلم و برید و فضیل و ابو بصیر و امثال ایشان را ترتیب داده بودند چون داب ایشان این بود که هر یک مسائل که از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم می شنیدند جمعی در مجلس و جمعی بعد از آن که به خانه خود می رفتند در کتب خود جا می دادند و ترتیبی نداشت اصول و فروع و تفسیر و حکایات همه

درهم بود این جمع فضلاء متوسطین چون تقیه بعد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شدید شده بود نمی توانستند که همیشه در خدمت حضرات باشند گاهی کتب مشایخ خود را عرض می نمودند و گاهی رخصت عمل به کتابی یا به شخصی حاصل می کردند و گاهی خود نادرا احکام می شنیدند پس آن چه شنیده بودند با کتب جمعی که مذکور شد ترتیب می نمودند و کتابهای ایشان بنا بر آن که مرتب بود طبایع به آن راغب (ارغب خ) بود.

آن کتب را اول ابراهیم بن هاشم که همه را نزد صاحبان کتب خوانده بود بقم آورد و بعد از او و دیگران نیز آمدند و آوردند مثل علی بن جعفر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷

حسین بن سعید پس هر چه را کلینی از این جماعت نقل می کند، و هم چنین صدوق و شیخ و غیرهم همه را از کتب او برداشته اند و ترتیبی که به اعتقاد ایشان بهتر بود جا دادند و چون اینها جمع بودند و مکرر ملاحظه می نمودند با کتب اصول موافق بود اینها مشهور شد و آنها متروک شد با وجوه بسیاری که سبب ترک شد که در عرض این کتب مذکور شده است و می شود بنا بر این حدیثی که ابراهیم بن هاشم و امثال او در سندش باشند کالصحیح می نامم و اگر در رجال سند بد مذهبی باشد یا همه بد مذهب باشند اما ایشان را توثیق کرده باشند آن حدیث را موثق می نامند (مم ظ) و اگر در سند مثل حسن بن علی بن فضال با ابان بن عثمان و عبد الله بن بکیر و امثال ایشان باشند آن

حدیث را موثق کالصحیح می نامم چون حسن بسیار ثقه بوده است و متعبد و حدیث صحیحی است که از مذهب باطل برگشت و انقطاع عظیم به حضرت امام رضا و حضرت امام محمد تقی و سایر ائمه صلوات الله علیهم داشت، و ابان بن عثمان نیز ثقه و کثیر الروایه است، و از علی بن حسن بن فضال نقل کرده اند که ناووسی بوده است و علی بد مذهب است و فطحی است و اجتماع عصابه بر تصحیح ما یصح عن ابن فضال و ابان و ابن بکیر شده است و هم چنین در هر حدیثی و هر شخصی یک قسم معرفتی حاصل می شود که از تأمل ظاهر می شود و اگر در سند همه خوب باشند و مجهول الحال در آن باشد که توثیق و مدح و ذم او نکرده باشند حدیث او را قوی می نامیم و گاه هست که قوی کالصحیح و علماء به آن حدیث عمل کرده اند و قوتش مرتبه مرتبه زیاد می شود مثل حدیث محمد بن فضیل و ابو الصباح کنانی که وجوه بسیار هست که حدیث او کالصحیح است و پیشتر مذکور شده است و در ضمن اخبار دیگر مذکور خواهد شد، و اگر رجال سند همه را یا یکی را کسر و جرح

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸

کرده باشند بدون توثیق آن حدیث را ضعیف می نامند در این باب اخبار بسیار است که در این کتاب هست و مثل احادیثی که محمد بن سنان داشته باشد جمعی جرحش کرده اند و جمعی توثیقش کرده اند و یکی از فضلاء عظیم الشأن ذکر کرده است که از کذابان مشهور آن محمد بن سنان است و

من کتب او را خوانده ام و درس داده ام و در حیات من از او نقل مکنید و بعد از من از او نقل کنید و وجه این کلام ظاهر نیست حاصل آن که احوال هر یک را در شرح فهرست ذکر کرده ام و اللّٰه تعالیٰ يعلم

[کعبه و شکل آن]

(قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَمَّيْتُ الْكَعْبَةَ كَعْبَةً لِأَنَّهَا وَسَطُ الدُّنْيَا) منقول است به سندی قوی که از آن حضرت صلی اللّٰه علیه و آله پرسیدند که چرا کعبه را کعبه نامیده اند حضرت فرمودند از جهت آن که وسط دنیاست و نسبت مربع مسکون در میان کره ارض واقع شده است چون به جانب مغرب روانه می شوند میل به پستی می کنند و هم چنین به مشرق پس گویا از میان دنیا بر آمده است و لازم نیست که وسط حقیقی باشد اگر چه بحسب واقع ممکن است که وسط حقیقی باشد و در غریبین و قاموس مذکور است که هر چه بلند و مرتفع است آن را کعب می گویند چنانکه بلندی پشت پا را کعب می گویند و ممکن است که به اعتبار رفعت معنوی باشد چون از همه جاهای دنیا بلند مرتبه تر است و صاحب نهاییه نیز این وجوه را گفته است با ترییع.

(و قد روی أنه أنما سمّيت كعبه لأنها مربعه و صارت مربعه لأنها بحذاء البيت المعمور و هو مربع و صار البيت المعمور مربعاً لأنه بحذاء العرش و هو مربع و صار العرش مربعاً لأن الكلمات التي بنى عليها الاسلام اربع و هي سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹

و در علل مرسلات از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روایت کرده است که چرا کعبه را کعبه می نامند زیرا که مربع را مکعب می گویند و کعبه مربع طولانی است و چرا کعبه مربع است زیرا که محاذی بیت المعمور است که در آسمان چهارم است که ضراح می گویند آن را و در روایتی دیگر در آسمان ششم است و دور نیست که از عرش که حساب کنند ششم باشد و از فلک قمر که حساب کنند چهارم باشد.

و در روایتی واقع است از حضرت امام رضا صلوات الله عليه که چون حق سبحانه و تعالی فرمود که من در زمین خلیفه نصب می کنم و فرشتگان گفتند که آیا مقرر می سازی از جهت خلافت کسانی را که فساد کنند و خون ریزش کنند خطاب رسید که من می دانم آن چه را شما نمی دانید و چون سؤال ایشان شبیه بود به اعتراض پشیمان شدند و پناه به عرش بردند و استغفار می نمودند پس حق سبحانه و تعالی در آسمان چهارم ضراح را آفرید و در آسمان اول بیت المعمور را و فرمود که ایشان طواف کنند عرش و این دو خانه را پس حق سبحانه و تعالی کعبه را محاذی بیت المعمور آفرید و توبه آدم علیه السلام را قبول نمود و حضرت آدم را امر کرد که طواف کند خانه را تا از آن ترک اولی پاک شود و سنتی باشد از جهت فرزندانش تا روز قیامت که طواف کعبه کنند تا از گناهان پاک شوند.

و اما تتمه متن و بیت المعمور مربع است زیرا که محاذی عرش است که فلک نهم باشد و ظاهر اخبار آنست که

عرش غیر فلک تاسع است و مربع است و چرا عرش مربع است زیرا که کلماتی که بنای اسلام بر آنست چهار کلمه است که آن تسیحات اربع است.

و ممکن است که مراد از عرش علم باشد و بنای علوم حقه معارف بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰

این چهار کلمه است زیرا که سبحان الله معنی آن اینست که ذات مقدس الهی از آن اقدس است که جسم باشد یا از قبیل جواهر ممکنه باشد یا در جبهه یا در مکان باشد یا دیدنی باشد یا حلول کند در غیری یا متحد شود به غیری و صفات او اعظم است از آن که از قبیل صفات ممکنات باشد یا غیر ذات اقدس باشد بلکه صفات او عین ذات اوست و منزّه است از ظلم و عبث بلکه از هر چه لایق ذات اقدس او نیست از آن منزّه است.

و الحمد لله بمعنی اینست که جمیع محامد مخصوص ذات اوست پس می باید که جمیع کمالات نیز مخصوص ذات او باشد و چنین ذاتی می باید که او را پرستش کنند و جمیع عبادات نیز مخصوص او باشد.

و لا اله الا الله مشتمل است بر آن که واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالاتست و یگانه است در ذات و صفات و او را شیئی و نظیری نیست از مادیات و مجردات.

و به الله اکبر معارف تمام می شود زیرا که بیان عظمت اوست به مرتبه که عقول عقلا از معرفت ذات او و صفات او عاجزند و نهایت معرفت آنست که بدانند که ممکن نیست ممکن را که بذات اقدس واجب تواند رسید، و هر رکنی از ارکان کعبه حقیقی

که ذات اقدس اوست مشتمل است بر کلمه از این کلمات پس می باید که چون بنده روی دل خود را در عبادات متوجه آن کعبه کند بداند که معرفت آن ذات ممتنع است و رو باین ارکان نموده او را عبادت کند که اگر باین نحو نداند عبادت او نکرده است بلکه ساخته خیالی خود را بندگی کرده است.

[وجه نام گذاری بیت الحرام]

(و سَمِيَ بَيْتَ اللَّهِ الْحَرَامِ لِأَنَّهُ حَرَّمَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ أَنْ يَدْخُلُوهُ) و منقول است در قوی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱

پرسیدند که چرا کعبه را بیت الله الحرام نامیده اند حضرت فرمودند که از جهت آن که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده بر کفار که داخل آن خانه شوند، و بیت الله یعنی خانه خدا و هر مسجدی را بیت الله می نامند به این معنی که خانه ایست که حق سبحانه و تعالی را در آن خانه عبادت می باید کرد یا خانه که حق سبحانه و تعالی به سبب تشریف نسبت به خود داده است خصوصا در خانه کعبه چنانکه گذشت و چون خانه ایست که انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم حق سبحانه و تعالی را در این خانه بندگی کرده اند، و مقربان در گاه او مانند ابراهیم خلیل و اسماعیل آن را ساخته اند حق سبحانه و تعالی آن را نسبت به خود داد که خانه من است و چنین جائی را لایق نیست که مشرکان نجس داخل شوند که نجاست اعتقادات فاسده را دارند با نجاست ذاتی بدن، و نجاست دیگر که از آن اجتناب نمی کنند لهذا حق سبحانه و تعالی فرمود که («إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ فَلَا يَقْرَبُوا

المَسْجِدَ الْحَرَامَ بَعْدَ عَامِهِمْ هَذَا) یعنی نیستند مشرکان مگر نجاست پس باید که بعد از این سال نزدیک مسجد الحرام نشوند و مراد مسجد الحرام اگر مسجد است کعبه نیز جزو مسجد است حرامست که کفار داخل هر دو شوند و اگر مراد کعبه است اظهر است که آمدن کفار به آن جا و داخل شدن ایشان در کعبه سبب نجاست کعبه است و بر تقدیری که جایز باشد نجاست غیر متعدی را در مساجد دیگر داخل کردن کفار را نمی توان گذاشتن به نص قران و مبالغه از این بالاتر نمی باشد که نفی جمیع اوصاف از ایشان کرده است مگر وصف نجاست را و مع هذا عامه اکثر کفار را پاک می دانند مگر ابن عباس و حسن بصری

[بیت العتیق]

(و سَمِيَ بَيْتَ الْعَتِيقِ لِأَنَّهُ اعْتَقَ مِنَ الْغُرُقِ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲

و کعبه را بیت عتیق نامیده است حق سبحانه و تعالی از جهت آن که در طوفان نوح آب عالم را گرفت و کعبه را با حرم نگرفت چنانکه در زمان متوکل نهری عظیم سر داد به جانب کربلا که قبر را و عمارت دور آن را خراب کند آب دور حایر ایستاد و از اطراف به قبر نرسید از این جهت آن مکان مقدس را حایر می گویند و بر این مضمون حدیث صحیح از سعید و کالصحیح از ذریح و ابو خدیجه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده (و روی انه سَمِيَ الْعَتِيقِ لِأَنَّهُ بَيْتَ عَتِيقِ مِنَ النَّاسِ و لم يملكه احد) و در روایت صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه وارد شده است که آن را عتیق

می گویند یعنی آزاد است از مردمان و کسی آن را مالک نشد چنانکه خواهد آمد که هر جباری که اراده کرد که بعنوان تسلط در مکه داخل شود حق سبحانه و تعالی او را هلاک کرد.

(و وضع البيت في وسط الارض لأنه الموضع العذی من تحته دحيت الارض و ليكون الفرض لأهل المشرق و المغرب في ذلك سواء) و خانه را در میان زمین مقرر ساختند زیرا که اول جایی که از زمین آفریده شد موضع کعبه بود و بعد از آن از زیر کعبه منبسط شد زمین و به یک نسبت از اطراف زیاده شد و خانه در میان واقع شد و حکمت الهی چنین اقتضا کرد که در میان ربع مسکون باشد تا از اطراف عالم از طرف مشرق و مغرب به یک نسبت باشد بعدش چون می دانست که مقرر خواهد فرمود که عالمیان بحج بیت الله الحرام حاضر شوند و عبارت حضرت امام رضا است صلوات الله علیه در جواب مسائل محمد بن سنان و بر این مضمون احادیث کالصحیح وارد شده است که ذکر اخبار سبب طول می شود.

[وجه بوسیدن حجر و وضع آن در رکن]

(و انما يقبل الحجر و يستلم ليؤدى إلى الله عزّ و جلّ العهد العذی اخذ عليهم في الميثاق) و چرا می بوسند حجر الاسود را و دست بر او می مالند تا ادا کنند بحق سبحانه و تعالی عهدی را که در روز عهد و پیمان از خلائق گرفتند چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است که «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الخ» یعنی یاد کن آن وقتی را که پروردگار تو عهد و پیمان از خلائق گرفت در وقتی که ارواح

بودند و در بدنها جا نکرده بودند فرمود که آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و یازده امام از فرزندان او ائمه شما نیستند همه گفتند بلی هستی و هستند پس حق سبحانه و تعالی گواه گرفت همه را بر یکدیگر خصوصا حجر را که او ملکی بود از بزرگان فرشتگان و عهد پیمان را به او سپرد و حجر را بدینا فرستاد و عالمیان را امر فرمود که بحج خانه او بیایند و عهد خود را با حجر تازه کنند چنانکه میان عرب متعارفست عهد و پیمان، پس بوسیدن و دست رسانیدن عهد و پیمان تازه کردند و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است.

(و ائما وضع اللّٰه عزّ و جلّ الحجر فی الرّكن الّمدی هو فیہ و لم یضعه فی غیره لأنّه تبارک و تعالی حین اخذ الميثاق اخذه فی ذلک المكان) و چرا حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را در این رکنی که الحال هست گذاشت و در جائی دیگر نگذاشت زیرا که حق سبحانه و تعالی وقتی که عهد و پیمان می گرفت از خلایق در این مکان گرفت بنا بر این در این مکان تجدید عهد می کنند و این جزو حدیثی است طولانی که کلینی و صدوق هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴

دو حدیث طویل را از بکیر ابن اعین از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه روایت کرده اند.

(و جرت السّینة بالتکبیر و استقبال الرّکن الّذی فیہ الحجر من الصّفا لأنّه لما نظر آدم علیه السّلام من الصّفا و قد وضع الحجر فی الرّکن کبر اللّٰه عزّ و جلّ و

هَلَلَهُ وَ مَجِّدَهُ) این عبارت نیز جزو حدیث بکیر است از آن حضرت صلوات الله علیه که سنت جاری شده است که تکبیر بگویند و رو به رکن حجر الاسود کنند از کوه صفا از جهت آن که چون حضرت آدم علیه السلام در صفا بود و دید که حجر را از بهشت آوردند و در این رکن جا دادند حضرت تکبیر و تهلیل و تمجید الهی کرد در این موضع بر فرزندان نیز سنت شد که متابعت پدر کنند و بگویند (لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم و انما جعل الميثاق في الحجر لان الله عز و جل لما اخذ الميثاق له بالزبوييه و لمحمد صلى الله عليه و آله بالنبوه و لعلی صلوات الله علیه بالوصيه اصطكت فرايص الملائكه و اول من اسرع إلى الاقرار بذلك الحجر فلذلك اختاره الله عز و جل و ألقمه الميثاق و هو یجىء يوم القیمه و له لسان ناطق و عین ناظره یشهد لكل من وافاه إلى ذلك المكان و حفظ الميثاق) تتمه خبر بکیر است که چرا ميثاق و عهد و پیمان را در حجر الاسود جا دادند زیرا که حق سبحانه و تعالی چون عهد و پیمان گرفت از جهت خود به پروردگاری و از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به نبوت و از جهت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به وصیت و امامت چنانکه در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵

اخبار بسیار از عامه و خاصه موجود است که حق سبحانه و تعالی فرمود که آیا من پروردگار شما نیستم

و محمد پیغمبر شما نیست و علی وصی پیغمبر شما نیست، و در فردوس الاخبار سنیان باین عبارتست که علی امیر شما نیست، و در اخبار بسیار باین زیادتی است که ائمه فرزندان او ائمه شما نیستند بدنهای فرشتگان به لرزه در آمد از ترس آن که مبادا از عهده عهد و پیمان بیرون نیایند اول کسی که گفت بلی حجر الاسود بود از این جهت حق سبحانه و تعالی او را از ملائکه برگزید و عهده را مانند لقمه در گلوی او کرد و فردای قیامت در صحرای محشر خواهد آمد با زبان فصیح و چشم بینا و گواهی خواهد داد از جبهه کسانی که به نزد حجر رفته باشند و یا بعهد و پیمان عمل کرده باشند که قایل بالوهیت و نبوت و امامت بوده باشند خصوصاً کسانی که به نزد حجر رفته باشند با وفا بعهد و پیمان

[حجر از بهشت آمده]

(و اَئِمَّا اخْرَجَ الْحَجْرَ مِنَ الْجَنَّةِ لِيَذْكُرَ آدَمَ مَا نَسِيَ مِنَ الْعَهْدِ وَ الْمِيثَاقِ) و چرا حجر را از بهشت بیرون آوردند تا به یاد آورد آدم را عهد و پیمانی که فراموش کرده بود و این مجملی است از مفصّل آن چه در حدیث بکیر است که چون حضرت آدم به سبب ترک اولایی که از او صادر شد فراموش نمود عهد نبوت حضرت سید المرسلین و امامت ائمه معصومین را صلوات الله علیهم چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که («وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَى آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا») و بقسم که ما عهد و پیمان از آدم گرفتیم و فراموش کرد آن عهد و

پیمان را یعنی اهتمام بسیار به شان آن نداشت و نیافتیم که عزم جزمی داشته باشد پس حق سبحانه و تعالی توبه آدم را قبول کرد حجر را از بهشت بصورت مرواریدی سفید به نزد آدم انداختند و آدم از او انس یافت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶

نمی دانست که حجر است تا آن که با آدم به سخن در آمده و به خاطرش آورد عهد و پیمان را حضرت گریست و با خود می داشت تا وقتی که کعبه را ساخت حجرا در آنجا گذاشت که هر سال او و فرزندانش به نزد او روند و عهد و پیمان را تازه کنند و محتمل است که مراد از آدم جنس انسان باشد چون حجر مذکر عهد همه است.

[مقدار حرم]

(و صار الحرم مقدار ما هو لم یکن اقل و لا اکثر لأن الله تبارک و تعالی اهبط علی آدم علیه السلام یاقوته حمراء فوضعها فی موضع البیت فکان یطوف بها آدم علیه السلام و کان ضوؤها یبلغ موضع الاعلام فعلمت الاعلام علی ضوئها فجعله الله تبارک و تعالی حرما) و به اسانید صحیحه منقول است از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که از آن حضرت سؤال کردند که چرا حرم همین مقدار است و کمتر و بیشتر نیست حضرت فرمودند که از جهت آن که حق سبحانه و تعالی یاقوتی سرخ از جهت حضرت آدم از بهشت فرستاد و حضرت آدم علیه السلام آن یاقوت را در موضع خانه کعبه جا دادند و آن حضرت همیشه طواف می کردند آن یاقوت را و روشنایی یاقوت به جایی می رسید که میلهها را در

آنجا نصب کرده اند پس بهر جایی که روشنایی یاقوت می رسید میلها نصب کردند و حق سبحانه و تعالی مجموع را حرم کرد که چهار فرسخ در چهار فرسخ است.

[استلام حجر]

(وَأَمَّا يَسْتَلِمُ الْحَجْرَ لِأَنَّ مَوَائِقَ الْخَلَائِقِ فِيهِ وَكَانَ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ وَ لَوْلَا مَا مَسَّهُ مِنْ أَرْجَاسِ الْجَاهِلِيَّةِ مَا مَسَّهُ ذُو عَاهَةِ الْآلِ بَرًّا) و چرا دست بحجر الاسود می رسانند زیرا که عهدها و پیمانها که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷

خلایق گرفته اند در اوست و از شیر سفیدتر بود این حجر و از جبهه گناهان بنی آدم سیاه شد و اگر نه این بود که به او رسیده بود دستها و روهای کفار نجس، نمی رسید به او بیماری مگر آن که شفا می یافت و احادیث صحیحه بر این مضامین وارد شده است.

[وجه تسمیه حطیم]

(و سَمِيَ الْحَطِيمَ حَطِيمًا لِأَنَّ النَّاسَ يَحْطِمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا هُنَالِكَ) در موثق کالصحیح منقول است از معاویه بن عمار و مصنف به او هشت سند صحیح نیز دارد که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که حطیم کجاست حضرت فرمودند که میان در خانه و رکن حجر است در عرض که تخمینا سه ذرع شرعی باشد و ظاهرا طولش کشیده است تا مقام ابراهیم علیه السلام پس سؤال کردم که چرا آنجا را حطیم می گویند حضرت فرمودند که از جبهه آن که مردمان در آنجا بر هم می زنند پاره از جبهه داخل شدن خانه و بعضی از جبهه استلام حجر الاسود، و یا آن که چون تنکست از جبهه دعا در آنجا بر هم می زنند یا آن که ازدحام می کنند.

و احادیث متواتره وارد شده است که آنجا بهترین مواضع روی زمین است و ائمه هدی صلوات الله عليهم فرموده اند که بهترین جاهای عالم مکه است و بهترین جاهای مکه مسجد

الحرام است و بهترین جاهای مسجد حطیم است و اگر کسی عمر دنیا بیابد یا مدت عمر نوح بیابد و روزها روزه باشد و شبها در آنجا عبادت کند و یکی از ائمه معصومین را شناسد آن عبادات همه هبء مثورا است و از آن عبادات بهره مند نمی شود چنانکه در احادیث متواتره از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم منقول است که هر که بمیرد و امام زمان خود را شناسد کافر مرده است و غیر از اینها از احادیث بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸

(و صار النَّاسُ یستلمون الحجر و الرّكن الیمانی و لا یستلمون الرّکنین الا-خرین لأنّ الحجر الاسود و الرّکن الیمانی عن یمین العرش و أنّما امر الله عزّ و جلّ ان یستلم ما عن یمین عرشه و أنّما صار مقام ابراهیم عن یساره لأنّ لإبراهیم علیه السّلام مقاما فی القیمه و لمحّمّد صلّی الله علیه و آله مقاما فمقام محّمّد صلّی الله علیه و آله عن یمین عرش ربّنا عزّ و جلّ و مقام ابراهیم علیه السّلام عن شمال عرشه فمقام ابراهیم علیه السّلام فی مقامه یوم القیامه و عرش ربّنا عزّ و جلّ مقبل غیر مدبر) و در حسن کالصحیح منقولست از برید که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چرا رکن حجر الاسود و رکن یمانی را استلام می کنند و دست و رو باین هر دو می رسانند و دو رکن دیگر را استلام نمی کنند حضرت فرمودند از جهت آن که رکن حجر و رکن یمانی از دست راست عرشند و حق سبحانه و تعالی امر کرده است که استلام کنند رکنی را

که از دست راست عرش باشد و چرا مقام ابراهیم در دست چپ عرش واقع شد زیرا که حضرت ابراهیم را در روز قیامت مقام و جایی است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را مقام و جایی است و مقام حضرت سید الانبیاء در دست راست عرش پروردگار ماست جل جلاله، و مقام حضرت ابراهیم از دست چپ عرش حق سبحانه و تعالی پس چون مقام حضرت ابراهیم در قیامت در دست چپ واقعست در دنیا در حوالی کعبه در دست چپ خانه واقع شد موافق روز قیامت و عرش پروردگار ما در روز قیامت رو به خلائق دارد نه پشت به ایشان.

حاصل کلام اینست که هم چنان که خانه کعبه روی آن در طرفی است که در آن طرف منصوبست پس گویا خانه کعبه بمنزله شخصی است که رو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹

به اهل عراق کرده باشد و اهل عراق که رو به آن دارند دست راست ایشان برابر دست چپ خانه است و بر عکس، و در روز قیامت عرش نیز مانند خانه در صحرای محشر خواهد بود و رو به خلائقی که در محشرند و خلائق رو به عرش خواهند داشت پس در روز قیامت منبر وسیله را که خواهند گذاشت در زیر عرش محاذی دست چپ خلائق خواهد بود و منبر حضرت ابراهیم را که می گذارند در دست راست عرش است محاذی دست راست خلائق و در واقع عرش به منزله شخصی است که رو به اهل محشر کرده باشد پس دست راست عرش محاذی دست چپ خلائق خواهد بود و کعبه در دار دنیا روی

آن به اهل عراق است و رکن و حجر یمانی که بعد از رکن حجر است هر دو در دست راست خانه اند و دست چپ خلایق پس چون این دو رکن محاذی مقام حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهماست مناسب آنست که استلام این دو رکن بکنند نه آن دو رکن دیگر که محاذی مقام حضرت ابراهیم است در دنیا و در عرش پس اهتمامی به بوسیدن و دست رسانیدن به آن دو رکن دیگر نیست و هم چنین در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام و چون دقتی دارد غالباً جواب دیگر می فرموده اند چنانکه در این حدیث و در صحیحہ معاویہ بن عمار از آن حضرت علیه السلام منقول است که حضرت در جواب عباد و معاویہ فرمودند که چون رسول خدا این دو رکن را استلام فرمودند و آن دو رکن را نفرمودند و چون برید از ارکان اربعه است این جواب دقیق را به او فرمودند

[رکن یمانی]

(و صار الركن الشامی متحرکاً فی الشتاء و الصیف و اللیل و النهار و لأنّ الریح مسجونه تحته) و چرا رکن شامی همیشه متحرکست در زمستان و تابستان و شب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰

روز زیرا که باد محبوس است در زیر آن رکن.

ذکر کرده است صدوق از عزرمی که من در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم در حجر اسماعیل در زیر ناودان طلا و شخصی با شخصی مجادله می کرد و یکی به دیگری می گفت که و الله نمی دانی که باها از کجا می آید پس چون مجادله ایشان بسیار شد حضرت به او فرمودند که آیا تو می دانی که

از کجا می آید گفت نه و لیکن می شنوم که مردمان چیزها می گویند پس من به حضرت عرض کردم که از کجا می وزد بادهای حضرت فرمودند که بادهای محبوس است در زیر رکن شامی پس هر گاه که حق سبحانه و تعالی می خواهد که بادی از بادهای چهارگانه را بفرستد آن را می فرستد به قدری که اراده می فرماید و از جانبی که می خواهد می فرستد اگر جنوب خواهد جنوب می فرستد و اگر شمال خواهد شمال و اگر صبا خواهد صبا و اگر دبور خواهد دبور می فرستد. چنانکه در باب استسقا گذشت و علامتش اینست که در زمستان و تابستان و شب و روز می بینی که این رکن متحرکست.

و دور نیست که مراد از آن حرکت جامه آن رکن باشد و اکثر اوقات آن جامه متحرکست و ممکن است که آن حرکت مخفی کند و محسوس نشود یا ملک الریاح در آنجا نشیند و بادهای به اطراف فرستد از زدن بال بر هم چنانکه گذشت یا بالخاصیه حق سبحانه و تعالی آن رکن را سبب بادهای عالم کرده باشد و ظاهر نیست که این حدیث را البته حضرت فرموده باشند و بر تقدیر صحت ممکن است که معنی حدیث را ایشان دانند و ما ندانیم و اولی آنست که در امثال این حدیث جزم نکنند و رد نکنند به سبب نفهمیدن و شما را نداده اند از علم مگر اندکی و ارباب کشف و عیان بسیار است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱

چیزها می بینند و می دانند و با عقول اکثر خلائق درست نمی آید و اللّٰه تعالیٰ يعلم.

[بلندی کعبه]

(وَأَمَّا صَارَ الْبَيْتَ مَرْتَفَعًا يَصْعَدُ إِلَيْهِ بِالذَّرَجِ لِأَنَّهُ لَمَّا هَدِمَ الْحِجَابَ الْكَعْبَةَ

فَرَّقَ النَّاسَ تَرَابِهَا فَلَمَّا ارَادُوا ان يَبْنُوهُا خَرَجَتْ عَلَيْهِمْ حَيَّةٌ فَمَنَعَتْ النَّاسَ الْبِنَاءَ فَاتَى الْحِجَّاجُ فَاخْبَرَ فَسَالَ الْحِجَّاجُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ مَرَّ النَّاسُ ان لَا يَبْقَى أَحَدٌ مِنْهُمْ أَخَذَ شَيْئًا إِلَّا رَدَّهُ فَلَمَّا ارْتَفَعَتْ حَيْطَانُهُ أَمَرَ بِالتَّرَابِ فَالْقَى فِي جُوفِهِ فَلذَلِكَ صَارَ الْبَيْتُ مَرْتَفِعًا يَصْعَدُ إِلَيْهِ بِالذَّرَجِ).

و كالصحيح منقول است از ابان بن تغلب که چرا که خانه بلند شده است که به زینه پایه بالا می باید رفت با آن که اول برابر زمین مسجد الحرام بود از آن جهت که چون حجاج قصد گرفتن عبد الله بن زبیر کرد و او متحصن شد بمسجد الحرام و کعبه و منجنيقها گذاشتند و سنگ بسیار ریختند تا خانه کعبه منهدم شد و عبد الله بن زبیر را گرفت و مردمان از جهه تبرک خاک و سنگ بسیار از کعبه به خانهای خود می بردند پس چون اراده کرد که خانه را بسازد ماری عظیم پیدا شد و مانع شد از ساختن خانه تا آن که حجاج به خدمت حضرت سید الساجدین علیه السلام آمد و علت این منع را از حضرت پرسید حضرت فرمودند که چون این کعبه بنای حضرت ابراهیم و اسماعیل است و خاک و سنگی که سابق داشت شرفی دیگر داشت و مردمان بسیاری از آن را برده اند مردمان را بگو که هر که چیزی برده است پس آورد پس حکم کرد که هر که هر چه برده بود پس آورد و ممانعت آن مار بر طرف شد و شروع کردند در ساختن آن خانه پس چون دیوارها بلند شد دید که خاک و سنگ بسیار زیاد

آمد گفت تا آن خاکها و سنگها را در میان کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲

ریختند پس از این جهت بلند شد.

و دور نیست که رعایت ارتفاع نیز کرده باشند و مشهور آنست که در وقت ساختن ترسید که همه خاکها و سنگها را پس نیاورده باشند و وفا نکنند تخمیناً یک ذرع به اندرون رفت و آن ذراع را بیرون انداخت که از طرف حجر چهار انگشتی بیرون افتاده است و ارتفاعش از زمین تخمیناً چهار انگشت است و ظاهر است و ما بین رکن یمانی و حجر آن ذرع را که بیرون انداخته اند سنگها را مورّب انداخته اند تا کسی بر بالای آن راه نرود و خانه بنا بر این کوچکتر شد و خاکها زیاد آمد در اندرون انداختند پس از جبهه اینها می باید که نردبان بگذارند تا بالا توان رفت.

و این حکایت از قول ابان است نه از قول معصوم چنانکه کلینی و صدوق در علل از او نقل کرده اند و ابان زمان حضرات سید الساجدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهم را در یافته است و از همه روایت کرده است و عظیم الشأن است.

[طواف خارج حجر]

(و صار الناس يطوفون حول الحجر و لا يطوفون فيه لأنّ امّ اسماعیل دفنت فی الحجر ففیه قبرها فطیف کذلک کیلا یوطأ قبرها) و چنین مقرر شده است که بر دور حجر حضرت اسماعیل بگردند در طواف و داخل حجر نشوند زیرا که هاجر مادر اسماعیل در حجر مدفونست بر دور حجر می کردند تا آن که پا بر قبر او نگذارند.

و این مضمون در حسن کالصحیح است از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ، و حجر بمعنی فصیل است یعنی دیوار کوتاهی که در مقابر بر دور قبر می کشند و چون در شرع ایشان جایز بود موتی را در مسجد دفن کردن و حضرت اسماعیل مادر و دخترانش را در آنجا دفن کردند و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳

فصیل را کشیدند که بر بالای قبر ایشان راه نروند و کراهت نماز در قبرستان عام است و مخصّص شده است به اخبار بسیار که وارد شده است در استحباب نماز در حجر (و روی آنّ فیہ قبور الانبیاء علیهم السّلام و ما فی الحجر شیء من البیت و لا قلامه ظفر) و در روایت صحیح وارد شده است از معاویه بن عمار که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از حجر اسماعیل که آیا از خانه کعبه است یا آن که بعضی از کعبه در آن هست حضرت فرمودند که نه و نه بمقدار ریزه ناخن و لیکن حضرت اسماعیل مادرش را در آنجا دفن کرد و می خواست که بر بالای قبر او راه نروند این فصیل را از آن جهت کشید و مع هذا قبرهای پیغمبران نیز در آنجا هست که ترک ادبست بر بالای قبور انبیا راه رفتن و در صحیح از زراره منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه از حجر که آیا چیزی از کعبه داخل آنجا هست حضرت فرمودند که نه و نه مقدار آن چه در وقت گرفتن ناخن می افتد.

پس ظاهر شد که آن چه بعضی از اصحاب گفته اند که حجر از خانه است به اعتبار آن که واجبست آن را

در طواف داخل کنند محمول است بر سهو و عدم تتبع مگر آن که غرض ایشان از ادخال وجوب طواف باشد بر دور آن، در این صورت منازعه لفظی خواهد بود و بس و احکام دیگر البته مختلف است به آن که ثواب نماز فریضه در بیرون کعبه بیشتر است از اندرون و نماز در حجر از بیرون است نه از اندرون مگر در مقدار یک ذرعی که حجاج یا غیر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴

بیرون انداخته است بنا بر مشهور که در اینجا مشتبه است که حکم بیرون دارد یا اندرون، و احکام دیگر که در محل خود مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی

[نامگذاری به بکه]

(و سمیت بکه لأنّ النَّاسَ یبکُّ بعضهم بعضا فیها بالأیدی) و در صحیح از حلبی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم که چرا کعبه را بکه می گویند حضرت فرمودند که از جهت آن که مردمان بر یکدیگر می زنند یا ازدحام می آورند بر یکدیگر به سبب دست رسانیدن بحجر الاسود یا رسانیدن دست به ارکان یا به مستجار یا به همه کعبه یا هجوم می آورند و مشت می زنند بر یکدیگر از جهت استلام و به همین مضمون است صحیحه عزر می از آن حضرت صلوات الله علیه.

و در موثق کالصحیح از فضیل منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که از این جهت بکه می گویند که هجوم می آورند مردمان بر یکدیگر و مرد و زن با یکدیگر مخلوطند و زنان را چهار جانب مردان نماز می کنند و می گذرند و کراهت ندارد بخلاف شهرها و جاهای دیگر (و روی آنها سمیت بکه لبکاء

النَّاسِ حَوْلَهَا وَفِيهَا) و كالصحيح منقول است از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چرا كعبه را بگه می گویند از این جهت که مردمان در دور كعبه و در میان كعبه گریه می کنند پس بنا بر این از قبیل املیت و املت خواهد بود که لام را «لام الفعل خ» قلب به کاف کرده خواهد بود.

(و بگه هو موضع البيت و القرية مکه) و در صحيح از سعيد منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که موضع بيت را بگه می گویند و شهر را مکه می گویند چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵

ظاهرا آیه کریمه نیز اینست که «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ» یعنی به درستی که اول خانه که از جهت عبادت مردمان آفریده شد آن خانه ایست که در بکه است و ظاهر ظرفیت همان مقدار است و احتمال مکه نیز دارد و لیکن حدیث ظاهر و مبین می گردانند مراد الهی را و در موثق كالصحيح وارد شده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که موضع كعبه را بکه می گویند زیرا که گردنهای جباران را درهم می شکنند و اکثر اهل لغت این معنی را گفته اند و معانی سابقه را نیز گفته اند مگر گریه را

[هدیه برای كعبه]

(و انما لا يستحب الهدی إلى الكعبه لأنه یصیر إلى الحجیه دون المساکین و الكعبه لا تأكل و لا تشرب و ما جعل هدیا لها فهو لزوارها) و چرا سنت است و یا سنت نیست هدی بسوی كعبه بردن زیرا که هر هدیه که از جهت كعبه می برند خادمان حرم که اولاد شبیه اند بر می دارند

و کعبه نمی خورد و نمی آشامد که محتاج به هدیه باشد و هر چه را که هدیه از جهت کعبه می آورند می باید که آن را به زایران کعبه دهند.

پس بنا بر نسخه لا مراد اینست که چون به مصرف نمی رسد سنت نیست و این اظهر است و بنا بر نسخه عدم لا مراد اینست که به مصرف برسانند، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و اگر هدیه گاو یا گوسفند یا شتر باشد آن هدیه مستحب است و در مکه در حزوره می کشند اگر در احرام عمره باشد و در منی می کشند اگر در احرام حج باشد.

و در صحیح از علی بن جعفر منقول است که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که کنیزک خود را هدیه کعبه کند چه کند حضرت فرمودند که آن را بفروشد و کسی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶

بگویند که بر بالای دیوار حجر بایستد و فریاد کند که هر که خرجی او کم باشد یا در راه او را برهنه کرده باشند یا طعامش آخر شده باشد بیاید و به یک یک دهد تا آخر شود و چند روایت به همین مضمون وارد شده است.

و در روایتی وارد شده است که تفحص از حال او بکن و بده و بعضی از فضلاء باین حدیث استدلال می کرد بر آن که اگر کسی نذر کند چیزی را از جهت یکی از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم می باید به زایران آن حضرت دهد و اگر از جهت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نذر کند از جمله اموال آن حضرت خواهد

بود و در باب خمس گذشت (و روی آنه ینادی علی الحجر الا من انقطعت به النّفقه فلیحضر فیدفع الیه) و در روایتی وارد شده است که بر حجر اسماعیل می ایستد و ندا می کند که هر که نفقه اش کم باشد یا منتهی شده باشد بیاید به نزد آن شخص که نذر کرده است و به او دهند و قریب به این معنی و این عبارت در صحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه و هیچ یک از این دو عبارت را در حدیثی ندیده ام، و ظاهراً نقل بالمعنی کرده است و آن چه اکثر در روایات متفقند در آن معنی مضمون صحیح علی بن جعفر است که گذشت و از جهت مطلق زوار حدیثی ندیده ام بلکه از جهت زائرانی که نفقه ایشان کم شده باشد یا ایشان را برهنه کرده باشند وارد شده است اگر چه در یک حدیث وارد شده است که آن را بزوار بدهند و لیکن وارد شده است در همان حدیث که باین جماعت بدهند و بنا بر این همه در یک روایتست نه دو روایت و الله تعالی یعلم

[تجدید بنای کعبه بدست قریش]

(و أنّما هدمت قریش الکعبه لأنّ السّیل کان یأتیهم من اعلی مکّه فیدخلها فانصدعت)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷

و منقولست در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت فرمودند که چرا قریش خانه کعبه را خراب کردند و از نو ساختند با آن که ایشان اعتقاد به کعبه داشتند از جهت آن که سیل از بلندیهای مکه معظمه می آمد و در مسجد الحرام جمع می شد یک مرتبه آمد و در رو نداشت چند روز مسجد

پر از آب بود و کعبه شکست خورد ایشان از خوف آن که بر سر جمعی افتد باز چیدند و از نو ساختند چنانکه خواهد آمد.

و در سنه ظل حق نیز چنین شد که سیل آمد و از نو ساختند و سه سال بعد از آن به شرف حج بیت الله الحرام مشرف شدم و علامت سیل ظاهر بود تا پای طاقهای عمارات حول کعبه آمده بود و جمعی کثیر ذکر کرده اند که همه پوها را برداشتند مگر رکن حجر را که نتوانستند برداشتن بحال خود گذاشتند و حکمتش این بود که وضع حجر در موضعش همیشه از معصوم واقع شده بود اول حضرت ابراهیم و اسماعیل گذاشتند بعد از وضع حضرت آدم، و بعد از ایشان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذاشتند و در زمان حجاج حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه گذاشتند و الحال بهمان وضع است مگر احتمالی که سابقا مذکور شد در باب مسجد کوفه

[اولین کسی که برای خانه های مکه در گذاشت]

(و سئل الصادق صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل «سواء العاکف فیهِ و الباد» فقال لم یکن ینبغی ان یصنع علی دور مکه ابواب لأنّ للحاج ان ینزلوا معهم فی دورهم فی ساحة الدار حتی یقضوا مناسکهم و انّ اول من جعل لدور مکه ابوابا معاویه) و در صحیح از حلبی منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر آیه کریمه که ترجمه اش اینست که مساویند در مسجد الحرام که از پیش گذشته است کسانی که ملازم آن مسجدند یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸

مکه و جمعی که بیرونند حضرت فرمودند که مراد از این

آیه خانهای مکه است که اهل آن خانها و جماعتی که وارد می شوند در خانها مساویند و از این جهت سزاوار نبود که بر خانها در نصب کنند زیرا که حاجیان را حق هست که با اهل مکه در یک خانه باشند یا آن که حاجیان در فضای خانهای مکّیان نزول کنند تا مناسک حجرا به جا آورند و نکته گفته اند که چون مکه را عنوه و قهرا گرفتند مال همه مسلمانان است پس مسلمانان با ایشان حق دارند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باین عنوان مقرر فرمودند که در عرض سال اهل مکه در آن خانها باشند و اگر جمعی از جبه حج یا عمره بیایند ایشان را در خانها جا دهند تا انقضای افعال حج و عمره.

و محتمل است حتی انتهای حق نباشد بلکه علت ادای حج و مناسک حج باشد یعنی چون جا ندارند ایشان را جا دهند تا ایشان مناسک حج خود را به جا توانند آورد و به درستی که اول کسی که از جبه خانهای مکه تجویز کرد که در بنشانند معاویه بود.

و بر این مضمون است صحیح حفص بن بختری و حسن کالصحیح حسین که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اول کسی که بر در خانه خود دری دو لنگه آویخت او بود و سبب منع حاج شد از حقی که حق سبحانه و تعالی از جبه ایشان مقرر فرموده بود بموجب این آیه و مقرر چنین بود که چون جمعی از خارج مکه معظمه وارد شوند در خانهای ایشان جا کنند تا حج را به جا آورند و معاویه

صاحب سلسله ایست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که او را در زنجیری در می آورند که هفتاد گز باشد زیرا که او ایمان نخواهد آورد به خداوند عظیم و تا آخر آیه در شأن او نازل شده است

[مکروه است اقامت دائمی در مکه]

(و یکره المقام بمکه لأن رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَرَجَ عَنْهَا) و المقيم بها يقسو قلبه حتى ياتي فيها ما ياتي في غيرها صدوق همین روایت را مرفوعا از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روایت کرده است که مکروه است اقامت دائمی در مکه معظمه زیرا که حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله از مکه بیرون کردند یعنی کاری چند کردند که لازم شد آن حضرت را بیرون رفتن از آنجا و در بعضی از نسخ خرج عنهاست و لیکن در علل الف هست، و وجه دیگر آن که هر که اقامت می کند در آنجا قساوت قلب بهم می رساند تا آن که چنان می شود که اعمال قبیحه را در آنجا واقع می سازد چنانکه در جاهای دیگر بفعل می آورد و چون اول که داخل می شوند رقت قلبی دارند و چون چند گاه می شود مکرر می شود کعبه در نظرش چنانکه در مشاهد مشرفه جمیعا چنین است مگر نادرا جمعی چنین باشند که به سبب اقامت معرفت و محبت ایشان زیاده شود و نظر به آن جماعت کراهت نخواهد داشت و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار نیست کسی را که یک سال اقامت کند، عرض نمودم که چه کند فرمودند که از مکه بیرون رود یعنی به حجاز

یا مدینه مشرفه، و سزاوار نیست کسی را که خانه در مکه بنا کند که ارتفاعش بیشتر از ارتفاع کعبه باشد و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و در صحیح از علی بن مهزیار منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه که احتمال امام رضا و امام علی نقی صلوات الله علیهما هر دو دارد که اقامت در مکه معظمه افضل است یا رفتن به شهرهای دیگر حضرت فرمودند که اقامت نزد بیت الله افضل است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰

هم چنین اخبار دیگر که بر افضلیت اقامت وارد شده است محمولست بر کسی که از حال خود یابد که بودن در آنجا سبب زیادتی قرب او شود بجناب اقدس الهی که اقامت چنین شخصی خوبست و اگر قساوت در زیادتی باشد هجرت بهتر است چنانکه در حسن کالصحیح از حلّی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون از اعمال حج و عمره فارغ شوی بر گرد که سبب زیادتی شوقست در برگشتن و شکی نیست که در این اوقات عدم اقامت اولی است بلکه دغدغه حرمت اقامت می شود و چون اظهار شعایر ایمان در آن بلاد ممکن نیست و در بلاد ایران صینت عن الحدثان ممکن است.

[شیرینی آب زمزم]

(و لم یعذب ماء زمزم لأنها بغت علی المیاه فاجری الله عزّ و جلّ إليها عینا من صبر) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آب زمزم از شیر سفیدتر بود و از غسل شیرین تر بود و روان بود به خاطرش رسید که من از آبهای عالم

بهترم پس حق سبحانه و تعالی او را فرو برد در زمین که روان نشود و چشمه از آب تلخ داخل آن کرد که در تلخی شبیه است به چدروا که در نهایت تلخی است و این چشمه که با آن چشمه ضم شد از شیرینی افتاد و از این جهت شیرین نیست و این معنی عبرتی است خوبان را که به خوبی خود عجب نکنند که حلاوت جمیع کمالات به سبب عجب و تکبر می رود چنانکه ظاهر و هویداست و اگر خواهد که خوب ظاهر شود نظر به فضلا و علماء متکبر کند و از قبح کبر ایشان ترک کبر کند (و انما صار ماء زمزم يعذب في وقت دون وقت لأنه تجرى إليها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱

عين من تحت الحجر فاذا غلب ماء العين عذب ماء زمزم) و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که چرا بعضی از اوقات آب زمزم شیرین است و بعضی از اوقات شیرین نیست زیرا که چشمه از زیر حجر الاسود به آن چاه می آید و هر گاه آب آن چشمه زیادت می کند آب زمزم شیرین می شود

[چرا کوه صفا را صفا نامیدند]

(و انما سَمِيَ الصِّفَا صِفَا لِأَنَّ المِصْطَفَى آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ عَلَيْهِ فَقَطَعَ لِلجِبَلِ اسْمَ مِنْ اسْمِ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقَوْلِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ «إِنَّ اللّٰهَ اصْطَفَى آدَمَ وَ نُوحًا» وَ هَبَطَ حَوْأَ عَلَى المَرُوهِ فَسَمَّيْتُ مَرُوهَ لِأَنَّ المَرَأَ هَبَطَتْ عَلَيْهِ فَقَطَعَ لِلجِبَلِ اسْمَ مِنْ اسْمِ المَرَأَهِ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنقُولِ اسْتِ از عبد الحمید که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چرا کوه صفا را صفا نامیدند زیرا که برگزیده حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه

السلام وقتی که از بهشت به زیر آمد در این کوه بر زمین آمد پس مشتق شد از نام حضرت آدم صفی نامی از جهه کوه پس گویا کوه نیز از کوههای عالم بر گزیده شد از جهت نزول آدم صفی چنانکه در صفوت آدم حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی برگزید حضرت آدم و حضرت نوح را و چرا کوه مروه را مروه می گویند چون حوا که به زیر آمد در آن کوه به زیر آمد آن کوه را مروه نامیدند چون مرء بر آن نازل شد و من حیث اللفظ مناسبتی دارد، و ممکن است که همزه را قلب کرده باشند به واو و یا بر عکس و در لغت صفا بمعنی سنگ سخت است و این کوه نیز سنگش سخت است و برگزیده شد از جهه عبادت و مروه سنگ سخت براق است و ممکن است که در وقت نزول حوا براق شده باشد بحسب صورت چنانکه الحال بحسب معنی براق است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲

محل عبادت و دعاست چنانکه خواهد آمد

[وجه احرام]

(و حرّم المسجد لعلّه الکعبه و حرّم الحرم لعلّه المسجد و وجب الاحرام لعلّه الحرم) و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که مسجد الحرام محترم و بزرگوار شد از جهه کعبه معظمه و حرم محترم شد از جهه آن که مسجد در آن واقع است و واجب است که بی احرام داخل نشوند در حرم از جهه احترام آن و احرام عبارت است از ترک بسیاری از مباحات و چنانکه ماه رمضان محترمست در آن

ترک کرده می شود مستلذات بسیار هم چنین از جهت احترام حرم ترک مستلذات می شود تا از گناهان پاک شوند و به ثوابهای غیر متناهی برسند.

[کعبه قبله مسجد است]

(و انّ الله تبارک و تعالی جعل الکعبه قبله لأهل المسجد و جعل المسجد قبله لأهل الحرم و جعل الحرم قبله لأهل الدنیا) و کالصحیح بطرق متعدده منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی کعبه را قبله اهل مسجد الحرام گردانید و مسجد الحرام را قبله کسانی گردانید که در حرم باشند و حرم را قبله اهل دنیا گردانیده و احترام بالاتر از این نمی باشد که از اطراف عالم همه رو به آن طرف کنند اگر چه در واقع رو به کعبه باید کرد رو به همه کرده اند در حالت نماز و غیر آن و تحقیق این مسأله در باب قبله گذشت و ذکر آن در اینجا از جهت وجه احترام است

[تلبیه]

(و انما جعلت التلبیه لأنّ الله عزّ و جلّ لما قال لإبراهیم علیه السّلام «و أذنّ فی النّاس بالحجّ یأتوک رجلاً الخ فنادی فاجیب من کلّ فجّ یلبون)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳

و در صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که از چه وجه تلبیه مقرر شد فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی فرمود به حضرت ابراهیم علیه السلام که اعلام کن یا اذان بگو در میان عالمیان بحج بیت الله الحرام تا از اطراف عالم بیایند به نزد تو بر پاهای پیاده و جمعی بر شتران لاغر که هر چند شتر قوی و فربه باشد تا طی آن بیابان می کند لاغر می شود پس حضرت ابراهیم همه را بحج خواند حق سبحانه و تعالی صدای حضرت ابراهیم را به گوش همه عالمیان رسانید و چون ارواح خلایق دو

هزار سال پیش از خلق آدم با زمین مخلوق شده بودند همگی این ندا را شنیدند که حضرت فرمودند که اجابت کنید داعی حق سبحانه و تعالی را و از داعی خود را اراده فرموده بود که از جانب حق سبحانه و تعالی دعوت فرمود خلائق را به آمدن حج پس همگی آن کسانی که حج نصیب ایشان خواهد شد گفتند که لَبَّيْكَ داعی اللّٰه یعنی قبول کردیم که بیاییم ای داعی الهی و حضرت ابراهیم صدای لبیک ایشان را از چهار طرف از میان کوهها شنیدند و خواهد آمد که هر که یک بار لبیک گفته است یک حج خواهد کرد و هر که پنجاه بار پنجاه حج خواهد کرد و دیگر وجوه خواهد آمد (و فی روایه الاسدیّ ابی الحسین رضی اللّٰه عنه عن سهل ابن زیاد عن جعفر بن عثمان الدّارمی عن سلیمان بن جعفر قال سالت أبا الحسن صلوات اللّٰه علیه عن التّلبیه و علّتها فقال إنّ النّاس اذا احرّموا ناداهم اللّٰه تعالی ذکره فقال عبادی و إمائی لأحرّمکم علی النّار کما احرمتم لی فقولهم لَبَّيْكَ اللّٰهَمّ لَبَّيْكَ اللّٰهَمّ لَبَّيْكَ اجابه لله عزّ و جلّ علی ندائه لهم) و کالصحیح منقول است از سلیمان که گفت سؤال کردم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴

ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما از علت و سبب تلبیه که چرا در حالت احرام تلبیه می گویند حضرت فرمودند که چون بندگان احرام می بندند و نیت می کنند که اشیاء چند را بر خود حرام می گردانم از حضرت رب العزه تعالی شانه ندا می رسد که ای بندگان من و ای کنیزان من چنانکه شما از

سر لذتها گذشتید از جهه رضای من بذات خود قسم که البته شما را بر آتش دوزخ حرام می گردانم پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای بندگان من، بندگان در جواب می گویند لیبیک ای خداوند من در بندگی تو ایستاده ام و دیگر در بندگی ایستاده ام پس تلبیه جواب ندای الهی باشد و منافات نیست میان این احادیث و احادیث دیگر.

از آن جمله آن که ندای حضرت ابراهیم است و آن که ندای حضرت موسی را جواب می گویند و ندای حضرت سید المرسلین را جواب می گویند که همه را امر بحج کرده است بعد از ندای الهی که در قرآن مجید ایشان را خوانده است که «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ الْحَقُّ وَالْحَقُّ عَلَى النَّاسِ» و ندای حضرت ائمه معصومین صلوات الله علیهم را یک جواب می گویند چون همه همه را طلبیده اند و دیگر خواهد آمد پس اگر در حالت تلبیه همه را منظور دارند بهتر خواهد بود لهذا تلبیات بسیار وارد شده است و اگر اکتفا به چهار کنند جواب خداوند عالمیان و جواب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و جواب ابراهیم و موسی علیهما السلام و جواب حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم را قصد خواهند کرد و در تلبیه کبیر جواب هر یک را قصد می توان کرد که از جهه هر یک یک فقره که مشتمل باشد بر دو تلبیه قصد کردن، و اگر در هر یک قصد همه را بکنند بهتر است به آن که قصد کند که چون همه مرا طلب کرده اند از جانب تو اینک اطاعت نموده آمده ام و به خدمت ایستاده ام

[سعی صفا و مروه]

(وَأَنَا جَعَلَ السَّعْيَ بَيْنَ الصَّافَا وَ

المروه لأنَّ الشَّيْطَانَ تراءى لِإِبْرَاهِيمَ فِي الْوَادِي فَسَعَى وَهُوَ مَنَازِلُ الشَّيَاطِينِ) و منقول است در صحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چرا سعی می کنند میان صفا و مروه حضرت فرمودند که چون شیطان در این موضع که سعی می کنند خود را به حضرت ابراهیم علیه السلام نمود حضرت سعی کردند در آنجا و آن منازل شیطان یا شیاطین است و ظاهراً مراد از سعی دویدن است از مناره تا مناره دیگر که فوق بازار عطاران است و به همین مضمون است صحیحہ معاویہ بن عمار از آن حضرت صلوات الله علیه.

و اما اصل سعی میان صفا و مروه منقول است در صحیح از ابن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت ابراهیم هاجر و اسماعیل را آورد و ایشان را در حوالی کعبه گذاشت و برگشت و اندک آبی که داشتند آخر شد حضرت اسماعیل تشنه شد و ما بین صفا و مروه درخت خار بسیار بود هاجر بطلب آب رفت بر بالای کوه صفا و گفت آیا در این وادی انیسی هست جواب نشنید و به مروه آمد و فریاد کرد که شاید کسی باشد جواب نشنید تا هفت مرتبه باین طرف و آن طرف رفت و حق سبحانه و تعالی این سعی را مقرر فرمود تا به یاد آورند عالمیان بزرگی و توکل و تسلیم و تفویض حضرت ابراهیم را که زن و فرزند خود را در چنین بیابانی گذاشت و برگشت پس چون هفت مرتبه شد حضرت جبرئیل را دید از او پرسید که تو

کیستی گفت من هاجر مادر فرزند ابراهیم جبرئیل گفت که ابراهیم علیه السلام شما را به که گذاشت و رفت هاجر گفت وقتی که ابراهیم روانه شد که برود من به او گفتم که یا ابراهیم ما را به که می گذاری و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶

می روی ابراهیم گفت که شما را به خدای تعالی می گذارم جبرئیل گفت که شما را به خداوندی گذاشته است که او بس است شما را و او کفایت می کند مهمات شما را غمناک مباح خاطرش مطمئن شد و آمد که از احوال طفل خود خبر گیرد ناگاه دید که آبی عظیم پیدا شده است به برکت او و چون از تشنگی پا بر زمین می مالیده تا این آب از زیر پای او بهم رسیده است و هاجر از ترس آن که مبادا آب ضایع شود خاک برد در آب ریخت که آب مجتمع بماند و اگر این کار نمی کرد آب روان می ماند تا روز قیامت.

و چون اسماعیل و هاجر از این آب سیر شدند گرسنه شدند و مرغان که بوی آب شنیدند آمدند به آب خوردن و بر فوق آب حلقه زدند و چون در اینجا آب نبود قافله از راه دیگر می رفتند اتفاقاً قافله از یمن به آن جا رسید و دیدند که مرغان در هوا حلقه زده اند یافتند که آبی به هم رسیده است متوجه آن جانب شدند و هاجر آب به ایشان داد آن قافله هر یک قدری از خوردنی به ایشان دادند و مردمان که دانستند که چنین آبی در اینجا به هم رسیده است قافلها متوجه این جانب شدند و باین سبب روزی بجهت ایشان به هم رسید

بفضل حق سبحانه و تعالی، و احادیث دیگر کالصحیح بر این مضمون وارد شده است تا این که قبیله هاجر هم آمدند و در آنجا اقامت نمودند و از تنهائی نیز خلاص شدند (و انما صار المسعی احب البقاع إلی الله عز و جل لأنه یدک کل جبار) و در صحیح از ابن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هیچ منسک یعنی هیچ محل عبادتی نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر از این موضع نیست زیرا که ذلیل می شوند در اینجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷

هر جبار متکبر معاندی، و بر این مضمون احادیث دیگر وارد شده است از ابو بصیر و غیر او از آن حضرت صلوات الله علیه و ظاهرا مراد از این منسک موضعی است که می باید دوید که به سبب دویدن سورت تکبر و تجبر شکسته می شود اگر چه اصل سعی چنین است تا در دویدن بیشتر ذلیل می شود و از اینجا ظاهر می شود که تجبر و تکبر در چه مرتبه است از قبح چون کبریا و عظمت مخصوص ذات اقدس حق سبحانه و تعالی است

[یوم الترویة]

(و انما سمی یوم الترویة لأنه لم یکن بعرفات ماء و كانوا یستسقون من مکه من الماء و کان یقول بعضهم لبعض ترویتم فسمی یوم الترویة لذلك) و صدوق در حسن کالصحیح از حلبی روایت کرده است که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که چرا روز هشتم ذی الحجه را روز ترویة می نامند حضرت فرمودند که از جهه آن که در عرفات آب نبود و سقایان از مکه معظمه در این روز از جهه روز نهم

آب می بردند که حجاج جفا نکشند و چون به یک دیگر می رسیدند می گفتند که سیراب شدید از این جهتش روز ترویبه می نامند و وجهی دیگر گفته اند که حضرت ابراهیم در شب هشتم در خواب دید که فرزندش را می کشد آن روز در تفکر بود که چه بایدش کردن شب نهم به او نمودند که روز دهم پسرش را در منی بر دو بکشد و از این جهت است که روز نهم را روز عرفه می گویند اما آن چه عوض است صحیح است

[روز عرفه]

(و سمیت عرفه لأنّ جبرئیل علیه السلام قال لإبراهیم هناک اعترف بذنبک و اعرف مناسکک فلذلک سمیت عرفه) و چرا روز عرفه را که روز نهم ذی الحجّه است عرفه می گویند زیرا که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸

جبرئیل در روز نهم در عرفات به حضرت ابراهیم علیه السلام گفت که در عرفات اعتراف کن به گناهان خود و عبادات حجرا یاد گیر از این جهت این روز را عرفه نامیدند این معنی این عبارتست و ظاهرا غلط از نساخ این کتاب شده است در لفظ عرفه در هر دو موضع و در هر دو عرفات می باید چنانکه این عبارت را صدوق در علل و کلینی در کافی بعنوان عرفات ذکر کرده اند نه عرفه و در امثال این مواضع جزم داریم که رتبه صدوق از آن بالاتر است که فرق نکنند میان عرفه و عرفات بلی محتمل است که سبب سرعت در تصانیف سهو قلم شده باشد و این نیز نادر است چنانکه از تتبع یافته ایم.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست از صدوق و او را سند صحیح باد هست پس صحیح

باشد بلکه غیر از این سند هشت سند صحیح دارد بکتاب معاویه بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چرا عرفات را عرفات نامیدند حضرت فرمودند که جبرئیل علیه السلام حضرت ابراهیم را در روز عرفه به جانب عرفات برد پس چون زوال آفتاب شد جبرئیل گفت یا ابراهیم اعتراف کن به گناه خود و بشناس محل عبادت خود را پس از این جهت آنجا را عرفات نامیدند که معرفت مناسک در اینجا شد و حضرت ابراهیم اعتراف نمود و کلینی و صدوق نیز همین مضمون را نسبت به حضرت آدم علیه السلام ذکر کرده اند در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه و صدوق نقل به معنا کرده است با اختصار

[مشعر]

(و سَمِيَ الْمَشْعَرُ مَزْدَلِفَةَ لِأَنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْرِفَاتٍ يَا إِبْرَاهِيمَ أَزْدَلِفُ إِلَى الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَسَمِيَتْ الْمَزْدَلِفَةُ لِذَلِكَ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹

و در صحیح بلکه در صحاح از معاویه بن عمار منقولست در حدیث حج ابراهیم علیه السلام که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چرا مشعر الحرام را مزدلفه می گویند زیرا که جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت که در عرفات تضرع و زاری کند ایستاده تا غروب و چون شام شد به ابراهیم گفت که پیشتر آی بسوی مشعر الحرام چون نزدیکتر به کعبه است و داخل حرمست و از این جهت آن را مزدلفه می گویند و در حدیث حضرت آدم نیز همین مضامین وارد شده است.

و در صحیح دیگر از معاویه بن عمار از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که چرا مشعر را

مزدلفه می گویند زیرا که حاجیان از عرفات نزدیک می شوند در آمدن و وقوف کردن در مشعر.

و محتمل است که مراد از این نزدیکی قرب به جانب اقدس الهی باشد چنانکه خواهد آمد که چون حاجیان در عرفات تضرع و زاری کردند و از گناهان پاک شدند ایشان را بار می دهند که به مشعر که حرام الهی است داخل شوند و شب عید را در آنجا به تضرع و زاری بروز آورند و حق سبحانه و تعالی از جمیع تقصیرات ایشان در گذرد و ایشان را قبول کند باز رخصت می دهد که در منی قربانی خود را بکشند و نزدیکتر شوند باز بار می دهند که بیایند و طواف و سعی و طواف نساء را به جا آورند، پس منافاتی نیست در میان علل ممکن است که همه سبب تسمیه شده باشد بلکه ظاهر آنست که غرض معصومین صلوات الله علیهم در وجه این تسمیه ها این باشد که مکلفان بفهمند که این مواضع تقرب انبیاء است صلوات الله علیهم بکوشند و تأسی به ایشان کنند در تقرب.

[مزدلفه]

(و سمیت مزدلفه جمعا لأنه یجمع فیها لمغرب و العشاء بأذان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰

واحد و اقامتین) و در احادیث متکثره وارد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و حضرت امام رضا صلوات الله علیه که مزدلفه را جمع می نامند زیرا که جمع می کنند در آنجا نماز شام و خفتن را به یک اذان و دو اقامه چون وقت فضیلت شام گذشته است اذان خفتن را اول می گویند پیش از نماز شام و بعد از آن اقامه می گویند و نماز شام را به جای می آورند دیگر اقامه

می گویند از جهت نماز خفتن و آن را به جا می آوردند چنانکه در جمیع مواضع جمع چنین می کنند بلکه اگر توفقی در عرفات واقع شود تا سرخی مغربی زایل شود در آنجا نیز چنین می کنند

[منی]

(و سَمَّيتَ مِنِّي مِنِّي لِأَنَّ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اتَى إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ تَمَنَّ يَا إِبْرَاهِيمَ فَكَانَ تَسْمِي مِنِّي فَسَمَّاهَا النَّاسُ مِنِّي وَ فِي صَحِيحِ ابْنِ مَعَاوِيَةَ بْنِ عَمَارٍ مَنْقُولٍ أَنَّ عَمَّارَ بْنَ مَعَاوِيَةَ قَالَ قَالَ لِي أَبُو بَرَاهِيمَ إِذَا جِئْتَ مِنْ مَكَّةَ فَارْزُؤْ جِبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَ وَ بِهِ أَوْ كَقَوْلِهِ يَا إِبْرَاهِيمَ ارْزُؤْنِي بِقَوْلِكَ مِنْ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَرْزُؤْ كُنْ يَعْنِي فِي دَلِّ بَگِذْرَانِ چُونِ فِي هَرِّ جَا كَارِي مِي بَايَدِ كَرْدِ فِي عَرَفَاتِ وَ مَشْعَرِ بَهْ زَبَانِ تَضَرُّعِ وَ زَارِي مِي بَايَدِ كَرْدِ وَ چُونِ نَزْدِيكَتَرِ شَدِّ زَبَانِ مَعْرُوفِ مِي شُودِ وَ بَدَلِ مَطَالِبِ رَا عَرْضِ مِي بَايَدِ كَرْدِ چُونِ فِي أَحَادِيثِ صَحِيحِهِ وَارِدِ شُدِهْ اسْتِ كِهْ حَقِّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى مِي فَرْمَايَدِ كِهْ مِنْ نَزْدِ حَسَنِ ظَنِّ بِنْدَهْ مُؤْمِنِمِ بَهْرِ عِنْوَانِ كِهْ گَمَانِ بَمَنْ دَارِدِ چِنَانِ مِي كَنِمِ پَسِ مِي بَايَدِ كِهْ أَرْزُوهَايِ خُودِ رَا عَظِيمِ كَنْدِ چُونِ قَبِيحِ اسْتِ كِهْ از اَكْرَامِ الْاَكْرَمِينَ مَطَالِبِ فَانِيَهْ زَايِلَهْ طَلَبِ كَنْنَدِ پَسِ از اَيْنِ جِهْتِ مِنِّي رَا مَنِي نَامِيدَنْدِ تَا بَدَانِي كِهْ جَايِ أَرْزُو اسْتِ وَ فِي بَعْضِي از نَسَخِ فِكَانِ تَمَنِّي مِنِّي وَاقِعِ اسْتِ يَعْنِي حَضْرَتِ اِبْرَاهِيمِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱

آرزو کرد حسب الامر و لیکن عبارت حدیث در علل موافق متن است (و روی آنها سمیت منی لأن ابراهیم علیه السلام تمنی
هناك ان يجعل الله مكان ابنه كبشا فيأمره بذبحه فديه

له) و در علل محمد بن سنان مذکور است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما در جواب این سؤال که کرده بود که چرا منی را منی می گویند فرموده بودند که چون جبرئیل به حضرت ابراهیم گفت که آرزو کن آن حضرت در آنجا آرزو کردند که حق سبحانه و تعالی بعوض فرزندش گوسفندی خوب بفرستد و او را امر کند که آن را بعوض فرزندش ذبح کند پس آرزو کرد و حق سبحانه و تعالی آرزوی او را مستجاب فرمود و تتمه را انساب بود ذکر کردن و آن «فاعطی مناه» است که ظاهرش آنست که وجه تسمیه بر آوردن آرزو باشد یا هر دو.

[مسجد خیف]

(و سَمَى الْخَيْفَ خَيْفًا لِأَنَّهُ مَرْتَفِعٌ عَنِ الْوَادِي وَ كَلَّمَا ارْتَفَعَ عَنِ الْوَادِي سَمَى خَيْفًا) و در صحیح از معاویه بن عمار از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که پرسیدم که چرا مسجد خیف را که در منی واقع است خیفش می نامند حضرت فرمودند که از جهت آن که بر بلندی واقعست از وادی که راه سیل است و راه است و هر موضعی که بر بلندی واقع است آن را خیف می گویند و دور نیست که مراد این باشد که در این مسجد نماز و عبادت کردن سبب رفعت مراتب صوری و معنوی می شود

[وقوف به مشعر]

(وَ إِنَّمَا صَيَّرَ الْمَوْقِفَ بِالْمَشْعَرِ وَ لَمْ يَصِرْ «يَصَيِّرُ خ» بِالْحَرَمِ لِأَنَّ الْكَعْبَةَ بَيْتَ اللَّهِ وَ الْحَرَمَ حِجَابَهُ وَ الْمَشْعَرُ بَابُهُ فَلَمَّا قَصَدَهُ الزَّائِرُونَ أَوْقَفَهُمْ بِالْبَابِ يَتَضَرَّعُونَ حَتَّى إِذْنُ لَهُمْ بِاللَّدْخُولِ ثُمَّ أَوْقَفَهُمْ بِالْحِجَابِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲

الثَّانِي وَ هُوَ مَزْدَلْفَةُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى طَوْلِ تَضَرَّعَهُمْ أَمْرَهُمْ بِتَقْرِيْبِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَرَّبُوا قُرْبَانَهُمْ وَ قَضَوْا تَفْتِيْهِمْ وَ تَطَهَّرُوا مِنَ الدَّنُوبِ الَّتِي كَانَتْ لَهُمْ حِجَابًا دُونَهُ أَمْرَهُمْ بِالزِّيَّارَةِ عَلَى طَهَارَةٍ وَ إِنَّمَا كَرِهَ الصِّيَامَ فِي أَيَّامِ التَّشْرِيقِ لِأَنَّ الْقَوْمَ زَوَّارٌ «زَارُوا اللَّهَ» عَزَّ وَ جَلَّ فَهَمَّ فِي ضِيَاغَتِهِ وَ لَا يَنْبَغِي لِضِيْفِ أَنْ يَصُومَ عِنْدَ مَنْ زَارَهُ وَ أَضَافَهُ، وَ رَوَى أَنَّهَا أَيَّامُ أَكْلِ وَ شَرْبِ وَ بَعَالٍ وَ مِثْلُ التَّلْعُقِ بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ مِثْلُ الرَّجْلِ يَكُونُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الرَّجْلِ جَنَاحٌ فَيَتَلْعَقُ بِثُوبِهِ وَ يَسْتَحْدِي لَهُ رَجَاءً أَنْ يَهْبَ لَهُ جَرْمُهُ) وَ كَالصَّحِيْحِ مَنْقُولِسْتِ بِرَوَايَةِ صَدُوقٍ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ كَمَا كُنْتُ سَأَلْتُ عَنْهُ مِنْ مِصْرِي أَنَّ فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ وَاسْتَدَانَ مِنْهُ مَنْ يَسْتَدِينُ مِنْهُ

این مسائل را از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و کلینی کالصحیح روایت کرده است همین مضامین را از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و لفظ حدیث از سند ذوالنونست که از آن حضرت سؤال کردند که چرا وقوف در مشعر که عرفات باشد بمعنی لغوی چون مشعر بمعنی محل عبادتست و در کافی چنین است که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند که چرا وقوف در جبل عرفات واقع است نه در حرم و دور نیست که سهو و تبدیل جبل به مشعر از راوی واقع شده باشد یا نسخ حضرتان فرمودند که کعبه خانه اعظم الهی است و حرم در دورش بمنزله حجابست و مشعر در آن حجاب است و مراد از مشعر در اینجا نیز عرفاتست و این عبارت در کافی نیست بلکه باین عبارت است که و الحرم بابه و بنا بر نسخه صدوق چون راوی عرفات را در مشعر نامید حضرت موافق گفتگوی او فرمودند و اگر چه عبارت حضرت را تاویل می توان کرد و چون حرم پیشتر از مشعر است به یک میل تخمینا و میلی منصوب است در آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳

صحرای عرفات و قریب بمازمین که ما بین دو کوه است که مراد این باشد که اول داخل حجاب حرم می شوند و بعد از آن داخل ما زمین می شوند که مجموع مشعر در میان دو کوه است پس چون زیارت کنندگان کعبه اراده زیارت کردند ایشان را در آن در یعنی فضای در خانه که عرفاتست باز داشتند که تضرع و زاری کنند تا آن که رخصت دهند ایشان را که

داخل شوند در حجاب دویم که مشعر است پس ایشان را در آنجا باز می دارند تا تضرع و زاری کنند و گناهان ایشان را بیاورند پس چون حق سبحانه و تعالی تضرع و زاری ایشان را دید بر ایشان رحم کرد و فرمود که پیشتر آیند در منی و قربانی خود را بکشند و به سبب این کشتن نیز ایشان را قربی حاصل شود به آن که خالصا لوجه الله بکشند و چون قربانی را کشتند و ازاله کردند از خود چرکینهای صوری را به آن که سر بتراشند و شارب بگیرند و ناخن بگیرند و چون اینها واقع شد که از چرکنیت گناهان در عرفات و مشعر پاک شدند و از چرکنیت صوری در منی پاک شدند چون همه حجاب بودند و از همه پاک شدند حق سبحانه و تعالی ایشان را رخصت داد که بیایند به زیارت خانه با طهارت به غسل و وضو یا پاکی از گناهان بودند و غیر آن راوی می گوید که عرض نمودم که چرا در ایام تشریق روزه مکروه است یعنی حرامست چون در منی اند بلکه ناسکند بحج حضرت فرمودند که جمعی که بحج رفته اند به زیارت خانه او رفته اند و مهمان حق سبحانه و تعالی اند و خوب نیست روز گرفتن مهمان در خانه مهماندار چنانکه گذشت، و صدوق در میان این حدیث حدیثی نقل کرده است و باز سر حدیث اول می رود و آن را تمام می کند که مرویست که این سه روز ایام خوردن و آشامیدن و جماع کردنست و منافاتی نیست میان هر دو بلکه مؤید حدیث اول است زیرا که چون مهمانند ایشان را

رخصت همه چیز دادند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴

دیگر عرض نمودم که چه غرض است از دست زدن به جامه کعبه حضرت فرمودند که از بابت اینست که شخصی گناهی کرده باشد و مخالفت بزرگی نموده باشد از روی خضوع و تذلل دامن او را می گیرد که از جرم او در گذرد و غرض از این مجموع آنست که چون عالمیان باین ظواهر انس گرفته اند باین نحو با ایشان سر کرده اند چون پادشاهان در بندها دارند و همه کسرا دست نمی دهد که همه وقت به نزد ایشان روند و تا خود بار ندهند کسی قدرت ندارد که به نزد ایشان رود و بعد از رخصت نیز اگر یک مرتبه به نزد پادشاه روند بسیار است که از هیبت لال می شوند ایشان را مرتبه مرتبه پیش پیش می برند و چون امثال این امور را نزد پادشاه پادشاهان ظاهر رعایت می کنند نزد پادشاهان نیز رعایت می باید کرد و الله تعالی يعلم حقایق احکامه

[چهار ماه برای حاجی گناه نوشته نمی شود]

(و انما صار الحاج لا يكتب عليه ذنب اربعة اشهر من يوم يحلق رأسه لأن الله عز وجل اباح للمشركين الاشهر الحرم اربعة اشهر اذ يقول فسَيُحُوا فِي الْمَأْرُضِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ فَمَنْ تَمَّ وَهَبَ لِمَنْ يَحِجُّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْبَيْتِ مَسْكَ الذَّنُوبِ اَرْبَعَةَ اَشْهُرٍ) مرویست در صحیح از بزنی از حسین بن خالد که به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه عرض نمودم که چرا بر حاجیان نمی نویسند گناهی چهار ماه از روزی که سر می تراشند حضرت فرمودند زیرا که حق سبحانه و تعالی مباح گردانید بر کفار مشرک چهار ماه حرام را زیرا که فرموده است که سیاحت کنید و

بگردید در زمین هر جا که خواهید تا چهار ماه پس هر گاه کفار را در این چهار ماه به سبب زیارت باطلی که کردند امان دادند مؤمنان را نیز که بحج خانه آمده بودند بخشیدند امساک از گناهان را چهار ماه یعنی اگر گناهی بکنند بر ایشان ننویسند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵

بدان که این حدیث را کلینی و صدوق در علل ذکر کرده اند و هر دو موافقند که هیچ نحو مخالفتی ندارند، و در این کتاب عبارات زیاد شده است.

یکی «من یوم یحلق رأسه» چون خواهد آمد که ابتدای ماههای سیاحت از روز عید است که در آن روز سر می تراشند و این سهل است.

دویم الا شهر الحرم است و الا شهر در هر دو کتاب نیست و نمی باید بلکه الحرم است یعنی حرم را بر ایشان مباح کردند تا کارسازیهای خود را بکنند و اگر چیزی در حرم داشته باشند بیرون برند و اگر از کسی چیزی طلب داشته باشند بگیرند و از شهر حرم پنجاه روز داخل این چهار ماه است همه را اشهر حرم گفتن مناسب نیست و ظاهرا این زیادتی از نساخ شده باشد سیم لفظ مسک است که در هر دو کتاب نیست و ظاهرش آنست که محرمات را بر او حلال کرده اند و یقینا مراد نیست بلکه اگر ایشان گناهی بکنند حق سبحانه و تعالی می آمرزد و فرق بسیار است میان این هر دو و ظاهرا این نیز از نساخ زیاد شده است سهوا و آن چه می بخشد چهار ماه سیاحت است که بیست روز از ذی الحجه است تا دهم ربیع الاخر و در صحیح از سعد اسکاف منقول

است که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که چون کسی اراده حج داشته باشد و شروع کند در تهیه راه حج هر گامی که بر می دارد ده حسنه در نامه عملش می نویسند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه او را بلند می کنند تا چون از تهیه فارغ می شود و در دانه می شود چهار پای او هر گامی که بر می دارد ده حسنه در نامه عملش می نویسند و ده سیئه محو می کنند و ده درجه او را بلند می کنند تا وقتی که از افعال حج فارغ می شود جمیع گناهان او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶

می آمرزند و چهار ماه دیگر که آن ذی الحجه و محرم و صفر و ربیع الاول است حسنات از جهه او می نویسند و گناهان را نمی نویسند مگر آن که فعلی صادر شود که واجب شود دخول نار به سبب آن به آن که کافر شود پس چون چهار ماه تمام می شود با مردمان مساوی می شود که حسنات و سیئات او را می نویسند و در این حدیث اگر چه تصریح بده روز ربیع الاخر نشده است اما اشاره به آن شده است در اول و آخر

[تعظیم کعبه]

(و انما یکره الاحتباء فی المسجد الحرام تعظیماً للکعبه) و در صحیح از حماد بن عثمان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مکروه است احتبا کردن در مسجد الحرام از جهه تعظیم کعبه چون کسی که در مسجد است رو به کعبه می نشیند و در حالت احتبا اگر زیر جامه در پا نداشته باشد عورتش محاذی کعبه می شود و اگر زیر جامه

داشته باشد نیز عورت محاذی می شود و احتیبا آنست که ساقهای پاها را بلند می کنند و چهار ذرعی یا کمر و حدت را از پشت به پیش می آورند و ساقها را با پشت به آن می بندند و محاذات عورت می شود و اگر نشود نیز مخالفت تعظیم هست مثلا اگر بزرگی باشد بحسب دنیا و چنین بنشینند در برابر او او را بد می آید و کعبه بزرگست بی دغدغه اگر شعور داشته باشد که ظاهر است و اگر نداشته باشد چون حق سبحانه و تعالی امر به تعظیم آن فرموده است با او بنحو بنده نزد پادشاهان سر می باید کرد لهذا از هزار فرسخی رو به جانب آن بول و غایط کردن بد است.

و این روایت صدوقست و کلینی نیز روایت کرده است کالصحیح از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار نیست هیچ کس را که احتبا کند در برابر کعبه و در بعضی از نسخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷

الاحتذاء وارد است یعنی کفش پوشیدن در مسجد الحرام مکروه است و ظاهرا از تصحیف نساخ باشد

[حج اکبر]

(و انما سمی الحج الاکبر لأنها کانت سنه حج فیها المسلمون و المشرکون و لم یحج المشرکون بعد تلک السنه) و در موقق از حفص منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که «وَ اذَانُ الخ» یعنی اخبار و اعلامی است از خدا و رسول او بسوی مؤمنان در روز حج اکبر حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که آن شخص که اعلام ایشان

کرد من بودم و آن در سال نهم بود که ابو بکر را فرستادند که سوره براه را بر کفار بخواند جبرئیل آمد و گفت یا محمد اداء رسالت کار تست یا کسی که از تو باشد پس حضرت مرا از عقب ابو بکر فرستاد و به او رسیدم و او را برگردانیدم پس چون ابو بکر به خدمت حضرت رسید گفت یا رسول الله آیا در بدی من چیزی نازل شد حضرت فرمودند که جبرئیل آمد و گفت اداء رسالت را تو می کنی یا کسی که از اهل بیت تو باشد چنانکه عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و سعد بن ابی وقاص و انس بن مالک و غیر ایشان روایت کرده اند پس عرض نمودم که چرا آن سال را حج اکبر نامیدند حضرت فرمودند که از جهت آن که آخر سالی بود که کفار با مسلمانان حج کردند و بعد از آن بامر الهی حکم شد و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به عالمیان رسانید که بعد از این سال کافر بحج نیاید و دیگر نیامدند و ظاهرا تقیه وارد شده باشد و این مذهب حسن بصری است و جمعی از عامه و بسیاری از خاصه گفته اند که روز عرفه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸

بسیاری گفته اند که روز عید است که در آن روز معظم افعال حج ممکن است که بفعل آید و در صحیح از ذریح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که روز حج اکبر روز دهم است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقول است که از آن حضرت

صلوات الله عليه سؤال کردم از روز حج اکبر حضرت فرمودند که آن روز نحر است و حج اصغر عمره است و احادیث بسیار بر این مضمون وارد است که روز عرفه نیست بدلیل آن که حق سبحانه و تعالی فرمود که چهار ماه سیاحت کنند و فرمود که تا ده روز ربیع الاخر است اگر روز عرفه می بود می بایست که تا نه روز باشد یا چهار ماه و یک روز باشد و بعد از این نیز خواهد آمد پس ظاهرش آنست که صدوق دو وجه از جهت تسمیه بحج اکبر اعتقاد دارد و در مطلوب خلافی نیست و منازعه لفظی است و الله تعالی يعلم و الحال نزد عامه مختلف فیه است که جمعی حج اکبر را در سالی می دانند که جمعه در عرفات باشند و جمعی آن که روز عید جمعه باشد مستندش ظاهر نیست و محققان ایشان نیز در کتب خود ذکر نکرده اند حتی در تفاسیر معتمده ایشان نیست و آن چه مذکور شد در اینجا گفته اند

[تکبیر در منی]

(و انما صار التکبیر بمنی فی دبر خمس عشره صلاه و بالأمصار فی دبر عشر صلوات لانه اذا نفر الناس فی النفر الاول أمسک اهل الامصار عن التکبیر و کبر اهل منی ما داموا بمنی إلى النفر الاخير) و در صحیح از زراره منقولست که به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمودم که تکبیر در ایام تشریق در عقب چند نماز است فرمودند که در منی عقب پانزده نماز است و در شهرهای دیگر عقب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹

ده نماز است و ابتدای تکبیر از عقب نماز ظهر روز عید است و

آخرش صبح آخر ایام تشریق و باین عنوان می گویی (الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر) علی ما هدینا الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام و چرا در باقی شهرها عقیب ده نماز است زیرا که چون کسانی که در منی اند اگر در نفر اول که روز دوازدهم است بار کنند و به مکه آیند تکبیر نمی گویند پس در شهرهای دیگر بطریق اولی و اهل منی تا در منی اند تکبیر می گویند تا نفر اخیر.

و محتمل است که مراد این باشد که کسانی که در منی اند تا همه در منی اند اهل شهر متابعت ایشان می کنند و چون بعضی کوچ کردند همه در آنجا نیستند تا مردمان باید که متابعت ایشان کنند و این معنی اقربست بحسب لفظ و اول بحسب معنی و الله تعالی يعلم و در صحیح از منصور منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که خدا را یاد کنید در چند روز معدود و قلیل حضرت فرمودند که مراد از این ایام تشریق است و در جاهلیت چنین متعارف بود که چون این سه روز در منی می بودند مفاخر آبای خود را یاد می کردند از جود و سخاوت و شجاعت و سایر کمالات و یکی می گفت که پدرم چنین بود و دیگری می گفت که جدم چنین بود پس حق سبحانه و تعالی فرستاد این آیه را که ترجمه اش اینست که چون از عرفات بار کنید خداوند خود را یاد کنید چنانکه پدران را یاد کنید یا بلند یاد کنید

چنانکه فریاد می‌گردید در فخرهای خود بلکه بلندتر و بیشتر پس بیان تکبیر فرمودند چنانکه در حدیث سابق مذکور شد و این حدیث مؤید حل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰

دوم است چون که ایشان تا در منی می‌بودند همه مفاخر آبای خود را یاد می‌کردند و تکبیر در عوض آن بود پس چون اجتماع بر طرف می‌شود تکبیر ساقط می‌شود از اهل امصار و در نماز عید گذشت

[تعداد حج برای هر نفر]

(وَأَمَّا صَارَ فِي النَّاسِ مِنْ يَحِجِّ حِجَّهُ وَ مِنْهُمْ [وَفِيهِمْ خ] مِنْ يَحِجُّ أَكْثَرَ وَ مِنْهُمْ [فِيهِمْ خ] مِنْ لَا يَحِجُّ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا نَادَى هَلُمَّ إِلَى الْحِجِّ اسْمَعُ مِنْ فِي اصْلَابِ الرِّجَالِ وَ اِرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ فَلَبَّى النَّاسُ فِي اصْلَابِ الرِّجَالِ وَ اِرْحَامِ النِّسَاءِ لُبِّيكَ لُبِّيكَ دَاعِيَ اللَّهِ فَمَنْ لُبِّي عَشْرًا حِجَّ عَشْرًا وَ مَنْ لُبِّي خَمْسًا حِجَّ خَمْسًا وَ مَنْ لُبِّي أَكْثَرَ فَبَعْدُ ذَلِكَ وَ مَنْ لُبِّي وَاحِدًا حِجَّ وَاحِدًا وَ مَنْ لَمْ يَلْبُ لَمْ يَحِجَّ) وَ دَرِ مَوْثِقٍ كَالصَّحِيحِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَنَانَ مَنَقُولُ أَنَّ حَضْرَتَ إِمَامِ جَعْفَرٍ صَادِقٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمَوْدُنْدُ كَيْ جَرَا فِي مِيَّانِ مَرْدَمَانَ بَعْضِي يَكُ حِجِّ مِي كُنْتُمْ وَ بَعْضِي بِيْشْتَرِ مِي كُنْتُمْ وَ بَعْضِي حِجِّ نَمِي كُنْتُمْ مِنْ جِهَةِ أَنْ كَيْ جَرَا حَضْرَتِ إِبْرَاهِيمَ نَدَا كَرْدُ كَيْ بِيَّيْدِ بِحِجِّ حَقِّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى آوَازِ أَنْ حَضْرَتِ رَا رَسَانِيدِ بَهْرُ كَيْ دَرِ پِشْتَهَائِ پَدْرَانَ وَ رَحْمَهَائِ مَادْرَانَ بُوْدُ تَا رُوْزِ قِيَامَتِ يَعْنِي بِيْ اِرْوَاحِي كَيْ پِيشِ اَزِ خَلْقِ اَجْسَادِ بَدُوْ هَزَارِ سَالِ مَخْلُوقِ شُدِهٖ بُوْدُنْدُ پَسِ كُوْيَا كَيْ دَرِ پِشْتِ پَدْرَانَ وَ شَكْمِ مَادْرَانْدُ.

و محتمل است که ظاهرش مراد باشد چنانکه هر یک از بشر که

تا روز قیامت مخلوق خواهند شد جزوی از ایشان از اجزاء آدم بود چنانکه گذشت در تفسیر آیه «وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ الْخ» پس محتمل است که این صدا به گوش آن اجزاء رسیده باشد و حق سبحانه و تعالی آنها را شعور فهم خطاب داده باشد یا اشاره باشد به معلومیت ایشان و استعدادات و احوال ایشان مر خالق را و علی ای حال هر که تا روز قیامت موجود خواهد شد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱

همه گفتند لییک داعی الله یعنی در خدمت ایستاده ایم و قبول کردیم مگر نادری که نگفتند پس کسی که ده مرتبه گفت لییک داعی الله ده حج روزی او خواهد شد و کسی که پنج مرتبه گفته است پنج حج خواهد کرد و کسی که بیشتر گفته است به همین نسبت و کسی که یک بار گفته است یک حج خواهد کرد و کسی که لییک نگفته است حج نخواهد کرد و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر کرا در شب قدر نوشته باشند او را که حج خواهد کرد توفیق نمی یابد و هر که بحج می رود کاشف می آید که او را نوشته اند.

[نامگذاری ابطح]

(و سَمِيَ الْإِبْطَحُ لِأَنَّ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ أَنْ يَنْبُطِحَ فِي بَطْحَاءِ جَمْعِ فَانْبَطِحَ حَتَّى انْفَجَرَ الصَّيْحُ وَأَمَّا أَمْرُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِعْتِرَافِ لِيَكُونَ سَنَّهُ فِي وَلَدِهِ) و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که چرا ابطح را ابطح می گویند فرمودند که حضرت آدم مامور شد که در زمین مشعر که محل سیل است بخوابد بر پهلو تا صبح طالع شود حضرت آدم در آنجا تکیه

فرمودند تا صبح طالع شود و پرسیدند از آن حضرت صلوات الله علیه که چه سبب داشت که حضرت آدم مامور شد که اعتراف کند به گناهان خود با آن که گناهی نداشت یا چون ترک اعتراف اولی بود چرا اعتراف نمود حضرت فرمودند که تا سنت شود و فرزندانش همه در آنجا که وارد شوند اعتراف به گناهان خود بکنند چون نیست چیزی که سبب مغفرت باشد مانند اعتراف و یا آن که تعلیم دیگران کرد و اگر نه خود معصوم بود و از این جهت است تضرعات و اعترافات معصومین سلام الله علیهم چنانکه گذشت

[آب دادن به حاج]

(و اذن رسول الله صلى الله عليه و اله للعباس ان يبيت بمكة ليالي

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲

منی لأجل سقايه الحاج) و منقول است در صحیح از مالک بن اعین که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که آن حضرت رخصت دادند عباس عم خود را که سه شب منی در مکه بسر آورد از جهت آب دادن حاجیان و غرض آنست که چون متقی صید و نسا را دو شب و غیر ایشان را سه شب می باید که در منی باشند رخصت دادن عباس به سبب عذر بود یا آن که جایز است که این سه شب را در مکه بسر آورند به عبادت و آب دادن عبادتست.

[احرام از مسجد شجره]

(و انما احرم رسول الله صلى الله عليه و آله من الشجره لأنه لما اسرى به إلى السماء فكان بالموضع الذي بحذاء الشجره نودی یا محمد قال ليبيك قال أ لم اجدك يتيما فاويت و وجدتك ضالا فهديت فقال النبي صلى الله عليه و آله الحمد و النعمه و الملك لك لا شريك لك فلذلك احرم من الشجره دون المواضع كلها) و در قوی منقول است که عرض نمودم که چه وجه داشت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از مسجد شجره احرام گرفتند نه از جاهای دیگر فرمودند که چون آن حضرت در شب معراج به آسمان رفتند و محاذی مسجد شجره شدند ندا رسید که یا محمد حضرت گفتند که لیبيك ندا رسید که یا محمد آیا ترا نیافتم که یتیم بودی و ترا جا دادم در کنار ابو طالب و فاطمه بنت اسد که تربیت ترا بیش از

فرزندان خود می کردند آیا تو کم نشده بودی که من هدایت نمودم عبدالمطلب را که ترا یافت یا نمی دانستی علوم لدنیه غیر متناهیه را و ترا به آن راه نمودم پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفتند که جمیع حمدها و نعمتها و پادشاهیها مخصوص تست و ترا شریکی نیست پس چون مناجات و گفتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳

لیبک آن حضرت در محاذی مسجد شجره واقع شد حضرت هر احرامی که گرفتند از آن وقتی که به مدینه مشرفه آمدند از مسجد شجره احرام گرفتند و از جای دیگر احرام نگرفتند

[سبب آویختن در کردن شتر و گاو و گوسفند]

(و اما تقلید البدن فلیعرف انْها بدنه و يعرفها صاحبها بنعله الّذی یقلّدها به و الاشعار انّما امر به لیحرم ظهرها علی صاحبها من حیث اشعرها و لا یتسطیع الشّیطان ان یتسنّمها) و منقول است در قوی از سکونی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سبب آویختن در کردن شتر و گاو و گوسفند کفش را آنست که ظاهر باشد که از جهه کشتن است و اگر کم شود در میان شتران از کفش خود که در کردن اینها آویخته است شتر خود را بشناسد، و چرا مامور شده اند که شتر را اشعار کنند به آن که کوهانش را بشکافند و خونی که در آید بر کوهانش بمالند تا آن که چون زخم شده است صاحبش بر آن سوار نشود و شیطان نیز بر کوهان آن شتر بالا نرود و دور نیست که مراد این باشد که شیطان صاحبش را فریب ندهد که آن را بفروشد یا از حج بر گردد

[رمی جمار]

(و انّما امر برمی الجمار لأنّ ابلیس اللّعن کان یتراءى لإبراهیم علیه السّلام فی موضع الجمار فیرجمه ابراهیم علیه السّلام فجرت بذلک السّیئه) و در صحیح منقول است از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه که چرا انداختن سنگ ریزه باین میلهها مقرر شده است حضرت فرمودند که شیطان ملعون خود را می نمود به حضرت ابراهیم نزد هر میلی و حضرت ابراهیم او را به سنگ می زد در این سه جا.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴

و تا اینجا از حدیث علی بن جعفر مذکور است و ظاهرا از صدوق است که

چون ابراهیم کرد سنت جاری شد تا روز قیامت که هر گاه داخل منی شوند سنگ ریزه بر جمره زنند و از جهت تذکیر گذاشته اند که عالمیان ایمن نباشند که شیطان با آن که دست تسلط بر انبیاء و اوصیا ندارد و از دور وسوسه می کند ایشان را.

و منقول است که سه مرتبه به نزد اسماعیل آمد اول نزد جمره عقبه و گفت ای فرزند می دانی کجا می روی گفت نه گفت پدرت می برد که ترا بکشد اسماعیل گفت پدرم از آن مهربانتر است که مرا عبث بکشد شیطان گفت خوابی دیده است گفت چه بهتر از این که از جهت رضای الهی مرا بکشد و شیطان مهملات می گفت اسماعیل به فریاد آمد که ای پدر مهربان شیطان مرا آزار می دهد حضرت ابراهیم گفت او را به سنگ بزن و حضرت اسماعیل به هفت سنگ او را از خود دور کرد و چون به نزدیک جمره وسطی رسید باز شیطان آمد و او را هفت سنگ زد تا سه مرتبه (و روی آن اول من رمی الجمار ادم ثم ابراهیم علیهما السلام) و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اول کسی که شیطان را سنگ زد در منی در موضع این سه میل حضرت آدم بود دیگر جبرئیل به نزد حضرت ابراهیم آمد و شیطان به جای جمره عقبه ظاهر شد جبرئیل حضرت ابراهیم را گفت تا سنگی چند بر شیطان زد. و منافاتی نیست میان این اخبار که حضرت آدم اول زده باشد و دیگر حضرت ابراهیم و دیگر حضرت اسماعیل صلوات الله علیهم

[قربانی کردن]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَعَلَ اللهُ هَذَا لِأَصْحَابِي

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۷، ص: ۵۵

لتشيع مساكينكم من اللحم فاطعموهم) و در قوی از سکونی منقول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که چرا حق سبحانه و تعالی قربانی را مقرر فرمود تا فقراء شما را سیر کند یا سیر شوند از گوشت پس بخورانید به ایشان گوشت قربانیهای خود را.

و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقول است که از آن حضرت پرسیدند که چه کنند با گوشت قربانی حضرت فرمودند که حضرت علی بن الحسین و حضرت امام حسن صلوات الله عليهم سه یک را از جبهه هم سایگان می فرستادند و سه یک را به فقرا می دادند و سه یک را از جبهه اهل خانه نگاه می داشتند (و العله التي من اجلها يجزى البقره عن خمسه نفر لأنّ العذین أمرهم الشامريّ بعباده العجل كانوا خمسه أنفس و هم الذین ذبحوا البقره التي أمر الله تبارك و تعالی بذبحها و هم ادينونه و اخوه میزدونه و ابن اخيه و ابنته و امرأته) و كالصحيح منقول است از حسین بن خالد که گفت عرض نمودم به حضرت ابی الحسن صلوات الله علیه که شتر از چند کس مجزی است حضرت فرمودند که از یک کس گفتم که گاو از چند کس مجزی است فرمودند که از پنج کس هر گاه که از یک سفره چیز خورند عرض نمودم که چرا چنین است فرمودند که در گاو علتی است که در شتر نیست زیرا که آن جماعتی که امر کردند قوم حضرت موسی را به عبادت

گوساله پنج کس بودند و همان جماعت بودند که ایشان گاو را کشتند و عضوی از آن را بر مقتول زدند و زنده شد و آن جماعت ادینونه و برادرش میذونه و دختر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶

پسر برادرش و دخترش و زنش بودند و چون این جماعت توبه کرده بودند و بواسطه اتمام توبه گاوی که اول پرستیده بودند بدست خود کشتند بعدد ایشان اکتفا به گاوی توان کرد، و این محمول است بر افضل و الا احادیث معتبره خواهد آمد که گاو و شتر هر دو مجزیند از هفت کس هر گاه اهل یک سفره باشند (و انما یجزی الجذع من الضآن فی الاضحیه [الضحیه خ] و لا یجزی الجذع من المعز لأن الجذع من الضآن یلقح و الجذع من المعز لا یلقح حتی یتکمل سنه) و در صحیح از حماد بن عثمان منقول است که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که کمترین چیزی که مجزیست در سالهای گوسفند در هدی چند ساله است حضرت فرمودند که جذع از میش مجزیست و آن بره است که پا در ماه هفتم گذاشته باشد یا هشتم یا نهم عرض نمودم که جذع از بزغاله مجزیست فرمودند که نه گفتم فدای تو کردم چرا جذع از میش مجزیست و از بز مجزی نیست حضرت فرمودند که بره جذع بر ماده می جهد در ماه هفتم و بز تا سالش تمام نشود و در سال دویم داخل نشود نمی جهد (و انما یجوز للرجل ان یدفع الضحیه إلی من یسلخها بجلدها لأن الله عز و جل قال «فکلوا منها و أطعموا»* و الجلد

لا يؤكل ولا يطعم ولا يجوز ذلك في الهدى) و در حسن كالصحيح منقولست كه حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه فرمودند كه سبب چيست كه جايز است كه پوست قرباني را به سلاخ دهيم به مزد كشتن و پوست كندن از جهه آن كه حق سبحانه و تعالى

لوامع صاحبقراني، ج ۷، ص: ۵۷

فرموده است كه بخوريد از شتر قرباني و بدهيد به قانع و معتر كه بخورند و پوست را نمي توان خورد و خورانيد و اين معني در هدي جايز نيست بلكه مي بايد كه پوست آن را نيز به فقرا دهند و بهتر در قرباني نيز آنست كه به فقرا دهند و قرباني كشتن سنت است، و هدي كشتن گاو و گوسفند و شتر است در حج تمتع و قران و همه اينها در مباحث و ابواب خود خواهد آمد و غرضش از اين باب بيان علل است و بس

[حضرت امير المؤمنين شبي به روز نياوردند در مكه بعد از آن كه هجرت نمودند]

(و لم يبت امير المؤمنين صلوات الله عليه بمكة بعد ان هاجر منها حتى قبض لانه كان يكره ان يبيت بأرض قد هاجر منها) و منقولست در قوی از حضرت ابو الحسن صلوات الله عليه كه حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه شبي بروز نياوردند در مكه بعد از آن كه هجرت نمودند با حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله از مكه معظمه به مدینه مشرفه از جهه آن كه مكروه است يا كراهت داشتند كه شب بروز آورند در زميني كه از آنجا هجرت نموده باشند بلكه چون نماز عصر را مي گذاردند از مكه بيرون مي رفتند و در مكان ديگر مي بودند در آن شب

لوامع صاحبقراني، ج ۷، ص: ۵۸

باب فضائل الحج

[برويد بحج بيت الله]

(قال الله تبارك و تعالى ففروا إلى الله يعني حجوا إلى الله) اين بابي است در فضيلتها و ثوابهاي حج منقولست بطرق متعدده از حضرت امام محمد باقر كه حضرت سيد الساجدين صلوات الله عليهما در تفسير قول حق سبحانه و تعالى فرموده است كه از گناهان بگريزيد بسوي خدا مراد الهي آنست كه برويد بحج بيت الله پس حج گريختن است بسوي خدا، و هر گاه اكرم الا-كريمين فرموده باشد كه بسوي من گريزيد چه احتمال دارد كه جار خود را عذاب فرمايد و از گناهان او در نگذرد پس ظاهر شد كه حج بيت الله الحرام سبب خلاصي است از عذاب نيران به گفته خداوند عالميان

[هر كه كجاوه نگاه دارد بقصد رفتن بحج]

(و من اتخذ محملا- للحج كان كمن ارتبط فرسا في سبيل الله تعالى) و در حسن كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست كه هر كه كجاوه نگاه دارد بقصد رفتن بحج چنان است كه اسبي بسته باشد كه چون ضرور شود

بجهاد اعدا رود و خواهد آمد که در زمان غیبت معصوم حج بمنزله جهاد است در حضور معصوم پس مقدمات حج بمنزله مقدمات جهاد است، و محتمل است که مراد از ارتباط مرابطه باشد و آن حفظ سر حد است در طرفی که دشمنان باشند سنت است که خود برود یا غلامش را بفرستد یا اسبی بفرستد که در آنجا باشند و مطلع باشند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹

دشمنی اراده این طرف نماید بر آن اسب سوار شوند و به زودی خود را برسانند تا مسلمانان تهیه دفع ایشان نمایند و احادیث بسیار در فضیلت مرابطه وارد شده است و بعد

از این خواهد آمد ثواب بستن اسب (و يقال حجّ فلان ای افلح (فلج خ) و الحجّ القصد إلى بيت الله لخدمته علی ما امر به من قضاء المناسك) و كالصحيح منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه پرسیدند که حجرا چرا حج می گویند حضرت فرمودند که حج در لغت بمعنی فلج است یعنی غلب و فاز یعنی بر نفس و شیطان غالب شد و به مطلب خود رسید و یا بمعنی افلح است یعنی حج بمعنی رستگاری باشد و چون حج سبب رستگاریست از این جهت حجش می نامند.

و بنا بر این نسخه افلح اصح است و ممکن است که صدوق قطع نظر از حدیث خواهد که بیان کند معنی لغوی و اصطلاحی را به آن که حج در لغت بمعنی فلج آمده است که بمعنی فاز و غلب است و در اصطلاح متوجه بیت الله الحرام شدنست از جهت خدمتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که آن را به نحوی که امر فرموده است از احرام و طوافین و سعین و وقوفین و غیره به جا آورند و محتمل است که مرادش این باشد که حج در لغت بمعنی قصد نیز آمده است و در اصطلاح این قصد خاص است

[تعقیبات رسول الله]

(و روی الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن محمد بن قیس قال سمعت ابا جعفر صلوات الله عليه یحدث الناس بمکه قال صلّى رسول الله صلى الله عليه و آله بأصحابه الفجر ثمّ جلس معهم یحدثهم حتی طلعت الشمس فجعل یقوم الرّجل بعد الرّجل حتی لم یبق معه الاّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰

رجلان أنصاری و ثقفی فقال

لهما رسول الله صلى الله عليه وآله قد علمت أنّ لكما حاجة تريدان ان تسئلاني عنها فان شئتما اخبرتكما بحاجتكما قبل ان تسئلاني و ان شئتما فاسألاني قالوا بل تخبرنا أنت يا رسول الله فإنّ ذلك أجلى للعمى و ابعد من الارتياب و اثبت للايمان فقال النبي صلى الله عليه وآله أما أنت يا اخا الانصار فانك من قوم يؤثرون على أنفسهم و أنت قروى و هذا الثقفى بدوى أفتؤثره بالمسأله قال نعم قال أما أنت يا اخا ثقيف فانك جئت تسألني عن وضوئك و صلاتك و مالك فيهما فاعلم أنّك اذا ضربت يدك فى الماء و قلت بسم الله الرحمن الرحيم تناثرت الذنوب التى اكتسبتها يداك فاذا غسلت وجهك تناثرت الذنوب التى اكتسبتها عيناك بنظرهما و فوك بلفظه فاذا غسلت ذراعيك تناثرت الذنوب عن يمينك و شمالك فاذا مسحت رأسك و قدميك تناثرت الذنوب التى مشيت إليها على قدميك فهذا لك فى وضوئك فاذا قمت إلى الصلاه و توجهت و قرأت أم الكتاب و ما تيسر لك من السور ثم ركعت فتممت ركوعها و سجودها و تشهدت و سلمت غفر لك كل ذنب فيما بينك و بين الصلاه التى قدمتها إلى الصلاه المؤخره فهذا لك فى صلاتك و أمّا أنت يا اخا الانصار فانك جئت تسألني عن حجك و عمرتك و مالك فيهما من الثواب فاعلم أنّك اذا توجهت إلى سبيل الحج ثم ركبت راحلتك و قلت بسم الله و مضت بك راحلتك لم تضع راحلتك خفاً و لم ترفع خفاً الا كتب الله لك حسنه و محى عنك سيئه فاذا احرمت و لبّيت كتب الله تعالى لك بكلّ تلبيه عشر

عنک عشر سیئات فاذا طفت بالبيت اسبوعا كان لك بذلك عند الله عهد و ذکر يستحی منك ربك ان يعدبك بعده و اذا صلّيت عند المقام ركعتين كتب الله لك بهما ألفى ركعه مقبوله و اذا سعت بين الصفا و المروه سبعة اشواط كان لك بذلك عند الله عزّ و جلّ مثل اجر من حجّ ماشيا من بلاده و مثل اجر من اعتق سبعين رقبه مؤمنه فاذا وقعت بعرفات إلى غروب الشمس فلو كان عليك من الذنوب مثل رمل عالج و زبد البحر لغفرها الله لك فاذا رميت الجمار كتب الله لك بكلّ حصاه عشر حسنات فيما يستقبل من عمرک فاذا حلقت رأسک كان لك بعدد كلّ شعره حسنه يكتب لك فيما يستقبل من عمرک فاذا ذبحت هديک او نحررت بدنّک كان لك بكلّ قطره من دمها حسنه تكتب لك لما [فيما] يستقبل من عمرک فاذا طفت بالبيت اسبوعا للزياره و صلّيت عند المقام ركعتين ضرب ملك كريم على كتفك فقال اما ما مضى فقد غفر لك فاستانف العمل فيما بينك و بين عشرين و مائه يوم) و به اسانيد صحيحه و حسنه كالصحيحه بسيار منقول است از محمد بن قيس ثقه كه گفت شنيدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه در مكه حديث مي فرمودند از جهه مردمان و فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله نماز صبح را با اصحاب به جماعت به جا آوردند و بعد از نماز به جاي تعقيب بأصحابه نشستند و حديث مي فرمودند بعنوان موعظه و نصيحت تا آفتاب طالع شد يك يك از مردمان برمي خاستند تا همه

رفتند مگر دو کس یکی از مردم مدینه مشرفه، که ایشان را از جهت نصرت آن حضرت صلی الله علیه و آله حق سبحانه و تعالی ملقب ساخت به انصار، و دیگری از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲

قبیله ثقیف بود پس حضرت به ایشان فرمودند که می دانم از وحی یا از فراست که آن نیز نوعی است از وحی نسبت به انبیاء و اولیا که شما می خواهید که سؤال کنید از من چیزی پس اگر خواهید من بگویم به شما که چه مطلب دارید و اگر خواهید شما پرسید هر دو گفتند یا رسول الله شما خبر دهید ما را که اخبار شما معجزه است و اگر شکی یا وهمی در خاطر باشد به معجزه زایل می شود و راه ریب و شک مسدود می شود و ایمان ما ثابت تر می شود پس چون دو کس بودند و رعایت خاطر هر دو فرمودند که یکی را مقدم ندارند بی رضای دیگری که سبب ملال او شود رو با نصاری کردند و فرمودند که ای برادر انصاریان و این قانون عربست که در چنین جایی یا می گویند ای انصاری یا برادر انصاریان به درستی که تو از جمعی که حق سبحانه و تعالی آن جمع را مدح کرده است یا ینثار که دیگران را بر خود مقدم می دارند هر چند که خود نهایت احتیاج دارند و مع هذا تو همیشه با ما می باشی، و این دیگر صحرا نشین است و گاه و گاهی بما می رسد و گاه باشد که خواهد بکار خود رود آیا او را بر خود مقدم می داری که رخصت دهی که اول مطلب او را بگویم انصاری گفت بلی

پس حضرت فرمودند که اما تو ای برادر ثقیف به درستی که از جهت این آمده که از من سؤال کنی از کیفیت وضو و نماز و از ثواب هر دو پس بدان که چون دست در آب می زنی که آب برداری بسم الله الرحمن الرحیم می گویی در وقت آب برداشتن از تو می ریزد گناهایی که از دستها صادر شده است و چون رو را می شویی به آن آبی که از جهت شستن رو بر داشته یا آن که آن آب از جهت شستن دستها بوده باشد و اول ظاهرتر است چون آب شستن دستها را دست نمی زنند بلکه ظرف را کج می کنند و بعد از شستن دستها را در آب می زنند و چون از جهت بدوی می فرمایند اکتفا به اقل واجب می کنند با قلیلی از سنتها که اهم است فرموده اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳

پس چون رو را می شویی از تو می ریزد گناهایی که چشمهای تو کرده اند و گناهایی که از زیانت صادر شده است پس چون دستها را می شویی گناهان می ریزد از دست راست و دست چپ یا از جانب راست و جانب چپ پس چون مسح سر و پاها می کنی از تو می ریزد گناهایی که به پاها کرده باشی و به جاهای بد رفته باشی و به جای خوب نرفته باشی این ثواب از جهت وضوی تست پس چون به نماز بر می خیزی و توجه می کنی به نیت و تکبیر احرام و دعای توجه یا دعاها یا توجه یا استقبال قبله می کنی یا همه و بعد از آن می خوانی سوره حمد را که ام الكتاب است یعنی جمیع علوم و حقایق الهی در آن

مندرج است که معصومین می فهمند آنها را و از سورها هر سوره که آسان باشد بر تو می خوانی پس برکوع می روی و تمام می کنی رکوع و سجود نماز را به آن که در هر یک سه تسبیح کبیر را با طمأنینه می خوانی و تشهد می خوانی و سلام می دهی حق سبحانه و تعالی می آمرزد هر گناهی را که از تو صادر شده باشد بعد از نماز سابق و آن چه صادر شود از تو پیش از نماز لاحق پس این است ثواب تو از جهه نمازت.

و اما تو ای برادر انصاریان پس بتحقیق که آمده از من سؤال کنی از کیفیت حج و عمره و از ثواب هر دو پس بدان که چون متوجه راه حج می شوی و اراده رفتن می کنی بحج و بر شترت سوار می شوی و در وقت سوار شدن یا روانه شدن بسم الله می گویی و شتر روانه می شود هر گامی که شترت می گذارد و هر گامی که بر می دارد البته حق سبحانه و تعالی از جهه هر گذاشتن و هر برداشتن پای شتر از جهه تو حسنه می نویسد و یک گناه محو می کند تا می رسی به میقات و چون احرام می گیری و تلبیه می گویی از جهه عمره تمتع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴

حق سبحانه و تعالی بعدد هر تلبیه ده حسنه در نامه عملت می نویسد و ده سیئه از نامه عملت محو می فرماید، و چون هفت شوط بر دور خانه کعبه می گردی از جهه عمره تمتع ترا نزد حق سبحانه و تعالی عهدهی و نام نیکویی حاصل می شود به آن که حاجی می شوی و حق سبحانه و تعالی عهد فرموده است که حاجیان

بیت الله الحرام را بزرگ گرداند در دنیا و عقبی و از این جهت او را شرم می آید که ترا بعد از این رتبه عذاب کند یا آن که چون حج رفتن به خدا گریختن است و در پناه او در آمدن و ادنی عربی که کسی دخیل او شود نمی گذارد که دخیلش ضایع شود، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز فرموده است که «الجار کالنفس» که زنهاری را رعایت می باید کرد مانند رعایت نمودن جان خود چنانکه گذشت پس چون به خانه او رسیدی و طواف کردی بمنزله جار و زنهاری شده ای البته تو را عذاب نخواهد کرد.

و چون در مقام حضرت ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز طواف و عمره به جا آوری حق سبحانه و تعالی این دو رکعت را دو هزار رکعت مقبول در نامه عملت می نویسد و چون هفت شوط سعی می کنی در میان صفا و مروه به سبب این سعی ثواب حج پیاده در نامه عملت نوشته می شود که از شهر خود پیاده آمده باشی و ثواب آزاد کردن هفتاد بنده مؤمن از جهت تو نوشته می شود.

و چون تقصیر می کنی و محل می شوی و احرام و تلبیه حجرا واقع می سازی و به عرفات می روی و از ظهر تا شام وقوف می کنی پس اگر گناهانت بعدد ریگ روان و بمقدار کف دریا باشد همه را می آمرزد و از جهت تو، پس چون وقوف مشعر را به جا می آوری و در منی جمره عقبه را می زنی به هفت سنگ ریزه حق سبحانه و تعالی بعدد هر سنگ ریزه ده حسنه در نامه عملت می نویسد از جهت باقی

و ظاهرا مراد از این عبارت این باشد که چون از وقوفین فارغ می شوی گناهان گذشته همه محو شده است و هر عملی که بعد از این واقع می شود رفع گناهان آینده می شود که من بعد گناهان را ننویسند و چون سر می تراشی در منی بعدد هر مویی یک حسنه می نویسند از جبهه آن چه مانده است از عمرت.

و چون گاو یا گوسفند هدی را ذبح می کنی و اگر شتر داشته نحر می کنی بعدد هر قطره خونی که از این حیوانات ریخته می شود حسنه نوشته می شود از جبهه بقیه عمرت.

و چون هفت شوط طواف حج تمتع می کنی و دو رکعت نماز حجرا به جا می آوری فرشته بزرگواری از جانب حضرت رب العزه می آید و دست به دوشهای تو می زند و می گوید که بشارت باد ترا که گناهان گذشته ات را آمرزیدند پس عمل خیر را از سر گیر تا صد و بیست روز که حسنات را می نویسند و سیئات را محو می نمایند.

و ظاهر آنست که بعد از چهار ماه کارهایی که سابقا کرده است سبب محو گناهان ما بعد می شود و ممکن است که مؤثر باشد آن اعمال در چهار ماه و بس لیکن بعید است، و محتمل است که مراد از نوشتن از جبهه آینده محض این باشد که تا وقوف به مشعر افعال حج تاثیر ایشان در محو سیئاتست و هر چند زودتر محو شود ما بعدش مؤثر است در کتابت حسنات و علو درجات و حصول مقاصد دنیویه و اخرویه چنانکه خواهد آمد که حاجی فقیر نمی شود مگر آن که حشش صحیح نباشد یا آن که حق سبحانه

و تعالی فقر را از جبهه او اصلح داند که غنای او مقصور بر غناء دل خواهد بود و آن عمده است چنانکه ظاهر است، و حدیث انصاری و ثقفی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶

را کلینی در صحیح از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است با اجمال و مذکور است در آن که چون حضرت بیان ما فی الضمیر هر یک را که کردند ایشان گفتند که بلی مطلب ما همین بود بحق آن خداوندی که ترا به راستی پیغمبری فرستاده است.

و شیخ طوسی رحمه الله به اسانید صحیحه از محمد بن قیس روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه چنانکه در این کتاب است مگر در دو رکعت نماز طواف که در آنجا گفته است که به سبب آن دو هزار حج مقبول می نویسند، و بنا بر این نسخه بیست هزار حج مقبول خواهد بود و ممکن است که بحسب اشخاص مختلف شود و یا آن که فرق است میان آن چه اصله نویسند یا تفضلا و الا تسلسل لازم می آید

[قبول قربانی]

(و روی انّ بنی اسرائیل کانت اذا قربت القربان تخرج نار فتاكل قربان من قبل منه و انّ الله تبارک و تعالی جعل الاحرام مکان القربان) و منقول است در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در بنی اسرائیل هر گاه چهل سال عبادت می کردند قربانی می بردند از هر چه داشتند خواه حیوان و خواه نان فطیر و بافه گندم یا جو و بر سر کوهی می گذاشتند پس اگر عبادت ایشان مقبول شده بود آتشی می آمد و آن

قربانی را می سوخت و اگر مقبول نبود نمی سوخت و به درستی که حق سبحانه و تعالی احرام را در این امت به جای قربانی مقرر فرمود یعنی هر که توفیق حج می یابد و احرام می گیرد حق سبحانه و تعالی اعمال سابقه او را قبول می فرماید یا توفیق احرام علامت قبول عبادات سابقه است و در موثق کالصحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقول است که شخصی در بنی اسرائیل چهل سال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷

عبادت کرد و قربانی کرد و قبول نشد یعنی آتش نیامد که بسوزاند قربانی او را با خود گفت که البته من عبادت را چنانکه باید کرد نکرده ام و گناهان کرده ام که قبول نشد و اگر نه حق سبحانه و تعالی اکرم الاکرمین است پس وحی به او رسید که این مذمتی که کردی خود را بهتر است از عبادت چهل ساله تو

[هفتاد بار لبیک گفتن]

(وقال امیر المؤمنین صلوات الله علیه ما من مهلل یهمل فی التلبیه الا اهل من عن یمینه من شیء ۱ إلى مقطع التراب و من عن یساره إلى مقطع التراب و قال له الملکان ابشر یا عبد الله و ما یبشر الله عبدا الا بالجنه) و منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که او از خود را در حالت احرام بلند کند به تلبیه هر که در طرف راست اوست از فرشتگان و جنیان بلکه حیوانات و جمادات نیز همه آواز خود را به متابعت او بلند کنند به تلبیه و هم چنین از دست چپ او تا منتهای خاک یعنی کل روی زمین زیرا که نصف

در این طرفند و نصف در آن طرف و ثواب آنها از او خواهد بود چون سبب گفتن ایشان شده است و دو فرشته که با او می باشند او را بشارت می دهند که خوشحال باش ای بنده خدا و بشارت نمی دهد حق سبحانه و تعالی بنده را مگر به بهشت و بشارت ملک بشارت خداست و این حدیث دلالت می کند بر آن که تکرار تلبیه مطلوب است هر چند بیشتر می گوید ثوابش بیشتر است و من لَبِي فِي احرامه سبعين مَرَّة ايماناً و احتساباً اشهد الله له الف ملك براءه من النار و براءه من النفاق و كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که هر که در حالت احرام از اول تا آخر یا در مرتبه هفتاد بار تلبیات اربع را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸

بگویند یا هر فردی از تلبیه را و اگر چه لبیک تنها باشد چنانکه ظاهر عبارتست و اظهر تلبیات اربع است که با ایمان لله بگوید یا آرزوی اعتقاد خالصا لوجه الله بگوید حق سبحانه و تعالی از جهه او گواه می گیرد هزار ملک را به آن که می فرماید که گواه باشید که او را از آتش دوزخ آزاد کردم و نفاق را از دل او برداشتم

[دخول حرم]

(و من انتهى إلى الحرم فنزل و اغتسل و اخذ نعليه بیدیه ثم دخل الحرم حافيا تواضعا لله عزّ و جلّ محّا الله عنه مائه الف سيئه و كتب له مائه الف حسنه و بنى الله له مائه الف درجه و قضى الله له مائه الف حاجه) و كالصحيح منقول است از ابان بن تغلب که گفت هم کجاوه

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شدم از مدینه مشرفه پس چون به حرم رسیدند از کجاوه در آمدند و غسل کردند و پاها را برهنه کردند و کفشها را به دستها یا بدست گرفتند و بعد از آن فرمودند که یا ابان هر که چنین کند که من کردم از روی شکستگی از جبهه حق سبحانه و تعالی صد هزار گناه را از نامه عمل او محو می کند و صد هزار حسنه می نویسد و صد هزار درجه از جبهه او بلند می کند و صد هزار حاجت او را بر می آورد و در موثق کالصحیح از ابو عبیده منقول است که گفت هم کجاوه حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم چون به حرم رسیدند غسل کردند و نعلین را به دستها گرفتند و ساعتی پیاده رفتند و دیگر سوار شدند (و من دخل مکه بسکینه غفر الله له ذنبه و هو ان یدخلها غیر متکبر و لا متجبر) و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست پس صحیح باشد چون طریق او بکتاب صدوق صحیح است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹

صلوات الله علیه فرمودند که هر که داخل مکه معظمه شود با سکینه حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و سکینه آنست که از روی کبریا و عظمت داخل نشود بلکه پا برهنه باشد و با جامهای چرکن و موی سر ژولیده باشد این ظاهر اخبار است، و احادیث بسیار وارد شده است که مراد از سکینه ایمان است و مراد از تکبر و تجبر تسنن است که اگر حق بر ایشان ظاهر شود

حجت الهی تمام شود متابعت حق نمی کنند و در صحیح از هشام بن سالم منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون به حوالی مکه معظمه رسید جامهای احرامی کهنه چرکن خود را به پوشید که هر که از روی شکستگی داخل مکه شود حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامزد البته و در موثق کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون به چاه میمون یا چاه عبد الصمد رسی غسل کن از جهت دخول مکه و کفشها را بکن و پا برهنه راه برو با سکینه که آرام دل است به یاد الهی، و به او وقار که آرام تنست و احادیث کالصحیح بر این مضامین از آن حضرت صلوات الله علیه و آله وارد شده است

[دخول مسجد]

(و من دخل المسجد حافیا علی سکینه و وقار و خشوع غفر الله تعالی له) و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که داخل مسجد الحرام شود پا برهنه با آرام دل به یاد الهی و با وقار بدن که هموار راه رود و با خشوع که سر و چشم به زیر اندازد و گریان باشد حق سبحانه و تعالی او را می آمرزد

[نگاه به کعبه]

(و من نظر إلى الكعبة عارفاً بحقها غفر الله له ذنوبه و كفى ما اهمه) و منقول است کالصحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰

هر که نظر به کعبه کند و عارف باشد بحق آن که آن را بزرگ داند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامزد و کفایت کند مهمات او را (و قال الصادق صلوات الله علیه من نظر إلى الكعبة فعرف من حقنا و حرمتنا مثل المذی عرف من حقها و حرمتها غفر الله له ذنوبه کلها و كفاه هم الدنيا و الآخرة) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که هر که نظر کند به کعبه و در کافی این عبارت هست که بمعرفه یعنی عارف باشد بحق آن و حق حرمت ما که ائمه معصومانیم بدانند به آن که ما را امامان واجب الاطاعه داند چنانکه حق و حرمت کعبه را می داند حق سبحانه و تعالی همه گناهان او را بیامزد و کفایت کند از او غمهای دنیا و آخرت را یا مهمات دنیا و آخرت را (و روی ان من نظر إلى الكعبة لم یزل

یکتب له حسنه و یمحی عنه سیئه حتی یصرف بصره عنها) و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که نظر کند به کعبه تا نظرش به کعبه است در نامه عمل او حسنه می نویسند و گناهان او را محو می کنند تا چشم از آن بردارد و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر روز کعبه را لحظه هست که نظر به طایفان خود می کند که به سبب آن لحظه کسی که در طواف باشد می آمرزند و کسی را نیز که اشتیاق آن داشته باشد یا کسی که خواهد به نزد او رود و او را مانعی بهم رسد همه را به سبب این توجه می آمرزند (و روی أنّ النظر إلى الكعبه عباده و النظر إلى الوالدین عباده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱

و النظر إلى المصحف من غیر قراءه عباده و النظر إلى وجه العالم عباده و النظر إلى آل محمّد صلوات الله علیهم عباده) و در حسن کالصحیح از حریر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نظر کردن به کعبه عبادتست، و نظر کردن به پدر و مادر عبادتست و نظر کردن به مصحف بی آن که بخواند عبادتست و نظر کردن بر روی عالم عبادتست و نظر کردن به آل محمد عبادتست و در حدیث حریر بعد از والدین چنین است که نظر کردن به امام علیه السلام عبادتست و فرمودند که هر که نظر به کعبه کند یک حسنه در نامه عملش می نویسند و ده سیئه محو می کنند و علی ای حال شکی نیست در آن چه صدوق ذکر کرده

است و لیکن حدیث کلینی چنین است و گمان اینست که چون بعنوان روی نقل کرده است این حدیث را با احادیث دیگر ضم کرده است مثل موثق اسحاق که از آن حضرت صلوات الله علیه نقل کرده است که نظر کردن در مصحف عبادتست بدون قرائت.

و کالصحیح منقول است از حسین بن خالد که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که نظر کردن به ذریه ما عبادتست عرض کردند که یا ابن رسول الله آیا نظر کردن بایمه معصومین عبادتست یا جمیع ذریت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حضرت فرمودند بلکه نظر کردن بجمیع ذریت آن حضرت صلوات الله علیه عبادتست

[نظر به علی ع عبادت است]

(وقال النبی صلی الله علیه و آله النظر إلى علی صلوات الله علیه عباده و فی خبر آخر قال ذکر علی صلوات الله علیه عباده) و در احادیث متواتره از طرق خاصه و عامه وارد شده است که نظر کردن به علی عبادتست، و در حدیث دیگر یاد کردن علی عبادتست و از طرق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲

خاصه و عامه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهت برادر علی بن ابی طالب فضیلتی چند مقرر فرموده است که نمی تواند آن را شمردن بغیر از حق سبحانه و تعالی پس کسی که یاد کند فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه را که اعتقاد به آن داشته باشد حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر چه مثل گناهان جن و انس

کرده باشد و کسی که بنویسد فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب را همه فرشتگان از جهه او استغفار کنند تا اثری از آن نوشته بماند و هر که گوش دهد به فضیلتی از فضایل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه حق سبحانه و تعالی بیامرزد هر گناهی که او به گوش کرده باشد و هر که نظر کند به فضیلتی از فضائل علی بن ابی طالب صلوات الله علیه حق سبحانه و تعالی بیامرزد هر گناهی که او بیچشم کرده باشد پس حضرت فرمودند که نظر بر روی علی کردن عبادتست و ذکر آن حضرت عبادتست و حق سبحانه و تعالی قبول نمی کند ایمان بنده را مگر با ولایت علی بن ابی طالب و با بیزاری از دشمنان آن حضرت.

و در فردوس الاخبار از کتب سنیان از عبد الله بن عباس روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که یا ابا الحسن اگر دریاها مرکب شود و نیستانها همه قلم شود و آدمیان همه نویسند و جنیان همه حساب کننده احصا نمی توانند کرد فضایل ترا. و چون آن حدیث مشتمل بود بر ذکر آن حضرت استطراداً مذکور شد

[رجوع بدون گناه از حج]

(و قال الصادق صلوات الله علیه من امّ هذا البيت حاجاً او معتمراً مبرّاً من الکبر رجع من ذنوبه کهيئه يوم ولدته أمّه و الکبر هو ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۳

یجهل الحق و یطعن علی اهله و من فعل ذلك فقد نازع الله رداءه) و در حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که پدرم می فرمودند که هر که قصد زیارت این خانه کند از جهه حج یا

عمره و میرا باشد از تکبر به آن که مذهب حق داشته باشد از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد پس حضرت استشهاد فرمودند باین آیه که «فَمَنْ تَعَجَّلَ الْخَبَرَ» یعنی که در نفر اول که روز دوازدهم است از منی کوچ کند بر او اثمی و گناهی نمانده است و هر که تاخیر کند و در روز سیزدهم کوچ کند بر او نیز گناهی نمی ماند بشرط آن که متقی باشد از کبر و مذهب باطل نداشته باشند و چون در مبحث نفر منی همین آیه را با معنی بسیار نقل خواهد کرد این استشهاد را انداخته است که در آنجا ذکر کند. راوی گفت عرض نمودم که کبر کدامست حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که عظیمترین تکبرها آنست که حقرا نداند و بر اهل حق طعنه زند و کسی که چنین تکبری کند گویا که با حق سبحانه و تعالی نزاع کرده است در چیزی که مخصوص اوست.

چنانکه متواتر است که در حدیث قدسی وارد است که الکبرياء ردائی - بزرگی بمنزله پوشش خاص من است، و محتمل است که حدیث دیگر باشد چون این مضمون بطریق بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است

[دخول در بیت با امان خدا]

(و قال الصادق صلوات الله عليه في قول الله عز وجل «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» قال من امّ هذا البيت و هو يعلم انه البيت الذي امر الله به و عرفنا اهل البيت حق معرفتنا كان آمنا في الدنيا و الآخرة) و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است در تفسیر

کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که داخل شود در این خانه ایمن است حضرت فرمودند که مراد اینست که هر که قصد این خانه کند و داند که خانه ایست که حق سبحانه و تعالی همه را امر فرموده است که حج کنند به استطاعت و ما را که اهل بیت رسولیم چنانکه باید بشناسد به آن که ما را امام واجب الاطاعه داند ایمن است در دنیا و آخرت از بلاها و عذابهای الهی.

و حاصل آنست که حج خانه از جمله فروع عباداتست و کسی که اصول دین او صحیح نباشد فروع فایده ندارد، و امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم از اصول است چنانکه اخبار متواتره وارد شده است و مکرر اشاره به آن شد (و روی ان من جنی جنایه ثم لجأ إلى الحرم لم یقم علیه الحدّ و لا یطعم و لا یشرب و لا یؤذی حتی یخرج من الحرم فیکفیه الحدّ فان اتی ما یوجب الحدّ فی الحرم اخذ به فی الحرم لانه لم یر للحرم حرمه) ظاهراً حدیث حلبی باشد که کلینی در حسن کالصحیح از او روایت کرده است و شیخ نیز همین مضمون را در صحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از تفسیر آیه «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» حضرت فرمودند که هر که جنایتی بر کسی بکند بقتل یا جراحت و پناه به حرم برد بر او اقامت نمی کنند حد و قصاص را و لیکن نان و آبش نمی دهند و جایش نمی دهند در خانها

یا آزارش نمی دهند تا مضطر شود و بیرون آید از حرم او را بگیرند و اقامت کنند حد را بر او پس اگر سبب حد را در حرم واقع ساخته باشد در حرمش می گیرند و حدش می زنند زیرا که خود حرمت حرم را نگاه نداشت ما را لازم نیست که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۵

جبهه او نگاه داریم و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است

[دخول کعبه]

(و قال صلوات الله عليه دخول الكعبه دخول في رحمه الله والخروج منها خروج من الذنوب معصوم فيما بقي من عمره مغفور له ما سلف من ذنبه) و در موثق كالصحيح از قداح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که داخل شدن در کعبه بمنزله داخل شدنست در رحمت الهی و بیرون آمدن از آن بیرون آمدنست از گناهان و حق سبحانه و تعالی او را حفظ می کند از معاصی و کبایر اگر به اخلاص داخل شده باشد یا بر او نمی نویسند گناهان در بقیه عمر و گناهان گذشته را همه می آمرزند و كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه منقول است که شخصی که داخل کعبه می شود حق سبحانه و تعالی از او خوشنود است و چون بیرون می آید از گناهان پاک شده است

[دخول کعبه]

(و قال صلوات الله عليه و من دخل الكعبه بسکینه و هو ان یدخلها غیر متکبر و لا متجبر غفر له) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که هر که داخل کعبه شود با ایمان و اعتقاد و شکستگی به آن که بر مذاهب باطله نباشد خصوصا علمای مذاهب باطله که همه از روی تکبر و تجبر حق را گذاشته باطل را اختیار نموده اند البته آمرزیده خواهد شد و مظنون آنست که حدیث حسن كالصحيح معاویه بن عمار است از آن حضرت از جبهه دخول مکه پس سهو شده است که خیال کرده اند که ضمیر راجع است به کعبه با آن که کعبه اشرف اجزای مکه است هر گاه دخول مکه چنین باشد دخول کعبه بطریق اولی چنین خواهد

بود و لیکن داب محدثین نیست که چنین کنند البته

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۶

حدیث دیگر خواهد بود

[ثواب حج]

(و من قدم حاجا فطاف بالبیت و صَلَّى رکعتین کتب الله له سبعین الف حسنه و محی عنه سبعین الف سیئه و رفع له سبعین الف درجه و شفّعه فی سبعین الف حاجه و کتب له عتق سبعین الف رقبه قیمه کلّ رقبه عشره آلاف درهم و فی خبر اخر هذا الثواب لمن طاف بالبیت حین «حتی خ» تزول الشمس حاسرا عن ذراعه حافیا یقارب بین خطاه و یغضّ بصره و یستلم الحجر فی کلّ طواف من غیر ان یؤذی احدا و لا یقطع ذکر الله عزّ و جلّ عن لسانه) و کالصحیح منقول است از حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه که هر که بحج آید و طواف خانه بکند و دو رکعت نماز طواف به جا آورد حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او می نویسد هفتاد هزار حسنه و محو می کند از او هفتاد هزار گناه و بلند می کند از جهه او هفتاد هزار درجه و او را شفاعت می دهد در هفتاد هزار حاجت و می نویسد از جهه او آزاد کردن هفتاد هزار بنده که قیمت هر بنده ده هزار درهم باشد و بحساب آن وقت ده تومان بوده است و الحال شش تومان و سه هزار دینار است چون نقره ارزان شده است و در حدیث دیگر وارد شده است و آن حدیث صحیح حماد است که از استادش روایت کرده است که داخل شدم بر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و مسأله بسیاری داشتم که می خواستم از آن حضرت سؤال کردم

و چون آن حضرت را دیدم جلالت آن حضرت نگذاشت که حرف بزیم پس عرض کردم که دستت را یا پایت را بده تا ببوسم دستش را داد که بوسیدم و رسول خدا به خاطر رسید گریان شدم و سرم به زیر بود که نمی توانستم سر بالا کنم حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۷

صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که این خانه را طواف کند در وقت زوال آفتاب که سرش برهنه باشد و در اکثر نسخ این کتاب ذراعین او باز باشد و اگر سر و ذراع هر دو باز باشد بهتر است و پا برهنه باشد و گامها را نزدیک یکدیگر گذارد دو چشم را برهم گذارد که نگاه به جایی نکند که از حضور قلب بیفتد و در هر شوطی حجر الاسود را ببوسد یا دست برساند بی آن که در وقت استلام آزارش به کسی رسد و زبانش بذکر الهی باز باشد البته حق سبحانه و تعالی بعدد هر گامی هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و هفتاد هزار سیئه محو کند و هفتاد هزار درجه بلند کند و ثواب آزاد کردن هفتاد هزار بنده در نامه عملش بنویسد که قیمت هر بنده ده هزار درهم باشد و او را شفاعت دهند در هفتاد هزار کس از اهل خانه اش یعنی خویشان تا آدم را شفاعت کند و هفتاد هزار حاجتش را بر آورند اگر خواهد در دنیا و الا در عقبی و ظاهرش مشیت الهی است.

بدان که ظاهر کلام صدوق اینست که هر دو ثواب از جبهه یک چیز است و لیکن در اول

مطلق است و در ثانی مقید و نه چنین است بلکه ثواب مطلق از جهت کل طواف و دو رکعت نماز آنست و ثواب دویم از جهت هر گامی این مقدار است و استبعادی ندارد که مطلق طواف آن ثواب داشته باشد و با این شرایط اقلاً به هفتصد برابر آن باشد و ممکن است که مطلق را حمل کنند بر مقید و ثواب مختلف شود باختلاف اشخاص به اعتبار نیت و امثال آن.

چنانکه در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که پدرم حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که هفت شوط طواف بکند و دو رکعت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۸

طواف را در هر گوشه از گوشه‌های مسجد که خواهد به جای آورد حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار سیئه و بلند کند از جهت او شش هزار درجه و بر آورد از جهت او شش هزار حاجت را که هر حاجتی را که زود بر آورد از رحمت الهی باشد و هر چه را دیر بر آورد از جهت اشتیاق به دعای او باشد که یک وجه تاخیر استجابت دعواتست و اشتیاق الهی به اعتبار آنست که بنده از رتبه قرب نیفتد و در موثق کالصحیح منقول است از محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند بنحو حدیث حماد بن عیسی، و در موثق از اسحاق منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر یک هزار است و بعد

از همه می فرمایند که از هشت در بهشت هر یک که خواهد داخل شود در بهشت پس اسحاق گفت که این همه ثواب از جهت طوافست؟ فرمودند که بلی می خواهی ترا خبر دهم به چیزی که افضل از این باشد گفتم بلی فرمودند که قضاء حاجت مؤمن بهتر از طوافست و طواف است تا ده طواف و در روایت دیگر تا هفتاد طواف

[ثواب طواف و نماز و نظر به کعبه]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان لله تبارك و تعالی حول الكعبه عشرين و مائه رحمه منها ستون للطائفين و اربعون للمصلين و عشرون للناظرين) و به اسانید صحیحه و حسنه و موثقه و قویه که قریب به تواتر است منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی را در دور کعبه صد و بیست رحمت است همیشه که فایض می شود شصت رحمت از جهت طواف کنندگان و چهل رحمت از جهت نماز گذارندگان و بیست رحمت از جهت نظر کنندگان به کعبه است و دور نیست که این رحمتها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۹

از جهت حاجیان در سال اول باشد چنانکه خواهد آمد که در سال دوم نماز و طواف برابرند و در باقی نماز بهتر است و در صحیح از زراره منقول است که گفت در جنب حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نشسته بودم و حضرت در برابر کعبه تکیه احتیبا کرده بودند و گذشت که مکروهست و ممکن است که مکروه وقتی باشد که بی زیر جامه باشند چنانکه داب عربانست خصوصا در احرام عمره که بحسب شرع زیر جامه نمی پوشند و ممکن است که حضرت را ازاری بوده باشد که

محتاج به کمر باشند در وقت نشستن یا از جهه بیان جواز چنین کرده باشند.

پس فرمودند که نظر کردن به کعبه عبادتست پس شخصی آمد و به حضرت عرض نمود که کعب الاحبار چنین می گفت که هر روز صباحی کعبه سجده می کند بیت المقدس را، و کعب یهودی بود و بر دست عمر مسلمان شده بود بحسب ظاهر پس حضرت فرمودند به او که تو چه می گویی او گفت که کعب راست گفته است پس حضرت فرمودند که تو دروغ می گویی و کعب نیز دروغ گفته است و حضرت غضبناک شدند و زراره گفت که من هرگز در اوقات ملازمت آن حضرت ندیدم که به کسی فرموده باشند که دروغ می گویی غیر از این شخص و غرض زراره اینست که چون تفضیل بیت المقدس بر کعبه بسیار قبیح بود حضرت چنین تعزیر فرمودند آن شخص را.

پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در کل زمین جائی بهتر از کعبه نیافریده است و جائی محبوبتر از کعبه نیست نزد حق سبحانه و تعالی و چهار ماه حرام را از جهه کعبه حرام گردانیده در کتاب خود در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۰

روزی که آسمانها و زمینها را آفرید سه ماه را پی در پی مقرر فرمود و آن شوال و ذو القعدة و ذو الحجه است که از برای حج مقرر فرمود و یک ماه جدا از جهه عمره مقرر ساخت که آن ماه رجب است و در این حدیث سهوی شده است یا تجوزی و بعد از این خواهد آمد که اشهر حرم ذو القعدة و ذو الحجه و محرم است که با هم است

و ماه جدا رجبست و اشهر حج شوال و ذو القعدة و ذو الحجه است و این در این حدیث اقتباس از آیه شده است و چون بعد از این ناچار است که مذکور شود در آنجا مفصل خواهد شد (و روی آن من طاف بالبيت خرج من ذنوبه) چون در صحیح از جمیل منقولست فضیلت هر فعلی صدوق حدیث را مبعض ساخته است و در فضیلت هر فعلی جزوی از آن را ذکر کرده است و بسیاری از فواید آن فوت شده است و شیخ الطائفه صحیحه جمیل را با زیادتی به اسانید صحیحه از معاویه بن عمار روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آبای او صلوات الله علیهم که اعرابی به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و عرض نمود که یا رسول الله بقصد حج از خانه بیرون آمدم و بحج نرسیدم و مال بسیار دارم بفرما تا آن چه باید بکنم تا به ثواب حج برسم حضرت رو به او کردند و فرمودند که نظر کن به کوه ابو قبیس، و در کافی چنین است که اعرابی در ابطح به حضرت رسید و ظاهر می شود که ابطح تا کوی ابو قبیس باشد چون متصل است پس اگر ابو قبیس طلای سرخ باشد و از تو باشد و همه را در راه خدا صرف کنی به ثواب حج نمی رسی پس حضرت فرمودند که چون حاج شروع به تهیه و کارسازی راه حج می کنند هر چه بردارد و بر زمین گذارد حق سبحانه و تعالی از جبهه هر برداشتن و زمین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷،

گذاشتن ده حسنه در نامه عملش می نویسد و ده سیئه محو می کند و ده درجه او را می کند و چون بر شتر سوار می شود بعدد هر گامی که گذارد و بردارد هر یک جدا به دستور سابق ده حسنه می نویسد و ده گناه محو می کند و ده درجه بلند می کند پس چون طواف می کند از جمیع گناهان پاک می شود و چون سعی می کند از گناهان پاک می شود و چون وقوف عرفات می کند از گناهان بیرون می آید و چون وقوف مشعر به جا می آورد از گناهان پاک می شود و چون رمی جمار می کند از گناهان پاک می شود پس حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یک یک از افعال را می فرمودند که چون حاجی می کند از گناهان بیرون می آید پس حضرت فرمودند که کجا می توانی رسید باین ثوابها پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تا چهار ماه دیگر حسنات او را می نویسد و سیئات او را نمی نویسد مگر آن که گناه کبیره بکند و ظاهرا مراد شرکست چنانکه سابقا گذشت، و اجمال از جهه آنست که ایمن نشوند که کبایر کنند و بر تقدیری که کبایر را ننویسد مرتبه اش پست می شود و کجا می رسد که صغیره و کبیره مطلقا نکرده باشد.

و قریب باین است صحیحه سعد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آن که در این احادیث صحیحه مکرر واقع شده است که از گناهان بیرون می آیند چند وجه می توان گفت یکی آن که در اول از کبایر پاک شود دیگر از صغایر، دیگر از مکروهات، دیگر از مباحات یا چنانکه حق سبحانه و

تعالی فرموده است که فَأَوْلَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ که در مرتبه اول از همه پاک شود دیگر حق سبحانه و تعالی تطهیر بهتر فرماید به آن که گناهان در نامه عملش حسنات نوشته شود مکرر پس اگر صد هزار گناه کرده باشد تا به احرام همه پاک می شود بلکه هر گاه راه دور باشد صد هزار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۲

در یک فرسخ آخر می شود بعد از آن به جای رفع سیئات حسنات نوشته شود به آن که بیست حسنه نوشته شود و چون احرام گیرد صد هزار حسنه در نامه عملش نویسند و چون تلبیه گوید چنین، بلکه مستحبات نیز چون کار با اکرم الاکرمین است و چون بحسب این احادیث اگر صد هزار باره گناهان کرده باشد و خانه اش در میقات باشد به سبب احرام مستحق جمیع مغفرت می شود بلکه به سبب غسل احرام و هر یک علت مستقله مغفرتند و گناهی که نمانده باشد افعال بنده لغو می شود پس می باید که بعضی آنها حسنات نوشته شود و وجه دیگر آن که گناهان دل را سیاه کرده اند چنانکه از اخبار متواتره ظاهر می شود و تجربه نیز شاهد است که به سبب هر معصیتی زنگی بر آینه دل می نشیند و در مرتبه اولی گناهان زدوده می شود پس بهتر پس بهتر و این مرتبه انتها ندارد هر چند بیشتر زدوده می شود قابلیت انعکاس علوم و حکم الهی بیشتر بهم می رسانند لهذا این عبادات را مقرر فرموده اند که به سبب هر یک نوری در دل بهم رسد و ظلمتهای انعکاس معاصی و تعلقات زایل شود تا به مرتبه که فانی فی الله شود و باقی «بالله»

و بی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی ییطش» شود که هر چه شنود از او شنود و هر چه بیند به او بیند و هر چه گوید و هر چه به او گوید و هر چه کند به او کند و آن که اکثر اوقات نمی شود از جهه آنست که اکثر عالمیان مانند حیوانات از پدر و مادر خود حرکتی و سکونی چند یاد گرفتند.

و از هیچ حرکتی خبر ندارند که از جهه چه چیز است و بچه نحو می باید کرد.

و جمعی که پیشتر آمدند و از علما مسایل خود را یاد گرفتند نمی فهمند که اگر این عالم عالم می بود چرا او نیز مانند ایشان گرفتار دنیا است و اوقات خود را صرف لا طایلی چند می کند و این عالم از آباء و امهاتش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۳

اجهل است و اندکی که بالاتر آمد به خاطرش می رسد که خود می باید ریاضت کشیدن تا آدم شود نمی داند که هزار مرتبه طعام پختن را دیده است و اگر خواهد که طعام پزد مصالح را ضایع خواهد کرد، و می بیند که اگر خود با نهایت شعور خواهد که سواد روشن کند بی ملای مکتبی محال عادی است و اگر سواد داشته باشد و پیش خود خواهد که صرف میر که فارسی است یاد گیرد عمری صرف می باید کرد تا یاد گیرد یا نگیرد، و اگر استاد دانائی داشته باشد یک شب همه را یاد می تواند گرفت با آن که آن علم از قبیل تکلم است که اطفال متکلم می شوند بی معلم، و علم سلوک **إلی اللّٰه علمی** است که حق سبحانه و تعالی پیغمبران و

اوصیای ایشان را از جهت تعلیم این علم فرستاده است و اگر بدون ایشان ممکن بود ایشان را نمی فرستاد و بعد از ایشان عالم این علم عالم ربانی است که در اقوال و افعال تابع طریقه حضرات ائمه معصومین صلوات الله ائمه معصومین صلوات الله علیهم بوده باشد و محبت دنیا را از دل خود بیرون کرده باشد و عمل به آداب و سنن ایشان نموده باشد و دل او به انوار علوم ایشان منور شده باشد زیرا که عبارات حق گاهی موهم معنی چند می باشد که آن معنی البته مراد نیست مثل عبارت حدیث قدسی اگر جمعی اندکی پیشتر آمدند این معانی را دانستند، تحصیل استاد از همه مشکلتر است چون جمعی که علمای این علمند مختفیند و شبیهند در صورت و گفتگوها با ملاحظه، بسیار است که ملحد می شوند به نادانی چون عبارات صوفیه قریبست به عبارات ملاحظه و مثل عبارت ملاحظه مثل عبارت حدیث قدسی که الحال گفته شد جمعی حلول می فهمند و جمعی اتحاد و جمعی به وحدت وجود به نحوی که خود می فهمند و همه کفر است، و بدیهی است که مبتدی که شمسیه خواند اگر عبارات حاشیه دوانی را فکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۴

کند چیزی چند خواهد فهمید که اصلا ملا را بخاطر نرسیده است و علی هذا القیاس و باین سبب این علم بالکلیه متروک شده است و آن چه بخاطر دارم شاید در این مدت زیاده از هزار کس آرزو کردند که به گفته فقیر اربعینی بر آورند بخاطر ندارم که ده نفر تمام کرده باشند بلکه یک نفر نیز، چون واجبست اظهار حق گاهگاهی از وضع

این کتاب بیرون می روم که آن چه بر من باشد گفته باشم و مرا مؤاخذه نباشد امید که حق سبحانه و تعالی همه را بفضل خود هدایت فرماید به راههای قرب به خود بجای محمد و آله الطاهرین (و قال ابو جعفر صلوات الله علیه من صلّى عند المقام رکعتین عدلتا عتق ستّ نسّمات) و منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که هر که نزد مقام دو رکعت نماز بکند بعد از طواف این دو رکعت برابر است با شش بنده آزاد کردن، و آن ثوابهای عظیم گذشت ممکن است این ثواب نافله باشد یا نسبت به بعضی این مقدار باشد و وجهی دیگر هست که اگر برابر باشد با هزار بنده آزاد کردن ثواب شش بنده نیز صادق خواهد بود و در خور عقول مردم می فرموده اند چنانکه در نظر این مخاطب بنده آزاد کردن ثواب عظیم دارد چنین فرمودند و در نظر دیگری این مقدار عظیم [عظمت ظ] ندارد به او می گویند که برابر است با بیست حج چون حج در نظر او عظیم است پس اکثر اوقات رعایت حال مخاطب می کنند بنا بر این دو ثواب بر یک فعل موافق وارد نشده است چون دو کس با یکدیگر موافق نیستند با آن که بندها نیز مختلف می باشند بلکه گاه باشد که بنده را آزاد کنند و ثواب نداشته باشند و بنده را آزاد کنند که کسی ثواب آن را احصا نتواند کرد چنانکه ظاهر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۵

(و طواف الحجّ افضل من سبعین طوافاً بعد الحجّ) و منقولست کالموثق از قداح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه فرمودند که یک طواف پیش از حج بهتر است از هفتاد طواف بعد از فراغ از مناسک حج یا بعد از شروع در حج این حدیث دو احتمال دارد یکی آن که اگر زودتر بیاید که اول ذوالحجه در مکه معظمه باشد و از عمره فارغ شود و طواف کند تا روز ترویبه بهتر است از آن که بعد از مناسک حج در مکه بماند و طواف کند، و مؤید این معنی است حدیثی که کلینی روایت کرده است.

در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخش که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که یک طواف در دهه بهتر از هفتاد طوافست در حج و احتمال دارد که مراد حضرت افضلیت حج تمتع باشد که اول عمره به جا آورند و بعد از آن حج کنند و با این طریق تعبیر کردن و تصریح به تمتع نکردن از روی تقیه خواهد بود زیرا که سنّیان با آن که اجماع کرده اند بر غلط عمر در نفی حج تمتع و لیکن باز رعایت عمر می کنند علی رغم شیعیان و حج تمتع نمی کنند و اگر بیابند که کسی حج تمتع می کند از عجم تا قتل همراهند و به طواف و سعی قدومی قایلند مستحبا و همه می کنند و شبیه است بحج تمتع زیرا که عمره تمتع احرامست که همه احرام می گیرند از میقات و شیعیان در دل نیت عمره می کنند و سنّیان قصد حج می کنند و کسی از قصد کسی خبر ندارد و طواف و سعی را شیعیان بقصد عمره واجب می کنند و سنّیان بقصد طواف و سعی مستحب قدوم، چیزی که

می ماند تقصیر است به اندکی از مو یا ناخن خود گرفتن و اخفای آن در نهایت آسانی است و به دندان نیز می توان گرفت و تجدید احرام از برای حج نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۶

امریست قلبی و در تلبیه شریکند با هم و الله تعالی يعلم

[اقامت در مکه]

(و من اقام بمكّه سنه فالطّواف له افضل من الصّیّلاه و من اقام سنتین خلط من ذا و ذا و من اقام ثلاث سنین كانت الصّلاه افضل له) و منقول است در صحیح از هشام بن الحکم و حفص و حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که اقامت کند در مکه معظمه تا یک سال نسبت به او طواف سنت بهتر است از نماز سنت و در سال دویم از هر دو می کند و در سال سیم نماز افضل است و وجهش ظاهر است (و روی أنّ الطّواف لغير اهل مكّه افضل من الصّیّلاه و الصّیّلاه لأهل مكّه افضل) و مرویست در صحیح از حریر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که غیر اهل مکه را طواف افضل است از نماز و اهل مکه را نماز افضل است در این دغدغه نیست که اهل مکه را نماز افضل است اما مجاوران در سال سیم حکم مقیم دارند و نماز ایشان بهتر است از طواف و در سال اول طواف افضل است که هنوز از اهل مکه نشده اند و بحسب ظاهر سال دویم از این حدیث بدر است چون نه مقیمند و نه مجاور حاصل آن که مخالفت ندارد با حدیث بالا مگر از جهت مفهوم و منطوق مقدم است بر

مفهوم (و من كان مع قوم و حفظ عليهم حتى يطوفوا و يسعوا كان اعظمهم اجرا) و كالصحيح از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر که با جمعی باشد و او بماند تا آن جماعت بروند أولا و طواف و سعی بکنند و او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۷

محافظت متاع ایشان کند اجرا و از آن جماعت بیشتر خواهد بود چون رعایت حال برادران کرده ایشان را بر خود مقدم داشته است و از این حدیث ظاهر می شود که ایثار در عبادت نیز مطلوبست و عبارت متن با عبارت فقه رضوی موافق است و در حسن كالصحيح منقولست از هرازم که هم کجاوه محمد بن مصادف بودم پس چون داخل مدینه شدم بیمار شدم و او بمسجد می رفت و مرا تنها می گذاشت پس من شکایت او را به مصادف کردم و او به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه عرض نمود حضرت به او فرمودند که نشستن تو نزد بیمار ثوابش بیشتر از نماز در مسجد است.

و در حسن كالصحيح از اسماعیل منقولست که چون به مکه می رویم اصحاب من مرا بر سر متاع خود می گذارند و خود می روند به طواف حضرت فرمودند که ثواب تو بیشتر است و دور نیست که حدیث متن باشد

[بر آوردن حاجت مؤمن]

(وقال الصادق صلوات الله عليه قضاء حاجه المؤمن افضل من طواف و طواف و طواف حتى عدّ عشرًا) بطرق متعدده قویه از ابان بن تغلب و اسحاق وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که بر آوردن حاجت برادر مؤمن بهتر است از طواف و طواف و طواف تا ده طواف شمردند و

کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که قضاء حاجت برادر مؤمن بهتر است از حج و حج و حج تا ده حج و حج و حج تا هفتاد حج و احادیث در قضای حاجت برادر مؤمن از حد حصر بیرونست و بعضی گذشت در آخر صوم و دیگر خواهد آمد

[رکن یمانی]

(و قال الصادق صلوات الله علیه الرکن الیمانی بابنا الذی ندخل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۸

منه الجنّه و قال فیہ باب من ابواب الجنّه لم یغلق منذ فتح و فیہ نهر من الجنّه یلقى فیہ [فیها خ [اعمال العباد) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که رکن یمانی دریست که ما از آن در داخل بهشت می شویم.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که رکن یمانی دریست از درهای بهشت که ما از آن در داخل بهشت می شویم و دری است از درهای بهشت که از آن روزی که گشوده شده است تا حال بسته نشده است و در موثق کالصحیح منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از ملتزم که مستجار است محاذی در خانه که چرا آن را در بغل می گیرند و در آنجا چه می گویند حضرت فرمودند که نزد آن نهریست از بهشت که اعمال بندگان الهی در آنجا ملاقات یکدیگر می کنند هم را در هر پنجشنبه و در صحیح از شحام منقولست که گفت با حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه طواف می کردم و چون بحجر الاسود می رسیدند دست را بر آن می سودند، و چون به رکن یمانی می رسیدند رکن را در بغل می گرفتند پس گفتم که فدای تو

کردم سبب چیست که حجر را دست می‌رسانید و رکن یمانی را در بغل می‌گیرید حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند. که هر چند به رکن یمانی می‌رسم می‌بینم جبرئیل را که پیش از من آن راکن را در بغل می‌گیرد.

و در حسن کالصحیح منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که حق سبحانه و تعالی فرشته را آفریده است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۸۹

موکل است به رکن یمانی از آن روزی که آسمان و زمین را آفریده است و کار آن فرشته همین است که هر که از شما در آنجا دعا کند آن فرشته آمین بگوید و کالصحیح منقولست از ابو الفرج که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رکن یمانی دریست از درهای بهشت و آن باب مفتوح است از جهت شیعیان آل محمد و مسدود است بر غیر ایشان و هر مؤمنی که در آنجا دعا کند البته دعای او را به عرش می‌برند و البته مستجاب می‌شود و بیشتر نیز گذشت.

و از اخبار بسیار ظاهر می‌شود که رکن یمانی منسوبست به حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این رکن را به آن حضرت کرامت فرمودند تا شیعیان در رکن حجر آزار نکشند و این که باب ماست یعنی شیعیان ما می‌باید که در اینجا عبادت و دعا کنند تا بهشت روند و همیشه در رحمت الهی بر ایشان مفتوح است به برکت متابعت ایشان ائمه معصومین را صلوات الله علیهم و دور نیست که مراد از نهر نهر فیض

و رحمت الهی باشد که از جنت معنوی فایض است بر ایشان و بر همه شیعیان ریخته می شود و توفیقات الهی شامل احوال ایشان می شود که همه کارهای خیر کنند و چون سرچشمه فیوض ایشان به یک دیگر متصل است اعمال ایشان نیز در علین مثبت می شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که حقا که کتاب ابرار در علین است و تو چه می دانی که علین که کجاست کتابی است که به رقم الهی مرقوم شده است و مقربان در گاه الهی بر آن موکلند و اندک تاملی که کرده شود همه مفهوم می شود به تفضل الهی و الله تعالی یعلم و اندک اشتباهی شده است در ملتزمی که مستجار است که به حذای باب است با ملتزمی که رکن یمانیست و به آن متصل است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۰

(و روی انه یمین الله فی ارضه یصافح بها خلقه) و در روایتی وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که رکن یمانی نیز دست راست الهی است در زمین که با خلائق مصافحه می کند باین دست پروردگار عالمیان، و ظاهر آنست که حدیث صریحی بوده باشد که دلالت کند که رکن یمانی نیز بمنزله یمین الهی است چنانکه حجر الاسود بمنزله یمین الهی است که شیعیان تجدید عهد می کنند با حق سبحانه و تعالی در اینجا نیز و از کتاب علل ظاهر می شود که صدوق همین رکن یمانی را یمین الله می داند چون هر حدیثی که در یمین نقل کرده است بعد از آن گفته است که مراد از آن رکن یمانی است چون در رکن یمانی واقع شده که اعمال عباد در

آن ملاقات می کنند و در رکن حجر وارد شده است که عهد و موثیق الهی را به او سپرده اند پس در آنجا ملاقات کرده اند و می کنند و یمانی با یمین انسب است با آن که احادیث متواتره وارد شده است که رکن حجر یمین الله است.

و جمیع محدثین ذکر کرده اند حتی صدوق در کتب خود ذکر کرده است به نحوی که قابل تاویل نیست و بر تقدیری که حدیثی صریح وارد شده باشد که رکن حجر یمانی یمین است منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است که رکن یمین الله است چنانکه وارد شده است که هر دو دستش یمین است و در آنجا مراد از دستها دست رحمت و دست غضب است که بلاهای الهی نیز همه رحمت است چنانکه در قرآن مجید نیز مذکور است که آدم را بدو دست آفریدم یعنی او را مظهر اسماء جمال و جلال خود گردانیدم و الله تعالی يعلم

[شفاء زمزم]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ماء زمزم لما شرب له) و كالصحيح منقولست از قداح که آن حضرت صلوات الله عليه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۱

فرمودند که آب زمزم نافع است از جهه هر چیزی که می آشامند از جهه او یعنی اگر بقصد علم بنوشند علم می شود و اگر از جهه محبت الهی بنوشند محبت می شود و از جهه دفع مرض بیاشامند شفاست.

(و روی ان من روی من ماء زمزم احث له به شفاء و صرف عنه داء) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که هر که سیراب شود از آب زمزم حق سبحانه و تعالی شفایی در او حادث می گرداند و دردی از

او دفع می کند (و کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يستهدى ماء زمزم و هو بالمدينه) و كالصحيح از قداح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سيد المرسلين صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در وقتی که در مدينه مشرفه تشریف داشتند هر کس به مکه می رفت حضرت می فرمودند که وقتی که بيايد آب زمزم به هديه از جهه ما بياوريد (و روى انّ الحاج اذا سعى بين الصّفا و المروه خرج من ذنوبه) و به اسانيد صحيحه منقولست که چون حاجی سعی می کند میان صفا و مروه از گناهان بیرون می آید

[ثواب سعی]

(و قال علي بن الحسين صلوات الله عليهما الساعي بين الصّفا و المروه تشفع له الملائكة فتشفع فيه بالإيجاب) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که شخصی که سعی کند میان صفا و مروه فرشتگان از جهه او شفاعت می کنند و حق سبحانه و تعالی اجابت می فرماید شفاعت ایشان را چون خود ایشان را شفيع گردانیده است یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۲

آن که چون بر خود واجب گردانیده است که شفاعت معصومین را قبول کند و رد نکند (و روى أنّه من اراد ان يكثر ماله فليطل الوقوف على الصّفا و المروه) و منقول است در قوی از حماد منقري که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که خواهد که مال او زیاده شود باید که طول دهد ایستادن در صفا را از جهه دعاهاى منقوله یا اعم از دعا و ذکر و قرآن و در قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که هر که خواهد

که مال او زیاد شود باید که طول دهد و قوف را بر صفا و مروه و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بمقدار خواندن سوره بقره در صفا طول می دادند

[ثواب نماز در مسجد]

(و قال الصادق صلوات الله علیه ان تهیتا لک ان تصلی صلواتک کلها الفرائض و غيرها عند الحطیم فافعل فانّه افضل بقعه علی وجه الارض و الحطیم ما بین باب البیت و الحجر الاسود و هو الموضع الّذی فیہ تاب الله علی آدم علیه السّلام و بعده الصّیّلاه فی الحجر و بعد الحجر ما بین الرّکن العرّاقیّ و باب البیت و هو الموضع الّذی کان فیہ المقام و بعده خلف المقام حیث هو السّاعه و ما قرب من البیت فهو افضل الاّ أنّه لا یجوز لک ان تصلی رکعتی طواف النّساء و غیره الاّ خلف المقام حیث هو السّاعه) و از عبارات و الحطیم تا به آخر فقه رضوی است و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که اگر میسر شود ترا که نمازهای واجب و غیر واجب را در حطیم به جا آوری در آنجا به جا آور به درستی که حطیم بهترین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۳

جاهای روی زمین است و حطیم میانه در کعبه است و حجر الاسود و این موضعی است که حق سبحانه و تعالی در اینجا توبه آدم را قبول فرمود و بعد از حطیم نماز در حجر حضرت اسماعیل علیه السلام است افضل است و بعد از آن در فضیلت میان رکن عراقی است و در خانه و این موضعی است که مقام در اینجا

بوده است و بعد از این عقب مقامی است که الحال مقام در آنجاست و هر چند به خانه نزدیکتر است بهتر است و لیکن جایز نیست که دو رکعت نماز طواف را و غیر آن که نماز طواف زیارت باشد و طواف عمره و غیر آن هر چه واجب باشد مگر در عقب مقامی که الحال مقام در آنجاست و در موثق کالصحیح منقولست از حسن که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که بهترین جاهای مسجد الحرام کجاست که در آنجا نماز کنند حضرت فرمودند که حطیم است میان حجر و در خانه گفتم بعد از این کجا افضل است فرمودند که مقام ابراهیم گفتم بعد از آن فرمودند که حجر اسماعیل گفتم بعد از آن فرمودند که هر جا به خانه نزدیکتر است و در صحیح ابو عبیده منقول است که بهترین جاها حطیم است.

و در صحیح زراره منقولست که افضل حطیم است و دیگر حجر یا مقام و در صحیح ابو حمزه منقول است که حضرت الساجدین صلوات الله علیه فرمودند که افضل مواضع حطیم است میان رکن و مقام و افضلیت حطیم متواتر است و رکن عراقی که مذکور است رکنی است که مشهور است به رکن شامی و در واقع بعضی از مواضع عراق رو به آن می کنند و بعضی از شام بنا بر این هر دو را بر او اطلاق می کنند و الله تعالی يعلم (و من صلّى فی المسجد الحرام صلاه واحده قبل الله عزّ و جلّ منه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۴

کَلَّ صَلَاةَ صَلَّاهَا وَ كَلَّ صَلَاةَ يَصَلِّيْهَا إِلَىٰ أَنْ يَمُوتَ) وَ بِهِ

اسانید متکثره منقول است از ابو حمزه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که در مسجد الحرام یک نماز کند حق سبحانه و تعالی قبول کند از او هر نمازی را که کرده است و هر نمازی را که خواهد کرد تا وقت مرگ (و الصلاه فيه بمائه الف صلاه) و نمازی که در مسجد الحرام کنند برابر است با صد هزار نمازی که در مسجدهای دیگر کنند و این مضمون در احادیث صحیحه بسیار وارد شده است و این دو حدیث با احادیث صحیحه بسیار در باب فضل مساجد گذشت (و اذا اخذ الناس مواطنهم بمني نادى مناد من قبل الله عزّ وجلّ ان اردتم ان ارضى فقد رضيت) و در صحیح عالی السند از داود بن فرقد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون مردمان در جاهای خود قرار می گیرند در منی منادی از جانب حق سبحانه و تعالی ندا می کند به آن که می گوید که حق سبحانه و تعالی می فرماید که اگر غرض شما بندگان اینست که من از شما راضی شوم راضی شدم ظاهرش آنست که هر که حج او از جهت رضای الهی باشد حجش مقبول است نه مطلقا و محتمل است که بر تقدیری که غرضش از حج رضای الهی نباشد هر که مسلمانست خوشنودی الهی را می خواهد و اول اظهر است و خواهد آمد مؤیدش اخبار دیگر (و روی انه اذا اخذ الناس منازلهم بمني ناداهم مناد لو تعلمون بفاء من حللتم لأيقنتم بالخلف بعد المغفره)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۵

و از کلینی و در صحیح و در

حسن کالصحیح منقول است از معاویه بن عمار پس صحیح باشد نیز چون صدوق به او هشت سند صحیح دارد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون مردمان در منی به جای خود جا می کنند منادی ندا می کند که اگر بدانید که به درگاه که فرمود آمده آید هر آینه یقین کنید که آن چه صرف نموده آید عوض کرامت می کند شما را بعد از مغفرت گناهان یعنی چون به درگاه اکرم الاکرمین غنی بالذات آمده آید که اگر هر یک را مثل دنیا بلکه صد هزار باره مثل دنیا عطا فرماید ذره از خزینه کرم او کم نمی شود و شما را با این فقر ببیند که مال خود را در راه او صرف نموده آید، و مع هذا وعده کرده باشد که هر درهمی را که در راه او دهید دو هزار هزار درهم بدهد و وعده فرموده باشد منافع دنیوی و اخروی و مغفرت را البته یقین خواهید کرد بهر دو و لیکن نه بزرگی او را می دانید و نه جود و کرم او را بنا بر این است که در رفتن به درگاه او تاخیری می نمایید و در صرف نمودن زر در آن راه بخل می ورزند (و روی انّ الجبار جلّ جلاله یقول انّ عبدا احسنت الیه و اجملت الیه فلم یزرنی فی هذا المکان فی کلّ خمس سنین لمحروم) و مرویست که خداوند جبار عظیم الشان می فرماید که به درستی که بنده را که به او احسان کرده باشم و او را توانگر گردانیده باشم و مرا زیارت نکند در این مکان در هر پنج سال یک بار او محرومست از

رحمت من.

و کلینی در موثق کالصحیح روایت کرده است از ذریح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که پنج سال بگذرد بر او و مالدار باشد و بحج نیاید به درستی که او از رحمت الهی محروم است.

و کالصحیح از حمران منقول است که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۶

صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی منادی را مقرر فرموده است که همیشه ندا می کند که هر بنده را که حق سبحانه و تعالی به او احسان کرده باشد و روزی او را فراخ گردانیده باشد و در هر پنج سال یک بار به درگاه خداوند خود نیاید که طلب کند احسانهای خداوند خود را به درستی که او محرومست از رحمت الهی و روایت صدوق ممکن است که نقل بالمعنی باشد از این دو حدیث و اظهر آنست که حدیث دیگر دیده باشد باین عبارت

[نماز در مسجد خیف]

(و قد روی صلی فی مسجد الخیف بمنی سبعمائه نبی) و کالصحیح منقولست از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در مسجد خیف که در منی واقعست هفتصد پیغمبر نماز کرده اند و ممکن است که مراد از هفتصد کثرت باشد تا منافات نداشته باشد با حدیث صحیح که هزار پیغمبر در آن نماز کرده اند با آن که ممکن است که مراد هفتصد پیغمبر از بنی اسرائیل باشند و سیصد از غیر ایشان یا هزار پیغمبر از غیر ایشان یا بر عکس (و کان مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله علی عهده عند المناره الّتی فی وسط المسجد و فوقها إلی القبله و نحو

ثلثین ذراعا و عن یمینها و عن یسارها و خلفها نحو ذلك) و آن چه مسجد منی بود در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از مناری که در میان مسجد است از جانب قبله قریب به سی ذرع بود بذراع دست و از دست راست و دست چپ و پشت سر هر یک سی ذراع بود تقریباً یا سی ذرع حقیقی بود در چهار جانب پس آن چه زیاد کرده اند الحال مسجد نباشد و عامه از باب تیمن و تبرک قربانی را در آن زیادتیا می کشند و دور نیست که بد نباشد و ازاله نجاست از آن واجب نباشد چون زمین منی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۷

مشعر و عرفات محل عبادتست احیا نمی توان کردن چنانکه اکثر اصحاب گفته اند و احوط نگشتن است و ازاله کردن با امکان و ایوم شیعیان را ممکن نیست بر تقدیری که واجب باشد ساقط است مثل مسجد الحرام بلکه کعبه معظمه با آن که احادیث صحیحیه وارد است در آن که اگر کسی بول کند در کعبه قتلش واجبست و نجس کردن کعبه ارتداد است چون وجوب تعظیم کعبه از ضروریات دینست مثل قرآن و این تحدید در صحیح از معاویه بن عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و صدوق در باب مساجد احادیث مسجد منی و اعمال آن را ذکر کرده است (و من صلی فی مسجد منی مائه رکعه قبل ان یخرج منه عدلت عباده سبعین عاما و من سبح الله فی مسجد منی مائه تسبیحه کتب الله عز و جل له اجر عتق رقبه و من هلل الله

فیه مائه مرّه عدلت احیاء نسّمه و من حمد اللّٰه عزّ و جلّ فیه مائه تحمیده عدلت اجر خراج العراقین ینفقه فی سبیل اللّٰه) و به اسانید متکثره منقولست از ابو حمزه که حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که در مسجد خیف در منی صد رکعت نماز بکند پیش از آن که از منی بیرون رود برابر است با عبادت هفتاد ساله و هر که در مسجد منی صد تسبیح بگوید حق سبحانه و تعالی بنویسد از جبهه او ثواب یک بنده آزاد کردن و هر که صد نوبت لا اله الا اللّٰه بگوید برابر است با زنده کردن شخصی و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید برابر است با ثواب خراج کوفه و بصره که همه را در راه حق سبحانه و تعالی صرف نموده باشد و همین حدیث گذشت در باب مساجد به اندک تغییر لفظی و معنی متحد است

[وقوف به عرفات]

(و الحاجّ اذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه) و به اسانید صحیحه منقولست که حاجی هر گاه وقوف عرفات کند از گناهان بیرون می آید (و قال ابو جعفر صلوات اللّٰه علیه ما يقف احد علی تلك الجبال برّ و لا فاجر الاّ استجاب اللّٰه له فاما البرّ فيستجاب له فی آخرته و دنیاه و امّا الفاجر فيستجاب له فی دنیاه) و در موثق کالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات اللّٰه علیه منقولست که فرمودند که احدی وقوف نمی کند و در این کوهها یعنی کوهستانها که مراد عرفات و مشعر باشد نه خوب و نه فاسق که مراد از آن کفار است مگر آن که دعاوی او

را مستجاب می کنند اما خوبان دعای ایشان را مستجاب می کنند در هر چه طلب کنند از دنیا و عقبی، و اما کفار یا اعم از کفار و فساق دعای ایشان را مستجاب می کنند در امور دنیویه.

و در فقه رضوی مذکور است که مرویست از معصوم صلوات الله علیهم که هر که در عرفات یا مشعر وقوف کند از امامی مذهب و غیر ایشان البته گناهان او را می آمرزند عرض نمودند که خوارج و نواصب نیز وقوف می کنند حضرت فرمودند که گناهان همه را می آمرزند اگر بر سر کار خود نروند اما همه پیش از بیرون رفتن به اعتقاد باطل خود بر می گردند و ضایع می کنند کردهای خود را و در موثق کالصحیح از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه منقول است که هر که در کوهها وقوف می کند دعای او را مستجاب می کنند اما مؤمنان پس دعای ایشان را مستجاب می کنند در آخرت ایشان و اما کفار پس دعای ایشان را مستجاب می کنند در دنیای ایشان و از آیه کریمه ظاهر می شود که چون کفار همین دنیا را می طلبند دنیا به ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۹۹

می دهند که اگر آخرت را بطلبند هر آینه دعای ایشان را نیز مستجاب می کنند و توفیق ایمانشان نیز کرامت می کنند و مؤمنان هر چه طلب کنند از دنیا و عقبی کرامت می فرمایند و آیه کریمه این است که بعد از وقوف عرفات و مشعر می فرماید که «فَمِنَ النَّاسِ الْخَ» یعنی از جمله مردمان جمعی هستند که می گویند که ای پروردگار ما عطا کن ما را در دنیا حسنه و خوبی و ایشان را در آخرت نصیبی

نیست و بعضی از ایشان می طلبند که خداوند عطا کن ما را در دنیا حسنه و در آخرت حسنه و ما را از عذاب دوزخ نگاه دار این جماعت را نصیبی عظیم هست از کارهای خود (و قال الصادق صلوات الله علیه ما من رجل من اهل کوره وقف بعرفه من المؤمنین الا غفر الله تعالی لأهل تلك الكوره من المؤمنین و ما من رجل وقف بعرفه من اهل بیت من المؤمنین الا غفر الله لأهل ذلك البيت من المؤمنین) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر گاه مؤمنی از شهری یا از طرفی بحج رود و وقوف عرفات را در یابد البته حق سبحانه و تعالی می آمرزد مؤمنان اهل آن خانه را با خویشان او را که مؤمن باشد.

و مؤید این احادیث بسیار وارد شده است که حق سبحانه و تعالی به برکت نماز گذارندگان شیعیان دفع می فرماید بلا را از جمعی که تارک الصلاة باشند و هم چنین سایر عبادات خصوصا هر گاه در آنجا از جهه اهل ناحیه یا شهر یا ده یا اهل خانه دعا کنندگان البته دعاهای ایشان در حق آن جماعت مستجاب می شود چنانکه خواهد آمد که بهترین دعاها دعایی است که از جهه برادر مؤمن کنند (و سمع علی بن الحسین صلوات الله علیهما یوم عرفه سائلا یسال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۰

الناس فقال له ويحك أ غیر الله تسال فی هذا الیوم انه لیرجى لما فی بطون الجبالی فی هذا الیوم ان یکون سعیدا) و در حسن کالصحیح از حرمان منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در ضمن خصال

بیست و سه گانه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه که آن حضرت دیدند در روز عرفه که جمعی سؤال می کردند از مردمان حضرت فرمودند که وای بر شما آیا در چنین روز از غیر حق سبحانه و تعالی سؤال می کنید با آن که امیدواری هست اطفال شکم را که در این روز از جمله سعادت‌مندان شوند چون رحمت الهی شامل احوال همه کس می شود با آن که آنها که در شکمهای مادرانند زبان ندارند که سؤال کنند شما که زبان سؤال دارید چرا از حق سبحانه و تعالی سؤال نمی کنید و از غیر او سؤال می کنید و این حدیث در خصال موجود است در نسخه مصححی که بسیاری از فضلا بر او گشته اند و الحبالی است و در بعضی از نسخ الجبال است و ظاهرا تصحیف نساخ است (و کان أبو جعفر صلوات الله علیه اذا کان یوم عرفه لم یرد سائلا) و منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در روز عرفه هیچ سائلی را رد نمی فرمودند اگر چه نسبت به سایل اولی آنست که سؤال نکنند امام نسبت به دیگران اولی آن است که رد سائل نکنند (و من اعتق عبدا عشیه عرفه فانه یجزئ عن العبد حجه الاسلام و یکتب للسید اجران ثواب العتق و ثواب الحج) و در صحیح از شهاب منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در عصر روز عرفه بنده را آزاد کند به درستی که مجزی است از آن بنده حجه الاسلام از او و می نویسند از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۱

آقا دو ثواب یکی ثواب آزاد

کردن و دویم ثواب حجه الاسلام چون سبب حجه الاسلام بنده شده است (و روی فی العبد اذا أعتق یوم عرفه آنه اذا ادرك احد الموقفین فقد ادرك الحج) و به اسانید صحیحہ منقول است از معاویه بن عمار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بنده که آزاد شود در روز عرفه حضرت فرمودند که هر گاه یکی از موقفین که وقوف عرفاتست یا مشعر دریا بید چنان است که حج را در یافته است و این دو حدیث خواهد آمد با تفصیل هر دو (و اعظم الناس جرما من اهل عرفات الذی ینصرف من عرفات و هو یظنّ انه لم یغفر له یعنی الذی یقنط من رحمه الله عزّ و جلّ) و در حسن کالصحیح منقول است از بزنی از بعضی از مشایخ و ارسال او ضرر ندارد چون از اهل اجماع است و مراسیل او در حکم مسانید است چنانکه شهید در ذکری و شرح ارشاد ذکر کرده است که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد در مسجد الحرام که کیست که گناه او از همه کس عظیمتر است حضرت فرمودند که هر کسی که وقوف کند در عرفات و مشعر و سعی کند میان صفا و مروه و طواف کند باین خانه و عقب مقام ابراهیم علیه السلام نماز کند و بعد از آن اعتقاد کند یا گمان کند که حق سبحانه و تعالی او را نمی آمرزد گناه او از همه عظیمتر است. و صدوق تاویل کرده است که مراد از این شخصی است که از رحمت الهی ناامید باشد

چون ناامیدی از کبائر است که اگر ناامید نباشد و از خود مأیوس باشد و اعمال خود را خوب نداند بد نیست و معنی خوف و رجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۲

اینست که از اعمال خود خایف باشد و از رحمت الهی امیدوار باشد و ظاهراً حدیث متن غیر حدیث کافی است (و قال الصّادق صلوات الله علیه اذا كان عشيّه عرفه بعث الله عزّ وجلّ ملكين يتصفّحان وجوه النّاس فاذا فقدا رجلا قد عوّد نفسه الحج قال احدهما لصاحبه يا فلان ما فعل فلان قال فيقول الله اعلم قال فيقول احدهما اللهمّ إن كان حبسه عن الحجّ فقر فاغنه و ان كان حبسه دين فاقض عنه دينه و ان كان حبسه مرض فاشفه و ان كان حبسه موت فاغفر له و ارحمه) و كالصحيح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون عصر عرفه می شود حق سبحانه و تعالی دو فرشته را می فرستد که ملاحظه نمایند مردمان را و به روی ایشان نظر کنند پس اگر نیابند شخصی را که معتاد بود که هر سال بحج می آمد از این دو فرشته به دیگری گوید که آیا فلانی چه شد و آن دیگری گوید که حق سبحانه و تعالی اعلم است پس آن یک گوید که خداوندا اگر سبب نیامدن او فقر است او را غنی مکن و اگر مانعش دین بوده است خداوندا دین او را ادا کن و اگر مانعش بیماریست تو او را شفا کرامت فرما و اگر فوت شده است تو او را بیامرزش و رحمت کن (و قال الصّادق صلوات الله علیه اذا دعا الرّجل لأخيه بظهر

الغیب نودی من العرش و لك مائه الف ضعف مثله و اذا دعا لنفسه كانت له واحده، فمائه الف مضمونه خير من واحده لا يدري يستجاب ام لا) و در حسن كالصحيح منقولست از ابراهيم بن هاشم كه عبد الله جنذب را در عرفات دیدم كه وقوفی به جا آورد كه بهتر از وقوف او از کسی ندیده بودم از اول وقوف كه بعد از نماز ظهر و عصر است او را دیدم كه دستها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۳

به جانب آسمان بلند کرده بود و آب دیده اش بر صفحه رو روان شده بر زمین می ریخت چون مردمان برگشتند به جانب مشعر به او گفتم ای ابو محمد وقوفی بهتر از وقوف تو ندیدم گفت و الله كه دعا نکردم مگر از جهه برادرانم زیرا كه از حضرت امام موسی كاظم صلوات الله علیه شنیدم كه هر كه دعا كند از جهه برادر مؤمنش غایبانه به او ندا می رسد از عرش كه حق سبحانه و تعالی دعای ترا در حق او مستجاب كرد و صد هزار مثل آن چه از جهه او دعا كردی به تو عطا فرمود و اگر کسی از جهه خود دعا كند يك دعاست پس صد هزار دعایی كه حق سبحانه و تعالی ضامن شده است كه عطا كند بهتر است از يك دعائی كه نمی داند مستجاب می شود یا نمی شود.

و ابن فهد قدس سره روایت کرده است در قوی از عبد الله بن سنان كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند كه هر كه از جهه برادر مؤمنش دعا كند ملكی در آسمان اول است و می گوید كه حق

سبحانه و تعالی صد هزار مثل آن چه طلب کردی از جبهه او ترا عطا فرمود و ملکی در آسمان دویم می گوید که حق سبحانه و تعالی می فرماید که ترا عطا کردم دویمت هزار مثل آن چه از جبهه برادر مؤمنت دعا کردی و به همین نحو بالا می رود تا به آسمان هفتم ملکی می گوید که ترا عطا فرمودند هفتصد هزار مثل آن چه از جبهه برادر مؤمنت طلبیدی پس آن همه دعاهای مستجاب بهتر است از یک دعا که معلوم نیست که مستجاب خواهد شد یا نه (و من دعا لأربعین رجلاً من اخوانه قبل ان یدعو لنفسه استجیب له فیهم و فی نفسه) از هشام بن سالم منقولست که حضرت امام جعفر صادق (ص) فرمودند که هر که مقدم دارد برادران مؤمن را بر خود و از برای چهل کس از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۴

ایشان دعا کند و بعد از آن از جبهه خود دعا کند از جبهه همه مستجاب می شود و در صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دعا از جبهه برادران مؤمن غایبانه ایشان روزی را فراخ می گرداند و بلاها را دفع می کند.

و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که همه مؤمنین و مؤمنات از اول دنیا تا آخر دنیا شفیع خواهند بود کسی را که در دعای خود گوید که اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و فردای قیامت اگر این مرد را امر کنند که بجهنم برند و بر رو کشند او را به آن که پاهای او را بکشند

و روی او بر خاک کشیده شود مؤمنان و مؤمنات همه گویند پروردگارا این مرد همیشه از جهت ما دعا می کرد ما را شفیع او گردان پس حق سبحانه و تعالی شفاعت به ایشان کرامت فرماید و ایشان شفاعت کنند او را تا نجات یابد.

و در روایتی صحیح از صفوان منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که هر که دعا کند از جهت برادران مؤمنش حق سبحانه و تعالی مقرر سازد بعدد هر مؤمنین یک فرشته که از جهت او دعا کند و هر که بگوید (اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الأحياء منهم و الأموات) حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمن و مؤمنه که از زمان آدم علیه السلام تا انقضاء دنیا خواهند بود حسنه در نامه عمل او بنویسد.

و کالصحیح از عبد الله بن سنان روایت کرده است صدوق پس صحیح باشد چون سند صحیح بعبد الله دارد که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۵

صلوات الله علیه فرمودند که هر که هر روز بیست و پنجم رتبه بگوید (اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات) حق سبحانه و تعالی بعدد هر مؤمنی که بوده اند و هر که خواهد بود تا روز قیامت حسنه در نامه عمل او بنویسد و سیئه محو کند و درجه بلند کند.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که دعا کند می باید که دعای او عام باشد به آن که اول تصریح کند اسامی مؤمنین و مؤمنات را و در همه ضمائر متکلم مع الغیر بیاورد و این تغییر در دعاهای

منقوله نیز ضرر ندارد مثلا اگر در واقع چنین باشد که اللهم اغفر لی را بگوید اللهم اغفر لنا چون از جانب ایشان مرخصیم و در این باب احادیث بسیار وارد شده است و بعضی از اینها نیز گذشته است و دیگر خواهد آمد (و من مرّ بین مأزمی منی غیر مستکبر غفر الله له ذنوبه) و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که بگذرد به میان دو تنگنای منی نه از روی تکبر حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد، و در محاسن مذکور است که راوی گفت عرض نمودم که استکبار کدام است حضرت فرمودند آنست که حقرا نشناسد و اهل حقرا حقیر داند و چنانکه سابقا گذشت و احادیث متواتره وارد است که اکثر اوقات که اطلاق تکبر می کنند در امثال این مواضع مراد ایشان مخالفت حق است از اهل ملل باطله غیر مذهب امامیه و هر جا امامیه می گویند اثنا عشریه می خواهند، و مراد از اثنا عشریه آنست که غیر ایشان را امام نداند تا هر معصومی که از ائمه اثنا عشر که در زمان او باشند اعتقاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۶

داشته باشد پس کسانی که در زمان امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشند شش معصوم را می باید که امام دانند و جازم باشند که هر امامی را که آن حضرت بفرمایند که بعد از من امام است امام دانند و اگر آن حضرت دوازده را نام برد یا مجملا بفرمایند اعتقاد به امامت ایشان در وقت خود داشته باشند بعد از آن حضرت فرمودند که دو فرشته موکلند در این دو

مازم و می گویند که پروردگارا سلامت دار این جمع را در دار دنیا و سلامت دار ایشان را در عقبی و ظاهر کلام لغویین آنست که مراد از مأزم تنگناست و منی دو تنگنا دارد یکی از طرف عرفاتست که آن تنگنای مشعر است و یکی از طرف مکه معظمه که به ابطح می رسند وقتی که از تنگنا در می آیند و از ابطح داخل مکه معظمه می شوند پس ظاهر این حدیث آنست که از این دو تنگنا هر که بگذرد مغفور است موافق کلام اهل لغت و علما که ما زمین می کوبند تنگنای مشعر الحرام را می خواهند و بنا بر اطلاق ایشان مراد از مازم یک طرف کوه است و مشعر الحرام یک دره است از منی تا عرفات (و انّ ابواب السّماء لا تغلق تلك اللّيلة لأصوات المؤمنین لهم دویّ کدویّ النحل يقول الله عزّ و جلّ انا ربکم و أنتم عبادی اذیتم حقّی و حقّ علیّ ان استجیب لکم فیحطّ تلك اللّيلة عن اراد ان یحطّ عنه ذنوبه و یغفر لمن اراد ان یغفر له) و در حسن کالصحیح از حلبی منقول است بروایت کلینی پس صحیح باشد بروایت صدوق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر توانی که شب عید را احیا کن به درستی که بما رسیده است یعنی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و اله که درهای آسمان را نمی بندند از جهت بالا بردن اعمال صالحه مؤمنان و صدای ایشان مانند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۷

صدای خانه زنبور عسل است که هیچ صدایی مفهوم نمی شود اما نزد حق سبحانه و تعالی ظاهر است و حق

سبحانه و تعالی خطاب می فرماید به ایشان که «انا الله ربکم» چنانکه در کافی است منم خداوندی که پروردگار شما ام و شما بندگان منید ادا کردید حق مرا و بر من لازمست که دعاهای شما را مستجاب گردانم پس حق سبحانه و تعالی در آن شب تخفیف می دهد از کسی که می خواهد تخفیف دهد و همه گناهان را می آمرزد از جبه کسانی که خواهد تخفیف دهد و همه گناهان را می آمرزد یا آن که حط عبارت از مغفرت گناهانست و بس و مغفرت عبارت از رسانیدن ایشان است به بهشت نیز

[ازدحام مردم و تکبیر گفتن]

(فاذا ازدحم الناس فلم يقدرُوا على ان يتقدموا ولا يتأخروا كبروا فان التكبير يذهب بالضغاط) پس هر گاه ازدحام شود از کثرت مردمان که نتوانند پیش و پس رفتن: الله اکبر بگویند که تکبیر سبب وسعت می شود و فشارش برطرف می شود

[وقوف به مشعر]

(و الحاج اذا وقف بالمشعر خرج من ذنوبه) و هر گاه حاجی وقوف در مشعر را به جا آورد از گناهان بیرون آید چنانکه در روایت صحیحه وارد شده است و الوقوف بعرفه سنّه و بالمشعر فریضه و در رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در غیر آن از اخبار وارد است که وقوف در عرفات سنت است یعنی وجوب آن از قرآن ظاهر نشده است بلکه از سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ظاهر شده و وقوف در مشعر الحرام واجبی است که وجوبش از قرآن ظاهر شده است چون بلفظ امر است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون از عرفات بار کنید و بر گردید خداوند خود را یاد کنید نزد مشعر الحرام و مشهور آنست که مراد از ذکر نیت وقوفست در مشعر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۸

چنانکه خواهد آمد و این سخنان استطرادا در اینجا مذکور شده است چون در بیان فضایل حجست و فضایل افعال حج

[قربانی]

(و ما من عمل افضل يوم النحر من دم مسفوك او مشى في برّ الوالدین او ذی رحم قاطع يأخذ علیه بالفضل و یبداه بالسّلام أو رجل اطعم من صالح نسكه ثم دعا إلى بقیتته جیرانه من الیتامی و اهل المسکنه و المملوك و تعاهد الأسرائ) روایت کرده است صدوق در خصال از ابان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هیچ عملی در روز عید قربان بهتر نیست از خونی که ریخته شود از جبه کشتن هدی یا قربانی یا رفتن به خانه پدر یا مادر که به ایشان احسانی

کنند یا بروند به دیدن خویشانی که از این کس بریده اند تا بر او زیادتی داشته باشند و چون به او رسد اول سلام کند یا کسی که اطعام کند از قربانی جمعی را به آن که از جهه ایشان ثلثی را بفرستد و ثلثی که بماند هم سایگان خود را طلب کند از یتیمان و درویشان و بندگان و با ایشان چیزی بخورد یا بر عکس که ثلث اول را ضیافت کند و ثلث دویم به همسایگان دهد و ثلثی را که به فقرا می دهد، دیگر از اعمال خیر در این روز تعهد احوال اسیرانست بر تقدیری که آخر کشند او را می باید که به گرسنگی او را نکشند و این اعمال از مکارم اخلاق است و در روز عید بهتر است (و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَانَّهُمَا ضَحَايَا كَمْ عَلَى الصَّيْرَاطِ) و كَالصَّحِيحِ مَنْقُولٌ اسْتِ مِنْ حَضْرَةِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِمَا كَمَا أَنَّ حَضْرَةَ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمَوْا أَنَّ كَمَا نَفِيسٌ كُنَيْدٌ قَرْبَانِيَهَائِ خُودِ رَا يَعْنِي شَتْرٌ وَ كَاوٌ وَ كَاوَسْفَنْدُ نَفِيسٌ فَرْبَهَ بِي عَيْبِ رَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۰۹

بکشید به درستی که فردای قیامت بار بردار شما خواهند بود بر صراط که بر آن سوار خواهید شد و از صراط خواهید گذشت پس هر چند نفیس تر است شما را زودتر از صراط خواهد گذرانیده و هر چند لاغرتر است در آن روز نیز لاغر خواهد بود و از صراط و برتر خواهد گذشت (و جاءت أم سلمة رضي الله عنها إلى رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللهِ يَحْضُرُ الْاَضْحَى

و لیس عندی ثمن الاضحیّه فاستقرض و اضحی قال استقرضی فانه دین مقضی) و کالصحیح منقول است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که ام سلمه که بهترین زنان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود بعد از خدیجه که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باد به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله گاه هست که عید قربان حاضر می شود و بهای قربانی ندارم آیا قرض بکنم و قربانی کنم حضرت فرمودند که قرض کن که این قرض را حق سبحانه و تعالی ادا می کند چون از جهت رضای اوست چنانکه در حج نیز خواهد آمد (و یغفر لصاحب الأضحیّه عند اوّل قطره تقطر من دمها) و منقول است در قوی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که اگر مردمان بدانند که چه ثوابست در قربانی هر آینه قرض کنند به درستی که قطره اول خون قربانی که بیرون می آید جمیع گناهان صاحبش را می آمرزند (و قال ابو جعفر صلوات الله علیه انما استحسنوا اشعار البدن لأنّ اوّل قطره تقطره من دمها یغفر الله له علی ذلک) و کالصحیح منقول است از جابر که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۰

صلوات الله علیه فرمودند که از چه وجه خوب می دانند خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم یا صحابه اشعار نمودن شتران را که از برای هدی می برند زیرا که اول قطره که از خون ذبیحه ریخته می شود حق سبحانه و تعالی می آمرزد صاحبش را بر ریختن خون پس بیشتر مقرر فرمودند که کوهان

شتر را زخم کنید تا اندک خونی بیرون آید و روی کوهان را به خون رنگ کند تا مغفرت را از جبهه خود به زودی تحصیل نماید و دیگر وجوه خواهد آمد و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که قربانی چیست حضرت فرمودند یک وجه آن که قطره اولی که از خون او بیرون آید او را می آمرزند.

دویم آن که ظاهر شود بر خلائق که تقوی دارد یا نه و از حق سبحانه و تعالی می ترسد با آن که خدا را ندیده است چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که گوشت و خون ذبیحه به خدا نمی رسد ردّا علی الیهود که در بسیار جائی از توراه مذکور است که حق سبحانه و تعالی از بوی قربانی محظوظ می شود و بر تقدیری که محرف نباشد از بابت بوی دهن روزه دار است که مانند مشکست نزد خدا یعنی حق سبحانه شما را ثواب کرامت فرماید و آن چه به خدا می رسد تقوی و پرهیزکاری شماست پس حضرت فرمودند که نمی بینی یعنی متواتر نشده است نزد تو و در جمیع کتب سماوی نیست که حق سبحانه و تعالی قربانی هاییل را قبول کرد و قربانی قایل را قبول نکرد و چون هاییل در دل خوف الهی داشت و قایل نداشت (و من کفّ بصره و لسانه و یده ایام التشریق کتب الله عزّ و جلّ له مثل حجّ قابل)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۱

و کسی که چشم و زبان و دست خود را از محرّمات در این سه روز نگاه دارد حق سبحانه و تعالی بنویسد

از جهه او ثواب حج آینده اگر چه اینها در همه اوقات واجبت خصوصا در ایام تشریق که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است که (وَ اذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ)

یعنی خدای تعالی را یاد کنید در چند روز شمرده شده که کنایه است بعد از آن فرموده است که (وَ اتَّقُوا اللّٰهَ وَ اعْلَمُوا اَنَّكُمْ اِلَيْهِ تُحْشَرُونَ) یعنی از حق سبحانه و تعالی بترسید در این چند روز بدانید که بازگشت شما بسوی او خواهد بود و شما را بر اعمال قبیحه عقاب خواهد کرد پس ظاهر شد از آیه کریمه که در این سه روز می باید که از جمیع محرمات خود را باز دارد و مشغول ذکر الهی باشد خصوصا تکبیرات عقیب صلوات چنانکه گذشت.

[رمی الجمار]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله رَمَى الْجَمَارِ ذَخِرَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) و در صحیح منقولست که از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فرمودند که انداختن سنگ ریزه های هفتادگانه ذخیره است از جهه روز قیامت و اگر چه همه اعمال ذخیره است و لیکن چون این عمل را به محض رضای الهی می کند و ریا و عجب را در این عمل راهی نیست غالبا ثواب این از همه بیشتر ظاهر خواهد بود و فایده اش در روز قیامت بیشتر ظاهر خواهد شد (و قال صلوات الله عليه الحاج اذا رمى الجمار خرج من ذنوبه) و به طریق صحیح منقولست که هر گاه حاجی سنگ ریزه ها را می اندازد از گناه بیرون می آید ممکن است که مراد از این جمار هفتاد سنگ ریزه باشد و ممکن است که هفت سنگ ریزه جمره عقبه باشد

می زند چون در عقب وقوف مشعر واقع است در صحاح معاویه بن عمار.

و این اظهر است بنا بر آن چه معاویه نقل کرده است که حضرت بعد از این یک یک را می فرمودند تا به آخر، هر یک از این ده جمره علت مستقله است در خروج از گناهان و هر گاه گناهان در مرتبه اولی زایل شد باقی نه جمره که در این سه روز می زند هر یک را هفت عدد سبب کتابت حسنات و علو درجات خواهد شد (و قال الصادق صلوات الله عليه من رمى الجمار يحط عنه بكل حصاه كبیره موبقه) و در حسن كالصحيح و صحيح از حریر منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که جمار را بیندازد و بعدد هر سنگ ریزه یک گناه کبیره که سبب هلاک است از او محو می شود.

(و اذا رماها المؤمن التقفها الملك و اذا رماها الكافر قال الشيطان باسلك ما رميت) و ظاهرا تتمه حدیث حریر باشد که کلینی نقل نکرده است چون ناخوشی دارد یعنی این جمرات را هر گاه مؤمنان می اندازند فرشتگان از روی تیمن و تبرک بر می دارند و به مسجد الحرام می برند و اگر کافر می اندازد یعنی غیر اثنی عشری، شیطان علیه اللعنه چون مسلط است بر کفار می گوید آن چه به من می اندازی در دبرت باد تو مسخر منی و لشکر منی و سنگ بمن می اندازی چون این دشنام نزد شیاطین انس شایع است شیاطین ایشان را دشنام می دهد به نحوی که نزد ایشان متعارفست

[حلق رأس]

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان المؤمن اذا حلق رأسه

بمنی ثم دفنه جاء يوم القیمه و کل شعره لها لسان مطلق یلثی صاحبها باسم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۳

و در صحیح از ابو شبل منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مؤمن سر خود را تراشد در منی و دفن کند در منی چون به صحرای محشر در آید هر موی او را زبان فصیحی باشد که تلبیه گوید باسم صاحبش بانکه گوید که فلان یقول لیبیک یعنی فلان تلبیه می گوید تا به آخر و در کافی طلق است یعنی فصیح و ظاهرا نساخ میم را زیاد کرده اند و بنا بر نسخه مطلق یعنی زبانش گویا باشد چون اکثر زبانها از دهشت آن روز بند خواهد بود به غیر از این جماعت و امثال ایشان (و استغفر رسول الله صلی الله علیه و آله للمحلّین ثلث مرّات و للمقصرین مرّه) و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سه مرتبه استغفار فرمودند از جهه جمعی که در منی سر تراشیده بودند و از جهه جمعی که تقصیر کرده بودند و سر تراشیده بودند یک نوبت استغفار کردند و در صحیح از حریر منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دو مرتبه استغفار نمودند در سال حدیبیه از جهه آنها که سر تراشیده بودند و یک مرتبه از جهه مقصرین و دور نیست که سه مرتبه استغفار در حج و داع واقع شده باشد یا راوی یک مرتبه نشنیده باشد و راوی دیگر شنیده باشد (و روی انّ من حلق رأسه بمنی کان له بکل شعره نورا یوم القیمه) و در صحیح از

معاویه بن عمار منقول است که هر که سر خود را در منی بتراشد بعدد هر مویی حق سبحانه و تعالی او را نوری بدهد در صحرای قیامت در وقتی که همه در ظلمت باشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۴

(و لا یجوز للصروره ان یقصر و علیه الحلق) و جایز نیست نو حاجی را که اکتفا کند به تقصیر بلکه سر نیز می تراشد و اکثر بر اینند که سر تراشیدن افضل دو فرد واجب تخییر است و در نو حاجی مبالغه بیشتر است و در مبحث خود خواهد آمد و مناسب نبود ذکر غیر فضایل در این باب (و سئل الصادق صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ» قال يرجع مغفورا لا ذنب له) و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که هر که تعجیل کند در دو روز ایام تشریق و در نفر اول روانه شود بر او گناهی نیست و هر که تاخیر کند تا نفر دویم بر او گناهی نیست حضرت فرمودند که مراد الهی این است که خواه در نفر اول روانه شود و خواه در نفر دویم که حق سبحانه و تعالی جمیع گناهان او را می آمرزد و بنا بر این معنی «لِمَنْ اتَّقَى» این خواهد بود که حضرت فرموده اند که این معنی از جهت کسی است که پرهیز کرده باشد از شرک و مشرک نباشد یعنی شیعه اثنی عشری باشد چون غیر ایشان همه کافرند

و مخلد در نار خواهند بود اگر چه بعضی از ایشان پاک باشند بر مذهب بعضی زیرا که طهارت و نجاست حکم دیگر است و حضرت فرمودند که این معنی از جهت شماسیت شیعیان و باقی مردمان بسیاری اهل اسلامند و مسلمان واقعی نیستند و حج شما مقبول است و حج باقی ایشان مردود است چون ایمان شرط است در صحت اعمال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۵

(و روی یخرج من ذنوبه کنحو ممّا ولدته أمّه) و در حسن کالصحیح از عبد الاعلی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پدرم صلوات الله علیه می فرمودند که هر که قصد این خانه کند از جهت حج یا عمره و متبرا باشد از کبر از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شود بعد از آن حضرت این آیه کریمه را خواندند به استشهاد بان معنی که در حدیث سابق گذشت.

راوی گفت گفتم که کبر کدامست حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که عظیمترین تکبرها آن است که حقرا ندانند و بر اهل حق طعنه زنند چنانکه قانون غیر اثنی عشری است و هر که چنین کند از جمله متکبرانی است که با حق سبحانه و تعالی منازعه کرده است در چیزی که مخصوص اوست چون متواتر است که

«الکبریاء ردائی و العظمه ازاری»

یعنی کبریا و عظمت مخصوص منست از بابت مجازی که شایع است که می گویند که پادشاهی جامه ایست که به قد فلان پادشاه دوخته اند و مذکور شد که حضرات ائمه معصومین در غالب اوقات به سبب حضور اهل سنت خصوصا علماء ایشان در مجالس ایشان

تصریح نمی فرمودند بر کفر عامه و باین عبارت می فرمودند و اگر کسی خواهد رجوع کند به باب کبر در اکثر اخبار وارد است به همین عنوان که در این حدیث وارد شده است بلکه این مضمون متواتر است بی دغدغه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سنیان نیز در صحاح خود آورده اند و لیکن نمی فهمند که غرض حضرت چیست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در اکثر خطب خصوصا خطبه قاصعه که در مذمت ابلیس فرموده اند بیان این معنی را با بلغ عبارات و معانی فرموده اند و بعضی از آن را کلینی ذکر کرده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۶

در ابواب حج و إن شاء الله تعالی مذکور خواهد شد (و قال صلوات الله علیه لا يزال العبد فی حدّ الطائف بالكعبه ما دام شعر الحلق علیه) و در حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که همیشه بنده مؤمن از جمله طواف کنندگان کعبه است ما دام که موی تراش بر سر او باشد و این حدیث دو احتمال دارد یکی آن که پیش از حج سنت است که موی سر را بگذارند که بلند شود تا در منی بتراشند و مبالغه در آن واقعست از اول ذی القعدة چنانکه خواهد آمد و چون موی سر گذاشتن از شعار حاجیانست هر چند بیشتر باشد بهتر است و حکم حاجی دارد.

و دویم مویی است که بعد از تراشیدن بر سر می روید و در این صورت مبالغه از جهه سر تراشیدن واقع شده است و ظاهرا صدوق معنی دویم را فهمیده اند که در این جا این حدیث را ذکر

کرده اند و بنا بر این معنی اول به اول باب انساب بود و معنی اول اظهر است و الله تعالی يعلم (و روی انّ الحاجّ من حین یخرج من منزله حتّی یرجع: بمنزله الطائف بالكعبه).

و در روایتی از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است که شخصی که اراده حج دارد از وقتی که از خانه بیرون می رود تا وقتی که داخل خانه می شود به منزله کسی است که بر دور کعبه طواف می کند چون حق سبحانه و تعالی همه جا حاضر و ناظر است و غرض از حج محض تعبد و بنده گی است پس اگر جمعی در راه به اخلاص باشند بهترینند از جمعی که طواف کنند و اخلاص نداشته باشند و ظاهر می شود که راه رفتن که مقدمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۷

حج است حکم حج دارد بر ثواب چنانکه احادیث متواتره وارد شده است که چون حاجی شروع در کار سازی می کند در هر حرکتی و سکونی او را ثوابی می دهند.

و بعضی از اخبار در این معنی گذشت و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید نیز فرموده است در مقدمه جهاد یا اعم از جهاد و حج و غیر آن که هر تشنگی و گرسنگی و تعبیه که می کشند در نامه عمل ایشان عمل صالح نوشته می شود، و حق سبحانه و تعالی ضایع نمی گرداند مزد نیکوکاران را و هر چه از نفقات در آن راه صرف کنند خواه اندک و خواه بسیار و هر وادی را که قطع کنند البته در نامه عمل ایشان نوشته می شود و حق سبحانه و تعالی بهترین جزاها کرامت می فرماید حاصل آن که هیچ چیز ضایع

نمی شود در درگاه او اگر از جهه او کنند تعالی جوده و کرمه

[هر که حج اسلام را به جا آورد]

(و قال الصادق صلوات الله عليه من حج حجه الاسلام فقد حل عقده من النار من عنقه و من حج حجتين و لم يزل في خير حتى يموت و من حج ثلاث حج متواليه ثم حج او لم يحج فهو بمنزله مدمن الحج) و كالصحيح منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که حج اسلام را به جا آورد پس به تحقیق که آتش جهنم که به سبب نکردن حج در گردنش لازم شده بود و گره شده بود آن گروه را گشوده یا آتش جهنم را که به سبب اعمال قبیحه بسیار به هم رسیده بود از گردن خود برداشت چون احادیث متواتره وارد شده است که حج محو می کند گناهان را به فضل الله چنانکه بعضی از احادیث گذشت و دیگر خواهد آمد و اول اظهر است، و حج اسلام آن است که به اصل شرع بر بنده واجب می شود هر گاه استطاعت داشته باشد و کسی که دو حج می کند همیشه در خیر و خوبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۸

است یا مالش بسیار است و محتاج کسی نمی شود تا بمیرد و هر که سه حج پی در پی بکند و دیگر حج کند یا نکند در نامه عملش می نویسند که مدت عمر حج کرده است اگر چه هر چند بیشتر کند ثوابش بیشتر است، و جزو آخر در حدیث دیگر از فضیل منقولست (و روی ان من حج ثلاث حجج لم یصبه فقر ابدا) و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست

و در روایتی وارد شده است که هر که سه حج بکند هرگز فقر به او نمی رسد و در حسن کالصحیح از فضیل منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که به حق این خانه کعبه که هر که مداومت داشته باشد بر حج فقر و تب نزد او نمی آیند که ملازم او شوند و دیگر وارد شده است به طرق بسیار که حجهای پی در پی و عمرهای بسیار رفع می کند فقر و فاقه را و نگاه می دارند از مرگ بد.

[هر شتری که سه سال بر آن حج روند]

(و أیما بعیر حجّ علیه ثلاث سنین جعل من نعم الجنه و روی سبع سنین) و در قوی از عیسی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر شتری که سه سال بر آن حج روند آن شتر را حق سبحانه و تعالی از شتران بهشت می کند.

و در روایتی واقع شده هفت سال و آن حدیث موثقی است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در وقت رفتن به پدرم صلوات الله علیه وصیت فرمودند که من بر این ناقه بیست حج کرده ام که یک تازیانه بر این زده ام چون بمیرد او را دفن کنید تا گوشت آن را درندگان نخورند به درستی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۱۹

حضرت سید الأنبياء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که هر شتری که در هفت حج در عرفات حاضر شود حق سبحانه و تعالی آن شتر را از شتران بهشت می گرداند و نسل آن را مبارک می گرداند و چون آن شتر مرد پدرم آن را دفن فرمودند.

در روایات متکثره وارد شده است که چون حضرت سید السّاجدین صلوات الله علیه را با علی علیین بردند آن ناچه در چراگاه بود خود را به قبر آن حضرت رسانید و سینه بر آن می مالید و بر خاک می غلطید حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که آن را به چراگاه برند مبادا فتنه شود از بنی امیه

[هر کس سه نفر را به حج فرستد]

(و قال الرضا صلوات الله علیه من حجّ بثلاثة من المؤمنين فقد اشترى نفسه من الله عزّ وجلّ بالثمن و لم يسأله من این اكتسب ماله من حلال او حرام) و در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که سه مؤمن را با خود به حج برد و خرج ایشان را بکشد پس چنان است که گویا زر داده است و خود را خریده است و از آتش خلاص کرده است و فردای قیامت سؤال نخواهند کردن از او که مالش را از حلال به هم رسیده است یا از حرام بانکه اگر از مال مردم باشد حق سبحانه و تعالی ایشان را خوشنود کند و عوض بدهد و محتمل است که این خرج از قبیل رد مظالم باشد که هر گاه نداند که از که برده است و صاحبان را نشناسد مانند حبه بری که ترازو داران می کنند چنانکه در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چون حاجی داخل مکه می شود حق سبحانه و تعالی دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۰

فرشته را بر او موکل می گردانند که حفظ کنند طواف و نماز و سعیش را از آفتهای اعمال پس چون وقوف عرفات واقع می شود

این دو فرشته دست بر دوش او می زنند که گذشتها را حق سبحانه و تعالی بخشید پس من بعد عمل را از سر گیرد و در حسن کالصحیح از ثمالی منقول است که شخصی به حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه عرض نمود که شما جهاد را ترک گردید چون دشوار بود و حج را اختیار فرمودید که چون آسان بود حضرت تکیه فرموده بودند درست نشستند و فرمودند که وای بر تو نشنیدی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حج وداع چون وقوف عرفه را در عرفات به جا آوردند فرمودند بلال را که مردمان را ندا کند که همه خاموش شوند چون خاموش شدند فرمودند که پروردگار شما بر شما احسان کرد در این روز و نیکوکاران را آمرزید و بدان را به نیکان بخشید روانه شوید به مشعر که همه مغفورید.

و بعضی از محدثین زیاد کرده اند که حضرت فرمودند که همه را بخشیدند مگر جمعی که حقوق مردمان در ذمت ایشان است که چون حق سبحانه و تعالی عادل است حقوق بی چارگان را از ظالمان خواهد گرفت و به ایشان خواهد داد و چون به مشعر الحرام رفتند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در آن شب تا صبح تضرع می کردند که آن جماعت نیز آمرزیده شوند و چون صبح شد و وقوف به مشعر را به جا آوردند باز به بلال فرمودند که ندا کن تا مردمان خاموش شوند پس چون خاموش شدند حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضل فرمود و خوبان را آمرزید و شفاعت خوبان را در بدان قبول فرمود روانه شوید که

همه را آمرزیدند و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۱

سبحانه و تعالی ضامن شد از جهت جمعی که حقوق مردمان را برده اند که صاحبان حقوق را راضی کند و صدوق در صحیح روایت کرده است ضمان را نیز از ثمالی

[هر کس چهار حج به جا آورد]

(و من حجّ اربع حجج لم تصبه ضغطه القبر ابدًا و اذا مات صور الله عزّ و جلّ الحجج التي حجّ في صورة حسنه احسن ما يكون من الصيور بين عينيه تصلّى في جوف قبره حتّى يبعثه الله من قبره و يكون ثواب تلك الصيلاه له و اعلم انّ الرّكعه من تلك الصيلاه تعدل الف ركعه من صلاه الادميين) و در صحیح از منصور منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که چهار حج بکند فشارش قبر به او نرسد هرگز و چون می میرد حق سبحانه و تعالی آن حججائی که کرده است مصور می گرداند به صورتی در نهایت حسن و جمال که در برابر او باشد و در میان قبر نماز گزارد تا وقتی که حق سبحانه و تعالی او را محشور گرداند و ثواب این نماز از او خواهد بود و بدان که یک رکعت این نماز برابر است با هزار رکعت نماز آدمیان

[هر کس چهار حج به جا آورد]

(و من حجّ خمس حجج لم يعدّبه الله ابدًا و من حجّ عشر حجج لم يحاسبه الله ابدًا و من حجّ عشرين حجّه لم ير جهنّم و لم يسمع شهيقها و لا زفيرها و من حجّ اربعين حجّه قيل له اشفع في من احببت و يفتح له باب من ابواب الجنه يدخل منه هو و من يشفع له، و من حجّ خمسين حجّه بنى الله له مدينه في جنّه عدن فيها الف قصر في كلّ قصر الف حوراء من حور العين و الف زوجه يجعل من رفقاء محمّد صلّى الله عليه و آله في الجنّه، و من حجّ اكثر من خمسين حجّه كان كمن

مع محمّد و الاوصیاء صلوات الله عليهم و كان ممّن يزور الله تبارك و تعالی كلّ جمعه و هو ممّن یدخل جنّه عدن التي خلقها الله عزّ و جلّ بیده و لم ترها عين و لم يطّلع عليها مخلوق و ما من احد يكثر الحجّ الا بنى الله له بكلّ حجّه مدینه فی الجنّه فیها غرف فی كلّ غرفه منها حوراء من حور العين مع كلّ حوراء ثلاثمائه جاریه لم ينظر الناس إلى مثلهنّ حسنا و جمالا) و كالصحيح منقول است از حضرمی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که پنج حج بکند حق سبحانه و تعالی او را هرگز عذاب نکند و هر که ده حج بکند حق سبحانه و تعالی او را حساب نکند هرگز و هر که بیست حج بکند جهنم را نبیند و صدای بلند و پست جهنم را نشنود و در حسن كالصحيح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که هر که چهل حج بکند به او گویند که هر که را می خواهی شفاعت کن و دری از درهای بهشت از جبهه او بگشایند که داخل شود او و کسانی که او شفاعت کرده باشد از آن در بهشت و كالصحيح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله که هر که پنجاه حج کرده باشد حق سبحانه و تعالی از جبهه او بنا کند در جنت عدن شهری که در آن شهر هزار قصر باشد در هر قصری هزار حوری از حور العين یعنی زنان سفید گونه سیاه چشم یا چشمان ایشان چنین باشد

که سفیدی در نهایت سفیدی باشد و سیاهی در نهایت سیاهی و هزار زن آدمیزاد بدهند او را که حسن ایشان بسیار بهتر از حوریان باشد و در بهشت هم سایه و رفیق حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین باشد صلوات الله علیهم [و ظاهرا که همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۳

حدیث باشد اگر چه در خصال همه را ذکر کرده اند مگر] تتمه را چون عدد معینی نداشت و در خصال هر چه عدد معینی دارد ذکر می کند آن را و کسی که زیاده از پنجاه حج کند چنان باشد که پنجاه حج با محمد و ائمه معصومین صلوات الله علیهم کرده باشد و از کسانی باشد که در هر جمعه زیارت کند خدا را یعنی زیارت کند حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین را صلوات الله علیهم که زیارت ایشان زیارت حق سبحانه و تعالی است و از جمله کسانی باشد که داخل شود در جنت عدن یعنی در باغستانی که هرگز از آنجا بیرون نیاید آن جنتی که حق سبحانه و تعالی آن را بدست قدرت خود آفریده است و هیچ چشمی آن را ندیده باشد و مخلوقی بر آن مطلع نشده باشد و هر که حج بسیار کند حق سبحانه و تعالی بعدد هر حجی از جبهه او بنا کند در بهشت شهری که در آن شهرها بالاخانه ها باشد که در هر بالاخانه حوری باشد از حور العین با هر حوری سیصد کنیز باشند که هیچ آدمی زادی بحسن و جمال مانند آنها ندیده باشد

[هر کسی یک سال حج به جا آورد و یک سال نه]

(و قال الصادق صلوات الله علیه من حج سنه و سنه لا فهو ممن ادمن الحج) و منقولست که

آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر که یک سال حج رود و یک سال نرود او از جمعی است که همیشه حج می کند.

و در روایتی وارد شده است که مدمن یعنی کسی که مداومت بر حج داشته باشد کسی است که هر گاه استطاعت به هم رسد برود هم چنان که مدمن خمر کسی است که هر وقت به هم رسد بخورد و ظاهر لفظ مدمن آن است که هر سال به حج رود و لیکن تفضل الهی چنین کرده است که کسی که سه سال پی در پی به حج رود یا یک سال نه یک سال برود یا هر وقتی که میسر شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۴

برود این جماعت نیز مدمند یعنی گویا که همیشه حج می کنند حقیقه و ظاهر اخبار بسیار آن است که نیت داشته باشد جز ما که اگر چیزی به هم رساند به حج رود و هر چند به حج نرفته باشد او نیز مدمن است و الحمد لله رب العالمین

[هر کس هر سال حج به جا آورد]

(و قال اسحاق بن عمار لأبي عبد الله صلوات الله عليه اني قد وُطئت نفسي على لزوم الحج كل عام بنفسی او برجل من اهل بیتی بمالی فقال و قد عزمت على ذلك؟ قلت نعم قال ان فعلت ذلك فایقن بكثره المال او ابشر بكثره المال) و در موثق کالصحيح منقولست از اسحاق که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که من بر خود قرار داده ام که هر سال خود بروم یا شخصی از اهل خانه خود را به حج فرستم از مال خود حضرت فرمودند که بر این معنی عزم داری گفتم بلی حضرت

فرمودند که اگر چنین کنی یا عزم جزم داری یقین بدان که حق سبحانه و تعالی مالت را بسیار می کند یا بشارت باد ترا به کثرت مال و راوی نمی داند که حضرت کدام را فرموده است و از اینجا ظاهر می شود و از امثال این که نقل بلفظ می کرده اند مهما أمکن

[هر کس پیاده حج به جا آورد]

(و روی آنه ما تقرب العبد إلى الله عزّ وجلّ بشىء أحبّ إليه من المشى إلى بيته الحرام على القدمين و أنّ الحجّ الواحد تعدل سبعين حجّه) و مرویست که بنده تقرب نجسته است به حق سبحانه و تعالی به چیزی که محبوبتر باشد نزد او از پیاده رفتن بسوی کعبه و به تحقیق که یک حج پیاده برابر است با هفتاد حج سواره و منقولست در قوی از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۵

محمد باقر صلوات الله علیه که عبد الله بن عباس گفت که من پشیمانی ندارم به چیزی مانند پشیمانی که دارم بر آن که حج پیاده نکرده ام زیرا که از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که حج خانه کعبه را پیاده کند حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهه او هفت هزار حسنه از حسنات حرم عرض نمودم که یا رسول الله حسنات حرم کدامست حضرت فرمودند که هر حسنه از او هزار هزار حسنه است و فرمودند که فضیلت پیاده روان در حج بر سواره روان مانند فضیلت ماه چهارده است بر سایر کواکب و حضرت امام حسن صلوات الله علیه پیاده قطع راه می فرمودند محملها را از پی سر می کشیدند.

و منقول است در صحیح از عبد الله بن سنان که حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که عبادت کرده نشده است حق سبحانه و تعالی به چیزی که مشکلترا از پیاده روی باشد و بهتر از پیاده روی باشد و در صحیح از حلب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از فضیلت پیاده روی حضرت فرمودند که حضرت امام حسن صلوات الله علیه سه مرتبه هر چه داشتند قسمت کردند با حق سبحانه و تعالی حتی کفش را و جامه را و دینار را یعنی نصف را در هر مرتبه به فقرا می دادند و نصف را از جبهه خود نگاه می داشتند و آن را نیز از جبهه فقرا نگاه می داشتند و بیست حج پیاده فرمودند و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که عبادت کرده نشده است حق سبحانه و تعالی به عبادتی که بهتر از پیاده رفتن باشد.

و احادیث صحیحه وارد شده است که هر که نذر کند که حج پیاده رود می باید که پیاده برود و اگر عاجز شود سوار شود و بدنه بدهد و خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۶

آمد، و اگر پیاده روی فضیلت نمی داشت نذر منعقد نمی شد و امثال این اخبار بسیار وارد شده است و احادیث صحیحه و موثقه و حسنه وارد شده است که سواره رفتن بهتر است چنانکه خواهد آمد با وجه جمع به چند عنوان یکی آن که اگر از جبهه خست و بخل پیاده رود سواری بهتر است دویم آن که اگر مرکوب داشته باشد که چون عاجز شود سوار شود پیاده رفتن خوبست سیم آن که سواری بهتر است اگر تواند که زودتر برود به

مکه و مشغول عبادت شود در آنجا (و من مشی عن جمله کتب اللّٰه له ثواب ما بین مشیه و رکوبه) و کسی که اندک زمانی پیاده شود اگر چه از جهت قضای حاجت باشد و تند رود تا سوار شود چنانکه متعارفست الحال حق سبحانه و تعالی ثواب پیاده رفتن او تا سوار شدن در نامه عملش می نویسد (و الحاج اذا انقطع شسع نعله کتب اللّٰه له ثواب ما بین مشیه حافیا إلی متنعل) و هر گاه بند نعلین حاجی گسیخته شود و پا برهنه رود تا خود را به کفش رساند یا بند نعلین دیگر بر آن بدوزد حق سبحانه و تعالی ثواب پا برهنه رفتن این مقدار از زمان را در نامه عملش می نویسد و ظاهرا پا برهنه رفتن مطلوب نباشد چنانکه در حدیث صحیح وارد شده است و این حدیث منافات ندارد با آن حدیث زیرا که بیان ثواب بلا می کنند که اگر این مقدار محنت به او رسد این ثوابش کرامت می فرماید و حدیث سابق نیز باین معنی اظهر است بلکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۷

یک تاویل احادیث سابقه نیز این است که اگر کسی سواره به حج رود و چیزی نداشته باشد یا پیشتر حج بر او واجب شده باشد و تقصیر کرده باشد و الحال پیاده رود در امثال این صور حق سبحانه و تعالی این ثوابها کرامت می فرماید چنانکه محمد بن یعقوب و صدوق رضی اللّٰه عنهما سواره را بهتر می دانند چنانکه گفته است که

[حج ماشیا بهتر است]

(و الحجّ راکبا افضل منه ماشیا لأنّ رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه و آله حجّ راکبا) و در صحیح و حسن کالصحیح و

موفق کالصحیح از رفاعه منقولست که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسید که سواری افضل است یا پیاده رفتن حضرت فرمودند که سوار بودن بهتر است از پیاده رفتن زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سواره حج فرمودند.

و به همین مضمون در موفق کالصحیح از ابن بکیر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است و در صحیح منقول است از رفاعه که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که پیاده رفتن حضرت امام حسن صلوات الله علیه از مکه بود که افعال حجرا پیاده واقع ساختند یا از مدینه مشرفه بود که کل راه پیاده رفتند؟ حضرت فرمودند که از مکه معظمه بود.

دیگر سؤال کردم که هر گاه عمره به جا آوردم بعد از آن سوار شوم از جهت رفتن به عرفات یا پیاده بروم حضرت فرمودند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه همه را سواره می کردند دیگر سؤال کردم که فی نفسه سواره افضل است یا پیاده حضرت فرمودند که سواره افضل است زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله همه افعال را سواره کردند حتی طواف خانه کعبه را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۲۸

و در صحیح به طرق متعدده از سیف منقول است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که ما همیشه پیاده به حج می رفتیم تا آن که حدیثی از شما بما رسیده است که سواره بهتر است چه می فرمایید حضرت فرمودند که مردمان جمعی پیاده حج می کنند و جمعی سواره یعنی هر دو خوبست عرض نمودم که کدامیک نزد شما بهتر

است تا آن را به جا آوریم حضرت فرمودند که سوار شوید که آن نزد ما محبوب تر است زیرا که اگر سوار شوید قوت دعا و عبادت شما بیشتر خواهد بود. و از امثال این حدیث ظاهر می شود که احادیث پیاده محمولست بر تقیه و اقل مرتبه اش مخالفت سنیانست که در همه جا مطلوبست خصوصا در این مسأله که هر سال چندین هزار کس از ما وراء النهر و هند به حج می روند و قلیلی بر می کردند از جهت فتوای ملاعین سابقه و در هر زیارتی پیاده رفتن ضرر ندارد و چون منازل همه آبادانست اگر بمانند روز دیگر می توانند رفت به خلاف راه مکه که ماندن و مردن به یک دیگر مقرونست و الله تعالی يعلم (و الجمع ما بین الخبرین فی هذا المعنی ما رواه ابو بصیر عن الصادق صلوات الله علیه انه سأل عن المشی افضل او الرکوب فقال اذا کان الرّجل موسرا فمشی لیكون اقل لنفقته فالرّکوب افضل) و صدوق می گوید که جمع کردن میان این دو نوع از خیر در این معنی و این مصطلح علماست چون در هر طرفی احادیث بسیار واقع است پس مراد از این دو خبر دو نوع است نه دو فرد: روایت موثق ابو بصیر است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که پیاده افضل است یا سواره حضرت فرمودند که هر گاه شخصی مال داشته باشد و از جهت بخل و خست پیاده رود تا خرجش کمتر باشد در این صورت سواره افضل است

[حج پیاده امام حسن]

(و کان الحسن بن علی صلوات الله علیهما یشی و تساق معه المح امل و الرّجال) و

در موثق کالصحیح منقولست از ابن بکیر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اراده حج داریم حضرت فرمودند که پیاده مروید و سوار شوید گفتم فدای تو کردم احادیث بما رسیده است که حضرت امام حسن صلوات الله علیه بیست حج پیاده کردند حضرت فرمودند که آن حضرت پیاده می فرمودند و لیکن شتران با کجاوه یا با تخت روان با حضرت بود که اگر بمانند سوار شوند و شما چنین نیستید و اشعاری دارد بانکه دشمنان بسیار دارید همین که اندکی پس افتادید شما را می کشند چنانکه مدار این زمان بر این است و در موثق کالصحیح از هشام بن سالم منقولست که من با جمعی کثیر داخل شدیم بر آن حضرت صلوات الله علیه و همه گفتیم که حق سبحانه و تعالی ماها را فدای تو گرداند پیاده رفتن بهتر است یا سوار بودن حضرت فرمودند که عبادتی بهتر از پیاده رفتن نیست عرض نمودیم که کدام افضل است اگر سوار شویم و زودتر برویم به مکه و در آنجا مشغول عبادت شویم تا پیادگان برسند یا پیاده برویم حضرت فرمودند که سوار شدن افضل است یعنی در این صورت یا مطلقا بانکه اول کلام را تقیه فرموده باشند

[حج مقدم است یا جهاد]

(و جاء رجل إلى علي بن الحسين صلوات الله عليهما فقال قد اثرت الحج على الجهاد و قد قال الله عز و جل إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ إِلَى آخِرِهَا فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَاقْرَأْ مَا بَعْدَهَا فَقَالَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ إِلَى

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۰

ان بلغ اخر الآيه فقال اذا

رأيت هؤلاء فالجهاد معهم يومئذ افضل من الحج) و در موثق كالصحيح منقول است از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که عمرو بن عبید بصری که از عبّاد و زهّاد و معتزله زیدیه و اهل سنت است به خدمت حضرت سید السّاجدین رسید در راه مکه و عرض نمود که یا علی بن الحسین حجرا بر جهاد ترجیح دادید با آن که حق سبحانه و تعالی فضیلت بسیار از جهه جهاد فرموده است از آن جمله فرموده است که به درستی و راستی که خداوند عالمیان از مؤمنان خریده است یا خریداری می فرماید که جانهای خود را و مالهای خود را صرف نمایند در راه ما که جهاد است، و ما در عوض بهشت را به ایشان کرامت کنیم تا آخر آیه که ترجمه اش این است که در راه خدای تعالی جهاد کنند و بکشند کفار را و کشته شوند و این وعده بهشت را به راستی کرده ایم در توراه موسی و انجیل عیسی و قرآن محمد صلی الله علیه و آله و علیهما و کیست که بعهد خود بیشتر از خداوند عالمیان وفا کند پس خوشحال باشید باین داد و ستد که کردید با خدا و این مبیعه فوزیست عظیم و در اوست ثواب عظیم.

پس حضرت سید السّاجدین صلوات الله عليه فرمودند که آیه را تمام کن و تتمه را بخوان عمرو بن عبید تتمه را خواند یا حضرت خواندند چون عبارت احتمال هر دو دارد و ترجمه اش این است که آن جمعی که حق سبحانه و تعالی از ایشان جانها و مالها را خریده اند تائبانند که همیشه بازگشت

ایشان به جانب اقدس اوست، و عبادت کنندگان انواع بندگیها، را و حمد کنندگان خداوند خود را، و سیاحت کنندگان که از جهه رضای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۱

الهی ترک وطن و مال و فرزند می کنند از جهه جهاد یا طلب علم و اکثر مفسران گفته اند که سایحان روزه دارانند چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که سیاحت امت من روزه است و در حدیث کالصحیح نیز وارد است که آنها صایمانند و رکوع کنندگان و سجود کنندگان در نماز و امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان به منکرند و جمعی اند که محافظت نمایند حدود الهی را و بشارت ده یا محمد ایشان را به بهشت عنبر سرشت پس حضرت فرمودند که هر گاه این جماعت را بینی و آن جماعت اولیاء الله اند و اصحاب قائم آل محمدند الیوم و در وقت خروج آن حضرت صلوات الله علیه در خدمت آن حضرت صلوات الله علیه خواهند بود پس چون این جماعت بهم رسند در آن صورت جهاد از حج افضل است و در زمان آن حضرت که بنی امیه مسلط بودند بر همه عالم اگر با ایشان جنگ بایست کردن لشکر نداشتند که توانند جهاد کردن و به اسکان بنی امیه جنگ کردن فائده نداشت و مع هذا کفره بنی امیه در مقام قتل ایشان در می آمدند و با آن که آن حضرت همیشه مشغول عبادت بودند و با کسی الفت نمی فرمودند در مقام قتل حضرت بودند و هر که خروج کرد کشته شد و احادیث اهل بیت متواتر است که در زمان غیبت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه

جهاد ساقط است مگر وقتی که کفار هجوم کنند بر بیضه اسلام یا ستیان بر بیضه ایمان چنانکه در صحیح از یونس منقول است که عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فدای تو کردم شخصی از شیعیان شما شنید که شخصی شمشیر و اسب می دهد که مردم به جهاد روند به نزد آن شخص رفت و اسب و شمشیر گرفت از روی نادانی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۲

چون به شیعیان رسیده به او گفتند که با این جماعت جنگ کردن جایز نیست برو اینها را به صاحبش پس ده و چون او را طلب کرد گفتند از شهر بیرون رفت.

حضرت فرمودند که رابطه کند و جنگ نکند عرض نمودم که رابطه در سر حدهای مانند قزوین و دیلم و عسقلان خوب است حضرت فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر ضرور شود جهاد بکند حضرت فرمودند که نه مگر آن که خوف این باشد که فرزندان مسلمانان را بکشند دفع ایشان از مسلمانان می توان کرد هم چنان که اگر فرنگ یا امثال فرنگ بر سر مسلمانان آیند دفع آنها می باید کرد پس فرمودند که رابطه بکند و جنگ نکند و اگر خوف باشد که شهر مسلمانان را بگیرند و به بندگی اندازند یا بکشند و در این صورت جهاد می کند به رخصت امام از جبهه دفع ایشان از خود نه بواسطه سلاطین جور زیرا که اگر ایشان بر بلاد اسلام مسلط شوند و شعایر کفر با بر پا کنند رفته رفته مثل زمان کفر خواهد شد و نام حضرت بر طرف می شود پس بنا بر این جهاد شیعیان مالدار حج بیت

اللَّهِ الْحَرَامِ اسْتِ وَ حَجِّ مَفْلَسَانَ نَمَازِ جَمْعِهِ اسْتِ چنانکه گذشت (و روی آنه صلوات اللّٰه علیه قرء التّیائین العابدین إلی اخر الآیه) و در روایتی واقع است که این آیه را حضرت بیا خواندند یا خوانده اند به جر که بدل از مؤمنان باشد یعنی حق سبحانه و تعالی از این جماعت می خرد نفوس و اموال ایشان را و شیخ امین الدین طبرسی ذکر کرده است که این قرائت اهل البیت است و عبد اللّٰه بن ابی اوفی و عبد اللّٰه بن مسعود و اعمش است (و من حجّ یرید به وجه اللّٰه عزّ و جلّ لا یرید رثاء و لا سمعه غفر اللّٰه له البتّه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۳

و کالصحیح از سیف عمار ثقه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که هر که حج را خالصا از جهه رضای الهی به جا آورد و لوجه اللّٰه بمعنی لله است که قصد او در وقت حج کردن ریا نباشد سمعه نیز نباشد که او را حاجی گویند بلکه مطلبش اطاعت الهی باشد حق سبحانه و تعالی می آمرزد او را البتّه جز ما قطعاً.

و کالصحیح منقولست از هارون بن خارجه که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حج بر دو قسم است یک حج آن است که از جهه رضای الهی است و ثواب آن بر حق سبحانه و تعالی بهشت است، و یک حج آن است که از جهه مردمانست و ثواب آن بر مردم است در روز قیامت یعنی اگر توانند داد و که می تواند داد و حال آن که در آن روز همه به حال خود در

مانده اند و مؤید آیه کریمه است امثال این اخبار چنانکه که حق سبحانه و تعالی فرموده اند که «وَأَتُمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» یعنی تمام کنید حج و عمره را از جهت رضای الله تعالی و چون اوامر در آیات ظاهرش وجوبست دلالت می کند بر وجوب نیت اخلاص و قربت.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ أَرَادَ دُنْيَا وَآخِرَهُ فَلْيُؤْمَمْ هَذَا الْبَيْتِ) و از آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ منقولست که هر که دنیا و آخرت هر دو را خواهد باید که قصد این خانه کعبه کند که حق سبحانه و تعالی هر دو را عطا می کند و محتمل است که مراد این باشد که هر که غرضش از حج دنیا باشد و بس همان را به او می دهند و اگر غرضش محض آخرتست آن را می دهند و بس یا آن که هر دو را به او می دهند و هر که هر دو را خواهد هر دو را می دهند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۴

و ممکن است که تفسیر آیه کریمه باشد که حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون به جا آورید افعال حج را پس خداوند خود را یاد کنید در ایام تشریق چنانکه پدران خود را در جاهلیت یاد می کردید در منی میان مسجد خیف و کوه و بیان مفاخر و کمالات ایشان می کردید بعوض آن خداوند خود را یاد کنید و نعمتهای غیر متناهی که بر شما و بر پدران شما کرده است یاد کنید پس بعضی از مردمان دعا می کنند که خداوندا بما عطا کن دنیا را، و ایشان را در آخرت بهره نخواهد بود و

بعضی از ایشان می گویند که پروردگارا عطا کن بما در دنیا خوبی و در آخرت خوبی و نگاه دار ما را از عذاب آتش جهنم این جماعت را بهره عظیم خواهد بود از آن چه کسب کرده اند

[هر کس قصدش رجوع به حج باشد]

(و من رجع من مکه و هو ینوی الحج من قابل زید فی عمره و من خرج من مکه و هو لا ینوی العود إليها فقد قرب اجله و دنا عذابه) و کالصحیح منقولست از عبد الله بن سنان که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که از مکه بر گردد و قصد داشته باشد که سال دیگر بر گردد حق سبحانه و تعالی عمر او را زیاد می گرداند و در حسن کالصحیح و در قوی کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر که از مکه بیرون آید و قصد نداشته باشد که بر گردد به مکه پس به تحقیق که اجلش بسر آمده است و عذابش نزدیک شده است (و روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال ترون هذا الجبل ثافلا ان یزید بن معاویه لعنه الله لما رجع من حجه مرتحلا إلى الشام أنشأ يقول

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۵

إذا ترکنا ثافلا یمینا فلن نعود بعدها سنینا

للحج و العمره ما بقینا

فأماته الله قبل اجله) و در موثق کالصحیح منقولست از حسن که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که این کوه ثاقل به ثاء مثلثه و قاف یا به فا که اسم کوهی است از راه شام که در دست چپ راه واقع است و می بینید به درستی که یزید علیه اللعنه

و العذاب الشديد وقتی که برگشت از حج و متوجه شام بود این شعر را گفت که هر گاه کوه ثافل را بدست راست اندازیم دیگر سالها بر نخواهیم گشت از جبهه حج و عمره تا زنده خواهیم بود پس حق سبحانه و تعالی او را پیش از اجلش میراند و ظاهرا غرض از ذکر این حکایت کفر یزید است که آن ملعون اعتقادی به اسلام نداشت حج را از این جبهه کرد که نگویند کافر است و آن ملعون در سه چهار سال پادشاهی در یک سال اولاد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را شهید کرد، و در سال دیگر مدینه مشرفه را قتل عام کرد چون واقعه امام حسین صلوات الله علیه که واقع شد اهل مدینه از بیعت خود برگشتند لشکری فرستاد تا هر چه خواستند کردند و نسب از اهل مدینه بر طرف شد و دختران و زنان را سبی کردند و بکارتها بردند و تا سه روز هر که را دیدند کشتند و چون حق سبحانه و تعالی خواسته بود که ذریت آن حضرت منقطع نشود زنان بنی هاشم و اولاد ایشان چند کسی که بودند به خانه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه پناه بردند حق سبحانه و تعالی شامی را برانگیخت که در این سه شبانه روز نگذاشت که کسی به خانه حضرت رود روز چهارم هر چه در آن خانه بود از زر این زنان همه را حضرت بان شامی داد شامی قبول نکرد و گفت یا ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۶

رسول الله من این عمل را از جبهه رضای الهی کردم عمل مرا

ضایع مگردان حضرت فرمودند که شفاعت ما ترا به حال خود است و این قلیل را قبول کن که ما اهل بیتیم که چیزی که دادیم پس نمی گیریم قبول کرد، و سال دیگر کعبه را خراب کرد و اگر کسی شک کند در کفر او البته کافر است و شکی نیست که از برای به درک رفتن آن ملعون پیش از اجلس این اعمال قبیحه کافی است پس نسبت باین شعر دادن دور نیست که از این جهه باشد که حق سبحانه و تعالی گناه آن اعمال را به آخرت انداخته باشد تا چیزی از عذاب او مخفف نشود (و قال ابو جعفر صلوات الله علیه ما من عبد یؤثر علی الحجّ حاجه من حوائج الدنیا إلاّ نظر إلی المحلّقین قد انصرفوا قبل ان تقضی له تلك الحاجه) و به اسانید متکثره منقول است از ابو حمزه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر بنده که اختیار کند بر حج کاری از کارهای دنیوی را البته نظر خواهد کرد که حاجیانی که سرها تراشیده اند برگشته باشند پیش از آن که انکار ساخته شده باشد.

و این معنی مجربست و کارها همه بی توفیق الهی متحقق نمی شود و چون او ترک حج نمود حق سبحانه و تعالی نیز سلب توفیق می کند و آن کار ساخته نمی شود و قبل از بعثت موسی سر را می گذاشتند و در عمری که یک بار حج می کردند سر می تراشیدند موافق سنت حضرت ابراهیم علیه السلام، و چون عرب بت پرستی را اختیار نمودند بسیاری از فروع دین را نیز ترک نموده بودند، و چون حضرت سید المرسلین صلی الله

علیه و آله فرمودند که در حج و عمره سر را بتراشند بر ایشان بسیار شاق بود اولاً بتدریج سر تراشیدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۷

شایع شد و مو گذاشتن منسوخ شد یا کالمنسوخ چنانکه گذشت.

و به همین مضمون در حسن کالصحیح منقول است از قدّاح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه (و قال الصادق صلوات الله علیه ما تخلّف رجل عن الحجّ إلّا بذنب و ما يعفو الله عزّ و جلّ اکثر) و کالصحیح منقول است از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به من فرمودند که چرا امسال حج نکردی عرض کردم که کارها و معاملات با مردم داشتم و دست به هم ندادم و شاید که خیر در این باشد حضرت فرمودند که نه و الله که خیر نمی باشد در ترک حج پس فرمودند که هیچ کس ممنوع نمی شود از حج مگر به سبب گناهی که از او صادر شده است و آن سبب منع لطف الهی می شود و آن چه را حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید بیشتر است از آن چه بان می گیرد (و سئل عن قول الله عزّ و جلّ فَأَصْدَقَ وَ أَكُنْ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ قال اصدق من الصّدقهِ و أَكُنْ مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ای احجّ) و منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که می فرماید که انفاق کنید مالهای خود را که روزی داده ایم شما را پیش از آن که یکی از شما را مرگ در رسد و او گوید که پروردگارا تاخیر کن قبض روح مرا اندک زمانی تا من تصدق کنم

و بوده باشم از جمله صالحان حضرت فرمودند که اصدّق از تصدّقت نه از تصدیق و معنی أَكُنُّ مِنَ الصَّالِحِينَ آن است که حج کنم پس ظاهر شد که صالح کسی است که حج رفته باشد و کسی که حج نکرده باشد هر گاه حج بر او واجب شده باشد او صالح نیست، و این معنی در حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۸

صحیح وارد است و عبد الله بن عباس نیز چنین تفسیر کرده است.

(و قال الرّضا صلوات الله عليه العمرة إلى العمرة كفارة ما بينهما) و از حضرت امام رضا صلوات الله عليه منقولست که عمره تا عمره دیگر که سابق بر این عمره است کفاره گناہانی است که در این میان واقع شده است و احتمال لاحق و هر دو هست و لیکن بعید است بظاهر لفظ کفاره (و روی عن النبی صلی الله علیه و آله قال الحجّ ثوابها الجنّة و العمرة کفارة کلّ ذنب) و منقول است به اسناد سکونی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که ثواب حج بهشت است و عمره کفاره جمیع گناہان است (و افضل العمرة عمره رجب) و بهترین عمرها عمره رجبست و این مضمون صحیحہ معاویہ بن عمار است که خواهد آمد (و قال رسول الله صلی الله علیه و آله کلّ نعیم مسؤل عنه صاحبه الا ما کان فی غزو او حجّ) و منقول است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر نعمتی را سؤال خواهند کرد که از چه ممر بهم رسانیده است از حلال و حرام و شکر آن نعمت کرده است یا نکرده است

مگر نعمتی که در جهاد یا حج صرف کرده باشد که از آن سؤال نخواهند کرد (و قال ابو جعفر صلوات الله عليه الحج و العمره سوقان من اسواق الآخرة اللّازم لهما من اضیاف الله عزّ و جلّ ان ابقاه ابقاه و لا ذنب له و ان اماته ادخله الجنّه) و در قوی از ابو بصیر منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که حج و عمره دو بازارند از بازارهای آخرت و کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۳۹

ملازم هر دو باشد از جمله مهمانهای حق سبحانه و تعالی است اگر او را باقی گذارد باقی خواهد گذاشت بی گناه و اگر بمیراند او را داخل بهشت خواهد کرد.

و کالصحیح به همین مضمون از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه نیز منقول است و چون بازار آخرتست می باید که قصد او آخرت باشد و دنیا نیز لازم آخرتست در اینجا

[قرض برای حج]

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن رجل ذی دین یستدین و یحجّ فقال نعم هو اقضی للدّین) و کالصحیح بلکه در صحیح چون صحیح است از ابن ابی عمیر منقول است از معاویه از بسیار کس که گفتند که سؤال کردند از آن حضرت صلوات الله عليه از شخصی که قرض داشته باشد و قرض کند و حج کند خوبست حضرت فرمودند که بلی حج سبب ادای همه دیون است بیش از همه چیز و باب دین از جهه حج خواهد آمد (و روی عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله عليه انّ رجلا استشارنی فی الحجّ و کان ضعیف الحال فاشرت علیه ان لا یحجّ

فقال ما اخلقك ان تمرض سنه فقال فمرضت سنه) و در موثق كالصحيح منقول است از اسحاق كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه شخصى مشورت كرد با من در رفتن به حج و چون پريشان بود يا ضعيف بودند بدنش، من به او گفتم كه نرود به حج پس حضرت فرمودند كه چه مستحق آنى كه يك سال بيمارى بكشى پس يك سال بيمار شدم (و قال الصادق صلوات الله عليه ليحذر احدكم ان يعوق اخاه عن

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۱۴۰

الحج فتصبيه فتنه فى دنياه مع ما يدخر له فى الآخرة) و منقولست كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه البته حذر كنند هر يك از شما از آن كه به تاخير حج امر كنيد كه البته بلايى در دنيا به شما مى رسد با آن چه ذخيره كرده اند از جهه او در آخرت از عذاب اليم اگر منع از حج واجب كرده باشد و از حسرت بى شمار اگر حج سنت را به تعويق انداخته باشد

[حج افضل از نماز و روزه است]

(وقد روى ان الحج افضل من الصلاه و الصيام لأن المصلى أما يشتغل عن اهله ساعه و ان الصائم يشتغل عن اهله بياض يوم و ان الحاج يشخص بدنه و يضحى نفسه و ينفق ماله و يطيل الغيبه عن اهله لا فى مال يرجوه و لا إلى تجاره.

و روى ان صلاه فريضة افضل من عشرين حجه و حجه خير من بيت مملوا من ذهب يتصدق منه حتى يفنى.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه هذان الحديثان متفقان غير مختلفين و ذلك ان الحج فيه صلاه و الصلاه ليس فيها حج فالحج

بهذا الوجه افضل من الصلاه و صلاه فريضة افضل من عشرين حجه متجرده عن الصلاه) و روايت کرده صدوق در صحيح از سيف از حضرت صادق صلوات الله عليه که پدرم می فرمودند که حج بهتر است از نماز و روزه زیرا که نماز گذارنده ساعتی از اهل خود دور می شود که متوجه نماز است، و روزه دار سفیدی روزی از اهل خود مشغول می شود چون یوم شامل شب و روز است نصف آن که روز است با زن خود جماع نمی تواند کرد که روزه دار است و به درستی که حاجی بدن خود را به صحرا می برد و خود را به آفتاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۱

آفتابی می کند و مالش را صرف می کند و مدتها از خانه خود دور می شود نه به امید مالی که به او رسد و نه تجارتي که امید داشته باشد و در حسن کالصحيح منقولست از کاهلی و نزد جمعی صحيح است که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حج مذکور شد پس فرمودند که حضرت سيد المرسلين صلی الله عليه و آله فرمودند که حج یکی از دو جهاد است یعنی جهاد با نفس و شیطان است که جهاد اکبر است و این جهاد بی چارگانی است که از جهاد ظاهر ممنوعند به سبب تسلط امراء جور و آن ضعیفان ماییم که حق ما را غصب نموده اند به درستی که عبادتی افضل از حج نیست مگر نماز و مع هذا حج مشتمل است بر نماز طواف و نمازی که نزد شماست مقرون با حج نیست و حج ندارد. و دور نیست که اشاره بان باشد که

اولیاء الله نماز ایشان با حج صاحب خانه است زنهار که تا توانی ترک حج مکن نمی بینی که در حج موی سر ژولیده می شود و بدن بد هیئت می شود به سبب جفا و مشقت و آفتاب خوردن و از زنان دور می شوند و با آن که ما نزدیکیم و اندک راهی داریم و در هر منزل آب بهم می رسد نهایت مشقت می کشیم در این راه حال شما چون باشد که راههای دور و دراز دارید و هیچ پادشاهی و رعیتی یا بازاری به حج نمی رسد بی آن که مشقتهای عظیم کشند در خوردن و آشامیدن آبهای شور و تلخی که به صد تعب بهم می رسد و بادهای مختلف و آفتاب گرم که دفع آن نمی توان کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که این حیوانات بارهای شما را برمی دارند تا به مکه معظمه که نمی رسد بان مگر به مشقت نفوس به درستی که پروردگار شما مشفق و مهربانست بر شما.

و باز در روایتی صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۲

صلوات الله علیه فرمودند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج، و یک حج بهتر است از یک خانه پر از طلای سرخ که همه را تصدق نمایند تا آخر شود و چون ظاهر حدیث اول مؤید حدیث مشهور افضل الاعمال احمزهاست یعنی بهترین عملها آن عملی است که مشقت در آن بیشتر است و حضرت در این دو حدیث بیان افضلیت حج فرمودند بانکه مشقتش بیشتر است و حدیث افضلیت صلاه کالمتواتر است و حی علی خیر العمل متواتر است و مؤید حدیث افضلیت صلاه است و

هر دو معنی کالمتواترنند یا متواتر کسی ردّ این دو حدیث یا یکی از آن را نکرده است و علما در وجه جمع وجوه بسیار گفته اند و آن چه صدوق ذکر کرده است این است که دو حدیث اگر چه به حسب ظاهر اختلاف دارند در واقع اختلاف ندارند زیرا که حج مشتمل است بر نماز و نماز مشتمل نیست بر حج پس باین اعتبار حج افضل باشد از نماز و در حدیث دیگر که وارد است که نماز بهتر است از بیست حج مراد از آن بیست حجی است که قطع نظر از نماز او کنند، و قرینه هست که ظاهرش این است که هر گاه فرموده باشند که یک نماز فریضه بهتر است از بیست حج اگر حج با نماز خواهند تفضیل شیئی بر نفس و بر غیر لازم می آید و نمی توان گفت که حج بدون نماز ثواب ندارد پس تفضیل نماز بر او به منزله زید افضل من الجدار است و بی فایده زیرا که مراد حج بی نماز نیست بلکه قطع نظر از نماز است چون گذشت که حق سبحانه و تعالی از جهت هر فعلی از افعال حج فضیلتی مقرر ساخته است و ثوابی که از جهت نماز مقرر فرموده است بیشتر است از ثوابی که از جهت باقی افعال مقرر فرموده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۳

و اما تعلیلی که حضرت فرموده اند که در حج مشقتها هست که در نماز نیست.

جوابش آن است که هم چنان که یک نماز بهتر است از بیست حج قطع نظر از نماز هم چنین حج بهتر است از نماز قطع نظر از نیت چنانکه متواتر است

که حضرت سید الانبیاء و ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند که نیت مؤمن بهتر است از عمل او.

و همین شبیه نماز نیز در آن جاریست که مشقت افعال نماز بیشتر است از مشقت نیت در آنجا نیز قطع نظر از نیت مراد است نه بی نیت و آن چه گفته اند که مشقت افعال صلاه بیشتر است نه چنین است بلکه نیت از هر عبادتی مشکلتراست.

و جمعی گمان کرده اند که نیت خطور بال است و نه چنین است بلکه نیت اخلاص وقتی حاصل می شود که ریاضات بسیار و مجاهدات بی شمار به قانون شرع محمد صلی الله علیه و آله کشیده باشند بلکه تکلیف به نیت تکلیف مقدمات آن است چنانکه سابقا مذکور شد.

و کالصحیح منقول است از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا از پدرانش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که دنیا همه جهل است و باطل مگر علماء و علم حجت است بر خلق مگر آن علمی که بان عمل کنند و عملها همه باطل است مگر عملی که با نیت خالص باشد و اخلاص در خطر است تا خاتمه اعمال چون شود و به عبارتی دیگر از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که مردمان همه هالکانند مگر عالمان و عالمان همه هالکانند مگر عاملان و عاملان همه هالکانند مگر مخلصان و خطر مخلصان عظیم است تا عاقبت چون شود.

[حج و غفران ذنوب]

(وقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما من حاج یضحی ملتیا حتی تزول الشمس الا غابت ذنوبه معها) و در صحیح از عبد الله منقول است که حضرت موسی بن جعفر صلوات الله

علیها فرمودند که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر حاجی که خود را از آفتاب نپوشاند و آفتاب بر او بتابد و او تلبیه گوید حتی تغیب الشمس چنانکه در علل است و ظاهر این غلط از نساخ شده است به قرینه جزو آخر یعنی تلبیه گوید تا آفتاب فرو رود البته گناهانش نیز از نامه عملش محو شود با فرو رفتن آفتاب و با نسخه اصل نیز می توان ساخت که زوال آفتاب که شود زوال گناهان او شده باشد و لیکن بعید است و بعد از این در باب محرمات احرام همین حدیث را از عبد الله نقل کرده است و حتی تغیب الشمس است

[حج نفی فقر می کند]

(و الحج و العمره ینفیان الفقر كما ینفی الکیر خبث الحدید) و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و در صحیح از وشاء از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما منقولست که هر دو فرمودند که حج و عمره زایل می کنند فقر را و الذنوب و گناهان را چنانکه در هر دو خبر موجود است و از نساخ افتاده است چنانکه پاک می کند کوره آهنگران آهن را از بدیها که دارد و کوره الهی که مکه معظمه است با حدودش از عرفات و مشعر و منی مؤمنان را از گناهان، و فقر که احتیاج به مردم است یا بی چیزی پاک می کند و اینها را دور می کند از ایشان، و حاجی پریشان بسیار نادر است و اگر نادرا فقیر شوند البته از ایشان عملی صادر شده است که در فقر بر روی

ایشان گشوده شده است به سبب آن عمل

[حج نیابتی]

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن الرجل يحج عن آخر له من الاجر و الثواب شيء؟ فقال للذي يحج عن الرجل اجر و ثواب عشر حجج و يغفر له و لأبيه و لامه و لابنه و لابنته و لأخيه و لأخته و لعمه و لعمته و لخاله و لخالته ان الله واسع عليم) و كالصحيح منقول است از ابن مسكان كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه اگر شخصی از جهت دیگری حج كند آیا ثواب و مزدی به او می دهند حضرت فرمودند كه شخصی كه از جهه مردی حج كند مزد دارد یعنی مزد دنیوی دارد و ثواب ده حج نیز به او می دهند یا آن كه ثواب ده حج از هر دو است كه نه از اجیر است و یکی از جهه میت چنانكه خواهد آمد و كلینی تا اینجا روایت كرده است.

و صدوق تتمه نقل كرده است كه خداوند عالمیان می آمرزد او را و پدرش را و مادرش را و پسرش را و دخترش را و برادرش را و خواهرش را و عمویش را و عمه اش را و خالو و خاله اش را به درستی كه حق سبحانه و تعالی واسع العطايا و كريم است و همیشه با بندگان به جود و احسان عمل نموده است و عمل کسی نزد او ضایع نشده است و نمی شود و ممكن است كه این زیادتی در كتاب ابن مسكان بوده باشد و كلینی روایت نكرده باشد یا حدیث دیگر باشد، و ممكن است كه در حدیث دیگر باشد، و صدوق ضم

کرده باشد.

چنانکه صدوق از سکونی روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که به درستی و راستی که حق سبحانه و تعالی می آمرزد حاجی را و مردمان خانه حاجی را و خویشان حاجی را و جمعی را که حاجی استغفار می کند از جهه ایشان بقیه ماه ذی الحجّه را و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۶

ماه محرم و صفر و ده روز ربیع الاول و ربیع الآخر را که چهار ماه تمام باشد و از این حدیث ظاهر می شود که اگر از میان ماه نیز حساب کنند هلالی حساب می کنند نه عددی چون حضرت ده روز را فرمودند و تفصیل ندادند که ماه ذی الحجّه اگر سی باشد ده روز اگر سی کم یک باشد یازده روز را می بخشند و در امر بخشش مساهله می باشد و لیکن غرض از ذکر این معنی تنبیهی است که با خبر باشند در امثال این اخبار با آن که اعتقاد صدوق این است که ذی الحجّه ناقص است همیشه و کالصحیح منقول است از عبد الله که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی داخل شد و حضرت سی مثقال طلا به او دادند که به نیابت اسماعیل فرزند حضرت که اسماعیلیه او را امام می دانند به حج رود و حضرت جمیع افعال حج و عمره را بر او شرط فرمودند تا آن که سعی وادی محسّر که سنت است آن را نیز شرط فرمودند و بعد از آن فرمودند که هر گاه این حج را به جا آوری از برای اسماعیل یک حج نوشته می شود که زر از مال او

داده می شود و حق سبحانه و تعالی ثواب نه حج به تو عطا می فرماید به سبب آن که بدنت را به تعب می اندازی (و قال الصادق صلوات الله عليه من حج عن انسان اشتراكا حتى اذا قضى طواف الفريضة انقطعت الشركه فما كان بعد ذلك من عمل كان لذلك الحاج) بعد از این در ابواب نیابت روایت کرده است صدوق در موثق از ابان از یحیی ازرق که آن حضرت فرمودند که هر که به نیابت کسی حج کند در ثواب شریکند تا به جای آورد طواف فريضة را یعنی طواف حج را بعد از آن شرکت بر طرف می شود و هر کاری که می کند ثوابش از نایب است و ظاهرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۷

آن است که سعی نیز از لوازم طوافست در آن شرکت داشته باشند و هم چنین نماز طواف و طواف نساء و دو رکعتش تعلق به نایب دارد چون از جهت حلال شدن زنان نایبست بر او.

و بعد از این اعمال منی است که جمعی سنت می دانند و اکثر که واجب می دانند رکن نمی دانند و محتمل است که ظاهر کلام مراد باشد و نماز و سعی نیز از نایب باشد و حکمش مخفی باشد و در محل خود إن شاء الله مذکور خواهد شد (و سال علی بن یقطين أبا الحسن صلوات الله عليه عن رجل دفع إلى خمسة نفر حجّه واحده فقال يحجّ بها بعضهم و کلهم شركاء فی الاجر فقال له لمن الحجّ فقال لمن صلّى بالحزّ و البرد) و در صحیح از علی منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از

شخصی که اجرت یک حج را به پنج نفر بدهد فرمودند که یکی از ایشان به حج رود و ثواب آن میان پنج کس باشد پس عرض کردم که ثواب حج تمام که دارد حضرت فرمودند که آن کسی می برد که مشقت گرما و سرما را کشیده است و محتمل است که هر یک ثواب حج تمام داشته باشد و عمده ثواب از حاجی باشد چنانکه پیش گذشت که نه حج از او باشد و دیگران هر یک یک حج و مراد از این حجها حج سنتی است و اگر کسی مشغول الذمه به حج باشد چنین حجی فایده ندارد که سبب سقوط حج شود از ذمه او اما اگر استطاعت به هیچ وجه نداشته باشد حتی به گدائی و سقایی و پیاده روی این حج از جبهه او فایده دارد تا چیزی بهم رساند چنانکه خواهد آمد.

(فان اخذ رجل من رجل من ما لا فلم يحج عنه و مات و لم يخلف شيئاً

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۸

فان كان الاخر قد حج اخذت حجته و دفعت إلى صاحب المال و ان لم يكن حج كتب لصاحب المال ثواب الحج) و در حسن كالصحيح و موثق كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه شخصی اجیر شود که از جبهه شخصی حج به جا آورد و حج نکند و بمیرد و چیزی از او نماند که وجه اجرت را از ترکه او بردارند پس اگر نایب حج کرده باشد حج او را می گیرند و به صاحب مال می دهند و اگر حج نکرده باشد از جبهه صاحب مال ثواب حج در

نامه عملش می نویسند و حمل کرده اند بر حج سنت و بر تقصیر نایب که اگر حج واجب در ذمه آن شخص باشد فایده ندارد و می باید که مرتبه دیگر بگیرند و اگر نایب تقصیر نکرده باشد حج او را نمی گیرند مگر آن که وجه حج را صرف نمود باشد در این صورت این تقصیر است.

و محتمل است که حج او را به صاحب مال دهند و مناسبت ندارد ذکر این اخبار در این مقام با آن که در مواضع خود ذکر کرده است

[شراکت در حج]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه لو اشركت ألفا فی حجّتك كان لكلّ واحد حجّ من غیر ان ینقص من حجّتك شیء) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر هزار کس را در حج خود شریک گردانی حق سبحانه و تعالی هر یک را ثواب حجی کرامت می فرماید بی آن که از ثواب حجت چیزی کم شود و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه و موثقه و قویه وارد شده است و محمولند بر حج سنت یا واجب بعد از حج چنانکه خواهد آمد (و روی انّ الله عزّ و جلّ جاعل له و لهم حجّا و له اجرا لصلته إیاهم و من اراد ان یطوف عن غیره فلیقل حین یفتتح الطّواف اللهم تقبل من

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۴۹

فلاذن و یسمی الّمدی یطوف عنه) و مرویست از کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار و صدوق از کتاب او بر داشته است و هشت سند صحیح به او دارد پس صحیح باشد بهشت سند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم

که پدرم و مادرم را با خود شریک گردانم در حجم حضرت فرمودند که بلی به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهت تو حج می نویسد و از جهت ایشان نیز حج مقرر می فرماید و از جهت تو اجری دیگر کرامت می فرماید که صله رحم و برّ والدین کرده عرض نمودم که طواف می توانم کرد از جانب مرد و زن که در کوفه اند فرمودند که بلی و در ابتدای طواف می گویی که اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ فُلَانٍ یعنی خداوند این طواف را قبول کن از او که من به نیابت او می کنم و به جای فلان نام آن شخص را بگو مثلاً بگو اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنْ مُحَمَّدٍ یا من علی و تلفظ مستحب است و نیت کافی است چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی (و من حجّ عن غیره فلیقل اللَّهُمَّ ما اصابنی من نصب او تعب او شعث فاجر فیه فلانا و اجرنی فی قضائی عنه) و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودند که اگر کسی قضا کند حج را از جهت پدرش یا مادرش یا برادرش یا غیر ایشان آیا سخنی می گوید حضرت فرمودند که بلی در حالت احرام می گوید این کلمات را و به عربی گفتن اولی است و ترجمه اش این است که خداوندا هر چه به من برسد از مشقت یا تعب یا پراکندگی احوال، و در بعضی از نسخ او سغب است یعنی یا گرسنگی پس فلانی را در این جفاها مزد کرامت فرما و مرا نیز مزدی کرم کن چون حج او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص:

را به جا آورم بدل از او و هم چنین حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است.

و در صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که در همه افعال منوب عنه را یاد می کند و ظاهرا مراد از آن نیت باشد که قصد کند که احرام می گیرم و تلبیه می گویم در عمره اسلام عمره تمتع به نیابت فلان قربه إلى الله و اگر نیت وجوب و ندب را زیاد کند بهتر است بانکه بگوید که بر او واجبست به اصالت و بر من به نیابت، و اگر حج سنت باشد و خود را اجیر کرده باشد قصد می کند که مستحب است بر او و واجبست بر من.

و اگر حجه الاسلام بر منوب عنه واجب باشد و نایب تبرعا به جا آورد در احرام قصد می کند که واجبست بر او و سنت است بر من و در باقی افعال قصد وجوب می کند چون حج و عمره به شروع در ایشان واجب می شوند چنانکه ظاهر آیه کریمه «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ»

است یعنی حج و عمره را تمام کنید اگر شروع کرده باشید از جهت رضای الهی یا حج و عمره را تمام به جا آورید و افعالش را ناقص مکنید و از جهت رضای او به جا آورید و ظاهرا هر سه مطلب مراد است چنانکه خواهد آمد در ضمن اخبار اگر چه اکثر علما از معنی سیم غافلند که ظاهرا فی الحقیقه مراد الهی این باشد که حج و عمره را که از بهترین عبادتست بقصد رضای الهی به جا آورید نه از روی

ریا بلکه نه به قصد بهشت و خلاصی از دوزخ بلکه محض فرمان برداری مقصود باشد (و قد روی انه یذکره اذا ذبح) و این روایت حسن است از مثنی از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۱

صلوات الله علیه در شخصی که حج کند به نیابت دیگری آیا در همه جا او را یاد می کند حضرت فرمودند که اگر خواهد یاد کند و اگر نخواهد نکند و حق سبحانه و تعالی عالم است که او به نیابت او می کند و لیکن او را یاد می کند نزد کشتن قربانی و این نیز محمولست بر تاكد استحباب (و ان لم یقل شیئا فلیس علیه شیء لأن الله عزّ و جلّ عالم بالخفیات) و اگر هیچ نگوید بر او چیزی نیست زیرا که حق سبحانه و تعالی عالم است به ضمائر و آن چه نزد خلائق مخفی است نزد او آشکار است چنانکه در صحیح بزنطی واقع است و خواهد آمد

[صله رحم در حج]

(و من وصل قریبا بحجّه او عمره كتب الله عزّ و جلّ حجّتين و عمرتين و كذلك من حمل عن حمیم یضاعف له الاجر ضعفين) و کسی که صله رحم کند به حجی یا به عمره بانکه حج بر ایشان واجب شده باشد و در ذمه ایشان قرار گرفته باشد و چیزی نداشته باشند او خرجی حج به ایشان دهد تا حج کنند یا مرده باشند و از جهه ایشان حج استیجار کند، و یا آن که ایشان را در حج خود شریک کند به نحوی که گذشت حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهه او دو حج و دو عمره یکی از جهه وقوع

حج اسلام و دویم از جهه صله رحم و هم چنین هر گاه باری از دوش خویشی بردارد اجر او مضاعف می شود و خواهد آمد

[صرف پول در حج]

(و روی انّ حجّه واحده افضل من عتق سبعین رقبه) و منقولست در صحیح از عمر بن یزید که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که حجی بهتر است از آزاد کردن هفتاد بنده از برای خدا و به خط شیخ رحمه الله تسعین بود و ظاهراً سهو القلم است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۲

به آن حضرت صلوات الله علیه که حج افضل است یا یک بنده آزاد کردن حضرت فرمودند که حج افضل است گفتم دو بنده آزاد کردن حضرت فرمودند که حج افضل است راوی گوید که من زیاد می کردم و حضرت می فرمودند که حج افضل است تا به سی بنده آزاد کردن رسانیدم و حضرت می فرمودند که یک حج بهتر است از سی بنده آزاد کردن و ظاهراً از بس که گفته بود شرم کرده بود در سؤال و یک یک بالا می کرده است و در اخبار دیگر وارد است که یک یک زیاد می کرده اند تا ده و بعد از آن ده ده بالا می برده اند تا هفتاد و حضرت حجرا ترجیح می داده اند.

(و لَمَّا [افاض خ ل] صَدَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله اَتَاهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنِّي رَجُلٌ مَيْلٌ يَعْنِي كَثِيرُ الْمَالِ وَ أَنِّي لَيْسَ يَصْلِحُ مَالِي غَيْرِي فَاخْبِرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ بِشَيْءٍ أَنَا صَنَعْتُهُ كَمَا لِي مِثْلُ اجْرِ الْحَاجِّ فَقَالَ لَهُ انْظُرْ إِلَى هَذَا الْجَبَلِ يَعْنِي

ابا قییس لو أنفقت مثل هذا ذهبا تتصدق به فی سبیل اللّٰه ما ادرکت اجر الحاجّ) این حدیث بطریق صحیح و حسنه کالصحیح مرویست از معاویه بن عمار که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله کوچ فرمودند از منی و اکثر نسخ صدّ است یعنی مصدود شدند در حدیبیه دو منزلی مکه معظمه بلکه بیشتر و در آنجا اشاره به ابو قییس معنی ندارد البته تصحیف از نساخ شده است و صدوق در ثواب الاعمال نیز أفاض ذکر کرده است اعرابی به خدمت آن حضرت آمد در ابطح و گفت یا رسول اللّٰه من مردی ام مالدار و ظاهرا یعنی از معاویه بن عمار است که راوی حدیث است و ممکن است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرموده باشند و در ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۳

الاعمال یعنی نیست که کثیر المال سخن اعرابی باشد و لیکن در کافی و تهذیب یعنی هست و به درستی که مال مرا غیر من ضبط نمی تواند کرد و در بعضی از نسخ چنین است که و انّی فی بلد و در کافی و تهذیب و ثواب الاعمال هر سه چنین است که من از خانه بیرون آمدم از جبهه حج و موانع در راه به هم رسد و دیر رسیدم چون بعد از ایام تشریق یا روز سیزدهم رسیده بود پس خبر ده مرا یا رسول اللّٰه بکار خیری که اگر آن کار را بکنم ثواب حج را داشته باشم و بنا بر این نسخ ظاهر آن است که مرادش از اظهار کثرت

مال این باشد که هر چه بفرمایی از کارهای خیر می توانم کرد که تدارک ثواب حج کنم پس حضرت به او فرمودند که نظر کن باین کوه یعنی کوه ابوقبیس که مشرفست بر مکه معظمه و کشیده است تا ابطح که اگر به سنگینی این کوه طلای سرخ داشته باشی و همه را در راه خدا صرف کنی ثواب حاجی را در نخواهی یافت و محتمل است که واقعه دیگر باشد و اظهر آن است که صدوق نقل بالمعنی را از حفظ کرده باشد و این تغییرات واقع شد باشد و الله تعالی یعلم و این حدیث منافات ندارد با حدیث صحیح مشهور که یک حج بهتر است از یک خانه پر از طلا چون مراتب بهتری نهایت ندارد یا نسبت به اشخاص مختلف نمی شود (و قال الصادق صلوات الله علیه من أنفق درهما فی الحجّ کان خیرا له من مائه الف درهم ینفقها فی حقّ) و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که هر که یک شاهی در راه حج صرف نماید بهتر است او را از صد هزار درهم که در راه حق صرف نماید (و روی أنّ درهما فی الحجّ خیر من الف الف درهم فی غیره و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۴

درهم یصل إلى الامام مثل الف الف درهم فی الحجّ) و منقولست که یک درهم در راه حج صرف نمودن بهتر است از هزار هزار درهم که صرف نمایند در غیر آن از راههای خیر و درهمی که به امام رسد مثل هزار هزار درهم است که در راه حج صرف نماید و در قوی از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه منقول است که هر که به حج یا عمره یا هر دو رود مهمانهای حق سبحانه و تعالی اند اگر سؤال کنند عطا می فرماید، و اگر دعا کنند آن دعا را مستجاب می گرداند و اگر دعا کنند از جهت دیگری قبول می کند و اگر نطلبند نطلبیده کرامت می فرماید و هر دره می را که در راه حج صرف کرده باشد هزار هزار درهم عوض می دهد و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که دره می که به حضرت امام دهند از خمس و غیر آن از هدایا بهتر است از دو هزار هزار درهم که در راههای خیر صرف نمایند.

و در موثق از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که دره می در راه حج صرف شود بهتر از بیست هزار هزار درهمست که در راه حق صرف نمایند.

(و روی آن درهما فی الحج افضل من ألفی الف درهم فیما سواه فی سبیل الله) و در حسن کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه می فرمودند که یک حج بهتر است از هفتاد بنده آزاد کردن پس عرض نمودم که چیزی برابری با حج نمی کند حضرت صلوات الله عليه فرمودند که برابری نمی تواند کرد و چون تواند کرد و حال آن که یک درهم در حج بهتر از دو هزار هزار درهم است که در راههای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۵

دیگر از راههای حق سبحانه و تعالی صرف نماید و در قوی از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که یک درهم برابر است با دو هزار هزار درهم که در راههای دیگر صرف

نمایند از راههای خیر، و ظاهراً اختلاف اخبار باختلاف اشخاص و نیت است (و الحاجّ علیه نور الحجّ ما لم یلمّ بذنب) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که الحاجّ لا یزال علیه، و لا یزال از قلم نساخ افتاده است یعنی نور حج از حاجی منفک نمی شود تا مبتلا به گناه نشود و نور حج را کسی می بیند که با نور الهی منور باشد (و هدیّه الحاجّ من نفقه الحجّ) و در بعضی از نسخ نفقه الحاج است و کالصحیح از اسحاق بن عمار و از غیر او منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هدیه و سوغاتی که حاجی از جهت مردمان می آورد از جمله نفقه حج است و درهمی را هزار هزار درهم عوض می دهند و بهتر است از دو هزار هزار درهم که در راه خدا صرف نمایند و به حساب این وقت شش هزار و سیصد تومان می شود و به حساب زمان حضرات دو هزار تومان است.

(و لا تماکس فی اربعه اشیاء فی ثمن الکفن و فی ثمن التسمه و فی ثمن الاضحیه و فی الکریّ الی مکّه) و به طرق متعدده قویه منقولست که مضایقه نمی باید کرد در چهار چیز بلکه هر چه بگویند می باید داد بی مبصری چون بهای بیشتر ثوابش بیشتر است یکی بهای کفن، دویم بهای غلام و کنیز است، سیم بهای قربانی است، چهارم کرایه راه مکّه معظمه است و خواهد و در بعضی از احادیث واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۶

است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در خریدن هدیه مضایقه فرمودند و فرمودند که مغبون محمود

نیست در دنیا و ماجور نیست در آخرت و محمولست بر بیان جواز یا چون از سنیان می خریدند مضایقه فرمودند و نهی نسبت به شیعه است یا آن که اگر واجب شود می باید خرید هر چند به بهای بسیار باشد (و قال الصادق صلوات الله علیه و د من فی القبور لو ان له حججه بال دنیا و ما فیها) و منقول است در صحیح از محمد بن مسلم که یکی از حضرتین باقر یا صادق صلوات الله علیهما فرمودند که آرزو می کنند کسانی که در قبورند که کاش در دنیا کل دنیا را می دادند و یک حج می کردند یا آن که کاش الحال کل دنیا از ایشان می بود و می دادند و ثواب یک حج را می گرفتند چنانکه از این باب در قرآن مجید واقع است در بسیار جائی از بابت آن که آرزوی برگشتن به دنیا دارند از جهت حج و زکاه چنانکه گذشت و غرض از ذکر امثال این حدیث آن است که آنها مرده اند آرزوی برگشتن به دنیا دارند شما که زنده اید چرا در امثال این اعمال تقصیر می نمایید که فردا حسرت خورید و فایده نداشته باشد (و روی ان الحاج و المعتمر یرجعان کمولودین مات احدهما طفلا ذنب له و عاش الاخر ما عاش معصوما) و در روایتی وارد شده است که آن که حج و آن که عمره کند به منزله دو طفلند که متولد شوند و یکی از این دو در طفولیت بمیرد بی گناه و دویم به عیش زندگانی کند معصوم از گناهان یعنی گناه

نکند یا بر او نویسند چنانکه اخبار بسیار وارد شده است که بعضی را گناهان سابق می آمرزند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۷

بعضی را سابق و لاحق، و بنا بر این هر دو این دو حالت را دارند و این معنی اظهر است و یا آن که لفّ و نشر غیر مرتب باشد که معتمر مثل اول باشد و حاجی مثل دویم یا بر عکس و این بعید است که معتمر بهتر از حاجی باشد بلکه این دو حالت می دارند گاهی و بعضی چنین اند و بعضی چنان با آن که می خواهی بگو چنین اند و می خواهی بگو چنان چنانکه در تشبیه «أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ» گفته اند.

[حاجی بر سه دسته است]

(و الحاجّ علی ثلاثه أصناف فافضلهم نصيبا رجل يغفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تأخّر و وقاه الله عذاب القبر و اما الذی يليه فرجل غفر له ذنبه ما تقدّم منه و يستأنف العمل فيما بقى من عمره و اما الذی يليه فرجل فى اهله و ماله) و كالصحيح منقولست از جابر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که حاجیان سه طایفه می شوند یک طایفه که نصیب ایشان از همه بهتر است شخصی است که گناهان گذشته و آینده او را می آمرزند و حق سبحانه و تعالی او را از عذاب قبر نگاه می دارد و اما آن که بعد از این است در فضیلت و بهره کسی است که گناهان گذشته او را آمرزیده اند و عمل را از سر می گیرد در بقیه عمر و اما آن که بعد از این است شخصی است که اهل و مالش محفوظ است (و روی آنه هو الذی لا يقبل منه

الحجّ) و كالصحيح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه كمترين چيزي كه حاجي برمي گيرد كه حجش را قبول نكرده اند آن است كه او و اهل و مالش محفوظ باشند پرسيدم كه به چه عنوان محفوظ ماند فرمودند كه باين عنوان كه اگر در خانه خود مي بود چه بر سر او مي آمد

لوامع صاحبقراني، ج ۷، ص: ۱۵۸

زياده بر آن از بلاهاي سفر محفوظ بماند.

و در احاديث معتبره وارد شده است كه اين طايفه كفارند يعني غير اثني عشري و اما امامي مذهب داخلند در دو فرد اول و در صحيح و در حسن كالصحيح منقول است از معاويه كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه چون حاجيان از حج برمي گردند سه طايفه مي شوند يك طايفه از آتش جهنم آزاد شده اند و يك طايفه از گناهان بيرون مي آيند مثل روزي كه از مادر متولد شده اند و طايفه محفوظ باشند اهل و مال ايشان و اين كمترين مرتبه است كه حاجي را مي دهند و به همين مضمون است صحيحه هشام و از اين اخبار ظاهر مي شود كه اگر چيزي از حاجي تلف شود يا از اهل و مالش از طايفه آخر نخواهد بود چنانكه مشهور است كه اينها سبب قبول حج است

[حج جهاد ضعفاست]

(وقال الصادق صلوات الله عليه الحجّ جهاد الضعفاء و نحن الضّعفاء) و در صحيح از كناني منقول است كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه شنيدم كه فرمودند كه حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله فرمودند كه حج يكي از دو جهان است و حج جهاد ضعيفاني است كه جهاد صوري نتوانند كرد و

ما از جمله ضعیفانیم پس حج جهاد ماست و عبارت اول محتمل است که مراد از او این باشد که جهاد اکبر باشد و آن جهاد نفس و شیطان است و محتمل است که مراد این باشد که چون حق سبحانه و تعالی در قران مجید یاد فرموده است که.

و تُرِيدُ أَنْ نَمِيزَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَ نُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ نُرِي فِي عُرْوَةٍ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۵۹

يَحِيدُونَ و ترجمه اش موافق اخبار متواتره از طرق اهل البيت سلام الله عليهم این است که اراده ما تعلق گرفته است که انعام کنیم بر آن جمعی که ائمه جور ایشان را ضعیف شمرده اند و ضعیف کرده اند در زمین و ایشان را پیشوایان دین گردانیم و ایشان را وارث زمین گردانیم و بنماییم به فرعون این امت و هامان و لشکرهای ایشان از ایشان آن چه از آن حذر می نمودند و در احادیث بسیار وارد شده است که در رجعت خواهد بود که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر شوند و بقیه ائمه معصومین صلوات الله عليهم زنده شوند و ابو بکر و عمر و سایر ائمه جور و اتباع ایشان را زنده کنند و شیعیان ایشان را کشند و باز زنده کند حق سبحانه و تعالی ایشان را پس چون ایشان را از تسلط بر عالمیان منع نموده اند و نمی توانند جهاد کردن تا ظهور قایم به عوض جهاد اصغر جهاد اکبر را اختیار نموده اند و حج می کنند

[چهار نفر دعایشان رد نمی شود]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اربعة لا ترد لهم دعوه

حتّى تفتح لهم ابواب السّماء و تصير إلى العرش دعوه الوالد لولده و المظلوم على من ظلمه و المعتمر حتّى يرجع و الصّائم حتّى يفطر) و كالصحيح منقولست از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله که چهار کسند که دعای ایشان رد نمی شود تا آن که درهای آسمان گشوده می شود و به عرش می رسد، یکی دعای پدر است از جهه فرزند، دیگر دعای مظلوم است بر ظالمش، سیم دعای کسی که به عمره رفته باشد و عمره در لغت به معنی زیارتست و شامل حج و عمره هر دو هست و محتمل است که حضرت معتمر را فرموده باشد تا سنیان بدر روند چون حج تمتع لازم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۰

دارد عمره را و ایشان با آن که اجماع کرده اند بر آن که حج تمتع صحیح است بلکه بهتر است نمی کنند چون عمر بر طرف کرد، و چهارم دعای روزه دار است تا افطار کند و در صحیح از عیسی قمی منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سه کسند که دعای ایشان مستجاب است یکی حاجی است پس سعی نمایید که به بازماندگان ایشان خوب برسید که ایشان شما را دعا می کنند و دعای ایشان مستجاب است و هم چنین مجاهد فی سبیل الله سیم بیمار است و سعی کنید که او را به خشم در نیاوردید و دل تنگ مکنید مبادا نفرین بر خود یا بر شما کند

[ختم قرآن در مکه]

(و من ختم القرآن بمکّه من جمعه إلى جمعه او أقلّ أو أكثر كتب الله له من الأجر و الحسنات من أوّل جمعه كانت فی الدّنيا إلى اخر

جمعه تکون و كذلك إن ختمه في سائر الأيام) و كالصحيح منقولست از ابو حمزه كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه ختم كند قرآن را در مكه از جمعه تا جمعه يا کمتر يا بيشتر و در روز جمعه ختم كند حق سبحانه و تعالى بنويسد از جبهه او از اجر از جمعه اولي كه در دنيا بوده است تا آخر جمعه كه خواهد بود و هم چنين اگر ختم كند در باقي ايام (و قال علي بن الحسين صلوات الله عليهما من ختم القرآن بمكّه لم يمت حتّى يري رسول الله صلّى الله عليه و آله و يري منزله من الجنّه) و كالصحيح منقول است كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه ختم كند قرآن را در مكه از دنيا نرود تا آن كه حضرت رسول خدا صلّى الله عليه و آله را به بيند و جاي خود را در بهشت بيند و به همين نحو

لوامع صاحبقراني، ج ۷، ص: ۱۶۱

مرويست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه

[ذکر گفتن در مكه]

(و تسبيحه بمكّه تعدل خراج العراقين ينفق في سبيل الله) و حديث سابق است كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه تسبيحي كه عبارت از سبحان الله باشد يا هر ذكرى برابر است يا آن كه مثل خراج عراقين كه بصره و كوفه باشد يا عراق عرب و عجم كه همه را در راه خدا صرف نمايند و در ابواب زكات گذشته كه خراج چهار نهر هشتاد هزار تومان شده بود و در زمان عباسيه خراج همه نهرها سي هزار تومان مي شد و سيصد و شصت

نهر از فرات و قریب به آن از دجله عمل می شد بنا بر این بوده است اسرافات عباسیه علیهم اللعنه (و من صلی بمکه سبعین رکعه فقرا فی کل رکعه بقل هو الله احد و انا أنزلناه و آیه السخره و آیه الكرسي لم يمّت الا شهيدا) و هر که هفتاد رکعت نماز در مکه به جا آورد و در هر رکعت قل هو الله احد و انا أنزلناه و آیه السخره و آیه الكرسي را بخواند نمیرد مگر با شهادت یا چون بمیرد حکم شهدا خواهد داشت و آیه سخره در سوره اعرافست و سه آیه است از إِنَّ رَبُّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ تا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ و گذشت (و الطاعم بمکه كالصائم فيما سواها و صيام يوم بمکه يعدل صيام سنه فيما سواها و الماشي بمکه في عباده الله عز و جل) و کسی که در مکه معظمه روزه نباشد مانند کسی است که در جاهای دیگر روزه باشد و یک روز در مکه معظمه روزه داشتن برابر است با یک سال روزه داشتن در جائی دیگر و راه رفتن در مکه عبادت حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۲

است و در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن که ظاهرا هادی باشد و احتمال رضا دارد صلوات الله علیهما که اقامت در مکه افضل است یا بیرون رفتن به شهرهای دیگر فرمان حضرت رسید که ایستادن نزد خانه حق سبحانه و تعالی افضل است و محمول است بر کمتر از یک سال.

چون در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقول

است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار آن است که یک سال در مکه معظمه اقامت نکنند عرض نمودم که چه کنند حضرت فرمودند که نقل کند به جای دیگر و بهتر آن است که به مدینه مکرمه بیایند تا یک سال تمام آنجا نبوده باشند

[هر که یک سال در مکه معظمه مجاورت کند]

(و قال الباقر ابو جعفر صلوات الله عليهما من جاور بمكة سنة غفر الله له ذنوبه و لأهل بيته و لكل من استغفر له و لعشيرته و لجيرانه) ذنوب تسع سنين قد مضت و عصموا من كل سوء اربعين و مائه سنة و از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که هر که یک سال در مکه معظمه مجاورت کند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و گناهان اهل خانه او را بیامرزد و گناهان کسانی را که او را از جهت ایشان استغفار کرده باشد و گناهان خویشان و هم سایگان او را تا نه سال گذشته را بیامرزد و تا صد و چهل سال ایشان را از هر مکروهی محفوظ دارد و محمول است بر یک سال متفرق چنانکه گذشت چون یک سال که می ماند رغبتش کم می شود (و الانصراف و الرجوع افضل من المجاوره) یعنی برگشتن و به خانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۳

آمدن و رفتن افضل از مجاورتست و در حسن کالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که چون از افعال حج فارغ شدی برگرد که سبب شوق می شود که باز بروی یعنی اگر در آنجا بمانی قساوت بهم می رسد و کعبه در نظرت سهل می شود و در صحيح حلبی منقولست که گفت

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر آیه کریمه وَ مَنْ يُرِدْ فِيهِ بِالْحَادِ بُظْلًا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ یعنی هر که اراده آن کند که ستم کند به سبب الحادی که در نفس او هست و او را به ظلم داشته است در جوار بیت الله و در حرم الهی می چشایم او را عذاب دردناک حضرت فرمودند که هر ظلمی الحاد است یعنی به منزله کفر است تا آن که غلام و کنیز را از روی ستم زدن می ترسم که الحاد باشد از این جهت است که فقها کراهت دارند از سکنی مکه معظمه یعنی علماء حقیقی احتیاط می کنند و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و جمع بین الاخبار باین است که اگر مجاورت کنند کمتر از یک سال کنند و ملاحظه نمایند که اگر سکنی سبب زیادتی شوق باشد و ضبط خود توانند کرد که خلاف شرعی از ایشان صادر نشود مجاورت خوبست و الآفلا. و الیوم مجاورت از جهت دیگر خوب نیست که اظهار شعائر ایمان نمی توان کرد و تقیه می باید کرد و گذشت اخبار دیگر در باب مساجد

[خواب در مکه]

(و النَّائِمُ بِمَكَّةَ كَالْمَجْتَهِدِ فِي الْبُلْدَانِ وَ السَّاجِدُ بِمَكَّةَ كَالْمَتَشَحِّطِ بَدْمَه فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ مَنْ خَلَفَ حَاجًّا فِي أَهْلِ بَخِيرِ كَانْ لَهُ كَاجِرُهُ حَتَّى

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۴

كَأَنَّهُ يَسْتَلِمُ الْأَحْجَارَ وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا يَا مَعْشَرَ مَنْ لَمْ يَحْجَّ اسْتَبْشِرُوا بِالْحَاجِّ إِذَا قَدَمُوا فَصَافِحُوهُمْ وَ عَظْمُوهُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ يَجِبُ عَلَيْكُمْ تَشَارِكُوهُمْ فِي الْأَجْرِ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِ اسْتِ خَالِدِ كَيْ حَضْرَتِ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودُنْدُ كَيْ

حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه می فرمودند که کسی که در مکه معظمه بخواب رود خواب آنجا عبادتست و مانند کسی است که در شهرهای دیگر شب تا صبح سعی نماید در عبادت حق سبحانه و تعالی و کسی که در مکه سجده کند یا نماز کند مانند مجاهدیست که شهید شده باشد و در خون خود غلظد و کسی که در خانه حاجی رعایت بازماندگان او کند و کارسازیهای ایشان را کند او را ثواب آن حاجی باشد به مرتبه که گویا استلام مستحب را نیز به جا می آورد در حجر الاسود و رکن یمانی و باقی ارکان.

و در بعضی نسخ الحجر است یعنی حجر الاسود که اهل مکه معظمه حجر الاسود می گویند او را حضرت فرمودند که ای جمعی که به حج نرفته اید بشاشت و خوشحالی کنید در روی حاجیان که تازه آمده باشند و مصافحه کنید بلکه دست در گردن ایشان کنید و تعظیم ایشان کنید و از آن جمله است استقبال ایشان به درستی که اینها بر شما لازم است تا آن که شریک شوید در ثواب حاجیان.

و در چهار صد کلمه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که هر گاه برادر مؤمنی از مکه بیاید میان هر دو چشم او را ببوس و لبش را ببوس که بان لب حجر الاسود را بوسیده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن را بوسیده است و ببوس چشمش را که بان چشم نظر کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۵

است به خانه خدا و موضع سجده و روی او را ببوس یعنی اگر امر دو مزلف نباشد که شیطان

راه یابد و چون تهنیت و مبارک باد گویند بگویند که حج شما مقبول با دو سعی شما مشکور باد و هر چه خرج کرده اید حق سبحانه و تعالی عوض بدهد و آخر حجها نباشد و دیگر موفق شوید

[سلام کردن به حاجی]

(و قال صلوات الله عليه بادروا بالسلام على الحاج و المعتمرين و مصافحتهم من قبل ان تخالطهم الذنوب) و كالصحيح منقولست از حضرت سيد الساجدين صلوات الله عليه که فرمودند که مبادرت کنید و پیش دستی نمایید که به زودی ایشان را دریابید به استقبال ایشان یا اعم که سلام کنید بر جمعی که حج کرده باشند یا عمره به جا آورده باشند یا هر دو و مصافحه کنید با ایشان پیش از آن که مکدر شوند به کدورت گناهان چنانکه گذشت که نور حج با ایشان است تا آلوده گناهان نشده باشند.

و محتمل است که تا چهار ماه نشده باشد مصافحه بهتر باشد چون احادیث متواتره وارد است که تا چهار ماه گناه نمی نویسند اگر چه نور حج نیز نمی ماند با گناهان اعم از صغیره و کبیره (و قال ابو جعفر صلوات الله عليه و قرو الحاج و المعتمر فان ذلك واجب عليكم) و منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که حرمت حاجیان بدارید و ایشان را با معتمران تعظیم کنید که تعظیم ایشان بر شما واجبست و فی الحقیقه تعظیم ایشان تعظیم خانه است و تعظیم خانه تعظیم صاحب خانه است و ظاهر این حدیث آنست که همیشه تعظیم ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۶

باید کرد و در القاب ایشان حاجی الحرمین الشرفین نیز از جمله تعظیم است.

[کسی که در راه حج بمیرد]

(و من اماط اذی عن طریق مکه کتب الله له حسنه و فی خبر اخر و من قبل الله منه حسنه لم یعدبه) و كالصحيح از اسحاق منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که دور کند

آزاری را از راه مکه معظمه مثل آن که پل به بندد و سنگها که در میان راه باشد بردارد و دست ظالمان را کوتاه کند و امثال اینها حق سبحانه و تعالی می نویسد از جهت او حسنه و هر که را بنویسد از جهت او حسنه او را عذاب نمی کند و ظاهرا صدوق جزو اول را در یکی از اصول دیده بوده است و نقل کرده است و جزو آخر را از حدیث دیگر که در ابواب حسنه دیگر که در ابواب صلوات گذشته متصل باین گردانیده که گفت در خبری دیگر چنین است مع هذا کلینی همان معنی را با جزو اول نقل کرده است و صدوق غافل شده است چون در باب نوادر ذکر کرده است (و من مات محرما بعث يوم القيامة مليا بالحج مغفورا له و من مات في طريق مكة ذاهبا او جائيا امن من الفزع الاكبر يوم القيامة و من مات في احد الحرمين بعثه الله من الامنين و من مات بين الحرمين لم ينشر له ديوان و من دفن في الحرم امن من الفزع الاكبر من بر الناس و فاجرهم) و كالصحيح منقولست از ابو بصير که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که حاجی و عمره کننده در ضمان الهی اند و حق سبحانه و تعالی ضامن ایشان است که اگر در راه مکه پیش از احرام بمیرند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۷

حق سبحانه و تعالی گناهان ایشان را بیامرزد و اگر در حالت احرام بمیرند فردای قیامت مبعوث شوند لیبک اللهم لیبک گویان، و بالحج در حدیث نیست و نمی باید و حق سبحانه و تعالی

گناهان او را آمرزیده باشد و در صحیح از آن حضرت منقول است که هر که در راه مکه بمیرد در وقت رفتن یا برگشتن ایمن شود از خوف و ترسی که بزرگترین خوفهاست در روز قیامت.

و در حدیث ابو بصیر منقولست که آن حضرت فرمودند که هر که بمیرد در حرم مکه یا حرم مدینه حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند در زمره ایمنان از عذاب الهی.

و در محاسن برقی از جمیل بن دراج منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که در میانه دو حرم فوت شود حق سبحانه و تعالی او را مبعوث گرداند از جمله ایمنان از عذاب الهی و هر گاه ایمن باشد نامه عمل او را نخواهند گشود و کلینی کالصحیح روایت کرده است که هر که در مدینه فوت شود مبعوث می شود از جمله ایمنان از عذاب الهی و از آن جمله است یحیی بن حبیب و ابو عبیده و عبد الرحمن بن حجاج.

و در صحیح از هارون بن خارجه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که مدفون شود در حرم یعنی اگر چه در غیر حرم مرده باشد و او را در حرم دفن کنند ایمن است در روز قیامت از ترس و خوفی که بزرگترین فزعهاست خواه خوب باشند یا بد باشند و در صحیح علی الظاهر منقولست از علی بن سلیمان که عرض کردم بر آن حضرت یعنی صاحب الامر صلوات الله علیه و احتمال هادی هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۸

سلام الله علیه که هر گاه شخصی در عرفات بمیرد در عرفاتش دفن کنند افضل است

یا به حرم برند و در حرم دفن کنند حضرت فرمودند که به حرم برند و در آنجا دفن کنند افضل است و در این صورت داخل خواهد بود در آیه کریمه مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا چون بعمومه شامل حیوانات هست چنانکه خواهد آمد احادیث صحیحه پس بنا بر این در هر حرمی جاری باشد و نقل توان نمود چنانکه گذشت اخبار معتبره که کوفه حرم خداست و حرم رسول خداست و حرم امیر المؤمنین است و کربلا نیز داخل است در کوفه و در احادیث زیارات بسیار واقع شده است که مشاهده ائمه معصومین را اطلاق حرم کرده اند، و ظاهراً صریح تر از این حدیث و امثال این حدیث احادیث داشته اند که نقل می کرده اند پیش از دفن و بعد از دفن و اللّٰه تعالیٰ یعلم و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه منقولست که هر که در یکی از این دو حرم که مکه معظمه است و مدینه مشرفه است بمیرد اعمال یا نامه عملش را عوض نخواهند کرد و حسابش نخواهند کرد و اگر در وقت برگشتن بمیرد گناهان او را بیامرزد و در موقوف کالصحیح از ابو بصیر منقولست که آن حضرت سلام اللّٰه علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالیٰ ضامن حاج و معتمر است که اگر مرگ در رسد ایشان را به بهشت برد و اگر زنده بماند به سلامت به خانه خود برگردد و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که حج و عمره دو بازارند از بازارهای آخرت اگر کسی در این بازارها داخل شود در امان الهی است اگر برگردند به مطلوب

خود رسند آمرزیده و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۶۹

بمیرند مزد ایشان بر حق سبحانه و تعالی است

[ثواب حج بمقدار مشقت حج]

(و ما من سفر ابلغ فی لحم و لا دم و لا جلد و لا شعر من سفر مکه و ما من احد یبلغه حتّی تلحقه المشقّه و انّ ثوابه علی قدر مشقّته) و در صحیح از هشام بن حکم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هیچ سفری آن مقدار تاثیر ندارد در گداختن گوشت و خون و پوست و مو که سفر مکه معظمه دارد و هیچ کس بان یعنی به مکه معظمه نمی رسد تا مشقت به او نرسد تا اینجا حدیث است، و به درستی که ثواب آن به مقدار مشقت آن است و گویا صدوق جمله را نتیجه قول سابق گرفته است که مراد حضرت این است از این گفتگو و الا فایده ندارد و لیکن ممکن است که مراد این باشد که مشقتهای زیادتی بر خود نگذارند مثل پیاده رفتن و پا برهنه رفتن و گرسنگی و تشنگی عبث خوردن چون مطلوب رسیدن به کعبه است چنان نکنند که از مقصود باز مانند چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است به همین مضمون، و آن که مبادید مانند سوار رونده که آن مقدار بدواند که اسبش بماند و اسب را ضایع کرده باشد و راه را طی نکرده باشد و دور نیست که معنی اول اظهر باشد چنانکه گذشت و در صحیح کاهلی است و نه چنین است که به سبب آن لازم باشد و حلّ این حدیث این باشد بلکه غرض آن است که مقصود بالذات کدام است

و در حسن کالصحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقولست که فرمودند حج کنید و عمره به جا آورید تا بدنهای شما صحیح باشد چون سفر مکه به منزله چوب چینی خوردنست اگر چه می گدازد بدن را و لیکن تدارک آن نیز می شود و حج و عمره سبب فراخی روزی شما می شود و حق سبحانه و تعالی کفایت می فرماید خرج عیال شما را و به ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۰

می رساند آن چه ایشان را ضرور باشد و هر که به حج می رود گناهانش آمرزیده می شود و بهشت از جهه او واجب می شود و می گویند که عمل را از سر گیرید و محفوظ است اهل و مال او و این مجموع از جهه شیعیان است چنانکه منقولست در صحیح از صفوان از ابو المعز از سلمه که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی آمد که او را ابو الورد می گفتند به حضرت عرض نمود که رحمک الله کاش راحت می دادی بدنت را از محمل یعنی به کجاوه می فرمودید و آزار نمی کشیدید که بر شتر باردار سوار می شوید حضرت فرمودند که ای ابو الورد من دوست می دارم که در یابم منافعی را که حق سبحانه و تعالی فرموده است در آنجا که فرموده است که اعلام کن مردمان را به حج تا آن که جمعی پیادگان بیابند و جمعی بر شترهای لاغر از راههای دور تا در یابند نفعهای بسیار را که به ایشان رسد و خداوند خود را یاد کنند به درستی که کسی که خود را در معرض این نفعها در نمی آورد مگر آن که نفع می یابد

یعنی بر شتران لاغر زامله سوار شدن و ریاضت کشیدن سبب این نفعهای عظیمه است و محتمل است که مراد ابو الورد این باشد که شما حج بسیار کرده اید و در حج کردن و کجاوه نشستن و تکانیدن کجاوه آزار می کشید و بدن شما ضعیف است و تاب این مشقتها ندارد و کاش این سنت را به جا نمی آوردید حضرت فرموده باشند که از سر این نفعها نمی توان گذشت یا آن که از جهت بدن نفع دارد پس فرمودند که اما شما شیعیان که به حج می روید چون برمی گردید گناهان شما آمرزیده اند و اما غیر شما مالها و اهل ایشان محفوظ می ماند چون ایمان شرط ثواب است و ایشان ندارند.

و در صحیح از حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه منقول است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۱

که فرمودند که آیا نمی دانی که چون عصر روز عرفه می شود حق سبحانه و تعالی فرشتگان را به آسمان اول می فرستد و می فرماید که نظر کنید به بندگان من که همه به درگاه من آمده اند ژولیده مو و گرد آلوده و پیغمبر به ایشان فرستادم که مدتها شده است که او را ندیده اند نظر به جمعی که به خدمت آن حضرت نرسیده بودند و از من سؤالها می کنند و دعاها می خوانند شما گواه باشید که من بر خود واجب کرده ام که دعاهای ایشان را و بدکاران ایشان را به شفاعت نیکوکاران بیامرزم و از نیکوکاران حج ایشان را قبول فرمایم پس روانه شوید که همه شما را آمرزیدم پس امر می فرماید و فرشته را که در ابتداء مشعر از طرفین بنشینند و دعا کنند ایشان را که خداوندا سلامت دار ایشان

را و سبب دعای این فرشته است که از شتران نمی افتند و اگر بیفتند جائی از ایشان نمی شکنند و اخبار فضایل حج و عمره بسیار است به همین اکتفا شد.

نکت فی حج الانبیاء و المرسلین صلوات اللہ علیهم اجمعین

[حج آدم ع]

(قال ابو جعفر صلوات اللہ علیہ انّ آدم علیہ السّلام أتى هذا البيت الف آتیه علی قدمیه منها سبعمائہ حجّہ و ثلاثمائہ عمره و کان یاتیه من ناحیہ الشّام) نکته چند است یعنی خبری چند که مشتملند بر وجوهی چند از حج انبیاء و پیغمبران مرسل صلوات اللہ علیهم.

منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که فرمودند که حضرت آدم هزار مرتبه به زیارت این خانه کعبه آمد پیاده از آن جمله هفتصد مرتبه حج کرد و سیصد مرتبه عمره به جا آورد و مقر حضرت آدم اطراف شام بود و از آنجا پیاده می آمد به زیارت کعبه (و کان یحجّ علی ثور و المكان المذی تیب فیہ علیہ الحطیم و هو ما بین باب البیت و الحجر الاسود و طاف ادم قبل ان ینظر إلی حواء مائه عام و قال له جبرئیل حیّاک اللّٰه و بیّاک یعنی اصلحک) حضرت آدم حج می کرد بر گاوی که توشه حضرت آدم را بر می داشت یا از جهه قربانی می برد یا از جهه آن که اگر از پیاده روی باز ماند بر او سوار شود چنانکه گذشت مطلوبست وقتی که مرکوبی با او بوده باشد که در وقت ماندن سوار شود و جائی که توبه حضرت آدم در آنجا مقبول شد از ترک اولی که از او صادر شده بود حطیم است و آن میانه در خانه کعبه است و رکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۳

حجر.

چنانکه

در روایات صحیح و کالصحیح وارد شده است و اکثر نسخ یبیت است به جای تیب و از اغلاط نساخ است البته و حضرت آدم پیش از آن که نظر شهوت کند به حوا یا کنایه از جماع است صد سال طواف خانه می کرد در وقتی که آدم در صفا بود و حوا در مروه و در روزها حضرت آدم نزد حوا می رفت از جهه انس او و شبها به جای خود می آمد و چنین فهمیده بود که چون آن ترک اولی از هر دو صادر شده بود حوا بر او حرام است تا توبه ایشان قبول نشود و بعد از قبول توبه بامر الهی با هم نزدیکی کردند چنانکه در روایات معتبره وارد شده است و حضرت جبرئیل به حضرت آدم گفت حَيَّاكَ اللهُ وَ بَيَّاكَ يَعْنِي حَقَّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى تَرَا بَاقِي دَارِدٍ يَأْخُوشُ حَالِ كَرْدَانَادِ يَأْ سَلَامِ الْهَيْ بِرِ تَوْبَادِ يَأْ تَرَا مَالِكِ زَمِينِ كَرْدَانَادِ بَا لَوَازِمِ أَنْ وَ خَنْدَانِ كَنْدِ چُون بَعْدِ از كَشْتَنِ قَابِيلِ هَابِيلِ رَا صَد سَال نَخْنَدِيدِ وَ خَنْدِه او عِبَارَتِ از تَوْلِدِ شَيْثِ بُوْدِه بَاشَد بَعْوَضِ هَابِيلِ يَأْ اَصْلَاحِ كَنْدِ كَارِهَائِ تَرَا وَ دَرِ اَكْثَرِ نَسْخِ لُبَّاكَ اسْتِ يَعْنِي لَبِيكَ كَافَتْ خَدَاوَنْدِ عَالَمِيَانِ تَرَا وَ تَلْبِيهِ الْهَيْ كَنَائِهِ اسْتِ از اسْتِجَابَتِ دَعَائِ او وَ بَعْضِي كَافْتِه اَنْدِ كِه بَيَّاكَ مَهْمُوزِ اسْتِ يَعْنِي خَدَا تَرَا دَرِ بَهْشْتِ جَائِ دِهْدِ يَأْ تَرَا بِهِ قَرْبِ خُودِ فَايَزِ كَرْدَانَادِ يَأْ دُنْيَا رَا خَانِه تُو كَرْدِ وَ از تَسْتِ (وَ قَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا أَفَاضَ آدَمُ مِنْ مَنَى تَلَقَّتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِالْأَبْطَحِ فَقَالُوا يَا آدَمُ بَرِّ حَبِّكَ أَمَا أَنَا قَدْ

حججنا هذا البيت قبل أن تحجَّه بألفى عام) و کلینی در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار روایت کرده است و ظاهر آن است که صدوق از کتاب معاویه بر داشته باشد پس بهشت سند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۴

صحیح باشد که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت آدم از منی روانه شدند به جانب مکه فرشتگان در ابطح به استقبال حضرت آدم در مکه آمدند در ابطح و گفتند یا آدم حجت قبول باد به درستی که ما گروه فرشتگان این خانه را پیش از آن که تو حج کنی حج کرده ایم و هزار سال در وقتی که ساکنان زمین ملائکه بودند.

(و نزل جبرئیل علیه السلام بمهاه من الجنه و روی بیاقوته حمراء فادارها علی رأس آدم و حلق رأسه بها) و کالصحیح منقول است از علی علوی که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که چون آدم حج کرد سر خود را بچه چیز تراشید حضرت فرمودند که جبرئیل یاقوتی از بهشت آورد، و در روایت اول صدوق یاقوت سفیدی و منافات نیست میان هر دو و بر سر حضرت آدم گردانید و سر حضرت آدم را بان تراشید و صدوق چنین فهمیده است که یاقوت سرخ می باشد و غافل شده است که یاقوت سفید و زرد و کبود می باشد و لفظ حمرا در کافی نیست و بر تقدیری که باشد ممکن است که یک بار یاقوت سفید آورده باشد و یک بار سرخ

[حج نوح ع]

(و روی انه کان طول سفینه نوح ألفا و مائتی ذراع و عرضها مائه ذراع و طولها فی السماء ثمانین ذراعا فرکب

فیهما فطافت بالیبت سبعة اشواط و سعت بین الصفا و المروه سبعا ثم استوت علی الجودی) و کلینی کالصحیح روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که در ازای کشتی نوح هزار و دویست ذرع بود و عرضش صد ذرع بود و در کافی هشتصد ذرع و این اظهر است و ظاهرا ثمان از قلم نساخ افتاده است و طولش از طرف آسمان که عبارت از عمق باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۵

هشتاد ذرع بود پس چون به موضوع بیت رسید پیش گذشت که آب نگرفته بود خانه را کشتی با جمعی که در کشتی بودند هفت شوط بر دور خانه طواف کردند و میان صفا و مروه هفت مرتبه سعی کردند و بعد از شش ماه بر جودی قرار گرفت و آن نجف اشرفست و مشهور آن است که در مقبره صفا که قبر شمعون الصفا وصی حضرت عیسی است قرار گرفت و تخته پارها در مسجد کوفه بود که می گفتند که از کشتی نوح است

[حج ابراهیم]

(و سئل الصیادق صلوات الله علیه عن الذبیح من کان فقال اسماعیل لأن الله عزّ و جلّ ذکر قصّیه فی کتابه ثم قال و بشرناه یاسحاق نبیا من الصّالحین و قد اختلف الروایات فی الذبیح فمنها ما ورد بأنه اسماعیل و منها ما ورد بأنه اسحاق و لا سیل إلى ردّ الاخبار متی صحّ طرقها و کان الذبیح اسماعیل لكنّ اسحاق لما ولد بعد ذلك تمنی ان یكون هو الذی امر ابوه بذبحه و کان یصبر لأمر الله و یسلم له کصبر اخیه و تسلیمه فینال بذلك درجته فی الثواب فعلم الله ذلك من

قلبه فسمّاه بين ملائكته ذبيحا لتمنيّه لذلك و قد ذكرت اسناد ذلك في كتاب النبوه متصلا بالصّادق صلوات الله عليه) و در حسن كالصحيح از عبد الله بن سنان منقولست كه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسيدند كه ذبيح حضرت اسماعيل بود يا حضرت اسحاق حضرت فرمودند كه اسماعيل بود زيرا كه حق سبحانه و تعالى بعد از حكايه ذبيح در سوره و الصافات فرموده است كه بشارت داديم او را به اسحاق كه پيغمبري كه از او خواهد بهم رسيد كه از جمله شايستگان بندگان ما باشد و از اين معني ظاهر مي شود كه ذبيح اسماعيل باشد

لوامع صاحبقراني، ج ۷، ص: ۱۷۶

و كليني نيز نقل کرده است كه زراره نقل کرده است كه ذبيح اسماعيل، بود و علي بن ابراهيم عليه السلام در تفسيرش در حسن كالصحيح از معاويه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و كليني در صحيح از ابان از ابو بصير روايت کرده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما كه جبرئيل در روز هشتم ذی الحجه به نزد حضرت ابراهيم عليه السلام آمد نزد زوال آفتاب و گفت يا ابراهيم آب بردار از جهه خود و از جهه اهل خود چون در عرفات و مشعر و منى آب نبود و از اين جهه يوم الترويه مي گویند روز هشتم را پس جبرئيل حضرت ابراهيم را به منى آورد و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در منى به جا آورد و بعد از نماز حضرت ابراهيم را به عرفات برد و او را

در نمره که بطن عرفه است فرود آورد که از جمله عرفات نیست و از حدود عرفاتست و چون زوال شد حضرت ابراهیم غسل کرد و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه به جا آورد و در آنجا از سنگ سفید مسجدی بنا کرد که معروف بود به مسجد ابراهیم و این مسجد در نمره بود و سنت است که امیر حاج نماز را در این مسجد به جا آورد پس ابراهیم را به عرفات برد و به او گفت در اینجا اعتراف کن به گناهان و بشناس عبادات حج را یا محل آنها را و از این جهت آن موضع را عرفات نامیدند و تا غروب آفتاب در آنجا وقوف نمود پس از آنجا روانه شدند و جبرئیل با ابراهیم گفت که اذدلف إلى المشعر الحرام که پیشتر آبسوی مشعری که محترم است یا تقرب جو بحق سبحانه و تعالی در اینجا از این جهت مشعر نامیده شد به مزدلفه و چون او را به مشعر الحرام آورد نماز شام و خفتن را به یک اذان و دو اقامه به جا آورد و شب را در آنجا بروز آورد و در سنه [یعنی خواب] به او نمودند که پسر را می کشد و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۷

صبح شد به او نمود محل وقوف را و در آنجا به دعا وقوف کرد و بعد از آن به منی آمد به مادر و فرزندش که ساره باشد گفت تو برو به خانه کعبه و مشغول طواف شو و پسر را با خود نگاهداشت پس چون به منی به جای جمره

عقبه رسید شیطان ظاهر شد جبرئیل گفت که هفت سنگ به شیطان در آنجا زد حضرت اسحاق را آورد تا موضع جمره وسطی و با پسر گفت ای فرزند در واقعه دیده ام که ترا از جهه رضای الهی می کشم چه می گویی پسر گفت ای پدر به آن چه مامور شده به جا آور این شاء الله صبر خواهم کرد و ابراهیم و پسر تسلیم نمودند امر الهی را پس شیطان به صورت مرد پیری ظاهر شد و گفت یا ابراهیم از این پسر بچه می خواهی گفت می خواهم که او را بکشم شیطان گفت سبحان الله پسر را می کشی که یک چشم زدن مخالفت الهی نکرده است حضرت ابراهیم گفت خداوند مرا امر بذبح آن کرده است شیطان گفت که خدای تعالی هرگز چنین امری نمی کند البته شیطان به خوابت آمده است ابراهیم گفت تا باین زمان رسانیده است مرا: شیطان را به من راه تسلط نداده است تو شیطانی شیطان گفت که و الله که این خواب شیطانی است حضرت ابراهیم علیه السلام گفت و الله که با تو دیگر سخن نخواهم گفت و متوجه کشتن شد شیطان گفت یا ابراهیم تو پیشوای این مردمانی و اگر فرزند را خواهی کشت همه کس فرزند خود را خواهند کشت و این گناهها در گردن تو خواهد بود و از برای خدا ترک کن این کشتن را و ابراهیم جوابش نگفت پس نزد جمره وسطی پسر را خوابانید و خواست که بکشد پسر گفت ای پدر روی مرا به پوشان مبادا محبت پدری مانع شود و دست و پای مرا محکم ببندد مبادا دست و پا زخم

ابراهیم گفت بکشم و دست و پا را نیز محکم ببندم این دو مشقت را بر تو واقع سازم نمی کنم و الله پس الاغی که همراه آورده بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۸

که چون پسر را بکشد بدنش را بر الاغ بسته ببرد و در مسجد خاک کند جلش را به زیر پسر انداخت و او را بر پهلو خوابانید و کارد را بر حلق او گذاشت و سر به جانب آسمان کرد و جبرئیل کارد را گردانید از حلقش ابراهیم نگاه کرد که ببیند کشته شده است دید که کارد گردیده است پس مرتبه دیگر دم کارد را بر حلقش گذاشت و سر به جانب آسمان کرد جبرئیل دم کارد را گردانید تا مکرر چنین کرد و چنان شد که ناگاه از دست چپ مسجد ندا رسید که ای ابراهیم خواب خود را درست کردی و جبرئیل گوسفندی را از جانب کوهی که مشرفست بر مسجد خیف آورد و پسر را از زیر دست ابراهیم کشیده گوسفند را به جای او خوابانید.

و چون شیطان اینجا کاری نساخت خود را به ساره رسانید نزدیک خانه کعبه ساره پرسید که ای پیره مرد پیری را دیدی از این طرف که آمدی گفت دیدم گفت شوهر منست گفت پسری با خود داشت دیدی گفت دیدم باین صفت و این صفت ساره گفت پسر منست گفت دیدم که پسر را خوابانیده بود و کارد به حلقش گذاشته بود که بکشد او را ساره گفت حاشا که چنین باشد رحیمترین مردمان ابراهیم است هرگز پسرش را نمی کشد.

شیطان گفت به حق خداوند آسمان و بحق خداوند این خانه که دیدمش که

پسر را خوابانیده بود و کارد بر داشته بود که او را بکشد ساره گفت چرا گفت که می گفت خداوند امر کرده است که او را بکشم ساره گفت که پس واجبست بر او که پسر را بکشد و اطاعت کند خداوند خود را، و چون ساره از طواف و سعی فارغ شد به خاطرش رسید که برود و به بیند که پسرش را کشته است یا نه و به سرعت روانه شد و می گفت خداوندا بر من مگیر آن چه من با هاجر مادر اسماعیل کردم، تا به هم رسیدند پسر را زنده دید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۷۹

خوشحال شد نگاه به حلقش کرد دید که کاردیش کرده است متغیر شد و بیمار شد و از دنیا رفت.

و صدوق نیز این خبر را صحیح می داند چون هشت سند صحیح به معاویه بن عمار دارد و هم چنین بآبان پس می گوید که اخبار از هر دو طرف صحیح است و رد هیچ یک از این اخبار نمی توان کرد پس اظهر در جمع آن است که هر دو واقع شده باشد.

و لیکن چون حدیث کالصحیح از اعمش وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ذبیح حضرت اسماعیل بود و لیکن چون حضرت حق سبحانه و تعالی بعد از این واقعه اسحاق را به حضرت ابراهیم علیه السلام کرامت فرمود اسحاق آرزو کرد که کاش این معنی نسبت به من واقع می شد و فرمان الهی را تسلیم می کردم و صبر می نمودم چنانکه برادرم تسلیم کرد و صبر نمود و من نیز باین درجه فایز می شدم چون حق سبحانه و تعالی از دل

او مطلع بود که او در این آرزو صادقست میان فرشتگان او را نیز ذبیح نامید.

و چون این خبر به مرتبه صحت نرسیده است ظاهر اخبار آن است که هر دو واقع شده باشد و بسیار مشکل است تاویل امثال این خبر که ساره فوت شده به سبب این معنی و سایر آن چه گذشت و الله تعالی يعلم.

و قریب باین اخبار دیگر وارد شده است در کیفیت حج حضرت آدم و غیره و چون ذکر آنها سبب طول می شد ذکر نکردم و رجوع به روضه باید کرد و چون صدوق بعنوان اجمال و ارسال ذکر کرد که تفصیل و سندش را از کتاب نبوت که از جمله مؤلفات صدوق است خواهی یافت و آن کتاب در میان نیست و اکثر اخبار مرسله او را مسندا از جاهای دیگر ذکر کرده ام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۰

بسیار نادر است که ذکر نکرده باشم.

(و سئل الصادق صلوات الله عليه اين اراد ابراهيم ان يذبح ابنه فقال على الجمره الوسطى و لما اراد ابراهيم ان يذبح ابنه صلى الله عليهما قلب جبرئيل المديه و اجتر الكبش من قبل ثبير و اجتر الغلام من تحته و وضع الكبش مكان الغلام و نودي من مسره مسجد الخيف أن يا ابراهيم قد صدقت الرؤيا أنا كذلك نجزي المحسنين ان هذا لهو البلاء المبين و فدیناه بذبح عظیم یعنی بکبش أملح یمشی فی سواد و يأكل فی سواد و ينظر فی سواد و یبعر فی سواد و یبول فی سواد اقرن فحل و كان یرتع فی ریاض الجنه اربعین عاما.

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه لم احب تطويل هذا الكتاب بذكر

القصص لأنَّ قصدي كان بوضع هذا الكتاب إلى إيراد النَّكت و قد ذكرت القصص مشروحه في كتاب النَّبْوه) و به سند موثق كالصحيح و حسن كالصحيح از ابو بصير و محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما منقول است که پرسيدند که حضرت ابراهيم عليه السَّلام در کجا اراده کرد که فرزندش را ذبح نمايد فرمودند که نزد جمره وسطی و چون ابراهيم خواست که ذبح کند فرزندش را جبرئيل کارد را گردانيد و قوچ را از جانب کوه ثبير که مشرفست به مسجد خيف کشيد و پسر را از زير دست حضرت ابراهيم عليه السلام کشيد و آن قوچ را به جای پسر گذاشت و ندا رسيد از جانب دست چپ مسجد خيف که يا ابراهيم خواب خود را درست کردی و ما نکرده را در حکم کرده از تو قبول کردیم و هم چنان که ترا جزای خیر دادیم هر که در مقام احسان باشد در بندگی ما او را جزای خیر می دهيم به درستی که این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۱

آزمایشی بود که هویدا ساخت خَلت حضرت ابراهيم عليه السَّلام را که محبت ما را بر محبت چنین فرزندی مقدم داشت و فدا دادیم اسماعيل يا اسحاق يا هر دو را بذبحی عظیم و بسيار فربه يعنی قوچ سیاه و سفیدی که در علف زار راه می رفته است و در آن جا می خورده است و همیشه نظر در علفزار کرده بود و پشکل و بول در علفزار کرده بود و اينها کنایه است از فربهی، و بعضی گفته اند که این مواضع از آن سیاه

بوده، و بعضی گفته اند که سایه اش عظیم بوده است و این نیز کنایه است از فریبهی، و شاخ دار بود و نر بود و در باغستانهای بهشت چهل سال چریده بود تا فدای اسماعیل بوده باشد. چنین گوید مصنف این کتاب که در این کتاب نمی خواهم که حکایات را نقل کنم زیرا که غرضم از تالیف این کتاب ایراد اخبار احکام است و به تقریب علتی چند را ذکر می کنم و هر چه قصه های پیغمبران است در کتاب نبوت ذکر کرده ام، و بسیاری از آن در علل و عیون و خصال ذکر کرده است و اکثر را در روضه ذکر کرده ام.

(و انّ ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام حدّ المسجد الحرام ما بین الصّیفا و المروه فکان النّاس یحجّون من مسجد الصّیفا و قد روی انّ ابراهیم خطّ ما بین الحزوره إلی المسعی) و منقول است در قوی کالصحیح از حسن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از رای ایشان در مسجد الحرام حضرت فرمودند که ابراهیم و اسماعیل حد مسجد الحرام مقرر فرمودند در میان صفا و مروه، و صدوق زیاد کرده است که پس مردم حج یعنی طواف می کردند از مسجد صفا و در بعضی از نسخ و المروه یعنی مسجد مروه.

و کلینی ذکر کرده است که در روایتی دیگر منقول است از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۲

امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت ابراهیم علیه السلام خط کشید مسجد مکه را از میان حزوره تا ابتدای محلی که سعی می کنند یعنی صفا یا تا ابتداء مناره که محل دویدنست و این اظهر است، و از هر

دو روایت ظاهر می شود که حضرت طول مسجد را فرموده باشند و جمع میان این دو روایت باین نحو ممکن است که طول محل نماز از صفا باشد تا مروه و طول محل طواف از جزوره باشد تا مناره.

و آن چه در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مسجد بوده است و نشانهای میلها نصب کرده اند قریب است به حدّ دویم، و در رساله دیدم که احوال مسجد را ذکر کرده اند در آن مذکور است که ده مرتبه مسجد الحرام را بزرگ کردند تا باین مرتبه رسیده است که الحال هست و طولش از صفا گذشته و به مروه نرسیده است و دور نیست که الحال طولش قریب به سعی باشد، و ظاهراً آن چه در زمان ابراهیم مسجد بوده است الحال حکم نداشته باشد بلکه آن چه زیاد کرده اند البته حکم مسجد الحرام نداشته باشد بلکه حکم مسجد چنانکه گذشت، و آن چه صدوق زیاد کرده است ظاهراً اشتباه کرده باشد معنی حدیث را بنا بر اشتباه آن زیادتی را گفته باشد بانکه چنین فهمیده است که مسعی داخل مسجد بوده است و اول مسجد از صفا بوده است و از آنجا طواف می کرده اند، و این حدیث اصلاً دلالت ندارد و ممکن است که حدیث دیگر باشد و لیکن بعید است چون اکثر این احادیث را به ترتیب از کافی بر داشته است (و اوّل من کسی البیت ابراهیم علیه السّلام و روی أنّ ابراهیم لما قضی مناسکه امره الله عزّ و جلّ بالانصراف فانصرف و ماتت امّ اسماعیل فدفنها فی الحجر و حجّر علیه لئلا یوطأ قبرها و بقی اسماعیل

لوامع

عليه السلام وحده فلما كان من قابل اذن الله عزّ وجلّ لإبراهيم في الحجّ و بناء الكعبه و كانت العرب تحجّ البيت و كان ردما ألّا أنّ قواعده معروفه و كان اسماعيل (ع) لّمّا صدر الناس جمع الحجاره و طرحها في جوف الكعبه فلّمّا قدم ابراهيم كشف هو و اسماعيل عنها فاذا هو حجر واحد احمر فاوحى الله عزّ وجلّ اليه ضع بناها عليه و انزل عليه اربعة املاك فلّمّا همّ ببنائه قعد على ركن ثمّ نادى هلّمّ إلى الحجّ فلو ناداهم هلّمّوا إلى الحجّ لم يحجّ ألّا من كان يومئذ انسيًا مخلوقًا و لكنّه نادى هلّمّ إلى الحجّ فلبى الناس في اصلاب الرجال و ارحام النساء لئيك داعى الله لئيك داعى الله فمن لبى مرّه حجّ حجّه و من لبى عشرًا حجّ عشر حجج و من لم يلبّ لم يحجّ و كان ابراهيم و اسماعيل يضعان الحجاره و يرفعان بها لقواعد و الملائكه يناولونهما حتّى تمت اثنى عشر ذراعًا فلّمّا انتهى إلى موضع الحجر ناداه ابو قبيس أنّ لك عندى وديعه فاعطاه الحجر فوضعه موضعه و هبّأ له بايين بابا يدخل منه و بابا يخرج منه و جعلاه عليه عتبا و شريجا من جريد على ابوابها و كانت الكعبه عريانه فصدر ابراهيم و قد سوى البيت فاقام اسماعيل فتزوج اسماعيل امرأه من العمالقه و خلّى سبيلها و تزوّج اخرى حميريه و كانت عاقله فتأملت بابى البيت فقالت لإسماعيل هلّا نعلّق على هذين البابين ستين سترا من هاهنا و سترا من هاهنا فقال لها نعم فعملت للبيت ستين طولهما اثنا عشر ذراعًا فعلقهما اسماعيل على البابين فاعجبها ذلك فقالت فهلّا

احوك للكعبه ثيابا تسترها كلها فان هذه الاحجار سمجه فقال لها اسماعيل بلى قال فاسرعت في ذلك و بعثت إلى قومها تستغزلهم و أما وقع استغزال النساء بعضهم من بعض لذلك فكلمما فرغت من شقه

لوامع صاحبقراني، ج ٧، ص: ١٨٤

علقتها فجاء الموسم و قد بقى وجه واحد من وجوه الكعبه فقالت لإسماعيل كيف نصنع بهذا الوجه فكسوه خصفا فلما جاء الموسم نظرت العرب إلى امر اعجبهم فقالوا ينبغى ان نهدي إلى عامر هذا البيت فمن ثم وقع الهدى فجعل يأتي الكعبه كل فخذ من العرب بشىء من ورق و غيره حتى اجتمع شىء كثير فنزعوا ذلك الخصف و اتموا الكسوه و علّقوا على البيت بايين و لم تكن الكعبه مسقفه فوضع اسماعيل فيها اعمده مثل الاعمده التي ترون من خشب و سقّفها بالجرائد و سواها بالطين فجاءت العرب من الحول فدخلوا الكعبه و رأوا عمارتها فقالوا ينبغى لعامر هذا البيت ان يزداد فلما كان من قابل جاء الهدى فلم يدر اسماعيل ما يعمل به فوحي الله عزّ و جلّ اليه ان انحره و اطعمه الحاجّ و انقطع ماء زمزم فشكى اسماعيل إلى ابراهيم فله الماء فوحي الله عزّ و جلّ إلى ابراهيم و امره بالحفر فحفر هو و اسماعيل و جبرئيل حتى ظهر ماؤها و ضرب في اربع زوايا البئر فقال في كلّ ضربه بسم الله فتفجرت اربعة اعين فقال له جبرئيل اشرب يا ابراهيم و ادع لولدك فيها بالبركه و افض عليك من الماء فطف بهذا البيت فهذه سقيا سقاها الله عزّ و جلّ لإسماعيل و ولده) بدان كه صدوق يك حديث طولاني كه خود در علل ذكر کرده است و كليني در كافي ذكر

کرده است بعضی از عباراتش را مختصر در اینجا نقل کرده است و چند حدیث در میان این حدیث داخل کرده است چون همه پیش او صحیح است و نقل بالمعنی را جایز می دانند [ندظ] و اول ذکر کرده است که اول کسی که کسوه و پوشش از جبهه کعبه مقرر ساخت حضرت ابراهیم علیه السّلام بود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۵

و حدیثی که نقل کرده است که حضرت اسماعیل و زوجه اوست اما چون با امر او شده است یا منسوبان او کرده اند در حکم کرده اوست.

و آن چه روایت کرده اند در کافی و علل کالصحیح روایت کرده اند از کلثوم حرانی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی امر فرمودند که حضرت ابراهیم علیه السّلام یا [با] اسماعیل حج کنند و حضرت اسماعیل را در حرم ساکن سازند پس ممکن است که اسماعیل به دیدن ابراهیم رفته باشد و مامور شده باشند به حج پس هر دو متوجه حج شدند بر شتر سرخ مو و با ایشان نبود مگر حضرت جبرئیل پس حضرت چون به حرم رسیدند جبرئیل گفت به زیر آبیید و غسل دخول حرم بکنید پس به زیر آمدند از شتر و غسل کردند، و جبرئیل به ایشان گفت که چگونه مهیا شوند از جبهه احرام یعنی مقدمات احرام را که خواهد آمد به جا آورند و چون مقدمات را واقع ساختند گفت نیت احرام کردند و تعلیم ایشان کرد تلبیات اربعی را که پیغمبران همه گفته بودند از حضرت آدم تا ایشان پس روانه شدند تا آمدند به دری که از آنجا به صفا بیرون

می روند از آنجا به زیر آمدند و جبرئیل در میان هر دو بود و از آن در رو به خانه کرد و تکبیر گفت و ایشان تکبیر گفتند و تهلیل کرد و ایشان تهلیل کردند و حمد الهی به جا آورد و ایشان نیز به جا آوردند و تمجید الهی کرد و به گفتن لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم یا هر ذکری که دلالت بر تعظیم الهی کند ایشان نیز کردند، و ثنا کرد حق سبحانه و تعالی را ایشان نیز کردند، و جبرئیل روانه شد با ایشان و ثنا و تمجید الهی می کردند در حالت رفتن تا به موضع حجر رسیدند جبرئیل استلام کرد و ایشان نیز کردند بدست رسانیدن و بوسیدن و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۶

بدن به آن مالیدن چنانکه گذشت و خواهد آمد، پس جبرئیل با ایشان هفت مرتبه بر دور کعبه گردیدند و در مقام ابراهیم دو رکعت نماز کرد و ایشان کردند، و جبرئیل جمیع مناسک و افعال حج را با ایشان به جا آورد و تعلیم ایشان کرد.

پس چون مناسک را به جا آوردند حضرت ابراهیم علیه السلام مامور شد که برگردد و حضرت اسماعیل بماند تنها و عبارت متن این است که چون حضرت ابراهیم علیه السلام برگشت و هاجر به رحمت الهی رفت و او را در حجر دفن کرد و محوطه بر او کشید که بر روی قبر او راه نروند و حضرت اسماعیل ماند. و بعد از آن شروع در تتمه حدیث کلثوم کرده است.

و چون سال آینده آمد حق سبحانه و تعالی امر فرموده که حضرت ابراهیم به حج بیاید

و کعبه را بنا کنند و عربان به حج خانه می آمدند و لیکن خانه منهدم شده بود و پیهها ظاهر بود و چون مردمان از حج برگشتند حضرت اسماعیل سنگها را جمع کرد و در میان کعبه انداخت پس چون حق سبحانه و تعالی رخصت فرمود که خانه را بسازند حضرت ابراهیم آمد و گفت ای فرزند حق سبحانه و تعالی فرموده است که خانه را بنا کنیم پس شروع کردند در پی رفتن خانه رسیدند به یک تخته سنگ سرخی مربع حق سبحانه و تعالی وحی فرموده به ابراهیم که بنا را بر آن پی گذارند و چهار فرشته را به مدد ایشان فرستاد.

و از اینجا حدیث صحیح عبد الله بن سنان را داخل کرده است و ظاهرا نسخه صدوق غلط بوده است و چنین است در کافی و علل نیز که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود ابراهیم و اسماعیل را به بنای خانه و تمّ بناؤه یعنی و بنا تمام شد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۷

ظاهرا نسخه که در وقت نوشتن این کتاب در نظر داشته به جای تمّ همّ بوده است یعنی اراده بنا کرد و احتمال ندارد که غلط نساخ باشد چون صدوق پیش از بنا این حدیث را ذکر کرده است و ظاهرا این سهو است زیرا که وقتی که ابتداء بنا کردند هنوز رکنی نبود که حضرت بر بالای آن روند و بنا بر نسخه کافی و علل پس چون بناء تمام شد حضرت ابراهیم علیه السلام بر رکنی نشستند و ندا کردند که هلمّ الی الحجّ چنانکه

در این نسخه است که اِلی دارد اما در کافی و علل اِلی ندارد و بنا بر این چنین خواهد بود که حضرت ابراهیم حج را طلب فرمودند مکرر و اگر می فرمودند هَلْمُوا اِلی الْحَجَّ یعنی ای مردمان بیایید به حج خطاب معدومین خوب نبود و خطاب متوجه جمعی می شد که در آن زمان بودند و مکلف بودند و لیکن ندا کردند و حج را طلب فرمودند و حج خصوصیتی به زندگان ندارد شامل احیا و غیر موجودین بود پس جمیع ارواح زندگان و آنهایی که هنوز به ابدان در نیامده بودند و در عالم مثال و ظلال بودند همه گفتند لیک ای کسی که از جانب حق سبحانه و تعالی ما را خواندی یا ای کسی که ما را به خدا می خوانی یعنی به تقرب به او به حج خانه و بنا بر نسخه که اِلی باشد اگر چه غلط است جمعی از فضلا چنین می ساختند که هَلْمٌ از قبیل خطاب عام است مثل اعلم و خصوصیتی به احیا و غیر احیا ندارد به خلاف هَلْمُوا که ظاهرش منصرف به احیا می شود و بحث کرده اند که در خطاب عام شرط نیست که بلفظ مفرد باشد.

و جمعی دیگر چنین ساخته اند که مقرر است در اصول که استغراق مفرد اشمل است از استغراق جمع چون مفرد کل واحد واحد را شامل است و جمع جماعت را.

و جوابش این است که اولا اشملیت مسلم نیست بلکه در جمع شامل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۸

است مفرد و تشبیه و جمع را چنانکه متبادر از جاءنی کل العلماء آن است که همه آمدند خواه یک یک آمده باشند و خواه

دو دو، و خواه بیشتر و بر تقدیر تسلیم بحث در احیاء و اموات است نه در افراد احیاء زیرا که هلموا شامل جمیع موجودین هست بی دغدغه در غیر موجودین محل اشتباه است و کسی نگوید که بنا بر این تکلیف اهل این زمان به تکالیف الهیه چگونه است زیرا که ضروری دین است که حکم موجودین و غیر موجودین مساویست و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله متواتر رسیده است که فرمودند که من می روم و در میان شما می گذارم کتاب و عترت را پس کتاب حق سبحانه و تعالی موجود است و کلام موجود حقیقی است هر کس که به حد تکلیف می رسد حق سبحانه و تعالی او را تکلیف می فرماید به همین کتاب و هم چنین آثار رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم با اجماع و ضرورت دین مبین.

پس حضرت فرمودند که هر که یک لیبک گفت یک حج خواهد کرد و هر که ده نوبت گفت لیبک داعی الله ده حج خواهد کرد و هر که پنج مرتبه گفت پنج مرتبه حج خواهد کرد و هر که بیشتر بیشتر و هر که لیبک داعی الله نگفت حج نخواهد کرد.

دیگر بر سر حدیث کلثوم رفت و گفت که حضرت ابراهیم و اسماعیل بنا بودند و فرشتگان فعله حضرتین سنگها را می گذاشتند و فرشتگان سنگها را بدست ایشان می دادند تا دوازده ذرع بلند شد.

دیگر در اینجا داخل کرده است حدیث حجر الاسود را که کلینی روایت کرده است در موثق کالصحیح از ابان از عقبه از احدهما صلوات الله علیهما که آن حضرت فرمودند که حق سبحانه و

تعالی امر کرد ابراهیم را که بنا کند خانه کعبه را و پایهای آن را بلند گرداند و تعلیم کند حج را به مردم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۸۹

که چگونه به جا آوردند پس حضرت ابراهیم و اسماعیل هر روز یک رگ از سنگ بلند می کردند تا رسیدند به موضع حجر الاسود ابو قیس ندا کرد حضرت ابراهیم را که امانتی نزد من هست بیا و بگیر حضرت رفتند و حجر را گرفتند و در همین موضع که الحال هست گذاشتند.

دیگر بر سر حدیث کلثوم رفت که از جبهه خانه دو در مقرر ساختند که از یک در داخل شوند و از در دیگر بیرون روند و آستانه قرار دادند و حلقهای آهنین و در متن شریجا من جرید است در اکثر نسخ و غلطی است که از نساخ شده است و در کافی و علل شرجا من حدید است یعنی حلقها بر عتبا نصب کردند و کعبه معظمه برهنه بود و جامه نداشت و حضرت ابراهیم برگشت چون خانه تمام شد و حضرت اسماعیل ماند در مکه معظمه و آن حضرت زنی از عمالقه خواستند و او را طلاق دادند و زنی از قبیله حمیر خواستند و این زن عاقله بود و تامل کرد و به حضرت اسماعیل عرض نمود که خوبست که دو پرده بر این دو در بیاویزیم تا خوش آینده شود حضرت فرمودند که خوبست پس آن زن دو پرده طولانی دوازده کز ساخت و حضرت اسماعیل (ع) بر این دو در آویختند آن زن را خوش آمد عرض نمود که این سنگهای سیاه خوش آینده نیست اگر رخصت فرمائی جامه از

جهت خانه بسازیم که همه را به پوشاند حضرت فرمودند که خوبست پس آن زن شروع کرد به رشتن پشم و پشم بسیار فرستاد به نزد قوم خود که همه بریستند و از آن زمان ماند قرض دادن رشتن زنان به یکدیگر و الحال نیز هست که گاه هست زنی ضرورتی دارد و از جبهه [عروسی خ ضروری] دختری یا که خدائی پسر به زنان دیگر پنبه می دهند که بریستند و زود دست بهم دهد، و دیگری را که چنین ضرور شود بقیه مدد کنند و جمعی را مشغول

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۰

بافتن کردند و دوختن، و هر یک طرف که تمام می شد می آویختند تا آن که موسم حج نزدیک شد و سه طرف تمام شده بود و یک طرف مانده بود به حضرت عرض نمود که اگر رخصت فرمائید از برگ درخت خرما به بافیم که زود تمام شود حضرت فرمودند که خوبست و آن طرف را از آن تمام کردند.

چون موسم رسید و عربان دیدند جامه را و ایشان را بسیار خوش آمد گفتند که سزاوار آن است که هدیه بیاوریم از جبهه تعمیر کننده این خانه پس از این جبهه هدیهها مقرر شد پس هر طایفه از عرب از نقره و غیر آن می آوردند تا آن که بسیار چیزی جمع شد پس از این مال آن طرف که جامه خصف داشت نیز جامه پشمین کردند و درهای خوب آویختند و چون خانه سقف نداشت ستونهای چوب نصب نمودند مانند ستونهای هال و سقف کردند کعبه را از شاخهای درخت خرما و کاه گل کاری کردند تا هموار شد پس چون سال دیگر

عربان آمدند داخل شدند و در کعبه و دیدند که تعمیرها کرده اند گفتند که می باید که زیاده کنیم چون هر چه می آوریم صرف خانه می کنند پس سال دیگر گاو و گوسفند و شتر بسیار آوردند و حضرت اسماعیل ندانست که اینها را چه باید کرد وحی رسید به حضرت اسماعیل که اینها را بکش و بخورد حاجیان ده.

و چون آمدن حاجیان بسیار شد و آب زمزم وفا به ایشان نمی کرد حضرت اسماعیل به حضرت ابراهیم عرض نمود که آب کم شده است حق سبحانه و تعالی وحی کرد به حضرت ابراهیم علیه السّلام که چاه را حفر کنند و به ته روند پس حضرت ابراهیم و اسماعیل و جبرئیل مشغول کندن شدند تا آب بسیار شد و حضرت ابراهیم یا جبرئیل در چهار گوشه چاه کلنگ زدند و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۱

هر مرتبه که کلنگ می زدند بسم الله می گفتند تا چهار چشمه بهم رسید پس جبرئیل به ابراهیم گفت که از این آب بیاشام و از جبهه فرزندان خود دعا کن به برکت و زیادتی و از این آب بر خود بریز و طواف کن خانه را پس این آبی است که حق سبحانه و تعالی از جبهه اسماعیل و فرزندانش مقرر فرموده.

و پاره اختصار کرده بود صدوق می خواستم که به ترتیب با متن موافق باشد آن زیادتیها را نقل کردم چون بسیار اهمی نبود به شان آن و در روضه مذکور است (و امّا قول الله عزّ و جلّ فیهِ آیاتٌ بَیِّنَاتٌ مَّقَامُ اِبْرَاهِیمَ فَاحْذَرُوهُنَّ اِنَّ اِبْرَاهِیمَ حَیْنِ قَامَ عَلَی الْحَجَرِ اَثَرَ قَدَمَاهُ فِیْهِ، وَ الثَّانِیَهِ الْحَجَرِ، وَ الثَّلَاثَهِ مَنْزِلَ اسْمَاعِیْلِ عَلَیْهِ السَّلَامُ)

و منقول است در حسن کالصحیح از عبد الله بن سنان و طریق صدوق به او صحیح است پس صحیح است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که به درستی که اول خانه که از جهت خلائق مقرر شد هر آینه خانه ایست که در بگه است و پیشتر گذشت که بگه کل شهر است و مکه محل خانه است که مبارک است و هدایتی است مرعالمیان را و خواهد آمد که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است که مردمان چون از حج فارغ شوند به خدمت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم روند و از ایشان هدایت یابند پس چون سبب هدایتست هدایت نامیده شد با آن که عالمیان به سبب حج بیت الله الحرام هدایتها می یابند که به سبب حج به بهشت می روند و از جهنم خلاص می شوند، و در این خانه دلایل ظاهره هست که آن مقام حضرت ابراهیم علیه السلام است این آیات کدامند حضرت فرمودند که یکی آن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۲

چون حضرت ابراهیم بر حجر مقام ایستادند هر دو پای آن حضرت در آنجا فرو رفت، و دویم حجر الاسود، است و سیم حجر است که منزل اسماعیل بوده است و چندین هزار سال است که آن اثر باقی است و کالصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون حق سبحانه و تعالی امر فرمود حضرت ابراهیم علیه السلام را که ندا کند و مردمان را به حج بخواند بر این سنگ مقام ایستادند پس

بلند شد تا محاذی کوه ابو قییس پس مردمان را به حج خواند و حق سبحانه و تعالی آواز او را رسانید به هر که در پشت پدرها و رحم مادرها بود و تا قیام قیامت موجود خواهد شد.

و بنا بر این حدیث اصل مقام آیات بینات دارد چنانکه جمعی گفته اند و آن تاثیر قدمهاست، و بلند شدن آن، و پست شدن آن و آواز آن حضرت را به کافه عالمیان رسانیدن، و در این دغدغه نیست که اگر نه این از صدا بود می بایست که جمعی که تابع عقل محضند به حج نروند، و اگر روند یک بار پیش نروند مع هذا همان جماعت به اضطرار مکرر می روند، و وجه دیگر گفته اند که اصل مقام با آن که یک آیه است به منزله آیاتست با آن که تاثیر قدم در آن شده است چندین هزار سال مانده است با آن که کفار و ملاحده پادشاهان بودند و می توانستند که زایل کنند حق سبحانه و تعالی نگذاشت و باقی ماند مانند حجر الاسود نیز چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که *إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً يَكُتُّ أَوْ رَأً* به منزله صد هزار شمرد تعالی شانه و صحیحه زراره که خواهد آمد مشعر است بر آن که اصل مقام آیاتست با آن که آیه احتمال این دارد که مراد از آیات چند چیز باشد چنانکه جمعی گفته اند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۳

که یکی مقام ابراهیم باشد.

و دویم «وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا» و خواهد آمد که هر جباری که اراده ازاله خانه کرد به بلاها مبتلا شد مثل تبع و اصحاب فیل و غیر آنها که

مذکور خواهد شد حتی حیوانات وحشی در حرم با سیب‌مانوسند و با آن که کبوتر بسیار در مسجد الحرام می‌باشد کبوتری بر بام کعبه نرفته است و نمی‌رود و هم‌چنین سایر مرغان و فضله هیچ مرغی بر بام کعبه نیفتاده است.

و سیم «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ» است که جمعی از بخل به نهایت مرتبه باشند البته به زیارت خانه می‌روند و مکرر می‌روند و مبلغها صرف آن راه می‌نمایند و اینها مخالفت ندارد با حدیث چون همه آیاتند قطع نظر از آن که اصحاب بصایر حقه در هر سنگی و چوبی از آن خانه مشاهده آیات عظیمه می‌نمایند و این معنی مشاهده است که تا کسی به حج نرفته باشد خداوند خود را چنانکه باید نشناخته است چون در هر منزلی عقدها دست می‌دهد و هر حق سبحانه و تعالی به نحوی حل آن عقدها می‌نماید که آدمی حیران می‌شود، و در خصوص اصل مکه معظمه که دعاها مجرب الاستجابه است، و در سالی که بنده رفته بودم فتنهای عظیم رو داده بود و در خصوص ما چنان شد که میر حاج بصره از وی حماقت کارها کرده بود که در مقام قتل و نهب عجم در آمدند و این شکسته متوجه حطیم شدم و تضرع نمودم که همان جا اثر استجابت یافتم و حق سبحانه و تعالی آن بلاها را به سهولت زایل گردانید و چند سال بود که باران کم می‌آمد در این بلاد چون راه مکه مسدود شده بود و این ضعیف سعیها نمود در فتح آن و چون متوجه این راه شدیم در منزل اول باران عظیم

آمد و در حطیم نیز دعا کردم الحمد لله از آن سال تا حال تنگی نشد، و حصر نمی توانم کرد آن چه در این راه دیدم و آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۴

در مکه معظمه مشاهده نمودم.

و آن چه بر این ضعیف ظاهر شده است آن است که کعبه معظمه و آیات آن به منزله قرآن است و اعجاز، آن کسانی که نور ایمان در دل ایشان در آمده است هر آیه از آیات قرآنی در نظر ایشان معجزه ایست باهره، و کسانی که نور ایمان ندارند اگر هزار معجزه به بینند فایده ندارد و شکوک و شبه شیطانی را علاج نمی توانند کرد نه اندکی پیشتر گذشت شبهات شیطان با حضرت ابراهیم خلیل الرحمن که حضرت در آخر فرمودند که عهد کردم که با تو سخن نگویم و هر وجهی که حضرت خلیل می فرمودند شیطان شبه قوی در جواب می گفت که طفلی را می کشی که طرفه العینی عصیان الهی نکرده است و سبب کشتن چندین هزار بی گناه خواهد شد، چنانکه موسی با خضر تاب نیاورد و اعتراض کرد که چرا این پسر بی گناه را کشتی، پس آن چه آدمی را ضرور است که به تضرع و زاری از حق سبحانه و تعالی ایمان حقیقی و هبی را طلب کند و همیشه طلب کند و همیشه از شر وساوس شیطانی پناه به جناب اقدس الهی برد.

[حج موسی ع]

(و روی انّ موسی علیه السّلام احرم من رمله مصر و انه مرّ فی سبعین نبیاً علی صفائح الروحا علیهم العباء القطوانیه یقول لیبیک عبدک ابن عبدک لیبیک و روی فی خبر اخر انّ موسی علیه السّلام مرّ بصفائح الزّوجاء علی جمل

احمر خطامه من لیف علیه عباءتان قطواتیتان و هو یقول لبیک یا کریم لبیک) ظاهراً صدوق ترکیب کرده است چند حدیث را با هم که از هر حدیث جزوی برداشته است، و احادیث خود را در علل ذکر کرده است اما جزو اول که گفته است که حضرت موسی احرام گرفتند از ریگ روان مصر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۵

جابر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت موسی از رمله مصر احرام گرفت و گذشتند بر صفایح روحا که آن سه منزلی مدینه مشرفه است از جانب مکه معظمه و با احرام از آنجا گذشتند و ناچه داشتند که مهار آن از لیف خرما بود و حضرت موسی لبیک می گفتند و کوهها جواب می دادند آن حضرت را و تتمه را از حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت موسی گذشتند با هفتاد پیغمبر بر فجاج روحا یعنی درهای آن موضع که همان صفایح است یعنی زمین هموار آنجا چون کوهستان است، و همه قطیفهای سفید پوشیده بودند که ریشه دار بود و می گفتند لبیک، بنده و بنده زاده های تو لبیک به خدمت آمده ام و حدیث دویم مرویست در صحیح از هشام بن حکم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت موسی گذشتند بر صفایح روحا و بر شتر سرخی سوار بودند که مهار آن از لیف خرما بود و می گفتند لبیک ای خداوند کریم لبیک و منافاتی نیست میان این احادیث چه ممکن است که چند مرتبه به حج رفته باشد و

یک مرتبه نیز ممکن است که هر دو عبارت گفته باشند

[حج یونس و عیسی ع]

(و مَرَّ یونس بن مَتَّى علیهما السلام بصفائح الرّوحاء و هو یقول لئیک کشف الکرب العظام لئیک و مَرَّ عیسی بن مریم علیهما السلام بصفائح الرّوحاء و هو یقول لئیک عبدک بن امتک لئیک و مَرَّ محمّد صلی الله علیه و آله بصفائح الرّوحاء و هو یقول لئیک ذا المعارج لئیک) تتمه صحیحہ هشام است که آن حضرت فرمودند که حضرت یونس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۶

بن متی بتشدید تا گذشتند بر همواری صحرای روحا و می گفتند که لئیک ای خداوندی که غمها و المهای عظیم را تو بر طرف می کنی چنانکه مرا از شکم ماهی نجات دادی لئیک در خدمت و بندگی تو ایستاده ام یا آمده ام به حج، و حضرت عیسی بن مریم بصفائح روحا گذشتند و می فرمودند که لئیک به خدمت تو آمده ام من بنده تو و پسر کنیز توام مریم لئیک چون طلبیده آمده ام، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند بر همواریهای صحرای روحا و می گفتند لئیک ای خداوندی که بندگانت را به سبب بندگیها به مراتب عالیه می رسانی و از عرش در می گذرانی به حسب صورت و معنی یا آن که رتبه کمالات تو به مرتبه ایست که عقول انبیا و اوصیا و ملائکه و غیر ایشان از رسیدن به یافت کمالات تو عاجزند.

و مناسبت هر تلبیه به صاحبش ظاهر است و خصوصیت روحا را مرتبه هست که ظاهر نیست که وجهش چیست که همه پیغمبران صلوات الله علیهم در اینجا این تلبیات می گفته اند، و ممکن است که سر بالا- یا سرایشیب باشد و خواهد آمد استحباب تکرار

تلبیه در هر بلندی و پستی و مناسب این بود که فقهاء این موضعها را به خصوص ذکر می کردند (و کان موسی علیه السّلام یلبّی و تجیبه) الجبال گذشت در حدیث جابر که حضرت موسی لیبیک می گفت و کوهها جواب می دادند ممکن است که همین جواب متعارف باشد در کوههای که منفذی نداشته باشد هر چه می گویند همان را می شنوند و صفایح روحا چنین باشد و دوستان را از خصوص جواب کوه لذتهاست.

و ممکن است که جواب جناب اقدس الهی باشد که از کوه ظاهر سازد چنانکه از شجره با آن حضرت سخن فرمود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۷

و کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت موسی به حج بیت الحرام رفتند و هفتاد پیغمبر از بنی اسرائیل با آن حضرت بودند که مهار شتران ایشان از لیف بود و ایشان لیبیک می گفتند و کوهها همه جواب می گویند و حضرت موسی دو عبای سفید پوشیده بودند و می گفتند (لیبیک عبدک بن عبدیک و سمیت التلبیه اجابه لانه اجاب موسی ربه عز و جل و قال لیبیک) و کالصحیح منقول است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که تلبیه را اجابت می نامند زیرا که حضرت موسی اجابت نمود پروردگار خود را یعنی اول مرتبه موسی گفت لیبیک.

[حج سلیمان ع]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال انّ سلیمان علیه السلام قد حجّ البيت فی الجنّ و الانس و الطیر و الرّیاح و کسی البيت القباطی) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سلیمان حج بیت الله الحرام به جا

آوردند با جنیان و آدمیان و مرغان و بادها که تخت آن حضرت را برمی داشتند.

و منقولست کالصحیح از ابو بلال که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را دیدم که داخل حجر اسماعیل شدند از طرف باب خانه و طرف دیگرش از پیش رکن مغربست پس آن حضرت دو ذراع به خانه داشتند ایستادند و نماز کردند پس من عرض نمودم که من ندیدم هیچ یک از اهل بیت شما را که در اینجا نماز کرده باشند محاذی ناودان یعنی آیا فضیلتی دارد در خصوص اینجا حضرت فرمودند که شبیر و شبر فرزندان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۸

هارون در اینجا نماز می کردند و اینجا مصلاهی ایشان است، و همین مضمون در فقه رضوی هست.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حضرت داود وقوف عرفات را به جا آوردند و چون کثرت مردمان را مشاهده نمودند بالای کوه رفتند و دعا می کردند پس جبرئیل به نزد آن حضرت آمد و گفت پروردگارت می فرماید که چرا بر کوه بالا رفتی مگر کثرت صدای ایشان مانع است از آن که بدانم هر یک چه مقصود دارند، و چه چیز طلب می کنند پس حضرت داود را با خود به کنار دریایی برد و در آنجا سنگی بود آن را شکافت کرمی در میان آن سنگ بود پس به داود گفت که خداوندت می فرماید که من می شنوم صدای این کرم را در میان این سنگ در میان این دریا.

و در روایتی واقع است که آن کرم این دعا می کرد که ای خداوندی که مرا فراموش نکرده و نمی کنی در میان این سنگ خارا در میان این

دریا بندگان مؤمنت را بیخشا، پس توهّم کردی که صدایی بر من مخفی می باشد و ظاهر آن است که این فعل را از جهت احمقان بنی اسرائیل کرده باشد و عتاب به او عتاب به ایشان باشد چنانکه مکرر گذشت و کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که از میان رکن یمانی تا رکن حجر هفتاد پیغمبر مدفونند که از گرسنگی و تشنگی هلاک شده اند در وقتی که به زیارت خانه آمده بودند که معمور نبوده است.

و کالصحیح از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هفتصد پیغمبر در مسجد خیف نماز کردند در میان رکن و مقام که حطیم است بسیاری از پیغمبران مدفونند، و حضرت آدم نیز در حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۱۹۹

الهی مدفون شد و حضرت نوح استخوان حضرت را با خود به کشتی برد و چون کشتی بر جودی که نجف اشرفست قرار گرفت در آنجا دفن کرد و خود نیز که فوت شد پهلوی آدم مدفون شد و حضرت امیر المؤمنین نیز با ایشان مدفونست صلوات الله علیهم.

و غرض از ذکر این اخبار آن است که هر چند بنی اسرائیل سجده به جانب مسجد اقصی می کردند و تعظیم آن می نمودند تعظیم کعبه نیز می نمودند و حج بیت الله الحرام می کردند

[آدم ع بیت الله را بنا کرد]

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال انّ ادم هو العذی بنی البیت و وضع اساسه و اوّل من کساه الشّعر و اوّل من حجّ الیه، ثمّ کساه تبع بعد ادم الانطاع، ثمّ کساه ابراهیم الخصف و اوّل من کساه الثّیاب سلیمان بن داود کساه القباطی) و مرویست در موثق از

ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت آدم علیه السلام او بنای بیت الله کرد و پی خانه را گذاشت و اول کسی بود که خانه را جامه مویی پوشانید و اول کسی بود که حج خانه کرد دیگر تبع بعد از آدم جامه پوست پوشانید دیگر ابراهیم علیه السلام جامه ای که از برگ درخت خرما بافته بودند پوشانید و اول کسی که جامه نفیس پوشانید سلیمان بن داود علیه السلام بود که جامه سفید مصری پوشانید

[حج بدون نیت صادق و نفعه صادق]

(و قال الصادق صلوات الله لَمَّا حَجَّ موسى عليه السلام نزل عليه جبرئيل عليه السلام فقال له موسى يا جبرئيل ما لمن حج هذا البيت بلا- نيه صادقه و لا نفعه طيبه قال لا ادرى حتى ارجع إلى ربّي عزّ و جلّ فلَمَّا رجع قال الله عزّ و جلّ يا جبرئيل ما قال لك موسى و هو اعلم بما قال يا ربّ قال لي ما لمن حج هذا البيت بلا نيه صادقه و لا نفعه طيبه قال الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۰

عزّ و جلّ ارجع اليه و قل له اهب له حقّي و ارضى عنه خلقى و قال يا جبرئيل ما لمن حج هذا البيت بنيه صادقه و نفعه طيبه قال فرجع إلى الله عزّ و جلّ فاوحى اليه قل له اجعله فى الرفيق الأعلى مع النبيين و الصّديقين و الشهداء و الصّالحين و حسن أولئك رفيقا) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون حضرت موسى حج به جا آوردند جبرئيل علیه السلام آمد و موسى از او پرسید که يا جبرئيل چه ثوابست کسی را که این خانه

را حج کند بی نیت خالص و بی نفقه حلال؟

گفت نمی دانم تا آن که از پروردگارم بپرسم پس چون به محل مناجات خود رفت حق سبحانه و تعالی به جبرئیل گفت که ای جبرئیل موسی چه گفت با آن که او اعلم بود به آن چه آن حضرت گفته بود جبرئیل گفت ای پروردگار من به من گفت که چیست ثواب کسی که این خانه را حج کند بی نیت خالص و بی نفقه حلال حق سبحانه و تعالی فرمود که به او بگو که از حق خود در می گذرم و خلق را از او خوشنود می کنم.

پس گفت یا جبرئیل چیست ثواب کسی که حج این خانه کند به نیت خالص و نفقه حلال پس برگشت و وحی به او رسید که بگو او را جا می دهم در جایی که رفیق او بهترین رفقا باشند با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و نیکو رفقاند ایشان. و منافاتی نیست میان این حدیث و احادیث سابقه که حج بی اخلاص بمنزله حج نکردن است زیرا که آن اخبار به حسب استحقاق است که مستحق ثواب نیستند و در اینجا از روی تفضل است و کرم

[متعه در حج]

(و نزلت المتعه علی النبی صلی الله علیه و آله عند المروه بعد فراغه من السعی فقال أیها الناس هذا جبرئیل و اشار بیده إلی خلفه یامرنی ان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۱

امر من لم یسق هدیا ان یحلّ و لو استقبلت من امری ما استدیرت لفعلت كما أمرتکم و لکنی سقت الهدی و لیس لسائق الهدی ان یحلّ حتی یبلغ الهدی محلّه فقام الیه سراقه بن مالک بن جعشم الکنانی

فقال يا رسول الله علمنا ديننا فكأننا خلقنا اليوم أ رأيت هذا العذى أمرتنا به لعامنا هذا او للأبد فقال رسول الله صلى الله عليه و آله لا بل أبد الأبد و ان رجلا قام فقال يا رسول الله نخرج حاجا و رءوسنا تقطر فقال أنك لن تؤمن بهذا ابدا و كان علي عليه السلام باليمن فلما رجع و جد فاطمه صلوات الله عليها قد احلت فجاى إلى النبي صلى الله عليه و آله مستفتيا و محرشا على فاطمه صلوات الله عليها فقال له أنا أمرت الناس بذلك فبم أهلت أنت يا علي فقال إهلالا كاهلال النبي صلى الله عليه و آله فقال له النبي (ص) يا علي كن على احرامك مثلى فانت شريكى فى هديى فى هديى و كان النبي صلى الله عليه و آله ساق معه مائه بدنه فجعل لعلى صلوات الله عليه منها اربعا و ثلثين و لنفسه ستا و ستين و نحرها كلها بيده ثم اخذ من كل بدنه جذوه و طبخها فى قدر و اكلا منها و تحسبها من المرق فقال قد اكلنا الاين منها جميعا و لم يعطيا الجزارين جلودها و لا جلالها و لا قلائدها و لكن تصدقا بها. و كان علي صلوات الله عليه يفتخر على الصحابه و يقول من فيكم مثلى و انا شريك رسول الله صلى الله عليه و آله فى هديه، من فيكم مثلى و انا العذى ذبح رسول الله صلى الله عليه و آله هديى بيده) آن چه صدوق ذكر کرده است و در روايات صحيحه از طرق ما وارد شده است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه عليهما و عامه نیز در صحاح ذکر کرده اند که حج تمتع نازل شد بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۲

حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله نزد مروه وقتی که از سعی صفا و مروه فارغ شده بودند حضرت فرمودند که ای گروه مردمان اینک جبرئیل آمده است و اشاره به عقب خود فرمودند و امر کرد مرا که بگویم که هر که هدیی از گاو و گوسفند و شتر با خود نیاورده است تقصیر کند و محل شود و اگر من می دانستم آن چه آخر بر سرم آمد هر آینه سیاق هدی نمی کردم و لیکن من سیاق هدی کرده ام و کسی که هدیی رانده است محل نمی تواند شد تا هدی او به محلش رسد و کشته شود.

پس سراقه مالک بن جعشم بضم جیم و بعد از آن عین مهمله و دیگر شین معجمه برخاست و گفت یا رسول اللّٰه معالم دین خود را از تو یاد گرفتم و گویا که الحال مخلوق شده ایم بی گناه آیا آن چه فرمودید که حج تمتع کنیم مخصوص این سال است یا حکم آن همیشه باقی است حضرت فرمودند که همیشه چنین است و به درستی که شخصی برخاست که به اتفاق همه عمر بن خطابست.

و ابن بابویه فی الجملة تقيه کرده است که نام او را نبرده است اگر چه پادشاه شیعه بود و وزیر صاحب بن عبّاد بود و شیعه بود و لیکن فی الجملة تقيه بوده است و چنین بود که اگر بخاری می گفت ضرر نداشت، و اگر شیعه می گفت مضر بود چون بخاری می گوید که عمر اجتهاد کرد در برابر قول خدا و جبرئیل

و شیعه از جهت این تکفیر می آوردند و شکی نیست که انکار قران و قول صریح پیغمبر کفر است پس عمر برخاست و گفت ما روانه عرفات شویم و آب غسل از سرما ریزد؟! و در بخاری چنین است که از ذکر ما آب منی ریزد و این معقولست چون خلاف طریق جاهلیت بود نمی خواست که برطرف شود مذهب کفار پس حضرت فرمودند که ای عمر تو هرگز ایمان به

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۳

حج تمتع نخواهی آورد و ایمان بیکی از آن چه پیغمبر آورد نیاوردن به اتفاق شیعه و سنی کفر است و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه به جانب یمن رفته بود و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن حضرت را طلبیده بودند چون به خانه آمدند دیدند که حضرت فاطمه محل شده اند از حضرت فاطمه رسیدند که سبب احلال چیست گفت پدرم فرمودند، پس حضرت امیر المؤمنین به نزد حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد که پرسد که چه نازل شده است و اندک عتابی با حضرت فاطمه داشت که محل شده بود و این عبارت در احادیث ما نیست که «محرشا علی فاطمه علیها السلام عامه ذکر کرده اند پس حضرت فرمودند که من چنین امر کرده ام که محل شوند و احرام حج بگیرند و به عرفات روند یا علی چه نحو احرام گرفتی حضرت فرمودند که من در حین تلبیه آواز خود چنین بلند کردم که احرامی به مثل احرام رسول الله صلی الله علیه و آله می گیرم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی تو نیز بر احرام

خویش باش مثل من، و تو در هدی با من شریکی و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله صد شتر رانده بودند از جهه امیر المؤمنین سی و چهار شتر و به روایتی سی و شش، و از جهه خود شصت و شش یا شصت و چهار و بعضی از روایات چنین است که حضرت امیر المؤمنین با خود آورده بودند سی و شش یا سی و چهار را ممکن است که هر دو واقع باشد و لیکن اظهر آن است که تقیه واقع شده است چون عامه نمی خواهند که این شرف از علی باشد که هدی او را حضرت رانده باشد.

و علی ای حال حضرت رسول صد شتر بدست مبارک خود نحر فرمودند و از هر شتری پاره از گوشت برداشتند و درد یکی جوشانیدند و از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۴

مرق آن دیگ هر یک اندکی خوردند که از همه خورده باشند پس حضرت فرمودند که به یک قاشق که خوردیم از همه خورده ایم و به قصابان ندادند از پوستهای شتران و جلها و کفشها که در گردنهای ایشان آویخته بودند بلکه همه را تصدق فرمودند و همیشه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه افتخار می فرمودند بر صحابه رسول صلی الله علیه و آله و می فرمودند که کیست از شما مثل من و حال آن که من در هدی شریک حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بودم و حضرت رسول خدا هدی مرا بدست مبارک خود نحر فرمودند و این مفاخرتها در جهه این فرمودند که امامت حق منست و آن بسیار است اگر کسی خواهد رجوع به خصال صدوق

[حج رسول الله]

(و روی ان رسول الله صلی الله علیه و آله غذا من منی فی طریق ضب و رجع من بین المأزمین و کان اذا سلک طریقاً لم یرجع فیه) و مرویست در صحیح از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون متوجه عرفات شدند از راه ضب پشت مشعر رفتند و در برگشتن از میان مشعر آمدند و طریقه آن حضرت صلوات الله علیه چنین بود که از هر راه که می فرمودند از راه دیگر برمی گشتند.

و منقول است که این را ملاحظه می فرمودند که اهل آن راه نیز از ملازمت آن حضرت صلوات الله علیه مشرف شوند از انس و جن بلکه زمینها به قدوم آن حضرت مشرف شود و ملاحظه دشمنان نیز فرمودند که از آن راه در کمین می نشستند چنان که در حج وداع و غزوه تبوک شد و تأثیری مستحب است که در هر چیزی که ظاهر نباشد که از خصایص آن حضرت است متابعت نمایند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۵

(و روی انه صلی الله علیه و آله حجّ عشرين حجّه مستسراً و فی کلّها یمرّ بالمأزمین فینزل و یبول) و کالصحیح منقولست از ابن ابی یعفر و عمر بن یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حج کردند مخفی از قریش چون به موجب نسیء وقت حجرا گردانیده بودند و در هواهای خوب قرار داده بودند و ماههای دیگر را ذو الحجه نامیده بودند، و در همه این حجها وقتی که از ما زمین که میان

دو کوه مشعر است در وقت آمدن از عرفات یا وقت رفتن به منی می گذشتند به زیر می آمدند و بول می کردند و محل بول جایی بود از مشعر که قریش تعظیم آنجا می کردند از جهت آن که سنگ هبل که بت اعظم ایشان بود از آنجا برداشته بودند از این جهت بول می کردند چون همیشه با بتان بد بودند (و اعتمر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تسع عمر و لم يحجَّ حَجَّه الْوَدَاعِ الْاُ و قبلها حج) و حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله نه عمره کرده بودند و حج و دواع حضرت این معنی داشت که پیشتر حج کرده بودند در این سخنی نیست که پیشتر بیست حج کرده بودند اما عمره در احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که حضرت سه عمره به جا آوردند و همه در ماه ذی القعدة بود.

یکی عمره حدیبیه که مصدود شدند دویم عمره قضا در سال دیگر، سیم وقتی که از جنگ حنین برگشتند عمره مفرده به جا آوردند و اگر سهو نساخ نباشد شش عمره در مکه معظمه کرده خواهند بود، و بعید است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۶

که حضرت عمره نکرده باشند در مدت نشو و نمای مکه معظمه پنجاه و سه سال، و عامه از عبد الله این عمر روایت کرده اند که او گفت که حضرت چهار عمره به جا آوردند یکی را در رجب و عایشه تکذیبش کرده است که کی واقع شد که کسی ندانست چنانکه در بخاریست (و روی لی محمّد بن احمد السّینانی و علی بن احمد بن موسی الدّقّاق قالوا حدّثنا ابو العباس احمد بن یحیی بن زکریّا

القَطَان قال حَدَّثنا بكر بن عبد الله ابن حبيب قال حَدَّثنا تميم بن بهلول عن ابيه عن ابي الحسن العبدى عن سليمان بن مهران قال قلت لجعفر بن محمد صلوات الله عليهما كم حج رسول الله صلى الله عليه وآله فقال عشرين حجّه مستسرّاً في كلّ حجّه يمرّ بالمأزمين فينزل فيبول فقلت له يا ابن رسول الله و لم كان ينزل هناك فيبول قال لأنّه موضع عبد فيه الاصنام و منه اخذ الحجر الذى نحت منه هبل الذى رمى به على صلوات الله عليه و اله من ظهر الكعبه لما علا ظهر رسول الله فامر به فدفن عند باب شبيه فصار الدّخول إلى المسجد من باب بنى شبيه سنّه لأجل ذلك قال سليمان فقلت فكيف صار التّكبير يذهب بالضّغط هناك قال لأنّ قول العبد الله اكبر معناه الله اكبر من ان يكون مثل الاصنام المنحوتة و الالهة المعبودة دونه و ان ابليس فى شياطينه يضيق على الحاجّ مسلكهم فى ذلك الموضع فاذا سمع التّكبير طار مع شياطينه و تبعته الملائكة حتّى يقعوا فى اللّجّه الخضراء فقلت فكيف صار الصّيروره يستحبّ له دخول الكعبه دون من قد حجّ فقال لأنّ الصّيروره قاضى فرض مدعوّ إلى حجّ بيت الله فيجب ان يدخل البيت الذى دعى اليه ليكرّم فيه قلت فكيف صار الحلق عليه واجبا دون من قد حجّ فقال ليصير بذلك موسّما بسمه

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ٢٠٧

الامين الا تسمع قول الله عزّ و جلّ يقول لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ قلت فكيف صار وطئ المشعر عليه فريضه قال ليستوجب بذلك وطئ بحبوحه الجنّه) مرويست به اين اسناد قوى

از اعمش که به حسب ظاهر از علمای و محدثین اهل سنت است و در واقع شیعه است و رساله از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است و صدوق در آخر خصال ذکر کرده است آن رساله را و هر چه نقل کرده است درست نقل کرده است چون فاضل است گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چند حج کردند حضرت فرمودند که بیست حج پنهان کردند و در هر حجی از میان دو کوه مشعر می گذشتند و به زیر می آمدند و در آنجا بول می کردند عرض نمودم که چرا بول می کردند در آنجا حضرت فرمودند که زیرا که آن موضعی است که در آنجا بتان را می پرستیدند و از آنجا برداشته اند سنگ بت هبل را که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر دوش حضرت سید المرسلین رفتند و آن بت را از پشت بام کعبه انداختند.

و حضرت فرمودند که آن بت را دفن کردند نزد باب بنی شیبیه که از جهت علامت آن در طاقی زده اند قریب به زمزم و از این جهت است که سنت است که از آن در داخل مسجد الحرام زمان آن حضرت شوند چون الحال آن طاق در میان مسجد است سلیمان گفت عرض نمودم که چگونه است که گفتن الله اکبر تنگنایی را که در آنجا واقع می شود از ازدحام خلایق زایل می گرداند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۸

حضرت فرمودند که زیرا که معنی الله اکبر در آن مقام که بنده می گوید این است که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است

که مانند بت‌های تراشیده باشد و مانند خدایانی باشد که آنها را عبادت می‌کنند زیرا که اینها سنگ بی‌اعتبارند که از همه موجودات خسیس‌ترند چه نسبت خاک را با عالم پاک و به درستی که ابلیس که پدر شیاطین است با شیاطین بسیار می‌آید که راه را بر بنی‌ادم تنگ‌کنند و از حضور قلبشان بیندازند و چون تکبیر را می‌شنوند با شیاطین می‌گریزند به عنوان پریدن و فرشتگان از عقب شیاطین می‌روند تا ایشان پنهان می‌شوند در دریای محیط عرض نمودم که به چه سبب سنت است نو حاجی را داخل شدن در کعبه نه آن کسانی که حج کرده‌اند ایشان را سنت مؤکد نیست یا سنت نیست بلکه تطوع است حضرت فرمودند که نو حاجی غالباً حج را به جا می‌آورد و او را به حج بیت‌الله خوانده‌اند پس لازم است که داخل شود در خانه که او را به آن خوانده‌اند تا او را تکریم و تعظیم کنند در آن خانه مشهور است که شخصی در گرمای عظیم پیاده می‌رفت رسید به شخصی که در تخت روان بود و چند کس او را باد می‌زدند آن درویش گفت که اگر فردای قیامت ثواب مرا با تو یکسان دهند داخل بهشت نشو آن غنی گفت که اگر مرا ثواب تو دهند به بهشت بروم درویش گفت چرا غنی گفت مرا خوانده‌اند به ضیافت و تو طفیلی نخوانده داخل می‌شوی. سلیمان گفت عرض نمودم که چرا واجب و لازم است که نو حاجی سر بتراشد نه آن کسی که سابقاً حج کرده باشد حضرت فرمودند که تا علامت ایمان از عذاب

الهی داشته باشد نمی بینی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که به ذات خودم قسم یاد می کنم که البته داخل مسجد الحرام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۰۹

خواهید شد اگر خدا خواهد در حالتی که ایمن باشید و سرها تراشیده باشید و تقصیر کرده باشید و خوف نداشته و ظاهر تعلیق حکم بر وصفی مشعر است به علت آن وصف، عرض نمودم که چرا رفتن به پای خود پیاده بسوی مسجدی که مشعر الحرام است بر روی کوه بر نو حاجی واجب است یعنی مستحب مؤکد است حضرت فرمودند که به سبب این مستوجب دخول جنت شود و سیر کردن در میان بهشت (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال الذی کان علی بدن النبی صلی الله علیه و آله ناجیه بن جندب الخزاعی اسلمی و الّذی حلق رأسه صلوات الله علیه یوم الحدیبیه خراش بن أمیه الخزاعی و الّذی حلق رأسه علیه السّلام فی حجّته معمر بن عبد الله بن حارث بن نصر بن عوف بن عرفج بن عدی بن کعب فقیل له و هو یحلقه یا معمر اذن رسول الله صلی الله علیه و آله فی یدک قال و الله انّی لا عدّه فضلا علیّ من الله عظیما و کان معمر بن عبد الله یرجل شعره) و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در وقت رفتن به حج چون حضرت صد شتر با خود بردند شخصی که موکل بود بر شتران آن حضرت ناجیه بن جندب بود که اصلش از قبیله خزاعه بود و در میان اسلم بسر

می برد یا بر عکس در روز حدیبیه که مانع شدند قریش حضرت و اصحاب او را و صلح نمودند که سال دیگر مکه را خالی کنند و همه به در روند، و حضرت و اصحاب عمره قضا را به فعل آورند، و چون صلح واقع شد حضرت شتران را در حدیبیه که به تخفیف و تشدید یا هر دو جایز است گشتند و سر تراشیدند و محل شدند و کسی که سر حضرت را تراشیدند خراش بود، و کسی که در حج وداع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۰

سر آن حضرت را تراشید معمر و در اجداد او اختلافی هست در میان کافی و این نسخه به جای حارث هرابه است و به جای عرفج عربج و به جای عوف غوث پس به به معمر گفتند که سر حضرت را می تراشی و گوش حضرت در دست تست و استره در دست داری یعنی بر حضرت تسلط داری و از این جهت عرب سر نمی تراشیدند که بدست خود دیگری را بر خود مسلط کنیم که اگر خواهد ما را تواند کشت معمر گفت که من فضیلت عظیم می دانم که خدمت آن حضرت را می کنم و همیشه معمر سر آن حضرت شانه می کرد و در اینجا سهوی شده است و ظاهرا در نسخه کافی که در نزد صدوق بوده است اشتباهی بوده است و در کافی چنین است که

و كان معمر هو المذی یرحل لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله يا معمر انّ الرّحل اللّيلة لمسترخ

مضمونش این است که همین سر تراش حضرت بار شتر حضرت را می بست پس حضرت

فرمودند که ای معمر تنگ بار را خوب نکشیده و سست است معمر گفت پدر و مادرم فدای تو باد من تنگ بسته بودم چنانکه همیشه می بستم و لیکن بعضی از حاسدان چنین کرده اند که شاید این خدمت را از من بگیری و به دیگری دهی حضرت فرمودند که چنین نخواهم کرد و محتمل است که در حدیث دیگر زیادتی شانه کردن باشد آن را ذکر کرده باشد و این جمله چون فایده معتدّ بهی نداشت انداخته باشد چون بسیار بعید است که صدوق هیچ ملاحظه نکرده باشد ما بعد را (و کان ثوباً رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اللَّذَان أَحْرَمَ فِيهِمَا يَمَانِيَيْنِ عِبْرِي وَ أَظْفَار) بعد از این خواهد آمد در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۱

جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که دو جامه که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله در آن احرام گرفتند بافته یمن بود یکی از شهر عبر و دیگر از اظفار و در کتب لغت اظفار است ممکن است که عوام اظفار گویند و نساخ چنین نوشته باشد (و قطع التلبیه حین زاغت الشمس یوم عرفه) و در احادیث صحیحه وارد است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله تلبیه می گفتند تا زوال روز عرفه چون زوال شد قطع تلبیه فرمودند (و قد احرم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله فی ثوبی کرسف) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله احرام گرفتند در دو جامه پنبه و محتمل است که جامهای برد از پنبه محض بوده باشد (و انّ

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَافَ بِالْكَعْبَةِ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى الْكَعْبَةِ وَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ شَرَّفَكَ وَ عَظَمَكَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَلِيِّ بَعَثَنِي نَبِيًّا وَ جَعَلَ عَلَيَّ إِمَامًا اللَّهُمَّ اهْدِ لِي خِيَارَ خَلْقِكَ وَ جَنِّبْهُ شَرَّارَ خَلْقِكَ) وَ دَرِ قَوِي مَنقُولَسْتِ از حضرت ابو الحسن صلوات الله عليه که حضرت سيد المرسلين صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ طَافَ بِالْكَعْبَةِ كَعْبَهُ كَرَدْنَد وَ چُون به ركن يمانى رسيدند سر بالا- كردند به سوى كعبه و اين دعا را خواندند كه ترجمه اش اين است و خطاب با كعبه است كه حمد و ثنا و ستايش مخصوص خداوند است كه ترا مشرف و معظم گردانيد و جميع ثناها مخصوص خداوند است كه مرا به پيغمبرى فرستاد و على را امام كرد

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۱۲

خداوندا هدايت كن خوبان خلقت را به على كه او را بشناسند و متابعت او كنند و او را نگاه دار از شر بدان خلقت يا بدان را هدايات به او مكن، و چون بعضى از افعال و ادعيه نسبت به حضرت سيد الانبياء داده بودند در اين باب ذكر كرده و اگر متابعت كلينى مى كرد و حديث طولانى را كه مشتمل است بر اكثر افعال حج نقل مى كرد بهتر بود و بعضى از آن حديث را در اينجا و باقى را در مواضع خود بنا بر اين ذكر نكردم تا تكرر نشود.

باب ابتداء الكعبه و فضلها و فضل الحرم

اشاره

اين بابى است در احاديثى كه در ابتداء خلق كعبه و فضيلت حرم وارد شده است

[ابتداء خلقت زمين]

(قال ابو جعفر صلوات الله عليه لَمَّا اراد الله عزَّ و جلَّ ان يخلق الارض امر الرِّيَّاح فضربن متن الماء حَتَّى صار موجا ثمَّ ازبد فصار زبدا واحدا فجمعه فى موضع البيت ثمَّ جعله جبلا من زبد ثمَّ دحى الارض من تحته و هو قول الله عزَّ و جلَّ إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لِلَّذِي بِنَكَّةٍ مُّبَارَكًا فَأَوَّلَ بَقْعَةٍ خَلَقْتَ مِنَ الْاَرْضِ الْكَعْبَةَ ثُمَّ مَدَّتْ الْاَرْضَ مِنْهَا) وَ مَنقُولَسْتِ كَالصَّحِيحِ از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و در حسن كَالصَّحِيحِ مَنقُولِ است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه چون حق سبحانه و تعالى اراده نمود كه زمين را بيافريند امر فرمود بادها را از اطراف كه آب را بر هم زدند پس همه از اطراف موج گرديد و كفهاى را كه از اطراف بهم رسيد در موضع خانه جمع فرمود و كوهى شد از كف پس آن را فرمود كه زمين شود زمين شد پس همين زمين را از زير آن پهن گردانيد و اشاره باين است آن چه حق سبحانه و تعالى فرموده است به درستي كه اول خانه كه مقرر شد از جهه خلايق آن خانه ايست كه در بگه است يعنى در كعبه و آن را مبارك گردانيدم كه عالمى از بركت آن منتفع شوند به نفع اخروى و دنوى تا اينجا حديث بود و تتمه حديث كَالصَّحِيحِ ديگر است از

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۱۴

آن حضرت صلوات الله عليه پس ظاهر شد كه اول جائي كه از زمين آفريده شده كعبه بود

و زمین را از زیر کعبه منبسط ساختند و پهن و بزرگ گردانیدند چنانکه الحال هست (و قال الصادق صلوات الله عليه ان الله تبارك و تعالی دحی الارض من تحت الكعبه إلى منی ثم دحاها من منی إلى عرفات ثم دحاها من عرفات إلى منی فالارض من عرفات و عرفات من منی و منی من الكعبه و كذلك علمنا بعضه من بعض) و در قوی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی پهن کرد زمین را از زیر کعبه و آمد تا منی و از منی آمد تا به عرفات و پهن می شد به عنوان کره تا از زیر زمین آمد تا به منی و هم چنین تا به کعبه پس انبساط زمین از عرفات شد و عرفات از منی شد و منی از کعبه.

تا اینجا کلینی روایت کرده است و زیادتى ممکن است که جزو حدیث باشد و کلینی نقل نکرده باشد و بر تقدیر وجود آن ظاهرش آن است که چنانکه رحمت الهی ظاهر که ماده بدنهای عالمیان و ارزاق ایشان است ارض است که خواهد آمد از تفسیر حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه همه از کعبه معظمه بود و به برکت آن منبسط شد و عالمیان از آن منتفع شدند هم چنین علوم از جناب اقدس الهی به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فایض شد و از آن حضرت به حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم رسید پس اگر از حیثیت رسیدن ملاحظه کنید سلسله از این طرفست و اگر از حیثیت انتساب و اسناد ملاحظه کنید بر عکس است

بانکه علم حضرت صاحب الامر صلوات الله عليه از پدرش به او رسیده است و هم چنین تا به حق سبحانه و تعالی پس هر چه آن حضرت فرمایند همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۵

فرموده اند چنانکه گذشت که حضرت صادق صلوات الله عليه فرموده است که حدیث من حدیث پدر من است و حدیث پدرم حدیث جد من است تا به حق سبحانه و تعالی (و ان الله عز و جل انزل البیت من السماء و له اربعه ابواب علی کل باب قنديل من ذهب معلق) و منقولست که حق سبحانه و تعالی خانه را از آسمان فرستاد و آن چهار در داشت و بر هر دری قنذیلی از طلا آویخته بود و در صحیح از صفوان و در صحیح از بزنی و در صحیح از ابو همام منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله عليه سؤال کردند از حرم و نشانهای میلها که نصب کرده اند چه نحو شد حضرت فرمودند که چون حضرت آدم از بهشت به زیر آمد بر کوه ابو قییس فرود آمد بر صفا و عامه می گویند در سرانندیب به زیر آمد پس شکایت کرد به حق سبحانه و تعالی وحشت خود را که از مفارقت بهشت او را دست داده بود و شکایت نمود که آن چه می شنید در بهشت در اینجا نمی شنوند از اذکار ملائکه و ساکنان بهشت، پس حق سبحانه و تعالی یاقوت سرخی فرستاد و در جای خانه کعبه گذاشتند و حضرت آدم طواف می کردند آن خانه را و روشنایی آن چهار فرسخ را گرفت علامتها گذاشتند بر آنها و حق سبحانه و تعالی آن چهار فرسخ

را حرم گردانید، و مشهور آن است که بیت المعمور بود و در طوفان نوح به آسمان بردند، و ظاهر اخبار بسیار است که غیر بیت المعمور بوده و لیکن محاذی بیت المعمور و خواهد آمد اخبار دیگر و در حسن کالصحیح منقول است از هشام که حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۶

صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی امر فرمود حضرت ابراهیم را که خانه کعبه را بنا کند حضرت گفت خداوندا در کجا بنا کنم خطاب رسید که در جایی بنا کن که بر حضرت آدم قبه نازل شد و حرم روشن شد و آن قبه بود تا زمان حضرت نوح بالا بردند و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و صریح نیستند که این قبه بیت المعمور بوده باشد پس چون به ازای بیت المعمور بوده است ممکن است که بیت المعمور بر آن اطلاق کرده باشند یا به معنی لغوی باشد که همیشه به عبادت معمور بود و الله تعالی يعلم

[یوم دحو الارض]

(و روی عن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما انه قال فی خمسه و عشرين من ذی القعدة انزل الله عزّ و جلّ الکعبه البیت الحرام فمن صام ذلک الیوم کان کفاره سبعین سنه و هو اول یوم أنزلت فیہ الرّحمه من السّماء علی آدم علیه السّلام) و منقولست در قوی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در بیست و پنجم از ماه ذی القعدة حق سبحانه و تعالی کعبه را فرستاد یعنی خانه که از یاقوت سرخ است یا فرمودند که حضرت آدم خانه را بساز و این حکم را از

آسمان فرستادند پس کسی که این روز را روزه دارد کفاره هفتاد ساله گناهان او باشد و این اول روزیست که رحمت الهی از آسمان آمد بر حضرت آدم علیه السلام، و پیشتر همین حدیث را در باب صوم تطوع ذکر کرده است و به جای خمس تسع نقل کرده است، و کافی که اصل این کتابست بیست و پنجم روایت کرده است هر دو حدیث را به اندک اختلافی، و ظاهراً صدوق اعتماد بر حفظ کرده است چون اختلافی دارد به تقدیم و تاخیر و اجمال و تفصیل و ممکن است که حدیث دیگر باشد و در یک روز حکم آن آمده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۷

باشد از روزه و عبادات و در روز دیگر اصل خانه آمده باشد لیکن بسیار بعید است (و قال الرضا صلوات الله عليه ليلة خمسه و عشرين من ذی القعدة دحيت الارض من تحت الكعبه فمن صام ذلك اليوم كان كمن صام ستين شهرا) و در قوی منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله عليه فرمودند که شب بیست و پنجم ذی قعدة بسط زمین شد از زیر کعبه کسی که آن روز را روزه دارد چنان است که شصت ماه را روزه داشته باشد و ممکن است که شب و روز به اعتبار آب باشد چون آب بیشتر بوده است چنانکه گذشت (و سال محمّد بن عمران العجلیّ أبا عبد الله صلوات الله عليه أيّ شیء كان موضع البيت حيث كان الماء في قول الله عزّ وجلّ «وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ قَالَ كَانَتْ مَهَابٍ بِيضَاءٍ يَعْنِي دَرَّةً) و كالصحيح منقول است که محمد از آن

حضرت صلوات الله عليه سؤال کرد که در وقتی که عالم آب بود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که عرش او بر آب بود موضع خانه چه چیز بود حضرت فرمودند که دری سفید بود که می درخشید و از جاهای دیگر ممتاز بود به نور (و فی روایه ابی خدیجه عن ابی عبد الله صلوات الله عليه ان الله عز وجل أنزله لآدم من الجنة و كان درّه بیضاء فرفعها الله إلى السماء و بقى الله و هو بحیال هذا البيت یدخله کلّ یوم سبعون الف ملک لا یرجعون الیه ابدا فامر الله عز وجل ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام بینان البيت علی القواعد) و در قوی کالصحیح منقول است از سالم چنانکه کلینی نیز در قوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۸

روایت کرده است از او که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی حجر الاسود را از جبهه آدم فرستاد از بهشت، و خانه دری بود سفید یعنی به سفید مایل بود یا در صفا مانند مروارید بود پس حق سبحانه و تعالی او را به آسمان برد و اساسش باقی بود و آن در برابر این خانه است و هر روزی هفتاد هزار فرشته داخل می شوند در آن خانه که دیگر نوبت به ایشان نمی افتد که بر گردند بسوی خانه هرگز پس حق سبحانه و تعالی امر فرمود ابراهیم و اسماعیل را که خانه را بر پی آن خانه بنا کنند، و به حسب ظاهر عبارت کافی آن است که حجر را فرستاد و لیکن چون در این حدیث هست که خانه درّی سفید

بود صدوق به اعتبار خانه نقل کرده است، و ظاهر آن چه صدوق ضمیر را راجع ساخته است آن است که همان درّ سفید باشد که در حدیث سابق است، و حال آن که آن پیش از خلق زمین بود چه جای خلق آدم و اظهر در اخبار آن است که چند چیز است.

یکی درّ سفید که بر آب بود و دور نیست که آن موضع مانند درّ سفید درخشان باشد دیگر خانه که از یاقوت سرخ بود و در صفا مانند مروارید بود، دیگر حجر.

و از حدیث صحیح طولانی ظاهر می شود که خانه که در زمان آدم آورده بودند بالا بردند و جبرئیل خانه از سنگ از جهت آدم ساخت و در خانه آسمان نیز احادیث چند هست که بحسب ظاهر اختلافی دارد که از بعضی ظاهر می شود که دو خانه یکی ضراح است و یکی بیت المعمور است و یکی در آسمان چهار مست و یکی در ششم و هر دو محاذی خانه است و الله تعالی يعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۱۹

(و فی روایه عیسی بن عبد الله الهاشمی عن ابیه عن ابی عبد الله عن ابیه صلوات الله علیهما قال کان موضع الکعبه ربوه من الارض بیضاء تظییء کضوء الشمس و القمر حتی قتل ابن آدم احدهما صاحبه فاسودت فلما نزل آدم علیه السلام رفع الله له الارض کلها حتی رآها ثم قال هذه لك کلها قال یا رب ما هذه الارض البیضاء المنیره قال هی حرمی فی ارضی و قد جعلت علیک ان تطوف بهما [بها خ] کلّ یوم سبعمائه طواف) و در قوی منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات

اللَّهُ عليه فرمودند که موضع کعبه تلی بود از زمین در نهایت روشنی از قبیل روشنی آفتاب و ماه تا آن که قابیل هابیل را کشت آنجا سیاه شد و چون حضرت آدم از بهشت به دنیا آمد حق سبحانه و تعالی حجاب از پیش دیده او برداشت تا همه زمین را دید و حق سبحانه و تعالی فرمود که این زمین را به تو کرامت کردیم آدم گفت ای پروردگار من این چه زمین است که منور است خطاب رسید که این حرم منست در زمین من و بر تو لازم ساختم که هر روز هفتصد طواف بکنی بر دور خانه کعبه

[کعبه بهترین سرزمین پیش خدا]

(و روی سعید بن عبد الله الاعرج عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال احب الارض الى الله تعالى مکه و ما تر به احب الى الله عز و جل من تربتها و لا حجر احب الى الله عز و جل من حجرها و لا شجر احب الى الله عز و جل من شجرها و لا جبال احب الى الله عز و جل من جبالها و لا ماء احب الى الله عز و جل من مائها) و در موثق كالصحيح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که محبوب ترین جاهای زمین نزد حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۰

تعالی مکه معظمه است هیچ خاکی نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر از خاک آن نیست و هیچ سنگی نزد حق سبحانه و تعالی محبوب تر از سنگ آن نیست و هیچ کوهی محبوب تر از کوه آن نیست به نزد من و هیچ آبی محبوب تر از آب آن نیست به

نزد من (و فی خبر اخر قال ما خلق الله و تبارک و تعالی بقعه فی الارض احب الیه منها و أومی بیده إلی الکعبه و الا اکرم علی الله عز و جلّ منها لها حرّم الله الاشهر الحرم فی کتابه یومَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ) و منقول است در صحیح از زرارہ کہ حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند کہ حق سبحانہ و تعالی قطعہ از زمین نیافریدہ است کہ محبوبتر باشد بہ نزد او از این و اشارہ بہ کعبہ فرمودند و نیست قطعہ از زمین کہ گرامی تر باشد نزد حق سبحانہ و تعالی از کعبہ از جہہ کعبہ حق سبحانہ و تعالی ماہہای حرام را مقرر فرمود در کتاب خود از روزی کہ حق سبحانہ و تعالی آسمانها و زمینها را آفرید و چہار ماہ حرام، رجب و ذو القعدہ و ذو الحجہ و محرم است کہ چون کعبہ را در جائی مقرر فرمودہ است کہ از چہار طرف یک ماہ چہل روز در بیابان می باید رفت و می دانست کہ این بدویان در این بیابان خواهند بود و نہایت بعد چہل روز است مثل مصریان و شامیان کہ چہل روز بیابان دارند پس قتال را حرام کرد کہ در چہل روز رفتن و چہل روز برگشتن و دہ روز در آنجا بودن کسی متعرض حجاج بیت الله الحرام نشود و چون عمرہ رجب در فضیلت قریب بہ حج است تا دوازده روز را مانند اہل مدینہ مشرفہ و ساکنان بدو اگر احرام بہ جا آورند کسی بہ ایشان کاری نداشته باشد (و روی عن الصادق صلوات الله علیه انہ قال

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۱

من كل شىء شيئا و اختار من الارض موضع الكعبه) و مرویست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که حق سبحانه و تعالى از هر چیز، چیزی را برگزید و از زمین جای کعبه را برگزید و بالاتر از این نمی باشد که پیغمبران و اوصیای ایشان رو بسوی او کنند در حالت عبادت

[تا کعبه هست دین هست]

(و قال صلوات الله عليه لا يزال الدين قائما ما قامت الكعبه) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که همیشه دین بر پاست تا کعبه برپاست و بعد از وفات حضرت صاحب الامر و ائمه معصومین صلوات الله عليهم که قرآن را بالا برند کعبه را نیز به آسمان خواهند برد چنانکه در بعضی از اخبار وارد شده است (و قال زراره بن اعين لأبي جعفر صلوات الله عليه قد ادركت الحسين صلوات الله عليه قال نعم اذكر و انا معه فى المسجد الحرام و قد دخل و فيه السيل و الناس يقومون [يتخوفون ح [على المقام يخرج الخارج فيقول قد ذهب به السيل و يدخل الدّاخل فيقول هو مكانه قال فقال يا فلان ما يصنع هؤلاء فقلت اصلحك الله يخافون ان يكون السّيل قد ذهب بالمقام قال انّ الله عزّ و جلّ قد جعله علما لم يكن ليذهب به فاستقرّوا و كان موضع المقام الذى وضعه ابراهيم عليه السّلام عند جدار البيت فلم يزل هناك حتى حوّلته اهل الجاهليّة إلى المكان الذى هو فيه اليوم فلما فتح النّبىّ صلّى الله عليه و آله مكّه ردّه إلى الموضع الذى وضعه ابراهيم عليه السّلام فلم يزل هناك إلى ان ولى

عمر فسال النَّاس من منكم يعرف المكان المذی كان فيه المقام فقال له رجل انا قد كانت اخذت مقدارہ بنسع فهو عندي فقال
ائتني به فاتاه فقاسه ثم رده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۲

إلى ذلك المكان) و به اسانید صحیحہ منقولست از زرارہ کہ گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ
کہ آیا شما دریافتید حضرت امام حسین را صلوات اللہ علیہ حضرت فرمودند کہ بلی بخاطر دارم کہ من با آن حضرت بودم
در مسجد الحرام یعنی در مسجد الحرام و سیل داخل مسجد شده بود مردمان در غم مقام بودند و گفتگوی آن، یکی در می
آمد و می گفت سیل مقام را برد، و یکی داخل می شد و در کافی چنین است کہ

و يخرج منه الخارج

کہ دیگری در می آمد و می گفت مقام به جای خود است پس حضرت امام حسین صلوات اللہ علیہ به یکی از ایشان فرمودند
کہ این مردمان چه گفتگو می کنند عرض نمودم کہ حق سبحانہ و تعالی اصلاح کند امور امامت را کہ فرمان روا باشی
مردمان می ترسند کہ سیل مقام را برده باشد یا برد حضرت امام حسین صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ حق سبحانہ و تعالی مقام
را معجزہ حقیقت خانہ و دین اسلام گردانیده است یا دلیل عظمت و جلال خود نمی برد و چنین چیزی را چنانکہ نگذاشت کہ
کفار ببرند یا اثر آن را زایل گردانند پس بحال خود باشید و اضطراب مکنید، یا آن کہ چون مردمان این سخن را شنیدند
خاطر ایشان جمع شد و باز حضرت فرمودند کہ موضع مقام کہ حضرت ابراهیم علیہ السلام در آنجا قرار دادند: بامر

الهی نزد دیوار خانه کعبه بود از باب گذشته به جانب رکن شامی و جای مقام کو است و گذاشته اند که ظاهر باشد که اول در اینجا بوده است و همیشه در آنجا بود تا در زمان جاهلیت و کفر اکثر قریش مقام را از آنجا برداشتند و به جایی گذاشتند که الحال در آنجاست پس چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فتح نمودند مکه معظمه را نقل فرمودند مقام را به جایی که در زمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۳

حضرت ابراهیم در آنجا بود و در آنجا بود تا در زمان پادشاهی عمر، از مردمان تفتیش کرد که کیست که داند که این مقام در جاهلیت در کجا بود شخصی از منافقان گفت من اندازه اش را برداشته ام از پوست و نزد من است گفت بیار چون تسمه را آورد پیمودند و مقام را در جای زمان جاهلیت گذاشتند و این معنی را روایت کرده است صدوق در موثق از عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی وحی کرد به ابراهیم که به مردمان اعلام کن بحج آن سنگی که پاهای آن حضرت در آن فرو رفته است که مقام است در برابر خانه گذاشته متصل به خانه در برابر مقامی که الحال هست، پس بالای آن سنگ رفت و به آواز بلند مردمان را بحج خواند پس چون سنگ تاب آن حرف نیاورد پاهای آن حضرت در سنگ فرو رفت پس به قوت تمام پاهای خود را از آن سنگ بیرون آورد و در همان جا بود تا در زمان جاهلیت مقام

را برداشتند و در همین جا گذاشتند و چون فتح مکه واقع شد حضرت به جای اول گذاشتند و بود در زمان آن حضرت و زمان ابو بکر و پاره ای از زمان عمر پس عمر برداشت و به آن جا گذاشت که در زمان جاهلیت بود.

و کالصحیح بلکه در اخبار بسیار روایت است که چون حضرت صاحب الامر (عج) ظهور کند اول مرتبه مقام را به جای خود گذارد.

و در خطبه طویلی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرماید که اگر فرصت یابم بدعتهای زمان ثلثه را برطرف کنم و از آن جمله مقام را در جای خود گذارم و عذر تأخیر را می فرمایند که گفتم تراویح را نکنند همه فریاد برآوردند که وا عمرا ایشان را بحال خود گذاشتم و دیگر خواهد آمد و این معنی متواتر است و این دلیلی است قوی از جهت جمعی که دیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۴

بصیرتشان کور نباشد که همیشه عمر کافر بود و مسلمان نشد هرگز و طریق جاهلیت را از دست نمی داد و سنیان عذر گفته اند که چون مقام که در آنجا بود مردمان که مشغول نماز می شدند راه را بر طایفان می بستند بنا بر این عمر آنجا برد از این وجه زیادتی کفرشان ظاهر می شود که حق سبحانه و تعالی و پیغمبر آخر الزمان و ابراهیم خلیل الرحمن مثل عمر نمی دانستند و عمر از همه اعلم بود

[امام حسین صلوات الله علیه شهید شد و حضرت امام محمد باقر چهار ساله بود]

(و روی آنه قتل الحسین بن علی صلوات الله علیهما و لأبی جعفر الباقر صلوات الله علیه اربع سنین) و منقول است که چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد حضرت امام محمد باقر چهار ساله

بود و غرضش این است که چون در حدیث سابق حضرت امام محمد باقر حدیث حضرت امام حسین صلوات الله علیه نقل کرد بیان کرد که در آن زمان حضرت چهار ساله بود ممکن بود که بفهمد و نقل حدیث کند بلکه در شکم مادر نقل فرموده اند و ایشان را نسبتی به دیگران نیست هر چه گویند حق است به اعتبار عصمت.

و در بعضی از اخبار وارد است که حضرت سید الساجدین در وقت شهادت سید الشهداء بیست و دو ساله بود، چنان که در کافی و غیر آن مذکور است و علی اصغر که شهید شد هجده ساله بود و صغیر که شهید شد عبد الله نام داشت، و اکثر علما چنین ذکر کرده اند از شیخ مفید تا شیخ شهید و آن چه مشهور است بنا بر روضه الشهداء است و او نیز ذکر کرده است که بعضی گفته اند که صغیر عبد الله نام داشت و از روایات کافی ظاهر می شود که در وقت شهادت سید الشهداء صلوات الله علیه حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه چهار ساله بود

[کعبه شکایت کرد در زمان فترت که میانه حضرت عیسی و حضرت محمد که زائران من کم شده اند]

(و روی انّ الکعبه شکت إلى الله عزّ و جلّ فی الفتره بین عیسی و محمّد صلوات الله علیهما فقالت یا ربّ ما لی قلّ زوّاری ما لی قلّ عوّادی فإوحی الله جلّ جلاله إلیها أنّی منزل نورا جدیدا علی قوم یحنّون إلیک كما تحنّ الانعام إلی أولادها و یزفّون إلیک كما تزفّ النّسوان إلی ازواجها یعنی أمّه محمّد صلی الله علیه و آله) و مرویست که کعبه شکایت کرد به حق سبحانه و تعالی در زمان فترت که میانه حضرت عیسی و حضرت

محمد صلی الله علیه و آله بود و گفت ای پروردگار من مرا چه شد که زیارت کنندگان من کم شدند مرا چه شد که عبادت کنندگان من کم شدند پس حق سبحانه و تعالی وحی کرد به کعبه که من خواهم فرستاد نوری تازه که حضرت سید الانبیاء یا شریعت یا قرآن او باشد صلی الله علیه و آله بر جمعی که از روی شوق به نزد تو آیند چنان که گوسفند و امثال آن مشتاق فرزندان خودند و با ایشان مهربانی می کنند، و از روی محبت بیایند به نزد تو چنان که زنان را در عرس به خانه شوهران برند و مراد امت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله چنان که واقع شد و شکایت کعبه ممکن است که حقیقه باشد یا مجازا

[سنگی یافتند که در آن نوشته بود منم خداوند صاحب بگه]

(و روی حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال وجد فی حجر انی انا الله ذو بگه صنعتها یوم خلقت السماوات و الارض و یوم خلقت الشمس و القمر و حففتها بسبعه املاک حفیفا مبارک لأهلها فی الماء و اللبن یتیها رزقها من ثلاثه سبل من اعلاها و اسفلها و الثیبه و روی انه فی حجر اخر مکتوب هذا بیت الله الحرام بمکه تکفل الله عز و جل برزق أهلها من ثلاثه سبل مبارک لهم فی اللحم و الماء) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۶

صلوات الله علیه فرمودند که در سنگی یافتند که در آن نوشته بود منم خداوند صاحب بگه که من ساخته ام یا خلق کرده ام مکه را یا کعبه را از آن روزی که آسمانها

و زمین را آفریدم و روزی و زمانی که آفتاب و ماه راه آفریدم و در دور او در آوردم هفت فرشته را که همیشه محافظت او نمایند و برکت دادم در آب و شیر که از جهت ایشان رسد و روزی آن از سه طرف آید، از طرف اعلاء آن و اسفل آن که ابطح باشد و از طرف عقبه مدینین که بیشتر آذوقه از آن طرف می آید از جانب مصر و شام و از طرف یمن از جانب اعلا می آید، و هم چنین از طرف طایف انواع میوه ها و حبوب می آید و از طرف اسفل خرما و سایر چیزها از عراقین و لحسا و نجد می آید و با این که حاصلی از خود ندارد همیشه انواع نعماء الهی در آنجا وافر است و از طرف جده و همیشه متاعها از هند می آید و مرویست بسند صحیح از سعید اعرج که چون حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون قریش کعبه را منهدم ساختند در یکی از پیهای ارکان او یافتند سنگی را که خطی بر آن نوشته بود و نتوانستند خواندن تا بعد از تفحص شخصی به هم رسید که سواد آن خط داشت در آن نوشته بود که منم خداوند صاحب بگه یا مکه معظمه من این کعبه را حرام گردانیده ام و حرمت دادم از آن روزی که هفت آسمان و زمین را آفریدم و این کعبه را در میان این دو کوه مقرر فرمودم و هفت فرشته بر دور آن مقرر ساختم که همیشه محافظت نمایند آن را.

و صدوق گفته است که مرویست که در سنگ دیگر یافتند

که در آن نوشته بود که این بیت الله الحرام که در مکه است حق سبحانه و تعالی ضامن است که روزی اهل آن را از سه راه برساند، و برکت و زیادتی کرامت فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۷

است در آب و گوشت آن اما آب که این ضعیف دیده است نظیرش را در هیچ جا ندیده ام از شیرینی و گوارایی و مشتهی بودن و هم چنین فراوانی گوشت به مرتبه ای است که با آن که پانصد ششصد هزار گوسفند و گاو شتر کشته افتاده بود ندیدم که فقیری گوشتی قاق کند چون گوشت در مکه معظمه فراوان است و ظاهرش آن است که آن سنگها از قلم قدرت نوشته شده بوده است و علامت صحتش وقوع آن چه نوشته بود و اینها همه از آیات بینات است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که **فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ**

[بین رکن و مقام بهترین جای زمین]

(و روی عن ابی حمزه الثمالی قال قال لنا علی بن الحسین صلوات الله علیهما أي البقاع افضل فقلنا الله و رسوله و ابن رسوله اعلم فقال لنا افضل البقاع ما بین الرکن و المقام و لو ان رجلا عمّر ما عمّر نوح فی قومه الف سنه الا خمسين عاما يصوم النهار و يقوم الليل فی ذلك المكان ثم لقی الله عزّ و جلّ بغیر ولایتنا لم ینفعه ذلك شیئا) و به اسانید بسیار از آن جمله سند صحیح که در عقاب الاعمال ذکر کرده است و ظاهر آن است که هر چه از ابو حمزه روایت می کند سند صحیح دارد چون در فهرست این کتاب سندی ذکر کرده است که محمد بن فضیل واقع است

و آن مشترک است میان ثقه و غیر ثقه اگر چه اظهر آن است که ثقه است، و بعد از آن مدح و توثیق و عدالت ابو حمزه را ذکر کرده است و گفته است که طرق من به او بسیار است و در اینجا اقتصار بر یک طریق کرده ام و مکرر دیده ام که آن چه در این کتاب از ابو حمزه روایت کرده است در کتابهای دیگرش به سند صحیح متعدد ذکر کرده است پس جزم بهم می رسد که همه را از کتاب ابو حمزه روایت کرده است و چون ابو حمزه از ارکان دین است کتب او شهر من الشمس بوده است و احتیاج به سند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۲۸

ندارد و از جهه تیمن و تبرک سند را ذکر می کند پس هر حدیثی که از او روایت می کند چند سند صحیح دارد اگر چه موافق اصطلاح متأخرین صحیح نباشد و البته نزد او صحیح است به همان سند نیز با آن که شیخ طوسی طرق صحیح به صدوق دارد در خصوص ابو حمزه و از صدوق بایی حمزه شش سند صحیح دارد و از مجموع اینها یقین بهم می رسد که احادیث ابو حمزه در این کتاب صحیح است و در خصوص این حدیث سند صحیح دارد.

و در محاسن نیز به سند صحیح از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه رو به ما کردند و فرمودند که کدام موضع فاضلتر است همه گفتیم یا من گفتم خدا و رسول و فرزند رسولش اعلمند پس خود فرمودند که بهترین جاهای عالم میان رکن و مقام است که حطیم می گویند

آن را و اگر شخصی عمر کند به مقدار عمر نوح در میان قومش هزار سال کم پنجاه سال که روزها روزه باشد و شبها عبادت کند در آن مکان و چون بمیرد بغیر اعتقاد به امامت ما از دنیا برود آن عبادات هیچ نفع نکند او را، و به همین مضمون احادیث صحیحه و حسنه و موثقه متواتره وارد شده است و از مجموع این اخبار ظاهر می شود که بهترین جاها مکه است و بهترین جاهای مکه مسجد الحرام است و بهترین جاهای مسجد الحرام حطیم است و دلالت می کند بر آن که ایمان شرط است در قبول عبادات و اجزای آن چنانکه اگر کسی هزار سال نماز بی وضو بکند آن نمازها باطل است بلکه به کردن آن نمازها معاقب می شود و هم چنین جمیع اصول دین چنین است و مؤید این اخبار است اخبار صحیحه متواتره نزد خاصه و عامه که هر که بمیرد و امام زمان خود را نداند کافر مرده است

[احترام کعبه از ابتدای خلقت]

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى حَرَّمَ مَكَّةَ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهِيَ حَرَامٌ إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ لَمْ تَحَلَّ لِأَحَدٍ قَبْلِي وَلَا تَحَلُّ لَأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي وَلَمْ تَحَلَّ لِي إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ النَّهَارِ) و منقول است در صحیح از معاویه بن عمار بلکه این مضمون متواتر است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله عليه و آله فرمودند در روز فتح مکه به درستی که خدای سبحانه و تعالی حرام کرده است مکه معظمه را

که کسی به عنوان جنگ داخل شود، و سایر آن چه خواهد آمد از آن روزی که حق سبحانه و تعالی آسمانها و زمین را آفریده، و حرام است و محترم تا روز قیامت و حلال نشده است پیش از من و حلال نیست و نخواهد شد از جهت کسی بعد از من و حلال نشد از جهت من مگر یک ساعت از روز که با سلاح جنگ داخل شدم.

و این معنی از خصایص آن حضرت بود صلی الله علیه و آله (و روی کلب الاسدی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه ان رسول الله صلی الله علیه و آله استاذن الله عز و جل فی مکه ثلاث مرّات من الدهر فاذن الله له فیها ساعه من النهار ثم جعلها حراما ما دامت السّماوات و الارض) و در حسن کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از حضرت حق سبحانه و تعالی رخصت طلبید از جهت فتح مکه سه مرتبه پس حق سبحانه و تعالی رخصت داد آن حضرت را در یک ساعت از روز و بعد از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۰

ساعت حرام کرد مکه را تا آسمانها و زمین باشد یعنی تا روز قیامت که آسمانها در هم پیچیده خواهد شد و زمین مبدل خواهد شد به زمین دیگر چنانکه گذشت که مبدل به نازل می شود از جهت غذای اهل محشر (و قال صلوات الله علیه ان الله عز و جل حرّم مکه يوم خلق السّماوات و الارض و لا یختلی خلاها و لا یعضد شجرها و لا ینفّر

صیدها و لا- يلتقط لقطتها ألما المنشد فقام اليه العباس بن عبد المطلب فقال يا رسول الله أألا الذخر فأنه للقبر و لسقوف بيوتنا فسكت رسول الله صلى الله عليه و آله ساعه و ندم العباس على ما قال ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله أألا الإذخر) و كلینی در حسن كالصحيح روايت کرده است از حرير پس صحيح باشد به طرق بسیار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که چون حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله در روز فتح مکه داخل مسجد الحرام شدند فرمودند که در کعبه را گشودند و فرمودند که صورتهای که در کعبه کشیده بودند همه را پاک کردند هر دو طرف در خانه را گرفتند و خواندند (لا اله الا الله وحده لا شريك له صدق وعده و نصر عبده و هزم الاحزاب وحده) و اکثر اهل مکه در مسجد الحرام بودند و حضرت خطاب به همه فرمودند که حال چه می گوئید و چه گمان دارید که با شما سر کنیم همه گفتند گمان خوبی داریم به ازای بدیها که ما کرده ایم و سخن می گوئیم که برادر کریمی و پسر برادر کریم مایی، و قدرت داری و هر چه خواهی می توانی کرد و از عقوبت و کشتن و بستن، حضرت فرمودند که با شما چنان سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۱

می کنم که برادرم حضرت يوسف با برادرانش سر کرده و می گوئیم که سرزنشی و ملامتی نیست بر شما امروز حق سبحانه و تعالی آمرزد شما را و او ارحم الراحمين است پس همه فریاد بر آوردند به گریه و زاری که ما بد

کرده ایم و تو خوب کردی و خوب می کنی، و از اینجا صدوق نقل کرده است از این حدیث که به تحقیق که حق سبحانه و تعالی مکه را حرام گردانیده است از روزی که آسمانها و زمین را آفریده که در آن قتال واقع نسازند و حرمت آن را بدارند و علفش را نچینند، و در اکثر نسخ لا- یختل خلالها یعنی خلالی از او نچینند که دندانها را بان خلال کنند و غلط نساخ است چون این عبارت در کافی و غیر آن به نحوی است که مذکور شد و عامه نیز همه مانند اول نقل کرده اند، و درختش را قطع نمی توان کرد و صیدش را نمی توان راندن و از جای خود نفرت دادن و لقطه اش بر نمی دارد کسی مگر آن که خواهد تعریف کند که به صاحبش برساند.

پس عباس عم حضرت برخاست و گفت یا رسول الله علف را نمی چینم مگر علف اذخر که دست شو است و در قبر می اندازیم که خوشبو کند میت را و خشک کند رطوبت او را، و از جهت پوشش خانها نیز ضرور است و استدعای عباس این بود که حضرت استثنا فرماید پس حضرت از جهت انتظار وحی ساعتی خاموش شدند و عباس از گفته خود پشیمان شد پس حضرت فرمودند به فرمان الهی که مگر اذخر و در موقوف کالصحیح از زراره منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است که در حرمش علف آن را بچینند یا درختش را بکنند یا ببرند مگر اذخر را یا مرغش شکار کنند

[اساس و خانه از طبقه هفتم زمین است]

(و قال

الصّادق صلوات الله عليه اساس البيت من الارض السّابعه السّفلى إلى الارض السّابعه العلیا) و منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که اساس و پی خانه از طبقه هفتم زمین است از آن طرف تا طبقه هفتم از این طرف و دور نیست که مراد این باشد که سابق گذشت که چون پی را رفتند سنگ سرخ یک تخته ظاهر شد بقدر خانه آن سنگ به انتهای ارض یک تخته است و مستحکم است که اگر و العیاذ بالله کعبه خراب شود و خواهند که آن را بسازند از آن سنگ در نگذرنند، یا آن که هم چنانکه کعبه از روی زمین تا آسمان قبله است هم چنین تا طبقه هفتم قبله است و چون کعبه بر بلندی واقع است هر چند به پستی روند از محاذات کعبه می افتند اما اساس کعبه حکم کعبه دارد و محاذات اساس کافی است، و هم چنین اگر در مکه در زیر زمین روند محاذات اساس کافی است هم چنان که بر کوه ابو قبیس و غیر آن که می روند محاذی کعبه نیستند بلکه محاذی بعد و هوا و فضای محاذی کعبه اند و الله تعالی يعلم

[سکینه که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید مکرر فرموده است نسیمی است خوشبو]

(و روی ابو همام اسماعیل بن همام عن الرضا صلوات الله عليه انه قال لرجل أی شیء السّکینه عندکم فلم یدر القوم ما هی فقالوا جعلنا الله فداک ما هی قال ریح تخرج من الجنّه طیبه لها صورہ کصورہ الانسان تكون مع الانبیاء علیهم السّلام و هی التّی أنزلت علی ابراهیم علیه السّلام حین بنی الکعبه فاخذت تاخذ کذا و کذا و بنی الاساس علیها) و به اسانید صحیحه و حسنه

کالصحیحہ منقولست از اسماعیل و از حسن بن جهم و از علی بن اسباط و غیرهم از حضرت امام ابی الحسن علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۳

بن موسی الرضا صلوات اللہ علیہما کہ آن حضرت از شخصی کہ آن حسن بن جهم است پرسیدند کہ سکینه کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در قرآن مجید مکرر فرمودہ است بہ اعتقاد شما چہ چیز است پس اصحاب کبار آن حضرت ندانستند کہ چہ چیز است ہمہ گفتند حق سبحانہ و تعالیٰ ما را فدای تو گگرداند چہ چیز است حضرت فرمودند کہ نسیمی است خوشبو کہ از بہشت بیرون می آید و او را صورتیست کہ بہ صورت آدمی است و با پیغمبران صلوات اللہ علیہم می باشد و این سکینه است کہ نازل شد بر حضرت ابراہیم علیہ السلام در وقتی کہ کعبہ را بنا کردند، و این سکینه نشان می داد آن حضرت را و اطراف کعبہ را بہ حضرت می نمود و حضرت سنگ می گذاشتند و پی را بالا آوردند و دور نیست کہ روح القدس باشد یا از بابت آن و تشبیہ کردہ باشند آن را بہ نسیم بہشتی و اللہ تعالیٰ یعلم

[طول کعبہ از طرف آسمان و بلندی نہ ذرع بود و سقف نداشت]

(وقال الصادق صلوات اللہ علیہ کان طول الکعبہ تسعہ اذرع و لم یکن لها سقف فسقفها قریش ثمانیہ عشر ذراعا ثم کسرها الحجاج علی ابن الزبیر فبناها و جعلها سبعہ و عشرين ذراعا) و در موثق کالصحیح از ابان و کالصحیح از جمعی دیگر منقولست کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ طول کعبہ از طرف آسمان و بلندی نہ ذرع بود و سقف نداشت در وقتی کہ قریش ساختند یعنی عبد اللہ

بن زبیر دو برابر کرد که هیجده ذرع باشد و عبد الله بن زبیر خروج کرد و ده سال پادشاهی کرد از زمان هلاک یزید علیه اللعنه تا زمان عبد الملک بن مروان و چون یزید لشکری بر سر راه او فرستاده بود و منجیقها در کوه ابو قبیس گذاشته بودند و بر کعبه می انداختند کعبه را خراب کردند و ابن زبیر متحصن بود در مسجد الحرام و در این اثنا خیر رسید که یزید بجهنم واصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۴

شد لشکر برگشتند و عبد الله کعبه را ساخت و بلند کرد و چون بنی امیه قوتی گرفتند در زمان عبد الملک حجاج را فرستاد با لشکری عظیم و باز منجیقها بر کعبه معظمه بستند و کعبه را خراب کردند و مستولی شدند بر عبد الله و او را گرفتند و بر دار زدند و بسیار کسی کشته شد پس حجاج کعبه را ساخت و سه مرتبه بلند کرد که بیست و هفت ذرع باشد.

و چنین بود تا بیست و هفت سال قبل از این تخمینا که تخمینا هزار و سی و نه بود از هجرت، سیل آمد و کعبه شکست خورد فتوی کردند و منهدم ساختند و از سه طرف به پی رسانیدند و رکن حجر را نتوانستند کندن و در سالی که این بنده به حج بیت الله الحرام مشرف شدم تخمینا ده سالی قبل از این ساخته بودند جمعی از ثقات گفتند که هر چند خواستند که حجر را بردارند بر نمی خواست تا خبر به شریف بردند شرفا تمام آمدند و نگذاشتند که حجر را بردارند و گفتند که این پی

مستحکم است و این معنی نیز از آیات کعبه شد چون حجر را معصوم می بایست گذاشتن، و بیشتر اهتمام از علماء عامه بود که حجر را بردارند و ایشان بگذارند تا ظاهر شود کذب شیعه که گذاشتن حجر کار معصوم است و حق سبحانه و تعالی نگذاشت و موافق زمان حجاج ساخته شد بی زیاد و کم

[باز سازی کعبه]

(و روی عن سعید بن عبد الله الاعرج عن ابي عبد الله صلوات الله عليه انه قال ان قريشا في الجاهلية هدموا الكعبه فلما ارادوا بناءه حيل بينه وبينهم و ألقى في روعهم الرعب حتى قال قائل منهم ليأت كل رجل منكم بأطيب ماله و لا تأتوا بمال اكتسبتموه من قطيعه رحم او حرام ففعلوا فخلّى بينهم و بين بنائه فبنوه حتى انتهوا إلى موضع الحجر الاسود فتشاجروا فيه أيهم يضع الحجر في موضعه حتى كاد ان يكون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۵

بينهم شرّ فحكّموا اول من يدخل من باب المسجد فدخل رسول الله صلّى الله عليه و آله فلما اتاهم امر بثوب فبسط ثم وضع الحجر في وسطه ثم اخذت القبائل بجوانب الثوب فرفعوه ثم تناوله صلّى الله عليه و آله فوضعه في موضعه فخصّه الله عزّ و جلّ) و مرویست در موثق و از کلینی در صحیح از سعید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در زمان جاهلیت که سیل آمد و و شکست بر کعبه افتاد قریش منهدم ساختند خانه را و چون خواستند که بنا کنند مانعی بهم رسید که خوف باشد که کسی نمی توانست جرات نمودن.

و در روایتی وارد است که چون خواستند که منهدم سازند ازدهایی بهم رسید

و آفتاب گرفت همه به تضرع و زاری آمدند که خداوندا غرض ما اصلاح خانه تست کسوف زایل شده و ماه پنهان شد و چون خواستند که بنا کنند ظلّمتی عظیم و زلزله سختی بهم رسید دست نگاه داشتند و ترسی عظیم در دل ایشان افتاد و کسی جرات نمی توانست نمودن تا آن که یکی از ایشان گفت که این منع از آن جهت است که از مالهای حرام می سازید می باید که هر یک از حلال ترین مالهای خود را بیاورد و مالی را که از قطع رحم رسانیده آید که بر سر خویشان خود می ریختند و غارت می کردند از آن مالها می آورید! و از سایر مالهای حرام مثل اموال ایتمام می آورید همه چنین کردند آن رعب و خوف از دل همه برخاست و آن زلزله و ظلّمت زایل شد پس شروع در ساختن کردند تا به موضع حجر الاسود رسیدند نزاع شد میان قریش و هر قبیله می گفتند که ما می گذاریم تا آن که نزدیک شد که فساد عظیم شود و خون ریزش شود بر این قرار دادند که حکم کنند هر کس را که اول داخل مسجد شود و چون ملاحظه نمودند حضرت سید المرسلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۶

صلی الله علیه و آله داخل شدند همه خوشحال شده به نزد آن حضرت آمدند حضرت عبای خود را پهن فرمودند و حجر را در میان آن عبا گذاشتند و از قبیله بزرگ آن را فرمودند که گوشه عبا را گرفتند و برداشتند پس حضرت حجر را از میان عبا برداشتند و به جای خود گذاشتند و حق سبحانه و تعالی این شرف را با آن

حضرت کرامت فرمودند و در صحیح از سعید منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که عرب مذهب حضرت ابراهیم را از دست دادند و لیکن بعضی از آن را رعایت می نمودند صله رحم می کردند و رعایت مهمان می نمودند و حج بیت الله الحرام می کردند و از مال یتیمان اجتناب می نمودند و از بسیاری از محرّمات امتناعی می نمودند از ترس عقوبت الهی و اگر عمل قبیحی می کردند مهلت نمی دادند ایشان را چنانکه اساف و نایله در کعبه لواطه واقع ساختند هر دو سنگ شدند و اما امروز مهلت داده اند چون عذاب آخرت را می دانند و اهل شام منجینی نصب کردند بر کوه ابو قیس حق سبحانه و تعالی صاعقه بر ایشان فرستاد که هفتاد کس که در دور منجیق بودند سوختند (و روی انّ الحجاج لما فرغ من بناء الكعبه سال علی بن الحسین صلوات الله علیهما ان یضع الحجر فی موضعه فاخذه و وضعه فی موضعه) و کالصحیح منقولست که چون حجاج از بناء کعبه فارغ شد تا رسیدند به حجر از سید الساجدین صلوات الله علیه استدعا نمود تا آن که آن حضرت حجر را در جای خود گذاشتند بلکه اکثر آن از ابتدای بنا تا انتهای آن برای آن حضرت شد و حجاج ملعون تعظیم بسیار می نمودند آن حضرت را و هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۷

مشکلی که او را پیش می آید حلّش را از آن حضرت استدعا می نمود (و روی انّه کان بنیان ابراهیم علیه السلام الطول ثلثین ذراعا و العرض اثنین و عشرين ذراعا و السمک تسعه اذرع و انّ قریش لما بنوها کسوها الارديه) کلینی روایت کرده است

از علی بن ابراهیم و از غیر او به اسانید متکثره که در حدیث طویلی که از آن جمله است که بنای ابراهیم در طول سی ذرع است و در عرض بیست و دو ذرع است و در سمک که بلندی به جانب آسمان است نه ذرع بود و در این اخبار مذکور است که پادشاه روم یک کشتی از مصالح فرستاده بود که مسجدی بسازند باد این کشتی را به حوالی خانه آورد و این خبر به قریش رسید رفتند و هر چه کار بود از جهت کعبه از چوب و تخته و زینت خریدند و چون تمام کردند پوشش کعبه نمودند جامهای مخطط یمانی را (و روی البزنطی عن داود بن سرحان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه ان رسول الله صلّى الله علیه و آله ساهم قریشا فی بناء البیت فصار لرسول الله صلّى الله علیه و آله من باب الکعبه إلى النّصف ما بین الرّکن الیمانیّ إلى الحجر الأسود و فی روایه اخرى انه کان لبني هاشم من الحجر الاسود إلى الرّکن الشّامی) و به اسانید متکثره صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلّى الله علیه و آله قرعه زدند با قریش در مقدار و طرف کعبه در بنای آن پس به حسب قرعه از در خانه تا نصف میان رکن یمانی تا حجر الاسود حصه آن حضرت شد که باب باشد، و رکن حجر و از آن گذشته تا نصف دو رکن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۸

قریب به ربعی حصه آن حضرت شد و کلینی ذکر کرده

است که حصه سایر بنی هاشم از رکن حجر الاسود بود تا رکن شامی و ظاهرا حطیم را به حضرت داده بودند و باقی را خود عمارت کرده بودند و ظاهرا مراد از رکن شامی در اینجا رکنی است که از رکن حجر که می گذرند بان می رسند و بعضی این رکن را عراقی می گویند چنانچه مذکور شد.

[کسی به کعبه گزند نمی رساند]

(و ما اراد الکعبه احد بسوء الّما غضب الله عزّ و جلّ لها و نوى یوما تبع الملک ان یقتل مقاتله اهل الکعبه و یسبى ذریتهم ثمّ یهدم الکعبه فسالت عیناه حتّی وقعتا على خدیة فسأل عن ذلك فقالوا ما نرى الذی اصابک الّا بما نویت فی هذا البیت لأنّ البیت لآل الله و البیت بیت الله و سکان مکة ذریّه ابراهیم خلیل الله فقال صدقتم فما مخرجی ممّا وقعت فیہ قالوا تحدّث نفسک بغير ذلك فحدّث نفسه بخیر فرجعت حدیثاه حتّی ثبتنا فی مکانهما فدعا القوم الذی اشاروا علیه بهدمها فقتلهم ثمّ اتی البیت فکساه الانطاع و اطعم الطّعام ثلاثین یوما کلّ یوم مائه جزور حتّی حملت الجفان إلى السّباع فی رءوس الجبال و نثرت الاعلاف للوحش ثمّ انصرف من مکة إلى المدینه فانزل بها قوما من اهل الیمن من غسّیان و هم الانصار) و در موثق کالصحیح منقولست از اسماعیل بن جابر حکایت تبع بر وجه تمام و صدوق اختصار کرده است آن را و گفته است که کسی اراده بدی به کعبه معظّمه نکرد مگر آن که حق سبحانه تعالی بر او غضب کرد از جهه کعبه چنانکه اسماعیل بن جابر روایت کرده است که در میان مکة و مدینه بودیم و با اصحاب احوال

انصار را مذکور ساختیم جمعی می گفتند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۳۹

که ایشان از هر قبیله طایفه جمع شده اند و جمعی گفتند که ایشان از یمن اند تا به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدیم و خواستیم که همین معنی را از آن حضرت پرسیم حضرت در سایه درختی نشسته بودند خود سر کردند و فرمودند که چون تبع که پادشاه یمن بود و عالم گیر شد و از جانب عراق برگشت علماء و فرزندان انبیاء با او بودند و چون به وادی هذیل رسید جمعی به او گفتند که شما متوجه مکه آید و اهل مکه مدتهای مدید است که مردمان را فریب داده اند و شهر خود را حرم خدا نامند و خانه کعبه را خدای خود کرده اند تبع گفت هر گاه چنین باشد مردان جنگی آن را می کشم و زن و فرزند ایشان را اسیر می گردانم و خانه ایشان را خراب می کنم پس چون اراده را در خاطر جا داد هر دو چشمش از کاسه بیرون آمد و بر روی او آویخته شد پس علماء و فرزندان انبیاء را طلبید و گفت فکری بکنید که چرا و چنین واقعه پیش من آمده است و ایشان را نخواستند که او را خبر دهند تا آن که قسم داد ایشان را یا تهدید قتل نمود ایشان گفتند چه چیز در خاطر خود در آورده گفت این که اهل مکه را بکشم و خانه را خراب کنم و زن و فرزندان ایشان را اسیر کنم ایشان گفتند که البته این بلا به سبب این نیت بد به نزد تو آمده است.

گفت چرا گفتند زیرا که این شهر حرم

الهی است و خانه خداوند عالمیان است و ساکنان این شهر ذریت ابراهیم خلیل الرحمن اند گفت راست گفتید حال چه علاج باید کرد ایشان گفتند که از خاطر خود آن چه در آورده بیرون کن و نیت خوبی به ایشان کن شاید که حق سبحانه و تعالی این بلا را دفع کند پس چون نیت را خوب کرد حدقهها به جای خود رفت و خوب شد پس آن جماعت را به قتل در آورده که این سخن را به او گفته بودند و به

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۰

زیارت خانه آمد و خانه را جامه پوشانید و هر روز صد شتر کشت در سی روز که سه هزار شتر باشد تا آن که امر کرد که کاسه ها را پر از گوشت کنند و از جبهه درندگان بر سر کوهها برند و از جبهه وحشیان دانه و علف بسیار در صحرا ریختند که حیوانات و وحوش و طیور همه از او بهره مند شدند و بعد از آن از مکه معظمه به مدینه مشرفه آمد و جمعی از قبيله غسان را در آنجا جا داد و این جماعت انصارند.

و در روایتی دیگر وارد شده است که جامه کعبه را از پوست کرد و خوشبو ساخت (و روی آن ذبح له سته آلاف بقره بشعب بن عامر و کان یقال لها مطابخ تبیع حتی نزلها ابن عامر و اضعفت الیه فقیل شعب ابن عامر و لم یکن تبیع مؤمنا و لا کافرا و لکنه کان ممن یطلب الدین الحنیف و لم یملک المشرق الا تبیع و کسری) و مرویست که از جبهه تبیع شش هزار گاو کشتند در دره

ابن عامر و قبل از آن که در آن دره نزول کند آن دره را مطابخ تبع می گفتند به اعتبار کشتن آن گاوها و پختن آنها در آن دره و چون ابن عامر در آنجا نزول کرد و منسوب به او شد و شعب ابن عامر می گویند الحال، و تبع مؤمن نبود و کافر معاند نبود و طالب دین حق بود یا طالب دین حضرت ابراهیم بود و می دانست که آن چه در دین آن حضرت داخل کرده اند از دین آن حضرت نیست و مالک کل زمین مشرق نشد، یعنی ایران و توران را پادشاه نشد مگر تبع ملک و خسرو پرویز یا نوشیروان و اولاد او تا یزدجرد بن شهریار و از او منتقل شد به اهل اسلام (و قصده اصحاب القیل و ملکهم ابو یک سوم ابرهه بن الصَّبَّاح الحمیری لیهدهمه فارسه الله علیهم طیراً أبابیل ترمیههم بحجاره من

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۱

سَجَّیلٍ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مِّأْكُولٍ) منقولست به اسانید متکثره از هشام بن سالم از محمد بن حمران که چون پادشاه حبشه یا حاکمش که کنیتش ابو یک سوم بود و اسمش ابرهه بن صباح که از قبیله حمیر بود و با فیل بسیار آمدند بقصد خرابی کعبه و وجه آمدن ایشان چنانکه در تواریخ موجود است و مفسران نیز ذکر کرده اند آن است که ابرهه کعبه ساخت در یمن که مردمان به کعبه بیایند شخصی از قبیله کنانه رفت و به وسیله خادم شد و شبی فضله آدمی بر در و دیوار آن مالید و گریخت.

و بعضی ذکر کرده اند که جمعی از قریش در حوالی کنیسه ایشان نزول کردند و آتشی افروختند

و از آنجا کوچ کردند اتفاقاً باد آمد و آن آتش را بر کنیسه ایشان ریخت و سوخت بنا بر این ابرهه به جد شد که کعبه را خراب کند تا مردمان به کعبه او روند، پس حضرت فرمودند که چون ابرهه نزدیک رسید لشکرش پیشتر آمدند و شتران صحرا را بردند و از آن جمله دویست شتر عبدالمطلب را بردند و اهل مکه که شنیدند ابرهه می آید به کوهها رفتند بغیر از عبدالمطلب و کلید دار، و چون ابرهه در حوالی مکه فرود آمد عبدالمطلب به دیدن او رفت و بسیار جسیم و خوش اندام بود به ابرهه گفتند بزرگ قریش به دیدن تو آمده است او را بار دادند هیتی از عبدالمطلب در دل او افتاد با محبت و با خود قرار داد که البته به شفاعت خانه آمده است علاجی نیست شفاعتش را قبول می باید کرد چون عبدالمطلب رسید و او بر کرسی نشسته بود از کرسی به زیر آمد و تعظیم عبدالمطلب نمود ترجمان را گفت بپرس که سید قریش چه حاجت دارد پرسیدند.

عبدالمطلب گفت کسان تو شترهای مرا برده اند بگو پس دهند ابرهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۲

گفت که گمان کردم که مردیست چون سخن گفت معلوم شد که سهل کسی است، من آمده ام که خانه ایشان که شرف و بزرگی ایشان از آن خانه است خراب کنم سخن آن خانه نمی گوید و سخن شتر می گوید ترجمان این سخن را به عبدالمطلب گفت او گفت که خانه را خداوندیست که دفع آن تعلق به او دارد و من صاحب شترم سخن شتر متعلق

است بمن، گفت تا شتران را پس دادند.

و عبدالمطلب برگشت رسید به فیل عظیمی که آن را محمود می گفتند رو به فیل کرد و گفت یا محمود فیل سر را حرکت داد و گفت می دانی ترا به چه کار آورده اند اشاره کرد که نه گفت که آورده اند که خانه خداوندت را خراب کنی آیا خواهی کرد اشاره کرد که نه و عبدالمطلب آن شب تا صبح دست به حلقه خانه گرفته بود و تضرع و زاری می کرد.

پس چون صبح شد همه بار کردند و فیل را پیش انداختند تا به اول حرم رسیدند فیل خوابید هر چند می زدند آن را فایده نداشت از راههای دیگر بردند داخل نشد و در این کار بودند که ناگاه حق سبحانه و تعالی مرغی چند فرستاد بر ایشان شبیه به خطاف و دور نیست که همین باشد که الحال ابابیلش می گویند شبیه است به پرستوک و پرستوک در خانهها جا می کنند و ابابیل در مساجد و خرابها، و چون هوا شروع به سردی می کند بکر مسیر می روند و حوالی بهار می آیند و همیشه در وقت پریدن دهنهای ایشان باز است تا چه از زنبور و مگس و پشه به دهان ایشان آید همان غذای ایشان است و در منقارهای این مرغان سنگی چند بود مانند عدسی و می آمدند محاذی سر اینها و می انداختند از سر ایشان سوراخ می شد و از دبر ایشان به در می رفت تا هر که بود از آن لشکر همه هلاک شدند مگر یک شخص که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۳

گریخت و به هر که می رسید این حکایت را می کرد تا به نزد نجاشی رسید

و حکایت کرد نجاشی پرسید که چه نحو مرغی بود مرغی که با او آمده بود بر بالای سر او بود اشاره به مرغ کرد که چنین مرغی ابابیل سنگی که از جبهه او داشت انداخت بر سر او خورد و از دبرش بیرون آمد و مرد.

و بعضی گفته اند که این مرد ابرهه بود و ایشان را مانند عصف ماکول کرد یعنی نوشخوار گاهی که مانده باشد در آخر.

و این واقعه در سال ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله واقع شد و از آن سال تاریخ مقرر ساختند تا زمان عمر تاریخ هجرت را مقرر ساختند و اکثر این واقعه را از جمله ارهاص می دانند و آن معجزاتیست که از آن حضرت یا به سبب آن حضرت واقع می شد و دلالتش بر عظمت کعبه و وجود واجب الوجود و قدرت و علم الهی اظهر من الشمس است

[حجاج و خراب کعبه]

(و ائما لم یجر علی الحجاج ما جرى علی تبّع و اصحاب الفیل لأنّ قصد الحجاج لم یکن إلى هدم الکعبه ائما کان قصده إلى ابن الزبیر و کان ضداً للحقّ فلما استجار بالکعبه اراد الله ان یبین للناس انه لم یجره فامهل من هدمها علیه) صدوق ذکر کرده است که چرا بر حجاج واقع نشد بلائیی که بر تبّع و اصحاب فیل واقع شد با آن که حجاج نیز کعبه را خراب کرد زیرا که مقصود حجاج خراب کردن کعبه نبود بلکه مقصودش عبد الله بن زبیر بود و عبد الله در دعوی امامت کافر بود و ضد حق بود و در بعضی از نسخ و کان ضداً الصاحب الحق یعنی صاحب حق امامت

بود که آن حضرت سید الساجدین بود پس چون پناه به کعبه برد اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۴

بلایی بر حجاج نازل می شد سبب اضلال خلاق می شد که گمان می کردند که از اعجاز عبد الله است پس حق سبحانه و تعالی ظاهر ساخت که او را امان نداده است و حجاج را گذاشت که خانه را بر سر او منهدم ساخت و ممکن است که وجه این باشد که خواری عادات به قدر ضرورات می باشد و قبل از ظهور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ضرور بود از جهت تعظیم کعبه و بعد از ظهور آن حضرت و معجزات بی نهایت که از آن حضرت واقع شد و حضرت تعظیم کعبه می فرمودند دیگر احتیاجی نبود به خرق عادت لهذا در شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بیشتر ضرور بود اگر نه این معنی بود که حقیقت و افضلیت و امامت آن حضرت اظهر من الشمس است، و بطلان معاویه و یزید اظهر محتاج نبود به اعجاز با آن که به قدر ضرورت از آن حضرت و غیر آن حضرت از بقیه ائمه معصومین ظاهر می شد، و احادیث مشحونست از ذکر معجزات ایشان و مع هذا مردمان تابع دنیا بودند و هر پادشاهی که دعوی الوهیت می نمود اطاعت می کردند مثل جمشید و نمرود و فرعون و شداد و مثل حضرت نوح نهصد و پنجاه سال پیغمبری و هر روز معجزه تازه نمودن اطاعت نکردند آن حضرت را مگر هشتاد کس از فرزندان و فرزندزادگان او

[داستان ابن ابی العوجاء]

(و روی عن عیسی بن یونس قال کان ابن ابی العوجاء من تلامذه الحسن البصری فانحرف عن التوحید فقیل

له تركت مذهب صاحبك و دخلت فيما لا- اصل له و لا- حقيقه فقال انّ صاحبي كان مخلّطاً كان يقول طورا بالقدر و طورا بالجبر و ما اعلمه اعتقد مذهبا دام عليه قال و دخل مكّه تمّردا و إنكارا على من يحجّ و كان يكره العلماء مساءلته إيّاهم و مجالسته لهم لخبث لسانه و فساد ضميره فاتي جعفر بن محمّد

لوامع صاحبقراني، ج ٧، ص: ٢٤٥

صلوات الله عليهما فجلس اليه في جماعه من نظرائه ثمّ قال له انّ المجالس امانات و لا بدّ لكلّ من كان به سعال ان يسعل أ فتأذن لي في الكلام فقال تكلم فقال إلى كم تدوسون هذا البيدر و تلوذون بهذا الحجر و تعبدون هذا البيت المرفوع بالطوب و المدر و تهرولون حوله هروله البعير اذا نفر من فكر في هذا او قدر علم انّ هذا فعل الله غير حكيم و لا ذى نظر فقل فانك رأس هذا الامر و سنامه و ابوك الله و نظامه.

فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه انّ من اضلّه الله و اعمى قلبه استوخم الحق فلم يستعذبه و صار الشيطان وليه يورده منا هل الهلكه ثمّ لا يصدره و هذا بيت استعبد الله به خلقه ليختبر طاعتهم في اتيانه فحثهم على تعظيمه و زيارته و جعله محلّ أنبيائه و قبله للمصلين له فهو شعبه من رضوانه و طريق يؤدّي إلى غفرانه منصوب على استواء الكمال و مجتمع العظمه و الجلال خلقه الله قبل دحو الارض بألفى عام و احقّ من اطيع فيما امر و انتهى عمّا نهى عنه و زجر: الله المنشىء للأرواح و الصّور فقال ابن ابي العوجاء ذكرت يا ابا عبد الله فاحلت على

غائب فقال أبو عبد الله عليه السلام ويلك كيف يكون غائبا من هو مع خلقه شاهد وإليهم أقرب من حبل الوريد يسمع كلامهم ويرى أخصاصهم ويعلم أسرارهم وإنما المخلوق الذي إذا انتقل عن مكان اشتغل به مكان و خلا منه مكان فلا يدري في المكان الذي صار إليه ما حدث في المكان الذي كان فيه فإما الله العظيم الشأن الملك الديان فإنه لا يخلو منه مكان ولا يشتغل به مكان ولا يكون إلى مكان أقرب منه إلى مكان والذي بعثه بالآيات المحكمه والبراهين الواضحه وأيده بنصره واختار لتبليغ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۶

رسالاته صدقنا قوله بأن ربّه بعثه و كلمه. فقام عنه ابن ابی العوجاء فقال لأصحابه من ألقانی فی بحر هذا سألتکم ان تلتمسوا لی خمره فالفیتموتی علی جمره فقالوا له ما کنت فی مجلسه الا حقیرا قال انه ابن من حلق رءوس من ترون) و كالصحيح منقولست از عیسی که گفت ابن ابی العوجاء ملحد لعنه الله که از شاگردان حسن بصری و از اعتقاد بیگانگی حق سبحانه و تعالی برگشت و مصطلح ارباب حدیث است که تعبیر می کنند از انکار واجب به انکار توحید چون وجوب وجود مقتضی وحدتست چنانکه از آیات قران ظاهر است که فرموده است وَ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ- إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ الْخِ وَ خواجه نیز گفته است که وجوب وجود دالست بر وحدت پس باین ملحد گفتند که مذهب حسن را ترک کردی و داخل شدی در الحادی که اصل و حقیقت ندارد و عاقلی بان قایل نشده است او گفت که حسن مخلط بود و مذاهب مختلفه

را جمع کرده بود گاهی معتزلی بود و گاهی اشعری و بر یک مذهب نبود که اعتقاد درستی داشته باشد. و حق به جانب حسن بود در این مسأله نه معتزلی بود و نه اشعری بلکه مذهب بین بین را داشت و از حضرت امیر المؤمنین و اولادش صلوات الله علیهم اخذ نموده بود. پس عیسی گفت که این ملحد به مکه آمد نه از جهت حج بلکه از جهت اضلال خلائق و تمرد حق و انکار حاجیان، و علما کراحت داشتند از سؤال او از ایشان، و از نشستن او با ایشان نفرت داشتند چون ملحد هرزه گو بود و اعتقادش بد بود پس او با جمعی از ملاحده به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آمد و بعد از آن گفت که می باید که مجالس با امانت باشد از قبیل بحث الزامی که پیغمبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۷

شما چنین گفته است و این سخنان از اینجا بدر نرود مبادا کشته شویم و هر که سرفه اش آید می باید سرفه بکند یعنی شبهه چند دارم و می خواهم جواب شبهات مرا بگویی رخصت می دهی که بگویم.

حضرت فرمودند که بگو آن ملحد گفت تا چند بکوید این خرمن را چنانکه حیوانات در خرمنها می دوند که گاه از دانه جدا شود و شما نیز بر دور این خانه از جهت طواف می دوید چنانکه خواهد دویدن در طواف و ممکن است که مراد او طی بادیه ها باشد، و تا چند پناه باین سنگ آورید که خانه باشد یا حجر الاسود و حال آن که انسان اشرف مخلوقاتست و جمادات اخس موجوداتست، و تا چند بندگی کنید خانه را

که بلند کرده اند از آجر و گل، و تا چند مانند شتران رم کرده بر دور این خانه دوید و این دویدن خوب نیست و لیکن سنیان می کردند، هر که فکر می کند در این اعمال یا می سنجند این اعمال با افعال عقلا: می داند که بنا نهاده است این افعال را کسی که حکیم نیست و صاحب فکر صایب نیست بلکه فعل جهال است نه افعال عقلا پس جواب بگو شبهه مرا که تو رئیس این جماعتی و مرتبه تو از همه بلندتر است و پدرت اساس و نظام این کار بود.

پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که را حق سبحانه و تعالی هدایت نمود و او هدایت الهی را قبول نکرد و حق سبحانه و تعالی او را وا گذاشت و سلب توفیق و هدایت از او کرد حق در کام او گوارا و شیرین نیست، و شیطان بر او مسلط می شود و او را بر سراب شور و تلخ ضلالت می برد و بر نمی گرداند و این خانه ایست که حق سبحانه و تعالی آزمایش نموده است خلقش را یعنی معامله آزماینندگان کرده است با ایشان تا مستحق ثواب شوند و خصوصیتی باین خانه ندارد، و چون واجب بالذات

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۴۸

از عبادت خلاق مستغنی است و هر عبادتی را که فرموده است از جهه آن مقرر ساخته است که ثواب که نفعی است مقارن تعظیم و اجلال قبیح است که بی استحقاق کرامت فرماید و مراتب قرب بندگان به جناب اقدس او بدون ریاضات و مجاهدات صورت پذیر نیست بنا بر این ترغیب فرموده است بندگان خود را بر تعظیم این

خانه چنانکه ملایک را امر فرموده به سجده آدم و واجب گردانید بر ایشان که زیارت کنند این خانه را به حج و عمره، و مع هذا محلّ ورود پیغمبران اوست و قبله نماز گذارندگانست که همه یک جبهه باشند در توجه باین خانه و حکمت‌های بسیار که او را هست که قبله باشد پس باید که تعظیم کنند او را به زیارت پس این خانه شعبه ایست و راهی است از راه‌های رضای او مثل سایر عبادات و طریقی است از طرق وصول به غفران او که چون باین خانه آیند و مشقتها بکشند قابل مغفرت و آمرزش شوند، و این خانه را نصب کرده اند بر استواء کمال که هر امری که فرموده اند از تعظیم و اجلال و طواف همه در مرتبه کمال است نزد اولوالالباب، و جمع شده است در او اسباب عظمت و جلال چنانکه گذشت که اول رحمتی است که حق سبحانه و تعالی از جبهه خلائق فرستاد محل بیت المعمور است و محل توبه حضرت آدم صفی الله است و بنا کرده ابراهیم خلیل الله است و مخدوم اسماعیل ذبیح الله است، و مولد محمد (ص) حبیب الله است، و منشا و محل ولادت علی ولی الله است و زیارت کرده شده جمیع انبیاء الله است و حق سبحانه و تعالی این خانه را ساخت پیش از آن که زمین را منبسط سازد بدو هزار سال که در این دو هزار سال فرشتگان زیارت می کردند آن را و سزاوارترین کسی که اطاعت او باید کرد در اوامر بفعل آن، و در نواهی به ترک آن خداوندیست که ایجاد کرده

لوامع صاحبقرانی،

است ارواح و ابدان خلاق را و به احسن تقویم همه را صورتگری کرده است.

پس آن ملحد گفت که این امور حق است و لیکن چرا این خدا ظاهر نمی شود که خلاق او را به بینند و این اختلافات برطرف شود حضرت فرمود که وای بر تو چون غایب است و چگونه غایب باشد کسی که همیشه بر احوال خلاق عالم است و از رگ کردن به ایشان نزدیکتر است و لیکن چیزی نیست که او را توان دیدن چنانکه آدمی خود را نتواند دیدن با آن که یقین بوجود خود دارد و هر چه بندگان می گویند او می شنود و اجابت می کند و تربیت می کند ابدان و ارواح ایشان را و عالم است بر اسرار ایشان.

و در اینجا عبارتی هست که بودنش اربط است و صدوق انداخته است و در کافی و احتجاجات و غیر آن موجود است که ملحد گفت تو می گویی که در همه جا هست و چگونه تواند که در همه جا باشد هر گاه در آسمان باشد چگونه در زمین باشد و هر گاه در زمین باشد چگونه در آسمان باشد پس حضرت فرمودند که این صفت مخلوقی است که جسم باشد که مکانی باشد و از مکانی که برود به مکان دیگر از او خالی شود و مکان دیگر از آن پر شود و چون باین مکان آید مکان اول خبر از مکان سابق نداشته باشد که در آنجا چه حادث شد یا شود اما واجب الوجود بالذات عظیم الشان که پادشاه عالمیان و جزا دهنده ایشان است و خداوندیست که هیچ مکانی از او خالی نیست و

هیچ مکانی از او پر نیست و به هیچ مکانی نزدیکتر از مکانی نیست و همه مکانها و زمانها نزد او یکسان است و مجرد من جمیع الوجوه است و خاصیت مجرد چنین است حتی روح که مجرد است در بدن نیست و در خارج بدن نیست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۰

و چون به دلایل و براهین دانستیم که خداوندی داریم پیغمبری فرستاد بسوی ما و مؤید ساخت او را به معجزات باهره و براهین واضحه و مؤید ساخت او را به نصّ خود و اختیار نمود او را از جهت رسانیدن رسالات خود ما تصدیق قول او کردیم و دانستیم که پروردگارش او را فرستاده است چون اظهار معجزاتی که فعل واجب بالذات است بر دست کاذب قبیح است عقلا و او گفت که خداوند شما فرموده است که نماز کنید و روزه بگیرید و حج کنید و در این صورت بر ما نیست که بدانیم نماز چه فایده دارد و روزه چه خاصیت دارد و غرض از حج خانه چه چیز است و یا آن که لزومی ندارد چون حسن تکالیف را بر ما ظاهر ساخته که پاره از آن باره مذکور شد پس آن ملحد مفحم شده برخاست و به اصحاب خود گفت که مرا در این دریا انداخت من به شما گفتم که خمره از برای من هم رسانید- و آن سجاده صغیره است که با خود می توان نگاه داشت و کنایه است از آن که شخصی باشد که من بر او مسلط باشم- شما مرا در میان آتش انداختید پس به او گفتند که سخت حقیر بودی در مجلس حضرت که

قوت نطق نداشتی گفت این پسر کسی است که سرهای حاجیان را همه تراشیده است و در سابق گردن زدن نزد کفار آسانتر بود از سر تراشیدن و غرضش این بود که تاثیر پدرش در نفوس خلائق در این مرتبه بود و این پسر آن پدر است که با این برمی آید.

و در احتجاجات مذکور است که مرتبه دیگر که این ملعون به خدمت حضرت رسید و شروع نمود در سخنان ملحدانه حضرت جوابش نداد و گفت سخنان من در این ملعون تاثیر نمی کند خدا دفعش کند شروع به لرزیدن کرد و رفت و همان روز به جهنم واصل شد با آن که گفت مرا بردارید که تیری بر جگر من زد، و مسلمان نشد لعنه الله تعالی، و از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۱

امیر المؤمنین و قبله العارفین صلوات الله علیه منقول است خطبه قاصعه در مذمت ابلیس و متکبرین و خطبه ایست که در فصاحت و بلاغت در اقصی مراتب کمال است و بعضی از آن خطبه را محمد بن یعقوب کلینی ذکر کرده است و تمامش در نهج البلاغه مسطور است و اکثر در روضه مذکور است.

و مجملش آن است که حق سبحانه و تعالی خانه خود را در جائی مقرر فرموده که از همه جاهای دنیا از معموره دورتر است و آبهای آن راه از همه راهها شورتر، و جفاهای آن خصوصا از عربان بادیه بیشتر، و مردمش از همه مردم عالم از حق دورتر، و به تکبر از همه عالمیان مشهورترند از جهه امتحان و اختبار و رفع تکبر و نخوت و دفع کبریا و عظمت مقرر فرمود، و هم چنین خانه اش

را از سنگ سیاه آفرید و اگر نه غرض رفع تکبر نفوس بود در جائی مقرر می ساخت که از همه جاهای عالم خوش هواتر و خوش میوه تر و خوش راه تر و خوش نعمت تر می آفرید و ابتلاء و اختبار در آن صورت کمتر خواهد بود و ثواب در خور محنت و مشقت است و هم چنین می توانست که کعبه را از زمرد و یاقوت بیافریند و انواع زینتها داشته باشد و در آن صورت نیز رغبت نفوس بیشتر بود و ثواب کمتر.

و در حسن کالصحیح از فضل بن شاذان منقول است که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که غرض از حج آن است که بندگان پناه به خداوند خود برند از گناهان و به درگاه اکرم الاکرمین روند از جهت طلب کردن زیادتی رحمتهای او و توبه کردن از گناهان گذشته تا مغفور شوند و دیگر بد نکنند با آن که قطع تعلق از اموال و اولاد بکنند و بدن را از جهت رضای خداوند در تعب اندازند و نفس اماره را از لذات باز دارند و جفای گرما و سرما را بر خود گذارند، و همیشه با خضوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۲

و خشوع و تذلل و تضرع و زاری باشد و با آن که منافع اخروی هست منافع دنیوی نیز بیابند، و اهل مشرق از جهت اهل مغرب چیزهای مشرقی بیاورند و بر عکس و هم چنین اهل بحر و برّ از یکدیگر منتفع شوند و هر چه جمع کرده باشند در راه حق سبحانه و تعالی صرف نمایند و چندین هزار کس از ایشان منتفع شوند با آن که

چون ائمه هدی در آن طرف می باشند بعد از حج به ملازمت ایشان رسند در حیات و مسائل خود را اخذ نمایند و بعد از وفات و غیبت به زیارت ایشان فایز شوند قطع نظر از آن که در هر منزلی ایشان را معرفتی حاصل می شود و قدر نعمتهای الهی را می دانند و خداوند خود را یاد می کنند همیشه چون همیشه خوفی و مشقتی هست و همه یک وجه دیگر و یک مطلب شده اند، و در حالت احرام متذکر می شوند صحرای قیامت را که همه کفنها در دوش محشور خواهند شد، و مظنون این ضعیف آن است که تا به مکه معظمه نروند خداوند خود را نمی شناسند و یک جا فرموده است حق سبحانه و تعالی که لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ یعنی تا در یابند منفعتهای بسیار از وجه خود و آن چه در فضایل حج گذشت در هیچ عبادتی این مقدار فضایل مذکور نیست و همان کافی است.

و جمعی از محققین گفته اند که هر عبادتی را که آدمی وجهش را می داند بر نفس آسانتر است و فی الحقیقه از وجه آن وجه می کند، و هر چه وجهش را نداند تعبداً آن را به جا می آورد و این مشکلتر است و ثوابش بیشتر است.

[بی احترامی به کعبه]

(وقال الصّیّادق صلوات الله علیه فی حدیث خبر اخر یذکر فیه الاسلام و الایمان و لو انّ رجلاً دخل الکعبه فبال فیها معاندا اخرج من الکعبه و من الحرم و ضربت عنقه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۳

و در احادیث بسیار از صحیح و حسن و موثق وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرق می فرمایند در میان اسلام و

ایمان و می فرمایند که به سبب اسلام خون ایشان محفوظ می شود و تناکح و توارث حاصل می شود و ثواب بر ایمان است و هر جا که ایمان هست اسلام هست و اسلام لازم ندارد ایمان را و تمثیل می فرمایند به مسجد الحرام و کعبه که هر که داخل کعبه شد داخل مسجد الحرام شده است و اگر داخل مسجد شود داخل کعبه نشده است و احکامشان نیز مختلف است که اگر کسی در مسجد الحرام بول کند او را می زنند زدنی سخت و اگر کسی داخل کعبه شود و بول کند عمدا از کعبه و حرمش بیرون می برند و می کشند.

و در هیچ حدیثی ندیدم و لفظ معاندا را و ظاهر صدوق حمل کرده است عمد را بر معاند و ضرور نیست بلکه ظاهر آن است که اگر در مسجد الحرام نیز معاندا بول کند واجب القتل است چون عناد با اینها عناد با خداست و رسول (ص) و شکی نیست در آن که تعظیم کعبه از ضروریات دین است مثل تعظیم قرآن مجید و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین.

(و سال عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله علیه عن قول الله عزّ وجلّ وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا قَالَ مَنْ دَخَلَ الْحَرَمَ مُسْتَجِيرًا بِهِ فَهُوَ آمِنٌ مِنْ سَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مَا دَخَلَ مِنَ الْوَحْشِ وَ الطَّيْرِ كَانَ آمِنًا مِنْ أَنْ يَهَاجَ وَ يُؤَدَّى حَتَّى يَخْرُجَ مِنَ الْحَرَمِ وَ مَنْ أَتَى بِمَوْجِبِ الْحَدِّ فِي الْحَرَمِ أَخَذَ بِهِ فِي الْحَرَمِ لِأَنَّهُ لَمْ يَرِ لِلْحَرَمِ حَرَمَهُ) و منقولست در صحیح از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۴

داخل شود در او ایمن است حضرت فرمودند که مراد این است که هر که داخل حرم شود و پناه به حرم برد ایمن است از عذاب الهی در دنیا و عقبی، اما در عقبی به سبب احادیثی که گذشت و اما در دنیا به سبب احادیث صحیحیه بسیار که هر که جنایتی کند خارج حرم و داخل حرم شود بر او تنگ می کنند در طعام و آب و مسکن تا بیرون آید و او را قصاص کنند، و فرمودند که داخل است در آیه و حوش و طیور و حشیه که در حرم می باشند یا از بیرون حرم داخل حرم شوند ایمنند یعنی ایمن دارید آنها را از رمانیدن و آزار رسانیدن تا وقتی که به خودی خود از حرم بیرون آیند و هر که موجب حد یا قصاص را در حرم به فعل آورد حد می زنند و قصاص می کنند او را در حرم زیرا که حرمت حرم را نداشته است.

و ظاهر آن است که این جمله آخر از حدیث عبد الله باشد و بنا بر این تعمیم در جزو اول حدیث ضرور است، و لیکن کلینی و شیخ در حدیث ذکر نکرده اند بنا بر این صریح نیست و لیکن بر همه آن چه مذکور شد احادیث صحیحیه متکثره وارد شده است.

از آن جمله در صحیح معاویه بن عمار، و صحیح حلبی و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که وَ مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا فرموده که

هر گاه شخصی جنایتی کند خارج حرم و پناه به حرم آورد جایز نیست یا سزاوار نیست کسی را که او را بگیرد در حرم و لیکن چیزی به او نمی فروشند و طعامش نمی دهند و آتش نمی دهند و با او سخن نمی کنند تا خود از حرم بیرون آید و بگیرند و قصاص کنند و اگر در حرم جنایت کرده باشد اقامت می کنند بر او حد و قصاص را چون حرمت حرم را نداشته است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۵

و این عبارت حلبی بود و حدیث معاویه نیز چنین است مگر در تفسیر آیه که آیه دیگر فرموده است حضرت و خواهد آمد در ابواب قصاص، و احادیث وحوش و طیور در این باب خواهد آمد و بعضی ملحق ساخته اند به حرم روضات مقدّسات حضرات ائمه معصومین سلام الله علیهم اجمعین را چون در احادیث وارد است که آنها حرم الهی اند چنانکه خواهد آمد و خالی از اشکال نیست.

(و روی معاویه بن عمّار آنّه اتی أبو عبد الله صلوات الله علیه فقیل له انّ سبعا من سباع الطیر علی الکعبه لیس یمرّ به شیء من حمام الحرم الا ضربه فقال انصبوا له و اقتلوه فانّه قد الحد قال و سألته عن قول الله عزّ و جلّ و من یردّ فیہ بالحدّ یظلم نذقه من عذاب الیم قال کل ظلم الحد و ضرب الخادم فی غیر ذنب من ذلک الالحد) و به اسانید صحیحه متکثره منقول است از معاویه که به خدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آمدند و عرض نمودند که مرغ درنده از قبیل باز و چرخ بر بام کعبه است و هر کبوتری که

بر هوا می پرد می گیرد حضرت فرمودند که حيله کنید در آن که آن را بگیری و بکشید که ملحد شده است یا کار ملحدان می کند و اشاره به آیه فرمودند معاویه گفت تفسیر این آیه را از آن حضرت سؤال کردم که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که در حرم اراده الحاد داشته باشد به سبب ظلم چون ظلم در حرم به منزله میل از دین حق است می چشانیم او را عذاب دردناک حضرت فرمودند که هر ظلمی به منزله الحاد و کفر است حتی زدن کنیز و غلام را بی گناه از جمله این الحاد است یعنی عملی است که به منزله الحاد و کفر است یا میل است از حق به باطل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۶

(و فی روایه ابی الصّیّاح الکنانی عنه صلوات الله علیه قال کلّ ظلم یظلمه الرّجل نفسه بمکّه من سرقة او ظلم او اخذ او شیء من الظلم فائی اراه الحادا و کذلک کان یتقی الفقهاء ان یسکنوا مکّه) و کالصحیح بل الصحیح منقول از کنانی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر ظلمی که شخصی بر نفس خود کند از دزدی یا ظلمی بر احدی یا گرفتن مال کسی و در علیل و کافی او ظلم احد است و ظاهرا زیادتی او از نساخ شده است یا اندک ظلمی که بکند مانند حبه بری ترازو داری: من همه را الحاد می دانم به نص قرآن چنانکه ظاهر تنوین بظلم است که از جهه تحقیر یا انضمام یا که به منزله بشیء من الظلم است و از این جهه است که متقیان علما که

ائمه معصومینند یا اعم کراهت دارند از اقامت و سکنی مکه معظمه هر چند معصومین صلوات الله علیهم به سبب عصمت معصومند از گناه و لیکن خایفند که مبادا از ایشان مباحی صادر شود در آنجا چون ممکن است که همه کارهای واجب باشد یا سنت در واقع چنین بوده است اما خوف داشته اند.

و به مضمون این دو حدیث صحیح حلبی و احادیث قویّه نیز وارد شده است و دلالت می کند بر علت کراهت سکنای مکه عظمها الله تعالی و در صحیح از حلبی وارد است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر این آیه که هر که عبادت کند غیر حق سبحانه و تعالی، یا اعتقاد به امامت غیر ائمه معصومین صلوات الله علیهم داشته باشد او ملحد است به ظلم، و بر حق سبحانه و تعالی لازم است که او را عذاب الیم بچشانند و در این حدیث فرموده اند که فرقی نیست میان سکنی کفار مشرک و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۷

این کفار در خلود نار و غرض از این آیه آن است که در حرم الهی نمی باید کسی ساکن شود که صغیره از او صادر شود چه جای اکبر کبایر و در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که اهل شام بدتر از فرنگند و اهل مدینه بدتر از اهل مکه اند و اهل مکه کافرند به خدا علانیه.

و در موثق کالصحیح نیز منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که اهل مکه علانیه کافرند و اهل مدینه هفتاد مرتبه خبیث تر از اهل مکه اند و این معنی مشاهد است در آن جا و الیوم مجاورت مطلوب

نیست البته چون اظهار شعایر ایمان نمی توان کردن و الله تعالی يعلم

[دخول حرم و سلاح]

(و سأله صلوات الله عليه ابو بصير عن الرجل يريد مكة او المدينة أ يكره ان يخرج عنه بالسلاح فقال لا بأس بان يخرج بالسلاح من بلده و لكن اذا دخل مكة لم يظهره) و در موثق و کلینی در صحیح روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که اراده مکه معظمه یا مدینه مشرفه داشته باشد آیا مکروه است که از خانه خود با سلاح به در رود.

و در کافی به جای عنه معه است و آن بهتر است حضرت فرمودند که باکی نیست که از شهر خود با سلاح بیرون رود و لیکن در وقت دخول مکه ظاهر نسازد آن را (و فی روایه حریر بن عبد الله صلوات الله علیه قال لا ینبغی ان یدخل الحرم بسلاح الا ان یدخله فی جوالق او یغیبه یعنی یلف علی الحديد شیئا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۸

و به اسانید متکثره صحیحه از حریر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار نیست که داخل حرم شود با سلاح مگر آن که مانند شمشیر و کارد را در جوال گذارد یا غایب کند مانند نیزه.

و حریر تفسیر کرده است که بر آهن نیز خرقه به پیچد که آهن ظاهر نباشد و بر جواز احادیث صحیحه وارد شده است با خوف از ادعای و بعد از این خواهد آمد

[پرده کعبه و وقف]

(و سال عبد الملك بن عتبة ابا عبد الله صلوات الله عليه عما یصل إلینا من ثياب الكعبه هل یصلح لنا ان نلبس شیئا منها فقال یصلح للصبیان و المصاحف و المنخدّه

يبتغى بذلك البركه إن شاء الله).

و در موثق كالصحيح منقولست از عبد الملك كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از آن چه بما می رسد از جامهای كعبه آیا جایز است كه آن را به پوشیم حضرت فرمودند كه چون حریر است از جهه پوشش اطفال غیر ممیز خوبست و از جهه غلاف مصحف مجید و از جهه بالش زیر سر بقصد تیمن و تبرك یا آن كه بركت لازم اوست إن شاء الله و مشیت الهی نسبت به خوبانست نه به بدان.

و توهّم آن كه وقف است بر كعبه مدفوع است به آن كه چنین وقف کرده اند كه يك سال پوشش كعبه باشد و بعد از آن از خدمه باشد

[بردن خاک كعبه]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه اخذت سكا من سكا المقام و ترابا من تراب البيت و سبع حصيات فقال بئس ما صنعت امّا التراب و الحصی فرده) و به اسانید صحیحه مرویست از معاویه كه گفت عرض نمودم به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۵۹

امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه برداشتم بوی خوش مقام را كه بمنزله عبیر پاشیده بودند بر آنجا و خاکی از خاكهای كعبه را كه از زمین یا دیوار تراشیده باشند نه خاكروبه آن و هفت سنگ ریزه نیز برداشتم چون سنگ ریزه های رمی است كه می آورند و در مسجد الحرام می ریزند توهّم کرده بوده است كه چون از خارج می آورند چون جزو مسجد شود حضرت فرمودند كه بد كردی می بایست بررسی هر كار كنی و چون بوی خوش را بكار فرموده بود متعرض او نشدند

همه مساجد باشد حتی مسجد الحرام و کعبه، و ممکن است که مخصوص باشد بغیر مسجد الحرام و کعبه و این احوط است بلکه در مساجد دیگر نیز بهتر آنست که بهمان مسجد برند، و دغدغه بسیار می شود در خاک روبهای مسجد چنانکه گذشت که ثوابت بیرون بردن آن و ظاهر این اخبار آنست که در نتوان برد.

ممکن است که در خصوص مسجد الحرام چنین باشد، و در مساجد دیگر خوب باشد و الله تعالی يعلم

[کراهه بناء بالاتر از کعبه]

(و روی العلا عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال لا ینبغی للرجل ان یقیم بمکه سنه قلت کیف یصنع قال یتحول عنها و لا ینبغی ان یرفع بناء فوق الکعبه) و به اسانید متکثره صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که سزاوار نیست که یک سال در مکه اقامت نمایند عرض نمودم که چه کند اگر کسی در مکه بماند حضرت فرمودند که در اثنای سال به جای دیگر رود مانند مدینه مشرفه و سزاوار نیست که خانه بسازند که ارتفاعش بیشتر از کعبه باشد.

و جمع می توان کرد که کراهت مخصوص زمان بودن حضرات ائمه معصومین باشد در مدینه مشرفه بلکه مهاجرت به ایشان واجب بوده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۱

به آیه «فَلَوْ لَا نَفَرَّ» چنانکه خواهد آمد یا آن که کمتر از یک سال خوب باشد و یک سال خوب نباشد به سبب آن که حج تمتع منقلب به افراد می شود چنانکه خواهد آمد

[بقاء در مکه]

(و روی انّ المقام بمکه یقسی القلب) صدوق روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه عبادت خود را به جا آورید بر راحله خود سوار شوید و به اهل و خانه خود روید که اقامت در مکه سبب قساوت قلب است.

و در حدیث دیگر از آن حضرت نقل کرده است که آن حضرت فرمودند که مکروه است اقامت در مکه معظمه زیرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله از آنجا مهاجرت فرمودند و تأسی به آن حضرت مطلوبست، و شخصی که در آنجا اقامت کند قساوت قلب بهم می رساند که

در آنجا به جا می آورد اعمال قبیحه را که در غیر آنجا می کرد خصوصا الحال که اکثر کافرند و فسوق شایع است خصوصا از علما و ائمه آنجا خصوصا هر گاه ضعیف الیقین باشد و خوف رجوع از دین باشد چنانکه دیدیم (و روی داود الزقنی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال اذا فرغت من نسكك فارجع فانه اشوق لك إلى الرجوع) و در حسن كالصحيح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه فارغ شوی از مناسک حج برگرد به خانه خود که سبب این است که اشتیاق به برگشتن بحج بیشتر شود، و جمع می توان کرد که اگر کسی از حال خود یابد که ماندن سبب ازدیاد شوق و تقوی باشد ماندن بهتر باشد و نسبت به اکثر عالمیان برگشتن بهتر است قطع نظر از احوال حال که ماندن خوب نیست البته

[شجر حرم]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه شجره اصلها فی الحلّ و فرعها فی الحرم فقال حرم اصلها لمكان فرعها قلت فإنّ اصلها فی الحرم و فرعها فی الحلّ قال حرم فرعها لمكان اصلها) و به اسانید صحیحہ منقول است از معاویه که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه بیخ درختی در حل باشد و شاخش در حرم باشد حکمش چونست حضرت فرمودند که اصلش حرام است که آن را ببرند یا تیشه و تبری بر آن زنند چون سبب سرایت ضرر است در شاخ یا آن که به سبب شاخ محترم شده است و حکم درخت حرم دارد عرض نمودم که

اگر بیخش در حرم باشد و شاخش در خارج حرم چونست می توان آن شاخ را بریدن فرمودند که فرعش حرام شده است از جهه اصلش و نمی توان برید چون صادقست که شجر حرمت و هم چنین اگر مرغی بر آن شاخ نشسته باشد شکار نمی توان کرد از جهه اصلش و نمی توان برید از جهه احترام آن شاخ چنانکه سکونی نیز روایت کرده است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگر چنین مرغی را شکار کند کفاره می دهد (و روی حریر عن صلوات الله علیه انه قال كل شئ من ينبت في الحرام فهو حرام على الناس اجمعين الا ما ائنته أنت او غرسته و قال صلوات الله علیه يخلى عن البعير في الحرم يا كل ما شاء) و به اسانید متکثره صحیحه منقولست از حریر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر چه در حرم می روید بر همه عالمیان حرامست مگر آن چه را خود کشته باشی از حبوب یا درختی باشد که خود کشته باشی و آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که شتر را سر می توان داد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۳

در حرم که بچرد و هر چه خواهد (و ما یا کله الابل فلیس به باس ان تنزعه) و ظاهرا این عبارت صدوق است چون در کافی و تهذیب تا ما شاء از حریر نقل کرده اند.

و مضمون حدیث صحیح جمیل و محمد بن حرانست که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از گیاهی که در زمین حرم است آیا می توان کندن حضرت فرمودند که اما چیزی که شتر می خورد باکی نیست که آن را شتر بکند

یا تو بکنی چون بلفظ تنزعه واقع است، و ابل مؤنث سماعی است و علما حمل به آن کرده اند که شتر بکند چون در احادیث سابقه گذشت که لا یختلی خلاها و شک نیست در این که احوط نکنندست اما خوردن شتر بی دغدغه است (و ساله سلیمان بن خالد عن الرّجل یقطع من الاراک المذی بمکه قال علیه ثمنه یتصدّق به و لا- ینزع من شجر مکه شیئا الّا النّخل و شجر الفواکه) و در حسن و موثق کالصحیح منقولست از سلیمان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که قطع کند از چوب اراک که به آن مسواک می کنند از مکه حضرت فرمودند که بهای آن را تصدق می کند و از درخت مکه چیزی را قطع نمی کند مگر درخت خرما یا درختان میوه ها را (و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال قلت له المحرم ینزع الحشیش من غیر الحرم فقال نعم قلت فمن الحرم قال لا) و کالصحیح منقولست از محمد از حضرت امام محمد باقر یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۴

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که به آن حضرت عرض نمودم که آیا محرم علف می تواند چید از خارج حرم فرمودند بلی عرض نمودم که از حرم می تواند چید فرمودند که نه. و ظاهر می شود که کندن علف و درخت از محرمات حرم است نه از محرمات احرام (و سال اسحاق بن یزید ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرّجل یدخل مکه فیقطع من شجرها فقال اقطع ما کان داخلا علیک و لا تقطع ما لم یدخل منزلك علیک) و در

حسن کالصحیح منقول است از اسحاق بن یزید یا برید به بای موّحده که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که داخل مکه شود آیا درخت آن را قطع می تواند حضرت فرمودند که هر درختی که دست در خانه ات دراز کند دستش را قطع می توان کرد، و هر چه دست در خانه تو دراز نکرده باشد قطع مکن آن را.

و در احادیث بسیار کالصحیح بلکه صحیح وارد شده است که هر درختی که پیشتر از مالک شدن خانه بوده است نمی توان کندن و بریدن و هر چه بعد از مالک شدن روییده باشد یا نشانده باشد می توان بریدن یا کندن، و محتمل است استخراج این معنی از حدیث اسحاق و عمل باین تفصیل کردن احوط است و الله تعالی يعلم (و سال منصور بن حازم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الاراک یکون فی الحرم فاقطعه قال علیک فداؤه) و در صحیح منقولست از منصور که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از درخت مسواکی که در حرم می باشد و من او را قطع می کنم یا آن که آیا قطع می توانم کرد حضرت فرمودند که بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۵

تست فدای آن را و گذشت که فدای آن قیمت آنست که تصدق می باید کرد.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که مکیای (ن) علف و گیاه را نمی توان چید و اگر بچینند به جای خودش بکارند شاید بگیرد و توبه کنند.

و در چند روایت موثق و کالصحیح و قوی کالصحیح استثنا شده است کندن و بریدن دو چوبی را که نصب می کنند

و قرقره بر آن می بندند و آب می کشند.

و در روایت مرسلی معتبر وارد شده است که اگر درختی را از حرم بکند گاوی بکشد و گوشت آن را به مساکین دهد و این احوط است.

[لقطه حرم]

(و روی ابراهیم بن عمر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال اللقطه لقطتان لقطه الحرم تعرف سنه فان وجدت صاحبها و الا تصدقت بها و لقطه غير الحرم تعرفها سنه فان جاء صاحبها و الا فهي كسبيل مالک) و منقولست در صحیح که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که لقطه که مال کم شده است که کسی آن را بیابد بر دو قسم است یکی لقطه حرم است که یک سال آن را تعریف می کنی اگر صاحبش را یافتی به صاحب می دهی و الا تصدق می کنی آن را با ضمان، و دویم لقطه غیر حرم است که آن را یک سال تعریف می کنی اگر صاحبش پیدا شد به او می دهی و الا مثل سایر اموال تست یعنی می توان مالک شدن با ضمان.

و ظاهر بعضی از اخبار آنست که لقطه حرم را جایز نیست بر داشتن و اگر بردارد تعریف واجب است چنانکه در صحیح از یعقوب منقول است که ما در منی بودیم که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردند از لقطه حضرت فرمودند که اما در این زمین ما خوب نیست یا جایز نیست برداشتن، و اما نزد شما که برداشته است یک سال تعریف می کند آن را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۶

در هر مجمعی و بعد از آن مثل اموال اوست و در موثق کالصحیح از فضیل منقولست که گفت از حضرت

امام محمد باقر سؤال کردم از لقطه حرم حضرت فرمودند که دست نمی باید گذاشت تا صاحبش بیاید و بردارد عرض کردم که اگر مال بسیار باشد و خوف هست که بردارند و صاحب نرسد حضرت فرمودند که بر ندارد آن را مگر شخصی که مثل تو باشد می باید که آن را تعریف کند.

و در موثق از علی منقول است که گفت از عبد صالح موسی بن جعفر صلوات الله علیهما سؤال کردم از شخصی که دیناری را در حرم بیابد و بردارد حضرت فرمودند که بد کرد که برداشت عرض نمودم که مبتلا شده است چه کند حضرت فرمودند که تعریف کند عرض نمودم که تعریف کرد و صاحبش پیدا نشد حضرت فرمودند که بشهر خود برد و به اهل بیتی از مسلمانان تصدق کند اگر صاحبش پیدا شود به صاحب برساند از مال خود.

و در حسنه حریز گذشت که کسی که قصد تعریف داشته باشد می تواند برداشت و دور نیست که حکمت در نهی از اخذ این باشد که اگر بردارند تعریف یک سال در آنجا ممکن نیست چون نمی مانند که اگر کسی بماند و قصد تعریف داشته جایز باشد که برداشت آن تواند نمود.

و ظاهر صحیحه یعقوب آنست که در تعریف همین کافی باشد که در روزهای جمعه و عیدین تعریف کند که تخمینا پنجاه و سه مرتبه تعریف کند و این احوط است.

[نامگذاری به بکه]

(و روی فی اسماء مکه آنها مکه و بکه و امّ القری و امّ رحم، و البسیاسه کانوا اذا ظلموا بسیتهم ای أهلکتهم و کانوا اذا ظلموا ارحموا) در نسخه مصححه خصال مذکور است در صحیح از بزندی از

لوامع

محمد بن ایمن از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اسامی مکه مکه است و بکه و پیشتر گذشت که بکه موضع بیت است و محمولست بر آن که بر هر دو اطلاق می کنند و امّ رحم به حای مهمله و بسّاسه که اگر جمعی در آنجا ظلم کنند بستهم و اخرجتهم و هلكوا یعنی بیرون می کنند ظالم را و هلاک می شوند.

و ممکن است که صدوق نقل بالمعنی کرده باشد، و معنی کلام صدوق اینست که بساسه اش می گویند زیرا که هر گاه در مکه ظلم کنند مکه ایشان را هلاک می کند، و ام رحمش می گویند که هر گاه ملازم شوند در آنجا رحمت الهی شامل حال ایشان می شود و ممکن است که ظلموا مجهول باشد یعنی اگر کسی بر ایشان ظلم کند حق سبحانه و تعالی بر ایشان رحم می کند.

و ظاهرا تصحیف از نساخ شده است و چنین بوده است که «کانوا اذا لزموها رحموا» یعنی هر گاه در آنجا ملازم و مجاور شوند رحمت الهی شامل حال ایشان می شود چنانکه در خصال است و صاحب قاموس نیز امّ رحم به حای مهمله ساخته است

باب تحریم صید الحرم و حکمه

[هر گاه محرم در حرم کبوتری را بکشد]

(روی زراره بن اعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا اصاب المحرم فی الحرم حمامه إلى ان يبلغ الطّبی فعلیه دم بهریقه و يتصدّق بمثل ثمنه فان اصاب منه و هو حلال فعلیه ان يتصدّق بمثل ثمنه) این بابی است در بیان تحریم صید حرم و احکام آن از کفارات و غیره مرویست به اسانید صحیحه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه

محرم در حرم کبوتری را بکشد و هر مرغی یا حیوانی که از آن بزرگتر باشد تا به آهو بر اوست که گوسفندی بکشد به سبب احرام و تصدق کند به قیمت آن به سبب آن که در حرم واقع شده است و اگر محل باشد و در حرم بکشد همین قیمت آن را می دهد و فدا بر او واجب نیست (و سال سلیمان بن خالد ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل اغلق بابه علی طیر فمات فقال ان كان اغلق الباب علیه بعد ما احرم فعلیه دم و ان كان اغلقه قبل ان یحرم و هو حلال فعلیه ثمنه) و در حسن در صحیح منقولست از سلیمان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در منزلی را به بندد بر کبوتری که در آن یورت باشد و راه رفتن نداشته باشد و بمیرد از گرسنگی یا تشنگی حضرت فرمودند که اگر بعد از احرام در بسته باشد بر اوست که گوسفندی بدهد و اگر در را پیشتر از احرام ببندد و محل باشد بهای کبوتر را می باید داد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۶۹

و بس و ظاهراً راوی سهو کرده باشد در جزو اول و بها را ذکر نکرده باشد و ممکن است که از عبارت ثانی استنباط کند که در صورت اول نیز بهاء می باید داد و الله تعالی یعلم (و روی الحلبی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل اغلق باب بیت علی طیر من حمام الحرم فمات قال یتصدق بدرهم او یطعم به حمام الحرم) و به اسانید صحیحه منقول است

که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که در یورتی را به بندد بر کبوتری از کبوتران حرم و آن بمیرد حضرت فرمودند که تصدق می کند به یک درهم یا یک درهم دانه می خرد از جهه کبوتران حرم و این در صورتی است که محرم نباشد چنانکه گذشت و یک درهم قیمت کبوتر بوده است در آن زمان یا آن که بحسب شرع قیمتش یک درهم است و احوط آنست که رعایت اکثر الامرین کند از قیمت وقت و درهم هر یک بیشتر باشد آن را بدهد (و روی محمد بن الفضیل عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال سألته عن رجل قتل حمامه من حمام الحرم و هو فی الحرم غیر محرم فقال علیه قیمتها و هو درهم یتصدق به او یشتری به طعاما لحمام الحرم فان قتلها و هو محرم فی الحرم فعليه شاه و قیمه الحمامه) و کالصحیح منقولست از محمد و صدوق سند خود را به او ذکر نکرده است و ظاهرا صدوق از کتاب حسین بن سعید برداشته است که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که بکشد کبوتری را از کبوتران حرم و او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۰

در حرم باشد و محرم نباشد حضرت فرمودند که بر اوست قیمت آن کبوتر، و آن یک درهم است که تصدق می کند یا گندم و جو می خرد از جهه کبوتران حرم پس اگر بکشد کبوتر را و او محرم باشد در حرم پس بر اوست یک گوسفند و قیمت کبوتر و این

عبارت نیز دو احتمال دارد که گذشت.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و معمول به است و کسی خلاف نکرده است از علماء ما در این حکم (و روی حفص بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی من اصاب طیرا فی الحرم قال ان کان مستوی الجناح فلیخل عنه و ان کان غیر مستو نشفه و اطعمه و اسقاه فاذا استوی جناحاه خلّی عنه) و به اسانید صحیحه منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه در کسی که بگیرد کبوتری را در حرم حضرت فرمودند که اگر پر داشته باشد و تواند پرید سر دهد و اگر پرش را بریده باشند که نتواند پرید پرش را بکنند و آب و دانه اش بدهند تا چون پر آورد و بتواند پرید آن را سر دهند و این نگاه داشتن از آن جهت است که چون دست گرفت کبوتر را ضامن است و وقتی از ضامن در می آید که تواند پرید و پر کردن از آن جهت است که زودتر پر برآورد و این مجربست قطع نظر از احادیث بسیار که در این باب وارد شده است (و روی العلاء عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یحرم و عنده فی اهله صید اما وحش و اما طیر قال لا باس) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که احرام گیرد و نزد او در خانه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۱

شکاری باشد از آهو و امثال آن یا مرغان شکاری مانند

کبوتر حضرت فرمودند که باکی نیست.

و این حدیث در باب احرام انساب بود مگر آن که گویند که بعمومه شامل کبوتران حرم هست اگر خانه اش در مکه باشد حجت صحیح است اما جواب که باکی نیست در کبوتران حرم بی وجه است زیرا که ملک نمی شوند و بر تقدیر مملوکیست اگر بند کرده باشند حرامست بلکه واجبست سردادن آن و حق آنست که سهو شده است (و روی بن ابی عمیر عن خلّاد عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل ذبح حمامه من حمام الحرم قال علیه الفداء قلت فیأکله قال لا قلت فیطرحه قال اذا یکون علیه فداء اخر قال قلت فما یصنع به قال یدفنه) و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که بکشد کبوتری از کبوتران حرم را حضرت فرمودند که بر اوست فدای او یعنی قیمت گفتم می تواند خورد فرمودند که نه اگر بخورد بر اوست فدای دیگر از جهه خوردن عرض کردم که پس بیندازد فرمود که فدای دیگر می دهد از جهه استخفاف به آن، عرض نمودم که پس چه کند آن را حضرت فرمودند که دفن کند آن را و بر لزوم دفن احادیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است (و روی ابن فضال عن یونس بن یعقوب قال ارسلت إلى ابی الحسن صلوات الله علیه أنّ اخا لی اشتری حماما من المدینه فذهبنا بها معنا إلى مکه فاعتمرنا و اقمنا إلى الحجّ ثم اخرجنا الحمام معنا من مکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۲

إلى الكوفة فعلمنا فی ذلك شیء فقال للرسول أنّی اظنّهن كنّ فرهه فقل له یدبح مكان كل طیر شاه)

و در موثق کالصحیح منقول است از یونس که گفت فرستادیم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که برادرم کبوتری چند از مدینه خرید و با خود به مکه بردیم و عمره به جا آوردیم و ماندیم تا حج و بعد از حج از مکه معظمه به کوفه رفتیم آیا بر ما گناهی یا کفاره هست حضرت به رسول ایشان فرمودند که گمان دارم که کبوترهای نفیس باشد که خبر می برند بگو که به سبب هر کبوتری که بوده است یک گوسفند بکشد و ظاهرا گوسفند به اعتبار نفاست و قیمتی بودن کبوتر است و فرهه مثل سفره و فرهه مثل سگره بمعنی حاذقه است و ظاهرا آن کبوتران مرده بوده اند یا رفته بوده اند که حضرت امر برد آن فرمودند و اگر نه به سبب داخل ساختن آنها در حرم حکم کبوتران حرم بهم رسانید و واجب بود سردادن و چون بیرون آوردند اگر می بودند واجب بود برگردانیدن.

چنانکه دلالت می کند بر وجوب ردّ صحیحه علی بن جعفر و حسنه کالصحیحه زراره که حضرت امام موسی کاظم و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما امر فرمودند برد آن کبوتران که از مکه به کوفه برده بودند و بر تقدیر موت امر فرمودند به تصدق قیمت آن و خواهد آمد

[گشتن قمری در حرم]

(و روی صفوان عن العیص بن القسم قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن شری القماری بمکه و المدینه فقال ما احب ان یخرج منها شیء)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۳

و در حسن کالصحیح و در صحیح از عیص منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

از خریدن قمريها در مکه و مدینه حضرت فرمودند که دوست نمی دارم که چیزی از اینها بدر برند و علما ذکر کرده اند که جایز است خریدن قماری و دباسی و اخراج اینها از مکه، و بحسب ظاهر مستند ایشان این حدیث است و صریح نیست در جواز، و بسیار است که در محرّمات چنین تکلم می کنند، و دباسی مقابل قماری است زیرا که قمری نوعی است از فاخته که سرخ است و به کبودی مایل است و دباسی نوعی است از فاخته که کبود است و به سرخی می زند و هر دو کوچکتر از فاخته اند و نزد عجم الحال هر دو را قمری می گویند، و دور نیست که نزد عرب نیز هر دو را قمری گویند که از این حدیث استدلال کرده اند علما بر جواز اخراج هر دو از حرم مگر آن که بگویند که هر دو را قمری می گویند، و لیکن استدلال نمی توان کرد بمجرد احتمال با احادیث صحیحه متواتره یا کالمتواتره بر نهی از اخراج از حرم و هیچ شک نیست که احوط عدم اخراجست (و روی حرّیز عن زرارہ انّ الحکم سأل ابا جعفر صلوات اللہ علیہ عن رجل اهدی له فی الحرم حمامه مقصوده فقال انتفها و احسن علفها حتّی اذا استوی ریشها فخلّ سیلها) و به اسانید صحیحه منقولست که حکم بن عتبہ سؤال کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ از شخصی که در حرم از جهت او کبوتری بیاورند به هدیه که پرش را بریده باشند حضرت فرمودند که پرش را بکن و دانه خوبش بده تا پرش بلند شود سرده آن را چنانکه گذشت

لوامع صاحبقرانی،

(و روی حرّیز عن محمّد بن مسلم قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل اهدى له حمام اهليّ و جى به و هو فى الحرم محلّ قال ان اصاب منه شيئا فليتصدق مكانه بنحو من ثمنه) و به اسانيد صحيحه منقولست از محمد كه گفت سؤال كردم از آن حضرت صلوات الله عليه از شخصى كه به هديه بياورند از جهه او كبوترى از كبوتران حرم را كه خانه باشد و او در حرم باشد و محلّ باشد حضرت فرمودند كه اگر از اينها يكي بكَشد يا آزار رساند بايد كه تصدق كند به قيمت او

[اگر تير را در حل بزند و در حرم بيفتد]

(و روی صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل رمى صيدا فى الحلّ و هو يؤمّ الحرم فيما بين البريد و المسجد فاصابه فى الحلّ [بريشه خ ل] برميته حتّى دخل الحرم فمات من رميته هل عليه جزاء قال ليس عليه جزاء أنّما مثل ذلك مثل من نصب شركا فى الحلّ إلى جانب الحرم فوقع فيه صيد فاضطرب حتّى دخل الحرم فمات فليس عليه جزاؤه لأنّه نصب حيث نصب و هو له حلال و رمى حيث رمى و هو له حلال فليس عليه فيما كان بعد ذلك شىء فقلت هذا القياس عند الناس فقال أنّما شبّهت لك الشىء بالشىء لتعرفه) و منقولست در حسن كالصحيح و در صحيح از عبد الرحمن كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصى كه تير زند شكارى را در خارج حرم و آن قصد حرم داشته باشد و آن صيد با

آن تیر برود تا داخل حرم شود و از آن تیر بمیرد آیا بر او جزاء هست حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۵

فرمودند که بر او جزاء نیست مثل آن که دامی یا تله در حل نصب کند نزدیک حرم و شکاری در آن افتد و اضطراب کند تا داخل حرم شود و بمیرد بر او جزاء نیست زیرا که در جائی که نصب کرده است دام را یا تیر انداخته است که بر او حلال بود پس چیزی که بعد از آن واقع شود بر او چیزی نیست.

گفت عرض نمودم که این نزد عامه قیاس است و شما که اعتقاد به قیاس ندارید حضرت فرمودند که قیاس نکردم حکم آن را باین بلکه حکم هر دو را می دانم که در واقع یکی است چنانکه دلیل گفتم بلکه تشبیه کردم به مثالی که تو بفهمی.

و قیاس آنست که شخصی حکم یکی را داند و یکی را نداند تشبیه کند که این به آن شباهت دارد پس حکمشان می باید چنین باشد، اما کسی که همه احکام را از جانب رسول خدا به نص داند اگر تشبیهی کند از جهت تفهیم ضرر ندارد.

و ممکن است که حضرت این قیاس را کرده باشد که عبد الرحمن چون با عامه بحث می کرد اگر به ایشان بگوید این حکم را و ایشان انکار کنند او تواند که رد کند ایشان را به قیاسی که خود می کنند، و بسیار چنین می فرمایند با امثال این مردمان یا آن که از قبیل زید مرفوع باشد لانه فاعل هم چنان که در ضرب عمرو مرفوع است و این قیاس منطقی است و صحیح است قیاس

فقهی باطل است و از این حدیث ظاهر شد که حرام نیست شکار کردن صیدی که قصد حرم داشته باشد و هم چنین حرام نیست شکار حرم و در هر دو روایات وارد شده است بر نهی و کفاره و محمول است بر استحباب

[پرنده ای که از خارج حرم بیاورند]

(و روی المثنی عن کرب الصّیرفی قال کنا جمیعا فاشترینا طیرا فقصصناه فدخلنا به مکّه فعاب ذلک اهل مکّه فارسل کرب إلی ابی عبد الله صلوات الله علیه فساله فقال استودعوه رجلا من اهل مکّه مسلما او امرأه فاذا استوی خلوا سیبله) و مرویست در حسن کالصحیح از مثنی از کرب صراف که مثنی گفت یا مثنی و منصور بن حازم هر دو گفتند چنانکه در کافی است که ما جمعی با هم بودیم با کرب و مرغی را خریدیم و بالش را چیدیم و با خود به مکّه بردیم و اهل مکّه «ما» را سرزنش کردند که شما محرمید و در حرم چرا چنین کرده اید بد کرده اید پس کرب کسی را فرستاد یا ما کرب را فرستادیم و این اظهر است بسوی حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حضرت فرمودند که به امانت بسپارید به مرد مسلمانی یا زن مسلمانی که چون پرش بلند شود و تواند پریدن سر دهند که برود و ظاهر این حدیث آنست که اعتماد بر مسلمانان توان کرد.

و در حدیث کالصحیح ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که به شخصی بسپارید که به او باسی نباشد یعنی شیعه عادل باشد یا امین باشد که اعتماد به او توان کرد و شکی نیست که این احوط است

[کندن پر کبوتر]

(و روی ابن مسکان عن ابراهیم بن میمون قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل نتف حمامه من حمام الحرم فقال یتصدّق بصدقه علی مسکین و یعطی بالید الّتی بها فأنه قد أوجعه) و کالصحیح منقولست از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه که اگر شخصی پری بکند از کبوتری از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۷

کبوتران حرم حضرت فرمودند که تصدقی بکنند بر مسکینی و بهمان دستی که پر را کنده است صدقه را به مسکین دهد و تصدق از این جهت می دهد که کبوتر را آزار داده است و به آن دست دادن: محض تعیید است و احتمال دارد که علتی که حضرت فرموده اند علت تصدق بهمان دست باشد که چون به آن دست آزار داده است بهمان دست تصدق بکند تا این حسنه آن سیئه را رفع کند و اول اظهر است

[خوردن صید]

(و روی صفوان عن منصور بن حازم قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام اهدي لنا طير مذبوح بمكة فاكل أهلنا فقال لا يری به اهل مكة بأسا قلت فای شیء تقول أنت قال علیهم ثمنه) و در حسن كالصحيح در صحيح منقولست که منصور گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که در مکه معظمه به هدیه آوردند از جهت ما مرغ کشته را و اهل خانه ما آن را خوردند حضرت فرمودند که اهل مکه این را بد نمی دانند چون دیگری کشته است عرض کردم که شما چه می فرمایید حضرت فرمودند که بر ایشان است که قیمت آن را بدهند به مسکین یا دانه بخرند از جهت کبوتران حرم چنانکه گذشت.

(و روی صفوان عن عبد الله بن سنان قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه لا يذبح الصید فی الحرم و ان صید فی الحلال) و در حسن كالصحيح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که در حرم صید را

نمی توان کشت اگر چه در خارج حرم گرفته باشند و صید حیوان حلال گوشتی است که ممتنع باشد و رام نباشد خواه به پریدن باشد مثل هر مرغی غیر مرغ خانگی از نر و ماده، و خواه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۸

به دویدن باشد مانند آهو و امثال آن و خواه بهر دو باشد مانند کبگ و شش حیوان از حرام گوشت که خواهد آمد و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است.

مثل صحیحه حلبی که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از صید که در خارج حرم شکار کنند آن را و آن را زنده به حرم آورند حضرت فرمودند که هر گاه صید زنده را داخل حرم کنی حرامست بر تو خوردن آن و نگاه داشتن آن اما اگر در خارج حرم کشته باشد و داخل حرم کند محل می تواند خورد و محرم نمی تواند خورد و قریب باین است صحیحه بکیر و غیر آن (و روی النضر عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول فی حمام مکه: الطیر الاهلی من حمام الحرم من ذبح منه طیرا فعليه ان يتصدق بصدقه افضل من ثمنه و ان كان محرما فشاء عن کل طیر) و در صحیح منقولست که عبد الله گفت شنیدم که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمودند در کبوتران مکه از کبوترانی که در خانها می باشند از کبوتران حرم هر که کبوتری را بکشد بر اوست که تصدق کند به صدقه که بهتر از قیمت آن باشد چنانکه گذشت که یک درهم می دهد و غالب اوقات بنصف درهم نمی ارزد و اگر

محرم باشد از جبهه هر کبوتری یک گوسفند می کشد و گوشت آن را به مساکین می دهد و احوط آنست که اگر قیمتش بیشتر از درهم باشد یا درهم باشد قیمت را بدهد با زیادتی (و سال معاویه بن عمار ابا عبد الله صلوات الله علیه من طیر اهلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۷۹

اقبل فدخل الحرم فقال لا یمس لأن الله عز وجل یقول و من دخله کان آمناً) و به اسانید صحیحہ منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مرغ اهلی یعنی مرغ خانگی و کبوتران خانگی که از بیرون حرم داخل حرم شوند می توان گرفت حضرت فرمود که دست به او نمی باید رسانیدن چون پناه به حرم الهی آورده است، و حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که داخل حرم شود ایمن است و لفظ من را اگر چه غالباً در ذوی العقول اطلاق می کنند و لیکن گاه هست که بر اعم از آن نیز اطلاق می کنند که غیر ذوی العقول بالتبع داخل شوند مجازاً و در اینجا چنین است به نصوص احادیث صحیحہ که بعضی از آن گذشت و دیگر خواهد آمد

[آهوی حرم]

(و سال محمد بن مسلم احدهما صلوات الله علیهما عن الطیبی یدخل الحرم فقال لا یؤخذ و لا یمس لأن الله تعالی یقول و من دخله کان آمناً) و منقول است در صحیح از محمد که گفت سؤال کردم از یکی از صادقین صلوات الله علیهما از آهو که داخل حرم شود حضرت فرمودند که آن را نمی توان گرفت و دست نمی باید رسانید زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است

که هر که داخل حرم شود ایمن است (و روی ابن مسکان عن یزید بن خلیفه قال کان فی جانب بیتی مکتل کان فیہ بیضتان من حمام الحرم فذهب غلامی فکب المکتل و هو لا یعلم ان فیہ بیضتین فکسرهما فخرجت فلقیت عبد الله بن الحسن فذکرت له ذلك فقال تصدق بکفین من دقیق قال فلقیت ابا عبد الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۰

صلوات الله علیه بعد فاخبرته فقال لی علیه ثمن طیرین یطعم به حمام الحرم فلقیت عبد الله بن الحسن فاخبرته فقال صدق خذ به فانه اخذه عن آباءه صلوات الله علیهم) و کالصحیح منقولست از یزید که زنبیلی در گوشه یورت من بود و در آنجا دو تخم بود که از کبوتران حرم بود که در آنجا تخم کرده بودند پس غلامی رفت و زنبیل را سرنگون کرد و نمی دانست که این دو تخم در اینجا هست و هر دو شکست پس من از خانه بیرون آمدم و بعبد الله بن حسن رسیدم و آن چه واقع شده بود به او گفتم او گفت که دو کف آرد تصدق کن پس به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رسیدم و واقعه را به آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که قیمت دو مرغ را دانه می خرد و بخورد کبوتران حرم می دهد پس ملاقات کردم عبد الله بن حسن را و به او گفتم که حضرت چنین فرمودند گفت که هر چه حضرت فرموده اند به آن عمل کن که آن حضرت از پیش خود نمی فرمایند هر چه می گویند از پدران خود دست بدست دارند تا حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم

[خوردن طیر غیر حرم در حرم]

و)

روی عن شهاب بن عبد ربّه قال لأبي عبد الله صلوات الله عليه أنّي اتسخر بفراخ اوتى بها من غير مكّه فتذبح في الحرم فاتسخر بها فقال بسّ السحور سحورك اما علمت أنّ ما ادخلت به الحرم حيّا فقد حرم عليك ذبحه و إمساكه) و مرويست در صحيح از شهاب كه گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله عليه كه من سحور مى خورم به جوجه چند كه از خارج مكّه معظمه مى آورند و در حرم مى كشند و سحر مى خورم كه روزش روزه باشم خوبست حضرت فرمودند كه بد سحور يست سحور تو آيا نمى دانى كه هر حيوانى را

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۲۸۱

كه آن را داخل سازى در حرم بر تو حرام است كشتن و نگاهداشتن آن حيوان بلكه مى بايد سر دهند، و چون جوجه است اگر سر دهند گربه و غير آن آن را مى گيرند و مى خورند مى بايد كه ضبط كنند و دانه اش بدهند تا تواند پريد بعد از آنش سر دهند

[اذيت طير حرم]

(و روى محمد بن حمران عن ابى عبد الله صلوات الله عليه عن ابيه صلوات الله عليه قال كنت مع على بن الحسين صلوات الله عليهما بالحرام فرانى أوذى الخطاطيف فقال يا بنى لا تقتلهنّ و لا تؤذهنّ فأنهنّ لا يؤذين شيئا) و كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه كه فرمودند كه من با پدرم بودم در حرم و مرا دیدند كه آزار مى دادم پرستكها را و دور نيست كه در حالت طفوليت باشد و در خانه حضرت آشيانه كرده باشند و بر سر ايشان فضله كنند آنها را دور كرده باشند كه آشيانه را جاي ديگر برند، يا

آن که اراده داشتیم که دفع کنم حضرت فرمودند که ایشان را مکش و آزار مده که آزار اینها به کسی نمی رسد و قطع نظر از حرم کشتن اینها نیز مکروهست و ممکن است که تقیه فرموده باشند در این نقل از جهه جمعی که همیشه میل به غلو داشته اند یا غالی بوده اند و امثال اینها را می فرموده باشد و از جهه رفع غلو ایشان با آن که راوی مجهولست چون مشترک میان ثقه و غیر ثقه اگر چه مظنون اینست که ثقه باشد و الله تعالی يعلم

[ذبح از روی اشتباه]

(و روی عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن فرخين مسرولين ذبحتهما و انا بمكة فقال لي لم ذبحتهما فقلت جاءتنی بهما جاریه من اهل مکه فسالتنی ان اذبحهما فظننت انی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۲

بالکوفه و لم اذکر الحرم قال تصدق بقيمتها قلت کم قال درهم و هو خیر منهما) و بطرق صحیحه منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از دو جوجه کبوتر پر پا که هر دو را در مکه معظمه کشتم حضرت فرمودند که چرا کشتی عرض نمودم که کنیزکی از اهل مکه از من سؤال کرد که این دو جوجه را بکشم و گمان کردم که در کوفه ام و در خاطر م نبود که در حرم حضرت فرمودند که قیمت هر دو را تصدق کن عرض نمودم که چند می شود قیمت هر دو فرمودند یک درهم و یک درهم بهتر از هر دو است چون قیمت جوجه نصف درهم است و ظاهرا قیمت وقت هر دو کمتر از

درهم بوده است که فرمودند که یک درهم بهتر از هر دو است

[اخراج طیر از حرم]

(و سأل زرارہ عن رجل اخرج طيرا من مکة إلى الکوفه قال یرده إلى مکة) و به اسانید صحیحہ منقولست از زرارہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ مرغی را مانند کبوتران مکہ به کوفہ برد حضرت فرمودند کہ به مکہ پس آورد و اگر تلف شود ضامن است (و روی المثنی عن محمد بن ابی الحکم قال قلت لسلام لنا ہیئ لنا غدائنا فاخذ لنا من اطيوار الحرم فذبجها و طبخها فدخلت علی ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ فقال ادفنهن و فد عن کل طیر منهن).

و کالصحیح منقول است از محمد فرزند زاده مختار کہ به غلام خود گفتم کہ چاشته ما را مهیا کن پس او چند کبوتر از جبهه ما از کبوتران حرم گرفت و کشت و پخت همه را به خاطر رسید کہ مبدا حرام باشد پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۳

به خدمت حضرت رفتیم و عرض نمودم آن چه شده بود حضرت فرمودند کہ همه را دفن کن و از هر یک فدائی بده یعنی قیمت اگر محل باشد و فدا و قیمت اگر محرم باشد

[کفاره قتل طیر]

(و روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ فی رجل قتل طیرا من طیر الحرم و هو محرم فقال علیہ شاه و قیمه الحمامه درهم یعلف به حمام الحرم و ان کان فرخا فعلیه حمل و قیمه الفرخ نصف درهم یعلف به حمام الحرم) و منقولست کہ از آن حضرت صلوات اللہ علیہ سؤال کردند از شخصی کہ کبوتری از کبوتران حرم را بکشد و او محرم

باشد و در حرم باشد حضرت فرمودند که از جهه آن که محرم است گوسفندی می کشد و به سبب آن که در حرم است قیمت کبوتر که یک درهم است می دهد و دانه می خرد از جهه کبوتران حرم و بخورد ایشان می دهد و اگر جوجه را بکشد بره می دهد و قیمت که نصف درهم است دانه می خرد و بخورد کبوتران حرم می دهد

[در مکه فقط مذبوح بخر]

(و روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال لا تشتري في الحرم الا مذبوحا قد ذبح في الحل ثم جيء به الى الحرم مذبوحا فلا بأس به للحلال) و به اسانيد صحيحه منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که زنهار که در حرم مخور مگر حیوانی که در خارج حرم آن را کشته باشند و گوشتش را به حرم آورده باشند پس باکی نیست که محل بخورد یعنی محرم گوشت شکاری را نمی تواند خورد خواه خود کشته باشد و خواه دیگری و خواه در حرم و خواه در حل

[کفاره تخم شتر مرغ]

(و سال سعيد بن عبد الله الا عرج ابا عبد الله صلوات الله عليه عن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۴

بيضة نعامة اكلت في الحرم فقال تصدق بثمانها) و در موق كالصحيح و در صحيح منقولست که از سعيد که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از تخم شتر مرغی که آن را در حرم بخورند حضرت فرمودند که بهای آن را تصدق کن یا آن که خورده است تصدق کند و امثال این حدیث دلالت می کند بر این که که تخم حکم صید دارد

[کفاره کبوتر]

(و روی عبد الرحمن بن الحجاج قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه في قيمة الحمامه درهم و في الفرخ نصف درهم و في البيضة ربع درهم) و در صحيح منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند در قیمت کبوتر که آن یک درهم است اگر کشته باشند یا خورده باشند، و در جوجه نصف درهم است، و در تخم ربع درهم است، و شیخان در صحیح از حفص از آن حضرت روایت کرده اند که در کبوتر یک درهم است و در جوجه نصف درهم و در تخم ربع درهم است و این عبارت واضحتر است و معمولست بر آن که محل باشد در حرم و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و خلافی نیست در این

باب ما يجوز أن يذبح في الحرم و يخرج به منه

این بابی است در بیان آن چه جایز است که آن را در حرم بکشند و اگر خواهند آن را از حرم بیرون برند خواه زنده و خواه کشته آن چه حرامست صید بز است که حلال گوشت باشد و در اصل ممتنع باشد و شش چیز از حرام گوشت پس اگر ممتنع نباشد به آن که در اصل رام باشند مثل گوسفند و گاو و شتر را می توان کشت و می توان بیرون برد و هم چنین است مرغ و

خروس و باز و شاهین و چرخ، و هر حرام گوشتی بغیر از روباه و خرگوش و سوسمار بزرگ و آن چه شبیه به اوست که آفتاب پرستش می گویند و موش صحرائی و خارپشت و شیر اگر به کسی کاری نداشته باشد و حکم اینها دارد زنبور و کنه و شپش، و حرام نیست

صید کفتار و پلنگ و ببر و امثال اینها از حیوانات صحرائی حرام گوشت و خانگی مثل مار و موش و حشرات الارض و تفصیلش خواهد آمد، و حرام نیست شکار حیوانات دریایی و مرغان دریایی که تخم و جوجه در دریا کنند، و حیواناتی که در کنار دریا می باشند و تعیش ایشان در آب است مانند قاز و اردک حرامست شکار آن چون تخم و جوجه در خشکی می کنند (روی ابن مسکان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال لا یذبح فی الحرم الا ابلی و البقر و الغنم و الدجاج) و مرویست در صحیح که آن حضرت صلوات الله علیه که در حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۶

نمی توان کشت مگر شتر و گاو و گاو میش و گوسفند از بز و میش و مرغ خانگی و خروس و حصر اضافی است به اعتبار غالب (و سألہ معاویہ بن عمّار عن دجاج الحبش فقال لیس من الصّید انّما الطّیر ما طار بین السّماء و الارض و صفّ) و به اسانید صحیحہ منقولست از معاویہ که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مرغ حبشی و آن مرغی است سیاه و کبود و در حبشه از این مرغان بزرگتر هست و سرش کوچکتر است و اغلب اوقات در کنار دریا می باشد بنا بر این راوی توهم کرده است که مبادا حرام باشد حضرت فرمودند که آن شکاری نیست، و نیست شکاری، مگر آن چه در میان آسمان و زمین پرد و صاف تواند رفت و مرغ و خروس اگر از بلندی به پستی آیند بال برهم می زنند که نیفتند

و نمی توانند که از پائین به بالا پرند (و قال جمیل بن درّاج و محمّد بن مسلم سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن الدجاج السندی يخرج به من الحرم فقال نعم لأنها لا تستقل بالطيران) و در صحیح منقولست از جمیل و در قوی کالصحیح از محمد بن مسلم و در کافی از جمیل بن دراج عن محمد بن مسلم قال سئل الخ و ظاهرا صدوق قال را مقدم داشته است سبب اشتباه شده است و فضلاء به جای عن- و آورده اند یا آن که در نسخه صدوق از کتاب ابن ابی عمیر واو بوده است و علی ای حال حدیث صحیح است که گفتند از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال نمودند از مرغ قندهاری که او را از حرم بیرون می توان برد حضرت فرمودند که بلی زیرا که نمی تواند که خوب به پرد یا باختیار خود نمی پرد چنانکه گذشت و ظاهرا مرغ قندهاری دجاج حبشی باشد یا از انواع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۷

مرغ خانگی است مانند مرغ لاری که در این بلاد می باشد و بزرگتر از مرغهای خانگی این بلاد است و بعضی گفته اند که هر مرغ خانگی اصلش از حبش است و عرب و دجاج را اطلاق می کند بر نر و ماده و نرش خروس است.

(و فی خبر اخر آنها تدفّ دفیفا) و در خبر دیگر وارد است که دجاج از حرم بیرون می توان برد زیرا که صاف نمی رود در پریدن بلکه بال برهم می زند اگر از فوق به زیر آید، و شیخ و کلینی در حدیث سابق معاویه این زیادتى را نقل کرده اند که هر مرغی که پرد مانند

کیوتر بیرون نمی توان بردن او را از حرم و هر چه صاف نرود و بال برهم زند مانند مرغ و خروس از حرم بیرون می توان برد ظاهراً مراد حضرت پریدنست به فوق یعنی هر چه بر بالا نپرد، و صدوق نقل بحسب معنی که یافته است کرده است و لم یصف را بمعنی دفیف برده است و دفیف که در برابر ضعیف است نه این دفیف است بلکه مرغان هوائی بعضی بال برهم زدندشان بیشتر است از صاف پریدن مانند کیوتر گوشت آن حلال است و بعضی صاف رفتن آنها بیشتر است مانند کرکس و باز گوشت آن حرام است و در اینجا مراد از ضعیف اصل پریدنست باختر خود چنانکه مشاهده است در هر مرغ خانگی و خروس که نمی پرند مگر در وقتی که جانوری خواهد آن را بگیرد و امثال آن و به بالا نمی پرند باختر خود، و حیوانی دیگر نیست که قاعده باید گفت همین مرغ و خروس خانگی است که انواع دارد بلی در دجاج حبشی توهمی می رود که مرغی بحری باشد چون در کنار دریاست تعیش آنها احتمال می داده اند که از قبیل قاز و اردک باشد سؤال کردند و حضرات معصومین صلوات الله علیهم رفع توهم ایشان فرموده اند به آن که قاز و اردک پرندگی دارند و مرغ و خروس خانگی پرندگی نیستند و الله تعالی یعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۸

(و سألہ صلوات اللہ علیہ الحسن الصّیقل عن دجاج مکّہ و طیرها فقال ما لم یصفّ فکله و ما کان یصفّ فخلّ سیلہ) و کالصحیح منقولست از حسن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ

از دجاج مکه معظمه و مرغ آن حضرت فرمودند که هر چه نمی پرد آن را بخور و هر چه پرد مانند کبوتر مخور و رها کن او را تا هر جا که خواهد برود بهمان عنوانی که سابقاً مذکور شد که مرغ و خروس نمی پرند و کبوتر می پرد (و سئل الصادق صلوات الله علیه عن رجل ادخل فهداه إلى الحرم أله ان يخرج فقل هو سبيع و كلما ادخلت من السبيع الحرم اسيرا فلک ان تخرجه) و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از بعضی از مشایخش که گفت سؤال کردند از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که داخل کند یوز خود را در حرم آیا آن را بیرون می تواند برد از حرم حضرت فرمودند که این درنده است و هر درنده را که داخل حرم کنی که در زنجیر تو باشد می توانی بیرون آوردن، بلکه ظاهر حدیث کالصحیح دیگر آن است که واجب است او را بیرون آوردن که مبادا سر دهی و شکار کند و تو سبب شده باشی.

و در حدیث هاشم منقول است که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که شخصی در حرم شیری را کشت حضرت فرمودند که بر اوست که قوچی را بکشد.

و از ابو جریر منقولست که عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که ما می خریم چرخ و باز را و در بعضی از نسخ به جای صقور عصفور است که گنجشک باشد و داخل حرم می کنیم آیا می توانیم نگاه داشتن حضرت فرمودند که هر پرند را که داخل حرم کنی و تواند پرید آن را سر می باید

داد زیرا که به محل امن داخل شد یعنی حق سبحانه و تعالی فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۸۹

است که مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا و لیکن چون نسخ مختلف است جزم بجواز سردادن سباع طیر نمی توان کرد و احوط آنست که بیرون حرم سر دهند (و روی عنه معاویه بن عمار أنه قال لا باس بقتل النحل و البق فی الحرم و قال لا باس بقتل القمله فی الحرم و غیره) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست در کشتن زنبور عسل.

و در تهذیب بدو سند صحیح روایت کرده است از معاویه همین حدیث را و به جای نحل نمل است و ظاهرا تصحیف از نساخ این کتاب شده است و خواهد آمد نهی از کشتن نحل و نمل مورچه است و هم چنین پشه را می توان کشت در حرم و باز فرمودند که باکی نیست در کشتن شپش در حرم و غیر حرم اما در احرام نمی تواند کشت چنانکه خواهد آمد (و روی عبد الله بن سنان عنه صلوات الله علیه أنه قال كل ما لم يصف من الطير فهو بمنزله الدجاج) و در صحیح از عبد الله منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر چه مانند کبوتر نمی پرد بمنزله مرغ خانگی می باشد و نشنیده ام تا بحال که مرغی باشد که نپزد و مانند مرغ باشد پس محتمل است که مراد حضرت این باشد که مانند مگس و پشه و کیک را می توان گشت و طیر بمعنی پرنده باشد یا بحسب واقع باشد و ما ندانیم یا

مراد دجاج حبشی باشد و دجاجی که در حدیث است دجاج متعارف باشد و چون غرابتی داشت کلینی و شیخ این حدیث را ذکر نکرده اند، و ظاهر این حدیث آنست که جوجه مرغان پرنده مراد باشد و چنین نیست بلکه مرغی که نوع آن مرغ پرد جوجه اش بلکه تخم آن نیز حرامست مانند صید و کفاره دارد چنانکه گذشت و خواهد آمد و اللّٰه تعالیٰ یعلم

باب ما جاء فی السفر إلی الحجّ و غیره من الطّاعات

این بابی است در بیان اصل سفر حج و غیر آن از سفرهایی که مطلوب حق سبحانه و تعالیٰ است چون امر بسفر شده است پس می باید که مطلوب شارع باشد و اگر از جهت تجارت رود می باید که قصدش از سفر توسعه بر عیال یا نفع مساکین باشد و عبث بسفر نرود چون مشقت بسیار در سفر هست (و روی عمر بن ابی المقدم عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال فی حکمه آل داود علیه السّلام أنّ علی العاقل ان لا یکون ظاعنا الاّ فی ثلاث تزوّد لمعاد او مرّمه لمعاش او لذّه فی غیر محرّم) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه فرمودند که از جمله سخنانی که حضرت داود به آن ملهم شدند این بود که فرمودند و در حدیث کالصحیح از اصبع منقول است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه به حضرت امام حسن فرمودند که بر عاقل لازم است که از مسکن یا شهر خود بیرون نرود مگر بواسطه سه چیز یکی.

جهه توشه آخرت مثل سفر حج و جهاد و زیارات ائمه معصومین صلوات اللّٰه علیهم، یا زیارت مؤمنان، و تشییع جنازه ایشان، و صله ارحام و

یا از جهت تحصیل چیزی که از جهت تعیش و زندگانی در کار است مانند تجارات،

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۱

یا لذتی که حرام نبوده باشد مانند سیری که ترطیب دماغ به آن حاصل کند که معین او باشد در عبادت الهی و در حدیث دیگر وارد است که این ساعت معین است و ساعتهای عبادت را (و روی السَّيِّكُونِيَّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَافِرُوا تَصَحَّوْا وَجَاهِدُوا تَغْتَنَّمُوا وَحَجَّوْا تَسْتَغْنُوا) و کالصحیح منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سفر کنید تا صحت بدن حاصل شود شما را یعنی از فوائد سفر آن است که آدمی در سفر حرکات می کند به سبب آن اخلاط فاسده دفع می شود خصوصاً سفر مکه که بمنزله خوردن چوب چینی است، و بعد از بیان سفر فرمودند که جهاد کنید تا فوائد دنیوی از اموال کفار و فوائد اخروی که رسیدن با علی مراتب جنت است تحصیل کرده باشید و حج کنید تا مستغنی شوید چنانکه اخبار دیگر گذشت که حج سبب توانگری و غناء دل است و از این باب است باقی سفرهای خوب.

و در موثق کالصحیح از سعد منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سفر کنید تا تندرست باشید سفر کنید تا فائدهای الهی را دریابید (و روی جعفر بن بشیر عن ابراهیم بن الفضل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا سبب الله عز و جل للعبد الرزق فی ارض جعل له فیها حاجه) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه

حق سبحانه و تعالی مقرر ساخته باشد روزی بنده را در زمینی وسیله چند می سازد که آن بنده اراده رفتن آنجا کند و چون به آن جا رود روزی بیابد پس باید که بندگان در هر چه پیش ایشان آید خوشنود باشند چون مسبب الاسباب کارسازی ایشان می کند

باب الايام و الاوقات التي يستحب فيها السفر و الايام و الاوقات التي يكره فيها السفر

[زمان مستحب برای سفر]

(روی حفص بن غياث التميمي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال من اراد سفرا فليسافر يوم السبت فلو ان حجرا زال عن جبل في يوم السبت لردّه الله إلى مكانه و من تعذرت عليه الحوائج فليتمس طلبها يوم الثلاثاء فانه اليوم الذي الان الله فيه الحديد لداود عليه السلام) این بابی است در ایام و اوقاتی که مستحب است سفر کردن در آنها و در ایام و اوقاتی است که مکروه است سفر کردن در آنها منقول است.

در موثق كالصحيح و اسانید بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که خواهد بسفر رود باید که روز شنبه روانه شود که اگر سنگی از کوهی حرکت کند و به زیر آید البته حق سبحانه و تعالی آن سنگ را به جای خود می برد.

ممکن است که حقیقت مراد باشد و چنین شود به آن که ملائکه آن سنگ را به جای خود برند یا آن که مبالغه باشد که اگر شخصی بطیء الحركه باشد مانند سنگ و حال او این باشد که اگر به جایی رود به زودی برنگردد و اگر در روز شنبه به جایی رود البته حق سبحانه و تعالی او را برگرداند، و کسی که بستی در کارهای او به هم رسیده باشد و اراده کاری داشته باشد پس

شروع در آن کار در روز سه شنبه کند به درستی که سه شنبه روزیست که حق سبحانه و تعالی نرم کرد آهن را در آن روز از جبهه حضرت داود و خواهد آمد و جهش یعنی خاصیت این روز را حق سبحانه و تعالی چنین کرده است پیش از داود یا بعد از آن (و روی ابراهیم بن ابی یحیی المدنی عنه صلوات الله علیه انه قال لا- باس بالخروج فی السفر ليله الجمعة) و کالصحیح و بطرق دیگر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست در بیرون رفتن بسفر در شب جمعه اگر چه بهتر آنست که بسفر نرود تا نماز جمعه را دریابد (و روی عبد الله بن سلیمان عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله یسافر یوم الخمیس و قال یوم الخمیس یوم یحبّه الله و رسوله و ملائکته) و در صحیح منقولست از صفوان و ابن ابی عمیر از عبد الله که از اصحاب اصول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در روز پنجشنبه بسفر می رفتند و می فرمودند که روز پنجشنبه روزیست که حق سبحانه و تعالی و رسولش صلی الله علیه و آله و فرشتگانش همه آن را دوست می دارند.

و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که هر گاه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به جنگی می فرمودند در روز پنجشنبه می فرمودند (و کتب بعض البغدادیین إلى ابی الحسن الثانی

صلوات الله عليه يساله عن الخروج يوم الأربعاء لا يدور فكتب عليه السلام من خرج

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۴

يوم الأربعاء لا يدور خلافا على اهل الطيره و قى من كل آفه و عوفى من كل عاهه و قضى الله له حاجته) و صدوق كالصحيح روایت کرده است از محمد بن احمد بغدادی ثقه که عریضه نوشتم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه و سؤال کردم از سفر کردن در روز چهارشنبه که بر نگردد یعنی چهارشنبه آخر ماه خصوصا هر گاه در تحت الشعاع باشد حضرت صلوات الله علیه نوشتند که هر که بیرون رود در روز چهارشنبه آخر ماه بقصد مخالفت جمعی که فالهای بد می زنند حق سبحانه و تعالی او را نگاه دارد از هر آفتی و عافیت کرامت فرماید از هر مرضی و بر آورد حاجتش را که به طلبش می رود و گفت عرض نمودم مرتبه دیگر و سؤال کردم از حجامت کردن در روز چهارشنبه آخر ماه باز حضرت نوشتند که هر که در این روز حجامت کند بقصد مخالفت جمعی که فال بد را مؤثر می دانند حق سبحانه و تعالی او را عافیت کرامت فرماید از هر آفتی و نگاه دارد از هر مرضی که ممکن باشد آمدنش و کبود نشود جای حجامتش.

و صدوق كالصحيح از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله روایت کرده است که فرمودند که چهارشنبه آخر ماه روز نحس مستمر است که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است که بر قوم عاد فرستادیم باد سرد را در روز شومی که شومی آن همیشه خواهد

بود، و احادیث بسیار در مذمت چهارشنبه آخر ماه ذکر کرده است که حجامت بد است و نوره بد است و سفر بد است.

و در حدیث طویلی از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است تفصیل هر بلایی که از حق سبحانه و تعالی نازل شده، بر هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۵

طایفه در چهارشنبه آخر ماه نازل شده است، و منافات نیست میان این اخبار و خبر متن و امثال آن زیرا که ممکن است که بحسب واقع تشام داشته باشد و چون بنده از روی مخالفت آن جماعت کند بلا به او نرسد چنانکه خواهد آمد که تصدق کنید تا بلا دفع شود (قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِاللَّيْلِ فَإِنَّ الْأَرْضَ تَطْوِي بِاللَّيْلِ) و در قوی کالصحيح منقول است که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که بر شما باد به رفتن در شب به درستی که زمین را در شب بهم می پیچند، و مجربست که سفر در شب نمی نماید و در روز بسیار می نماید (و فی روایه جمیل بن درّاج و حماد بن عثمان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال الارض تطوى في اخر الليل) و در صحیح از جمیل و در صحیح از حماد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زمین را در آخر شب در هم می پیچند یعنی شبگیر بعد از نصف شب خوب است که آدمی و حیوانات استراحتی کرده باشند و چون به راه می افتند قوت غذا که در بدنشان جا کرده تازه زورند به زودی منزل را طی می کند و

این معنی مجربست و حدیث اول نیز محمول است بر این یا آن که شب بهتر است از روز و آخر شب بهتر است از اول شب (و روی محمد بن یحیی الخثعمی عنه صلوات الله علیه قال لا تخرج يوم الجمعة في حاجه فاذا كان يوم السبت و طلعت الشمس فاخرج في حاجتك) و كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۶

فرمودند که روز جمعه متوجه کاری از کارهای دنیا مشو و چون روز شنبه آفتاب طالع شود از جهت هر کاری که داری روانه شو که حق سبحانه و تعالی آن را می سازد خصوصا هر گاه در روز جمعه مشغول عبادت باشد، و تا طلوع آفتاب مشغول تعقیب باشد، و روز جمعه ناخن و شارب گرفته باشد (و سال ابو ایوب الخزاز و عبد الله بن سنان ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز و جل فَاِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَ ابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ فَمَاذَا قَالُوا فَقَالَ اللَّهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ الانتشار يوم السبت) و بسند صحیح از ابراهیم و بسند صحیح از عبد الله منقولست که هر یک گفتند که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی می فرماید که چون نماز جمعه را به جا آورید پهن شوید در زمین و طلب کنید از فضل الهی و نعمتهای او را که از جهت شما آفریده است پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نماز در روز جمعه است یعنی کل جمعه مشغول عبادت می باید بود، و روز شنبه

پهن می باید شد.

اگر چه ظاهر آیه آنست که بعد از نماز بطلب کارها می توان رفت و لیکن ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم عارفند به مراد الهی

[زمان مکروه سفر]

(و قال صلوات الله علیه: السَّيِّئَاتُ لَنَا وَالْأَحَادُ لِبَنِي أُمِّيَّةٍ) و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که روز شنبه از ماست و روز یکشنبه از بنی امیه و ظاهرا سهوی شده است و صدوق احادیث بسیار در فضیلت روز یکشنبه نقل کرده است و در مذمت روز دوشنبه احادیث متواتره وارد شده است که روز بنی امیه است و ظاهرا یک

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۷

جمله از قلم نساخ افتاده است.

چنانکه روایت کرده است در صحیح از ابن ابی عمیر و او از بسیاری از مشایخ خود که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شنبه روز ماست و یکشنبه روز شیعیان ماست و دو شنبه روز دشمنان ماست و سه شنبه روز بنی امیه است و چهار شنبه روز آشامیدن دو است و پنجشنبه روز قضا حوائج است و جمعه روز پاکیزگی است و بوی خوش کردن و عید مسلمانانست و بهتر از عید فطر و قربانست، و روز غدیر بهترین عیدهاست و آن هجدهم ذی الحجه است و در روز جمعه بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آن حضرت را به امامت نصب کردند و قایم اهل البیت «علیهم السلام» در روز جمعه خروج خواهد کرد و قیامت در روز جمعه خواهد بود و هیچ عملی بهتر از صلوات بر محمد و آل او صلوات الله علیهم نیست و از این باب احادیث بسیار است و حدیثی

موافق متن نقل نکرده اند (و قال صلوات الله عليه لا تسافر يوم الاثنين و لا تطلب فيه حاجه) و كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که در روز دو شنبه بسفر مرو و بطلب حاجت نیز مرو (و روی عن ابی ایوب الخزاز انه قال اردنا ان نخرج فجئنا نسلم علی ابی عبد الله صلوات الله علیه فقال کانتکم طلبتم برکه الاثنين قلنا نعم قال فای یوم اعظم شوما من یوم الاثنين فقدنا فيه نبینا صلی الله علیه و آله و ارتفع الوحی لا تخرجوا یوم الاثنين و اخرجوا یوم الثلاثاء) و در صحیح منقولست از ابراهیم بن عیسی که اراده کردیم که در روز دو شنبه بیرون رویم به خدمت آن حضرت صلوات الله علیه رفتیم که سلام کنیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۸

و وداع نماییم حضرت فرمودند که گویا که از جهت تیمن و تبرک روز دو شنبه امروز را اختیار کرده اید گفتیم بلی حضرت فرمودند که کدام روز نحوستش از این روز بیشتر است روزیست که حضرت سید المرسلین از ما رفته است و وحی که به برکت آن حضرت نازل می شد در این روز از ما منقطع شد، در روز دو شنبه بیرون مروید و روز سه شنبه بیرون روید و از این باب احادیث بسیار وارد شده است و اولی آنست که از جهت هیچ کاری روز دو شنبه شروع در آن کار نکنند خصوصا سفر (روی محمّد بن حمران عن ایبه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من سافر او تزوّج و القمر فی العقر لم یر الحسنی) و كالصحيح منقولست که حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که بسفر رود یا عقد نکاح واقع سازد و حال آن که قمر در عقرب باشد خیر نمی بیند از آن نکاح و از آن سفر.

و ظاهرش آنست که چون عرب ستاره های عقرب را به شکل عقرب می دیدند به فال خوب نمی دانستند حضرت به اعتبار طیره نهی فرموده باشند.

و ممکن است که علامت بدی باشد یا حق سبحانه و تعالی تاثیری داده باشد آن را از قبیل تاثیر فلفل در حرارت و کافور در برودت و لیکن جزم نمی توان کرد به هیچ یک (و روی عن عبد الملک بن اعین قال قلت لأبی و عبد الله صلوات الله عليه انی قد ابتلیت بهذا العلم فأرید الحاجه فاذا نظرت إلى الطالع و رأیت الطالع الشرّ جلست و لم اذهب فیها و اذا رأیت الطالع الخیر ذهبت فی الحاجه فقال لی تقضی قلت نعم قال احرق کتبک) و مرویست در حسن کالصحیح که عبد الملک گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۲۹۹

به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که من مبتلا شده ام به محبت علم نجوم و گاه هست کاری دارم نظر به طالع می کنم یعنی ملاحظه می نمایم که در آن ساعت چه برج طالع است و اعمال بسیار از جهت این ساخته اند از اصطربلاب و مطلع الأنوار و غیر آن. و اگر کسی فی الجمله شعوری دارد احتیاج باین اعمال نیست ملاحظه می کند که آفتاب در کدام برجست و در چند درجه آنست مثلا اگر آفتاب در درجه اولی حمل باشد در روز اول نوروز اول ظهر سرطان طالع می شود و اول غروب میزان طالع می شود و

در نصف شب جدی طالع می شود و هر برجی یا مطلبی مناسب است دارد در آن وقت از اول طلوع آن برج تا دو ساعت خوبست. مثلا- اگر از جهت عقد نکاح برج ثابت مطلوبست غیر از عقرب بر مذهب همه و غیر از اسد بر مذهب جمعی، و در دلو و ثور خوبست و اگر دایره هندی کشیده باشند دو سه روز که در هر فصلی تدبیر نماید اوقات را می داند و در شب ستارگان کافی است پس بعد از ملاحظه اگر شر طلوع کرده باشد می نشینم و به آن کار نمی روم و اگر خیر طالع باشد در انکار شروع می نمایم.

حضرت فرمودند که اگر در طالع خوب می روی کارت ساخته می شود؟ عرض کردم که بلی حضرت فرمودند که کتابهای خود را بسوزان و ظاهرا سببش این باشد که بر آمدن حاجت مقارن این ملاحظه علامت استدرج است کتابها را می باید سوخت تا اعتمادش بر حق سبحانه و تعالی باشد نه به ستاره.

بدان که احادیث بسیار وارد شده است بر حقیقت نجوم، و احادیث بسیار وارد شده است بر نهی از تعلیم و تعلم آن بلکه بعضی دلالت می کند بر کفر کسی که قایل به نجوم باشد، و جمع بین الاخبار باین است که اگر کسی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۰

اعتماد بالوهیت نجوم داشته باشد و یا آن را قدیم داند کافر است، و اگر حادث داند و مؤثر داند جزما یا علامت داند جزما قول بما لا- يعلم است و فسق است، و اگر بر سبیل احتمال یا تفال و تطییر عمل کند تا ترک کند ظاهرا بد نباشد و اللّٰه تعالیٰ يعلم، و خواهد آمد

و علیّی حال کسی خلاف نکرده است در کراهت سفر در عقرب و هم چنین تزویج و اولی آنست که از ستاره و برج هر دو اجتناب کند بنا بر حرکت کواکب ثابتة در هر بیست و چهار هزار سال و کسری یک دور، و از زمان حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین تا حال قریب به هزار سال شده است و ستاره های عقرب داخل برج میزان شده اند و از برج پس رفته است قریب بنصف برج پس از ابتدای طریقه تا وسط قوس اجتناب کردن بهتر خواهد بود (و روی سلیمان بن جعفر الجعفری عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما قال الشّوم فی المسافر فی طریقه فی خمسہ الغراب التّاعق عن یمینه و الکلّب التّاشر لذنبه و الذّئب العاوی الّمدی یعوی فی وجه الرّجل و هو مقع علی ذنبه یعوی ثم یرتفع ثم ینخفض ثلثا و الطّبی السّانح من یمین إلى شمال، و البومه الصارخه، و المرأه الشّمطاء تلقی فرجها، و الاتان العضباء یعنی الجدعاء فمن أوجس فی نفسه منهنّ شیئا فلیقل اعتصمت بك یا ربّ من شرّ ما اجد فی نفسی فاعصمنی من ذلك قال فیعصم من ذلك) و به اسانید صحیحه و حسنه كالصّحیحه منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که آن چه شوم است و مبارک نیست مسافر را پنج چیز است یکی کلاغی که فریاد کند از دست راست دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۱

سگی که دم را برداشته باشد.

و گرگی که از برابر فریاد کند و بر دم نشسته باشد و فریاد کند دیگر فریاد

یا دم را بلند کند دیگر پست کند سه مرتبه و آهوایی که از دست راست او پیدا شود و بدست چپ او رود و بومی که فریاد کند مطلقاً یا گریه کند چون خنده اش را میمون و مبارک می دانند اکثر عوام و زن پیری که گیسوی او سیاه و سفید شده باشد و روبرو آید و بی چادر باشد یا اعم و الاغ ماده گوش بریده، پس کسی که در نفس خود یا بد کراهتی از اینها باید که این دعا بخواند که ترجمه اش اینست که پناه به تو آوردم ای پروردگار من از شر آن چه در خود می یابم از خوف، خداوندا مرا در پناه خود در آور، پس فرمودند که هر که این دعای اعتصام را بخواند حق سبحانه و تعالی او را حفظ نماید.

بدان که آن چه در این حدیثست که شوم است اینها بحسب ظاهر مخالفت دارد با آن چه از پیش گذشت که طیره نمی باشد، و حمل می کنیم بر آن که مردمان اینها را شوم می دانند و در واقع تشام ندارند و لیکن نفوس ضعیفه از اینها متأثر می شوند باید که دعای اعتصام را بخوانند تا حق سبحانه و تعالی او را در حفظ خود محفوظ دارد و واهمه بسیار است که کشنده است، دیگر پنج چیز فرمودند، و در نسخ حدیث از کافی و امالی و محاسن و غیرهما نیز پنج است و آن چه شمرده شده است هفت است ممکن است که پنج را که عمده باشد اول فرموده باشند و دو چیز آخر را ملحق ساخته باشند که از اینها نیز توهم می باشد کمتر و یا

آن که هفت اول را به غلط پنج شنیده باشد

باب افتتاح السفر بالصدقه

(روی الحسن بن محبوب عن عبد الرحمن بن الحجاج قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه تصدق و اخرج اى يوم شئت) این بابی است در آن که پیش از سفر تصدق مستحب است مرویست به اسانید صحیحه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که تصدق کن و هر روزی که خواهی بیرون رو یعنی اگر چه قمر در عقرب باشد یا چهارشنبه آخر ماه یا دو شنبه باشد که تصدق دفع نحوستش را می کند و لازم نیست که نحوستی داشته باشد هر روز بلاها از آسمان نازل می شود و به سبب تصدق آنها دفع می شود و هم چنین اگر نحوستی داشته باشد (و روی عن حماد بن عثمان قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه أ يكره السفر في شيء من الأيام المكروهه مثل الأربعاء وغيره فقال افتتح سفرک بالصدقه و اخرج اذا بدا لك و اقرء آیه الكرسي و احتجم اذا بدا لك) و به اسانید صحیحه منقولست از حماد که گفت عرض نمودم به آن حضرت که آیا مکروهست سفر کردن در روزهایی که مردمان از آنها کراهت دارند مانند چهارشنبه و غیر آن پس حضرت فرمودند که پیش از سفر تصدق کن و هر وقتی که خواهی بدر رو آیه الكرسي بخوان و هر روزی که خواهی حجامت کن چون در احادیث واقع شده است کراهت حجامت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۳

در روز چهارشنبه، و آیه الكرسي رفع آن می کند بلکه رفع و دفع هر بلایی و مرضی به آیه الكرسي می شود (و)

روی عن ابن ابی عمیر آنه قال كنت انظر فی النجوم و اعرفها و اعرف الطالع فیدخلنی من ذلك شیء فشکوت ذلك إلی ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما فقال اذا وقع فی نفسک شیء فتصدق علی اوّل مسکین ثم امض فانّ الله عزّ و جلّ یدفع عنک) و به دوازده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقول است از محمد که گفت مطالعه کتب نجومی می کردم و ستاره ها را می شناختم یعنی خوب و بدش را می دانم و یا می دانم اصطیلاب را که به آن می دانم که هر ساعتی چه کوکب طالع است و به سبب این بسیار است که می یابم که بلایی متوجه منست و در غم و الم این علم گرفتارم یا خوف دارم که مؤاخذ باشم پس غم خود را به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم حضرت فرمودند که وقتی در خود بیابی غمی و المی از این جهت هر روز تصدق کن به اول درویشی که به او رسی و روانه شو که حق سبحانه و تعالی آن واهمه را رفع می کند یا اگر بلایی باشد دفع می کند تصدق آن را و به همین مضمون حدیثی کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهر این حدیث آنست که مانند ابن ابی عمیر را نظر کردن در نجوم ضرر ندارد و آن چه نهی واقع شده است نسبت به جمعی باشد که خوف اعتقادات بد باشد ایشان را یا به سبب نجوم از اعتصام و توکل و تفویض بجناب اقدس الهی باز مانند چنانکه الحال متعارف شده است و إن شاء الله در ابواب

تجارات نیز خواهد آمد (و روی کردین عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۴

بصدقه اذا اصبح دفع الله تبارك و تعالی عنه نحس ذلك اليوم) و كالصحيح و در صحيح منقولست از مسمع کردین ثقه که حضرت امام جعفر صلوات الله علیه فرمودند که هر که در وقت صبح تصدق در راه حق سبحانه و تعالی بکند حق سبحانه و تعالی نحوست آن روز را از او دفع کند (و روی هارون بن خارجه عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا اراد الخروج إلى بعض أمواله اشترى السلامه من الله عزّ و جلّ بما تیسّر له و یکون ذلك اذا وضع رجله فی الزکاب و اذا سلّمه الله و انصرف حمد الله تعالی و شکره و تصدّق بما تیسّر له) و مرویست در موثق كالصحيح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه اراده می فرمودند که بسوی بعضی از مزارع خود روند سلامتی آن سفر را از حق سبحانه و تعالی می خریدند بهر چه میسر می شد از تصدق و وقتی آن صدقه را می دادند که پا در رکاب می کردند و چون به سلامت به خانه می آمدند حمد و شکر الهی به جا می آوردند و تصدق می کردند بهر چه میسر می شد.

باب حمل العصا فی السفر

(قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال رسول الله صلّی الله علیه و آله من خرج فی سفر و معه عصا لوز مرّ و تلا هذه الآیه وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدَیْنٍ إِلَى قَوْلِهِ وَ اللَّهُ عَلَيَّ مَا

نَقُولُ وَكَيْلٌ أَمَنَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ كُلِّ سَبْعٍ ضَارٍّ وَمِنْ كُلِّ لَصٍّ عَادٍ وَمِنْ كُلِّ ذَاتِ حِمَّةٍ حَتَّى يَرْجِعَ إِلَى أَهْلِهِ وَمَنْزِلِهِ وَكَانَ مَعَهُ سَبْعَةٌ وَسَبْعُونَ مِنَ الْمَعْقِبَاتِ يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يَرْجِعَ وَيَضَعَهَا) این بابی است در سنت بودن با خود داشتن عصای بادام تلخ در سفر منقولست که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که هر که به سفری رود و با او باشد عصای چوب بادام تلخ بادام کوهی چنانکه از مشایخ شنیده ام یا اعم از کوهی و باغی تلخ و بخواند که وَ لَمَّا تَوَجَّهَ تَا وَكَيْلٌ که هشت آیه است از سوره قصص حق سبحانه و تعالی ایمن دارد او را از شر هر درنده که ضرر رساند یا ضارئی به همزه یعنی درنده های بزرگ مانند شیر و ببر و پلنگ و از شر هر دزد ظالم و از شر هر حیوان گزنده مانند مار و عقرب تا به خانه خود برگردد و حق سبحانه و تعالی هفتاد و هفت فرشته را مقرر سازد که از عقب او روانه شوند و حفظ و حمایت او کنند و از جهه او آمرزش طلب کنند تا به خانه خود برگردد و عصا را بگذارد (و قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حمل العصا ينفي الفقر و لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۶

یجاوزه شیطان) و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که عصا با خود برداشتن فقر را دور می کند و شیطان از او نمی گذرد یعنی حق سبحانه

و تعالی عصا را مانع می گرداند از تسلط شیاطین و در بعضی از نسخ براء مهمله است یعنی شیطان به حوالی آن گذر نمی کند و عمده رفع تکبر است چون کبر فعل شیطان است و متکبران برادران شیطانند (و قال صلوات الله علیه من اراد ان تطوی له الارض فلیتخذ النّقد من العصا و النّقد عصا لوز مر) و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه یا حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که هر که خواهد که زمین از جهه او نور دیده و پیچیده شود باید که عصای چوب بادام تلخ با خود داشته باشد و نقد چوب بادام تلخ است، و ظاهر این اخبار آنست که اگر عصا با خود داشته باشد این ثواب و این خصال داشته باشد اگر چه تکیه بر او نداشته باشد و ممکن است که محمول باشد بر متعارف و آن عصا با خود داشتنی است که تکیه بر او داشته باشد و شکی نیست که این بهتر است و اگر سوار باشد یا در منزل باشد محض بودن کافی است و اگر عصای کوتاهی باشد که در وقت نشستن یا سواری بر آن تکیه کند بهتر است چنانکه حضرت افضل النبیین صلی الله علیه و آله تکیه می فرمودند بر عصای نیزه صغیره (و قال صلی الله علیه و آله و سلم تعصّوا فانّه من سنن اخوانی النّبیین صلی الله علیهم و کانت بنو اسرائیل الصّغار و الکبار یمشون علی العصا حتّی لا یختالوا فی مشیهم)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۷

و منقولست از حضرت اشرف المرسلین صلی الله علیه و آله که عصا با خود

بردارید که عصا نگاه داشتن طریقه مرضیه پیغمبران است که برادران منند صلوات الله عليهم و دأب فرزندان یعقوب صغیر و کبیر ایشان این بود که با عصا راه می رفتند که مبادا ایشان را تکبری به هم رسد چون عصا علامت شکستگی است.

و منقولست که حضرت آدم علیه السلام بیمار شد بیماری سخت و در آن بیماری بی دماغی آن حضرت را به هم رسید به سبب طول مرض پس شکایت نمود جبرئیل وحشت خود را حضرت جبرئیل گفتند که شاخی از بادام تلخ ببرد به سینه گذارد و چون چنین کرد حق سبحانه و تعالی وحشت او را زایل گردانید.

و دیگر منقول است که حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و علیهم فرمودند که هر که با عصا راه رود در سفر و حضر از جهه تواضع حق سبحانه و تعالی از جهه او بنویسد بعدد هر گامی هزار حسنه و محو کند از او هزار گناه و بلند کند از جهه او هزار درجه و اکثر این اخبار در جامع الاخبار مذکور است مرسل با استدلال به آیه کریمه قال هی عَصَاي الخ

باب ما يستحب للمسافر من الصلاه اذا اراد الخروج

(قال رسول الله صلى الله عليه و آله ما استخلف رجل على اهله بخلافه افضل من ركعتين يركعهما اذا اراد الخروج إلى سفر و يقول اللهم اني استودعك نفسي و اهلي و مالي و ذريتي و دنيای و آخرتی و امانتی و خاتمه عملی فما قال ذلك احد الا اعطاه الله عز و جل ما سال و سيأتي ذكر ذلك في اول باب سياق المناسك من هذا الكتاب عند انتهائي اليه إن شاء الله) این بابی است در ذکر نمازی که

سنت است مسافر را که آن را به جا آورد در وقتی که خواهد بسفر رود، در قوی کالصحیح منقول است از که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خلیفه از جهت خود نگذاشت کسی که بهتر از دو رکعت نماز می باشد که به جا آورد آن را در وقت بیرون رفتن بهر سفری که رود و بعد از آن این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که خداوندا به تو می سپارم خود را، و اهل خانه خود را، و مال خود را، و فرزندان خود را، در دنیای خود، و آخرت خود را، و دین خود را و خاتمه اعمال خود را بآنکه با ایمان از دنیا بروم پس هر بنده که این دعا را بخواند البته حق سبحانه و تعالی دعای او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۰۹

مستجاب گرداند و عن قریب همین نماز و دعا را ذکر خواهم کرد در اول باب ذکر مناسک حج در این کتاب وقتی که به آن جا رسم إن شاء الله تعالی.

و غرضش آنست که این مضمون را در روایتی دیگر به دعایی دیگر اتم از این بیان خواهم کرد و اگر در اینجا اختصار واقع شد بنا بر این است که در آنجا خواهد گفت و چون در اینجا ذکر کردن اهم بود دعاها را دیگر در آنجا ذکر خواهم کرد إن شاء الله تبارک و تعالی.

باب ما يستحب للمسافر من الدعاء عند خروجه من السفر

(روی موسی بن القاسم البجلی عن صباح الحداء قال سمعت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما يقول لو كان الرجل منكم اذا اراد سفرا قام علی باب داره تلقاء الوجه الذی يتوجه اليه فقرا فاتحه

الكتاب امامه و عن يمينه و عن شماله و آيه الكرسي امامه و عن يمينه و عن شماله ثم قال اللهم احفظني و احفظ ما معي و سلمني و سلم ما معي و بلغني و بلغ ما معي بياغتك الحسن لحفظه الله و لحفظ ما معه و سلمه الله و سلم ما معه و بلغه الله و بلغ ما معه قال ثم قال يا صباح اما رأيت الرجل يحفظ و لا يحفظ ما معه و يسلم و لا يسلم ما معه و يبلغ و لا يبلغ ما معه قلت بلى جعلت فداك) اين بابي است در بيان دعاهايي كه سنت است مسافر را در وقت بيرون رفتن بسفر به هفت سند صحيح منقول است از صباح كفشگر كه شنيدم كه حضرت امام موسي كاظم صلوات الله عليه فرمودند كه اگر شخصي اراده سفرى داشته باشد از شما شيحيان بر در خانه اش بايستد رو به جانب راهي كند كه متوجه آنست، و سوره حمد كه اول قرآن است بخواند از پيش رو و از جانب راست و از جانب چپ، و آيه الكرسي را بخواند از سه طرف و در صحيحه ديگر به همين اسناد است به زيادتي كه قل هو الله احد را از سه طرف و

لوامع صاحبقراني، ج ۷، ص: ۳۱۱

معوذتين را نيز از سه طرف بخواند پس اين دعا را بخواند كه ترجمه اش اين است كه خداوندا مرا حفظ كنند و هر چه با من است حفظ كن خداوندا مرا به سلامت دار و سالم دار آن چه با منست خداوندا برسان مرا به كعبه معظمه و به خانه خود و برسان آن چه

را با منست برسانیدنی در نهایت خوبی که حجم مقبول شود، و در رسیدن به خانه من و ایشان به سلامت باشیم، هر گاه این اعمال را به جا آورد حق سبحانه و تعالی او را محفوظ دارد و آن چه با اوست محفوظ دارد و او را سالم دارد و آن چه با اوست سالم دارد از جمیع نقصها و برساند او را و برساند آن چه را با اوست به خانه خود آیا نمی بینی که بسیار است که خود محفوظ می ماند و آن چه با اوست محفوظ نمی ماند و او به سلامت و آن چه با اوست سالم نیست و او می رسد و آن چه با اوست نمی رسد گفتیم بلی فدای تو کردم چنین است که می فرماید (و كان الصادق صلوات الله عليه اذا اراد سفرا قال اللهم خلّ سيلنا و احسن تسيرنا و اعظم عافيتنا) و چنین بود که آن حضرت هر گاه اراده می نمودند که به سفری روند این دعا می کردند که ترجمه اش اینست که خداوندا موانع این راه را دفع کن و ما را به خوبی و رفاهیت ببر که در این سفر تعب نکشیم و بزرگ گردان عفو خود را از گناهان و بلاهای ما چون گناهان ما عظیم است بغیر از عفو عظیم تو چیزی آن را بر طرف نمی تواند کرد و هم چنین استحقاق بلاهای دنیوی به سبب اعمال قبیحه به نهایت رسیده است عفو عظیم تو دفع اینها می کند و می تواند کرد (و روی علی بن اسباط عن ابی الحسن الرضا صلوات الله عليه قال قال لی اذا خرجت من منزلك فی سفرا و حضر فقل

توكلت على الله ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله فتلقاه الشياطين فتضرب الملائكة وجوهها و تقول ما سيلكم عليه و قد سمي الله و امن به و توكل على الله و قال ما شاء الله لا حول ولا قوة الا بالله) و در صحيح منقولست از حضرت ابو الحسن علي بن موسى الرضا صلوات الله عليهما که فرمودند به علي که هر گاه از منزل بيرون آيي در سفر يا در حضر بگو اين کلمات را که ترجمه اش اينست که ابتدا مي کنم باين سفر بعون حق سبحانه و تعالي يا باسم او ايمان دارم و در ترايد در آن هستم بعون الهی يا آن که ايمان دارم به خداوند عالميان در جميع کارها خصوصا در اين سفر توکل بر خداوند مي کنم و کارهاي خود را به او مي گذارم و آن چه خداوند مي خواهد چنان مي شود و نيست مرا و هيچ کس را که بازايستند از معاصي يا به جا آورند طاعات را مگر بعون حق سبحانه و تعالي پس هر گاه کسی اين کلمات را از روي اعتقاد بگويد و شياطين متوجه او شوند حق سبحانه و تعالي، فرشتگان چند را مقرر فرمايد که بر روي شياطين زنند و گویند که دور شويد از اين بنده مؤمن که راه شما را بر خود بست و شما را تسلطی بر او نماند چون بسم الله گفت و ايمان خود را تازه کرد و توکل بر خداوند خود نمود و اعتراف به عجز خود، و عظمت خداوند خود نمود باين کلمات، و به همين لفظ

کلینی در موثق کالصحیح بروایت حسن بن جهم از آن حضرت صلوات الله علیه روایت نموده است و روایات صحیحه در این معنی وارد شده است.

(و روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال من قال حین یخرج من باب داره اعوذ بالله ممّا عادت منه ملائکه الله من شرّ هذا الیوم و من شرّ الشیاطین و من شرّ من نصب لأولیاء الله و من شرّ الجنّ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۳

الانس و من شرّ السباع و الهوامّ و من شرّ رکوب المحارم کلّها اجیر نفسی بالله من کلّ شرّ غفر الله له و تاب علیه و کفاه المهمّ و حجزه عن السوء و عصمه من الشرّ) و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که در وقت بیرون آمدن از خانه در در خانه بایستد و این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که پناه به خداوند خود می برم به نحوی که فرشتگان پناه به او می برند و عبارت کافی و محاسن اینست که اعوذ بما عادت به ملائکه الله و این عبارت بهتر است و ظاهرا این اغلاط از نساخ شده است یعنی به عنوانی یا به اسمایی که فرشتگان الهی به آن اسماء پناه به خداوند خود بردند به سبب آن استعاذه معصومند و مخالفت الهی نمی کنند از شر این روز و از شر شیاطین و از شر جمعی که دشمنند و دشمنی می کند با دوستان حق سبحانه و تعالی که ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و از شر جن و انس و از شر درندگان و گزندگان و از شر

مرتکب شدن محارم الهی همه خود را در پناه الهی در می آورم از هر شری و چو این کلمات را بگویند حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامرزد و توبه او را قبول فرماید و مهمات او را کفایت کند و او را حافظ باشد که از او بدی صادر نشود و از هر شری او را نگاه دارد و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در وقت بیرون آمدن از خانه و منزل ده نوبت قل هو الله احد بخواند در حفظ و حمایت الهی باشد تا به خانه خود برگردد و همه این افعال را در وقت بیرون رفتن از خانه در سفر و حضر خوبست و در ابواب تجارات نیز خواهد آمد

باب القول عند الركوب

(كان الصادق صلوات الله عليه اذا وضع رجله في الركاب يقول سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَيَسْبِحُ اللَّهُ سَبْعًا وَيُحْمَدُ اللَّهُ سَبْعًا وَيَهْلَلُ اللَّهُ سَبْعًا) این بابی است در بیان اذکار و دعواتی که در وقت سوار شدن مستحب است خواندن آنها خواه در سفر و خواه در حضر.

در قوی کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه چون پا در رکاب می گذاشتند که سوار شوند این آیه را که ترجمه اش اینست می خواندند که به پاکی یاد می کنم خداوندی را که مسخر گردانید این حیوان را از جهت ما و ما نمی توانستیم که آن را مسخر خود گردانیم، و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در بسیار جائی منت بر بندگان خود گذاشته است به تسخیر حیوانات بلکه عالم علوی

و سفلی را همه از جهه بندگان خود آفریده است می باید که بنده در هر نعمتی خداوند خود را یاد کند و اقل مراتب شکر که بر همه لازمست آنست که بدانند که این نعمتهای اوست که از جهه ایشان آفریده است تا نعمتهای خود را بر ایشان بیفزاید در دنیا و عقبی و بعد از آن هفت نوبت سبحان الله و هفت نوبت الحمد لله و هفت مرتبه لا اله الا الله می گفتند و بعد از آن پای دیگر را می گردانیدند و سوار می شدند (و روی عن الاصبغ بن نباته انه قال أمسکت لأمیر المؤمنین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۵

صلوات الله عليه بالركاب و هو يريد ان يركب فرفع رأسه ثم تبسم فقلت يا امير المؤمنين رأيتك رفعت رأسك و تبسمت قال نعم يا اصبغ أمسکت لرسول الله صلى الله عليه و آله كما أمسکت لی فرفع رأسه فتبسم فسألته كما سألتنی و سأخبرك كما أخبرنی أمسکت لرسول الله صلى الله عليه و آله الشهباء فرفع رأسه إلى السماء و تبسم فقلت يا رسول الله رفعت رأسك إلى السماء و تبسمت فقال يا علي انه ليس من احد يركب ما أنعم الله عليه ثم يقرأ آیه السّخره ثم يقول «استغفر الله الذي لا اله الا هو الحي القيوم و اتوب اليه اللهم اغفر لي ذنوبي فانه لا يغفر الذنوب الا أنت الا قال السيد الكريم يا ملائكتي عبدی يعلم انه لا يغفر الذنوب غيری اشهدوا انی قد غفرت له ذنوبه) و در موثق كالصحيح بلکه در صحيح چون كتاب اصبغ اول كتابی بود که تصنیف شد و متواتره بود نزد محدثین و به اسناد آن

را تيمنا ذکر مي کند منقول است که اصيغ گفت که در خدمت حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه رکاب حضرت را گرفتم که سوار شوند حضرت سر به جانب آسمان کردند و تبسم کردند پس عرض نمودم که يا امير المؤمنين شما را ديدم که سر بالا فرموديد و تبسم فرموديد حضرت فرمودند که بلي اي اصيغ چنانکه تو رکاب مرا نگاه داشتی و من تبسم نمودم من نيز رکاب حضرت سيد المرسلين صلي الله عليه و آله را گرفتم و حضرت تبسم فرمودند سؤال کردم از او چنانکه تو سؤال کردی و حضرت وجه [آن چه ظ] فرمودند و من نيز مي گويم چنين بود که حضرت مي خواستند بر استر سفيد ماده سوار شوند و من رکاب گرفتم و حضرت سر بسوی آسمان کردند و تبسم فرمودند پس گفتم يا رسول الله سر بسوی آسمان کرديد و تبسم فرموديد و يك سطر از اين

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۶

حدیث بمنزله مکرر است در محاسن برقی نیست يا [با ظ] آن که اکثر احاديث سفر را از کتاب برقی بترتيب برداشته است و نبودنش بهتر است و چنين است که أمسکت لرسول الله الشهباء و آن چه در میان است زياد شده است پس حضرت فرمودند که يا علي هر که خواهد که سوار شود بر الاغ يا اسب و استر و شتری که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بوی پس آيه الكرسي بخواند تا و هو العلي العظيم و تا بخالدون بهتر است خواندن بعد از آن آيه سخره را بخواند که در سوره اعرافست از إِنَّ رَبَّكُمْ اللَّهُ تَا مِنَ الْمُحْسِنِينَ پس اين

استغفار را بخواند هنوز تمام نکرده باشد که خداوند کریم بفرماید که ای فرشتگان من بنده من می داند که نمی آمرزد گناهان را بغیر از من گواه باشید که گناهان او را آمرزیدم و ترجمه استغفار اینست که از خداوند خود طلب می کنم که مرا بیامرزد آن خداوندی که غیر از او خدائی نیست و زنده ایست که موت ندارد و بذات خود موجود است و قیام خلاق به اوست و توبه و بازگشت می کنم بسوی او خداوندایمرز گناهان مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان مرا بغیر از تو

باب ذکر الله عز و جل و الدعاء فی المسیر

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال کان رسول الله صلّى الله علیه و آله فی سفره اذا هبط سبّح و اذا صعد کبّر) این بابی است در بیان ذکر حق سبحانه و تعالی و دعاها که در راه باید خواند.

به اسانید صحیححه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که دأب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این بود در سفر که چون به پستی می فرمودند سبحان الله می گفتند یعنی منزّه است حق سبحانه و تعالی از پستی و پست مرتبگی، بلکه هر کمالی و معرفتی و رفعت معنوی که هست همه مخصوص ذات مقدس واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالاتست و هر جا پستی و نقصی که هست از لوازم غیر اوست از ممکنات، و چون آن حضرت به بلندی می رفتند الله اکبر می گفتند یعنی حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که وصف بزرگی او توان کرد یا آن که بلند مرتبه تر از آنست که بلندی او از قبیل بلندی ممکنات باشد بلکه

بلندی او بلندی رتبه است که واجب الوجودیست که همه ممکنات ذلیل اویند و نعم ما قال

نه بلندیش هست ز افزونی ذات او برز چندی و چونی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۸

و از این حدیث راهی از جهت محبت عارفان گشوده اند آن حضرت صلی الله علیه و آله تا در هر چه نظر کنند بواسطه آن به صفتی از صفات کمال الهی روند و او را به هیچ صفتی از صفات نقص متّصف ندانند (و روی العلا عن ابی عیبده عن احدهما صلوات الله علیهما قال اذا كنت فی سفر فقل اللهم اجعل مسیری عبدا و صمتی تفکرا و کلامی ذکرا) و به بیست و یک سند صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما می فرمودند که هر گاه در سفری باشی این دعا را بخوان بسیار و ترجمه اش اینست که خداوند اچنان کن که در هر گامی مرا عبرتی حاصل شود و چنان کن که اگر خاموش باشم در فکر باشم و اگر گویا باشم در ذکر باشم.

و عبرت بمعنی در گذشتن است به آن که اگر به خرابی رسید بخاطر رساند که وقتی آبادان بوده است و چه بسیار کسی که بوده اند و رفته اند و عنقریبست که تو نیز از جمله رفته ها خواهی بود و بهر چه نظر کنی فکر کنی که این ممکن است و مصنوع است و صانعی دارد که رب العالمین است و رحمانیت الهی اقتضاء وجود این شیء کرده است و عالم الهی اقتضاء وجودش کرده است به قدرت کامله و فواید آن را فکر کند و عبرت آن را متفکر سازد و

اگر سخن کند عبث سخن نگوید.

چنانکه به اسانید صحیحه منقولست از باب مدینه حکمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که جمیع خوبیها جمع شده است در سه چیز در نظر و سکوت و کلام، و هر نظری که در آن عبرتی نباشد سهو است، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۱۹

هر خاموشی که در آن فکری نباشد غفلت است، و هر کلامی که در آن ذکری نباشد لغو است پس خوشا حال بنده که نظرش همه عبرت، و سکوتش همه فکرت، و کلامش همه ذکر باشد، و بر گناهان خود گریان و مردمان از شر او ایمن باشند و چون آدمی به خودی خود باین صفات نمی تواند رسیدن حضرت این معانی در این کلمه دعا فرموده اند تا آدمی به تضرع و زاری از خداوند خود طلب نماید شاید بفضل او به این ها رسد و اگر کسی به تفضل الهی باین مقامات رسد هر ساعتی او را هزاران لذتست که وصف آن نمی توان کرد.

چنانکه در حدیث قدسی واقعست که مهیا ساخته ام از جبهه بندگان صالح خود آن چه را چشمها ندیده باشند و گوشها نشنیده باشد و در خاطر کسی خطور نکرده باشد و اینها از صفات دوستان حق سبحانه و تعالی است چنانکه در حدیث اولیاء الله مذکور است که سکوت ایشان ذکر است و نطق ایشان همه حکمت است و راه رفتن ایشان در میان مردمان برکتست اگر نه اجل مقرر شده باشد ارواح ایشان در اجساد ایشان قرار نگیرد یک چشم زدن، و خاصیتش آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که به درستی که اولیاء خدا را نه خوفیست در آخرت

و دنیا و نه غمگین و محزون می شوند (و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ الْآذَى نَفْسِ ابِي الْقَاسِمِ بِيَدِهِ مَا هَلَّلَ مَهَلَّلًا وَ لَا كَبَّرَ مَكْبَرًا عَلَى شَرَفٍ مِنَ الْإِشْرَافِ أَلْمَا هَلَّلَ مَا خَلْفَهُ وَ كَبَّرَ مَا بَيْنَ يَدَيْهِ بِتَهْلِيلِهِ وَ تَكْبِيرِهِ حَتَّى يَبْلُغَ مَقْطَعَ التُّرَابِ) وَ دَرِ قَوَى مَنقُولَسْتِ كِهَ أَنَ حَضْرَتِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلهَ فَرَمُودَنَدِ كِهَ بِحَقِّ خَدَاوَنَدِي كِهَ جَانِ اَبُو الْقَاسِمِ كِهَ كَنِيْتِ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمَرْسَلِيْنَ اَسْتِ دَرِ

لَوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٧، ص: ٣٢٠

قَبْضِهِ قَدْرَتِ اَوْسْتِ كِهَ هَرِ كِهَ بَرِ بَلَنْدِي بَرِ آيْدِ وَ بَكْوَيْدِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ يَا بَكْوَيْدِ اللهُ اَكْبَرِ الْبَتِّهَ بِهَ سَبَبِ كَفْتَنِ كَلْمِهِ تَوْحِيدِ هَرِ چِهَ دَرِ عَقْبِ اَوْسْتِ تَا مَنْتَهَايِ زَمِيْنِ، وَ بِهَ سَبَبِ اللهُ اَكْبَرِ هَرِ چِهَ دَرِ بَرَابَرِ اَوْسْتِ تَا مَنْتَهَايِ زَمِيْنِ هَرِ چِهَ هَسْتِ هَمِهَ مَتَكَلِّمِ بِهَ تَهْلِيْلِ وَ تَكْبِيْرِ شُوْنَدِ خَوَاهِ فَرَشْتِگَاْنِ وَ جَنِيَاْنِ وَ خَوَاهِ دَرِخْتَاْنِ وَ گِيَاَهِ وَ سَنَكِّ وَ كَلُوخِ وَ حَيَوَاْنَاْتِ غَيْرِ رُوْحِ اِنْسَاْنِ بَلَكِهَ اَرْوَاحِ وَ اِبْدَاْنِ هَمِهَ تَكْبِيْرِ وَ تَهْلِيْلِ گُوِيْنَدِ وَ ثَوَابِ هَمِهَ اَزِ جِهِهَ اَوْ بَاْشَدِ چَنَاْنَكِهَ حَقِّ سَبْحَاْنِهَ وَ تَعَالِي فَرَمُودِهَ اَسْتِ (وَ اِنْ مِنْ شَيْءٍ اِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُوْنَ تَسْبِيْحَهُمْ) نِيْسْتِ چِيْزِي مَكْرَ اَنَ كِهَ بِهَ تَسْبِيْحِ وَ تَهْلِيْلِ اِلَهِي مَشْغُولَنْدِ وَ لِيَكْنِ شَمَا نَمِي فِهْمِيْدِ تَسْبِيْحِ اِيْشَاْنِ رَا وَ اِيْنِ تَكْبِيْرِ غَيْرِ تَكْبِيْرِ وَ تَهْلِيْلِي اَسْتِ كِهَ هَمِيْشِهَ مِي گُوِيْنَدِ

بَابُ مَا يَجِبُ عَلَى الْمَسَافِرِ فِي الطَّرِيقِ مِنْ حَسَنِ الصَّحَابَةِ وَ كَظْمِ الْغَيْظِ وَ حَسَنِ الْخَلْقِ وَ كَفِّ الْاَذَى وَ الْوَرَعِ

(رَوِيْ عَنِ اَبِي الرَّبِيْعِ الشَّامِيِّ قَالِ كُنَّا عِنْدَ اَبِي عَبْدِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ الْبَيْتِ غَاصَّ بِأَهْلِهِ فَقَالَ لَيْسَ مَنَّا مَنْ لَمْ يَحْسَنْ صَحْبَهُ مِنْ صَحْبِهِ وَ مَوَافَقَهُ مِنْ وَاقِفِهِ وَ مَمَالِحَهُ مِنْ مَالِحِهِ وَ

مخالفه من خالفه) این بابی است که در بیان آن چه واجب است بر مسافر در راه از خوب مصاحبت نمودن با رفقا و خشم خود را فرو نشانیدن و خلق نیکو داشتن و آزار به کسی نرسانیدن و پرهیزکاری از محرّمات و شبهات الهی نمودن و کالصحیح منقول است از خالد که با جمعی در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم و آن یورت پر بود از مردمان پس حضرت فرمودند که از ما نیست یعنی از شیعیان ما یا از خواص شیعیان ما نیست کسی که نداند و بفعل نیاورد مصاحبت یا محبت با جمعی که با ایشان مصاحبت می کند یا صحبت می دارد چون شرایط آن بسیار است و خواهد آمد در حقوق و اگر کسی داند و نکند ندانسته است.

و کسی که نداند موافقت نمودن و بر وفق طبایع جمعی بودن که ایشان با طبیعت سازند و در کافی و محاسن و غیر آن مرافقه من رافقه است یعنی ملاطفت نکند با جمعی که با او ملاطفت می نمایند، و فی نفسه مهربانی و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۲

شفقت کردن مطلوبست چه جای آن که آن جماعت ملاطفت نمایند، و کسی که نداند و به جا نیاورد حق نمک را با کسانی که حق نمک او را می دانند و همین که با یکدیگر چیزی خوردند یا چیز کسی را خوردند می باید که نه مثل سابق باشند، و کسی که نداند مخالفت نمودن با کسی که با او مخالفت نماید یعنی دشمنی نیز مرتبه دارد اگر کسی با این کس ستمی کند همان مقدار جزا دارد بغیر از فحش که جزای او

با حاکم شرعست که حد بزند، و اگر کسی مشتی بر کسی زند و مشت زند یا سخت تر زند جایز نیست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که **فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ** و در اکثر نسخ به قافست یعنی خلق خود را نیکو کردن یا کسی که با این کس خلق را نیکو می کند یا آن که با خلق مردمان چنان سر کند که ایشان با او سر می کنند که اگر بر او تکبر کنند او استغنا ورزد از ایشان و اگر با او خوبی کند او خوبی کند و در بعضی از نسخ اول به قافست و ثانی به فاست یعنی خلق خوب داشته باشد یا کسانی که با او بد کنند به آن که به ازاء بدی نیکی کند و این بهتر است و به همه این مضامین روایات وارد شده است (و روی صفوان الجمال عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال کان ابی صلوات الله علیه یقول ما یعبأ بمن یؤمّ هذا لبیت اذا لم یکن فیه ثلث خصال خلق یخالق به من صحبه و حلم یملک به غضبه و ورع یحجزه عن محارم الله عزّ و جلّ) و منقولست به اسانید صحیحه از صفوان و از محمد بن مسلم و از میسر و غیر ایشان از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که اعتنائی و اهتمامی نیست به شان کسی که قصد حج یا عمره این خانه کند هر گاه نبوده باشد در او این سه خصلت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۳

خلقی که به او معاشرت نیکو کند با

مصاحبان یا معاشران خود و حلمی که مالک باشد غضبش را که فرو نشاند و به مقتضای آن عمل نکند دیگر ورع و پرهیزکاری که او را از محرمات الهی مانع باشد و به جا نیاورد، و احادیث بسیار در فضایل این صفات وارد شده است و همیشه مطلوبست خصوصاً در سفرها که معاشرت بیشتر است و همیشه با همندهمند بخلاف حضر خصوصاً این سفر که غرض عمده رضا الهی است می باید چنان کنند که در جمیع سفر حکم حاجیان داشته باشند (و قال الصادق صلوات الله علیه لیس من المرؤه ان یحدّث الرّجل بما یلقى فی السّفر من خیر او شرّ) و در موقوف از جعفر بن غیاث منقولست که آن حضرت فرمودند که از مروت یعنی آدمیت یا مردی نیست که شخصی حکایت کند هر چه را در سفر بر سر او آمده است از خوبیهای او به دیگران یا بدیهای دیگران به او و بلاهایی که از حق سبحانه و تعالی بر سر او آمده باشد بلکه نیکیهای خود را فراموش می باید کرد و بدیهای دیگران را معذور می باید داشت چون در سفر خلقها تنگ می شود و از این جهت سفرش نامیده اند که ظاهر می گرداند اخلاق رذیله و حسنه را.

و لهذا منقول است که شخصی مدح نمود شخصی را نزد شخصی او گفت با او مسافرت کرده گفت نه گفت معامله کرده گفت نه گفت معاشرت کرده گفت نه گفت پس چگونه می گویی [خوب ظ] مردیست: خوبیها در سفر و در مالیات ظاهر می شود و بعنوان حدیث نیز منقولست (و روی عن عمّار بن مروان الکلبیّ قال أوصانی ابو عبد الله

لوامع صاحبقرانی،

صلوات الله عليه فقال أوصيك بتقوى الله و اداء الامانه و صدق الحديث و حسن الصيحه لانه لمن صحبتك و لا قوه الا بالله) و در صحیح منقولست که عمار گفت که وصیت و امر کردند مرا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و فرمودند که امر می کنیم ترا یا عهد می گیرم از تو که پرهیزکار باشی از خداوند عالمیان، و به آن که امانت را به صاحبش برسانی، و راست به گویی و نیکو مصاحبت یا معاشرت کنی با کسانی که با تو صحبت می دارند، یا معاشرت می کنند و قوتی نیست بر عمل باین وصیتهای مگر بعون الهی، و این مضامین هر یک و مجموع متواتر است از ائمه هدی صلوات الله عليهم و خصوصیتی بسفر ندارند همیشه مطلوبست و آن که بلفظ وصیت واقع شده است ظاهرا علتش اینست که گویا می فرمایند که شاید آخر عمر ما باشد و دیگر ما را نه بینی چنین و چنین کن (و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال من خالطت فان استطعت ان یكون یدک العلیا علیه فافعل) و در قوی کالصحیح و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند که با هر که معاشرت کنی و اختلاط کنی تا توانی چنان کنی که تو بر او فایق باشی در احسان و اکرام و تواضع و امثال اینها و در کافی عليهم است و هر دو جایز است و در محاسن مثل اصل است

باب تشیع المسافر و تودیعه و الدعاء له

(لما شیع امیر المؤمنین صلوات الله عليه ابا ذرّ رحمه الله عليه شیعه الحسن و الحسین

صلوات الله عليهما و عقيل بن ابى طالب و عبد الله بن جعفر و عمار بن ياسر قال امير المؤمنين صلوات الله عليه و دَعُوا اخاكم فانه لا بد للشاخص ان يمضى و للمشيح من ان يرجع فتكلم كل رجل منهم على حiale فقال الحسين بن على صلوات الله عليه رحمك الله يا ابا ذر ان القوم انما امتهنوك بالبلاء لانتك منعتهم دينك فمنعوك دنياهم فما احوجك غدا الى ما منعتهم و اغناك عما منعوك فقال ابو ذر رحمكم الله من اهل بيت فمالى شجن فى الدنيا غيركم انى اذا ذكرتكم جدكم رسول الله صلى الله عليه و آله) بابى است در مشايعت و همراهى كردن با مسافر كه با او بروند يك روز يا دو روزه راه چنانكه در صوم گذشت كه از حقوق مؤمن است مشايعت او كردن و هم چنين استقبال او نمودن، و روزه ماه رمضان را مى توان خوردن در وداع نمودن مسافر، و دعا كردن از جهه او.

منقولست در قوى بروايت برقى باين اختصار، و كلينى حديث را بطوله روايت کرده است و در روضه مذکور است كه چون حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه مشايعت نمودند ابو ذر را حضرات حسن و حسين صلوات الله عليهما و عقيل و عبد الله بن جعفر بن ابو طالب و عمار نيز

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۲۶

مشايعت رفتند حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه فرمودند كه برادر خود را وداع كنيد چون مفارقت ضروريست او را مى بايد رفت و شما را بر مى بايد كشت پس هر يك او را وداع نمودند با تعزیه و تسليه چون متوجه ربنده بود در وقتى كه عثمان

او را اخراج نموده بود.

پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه وداع فرمودند که حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند ای ابو ذر، و در کافی در تودیع حسنین صلوات الله علیهما مذکور است که هر دو او را مخاطب ساختند بیا عمّاه و او را عم خود خواندند و رعایت ادب او فرمودند که به درستی که این قوم یعنی عثمان و اتباعش ترا باین بلاها مبتلا ساختند از جهت آن که تو دین خود را از جهت ایشان بر باد ندادی ایشان رفاهیت دنیا را از تو منع کردند و فردای قیامت ایشان را به آن چه منع کرده ایشان را از آن که دین باشد محتاج خواهند بود یعنی نهایت احتیاج بدین خواهند داشت و نخواهند داشت، و تو چه بی نیاز خواهی داشت از آن چه ایشان ترا از آن منع نمودند که آن رفاهیت زندگانی تو باشد در این بلد، پس ابو ذر گفت حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند ای اهل بیت رسول الله که مرا در دنیا آرزویی نیست بغیر از دیدن شما که چون شما را می بینم حضرت سید المرسلین به یاد می آید و این را نیز از من گرفتند.

و مجمل حکایت ابو ذر آنست که بعد از ائمه هدی صلوات الله علیهم کسی به زهد ابو ذر رضی الله عنه نمی رسید، و ظاهراً مامور بود که تقیه نکند و در زمان عثمان چون بر خلاف سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله سر می کرد و می گفت که ابو بکر و عمر خسر دنیا و الآخره بودند و هر گاه آخرت را کسی بر

باد دهد چرا دنیا را بر باد دهد و چون والی شد بیت المال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۷

را متصرف شد و جواهری که در درفش گاوایانی بود که در فتح یزدجرد از جهه عمر فرستادند که این را نتوانستیم قسمت نمودن چون هر پادشاهی از پادشاهان عجم چند دانه از جواهری که نظیرش نبود در آنجا نصب نموده بودند و بحسب روایات کثیره که گذشت مال حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بود عمر آن را در بیت المال ضبط نمود عثمان غلامان حبشی بسیار از آن بیت المال خرید و از جهه ایشان کمر خنجرهای مرصع ساخت، و در هر خنجری جواهری از این جواهر نصب نمود و جوهری که قیمتش از همه بهتر بود به دخترش داد که جقه ساخت و بر سر می زد و به نحوه پادشاهان بازرگان هر قومی را چیزها از بیت المال می داد و فقرا را محروم می گردانید.

و کسی جرأت نمی کرد که منع او کند از این افعال بغیر از ابو ذر تا آن که ابو ذر روزی داخل شد بر عثمان دید که صد هزار درهم در نزد او ریخته بود گفت یا عثمان این چه زر است عثمان گفت که این زر را از بعضی از اطراف آورده اند و می خواهم صد هزار درهم دیگر با این ضم کنم و گنج بگذارم ابو ذر نصایح خشنه کرد و کعب الاحبار حاضر بود گفت چه قصور دارد هر گاه شخصی زکات مال خود را داده باشد اگر خانه بسازد که یک خشتش طلا باشد و یکی نقره ابو ذر گفت دروغ می گویی حق سبحانه و تعالی می فرماید «الَّذِينَ يَكْتُمُونَ

الذَّهَبِ الخ» یعنی جمعی که گنج می گذارند یا جمع می کنند طلا و نقره را و در راه خدا نمی دهند بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک تا به آخر که گذشت.

و غرض ابو ذر این بود که این مال خراج است و مال کافه مسلمانانست و واجبست اخراج آن تا آن که مکرر این آیه را بر او می خواند بعضی از صحابه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۸

گفتند یا عثمان از جبهه ابو ذر چیزی بفرست که دهانش بسته شود عثمان گفت گمان ندارم که قبول کند تا آن که دویست مثقال و بروایتی دو کیسه پر از زر سرخ بدو غلام داد که اگر سعی کنید که ابو ذر این مال را از شما قبول کند شما آزادید از مال من و هر چه گوید معارضه مکنید تا آن که آن دو غلام به نزد ابو ذر آمدند و سلام عثمان را به او رسانیدند و گفتند امیر المؤمنین عثمان این مال را از جبهه تو فرستاده است.

ابو ذر گفت امیر الفاسقین است امیر المؤمنین علی بن ابی طالب است و من احتیاج ندارم گفتند ناچار است از قبول گفت آیا بهر یک از مسلمانان این مقدار رسیده گفتند نه و عثمان قسم یاد کرد که این مال حلال است گفت احتیاج ندارم، ایشان گفتند که در خانه تو هیچ چیز نیست ابو ذر گفت که در آن پاپوچه دو تا نان خشک جو هست که یکی را امشب افطار به آن خواهم کرد اگر بمانم، و دیگری را فردا شب اگر بمانم و اگر بمیرم از من مانده است این دو نان یا یک نان

و چه بد خواهد بود حال من، ایشان گفتند اگر تو قبول کنی ما آزاد می شویم گفت اگر من بگیرم بنده او خواهم شد.

و چون ابو ذر بسیار معتبر بود نزد صحابه عیالاجی نمی توانست کردن بغیر آن که ابو ذر را به نزد معاویه فرستاد به شام که شاید معاویه او را به حیلہ بکشد معاویه ابو ذر را در محله جا داد که معروفست الحال به محله خراب اهل آن محله همه شیعه شدند و تا حال شیعه اند معاویه او را به جبال شام فرستاد و اهل آن جبال همه شیعه شدند، و مشهور است به جبل عامل و تا حال شیعه اند و مجتهدان بسیار بهم رسیدند و همیشه علما و فضلا و صلحا و اتقیا در آنجا بیش از جاهای دیگر می بودند و الحال نیز خوبان در آنجا بسیار هستند و اهل آنجا غالبا عادلند تا از آنجا باین بلاد نیایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۲۹

و چون معاویه مطلع شد بر این معنی باز به نزد عثمان فرستاد که اگر ابو ذر در اینجا بماند همه شیعه خواهند شد و مرا و ترا در این بلاد دیگر دخل نخواهند داد عثمان گفت او را به نزد من فرست پس او را بر شتری برهنه سوار کرد و بدنش مجروح شد و تا مدتی به اصلاح آمد و باز عثمان در فکر اخراج او شد و از ابو ذر پرسید که در کجا می خواهی باشی بعد از مدینه گفت در مکه که در آنجا عبادت الهی کنم تا بمیرم گفت کدام جا نزد تو بدتر است گفت ریزه که در حالت کفر در آنجا می بودم

و

آن موضعی است میان مکه معظمه و بصره گفت ترا به آن جا می فرستم و سخنان بسیار رد و بدل شد میان عثمان و ابو ذر که در تفسیر علی بن ابراهیم مذکور است و بعد از آن او را به آن جا فرستاد و در آنجا می بود به عبادت الهی تا به رحمت واصل شد و این مشایعت و وداع در این مرتبه واقع شد و ستیان اکثر این امور را ذکر کرده اند.

و محمد بن جریر طبری در تاریخ خود اکثرش را ذکر کرده است در ضمن فتوی قتل عثمان که افعال شنیعه او را ذکر کرده است از سوختن قرانها و ایدای صحابه و بدعتهای او و همه صحابه فتوی دادند که واجب القتل است و او را کشتند و در مقبره یهودان انداختند و سگان اکثر بدن او را خوردند و در روز چهارم ندیدند جثه او را.

و از مروان بن حکم نقل کرده اند که او گفت که من در شب چهارم در مقبره یهودان قبری گندم و او را دفن کردم، و در زمان بنی امیه بر سرش عمارت ساختند.

و از جمعی کثیر از اهل مدینه مشرفه و غیر هم شنیدم که این قبری که الحال زیارت می کنند قبر عثمان بن مظعونست که او پسر ام ایمن است که او مریه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و عثمان بن مظعون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۰

بسیار بزرگست و از جمله خوبیهای او این بود که در زمان حضرت فوت شد و هم چنین اکثر صحابه که در زمان حضرت فوت شدند یا شهید شدند حال ایشان خوبست، و آنهایی

که ماندند همه دنیا را بر آخرت اختیار کردند مگر قلیلی چنانکه قرآن مجید و احادیث متواتره دالّند بر ارتداد ایشان و قلیلی مرتد نشدند و جمعی بعد از ارتداد رجوع به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نمودند و احادیث بسیار از ائمه اطهار سلام الله علیهم وارد شده است که صحابه همه مرتد شدند و بعد از وفات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مگر سه کس سلمان و ابو ذر و مقداد و تا هفت کس نیز وارد شده است که عمار بن یاسر و حذیفه و ابو الهیثم بن التیهان و ابو ایوب با ثلثه اوّلند که این چهار اندک تزلزلی ایشان را در ابتدا به هم رسید که چرا علی ترک قتال کرد و امثال این معنی در خاطرهای ایشان در آمد.

و اما کسانی که بیعت با ابو بکر کردند در ابتدا به زودی برگشتند بسیارند مثل جابر بن عبد الله انصاری و ابو ایوب انصاری و سهل بن حنیف و عبد الله بن صامت و عباد بن صامت و خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و ابو سعید خدری و امثال ایشان که بسیارند، و مجملای می باید که این کس دوست باشد با صحابه که بر دین حق از دنیا رفته اند، و بد باشد یا جمعی که کافر از دنیا رفتند (و کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ودّع المؤمنین قال زودکم الله التقوی و وجهکم إلى کلّ خیر و قضی لکم کلّ حاجه و سلّم لکم دینکم و دنیاکم و ردّکم سالمین إلى سالمین) و منقولست در صحیح از ابن مسکان که حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۱

گاه وداع فرمودند مؤمنان را این دعا می کردند که ترجمه اش اینست که حق سبحانه و تعالی تقوا را توشه شما گرداند چنانکه در قرآن مجید فرموده است که توشه از جهه راه مکه بردارید از توشه بدن و روح پس به درستی که بهترین توشه ها تقوی و پرهیزکاری است که توشه روحانی است و حق سبحانه و تعالی چنانکه روی شما را به جانب این سفر کرده است روی شما را به جانب همه خوبیها کند که عاقبت این سفر نیز خوب باشد و در این سفر کاری بغیر از خوبی نکنید و هر حاجتی که دارید بر آورد و دین و دنیای شما را به سلامت دارد و شما را به سلامت بر گرداند بسوی ما و اهل بیت که همه زنده شما را دریابیم با سلامتی چنانکه متعارفست که می گویند إن شاء الله شما را به سلامت به بینیم که به عمر طبیعی رسیده باشی این دعا از جهه او و تو هر دو است (و فی خبر اخر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کان رسول الله صلی الله علیه و آله اذا ودّع مسافرا اخذ بیده ثم قال احسن الله لك الصّیحابه و اکمل لك المعونه و سهّل لك الحزونه و قرّب لك البعید و کفاک المهمّ و حفظ لك دینک و أمانتک و خواتیم عملک و وجهک لكلّ خیر علیک بتقوی الله استودع الله نفسک سر علی برکه الله عزّ و جلّ) و در حدیث صحیح دیگر منقولست از ابن مسکان

و غیر او از عبد الرحیم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وداع می فرمودند مسافری را دست او را می گرفتند و می فرمودند که حق سبحانه و تعالی با تو نیکو مصاحبت کند و یآوری ترا کامل گرداند و دشواری را هراسان گرداند و راه دور ترا نزدیک گرداند و کفایت کند مهمات ترا و حفظ کند دین و تقوی ترا و خاتمه عملت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۲

را نیکو کند و روی دل ترا به جانب همه خوبیها کند بر تو باد بتقوی و پرهیزکاری از مخالفت الهی و ترا به خدا می سپارم.

و در محاسن برقی استودعک الله است و این بهتر است و مضمون اینست که بترتیب از محاسن برقی برداشته باشد پس جزم بهم می رسد که تغییرات از نساخ شده است، و جزم بهم می رسد که آن چه داریم کتاب برقیست چون هر چه صدوق و کلینی و شیخ از احمد برقی روایت کرده اند بهمان عنوان در این کتاب هست اگر چه این کتب داخل کتب مشایخند و اجازه این کتب را از مشایخ داریم و لیکن قراین به مرتبه علم یا قریب بعلم می رساند بعد از آن فرمودند که روانه شو با برکات الهی تعالی شانه یعنی مبارک باشد این سفر و نعمتهای بسیار از فضل حق سبحانه و تعالی در این سفر بیابی.

باب ما یقوله من خرج وحده فی سفره

(روی بکر بن صالح عن سلیمان بن جعفر عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما قال من خرج وحده فی سفر فلیقل ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله اللهم انس

وحشتی و اعنی علی وحدتی و ادّ غیبتی) این بابی است در دعایی که منقولست که آن را بخواند اگر تنها بسفر رود منقولست در حسن کالصحیح از بکر و در او ضعفی هست نزد بعضی به اعتبار آن که چیزهای غریب روایت کرده است و بر تقدیر ضعف ظاهراً ضرر ندارد چون در فضایل است و مع هذا ظاهر آنست که از کتاب سلیمان روایت کرده است و سند صدوق باین کتاب صحیح است که حضرت امام موسی صلوات الله علیه فرمودند که هر که تنها به سفری رود این دعا را بخواند که ترجمه اش اینست که آن چه اراده الهی است واقع می شود، و نیست حرکتی و قوتی مگر بعون حق سبحانه و تعالی خداوندا وحشت مرا انس ده، و تو مدد کن مرا در این تنهایی، و مرا به سلامت به خانه خود رسان.

و در حدیثی موثق از آن حضرت منقول است که اگر مبتلا شوی به تنهایی ذکر حق سبحانه و تعالی بسیار بکن و مجرب است خواندن آیه الکرسی بلکه همیشه خوبست که مشغول خواندن باشند تا از همه آفات در حفظ الهی باشد

باب کراهه الوحده فی السفر

(روی علی بن اسباط عن عبد الملک بن مسلمه عن السندي بن خالد عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله الا أتبئکم بشرّ الناس قالوا بلی یا رسول الله قال من سافر وحده و منع رفته و ضرب عبده) این بایست در مکروه بودن تنها سفر کردن و بسا باشد که حرام باشد هر گاه خوف دشمن و درنده باشد.

منقول است کالصحیح که حضرت سید المرسلین صلی

اللَّهُ عليه و آله فرمودند که می خواهید شما را خبر دهم به بدترین مردمان صحابه! گفتند بلی یا رسول الله حضرت فرمودند که بدترین مردمان کسی است که تنها بسفر رود و نفع او به کسی نرسد و در محاسن زوده است یعنی کسی که توشه خود را بخل ورزد و به کسی ندهد یعنی اگر زیاده از قدر ضروری او باشد و این اظهر است و ظاهراً از نساخ شده است و سیم کسی که بنده خود را عبث بزند.

و کلینی در حسن کالصحیح از ابو حمزه روایت کرده است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که بدترین مردمان کسی است که منع می کند عطای خود را و بنده خود را می زند و تنها چیزی می خورد و از این باب اخبار بسیار است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۵

(و قال ابو الحسن موسى بن جعفر صلوات الله عليهما في وصيته رسول الله صلى الله عليه و آله لعلي صلوات الله عليه لا تخرج في سفر وحدك فان الشيطان مع الواحد و هو من الاثنين ابعده يا علي ان الرجل اذا سافر وحده فهو غاو و الاثنان غاويان، و الثلاثة نفر و روى بعضهم سفر) و كالصحيح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که در جمله وصایای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرموده بودند این بود که یا علی تنها بسفر مرو که شیطان رفیق کسی است که تنها باشد، و بدو کس نیز نزدیکست و لیکن دورتر از یکی است یا

علی به درستی که شخصی که تنها می رود گمراه است یعنی غالباً راه را کم می کند یا راه شرع را از دست داده است و راه دزدان را بر خود باز کرده است، و دو کس نیز گمراهند، و سه کس جماعتند و نفر را بر کل مردم اطلاق می کنند و بر کمتر از ده نیز اطلاق می کنند، و بعضی همین روایت را از آن حضرت نقل کرده اند و به جای نفر سفر ذکر کرده اند یعنی سه کس مسافرانند یعنی شرط مسافرت را به جا آورده اند، و این در صورتیست که راه امن باشد و الا گاه باشد که ده هزار کس جمع شوند نتوانند رفت چنانچه ظاهر است و لفظ روی از برقی است چنانکه در محاسن است و همین حدیث را کلینی به همین نحو روایت کرده است و صدوق بنحو او.

(و روی ابراهیم بن عبد الحمید عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما قال لعن رسول الله صلی الله علیه و آله ثلاثه الاکل زاده وحده و الثائم فی بیت وحده و الزاکب فی الفلاه وحده) و در موثق کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله لعن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۶

فرمودند سه کس را کسی که توشه خود را در سفر یا در سفر و حضر تنها خورد به آن که با او کسی نباشد یا چیزی از آن به فقرا که همراهند ندهد، و کسی که در خانه تنها بخوابد، و کسی که به صحرا و بیابان رود تنها و اینها در صورت خوف بسیار حرامست و خوف نادر مکروه است و ظاهر عبارت اعم است

از آن که خوف باشد یا نه و اگر مضطر شود و با ذکر خدا باشد تنها نیست (و روی محمد بن سنان عن اسماعیل بن جابر قال كنت عند ابي عبد الله صلوات الله عليه صلوات الله عليه بمكة اذ جاءه رجل من المدينة فقال له من صحبتك فقال له ما صحبت احدا فقال له ابو عبد الله صلوات الله عليه اما لو كنت تقدمت إليك لأحسنت ادبک ثم قال واحد شیطان و اثنان شیطانان و ثلاثة صحب و اربعة رفقاء) و کالصحيح منقولست از اسماعیل ثقه و ظاهرا از کتاب او دیده است و موافق مشهور ضعیف است که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه بودم در مکه معظمه که شخصی از مدینه مشرفه به خدمت آن حضرت مشرف شد حضرت فرمودند که با که رفیق بودی یعنی کسی دیگر با تو بود یا تنها آمدی آن شخص گفت با کسی رفیق نبودم پس حضرت فرمودند که اگر من پیشتر به تو گفته بودم که تنها سفر مکن و کرده بودی نیکو تادیبی می کردم یعنی به تعزیر و چون نگفته بودم پیشتر از این باین فرمودن تعزیرت می کنم که چرا مسائل خود را یاد نمی گیری پس حضرت فرمودند که یک کس که بسفر رود تنها بمنزله شیطانست و دو کس دو شیطانند و سه کس مصاحبانند و چهار نفر رفیقانند و ظاهر آنست که مصاحبت را زیاده از سه کس خوب نیست و رفیق هر چند بیشتر است بهتر است و الله تعالی يعلم

باب الرِّفْقَاءِ فِي السَّفَرِ وَ وَجوبِ حَقِّ بَعْضِهِمْ عَلَى بَعْضٍ

[اول رفیق بهم رسان و بعد از آن به سفر رو]

(روی السَّكُونِيَّ بِإِسْنَادِهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الرَّفِيقُ ثُمَّ السَّفَرُ وَ

قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا اصْطَحَبَ اثْنَانِ اِلَّا كَانَ اعْظَمُهُمَا اجْرًا، وَ احْبَهُمَا اِلَى اللهِ اَرْفَقَهُمَا بِصَاحِبِهِ وَ قَالَ امير المؤمنين صلوات الله عليه لا تصحبني في سفر من لا يرى لك من الفضل عليه كما ترى له عليك و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ السَّنَةِ اِذَا خَرَجَ الْقَوْمُ فِي سَفَرٍ اَنْ يَخْرُجُوا نَفَقَتَهُمْ فَاِنَّ ذَٰلِكَ اَطِيبٌ لِّاَنْفُسِهِمْ وَ احْسَنُ لِاَخْلَاقِهِمْ) اين بابی است در بیان رفیقان سفر و لازم بودن حق ایشان بر یکدیگر مرویست.

در قوی کالصحيح از سکونی به اسناد او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و آله از آباء خود از حضرت امیر المؤمنین که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ فرمودند که اول رفیق بهم رسان و بعد از آن بسفر رو.

و در محاسن ثم الطريق است و دور نیست که نسخه محاسن را ساخته باشند نساخ چون الطريق مشهور است و بسیار است که این بر قلم ایشان می آید و اصلاح نمی کنند این هم خوبست.

و به همین اسناد حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ و آله فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۸

هر دو کسی که با یکدیگر مصاحبت نمایند خواه در سفر خواه در حضر کسی اجرش عظیمتر است و نزد حق سبحانه و تعالی محبوبتر است که رفق و مدارای او به آن دیگر بیشتر باشد، و از این حدیث ظاهر می شود که رفیق بهتر از مصاحبست و لیکن معانی بهم نزدیکست و در هر جا چیزی انسبست.

و به همین اسناد از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که مصاحبت مکن کسی را که ترا بر خود فضیلت

نهد چنانکه تو او را بر خود تفضیل می دهی.

و به همین اسناد آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سنت است که هر گاه قومی به سفری روند همه آن چه دارند در میان گذارند اگر چه کسی بیشتر داشته باشد و یکی کمتر بلکه هیچ یک ندانند که هر یک چه آورده اند که خاطرشان جمعتر می شود و اخلاق ایشان نیکوتر می شود، و بر همه این مضامین احادیث بسیار وارد شده است و چون احادیث دیگر هست و متواتر است اگر حدیث سکونی را مقدم دارند از آن جهت است که چون او به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می رساند از جهت تیمن و تبرک افتتاح به احادیث او اولاد و امثال او می نمایند تا آن که جمعی از علما اگر در طرق ما حدیثی از آن حضرت به ایشان نرسیده باشد از طرق عامه نقل می کنند

[مصاحبت با کسی کن که تو مستفید شوی از او]

(و روی اسحاق بن جریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال کان یقول اصحب من تترین به و لا تصحب من یتزین بک) منقولست از اسحاق و کتاب او از اصول است و ثقه است و لیکن شیخ گفته است که واقفی است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۳۹

فرمودند که مصاحبت با کسی کن که تو مستفید شوی از او و با کسی مصاحبت مکن که او مزین شود.

چنانکه منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اگر کسی عاقل باشد باکی نیست که با او مصاحبت کنی اگر چه کریم نباشد و از عقلش منتفع شود اما اجتناب

کن از اخلاق و افعال بدش، و باکی نیست که مصاحبت کنی با کریم هر چند عقلش کامل نباشد از کرمش منتفع شود و اگر هیچ یک از این دو صفت نداشته باشد به آن که بخیل احمق باشد از او بگریز نهایت گریختن.

و منقولست کالصحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که متابعت کن کسی را که نصیحت کند ترا و بگریاند ترا و مصاحبت مکن با کسی که مدح تو کند و ترا خندان کند و عیبهای ترا پنهان کند و کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که دوست ترین برادران من نزد من کسی است که عیبهای مرا به هدیه آورد نزد من، و ظاهر است که مراد اینست که شما می باید که از دوستی خوشحال باشید که عیبهای شما را به شما گوید تا در ازاله آن بکوشید، و بهترین طرق از جبهه معرفت عیوب خود آنست که هر چه دیگری کند و در نظرت قبیح باشد آن را نکنی.

[مصاحبت کن با کسانی که مثل تو باشند]

(و روی شهاب بن عبد ربّه قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه قد عرفت حالی و سعه یدی و توسعی علی اخوانی فاصحب النّفر منهم فی طریق مکّه فإوسع علیهم قال لا تفعل یا شهاب ان بسطت و بسطوا اجحفت بهم و ان هم أمسکوا اذلتهم فاصحب نظرائک اصحب نظرائک)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۰

و در صحیح از شهاب منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حال مرا شما می دانید و توسعه که دارم و احسان به برادران مؤمن می کنم و گاه هست که تا ده نفر

از برادران در راه مکه با خود می برم و بر ایشان توسعه می کنم که اکثر خرجهای ایشان با من است حضرت فرمودند که چنین مکن که فقرا را با خود ببری که اگر تو بسط کنی و خرجهای متنعمانه کنی ایشان نیز بکنند فقیر می شوند و محتاج، و اگر ایشان نکنند و بر سر سفره نشینند سبب ذلت ایشان می شود مصاحبت کن با کسانی که مثل تو باشند و مرتبه دیگر همین عبارت را از روی تاکید فرمودند و عبارت دویم در اکثر نسخ این کتاب هست چنانکه در محاسن هست و در بعضی از نسخ نیست چنانکه در کافی نیست، و ظاهراً اگر اغنیا به فقرا زر بدهند که آنها با هم باشند بهتر است مگر آن که فقرا جمعی باشند که اگر نزد غنی نباشند هلاک شوند به آن که مثلاً عادت کرده باشند به گدایی و نسبت به ایشان مذلت نباشد یا تحصیل ما یحتاج خود نتوانند کرد اگر چه زر داشته باشند یا طبخ نتوانند کرد و امثال اینها که در این صورت ثوابش عظیم است (و قال ابو جعفر صلوات الله علیه اذا صحبت فاصبحت نحوک و لا تصحب من یکفیک فانّ ذلک مذللّه للمؤمن) و در صحیح از حماد از حریر از بعضی مشایخ او منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه مصاحبت کنی با کسانی بکن که مثل تو فقیر باشند و با کسانی مصاحبت مکن که خرج تو با ایشان باشد که این سبب ذلت و خواری مؤمن است و حق سبحانه و تعالی می خواهد که تو عزیز باشی خود را

ذلیل مکن و این حدیث خطابست به فقرا و اول با اغنیا که نظر بهر دو مکروه است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۱

و در موثق از ابو بصیر و از غیر او نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به همین مضمون (و روی ابو خدیجه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال البائت فی البیت وحده شیطان و الاثنان لَمَه، و الثلاثه انس) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی در یورتی تنها بسر آورد شیطان است یعنی شیطان با او مقرون می شود و او را بمنزله خود می کند، و دو کس که باشند بی مونس نیستند و شیطان دورتر است، و سه کس که باشند جماعتند و سبب نزول رحمت الهی است.

و به همین مضمون کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست به اضافه آن کسی که در صحرا تنها سفر کند شیطانست و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که بول یا غایط بر قبر کند یا ایستاده بول کند یا در آب ایستاده بول کند یا راه رود و یک لنگ کفش در پا داشته باشد یا آب ایستاده در شب بیاشامد و یا در یورت «۱» تنها شب بروز آورد یا شب دستش گوشت آلوده باشد و دست را نشسته باشد بعد از خوردن گوشت و شیطان بر او دست یابد ترک نمی کند او را مگر آن که حق سبحانه و تعالی او را دفع کند از او و اکثر اوقات در چنین حالات شیاطین بر

فرزندان آدم مسلط می شوند که جن می گیرد ایشان را و آزار به ایشان می رسد به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله متوجه جهاد می شده بودند به وادی رسیدند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۲

که در آنجا جن بسیار بود پس به اصحاب خود ندا کردند که هر که از این وادی گذرد دست دیگری را بگیرد و بگذرد و هیچ کس تنها نگذرد پس شخصی تنها رفت و مصروع شد پس او را به خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بردند حضرت انگشت مهین او را گرفتند و فشردند که بسم الله ای خبیث بیرون رو منم رسول خدا پس آن مرد به خود آمد برخاست.

و احادیث بسیار وارد شده است که ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند که اکثر اوقاتی که شیطان دست می یابد در تنهایی دست می باید

[زیاده نشدند قومی بر هفت نفر مگر آن که صدا و فریادشان بسیار می شود]

(وقال رسول الله صلی الله علیه و آله احب الصحابه إلى الله عزّ و جلّ اربعة و ما زاد قوم علی سبعة الا کثر لغتهم) و کالصحيح منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که محبوبترین مصاحبان نزد حق سبحانه و تعالی چهار کسند و زیاده نشدند قومی بر هفت کس مگر آن که صدا و فریادشان بسیار می شود که نمی دانند چه می گویند پس تا هفت کس بد نیستند و زیاده قیل و قال زیاد می شود و اشعاری دارد به کراهت، و این جماعت مصاحبان هم سفره اند که کمتر بهتر است اما رفیق سفر هر چند بیشترند، بهتر است تا بسیار نشود چنانکه در آب نزاع شود و در منزل و کاروان سرا جا نباشد و سفر مکه

معظمه باختیار این کس نیست تا چه اتفاق افتد (و قال الصادق صلوات الله عليه حق المسافر ان یقیم علیه اخوانه اذا مرض ثلثا) و کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که حق مسافر بر اصحاب یا بر رفقا آنست که اگر بیمار شود یکی از ایشان باقی یا بقدر ضرورت از جبهه او سه شبانه روز توقف اگر به شود یا چنان شود که سوار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۳

تواند شد اگر چه به استیجار تخت روان باشد با امکان فبها و الا بروند و بیمار را بگذارند اگر در آبادانی باشد و اگر در مثل صحرای مکه باشد که نایستند و در ایستادن خوف فوت حج باشد و هلاک در صحرای حق ساقط و حفظ نفس واجبست، و در این صورت بر شتر بستن مقدم است بر گذاشتن در صحرا از وجوه بسیار و اقل آنست که اگر بمیرد بر او نماز کنند و دفن کنند و در همراه بردن احتمال زیستن هست و در گذاشتن آن احتمال نیست غالبا و کالصحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در راهی مصاحب شدند با یکی از اهل ذمه از یهود و نصاری پس ذمی از حضرت پرسید به کدام طرف می روید حضرت فرمودند به کوفه و ذمی به جانب دیگر می رفت چون بر سر دو راه رسیدند ذمی به طرفی که می خواست روان شد حضرت نیز با او روان شدند ذمی گفت شما به کوفه می رفتید و راه کوفه آن راهست حضرت فرمودند که می دانم و لیکن چون در این راه با هم بودیم و روانه آن طرف شدی حق صحبت این است

که پاره راه مشایعت کنم و بر گردم و پیغمبر ما چنین فرموده است آن ذمی گفت که از این جهت است که همه کس اطاعت او کرده اند و می کنند از جهت این افعال پسندیده گواه باش که من بر دین توام ذمی با حضرت برگشت و چون حضرت را شناخت مسلمان شد

[میانہ روی در خرج کردن]

(و روی عبد اللہ بن ابی یغفور عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ ما من نفقہ احبّ إلی اللہ عزّ و جلّ من نفقہ قصد و بیغض الاسراف إلّا فی حجّ او عمرہ) و در صحیح منقول است کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ هیچ نفقہ نزد حق سبحانہ و تعالیٰ محبوبتر از نفقہ وسط نیست و حق سبحانہ و تعالیٰ دشمن می دارد اسراف را مگر در حج یا عمرہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۴

کہ بهترین مصارف خیر است و در خیر اسراف نیست، و هر درہمی را کہ صرف کنند دو ہزار ہزار درہم عوض می یابند و کدام تجارت باین می رسد بلکہ هر گاہ حجّی بہتر از یک خانہ پر از طلا باشد کہ در راه حق سبحانہ و تعالیٰ صرف نمایند یا بالاتر کہ مثل کوه ابو قیس اگر طلای سرخ باشد و صرف نمایند در راه خدا بہ ثواب حج نرسد، پس تقصیر در نفقہ از نقصان اعتقاد خواهد بود چون آن چه مذکور شد شہدش احادیث صحیحہ است و احادیث از این باب گذشت و خرج بسیار خوبست مشروط بہ آن کہ سبب مذلت و خواری خودش و مؤمنان نشود چنانکہ گذشت و کالصحیح از

حسین بن ابی العلاء وارد است که گفت زیاده از بیست نفر را با خود بحج برده بودم و در هر منزلی گوسفندی کشته بودم و حضرت صادق صلوات الله علیه منع فرمودند چنانکه در حدیث شهاب گذشت

باب الحداء و الشعر فی السفر

(روی السی کونیّ یا سناده قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله زاد المسافر الحداء و الشعر [و] ما کان منه لیس فیہ خناء) این بابی است در حدی خواندن از جهه راندن شتر و شعر خواندن در سفر منقولست در قوی کالصحیح از سکونی به اسنادی که او دارد همیشه از حضرت سید المرسلین صلّی الله علیه و آله و اسنادش حضرت امام جعفر صادق است از حضرت امام محمد باقر تا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که آن حضرت فرمودند که توشه مسافر حدی است و شعری که هجو نباشد و فحش نباشد اما حدی: خواندنی است بعنوان خاصی که از افراد غنا است و شتر از شنیدن آن به طرب می آید و مسافت دراز را به اندک زمانی طی می کند، و اگر بسیار بخوانند می رود تا می افتد از حرکت و هلاک می شود، و این مشهور است و حکایت بسیار در این باب در کتب مسطور است و ظاهر اکثر اصحاب استثناء حدی است از غنا باین حدیث و خالی از اشکالی نیست و احوط ترکست.

و دیگر شعریست که در آن فحش نباشد و ظاهرا شعر خواندن که کلام موزونست از جمله مباحات باشد بالاصاله و اگر در حمد و ثنای الهی، و مدایح حضرات ائمه صلوات الله علیهم باشد مستحب است گفتن و خواندن آن چون طبایع الفتی بکلام موزون دارند و آن

حمد و مدحی است که مطلوب شارع است، و اگر هجو رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم باشد کفر است، و هر که بشنود آن شاعر را می توان کشت اگر ایمن باشد از کشته شدن و اگر محتمل الامرین باشد و صریح نباشد در مذمت چنانکه بسیار است که مقصود ایشان مدح است و در متعارف ذم است چنین شعری را نمی باید خواند و حکم بکفر قایلش نمی باید کرد و اگر هجو کفار باشد بد نیست مگر آن که سبب این شود که کفار هجو حضرات کنند به سبب این هجو که در این صورت حرامست چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که *وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ الْخَ يٰعْنٰی شَمَا دَشْنَام مَدَهٗیْد کَفَار رَا یَا بْتَان اِیْشَان رَا کَه اِیْشَان سَب الٰهٰی مٰی کَنْنَد و در اخبار بسیار وارد است که مراد از سب خدا سب دوستان حق سبحانه و تعالی است و هجو اهل سنت یا فرق مبتدعه مثل غیر اثنی عشری از فرق شیعه می توان کرد اگر سبب سب ایشان نشود و غالباً می شود اولی آنست که نکنند.*

و اما هجو شیعیان صالح یا مستور الحال البته حرامست و بدترین انواع غیبت و ایذا حرامست و احوط آنست که هجو فساق نیز نکنند و اما مدح پسران ساده مشهور میان علما حرامست اگر چه آن ممدوح معروف نباشد چون سبب تعشق به ایشان می شود و اشعاری که مدح زلف و خال زنان مطلق کنند و زنی مخصوص منظور نباشد مکروهست و اگر زن خاصی باشد و شوهر نداشته باشد بد نیست اگر آن زن یا

خویشان او را بد نیاید چون اکثر اوقات سبب فضیحت است، و غیبت یا ایذاء محرم است در صورتی که مکروه باشد در سفر کراهتش زائل می شود به اعتبار آن که چون اکثر اوقات خلقها تنگ می شود و خواندن اشعار خلق را نیکو می کند و اگر اشعاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۷

بخوانند که در حمد و مدح و منقبت باشد البته بهتر است.

و چون حدیث حدی خواندن معارضه دارد با احادیث بسیار که نهی از غنا مطلقا وارد شده و احادیثی که در خصوص سفر وارد شده مثل آن که بطرق متکثره کالصحیحه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است که فرمودند که شما را شرم نمی آید که بر بالای چهار پا غناء و سرود خوانید و چهار پا تسبیح الهی کند و کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که چون بنده مؤمن بر چهار پا سوار شود بسم الله بگوید که فرشته ردیف او می شود که او را محافظت نماید تا به زیر آید و اگر بسم الله نکوید شیطانی ردیفش می شود و می گوید که خوشخوانی بکن اگر گوید که نمی دانم می گوید که آرزوهای باطل بکن و در آن فکر است تا به زیر آید از آن چهار پا پس حضرت فرمودند که هر که در وقت سوار شدن بگوید بسم الله لا حول و لا قوه الا بالله الحمد لله الذي هدانا لهذا سبحان الذي سخر لنا هذا حق سبحانه و تعالی او را و مرکوب او را حفظ کند تا به زیر آید

باب حفظ التّفقه فی السّفر

(روی عن صفوان الجمال قال قلت لأبي عبد الله عليه

السَّيِّئَاتُ أَنْ مَعِيَ أَهْلِي وَأَنْتِي أَرِيدُ الْحَجَّ فَاشِدَّ نَفَقَتِي فِي حَقْوِي قَالَ نَعَمْ فَإِنَّ أَبِي كَانَ يَقُولُ مَنْ قَوَّهَ الْمَسَافِرَ حَفِظَ نَفَقَتَهُ) به اسانید صحیحہ منقولست از صفوان کہ گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق (صلوات اللہ علیہ) کہ اهل من با منند در سفر و اراده حج دارم آیا زر را در کمر می توانم بست حضرت فرمودند کہ بلی به درستی کہ پدرم می فرمودند کہ از جمله قوتہای مسافر ضبط نفقہ اوست و چون خرج راه دارد قوت دارد و این مجربست و غرض از ذکر اهل آنست کہ غالب اوقات ایشان توکل نمی دارند از جہہ ایشان خرجی را ضبط می کنم تا دل ایشان قوی باشد، و ظاہر جواب آن حضرت آنست کہ اگر عیال نیز نباشد حفظ نفقہ ضرور است خصوصاً در سفر خصوصاً در راه مکہ کہ ماندن و مردن مقرونند، و باطلاقہ شامل آن هست کہ نفقہ اشرفی باشد با آن کہ غالب نیز اشرفی است و اگر جایز نمی بود می بایست تفصیل بفرمایند چنانکہ داب ایشان است با آن کہ اصل جواز است و حدیثی کہ گذشت کہ

كُلِّ شَيْءٍ مَطْلُوقٌ حَتَّى يَرُدَّ فِيهِ نَهْيٌ بَخْصُوصِهِ

و نہی بخصوص وارد نشده است و نہی از ترین بہ طلا کہ واقع شدہ است این ترین نیست و سابقاً مذکور شد (و روی علی بن اسباط عن عمہ یعقوب بن سالم قال قلت لأبی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۴۹

عبد اللہ علیہ السَّيِّئَاتُ يَكُونُ مَعِيَ الدَّرَاهِمُ فِيهَا تَمَائِيلٌ وَأَنَا مُحْرَمٌ فَاجْعَلْهَا فِي هِمْيَانِي وَاشْدِّهِ فِي وَسْطِي قَالَ لَا بَأْسَ أَوْ لَيْسَ هُوَ نَفَقَتُكَ وَعَلَيْهَا اعْتِمَادُكَ بَعْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ) و

در صحیح علی الظاهر منقول است از یعقوب که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که دراهم نقره با خود می دارم و صورت دارد مانند قروش و من احرام بسته ام و شاهیهها را در کیسه گذاشته ام و در کمر بسته ام چون است حضرت فرمودند که باکی نیست آیا نفقه تو نیست، و بعد از اعتماد بر جناب اقدس الهی اعتمادت بر اینها نیست؟ چه قصور دارد یعنی بد نیست چون ضرورتست و اگر نداشته باشی هلاک می شوی و عبارت محاسن چنین است که تعینک بعد الله یعنی معونت و خرجی تست که حق سبحانه و تعالی آن را معین و مدد کار تو ساخته است چون از عالم اسباب است یعنی می باید که اعتماد تو بر حق سبحانه و تعالی باشد و بدانی که اینها را او فرستاده است و امر به ضبط او نیز فرموده است، و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده باشد چون اکثر این اخبار را بترتیب از محاسن برداشته و عبارت محاسن به ادب اقربست

باب اتّخاذ السفره فی السّفر

(قال الصّیادق صلوات الله علیه اذا سافرتم فاتّخذوا سفره و تنوّقوا فیها) این بابی است در گرفتن سفره از جهه مسافر و سفره عبارت از توشه است که در سفره مدوّر پوستی می کنند و نان و گوشت و مرغ پخته در آن می گذارند چنانکه متعارفست الحال نیز، و در لغت بر پوست سفره نیز اطلاق می کنند، و ظاهرا مراد صدوق استحباب سفره پوستست و حدیث اول احتمال هر دو دارد، و حدیث دویم متعلق است به سفره پوستی، و لیکن مقصود آنست که جانوران داخل نشوند مبادا در وقت خوردن آزار کشند کالصحیح

منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون اراده سفر کنید توشه بردارید در سفره و طعامهای نفیس در آن کنید.

و ممکن است که مراد این باشد که سفره از جهه برادران خود بگیریید و اعم و اظهر است اگر چه از جهه ایشان بهتر است و انواع متنعمات از مرغ پخته و حلواهای نفیس بهتر است تا آن که سفر شاق نباشد چون در حضر هر چه خواهد مهیاست و در سفر نمی باشد اکثر آن چه در حضر است، خصوصا جمعی که نتوانند دیگک برگک برداشت و بنا بر آن که صدوق فهمیده اینست که سفره نفیس باشد و هر دو بهتر است و (و روی عن نصر الخادم قال نظر العبد الصالح ابو الحسن موسی بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۱

جعفر صلوات الله علیهما إلى سفره علیها حلق صفر فقال انزعوا هذه و اجعلوا مکانها حدیدا فانه لا یقرب شیئا مما فیها شیء من الهوام) و کالصحیح منقولست از نصر که آن حضرت را صلوات الله علیه نظر بر سفره پوستی افتاده که همین خادم از سر کار حضرت ساخته بود و حلقهای برنج داشت که شبیه به حلقهای طلا بود حضرت فرمودند که آن حلقها را در آورید و به جای این حلقها آهن بکنید که هر جا آهن هست این جانوران مانند مورچه یا مار و عقرب نزدیک او نمی روند، و در سفر گزندها بسیار است مبادا گزنده داخل شود خصوصا چلیپاسه که اگر دهنش به جایی رسید زهر می دهد و بسیار است که ضررهای عظیم می رسد و ظاهر این حدیث طهارت آهن است چون سفره در معرض استعمال رطوباتست

و اکثر اوقات سفره را می آویزند و باران می آید اگر نجس باشد عالم نجس می شود پس اگر نجس می بود می بایست بفرمایند که از آن اجتناب کنید و الله تعالی يعلم

باب السفر الّذی یکره فیہ اتّخاذ السفره

(قال الصادق علیه السّلام لبعض اصحابه تاتون قبر ابی عبد الله صلوات الله علیه فقال له نعم قال تتخذون لذلك سفره قال نعم قال اما لو اتیتم قبور آبائکم و أمهاتکم لم تفعلوا ذلك قال قلت فایّ شیء ناکل قال الخبز باللبن) این بابی است در سفری که مکروهست سفره برداشتن در آن سفر کالصحیح منقول است که آن حضرت به بعضی از اصحاب خود فرمودند که آیا به زیارت قبر حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السّلام می روید آن شخص گفت بلی می روم حضرت فرمودند که آیا سفره بر می دارید یعنی سفره که انواع تنعمات در آنجا باشد گفت بلی، حضرت فرمودند که اگر به زیارت قبور پدران و مادران خود روید سفره بر نمی دارید و از روی حزن و اندوه می روید خوبست به زیارت آن حضرت روید و تنعم کنید و با اندوه نروید؟! آن مرد گفت عرض نمودم که پس چه چیز بخوریم حضرت فرمودند که نان و شیر یا ماست بخورید و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه به زیارت حضرت امام ابی عبد الله الحسین علیه السّلام روید بروید و زیارت کنید آن حضرت را با حزن و اندوه و ژولیده مو و گرد آلود و گرسنه و تشنه چنانکه آن حضرت با چنین حالی شهید شدند و بعد از زیارت حاجات خود را طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۳

کنید از حق سبحانه و تعالی

و چون زیارت کردید بر گردید و آنجا را وطن مکنید و در بعضی از اخبار وارد شده استحباب توطن، آنجا ممکن است که نهی از جبهه تقیه باشد یا نسبت به اشخاص مختلف شود و اکثر مردمان را توطن خوب نیست چنانکه مشاهده است که گاه هست که سال به سال زیارت نمی کنند و قساوت قلب بهم می رسد ایشان را و (و فی خبر اخر قال الصادق صلوات الله علیه بلغنی انّ قوما اذا زاروا الحسین صلوات الله علیه حملوا معهم السّفرة فیها الجداء و الاخبصه و اشباهه لو زاروا قبور احبائهم ما حملوا معهم هذا) و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که بمن رسیده است خبری که جمعی هستند که هر گاه به زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه می روند با خود سفره برمی دارند که در آن سفره می گذارند بزغاله های بریان و حلواهای خرما و امثال این نعمتهای اگر این جماعت به زیارت قبور دوستان خود روند چنین سفره بر نمی دارند چگونه لاف دوستی آن حضرت می زنند و آن حضرت را کمتر از دوستان خود رعایت می کنند

باب الزّاد فی السّفرة

[از شرف و بزرگی آدمی است که توشه نیکو بردارد]

(قال رسول الله صلّى الله عليه و آله من شرف الرّجل ان يطیب زاده اذا خرج فی سفر) این بابی است در بیان برداشتن توشه در سفر منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه بروایت کالصحیح سکونی که فرمودند که از شرف و بزرگی آدمی است که توشه نیکو بردارد و هر گاه به سفری بیرون رود و ظاهرش آنست که دو معنی مراد باشد یکی آن که توشه نفیس بردارد از انواع متنعمات که جمعی که به مشایعت

او روند ایشان را ضیافت کند، یا آن که جمعی که توشه بر نداشته باشند به ایشان تواند داد و اگر چنان کند که خوشبو باشد به مشک و عنبر و زعفران بهتر خواهد بود چون ممکن است که مراد حضرت خوشبو ساختن توشه باشد و معنی دویم آنست که چون آدمی بر جناح سفر آخرتست یوما فیوما بلکه انا فانا بزرگ کسی است که چون متوجه سفر آخرت شود آن قدر توشه اعمال صالح برداشته باشد که او را بس باشد بلکه جمعی دیگر را اعانت تواند کرد به شفاعت و معرفی که سابقا گذشت چون کلام آن حضرت کلام الهی است و حق سبحانه و تعالی چنین فرموده در سفر حج که توشه بردارید و بار مردمان ماباشید به درستی که بهترین توشه ها تقوی است و توشه سفر آخرتست و دنیا

[چون حضرت سید الساجدین سفر می رفتند بهترین توشه ها بر می داشتند]

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا سافر إلى مکة إلى الحجّ او العمره تزوّد من الطیب الزّاد من اللّوز و السّیّکر و السّویق المحمّض و المحلّی) و به اسانید صحیح و کالصحیح بسیار منقولست که حضرت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهما می فرمودند که چون حضرت سید الساجدین بسفر که می فرمودند از جهت حج یا عمره یا هر دو بهترین توشه ها بر می داشتند مانند بادام و شکر و بادام قندی الحال متضمن هر دو است و سویق که آرد بود داده است بر می داشتند و ترش و شیرین می فرمودند از مانند قند و سماق و به آن چاشت می فرمودند چون در سفر مکه نادر است که قافله بیندازد که طبخ توانند کردن، در وقت عصر

که فرود می آیند طبخ می کنند و ممکن است که حضرت قاووت را از جهه غذای خود بر داشته باشند و از جهه دیگران طبخ می فرموده باشند چنانکه داب حضر ایشان نیز چنین بود، و چون در سفر ریاضات و حرکات عنیفه هست فی الجمله تنعم می فرموده باشند که بدن از عبادات اهمّ ضعیف نشود اگر چه محبت الهی غذای ایشان بود و محتاج به غذای دیگر نبودند و لیکن از دو وجه اینها می فرمودند یکی آن که کار بر دیگران دشوار نشود و دیگران متابعت ایشان کنند.

و دویم از جهه غلاه شیعه که نسبت خدائی به ایشان ندهند، یا آن که اینها می فرمودند باز جمعی بودند که به اندک چیزی که از ایشان می دیدند اثبات الوهیت از جهه ایشان می کردند و تقیه که حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم از این جماعت می کردند بیشتر بود از تقیه که از دشمنان می کردند

[توشه سفر آخرت]

(و روی آنه قام ابو ذر رحمه الله عليه عند الكعبه فقال انا جندب بن السّیكن فاكتنفه النَّاس فقال لو انّ احدكم اراد سفرا لاّتخذ فيه من الزّاد ما يصلحه لسفره فتزوّد و السفر يوم القیمه اما تریدون فيه ما يصلحکم فقام الیه رجل فقال ارشدنا فقال صم یوما شدید الحر للنّشور و حجّ حجّه لعزائم الامور و صلّ رکعتین فی سواد اللّیل لوحشه القبور، کلمه خیر تقولها و کلمه شرّ تسکت عنها او صدقه منك علی مسکین لعلّک تنجوا بها یا مسکین من یوم عسیر و اجعل الدّنیاء در همین درهما أنفقته علی عیالک و درهما قدمته لآخرتک و الثّالث تضرّ و لا ینفع لا ترد اجعل الدّنیاء کلمتین کلمه فی طلب الحلال

و کلمه للآخره، و الثالثه تضرر و لا تنفع لا تردها ثم قال قتلنی هم یوم لا ادرکه) و کالصحیح منقول است از سکونی که حضرت امام جعفر صادق از پدرش صلوات الله علیهما روایت کردند که ابو ذر به نزد کعبه ایستادند و گفتند که منم جندب بن سکن که لقب جناده است پس مردمان بر دور او جمع شدند پس او نصیحتی فرمودند که اگر یکی از شما اراده کند به سفری رود هر آینه آن مقدار توشه از جهه آن سفر بر می دارد که او را بس باشد در آن سفر، و شما همه سفری عظیم دور و دراز پیش دارید که آن سفر قیامت است آیا نمی خواهید در آن سفر توشه آن مقدار که شما را بس باشد و در خصال مصحح چنین است بعد از

«لسفره فسفر یوم القیمه اما تریدون فیه الخ»

و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده است و احتمال اصلاح نساخ نیز هست پس شخصی برخاست و گفت: ما را راهنما به توشه آن سفر ابو ذر گفت یک روز در هوای گرم روزه بدار از جهه گرمای روزی که سر از خاک برداری

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۷

برهنه در آفتاب قیامت، و حجی به جا آور از جهه احوال عظیمه که در پیش داری، و دو رکعت نماز بکن در میان شب از جهه تنهائی قبر اگر ممکن باشد، کلمه خیری بگو، و اگر خواهی کلمه شری را به گویی مگو و خاموش باش، یا تصدقی کن بر درویشی، یعنی اعمال خیر توشه آخرتست از ابتدای مرگ تا وقتی که داخل بهشت شوی شاید که به سبب این اعمال

نجات یابی ای درویش بی توشه از مشقت و عذابهای روزی که دشوار خواهد بود بر جمعی که توشه نداشته باشند و دنیای خود را دو شاهی کن یکی آن که صرف عیال خود کنی، و دویم آن چه از جبهه خود پیش بفرستی که در راه حق سبحانه و تعالی صرف کنی از جبهه آخرت، و سیمین ضرر ندارد و نفع ندارد یعنی هر چه داری بقدر ضرورت عیال قدری نگاه دار باقی را پیش بفرست که بهترین توشه هاست و هر چه نگاه می داری سبب حسرت و ندامت خواهد بود نگاه مدار و چنان که مالت را دو قسمت کردی سخت را نیز دو قسمت کن یکی در طلب قوت لا یموت که از حلال به همسانی، و یکی از جبهه آخرت که ذکر و قران و کلمات خیر است، و کلمه سیم که عبث گفتگو کنی ضرر دارد و نفع ندارد و بان متکلم مشو، پس از روی حسرت گفت که مرا کشته است و می کشد غم روزی که تدارک آن نمی توانم کرد یا به حقیقت آن روز نمی توانم رسید و آن روزیست که گذشت و هر چه امروز تدارک آن کنی تدارک همین روز کرده چون هر نفسی از عمر سرمایه است و در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که ابو ذر رحمه الله علیه آن مقدار را از ترس حق سبحانه و تعالی کریست که چشمش ضعیف شد و بدرد آمد به او گفتند یا ابا ذر کاش دعا می کردی که حق سبحانه و تعالی چشمت را شفا می داد در جواب گفت که چندان در غمم که

به خاطر نمی رسد که چشم دارم یا نه گفتند چه غم داری گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که آن بهشت و دوزخ است در غمم که از نعمتهای غیر متناهی بهشت مانده باشم و به عذابهای عظیم غیر متناهی گرفتار شده باشم.

و ممکن است که نسبت به ابو ذر و امثال او از جنت وصال محروم شدن و به جهنم بعد و هجران گرفتار شدن باشد چنانکه در بسیار جائی در قران مجید اشاره بان شده است مثل («فَاذْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي، وَفِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ. وَ قَالَ لِقَمَانِ لَابَنِهِ يَا بَنِيَّ اِنَّ الدُّنْيَا بَحْرٌ عَمِيقٌ وَ قَدْ هَلَكْتَ فِيهَا عَالَمٌ كَثِيرٌ فَاجْعَلْ سَفِينَتَكَ فِيهَا الْاِيْمَانَ بِاللّٰهِ وَ اجْعَلْ شِرَاعَهَا التَّوَكُّلَ عَلٰى اللّٰهِ وَ اجْعَلْ زَادَكَ فِيهَا تَقْوٰى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَانْ نَجَوْتَ فَبِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَ اِنْ هَلَكْتَ فَبِذُنُوبِكَ) و كالصحيح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه منقولست که فرمودند که لقمان در وصیتهائی که پسرش را می کرد گفت ای فرزند یا ای پسرک و این تصغیر از روی شفقت و مرحمت است به درستی که دنیا دریایی است بسیار عمیق و به تحقیق که در این دریا یا در این دنیا و اول اظهر است چنانکه در کافی است که به جای «قد هلك فيها و قد غرق فيه» است یعنی در این دریا غرق شده اند بسیار کس به گمان آن که شنا می توانند کرد و غلط کرده اند که طی این دریا نمی توانند کرد بدون کشتی، این دریا ایمان به حق سبحانه و تعالی است و آن چه

از لوازم آنست که ایمان به رسول و ائمه هدی و به جمیع ما جاء به النبی صلی الله علیه و آله است و کشتی بدون بادبان حرکت نمی کند و بادبان این کشتی توکل است در جمیع امور به حق سبحانه و تعالی، و بگردان توشه این کشتی را تقوی و پرهیزکاری از مخالفت الهی در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۵۹

ترک اوامر و فعل نواهی پس اگر نجات یابی از این دریا پس بدان که آن به رحمت و فضل حق سبحانه و تعالی است، و اگر هلاک شوی به سبب گناهان خواهد بود و چون منقولست که جمعی کثیر از اهل یمن در زمان حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله به عصا و کشکول متوجه حج بیت الله الحرام می شدند، و اکثر ایشان وبال مردمان بودند و هلاک می شدند به حضرت عرض نمودند حضرت متوجه وحی شد حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد که وَ تَزُودُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى یعنی در راه مکه توشه صوری و معنوی هر دو بر دارید به درستی که بهترین توشه ها تقوی است که آن توشه معنوی است بنا بر این صدوق این حدیث را ذکر کرد که توشه تقوی اهم است و احادیث سابقه نیز مفسرین این آیه است که حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم فرمودند که حج کسی مقبولست که در این راه او را ورع و پرهیزکاری باشد که او را از معصیت الهی باز دارد و دیگر مبالغه نمود و فرمود که وَ اتَّقُونَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ یعنی ای صاحبان عقول از من بترسید و مخالفت من مکنید و شعاریست

بانکه چون غرض شما از حج رضای اوست پس لایق نیست که متوجه او شوید و مخالفت او را کنید.

و چون منقول است که بان حضرت عرض نمودند که جمعی متوجه حج می شوند و امتعه می آورند و سوداگری می کنند آیا حج ایشان صحیح است چون بسیاری از ایشان به محض تجارت می آیند و جمعی به قصد حج و تجارت باز منتظر وحی شدند این آیه آمد که لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ یعنی بر شما حرجی نیست که طلب کند فضل و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۰

احسان خداوند خود را به سبب تجارت که آن نیز از جمله توشه شما باشد، و هم چنین اگر دعا کنید و از خداوند خود رفاهیت عیش دنیا را طلب کنید چون اکرم الاکرمین است و دنیا و آخرت هر دو از اوست و شما بهر دو محتاجید همه را از او طلب کنید، بلی می باید که مقصود بالذات آخرت باشد و دنیا مقصود بالعرض باشد بلکه ممکن است که غرض از دنیا نیز آخرت باشد بانکه غرض از تجارت این باشد که در همین موضع راه نفع شما به محتاجان و بی چارگان رسد قطع نظر از آن که هر گاه متاعی با خود دارند همیشه متوجه حق سبحانه و تعالی است که متاع ایشان به سلامت به آن جا رسد و دعا می کنند که نفع کند و به سبب اینها نیز بنده را قرب حاصل می شود و خاطرش مطمئن است و خوف هلاک ندارد و اگر بعوض متاع زر برد دشمن زر بیشتر از دشمن متاعست، و اگر دزد برد متاع را می برد جان به سلامت

است، و اگر زر دارد غالب اوقات در کمر می بندد و اکثر اوقات می کشند که زر را ببرند و عمده آنست که بنده خود را خالص کند از جهت رضای خداوندش اگر خالص است اینها ضرر ندارد و اگر خالص نیست نداشتن نافع نیست و راههای شیطان بسیار است

باب حمل الالات و السّلاح فی السفر

(روی سلیمان بن داود المنقری عن حمّاد بن عیسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال فی وصیّه لقمان لابنه یا بنی سافر بسیفک و خفّک و عمامتک و حبالک و سقائک و خیوطک و مخرزک و تزوّد معک من الادویه ما تنتفع به أنت و من معک و کن لأصحابک موافقا لما فی معصیه الله عزّ و جلّ و زاد فیہ بعضهم و فرسک) این بابی است در بیان استحباب برداشتن ادوات سفر و برداشتن سلاح جنگ در سفر.

مرویست در موثق از حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از جمله وصیتهائی که لقمان حکیم پسر خود را کرد این بود که ای پسرک چون بسفر روی با خود بردار شمشیر ترا از جهت دفع دشمنان، و موزه ات را بردار که در اکتفا به نعلین کردن ضرر بپا می رسد و اگر پیاده رود با موزه آسان تر است، و هر چه ساق دارد او را موزه می گویند مانند کفشی که عربی می گویند الحال، و ظاهرا موزه عرب نیز چنین بوده است و طولش زیاده از یک شبر نیست و این موزه بلند نیز خوبست در حالت سواری، و عمامه ات را بردار که چون سفر گرما و سرمای آن سخت تر است محافظت سر و دماغ کند، و در مانند سفر مکه

عمامه را که عربان مانند مقنعه بر دور سر می پیچند که بادهای گرم و سرد داخل گوشه‌های ایشان نشود و دهن بند نیز دارند که باد گرم از دهن و بینی داخل دماغ نشود، و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۲

وقت آمدن بادهای گرم ضرور است و در هواهای گرم قبای پر پنبه می پوشند تا تاثیر در بدن ایشان نکنند، و خود دیدیم بین الحرمین که عربان از باد سموم به سبب این افعال متضرر نشدند و عجمان بسیار تلف شدند، و با خود بردار ریسمانها از جهه بار بستن حیوان و کشیدن آب.

و در کافی و محاسن در همین حدیث به جای و حبالک و خیامک است یعنی خیمه ات را بردار از جهه دفع سرما و گرما و تصحیف از نساخ شده است و دور نیست که از لفظ سقائک مستخرج شود چون سقاء را بر دو معنی اطلاق می کنند یکی خیک و مشک و یکی دلو و رسن و آن چه از لوازم آبست، و ابرتک یعنی سوزن و ریسمان را بردار از جهه دوختن رخوت، و از قلم نساخ این کتاب افتاده است و در کافی و محاسن برقی هست و محتمل است که صدوق انداخته باشد و اکتفا به محرزک کرده باشد، و ریسمانها بردار از جهت دوختن و سر دوز، و درفش و جوال دوز و امثال اینها بردار از جهه دوختن مشک و جوال و غیر آن اگر چه غالباً اطلاق بر چیزی می کنند که پوست را به آن می دوزند مانند درفش و سوزن بزرگ و اظهر آنست که نساخ انداخته باشند، و از دواها آن مقدار بردار که خودت

با رفقا منتفع شوید و همه را بس باشد، و همراهی کن با رفقا در هر بابی مگر در مخالفت حق سبحانه و تعالی که در آنجا مخالفت کن و رفاقت مکن، و برقی ذکر کرده است که بعضی از مشایخ در این حدیث روایت کرده اند لفظ و فرسک یعنی با اسب بسفر رو که بهترین مرکبهاست در سفر اگر بسیار دشمن باشد صاحبش را بیرون می برد، و در بعضی از نسخ و قوسک است یعنی چنانکه در محاسن است و ظاهرا نساخ تصحیف کرده اند یعنی کمان و تیر نیز با خود بردار که از جهه دشمن بهتر از شمشیر است خصوصا در عرب که مدار سلاح ایشان بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۳

نیزه است و شمشیر دفع نیزه نمی تواند کرد و تیر می تواند کرد و اگر هر دو باشد بهتر است و اگر پیش از آن که متوجه حج شود شروع در تهیه اسباب کند ثوابش اعظم است چنانکه در ثواب حج گذشت.

و در چهار صد کلمه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است که چون اراده حج کنید شروع کنید در تهیه اسباب حج آن چه شما را در سفر ضرور باشد تا سبب قوت شما شود زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید در مذمت جمعی که تهیه جهاد نمی کردند که اگر اراده جهاد می داشتند هر آینه تهیه خود می کردند

باب الخیل و ارتباطها و اول من رکبها

[اسب مبارک است]

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الخيل معقود بنواصيها الخير إلى يوم القيامة) این بابی است در اسب و ثواب نگاهداشتن آن و آن که اول کسی که سوار شده بر اسب که بود.

منقول است به اسانید صحیحه از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که خیر و خوبی و مبارکی بسته است بر پیشانیهای اسب تا روز قیامت به آن که دیدنش مبارکست و سواریش سنت است و به آن انواع زیارات و حج و جهاد می توان کرد (و المنفق علیها فی سبیل الله عزّ و جلّ کالباسط یده بالصدقه لا یقبضها فاذا اعددت شیئا فاعده اقرح ارثم محجل الثلاثه طلق الیمین کمیتا ثم اغرّ تسلّم و تغنم) و ظاهر عبارت آنست که جزو حدیث سابق باشد اما در هیچ یک از کتب داخل نیست و مضمونش در اخبار دیگر هست اظهر آنست که کلام صدوق باشد یعنی کسی که نفقه دهد بر اسبان در راه خدا یعنی از جهه جهاد یا هر راهی از راههای خیر حتی از جهه حفظ عرض خود از جهه رضای الهی مانند کسی است که دست خود را گشوده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۵

باشد، و همیشه تصدق کند چون اسب که ایستاده است می باید که گاه و علف همیشه پیش آن باشد و خورد، پس هر گاه اسب نگاهداری اسبی نگاهدار که پیشانی سفید باشد و سفیدی کشیده باشد تا بینی آن و دست چپ و پاهای آن هر سه سفیدی داشته باشد و دست راستش نشان نداشته باشد کمیت باشد یعنی سمندی که نه سیاه باشد و نه سرخ و به زردی زند و یال و دمش سیاه باشد، و بعد از آن در خوبی اسبی است که سفید باشد یا پیشانی آن سفید باشد و سفیدی به بینی نرسیده باشد، و هر گاه اسبی نگاه داری

بیکی از این دو نشان همیشه سلامتی و نفعهای دنیوی و ثوابهای اخروی خواهی داشت

[لجام زدن اسب]

(و روی بکر بن صالح عن سلیمان بن جعفر الجعفری عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال سمعته يقول الخيل على كل منخر منها شيطان فاذا اراد احدكم ان يلجمها فليسم قال و سمعته يقول من ربط فرسا عتيقا محيت عنه عشر سيئات و كتبت له احدى عشره حسنه في كل يوم و من ارتبط هجينا محيت عنه في كل يوم سيئتان و كتبت له تسع حسنات في كل يوم و من ارتبط برذونا يربد به جمالا او قضاء حاجه او دفع عدو محيت عنه في كل يوم سيئه و كتبت له ست حسنات، و من ارتبط فرسا اشقر اغر أو أقرح فان كان اغر سائل الغرّه، به وضح في قوائمه فهو احب إلى و لم يدخل بيته فقر ما دام ذلك الفرس فيه، و ما دام في ملك صاحبه لا يدخل بيته حيف قال و سمعته يقول اهدى امير المؤمنين صلوات الله عليه لرسول الله صلى الله عليه و آله اربعة افراس من اليمن فاتاه فقال يا رسول الله اهديت لك اربعة افراس؟ قال صفها لي قال هي الوان مختلفه قال فيها وضح قال نعم قال فيها اشقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۶

وضح قال نعم قال فامسكه لي و قال كميتان أوضحان قال اعطهما ابنيك قال و الزابع ادهم بهيم قال بعه و استخلف ثمنه لعيالك انما يمن الخيل لذوات «في ذوات» الأوضح قال و سمعته يقول من خرج من منزله او منزل غير منزله في أول الغداه فلقى فرسا اشقر به أوضح بورك له في يومه و ان كان

به غزه سائله فهو العيش و لم يلق في يومه ذلك الا سرورا و قضى الله عز و جل حاجته) و در ثواب الاعمال و محاسن چنین است که

فهو العيش كل العيش و لم يلق في ذلك يومه الا سرورا و ان توجه في حاجه فلقى الفرس قضى الله حاجته.

پس محتمل است که از نساخ افتاده باشد یا صدوق نقل بالمعنی به اعتقاد خود کرده باشد و کالصحیح بلکه صحیح از سلیمان منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه یا حضرت امام رضا صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که در پیش هر سوراخی از سوراخهای بینی اسب شیطانی هست پس هر گاه کسی از شما خواهد که اسبی را لجام کند باید که بسم الله بگوید تا شیطان دور شود و اسب ممانعت نکند از لجام یعنی ممانعتش از شیطانست.

و سلیمان عظیم الشأن گفت که از آن حضرت شنیدم که می فرمودند که هر که اسبی عربی به بندد که مادر و پدرش هر دو از عرب باشد هر روز حق سبحانه و تعالی ده گناه، و در کتب دیگر سه گناه از نامه عملش محو فرماید و یازده حسنه می نویسد چنانکه در محاسن و کافی است و بیست و یک حسنه چنانکه در ثواب الاعمال است بنا بر نسخه قدیم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۷

و کسی که اسب دو تخمه یا پدر عربی و مادر یابو نگاه دارد هر روزی دو گناه محو کنند و هفت حسنه چنانکه در کتب است و نه حسنه چنانکه در اکثر نسخ این کتابست نوشته شود در نامه عملش، و کسی که یابوی نگاه دارد

و قصدش اعزاز ایمان باشد یا قضاء حوایج مؤمنان یا رفع شماتت دشمنان یا دفع ایشان اگر بر سر مسلمانان آیند از کفار و غیر آنها هر روز یک گناه محو کنند و شش حسنه بنویسند، تا اینجا حدیث یعقوب بود در کتب و بعد از این حدیث سلیمان است تا به آخر و ظاهراً در وقت نوشتن بر سیل استعجال چون از کتب جعفری است گمان کرده است که همان جعفری سابق است چون آن چه ذکر کرده است در اینجا مجتمع در کتب متفرق است و با هم آورده است و ممکن است که صدوق از کتاب سلیمان نقل کرده باشد و در آن کتاب به همین نحو بوده باشد که در اینجا ذکر کرده است و گمان صدوق اینست که سلیمان گفت که آن حضرت فرمودند که هر که نگاه دارد اسب سرخ چشم نیم رنگی که یال و دمش سرخ باشد و پیشانی سفید باشد بسیار یا اندک سفیدی داشته باشد پس اگر سفیدی پیشانی تا به بینی آمده باشد و چهار دست و پا همه نشان باشد یا مطلق الیمین باشد که دست راست سفیدی نداشته باشد نزد من محبوبتر است، و خانه که چنین است در آن خانه باشد فقر و احتیاج در آن خانه داخل نمی شود تا آن اسب در آن خانه باشد و تا آن اسب به ملکیت آن باشد کسی بر او ظلم نمی کند یا حیف که مکروهست از غم و الم در آن خانه داخل نمی شود و سلیمان گفت که از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه وقتی

که از یمن آمدند چهار اسب از جهه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به هدیه آوردند و چون به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۸

سید الأنبياء صلی الله علیه و آله رسیدند گفتند یا رسول الله چهار اسب به هدیه آورده ام از جهه شما حضرت فرمودند که آن را وصف کن از برای من این اسبها را یا رنگها را نام ببر حضرت فرمودند که رنگها مختلف است حضرت فرمودند که نشان دار هست گفتند بلی فرمودند که سرخ نیم رنگ نشان دار است گفتند بلی حضرت فرمودند که آن را از جهه من نگاه دار پس حضرت امیر المؤمنین گفتند که دو سمنند نشاندار هست حضرت فرمودند که آنها را به حسنین صلوات الله علیهما ده پس گفتند که چهارمین سیاه بی نشانست حضرت فرمودند که آن را بفروش و نفقه عیال خود کن به درستی که مبارکی اسب در نشانست.

و باز سلیمان گفت که از حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که هر که از خانه خود یا از خانه دیگری بیرون رود اول روز و اسب آلی به بیند که با نشان باشد یا نشانها داشته باشد در پیشانی و بینی و چهار دست و پا آن روز مبارک باشد بر او و نفعها بیابد، و اگر سفیدی پیشانی کشیده باشد تا بینی آن روز در نهایت سرور و خوشحالی باشد و نه بیند در آن روز مگر سرور و خوشحالی و حق سبحانه و تعالی حاجتش را بر آورد، و بنا بر نسخه اگر به حاجتی روانه شود و اسبی را به بیند اول بار یا چنان

اسبی که گذشت به بید حق سبحانه و تعالی حاجتش را برآورد

[اول کسی که اسب سوار شد]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه كانت الخیل وحوشا فی بلاد العرب فصعد ابراهیم و اسماعیل علیهما السّلام علی ابی قبیس فنادیا الا هلا الا هلمّ فما بقى فرس الا اعطى بقیاده و أمکن فی [من خ] ناصیته) و کلینی در موثق کالصحیح روایت کرده است از زراره پس صحیح باشد چون طریق صدوق به زراره صحیح است و صدوق از عبد الله بن عباس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۶۹

نیز روایت کرده است و زراره گفت که آن حضرت فرمودند که اسبان وحشی بودند در بلاد عرب ممکن است که اسبان عربی وحشی بوده باشد پیش از آن حضرت، و مردمان بر یابو سوار می شدند پس حضرت ابراهیم و اسماعیل پیهای خانه کعبه معظمه را بلند کردند خطاب به ایشان رسید که گنجی به شما می دهم که به کسی پیش از شما نداده ام و در همه کتب چنین است که ایشان بالا رفتند بر جیاد که آن کوه ابو قبیس است و هر دو ندا کردند که بیاید البته بیاید پس هر اسبی که بود منقاد ایشان شدند و موی پیشانی خود را بدست ایشان دادند یعنی اسبها می آمدند و موی پیشانی اسبان را می گرفتند و به مردمان می دادند و از این جهت اسبان را جیاد می نامند.

و بروایت ابن عباس منقاد شدند و تا حضرت سلیمان کسی متصرف نشد و سلیمان گرفت ایشان را و به مردمان داد.

و ابن عباس [سند ظ] به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نرسانیده است ممکن است که از تواریخ گفته باشد و این حدیث که

از حضرت معصوم است اظهر است چون در اخبار وارد شده است که حضرت داود اسب داشتند و به میراث به حضرت سلیمان رسیده و پیش گذشت در مبحث نماز

باب حق الذّابه علی صاحبها

[حق دابه بر صاحبش]

(روی اسماعیل بن ابی زیاد یاسناده قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِلذَّابَّةِ عَلَى صَاحِبِهَا خِصَالٌ يَبْدَأُ بَعْلَفِهَا إِذَا نَزَلَ وَ يُعْرَضُ عَلَيْهَا الْمَاءُ إِذَا مَرَّ بِهِ وَ لَا يَضْرِبُ وَجْهَهَا فَانْهَافًا تَسْبِيحًا بِحَمْدِ رَبِّهَا وَ لَا يَقِفُ عَلَى ظَهْرِهَا إِلَّا فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَا يَحْمِلُهَا فَوْقَ طَاقَتِهَا وَ لَا يَكْلَفُهَا مِنَ الْمَشْيِ إِلَّا مَا تَطِيقُ) این بابی است در بیان حقی که چهار پا و احتمال اسب دارد و لیکن بعید است که بر صاحبش دارد به تکلیف الهی مرویست از سکونی کالصحیح که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که چهار پا را بر صاحبش شش چیز لازمست که بر او دارد.

و در خصال بعد از خصال ست هست و هم چنین در محاسن و لیکن در محاسن تبدیل کرده است خصلتی را به خصلتی دیگر و لا یضرب وجهها را مبدل کرده است به و لا یسمها فی وجوهها یعنی روی آن را داغ نکنند، ابتدا می کند به علف و غذای آن پیش از آن که خود چیزی بخورد، و علف عبارتست از غذای حیوان اعم است از گاه وجود و غیر آن و هر مرتبه که بگذرد بر آب آب بنماید به حیوان اگر میل کند بدهد یعنی در وقتی که ضرر نداشته باشد و نزد عرب هیچ وقت ضرر ندارد و مکرر دیده ام اما نزد عجم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۱

آب

می دهند در حالت خوردن جو و بعد از آن به اندک زمانی و اگر دو سه ساعت گذشته باشد و آب بدهند ادخال می شود و جو را هضم نکرده دفع می کند و آب نمی دهند تا دو سه ساعت از روز بگذرد و دیگر آب نمی دهند تا وقت جو و تازیانه، و چوب بر روی چهار پا نزنند زیرا که هر رویی تسییحی یا تحمید حق سبحانه و تعالی می کند، و داغ بطریق اولی که نمی توان کرد یعنی مکروه است زدن و داغ کردن.

چنانکه در حدیث کالصحیح علی بن جعفر وارد است که گفت برادرم صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست زدن و داغ کردن بر روی حیوانات، و احادیث بسیار در نهی از هر دو وارد شده است و حکمت نزدن مخفی است زیرا که هر ذره از ذرات به تسییح و تحمید الهی مشغولند اگر چه ممکن است که تسییح رو بیشتر باشد یا حیوان بسیار متضرر شود، و ممکن است که ضمیر راجع به حیوانات باشد که هر حیوانی به تسییح و تحمید مشغولند پس رعایت ایشان باید کرد و بسیار ضرر به ایشان نباید رسانید و الله تعالی یعلم، و نایستند بر بالای حیوان یعنی باز ندارند که بر پشت ایشان صحبت دارند مگر در حالت جهاد که ضرور است بلکه راه روند یا به زیر آیند و صحبت بدارند، دیگر آن که آن مقدار بار بر او نکنند که طاقت حمل نداشته باشد و این معنی را و اهل عرف بیشتر می دانند که به تجربه یافته باشند و هم چنین آن مقدار راه که تواند رفت بروند چنانکه متعارفست هشت

[زمانی که می شود حیوان را زد]

(و سال رجل ابا عبد الله صلوات الله عليه متى اضرب دابتي تحتی قال اذا لم تمش تحتك كمشيها إلى مذودها) كالصحيح منقولست که شخصی از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۲

صلوات الله عليه سؤال کرد که چه وقت می توانم زد مرکوبم را در حالتی که بر او سوار باشم حضرت فرمودند که هر گاه در زیر تو راه نرود چنانکه راه می رود که خود را به توشه رساند چنانکه حیوانات در وقت جو می دوند و اگر علف زاری را دیدند تند می روند پس از این حرکت آن ظاهر می شود که این مقدار تند می تواند رفت و نمی رود و در این صورت می توان زدن آن را (و روی آنه قال اضربوها علی العثار و لا تضربوها علی النفار فأنها تری ما لا ترون) و مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چهار پا را بزیند وقتی که از سر در رود و مزیند از رمیدن به درستی که گاه هست که جتنی را دید و رم می کند یا شیر و گرگ و ببر در شبهای تاریک می بیند و شما نمی بینید و آن چه در کافی و محاسن است بر عکس است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر بسر در رود مزیند و اگر رم کند بزیند و اگر این علت نمی بود حمل بر سهو نساخ می توانست کردن و ظاهراً صدوق حدیثی بر این نهج دیده باشد و نزد او صحیح تر باشد آن را ذکر کرده باشد و بر نهج عکس

چهار حدیث وارد است، و اولی و احوط آنست که او را از جبهه هیچ یک آن را نزنند اما از جبهه سر در آمدن به اعتبار احادیث و اما از جبهه رم کردن به اعتبار وجهی که صدوق ذکر کرده و گفته است که میان من و خدا حجت است و شکی نیست که امری که وارد است امر وجوبی نیست بلکه امر جواز است یعنی می تواند زدن (و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اذا عثرت الدابة تحت الرجل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۳

فقال لها تعست تقول تعس اعصانا للرب) و به اسانید کالصحیحه یا صحیح علی الظاهر از سلیمان جعفری منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه چهار پای سواری بسر در آید و سواره بگوید که تعست یعنی هلاک شوی و بمیری ای حیوان می گوید که از ما و تو هر کدام عصیان الهی صادر شود یا بیشتر کرده باشیم آن هلاک شود و اشعاری دارد بر آن که تو مخالفت الهی کردی که من بی گناه را نفرین می کنی، و غرض صدوق از ذکر این حدیث در اینجا آنست که لغزیدن سبب ضرب نیست رم کردن سبب ضربست و دلالت ندارد و چون ممکن است که از دشنام بیشتر از زدن متأثر شود و زدن باید نه دشنام با آن که اینها وقتی است که قیاس و استحسان حجت باشد خصوصا در برابر نصوص احادیث، و در نسخه مصحح محاسن به جای تعس انتکس است یعنی بسر در رود آن که عصیان الهی بیشتر کند و در کافی تعس است و انسبست به آیه کریمه
فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ

یعنی اگر کسی بر شما ستمی کند شما را جایز است تلافی بمثل اگر چه انتکس ضررش کمتر از تعس است و کمتر بهتر است و محتمل است که مراد حیوان این باشد که می باید سواره عبرت گیرد به آن که حیوانی که مکلف نیست و بی اختیار از سر در می رود اگر خوف ضرر مالی نباشد او را می خواهی بکشی فکر نمی کنی که با خود عتاب کنی که از تو عشرتی چند صادر شده است که حساب آن نمی توانی کرد پس از لغزش آن عبور کن به لغزشهای خودت (و قال علی صلوات الله علیه فی الدواب لا تضربوها الوجوه و لا تلعنوها فان الله عز و جل لعن لاعنها) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که بر روی چهارپایان نزنید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۴

و آنها را لعن می کنید به درستی که حق سبحانه و تعالی لعنت کرده است کسی را که لعنت کند چهارپایان را.

بدان که در حدیث کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که فرمودند که هر که در سفر چهارپائی داشته باشد چون فرود آید اول علف و آب دهد آن را پیش از هر کاری، و زنهار که تازیانه و چوب مزنید بر روی چهارپایان که پروردگار خود را تسبیح می کند.

و ایضا کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که مزنید بر روی چهارپایان و روی هر جانوری که تسبیح و تحمید حق سبحانه و تعالی می کند (و فی خبر اخر لا تقبّحوا الوجوه) و در حدیث دیگر منقولست که قبیح مکنید روی حیوانات را بمانند داغ کردن، و حدیث سابق و این حدیث را ندیدم باین

لفظها ممکن است که نقل بالمعنی کرده باشد یا از کتب اصول نقل کرده باشد.

و در صحیح از حلبی و صحیح از ابن سنان منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از داغ کردن حیوانات حضرت فرمودند که باکی نیست هر جا که خواهد داغ می تواند بغیر از رو.

و در حدیث دیگر وارد شده است که گوشها را داغ کنید (و قال النبی صلی الله علیه و آله انّ الدّوابّ اذا لعنت لزمتهما اللّعنه) و منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه کسی لعنت کند چهارپایان را خواه بعنوان یا ملعون یا لعنک الله یا مانند تعست هلاکت لازم می شود او را که لعنت کند در عوض یا آن که تاثیر می کند و ضررش به صاحب می رسد خصوصا مانند راه مکه که شتر جان آدمی است شتر که می ماند آدمی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۵

نهایتش دو سه روزی می دود و به مرگ خود راضی می شود و می ماند و می میرد بلکه می باید که چنانکه چهار پا دعا می کند ترا تو نیز با او رفق کنی و دعا کنی او را

[بر یک طرف زین ننشینید]

(و قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا- تتوزکوا علی الدّوابّ و لا- تتخذوا ظهورها مجالس) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که بر یک طرف زین ننشینید که پشتش را زخم می کند قطع نظر از آزار حیوان و پشت چهارپایان را مجلس مسازید که بدارید و صحبت دارید بلکه بروید یا به زیر آید چنانکه گذشت

[احترام بهائم در صورت آنهاست]

(و قال الباقر صلوات الله علیه لکلّ شیء حرمة و حرمة البهائم فی وجوهها) و در موثق کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر چیز را حرمتی است و احترام چهارپایان در روهای ایشان است و چون رو بهترین مواضع حیوانات است، و خداوند مصور صورت گری کرده است عزّت آن داشتن تعظیم حق سبحانه و تعالی است، و حق سبحانه و تعالی دوست می دارد بنده را که حرمت هر چیزی را در خور آن بدارد اگر قایل نباشیم به شعور ایشان، و اگر به شعورشان قابل باشیم چنانکه ظاهر آیات و روایاتست تعظیم و تکریم بیشتر می باید کرد و چون حق سبحانه بفضل خود آن را مسخر ما گردانیده و زینت ما ساخته است و مشقتهای عظیمه از جبهه بنی آدم می کشند و به برکت آن تحصیل ثوابت کرده می شود پس باید که شکر این نعمتها را به جا آوریم به تعظیم نعمت به اعتبار منعم حقیقی چنانکه در قرآن مجید در بسیار جایی بر بنی آدم تعداد این نعمت می فرماید در ضمن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۶

تعداد نعمتهای غیر متناهی خود و در صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که چهارپائی

نگاه دار که از او منتفع شوی و روزی تو بر حق سبحانه و تعالی است.

و به اسانید صحیحه از آن حضرت منقولست که فرمودند که چهارپایان نگاه دارید که سبب اعتبار شماسه و زینت شماسه و کارهای شما به آن ها ساخته می شود، و قضاء حقوق برادران مؤمن به آن می شود که به مشایعت ایشان می روی و به استقبال و زیارت و عیادت و حضور جنازه و حج و عمره و زیارات ائمه معصومین صلوات الله علیهم و جهاد بر تقدیر خروج صاحب الامر صلوات الله علیه و انتظار فرج و غیر اینها از انواع خیرات به آن ها واقع می شود و روزیش بر حق سبحانه و تعالی است و از جمله نعمتهای الهی است چهارپای هموار که رم نکند و خوش راه باشد و خواهد آمد اخبار از این باب

باب ما لم تبهم عنه البهائم

(روی علی بن رثاب عن ابی حمزه عن علی بن الحسین صلوات الله علیهما انه قال کان یقول ما بهمت البهائم عنه فلم تبهم عن اربعه معرفتها بالرّب تبارک و تعالی، و معرفتها بالموت، و معرفتها بالأنثی من الذکر، و معرفتها بالمرعی الخصب و اما الخبر الذی روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال لو عرف البهائم من الموت ما تعرفون ما اکتتم منها سمینا قطّ فلیس بخلاف هذا الخبر لأنّها تعرف الموت لکنّها لا تعرف منه ما تعرفون) این بابی است در بیان آن چه از حیوانات مخفی نیست و آن را می دانند منقولست به یازده سند صحیح و حسن کالصحیح که حضرت امام العارفین صلوات الله علیه فرمودند که اگر چیزها از حیوانات عجم بی زبان مخفی باشد چهار چیز از ایشان مخفی

نیست.

یکی آن که خداوند خود را می دانند که خداوندی دارند، و مردن را می دانند، و از این جهت است که از گرگ و شیر خایفند، و از این جهت است که مکروه است کشتن حیوانی در وقتی که حیوان دیگر ببیند، و نر و ماده از هم فرق می کنند، و چراگاه پر علف را می دانند و ظاهرا از بو می شناسند و ظاهرا چون عمده متعارفشان اینها بود فرموده اند و اگر نه بسیار چیزها می دانند.

و اما خبری که منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۷۸

علیه که اگر بهایم آن چه شما می دانید از مرگ آنها می دانستند همگی از غم می گذاختند، و حیوان فربه نمی خوردید. این خبر مخالفت ندارد با خبر سابق چنانکه از لفظ خبر ظاهر است که مراد اینست که اگر ایشان مثل شما می دانستند یعنی می دانند و مثل شما نمی دانند، چون ایشان مکلف نیستند و عقوبتی نخواهد بود ایشان را.

و حاصل کلام سرزنش بنی آدم است که اگر ایشان مثل شما مکلف می بودند می گذاختند و شما بالکلیه غافلید که چون عقبات و عقوبات در پیش دارید و اصلا غم آن طرف ندارید حق سبحانه و تعالی همه را از این مرگ غفلت زنده گ راند تا این دو سه روزه عمر را به غفلت نگذارند بجاه محمد و عترته الاقدسین

باب ثواب النّفقه علی الخیل

(قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ قَالَ نَزَلَتْ فِي النِّفْقَةِ عَلَى الْخَيْلِ قَالَ مُصَنِّفُ هَذَا الْكِتَابِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ هَذِهِ الْآيَةُ

روی آنها نزلت فی امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و کان سبب نزولها انه کان معه اربعه دراهم فتصدّق بدرهم منها باللیل و بدرهم فی النهار و بدرهم فی السیر و بدرهم فی العلانیه فنزلت فی هذه الآیه و الآیه اذا نزلت فی شیء فهو منزله فی کلّ ما یجری فیہ، فالاعتقاد فی تفسیرها انها نزلت فی امیر المؤمنین و جرت فی النّفقه علی الخیل و اشباه ذلك) این بابی است در بیان ثواب خرج اسب مطلقا یا اسبی که به آن جهاد کنند در راه حق سبحانه و تعالی یا اراده جهاد داشته باشد بعد از حصول شرایطش یا اعم از جهاد و سایر راههای خیر.

منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی می فرماید: که آن جماعتی که صرف می نمایند مالهای خود را در شب و روز در پنهان و آشکار پس اجر ایشان نزد پروردگار ایشان است و نیست خوفی بر ایشان و ایشان اندوهناک نمی شوند حضرت فرمودند که این آیه نازل شد در خرج اسب که از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۰

جهاد بسته باشند و مناسبتش با آیه آنست که می باید همیشه آخر اسب پر باشد و او خورد در شب و روز اندرون طویله در وقتی که بیرون گرم باشد، و در بیرون وقتی که در بهار بند باشد، پس چنانکه ثواب آن را فرموده است کیفیت نگاه داشتن آن را نیز فرموده است.

و صدوق گفته است که مرویست بعنوان تواتر از طرق عامّه و خاصّه که همین آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه نازل شده است و سبب نزول آیه این بوده است که آن حضرت چهار درهم داشتند یکی از آنها را در روز تصدق فرمودند، و یکی را در شب به سایل دادند، و یکی را پنهان دادند، و یکی را در حضور مردمان به سایل کرامت کردند، و غرض آن حضرت آن بود که در همه وقتی این ثواب را دریافته باشند و تعلیم کنند که تصدق در همه احوال خوبست هر چند در شب و در پنهان بهتر است اما اگر سایل در روز طلب کند تاخیرش خوب نیست و هم چنین اگر در حضور مردمان طلب کند تعویقش خوب نیست و آن چه آن حضرت فرموده بودند خوب بوده حق سبحانه و تعالی آن حضرت را مدح فرمود بر این عمل تا دیگران تأسی کنند آن حضرت را و چون بحسب ظاهر این دو روایت مخالفت دارند صدوق تاویل کرده است که ظاهر آیه اعم است از هر انفاقی که در راه خدا کنند خواه به سایل دهند و خواه شمشیر بخرند از جبهه جنگ یا علف بخرند از جبهه جنگ یا علف بخرند از جبهه چهارپایان پس ممکن است که اول در شأن آن حضرت نازل شده باشد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده باشند که هر که نفقه چهار پاکند در این آیه داخل است.

و صدوق گفته است که می باید که چنین اعتقاد کند بنا بر آن که هر دو متواتر باشد و الا ممکن است که یکی از این دو واقع باشد چون هر دو حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۱

وارد شده است که این آیه

در فلان چیز خاص نازل شد و احتمال اقرب آنست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه این چهار درهم را صرف نفقه اسب فرموده باشند، و آن چه بحسب تتبع یافته ام آنست که هر آیه که در شأن آن حضرت نازل شده مفسران عامه مهما ممکن نفی آن می کنند و مفسران خوارج بودند و افترا می بستند از جهت تقویت مذهب باطل خود چنانکه مسلم بن حجاج در اول صحیحش ذکر کرده یک جزو در آن که بسیار بودند جمعی که حدیث وضع می نمودند و در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله افترا بر آن حضرت می بستند تا آن که حضرت بر منبر فرمودند که «لقد كثرت الخ» یعنی دروغ و افترا بر من می بندند و هر که دروغ بر من بندد جای خود را در جهنم مهیا می کند، و چون این مفتریان افترا می بستند و اکثر ایشان با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بد بودند و جمعی لا بشرط بودند که مذهبی نداشتند، و جمعی به حقیقت ایمان آن حضرت را شناخته بودن الحال داب مفسران مثل زمخشری و رازی آنست که مثل آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ» که از طرق عامه زیاده از صد حدیث منقولست که در شأن آن حضرت نازل شده، و خارجی مفتری گفته است که در شأن عبد الله بن سنان نازل شده است اول آن را ذکر می کنند، و بعد از آن بعنوان روی نقل می کنند چون بسیار رسواست که ذکر نکنند، و مانند بخاری و مسلم نقل می کنند و خلافش را که می دانند که افتراست نیز نقل می کنند، و جمعی از ایشان استدلال می کنند

بر آن که می باید که این آیه در شأن ابو بکر نازل شده باشد به افترا نیز بسته اند باین عنوان که چون اجماع شد بر امامت ابو بکر پس می باید که او افضل از علی (ع) باشد پس می باید که هر آیه که دلالت کند بر افضلیت در شأن ابو بکر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۲

و جمعی از فضلاء ما معارضه کرده اند با ایشان در مثل آیه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى» که می باید مراد از این آیه علی باشد چون امامت آن حضرت منصوص و به نصوص متواتره ثابت شده است و امامت مفضول قبیح است عقلاً پس می باید که آن حضرت افضل باشد پس می باید که مراد از اتقی آن حضرت باشد، و ظاهراً به محض جدل این معارضات واقع شده است و عامه و خاصه روایت کرده اند که آیه در شأن ابو دحداح نازل شده است و اتقی اضافی است نسبت به آن شخصی که تکذیب نبی کرد لهذا او را اشقی گفت با آن که بحسب ظاهر مسلمان بود و اگر چه منافق بود اما اشقی از او بسیار بودند اما بحسب احتمال ممکن است گفتن که چون روایات اسباب نزول احادیث مفید علم نیست ممکن است که مراد از این آیه علی بن ابی طالب باشد نه آن که جزم کنند که البته در شأن آن حضرتست و اکثر قرآن در شأن آن حضرت و در ذم دشمنان آن حضرتست اگر این آیه در شأن دیگری باشد نقصی به آن حضرت نمی رسد و هم چنین در ما نحن فیه و لیکن چون احادیث بسیار وارد است که اگر این آیه در شأن

آن حضرت نازل شده باشد مضمون آنست که نفقه بر خیل افترا عامه باشد چنانکه داب ایشانست و اگر حضرت نیز فرموده باشند تقیه کرده خواهند بود یا آن که همین آیه دو مرتبه نازل شده باشد یا دو آیه باشد و یکی را انداخته باشند به توهم تکرار چنانکه عامه و خاصه اخبار متواتره نقل کرده اند که قرآن زیاده بر این بوده است و آن نزد حضرت امام العصر و الزمان و خلیفه الرحمن است صلوات الله علیه و الله تعالی يعلم و مؤید اخفا آن که روزی حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۳

منبر بودند که غوغای عظیمی شد و مردمان بر هم خورده می گریختند که ناگاه ازدهای عظیمی از در بزرگ مسجد کوفه داخل شد حضرت فرمودند که بحال خود باشید و او را راه دهید تا خود را راست کرد و سر پیش آورد و مخاطبه و مکالمه چند با حضرت کرد و باز گشت، و چون از مسجد بیرون رفت ناپدید شد حضرت فرمودند که این از بزرگان جن است و مسلمان است و چون مسأله مشکل می شود بر او یا بر دیگران می آید و می پرسد و مسایل خود را پرسید و رفت و آن در مسمی شد بیاب الثعبان مثل خانه بیت الطشت که در مسجد کوفه است و چون بنی امیه حکومت یافتند فیلی را در همان در بستند که شهرت کند بیاب الفیل و کسی نگوید باب الثعبان مبادا گویند که چرا باب الثعبان می گویند و این معجزه بماند و از این باب بسیار است.

و کالصحیح یا صحیح منقولست از سلیمان جعفری که حضرت

ابو الحسن فرمودند که هر که اسبی ببندد تا دشمنان از او خایف باشند و نزد مردمان معتبر باشد از جهه رضای الهی حق سبحانه و تعالی همیشه او را اعانت می فرماید تا آن اسب را داشته باشد و خیر و برکت از آن خانه کم نشود، و اگر کسی بقصد جهاد به بندد تا آن که چون حضرت صاحب الامر خروج فرماید در خدمت آن حضرت بجهاد رود ثوابش بیشتر خواهد بود، و این بنده چنین کرده ام اگر چه می دانم که چون آن حضرت صلوات الله علیه ظاهر شود هر خدمتی را به کسی خواهد فرمود که مناسب او باشد و امثال ماها خصوصا با پیری جهاد نمی آید به خدمت نقل احادیث ایشان مامور خواهد ساخت و امثال ماها اگر در جنگی باشد سبب شکست است مگر آن که در زمان آن حضرت قلب ماهیات بشود، و به برکت آن حضرت قوتی دیگر حاصل گردد، و چون احتمال می رود اسب نگاه داشته ام با شمشیر امیدواریم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۴

حق سبحانه و تعالی این شکسته را به شرف ملازمت آن حضرت مشرف گرداند و اگر اجل موعود برسد قبل از تشریف در زمان آن حضرت زنده گرداند و بسیار امیدوارم چون بشارتی از آن حضرت شنیده ام در واقعه حقه که هر چه فرموده بودند واقع شد و همین مانده است و امید بسیار دارم که مشرف شوم به خدمت آن حضرت و در زیارت جامعه مذکور خواهد شد و عموم آیه کریمه «وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً الْخ» یعنی هر چه در راه ما صرف نمایند در مقدمات جهاد خواه اندک

و خواه بسیار و هر وادی را که قطع نمایند البته در نامه عمل ایشان نوشته می شود تا آن که حق سبحانه و تعالی جزاء دهد ایشان را با حسن آن چه می کرده اند یکی را از ده تا هفتصد تا آن چه حصر آن را کسی نداند بغیر از حق سبحانه و تعالی کرامت خواهد فرمودن و ثواب این مقدمات در خور ذی مقدمه است.

و کالصحیح منقول است از ابن طیفور حکیم که حضرت ابو الحسن پرسیدند که بر چه چیز سوار می شوی عرض نمودم که بر الاغ فرمودند که به چند خریده عرض نمودم که به سیزده مثقال طلا فرمودند که اسرافست که الاغی به سیزده دینار بخری و اسب نخری نمی دانی که هر که اسبی ببندد و انتظار قیام قایم آل محمد علیهم السلام کشد و سبب کوری چشم دشمنانش باشد که دشمنان مایند حق سبحانه و تعالی روزی او را فراخ گرداند و سینه اش را به علوم و هدایات منور گرداند و مرادات او را محصّل گرداند مع هذا بر او سواری می کند و کارهای خود را بر او می سازد یعنی کار الاغ می کند و ثواب دارد، و احادیث فضیلت نگاه داشتن اسب بسیار است و مجملش آنست که هر چه در راه او کنند ضایع نمی شود

تو بندگی چه گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

باب علمه الرّقتین فی باطن یدی الدّابه

(روی حمّاد بن عثمان عن ابی عبد الله علیه السلام قال قلت له جعلت فداک نری الدّوابّ فی بطون أیدیها مثل الرّقتین فی باطن یدیها مثل الکیّ فایّ شیء هو قال ذلک موضع منخریه فی بطن أمّه) این بابی است در بیان

علت دو داغی که در شکم دستهای چهارپایان است منقول است در صحیح از حماد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فدای تو گردم می بینم چهارپایان را که در شکم دستهای آنها مانند دو رقعہ هست که گویا داغ کرده اند و از آنجا می روید و این چه چیز است و چرا چنین شده است حضرت فرمودند که چون چهارپایان دست و پاشان می باید دراز باشد و در شکم این مقدار جا نیست که دست و پا دراز توانند کرد حق سبحانه و تعالی او را به هیئت حیوان خوابیده آفریده است و سرشان قریب به زانوهاست و محل نفس ایشان در قرب زانو واقع شده است و از بسیاری نفس کشیدن داغ شده است و این معنی نیز سبب قوت دستهای حیوانات شده است چون ثقل بار و آدم سوار بر دستها بیشتر است.

حاصل که آن چه حکیم علیم کرده است عبث نفرموده است و بنی آدم با فکرهای بسیار به عشر عشیر آنها نرسیده اند و اکثر آن چه رسیده از انبیاء به ایشان رسیده است، و حکما قاطبه علوم خود را به حضرت ادریس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۶

می رسانند و آن حضرت را هرمس الهمامه می نامند و بسیار از آنها بالهام الهی به لقمان رسیده و بسیار بر حضرت سلیمان فایض شده چنانکه منقولست که هر روز در مسجد اقصی گیاهی می روید و به زبان حال یا مقال می گفت که خاصیت من آنست و ضرر من اینست و دفع ضرر من به فلان گیاه می شود و حضرت سلیمان می نوشتند همه را، و جمعی از اتباع آن حضرت

ساکن یونان شدند و حکماء یونان از ایشان استفاده کردند و در کتب خود جا دادند و حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم بسیاری از حکمتها در خلق اعضای انسان و بسیاری از حیوانات ذکر فرموده اند و در علل و توحید مفضل و اهلیج مسطور است و چون این حدیث فی الجملة غرابتی داشت صدوق ذکر کرد و اگر در نوادر ذکر می کرد بهتر بود و کلینی ذکر نکرده است و کتاب من لا یحضره الفقیه از قبیل شعر خواجه حافظ است بنا بر این است که طبایع به آن ارغبند

باب حسن القيام علی الدواب

(روی عن ابی ذرّ رحمه الله علیه انه قال سمعت رسول الله صلّى الله علیه و آله يقول انّ الدّابّه تقول اللهم ارزقنی ملیک صدق یشبعنی و یسقینی و لا یحملنی ما لا اطیق) این بابی است در بیان نیکو رعایت نمودن چهارپایان چون گذشت که حقوق آن بر صاحبان بسیار است و مرویست از حضرت ابی ذر ره که گفت شنیدم از حضرت سید المرسلین صلّى الله علیه و آله که چهار پایان دعا می کنند که خداوندا مرا روزی کن صاحب خوبی که مرا سیر کند و آب دهد و آن چه طاقت نداشته باشم بارم نکند.

و در کافی و محاسن در موقّق کالصحیح یا صحیح به سبب حسن بن فضال که ظاهر آنست که از مذهب فاسد رجوع نمود بمذهب صحیح، پس صحیح باشد و چون معلوم نیست که این حدیث را در چه وقت از او روایت کرده اند کالصحیح است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی وارد شده در ربنده دید که ابو ذر رضی الله

عنه الاغ خود را آب می دادند آن شخص گفت که کسی دیگر نیست که الاغ را آب دهد که شما این مشقت نکشید یعنی چون خدمتکاران هستند سب چیست که شما این تعب می کشید ابو ذر گفت از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمودند که همه چهارپایان در هر صبحی از حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۸

تعالی می طلبند که خداوندا روزی کن مرا صاحبی صالح که مرا از علف سیر کند و از آب سیراب کند، و فوق توانائی من بار بر من نکند و از آن جمله است آن مقدار راهی که توانم رفت مرا ببرد بنا بر این می خواهم که خود این ثواب داشته باشم.

و کالصحیح نیز منقولست از ابو ذر که چهارپایان دعا می کند که خداوندا روزی کن مرا صاحب صالحی که با من رفیق کند و احسان کند بر من و گاه و جو و آبم بدهد و بار کران بر من نکند و مرا به تعب نیندازد و ظاهرا حدیث متن حدیث دیگر است یا نقل بالمعنی کرده است از این دو حدیث.

و از اهد علمما و متاخرین مولانا احمد اردبیلی نقل نمود اتقی و اورع فضلا متاخرین مولانا عبد الله طاب ثراهما که آخوند مرحوم اولاغی داشتند از جهه زیارات و دغدغه می کردند که مبادا به دیگری واگذرانند و او چنانکه باید نکند خود آب می دادند و در وقت جو خود می ایستادند تا جو را بخورد و بعد از آن متوجه نماز شام می شدند. بنده از ایشان پرسیدم که شما چه می کنید فرمودند که حاجی مرد بدی نیست که خدمات آخوند اکثر به

او رجوع بود و من احتیاط کرده ام و جو را بیشتر می دهم که اگر بردارد بر سیبل فرض از جهه استران مقداری بماند که کافی باشد.

عرض نمودم که کسی که از خدا نمی ترسد همه را بر می دارد فرمودند که پس چه کنیم گفتیم مثل مولانا احمد اردبیلی ره کنید گفتند فرصت ندارم و متفکر شدند عرض نمودم که چه دلیل دارید که جو باید داد هر گاه دارد و شما می بینید که همیشه آخرش کاه دارد از جهه اقل واجب کافی است و جو تبرعی است اگر بدهید بهتر و الا بر شما چیزی لازم نیاید تحسین فرمودند، بعد از آن عرض نمودم که اگر استر شما جو نخورد چنین تند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۸۹

نخواهد رفت این نیز قرینه عظیم است از جهه آن که جو را تمام می دهد با آن که افعال مسلمین محمول بر صحت است دیگر تحسین فرمودند و فرمودند که مرا خلاص کردی مدتی است که در این فکرم و در خاطر جا کرده بود که چون متعارفست جو البته ضرر باشد و حق با تست حدیثی نداریم که جو باید داد و هر چه گفتمی همه را خوب گفتمی حشره الله تعالی مع الائم المعصومین سلام الله تعالی علیهم اجمعین (فقال الصادق صلوات الله علیه ما اشتری احد دابّه الا قالت اللهم اجعله بی رحیما) و از آن حضرت منقولست که هر که چهار پای می خرد آن چهار پا دعا می کند که خداوند این صاحب را رحیم گردان بمن که نفع آن بمن رسد و ضررش بمن نرسد.

و در صحیح از حفص منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه

فرمودند که چون شخصی سوار می شود بر دابّه دابّه این دعا می خواند و ظاهراً تصحیف از نساخ این کتاب یا محاسن شده باشد که ملک و ركب بهم نزدیکست و هر دو نیز ممکن است (و روی عنه عبد الله بن سنان أنه قال اتّخذوا الدّابّه فأنّها زین و تقضى علیها الحوائج و رزقها علی الله عزّ و جلّ) و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چهار پا نگاه دارید و در محاسن الدواب است که چهار پایان نگاهدارید که اقلش سه است یا مقصود این باشد که از اسب عربی و یابو دو تخمه و استر و اولاغ از همه چیزی نگاهدارید، یا آن که از هر نوعی که نگاه می دارید خوبست به درستی که زینتند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۰

است که و الخیل الخ یعنی از برای شما آفریده ام اسبان و استران و اولاغان تا بر همه سوار شوید، و زینت شما باشد و دیگر فرموده است که گاو و گوسفند و شتر را از جهه شما آفریده ام که زینت شما باشند و گوشتهای آنها را بخورید و منفعتها از آنها ببرید و بارهای شما را ببرند به شهری چند که خود نتوانید بردن به آن جا مگر با مشقت بسیار پس حضرت فرمودند که کارهای شما نیز به این ها ساخته می شود و روزیشان با حق سبحانه و تعالی است.

و منقولست که آن حضرت به یونس فرمودند که اولاغی نگاه دار که بار کران ترا کشد و روزی او با حق سبحانه و تعالی است یونس گفت که من با برادرم

شریک بودم و سر سال حساب مایه خود می کردیم یا بحال خود بود یا چیزی زیاد می آمد، بعد از خریدن دراز گوش و خرج عرض سال که حساب کردیم بنحو سالهای گذشته بود یقین شد که روزی بر حق سبحانه و تعالی است و آن حضرت فرمودند که از جمله سعادت مندی مؤمن و الطاف الهی نظر به او آنست که چهارپای خوش راه داشته باشد که کارسازی خود به آن بکند و حقوق برادران را به جا آورد، و از این باب اخبار بسیار است که سابقا اشاره به بعضی از آنها شد (و روی السیکونی یاسناده قال قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَحِبُّ الرَّفْقَ وَيُعِينُ عَلَيْهِ فَإِذَا رَكِبْتُمُ الدَّوَابَّ الْعِجَافَ فَانزَلُوهَا مَنَازِلَهَا فَانزَلُوهَا عَلَيْهَا وَان كَانَتْ مَخْصَبَهُ فَانزَلُوهَا مَنَازِلَهَا) و كالصحيح منقولست که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمودند که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد رفق و مدارا و اعانت می کند کسانی را که با خلق خدا در مقام رفق و نرمی و همواری اند حتی چهارپایان پس چون بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۱

چهارپاهای لاغر سوار شوی از منزل مگذرید و در منازل متعارفه فرود آید پس اگر منزل خشک باشد و علف نداشته باشد تند کنید تا خود را به علف زار رسانید و در میان یا حوالی علف زار فرود آید که تا حیوانات در آنجا بچرند، و اگر در منزل علف باشد از آنجا مگذرید، پس هر گاه در رفق این مقدار مبالغه واقع شده است با حیوانات و مکاری، پس چگونه خواهد بود رفق با

مؤمنان صالح و عالم و امثال ایشان و کلینی این حدیث را در باب رفق با مردمان آورده است و چنین فهمیده است که مذکور شد (و قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله مِنْ سَافِرٍ مِنْكُمْ بَدَايَةٌ فَلْيَبْدَأْ حِينَ يَنْزِلُ بِعَلْفِهَا وَ سَقِيَّهَا) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولُ مِنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَنَّ حَضْرَتَ إِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقٍ أَزْ بِدْرَشِ أَزْ حَضْرَتِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ كَمَا حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلهِ فَرَمُودَنْدَ كَمَا هَرُ كَمَا چَهَارِپَايِ رَا بَا خُودِ بَسْفَرِ بَرْدِ چُونِ فَرُودِ آيِدِ اَوَّلِ آبِ وَ عِلْفِ بِيهْ أَنْ بَدَهْدِ وَ بَعْدَ أَزْ أَنْ مَتُوجِهْ شُودِ بَكَارِهَائِ دِيْگَرِ چُونِ مَشَقَّتِ كَشِيْدِهْ اَسْتِ (وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا سَرْتِ فِي أَرْضِ خَصْبَةٍ فَارْفُقْ بِالسَّيْرِ وَ إِذَا سَرْتِ فِي أَرْضِ مَجْدَبَةٍ فَعَجِّلْ بِالسَّيْرِ) وَ بَسَنْدِ كَالصَّحِيحِ سَابِقِ أَزْ حَضْرَتِ إِمَامِ مُحَمَّدِ بَاقِرِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ مَنْقُولُ مِنْ كَمَا هَرُ گَاهِ رَاهِ رُويِدِ وَ دَرِ مَحَاسِنِ مَصْحَحِ بِيهْ صَادِقِ اَسْتِ وَ أَنْ اظْهَرِ اَسْتِ يَعْْنِيْ هَرُ گَاهِ دَرِ اِثْنَائِ رَاهِ بِيهْ زَمِيْنِي رُسيِدِ كَمَا گِيَاهِ وَ عِلْفِ دَاشْتِهْ بَاشَدِ هَمُوَارِ بَرُويِدِ تَا شْتَرَانِ بَلَكِهْ سَايِرِ حَيَوَانَاتِ چَرَا كَنْنَنْدِ وَ رُوندِ وَ تَنْدِ مَرَانِيْدِ وَ هَرُ گَاهِ رُويِدِ يَا دَاخِلِ شُويِدِ دَرِ زَمِيْنِ خَشَكِ كَمَا گِيَاهِ خَشَكِ نِيْزِ نَدَاشْتِهْ بَاشَدِ تَنْدِ كَنْنِيْدِ وَ مَدَارِ صَحْرَائِ مَكِهْ بَرِ اِيْنِ اَسْتِ كَمَا شْتَرَانِ دَرِ اِثْنَائِ رَاهِ چَرَا مِي كَنْنَنْدِ پَسِ رَفَقِ بَا اِيْشَانِ اَنْسْتِ كَمَا بَايْنِ نَحُو بَرُوندِ

باب ما جاء في الابل

(قال الصادق صلوات الله عليه وآله إياكم و الابل الحمر فأنها اقصر الابل اعمارا) این بابی است که در بیان احادیثی که در شتر وارد

شده است منقولست کالصحیح از آن حضرت صلوات اللہ علیہ کہ زنہار کہ شتر سرخ مخرید کہ از ہمہ انواع شتران عمرش کوتاہ تر است (و قال صلوات اللہ علیہ انّ علی ذروه کلّ بعیر شیطانا فاشبعه و امتھنه) و از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ منقولست کہ فرمودند کہ بر کوهان ہر شتری شیطانی مقرر است پس شتر را سیر کنید و بارش کنید کہ می کشد و پروانہ دارد و آن شیطان بار را برمی دارد، ممکن است کہ مراد از شیطان روح حیوانی شتر باشد و تشبیہ بہ شیطان بہ اعتبار صعوبتست کہ شترانی کہ بار برنداشته اند و آنها را صعب می گویند بسیار با قوتند ہر چند بحسب ظاہر ضعیف باشند و با آن کہ مرتبہ اول زیادہ از صد من بارش می کنند بہ نحوی می دود کہ غالباً ہر کہ سوارش باشد می افتد و.

در موثق کالصحیح منقولست کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ بر کوهان ہر شتری شیطانی ہست آن شتر را ذلول کنید و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۳

بارش کنید و حق سبحانہ و تعالی را یاد کنید کہ شتر بہ قوتی کہ خدای تعالی بہ او دادہ است برمی دارد.

و در حدیث دیگر کالصحیح منقولست کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ بر کوهان ہر شتری شیطانی ہست چون خواهید کہ سوار شوید بگوئید آن چہ را حق سبحانہ و تعالی بہ آن امر کردہ است کہ سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَ مَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ یعنی منزہ خداوندی کہ این حیوان را مسخر ما گردانید و ما قدرت نداشتیم کہ آن

را ذلیل خود سازیم.

و کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ منقولست که بر هر حیوانی که خواهید سوار شوید این آیه را بخوانید با تمه و إِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ یعنی باز گشت همه بسوی پروردگار ما خواهد بود و هست.

و در احادیث صحیحہ از هشام و صفوان و غیر ایشان منقولست که آن حضرت فرمودند که اگر مردمان حقیقت برداشتن حیوان را بدانند زر بسیار به بهای شتران و حیوانات ضعیفه ندهند، و حقیقتش آنست که بر دارنده حق سبحانه و تعالی است، و خود در مکه معظمه مشاهده نمودم که شتری که تخمینا بقدر استری بود خانه بر بالای او نصب کرده بودند و چهارده کس در آن خانه نشسته بودند (و قال ابو عبد الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله اشْتَرُوا السُّودَ الْقُبَّاحَ فَأَنْهَاهَا اطول الابل اعمارا) و در صحیح از صفوان منقولست که آن حضرت فرمودند به صفوان که شتری از جبهه من بخر و باید که سیاه باشد که عمرش درازتر است پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۴

فرمودند که اگر مردم بدانند که حق سبحانه و تعالی بر می دارد به آن که شیاطین را مسخر گردانیده است که بردارند زر بسیار به بهای شتر ندهند و بعد از این حدیث کلینی و برقی گفته اند که در حدیث دیگر هست که شتران سیاه بد هیئت را بخرید که عمرشان درازتر است و این عبارت متن است.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله الابل عَزَّ لِأَهْلِهَا) و در حدیث صحیح از آن حضرت منقولست که شتر سبب عزت و اعتبار صاحبست و ظاهر است به آن که قطاری به بیست

تومان می توان خرید و کسی که یک قطار شتر دارد در نظرها عزیزتر از سوداگر ده هزار تومانی است و اگر شتر بسیار باشد خصوصاً نزد عرب و ممکن است که این نیز مراد باشد که هر چند شتر سواری نفیس تر است صاحبش معززتر است چنانکه منقولست در صحیح که حضرت سید الساجدین شتر سواری را به چهار ده تومان می خریدند تا در نظرها خوار نباشند و معزز باشند (و نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یتخطی القطار قیل یا رسول الله و لم قال انه لیس من قطار الا و ما بین البعیر الی البعیر شیطان) و در قوی از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که آن حضرت نهی فرمودند از آن که از میان قطار شتر بگذرند عرض کردند که یا رسول الله چرا نگذرند فرمودند که در میان هر قطاری از شتر یا شتر شیطانی هست که شتر را تعلیم می کند که لگد بزند و مجربست در شتران عرب و از میان شتران عجم تعبدا نمی باید گذشت با آن که مشهور است که خوب نیست.

و در موثق کالصحیح منقول است از زراره که شنیدم که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۵

محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که طایفه از متمردان شیاطین هستند که در میان شتران در می آیند و شتران را می جهانند دفع کنید آنها را به آیه الکرسی و مجربست آیه الکرسی از جهت دفع جمیع بلاها و اعتقاد این ضعیف آنست که همین آیه در اعجاز قرآن کافی است.

(و سئل النبی صلی الله علیه و آله أئی المال خیر قال زرع زرعه صاحبه

و اصلحه و ادى حقه يوم حصاده قيل يا رسول الله فائى المال بعد الزرع خير قال رجل فى غنمه قد تبع بها مواضع القطر يقيم الصيلاه و يؤتى الزكاه قيل يا رسول الله فائى المال بعد الغنم خير قال البقر تغدو بخير و تروح بخير قيل يا رسول الله فائى المال بعد البقر خير قال الراسيات فى الوحل و المطاعم فى المحل نعم الشىء النخل من باعه فانما ثمنه بمنزله رماد على رأس شاهقه اشتدت به الريح فى يوم عاصف الا ان يخلف مكانها قيل يا رسول الله فائى المال بعد النخل خير فسكت فقال له رجل فاين الابل قال فيها الشقاء و الجفاء و العناء و بعد الدار تغدو مدبره و تروح مدبره لا يأتى خيرها الا من جانبها الأشام اما انها لا تعدم الاشقياء الفجره.

قال مصنف هذا الكتاب قدس الله روحه معنى قوله صلى الله عليه و آله لا يأتى خيرها الا من جانبها الأشام هو انها لا تحلب و لا تركب و لا تحمل الا من جانب الايسر) و كالصحيح منقول است از سكونی به اسناد او از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه از حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله پرسيدند كه از اموال کدام يك بهتر است كه كسى به هم رساند و نگاه دارد حضرت

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۳۹۶

فرمودند كه بهترين اموال زراعتى است كه خود بكارند، و خدمتى كه بايد كرد از آب دادن و ساير خدمات او بكنند و چون درو كنند حق حق سبحانه و تعالى را بدهند كه زكات باشد يا حقى كه مذكور شد كه يك بافه و دو بافه دهد

تا از درو فارغ شوند، یا آن که هر چه حقّ الهی باشد از روز درو تا روز پاک کردن که زکات نیز مراد باشد، و اول بحسب مراد اظهر است، و ثانی بحسب لفظ بنا بر اخبار، و ثالث به اعتبار جمع بین الحقین.

عرض نمودند که بعد از زراعت کدام مال بهتر است فرمودند که گوسفندی که خود چراند و بطلب آب و علف رود و نمازها را به جا آورد زکات آن را بدهد.

عرض نمودند که بعد از آن کدام بهتر است فرمودند که ماده گاوی که صبح شیر دهد و شام شیر دهد.

عرض نمودند که بعد از گاو کدام مال بهتر است فرمودند که درختانی که بلند قامت که یا در میان گل فرو برده اند و در خشک سال میوه می دهند یعنی درخت خرما می باید که همیشه آب در پای آن ایستاده باشد، و مع هذا تاب تشنگی دارد و در خشکسالی درختان خشک می شوند آن بار خود را می دهد چون بعنوان کنایه فرموده بودند تصریح فرمودند که خوب مالی است درخت خرما، و اگر کسی درخت خرما را یا باغ خرماستان را بفروشد بهای آن مانند خاکستری است که بر سر کوهی باشد در روزی که باد تندی آید یعنی برکت ندارد، و در مطلق فروختن زمین چنین وارد شده است در اخبار مگر آن که همان زر را بدهد به بهای درخت یا باغ خرما می دیگر.

عرض نمودند که یا رسول الله بعد از درخت خرما چه مالی بهتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۷

حضرت جواب نفرمودند شخصی عرض نمود که یا رسول الله شتر کجا رفت یعنی چرا او را نفرمودید

حضرت فرمودند که جفا و مشقت و تعبش بسیار است و کسی که شتر دارد می باید که در بیابان باشد و همیشه از خانه خود دور باشد چون اغلب اوقات از خار محظوظ است و آن در احوالی شهرها کم می باشد و شیرش نه چاشت می شود و نه شام چون بچه شتر شیر بسیار می خواهد و از آن قلیلی زیاد می آید و خیرش از جانب چیست و به درستی که نگاه دارنده اشقیاء فساقند یعنی از لوازم شتر است ساربان و شقاوت ساربانات ظاهر است، و شیخ بهاء الدین محمد چنین حل کردند و شعر خود را به استشهاد آوردند

که چند از دست ساربان نالم که بود نام او کم از عالم

و محتمل است که مراد اعم از آن باشد چون اغلب اوقات ظلمه بی شتر نمی باشند چنانکه در حدیث آینده مذکور است اگر چه ظاهر این حدیث با شیخ است چنین می گوید صدوق که مراد حضرت که خیرش نمی آید مگر از جانب چپ اینست که شتر را از جانب چپ می دوشند و از جانب چپ بر او سوار می شوند، و در بعضی از نسخ از جانب چپ بارش می کنند، و ابن اثیر در نهاییه نیز چنین تفسیر کرده و دور نیست که شیرش از جانب چپ بیشتر باشد یا آن که چنین متعارف شده.

اما سواری بر حیوانات مصطلح آنست که در جانب راست و از دست راست سوار شوند به آن که اول پای چپ را در رکاب جانب چپ گذارند و پای راست را بگردانند و در شتر بر عکس است اول پای راست را بر رکاب جانب راست می گذارند و پای چپ

را می گردانند، و آن چه مشاهده شد در اسب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۸

استر در عرب و عجم چنین دیدم و شنیدم، و ممکن است که بر عکس باید و در شتر چنین بوده باشد و در حیوانات دیگر این نحو سوار شدن تازه متعارف شده باشد و بهتر این باشد که پای راست را أولاً بگذارند و این ضعیف در اوایل چنین سوار می شدم هر که می دید منع می کرد تا آن که لا بد بر نحو متعارف سوار می شوم تا سبب تشنیع و غیبت جمعی نشود و الله تعالی يعلم الواقع و مسموع از مشایخ اول است (و قال صلوات الله عليه في الغنم اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت اقبلت و البقر اذا اقبلت اقبلت و اذا ادبرت ادبرت و الابل اذا اقبلت ادبرت و اذا ادبرت ادبرت) و منقول است كالصحيح از ثابت ضعیف از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که گوسفند هر گاه اقبال می کند و می آید خوب می آید اندک روزی یکی هزار می شود و هر گاه ادبار می کند و اقبال نمی کند ادبارش اقبال است یعنی ادبار ندارد و همیشه خوبست یا آن که اگر آمد ندارد از ابتدا ظاهر می شود یا آن که اگر رو به تلف کند بتدریج تلف می شود.

ممکن است که چون شروع کند در ادبار همه را از جهه گوشت و پوست بکشد و به صاحبش ضرر نرسد یا اگر گوسفند تلف شود حق سبحانه و تعالی عوض دهد چون سنت است نگاهداشتن آن بخلاف شتر که مکروهست، و ممکن است که وجهش این باشد

که گوسفند داشتن شکستگی می آورد و شتر تکبر چنانکه ظاهر است، و گاو وسط است اقبالش اقبال است و ادبارش ادبار، و شتر اقبالش ادبار است، و ادبارش یعنی اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۳۹۹

مثلا پنج شتر ماده داشته باشد و در سال اول پنج شتر آورد صاحبش به طمع می افتد و هر چه دارد به بهای شتر می دهد و یک دفعه مرگی در آن می افتد و به اندک زمانی همه تلف می شوند با آن که قیمتش بسیار است و اگر صد شتر داشته باشد اقلا قیمتش صد تومان است و چون تلف می شود صد تومان تلف شده است و اکثر قیمت گوسفند نصف دینار است اگر صد عدد تلف شود پنج تومان تلف شده است، و محتمل است که همه مراد باشد و تتمه این حدیث در خصال مذکور است باین عبارت که

و لا یجی ء خیرها الا من الجانب الأمام قیل یا رسول اللہ فمن یتخذها بعد ذال قال فاین الاشقیاء الفجره

یعنی نمی آید خیرش مگر از جانب چپ عرض نمودند که یا رسول اللہ هر گاه شما این مذمت فرمودید شتر را که بعد از این شتر نگاه می دارد؟ حضرت فرمودند که کجا رفتند اشقیاء فساق یعنی نه چنین است که از این مذمت همه کس ترک نمایند فساق فجار بسیارند که سخن مرا نمی شنوند و تکبرشان بر این می دارد که شتر داشته باشند و آنها صحرا نشینانند یا ظلمه یا هر دو این حدیث احتمال ساریان ندارد.

پس ممکن است که مراد از حدیث سابق نیز همین معنی مراد باشد بلکه ممکن است که راوی سؤال را انداخته باشد.

و منقول است از حارث همدانی که

حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند در وقتی که از آن حضرت از شتر سؤال کردند که شتران اعنان شیطانند یعنی از شیاطین متفرقه مخلوق شده اند و آفات شتران بسیار است گویا شیاطین در میان ایشان داخلند و آنها در اطرافند، و در بعضی از نسخ اعناق شیاطینند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۰

یعنی از رؤسا و بزرگان شیاطینند، و در کتب عامه بنونست و خیرش از جانب چپ می آید عرض نمودند که یا رسول الله اگر مردمان بشنوند کسی شتر نگاه نخواهد داشت فرمودند که اشقیاء فجره ترک نخواهند کرد و همیشه خواهند داشت و ظاهر این حدیث نیز آنست که حدیث اول نیز مراد باشد از جبهه صاحب نه ساریان چون در عبارت موافقت.

و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که در وقتی که در مدینه مشرفه اقامت کرده بودم چند شتر خریدم و مرا بسیار خوش آمده بود چون شتران خوب بود و ارزان خریده بودم پس داخل شدم بر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه چنانکه در کافی است، و در محاسن داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ممکن است که دو واقعه باشد و غریب تر می شود عرض نمودم بر آن حضرت حضرت فرمودند که ترا با شتر چکار نمی دانی که آفات شتر بسیار است چون بسیار محفوظ بودم و خریده بودم به کرایه دادم و با غلامان به کوفه فرستادم خبر رسید که همه سقط شدند پس به خدمت آن حضرت رفتم و واقعه را عرض نمودم حضرت این آیه را خواندند که ترجمه اش

اینست که باید که حذر کنند جمعی که امر خداوند خود را مخالفت می کنند که به ایشان رسد بلایی در دنیا یا عذاب الیم در آخرت یعنی مخالفت ائمه هدی صلوات الله علیهم در مباحات نیز بد است و بعذاب دنیوی نیز مبتلا شوند و ظاهرا راوی گمان کرده بوده است که اموری که متعلق است بدنیا مسمی است به امور ارشادی و مخالفت جایز است حضرت فرمودند که مخالفت در هیچ بابی جایز نیست.

و ممکن است که عتاب به او به اعتبار ارتکاب مکروهات باشد چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۱

احادیث صریحه صحیحه وارد شده است در مذمت ترک اشهاد در مبیعات چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که در مبیعات گواه بگیرید و حرام نیست ترک اشهاد به اجماع چون متعلق است به امور دنیا چنانکه بسیاری از اوامر وارد شده است در اطعمه و اشربه که نان و گوشت و شکر بخورید و سیر و پیاز و امثال اینها مخورید و مع هذا کسی قایل نشده بوجوب یا استحباب اول با حرمت و کراهت ثانی و الله تعالی يعلم، و احادیث در مذمت شتر بسیار است و احادیث صحیحه در مدح نگاه داشتن گوسفند وارد شده است و مذمت شتر محمولست بر آن کسی که شتر نگاهدارد از جهه تجارت و امثال آن اما از جهه رفتن به مکه معظمه البته کراهت ندارد بلکه مستحب است چنانکه متواتر است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در سفر مکه معظمه بر شتر سوار می شدند و بعضی گذشت و دیگر خواهد آمد.

باب ما يجب من العدل علی الجمل و ترک ضربه و اجتناب ظلمه

(روی السکونى)

بِاسْنَادِهِ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْصَرَ نَاقَةَ مَعْقُولَهُ وَ عَلَيْهَا جِهَازُهَا فَقَالَ إِنَّ صَاحِبَهَا مَرُوهَ فَلَيْسَتْ عَدَا لِلْخُصُومَةِ) این بابی است در بیان آن چه واجبست از عدالت بر شتر و آن که او را عبث زنند و بر آن ستم نکنند.

منقول است در قوی کالصحیح از سکونی به اسناد او که آن حضرت امام جعفر صادق است از پدرش از جدش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و علیهم و اسناد او بسیار است اما هر چه در این کتاب می گوید مراد این سند است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دیدند شتر ماده را که دستش را بسته بودند و بار داشت پس حضرت فرمودند که صاحبش کجاست یعنی تا تعزیرش کنم بگوئید به صاحبش تا مهیا باشد از جهه خصومت شتر در روز قیامت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ وَ از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که وحوش و بسیاری از حیوانات را حشر کنند تا حق سبحانه و تعالی داد مظلومان را از ظالم بگیرد حتی از جهه حیوانات بی شاخ از شاخ دار به آن که بی شاخ را شاخ بدهد و شاخ دار را بی شاخ بیافریند و چون داد بگیرد هر دو معدوم شوند و محتمل است که مراد خصومت الهی باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۳

از جهه آن حیوان یعنی در روز قیامت او را عذاب خواهد کرد که چرا بر این حیوان ستم کردید (و فی خبر اخر قال النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اخْرُوا الْاِحْمَالَ فَإِنَّ الْيَدِينَ

معلّقه و الرّجلین موثّقه) و در حدیث دیگر از آن حضرت که فرمودند که بارها را پست تر از نزدیک گردن حیوانات بگذارید زیرا که دستها آویخته است و پاها مستحکم است یعنی قوت پاها بیشتر از قوت دستهاست.

و منقولست در قوی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند در حدیث طویل که سه کس ردیف نشوند بر چهار پا که یکی از ایشان ملعونند، و در کافی همین است و در محاسن و خصال است هست که آن یک کسی است که پیش نشسته است که قریب بدست چهار پاست (و روی بن فضال عن حمّاد اللّحام قال مرّ قطار لأبی عبد الله صلوات الله علیه فرای زامله قد مالت فقال یا غلام اعدل علی هذا الجمل [الحمل خ] فانّ الله تبارک و تعالی یحبّ العدل) و کالصحیح از حماد بن بشیر یا ابن واقد گوشت فروش که گفت قطار شتر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه گذشت حضرت شتر بارداری را دیدند که یک طرف میل کرده بود فرمودند که ای غلام عدالت کن بر این شتر یا بر این بار بنا بر نسخه حاء مهمله به آن که هر دو طرف مساوی باشند و بر تقدیر تساوی چنان ببند که هیچ میل نکند و بر تقدیر درست بستن هر گاه میل کند چنان کن که میل نکند به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد عدالت را در هر چیز و با آن که آزار شتر است نقصان مال است که پشت شتر زخم می شود و سقط می شود (و روی ایوب بن اعین قال سمعت الولید بن صبیح

لأبي عبد الله صلوات الله عليه انّ ابا حنيفة راى هلال ذى الحجة بالقادسيه و شهد معنا عرفه فقال ما لهذا صلاه ما لهذا صلاه) كالصحيح منقول است از ايوب كه گفت شنيدم كه وليد عرض مى نمود به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه ابو حنيفة سعيد سابق و راننده حاجيان و به يا نيز خواننده اند يعنى كسى كه پيشتر از حاجيان مى رفت اگر چه بعد از همه به بيست روز مى رفت و ماه ذى الحجه را در قادسيه كه چهار فرسخى نجف است ديد و عرفه را با ما دريافت حضرت فرمودند كه نماز چنين كسى صحيح نيست و نمى تواند نماز درست كردن چون قريب به دويست و پنجاه فرسخ است بهشت روز رفته است كه در روزى بر سر هم سى فرسخ زياده رفته است كى ممكن است كه نماز صحيح تواند كرد و كشى نقل كرده است در حسن كالصحيح از عبد الله بن عثمان كه مذكور شد نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه حكايت ابو حنيفة كه او حاجيان را در چهارده روز به مكه مى برد از كوفه حضرت فرمود كه نمازش نماز نيست يعنى صحيح نيست يا مقبول نيست ظاهرا شتران تندرو داشته است و كارش اين بوده است كه هر كه از حج باز مانده بوده است از جهه كارها ابتدا دو هفته مى برده است و آخر بهشت روز رسانيد، و همين ابو حنيفة از اصحاب حضرت بود و ثقه و معتمد بود و عاقبت به اعتبار مشاركت در كنيت با ابو حنيفة چنين شد و ممكن است كه نشنيده باشد

اینها را با آن که بعد از شنیدن توبه کرده باشد و دور نیست که این مبالغات به اعتبار کراهت باشد، و ممکن است که این عمل را بقصد و جوب کند چون داخل است در استطاعت و سبب خلاصی جمعی شود از عذاب الهی به اعتبار تقصیر، و از امثال این اخبار ظاهر می شود که تحمل این مشقتها واجب نباشد و الله تعالی يعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۵

(و حجّ علی بن الحسین صلوات الله علیهما علی ناقه له اربعین حجّه فما قرعها بسوط) و منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه بر شتری چهل حج کردند که یک تازیانه بر او نزدند.

و در حدیث صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حضرت سید الساجدین بر شتری ده حج کردند که یک تازیانه بر او نزدند و در موثق کالصحیح از زراره منقول است که امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که آن حضرت بیست و دو حج کردند بر ناقه که آن را یک تازیانه نزدند.

و در اخبار کالصحیح بسیار وارد شده است که آن حضرت بیست حج کردند بر ناقه که آن را یک تازیانه نزدند و جمع بین الاخبار باین نحو ممکن است که چهار ناقه داشته باشند و بعضی از آنها دو یا سه با آن حضرت می بوده باشند که به نوبت سواری کرده باشند و یا آن که یک ناقه باشد و چهل لازم دارد و بیست و دو و بیست و ده را و حکمت ذکر کمتر ممکن است که مصلحتی باشد مثل آن که عامه ده روایت کرده باشند به آن که ده را

دیده باشند و ذکر بیشتر سبب تکذیب آن راوی باشد که سبب فسادى شود، یا آن که راوی اشتباه کرده باشد و علی ای حال می یابد که آزار شتران راه مکه نکنند به متابعت آن حضرت صلوات الله علیه (و قال الصادق صلوات الله علیه أى بعير حج عليه ثلث سنين يجعل من نعم الجنة) و منقول است در قوی از آن حضرت صلوات الله علیه که هر شتری را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۶

که سه سال بحج برند و بر آن حج کنند آن شتر را حق سبحانه و تعالی از شتران بهشت می گرداند و روی سبع سنين و در قوی منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در وقت رفتن با علی علین که من بیست حج بر این شتر کرده ام که تازیانه بر او نزده ام و چون تلف شود آن را خاک کن که درندگان گوشت او را نخورند.

و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر شتری را که هفت سال در عرفات حاضر سازند و بر آن هفت حج کرده شود البته حق سبحانه و تعالی آن را از شتران بهشت می گرداند و نسل آن را مبارک می گرداند و چون تلف شد حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از جبهه آن قبری کنند و دفن کردند آن را.

و در حدیث صحیح از مرازم منقولست که آن حضرت صلوات الله فرمودند که هر شتری را که پنجم رتبه در پنج حج در عرفات حاضر سازند آن شتر را از شتران بهشت

باب ما جاء في ركوب العقب

(روی علی بن رئاب عن ابی بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله و امیر المؤمنین صلوات الله علیه و مرثد بن ابی مرثد الغنوی یعقبون بعیرا بینهم و هم منطلقون إلى بدر) این بابیست در بیان سوار شدن به نوبت به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که در وقتی که حضرت سید المرسلین صلى الله علیه و آله متوجه بدر شدند بیست شتر داشتند و دو اسب یکی از زبیر و دیگری از مقداد بود و بیست شتر را به نوبت سوار می شدند و حضرت سید المرسلین صلى الله علیه و آله و حضرت امیر المؤمنین و مرثد یک شتر داشتند و آن شتر از مرثد بود به نوبت سوار می شدند و قریش اضعاف ایشان بودند و مجموع اصحاب حضرت سیصد و سیزده کس بودند بعدد اصحاب طالوت و بعدد اولیاء الله که در زمین می باشند و از اصحاب حضرت صاحب الامرند و احادیث بسیار وارد شده است که در هر شهری از ایشان چند کس می باشند

باب ثواب من اعان مؤمنا مسافرا

(قال رسول الله صلى الله علیه و آله من اعان مؤمنا مسافرا نفّس الله تعالى عنه ثلثا و سبعین کربه و اجاره فی الدنیا و الآخرة من الغمّ و الهّمّ و نفس عنه کربه العظیم یوم یغصّ الناس بأنفاسهم) این بابی است در ثواب کسی که مؤمنین مسافر را اعانت کند منقولست در صحیح از ابن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلى الله علیه و آله فرمودند که هر که یاری

و مدد کند شیعه اثنی عشری مسافری را حق سبحانه و تعالی بردارد از او هفتاد و سه غم را و حفظ کند او را در دنیا و آخرت از غمهای که سببش را داند و از غمهایی که سببش را نداند و دور کند از او غمهای عظیم روز قیامت را در روزی که نفسها در حلقها گره شده باشند از غم و در بعضی از نسخ بعین مهمله و ضاد معجمه است یعنی همه کس از حسرت و ندامت به دندان گرفته باشند دستهای خود را و در محاسن

یغشی الناس

که غم همه را فرو گرفته باشد یا دودی از جهنم به صحرای محشر آید که نفس نتوان کشید (و فی حدیث آخر حیث یتشاغل الناس بأنفاسهم) و برقی کالصحیح روایت کرده است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که اعانت کند مؤمنی مسافر را و کارسازی او بکند حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۰۹

سبحانه و تعالی بیست و سه غم دنیا را از او بردارد و هفتاد غم آخرت را در روزی که هر کس مشغول خود باشد و متوجه دیگری نشود چون در سفر چنین است و نسخه مصحح محاسن در این حدیث نیز یغشی الناس است مثل سابق و ممکن است که حدیث دیگر باشد یا نسخه صدوق چنین باشد از محاسن و یا تصحیف نساخ شده باشد مطلوب ظاهر است بهر عبارتی که باشد

باب المروءه فی السفر

(تذاکر الناس عند الصادق صلوات الله علیه امر الفتوه فقال تظنون ان الفتوه بالفسق و الفجور انما الفتوه و المروءه طعام موضوع و نائل مبدول بشیء معروف و اذی مکفوف و اما

تلك فشطاره و فسق ثم قال ما المرّوه فقال النَّاس و لا نعلم قال المرّوه و الله ان يصنع الرَّجل خوانه بفناء داره و المرّوه مرّوتان مرّوه فى الحضر و مرّوه فى السّفر و اما الّتى فى الحضر فتلاوه القرآن و لزوم المساجد و المشى مع الاخوان فى الحوائج و النّعمه ترى على الخادم أنّها تسرّ الصّديق و تكبت العدوّ و اما الّتى فى السّفر فكثره الزّاد و طيبه و بذله لمن كان معك و كتمانك على القوم أمرهم بعد مفارقتك إيّاهم، و كثره المزاح فى غير ما يسخط الله عزّ و جلّ ثمّ قال صلوات الله عليه و الّذى بعث جدّى صلّى الله عليه و آله بالحقّ نبيا انّ الله عزّ و جلّ ليرزق العبد على قدر المرّوه و انّ المعونه لتنزل على قدر المؤنه و انّ الصّبر ينزل على قدر شدّه البلاء) اين بابى است در بيان جوانمردى و آدميت و انسانيت در سفر فتوت و جوانمردى آنست كه حق سبحانه و تعالى حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه را به فتوت ياد كرد

لافتى الاعلى

يعنى جوانمردى منحصر است در

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۱۱

على بن ابى طالب زيرا كه جان خود را فدای رسول خدا (ص) كرد در أحد و هفتاد زخم از شمشير و تير و نيزه بر بدن آن حضرت رسیده بود و خون آن حضرت همه رفته بود و جنگ مى كرد چون همه صحابه گريختند و حضرت را تنها گذاشتند و فوج فوج بقصد قتل حضرت مى آمدند و آن حضرت ايشان را بر مى داشت و مى برد و مى گشت و مى گريزانيده، و باز فوجى ديگر از پشت سر مى آمدند باز

متوجه ایشان می شد تا آن که یکی از کفار قریش ابی بن خلف نیزه را خوابانید و بقصد آن حضرت آمد و سه کس با رسول خدا (ص) مانده بودند حارث بن صمه و سهل بن حنیف و مصعب بن عمیر مصعب پیشرفت و شهید شد حضرت نیزه سهل بن حنیف را گرفتند و چون آن ملعون متوجه حضرت شد حضرت نیزه را پیش داشت و بر گریبان زره او زد آن ملعون برگشت تا به نزد ابو سفیان آمد و بجهنم واصل شد.

جبرئیل گفت علی جوانمردی خود را به جا آورد حضرت فرمودند که علی از منست جبرئیل گفت من بنده شما هر دوام، باز هجوم آوردند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شمشیرش شکسته بود جبرئیل ذو الفقار را از آسمان آورد به حضرت داد حضرت به آن حضرت دادند و از آن وقت امر الهی رسید که جبرئیل و میکائیل در دو طرف آن حضرت باشند جبرئیل از دست راست و میکائیل از دست چپ و حضرت امیر المؤمنین ایشان را دیدند بعد از شکست کفار عرض نمود که یا رسول الله بیست مرتبه نزدیک شد که مرا از اسب بپندازند و می دیدم که درست نشسته ام حضرت فرمودند که جبرئیل از دست راست بود و میکائیل از دست چپ و نمی گذاشتند که بیفتی، و جبرئیل در میان زمین و آسمان این ندا کرد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۲

لا- فتی الا- علی لا- سیف الا- ذو الفقار چنانکه در اکثر روایاتست و تقدّم جمله لا سیف دور نیست که از این جهت باشد که مصرع بیت نشود، و جان فدا کردن آن حضرت

بسیار است بلکه روز اول که ایمان آوردند جان خود را فدای آن حضرت کرده بر کف گذاشتند.

دیگر فتوت ابراهیم خلیل که حق سبحانه و تعالی فرموده است که **فَتَىٰ يَدُكُرُّهُمُ يُقَالُ لَهُ إِبرَاهِيمُ** و دیگر فتوت اصحاب كهف است که فرموده است **إِنَّهُمْ فِيهِ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ** که همه از جبهه رضای الهی جان خود را در معرض بلاها در آوردند و تفصیل هر یک را در مجمع البحرین خواهید یافت **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** تعالی منقولست در صحیح از ابان که جمعی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودند سخن فتوت و جوانمردی بر آمد و نزد عرب مشهور بود حاتم به فتوت و ممکن است که سخن او را نیز گفته باشند یا امثال او را پس حضرت فرمودند که گمان می کنید که جوانمردی به فسق و فجور است چنانکه این جماعت داشتند به آن که در حدیثست که حاتم می گفت که خیمه و هر چه در خیمه است هر که خواهد برد مردمان می ریختند و سر و دستها شکسته می شد یا پاره از کرباس خیمه یا گلیم بدست افتد این کرم نیست کرم آنست که مال خدا را در جایی که خدا فرموده است صرف نمایند چنانکه گذشت.

پس فرمودند که جوانمردی و آدمیت آنست که سفره داشته باشد که فقرا بر سر آن سفره طعام خورند همیشه تا داشته باشد و آن چه داشته باشد به صلحا و علما و عقلا هر یک در خور خود احسان و انعام کند و چنان بکند که آزارش به کسی نرسد اما آن چه شما تصور کرده اید که فتوت قمار بازی و مخالفت الهی

پس حضرت فرمودند که مرّوت چه چیز است نزد شما عرض نمودند که نمی دانیم شما بفرمایید حضرت فرمودند که و الله که مرّوت و انسانیت و آدمیت آنست که سفره اش در در خانه باشد که تا سایل رسد احسان کند و انتظار نفرماید، پس شروع فرمودند در تفصیل که مرّوت بر دو قسم است مرّوت در حضر و آدمیت در سفر، اما آن چه در حضر است تلاوت قرآنست که عهد الهی است، و ملازمت مساجد است به آن که نمازها را در اوایل اوقاتش به جماعت به جا آورید و اگر برادران مؤمن را کاری باشد بکار سازی ایشان روانه شود، و اگر حق سبحانه و تعالی انعامی کند از خدمتکاران خود تقصیر نکند بلکه ایشان را به جامهای خوب مزین سازد چون مردمانی که از آدمیت خیری دارند خود زینت نمی کنند و غلام و کنیز خود مزین می دارند تا ایشان را بخیل نگویند و زینت ایشان زینت صاحبست بلکه بالاتر دوستان خوشحال می شوند و دشمنان منکوب و مخدول می شوند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» و بهترین نعمتهای نعمت ظاهر ساختن آن نعمت است بر بندگان و خدمتکاران، و احسان و انعام بر دیگران را اول فرمودند و آن مشترکست در حضر و سفر.

و اما مرّوت و انسانیت در سفر آنست که توشه بردارند و بسیار نفیس بردارند و احسان خود را از هیچ کس از رفقا دریغ ندارد و هر عیبی که از رفقا دیده باشد در سفر چون از هم جدا شوند فراموش کند و بدیهای ایشان را نکرده انگارد

چون خلقها در سفرها تنگ می شود و از این جهت سفر می گویند که هر صفتی که در نفس مرکوز است از خوب و بد همه ظاهر می شود پس مزاح و خوش طبعی بسیار مطلوبست به شرطی که فحش نگویند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۴

و غیبت نکنند و کسی را به کنایه و صریح نیاززند پس حضرت فرمودند که بحق خداوندی که جدم را به راستی بخلق فرستاد به پیغامبری صلی الله علیه و آله که حق سبحانه و تعالی روزی را بقدر انسانیت می فرستد و اعانت را بقدر از اخراجات او می فرستد به درستی که صبر را بمقدار بلا می فرستد هر چند بلا دشوارتر است صبر بیشتر است.

آن چه در این حدیث مذکور است احادیث بسیار در هر یک از آن فقرات واقع شده است و بسیاری گذشت و بسیار دیگر خواهد آمد و امثال این خبر جواهر حکمتهای الهی است می باید که از اینها به سرعت نگذرند و در هر یک تأمل کنند تا حقایق هر یک از اینها بر شما منکشف شود و هر علمی که بر بنده از مبدا فیاض وارد می شود آن علم مسمی است به حکمت در اصطلاح ائمه معصومین صلوات الله علیهم.

باب ارتیاد المنازل و الامکنه الّذی یکره التّزول علیها

(روی السّیّکونیّ بإسناده قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله إیّاکم و التّعریس علی ظهر الطّریق و بطون الاودیة فأنّها مدارج السّباع و ماوی الحیّات) این بابی است در انتخاب کردن منازل و مکانهایی که مکروهست فرود آمدن در آنجا.

کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که زنهار که در آخر شب مخوابید در میان و اطراف راه و شکمهای رود

خانه ها به درستی که آنجاها محل پنهان شدن درندگانست و جای مارهاست چون غالب اوقات حیوانات در راه و اطراف راه سقط می شوند و درندگان از بوی آنها می آیند در این جاها و مار نیز در آنجاها بیشتر می باشند و دزدان نیز در کمین می باشند چون خواب بر مسافر غالبست و تا رسیدند می خوابند و از خود خبر ندارند، یا آن که در میان و اطراف رود خانه ها گاه هست که در اطراف باران می آید و به ناگاه سیل می آید و احادیث در این باب بسیار وارد شده است.

و در حدیث صحیح نیز وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به معاویه بن عمار فرمودند که در راهها که با جمعی باشی تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۶

مگو که آنجا فرود آید بلکه تابع باش چون تو گفتی و بلایی نازل شد ترا سرزنش می کنند که به گفته تو آنجا فرود آمدیم و این جفا کشیدیم (و قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله من نزل منزلا يتخوف فيه من السبع فقال اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد بيده الخير و هو على كل شىء قدير اللهم انى اعوذ بك من شر كل سبع الا امن من شر ذلك السبع حتى يرحل من ذلك المنزل إن شاء الله تعالى) و منقولست در صحیح که حضرت سید المرسلین صَلَّى الله عليه و آله فرمودند که هر که در منزلی فرود آید که در آنجا از درنده یا شیر ترسد و بگوید این ذکر و دعا را که ترجمه اش اینست که گواهی می دهم که

نیست خداوندی بغیر از آن خداوندی که واجب الوجودیست که مستجمع است همه کمالات را و یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی نیست در این معانی پادشاهی مخصوص اوست و حمد و ثنا او را سزااست و همه خیرات به توفیق اوست و بر همه خیر قادر و تواناست خداوند پناه به تو آورده ام از شر هر درنده و تمام نشود این کلمات مگر آن که از شر آن سبعی که خایف بوده باشد از آن ایمن گردد تا از آن منزل بار کند و روانه شود اگر حق سبحانه و تعالی خواهد یعنی همه را یا بار کردن را و ظاهرش آنست که إن شاء الله تبرکی است که می باید خاتمه اقوال این کس باشد و آدمی از حول و قوت خود بری شود و همه کارهای خود را به مشیت الهی گذارد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون داخل شوی در منزلی که در آنجا خوف از درنده یا غیر آن داشته باشی بگو که رَبِّ اَدْخِلْنِيْ مُدْخَلَ صِدْقٍ وَاَخْرِجْنِيْ مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاَجْعَلْ لِيْ مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطٰنًا نَّصِيْرًا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۷

و چون بینی شیر یا درنده یا دزد را آیه الکرسی بخوان.

و ایضا از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که هر گاه در منزلی خوف داشته باشید در وقت خواب تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و آیه الکرسی بخوان، و آن چه این ضعیف در سفر مکه معظمه مشاهده نمودم این بود که هر شب دوازده مرتبه آیه الکرسی خود می خواندم یا بنده زاده می خواند آن شب

کل حاج ایمن بودند و اگر شبی فراموش می شد آن شب تا صبح خایف بودند و دزدان از ایشان چیزها می بردند و در قافله فریاد بر آسمان می رفت و چون آن وحشت را می دیدم چون دوازده مرتبه خوانده می شد یک مرتبه همه صداها فرو می نشست و از کوه کیلویه می گذشتیم، و کوهستان بسیار بود، و کجاوه قریب به هزار بود هر روز که دوازده مرتبه آیه الکرسی خوانده می شد کجاوه بر کوه نمی خورد و به سلامت بودند همه.

اتفاقاً روزی که از کوهستان بیرون آمدیم و به صحرای هموار رسیدیم مساهله کردم در خواندن در آن روز کجاوه بسیار شکست تا باز خواندم ایمن شدیم، و در روزی اعراب از پیش قافله رفتند و کاری نساختند و حمله ما در عقب همه بود ایشان متوجه ما شدند و چند شمشیری در حمله بود و تفنگی شکسته بنده زاده شمشیر کشید با دو سه کس دیگر به ایشان، گفتم که اعراب نیزه دارند و به نیزه شتران را پیش می کنند شما آیه الکرسی بخوانید همه شروع در آیه الکرسی کردیم تا رسیدند بما و تخمیناً حمله ما یک فرسخ از حملها پستر بود و چون اعراب نزدیک شدند ایستادند به یک مرتبه صدای تفنگی بر آمد و از حمله ما نبود و حملهای دیگر پیش بودند حق سبحانه و تعالی رعبی در دل ایشان انداخت و برگشتند و متوجه حمله آخری شدند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۱۸

که پیش از ما بودند و چند شتر را با مردمش پیش کردند و همه را برهنه کردند و گفتند که زخم نیز بر ایشان زده بودند و بنده دو کس را معجروح

دیدم و این بنده آیه الکرسی را از اعظم معجزات حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می دانم و در هر حادثه که واقع شد و خواندم آن بلا در ساعت برطرف شد و چون سبب طول می شد اختصار نمودم و غرایب بسیار دیده ام و حکایت طولانی در آیه الکرسی و تسبیح زهرا صلوات الله علیها از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که چون هر دو خواندند و دزدان متوجه ایشان شدند دیدند که در و دیوار بهم رسیده است و در آن شب کاری نساختند و روز به نزد قافله آمدند و حکایت خود را نقل کردند و اهل قافله بدزدان گفتند که ما به فرموده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آیه الکرسی و تسبیح زهرا صلوات الله علیها خواندیم دزدان برگشتند.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که چون به منزلی رسید که خوفی داشته باشید پای راست را پیش کنید در وقت دخول و بسم الله بگوئید و چون بیرون روید پای چپ را مقدم سازید و بسم الله بگوئید مکروهی به شما نمی رسد إن شاء الله

باب المشی فی السفر

(روی منذر بن جیفر عن یحیی بن طلحه النهدی قال قال لنا ابو عبد الله صلوات الله علیه سیروا و انسلوا فانه اخف علیکم) این بابی است در پیاده روی در سفر کالصحیح منقولست از منذر پس جیفر به جیم و یاء دو نقطه و در بعضی از نسخ جعفر است و جفیر است و نسخه اول صحیح است و باقی تصحیف است چنانکه از کتب رجال ظاهر است اگر چه در آنجا نیز اختلافی

هست از یحیی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت در راه مکه پیادگان بما رسیدند و فرمودند که راه روید و تند بروید که بر شما آسانتر می شود. و مجربست که چون پیاده کسل به هم رساند و آهسته رود می ماند می باید شروع کند در تند رفتن تا آن کسل زایل شود (و روی ان قوما مشاه ادرکهم النبی صلی الله علیه و آله فشکو الیه شدّه المشی فقال لهم استعینوا بالنّسل) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به پیادگان رسیدند و ایشان به آن حضرت شکایت کردند تعب پیاده روی را حضرت به ایشان فرمودند مدد کنید خود را به تند رفتن.

و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقول است از هشام بن سالم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۰

عبد الله بن سنان و قداح و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که پیادگان به خدمت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند در حیج وداع و شکایت کردند تعب و سختی و پیاده روی را و آن که باز مانده ایم و حرکت نمانده است در ما حضرت فرمودند که تند کنید چنان کردند آن مانده کی زایل شد مانند شتری که دستهای آن را بسته باشند و باز کنند و فرمودند که اندکی شبگیر کنید که زمین را در شب بهم می پیچیند و دعا کردند از جهه پیاده روان (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل علیه دین أ علیه ان یحجّ قال

نعم انَّ حَجَّهَ الاسلامِ واجبه على من اطاق المشى من المسلمين و لقد كان اكثر من حج مع رسول الله صَلَّى الله عليه و آله مشاه و لقد مرَّ رسول الله صلوات الله عليه و آله بكراع الغميم فشكوا اليه الجهد و الاعياء فقال شدوا ازركم و استبتنوا ففعلوا ذلك فذهب ذلك عنهم) و به اسانيد صحيحه كه بيست سند صحيح است منقولست از معاويه كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصى كه دين در ذمه او باشد آيا بر او لازمست كه بحج رود فرمودند كه بلى به درستی كه حج اسلام واجبست بر هر كه تواند پياده رفتن از مسلمانان و بتحقيق كه اكثر آنهايى كه در حج وداع با حضرت سيد المرسلين صَلَّى الله عليه و آله بودند پياده بودند و آن حضرت در كراع غميم كه يك فرسخى عسفانست به پيادگان رسيدند و ايشان عرض نمودند به آن حضرت صلوات الله عليه مشقت و باز ماندن خود را حضرت فرمودند كه ميان خود را سخت بر بنديد و چهار ذرعى را بر بالای شكم نيز ببنديد محكم چنين كردند آن

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۲۱

ماندن از ايشان زایل شد و اكثر علما تاويل کرده اند امثال اين حديث را به آن كه سابقا حج در ذمه ايشان قرار گرفته باشد ديگر بهر عنوان كه توانند مى بايد رفت، يا آن كه مراد از وجوب استحباب مؤكد است يا آن كه ثواب حجه الاسلام به او مى دهند تا وقت استطاعت زاد و راحله مرتبه ديگر بعنوان وجوب مى كند، و احاديث مؤيد هر تاويل هست كه خواهد آمد و

غرض از ذکر این حدیث در اینجا دوای ماندن است از پیاده روی (و روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت له قول الله عز وجل وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا قال يخرج يمشى ان لم يكن عنده قلت لا يقدر على المشى قال يمشى و يركب قلت لا يقدر على ذلك قال يخدم القوم و يخرج معهم) منقولست در قوی کالصحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه مراد است از قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش اینست که خدا راست بر مردمان هر که استطاعت داشته باشد که بحج خانه رود فرمودند که زاد و راحله دارد سوار شود و اگر نداشته باشد پیاده بدر رود عرض نمودم که قدرت ندارد بر پیاده رفتن حضرت فرمودند که دو سه کس شریک شوند و یک شتر بخرند و به نوبت سوار شوند گفتم بر این نیز قدرت ندارد فرمودند که خدمت کند جمعی را در راه به آن که او را سوار کنند و با ایشان بحج رود و این حدیث نیز مؤول است به تاویلاتی که از پیش گذشت اگر چه استحباب اظهر است و الله تعالی يعلم

باب آداب المسافر

(روی سلیمان بن داود المنقری عن حمّاد بن عیسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قال لقمان لابنه اذا سافرت مع قوم فاكثر استشارتهم فی أمرک و أمرهم و اکثر التبسّم فی وجوههم و کنّ کریمًا علی زادک بینهم فاذا دعوک فأجبهم و ان استعانوا بک

فاعنهم و استعمل طول الصّيمت و كثره الصلاه و سخاء النّفس بما معك من دابّه او ماء أو زاد، و اذا استشهدوك على الحقّ فاشهد لهم و اجهد رأيك لهم اذا استشاروك ثم لا تعزم حتّى تثبت و تنظر و لا تجب في مشوره حتّى تقوم فيها و تقعد و تنام و تأكل و تصلّى و أنت مستعمل فكرتك و حكمتك في مشورته [تك خ] فإنّ من لم يمحض النّصيحه لمن استشاره سلبه الله رأيه و نزع عنه الامانه، و اذا رأيت اصحابك يمشون فامش معهم و اذا تصدّقوا و اعطوا قرضا فاعط معهم و اسمع لمن هو اكبر منك سنّا و اذا أمروك بأمر و سألوك شيئا فقل نعم و لا تقل لا فإنّ لا عي و لوم و اذا تحيّرتم في الطّريق فانزلوا و اذا شككتم في القصد فقفوا و تؤامروا و اذا رأيتم شخصا واحدا فلا تسئلوه عن طريقكم و لا تسترشدوه فإنّ الشّخص الواحد في الفلاه مريب لعلّه يكون عين اللّصوص او يكون هو الشيطان الّذي حيّركم و احذروا الشّخصين ايضا الّا ان تروا ما لا ارى

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ٤٢٣

فإنّ العاقل اذا ابصر بعينه شيئا عرف الحقّ منه و الشّاهد يرى ما لا يرى الغائب.

يا بنى اذا جاءك وقت الصّلاه فلا تؤخّرها لشيء صلّها و استرح منها فإنّها دين و صلّ في جماعه و لو على رأس زجّ و لا تنا منّ على دابّتك فإنّ ذلك سريع فى دبرها و ليس ذلك من فعل الحكماء الّا ان يكون فى محمل يمكنك التّمّدّد لاسترخاء المفاصل و اذا قربت من المنزل فانزل عن دابّتك و ابدأ بعلفها قبل نفسك فإنّها نفسك و

إذا اردتم التزول فعليكم من بقاع الارض بأحسنها لونا و ألينها ترابه و أكثرها عسبا و اذا نزلت فصل ركعتين قبل ان تجلس و اذا اردت قضاء حاجتك فابعد المذهب في الارض و اذا ارتحلت فصل ركعتين ثم و دّع الارض التي حللت بها و سلم عليها و على أهلها فان لكل بقعه اهلا من الملائكة و ان استطعت ان لا تاكل طعاما و لا شرابا حتى تبدأ فتصدق منه فافعل، و عليك بقراءة كتاب الله عزّ و جلّ ما دمت راكبا و عليك بالتسبيح ما دمت عاملا [عملا] و عليك بالدعاء ما دمت خاليا و إياك و السير من أول الليل و سر في اخره و إياك و رفع الصوت في مسيرك) اين بابي است در آداب مسافر منقولست كالصحيح از حماد بن عيسى و در محاسن از حماد بن عيسى يا ابن عثمان و در كافي از حماد فقط و هر دو ثقة اند كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه لقمان به پسرش گفت كه هر گاه بسفر روى با قومى: بسيار مشورت كن با ایشان در امور خود و امور ایشان چون حوادث سفر بسيار است و برای خود عمل

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۴۲۴

نمودن خوب نيست بلکه علامت حماقت است چون حق سبحانه و تعالى با عقل كل كه پيغمبر آخر الزمانست مى فرمايد كه مشورت كن با اصحابت و بعد از عزم توكل بر خداوندت كن و هر كارى كه ترا باشد يا رفقا را باشد با هم مشورت كنيد.

و بسيار تبسم كن در روى ایشان و هر چند مغموم باشى روى خود را گشاده دار، و منقبض و

گرفته رو مباش، و توشه خود را در میان گذار با رفقا و غیر ایشان، و چون ترا بخوانند به ضیافتی یا صحبتی قبول کن، و اگر از تو یاری خواهند ایشان را مدد کن مثل آن که می خواهند خیمه بر پا کنند مدد کن و اگر خواهند که چهار پا را بار کنند اعانت کن و در بعضی از نسخ به غین و تا بود یعنی اگر بدست دشمنی گرفتار شوند به فریاد رس ایشان را و تا مقدورت باشد سعی کن در خلاصی ایشان اگر چه هر چه داشته باشی بدهی مگر آن که خوف هلاک خود باشد در دادن، و تا توانی عبث سخن مکن و نماز بسیار کن یا دعا یا صلوات بر محمد و آل او بسیار بفرست و همه مطلوبست که بسیار کند، و باید که جوانمردی کنی بهر چه داشته باشی در مثل چهارپا هر گاه شخصی مانده باشد او را سوار کنی و خود پیاده بروی و آب و توشه به ایشان بدهی و ایشان را بر خود مقدم داری.

چنانکه منقولست که در جنگ احد شخصی آب آورد از جهه جمعی که از اسب افتاده بودند و رمقی در ایشان مانده بود و تشنه بودند چون به اول شهدا رسید اشاره به دیگری کرد و آن دیگر به دیگر تا بدهمین رسید اشاره به اول کرد چون به اول رسید دید که متوجه عالم قدس شده است و بدو یمین رفت او نیز رفته بود تا بدهمین رسید او نیز رفته بود، و اگر ترا گواهی بطلبند بر حق گواهی بده و چون با تو مشورت کنند

و فکر کن و در عواقب آن امر در وقتی که ایستاده باشی و در وقت نشستن و در وقت خواب و در حالت اکل و شرب و در حالت نماز چون در حالت نماز هر چه در خاطر می افتد بمنزله وحی است و بهتر آنست که در حالات مقدمات نماز و تعقیب نماز آن فکر را بکنی نه در اثنای نماز، و دور نیست که از جهه خیر خواهی برادر مؤمن جایز باشد بی کراهتی و غرض اینست که در جمیع احوال فکر کنی در مشورت آن شخص چنانکه در محاسن و کافی است فی مشورته و در اکثر نسخ این کتاب فی مشورتک است یعنی در مشورتی که تو از جهه او کنی و ظاهرا در این کتاب سهوا از نساخ شده باشد و اگر کسی آن چه خیر او باشد نگوید حق سبحانه و تعالی عقل و ادراک و یافت او را از او می گیرد و امانت او را از او زایل می کند.

و چون به بینی که رفقای تو پیاده شده اند تو نیز پیاده شود و چون به بینی که ایشان کار می کنند تو نیز آن کار را بکن، و اگر تصدق کنند و یا چیزی طلبند بلی بگو و نه مگو زیرا که نه گفتن از ماندن و جهالت است چون خزینه الهی کمی ندارد و بلی بمعنی آن اینست که اگر حق سبحانه و تعالی بدهد من بدهم و نه این معنی که خدا نمی دهد و اگر بدهد من نمی دهم و این محض جهالت است و گوینده اش مستحق ملامت است.

و چون

در راه حیران شوید فرو آید و اگر دو راه باشد و ندانید که راه شما کدامست اندکی بایستید و مشورت کنید با یکدیگر و اگر یک کس را به بینید از او پرسید که راه کدامست و به گفته او عمل مکنید که یک کس در صحرا این کسرا به شک می اندازد و بسا باشد که جاسوس دزدان باشد یا شیطانی باشد که شما را حیران کرده است یا کند، و از دو کس نیز اجتناب کنید و به گفته ایشان عمل مکنید مگر آن که قراین چند باشد که معلوم شود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۶

دزد و شیطان نیستند مثل آن که چندین خروار بار داشته باشد یا با او معاشرت کرده باشید زیرا که عاقل هر چه را می بیند حقرا می یابد و بیننده چیزی چند را می بیند که خبر دهنده از او خبر نمی تواند داد و حاضر چیزی چند را می بیند که غایب نمی بیند.

ای فرزند چون وقت نماز شود چیزی را مانع نماز مکن نماز را بکن و فارغ شو چون نماز بمنزله دینی است که در ذمه شخصی باشد و ادا کند از غم فارغ می شود و به راحت می افتد و هیچ غمی مثل غم دین نیست و هیچ راحتی مثل راحتی ادا آن نیست ای فرزند نماز را به جماعت به جا آور اگر چه بر سر نیزه باشی.

ممکن است که مراد از این عبارت نهایت مبالغه که در حالت جهاد نیز تا ممکن باشد نماز را به جماعت به جا آورد و ممکن است که ظاهر لفظ مراد باشد به این که اگر دو کس را بر سر نیزه

باز داشته باشند و وقت نماز باشد یکی که پست تر است یا مساویست اقتدا به دیگری کردن مطلوب شارعست و هم چنان که اگر نماز را نکرده باشد واجبست که در آن حالت نماز را بر سر نیزه به جا آورند و هم چنین مستحب است که آن را به جماعت به جا آورند.

و بر چهار پا خواب مکن البته که پشت چهار پا را زخم می کند و دیر به «۱» می شود خصوصا در سفر و این خواب مردمان عالم حقیقی نیست بسا باشد که بیفتند و بر نخیزند قطع نظر از کند زخم و تنفر دیگران از این کس و بسا باشد که در افتادن از خواب بیدار نشود و بماند و هلاک شود مگر آن که در تخت روان و شبلیه و مرویه و کجاوه باشند و ممکن باشد که پا را دراز کنند تا بندهای زانوهای سست نشود.

چون به منزل نزدیک شوی از حیوان به زیر آی و قوت آن را مقدم دار بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۷

خود به درستی که بمنزله جان تست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که رحم بر شتر مکن که حق سبحانه و تعالی بار را بر می دارد.

و کالصحیح منقولست که شخصی از جهه استراحت شتر پیاده شده بود حضرت فرمودند که سوار شود.

جمع می توان کرد که حضرت فرمودند که آن شتر پروا نداشت یا آن که هلاک شتر مقدم است بر هلاک صاحبش یا آن که به زیر آمدن از جهه رحم بر خود باشد نزدیک منزل یا آن که چنین زیر آمدن خوب باشد نه آن که همه راه یا بیشترش را پیاده رود.

چون خواهید که فرو آید پس به زمینی که خوشرنگ تر باشد و خاکش نرم تر باشد و چون فرو آید پیش از آن که بنشینید دو رکعت نماز بکنید، و چون خواهی که بقضاء حاجت روی دور شو از برابر مردمان که کسی ترا نبیند به آن که جثه ات را کسی نه بیند یا در کوی رویا در ادب خانه که زده باشند.

و چون خواهی که روانه شوی از آن منزل دو رکعت نماز بکن و وداع کن زمینی را که در آنجا فرود آمده بودی و سلام و وداع کن زمین را و اهل زمین را به درستی که هر قطعه از زمین جمعی از فرشتگان می باشند، و تا توانی چیزی مخور تا اول از آن تصدق نکنی و تا سوار باشی قرآن بخوان و تا مشغول کار باشی سبحان الله بسیار بگویی، و ممکن است که مراد از تسبیح مطلق ذکر باشد و تا در خلوت باشی دعا بخوان.

و زنهار که در اول شب بار مکن و در آخر شب بار بکن مگر آن که منزل دراز باشد و هوا گرم باشد، و زنهار که در وقت رفتن و در راه آواز را بلند مکن شاید که درنده یا دزد در خواب باشند و از آواز تو بیدار شوند و وجوه دیگر ممکن است که داشته باشد و الله تعالی يعلم

باب دعاء الضال عن الطريق

(روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا ضللت عن الطريق فناد يا صالح و يا با صالح ارشدونا إلى الطريق یرحمکم الله) این بابی است در دعای کسی که راه را گم کند

منقولست کالصحیح از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کم شوی از راه یعنی راه را گم کنی پس به آواز بلند بگو یا صالح یا ابا صالح ما را راه نماید به راه، حق سبحانه و تعالی شما را رحمت کند، و در محاسن هر دو یا ابا صالح است که همزه را از جهت تخفیف انداخته اند و یا ابا صالح بوده است و در محاسن رحمکما الله است و ظاهرش آنست که نسخه متن صحیح است و یکی نامش صالح است و دیگری کنیتش ابو صالح است چنانکه در حدیث آینده دو کس است پس ذکر کرده است که عبیده راوی علی بن ابی حمزه گفت که ما راه را گم کردیم پس بعضی از یاران را گفتیم که برو و ندا کن پس او به گوشه رفت و ندا کرد و به نزد ما آمد و گفت آواز باریک ضعیف شنیدم که گفتند که راه از دست راستست. آخر ظاهر شد که در دست راست بود، و آن چه از مشایخ شنیده ام آنست که ابو صالح کنیت حضرت صاحب الامر است صلوات الله علیه.

و یکی از مشایخ گفت که من در مکه معظمه مجاور بودم و مکرر تنها به مدینه مشرفه می آمدم راه را گم کردم و بسیار استر را دوانیدم و اثری از راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۲۹

نیافتم و تشنگی بر من غلبه کرد و از حیات مایوس شدم پا بقبله دراز کردم به خاطر رسید که آن حضرت را بان کیفیت بخوانم بر پشته بالا رفتم تخمینا از ده فرسخ راه

شیخی ظاهر شد و بچشم هم زدنی بمن رسید و فرمودند که تشنه گفتم بلی پس شتر را خوابانید و لگنی من با خود داشتم یا او یقین ندارم که او کدام یک را فرمودند پس آن را از مشک پر از آب کردند و من آب خوردم پس آب در لگن کردند و استر مرا آب دادند و فرمودند که سوار شوید سوار شدم و او پیش افتاد و من از عقب او می رفتم تا مرا به راه رسانیدند و ناپیدا شدند بعد از آن یافتم که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بودند و فریاد بسیار کردم با گریه و زاری و فایده نکرد.

و آن چه بر این ضعیف واقع شد این بود که چهل و پنج سال قبل از این تقریباً در وقت مراجعت از مشهد مقدس در شب تاری راه را گم کردیم و بر این مقرر شد که فرو آییم بعد بنده نیز بقصد آن حضرت فریاد کردم که ناگاه عربی پیدا شد و ما را بر سر راه آورد و ناپیدا شد و گریه و زاری بسیار کردم و فایده نکرد.

و در حدیث صحیح از فضیل بن یسار منقولست که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که جمعی از مسلمانان به سفری رفتند و راه را گم و بسیار تشنه شدند پس کفنها پوشیدند و هر یک در پای درختی خوابیدند و پاها به جانب قبله کردند پس ناگاه مرد پیری جامهای سفید پوشیده بود به نزد ایشان آمد و گفت برخیزید دغدغه نیست آب آورده ام ایشان برخاستند و آب خوردند تا سیراب شدند

پس ایشان گفتند تو کیستی حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کند گفت از جنی ام که با حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیعت کرده ام و من از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله شنیدم که مؤمن برادر مؤمن است و چشم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۰

اوست و راهنمای اوست پس جایز نبود که من شما را بر این حال ببینم و بگذارم تا شما ضایع و هلاک شوید.

و در قوی از عمر بن یزید یا یزید منقول است که گفت در سالی از سالها در راه مکه راه را گم کردیم پس ماندیم تا سه روز که طلب راه می کردیم پس چون در روز سیم آب ما آخر شد به کافور حنوط کردیم و جامهای احرامی را کفن خود کردیم یکی از اصحاب ما برخاست و فریاد کرد که یا صالح یا ابا الحسین از دور کسی جواب داد همه گفتیم تو کیستی حق سبحانه و تعالی ترا رحمت کناد گفت: من از آن جماعتی ام از جن که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حکایت ما را کرده است و بر دست آن حضرت مسلمان شدیم و کسی از آن جماعت نمانده است بغیر از من و کار من این است که هر که راه را گم کند او را راهنمایی کنم و ما از عقب آن صدا رفتیم تا به راه رسیدیم (و روی انّ البرّ موکّل به صالح و البحر به موکّل حمزه) و منقولست که صالح موکل است به بیابانها و حمزه موکل است به دریاها و ممکن است که کنیت حمزه ابو صالح باشد و هر

دو از جن باشند یا از اولیاء الله انس باشند، و این حدیث را در محاسن از برقی از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است و نسخه که نزد ماست به رمز است ممکن است که روایتی دیگر باشد و آن چه اهم است در صحرا و دریا تضرع و زاریست به درگاه حق سبحانه و تعالی.

و کالصحیح منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه که اگر حیوانی گم شود این دعا را بخوان (اللَّهُمَّ أَنْكَ الِهِ مِنْ فِی السَّمَاوَاتِ [السَّمَاءِ] وَالِهِ مِنْ فِی الْاَرْضِ وَ عَدَلْ فِیهِمَا وَ أَنْتَ الْهَادِی مِنَ الضَّالَّةِ وَ تَرَدُّ الضَّالَّةِ رَدًّا عَلَیَّ ضَالَّتِی فَانَّهَا مِنْ رِزْقِکَ وَ عَطِیَّتِکَ اللَّهُمَّ لَا تَفْتِنْ بِهَا مُؤْمِنًا وَ لَا تَغْنِ بِهَا کَافِرًا اللَّهُمَّ صَلِّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۱

علی عبدک و رسولک و علی اهل بیته) و کالصحیح از ابو عبیده منقولست که گفت در خدمت آن حضرت صلوات الله علیه بودم و شترم گم شد حضرت فرمودند که دو رکعت نماز بکن و بعد از آن این دعا را بخوان که

اللَّهُمَّ رَادَّ الضَّالَّةِ هَادِیًا مِنَ الضَّالَّةِ رَدًّا عَلَیَّ ضَالَّتِی فَانَّهَا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَ عَطَائِهِ

پس حضرت مرا بر شتر خود سوار کردند و همین که به راه افتادیم سیاهی پیدا شد حضرت فرمودند که شتر تست چون خوب ملاحظه کردیم شتر من بود، یعنی نماز و دعا کردم و همان لمحہ پیدا شد و ضالّه را بر هر گم شده اطلاق می کنند اگر حیوان نیز گم شده باشد همین عمل ظاهرا خوبست چون نماز و دعا همیشه خوبست.

و ترجمه دعا اول این است که

خداوندا توئی خداوند هر که در آسمانهاست و خداوند هر که در زمینهاست توئی که حکمت در آسمانها و زمینها محض عدل است، و توئی که گمراهان را هدایت کننده، و توئی که گم شده ها را به صاحبان می رسانی، گم شده مرا بمن رسان که روزی و بخشش تست و تو رزاقی و بخشنده خداوندا چنان مکن که اگر مؤمنی بیابد فریب شیطان خورد و پس ندهد و چنان مکن که مال من سبب توانگری کافری گردد، خداوندا صلوات بر محمد و اهل بیت او فرست.

ترجمه دویم آنست که خداوندا تو گم شده ها را به صاحبان می رسانی و تو گمراهان را هدایت می فرمایی یعنی اگر بد کرده ام مرا به راه راست بدار و مرا مؤاخذ مساز به عقوبت دنیوی و اخروی و گم شده مرا بمن برسان به درستی که آن گم شده از فضل و عطای تو بود اولاً الحال نیز تفضل کن بر من و ببخشا مرتبه دیگر، و التفاتی شده است در این دعا و بعنوان خطاب هم خوبست باین نحو که فائها من فضلک و عطائک

باب القول عند نزول المنزل

(قال النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلِّي صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ يَا عَلِيُّ إِذَا أَنْزَلْتَ مَنْزِلًا فَقُلِ اللَّهُمَّ أَنْزِلْنِي مِنْزِلًا مَبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمَنْزِلِينَ تَرْزُقُ خَيْرَهُ وَيُدْفَعُ عَنْكَ شَرَّهُ) این بابی است در بیان دعایی که باید خواند در هر منزلی که در آنجا فرود آیند و در حضر نیز خوبست خواه به خانه رود و خواه به خانه دیگری.

منقولست در قوی که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی هر

گاه در منزلی فرود آیی بگو این دعا را که برداشته اند از آیه کریمه و اگر موافق آیه نیز بخواند خوبست که به جای اللهم ربّ
بخواند و ترجمه اش این است که خداوندا یا پروردگارا مرا فرود آور در منزلی که با برکت باشد یعنی در آنجا منافع دنیویه و
اخرویّه بمن رسد، و مخالفت تو از من صادر نشود و تو بهترین کسانی که فرود می آورند مردمان را در خانه خود یعنی اگر
شخصی ما را به خانه خود برد آن چه می تواند از احسان می کند و تو مرا در این خانه در می آوری، و همه منازل از تست مرا
از احسان خود محروم مگردان، و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۳

آیه را بخوانی و داخل شوی حق سبحانه و تعالی روزی می کند ترا خیر و خوبی آن منزل که در آنجا عبادات و طاعات به جا
آوری و اهل آنجا با تو خوبی کند، و دفع می کند حق سبحانه و تعالی از تو بدی آن منزل را که از تو بدی صادر نشود و
ضرری از جن و انس به تو نرسد.

و کالصحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست در ضمن چهار صد کلمه که تعلیم اصحاب خود فرمودند که
چون در منزلی نزول کنید بگوئید که اللهم أنزلنا منزلا مبارکا و أنت خیر المنزلین و دعای دیگر گذشت.

باب القول عند دخول مدینه او قریه

(کان فی وصیّه رسول الله صلّى الله علیه و آله لعلی صلوات الله علیه یا علی اذا اردت مدینه او قریه فقل حین تعاینها اللهم انی
أسألك خیرها و اعوذ بك من شرّها اللهم حبّنا إلی أهلها و حبّ صالحی أهلها إلینا) این

بابی است در آن چه باید گفت در وقت داخل شدن شهری یا دهی منقولست در قوی که در وصیتهای حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند این بود که یا علی هر گاه خواهی که داخل شوی در شهری یا دهی چون به بینی آن شهر یا ده را این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو خیر و خوبی دنیوی و اخروی این شهر یا این ده را و اولی آنست که چنین بگوید که

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ خَيْرَ هَذِهِ الْبَلَدِ

یا هذه القرية و باقی ضمائر راجع به بلده یا قریه خواهد بود و پناه می گیرم به تو از شر این شهر و این ده از شرهای اخروی یا دنیوی، و در برقی عبارتی هست در این میان که اشکالی دارد و صدوق انداخته است و عبارت اینست که

اللَّهُمَّ اطعمنا من خانها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۵

و اعذنا من وبها

یعنی خداوندا بخوران ما را از خوانهای این شهر یا این ده که از جهه بندگانت گسترانیده و ما را در پناه خود در آور از بیماریها، و اشکالش اینست که خانهاست و می باید که خوان باشد یا خون به واو که جمع خوان است بکسر خا یا ضم خا و ظاهرا به واو بوده است و نفهمیده الف کرده اند، پس اگر به واو بخواند بهتر است و اگر خان به الف باشد بمعنی کاروانسراست، و محتمل است که مراد باشد چون غالب اینست که غربا در کاروانسرا بسر می برند از حق سبحانه و تعالی طلب می کند که

جای خوب بیابد، و قانون کلینی قدس سره اینست که حدیثی که اشتباهی دارد نقل نمی کند و صدوق نقل می کند و موضع مشتبّه را می اندازد در امثال چنین جائی که اگر نخوانند در جمله اولی داخل است خداوندا چنان کن که اهل این شهر یا ده ما را دوست دارند خوبان و بدان، و چنان کن که ما دوست بداریم خوبان این شهر را یا این ده را چون آدمی را ناچار است از تعیش اگر چه یک روز باشد از خدای تعالی طلب می کند که زندگانی در این منزل بر وجه احسن باشد.

و در حدیث کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه در سفر خواهی که داخل شهری شوی که در آنجا کار داری وقتی که مشرف شوی بر آن و به بینی آن شهر را بگو (اللهم رب السماوات السبع و ما اظلت و رب الارضین السبع و ما اقلت و رب الريح و ما ذرت و رب الشیاطین و ما اضلت أسألك ان تصلي علی محمد و آل محمد و أسألك خیر هذه القرية و ما فیها و اعوذ بك

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۶

من شرّها و شرّ ما فیها) و ترجمه اش این است که خداوندا ای پروردگار هفت آسمانها و آن چه در آسمانهاست و ای پروردگار هفت زمین و آن چه در زمینهاست و ای پروردگار بادها و آن چه از بادها از هم می پاشد و بر باد دهد و ای پروردگار شیاطین و آن چه آنها را اضلال کننده به باز گشتن و منع لطف از ایشان: سؤال می کنم از تو که صلوات

فرستی بر محمد و آل محمد و سؤال می کنم از تو خوبی این ده یا شهر را و آن چه در اوست از بنی آدم و ملائکه و نعم الهی و پناه می گیرم به تو از شر این شهر یا ده و از شر آن چه در اوست.

باب الموت فی الغربه

(روی الحسن بن محبوب عن ابی محمد الوابشی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ما من مؤمن یموت فی ارض غربه تغیب عنه فیها بواکیه الا بکته بقاع الارض الّتی کان یعبد الله عزّ و جلّ علیها و بکته اثوابه و بکته ابواب السّماء الّتی کان یصعد فیها عمله و بکاه الملکان الموکّلاّن به) منقولست کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر مؤمنی که در غربت فوت شود و جمعی نباشند نزد او که بر فوت او بگریند البته مواضعی که در آنجاها عبادت الهی کرده است بر فوت او می گریند، و جامهای او بر او گریه می کنند، و درهای آسمانها که اعمال آن را از آن درها به آسمان می بردند بر او می گریند، و دو فرشته که بر او موکلند از دست راست و دست چپ بر او گریه می کنند و دور نیست که گریه عبارت از تحسیر اینها باشد از سعادت عباداتی که در آنجاها می کرده اند یا می برده اند بر تقدیر شعور جمادات، و بنا بر مشهور فقدان عبادات از آنها بمنزله گریه است چنانکه متعارفست میان عرب و عجم که مثلاً باغی که دو سه ماه آب ندهند و پژمرده شده باشد می گویند که این درختانی از بی آبی گریه می کنند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۳۸

و الله تبارک و تعالی

يعلم (و قال صلوات الله عليه انّ الغريب اذا حضره الموت التفت يمنه و يسره و لم ير احدا رفع رأسه فيقول الله جلّ جلاله إلى من تلتفت إلى من هو خير لك مني و عزّتي و جلالتي لئن اطلقتك عن عقدتك لأصيرنك إلى طاعتي و ان قبضتك لأصيرنك إلى كرامتي) و كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چون وقت رفتن غریب می شود نظر می کند به جانب راست و چپ و کسی را نمی بیند سر به جانب آسمان می کند یعنی به خاطرش می رسد که اگر کسی را ندارم ترا دارم بر غریبی من رحمت کن پس حق سبحانه و تعالی می فرماید که نظر به جانب که می کنی اگر پدر و مادرت و فرزندان می بودند در اینجا فایده از ایشان به تو می رسید که از نبودن ایشان حسرت داشته باشی و بر تقدیری که فایده توانستند رسانیدن بهتر از من فایده می رسانیدند به تو، قسم به عزت و جلال خود یاد می کنم که اگر ترا از این بند رهایی دهم توفیق طاعات و عبادات کرامت کنم که ناجی ابدی باشی و اگر ترا ببرم ترا به کرامت و احسان خود خواهم برد مانند شهدا در بهشت جاویدان، و در باب احتضار نیز که گذشت

باب تهنيه القادم من الحج

(قال الصادق صلوات الله عليه انّ رسول الله صلّى الله عليه و آله كان يقول للقادم من مكّه قبل الله تعالى منك و اخلف عليك نفقتك و غفر ذنبك) این بابی است در تهنیت آینده از سفر حج و منقول است در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلّى

اللَّهُ عليه و آله چون کسی از مکه معظمه می آمد می فرمودند که قبل و در محاسن تقبّل الله حق سبحانه و تعالی حج شما را قبول کند و هر چه در این راه صرف نموده اید عوض کرامت فرماید به اضعاف مضاعف و گناهانت را بیامزد.

و کالصحيح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه فرمودند که چون برادرت از مکه بیاید میان هر دو چشمش را ببوس و لبش را که حجر الاسود را بوسیده است که حضرت سید المرسلین صلی الله و علیه و آله آن را بوسیده است ببوس که گویا حجر الاسود را بوسیده و لب آن حضرت را نیز زیارت کرده و چشمی که به آن چشم کعبه معظمه دیده است ببوس، و روی او که موضع سجده است که پیشانی است ببوس،

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۰

و چون تهنیت و مبارک باد گوید که

قبل الله نسکک و رحم سعیک و اخلف علیک نفقتک و لا جعله آخر عهدک بیته الحرام

یعنی حق سبحانه و تعالی عبادات حج ترا قبول کند و رحم کند بر جفاهائی که در راه او کشیده و عوض بدهد آن چه صرف نموده و آخر حجت نباشد إن شاء الله دیگر توفیق بیایی که بحج روی بسیار، و احادیث دیگر وارد شده است با دعاهای طولانی و چون آن چه مذکور شد مختصر مفید بود اکتفا شد باین.

باب ثواب معانقه الحاج

(فی روایه ابی الحسین الأسدی ره قال قال الصادق صلوات الله عليه من عانق حاجًا بغباره کان كأنما استلم الحجر الاسود) این بابی است در بیان ثواب دست در گردن حاجیان کردن و ایشان را نیز سنت است که دست

در گردن آنها کنند چون ظاهر معانقه از طرفین است منقول است در روایت محمد اسدی که از جمله ابواب حضرت خلیفه الرحمن است صلوات الله علیه به اسناد او که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که حاجی را که تازه آمده باشد با غبار راه دست در کردنش کند چنانست که دست بحجر الاسود رسانیده باشد که از عظمای فرشتگان است.

و کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند که ای جماعتی که بحج نرفته اید بشاشت و خوشروئی کنید بحاجیان و مصافحه کنید با ایشان و تعظیم کنید ایشان را زیرا که تعظیم ایشان بر شما واجبست و این اعمال را به جا آورید تا در اجر و ثواب حاجیان شریک باشید.

باب التَّوَادُرِ

(روی عن جابر بن عبد الله الانصاری قال نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یطرق الرجل اهله لیلا اذا جاء من الغیبه حتی یؤذنه) این بابی است در احادیث نادره یعنی شاذه معمول علیها مرویست بطرق متکثره از جابر که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نهی فرمودند از آن که مسافر در شب به خانه رود و در اخبار جابر منقولست که بی خبر شب به خانه مروید تا زنان خود را پاکیزه سازند و موی پشت زهار خود را بتراشند، و وجهی دیگر ذکر کرده اند که شخصی مدت مدید از خانه خود بیرون رفته بود و در وقت رفتن زنش نیز حامله بود و پسری بدنیا آورده بود چون مرد داخل خانه شد دید که مردی در پهلوئی زنش خوابیده

است هر دو را کشت بعد از آن دانست که پسرش بوده است از این جهت حضرت فرمودند که بی خبر نروند (و قال صَلَّى اللهُ عليه و آله السَّيْفِر قطعهُ من العذاب فاذا قضى احدكم سفره فليسرع الایاب إلی اهله) و منقول است کالصحیح از سکونی که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللهُ عليه و آله فرمودند که سفر قطعهُ ایست از عذاب یعنی اصل سفر عذابست چون آدمی در معرض هزار آفت است و از زن و فرزند و مال و اسباب همه دور افتاده است همین که مسافر کارسازی خود کرد می باید که زود بر گردد به خانه خود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۳

(و قال الصّادق صلوات الله علیه سیر المنازل ینفد الزّاد و یسیء الأخلاق و یخلق الثّیاب و السّیر ثمانیه عشر) و در مرسل ابن ابی نجران از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که منزل به منزل رفتن متعارف که هشت فرسخ و زیاده می روند در سفر مکه معظمه از اسفار مثل سفر خراسان خوب نیست چون توشه را آخر می کند به اعتبار آن که کثرت حرکت سبب جوع می شود، و خلقها را تنگ می کنند، و جامها را کهنه می کند و راه رفتن از هجده میل که شش فرسخ است خوب نیست مگر با ضرورت که در این صورت هر دو سه روز در آبادانی لنگ کنند و تهیه دیگر بگیرند و رختهای خود را بشویند و یا آن که اگر به سیر روند که ترطیب دماغ کنند زیاده از شش فرسخ نروند و بهشت که می رسد سفر است و مشقت است، یا آن که اوقات عزیز را بیش از این ضایع

نمی باید کرد و اظهر اول است و الله تعالى يعلم (و روی عبد الله بن میمون یاسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله اذا ضللتكم الطريق فتيامنوا) و در حسن كالصحيح منقولست از قداح به اسناد او مثل سکونی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه روایت کرده است و آن حضرت از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليهم که حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله فرمودند که هر گاه راه را گم کنید میل بدست راست کنید چون گم شدن راه به سبب شیاطین است و غالباً ایشان از جانب چپ می آیند و به جانب چپ می برند و اصل تیامن مجربست و حکمتش معلوم نیست که این حکمت باشد و الله تعالى يعلم (و روی جعفر بن القاسم عن الصادق صلوات الله عليه قال ان علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۴

ذروه کلّ جسر شیطانا فاذا انتهیت الیه فقل بسم الله یرحل عنک) و منقولست كالصحيح که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که بر بلندی هر پلی شیطانی هست چون غالب آنست که پل را خرپشته می سازند و شیطان حیوانات بار دار را می لغزاند چون به آن جا رسید بسم الله بگوئید و در بسم الله استعانت از حق سبحانه و تعالی می طلبید و بعون الهی شیطان دور می شود و به سلامت می گذرند (و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما انا ضامن لمن خرج یرید سفرا معتمّاً تحت حنکه ثلثا ان لا یصیبه السیرق و الحرق و الحرق) منقولست در قوی از ابراهیم بن عبد الحمید و طریق صدوق به او كالصحيح است

که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ضامنم که هر گاه شخصی اراده سفر داشته باشد و عمامه بر سر داشته باشد که سرش را از زیر حنک گذرانیده باشد ضامنم که ایمن باشد از سه بلا از دزدی که دزدان مالش را نبرند، و در بعضی از نسخ به شین است یعنی غصه نخورد و از غرق شدن و از سوختن و در حدیث دیگر وارد شده است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ضامنم که سلامت به خانه خود بر گردد، و بهتر آنست که تا حد ترخص تحت الحنک داشته باشد چون تا حد ترخص بمنزله خانه خود است، و در احادیث بسیار وارد شده است فضیلت تحت الحنک و مذمت ترک حنک و در باب جامه مصلی گذشت

باب توفیر الشعر للحجّ و العمرة

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله قال الحجُّ أشهرٌ معلّوماتٌ سؤال و ذو القعدة و ذو الحجة فمن اراد الحجّ وفرّ شعره اذا نظر إلى هلال ذی القعدة و من اراد العمرة وفر شعره شهرا) این بابی است در گذاشتن موی سر و ریش از جهت حج و عمره به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه این آیه را تلاوت کردند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که حج چند ماهی است معلوم حضرت فرمودند که آن ماهها سؤال است و ذی قعدة و ذی حجه پس کسی که خواهد حج کند موی خود را بگذارد در وقتی که ماه ذی القعدة نو شود و اگر اراده عمره داشته باشد موی خود را یک ماه بگذارد و ظاهرا تا روز

محل شدن از عمره می باید که یک ماه باشد.

و محتمل است که تا روز احرام باشد، و این بعید است، و غرض از آیه شریفه اینست که این سه ماه محل افعال حجست به آن که می تواند احرام حج را از روز اول شوال واقع ساخت بلکه از شام شب عید احرام می تواند گرفت که محرم باشد تا روز نهم که به وقوف عرفات رود، و چون عمره تمتع حکم حج دارد آن را نیز از اول شوال احرام می تواند گرفت بر احرام عمره محرم باشد تا روز هشتم بلکه نهم ذی حجه و در روز نهم طواف و سعی عمره را به جا آورد و تقصیر کند و احرام بحج بگیرد و به عرفات رود اول: ظهر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۶

و اگر خواهد که فارغ شود از عمره در روز اول که احرام را از تنعیم مثلا- بگیرد و همان روز افعال عمره را به جا آورد و تقصیر کند و محل شود و در مکه معظمه باشد تا روز هشتم یا نهم احرام بحج بگیرد و به عرفات می رود، و لیکن چون عمره تمتع متصل است بحج و می باید که با حج کرده شود از مکه بیرون نمی تواند رفت، مجملا شکی نیست که افعال حجرا در هر وقتی نمی توان کرد می باید که وقوف عرفات را در عصر نهم که روز عرفه است واقع سازد و وقوف مشعر را در صبح روز دهم واقع سازد و در روز دهم رمی جمره عقبه به جا آورد بعد از آن هدی خود را بکشد، و بعد از آن سر بتراشد و در همان روز یا روز

دیگر به مکه آید و طواف حج و دو رکعت نماز طواف و سعی میان صفا و مروه را و طواف نسا و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و شکی نیست که ماه شوال و ذو القعدة و نه روز ذی الحجه از جمله ماههای حجست و جمعی همین دو ماه و نه روز را ماههای حج می دانند به اعتبار آن که تا آخر روز نهم احرام می تواند گرفت پس معنی ماههای حج آنست که ابتداء حج از این دو ماه و نه روز می توان کرد.

و بنا بر این جمعی می گویند که ماههای حج دو ماه و نه روز است تا طلوع آفتاب روز دهم که اگر تا این وقت جمعی برسند نیت احرام بکنند و تلبیه بگویند و نیت وقوف مشعر بکنند و یک لمحہ بگذرد و آفتاب طالع شود حجرا دریافته است چون اختیاری مشعر را دریافته است و جمعی اضطراری مشعر را کافی می دانند که اگر پیش از زوال برسند و احرام و نیت وقوف مشعر را بکنند حجرا دریافته اند.

و جمعی دو ماه و ده روز می دانند به آن که ممکن است که جمیع افعال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۷

حجرا تا غروب آفتاب روز دهم به جا آورند و جمعی سه ماه تمام می دانند به اعتبار آن که بعضی از افعال حج را در بقیه ذی الحجه به جا می توان آوردن مثل طواف و دو رکعت نماز طواف، و سعی میان صفا و مروه و طواف نسا و دو رکعت آن را که اگر تا آخر روز آوردند صحیح است اگر چه بد کرده است که تاخیر کرده است و

ظاهر آیه چون بلفظ جمع وارد شده است سه ماه درستست چنانکه ظاهر احادیث صحیحه است.

و در حدیث وارد شده است که ذوالحجه همه ماه از جمله ماههای حج است، و احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است که چون ماه ذوالقعدة داخل شود سر نتراشند اگر اراده حج داشته باشند (و قد یجزی الحاج بالرخص ان یوفّر شعره شهرا روی ذلک هشام بن الحکم و اسماعیل بن جابر عن الصّیادق صلوات الله علیه و رواه اسحاق بن عمّار عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما) و گاه هست که حاج را مجزی باشد که یک ماه موی سر را بگذارد بعنوان رخصت به آن که تا قریب بروز هفتم یا هشتم ذی القعدة یا تا دهم سر می تواند تراشید و این روایت هشام است در صحیح، و اسماعیل نیز در صحیح که روایت کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و اسحاق بن عمار در موثق کالصحیح روایت کرده است از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و این روایات صریح نیست که در حج یک ماه موی سر می توان گذاشت پس می توان حمل کردن این روایات را بر عمره چنانکه در حدیث اسحاق تصریح شده است به آن که در عمره یک ماه موی سر را می گذارد و ممکن است که حدیث دیگر باشد پس اولی و احوط آنست که از اول ماه ذی القعدة سر نتراشد و اصلاح ریش نکند، و اگر سر بتراشد یا اصلاح ریش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۴۸

بکند یک گوسفند به کفاره بکشد، و اکثر حمل کرده اند این حدیث را بر

استحباب، و بنا بر اخبار متواتره از روز یازدهم ذی قعدة سر نمی تواند تراشید و اصلاح ریش نمی تواند کرد، و اکثر اصحاب حمل کرده اند همه اخبار را بر کراهت و کشتن گوسفند را بر استحباب تا وقت احرام و چون محرم شود حرامست چنانکه خواهد آمد و در فقه رضوی نیز بلفظ امر واقع شده است که از اول ماه ذی القعدة موی سر را بگذارد تا روز دهم ذی الحجه و بهتر آنست که از اول شوال نیز سر نتراشد چنانکه در حدیث کالصحیح ابو الصباح است (و روی عن سماعه قال سألته عن الحجامة و حلق القفا فی شهر الحج قال لا باس، و لا باس بالنوره و السواک) و در موثق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حجامت کردن و پشت سر را از جهت حجامت تراشیدن در ماههای حج چونست حضرت فرمودند که باکی نیست و هم چنین باکی نیست که نوره بکشد یا مسواک کند در ماههای حج و جمعی که حمل کرده اند بر ماه شوال و لیکن حمل بر ضرورت اولی است چه ظاهر است که کسی عبث حجامت نمی کند پس در حال احرام نیز می تواند این کار را کردن، و لیکن چون نوره را نیز ذکر فرموده حمل کردن بر ما قبل احرام اولی است و اکثر اوقات احرام را در ماه ذی حجه می گیرند از دویم تا نهم پس صادقست که در این سه ماه باکی نیست اگر اندک ضرورتی باشد و اگر ضرورت عظیم باشد در حال احرام نیز جایز است با کفاره و خواهد آمد.

باب موافیت الاحرام

[بیان موافیت پنجگانه]

(روی عبید الله)

بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال الاحرام من مواقیت خمسہ وقتها رسول الله صلّى الله عليه وآله لا ینبغی لحاجّ و لا معتمر ان یحرم قبلها و لا بعدها: وقت لأهل المدینة ذا الحلیفه و هو مسجد الشجره کان یصلی فیہ و یفرض الحج فاذا خرج من المسجد و سار و استوت به الیبداء حین یحاذی المیل الاوّل احرام، و وقت لأهل الشّام الجحفه و وقت لأهل النّجد العقیق، و وقت لأهل الطائف قرن المنازل، و وقت لأهل الیمن یلملم و لا ینبغی لأحد ان یرغب عن مواقیت رسول الله صلّى الله عليه وآله) این بابی است در بیان مواضعی که از آنجاها احرام می باید گرفت منقولست به شش سند صحیح و شش کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که احرام را از پنج جائی می باید گرفت که حضرت سید الانبیاء صلّى الله علیه و آله از آنجاها مقرر فرمودند، و عمدۀ مواقیت این پنجند و غیر از این نیز چند میقات دیگر هست که خواهند آمد و سزاوار نیست کسی را که اراده حج یا عمره کند که احرام گیرد پیشتر از اینها یا پست تر از اینها.

از جهه اهل مدینه مشرفه و کسانی که از مدینه متوجه کعبه معظمه می شوند مقرر فرمودند ذا الحلیفه را که آن مسجد الشجره است و اشهر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۰

الشمس است، و بعضی از عوام می گفتند که این مسجد حال مسجد قراباش است که او ساخته است و معرس نبی صلّى الله علیه و آله است و آله است می گفتند که مسجد شجره است و این غلط است و

از مردمان معتمد تحقیق کردم گفتند که قراباش تجدید کرد و دغدغه که می شود اینست که آن صحرا ذو الحلیفه است یا همان مسجد و بس. اظهر: بحسب اخبار مسجد است بر تقدیری که ذو الحلیفه مجموع را گویند چون در احادیث صحیحه وارد شده است که از مسجد شجره می باید اظهر آنست که در غیر مسجد حرام نتوان گرفت که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از آنجا احرام می گرفتند به آن که نماز نافله احرام را به جا می آوردند و فرض حج می فرمودند یعنی احرام را به تلبیه منعقد می ساختند چنانکه ظاهر آیه کریمه است که فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَ لَخَ يَعْنِي هُرَ كَهَ احْرَامِ رَا بِرْ خُودِ وَ اَجْبَ سَازِدْ يَا مَقْرَرٌ كُنْدَ يَعْنِي بِهَ تَلْبِيَهَ بِهَ قَرِينَهَ جَزَا كَهَ بَعْدَ اَزْ اَنْ جَمَاعَ نَمِي بَايْدَ كَرْدَ، وَ دَرُوعَ نَمِي بَايْدَ كَفْتَ، وَ جَدَلَ نَمِي بَايْدَ كَرْدَ وَ اَيْنَهَا بَعْدَ اَزْ تَلْبِيَهَ حَرَامَسْتِ پَسِ مِي بَايْدَ كَهَ تَلْبِيَهَ اَهْسْتَهَ كَفْتَهَ بَاشَنْدَ تَا مَحْرَمَاتِ احْرَامِ بَرِ اَيْشَانِ حَرَامِ شَدَهَ بَاشَدَ وَ اَزْ فَاذَا خَرَجَ تَا حَرَمِ دَرِ كَافِي وَ تَهْذِيْبِ نَيْسْتِ دَرِ اَيْنِ حَدِيْثِ، وَ نَبُوْدَنْشِ اَظْهَرِ اسْتِ، وَ مُمْكِنِ اسْتِ كَهَ اَزْ حَدِيْثِ دِيْگَرِ حَلِيْبِيْ يَا غَيْرِ اَوْ اَزْ ثِقَاتِ بُوْدَهَ بَاشَدَ وَ صَدُوْقِ دَاخِلِ كَرْدَهَ بَاشَنْدَ وَ چُونِ اَزْ مَسْجِدِ بِيْرُوْنِ مِي رَفْتَنْدَ وَ بَا لَا مِي رَفْتَنْدَ تَا بَرَابَرِ صَحْرَا پِيْدَا مِي شَدَنْدَ وَ اَنْ جَائِيْ اسْتِ كَهَ بِالْفَعْلِ نَيْزِ مِيْلِ هَسْتِ اَزْ اِبْتِدَاءِ بِيْدَا وَ بَرِ بِيْدَا بَرِ بَلَنْدِيْ وَ اَقَعِ اسْتِ وَ مَسْجِدِ شَجْرَهَ دَرِ پَسْتِيْ وَ اَقَعِ اسْتِ وَ دَرِ اَخْرِ بِيْدَا نَيْزِ مِيْلِيْ نَصَبِ كَرْدَهَ اَنْدَ وَ چُونِ اَنْ حَضْرَتِ

می رسیدند احرام می گرفتند یعنی لازم یا ظاهر می کردند احرام را به گفتن تلبیه، و این عبارت در احادیث دیگر ضرر ندارد و در اینجا بحسب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۱

ظاهر مخالف گفته اول است که ان یفرض الحج است و بر تقدیری که باشد و از قلم کلینی افتاده باشد مراد از احرام اظهار تلبیه خواهد بود به آن که بلند بگوئید چون در مسجد شجره تلبیه را آهسته می گوید چنانکه اکثر اصحاب گفته اند.

و حضرت صلوات الله علیه مقرر ساختند از جهه اهل شام جحفه را و اهل مصر نیز از آنجا احرام می گیرند و در این اوقات اهل شام از مسجد شجره احرام می گیرند چون به مدینه می رسند و از آنجا احرام می گیرند و هر میقاتی چنین است که اگر کسی بی احرام به آن جا رسد می باید که از آنجا احرام بگیرد و از جهه اهل نجد وادی عقیق را مقرر فرمودند، و از برای اهل طایف که الحال مسمی است به حجاز قرن المنازل را مقرر فرمودند، و از جهه اهل یمن یلملم را مقرر فرمودند و سزاوار نیست احدی را که رغبت کند از میقات رسول خدا صلوات الله علیه به میقات دیگر و بر این مضمون احادیث صحیحه متواتره وارد شده است از معاویه بن عمار و از ابو ایوب و از علی بن جعفر و عمر بن یزید و از غیر ایشان بلکه از طرق عامه نیز متواتر است الا میقات عقیق که در بخاری از عمر ذکر کرده است و احادیث بسیار روایت کرده است از جهه تأیید عمر که حضرت رسول خدا فرمودند که از ذات عرق احرام بگیرید.

به اسانید صحیحہ منقولست از بزنی و غیر او کہ حضرت امام موسی کاظم و حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللہ علیہما فرمودند کہ می دانید کہ چرا طایف را طایف می گویند ما گفتیم نہ حضرت فرمودند کہ چون حضرت ابراهیم دعا کردند از جہہ ذریہ خود کہ خداوندا ذریت خود را ساکن گردانیدم در صحرائی کہ زراعت نمی کنند یا نمی توان کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۲

نزد خانہ محترمت: چنان کن کہ دلہای جمعی از مردمان مایل شوند بہ ایشان و بیایند بہ نزد ایشان، و روزی کن ایشان را از انواع میوہا تا آن کہ شاید کہ ایشان شکر کنند نعمتہای ترا حق سبحانہ و تعالی دعای او را مستجاب گردانید و امر فرمود کہ جبرئیل قطعہ از اردن کہ از بلاد شام است از آنجا جدا کرد با درختان و میوہا و آورد و ہفت مرتبہ بر دور کعبہ گردانید و در حجاز جا داد آن را، با آن کہ ہوای گرم مکہ معظمہ و مدینہ مشرفہ و آن حدود بہ مرتبہ گرم است کہ وصف نمی توان کرد حجازی را کہ در حوالی آنجاست بہ مرتبہ خوش ہوا گرم نیست کہ جمعی گفتند کہ یخ می بندد و انواع میوہا در آنجاست کہ در مکہ معظمہ صرف می شود و میل قلوب بہ مرتبہ ایست کہ ہر چند بیشتر روند بہ مکہ معظمہ بیشتر رغبت می شود، و اظہر میلی است کہ مؤمنان را ہست با ذریت مطہرہ آن حضرت کہ آن حضرت سید المرسلین و ائمہ معصومینند کہ عالمیان بہ ایشان رغبت و محبت دارند و بہ زیارت قبور ایشان می روند و بمعنی ثانی روایات

بسیار وارد شده است و حق سبحانه و تعالی نیز فرموده است محبت ایشان را در آیه کریمه **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا** و آیه **قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى** که گذشت و خواهد آمد.

(و فی روایه رفاعه ابن موسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال وقت رسول الله صلى الله عليه و آله العقیق لأهل نجد و قال هو وقت لما أنجدت الارض و أنتم منهم و وقت لأهل الشام الجحفة و يقال لها المهبعة) و در روایت صحیح رفاعه منقول است که آن حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وادی عقیق را از جهه اهل نجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۳

مقرر ساخت و فرمودند که چنانکه عقیق میقات اهل نجد است میقات جمعی که از اطراف داخل نجد شوند و شما اهل عراقین از آن جماعتید که داخل نجد می شوید و میقات شما نیز عقیق است چون شما نیز داخل نجد می شوید، و از جهه اهل شام جحفه را مقرر ساخت و آن مهبعه است و الحال رابع می گویند آنجا را و کنار دریا و شهر جحفه را سیل برده است و داخل دریا کرده است و با آن که متصل است به دریا و صد گامی به دریا دارد آبش را از دست می کشند و شیرین است

[میقات را از اهل محل سؤال می کنند]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال یجزئک اذا لم تعرف العقیق ان تسال الناس و الاعراب عن ذلك) و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه

ندانی عقیق را همین بس است که مردمان و بادیه نشینان بگویند که اینجا وادی عقیق است و آن چه الحال بر که شریفش می نامند ظاهراً اول عقیق است و از مردمان و اعراب که پرسیدیم نمی دانستند و لیکن موافق روایات که وارد شده است که تا ذات عرق که الحال عامه از آنجا احرام می گیرند به گفته عمر بن الخطاب هشت فرسخ هست ظناً چون صبح قریب به آفتاب از برکه شریف احرام گرفتیم و شامی بذات عرق رسیدیم و در میان را به غمره رسیدیم اگر چه از برکه گذشتیم تا به غمره احتیاطاً مکّرر نیت کردم و تلبیه گفتیم و چون ظهری به غمره رسیدیم مظنون شد که برکه اول عقیق است چون خواهد آمد که از اول عقیق تا غمره چهار فرسخست و از غمره تا ذات عرق چهار فرسخی است و لیکن احوط آنست که چون از برکه یک فرسخ بگذرند تجدید احرام بکنند تا یقیناً از وادی عقیق احرام گرفته باشند و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۴

در غمره تجدید کنند بی دغدغه صحیح است و قبل از آن که این شکسته مردمان را گفته بودم همه کس احرام از ذات عرق می گرفتند و لیکن تقریباً چهل سال است که این شکسته مبالغه کرده ام و هر که شیعه است از برکه احرام می گیرد و سنی از ذات عرق و شیعه و سنی در آنجا از هم جدا می شوند و عمدۀ اینست که به برکت پادشاه جنت مکان علین آشیان شاه عباس طاب ثراه عامه بسیار از او خایف بودند و الحال نیز چنین است و تقیه کم شده است و همه

عامه می دانند که عجم شیعه اند مگر ما وراء النهری و هندی اما به همین راضیند که لعن نکنند

[بیان حدود عقیق]

(و قال الصادق صلوات الله عليه اول العقیق برید البعث و هو برید من دون برید غمره) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقول است که اول عقیق برید بعث است و چهار فرسخ است و آن چهار فرسخی است پیش از چهار فرسخ غمره و ذات عرق بعد از هر دو است و آن چه عامه از آنجا احرام می گیرند مفاصلش می گویند و تخمینا قریب بدو فرسخ از برید غمره دورتر است و از جمله ذات عرق است و این مضمون از چند روایت مستخرج می شود و ظاهرا نقل بالمعنی کرده باشد و ممکن است که این عبارت نیز روایت باشد و الله تعالی يعلم (و قال الصادق صلوات الله عليه وقت رسول الله صلی الله علیه و آله لأهل العراق العقیق و أوله المسلخ [خ] و وسطه غمره و اخره ذات عرق و أوله افضل) و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عقیق را از جهه اهل عراق مقرر فرمودند و اول عقیق در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۵

فضیلت مسلح است به حای مهمله یا به خاء معجمه و وسط آن در فضیلت غمره هست و آخرش ذات عرق است و اول آن افضل است و این عبارت در فقه رضوی مذکور است و عمل اکثر اصحاب بر این است و ظاهر روایات بسیار آنست که ذات عرق میقات نیست مگر در حالت ضرورت یا تقیه چنانکه مشهور است که عمر از جهه مخالفت رسول

خدا صلی الله علیه و آله چنین کرد و جواب اتباع او آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مقرر نساخته بود عمر میقات مقرر ساخت و چه داند حضرت که اهل عراق یا خراسان مسلمان خواهند شد. با آن که خود نقل کرده اند متواترا که در حفر خندق به سنگی رسیدند که کلنگها شکست و چیزی از آن شکسته نمی شد تا آن حضرت را خبر کردند و حضرت یک کلنگ زدند و برقی جست حضرت فرمودند که قصرهای شام را بمن دادند و دیدم، و کلنگی دیگر زدند و برق جست و فرمودند که قصرهای سفید مداین را بمن دادند، و کلنگی دیگر زدند و فرمودند که بلاد یمن را بمن عطا فرمودند، و منافقان قریش می گفتند که ما از ترس کفار به قضای حاجت نمی توانیم رفت چنین سخنان می گوید و در حدیث موثق کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اول عقیق مسلح است و آخرش ذات عرق است و اظهر اخبار آنست که ذات عرق از روی تقیه وارد شده است چنانکه در بخاری مذکور است از عبد الله بن عمر که چون کوفه و بصره مفتوح شد اهل دو شهر آمدند نزد عمر که رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت ما قرن المنازل را میقات کرده است و جفا می کشیم در رفتن به قرن عمر گفت که محاذی قرن را به بینید کجاست گفتند ذات عرقست گفت احرام از ذات عرق بگیرید و احادیث بسیار روایت کرده است که میقات اهل نجد قرن المنازل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۶

است. کفر عمر

و کفر علماء اهل سنت به گفته خودشان لازم می آید بعد از این نصوص که خود نقل کرده اند مخالفت خدا و رسول خدا کردند، و شرع دیگر قرار دادن بر خلاف گفته خدا و رسول خدا کفر نیست کفر چه چیز است قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ ۹: ۳۰-
أُولَئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ.

[احرام قبل از میقات]

(و لا- يجوز الا-حرام قبل بلوغ الميقات و لا يجوز تاخيره عن الميقات الا لعله او تقية و اذا كان الرجل عليلا او اتقى فلا بأس بان يؤخر الا-حرام إلى ذات عرق) عبارت فقه رضویست که جایز نیست احرام پیش از رسیدن به میقات و جایز نیست تاخیر احرام از میقات مگر مرضی یا مانعی باشد یا از روی تقیه و هر گاه شخصی بیمار باشد یا تقیه کند پس باکی نیست که تاخیر کند احرام را تا ذات عرق که مفاصلش می نامند و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم اجمعین و احادیث موثقه وارد شده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر کسی نذر کرده باشد که احرام را پیش از میقات بگیرد لازمست که وفا کند بنذر خود.

و در صحیح و موثق کالصحیح وارد شده است که اگر خواهد که ثواب عمره رجب داشته باشد که در فضیلت بعد از حج است و به آخر ماه رجب رسیده باشد و هنوز به میقات نرسیده باشد جایز است که در روز آخر رجب قریب به غروب احرام بگیرد، و در هر دو صورت احوط آنست که در میقات تجدید احرام کند

و تلبیه بگوید و چون پیشتر محرم شود قصد احتیاط کند که اگر احرام مطلوب شارع باشد فیها و اگر نه لغو باشد خصوصا در صورت اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۷

(و سال معاویه بن عمّار ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل من اهل المدینه احرم من الجحفه فقال لا باس) و بهشت سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی از اهل مدینه که احرام از جحفه گرفت حضرت فرمودند که باکی نیست و حمل کرده اند بر آن که مانعی داشته باشد مثل مرض چنانکه در احادیث بسیار وارد شده است که مریض را جایز است تاخیر نمودن تا جحفه با آن که بر تقدیری که نامشروع کرده باشد ممکن است که احرامش صحیح باشد مثل تاخیر حج از سال استطاعت خصوصا در جحفه چون میقاتست و روایات وارد شده است که دلالت می کنند بر آن که با اندک عذری تاخیر می توانند کرد تا آنجا (و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انّا نروی بالكوفه انّ علینا صلوات الله علیه قال انّ من تمام حجک احرامک من دویره أهلك فقال سبحان الله لو کان کما یقولون لما تمّ رسول الله صلّى الله علیه و آله بشیبه إلى الشجره) و منقولست در موثق از ابو بصیر و در کافی و تهذیب از رباح بن ابی نصر و ظاهر این نسخه عن ابن ابی نصر بوده است و نساخ تصحیح و تصحیف نموده اند و در آن هر دو کالصحیح منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه که علماء کوفه بما روایت نمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه فرمودند که از تمامی حجت آنست که احرام از خانه اهلت بگیری یعنی از خانه خودت حضرت فرمودند که سبحان الله و این تسبیح تعجب است و شایع بوده و هست اگر چنین می بود حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله جامهای دوخته را نمی پوشیدند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۸

تا مسجد شجره و در کافی و تهذیب مذکور است که حضرت این را در جماعتی فرموده اند که خانه ایشان به مکه نزدیکتر از میقات بوده باشد و احادیث صحیحه وارد است بر آن که هر که خانه اش به مکه نزدیکتر است از میقات میقات او خانه اوست چنانکه خواهد آمد (و سال میسر الصادق صلوات الله عليه عن رجل احرم من العتیق و اخر احرم من الکوفه ایتها افضل عملا فقال یا میسر تصلی العصر اربعا افضل او تصلیهما ستا فقال أصلیها اربعا قال فکذلک سنه رسول الله صلی الله علیه افضل من غیرها) و در صحیح منقولست از میسر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه یک کس احرام از عقیق گرفته باشد و دیگری از کوفه احرام گرفته باشد کدام یک از ایشان بهترند و عمل ایشان فاضلترند حضرت فرمودند که ای میسر نماز عصر را چهار رکعت کنی بهتر است یا شش رکعت یعنی سؤال تو از این باب است و افضلیت فرع آنست که آن طرق اقلا مشروع باشد عرض کردم که چهار رکعت افضل است و راوی گمان کرد که حضرت از او استفسار می کند

حضرت فرمودند که هم چنین است و طریقه رسول خدا افضل است از طریق شیاطین و ممکن است که چون اکثر عامه جایز می دانند تقدیم را ظاهر خبر مراد باشد از جهت الزام ایشان که حاضر بوده اند یا اگر میسر با ایشان گوید چنین بحث کند چنانکه از حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید بسیار است که حکایت می فرماید مماشات انبیاء را باین عنوان مثل «إِنْ ضَلَلْتُ الْخَ» «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ الْخَ» و احادیث ما بر این مضمون متواتر است و اجماع است نزد شیعه (و سئل صلوات الله عليه عن رجل منزله خلف الجحفة من این یحرم قال من منزله)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۵۹

و در صحیح منقولست از ابن مسکان و صفوان از ابو سعید که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از کسی که منزل او گذشته تر باشد از جحفه که میقات است از کجا احرام می گیرد حضرت فرمودند که از منزلش احرام می گیرد چون به مکه اقریبت از میقات (و فی خبر اخر من کان منزله دون المواقیت ما بینها و بین مکه فعلیه ان یحرم من منزله) و در احادیث صحیحه از معاویه بن عمار و مستمع و غیر ایشان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که منزلش نزدیکتر باشد به مکه از میقاتها پس بر اوست که احرام را از منزل خود بگیرد و ظاهر عبارات این اخبار آنست که خانه اش به مکه معظمه نزدیکتر است از میقاتی که در عقب مانده اوست و لازم نیست که بر گردد به میقات و احرام از آنجا بگیرد و اکثر

چنین فهمیده اند که هر گاه از مواقیت نزدیکتر باشد میقاتش خانه اوست به آن که کمترین میقات بحسب مسافت مثلا دوازده فرسخ است پس اگر از خانه اش تا مکه معظمه یازده فرسخ باشد از خانه محرم می شود، و اگر چهارده فرسخ باشد مثلا از خانه محرم نمی شود بلکه بیکی از مواقیت می رود و حدیث جحفه رد این قول می کند بحسب ظاهر زیرا که از جحفه تا مکه معظمه زیاده از بیست و هفت فرسخ است و اقرب مواقیت تخمینا دوازده فرسخ است تا شانزده فرسخ علی الخلاف و عبارت متن عبارت فقه رضوی است و عبارات روایات افصح است.

[احرام از مسجد شجره]

(و روی الحسن بن محبوب عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال من اقام بالمدينه و هو يريد الحج شهرا او نحوه ثم بدا له ان يخرج في غير طريق المدينه فاذا كان حذاء الشجره و البيداء

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۰

مسیره سته امیال فلیحرم منها) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در مدینه مشرفه یک ماه یا زیاده و کم بماند و خواهد که بحج رود و خواهد که از غیر راه متعارف مدینه مشرفه به مکه معظمه رود چون محاذی مسجد شجره و پیدا شود، و در کافی من البيداء است یعنی مسجد شجره که در بیداست، و بنا بر نسخه اصل محاذات هر یک محاذات دیگرست که آن شش میل است که دو فرسخ باشد از آنجا احرام بگیرد و از این حدیث استدلال کرده اند بر محاذات مواقیت چون شخصی که در مدینه باشد ممکن است او

را که احرام از مسجد شجره بگیرد و به مدینه آید و از هر راهی که خواهد برود حضرت محاذات مسجد شجره را اکتفا فرمودند یا آن که ظاهرش آنست که ظن محاذات کافی باشد پس اگر از راه مانند لحسا بروند و نتوانند بیکی از مواقیت رفتن محاذات هر میقاتی که به او نزدیک باشد بطریق اولی کافی باشد خواهد و جمعی گفته اند که هر گاه دو منزل به مکه داشته باشند که شانزده فرسخ باشد احرام می گیرد.

و احوط آنست که ساعت به ساعت تجدید کند تا جزم به هم رسد که از محاذی احرام گرفته است و چون ظاهر شد که وادی عقیق اقلش هشت فرسخ است و در بعضی روایات دوازده فرسخ است در مانند لحسا آسانست ظن محاذات بلکه علم نیز نسبت به بعضی که مکرر رفته باشند ممکن است که به هم رسد و احوط آنست که چون به ادنی حل رسد تجدید احرام بکند و احوط آنست که از چنین راهی نروند

باب التَّهَيُّؤُ لِلْإِحْرَامِ

[مستحبات احرام]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال اذا انتهيت إلى العقیق من قبل العراق او إلى وقت من هذه المواقیت و أنت تريد الاحرام إن شاء الله فانتف ابطیک و قلم اظفارک و اطل عانتک و خذ من شاربک و لا يضرك بأی ذلك بدات ثم استک و اغتسل و البس ثوبیک و لیکن فراغک من ذلك إن شاء الله تعالی عند زوال الشمس و ان لم یکن ذلك عند زوال الشمس فلا یضرك الا ان ذلك احب إلى ان یكون عند زوال الشمس) و به اسانید صحیحه متکثره منقول است که بیست و

شش سند است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون به وادی عقیق از جانب عراق با به میقاتی از این مواقیت معلومه رسی و اراده احرام داشته باشی اگر خدا خواهد یعنی توفیق کرامت کند و نخواهی به جانب دیگر روی غیر مکه معظمه به آن که خواهد به طایف یا جده رود مثلاً که در آن صورت احرام نمی باید گرفت اما اگر خواهد که به مکه رود و هیمه کش و علف کش نباشد از میقات نمی تواند گذشت بی احرام پس موی زیر بغل را بکن و تراشیدن بهتر است و نوره گذاشتن بهتر و ناخنها را بگیر از دست و پا و پشت زهار را نوره بگذار، و اگر کل بدن را نوره بکشد بهتر است و تقدیم و تاخیری ندارد بهر کدام که خواهی ابتدا کن پس مسواک کن و غسل احرام بکن و دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۲

جامه احرام را به پوش و باید که چنان کنی که در اول ظهر از اینها فارغ شده باشی و اگر نزد زوال نباشد.

ضرر ندارد و لیکن محبوبتر نزد من آنست که فراغ از اینها نزد زوال باشد و بر این مضمون احادیث صحیحیه دیگر نیز وارد شده است و همه بر سییل استحباب است الا- غسل که قول به وجوبش هست چنانکه در مرسله یونس گذشت که سه غسل فرض است یکی غسل احرام، و احادیث بسیار بلفظ امر وارد شده است احوط آنست که ترک نکند و قصد وجوب و ندب نیز نکند بلکه بقصد قربت واقع سازند خواه غسل احرام حج باشد و خواه احرام عمره، دیگر

کندن جامه‌های دوخته را و پوشیدن ندوخته را بقصد وجوب واقع ساختن بهتر است (و روی معاویه بن وهب قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه و نحن بالمدينه عن التهيؤ للإحرام فقال اطل بالمدينه و تجهز بكل ما تريد و اغتسل ان شئت و ان شئت استمتعت بقميصك حتى تاتي مسجد الشجره) و به اسانيد صحيحه منقولست از معاويه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در وقتی که در مدينه بودم از مهيا شدن و پاکيزه ساختن خود از جبهه احرام حضرت فرمودند در شهر نوره بکش و تهيه و پاکيزه گي خود را به جا آور به آن چه سابقا مذکور شد بهر نحو که خواهی يعني همه آن چه مذکور شد يا بعضی از آن را و اگر خواهی در شهر غسل می توان کرد و اگر چه فاصله بشود ضرر ندارد و اگر خواهی بعد از غسل پيراهن که مخيط است می توانی پوشیدن تا بمسجد شجره.

و مطلب این است که مقدمات احرامات را پیش از میقات به جا می توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۳

آوردن و بعد از غسل پیش از احرام دوخته می توان پوشید، و منافات ندارد با احادیثی که وارد شده است که غسل را اعاده کند اگر چه اعاده نیز مستحب است چنانکه خواهد آمد.

(و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است همین حدیث با زیادتى آن که چون بمسجد شجره برسی مرتبه دیگر غسل می کنی و جامه‌های احرام را می پوشی و ساله معاویه بن عمّار عن الرّجل یطلى قبل ان یاتی الوقت بست لیال قال لا باس به و ساله عن الرّجل یطلى

قبل ان یاتی مکہ بسبع او ثمان لیال قال لا باس به) و به اسانید صحیحہ منقولست از معاویہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ پیش از آن کہ به میقات آید به شش شب نوره بکشد فرمودند کہ باکی نیست و باز سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ نوره کشد ہفت شب یا ہشت شب پیش از آن کہ بہ مکہ آید آیا اکتفا بہ آن نوره می تواند کرد فرمودند کہ باکی نیست و مراد از شب شبانہ روز است و قانون عرب اینست کہ تاریخ را بہ شب حساب می کنند غالباً و مراد از آن شب و روز است (و روی علی بن ابی حمزہ عن ابی بصیر قال سال رجل ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ و انا حاضر فقال اذا اطلت للإحرام الاوّل کیف لی ان اصنع فی الطلیہ الاخیرہ و کم حدّ ما بینہما فقال ان کان بینہما جمعتان خمسہ عشر یوما فاطل) و در موثق منقولست از ابی حمزہ کہ شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ سؤال کرد و من حاضر بودم و در کافی و تہذیب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۴

مرویست از علی بن حمزہ کہ گفت ابی حمزہ کہ گفت ابو بصیر از آن حضرت صلوات اللہ سؤال کرد و من حاضر بودم و ظاہراً سہو از نساخ شدہ باشد و اگر نہ می بایست علی را ذکر نکنند بحسب متعارف.

حاصل آن کہ گفت عرض نمود کہ ہر گاہ از جہہ احرام نوره کشیدہ باشم چہ مقدار زمان می باید کہ بگذرد تا

نوره باید کشید از جهه احرام حج یا عمره دیگر حضرت فرمودند که هر گاه دو هفت که پانزده روز است بگذرد نوره بکش کمتر لازم نیست که نوره را تازه کند اگر چه تازه کردن خوبست اگر چه دو روز گذشته باشد چنانکه گذشت در باب نوره که ائمه هدی صلوات الله علیهم امر فرمودند بنوره و در روز سیم نوره بود، که دو روز گذشته بود و مبالغه بسیار واقع شده است که از پانزده روز نگذرد که دو هفته است اگر چه دو هفته چهارده روز است اما چون از سه شنبه تا سه شنبه سیم که دو هفته است که چهارده روز باشد در عرض پانزده متحقق می شود بهر دو تعبیر می توان کرد چون نصف اول روز سه شنبه اول و نصف دویم سه شنبه سیم محسوب نیست

[غسل قبل از میقات]

(و روی بن ابی عمیر عن هشام بن سالم قال ارسلنا إلى ابی عبد الله صلوات الله علیه و نحن جماعه بالمدينه انا نريد ان نودّعك، فارسل إلينا ابو عبد الله صلوات الله علیه ان اغتسلوا بالمدينه فأتى اخاف ان يعزّ الماء عليكم بذى الحليفه فاغتسلوا بالمدينه و البسوا ثيابكم التي تحرمون فيها ثمّ تعالوا فرادی او مثانی قال فاجتمعنا عنده فقال له ابن ابی يعفور ما تقول فى دهنه بعد الغسل للإحرام فقال له قبل و بعد و مع ليس به باس قال ثمّ دعا بقاروره بان سلیخه ليس فيها شیء فامرنا فادّهنّا منها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۵

فلما اردنا ان نخرج قال عليكم ان تغتسلوا ان وجدتم ماء اذا بلغتم ذا الحليفه) به دوازده سند صحیح و نه سند حسن كالصحيح منقولست

از هشام که با جمعی در مدینه مشرفه بودیم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرستادیم که می خواهیم شما را وداع کنیم حضرت فرستادند به نزد ما که در مدینه غسل کنید که می ترسم که آب نیاید در مسجد شجره یا در آن فضا پس غسل کنید در مدینه و جامه های احرامتان را به پوشید و یک یک بیایید یا دو دو یا دو دو و بنا بر نسخه او یا او و ظاهراً غرض این بود که آن جماعت بسیار نروند که خبر به خلفا رسد که هزار کس به نزد او می رفتند چون آن ملاعین بنی امیه یا بنی عباس می ترسیدند که مبادا اراده خروج کنند چون بنی حسن بسیار خروج می کردند و از بنی حسین نیز زید خروج کرده بود و چون تازه به پادشاهی رسیده بودند ائمه معصومین صلوات الله علیهم را شهید می کردند به توهم و احتمال.

راوی گوید که به نحوی که فرمودند متفرق رفتیم و چون به خدمت حضرت رسیدیم ابن ابی یعفور عرض نمود که چه می فرمایید در روغن مالیدن بر بدن بعد از غسل احرام پیش از احرام حضرت فرمودند که باکی نیست پیش از غسل و بعد از غسل و با غسل یعنی اندکی پیش یا اندکی پس یا در اثنای غسل به آن که چون سر را بشویید روغن بمالید و هم چنین جانب راست و جانب چپ پس حضرت فرمودند که شیشه روغن به آن را که دانه بوده است مانند گنجد بسیار خوشبو بوده است و در این بلاد نمی باشد و در آن روغن چیزی دیگر از مشک و عنبر

نمود آوردند پس فرمودند که همه از آن روغن مالیدیم بر خود و چون خواستیم که بیرون آییم فرمودند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۶

آب به هم رسد در مسجد شجره قصوری ندارد که غسل را مرتبه دیگر بکنید که مقارن احرام در میقات واقع شود یعنی هر گاه خوف باشد که در میقات آب بهم نرسد غسل را مقدم می توان داشت و اگر در میقات آب به هم رسد مستحب است که غسل را اعاده کند و دلالت می کند بر آن که روغنی مثل روغن بان که مشک و عنبر نداشته باشد پیش از احرام می توان مالید و روغنی که بوی آن بماند تا بعد از احرام نمی تواند مالید و احادیث بسیار در این باب وارد شده است به همین مضمون و بعد از احرام هیچ یک روغنی بر بدن نمی تواند مالید (و سألہ محمد الحلبي عن دهن الحنّاء و البنفسج أ نّ دهن به اذا اردنا ان نحرّم قال نعم و سألہ عن الرّجل یغتسل بالمدينة لإحرامه فقال یجزئہ ذلك من الغسل بئذی الحلیفہ) و به اسانید صحیحہ منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ از روغن حنّا از جبهه شین پشت دست و در بعضی از نسخ حسنی و خیری است و تصحیح و تصحیف است به گمان آن که روغن حنّا نمی باشد و از روغن بنفشه آیا بر خود می توانم مالید پیش از احرام فرمودند که بلی چون بویی ندارند که بماند تا بعد از احرام مثل سلیخه که گذشت دیگر گفت که سؤال کردم از شخصی که در مدینه مشرفه غسل احرام را بکند چونست

حضرت فرمودند که این غسل از غسل ذو الحلیفه مجزی است و ظاهر این اخبار آن است که آن فضاء را ذو الحلیفه می گویند چه ممکن است که ذو الحلیفه اسم مسجد شجره باشد و بر آن فضا اطلاق نمایند بر سبیل مجاز و احادیث معتبره در این معنی وارد شده است

[استعمال بوی خوش قبل از احرام]

(و روی معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه قال الرجل یدهن بأیّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۷

دهن شاء اذا لم یکن فیه مسک و لا- عنبر و لا- زعفران و لا- ورس قبل ان یغتسل للإحرام قال و لا تجمّر ثوبا لإحرامک) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که اراده احرام داشته باشد هر روغنی را که خواهد بر خود می تواند مالید هر گاه مشک و عنبر و زعفران و ورس نداشته باشد و فرمودند که بدود خوشبو مساز جامه احرامت را بمثل عود و کشته، و ورس گیاهی است که دانه اش مانند گنجد است و می کارند و بوی خوش دارد و مثل زعفران و منافعش بسیار است (و روی القسم بن محمّد الجوهری عن علی بن ابی حمزه قال سألته عن الرجل یدهن بدهن فیه طیب و هو یرید ان یحرم فقال لا یدهن حین یرید ان یحرم بدهن فیه مسک و لا عنبر تبقی ریحہ فی رأسک بعد ما تحرم و ادهن بما شئت من الدّهن حین ترید ان تحرم قبل الغسل و بعده فاذا احرمت فقد حرم علیک الدّهن حتّی تحلّ) و مرویست از علی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که روغن خوشبو

بمالد در وقت احرام، حضرت فرمودند که در وقت احرام روغنی بر خود ممال که مشک و عنبر داشته باشد و بوی آن در سرت بماند بعد از احرام و هر روغنی دیگر که می خواهی بمال در حالتی که خواهی احرام بگیری خواه پیش از غسل و خواه بعد از غسل و چون احرام گرفتی حرامست بر تو روغن مالیدن تا محل شوی و قاسم و علی اگر چه ضعیفند و واقفیند و لیکن چون امثال این مطالب را ذکر کرده اند در احادیث دیگر از جهه تقویت ذکر می کنند (و روی حماد عن حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه كان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۸

لا یری بأسا بان تکتحل المرأه و تدهن و تغتسل بعد هذا کله للاحرام) و به اسانید صحیحه بسیار منقولست که حریر گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که باکی نیست که زن در وقتی که خواهد احرام بگیرد و سرمه بکشد و روغن بمالد و بعد از اینها همه غسل احرام بکند و محمولست بر روغن و سرمه که بوی خوش نداشته باشد که بماند بوی آن بعد از احرام (و فی روایه جمیل انه قال غسل یومک یجزیک للیتک و غسل لیلک یجزیک لیومک) و در صحیح روایت کرده است جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که غسلی که در روز بکند از جهه احرام کافی است ترا از جهه احرامی که در شب واقع سازی و هم چنین غسلی که در شب کنی مجزی است از جهه احرامی که در روز واقع سازی یعنی لازم نیست که مقارن

احرام باشد.

و در صحیح از عمر بن یزید منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه کسی بعد از صبح غسل بکند کافی است او را آن غسل تا شب در هر موضعی که واجبست در آن غسل و کسی که در اول شب غسل بکند آن غسل مجزیست تا طلوع صبح.

و باین مضمون است حدیث صحیح دیگر و حدیث موثقه سماعه و ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر گاه غسل احرام بکنی سر خود را مپوشان و بوی خوش مکن و طعامی که بوی خوش داشته باشد مخور که اگر اینها را واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۶۹

سازی لازم است که غسل احرام بکنی سر خود را مپوشان و بوی خوش مکن و طعامی که بوی خوش داشته باشد مخور که اگر اینها را واقع سازی لازم است که غسل را اعاده کنی و احوط و اولی آنست که هر چه در احرام حرامست بعد از غسل واقع سازد غسل را اعاده کند و اخبار بسیار بر این مضمون وارد شده است (و سنن أبو جعفر صلوات الله علیه عن رجل اغتسل لإحرامه ثم قلم اظفاره قال یمسحها بالماء ولا یعید الغسل) و در حسن کالصحیح از جمیل منقول است از بعضی از مشایخ او که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که غسل احرام کرده باشد و بعد از آن ناخنها را بگیرد حضرت فرمودند که آبی بر آن می مالد و اعاده نمی کند غسل را و پیش

گذشت که مستحب است که چون ناخن بگیرند به جای ناخن را آب برسانند چون از آهن ناخن گرفته اند و آهن کراهت دارد و رفع کراهت به همین می شود.

[غسل قبل از وقت احرام]

(و لا بأس أن يغسل الرجل بكرة و يحرم عشيّه) و باکی نیست که شخصی بامداد غسل کند و آخر روز احرام بگیرد چنانکه مذکور شد در احادیث سابقه از عمر بن یزید و غیر آن (و ان لبست ثوبا من قبل ان تلبی فانزعه من فوق و اعد الغسل و لا شیء علیک و ان لبسته بعد ما لبیت فانزعه من اسفل و علیک دم شاه و ان کنت جاهل فلا شیء علیک) عبارت فقه رضویست صلوات الله علیه مؤلفها که اگر جامه را به پوشی پیش از تلبیه می توان از سر بیرون کردن از سر بیرون کن و غسل را اعاده کن و بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۰

تو چیزی نیست و اگر بعد از تلبیه پوشیده باشی آن جامه را از پائین بکن و بر تست که یک گوسفند بکشی و اگر از روی جهالت واقع شده باشد و ندانی که حرامست مخیط پوشیدن بر تو چیزی نیست و ظاهرا از بالا کردن خوب نیست که مبادا سر پوشیده شود بعد از احرام و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد است از معاویه بن عمار و غیر او از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه.

و در صحیح از زراره منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که جامه به پوشد که سزاوار نباشد آن را پوشیدن آن در حال احرام از روی فراموشی یا جهل مسأله بر

او چیزی نیست، و اگر عمداً به پوشش گوسفندی می کشد و گوشت آن را به فقرا می دهد و هم چنین سایر محرمات احرام بغیر از صید و خواهد آمد.

و منقول است در صحیح از عبد الصمد بن بشیر که گفت شخصی داخل مسجد الحرام شد و تلبیه می گفت و پیراهن پوشیده بود جمعی از اصحاب ابو حنیفه بر او برجستند که پیراهنت را پاره کن و از پیش پاها بیرون آر و بر تست که شتری بکشی و سال دیگر حج کنی که حجت فاسد شد پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه داخل مسجد شدند و بر در مسجد ایستادند و رو به کعبه کردند و الله اکبر گفتند آن مرد به خدمت حضرت آمد و موی خود را می کند و بر روی خود می زد حضرت فرمودند که ای عبد الله بحال خود باش و اضطراب مکن و چون به سخن در آمد از عجم بود حضرت فرمودند که چه می گویی بگو او گفت من مرد کاسبم و سعی بسیار نمودم تا خرجی حج بهم رسانیدم و بحج آمدم و از کسی مسایل خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۱

نپرسیده بودم و نمی دانستم که پیراهن نمی توان پوشیدن و الحال این جماعت می گویند که پیراهنم را بدرم و از پیش پا بکنم و حجم فاسد است و شتر بدهم حضرت فرمودند که پیراهن کی پوشیدی بعد از تلبیه یا پیش از تلبیه او گفت پیش از تلبیه حضرت فرمودند که از سر بیرون کن، و شترت نمی باید داد و حجت فاسد نیست، و سال دیگر حج نمی باید کرد، و فرمودند که هر که از روی

نادانی کاری بکند بر او چیزی نیست برو هفت شوط طواف کن و دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بکن و سعی میان صفا و مروه بکن و از موی خود بگیر و چون روز هشتم شود غسل کن و تلبیه بگو از جهت حج و چنان کن که مردمان می کنند. و چون جاهل بود حضرت تعلیم فرمودند او را که حج تمتع کند.

(و اذا اغتسل الرجل للإحرام فلا بأس ان يمسح رأسه بمنديل و ازار) و در صحیح از جمیل منقولست که یکی از حضرت امام جعفر صادق یا حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما فرمودند که هر گاه شخصی غسل احرام بکند و هنوز احرام نکرده باشد باکی نیست که سرش را خشک کند به دستمال یا لنگ و لفظ آزار در حدیث جمیل نیست

[خواب قبل از احرام و بعد از غسل]

(و اذا اغتسل الرجل للإحرام ثم نام قبل ان يحرم فعليه اعاده الغسل استحباباً لأنه قد روى العيص بن القاسم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عن الرجل يغتسل للإحرام بالمدينة و يلبس ثوبين ثم ينام قبل ان يحرم قال ليس عليه غسل) و هر گاه شخصی غسل احرام بکند و پیش از احرام بخواب رود بر اوست که اعاده غسل کند چنانکه در صحیح نصر بن سويد از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۲

ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه وارد است به همین مضمون و هم چنین در حدیث علی بن ابی حمزه از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است و صدوق گفته است که اعاده بر سبیل استحباب است از جهت آن که به اسانید صحیحه منقولست از عیص که

گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که غسل احرام بکند در مدینه و دو جامه احرام را به پوشد و بخواب رود پیش از احرام حضرت فرمودند که دیگر لازم نیست که غسل کند و همان غسل کافی است.

(و من اغتسل اول الليل ثم احرم اخر الليل اجزاه غسله) و در احادیث بسیار وارد شده است که هر که در اول شب غسل کند و در آخر شب احرام بگیرد همان غسل کافی است و اگر خواب رفته باشد اعاده غسل می کند استحباً

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۳

باب وجوه الحاج

[انواع حج]

(روی منصور الصیقل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال الحاج عندنا ثلاثه اوجه حاج متمتع و حاج مفرد للحج و سائق للهدی و السائق هو القارن) این بابی است در اقسام حاجیان به انقسام حج منقولست و در موثق کالصحیح از منصور شمشیرگر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حاجیان نزد ما اهل البیت بر سه قسمند.

یکی حاجی که حج تمتع کند به آن که اول عمره را به جا آورد و احرام بحج از مکه بگیرد و هر دو را بفعل آورد در ماههای حج.

دویم کسی است که حج افراد کند.

و سیم کسی است که در حج افراد هدی براند و کسی که هدی راند قارن می شود و حج قران همین است و احادیث بر این مضمون متواتر است نزد خاصه و عامه و هیچ کس خلاف نکرده است در این مگر عمر که او نیز قایل است که خدا و رسول چنین گفته اند و لیکن من حرام کردم متعه حج و متعه نساء

را، و عضدی در مسأله اجماع بعد از خلاف نقل اجماع کرده است از بغوی که در زمان عمر خلاف بود در حج تمتع اما بعد از او اجماع شد بر غلط عمر و بر آن که حج تمتع حق است، نص قرآن و احادیث متواتره اعتبار ندارد و به سبب مخالفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۴

عمر صریح قرآن و صریح قول جبرئیل و صریح قول نبی اعتبار نداشت تا عمر رفت اجماع شد نیکو تاامل کن که کفر علماء اهل سنت ظاهرتر است از کفر عمر

[اهل مکه تمتع به جا نمی آورند]

(و لا يجوز لأهل مكة و حاضريها التمتع بالعمرة إلى الحج و ليس لهم إلا القران او الافراد لقول الله عزّ و جلّ فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ الْهَدْيِ ثُمَّ قَالَ بَعْدَ ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ حَدَّ حَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَهْلُ مَكَّةَ وَ حَوَالِيهَا عَلَى ثَمَانِيَةِ وَ أَرْبَعِينَ مِيلاً وَ مَنْ كَانَ خَارِجاً مِنْ هَذَا الْحَدِّ فَلَا يَحِجُّ إِلَّا مَتَمِّتًا بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَ لَا يَقْبَلُ اللَّهُ غَيْرَهُ) عبارت فقه رضویست که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمایند که جایز نیست اهل مکه و کسانی که در حوالی مکه اند که گویا در آنجا حاضرند جایز نیست ایشان را که حج تمتع کنند و نمی توانند بغیر از حج قرآن و حج افراد کردن بلکه بر ایشان واجبست که حج قرآن کنند یا حج افراد زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که تمتع یابد به واقع ساختن عمره از محرمات احرام تا وقتی که محرم شود بحج پس بر او لازم است آن چه میسر باشد از هدی شتری و

گاو و گوسفند پس بعد از آن گفت.

و عبارت فقه چنین است که ثم قال عز و جل و ظاهرا تصحیف نساخ است اگر چه ممکن است که صدوق تغییر داده باشد از جهه اشعار به آن که فاصله هست در بیان این دو کلام، اگر چه لفظ ثم در عبارت بر این مطلب دلالت دارد صدوق تصریح به آن کرده است اگر چه می توان گفت که دلالت ثم اصرح است و این حج تمتع و هدی از جهه جمعی است که از حوالی مسجد الحرام اهل مکه اند و اطراف مکه معظمه تا چهل و هشت میل از هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۵

جانبی که شانزده فرسخ باشد و کسی که بیرونست از این حد و خانه اش تا مکه یا مسجد الحرام زیاده از شانزده فرسخ باشد پس نمی تواند حجی به جا آورد که غیر حج تمتع باشد و حق سبحانه و تعالی از او قبول نمی کند غیر حج تمتع را (و روی ابن بکیر عن زراره قال سمعت ابا جعفر صلوات الله علیه يقول من طاف بالبيت و بالصفا و المروه احل ان احب او کره الا من اعتمر فی عامه ذلك او ساق الهدی و اشعره و قلده) و در موثق کالصحيح منقول است که زراره گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر می فرمودند که هر که طواف خانه کعبه می کند و سعی میان صفا و مروه می کند محل می شود اگر خواهد محل شدن را و اگر نخواهد مگر کسی که در آن سال عمره کند یا سیاق هدی کرده باشد و او را اشعار و تقلید کرده باشد ظاهرش آنست که مراد حضرت

این باشد که حج تمتع صحیح است و حجی که سنّیان می کنند باطل است هر چند صحیح به جا آوردند باطل است چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که ایمان شرط است در صحت جمیع عبادات و لیکن غرض آنست که از این جهت نیز باطل است و منافات ندارد که چند مبطل با یکدیگر جمع شوند.

و سبب بطلان آنست که سنّیان چون به مکه می آیند با آن که اجماع کرده اند که حج تمتع حق است و احادیث متواتره در صحاح خود روایت کرده اند که حج تمتع بهتر است و عمر خطا کرده است و لیکن رعایت می کنند که هر گاه عمر امام ایشان باشد اگر او بجهنم رود ما نیز با او بجهنم می رویم حتی آن که در جمیع کتب و احادیث و تفاسیر ایشان مصرح است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۶

مگر در بعضی از کتب متاخرین که مرموز است که در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله خلاف شد در صحت حج تمتع، عمر و جمعی از منافقان گفتند صحیح نیست چون مخالف حجی بود که در جاهلیت و کفر می کردند و حضرت سید الأنبیاء با اهل بیت می گفتند که حج تمتع صحیح است و این خلاف بود تا آن که اجماع کرده اند بعد از عمر بر صحت حج تمتع و چون حج تمتع را علانیه کردن سبب ظهور کفر عمر می شود حج تمتع نمی کنند و غالب آنست که حج افراد می کنند و لیکن چون داخل مکه می شوند و احرام بحج گرفته اند طواف و سعی می کنند و جمعی که فی الجمله شعوری دارند قصد تقدیم طواف و سعی واجب می کنند

و بنا بر تقدیم می باید تلبیه بگویند تا محل نشوند، آن را نمی گویند و محل می شوند و چون متوجه عرفات می شوند محل شده به عرفات می روند و حج ایشان باطل است و اکثر عامه طواف و سعی سنت قدومش نام می نهند و آن نیز باطل است و سبب بطلان حج ایشان می شود مگر آن که در سال عمره به جا آورند و حج تمتع کنند صحیح است یا حج قران کنند و اشعار و تقلیدش کرده باشند آن سبب بطلان نمی شود و لیکن از حج اسلامشان صحیح نیست زیرا که حجی که رسول خدا فرموده است و قرآن مجید بر آن شاهد است حج تمتع است نه قرآن و افراد و چون حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم تقیه می فرمایند عبارات را به نحوی می فرمایند که شیعیان معنی فهمند و سنّیان معنی دیگر و احتمالات دیگر در حل این حدیث هست و در روضه مذکور است و این احتمال اظهر احتمالاتست و الله تعالی يعلم (و روی ابن اذینه عن زراره قال جاء إلی ابی جعفر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۷

علیه و هو خلف المقام فقال انّی قرنت بین حجّه و عمره فقال له هل طفت بالبيت فقال نعم قال هل سقت الهدی قال لا فاخذ ابو جعفر صلوات الله علیه بشعره ثم قال احللت و الله) و منقول است در صحیح که شخصی به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه آمد در وقتی که حضرت در عقب مقام حضرت ابراهیم علیه السلام بودند و عرض نمود که من قران کرده ام میان حج و عمره حضرت فرمودند که آیا طواف خانه کرده

گفت بلی فرمودند که آیا سیاق هدی کرده که قارن باشی گفت نه حضرت موی او را گرفتند که یعنی تقصیر کن تا طواف و سعی که کرده با این تقصیر عمره شود و احرام بحج بگیرد تا حج تمتع شود و چون تصریح به تمتع نمی توانستند فرمودند باین عبارت فرمودند که حج تمتع کرده باشد هر چند نداند که آن چه می کند حج تمتع است.

و ظاهر آنست که آن شخص قران را چنین فهمیده بوده است که حج بکند و بعد از آن عمره به جا آورد حضرت قران را تمتع فرموده باشند یا آن شخص از ائمه هدی علیه السلام شنیده بوده است یا به او رسیده بوده است الحال که ایشان قران می کنند و نفهمیده بوده است که چه معنی دارد حضرت بیان فرموده باشند که قران آنست که چون از عمره فارغ شوند احرام بحج بندند و نزد ما اگر چه قران حج و عمره جایز نیست باین معنی بد است که هر دو را به یک یت به جا آوریم و اگر در وقت تلبیه بگوئیم «لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ و عمره معا» بد و معنی خوبست یکی آن که اگر به حج نرسند عمره مفرده به جا آورند و دیگر آن که چون عمره تمتع بحج تمتع نهایت ارتباط دارد که گویا هر دو یک فعلند و عمره را می باید که در ماههای حج واقع سازند و چون عمره را به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۸

آورند بیرون نروند از حرم تا حج را بفعل آورند پس معنی بحجه و عمره حج تمتع است بخلاف افراد و قران که جایز است که

عمره را در غیر اشهر حج واقع سازد بقصد وجوب و در وقت حج احرام بحج از میقات بگیرد و حجرا به جا آورد (و روی ابو ایوب عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان احدهم یقرن و یسوق فادعه عقوبه بما صنع) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که گاه هست که می بینم یکی از سنّیان را که حج قران می کند و سیاق هدی می کند و اگر بگویم که مکنید سخن می شنوند و لیکن ایشان را بحال خود می گذارم بواسطه اعمال قبیحه ایشان که دست از متابعت ائمه معصومین سلام الله علیهم که اصل دین است بر داشته اند و متابعت عمر را بر متابعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اختیار نموده قول اشقی الاشقیاء را مقدم داشته اند و در هر یک از صحاح سته خصوصاً در صحیح بخاری احادیث متواتره نقل کرده اند از عایشه و انس بن مالک و جابر ابن عبد الله و عبد الله بن عباس و غیر ایشان که همه نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حج وداع فرمودند که نقل کنند به عمره تمتع و آن حضرت می فرمودند که اگر من می دانستم که عاقبت چنین خواهد شد سیاق هدی نمی کردم و لیکن چون هدی خود را رانده ام محل نمی توانم شد تا هدی را بکشم و عمر می گفت خدا گفته است که حج و عمره را تمام کنید و پیغمبر خودش حج کرد معقولست که ما عمره به جا آوریم و متوجه عرفات شویم و از ذکرهای ما آب منی ریزد وجه

منع عمر را بخاری ذکر کرده است که میان کفار جاهلیت چنین مقرر بود که عمره

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۷۹

در ماههای حج از همه فسقها بدتر است و چون حضرت فرمودند که حج و عمره را هر دو بکنید بر ایشان دشوار بود که ترک افعال جاهلیت کنند تا آن که گفتند یا رسول الله چه چیز بر ما حلال می شود حضرت فرمودند که همه چیز.

و بطرق متکثره از عمران بن حصین روایت کرده است بخاری و غیر او که ما در زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حج تمتع کردیم و قران نازل شد و مردی برای خود گفت هر چه می خواست بگوید و اگر کسی تفصیل این کتاب اخبار را خواهد بود رجوع کند به جامع الاصول بلکه در بخاری آن مقدار هست که احتیاج بکتاب دیگر نیست

[کسی که عمره را به جا آورد و حج را معین نکند]

(و روی عن یعقوب ابن شعيب قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه الرجل يحرم بحجّه و عمره و ينشئ العمره أ يتمتع قال نعم) و مرویست در حسن کالصحیح بلکه صحیح از یعقوب چنانکه علامه حکم به صحت کرده است که عرض کردم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی احرام بحج و عمره می گیرد یعنی می گوید که لبیک بحجه و عمره معا و عمره را مقدم می دارد آیا حج تمتع می تواند کرد فرمود نه که بلی و ظاهر این حدیث آنست که چون حج تمتع نهایت ربط دارد به عمره اگر تلبیه را بگوید بهر دو بلند کند معنیش همین است که اول عمره می کنم و دیگر حجی که به آن مربوط است خواهم کرد به

احرام و تلبیه دیگر، و سؤال راوی از این جهت است که قران حج و عمره با یکدیگر جایز نیست به آن که یک احرام و یک تلبیه بگوید و این قران منهی عنه است و آن چه قصد [مقصود خ] است دو احرام و دو تلبیه است و احتمال دیگر آن که در حال احرام تلبیه بهر دو می گوید که اگر خواهد حج تنها یا عمره تنها یا با هم به جا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۰

آورد و بعد از آن قصد تمتع می کند حضرت فرمودند که قصور ندارد و این معنی به عبارت اُیتمتع انصب است و اول بحسب معنی اظهر است و الله تعالی يعلم (و روی اسحاق بن عمّار عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل یفرد الحجّ فیطوف بالبيت و یسعی بین الصفا و المروه ثم یدو له ان یجعلها عمره فقال ان کان لئبی بعد ما سعی قبل ان یقصر فلا متعه له) و در موثق کالصحیح منقولست که ابو بصیر گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که اگر شخصی حج افراد کند و چون داخل مکه معظمه شود طواف و سعی حجرا مقدم دارد و به خاطرش رسد که رجوع کند بحج تمتع آیا جایز است چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مردمان را همه امر فرمودند بنقل حج به عمره حضرت فرمودند که اگر بعد از سعی پیش از تقصیر گفته باشد عقد احرام حج کرده است حج تمتع نمی تواند کرد یعنی اگر تلبیه نگفته باشد نقل نیت می تواند کرد.

و به همین مضمونست صحیحه

معاویه بن عمار بلکه امر حضرت سید الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اصحابش را به عدول بحج تمتع کافی است و اگر کسی مخیر باشد میان این سه نوع حج شکی نیست که عدول می تواند کرد بحج تمتع که آن افضل است و اگر کسی باشد که حج افراد یا قرآن بر او واجب باشد ابتدا حج تمتع نمی تواند کرد چنانکه ظاهر آیه و روایات بسیار است اما اگر شروع بحج افراد کرده باشد مشهور آنست که نقل می تواند کرد و احوط عدم نقل است اگر چه اظهر جواز نقل است و الله تعالی يعلم

[حج تمتع افضل است]

(و کتب علی بن میسر الی ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه یساله عن رجل اعتمر فی شهر رمضان ثم حضر الموسم یحج مفردا للحج او یتمتع ایتها افضل فکتب صلوات الله علیه الیه یتمتع) و کالصحیح منقولست از علی که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه و سؤال کردم از شخصی که در ماه رمضان عمره مفرده به جا آورده باشد و وقت حج برسد آیا حج افراد می کند چون عمره را کرده است یا حج تمتع می کند کدام یک افضل است پس حضرت نوشتند که حج تمتع می کند یعنی واجب است که حج تمتع کند یا آن که تمتع می کند که آن افضل است و احتمال اول در صورتیست که حج نکرده باشد.

و ثانی در صورتیست که حج سنت باشد، و بر تقدیری که حج کرده باشد مشهور آنست که مخیر است میان هر سه و حج تمتع افضل است چون احادیث متواتره وارد شده است به آن که حج تمتع

افضل است و این اخبار را حمل کرده اند بر حج مستحب و اگر نه حج واجب را واجبست که بعید بعنوان تمتع به جا آورد و آن چه اظهر است از روایات اهل البیت آنست که نسبت ببعید حج تمتع است مطلقا و اخبار افضلیت از روی تقیه وارد شده است از روی مماشات با عامه بلی محتمل است که افضلیت نظر به قریب باشد در تطوع که ایشان را حج تمتع بهتر باشد در غیر حج اسلام ایشان و الله تعالی يعلم (و روی حفص بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال المتعه و الله افضل و بها نزل القرآن و جرت السنه إلى یوم القیمه) و به نه سند صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که و الله حج تمتع بهتر است و آیه قرآن در حج تمتع نازل شده است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به آن امر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۲

فرمودند و فرمودند که این حکم جاریست تا روز قیامت و مراد از افضل فاضل است که از روی تقیه چنین فرموده باشند یا آن که جمعی که حج افراد و حج قرآن کنند مثل حاضران مسجد الحرام ایشان را بر حج قرآن و افراد ثوابی هست و جمعی که از حاضران نباشند و حج تمتع کنند نیز ثواب دارند و این ثواب بهتر از آنست چون غالبا از راههای دور می آیند و مشقتهای بسیار می کشند و افضل الاعمال احمزها و عمدہ وجوه ثواب متابعت سید الانبیاء و مخالفت اشقی الاشقیاست (و روی الحلبي عن ابی عبد الله

صلوات الله عليه قال قال ابن عباس دخلت العمرة في الحج إلى يوم القيمة) و به اسانید صحیحہ منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که عبد الله بن عباس گفت از گفته حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنانکه گذشت که عمره داخل شد در حج تا روز قیامت یعنی به یک دیگر مربوط شدند بعنوان حج تمتع و متواتر است از طرق خاصه و عامه که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی حج تمتع را واجب گردانید سراقه برخاست و گفت یا رسول الله این حج تمتع مخصوص این سال است حضرت فرمودند که همیشه این حکم باقیست تا روز قیامت (و سال ابو ایوب ابراهیم بن عثمان الخزاز ابا عبد الله صلوات الله عليه ائی انواع الحج افضل قال المتمع و کیف یکون شیء افضل منها و رسول الله صلی الله علیه و آله يقول لو استقبلت من امری ما استدبرت لفعلت كما فعل الناس) و به اسانید صحیحہ منقولست که از ابراهیم که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که کدام نوع از انواع حج افضل است حضرت فرمودند که حج تمتع و چگونه حجی دیگر از آن افضل باشد و حال آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرمودند که اگر آن چه آخر ظاهر شد اول می دانستم که حق سبحانه و تعالی حج تمتع را واجب خواهد فرمود من نیز حج افراد می کردم چنانکه دیگران کردند و عدول به تمتع کردند و من حج

قرآن کردم و عدول از آن جایز نیست و همین مضمون نیز متواتر است از طرق خاصه و عامه.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ما نمی دانیم که خداوند عالمیان را حجتی بغیر از حج تمتع هست نظر به آفاقی به درستی که چون روز قیامت بحق سبحانه و تعالی رسیم یعنی بحساب الهی رسیم به خداوند عالمیان خواهیم گفت که ای پروردگار ما ما عمل کردیم به کتابی که فرستادی و به سنت حضرت سید المرسلین رسولت صلی الله علیه و آله عمل کردیم و سنیان گویند که ما عمل بآراء خود کردیم پس حق سبحانه و تعالی ما و ایشان را هر جا که خواهد جا خواهد داد یعنی بدیهی است که آن جماعتی که بقول خدا و رسول عمل کرده اند به بهشت خواهند رفت و آنها که مخالفت کرده اند بجهنم واصل خواهند شد یا آن که ما که به گفته خدا و رسول عمل کرده ایم حشر ما با آن جماعتی است که حق سبحانه فرموده است که هر که اطاعت خدا و رسول او کند پس آن جماعت محشور خواهند شد با جمعی که خدا انعام کرده است بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهدا و صالحان و خوب رفقایند ایشان، و حشر سنیان با منافقان خواهد بود چون رئیس منافقان عمر بن الخطاب است و ایشان متابعت خدا و رسول را صریحا ترک کرده اند بلکه از منافقان نیز پست ترند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۴

چون منافقان قدرت نداشتند که چنین مخالفت صریح کنند بلکه ظاهر ایشان با مؤمنان بود و باطن ایشان با

كفار و عمر و اتباعش ظاهر و باطن شان با كفار بودند لهذا ائمه معصومين صلوات الله عليهم در اين باب تقيه كم مى فرموده اند در قول و فعل اصلا تقيه نمى کرده اند و حج تمتع مى کرده اند و مى فرموده اند كه اگر هزار يا دو هزار حج كنيم حج تمتع خواهيم كرد

[بيان تمتع]

(و الممتّع هو الذى يحجّ فى اشهر الحجّ و يقطع التلبيه اذا نظر إلى بيوت مكّه فاذا دخل مكّه طاف بالبيت سبعا و صلى ركعتين عند مقام ابراهيم عليه السلام و سعى بين الصفا و المروه سبعا و قصر و احلّ فهذه عمره يتمّع بها من الثياب و الجماع و الطيب و كلّ شىء يحرم على المحرم الا الصيد لأنه حرام على المحلّ فى الحرم و على المحرم فى الحلّ و الحرم و يتمّع بما سوى ذلك إلى الحجّ و الحجّ ما يكون بعد يوم الترويه من عقد الاحرام الثانى بالحجّ المفرد و الخروج إلى منى و منها إلى عرفات و قطع التلبيه عند زوال الشمس يوم عرفه و الجمع فيما بين الظهر و العصر بأذان واحد و اقامتين و الوقوف بها إلى غروب الشمس و الافاضه على المشعر الحرام و الجمع بين المغرب و العشاء بها بأذان واحد و اقامتين و البيتوته بها و الوقوف بها بعد الصبح إلى ان تطلع الشمس على جبل ثبير و الرجوع إلى منى و الذبح و الحلق و الرّمى و دخول مسجد الحصباء و الاستلقاء فيه على القفاء و زياره البيت و طواف الحجّ و هو طواف الزياره و طواف النساء فهذه صفة الممتع بالعمرة إلى الحجّ و الممتع عليه ثلاثه اطواف بالبيت طواف للعمرة و طواف للحجّ و طواف

للنساء و سعيان بين الصفا و المروه كما ذكرناه و على القارن و المفرد طوافان بالبيت و سعيان بين الصفا و المروه و لا

لوامع صاحبقراني، ج ٧، ص: ٤٨٥

يحلان بعد العمره يمضيان على احرامهما الاوّل و لا- يقطعان التلبيه اذا نظر إلى بيوت مكّه كما يفعل المتمتع بالعمره و لكنهما يقطعان التلبيه يوم عرفه عند زوال الشمس و القارن و المفرد صفتها واحده الا انّ القارن يفضل على المفرد بسياق الهدى) بدان که چون حج از ساير عبادات غرابتي دارد چون در عمري يك مرتبه واجبست صدوق سه مرتبه افعال آن را ذکر کرده است يکي مجملا در اینجا، دويم مفصلا در ضمن اخبار، سيم به تفصيل در نهايت وضوح و دأب ساير علماء اين است که مجملا از جهه امتياز انواع حجرا ذکر می کنند و بعد از آن مفصلا ذکر می کنند و صدوق می گويد که متمتع کسی است که حج و عمره هر دو را در ماههای حج واقع می سازد و احرام به عمره می گيرد در ميقات اولی که به آن می رسد و چون از ابطح که می گذرد که محاذی قبور شرفا می شود قطع تلبیه می کند وقتی که نظرش به خانهای مکّه می افتد پس اگر از راه مدینه مشرفه آيد از عقبه اهل مدینه که بالا می آيد خانهای مکّه همه ظاهر می شود از قبيل تنگ الله اکبر شيراز و اگر از راه عراق رود محاذی عقبه که می شود خانهای مکّه ظاهر می شود.

و چون داخل مکّه شد و بمسجد الحرام رسيد هفت شوط طواف عمره تمتع را به جا می آورد و دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهيم عليه السلام می کند و هفت شوط سعی

میان صفا و مروه می کند و تقصیر می کند به آن که اندکی مواز سر و ریش می گیرد و محل می شود و این عمره ایست که از فارغ شدن از آن تا شروع کردن در حج محرمات احرام بر او حلال می شود از جامه دوخته و جماع و بوی خوش و غیر اینها از آن چه بر محرم حرامست مگر شکار که آن حرامست بر محل در حرم و بر محرم در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۶

حل و حرم چون در حرم است به اعتبار آن شکار بر او حرامست و تمتع می باید از غیر آن از محرمات احرام تا بستن احرام حج.

و در روز هشتم احرامی دیگر واقع می سازد از جهه حج و تلبیه بحج تنها می گوید و از مکه معظمه بعد از عقد احرام بمنی می رود و از آنجا به عرفات می رود و تلبیه را می گویند تا اول ظهر روز عرفه و نماز ظهر و عصر را به یک اذان و دو اقامه واقع می سازد چنانکه گذشت، و بعد از آن وقوف می کند در عرفات از اول زوال تا غروب آفتاب و بنا بر مذهب مشهور غروب بدهاب حمره جانب مشرقست.

و بعد از شام متوجه مشعر الحرام می شود و نماز شام و خفتن را در مشعر الحرام به جا می آورد به یک اذان و دو اقامه به آن که پیش از شام اذان می گوید از جهه نماز شام و خفتن و اقامه می گوید از جهه نماز شام و نماز شام را به جا می آورد و اقامه از جهه خفتن می گوید و خفتن را به جا می آورد چون اذان از جهه وقت است و شب در

مشعر می ماند بقصد وجوب بنا بر مذهب اکثر علما و قصد قربت اولی است و بعد از صبح نیت وقوف مشعر می کند تا طلوع شمس بر کوه ثبیر چون مشعر الحرام در میان دو کوهست و تا آفتاب بلند نشود ظاهر نمی شود.

و مقرر چنین است که پیش از طلوع آفتاب بار می کنند و امیر حاج می آید تا آخر مشعر و اول منی که آن وادی محسّر است در آنجا می ایستد و کوه ثبیر در آخر منی واقع است و مشرفست بر مسجد خیف و چون آفتاب طالع می شود بر سر کوه می افتد امیر حاج شتر را در وادی محسّر می راند و می دواند و حاجیان از عقب او می دوانند صد گام تا میلی که نصب کرده اند در آخر وادی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۷

و بعد از آن بمنی می آید و رمی جمره عقبه می کند و هدی را می کشند و قسمت می کند و اندکی از آن می خورد و سر می تراشد، و بعد از آن متوجه مکه می شود از جهه زیارت خانه و چون بمسجد حصبا می رود بر پشت می خوابد و آن مسجد در ابطح بوده است و الیوم اثری از آن نمانده است بعد از آن طواف خانه می کند طواف حجی که مسمی است به طواف زیارت و بعد از آن دو رکعت نماز زیارت را به جا می آورد در مقام ابراهیم و نگفته است چون لازم طوافست.

و دیگر سعی می کند میان صفا و مروه و سعی از قلم نساخ افتاده است مگر آن که غرضش از طواف حج سعی باشد چون سعی را نیز طواف می گویند چنانکه در آیه کریمه و اخبار متواتره اطلاق شده است و

یا آن که چون بعد از این سعی خواهد گفت در اینجا اگر نگفته باشد ضرر ندارد.

و دیگر طواف نسا و دو رکعت نماز طواف نسا را نیز در مقام ابراهیم به جا می آورد اینست کیفیت عمره تمتع و حج تمتع و کسی که حج تمتع می کند سه طواف می کند که یک طواف از جهه عمره به جا می آورد و دو طواف در حج یکی طواف زیارت و یکی طواف نساء، دو سعی می کند میان صفا و مروه یکی از جهه عمره و دیگری از جهه حج چنانکه مذکور شد و بر قارن و مفرد دو طوافست به خانه کعبه و دو سعی است میان صفا و مروه یک طواف و سعی قدومی است که تقیه می کند چنانکه عامه می کنند و یک طواف و سعی که در حج به جا می آورند و محل نمی شوند بعد از طواف و سعی قدومی که عمره است یعنی زیارت خانه است و با احرام اول که در میقات گرفته اند به عرفات می روند و چون نظرشان به خانهای مکه می افتد قطع تلبیه نمی کنند چنانکه متمتع می کرد و لیکن هر دو قطع تلبیه وقتی می کنند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۸

به عرفات روند اول ظهر، و قارن و مفرد به یک عنوان حج می کنند و قارن زیادتی که دارد بر مفرد براندن هدی است و باقی افعال مساویند، و طواف نسا را در قارن و مفرد نگفت و عمره مفرده را ذکر نکرده و ظاهراً اعتماد بر این کرده است که در سیاق مناسک خواهد گفت یا از قلم نساخ افتاده است و آن چه مذکور شد احادیث بسیار بر آن وارد

شده است، و مناسبست که کیفیت حج سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله مذکور شود تا افعال هر سه نوع از حج مفصلاً ظاهر شود روایت کرده است محمد بن یعقوب کلینی رضی الله عنه در صحیح و شیخ طوسی قدس الله روحه به اسانید صحیحیه از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ده سال در مدینه مشرفه اقامت فرمودند که بحج نرفتند پس حق سبحانه و تعالی به آن حضرت فرستادند آیه کریمه وَ اَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَعْنِي نَدَا فِي دَهْرِهِ و اعلام کن کافه عالمیان را بحج بیت الله الحرام تا آن که بیایند جمعی پیاده و سواره بر شتران لاغر که هر چند شتر فربه باشد تا به مکه رسیدن لاغر می شود تا همه بیایند از راههای دور و دراز و دریابند منافع دنیوی و اخروی را پس حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله امر فرمودند مؤذنان را که به آواز بلند فریاد کنند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله امسال بحج می رود پس اهل مدینه مشرفه و اطراف مدینه از ده و صحرا اجتماع نمودند چون حضرت بحج می رفت هر که قدرت پیاده روی داشت آمد و همه منتظر فرمان آن حضرت صلوات الله علیه و آله بودند که هر چه آن حضرت بفرمایند چنان کنند یا خود بکنند ایشان نیز چنان کنند پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بیرون رفتند در وقتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۸۹

که چهار روز از ماه ذو القعدة مانده

بود و چون به ذوالحلیفه رسیدند ظهر شد غسل کردند و داخل مسجد شجره شدند و در آنجا نماز ظهر را به جا آوردند و عزم داشتند و بس، پس احرام بحج گرفتند همه و از مسجد بیرون آمدند تا رسیدند به بیدا میل اول و مردمان دو صف زدند از دو طرف راه و حضرت در آنجا تلبیه گفتند و شصت و شش یا شصت و چهار شتر راندند تا به مکه رسیدند در آخر روز چهارم از ماه ذی حجه پس طواف مکه معظمه هفت شوط کردند و عقب مقام ابراهیم علیه السلام دو رکعت نماز به جا آوردند و در اول طواف و آخر طواف استلام حجر الاسود کردند پس فرمودند که صفا و مروه از شعائر حق سبحانه و تعالی است و از مواضع بندگی اوست ابتداء کنید به صفا چون حق سبحانه و تعالی ابتداء به آن فرموده است در قرآن مجید و مسلمانان را گمان این بود که سعی میان صفا و مروه را کفار قریش وضع کرده اند حق سبحانه و تعالی این آیه را فرست که انّ الصفا الخ و ترجمه اش این است که بتحقیق صفا و مروه از جمله جاهای عبادت الهی است پس کسی که حج خانه یا عمره خانه کند بر او حرجی نیست که طواف کند بر صفا و مروه و خواهد آمد که این آیه پیشتر نازل شده در عمره قضا پس حضرت بر کوه صفا بلا رفتند و رو بر کن یمانی کردند و حمد و ثنای الهی به جا آوردند و دعا کردند بمقدار خواندن سوره بقره به تانی و

همواری نه به استعجال پس از صفا به زیر آمدند و متوجه مروه شدند و بر مروه توقف فرمودند آن مقدار که بر صفا توقف فرموده بودند پس از مروه به صفا آمدند و توقف فرمودند و دعا کردند چنانکه پیشتر توقف کرده بودند، دیگر به مروه آمدند تا از سعی فارغ شدند و ظاهرش آنست که در هر مرتبه آن مقدار توقف فرموده باشد که سوره بقره تواند خواندن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۰

و اظهر آنست که تشبیه در اصل وقوف باشد نه در مقدار آن زیرا که اگر در مقدار باشد بقدر یک ختم قرآن و چهار جزو می شود و این مقدار را در یک شبانه روز نمی توان خواندن بتانی پس اظهر آنست که مرتبه اول در صفا و مروه توقف بسیار نموده باشد و در باقی کمتر.

پس چون از سعی فارغ شدند و آن حضرت در مروه بودند رو به مردمان کردند و حمد و ثنای الهی به جای آوردند پس اشاره به عقب او فرمودند و فرمودند که این جبرئیل است که از حق سبحانه و تعالی آمده است و مرا امر می کند که من امر کنم کسانی را که سیاق هدی نکرده اند که محل شوند به آن که تقصیر کنند و اگر من می دانستم که چنین خواهد شد من نیز محل می شدم چنانکه شما را امر می کنم به محل شدن و لیکن من سیاق هدی کرده ام و سزاوار نیست کسی را که سیاق هدی کرده باشد که محل شود تا هدی به محل خود رسد.

پس شخصی از آن جماعت که عمر بن الخطاب بود گفت معقولست که ما بقصد حج در

آمده باشیم و در مکه با زنان خود جماع کنیم و متوجه عرفات شدیم و از سرها و موهای آب غسل ریزد، و سنیان حتی بخاری همین حدیث را ذکر کرده اند و گفته اند که عمر گفت این عبارت را که خوبست که از ذکرهای ما آب منی ریزد پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که تو هرگز باین حج تمتع ایمان نخواهی آورد پس سراقه بن مالک گفت یا رسول الله دین خود را دانستیم که گویا امروز مخلوق شده ایم یعنی از گذشتهای ما در گذشته اند آیا این حج تمتع در این سال است یا بعد از این نیز خواهیم کرد پس حضرت فرمودند که همیشه حکم الهی چنین است تا روز قیامت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۱

پس حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله انگشتان هر دو دست را در هم کردند و فرمودند که داخل شد عمره در حج تا روز قیامت پس حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را به یمن فرستاده بودند و آن حضرت آن حضرت را از یمن طلب فرمودند که اهل یمن را بحج آورند و آن حضرت با مسلمانان اهل یمن به مکه رسیدند و چون به نزد فاطمه علیها سلام آمدند بوی خوش از خانه به مشام حضرت رسید و دیدند که آن حضرت محل شده اند و جامهای رنگین پوشیده اند گفتند یا فاطمه چه چیز است اینها حضرت فرمودند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چنین فرمودند پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نزد

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند که پرسند که او را چه باید کرد و عرض نمودند که یا رسول الله فاطمه را دیدم که محل شده اند و جامهای رنگین پوشیده اند، حضرت فرمودند که من او را امر کردم که محل شود یا علی تو در حال تلبیه چه گفتی گفتند یا رسول الله من تلبیه گفتم و گفتم به نحوی که حضرت سید المرسلین است من چنانم. پس حضرت فرمودند که تو بر احرام خود باش که من بر احرامم و تو در هدی با من شریکی، و حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین با اصحاب در ابطح فرود آمده بودند و به خانهای مکه نزول فرمودند، و چون ظهر روز هشتم شد حضرت فرمودند که هر که محل شده است و همه محل شده بودند الا آن حضرت، و حضرت امیر المؤمنین، و طلحه بروایتی که او نیز سیاق هدی کرده بود و عمر که کافر شد مرتبه دیگر با آن که همیشه باطنا کافر بود و گاه گاهی ظاهر می کرد، پس همه احرام بحج گرفتند و آوازاها به تلبیه حج بلند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۲

شد به فرموده حق سبحانه و تعالی که امر فرمود رسولش را چنانکه پیشتر امر فرموده بود حضرت ابراهیم را.

پس تلبیه را آن حضرت صلوات الله علیه با اصحاب به آواز بلند می فرمودند تا بمنی آمدند و در منی فرود آمدند و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را در منی کردند و از منی بار کردند و روانه عرفات شدند و پیشتر چنین مقرر شد که قریش از مشعر بالاتر نمی رفتند

و می گفتند که ما ساکنان حرم خداوندیم از حرم بیرون نمی رویم و جمعی که از خارج حرم می آمدند ایشان به عرفات می رفتند و در آن روز نیز گمان داشتند که حضرت چنین خواهد فرمود پس حق سبحانه و تعالی فرستاد این آیه را که **ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ** یعنی همه از عرفات افاضه کنید چنانکه حضرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و سایر انبیاء سلام الله علیهم افاضه نمودند و در عرفات طلب کنید مغفرت را از حق سبحانه و تعالی پس چون قریش دیدند که محمل شتر حضرت سید الانبیاء **صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ** از مشعر گذشت بر همه دشوار شد که سبب مواسات ایشان شد با سایر مردمان و حضرت آمدند تا نمره که از جمله عرفه است و خارج عرفات است محاذی اراک، و خیمه آن حضرت را در آنجا بر پا کردند و صحابه نیز خیمها را در آنجا زدند نزدیک خیمه آن حضرت صلوات الله پس چون ظهر شد حضرت ترک فرمودند تلبیه را و غسل کردند از جهه و قوف یا از جهه روز عرفه یا از جهه هر دو بعد از آن آن حضرت با قریش بیرون آمدند و آمدند تا مسجد عرفات و در آنجا خطبه با کمال فصاحت و بلاغت خواندند و مردمان را موعظه فرمودند و اوامر و نواهی کردند و از آن جمله امر فرمودند به متابعت ثقلین که کتاب خدا و عترت باشد بعد از آن نماز ظهر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۳

عصر را به جماعت کردند به یک اذان و دو اقامت پس از مسجد بیرون آمدند

تا محل وقوف که در دست چپ واقع است چون از مشعر بیرون می آیند و حضرت سواره بودند و همه مردمان حضرت را فرو گرفته بودند که هر جایی که آن حضرت وقوف فرماید ایشان در آنجا وقوف کنند و شتر بهر طرف که می رفت مردمان به آن طرف می رفتند پس حضرت فرمودند که جای پاهای شتر من موقوف نیست و بس و اشاره به آن صحرا فرمودند که اینجا همه محل وقوفست ای مردمان همه متفرق شوید و مشغول دعا شوید مردمان متفرق شدند.

و در مشعر نیز چنین فرمودند و اشاره فرمودند که این مجموع میان دو کوه مشعر است هر جا که خواهید فرو آید پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در عرفات ایستادند و دعا خواندند تا آفتاب فرو رفت پس حضرت روانه مشعر شدند و مردمان را امر فرمودند تا بار کردند، و فرمودند که مدوانید بلکه هموار بروید تا رسیدند به مشعر الحرام و نماز شام و خفتن را در مشعر به جا آورند به یک اذان و دو اقامت، پس شب در آنجا ماندند تا صبح و ضعیفان بنی هاشم از زنان و مردان پیر و اطفال را در شب روانه کردند و فرمودند که تا آفتاب در نیاید جمره عقبه را به هفت سنگ نزنند، و بعد از نماز صبح وقوف کردند و دعا کردند و چون روز روشن شد بار کردند و در ابتداء مشعر توقیفی فرمودند تا آفتاب طالع شد و شتر را تند راندند در وادی محسر تا بمنی آمدند و جمره عقبه را به هفت سنگ زدند و شترانی که حضرت

سید المرسلین صلی الله علیه و آله آورده بودند شصت چهار یا شصت و شش بود و در روایتی شصت و هفت.

و آن چه امیر المؤمنین صلوات الله علیه از یلملم اشعار و تقلید فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۴

بودند، و آورده بودند متمم صد بود که با شتران حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله صد شتر شده بود بنا بر آن که [شتران] حضرت رسول شصت و چهار بود: شتران حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سی و شش بود، و بنا بر شصت و شش سی و چهار بود و بنا بر روایت شصت و هفت سی و سه بود، و این تردید از راویست که نمی داند که حضرت صادق صلوات الله علیه کدام را فرمودند پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله شتران خود را نحر فرمودند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و شتران خود را نحر فرمودند و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که از این صد شتر از هر شتر پاره از گوشت بریدند و در دیگ سنگی انداختند که مرقی از همه به هم رسید حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه یک قاشق از آن مرق تناول فرمودند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه یک قاشق نوشیدند و پوستها و جلها و کفشهایی که در گردنهای شتران تقلید نموده بودند همه را تصدق فرمودند و به قصابان و سلاخان از آنها ندادند و سر تراشیدند و به مکه معظمه رفتند و طواف خانه کردند و دو رکعت نماز در مقام حضرت ابراهیم به جا آوردند و سعی فرمودند میان صفا و مروه هفت

شوط و طواف نسا و دو رکعت نماز طواف را به جا آوردند و برگشتند بمنی در آنجا بودند تا روز سیزدهم که روز آخر ایام تشریق است و هر روز سه جمره را هر جمره را به هفت سنگ می زدند و روز سیم چون زدند سه جمره را: از منی کوچ کردند به ابطح آمدند.

و عایشه عرض نمود که یا رسول الله زنان تو همه حج و عمره به جا آوردند و حج تمتع کردند و من همین حج افراد کردم آخر ایشان بر من تفوق می جویند که ما حج و عمره به جا آورده ایم و تو حج تنها پس حضرت،

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۵

عبد الرحمن پسر ابا بکر را با عایشه فرستادند به تنعیم که از آنجا احرام به عمره مفرده بگیرد و به مکه آمد و طواف کرد و دو رکعت نماز طواف و سعی میان صفا و مروه به جا آورد یعنی تا آخر که تقصیر و طواف نساء و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و چون عبد الرحمن آمد با عایشه حضرت داخل مسجد نشدند مرتبه دیگر و طواف نکردند و ظاهراً طواف نسا را به جای طواف وداع کرده بودند چنانکه خواهد آمد، و حضرت در وقت آمدن به مکه معظمه از راه بالا که عقبه اهل مدینه است داخل شدند و در وقت بیرون رفتن از ذی طوی که راه ابطح است بیرون فرمودند بسوی مدینه مشرفه، و عامه این حدیث را در صحاح سته نقل کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از پدرش از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله

عنه با اندک زیاد و کمی.

و در سنن ابن ماجه قریب است به همین حدیث و در بخاری همین مضامین منقولست به اسانید بسیار از عایشه و عبد الله بن عباس و ابن عمر و غیر ایشان.

و خاصه از غیر معاویه بن عمار نیز روایت کرده اند بطرق دیگر از آن جمله در صحیح و حسن کالصحیح از حلبی، و در صحیح از عبد الله بن عباس از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده اند و بعنوان تواتر متفرق از غیر ایشان روایت کرده اند.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شخصی که حج تمتع کند سه طواف می کند و دو سعی و از جهه هر طوافی دو رکعت نماز در مقام ابراهیم می کند باین نحو که چون به مکه می آید یک طواف از جهه عمره می کند و دو رکعت نماز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۶

نزد مقام ابراهیم به جا می آورد و سعی می کند میان صفا و مروه و تقصیر می کند و محل می شود از عمره، و از برای حج یک طواف زیارت می کند و دو رکعت نماز زیارت به جا می آورد و سعی میان صفا و مروه می کند و طواف نسا با دو رکعت نماز در مقام.

و احادیث بر این مضمون متواتر است و در عمره تمتع طواف نسا نیست و قولی شده است که هست و قایلش معلوم نیست و دلیلش دلیل نیست و احادیث صحیح بسیار وارد است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که قارن حکم مفرد دارد و زیادتی بر او ندارد مگر براندن هدی که اگر در وقت احرام

هدی را با خود برده است و اشعار یا تقلید آن کرده است قارن است و الا مفرد است و بر قارن و مفرد دو طوافست و یکی سعی.

(و روی درست عن محمد بن الفضل الهاشمی قال دخلت مع اخوانی علی ابی عبد الله صلوات الله علیه فقلنا له انا نريد الحج و بعضنا صروره فقال صلوات الله علیه عليكم بالتمتع فاننا لا نتقى احدا في التمتع بالعمرة إلى الحج و اجتناب المسكر و المسح علی الخفین.)

و كالصحيح منقولست از درست که فارسی است یعنی صحیح از محمد که گفت داخل شدم با برادرانم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و به آن حضرت عرض نمودیم که ما اراده حج داریم و بعضی از ما حج نکرده اند یعنی حج واجب خود را می خواهند به جا آورند چه حج به جا آورند؟ که حضرت فرمودند که بر شماست که حج تمتع به جا آورید به درستی که ما که اهل بیتیم تقیه نمی کنیم از کسی در تمتع یافتن از عمره تا حج یعنی در حج قران، و در اجتناب از مسکر و در مسح کشیدن بر موزه و ظاهرا از این جهت تقیه نفرمایند که این سه مسأله از مذهب اهل بیت معروف بود و از صحابه موافق بسیار بودند، یا آن که بحسب واقع می دانستند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۴۹۷

به سبب عدم تقیه به ایشان در خصوص این سه مسأله ضرر نمی رسد، یا به سبب آن که در حج تمتع تقیه نمی باید کرد زیرا که در صورت حج عامه و خاصه با هم شریکند، و سنیان نیز که داخل مکه می شوند طواف و

سعی قدومی بر سیل استحباب می کنند و شیعه بر سیل وجوب می کند و قصد وجوب و استحباب امریست قلبی کسی بر او مطلع نیست، و زیادتی دیگر تقصیر است و آن به گرفتن یک مو از دندان متحقق می شود. و نیت حج نیز قلبی است، و تلبیه را همه می گویند تا عرفات.

و اما در اجتناب از مانند بوزه و سایر مسکرات شرکاء بسیار دارند با آن که همه سنیان نخوردند را بهتر می دانند چنانکه خواهد آمد إن شاء الله، و اما مسح بر خفین بدل دارد که پا را بشویند و پا شستن بهتر است از مسح بر موزه کشیدن چون ممکن است که دستی بر پا بکشند و آب بریزند و اگر نتوانند دست کشیدن به آن که عامه حاضر باشند و باز غسل بهتر است چون مشتمل است بر مسح با زیادتی با آن که می تواند گفت که من زیدیم و مذهب زیدیه جمع است میانه مسح و غسل چنانکه گذشت، و احادیث در عدم تقیه در این سه چیز بسیار وارد شده است از صحیح و حسن کالصحیح نمی توان گفت که درست نادرست است و واقفی است یا محمد مجهول الحال است و پیشتر گذشت و خواهد آمد.

باب فرایض الحج

(فرایض الحج سبع الاحرام و التلبیات الاربع الّتی تلبی بها سرّاً و هی لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک انّ الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک و الطّواف بالبیت و الرّکعتان عند مقام ابراهیم علیه السّلام و السّعی بین الصّیفا و المروه و الوقوف بالمشعر الحرام و الهدی للتمتع).

این بابی است در بیان فرایض حج یعنی واجباتی که از

قرآن مجید ظاهر می شود و عبارت صدوق مختصر عبارت کتاب سلیمان بن مهران اعمش است که شیعه است و سنّیان نهایت اعتقاد [اعتماد خ ل] به او دارند با آن که معترفند به تشیع او چنانکه شهید ثانی رحمه الله گفته است در حاشیه خلاصه که تعجب دارم از آن که علمای رجال ما چرا او را ذکر نکرده اند یعنی به توثیق، و شیخ طوسی او را در رجال حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه ذکر کرده است و توثیق نکرده است، و عامه اکثر احادیث صحاح خود را از اعمش نقل کرده اند و او رساله در مذهب شیعه از حضرت امام جعفر صلوات الله علیه روایت کرده است، و صدوق رساله را در خصال ذکر کرده است.

و فرایض حج هفت است و ظاهراً مرادش اعم از حج و عمره است چنانکه در رساله است، و مراد از فریضه واجبی است که از قرآن مجید ظاهر شده است و تفصیل اینها را در روضه ذکر کرده است و در این کتاب در مواضع خود مذکور خواهد شد این شاء الله تعالی اول احرام است اعم از احرام حج و عمره، و در آنجا هر دو را ذکر کرده است و هم چنین تلبیات اربع را در حج و عمره که آهسته می گویند با احرام که عقد احرام به او می شود و بعد از این مذکور خواهد شد و در بعضی از نسخ این کتاب، و التلبیه الاربع است چنانکه در این کتابست اما در آنجا نیست «تمه التی تلبی بها سرّاً».

و این زیادتی از صدوقست به اعتبار حدیثی که خواهد آمد، و اکثر

لوامع صاحبقرانی،

اصحاب متابعت صدوق نموده اند اگر چه در اکثر احادیث صحیحه وارد نشده است و تلبیه که ذکر کرده است در احادیث صحیحه خاصه و عامه به همین عنوانست، و بغیر این عبارت در تلبیه در هیچ حدیث ندیده ام و بعضی اصحاب نقل کرده اند بغیر این عبارت و ظاهر آنست که دیده باشند بعضی از قدمای اصحاب را و متاخران متابعت ایشان نموده باشند.

و ما مکلفیم به آن چه بما رسیده است و در باب تلبیه مذکور خواهد شد دیگر طوافست اعم از حج یا عمره و اعم از طواف فریضه و طواف نسا چنانکه در رساله هر سه را ذکر کرده است که فریضه است و خواهد آمد.

دیگر دو رکعت نماز طوافست که بعد از طواف نزد مقام ابراهیم به جا می آورد.

و دیگر سعی است میان صفا و مروه اعم از حج و عمره دیگر.

وقوف در مشعر الحرام است که در حج به جای می آورد.

دیگر هدی تمتع است و بعد از این آن حضرت نقل نموده است که اما وقوف در عرفات پس آن سنتی است واجبه و سر تراشیدن سنت است و رمی جمار سنت است.

(و قال الصادق صلوات الله عليه الوقوف بعرفه سنّه و بالمشعر فریضه و ما سوی ذلك من المناسک سنّه.)

و ظاهرا تتمه خبر اعمش است که نقل بالمعنی کرده است و در مرسله ابن فضال نیز واقع شده است از آن حضرت باین عبارت که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که وقوف در عرفات سنت است و در مشعر فریضه است و ما سوی کلام صدوقست که سابقا مذکور شد از کتاب اعمش که حضرت فرمودند که

حلق و رمی سنت است و باین عبارت ادا گرد چون بیتوته منی در سه شب یا دو شب هست و اکل از ذبیحه و غیر آن نیز هست که همه در مواضع خود مفصلاً خواهد آمد إن شاء الله تعالی و سنت است یعنی وجوب وقوف در عرفات از قرآن ظاهر نمی شود بلکه از سنت نبی صلی الله علیه و آله ظاهر شده است، و ممکن است که صدوق از فرایض حج و بس را در اینجا ذکر کرده باشد، و فرائض عمره را ذکر نکرده باشد چون بعد از این ذکر خواهد کرد و لیکن بعید است.

باب ما جاء فی من حج بمال حرام

(روی عن الائمه صلوات الله عليهم انهم قالوا من حج بمال حرام نودی عند التلبیه لا لیبک عبدی و لا سعدیک.)

این بابی است در باب کسی که حج کند از مال حرام و کالصحیح منقولست از بعض ائمه هدی صلوات الله عليهم یا از جمیع ایشان چون قول هر یک قول همه است که ایشان صلوات الله عليهم فرمودند که هر که حج کند از مال حرام در وقتی که او تلبیه گوید که لبیک خطاب رسد به او که ای بنده من نمی خواهم لبیک و سعدیک ترا، یا آن که چون حج مقبول باشد در جواب لبیک لبیک عبدی و سعدیک می شنود یعنی ای بنده من کفایت می کنم مهمّات ترا و بر می آورم حاجات ترا و چون از مال حرام باشد می فرماید که من قبول نمی کنم دعای ترا و بر نمی آورم حاجات ترا و ظاهراً خرج راه هم چنین است که می باید درهمی از مال حرام صرف این راه ننماید. و ممکن است که مراد

از آن زری باشد که از احرام تا احلال یا تا فارغ شدن از حج صرف می نماید چون همین است و راه حج حج نیست و محتمل است که مراد جامه‌های احرام باشد و جامه‌هایی که ساتر عورت باشد در حال طواف حج واجب، و نماز واجب باشد، و بهای هدی باشد که اگر اینها از حرام باشد حج صحیح نخواهد بود اگر عالم باشد به حرمت اینها به آن که اینها را غضب کرده باشد یا از عین زر حرام باشد و اول اظهر است زیرا که مقصود عدم قبولی است نه عدم صحت یا اعم از هر دو که در بعضی صحیح نباشد و در بعضی مقبول نباشد.

باب عقد الاحرام و شرطه و نقضه و الصلاه له

اشاره

این بابی است در بستن احرام و در شرطی که مستحب است کردن آن و بر هم زدن احرام و نمازی که احرام را در عقب او واقع می سازند بدان که خلافت که احرام کدام است و احرام به معنی حرام گردانیدنست به نیت چیزهایی را که حق سبحانه و تعالی در حالت احرام حرام گردانیده است پس جمعی را اعتقاد آنست که احرام نیت است و بس، و تلبیه واجبست که عقد احرام به آن می شود، و جمعی هر دو را احرام می دانند چون تحقق احرام به تلبیه است، و بعضی این هر دو را احرام می دانند با پوشیدن جامه‌های احرام، و بحسب ظاهر روایات قول اول اظهر است پس ناچار است که بدانند که چه چیزها حرامست تا نیت توان کرد و لازم نیست که همه را مفصلاً در خاطر داشته باشد در حالت نیت اگر چه بهتر است.

و از بسیاری از احادیث ظاهر

می شود که اگر سه چیز را در اول بگوید کافی است که آن زنان و جامه‌های دوخته است و بوی خوش چنانکه خواهد آمد، و احرام مثل صیام است که خلافت که ترکست یا معنی وجودیست که کف نفس باشد از محرمات، و شکی نیست که کف نفس بهتر است، و باز بعضی چیزها بی دغدغه واجبست کف نفس از آنها، و بعضی بی دغدغه سنت است و بعضی مختلف فیه است پس اگر قصد کف نفس از همه کنند الله کافیت و یا به آن که قصد کند که احرام می گیرم از محرمات بی دغدغه وجوبا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۲

و از مکروهات استحبابا و از خلافی ها احتیاطا نیز خوبست و تفصیل آن اجمال است.

[احرام بعد از نماز باشد]

(و روی معاویه بن عمیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال لا- یكون احرام الا فی دبر صلاه مکتوبه او نافله فان كانت مکتوبه احرامت فی دبرها بعد التسليم و ان كانت نافله صلیت رکعتین و احرامت فی دبرها فاذا انفتلت من الصلاه فاحمد الله عز و جل و اثن علیه و صل علی النبی صلی الله علیه و آله و تقول اللهم انی أسألك ان تجعلنی ممن استجاب لک و آمن بوعدک و اتبع أمرک فانی عبدک و فی قبضتک لا أوقی الا ما وقیت و لا آخذ الا ما اعطیت و قد ذکرت الحج فاسئلك ان تعزم لی علیه علی کتابک و سنه نبیک و تقوینی علی ما ضعفته عنه و تسلّم منی مناسکی فی یسر منک و عافیة و اجعلنی من وفدک الذی رضیت و ارتضیت و سمیت و کتبت اللهم انی خرجت من شقه بعیده

و أنفقت مالی ابتغاء مرضاتك اللهم فتَمَم لي حجتي و عمرتي اللهم اني اريد التمتع بالعمرة إلى الحج على كتابك و سنه نبيك صلواتك عليه و آله فان عرض لي عارض يحبسني فحلني حيث حبستني لقدرك الذي قدرت على اللهم ان لم يكن حجه فعمر احرم لك شعري و بشري و لحمي و دمي و عظامي و مخي و عصبى من النساء و الثياب و الطيب ابتغى بذلك وجهك و الدار الآخرة يجزئك ان تقول هذا مَرَه حين تحرم ثم قم فامش هنيهة فاذا استوت بك الارض ماشيا كنت او راكبا فلبّ).

و به اسانيد صحيحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که نمی باشد احرام کامل مگر در عقب نماز واجبی یا سنتی و ظاهر آنست که اگر وقت فریضه باشد یا قضائی در ذمه داشته

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۳

باشد احتیاج به نافله نیست بلکه مشروع نیست، و اکثر متأخرین گفته اند که اگر در وقت واجب نیز باشد نافله سنت است که آن را پیش از نماز واجب باشد بفعل آورد پس اگر وقت نماز واجب باشد در عقب آن نماز بعد از سلام می گویی عبارات احرام را و اگر وقت نماز سنت باشد یعنی وقت نماز واجبی نباشد و واجبی در ذمه نداشته باشد دو رکعت نماز می کنی و احرام را در عقب آن واقع می سازی و چون از نماز واجب یا سنت فارغ می شوی حمد الهی به جا می آوری و ثنا می فرستی بر حق سبحانه و تعالی پس اگر سوره حمد و آیه الکرسی را یا یکی از این دو را بخوانی حمد و ثنا کرده و صلوات بر محمد

و آل او بفرست و بگو این عبارت را که ترجمه اش اینست بلکه نیت لفظی است که خداوندا از تو سؤال می کنم که بگردانی مرا از کسانی که اجابت کرده اند ترا و اعتقاد دارند به آن که به وعده خود وفا می کنی، و متابعت نموده اند امر ترا در هر چیز خصوصاً در حج تمتع به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام و کسی که نگاه نمی تواند داشت مرا از بلاها مگر حفظ و حمایت تو و نمی توانم گرفت مگر آن چه را تو عطا کنی. و خداوندا تو یاد کرده حج را و بندگان خود را به آن خوانده پس از تو سؤال می کنم به تضرع و زاری که مرا بر آن عازم کنی به نحوی که در کتاب خود فرستاده که آن حج تمتع است و موافق سنت و طریق پیغمبر تست و قوت دهی مرا بر هر چه از آن ضعیف باشم و نتوانم کرد و قبول کنی از من عبادات حج را به سهولت و صحت بدن و بگردان مرا از حاجیانی که به امید منافع دنیا و آخرت به درگاه تو آیند و تو از ایشان خوشنودی و برگزیده ایشان را و نام برده ایشان را و نوشته ایشان را در جریده دوستان خود یا ایشان را به کنیت یاد کرده چنانکه در بعضی از نسخ است و اول اظهر و اکثر است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۴

خداوندا از راه دور از خانه و شهر خود بیرون آمد و به درگاه تو آمده ام و مال خود را صرف نموده ام از جهت رضای تو خداوندا پس تمام کن حج

و عمره مرا تا اینجا دعاء توفیق حجست.

و بعد از این نیت است که خداوندا اراده دارم که عمره به جا آورم که بعد از آن تمتع یابم تا حج از چیزهایی که در حالت احرام بر من حرام گردانیده یعنی عمره تمتع می کنم به نحوی که در قرآن مجید فرموده که *فَمَنْ تَمَتَّعَ بِالْعُمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ وَ بِهِ نَحْوَى* که طریقه ایست که رسالت صلی الله علیه و آله فرموده است پس اگر عارض شود مرا عارضه و در کافی و تهذیب شیء است یعنی اگر عارض شود مرا چیزی که مانع شود از اتمام این عمره از بیماری یا از دشمن پس مرا محل گردان هر جا که مرا مجبوس گردانی به تقدیری که بر من مقدر ساخته.

خداوندا اگر نتوانم که حجرا با عمره به جا آورم پس توفیقم کرامت کن که آن چه اراده دارم که آن عمره است به جا آورم و این نیت عمره است که حضرت فرموده است که آن را یک جا نیت کند و بعد از آن نیت احرام به جا آورند، و جمعی از علماء متأخرین بلفظ مضارع می خوانند چنانکه نیت عمره بلفظ مضارع است که آن ارید است و بلفظ ماضی افصح است چون صریحست در انشا مانند بعث و أنكحت یعنی حرام می کنم به محض رضای تو بر مضارع یا محرم شد بنا بر ماضی آن جهت رضای تو موی من و پوست و گوشت و خون و استخوانها و مغز استخوانم و پی دست و پایم را از زنان که نزدیکی به ایشان نکند اعضا یا جوارح من، یا اینها کنایه است از خود

یعنی حرام ساختم بر خود زنان و جامه‌های دوخته و بوی خوش را و غرضم از اینها رضای تست و خانه آخرت که بهشت باشد، یا آن که غرضم رضای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۵

تست تا کرامت کنی مرا بهشت یا قرب تو در بهشت بنا بر آن که نیت بهشت یا خلاصی از جهنم منظور بودن منافات داشته باشد با اخلاص، و ظاهر این حدیث و امثال این که خواهد آمد این است که منافات ندارد و احوط آنست که آنها منظور نباشد در رعایت عبادت و این قصدها کند که گذشت.

و این نیت احرام یک مرتبه کافی است در ابتداء احرام بخلاف تلبیه که تکرارش مطلوبست پس برخیزد و اندک راهی برود و چون به راه افتی پیاده و خواه سواره تلبیه را بخواند و ظاهر این حدیث و احادیث صحیحه بسیار آنست که مقارنت نیت احرام با تلبیه در کار نیست بلکه عدم مقارنت مطلوبست و جوبا یا استحبابا و بنا بر مذهب صدوق و اکثر اصحاب می باید که بعد از نیت بی فاصله تلبیه سرّی را به جا آورد و چون به راه افتد تلبیه را بخواند و اظهر جواز هر دو است چنانکه خواهد آمد.

[احرام بعد از نماز ظهر سنت است]

(و سال الحلبيّ ابا عبد الله عليه السّلام أ ليلا احرم رسول الله صلّى الله عليه و آله ام نهارا فقال نهارا فقلت أيّ ساعه قال صلاه الظّهر فسألته متى ترى ان نحرم قال سواء عليكم انما احرم رسول الله صلّى الله عليه و آله صلاه الظّهر لأنّ الماء كان قليلا كان يكون في رءوس الجبال فيهبجر الرّجل إلى مثل ذلك من الغد فلا يكادون يقدرّون على الماء

وَأَمَّا أَحَدُثُ هَذِهِ الْمِيَاهِ حَدِيثًا.

و به اسانید صحیحہ منقولست از حلبی کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ آیا حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ در شب احرام گرفتند یا در روز؟ حضرت فرمودند کہ در روز عرض نمودم کہ در کدام ساعت حضرت فرمودند کہ در ساعت نماز پیشین عرض نمودم کہ ما در چه ساعت احرام بگیریم حضرت فرمودند کہ در هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۶

ساعت کہ احرام می گیرید صحیح است، و لیکن حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ در ظهر احرام گرفتند یعنی در آن وقت بہتر است و در آنجا آب کم بودہ و در سر کوهها بہم می رسید و مردمان در هوای گرم می رفتند بطلب آب و روز دیگر قریب بظہر می آوردند و عبارت کافی فیجہز الرجل است یعنی تہیہ شتران می کردند و با مشکها می رفتند و روز دیگر آن وقت می آمدند و بسیار بودند کہ بہ آب نمی رسیدند، و این آبها تازہ بہم رسیدہ است در ذوالحلیفہ، و مردمان ہر وقت کہ می رسند غسل می کنند و احرام می گیرند و روانہ می شوند بخلاف سابق کہ از اول روز از مدینہ متوجہ مسجد شجرہ می شدند و قریب بظہر بہ آن جا می رسیدند و بعد از ظہر احرام می گرفتند.

و ظاہرا عامہ سنت نمی دانند کہ احرام را در وقت ظہر گرفتند حضرت باین عنوان ادا فرمودند از روی تقیہ کہ عامہ چنین فہمند کہ اتفاق چنین واقع شدہ بود و حجّہ باشد بر ایشان کہ متابعت آن حضرت مطلوب است از ہر وجہی کہ خواہد باشد.

و در صحیح و حسن کالصحیح

از حلبی و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ضرر ندارد ترا احرام در روز و شب هر وقت که خواهی و لیکن افضل آنست که نزد زوال آفتاب باشد بعد از نماز.

[نیت حج]

(و روی ابن ابی عمیر عن حمّاد بن عثمان قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انی ارید ان أتمتع بالعمرة إلى الحج فكیف اقول فقال تقول اللهم انی ارید التمتع بالعمرة إلى الحج علی کتابک و سنّه نبیک و ان شئت اضمرت الذی ترید.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۷

به سی سند صحیح و بیست و پنج حسن کالصحیح منقول است از حمّاد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من اراده عمره تمتع دارم چه بگویم حضرت فرمودند که می گویی خداوندا می خواهم که عمره تمتع به جا آورم که بعد از آن حج تمتع به جا آورم موافق کتاب تو و سنت پیغمبر تو صلی الله علیه و آله و اگر خواهی در وقت قصد به خاطرت در می آوری عمره تمتع را.

و در همه احادیث صحیح که وارد شده است که نیت را بلند گفتن در خصوص حج و عمره مطلوب است از جهت آنست که ظاهر سازند که عمر و سایر منافقانی که با او شریک بودند در ترک حج تمتع همه مخالفت صریح نمودند خدا و رسول را و ظاهر سازند کفر عمر را و اگر جائی باشد که خوف باشد نیت را در خاطر بگذارند مثل سایر عبادات و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است.

(و سأله حمران بن أعین عن الرّجل

يقول حَلْنِي حَيْثُ حَبَسْتَنِي قَالَ هُوَ حَلٌّ حَيْثُ حَبَسَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ أَوْ لَمْ يَقُلْ).

و ظاهراً نساخ حمزه بن حرمان چنین کرده اند چون کلینی از حمزه روایت کرده است و صدوق نیز در بحث محصور همین حدیث را از حمزه روایت کرده است اگر چه ممکن است که حمزه با پدرش شنیده باشد و صدوق در کتاب هر دو دیده باشد و لیکن بعید است چون اگر حرمان روایت کرده بود البته در یکی از کتب مذکور می شد و علی ای حال سند کالصحیح است زیرا که سند حمزه از صدوق صحیح است از ابن ابی عمیر از حمزه و حمزه توثیق ندارد و لیکن چون ابن ابی عمیر از جمعی است که اجماع است بر تصحیح ما یصح عنه کالصحیح است و اگر از حرمان باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۰۸

حرمان بسیار بزرگ است و ظاهر آنست که از کتاب او برداشته باشد و کالصحیح است و مؤیدش احادیث صحیحه وارد شده است بر این مضمون و خواهد آمد.

و علی ای حال منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که در حال احرام بگوید که خداوندا مرا محل کن هر جا که مرا محبوس سازی گر مانعی به هم رسد که نتوانم تمام کردن حج یا عمره را مرا محل کن حضرت فرمودند که او محل می شود هر جا که او را مانعی به هم رسد که حق سبحانه و تعالی او را محبوس سازد خواه شرط کرده باشد به گفتن این کلمه یا نگفته باشد، و خواهد آمد که فایده شرط ثوابست به سبب تعبد و اطاعت، و فایده

دیگر آنست که اگر ممنوع شود به مرض، و هدی خود را بفرستد محل می تواند شد الحال اگر شرط کرده باشد و الا صبر می کند تا هدی به محل خود برسد و زمان وعده کشتن که روز دهم باشد برسد محل می تواند شد و پیشتر محل نمی تواند شد مگر با شرط.

[دعاء بعد از احرام]

(و روی حفص بن البختری و معاویه بن عمار و عبد الرحمن بن الحجاج و الحلبي جميعا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال اذا صلّيت في مسجد الشجرة فقل و أنت قاعد في دبر الصّلاه قبل ان تقوم ما يقول المحرم ثم قم فامش حتّى تبلغ الميل و يستوى بك البيداء فاذا استوت بك فلبّ و ان أهملت من المسجد الحرام للحجّ فان شئت لبّيت خلف المقام و افضل ذلك ان تمضي حتّى تأتي الرّقطاء و تلبّي قبل ان تصير إلى الابطح.)

و به سی سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه در مسجد شجره نمازگزارى از

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۵۰۹

نمازهای واجب یا سنت احرام بگو آن چه محرم می گوید به نحوی که گذشت پس برخیز و روانه پیدا شو تا برسی به میل و روانه شوی در پیدا که زمین مسطح است تلبیه بگو یعنی تلبیه که نگفته در اینجا بگو تا تلبیه بلند را در اینجا بگو، و کلینی و شیخ تا اینجا را در حدیث فضلاء روایت کرده اند و ممکن است که در کتاب ایشان زیادتى مذکور بوده باشد و ایشان ذکر نکرده باشند و ظاهرا حدیث صحیح معاویه بن عمار است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند

که چون احرام بحج گیری از مسجد الحرام در مقام ابراهیم علیه السلام اگر خواهی همان جا تلبیه را بگو و بهتر آنست که چون به رقطاع رسی پیش از ابطح تلبیه به گویی، و عبارت شیخ رقطاعست و عبارت کلینی

«إلى فضاء دون الردم فلبّ»

و در بعضی از نسخ

«إلى الرّوحاست و اذا انتهيت إلى الرّدم و اشرفت على الابطح»

است و از این عبارات ظاهر می شود تلبیه را اولاً در فضائی که پیشتر از ردم است و این سدیدست که در حوالی ابطح بسته اند و از آنجا داخل ابطح می شوند تلبیه را بلند بگویند.

و ظاهر آن فضا سه راهست که آن را شعب الدب می گویند و به جبل الثور می روند که آنجا زیارت کنند غاری را که حضرت در آنجا پنهان شدند و مؤید این معنی است حدیث زراره و بعضی گفته اند که رقطاع مدعی است و بعضی گفته اند محاذی قبور شرفاست و آن چه ظاهر می شود از کلام جمعی از اصحاب آنجایی است که مشرف می شوند بر ابطح و اگر از مدعی شروع کند و گوید تا ابطح بی دغدغه خوبست.

(و فی روایه هشام بن الحکم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال ان احرمت من غمره او برید البعث صلّیت و قلت ما يقول المحرم فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۰

دبر صلاتک و ان شئت لیت من موضعک و الفضل ان تمشی قليلا ثم تلبّی.)

و به بیست سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که اگر خواهی که احرام از عقیق را از غمره که چهار فرسخ آخر عقیق است یا برید البعث که چهار فرسخ اول عقیق است احرام

بگیری نماز احرام را به جا می آوری و نیت احرام را بلفظ می گویی پس اگر خواهی تلبیه را در همین جا می گویی و فضیلت در آنست که اندک راهی بروی و بعد از آن تلبیه را به گویی و در مثل وادی عقیق اگر فاصله شود ضرر ندارد اما در مثل مسجد شجره مشکل است چون جایز نیست که از میقات بگذرد مگر با احرام و میقات مدینه مسجد شجره است و تا تلبیه نگوید محرم نشده است لهذا اکثر علما حمل کرده اند تلبیه بیدا را بر تلبیه جهری.

(و فی روایه بن فضال عن ابی الحسن صلوات اللّٰه علیہ فی الرّجل یاتی ذا الحلیفه او بعض الاوقات بعد صلاه العصر او فی غیر وقت صلاه قال لا ینتظر حتّٰی تكون الساعه الّتی یصلّٰی فیها. و أنّما قال ذلک مخافه الشّهره.)

و در موثق کالصحیح منقولست از حضرت ابو الحسن علی ابن موسی الرضا صلوات اللّٰه علیهما در شخصی که وارد شود در ذو الحلیفه که میقات اهل مدینه مشرفه است یا به میقاتهای دیگر بعد از نماز عصر یا در غیر وقت نماز چه کند حضرت فرمودند که انتظار وقت نماز را نکشند و راوی یا صدوق گفته اند که آن چه حضرت فرمودند که انتظار نکشند از جهت تقیه فرموده اند یا اتقا که مبادا از کسی به ایشان ضرر برسد یا آن که الحال مشهور می شوند به تشیع و عاقبت ضرر به ایشان می رسد، و محتمل است که حمل کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۱

بر نفی وجوب یعنی انتظار کشیدن واجب نیست اگر چه مستحب است که صبر کنند که وقت نماز دیگر در آید.

[جماع قبل از لبیک]

(و روی حفص

بن البختری عن ابی عبد الله صلوات الله عليه في من عقد الاحرام في مسجد الشجرة ثم وقع على اهله قبل ان يلبي قال ليس عليه شيء. (ع)

و به اسانید صحیحہ منقولست کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در کسی که عقد کند احرام خود را در مسجد شجره به آن که نیت احرام را بلند و پیش از آن که تلبیه را بگوید با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که بر او هیچ چیز نیست نه کفاره و نه گناه زیرا که احرام به تلبیه منعقد می شود و پیش از تلبیه در حکم عدمست.

و همین مضمون در صحیح عبد الرحمن بن حجاج و حسنه کالصحیح حریر و غیر آن مذکور است از آن حضرت صلوات الله عليه و تاویل می باید کرد که پیش از تلبیه یا چیزی که حکم تلبیه دارد که آن اشعار و تقلید است اگر چه خلافی هست در انعقاد احرام به اشعار یا تقلید، و این حدیث اشعاری دارد که تا تلبیه نگفته باشد محل است اگر چه اشعار و تقلید کرده باشد و لیکن این مفهومها معارضه نمی تواند کرد با احادیث صریحه صحیحہ که خواهد آمد.

[خوردن صید قبل از لیک]

(و فی روایه ابان عن علی بن عبد العزیز قال اغتسل ابو عبد الله صلوات الله عليه بذی الحلیفه للإحرام و صلی ثم قال هاتوا ما عندکم من لحوم الصید فاتی بحجلتین فاکلھما قبل ان یحرم.)

و به اسانید صحیحہ هشت گانه منقولست از ابن ابی عمیر و صفوان از ابان و هر سه اهل اجماعند از علی که ظاهرا ابن غراب است و صدوق را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۲

اعتقاد آنست

که علی بن ابی‌المغیره است، و علامه و ابن داود توثیقش کرده اند و هر دو صاحب کتاب معتمدند بر تقدیر تعدد حاصل آن که کالصحیح است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در ذوالحلیفه که مسجد شجره است غسل احرام به جا آوردند و نماز احرام کردند و فرمودند که هر گوشت شکاری که دارید بیاورید پس دو کبک بریان آوردند و حضرت هر دو را پیش از احرام تناول فرمودند.

و محتمل است که غسل را اعاده فرموده باشند و ظاهر ساختند که این افعالی از مقدمات مستحبه احرام است سبب حرمت صید نمی شود چه جای حرمت غیر آن.

(و فی روایه عبد الرحمن بن الحجاج عنه صلوات الله علیه انه صَلَّى ركعتين و عقد فی مسجد الشجره ثم خرج فاتی بخیص فیہ زعفران فاکل قبل ان یلبی منه.)

و در حسن کالصحیح و به سی و چهار سند صحیح از داود از حفص بن البختری منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه دو رکعت نماز احرام را به جا آوردند و نیت احرام کردند در مسجد شجره و چون از مسجد بیرون آمدند حلوی خرمائی به خدمت حضرت آوردند که زعفران داشت پیش از تلبیه از آن تناول فرمودند پس ظاهر شد که تا تلبیه را نگویند چیزی بر محرم حرام نمی شود و ظاهر می شود که لازم نیست تلبیه سرّی نزد عقد احرام و تاخیر تا پیدا جایز است که تلبیه را در آنجا بگویند و محرم شوند، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است زیاده از صد سند صحیح و صفوان حکم کرده است به تواتر

اخبار از ائمه اطهار سلام الله عليهم در این مساله.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۳

(و روی عنه وهب بن عبد ربّه فی رجل کانت معه امّ ولد له فاحرمت قبل سیدها أله ان ینقض احرامها و يطاها قبل ان یحرم قال نعم.)

و روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وهب ثقه که کتاب او از اصول چهار صد است و ظاهر است که صدوق از کتاب او برداشته است و بسیار کسی این کتاب را روایت کرده بودند از آن جمله حسن بن محبوب، و کلینی نیز از ابن محبوب روایت کرده است از وهب و طرق صدوق و کلینی باین محبوب صحیح است در شخصی که کنیزی با خود داشته باشد که از او فرزند داشته باشد و پیش از آقا احرام بندد بی رخصت آقا آیا آقا راهست که احرام آن کنیز را برهم زند و پیش از آن که احرام گیرد با او وطی کند حضرت فرمودند که بلی. و این حدیث مناسبت ندارد مگر به اعتبار آن که مقدمات احرام را به جا آورده باشد و احرام نگرفته باشد و حمل می تواند کرد و عبارت دلالت ندارد بر آن که مقدمه را بفعل آورده است یا نه بلکه دلالت می کند بر آن که ولد حکم کنیز دارد و احرامش بی رخصت مولی صحیح نیست.

(و کتب بعض اصحابنا إلى ابی ابراهیم صلوات الله علیه فی رجل دخل مسجد الشجره فصلی و احرم ثم خرج من المسجد فبدا له قبل ان یلبی ان ینقض ذلك بمواقعه النساء فکتب صلوات الله علیه نعم او لا باس به.)

و در صحیح از نصر بن

سوید منقولست از بعضی از مشایخ ما که گفت عرضه نوشتم به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در شخصی که داخل شود در مسجد شجره و نماز احرام به جا آورد و نیت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۴

احرام بکند و تلبیه نگوید و چون از مسجد بیرون آید به خاطرش رسد که احرامش را باطل کند پیش از تلبیه به مجامعت زنان حضرت در جواب او نوشتند که بلی یا باکی نیست و راوی شک دارد که این عبارت را فرمودند یا آن عبارت را و معنی واحد است و ظاهر این حدیث آنست که احرام عبارتست از نیت و بس و بدون تلبیه منعقد نمی شود موافق احادیث سابقه بلکه احادیث این باب متواتر است.

باب الاشعار و التقلید

(روی عمر بن شمر عن جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال انما استحسنا اشعار البدن لأنّ أوّل قطره تقطر من دمها يغفر الله عزّ و جلّ له علی ذلك.)

این بابیست در بیان اشعار و تقلید منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین یا صحابه و تابعین و بعید است و ممکن است که باین عبارت واقع شده باشد که خاصه اول را بفهمند و عامه ثانی را که ایشان خوب دانستند اشعار شتران را به آن که کوهان شتر را بشکافند و خونی که بیرون آید بر روی کوهان بمالند از جهت آن که چون قطره خونی که اولاً از هدی ریخته می شود حق سبحانه و تعالی صاحب آن شتر را می آمرزد بنده تعجیل می کند به اشعار در مغفرت خودش و

گذشت.

(و روی حرّیز عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال کان الناس یقلّدون الغنم و البقر و أنّما ترکہ الناس حدیثا و یقلّدون بخیط او بسیر.)

و به اسانید صحیحہ متواترہ منقولست کہ حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند کہ حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۶

صلوات الله علیهم یا صحابه و تابعین چنانکہ در حدیث سابق مذکور شد گوسفند و گاو را تقلید می کردند و بس، چون جمعی از عامه گاو را اشعار می کنند و بدعتست بلکه اشعار مخصوص شتر است و تقلید شامل هر سه است و در این اوقات مردمان ترک کرده اند و مقرر بود کہ در گردن شتر و گاو و گوسفند می کردند ریسمانی یا تسمه پوستی، چون جمعی از عامه اشعار نمی کردند کہ عبث آزار دادن حیوانست و تقلید نمی کردند کہ فایده ندارد ائمه هدی صلوات الله علیهم می فرمایند کہ بندگان را اطاعت می باید کرد و اکثر علل شرایع مخفی است و اینها اقاویل ملاحظه است.

(و روی معاویہ بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل ساق هدیا و لم یقلده و لم یشعره قال قد أجزأ عنه ما اکثر ما لا یقلّد و لا یشعر و لا یجلّل.)

و به اسانید صحیحہ منقولست کہ از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی کہ هدی را براند و اشعار و تقلید آن را نکرده باشند حضرت فرمودند کہ از او مجزی است چه بسیار است آن چه آن را تقلید و اشعار و جل نمی کنند، و ظاهرا از جہہ تعظیم هدی مستحب است کہ جلهای قیمتی کنند آن را

و جلها را بعد از ذبح تصدق نمایند.

(و روی الحسن ابن محبوب عن جمیل بن صالح عن الفضیل بن یسار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله عليه رجل احرم من الوقت و مضى ثم انه اشتری بدنه بعد ذلك بیوم او یومین فاشعرها و قلدها و ساقها فقال ان كان ابتاعها قبل ان یدخل الحرم فلا باس قلت فانه اشترها قبل ان ینتهی إلى الوقت الذی یحرم منه فاشعرها و قلدها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۷

أ یجب علیه حین فعل ذلك ما یجب علی المحرم قال لا و لكن اذا انتهى إلى الوقت فلیحرم ثم یشعرها و یقلدها فانّ تقلیده الاوّل لیس بشیء.)

و به اسانید صحیحہ منقول است از فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی از میقات احرام بگیرد و روانه شود و بعد از آن به یک روز یا دو روز شتری بخرد و آن را اشعار و تقلید کند و براند آیا خوبست حضرت فرمودند که اگر شتر را پیش از دخول حرم خریده شود باکی نیست، و ظاهر می شود که در حج تمتع نیز سیاق هدی خوبست چون غالب اوقات هر که دور است حج تمتع می کند.

فضیل گفت عرض نمودم که هر گاه پیش از میقات که از آنجا محرم می شوند این شتر را بخرد و اشعار و تقلید کند آیا محرم می شود و واجبست که اجتناب کند از آن چه محرم از آن اجتناب می کند حضرت فرمودند که نه و لیکن وقتی که به میقات رسد می باید احرام بگیرد و اشعار و تقلید دیگر کند آن شتر را از جهه آن

که آن چه پیش کرده است لغو است.

(و روی محمد بن الفضیل عن ابی الصّباح الکنانی قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن البدن کیف تشعر فقال تشعر و هی بارکه من شقّ سنامها الايمن و تنحر و هی قائمه من قبل الايمن.)

و کالصحیح بلکه صحیح به نوزده سند صحیح قطع نظر از آن که کتاب ابو الصباح از اصول متواتره بوده است و این اصل را محمد بن فضیل و صفوان بن یحیی و ابن بزیع روایت کرده اند و طریق صدوق بجمیع مرویات ایشان نوزده سند صحیح است با آن که ما را از تتبع علم به هم رسیده است که کتاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۸

ابو الصباح معتمد بوده است و هر چه از او روایت می کنند از کتاب متواترش روایت می کنند و از او منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شتران را چگونه اشعار می کنند حضرت فرمودند که اشعار می کنند در وقتی که شتران خوابیده باشند به آن که می شکافند جانب راست کوهان را و خونس را بر کوهان می مالند و در وقت کشتن نحر می کنند به آن که خنجر یا کارد بزرگ یا نیزه در گو گردنش فرو می کنند در حالتی که شتر ایستاده باشد و نحر کننده از جانب راست شتر ایستاده باشد.

و در صحیح به بیست و چهار سند صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که شتران را چگونه اشعار می کنند حضرت فرمودند که دست شتر را می بندند خوابیده و نحر می کنند ایستاده از جانب راست شتر و چون اشعار

و تقلید کردند محرم می شوند یعنی قارن چون اکثر اوقات قارن اشعار و تقلید می کند و بدون تلبیه محرم می شود.

(و فی روایه معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال تقلّمها نعلا خلقا قد صلّیت فیها و الاشعار و التقلید بمنزله التلبیه.)

و به اسانید صحیحیه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در گردن شتر می آویزی کفش کهنه را که در آن نماز کرده باشی و صلّیت را مجهول می توان خواند که اعم از آن باشد که خود نماز کرده باشی یا دیگران و لیکن به معلوم اظهر است، و اشعار و تقلید در قارن بمنزله تلبیه است که عقد احرام به آن می شود و به اسانید صحیحیه منقولست از عمر بن یزید که آن حضرت فرمود نه که هر که اشعار کند شتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۱۹

خود را محرم می شود اگر چه مطلقا متکلم نشود به اندک و بسیار یعنی یک تلبیه نگوید.

و به اسانید صحیحیه منقولست که آن حضرت صلوات الله فرمودند که سه چیز آدمی را محرم می گرداند تلبیه و اشعار و تقلید و هر گاه یکی از این سه چیز را واقع سازد محرم می شود.

و به اسانید صحیحیه منقولست از حرّیز که گفت آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شتر بسیار باشد و خواهی که همه را اشعار کنی شترها را می خوابانند و میان دو شتر دو شتر داخل می شود و یکی را از جانب راست و دیگری را از جانب چپ اشعار می کنند و می باید که وقتی اشعار کند که مهیا شده باشد از جهه احرام زیرا که بعد از

اشعار و تقلید محرم می شود و این هر دو بمنزله تلبیه است، و احادیث در این باب بسیار است بلکه متواتر است پس کسی که می گوید که می باید تلبیه را با اشعار و تقلید غافل شده است از کثرت اخبار اگر چه بهتر آنست که تلبیه بگوید با هر دو.

(و فی روایه عبد الله بن سنان عنه صلوات الله علیه انها تشعر و هی معقوله.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که دستهای شتران را می بندند در وقتی که آن را اشعار کنند و در «یب» این زیادتی هست که نحر می کنند شتر را در حالتی که ایستاده باشد و اشعار می کنند شتران را از جانب راست آن و هر گاه اشعار و تقلید کرد محرم می شود و ظاهرش آنست که همین کافی است از جهت احرام.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۰

و کالصحیح از زراره منقول است به همین مضمون و عقال ریسمانیست که بر زانوی شتر می بندند در وقتی که خوابیده باشد و نشستن شتر را در زبان عجم خوابیدن می گویند نه نشستن و در لسان عرب بروک می گویند آن را.

(و روی بن فضال عن یونس بن یعقوب قال خرجت فی عمره فاشتریت بدنه و انا بالمدينه فارسلت إلى ابی عبد الله صلوات الله علیه فسأله کیف اصنع بها فارسل إلى ما کنت تصنع بهذا فانه کان یجزئک ان تشتري منه من عرفه و قال انطلق حتی تاتی مسجد الشجره فاستقبل بها القبله و أنخها ثم ادخل المسجد فصل ركعتين ثم اخرج إليها فاشعرها فی الجانب الايمن ثم قل بسم الله اللهم منك و لك اللهم تقبل منی

و در صحیح منقول است به بیست و پنج [سند ظ] صحیح از یونس و هر دو فطحی بودند و رجوع نمودند بمذهب حق پس صحیح باشد، و مشهور آنست که حدیث ایشان موثق کالصحیح است و یونس گفت که بیرون رفتم از جهه عمره و در مدینه شتری خریدم و کسی را به خدمت حضرت فرستادم که با این شتر چه باید کرد حضرت فرمودند که در کار نبود کافی بود که از عرفات بخری چه سنت است که هدی را به عرفات برده باشند و چون گرفته با خود ببر تا در مسجد شجره، و آن را رو بقبله کن و بخوابان پس داخل مسجد شو و دو رکعت نماز بکن و بیرون آی و جانب راست کوهان را بشکاف بسر کاردی و بگو که در همه کارها ابتدا به نام خدا می کنم و یاری از او می خواهم خداوندا این شتر از تست یا من و شتر هر دو مخلوق توایم و اشعار این را از جهه رضای تو می کنم خداوندا از من قبول کن و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۱

بالا روی به پیدا تلبیه بگو استجابا چون اشعار کرده یا آن که اشعار در حج قرآن به جای تلبیه است نه در حج تمتع.

چنانکه احادیث متواتره وارد شده است که قارن زیادتی دارد بر مفرد به سیاق هدی.

و در حدیث کالصحیح جمیل و کالصحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که جل کردن نیز بمنزله تلبیه است و احوط آنست که اول تلبیه را بگوید بقصد وجوب و بعد از آن اشعار و تقلید و

جل کردن را بقصد قربت واقع سازد و بقیه احکام خواهد آمد در مبحث هدی إن شاء الله تعالی.

التلبیه

[الفاظ تلبیه]

(روی النضر بن سوید عن عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال لما لبى رسول الله صلى الله عليه وآله قال لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد والتعمه لك والملك لا شريك لك لبيك ذالمعارج لبيك. و كان صلى الله عليه وآله يكثر من ذى المعارج و كان يلبي كلما لقي راكبا او علا اكمه او هبط واديا و من اخر الليل و فى ادبار الصلوات.)

این بابی است در تلبیه منقولست در صحیح از عبد الله بن سنان و از عمر بن یزید به شصت و چهار سند صحیح و از معاویه بن عمار در اصل تلبیه به سی و هشت سند صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تلبیه گفتند چنین گفتند و ترجمه اش اینست که چون تو مرا طلب فرمودی ای خداوند من اینک به خدمت آمده ام و ممکن است که چهار مرتبه از این جهت باشد که یک مرتبه حق سبحانه و تعالی طلبیده است، و یک مرتبه حضرت ابراهیم، و یک مرتبه حضرت موسی، و یک مرتبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و علی جمیعهم و هر سه پیغمبر از جانب حق سبحانه و تعالی طلب کرده اند پس چون حق سبحانه و تعالی چهار مرتبه بندگان را خوانده است هر لیبیکی جواب هر یک خواندن باشد و چون حضرت ابراهیم صلوات

و در عقب نمازها تلبیه را می خواندند، و متابعت آن حضرت سنت است همه کسرا که در این اوقات تلبیه را خوانند و از طلب الهی غافل نباشند و در میان این حالات تلبیه و اذکار و دعوات مطلوبست، و چون آدمی را از همه علایق به سبب این سفر خیر اثر دور کرده اند می باید که بنده غنیمت داند و ساعتی بی یاد حق سبحانه و تعالی نباشد.

[بلند کردن صدا در حال تلبیه برای مردان]

(و فی روایه حریر ان رسول الله صلی الله علیه و آله لما احرم اتاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۴

جبرئیل علیه السلام فقال مر اصحابک بالعیج و الثج فالیعج: رفع الصوت بالتلبیه و الثج نحر البدن.)

و به شصت و چهار سند صحیح و به اسانید کالصحیحه از حد حصر بیرون منقولست از حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند و از غیر حریر و از صادقین صلوات الله علیهما که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون محرم شدند جبرئیل علیه السلام از جانب حق سبحانه و تعالی آمد و گفت امر کن اصحابت را به عیج و ثج و عیج آواز بلند کردنست از جهه تلبیه و ثج ریختن خون شتران است به نحر یا اعم و ذکر این فرد از جهه اهتمام است، و همین مضمون به اسانید بسیار منقولست و شک نیست در استحباب بلند خواندن تلبیه، و ریختن خون قربانی سنت است و کشتن هدی واجبست در حج تمتع و این عبارت شامل همه است.

(و روی ابو سعید المکاری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان الله عز و جل وضع عن النساء اربعا الاجهار بالتلبیه و

السعی بین الصّفا و المروه یعنی الهروله و دخول الکعبه و استلام الحجر الاسود.)

و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه بطرق متکثره کالصحیحه پس ضعف راوی ضرر ندارد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی این چهار چیز را از زنان ساقط گردانیده است یکی بلند خواندن تلبیه که مردان را سنت است و زنان را سنت نیست، و اگر نامحرمی آواز ایشان را بشنود که خوف فتنه باشد حرامست، و بعضی گفته اند که آواز عورتست مطلقا.

دیگر دویدنست میان صفا و مروه و سعی را بر دو معنی اطلاق می کنند، یکی بر اصل حرکت، و دیگر بر دویدن و سعی بر زنان واجبست و دویدنی که از مردان مطلوبست از زنان مطلوبست نیست و داخل شدن کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۵

و دست رسانیدن بحجر الاسود چون همیشه کثرت هست و مخالفت تستر و عصمت زنان است بنا بر این از ایشان ساقط است.

[تلبیه نیاز به وضو ندارد]

(و روی الحلبيّ عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال لا باس ان تلبي و أنت على غير طهر و على كلّ حال.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست که تلبیه به گویی و طاهر نباشی به آن که بی وضو و جنب باشی و بهر حالی که باشی می توانی گفت چون ذکر حق سبحانه و تعالی است و در همه احوالی ذکر او می توان کرد.

(و روی جابر عن ابي جعفر صلوات الله عليه انه قال لا باس ان يلبي الجنب.)

و مرویست از جابر ثقه که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات

اللَّهُ عليه فرمودند که باکی نیست که جنب تلبیه بگوید و ظاهراً از کتاب جابر نقل کرده باشد اگر چه در طریق عمرو بن شمر هست ضرر ندارد چون از مشایخ اجازه هست.

[جواب دادن با لَبِيك]

(و قال الصادق صلوات الله عليه يكره للرجل ان يجيب بالتلبيه اذا نودي و هو محرم.)

و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست که مکروه است که اگر کسی را بخوانند لبیک بگوید چون در حال احرام جواب تلبیه الهی را می گوید جواب دیگری را لبیک گفتن بمنزله شرکست.

(و فی خبر اذا نودی المحرم فلا یقل لبیک و لکن یقول یا سعد.)

و منقولست در صحیح از حماد که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که نیست محرم را که در جواب کسی که او را خواند لبیک بگوید تا تمام شود احرامش حماد گفت عرض نمودم که چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۶

چیز در جواب بگوید حضرت فرمودند که بگوید یا سعد.

[تلبیه شعار محرم است]

(و قال امیر المؤمنین صلوات الله عليه جاء جبرئیل علیه السلام إلى النبی صلی الله علیه و آله فقال له ان التلبیه شعار المحرم فارفع صوتک بالتلبیه لبیک اللهم لبیک لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد و النعمه لک لبیک و الملک لا شریک لک لبیک.)

و از آن حضرت صلوات الله عليه منقولست و ظاهراً حدیث حضرت موسی بن عمران است که بر سبیل اجمال گفته است و بلا فصل بر سبیل تفصیل می گوید و محتمل است که حدیث کالصحیح اعمش باشد و علی ای حال شبهه نیست در وقوعش چون این مضمون متواتر است که جبرئیل به نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمد و گفت تلبیه علامت و مذکر محرم است و مذکر احرام است پس آواز خود را بلند کن باین تلبیه، و در بعضی نسخ در آخرش لبیک هست و ضرر ندارد و

صحیحه

حریر نیز گذشت که جبرئیل عَج را آورد که بلند گفتن تلبیه است.

و در اخبار بسیار منقولست از جابر بن عبد الله انصاری که ما به روحاء که تخمیناً ده فرسخی مدینه مشرفه است نرسیده بودیم که آوازهای ما گرفت از بس که بلند می گفتیم.

و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه احرام از مسجد شجره بگیری پس اگر پیاده باشی از جای خود در مسجد تلبیه را می گویی که **لِئِيكَ اللَّهُمَّ لِيُكَ لِيُكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لِيُكَ لِيُكَ** ذا المعارج **لِيُكَ لِيُكَ بِحُجَّةٍ** تمامها علیک یعنی به خدمت ایستاده ام که به جا آورم حجی را که از منست که شروع کنم در آن به توفیق از تو و از تست که آن را تمام کنی به آن که مرا زنده بداری صحیح و توفیقم کرامت کنی، و هر مرتبه که سوار شوی بلند بگو، و هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۷

مرتبه که به زیر آبی از چهار پا بگو، و بهر پستی که بروی و بهر بلندی که بالا روی یا به سواره برسی و در سحرها بلند بگو یعنی آهسته گفتن همیشه مطلوبست و در اینجا بلند کن آوازت را.

و در این حدیث نیست ان الحمد تا به آخر، و ممکن است که بظهور گذاشته باشند، و در هر تلبیه که از طرق خاصه و عامه دیده ام همه این زیادتی را دارد مگر در صحیح بخاری که در یک حدیث تمام زیادتی را ندارد و بعضی را دارد، و در آنجا نیز حمل کرده اند اکثر که بظهور گذاشته است راوی و در

جميع تلبیاتی که دیدم خواه در احادیث و خواه در کتب علما لفظ لک ما بین و النعمه و الملک است، و در جایی ندیده ام که بعد از و الملک باشد و ندیدم کسی را که بعد از الملک بگوید از فضلا و عوام با آن که قریب به چهل سالست که مبالغه می کنم و بسیاری اعاده حج کردند چون ظاهر روایات و جوب زیادتیست و معارضی که دارد این روایتست و روایه معاویه بن عمار و روایه معاویه دلالت ندارد چنانکه مذکور خواهد شد بلکه محتمل الامرین است چون تلبیه کبیر را حضرت بیان می فرمایند آخر می فرمایند که بدان که ناچار است ترا از تلبیات اربعی که در اول کلام مذکور شد و آن واجبست و توحید است و پیغمبران آن را گفته اند و تتمه توحید است.

و تلبیه دیگر با آن تتمه نیست پس ممکن است که با آن تتمه تلبیات اربع باشد یا بدون آن، و در هر حدیثی که تلبیات اربع را گفته اند با آن زیادتیست مثل صحیح معاویه بن وهب که هیجده سند صحیح منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مهیا شدن از جهت احرام فرمودند که در مسجد شجره واقع سازید به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله احرام را در مسجد شجره به جا آوردند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۲۸

جمعی را می بینی که در مسجد الحرام می گیرند یعنی تلبیه را در مسجد می گویند تو مگو تا به بیدارسی در جایی که میل نصب کرده اند شما در کجاوها احرام می گیرید و می گوید.

(لَئِيكَ اللَّهُمَّ لَئِيكَ لَئِيكَ لَا شَرِيكَ لَكَ

لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ بِمَتَعِهِ بِعَمْرِهِ اِلَى الْحِجِّ) یعنی به خدمت ایستاده ام که عمره را به جا آورم و محل شوم و تمتع بیابم از هر چه خواهم تا حج. یعنی اظهار حج تمتع در ضمن احرام سنت است اگر خوف نباشد و ظاهراً نهی احرام در مسجد شجره از این جهت وارد شده است که مستحب مؤکد است اظهار کردن حج تمتع را و در مسجد شجره خوف ضرر هست چون همه با همند و در پیدا همه آوازه‌ها بلند می‌کنند کسی متوجه کسی نمی‌شود و اگر در اینجا خوف بوده باشد بر زبان نمی‌آورد و در دل می‌گذراند نیت عمره و نوع حجرا و نیت احرام را.

و در صحیح به سی و هشت سند صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون فارغ شوی از نماز و نیت احرام بحج تمتع بکنی برخیز و اندک راهی برو و چون به راه افتی خواه پیاده باشی یا سواره تلبیه بگو و تلبیه اینست که (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدَ وَ النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْمَعَارِجَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ دَاعِيَا اِلَى دَارِ السَّلَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ غَفَّارِ الذَّنُوبِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اهل التلبیه لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْجَلَالَ وَ الْاَكْرَامَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَبَدُّئِ وَ الْمَعَادِ اِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَسْتَغْنِي وَ تَفْتَقِرُ اِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ مَرْغُوبَا وَ مَرْغُوبَا اِلَيْكَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْهَقْلَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ اِنَّ النِّعْمَةَ وَ الْفَضْلَ الْحَسَنَ الْجَمِيلَ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ كَشَّافِ الْكُرْبِ الْعِظَامِ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ عَبْدُكَ وَ

ابن عبدیک

لَبَّيْكَ يَا كَرِيمَ لَبَّيْكَ.

پس حضرت فرمودند که این تلبیه را در عقب هر نماز واجب و سنتی می گویی و در وقتی که شترت بر خیزد و در وقتی که در بلندی روی یا به پستی روی یا از خواب بیدار شوی، و در سحرها و تا مقدورت باشد تلبیه را بسیار بگو و بلندگو و خصوصا در این اوقات و اگر بعضی از این تلبیات را ترک کنی ضرر ندارد و لیکن اگر همه را بخوانی بهتر است.

و بدان که ناچار است از چهار تلبیه که در اول کلام مذکور شد و آن واجب است و آن توحید است و نفی شریکست و پیغمبران مرسل همه آن تلبیه را گفته اند، و ذا المعارج را بسیار بگو که حضرت سید المرسلین صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ را بسیار می گفتند، و اول کسی که تلبیه او را جواب گفتند حضرت ابراهیم علیه السلام بود که گفت به درستی که حق سبحانه و تعالی شما را می خواند که بیایید و حج کنید خانه او را پس هر کسی که توفیق حج یافت یا خواهد یافت از پشت پدران یا شکم مادران همه لببیک گفتند چنانکه گذشت و بدان که عمده دلایل اکثر بر وجوب تلبیات اربع اول و نفی وجوب اَنَّ الْحَمْدُ وَالنَّعْمَةُ لَكَ الْخَيْرُ این عبارتست و مذکور شد که دلالت ندارد و مع هذا عبارت فقه رضوی اینست که چون نیت عمره را که کردی تلبیات اربع را آهسته بگو و آن واجبست و می گویی که (لَبَّيْكَ اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ اِنَّ الْحَمْدُ وَالنَّعْمَةُ لَكَ و

این چهار تلبیه واجبست و بعد از آن تتمه تلبیه کبیر را گفته است و تلبیه کبیر به نحوی که مذکور شد عبارت شیخ است که از کتاب حسین بن سعید برداشته است و او روایت کرده است از فضاله و صفوان و ابن ابی عمیر از معاویه بن عمار، و کلینی این حدیث را نقل کرده است در صحیح از کتاب ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۰

ابی عمیر و صفوان از معاویه بن عمار به همین عبارت مگر در تلبیه که بعضی از عباراتش مقدم مؤخر است.

و عبارت شیخ سه فقره زاید داشت که در کافی نیست، یکی فقره لبیک تستغنی الخ لبیک اله الحق لبیک ذا النعماء الخ، بنا بر این عبارت شیخ را مقدم ذکر کردم، و در فقه رضوی این فقره هست که لبیک اتقرب الیک بمحمد و آل محمد لبیک، و صدوق در باب سابق مناسک حج بنحو فقه رضوی تصریح کرده است به آن که آن زیادتی داخل تلبیات اربع است و فقراتی که در همه روایات منقولست جمع کرده است و شرح همه در آنجا مذکور خواهد شد إن شاء الله تعالی.

و چون تلبیه عبارتیست متلقى است از شارع و به عربی متلقى است رعایت اعراب و وقف و وصل آن ضرور است و اکثر فضلا تقصیر می کنند و در قرائت می باید که اگر گذرد همزه اللهم را بیندازد و لبیک اللهم بگوید یا وقف کند و همزه را بگوید و آن چه الحال شایع است نزد عرب و عجم وصل به سکون و وقف به حرکت می کنند می باید که پیش قاری درست بکنند و آن

چه اولی است در خواندن اینست که هر جمله یک لَئیک در اول و یکی در آخر داشته باشد و بر آن وقف کنند.

دیگر بدان که اکثر متأخرین حتّی شهید ثانی رحمهم الله این تلبیه را که لَئیک اللهم لَئیک ان الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لَئیک را ذکر کرده اند و بنده تتبع بسیار کردم ندیدم در حدیثی که چنین باشد بلکه اخبار متواتره از عامه و خاصه یک نحو واقع شده مگر در حدیث عمر بن یزید که آن زیادت را نداشت، و مگر در صحیح بخاری که از ملعونه روایت کرده است تا انّ الحمد و النعمه لک و ما بقی را ذکر نکرده است، و در جمیع کتب عامه و خاصه روایتی ندیدم و شکی نیست در آن که احتمال رای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۱

و اجتهاد در امثال اینها راه ندارد البته حدیثی دیده اند و بعضی از قدما به آن عمل نموده اند و جمعی از متأخرین به آن عمل نموده اند، و البته جایز نیست ما را با مثال این عمل نمودن با وجود احادیث صحیحه متواتره متفق اللفظ و المعنی بر خلاف آن.

[مقایسه امت پیامبر با امت موسی]

(و روی محمّد بن القاسم الأسترآبادی عن یوسف بن محمّد بن زیاد و علی بن محمّد بن سیّار عن ابویهما عن الحسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم عن ابیه عن آبائه عن امیر المؤمنین صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلّی الله علیه و آله لَمَّا بَعَثَ اللهُ مُوسَى بِنَاصِرٍ وَاصْطَفَاهُ نَجِيًّا

و فلَق له البحر و نَجى بنى اسرائيل و اعطاه التوريه و الالواح راى مكانه من ربّه عزّ و جلّ فقال يا ربّ لقد اكرمتنى بكرامه لم تكرم بها احدا من قبلى فقال الله عزّ و جلّ يا موسى اما علمت انّ محمّدا افضل عندى من جميع ملائكتى و جميع خلقى قال موسى يا ربّ فان كان محمّد اكرم عندك من جميع خلقك فهل فى آل الأنبياء اكرم من آلّى قال الله جلّ جلاله يا موسى او ما علمت انّ فضل آل محمّد على جميع آل النبيين كفضل محمد صلّى الله عليه و آله على جميع المرسلين فقال يا ربّ فان كان آل محمّد كذلك فهل فى امم الانبياء افضل عند أمّتى ظلمت عليهم الغمام و أنزلت عليهم المنّ و السّيلوى و فلقت لهم البحر فقال الله جلّ جلاله يا موسى اما علمت انّ فضل أمّه محمّد صلّى الله عليه و آله على جميع الامم كفضله على جميع خلقى.

فقال موسى يا ربّ ليتنى كنت اراهم فاوحى الله جلّ جلاله اليه يا موسى انّك لن تراهم فليس هذا اوان ظهورهم و لكن سوف تراهم فى الجنان جنّات عدن و الفردوس بحضره محمّد صلوات الله عليه و آله

لوامع صاحبقرانى، ج ٧، ص: ٥٣٢

فى نعيمها ينقلبون و فى خيراتها يتبحون أفتحّب ان اسمعك كلامهم قال نعم يا الهى قال الله عزّ و جلّ قم بين يدى و اشدد مترك قيام العبد الدليل بين يدى الملك الجليل ففعل ذلك موسى فنادى ربّنا عزّ و جلّ يا أمّه محمّد صلّى الله عليه و آله فاجابوه كلّهم و هم فى اصلاب آبائهم و ارحام أمهاتهم ليبيك اللهم ليبيك لا شريك

لَكَ لِيَبْكُكَ اِنْ الْحَمْدُ وَالنَّعْمَةُ لَكَ وَالْمَلِكُ لَا شَرِيكَ لَكَ لِيَبْكُكَ قَالَ اللَّهُ فَجَعَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تِلْكَ الْاِجَابَةَ شِعَارَ الْحَقِّ وَالْحَدِيثُ طَوِيلٌ اخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ وَقَدْ اخْرَجْتَهُ فِي تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ).

و این حدیث مأخوذ است از تفسیر حضرت امام حسن عسکری که صدوق به سه واسطه از آن حضرت روایت می کند و با استادش که محمد بن قاسم است معاشرت داشته است و او از استادانش و ممکن است که صدوق نیز با ایشان نیز معاشرت داشته باشد و حکم به صحت این خبر کرده است و گفته است که میان من و خدا حجت است یقیناً او اعرف بوده است بحال ایشان از ابن غضایری که علماً توثیقش نکرده اند صریحاً و حال او بر ما ظاهر نیست بلکه ظاهر است که ورع نداشته است و گفته است که مفسر استرآبادی کذابست به اعتبار نقل این خبر و شک نیست که استرآبادی استرآبادیان را بیشتر از عربان بغداد می شناسد و بغیر از معصوم که جزم می تواند کرد که این تفسیر موضوع است به آن که هر که اندک ربطی بکلام ائمه دارد او را جزم بهم می رسد که این تفسیر از معصوم است.

و صدوق این تفسیر را از محمد روایت کرده است و فحول علماء ما این تفسیر را بما رسانیده اند از ثقات معتمدین تا آن که محدثین این سند را اعلی اسانید می دانند، و از آن جمله یک حدیث را شفاها به یک دیگر رسانیده اند چنانکه خبر داد بما شیخ المحدثین بهاء المله و الحق و الدین محمد بن الحسین از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۳

پدرش از شیخ زین

الدین از شیخ نور الدین علی بن العالی از شیخ شمس الدین محمد پسر عم شهید از شیخ ضیاء الدین علی پسر شیخ شمس الدین محمد بن مکی شهید از پدرش از شیخ فخر الدین محمد بن علامه و سید عمید الدین هر دو از علامه شیخ جمال المله و الدین حسن از پدرش شیخ سدید الدین یوسف از سید شمس الدین فخار بن معد موسوی. و از شیخ شهید او از مرندی محمد بن صالح از سید فخار از شیخ شاذان از شیخ جعفر بن محمد دوریستی از پدرش از صدوق از محمد بن قاسم بسند متن از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که روزی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به بعضی از اصحاب خود فرمودند که یا عبد الله دوست دار خوبان را از جهه رضای الهی و دشمن دار بدان را از جهه رضای الهی و موالات کن خوبان را فی الله و معادات کن با بدان فی الله زیرا که دوستی حق سبحانه و تعالی حاصل نمی شود مگر با این افعال و هیچ کس مزه ایمان را نمی یابد هر چند نماز و روزه بسیار کند تا چنین نشود که دوستی و دشمنی را خالصا لله کند و در این روز چنین شده است که دوستیها و بدیها [و برادریها] از جهه دنیا است اگر نفع دنیوی از یکدیگر می یابند دوستی می کنند و اگر نمی یابند با یکدیگر دشمنی می کند و دوستی و دشمنی که بواسطه دنیا باشد و دفع عذاب الهی نمی کند و ثواب الهی از آن بهم نمی رسد.

پس آن شخص گفت یا رسول الله من چگونه بدانم که

دوستی و دشمنی من لله است و دوست خدا کیست که من با او دوستی کنم و دشمن خدا کیست تا من با او دشمنی کنم پس حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله اشاره به حضرت امیر المؤمنین کردند و فرمودند که او را می بینی گفت بلی حضرت فرمودند که دوست او دوست خداست با او دوستی کن و دشمن او دشمن خداست با او دشمنی کن با دوست او دوستی کن اگر چه پدرت را کشته باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۴

با دشمن او دشمنی کن اگر چه پدرت یا فرزندت باشد، و علماء ما در اجازات شفاهی این حدیث را تیمنا و تبرکا می نویسند، و حق آن است که این تفسیر گنجی است از گنجهای حق سبحانه و تعالی و إن شاء الله تعالی چیزی از آن فوت نخواهد شد و همگی در مجمع البحرین مذکور خواهد.

شد رفتیم بر سر شرح حدیث متن که حضرت آن را در تفسیر الحمد لله رب العالمین ذکر فرموده اند، و صدوق بتقریب تلبیه ذکر کرده است که روایت کرد از جبهه من محمد بن قاسم مفسر از یوسف و علی و ایشان از پدران خود و صدوق یا مفسر مدح هر چهار کرده اند که از شیعیان امامیه بوده اند و در آن وقت زیدیه بر استرآباد غالب بودند، و حسن بن زید علوی والی بود و زیدی بود و زیدیه به او تعلیم می کردند و تحریر می نمودند بر قتل شیعیان پدران ایشان، اهل و عیال خود را از خوف این علوی برداشته به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بردند و عیال خود را

در کاروانسرا گذاشته به خدمت حضرت رفتند و چون حضر ایشان را دیدند فرمودند که خوش آمدید جمعی که بازگشت شما بسوی ماست و پناه بما آورده اید حق سبحانه و تعالی سعی شما را قبول فرمود و خوف شما را مبدل ساخت به ایمنی و دفع شر دشمنان شما کرد بخاطر جمع بر کردید به خانه خود.

ایشان تعجب نمودند از فرموده حضرت و گفتند که ما شک نداشتیم در صدق حضرت و چون پدران ما برگشتند و ما را در خدمت حضرت گذاشتند که تحصیل علم کنیم حضرت فرمودند که چون خبر خیر می رسد شما را تعلیم خواهم کرد تفسیر قرآن مجید، و اندک زمانی گذشت خبر خوشحالی رسید به نحوی که حضرت خبر داده بودند و اتفاقاً یکی از علما و زهاد زیدیّه را به گمان تشیع کشته بود و از کرده خود پشیمان شده و توبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۵

کرده بودند و نذر کرده که دیگر متعرض شیعیان نشود، و امانی نوشته بود از جهت پدران ما و اموال ایشان را پس داده بود و ما در خدمت حضرت می بودیم و حضرت وظیفه ما فرمودند که هر روز چیزی از تفسیر املا فرمایند و ما نوشتیم.

و از آن جمله است که روایت کرد حضرت امام حسن عسکری و آن حضرت از پدرش از پدرش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی موسی علیه السلام را به رسالت فرستاد و او را برگزید و کلیم و همراز خود گردانید و دریا را از جهت او شکافت و بنی

اسرائیل را نجات داد از دست فرعون و فرعونیان و حق سبحانه و تعالی توره و الواح را به او کرامت کرد، و دید که حق سبحانه و تعالی او را چنین کرامتها کرد گفت ای پروردگار من کرامتی چند بمن کردی که هیچ کس را پیش از من کرامت نکردی پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی آیا نمی دانی که محمد نزد من گرامی تر است از جمیع فرشتگان من و جمیع خلائق که آفریده ام.

موسی گفت که ای پروردگار من اگر محمد نزد تو بزرگوارتر است از جمیع مخلوقات تو پس آیا در آل پیغمبران کسی هست که گرامی تر از آن من باشد حق سبحانه و تعالی فرمود که ای موسی آیا نمی دانی که فضیلت آل محمد بر آل جمیع پیغمبران مانند افضلیت محمد است بر جمیع پیغمبران موسی گفت ای پروردگار من اگر آل محمد چنین اند آیا در امتهای پیغمبران کسی فاضلتر هست نزد تو از امت من، ابر را بر ایشان سایبان کردی، ترنجبین و مرغ بریان از جهه ایشان فرستادی، دریا را از جهه ایشان شکافتی پس خطاب رسید که یا موسی آیا نمی دانی که افضلیت امت محمد بر جمیع امتان پیغمبران مثل افضلیت محمد است بر جمیع خلق من پس موسی گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۶

کاش من ایشان را می دیدم خطاب رسید که یا موسی تو در ظاهر ایشان را نخواهی دید که الحال وقت ظهور ایشان نیست و لیکن عن قریب ایشان را خواهی دید در بهشتها در جنات عدن و در جنت فردوس و در حضور محمد صلی الله علیه و آله که در نعمتهای این باغستانها

تنعم کنند و با حوران آنجا تعیش و تنعم کنند آیا می خواهی که کلام ایشان را بشنوی موسی گفت بلی ای خداوند من خطاب رسید که ای موسی بایست نزد من و کمرت را در بند مانند ایستادن بنده ذلیل در برابر پادشاه عظیم الشان موسی باین نحو ایستاد.

پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای امت محمد پس همه جواب دادند در پشتهای پدران و رحمهای مادران باین تلبیه، و لئیک آخر در بعضی نسخ هست چنانکه در تفسیر مذکور است و در بعضی نسخ نیست چنانکه در امالی نیست پس حق سبحانه و تعالی این جواب را شعار و علامت حاجیان گردانید بنا بر این سنت است بلند گفتن تا اظهار کنند این معنی را، و حدیث طولانی بود آن چه مطلوب بود از آن که آن تلبیه و علتش بود در اینجا ذکر کردم و تمام در تفسیر قرآن ذکر کرده ام و در ضمن تفصیل کتب صدوق تفسیر قرآن مذکور است در فهرست شیخ و نجاشی و الیوم در میان نیست مثل اکثر کتب او و اکثر کتب علمای ما و تفاسیری که اصحاب ما نوشته اند.

و تتمه این حدیث در تفسیر و در سایر کتب صدوق اینست که پس حق سبحانه و تعالی فرمود که ای امت محمد نسبت به شما چنین قضا کرده ام که رحمت من سابق باشد بر غضبم و عفو من از شما بیش از عقاب من باشد شما را دعای شما را مستجاب کردم پیش از آن که از من طلب کنید و بخشش من بر شما پیش از سؤال شماست از من، مقرر گردانیده ام که هر که

از شما از دنیا بیرون رود با شهادتین و راست گو باشد هر چه را گوید و افعال خود را درست

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۳۷

به جا آورد و اعتقاد داشته باشد که علی بن ابی طالب برادر او و وصی و جانشین اوست و آن حضرت را امام خود داند و اطاعت آن حضرت را بر خود واجب داند مثل اطاعت محمد صلی الله علیه و آله و اعتقاد داشته باشد که یازده فرزند علی برگزیدگان خداوند عالمیاند و معصومانند و آیات عجیبه الهیند و دلایل و براهین وجود واجب الوجود و علم و قدرت و اراده اویند، و ایشان را واجب الاطاعه خود داند ایشان را داخل می کنم در بهشت خود اگر چه گناهان ایشان مثل کف دریاها باشد.

حضرت فرمودند که چون حق سبحانه و تعالی پیغمبر ما را مبعوث گردانید فرمود که یا محمد «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ الْخِ» یعنی یا محمد تو حاضر نبودی در جانب کوه طور که امت را ندا کردیم و این کرامتها به ایشان کردیم پس حق سبحانه و تعالی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود که بگو الحمد لله رب العالمین که مرا این فضیلت کرامت کرد و خطاب به امت آن حضرت فرمود که شما نیز بگوئید الحمد لله رب العالمین که ما را باین فضیلت از جمیع عالمیان برگزید و نداد به کسی آن چه عطا فرمود بما ظاهرا مراد این باشد که چون حق سبحانه و تعالی در این سوره تعلیم می فرماید بندگان خود را که چگونه حمد او کنند تعلیم نیز فرموده است که چون حمد الهی کنند

همه نعمتهای او را منظور دارند و اعظم نعمتها ایمان است اول او را حمد کنند به این نعمت و بعد از آن بر سایر نعم.

باب ما يجب على المحرم اجتنابه من الرفث و الفسوق و الجدال في الحج

[بعضی از محرمات احرام]

(روی محمد بن مسلم و الحلبي جميعا عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في قول الله عز و جل الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ فقال إن الله جل جلاله اشترط على الناس شرطا و شرط لهم شرطا فمن و في الله و في الله له فقالا- له فما الذي اشترط عليهم و ما الذي شرط لهم فقال امّا الذي اشترط عليهم فانه قال «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ» و اما ما شرط لهم فانه قال «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى» قال يرجع لا ذنب له، فقالا له أ رأيت من ابتلى بالفسوق ما عليه قال لم يجعل الله له حدا يستغفر الله و يلبي فقالا- له فمن ابتلى بالجدال ما عليه فقال اذا جادل فوق مرتين فعلى المصيب دم يهريقه شاه و على المخطئ بقره.)

این بابی است در بیان آن چه واجبت بر محرم اجتناب از آن که آن جماع است و دروغست و مجادله است به گفتن لا و الله و بلی و الله به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که ماههای حج ماهی چند است معلوم که آن شوال است و ذو القعدة و کل ذی الحجه یا نه

چنانکه گذشت پس کسی که در این ماههای حج را بر خود لازم سازد با حرام و تلبیه پس بر او لازمست که جماع نکند و دروغ نگوید و مجادله نکند در حالت احرام بحج.

حضرت فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی بر مردمان شرطی کرده است که آن را به جا آورند و از جهه ایشان نیز بر خود شرطی فرموده است پس کسی که بشرط خدا وفا کند حق سبحانه و تعالی نیز بشرطی که بر خود فرموده است البته وفا خواهد فرمود پس هر دو به حضرت عرض نمودند که حق سبحانه و تعالی بر ایشان چه شرط فرموده است و از جهه ایشان چه شرط نموده است حضرت فرمودند که اما آن چه بر ایشان شرط فرموده است اینست که فرموده است که حجرا در ماهی چند می باید واقع سازد و پس کسی که احرام گیرد به آن که نیت کند و تلبیه بگوید پس می باید که جماع و فحش و دروغ و مجادله را واقع نسازد در احرام بحج یا اعم از حج و عمره که حج بمعنی زیارت باشد یا آن که عمره بمنزله جزو حج است، و اما آن چه از جهه ایشان شرط فرموده است آنست که فرموده است که هر که تعجیل کند و در این دو روز روانه شود از منی یا به عالم بالا بر او گناهی نمی ماند، و کسی که تاخیر کند تا روز سیزدهم یا بماند در دنیا مدتی بر او گناهی نیست اگر در این دو سه روز که مانده است گناهان کبیره

نکند حضرت فرمودند که بر می گردد بی گناه و گناهان او همه آمرزیده می شود پس عرض نمودند که اگر کسی مبتلا شود به آن که دروغ بگوید چه کفاره می دهد [بدهد] حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی کفاره مقرر فرموده است در دروغ استغفار می کند و تلبیه می گوید از جهت عقد احرامش، دیگر عرض نمودند که اگر کسی مبتلا شود به گفتن لا و الله و بلی و الله چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۰

کفاره دارد فرمودند که اگر زیاده شود از دو مرتبه گفته باشد که سه مرتبه باشد و راست گفته باشد گوسفندی می کشد و به فقرا می دهد، و اگر دروغ گفته باشد گاوی می دهد، و بعد از این تفصیل خواهد آمد که در دو مرتبه گاو می دهد ممکن است این حدیث را حمل کرده اند در صورتی که دو مرتبه واقع شده باشد به آن که جمله و علی المخطی بر سر خود باشد و این بعید است یا آن که مخیر باشد و بعد از این خواهد آمد تفسیر این آیه و روایاتی که واقع شده است در تفسیر آن و ظاهر آنست که این تفسیر بطن آیه باشد.

(و قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی اتق الله فی احرامک الکذب و الیمین الکاذبه و الصادقه و هو الجدال، و الجدال قول الرّجل لا- و الله و بلی و الله فان جادلت مرّه او مرّتين و أنت صادق فلا شیء علیک و ان جادلت ثلاثا و أنت صادق فعلیک دم شاه فان جادلت مرّه کاذبا فعلیک دم شاه و ان جادلت مرّتين کاذبا فعلیک دم بقره و ان جادلت کاذبا ثلاثا فعلیک

بدنه و فسوق الكذب فاستغفر الله منه.)

و پدرم در رساله که بسوی من فرستاده بود گفته بود و عبارت فقه رضویست که آن حضرت صلوات الله علیه می فرمایند که پرهیز کن در حالت احرامت از دروغ که فسوقی است که حق سبحانه و تعالی فرموده است، و پرهیز کن از قسم دروغ و راست و آن جدالی است که حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده است.

و در فقه این عبارت موجود است که

الَّذِي نَهَاهُ اللَّهُ وَ اتَّقَى الصَّيْدَ

و از شکار پرهیز کن و جدال در لغت اگر چه مجادله کردنست و نزاع کردن و لیکن مراد الهی در اینجا لا و الله و بلی و الله گفتن است بنا بر مشهور پس اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۱

یک مرتبه یا دو مرتبه یکی از این دو عبارت را راست به گویی بر تو کفاره نیست و ظاهرش آنست که گناه تو نیز نباشد و ظاهر آیه و اخبار حرمت است اگر چه کفاره واجب نیست، و اگر سه مرتبه جدال کنی و راست قسم یاد کرده باشی بر تو است گوسفندی بکشی و اگر دو مرتبه قسم دروغ گفته باشی بر تست گاوی بکشی و اگر سه قسم دروغ گفته باشی بر تست که شتری بکشی پنج ساله پا در شش، و فسوق که حق سبحانه و تعالی از آن نهی فرموده است دروغ گفتن است بی قسم و واجبست که طلب مغفرت کند از حق سبحانه و تعالی بواسطه آن، و در فقه رضوی هست که یک کف گندم بده بدان که روایات مختلف است در این حکم و چون صدوق حکم به

صحت این کتاب کرده است اکثر اصحاب متابعت او کرده اند از آن جمله در صحیح بطریق متعدده از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه محرم شوی بر تست که مخالفت الهی نکنی و حق سبحانه و تعالی را بسیار یاد کنی و سخن نگویی مگر سخن خیر به درستی که از جمله اتمام حجست که آدمی زبانش را نگاه دارد از سخن گفتن مگر سخنی که واجب یا سنت باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که جماع نکنند و دروغ نگویند و دشنام ندهند و لا و الله و بلی و الله نگویند، و بدان که هر گاه شخصی سه قسم پی در پی یاد کند در احرام در یک جا جدل کرده است و گوسفندی می کشد و تصدق می کند آن را، و اگر یک قسم دروغ یاد کند گوسفندی می دهد پس فرمودند که پرهیز کن از فخر کردن با یکدیگر و بر تست که پرهیزکاری داشته باشی که ترا از محرمات الهی نگاه دارد و اگر کلمه قبیح بزبانت جاری شده باشد چون به خانه کعبه رسی تدارک کن آن را به خواندن قرآن و اذکار تا کفاره آن باشد و این معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۲

داخل است در قول حق سبحانه و تعالی **ثُمَّ لِيُقْضُوا فَتَنَهُمْ وَ لِيُؤْفُوا** چنانکه خواهد آمد و مراد از جدال لا و الله و بلی و الله است و قسمتهای دیگر جدال نیست.

و در احادیث صحیحه وارد شده است که در جدال کاذب شتر می دهد و در احادیث صحیحه وارد شده است که گاو می دهد،

و علماء گاو را حمل کرده اند بر دو مرتبه و شتر را بر سه مرتبه و ظاهرا زیاده از یک قسم دروغ در یک مجلس مخیر باشد میان گاو و شتر و عمل به تفصیل بد نیست و الله تعالی يعلم، و از خبر معاویه ظاهر شد که مراد از آیه کریمه که وَ اتُّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ آنست که حج و عمره را تمام به جا آورید.

و در حدیث صحیح از عبد الله بن سنان منقول است در تفسیر این آیه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اتمام هر دو به آنست که رفت و فسوق و جدال در آن واقع نسازند و این را سه معنی گفته اند، یکی آن چه گذشت که تمام واقع سازند به آن که مخالفت الهی مطلقا در آن واقع نشود بلکه همیشه به یاد او باشند، و افعالش را به نحوی که شارع فرموده است واقع سازند، دویم آن که هر گاه شروع کنند در حج و عمره اگر چه سنت باشد واجبست که تمام کنند و به شروع واجب می شوند و در حج عمره سنت غیر از احرام همه را بقصد و جوب بفعل آورد، و سیم آن که حج و عمره شما واجبست که آن را خالصا لله بفعل آورید و منافاتی نیست میان هر سه و روایات بر همه وارد شده است.

[جماع در احرام]

(و الزَّفْتِ الْجَمَاعِ فَإِنْ جَامَعْتَ وَأَنْتَ مُحْرَمٌ فِي الْفَرْجِ فَعَلَيْكَ بِدَنِهِ وَالْحَجِّ مِنْ قَابِلٍ وَ يَجِبُ أَنْ تَفْرُقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَ أَهْلِكَ حَتَّى تَقْضِيَ الْمَنَاسِكَ ثُمَّ تَجْتَمِعَانِ فَإِنْ اخْتَمَا عَلَى طَرِيقٍ غَيْرِ الَّذِي كُنْتُمَا اخْتَمَا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷،

فيه عام اول لم يفرق بينكما و تلزم المرأة بدنه اذا جامعها الرجل فان اكرهها لزمته بدنتان و لم يلزم المرأة شىء فان كان جماعك دون الفرج فعليك بدنه و ليس عليك الحج من قابل.

و عبارت فقه رضوی که مراد از رفت در آیه جماع است چنانکه در احادیث صحیحه از معاویه بن عمار و در صحاح علی بن جعفر و سلیمان بن خالد واقع است که رفت جماع است هر چند در لغت بمعنی فحش نیز آمده است، و در اینجا نیز ممکن است که هر دو مراد باشد و لیکن ظاهر این اخبار آنست که مراد از آن جماع باشد و بس پس اگر در حالت احرام جماع کنی در فرج زن بر تست که کفاره آن یک شتر بکشی و تصدق کنی و سال دیگر حج کنی، و چون بان موضع رسی در سال آینده که در سال گذشته این خطا در آنجا از شما صادر شده است می باید که از هم جدا شوید یعنی با آن زن در جائی تنها نباشید مبادا شیطان مرتبه دیگر دست یابد، و از هم جدا می شوید تا افعال حجرا تمام به جا آورید بعد از آن اگر با هم باشید خوبست پس اگر در سال آینده از راه دیگر بروید نیست که از هم جدا شوید و بر زن نیز یک شتر واجبست که به کفاره جماع بکشد و تصدق کند آن را و اگر مرد به اکراه با زن مجامعت کند بر مرد لازم است که دو شتر بدهد یکی از جهت خودش و دیگری به تحمل از جانب زن و بر زن

چیزی لازم نمی شود، و اگر جماع در غیر فرج باشد لازمست او را که بدنه بدهد و حج در سال آینده لازم نیست که به جا آوری.

بدان که به سبب احرام محرمات همه حرام می شود و هیچ فعلی سبب فساد حج نمی شود و هر يك كفاره دارد که می دهد و حجش صحیح است مگر جماع که سبب فساد حج است و هر فعلی را که ناسیا یا جاهلا بفعل

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۴

آورد گناهان كفاره نمی باید داد مگر صید را که در هر حالی که باشد كفاره می دهد، و بر جمیع آن چه مذکور شد احادیث صحیحه وارد شده است و اگر خواهی رجوع به روضه المتقین کن که اکثر مطالب را در آنجا به تواتر رسانیده ام.

(و قال الصادق صلوات الله عليه ان وقعت على أهلك بعد ما تعقد الاحرام و قبل ان تلبي فلا شيء عليك.)

و منقولست به اسانید صحیحه که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که اگر بعد از نیت احرام پیش از آن که تلبیه را به گویی با اهل خود جماع کنی بر تو چیزی نیست.

(و ان جامعت و أنت محرم قبل ان تقف بالمشعر فعليك بدنه و الحج من قابل و ان جامعت بعد وقوفك بالمشعر فعليك بدنه و ليس عليك الحج من قابل.)

عبارت فقه رضوی است، و ظاهرا همه از رساله است و پدرش گاهی در میان عبارت فقه احادیث ذکر می کند، و در اینجا چنین کرده است که اولاً عبارت فقه را ذکر کرده است و حدیث آن حضرت را در میان در آورده و ممکن است که حدیث را صدوق در آورده باشد و باز بر

سر عبارت فقه رفت که اگر جماع کنی در حال احرام پیش از وقوف مشعر شتر می دهی به کفاره و سال آینده حج می کنی و اگر جماعت بعد از وقوف مشعر باشد یک شتر می کشی و تصدق می کنی آن را و سال دیگر بحج نمی باید کرد و بر این مضمون احادیث وارد شده است.

(و ان كنت ناسيا او ساهيا او جاهلا- فلا- شیء عليك) و اگر از روی نسیان یا سهو یا جهل به مسأله جماع کرده باشی بر تو چیزی نیست، و احادیث صحیحه وارد شده است که بر جاهل چیزی نیست و سهو و نسیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۵

از افراد جهل است با آن که در احادیث صحیحه وارد شده است که سهو و نسیان مرفوع القلم است از ایشان، و نسیان آنست که فراموش کند که محرم است و جماع کند، و سهو آنست که شک داشته باشد که تلبیه گفته است یا نیت کرده است و جماع کند و بعد از آن به خاطرش رسد که احرام گرفته بوده است، و جهل آنست که نمی داند که محرم را حرام است جماع کردن.

[نگاه محرم به نامحرم]

(و سألہ ابو بصیر عن رجل واقع امرأته و هو محرم قال علیہ جزور کوماء فقال لا یقدر قال ینبغی لأصحابہ ان یجمعوا له و لا یفسدوا حجّہ علیہ.)

و منقولست در موثق که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که جماع کند با زن خود در حال احرام حضرت فرمودند که بر اوست شتری که کوهانش بزرگ باشد عرض کردم که اگر چیزی نداشته باشد فرمودند که سنت است که مصاحبان از

زر بر سر هم گذارند و از جبهه او شتر بخزند و نگذارند که حجش فاسد شود و محمولست بر جماع بعد از وقوف مشعر، و ممکن است که شامل همه صور باشد چون همه مشترکند در بدنه اگر چه پیش از مشعر اعاده باید کردن و از این باب بسیار است.

(و ان نظر محرم إلی غیر اهله فانزل فعلیه جزور او بقره فان لم یقدر فشاء.)

و منقولست در صحیح از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که اگر محرمی نظر کند بغیر اهل خود و انزال منی کند بر او لازم است که شتری یا گاوی بدهد و اگر قدرت نداشته باشد گوسفندی بدهد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۶

(و اذا نظر المحرم إلی المرأه نظر شهوه فلیس علیه شیء فان لمسها فعلیه دم شاه فان قبلها فعلیه دم شاه فان اتی المحرم اهله ناسیا فلا شیء علیه انما هو بمنزله من اکل فی شهر رمضان و هو ناس.)

و هر گاه محرمی نظر کند بزنی خودش و ظاهراً امرأته بوده است و نساخ چنین کرده اند اگر چه المرأه نیز صحیح است که الف و لام عهد باشد یعنی نظر کند بزنی خودش از روی شهوت بر او چیزی لازم نیست و ظاهراً مراد آنست که نظر کند و انزال کند، و اگر دست به بدن زنش بمالد از روی شهوت پس بر اوست که گوسفندی بدهد، و اگر زنش را بیوسد گوسفندی بکشد و به فقرا می دهد، و در هر جا که کفاره می دهد می کشد و به فقرا می دهد، و اگر با زنش جماع کند از روی نسیان بر او چیزی نیست

و بمنزله کسی است که در ماه رمضان ناسیا بخورد.

و منقولست در صحیح از معاویه بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که نظر کند به اهل خود و از او منی بیاید یا مزی بیاید حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست باید که غسل کند و استغفار کند از پروردگار خود که از تقصیر او در گذرد، و اگر زنش را بردارد بی شهوت و از او منی بیاید بر او چیزی نیست، و اگر زنش را از روی شهوت بردارد یا دست بر بدن او مالد از روی شهوت و از او منی یا مزی بیاید بر اوست که گوسفندی بکشد.

و فرمودند در محرمی که نظر به زنش کند یا او را از شتر به زیر آورد بر اوست که گوسفند بکشد، و فرمودند در محرمی که نظر به زنش کند یا او را از شتر به زیر آورد بر اوست که شتری بکشد.

و در صحیح از زراره منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۷

علیه در محرمی که جماع کند با اهلش از روی نیشان حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و بمنزله کسی است که در ماه رمضان از روی فراموشی چیزی بخورد، و ظاهرا صدوق مضمون حدیث اول و متن ثانی را ذکر کرده باشد.

و در صحیح از مسمع منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کار بر محرم تنگ است کسی که زنش را ببوسد بی شهوت در حال احرام بر اوست که گوسفندی بکشد و کسی که زنش را

از روی شهوت ببوسد و منی از او بیاید شتری می دهد و استغفار می کند، و اگر از روی شهوت نظر کند به زنش و از او منی بیاید شتری می کشد و اگر دست به بدن زنش رساند یا او را در بغل گیرد در وقت سوار کردن و به زیر آوردن بی شهوت بر او چیزی نیست.

و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از محرمی که با اهل خود بازی کند بی آن که جماع کند تا از او منی بیاید یا در ماه رمضان چنین کند حضرت فرمودند که بر هر دو کفاره ماه رمضان است که بنده آزاد کند یا دو ماه پی در پی روزه بدارد یا شصت مسکین را طعام دهد به تخییر یا ترتیب چون از این حدیث ظاهر نمی شود و احوط عمل باین دو خبر است چون احادیث دیگر قریب به این ها وارد شده است و حمل به تخییر و استحباب اغلظ می توان کرد.

(و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل محرم نظر إلى ساق امرأة أو إلى فرجها فأمنى فقال ان كان موسرا فعليه بدنه و ان كان وسطا فعليه بقره و ان كان فقيرا فعليه شاه و قال انى لم اجعل عليه هذا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۸

لأنه امنى و لكنى جعلته عليه لأنه نظر إلى ما لا يحل له.)

و در موق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از مرد محرمی که نظر کند به ساق پای زنی یا نظر کند

به فرج زنی و از او منی بیاید حضرت فرمودند که اگر مالدار باشد شتری می کشد و اگر میانه حال باشد گاوی می کشد و اگر فقیر باشد گوسفندی می کشد، و فرمودند که آن چه بر او لازمست نه به سبب منی آمدنست و بس، بلکه بر او مقرر ساختم این ترتیب را از جهت آن که نظر کرده است به چیزی که او را حلال نبود نظر کردن بر آن، و بحسب ظاهر مخالفت دارد با خبر زراره که گذشت و می توان گفت که اندکی مشککتر است عمل به این حدیث به اعتبار نظر کردن به فرج اجنبیه یا ساق بخلاف سابق که نظر کردنست به اجنبیه و حمل کرده می شود بر غیر ساق و فرج.

[مس از روی شهوت]

(و سألہ محمّد بن مسلم عن الرّجل یحمل امرأته او یمسّها فامنی او أمذی فقال ان حملها او مسّها بشهوة فامنی او لم یمن او أمذی او لم یمن فعلیه دم شاه یهریقه و ان حملها او مسّها بغیر شهوة فلیس علیہ شیء امنی او لم یمن أمذی او لم یمن.)

و منقولست کالصحیح و در صحیح و موثق کالصحیح که محمد گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که زن خود را بر می دارد و یا دست به بدن او می رساند و منی یا مذی از او می آید حضرت فرمودند که اگر زنش را از روی شهوت و خواهش یا مس کند بدن او را و منی از او بیاید یا نیاید و مذی از او بیاید یا نیاید گوسفندی را می کشد و به فقرا می دهد، و اگر او را بردارد یا مس

کند بی شهوت چیزی بر او نیست خواه منی از او بیاید یا نیاید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۴۹

و خواه مذی از او بیاید یا نیاید و در موثق از ابو بصیر منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که سخن زنی را بشنود از عقب دیواری و او محرم باشد و ذوقش به هم رسد تا از او منی بیاید فرمودند که باکی نیست.

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه در محرمی که گوش دهد به جانب شخصی که با زنش جماع کند و او را منی بیاید فرمودند که باکی نیست و محمولست هر دو حدیث بر آن که عادتش نباشد که از امثال اینها او را منی بیاید و الا مشکل است چون بمنزله استمناست.

و در موثق از آن حضرت منقولست که سؤال کردند از محرمی که مادرش را ببوسد فرمودند که باکی نیست این بوسه مرحمت است آن چه بد است بوسه شهوتست.

[اگر کفاره نداشت]

(و اذا وجبت علی المحرم [الرَّجُل] بدنه فی کفاره فلم یجدھا فعليه سبع شياه فان لم یقدر صام ثمانیه عشر یوما بمکه او فی منزله.)

منقول است در صحیح از داود رقی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شتری بر شخصی واجب شود در کفاره و نیابد شتر را بر اوست که هفت گوسفند بکشد و اگر قدرت نداشته باشد هیجده روز روزه می گیرد در مکه یا در منزلش.

(و ان طفت بالبیت و الصّیفا و المروه و قد تمتعت ثمّ عجلت فقبلت اهلک قبل ان تقصیر من رأسک فانّ علیک دما تهریقہ و ان جامعت فعلیک جزور

و در صحیح منقولست از حلبی که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که حج تمتع کند و چون طواف و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۰

سعی و عمره را به جا آورد پیش از آن که موسی از سر بگیرد زن خود را ببوسد حضرت فرمودند که گوسفندی می کشد و اگر پیش از تقصیر جماع کند بر اوست که شتری یا گاوی را بکشد و صدوق حاصل معنی را بعنوان خطاب ذکر کرده است.

(و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المحرم یرید ان یعمل العمل فیقول له اصحابه و الله لا تعمله فیقول و الله لأعملنه فیحالفه مرارا فیلزمه ما یلزم صاحب الجدل فقال لا انما اراد بهذا اکرام اخیه انما یلزمه ما کان لله عز و جل معصیه.)

و در صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که خواهد کاری بکند پس اصحاب او در کافی صاحبه است و این بهتر است که صاحب و رفیقش به او می گوید که و الله این کار را مکن او قسم خورد که و الله نمی کنم از جهت رضای تو و در بعضی از نسخ و قرائت و الله لا علمته است به آن که صاحبش گوید و الله تو این جفا را مکش که ما خود می کنیم و او می خواهد که این خدمت را به جا آورد می گوید که و الله که این خدمت را من می کنم و مکرر رفیقش می گوید مکن و قسم می دهد او را و او قسم

یاد می کند که من می کنم آیا کفاره که بر صاحب جدال لازم است بر او لازم می آید و اگر راست باشد در سه مرتبه گوسفندی می کشد و اگر دروغ گوید در سه مرتبه شتری می کشد حضرت فرمودند که نه زیرا غرض او تعظیم و اکرام برادر مؤمن است و این عبادتست و کفاره وقتی می باید داد که قسمش مخالف الهی باشد مثل قسم اخبار که اگر دروغ قسم خورد غموس است و از گناهان کبیره است و اگر راست قسم خورد باز منهی عنه است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ**

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۱

عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ یعنی خداوند خود را در معرض قسمهای خود در میاورد بلا و الله و بلی و الله چنانکه خواهد آمد در خبر ابو بصیر و غیره حاصل آن که جدال خبر است و این قسم انشاء است و در قسمی [وقتی] که خبر است جدال می رود نه در انشاء یا آن که چون لفظ لا و الله و بلی و الله نیست کفاره ندارد و آن چه معصیت است این دو لفظ است نه معنی این.

[مفاخره در حج]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال أتق المفاخره و عليك بورع يحجزك عن معاصي الله عزّ و جلّ فانّ الله عزّ و جلّ يقول «ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَنَّهُمْ» و من التفت ان تتكلم في احرامك بكلام قبيح فاذا دخلت مكه فطفت البيت تكلمت بكلام طيب و كان ذلك كفاره لذلك.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند بعد از آن که از پیش از آن که

گذشت از حکم جدال فرمودند که آنها را بفعل آورد، و پرهیز در حال احرام از تفاخر کردن بر یکدیگر بحسب و نسب، و بر تو باد بتقوی و پرهیزی که آن مانع باشد ترا از مخالفت‌های الهی زیرا که اینها قبیح است نزد عقلا و حق سبحانه و تعالی فرموده است که پس قضا و تدارک کنید چرکینهای خود را و از جمله ناخوشیها آنست که در حال احرام سخنان قبیح گفته باشی پس چون داخل مکه شوی و خواهی که طواف کنی سخنان نیکو بگو که این سخنان خوب از دعاها و قرآن و ذکر کفاره آن سخنان بد باشد.

باب ما يجوز الاحرام فيه و ما لا يجوز

[احرام در دو ثوب یمنی]

(روی معاویه بن عمار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال کان ثوبا رسول الله صلّى الله علیه و آله اللذان احرم فیهما یمانیین عبری و ظفار و فیهما کفن.)

این بابی است در بیان آن چه جایز است احرام گرفتن در آن و آن چه جایز نیست به اسانید متکثره صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که دو جامه که حضرت سید المرسلین صلّى الله علیه و آله در آن احرام گرفتند و در حال احرام پوشیدند از یمن بودند، یکی از عبر بود، و یکی از ظفار بود و در آن دو جامه آن حضرت را کفن کردند، و آن دو شهرند در یمن و گاهی اظفار نیز می گفته اند و ظاهرا در زمان حضرت صادقین صلوات الله علیهما اظفار نیز بر آن شهر اطلاق می کرده اند و باین سبب در بعضی از نسخ از احادیث خاصه و عامه با همزه آمده است و جامه یمن بسیار نفیس

بوده است و ظاهر این حدیث دلالت می کند بر آن که سنت است که جامه احرام را کفن کند و سنت است که جامه احرام و کفن هر دو نفیس باشند و ظاهراً بسیار بوده است که نصف یا بیشترش ابریشم بوده است.

[احرام در لباس نماز]

(و روی حمّاد عن حرّیز عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیہ قال کلّ ثوب تصلّی فیہ فلا باس ان تحرّم فیہ.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۳

و به اسانید صحیحہ منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ فرمودند که هر جامه که در آن نماز می توان کرد باکی نیست که در آن احرام گیری و جامه احرام کنی، و ظاهر حدیث آنست که غرض حضرت این باشد که جایز است احرام در جامه قطنی و پشمینه و رنگین و چیزهائی که کراهت دارد و نه چنین است که در امثال اینها جایز نباشد و اکثر اصحاب گفته اند که شرط است که جامه احرام جامه باشد که در آن نماز توان کرد به آن که حرّیز محض نباشد و پوست حیوانی نباشد که ماکول اللحم نباشد بلکه جمعی شرط کرده اند که پوست نباشد چون کسی احرام در پوست نگرفت و این حدیث ردّ آن قول می کند.

(ساله حمّاد النواء و سئل صلوات اللّٰه علیہ و هو حاضر عن المحرم یحرم فی برد قال لا باس به و هل کان النّاس یحرمون الّا فی البرد.)

و منقول است از حماد هسته فروش که گفت خود سؤال کردم یا دیگری از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیہ سؤال کرد و من حاضر بودم و این نهایت احتیاط است که مجمل می داند که از حضرت شنیده

است و کیفیت سؤال بر او معلوم نیست اگر چه در چنین صورت لازم نیست که سؤال و جواب را چنین ذکر کنند بلکه صحیح است که بگویند و سئل الخ یعنی از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از محرمی که احرام گیرد در جامه برد یمنی با آن که اکثر اوقات ابریشم می داشته است حضرت فرمودند که باکی نیست و آیا صحابه و تابعان با حضرات سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم احرام می گرفتند مگر در برد یعنی همیشه مدار بر برد یعنی بود که در آنها احرام می گرفتند.

[احرام در لباس سبز]

(و روی خالد بن ابی العلاء الخفاف قال رأیت ابا جعفر صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۴

علیه و علیه برد اخضر و هو محرم.)

و منقولست در صحیح از ابن ابی عمیر از خالد بن طهمان که از علمای عامه است و لیکن کتابش محل اعتماد بود که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه را دیدم که جامه یمنی سبزی را جامه احرام کرده بودند و ظاهراً بواسطه این پوشیده باشند که بیان فرمایند که واجب نیست که سفید باشد، بلکه سنت است که سفید خالص باشد و مکروه هست که سیاه باشد و رنگهای غیر تیره مکروه نیست و سنت نیز نیست مگر بر اصطلاح تازه که اطلاق می کنند مکروه را بر ترک سنت و آن چه مصطلح قدماست مکروه آنست که بخصوص آن از شارع نهی تنزیهی وارد شده باشد و جامه سبز مکروهست با اعتبار آن که سنت است که سفید باشد و با اصطلاح قدما مکروه نیست چون بخصوص آن نهی از

شارع بما نرسیده مگر آن که سبزه تیره باشد که نهی از آن وارد شده است بلکه هر تیره مکروه است که جامه احرام کند آن را.

[احرام در لباس تنگ]

(و روی عن عمرو بن شمر عن ابيه قال رأيت ابا جعفر صلوات الله عليه و عليه برد مخفق و هو محرم).

منقولست از شمر که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه را دیدم که جامه احرام او یمنی مخطط بود یعنی کربلائی باف بود و نشاسته بسیار داشت که شفاف شده بود و در بعضی از نسخ مخفف بد و فاست یعنی تنگ نما و ته نما بود و ممکن است که جامه بالایین ته نما بوده باشد و ظاهرا تصحیف از نساخ شده باشد با آن که خبر خالی از ضعف نیست.

[احرام در لباس چرک]

(و روی محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما انه سئل عن الرجل يحرم في الثوب الوسخ فقال لا و لا اقول انه حرام و لكن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۵

احب ذلك إلی ان يطهر و طهره غسله و لا يغسل الرجل ثوبه الذي يحرم فيه حتى يحل و ان توسخ الا ان تصيبه جنابه او شیء فيغسله).

و كالصحيح و در صحيح از محمد بن مسلم و در صحيح از علا بن رزین منقول است بروایت شیخ اگر چه ظاهر آنست که محمد از قلم شیخ ساقط شده باشد که سؤال کردند از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما از شخصی که احرام گیرد در جامه چرکن فرمودند نه و نمی گویم که حرام است و لیکن محبوبتر نزد من آنست که بشویند آن را و در کافی و تهذیب باین عبارت است که

و لكن تطهره احب إلی

و پاکی آن عبارتست از شستن آن یعنی بر تقدیری که پاک باشد از نجاست می باید که پاکیزه باشد

از چرک، و می باید که جامه را که در آن احرام می گیرد نشوید تا محل شود هر چند چرکن شده باشد مگر آن چه نجس شده باشد بمنی یا غیر آن که در این صورت می شوید یعنی واجبت یا لازم است یا جایز است که بشوید و حاصلش آنست که در اول احرام مکروه است جامه چرکن پوشیدن و اگر در حالت احرام چرکن شده باشد مکروه است شستن مگر آن که از جهت ازاله نجاست بشویند که بی دغدغه جایز است شستن و در وجوبش خلافت بعضی واجب می دانند ازاله نجاست را بظاهر امر و چون بعد از نهی است بر تقدیری که امر از برای وجوب باشد دو امر بعد از نهی مشکل است بلکه ظاهرش جواز بمعنی اعم است یعنی حرام نیست و الله تعالی يعلم.

[احرام در لباس سرخ]

(و روی ابن مسکان عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال لا باس ان یحرم الرجل فی ثوب مصبوغ ممشوق.)

و در کافی و تهذیب به مشق است و منقول است در صحیح از ابن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۶

مسکان از حلبی چنانکه در کافی و تهذیب است و از قلم نساخ این کتاب افتاده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی جامه احرام او سرخی باشد که از گل سرخ رنگ کرده باشند و لیکن ترک مستحب است.

(و روی عن ابی بصیر قال سمعت ابا جعفر صلوات الله عليه یقول کان علی صلوات الله علیه معه بعض صبیانه فمرّ علیه عمر فقال ما هذان الثوبان المصبوغان و أنت محرم فقال علی ما نرید احدا یعلّمنا بالسّنه انّ هذین الثوبین

صبغا بطین.)

و مرویست در موثق و در صحیح از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه محرم بودند چنانکه در تهذیب است

کان علی محرما

الخ و به آن حضرت احرام بسته بودند بعضی از فرزندان و فرزند زادگان یا خدمتکاران خود آن حضرت، و دور نیست که از جهت تطیب قلوب ایشان باشد یا از جهت اظهار جهل عمر و بیان جواز پس عمر بر آن حضرت گذشت و از روی اعتراض گفت که این جامهای سرخ چه چیز است که احرامی خود کرده حضرت فرمودند که ما نمی خواهیم که کسی ما را مسایل یاد دهد و حال آن که شنیده که آن حضرت بکرات و مرات فرمودند که اهل بیت من کوچک و بزرگ ایشان اعلمند از همه عالمیان شما تعلیم ایشان مکنید از ایشان یاد گیرید بعد از آن فرمودند که این دو جامه را از گل سرخ رنگ کرده اند نه از رنگ کافشه و زعفران.

[احرام در لباس سیاه]

(و روی عن الحسن بن المختار قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله علیه أ يحرم الرجل في الثوب الاسود قال لا يحرم في الثوب الاسود ولا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۷

یکفن فيه المیت.)

و در موثق کالصحیح به اسانید کثیره منقولست از حسین که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا مرد احرام می تواند گرفت در جامه سیاه حضرت فرمودند که مرد در جامه سیاه احرام نگیرد و میت را در جامه سیاه کفن نکنند و مشهور کراهت است و احوط ترک است چون نهی اخبار محتمل الامرین است

و حدیث معارضی نیست که به سبب آن حمل کنیم این حدیث را بر کراهت مگر عمومات مثل حدیث حماد و تخصیص عام شایع است و محتمل است که مراد حرمت باشد اگر چه جزم به حرمت نداریم جزم به کراهت نیز نداریم و الله تعالی يعلم.

[احرام در لباس حریر]

(و روی عن حنان بن سدیر قالت كنت جالسا عند ابی عبد الله صلوات الله عليه فساله رجل أ یحرم فی ثوب فیہ حریر قال فدعا بإزار له فرقی فقال انا احرم فی هذا و فیہ حریر.)

و در موثق کالصحیح منقولست از حنان که گفت نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نشسته بودم شخصی از آن حضرت سؤال کردم که آیا جایز است که جامه احرامی ابریشم داشته باشد حنان گفت که حضرت طلب فرمودند لنگی فرقی را و فرمودند که من این لنگ را در حال احرام می بندم و ابریشم دارد.

و در نهاییه ابن اثیر مذکور است که اولش فاء مضموم است و ثانی قاف مضموم است و آن جامه کتانی است سفید که در مصر می بافند، و بعضی به دو قاف روایت کرده اند که منسوبست بشهر قرقوب که از نواحی واسط بوده است و خراج آن مثل خراج اصفهان دوازده هزار هزار مثقال طلا بوده است که بحساب حال هزار هزار تومان و ششصد هزار تومان بوده است چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۸

صاحب قاموس ذکر کرده است و ظاهرا به اعتبار جزیه بوده است که از سر و زمین می گرفته اند چون مجوس بوده اند و بتدریج همه به شرف اسلام مشرف شدند و به یمن پادشاهان صفویه انار الله برهانهم به شرف ایمان مشرف شدند

و به مرتبه که جزم داریم که در کل اصفهان و حدودش یک سنّی نیست و بلادی که همیشه شیعه بوده اند مثل کاشان و قم در حدودشان یکه یکه سنّی بهم می رسند و الحمد لله رب العالمین علی هذه النعمه العظیمه.

[احرام در لباس رنگی]

(و روی عن الحلبيّ قال سألته عن الرّجل يحرم في ثوب له علم فقال لا باس به.)

به اسانید صحیحه منقولست از حلبی که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم که جایز است مردان را که جامه احرام ایشان علم داشته باشد فرمودند که باکی نیست، و ظاهر علم در کربلائی باف باشد مانند تفصیله.

و جمعی که گفته اند که مراد از علم رنگین است هر رنگی که باشد و عدم باس منافات با کراهت ندارد بلکه مؤید کراهت است.

(و فی روایه معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا باس ان يحرم الرّجل في الثّوب المعلّم و تركه احبّ إلیّ اذا قدر علی غیره) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست مردمان را که جامه احرام ایشان جامه دو رنگ باشد و ترکش محبوبتر است نزد من هر گاه قدرت بر غیر این جامه داشته باشد.

(و ساله لیث المرادی عن الثّوب المعلّم هل يحرم فيه الرّجل قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۵۹

نعم أنّما یکره الملمح.)

و منقولست از لیث ثقه که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از جامه دو رنگ که دو رنگ بافته باشند یا مانند گلبندی که رنگ کرده باشند فرمودند که بلی آن چه بد است آنست که تار و پودش

ابریشم باشد یا پودش ابریشم باشد مانند قطنی که غیر آن از ابریشم چیزی ظاهر نیست که در این صورت کراهتش شدیدتر است.

[احرام در لباس زعفرانی]

(و ساله الحسين بن ابی العلا عن الثوب للمحرم یصیبه الزعفران ثم یغسل فقال لا باس به اذا ذهب ریحه و لو كان مصبوغا کلّه اذا ضرب إلى البیاض و غسل فلا باس به.)

و در صحیح از حسین ممدوح منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا جایز است محرم را که جامه را جامه احرام کند که زعفران به آن رسیده باشد و آن را بشویند حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه بوی زعفران از آن برود و اگر چه همه جامه را زعفران کرده باشند هر گاه به سفیدی زند و آن را بشویند باکی نیست که آن را در احرام به پوشند، و ظاهرش آنست که می باید بوی زعفران از آن جامه زایل شده باشد تا آن که در حالت احرام تواند پوشیدن.

[احرام در قبا]

(و روی القاسم بن محمد الجوهری عن علی بن ابی حمزه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ان اضطرّ المحرم إلى ان یلبس قباء من برد و لا یجد ثوبا غیره فیلبسه مقلوبا و لا یدخل یدیه فی یدی القباء.)

همین حدیث را کلینی روایت کرده است از علی بن ابی حمزه از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر محرم مضطر شود بواسطه سرما که قبا به پوشد و بغیر از جامه دوخته یا بغیر از قبا جامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۰

ندوخته نداشته باشد می باید که قبا را مقلوب به پوشد به آن که رو را پشت کند یا پائین را بالا کند، و دستهای خود را داخل نکند در دستهای قبا بلکه

قبا را بر پشت گیرد.

ظاهراً چون این حدیث در کتاب ابو بصیر بوده است و قاسم و علی از مشایخ اجازه اند و ضعف ایشان ضرر ندارد، و صدوق ذکر کرده است به آن که احادیث صحیحه بر این معنی وارد شده است و بعضی از آنها نقل خواهد نمود، یا آن که اگر اصحاب ایشان در حال استقامت روایت نموده باشند در حالت ضلالت روایت می توانند کرد، و دور نیست که چنین باشد و اگر نه احادیث بسیار در مذمت واقفیه و کفر ایشان خصوصاً علی بن ابی حمزه وارد شده است، و صدوق نیز ذکر کرده است چگونه جایز باشد حدیث او نقل نمودن و گفتن که میان من و حق سبحانه و تعالی حجت است.

[احرام در لباس رنگ شده]

(و روی عن الكاهلي قال ساله رجل و انا حاضر عن الثوب يكون مصبوغا بالعصفر يغسل البسه و انا محرم فقال نعم ليس العصفور من الطيب و لكني اكره ان تلبس ما يشهرك به الناس.)

و منقولست در صحیح از عبد الله که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد و من حاضر بودم از جامه که آن را رنگ کرده باشند از گل کافشه و آن را بشویند آیا در حال احرام آن را می توانم پوشید فرمودند که بلی کافشه بوی خوش نیست و لیکن نمی خواهم که چیزی به پوشی که انگشت نما شوی چنانکه ظاهر است و به همین مضمون احادیث صحیحه و کالصحیح وارد شده است.

(و ساله اسماعيل بن الفضل عن المحرم أ يلبس الثوب قد اصابه الطيب فقال اذا ذهب ريح الطيب فليلبسه.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۱

و منقولست در حسن کالصحیح

از اسماعیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرم که جامه احرامی را به پوشد که بوی خوش برداشته باشد چنانکه اکثر اوقات کافور را در جامه کفن و احرامی می گذارند و خوشبو می شود به بوی کافور حضرت فرمودند که هر گاه زایل شود به آن که بشویند یا بیاویزند که بوی خوش در آن نماند به پوشد آن جامه را که ضرر ندارد، و بر این مضمون احادیث صحیحه و موثقه کالصحیح و غیرهما وارد شده است و خلافتی نیست در این مسأله.

[احرام در لباس ابریشم]

(و روی عن ابی الحسن بن التّهدی قال سال سعد ابا عبد الله صلوات الله علیه و انا عنده عن الخمیصه سداها ابریشم و لحمتهما مرعزی فقال لا باس ان تحرم فیها انما یکره الخالص منها.)

منقولست کالصحیح از ابو الحسن که گفت سؤال کرد سعد و در بعضی از نسخ سعید الاعرج از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در وقتی که من در خدمت آن حضرت بودم از خمیصه که تارش ابریشم بوده باشد و پودش کرک بز حضرت فرمودند که باکی نیست که جامه احرامت باشد آن چه خوب نیست آنست که همه ابریشم باشد ممزوج ضرر ندارد.

و در کافی کالصحیح منقولست از ابو الحسن احمسی که گفت سؤال کرد از آن حضرت صلوات الله علیه ابو سعید از خمیصه و من نزد آن حضرت بودم و تارش ابریشم است آیا می توانید پوشید در سرما پس فرمودند که به پوشد.

و در صحیح از بزنی منقولست که ابن قیاما سؤال کرد از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما

از جامه قطنی که از ابریشم و پنبه است و ابریشم زیاده از نصف است آیا نماز در آن می تواند کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۲

حضرت فرمودند که باکی نیست حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه چند جبه چنین داشتند، و جبه از قبیل کابتی بوده است پنبه دار تنگ چون جامه عرب فراخ می شود در زمستان جامه تنگ می پوشیدند.

و کالصحیح روایت کرده است از ابو بصیر که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از خمیصه که تارش ابریشم باشد و پودش به جای مرعزی من غزل است یعنی ریسمان باشد فرمودند که باکی نیست که احرام گیرد در خمیصه آن چه بد است حریر محض است، و خمیصه ردایی بوده است از خز یا پشم یا ابریشم و دو رنگ بوده است و عبارت حدیث ابو بصیر موافق است با حدیث متن و عبارت ابو بصیر الحسن احمسی غیر عبادت متن است و اگر نه این بود که در فهرست سندش را به ابو الحسن نهی ذکر کرده است توهم می شد سقط و تصحیف چون غالب آنست که بترتیب از کافی بر می دارد، و کلینی در دو جا ذکر کرده است که به جای سعد ابو سعید سؤال کرده است و الله تعالی يعلم الواقع.

[خلوقی که به کعبه معظمه و به قبر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می باشد]

(و سال حماد بن عیسی عثمان ابا عبد الله صلوات الله علیه عن خلوق الکعبه و خلوق القبر یکون فی ثوب الاحرام فقال لا باس بهما هما طهوران.)

و منقولست در صحیح از حماد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از خلوقی که به کعبه معظمه و به قبر حضرت سید المرسلین

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ و آله می پاشند اگر در جامه احرامی باشد چونست حضرت فرمودند باکی نیست اگر در جامه احرامی باشد هر دو مطهرند یعنی چون بر قبر می پاشند از قبر ترشح می کند و به جامه احرامی می رسد و هم چنین در کعبه و چون این خلوق به قبر و کعبه رسیده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۳

مشرف شده است و چون به این کس می رسد این کس را از گناهان پاک می کند، و ممکن است که مراد این باشد که باکی نیست که به جامه احرامی رسد چون مشرفست و ظهور عبارت از تشرف باشد و چون متعارف این بود که غسل احرام را در مدینه مشرفه می کردند و جامه احرام را می پوشیدند و بعد از آن بمسجد شجره می رفتند و از آنجا احرام می گرفتند و در وقت رفتن زیارت وداع می کردند بسیار بود که در آن وقت خلوق را می پاشیدند و به جامه احرامی می رسید، و ممکن است که مراد این باشد که خلوق کعبه و خلوق قبر دو نوع باشد از بوی خوش که هر دو زعفران و عنبر و مشک داشته باشد و خلوق کعبه را نیز بر کعبه می پاشیده باشند در حال پاشیدن هر دو به کعبه به جامه رسیده باشد، و اول بحسب عبارت اظهر است.

و در صحیح عبد الله بن سنان، و در صحیح یعقوب بن شعیب از آن حضرت نیز منقولست که باکی نیست در آن که خلوق کعبه به جامه محرم برسد و نمی باید که بشویند زیرا که آن طهور است و لفظ طهور در حدیث عبد الله است و خلافی بحسب ظاهر نیست در استثنای خلوق

کعبه از بوی خوش محرم.

و در صحیح از هشام بن حکم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست در بوی خوشی که عطاران می فروشند در میان صفا و مروه و در کار نیست که بینی را بگیرد که آن بو را نشنود بلکه نگیرد.

(و سأل سماعه عن الرجل يصيب ثوبه زعفران الكعبه و هو محرم فقال لا بأس به و هو طهور فلا تتقه ان يصيبك.)

و در موثق از سماعه منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۴

سؤال کردم از شخصی که به جامه اش رسد زعفرانی که بر کعبه می پاشند و آن شخص محرم باشد حضرت فرمودند که باکی نیست و از آن اجتناب مکن که به جامه ات رسد و عامه قیاس کرده اند سایر بوی خوشها را و بسیار است که بخور می کنند بر دور کعبه، از آن ملاحظه می باید کرد مگر از روی تقیه.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که باکی نیست در خلوق کعبه.

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقولست از بعضی از اصحاب ما مرویست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از خلوق کعبه اگر به جامه محرم برسد آیا می باید شست حضرت فرمودند نه آن طهور است پس فرمودند که به جامه احرامی ریخته است و من نشستم.

[احرام در طیلسان]

(و روی الحلبي عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی المحرم یلبس الطیلسان المززر؟ قال نعم فی کتاب علی صلوات الله علیه لا تلبس طیلسانا حتی تحل ازراه و قال انما کره ذلك مخالفه ان یزره الجاهل علیه فاما الفقیه

فلا باس بان یلبسه.)

و بهشت سند صحیح و شش کالصحیح منقولست که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند از محرمی که طیلسان تکمه یا بند داشته باشد آیا جایز است پوشیدن فرمودند که بلی در کتابی که حضرت سید المرسلین املا کردند و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما نوشتند مذکور است که مپوش طیلسان را تا نگشایی و جدا نکنی از آن تکمها و بندهای آن را پس حضرت فرمودند که کراحت بند و تکمه داشتن از آن جهت است که مبادا جاهل عامی از روی نسیان به بند آن را اما عالم باکی نیست که بند دار را به پوشد. چون هر که عالم است خوف الهی دارد و تقوای او

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۵

نمی گذارد که فراموش کند بخلاف جاهل و ظاهر است که مراد از عالم متقی است و کسی که تقوی ندارد عالم نیست چنانکه در قرآن مجید در بسیار جایی وارد است این مضمون.

و به همین مضمون در صحیح از یعقوب از آن حضرت صلوات الله علیه نیز منقولست و طیلسان جامه ایست مانند یاپونچی و ظاهرا مخیط بوده است و الحال بالا پوش اهل هند است طیلسان مخیط است احوط آنست که مخیط نباشد و تا ضرورت سرما نباشد احوط آنست که نپوشد و اگر پوشد بندها را از آن بشکافد و اولی آنست که آن چه بر دور آن دوخته است آن را نیز بشکافد.

[احرام در جوراب و کفش]

(و ساله رفاعه بن موسی عن المحرم یلبس الجور بین فقال نعم و الخفین اذا اضطرَّ إليهما.)

و در صحیح منقولست از رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه از محرم که آیا جوراب می تواند پوشید فرمودند که بلی جوراب می تواند پوشیدن و موزه نیز می تواند پوشید هر گاه مضطر شود بهر دو، و این دو احتمال دارد.

یکی از آن که ضمیر راجع به خفین باشد و دیگر آن که راجع باشد به جوربین و خفین و مؤید ثانی است صحیح حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر محرمی که کم شود نعلین او و نعلین نداشته باشد می تواند موزه ها را پوشیدن هر گاه ضرور باشد کفش پوشیدن و جورابها را نیز می تواند پوشید هر گاه ضرور شود پوشیدن آن و چون ظاهر بحسب متعارف این بوده است که نعل عربی می پوشیده اند علما تجویز

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۶

نکرده اند کفش دیگر را اگر چه در لغت هر کفش را نعل می گویند و احتیاط با ایشان است.

(و روی محمّد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله عليه فی المحرم یلبس الخفّ اذا لم یکن له نعل قال نعم و لکن یشقّ ظهر القدم و یلبس المحرم القباء اذا لم یکن له رداء و یقلب ظهره لباطنه.)

و کالصحیح بلکه در صحیح زیرا که احادیث محمد بن مسلم را از علاء بن رزین روایت می کند و صدوق را به علاء بن رزین ده سند صحیح در این فهرست و ده سند صحیح در فهرست شیخ دارد به علاء بلکه علاء در جمیع اسانید کتب محمد بن مسلم مذکور است لهذا شیخ و نجاشی طرق خود را بکتاب محمد بن مسلم نقل نکرده اند و به علاء او ذکر کرده اند، لهذا علامه در کتب خود حکم به صحت این احادیث

کرده است که محمد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله سؤال کرد از محرمی که موزه به پوشد هر گاه نعل نداشته باشد فرمودند که بلی می تواند پوشید و لیکن پشت پا را از موزه می شکافد، و محرم قبا می پوشد هر گاه لنگ نداشته باشد و پشت قبا را رو می کنند.

و در موثق کالصحیح از ابو بصیر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است به همین مضمون با زیادتى آن که دستها را در دستهای قبا نکنند و بند طیلسان را نبندد.

و در صحیح از عمر بن یزید منقولست که آن حضرت سلام الله علیه فرمودند که محرم موزه ها را می پوشد هر گاه نیابد نعلین را و اگر ردا نداشته باشد پیراهن را مانند ردا بر دوش می گیرد و قبا را بر عکس می پوشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۷

و در صحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه محرم مضطر شود و جامه دیگر نداشته باشد غیر از قبا آن را مقلوب می کند می پوشد و دستها را در دستهای قبا داخل نمی کند و ظاهر این اخبار آنست که پشت را رو می کند و صریح نیز گذشت و اولی آنست که پائین را نیز بالا کند.

چنانکه منقول است در حسن کالصحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که محرم شود و مضطر شود به پوشیدن جامه از جبهه سرما یا گرما و بغیر از قبا نداشته باشد آن قبا را بگرداند و بالای آن را پایین کند یعنی هر دو نکس را بفعال آورد علی الظاهر.

[احرام در لباس دگمه دار]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد

اللَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ لَا تَلْبَسْ ثُوبًا لَهُ أَزْرَارٌ وَأَنْتَ مُحْرَمٌ إِلَّا أَنْ تَنْكَسَهُ وَلَا ثُوبًا تَدْرَعُهُ وَلَا سُرَاوِيلًا إِلَّا أَنْ لَا يَكُونَ لَكَ أَزْرَارٌ وَلَا خَفَّيْنِ إِلَّا أَنْ لَا يَكُونَ لَكَ نَعْلٌ.

و در بعضی از نسخ نعلان است و به اسانید صحیحه منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مپوش جامه را که تکمه و بند داشته باشد در حالت احرام مگر آن که بر عکس به پوشی آن را و مپوش جامه را که مانند پیراهن اعضا را فرو گیرد و داخل است در این کپنک هر چند مخیط نیست، و مپوش زیر جامه را مگر آن که لنگ نداشته باشی و مپوش موزه ها را مگر آن که نعلین نداشته باشی.

و در موثق از حمران منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات علیه فرمودند که محرم زیر جامه می تواند پوشید هر گاه لنگ نداشته باشی و موزه می تواند پوشید هر گاه نعل نداشته باشد و ظاهر اخبار متواتره آنست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۸

مانند جوراب و چاقشور و موزه را نتوان پوشیدن، و حدیثی ندیده ام که مانند کفش را نتوان پوشیدن و مشهور میان اصحاب آنست که جایز نیست مانند کفش و مسح را پوشیدن و احوط ترکست و الله تعالی يعلم.

و روی زراره عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عما يكره للمحرم ان يلبسه فقال يلبس كل ثوب الا ثوبا يتدرعه.

و به اسانید صحیحه منقولست که از یکی از دو معصوم صلوات الله علیهما سؤال کرد زراره از آن چه خوب نیست محرم را که به پوشد حضرت فرمودند که هر جامه

را می تواند پوشید مگر جامه را که بدنش را فرا گیرد مانند قبا و پیراهن.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال لا-باس بان یغیر المحرم ثیابه و لکن اذا دخل مکه لبس ثوبی احرامه اللّذین احرم فیهما و کره ان یبیعهما و قد رویت رخصه فی بیعهما.)

و به اسانید صحیحه منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که محرم جامه های احرام را تغییر بدهد و لیکن چون داخل مکه می شود جامه های اول را که احرام در آن گرفته است می پوشد و مکروهست که جامه های احرام را بفروشد.

و در روایتی وارد است که رخصت داده اند فروختن آن را یعنی بهتر آنست که تا تواند نفروشد بلکه کفن خود کند و اگر بسیار ضرور شود می تواند فروخت.

[خوایدن بر فرش رنگی]

(و روی ابو بصیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سمعته یقول اکره ان ینام المحرم علی الفراش الا صفر او المرفقه الصّفراء.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۶۹

و در موثق و در صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که مرا خوش نمی آید و مکروه می دانم که محرم بخوابد بر فرش زرد یا تکیه کند بر تکیه گاه زرد و لفظ الصّفراء در بسیاری از نسخ نبود و از قلم نساخ افتاده است و در کافی و یب هست و اگر نباشد نیز مراد است.

[احرام در لباس خز]

(و سال عبد الرحمن بن الحجاج ابا الحسن صلوات الله علیه عن المحرم یلبس الخزّ و فقال لا باس.)

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا محرم جامه که از خز بافته باشند می تواند پوشید حضرت فرمودند که باکی نیست چون در آن نماز می توان کرد.

[احرام با اسلحه]

(و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال المحرم اذا خاف لبس السّلاح.)

و منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه محرم خوف داشته باشد از دشمنان سلاح می تواند پوشید و ظاهر حدیث آنست که اگر خوف نداشته باشد سلاح نمی تواند پوشید، و به همین مضمون است حدیث کالصحیح از زراره که گفت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی محرم شود

و سلاح پوشیده باشد هر گاه از دشمن خوف داشته باشد.

و در صحیح از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر محرم خوف داشته باشد از دشمن و سلاح به پوشد بر او کفاره نیست.

[لباس اضافی در احرام]

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما قال سألته عن المحرم اذا احتاج إلى ضرّوب من الثياب مختلفه فقال صلوات الله عليه لكلّ صنف منها فداء.)

و كالصحيح و در صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که محمد گفت سؤال کردم از یکی از ایشان از محرم هر گاه محتاج شود به چند قسم از جامه‌های مختلف مثل پوستین و عمامه و زیر جامه حضرت فرمودند که از جبهه هر قسمی یک فدا می‌دهد، و ظاهر آنست که از جبهه سرما یا گرما اگر ضرور شود گناه نیست و کفاره هست و اگر ضرور نشود هر دو هست و این در صورتیست که مخیط باشد و اگر جامه غیر مخیط باشد بیست لنگ و بیست ردا بالای هم ضرر ندارد و کفاره نیست

و تا مقدور باشد آن را مقدم می دارد چنانکه بعضی در میان دو ردا پنبه می گذارند.

چنانکه در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا محرم جمع می تواند کرد میان جامه که احرام در آن گرفته باشد و غیر آن حضرت فرمودند که باکی نیست اگر همه طاهر باشند.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از محرمی که دو جامه احرامی بر دوش اندازد حضرت فرمودند که بلی اگر خواهد و سه جامه می تواند و به آن دفع می کند از خود سرما و گرما را یعنی عاقل کار عبث نمی کند البته از جهت ضرورتی چنین می کند.

[احرام در لباس نجس]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۱

عن المحرم تصیب ثوبه الجنابه قال لا یلبسه حتّی یغسله و احرامه تام.)

و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از محرمی که محتلم شود و جامه احرامش نجس شود یا به سبب دیگر حضرت فرمودند که نپوشد آن جامه را تا نشوید آن را، و به سبب احتلام یا نجاست جامه احرام برهم نمی خورد بلکه صحیح است.

و در صحیحه محمد بن مسلم و صحیحه حلبی نیز گذشت و ظاهر این اخبار آنست که می باید جامه احرام همیشه پاک باشد و احوط آنست که در همه اوقات احرام دو جامه پاک پوشیده باشد و اگر نجس شود بدل کند به جامه طاهر مگر آن که نداشته باشد و اگر قبا

یا پیراهن داشته باشد در حالت شستن آنها را وارونه بر دوش می اندازد.

[پوشاندن صورت برای زنان]

(و فی روایه حماد بن عثمان عن حریر قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه المحرمه تسدل الثوب علی وجهها إلى الذقن.)

و چون از احکام مردان فارغ شد شروع نمود در احکام زنان و بهتر آن بود که بابتی جدا ذکر کند چنانکه داب محدثین است و اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زنی که احرام می گیرد با آن که می باید روی او باز باشد و احرام مردان در سر ایشان است که می باید همیشه باز باشد، و احرام در روی ایشان است که همیشه باز باشد اگر در مانند کجاوه باشند، و اگر بر شتر سوار باشند می توانند برقی بیندازند بر رو که تا ذقن ایشان پوشیده باشد، و اگر روی خود را باز گذارند ظاهرا خوب باشد بلکه بهتر و این نیز آزمایشی دیگر است محرمان را که زنان رو باز باشند و مردان به ایشان نظر نکنند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۲

و در صحیح عیص منقولست که تا سر بینی می آویزد، و در صحیح (حلبی آنست که رو را باز گذارند و تا دهان می توان آویخت.

و فی روایه معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه انه قال تسدل المرأة الثوب علی وجهها من اعلاها إلى النحر اذا كانت راکبه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زن برقع را بر رو می آویزد از بالا تا گود گردن هر گاه سوار باشد یعنی بر شتر تا او را نتوانند دیدن و احادیث سابقه را حمل می توان

کرد بر حالت پیاده مثل حالت طواف یا بترتیب که تا سر بینی هر گاه پیاده باشد و بر مانند اسب و استر تا ذقن یا دهن و بر الاغ تا ذقن، و ظاهر جمع آنست که سواره بر هر چه باشد تا نحر و پیاده بحسب فضیلت باشد هر چند کمتر باشد بهتر باشد و جمعی گفته اند که می باید بر روی او نخورد چنانکه از مو می بافند و همیشه زنان عرب بر رو می بندند و این احوط است.

(و روی عبد الله بن میمون عن الصادق عن ابیه صلوات الله علیهما قال المحرمه لا تتنقب لأن احرام المرأه فی وجهها و احرام الرّجل فی رأسه.)

و در حسن کالصحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که زنی که احرام گرفته باشد نقاب نمی اندازد زیرا که احرام زن در روی اوست و احرام مرد در سر اوست و ظاهرا بر سیل کراحت باشد، و یا آن که آن چه بر روی بندند نقاب باشد و هر چه را آویزند نقاب نگویند و این وجهی است در جمع و لیکن ظاهرا تعلیل خلاف این وجهست، و اینها در وقت رفتن است و در منزل قصور ندارد.

چنانکه در صحیح از زراره منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۳

امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مردی که محرم باشد در وقت خواب روی خود را می تواند پوشید که مگس او را آزار ندهد حضرت فرمودند که بلی و لیکن سر را نپوشاند و باکی نیست که زن محرمه در وقت خواب روی خود را به پوشاند و ممکن است که از جبهه ضرورت باشد چون ضرر پشه

و مگس نیز عظیم است.

(و مّر ابو جعفر صلوات الله عليه بامرأه محرمه و قد استترت بمروحه فاماط المروحه بقضيبه عن وجهها.)

و كالصحيح منقولست از بزنی که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه گذشتند بر زنی که محرم بوده باد زنی را در پیش رو داشته بود که نامحرم روی او را نه بیند یا آفتاب به او ضرر نرساند و حضرت چوبی در دست داشتند از جهت راندن شتر بر آن مروحه زدند و آن را دور انداختند تا روی آن زن باز شد، و ممکن است که بر رو بسته باشد حضرت چنان فرموده باشد که نمی باید بر رو خورد.

(و روی عبد الله بن سنان عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال تلبس المرأة المحرمه الحائض تحت ثيابها غلاله.)

و به اسانید صحیح منقولست که آن حضرت فرمودند که زنی که محرم باشد و حیض باشد در زیر جامهای احرام جامه می تواند پوشید که دفع حیض کند از جامهای احرام و این غلاله مخیط است مانند زیر جامه و بخصوص این جامه اجماع است که حیض می تواند پوشید و در جامهای دیگر خلافتست که خواهد آمد إن شاء الله.

(و روی یحیی بن ابی العلاء عن ابی عبد الله عن ابيه صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۴

علیها أنه کره للمحرمه البرقع و القفازین.)

و كالصحيح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه کراهت داشتند که زن محرم برقع بیندازد و یا قفازها را در دست کند و قفاز زینتی است که زنان عرب چون جامهای فراخ می پوشند از جهه دفع

سرما بر بازوی خود می بسته اند بازو بند پنبه داری و بندها و تکمه ها داشته است که محکم بر بازو می بسته اند که بازوی ایشان گرم باشد و بعضی از اوقات از حریر و طلا باف می کرده اند، و گاه هست که اطلاق می کنند بر زینت دست و پا مانند دست برنج و خلخال اما کراهت برقع چون رو را می پوشاند یا زینت نیز بوده است به اعتبار تزیین و اما قفاز به اعتبار آن که مخیط است و تکمه اش را می بسته اند و یا بواسطه زینت و کراهت در اینجا اعم است از حرمت و کراهت.

[احرام زن در شلوار]

(و سألہ محمد بن علی الحلبي عن المرأة اذا احمرت اتلبس السراويل فقال نعم انما تريد بذلك الشتر).

و در صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آیا زنی که احرام گیرد زیر جامه پا می تواند کرد فرمودند که بلی غرضش از پوشیدن زیر جامه آنست که خود را مستور دارد مبادا نظر کسی بر ساق پای او یا بالاتر بیفتد، و هر چند زنان بیشتر درستر کوشند بهتر است و بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که مخیط پوشیدن زنان در حال احرام جایز است.

[زنی که احرام گیرد هر زینتی می تواند کرد غیر گوشواره و گردن بند]

(و روی الكاهلي عن صلوات الله عليه انه قال تلبس المرأة المحرمة الحلبي كله الا القرط المشهوره و القلاذه المشهوره).

و در حسن كالصحيح یا صحیح منقولست که حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۵

صادق صلوات الله عليه فرمودند که زنی که احرام گیرد هر زینتی می تواند کرد غیر گوشواره و گردن بند که ظاهر است و زینت زن مشروط است که همیشه کند و آن را به دیگری ظاهر نسازد که سبب افتادن زوج و غیر او نشود.

(و سألہ صلوات الله عليه عامر بن جذاعه عن مصبغات الثياب تلبسها المرأة المحرمة فقال لا باس الا المقدم المشهور).

و در صحیح از صفوان از عامر منقولست و عامر مختلف فیه است و عامر گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که جامهای رنگین را می تواند پوشیدن زنی که محرمه باشد حضرت فرمودند که باکی نیست مگر جامه قرمزی یا سرخ بسیار تیره یا مطلق رنگ تیره. که دیگران آن جامه را به بیند به آن که شوهرش با

او باشد یا اجانب او را بینند.

(و روی محمد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه في المحرمه انها تلبس الحلی كله الا حلینا مشهورا لزینه.)

و در تهذیب للزینه است و کالصحیح منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که زن محرم هر زینتی می تواند پوشیدن مگر زینتی را که اظهار کند و معتادش نباشد بلکه از جهت زینت به پوشد.

(و سألہ سماعه عن المحرمه تلبس الحریر فقال لا یصلح لها ان تلبس حریرا محضا لا خلط فیہ و اما الخز و العلم فی الثوب فلا یاس بان تلبسه و هی محرمه و ان مرّ بها رجل استترت منه بثوبها و لا تستر بیدها من الشمس و تلبس الخز اما انهم یقولون ان فی الخز حریرا و انما یکره الحریر المبهم.)

و در موثق منقول است از سماعه که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از زن محرمه که آیا ابریشمین می تواند پوشید فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۶

نمی تواند حریر محض را پوشیدن که چیزی به آن مخلوط نباشد مانند پنبه و کتان و خز و نقره اما جامه که از کرک خز بافته باشند یا علم جامه حریر محض باشد در حالت احرام می تواند پوشید و اگر مردی بر او بگذرد جامه اش از پیش رو نگاه دارد تا آن نامحرم بگذرد و دست خود را از پیش رو نگاه ندارد که مانع آفتاب شود و جامه می تواند پوشید، و عامه می گویند که جامه خز ابریشم دارد ابریشم که با خز ممزوج باشد ضرر ندارد و آن چه مکروهست حریر خالص است، و ظاهر این حدیث حرمت حریر محض

است زنان را و چون معارض دارد حمل بر کراهت می تواند کرد به قرینه جز و آخر و احتیاط در ترکست.

(و سألہ ابو بصیر المرادی عن القزّ تلبسه المرأة فی الاحرام قال لا باس انما یکره الحریر المبهم).

و کالصحیح منقول است از ابو بصیر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از جامه که کج داشته باشد زن در حال احرام می تواند پوشید حضرت فرمودند که باکی نیست آن چه بد است حریر محض است و ظاهر آخر حدیث آنست که مخلوط باشد و محتمل است که مراد این باشد که در کج احرام می توان گرفت یا در حال احرام جامه کجینه می تواند پوشید و ابریشم خالص نمی توان پوشید و گذشت حدیث مرسلی که کج و ابریشم یک حکم دارد و ظاهر اخبار بسیار آنست که فرق هست.

(و سألہ یعقوب بن شعیب عن المرأة تلبس الحلّی قال تلبس المسکة و الخللین).

و در صحیح منقولست از یعقوب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زن که آیا زرینه آلات می تواند پوشید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۷

فرمودند که دست برنجن و خلخالی که در پاها می کنند می توانند پوشید و شیخ در صحیح به هیجده سند روایت کرده است از یعقوب بن شعیب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زن پیر می تواند پوشید که تکمه یا بندش را ببندد و جامه حریر و خز دیا می تواند پوشید حضرت فرمودند که بلی باکی نیست و خلخالین و مسک می تواند پوشید.

و چون صدوق به جزء اول اعتقاد ندارد اکتفا به جزء آخر کرده

است و این حدیث دلالت می کند بر جواز پوشیدن حریر زنان را، و ممکن است بر آن که حمل کنند بر آن که حریر با خز یا دیبا با خز باشد یا مطلقا بنا بر آن که گذشت که مراد از دیبا جامه رنگین یا دو رنگست و در حقیقت دیبا نیست که از حریر باشد و محتمل است که احادیث منع را حمل کنند بر کراهت یا بر آن که دو جامه احرام حریر باشد، و این وجه در جمع بهترین وجوهست بحسب ظاهر و اگر چه اخبار منع بلفظ کراهت وارد شده است و لیکن اطلاق کراهت بر حرمت در احادیث شایع است.

و در صحیح از عیص منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زن محرمه هر جامه که خواهد می تواند پوشید غیر از حریر و قفازین و مکروهست که نقاب به بندد و باکی نیست که جامه را بیاویزد بر رو عرض کردم که تا کجا می آویزند فرمودند که تا طرف بینی آن قدر که تواند دید.

و در حسن کالصحیح منقولست از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امام محمد باقر صلوات الله گذشتند بر زنی که نقاب بسته بود در حال احرام حضرت فرمودند که احرام بگیر و روی خود را باز کن و جامه را از بالای سر بیاویز زیرا که چون نقاب می بندی رنگت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۷۸

آفتاب متغیر نمی شود، پس شخصی از حضرت پرسید که جامه که می آویزد تا کجا بیاویزد حضرت فرمودند که چشمهای او را به پوشاند گفت عرض کردم که تا دهن برسد فرمودند که

بلی، پس حضرت امام جعفر صلوات الله علیه فرمودند که زن محرمه زرینه آلات نمی پوشد و جامهای رنگین نمی پوشد مگر رنگی که جامه و بدن را رنگین نکند به آن که رنگ پس ندهد.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که زرینه آلات پوشیده باشد و خلخال در پا داشته باشد و دست برنجن در دست داشته باشد و گوشوارهای طلا و نقره در گوش کرده باشد آیا در حال احرام اینها را بحال خود می گذارد و پیش از احرام اینها را می پوشیده باشد در احرام می گذارد بحال خود یا باز می کند حضرت فرمودند که می پوشد و بحال خود می گذارد بی آن که ظاهر سازد به مردان در حال سواری یا پیاده و به این حدیث جمع می شود میان روایات که هر زینتی که عادت داشته است می تواند پوشید بشرط آن که به کسی ننماید.

(و روی الحلبي عن أبي عبد الله صلوات الله علیه قال لا- باس ان تحرم المرأة في الذهب و الخز و ليس يكره ألما الحرير المحض).

و به اسانید صحیحه معتبره که شش صحیح است و پنج حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که زن احرام گیرد یعنی جامه احرامی او طلا- باف باشد یا خز باف باشد یا طلا را با خز بافته باشند و مکروه نیست مگر حریر محض، و ظاهر آنست که امتزاج به طلا یا خز جامه را از حریر محض بودن می اندازد.

(و فی روایه حریر قال اذا كان للمرأة حلّی لم تحدّثه للإحرام لم

لوامع

تنزع حلیها.)

و به اسانید صحیحه که پنجاه و دو سند است منقولست از حریر که گفت حضرت فرمودند که هر گاه زن را زیوری باشد که در حال احرام نپوشیده باشد بلکه معتاد او بوده است که می پوشیده است در حال احرام آن را از خود باز نمی کند چنانکه گذشت.

[عمامه برای زن در احرام]

(و روی عن ابي الحسن التّهدیّ قال سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه و انا حاضر عن المرأة تحرم في العمامه و لها علم قال نعم لا باس.)

و کالصحیح منقولست از ابو الحسن که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند و من حاضر بودم از زنی که احرام گیرد در عمامه که او را علم بوده باشد فرمودند که بلی می تواند گرفت باکی نیست و ظاهرش آنست که زن در جامه رنگین و گلی احرام تواند گرفت و نه مثل مردانست، یا آن که لا باس منافات با کراهت ندارد و عمامه مردان بزرگتر از مقنعه زنان نبوده است غالباً و ظاهر می شود که زنان را می باید که جامه احرامی به پوشند اگر چه پیراهن پوشیده باشد و ظاهراً زیر جامه را عرض لنگ توانند پوشید و اگر دو لنگ ببندند مانند مردان احوط است.

(و ساله سعید الاعرج عن المحرم یعقد ازراه فی عنقه قال لا.)

و منقولست در موثق کالصحیح از سعید که گفت سؤال کردم از محرمی که جایز باشد او را پوشیدن مخیط که قبا به پوشد آیا بند قبا را در گردن می تواند بست فرمودند که نه و در بعضی از نسخ ازراه یعنی لنگی را ردا می کند می تواند بستن در گردن و ظاهراً را

از نساخ زیاد شده باشد و لنگی که بر کمر می بندد آن را می تواند بست اگر چه بعضی گفته اند که ریسمانی بر بالای او پیچید، یا رو پاکی دراز را بر بالای آن پیچید و این حرجی است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۰

منفی است به آیات و اخبار با آن که همیشه از زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله تا حال می بسته اند و اگر نمی تواند بستن البته می فرمودند که چنین می کنید.

[چیزی که سر را پوشاند]

(و ساله محمد بن مسلم عن المحرم يضع عصام القربه علی رأسه اذا استقی فقال نعم.)

و کالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که بند مشگ را بر سر گذارد چنانکه سقایان آنجا چنین می کنند و آن تسمه مشگ بعضی از سر را می پوشاند حضرت فرمودند که باکی نیست و به سبب ضرورت مستثنی خواهد بود با آن که معلوم نیست که این را سر پوشیدن گویند.

(و ساله یعقوب بن شعیب عن الرجل المحرم یكون به القرحة یربطها او یعصبها بخرقه قال نعم.)

و در حسن کالصحیح یا صحیح چنانکه علامه گفته است از یعقوب منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که محرم باشد و دملی یا جراحی داشته باشد در سر یا اعم از سر و بدن آیا آن را می تواند بست به دستمال و مانند آن که مبادا خون جای دیگر را نجس کند فرمودند که بلی، یا آن که مخیط نیست بلکه دغدغه به اعتبار سر پوشیدنست و در ضرورت جایز است.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست

که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که اگر کسی صداع داشته باشد دستمالی بر سر بندد، و احادیث صحیحه در این باب وارد است و خواهد آمد و این اخبار در این باب مناسب نیست.

[کمر بند]

(و روی عمران الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال المحرم يشدّ على بطنه العمامه و ان شاء يعصبها على موضع الازار و لا يرفعها إلى صدره.)

و در صحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که محرم بر شکم خود می تواند بست دستار را از جهت پیاده روی یا گرسنگی یا زخم یا دمل و اگر خواهد بر موضع لنگ می بندد و لیکن بالا نمیرد به سینه و دور نیست که این بستن از جهت آن باشد که لنگ به زودی باز نشود.

(و روی ابن فضال عن يونس بن يعقوب قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه عن المحرم يشدّ الهميان في وسطه فقال نعم و ما خيره بعد نفقته.)

و در موثق كالصحيح يا صحيح منقولست از یونس که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا محرم همیان زر را در کمر می تواند بست با آن که غالباً مخیط است فرمودند که بلی و چیست خیر او و بعد از رفتن خرجی راه یعنی هلاک خواهد شد اگر ضبط نکند خرجی راه را هلاک می شود یا می باید که گدائی کردن، و بحسب ظاهر شامل شاهی و اشرفی هست اگر در اشرفی ظاهر نباشد چنانکه الحال مدار بر این است.

(و فی روایه ابي بصير عنه صلوات الله عليه أنه قال كان ابي صلوات الله عليه يشدّ

علی بطنه نفقته یستوثق بها فانها تمام حجّه.)

و کلینی و صدوق در صحیح روایت کرده اند از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از محرمی که عمامه را بر شکمش بندد فرمودند نه یعنی به عبث و سابق که جایز بود از جهت ضرورت بود پس حضرت فرمودند که محرم بر شکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۲

خود می بندد کمربندی را که نفقه اش در آنجاست و نیکو می بندد زیرا که چیزیست که سبب اتمام حجست که اگر ببرند حج او تمام نخواهد شد و در راه هلاک می شود، یا آن که حفظ نفقه واجبست و ترک واجب حجرا از کمال می اندازد.

و این عبارت اظهر است که حضرت باقر صلوات الله علیه حال محرم را گوید، و ظاهرا لفظ یقول بعد از علیه از نساخ افتاده باشد و متعارف نبود که ائمه هدی صلوات الله علیهم زر در کمر بندند: همیشه ایشان و کلاه داشتند و عبارت علل نیز خوبست اگر از نساخ چیزی نیفتاده باشد و عبارت چنین است که ابو بصیر گفت سؤال کردم از حضرت که آیا محرم کمربندی را که نفقه او در آنجاست بر کمر می تواند بست حضرت فرمودند که خوب نگاه دارد که نفقه از تمام حج اوست و ممکن است که دو حدیث باشد و لیکن بعید است و ضبط کلینی متبع است رضی الله تعالی عنه و عنهم.

و در صحیح از یعقوب بن شعیب منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از محرم که شاهیها را در جامه اش می بندد حضرت فرمودند که بلی کمر بند و همیان نیز می تواند برداشت.

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه

که باکی نیست در پوشیدن انگشتری محرم را.

و کلینی بعد از این گفته است که در روایتی دیگر وارد است که از جهه زینت نباشد و آن روایت کالصحیح است از مسمع از آن حضرت صلوات الله علیه، و از تعلیلات آینده در سرمه و آینه نیز ظاهر می شود که از جهه زینت خوب نباشد.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل بن بزیع منقولست که گفت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۳

امام موسی کاظم صلوات الله علیه را دیدم که در طواف انگشتر در دست داشتند.

و در صحیح دیگر گفت حضرت امام رضا صلوات الله علیه را دیدم که در حالت احرام انگشتر پوشیده بودند، و احوط ترکست چون نفس گول می زند، و ظاهر است که ائمه هدی صلوات الله علیهم هر چه می کرده اند لله بوده است نه از جهه هوای نفس.

باب ما یجوز للمحرم اتیانہ و استعمالہ و ما لا یجوز من جمیع الانواع

[سرمه کشیدن برای محرم]

(روی أبو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا باس للمحرم ان یکتحل بکحل لیس فیه مسک و لا کافور اذا اشتکی عینه و تکتحل المرأه المحرمه بالکحل کلہ الا کحل اسود لزینہ.)

این بابی است در بیان آن چه جایز است محرم را که آن را به جا آورد و استعمال کند و آن چه جایز نیست از جمیع انواع منہیات و ظاهر کلام صدوق مثل ظاهر بسیاری از روایات خصوصاً نیت احرام آنست که احرام حقیقتش کف نفس است از جامه مخیط یا شبه آن و کف نفس از نسا و طیب است، و محرمات دیگر واجبست در احرام بنا بر این آن سه را در باب سابق ذکر نمود و باقی را در این باب، یا آن که آن

چه اهتمام به شان او بیشتر بود اول ذکر نمود تا موافق باشد با گفته اصحاب.

منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست محرم را که سرمه یا دارو در چشم کشد به چیزی که در آن مشک و کافور نبوده باشد از جهه درد چشم و زن محرمه سرمه می تواند کشید مگر سرمه سیاه از جهه زینت یعنی بقصد زینت یا آن که زینت لازمه اوست، و همین جمله آخر عبارت صحیحه زراره است به تغییری که از نساخته شده است و آن الا کحل اسود للزینه که چون استثنا در کلام موجب است واجب النصب است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۵

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که مرد و زن محرم سرمه سیاه بر چشم نکشند مگر بواسطه مرض.

و در صحیح دیگر از او منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که دارو و سرمه در چشم می تواند کشید محرم هر گاه بوی خوش نداشته باشد و از جهه زینت باشد.

و در صحیح حریر منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که زن محرمه سرمه سیاه در چشم نکشد که سیاه زینت است.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله عليه که زن در احرام سرمه می کشد؟ فرمودند که نکشد گفتم که اگر بوی خوش نداشته باشد فرمودند که مکروهست چون زینت است.

(و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال یکتحل المحرم عینیه ان شاء بصبر لیس فیہ زعفران و لا ورس.)

منقولست که حضرت امام محمد

باقر صلوات الله عليه فرمودند که محرم دارو می تواند کشید اگر خواهد به چدروایی «۱» که در آن زعفران و ورس نباشد.

و در صحیح ابن سنان و صحیح هارون استثنا شده است زعفران چون در داروها بیشتر داخل می کردند، و از احادیث صحیح و حسنه کالصحیح ظاهر می شود که محرم سرمه سیاه در چشم نمی تواند کشید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۶

خصوصا زن مگر از جهت ضرورت و مرض و سرمه که بوی خوش داشته باشد نیز نمی تواند کشید مگر از جهت دوا و بوی خوش مطلق واقع شده است. و پنج چیز خاص نیز متفرق وارد شده است و خواهد آمد خلاف در بوی خوش و احوط اجتنابست از مطلق بوی خوش در دارو و غیره.

[نگاه در آینه]

(و روی حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا تنظر فی المرأه و أنت محرم لأنّه من الزّینه.)

و به اسانید صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نگه به آینه مکن در حال احرام زیرا که نگاه کردن زینت است یعنی فی نفسه زینت است یا به زینت می دارد یا آلت زینت است.

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله فرمودند که زن نظر به آینه نکند از جهت زینت، و در صحیح دیگر از او به همین عبارت به زیادتی که اگر نظر کند تلبیه را تجدید کند و احوط اجتناب است از نظر کردن در آینه مطلقا و از هر چه رو نماید از اجسام شفافه حتی از نظر کردن در آبی که روی خود را در آن به بیند اگر چه در

غیر آینه حرمت ظاهر نیست بلکه در آینه نیز.

[مسواک زدن]

(و روی عن معاویه بن عمار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه فی المحرم یستاک قال نعم قال قلت فان أدمی یستاک قال نعم هو من السنه.)

و به اسانید صحیحہ منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا محرم مسواک می تواند کرد فرمودند که بلی عرض نمودم که اگر به سبب مسواک کردن خون در آید از دهن مسواک می تواند کرد فرمودند که بلی مسواک کردن از جمله سنتهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۷

حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله و آن حضرت مطلقا امر مسواک فرموده اند که در احرام و غیر آن و نفرموده است که اگر خون در آید مسواک مکنید بلکه فرموده اند که مهما أمکن چنان کنید که خون در نیاید.

چنانکه در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا محرم مسواک می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و چنان نکند که خون در آید یعنی به همواری مسواک کند و زور نکند که خون در آید.

[حجامت کردن]

(و روی حماد عن حریز عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا باس ان یحتجم المحرم ما لم یحلق او یقلع الشعر.)

و به اسانید صحیحہ منقولست که پانزده سند است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که محرم حجامت کند ما دام که جای حجامت را نتراشد یا موی آن را نکند، و ظاهرا تردید از راویست که نمی داند که حضرت ما لم یحلق الشعر فرموده اند یا ما لم یقلع الشعر و ممکن است که مراد از

قلع شعر کردن باشد عوض تراشیدن.

و در تهذیب ما لم یقطع الشعر است و این عبارت احسن است چون ظاهرش چیدن است.

و منقولست در حسن کالصحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که آیا محرم حجامت می تواند کرد فرمودند که نه مگر آن که علاج نداشته باشد و ضرور شود که در این صورت حجامت می کند و لیکن جای حجامت را نمی تراشد.

(و احتجم الحسن بن علی صلوات الله علیهما و هو محرم.)

و منقولست که سید جوانان اهل بهشت حضرت امام حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۸

صلوات الله علیه حجامت فرمودند در حالت احرام.

منقولست در قوی کالصحیح از مقاتل که دیدم حضرت امام رضا صلوات الله علیه را که در حالت احرام در روز جمعه وقت زوال بر سر راه حجامت فرمودند، و از آن حضرت صلوات الله منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله محرم بودند و روزه بودند و حجامت فرمودند.

(و سال ذریح ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المحرم یحتجم فقال نعم اذا خشی الدم) و منقولست در حسن کالصحیح و در قوی کالصحیح از ذریح که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که آیا محرم حجامت می تواند کرد فرمودند که بلی هر گاه به سبب زیادتی خون ترسد از بیماری و هلاک می تواند حجامت کرد.

و در حسن از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که محرم حجامت نکند مگر آن که خوف داشته باشد بر نفس خود که نماز نتواند کردن یعنی ایستاده یا صحیحا مثل آن که صداع عظیم یا درد چشم عظیم

داشته باشد که باید ایما کردن یا خوف اغما داشته باشد که نتواند نماز کردن به آن که بی شعور شود.

و کالصحیح منقولست از حسن که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که محرم حجامت می تواند کرد حضرت فرمودند که نه مگر آن که خوف تلف داشته باشد یا اطباء خوف داشته باشند و نتواند نماز کردن، و فرمودند که اگر خون آزار دهد او را باکی نیست حجامت و لیکن موی مکان حجامت را نتراشد و فرمودند که هر گاه مضطر شود به تراشیدن پشت کردن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۸۹

بتراشد و بر او چیزی نیست.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اگر ضرور شود تراشیدن موی پشت سر بتراشد آن را که باکی نیست و اگر ضرور نشود و بتراشد کفاره تراشیدن موی سر بر او لازم است و بهتر آنست که تا ضرور نشود حجامت نکند چنانکه ظاهر می شود از این اخبار و غیر آن.

[کندن دندان]

(و سال الحسن الصیقل ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المحرم يؤذیه ضرسه أ يقلعه قال نعم لا باس به.)

و کالصحیح منقولست که حسن از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد از محرمی که دندانش درد داشته باشد و او را آزار دهد آیا می تواند کند فرمودند که بلی باکی نیست.

و در حدیث قوی از آن حضرت منقولست که گوسفندی بر او لازمست و احوط کشتن گوسفند است خصوصا وقتی که بسیار ضرور نشود به آن که احوط در این صورت نکندن دندانست.

(و روی عمران الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله علیه أنه سئل عن المحرم يكون

به الجرح فیتداوی بدواء زعفران فقال ان كان الزعفران غالباً علی الدّواء فلا و ان كانت الادویه غالبه علیه فلا باس.)

و در صحیح منقول است از عمران که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند از محرمی که جراحی داشته باشد و مداوا کنند او را بدوائی که در آن دوا زعفران باشد حضرت فرمودند که اگر زعفران غالب باشد بر او به آن که بوی زعفران دهد: دوا به آن نکند و اگر دوا بر آن غالب باشد به آن که زعفران مستهلک شده باشد و بوی زعفران نمانده باشد باکی نیست، و ظاهراً این جواب بنایش بر آنست که بحسب غالب چنان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۰

نمی شود که منحصر باشد دوا در امثال جراحات بر چنین دوا، و اگر نه می باید در این صورت نیز بد نباشد چون دفع ضرور واجب است نهایتش آن باشد که کفاره باید داد.

چنانکه منقول است در صحیح از معاویه بن عمار در محرمی که جراحی داشته باشد و مداوا کند جراحتش را به روغن بنفشه حضرت فرمودند که اگر از روی نادانی کرده است بر اوست که مسکینی را طعام دهد استحباً با چنانکه خواهد آمد که هر که فعلی از محرمات احرام را به جهالت کند غیر صید بر او کفاره واجب نیست و اگر عمداً کرده باشد گوسفندی می کشد و ممکن است که در این صورت ضرور نشده باشد.

[خون دمل]

(و ساله صلوات الله علیه معاویه بن عمار عن المحرم يعصر الدّم و يربط علیه الخرقه فقال لا باس.)

و به اسانید صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّه علیه از محرمی که دمل خود را بفشارد تا چرک و خورش بیرون آید و بر آنجا خرقة به بندد فرمودند که باکی نیست در خون بیرون آوردن اگر چه منهی عنه است و هم چنین در بستن و لیکن از جهة ضرورت باکی نیست.

(و قال صلوات اللّه علیه اذا اشتكى المحرم فليتداو بما يحلّ له ان ياكل و هو محرم.)

و كالصحيح منقولست از کنانی و از أبان از شیخش که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند که هر گاه محرم کوفتی داشته باشد پس می باید که مداوا کند به چیزی که حلال باشد محرم را خوردن مانند روغن و پیه و چربی گوشت. و ظاهرا بر سیل استجابست یا آن که تا بهم رسد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۱

دوایی چینی واجبست که دوایی نکند که بوی خوش داشته باشد مثلاً.

(و روی هشام بن سالم عن ابی عبد اللّه صلوات اللّه علیه اذا خرج بالمحرم الخراج و الدمّل فلیبّطه و لیداوه بزیت او بسمن.)

و در صحاح به بیست و پنج سند صحیح منقولست از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّه علیه فرمودند و در کافی و تهذیب قال اذا خرج است و داب صدوق نیز همین است از قلم نساخ یا تعجیل افتاده است که هر گاه بر بدن محرم بیرون آید دملهای ریزه یا بزرگ پس باید که بشکافند آن را به روغن زیتون یا روغن گاو و گوسفند یعنی تا ممکن است و در واقع ممکن است حضرات ائمه معصومین صلوات اللّه علیهم اعلم بوده اند از جمیع اطبا چنانکه متواتر است.

(و روی محمّد بن مسلم عن احدهما صلوات اللّه

عليهما في المحرم تشقّ يداه فقال يدهنهما بزيت او سمن او إهاله.)

و به اسانید صحیحہ کثیرہ منقولست از یکی صادقین صلوات اللہ علیہما در محرمی کہ دستہای او ترکد و در تہذیب تشققت است و عبارت متن را نیز بہ مضارع و ماضی می توان خواند اگر چه مؤنث سماعی است و لیکن مؤنث حقیقی نیست حضرت فرمودند کہ چرب کند دستہا را بہ روغن زیتون و روغن گوسفند و بہ چربی گوشت چون ضرورتست و ظاہر امر وجوبست یا استحباب یا جواز چون امر بعد از نہی است کہ غالب در این صورت اباحتست بمعنی اعم و وجوب و استحباب، و کراہت و اباحت از خارج ظاہر می شود، مثلاً اگر ترک دست بسیار باشد واجب است کہ چون عاقبت چنان می شود کہ نماز را بہ تیمم باید کرد و بسیار است کہ عالمی نجس می شود بہ آن کہ دفع ضرر مظنون واجبست عقلاً و شرعاً و ہم چنین باقی صور

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۲

و این مداوا مخصوص نیست بہ حالت احرام بلکہ ہمیشہ نافع است خصوصاً پیہ و چربی گوشت از مشایخ چنین دارم کہ بعد از خوردن اگر دستہا را بہم مالد ہر گاہ طعام چربی خوردہ باشد و بعد از آن اگر با آب گرم بشوید بہتر است و در آب سرد نیز نافع است، و قریب بہ پنجاہ سال است کہ بر این مداومت نمودہ ام و دستم نترکید با آن کہ قبل از این عمل ہمیشہ بہ ترکیدن دست مبتلا بودم و تعلیم بسیار کس نمودم و ہمہ منتفع شدند، و ہمین معنی از امثال این حدیث مستنبط می تواند شد و اگر

بنده هر کاری را بقصد اطاعت شارع به جا آورد بر هر فعلی مثاب خواهد بود.

[حنا گذاشتن]

(و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الصّباح الکنانی قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن المرأة ارادت ان تحرم فتحوّفت الشقاق و تخضبت [یا] تخضب بالحناء قبل ذلك؟ قال ما يعجبني ان تفعل.)

و در تهذیب تخضب است و تخضب نیز به آن معنی است و کالصحیح منقولست از ابراهیم بن نعیم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حال زنی که خواهد احرام بگیرد و ترسد که دستش بترکد آیا پیش از احرام حنا می تواند بست بر دست از جهت ترکیدن دست حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید چون حنا بو دارد و می ماند بعد از احرام و محتمل است که کراهت به سبب این باشد که حنا بر دست بستن زینت است و در احرام مطلوب نیست.

یا آن که شبیه است به افعال زنان و از این سبب جمعی حنا بر دست بستن را بدعت می دانند.

و شیخ بهاء الدین محمد رحمه الله معنی آخر را ترجیح می دادند و می فرمودند که مردان را خوب نیست حنا بر دست بستن بلکه حرامست چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۳

تشبیه به زنان است،

و من تشبه بقوم فهو منهم

و بنا بر معنی اول کراهت باین اعتبار است که رفع شین به موم و روغن و چربی گوشت و پیه می توان کردن لازم نیست که از حنا باشد و ممکن است که همه مکروه باشد و الله تعالی يعلم.

[عطر و زعفران]

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما اذا تجهّز إلى مکة قال لأهله إياکم ان تجعلوا فی زادنا شیئا من الطیب و لا الزعفران ناکله او نطعمه.)

و منقولست که چون آن حضرت

تهیه راه مکه معظمه می گرفتند به اهل خانه خود می فرمودند که مبادا در توشه ما از بوی خوش مطلقا خصوصا زعفران چیزی داخل کنید که جمعی که همراهند بخورند یا بخورد ایشان دهیم، و خود احتمال ندارد که تناول فرمایند خود را با دیگران داخل فرموده اند و مراد دیگرانند، یا آن که خود نیز داخل باشند و ندانند که زعفران دارد یا اندکی از بوی خوش و زعفران که مستهلک شوند ضرر ندارد و لیکن کراهت دارد.

(وقال الصّیادق صلوات الله علیه یکره من الطّیب اربعة اشياء للمحرم المسکک و العنبر و الزّعفران و الورد و کان یکره من الادهان الطّیبه الریح.)

و شیخ در موثق از معاویه بن عمار روایت کرده است این عبارت را پس ظاهر می شود که از کتاب معاویه است پس صحیح باشد که آن حضرت فرمودند که مکروهست از بوی خوش محرم را چهار چیز و آن مشک و عنبر و زعفران و ورس است و آن حضرت صلوات الله علیه کراهت داشتند از روغنهایی که خوشبو باشد، و کراهت در اینجا بمعنی حرمتست بی دغدغه، و عبارت شیخ آنما یکره است در اول که بمعنی حصر باشد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۴

و در صحیح از ابن ابی یعفر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بوی خوش مشک است و عنبر و زعفران و عود.

و در صحیح از عبد الغفار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بوی خوش مشک عنبر و زعفران و ورس است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مس مکن هیچ چیز از بوی

خوش را در حال احرام و بر خود ممال هیچ روغن را در حال احرام و پرهیز از بوی خوش و اگر به بوی خوش رسی بینی خود را بگیر، و اگر به بوی بد رسی بینی را مگیر به درستی که سزاوار نیست که محرم از بوی خوش لذت بیابد و پرهیز کن از بوی خوش در آن که در توشه ات بگذاری یا بگذارند پس اگر کسی مبتلا شود به بوی خوش پیش از احرام و بعد از غسل پس می باید که غسل را اعاده کند و تصدق کند به آن مقدار که از بوی خوش منتفع شده است و حرام نیست بر تو از بوی خوش مگر چهار چیز که آن مشک و عنبر و زعفران است و ورس، و لیکن مکروهست محرم را بر خود مالیدن هر روغنی را که بوی خوش داشته باشد مگر آن که مضطر شود بمانند روغن زیت و شبه آن که به آن مداوا می توان کرد.

(و روی عن الحسن بن هارون قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه اكلت خبيصا فيه زعفران حتى شبعت منه و انا محرم فقال اذا فرغت من مناسكك و اردت الخروج من مكة فابتع بدرهم تمرا و تصدق به فيكون كفارة لذلك و لما دخل عليك في احرامك مما لا تعلم.)

و كالصحيح است منقولست از حسن که عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۵

جعفر صادق صلوات الله عليه که من حلوی خرمائی خوردم تا سیر شدم و محرم بودم فرمودند که چون از عبادات حج فارغ شوی و خواهی که از مکه معظمه بیرون آیی یک درهم خرما بخر

و آن را تصدق کن تا کفاره این خوردن باشد و کفاره هر چه در حال احرام واقع ساخته باشی از روی نادانی، و این تصدق بر سبیل استحبابست و این از جمله قضای تفت است و صحیحه معاویه بن عمار نیز خواهد آمد.

[هر که طعامی زعفران دار یا زعفران را عمدا بخورد]

(و روی زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال من اكل زعفرانا متعمدا او طعاما فيه طيب فعليه دم و ان كان ناسيا فلا شیء علیه و یتوب الله و یتوب الیه) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که طعامی زعفران دار یا زعفران را عمدا بخورد یا طعامی را بخورد که بوی خوش داشته گوسفندی می کشد و تصدق می کند آن را بر فقرا و اگر از روی فراموشی خورده باشد بر او چیزی نیست و طلب مغفرت می کند از حق سبحانه و تعالی و بازگشت می کند بسوی او بانکه می گوید استغفر الله و اتوب الیه و ظاهر آنست که توبه بر سبیل استحباب باشد زیرا که بر نسیان مؤاخذه نیست و لیکن غالب اوقات نسیان به سبب عدم اعتناست که اگر ملاحظه نیکو کند نسیان نخواهد کرد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که:

رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا (و روی عن الحسن بن زیاد قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه و ضآنی الغلام و لم اعلم به دستشان فيه طيب فغسلت یدی و انا محرم فقال تصدق بشیء لذلك.)

و کالصحیح منقولست از حسن که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۶

جعفر صادق صلوات الله علیه که غلام آب شستشو آورد و من

دست را شستم و نمی دانستم که دست شو بوی خوش دارد پس دست خود را شستم به غسل خوشبو در حالت احرام حضرت فرمودند که بواسطه این فعل تصدق بکن و بهتر اطعام است بمدّ، و دستشان معرّب دستشو است و ظاهراً تصحیف شده اشنان به دستشو و ظاهراً این حدیث کالصحیح کلینی است از حسن بن زیاد که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اشنانی که در آن بوی خوش باشد می توانم در حالت احرام دست را به آن بشویم فرمودند که هر گاه اراده احرام داشته باشید سفرها و توشه دانه‌های خود را ملاحظه کنید و هر چه در کار نداشته باشید بدر کنید یعنی چیزهایی را که خوشبو کرده باشند و از جهت آن که دست خود را به اشنان خوشبو شسته اید تصدقی کنید که کفاره آن باشد و اگر خوشبو نکرده باشند ضرر ندارد.

چنانکه در حدیث صحیح منقولست از حمید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که دست خود را به اشنان بشوید حضرت فرمودند که پدرم صلوات الله علیه دست خود را به اشنان سفید می شستند.

(و کتب ابراهیم بن سفیان إلى ابی الحسن صلوات الله علیه المحرم یغسل یده بأشنان فیہ الاذخر فکتب لا احبّه لک.)

و منقولست از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن اول یا ثانی صلوات الله علیهما که آیا محرم دست خود را می تواند شست به اشنانی که در آن اذخر باشد توقیع آن حضرت صلوات الله علیه بیرون آمد که بدست مبارک خود نوشته بودند که من دوست نمی دارم استعمال

اذخر را از جهت تو چون اذخر از قبیل بوی خوش صحراست و از جمله ریاحین است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۷

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل مسّ الطیب ناسیا و هو محرم قال یغسل یدیه و هو یلبی و فی خبر اخر و یتستغفر ربّه.)

و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که بوی خوش را استعمال کند از روی نسیان حضرت فرمودند که دستهای خود را می شوید و تلبیه می گوید.

و در حدیث دیگر وارد شده است که اینها را می کند و طلب مغفرت می کند از پروردگار خود و استغفار بر سبیل استجابست.

و کالصحیح منقولست از اسحاق بن عمار که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از محرمی که در خواب باشد و دست خود را به بوی خوش مالده فرمودند که می شوید و بر او چیزی نیست و دیگر سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه محلی روغن مالده بدن محرم را بر روغنی خوشبو و محرم نداند که روغن خوشبو است که بر او مالیده است به آن که نداند که روغنست حضرت فرمودند که آن را از بدن می شوید و من بعد ملاحظه کند که چنین نشود.

و در بعضی از نسخ و یعذر است یعنی چون جاهل است معذور است و در اکثر مسایل حج جاهل مسأله نیز معذور است به اعتبار آن که در عمری یک بار حج واجبست بخلاف نماز که روزی پنجم رتبه واجبست.

(و روی حمران عن ابی

جعفر صلوات الله عليه في قول الله عزَّ وجلَّ ثُمَّ لِيُقْضَىٰ لَهُمْ «قال التَّفَثُ حَفُوفُ الرَّجُلِ مِنَ الطَّيِّبِ فَإِذَا قُضِيَ نَسَكُهُ حَلَّ لَهُ الطَّيِّبُ».

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۸

در باب تفت این حدیث را روایت کرده است صدوق از زراره از حمران بنا بر این صحیح است به اسانید بسیار و حمران ممدوح است به مدح بسیار که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر آیه کریمه که می باید به جا آوردند تفت خود را و تفت هر ناخوشی است چنانکه شارب و ناخن نگرفته باشد در مدت احرام ناخن بگیرد، و در این مدت از جبهه رضای الهی بوی خوش نکرده اند بوی خوش بکنند وقتی که از عبادات حج فارغ شوند.

و مراد از نسک در اینجا طواف زیارتست چنانکه خواهد آمد و حفوف: بعد عهد است از روغن مالیدن و امثال آن ممکن است که مراد از طیب روغن خوشبو باشد، و اعم اولی است، و در بعضی از نسخ بدو قافست یعنی حقی که دارد یا حقهایی که دارد از بوی خوش و ظاهرا از تصحیف نساخ است.

و در صحیح از محمد بن مسلم از احد هما صلوات الله علیهما نیز منقولست به همین عبارت تا من الطیب، پس ظاهر می شود که تا محرم است بوی خوش نمی تواند کرد.

و در صحیح از محمد بن منصور بن حازم منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه احرام گرفتی پس نزدیکی مکن به چیزی که زردی داشته باشد از زعفران و ورس تا طواف کنی خانه کعبه را در حج و خواهد آمد که در چه وقت

محل می شود.

(و سال عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الحنّاء فقال انّ المحرم ليمسه و يداوى به بعيره و ما هو بطيب و ما به باس.)

و به اسانید صحیحہ منقولست از عبد الله که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۵۹۹

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از حنا حضرت فرمودند که حنا بسیار ضرور می شود بواسطه ترک دست محرم که بهم می رسد، و بواسطه دفع جرب شتر بر آن می مالد و بوی خوش نیست تا از آن اجتناب باید کرد و باکی نیست که کسی استعمال کند حنا را.

(و قال لا باس ان يغسل الرجل الخلق عن ثوبه و هو محرم.)

ظاهر عبارت آنست که از حدیث عبد الله باشد و شیخان در آن حدیث نقل نکرده اند و ممکن است که جزو خبر باشد و ایشان نقل نکرده باشند و لیکن بعید است و اظهر آنست که کلام صدوق باشد و مضمون صحیحہ ابن ابی عمیر باشد که از بعضی از مشایخ روایت کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که در محرمی که بوی خوش به جامه اش رسیده باشد حضرت فرموده است که باکی نیست که آن را بدست خود بشوید اگر چه بوی خوش به دستش می رسد چون در مقام ازاله آنست ضرر ندارد، و اگر محل باشد و او ازاله کند بهتر خواهد.

بود و در صحیح از حماد منقولست که گفت عرض کردم به آن حضرت صلوات الله عليه که دو جامه احرامی را با جامهای دیگر گذاشته بودم و آنها را خوشبو کرده بودم به بخور و جامهای احرام بو بر

داشته بوده است حضرت فرمودند که آنها را باز کن که باد بخورد و بوی خوشش بر طرف شود، و ظاهراً قبل از احرام باشد و اعم می توان گرفت به آن که از جهه احتیاط بیشتر از دو جامه برداشته باشد، و در عبارت صدوق خلوق واقع شده است و مراد از آن زعفران است و اگر به عبارت حدیث نقل می کرد بهتر بود، و مراد از آن غیر خلوق کعبه است زیرا که احادیث صحیحه وارد شده است که خلوق کعبه را نشوید، و ممکن است که غرض صدوق این باشد که تاویل کند حدیث این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۰

ابی عمیر را به خلوق کعبه و به آن که جایز است که آن را بشوید و بس چون در ازاله غیر آن استعمال بوی خوش کرده است و خوب نیست بخلاف خلوق کعبه که استعمال آن حرام نیست.

(و اذا اضطر المحرم إلى سعوط فيه مسك من ريح يعرض له في وجهه و عله تصيبه فلا باس بان يستعط به فقد سال اسماعيل بن جابر ابا عبد الله صلوات الله عليه عن ذلك فقال استعط به.)

بدان که در صحیح از اسماعیل بن جابر منقول است که او را بادی در رو به هم رسیده بود که شرا باشد و باد سرخ می گویند به سبب مرضی که او حادث شده بود و ممکن است که نفخی در روی او بهم رسیده باشد به سبب سوء القینه در حال احرام اسماعیل گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که طیبی که معالجه من می کند می گوید که سعوطی می باید کرد که مشک دارد حضرت فرمودند

که سعوط بکن آن سعوط را چون ضرور است ضرر ندارد.

و در صحیح دیگر از اسماعیل بن جابر منقول است که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از سعوطی که بوی خوش داشته باشد محرم می تواند کرد فرمودند که باکی نیست. یعنی در حال ضرورت جایز است، و هر چه را در بینی می چکانند سعوط می گویند و صدوق تغییر عبارت کرده است همین مضمون را به آن که هر گاه محرم مضطر شود به سعوطی که مشک داشته باشد از جهت بادی که در روی او بهم می رسیده باشد و به سبب مرضی که او را حادث شده است پس باکی نیست که این سعوط را بکند هر چند مشک داشته باشد پس بتحقیق که سؤال کرد اسماعیل بن جابر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از این مسأله حضرت فرمودند که سعوط

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۱

بکن باین سعوط و از این حدیث ظاهر می شود که عمل بقول طیب می توان کرد و ممکن است که چون حضرت خود طیب واقعی بودند می دانستند که آن طیب درست حکم کرده است حضرت تجویز فرموده باشند.

(و روی الحلبي و محمد بن مسلم عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال المحرم يمسك على انفه من الريح الطيبة و لا يمسك على انفه من الريح الخبيثة.)

و به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که محرم اگر به بوی خوش رسد می باید که دست بر بینی گذارد که آن بو را نشنود، و اگر به بوی بد رسد می باید که دست بر بینی نگذارد و بر این مضمون احادیث

صحیحہ بسیار وارد شده از معاویہ بن عمّار و از هشام بن الحکم و از عبد اللہ بن سنان و ایضا از معاویہ بن عمّار و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللہ علیہما، و اکثر اصحاب واجب می دانند بینی گرفتن را از بی خوش و ذکر نکرده اند که بینی را نگیرد از بوی بد و ظاهرا سببش این باشد که عبارت حدیث ممکن است که مراد از این این باشد که واجب نیست امساک از بوی بد نه آن که واجبست عدم امساک و این وجه بی وجه است بلکه بسیار ظاهر است که مراد عدم امساکست، و وجه دیگر آن که امر صریح نیست در وجوب و نهی در حرمت، پس چون محتمل است که مراد ایشان کراهت باشد حکم به کراهت می کنند و حق این است که در امثال اینجا از قبیل متشابهات است و هر دو محتمل است پس احوط آنست که دست یا جامه را بر بینی نگیرند در بوی بد و اللہ تعالیٰ یعلم.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۲

(و روی هشام بن الحکم عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ انه قال لا- باس بالرّیح الطّیبه فیما بین الصّیفا و المروه من ریح العطارین و لا یمسک علی انفه.)

و به دوازده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که باکی نیست در شنیدن بوی خوشی که در میان صفا و مروه می باشد از بوی عطر و بوی خوش عطر فروشان می باشد دست بر بینی نمی گیرد یا نگیرد

و عطار در لغت عرب عطر فروش است از مشک و عنبر و غیر آن از بوهای خوش و این عبارت لا یمسک مثل عبارت سابق است که مراد نهی است و احتمال دارد که نفی وجوب مراد باشد.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا باس ان تشم الاذخر و القيصوم و الخزامی و الشیح و اشباهه و أنت محرم.)

به بیست سند صحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که بو کنی اذخر را و آن دست شویی است که در صحرای مکه معظمه بسیار است و می آورند، و قیصوم که برنجاس [سف] است و خزامی به معجمتین گل خیری صحرائی است و ظاهرا شب بو است و شیخ که درمنه ترکی است و امثال این گیاهها از گلهای صحرائی که بو دارد و بوهای تند.

(و روی علی بن مهزیار قال سالت ابن ابی عمیر عن التّفاح و الاترج و التّبِق و ما طاب من ریحہ فقال تمسک عن شمّه و اكله و تاكله و لم یرو فیہ شیئا.)

و در صحیح از علی منقولست که گفت سؤال کردم از محمد از سیب و نارنج و ترنج و نبق که ثمره درخت سدر است و شبیه است به کوچ و هر میوه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۳

که بوی خوش داشته باشد محمد بن ابی عمیر گفت که بو مکن و مخور، و در بعضی از نسخ موافق کافی که تاكله است این معنی دارد که می توانی خورد این میوها را در وقت خوردن بینی را می گیری که بوی آن را نشنوی ابن ابی عمیر این

را گفت و بعنوان روایت نقل نکرده و نقل صدوق به سبب اینست که بحسب داب قدما ممکن نیست که از پیش خود چیزی بگویند خصوصا بر سیبل جزم و فتوی تا از ائمه معصومین صلوات الله علیهم نشنیده باشند، و مؤید سماع آن که در صحیح منقولست از ابن ابی عمیر که بعضی از مشایخ من گفتند که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از سبب و نارنج و ترنج و میوه سدر و هر میوه که خوشبو باشد مانند به و لیمو حضرت فرمودند که دست می گیرد بر بینی و می خورد و ظاهرا بر سیبل استحباب باشد چنانکه منقولست در موثق از عمار که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که آیا محرم نارنج و ترنج می تواند خورد فرمودند که بلی عرض نمودم که بوی خوش دارند فرمودند که خوردنی است بوییدنی نیست اگر چه ممکن است که جایز باشد خوردن و نتوان بو کردن.

[استظلال]

(و روی عن عبد الله بن المغیره قال قلت لأبى الحسن الاوّل صلوات الله علیه اظلل و انا محرم قال لا قلت فاظلل و اکفر قال لا قلت فان مرضت قال ظلّم و کفر ثم قال اما علمت انّ رسول الله صلّى الله علیه و آله قال ما من حاجّ یضحى ملتیا حتّی تغیب الشمس الا غابت ذنوبه معها.)

منقولست به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه که عبد الله گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا سایه بر سر می توانم انداخت بعنوان چتر یا کجاوه و تخت روان در حالتی که محرم باشم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص:

حضرت فرمودند که نه، عرض نمودم که می توانم در زیر سایه رفتن که کفاره بدهم فرمودند نه عرض نمودم که اگر بیمار باشم حضرت فرمودند که در این صورت در زیر سایه برو و کفاره بده پس فرمودند که آیا نمی دانی که حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که هر حاجی که در زیر آفتاب رود و آفتاب بر او تابد و تلبیه گوید چون آفتاب فرو رود گناهانش نیز با آفتاب فرو رود و ظاهرش آنست که بیمار نیز بهتر آنست که در زیر سایه راه نرود با آن که کفاره دهد.

(و روی عن الحسین بن مسلم عن ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه انه سئل ما فرق ما بین الفسطاط و بین ظلّ المحمل فقال لا ینبغی ان یتظلّ فی المحمل و الفرق بینهما انّ المرأه تطمئث فی شهر رمضان فتقضى الصیام و لا تقضى الصلاه قال صدقت جعلت فداک قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله علیه معنی هذا الحديث انّ السنّه لا تقاس.)

و منقولست از حسین پسر سالم یا مسلم و ظاهرا هر دو یکی است که گفت از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه پرسیدند که چه فرق است میان خیمه و سایه کجاوه که در منزل در زیر خیمه می تواند رفت و در راه در زیر سقف کجاوه نمی تواند رفت پس حضرت فرمودند که سزاوار نیست که محرم در ظل محمل باشد و فرق میان هر دو آنست که زن در ماه رمضان حیض می شود و نماز و روزه را ترک می کند و چون پاک می شود روزه را قضا می کند و نماز را قضا نمی کند آن

شخص گفت راست گفتم فدای تو شوم.

چنین گوید مصنف این کتاب که رحمت خدا بر او باد که معنی این حدیث این است که در شرع قیاس نمی رود و جایز نیست قیاس کردن.

و نکته بعد از وقوع آنست که مطلوب ریاضت آدمی است در آفتاب تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۵

حق سبحانه و تعالی آدمی را در آفتاب قیامت باز ندارد، و چند حدیث وارد شده است که ابو یوسف قاضی بغداد تلمیذ ابو حنیفه به خدمت حضرت امام موسی بن جعفر صلوات الله علیهما آمد و از این مسأله پرسید که چرا چنین است چنانکه در این حدیثست و حضرت فرمودند که قیاس در دین و شرع نمی رود و ما تابع شرعیم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در رفتن به زیر سایه محمل نرفتند و در منزل داخل شدند و هر چه آن حضرت فرموده اند کرده اند ما تابع آنیم، و خلاف نکرده است کسی از شیعه و سنی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین فرموده اند و لیکن جمعی از عامه چون با عقل ایشان موافقت ندارد منکر این معنی شده اند مانند انکار ملاحظه نماز و روزه و حجرا، و در صحاح سته احادیث بسیار روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نفی قیاس فرموده اند.

(و روی علی بن مهزیار عن بکر بن صالح قال کتبت إلى ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه انّ عمّتی معی و هی زمیلتی و یشدّ علیها اذا احرمت فتری ان اظلل علی و علیها فکتب صلوات الله علیه ظلل علیها وحدها.)

و کالصحیح منقولست از بکر که گفت عریضه نوشتم به

حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که عمه ام با من هم کجاوه است و به سبب مرض بر او دشوار است که در زیر آفتاب باشد در حالت احرام تجویز می فرماید که من و او هر دو سر کجاوه را به پوشانیم حضرت فرمودند که کجاوه او را به پوشان و بس چون او بیمار است، و علما عمل کرده اند باین حدیث اگر چه ضعیف است بحسب سند و لیکن در هر دو جزوش روایات بسیار وارد شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۶

است و خواهد آمد إن شاء الله تعالی.

(و روی البزنطی عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سألته عن المرأة يضرب عليها الظلال و هی محرمه فقال نعم قلت فالرجل يضرب عليه الظلال و هو محرم قال نعم اذا كان به شقیقه و يتصدق بمدّ لكلّ يوم.)

و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از آن حضرت سؤال کردم از زنی که در کجاوه سر پوشیده باشد در حال احرام جایز است فرمودند که بلی عرض نمودم که آیا مرد در زیر کجاوه سر پوشیده می تواند رفت یا چتر بر سر می تواند زد در حال احرام فرمودند که بلی هر گاه درد نیم سر داشته باشد مریضی باشد که از آفتاب ضرر یابد و از جهت روز مدّی از طعام به سایل می دهد.

(و روی محمّد بن اسماعیل بن بزیر أنّه سئل ابو الحسن صلوات الله علیه و انا اسمع عن الظلّ للمحرم فی اذی من مطر و شمس او قال من علّه فامر بفداء شاه یذبها بمنی و قال نحن اذا اردنا ظللنا و فدینا.)

و نسخه دیگر هست که

از نساخ سهو شده است در دو جا و این نسخه موافق است با نسخه شیخین رضی الله عنهما و به اسانید صحیحه منقولست از محمد که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد شخصی و من می شنیدم از ظل و در هر دو کتاب عن الظلال است و افصح است از جهه محرم که چیزی مانند کجاوه بر بالای سرش باشد از جهه آمدن باران یا افتادن آفتاب یا مرض و شک دارد که شمس گفت یا گفت از جهه مرض یا نسخه جمع باشد که مرض را نیز گفت و در کافی و تهذیب این عبارت او قال من علّه نیست پس حضرت امر فرمودند که فدا می دهد گوسفندی که آن را در منی می کشد و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۷

زیادتی در آنجاها نیست که حضرت فرمودند که ما هر گاه اراده می کنیم که سایه بانی بر سر زنی بواسطه مرض یا غیر آن سر کجاوه را می پوشیم و گوسفندی می کشیم.

(و فی روایه حریر قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه قال لا- باس بالقبه علی النساء و الصبیان و هم محرمون و لا یرتمس المحرم فی الماء و لا الصائم).

و به اسانید صحیحه از حریر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که قبه که سر کجاوه و امثال آن باشد بزنان و اطفال نابالغ در حالت احرام ایشان، بلکه این حکم که چیزی حایل نباشد میان سر ایشان و آسمان مخصوص مردانست، و سر به آب فرو نمی برند محرمان و روزه داران و سر به آب فرو بردن نیز از فرد حایل بودن

آبست میان سر و آسمان می تواند بود و لیکن علماء آن را حکمی دیگر مقرر ساخته اند و نزاع لفظی است و از این حدیث و اخبار صحیحہ بسیار مثل صحیحہ محمد بن مسلم و صحیحہ هشام بن سالم و صحیحہ جمیل و صحیحہ کاهلی و غیر اینها ظاهر می شود که حکم مخصوص مردانست و زنان را جایز است که در کجاوه باشند سر پوشیده.

و در اطفال صحیحہ حریز کافی است، و آن چه وارد است که محرم سر باب فرو نبرد مانند صایم نیز احادیث صحیحہ بسیار وارد شده است مثل صحیحہ یعقوب بن شعیب و صحیحین حریز ایضا و صحیحہ عبد اللہ بن سنان از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که فرمودند که مس مکن گلهها را در حال احرام و مس مکن چیزی را که در آن زعفران باشد و مخور طعامی که در آن زعفران باشد و سر باب فرو مبر و غیر اینها از اخبار.

[پوشاندن صورت]

(و روی عن منصور بن حازم قال رأیت ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ و قد توضأ و هو محرم ثم اخذ منديلا فمسح به وجهه.)

و مرویست در حسن کالصحیح از منصور که گفت دیدم آن حضرت را وضو ساخته بودند و محرم بودند پس دستمالی برداشتند و روی خود را به آن پاک کردند، و دور نیست که از خوف شین و ترکیدن فرموده باشند چون در سفر بیشتر از حضر بهم می رسد یا از جهه بیان جواز در وضو در احرام چون احرام مرد در سر است نه در رو و مؤید جواز است حدیث عبد الملک قمی نیز در باب وضو

نیز گذشت.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال يكره للمحرم ان يجوز بثوبه فوق انفه.)

و به اسانید صحیحہ منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مکروهست محرم را که جامه اش تجاوز کند از بالای بینی او یعنی مستحب است که روی او باز باشد که آفتاب خورد و از جهت ضرورت اگر دهن بندی ببندد می باید که از بینی بالا نرود.

(و لا باس ان یمدّ المحرم ثوبه حتّی یربغ انفه یعنی من اسفل و ذلک انّ حفص بن البختریّ و هشام بن الحکم روایا عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال یکره للمحرم یجوز ثوبه انفه من اسفل و قال اضح لمن احرمت له.)

و باکی نیست که محرم جامه دهن بند را بکشد تا به بینی برسد صدوق گفته است که مراد اینست که از پائین به بالا کشد نه از بالا به پائین چون مطلوب آنست که آفتاب بر روی او تابد و تخصیص به پائین از این جهت است که حفص بن البختری به چهار سند صحیح، و هشام بهشت سند صحیح از ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۰۹

روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مکروهست محرم را که جامه اش از پائین تجاوز کند از بینی و حضرت فرمودند که خود را آفتابی کن از جهت رضای خداوندی که احرام از جهت او گرفته و در راه رضای او تا جفا نکشی ثواب نمی یابی و از این دو حدیث ظاهر شد که مراد از آن کشیدن کشیدن از زیر است به بالا پس حدیث مطلق را حمل می باید کرد بر

(و روی عن عبد الله بن سنان قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول لأبى و قد شكى اليه حرّ الشمس و هو محرم و هو يتأذى به و قال ترى ان أستتر بطرف ثوبى قال لا باس بذلك ما لم يصب رأسك.)

و در صحیح منقولست که عبد الله گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که به پدرم می فرمودند در وقتی که پدرم شکایت کرد به حضرت گرمی آفتاب را در حال احرام و آن که بسیار آزار می باید و عرض نمود که رخصت می دهید که طرف ردا را حایل سازم که سایه کند روی مرا حضرت فرمودند که باکی نیست ما دام که به سرت نرسد پس از این حدیث ظاهر شد که آن چه پیش گذشت که از بینی نگذرد محمولست بر کراهت یا ترک سنت.

(و ساله سعید الاعرج عن المحرم يستتر من الشمس بعود او بیده فقال لا الا من علّه.)

و در موثق کالصحيح منقول است از سعید لنگ که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که آیا محرم خود را از آفتاب می تواند پوشید به چوبی که بر بالای سر بدارد و دستمالی یا چیزی بر آن بیاویزد که آفتاب بر سرش نیفتد یا دستش را حایل کند حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۰

نمی تواند کرد مگر آن که بیمار باشد.

[پوشاندن سر]

(و ساله الحلبي عن المحرم يغطى رأسه ناسيا او نائما فقال يلبى اذا ذكر.)

و به اسانید صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از محرمی که سرش را به پوشاند

از روی فراموشی یا در خواب بی شعور حضرت فرمودند که چون به خاطرش می رسد یا بیدار می شود آن عمامه یا کلاه را می اندازد و تلبیه می گوید از جهت عقد احرامش و فی روایه حریر

يلقى القناع و يلبى و ليس عليه شىء.

و به اسانید صحیحه منقولست از حریر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که سر را به پوشاند از روی نسیان حضرت فرمودند که چون به خاطرش می رسد آن مقنعه را یعنی آن چه بر سر پوشیده است از سر می اندازد و تلبیه می گوید و بر او چیزی نیست از کفاره و گناه.

(و ساله عن المحرم ینام علی وجهه و هو علی راحلته فقال لا باس بذلک.)

چون داب صدوقست که از کتاب حلبی اگر چیزی روایت می کند که ناتمامست یا معارضی آن را در میان در می آورد و باز بر سر او می رود و در کتاب طهارت چند جا چنین کرد، و چون در اینجا که از حلبی روایت کرد تلبیه را گفت و القاء عمامه را نگفت چون نداشت و روایت حریر داشت آن را ذکر کرد، و باز بر سر حدیث حلبی رفت و قرینه آن که کلینی همین سؤال را از حلبی روایت کرده است پس مرویست به اسانید صحیحه از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که محرم بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۱

است که بر بالای شتر بخواب می رود حضرت فرمودند که باکی نیست اگر چه بعضی از سر که بر جهاز شتر یا غیر آن گذاشته می شود پوشیده می شود و لیکن بی اختیار خواب می برد.

ایشان را یا آن که سر جهاز را پوشیده است جهاز سر را پوشیده است، و در بعضی از نسخ این کتاب و کافی بدل راحلته زاملته است و هر دو به یک معنی است و در بعضی از نسخ سئل است و در این صورت حلبی روایت می کند که دیگری از حضرت پرسید، و گاه هست که نمی داند که خود سؤال کرده است یا دیگری سئل می گویند و راستست که از حضرت پرسیده اند و مطلبی نیست که بدانند که سؤال کرده است مطلوب جواب حضرتست.

و در صحیح از حلبی منقولست که محرم هر گاه روی خود را به پوشاند مسکینی را طعام دهد و گفت باکی نیست که محرم بالای چهار پا بر رو بخوابد.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه محرم درد سر داشته باشد باکی نیست که دستمالی بر سر بندد چون مضطر است جایز است.

(و سال زراره ابا جعفر صلوات الله علیه عن المحرم يقع الذباب علی وجهه حین یرید التّوم فیمنعه من التّوم أ یغطّی وجهه اذا اراد ان ینام قال نعم.)

و به اسانید صحیح منقولست از زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حال محرم که چون می خواهد بخواب رود مگس بر روی او می نشیند و نمی گذارد که بخواب رود آیا روی خود را می تواند پوشانید در وقتی که خواهد بخواب رود حضرت فرمودند بلی، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۲

در کافی این زیادتى هست که سر را پوشاند، و زن نزد خواب اگر مگس آزار دهد کل رو را می تواند

پوشانید، و آن چه اهم بود این زیادتی بود زیرا که احرام مرد در سر او است نه در روی او، و زراره چون از او سؤال کرد حضرت آن را جواب فرمودند و اشعاری فرمودند که آن جای سؤال نبود بلکه می بایست از حال سر مرد و روی زن سؤال کند.

و محتمل است که این نیز مراد حضرت باشد که جایز است رو را پوشانیدن و لیکن از باب مقدمه چنان کن که بعضی از رو که قریب بسر است نیز نپوشانی تا یقینا سر را به پوشانیده باشی «۱» و چون رو پوشانیدن زن حرامست بی ضرورت، و خواب خصوصا در سفر ضرور است و مگس مانعست از جهه ضرورت می تواند پوشانید، و چون مهما ممکن سر را نمی باید پوشانید خصوصا در حال خواب و غالب اوقات موی سر را می گذارند مگس ضرر نمی رساند سر را استثنا فرمودند و از جمله سر است یا حکم سر دارد گوشها.

و در حدیث صحیح منقولست از عبد الرحمن و ظاهرا ابن حجاج است نه سیابه زیرا که ابن سیابه از حضرت موسی بن جعفر روایت نکرده و در اینجا او از آن حضرت سؤال می کند از محرم که سرما آزار می دهد گوش او را آیا گوش را می تواند پوشید حضرت فرمودند که نه.

و در صحیح از زراره منقولست از احدهما صلوات الله علیهما در محرم که آن حضرت فرمودند که او می تواند سر رو را پوشانیدن هر گاه خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۳

که بخواب رود و محمولست بر حالت ضرورت یا آن که هر گاه کفاره داشته باشند که بدهد.

و منقولست در صحیح حلبی که آن

حضرت فرمودند که هر گاه محرم روی خود را به پوشاند باید که مسکینی را بدست خود طعام دهد و فرمودند که باکی نیست که محرم بر رو بخوابد بر بالای شتر. (و روی زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه ان المحرمه تسدل ثوبها إلی نحرها.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جایز است زنی را که احرام گرفته باشد که بیاویزد برقع را تا گودی گردن و در صحیح معاویه گذشت که هر گاه زن سوار باشد و احکام زنان گذشت.

[ناخن گرفتن]

(و روی الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل قلم ظفرا من اظفیره و هو محرم قال علیه مد من طعام حتی يبلغ عشره فان قلم اصابع یدیه کلها فعلیه دم شاه قلت فان قلم اظفیر یدیه و رجلیه جمیعا فقال ان کان فعل ذلك فی مجلس واحد فعلیه دم و ان کان فعله متفرقا فی مجلسین فعلیه دمان.)

و به اسانید صحیحه منقول است از حسن از علی بن رئاب و در بسیاری از نسخ علی بن مهزیار است و آن از سهو نساخ است چون بحسب مرتبه رجال علی پست تر است از حسن مع هذا همیشه حسن از ابن رئاب روایت می کند، خصوصا در این روایت شیخ نیز در صحیح از حسن بن محبوب از علی بن رئاب روایت کرده است که ابو بصیر گفت از حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۴

صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که ناخنی از ناخنهای خود را بگیرد و او

محرم باشد حضرت فرمودند که بر اوست مدی از طعام از جبهه هر ناخنی تا بده ناخن رسد پس چون انگشتان هر دو دست را همه بگیرد یک گوسفند می کشد عرض نمودم که اگر انگشتان دستها و پاها همه را بگیرد حضرت فرمودند که اگر در یک مجلس همه را بگیرد یک گوسفند می دهد و اگر دو مجلس بگیرد دو گوسفند می دهد.

(و فی روایه زراره عن ابی جعفر صلوات اللہ علیہ انّ من فعل ذلک ناسیا او ساهیا او جاهلا فلا شیء علیہ.)

و در تهذیب این جمله نیز هست که

و من فعله متعمدا فعليه دم

و به اسانید صحیحه از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر که ناخنهای خود را بگیرد از روی نسیان یا سهو یا جهالت و نادانی بر او چیزی نیست، و کسی که عمدا کند بر اوست که گوسفندی را بکشد و ظاهرا مراد از نسیان آنست که می دانست که ناخن را در احرام نمی باید گرفت و فراموش کرد و گرفت، و سهو آنست که فراموش کند که محرمست، یا آن که نیز از نسیان است، و سهو شکست که آیا چیزی باید داد یا حرامست یا نه و گرفت و بعد از آن به خاطرش آید، و جهل آنست که مسأله را نداند.

و در صحیح ابو حمزه منقولست که از آن حضرت صلوات اللہ علیہ سؤال کردم از شخصی که ناخنها را بگیرد مگر یک ناخن حضرت فرمودند که فراموش کرده است گفتم بلی فرمودند که باکی نیست. (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ عن المحرم تطول اظفاره او

استطاع فان کانت تؤذیه فلیقصرها و لیطعم مکان کل ظفر قبضه من طعام).

و به اسانید صحیحہ منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از حکم محرمی که ناخنهای او دراز باشد یا بعضی از آن بشکند و او را آزار دهد حضرت فرمودند که از ناخنها هیچ چیز نمی گیرد اگر تواند و اگر آزارش دهد و آن را بگیرد و بواسطه هر ناخنی یک قبضه از طعام بدهد و طعام خوردنیست از گندم و جو و خرما در عربستان از غذای ایشانست و مویز در یمن غذاست و احوط گندم است.

(و سال اسحاق بن عمّار ابا ابراهیم صلوات اللہ علیہ عن رجل نسی ان یقلّم اظافیره عند الاحرام حتی احرم قال یدعها قلت فانّ رجلا من اصحابنا افتاه ان یقلّم اظافیره و یعید احرامه ففعل قال علیہ دم.)

و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ از شخصی که فراموش کند که در وقت احرام ناخنهای خود را بگیرد تا آن که محرم شود حضرت فرمودند که بحال خود بگذارد و نگیرد عرض نمودم که شخصی از اصحاب ما او را فتوی داد که ناخنهای را بگیرد و احرام را اعاده کند و چنین کرد حضرت فرمودند که بر اوست که گوسفندی بکشد، و ظاهر این عبارت آنست که آن که گرفته است یک گوسفند می دهد، ولیکن بسند ضعیفی روایت کرده است از اسحاق و در آخرش تصریح نموده است که بر

آن که او را فتوی داده است گوسفندیست، و عمل علماء بر این است و ممکن است که هر یک را گوسفندی باید داد و این احوط است و الله تعالی يعلم.

[کندن مو]

(و روی حریز عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا نتف الرجل ابطه بعد الاحرام فعلیه دم.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۶

و به اسانید صحیحہ منقولست از حریز که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی موی زیر بغل خود را بکند بعد از احرام پس بر اوست که گوسفندی یا گاوی یا شتری را بکشد و اقلش گوسفند است در هر جا که گویند علیه دم، و گوسفند کافی است و گاو بهتر است و شتر بهتر و محتمل است که مراد یک گوسفند باشد چنانکه اکثر چنین فهمیده اند.

(و فی خبر اخر من حلق رأسه او نتف ابطه ناسیا او جاهلا فلا شیء علیه.)

و در خبر دیگر وارد است که آن صحیح زرارہ است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر که در احرام سر بترشد یا موی زیر بغل را بکند از روی نسیان یا از روی جهل بر او چیزی نیست از کفاره و گناه و هر که عمدا بکند بر اوست دمی یعنی گوسفند یا گاو یا شتر را بکشد و همه را تصدق کند یا گوسفندی چنانکه مشهور است و بنا بر مشهور اگر گاو یا شتر بکشد مجزی نیست پس اولی گوسفند است تا از خلاف بیرون آید.

(و قال صلوات الله علیه لا باس بان یدخل المحرم الحمام و لکن لا یتدلک.)

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که باکی نیست که محرم داخل حمام شود و لیکن چرک نمی کند مطلقاً در حمام، و غیر حمام و در حدیثی که وارد شده است که داخل حمام نشود محمولست بر کراهت و بهتر آنست که تا ضرور نشود به حمام نرود و اگر غسل واجب شود به احتلام و غیر آن و هوا سرد باشد واجبست که به حمام رود از جهت غسل و بعد از غسل بیرون آید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۷

(و قال صلوات الله علیه لا يأخذ الحرام من شعر الحلال).

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که محرم موی محل را نگیرد چه جای محرم، نه بسر تراشیدن، و نه به موی زیر بغل گرفتن، نه از دیگران، و نه از خود.

و در صحیح از علی بن جعفر منقولست که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیهما که آیا محرم کشتی می تواند گرفت فرمودند که خوب نیست کشتی گرفتن مبادا سبب این شود که جائی مجروح شود و خون در آید یا از موی خود یا از آن دیگر کننده شود. و ظاهر این حدیث آنست که کشتی گرفتن حرام نباشد و اگر غرضش از آن این باشد که در جهاد ضرور می شود یا در جائی که باید دفع دشمن کردن تواند دفع کردن در این صورت سنت خواهد بود و بهترین آلات حرب دانستن علم کشتی گرفتن است، و حکایت کشتی گرفتن حسنین صلوات الله علیهما مشهور است و در کتب خاصه و عامه مسطور

که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به حضرت امام حسن می فرمودند که بگیری و حضرت فاطمه صلوات الله علیهما گفتند یا رسول الله بزرگتر را می فرماید که کوچکتر را بگیرد حضرت فرمودند که جبرئیل او را می گوید من دیگری را گفتم و دیگر اخبار هست اما اگر غرض لهُو باشد خوب نیست و جمعی مطلق لهُو را حرام می دانند و احتیاط در ترکست.

[انداختن شپش و مانند آن]

(و مرّ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى كَعْبِ بْنِ عَجْرَةَ الْأَنْصَارِيِّ وَهُوَ مُحْرَمٌ وَقَدْ أَكَلَ الْقَمَلِ رَأْسَهُ وَحَاجِيهِ وَعَيْنِيهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا كُنْتَ أَرَى أَنَّ الْأَمْرَ يَبْلُغُ مَا أَرَى فَامْرَهُ فَتَسْكُ عَنْهُ نَسْكَاً وَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ۷، ص: ۶۱۸

حَلَقَ رَأْسَهُ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَمَنْ كَانَ مِنْكُمْ مَرِيضاً أَوْ بِهِ أَذَى مِنْ رَأْسِهِ فَفِدْيَةٌ مِنْ صِيَامٍ أَوْ صَدَقَةٍ أَوْ نُسُكٍ فَالْصِّيَامُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَالصَّدَقَةُ عَلَى سِتَّةِ مَسَاكِينَ لِكُلِّ مَسْكِينٍ نِصْفَ صَاعٍ مِنْ تَمْرٍ وَالتَّنْسُكُ شَاهٍ لَا يَطْعَمُ مِنْهَا أَحَدٌ إِلَّا الْمَسَاكِينَ).

و منقولست در صحیح از حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذشتند بر کعب بن عجره بضم عین مهمله و جیم ساکنه که از اهل مدینه بود که نصرت آن حضرت صلوات الله علیه و آله کردند و کعب محرم بود و شپش بر سر و ابروها و پلکهای چشم او افتاده خورده بود حضرت صلوات الله علیه فرمودند که گمان نداشتیم که کار به این جا رسد یعنی به سبب سر نتراشیدن، و در روایت حریر آنست که حضرت فرمودند که آیا جانوران

آزارت می دهند پس حق سبحانه و تعالی این آیه را فرستاد، و بنا بر آن چه صدوق روایت کرده است ظاهرش آنست که اصل منع بر سبیل تفویض بود و کفاره نیز به تفویض بود «۱» و حق سبحانه و تعالی آیه را از جهت تقریر آن حضرت فرستاد پس حضرت فرمودند که گوسفندی از جهت او بکشند از مال آن حضرت و او سر تراشید چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید و ممکن است که نزول آیه را از جهت او شده باشد و چون او پریشان بوده حضرت از مال خود تبرع فرموده باشد که او فردا افضل را به جا آورد، و ترجمه آیه اینست که هر که از شما بیمار باشد- و مرض شپش نیز مرضی است عظیم- یا آزاری از سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۱۹

خود داشته باشد به سبب نتراشیدن موی سر پس بر اوست فدای سر تراشیدن از روزه یا تصدق یا کشتن پس روزه سه روز است و تصدق بر شش مسکین است هر مسکینی نصفی صاع از خرماست که دو مد باشد که تخمینا سیصد و هشت مثقال باشد و در اکثر نسخ این کتاب نصف افتاده است، و ظاهرا از نساخ باشد یا صاع بر سبیل استحباب بوده باشد و در بعضی از نسخ هست که

و روی مدّ تمر

و این نیز از تصحیح نساخ است و روایت مد واقع است نه در اطعام شش مسکین بلکه در اطعام ده مسکین، و نسک گوسفندی است که نمی دهند آن را مگر بد رویشان بعد از آن حضرت فرمودند که هر چه در قرآن مجید بلفظ او واقع شده

است مثل این آیه آن کس مخیر است هر فردی را که خواهد اختیار می کند و هر چه را فرموده باشد فَمَنْ لَمْ يَجِدْ آن بر سبیل ترتیب است که اول اول را به جا می آورد و اگر قدرت بر آن نداشته باشد دویم را، تا اینجا عبارت روایت حرّیز است و ظاهرا روایت صدوق غیر آن روایت است.

و کالصحیح از عمر بن یزید منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که صدقه بر ده مسکین است.

و در حسنه زراره بر شش مسکین است هر مسکینی دو مد که نصف صاع باشد و مشهور تخیر است میان شش مسکین و هر مسکینی نصف صاع یا ده مسکین و هر مسکینی را مدّی از طعام یا آن مقدار بدهد که او سیر شود و اگر ده مسکین را بر سفره خود بنشانند احوط آنست که هر یک را یک مد نان بدهد یا نان آن مقدار در سفره گذارد که زیاد آید تا جزم بهم رسد که سیر شده اند و اگر شش مسکین را دو مد بدهد و چهار مسکین دیگر را هر یک یک مد بدهد عمل بهر دو روایت کرده خواهد بود، و اگر ده مسکین را هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۰

یک نصف صاع بدهد نهایت احتیاط کرده است و الله تعالی يعلم.

(و قال عبد الله بن سنان لأبي عبد الله صلوات الله عليه أ رأيت ان وجدت عليّ قرادا او حلما اطرحهما عنّي و انا محرم قال نعم و صغارا لهما أنّهما رقيا في غير مرقاهما.)

و به اسانید صحیحه منقولست از عبد الله که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه که بیان فرمائید که اگر کنه کوچک را که در گوسفند می باشد یا کنه بزرگ را که بر شتر می باشد بر بدن یا جامه خود بیابم می توانم انداختن هر دو را از خود در حال احرام حضرت فرمودند که بلی و ذلت و خواری باد هر دو را زیرا که بالا رفته اند در غیر جای خود یعنی اگر شپش در بدن آدمی باشد به جای خود است حرمت دارد که در حال احرام که آن را از خود بیندازند اما کنه جای آن گوسفند و شتر است اگر بر بدن آدمی بالا- روند جای ایشان نیست و می توان انداخت بلکه می توان انداختن و کشتن بعنوان مذلت که کفش را بر او گذارد و به خواری بکشد و صغارا منصوبست در این کتاب مثل بعدا در کتاب الله و در کافی و تهذیب برفع است و ظاهرا الف از قلم نساخ افتاده است، و محتمل است که خبر مبتدای محذوف باشد یعنی در بدن آدمی رفتن سبب مذلت آنهاست و نصب آنست و افسحست که بر سیل لعن باشد مانند لعنهما الله از بابت عجا و حمدا و شکرا که مفعول مطلق فعل محذوف باشد و الله تعالی يعلم.

(و قال له معاوية بن عمار المحرم يحك رأسه فتسقط القملة و الثنتان فقال لا شيء عليه و لا يعيدها قال كيف يحك المحرم قال بأظفاره ما لم يدم و لا يقطع شعره و سألته عن المحرم يعبث بلحيته فتسقط منها الشعره و الثنتان قال يطعم شيئا.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۱

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه که گاه هست که محرم سر خود را می خاراند و یک شپش یا دو شپش می افتند حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست که شپش را بر دارد و به جای خود گذارد گفتم چگونه بخواراند محرم سر و بدن خود را فرمودند که به ناخنها و چنان نخواراند که خون در آید یا مویی را بکند یا آن که قطع نکند یک مو را، و معاویه گفت که از آن حضرت سؤال کردم که گاه هست که محرم با ریش خود بازی می کند و یک مو و دو مو می افتد حضرت فرمودند که از جهت کفاره چیزی تصدق کند و در تهذیب به جای و لا یعیدها و لا یعود است یعنی دیگر چنین نکند یعنی هموار بخواراند سر را تا شپش نیفتد.

(و فی خبر اخر مدّ من طعام او کفین.)

و در حدیث دیگر وارد است که یک مد از گندم یا جو یا خرما می دهد یا دو کف از اینها و ظاهراً مرادش این است که این هر دو در غیر این حدیث وارد شده است اگر چه هر یک در حدیثی بوده باشد.

چنانکه کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر محرم از موی ریش خود یا جای دیگر مویی بکند پس بر اوست که از آن دست مسکینی را طعام دهد و ظاهراً طعام یک مد است.

و شیخ کالصحیح روایت کرده است از منصور از آن حضرت صلوات الله علیه در محرم هر گاه دست به ریش خود مالد و موی از آن جدا

شود؟

حضرت فرمودند که یک کف یا دو کف بدهد، و فرق میان این دو خبر واضح است و ظاهراً صورت اول آنست که عمداً بکند و در ثانی قصد کردن ندارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۲

و این هر دو را با هم ضم کند در این مقام مناسبت ندارد و ممکن است که نسخه کف به جای مدّ باشد و این تغییر از نساخ شده باشد و لیکن بعید است.

(و الاولی انه لا یحکّ المحرم رأسه الا حکاً رفیقاً بأطراف الاصابع.)

و اولی آنست که محرم سر خود را نخواراند مگر هموار به سرهای انگشتان و منقول است در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خواهی سر را بخارانی پس همواره بخاران و به ناخنها مخاران و لیکن بسر انگشتان بخاران یعنی مبادا خون در آید یا مویی بریزد.

(و فی روایه هشام بن سالم قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه اذا وضع احدکم یدیه علی رأسه او علی لحيته و هو محرم فسقط شیء من الشعر فلیتصدق بکفّ او کعک من سويق.)

و به اسانید متکثره صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه احدی از شما دست خود را بر سر یا ریش خود گذارد در احرام و مویی بیفتد باید که تصدق کند به یک کف از نان خشک یا یک کف آرد بدهد، و در تهذیب بکفّ من طعام است که گندم و جو و خرما باشد، و در کلینی به همین عبارتست اما در اکثر نسخ بکفّین است و در بعضی از نسخ به

کف است، و ظاهراً سهو از نساخ کافی شده باشد اگر چه احوط آنست که دو کف بدهد و اظهر آنست که کفاره در اینجا بر سیل استحباب است چنانکه در صحیح زراره گذشت.

و در صحیح از هشیم منقولست که گفت شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از محرمی که از جبهه اسبغ وضو

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۳

یک مو و دو مو از ریش او افتد چونست حضرت فرمودند که ضرر ندارد و حق سبحانه و تعالی حرجی و تنگی در دین بر شما مقرر نفرموده است.

و در صحیح منقولست از جعفر و مفضل که شخصی بر آن حضرت صلوات الله علیه داخل شد و عرض نمود که چه می فرمایید در محرمی که دست به ریش کشد و دو مو از او بریزد حضرت فرمودند که اگر من دست بکشم و ده مو بریزد چیزی نخواهم داد. و غیر اینها از اخبار دیگر وارد شده است.

(و روی ابان عن ابی الجارود قال قال رجل ابا جعفر صلوات الله علیه عن رجل قتل قمله و هو محرم قال بئس ما صنع قال فما فداؤها قال لا فداء لها.)

و کالصحیح منقولست از زیاد که گفت شخصی از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کرد از شخصی که در حال احرام شپشی را بکشد حضرت فرمودند که بد کرده است گفت کفاره این چه چیز است حضرت فرمودند که کفاره ندارد.

و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می فرمایید در محرمی که شپشی را بکشد فرمودند کفاره

نیست در شپش و اولی آنست که عمدا شپش را بکشد.

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال المحرم یلقى عنه الدوابّ کلّها الا القملة فانّها من جسده فاذا اراد ان یحوّل قمله من مکان إلى مکان فلا یضرّه.)

و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۴

صلوات الله علیه فرمودند که محرم هر جانوری که در بدنش باشد می تواند انداخت بغیر از شپش که آن حیوان بدنست و از بدن بهم می رسد فاذا یا فان پس اگر خواهد که شپش را از جانی به جایی دیگر برد ضرر ندارد او را، و بعضی گفته اند بشرط تساوی در حفظ یا احفظیت آنجا و این اولی است.

و اما احادیث صحیحه و کالصحیحه که وارد شده است از حماد بن عیسی و محمد بن مسلم و حسین بن ابی العلاء و حلبی و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر محرم شپش را از بدن بیندازد طعامی تصدق کند یا یک قبضه یا یک کف بدهد محمولست بر تعدد یا استحباب و احوط آنست که بدهد خصوصا هر گاه عمدا بیندازد و ظاهر اخبار بسیار آنست که حرامست انداختن و کشتن پس در حدیثی که واقع شده است که بیندازند محمولست بر ضرر بسیار.

(و روی ابان عن زراره قال سألته عن المحرم هل یحکّ رأسه او یغتسل بالماء فقال یحکّ رأسه ما لم یتعمّد قتل دابه و لا باس بان یغتسل بالماء و یصبّ علی رأسه ما لم یکن ملبدا فان کان ملبدا فلا یفیض علی رأسه الماء الا من الاحتلام.)

و به اسانید

صحیحہ منقولست از ابان از زرارہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ آیا محرم سر خود را می تواند خاراندن یا غسل می تواند کرد یا بدن را می تواند شست حضرت فرمودند کہ سر را می تواند خاراندن ما دام کہ قصد کشتن جانوری نکند و باکی نیست کہ در آب غسل کند و آب بر سر خود ریزد ما دام کہ سرش را صمغ و عسل از جہہ دفع شپش نینداخته باشد و اگر انداختہ باشد آب بر سر نمی ریزد مگر از احتلام یعنی غسل واجب چون غسل حیض و نفاس و استحاضہ و مس

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۵

میت.

و در صحیح از معاویہ بن عمار منقول است کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ محرم چگونه سر را می خاراند حضرت فرمودند کہ بہ انگشتان ما دام کہ خونین نکند یا مو را قطع نکند و مثل این احادیث بسیار وارد شدہ است.

و در موثق عمار وارد است کہ اگر جرب داشتہ باشد و خاراند تا خون بیرون آید ضرر ندارد چون اختیار ندارد و اگر در جمیع این صور خون بیرون آید یا مو جدا شود و بواسطہ ہر یک کفی از طعام بدهد بہتر خواهد بود.

(و سال یعقوب بن شعیب ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ عن المحرم یغتسل فقال نعم و یفیض الماء علی رأسہ و لا یدلکہ.)

و منقولست در حسن کالصحیح و در صحیح از یعقوب کہ گفت سؤال کردم از آن حضرت از محرمی کہ آیا غسل می تواند کرد فرمودند کہ بلی و آب بر سر می ریزد و چرک نمی کند

سرش را یا بدنش را.

(و فی روایه حریر عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال اذا اغتسل المحرم من الجنابه صبّ علی رأسه الماء و یمیز الشّعر بأامله بعضه من بعض.)

و به اسانید صحیحہ بسیار منقولست که آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر گاه محرم خواهد که غسل جنابت کند به رفق آب بر سر بریزد و مو را بر سر انگشتان جدا کند بعضی از آن را از بعضی دیگر که آب به زیر موها برسد و مو جدا نشود و سر خونین نشود.

[شهادت بر نکاح]

(و قال صلوات اللہ علیہ فی المحرم یشهد نکاح محلّین؟ قال لا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۶

یشهد ثم قال یجوز للمحرم ان یشیر بصید علی محلّ؟ قال مصنّف هذا الكتاب رضی اللہ عنه و هذا علی الانکار لذلك لا علی أنّه یجوز.)

و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات اللہ علیہ در محرم که شاهد شود عقد نکاح دو محل را به آن که بر ایشان جایز است عقد کردن بر محرم حرام است گواه شدن یا نه؟ حضرت فرمودند که در آنجا حاضر نشود یا گواه نشود پس حضرت مثالی فرمودند از جبهه دفع استبعاد راوی که آیا جایز است محرم را که اشاره کند محلی را که فلان سیاهی شکاریست.

صدوق می گوید که این مکالمه حضرت بنا بر انکار است نه بنا بر آن که جایز است یعنی استفهام آن کاریست و رفع استبعاد باین نحو می فرمایند که هم چنانکه محرم را جایز نیست اشاره به صید کردن هر چند خود صید نمی کند و نمی خورد هم چنین حاضر نمی تواند شد در عقد دو محل، و این مشابہت وقتی

تمام است که شهادت را در حقیقت عقد مدخلی باشد چنانکه مذهب جمعی از عامه است یا آن که شهادت دهد نزد حاکم شرع که من گواهم بر این عقد که به شهادت او حکم کنند بر صحت.

و در این صورت محاذی مرتکب می باید شد به آن که منصوب باشد به نزع خافض که علی نکاح بوده باشد و یا آن که مجرد مشابَهت کافی است در رفع استبعاد و در تهذیب علی هست باین عبارت عنه علیه السلام

فی المحرم یشهد علی نکاح المحلین

و ظاهراً علی از قلم نساخ افتاده است و حمل کرده اند بر آن که به سبب ترک شهادت تزییع بضع نشود و الا واجبست و الله تعالی یعلم.

(و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لیس للمحرم ان یتزوج و لا یتزوج محلاً فان تزوج او زوج فتزویجه باطل.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۷

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که نیست محرم را که تزویج کند و عقد محلی را ببندد، و محرم به اعتبار عقد بر ایشان باطل است احتیاج ندارد در بطلان بعقد محرم پس اگر خود زنی بخواهد یا عقد کند از جهه دیگری عقد او باطل خواهد بود، و در تهذیب لفظ محلاً در آخر واقع شده است و آن بهتر است و اگر نباشد مراد است به قرینه عبارت سابق.

(و ان رجلاً من الانصار تزوج و هو محرم فباطل رسول الله صلی الله علیه و آله نکاحه.)

و در صحیح از عبد الرحمن بن ابی عبد الله منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند

که شخصی از انصار در حال احرام زنی خواست و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نکاح او را باطل گردانید یعنی حکم فرمود به آن که آن نکاح باطل است.

(و قال صلوات الله عليه من تزوج امرأه في احرامه فزق بينهما و لم تحل له ابدا.)

و منقول است بطرق متکثره حسنه كالصحيحه و موثقه كالصحيحه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که تزویج کند زنی را در احرام ایشان را از هم جدا می کنند و دیگر هرگز بر او حلال نمی شود، و محمولست بر آن که عالم باشد به حرمت عقد یا دخول نکرده باشد چنانکه منقولست در حسن كالصحيح از زراره و داود بن سرحان و ادیم بن الحرکه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه محرم تزویج کند و عالم باشد که بر او حرام است هرگز بر او حلال نمی شود.

و در صحیح از محمد بن قیس منقولست که حضرت امام محمد باقر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۸

صلوات الله عليه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه حکم فرمودند در مردی که زنی را بعقد خود در آورده بود در احرام پیش از آن که محل شود حکم فرمودند که زن را رها کند و فرمودند که آن نکاح باطلست و بعد از محل شدن اگر خواهد خواستگاری کند و ایشان اگر خواهند دختر را به او دهند و اگر خواهند بغیر او و این محمولست بر صورت جهل و قبل از دخول چنانکه هر دو غالب است و احادیث در این باب بسیار است و در نکاح خواهد آمد إن

(و فی روایه سماعه لها المهر ان كان دخل بها.)

و در موثق منقولست که اگر دخول کرده باشد با او او را مهر هست یعنی مهر المثل چون عقد باطل است و هر گاه عقد باطل باشد و وطی از روی جهالت واقع شده باشد مهر المثل می رسد که بگیرد.

(و فی روایه عاصم بن حمید عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله عليه يقول المحرم يطلق و لا يتزوج.)

و در روایت حسن کالصحیح و صحیح منقولست از ابو بصیر که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که محرم طلاق می تواند داد زنش را و لیکن عقد نکاح نمی تواند کرد و در این خلاقی نیست.

و در صحیح از سعید [سعد خ] منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله عليه فرمودند که محرم می تواند که کنیزان بخرد و بفروشد.

(و سال سعید الاعرج ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الرجل ينزل المرأة من المحمل فيضمها اليه و هو محرم قال لا باس الا ان يتعمد و هو احق ان ينزلها من غيره.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۲۹

و در موثق کالصحیح منقول است از سعید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از مردی که زن خود را از کجاوه بیرون آورد و او را در بغل می گیرد در حال احرام حضرت فرمودند که باکی نیست مگر آن که در بغل گرفتن از روی عمد باشد و او را سزاوارتر است که زن را بیرون آورد از کجاوه از دیگران هر چند زن محرم باشد مشروط به آن که از روی شهوت

نباشد.

[نگاه به زن]

(و روی عن محمد الحلبي قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه المحرم ينظر إلى امرأته و هي محرمه قال لا بأس).

و به اسانید صحیحہ منقولست از حلبی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که محرمی که نظر به زنش کند و او نیز محرمه باشد چونست حضرت فرمودند که باکی نیست.

(و روی عن خالد بن عمار القلانسی قال سألت أبا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل أتى أهله و عليه طواف النساء قال عليه بدنه ثم جاءه آخر فسأله عنها فقال صلوات الله عليه بقره ثم جاءه آخر فسألها عنها فقال صلوات الله عليه عليه شاه فقلت بعد ما قاموا اصلحك الله كيف قلت عليه بدنه فقال أنت موسر و عليك بدنه و على الوسط بقره و على الفقير شاه).

و كالصحيح منقولست از خالد کلاه فروش که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که جماع کند با اهلش و هنوز طواف نسا نکرده باشد فرمودند که شتری می دهد پس دیگر آمد و از این مسأله سؤال کرد حضرت فرمودند که گاوی می دهد پس دیگری آمد و پرسید حضرت فرمودند که گوسفندی می دهد پس چون آنها

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۰

رفتند عرض نمودم که چگونه فرمودید بمن که شتر می دهد حضرت فرمودند که تو مالداری و بر تو واقع شده است می باید که شتر بدهی، و بر متوسط الحال گاو است، و بر فقیر گوسفند است و من بر هر که آن چه واجب بود گفتم، و احادیث بسیار وارد شده است که یک شتر می دهد محمولست بر مالدار و دم

شاه واقع شده است محمول است بر فقیر و خواهد آمد.

[ذبح صید]

(و قال صلوات الله عليه لا تذبح الصيد في الحرم و ان صيد في الحل.)

و منقولست از آن حضرت صلوات الله عليه که فرمودند که صید را در حرم مکش اگر چه در بیرون حرم شکار کرده باشند و بر این مضمون احادیث صحیحه بسیار وارد شده است زیرا که هر شکاری که داخل حرم شد حکم صید حرم بهم می رساند که بر محرم و محل حرام می شود کشتن آن و احادیث از این باب گذاشت در صید حرم.

(و روی حنان بن سدیر عن ابی جعفر صلوات الله عليه قال امر رسول الله صلى الله عليه و آله بقتل الفاره في الحرم و الافعى و العقرب و الغراب الابقع ترميه فان اصبته فابعده الله و كان يسمى الفاره الفويسقه قال أنها توهى الشقاء و تضرم البيت على اهله.)

و منقولست در موثق كالصحيح از حنان بن سدیر از پدرش و ظاهرا لفظ عن ابیه از قلم نساخ افتاده است چون حنان به خدمت حضرت نرسیده است و سدیر روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که فرمودند که حضرت سید المرسلین صلى الله عليه و آله امر فرمودند که چند چیز را در حرم بکشند موش و مار و عقرب و کلاخ پیسه که سیاه و سفید است، سنگ یا تیر بر روی اندازی و غالب اوقات بر شتر می نشیند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۱

کوهان شتر که مجروحست می خورد پس اگر تیر یا سنگ تو بر او خورد به موقع خود است، و حق سبحانه و تعالی او را دور کرده

است بدست تو یا نفرین است بر او که خدا آن را از رحمت خود دور کرده اند، و موش را فاسقک می نامند زیرا که بند مشک را از دندان می خاید و سر مشک باز می شود و دو شاپ و روغن و غسل و آب همه را می ریزد، و غرض اینست که چون ضررهای اینها به مسلمانان می رسد کشتن اینها خوبست، از جمله ضرر موش اینست که خانه را با اهلش می سوزاند و ظاهرا مکرر چنین کرده بوده است که فتیله چراغ را از جانب دیگر کشیده و آتش به خانه افتاده و جمعی کثیر می سوخته اند.

در قسطنطنیه بسیار می شود که در سالی چندین هزار خانه می سوزد چون غالب خانهای ایشان از تخته است و هر شب چند هزار کس مقرر است که در شهر می گردند و مردمان را از آتش می ترسانند و فایده ندارد، و یکی از ثقات که در این اوقات از آنجا آمده بود نقل کرد که تا من در آنجا بودم در عرض یک سال اکثر شهر سوخت و گفت هفت مرتبه آتش افتاد و در هر مرتبه چند هزار خانه سوخت و باز ساختند و دو سه هزار بیل دار در شبها می گردند که چون آتش بشهر افتد ایشان از چهار طرف آن محله خانها را خراب می کنند که آتش از آنجا تعدی نکند این حکایت شب ایشان است، و هر روز اقلا هزار کس می میرند و همیشه طاعون هست و بسیار بود که روزی ده هزار کس می مردند و از همه غریب تر آن که مردمش هیچ کم نمی شوند.

و منقولست در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللّٰه عليه فرمودند که چون محرم شوی پرهیز از کشتن هر جانوری

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۲

مگر مار و عقرب و موش به درستی که موش سر مشک را سست می کند به خائیدن بندش و یا آن که مشک را سوراخ می کند و به دندان یا خاک زیر مشک را بر می دارد تا مشک می افتد و می درد و خانه را بر اهلش مسوزاند، و اما عقرب به درستی که حضرت سید المرسلین صلی اللّٰه علیه و آله دست کردند که سنگی را بر دارند عقربی دست مبارک حضرت را گزید حضرت فرمودند که لعنت خدا بر تو باد که هیچ خوب و بد را نمی گذاری که ضررت به او نرسد، و مار اگر متوجه تو شود بکش آن را و اگر به تو کار نداشته باشد به او کار مدار و مار سیاه مگمار را در هر حالی که باشد بکش و کلاخ و کور کوره را که بر پشت شتر نشسته باشند به تیر و سنگ بزن، و فرمودند که کنه شتر را از شتر مینداز، و کنه گوسفند را از شتر بینداز و قریب باین است حسن کالصحیح حلبی از آن حضرت صلوات اللّٰه علیه و اجزای این حدیث متفرق مذکور است در اخبار صحیحه

[انداختن کنه]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه قال ان القی المحرم القراد عن بعیره فلا باس و لا یلقى الحلمه.)

و به اسانید صحیحه کثیره منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه علیه فرمودند که اگر محرم کنه گوسفند را از شترش بیندازد باکی نیست و لیکن نیندازد کنه شتر را از شتر زیرا که مأمن اوست

بخلاف کنه گوسفند بر شتر که محلش نیست و چنان است که بر بدن آدمی در آید و در آن صورت نیز می توان انداختن چنانکه گذشت.

(و فی روایه حریز عن ابی عبد الله صلوات الله علیه و انّ القراد لیس من البعیر و الحلمه من البعیر.

و فی روایه علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سألته عن المحرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۳

ینزع الحلمه عن البعیر فقال: لا هی بمنزله القمله من جسدک.)

و در روایت حریز که منقولست از او به اسانید صحیحه بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که قراد که کنه ریزه است و در گوسفند می باشد از شتر نیست پس می توان انداختن آن را، و حلمه که کنه بزرگست از شتر است او را نمی توان انداختن چنانکه گذشت و تفسیرش در موثقه ابو بصیر است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از محرم که آیا کنه بزرگ را از شتر می تواند انداخت حضرت فرمودند که نه چون در مأمّن خود است چنانکه شپش را از بدن خود نمی توانی انداخت چون در مأمّن خود است، و کنه بزرگ و کوچک را از بدن می توانی انداخت چون بدن انسان جای ایشان نیست.

(و روی محمّد بن الفضیل عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال سألته عن المحرم و ما یقتل من الدوابّ فقال یقتل الاسود و الافعی و الفاره و العقرب و کلّ حیّه و ان ارادک السبع فاقتله و ان لم یردک فلا تقتله و الکلب العقور ان ارادک فاقتله و لا باس للمحرم ان یرمی الحداه و ان عرض له اللصوص امتنع منهم.)

و منقولست کالصحیح

از محمد که از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه سؤال کردم از محرم و آن چه می تواند کشت از جانوران حضرت فرمودند که می کشد مار سیاه را و افعی که ماریست در نهایت خباثت و معروفست نزد مار گیران، و موش خانگی یا عم، و عقرب و هر ماری را می تواند کشت و اگر شیر یا درندگان متوجه تو شوند بکش آن را و اگر به تو کار نداشته باشند تو متوجه ایشان مشو، و سگ گزنده یا گرگ اگر اراده کند ترا بکش آن را، و باکی نیست محرم را که تیر یا سنگ زند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۴

کور کوره اگر بر کوهان شتر نشسته باشد یا مطلقا، و اگر دزدان خواهند که مال او را ببرند نگذارد که ببرند تا ممکن باشد و اگر محتاج شود به جنگ و بکشد دزدان را خونشان هدر است، و اگر کشته شود شهید است و احادیث بر این مضامین بسیار است از آن جمله منقولست در صحیح از حریر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از هر چه محرم از آن بر نفس خود ترسد از درندگان و ماران و غیر اینها باید که بکشد آنها را و اگر اراده نکند ترا تو اراده مکن آنها را.

و در صحیح از عبد الرحمن منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که محرم می تواند کشت هر چه را از آن ترسد بر نفس خود.

و در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که محرم زنبور را و کرکس

را و مار سیاه غدار را و کرک را و هر چه از آن ترسد می کشد و فرمودند که سگ گزنده گرگست یعنی هر جا سگ گزنده گویند مراد از آن گرگست یا حکم گرگ دارد و آن را می تواند کشت.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر چیزی که اراده کند ترا بکش آن را.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که می توان کشتن در حرم و در احرام مار افعی، و مار سیاه غدار و هر مار بدی را و عقرب و موش را و این موش فاسقک است، و به سنگ می توان زد کلاخ و کور کوره را و اگر دزدان متوجه شوند دفع ایشان می توانی کرد.

و کالصحیح منقولست از زراره که از احدهما صلوات الله علیهما سؤال کردم از پشه و کبک هر گاه اراده محرم کنند نمی تواند کشت آنها را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۵

فرمودند که بلی.

و در صحیح از مسمع منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که موش صحرائی و خار پشت و سوسمار را هر گاه محرم بکشد بزغاله می دهد و بزغاله بهتر است از آنها و چرا این را گفتم تا آن که شکار چیزی دیگر نکنند و کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که در حرم کیک و شپش و پشه را بکشد و کالصحیح منقولست که از آن حضرت پرسیدند که هر گاه دو محرم جنگ و قتال کنند حضرت فرمودند سبحان الله بد

کرده اند گفتیم کردند الحال چه کنند فرمودند که هر یک گوسفندی بکشند.

و در موثق عمار منقولست که حضرت فرمودند که محرم خلال می تواند کرد و لیکن ملاحظه کند که دهن را خونین نکند.

باب ما يجب على المحرم في انواع ما يصيب من الصيد

[کفاره قتل شتر مرغ]

(و روی جمیل عن محمد بن مسلم و زراره عن ابی عبد الله صلوات الله عليه في محرم قتل نعامه قال عليه بدنه فان لم يجد فاطعام ستین مسکینا فان كانت قیمه البدنه اکثر من اطعام ستین مسکینا لم یزد علی اطعام ستین مسکینا و ان كانت قیمه البدنه اقل من اطعام ستین مسکینا لم یکن علیه الا قیمه البدنه.)

این بابی است در بیان کفاراتی که واجبست بر محرم در انواع حیواناتی که شکار می کند منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در محرمی که شتر مرغی را بکشد حضرت فرمودند که بر اوست شتری و اگر شتر را نیابد شصت مسکین را طعام دهد پس اگر قیمت شتر بیشتر از اطعام شصت مسکین باشد زیادتی از اوست و زیاده از شصت مسکین را اطعام نمی دهد، و اگر قیمت شتر کمتر از اطعام شصت مسکین باشد بر او نیست مگر قیمت آن شتر اگر چه اطعام ده مسکین باشد، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است و باین عمل نموده اند الا در تخییر و ترتیب که ظاهر آیه کریمه بلفظ او واقعست و ظاهر آن تخییر و ظاهر حدیث ترتیب است و اظهر طریق در جمع استحباب ترتیب است و شک نیست که ترتیب احوط و اولی است و الله تعالی يعلم

[اگر از اداء کفاره عاجز شد]

(و روی الحسن بن محبوب عن داود الرقی عن ابی عبد الله صلوات الله عليه في الرجل یكون علیه بدنه واجبه في فداء فقال اذا لم يجد فسبع شياه فان لم یقدر صام ثمانیه عشر یوما بمکة او فی منزله.)

و به اسانید صحیحه منقولست از داود بغدادی

از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که بر او باشد شتر پنج ساله پا در شش که واجب شده باشد از جهت فدای حیوانی که صید کرده باشد مانند شتر مرغ حضرت فرمودند که هر گاه شتر یافت نشود گوسفند بدهد و اگر قدرت بر شتر و گوسفند نداشته باشد هیچده روز روزه می گیرد در مکه یا منزلش.

(و روی عبد الله بن مسکان عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن محرم اصاب نعامة او حمار وحش قال علیه بدنه قلت فان لم يقدر قال يطعم ستین مسکینا قلت فان لم يقدر علی ما يتصدق به ما علیه قال فلیصم ثمانیه عشر یوما قلت فان اصاب بقره ما علیه قال علیه بقره قلت فان لم يقدر قال فلیطعم ثلاثین مسکینا قلت فان لم يقدر علی ما يتصدق به قال فلیصم تسعه ایام قلت فان اصاب ظبیا ما علیه قال علیه شاه قلت فان لم یجد قال علیه اطعام عشره مساکین قلت فان لم یجد ما يتصدق به قال فعلیه صیام ثلاثه ایام.)

و منقولست در صحیح از لیث که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که بکشد شتر مرغی را یا الاغ وحشی که گوره خر باشد حضرت فرمودند که شتری می دهد، عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد فرمودند که شصت مسکین را طعام می دهد، عرض نمودم که اگر قادر نباشد بر چیزی که آن را تصدق کند چه کند فرمودند که هیچده روز روزه می گیرد، عرض نمودم که اگر گاو کوهی را بکشد بر او چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۸

چیز است

فرمودند که گاو اهلی می دهد، عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد فرمودند که سی مسکین را طعام دهد، عرض نمودم که اگر قدرت نداشته باشد بر چیزی که تصدق کند فرمودند که نه روز روزه بدارد عرض نمودم که اگر آهوئی را بکشد چه باید کرد او را فرمودند که گوسفندی می دهد، عرض کردم که اگر نیابد فرمودند که ده مسکین را طعام می دهد، عرض نمودم که اگر نداشته باشد چیزی که تصدق کند فرمودند که سه روز روزه می گیرد.

بدان که ظاهر آیه کریمه که حق سبحانه و تعالی فرموده است ترجمه اش اینست که ای مؤمنان مکشید شکاری را هر گاه محرم باشید و هر که از شما شکاری را عمدًا بکشد پس بر اوست جزائی مثل آن چه کشته است از گاو و گوسفند و شتر، و حکم می کند به مماثلت دو عادل از شما مسلمانان بنا بر قرائت مشهور، و در احادیث از طرق اهل بیت سلام الله علیهم وارد است که ذو عدلست بلفظ مفرد نه تثنیه و صاحب کشاف نقل کرده است که قرائت جعفر بن محمد صلوات الله مفرد است یعنی جنس عادل یا امام زمان و نزد شیعه نبی است یا امام عادل حقیقی است و آن چه حکم کرد عادل که آن مثل صید است از شتر یا گاو یا گوسفند هدیی است که می باید به کعبه برسد و مراد از کعبه حوالی کعبه است، پس اگر در احرام عمره شکار کرده باشد می باید که در مکه کشته شود و بهتر آنست که در حزوره که محاذی کعبه است بکشد و الحال قصاب خانه مکه معظمه است

میان صفا و مروه و خود دیدم، و اگر در احرام حج بکشد می باید که در منا بکشد یا کفاره بدهد اطعام درویشان یا برابر آن روزه تا آن که بچشد مشقت وبال کار خود را، پس موافق ظاهر آیه کریمه اگر زر داشته باشد و شتر بهم رسد مثلاً در کشتن

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۳۹

شتر مرغ که ائمه هدی فرمودند که مثل آن شتر است قیمت شتر مثلاً هر گاه یک تومان باشد، و گندم صاعی دویست دینار باشد و هر مسکینی را نصف صاع می باید داد پس صد مسکین را می توان داد شصت مسکین کافی است و باقی از اوست، و اگر در این صورت قیمت گندم صاعی پانصد دینار باشد به چهل کس می رسد زیادتى عفو است و به چهل کس می دهد، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که یا عدل و برابر او روزه می دارد اگر زر نداشته باشد یا طعام بهم نرسد پس روزه تابع قیمت گندم است پس هر گاه قیمت شتر سی صاع یا بیشتر باشد و نداشته باشد شصت روز روزه می گیرد، و اگر به چهل کس رسد به آن که قیمت شتر برابر بیست صاع گندم باشد چهل روز روزه می گیرد، و اگر گندم صاعی هزار دینار باشد بیست روز روزه می گیرد و اینست ظاهر آیه و موافق این معنی احادیث صحیحه وارد شده است مثل صحیحه ابو عبیده از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و صحیحه محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و غیر اینها از اخبار بسیار.

و آن چه صدوق ذکر کرده است در این دو حدیث

موافق فقه رضویست و صحیحہ معاویہ بن عمار و کالصحیحہ ابو بصیر و غیر آن و باین عمل کرده است صدوق و ابن ابی عقیل و جمع بین الاخبار آنست که مخیر باشد میان هر دو میان آن که هر مسکینی را نصف صاع بدهد یا یک مدّ و یا به آن که هیچده روز روزه وقتی واجب باشد که قدرت بر روزه گرفتن دو ماه نداشته باشد چنانکه در همه کفّارات چنین وارد شده است و اکثر اصحاب چنین جمع کرده اند و یا آن که اگر زر داشته باشد و گندم بهم نرسد رعایت شصت روز و هر چه شود کنند و اگر پریشان باشد هیچده روز روزه بگیرد و اگر کسی غور

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۰

کند در روایات این معنی اظهر است و احوط آنست که عمل به روایات مشهوره کنند و اگر قیمت بدنه کمتر از هیچده روز باشد هیچده روز روزه بدارد و این احتمال نیز وجهی است در جمع، و بنا بر تخییر عمل به مشهور کردن اولی است بلکه موافق حدیث مقبول عمر بن حنظله که حضرت فرمودند که عمل کن بحدیث مجمع علیه یعنی مشهور متعین است عمل به مشهور و اللّٰه تعالیٰ یعلم.

[اگر صید را زخمی کند]

(و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه رجل رمی صیدا و هو محرم فکسر یدیه او رجله فذهب علی وجهه فلا یدری ما صنع قال علیه فدائه قلت فان راه بعد ذلک قد رعی و مشی قال علیه ربع قیمتہ.)

و مرویست در صحیح از ابو بصیر لیث مرادی به قرینه روایت ابن مسکان از او که

گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که مردی صیدی را تیری زد در حال احرام و دست آن یا پای آن شکست و لنگان لنگان رفت و ندانست که چه شد حضرت فرمودند که فدای آن را می دهد گفتم که اگر بعد از آن ببیند همان صید را که می چرد و درست راه می رود حضرت فرمودند که ربع قیمت آن را تصدق می کند و موافق این حدیث است احادیث صحیحه از علی بن جعفر و غیر او.

[کفاره خرگوش و روباه]

(و روی البزنطی عن ابی الحسن صلوات الله عليه قال سألته عن محرم اصاب ارنبا او ثعلبا فقال فی الارنب دم شاه.)

و به اسانید صحیحه و حسن کالصحیحه منقولست که احمد گفت سؤال کردم از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله عليه از محرمی که خرگوشی یا روباهی را بکشد حضرت فرمودند که در خرگوش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۱

گوسفندی می دهد و روباه را نفرمودند ممکن است که تقیه فرموده باشند یا وجهی دیگر داشته باشد.

(و فی روایه بن مسکان عن الحلبي قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الارنب يصيبه المحرم فقال شاه هديا بالغ الكعبه.)

و مرویست در صحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از خرگوشی که محرم آن را بکشد حضرت فرمودند که گوسفندی با خود می برد بسوی کعبه و این اقتباس است از آیه کریمه و دور نیست که مراد الهی از این آیه باشد که اگر محرمی شکار کند و امکان عادی داشته باشد که کند و غالبا در دوران می باشد و آن جماعت

حج

تمتع می کنند و در احرام عمره از ایشان صادر خواهد شد بنا بر این بالغ الکعبه فرموده است و در حج که احرام ایشان از مکه معظمه است تا منی نه این حیوانات می باشند، و اگر باشند که قدرت داشته باشد که به آن نگاه کند و ساکنان مکه معظمه و حوالی آن نیز احتمال ندارد که صید کنند چون مکرر به سبب آن شکار صید بلاها بر ایشان نازل شده است.

چنانکه منقولست کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه که شخصی در احرام روباهی را گرفت و آتش به پیش روی آورد و آن روباه فریاد می کرد و آن حدیث می کرد و باد می داد و رفقای او منع می کردند تا عاقبت آن را سر داد و آن مرد بخواب رفت که ناگاه ماری عظیم آمد و در دهان او رفت و آن نیز مانند آن روباه فریاد می کرد و حدیث می کرد و باد می داد بعد از آن مار در آمد و رفت و از این باب عقوبات بسیار واقع شده است پس بنا بر این لازم نیست که منی را داخل کنند در کعبه چنانکه مشهور است.

(و فی روایه البزنطی عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۲

ابا عبد الله صلوات الله علیه عن محرم قتل ثعلبا قال علیه دم قلت فارنب فقال مثل ما فی الثعلب.)

و در موثق کالصحیح منقولست از یحیی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که روباهی را بکشد حضرت فرمودند که دمی می ریزد یعنی یکی از انعام ثلثه که شتر و گاو و گوسفند است

می کشد و به فقرا و مساکین می دهد یا گوسفندی می کشد عرض نمودم که اگر خرگوشی را بکشد فرمودند که بر اوست آن چه در روباهست، و این حدیث خالی از ضعف نیست و لیکن ظاهر می شود که معصوم مماثلت را باین عنوان فرموده اند که مثل شتر مرغ را شتر فرموده اند، و گوره خر را مماثلش به گاو و شتر هست هر دو و در احادیث صحیحه وارد شده است، و دور نیست که اگر بزرگ باشد شتر را باید داد و اگر کوچک باشد گاو و مشابهت گاو به گاو ظاهر است و از آهو تا به کبوتر مشابهتشان به گوسفند بیشتر از گاو و شتر است با آن که احادیث صحیح است از بز نظی و اجماع است که هر چه از او صحیح شود که گفته است صحیح است، و مع هذا علما همه عمل نموده اند مگر در آن که شاه محض است یا مانند آهو است در آن که اولاً گوسفند باید داد و اگر نداشته باشد ده مسکین را طعام باید داد یا مثل آن روزه، یا سه روز علی الخلاف و در روباه و خرگوش هر دو این خلاف کرده اند به اعتبار ظاهر آیه و اخبار و شکی نیست که احوط و اولی آنست که مانند آهو عمل نمایند.

[کفاره کبوتر]

(و روی محمد بن الفضیل قال سالت ابا الحسن صلوات الله علیه عن رجل قتل حمامه من حمام الحرم و هو محرم فقال ان قتلها و هو محرم فی الحرم فعلیه شاه و قیمه الحمامه درهم و ان قتلها فی الحرم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۳

هو غیر محرم فعلیه قیمتها و هو درهم يتصدق

به او بیشتری به طعاما لحمام الحرم).

و كالصحيح منقولست از محمد كه گفت سؤال كردم از حضرت امام رضا صلوات الله عليه از شخصى كه بگشدد كبوترى از كبوتران حرم را و او محرم باشد حضرت فرمودند كه اگر آن كبوتر را بگشدد و او محرم باشد در حرم پس بر اوست گوسفندى كه فدائى اوست از جهه احرام و قيمت كبوتر كه يك درهم است به سبب آن كه در حرم است و اگر در حرم بگشدد و محرم نباشد بر اوست قيمت شرعى كبوتر كه آن يك درهم است كه تصدق مى كند يا دانه مى خرد از جهه كبوتران حرم چنانكه گذشت در باب صيد حرم.

و تا اینجا شيخ روايت کرده است و محتمل است كه همه روايت محمد بن الفضيل باشد خصوصا جمله آخر كه گفته است و ان قتلها و هو محرم فى غير الحرم فعليه دم شاه و اگر كبوترى را بگشدد و او محرم باشد و در خارج حرم باشد پس بر اوست كه گوسفندى بدهد اگر چه از حديث سابق مستنبط مى شود و ليكن صريح بودن از كلام ايشان اظهر است.

[كشتن جوجه]

(فان قتل فرخا و هو محرم فى غير الحرم فعليه حمل قد فطم و ليس عليه قيمته لأنه ليس فى الحرم و يذبح الفداء ان شاء فى منزله بمكة و ان شاء بالحزوره بين الصيفا و المروه قريبا من موضع النخاسين و هو معروف فان قتله و هو محرم فى الحرم فعليه حمل و قيمه الفرخ نصف درهم و فى البيضه ربع درهم و فى القطاه حمل قد فطم من اللبن و رعى من الشجر).

پس اگر جوجه را

بکشد که از کیوتر باشد و هم چنین است تخمی که در میان آن جوجه به حرکت آمده باشد بر اوست که بزه بدهد که از شیر باز شده باشد و خود چرا کند، و قیمتش را نمی دهد چون در حرم نیست، و فدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۴

را می کشد اگر خواهد در منزل خودش که در آنجا فرود آمده است و اگر خواهد در حزوره می کشد در میان صفا و مروه نزدیک به بازار برده فروشان و حزوره را همه کس می داند و در آن وقت معروف بوده است و الحال دری از درهای مسجد الحرام موسوم است بباب الحزوره و آن از صفا گذشته است بطرف خانهای شرفا و سبب اشتباه شده است.

و از جمعی از اهل مکه معظمه تفتیش کردم گفتند معلوم نیست که کجا بوده است، و این شکسته در میان صفا و مروه تفحص می نمودم کوچه پیدا شد قریب به محاذی باب السلام چون اندکی رفتم فضای عظیمی پیدا شد و دیدم که گوسفند بسیاری کشته بودند و قصابخانه است ظاهرا همان جا باشد، و بر این مضمون است صحیحه عبد الله بن سنان و غیر آن از احادیث بسیار، و اگر جوجه کیوتری را بکشد و او محرم باشد در حرم بره می دهد که فدا باشد به سبب آن که محرمست و نصف درهم می دهد به اعتبار آن که در حرم است، و در تخم ربع درهم می دهد و ظاهرا در اینجا از قلم نساخ افتاده باشد و چنین باشد و فی الیضه درهم و ربع درهم که در هم به سبب احرام باشد و ربع درهم به اعتبار حرم

باشد، و ممکن است که اعتقاد صدوق این باشد که در تخم نیز بره می باید داد به اعتبار احرام و ربع قیمت می باید داد به اعتبار حرم، و در فقه رضوی باین عبارتست و در آنجا درهم مذکور نیست و لیکن در حسن کالصحیح از حریر و غیر او درهم است، و در قطاه که اسفروشد می گویند بره می دهد که از شیر باز شده باشد و به چرا افتاده باشد که برگ درخت تواند خورد، و بر این مضامین احادیث بسیار وارد شده است و بسیاری از آن گذشت در باب صید حرم و عبارت قطاه عبارت صحیح سلیمان بن خالد است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و مؤید آن است کالصحیح بزنی بهمان عبارت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۵

و در صحیح از سلیمان بن خالد نیز منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که هر که بکشد قطاه یا کبگ یا دراج و امثال اینها را می باید گوسفندی بکشد پس ممکن است که حمل کنیم شاه را بر برّه یا آن که شاه فرد افضل باشد

[کفاره تخم شتر مرغ]

(و اذا اصاب المحرم بیض نعام ذبح عن کل بیضه شاه بقدر عدد البیض فان لم یجد شاه فعلیه صیام ثلاثه ایام فان لم یقدر فاطعام عشره مساکین و اذا وطئ بیض نعام ففدغها و هو محرم و فیها افراخ تتحرک فعلیه ان یرسل فحوله من البدن علی الاناث بقدر عدد البیض فما لفق و سلم حتی تنتج فهو هدی لبیت الله الحرام فان لم تنتج شیئا فلیس علیه شیء) منقولست در قوی کالصحیح از لیث که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

فرمودند که اگر کسی محرم باشد و تخمهای شتر مرغ را بردارد و بشکند از جبهه هر تخمی که برداشته است گوسفندی می دهد بعدد تخم، پس اگر گوسفند نیابد سه روز روزه بگیرد، پس اگر قدرت بر روزه نداشته باشد ده مسکین را طعام می دهد، و اگر تخمهای شتر مرغ را بشکند، در حال احرام به آن که خوش یا چهار پای آن بر آن راه رود و محرم باشد و در آن تخمها جوجه ها به حرکت آمده باشند بر او لازم است که بجهاند شترهای نر را بر شترهای ماده بعدد تخمها که شکسته است پس هر چه بگیرد و سالم بماند تا بزاید آن چه می زاید هدی کعبه است و اگر نگیرد یا بگیرد ساقط شود بر او چیزی نیست.

بدان که آن چه مشهور است در میان اصحاب آنست که اگر تخم شتر مرغی را بشکند که جوجه در آن حرکت کرده باشد شتر جوانی می دهد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۶

جبهه هر تخمی، و خلافی نکرده اند در این مسأله و مستندش صحیحه علی بن جعفر و صحیحه سلیمان بن خالد است و اگر حرکت نکرده باشد می باید بجهاند بعدد تخم: شترهای نر را بر شتران ماده و هر چه از آنها بگیرد و سالم بماند هدی است و در مکه معظمه می کشند، و اگر در احرام عمره باشد در منی می کشند اگر در احرام حج باشد و اگر نگیرد بر او حرجی نیست و بر این مضمون است صحیحه حلبی و صحیحه ابو الصباح و صحیحه دیگر از او و احادیث دیگر، و اگر عاجز شود از این بعدد هر تخمی گوسفندی می دهد و

اگر عاجز باشد از گوسفند ده مسکین را طعام می دهد و اگر از طعام عاجز شود سه روز روزه می گیرد و به مضمون جمیع وارد است حدیث علی بن ابی حمزه از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه، و صدوق ترتیب را بر عکس نموده و در جزو اول عمل بحدیث ابو بصیر لیث مرادی کرده است، و اگر در این ترتیب قایل شویم به تخییر عمل به مشهور اولی است، اما در جزو آخر عمل به فقه رضوی کرده است و در آنجا ارسال با تحریک است، و موافق احادیث صحیحہ آنست که اگر به چهار به حرکت آمده باشند شتر جوان می دهند پس ممکن است که در این صورت مخیر باشد و بر تقدیر تخییر عمل به مشهور اولی است و الله تعالی یعلم (و ان وطئ بیض قطاه فشدخه فعليه ان يرسل فحوله من الغنم علی عددها من الاناث بقدر عدد البیض فما سلم فهو هدی لبيت الله الحرام) و در صحیحین از سلیمان بن خالد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر محرمی راه رود بر تخمهای اسفروود و بشکند آنها را پس بر اوست بجهاند بعدد تخمها گوسفندهای نر را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۷

گوسفندان ماده و هر چه سالم بماند هدی کعبه است که در حروره بکشند و به فقرا و مساکین دهند و بعضی گفته اند صرف مصالح کعبه نیز می توان کرد، و محتمل است که بحاجیان نیز می توان داد چنانکه گذشت در احادیث بسیار که هر چه به هدی آورند بحاجیان می دهند که نفقه ایشان آخر شده باشد و اول اولی است

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه ما وطئته او وطئه بعیرک و أنت محرم فعلیک فداؤه) منقولست در صحیح از کنانی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر چه را خود راه روی با شترت یا دابّه ات بر او راه رود در حال احرام بر تست که فدای آن را بدهی.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه به همین عبارت و بعد از آن فرمودند که بدان که بر تو نیست فدای هر چیزی که در حال احرام حج یا عمره به جا آوری از روی جهل و نادانی مگر صید که در آن فدا هست خواه از روی عمد کنی و خواه از روی جهل

[تعدد قتل صید]

(و اذا قتل محرم الصّید فعلیه جزاؤه و يتصدّق بالصّید علی مسکین فان عاد فقتل صیدا اخر متعمدا فلیس علیه جزاؤه و هو ممّن ينتقم الله منه و النّقمه فی الآخره و هو قول الله عزّ و جلّ عَصَاَ اللّٰهُ عَمَّا سَلَفَ وَ مَنْ عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ) و در صحیحین از حلبی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه محرم صیدی کند بر اوست که فدا کند صید خود را چنانکه مفصل وارد شده است و آن شکاری را تصدق می کند بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۸

درویشی، پس اگر مرتبه دیگر صید کند عمدا به آن که سابق نیز عمدا باشد پس جزاء و کفاره دیگر بر او نیست که حق سبحانه و تعالی از او انتقام می کشد و انتقام و عذاب در آخرت خواهد بود تا اینجا حدیث حلبی است و چون

در حدیث بود که از کسانی است که حق سبحانه و تعالی از او انتقام خواهد کشید ظاهر عبارت دلالت داشت که آن جماعت را حق سبحانه و تعالی یاد فرموده است.

صدوق می گوید که حق سبحانه و تعالی در این آیه ذکر فرموده است که ترجمه اش اینست که اگر از شما عمدا چیزی واقع شده است در شکار حرام حق سبحانه و تعالی از آن عفو فرمود و هر که مرتبه دیگر صید کند عمدا پس حق سبحانه و تعالی از او انتقام خواهد کشید (و اذا اصاب الصيد ثم عاد خطا فعليه كلما عاد كفاره و كلما اتاه المحرم بجهاله فليس عليه شيء الا الصييد فان عليه فداؤه فان تعمد كان عليه فداؤه و اثمه) مضمون فقه رضوی است و احادیث بسیار و هر گاه محرم صیدی کند دیگر خطا کند و صید کند پس هر چند عود می کند بر او كفاره هست و هر چه را محرم از روی نادانی به جا آورد بر او چیزی نیست مگر شکار که عالم و جاهل و ناسی همه فدا می دهند و اگر صید را عمدا کند فدا و گناه هست و در مرتبه اولی و بعد از آن گناه هست و كفاره نیست چنانکه گذشت و ظاهر عبارات روایات بسیار دلالت بر این معنی دارد و منافات نیست میان انتقام الهی و كفاره پس اگر توبه کند و كفاره بدهد احوط است و الله تعالی يعلم

[صید کردن ماهی]

(و لا باس ان يصيد المحرم السمك و ياكل طريه و مالحه و يتزوده)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۴۹

و منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه

فرمودند که باکی نیست که محرم شکار کند ماهی را و جایز است که بخورد تازه آن را و نمکسان آن را و داخل توشه خود می تواند کرد، بعد از آن حضرت این آیه را خواندند که ترجمه اش با تفسیر حضرت اینست که حق سبحانه و تعالی حلال کرده است بر شما شکار دریا را و طعام دریا را که تمتع یابید شما از آن که تازه اش را بخورید و مسافران نمکسان آن را بخورند پس فرمودند که فرق میان شکار دریایی و خشکی آنست که هر مرغی که در نیستانها می باشد و تخم و جوجه در خشکی می کند آن شکار صحرا بیست و حرامست مانند قاز و اردک و هر مرغی که در صحرا می باشد و تخم و جوجه در دریا می کند آن شکار دریاست.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر چه اصلش از دریاست و در بر و بحر می باشد پس سزاوار نیست محرم را که آن را بکشد پس اگر آن را بکشد بر اوست جزائی که حق سبحانه و تعالی فرموده است.

و در صحیح دیگر فرمودند که ملخ از دریاست و هر چه اصلش از دریاست و در بر و بحر می باشد پس سزاوار نیست تا آخر حدیث سابق پس هر چه را دانند که تخم در دریا می کند و جوجه در دریا می کند آن صید بحر است و تا غایت نشنیده ام از تجار و ساکنان کنار دریا که مرغی باشد که تخم در دریا کند و آن چه متیقن است از صید دریا ماهی است که بی دغدغه دریایی است و باقی

مرغان متیقن نیست و بر تقدیری که باشد شکی نیست که نادر است و در حوالی دریای بصره مرغایان که همیشه در دریا تعیش می کنند تخمهای آنها را در کنار دیدیم و قریب به هزار کس بودند با ما که همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۰

الا- نادری که دامنها پر کرده بودند از این تخمها و اکثرش مساوی الطرفین بودند گفتیم که انداختند و استبعادی ندارد که مرغایان تخم را در دریا کنند و حرارت آب دریا جوجه را برساند چنانکه از ثقات شنیده ام که در هند تخم را در زیر سرگین می کنند و بچه بهم می رسد، و خود دیدم در راه سامره که اسبی یک تیر پرتاب از ما پیشتر بود و سرگین انداخت تا رسیدن ما به آن جا اکثرش جعل شد و پرید و خود می دیدیم که نصف جعل بود و نصف سرگین دو سه دقیقه توقف نمودیم همه جعل شد و پریدند و کسی در میان دریا نرفته است که ببیند اینها چگونه تخم می گذارند و اخبار معصوم کافی است از برای علم بوقوع آن و چون اخبار آحاد است مفید ظن است و اگر اخبار متواتره می بود تأمل نمی کردیم

[قتل ملخ]

(فان قتل جراده فعلیه تمره و تمره خیر من جراده فان کان کثیرا فعلیه دم شاه و مرّ أبو جعفر صلوات الله علیه علی اناس و هم یاکلون جرادا فقال سبحان الله و أنتم محرمون قالوا انما هو من البحر قال فارمسوه فی الماء اذا) و منقولست در صحیح از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر کسی بکشد یک ملخ را پس بر اوست که یک

خرما بدهد و یک خرما بدهد بهتر است از یک ملخ. و این عبارت شایع است در میان عرب و مراد ایشان آنست که هر خرمائی بهتر است از یک ملخ یعنی چه اگر خرمای کرم خورده زبون باشد بهتر است از ملخ خوب، و مماثلتی نیز هست در میان خرما و ملخ.

و در صحیح از معاویه از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که جایز نیست محرم را که ملخ را بخورد و جایز نیست که ملخ را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۱

بکشد و هر که ملخی را بکشد خرمائی بدهد و هر چه اصلش از دریا باشد و در دریا و خشکی هر دو تعیش تواند کرد سزاوار نیست که محرم آن را بکشد و اگر محرم عمداً آن را بکشد بر اوست که کفاره آن را بدهد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از محرمی که یک ملخ را بکشد فرمودند که یک کف از طعام بدهد و اگر ملخ بسیار باشد یعنی ملخ بسیاری را بکشد بر اوست که یک گوسفند بکشد.

و منقولست در صحیح از امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه گذشتند بر جمعی که ملخ می خوردند حضرت فرمودند سبحان الله یعنی خداوند تعالی را منزّه می دانم از آن که جایز باشد که او را مخالفت کنند یا محض تعجب باشد که شما محرمید و ملخ می خورید ایشان گفتند که ملخ از دریا است و شکار دریایی حلال است حضرت فرمودند که

زنده آن را داخل دریا کنید به بینید نمی میرد، و هر چه دریایی است نمی میرد در آب مانند ماهی و جانوران دریایی و ظاهراً همین حدیث باشد که صدوق نقل کرده است و ظاهراً چیزی از قلم نساخ افتاده است و چنین بوده است که (و قال ابو جعفر صلوات الله عليه مرّ عليّ عليه السلام على اناس الخ).

و الجراد لا- یا کله المحرم و لا- یا کله الحلال فی الحرم) و ملخ چون صید است محرم را در حل و حرم جایز نیست خوردن و محل نیز نمی تواند خوردن در حرم زیرا که صید است و چون داخل حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۲

می شود ایمن است و به او کاری نمی باید داشت

[کشتن مارمالی]

(فان قتل عطايه فعليه ان يتصدّق بكفّ من طعام) و در صحیح از معاویه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که اگر محرمی بکشد چلپاسه را که در دیوارها می باشد و مارمالی و آفتاب پرستش می گویند پس بر اوست که تصدق کند به یک کف گندم

[کشتن زنبور]

(فان قتل زنبورا خطا فلا شیء علیه و ان كان عمدا فعليه ان يتصدّق بكفّ من طعام) و منقولست در صحیح از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه، و در صحیح از صفوان از یحیی ازرق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه که اگر محرمی بکشد زنبور را بضم زای از روی خطا بر او چیزی نیست و اگر عمدا بکشد بر اوست که اطعام کند چیزی از طعام را و ظاهرش آنست که بخورد مسکین دهد اگر چه یک خرما باشد و ظاهراً آن چه صدوق ذکر کرده است غیر این دو روایت باشد یا آن که صدوق به خاطرش رسیده باشد که کمتر از یک کف در کفارات جائی وارد نشده است و احتمال سهو نساخ نیز هست و این در صورتیست که زنبور متوجه این کس نشود که اگر آن یا غیر آن از حیوانات درنده یا گزنده متوجه شوند دفع می توان کرد بی کفاره چنانکه در صحیح از حریر منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که هر چیزی که محرم از آن بر خود ترسد از درندگان و مارها و غیر آن بکشد آن را، و اگر اراده نکند ترا تو کاری

[محرم اگر خارج از حرم صید کند]

(و ان اصاب المحرم صيدا خارجا من الحرم فذبحه ثم ادخله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۳

الحرم مذبوحا و اهدى إلى رجل محلّ فلا باس بأكله انما الفداء على الذی اصابه) و اگر محرمی صیدی کند از خارج حرم و در خارج حرم بکشد آن را و گوشت آن را داخل حرم کند و به هدیه بفرستد از جهت شخصی که محرم نباشد باکی نیست که محل آن را بخورد و او که کشته است فدا می دهد. بدان که مشهور میان علما آنست که هر صیدی را که محرم بکشد بمنزله میته است خواه در حرم بکشد و خواه در حل، و هم چنین بمنزله میته است صیدی را که در حرم بکشند خواه محل بکشد و خواه محرم اما آن که در حرم کشته شود بمنزله میته است و دغدغه نیست، و روایات صحیحه بر آن وارد شده است، و اما آن چه را محرم در حل بکشد خلافت اکثر اصحاب آن را بمنزله میته می دانند و بر این مضمون روایت وهب بن وهب و حفص بن غیاث وارد است و هر دو عامیند و بر تقدیر ورود از معصوم ظاهرا بر سبیل تقیه وارد شده باشد و مذهب صدوق حلیت است و بر این مضمون اخبار بسیار صحیح وارد شده است و شیخ طوسی جمع کرده است و اخبار حلیت را حمل کرده است به آن که محرم صید کرده باشد و محل کشته باشد و بسیار بعید است و مذهب صدوق خوبست و احتیاط با مشهور است و این دو حدیث را حمل بر کراهت شدید نیز می توان کرد و الله

[اگر کفاره صید را بدهد گوشت را چه کند]

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن المحرم يصيب الصيد فيفديه يطعمه او يطعمه او يطرحه قال اذا يكون عليه فداء اخر قيل فاي شىء يصنع به قال يدفنه) و منقولست در صحيح از ابن ابى عمير از بعضى از مشايخ او كه آن حضرت صلوات الله عليه پرسيدند از محرمى كه صيدى بكنند و فدای آن را

لوامع صاحبقرانى، ج ۷، ص: ۶۵۴

بدهد آیا خود مى خورد یا مى خوراند به ديگرى یا مى اندازد حضرت فرمودند كه در هر دو صورت فدای ديگر مى بايد داد عرض نمودند كه پس آن را چه كنند فرمودند كه دفن كنند، اين روايت اگر چه مطلق است و ليكن محمولست بر آن كه در حرم كشته باشد چنانكه صدوق نيز همين روايت را در صيد حرم ذكر كرده است.

و در حسن كالصحيح از معاويه بن عمار منقولست كه آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند كه هر گاه محرم در حرم صيدى كند سزاوار آنست كه آن را دفن كند و كسى آن را نخورد، و هر گاه محرم در حل صيد كند محل مى خورد و محرم فدا مى دهد و امثال اين از احاديث صحيحه بسيار وارد شده است و بعضى گذشت در باب صيد حرم

[حاج فديه خود را در منى و معتمر در مکه می کشد]

(و كل من وجب عليه فداء شىء اصابه و هو محرم فان كان حاجا نحر هديه الذى يجب عليه بمنى و ان كان معتمرا نحره بمكة قبالة الكعبه) و به اسانيد صحيحه منقولست از عبد الله بن سنان كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه هر كه واجب باشد بر او فدای كه آن را كرده باشد خواه صيد و خواه غير آن در

حال احرام پس اگر در احرام حج باشد نحر کند هدی را که بر او واجب شده است در منی و نحر بر سیل مثال است و ذبح نیز چنین است، و اگر در احرام عمره باشد در مکه بکشد آن شتر را در حزوره برابر کعبه معظمه و ظاهراً کشتن در حزوره بر سیل استحبابست و در خانهای مکه معظمه نیز می توان کشتن.

چنانکه در موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست و در صحیحہ منصور بن حازم وارد است که کفاره عمره را در منی می توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۵

کشت و افضل آنست که در مکه بکشند در برابر کعبه، و در صحیحہ معاویه منقولست که در موضع خطا فدا می دهد، و محمولست بر آن که از آنجا براند تا به کعبه آورد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هَيِّدِيَا بِالْبَالِغِ الْكَعْبَةِ بِرِ سَبِيلِ اسْتِحْبَابِ چنانکه کالصحیح زراه منقولست دلالت می کند بر استحباب خریدن از آنجا و بر جواز تاخیر تا مکه و منی

[اگر مضطر به صید شد]

(و اذا اضطرَّ المحرم إلى صيد و ميته فأنه يأكل الصيد و يفدي و ان اكل الميتة فلا بأس إلا ان ابا الحسن الثانی صلوات الله علیه قال يذبح الصيد و يأكله و يفدي احب إلى من الميتة) و هر گاه محرمی مضطر شود به آن که از جهت سد رمق صیدی را بخورد یا میته را به درستی که صید را می خورد و فدا می دهد و اگر میته را نیز بخورد باکی نیست و لیکن منقولست از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که فرمودند که صید را بکشد و بخورد و فدا بدهد محبوبتر

است نزد من از خوردن میته.

بد آن که در این باب اخبار بسیار وارد شده از صحیح و حسن کالصحیح و موثق کالصحیح که صید را می خورد و فدا می دهد، و دو خبر ضعیف وارد شده است که میته را می خورد و اکثر اصحاب حمل بر تخییر و استحباب اکل صید کرده اند و جمعی تفصیل داده اند که اگر صید را کشته باشد صید را می خورد و اگر باید کشت میته را می خورد، و بعضی گفته اند که اگر فدا دارد صید را می خورد و الامیته را. و آن چه از این اخبار ظاهر می شود آنست که اکثر عامه میته را مقدم می داشته اند و اخبار تقدیم میته بر تقدیر ورود از معصوم محمولست بر تقیه و اللّٰه تعالیٰ یعلم

[اگر چند نفر صید کنند]

(و روی یوسف الطاطری قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۶

صید اُکله قوم محرمون قال علیهم شاه شاه و لیس علی الذی ذبحه الّما شاه) و از یوسف منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که جمعی که محرم بودند و شکاری را همه خوردند و ظاهر شکاری آهوست حضرت فرمودند که هر یک یک گوسفند بدهند و آن که کشته است بر او نیست مگر یک گوسفند از جهه کشتن و یک گوسفند از جهه خوردن. و ظاهرا غرض اینست که چون او سبب خوردن این جماعت شده است چنان نیست که از جهه هر یک یک گوسفندش باید داد و حصر اضافیست نسبت به ایشان نه نسبت به همه چیز که یک گوسفندش باید داد و ممکن است که او نخورده باشد حصر حقیقی

خواهد بود (و روی علی بن رئاب عن ابان بن تغلب عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی قوم حجّاج محرمین اصابوا افراخ نعام فاكلوا جميعا قال عليهم مكان كل فرخ اكلوه بدنه يشتركون فيها جميعا فيشترونها على عدد الفراخ و على عدد الرجال).

و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در جمعی که اراده حج داشته باشند و همه محرم باشند و بیابند جوجه های شتر مرغی را یا شتر مرغان را چون نعام مفرد و جمع آمده است و همه از همه خوردند حضرت فرمودند بر هر یک از ایشان بعدد هر جوجه که خورده اند شتری می دهند و همه در همه شریکند پس شتران را می خرنند بعدد جوجه ها و بعدد مردان پس اگر ده کس بوده باشند و ده جوجه را خورده باشند هر یک ده شتر می دهند که صد شتر باشد خواه در حل باشند و خواه در حرم و لهذا مضاعفه حرم فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۷

چون به شتر می رسد فدا مضاعف نمی شود و در تهذیب این زیادتی هست که به آن گفت عرض نمودم که بعضی از ایشان قدرت ندارند بر هیچ چیز یعنی نه بر شتر و نه بر اطعام گندم حضرت فرمودند که آن چه حصه او می شود بعدد هر شتری هیجده روز روزه می گیرد و این حدیث نیز مؤید احادیث هیجده است چنانکه اختیار صدوقست و بروایت شیخ کالصحیح است اگر چه اظهر در آن نیز صحت است (و روی زراره و بکیر عن احدهما صلوات الله علیهما فی محرمین اصابا صیدا فقال علی کل واحد منهما الفداء) و

به اسانید صحیحه متکثره منقولست از زراره و در حسن کالصحیح از بکیر از یکی صادقین صلوات الله علیهما در دو محرمی که شکار کنند یک صید را حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشان یک فداست.

و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از عبد الرحمن بن حجاج که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه دو محرم یک صید را بکشند آیا فدا در میان هر دو است که یکی بدهند یا هر یک فدائی می دهند حضرت فرمودند که بر هر یک فدائی صحیح است، عرض نمودم که بعضی از شاگردان من این مسأله را از من پرسیدند و ندانستم که چه جواب بدهم فرمودند که هر گاه چنین واقعه دست دهد و ندانید بر شماست که احتیاط کنید تا آن که برسید و بدانید.

و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که بر سبیل مجاز احتیاط فرموده باشند، و مراد این است که جواب می گوئید تا آن که از معصوم برسید و بدانید و جواب بگوئید چون فردی دیگر دارد که بگوئید که بهتر آنست که هر یک فدا بدهید چون ایشان مضطربند، و لیکن معلوم نیست که چنین فتوی توان

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۸

داد، و احتمال دیگر همین معنی است که احتیاط در عمل باشد زیرا که احتیاط یقینی است که مطلوب شارع است در امثال این مسایل مثل آن که نمی دانیم که غسل جمعه واجبست یا سنت و یقین می دانیم که مطلوب شارعست پس احوط آنست که البته ترک نکنیم و به جا آوریم بلکه باین نحو نیز فتوی می توان داد.

و حق

اینست که بر تقدیری که این احتیاط خوب باشد مطلب اینست که این عبارت چه معنی دارد ظاهر عبارت معنی اول است چون می فرمایند که احتیاط کنید تا سؤال کنید و بدانید، و مطلوب اینست که اجتهادات مکنید به آن که بگوئید که شارع هر یک را فرموده است که چون صید کنید کفاره بدهید و اصل عدم تداخل است پس هر یک را باید داد یا آن که بگوئید که یک کفاره بر هر دو معلومست و زاید معلوم نیست و اصل عدم تکلیف است تا یقین شود و امثال این استنباطات که متاخرین رضی الله عنهم می کنند و عبد الرحمن در این اجتهادات از اکثر فضلاء ما در پیش بود راه این اجتهادات را بر او بستند و منحصر ساختند در سؤال و علم و الله تعالی يعلم.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه جمعی محرم باشند و همه با هم شکار کنند یا دیگری شکار کرده باشد و همه بخورند بر هر یک از ایشانست قیمت آن شکار یعنی فدای آن (و سال ابو بصیر ابا عبد الله صلوات الله علیه عن قوم محرمین اشترؤا صیدا فاشترکوا فیه فقالت امرأه رفیقہ لهم اجعلوا لی منه بدرهم فجعلوا لها فقال علی کل انسان منهم شاه) و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۵۹

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه باشند از جمعی که محرم باشند و صیدی را بخورند و ظاهرش آهوست و همه شریک شده باشند در خریدن و زنی

رفیق ایشان بود و به ایشان گفت که مرا نیز شریک خود کنید به یک درهم پس او را نیز شریک کردند پس حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشانست یک گوسفند.

و به اسانید صحیحہ منقولست از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات اللہ علیہ از جمعی که محرم باشند و آهوپی را بخرند و همه از آن بخورند حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشان به تنهایی فدای صید کامل هست.

و در صحیح از ضریس منقول است که گفت سؤال کردم از امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ که هر گاه دو محرم تیری به صیدی بیندازند و تیر یکی بخورد و یکی نخورد حضرت فرمودند که بر هر یک از ایشان یک فداست، و به همین مضمون حدیث دیگر کالصحیح منقولست از ادريس قمی از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ.

و در صحیح از ابو ولاد منقولست که گفت ما شش نفر با هم رفیق راه مکه معظمه بودیم و در بعضی از منازل آتش عظیم فروختیم که گوشتی را کباب کنیم و ما همه محرم بودیم که ناگاه کبوتری یا شبه آن از بالای آن آتش پرید و بالهای او سوخت و در آتش افتاد و مرد و همه غمناک شدیم پس من در مکه معظمه به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ رفتم و آن واقعه را بر آن حضرت عرض نمودم حضرت فرمودند که چون قصد نداشتید بر همه شما یک گوسفند است و اگر عمدا بقصد کشتن صید

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۰

کرده بودید هر یک را

فدا می بایست داد ابو ولاد گفت که این واقعه بر ما واقع شد پیش از دخول حرم

[صید دریایی]

(و قال الله عزّ و جلّ أُحِلَّ لَكُمْ صَيْدُ الْبَحْرِ وَ طَعَامُهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَ لِلسَّيَّارَةِ قَالَ الصّادق صلوات الله عليه هو مليحه الّذى تاكلون و قال فصل ما بينهما كلّ طير يكون فى الاجام ببيض فى البرّ و يفرخ فى البرّ فهو صيد البرّ و ما كان من طير يكون فى البرّ و ببيض فى البحر و يفرخ فى البحر فهو من صيد البحر) و حق سبحانه و تعالى فرموده است که حلال شده است از جهت شما شکار دریا و طعام دریا که تمتع یابید شما و مسافران از آن. حضرت صلوات الله عليه فرمودند که مراد از حلّیت از جهت سیاره ماهی است یا اعم از ماهی و مرغان دریایی که نمکسان می کنند و می خورند، و آن حضرت فرمودند که فرق میان شکار دریا و خشکی در مرغان آنست که هر مرغی که در نیستانها می باشد و تخم و جوجه در خشکی کند آن شکار برّ است و هر مرغی که در خشکی می باشد و تخم و جوجه در دریا می کند آن شکار دریایی است این مضمون صحیحه حرّیز است و صحیحه معاویه بن عمار و از پیش گذشت (و المحرم لا یدلّ على الصّید و ان دلّ علیه فقتل فعليه الفداء) و منقولست در صحیح از منصور بن حازم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که محرم راه نمائی نمی تواند کرد بر شکاری پس اگر بگوید که صید در کجاست یا اشاره کند و آن شخص آن را بکشد بر اوست

که فدا بدهد و کشنده نیز فدا می دهد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۱

و در صحیح از حلی منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زنهار که هیچ چیز از شکاری را حلال مکن بر خود در حال احرام و حرم و دلالت مکن محلی را بر صید و نه محرمی را و اشاره مکن دیگری را بر صید که تو سبب صید شوی که اگر هر یک از ایشانی که تو دلالت کرده یا اشاره کرده صید را بگیرند می باید که فدای آن را بدهی. و احادیث بسیار در احکام صید بود اکثرش در روضه المتقین مذکور است و هر چه ضرور است در اینجا مذکور شد

باب تقصیر المتمتع و حلقه و احلاله و من نسی التقصیر حتی یواقع او یهل بالحج

اشاره

این بابی است در بیان تقصیر کردن کسی که عمره تمتع کند و در حرمت سر تراشیدن او و در محل شدن به تقصیر و در حکم کسی که فراموش کند تقصیر را تا آن که جماع کند یا احرام بگردد، چون صدوق احکام احرام را گفت و عمده احکام احرام در احرام عمره است که جمعی از مسجد شجره احرام می گیرند و ده دوازده روز محرمند و جمعی از جحفه و هم چنین تا نهایت کمی دو روز راهست و احرام بحج چهار فرسخ راهست رفتن و دو فرسخ برگشتن و نهایت منتهای احلال چهار فرسخ است برگشتن بنا بر این آن را مقدم داشت و چون سیاق در مناسک بترتیب خواهد گفت در احرام اینجاها احکام را بیشتر می گوید

[تقصیر عمره تمتع]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا فرغت من سعیک و أنت متمتع فقصیر من شعر رأسک من جوانبه و لحتیک و خذ من شاربک و قلم اظفارک و ابق منها لحیک فاذا فعلت ذلك فقد احللت من کل شیء یحل منه المحرم فطف بالبيت تطوعا ما شئت) و به اسانید صحیحه که پنجاه و چهار سند صحیح است منقولست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۳

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون فارغ شدی از سعی عمره تمتع پس بگیر از اطراف موی سرت و از ریش، و بگیر از شاربت و ناخنها را بگیر و از ناخنها یا از همه قدری بگذار از جبهه محل شدن حجّت در روز دیگر یا دو سه روز بعد از این، و اکثر اوقات این افعال در

شب نهم واقع می شود و در روز دهم سر می تراشد و تقصیر می کند و بهتر آنست که چون خواهد تقصیر کند قصد کند که تقصیر می کنم از جهت محل شدن از احرام عمره تمتع عمره اسلام قربه إلى الله تعالی، و بعد از آن بی فاصله مو را یا ناخن را اندکی بگیرد و چون تقصیر کردی حلال می شود بر تو آن چه حرام شده بود به سبب احرام غیر از سر تراشیدن که از عبارت سابق ظاهر شد و بغیر از شکاری که حرام است به اعتبار آن که در حرمت که اگر از حرم بیرون رود شکار می تواند کرد و بغیر از بیرون رفتن از حرم به سبب ارتباط عمره بحج پس طواف کن خانه را از طواف سنت هر چه خواهی و ظاهر این خبر و اخبار دیگر آنست که در اثنای عمره طواف سنت نتواند کرد و احادیث صحیحه بر این مضمون این حدیث وارد شده است و معمول به اصحابست

[تقصیر عمره تمتع را فراموش کند]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی ابراهیم صلوات الله علیه قال قلت له الرجل یتمتّع فینسی ان یقصر حتی یهلّ بالحجّ فقال صلوات الله علیه علیه دم) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اگر شخصی عمره تمتع به جا آورد و فراموش کند که تقصیر کند تا وقتی که آواز خود را به تلبیه بحج بلند بکند چه کند فرمودند که گوسفندی می دهد از جهت تقصیر در تقصیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۴

(و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه یتغفر

و در صحیح منقولست از عمران حلبی و از عبید الله نیز علی الظاهر که گفتند سؤال کردیم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که اراده حج تمتع داشته باشد و طواف و سعی عمره را به جا آورد و پیش از آن که تقصیر کند زن خود را ببوسد حضرت فرمودند که خونی می ریزد یعنی می کشد شتری یا گاوی و اقلا گوسفندی می کشد و اگر پیش از تقصیر جماع کند بر اوست که شتری یا گاوی را بکشد

[شخصی که موی سر را در میان سر گره زده باشد]

(و سال عبد الله بن سنان ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل عقص رأسه و هو متمتع فقدم مكة فقصى نسكه و حلّ عقاص رأسه و قصّير و اذهن و احلّ قال عليه دم شاه) و در صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که موی سر را در میان سر گره زده باشد یا به صمغ و عسل موی سر را بر سر چسبانیده باشد که شپش آزارش ندهد یا گیسو بافته باشد و اراده حج تمتع داشته باشد پس داخل مکه شود و طواف و سعی را به جا آورد و عقیصه سر را بگشاید و تقصیر کند و روغن بمالد و محل شود حضرت فرمودند که گوسفندی می کشد و اخبار بسیار وارد شده است که نو حاجی و ملبّد و کسی که عقص مو کرده باشد ایشان موی سر را نمی تراشند و نمی گشایند تا در منی سر را بگشایند و سر بتراشند و اگر در عمره بگشایند گوسفندی می دهند مؤید این حدیثست

صحیحہ عیص و معاویہ و غیرہما و اکثر علما حمل بر کراہت کرده اند و استحباب دم و احوط آنست کہ موی سر را عقاص نکند و اگر بکنند در غیر منی نکشایند و اگر بکشایند گوسفندی احتیاطا بکشند

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۶

و ساله معاویہ بن عمار عن رجل متمتع وقع علی امرأته و لم یقصر قال ینحر جزورا و قد خشیت ان یکون قد ثلم حجہ ان کان عالما و ان کان جاهلا فلا شیء علیہ قال و قلت له متمتع قرض من اظفاره بأسنانه و اخذ من شعره بمشقص فقال لا باس به لیس کل احد یجد الجلم و به اسانید صحیحہ کثیرہ منقولست از معاویہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ عمرہ تمتع کند و پیش از تقصیر با زن خود جماع کند حضرت فرمودند کہ شتری می کشد و خوف آن هست کہ اگر از روی علم چنین کردہ باشد کہ حجش از کمال افتادہ باشد بلکہ از صحت و لیکن بحسب واقع این شتران رخنہ را فی الجملہ بہ اصلاح می آورد، و اگر از روی نادانی و جہل کردہ باشد بر او چیزی نیست، باز معاویہ گفت کہ دیگر عرض نمودم کہ اگر کسی عمرہ تمتع کند و بعضی از ناخنہای خود را بقصد تقصیر از دندانہای خود بگیرد و بعضی از موی خود را از پیکان تیر بگیرد خوبست حضرت فرمودند کہ باکی نیست ہمہ کس مقراض ندارد و مطلوب تعبد است بہ تقصیر و از ہر چہ باشد خوبست، و بہ ہمین مضمونست در کفارہ جز در موثقہ کالصحیح حلبی از

آن حضرت صلوات الله علیه و در موثقه کالصحیحہ ابن مسکان آنست که گوسفندی بکشد و حمل کرده اند بعضی بر تخییر یا نظر به فقیر گوسفند مجزیست

[اگر به جای تقصیر حلق کند]

(و روی أبو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن متمتع اراد ان یقصر فحلق رأسه قال علیه دم یهریقه فاذا کان یوم النحر أمر الموسی علی رأسه حین یرید ان یحلق) و در موثق کالصحیح از لیث منقولست که از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۷

صادق صلوات الله علیه سؤال کردم از متمتعی که خواهد تقصیر کند از عمره و سر را بتراشد حضرت فرمودند که بر اوست که گوسفندی بکشد و چون در روز عید سر تراشیدن مطلوبست و یک روز یا دو روز فاصله شده است و موسی سر ندارد استره را بر سر بمالند در وقتی که سر می تراشد که بعد از قربان کردن گوسفند باشد یا آن که می تراشد و هر چه بهم می رسد خوبست و اگر چیزی بهم نرسد از جبهه محل شدن تقصیر کند، و مذکور شد که محل می شود به سبب تقصیر از هر چیزی مگر سر تراشیدن که حرام است و می باید که در عمره سر نتراشد اگر در حج سر بتراشد بهتر است و خواهد آمد، و این در صورتیست که عمدا سر بتراشد که اگر از روی نسیان یا جهل باشد بر او چیزی نیست چنانکه دلالت می کند بر آن صحیحہ جمیل از بعضی از اصحاب خود از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

[جماع قبل از تقصیر]

(و روی ابو المعز عن ابی بصیر قال قلت لأبی جعفر صلوات الله علیه رجل احل من احرامه و لم تحل امرأته فوقع علیها قال علیها بدنه یغرمها زوجها) و منقولست در موثق کالصحیح و در صحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم

به حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که شخصی از احرام خود محل شده بود و زنش محل نشده بود که با آن زن جماع کرد حضرت فرمودند که بر آن زن یا بر آن مرد شتری لازمست که شوهرش غرامت می کشد از جانب زنش چون بی اختیار زن جماع واقع شده است چنانکه ظاهر تحمل است، و اگر با اختیار آن زن باشد بر زن واجبست نه بر مرد (وقال الصیادق صلوات الله عليه ینبغی للمتتمتع بالعمره إلى الحجّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۸

إذا احلّ ان لا- یلبس قمیصا و ان یتشبه بالمحرمین) و در حسن کالصحیح از حفص منقولست از بسیاری از مشایخ او که آن حضرت صلوات الله فرمودند که سزاوار آنست که هر گاه شخصی از عمره تمتع فارغ شده باشد و محل شده باشد که پیراهن نپوشد و شبیه باشد به محرمان خصوصا سنّیان که مبادا ایشان بفهمند که او حج تمتع کرده است و ایشان اگر چه در حال احرام جامه دوخته می پوشند و موافق مذهب باطل ایشان چنین است که جایز است که در حال احرام جامه به پوشد و کفاره بدهند اگر رومی یا عرب یا بخارایی به پوشد متعرض نمی شوند، و اگر عجم به پوشد می دانند که عجم در حال احرام جامه مخیط نمی پوشند پس پوشیدن جامه علامت محل شدنست از عمره تمتع چنانکه موافق واقع است و ضرر می رساند

[تقصیر از بعضی از اعضاء]

(و روی حفص و جمیل و غیرهما عن ابی عبد الله صلوات الله عليه فی محرم یقصر من بعض و لا یقصر من بعض قال یجزئه) و به اسانید صحیحه منقولست از حفص بن بختری و از

جمیل بن دراج و غیر ایشان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در محرمی که تقصیر کند از بعضی از مواضع تقصیر و تقصیر نکند از مواضع دیگر مثل آن که ناخن یک دست یا بعضی از یک دست یا دو دست را بگیرد و از بعضی دیگر تقصیر نکند مثل تقصیر از شارب و سر و محاسن که بعضی را بگیرد و بعضی را نگیرد؟ حضرت فرمودند که کافی است که از بعضی بگیرد و از بعضی نگیرد و اگر از همه جا تقصیر بکند بهتر خواهد بود چنانکه گذشت و بهتر آنست که چون از سر تقصیر کند از پیش سر که محاذی پیشانی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۶۹

ابتدا کند چنانکه از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقولست.

و در صحیح از محمد بن اسماعیل منقولست که دیدم که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه از عمره فارغ شده بودند و از اطراف موی سر می گرفتند از شانه پس سر تراشی را اشاره فرمودند که شارب را بگیرد و چون شارب را گرفت اشاره به محاسن مبارک فرمودند که از اطراف آن گرفتند بعد از آن برخاستند.

[اگر در مکه حلق کند]

(و ساله جمیل بن دراج عن متمتع حلق رأسه بمکه فقال ان كان جاهلا فليس عليه شيء و ان تعمد ذلك في أول شهر الحج بثلاثين يوما منها فليس عليه شيء فان تعمد ذلك بعد الثلاثين التي يوفّر فيها الشعر للحج فان عليه دما يهريقه) و در صحیح منقولست از جمیل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که حج تمتع کند

و از عمره فارغ شده باشد سر بتراشد در مکه حضرت فرمودند که اگر جاهل مسأله باشد و نداند که حرامست سر تراشیدن بر او چیزی نیست و اگر عمدا کرده باشد اگر تا اول ذی قعدة سر تراشیده باشد بر او چیزی نیست و اگر عمدا سر تراشیده باشد از اول ماه ذی قعدة تا روز دهم ذی حجه که موی سر را از جبهه حج می گذارند که در حج بتراشند پس بر اوست که گوسفندی بکشد پس ظاهر می شود که سر تراشیدن بعد از عمره و پیش از آن تا اول ذی قعدة یک حکم دارد و پیشتر بی دغدغه سنت است و ممکن است که همه در کفاره مساوی باشند و پیشتر مکروه باشد و بعد از احرام تا روز دهم حرام باشد چنانکه عمل اکثر علماء و اصحاب بر این است

[اگر قبل از تقصیر وطی کند]

(و روی عن حماد بن عثمان قال قال رجل لأبي عبد الله صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۰

عليه جعلت فداك اني لما قضيت نسكي للعمرة اتيت اهلي و لم اقصر قال عليك بدنه قال فاني لما اردت ذلك منها و لم تكن قصيرت امتنعت فلما غلبتها قرضت بعض شعرها بأسنانها قال رحمها الله أنها كانت اقله منك عليك بدنه و ليس عليها شيء) و منقولست در صحيح از حماد و این حدیث در کافی و تهذیب منقولست از حماد و ظاهرا در وقت این سؤال حماد حاضر بوده است و نخواسته که چنین قباحت را نسبت به شیخش بدهد بعنوان قال رجل ذکر کرده است و محمد بن علی بن حلبی نیز شنیده بود که از برادرش چنین امری واقع شده

است او نیز این واقعه را از حضرت می پرسید، و احتمال دیگر هست که محمد بعد از آن که از حلبی شنیده بود چون به خدمت حضرت رسیده باشد از حضرت سؤال کرده باشد حاصل آن که حماد می گوید که شخصی به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که فدای تو گردم چون طواف و سعی عمره را به جا آوردم پیش از آن که تقصیر کنم با اهل خود نزدیکی کردم حضرت فرمودند که بدنه بده که شتر بزرگ باشد و مشهور آنست که می باید که شتر پنج ساله پا در شش باشد باز آن شخص عرض نمود که چون خواستم که پیش زن روم امتناع نمود چون تقصیر نکرده بود پس چون بر او زور آوردم بعضی از موی خود را به دندان گرفت جدا کرد حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی او را رحمت کند زنت اعلم بود از تو بر تست که شتری بدهی و بر او چیزی نیست چون در تقصیر تقصیر نکرد و تو تقصیر کردی و دور نیست که سایل جاهل مسأله باشد و کفاره بر سیل استحاب باشد یا آن که در مانند حلبی جهل عذر نباشد اگر چه ممکن است که در اوایل تشرف به خدمت آن حضرت باشد و الله تعالی يعلم

باب المتمتع یخرج من مکه و یرجع

(قال الصادق صلوات الله علیه اذا اراد المتمتع الخروج من مکه إلى بعض المواضع فليس له ذلك لأنه مرتبط بالحج حتى يقضيه الا ان يعلم انه لا يفوته الحج فاذا علم و خرج و عاد ثم رجع في الشهر الذي خرج فيه دخل مکه محلاً و ان دخلها في

غیر ذلک الشَّهر دخلها محرما) این بابی است در بیان آن که شخصی که حج تمتع کند و عمره به جا آورده باشد اگر بیرون رود از مکه کی می تواند رفت و چه وقت بر می گردد و بچه نحو می تواند رفت.

منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بدان که این عبارت در کتب معروفه نیست و لیکن مجموع عبارت فقه رضویست و چون اقوال معصومین صلوات الله علیهم یک قول است در فواید گذشت حدیثی که هر گاه حدیثی را از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نشنیده باشند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیده باشند آن حدیث را از حضرت امام محمد باقر روایت می توان کرد چون هر چه یک معصوم می داند همه آن را می دانند پس بنا بر این نسبت به آن حضرت می توان داد چون علوم امام رضا علوم امام جعفر است صلوات الله علیهم، و گمان این است که چون صدوق نقل بالمعنی را جایز می داند و این مضمون در حدیث طویلی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۲

این مضمون را از عبارت معصوم روایت کرده که بی دغدغه باشد. حاصل آنست که حضرت فرمودند که هر گاه کسی عمره تمتع را کرده باشد و خواهد که از مکه بیرون رود به بعضی از مواضع نمی تواند رفت زیرا که مربوط است بحج تا حجرا به جا آورد مگر آن که داند که حجش فوت نمی شود در آن سال و هر گاه داند که حج فوت نمی شود و بیرون رود پس بر گردد و در آن ماهی که بیرون رفته است

داخل مکه معظمه می شود بی احرام و اگر در غیر آن ماه برگردد داخل مکه می شود با احرام. تا اینجا عبارت فقه رضویست و موافق مشهور است میان اصحاب و اما آن چه از روایات بسیار ظاهر می شود آنست که چون بیرون رود با احرام بیرون رود تا ارتباطش بحج بیشتر باشد.

مثل حسن کالصحیح حماد بن عیسی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که از جهت حج تمتع در ماههای حج داخل شود نمی تواند بیرون رفتن تا آن که حجرا به جا آورد پس اگر کاری داشته باشد به عسفان یا طائف یا ذات عرق احرام بحج در مکه بگیرد و محرم بیرون رود و چون برگردد.

تلبیه گوید و داخل مکه شود و بر احرام باشد تا وقت حج پس اگر داخل مکه شود با احرام داخل شود و زیارت خانه نکند تا وقتی که با مردمان در روز هشتم بمنی رود و اگر خواهد از آنجا برگردد داخل مکه نشود و بمنی رود، و عرض نمودم که اگر نداند که با احرام بیرون می باید رفت و به مدینه مشرفه و امثال آن رود از جاهای دور بی احرام و در اوقات حج برگردد و قصد حج داشته باشد آیا با احرام داخل می شود یا بی احرام حضرت فرمودند که اگر از آن وقتی که بیرون رفته است تا وقتی که داخل می شود یک ماه نشده باشد بی احرام داخل می تواند شد و اگر یک ماه شده باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۳

با احرام دیگر داخل می شود، عرض نمودم که به کدام یک از این دو و احرام و دو عمره حج خود را

مربوط می گردانند فرمودند که به عمره دویم و این عمره او است و این عمره را حساب می کند تا به سبب این عمره محبوس شد که به جایی نمی تواند رفت تا حجرا به جا آورد و اگر چه پیشتر به سبب آن عمره محبوس بود یا اگر این عمره نمی بود آن را حساب می کرد، عرض نمودم که چه فرقیست میان عمره مفرده و عمره تمتع فرمودند که هر گاه عمره مفرده را به جا می آورد هر جا که خواهد می رود بخلاف عمره تمتع که به سبب آن بحج مربوط شده است و به جایی نمی تواند رفت که حجرا به جا نیاورد، و در این صورت از جهت حج هدی می کشد و در حج افراد هدی نیست و عمره تمتع را در ماه های حج واقع می سازد و عمره مفرده را در عرض سال می تواند واقع ساخت و در عمره مفرده طواف نساء هست و در عمره تمتع نیست و این جمله از روایات بسیار ظاهر می شود.

و در حسنه کالصحیحه حلبی و در موثق اسحاق بن عمار و در صحیحه حفص بن بختری و غیر اینها همه مذکور است که با احرام بیرون رود تا از ارتباط بحج نیفتد و مشهور این است که این بر سبب استحباب است و احتیاط در این است که باین اخبار عمل نماید (و سال محمد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله علیه هل یدخل الرجل مکّه بغير احرام قال لا الا مریض او من به بطن) و در صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که آیا داخل می تواند شد کسی

در مکه معظمه بی احرام حضرت فرمودند که نه مگر کسی که بیمار باشد یا مبطون باشد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۴

اسهال داشته باشد و داخل مسجد الحرام نتواند شد، و مثل اینست صحیحه عاصم بن حمید.

و اما صحیحه رفاعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی شکم رو و درد سخت داشته باشد بی احرام داخل مکه می تواند شد حضرت فرمودند که داخل مکه نشود مگر با احرام، و اگر خود نتواند احرام او را می بندند به درستی که هیمة کشان و جلابان که از اطراف چیزهای ضرور را می آورند و می فروشند به نزد حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه آمدند و عرض نمودند که ما همیشه تردّد می کنیم و مشکل است ما را همیشه با احرام داخل شدن حضرت ایشان را رخصت فرمودند که بی احرام داخل شوند. و این محمولست بر استحباب هر گاه ضبط خود نتواند نمود.

و در صحیح جمیل منقولست که از جدّه بی احرام داخل می توان شد.

محمولست بر آن که یک ماه نشده باشد چنانکه کالصحیح بلکه در صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که اگر در ماهی داخل شوند که پیشتر احرام گرفته اند بی احرام داخل می شوند و اگر در غیر آن ماه داخل شوند احرام می گیرند (و روی القاسم بن محمد عن علی بن ابی حمزه قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن رجل یدخل مکه فی السّینه المرّه و المرّتين و الثّلت کیف یصنع و قال اذا دخل فلیدخل ملّیاً و اذا خرج فلیخرج محلاً) و منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت

صلوات الله علیه از شخصی که داخل مکه شود در سالی یک بار و دو بار و سه بار چه کند؟ حضرت فرمودند که هر گاه داخل مکه شود باید که داخل مکه شود لبیک گویند و چون بیرون رود باید که بیرون رود محل یعنی با احرام که داخل می شوند اگر در ماه حج باشد مخیر است میان حج و عمره، و اگر غیر ماه حج باشد عمره مفرده به جا می آورد پس واجبست که از این احرام بیرون آید به آن که حج یا عمره به جا آورد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَ اتَّمُوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ** یعنی حج و عمره را که شروع کردید تمام کنید از برای رضای حق سبحانه و تعالی و سابقا مذکور شد سه معنی دارد و هر سه مراد است و احادیث گذشت و می آید

باب احرام الحائض و المستحاضه

[در غسل احرام طهارت شرط نیست]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال انّ اسماء بنت عمیس نفست بمحمّد بن ابی بکر بالبيداء لأربع بقين من ذی القعدة فی حجه الوداع فامرها رسول الله صلّى الله عليه و آله فاغتسلت و احتشيت و احترمت و لبّيت مع النّبىّ صلّى الله عليه و آله و اصحابه فلما قدموا مکه لم تطهر حتى نفروا من منى و قد شهدت المواقف كلّها عرفات و جمعا و رمت الجمار و لكن لم تطف بالبيت و لم تسع بين الصّفا و المروه فلما نفروا من منى أمرها رسول الله صلّى الله عليه و آله فاغتسلت و طافت بالبيت و بالصّفا و المروه و كان جلوسها فی اربع

بقین من ذی القعدة و عشر من ذی الحجّه و ثلاثه ایام التّشریق) این بابی است در بیان احرام حایض، و مستحاضه و نفساء حکم حایض دارد مرویست به اسانید صحیحه متکثره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اسماء بنت عمیس که زوجه حضرت جعفر طیار بود و بعد از شهادت جعفر ابو بکر او را خواست و در سال دهم از هجرت که آن حضرت متوجه حج بیت الله الحرام شدند در پیدا که قریب است بمسجد شجره محمد بن ابو بکر از اسماء متولّد شد و اسماء نفساء شد و از ماه ذی القعدة چهار روز مانده بود و مدار عرب در تاریخ بر شبست چهار شب مانده بود که در شب بیست و ششم ذی قعدة بود پس حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۷

سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند او را که غسل احرام بکند و پیش از غسل فرجش را پر از پنبه کند و چون حسب الامر پنبه برداشت و غسل احرام کرد نیت احرام کرد و تلبیه گفت در بیرون مسجد شجره با حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله و اصحاب آن حضرت، و چون به مکه معظمه رسیدند اسماء بنت عمیس پاک نشده بود با حضرت متوجه منی شد و شب در آنجا بود و روزش به عرفات رفت و وقوف عرفات و مشعر را با نفاس دریافت و رمی جمار کرد و لیکن طواف و سعی را نکرد چون پاک نبود و چون از منی متوجه مکه معظمه شدند حضرت فرمودند او را که غسل کرد و طواف و سعی

را به جا آورد و آن چه اسماء نماز نکرد و نفاس حساب کرد چهار روز ذی قعدة بود و ده روز ذی حجه بود و سه روز ایام تشریق بود که مجموع هفده روز بود در هیجده روز که از نصف روز اول ولادت شد و نصف روز هیجدهم غسل کرد تا جمع شود میان اخبار هیجده و هفده.

و از این حدیث و احادیث متواتره ظاهر می شود که شرط نیست طهارت در احرام و حیض و نفساء جمیع افعال حجرا به جا می آورند مگر طواف و نماز طواف را، و از این حدیث ظاهر نمی شود که اسما حج تمتع کرده باشد یا حج افراد، و صدوق اخبار این باب را نقل می کند و بعد از آن جمع می کند، و موافق این حدیث اخبار صحیحه متواتره وارد شده است از زراره و محمد بن مسلم و منصور بن حازم و عیص و غیر ایشان و بعضی از این احادیث در باب نفاس مذکور شد با وجه جمع

[حائض طواف و نماز را تأخیر می اندازد]

(و روی عن درست عن عجلان ابی صالح قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن متمعه دخلت مکه فحاضت فقال تسعی بین الصفا و المروه ثم تخرج مع الناس حتی تقضى طوافها بعد)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۸

و کالصحیح منقولست از عجلان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از زنی که احرام به عمره تمتع گرفته باشد و داخل مکه شود و حیض شود چه کند حضرت فرمودند که سعی می کند در میان صفا و مروه و تقصیر می کند و احرام بحج می گیرد و با مردمان بیرون می رود به جانب عرفات

و بعد از آن که پاک شود طواف عمره را قضا می کند (و ساله معاویه بن عمّار عن امرأه طافت بين الصّفا و المروه فحاضت بينهما قال تتمّ سعيها و ساله عن امرأه طافت بالبیت ثمّ حاضت قبل ان تسعی قال تسعی).

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که سعی کند میان صفا و مروه و در اثنای سعی حیض شود حضرت فرمودند که سعیش را تمام می کند، و دیگر سؤال کردم از زنی که طواف خانه کعبه را کرده باشد با دو رکعت نماز طواف به قرینه آن که پس حیض شد پیش از سعی فرمودند که سعی می کند چون شرط نیست که در سعی پاک باشد و در این دو صورت البته حج تمتع می کند (و روی محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عن المحرمه اذا طهرت تغسل رأسها بالخطمی فقال یجزیها الماء) و کالصحیح منقولست از یکی از حضرتین صادقین صلوات الله علیهما سؤال کردم که هر گاه زنی در حالت احرام حیض شده باشد یا حیض باشد و پاک شود آیا سر خود را از خطمی می تواند شست حضرت فرمودند که آب کافی است و احتیاج به خطمی نیست چون از جمله ریاحین است و مکروهست و احتمال حرمت نیز دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۷۹

(و روی جمیل عنه صلوات الله علیه انه قال فی الحائض اذا قدمت مکّه یوم التّرویة أنّها تمضی کما هی إلی عرفات فتجعلها حجّه ثمّ تقیم حتّی تطهر فتخرج إلی التّنعیم فتحرم فتجعلها عمره) و منقولست در صحیح

از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در حیضی که در روز هشتم به مکه رسد آن که می رود با آن که حیض است به عرفات و مناسک حجرا به جا می آورد از وقوف عرفات و مشعر و افعال منی را و صبر می کند تا پاک می شود و طوافین و سعی را به جا می آورد و بعد از آن به تنعیم می رود و عمره مفرده را به جا می آورد و در این صورت حج افراد می کند (و روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن المرأة تجی ء متمّعه فتطمث قبل ان تطوف بالبيت حتى تخرج إلى عرفات فقال تصیر حجّه مفرده و علیها دم اضحیتها) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که احرام بحج تمتع گرفته باشد و حیض شود پیش از آن که طواف خانه کند تا بیرون رود به عرفات و پاک نشود حضرت فرمودند که حجش حج افراد می شود و مستحب است که قربانی بکند و ظاهرا احادیث آنست که احتیاج به نیت نیست بلکه عمره حج می شود و ممکن است که در این صورت حضرت کار را بر آن زن آسان گردانیده باشد و استفتاء نکرده است تا حضرت آن چه او را باید کرد بفرماید و در این صورت می بایست که سعی و تقصیر را به جا آورد و حج تمتع بکند چون در حال احرام پاک بوده است و چون زن به عرفات رفته بود و بلکه حج کرده بوده است و این سؤال

می کند حضرت جهل او را عذر گردانیده و امر

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۰

به هدی تمتع فرموده است که هدی بر جمعی که دورند واجبست و تعبیر به اضحیه کردن بنا بر آنست که به عبث حج افراد کرده است (و روی صفوان عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن رجل كانت معه امرأه فقدمت مکه و هی لا تصلی فلم تطهر إلى یوم الترویة و طهرت و طافت بالبیت و لم تسع بین الصیفاء و المروه حتی شخصت إلى عرفات هل تعتدّ بذلك الطواف أم تعید قبل الصیفاء و المروه قال تعتدّ بذلك الطواف الاوّل و تبنی علیه) و در حسن کالصحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از مردی که زنی با او باشد و داخل مکه شود و حیض باشد و پاک نشود تا روز هشتم بعد از آن پاک شود و طواف بیت الله را به جا آورد و سعی میان صفا و مروه نکند تا به عرفات رود آیا باین طواف اعتماد می کند یا مرتبه دیگر پیش از سعی به جا می آورد چون می باید که سعی بعد از طواف باشد حضرت فرمودند که اعتماد به آن طواف اول می کند و بنا بر آن می گذارد و سعی را قضا می کند اگر احرام بحج گرفته باشد و ظاهر خبر آنست که احرام نگرفته است از جهه حج پس اعتماد بر آن به این معنی است که ثواب دارد و حج افراد می کند و یا آن که این طواف را بعنوان تقدیم حساب می کند و طواف زیارت از

جبهه حج نخواهد کرد و الله تعالی يعلم (و روی ابان عن زرارہ قال سألتہ عن امرأہ طافت بالیبت فحاضت قبل ان تصلی الرکعتین فقال لیس علیها اذا طهرت الا الرکعتین و قد قضت الطواف) و در موثق کالصحیح منقولست از زرارہ کہ گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۱

صلوات الله علیه سؤال کردم از زنی کہ طواف خانہ کرد و حیض شد پیش از آن کہ دو رکعت نماز طواف را بکند حضرت فرمودند کہ چون پاک شود بر او نیست مگر دو رکعت نماز طواف و طوافش صحیح است و بہ همین مضمونست کالصحیح کنانی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه (و روی ابان عن فضیل بن یسار عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال اذا طافت المرأہ طواف النساء فطافت اکثر من النصف فحاضت نفرت ان شاءت) و در موثق کالصحیح منقولست کہ حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند کہ ہر گاہ زنی طواف نسا بکند و از نصف تجاوز کند کہ چهار شوط یا پنج شوط کردہ باشد و حیض شود اگر خواهد روانہ شود کہ چون از نصف گذشت گویا ہمہ را کردہ است، و اگر حیض شود و طواف نساء را نکرده باشد و قافلہ نایستند کہ او بہ جا آورد روانہ شود و صحیح است حجش، چنانکہ حسن کالصحیح خزاز دلالت می کند بر آن و احوط آنست کہ شخصی را نایب کند کہ بہ نیابت او طواف نسا را بہ جا آورد با [یا] بقیہ کہ مانده است نیز بہ جا آورد (و روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراہیم

صلوات الله عليه عن جاريه لم تحض خرجت مع زوجها و أهلها فحاضت فاستحيت ان تعلم أهلها و زوجها حتى قضت المناسك و هي على تلك الحال فواقعها زوجها و رجعت إلى الكوفه فقالت لأهلها قد كان من الامر كذا و كذا فقال عليها سوق بدنه و الحج من قابل و ليس على زوجها شيء) و در موثق كالصحيح منقول است که اسحاق گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۲

حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از دختری که حیض نشده است و با شوهرش و اهلیش بحج آمدند و دختر حیض شده است و شرمش می آمده است که اهل خانه اش را یا شوهرش را خبر کند که حیض شده است تا آن که مناسک حجرا با این حال به جا آورده است و شوهرش نیز با او جماع کرده است و چون به کوفه که شهر اوست رسیده است به اهلیش گفته است که اینها بر من واقع شده است حضرت فرمودند که بر او لازم است که شتری را براند و سال دیگر حج بکند و بر شوهرش چیزی نیست چون نمی دانسته است که زن بر احرام خود است (و روی فضاله بن ایوب عن الكاهلی قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن النساء فی احرامهن فقال يصلحن ما اردن ان يصلحن فاذا وردن الشجره أهللن بالحج و لبین عند المیل اول البیداء ثم یؤتی بهن مکه یبدر بهن الطواف و السعی فاذا قضین طوافهن و سعیهن قصیرن و جازت متعه [و صارت خ] ثم أهللن یوم الترویة بالحج فكانت عمره و حجّه و ان اعتلن کن علی حجهنّ و

لم یفردن حجّه) و در صحیحین از فضاله از کاهلی عبد الله بن یحیی که ممدوحست به مدحی که کم از توثیق نیست منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از احرام زنان حضرت فرمودند که در خانه خود کارسازیهای خود را بکنند یعنی موی پشت زهار خود را بکنند یا بتراشند یا نوره بگذارند و چون قبیح بود: به عباراتی فرمودند که قباح نداشته باشد و هم چنین کل بدن را نوره گذاشتن و ناخن گرفتن از دستها و پاها و بعد از آن غسل احرام بکنند و جامهای احرامی را به پوشند و روانه شوند و چون بمسجد شجره رسند نیت حج بکنند و تلبیه سرّی را بگویند و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۳

به اول پیدا رسند تلبیه را بلند بگویند به نحوی که از جنبی آواز ایشان را نشنود و اهلل بحج اینست که بگویند: لَبَّيْكَ بِحَجَّةِ تَمَامِهَا وَ بِلَاغِهَا عَلَيْكَ وَ سَنِّيَانِ هَمَّهٔ چَينِ مِي گويند از جهه روح عمر تا از آواز ایشان مسرور شود و شیعیان را سه عنوان جایز است.

یکی آن که این عبارت را بگویند که لبیک می گویم و به بندگی ایستاده ام و از من است شروع کردن در حج و از تست که توفیقم دهی که تمام کنم حجرا و مرا به آن جا برسانی و باز مرا به خانه خود رسانی و غرضش از حج عمره تمتع است که بمنزله جزو حج شده است و به زبان حج می گوید و در دل قصد قصد می کند عمره تمتع را.

و عنوان دویم آنست که عمره تنها را ذکر می کند به زبان و

به جای بحجّه بعمره می گویند، و اگر تقيه نباشد این عبارت بهتر است که لفظ و زبان موافق باشند و این مضمون را به عبارات بسیار می توان گفت که اکثرش در اخبار وارد شده است در ضمن تلبیه که لَبَّيْكَ بِعَمْرِهِ بِمَتَعِهِ إِلَى الْحَجِّ یا در ضمن نیت احرام بگویند که اللَّهُمَّ أَنْتَ أَرِيدُ أَنْ أَتَمَّعَ بِالْعَمْرَةِ إِلَى الْحَجِّ که در همه جا قصدش عمره ایست که متصل شود بحج و در میان عمره و حج محل شود و تمتع بیابد از محرمات احرام تا حج و یا عمره فقط را بگویند.

و عنوان سیم آنست که هر دو را اظهار کند به آن که بگویند لَبَّيْكَ بِحَجِّهِ وَ عَمْرِهِ مَعًا لَبَّيْكَ.

و جمعی از علما این حجرا حج قران می گویند که نیت از جهه عمره است اداء و از جهه حج است بعنوان تقدیم و عزم یعنی الحال عمره به جا می آورم و بعد از اتمام عمره حج می کنم و اگر تقيه نباشد ذکر کردن حج تمتع یا عمره تمتع از جهه اظهار شعایر ایمان سنت مؤکد است و اگر خوف باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۴

نگفتن و در دل گذرانیدن واجب عینی است، پس حضرت فرمودند که بعد از تلبیه زنان را به مکه معظمه می برند و تا داخل شوند فی الحال ایشان را می باید برد که طواف و سعی و تقصیر بکنند تا حج تمتع را دریابند مبادا تقصیر کنند و حیض شوند و حج تمتع نتوانند کرد، و چون روز هشتم شود احرام بحج بگیرند تا حج و عمره را هر دو دریافته باشند، و اگر حیض شوند حج ایشان تمتع است و حج افراد

نمی‌کنند یعنی در این صورت چون عمده طوافست و هر گاه زن طواف را در پاکی دریابد اگر حیض شود ضرری ندارد، و احتمال دارد که مراد حضرت این باشد که حیض سبب این نیست که حج افراد کنند بلکه اگر حیض داخل مکه معظمه شود سعی می‌کند و تقصیر می‌کند و طواف را بعد از پاک شدن از حیض قضا می‌کند و معنی اول اظهر است به قرینه مبادرت نمودن و زود کردن.

و محتمل است که مراد حضرت از این حدیث معنی دیگر باشد که زنان اولاً احرام حج بگیرند پس اگر به مکه روند و دست بهم دهند که به زودی عمره به جا آورند و احرام حج بگیرند و عمره را ادراک کرده خواهند بود و اگر فرصت نشود حجرا به جا خواهند آورد به نیت اول و نقل نیت از تمتع نباید کردن به افراد و اگر تمتع میسر شود نقل از افراد به تمتع کنند و آن مطلوبست و این حل بظاهر حدیث اربط است و لیکن مخالف مشهور است.

و احتمال دیگر آنست که در دل نیت عمره می‌کنند و به زبان حج می‌گذرانند اگر تمتع را دریابند موافق قلب خواهد بود و اگر در نیابند و حج افراد کنند موافق زبان خواهد بود، و احتمال دیگر آن که نیت هر دو می‌کند و تلفظ بهر دو می‌کند که اگر عمره را دریابد قصد کرده است و اگر در نیابد نیت حج نکرده است چنانکه عکس او نیز خوبست نسبت به مفرد و قارن و اعم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۵

اگر حجرا دریابد فیها و الا محل شود به عمره

مفرده، در اینجا می گویند که اگر عمره را دریابیم حج تمتع باشد و الا افراد باشد و بر هر یک از این احتمالات روایات واقع شده است و همه خوبست و الله تعالی يعلم

[اگر در وسط طواف خون ببیند]

(و روی حریر عن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن امرأه طافت ثلاثه اطواف او اقل من ذلك ثم رأت دما فقال تحفظ مكانها فاذا طهرت طافت منه و اعتدت بما مضى) و به اسانید صحیح که زیاده از پنجاه است و کالصحیح قریب به آن و با اسانید علاء بن رزین زیاده از هفتاد سند صحیح و هشتاد کالصحیح است از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که سه طواف که سه شوط باشد کرده باشد یا کمتر و بعد از آن خون حیض به ببیند حضرت فرمودند که هم آنجا را نشان می کند و چون پاک شود از حیض از آنجا بنا می نهد و آن چه را از پیش کرده است حساب می کند (و روی العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما مثله) و به اسانید صحیحه متکثره و کالصحیحه از علاء بن رزین از محمد بن مسلم از یکی از امام محمد باقر یا امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقولست بمثل عبارت سابقه که از عدد تواتر زیاده است از هر یک از حریر و علاء (قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه و بهذا الحديث افتى دون الحديث الذى رواه ابن مسكان عن ابراهيم بن اسحاق عن سال ابا عبد الله صلوات الله عليه عن امرأه

طافت اربعه اشواط و هی معتمره تمّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۶

طمّث قال تتمّ طوافها و لیس علیها غیره و متعتها تامه و لها ان تطوف بین الصّیفا و المروه لأنّها زادت علی النّصف و قد قضیت متعتها فلتستأنف بعد الحجّ و ان هی لم تطف الّا ثلاثه اشواط فلتستأنف الحجّ فان اقام بها جمّالها بعد الحجّ فلتخرج إلى الجعرانه او اولی التّنعیم فلتعتمر لأنّ هذا الحدیث اسناده منقطع و الحدیث الاوّل رخصه و رحمه و اسناده متّصل) چنین گوید صدوق مؤلف این کتاب که من بحدیث محمد بن مسلم فتوی می دهم نه به حدیثی که منقولست در صحیح از ابن مسکان که از اهل جماع است بر تصحیح ما یصحّ عنه و ضرر ندارد جهالت ابراهیم و ارسال او از سالیلی که سؤال کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که چهار شوط خانه کعبه کرده باشد در عمره تمتع و حیض شود حضرت فرمودند که تمام می کند طواف را بعد از آن که پاک می شود و بر او چیزی دیگر نیست و عمره و حجش صحیح و تمامست و سعی میان صفا و مروه می کند چون در آن شرط نیست که طاهر باشد چون طوافش از نصف تجاوز کرده است و چون تقصیر می کند عمره تمتع را کرده است و احرام بحج می گیرد، و اگر طواف نکرده باشد مگر سه شوط و تا چهار تمام نشود سه شوط کرده است پس می باید که نقل کند نیت عمره را بحج و به عرفات رود و حجرا به جا آورد پس اگر بعد از حج شتربانش بایستند عمره مفرده می کند که

از جهت احرامش می رود به جعرانه بشدید راء و تخفیف را خوانده اند یا به تنعیم رود و عمره مفرد بکند صدوق می گوید که من به این حدیث عمل نمی کنم زیرا که اسناد این حدیث مرسل شده است که معلوم نیست که ابراهیم بن اسحاق از که روایت کرده است و اگر چه مراسلات ابن مسکان و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۷

غیر او از اهل اجماع در حکم مسنداتست و لیکن هر گاه تعارض شود میان مسند و مرسل مسند را مقدم می دارند به آن که حدیث اول رخصت است و هر رخصتی الهی ناشی است که گویا حضرت فرموده اند که اگر خواهید حجرا از سر گیرید، و اگر خواهید بنا نهید بر آن و اسنادش متصل است بمثل محمد بن مسلم که از ارکان اربعه اصحاب حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات علیها است و صد و پنجاه سند دارد از صحیح و کالصحیح و این مسند یک سند کالصحیح است و نسبت ارسال دادن وقتی خوبست که بر این مضمون حدیث مسند نبوده باشد و حال آن که کلینی که اصل صدوق بوده است و حدیث ابن مسکان را روایت کرده است بعنوان صحیح از او از اسحاق که بیاع لؤلؤ است که شیخ او را در رجال حضرت صادق مهملا روایت کرده است، و ابراهیم بن اسحاق بیاع لؤلؤ نیست در رجال و مسندا از ابو بصیر روایت کرده است و مرسلا از احمد بن عمر حلال ثقه روایت کرده است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه، و شیخ این حدیث را از کتاب موسی بن قاسم روایت کرده

است از صفوان از ابن مسکان از ابی اسحاق صاحب لؤلؤ از کسی که از آن حضرت شنیده بود، و از کتاب حسین بن سعید روایت کرده است از محمد بن سنان از ابن مسکان از ابراهیم بن ابی اسحاق از سعید اعرج پس ظاهر شد که آن شخصی که از او ارسال کرده اند سعید است و او ثقه است و یک حدیث سه یا چهار حدیث است و با وجود تعدد طرق که بزرگان اصحاب نقل کرده اند و اکثر علما عمل کرده اند جبر ضعف آن می شود، و لیکن چون حدیث محمد بن مسلم وارد شده است بر خلاف این اخبار ناچار است جمع کردن و جمع صدوق بد نیست و شیخ الطائفه حمل کرده است آن را بر طواف سنت و حمل می توان کرد بر طواف

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۸

زیارت حج و طواف نسا و غیر آن چون این روایات صریحند در طواف عمره و الله تعالی يعلم (و انما لا تسعی الحائض الّتی حاضت قبل الاحرام بین الصّیفا و المروه و تقضی المناسک کلّها لأنّها لا تقدّر ان تقف بعرفه الّا عشیه عرفه و لا بالمشعر الّا یوم النّحر و لا ترمی الجمار الّا بمنی و هذا اذا طهرت قضته) و چرا حایضی که پیش از احرام حایض شده است سعی نمی کند میان صفا و مروه که به جا آورد جمیع مناسک حجرا به آن که حج تمتع کند زیرا که نیت عمره تمتع نمی تواند کرد زیرا که می داند که افعال حج وقتی مخصوص دارند که اگر در آن وقت به جا نیاورند حج ایشان صحیح نخواهد بود مثل وقوف عرفات که آن

را نمی توان کرد مگر در عصر روز عرفه و وقوف مشعر را نمی توان مگر در صبح روز عید و رمی جمار را نمی توان کردن مگر در اوقات مخصوصه و چون در حال احرام حایض باشد و مظنونش باشد که تا روز دهم پاک نمی شود نمی تواند نیت عمره تمتع کردن، البته نیت حج افراد خواهد کرد و اما اگر در حال احرام حایض نباشد می تواند که نیت نیت عمره تمتع کند بلکه واجبست که نیت عمره کند شاید خویش نیاید و چون عمره کرده است عمره را تمام می کند اگر چه حایض شود و لیکن طواف نمی کند و چون پاک می شود و طواف عمره را می کند و بعد از آن طواف حج می کند تا به آخر افعال حج.

و این وجهی است در جمع بین الاخبار که در این باب وارد شده است و این اختلاف در دو امر است یکی آن که حایض حج تمتع می کند یا حج افراد، و دویم در ادراک طواف و اکثر فضلا در هم کرده اند این اخبار را و تصور

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۸۹

کرده اند که یکی است اما خلاف اول سه قول است یکی آن که حایض و نفسا چون داخل مکه شوند و وقت باشد صبر می کنند تا روز هشتم بلکه تصور کرده اند تا زوال روز نهم پس اگر پاک شوند و توانند که غسل کنند و طواف مختصری که اقل واجب باشد به جا آورند و هم چنین دو رکعت نماز مختصری با سعی مختصری به جا آورند و تجدید احرام کنند از جهه حج و خود را به عرفات رسانند پیش از غروب حج تمتع می کنند، و اگر

مشغول عمره شوند و حج فوت شود مثل آن که رفیقی نداشته باشند و خوف نفس یا بضع بوده باشد نقل نیت می کنند از عمره بحج و حج افراد می کنند، و در این دو صورت خلاف معتدُّ بهی است [نیست ظ] و عمدۀ خلاف در آنست که هر گاه هر دو را توانند به جا آوردن باین نحو که حیض و نفسا پاک نشده باشند و افعال عمره را به جا می تواند آوردن بغیر از طواف یا سعی و تقصیر می کنند و تجدید احرام حج که چون پاک شوند طواف عمره و طواف زیارت و طواف نسا را با هم به جا آورند، و این قول جمعی است از قدما و جمعی از متأخرین و اکثر اصحاب واجب می دانند که در این صورت نقل بحج افراد کنند و بعد از حج عمره مفردۀ به جا آورند و بر این قول نیز اخبار صحیحۀ متکثره وارد شده است و جمعی از اصحاب قایلند به تخییر و خالی از قوت نیست و گمان بنده این است با افضلیت حج تمتع و قول دیگر تفصیلی است که صدوق داده است که اگر در حال احرام پاک باشند و بعد از آن حیض شوند حج تمتع می کنند و الا حج افراد، و اقوال دیگر هست که خواهد آمد بعد از این در وقت نقل و غیر آن.

و خلاف دیگر در این است که اگر در اثنای طواف حیض شوند در چه وقت بنا می نهند و چه وقت از سر می گیرند صدوق و جمعی بر اینند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۰

اگر يك شوط کرده باشند و حیض یا نفسا شوند

بعد از طهارت بنا بر آن می نهند چنانکه ظاهر صحیحه محمد بن مسلم است خواه حج تمتع کنند و خواه افراد و اکثر بر اینند که در اینجا و در غیر اینجا اگر از نصف تجاوز کرده اند که شوط چهارم را تمام کرده باشد و بعضی پنجم را گفته اند بنا می نهند خواه تمتع کنند یا افراد و اگر کمتر از چهار شوط کرده باشند که حایض شوند در وقتی که قضا می کنند هفت شوط قضا خواهند کرد و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است، و جمع می توان کرد به تخییر که اگر پیش از چهار شوط باشد مخیر است در بنا و استیناف و اگر بنا نهند و تمام کنند و طوافی دیگر احتیاطا بکنند بهتر خواهد بود و مجموع این اخبار در روضه المتقین مزبور است

باب الوقت الذی اذا ادرکه الانسان یكون مدرکا للتمتع

(روی ابن ابی عمیر عن هشام بن سالم و مرزم و شعیب عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل المتمع یدخل لیلہ عرفه فیطوف و یسعی ثم یحرم فیاتی منی فقال لا- باس) این بابی است در بیان وقتی که هر گاه در یابد آن را آدمی ادراک کرده است حج تمتع را مرویست به صد و پنج سند که به شصت سند صحیح است و به چهل و پنج سند حسن کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که عرض نمودند که هر گاه متمتع داخل مکه معظمه شود در شب نهم و طواف و سعی و تقصیر کند و احرام بحج گیرد و بمنی آید نزد حاجیان که روزش با ایشان به عرفات رود صحیح است حضرت فرمودند که باکی

نیست (و روی الحسین بن سعید عن حماد عن محمد بن میمون قال قدم ابو الحسن صلوات الله عليه متمتعاً ليله عرفه فطاف و احل و اتى جواریه ثم اهل بالحج و خرج) و به چهار ده سند صحیح منقول است از حماد و او از اهل اجماع است پس ضرر ندارد جهالت محمد که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه به مکه معظمه تشریف آوردند بقصد عمره تمتع در شب نهم و طواف و سعی کردند و محل شدند به تقصیر و نزدیکی کردند با کنیزانی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۲

با خود آورده بودند علی رغم عمر پس احرام بحج گرفتند و بیرون رفتند بمنی.

بدان که در نسخ من لا یحضر چند نسخه بی دغدغه غلط هست که از نساخ شده و نسخه صحیح این نسخه است که موافق است با کافی و تهذیب (و روی عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه المرأه تجی ۰ متمتعہ فتطمث قبل ان تطوف بالبيت فيكون طهرها ليله عرفه فقال ان كانت تعلم انها تطهر و تطوف بالبيت و تحل من احرامها و تلحق الناس بمنی فلتفعل) مرویست در موثق از ابو بصیر که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه زنی بقصد حج تمتع آمده باشد به مکه معظمه و پیش از آن که طواف کند حیض شود و شب نهم پاک شود چه کند حضرت فرمودند که اگر داند که می تواند که غسل کند و طواف و سعی کند و از احرام بیرون آید به تقصیر و خود را به مردمان رساند در منی چنین

کند که اختیاری عرفات را دریابد و ظاهرا آن که در این حدیث و احادیث صحیحه مثل صحیحه حلبی و صحیحه مرآزم و غیر اینها که ادراک منی را فرموده اند قطع نظر از فضیلت این معنی نیز منظور بوده است که از منی تا عرفات خوف دزدان هست خصوصا زنان که خوف بضع نیز هست و به سبب اینها جایز است نقل به افراد هر گاه داند که به ایشان نمی رسد به آن که اول صبح داخل مکه معظمه شود اگر چه متوجه منی شود خود را به ایشان می رساند و اگر مشغول افعال عمره شود به ایشان نمی رسد مگر آن که جمعی کثیر باشند که در این صورت عمره می کنند و ملحق می شوند چنانکه بر ما واقع شد و خود را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۳

رساندیم بعد از ظهر به ساعتی تقریبا (و روی النضر عن شعيب العرقوفی قال خرجت انا و حدید فانتهینا إلى البستان يوم الترويه فتقدمت علی حمار فقدمت مکه فطفت و سعیت و احللت من تمتعی ثم احرمت بالحجّ و قدم حدید من اللیل فکتبت إلى ابی الحسن صلوات الله علیه استفتیت فی امره فکتب صلوات الله إلى مره يطوف و یسعی و یحلّ من متعته و یحرم بالحجّ و یلحق النّیاس بمنی و لا- یتنّ بمکه) و منقولست در صحیح از شعیب که گفت بدر رفتیم از کوفه یا مدینه مشرفه من و حدید بن حکیم و رسیدیم در روز هشتم به بستان که وادی فاطمه باشد یا ده نارنج و من بر الاغی سوار شدم و پیش افتادم و به مکه معظمه آمدم و طواف و سعی کردم و

تقصیر کردم و از عمره تمتع محل شدم پس احرام حج گرفتم و حدید که با قافله می آمد شب عرفه داخل شد پس من عرض کردم [عرضه نوشتم خ ل] به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و در عریضه حکم حدید را استفتا نمودم که او را چه باید کرد حج تمتع کند یا افراد حضرت صلوات الله علیه نوشتند بمن که او را بگو که طواف و سعی کند و تقصیر کند تا محل شود از عمره تمتع و احرام حج بگیرد و خود را بحاجیانی رساند که در منی اند، و البته شب در مکه نماز یعنی استحبابا چون مستحب است که شب نهم در منی باشند.

و صدوق احادیث شب عرفه را ترجیح داده است بحسب ظاهر چون احادیث دیگر را ذکر نکرده است و غیر اینها نیز احادیث بسیار وارد شده است که اگر شب عید را دریابد حج تمتع می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۴

و در صحیح از جمیل منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که متمتع ادراک حج تمتع می کند بانکه عمره را به جا آورد تا ظهر روز عرفه و ادراک حج می تواند کرد تا زوال آفتاب روز عید که پیش از زوال داخل مشعر الحرام شود و اضطراری مشعر را دریابد و چون از مکه معظمه تا عرفات چهار فرسخ است از اول زوال که به راه افتد سواره پیش از شام خود را به عرفات می تواند رسانید.

و کالصحیح بلکه در صحیح چون در طریق اسماعیل بن مزار است و ابراهیم بن هاشم، و صدوق و ابن ولید حکم به صحّت این حدیث

کرده اند از یعقوب که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست متمتع را که احرام گیرد از شب هشتم تا هر وقتی که میسر شود ما دام که نترسد فوت شدن موقفین را و ظاهرش آنست که اختیاری هر دو را دریابد و احتمال اضطراری احدهما و ما بین هر دو نیز هست، و کلینی رحمه الله مرفوعاً از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است در متمتعی که داخل شود در روز عرفه حضرت فرمودند که حج تمتعش تمامست تا وقت تلبیه که آن زوال روز عرفه است و این حدیث مؤید صحیحه جمیل است.

و در صحیح از حلبی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در وقت تلبیه قصد حج و عمره کرده است یعنی حج تمتع قصد کرده است و گفته است که لَبَّيْكَ بِحَجَّةٍ و عمره معا لَبَّيْكَ و به مکه معظمه رسید و حاجیان به عرفات رفته اند و می ترسد که اگر طواف و سعی به جا آورد و قوفش فوت شود حضرت فرمودند که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۵

این صورت ترک عمره می کند و حجرا به جا می آورد و بعد از حج عمره مفرده به جا می آورد و هدی بر او نیست چون حجش افراد شد و ظاهراً این حدیث خوف فوت اختیاری عرفاتست، و احتمال دارد که مراد این باشد که یکی از اختیاریین را یا یکی از اضطراریین را خوف دارد که در نیابد و لیکن احتمال اول اظهر است.

و در صحیح از زراره منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت

امام محمد باقر صلوات الله عليه از شخصی که روز عرفه به جایی رسد که میان او و مکه یک فرسخ باشد و قصد حج تمتع داشته باشد حضرت فرمودند که تلبیه عمره را ترک می کند و تلبیه حج را می گوید بعد از نماز صبح و متوجه عرفات می شود و با مردمان وقوف می کند در عرفات و جمیع مناسک حج را به جا می آورد و توقف می کند در مکه معظمه تا ماه محرم عمره مفرده به جا می آورد و بر او چیزی نیست: و ظاهرا این حدیث آنست که در صورتی که اگر عمره را به جا آورد بعضی از وقوف عرفه فوت شود نقل نیت بحج می کند، و در این صورت جمع می کنیم با اخبار دیگر که در این صورت مخیر است میان حج تمتع و حج افراد، و احادیث صحیحه وارد شده است که عمره می کند تا وقتی که حاجیان را در منی دریابد و به مفهوم دلالت می کند که اگر ایشان را در منی دریابد حج افراد می کند موافق حدیث زراره زیرا که اگر ایشان را در منی دریابد ممکن است که اول ظهر در عرفات باشد و اگر مشغول عمره شود عصری به عرفات می رسد خصوصا در روزهای کوتاه و در این صورت مخیرند میان حج تمتع و افراد، و می توان قایل به تخییر شدن هر گاه حج اسلام را کرده باشد و این نیت سنت باشد، و اکثر اخباری که قریب باین وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۶

حمل بر تخییر می توان کرد یا افضلیت افراد در صورتی که پیشتر حج تمتع را کرده باشد یا در صورتی که خوف

داشته باشد که اگر از رفقا جدا شود ضرری به او رسد یا تقيه باشد چون در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله عليهم اجمعین غالبا میر حاج سنی بوده است و ایشان از جهه آن که مخالفت عمر نکنند حج افراد می کنند و به مکه نمی آیند و از حوالی مکه معظمه روانه عرفات می شوند پس اگر کسی از ایشان جدا شود و به مکه رود او را رافضی می دانند و تا کشتن همراهند و اکثر اوقات حاجیان نیز خبر ندارند که ایشان به کدام طرف می روند وقتی با خبر می شوند که ظهر یا قریب بظهر داخل عرفات شده اند و در آن صورت نمی توان آمدن به مکه که عمره به جا آورند و خود را پیش از شام به عرفات رسانند.

و همین واقعه بر ما واقع شد که روز عرفه به حوالی مکه معظمه رسیدیم و امیر حاج بر سر دو راه ایستاد که مردمان را به عرفات برد و جمعی از شرفا به استقبال آمده بودند و فرسخ را نمی دانستند که چه مقدار است ایشان می گفتند که اگر به مکه معظمه روید عرفات را در نخواهید یافت و امیر حاج اتفاقا شیعه بود و موقوف برای بنده ساخت و بنده متفکر بودم که حج تمتع کنیم و اضطراری عرفه را دریابیم یا حج افراد کنیم، و در این تأمل بودم که جمعی کثیر از شیعیان عرب که حاضر بودند استر بنده را پیش انداختند و استر داران همگی خود را بما رسانیدند و بسیاری شتران ذلول کرایه کرده خود را بحج تمتع رسانیدند و مظنون شد عاقبت که از سر دو راه تا به

مکه معظمه سه فرسخ بود تقریباً و اگر حاجیان می آمدند اکثر را اختیاری عرفه فوت می شد چنانکه جمعی با حمله روانه شده بودند بعد از ما و اکثر حاج

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۷

به عرفات رفتند و بعضی از صلحا که داخل عرفات شده بودند اندکی قبل از ظهر به گمان آن که می توانند ادراک عمره کردند شتران ذلول از بدویان کرایه کرده بودند و در اثنای راه در مشعر الحرام بما رسیدند و اکثر مردمان که با بنده آمده بودند چون به مکه معظمه رسیدند و در راه جفای بسیار کشیده بودند مشغول استراحت شدند و توقف از جهت ایشان نکردیم و عمره به جا آوردیم خود را به تعجیل به عرفات رسانیدیم قریب به عصر و بعد از آن ظاهر شد که آن مشقت در کار نبود و بنده شکر می کردم که الحمد لله هر چه شد بی اختیار بنده شد و از آن که حرکت عنیف که واقع شد نقصان بسیار رسید که مظنون شد که شارع این مقدار کار را تنگ نکرده است، و چند حدیث وارد شده است که چون شب عرفه داخل شود عمره فوت می شود و در بعضی زوال شمس روز هشتم و بعضی تا سحر شب عرفه و بعضی تا وقتی که خود را پیش از شام داخل عرفات کند و اظهار در روایات آنست که اگر حج اسلام باشد اگر پیش از شام یابد که به عرفات می رسد به آن که از گفته جمعی از مردمان که او را علم به هم رسد یا دو عادل یا جمعی که ظن قریب بعلم به هم رسد از گفته ایشان علی الظاهر

عمره را مقدم می‌دارد و اگر حج سنت باشد مخیر است میان تمتع و افراد یا حج اسلام باشد و نیابد که عرفات را پیش از غروب در می‌یابد و حج افراد می‌کند و الله تعالی يعلم (و روی الحسن بن محبوب عن علی بن رثاب عن ضریس الكناسی عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سألته عن رجل خرج متمتعا بعمره إلى الحج فلم يبلغ بمكة إلا يوم النحر فقال يقيم بمكة على احرامه و يقطع التلبیه حين يدخل الحرم فيطوف بالبيت و يسعى و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۶۹۸

يحلّق رأسه و يذبح شاته ثم ينصرف إلى اهله ثم قال هذا لمن اشترط على ربه عند احرامه ان يحلّه حيث حبسه فان لم يشترط فانّ عليه الحجّ و العمره من قابل).

و به اسانید صحیحہ منقولست از ضریس ثقه پسر برادر زرارہ کہ در کناسہ ساکن بود و آن محلہ ایست از محلات کوفہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی کہ از خانہ خود بیرون آمدہ باشد بقصد حج تمتع و بہ مکہ معظمہ رسد در روز عید یعنی بعد از طلوع صبح کہ اگر روانہ مشعر شود بعد از طلوع آفتاب خواهد رسید و وقوف عرفات و مشعر را در نیابد یا وقتی برسد کہ قریب بظہر باشد و اضطراری مشعر را نیز در نیابد بنا بر قول دیگر کہ خواهد آمد پس حضرت فرمودند کہ بر احرام خود می‌ماند قطع تلبیہ می‌کند وقتی کہ داخل می‌شود و طواف عمره مفردہ و سعی می‌کند و سر می‌تراشد چون در عمره مفردہ سر تراشیدن بہتر است و اگر گوسفندی

با خود آورده باشد می کشد و بعد از آن طواف نساء می کند و به خانه خود برمی گردد پس حضرت فرمودند که آن که بر می گردد [و بر نمی گردد] وقتی است که در حال احرام شرط کرده باشد به آن که گفته باشد که خداوندا مرا محل کن هر جا که محبوس کنی مرا که نتوانم بحج تمتع کردن و اگر شرط نکرده باشد بر اوست که سال آینده حج و عمره به جا آورد یعنی بر سبیل استحباب چون حج اول نیز بر سبیل استحباب بود و اگر نه فرق نیست در حج واجب که شرط کرده باشد یا نکرده باشد که سال دیگر حج می کند بر سبیل وجوب با استطاعت مگر آن که در ذمه اش مستقر شده باشد و خواهد آمد و جای این حدیث اینجا نیست چنانکه ظاهر است.

باب الوقت الذی متی ادرکه الانسان کان مدرکاً للحج

(روی ابن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال من ادرک المشعر الحرام و عليه خمسه من الناس فقد ادرک الحج.)

این بابی است در بیان وقتی که هر گاه آدمی دریابد آن را حجرا دریافته است یعنی دیر برسد که اگر باختیار آن وقت به مشعر آید حجتش باطل است به دوازده طریق صحیح و هیجده سند حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که دریابد مشعر الحرام را و در اینجا پنج کس باشند حجرا دریافته است بحج افراد یا قرآن اگر هدی با خود داشته باشد، و محتمل است که مراد این باشد که پیش از طلوع آفتاب دریابد پیش از پیشین یا اندکی بعد از طلوع چنانکه

ظاهر عبارتست و استدلال بر هیچ یک از این احتمالات نمی توان کرد مگر قدر مشترک میان این سه را که احتمال اول باشد و الله تعالی يعلم، و به همین مضمونست موثق کالصحیح اسحاق بن عمار از آن حضرت صلوات الله علیه (و روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن ذرّاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من ادرك الموقوف بجمع يوم النحر من قبل ان تزول الشمس فقد ادرك الحج).

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۰

و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که دریابد اضطراری مشعر الحرام را که آن تا زوال روز عید است حجرا دریافته است.

و در صحیحه دیگر از جمیل گذشت که عمره را درمی یابد تا زوال عرفه و حج را در می یابد تا زوال عید و شیخ حمل کرده است این خبر را بر صورتی که عرفات را دریافته باشد چنانکه در صحیح منقولست از حسن عطار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه حاجی به عرفات رود پیش از طلوع صبح و چون از عرفات به مشعر آید به بیند که مردمان رفته اند اندکی در مشعر بماند و خود را به مردمان رساند در منی باکی نیست (و روی عبد الله بن المغیره عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من ادرك المشعر الحرام قبل ان تزول الشمس فقد ادرك الحج و رواه اسحاق بن عمار عن ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما) و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر

که دریابد مشعر را پیش از زوال آفتاب حجر ادراک کرده است و همین حدیث را اسحاق بن عمار در موثق کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نیز روایت کرده است (و روی عن معاویه بن عمّار قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه اذا ادرك الزوال فقد ادرك الموقف)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۱

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه که گفت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بمن فرمودند که هر گاه حاجی ادراک کند ظهر را ادراک کرده است و قوف را، و ظاهرش آنست که پیش از زوال در مشعر باشد که زوال شود در آنجا ادراک و قوف مشعر کرده است، و تاویل شیخ در این حدیث اظهر است، و احتمال دارد که مراد این باشد که مراد از این حدیث زوال عرفه باشد و مراد این باشد که اگر کسی اندکی بعد از زوال را در عرفات دریابد و بعد از آن بیرون آید و قوف عرفات را دریافته است اگر چه کفاره اش باید داد.

بدان که صدوق ترجیح این اخبار کرده است در فوت شدن حج، و اکثر اصحاب بر اینند که اگر مشعر را قبل از طلوع آفتاب دریابد حجرا دریافته است و اگر بعد از طلوع شمس به مشعر رسد حجش فوت می شود و عمره مفرده به جا می آورد از جهت محل شدن از احرام، و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم و صدوق نیز روایت کرده است بعضی از این اخبار را در باب فوت شدن حج إن شاء الله در

آنجا بعضی از اخبار مذکور خواهد شد با وجه جمع.

باب تقدیم طواف الحجّ و طواف النساء قبل السعی و قبل الخروج إلى منی

(روی اسحاق بن عمّار عن سماعه بن مهران عن ابی الحسن الماضي صلوات الله عليه قال سألته عن رجل طاف طواف الحجّ و طواف النساء قبل ان یسعی بین الصفا و المروه قال لا یضّرّه یطوف بین الصفا و المروه و قد فرغ من حجّه.)

این بابی است در مقدم داشتن طواف حج یا طواف نساء پیش از سعی و پیش از آن که بمنی رود مرویست در موثق کالصحیح از سماعه که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که طواف حج یا طواف نسا کند پیش از آن که سعی کند میان صفا و مروه حضرت فرمودند که ضرر به او ندارد طواف می کند میان صفا و مروه و از حج فارغ می شود یعنی صحیح است تقدیم طواف نساء را بر سعی چون نسیانا واقع شده است، و احتمال دیگر آن است که مطلب این باشد که اگر طواف میان صفا و مروه بکند و بعد از آن طواف بکند ضرر ندارد به آن که و قد فرغ من حجّه یعنی تا به آخر بکند و اگر احتمال بعید باشد تاویل بعید نیست چون حدیث کالصحیح از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه وارد شده است که در این صورت طواف نسا را به جا می آورد مرتبه دیگر تا ترتیب محقق شود

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۳

(و روی ابن ابی عمیر عن حفص بن البختری عن ابی الحسن صلوات الله عليه فی تعجیل الطواف قبل الخروج إلى منی فقال هما سواء آخر ذلك او قدمه یعنی للمتّمع) و

به اسناد بسیار صحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه در تعجیل طواف پیش از رفتن چونست حضرت فرمودند که تقدیم و تاخیر هر دو مساویند یعنی متمتع را و این عبارت از صدوق است که از قراین یافته است یا از حفص است که در خدمت آن حضرت صلوات الله علیه از قراین فهمیده خواهد بود، و ظاهر حدیث اعم است نسبت به همه و این خبر و امثال این معمولست بر حالت اضطرار چنانکه منقولست در حسن کالصحیح حفص و حسن کالصحیح معاویه بن عمار، و حسن کالصحیح حلبی که هر سه روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که مقدم دارند طواف را پیش از رفتن به عرفات: مرد پیر که از ازدحام آزار یابد، و هم چنین زنی که خوف حیض داشته باشد به آن که ترسد که هنوز از عرفات و مشعر فارغ نشده حیضش بیاید و طوافین را نتواند کردن و جمال نایستد مقدم می دارند (و روی ابن بکیر عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه و روی جمیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انهما سألاههما عن المتمتع یقدم طوافه و سعیه فی الحج فقال هما سیان قدمت او اخرت) و در موثق کالصحیح از زراره و در صحیح از جمیل منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند که آیا متمتع طواف و سعی را در حج مقدم می دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۴

حضرت فرمودند که هر دو مساویند خواه تاخیر کنی و خواه تقدیم

کمی که هر دو صحیح است و در ثواب یکسانند و این حدیث را نیز حمل کرده اند بر صاحبان اعذار که اگر مقدم دارند کمی ندارند از کسانی که مؤخر می دارند هر چند نسبت به جمعی که عذر ندارند تاخیر ایشان بهتر است از تقدیم، و مثل اینست حدیث صحیح علی بن یقظین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی حج تمتع کند و نیت کند و تلبیه بگوید طواف و سعی حجرا مقدم می تواند داشت بر وقوف عرفات و مشعر حضرت فرمودند که باکی نیست.

(و روی صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن المتمتع اذا كان شیخا کبیرا او امرأه تخاف الحيض تعجل الطواف للحج قبل ان تاتی منی قال نعم من هو هکذا یعجل، قال و سألته عن رجل یحرم بالحج من مکة ثم یری البیت خالیا فیطوف به قبل ان یرج علیہ شیء؟ قال لا) و در موثق کالصحیح منقول است از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از متمتعی که بسیار پیر باشد و از ازدحام خلایق جفا کشد، یا زنی باشد یا زنی باشد که ترسد که روز دهم حیض شود روز هشتم طواف و سعی را می تواند کرد بر سبیل تقدیم حضرت فرمودند که بلی هر که چنین باشد تعجیل می تواند کرد، اسحاق گفت که دیگر سؤال کردم از شخصی که احرام حجرا از مکة بگیرد بعد از آن بیند که خلوتست آیا پیش از رفتن به عرفات اگر طواف کند بر او چیزی هست

از گناه حضرت فرمودند که نه، و در کافی این زیادتی هست که اسحاق گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۵

عرض نمودم که هر گاه شخصی در حج افراد طواف زیارت و سعی را مقدم دارد و طواف نسا را نیز مقدم می تواند داشت فرمودند که نه و نیست طواف نسا مگر بعد از عود از موقوفین بمنی.

و در موثق از علی بن ابی حمزه منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه به همین مضمون و وجه آن که طواف نسا را مقدم نمی تواند داشت آنست که طواف نسا رکن نیست، و اگر قافله برود ضرر ندارد دیگری را وکیل می تواند که به نیابت او به جا آورد، و اکثر علما بر اینند که مفرد تقدیم طواف و سعی می تواند کرد، و متمتع نمی تواند مقدم داشت مگر وقتی که عذری داشته باشد و اگر بی عذری مقدم دارد آن عبث خواهد بود و مرتبه دیگر می کند، و در تقدیم مفرد خلافی نیست بحسب ظاهر، و بر جواز تقدیم او صحیح حماد بن عثمان و موثقین کالصحیحین زراره و موثقه کالصحیحه اسحاق بن عمار و غیر اینها از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه وارد شده است، و بر نهی از تقدیم در حج تمتع کالصحیحه ابو بصیر از آن حضرت صلوات الله علیه وارد شده است که گفت عرض نمودم که شخصی متمتع بود و بعد از عمره احرام گرفت بحج فرمودند که طواف خانه نکند تا متوجه عرفات نشود و اگر بی علتی پیشتر طواف کند اعتماد بر آن طواف نکند و بعد از مناسک از جبهه حج طواف و سعی را به جا آورد.

و کالصحیح

از اسماعیل بن عبد الخالق منقول است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست که پیر بسیار پیر و بیمار و زن و کسی که علتی داشته باشد مثل خوف از دشمنان طواف حج را مقدم دارند بر رفتن به جانب عرفات.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۶

و در صحیح علی الظاهر از علی بن نعمان منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که باکی نیست. مقدم داشتن طواف حج و طواف نساء را که پیش از رفتن به جانب عرفات به جا آورند و هم چنین اگر خوف داشته باشد طواف وداع را مقدم می تواند داشتن که بعد از مناسک منی روانه خانه خود شود، و ظاهرا در طواف نساء خوف آمدن حیض یا خوف دشمن مخیر باشد میان تقدیم و توکل.

باب تاخیر الزیاره

(روی عن اسحاق بن عمّار قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن زیاره البیت و تؤخر إلی یوم الثالث فقال و تعجلها احبّ إلیّ و لیس به باس ان اخرته) این بابی است در جواز تاخیر زیارت خانه از روز دهم و یازدهم چون احادیث صحیحه وارد شده است به آن که طواف حجرا در روز دهم به جا آورند.

مثل صحیحه محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که متمتع کی زیارت خانه می کند فرمودند که روز عید.

و در صحیح از منصور منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که متمتع شب در منی نماند تا زیارت بیت به جا آورد.

و در صحیح عمران منقولست که آن حضرت

صلوات الله عليه فرمودند که سزاوار آنست که متمتع طواف زیارت را در روز عید به جا آورد یا شب یازدهم و بروز یازدهم نیندازد.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۸

آن حضرت صلوات الله عليه که متمتع کی زیارت خانه می کند فرمودند که روز عید یا یک روز بعد از آن و از روز یازدهم تاخیر نکند و بر مفرد و قارن موسع است و ایشان مثل متمتع نیستند، و چون احادیث توسعه وارد شده است جمعی حمل کرده اند بر مفرد و قارن، و جمعی احادیث سابقه را حمل بر استحباب کرده اند و از آن جمله احادیث آینده است.

مثل حدیث موثق کالصحیح که منقولست از اسحاق بن عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه که آیا تاخیر می تواند کرد زیارت خانه را تا روز سیم ایام تشریق حضرت فرمودند که بلی و تعجیلش محبوبتر است نزد من بنا بر نسخه که واو دارد عطف است بر نعم مقدر و بنا بر نسخه که واو ندارد مثل تهذیب نعم مقدر نخواهد بود و این معنی دارد که تعجیلش محبوبتر است نزد من و اگر تاخیر کنی باکی نیست (و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال لا- باس بان تؤخر زیاره البیت الی یوم النفر) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از عبد الله که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست که تاخیر کنند زیارت خانه را تا روز دوازدهم یا سیزدهم که از منی کوچ می کنند و

در تهذیب این زیادتى است که استحباب تعجیلش نیست مگر از جهت حوادث و عوارضى که سانح مى شوند مانند مرگ و مرض و حیض و نفاس و غیر اینها (و روی عبید الله بن علیّ الحلبیّ عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سالت عن رجل نسی ان یزور البیت حتّی اصبح فقال لا باس انا ربّما أخرته حتّی تذهب ایّام التّشریق و لكن لا یقرب النّساء و الطّیب)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۰۹

و به اسانید متکثره صحیحه منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه [از مردی] که فراموش کند که زیارت خانه کند تا صبح روز یازدهم حضرت فرمودند که باکی نیست بسیار است که من تاخیر می کنم طواف زیارت را تا آن که سه روز ایّام تشریق می گذرد و لیکن تا طواف زیارت نکنند نزدیکی به زنان و بوی خوش نمی تواند کرد، و بحسب مفهوم دلالت می کند بر آن که بعد از طواف زیارت نزدیکی زنان می تواند کرد و چنین نیست بلکه تا طواف نسا نکنند زنان حلال نمی شوند پس لازم است که زیارت خانه را شامل هر دو زیارت بگیرند که به یک زیارت بوی خوش حلال می شود و بیکی زنان و در بوی خوش نیز بر سبیل استحبابست چون در احادیث صحیحه وارد شده است (و روی هشام بن سالم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن نسی زیاره البیت حتّی رجع إلى اهله فقال لا یضّرّه اذا کان قد قضی مناسکه) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از هشام که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه

از کسی که فراموش کند زیارت خانه را تا به اهل خود برگردد حضرت فرمودند که ضرر به او ندارد هر گاه جمیع مناسک را به جا آورده باشد، و محمولست بر طواف وداع یا طواف نسا اگر طواف وداع کرده باشد یا طواف زیارت هر گاه نتواند برگشتن و نایی بگیرد که بدل از او به جا آورد.

چنانکه منقولست در صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که فراموش

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۰

کند طواف فریضه را تا بشهر خود آید و با اهل خود جماع کند چه کند حضرت فرمودند که هدی می فرستد بمنی اگر طواف حجرا ترک کرده است، و به مکه اگر طواف عمره را ترک کرده است و وکیل می کند کسی را که آن چه نکرده است از طواف به جا آورد، و جمعی حمل کرده اند این حدیث را بر طواف نسا چون احادیث بسیار وارد شده است که اگر ترک کند طواف زیارت را حجرا اعاده می کند (و روی هشام بن سالم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا باس ان اخرت زیاره البیت إلی ان یذهب ایام التشریق الا انک لا تقرب النساء و لا الطیب) و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت فرمودند که باکی نیست که تاخیر کنی زیارت خانه را تا بگذرد سه روز که ایام تشریق است یعنی روزی چند است که گوشتهای منی را در آفتاب پهن می کنند تا خشک شود و لیکن نزدیکی نمی کنی با زنان و بوی خوش.

بدان که ظاهر می شود از صدوق که اگر کسی

ترک کند طواف زیارت را حجت صحیح است اگر از روی نسیان باشد و ذکر نکرده است صورت جهل بلکه علم را نیز، اما در صورت علم شکی نیست که حجت باطل است و فی الحقیقه حج طوافست و باقی تابع طوافست و اگر ترک کند طواف را از روی جهل اعاده حج لازمست و در این مسأله جهل عذر نیست چنانکه مرویست در صحیح از علی بن یقظین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که جاهل بود و نمی دانست که واجبست بر او طواف زیارت واجب حضرت فرمودند که اگر ندانسته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۱

که طواف در حج واجبست اعاده می کند و شتری می کشد.

و در صحیح از حماد بن عیسی از علی ابن ابی حمزه منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردند از شخصی که نمی دانست که طواف بیت می باید کرد و نکرد تا به خانه خود رفت حضرت فرمودند که اگر به نادانی چنین کرده است اعاده می کند حجرا و بر اوست که شتری بکشد، و حدیث علی بن یقظین ظاهرش طواف حجست، و حدیث دویم اعم است، و حدیث دویم صریحست در اعاده حج و حدیث علی بن یقظین صریح نیست و احتمال اعاده طواف دارد و لیکن خلافتی ندیده ام که حجرا اعاده نباید کرد، و اما اگر فراموش کند طواف را اکثر بر آنند که واجبست که برگردد و طواف را به جا آورد در ماه ذی حجه و اگر در این سال نتواند در سال دیگر بیاید و اگر متعذر باشد نایب بگیرد و مستندش حدیث علی بن جعفر است

و گذشت در ضمن حدیث سابق و جمعی آن را حمل بر طواف نسا کرده اند و بحسب ظاهر اعم است بلکه در طواف زیارت اظهر است و الله تعالی یعلم.

باب حکم من نسی طواف النساء

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت له رجل نسی طواف النساء حتّی رجع إلى اهله قال یامر ان یقضی عنه ان لم یحجّ فأنه لا تحلّ له النساء حتّی یطوف بالبيت) این بابی است در حکم کسی که فراموش کند طواف نسا را تا به اهل خود برگردد منقولست به اسانید متواتره از معاویه که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی فراموش کند طواف نساء را تا به اهل خود برگردد حضرت فرمودند که اگر خود بحج آید سال دیگر طواف نساء را قضا خواهد کرد، و اگر خود نیاید نایی می گیرد که به نیابت او قضا می کند به درستی که زنان بر او حلال نمی شوند تا طواف نساء نکند خود یا نایبش، و در کافی این زیادتی است که اگر بمیرد پیش از آن که از او طواف کنند می باید که وارث او یا غیر وارث از برادران مؤمن از جهه او قضا کنند، و فایده بعد از مرگ تعبّد است و ممکن است که از جهه حور العین باشد و اگر مؤمنان نکنند ممکن است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید فرشته را که قضا کند از جهه او تا حور العین بر او حلال شوند و این نقل را جائی ندیده ام از مشایخ شنیده ام و الله تعالی یعلم (و روی ابن ابی عمیر عن ابی ایوب ابراهیم

كنت عند ابی عبد الله صلوات الله عليه فدخل عليه رجل فقال اصلحك الله انّ معنا بمكّه امرأه حایضا و لم تطف طواف النساء و یابی الجمال ان یقیم علیها قال فاطرق و هو یقول لا تستطيع ان تتخلف عن اصحابها و لا یقیم علیها جمالها ثم رفع رأسه الیه فقال تمضی فقد تم حجّها) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از ابراهیم که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودم که شخصی داخل شد و گفت حق سبحانه و تعالی اصلاح احوال تو کند به تمکن و استیلاى بر عالمیان به درستی که با ما زنی حایض هست و طواف نسا نکرده است و شتر دار نمی ایستد که او پاک شود حضرت سر به زیر انداختند چنانکه حضرت سید المرسلین انتظار وحی می کشیدند ایشان نیز گاه گاهی انتظار القاء روح القدس می کشیدند و گاهی در وقت سؤال متوجه عالم قدس می بوده اند در آن ساعت جواب نمی داده اند که باز آیند و گاهی تقیه بوده است و سایل نفهمیده است، انتظار غفلت آن سنی می کشیده اند و آهسته جواب می داده اند، و گاهی در فکرهای دیگر بوده اند و راوی گمان می کرد که حضرت تأمل می فرمایند و گاهی از جهت تعلیم اصحاب که هر گاه ایشان تأمل فرمایند در جواب مسایل دیگران بطریق اولی می باید تأمل کنند و در اینجا دلیل می فرمایند که زن از رفقا پس نمی تواند ماند و شتر دار نمی ایستد پس اگر نرود به خانه از قبیل تکلیف ما لا یطاق خواهد بود؟ پس سر بالا کردند و فرمودند که روانه شود که حش تمام است

و ظاهرا نایب می گیرد که از جهه او طواف نساء به جا آورد

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۴

(و روی ابن محبوب عن علی بن رئاب عن حمران بن أعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی رجل کان علیه طواف النساء وحده فطاف منه خمسه اشواط بالیبت ثم غمزه بطنه فخاف ان یبدره فخرج إلى منزله فنفض ثم غشی جاریته قال یغتسل ثم یرجع فیطوف بالیبت تمام ما بقی علیه من طوافه و یرجع ربه و لا یرعود) و در صحیح منقولست از حمران از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در شخصی که بر او باشد طواف نسا و پنج شوط از آن به جا آورد پس شکمش به پیچد و ترسد که بی اختیار از او بجهد پس به منزل رود و استنجا کند بنا بر نسخه فا و ضاد با نقطه یا به قاف و ضاد با نقطه یعنی وضو را شکست یا بیرون رفت و با کنیز خود مجامعت کرد حضرت فرمودند که غسل می کند پس برمی گردد و بنا می نهد بر گذشته و آن چه مانده است تمام می کند و استغفار می کند و دیگر چنین نکند یعنی نامشروع کرده است یا خوب نکرده است، و در کافی به زیادتی این کلام است که اگر سه شوط طواف نسا کرده باشد و بیرون آید و با زن خود جماع کند حش را فاسد کرده است و شتری می کشد و غسل می کند و برمی گردد و طوافی دیگر می کند هفت شوط چون از نصف تجاوز نکرده است.

(و روی ابن محبوب عن علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه

فی رجل نسی طواف النساء قال اذا زاد علی النصف و خرج ناسیا امر من يطوف عنه و له ان يقرب النساء اذا زاد علی النصف، و روى فی من ترك طواف النساء انه ان كان طاف طواف الوداع فهو طواف النساء.)

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۵

و در موثق كالصحيح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در شخصی که فراموش کند طواف نساء را که اگر زیاده بر نصف شده باشد و از روی فراموشی بیرون رود امر کند کسی را که به نیابت او طواف کند و هر گاه زیاده بر نصف شده باشد با زنان نزدیکی می توان کرد با کراهت یا حرمت باین معنی که کفاره واجب نیست.

و مرویست در موثق كالصحيح از اسحاق بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که اگر کسی ترک کند طواف نساء را و طواف وداع کند حق سبحانه و تعالی آن طواف را طواف نسا حساب می فرماید بفضل خود چون فراموش کرده است و حضرت صلوات الله عليه فرمودند که حکمت لطیف اقتضاء فرمود طواف وداع را اگر طواف وداع نمی بود اکثر عالمیان با احرام برمی کشند و از احرام محل نشده بودند

باب اقتضاء مشی الماشی

(روى الحسين بن سعيد عن اسماعيل بن همام المكي عن ابي الحسن الرضا عن ابيه صلوات الله قال قال ابو عبد الله عليه السلام فى الذى عليه المشى إذا رمى الجمره زار البيت راكبا، و روى أنّ من نذر ان يمشى إلى بيت الله حافيا مشى فاذا تعب ركب، و روى انه يمشى من خلف المقام) این بابی است در انتهای راه رفتن پیاده هر گاه بر او

لازم شده باشد یا مطلقاً به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت [امام رضا فرمودند که حضرت] امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند و بنا بر نسخه صحیحه موافق کافی حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امام جعفر صلوات الله علیه فرمودند و در کافی عن ایبه نیست در کسی که بر او لازم شده باشد پیاده رفتن بحج بیت الله الحرام بنذر یا شبه نذر که هر گاه جمره عقبه را در منی بزند بفضل الهی دیگر پیاده روی لازم نیست از منی به مکه معظمه می تواند آمد سواره.

و در موثق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که از آن حضرت سؤال کردند که پیاده روی کی منقطع می شود حضرت فرمودند که هر گاه جمره عقبه بزند و سر بتراشد پیاده روی منقطع شد باید که چون به زیارت رود سوار شود. و روی الخ.

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۷

مروست در حسن کالصحیح از رفاعه و حفص بنا بر این صحیح است بطرق بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که نذر کند که پیاده بحج رود پا برهنه حضرت فرمودند که پیاده برود و چون قید پا برهنه بوده مرجوحست منعقد نمی شود و اصل پیاده روی که مطلوبست منعقد می شود و هر گاه تعب و مشقت کشد سوار شود.

و احادیث صحیحه بسیار وارد شده است که اگر نذر کرده باشد که پیاده رود هر جا که بازماند و نتواند رفتن سواره می رود و بدنه می کشد، و روی الخ و در روایتی وارد شده است که از عقب مقام پیاده می رود

یعنی نذر حج منصرف می شود بنذر افعال حج و اول آن از وقتی است که احرام بحج بندد در مقام ابراهیم و آخرش وقتی است که جمره عقبه را بزند.

و مؤید این است صحیحه رفاعه که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم از پیاده رفتن حضرت امام حسن صلوات الله علیه که از مکه معظمه بود یا از مدینه مشرفه حضرت فرمودند از مکه معظمه الخ.

و احکام حج نذر در باب نذر خواهد آمد إن شاء الله تعالی

باب حکم من قطع علیه الطواف بصلوه او غیرها

[بنای بر طواف سابق]

(روی یونس بن یعقوب قال قلت لأبی عبد الله رأیت فی ثوبی شیئا من دم و انا اطوف قال فاعرف الموضع ثم اخرج فاغسله ثم عد فابن علی طوافک) این بابی است در بیان حکم کسی که طوافش قطع شود به آن که خود قطع کند یا بی اختیار او مقطوع شود به آن که در اثنای طواف محدث شود یا وقت نماز یومیه در آید و مشغول نماز شود یا غیر آن کالصحیح منقولست از یونس که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که در حال طواف اندکی از خون در جامه خود دیدم حضرت فرمودند که بهر جایی که رسیده نشان کن و از مسجد بیرون رو و ازاله نجاست از جامه بکن و برگرد و بنا نه بر طوافت از آنجا که نشان کرده بودی، و ظاهر حدیث آنست که ازاله نجاست نه به اعتبار طوافست که حکم صلاه دارد و اگر نه می بایست که تفصیل می فرمودند در مقدار خون چنانکه استفصال می فرمودند در نماز و مؤید این قولست که ازاله نجاست از مسجد مطلقا واجبست خواه

تعدی کند و خواه نکند چنانکه ظاهر کریمه **إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ** است یعنی نیستند مشرکان مگر نجاست پس باید که داخل مسجد الحرام نشوند بعد از این سال.

و کالصحیحہ بزنی از بعضی از اصحابش که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۱۹

به آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی در جامه اش خون باشد از خونی که جایز نباشد نماز در آن مثل خون زاید بر درهم و خون حیض و سگ و غیر از آن و در آن جامه طواف کند حضرت فرمودند که مجزی است طوافش در آن جامه چون جاهل بود که نجس است پس جامه را می کند و در جامه طاهری نماز می کند، و این حدیث صریح نیست که ازاله نجاست به اعتبار مسجد است یا طواف چون محتمل است که از جهت نماز در کار باشد و بس، و دلالت می کند بر آن که نجاست در طواف معذور است

[قطع بخاطر نماز]

(و روی ابن المغیره عن عبد الله بن سنان قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل كان في طواف النساء فاقبمت الصلاة قال يصلني معهم الفريضة فاذا فرغ بنى من حيث بلغ) و به اسانید صحیحہ و حسنه کالصحیح منقول است از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در طواف نسا باشد و اقامت نماز گفته باشد حضرت فرمودند که نماز واجب را تقیه با سنیان می کند و چون از نماز فارغ شود از آنجایی که رسیده بود بنا می نهد، و در اکثر نسخ کافی فی طواف الفریضه.

است و در صحیح از هشام منقولست که طواف

فريضة را قطع مي کند از جبهه نماز واجب و بنا مي نهد بر طواف از آنجا که گذشته است

[قطع بخاطر حاجت]

(و في نوادر ابن ابى عمير عن بعض اصحابنا عن احدهما صلوات الله عليهما انه قال في الرجل يطوف فتعرض له الحاجه قال لا باس بان يذهب في حاجته او حاجه غيره و يقطع الطواف) و به اسانيد صحيحه متكثره منقولست که یکی از امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله عليهما فرمودند در شخصی که طواف کند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۰

احتیاجی به همرسد حضرت فرمودند که باکی نیست اگر او را یا دیگری را کاری به همرسد که قطع کند طواف را و ظاهرا در کار خود شرط باشد که از ترکش ضرری عظیم به این کس رسد و در کار دیگران ضرورت شرط نیست بلکه قضای حاجت مؤمن مطلوبست مطلقا در طواف واجب و سنت

[قطع برای استراحت]

(و اذا اراد ان يستريح في طوافه و يقعد فلا باس به فاذا رجع بنى على طوافه و ان كان اقل من النصف) و این عبارت جزو حدیث سابق است با اختصاری که واقع شده است و ممکن است که چون این حدیث را دو کس روایت کرده اند یکی مختصر نقل کرده باشد و یکی مطوّل، و مطوّل اینست که اگر کسی خواهد که در طواف استراحت کند و بنشیند باکی نیست و چون برگردد بنا بر طوافش گذارد پس اگر یک نافلة باشد بنا بر یک شوط گذارد و شوط می تواند گذاشت و اگر در فريضة باشد بنا نمی نهد خواه از جبهه قضای حاجت خودش باشد یا دیگری یعنی در کمتر از نصف.

و در صحیح از علی بن رثاب منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر

گاه شخصی طواف کند و باز مانده شود از ضعف آیا استراحت می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی و استراحت می تواند کرد که اندکی بنشیند بعد از آن برخیزد و بنا نهد بر طوافش از آنجایی که گذاشته است خواه طواف فریضه باشد یا نافله، و هم چنین در سعی و جمیع عبادات حج اندکی از جهت استراحت می تواند نشستن.

و کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که در طواف استراحت می تواند کرد و گاه هست که من مانده می شوم بالشی

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۱

می گذارند و بر آن می نشینم و ظاهر این دو خبر اعم است از آن که از نصف تجاوز کرده باشد یا نکرده باشد

[قطع بخاطر نماز مستحبی]

(و روی عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا ابراهيم صلوات الله عليه عن الرجل يكون في الطواف و قد طاف بعضه و بقي عليه بعضه فيخرج من الطواف إلى الحجر او إلى بعض المسجد اذا كان يوتر فيوتر و يرجع فيتتم طوافه افتري ذلك افضل ام يتم الطواف ثم يوتر و ان اسفر بعض الاسفار فقال ابدأ بالوتر و اقطع الطواف اذا خفت ثم اتم الطواف) و در حسن کالصحیح و در صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در طواف باشد و بعضی از آن را کرده باشد و بعضی مانده باشد و در کافی است که

فيطلع الفجر

پس صبح طالع می شود و احتمال صبح کاذب نیز هست بلکه اظهر است و از طواف بیرون می رود بحجر اسماعیل یا به طرفی دیگر از مسجد الحرام و نماز وتر را می کند

هر گاه وتر را نکرده باشد، و برمی گردد و طواف را تمام می کند آیا این بهتر است یا طواف را تمام کند و بعد از آن وتر را به جا آورد اگر چه روز روشن شده باشد اندکی حضرت فرمودند که ابتدا کن به نماز وتر که سه رکعت باشد و قطع کن طواف را هر گاه خوف داشته باشی که وقت وتر بدر رود و بعد از آن طواف را تمام کن، و عبارت کافی

ثُمَّ اتَّيْمُ الطَّوَّافِ بَعْدَهُ

است و اکثر نسخ این کتاب

ثُمَّ اتَّيْمُ الطَّوَّافِ

است و ظاهراً تصحیف شده اتم به ائت با نقص بعده و حاصل کلام این است که هر گاه صبح صادق شود و نماز وتر را نکرده باشد و در میان طواف باشد سه چیز بهم رسیده که متعارضند نماز صبح و نماز وتر و طواف حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۲

طواف را واگذار و نماز وتر و نماز صبح را بکن و بعد از آن طواف را به جا آور و بنا بر احتمال صبح کاذب طلوع آن عبارت از ظهور است که خوب ظاهر شود و بنا بر این نماز وتر را با آداب می کند با دو رکعت نافله صبح پس اگر صبح شده باشد نماز صبح را می کند و بعد از آن طواف را تمام می کند و الاّ اوّل طواف را تمام می کند و بعد از آن نماز واجب را به جا می آورد و هر دو معنی خوبست و هر یک مؤیدات دارد و نساخ فیطلع الفجر را انداخته اند تا ظاهرتر شود و مخفی تر شده است و ظاهراً فرقی نیست میان طواف واجب و سنت و

در این حکم بل اظهر طواف واجبت و از این حدیث ظاهر می شود که هر گاه قطع طواف از جهت نماز وتر جایز باشد که از جهت نماز واجب نیز جایز خواهد بود بطریق اولی و احادیث گذشت

[قطع برای دخول کعبه]

(و روی ابن ابی عمیر عن حفص البختری عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی من کان یطوف بالبيت فیعرض له دخول الکعبه فدخلها قال یتقبل طوافه.)

و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در کسی که طواف خانه کند و امری حادث شد که میسر شد داخل شدن کعبه به آن که در را بگشایند و مانعی نباشد و داخل شود حضرت فرمودند که طواف را از سر گیرد چون دخول کعبه ضرور نبود بخلاف صور دیگر که ضرور است اگر چه نماز وتر باشد چون فوت او ضرر عظیم است و تدارک ندارد هر چند قضا کند.

و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد شده است، و در همه اخبار وارد است که طواف را از سر گیرد و مخالفت سنت کرده است و از این حدیث ظاهر می شود که آن مقدار اهتمام در دخول کعبه نیست طواف را

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۳

سیما طواف واجب را و از جهت آن قطع توان نمود و جمعی چنین فهمیده اند که اگر بعد از اتمام شوط چهارم داخل کعبه شود خوبست زیرا که با تجاوز از نصف گویا همه را به جا آورده است چون در اکثر اخباری که حکم به مخالفت سنت شده است در شوط سیم واقع شده است که داخل خانه شد و اخبار مطلقه را مثل خبر

حفص حمل بر مقید کرده اند و این قسم حملی ظاهر نیست زیرا که سؤال از سه شوط شده است حضرت جواب عام فرموده اند و مدار بر عموم جوابست نه بر خصوص سؤال، و احوط آنست که اگر بعد از شوط چهارم داخل شده باشد تمام کند و اعاده کند و الله تعالی يعلم

[قطع بخاطر نجاست بدن]

(و روی حمّاد بن عثمان عن حبيب بن مظاهر قال ابتدأت فی طواف الفریضه فطفت شوطا واحدا فاذا انسان قد اصاب انفی فادماه فخرجت فغسلته ثم جئت فابتدأت الطواف فذکرت ذلك لأبی عبد الله صلوات الله علیه فقال بش ما صنعت کان ینبغی لک ان تبنی علی ما طفت ثم قال اما انه لیس علیک شیء) و در صحیح منقولست از حمّاد و او از اهل اجماع است از حبيب بن مظاهر و این حیبی است که در کربلا به شهادت فایز شده است حدیث مرسل است زیرا که حماد او را ملاقات نکرده است و اگر غیر اوست در کتب رجال مذکور نیست و بهر تقدیر جهالتی هست و ضرر ندارد و چون اجماع شده است بر تصحیح ما یصحّ عن حماد که او گفت شروع کردم در طواف فریضه و یک شوط به جا آوردم شخصی خود را بر بینی من زد و خونین شد بیرون آمدم و شستم و طواف را از سر گرفتم پس عرض نمودم کرده خود را به حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه بنا بر آن که حیب

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۴

بن مظاهر اسدی باشد و او بزرگ و عظیم الشان، است و بنا بر احتمال اظهر عرض نمودم به حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه واقعه خود را حضرت فرمودند که بد کردی از سر گرفتی چون از اله نجاست از واجبات بود و می بایست که بنا بر نهی بر طوافی که کرده بودی که شش شوط دیگر بکنی به درستی که بر تو نیست چیزی و گویا از روی جهالت هشت شوط کرده است و شوط آخر لغو است یا اول به القاملقی می شود و الله تعالی يعلم و روی عن صفوان الجمال قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه

[قطع بخاطر حاجت]

(الرجل يأتي إياه وهو في الطواف فقال يخرج معه في حاجته ثم يرجع و بينى على طوافه) و در حسن كالصحيح بلکه در صحيح منقول است از صفوان شتربان که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که شخصی به نزد برادر مؤمن خود می آید و او در طوافست حضرت فرمودند که با او می رود از جهت قضای حوائج او و برمی گردد و بنا بر طوافش می گذارد.

و محمولست بر نافله یا فریضه بعد از تجاوز از نصف، و ظاهرا در فریضه نیز قطع می تواند کرد پیش از تجاوز از نصف و لیکن از سر می گیرد و اگر قطع نکنند در این صورت احوط است و در قطع طواف از جهت قضاء حاجت برادر مؤمن احادیث وارد شده است.

از آن جمله كالصحيح وارد است از ابو احمد که گفت در خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه بودم در طواف و دست آن حضرت در دست من بود و یا دست من در دست آن حضرت صلوات الله عليه که شخصی آمد و کاری داشت بمن، من

اشاره به او کردم که باش تا فارغ شوم از طواف حضرت فرمودند که این چه کس است عرض نمودم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۷، ص: ۷۲۵

بمن کاری دارد فرمودند که مسلمانست گفتم بلی فرمودند که برو و کار او را بساز عرض نمودم که طواف را قطع کنم فرمودند که بلی گفتم اگر چه طواف واجب باشد فرمودند که بلی اگر چه طواف واجب باشد پس فرمودند که هر که برود از جبهه کارسازی برادر مؤمن حق سبحانه و تعالی هزار هزار حسنه در نامه عملش بنویسد و هزار هزار گناه را محو فرماید و هزار هزار درجه او را بلند گرداند.

و به اسانید متکثره کالصحیح وارد است از ابان بن تغلب و اسحاق بن عمار و غیر ایشان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که هفت شوط این خانه کعبه را طواف کند حق سبحانه و تعالی بنویسد از جبهه او شش هزار حسنه و محو کند از او شش هزار گناه را و بلند کند از جبهه او شش هزار درجه.

و در روایت اسحاق این زیادتی بود که بر آورد از جبهه او شش هزار حاجت را پس فرمودند که قضای حاجت مؤمن افضل است از طواف، و چون به نزد ملتزم می رسد حق سبحانه هفت در از درهای بهشت بر روی او بگشاید و فرمودند که بهتر است از هزار بنده آزاد کردن و هزار اسب با مجاهدان بجهاد فرستادن است به آن که اسب بدهد و شخصی را اجیر کند که از جبهه او جهاد کند.

جلد هشتم**[تمه کتاب الحج]****باب السهو فی الطواف**

(روی صفوان بن یحیی عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل طاف بالكعبة ثم خرج فطاف بين الصفا و المروه فبینا هو یطوف إذ ذکر أنه قد ترک بعض طوافه بالبيت قال یرجع إلى البيت و یتّم طوافه ثم یرجع إلى الصفا و المروه فیتّم ما بقی) این بابی است در سهو یا شک در طواف منقولست در موثق کالصحیح از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی طواف کعبه کرد و روانه شد که سعی کند میان صفا و مروه که در اثنای سعی به خاطرش آمد که بعضی از طواف خانه را ترک کرده است حضرت فرمودند که رجوع می کند به طواف و آن را تمام می کند پس رجوع می کند و سعی را تمام می کند، و اکثر اصحاب ذکر کرده اند که اگر طواف از نصف تجاوز کرده باشد بنا بر طواف و سعی هر دو می گذارد و اگر طواف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴

نصف تجاوز نکرده باشد هر دو را از سر می گیرد، و آن چه از تتمه این خبر و صحیح منصور بن حازم ظاهر می شود آنست که تجاوز از نصف نمی باید بلکه یک شوط طواف کافی است در بنا و تتمه این حدیث خواهد آمد.

و در صحیح منقولست از منصور بن حازم که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که ابتدا کند به سعی پیش از طواف فرمودند که طواف را می کند و دیگر سعی را به جا می آورد عرض کردم که هر گاه

چنین نکند فرمودند که گوسفندی می دهد نمی بینی که اگر در وضو دست چپ را پیش از دست راست شسته باشی لازم است که دست چپ را بشویی چون دست راست در موقع خود واقع شده است.

و دلیل قول مشهور فقه رضوی است که در آن مذکور است که اگر فراموش کرده باشی چیزی از طواف را و در اثنای سعی به خاطرت رسد بنا به بر آن چه کرده از طواف و بعد از آن بر سعی و اگر کمتر از چهار شوط کرده باشی طواف را و سعی را هر دو را اعاده می کنی (و روی عن ابی ایوب قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل طاف بالبيت ثمانية أشواط طواف الفريضة قال فليضم إليها ستًا ثم يصلّ أربع ركعات) و منقولست در صحیح از ابراهیم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی طواف واجب را هشت شوط کند از روی نسیان حضرت فرمودند که ضم می کند باین هشت شوط شش شوط دیگر تا چهارده شود که دو طواف باشد و بعد از آن چهار رکعت نماز می کند از جهت هر طوافی دو رکعت، و بر این مضمون وارد است احادیث صحیحه مثل صحیحه محمد بن مسلم و عبد الله بن سنان و رفاعه و معاویه بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵

و هب و غیر اینها و همه را حمل کرده اند بر صورت نسیان و استحباب زیادتی به سبب کالصحیحه ابو بصیر که در آن بعنوان نسیان وارد است، و لیکن در آن حدیث واقع است که در طواف نافله چنین می کند و در فريضة

از سر می گیرد.

و در صحیح از ابو بصیر نیز منقولست که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه که هر گاه شخصی طواف واجب را هشت شوط بکند حضرت فرمودند که اعاده کند تا خوب ضبط کند و ممکن است حمل بر تخییر و بنا بر تخییر عمل به اکثر کردن اولی است بلکه واجب (و فی خبر اخر انّ الفریضه هی الطّواف الثّانی و الرّکعتان الاولیان لطواف الفریضه، و الرّکعتان الاخریان و الطّواف الاوّل تطوّع) و مرویست در حدیث دیگر که عبارت فقه رضوی است و مضمون صحیحه زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه، اما فقه رضوی پیشتر از این عبارت ذکر کرده است صلوات الله علیه که اگر سهوی کنی و طواف واجب را هشت شوط بکنی پس زیاده کن شش شوط را و نزد مقام حضرت ابراهیم صلوات الله علیه دو رکعت نماز طواف بکن پس سعی کن میان صفا و مروه پس به مقام ابراهیم می آیی و در عقب مقام دو رکعت نماز طواف می کنی، و بدان که فریضه طواف دویم است و دو رکعت اول از جهت طواف فریضه است و دو رکعت آخر و طواف اول تطوّع و مستحب است، و بنا بر این حمل می توان کرد صحیحه ابو بصیر را بر این معنی.

و اما صحیحه زراره چنین است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طواف فریضه را هشت شوط کردند و هفت را انداختند و بنا بر یکی گذاشتند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶

شش شوط دیگر اضافه کردند پس دو رکعت نماز

در عقب مقام گذاردند و بعد از آن سعی میان صفا و مروه کردند و چون از سعی فارغ شدند به مقام ابراهیم آمدند و دو رکعت نماز از جهت آن طواف متروک که اول کرده بودند به جا آوردند در مقام اول، و آن چه در این حدیث وارد شده است از سهو حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از قبیل روایات سهو حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در نماز، و تقیه اظهر است و الله تعالی يعلم (و فی روایه القاسم بن محمّد بن علی بن ابی حمزه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سئل و انا حاضر عن رجل طاف بالبيت ثمانیه أشواط فقال نافله او فریضه فقال فریضه قال یضیف إليها ستّه فاذا فرغ صلی رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السلام ثم خرج إلى الصّفا و المروه فطاف بهما فاذا فرغ صلی رکعتین اخراین فکان طواف نافله و طواف فریضه) و منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند و من حاضر بودم که هر گاه شخصی طواف خانه را هشت شوط به جا آورد حضرت فرمودند که نافله را یا فریضه را سائل گفت فریضه را حضرت فرمودند اضافه کند به آن هشت شوط شش شوط دیگر و چون فارغ شود دو رکعت نماز نزد مقام حضرت ابراهیم به جا آورد پس از مسجد بیرون رود به جانب کوه صفا و مروه و هفت شوط به جا آورد و چون فارغ شود دو رکعت دیگر به جا آورد تا دو طواف و دو نماز شود یک طواف و نماز واجب باشد یک طواف

و نماز سنت باشد و در بعضی نسخ به جای فکان مکان است بلف و نشر مرتب یعنی این دو رکعت را سنت اخذ کند از جهت طواف سنت که اول باشد موافق فقه رضوی و دو رکعتی که اول کرد از جهت طواف فریضه که شش

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷

شوط است با یک شوط سابق تا نماز و طواف واجب بهم متصل باشند (و روی عن الحسن بن عطیه قال سألته عن علیهِ السَّلام سلیمان بن خالد و انا معه عن رجل طاف بالبيت سته اشواط فقال ابو عبد الله صلوات الله عليه و كيف يطوف سته اشواط فقال استقبال الحجر فقال الله اكبر و عقد واحدا فقال يطوف شوطا قال سلیمان فان فاتته ذلك حتى اتى اهله قال يامر من يطوف عنه) و منقولست در قوی كالصحيح چون طریق خود را بخصوص نقل نکرده است و بعمومه گفته است که هر چه در این کتابست از کتب معتمده است.

و در حسن كالصحيح بروایت کلینی چون مشتمل است سندش به ابراهیم بن هاشم و در صحیح بروایت شیخ و پیشتر نیز اشاره شد و لیکن چون در مجلدات سابق است تذکیر می نمایم که آن چه مکرر گویم از این جهت است و حسن بن عطیه گفت که سلیمان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد و من با او بودم در وقت سؤال از شخصی که طواف خانه را شش شوط کرده باشد حضرت فرمودند که چگونه شده است که یک شوط را فراموش کرده است شاید شک کرده باشد چون همه کس نهایت اهتمام می دارند که غلط نکنند سلیمان گفت که

رو بحجر کرد و گفت الله اکبر چون سنت است تکبیر نزد هر شوطی و متعارفست که حساب به انگشت می کنند یک انگشت را خوابانید و این غلطی است که اکثر اوقات همه کسرا واقع می شود به آن که سهوا انگشت را می خوابانند یا عمدا که مذکر باشد که انگشتی که خوابانیده است شوط اول است و چون پنج شوط شد همه انگشتان خوابیده شده است، و در ششم یک انگشت را باز می کند و هفتم دو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸

انگشت را پس چون شش شوط کرد دید که هفت انگشتش گشاده شد چنین یافت که هفت شوط کرده است و حال آن که شش کرده است حضرت فرمودند که یک شوط را به جا می آورد قضا یا نیت اداء و قضا نمی کند سلیمان عرض نمود که اگر از مکه معظمه در آمده باشد و به خانه خود رفته باشد و نتواند رفتن چه کند حضرت فرمودند که شخصی را می گوید که یک شوط به نیابت او بکند (و روی عنه صلوات الله علیه رفاعه انه قال فی رجل لا یدری سته طاف او سبعة قال بینی علی یقینه) و منقولست در صحیح از رفاعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که نداند که شش شوط کرده است یا هفت شوط آن که بر یقین می گذارد، و ظاهرش آنست که مراد از یقین شش است که متیقن است و هفت مشکوک.

و در فقه رضوی مذکور است که بنا بر شش می گذارد، و جمعی تاویل کرده اند که یقین آنست که از سر گیرد زیرا که اگر بر شش گذارد و در

واقع هفت کرده باشد زیادتی بفعل آمده است که مبطل است و اگر بنا بر هفت گذارد و در واقع شش بوده باشد یک شوط کم کرده است و نقصان مبطل است پس در هیچ حالی یقین بهم نمی رسد چنانکه گذشت در نماز، و جمعی حمل کرده اند بر نافله که در آن مخیر است که بنا بر اقل گذارد یا اکثر و اقل بهتر است و ظاهراً صدوق نیز چنین اعتقاد دارد و احتمال تخییر نیز هست و این بدأب محدثین اقریبت (و سئل صلوات الله علیه عن رجل لا یدری ثلاثه طاف او اربعه قال طواف نافله او فریضه قیل اجنبی فیهما جمیعا قال ان کان طواف نافله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹

فابن علی ما شئت و ان کان طواف فریضه فاعد الطواف فان طفت بالبیت طواف الفریضه و لم تدر ستّه طفت او سبعة فاعد طوافک فان خرجت و فاتک ذلک فلیس علیک شیء) محتمل است که تتمه حدیث رفاعه باشد چون باین عبارت در جائی ندیدم و هم چنین حدیث رفاعه را و یا آن که مضمون اخباری باشد که در این باب وارد است و اختصار کرده باشد و ظاهراً جزو اول که تفصیل است در سه و چهار مضمون حدیث موثق کالصحیح حنان بن سدیر است که گفت عرض نمودم صدوق گفته است که سؤال کرده اند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نداند که سه شوط کرده است یا چهار شوط حضرت فرمودند که آیا این شک را در طواف نافله کرده است یا در فریضه عرض نمودند که شما جواب هر دو را بیان فرمائید

حضرت فرمودند که اگر طواف نافله است می خواهی بنا بر سه بگذار و می خواهی بنا بر چهار گذار و اگر طواف فریضه باشد طواف را از سر گیرد.

و این جزو که اگر در طواف فریضه باشی و ندانی که شش شوط کرده یا هفت شوط طواف را از سر گیر و اگر بیرون رفته باشی و فوت شود این اعاده از تو بر تو چیزی نیست مضمون احادیث متکثره صحیحه است مثل صحیحه منصور بن حازم که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از کسی که طواف فریضه کند و نداند که شش شوط کرده است یا هفت شوط حضرت فرمودند که اعاده کند طواف را عرض نمودم که وقتش فوت شد به آن که از مکه معظمه بیرون رفت حضرت فرمودند که بر او نیست چیزی و اعاده نزد من محبوبتر و افضل است یعنی خود یا نایبش.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰

صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که طواف فریضه کند و نداند که شش شوط کرده است یا هفت شوط فرمودند که از سر گیرد عرض نمودم که وقتش فوت شد فرمودند که چون بر او نیست، و به همین مضمونست صحیحه دیگر از منصور بن حازم و صحیحه محمد بن مسلم.

و در حسن کالصحیح از حلبی و صحیح معاویه بن عمار منقولست تا عبارت آن که از سر می گیرد بی زیادتی جمله اخیره.

و در موثقه ابو بصیر منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از کسی که شک کند در

طواف فریضه فرمودند که هر چه شک کند باطل است و اعاده می کند گفتم فدای تو کردم اگر شک در نافله کند فرمودند که بنا بر اقل گذارد و اگر شک در میان هفت و هشت کند پس اگر به رکن نرسیده باشد قطع می کند و اگر به رکن رسیده باشد ملتفت نمی شود اما جزو اول در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است، و جزو دوم در صحیح حلبی وارد است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که طواف فریضه را کرده باشد و نداند که هفت شوط کرده است یا هشت شوط حضرت فرمودند که در هفت یقین دارد و احتمال می دهد هشت را ملتفت نشود و نماز طواف را به جا آورد و مرجع این شک به شک بعد از فراغت و آن اعتبار ندارد در هیچ جا.

باب ما يجب علی من اختصر شوطا فی الحجر

(روی ابن مسکان عن الحلبي قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه رجل طاف بالبیت فاختصر شوطا واحدا فی الحجر کیف یصنع قال یعيد الطواف الواحد) این بابی است در بیان کسی که اختصار کند و راه را نزدیک کند به آن که از راه میان حجر اسماعیل بدر رود، و بدان که خلاقی نیست میان جمیع مسلمانان می باید که در طواف خانه حجر اسماعیل را داخل کند به آن که هفت شوط بر دور خانه و حجر بگردند و جمعی توهم کرده اند که حجر داخل بیت است و غلط کرده اند چون احادیث صحیحه وارد شده است که حجر داخل خانه نیست و نه مقدار سر ناخنی که از ناخن می گیرند پس اگر

کسی از راهی که مردمان از طرفین حجر تردّد می کنند داخل خانه شوند و همین بر دور کعبه معظمه می گردند و بس آن شوط باطل است و می باید که آن شوط را از سر گیرند.

چنانکه منقولست به اسانید صحیحه از حلبی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه اگر شخصی طواف کعبه کند و یک شوط را اختصار کند در حجر به آن که از میان حجر حضرت اسماعیل بدر رود چه کند حضرت فرمودند که یک طواف را یعنی یک شوط را اعاده می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲

(و فی روایه معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه قال من اختصر فی الحجر الطّواف فلیعد طوافه من الحجر الاسود) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که اختصار کند شوطی را در حجر پس می باید که اعاده کند طوافش را از حجر الاسود، و در کافی چنین است که اعاده می کند از حجر الاسود تا حجر الاسود و از این حدیث و امثال این حدیث ظاهر می شود که می باید ابتداء طواف از حجر الاسود باشد (و روی الحسین بن سعید عن ابراهیم بن سفیان قال کتبت إلى ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه امرأه طافت طواف الحجّ فلما كانت فی الشّوط السابع اختصرت فطافت فی الحجر و صلّت رکعتی الفریضه و سعت و طافت طواف النّساء ثم اتت منی فکتب تعید) و به اسانید صحیحه منقولست از حسین بن سعید از ابراهیم که صدوق گفته است که کتابش محل اعتماد است که گفت عریضه نوشتم به حضرت امام

رضا صلوات الله عليه که هر گاه زنی طواف حج کند و چون به شوط هفتم رسد از میان حجر بیرون رود و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و سعی کند و طواف نساء را به جا آورد بعد از آن بمنی آید حضرت نوشتند که اعاده می کند یعنی شوط را به قرینه اخبار سابقه.

و هم چنین است خبر حسن کالصحیح از حفص بن بختری از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در شخصی که طواف خانه کعبه کند و اختصار کند حضرت فرمودند که قضا می کند هر چه را اختصار نموده است یعنی هر شوطی را که اختصار کرده باشد آن شوط را به جا می آورد و ظاهر این روایات آنست که از روی جهل کرده باشد اما اگر عمدا کند آیا چنین است یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳

باطل است و طواف را از سر می گیرد خصوصا هر گاه شوط اول باشد و نیت را مقارن آن داشته باشد و چون آن شوط باطل شد و باقی مقرون به نیت نیست می باید طواف باطل باشد حتی در صورت جهل و نیز ممکن است که حمل کنیم این دو روایت را بر این صور و احوط آنست که اول آن شوط را اعاده کند و بعد از آن کل طواف را احتیاطا و الله تبارک و تعالی يعلم

باب ما جاء فی الطّواف خلف المقام

(روی ابان عن محمّد الحلبيّ قال سألت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الطّواف خلف المقام قال ما احبّ ذلك و ما اری به بأسا فلا تفعله الا ان لا تجد منه بدّا) این بابی است در ذکر خبری که وارد شده

است در طواف عقیب مقام که حرام است یا مکروه است.

به اسانید صحیحہ منقولست از ابان موثق علی المشهور و ثقہ بر مذہب جمعی از محمد کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از طواف پشت مقام حضرت فرمودند کہ من دوست نمی دارم این را کہ طواف را از پشت مقام کند و گناہی و کفارہ نمی دانم از جہہ کسی کہ از پشت مقام ابراہیم طواف کند پس مکن طواف از پشت مقام مگر آن کہ چارہ نداشته باشی بہ آن کہ کثرت باشد یا خوف دشمن باشد، و ظاہر این حدیث کراہت است.

و در قوی کالصحیح منقولست از حریر از محمد بن مسلم کہ گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللہ علیہ از حد طواف کعبہ آن حدی کہ ہر کہ از آن بیرون رود طواف خانہ نکرده باشد حضرت فرمودند کہ مردمان در زمان حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ طواف می کردند خانہ و مقام را و شما امروز طواف می کنید میان خانہ و میان مقام را، پس حد موضع مقام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵

بود، و کسی کہ از آن تجاوز کند طواف نکرده است و حد پیشتر و امروز یکی است و آن مقدار میانہ مقام و میان خانہ است از جمیع اطراف خانہ پس کسی کہ طواف کند و از اطراف خانہ دور شود زیادہ از این مقدار طواف خانہ نکرده خواہد بود بلکہ طواف مسجد کرده است زیرا کہ از حد بیرون رفته است و او را طواف نیست.

پس ظاہر شد از این حدیث کہ چون در زمان حضرت ابراہیم علیہ السلام

مقام متصل به خانه بود و جای آن را گذاشته اند و اینجا که الیوم مقام را گذاشته اند علامتی بود که حد مطاف بود و مردمان بر دور خانه و مقام هر دو طواف می کردند چنانکه دور حجر اسماعیل نیز می کشتند و در زمان جاهلیت مقام را برداشتند از جای آن که متصل بود به خانه و در اینجا گذاشتند که حد محل طواف بود و چون فتح مکه معظمه واقع شد و آن حضرت صلی الله علیه و آله بدعتهای جاهلیت را برطرف کردند مثل سیصد و شصت بت که بر دور کعبه و بعضی بالای کعبه مانند هبل نصب کرده بودند آنها را زایل گردانیدند مقام را نیز بامر الهی در جایی گذاشتند که در زمان حضرت ابراهیم می بود و چون بموجب حدیث متواتر نزد عامه و خاصه موافق ظاهر آیه کریمه همگی مگر نادری بکفر اصلی خود برگشتند چون عمر در زمان پادشاهی غصبی بحج آمد پرسید که کسی هست که بداند که این مقام در زمان جاهلیت در کجا بود یکی از منافقان گفت من اندازه را برداشته ام رفت و اندازه را آورد و عمر به جایی که مطاف بود مقام را در آنجا گذاشت پس حد مطاف جای مقام است و از چهار طرف به آن نسبت است مثلاً- اگر از مقام تا بیت بیست ذرع باشد از جمیع اطراف بیست ذرع را رعایت می باید کرد و در طرفی که حجر اسماعیل واقعست حد مطاف از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶

حجر محسوبست زیرا که نشان جای مقام از جهه محل طوافست و حجر مطاف نیست که اگر کسی داخل حجر شود طواف

باطلست پس از بیرون بیست ذرع را مثلاً رعایت می باید کرد.

و بعضی گفته اند که چون مطاف از اطراف ما بین بیت و مقامست از جانب حجر نیز بیت را رعایت می باید کرد خصوصاً جمعی که حج را از بیت نمی دانند و لیکن اگر چه از بیت نمی دانند اُتفاقی است که حکم بیت دارد و اگر از طرف حجر بیت را رعایت نمایند جای طواف بسیار تنگ می شود و دو سه ذرع بیشتر نمی ماند و اگر در کار می بود این مقدار تنگی هر آینه می بایست بیش از این مبالغه نمایند در آن طرف بخصوصه و از طرف عامه و خاصه نشده است و لیکن از جهت خروج از خلاف هر چند نزدیکتر باشد به دیوار حجر بی دغدغه خواهد بود با آن که نزدیکی خانه نیز در طواف مطلوبست هر چند عدد اقدام که بیشتر است ثواب بیشتر است و الله تعالی يعلم

باب ما یجب علی من طاف او قضی شیئا من المناسک علی غیر وضوء

(روی عن معاویه بن عمّار قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه لا باس بان یقضی المناسک کلها علی غیر وضوء الا الطواف بالبيت و الوضوء افضل) این بابی است در آن چه واجبست بر کسی که طواف یا عبادتی غیر از آن را بی وضو واقع سازند یعنی اعاده آن واجبست یا نه.

منقولست به بیست و شش سند صحیح از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که مناسک را همه بی وضو واقع سازند مگر طواف کعبه را و مناسک دیگر را با وضو واقع ساختن افضل است، و در تہذیب هست که مگر طواف که در آن نمازست یعنی وضو به اعتبار نماز است، و احتمال

دیگر داده اند که مگر طواف که طواف بیت بمنزله صلاه است پس وضو در آن می باید (و روی العلا عن محمد بن مسلم عن أحدهما صلوات الله عليهما قال سألته عن رجل طاف الفريضة و هو على غير طهر قال يتوضأ و يعيد طوافه و ان كان تطوعاً توضأ و صلّى ركعتين) و به سی و سه سند صحیح منقولست از محمد که از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليهما سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸

شخصی که طواف واجب را به جا آورده باشد حضرت فرمودند که وضو می سازد و طواف را اعاده می کند و اگر نماز کرده باشد نماز را اعاده می کند و ذکر نکردن از جهت ظهور است و اگر طواف سنت را بی وضو بفعل آورده باشد وضو می سازد و دو رکعت نماز می کند.

پس ظاهر شد که طواف سنت نیز مشروط نیست به وضو و طواف واجب مشروط است به طهارت، و نماز مطلقاً مشروطست بطهاره (و فی روایه عبید بن زرارہ عنہ صلوات الله عليه أنه قال لا- باس بان يطوف الرجل النافلة على غير وضوء ثم يتوضأ و يصلّى و ان طاف متعمداً على غير وضوء فليتوضأ و ليصل) و در روایت کالصحیح و موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست که طواف نافله را بی وضو به جا آورند و بعد از آن وضو بسازند و نماز سنت را با وضو بفعل آورند یعنی اگر سهواً واقع شده باشد و اگر طواف را عمداً بی وضو واقع سازند وضو بسازد و با وضوء واقع سازد یعنی

در طواف سنت و اکثر اوقات روایات عبید بی اختلاف نیست و ظاهرا نقل بالمعنی می کرده است و همین روایت را به چندین عنوان ذکر کرده است در موثق کالصحیح منقولست از او که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی طواف بی وضو کرد، حضرت فرمودند که اگر طواف سنت است وضو بسازد و نماز کند و به سندی دیگر موثق کالصحیح همین مضمون را به اندک تغییری بحسب لفظ منقول است و در موثق کالصحیح از او منقول است که عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که من طواف نافله می کنم و بی وضوام حضرت فرمودند که وضو بساز و نماز کن و اگر چه عمدا طواف را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹

بی وضو کرده باشی و مضمون همه آنست که طواف نافله را اگر بی وضو به جا آورد خواه عمدا و خواه سهوا طوافش صحیح است و نماز طواف مشروط است به وضو و محتمل است که صدوق نیز روایات او را جمع کرده باشد در این روایات و الله تعالی يعلم (و من طاف تطوعا و صلّی رکعتین علی غیر وضوء فلیعد الرّکعتین و لا یعد الطّواف) و منقولست در صحیح از حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که طواف کند طواف سنتی و دو رکعت نماز را نیز به جا آورد و وضو نداشته باشد حضرت فرمودند که دو رکعت نماز را اعاده می کند بعد از وضو و طواف را اعاده نمی کند.

و منقولست در صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات

اللَّهُ عليه از شخصی که طواف کند کعبه را و جنب باشد و در اثنای طواف به خاطرش رسد حضرت فرمودند که قطع می کند طواف را و آن چه را کرده است حساب نمی کند، و دیگر سؤال کردم از شخصی که طواف کند و به خاطرش رسد که وضو ندارد فرمودند که طوافش را قطع می کند و آن چه را کرده است حساب نمی کند. و محمولست بر طواف فریضه در صورت دویم و در صورت اول فی نفسه باطل است به اعتبار آن که بودن جنب در مسجد الحرام منهی عنه است پس طواف حال جنابت کالعدم است.

و در حسن کالصحیح از جمیل از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در قوی کالصحیح از ابو حمزه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقولست که از هر دو معصوم سؤال کردند که آیا مناسک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰

حجرا بی وضو واقع می توان ساخت فرمودند که بلی مگر طواف خانه را که در آن نماز هست و نماز به هیچ وجه بی طهارت واقع نمی توان ساختن و طواف مربوط است به آن و در طواف واجب و سنت نماز را بی وضو نمی توان کرد و در طواف سنت هر چند طواف مشروط به وضو نباشد معقول نیست آن را بی وضو کردن و بیرون رفتن و وضو ساختن و آمدن و نماز کردن.

و چون این معنی ظاهرتر است بعد از تامل ظاهر می شود رفع شبهه عدم احتیاج طواف واجب به وضو به اعتبار ظاهر این حدیث، و بر تقدیری که از این حدیث استدلال بر وجوب طهارت نتوان کرد استدلال بر عدم وجوب بی دغدغه نمی توان کرد و

احادیث داله بر وجوب بسیار است.

و در حسن کالصحیح و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در شخصی که در اثنای طواف واجب حدثی از او صادر شود فرمودند که بیرون می رود و وضو می سازد پس اگر از نصف تجاوز کرده باشد بنا بر آن می نهد و اگر کمتر از نصف باشد اعاده می کند.

و کالصحیح منقولست از زید که از آن حضرت پرسیدند از شخصی که طواف خانه را بی وضو کرده باشد فرمودند که باکی نیست محمولست بر نافله (و روی صفوان عن یحیی الازرق قال قلت لأبی الحسن صلوات الله علیه رجل سعی بین الصیفا و المروه فسعی ثلاثه اشواط او اربعه ثم بال ثم اتم سعیه بغیر وضوء فقال لا بأس و لو اتم مناسکه بوضوء کان احب إلی) و در حسن کالصحیح منقولست از یحیی کبود چشم و ظاهر آنست که یحیی بن عبد الرحمن ثقه باشد که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی در میان صفا و مروه سعی کند و سه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱

شوط یا چهار شوط کرده باشد و بعد از آن بول کند و سعیش را تمام کند بی وضو حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر همه مناسک را با وضو بفعل آورد محبوبتر است نزد من.

و در صحیح از رفاعه منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که می توانم که عبادات حج و عمره را بی وضو دریابم حضرت فرمودند که بلی مگر طواف خانه که در آن نماز هست.

و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله

علیه فرمودند که طواف و سعی را واقع مساز بی وضو و دیگر خواهد آمد

باب ما جاء فی طواف الاغلف

(روی حریز و ابراهیم بن عمر قالوا- قال ابو عبد الله صلوات الله عليه لا- باس بان تطوف المرأة غير مختونه [مخفوضه خ] فاما الرجل أفلا- يطوف ألما مختونا) این بابی است در بیان آن چه از احادیث وارد شده است در طواف ختنه ناکرده به چهل سند صحیح منقولست از حریز، و در صحیح به بیست و پنج و سند از ابراهیم مرویست که گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست در طواف که زن را ختنه نکرده باشند و اما مرد پس طواف نمی کند مگر ختنه کرده (و روی ابن مسکان عن ابراهیم بن میمون عن ابی عبد الله صلوات الله عليه فی الرجل الذی یسلم فیرید ان یختن و قد حضر الحجّ أ یحجّ او یختن قال لا یحجّ حتّی یختن) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد الله و صفوان از ابراهیم که کتابش معتمد است به شهادت صدوق از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در مردی که مسلمان شود خواهد ختنه کند و زمان حج نیز رسیده است آیا حج کند فرمودند که حج نمی تواند کرد تا ختنه نکند.

و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اغلف طواف خانه نمی تواند کرد و باکی نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳

که زن را ختنه نکرده باشند، و اغلف یعنی کسی که ذکرش در غلاف باشد، و این روایات بی معارض دلیل شرطیت ختنه مردانست و اکثر اصحاب نیز شرط می دانند و

بعضی توقف کرده اند در اشتراط و توقف وجهی ندارد و از عدم استفصال حضرت ظاهر می شود که اگر وقت تنگ باشد و ختنه کرده باشد و نجس باشد و طواف و نماز طواف را با نجاست غیر متعدی تواند کرد و الله تعالی يعلم

باب القرآن بین الاسابیع

(روی ابن مسکان عن زراره قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه انما يكره ان يجمع الرجل بين السبعين و الطوافين في الفريضة فاما في النافلة فلا بأس) این بابی است در مقارن ساختن دو طواف با یکدیگر که در میان آنها نافله نکند.

و منقولست در صحیح از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که مکروه نیست یعنی بد نیست قران که جمع کند میان دو هفت شوط، و دو طواف: تفسیر آنست مگر در وقت طواف واجب و اما در طواف سنت باکی نیست و مکروه در اینجا احتمال حرمت و تاكيد کراهت دارد هم چنانکه عدم باس در نافله احتمال کراهت و اباحت هر دو دارد (و قال زراره ربما طفت مع ابي جعفر صلوات الله عليه و هو ممسك بيدي الطوافين و الثلاثة ثم ينصرف و يصلّي الركعات ستا) ممکن است که تتمه حدیث سابق باشد و بیان عدم کراهت قران در نافله باشد و به اسانید صحیحه منقولست که زراره گفت که بسیار بود که طواف می کردم با حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه و آن حضرت دست مرا گرفته بود دو طواف و سه طواف که بیست و یک شوط باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵

می کردند و بعد از فراغ شش رکعت نماز می کردند از جهت هر هفت شوط دو رکعت

و از جهت دو طواف چهار رکعت می کردند.

و منقولست از زراره که با آن حضرت صلوات الله علیه سیزده طواف کردم که آن حضرت دست مرا گرفته بودند بعد از آن به گوشه فرمودند و بیست و شش رکعت نماز کردند و من نیز کردم، و ظاهر احادیث بسیار دلالت می کند بر آن که قران را از روی تقیه کرده باشند و تا تقیه نباشد قران نکنند (و کَلِّمًا قَرْنَ الرَّجُلَ بَيْنَ طَوَافِ النَّافِلَةِ صَلَّى لِكُلِّ اسْبُوعٍ اسْبُوعٍ رَكَعَتَيْنِ رَكَعَتَيْنِ) و چون قران در فریضه بد است و در نافله باکی نیست پس هر چند که قران کند از جهت هر هفت شوط دو رکعت نماز بگذارد و اسبوع و سبوع بمعنی هفت شوط است و همزه نسخه است در هر دو و یک سبوع و یک رکعتین نیز نسخه است و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و احوط عدم قرانست در فریضه و نافله مگر آن چه گذشت که یک شوط را سهوا زیاد کرده باشد شش شوط بر او می افزاید و دیگر خواهد آمد إن شاء الله

باب طواف المريض و المحمول من غیر عله

(روی محمد بن مسلم قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول حدّثني ابي ان رسول الله صلى الله عليه و آله طاف على راحلته و استلم الحجر بمحجنه و سعى عليها بين الصّفا و المروه و في خبر اخر انه كان يقبل الحجر بالمحجن) این بایست در طواف بیمار و کسی که او را دیگری بردارد بی علتی کالصحيح منقولست از محمد که گفت شنیدم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که خبر داد مرا پدرم صلوات الله علیه که

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ بر شتر سوار بودند در حال طواف و عصای سر کجی داشتند و آن عصا را بحجر الاسود می رسانیدند از جهت استلام مستحب، و بر آن راحله سعی فرمودند میان صفا و مروه.

و در حدیثی دیگر وارد است که آن حضرت صلی اللہ علیہ و آلہ می بوسیدند حجر را به عصا به آن که چون سواره بودند عصا را بحجر می رسانیدند و عصا را می بوسیدند.

و منقول است در صحیح از کاهلی که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ طواف کردند بر شتر گوش بریده یا دست کوتاه، و مشهور این است که شتر معیوب نبود و لیکن باین نامش می خواندند و چون سوار بودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷

ارکان خانه را مسح می کردند و می بوسیدند به عصای سر کجی که داشتند از جهت راندن شتر، و احادیث صحیحه وارد است که آن حضرت در جمیع مناسک حج سواره بودند از جهت آن که مردمان را تعلیم کنند که چگونه مناسک را بفعل آورند (و روی ابو بصیر انّ ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ مرض فامر غلّمانه ان یحملوه و یطوفوا به فامرهم ان یخطوا برجله الارض حتی تمسّ الارض قدماه فی الطواف) و مرویست در موثق از ابو بصیر که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ بیمار شدند امر فرمودند غلامان را که آن حضرت را بر محفّه بردارند یا بر پشت و آن حضرت بر پشت ایشان طواف کردند و اگر در محفّه می بودند که محفّه را به زمین

نزدیک کنند که کف پاهای آن حضرت به زمین برسد و اگر بر دوش بودند می فرمودند که قد خود را بد زدند در طواف تا قدمهای مبارک آن حضرت به زمین برسد ظاهراً و این معنی را از روی استحباب به جا می آوردند (و فی روایه محمّد بن الفضیل عن الزّبیع بن خثیم أنّه کان یفعل ذلک کَلِّمًا بَلِغًا إِلَى الرُّكْنِ الیمانیّ) و در قوی منقولست از محمد از ربیع بن خثیم که مجهول است و ربیعی نیست که از زهاد ثمانیه است و همنام اویند پدر و پسر و ربیع نیز دیده بود این واقعه را او می گوید که چون حضرت به رکن یمانی می رسیدند پاها را به زمین می کشیدند و ممکن است که در دو واقعه باشد (و سال اسحاق بن عمّار ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن المریض المغلوب یطاف عنه بالكعبه فقال لا و لکن یطاف به)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸

و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از بیماری که بی شعور باشد یا قوت نداشته باشد آیا دیگری بدل از او طواف می کند حضرت فرمودند که نه و لیکن دیگری او را دوش می کند و طوافش می فرمایند و ظاهراً مغلوبیت از جهه عقل است که شعور نداشته باشد و لیکن چون ممکن است که حدیثی از او بجهد که مسجد را نجس کند محمولست بر غلبه مرضی که ضبط خود تواند کرد (و قد روی عنه صلوات الله علیه حریر رخصه فی ان یطاف عنه و عن المغمی علیه و یرمی عنه) و بتحقیق که روایت کرده است از

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حریر رخصتی را در آن که از مغلوب که دیوانه باشد و از بی هوشی که مرض است که کسی به نیابت ایشان طواف کند و رمی جمرات کند، و روایت چنین است که حضرت فرمودند که از بیماری که عقلش مغلوب شده باشد و بیهوش باشد به نیابت او طواف و رمی می توان کرد و از عبارت روایت ظاهر می شود که هر دو یکی است و بیماری که بیهوش می شود عقل او مغلوبست از این جهت ضمیر را مفرد فرمودند و این حدیث به هشتاد و دو سند صحیح منقولست.

(و فی روایه معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه قال الکسیر یحمل فی رمی الجمار و المبطون یرمی عنه و یصلی عنه) و در روایت معاویه به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کسی که بدنش شکسته باشد دوش می کنند تا آن که جمرات را به هفت سنگ ریزه می زند و مبطون که شکم رو داشته باشد نایب می کند کسی را که به نیابت او رمی جمرات را بزند و به نیابت او نماز طواف را بکند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹

بدان که مشهور میان اصحاب آنست که اگر بیماری داشته باشد که شعور نداشته باشد مانند بیهوش یا مرضی که ضبط خود نتواند کرد چون اسهال: دیگری به نیابت ایشان می کند و اگر عذر مرجو الزوال باشد صبر می کند شاید خوب شود و خود تواند کرد و الا- نایب از جهه او می کند و احادیث صحیحه بسیار بر این معنی وارد است (و قدر روی معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه

رخصه فی الطّواف و الرّمی عنهما) و بتحقیق که وارد شده است بعنوان رخصت به اسانید صحیحه از آن حضرت صلوات الله علیه و در طواف و رمی از جانب کسیر و مبطون، و ممکن است که مراد از کسیر کسی باشد که از شتر افتاده باشد و بدنش مجروح باشد و خوف تلویث مسجد بوده باشد یا آن که عاجز باشد از حرکت و در مبطون که خوف نجس شدن مسجد باشد ظاهر است و از این جهت رخصت نامیده است که اصل آنست که افعال را خود به جا آورد و چون فی الجملة اختیاری هست که خود توانند کرد نیابت بر سییل رخصت است (و قال فی الصّبیان یطاف بهم و یرمی عنهم) و در صحیح به اسانید متکثره منقولست از معاویه که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند در اطفال که ایشان را دوش می کنند و بر دور کعبه می گردانند و از جانب ایشان رمی جمار می کنند یعنی اولیاء ایشان مانند پدر و جد یا هر مؤمنی ولی مؤمن است چنانکه فرموده است حق تعالی شانه که مؤمنان بعضی از ایشان ولایت دارند بر بعضی و این حدیث در صورتی است که اطفال ممیز نباشند و الا ایشان را به عبادت و افعال حج می دارند چنانکه خواهد آمد إن شاء الله تعالی

باب ما یجب علی من بدء بالسّعی قبل الطّواف أو طاف و آخر السّعی

(روی صفوان عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل طاف بالكعبه ثم خرج فطاف بین الصّیفا و المروه فینا هو یطوف اذا ذکر أنّه قد ترک من طوافه بالبيت فقال یرجع إلى البيت فیتّم طوافه ثم یرجع إلى الصّیفا و المروه فیتّم

ما

بقی قلت فأنه بدء بالصَّيْفَا و المروه قبل ان يبدأ بالبيت قال ياتی البيت فيطوف به ثم يستأنف طوافه بين الصَّيْفَا و المروه قلت فما الفرق بين هذين قال لأن هذا قد دخل في شىء من الطَّوَّاف و هذا لم يدخل في شىء منه) این بابی است در آن چه واجب است بر کسی که ابتداء به سعی کند پیش از طواف یا طواف کند و تاخیر کند سعی را یعنی واجبست بحسب احادیث متواتره و اجماع کافه مسلمانان که اول در حج و عمره ابتدا به طواف کند و دو رکعت نماز طواف را به جا آورد و بعد از آن سعی کند در میان صفا و مروه و هم چنین می باید بی فاصله بعد از طواف سعی کند میان صفا و مروه پس اگر تاخیر کند حکمش چیست.

مروست در موثق کالصحيح از اسحاق که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که اگر کسی طواف کعبه به جا آورد و بعد از آن از مسجد بیرون آید و مشغول شود به سعی میان صفا و مروه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱

پس در اثنای سعی به خاطرش رسد که بعضی از طواف کعبه را نکرده است که کمتر از نصف باشد به آن که یک شوط یا دو شوط یا سه شوط را نکرده است حضرت فرمودند که بر می گردد بسوی کعبه و طوافش را تمام می کند پس بر می گردد به سعی میان صفا و مروه و آن چه مانده است تمام می کند اگر چه بیشتر مانده باشد.

عرض کردم که اگر اول ابتدا به صفا و مروه کرده باشد پیش از آن

که ابتدا کند به طواف خواه عمدا و خواه سهوا و خواه جاهل مسأله باشد حضرت فرمودند که متوجه طواف می شود و آن را با نماز به جا می آورد پس می آید و سعی را از سر می گیرد اگر چه همه را کرده باشد عرض نمودم که چه فرقت میان اول و ثانی که حکمشان مختلف است فرمودند که چون در صورت اول بعضی از طواف را کرده بود و آن بیشتر بود و بیشتر که چهار شوط کرده باشد حکم کل دارد و ترتیب بفعل آمده بود بنا می گذاشت بر سعی بخلاف این صورت که داخل نشده است در چیزی از طواف و اگر کمتر از نصف باشد در حکم عدم است.

و این حل موافق فقه رضوی است و حل اکثر علماء، بلکه این حل گمان ندارم که کسی کرده باشد اگر چه ظاهر عبارت شامل یک شوط نیز هست، و لیکن چون قدما فرق کرده اند متاخرین بحسن ظنی که به ایشان دارند و ایشان را ارباب نص می دانند می گویند که البته به ایشان چیزی رسیده است که بما نرسیده است، و مظنون اینست که قدما خصوصا صدوق این کتاب را داشته است و یقین داشته است که تالیف حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما است به آن عمل می کرده است و دیگران به اعتبار جلالت قدر او اعتماد به گفته او می کرده اند و جمعی نیز خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲

داشته اند و دو شیخ فاضل صالح ثقه گفتند که این نسخه را از قم به مکه آوردند چون نسخه قدیمی بود و خطوط اجازات علماء بر آن بود و در چند

جا خط حضرت بر آن بوده و قاضی میر حسین طاب ثراه از روی آن نسخه نوشته بود و باین شهر آمد و بنده از آن نسخه نسخه برداشتم و عمده اعتماد بنا بر این است که اکثر آن چه پدرش در رساله به صدوق نوشته است بهمان عبارتست و اکثر آن چه صدوق نسبت به کسی نمی دهد همان عبارتست به اندک تغییری در بعضی از اوقات و این نسخه سبب عذر قدماست در آن چه گفته اند و سبب احتیاط این فقیر است و بعضی از این حدیث پیشتر گذشت با مؤیدش صحیحه منصور بن حازم اعاده نکردم (و رساله صلوات الله علیه عبد الله بن سنان عن الرجل يقدم حاجا و قد اشتد عليه الحر فيطوف بالكعبة و يؤخر السعي إلى ان يبرد فقال لا بأس به و ربما فعلته) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد الله که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در هوای گرم بحج آمده باشد و طواف کعبه کند و از جهت شدت حرارت تاخیر نماید سعی را تا هوا خنک شود چونست حضرت فرمودند که باکی نیست در تاخیر و بسیار است که من نیز چنین می کنم یعنی تاخیر می کنم سعی را تا هوا خنک شود و اگر چه افضل اعمال آنست که دشوارتر باشد و لیکن بر ائمه هدی است صلوات الله علیهم که کار را بر مردمان دشوار نکنند چون عالمیان متابعت ایشان می کنند و بسا باشد که بدن نیز قوت تحمل مشقت نداشته باشد و به سبب این مشقت از کارهای اهم از این باز ماند

(و فی حدیث اخر یؤخره إلى اللیل)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳

و در حدیث دیگر از عبد الله بن سنان هست که گفت که بسیار بود که حضرت صلوات الله علیه را می دیدم که تاخیر می نمودند تا شب و به همین عنوان شیخ بعد از حدیث عبد الله بن سنان ذکر کرده است و اگر نه عبارت شیخ می بود احتمال معنی دیگر اظهر بود.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقول است که گفت سؤال کردم از احدهما صلوات الله علیهما از شخصی که طواف خانه کند و مانده شود آیا سعی را تاخیر می کند حضرت فرمودند که بلی و ظاهر حدیث سابق آنست که طواف را در شدت حرارت کرده باشند که قریب بظهر باشد چنانکه در باب ثواب حج گذشت و از آن وقت تا شب تاخیر فرموده باشند و محتمل است که مراد از تاخیر تا شب این باشد که طواف و سعی را تاخیر فرموده باشند و دور نیست که این فرد بهتر باشد تا فاصله میان طواف و سعی نشود فاصله بسیار (روی العلا عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عن رجل طاف بالبيت فأعیبی أ یؤخر الطواف بین الصیفاء و المروه إلى غد قال لا) و به اسانید صحیحه بسیار که چهل و شش سند است منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از یکی از صادقین صلوات الله علیهما از شخصی که طواف کند کعبه را و باز ماند آیا سعی را بروز دیگر می تواند انداختن فرمودند که نه محتمل است که نهی تحریمی باشد یا تنزیهی (و ساله صلوات الله علیه رفاعه

عن الرّجل يطوف بالبيت فيدخل وقت العصر أ يسعی قبل ان یصلی او یصلی قبل ان یسعی قال لا باس به ان یصلی ثمّ یسعی)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴

و منقولست به اسانید صحیحہ از رفاعہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی کہ از طواف خانہ فارغ شود و وقت عصر داخل شود آیا سعی می کند پیش از نماز یا نماز می کند پیش از سعی حضرت فرمودند کہ باکی نیست کہ طواف کند و بعد از آن سعی به جا آورد یعنی آن چه توہم کرده کہ می باید اتّصال طواف و سعی بہ مرتبہ بہ جا آورده باشد کہ نماز واجب در میان در نتواند آمدن نہ چنین است بلکہ اگر در اثنای طواف و سعی باشد و وقت نماز داخل شود متوجہ نماز شدن اولی است اگر ہمہ از جہہ تقیہ باشد کہ می باید آن را مقدم دارند، و کلینی ہمین حدیث را ذکر کرده است در صحاح و در آخرش چنین -

لا بل یصلی ثمّ یسعی

- و بنا بر این احتیاج نیست بہ تاویل و ظاہرا تصحیف شدہ است از قلم نساخ.

و کلینی در صحیح از معاویہ بن عمار روایت کردہ است و بی دغدغہ کتاب معاویہ نزد محمد بن یعقوب بودہ است و طرق بسیار بہ او داشتہ است، دیگر کتاب ابن ابی عمیر نزد او بودہ است و طرق بسیار بہ او داشتہ است و از جہہ تفنن طریق از ہمہ طرق روایت می کند و نمی دانست کہ کار بہ این جا خواهد رسید کہ بگویند ابراہیم بن ہاشم را نمی شناسیم و سهل بن زیاد ضعیف است

و امثال اینها و اگر نه همیشه از جمعی روایت می کرد که شما به ایشان اعتقاد داشته باشید.

غرض اینست که متذکر شوی و مطلع شوی بر سخافت آراء جمعی که خبر از جائی ندارند، اولاً هرگز دیدی که شیخ طوسی تا علامه رحمهم الله تعالی گفته باشند که این حدیث ضعیف است از جهت این جماعت چون معلوم بوده است کتب که از آن جماعت است مثلاً الحال هرگز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵

به خاطرت رسیده است که به گویی که قواعد معلوم نیست که از علامه باشد و شرایع محقق معلوم نیست که از محقق باشد چون در طرق اجازه قواعد و شرایع جمعی هستند که ما ایشان را نمی شناسیم بلکه یقین است که این کتب از ایشان است و اجازه محض تیمن و تبرک است و از اجازه دانستن از بابت اینست که کسی در روز روشن بگوید که الحال روز است زیرا که فلانی گفت روز است و دیگری بحث کند که عدالت فلانی بر ما ظاهر نیست و تو گویی که فلانی عادل است و وجوه عدالت او را گویی و اگر نیکو تامل کنی البته چنین است، و کتب این جماعت کالشمس فی رابعه النهار بوده است و چون طبایع اهل عصر چنین بوده است از جهت تطیب قلوب ایشان می گوئیم که طریق به حریر چهل طریق صحیح است که از فهرست صدوق و شیخ از طریق صدوق چهل طریق است و اگر اندکی پائین تر آییم صد باره نهصد هزار طریق بیشتر داریم و اگر از خود تا به ایشان حساب کنیم هزار باره از عدد ریگ بیابانها و از موی

گوسفندان و سایر حیوانات بیشتر است.

بلی اگر کسی سخن گفته است در حریز و زراره و جمعی که حدیث را از معصوم نقل کرده اند سخن گفته اند نه در کسی که از حریز روایت کرده است چون کتب حریز در میان ایشان بوده است تا زمان ابن ادریس، و در آخر سرایر از کتب جمعی احادیث مستطرفه روایت کرده است و چون از زمان بعد از شیخ طوسی علیه الرحمه اکثر اصحاب به طرز عامه با ایشان مباحثات می کردند، و اگر چیزی نقل می کردند به ایشان گاهی می گفتند که خبر واحد است، و گاهی می گفتند که دلالتش صریح نیست و ذو وجوه است، و هم چنین است از آیه اگر استدلال می کردند بحث در دلالتش می کردند علاجی نداشتند بغیر از آن که از جهه اسکات خصم دست به اجماع زنند می گفتند که اجماع اهل البیت است و آیات و دلایل عقلیه و نقلیه از طرق عامه می آوردند بر صحت اجماع و اولاً دست به اجماع می زدند و بعد از آن از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶

جهه تایید اجماع آیات و اخبار نقل می کردند چنانکه از کتب ایشان ظاهر و باهر است.

و اگر خواهی که این معنی بر تو ظاهر شود رجوع کن به کتب استدلالی ایشان مثل کتاب قنیه از ابن زهره که در هر مسأله اولاً- می گوید که للإجماع و الآیه و الروایه و از مجمع البیان نیز ظاهر می شود مثلاً در تفسیر آیه کریمه وَ یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ أُمَّةٍ فَوْجاً مِّمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیَاتِنَا که استدلال می کند بر رجعت و از سید مرتضی رضی الله عنه نقل کرده است که این آیه دلالت بر رجعت

می کند به آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روزی باشد که مبعوث کنیم و زنده گردانیم از هر امتی جمعی از مکذبین را می گوید که در روز قیامت حق سبحانه و تعالی همه خلائق را مبعوث می گرداند چنانکه ضروری دین اسلام است بلکه ضروری ادیان ملّیین است قاطبه پس نیست این بعثت مگر در رجعت، و بعد از آن می گوید که ما استدلال بر رجعت به آیه و اخبار نمی کنیم که گویند آیه ظنی الدّلاله است و اخبار آحاد است و مفید قطع نیست بلکه مستمسک ما اجماع طاهره است که مفید قطع است و آیات و اخبار را تایید می آوریم نه استدلال تا شما بحث توانید کرد در دلالت یا سند.

و داب ایشان چنین بود تا قریب بزمان علامه و علامه رحمه الله ظاهر ساخت استدلال به اخبار را در کتاب منتهی المطلب، و بعد از او شهید علیه الرحمه، و بعد از آن شهید ثانی رحمهم الله با نهایت خوف تا بآخرها جرأت کرد و در اجماعات ایشان قدحها کردند بانکه معاصران او جمعی تکفیرش کردند و او مخفی بود در تلال و جبال، و خبری از جرح و تعدیل نداشت تا بزمان ما که حق سبحانه و تعالی اولا مولانا و مقتدانا و شیخنا و شیخ الكل در قدح اجماع و استنباطات واهیه داد مردانگی می داد بعد از آن مولانا محمد امین طاب ثراه رجوع نمود بداب قدماء شیعه و قدح نمود در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷

فوائد مدنیه در اجتهادات و چون نوبت باین شکسته رسید به تایید الله تبارک و تعالی ترویج حدیث نمود به مرتبه که در

اصفهان جدّ این شکسته کتب حدیث را بر شیخ الطائفه نور الدین علی بن عبد العالی خوانده بود و اجازات از او داشت اما چون رغبت مردمان در فقه بیشتر بود مدارش بر درس کتب فقهیه بود.

حاصل آن که در این شهر دو کس یا سه کس کتب حدیث داشتند و آن نیز در کتابخانه بود که کسی ندیده بود تا آن که روزی شیخ المحدثین شیخ بهاء الدین محمد العالی در اثناء درس می گفتند که اول کسی که کتب حدیث را به ایران آورد پدر من بود عرض نمودم که در کتابخانه جدّ بنده و کتابخانه میرزا محمد ابو الفتوح و کتابخانه میر شجاع الدین محمود بود؟ در جواب فرمودند که همین کتابخانه بود کسی می خواند و چنین بود، و الحال قریب به چهل سال است که سعی نمودم و به مرتبه رسیده است که در بسیاری کتابخانه جمع کتب مکرر هست بلکه در قری از اصفهان و سایر بلاد منتشر شد و آب رفته به جوی باز آمد و الحمد لله رب العالمین که اکثر فضیله عصر اوقات شریف ایشان صرف حدیث می شود و روز بروز در ترقی و تزیید است و به سبب هجران کلی که بر اخبار واقع شده بود و کسی نمی خواند تصحیفات و اغلاط بسیار واقع شده بود بتأیید الله تبارک و تعالی در روضه المتقین اکثر به اصلاح آمد و الحمد لله رب العالمین که در این شرح تمام شد هر چه در این کتاب تقصیر شده بود و الحمد لله رب العالمین که پادشاه جم جاه ملایک سپاه قدوه اولاد سید المرسلین صلی الله علیه و آله و

زیده احفاد ائمه طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين رشك پادشاهان متقدمين و متاخرين اكثر اوقات شريف ايشان و امراء جليل القدر عظيم الشأن ايشان نیز صرف مطالعه و مباحثه حديث می شود و اكثر صحبت ايشان خواندن اين شرح است و امید هست که بموجب حديث شريف که از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸

سید المرسلین و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم مشهور و معروفست که الناس علی دین ملوکهم چنان شود که در جميع بلاد ایران اطفال ايشان عالم باشند، و بموجب منطوقه حديث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرموده اند که دین مبین بر دو پا قائم است یکی به تعظیم امر الله و یکی به شفقت علی خلق الله چنین شده است که در خلوات در تعظیم اوامر الهی می کوشند و در جلوات در شفقت علی خلق الله نهایت سعی می فرمایند، و این شرح نیز به برکت توجهات ايشان در اندک روزی به این جا رسیده است امید از فضل الهی دارد که اجل امان دهد که تمام شود.

حاصل آن که از معاویه بن عمار منقول است که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی شروع کند در سعی میان صفا و مروه و وقت نماز داخل شود آیا سعی را مخفف کند و بعد از آن متوجه نماز شود یا قطع کند و نماز کند و بعد از آن سعی کند یا سعی را به نحوی که می کرد با مستحبات به جا آورد حضرت فرمودند که آیا بر صفا و مروه محل نمازی نیست یعنی جا هست نماز کند یا آن که آیا مسجد

الحرام نزدیک نیست یعنی متصل است نماز کند و بعد از آن سعی را به جا آورد عرض نمودم که آیا می تواند نشست از جهت استراحت فرمودند که در اثنای سعی می تواند نشست بر چهار پا چرا در غیر حال سعی نتواند نشست با آن که حق سبحانه و تعالی که رخصت داده است که سعی را سواره کنند از جهت استراحت بندگانست چرا در غیر حال سعی استراحت نتواند کرد.

باب الزجل يطوف عن الرّجل و هو غائب او شاهد

(روی معاویه بن عمّار عن أبي عبد الله صلوات الله عليه أنه قال إذا اردت ان تطوف عن احد من اخوانك فائت الحجر الاسود فقل بسم الله اللهم تقبّل من فلان) این بابی است در طواف کردن به نیابت شخصی که آن شخص غایب باشد یا حاضر به اسانید صحیحه متکثره منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خواهی طواف کنی از جهت یکی از برادران مؤمن به نزد حجر الاسود آی و بگو بسم الله استعانت از حق سبحانه و تعالی می خواهم یا از نام او که این طواف با تمام رسد خداوند قبول کن این طواف را که من از جهت یا به نیابت فلانی به جا می آورم و به جای فلان نام او را ببر، و امثال این حدیث دلالت می کند بر آن که ابتداء طواف از حجر الاسود می باید باشد و بر آن که طواف سنت یا واجب را که نتواند آمد: به نیابت می توان کرد در حال حیات، و بر آن که در نیت همین کافی است که در ابتدای فعل در خاطر باشد که این فعل را از جهت چه می کنی، و

بر آن که دعای قبول را پیش از فعل می توان کرد. و ممکن است که مراد این باشد که خداوند چنان کن که این فعل خالص از جهه رضای تو باشد تا مقبول باشد و در نامه عمل برادرم نوشته شود، یا آن که آن چه به نیابت او می کنم از من نیز قبول کن که هر دو مثاب باشیم و اول اظهر است که خود منظور نباشد و حق سبحانه و تعالی البته

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰

باین کس نیز می دهد بر وجه اکمل و هر چند خودش منظور نباشد اکمل است

تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن که دوست خود روش بنده پروری داند

و این نیت لفظی است که هم نیت است و هم دعای قبول عمل، و اگر همین معنی را در خاطر بگذرانند نیت بفعل آمده است و لیکن ثواب دعا را ندارد تا بلفظ نگوید و ممکن است که اگر در ضمیر این کس استدعای مطالب گذرد از جهه خود یا دیگری حق سبحانه و تعالی آن ثواب را کرامت کند بفضل خود و لیکن جزم نمی توان کرد و یا تلفظ جزم هست چون اطاعت کرده است (و ساله صلوات الله علیه یحیی الازرق عن الرجل یصلح له ان یطوف عن اقاربه فقال اذا قضی مناسک الحج فلیصنع ما شاء) و منقولست در موثق و کلینی در صحیح از صفوان از یحیی ازرق و صدوق در فهرست گفته است که یحیی ابن حسان ازرق و ظاهرا سهو کرده باشد و در اخبار صحیحه از صفوان چند جا تصریح واقع شده است به یحیی بن عبد الرحمن ازرق ثقه با آن که

یحییٰ ابن حسان از کاظم صلوات الله علیه روایت نکرده است و این خیر و اخبار مصرحه اکثر از کاظم صلوات الله علیه است و بعد از این إن شاء الله خواهد آمد با تصریح بعد الرحمن از آن جمله در سعی خواهد آمد. حاصل آن که یحییٰ گفت: سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که خواهد که از جهه خویشان خود طواف کند جایز است حضرت فرمودند که هر گاه مناسک حجرا از جهه خود به جا آورد هر چه خواهد بکند. یعنی مناسک حج خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱

را به نیابت ایشان نمی تواند کرد و افعال دیگر مانند طواف بلکه عمره مفرده را از جهه دیگران می تواند کرد (و لا یجوز للرجل اذا كان مقيما بمكة ليست به علة ان يطوف عنه غيره) و جایز نیست کسی را که در مکه معظمه باشد و او را علتی از حدث و مرض نباشد که دیگری به نیابت او طواف کند روایت کرده است شیخ در صحیح از عبد الرحمن بن ابی نجران از شخصی که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صلوات الله علیه که اگر دو کس در مکه معظمه باشند یکی از ایشان بدل از دیگری طواف می تواند کرد فرمودند که نه و لیکن اگر غایب باشد از مکه بدل از او طواف می تواند کرد عرض نمودم که چه مقدار راه غایب باشد فرمودند که ده میل و تفصیلش خواهد آمد در ابواب نیابت إن شاء الله

باب السهو فی رکعتی الطواف

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال فی رجل طاف طواف الفريضة

و نسی الرّكعتين حتّى طاف بين الصّفا و المروه ثمّ ذكر قال يعلم ذلك المكان ثمّ يعود فيصلّي الرّكعتين ثمّ يعود إلى مكانه و قد رخص له ان يتمّ طوافه ثمّ يرجع فيركع خلف المقام و روى ذلك محمّد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه فبأى الخيرين اخذ جاز و قلت له رجل نسي الرّكعتين خلف مقام ابراهيم عليه السّلام فلم يذكر حتّى ارتحل من مكّه قال فليصلّهما حيث ذكر و ان ذكرهما و هو بالبلد فلا يبرح حتّى يقضيهما) اين بابی است در سهو در دو ركعت نماز طواف به اسانيد صحيحه متكرره منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند در شخصى كه طواف واجب را بفعل آورد و فراموش كند دو ركعت نماز طواف را تا وقتى كه در سعى ميان صفا و مروه باشد به خاطرش آيد حضرت فرمودند كه نشان مى كند آنجا را و بر مى گردد و دو ركعت نماز طواف را در مقام ابراهيم مى كند پس بر مى گردد و به جايى كه نشان كرده است و سعى را تمام مى كند. و صدوق مى گويد كه بتحقيق كه رخصت داده اند او را كه سعى را تمام كند و بعد از آن به مقام ابراهيم رود و نماز طواف را به جا آورد و اين رخصت روايت كالصحيح محمد بن مسلم است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۳

و بنا بر نسخه كه و او داشته باشد يعنى آن اين است كه دو حديث هست يكي بهمان عبارت كه گفته و ديگر خبر محمد بن مسلم است كه نقل بالمعنى است پس بهر

یک از این دو حدیث که عمل نماید جایز است اگر چه قطع بهتر است اگر متعین نباشد.

دیگر معاویه بن عمار گفت که عرض نمودم که اگر شخصی فراموش کند نماز طواف را و به خاطرش نرسد تا از مکه معظمه بیرون رود حضرت فرمودند که هر جا که به خاطرش رسد این دو رکعت را قضا می کند و اگر بشهر خود رسیده باشد و به خاطرش رسد جائی نرود تا آن که دو رکعت را قضا کند.

اما روایت محمد بن مسلم که ذکر کرده است بنظر نرسید بلکه شیخ روایت کرده است به بیست و پنج سند صحیح از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که طواف خانه کند و فراموش کند نماز طواف را تا آن که پنج شوط به جا آورد یا کمتر حضرت فرمودند که سعی را می گذارد تا آن که دو رکعت را در مقام می کند و بعد از آن می آید و از آنجا که گذاشته است شروع می کند تا سعی را تمام می کند پس ممکن است که حدیث دیگر باشد یا سهو شده باشد و احتمال ضعیفی هست که و روی ذلک اشاره بحدیث معاویه باشد که مطلبش این باشد که حدیث اول اقوی است و ظاهر عبارت متن اینست که قال و قلت سخن محمد بن مسلم باشد و لیکن چون کلینی این عبارت را از معاویه بن عمار روایت کرده است ظاهر می شود که صدوق آن عبارت را در میان حدیث معاویه در آورده باشد و بعد از آن شروع در بقیه حدیث معاویه کرده باشد

و صدوق بسیار چنین کرده است در این کتاب (و فی روایه عمر بن یزید عن ابی عبد الله صلوات الله علیه ان کان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴

قد مضی قليلا فليرجع فليصلهما او يامر بعض الناس فليصلهما عنه) و در صحیح از عمر مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه نماز طواف را نکرده باشد و اندکی راه رفته باشد بر می گردد و در مقام می کند یا نایب می کند شخصی را که بدل از او بکند (و روی الحسین بن سعید عن احمد بن عمر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل نسی رکعتی طواف الفریضه و قد طاف بالبیت حتی یاتی منی قال یرجع إلی مقام ابراهیم علیه السّلام فليصلهما) و به سی سند صحیح منقولست از احمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند دو رکعت نماز طواف واجب را و طواف کرده باشد تا آن که بمنی آید حضرت فرمودند که بر می گردد به مقام ابراهیم علیه السّلام و در آنجا به جا می آورد و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است از صحیح و کالصحیح (و قد رویت رخصه فی ان یصلیها بمنی رواها ابن مسکان عن عمر بن البراء عن ابی عبد الله صلوات الله علیه) و بعنوان رخصت روایت وارد شده است که این دو رکعت را در منی به جا آورد و احتیاج به آمدن به مکه نیست و این روایت از ابن مسکان وارد شده است از عمر بن براء که مجهول الحال است و لیکن چون ابن

مسکون از اهل اجماع است جهالت او ضرر ندارد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه، و احادیث بسیار مؤید این حدیث وارد شده است که اگر در ابطح باشد برگردد و در مقام به جا آورد و یا در مکه باشد در مقام به جا آورد و از مجموع اخبار ظاهر می شود که آن چه فراموش کرده است اگر در مکه معظمه و حوالی آن مانند ابطح باشد برگردد و اگر در منی باشد به مکه بازگشت داشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵

نیز برگردد و اگر بازگشت نداشته باشد مخیر است میان آن که برگردد یا نایب بگیرد یا در آنجا بکند و هم چنین اگر در دورتر با امکان آمدن بی مشقتی اگر چه اولی آنست که اگر مشقت عظیم نباشد برگردد چون در روایات بسیار استدلال به آیه کریمه شده است که مقام ابراهیم علیه السلام را مصلی کنید یعنی در آنجا نماز طواف را به جا آورید و اگر متعسیر باشد برگشتن احوط آنست که اگر در همان موضع که به خاطرش رسیده است به جا آورد و اگر خود بازگشت داشته باشد در سال دیگر احتیاطا قضا کند و الا کسی را نایب کند که بدل از او در آنجا به جا آورد و اگر شخصی حج کرده باشد و قرائت نمازش یا واجبات دیگر نماز را درست نکرده باشد مثل اکثر مردمان اولی آنست که بعد از تصحیح قرائت و واجبات خود هر جا که باشد به جا آورد و احتیاطا نایی بفرستد و نهایت احتیاط آنست که مرتبه دیگر حجی احتیاطا به جا

آورد و اگر بمیرد احوط آنست که وارث او از جهه او قضا کند و اگر مؤمنی به جا آورد نیز خوبست چنانکه صحیحه عمر بن یزید بر آن دلالت می کند (و فی روایه جمیل بن درّاج عن احدهما صلوات الله علیهما انّ الجاهل فی ترک الزکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام بمنزله النَّاسِ) و در صحیح از جمیل از یکی از صادقین از امام جعفر صادق یا امام موسی کاظم صلوات الله علیهما منقول است که فرمودند که جاهل مسأله در ترک دو رکعت نماز در مقام ابراهیم بمنزله ناسی است به تفصیلی که گذشت در روایات.

باب نوادر الطّواف

(روی عاصم بن حمید عن محمّد بن مسلم قال سالت ابا جعفر صلوات الله علیه عن الرّجل یطوف و یسعی ثمّ یطوف بالبیت تطوّعا قبل ان یقصر قال ما یعجبنی) این بابی است در احادیث شاذه نادره که در طواف وارد شده است به هفت سند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که طواف و سعی کند و پیش از آن که تقصیر کند طواف سنت کند حضرت فرمودند که مرا خوش نمی آید یعنی مکروهست و بر این مضمون احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه وارد شده است و هم چنین مکروه است طواف مستحب بعد از احرام بحج پیش از رفتن به عرفات چنانکه در حسن کالصحیح از حلبی منقولست، و در میان تقصیر و احرام بحج هر چند طواف بیشتر کند بهتر است چنانکه منقول است و در صحیح از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که یک طواف در دهه ذی الحجّه بهتر

است از هفتاد حج طوافی که در حج کنند (و روی صفوان بن یحیی عن هیثم التمیمی قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه رجل كانت معه صاحبه لا- تستطيع القيام على رجلها فحملها زوجها في محمل فطاف بها طواف الفريضة بالبيت و بالصفا و المروه أجزیه ذلك الطواف عن نفسه طوافه بها فقال أيها و الله اذا)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷

و به بیست و پنج سند صحیح منقولست از هیثم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی زن خود را با خود بحج برده است و آن زن نتواند بر پا ایستادن شوهرش آن زن را در کجاوه کرده است و کجاوه را بر دوش گذاشته است و او را طواف و سعی فرموده است آیا طوافی که آن زن را فرموده است از خودش مجزی است حضرت فرمودند که آری و الله در این صورت که گفتمی از هر دو صحیح است (و روی ابن مسکان عن الهذیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یتکل علی عدد صاحبه فی الطواف أجزئه عنها و عن الصبی فقال نعم الا ترى انک تأتم بالإمام اذا صلّیت خلفه فهو مثله) و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که زنش بر شمردن او اعتماد کند در طواف و کودکی نیز داشته باشد آیا شمردن مرد از آن زن و کودک مجزی است حضرت فرمودند که بلی نمی بینی که اقتدا به امام می کنی هر گاه در عقب او نماز کنی و اگر شک کنی رجوع به یقین او می کنی

و چنانکه شارع در آنجا تجویز کرده است در اینجا نیز تجویز نموده است و تشبیه از جهت رفع استبعاد است که به اصول و قواعد درست نمی شود به آن که شغل ذمه یقینی است و شغل ذمه یقینی را براءت ذمه یقینی می باید و از گفته او بر تقدیر عدالت ظنی حاصل نمی شود.

جوابش این است که بر تقدیری که حق باشد عموم آن قاعده مخصص شده است باین اخبار پس قیاس نباشد که حکم را از مشابهت این جزوی بان جزوی به آن استنباط کرده اند و در بسیاری از روایات تشبیهات شده است از جهت تسهیل فهم یا رفع استبعاد چون معلوم است که ائمه معصومین صلوات الله علیهم خصوص هر مسأله را می دانسته اند از وجهی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸

از حق سبحانه و تعالی به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله رسیده بود و دست بدست بهر یک از ایشان رسیده بود و ظاهراً ضمیر عدده از قلم اکثر نساخ افتاده است و می باید اگر چه ممکن است که تنوین بدل از مضاف الیه باشد (و ساله سعید الاعرج عن الطواف أ یکتفی الرجل بإحصاء صاحبه قال نعم) و منقولست در موثق کالصحیح و در صحیح از سعید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از طواف که آیا اکتفا می کند شخصی به شمردن مصاحبش حضرت فرمودند که بلی می باید که آن شخص عادل ثقه باشد و دور نیست که ثقه کافی باشد و محتمل است که اعتماد بر مؤمن مجهول الحال توان کرد چنانکه ظاهر اخبار است و ظاهر این دو خبر در آنست که

اگر یکی شک کند و دیگری. یقین داشته باشد صاحب شک رجوع به صاحب یقین می کند مثل نماز جماعت و اگر هر دو شک کنند باطل است و اگر هر دو جزم داشته باشند هر یک به جزم خود عمل می کنند چنانکه ظاهر حسن کالصحیح صفوانست (و روی صفوان عن یزید بن خلیفه قال رأی ابو عبد الله صلوات الله علیه اطوف حول الکعبه و علی برطله فقال بعد ذلك تطوف حول الکعبه و علیک برطله لا تلبسها حول الکعبه فانها من زی الیهود) و کالصحیح منقولست از یزید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرا دیدند در دور کعبه که طواف می کردم و برطله که کلاهی بوده است دراز بر سر داشتم پس حضرت بعد از آن فرمودند که طواف می کنی بر دور کعبه و برطله بر سر می گذاری دیگر آن را در حال طواف بر سر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹

مگذار که لباس و طرز یهودانست.

و در حدیث دیگر منقولست کالصحیح از زیاد بن یحیی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زنهار که طواف نکنی با برطله جمعی از علما حمل کرده اند به آن که مکروهست به قرینه تعلیل و بعضی علت مشابَهت را دلیل حرمت ساخته اند و بعضی مخصوص کرده اند به طواف عمره چون واجب است سر باز باشد و احتیاط در ترکست (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال یستحبّ ان تطوف ثلاثمائه و ستین اسبوعا عدد ایام السّینه فان لم تستطع فنثمائه و ستین شوفا فان لم تستطع فما قدرت علیه من الطّواف) و به بیست سند صحیح منقولست

که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سنت است که سیصد و شصت طواف کنی هر طوافی هفت شوط بعدد ایام سال (هلالی ظ) جلالی پس اگر نتوانی سیصد و شصت شوط می کنی که پنجاه و یک طواف باشد و طواف آخر دو شوط باشد و در اینجا قران مستثنی است و بعضی از علما چهار شوط می افزایند تا پنجاه و دو طواف شود و قران نشود.

و در موثق کالصحیح منقولست از ابو بصیر که آن حضرت صلوات الله فرمودند که سنت است که طواف کنند خانه را بعدد ایام سال از جهت هفت هفته هفت شوط که مجموع پنجاه و دو طواف باشد و این قریب است به سال شمسی که سیصد و شصت و پنج روز است و یک روز طواف ندارد.

و در صحیح دیگر از معاویه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مستحب است که سیصد و شصت طواف کند بعدد ایام سال و اگر نتواند هر چه تواند بکنند و ظاهرا این حکم کسانی است که بحج می روند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰

نه جمعی که مجاورند چون سنت است که ایشان هر روز اقلاد ده طواف بکنند و در زیادتی هر چند بیشتر کنند بهتر است خصوصا سال اول مجاورت و در سال دویم نماز بسیار کند و طواف بسیار که هر دو مساوی باشند و در سال سیم نماز را بیشتر از طواف کنند (و سال ابان ابا عبد الله صلوات الله علیه اکان لرسول الله صلی الله علیه و اله طواف یعرف به فقال کان رسول الله صلی الله علیه و اله یطوف

بالليل والنهار عشرة اسابيع ثلاثة اول الليل و ثلاثة اخر الليل و اثنين اذا اصبح و اثنين بعد الظهر و كان فيما بين ذلك راحته) و منقولست كالصحيح از ابو الفرج كه گفت سؤال كرد ابان از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه آيا حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله را طوافي بود كه معروف باشد به طواف آن حضرت كه گویند طواف النبی این است حضرت فرمودند كه آن حضرت صلى الله عليه و آله در شبانه روزی ده طواف می كردند سه در اول شب و سه در آخر شب و دو طواف بعد از صبح و دو طواف بعد از ظهر به جا می آوردند و در میان آنها استراحت آن حضرت بود (و ساله سعید الاعرج عن المسرع و المبیطی فی الطواف فقال كل واسع ما لم تؤذ احدا) و در موثق كالصحيح منقولست از سعید كه گفت سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از کسی كه طواف را تند كند یا كند كدام بهتر است حضرت فرمودند كه همه خوبست ما دام كه آزار به کسی نرسانی و اكثر اوقات تند رفتن ضرر می رساند.

و كالصحيح منقولست از عبد الرحمن بن سیابه كه گفت سؤال كردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱

آن حضرت صلوات الله عليه كه طواف را تند كنم و بسیار كنم یا هموار كنم و كم كنم حضرت فرمودند كه میانه بكن نه تند و نه هموار.

و در موثق كالصحيح منقولست از صادقین صلوات الله علیهما كه این رمل و هروله كه عامه می كنند بر دور خانه مخصوص سالی بود كه

حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ از جہہ عمرہ قضا آمدہ بودند و آن حضرت مشاهده نمودند کہ جمعی از صحابہ بہ سبب ضعف نشستہ بودند حضرت فرمودند کہ قریش شما را می بینند کمر را بہ بندید و طواف را رمل کنید یعنی شتر رو بہ آن کہ تند نروید و گامہا نزدیک ہم باشد و این رمل در همان سال بود و بس و من ہموار طواف می کنم و پدرم نیز ہموار طواف می کردند شما نیز ہموار طواف کنید (و روی علی بن النعمان عن یحیی الازرق قال قلت لأبی الحسن صلوات اللہ علیہ ائی طفت اربعہ اسابیع فعییت أ فأصلی رکعاتها و انا جالس قال لا قلت و کیف یصلی الرجل صلاہ اللیل اذا اعیوا و وجد فترہ و هو جالس فقال یطوف الرجل جالسا؟ فقال لا قال فتصلیہما و أنت قائم) و در کافی فاعییت است و ظاہرا غلط این کتاب از نساخ است و در صحیح از یحیی منقولست کہ گفت عرض نمودم بہ حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات اللہ علیہما کہ من چہار طواف کردم و ماندہ شدم آیا نوافلش را نشستہ می توانم کرد فرمودند نہ عرض کردم کہ نہ ہر گاہ ماندہ می شود یا سستی عارض می شود نافلہ شبرا نشستہ می کند حضرت فرمودند کہ طواف را نشستہ می تواند کرد گفتم نہ گفتند پس نافلہ را ایستادہ می کنی و در کافی فصل و أنت قائم است و این خوبست و دور نیست کہ فتصلیہا بودہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲

باشد چون ہشت رکعت است از جہہ چہار طواف و ممکن است کہ جنس دو رکعت را

فرموده باشد و ظاهر می شود که نشسته خوب نباشد به آن که حرام باشد یا مکروه باشد و ظاهراً آن که چون راوی قیاس این نافله را به نافله شب کرد حضرت فرمود ده باشد که اگر قیاس توان کرد این قیاس انساب است یا آن که قیاس در شرع نمی باشد و در چنین صورتی احتمال این معنی هست شاید علت قیام و عدم جلوس این باشد یا بحسب واقع ممکن است که آن چه فرموده باشند علت باشد و بیان این باشد که شما غلط می کنید چون علت را نمی دانید و الله تعالی يعلم (و روی علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن صلوات الله علیه انه سئل عن رجل سها ان يطوف بالبيت حتى يرجع إلى اهله فقال اذا كان علی وجه الجهالة اعاد الحج و علیه بدنه) و منقولست در موثق از علی که از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که فراموش کند که طواف خانه را به جا آورد تا به خانه خود برگردد حضرت فرمودند که مطلوب از حج طواف خانه است مستبعد است که کسی فراموش کند مطلوب خود را بلی ممکن است که جاهل مسأله باشد و هر گاه به سبب جهل چنین کاری کند می باید که حجرا اعاده کند و شتری بکشد و شتر را از جهت وطی بزنی می دهد و دور نیست که شتر را به سبب تقصیرش باید داد که آن چه مقصود بالذات حج است که طوافست ندانسته است، و به همین مضمونست صحیحه علی بن یقطين از آن حضرت صلوات الله علیه اما اگر فراموش کرده باشد

و به خانه خود آمده باشد و جماع کرده باشد هدیی می فرستد و نیز شخصی را نایب می کند که بدل از او طواف کند چنانکه دلالت دارد بر آن صحیحہ علی بن جعفر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳

آن حضرت صلوات الله علیه (و روی هشام بن الحکم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من اقام بمکه سنه فالتطواف له افضل من الصیلاه و من اقام سنتین خلط من ذا و ذا و من اقام ثلاث سنین کانت الصیلاه له افضل) و منقولست به پنجاه و هفت سند صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که تا یک سال در مکه معظمه باشد طواف افضل است از نماز و سال دویم تا سال سیم هر دو مثل یکدیگرند هر دو بکند و سال سیم و زیاده هر چه بماند بمنزله اهل مکه است و نماز از جهه او بهتر است.

و مؤید این است که صحیحہ حریز که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که طواف از جهه مجاوران افضل است و نماز از جهه اهل مکه و جمعی که از جاهای دیگر رفته باشند که بمنزله اهل مکه اند نماز از جهه ایشان افضل است چون یک سال مجاورند طواف بهتر است و سال سیم بمنزله اهل مکه اند نماز افضل است و در سال دویم از مجاورت گذشته اند و به مرتبه قاطن نرسیده اند هر دو نظر به ایشان مساوی است و خواهد آمد اخبار که تا دو سال نماند حکم اهل مکه بهم نمی رساند (و روی معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه انه قال يستحب ان تحصی اسبوعک فی

کَلَّ یوم و لیله) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مستحب است که بشماری طوافهای خود را در هر شبانه روزی چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حسابی مقرر داشتند که در شبی شش طواف و در روزی چهار طواف می کردند. و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴

محتمل است که مراد این باشد که حسابش را نگاه داری و در تزیاید باشی مثلا اگر حساب کنی که در این شب بیست طواف کردی اگر شب دیگر توانی بر آن بیفزای چون در حدیث است که هر که دو روز او مساویست مغبونست تا به مرتبه که بالاتر ممکن نباشد بعد از آن شروع کنی در زیادتی بحسب کیفیت و هر گاه حساب را نگاهداری می دانی چه کرده و اگر حساب نگاه نداری نفس و شیطان یکی را دو و سه حساب می کنند فایده دیگر آنست که توانی که وتر طواف کنی چنانکه گذشت در اخبار که خداوند عالمیان وتر است و دوست می دارد وتر را که طاق باشد مثل یک و سه و پنج و هفت و نه و آن که حضرت ده طواف می فرمودند دور نیست که از جهه بیان جواز باشد و مستحب است که چنان نشود که این کس را ملال حاصل شود چنانکه در صحیحه مرسله ابن ابی عمیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که ترک کن طواف را در حالتی که ذوق کردن داشته باشی یعنی وقتی ترک مکن که دل گیر شده باشی و تنگ آمده باشی که عاقبت بالکلیه ترک کنی (و روی

صفوان عن عبد الحميد بن سعد قال سألت ابا ابراهيم صلوات الله عليه عن باب الصفا و قلت ان اصحابنا قد اختلفوا فيه فبعضهم يقول الذي يلي السقايه و بعضهم يقول الذي يستقبل الحجر الاسود فقال هو الذي يستقبل الحجر و الذي يلي السقايه محدث صنع داود و فتحه داود) و كالصحيح منقول است از عبد الحميد بن سعيد يا سعيد و جهالت هر دو ضرر ندارد چون صحيح است از صفوان به هيچده سند و صفوان از اهل اجماع است كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه از باب صفا كه سنت است كه چون متوجه سعي شوند از باب صفا

لوامع صاحبقراني، ج ۸، ص: ۵۵

بيرون روند اصحاب و استاذان ما در آن اختلاف کرده اند بعضی می گویند محاذی چاه زمزم است و آن را سقايه می گویند زیرا كه عباس مویز را در آن آب می انداخت تا شوری آن زایل شود و بخورد حاجیان می دادند و بعضی می گویند كه آن دری است كه محاذی حجر الاسود است حضرت فرمودند كه باب الصفا دری است كه برابر حجر الاسود است و آن چه محاذی سقا خانه است دريست كه اصل در را داود بن علي بن عبد الله بن عباس ساخت و او ديوار مسجد را گشود و اين در را نصب كرد چون اين در باب الصفا زمان حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله باشد تا ديگران تا سعي به آن حضرت كنند

باب التسهو في السعي بين الصفا المروه

[نسيان طواف]

(روى العلاء عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما قال سألته عن رجل نسي أن يطوف بين الصفا و المروه قال يطاف عنه) اين

بابی است در سهوی که واقع شود در سعی میان صفا و مروه به اسانید متکثره صحیحه که پنجاه سند صحیح است و بسیاری کالصحیح منقول است از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و آله یا از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که فراموش کند که سعی کند در میان صفا و مروه تا بمیرد و حضرت فرمودند که بدل او سعی می کنند و هم چنین اگر در حال حیات اگر متعذر یا متعسر باشد آمدن: شخصی را نایب خود می کند که بدل از او سعی کند و عبارت شامل این صورت هست بلکه اعم است از اینها و غیر اینها

[اگر شش شوط به جا آورد]

(و سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن رجل طاف بين الصّيفاء و المروه سته اشواط و هو يظنّ أنّها سبعة و ذكر بعد ما احلّ و واقع النساء أنّه أنّما طاف سته قال عليه بقره يذبها و يطوف شوطا اخر) و منقول است از عبد الله بن مسكان و سند صدوق به او صحیح است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در میان صفا و مروه شش شوط بکند و گمان کند که هفت شوط کرده است و به خاطرش رسد بعد از محل شدن به تقصیر و بعد از جماع با زنان که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷

شش شوط کرده است حضرت فرمودند که بر اوست گاوی که آن را بکشد و شوطی دیگر به جا آورد.

و به اسانید صحیحه منقول است از سعید بن یسار که عرض نمودم به آن

حضرت صلوات الله عليه که هر گاه شخصی عمره تمتع کند و سعی میان صفا و مروه را شش شوط به جا آورد و به گمان آن که فارغ شده است به خانه رود و ناخنها را بگیرد و محل شود پس به خاطرش رسد که شش شوط کرده است پس اگر یقین داشته باشد که شش شوط کرده است یک شوط را به جا آورد و گاوی بکشد و اگر یقین داند که کم کرده است و نداند که چند شوط کرده است سعی را اعاده کند و گاوی بکشد و به فقرا و مساکین دهد و هر جا که از جهت کفاره می کشد به مساکین قسمت می کند و خود نمی خورد

و من لم یدر ما سعی فلیتدی السعی

و کسی که نداند که چند شوط کرده است می باید که سعی را از سر گیرد چنانکه الحال گذشت در صحیحہ سعید بن یسار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که اگر یقین داند که کم کرده است و نداند که چند شوط کرده است باید که اعاده کند

[اگر هشت شوط به جا آورد]

(و من سعی بین الصفا و المروه ثمانیه اشواط فعلیه ان یعید و ان سعی بینهما تسعه اشواط فلا شیء علیه و فقه ذلک آنه اذا سعی ثمانیه اشواط یکون قد بدا بالمروه و ختم بها و کان ذلک خلاف السنه و اذا سعی تسعه یکون قد بدا بالصفا و ختم بالمروه) عبارت فقه رضوی است به تغییر خطاب به غیبت چنانکه در اکثر مواضع این را تغییر داده اند و کسی که در میان صفا و مروه هشت شوط بکند بر اوست که سعی را اعاده

کند یعنی در صورتی که در مروه باشد و یقین داشته باشد که هشت شوط کرده است و نداند که ابتدا از صفا کرده است یا از مروه بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸

نیست چیزی و فقه این مسأله و حکمت و علتش این است که در صورتی که شک داشته باشد در ابتدا و یقین داشته باشد در عدد کاشف می آید در صورت اول که ابتدا از مروه کرده است چون زوج در مروه است و این خلاف طریقه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله زیرا که متواتر است که آن حضرت فرمودند که ابتدا کنید به آن چه حق سبحانه و تعالی به آن ابتدا فرموده است و حق تعالی ابتداء به صفا فرموده است که «إِنَّ الصَّفاَ وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ» و خواهد آمد و اگر طاق در مروه باشد مانند نه شوط کاشف می شود که ابتدا از صفا کرده است و ختم به مروه کرده است سعیش صحیح است نهایتش آنست که دو شوط زیاد کرده است سهوا و اگر در این صورت که شک دارد در ابتدا و یقین دارد در عدد اگر جفت در صفا باشد صحیح است و اگر طاق در صفا باشد باطل است و در صورت جفت البته ابتدا از صفا کرده است و در طاق ابتدا از مروه کرده است، و آن چه در متن و در فقه رضویست بر سبیل مثال است چون علت را بیان فرموده اند و از این مسأله استنباط کرده اند که نیت شرط است در سعی و الا می بایست که در همه صور صحیح باشد زیرا که اگر

ابتدا به مروه کرده باشد تا صفا لغو باشد و از صفا صحیح باشد و اگر تمام نشده باشد تمام کند پس نیست می بایست که مقارن صفا شود نشده است از این جهت باطل است.

و جواب گفته اند که ممکن است که نیت شرط نباشد و نیت منافی ضرر داشته باشد مثلاً در نماز نیت وجوب و ندب بر مذهب جمعی که در کار نیست اگر نیت قربت کند صحیح خواهد بود به آن که هیچ یک را نیت نکند و اگر واجب را بقصد مستحب یا بر عکس بفعل آورد باطل خواهد بود

[اگر از مروه شروع کند]

(و من بدا بالمروه قبل الصفا فعليه ان يعيد)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹

و هر که ابتدا کند به مروه پیش از صفا واجبست که اعاده کند سعی را و این عبارت متمم کلام سابق است چون در فقه از جهت ظهور ذکر نکرده بودند بنا بر این جدا مذکور شد

[اگر هروله را ترک کند]

(و من ترك شيئاً من الرّمل في سعيه فلا شيء عليه) و منقولست در صحیح از سعید اعرج که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله از کسی که ترک کند هروله میان صفا و مروه را در سعی حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست و هروله و رمل تند دویدنست که مستحب است در اثنای سعی از مناره تا مناره بازار عطاران بدود مانند شتر که گامها نزدیک هم باشد و دود نه مانند اسب که در دویدن گامها را فراخ می گذارد و سعی میان صفا و مروه را به اعتبار این دویدن سعی می نامند، و در روایات بسیار است که سعی را اطلاق می کنند، بر هروله و بسیار است که بر مجموع اطلاق می کنند و از قراین ظاهر می شود در هر جا که کدام مراد است و آن که گفته است که بر او چیزی نیست یعنی گناه نیست منافات ندارد با استحباب رجوع قهقری چنانکه خواهد آمد در باب نوادر حج

[اگر هشت شوط به جا آورد]

(و روی عبد الرحمن الحجاج عن ابي ابراهيم صلوات الله عليه في رجل سعى بين الصيفا و المروه ثمانية اشواط فقال ان كان خطأ طرح واحدا و اعتد بسبعه) و در حسن كالصحيح و در صحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه در شخصی که سعی کند در میان صفا و مروه: هشت شوط کند حضرت فرمودند که اگر از روی خطا واقع شود یعنی سهوا یا جهلا یکی را طرح کند و هفت را حساب کند که آن هفت اول است بحسب ظاهر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰

و در صحیح از هشام بن سالم منقول

است که گفت من با عبد الله بن راشد سعی می کردم میان صفا و مروه به او گفتم که حساب نگاه دارد و او رفتن و برگشتن را یک شوط حساب می کرد تا آن که چهارده شوط کردیم گفتم چه نحو حساب می کنی گفت رفتن و برگشتن را یک شوط حساب می کنم و چهارده شوط شده بود بعد از آن به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتیم و آن چه واقع شده بود عرض نمودیم حضرت فرمودند که آن چه بر ایشان واجب بود زیاده کرده اند بر ایشان چیزی نیست و در حسن کالصحیح از جمیل منقولست قریب باین و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست هفت را نگاه دارید و هفت زاید را بیندازید و آن که فرمودند که اگر خطا باشد یکی را بیندازید به مفهوم شرط دلالت می کند بر آن که اگر عمدا باشد این حکم ندارد و ظاهر حدیث کالصحیح عبد الله بن محمد از حضرت ابو الحسن صلوات الله علیه که فرمودند که طواف و سعی واجب بمنزله نماز واجبست هر گاه زیاده بر واجب به جا آورید می باید اعاده کنید طواف و سعی را چنانکه اعاده می کنید نماز را دلالت می کند بر بطلان و حمل کرده اند بر عمد تا جمع شود میانه روایات (و فی روایه محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال یضیف إليها سته) و به سی و شش سند صحیح منقولست از طریق صدوق بغیر از طرق دیگر فهرست از محمد بن مسلم که گفت سؤال کردم از یکی از صادقین صلوات الله علیهما که هر گاه شخصی طواف

خانه کرد و یقین دانست که هشت شوط کرده است حضرت فرمودند که شش شوط اضافه کند و هم چنین اگر یقین کند سعی را هشت شوط کرده است حضرت فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱

شش شوط دیگر بر آن بیفزاید.

و به دوازده سند دیگر از صدوق از محمد بن مسلم منقولست از احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند که در کتاب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور است که هر گاه شخصی طواف فریضه کعبه را هشت شوط کند و بعد از آن یقین به همساند که شش شوط کرده است شش شوط دیگر بر آن بیفزاید. و اگر یقین کند که سعی را هشت شوط کرده است شش شوط دیگر بر آن بیفزاید و قرآن سعی مشروع نیست مگر در اینجا و اشعاری باین حکم دارد آیه کریمه ان الصفا الخ که ترجمه اش اینست که به درستی که صفا و مروه از جمله شعایر و مواضع عبادت الهی است پس کسی که حج خانه کند یا عمره به جا آورد در خانه کعبه معظمه پس بر او حرجی نیست که سعی کند میان صفا و مروه و کسی که سعیرا بسیار کند حق سبحانه و تعالی ثواب او را کرامت می فرماید و داناست که او را چه ثواب می باید داد و زیادتى سعیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است معصوم در اینجا بیان فرموده است و از بیان معصوم ظاهر شد که مراد الهی از این آیه چیست و بر تقدیری که اعم از این دلالت کند این معنی در تطوع داخل خواهد بود به آن که مراد این باشد که

بعد از اتیان بحج و عمره واجب حج و عمره مستحب به جا آورد و در ضمن آن سعی واقع شود.

و به اسانید صحیحه متکثره از معاویه بن عمار منقولست و آن شصت سند است از طرق صدوق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر کسی نه شوط کند در میان صفا و مروه یکی را حساب کند و هشت شوط را بیندازد و اگر هشت شوط کرده باشد همه را بیندازد و سعی را از سر گیرد و اگر ابتدا از مروه کرده باشد آن چه کرده است بیندازد و ابتدا به صفا کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲

و این حدیث چند احتمال دارد یکی آن که در مروه باشد و ظاهر شود که نه شوط کرده است پس به سبب زیادتی شوط هشتم که از مروه به صفا کرده است سعی او باطل باشد و از صفا که به مروه آمد صحیح است و شش شوط دیگر بر آن می افزاید و موافق حدیث محمد بن مسلم باشد اگر چه آن چه در آنجا واقع است که هشت شوط کرده است و شش می افزاید باین نحو معقولست که هر گاه در مروه نه شوط داشته باشد در سابق بر این که در مروه بود هفت شوط بود و از مروه به صفا لغو واقع شد و از صفا به مروه درست واقع شد پس هشت شوط صحیح کرده است شش شوط دیگر می افزاید و این هفت شوط را سعی خود حساب می کند و هفت سابق را تطوع می کند چنانکه در طواف گذشت و اگر حدیث محمد بن مسلم را بظاهر خود

گذاریم می باید چهارده شوط بر صفا تمام شود و سعی دویم ابتدا به مروه کرده باشند و به صفا تمام شده باشد و این خلاف وضع شارعست چنانکه در آخر این خبر ذکر کرده اند حضرت صلوات الله علیه و اگر هشت شوط کرده باشد و در صفا باشد آن هشت به سبب زیادتی یک شوط باطل باشد، از صفا گرفته هفت شوط دیگر می کند و این جمله نیز مؤید آن حمل است هر دو حدیث را و احتمال دیگر آن که زیادتی را عمداً بفعل آورده باشد و چون هشت کرد سعیش باطل شدند و نهم صحیح باشد چنانکه علما ذکر کرده اند که اگر دو تکبیر احرام بگوید نمازش باطل است و اگر سه تکبیر بگوید صحیح است چون به سبب دو باطل شده بود سیمین صحیح است و چهارمین باطل است و پنجمین صحیح است و وجوه دیگر هست که بعضی از آن در روضه مذکور است و بعضی به تأمل ظاهر می شود اما این دو وجه خصوصاً اول اظهر است و الله تعالی يعلم

باب السعی راکباً و الجلوس بین الصّفا و المروه

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قلت له المرأه تسعی بین الصّفا و المروه علی دابّه او علی بعیره قال لا- باس بذلک قال و سألته عن الرّجل یفعل ذلک قال لا باس به و المشی افضل) این بابی است در بیان سعی کردن سواره و نشستن میان صفا و مروه به بیست و هفت سند صحیح منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که زن سعی می تواند کرد بر اسب و بر شتر حضرت

فرمودند که باکی نیست باز گفت عرض نمودم که مرد هم سعی می تواند کرد سواره فرمودند که باکی نیست و پیاده افضل است مرد را و یا مرد را و زن را. و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است مثل حدیث حسن کالصحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از سعی میان صفا و مروه بر اسب یا چهار پا فرمودند که بلی و در محمل و کجاوه و غیر آن جایز است (و سال عبد الرحمن بن الحجاج ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن النساء یطفن علی الابل و الدواب بین الصفا و المروه أ یجزیهن ان یقفن تحت الصفا و المروه حیث یرین البیت فقال نعم):

و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لیس علی الزاکب سعی و لکن لیسرع شیئا) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴

کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنان که طواف کنند میان صفا و مروه یعنی سعی کنند آیا مجزیست ایشان را که چون سوارند بر بالای کوه نروند و در پائین صفا و مروه بایستند حضرت فرمودند که بلی جایز است که بایستند در جائی که خانه را به بینند یعنی از دری که به صفا می روند.

و به اسانید صحیحه از آن حضرت صلوات الله علیه مرویست که بر سواره سعی نیست یعنی هروله واجب نیست و لیکن به جای هروله اندکی چهار پا را تند می کنند.

و در صحیح از خشاب منقولست که آن حضرت از زراره پرسیدند و فرمودند

که آیا سعی کردی میان صفا و مروه او گفت بلی فرمودند که ضعف به همسانی؟ گفت نه و الله قوت داشتم یا قوت به همسانیدم به سبب سعی حضرت فرمودند که اگر خوف ضعف داشته باشی سوار شو زیرا که ترا قوت دعا بیشتر خواهد بود (و روی عنه عبد الرحمن بن ابی عبد الله قال لا تجلس بین الصّفا و المروه الا من جهد) و منقولست در صحیح از عبد الرحمن که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که منشین در میان صفا و مروه مگر وقتی که به تنگ آیی و مشقت داشته باشی از رفتن. و ظاهرا بر سبیل کراهت باشد و لازم نیست که بی تاب شود.

و به اسانید صحیحه و کالصحیحه بسیار منقولست از حلبی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که طواف کند در میان صفا و مروه آیا استراحت می تواند کرد به نشستن فرمودند که بلی اگر خواهد بر صفا و مروه بنشیند و اگر خواهد در ما بین هر دو بنشیند تا استراحت کند

باب حکم من قطع علیه السعی لصلاه او غیرها

(روی معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه الرّجل یدخل فی السعی بین الصّفا و المروه فیدخل وقت الصّلاه أ یخفّ او یصلّی ثمّ یعود او یلبث کما هو علی حاله حتّی یفرغ فقال او لیس علیهما مسجد (له خ م) لا بل یصلّی ثمّ یعود قلت و یجلس علی الصّفا و المروه قال نعم) این بابی است در حکم کسی که قطع شود بر او سعی از جهه نماز یا غیر نماز به چهل و سه سند صحیح منقولست

از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی داخل شود در سعی میان صفا و مروه و داخل شود وقت نماز آیا سعی را سبک می کند یا نماز می کند و بنا می نهد، یا سعی را به طمانینه می کند چنانکه می کرد تا فارغ شود حضرت فرمودند که آیا بر صفا و مروه موضعی نیست که نماز کند یا آیا مسجد الحرام متصل نیست به صفا و مروه بلکه نماز می کند و بنا می نهد عرض نمودم که آیا می تواند نشست بر صفا و مروه فرمودند که بلی (و روی علی بن النعمان و صفوان عن یحیی الازرق قال سالت ابا الحسن صلوات الله علیه عن الرجل یسعی بین الصفا و المروه فیسعی ثلاثه اشواط أو اربعه فیلقاه الصّدیق فیدعوه إلى الحاجه او إلى الطّعام قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶

ان اجابه فلا باس و لكن یقضی حقّ الله تعالی احبّ الیّ من ان یقضی حقّ صاحبه) و به شصت و چهار سند صحیح منقولست از یحیی ازرق، و شیخ تصریح نموده است که یحیی بن عبد الرحمن ازرق ثقه است که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیه از شخصی که سعی کند در میان صفا و مروه و سه شوط یا چهار شوط بکند و ملاقات کند او را دوستی و او را از جهت حاجتی یا ضیافتی بخواند حضرت فرمودند که اگر اجابت کند او را باکی نیست و لیکن اگر بر آورد حق حق سبحانه و تعالی را نزد من محبوبتر است از آن که بر آورد حق صاحبش را.

و از این حدیث ظاهر می شود که جایز است قطع از جهت اجابت و قضای حاجت مؤمن و نیست در اینجا که بنا نهاد یا از سر گیرد و باز فرق نیست که سه شوط کرده باشد یا چهار شوط (و روی عن ابن فضال قال قال سال محمّد بن علی ابا الحسن صلوات الله علیه فقال له سعیت شوطا ثم طلع الفجر فقال صلّ ثم عد فاتمّ سعیک) و مرویست در موثق کالصحیح از ابن فضال که گفت سؤال کرد محمد بن علی از حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما و عرض نمود که یک شوط سعی کردم که صبح طالع شد حضرت فرمودند که نماز بکن و برگرد و سعی را تمام کن.

و در حسن کالصحیح منقولست از یحیی ازرق که عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷

به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اگر کسی سه شوط یا چهار شوط کرده باشد و بول کند آیا سعی را تمام می کند بی وضو حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر همه عبادات حج با وضو باشد محبوبتر است نزد من و به همین مضمون است حدیث زید شحام و گذشت صحیح معاویه نیز به همین مضمون.

و در موثق کالصحیح منقولست از ابن فضال که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که طواف و سعی را بی وضو مکن. و محمولست در غیر طواف واجب بر استحباب مؤکد و بر کراهت ترک وضو

باب استطاعه السبیل إلی الحج

این بابی است در بیان استطاعت راه بسوی حج که حق سبحانه و تعالی فرموده است (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا

وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ) یعنی خدا راست بر جمیع آدمیان حجّ و زیارت خانه کعبه اعم از حج و عمره چنانکه در روایات صحیح وارد است از عمر بن اذینه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر این آیه و عرض نمودم که مراد از این آیه حجست نه عمره حضرت فرمودند که نه بلکه مراد هر دو است و هر دو واجبند کسی را که مستطیع شود به آن راهی را یعنی تواند آمدن بهر نحو که باشد، و در روایات صحیحه از طرق خاصه و عامه وارد است که مراد از استطاعت زاد و راحله است و هر کس کافر شود بترک حج به درستی که حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان و تفسیر این آیه در ضمن اخبار ظاهر خواهد آمد (روی عن ابی الزبیر الشّامی قال سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن قول الله تعالی «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا» فقال ما يقول الناس فيها فقيل له الزّاد و الرّاحله فقال صلوات الله علیه قد سئل ابو جعفر صلوات الله علیه عن هذا فقال هلک الناس اذا لئن کان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹

من کان له زاد و راحله قدر ما يقوت عياله و يستغنى به عن الناس ينطلق إليهم فيسلبهم إياه لقد هلکوا اذا فقيل له فما السبيل فقال السبيل في المال اذا کان يحجّ ببعض و يبقى بعض لقوت عياله أليس قد فرض الله عزّ و جلّ الزّکاه فلم يجعلها إلا على من يملك مائتي درهم) كالصحيح منقولست از

خالد که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که خدا يتعالی راست بر کافه عالمیان «و این مجمل است که مفسّر اوست ما بعدش تا وقع او در نفوس بیشتر باشد» که به زیارت خانه حق سبحانه و تعالی روند کسانی که استطاعه داشته باشند که به آن خانه روند حضرت فرمودند که سنّیان چه می گویند، و ظاهراً غرض حضرت این بود که قول شنیع ایشان مذکور شود قول مالک که معاصر است و می گوید که اگر تواند پیاده رفتن مستطیع است و ظاهر آیه آنست که زیاده بر استطاعتی که لازم هر فعلی است داشته باشد که آن را حق سبحانه و تعالی در آیات بسیار فرموده است که «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» شخصی گفت که مراد از استطاعت زاد و راحله است حضرت فرمودند که این قول هر چند در شناعت مثل قول مالک نیست اما در واقع این قول نیز شنیع است و همین کافی نیست و فرمودند که اگر همین کافی باشد سبب هلاک عالمیان خواهد بود و همین مسأله را از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدند و حضرت فرمودند آن چه در این مجلس مذکور شد که در مجلس آن حضرت نیز گفتند که استطاعت زاد و راحله است و بس و حضرت فرمودند که سبب هلاک مردمان خواهد بود و ظاهرش اینست که این مجملی است که تفسیرش بعد از اینست یا آن که اگر چنین می بود هر آینه می بایست که اکثر عالمیان بترک حج هلاک شوند به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص:

مخالفت الهی اگر نروند، و به سبب هلاک دنیوی اگر بروند چنانکه عامه به سبب این فتوی هر سال چندین هزار از ایشان هلاک می شوند که به عصا و کشکول می روند و در منزلی که بیرون می روند از ایشان چندین هزار هستند و نادری از ایشان بحج می رسند و آن نادر در برگشتن هلاک می شوند پس فرمودند که اگر هر که او را زاد و راحله باشد که آن مقدار قوت خود و عیال واجب النفقه او باشد و نفقه ایشان را صرف راحله خود کند هر آینه عیالش می باید بمیرند یا گدائی کنند یا سواد الوجه فی الدارین را به هم رسانند که بدتر از مردنست، پس عرض نمودند که استطاعت بر سیبیل کدامست حضرت فرمودند که: آن قدر وسعت داشته باشد مالش که بعضی از آن را صرف زاد و راحله نماید و بعضی بماند از جهت قوت عیالش یا آن را قوت عیال نماید پس حضرت فرمودند که نمی بینی که حق سبحانه و تعالی زکاه را واجب گردانیده است و قرار نداده است مگر بر کسی که مالک باشد دوپست درهم را.

بدان که آن چه این حدیث بر آن دلالت می کند آنست که از جهت وجوب حج شرط است با زاد و راحله که قوت عیال داشته باشد (لذا ظ) تمثیل زکات دلالت بر زیاده از قوت عیال ندارد و تمثیل اشعاری دارد به آن که اگر چیزی از مال صرف شود چیزی بماند و لیکن دلالت ندارد بلکه ممکن است که تمثیل از حضرت توسعه باشد پس استدلال نتوان کرد بر مذهب جمعی از قداما که شرط کرده اند که می باید که بعد

از برگشتن مایه یا کسبی داشته باشد که به آن تعیش توانند نمود، و دلیل ایشان بحسب ظاهر همین حدیث است و در سندش نیز کلامی هست با معارضه آیه کریمه و اخبار متواتره و شکی نیست که نسبت به کسی که دور باشد زاد بمقدار متعارف می باید و راحله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱

می باید که قوت برداشتن او را و زادش داشته باشد اگر چه آن راحله نسبت بحال او نداشته باشد مثل الاغی که گوش و دمش را بریده باشند چنانکه خواهد آمد و لازم نیست که راحله ملک او باشد بلکه با جرت نیز کافی است و قیمت زاد و راحله حکم زاد و راحله دارد (و روی هشام بن سالم عن ابی بصیر قال سمعت أبا عبد الله صلوات الله عليه يقول من عرض عليه الحج و لو علی حمار اجدع مقطوع الذنب فابی فهو مستطیع للحج) و به دوازده سند صحیح و دو سند حسن کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که هر کرا عرض کنند بر او حجرا و اگر چه بر الاغ گوش بریده دم بریده باشد، که هر گاه مؤمنی بر او عرض کند که بیاید با من بحج و بر این الاغ سوار شوید و او آبا کند او مستطیع شده است و حج در ذمه اش قرار گرفته است یعنی به عرض واجب می شود و اگر در آن سال نرود بر ذمه او مستقر می شود و بعد از آن اگر چه به گدایی و سقایی باشد می باید برود.

و بر این مضمونست صحیحه محمد بن مسلم از

حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و صحیحہ حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر آیه «وَاللَّهُ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ الْخ» که فرمودند که هر گاه آن مقدار داشته باشد که تواند حج کردن، پس هر دو عرض نمودند که اگر بر ایشان عرض نمایند حجرا و او را شرم آید که برود یعنی مناسب حال او نباشد که به نفقه دیگران بحج رود آیا مستطیع هست و اگر نرود در ذمه اش قرار می گیرد فرمودند که چرا شرم می کند می باید برود اگر چه بر الاغ گوش و دم بریده باشد و اگر تواند که بعضی از راه را سواره رود و بعضی را پیاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲

که برود.

و قریب به این ها نیز احادیث صحیحہ و حسنه و موثقه کالصحیحہ وارد شده است و در زیادتی محمول است بر استحباب مؤکد یا جمعی که در آنجا باشند و دور نیست که ساکنان مکه معظمه را راحله در کار نباشد و الله تعالی يعلم و ظاهر اخبار متواتره آنست که استطاعت زاد و راحله است و محتمل است در خصوص این اخبار که مراد حضرت صلوات الله علیه این باشد که نفی کند قول جمعی را که می گویند استطاعت با فعل است و تا نکند کاشف نمی آید که مستطیع بوده است و اگر نکند کاشف می آید که مستطیع نبوده است و در این صورت مراد این است که استطاعت پیش از فعل است و در صورتی که ابا کند و نکند نیز مستطیع بوده است هر چند که توفیقات الهی نیز مدخل دارد اما به مرتبه نمی رسد که

مجبور شود در فعل و با عدمش مجبور شود بر ترک.

چنانکه در حسنه کالصحيح منقولست از حضر می که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله که من تشييع نمودم اصحاب خود را تا قادسيه که چهار فرسخ است تا نجف اشرف از طرف بيابان ايشان بمن گفتند بيا تا برويم و ما از جهه تو در اينجا سه روز صبر می کنيم من برگشتم و خرجی نداشتم حق سبحانه و تعالی آسان کرد و ملحق شدم به ايشان پس حضرت فرمودند که هر که را در شب قدر نوشته اند از جمله حاجيان نمی تواند که نرود بحج هر چند فقير باشد و کسی را که نوشته اند که حج خواهد کرد استطاعت حج ندارد هر چند غنی و صحيح باشد.

و از اين باب احاديث بسيار وارد شده است و چند وجه در جمع بين الاخبار وارد شده است و علما گفته اند یکی آن که نوشتن موافق علم است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳

و علم تابع معلوم است، و علت ديگر آن که توفيقات الهی از باب تفضل است و بعد از توفيق مجبور نمی شود بلکه سهل و آسان می شود و قبل از آن اختيار هست و ليکن به سبب اعمال قبيحه که باختيار او واقع شده است سلب توفيق می شود و بمنزله ممتنع می شود چنانکه فرموده است که اما آن کسی که در راه حق سبحانه و تعالی خيرات کند و متقی و پرهيزکار است عن قريب لطف خود را شامل حال او می کنيم که آسان می شود بر او اعمال خير و اما آن کسی که بخل ورزد و خواهد که مالش او را غنی کند

یا به شهوات عاجله قناعت نموده مستغنی داند خود را از نعماء غیر متناهیة ابدیه و تکذیب کند سخنان خدا و رسول را سلب توفیق از او می کنیم و آسان می شود بر او سیئات و مخالفت الهی از این جهت است که نه جبر است و نه تفویض و لیکن امریست میان هر دو و فراختر از میان آسمان و زمین حاصل آن که این معنی بسیار دقیق است و بدون افاضه الهی معلوم نمی شود

باب ترک الحج

(روی حنان بن سدیر عن ابیه قال ذکرک لأبی جعفر صلوات الله علیه البیت فقال لو عطّوه سنه واحده لم ینظروا) و مرویست در موثق کالصحیح از حنان بن سدیر صیرفی از پدرش و در اکثر نسخ عن ابیه از قلم نساخ افتاده است و در کافی موجود است و مثل صدوق که متبّع عادلست که نداند که حنان از امام محمد باقر روایت نمی کند، و جزم داریم که از قلم نساخ ساقط شده است و سدیر گفت که عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه خانه کعبه را حضرت فرمودند که اگر یک سال همه کس آن را معطل سازند و بحج نروند ایشان را مهلت نمی دهند و ظاهراً لم ینظروا بوده است و از قلم نساخ کافی ألفی زیاده است چنانکه در اینجا شده است.

و در صحیح از حماد منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مکرر به فرزندان خود می فرمودند که ملاحظه خانه کعبه می کرده باشید همیشه که از شما خالی نباشد که شما را مهلت نمی دهند

و فی خیر اخر لنزل علیهم العذاب.

و در حدیث

دیگر منقولست در حسن کالصحیح از حسین احمسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر مردمان همه ترک کنند حجرا مهلت نمی دهند ایشان را که عذاب را دیر بفرستد یا هر آینه نازل می شود بر ایشان عذاب الهی.

و در صحیح از ابو بصیر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که دین برپاست تا کعبه برپاست یعنی تا مردمان بحج و عمره می روند

باب الاجبار علی الحج و علی زیاره النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله

(روی حفص بن البختری و هشام بن سالم و معاویه بن عمّار و غیرهم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لو أنّ النَّاسَ ترکوا الحجّ لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلك و علی المقام عنده و لو ترکوا زیاره النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله لکان علی الوالی ان یجبرهم علی ذلك و علی المقام عنده فان لم یکن لهم مال أنفق علیهم من بیت مال المسلمین) این بابی است در جبر نمودن بر حج و بر زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله.

منقولست به صد و بیست و یک سند صحیح و قریب باین کالصحیح از حسن و قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر مردمان ترک کنند در سالی، که به زیارت خانه حق سبحانه و تعالی نروند از جهت حج یا عمره یا ترک نمایند ماندن در مکه معظمه را هر آینه بر امام زمان صلوات الله علیه یا نایب خاص یا نایب عام علی احتمال لازمست که جبر کنند مردمان را بر آن که بحج یا عمره بروند اگر چه جمعی قلیل باشند و هم چنین بر او لازمست که

جبر کند مردمان را بر آن که در آنجا مجاور شوند و هم چنین اگر مردمان ترک نمایند زیارت حضرت سید المرسلین را بر والی مسلمانان واجبست که ایشان را جبر نماید به زیارت و اقامت نزد آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷

صلی الله علیه و آله پس اگر نداشته باشند مؤنت حجرا یا مؤنت ماندن در آنجا را بر امام لازمست که صرف نماید بر ایشان از مال کافه مسلمین که از خراج ارض جمع می شود چون مصلحت کافه ایشان در آنست که اگر ترک بالکلیه کنند عذاب الهی بر ایشان نازل خواهد شد و بهترین مصالح ایشان رفع عذابست از ایشان، و غرض از این حدیث بیان لزوم اهتمام است در امر حج و زیارت حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم و اگر نه یکی از آیات و دلایل وجود واجبست آن که چنانست که عالمیان همه از روی شوق و ذوق می روند مگر آن که جبر کنند جمعی را، و از عظمت آیه آن که سالها کفار دشت بر مسلمانان مسلط بودند و منع احدی از حج و زیارت و اقامت نکردند به قدرت کامله الهی بلکه یوما فیوما در تزیاندند با آن که سال به سال موانع بیشتر می شود و خراجات عظیمتر رغبت مردمان بیشتر می شود و کثرت حاجیان عظیمتر الحمد لله رب العالمین.

و در صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر مردمان معطل سازند حجرا هر آینه بر امام واجبست که مردمان را جبر کند بر حج اگر خواهند و اگر نخواهند زیرا که حق سبحانه

و تعالی وضع نموده است این خانه را از جهت حج چنانکه فرموده است که «إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ الْخَيْبَةَ الْمَكِّيَّةَ» یعنی به درستی که اول خانه را که حق سبحانه و تعالی وضع نموده است که آن را زیارت کنند کافه عالمیان: خانه ایست که در مکه است و آن را با برکت کرده است که منافع دنیوی و اخروی بیابند، و هدایت کننده عالمیان باشد که از جمله آیات بیناتی که در آنجا مقرر فرموده است معرفت حقیقت واجب الوجود است و رسالت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و امامت ائمه معصومین صلوات الله علیهم بدانند چنانکه متصل باین آیه است که در آن آیات بینات هست که آن مقام ابراهیم است که گذشت

باب عَلَيْهِ التَّخَلُّفُ عَنِ الْحَجِّ

(روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ما تخلف رجل عن الحج الا بذنب و ما يعفو الله اکثر) این بابی است در سبب توفیق نیافتن و بازماندن از حج منقولست در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر کس توفیق رفتن حج نیابد این توفیق نیافتن البته از جهت معصیتی است که از او صادر شده است و آن چه را حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید بیشتر است از آن چه بان مؤاخذه می فرماید و چون گناه به مرتبه رسد که عفو قبیح باشد مؤاخذه می فرماید به سبب توفیق شاید متنبه شوند و باز کشت کنند تا حق سبحانه و تعالی نیز رحمت فرماید.

و در قوی کالصحیح منقولست از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله فرمودند که چرا امسال بحج نمی روی

عرض نمودم که معامله هست میان من و جمعی و کارها دارم و شاید که خیر در نرفتن باشد حضرت فرمودند که نه و الله هرگز خیر در ترک حج نمی باشد پس فرمودند که هر که توفیق حج نمی باید البته از جهت معصیتی است که از او صادر شده است و آن چه را حق سبحانه و تعالی عفو می فرماید بیشتر است از آن چه به آن مؤاخذه می فرماید (و روی ابو حمزه الثمالی عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹

سمعتہ يقول ما من عبد يؤثر على الحجّ حاجه من حوائج الدنيا الا نظر إلى المحلّقين قد انصرفوا قبل ان تقضى له تلك الحاجه) و به اسانید متکثره منقولست از ابو حمزه که گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه می فرمودند که هر بنده که مقدم دارد بر حج حاجتی از حاجات دنیوی را البته خواهند دید که حاجیان برگشته اند سرها تراشیده پیش از آن که حاجت او بر آورده شود و تراشیدن سر از علامات حج بوده است چون در آن زمان اکثر با موی سر می بودند و نمی تراشیدند سر را مگر در حج یا عمره و بتدریج بر طرف شد و اشاره به این معنی دارد قول حق سبحانه و تعالی که «لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ الْخ» یعنی قسم بذات مقدسم که حق سبحانه و تعالی خواب رسولش را درست کرد و البته داخل مسجد الحرام خواهید شد ایمن سرها تراشیده و تقصیر کرده و خوف نخواهید داشت، و آیه در فتح حدیبیه نازل شد و حضرت پیشتر از آن که بیرون آید در واقعه دیده بودند

که آن حضرت با اصحاب داخل مسجد الحرام خواهند شد سر تراشیده و تقصیر کرده. و چون در حدیبیه ممنوع شدند از دخول مسجد الحرام عمر گفت که تو گفتی که ما داخل خواهیم شد و نشدیم حق سبحانه و تعالی از جهت تصدیق حضرت این آیه را فرستاد و فایده نکرد و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من نگفتم که امسال خواهیم رفت و سال دیگر داخل شدند. و اکثر علماء را اعتقاد آنست که خواب آن حضرت در سال آینده واقع شد، و گمان بنده آنست که حضرت واقعه حجه الوداع را دیده بودند زیرا که آیه بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که حلق و تقصیر کرده داخل مسجد الحرام شوند و آن در سال آخر واقع شد که حج کردند ایمن و خوفی نداشتند و بعد از حلق و تقصیر منی داخل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰

مسجد الحرام شدند و ظاهر است که رؤیا هر چند دیرتر ظاهر شود اعتبارش بیشتر است چون دیرتر را دیده است چنانکه حضرت یوسف خواب دید که آفتاب و ماه و یازده ستاره او را سجده کردند و بعد از بیست سال و بروایتی چهل سال واقع شد هم چنان که در آیه بعد از این که حق سبحانه و تعالی فرموده است که رسولش را بر همه عالمیان غالب خواهد گردانید، و در احادیث بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که این غلبه در زمان حضرت صاحب الامر خواهد بود.

حاصل آن که بخاری احادیث بسیار نقل کرده است که عمر این شبهه را بر حضرت عرض

کرد و از حضرت جواب شنید و اکتفا نکرد باز به ابو بکر گفت و جواب شنید و فایده نکرد، و در اصل صلح نیز اظهار نفاق خود کرد که اگر پیغمبری چرا این قدر دناءت بر خود می گذاری و از عمر بدتر علمای ایشانند که اینها را می بینند و علی رغم شیعه تاویلات می کنند و علی رغم شیعه بجهنم می روند

باب دفع الحجّ إلی من یخرج فیها

[اگر بخاطر مرض نتواند حج به جا آورد]

(روی الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال ان كان موسرا حال بينه وبين الحجّ مرض او امر يعذره الله فيه فانّ عليه ان يحجّ عنه من ماله ضروره لا مال له) این بابی است در دادن اجرت حج به کسی که از جبهه او حج کند یا از جبهه خود کند.

به هیجده سند صحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر شخصی مال داشته باشد و مانعی از رفتن داشته باشد مانند بیماری یا مانعی که به آن حق سبحانه و تعالی او را معذور دارد مثل دشمنی که قصد کشتن او داشته باشد و ظن ضرر داشته باشد بلکه خوف ضرر کافی است پس به درستی که بر اوست که از مال خود شخصی را بحج فرستد که حج نکرده باشد تا به سعادت حج فایز شود و نایب مالی نداشته باشد که حج خودش را تواند کرد، و ظاهر علیه وجوبست پس اگر در ایام صحت تقصیر کرده باشد به آن که بر او واجب شده باشد ظاهرا از او مجزی باشد و اگر استطاعت مالی او را وقتی حاصل نبوده باشد ظاهرا دغدغه در اجزا نباشد، و در هر دو صورت احوط

آنست که اگر در حال حیات مانع زایل شود مرتبه دیگر بکند و اگر نکند بعد از وفات از او قضا کنند احتیاطاً

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۲

(و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال انّ امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر شیخا کبیرا لم یحجّ قطّ و لم یطق الحجّ لکبره ان یجهّز رجلا یحجّ عنه) و به بیست و پنج سند صحیح منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه امر فرمودند مرد پیر بسیار پیری را که هرگز حج نکرده بود و از جهه پیری سوار نمی توانست شد یا به سبب فربه بودن بسیار حج نکرده بود که آن مرد تهیه شخصی بکند و به نیابت خود بفرستد که از جهه او حج کند. و همین مضمون به سی سند صحیح از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر و از معاویه بن عمار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و از غیر ایشان به اسانید کالصحیح نیز وارد شده است از آن حضرت صلوات الله علیه (و سال معاویه بن عمّار ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل حجّ عن غیره أ یجزیه ذلک من حجّه الاسلام قال نعم) به سی و دو سند صحیح منقول است از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که حج کند به نیابت غیر آ یا مجزیست او را این حج از حجه الاسلام او فرمودند که بلی. این عبارت دو احتمال دارد اظهر آنست که مجزی باشد از حجه الاسلام نایب چنانکه از این باب احادیث

واقع شده است که مجزی است از حجه الاسلام او تا چیزی به هم رساند یعنی ثواب حجه الاسلام دارد.

و لهذا در احادیث صحیحه وارد شده است که از جبه نیابت نو حاجی را بگیرند تا او را ثواب حجه الاسلام باشد، و احتمال دیگر آن که راوی توهم کرده باشد که چون منوب تقصیر کرده است مشغول الذمه باشد و فایده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۳

نداشته باشد نیابت از جبه او و حضرت فرموده باشند که فایده دارد و میت بری ء الذمه می شود و بر این مضمون نیز احادیث بسیار وارد شده است و هر دو احتمال موافق واقع است ممکن است که هر دو مراد حضرت باشد علی سبیل البدلیه و از این باب نیز بسیار وارد شده است که اعم اراده فرموده اند و الله تعالی يعلم (و روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لو ان رجلا معسرا أحجّه رجل کانت له حجّه فان ایسر بعد ذلك کان علیه الحجّ و كذلك التائب و اذا عرف فعلیه الحجّ و ان کان قد حجّ) و منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر پریشان را شخصی به نیابت خود بحج بفرستد او را ثواب حجه الاسلام هست و اگر بعد از آن چیزی به هم رساند واجب است که حجه الاسلام را به جا آورد و هم چنین کسانی که عداوت اهل بیت داشته باشند و در حال عداوت حج کرده باشند چون عارف شوند مرتبه دیگر حج به جا می آورند. و ظاهرا اعاده وقتی می کند که حج تمتع بر ایشان

واجب باشد و افراد یا قرآن کرده باشند چنانکه داب ایشان است، و ممکن است که مرا از اول حج بذل باشد و اعاده مستحب باشد و هم چنین ناصب اگر حج اسلام کرده اعاده مستحب باشد. ظاهرا مراد از ناصب جمیع سنیانند که دیگری را بر علی بن ابی طالب صلوات الله علیه مقدم می دارند و خواهد آمد

[اگر چند نفر را به حج بفرستد]

(و روی سعید بن عبد الله عن موسى بن الحسن عن ابی علی احمد بن محمد بن مطهر قال کتبت إلی ابی محمد صلوات الله علیه أتی دفعت إلی سته انفس مائه دینار و خمسين دینارا لیحجوا بها فرجعوا و لم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۴

یشخص بعضهم و اتانی بعض و ذکر انه قد أنفق بعض الدنانیر و بقیت بقیه و انه یرد علی ما بقی و اتی قدرمت مطالبه من لم یأتنی بما دفعت الیه فکتب صلوات الله علیه لا تعرّض لمن لم یاتک و لا تاخذ ممن اتاک شیئا ممّا یاتیک به و الاجر فقد وقع علی الله عزّ و جلّ) و به اسانید صحیحه منقولست از ابو علی ممدوح که گفت عریضه نوشتم به خدمت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که من صد و پنجاه دینار طلا به شش نفر دادم که حج کنند و من مثاب باشم چون برگشتند ظاهر شد که بعضی نرفته بودند و بعضی که رفته بودند بعضی از اشرفیها را خرج کرده بودند و بعضی که زیاده آمده است آوردند که بمن دهند و من در خاطر دارم که از آنها که نرفته اند آن چه داده ام باز گیرم امر شما چیست؟ حضرت فرمودند در جواب عریضه که از آنهایی

که نرفته اند متعرض ایشان مشو و مطلب، و از اینها که آورده اند مگیر و مزد تو بر حق سبحانه و تعالی است اما آنها که آورده اند نمی باید گرفت چون حج کرده اند و زیادتی از ایشان است و اما آنهایی که نیاورده اند شاید عذری داشته باشند و ظاهر آنست که زر را داده است که ایشان. از جبهه خود حج کنند ممکن است که در این سال یا سال دیگر بکنند و ممکن است که دزد از ایشان برده باشد و بر تقدیری که جایز باشد گرفتن: مستحب است که نگیرند

[اگر نایب معذور شود]

(و روی البزنطی عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال سألته عن رجل اخذ حجّه من رجل فقطع علیه الطریق فاعطاه رجل آخر حجّه اخرى أ يجوز له ذلك فقال جایز له ذلك محسوب للاول والاخر و ما كان يسعه غير العدى فعل اذا وجد من يعطيه الحجّه) و به چهار سند صحیح و ده حسن کالصحیح منقولست از احمد بن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۵

محمد که از حضرت امام ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که حجّه بگیرد از شخصی و راهزنان او را برهنه کنند و هر چه داشته باشد ببرند و نتواند رفت پس شخصی دیگر حجّه به او دهد آیا جایز است که بگیرد یا از اول نیز مجزی خواهد بود حضرت فرمودند که جایز است او را گرفتن حجّه دیگر و از جبهه اولین و دومین هر دو مجزی است بلکه اگر کسی دیگر به او حجه دهد واجبست که چنین کند تا از جبهه هر دو حج کند، و این حدیث محمولست

بر آن چه سابقاً گذشت که غرض اولین این باشد که اجیر حج از جبهه خود بگیرد و او را ثواب باشد، و اگر از جبهه اولین بعنوان حجه الاسلام باشد که خود نتواند رفت یا قضا از میت باشد حمل بر این می کنیم که حجه دیگر بگیرد که غرض ثانی این باشد که حج بفعل آید و او را ثواب باشد یا آن که بر تقدیر وجوب سال دیگر حج کند و طی مسافت از هر دو باشد اما اگر اجیر شود که از جبهه دو میت است حجه الاسلام به جا آورد در یک سال جایز نیست به اتفاق علما و باخباری که خواهد آمد (و روی جمیل بن درّاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل لیس له مال حجّ عن رجل او احجّه غیره ثم اصاب مالا هل علیه الحجّ فقال یجزئ عنهما) و در صحیح از جمیل منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که او را مالی نباشد که حج بر او واجب باشد، و به نیابت کسی حج رود یا کسی به او بذل کند مالی که بحج رود یا او را با خود ببرد بحج و بعد از آن مالی به هم رساند آیا مرتبه دیگر واجبست که بحج رود حضرت فرمودند که آن چه کرده است از هر دو مجزیست. و ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۶

مراد این حج باشد که چون اول او را همراهی کرده است از ثانی نیز بهره داشته باشد یا حجی که از دیگری کرده است مراد این باشد که او زر داده باشد که

در ثواب شریک باشد و اظهر آنست که جواب مسأله دویم را فرموده باشند و اوّل را بظهور گذاشته باشند یا آن که پیشتر جواب داده باشند (و قیل لأبی عبد الله صلوات الله علیه الرجل یاخذ الحجّه من الرجل فیموت فلا یترک شیئا فقال اجزات عن المیت و ان کانت له عند الله حجّه اثبتت لصاحبه) این مضمون در حسن کالصحیح و موثق و قوی منقول است که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کردند که هر گاه شخصی حجه بگیرد از شخصی و بمیرد و چیزی نگذارد حضرت فرمودند که مجزیست از آن میت به تفضّل الهی، و اگر نایب را نزد حق تعالی حجبی باشد از جهة منوب مقرر می شود و ثوابش را به او می دهند و محمولست بر آن که منوب چیزی دیگر نداشته باشد یا وصی یا وارث تقصیر نکرده باشند یا حج نیابت سنت باشد و این بیشتر می بوده است و بسیار نادر بوده است که کسی حج نکرده باشد و استبعادی ندارد که حج کرده نایب را به منوب عنه دهند که نایب به سبب آن حج از عذاب الهی خلاص شود و ثوابش را به منوب عنه دهند که او نیز از عذاب الهی خلاص شود.

[حج از میت]

(و سال سعید بن عبد الله الاعرج ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الصیروره أ یحجّ عن المیت فقال نعم اذا لم تجد الصّروه بما یحجّ به و ان کان له مال فلیس له ذلک حتی یحجّ من ماله و هو یجزئ عن المیت کان له مال او لم یکن له مال) و منقولست در صحیح از

بزنطی از کرام موثق از سعید ثقه که گفت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۷

سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و به همین معنی به اسانید صحیحه منقولست از سعید بن ابی خلف که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از نو حاجی که پیشتر از جهت خود حج نکرده باشد آیا به نیابت میت حج می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی هر گاه پیشتر نداشته باشد قدری از آن مال که به آن حج تواند کرد، و اگر پیشتر آن مقدار مال داشته باشد که حج تواند کرد و نکرده باشد و حج در ذمه اش قرار گرفته باشد نمی تواند نایب شدن و مجزی نیست از او تا حج نکند از مال خود اگر چه بعنوان گدائی و سقایی باشد.

و ظاهرا این حدیث آنست که اگر حال مالی داشته باشد نایب نمی تواند شد و بر هر حالی مجزیست از میت خواه مالی داشته باشد یا نداشته باشد اما اثم است که اول حج خود را نکرده است، و ظاهر این حدیث اینست امر به شیء نهی از ضد او نیست، و اکثر علما می گویند که حج او باطل است و این مسأله نه از باب امر به شیء است که نهی از ضد باشد بلکه از قبیل نهی در عبادتست که مستلزم فساد است نزد اکثر محققین زیرا که حضرت نهی فرمودند از حج از غیر تا از جبهه خود حج نکنند، و تاویل کرده اند این حدیث را به آن که و هو یجزی ضمیر راجع است به جزء اول حدیث و مراد این است که حج ضروره

صحیح است و از میّت مجزی است خواه میّت مال داشته پیشرو حج بر او واجب باشد و خواه نداشته باشد و حج مستحب باشد و رفع توهّم جمعی فرموده اند که می گویند حج نو حاجی صحیح نیست یا رفع توهّم کرده باشند که بر تقدیر که بر هیچ یک واجب نبوده باشد حج نیابت دیگری صحیح است و هر چند میّت بر او حجه الاسلام واجب نباشد حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او بلکه در نامه عمل نایب نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۸

می نویسد که حجه الاسلام کرده است و ثواب حجه الاسلام را به ایشان می دهند اگر مستطیع نشود و بعد از استطاعت مرتبه دیگر بحج می رود و ثواب دو حجه الاسلام دارد یکی استحقاقی و دیگری تفضلی چنانکه احادیث صحیحه بر این مضمون وارد است

[اگر نایب از مکان دیگر حرکت کند]

(و روی الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل اعطی رجلا - حجه یحج بها عنه من الکوفه فحج بها عنه من البصره قال لا باس اذا قضی جمیع مناسکه فقد تم حجه) و به چهار ده سند صحیح و بسیاری از حسن و موثق کالصحیح منقولست از حسن از علی از حریر بن عبد الله چنانکه در کافی و در تهذیب است و ظاهرا از قلم نساخ افتاده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که حجه بدهد به شخصی که به نیابت او از کوفه بحج رود و او از راه بصره بحج رود حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه جمیع مناسک را به جا آورده باشد حجش تمامست چون مقصود بالذات

حجّست و برائت ذمه است و ظاهر حدیث آنست که از اجرت چیزی را پس نمی گیرد و کم نمی کند.

و جمعی گفته اند که مستحق اجرت نیست، و جمعی گفته اند که اگر خرج راه کوفه بیشتر باشد و مطلوب شرعی نیز باشد در تعیین راه چنانکه در مثال مذکور که همیشه خرج راه کوفه بیشتر بوده است چنانکه خواهد آمد و مزیت و زیادتى بر همه راهها دارد که زیارت ائمه معصومین صلوات الله علیهم نیز دست بهم می دهد هر چند در عقد اجارت شرط زیارت نکرده باشد و لیکن سبب قبول حج می شود و ظاهر آنست که شرط رفتن از کوفه به اعتبار این کمالات است تفاوت را به نسبت اجرت کم می کنند و اگر داده اند از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۹

او پس می گیرند و خالی از قوت نیست که مجموع اجر ترا پس گیرند و لا اقل تفاوت را و احوط و اولی آنست که مستاجر پس نگیرد و اجیر تمام را پس دهد و بر تقدیر پس گرفتن آیا صرف وجوه بر می کنند اگر وصیت بحج کرده باشد یا حجی دیگر می گیرند یا به وارث می دهند و وسط اولی است و الله تعالی يعلم

[اگر در نوع حج مخالفت کند]

(و روی ابن محبوب عن هشام بن سالم عن ابی بصیر عن احدهما صلوات الله علیهما فی رجل اعطی رجلا دراهم یحجّ بها عنه حجّه مفرده یجوز له ان یتمتّع له بالعمره إلى الحجّ قال نعم انما خالفه إلى الفضل و الخیر) و به اسانید صحیحه و حسنه سابقه منقول است از یکی از دو معصوم صلوات الله علیهما در شخصی که به شخصی شاهی چند بدهد که به نیابت او

حج افراد به جا آورد آیا جایز است که احرام بگیرد به عمره که تمتع یابد بعد از آن تا حج یعنی اگر حج تمتع به جا آورد خوبست حضرت فرمودند که بلی مخالفت او کرده است به چیزی که افضل و بهتر است و ظاهر آنست که حج مستحبی باشد که نایب فرستاده باشد از دور مانند کوفه که هر سه نوع جایز باشد و نایب بهتر را در اختیار کرده باشد.

و کالصحیح از حریر نیز منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به همین مضمون، و کالصحیح وارد است که مخالفت منوب عنه نکند و آن در صورتی است که از اهل مکه و حوالی آن بوده باشد و حج افراد یا قرآن بر ایشان واجب باشد با تقیّه کرده باشند

[نیابت از ناصب]

(و قال وهب بن عبد ربّه للصادق صلوات الله علیه أ يحجّ الرّجل عن النّاصب فقال لا قلت فان كان ابی فقال ان كان اباك فحجّ عنه) و منقول است از وهب ثقه که کتاب او از اصولست و ظاهر است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۰

صدوق از اصل او برداشته است یا از کتاب حسن بن محبوب و کلینی در حسن کالصحیح و شیخ در صحیح از او روایت کرده اند که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا کسی به نیابت ناصبی حج می تواند کرد حضرت فرمودند که نه عرض نمودم که اگر پدرم باشد می توانم کرد حضرت فرمودند که اگر پدرت باشد پس به نیابت او حج کن.

و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست که گفت نوشتم به خدمت حضرت امام محمد تقی

صلوات الله عليه یا حضرت امام علی نقی سلام الله عليه که اگر کسی به نیابت ناصبی حج کند گناه دارد و آیا ناصبی از آن منتفع می شود یا نه حضرت نوشتند که به نیابت او حج نمی توان کرد و ناصبی را با خود بحج نمی توان برد. و ناصبی را اطلاق می کنند بر کسی که اظهار کند عداوت اهل بیت را و بر جمیع مخالفان و روی ان الصادق صلوات الله عليه اعطی رجلا ثلثین دینارا فقال له حج عن اسماعیل و افعل و افعل و لک تسع و له واحده کلینی روایت کرده است در قوی از عبد الله بن سنان و طریق صدوق به او صحیح است که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه به شخصی سی مثقال طلا دادند و او را اجیر ساختند که به نیابت فرزندش اسماعیل که فوت شده بود حج کند تطوعا حج تمتع و یک یک از مناسک را به او می فرمودند از اول احرام به عمره تا آخر حج که فلان کار خواهی کرد و فلان کار خواهی کرد تا آن که شرط کردند بر او هروله وادی محسّر را که مستحب است همه را بر او شرط فرمودند بعد از آن فرمودند که هر گاه حج باین عنوان از جهه او به جا آوری ثواب یک حج در نامه عمل او می نویسند که زر داده است و ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۱

نه حج در نامه عمل تو می نویسند از جهه تعبی که می کشی و این ده به اعتبار آنست که حق سبحانه و تعالی فرموده است که «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا».

[اگر به نیابت دو نفر حج به جا آورد]

(و روی ابان بن عثمان عن یحیی الازرق عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال من یحج عن انسان اشترکا حتی اذا قضی طواف الفریضه انقطعت الشکره فما کان بعد ذلك من عمل کان لذلك الحاج) و در موثق کالصحیح منقول است از یحیی بن عبد الرحمن که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر که به نیابت کسی حج کند هر دو در ثواب شریکند تا وقتی که طواف واجب را به جا آورد شرکت بر طرف می شود. و دور نیست که به سبب این باشد که عمده افعال حج زیارت خانه است و پیشتر گذشت که وقوف عرفات و مشعر و منی مقدمه حجند و سعی، و طواف نسا فی الحقیقه از جهت حلال شدن بقیه محرّماتست بر او مثل صید و نساء و بوی خوش بر احتمالی که خواهد آمد (و قال صلوات اللہ علیہ فی رجل اعطی رجلاً مالاً یحج عنه فحج عن نفسه فقال هی عن صاحب المال) و منقولست در صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند در شخصی که مالی به شخصی دهد که به نیابت آن شخص حج کند و او از جهت خود حج کند حضرت فرمودند که آن از صاحب مال است. و مشهور آنست که از هیچ یک مجزی نیست به اعتبار احادیث نیت چون از آن که می بایست نیت نکرده است و از خود که نمی بایست نیت کرده است، و ممکن است که مراد حج سنتی باشد و حق سبحانه و تعالی ثواب آن را به صاحب مال دهد و اگر چه نایب را مرتبه دیگر

حج باید کرد چون مشغول

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۲

الذمه است بحج نیابت و الله تعالى يعلم

[نیابت کردن زن]

(و لا باس ان تحج المرأة عن المرأة و الرجل عن الرجل و لا باس ان يحج الصيرة عن الصيرة و الصيرة و الصيرة عن غير الصيرة و غير الصيرة عن الصيرة) و باکی نیست در حج نیابت که زن بدل از زن حج کند و زن بدل از مرد حج کند و مرد بدل از زن حج کند و باکی نیست که نو حاجی بدل از نو حاجی حج کند و نو حاجی بدل از حاجی کند و حاجی بدل از نو حاجی حج کند. بلکه احادیث صحیحه دلالت می کند بر آن که نو حاجی بهتر است که او نیز باین سعادت فایز شود و آن چه پیش عوام مشهور است آنست که حاجی بهتر است از نو حاجی به اعتبار آن که کسی که پیشتر حج کرده است مسایل و جاها را خوب می داند و می شناسد و چنین نیست بلکه می باید که عالم باشد به مسائل حج خصوصاً هر گاه خواهند که حج واجب را به جا آورند بدل از زنده یا مرده و شناختن مواضع افعال حج اظهر من الشمس است و بهر جا که می رسد جمعی کثیر هستند که می گویند که این کجاست و دغدغه در حج کرده ها بسیار است چون غالب اوقات عارف به مسایل نیستند و مرتبه اول که خود را اجیر کردند واجبست که مسایل حج و نماز بلکه روزه را نیز بدانند و از آن جمله قرائت حمد

و تسیحات و تلبیه را یاد گیرند بلکه شکایات حجرا بدانند و چون سعی نمی کنند غالباً حج اول باطل است و مشغول الذمه آن حجتند و دیگر که خود را اجیر می سازند اجاره باطل است و ضامن حج اول و زرهای ما بعدند و احادیث بر جواز آن چه مذکور شد بسیار است، و در بعضی اخبار وارد است که زن نیابت می تواند کرد هر گاه عالم باشد و مؤمن، بسیار زنی که اعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۳

باشد از مرد.

و در صحیح از رفاعه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که زن حج می تواند کرد بدل از برادر و خواهر و پدر و پسر خود.

و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که مرد بدل از زن و زن بدل از مرد حج می توانند کرد.

و در دو حدیث قوی وارد شده است که زن نو حاجی سزاوار نیست که حج به نیابت کند از زن یا مرد: محمول است بر غالب اوقات که زنان مسائل خود را کمتر می دانند یا به اعتبار آن که هر چند زنان از خانه بیرون نروند تا ضرور شود بهتر است خصوصاً در این اوقات که دغدغه می شود که حج واجب خود را نتوانند کرد و باید که نایب بگیرند مگر آن که شوهر یا محارم ایشان همراه باشند

[حج از مال زکات]

(و روی حریر بن محمد بن مسلم قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الصروره أ یحج من مال الزکاه قال نعم) و به پنجاه و دو سند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ از شخصی که حج نکرده باشد زکات می تواند گرفت که بحج رود فرمودند که بلی و احادیث صحیحه گذشت بر این مضمون در کتاب زکات (و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه الرجل يخرج في تجاره إلى مكة او يكون له ابل فيكربها حجته ناقصه ام تامه قال لا بل حجته تامه) به پانزده سند صحیح از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۴

جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه از جبهه تجارت به مکه معظمه رود یا شتر خود را به کرایه دهد و به مکه رود آیا حجش ناتمامست یا تمامست حضرت فرمودند که ناتمام نیست بلکه تمامست. غرض راوی این است که چون حج از اعظم عبادات بدنی است مشروط است به نیت قربت به اتفاق علما و هر گاه قصد تجارت یا اجاره داشته باشد خالص نخواهد بود پس ناقص خواهد بود که جزو نیت را ندارد یا کامل نیست به اعتبار آن که با نیت قربت ضم کرده است تجارت را پس لله نخواهد بود و ظاهراً مراد حضرت آنست که این نیت منافات ندارد با نیت قربت چون ممکن است که غرض تجارت بالعرض باشد و مقصود بالذات حج باشد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که آدمی بصیر است بر نفس خود حال خود را خوب می داند که کدام مقصود بالذات است یا آن که ممکن است که غرض از تجارت نیز رضای الهی باشد به آن که نفقه خود و عیال واجب التّفقه خود را تحصیل نماید تا محتاج خلق نباشد

و رو سیاه دارین نگرده و یا از جهه توسعه بر عیال کسب نکنند یا از جهه فقرا و مساکین و از جهه حج کردن هر سال و جهاد کردن و سایر واجبات و مندوبات مالیه. و پیش گذشت در این باب اخباری چند و مع هذا حج عبارت است از افعالی چند که می باید آنها را بقصد قربت واقع سازد پس ممکن است که کلّ راه را بقصد باطل طی کند و چون به مکه معظمه یا میقات رسد افعال حج را واقع سازد.

چنانکه در حسن کالصحیح منقولست از معاویه بن عمار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بسیار است که شخصی غرضش از سفر آنست که از عراق به یمن رود یا به بلاد غیر آن و به مکه رسد و به بیند که مردمان متوجّه حجند او نیز با ایشان متوجّه حج شود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۵

حج کند آیا این حج از حج اسلام مجزیست؟ فرمودند که بلی و خواهد آمد و مثل حدیث متن نیز منقولست در موثق از آن حضرت صلوات الله علیه که نیت تجارت و کرایه دادن شتر ضرر ندارد و اگر هر دو مقصود باشد یعنی در اصل رفتن بلکه اگر رفتن بقصد حرام باشد و نماز را تمام کند حجش صحیح است و بر تقدیری که مقدمه حج که رفتن است واجب باشد منافات ندارد که بقصد باطل بفعل آورد چون اصل رفتن عبادت نیست و واجباتی که عبادت نباشند نیت در آنها شرط نیست مثل ازاله نجاست که اگر کسی ازاله نجاست را از آب مغصوب واقع

سازد و شخصی را جبر کند که جامه نجس او را پاک کند و در برابر او آب کشد در آن جامه نماز می تواند کرد و اما ممکن است که همه به نیت عبادت شوند که همه را بقصد قربت واقع سازد لهذا نیتی که از شارع بما رسیده است در حج از اول گرفتن احرام است که اول افعال حجست وارد شده است و شکی نیست در آن که رفتن بحج به قصدهای باطل بد است چنانکه گذشت و کالصحیح وارد است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که عنقریبست که زمانی بیاید که حج پادشاهان از جبهه تفرّج و تماشا باشد و حج توانگران از جبهه تجارت باشد و حج درویشان از جبهه گدائی باشد

باب حجّ الجمال و الاجیر

(روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه حجّه الجمال تامّه ام ناقصه قال تامّه قلت حجّه الاجیر تامّه ام ناقصه قال تامّه) این بابی است در بیان آن که شتربان و جمعی که خود را به اجاره می دهند که حج کنند یا نوکر می شوند که خدمت کنند صحیح است یا نه چون مقصود بالذات ایشان حج نیست.

به سیزده سند صحیح منقولست از ابن عمّار که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا حج شتربان یا ساربان تمام است یعنی ممکن که تمام باشد و ساربان بودن مانع هست از صحت یا ناقص است که باطل است هر گاه قصد ایشان کرایه باشد و قصد قربت نباشد یا منضم باشد و خالص نباشد؟ حضرت فرمودند که تمام است. یعنی کرایه سبب نقص حج

نیست به تفصیلی که در حدیث سابق مذکور شد، عرض نمودم که حج اجیر که خود را به اجاره داده باشد که در راه نوکری کند و خدمات را واقع سازد و ما زاد و راحله او را بدهیم، یا اجیری که خود را به اجاره می دهد که به نیابت میت یا حی بحج می رود آیا تمامست یا ناقص چون غرضش مال است نه رضای الهی حضرت فرمودند که تمام است و ممکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۷

است که غرضش از اجیر شدن رضای حق سبحانه و تعالی باشد که به سعادت دارین فایز شوند.

حاصل آنست که هر گاه اجیر شدن فی نفسه منافات نداشته باشد با اخلاص کافی است و این معنی ندارد که حج ایشان البته تمام باشد بلکه حج اکثر علما و فضلا تمام نیست چون شرایط حج تمامی بسیار است و اکثر ایشان نمی دانند مکاری و نوکر چه دانند

باب الزجل يموت و عليه حجه الاسلام و حجه في نذر عليه

(روی الحسن بن محبوب عن علی بن رئاب عن ضریس الكناسی قال سالت ابا جعفر صلوات الله عليه عن رجل عليه حجه الاسلام نذر نذرا فی شکر لیحجّن به رجلا إلى مکة فمات الذي نذر قبل ان يحج حجه الاسلام و من قبل ان يفي بنذره الذي نذر قال ان كان ترك ما لا يحج عنه حجه الاسلام من جميع المال و اخرج من ثلثه ما يحج به رجلا لنذره و قد وفي بالنذر و ان لم يكن ترك مالا الا بقدر ما يحج به حجه الاسلام حج عنه بما ترك و يحج عنه وليه حجه النذر انما هو مثل دين عليه) این بابی است در بیان حال شخصی که بمیرد و بر او

واجب شده باشد حجه الاسلام و حج نذر به پنج سند صحیح و شش حسن و موثق کالصحیح منقول است از ضریس که ساکن بود در محله کناسه از کوفه گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که حجه الاسلام بر او واجب شده باشد و حجه را نذر کرده باشد به شکرانه نعمتی که اگر حق سبحانه و تعالی این نعمت را کرامت کند شخصی را به مکه فرستم که حج کند و این شخص بمیرد پیش از آن که حجه الاسلام را به جا آورد و پیش از آن که وفا کند به نذری که کرده است؟ حضرت فرمودند که اگر مالی گذاشته باشد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۹۹

حجه الاسلام را از اصل مال بیرون می کنند و حج نذر را از ثلث مال او بیرون می کنند و وفا بنذر خود کرده است به گذاشتن مال و وصیت کردن و اگر آن مقدار نگذاشته باشد که هر دو را بیرون توان کرد بلکه یکی را بیرون توان کرد حجه الاسلام را بیرون می کنند از آن چه گذاشته است و وارث یا پسر بزرگتر به نیابت میت حج نذر را می کنند زیرا که بمنزله دین است که در ذمه اوست.

و اشهر میان علما آنست که هر واجب مالی را از اصل مال بیرون می کنند و اگر مال نگذاشته باشد بر ولی واجب نیست پس قضای ولی بر سبیل استحبابست علی المشهور و ممکن است که اخراج نذر از ثلث از جهه آن باشد که چون مشغول الذمه بحج واجب بوده است نذر صحیح نباشد و چون بلفظ در آورده است

سنت باشد و وجه آن گفته اند که می باید که متعلق نذر راجح باشد که اقلاً آن فعل مستحب باشد تا نذر منعقد شود، و چون مشغول الذمه: حج مستحب نمی تواند کرد پس نذر منعقد نشود

باب ما جاء في الحج قبل المعرفه

(روی عمر بن اذینه قال کتبت إلى ابی عبد الله صلوات الله علیه أسأله عن رجل حج ولا یدری ولا یعرف هذا الامر ثم من الله علیه بمعرفته و الدینونه به أ علیه حججه الاسلام قال قد قضی فریضه الله و الحج احب إلى) منقولست در صحیح به یک سند و آن چه قدوه المتأخرین و زین الزاهدین مولانا احمد اردبیلی ذکر کرده است که چون صدوق بهر یک از رجال این سند طریق دارد بحسب ضرب قریب به بیست هزار سند صحیح و سی هزار سند حسن کالصحیح دارد و بسند آینده صحیح صحیحه الفضلا دویست و پنجاه هزار سند می شود که صد هزار صحیح و صد و پنجاه هزار حسن کالصحیح می شود که همه سند صدوقست، و آن چه شیخ طوسی علیه الرحمه سند دارد از غیر سند صدوق در همین حدیث اضعاف مضاعفه سند صدوقست، و آن چه این ضعیف سند دارد اضعاف مضاعفه ریگ بیابانها و قطرات باران و برگ درختان و ستارگان آسمانست و شکی نیست در صحت آن چه آن زین العارفین فرموده اند، و لیکن آن چه بنده ذکر می کنم از اعداد مختلفه اسنادیست که صدوق دارد و اگر همین حدیث را شیخ نیز ذکر کرده باشد اسانیدی که شیخ را هست از طریق صدوق ذکر می کنم.

مجملاً ابن اذینه ذکر کرده است که نوشتم عریضه به خدمت حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۱

امام

جعفر صادق صلوات الله عليه و سؤال کردم از شخصی که عارف به امامت ائمه معصومین صلوات الله عليهم نبوده باشد پس حق سبحانه و تعالی انعام فرماید بر او به آن که او را هدایت فرماید به راه حق و متدین شود بدین حق و شیعه اثنی عشری شود آیا بر او واجبست که حجه الاسلام را اعاده کند حضرت فرمودند که بتحقیق که واجب الهی را به جا آورده است و اگر مرتبه دیگر حج کند محبوبتر است نزد من.

و به بیست و چهار سند صحیح منقولست از برید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که حج کرده باشد تا به آخر آن چه مذکور شد، و بعد از آن گفت برید در این روایت و ابن اذینه بعد از روایت متن که باز عرض نمودم از شخصی که ناصبی باشد و عداوت اهل بیت داشته باشد اما متدین و صالح باشد موافق مذهب باطلش و حج کرده باشد و حق سبحانه و تعالی بر او انعام کرده باشد و هدایت کرده باشد او را و شیعه اثنی عشری شده باشد حجه الاسلام را قضا می کند؟ حضرت فرمودند که اگر قضا کند محبوبتر است نزد من.

و صدوق در صحیح و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده اند از زراره و بکیر و فضیل و فضل و محمد بن مسلم و برید از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که از ایشان پرسیدند که هر گاه شخصی مذهب باطلی داشته باشد مانند خوارج و مرجئه و عثمانیه و قدریه و حق

سبحانه و تعالی او را هدایت کند و شیعه شود آیا اعاده می کند نمازها و روزها و زکاه و حج را فرمودند که هیچ یک را اعاده نمی کند بغیر از زکات چون زکات را می باید به شیعه اثنی عشری دهد و نداده است. بدان که شکی نیست که ایمان شرط است در صحت همه عبادات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۲

به اخبار متواتره و اجماع شیعه پس جمیع عباداتی که کرده اند باطل است و لیکن چنانکه حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است که چون کافر مسلمان شود اسلام محو می کند هر چرا پیشتر کرده است و ساقط می سازد قضای عباداتی که در ذمه کفار قرار گرفته است و هم چنین این کفار را تفضل فرموده است که چون شیعه شوند هر چند عبادات سابقه ایشان باطل بوده باشد قضا نمی باید کرد و بعضی دغدغه کرده اند که اگر حج تمتع نکرده باشد و یا طواف نساء نکرده باشد لازمست که حجرا قضا کند و اگر حج تمتع کرده باشد و طواف نسا نکرده باشد خود قضا کند طواف نسا را یا نایی بفرستد تا زنان بر او حلال شوند. و چنین نیست زیرا که احادیث صحیحه متکثره وارد شده است که قضا نمی کند و احرام ایشان صحیح نبود تا طواف باید کرد اما مستحب است اعاده حج چنانکه در این روایات مذکور است و چند حدیثی که وارد شده است که اعاده کند محمولست بر استحباب بی دغدغه (و روی عن ابی عبد الله الخراسانی عن ابی جعفر الثانی صلوات الله علیه قال قلت له انی حججت و انا مخالف و حججت حجّتی هذه و قد منّ الله

علی بمعرفتکم و علمت انّ المذی كنت علیه کان باطلا۔ فما تری فی حجّتی قال اجعل هذه حجّه الاسلام و تلک نافلة) و منقولست از ابی عبد الله خراسانی و ظاهرا فتح بن یزید جرجانی است و استرabad از خراسانست، و شیخ و نجاشی ذکر کرده اند او صاحب مسایل است و از مسایل او در معرفه الله ظاهر می شود که فاضل بوده است و ظاهر می شود که او به خدمت حضرت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی رسیده است و کتابش معتمد طایفه است و شیخ طریق صدوق را بکتاب نقل کرده است از محمد بن الحسن از مختار بن بلال یا بلال بن مختار از فتح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۳

پس کالصحیح از او منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که سابقا که حج کردم سنی بودم بنا بر این بحج آمده ام و حق سبحانه و تعالی را منت بر من است که عارف شدم بحق شما و امامت شما و دانستم که مذهب سابقم باطل بود چه می فرمایید در این حج حضرت فرمودند که این حجرا حججه الاسلام کن و بقصد حججه الاسلام به جا آور و حج سابق را نافلة کن و ظاهر می شود که بنا بر حج سابق گذاشتن به اعتبار رخصت بود پس می تواند که قصد حججه الاسلام کند این حج را موافق واقع.

و اول که باطل بود می توانست که آن را حججه الاسلام کند بحسب رخصت چرا نتواند که حج تطوع کند چنانکه گذشت در اعاده نماز به جماعت.

و کالصحیح از علی بن مهزیار منقولست که ابراهیم همدانی

عریضه نوشت به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که من بر خلاف حق بودم و حج اسلام را بعنوان حج تمتع کرده ام حضرت فرمودند که حجت را اعاده کن و ظاهرش استحباب است، و محتمل است که چون به اعتقاد سابقش حج تمتع صحیح نبوده است واجب باشد که اعاده کند.

و در صحیح از بزنی منقولست از علی از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که اگر شخصی پریشان باشد و شخصی او را بحج برد ثواب حج اسلام را دارد و چون مال بهم رساند بر اوست که مرتبه دیگر حج کند، و هم چنین است ناصبی هر گاه عارف شود حج می کند اگر چه پیشتر حج کرده باشد و این محمولست بر استحباب و اما جزو اول این حدیث و موثقه کالصحیح ابو العباس که مثل این است که اگر برادران او را بحج برند مجزیست از حجه الاسلام و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۴

چیزی به هم رساند حج کند اکثر حمل بر استحباب کرده اند و ممکن است که اعاده به سبب این باشد که شرایط بذل متحقق نشده باشد به آن که خود به راه افتاده باشد بی آن که کسی او را برده باشد و هر شب در خانه برادری چیزی می خورده باشد و کسی او را سوار کرده باشد در چنین صورت اعاده لازمست و در این مسأله شکی نیست که استطاعت زاد و راحله و نفقه عیال تا وقت برگشتن شرط است در وجوب حج اسلام و اگر بدون استطاعت حج کند بعد از استطاعت اعاده واجبست و در بذل

همه اینها ضرور است که اگر نشود باز حج می باید کرد در وقت استطاعت

باب ما جاء فی حجّ المجتاز

(روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبى عبد الله صلوات الله عليه الرجل يمرّ مجتازا يريد اليمن او غيرها من البلدان و طريقه بمكّه فيدرك الناس و هم يخرجون إلى الحجّ فيخرج معهم إلى المشاهد يجرئه ذلك عن حجّه الاسلام قال نعم) این بابی است در بیان حج راه گذری که بقصد حج نرفته باشد به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که هر گاه شخصی اراده حج نداشته باشد بلکه اراده یمن یا شهرهای دیگر داشته باشد و راهش از مکه معظمه باشد و وقتی برسد که مردمان بحج رفته باشند یا روند یعنی به جانب عرفات از جهت حج و با ایشان حج کند آیا این حجش از حج اسلام مجزیست فرمودند که بلی و تفصیل این معنی اندکی پیشتر گذشت

باب حجّ المملوک و المملوکه

(روی حریر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال کلّما اصاب العبد المحرم فی احرامه فهو علی السّید اذا اذن له فی الاحرام) بابی است در بیان حج غلام و کنیز که حج ایشان صحیح است با اذن مولی و لیکن از حجّه الاسلام مجزی نیست از صدوق و شیخ به شصت و چهار سند صحیح و از کلینی در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر کفاره که بر بنده محرم لازم شود به سبب محرماتی که از بنده صادر شود بر سید است هر گاه آقا او را رخصت داده باشد که محرم شود.

و به اسانید صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام

رضا صلوات الله علیه از بنده که صیدی را شکار کند آیا کفاره اش بر آقااست حضرت فرمودند که بر مولای او چیزی نیست. و حمل می توان کرد بر آن که چون بنده چیزی نمی دارد و کفاره بر او لازم شود بر مولا لازم نیست که کفاره او را بدهد بلکه مولی می باید که کفاره او را بدهد یا بگوید که روزه بگیرد و بهتر آنست که مولی کفاره او را بدهد. و به بیست و چهار سند صحیح منقولست از عبد الله بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از محرمی که غلامش محرم نباشد و صیدی را شکار کند و مولی او را امر به شکار نکرده باشد حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۷

فرمودند که بر مولای او چیزی نیست و کفاره بر غلام نیز نیست چون محرم نیست مگر آن که در حرم باشد روزه خواهد گرفت (و روی الحسن بن محبوب عن الفضل بن یسار قال سالت ابا الحسن صلوات الله علیه فقلت یكون عندی الجوارى و انا بمکه فامر هن ان یعقدن بالحجّ یوم الترویة فاخرج بهنّ فیشهدن المناسک او اخلّفهنّ بمکه قال فقال ان خرجت بهنّ فهو افضل و ان خلّفتهنّ عند ثقه فلا باس و لیس علی المملوک حجّ و لا عمره حتّی یعتق) در موثق کالصحیح منقولست از فضل که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و عرض نمودم که کنیزان با خود می برم به مکه معظّمه آیا ایشان را امر کنم که در روز هشتم ذی حجه احرام بحج بگیرند با من و ایشان را ببرم

تا حج به جا آورند یا ایشان را در مکه بگذارم؟

حضرت فرمودند که اگر ایشان را با خود ببری افضل است و اگر ایشان را نزد ثقه معتمدی بگذاری باکی نیست. و گذاشتن نزد ثقه از جهت آنست که عرض این کسند مبادا نزد کسی بگذاری که زنا کنند یا بگریزند یا منکر شوند و فی الحقیقه این شرط مؤید استحباب بردنست چون ثقه معتمد بسیار نادر است که بحج نرود پس فرمودند که بر بنده حج و عمره واجب نیست تا آزاد نشوند و اگر با خود برد ایشان را قصد خواهند کرد (و روی مسمع بن عبد الملک عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لو انّ عبدا حجّ عشر حجج کانت علیه حجه الاسلام اذا استطاع إلى ذلك سبيلا) چون صدوق از کتاب مسمع برداشته است و او ثقه است حکم به صحت کرده است پس ضعف سند تا به او ضرر ندارد و او گفت که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۸

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر بنده ده حج بکند چون مستطیع شود به آن که آزاد شود و زاد و راحله و غیر آن داشته باشد که در استطاعت می باید: حجه الاسلام بر او واجب می شود و آن ده حج معنی نیست از حج اسلام (و فی روایه التضرع عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال انّ المملوک ان حجّ و هو مملوک اجزاه اذا مات قبل ان يعتق و ان اعتق فعليه الحج) و به بیست و پنج سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه فرمودند که اگر بنده در حالت بندگی حج کند مجزیست او را اگر بمیرد پیش از آزادی و ثواب حج اسلام در نامه عملش نوشته می شود، و اگر آزاد شود بر اوست که مرتبه دیگر حج اسلام به جا آورد بعد از استطاعت و به دوازده سند صحیح منقولست از علی بن جعفر که گفت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه بنده حج کرده باشد در بندگی و آزاد شود بر او واجبست حج اسلام بعد از استطاعت و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است (و روی عن اسحاق بن عمار قال قال سالت ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن امّ الولد تكون للرجل قد احبها أ يجوز ذلك عنها من حجّه الاسلام قال لا- قلت لها اجر فی حجتها قال نعم) و به اسانید صحیحه منقولست از اسحاق که مشترکست میان موثق و ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از ام ولدی که شخصی با خود داشته باشد و او را بفرماید که حج کند آیا این حج از حجه الاسلام او مجزی است حضرت فرمودند که نه عرض کردم که او را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۰۹

ثوابی هست در حجی که کرده است فرمودند که بلی.

و در موثق کالصحیح وارد است از حکم صیرفی که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله شنیدم که می فرمودند که هر بنده که مولای او حج فرماید حج اسلام به جا آورده است یعنی تا آزاد شدن و یا مردن یا آن که آزاد شده باشد و آزاد کننده او را و بحج برده

باشند و اطلاق عبد بر او به اعتبار سابق است و این احتمال اظهر است و الله تعالى يعلم

باب ما یجزی عن المعتق عشیّه عرفه من حجّه الاسلام

(روی الحسن بن محبوب عن شهاب عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل اعتق عشیّه عرفه عبدا له قال یجزی عن العبد حجّه الاسلام و یکتب للسّید اجران ثواب العتق و ثواب الحجّ) این بابی است در بیان مجزی بودن بنده مؤمن که در عصر روز عرفه تا شام آزاد شود و هر چه پیشتر بهتر که آن حج از حج اسلام مجزیست چون عمدۀ حج موقوفین است و آن چه رکن است از هر یک مسمی است.

به اسانید صحیحۀ منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که در عصر روز عرفه خود را آزاد کند حضرت فرمودند که مجزی است از بنده حج اسلام و می نویسند از جهه آقا ثواب آزادی او را و ثواب حجبی که بنده کرده است بی آن که از ثواب او چیزی کم شود، و چون بلفظ عشیه وارد شده است تا نصف شبرا نیز عشیه گویند و موافق است با حدیث آینده به آن که وقوف مشعر را نیز اگر دریابد کافی خواهد بود. و جمعی شرط کرده اند استطاعت سابق و لا حقرا و بعضی لا حق را و بعضی تفصیل داده اند که استطاعت شرط است اگر بازگشت داشته باشد به آن که زن یا فرزند و امثال اینها در شهر آقا داشته باشد استطاعت رجوع به آن شهر شرط است و الا فلا و چون روایات مطلق است مطلق گذاشتن آن اولی است (و روی عن معاویه بن عمّار قال قلت لأبی

مملوك اعتق يوم عرفه قال اذا ادرك احد الموقفين فقد ادرك الحج) و به چهار ده سند صحيح منقولست از معاويه كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه هر گاه بنده در روز عرفه آزاد شود حضرت فرمودند كه هر گاه دريابد يكي از وقوف عرفات را و مشعر را ادراك حج كرده است. و ظاهر است يكي از وقتهاي اختياريست، و دور نيست كه شامل اضطراري نيز باشد و شامل هر وقتي باشد كه يكي از اختياري يا اضطراري احد موقفين را دريابد و چنان است كه حجرا دريافته است چون مدار بر عموم لفظ است نه بر خصوص سبب.

باب حج الصبيان

[عبادات اطفال]

(روي زراره عن احدهما صلوات الله عليهما قال اذا حج الرجل بانه و هو صغير فانه يامر ان يلبي و يفرض الحج فان لم يحسن ان يلبي لبوا عنه و يطاف به و يصلى عنه قلت ليس لهم ما يذبحون عنه قال يذبح عن الصغار و يصوم الكبار و يتقى عليه ما يتقى على المحرم من الثياب و الطيب و ان قتل صيدا فعلى ابيه) اين بابي است در كيفيت حج اطفال نابالغ بدان كه در نماز و روزه و ساير عبادات اطفال را به آن ها مي دارند تا عادت كنند و لازمست كه شعوري داشته باشند بخلاف حج كه اطفال شيرخواره را بحج مي توان داشت تا مشرف شوند و سبب توفيقات شود بعد از بلوغ و اگر مميز باشند حج ايشان تمريني خواهد بود.

به اسانيد صحيحه و كالصحيحه منقولست از زراره كه يكي از صادقين صلوات الله عليهما فرمودند كه

هر گاه شخصی طفل صغیر خود را خواهد که حجش بفرماید امر می کند او را به تلبیه و اگر نتواند گفتن تلقینش می کند و حج را به نیت احرام و تلبیه بر او واجب می گرداند پس اگر طفل نتواند گفت اولیا از جهه او تلبیه می گویند یعنی پدر و جد پدری هر چند بالا رود، و در کافی لَبّی مفرد است یعنی پدری که او را آورده است بحج به نیابت او تلبیه می گوید و او را طواف فرماید و بدل او نماز طواف را بکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۳

عرض نمودم که هر گاه چیزی نداشته باشد که از جهه او و غیر او بکند حضرت فرمودند که از جهت اطفالی که تمیز نداشته باشند گوسفندی بکشند و از جهه ممیزان نکشند و ایشان را بدارند که روزه بدارند و پرهیز کنند بر طفل آن چه را محرم از آن اجتناب می کند از جامه دوخته و بوی خوش و اگر شکاری را بکشد کفاره بر پدر اوست

[میقات بچه ها]

(و روی عن ایوب اخی ادیم قال سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه من اين يجرد الصبيان فقال صلوات الله عليه كان ابي يجرد هم من فخ) و به چهارده سند صحیح منقولست از ایوب بن حرّ ثقه برادر ادیم بن حر که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه پرسیدند که اطفال را از کجا برهنه می باید کرد و جامه احرامی می باید پوشانید حضرت فرمودند که پدرم اطفال را از چاه فخ و آن در یک فرسخی مکه است از راه مدینه مشرفه برهنه می کردند و جامه احرامی می پوشانیدند. و اکثر علما چنین یافته اند

که اطفال را از اینجا محرم می سازند و بحسب ظاهر مخالفت دارد با احادیث میقات و غیر آن و ظاهر عبارت برهنه کردنست ممکن است که احرام ایشان را از میقات بگیرند و مخیط را در اینجا از ایشان بگیرند [بکنند خ ل] و این احوط است و به دوازده سند صحیح منقولست از علی بن جعفر از برادرش حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه به همین عبارت (و روی عن یونس بن یعقوب عن ابيه قال قلت لأبي عبد الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۴

صلوات الله علیه انّ معی صبیبه صغارا و انا اخاف علیهم البرد فمن این یحرمون فقال ائت بهم العرج فلیحرموا منها فانک اذا اتیت العرج وقعت فی تهامه ثم قال فان خفت علیهم فات بهم الجحفه) و کالصحیح منقولست از یعقوب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اطفال ریزه را با خود آورده ام و ما می ترسیم که از سرما آزار یابند و بیمار شوند از کجا ایشان را احرام می باید بست حضرت فرمودند که ایشان را به عرج بر که از اعمال فرعت سه چهار منزلی مدینه مشرفه است زیرا که چون داخل آن می شوی داخل تهامه شده که از زمین مکه معظمه است از طرق مدینه مشرفه و می باید که احرام از خارج آن بسته شود پس فرمودند که اگر بر ایشان خوف داشته باشی تا جحفه ببر و آن سه منزلی است تخمینا و به یک منزلی اقریبت به مکه از عرج (و روی معاویه بن عمّار عن ابي عبد الله صلوات الله علیه قال انظروا من کان معکم من الصّبیان فقدّموه

إلى الجحفة أو إلى بطن مَرٍّ و يصنع بهم ما يصنع بالمحرم و يطاف بهم و يرمى عنهم و من لا يجد الهدى منهم فليصم عنه وليه) به بیست و شش سند صحیح و یک حسن کالصحیح از کافی منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که مهلت دهید و یا نظر شفقت به ایشان کنید که جفا نمی تواند کشید اطفالی که با شمایند تا جحفه از طرف مدینه مشرفه یا تا بطن مَرٍّ و مَرَّ الظُّهرانش نیز می گویند و الحال مَرَّان می گویند از طرف مدینه مشرفه و طرف عراق که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۵

یک منزلی مکه معظمه است و آن چه با بَلَّغ می کنید با ایشان بکنید از برهنه کردن از مخیط و سر را برهنه کردن و اجتناب فرمودن از بوی خوش و سایر محرمات احرام و دوش کنید ایشان را در طواف و سعی که ایشان نیز کرده باشند و قصد ایشان نیز می باید کرد و بدل از ایشان رمی می باید کرد و هر که از ایشان هدی نداشته باشد ولی بدل او روزه بگیرد

[قربانی کردن برای بچه]

(و كان علي بن الحسين صلوات الله عليهما يضع السِّكِّين في يد الصَّبِيِّ ثم يقبض على يديه الرَّجُل فيذبح) ظاهراً جزء خبر معاویه بن عمّار است چنانکه در کافی این زیادتی هست که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه کرد را بدست کودک می دادند و دست خود را بر بالای دست کودک می گذاشتند و می کشتند و در این نسخه الرَّجُل هست، و در کافی نیست و نمی باید و ظاهراً سهواً از نسخ شده باشد.

و به اسانید صحیحه منقولست از عبد الرحمن که

گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و در آن سال ما مجاور بودیم و روز هشتم می خواستیم که محرم شویم پس عرض کردم که با ما کودکی هست با او چه کنیم حضرت فرمودند که مادرش را بگو که به نزد حمیده خاصه حضرت و والده حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه رود و از او بپرسد که او با اطفال خود چه می کند پس نزد حمیده فرستادم او را و از او سؤال کرده بود او گفته بود که چون روز هشتم شود او را برهنه کنید چنانکه با مردان بزرگ می کنند به آن که جامهای دوخته را بکنند و دو احرامی بر او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۶

بندند و او را غسل احرام بدهند و در عرفات و مشعرش برند پس چون روز عید شود بدل از او رمی کنند و سرش را بتراشند و او را بر دور خانه بگردانند و هم چنین در صفا و مروه بگردانند و اگر حج تمتع باشد و ولی هدی نداشته باشد بدل از آن روزه می گیرد (و ساله سماعه عن رجل امر غلما نه ان یتمتّعا قال علیه ان یضحی عنهم قلت فأنه اعطاهم دراهم فبعضهم ضحی و بعضهم أمسک الدرهم و صام قال قد أجزأ عنهم و هو بالخيار ان شاء ترکها قال و لو أنه أمرهم فصاموا کان قد أجزأ عنهم) و منقولست در موقوف از سماعه که گفت سؤال کردم از آن حضرت از شخصی که امر کند غلامان خود را که حج تمتع کنند حضرت فرمودند که بر او لازم است که هدی به ایشان دهد تا

بکشند عرض کردم که به ایشان دراهم داد که گوسفند بخرند و بکشند بعضی قربانی کردند و بعضی زر را نگاه داشتند و روزه گرفتند حضرت فرمودند که از ایشان روزه مجزیست و اگر همه را بدل از هدی می فرمود که روزه بگیرند از ایشان مجزی بود و از آخر حدیث ظاهر شد که امر به هدی بر سبیل استحبابست.

و در موثق کالصحیح و قوی کالصحیح علی ابن ابی حمزه امر بذبح از ایشان شده است و بر سبیل استحباب مؤکد است و احوط آنست که قربانی را ترک نکنند

[حج کردن بچه ممیز]

(و روی صفوان عن اسحاق بن عمار قال سألت ابا الحسن صلوات الله عليه عن ابن عمر سنين يحج قال عليه حجه الاسلام اذا احتلم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۷

كذلك الجارية عليها الحج اذا طمئت) و در موثق کالصحیح از اسحاق منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از پسر ده ساله که حج می تواند کرد حضرت فرمودند که در این سن حج بکند، حجه الاسلام بر او واجب می شود بعد از آن که محتلم شود و هم چنین اگر دختری پیش از بلوغ حج کرده باشد بعد از آن که حیض شود و بالغ شود حجه الاسلام را می کند هر گاه مستطیع باشد یا مستطیع شود (و روی عن علی بن مهزیار عن محمد بن الفضیل قال سألت ابا جعفر الثانی صلوات الله عليه عن الصّبي متى يحرم به قال اذا ائغر) و کالصحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات الله عليه از کودک که در چه وقت او را محرم

می توان کرد حضرت فرمودند که وقتی که دندان را بیندازد یا بعد از انداختن بیرون آورد.

و غالب آنست که در سال هفتم می اندازد پس حمل می باید کرد این حدیث را بر حج تمرینی که افعال را خود به جا آورد نه حج تیمنی که آن بعد از ولادت نیز جایز است چنانکه گذشت در حدیث عبد الرحمن حجاج.

و منقول است در صحیح از عبد الله سنان که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بین الحرمین در سالی که بحج وداع می فرمودند به زنی رسیدند که طفلی را بر دوش داشت عرض نمود که یا رسول الله آیا این را حج می توان فرمود حضرت فرمودند که بلی و ثوابش از تست یعنی ثواب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۱۸

تقدیری و تفضلی یا ثواب داشتن او را بر حج (و روی ابان عن الحكم قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول الصبي اذا حج به فقد قضى حجه الاسلام حتى يكبر و العبد اذا حج به فقد قضى حجه الاسلام حتى يعتق) و در موثق كالصحيح منقولست از حکم بن حکیم صیرفی که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق می فرمودند که هر گاه کودکی را حج بفرمایند به جا آورده است حجه الاسلام خود را تا بزرگ شود و بالغ شود و مستطیع شود: حجه الاسلام خود را خواهد کرد و هم چنین هر گاه بنده در بندگی با آقا حج کند حجه الاسلام بنده گیرا کرده است تا آزاد شود و مستطیع شود: حجه الاسلام آزادی را خواهد کرد

باب الزجل یستدین و یحج و وجوب الحج علی من علیه الدین

(روی عن

يعقوب ابن شعيب قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل يحجّ بدین و قد حجّ حجّه الاسلام قال نعم انّ الله تعالى سيقضى عنه ان شاء الله تعالى) این بابی است در احکام شخصی که قرض کند و حج کند و در وجوب حج است بر کسی که دین در ذمه اش باشد.

منقول است در حسن کالصحیح و در صحیح از یعقوب که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که قرض کند و حج کند و حجه الاسلام خود را کرده باشد آیا جایز است حضرت فرمودند که به درستی که حق سبحانه و تعالی به زودی قرض او را ادا خواهد کرد اگر خواهد و ان شاء الله تعالی تیمنی و تبرّکی است و در وعده الهی استثنا نیست ان شاء الله.

(و روی عن عبد الملك بن عتبه قال سالت ابا لحسن صلوات الله عليه عن الرجل عليه دين يستقرض و يحجّ قال ان كان له وجه في مال فلا باس)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۰

و منقولست در موثق کالصحیح از عبد الملك که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از شخصی که قرض داشته باشد آیا قرض می تواند کرد که حج کند حضرت فرمودند که اگر او را وجه دین بوده باشد در مالی مثل ملک و کاروانسرا که تواند فروخت که قرض و دین را ادا کند باکی نیست. و اکثر علما حدیث سابق را و امثال آن را حمل کرده اند بر این حدیث یا به آن که شخصی که قرض می دهد می داند که وجه دین را ندارد و

یا توکل تمامی داشته باشد که به تجربه عالم شده باشد به آن که حق سبحانه و تعالی ادا می فرماید (و روی موسی بن بکر عنه صلوات الله علیه قال قلت له هل يستقرض الرجل و يحج اذا كان خلف ظهره ما يؤدى به عنه اذا حدث به حدث قال نعم) و كالصحيح منقولست از موسی که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا قرض می تواند کرد که حج کند هر گاه وجه آن را داشته باشد که اگر او را فوتی یا موتی دست دهد از آنجا ادا کنند فرمودند که بلی (و روی عن ابی همام قال قلت للرضا صلوات الله علیه الرجل یكون علیه الدین و یحضره الشیء أ یقضی دینه او یحج قال یقضی ببعض و یحج ببعض قلت فأنه لا یكون الا بقدر نفقه الحج قال یقضی سنه و یحج سنه قلت اعطى المال من ناحیه السلطان قال لا یاس علیکم) و به اسانید صحیحه منقولست از اسماعیل که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۱

به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه که هر گاه شخصی دینی در ذمه او باشد و زری به او رسد آیا قرضش را ادا کند یا بحج رود حضرت فرمودند که بعضی را در دین صرف نماید و بعضی را در حج عرض نمودم که آن زر بقدر نفقه حج است حضرت فرمودند که یک سال را صرف دین کند و یک سال را صرف حج کند عرض نمودم که آن مال بمن می رسد یا به آن شخص می رسد از جانب پادشاه جور حضرت

فرمودند که بر شما باکی نیست یعنی چون مال اخراج است ما تجویز نموده ایم که شیعیان بخورند و تجویز نفرموده اند که سَیِّان بخورند (و سال رجل ابا عبد الله صلوات الله عليه فقال له اني رجل ذو دين فأتدین و احج نعم هو اقصی للدين) و کالصحیح منقولست که شخصی از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کرد که من قرض دارم آیا دیگر قرض می توانم کرد که بحج روم فرمودند که حج از همه چیز تاثیرش در قضای دین بیشتر است.

و در حدیث کالصحیح دیگر منقول است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که من قرض دارم و گاه هست که حق سبحانه و تعالی زری می رساند اگر این زر را به قرض داران دهم چیزی نمی ماند بمن که به آن معاش کنم آیا بحج بروم یا میان قرض خواهان به نسبت دیون ایشان منقسم سازم حضرت فرمودند که بحج رو و دعا کن تا حق سبحانه و تعالی دین ترا ادا کند.

بدان که در کافی: صحیح معاویه بن وهب را از بسیار کس چنین نقل کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۲

است و شیخ بنحو متن روایت کرده است به همین سند و ظاهراً یک حدیث در کافی از میان افتاده باشد و آن چه مذکور شد حدیث آینده است و صدوق به همین ترتیب از کافی برداشته است باین نحو که حدیث حسن بن زیاد را بسند معاویه بن وهب روایت کرده است و متن حدیث معاویه بن وهب را انداخته است با سند حدیث حسن بن زیاد و ممکن است که از ناسخ کافی افتاده باشد و

اللَّهِ تَعَالَى يَعْلَمُ (و روى ابن محبوب عن ابان عن الحسن بن زياد العطار قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه يكون عليّ الدّين فيقع في يدي الدرّاهم فان وزعتها بينهم لم يقع شيئاً فأحجّ أو أوزعها بين الغرام قال حجّ بها و ادع الله عزّ و جلّ ان يقضى عنك دينك) و در موثق كالصحيح منقول است از حسن كه گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه كه قرض دارم و زرى بدست من آيد اگر در ميانه گرماء حصه مى كنم بهر يك قليلى مى رسد آيا بحج روم يا حصه كنم در ميان قرض خواهان حضرت فرمودند كه آن زر را صرف حج كن و دعا كن در آنجا كه حق سبحانه و تعالى قرضت را مؤدى سازد. و حمل اين اخبار به نحويست كه سابقا مذكور شد و الله تعالى يعلم.

باب ما جاء فى المرأة يمنعها زوجها من حجّه الاسلام او حجّه تطوّع

اين بابى است در اخبارى كه وارد شده است در زنى كه شوهرش او را منع كند از حج اسلام يا حج سنت: كه از حج اسلام منع نمى تواند كرد و از حجّ سنت منع مى تواند كرد، و حج اسلام حجبى است كه حق سبحانه و تعالى مستطيع را به آن خوانده است و بر ايشان واجب گرداننده، و باقى حجهاى واجب بنده آنها را بر خود واجب مى گرداند مثل نذر و عهد و يمّين و خود را به اجاره دادن و حج خود را به جماع فاسد كردن كه چون بنده اينها را واقع سازد حق سبحانه و تعالى حجرا واجب مى گرداند بخلاف حج كه هر كه مسلمانست و مستطيع حق سبحانه و تعالى آن

حجرا واجب گردانیده است بر او (و روی ابان عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سألته عن امرأه لها زوج و سروره و لا یاذن لها فی الحجّ قال تحجّ و ان لم یاذن لها) و منقولست در موثق کالصحیح زراره که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از زنی که او را شوهری باشد و زن حج نکرده باشد و حج بر او واجبست و شوهرش رخصت نمی دهد زن را حضرت فرمودند که بحج می تواند رفت اگر چه شوهرش او را رخصت ندهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۴

(و فی روایه عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن الصادق صلوات الله علیه قال تحجّ و ان رغم انفه) در روایت صحیح از عبد الرحمن منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه زن خواهد حجه الاسلام خود را به جا آورد برود حج بکند اگر چه بینی شوهرش بر خاک مالیده شود یعنی چون جمع شده است حقّ حق سبحانه و تعالی و حق شوهرش حق الهی مقدم است و رضای شوهر در اینجا در کار نیست بلکه واجبست که مخالفت شوهر کند.

و در حدیث صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از زنی که حج نکرده باشد و شوهر داشته باشد و او را رخصت ندهد که بحج رود و شوهرش به سفری رود می تواند که بحج رود بی رخصت شوهر حضرت فرمودند که در حج اسلام زن را اطاعت شوهر در کار نیست بلکه مخالفت شوهر می کند و اطاعت حق سبحانه

و تعالی به جا می آورد، و به همین مضمونست موثق کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه (و روی اسحاق بن عمار عن ابی ابراهیم صلوات الله علیه قال سألته عن المرأة الموسره قد حجّت حجّه الاسلام فتقول لزوجها احجّنی مرّه اخرى أله ان یمنعها قال نعم یقول لها حقّی علیک اعظم من حقّک علیّ فی ذل) و در موثق کالصحیح منقولست از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که مالدار باشد و حجه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۵

الاسلام خود را کرده باشد و به شوهرش گوید که مرتبه دیگر مرا بحج بر آیا بر شوهرش منع او می تواند کرد که بگوید مرو حضرت فرمودند که بلی به او می گوید که حق سبحانه و تعالی حق مرا بر تو عظیمتر گردانیده است از حق تو بر من در این حج یعنی در حجه الاسلام واجب بود که من اطاعت کنم و ممانعت نکنم اما در حج سنت بر تو واجبست که اطاعت من کنی و بی رخصت من بحج نروی و من ترا رخصت نمی دهم و غرض حضرت از این گفتگو آنست که تا ممکن باشد با ایشان به زبان خوش سخن گفتن بهتر است

باب حجّ المرأة مع غیر محرم او ولی

(روی عن معاویه بن عمار قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن المرأة تخرج إلى مکّه بغیر ولیّ فقال لا بأس تخرج مع قوم ثقات) این بابی است در آن که زن می تواند بحج رفتن هر گاه محرم مثل پدر و جد و شوهر با او نباشند به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از

حضرت امام جعفر صلوات الله علیه از زنی که به مکه معظمه رود و با او نباشد ولی مثل شوهر و پدر و جد حضرت فرمودند که باکی نیست هر گاه جمعی از صلحاء معتمدین همراه باشند که به سبب همراهی ایشان عرض او محفوظ باشد و مراد از ثقه معنی لغویست پس اگر همراهان سنیان باشند و محل اعتماد باشند یا فساق باشند که اگر در مالیات حق مردمان را برند اما هرگز نظر بزن مردمان نکنند بد نیست اگر چه احوط آنست که شیعه اثنی عشری باشد و عادل و ضابط باشند و ایشان دفع فساق و فجار از او توانند کرد (و فی روایه هشام عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی المرأه ترید الحج و لیس معها محرم هل یصلح لها الحج فقال نعم اذا کانت مأمونه) و در روایت هشام بن سالم به سیزده سند صحیح و در حسن کالصحیح منقولست از سلیمان ثقه از حضرت صادق صلوات الله علیه در زنی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۷

خواهد بحج رود و محرمی نداشته باشد آیا جایز است که بحج رود بی محرم حضرت فرمودند که بلی هر گاه ایمن باشند از او به آن که صالحه باشد بی رخصت شوهر حج واجب می تواند کرد و یا آن که خاطر جمع باشند از بضع او یعنی چنان نباشد که خوف رفتن عرض باشد که اگر این خوف باشد بعنوان ظن حج ساقط است اگر محرمی بهم نرسد اگر چه باین نحو باشد که از مال خود ببرد اگر داشته باشد و داخل استطاعت است مثلاً اگر زنی را ناچار

باشد که ده کس با او باشند از خویشان و آن مقدار زر داشته باشد که ایشان را با خود ببرد و اجبست که ایشان را با خود ببرد و خرج ایشان را بکشد.

و به اسانید صحیحه منقول است از عبد الرحمن بن حجاج که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از زنی که حج بکند بی محرمی حضرت فرمودند که هر گاه مامونه باشد و قدرت نداشته باشد بر محرم باکی نیست.

و به دوازده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از زنی که بی محرم بحج رود فرمودند که باکی نیست پس سزاوار نیست زن را که بحج نرود ایشان را نمی رسد که منع کنند او را از حج اسلام اگر چه زوج باشد یا در مطلق حج دیگران را.

(و روی البزنطی عن صفوان الجمال قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله علیه قد عرفتني بعملی و تاتینی المرأه اعرفها باسلامها و حبها إیّاکم و ولايتها لکم لیس لها محرم قال اذا جاءت المرأه المسلمه فاحملها فان المؤمن محرم المؤمنه ثم تلا هذه الآیه «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعضهم» به شانزده سند صحیح منقول است از صفوان که گفت عرض نمودم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۲۸

به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شما می دانید که کار من چیست یعنی شتر به کرایه می دهم و گاه هست که به نزد من می آید زنی که من می شناسم که مسلمانست و دوست دار شماست و شیعه شماست و محرمی ندارد که او را بر شتر سوار کند و به زیر آورد شتر به

او کرایه بدهم حضرت فرمودند که هر گاه زن شیعه بیاید به او کرایه بده یا او را می توانی که بر شتر سوار کنی و به زیر آوری به درستی که مؤمن محرمست بر مؤمنه بعد از آن این آیه را خواندند که مردان و زنان شیعه بعضی از ایشان ولایت دارند بر بعضی یعنی زن شیعه بمنزله خواهر و مادر و فرزند یکدیگرند در امثال اینها. و مراد از مؤمن در اینجا ظاهراً عادلست یعنی امثال تو مردمان عادل ضبط می کنی خود را که بقصد لذت او را بر نداری چنانکه مادر و خواهر خود را بر می داری و اگر نظرت برو و موی او افتد مکرر نظر نمی کنی قصور ندارد.

و به دوازده سند حسن از ابو بصیر منقولست قریب باین از آن حضرت صلوات الله علیه، و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که زن حرّه متوجه مکه معظمه می تواند شد با ثقات یعنی عدول ضابط یا جمعی که اعتماد بر ایشان باشد اگر چه بد مذهب باشند

باب حجّ المرأة فی العده

(روی العلا عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله عليهما قال المطلقة تحجّ فی عدتها) این بابی است در حج زن در عده حق سبحانه و تعالی فرموده است که زنان مطلقه رجعیّه را از یورتهای ایشان بیرون مکنید و ایشان نیز از آن یورتهای که در آنجا بوده باشند بیرون نروند و لیکن از جهت حج اسلام بیرون می توانند رفت.

چنانکه منقولست به هفتاد و هفت سند صحیح که یکی از صادقین صلوات الله علیهما فرمودند که مطلقه در عده اش بحج می تواند رفت. و محمولست بر عده رجعیّه

چنانکه خواهد آمد مَفْصِلًا در ابواب طلاق (و روی ابن بکیر عن زرارہ قال سألت أبا عبد الله صلوات الله عليه عن المرأة التي يتوفى عنها زوجها أ يحج في عدتها فقال نعم) و منقولست به سیزده سند موثق كالصحيح از زرارہ کہ گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه کہ اگر زنی شوهرش بمیرد آیا در عده وفات بحج می تواند رفت حضرت فرمودند کہ بلی چون عده باین است و در عده باین بیرون می تواند رفت

باب الحاج يموت في الطريق

(روی علی بن رثاب عن ضریس عن ابی جعفر صلوات الله عليه في رجل خرج حاجًا حجه الاسلام فمات في الطريق فقال ان مات في الحرم فقد اجزات عنه حجه الاسلام و ان كان مات دون الحرم فليقض عنه وليه حجه الاسلام) این بابی است در حکم آن کہ اگر حاجی در راه بمیرد چه باید کرد به اسانید متکثره صحیحه و حسنه كالصحيح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه در شخصی کہ بقصد حجه الاسلام بیرون رود و در راه بمیرد حضرت فرمودند کہ اگر در حرم داخل شده باشد و بمیرد مجزیست از حجه الاسلام او و اگر داخل حرم نشده باشد و بمیرد می باید کہ وارث او قضا کند از جبه او حجه الاسلام را و این در صورتیست کہ پیشتر حج در ذمه اش قرار گرفته باشد و مقدار اجرت حج میقاتی از او مانده باشد و الا بر سبیل استحباب خواهد بود (و روی علی بن رثاب عن برید العجلی قال سألت ابا جعفر صلوات الله عليه عن رجل خرج حاجا و معه جمل له و نفقه

و زاد فمات فی الطریق قال ان کان ضروره ثم مات فی الحرم فقد اجزات عنه حجّه الاسلام و ان کان مات و هو ضروره قبل ان یحرم جعل جمله و زاده و نفقته و ما معه فی حجّه الاسلام و ان فضل من ذلك شیء فهو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۱

للورثه ان لم یکن علیه دین قلت أ رأیت ان کانت الحجّه تطوعاً ثم مات فی الطریق قبل ان یحرم لمن یكون جمله و نفقته و ما معه قال یكون جمیع ما معه و ما ترک للورثه الا ان یكون علیه دین فیقضی عنه او یكون اوصی بوصیه فینفذ ذلك لمن اوصی له و یجعل ذلك من ثلثه) و به نوزده سند صحیح و چهار حسن کالصحیح منقولست از برید که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از شخصی که بیرون رود بحج و شتری و نفقه و توشه راهی داشته باشد و در راه بمیرد چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر پیشتر حج واجب خود را نکرده باشد و نو حاجی باشد و داخل حرم شده بمیرد این حج مجزی است از حجه الاسلام او اگر چه پیشتر در ذمه اش قرار گرفته باشد و اگر بمیرد پیش از آن که داخل حرم شود و نو حاجی باشد و حج در ذمه اش قرار گرفته باشد یا اعم از آن که قرار گرفته باشد یا نگرفته باشد چنانکه ظاهر لفظ است می گردانند شتر و توشه و نفقه و هر چه با خود دارد در حجه الاسلام، یعنی از جبهه او نایب می گیرند اگر چه همه را باید داد، و بعضی

از آنجا که مرده است یا اعم به آن که در میقات از جهه او می گیرند، یا اگر از آنجا که مرده است وفا کند از آنجا و الا پس به آن چه وفا کند تا میقات و اگر چیزی زیاد آید به آن که آن چه با خود دارد زیاده از اجرت حج باشد آن زیادتی از ورثه است اگر دینی در ذمه اش نباشد.

عرض نمودم که بفرمایید اگر این حج سنت باشد و در راه پیش از احرام بمیرد یا پیش از دخول حرم آن چه با اوست از شتر و توشه و غیر آن از کیست حضرت فرمودند که هر چه گذشته است از ورثه است مگر آن که دینی در ذمه اش باشد که آن را اولاً ادا می کنند یا وصیتی کرده باشد صرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۲

وصایای او می کنند و از ثلث مال اخراج می کنند هر گاه ورثه تنفیذ نکنند.

بدان که اکثر علما عبارت این حدیث را و امثال این را حمل کرده اند لفظ قبل آن یحرم را بمعنی احرام با آن که در لغت احرم بمعنی دخل فی الحرم آمده است و این شکسته به این معنی حمل کردم تا موافق باشد با جزو اول حدیث و با حدیث ضریس، و غیره و ظاهراً غافل شده اند از آن که احرام به این معنی آمده است و علی ای حال دخول در کار است در اجزاء از حجه الاسلام به نص اخبار صحیحه و بعضی به مفهوم حدیث عمل نموده اند و احرام را کافی می دانند و مفهوم معارضه نمی تواند کرد با منطوق به اتفاق اصولیین و عقلا، و این حدیث دلالت می کند

بر آن که دین مقدمست بر وصیت و وصیت بر میراث و بر آن که وصیت از ثلث مال است و در باب وصایا نیز خواهد آمد

باب ما یقضى عن المیت من حجّه الاسلام اوصی او لم یوص

[اگر میت فقیر باشد و حج بر عهده او باشد]

(روی هارون بن حمزه الغنوی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل مات و لم یحج حجّه الاسلام و لم یتَرَکَ الا قدر نفقه الحجّ و له ورثه قال هم احقّ بمیراثه ان شاءوا اکلوا و ان شاءوا حجّوا عنه) این بابی است در بیان قضا حجّه الاسلام از کسی که در ذمه اش مستقر شده باشد و نکرده باشد و خواه وصیت کرده باشد یا وصیت نکرده باشد و در حدیث سابق گذشت، و احادیث بر وجوب قضا متواتر است از طرفین.

منقولست در صحیح علی المشهور و در حسن کالصحیح علی الظاهر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که بمیرد و حجه الاسلام را نکرده باشد و از او نمانده باشد مگر بقدر نفقه حج که راحله نداشته باشد یا نفقه عیال نداشته باشد حضرت فرمودند که چون استطاعت نداشته است و پیشتر نیز در ذمه او مستقر نشده است وارثان او احقّند به میراث او اگر خواهند صرف خود می کنند و اگر خواهند از جبهه او حج یا استیجار حج می کنند.

و منقولست در صحیح به دوازده سند از معاویه که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد حجه الاسلام را نکرده باشد و از او نمانده باشد مگر مقدار نفقه حج پس وارثان او سزاوارترند بمال او اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۴

خواهند حج کنند و اگر خواهند صرف خود کنند. و تاویلش بنحو حدیث سابق است چون احادیث

متواتره وارد است بر وجوب استیجار.

مثل اول این حدیث صحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که وصیت کند از جهت او حج کنند فرمودند که اگر حج نکرده باشد اجرت حجرا از اصل بیرون می کنند زیرا که بمنزله دین واجبست و اگر حجه الاسلام را کرده باشد از ثلث مال بیرون می کنند.

و در صحیح دیگر به دوازده سند از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست به همین نحو، و به دوازده سند صحیح از حلبی از آن حضرت صلوات الله علیه نیز منقولست به همین عنوان و به دوازده سند صحیح دیگر منقولست از حلبی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی قدرت بر حج داشته باشد و تاخیر کند بی عذری مشروع که حق سبحانه و تعالی او را معذور دارد در آن عذر پس بتحقیق که او ترک کرده است شریعتی از شرایع اسلام را و اگر مال داشته باشد و عذری داشته باشد مانند مرض یا دشمنی که خوف داشته باشد از او می باید که بدل از خود بفرستد و بعد از آن فرمودند که اگر بمیرد از اصل مال او بیرون می کنند اجرت حجرا. و اخبار بسیار بر این مضامین در روضه مذکور است (و روی عن حارث بیاع الانمات انه سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن رجل اوصی بحجّه فقال ان كان صروره فهی من صلب ماله انما هی دین علیه و ان كان قد حجّ فهی من الثلث) و مرویست از حارث فروشنده نمط و ظاهرا معرّب نمده باشد که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال

کردند از شخصی که وصیت کند از جهه او حج کنند حضرت فرمودند که اگر حجه الاسلام را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۵

نکرده باشد از اصل مال اخراج می کنند حج اسلام را زیرا که دینی است بر او و هر دینی از اصل است و اگر پیشتر حج کرده باشد یعنی حجه الاسلام را پس این حجه را از ثلث اخراج می کنند به آن که اگر ثلث مالش آن مقدار هست که حج میقاتی بیرون کنند بیرون می کنند و الا- فلا مگر با اجازه ورثه وصیت او را که در آن صورت از اصل است و خواهد آمد احادیث بسیار در ابواب وصایا (و روی عن الحارث بن المغیره قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ان ابنتی أوصت بحجّه و لم تحجّ قال فحجّ عنها فانّها لك و لها قلت ان امی ماتت و لم تحجّ قال حجّ عنها فانّها لك و لها) مرویست در حسن كالصحيح یا صحيح على الاظهر از حارث که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که دخترم وصیت کرده است که از جهه او حج کنند و او حج نکرده بود حضرت فرمودند که از جهه او بکن که از تو و او هر دو خواهد بود عرض کردم که مادرم مرده است و حج نکرده است فرمودند که از او حج بکن که ثواب حج صحیحی از تو هست و حجی صحیح از مادرت. پس اگر در ذمه ایشان مستقر شده باشد حج اسلام واجب الاخر جست و الا بر سبیل استحبابست

[اگر چند حق بر عهده میت باشد]

(و روی عن معاویه بن عمّار قال سألت ابا عبد الله صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ امْرَأَةٍ أَوْصَتْ بِمَالٍ فِي الصَّدَقَةِ وَالْحَجِّ وَالْعَتَقِ فَقَالَ ابْدَأِ بِالْحَجِّ فَإِنَّهُ مَفْرُوضٌ فَإِنْ بَقِيَ شَيْءٌ فَاجْعَلْهُ فِي الصَّدَقَةِ طَائِفَهُ وَفِي الْعَتَقِ طَائِفَهُ) وَبِهِ پانزده سند صحیح و اخبار بسیار کالصحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زنی که وصیت کرده باشد که مالی را صرف نمایند در تصدق و حج و آزادی بنده حضرت فرمودند که ابتدا حج کن که آن واجبست و اگر چیزی باقی ماند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۶

بعضی را صرف تصدق کن و بعضی را صرف آزادی بنده کند، و ظاهر این حدیث آنست که ترتیب ذکر دلالت بر ترتیب نمی کند مگر آن که حضرت دانند که غرضش ترتیب نبوده است یا مجموع را به یک عبارت گفته باشد و در این باب اخبار بسیار وارد شده است و خواهد آمد در ابواب وصایا (و روی عن بشیر التَّيَالِ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنَّ وَالِدَتِي تَوَفَّيْتُ وَ لَمْ تَحْجَّ عَنْهَا قَالَ يَحْجُّ عَنْهَا رَجُلٌ أَوْ امْرَأَةٌ قَالَ قُلْتُ أَيُّهُمْ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ رَجُلٌ أَحَبُّ إِلَيَّ) وَ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولِ اسْتِ از بشیر تیر تراش ممدوح که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که والده ام فوت شده است و حج نکرده است حضرت فرمودند که از جبهه او حج کند مردی یا زنی گفت عرض نمودم که کدامیک از مردان یا زنان محبوبتر است نزد شما حضرت فرمودند که مرد محبوبتر است نزد من و گذشت اخبار در این معنی (و روی عاصم بن حمید عن محمد

بن

مسلم قال سالت ابا جعفر صلوات الله عليه عن رجل مات و لم يحج حجه الاسلام و لم يوص بها أ يقضى عنه قال نعم) و به هيجه سند صحيح و دو سند حسن كالصحيح منقولست از محمد كه گفت سؤال كردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از شخصى كه بميرد و حجه الاسلام بر او واجب شده باشد و نكرده باشد و وصيت نيز نكرده باشد بحج آيا از او قضا مى کنند يعنى واجبست يا جواز بمعنى اعم حضرت فرمودند كه بلى، و به همين مضمون به احاديث صحيحه منقولست از رفاعه از آن حضرت صلوات الله عليه.

و به اسانيد صحيحه منقولست از رفاعه كه گفت از آن حضرت صلوات

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۳۷

الله عليه سؤال كردم از مرد و زنى كه بميرند و حج اسلام را نكرده باشند آيا قضا مى کنند از ايشان حجه الاسلام را فرمودند كه بلى.

و به دوازده سند صحيح منقولست از معاويه بن عمار كه گفت از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال كردم از شخصى كه بميرد و حجه الاسلام را نكرده باشد و مالى گذاشته باشد فرمودند مى بايد كه از جهه او نايب گردانند نو حاجى را كه مال نداشته باشد و اخبار در اين معنى متواتر است

باب الزجل يوصى بحجّه فيجعلها وصيه في نسمة

(روى ابن مسكان قال حدثنى ابو سعيد عن ابى عبد الله صلوات الله عليه انه سئل عن رجل اوصى بحجّه فيجعلها وصيه في نسمة قال يغرمها وصيه و يجعلها في حجّه كما اوصى فان الله عزّ و جلّ يقول فَمَنْ يَدَّلْهُ بَعْدَ مَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يُبَدِّلُونَهُ) اين بايست در حكم كسى كه وصيت

کند که از جبهه او حجی اخراج کنند و وصی او بنده بخرد و آزاد کند.

و منقولست در صحیح از عبد الله که گفت حدیث کرد مرا پدرم ابو سعید و مشترکست میان ثقات و غیر ثقات و بعید نیست که قماط ثقه باشد، و علی ای حال ضرر ندارد چون صحیح است از عبد الله و او از اهل اجماعتست و مع هذا موافق ظاهر آیه کریمه است که گفت سؤال کردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که وصیت کند که حجی از جبهه او استیجار کنند و وصی بنده بخرد و آزاد کند حضرت فرمودند که وصی غرامت می کشد از مال خود مقدار آن زر را و استیجار حج می کند چنانکه وصیت کرده است به درستی که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که تغییر کند وصیت را پس نیست گناه او مکرر بر کسانی که تبدیل می نمایند.

و ظاهر حدیث آنست که بنده آزاد می شود، و اکثر علما تفصیلی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۳۹

داده اند که اگر بنده را بعین همان مال خریده است آزاد نمی شود و می تواند فروخت و اگر قیمتش نقصانی کند وصی ضامن است و اگر در ذمه خریده باشد چنانکه الحال مدار بر اینست آزاد می شود و غرامت کل را می کشد، و عبارت حدیث صریح نیست در آزادی، پس ممکن است عمل به اصول و قواعد نمودن چنانکه خواهد آمد و همین حدیث با اخبار دیگر خواهد آمد در باب ضمان وصی در وصایا

باب الحج عن امّ الولد اذا مات

(روی ابن فضال عن یونس بن یعقوب قال ارسلت إلى ابی عبد الله انّ امّ امرأه كانت امّ ولد فماتت فارادت

المرأه ان يحج عنها قال او ليس قد عتقت لولدها يحج عنها) این بابی است در حج از ام ولد هر گاه بمیرد و دغدغه نیست در جواز حج از او بر تقدیری که بنده باشد و ظاهرا مراد حجه الاسلام است. منقولست در صحیح علی الظاهر، و در موثق کالصحیح علی المشهور از یونس که گفت به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرستادم بعنوان عریضه یا رسالت که هر گاه زنی مادری داشته باشد که کنیز خاصه بوده باشد و این دختر از او به هم رسیده باشد و خواهد که از جبهه مادرش که مرده است حج کند یعنی حجه الاسلام به آن که مستطیع شده مرده باشد و چون کنیز است حجه الاسلام بر او واجب نیست حضرت فرمودند که اگر چه کنیز بود امرا بموت مولی از نصیب دخترش آزاد شده است و مستطیع شده حج نکرده است پس به نیابت او حج می تواند کرد حج اسلام را و ممکن است که راوی نداند که از ام ولد حج می توان کرد یا نه حضرت فرموده باشند که حجه الاسلام به نیابت او می توان کرد چه غیر آن.

باب الزجل یوصی الیه الزجل ان یحج عنه ثلاثه رجال فیحل له ان یاخذ لنفسه حجه منها

(کتب عمرو بن سعید الساباطی إلى ابی جعفر صلوات الله علیه یساله عن رجل اوصی الیه رجل ان یحج عنه ثلاثه رجال فیحل له ان یاخذ لنفسه حجه منها فوق صلوات الله علیه بخطه و قراته حج عنه ان شاء الله فان لك مثل اجره و لا تنتقص من اجره شیئا ان شاء الله) این بابی است در آن که هر گاه شخصی شخصی را وصی کند که سه کس از جبهه

او سه حج بکند آیا جایز است که یک حج را وصی بکند.

منقولست در موق کالصحیح از عمرو که گفت عریضه نوشتم به خدمت امام محمد تقی صلوات الله علیه و از آن حضرت سؤال کردم که هر گاه شخصی شخصی را وصی کند که از جهه او سه حج از سه مرد استیجار نماید خود می تواند که یکی از آن حجها را بکند پس فرمان همایون آن حضرت رسید که بخط مبارک خود نوشته بودند و من خود خواندم که تو از او حج بکن إن شاء الله به درستی که ترا نیز مثل او ثواب هست و از مزد او چیزی را کم نمی کنی. و بعضی دغدغه کرده اند که چون در استیجار می باید که صیغه واقع شود و خود نمی تواند که موجب و قابل باشد و این معنی بر تقدیری که لازم باشد از آن جهت است که مبادا بر او لازم نشود و نکند و یا در آن سال اجیر دیگری شود چون اجاره معاطات لازم نیست که به آن وفا کند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۲

هر گاه خود به جا آورد و تاخیر نکند چه ضرر دارد.

و بر تقدیری که صیغه لازم باشد که تغایر اعتباری کافی است، و بر تقدیری که کافی نباشد دیگری را وکیل خود می کند یا از جهه میت که عقد را واقع می سازد.

و دغدغه دیگر آن که چون او را وصی می کند که سه کسرا اجیر کند بحسب ظاهر دلالت می کند بر آن که سه کس غیر او باشد و این دلالت ظاهر نیست یا حدی الدلالات و مع هذا لفظ عموم دارد و شامل او هست و

نصّ مؤید است پس اگر وضعی داشته باشد ضرر ندارد و الله تعالی يعلم.

باب من یاخذ حجّه فلا یکفیه

(روی علی بن مهزیار عن محمد بن اسماعیل قال أمرت رجلا ان یسال ابا الحسن صلوات الله علیه عن الرجل یاخذ من رجل حجّه فلا تکفیه أ له ان یاخذ من رجل اخر حجّه اخری فیّتسع بها و تجزئ عنهما جمیعا او یترکهما جمیعا ان لم تکفه إحداهما فذکر أنه قال احبّ إلیّ ان تكون خالصه لواحد فان کانت لا تکفیه فلا یاخذها) این بابی است در آن که شخصی اجرت حجی بگیرد و از جهه خرجی راه کافی نباشد.

به چهل سند صحیح منقولست از محمد که گفت شخصی را گفتم و می باید که ثقه باشد تا محمد به او اعتماد کرده باشد که سؤال کند از حضرت امام ابو الحسن الرضا یا حضرت امام علی النقی صلوات الله علیهما پرسید از حال شخصی که از شخصی اجرت حجی را بگیرد و او را کافی نباشد آیا می تواند از شخصی دیگر حجه بگیرد و بهر دو او را توسعه حاصل شود که تواند رفت و مجزی باشد از هر دو یا هیچ یک را نگیرد هر گاه کل واحد کفایت نکند پس آن مرد گفت که حضرت فرمودند که آن چه محبوبست نزد من آنست که خالص باشد از جهه یک کس و اگر کافی نباشد نگیرد آن را و عمل اصحاب بر این است.

باب من اوصی فی الحجّ بدون الکفایه

(روی ابن مسکان عن ابی بصیر عمّن ساله قال قلت له رجل اوصی بعشرین دینارا فی حجّه فقال یحجّ بها رجل من حیث یبلغه) این بابی است در آن که کسی وصیت کند مالی را که صرف نمایند در حج و کافی نباشد.

منقول است در صحیح از عبد الله

از لیث که هر دو از اهل اجماعند از کسی که از او سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و گفت به آن حضرت عرض نمودم که هر گاه شخصی وصیت کند به بیست مثقال طلا که از جهه او استیجار کنند. حجرا فرمودند که اگر در بلد موت وفا نکند از هر جا که وفا کند استیجار کنند.

و ظاهرش آنست که حج می باید مهما ممکن از بلد موت باشد و لیکن این حدیث و امثال این در وصیت وارد شده و ظاهر وصیت منصرف می شود به بلد موت و در آن دغدغه نیست اگر از ثلث بیرون آید زاید بر قدر اجرت حج میقاتی و الا هر چه بیرون آید، و عمدۀ نزاع در وقتی است که وصیت نکرده باشد که آیا از بلد موت باید یا از میقات کافی است اخبار صحیحه بحسب ظاهر دلالت می کنند بر اخراج حج، و حج عبارتست از افعال حج و راه از افعال حج نیست بی دغدغه و بر تقدیری که مقدمه واجب باشد هر واجبی را قضا نمی باید کرد با آن که مقدمه در حال حیات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۵

توقف افعال است بر او و در وفات توقف نیست هر گاه ممکن باشد استیجار از میقات و الیوم از میقات ممکن نیست چون اکثر آن جماعتی که در میقات حاضر می شوند از مکه معظمه از جهه ایجار نفس خود مخالفند و حج ایشان صحیح نیست و اگر از جمعی از شیعه آیند خاطر جمع نمی توان کرد چون بحسب ظاهر می باید که نایب عادل باشد تا اعتماد به او توان کرد در اتیان

بحج و صورت افعال کافی نیست چون در عبادات نیت می باید و آن قلبی است و کسی بر آن مطلع نیست بغیر از حق سبحانه و تعالی پس بقدر ضرورت از باب مقدمه پیشتر می باید گرفت و شکی نیست در آن که احوط بلد موتست چنانکه گذشت و می آید إن شاء الله تعالی (و کتب ابراهیم بن مهزیار إلی ابی محمّد صلوات الله علیه اعلمک یا مولای انّ مولاک علی بن مهزیار اوصی ان یحجّ عنه من ضیعه صیر ربعها لک حجّه فی کلّ سنه بعشرین دینارا و انه منذ انقطع طریق البصره تضاعفت المؤمنه علی الناس فلیس یکتفون بعشرین دینارا و كذلك اوصی عدّه من موالیک فی حجّتین فکتب یجعل ثلث حجج حجّتین إن شاء الله تعالی) و منقولست در صحیح از ابراهیم که گفت نوشتم عریضه به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که اعلام می کنم شما را ای آقای من یا آزاد کننده من چون مطلق شیعه به برکت ایشان از آتش دوزخ آزادند که بنده تو برادرم علی بن مهزیار وصیت نمود که به نیابت او حج استیجار نمایم از حاصل مزرعه که ربع آن را تملیک شما نموده است یا بر شما وقف کرده است هر سال بیست دینار است و هم چنین جمعی از شیعیان وصیت نموده اند در دو حج به چهل دینار، و در کافی فی حجهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۶

است و این اظهر است یعنی جمعی از شیعیان شما مثل علی بن مهزیار زمینها وقف نموده اند بر حج که حاصلش تخمینا بیست دینار است و از آن روزی که حاجیان از راه بصره نمی روند خرج

مردمان دو برابر خرج سابق شده است و کسی به بیست دینار بحج نمی رسد حضرت فرمودند که سه حجرا دو حج کنند که سالی سی دینار به اجیر دهند.

و ظاهر این بر سیل مثال است اگر دو سال را یک سال کنند یا بیشتر جایز است.

و از این حدیث و امثال این ظاهر می شود که حج از بلد مقدمست اگر چه سه سال را دو سال باید کرد در وصیت اگر خدا خواهد، و ظاهرا از روی تبرک گفته باشند و ممکن است که در این صورت مخیر باشد میان حج میقاتی یا دو سال را یک سال کردن و ممکن است که حج میقاتی گران شده باشد (و کتب الیه علی بن محمد الحضینی ان ابن عتی اوصی ان یحج عنه بخمسه عشر دینارا فی کل سنه فلیس یکفی فما تأمر فی ذلک فکتب صلوات الله علیه یجعل حجّین فی حجّه ان الله عالم بذلک) و منقولست در صحیح به اسناد سابق و غیر آن از ابراهیم بن مهزیار که گفت علی بن محمد عریضه نوشت به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه که پسر عم من وصیت نموده است که هر سال از جبهه او پانزده دینار بدهند که شخصی بحج رود و الحال بس نیست چه می فرماید حضرت فرمودند که دو حج را یکی می کنند به درستی که حق سبحانه و تعالی داناست که شما را اختیاری نیست.

و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن رئاب از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۷

صادق صلوات الله علیه در شخصی که وصیت کند که از جبهه او حج الاسلام را به

جا آورند و جمیع اموال او نشود مگر پنجاه درهم فرمودند بیرون می کنند از جهه او حج میقاتی از یکی از میقاتهای که رسول خدا صلی الله علیه و آله مقرر فرموده اند از نزدیک.

و منقول است در صحیح از بزنی از محمد بن عبد الله و ظاهرا سبط ثقه زراره باشد که گفت سؤال کردم از حضرت امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از شخصی که بمیرد و وصیت کند که از جهه او حج کنند از کجا شروع در حج می کند فرمودند که بقدر مالش که داشته باشد از منزلش و اگر نداشته باشد از کوفه و اگر نه از مدینه مشرفه و در قوی کالصحیح منقولست از عمر بن یزید که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند در شخصی که وصیت کرده باشد بحج و از کوفه کافی نباشد فرمودند که از میقات کافی است.

و کالصحیح بلکه در صحیح منقول است از زکریا بن آدم که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از شخصی که بمیرد و وصیت کند به حجی آیا جایز است که از جهه او استیجار نمایند از غیر آن شهری که در آن شهر مرده است حضرت فرمودند که هر چه پیشتر از میقاتست یا هر چه نزدیک میقاتست از او مجزی است. و ظاهر این حدیث آنست که حج میقاتی کافی است، و حمل کرده اند اکثر بر حالت ضرورت و اظهر آنست که از بلد موت مستحب باشد و احوط آنست که از بلد موت اخراج کنند خصوصا با وصیت از بلد موت یا مطلقا از بلد موت نمایند هر گاه

یتیم یا غایب نداشته باشد و اگر وصی یا مجنون یا غایب بوده باشد احوط میقاتیست و اولی آنست که بَلْغ ورثه زیاده از اجرت میقاتی را از خود بدهند.

باب الحج من الودیعه

(روی سويد القلاء عن ایوب بن حرّ عن برید العجلی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل استودعنی مالا فهلک و لیس لولده شیء و لم یحجّ حجّه الاسلام قال حجّ عنه و ما فضل فاعطهم) این بابی است در حج کردن از مال امانت شخصی که نزد کسی باشد به چهارده سند صحیح منقولست از برید که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که مالی را بمن به امانت داده باشد و بمیرد و فرزندان چیزی نداشته باشند و حجه الاسلام نکرده باشد یعنی داند که حج بر او واجب شده است و قرار گرفته است و چون فرزندان چیزی ندارند گمانش این هست که فرزندان از جبهه پدرشان حج نخواهند گرفت حضرت فرمودند که تو به نیابت او حج کن یا حجی از جبهه او واقع ساز اگر چه به نیابت دیگری باشد و هر چه زیاد آید به ایشان ده. و ظاهر لفظ وجوبست نزد اکثر و تقییداتی که مذکور شد روایت دلالت صریح بر آنها ندارد که داند که حجه الاسلام مستقر شده است به قرینه آن که حجه الاسلام نکرده است و گمان قوی داشته باشد که ورثه نخواهند کرد به قرینه آن که فرزندان چیزی ندارند چون در حالت بی چیزی تقوی کمتر می باشد، و آن که حضرت فرمودند که حج بکن از او ظاهرش آنست که در

مدینه از حضرت پرسیده باشد و حج از مسجد شجره باید کرد نه از بلد موت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۴۹

که ظاهرش آنست که کوفه باشد به آن که لفظ دلالت بر قضا حج فقط می کند و می باید که معاشرت با فرزندان داشته باشد که از حال ایشان یابد که حج نخواهند خریدن، و اگر حال ایشان را نداند با ایشان معاشرت کند به نحوی از ایشان استفسار کند که پدر شما حج نکرده است و اگر کسی زری به شما دهد شما از جبهه او استیجار حج خواهید کرد یا نه و اقرار نکند نزد ایشان که زر او نزد من هست و اگر ورثه ظن به همسانند که نزد او زری هست قسم یاد می توانند کرد که بغیر از این زیادتى از مال پدر شما چیزی نزد من نیست و اگر هنوز استیجار نکرده باشد توریه می کند به آن که قصد می کند که مالی نزد من نیست که آن را به شما بدهم یا باید داد.

و جمعی ملحق ساخته اند سایر دیون را چون بمنزله منصوص العله است.

و جمعی الحاق کرده اند غیر ودیعه را از دیونی که نزد او باشد که آن نیز حکم ودیعه دارد، و جمعی گفته اند که می باید تفحص کند از اصداق او که مبادا نزد ایشان نیز مالی باشد و ایشان را نیز لازم باشد اخراج حج مبادا زیاده از واجب گرفته شود و اگر تفحص نکرده چند کس را استیجار کنند زیاده بر هر یک حجرا همه غرامت بکشند از جبهه ورثه و اگر همه تفحص کرده باشند ضامن نیستند و احوط در صورت تفحص نیز غرامت است چون کاشف اند

که تفحص تام نکرده بوده اند و استنباط کرده که حسبہ لله تعالی این کارها می توان کرد و در غیر موضع نص اشکالست چون قیاس است و الله تعالی يعلم

باب الزجل یموت و لا یدری ابنه هل حجّ أولا

(سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن رجل مات و له ابن فلم یدر احجّ ابوه ام لا قال یحجّ عنه فان کان ابوه قد حجّ کتب لأبیه نافله و للابن فریضه و ان لم یکن حجّ ابوه کتب لأبیه فریضه و للابن نافله) این بابی است در حکم کسی که بمیرد و فرزندش نداند که آیا پدرش حج کرده است یا نه منقولست در قوی که [از] حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال نمودند از شخصی که بمیرد و او را پسری باشد و نداند که پدرش حج کرده است یا نه و داند که حج بر او واجب شده بود یا این را نیز نداند حضرت فرمودند که حج می کند یا می تواند کرد پس اگر پدرش بحسب واقع حج کرده باشد به تفضل الهی ثواب حج واجب در نامه عمل پسر نوشته می شود و از جهه پدرش حج سنت نوشته می شود و اگر پدرش حج نکرده باشد از جهه پدرش حج واجب نوشته می شود و از جهه پسر حج سنت. و ظاهرش آنست که نیت وجوب و ندب نمی کند چون علم ندارد بلکه تردید می کند به همین عنوان که این حج را به نیابت پدرم می کنم قرینه إلى الله یا آن که به نیابت پدرم می کنم که اگر حجه الاسلام بر او واجب باشد و نکرده باشد این حجه الاسلام باشد و الا حج سنت باشد و اگر پسر مشغول الذمه

بحج واجب خود باشد از جهه پدرش حج نمی تواند کرد اگر چه یقین داند که حج در ذمه پدرش هست چه جای چنین صورت که علم به شغل ذمه او نداشته باشد

باب المتمتع عن ابيه

(روی جعفر بن بشیر عن العلاء عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال سألته عن رجل يحج عن ابيه أ يتمتع قال نعم المتمتع له و الحج عن ابيه) این بابی است در حال شخصی که به نیابت پدرش حج تمتع کند بسند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه از شخصی که به نیابت پدرش حج کند آیا حج تمتع می کند یعنی اگر چه پدرش سنی باشد یا حج افراد بر او واجب باشد حضرت فرمودند که بلی تمتع از زنان و جامه بردن از اوست «۱» و حج از جهه پدر اوست یا آن که حق تعالی ثواب حج تمتع به او می دهد و ثواب حج مفرد می دهد به پدرش یعنی اگر سنی باشد، یا بر منوب عنه حج واجب افراد واجب باشد چنانکه گذشت اما اگر بر منوب عنه حج تمتع واجب باشد ثواب حج تمتع به او می دهند اگر شیعه باشد و ظاهرا بنا بر این حضرت مطلق فرمودند که حج از جهه پدر اوست تا شامل همه صور باشد چون اعم است از همه و الله تعالی يعلم.

باب تسويف الحج

(روی محمد بن الفضیل قال سألت ابا الحسن صلوات الله عليه عن قول الله تعالى «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» فقال نزلت في من سوّف الحجّ حجّه الاسلام و عنده ما يحجّ به فقال العام أحجّ حتى يموت قبل ان يحجّ) این بابی است در تاخیر کردن حج از سال استطاعت خلافی نیست نزد علمای شیعه که حج در سال استطاعت

واجبست که به جا آورند و از آن سال به سال دیگر نیندازند و اگر تاخیر کنند قضا نمی شود و همیشه اداست تا در حیاتست و بعد از موت قضاست و قضا نیز مثل اداست در آن که با قدرت بعد از موت می باید که به جا آورند و تاخیر جایز نیست و هم چنین از سال دویم نیز تاخیر حرام است.

مروست کالصحیح از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن که محتمل است که حضرت امام موسی کاظم یا حضرت امام رضا باشد صلوات الله علیهما اگر چه اخیرا ظهر است از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که فرموده است که هر که در این دنیا کور باشد در آخرت کور خواهد بود یا کورتر خواهد بود و گمراه تر؟ فرمودند که این آیه نازل شده است در شأن کسی که حجه الاسلام بر او واجب باشد و تاخیر کند به سوف که بعد از این خواهم کرد در سال آینده و استطاعت داشته باشد و گوید در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۳

این سال حج می کنم و چون آن سال نرود گوید که در این سال می روم تا آن که بمیرد پیش از آن که بحج رود.

پس حاصل معنی آیه کریمه این می شود که هر که در دار دنیا چشم دلش کور باشد و نداند فضیلت حج را و بحج نرود پس او در آخرت چشمانش کورتر خواهد بود و یا کورتر خواهد بود به آن که چشم باطن و ظاهرش هر دو کور خواهد بود و گمراه تر خواهد بود که راه بهشت را نه بیند و از راه دوزخ رود تا بجهنم

رود (و روی عن معاویه بن عمّار قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل لم يحج قط و له مال فقال هو ممن قال الله عز و جل « وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ اَعْمَى » فقلت سبحان الله اعمى فقال اعماه الله عز و جل عن طريق الخیر) و در تهذیب عن طریق الجنّه است و در کافی و در موثق عن طریق الحق است و به بیست سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که هرگز حج نکرده باشد و مالی که بقدر استطاعت باشد داشته باشد حال او چونست حضرت فرمودند که این شخص از جمله جماعتی است که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما حشر خواهیم کرد او را کور پس من از روی تعجب عرض کردم که سبحان الله کور خواهد بود یا در دار دنیا دلش کور است که در آخرت چشم و دلش کور خواهد بود پس حضرت فرمودند بنا بر تفسیر اول که چون به سبب بدیهای او حق سبحانه و تعالی او را در دار دنیا کور کرده است از دیدن راه خیر: مناسب این عمل آنست که در آخرت بهر دو چشم کور باشد، و بنا بر احتمال ثانی که او تعجب نموده باشد از آن که در دار دنیا با

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۴

ایمان کور باشد حضرت فرموده باشد که تعجب نیست چون حق سبحانه و تعالی او را کور کرده است از دیدن فضایل حج که ترک کرده است اگر چه روشن باشد در دیدن ثواب اعمال ایمان و

غیر آن و قریب باین است عبارت کافی و بنا بر نسخه شیخ دو احتمال دارد که کور است در آخرت از دیدن راه بهشت یا در دنیا از دیدن ثواب حج که راه بهشت است و در عبارت شیخ احتمال اول اظهر است، و بنا بر کافی و فقیه احتمال دویم اظهر است اگر چه عبارت کافی در حدیث موثق از ابو بصیر است و در حدیث دیگر از ابو بصیر روایت کرده است به همین مضمون و این تعجب در آن نیست و این حدیث معاویه در تفسیر آیه اظهر است که حضرت فرمودند که تارک حج از آن جمله است یعنی بسیار کسی که محشور شوند کور یک جماعت تارکان حجند، و بنا بر حدیث محمد بن فضیل ظاهرش آنست که همین تارکان حج محشور خواهند شد اعمی و لیکن می باید که حمل کنیم بر آن که اولاً آیه در شأن ایشان نازل شد و چون لفظش عامست شامل هر تارک حقی هست چنانکه احادیث معتبره وارد شده است که در شأن مخالفان مذهب حق نازل شده است، و در حسن کالصحیح منقولست که در شأن عبد الله بن عباس و پدرش نازل شده است (و روی صفوان بن یحیی عن ذریح المحاربی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من مات و لم یحج حجه الاسلام و لم یمنعه من ذلک حاجه تجحف او مرض لا یطیق فیہ الحج او سلطان یمنعه فلیمت یهودیا او نصرانیا) و منقولست در حسن کالصحیح و به بیست و چهار سند صحیح دیگر از صدوق و اسانید صحیحه دیگر از کلینی و غیره حتی

خود روایت کرده اند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد حج اسلام را نکرده باشد، یعنی مستطیع شده باشد چون با عدم استطاعت حج اسلام بر او نیست و تصریح به آن نیز فرمودند که مانع نباشد او را از حج کردن احتیاجی که سبب فقر او باشد یا اگر مستطیع شده باشد پیشتر بعد از آن چنان فقیر شود که اندک مالی نداشته باشد که روانه شود و باقی را به گدایی و سقایی برود یا آن که مرضی نداشته باشد که مانع او باشد که نتواند سوار شدن اگر چه به کجاوه و محفه و پالکی باشد با قدرت بر آنها یا ظالمی نباشد که او را منع کند از حج اگر چه قطع طریق باشد که او را در راه عریان کنند و نتواند رفتن. حاصل آن که مستطیع باشد و نرود و بمیرد اگر خواهد یهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی یعنی حشرش با یهودان خواهد بود یا نصاری. و چند گاه قبل از این یکی از فضلا مرد و حج نکرده بود صالحی که نهایت اعتقاد و مریدی داشت به آن عالم نقل کرد که عجب واقعه دیدم و حیرانم که چه معنی دارد گفت که در چند روزی که فلانی فوت شده بود در واقعه دیدم که او را با یهودان بود بعد از چند گاه دیگر او را در واقعه دیدم که بسیار منور و خوب بود نمی دانم که چه معنی دارد یکی از اخوان مؤمنین گفت واقعه شما صحیح است فلانی حج نکرده بود

و از جهه او استیجار حج کردند تا حج نکرده بودند از جهه او حشرش با یهودان بود و چون از جهه او حج کردند از آن عذاب خلاص شد و همین واقعه باعث شد که جمعی کثیر بحج رفتند و توبه کردند از تاخیر حج (و روی علی بن ابی حمزه عنه صلوات الله علیه انه قال من قدر علی ما یحج به و جعل یدفع ذلک و لیس له عنه شغل یعذرہ الله فیہ حتی جاء الموت فقد ضیع شریعه من شرایع الاسلام)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۶

و منقولست در موثق که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که داشته باشد آن مقدار مال که به آن حج تواند رفت یعنی زاد و راحله و مؤنت عیال و مدافعه کند و هر سال به سال دیگر اندازد و شغل نداشته باشد که حق سبحانه و تعالی او را در آن شغل معذور دارد به آن که مثلاً جابری او را به شغل داشته باشد جبرا و رخصت حج ندهد او را در مثل این صورت معذور است اما اگر بی عذری تاخیر کند تا مرگ در رسد بتحقیق که ضایع گردانیده است شرعی عظیم از شرایع اسلام را و تضييع شرعی نیز بمنزله کفر است.

و به همین مضمون به دوازده سند صحیح از حلبی منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه و کالصحیح از زید و کالصحیح از کنانی و در حسن کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست قریب باین.

و به هیجده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه

و تعالی فرموده است که مر خدا راست بر کافه خلائیق که حج کنند خانه او را هر که مستطیع شود راه خانه را حضرت فرمودند: که این از جهه کسی است که نزد او مالی باشد و بدنش صحیح باشد یعنی مراد الهی از استطاعت این است که زاد و راحله داشته باشد و بدنش صحیح باشد که تواند سوار شدن، و اگر تاخیر حج از جهه تجارت باشد چنانکه متعارفست که تاخیر می کنند که نسیها پیش مردم داریم و اگر نگیریم می سوزد واجبست رفتن و جایز نیست نرفتن از جهه امثال اینها، او اگر از جهه اینها ترک حج کرده باشد و بمیرد ضایع گردانیده است شریعتی از شرایع اسلام را هر گاه آن قدر داشته باشد که برود اگر چه به سبب رفتن مالش برود: رفتن باشد و حق سبحانه و تعالی عوض می دهد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۷

اگر چیزی نداشته باشد و جمعی او را تکلیف کنند که ما ترا بحج می بریم و اگر چه الاغی دم بریده و گوش بریده بدهند می باید که شرم نکند و با ایشان برود و جایز نیست نرفتن، دیگر پرسیدم که چه معنی دارد که حق سبحانه و تعالی فرموده است که و هر که کافر شود به درستی حق سبحانه و تعالی بی نیاز است از عالمیان حضرت فرمودند که مراد از کفر ترک حج است که حق سبحانه و تعالی آن را کفر شمرده است یعنی عقاب او مانند عقاب کفار خواهد بود چنانکه گذشت که حشرش با یهود و نصاری است

باب العمرة فی اشهر الحج

(روی سماعه بن مهران عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه

قال من حجّ معتمرا في شوال و من نيته ان يعتمر و يرجع إلى بلاده فلا بأس بذلك و ان هو اقام إلى الحجّ فهو متمتع لأن اشهر الحجّ شوال و ذو القعدة و ذو الحجة فمن اعتمر فيهنّ و اقام إلى الحجّ فهي متعه و من رجع إلى بلاده و لم يبق إلى الحجّ فهي عمره و ان اعتمر في شهر رمضان او قبله فاقام إلى الحجّ فليس بتمتع و انما هو مجاور افراد العمره فان هو احبّ ان يتمتع في اشهر الحجّ بالعمره إلى الحجّ فليخرج منها حتى يجاوز ذات عرق او يجاوز عسفان فيدخل متمتعا بعمره إلى الحجّ فان هو احبّ ان يفرد الحجّ فليخرج إلى الجعرانه فيلبي منها) این بابی است در بیان واقع ساختن عمره در ماههای حج منقولست در موثق از سماعه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که قصد عمره کند در ماه شوال و در خاطر داشته باشد که عمره مفرده به جا آورد و برگردد بشهر خود قصور ندارد و باکی نیست و اگر بایستد تا وقت حج عمره اش عمره تمتع می شود و زیرا که عمره تمتع حکم حج دارد در آن که می باید که آن را در ماههای حج به جا آورد و ماههای حج شوال است و ذو القعدة و ذو الحجه پس کسی که در ماههای حج عمره به جا آورد و بایستد تا وقت حج و حج به جا آورد عمره اش عمره تمتع می شود و کسانی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۵۹

برگردند به شهرهای خود و نایستند تا آن که حجرا به جا آورند عمره ایشان مفرده می شود

و بنا بر مشهور می باید که طواف نساء به جا آورد و اگر در ماه رمضان عمره را به جا آورد اگر چه محض احرام باشد و باقی افعال را در ماه شوال یا پیش از ماه رمضان به جا آورد و بایستد تا وقت حج به آن عمره حج تمتع نمی تواند کرد بلکه مجاورست که عمره مفرده به جا آورده است پس اگر خواهد که حج تمتع کند می باید که عمره دیگر در ماههای حج به جا آورد بقصد عمره تمتع، و بیرون رود بیکی از مواقیت مثل وادی عقیق به آن که از ذات عرق بیرون رود چون مذکور شد که ذات عرق میقات عمره است یا در گذرد بسوی عسفان از راه مدینه مشرفه که آن نیز میقات عمره است و احرام بگیرد بقصد عمره که تمتع کند به آن بسوی حج یعنی بعد از عمره محلل شود و از زنان و جامه و بوی خوش بهره یابد تا وقتی که احرام بحج گیرد، و اگر خواهد که حج افراد به جا آورد هر گاه حج تمتع را کرده باشد یا از جمعی باشد که حج افراد یا قرآن بر ایشان واجبست باید که بیرون رود به جعرانه که آن نیز میقاتست و از آنجا محرم شود بحج افراد و روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من اعتمر عمره مفرده فله ان یخرج إلى اهله متى شاء الا ان یدرکه خروج الناس یوم الترویبه و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که عمره مفرده به جا آورد

می تواند که به خانه خود رود بعد از اتیان به عمره هر وقت که خواهد مگر آن که بماند تا روز هشتم ذی الحجه و ببیند که مردمان متوجه منی می شوند در این صورت مستحب مؤکد است که حج به جا آورد و آن عمره مفرده عمره تمتع می شود اگر در ماههای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۰

حج به جا می آورده باشد و اگر نه حج افراد باشد هر گاه حج تمتع بر او واجب نباشد.

و به دوازده سند صحیح منقولست از عمر بن یزید که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که داخل شود در مکه بقصد عمره مفرده و عمره را به جا آورد هر جا که خواهد می رود و اگر بایستد تا وقت حج: عمره مفرده اش عمره تمتع می شود پس حضرت فرمودند که عمره تمتع صحیح نیست یا عمره تمتع نمی توان کرد مگر وقتی که آن را در ماههای حج به جا آورند و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است (و فی روایه عبد الرحمن بن ابی عبد الله عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال العمره فی الحج تمتع) و منقولست در صحیح از عبد الرحمن که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که عمره که در دهه ذی الحجه به جا آورند عمره تمتع است یعنی مستحب مؤکد است که آن را متصل سازد بحج تا حج تمتع شود اگر حج تمتع بر او واجب نباشد و اگر واجب باشد البته حجرا بعد از آن به جا می آورد. و بر این مضمون احادیث متکثره وارد شده است، و مراد از همه همین است و

جمعی ذکر کرده اند که اگر عمره را بقصد تمتع واقع ساخته باشد واجبست که حجرا به آن متصل سازد و اگر بقصد عمره مفرده کرده باشد اکتفا به آن می تواند کرد و بر این مضمون حدیث موشق ابو بصیر وارد است و آن نیز محمول است بر استحباب مؤکد چون احادیث صحیحه وارد شده است بر آن که مختار است در حج و ترک حج هر گاه حج واجب خود را کرده باشد چنانکه متواتر است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه در روز هشتم ذی الحجه اکتفا به عمره مفرده کرده و حج نکرده متوجه عراق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۱

شدند اگر چه اظهار آنست که آن حضرت از خوف اکتفا به عمره فرمودند که چون کس بطلب آن حضرت صلوات الله علیه فرستاده بودند که آن حضرت را بگیرند حضرت بامر الهی متوجه عراق شدند (و روی معاویه بن عمار قال سئل ابو عبد الله صلوات الله علیه عن رجل افرد الحج هل له ان يعتمر بعد الحج فقال نعم اذا أمكن الموسی من رأسه فحسن) و منقولست در صحیح بطرق اثنی عشر که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از شخصی که حج افراد کرده باشد آیا بعد از حج عمره مفرده می تواند کرد حضرت فرمودند که بلی هر گاه آن قدر زمان بگذرد که موی سر استره گیر شود خوبست و اکثر اوقات بعد از دو روز استره گیر می شود، و به همین مضمونست حدیث موشق کالصحیح یا صحیح از ابان از عبد الرحمن بن ابی عبد الله از آن حضرت صلوات الله علیه و در حدیث دیگر وارد

شده است که صبر کند تا ماه محرم نو شود و احرام بگیرد محمول است بر استحباب (و روی المفضل بن صالح عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال العمره مفروضه مثل الحج فاذا ادى المتعه فقد ادى العمره المفروضه) و منقول است در صحیح از مفضل و در او کلامی هست از ابو بصیر و چون کتاب ابو بصیر را صدوق داشته است و مفضل از مشایخ اجازه است مساهله نموده است و مضمون آنست که مفضل از اصحاب اسرار آن حضرت بوده است و چون احادیث رفعت شأن حضرات معصومین را نقل می کرده است غلاه بحديث او مستمسک بوده اند و از این جهت ابن غضایری

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۲

جرح او کرده است و صدوق او را صدوق می داند بنا بر اینست که احادیث بسیار از او روایت کرده است اگر چه مضمون این حدیث متواتر است اگر در طریقش ضعفی باشد ضرر ندارد که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که عمره را حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید واجب گردانیده است عمره را مثل حج فرموده است که «وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ» به سه معنی که هر سه مراد است یعنی حج و عمره را تمام کنید اگر شروع در آن کرده باشید یا حج و عمره را تماما واقع سازید با آداب و شرایط، و یا هر دو را خالصا لله به جا آورید، و ظاهرا مراد الهی اعم است از عمره مفرده و عمره تمتع و ظاهر این خبر آنست که مراد از این آیه عمره مفرده است به قرینه تقدیم حج اگر

چه و او دلالت بر ترتیب ندارد و لیکن احادیث صحیحه بلکه متواتره وارد شده است که ابتدا کنید به آن چه حق سبحانه و تعالی به آن ابتدا فرموده اند پس حضرت فرمودند که هر گاه بنده حج تمتع به جا آورد عمره آن بدل از عمره مفرده است یا آن که چون حق سبحانه و تعالی عمره را واجب گردانیده است پس کسی که عمره تمتع به جا آورد عمره واجب خود را به جا آورده است و در این خلافتی نیست که عمره واجبست مثل حج و هر گاه عمره تمتع را به جا آورند عمره واجب را به جا آورده خواهد بود.

و منقولست در صحیح از عمر بن اذینه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر آیه کریمه وَ لِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتِطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا و عرض نمودم که مراد از آیه حج است نه عمره چون بلفظ حج وارد شده است یعنی آیا چنین است یا نه حضرت فرمودند که نه بلکه مراد از حج قصد زیارتست بحج و عمره هر دو و چون حق سبحانه و تعالی در آیه وَ اَتُّمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ تصریح بهر دو فرموده است پس هر جا که مطلق واقع سازد هر دو مراد خواهد بود، و کلینی همین حدیث را در حسن کالصحیح روایت کرده است، و بعد از آن نقل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۳

کرده است که ابن اذینه گفت که پرسیدم از تفسیر آیه وَ اَتُّمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلّٰهِ که چه مراد است از اتمام حضرت فرمودند که مراد از اتمام

هر دو آنست که هر دو را به جا آورند و محرمات احرام را واقع نسازند.

و به دوازده سند صحیح منقولست از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که عمره بر همه خلا-یق واجبست مثل حج چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که حج و عمره را تمام به جا آورید از جهت رضای الهی.

و به بیست و چهار سند صحیح منقولست از یعقوب بن شعیب که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تمام کنید حج و عمره را از برای خدا آیا هر کسی حج تمتع را به جا آورد عمره آن کافی است از عمره مفرده حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنین فرموده اند.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست به همین مضمون، و کالصحیح منقولست از بزندی که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم که آیا عمره واجبست فرمودند که بلی عرض کردم که عمره تمتع مجزیست از عمره افراد فرمودند بلی.

و در حسن کالصحیح از حلبی منقولست و احادیث به همین مضمون متواتر است بلکه ضروری دین شیعه است وجوب عمره و اجزاء عمره تمتع از عمره مفرده، و نزد عامه خلاف شده است و جمعی از ایشان عمره را سنت می دانند و مبالغاتی که در اخبار وارد شده است و استدلالاتی که به آیه واقع شده است از جهت ردّ بر ایشانست (و سألہ عبد اللہ بن سنان عن المملوک یکون فی الظہر یرعی و هو یرضی ان یعتمر ثم یخرج فقال

ان كان اعتمر في ذى القعدة فحسن و ان كان في ذى الحجة فلا يصلح الا الحج

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۴

و منقولست در صحیح از عبد الله بن سنان که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از بنده که در خارج بلد می باشد از جهت چرانیدن حیوانات و به همین راضی می شود که عمره را به جا آورد و بیرون رود بر سر حیوانات حضرت فرمودند که اگر در ماه ذو القعدة باشد خوبست و اگر در ماه ذی الحجه داخل شده باشد پس خوب نیست مگر آن که حج کند و اکتفا به عمره نکند و ظاهرا بر سبیل استحباب مؤکد باشد نسبت به مولی که اگر در ماه ذی الحجه او را رخصت عمره دهد رخصت بدهد که حجرا نیز به جا آورد چنانکه گذشت (و اعتمر رسول الله صلی الله علیه و آله ثلث عمر متفرقات کلها فی ذی القعدة عمره اهل فیها من عسفان و هی عمره الحدیبه و عمره القضاء احرم فیها من الجحفه و عمره اهل فیها من الجعرانه و هی بعد ان رجع من الطائف من غزاه حنین) و منقولست در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه سه عمره به جا آوردند که هر سه بر سبیل اتفاق در ذی القعدة واقع شد، یکی عمره بود که احرام گرفته اند از جهت آن از عسفان و این عمره حدیبیه بود که ممنوع شدند از دخول مکه معظمه و با کفار قریش صلح کردند که حضرت سال دیگر بیایند و

اهل مکه، مکه را خالی کنند و حضرت سه روز بیشتر در مکه نمانند و حق سبحانه و تعالی نکرده ایشان را در حکم کرده قبول فرمود و عمره دیگر عمره قضا بود که احرام را از جحفه گرفتند، و عمره دیگر آن بود که احرام و بلند کردن آواز تلبیه را در جعرانه واقع ساختند در وقتی که از طایف مراجعت فرمودند بعد از جنگ حنین و احادیث بر این مضمون از طرق خاصه و عامه متواتر است و در صحاح سته سیما در بخاری

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۵

روایت کرده است از عبد الله بن عمر که حضرت چهار عمره به جا آوردند و عایشه تکذیب او می کرد که در هر عمره خودش همراه بود و می گفت که چهارمین عمره رجب بود و عایشه می گفت که حضرت رسول خدا کی در ماه رجب عمره به جا آوردند و چگونه به جا آوردند که هیچ یک از صحابه آن حضرت را ندیدند و نقل نکردند و او دید و نقل کرد.

و در بخاری و باقی صحاح ایشان منقولست که عبد الله بن عمر و عمر نیز نقل کردند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که میت را عذاب می کنند به سبب گریه اهلش بر او و عایشه می گفت که و الله که حضرت رسول خدا هرگز نفرمودند و چگونه مخالف قرآن چیزی بفرمایند و حال آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى** ۱۶۴:۶ یعنی کسی را عقاب و مؤاخذه نمی نمایند از جهت فعل دیگری و اگر بد باشد می باید که آنها را

که گریه کنند معذب باشند نه اموات بی گناه، و کذب ابو هریره در بسیار جائی از بخاری و غیر آن مذکور است که او در زمان خودش معروف بود به کذب و افتراء، و مع هذا اکثر اخبار ایشان از این چند کس منقولست و در کتب سیر منقولست که معاویه زرها فرستاد از جهت اینها و انس و امثال ایشان که دروغها در فضیلت ثلثه و بنی امیه وضع نمایند، و چون رسوا شد فرستاد که بس است، و در بعضی اخبار واقع است که حضرت سید الانبیاء و المرسلین با حج و اداع عمره به جا آوردند و احادیث مجمله وارد شده است که آن حضرت سه عمره به جا آوردند ممکن است که یکی عمره بعد از حج باشد به آن که عمره حدیبیه را حساب نکرده باشند چون ثواب عمره بود نه فعل عمره

باب اهلال العمره المبتوله و احلالها و نسکها

[عمره مفرده]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال اذا دخل المعتمر مکه من غیر تمتع و طاف بالبيت و صلّى رکعتین عند مقام ابراهیم علیه السّلام و سعی بین الصّفا و المروه فلیحق بأهله ان شاء) این بابی است در احرام و تلبیه عمره مفرده و محل شدن از احرام آن و در افعال آن.

منقولست به دوازده سند صحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه شخصی داخل مکه شود نه بقصد عمره تمتع و طواف کند خانه کعبه را و دو رکعت نماز کند در مقام ابراهیم علیه السّلام و سعی کند میان صفا و مروه پس اگر خواهد می تواند به خانه خود رفتن اگر چه در ماههای

حج باشد و اگر چه در دهه ذی الحجه باشد.

و در این حدیث مذکور نشد طواف نسا چون مشهور آنست که طواف نسا در هر حجّی و عمره مفرده واجبست پس ممکن است عدم ذکر آن به سبب ظهور باشد و اظهر آنست که ترک ذکر از روی تقیّه بوده است و هم چنین تقصیر مذکور نشد چون فی الحقیقه منسک حج نیست بلکه از جهه محل شدن است و دور نیست که همین وجه باعث باشد بر ترک ذکر طواف نسا و نیز چون این طواف از جهه حلال شدن زنانست و در وجوب طواف نسا در عمره خلافتست چون اخبار بسیار وارد شده است که افعال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۷

عمره مذکور شده است و طواف نساء در آنها مذکور نیست و شکی نیست که احوط آنست که در عمره مفرده البته واقع سازد و اگر نکرده باشد نایبی بفرستد و اگر بمیرد ولیّی از جهه او قضا کند بانکه خود بکند یا نایبی بفرستد.

و قولی نقل نموده اند که در عمره تمتع طواف نساء واجبست به اعتبار حدیث کالصحیح سلیمان بن حفص مروزی از فقیه که امام علی نقی است فرمودند که هر گاه حج کند و داخل مکه شود بحج تمتع و طواف کعبه را به جا آورد و دو رکعت نماز در عقب مقام ابراهیم علیه السلام به جا آورد و سعی کند میان صفا و مروه و تقصیر کند همه چیز بر او حلال می شود بغیر از زنان که از جهه حلال شدن ایشان طواف و نمازی می باید کرد و چون عبارت حدیث بلفظ حج وارد شده است حمل کرده اند بر

حج و شکی نیست در آن که در حج طواف نساء هست اگر چه اطلاق حج می کنند بر عمره تمتع چون مربوط است بحج و لیکن بر سیل مجاز است، و تا قرینه نباشد لازم بلکه جایز نیست حمل بر معنی مجازی کردن و لیکن لفظ تقصیر ظاهر است در عمره چون در حج حلق یا تقصیر است و هر دو قبل از طواف است و لیکن احادیث متواتره وارد شده است از صحیح و کالصحیح که ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند که در حج تمتع سه طواف است و دو سعی و اگر طواف نسا واجب می بود می فرمودند که چهار طواف است.

و در صحیح از محمد بن عیسی منقولست که مخلمد رازی به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه عریضه نوشت و سؤال کرده بود از عمره مفرده و از عمره تمتع که آیا طواف نساء در هر دو واجبست حضرت فرمودند که اما عمره مفرده طواف نسا دارد و اما عمره تمتع طواف نسا بر معتمر نیست. بلکه از اخبار بسیار ظاهر می شود که در عمره مفرده نیز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۸

طواف نسا واجب نیست، و اخبار وجوب را حمل استحباب مؤکد می باید کرد و احوط در عمره آنست که ترک نکند طواف نسا را و بقصد قربت واقع سازند و جمعی از فضلا ذکر کرده اند که اگر طواف نسا را در عمره تمتع واقع سازند بقصد وجوب ضرر ندارد و اگر واجب است در واقع به جا آورده است و اگر واجب نباشد نیت لغوی کرده خواهد بود چون بعد از افعال عمره است و این سخن صورتی ندارد چون

قصد و جوب محالست کردن چیزی را که ندانند که واجبست یا نه بلکه دغدغه حرمت می شود چون تشریح است بلکه دغدغه می شود که عمره بلکه حج نیز باطل شود و بمنزله پنج رکعت نماز کردنست و شکی نیست در بطلان نماز کسی که قصد و جوب رکعت پنجم کند بلکه دغدغه کفر می شود که انکار ضروریات دین کرده است بلی اگر طواف بعد از تقصیر واقع سازد باین قصد که اگر مطلوب شارع باشد طواف نسا این طواف نسا باشد و الا طواف مستحبی باشد که بعد از اتمام عمره می توان کرد تا احرام بحج نبسته باشد و الله تعالی يعلم

[کسی که در عمره قربانی بیاورد]

(و روی عنه صلوات الله عليه انه قال من ساق هديا في عمره فلينحر قبل ان يحلق رأسه قال و من ساق هديا و هو معتمر نحر هديه و هو بين الصفا و المروه و هي الحزوره) و روایت کرده است معاویه بن عمار به اسانید صحیحه مثل کلینی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که شتر یا گاو یا گوسفندی در عمره رانده باشد می باید که پیش از سر تراشیدن آن هدی را بکشد در جائی که مقرّر است از جهت کشتن اینها و آن حزوره است که ما بین صفا و مروه است و الحال قصابخانه کعبه معظمه است.

و در موثق کالصحیح از زراره منقولست به همین و در حدیث علی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۶۹

المشهور وارد است که اول سر بتراشد دیگر هدی را بکشد و بر جواز حمل کرده اند یعنی جایز است که اول سر بتراشد و بهتر آنست که اول نحر کند و الله تعالی يعلم

[جماع در عمره مفرده]

(و روی علی بن رئاب عن مسمع ابن عبد الملك عن ابي عبد الله صلوات الله عليه في الرجل يعتمر عمره مفرده ثم يطوف بالبیت طواف الفریضه ثم یغشی امرأته قبل ان یسعی بین الصفا و المروه قال قد افسد عمرته و علیه بدنه و یقیم بمکه حتی یرج الشهر الذی اعتمر فیه ثم یرج إلى الوقت الذی وقته رسول الله صلی الله علیه و آله لأهله فیحرم منه و یعتمر) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که عمره مفرده کند و طواف واجب عمره را به جا

آورد و پیش از آن که سعی کند میان صفا و مروه با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که عمره اش را فاسد کرده است و بر اوست که بدنه بکشد و در مکه معظمه بماند تا بیرون رود از ماهی که در آن احرام گرفته بود و بعد از خروج ماه می رود بیکی از مواقیتی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مقرر فرموده اند و از آنجا احرام می گیرد و عمره را به جا می آورد و ظاهر آنست که عمره فاسد را تمام می کند و در ماه دیگر عمره قضا را به جا می آورد، و این عمره ایست که به سبب فساد عمره واجب می شود اگر چه عمره اولی سنّت باشد، و اشعاری دارد به آن که می باید که میان دو عمره یک ماه بوده باشد و ظاهر آنست که ماه را از ابتداء احرام اول حساب می کند و اولی آنست که از آخر آن حساب کنند و ظاهراً ماه هلالی معتبر است اگر چه در میان ماه باشد اگر چه اولی آنست که سی روز بگذرد

[خروج به میقات برای عمره]

(وقد روی علی بن رثاب عن برید العجلی عن ابي جعفر صلوات الله عليه انه يخرج إلى بعض المواقيت فيحرم منه و يعتمر) و بتحقیق که مرویست به شانزده سند صحیح از برید که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که عمره مفرده کند و پیش از آن که فارغ شود از طواف و سعی با زن خود جماع کند حضرت فرمودند که شتری می کشد از جبهه فاسد شدن عمره و بر اوست که بماند در مکه معظمه تا

ماه دیگر که داخل شود و بیرون رود به بعضی از مواقیتی که از جهت عمره مقرر است مانند تنعیم و جعرانه و حدیبیه یا اعم از میقات حج و عمره و از آنجا احرام می گیرد و عمره دیگر به جا می آورد. و ظاهرا این روایت را از جهت تأیید روایات سابقه ذکر کرده است، و ممکن است که غرضش زیادتی این روایت باشد که در روایت سابقه مذکور بود که به میقاتی که می رود که حضرت صلی الله علیه و آله مقرر فرموده است یعنی از جهت عمره، و در این روایت اعم است از حج و عمره و اول نیز عموم دارد بحسب ظاهر و هر دو مثل یکدیگرند پس اظهر آنست که تأیید ذکر کرده باشد اگر چه تغییر اسلوب عبث می شود و به مضمون این حدیث احادیث دیگر وارد شده است

[عمره تمتع طواف نساء ندارد]

(و لا یجب طواف النساء الا علی الحاج) و واجب نیست طواف نساء مگر بر حاج و ظاهرا حصر اضافی باشد نظر به عمره تمتع و این مضمون منقولست در صحیح از یونس که روایت کرده است که فرمودند که طواف نساء نیست مگر بر کسی که حج کند. و منقولست در صحیح از صفوان که سؤال کردند از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که عمره تمتع کرده باشد و طواف و سعی و تقصیر کرده باشد آیا طواف نساء بر او هست حضرت فرمودند که نه نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۱

طواف نساء مگر بعد از رجوع از منی.

و بخصوص نیز حدیثی مرسلا از علی بن یقظین منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله

علیه که آیا طواف نسا واجبست بر کسی که حج افراد کند فرمودند که نه و همه را حمل بر تقیه کرده اند زیرا که شکی در وجوب آن نیست، و در حج خلافتی که هست در عمره است و احوط آنست که ترک نکند و بقصد قربت واقع سازند (و المعتمر عمره مفرده یقطع التلبیه اذا دخل اول الحرم) و کسی که عمره مفرده می کند قطع می کند تلبیه را وقتی که داخل حرم شود و اکثر اصحاب نقل کرده اند بر صورتی که احرام را از میقات گرفته باشد نه از خارج حرم و خواهد آمد به تفصیل إن شاء الله تعالی (و روی صفوان بن یحیی عن سالم بن الفضیل قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه دخلنا بعمره فنقصه ر او نحلقت فقال احلق فان رسول الله صلى الله علیه و آله ترحم على المحلقين ثلاث مرات و على المقصرين مزة فان احل رجل من عمرته فنقصه ر من شعره و نسی اظفاره فانه یجزئه ذلك و ان تعید ذلك او هو جاهل فلیس علیه شیء) و به اسانید حسنه کالصحیحه کثیره منقولست از سالم ابن فضیل و ظاهرا سالم ابو الفضل بوده باشد و او ثقه است و تصحیف از این باب بسیار است که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که با جمعی بقصد عمره آمده ایم آیا تقصیر کنیم یا سر تراشیم حضرت فرمودند که سر تراش زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دعای رحمت سه مرتبه از جهه جمعی فرمودند که سر تراشیده بودند و یک مرتبه دعا کردند از جهه کسانی که

تقصیر کرده بودند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۲

و بحسب ظاهر تتمه از همین حدیثست و ممکن است که کلام صدوق باشد که اگر شخصی محل باشد از عمره اش و اندکی از مو بگیرد و فراموش بکند که ناخنها را بگیرد مجزیست و اگر عمدا چنین کند یا از روی جهالت چنین کند بر او چیزی نیست و لیکن ترک اولی کرده است.

بدان که به اسانید صحیحه متکثره منقولست از حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سه مرتبه استغفار کردند از جهت محلقین.

و به اسانید متکثره صحیحه منقولست از معاویه بن عمار و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آن حضرت در حدیبیه دو مرتبه استغفار کردند از جهت محلقین و یک مرتبه از جهت مقصرین پس ممکن است که سه مرتبه در حج یا عمره قضا یا غیر آن واقع شده باشد و شکی نیست که در غیر عمره تمتع سر تراشیدن اولی است خصوصا سروره را و کسانی که صمغ و عسل بر سر انداخته باشند یا عقص شعر کرده باشند و تفصیلش خواهد آمد ان شاء الله

باب العمره فی شهر رمضان و رجب و غیرها

(روی معاویه بن عمار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه سئل أي العمره افضل عمره فی رجب او عمره فی شهر رمضان فقال لا بل عمره فی رجب افضل) این بابی است در عمره که در ماه رمضان و رجب و غیر اینها واقع سازند به اسانید صحیحه متکثره منقولست از معاویه که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

سؤال کردم که کدامین عمره فضیلتش بیشتر است عمره که در رجب بفعل آورند یا عمره که در ماه رمضان واقع سازند حضرت فرمودند که عمره ماه رمضان افضل نیست بلکه عمره را که در رجب واقع سازند افضل است و اکثر عامه عمره رمضان را بهتر می دانند (و روی عنه صلوات الله علیه عبد الرحمن بن الحجاج فی رجل احرم فی شهر و احل فی اخر قال یکتب له فی المذی نوی و قال یکتب له فی افضلهما) و به اسانید کثیره صحیحه و حسنه کالصحیحه منقول است از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که در ماهی که احرام گرفته باشد و در ماه دیگر محل شود حضرت فرمودند که می نویسند از جهه او در آن چه نیت کرده باشد فرمودند که آن چه افضل است از جهه او در نامه عملش می نویسند پس اگر در ماه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۴

رجب احرام گرفته باشد از جهه فضیلت آن و افعال عمره را در ماه شعبان کرده باشد آن را عمره رجب می نویسند اگر چه در جمیدی الآخره احرام گرفته باشد و بعضی از افعال را در رجب واقع سازند عمره رجب می نویسند و ممکن است که مراد این باشد که مدار بر احرامست اما در خصوص عمره رجب افضل را در نامه عمل می نویسند (و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا احرمت و علیک من رجب یوم و لیله فعمرتک رجیئه) و در روایت صحیح از عبد الله منقولست که حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه احرام بگیری و از ماه رجب یک شبانه روز مانده باشد عمره ات عمره رجبی است و این محمولست بر فضیلت کامله و الا اندکی کافی است چنانکه گذشت

باب موافقت العمره من مکه و قطع تلبیه المعتمر

[کسی که از مکه خارج شود]

(روی عمر بن یزید عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من اراد ان يخرج من مکه ليعتمر احرم من الجعرانه و الحدیبیه و ما اشبههما) این بابی است در بیان میقاتهای عمره از مکه معظمه و در بیان آن که قطع تلبیه را در کجا کنند به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که خواهد که از مکه معظمه بیرون رود از جهه احرام عمره می باید که احرام بگیرد از جعرانه و حدیبیه و در هر دو به تخفیف و تشدید خوانده اند و آن چه مثل اینهاست مثل تنعیم و اکثر گفته اند که می باید از حرم بیرون رود و احوط آنست که از غیر این سه جا احرام نگیرد یا یکی از موافقت حج رود مثل قرن المنازل و عقیق و از خارج حرم احرام نگیرد

[قطع تلبیه در عمره]

(و من خرج من مکه یرید العمره ثم دخل معتمرا لم یقطع التلبیه حتی ینظر إلى الکعبه) ظاهرا کلام صدوق باشد و شیخ طوسی علیه الرحمه گمان کرده است که جزو حدیث سابق است و کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از معاویه بن عمّار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که احرام بگیرد از تنعیم که یک فرسخی مکه معظمه است از راه مدینه مشرفه پس قطع نکند تلبیه را تا نظر نکند بمسجد و عبارت متن این است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۶

هر که از مکه معظمه بیرون رود بقصد عمره و احرام گرفته داخل شود قطع نکند تلبیه را تا نظرش به کعبه افتاد و مضمونش موافق است

با حدیث معاویه امّیا مراد صدوق نیست چون بعد از این می گوید این را که (و روی أنّه یقطع التّلبیه اذا نظر إلى المسجد الحرام) یعنی مرویست که قطع تلبیه می کند وقتی که نظرش بمسجد الحرام افتد و ظاهرا مرادش حدیث معاویه است که مذکور شد و چون در حدیث دیگر ندیده ام نظر به کعبه را دور نیست که عمر بن یزید باشد چنانکه شیخ فهمیده است اگر چه قریند به یک دیگر.

و شیخ در روایت کالصحیح از عمر بن یزید نقل کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که داخل مکه شود از جهت عمره مفرده پس می باید که قطع کند تلبیه را وقتی که شترش پا در حرم گذارد. و چون عمر بن یزید این روایت را روایت کرده است اندکی بعید است که تتمه از روایت او باشد (و روی أنّه یقطع التّلبیه اذا دخل اول الحرم) و مرویست که شخصی که عمره مفرده می کند قطع می کند تلبیه را وقتی که داخل می شود در اول حرم و دور نیست که روایت سابقه باشد اگر چه اندک تغییری دارد و باین عبارت واقع شده است در تلبیه متمتع.

و کلینی در موثق روایت کرده است از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که معتمر قطع تلبیه می کند هر گاه داخل حرم می شود و دور نیست که همین روایت را صدوق نقل بالمعنی کرده باشد (و فی روایه الفضیل قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه قلت دخلت بعمره فاین اقطع التّلبیه فقال بحیال العقبه عقبه المدینین قلت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۷

این عقبه المدینین

قال بحیال القصارین) و در روایت فضیل کالصحیح، و شیخ حسن کالصحیح نامیده است بلکه صحیح است بوجه شتی یکی آن که صدوق حکم به صحت کرده است دویم آن که گفته است که از کتاب او برداشته و کتاب فضیل مثل خودش کالشمس مشهور بوده است سیم آن که صدوق ذکر کرده است که هر چه در این کتاب از فلان و فلان روایت کرده اسانید به آن دارم و خود گفته است که کتاب فضیل را از محمد بن موسی بن متوکل روایت کرده ام از علی بن حسین سعدآبادی از احمد برقی از پدرش محمد از ابن ابی عمیر از ابن اذینه از فضیل پس هر طریقی که باین جماعت دارد همه مرویات ایشان را روایت کرده است و باین معنی متفطن شده است شیخ ما قدوه العلماء الراسخین مولانا احمد اردبیلی رحمه الله تعالی و بنا بر این هفتاد و سه سند صحیح دارد و قریب به هزار سند کالصحیح می شود و شیخ حسن رضی الله عنه گفته است که در این طریق مجهول الحالی که هست علی بن الحسین است و او صاحب کتاب نیست و ظاهر است که از مشایخ اجازه است و دیده ایم که روایات بسیار نقل کرده است و کثرت روایت مدحست پس اولی آنست که حدیث او را حسن شماریم، و لیکن این شکسته این راهها را ترک کرده ام و اگر نه هیچ احتیاجی به اینها نیست چون صدوق حکم به صحت همه کرده است و گفته است که میان من و خدا حجت است و قریب باین است آن چه محمد بن یعقوب رضی الله علیه

گفته است در اول کتاب کافی رضی الله عنهما و عن سایر علمائنا اجمعین.

فضیل می گوید که من سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه و عرض نمودم که داخل شدم به عمره از کجا قطع تلبیه کنم حضرت فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۷۸

که از محاذات عقبه اهل مدینه مشرفه عرض نمودم که کجاست فرمودند در برابر گازرانست و ظاهرا مراد فضیل از عمره عمره تمتع است و محل قطع تلبیه عمره تمتع از کجاست بی دغدغه چنانکه خواهد آمد (و روی عن یونس بن یعقوب قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل یعتمر عمره مفرده فقال اذا رأیت ذا طوی فاقطع التلبیه) و کالصحیح منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که عمره مفرده کند حضرت فرمودند که هر گاه به بینی ذو طوی را که محاذی عقبه است نزدیک قبور شرفاء مکه: قطع کن تلبیه را و این حدیث موافق است با حدیث فضیل (و فی روایه مرآزم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال یقطع صاحب العمره المفرده التلبیه اذا وضعت الابل اخفافها فی الحرم) و در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی عمره مفرده کند قطع می کند تلبیه را وقتی که شتران داخل حرم شوند (و روی انه یقطع التلبیه اذا نظر إلى بیوت مکه) و منقولست از سدید در موثق کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خانهای مکه را به بینی قطع

کن تلبیه را و این حدیث موافق است با حدیث فضیل و یونس و موافق است با عمره تمتع (قال مصنف هذا الكتاب رضى الله عنه هذه الاخبار كلها صحيحه متفقه ليست بمختلفه و المعتمر عمره مفرده فى ذلك يحرم من أى ميقات من هذه المواقيت شاء و يقطع التلبیه فى أى موضع من هذه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۱۷۹

المواضع شاء و هو موشع عليه و لا قوه الا بالله) و چنین گوید صدوق که این کتاب را تصنیف کرده است که خدا از او راضی باد که این اخبار همه صحیح است باصطلاح قدما و اختلاف نیست در میان این اخبار و کسی که عمره مفرده کند مخیر است در عمل به همه از هر میقاتی که خواهد احرام می کرد و مذکور شد که تغییر اسلوب دلالت می کند که صدوق چنین یافته است که خبر مسمع و حدیث برید مخالفت دارند با یکدیگر بحسب ظاهر و در واقع مخالفت ندارد و چون لازمست که احرام بگیرد از میقات هر میقاتی که هست صحیح است، و قطع تلبیه می کند از هر جا از این مواضع که خواهد و بر او توسعه کردند، و چون ذکر الهی و حمد اوست اگر تلبیه را بگوید بهتر است، و بعد از آن در فضیلت تا وقتی که مسجد الحرام را از دور به بیند و بعد از این تا وقتی که خانهای مکه را به بیند و بعد از آن تا وقتی که داخل حرم شود و نیست قوتی مگر بعون الهی یعنی این جمع که کردم اخبار را بعون و قوت الهی است.

و شیخ الطائفه چنین جمع کرده

است که روایاتی که واقع شده است که قطع تلبیه می کند وقتی که کعبه یا مسجد را به بیند: از جهت جمعی است که از مکه معظمه بیرون رفته باشند و در این صورت مخیر خواهند بود میان قطع تلبیه در دیدن مسجد و کعبه و آن چه واقع شده است که تا عقبه مدینین: نظر به اهل مدینه است و آن چه واقع شده است که ببیند خانهای مکه را یا ذی طوی را به بیند: نظر به کسی است که از جانب عراق آمده باشد، و آن چه بخاطر این ضعیف می رسد و شاید بعضی را گفته باشند آنست که اگر احرام را از خارج حرم گرفته باشد مثل تنعیم چنانکه در حسنه معاویه بن عمار بود و در گفتن تلبیه مخیر است میان دیدن مسجد الحرام و کعبه و دور نیست که توان گفت که اگر از تنعیم باشد که متصل است به اول حرم چون مسافتش قلیل است بگوید تا کعبه را به بیند و تا دیدن مسجد نیز خوب باشد، و اگر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۰

جعرانه و حدیبیه احرام گرفته باشد که دور است از ابتداء حرم مخیر باشد میان همه و لیکن تا دیدن خانهای مکه بهتر باشد اگر چه از ابتداء دخول حرم قطع تواند کرد، و اگر از میقاتهای دور احرام گرفته باشد تا دخول حرم کافی باشد و بقیه را نیز اختیار داشته باشد، و آن چه شیخ فرموده است که اهل مدینه از عقبه مدینین قطع می کنند غافل شده اند که در حدیث عقبه مذکور نیست بلکه خیال عقبه است و آن با راه عراق

و مدینه هر دو درست می شود بلکه محاذات نسبت به اهل عراق که از ابطح می آیند ظاهرتر است، و نظر به جمعی که از راه مدینه مشرفه آیند دخول حرم کافی است، و اگر از راه عقبه آیند دیدن خانهای مکه مناسبتر است زیرا که عقبه محاذی قبور شرفاست و از قبیل تنگ الله اکبر شیراز است که چون از عقبه مشرف می شوند بسوی مکه معظمه جمیع خانها پیدا است و عقبه قریبست. که مسمی است بحجون و قبرستان اهل مکه معظمه است و راه مدینه دو راهست یکی راه بالا است که از عقبه می آیند و یکی راه اسفل است که از تنعیم می آیند و ممکن است که اهل مدینه مشرفه که از راه تنعیم آیند و بگذرند محاذی عقبه شوند، و ظاهراً آن مراد نیست بلکه راه ابطح مراد است که همین که از ابطح متوجه مکه معظمه می شوند و تیر پرتابی که می روند عقبه مدینین پیدا می شود و آنجا ذوطوی است و خانهای مکه از آنجا پیدا می شود، و ظاهراً صدوق و شیخ در وقت نوشتن اینها هنوز به مکه معظمه نرفته بودند یا اگر رفته بودند در آنجا ملاحظه آنها نکرده بودند و الله تعالی یعلم، و همه قایلند که اینها بر سبیل استحبابست اما اگر این جماعت بعد از دیدن کعبه تلبیه بگویند دغدغه تشریح می شود که حرام باشد چون شارع تا اینجا طلب فرموده است، و حدیثی وارد نشده است که دیگر توان گفت مگر آن که کاری کنند که مشروع نباشد آن را در احرام واقع ساختن و واقع سازند: از شارع متلقى است که تلبیه بگویند از جهه

عقد احرام چنانکه گذشت و خواهد آمد

باب اشهر الحج و اشهر السیاحه و الاشهر الحرم

[ماههای حج]

(روی ابان عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی قول الله عزّ و جلّ «الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَّعْلُومَاتٌ» قال شؤال و ذو القعدة و ذو الحجه لیس لأحد ان یحرم بالحجّ فیما سواهنّ) این بابی است در بیان ماههای حج و ماههای سیاحت که جنگ نکند با کفار و ماههای حرام که جهاد در آن حرامست.

مرویست در صحیح به اسانید بسیار از زراره چنانکه در کافی است و در اکثر نسخ به جای زراره ابان است و از سهو قلم نساخ است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که حج ماهی چند است معلوم حضرت فرمودند: که آن شوال و ذو القعدة و ذو الحجه است جایز نیست کسی را که احرام گیرد در غیر این ماهها و پیش گذشت حدیثی که آن شؤال و ذو القعدة و ده روز ذی الحجه است (و فی روایه اخری و شهر مفرد لعمره رجب) و در روایتی دیگر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند آن سه ماه را و بعد از آن فرمودند که حق سبحانه و تعالی یک ماه دیگر را که متصل نیست باین سه ماه که آن ماه رجبست از جبهه عمره مقرر فرموده است و از این روایت نیز ظاهر می شود که عمره ماه رجب افضل است از همه ماهها و در صحیح از معاویه بن عمّار منقولست که حضرت امام جعفر صادق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۲

صلوات الله علیه فرمودند که عمره را در همه ماهها می توان کرد و افضل عمره ها عمره رجبست، و فضایل عمره

رجب در اخبار بسیار وارد شده است و در بعضی اخبار وارد شده است فضیلت عمره ماه رمضان و آن محمولست بر تقیه یا بعد از رجب ماه رمضان افضل است بعد از بیست و سیم و اگر کسی خواهد که سالی یک عمره بکند و زیاده مقدورش نباشد در ماه رجب افضل است امّا اگر ماه رجب میسر نشود یا عمره در آن کرده باشد و خواهند که در ماه رمضان بکنند تاخیر نخواهد کرد تا رجب شاید نماند البته در ماه رمضان ثواب حج دارد (و قال صلوات الله عليه ما خلق الله في الارض بقعه أحب اليه من الكعبه و لا اكرم عليه منها و لها حرم الله عز و جل الا شهر الحرم الاربعه في كتابه يوم خلق السماوات و الارض ثلاثه منها متواليه للحج و شهر مفرد للعمره رجب) و به اسانید صحیحه منقولست از زراره و ظاهرا در کتاب زراره یک سخن متصل بوده است و صدوق بهمان نحو که در کتاب است از زراره روایت کرده است و فی روایه که پیش از این گذشت در میان حدیث زراره در آورده است و باز بحدیث زراره رفت لهذا نام حضرت را نبرد، و کلینی متفرق ساخته است چنانکه داب اوست که حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی نیافریده است قطعه از زمین که محبوبتر باشد نزد او از کعبه و نیافریده است قطعه را که گرامی تر باشد نزد او از کعبه، و در کافی نیست او و لها و نبودنش اولی است یعنی از جهت حرمت کعبه حق سبحانه و تعالی حرمت داد ماههای حرام را در کتاب

خود چنانکه فرموده است که به درستی و راستی که عدد ماهها نزد حق سبحانه و تعالی دوازده ماه است در کتاب الهی که لوح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۳

محفوظ است یا قرآن مجید از روزی که آسمانها و زمین را آفریده سه ماه از این چهار ماه پی در پی است از جبهه حج و یک ماه از جبهه عمره مقرر فرمود که به آن نامها متصل نگردانید و آن ماه رجبست و حق سبحانه و تعالی این آیات را در کفر قریش بیان فرموده است که ایشان نسی مقرر ساخته بودند چون در هوای گرم مشکل بود ایشان را حج کردن هر چه سال تفاوت می کرد ایشان به آن نسبت ماه را تغییر می دادند که همیشه ذو الحجه در زمستان باشد، و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرمودند که نسی یعنی تغییر دادن و تأخیر کردن ماهها: زیادتی کفر ایشان است که بدعت نمودند در دین حضرت ابراهیم علیه السلام و حق سبحانه و تعالی بی وجه ماه و سال را چنین مقرر فرموده است و تکالیف به آن نسبت کرده است، و حجرا حکمتی هست که در ماه ذی الحجه و دو ماه قبل از آن مقرر فرموده است که گاهی گرما خورند و گاهی سرما و به سبب آن ثوابهای غیر متناهی بیابند.

حاصل آن که نسی کفر است که زیاد شده است بر کفرهای ایشان از شرک و غیر آن و حق سبحانه و تعالی از جبهه مصالح عباد این دوازده ماه را مقرر فرموده است و قتال را در چهار ماه حرام گردانید چون می دانست که همیشه در راه حج

بدویان بی دین خواهند بود و کعبه معظمه را در جائی مقرر فرمود که از چهار طرف بیابان باشد سی چهل روزه راه، پس در مثل راه شام که مسافت چهل روزه است تقریباً در چهل روز که آیند و چهل روز که برگردند و ده روزی که در مکه معظمه باشند قتال حرام باشد که بندگان حق سبحانه و تعالی حج توانند کرد، و آن سه ماه ذوالقعدة است که از این جهت مسمی شده است باین نام که در این ماه قاعدند و به خیمهای خود نشسته اند از حرب، و ذوالحجه را مسمی ساختند باین نام که در این ماه افعال حجرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۴

به جا آوردند، و محرم از آن جهت که قتال را بر ایشان حرام کرده اند، و ماه رجب را مقرر فرموده که تا از ده روز راه از چهار طرف از جبهه عمره به کعبه آیند و کسی با ایشان جنگ نکند و ده روزی در مکه معظمه باشند و ده روز به خانهای خود روند پس ظاهر شد که اشهر حرم نیز از جبهه حج و عمره حرام و محترم شد چنانکه سه ماه حج از جبهه حج مقرر شد تا یک ماه عمره هم چنین اشهر حرم سیاحت چنانکه فرموده

[ماههای سیاحت]

(و قال صلوات الله عليه في قول الله عزّ وجلّ فسيحوا في الأرض أربعة أشهرٍ قال عشرين من ذى الحجة و المحرم و صفر و شهر ربيع الاوّل و عشرة ايام من شهر ربيع الاخر و لا يحسب في الاربعه الا شهر عشره ايام من اوّل ذى الحجة) و آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند

ظاهرش آنست که جزو حدیث زرارہ باشد کہ حضرت امام محمّد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودہ باشند و کلینی از علی بن ابراهیم روایت کرده است مرسلًا و علی بن ابراهیم در تفسیرش روایت کرده است کالصحیح از ابو الصباح کنانی و کلینی در حدیث کالصحیح دیگر روایت کرده است از فضیل بن عیاض، و دیگر اسانید هست از طرق خاصہ و عامہ کہ کاد یکون متواترا و ہمہ روایت کرده اند کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند در تفسیر قول حق سبحانہ و تعالی کہ فرمودہ است کہ سیاحت کنید در زمین ہر جا کہ خواهید بروید چہار ماہ را کہ در این چہار ماہ ما را با شما کفار کاری نخواہد بود تا ہمگی بہ خانہا و مأمنہای خود برگردید بعد از آن اگر مسلمان نشدہ باشید حرب خواہیم کرد چنانکہ حق سبحانہ و تعالی فرمودہ است کہ چون این چہار ماہ منقضی می شود بکشید کفار مشرک را ہر جا کہ بیابید پرسید کہ کدام چہار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۵

ماہ است؟ حضرت فرمودند کہ بیست روز بقیہ ذی الحجہ است و محرم و صفر و ربیع الاول است و دہ روز ربیع الآخر و این چہار ماہ کہ بر حاجیان گناہ نمی نویسند چنانکہ در علل حج گذشت کہ ہر گاہ کفاری کہ بہ خانہ کعبہ آمدہ بودند. بہ برکت خانہ ایشان را امان دادند بطریق اولی می باید کہ بر مؤمنان گناہ ننویسند.

و این حکایت مجملش چنین بود کہ چون حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فتح مکہ معظمہ نمودند کفار بنحو سابق بحج می آمدند و گاہ بود کہ مرد

و زن همه برهنه می شدند و طواف می کردند و جمعی تماشا می کردند حضرت سید المرسلین سوره براءت را به ابو بکر دادند که در موسم حج برود و بر کفار قریش بخواند و بفرماید که من بعد می باید که کفار تا مسلمان نشوند بحج نیایند و برهنه طواف نکنند و اکثر کفاری که با آن حضرت عهدها کرده بودند و مخالفت عهد نموده بودند مگر چند کس: به ایشان بگویند که عهد را برهم زدید دیگر میان ما و شما عهد نخواهد بود و بعد از چهار ماه با شما جهاد خواهم کرد، پس جبرئیل نازل شد که تبلیغ این رسالت را می باید تو بکنی یا کسی که از تو باشد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بامر الهی امیر المؤمنین صلوات الله علیه را فرستادند که سوره را از ابو بکر بگیرد حضرت در روءاء به ابو بکر رسیدند و کتاب را گرفت ابو بکر گفت یا علی آیه در بدی من نازل شد؟ حضرت بیان واقعه را کرد و ابو بکر برگشت و حضرت امیر المؤمنین بامر الهی در موسم سوره براءت را بر ایشان خواندند.

و غرض از دادن و پس گرفتن این بود که بر عالمیان ظاهر شود که ابو بکر قابلیت امامت ندارد و امامت منصب حضرت امیر المؤمنین است، و این حکایت در بخاری و سایر صحاح سته و در کتب سیر و تواریخ و تفاسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۶

منقول است و متواتر است و لیکن عامه از جهه آن که مبدا فضیحت ابو بکر شود روایات مختلفه روایت کرده اند به آن که ابو بکر امیر حاج بود

معزول شد و بعضی ذکر کرده اند که برنگشت و از امارت معزول نشد از تبلیغ رسالت معزول شد اما اکثر به همین نحو که مذکور شد روایت کرده اند (و روی ابو جعفر الاحول عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل فرض الحجّ فی غیر اشهر الحجّ قال يجعلها عمره) و در حسن کالصحیح منقول است از صاحب الطاق از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که احرام ببندد بحج در غیر ماههای حج چه کند حضرت فرمودند که قصد عمره می کند یعنی اصل احرام بحال خود است و یا آن که تجدید می کند احرام را به عمره و این احوط است

باب العمره فی کلّ شهر و فی أقلّ ما تكون

(روی اسحاق بن عمار قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه السینه اثنی عشر شهرا یعتمر لکلّ شهر عمره) این بابی است که در هر ماهی عمره می توان کرد و در آن که اقل فاصله در میان دو عمره چه مقدار است منقول است در موثق کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سالی دوازده ماه است از جبهه هر ماه یک عمره می باید کرده شود بر سبیل استحباب مؤکد، و همین عبارت منقول است به دوازده سند صحیح از معاویه بن عمار و به چهار ده سند صحیح از یونس بن یعقوب، و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج از آن حضرت صلوات الله علیه، و به سی و شش سند صحیح منقولست از زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و از حلبی و حریر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که عمره در سالی یک بار

است و در یک سال دو عمره نمی باشد مراد از آن عمره تمتع است (و روی علی بن ابی حمزه عن ابی الحسن موسی صلوات الله علیه قال لكل شهر عمره قال فقلت له أ تكون أقل من ذلك قال لكل عشرة أيام عمره) و در حسن کالصحیح منقولست از بزنی از علی که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمودند که از جبهه هر ماه یک عمره مطلوبست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۸۸

عرض نمودم که کمتر می باشد فرمودند که از جبهه هر ده روز یک عمره مطلوبست پس بنا بر این ممکن است که یک ماه این معنی داشته باشد که اقلاً در هر ماه یک عمره به جا آورید و اظهر آنست که ده ثوابش کمتر باشد و گذشت که فاصله میان حج فاسد و قضا می باید که یک ماه باشد، و در میان حج و عمره همین کافی است که موی سر استره گیر شود و از سید مرتضی منقولست که هر روز عمره می تواند کرد و این احادیث را حمل کرده اند که در طرف قلت چنین است نه در طرف کثرت (و روی ابان عن ابی الجارود عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عن العمره بعد الحج فی ذی الحجّه قال حسن) و منقول است در صحیح به شش سند و در حسن کالصحیح از ابن ابی عمیر و صفوان از ابان و هر سه از اهل اجماعند از زیاد که گفت از یکی از صادقین صلوات الله علیهما سؤال کردم از عمره بعد از حج در ماه ذی الحجّه فرمودند که خوبست و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد

است و اولی آنست که ده روز فاصله بشود

باب ما یقول الرجل اذا حج عن غیره او طاف عنه

(روی ابن مسکان عن الحلبي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عن الرجل يقضى عن اخيه او عن ابيه او عن رجل من الناس الحج هل ينبغي له ان يتكلم بشيء قال نعم يقول عند احرامه بعد ما يحرم اللهم ما اصابني في سفرى هذا من نصب او شده او بلاء او شعث فاجر فلانا فيه و أجرني في قضائي عنه) این بابی است در بیان آن چه می گوید از دعا شخصی که به نیابت دیگری حج یا طواف کند منقولست در صحیح از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که حج به نیابت برادرش یا از جهه پدرش یا دیگران آیا سنت هست که دعایی از جهه منوب عنه بکند و او را یاد کند حضرت فرمودند بلی در حال احرام و بنا بر نسخه بعد از احرام و در کافی و تهذیب يقول بعد ما يحرم است و عند احرامه نیست و ظاهرا سهو نساخ است یا اصلاح که گمان کرده اند که این عبارت نیت است و می باید نیت مقارن فعل باشد و حال آن که نیت امر قلبی است و این دعائیست از جهه منوب عنه که بعد از احرام می کند که ترجمه اش اینست که خداوندا آن چه بمن رسد یا رسیده باشد در این سفر از تعب یا سختی یا بلا یا پراکندگی احوال و در بعضی از نسخ او سغب است یعنی گرسنگی و تصحیف است پس نام برد منوب عنه را که او را ما جور

لوامع صاحبقرانی، ج ۸

ساز در این جفاها و مرا مزد کرامت کن در آن که از جهه او حج کرده ام و نیت در دعای احرام مذکور شد و چون آن را می خواند قصد می کند که به نیابت او می کند، دور نیست که در کار نباشد قصد کردن و همین که می داند که از جهه او می کند کافی است بی دغدغه و اگر همه را از جهه رضای الهی واقع سازد و قصد خود نکند ظاهراً صحیح باشد و احوط آنست که قصد قضا از منوب عنه بکند (و فی رویه معاویه بن عمّار قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه اذا اردت ان تطوف بالبيت عن احد من اخوانك فات الحجر الاسود و قل بسم الله اللهم تقبل من فلان) و به اسانید صحیحه منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه خواهی که طواف کنی بدل یکی از برادرانت به نزد حجر الاسود آی و بگو بسم الله الخ یعنی استعانت می جویم از حق سبحانه و تعالی یا از نام او می جویم خداوند قبول کن این طواف را از فلانی که من به نیابت او می کنم و در اینجا لازم نیست که قصد نیابت کند چون ظاهرش طواف تبرع است که از جهه رضای الهی می کند و ثوابش را به برادر مؤمنش می دهد چنانکه خواهد آمد و اگر به نیابت او کند به آن که سهو کرده باشد طواف را قصد نیابت می کند و احوط قصد نیابتست.

چنانکه در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که چه چیز واجبست بر

شخصی که به نیابت شخصی حج می کند حضرت فرمودند که نام می برد او را در هر فعلی و در هر جائی و ظاهرا نام بردن بعنوان دعاست و محتمل است که مراد نیت باشد نزد هر فعلی که قصد کند که به نیابت فلان می کنم خصوصا هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۱

گاه حجه الإسلام باشد و ممکن است که در خصوص حج تلفظ به نیت مستحب باشد بخلاف سایر عبادات چنانکه گذشت در نیت احرام (و روی عن البزنی أنّه قال سأل رجل ابا الحسن الاوّل صلوات اللّٰه عليه عن الرّجل حجّ عن الرّجل یسمّیه باسمه قال انّ اللّٰه لا یخفی علیه خافیه) و به اسانید صحیحه منقولست از احمد که گفت شخصی سؤال کرد از حضرت امام موسی کاظم صلوات اللّٰه علیه از شخصی که به نیابت حج کند آیا واجبست که نام منوب عنه را ببرد و ذکر کند حضرت فرمودند که هیچ پنهانی نزد حق سبحانه و تعالی مخفی نیست یعنی او می داند که قصد او نیابت آن شخص است و مدار بر نیت است، و از این حدیث و امثال آن ظاهر می شود که نیت می باید، و لیکن تلفظ به نیت واجب نیست و هر جا که وارد شده است تلفظ بر سبیل استحبابست.

و منقول است مرسلا که از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردند از شخصی که مالی به شخصی دهد که از جبه او حج سنت کند و آن شخص حجرا از جبه خود کند حضرت فرمودند که حج از جبه صاحب مال است. ممکن است که حمل کنیم بر آن که نایب خیال کرده باشد که

زر را داده است که از جبهه خود حج کند و چنین کرده باشد و یا آن که چون صیغه نگفته اند گمان کرده باشد که از جبهه خود کردن بهتر است یا می باید که از جبهه خود بکند و حق سبحانه و تعالی به آن شخص ثواب خواهد داد و جاهل معذور باشد (و روی مثنی بن عبد السلام عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یحج عن الانسان یدکره فی المواطن کلها قال ان شاء فعل و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۲

ان شاء لم یفعل الله یعلم انه قد حج عنه و لکن یدکره عند الاضحیه اذا هو ذبحها) و منقول است در موثق کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که حج کند به نیابت شخصی آیا او را نام می برد در هر جا حضرت فرمودند که اگر خواهد نام ببرد و اگر خواهد نبرد حق سبحانه و تعالی قصد او را می داند که به نیابت او می کند و نیت قصد است و لیکن در وقت کشتن هدی نام می برد او را و ظاهراً بر سبیل استحباب مؤکد باشد و احوط آنست که نام برد او در وقت ذبح

باب الرجل یحج عن الرجل او یشرکه فی حجّه او یطوف عنه

(روی معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انّ ابی قد حجّ و والدتی قد حجّت و انّ اخوی قد حجّ و قد اردت ان ادخلهم فی حجّتی کانتی قد احببت ان یكونوا معی فقال اجعلهم معک فانّ الله عزّ و جلّ جاعل لهم حجّاً و لک اجرا بصلتک ایّاهم) این بابی است در حکم شخصی که از جبهه دیگری حج کند یا او را

در ثواب حج خود شریک کند یا از جهه او طواف کند به اسانید صحیحه بسیار منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که پدرم حج کرده است اگر چه نقل کرده اند تسنن او را، و عامه از او روایت می کنند در صحاح خود و والده ام حج کرده است و برادرانم حج کرده اند و می خواهم که ایشان را در حج خود شریک گردانم و چنان می خواهم که گویا با منند حضرت فرمودند که ایشان را با خود شریک کن به درستی که حق سبحانه و تعالی از جهه ایشان حجی مقرر می سازد و از جهه تو حجی و ثوابی که صله رحم کرده (و قال صلوات الله علیه یدخل علی المیت فی قبره الصلاه و الصوم و الحج و الصدقه و العتق) و منقول است از آن حضرت صلوات الله علیه در روایات بسیار که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۴

داخل می شود در قبر میت نماز و روزه و حج و تصدق و بنده آزاد کردن و بسیار است که میت در تنگی باشد و از آن خلاص شود و او گوید که چه چیز باعث شد ملائکه گویند که از جهه عمل خیریت که فلانی از جهه تو به جا آورده است و صحیحه عمر بن یزید گذشت، و احادیث بر این مضمون متواتر است (و قال رجل للصادق صلوات الله علیه جعلت فداک انی کنت نویت ان ادخل فی حجّتی العام ابی او بعض اهلی فنسیت فقال صلوات الله علیه الا ان فاشرکهما) و مرویست که شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود

که فدای تو کردم امسال در خاطر داشتم که پدرم را یا مادرم را یا بعضی از خویشان خود را در حج خود داخل سازم و فراموش کردم حضرت فرمودند که الحال هر دو را با خود شریک کن و قریب باین مضمون را کلینی کالصحیح و نزد من در صحیح روایت کرده است از حارث بن مغیره ثقه.

و در صحیح از هشام بن الحکم منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه در شخصی که شریک کند پدرش را یا برادرش را یا خویشانش را در حجش حضرت فرمودند که هر گاه چنین کنی از جهت تو حج کامل می نویسد مثل ایشان و زیادتى ثواب صله رحم نیز می نویسد و از این باب احادیث بسیار وارد است به همین مضمون.

و در صحیح از موسی بن قاسم منقولست که عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که اراده داشتم که از جهت شما و پدر بزرگوار شما طواف کنم بمن گفتند که از جهت ائمه معصومین صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۵

علیهم طواف نمی توان کرد حضرت فرمودند که تا قدرت و توانائی داشته باشی طواف بکن که جایز است پس بعد از سه سال دیگر به عرض رسانیدم که چون از شما رخصت گرفتم از جهت طواف از شما و از پدر شما صلوات الله علیه طواف بسیار کردم بعد از آن در دلم القاشد که چنین کنم و مدتیست که چنین می کنم فرمودند که چه نحو می کنی عرض نمودم که یک روز از جهت هدیه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله طواف می کنم حضرت سه مرتبه گفتند صلی الله

علی رسول الله و در روز دوم از جهت هدیه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طواف می کنم، روز سیم از جهت حضرت امام حسن صلوات الله علیه طواف می کنم، روز چهارم از جهت حضرت امام حسین صلوات الله علیه طواف می کنم و روز پنجم از جهت سید الساجدین صلوات الله علیه طواف می کنم و روز ششم از جهت امام محمد باقر صلوات الله علیه و روز هفتم از جهت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و روز هشتم از جهت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه و روز نهم از جهت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و روز دهم از جانب شما ای سید و ملاذ من و این جماعتی که ائمه و پیشوایان منند حضرت فرمودند که و الله که این دینی است که حق سبحانه و تعالی از بندگانش طلبیده است و غیر این دین را قبول نمی فرماید عرض نمودم که بسیار است که از جهت مادرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها طواف می کنم و گاه هست که از من فوت می شود حضرت فرمودند که این طواف را بسیار بکن که بهتر از همه است. و شکی نیست که احتیاج به این ها ندارند و کردن ما سبب قرب ماست و شفاعت ایشان است که به سبب موذت ما بر ایشان لازم می گردد و ثواب قرب و شفاعت تابع موذت است و الله تعالی يعلم

باب التعجیل قبل الترویة إلی منی

(روی عن اسحاق بن عمّار قال قلت لأبى الحسن صلوات الله علیه يتعجل الرجل قبل الترویة بیوم او یومین من اجل الزّحام و ضغاط الناس فقال لا باس و قال فی خبر اخر لا يتعجل

بأكثر من ثلاثة أيام) این بابی است در آن که پیش از روز هشتم بمنی می توان رفت مستحب است که روز هشتم ذی الحجه بمنی روند و شب نهم بمنی باشند، و بعد از نماز صبح متوجه عرفات شوند و از جهه خوف ازدحام پیشتر می تواند رفت و بهتر آنست که پیشتر از سه روز نروند چون ممکن است که بعد از محل شدن از عمره طواف بسیار به جا آورند خصوصا جمعی که از اهل مکه معظمه نباشند و ایشان را مستحب است که سیصد و شصت طواف بکنند اگر آن طوافها را پیشتر از حج به جا آورند بهتر است.

چنانکه در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از اصحاب او منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که یک طواف در دهه بهتر است از هفتاد طواف که در اثنای حج به جا آورند و در اثنای عمره خوب نیست پس می باید که در میان عمره و حج اینها را هر چه مقدور باشد به جا آورند و پیشتر رفتن بمنی غالبا از اهل مکه معظمه واقع می شود از جهه جا گرفتن از جهه تجارت پس اگر پیشتر نروند بهتر است تا تاسی به حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین سلام الله علیهم کرده باشند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۷

منقولست در موثق کالصحیح از اسحاق بن عمار که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که آیا تعجیل می توان کرد در رفتن به جانب منی یک روز یا دو روز از جهه ازدحام و کثرت که در روز هشتم می باشد و گاه هست که در روز

هفتم نیز ازدحام می شود جایز است که در روز هشتم برود؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و اسحاق گفت که حضرت در حدیثی دیگر که از آن حضرت سؤال کردم که اگر شخصی صحیح از جهت استراحت و از جهت آن که در منی جائی خوبی بگیرد پیشتر می تواند رفت بمنی فرمودند که نه عرض نمودم که یک روز پیشتر می تواند رفت از جهت ازدحام فرمودند بلی، عرض نمودم که دو روز پیشتر می تواند رفت فرمودند بلی عرض نمودم که سه روز پیشتر می تواند رفت فرمودند بلی عرض نمودم که بیشتر از سه روز می تواند تعجیل نمودن فرمودند نه. و معمول است بر کراهت، و در مرسله بزنی که حکم صحیح دارد مثل خبر متن منقولست به همین مضمون (و روی جمیل بن درّاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قال الامام ان یصلی الظهر بمنی ثم یتب بها و یتصلح حتی تطلع الشمس ثم یرجإلی عرفات) و در صحیح از جمیل به شصت و دو سند منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بر امام زمان یا امیر حاج که غالباً در کتاب حج که امام می گویند مراد از آن امیر حاج است لازم است که پیشتر از دیگران بمنی آیند و غیر امام را مستحب است که نماز ظهر را در مسجد الحرام به جا آورند و احرام را از عقب آن به جا آورند و روانه منی شوند و شب بمانند در منی و صبح در آنجا باشند تا آفتاب طالع شود و امام پیشتر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۱۹۸

مردمان متوجه عرفات شود و اینها

بر سبیل استحبابست و جایز است که در روز نهم احرام از مکه بگیرند و متوجه عرفات شوند (و سال محمّد بن مسلم ابا جعفر صلوات الله عليه هل صلى رسول الله صلى الله عليه و آله الظهر بمنى يوم الترويه قال نعم و الغداه يوم عرفه) و به بیست سند صحیح منقولست از محمد که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه که آیا رسول خدا صلى الله عليه و آله در روز هشتم ذی الحجه نماز ظهر را در منی کردند حضرت فرمودند بلی و هم چنین نماز صبح را در روز نهم در منی به جا آوردند.

و در صحیح به چهل سند صحیح منقولست که یکی از صادقین صلوات الله عليهما فرمودند که سزاوار نیست که امام نماز ظهر را به جا آورد در جائی مگر منی و شب در آنجا هست تا طلوع آفتاب.

و به بیست سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که بر امام ناچار است که در روز هشتم نماز ظهر را در مسجد خیف به جا آورد و روزی که از منی کوچ می کنند لازمست که نماز ظهر را در مسجد الحرام به جا آورد و این نیز بر سبیل استحباب مؤکد است که امیر حاج پیشتر بیاید تا دیگران از عقب آیند و چون غالب اوقات بر سر جا نزاع منجر بقتل می شود می آید که مانع از جنگ باشد و همیشه حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليهما امیر حاج از جهه رفع ظلم و ستم مقرر می فرمودند اگر خود نمی فرمودند از

باب حدود منی و عرفات و جمع

(روی معاویه بن عمّار و ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال حدّ منی من العقبه إلى وادی محسّر و حدّ عرفات من المأزمین إلى اقصی الموقوف) این بابی است در حدود منی و عرفات و مشعر منقولست به اسانید صحیحه از معاویه و در موثق و صحیح از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که ابتداء منی از عقبه ایست که جمره عقبه در آنجا منصوبست تا وادی محسّر بکسر سین که متصل است به مشعر و نه از مشعر است و نه از منی و حدّ عرفات از انتهای میان دو کوه مشعر است تا کوهی که منتهای موقوف است و ظاهراً کوه داخل عرفاتست و ظاهراً جزء اول حدیث از معاویه منقولست و جزء ثانی از حدیث ابو بصیر بلفّ و نشر مرتّب چنانکه از کافی می شود (و قال صلوات الله عليه حدّ عرفه من بطن عرنه و ثویّه و نمره و ذی المجاز، و خلف الجبل موقوف إلى وراء الجبل و لیست عرفات من الحرم، و الحرم افضل منها و حدّ المشعر الحرام من المأزمین إلى الحیاض و إلى وادی محسّر و وقف النبی صلی الله علیه و اله بعرفه فی میسره الجبل فجعل الناس یتدرون اخفاف ناقته فیقفون إلى جانبها فنحّاهما ففعلوا مثل ذلك فقال صلی الله علیه و اله أیها الناس انه لیس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۰

موضع اخفاف ناقتی بالموقف و لكن هذا کله موقف و اشار بیده و قال صلی الله علیه عرفه کلّها موقف و لو لم یکن الا ما تحت خفّ ناقتی لم یسع الناس ذلك و

فعل صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَزْدَلِفَةِ مِثْلَ ذَلِكَ فَإِذَا رَأَيْتَ خَلَا فِتْقَمَ فَسَدَّهُ بِنَفْسِكَ وَرَاحِلَتَكَ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَحِبُّ أَنْ تَسَدَّ
تِلْكَ الْخَلَالَ وَاسْفَلَ عَنِ الْهَضَابِ وَآتَى الْأَرَاكَ وَنَمْرَهُ وَهِيَ بَطْنُ عَرْنَهْ وَثَوْبُهُ وَذَا الْمَجَازِ فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ عَرَفَاتٍ وَفِي خَيْرٍ آخِرٍ
قَالَ أَصْحَابُ الْأَرَاكَ لَا حَجَّ لَهُمْ وَهُمْ الَّذِينَ يَقِفُونَ تَحْتَ الْأَرَاكَ وَوَقَفَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِجَمْعٍ فَجَعَلَ النَّاسُ يَبْتَدِرُونَ
أَخْفَافَ نَاقَتِهِ فَاهْوَى بِيَدِهِ وَهُوَ وَاقِفٌ فَقَالَ أَنَّى قَدْ وَقَفْتَ وَكُلُّ هَذَا مَوْقِفٌ وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَانَ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ
عَلَيْهِ يَقِفُ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ حَيْثُ بَيْتٌ وَيَسْتَحِبُّ لِلصَّيْرُورَةِ أَنْ يَطَا الْمَشْعَرَ بِرِجْلِهِ أَوْ يَطَاهُ بِبَعِيرِهِ وَيَسْتَحِبُّ لِلصَّيْرُورَةِ أَنْ يَدْخُلَ
الْبَيْتَ) بَدَانَ كَمَا صَدُوقٌ مِنْ جِهَةِ اخْتِصَارٍ مِنْ هَرِ حَدِيثِي بَعْضِي مِنْ أَنَّ حَدِيثَ الرَّاهِطِيِّ رَاحِلَتَكَ وَآلِكَ كَرْدَ بَسِيَّارٍ مِي شَدَّ مِنْ جِهَةِ اخْتِصَارٍ چنين کرده است و اشاره به آن می کنم از آن جمله به اسانید صحیحه متکثره منقولست
از معاویه بن عمّار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که حد عرفه از میان عرنه و ثوبه و نمره و ذی
المجاز است یعنی اینها حدود عرفاتند و از جمله عرفات نیستند و اگر از جمله عرفات باشند وقوف در اینجاها صحیح نیست، و
ظاهراً همه این مواضع در دست راست واقعند وقتی که از مشعر و میان دو کوه در می روید بسوی عرفات و از عقب کوه مشعر
که بیرون می آیی آن چه در دست چپ واقع است محلّ وقوفست.

تا اینجا از حدیث معاویه است و در آن نیست إلی وراء الجبل و ممکن است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۱

مضمون صحیحہ لیث بختری باشد کہ حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ حد عرفات مأزمین است یعنی از میان دو کوه کہ در می آبی تا منتهی موقف کہ بہ کوه می رسد از برابر و لیکن دلالت ندارد بحسب ظاهر کہ کوه داخل باشد و چون در بعضی از اخبار واقع است کہ بر بالای کوه رفتن جایز است با کراہت و ظاهر عبارت صدوق نیز آنست کہ کوه از عرفاتست بلکہ منتهای کوه از آن طرف نیز از عرفاتست کہ اگر کسی از آن طرف آید و وقوف کند در پشت کوه صحیح باشد.

چنانکہ ظاہر اکثر اصحابست و احوط آنست کہ بالای کوه نرود چہ جای پشت کوه، و عرفات از حرم نیست و حرم افضل است از عرفات چنانکہ در حسن کالصحیح از حفص و هشام بن حکم منقولست کہ از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ سؤال کردند کہ حرم افضل است یا عرفہ حضرت فرمودند کہ حرم پرسیدند کہ چرا حق سبحانہ و تعالی عرفات را داخل نفرمود در حرم حضرت فرمودند کہ حق سبحانہ و تعالی چنین فرمودہ است و پیشتر در اوایل کتاب علتش مذکور شد و سایل قابل نبود کہ بہ او بگویند.

و بدان کہ چون از ما زمین بیرون می آیند چند تیر پرتاب کہ می آیند و مطنون آنست کہ قریب بہ ہزار قدم باشد کہ بہ میلی برسند کہ از جہہ منتهای حرم نصب کردہ اند پس ممکن است کہ ہمہ عرفات از حرم نباشد و بعضی از آن

از حرم باشد چنانکه از حدیث لیث ظاهر شد و ممکن است که چون از مازمین بیرون آیند از مشعر بیرون آمده باشند و تا میل داخل مشعر و عرفات نباشد چنانکه ظاهراً اکثر اصحابست و احوط آنست که در این میان وقوف نکنند.

و فایده دیگر ظاهر شد در سالی که مشرف شدیم بحج که جمعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۲

چون قبل از ظهر به عرفات آمده بودند از غیر راه مشعر به گمان آن که اگر به مکه معظمه روند هر آینه به عرفات نخواهند رسید جمعی جمازها گرفته بودند و در مشعر ایشان را ملاقات کردیم و گفتند پیش از شام بما بین مشعر و میل رسیده بودند بنا بر آن که از مازمین داخل عرفاتست ادراک اختیاری کردند و بنا بر آن که موقف نیست نکردند و ظاهراً صحیح باشد چون گمان داشتند که در خواهند یافت اگر چه اکثر ایشان احتیاطاً مرتبه دیگر بحج رفتند و حد مشعر الحرام از مازمین است از ابتدا و میان دو کوه از جانب عرفات تا حوضهائی که در وادی محسّر است، و این عبارت صحیحه معاویه بن عمار است و به همین عنوان که در متن است واقعست که تحدید از آن تا حوضها و تا وادی محسّر است و از جهت توضیح چنین واقع شده است لیکن سبب اشتباه شده است بر جمعی که می باید که حیاض از طرفی باشد و وادی محسّر از طرفی دیگر و یا آن که حیاض در میان مشعر الحرام واقع باشد و تا اینجا افضل باشد و تا وادی محسّر جایز باشد بدون فضیلت و نه چنین است

بلکه حیاض وادی محسّر مراد است چنانکه مصرّحت در صحیح زراره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که در آنجا اِلی حیاض است، و در موثقه کالصحیح اسحاق بن عمار واقعست که ما بین ما زمین است تا وادی محسّر، و در موثق سماعه منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم که هر گاه در مشعر الحرام جا نباشد مردم چه کنند حضرت فرمودند که بر بالای کوهها روند.

و در صحیح معاویه بن عمار منقول است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در عرفات وقوف کردند در دست چپ کوه وقتی که از مشعر بیرون می آیند و چون صحابه آن حضرت می خواستند که متابعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۳

آن حضرت کنند همه در دور آن حضرت بودند و حضرت ناقه را بهر طرف که می راندند صحابه متوجه آن طرف می شدند حضرت فرمودند که ای مردمان جای پای ناقه من موقف نیست همه این صحرا موقف است و اشاره به جانب چپ فرمودند بدست مبارک پس مردمان متفرق شدند. و تا اینجا در حدیث معاویه است و عبارت ما بعد را بخاطر ندارم که در حدیثی دیگر دیده باشم و البته صدوق دیده است که حضرت فرموده اند که عرفات همه محل وقوفست و اگر همین محل پای ناقه من محل وقوف باشد وفا نخواهد کرد به مردمان، و ظاهرا نقل بالمعنی کرده است از حدیث معاویه و بعد از این از صحیح معاویه بن عمار است که آن چه در عرفات واقع شد همان در مشعر الحرام واقع شد که مردمان بر دور و کنار شتر آن حضرت هجوم

آوردند حضرت فرمودند و بدست اشاره کردند که همه موقوف است هر جا که خواهید وقوف کنید مردمان متفرق شدند بعد از آن که نماز شام و خفتن را با حضرت به جا آوردند به یک اذان و دو اقامه پس فرمودند که هر گاه به بینی خللی سد آن خلل کن بنفس خود و راحله خود به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست می دارد که این خللها مسدود شود و علما دو معنی [کرده ظ] اند این عبارت را یکی آن که بحسب ظاهر جمعی که وقوف می کنند پهلوی یکدیگر بایستند و فرجه میان نگذارند و اگر کسی فرجه به بیند در میان وقوف کنندگان خود برود و در آن میان بایستد مثل صفهای نماز جماعت و اگر شتران متفرق باشند همه را متصل به یک دیگر بخوابانند که فرجه در میان شتران نیز نباشد که اگر فرجه به هم رسد شیطان در میان فرجها راه یابد و بعضی نکته را گفته اند که مراد حضرت: شیاطین انس است چون همیشه دزدان در آنجا بسیار بوده اند و می باشند و اگر فرجه بیابند در آنجا پنهان می شوند.

و معنی دویم آن که خاطر خود را از تفرقه دور کنید که اگر گرسنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۴

باشید چیزی بخورید و اگر خوف دزدان باشد بحق سبحانه و تعالی ملتجی شوید تا آن که بخاطر جمع متوجه دعا توانید شد چون روز دعا و تضرع است لهذا صوم مکروه است اگر سبب ضعف باشد از دعا و از این جهت است که در این روز جمع می کنند میان نماز ظهر و عصر به یک اذان و دو اقامه و

نماز عصر را در وقت ظهر به جا می آورند تا وقت دعا زیاد شود و بعد از آن متوجه دعا شوند بخاطر جمع هم چنان که در حدیث صحیح معاویه بن عمار مذکور است پس حضرت فرمودند که به زیر آ از بلندی ها یا به زمین هموار آی چنانکه در تهذیب: و اسهل است و در کافی و انتقل است چنانکه در بعضی از نسخ این کتاب است و همه قریب به یک دیگرند و چون و اسهل: و انتقل قریب به یک دیگرند ظاهرش آنست که یکی از اینها تصحیف شده باشد و اسهل چون بعید است اظهر آن است که نقل بالمعنی شده باشد، و زنهار که در اراک و نمره که در میان عرفه است و در ثویه و ذوالمجاز و قوف مکن که اینها داخل در عرفات نیستند و اینها همه در دست راست واقعند و آن چه در صحیح معاویه آنست که حضرت از باب مبالغه فرمودند که بپرهیز از اراک، صدوق: بقیه را داخل کرده است به آن چه در اول حدیث واقع شده بود و چون اکثر صحیح معاویه بود صدوق گفته است که در خبری دیگر که آن حدیث موثق کالصحیح ابو بصیر است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون وقوف کنی در عرفات نزدیک تلهائی که در دست چپ واقع است وقوف کن به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که اصحاب اراک حج ایشان حج نیست و اینها جمعیند که در زیر کوه اراک وقوف می کنند و آن در دست راست و داخل موقوف نیست

و همین حدیث بطرق متعدده کالصحیح از لیث و غیر او وارد است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۵

و در حسن کالصحیح و در صحیح از حلبی نیز منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اصحاب اراک حج ایشان صحیح.

نیست و در حدیث دیگر واقعست که اگر اول در اراک فرود آیند و بعد از ظهر به عرفات روند ضرر ندارد و اگر در آنجا وقوف نمایند حج ایشان صحیح نیست، و از این اخبار و امثال این استدلال کرده اند بر آن که وقوف عرفات واجبست، و در حدیث مرسلی وارد شده است که وقوف به عرفات سنت است محمول است بر آن که وجوبش از قرآن ظاهر نشده است بخلاف وقوف به مشعر که از قرآن ظاهر شده است و چون بلفظ امر واقع شده است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون روانه شوید از عرفات خداوند خود را یاد کنید نزد مشعر الحرام.

چنانکه در حدیث کالصحیح اعمش وارد است که وقوف عرفات سنت واجبست و عمدت آنست که حضرت سید المرسلین در حجی که کردند در عرفات وقوف فرمودند و فرمودند که

خذوا عنی مناسککم

یعنی عبادات حجرا از من اخذ کنید پس هر چه آن حضرت فرموده اند می باید که واجب باشد مگر آن چه را دلیل بیرون کند لهذا جمعی کثیر از اصحاب: بیتوته مشعر را واجب می دانند چون حضرت بیتوته فرمودند و از جهه آن که اگر کسی بیتوته مشعر را کرده باشد و وقوف صبح را به جا نیاورده باشد عمدتاً حجتش باطل نیست و کفاره می دهد گوسفندی، و اگر بیتوته واجب نمی بود چون سنت بدل از

واجب می شد و احوط آنست که در بیتوته قصد وجوب و ندب نکند بلکه قصد قربت کند و بس، و دیگر آن که اگر پیش از غروب از عرفات بدر رود کفاره می باید داد شتری چنانکه خواهد آمد و گذشت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۶

و صدوق از جهه توضیح مرتبه دیگر ذکر کرده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله وقوف فرمودند در مزدلفه و صحابه بر دور شتر آن حضرت بودند و آن حضرت مشغول وقوف بودند اشاره فرمودند که همه جا محل وقوفست متفرق شوید و مشغول دعا شوید.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پدرم صلوات الله علیه وقوف صبح را در موضعی می کردند که شب در آنجا بسر آورده بودند. و ظاهرا از جهه آن در آنجا وقوف فرموده بودند که در وقت نزول قریب به کوه فرود آمده بودند، و چون در صحیح معاویه بن عمار وارد است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر خواهی قریب به کوه وقوف کن و اگر خواهی در آنجا وقوف کن که شب در آنجا بوده و از تقدیم جزء اول ظاهر می شود که قریب به کوه بهتر باشد و ممکن است که از جهه ازدحام حضرت در همان جا وقوف فرموده باشند و سنت است که نو حاجی برود بالای کوه قزح بسوی مشعر الحرام که مسجدیست بر بالای آن کوه اگر پیاده باشد بهتر و الا- بر شتر سواره رود به آن مسجد و آن مسجد مندرس شده است و اثرش هست، و سنت است که نو حاجی داخل شود در خانه کعبه.

بد آن

که در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار وارد است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که سنت است نو حاجی را که به پای خود به مشعر رود و داخل خانه شود.

و کالصحیح از ابان نیز منقولست به همین عبارت و در این روایات مذکور نیست او بعیره پس بنا بر روایات پیاده رفتن سنت، است و بنا بر گفته صدوق دو سنت است اصل رفتن مستحب است و پیاده رفتن سنت دیگر است و شک نیست که پیاده رفتن بهتر است با قدرت و الله تعالی يعلم

باب التّقصیر فی الطّریق الی عرفات

(روی معاویه بن عمّار قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه انّ اهل مکّه یتمّون الصّیلاه بعرفات فقال ویلهم او ویحهم و ائی سفر اشدّ منه لا یتّم) این بابی است در تقصیر کردن نماز در راه عرفات به پنجاه طریق صحیح و کالصحیح بسیار منقولست از معاویه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اهل مکّه نماز را در عرفات تمام می کنند حضرت فرمودند که وای بر ایشان، یا این عبارت را فرمودند که زحمت بر ایشان باد از روی ناخوشی که بمنزله آنست که بدا حال ایشان کدام سفر از این دشوارتر است و مشقتش بیشتر تمام نکند، و در تهذیب لا یتّموا تمام نکنند چون همان روز بر می گردند اگر ناسک نباشند آیا پیش از ده روز بر می گردند و تفصیلش گذشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۰۸

باب اسم الجبل الذی یقف علیه النّاس بعرفه

(سئل الصّادق صلوات الله علیه ما اسم جبل عرفه الذی یقف علیه النّاس فقال الال) این بابی است در نام کوهی که عامه بر آن وقوف می کنند در عرفات از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند که چه نام دارد آن کوهی که در عرفاتست و عامه بر آن وقوف می کنند و بر دست راست است و صحیح نیست وقوف بر آن و عوام نیز به متابعت عامه بر آن کوه می روند و فریاد می کنند و مردم را می طلبند و اول مدار بر این بود و در این مدت منع کردیم تخفیف یافته است حضرت فرمودند که نامش الال است بفتح همزه مثل سحاب یا بکسر همزه مثل

کتاب و بعضی الال خوانده اند مثل خل و غلط کرده اند صاحب قاموس چنین گفته است و صاحب نهاییه گفته است بکسر همزه است و در دست راست امام است در عرفات، و بسیار ناخوش است بایی ذکر کردن از جهت لغتی که معروف نیست و فایده بر آن مترتب نیست که غرضش این باشد که وقوف آن جماعت صحیح نیست

باب کراهه المقام عند المشعر بعد الافاضه

(روی ابان عن عبد الرحمن بن اعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه كره ان يقیم عند المشعر بعد الافاضه) این بابی است در مکروه بودن اقامت در مشعر بعد از روان شدن حاجیان در موثق کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه کراهت داشتند که کسی در مشعر بماند بعد از روان شدن مردمان. بلکه از احادیث بسیار ظاهر می شود که سنت است بار کردن و روانه شدن پیش از طلوع آفتاب و لیکن از وادی محسّر نمی گذرند تا آفتاب طالع شود و مستحب است که امیر حاج بر ابتدای مشعر الحرام متصل به وادی محسّر بایستد و نظر به کوه بر ابرش که بالای مسجد خیف است اندازد که چون آفتاب بر او افتد روانه شود و مردمان از عقب روانه شوند و پیادگان هروله کنند در وادی محسّر و سواران شتران را تند ترک بدوانند تا صد قدم که وادی محسّر است بعد از آن هموار بیایند تا به جایی که فرو می آیند در منی. و کیفیت نزول و دعاهای عرفات و مشعر و منی و غیر آن در باب سیاق مناسک حج مفصلاً خواهد آمد (و لا يجوز للرجل الافاضه قبل طلوع الشمس و لا من عرفات قبل

غروبها فیلزمها دم شاه) و جایز نیست مرد را که روانه شود از وادی محسّر پیش از طلوع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۰

آفتاب و نه از عرفات پیش از غروب آفتاب که شام باشد که اگر پیشتر روانه شود بانکه از مشعر و عرفات بیرون رود پیش از طلوع و غروب لازم است او را که گوسفندی بکشد از جهه کفاره. این عبارت ممکن است که جزء حدیث سابق باشد و لیکن اظهر آنست که عبارت صدوقست که تغییر داده است عبارت فقه رضوی را، و در آنجا چنین است که زنهار روانه مشو از مشعر پیش از طلوع آفتاب و نه از عرفات پیش از غروب آفتاب که اگر چنین کنی لازم می شود تو را دم، و دم شامل شتر و گوسفند هست، و صدوق شاه را زیاد کرده است پس اگر گوسفند از جهه هر یک مرادش باشد در هر دو حکم مخالفت مذهب اوست که بعد از این خواهد گفت که در صورت اول کفاره نیست و در ثانی بدنه است نه شاه و اگر متعلق به جمله اخیر باشد یک مخالفت دارد و اگر این جمله جزو خبر باشد بخت [مخالفت ظ] کمتر می شود و در این صورت نسبت به فقیر خواهد بود یا مخیر خواهد بود و بدنه افضل خواهد بود

باب السعی فی وادی محسّر

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا مررت به وادی محسّر و هو واد عظیم بین جمع و منی و هو إلی منی اقرب فاسع فیه حتی تجاوزه فانّ رسول الله صلی الله علیه و اله حرّک ناقته فیه و قال اللهم سلّم عهدي

و اقبل توبتی و أجب دعوتی و اخلفنی بخیر فی من ترکت بعدی) این بابی است در تند رفتن مانند شتر که تند روند و گامها نزدیک هم باشند در وادی محسّر و به پانزده سند صحیح و دوازده موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه به وادی محسّر رسی و آن وادی بزرگی است میان مشعر و منی و بمنی اقریبت پس تند برو در آن وادی تا بیرون روی به درستی که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله ناقه خود را حرکت دادند در آن وادی، و این دعا را بخوان که ترجمه اش این است که خداوندا عهد مرا سالم دار یعنی ایمانی که در روز اُلت از من گرفتی و توبه مرا قبول کن یعنی حج که گریختن است بسوی حق سبحانه و تعالی یا توبه که کرده باشد و دعای مرا مستجاب گردان و بازماندگان مرا تو بازرس بعوض من به فرموده خودت (و روی محمد بن اسماعیل عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال الحرکه فی وادی محسّر مائه خطوه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۲

و منقولست به اسانید صحیح و حسنه کالصحیح به بسیار که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که حرکت تند رفتن در وادی محسّر صد گام است، و فی حدیث اخر مائه ذراع و در حدیث دیگر که آن موثق کالصحیح عمر بن یزید است که گفت تند رفتن در وادی صد کز است و ظاهرا گام بیشتر است از کز و جمع می کنیم که صد کز کافی است و صد گام بهتر است (و ترک)

رجل السَّيِّعِي فِي وَادِي مُحَسِّرٍ فَامْرَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعْدَ الْإِنْصِرَافِ إِلَى مَكَّةَ أَنْ يَرْجِعَ وَ يَسْعَى) وَ مَنْقُولٌ اسْتِ كَالصَّحِيحِ كَهْ شَخْصِي تَرْكٌ نَمُودَ سَعِي فِي وَادِي مُحَسِّرٍ رَا وَ ظَاهِرَا مِنْ رُؤْيِ جَهْلٍ بَاشِدْ بَعْدَ مِنْ أَنْ كِهْ بِهْ مَكَّةَ آمَدَهْ بُوَدَ حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودَنْدَ اَوْ رَا كِهْ بَرِگَرْدَدَ وَ سَعِي كَنْدَ.

وَ فِي حَسَنِ كَالصَّحِيحِ مَنْقُولَسْتِ مِنْ حَفْصِ وَ غَيْرِ اَوْ حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِهْ بَعْضِي مِنْ فَرَزَنْدَانِ خُودِ فَرَمُودَنْدَ كِهْ آيَا فِي وَادِي مُحَسِّرٍ سَعِي كَرْدِي كَفْتِ نِهْ حَضْرَتِ فَرَمُودَنْدَ كِهْ بَرِگَرْدَدَ وَ سَعِي كَنْدَ عَرْضِ نَمُودَمْ كِهْ نَمِي دَانَمْ كِهْ وَادِي مُحَسِّرٍ كَدَامَ اسْتِ حَضْرَتِ فَرَمُودَنْدَ كِهْ مِنْ مَرْدَمَانَ بِيْرَسِ

بَاب مَا جَاء فِي مِنْ جَهْلِ الْوُقُوفِ بِالْمَشْعَرِ

(فِي رِوَايَةِ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ أَنَّ الصَّيَادِقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالِ مِنْ اِفَاضٍ مِنْ عَرَفَاتٍ مَعَ النَّاسِ فَلَمْ يَلْبِثْ مَعَهُمْ بِجَمْعٍ وَ مَضَى مِنْهُمْ إِلَى مَنِيٍّ مَتَعَمِّدًا اَوْ مَسْتَخْفًا فَعَلِيهِ بَدَنَهُ) اِيْنِ بَابِي اسْتِ فِي حَكْمِ كَسِي كِهْ نَدَانْدَ كِهْ وَقُوفِ مِي بَايْدَ كَرْدَ فِي مَشْعَرِ مَنْقُولَسْتِ فِي رِوَايَةِ عَلِيِّ بْنِ رِثَابٍ مِنْ حَرِيْزِ چَنَانِكِهْ فِي كَافِي اسْتِ بِهْ اِسَانِيْدِ صَحِيْحِهْ وَ حَسَنِهْ كَالصَّحِيْحِهْ كِهْ اَنْ حَضْرَتِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودَنْدَ هَرِ كِهْ بَا مَرْدَمَانَ مِنْ عَرَفَاتِ رِوَانِهْ شُودَ وَ نَايَسْتَدَ بَا اِيْشَانَ فِي مَشْعَرِ الْحَرَامِ وَ مِنْ اَنْجَا بَمَنِيٍّ آيْدَ عَمْدَا يَا مِنْ رُؤْيِ اسْتِخْفَافِ وَ سَهْلِ شَمَرْدَنِ تَرْكِ اَنْ بِيْرَسِ بَرِ اَوْسْتِ كِهْ شَتْرِي بَكَشْدَ (وَ رُؤْيِ يُونَسِ بْنِ يَعْقُوبَ عَنْ اَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالِ قَلْتُ لِهْ رَجُلٍ اِفَاضٍ مِنْ عَرَفَاتٍ فَمَرَّ بِالْمَشْعَرِ فَلَمْ يَقِفْ حَتَّى اَنْتَهِيَ إِلَى مَنِيٍّ فَرَمِي الْجَمْرَةَ وَ لَمْ يَعْلَمْ حَتَّى اَرْتَفَعَ

النهار قال يرجع إلى المشعر فيقف ثم يرمي الجمره) و در موثق كالصحيح بلکه در صحيح منقولست از يونس که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که شخصی از عرفات روانه شد و گذشت به مشعر و نایستاد در مشعر تا آمد بمنی و جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه زد و ندانست که وقوف مشعر بعد از صبح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۴

واجبست تا آن که روز بلند شد بعد از آن دانست حضرت فرمودند که برگردد به مشعر و اندکی در آنجا توقف کند پس برگردد و مرتبه دیگر جمره عقبه را به جا آورد. و ظاهرا تا ظهر نشده است بر می گردد که وقوف اضطراری مشعر را دریابد و بعد از ظهر بر نمی گردد و حجش صحیح است چون وقوف عرفات را دریافته است (و روی محمّد بن حکیم قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه الرجل الاعجمي والمرأه الضعيفه يکونان مع الجمال الاعرابي فاذا افاض بهم من عرفات مرّ بهم كما هم إلى منى و لم ينزل بهم جمعا فقال أ ليس قد صلّوا بها فقد اجزاهم قلت فان لم يصلّوا بها قال ذكروا الله فيها فان كانوا قد ذكروا الله عزّ و جلّ فيها فقد اجزاهم) و در صحیحین از محمد بن حکیم ممدوح مرویست که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که هر گاه مرد عجمی و زن ضعیفه با شتربان اعرابی باشد و چون از عرفات باز گردند ایشان را به کرایه برداشته بمنی آورده و در مشعر ایشان را فرو نیاورد حضرت فرمودند که آیا

نماز صبح را در مشعر نکرده اند نماز صبح مجزیست عرض نمودم که اگر نماز نکرده باشند در مشعر؟ فرمودند که در آنجا ذکر حق سبحانه و تعالی کرده اند اگر ذکر کرده باشند از ایشان مجزیست چون حق سبحانه و تعالی فرموده است که چون از عرفات باز گردید خداوند عالمیان را یاد کنید نزد مشعر الحرام و ظاهرا آنست که این شخص از روی جهل چنین کرده است و نظر به جاهل این کافی است و اگر کسی عالما ترک کند وقوف را حجت صحیح نیست، و محتمل است که نظر به مضطر نیز همین مقدار کافی باشد چنانکه ظاهر این حدیث است با احادیث دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۵

(و روی فی من جهل الوقوف بالمشعر ان القنوت فی صلاه الغداه بها یجزئه و ان الیسیر من الدعاء یکفی) و مرویست کالصحیح از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که این دو مصاحب من نمی دانستند که وقوف مشعر می باید کرد حضرت فرمودند که بر می گردند به مشعر و یک ساعتی در آنجا می ایستد عرض نمودم که اگر کسی به ایشان نگفت تا امروز که همه مردمان رفته اند پس حضرت ساعتی سر به زیر انداختند و فرمودند که آیا نماز صبح را در مشعر نکردند گفتم بلی کرده اند فرمودند: که آیا در نماز قنوت نخوانده اند گفتم بلی خوانده اند حضرت فرمودند که مجزیست از ایشان پس حضرت فرمودند که مشعر که مسجد بالای کوه باشد از مزدلفه است که جمیع مشعر باشد و مزدلفه از مشعر است اندک دعایی ایشان را کافی است.

ظاهر حدیث آنست که ترک سنت کرده

است که نرفته است بر کوه و ممکن است که نیت نکرده باشد چون جاهل بوده و بودن در مشعر او را کافی باشد بدون قصد به سبب جهالت، و صدوق مضمون حدیث را مختصر کرده است.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه می فرمایید در شخصی که از عرفات بار کند و یکر است بمنی آید فرمودند که برگردد و به مشعر آید و وقوف کند اگر چه مردمان بار کرده باشند یعنی تا ظهر نشده است وقت اضطراری مشعر باقی است و قضا می باید کرد و بعد از آن قضا ساقط است چنانکه در موثق یا حسن کالصحیح از آن حضرت صلی الله علیه نیز مرویست

باب من رخص له التعجيل من المزدلفه قبل الفجر

(و روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال سمعت ابا عبد الله صلوات الله علیه يقول لا باس بان تقدم النساء اذا زال الليل فيقفن عند المشعر ساعه ثم ينطلق بهن إلى منى فيرمين الجمره ثم يصبرن ساعه ثم يقصيرن و ينطلقن إلى مكه فيطفن الا ان يكن یردن ان يذبح عنهن فانهن يوكلن من يذبح عنهن) این بابی است در حکم کسانی که ایشان را رخصت داده اند که پیش از صبح از مشعر بیرون آیند و وقوف بعد از صبح را به جا نیاورند و منقولست در صحیح از لیث که گفت شنیدم که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می فرمودند که باکی نیست که زنان بعد از نصف شب از مشعر الحرام روانه شوند پس یک ساعتی در پای کوه قزح که مشعر الحرام بر بالای آنجاست وقوف کنند به آن که

بایستند و دعا بخوانند پس ایشان را بمنی آورند و رمی کنند جمره عقبه را به هفت سنگ پس ساعتی در منی صبر کنند پس تقصیر کنند و از موی خود اندکی بگیرند و متوجه مکه معظمه شوند و طواف کنند چون خلوتست و حاجیان همه در مشعر و منی باشند مگر آن که خواهند که ذبح کنند و جوبا اگر حج تمتع کنند یا استحبابا در غیر تمتع که در این صورت کسی را وکیل می کنند که به وکالت ایشان ذبح یا نحر کنند هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۷

یا اضحیه را و به مضمون این حدیث احادیث بسیار صحیح به اسانید بی شمار وارد شده است (و روی علی بن رثاب عن مسمع عن ابی عبد الله فی رجل وقف مع الناس بجمع ثم افاض قبل ان یفیض الناس قال ان کان جاهلا فلا شیء علیه و ان کان افاض قبل طلوع الفجر فعليه دم شاه) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که با مردمان وقوف کند در مشعر و روانه شود پیش از آن که مردمان روانه شوند یعنی او را چه باید کرد حضرت فرمودند که اگر از روی جهل باشد بر او چیزی نیست و اگر پیش از طلوع فجر روانه شود و از مشعر بیرون رود کفاره او گوسفندیست که بکشد و به فقرا دهد همه را

باب ما جاء فی من فاته الحج

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من ادرك جمعا فقد ادرك الحجّ و قال أیما قارن او مفرد او متمتع قدم و قد فاته الحجّ فلیحلّ بعمره

و عليه الحجّ من قابل قال و قال في رجل ادرك الامام و هو بجمع فقال ان ظنّ انه ياتي عرفات فيقف بها قليلا ثم يدرك جمعا قبل طلوع الشمس فلياتها و ان ظنّ انه لا ياتيها حتى يفيضوا فلا ياتيها و قد تمّ حجه) اين بابي است در احاديثي که وارد شده است در کسی که از او حج فوت می شود به بیست و هشت سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر که دريابد مشعر الحرام را حجرا دريافته است و ظاهرش اختیاری مشعر است اگر چه لمحّه ای پیش از طلوع آفتاب داخل مشعر شود از هر طرفی که باشد و احتمال اعم از اختیاری و اضطراری هست چنانکه ظاهر لفظ است و احادیث صحیحه نیز بر آن وارد شده است و خواهد آمد و حضرت فرمودند که هر که حج قران یا افراد یا تمتع کند و وقتی برسد که حج فوت شود پس می باید که محل شود به عمره و بر اوست که سال آینده حج کند، و دیگر معاویه گفت که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند در شخصی که ادراک کند امام زمان را یا امیر حاجرا که او در مشعر است؟ حضرت فرمودند که اگر آن مقدار وقت هست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۱۹

به گمان او که تواند رفتن به عرفات که اندکی آنجا وقوف کند آن مقدار که نیت وقوف اضطراری کند و بعد از نیت اندکی بماند که دعایی بکند اگر همه همین بگوید «اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا» استجابا و خود را داخل مازمین کند که اول مشعر است پیش از طلوع

آفتاب پس به عرفات برود و اگر گمانش این باشد که وقتی که داخل مشعر خواهد شد که آفتاب طالع شده باشد و حاجیان روانه شده باشند در این صورت نمی روند و در کافی و بعضی از نسخ صحیحہ تہذیب «فلا یاتھا» است بلفظ نہی و لفظ متن نیز خبر است بمعنی نہی یعنی نرود و حرامست رفتن چون سبب فوت و قوف اختیاریست، در مشعر بماند و حجش تمامست چون یکی از موقفین را به وقوف اختیاری دریافته است و بر این مضمون احادیث متواتره وارد شده است و بعضی از آن گذشت در باب ادراک حج شصت و سه باب قبل از این و همان باب کافی بود (و روی ابن محبوب عن داود الرقی قال کنت مع ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ بمنی اذ جاء رجل فقال انّ قوما قدموا و قد فاتهم الحج فقال نسأل اللہ العافیہ اری ان یهريق کلّ رجل منهم دم شاه و یحلّوا و علیہم الحجّ من قابل ان انصرفوا إلی بلادہم و ان اقاموا حتّی یمضی ایام التّشریق بمکہ ثمّ خرجوا إلی وقت اهل مکہ فاحرموا منہ و اعتمروا و لیس علیہم الحجّ من قابل) و به اسانید بسیار صحیح و کالصحیح منقولست از داود بغدادی کہ گفت در خدمت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ بودم کہ شخصی آمد و عرض نمود کہ جمعی آمده اند و حج ایشان فوت شد و بحج نرسیدند حضرت فرمودند کہ همه از حق سبحانہ و تعالی عافیت و صحت بدن می خواهیم اگر بدن صحیح است سال دیگر حج می توان کرد یا آن کہ حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۰

سبحانہ و

تعالی ما را باین بلا مبتلا نکند. و مراد ایشانند که این مشقت را بکشند و بحج نرسند می باید که هر یک از ایشان گوسفندی بکشند و محل شوند و سال دیگر حج کنند اگر حج واجب باشد و استطاعت باقی باشد یا بیشتر مستقر شده باشد اگر بر گردند به شهرهای خود و اگر در مکه بمانند تا ایام تشریق بگذرد پس بیکی از مواقیت اهل مکه معظمه روند مانند تنعیم و حدیبیه و جعرانه و از آنجا احرام به عمره بگیرند و عمره به جا آورند پس بر ایشان واجب نیست که سال دگر حج کنند یعنی اگر واجب نباشد به استطاعت جدید و بیشتر در ذمه شان مستقر نشده باشد بلکه اظهر آنست که در هر دو صورت حج سنت باشد پس اگر در این سال عمره به جا آورند کار خود را کرده اند و الا مستحب مؤکد است که چون احرام را اظهار کرده اند سال دیگر حجی مستحب به جا آورند، و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و شیخ طوسی حمل کرده است که اگر در حال احرام شرط کرده است که **اللَّهُمَّ حَلِّ او حَلِّنی** حیث حبستنی یعنی خداوندا باین شرط احرام می گیرم که محل شدنم در زمانی باشد که مرا محبوس سازی یا خداوندا مرا محل کن هر وقت که مرا محبوس سازی بر او نیست که سال آینده حج کند و اگر نگفته باشد می باید که سال دیگر حج کند. و مظنون اینست که در این صورت نیز مستحب است، و اشهر در روایات آنست که هر گاه او را مانعی پیش آید و نرسد بحج

یا در حج مانعی به هم رسد پس اگر ممکن است که عمره به جا آورد واجبست که محل شود به عمره مفرده و اگر نتواند به مکه رفتن مثل آن که خوف دشمن باشد پس اگر سیاق هدی کرده است همان را می کشد و محل می شود و الا گوسفندی می کشد و خواهد آمد إن شاء الله

باب اخذ حصی الجمار من الحرم و غیره

(روی حنان بن سدید عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال یجزئک ان تاخذ حصی الجمار من الحرم کله الا من المسجد الحرام و مسجد الخیف) این بابی است در برداشتن سنگ ریزه که بر جمرات ثلث می زنند و شرط است که این سنگ ریزه ها را از حرم بردارند و از مساجد خصوصا از مسجد الحرام و مسجد خیف که در مناست بر ندارند و می باید که بکر باشد و پیشتر آن را نرزه باشند بر جمره.

منقولست در موثق کالصحیح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که کافی است ترا و صحیح است هر گاه سنگ ریزه ها را از حرم برداری از هر جا که خواهی مگر از مسجد الحرام و مسجد خیف که منی است. و استثنای همین دو مسجد ممکن است که از جهت زیادتی اهتمام باشد یا آن که در زمان حضرت صلی الله علیه و آله مسجدی دیگر نبوده باشد، و بعضی بظاهر حدیث عمل کرده اند و گفته اند که از مساجد دیگر جایز است و تفصیلش در سیاق مناسک خواهد آمد

باب ما جاء فی من خالف الرمی او زاد او نقص

[استفاده از سنگ مستعمل]

(روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ذهب ارمی فاذا فی یدی ست حصیات فقال خذ واحده من تحت رجلیک) این بابی است در روایاتی که وارد شده است در کسی که مخالفت کند رمی را یا زیاد کند یا کم کند مرویست در موثق از ابو بصیر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که رفتم که سنگ ریزه ها را بیندازم بر جمره که دیدم که در دستم شش سنگ ریزه

بود یکی از آنها افتاده بود حضرت فرمودند که یکی دیگر از زیر پایت بردار که هفت شود و چون شرط است که ابرکار باشد غالب اوقات آنست که آن چه در حوالی جمره است بکر نیست و لیکن چون اصل آنست که آن را نینداخته باشند و اگر انداخته باشد به جمره نرسیده باشد، و ممکن است که مراد این باشد که لازم نیست که سنگ ریزه ها را از مشعر برچیده باشد اگر چه آن بهتر است و بعد از آن سنگ ریزه منی بهتر است و غرض حضرت این باشد که کل منی در زیر پای تست از هر جا که خواهی بردار با آن که صریح نیست که نزد جمره دیده باشد بلکه ممکن است که در راه جمره به آن جا رود ملاحظه کند یکی کم باشد و (و فی خبر اخر و لا تاخذ من حصی الجمار الذی قد رمی)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۳

و در چند حدیث کالصحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اخذ مکن از سنگ ریزه هایی که به آن جمره رازده باشند و عمل کرده اند اصحاب باین اخبار شرط کرده اند که مرمیه نباشد و صدوق ذکر این حدیث از آن جهت در اینجا کرد که دفع بحث سابق باشد (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل اخذ احدی و عشرين حصاه فرمی بها و زادت واحده و لم یدر من ایتهنّ نقصت قال فلیرجع فلیرم کلّ واحده بحصاه و ان سقطت من رجل حصاه و لم یدر ایتهنّ هی فلیاخذ من تحت قدمه

حصاه فی رمی بها قال فان رمیت بحصاه فوقعت فی محمل فاعد مکانها و ان اصابت إنسانا او جملا- ثم وقعت علی الجمار اجزاك، و قال فی رجل رمی الجمار فرمی الاولی بأربع حصیات ثم رمی الاخیرتین بسبع سبع قال یعود فرمی الاولی بثلاث و قد فرغ و ان کان رمی الوسطی بثلاث ثم رمی الاخری فلیرم الوسطی بسبع و ان کان رمی الوسطی بأربع رجع فرمی بثلاث قال قلت الرّجل یرمی الجمار منکوسه قال یعیدها علی الوسطی و جمره العقبه) و به هیجده سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که بیست و یک سنگ ریزه بردارد که سه جمره را بزند هر جمره را به هفت سنگ ریزه و چون هر سه را زد یکی زیاد آمد و نمی داند که کدامیک از این سه جمره را کم زده است حضرت فرمودند که دو سنگ ریزه دیگر با آن چه در دستش مانده است ضم می کند و هر یک از این سه جمره را یک سنگ ریزه می زند. چنانکه اگر یک نمازش فوت شده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۴

باشد و نداند که کدام است سه نماز می کند، و مثل آن که یکی از دو جامه اش نجس باشد و نداند کدامست از هر دو اجتناب می کند از باب مقدمه واجب بر تقدیری که قایل بوجوب مقدمه نباشیم در این مواضع به نص واجبست نه به دلیلی عقلی، و اگر سنگ ریزه از دست شخصی بیفتد و نداند که کدام است پس می باید که از زیر پای خود یک سنگ ریزه بردارد لازم نیست که سنگ ریزه مشعر باشد اگر چه در

احادیث حسنه کالصحيحه وارد است که سنت است که سنگ ریزه از مشعر بردارد و اگر از مشعر برنداشت از منی بردارد که در فضیلت بعد از آن است.

دیگر حضرت فرمودند که اگر سنگ ریزه را که اندازی به آدمی یا شتری خورد و بعد از آن به جمره خورد مجزیست ترا هر چند قایل نباشیم که افعال مولده فعل این کس است بخصوص نصّ این را در کرده است، بلی از این حدیث ظاهر می شود که فعل این کس است، پس اگر کسی سنگی را بر دیوار زند آن سنگ قوت به هم رسانیده و بجهد و کسی را بکشد این کس قاتل است خطاء دیگر آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در وقتی که رمی جمار کند اولی را چهار سنگ بزند و جمره وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ ریزه بزند فرمودند که بر می گردد و اول را سه سنگ ریزه که نزده است می زند و در کار نیست که دیگر ما بعد آن را بزند چون زیاده بر نصف شده است اگر میانی را سه سنگ ریزه بزند و بعد از آن جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه بزند بر می گردد و وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ می زند و در عبارت اگر چه عقبه نیست اما از اعاده وسطی به هفت ظاهر می شود که سه جمره در حکم عدمست چون از نصف تجاوز نکرده است و از عبارت متن چیزی افتاده است و در کافی همین حدیث را ذکر کرده است و آن زیادتی را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۵

دارد و عبارت اینست

بعد از لفظ و قد فرغ و ان کان رمی الاولی بثلاث و رمی الاخریین بسبع سبع فلیعد و لیرمهّن جمیعاً بسبع سبع یعنی اگر اولی را چهار سنگ ریزه زده باشد اعاده نمی یابد کرد ما بعد آن را همان را سه سنگ ریزه می زند و بس اما اگر اولی را سه سنگ ریزه زده باشد و وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ ریزه زده باشد همه را اعاده می کند و اولی و وسطی و عقبه را هر یک هفت سنگ ریزه می زند تا ترتیب حاصل شود و چون این عبارت از پیش گذشته اگر در عبارت ما بعد اجمالی باشد ضرر ندارد زیرا که تفصیل عبارت اولی جبران اجمال می کند و از قلم صدوق یا نساخ چون عبارت مذکور افتاده است موهم خلاف مراد است دیگر گفت عرض نمودم که اگر کسی جمرات را بر عکس بزند بانکه اول عقبه را بزند دیگر وسطی را دیگر اولی را بر می گردد و وسطی و عقبه را می زند و بس زیرا که اولی اگر چه در آخر افتاده بود اول بود چون وسطی و عقبه که بر آن مقدم بودند در حکم عدم بودند پس اولی را اخذ می کند و زده است اما بعد آن را می زند، و در کافی این زیادتی هست «و ان کان من الغد» یعنی اگر چه به خاطرش نرسد تا روز دیگر قضا می کند بترتیب که وسطی و عقبه را می زند و بس و بعد از آن او را واقع می سازد و بر این مضمون هر جزوی از اجزاء این حدیث احادیث صحیح و حسن کالصحیح وارد شده است

[رمی در شب]

(و روی محمد بن مسلم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه انه قال في الخائف لا باس بان يرمى الجمار بالليل و يضحى بالليل و يفيض بالليل) و منقولست در حسن كالصحيح از زراره و محمد بن مسلم و به هيچده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۶

سند صحيح از عبد الله بن سنان که همه گفتند که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که باکی نیست که شخصی که خوف دشمن داشته باشد که در شب ميلها را بزند و قربانی را در شب بکند از مشعر الحرام روانه شود و مؤيد این حدیث است احادیث دیگر

[نسیان رمی]

(و ساله معاویه بن عمّار عن امرأه جهلت ان ترمی الجمار حتّی نفرت إلى مکّه قال فلترجع ف لترم الجمار كما كانت ترمی و الرجل كذلك) و به بیست سند صحيح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از زنی که نداند که رمی جمار می باید کرد تا آن که از منی کوچ کند و به مکّه رود فرمودند که برگردد و رمی کند جمار را چنانکه اگر عالم می بود می کرد یا آن که رمی می کند چنانکه دیگران می کنند یعنی بترتیب اول اولی، دیگر وسطی، دیگر عقبه، و اول قضاء روز اول را می کند دیگر دویم را دیگر ادا می کند روز سیم را، و مرد نیز اگر از روی جهل ترک کرده باشد بترتیب قضا می کند (و روی عنه عبد الله بن سنان في رجل افاض من جمع حتّی انتهى إلى منی فعرض له شیء فلم يرم الجمره حتّی غابت الشمس قال يرمى اذا اصبح مرّتين إحداهما بکره و هی

للأمس و الاخرى عند زوال الشمس) و به شانزده سند صحیح منقولست از عبد الله که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه در شخصی که روانه شود از مشعر تا آن که بمنی آید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۲۷

و عارضه دست دهد او را که جمره را نزند تا وقتی که شام شود حضرت فرمودند که در روز دیگر رمی جمره می کند دو مرتبه یکی را که قضاست در بامداد می کند، و ادا را نزد زوال شمس و احادیث صحیحه بر این مضمون وارد است و ظاهرا تقدیم بر سبیل استحباب بوده و احوط آنست که ترک نکند و اگر ایام تشریق بگذرد در سال آینده قضا می کند اگر خود بیاید و الا- کسی را نایب می کند، و اگر بمیرد مؤمنی از جهه او قضا می کند. و ظاهرا همه بر سبیل استحباب باشد چون احادیث صحیحه وارد شده است که بر او چیزی نیست، و اگر عمدا ترک کرده باشد احتیاط در اعاده است و در آن که نزدیکی به زنان نکند تا آن که سال دیگر خود یا نایبش به جا آورد قضا را چنانکه در حدیث کالصحیح وارد است اگر چه اظهر استحباب ترک جماعت

باب الذین اطلق لهم الرمی باللیل

(روی وهیب بن حفص عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الذی ینبغی له ان یرمی بلیل من هو قال الحاطبه و المملوک الذی لا یملک من امره شیئا و الخائف و المدین و المریض الذی لا یرمی یحتمل ان یرمی یحتمل إلى الجمار فان قدر علی ان یرمی و الا فارم عنه و هو حاضر) این بابی است در جمعی که جایز است

ایشان را که در شب رمی جمار کنند منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از آن کسی که سزاوار است که او در شب رمی کند کیست؟ فرمودند که همیشه کش که روز می باید مشغول و فرصت رمی جمار نداشته باشد و دیگر بنده که روز همه روز می باید که خدمت کند و باختیار خود کاری نمی تواند کرد و این عبارت اشاره است بقول الهی که «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ» و از عبارت این حدیث و احادیث بسیار ظاهر می شود که وصفی که حق سبحانه و تعالی کرده است مملوک را وصف توضیحی است نه احترازی، دیگر کسی که خوف از دشمنی داشته باشد دیگر کسی که قرض دار باشد و وجهش را نداشته باشد و خوف داشته باشد که او را بگیرند و حبس کنند دیگر بیماری که نتواند رمی جمار کند او را دوش می کشند و به نزد جمار می برند اگر تواند که خود رمی کند فبها و اگر نه تو بدل از او سنگ ریزه را بر آن میلها بزن در حضور او

باب الزمی عن العلیل و الصّیان

(روی معاویه بن عمّار و عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال الکسیر و المبطون یرمی عنهما قال و الصّیان یرمی عنهم) این بابی است در رمی به نیابت بیماران و کودکان به اسانید کثیره از صحیح و حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر کسی افتاده باشد مثلاً و بدنش شکسته شده باشد یا کسی اسهال داشته باشد مثلاً بدل از ایشان

می کنند رمی جمار را، و حضرت فرمودند که بدل از کودکان می اندازند هر گاه ایشان نتوانند انداختن، و ظاهر آنست که این جماعت بر سبیل مثال باشند و هر که قدرت نداشته باشد بر زدن جمرات اگر چه در آنجا حاضر باشند دیگری را وکیل می توانند کرد (و سال اسحاق بن عمّار أبا الحسن موسى صلوات الله عليه عن المريض يرمى عنه الجمار قال نعم يحمل إلى الجمره و يرمى عنه قلت لا يطيق ذلك فقال يترك في منزله و يرمى عنه) و منقول است در موثق كالصحيح از اسحاق که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه که آیا بدل از بیمار رمی جمار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۰

می توان کرد فرمودند بلی او را به نزد جمره می برند و بدل از او می اندازند عرض نمودم که طاقت ندارد که او را ببرند فرمودند که او در منزل خود می گذارند و بدل از او می اندازند و افضل آنست که رمی را پیاده بیندازند بلکه پیاده بروند تا جمرات تا پیاده بزنند تا سواره نیز جایز است خصوصا هر گاه تعب بسیار کشند و قوت تحمل آن نداشته باشند چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار بر این مضمون وارد شده است

باب ما جاء فی من بات لیالی منی بمکّه

(روی ابن مسکان عن جعفر بن ناجیه عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال سألته عمّن بات لیالی منی بمکّه فقال علیه ثلاث من الغنم یذبهنّ) این بابی است در احادیثی که وارد شده است در شبهایی که می باید در منی بودن و آن شب یازدهم و دوازدهم و سیزدهم است اگر کسی در این شبها در مکه معظمه بروز آورد

او را چه باید کرد.

منقول است کالصحیح از جعفر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از کسی که در این شبها که می باید در منی بودن اگر به مکه بماند چه بایدش کرد حضرت فرمودند که بر اوست که سه گوسفند بکشد در منی از جهة هر شبی یک گوسفند هر گاه سه شب باید بودن و کسی که متقی صید و نساء است بر او دو شب واجب است، و اگر در مکه بماند دو گوسفند می کشد و این در صورتیست که در مکه مشغول عبادت نباشد چنانکه می آید (و ساله معاویه بن عمّار عن رجل زار البيت فلم يزل في طوافه و دعائه و السّعی و الدّعاء حتّى طلع الفجر قال ليس عليه شیء ء کان فی طاعه الله عزّ و جلّ) و به سی و دو سند صحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۲

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که زیارت خانه کند و مشغول طواف شود و دعا یا دعاهای طواف، و مشغول سعی باشد و دعا یا دعاهای سعی یعنی گاهی مشغول طواف و سعی باشد و گاهی مشغول دعا تا آن که صبح طالع شود یا طالع شد حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست چون مشغول طاعت حق سبحانه و تعالی بوده است.

و به سی و شش سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که شبهای ایام تشریق شب بروز میاور مگر در منی مگر آن که مشغول طواف زیارت و نماز طواف و سعی و طواف نسا و

نماز آن باشی یا آن که از مکه معظمه بیرون روی و متوجه منی باشی یا آن که از منی بعد از نصف شب بیرون آیی و اگر در مکه باشی بی آن که مشغول عبادت باشی گوسفندی می دهی از جبهه هر شب.

اما آن چه منقولست به هیجده سند صحیح از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که شبی از شبهای منی از او فوت شود فرمودند که بر او چیزی نیست و بد کرده است.

و به شش سند صحیح منقولست از سعید بن یسار که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله علیه که شب میت که می بایست که در منی بسر آورم از من فوت شد از جبهه شغلی حضرت فرمودند که باکی نیست.

حمل کرده اند بر آن که شغل عبادت باشد یا بعد از نصف شب بیرون آمده باشد و ممکن است که کفاره بر او سنت باشد و احتیاط در آنست که این شبها در منی باشد و اگر جائی دیگر باشد کفاره بدهد احتیاطا مگر در صور مذکوره (و روی عنه جمیل بن درّاج انه قال اذا خرجت من منی قبل غروب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۳

الشمس فلا تصبح الا بها) و مرویست به اسانید صحیحه از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه از منی بیرون روی پیش از فرو رفتن آفتاب چنان کن که پیش از صبح در منی باشی، و به سی و شش سند صحیح منقولست از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما به همین عبارت و به هیجده سند

صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از زیارت خانه که از منی بیرون رود حضرت فرمودند که اگر در روز به زیارت رود یا در اول شب چنان کند که پیش از صبح در منی باشد و اگر بعد از نصف شب یا سحر از منی بیرون رود به جانب مکه از جهت زیارت خانه باکی نیست که پیش از صبح در مکه باشد (و روی عنه جعفر بن ناجیه انه قال اذا خرج الرجل من منى اول الليل فلا ينتصف له الليل الا و هو بمنى و اذا خرج بعد نصف الليل فلا باس ان يصبح بغيرها) و کالصحیح منقولست از جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی در اول شب از منی بیرون رود می باید که پیش از نصف شب خود را بمنی رساند تا آن که بیشتر شب در منی باشد و اگر بعد از نصف شب بیرون رود باکی نیست که صبح را در غیر منی بکند چون اکثر شب در منی بوده است و احادیث صحیحه بر این مضمون بسیار وارد شده است و بعضی گذشت (و قال الصّادق صلوات الله علیه لا تدخلوا منازلکم بمکّه اذا زرتم یعنی اهل مکه) و کالصحیح منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که فرمودند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۴

به اهل مکه که داخل خانهای خود مشوید وقتی که می آید از جهت زیارت خانه بلکه بروید و در منی باشید که در این سه شبانه رور در منی بودن بهتر است از آن که در مکه معظمه باشید و خواهد آمد

(و روی بن ابی عمیر عن هشام بن الحکم عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال اذا زار الحاج من منى فخرج من مکه فجاز بیوت مکه فنام ثم اصبح قبل ان یاتی منى فلا شیء علیه) و به دوازده سند صحیح و سی و پنج حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه حاجی از منی به مکه معظمه آید و زیارت خانه بکند و از مکه بیرون رود و از خانهای مکه بگذرد و بخوابد تا صبح شود پیش از آن که بمنی آید بر او چیزی نیست و به پنج سند صحیح منقولست از ابن بزیع از حضرت امام رضا صلوات الله علیه در شخصی که از منی بیاید به زیارت خانه و بمنی نرسیده بخواب رود حضرت فرمودند که هر گاه از عقبه اهل مدینه یعنی از محاذات آن که ابتدای خانهای مکه است بگذرد پس باکی نیست که بخواب رود

باب اتیان مکه بعد الزیارة للطواف

(روی جمیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال لا بأس ان یاتی الرجل مکه فیطوف ایام منی و لا یبیت بها) این بابی است در آمدن به مکه بعد از طواف زیارت از جهت طواف سنتی منقولست به نوزده سند صحیح از جمیل بن دراج که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که کسی از منی به مکه معظمه آید و طواف کند در سه روز ایام تشریق و شب در مکه نماند بلکه برود بیتوته منی را واقع سازد.

و به هیجده سند صحیح منقولست از رفاعه که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ از کسی که در ایام تشریق زیارت خانه کند خوبست حضرت فرمودند که بلی اگر خواهد.

و به هیجده سند صحیح منقولست از یعقوب به همین سؤال و جواب و حضرت فرمودند که خوبست (و ساله لیث المرادی عن الرّجل یاتی مکّه ایام منی بعد فراغه من زیاره البیت فیطوف بالبیت تطوّعا فقال المقام بمنی احبّ الیّ) و کالصحیح منقولست از لیث مرادی که گفت سؤال کردم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۶

امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که از منی به مکه آید در این سه روز بعد از فارغ شدن از زیارت واجب خانه که طواف زیارت و طواف نسااست و طواف سنتی کند حضرت فرمودند که ماندن در منی محبوبتر است نزد من از رفتن به مکه که طواف مستحب به جا آورد، و بر این محمولست حدیثی که به اسانید صحیحه منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از زیارت بعد از زیارت واجب خانه در ایام تشریق فرمودند که نه یعنی مکروهست و بودن در منی محبوبتر است

باب التّفرّ الأوّل و الاخیر

[قبل از اذان نفر نکند]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا اردت ان تنفر فی یومین فلیس لک ان تنفر حتّی تزول الشّمس فان تاخّرت الی اخر ایام التّشریق و هو یوم التّفرّ الاخیر فلا علیک ائی ساعه نفرت و رمیت قبل الزّوال او بعده قال و سمعته یقول فی قول الله عزّ و جلّ «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا- إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا- إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنِ اتَّقَى» فقال یتقی الصّیید حتّی ینفر اهل منی فی التّفرّ الاخیر) این

بابی است در بیان احکام نفر اول که روز دوازدهم است و نفر دوم که روز سیزدهم است.

به پانزده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه خواهی که روانه شوی در دو روز یعنی روز دوم ایام تشریق که روز دوازدهم است پس جایز نیست که کوچ کنی از منی تا آن که پیشین شود و اگر تاخیر کنی کوچ را تا روز سیزدهم که آخر روزهای تشریق است و آن روز کوچ کردن دوم است پس لازم نیست که بعد از پیشین روانه شوی و بر تو حرجی نیست هر ساعتی که خواهی نفر می کنی بعد از زوال و پیش از آن یا کوچ کرده نزد جمرات هر سه را می زنی و به مکه می روی خواهی پیش از زوال و خواهی بعد از زوال معاویه گفت که از آن حضرت شنیدم که می فرمودند در قول حق سبحانه و تعالی که ترجمه اش

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۸

اینست که هر که تعجیل کند در دو روز بر او گناهی نیست، و کسی که تاخیر کرد بر او گناهی نیست کسی را که تقوی ورزد. یعنی اجتناب کند از صید کردن تا آن که اهل منی کوچ کنند در نفر دوم و این عبارت دو احتمال دارد یکی آن که تخیر نسبت به کسی است که اجتناب کرده باشد و بعد از این نیز اجتناب کند از صید اگر در نفر اول کوچ کند تا شبیه باشد با جمعی که در منی مانده اند از جهت نفر دوم بنا بر آن چه مشهور است بین الاصحاب و اظهر بحسب عبارت آنست

که اگر در نفر اول کوچ کند یا در نفر دویم بر او گناهی نمی ماند هر گاه پرهیزد از صید روز سیزدهم هر چند بر او حلال شده باشد صید احرامی، و اگر تواند که از حرم بیرون رود و صید کند، و لیکن اگر نکند گناهانش آمرزیده می شود و معانی دیگر بعضی گذشت و بعضی را می گوید در این باب (و فی روایه ابن محبوب عن ابی جعفر الاحول عن سلام بن المستنیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه انه قال لمن اتقى الزفث و الفسوق و الجدال و ما حرّم الله علیه فی احرامه) و در روایت ابن محبوب بطرق صحیحه از محمد بن علی بن نعمان مؤمن الطاق ثقه از سلام بن مستنیر، و شیخ او را در رجال حضرت سید الساجدین و صادقین ذکر کرده است و مدح و جرحی ذکر نکرده است و این جهالت مضر نیست چون صحیح است از ابن محبوب که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر «لِمَنْ اتَّقَى» یعنی گناهی بر او نیست اگر در حال احرام اجتناب نموده است از محرّمات احرام از جماع و دروغ و لا- و الله و بلی و الله و باقی چیزهائی را که حرام است در احرام و قریب باین گذشته به اسانید صحیحه از محمد بن مسلم و حلبی و لیکن سه اول را ذکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۳۹

فرموده اند و از این اسلوب ظاهر می شود که صدوق حدیث سابق را چنان فهمیده است که در احتمال ثانی مذکور شده نه به نحوی که علما گفته اند (و فی روایه علی بن عطیه عن ابیه عن

ابی جعفر صلوات الله علیه قال لمن اتقى الله عز و جل) و كالصحيح منقول است از عطيه بن عبيد كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند در تفسير «لَمَنْ اتَّقَى» كه مراد الهی آنست كه بر او گناهی نیست كه متقی باشد در احرام یا در بقیه عمر و ظاهرش تقواست از كبایر و صغایر و محتمل است كه مراد كبایر باشد چنانكه در حدیث كالصحيح وارد است، و در روایات صحيح و حسن كالصحيح وارد است كه مراد تقواست از شرك كه عبارتست از مذهب باطل و حضرت فرمودند كه پاك شدن از گناهان مخصوص شیعیان است كه حج ایشان صحيح است و باقی مردمان سیاهی لشكر اسلامند و از مسلمانان نیستند (و روی آنه یخرج من ذنوبه كهیئه یوم ولدته أمه) و در احادیث صحیحه و كالصحيحه بسیار وارد شده است و بعضی از آن گذشت كه حاجیان بر سه قسمتند یکی آن كه از آتش دوزخ آزاد می شوند و به عبارت دیگر گناهان گذشته و آینده ایشان را می آمرزند و این جماعت افضل حجّاجند.

و طایفه دیگر کسانی اند كه گناهان گذشته ایشان را می آمرزند مثل روزی كه از مادر متولد شده اند و در آینده اگر متقی باشند از كبایر مغفورند و آن چه صدوق ذكر کرده است این جماعتند یا اعم از این طایفه و طایفه اولی زیرا كه در این معنی هر دو شریكند و طایفه اولی زیادتی دارند، پس هر كه متقی باشد در بقیه عمر البته مغفور است و طایفه سیم كفارند كه غیر اثنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۰

عشری باشند حفظ می کنند ایشان را و مال و

فرزندان ایشان را و حق سبحانه و تعالی اشاره بهر سه فرقه فرموده است «فَمِنَ النَّاسِ الْخ» که پیشتر گذشت (و روی من و فی لله و فی الله له) و مرور است در تفسیر آیه که هر که وفا کند از جهت حق سبحانه و تعالی به فرموده او که «فَمَنْ فَرَضَ الْخ» هر که احرام گیرد می باید که اجتناب کند از محرّمات احرام خالصا لوجه الله تعالی حق سبحانه و تعالی وفا می کند از جهت او که گناهان او را می آمرزد چنانکه فرموده است «فَمَنْ تَعَجَّلَ الْخ» و این عبارت صحیحه حلبی و محمد بن مسلم است که گذشت و موافق است با حدیث سلام (و فی روایه سلیمان ابن داود المنقری عن سفیان بن عیینه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی قول الله عزّ و جلّ «فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ يَعْنِي مَنْ مَاتَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ مَنْ تَأَخَّرَ أَجَلَهُ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ لِمَنْ اتَّقَى الْكِبَائِرَ) و در روایت کالصحیح منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که کسی که تعجیل کند در این دو روز و بمیرد از گناهان پاک شده است و کسی که اجلس نرسیده باشد او نیز مغفور است مشروط به آن که خود را نگاه دارد از گناهان کبیره و محتمل است که همه مراد الهی باشد بعضی از ظهر و بعضی از بطن قران یا همه از ظهر باشد چون لفظ دلالت دارد و الله تعالی يعلم (و ساله ابو بصیر عن الرجل ینفر فی النفر الاول قال له ان ینفر

ما بينه و بين ان تصفرّ الشّمس فان هو لم ينفر حتّى يكون عند غروبها فلا ينفر و ليبت بمنى حتّى اذا اصبح و طلعت الشّمس
فلينفر متى شاء)

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۴۱

و در موثق كالصحيح منقولست از ابو بصير كه ظاهرالايث است چنانكه در تهذيب از ابن مسكان است از او كه گفت سؤال
كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از مردى كه روانه شود در منى در نفر اول كه روز دوازدهم است حضرت
فرمودند كه كوچ مى تواند كرد تا آفتاب زرد پس اگر كوچ نكند تا نزد غروب آفتاب پس نفر نكند و شب در منى باشد تا
چون صبح شود و آفتاب طالع شود پس هر وقت كه خواهد كوچ كند چون در نفر اول لازم بود كه بعد از زوال باشد در نفر
ثانى در كار نيست و آن كه نزد غروب باشد دور نيست كه تا كوچ كند و از منى در رود البته غروب شده است يا بر سبيل
استحباب باشد چون احاديث بسيار وارد شده است كه هر گاه شب شود و در منى باشد مى بايد كه در آن شب در منى باشد و
احوط آنست كه چون آفتاب زرد شود بيرون نرود و روى الحلبى انه سئل عن الرجل ينفر فى النفر الاوّل قبل ان تزول الشّمس
فقال لا- و لكن يخرج ثقله ان شاء و لا- يخرج هو حتّى تزول الشّمس و روى انّ من فعل ذلك فهو ممّن تعجل فى يومين و به
اسانيد صحيحه متكرره منقولست از حلبى كه گفت سؤال كردند از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه از شخصی که کوچ کند در کوچ اول که روز دوازدهم است آیا پیش از ظهر کوچ می تواند کرد؟ فرمودند که نه و لیکن اگر خواهد احوال و ائصال را پیش می تواند فرستاد و خود نمی رود تا زوال نشود، و در روایتی وارد است و آن روایت علی است از احدهما صلوات الله علیهما و ظاهر مراد از احدهما صادق یا کاظم است صلوات الله علیهما، و علی محتمل است که علی بن یقظین یا علی ابن ابی حمزه ثمالی و یا بطائنی باشد و بنا بر دو احتمال اول صحیح است، و بنا بر احتمال آخر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۲

موثق که حضرت فرمودند در شخصی که احوال و ائصال خود را پیش فرستد در کوچ اول و خود بماند تا کوچ آخر حضرت فرمودند که چنین شخص از جمعی است که تعجیل کرده است در کوچ اول رفته است.

و کالصحیح از ابان بن تغلب منقولست که گفت از آن حضرت سؤال کردم که آیا احوال و ائصال را پیشتر می تواند فرستاد پیش از آن که خود کوچ کند حضرت فرمودند که نه آیا کسی که احوال و ائصال را پیش می فرستد نمی ترسد که حق سبحانه و تعالی او را حبس کند یعنی دزد ببرد و نتواند به خانه خود رفتن چون همیشه در آنجا دزدان بسیارند، پس فرمودند که اگر فرستد بعضی را بفرستد و بعضی را نگاه دارد که با خود ببرد گفت عرض نمودم که اگر غرضم از تعجیل این باشد که مبادا بعضی از مناسک را فراموش کنم به آن که مثلاً طوافین و سعی را نکرده باشد و یا

خواهم که زود محل شوم مبادا از من چیزی صادر شود که خوب نباشد فرمودند که باکی نیست (و روی عنه معاویه بن عمار قال ینبغی لمن تعجل فی یومین ان یمسک عن الصّید حتی ینقضی الیوم الثّالث) و روایت کرده است معاویه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه به اسانید صحیحه که فرمودند که سزاوار آنست که اگر شخصی در نفر اول روانه شود شکار نکند تا روز سیم بگذرد، و این حدیث مؤید آنست که مراد الهی از اتقا اجتناب از صید است لا حقا یا اعم از سابق و لا حق.

چنانکه کالصحیح منقولست از حمّاد که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه محرم صید کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت و کسی که در کوچ اول رود صید نمی تواند کرد تا مردمان از منی همه روانه نشوند در نفر دویم، و این اجتناب بر سبیل استحبابست چنانکه عبارت متن است و در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۳

حدیث معاویه بن عمار نیز وارد است که اگر در نفر اول بعد از زوال کوچ کنند و از حرم بیرون روند صید می توانند کرد.

محتمل است که اجتناب از صید مخصوص کسی باشد که در حال احرام اجتناب از صید نکرده باشد

[رمی روز سوم]

(و روی عنه جمیل بن درّاج انه قال لا- باس ان ینفر الرّجل فی النّفر الأوّل ثمّ یقیم بمکّه و قال کان ابی صلوات الله علیه یقول من شاء رمی الجمار ارتفاع النّهار ثمّ ینفر قال فقلت له إلی متی یکون رمی الجمار فقال من ارتفاع النّهار إلی غروب الشّمس و من اصاب الصّید فلیس له ان ینفر فی

النَّفَرِ الْأَوَّلِ) و به بیست سند صحیح مرویست از جمیل که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که باکی نیست که شخصی در کوچ اول روانه شود به مکه معظمه و در آنجا باشد یعنی کراهت کوچ اول وقتی است که روانه خانه شود اما اگر به مکه آید که طواف و اعمال خیر به جا آورد یا مجاور شود ضرر ندارد و تا اینجا شیخان نقل کرده اند حدیث جمیل را و ظاهر عبارت آنست که تتمه در کتاب جمیل بوده است و ایشان نقل نکرده اند چون این عبارت را در حدیث دیگر ندیده ام و علی ای حال راوی می گوید که حضرت فرمودند که پدرم صلوات الله علیه فرمودند که هر که خواهد که کوچ کند در وقتی که قریب بظهر باشد جمرات را می زند و چون ظهر می شود کوچ می کند عرض نمودم به آن حضرت که تا چه وقت رمی جمار می کند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۴

حضرت فرمودند از چاشت بلند قریب بظهر تا غروب آفتاب و این حکم نیز بر سبیل فضیلت است و اگر نه بعد از طلوع شمس جایز است به اخبار صحیحه. و افضل آنست که در اول زوال واقع سازد، و دیگر فرمودند که هر که در احرام صید کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت. و این جمله محتمل است که جزو حدیث جمیل باشد یا کلام صدوق باشد و مضمون حدیث کالصحیح حماد بن عثمان باشد که از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست در تفسیر آیه کریمه «فَمَنْ تَعَجَّلَ الْخ» یعنی هر که تعجیل کند در روز دویم بر او گناهی و حرجی نیست از

جبهه کسی که در احرام اجتناب کرده باشد از صید و اگر صید کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت.

و در صحیح از ابن محبوب مرویست که از محمد بن مستنیر که مجهولست حال او و لیکن ضرر ندارد چون صحیح است از ابن محبوب و او از اهل اجماع است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که در حال احرام نزدیکی با زنان کرده باشد در کوچ اول نمی تواند رفت و این دو حدیث و امثال اینها موافق مشهور است در تفسیر آیه «لَمَنِ اتَّقَى».

و در حدیثی وارد شده است که این تفسیر عامه است و تفسیر خاصه آنست که از گناهان مغفور می شود و جمع باین نحو ممکن است که اکتفا به همین نمودن در تفسیر طریقه ایشان است بلکه عمده مراد آیه مغفرتست چنانکه گذشت در ضمن اخبار بسیار (سئل الصادق صلوات الله علیه عن قول الله عز و جل فَمَنْ تَعَجَّلَ فِي يَوْمَيْنِ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَمَنْ تَأَخَّرَ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ قَالَ لَيْسَ هُوَ عَلَىٰ أَنْ ذَلِكَ وَاسِعٌ أَنْ شَاءَ صَنِعَ ذَا وَان شَاءَ صَنِعَ ذَا لَكِنَّهُ يَرْجِعُ مَغْفُورًا لَهُ لَا إِثْمَ عَلَيْهِ وَ لَا ذَنْبَ لَهُ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۵

و منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از تفسیر آیه که حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر که تعجیل کند در روز دویم ایام تشریق و کوچ کند بر او گناهی نیست و هر که تاخیر کند بر او گناهی نیست حضرت فرمودند این معنی ندارد که بر او واسع است اگر خواهد در نفر اول برود و اگر

خواهد در نفر دویم.

و لیکن مراد الهی اینست که خواه در نفر اول برود و خواه در دویم که حق سبحانه و تعالی گناهان او را می آمرزد و چون برمی گردد مغفور است و او را گناهی نیست.

و ظاهرا صدوق نقل بالمعنی کرده باشد از چند حدیث کالصحیح و بنا بر نسخه مراد اینست که می باید بداند که متقی صید و نسا مخیر است میان نفر اول و دویم و خواه در اول کوچ کند و خواه در دویم که مغفور است و گناهی بر او نمی ماند.

و در صحیح یا حسن کالصحیح منقولست از ابو ایوب که گفت عرض نمودم به خدمت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شب نفر اول که ما می خواهیم تعجیل کنیم در چه ساعت کوچ کنیم حضرت فرمودند که اگر در دویم که روز دوازدهم باشد کوچ کنی کوچ مکن تا پیشین داخل شود و اگر در روز سیم ایام تشریق روانه شوی چون آفتاب بلند شود کوچ کن به توفیق الهی با فضل و رحمت الهی زیرا که حق سبحانه و تعالی می فرماید که هر که تعجیل کند بر او گناهی نمی ماند و در بعضی از نسخ هست «لِمَنِ اتَّقَى» یعنی تخیر نسبت بمن اتقی است پس اگر حق سبحانه و تعالی به همین اکتفا می فرمود همه کس تعجیل می کردند و لیکن فرمود که هر که تاخیر کند بر او اثمی نیست یعنی دانستند که به همه حال مغفورند

باب نزول الحصبه

(روی ابان عن ابی مریم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه سئل عن الحصبه فقال كان ابی صلوات الله علیه ينزل الابطح قليلا ثم يدخل البيوت من غير

ان ینام بالأبطح فقلت له أ رأيت من تعجل فی یومین أ علیه ان یحصب قال لا) این بابی است در فرود آمدن در مسجد حصبا در نفر دویم منقول است به شش سند صحیح و دو حسن کالصحیح از محمد بن ابی عمیر و صفوان از ابان و هر سه از اهل بیت اجماعند از ابو مریم ثقه که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدند از نزول در حصبه حضرت فرمودند که پدردت صلوات الله علیه علیه اندکی در ابطح نزول می فرمودند بعد از آن داخل خانهای مکه می شدند بی آن که در ابطح بخواب روند پس عرض نمودم که آیا کسی تعجیل کند و در نفر اول برود بر او هست که در این مسجدی که در ابطح است یا در ابطح نزول کند فرمودند که نه و قال صلوات الله علیه کان ابی صلوات الله علیه ینزل الحصبه قلیلا ثم یرتحل قلیلا و شیخ به دوازده سند موثق کالصحیح روایت کرده است از معاویه و ظاهر آنست که صدوق نیز از کتاب معاویه نقل کرده باشد پس صحیح خواهد بود به چهار ده سند صحیح از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۴۷

علیه فرمودند که هر گاه کوچ کنی و به حصبه بررسی که آن ابطح است و خواهی که اندکی فرو آیی فرو آی به درستی که پدرم صلوات الله علیه اندکی توقف می فرمودند و بعد از آن سوار شده به خانهای مکه می فرمودند و نزول پدرم محض نزول بود بی آن که آنجا در خواب روند پس حضرت صلوات الله علیه فرمودند

که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در اینجا توقف فرمودند و لیکن از جهه این بود که عایشه را آن حضرت صلی الله علیه و آله با برادرش عبد الرحمن به تنعیم فرستاد که عمره بیاورد و چون حایض شده بود و حج افراد کرده بود به حضرت شکایت کرد که زنان همه با حج و عمره برگردند و من با حج تنها حضرت او را فرستادند تا عمره به جا بیاورد و چون آمد حضرت بار کردند و روانه مدینه مشرفه شدند، و در بخاری نیز به همین نحو روایت کرده است بطرق بسیار با اندک زیاد و کمی، و ظاهر شد که عمره اش از حسد ناشی شد نه از جهه رضای الهی و از این اخبار ظاهر می شود تحصیل سنت نیست بلکه نزول آن حضرت از جهه انتظار عایشه بود و لیکن چون حضرت توقف فرمودند متابعت آن حضرت خوبست و امثال این تأسی مستحب است و الله تعالی یعلم (و هو دون خبط و حرمان) یعنی اندکی توقف فرمودند و آن حضرت محض انداختن خود را واقع ساختند، و خود را از استراحت محروم گردانیدند یا قریب به انداختن بود توقف حضرت، و ظاهراً تصحیف از نساخ شده است و چنین بوده است و هو دون حایط حرمان یعنی مسجد حصبا قریب است به دیوار باغ یا به باغ حرمان چنانکه در کتابی هست که هر جایی از مکه معظمه و حدودش را تحدید کرده اند و اسم مصنفش بخاطر نیست در تحدید مسجد حصبا ذکر کرده است به عبارت سابقه، و از اخبار ظاهر می شود که در فضای ابطح

است و این شکسته در وقتی که از منی می آمدم قریب به ابطح متصل به جبل ثور صورت مسجدی دیدم که مردمان در آنجا می خوابیدند و گفتند که مسجد حصبا این است، و جمعی از علماء ذکر کرده اند که الیوم اثر آن مسجد نمانده است و آن مسجد قریب به قبور شرفا بوده است از دست راست کسی که از ابطح به مکه معظمه رود و ظاهر روایات آنست که نزول ابطح کافی باشد و خلافی نیست در آن که واجب نیست بلکه سنت مؤکد هم نیست

باب قضاء التَّث

[خریدن خرما و صدقه دادن]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال يستحبّ للرجل و المرأة ان لا یخرجا من مکه حتی یشتریا بدرهم تمرًا فیصدقا به لما کان منهما فی احرامهما و لما کان فی حرم الله تعالی) این بابی است در قضا و تدارک چرکنتهای صوری و معنوی چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَ لِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ یعنی اعلام کن مردمان را بحج خانه تا آن که بیابند جمعی پیاده و جمعی بر شتران لاغر از راههای دور تا بیابند منفعتهای دنیوی و اخروی را و خداوند خود را یاد کنند در ایامی چند معلوم که ایام تشریق است و شکر کنند پروردگار خود را بر آن چه روزی ایشان کرده است از شتر و گاه و گوسفند پس بخورید از آن گوشتها و به فقرا و مساکین بدهید پس باید که قضا کنند ناخوشیهای خود را تا وفا کند در مکه معظمه به نذرهایی که کرده اند، و تا آن که طواف کنند خانه

آزاد را به طواف وداع به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سنت است مردان و زنان را که از مکه معظمه بیرون نروند تا آن که یک درهم خرما بخرند و آن را تصدق کنند از جهت آن چه از ایشان واقع شده باشد سهوا یا عمدا که کفاره نداشته باشد یا در حرم الهی واقع شده باشد سهوا یا جهلا یا عمدا نیز که کفاره نداشته باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۰

پیشتر نیز گذشت، و شیخان در حسن کالصحیح از معاویه و حفص روایت کرده اند قریب باین و کالصحیح از ابو بصیر به همین مضمون

[معانی تفت]

(و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی قول الله عزّ و جلّ ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفْتَهُمْ قَالَ مَا يَكُونُ مِنَ الرَّجُلِ فِي حَالِ احْرَامِهِ فَاِذَا دَخَلَ مَكَةَ طَافَ وَ تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ طَيِّبٍ كَانُ ذَلِكَ كَفَّارَةً لِّذَلِكَ الْعَذَى كَانُ مِنْهُ) و در موثق کالصحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که پس قضا کنند تفت و ناخوشی خود را حضرت فرمودند که مراد از این ناخوشیهای معنویست که از مکلف در حال احرام صادر شده باشد پس هر گاه که طواف کنند و ذکر و دعا کنند این ذکر و دعا و سایر کلمات خیر کفاره چیزی چند می شود که از او صادر شده باشد در حال احرام، و ظاهر آنست که هر چیزی مناسب آن را پاک می کند پس کلمات خیر کلمات بدر او ممکن است که مطلق اعمال خیر کفاره مطلق

اعمال شر باشد چنانکه ظاهر عبارتست (و روی ذریح المحاربی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی قول الله عز و جل ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَثُهُمْ قَالَ التَّفَثُ لَقِيَ الْاِمَامَ) و منقولست در حسن كالصحيح كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی كه به جا آورند تفت خود را حضرت فرمودند كه تفت ملاقات امام است صلوات الله علیه یعنی چون به سبب دوری از جناب اقدس امام زمان مؤمنان را ناخوشیها حاصل می شود بعد از مناسك حج لازمست كه به خدمت آن حضرت روند تا تدارك همه بشود، بلکه خواهد آمد اخبار كه غرض عمده از حج همین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۱

است كه اگر امام در مكه معظمه باشند چنانكه غالب اوقات می بوده اند و الحال همیشه حضرت صاحب الامر در موسم حاضر می شود و به سبب ملازمت آن حضرت صلوات الله علیه فیوض قدسیه فایض می گردد اگر چه آن حضرت را نشناسند مانند آفتاب كه هر چند در زیر ابر باشد نفع آن به خلائق می رسد و بسیار است كه شیعیان كامل به ملازمت آن حضرت می رسند و این معنی بطن قرآنست چنانكه خواهد آمد (و روی ربیع عن محمد بن مسلم عن ابی جعفر صلوات الله علیه فی قول الله تعالی ثُمَّ لِيُقْضُوا تَفَثُهُمْ قَالَ قَصَّ الشَّارِبِ وَالْاَظْفَارِ) و به هیجده سند صحیح منقولست از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه كه درود و رحمت الهی بر او باد در تفسیر تفت حضرت فرمودند كه قضای تفت به گرفتن شارب و ناخنهای دستها و پاهاست كه همه بلند شده اند و ناخوش شده

است مرتفع می شود ناخوشی به گرفتن اینها، و آن که اینها فرد قضای تفت است احادیث متواتره از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم وارد شده است (و فی روایه التضر عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه ان التفت هو الحلق و ما فی جلد الانسان) و به هفده سند صحیح مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که قضای تفت بسر تراشیدنست و به آن چه در بدن آدمی است به گرفتن شارب و ناخن و نوره نهادن بدن و امثال اینهاست (و روی زراره عن حمran عن ابی جعفر صلوات الله علیه ان التفت حفوف الرجل من الطیب و اذا قضی نسکه حل له الطیب) و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست که حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۲

محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که تفت بعد عهد مکلف است از بوی خوش و هر گاه مناسک حجرا به جا آورد بوی خوش بر او حلال می شود پس قضای تفت بوی خوش کردنست یا اسباب آن را واقع کردن چنانکه خواهد آمد، و در بعضی از نسخ حقوق به قافست یعنی آدمی را حقی هست از بوی خوش و چون مدتی شده است که به سبب احرام آن حقوق را به جا نیاورده است بعد از ادای مناسک آن حقوق را تدارک می کند و ظاهرا تصحیف از نساخ شده است (و فی روایه البزنطی عن الرضا صلوات الله علیه قال التفت تقلیم الاظفار و طرح الوسخ و طرح الاحرام عنه) و به شش سند صحیح

و به اسانید بسیار حسنه کالصحیحه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که قضای تفت به گرفتن ناخنهاست و دور کردن چرکتهاست و به انداختن جامهای احرام است که چرکن شده باشد با آن که فی نفسها پوشیدنش نیز دشوارتر است بر نفوس خصوصا بر متکبران (و روی عن عبد الله بن سنان قال اتیت ابا عبد الله صلوات الله علیه فقلت جعلنی الله فداک قول الله عز و جل ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ قَالَ اخذ الشارب و قص الاظفار و ما اشبه ذلك قال قلت جعلت فداک فان ذریحا المحاربی حدثنی عنک انک قلت ثم لیقضوا تفثهم لقاء الامام و لیوفوا نذورهم تلك المناسک قال صدق ذریح و صدقت ان للقرآن ظاهرا و باطنا و من یحتمل ما یحتمل ذریح) و منقولست در صحیح از عبد الله که گفت سؤال کردم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه آمدم بعد از آن که از ذریح شنیده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۳

بودم چنانکه در کافی است و عرض کردم که حق سبحانه و تعالی مرا فدای تو کند بفرماید تفسیر این آیه را که قضای تفت کدام است؟ حضرت فرمودند که گرفتن شاربست، و گرفتن ناخنهاست و امثال اینها گفتم فدای تو کردم به درستی که ذریح محاربی حدیث روایت کرد از شما که فرموده اید که قضای تفت ملاقات امام است صلوات الله علیه و وفای به ندور: إتیان به مناسکی است که حق سبحانه و تعالی عهد از بندگان گرفته است که آنها را به جا آورند حضرت فرمودند که ذریح راست گفته، است و تو نیز راست می گویی که او گفته

است به درستی که قرآن را ظاهری هست و باطنی هست آن چه به تو گفته ام ظاهر قرآنست، و آن چه به او گفته ام باطن قرآنست و همه کسرا تحمل علوم باطنیه نیست و که می تواند تحمل کردن آن چه را ذریح تحمل می کند. و این حدیث از باب احادیث متواتره است که وارد شده است که احادیث ما صعب است و بسیار دشوار است فهمیدن آن و قوت تحمل آنها را ندارد مگر نبی مرسل یا ملک مقرب یا مؤمنی که حق سبحانه و تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهه ایمان.

و از جابر جعفی نیز منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که تمامی حج ملاقات امامست. و احادیث بسیار بر این مضمون وارد شده است و بعضی از آنها خواهد آمد

[مراد از بیت عتیق]

(و اما قوله تعالی وَ لِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ فَانَّهُ رُوي أَنَّهُ طَوافُ النِّسَاءِ) ظاهر آنست که جزو حدیث عبد الله باشد و لیکن در کافی نیست و اما آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که باید که طواف کنند کعبه را به درستی که مرویست که مراد از این طواف نسااست.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۴

و در صحیح بزنطی و حماد بن عثمان منقولست که مراد از این آیه طواف نسااست و جمعی گفته اند که طواف وداعست و منع جمعی نیست که هر دو مراد باشد (قال مصنف هذا الكتاب «ره» معناه هذه الاخبار كلها متفق غير مختلفه و التفت معناه: كلما وردت به هذه الاخبار، و قد اخرجت الاخبار في هذا المعنى في كتاب تفسير المنزل في الحج) چنین گوید صدوق که مصنف این

کتابست که حق سبحانه و تعالی از او خشنود باد که همه این اخبار متفق است و اختلاف در اینها نیست و تفت یک معنی است که عبارتست از چرکنت اعم از کثافت صوری یا معنوی دنیوی و اخروی و آن چه در این اخبار است از این معنی بدر نیست، و من نقل کرده ام اخباری که در این باب وارد شده است در کتابی که آن را تصنیف کرده ام و احادیثی که وارد شده است در تفسیر آیات حج در آنجا ذکر کرده ام اگر تفصیل اینها را خواهی رجوع به آن کتاب کن. و آن کتاب با اکثر کتبی که صدوق تالیف کرده است در میان نیست

باب ایام النحر

(روی عمّار بن موسی السّباطی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن الاضحی بمنی قال اربعة ایام و عن الاضحی فی سائر البلدان قال ثلاثة ایام و قال لو ان رجلا قدم إلى اهله بعد الاضحی بیومین ضحی الیوم الثالث الذی یقدم فیه) این بابی است در ایام قربانی که اگر شتر باشد نحر کنند و اگر گاو و گوسفند باشد ذبح کنند مرویست در موثق از عمار که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از قربانی در منی فرمودند که تا چهار روز می توان کرد و از قربانی در سایر شهرها فرمودند که سه روز است و فرمودند که اگر شخصی در سفر باشد و بشهر خود رسد در روز دوازدهم ذی الحجه در همین روز قربانی کند چون وقتش باقی است، و اگر روز سیزدهم باشد قربانی نمی تواند کرد چون وقتش گذشته است و به همین مضمون

است صحیحہ علی بن جعفر بدہ سند صحیح از برادرش صلوات اللہ علیہ (و روی کلیب الاسدی عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال سألتہ عن النحر فقال اما بمنی فثلاثہ ایام و اما فی البلدان فیوم واحد. قال مصنف هذا الكتاب رضی اللہ عنہ ہذان الحدیثان متفقان غیر مختلفین و ذلك ان خبر عمار هو الضحیہ وحدها و خبر کلیب للصوم وحده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۶

و تصدیق ذلك ما رواه سيف بن عميره عن منصور بن حازم عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال سمعته يقول النحر بمنی ثلاثہ ایام فمن اراد الصوم لم یصم حتی تمضى الثلاثہ الايام و النحر بالأمصار یوم فمن اراد ان یصوم صام من الغد.

و روی ان الاضحی ثلاثہ ایام و افضلها اولها) و مرویست به اسانید صحیحہ از فضالہ و صفوان و ابن ابی عمیر از کلیب ممدوح به مدایحی چند از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ کہ کم از توثیق ابن غضایری نیست کہ گفت از آن حضرت صلوات اللہ علیہ سؤال کردم از کشتن شتر یا ذبیحہ حضرت فرمودند کہ اما در منی سه روز است و اما در شهرهای دیگر یک روز است.

صدوق جمع کرده است میان این دو حدیث و گفته است کہ هر دو متفقند و مختلف نیستند زیرا کہ حدیث عمار در کشتن گاو و گوسفند و شتر است کہ در منی در عید و ایام تشریق می توان گشت، و حدیث کلیب همین از جہہ روزہ است و بس یعنی روزہ در منی سه روز حرام است و در شهرهای دیگر یک روز حرامست.

اگر چه خلاف ظاهر

هست چون در معنی چهار روز روزه حرام است و آن عید و ایام تشریق است پس اگر حمل کنیم هر سه روز ایام تشریق در شهرها هیچ حرام نیست چون در اول روز عید را بظهور گذاشته اند می بایست در بلدان نیز بظهور گذراند و می توان حمل کردن که در منی هر سه روز خوبست و در شهرهای دیگر روز عید کامل است هر چند در روز دیگر نیز جایز است، و لیکن تاویل صدوق به سبب حدیثی است صحیح از سیف از منصور که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۷

فرمودند که ایام نحر در منی سه روز است یعنی بعد از عید پس کسی که خواهد که روزه بگیرد روزه نگیرد تا سه روز بگذرد، و ممکن است که مراد از سه روز عید و دو روز بعد از آن باشد چون ممکن است که از منی در نفر اول کوچ کند چنانکه احادیث صحیحه بر این مضمون وارد شده است و نحر در شهرهای دیگر یک روز است پس کسی که خواهد روزه بگیرد روز بعد از عید روزه می تواند گرفت.

و در روایتی وارد شده است و آن روایت روایت موثق غیابست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اضحی سه روز است و اولش افضل است و این حدیث آن تاویلی است که الحال کرده شد از جهت قربانی در شهرها و احتیاج به تاویل خلاف ظاهر سابق نیست و الله تعالی يعلم و مؤید این معنی است حسنه کالصحیحه محمد بن مسلم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند

که اضحی دو روز است بعد از عید و در شهرهای دیگر یک روز است به آن که افضل آنست که در منی بروز سیم نیندازد و در شهرهای دیگر بروز دویم و سیم نیندازد و بمعنی سابق نیز حمل می توان کرد و به آن که روز سیم در منی نباشد

باب الحج الاکبر و الاصغر

(روی معاویه بن عمّار سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن يوم الحج الاكبر فقال هو يوم التحر، و الاصغر هو العمرة) این بابی است در بیان حج اکبر و حج اصغر و به چهار ده سند صحیح و اسانید متکثره کالصحیح منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از روز حج اکبر که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ أَذَانٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ یعنی اعلامی است از خدا و رسول بسوی کافه مردمان در روز حج اکبر این روز کدام روز است و چرا حج اکبرش نامیده است حضرت فرمودند که روزی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله عليه سوره براءت را بر کفار قریش خواند روز نحر بود که روز دهم ذی الحجه باشد و اکبرش باین اعتبار می گویند که عمره حج اصغر است.

و در صحیح از ذریح منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که روز حج اکبر روز نحر است. و اکثر عامه نیز بر این قولند و بعضی از ایشان گفته اند که روز نهم است.

و در حسن کالصحیح از ابن اذینه منقولست که نوشتم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و سؤال کردم از حج اکبر فرمودند که روز عرفه است و رمی جمار،

و حج اصغر عمره است و دور نیست که تقیه وارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۵۹

شده باشد چون عامه اهتمام بسیار به شان عرفه دارند و نقل کرده اند که الحج عرفه و در زمان بنی عباس بود و ابن عباس گفته است که روز عرفه است (و فی روایه سلیمان بن داود المنقری عن فضیل ابن عیاض عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی اخر حدیث یقول فیہ انما سمی الحج الاکبر لانهما کانت سنه حج فیها المسلمون و المشرکون و لم یحج المشرکون بعد تلک السنه) و منقولست در موثق از فضیل در آخر حدیث طویلی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در آن فرموده است که چرا حج اکبرش می گویند زیرا که سالی بود که مسلمانان و کفار در آن سال حج کردند و کفار بعد از آن حج نکردند و در علل این حدیث را از حفص بن غیاث روایت کرده است که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از آیه «وَ اِذْ اَنذَرْتُ الْاَنْحٰصَ» حضرت فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که منم آن اذان از روی مبالغه موافق احادیث متواتره از آن حضرت بر این معنی بعد از آن سؤال کردم الخ.

و ظاهرا اشتباه از این جهت شده است که کلینی در این باب بعد از حدیث معاویه بن عمار و حدیث ذریح به همین سند روایت کرده است از فضیل بن عیاض که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از حج اکبر و عرض نمودم که عبد الله بن عباس می گوید که روز عرفه است حضرت فرمودند که حضرت

امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که حج اکبر روز نحر است و دلیل می فرمودند از قول حق سبحانه و تعالی که
فَيَذَرُهَا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ و آن چهار ماه به اتفاق بیست روز ذی الحجه است و محرم و صفر و ربیع الاول و ده روز از
ربیع الاخر است و اگر حج اکبر روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۰

عرفه می بود می بایست چهار ماه و یک روز باشد و اشتباه از این شده است که گمان کرده است که متن این نیز مثل آنست و
ممکن است که در این حدیث عبارت صدوق نیز بوده باشد بعد از این عبارت گفته است، لهذا در آخر حدیثی که فضیل
روایت کرده است و حفص و فضیل موافق روایت کرده باشند.

و این اظهر است بدان که عامه و خاصه در سبب نزول ذکر کرده اند از آن جمله علی بن ابراهیم کالصحیح از کنانی روایت
کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که این آیه نازل شد بعد از رجوع حضرت سید المرسلین صلی الله
علیه و آله از تبوک و چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فتح مکه فرمودند کفار را منع نکردند از حج در آن
سال و قاعده عرب در حج آن بود که هر که در جامه خود طواف می کردند آن جامه را تصدق می کردند پس اگر می
خواستند که تصدق نکنند از جبهه فقر یا غیر آن از اهل حرم جامه به عاریت یا کرایه می گرفتند و طواف می کردند در آن
جامه و اگر بهم نمی رسید به عاریه یا کرایه برهنه طواف می کردند پس زنی از عرب

آمد و جمیله نام داشت و اسم با مسمی بود و عاریه و کرایه بهم نرسید و جامه دیگر نداشت که اگر جامه اش را تصدق کند آن را به پوشد برهنه طواف کرد و یک دست بر قبل و یکی بر دبر گذاشت و مردمان تماشا می کردند و چون از طواف فارغ شد جمعی به خواستگاری او برخاستند گفت شوهر دارم و قاعده حضرت سید المرسلین این بود که هر که ابتدا به قتال حضرت نکند حضرت با او جهاد نفرمایند پس حق سبحانه و تعالی سوره براءت را فرستاد و حضرت آن سوره را به ابو بکر داد که برود و بر اهل موسم بخواند و چون ابو بکر بیرون آمد جبرئیل آمد و گفت که حق سبحانه و تعالی فرموده است که ادای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۱

رسالت را از جانب تو نمی تواند کرد مگر کسی که از تو باشد و بمنزله تو باشد و آن علی است پس حضرت سید المرسلین حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را فرستادند در روحا به ابو بکر رسید و آیات سوره توبه را از او گرفتند و ابو بکر به نزد آن حضرت آمد و گفت یا رسول الله مگر در بدی من آیه نازل شده است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده که ادای رسالت را نکند کسی مگر خودم یا شخصی که از من باشد پس حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در منی سوره توبه را خواندند و تا چهار ماه کفار را امان دادند که به مامن خود برگردند و دیگر کسی از کفار در امان نباشد مگر

چند کسرا که با ایشان عهد فرموده بودند در مسجد الحرام و حضرت فرمودند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند که با شما بگویم که حق سبحانه و تعالی فرموده است که دیگر کسی برهنه طواف نکند و کفار بعد از این سال به حج نیایند.

و عامه همه را روایت کرده اند در احادیث و تفاسیر حتی بیضاوی با مفتريات ابو هريره که ما و جمعی این اذان می دادیم و خبر کردیم هر گاه ابو بکر را بر گردانند ابو هريره را می فرستادند و وجه این افترا آنست که این منقبت از جهه آن حضرت نباشد با آن که حق سبحانه و تعالی نگذاشت که این افترا نسبت بیکی از ثلاثه ببندند که فلانی از من است و بخاری در چند جا این حدیث را ذکر کرده است که **عَلَى مَنِيَّ وَ اَنَا مِنْهُ مُوَافِقُ آيَةٍ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسُكُمْ**

باب الاضاحی

[قربانی واجب است]

(روی سويد القلاء عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر صلوات الله عليه قال الأضحیه واجبہ علی من وجد من صغیر او کبیر و هی سنّه) این بابی است در قربانیها از واجب و سنت اگر چه اطلاقش بر سنت بیشتر است و ممکن است که مراد سنت باشد و جمعیت به اعتبار شتر و گاو و گوسفند باشد و لیکن احکام مشترکه را نیز ذکر می کند لهذا اظهر آنست که اعم باشد منقولست در صحیح از سويد ماهی بریز از محمد که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که قربانی واجبست بر هر که بیابد و تواند داد از کوچک و بزرگ و این قربانی سنت و طریقه حضرت سید

المرسلین صلوات الله علیه است و ظاهرا مراد از واجب سنت مؤکد است و از اخبار بسیار ظاهر می شود که واجب واسطه میان سنت و فرض، و بر ترک واجبات عقوبات دنیوی هست و عقوبات اخروی نیست باین معنی که امام زمان تعزیر تواند کرد (و روی عن العلاء بن فضیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه ان رجلا ساله عن الاضحی فقال هو واجب علی کل مسلم الا من لم یجد فقال له السائل فما تری فی العیال قال ان شئت فعلت و ان شئت لم تفعل و اما أنت فلا تدعه) و کالصحیح بلکه چون علاء ثقه است و از کتاب او برداشته است و سند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۳

خود را در فهرست به او ذکر نکرده است علاء گفت که شخصی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه سؤال کرد از قربانی حضرت فرمودند که قربانی واجبست بر هر مسلمانی مگر کسی که نیابد سایل گفت پس چه می فرمایید در عیال؟ حضرت فرمودند که اگر می خواهی از ایشان می دهی و ثواب عظیم داری و اگر می خواهی نمی کنی و خود را از ثواب محروم می کنی و اما تو ترک مکن قربانی را از جهه خود. و از این حدیث ظاهر شد که وجوب در حدیث اول بمعنی سنت مؤکد است چون در آن حدیث بود که از صغیر و کبیر واجبست یعنی بر ولی و صاحب خانه و مؤید این است: حسن کالصحیح عبد الله بن مسکان که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردند از قربانی که آیا واجبست بر کسی که داشته باشد که قربانی کند از

جبهه خود و عیالش فرمودند که از جبهه خودش را ترک نکنند و از جبهه عیالش می توانند که ترک کنند (و جاءت ام سلمه رضی الله عنها إلى النبی صلی الله علیه و اله فقالت یا رسول الله یحضر الاضحی و لیس عندی ثمن الاضحیه فاستقرض و اضحی قال فاستقرضی فأنه دین مقضی) و کالصحیح منقولست از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که فرمودند که ام سلمه که حق سبحانه و تعالی از او راضی و خوشنود باد که بعد از خدیجه بفضل و صلاح او زنی نبود به خدمت حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله عرض نمود که یا رسول الله گاه هست یا این عید قربان می آید و بهای قربانی ندارم آیا قرض بکنم و قربانی کنم حضرت فرمودند که قرض بکن که این قرض را حق سبحانه و تعالی ادا می کند به آن که می رساند وجهش را.

و کالصحیح منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۴

اگر مردمان بدانستند ثواب قربانی را هر آینه قرض می کردند و قربانی خواهند کرد به درستی که اول قطره خونی که ریخته می شود صاحبش مغفور می شود

[پیامبر خودشان ذبح کردند]

(و ضحی رسول الله صلی الله علیه و اله بکبشین ذبح واحدا بیده فقال اللهم هذا عنی و عن من لم یضح من اهل بیتی و ذبح الاخر فقال اللهم هذا عنی و عن من لم یضح من امتی) و منقول است که حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله دو قوچ قربانی می فرمودند یکی را بدست مبارک خود ذبح فرمودند و فرمودند که خداوندا قبول کن یا می کشم این را

از جهه خود و از جهه کسی که قربانی نکرده باشد از اهل بیت من، و دیگری را کشتند و فرمودند که خداوندا قبول کن یا می کشم این را از جهه خود و از جهه کسی که قربانی نکرده باشد از امت من.

و در حسن کالصحیح منقولست از عبد الله بن سنان که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در روز عید قربان دو قوچ کشتند یکی را از جهه خود کشتند و یکی را از جهه کسی که نداشته باشد از امت آن حضرت و حضرت امیر المؤمنین دو قوچ کشتند یکی از جهه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و دیگری را از جهه خود و این حدیث مخالفت ندارد با حدیث متن زیرا که اهل بیت آن حضرت را بمنزله خود گرفتند و از جهتی که کشتند خود را شریک فرمودند تا از ایشان مقبولتر شود و نیکو تأمل کن شفت آن حضرت را بر امت از این جهت است که او را رحمه للعالمین خطاب داده اند بلکه سبب ایجاد عالم آن حضرت بود و اهل بیتش صلوات الله علیه اجمعین

[قربانی کردن امیر المؤمنین از جانب رسول خدا]

(و کان امیر المؤمنین صلوات الله علیه یضحی عن رسول الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۵

صلى الله عليه و اله كل سنه بكبش فيذبحه فيقول بسم الله و جهته و جهتي للذي فطر السماوات و الأرض خنيفاً مسلماً و ما أنا من المشركين إن صلاتي و نسكي و محياي و مماتي لله رب العالمين اللهم منك و لك ثم يقول اللهم هذا عن نبيك ثم يذبحه و يذبح كبشا اخر عن نفسه) ظاهراً حدیث عبد الله بن سنان باشد که

کلینی روایت کرده است و دعا را انداخته است و صدوق ذکر کرده است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله هر سال قوچی از جهت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله قربانی می کردند و در وقت کشتن این دعا را می خواندند که ترجمه اش اینست که در کشتن ابتدا می کنم باسم حق سبحانه و تعالی تا حلال شود یا استعانت می جویم بحق تعالی و در کشتن قربانی و در آن که خالصا لوجه الله به جا آورم روی دل خود را به جانب کسی می کنم که آسمانها و زمینها را از عدم پدید آورده است و از هر راه باطلی برگشته ام رو به راه حق کرده ام و مطیع و منقادم فرمان الهی را و کسی را با خداوند خود شریک نکرده ام و نمی کنم به درستی که نماز من و عبادات و حج من و زندگی من و مردن من یعنی مردن اختیاری یا اعم به آن که اگر خدا مرگ خواهد همان را می خواهم و جمیع افعال من همه از جهت رضای خداوندیست که پروردگار عالمیانست، خداوندا من و این گوسفند مخلوق توایم و بنده ایم و از جهت رضای توئیم پس می فرمودند که خداوندا این قربانی از جهت پیغمبر تست و بعد از آن می کشتند.

و محتمل است که در وقت کشتن بسم الله و الله اکبر را می گفته باشند یا بسم الله اول کافی باشد یا اللهم منك و لك نیت و تسمیه باشد، و احوط آنست که در وقت کشتن نیز بگویند به آن که چون تمام شود بسم الله و الله

کارد را بکار فرماید و محتمل است که اگر در وقت کشیدن کارد بگوید صحیح باشد و هم چنین اگر زمانی سهل بگذرد و بکشد نیز صحیح باشد و لکن مخالف احتیاط است.

و به اسانید صحیحه منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه هدی را بخری روی آن را بقبله کن، و نحر کن اگر شتر باشد، و ذبح کن اگر گاو یا گوسفند باشد و بگو وَجْهتَ تَا اللّٰهُمَّ مِنْکَ و لَکَ بِسْمِ اللّٰهِ و بِاللّٰهِ و اللّٰهُ اَکْبَرُ اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّی پس کارد را بر گلوی گوسفند کش و سرش را جدا مکن یا پوستش را مکن تا بمیرد و بهتر آنست که در وقت کشیدن کارد بگوید اللّٰهُمَّ تَقَبَّلْهُ مِنِّی یعنی خداوند این قربانی را از من قبول کن هر چند قابل قبول نباشد و بر این مضمون احادیث دیگر وارد شده است

[گوسفند معیوب قربانی نمی شود]

(وقال علی صلوات الله علیه أمرنا رسول الله صلى الله عليه و اله في الاضحی ان نستشرف العين و الاذن منها و نهانا عن الخرقاء و الشرقاء و المقابله و المدابره) این حدیث را شیخ نقل کرده است از کتاب محمد بن احمد یحیی و او روایت کرده است از طرق عامه از شریح قاضی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله امر فرمودند ما را که ملاحظه کنیم چشم قربانی و گوشش را که کور نباشد و گوش بریده نباشد و نهی فرمودند از گوسفندی که گوشش را سوراخ کرده باشند یا دو شق کرده باشند

یا مقابله باشد که پوستی از پشت گوش برداشته باشند و به پیش انداخته باشند و مدابره بر عکس، و ظاهرا نهی از اینها تنزیهی باشد و مکروه است که چنین باشند و اکثر اوقات حیوانات با یکدیگر چرا می کنند و با گوش آنها خصوصا گوش گوسفندان را این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۷

نشانها می کنند تا مبدل نشوند به گوسفندان دیگر (و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تَضْحَى بِعِرْجَاءِ بَيْنِ عِرْجَاهَا وَ لَا بِالْعَوْرَاءِ بَيْنِ عَوْرَاهَا وَ لَا بِالْعَجْفَاءِ وَ لَا بِالْجِرْبَاءِ وَ لَا بِالْجِدْعَاءِ وَ لَا بِالْعَضْبَاءِ وَ هِيَ الْمَكْسُورَةُ الْقَرْنِ وَ الْجِدْعَاءُ الْمَقْطُوعَةُ الْإِذْنِ) وَ كَالصَّحِيحِ مِنْ سَكُونِي مَنْقُولُ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَرَمَوْا أَنْ قَرْبَانِي نَمِي تَوَانُ كَرْدُ بَذِيحَةِ لَنْگِي كِه لَنْگِي أَنْ ظَاهِرُ بَاشَدُ وَ نِه بِه يَكْ چَشْمِي كِه يَكْ چَشْمِي أَنْ ظَاهِرُ بَاشَدُ كِه اِگَر يَكْ چَشْمُ بَحَالِ خُودِ بَاشَدُ وَ لِيَكُنْ نِه بِيْنَدُ وَ بِه يَكْ چَشْمُ بِيْنَدُ ضَرَرُ نَدَارَدُ وَ اِگَر يَكْ چَشْمُ أَنْ دَر كَاسِه خَشْكِيْدِه بَاشَدُ يَآ بَاقُورِي دَاشْتِه بَاشَدُ خُوبُ نِيْسْتُ وَ قَرْبَانِي نَكُنْدُ حَيْوَانُ لَآغَر رَا وَ نِه حَيْوَانِي كِه كَرِه دَاشْتِه بَاشَدُ يَآ حَيْوَانِي كِه گُوشُ بَرِيْدِه بَاشَدُ وَ نِه بِه حَيْوَانِي كِه شَاخْشُ شَكْسْتِه بَاشَدُ وَ بِه جَايِ جَرْبَاءِ دَر كَافِي وَ لَا بِالْخِرْقَاءِ اسْتِ يَعْْنِي گُوشُ سُوْرَاخُ كَرْدِه وَ دَر تَهْذِيْبِ وَ لَا بِالْجَزْمَاءِ اسْتِ يَعْْنِي گُوشُ شَكَاْفْتِه وَ أَنْ چِه دَر كَافِي اسْتِ اِظْهَرُ اسْتِ وَ جَرْبَا وَ خَرْمَا تَصْحِيْفُ اسْتِ عَلِي الظَّاهِرُ وَ مَمْكُنُ اسْتِ كِه سَكُونِي چَنْد بَار شَنِيدِه بَاشَدُ وَ دَر وَاْقَعِ خُوبُ نِيْسْتُ وَ ظَاهِرَا هَمِه مَكْرُوه

باشد تا گوش بحال خود باشد که جدا نشده باشد چنانکه در حسن کالصحیح از حلبی و کالصحیح از بزنی منقولست که تا مقطوع نباشد ضرر ندارد (و روی عن داود الرقی قال سألتی بعض الخوارج عن هذه الآیه من کتاب لله عزّ و جلّ ثمانیة أزواجٍ مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ إِلَى قَوْلِهِ وَمِنَ الْأَبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ مَا الَّذِي أَحَلَّ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ ذَلِكَ وَمَا الَّذِي حَرَّمَ وَلَمْ يَكُنْ عِنْدِي فِيهِ شَيْءٌ فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَأَنَا حَاجٌّ فَخَبَّرْتَهُ بِمَا كَانَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۸

أَحَلَّ فِي الْأَضْحِيَّةِ بَمَنَى الضَّأْنِ وَالْمَعْزِ الْأَهْلِيَّةِ وَحَرَّمَ أَنْ يُضْحَى فِيهِ بِالْجَبَلِيَّةِ وَأَمَّا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ الْأَبِلِ اثْنَيْنِ وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحَلَّ فِي الْأَضْحِيَّةِ بَمَنَى الْأَبِلِ الْعَرَابِ وَحَرَّمَ فِيهَا الْبَخَاتِيَّ وَأَحَلَّ الْبَقَرِ الْأَهْلِيَّةِ أَنْ يُضْحَى بِهَا وَحَرَّمَ الْجَبَلِيَّةِ فَانصرفت إلى الرَّجُلِ فَخَبَّرْتَهُ بِهَذَا الْجَوَابِ فَقَالَ هَذَا شَيْءٌ حَمَلْتَهُ الْأَبِلُ مِنَ الْحِجَازِ) منقول است از داود که بعضی از خوارج از من سؤال کردند از تفسیر این آیه از کتاب الهی که حق سبحانه و تعالی فرموده است به کفار قریش که هشت حیوان را که از میش نر و ماده، و از بز نر و ماده و از شتر نر و ماده، و از گاو نر و ماده است پیرس یا محمد از ایشان که حق سبحانه و تعالی نرهای این را حرام گردانیده است یا ماده ها یا آن چه در شکمهای مادران است؟ و هر

گاه خداوند شما چیزی را از اینها حرام نکرده باشد شما را چکار است به آن که بعضی از اینها را حلال کنید و بعضی را حرام، کیست ظالمتر از کسی که بر حق سبحانه و تعالی افترا بزند، و بنا بر تفسیر کل واحد زوج است مثل زن و شوهر که هر دو زوجین می گویند، و در این صورت هشت جفت چهار نر است، و چهار ماده و ظاهراً از این جهت خاطرش جمع نبوده است آن خارجی، و داود چون از حضرت نشنیده بود با نهایت فضیلت گفت جواب ندارم و آن سال بحج رفتم و به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پرسیدم و عرض نمودم که چنین سؤال کرد از من و من چون نشنیده بودم جواب ندادم پس حضرت فرمودند که مراد از این آیه آنست که ما هشت جفت از حیوانات ماکول اللحم آفریده ایم و از آن جمله چهار جفت را از جبهه قربانی مقرر فرموده ایم و چهار را حرام گردانیده ایم که قربانی کنند،

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۶۹

اما آن چهار حلال گوسفند و بز و گاو اهلی و شتر عربی است که مباح کرده ایم که به این ها قربانی کنند خواه نر و خواه ماده را و آن چهار را که حرام گردانیده ایم گوسفند و بز و گاو کوهی و نر و ماده خراسانی است که حرام گردانیده ایم.

پس بنا بر این مراد از آیه آنست که حضرت به کفار قریش بفرمایند که آن چه موافق مذهب حضرت ابراهیم است علیه السلام حق است نه آن چه شما از پیش خود بحیره و سایبه و وسیله و حام را

داود گفت که من نزد آن خارجی رفتم و این جواب را گفتم او گفت این جواب از تو نیست این جوابیست که شتر از حجاز آورده است یعنی البته به خدمت عالم اهل بیت رفته و او این جواب را فرموده است و تو بمن می گویی پس این علمی است که بر شتر بار کرده و آورده و این مجازیست که شایع است میان عرب و عجم. و در میان خوارج فضلاء می بوده اند و هستند و این کفره چون بر مذهب آبای خود بر آمده اند ترک مذهب خود نمی توانند کرد و لیکن داب ایشان این بود که مشکلات خود را به اصحاب ائمه هدی صلوات الله علیهم عرض می نموده اند و اصحاب ایشان عرض می نموده اند بئمه معصومین صلوات الله علیهم و جواب حضرت را به ایشان می رسانیده اند و ایشان مطمئن می شده اند و بسیار بوده است که خود نیز می پرسیده اند و بسیار بود که همیشه در ملازمت می بوده اند و اعتقاد به حضرات معصومین داشته اند و اعتقاد به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه نداشته اند قاتلهم الله و اذهب آثارهم.

بدان که دغدغه نیست در آن که گاو و گوسفند و بز کوهی در اضحیه و هدی صحیح نیست چون مطلق منصرف به متعارف می شود و هم چنین بحسب ظاهر شتر نیز منصرف می شود به شترانی که در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۰

صحراهای چهار جانب مکه معظمه است و همه لوکند، و محتمل است که نر و ماده مکروه باشند و احوط آنست که نر و ماده نکشند و الله تعالی يعلم

[یک قربانی از چند نفر]

(و روی ابان عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال الکبش یجزئ عن الرجل

و عن اهل بيته يضحى به) و در موثق كالصحيح يا در صحيح منقولست كه حضرت امام محمد باقر صلوات الله عليه فرمودند كه قوچ كه گوسفنديست كه نر باشد و دو دندان باشد و بهتر آنست كه چهار دندان باشد كه ثنایا و رباعيتان داشته باشد و اگر شاخش بزرگ باشد بهتر است و چنین قوچی از صاحب و همه اهل بیتش مجزیست و بهتر آن است كه در وقت قربانی قصد خود و اهل خانه تمام بكنند (و سال یونس بن یعقوب ابا عبد الله صلوات الله عليه عن البقره يضحى بها فقال يجزى عن سبعة نفر) و در موثق كالصحيح چون حسن و یونس دارد و منقولست كه هر دو از مذهب باطل برگشتند یونس گفت كه سؤال كردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از گاوى كه آن را قربانى كنند حضرت فرمودند كه از هفت كس مجزیست در قربانى سنت (و روى وهيب بن حفص عن ابى عبد الله صلوات الله عليه قال البقره و البدنه يجزيان عن سبعة نفر اذا كانوا من اهل بيت او من غيرهم) و مرویست در موثق كالصحيح از وهيب از ابو بصير چنانكه در تهذيبست و ظاهرا از قلم نساخ ساقط شده است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه گاو ماده و شتر ماده پنج ساله از هفت كس مجزیست خواه از يك خانه باشند یا بیشتر

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۲۷۱

(و روى انّ الجزور يجزى عن عشرة نفر متفرّقين) و كالصحيح منقولست از سكونى از حضرت امير المؤمنين صلوات الله عليه كه گاو يك ساله پا در دو

مجزیست از سه کس که در یک خانه باشند، و گاو دو ساله پا در سه مجزیست از هفت نفر متفرق و شتر بزرگ مجزیست از ده نفر متفرق که از یک خانه نباشند.

و به دوازده سند صحیح منقولست از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که مجزیست گاو ماده و شتر در شهرها از هفت کس.

و در منی مجزی نیست مگر از یک کس.

و به هیجده سند صحیح منقول است از محمد بن مسلم از احدهما صلوات الله علیهما که فرمودند که در منی مجزی نیست مگر از یک کس و امثال این حدیث بسیار است و محمولست در آن که در قربانی صحیح است و در هدی صحیح نیست و در هدی شارع بدل مقرر فرموده است که ده روز روزه بگیرند و قربانی بدل ندارد یکی از هفت و هفتاد مجزیست (و اذا عزت الاضاحی اجزات شاه عن سبعین) و هر گاه عزیز و کم یاب شود قربانی مجزیست گوسفندی از هفتاد کس و بر این مضمون احادیث حسن کالصحیح و موثق کالصحیح و قوی کالصحیح از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است و در صحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات علیه منقولست که در هدی تمتع جایز نیست مگر یکی از یکی

[شتر پنج ساله کفایت می کند]

(و لا يجوز فی الاضاحی من البدن الا الثنی و هو الذی تم له خمس سنین و دخل فی السّادسه و یجزی من المعز و البقر الثنی و هو الذی تم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۲

له سنه و دخل فی الثانیه و یجزی من الضأن الجذع لسنه) و در قربانیهها اعم از واجب و

سنت مجزی نیست از شتر مگر ثنی و آن شتر نیست که پنج سالش تمام شده است و در سال ششم داخل شده است و مجزیست از بز و گاو که ثنی بکشند و آن آنست که یک سالش تمام شده است و در سال دوم داخل شده باشد و از پیش مجزیست جذع سال اول و آن آنست که شش ماهش تمام شده باشد و پا در هفت گذاشته باشد یا هفت یا در هشت یا در نه یا به تفصیل که اگر پدر و مادرش جوان باشند در شش ماه جذع می شود یعنی به نشاط می آید که بر ماده رود و اگر یکی پیر و یکی جوان باشد در هفت جذع می شود و اگر هر دو پیر باشند بعد از هشت در ماه نهم به نشاط می آید و بهتر آنست که کمتر از نه ماهه نکشند چون ضبط پدر و مادر مشکل است مگر کسی که خود جهانیده باشد و بر این مضمون روایات صحیحه و کالصحیحه متواتره وارد است با اجماع الا در آخر که در ماه جذع خلاف شده است و آن خلاف اهل لغت است اما در اجزاء جذع خلافی نیست از پیش که گوسفند است

[قانع و معتر]

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن قول الله عزَّ و جلَّ فَإِذَا وَجَبَتْ جُنُوبُهَا فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِعُوا الْقَانِعَ وَ الْمُعْتَرَّ قَالَ الْقَانِعُ الْعَدِيُّ يَقْنَعُ بِمَا تَعَطِيهِ وَ الْمُعْتَرُّ الْعَدِيُّ يَعْتَرِكُ) و منقولست بطرق صحیحه متکثره که از آن حضرت صلوات الله عليه سؤال کردند از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که چون شتر بر زمین افتد بعد از آن

نحر بخورید و بخورانید به قانع و معتر حضرت فرمودند که قانع کسی است که قناعت می کند بهر چه می دهی به او ابرام نمی کند و معتر کسی است که خود را به تو می نماید و سؤالی نمی کند و عبارت حدیث مختلف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۳

است در آن که مضاعف است یا ناقص و هر دو به یک معنی است و بعد از این هست که حضرت فرمودند که سایل آنست که بدست خود سؤال می کند و بائس: فقیر است.

و به دوازده سند صحیح از سیف تمار منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سعد بحج آمده بود و ملاقات کرد پدرم را و گفت هدی رانده ام چه کنم پدرم فرمودند که ثلثی را به اهل خود خوران و ثلثی را به قانع و معتر ده و سه یک را به مساکین خوران پس عرض نمودم که مساکین سایلانند حضرت فرمودند که بلی و فرمودند که قانع کسی است که اگر یک پاره گوشت از جبهه او بفرستی یا بیشتر به آن قناعت می کند، و معتر توقعش بیشتر است و غنی تر از قانع است خود را می نماید و سؤال نمی کند.

و اولی آنست که هر چه از جبهه هم سایگان فرستد: از جبهه قانع و معتر هم سایه بفرستد نه از جبهه اغنیاء و از ثلث خود از جبهه هم سایگان غنی بفرستد و از این باب اخبار بسیار است

[تقسیم قربانی]

(و کان علی بن الحسین صلوات الله علیهما و ابو جعفر صلوات الله علیه یتصدقان بثلث علی جیرانهم و بثلث علی السؤل و ثلث یمسکانه لأهل البیت) و در صحیح منقولست از ابو جمیله که

گفت سؤال کردم از گوشت قربانی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه حضرت فرمودند که حضرت سید الساجدین و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیهما ثلثی را تصدق می فرمودند بر هم سایگان و ثلثی را بر مساکین و ثلثی را از جهت اهل خانه نگاه می داشتند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۴

و در صحیح از محمد بن فضیل از ابو الصباح که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید الساجدین و حضرت باقر علوم النبیین صلوات الله علیهما ثلثی را تصدق می فرمودند بر هم سایگان و ثلثی را به سایلان و ثلثی را از جهت اهل خانه نگاه می داشتند.

و در موثق بل صحیح منقولست از شعیب که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ثلثی را بخور و ثلثی را هدیه بفرست و ثلثی را تصدق کن. و مراد از خوردن ثلث آنست که ثلث از اوست می تواند خورد و تصدق می تواند کرد چنانکه متواتر است در احادیث صحیحه که حضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما و آلهما از هر شتری پاره جدا فرمودند و در دیگری جوشانیدند و هر یک یک قاشق از مرق همه تناول فرمودند و فرمودند که از همه خوردیم و باقی را تصدق کردند

[اطعام مشرک از قربانی]

(و کره ابو عبد الله صلوات الله علیه ان يطعم المشرک من لحوم الاضاحی) و به اسانید صحیحه منقولست از عبد الله ابن سنان که گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه کراهت داشتند و مکروه می دانستند که از گوشت قربانی به کفار دهند.

و در موثق کالصحیح منقولست از هارون بن خارجه که حضرت امام جعفر صادق صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودُنْدُ كِهْ حَضْرَتِ سَيِّدِ السَّاجِدِيْنَ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ اَزْ ذِيْحِهْ خُودِ بِهْ خَوَارِجِ مِيْ دَادَنْدُ عَرْضِ نَمُودَمْ كِهْ حَضْرَتِ مِيْ دَانَسْتَنْدُ كِهْ خَارِجِيْ اَسْتْ وَ مِيْ دَادَنْدُ فَرَمُودَنْدُ بَلِيْ وَ ظَاهِرَا اَزْ جِهَهْ تَقِيَهْ يَا بِيَانِ جَوَازِ يَا تَالِيْفِ قُلُوبِ فَرَمُودِهْ بَاشَنْدُ

[اخراج گوشت از منی]

(وَقَالَ الصَّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كُنَّا نَنْهَى النَّاسَ عَنِ اخْرَاجِ لَحْمِ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٨، ص: ٢٧٥

الاضْحَاقِي مِنْ مَنِي بَعْدَ ثَلَاثَةِ لِقَلِّهِ اللَّحْمِ وَ كَثْرَةِ النَّاسِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَقَدْ كَثُرَ اللَّحْمُ وَ قَلَّ النَّاسُ فَلَا بَاسَ بِاخْرَاجِهِ) وَ مَنْقُولَسْتِ دَرِ صَحِيْحِ اَزْ جَمِيْلِ كِهْ كَفْتِ سْؤَالِ كَرْدَمِ اَزْ حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ اَزْ حَبْسِ كَرْدَنْ گُوشْتِ قَرْبَانِي بَعْدِ اَزْ سَهْ رُوزِ حَضْرَتِ فَرَمُودَنْدُ كِهْ اَمْرُوزِ بَاكِي نِيَسْتِ بِهْ دَرَسْتِي كِهْ حَضْرَتِ رَسُوْلِ صَلِيّ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَ آله نَهِيْ فَرَمُودَنْدُ اَزْ بِيْرُوْنِ بَرْدَنْ اَزْ جِهَهْ اَن كِهْ مَرْدَمَانِ پَرِيْشَانِ بُوْدَنْدْ اَمَّا اَمْرُوزِ بَاكِي نِيَسْتِ پَسِ اَن حَضْرَتِ فَرَمُودَنْدُ كِهْ مَا يَعْْنِيْ اَبَايِ مَا كِهْ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْمَرْسَلِيْنِ وَ ائِمّه اهل بِيْتِ بَاشَنْدُ دَرِ زَمَانِ اَن حَضْرَتِ يَا اَعْمِ نَهِيْ مِيْ فَرَمُودِيْمْ كِهْ گُوشْتِ قَرْبَانِي رَا اَزْ مَنِي بِيْرُوْنِ نَبَرَنْدُ بَعْدِ اَزْ سَهْ رُوزِ اِيَامِ تَشْرِيقِ چُونِ گُوشْتِ كَمِ بُوْدُ وَ مَرْدَمَانِ بَسِيَارِ اَمَّا اَمْرُوزِ گُوشْتِ بَسِيَارِ اَسْتْ وَ مَرْدَمَانِ كَمَنْدُ بَاكِي نِيَسْتِ كِهْ بِيْرُوْنِ بَرَنْدُ.

وَ بِهْ اِيْنِ مَضْمُوْنِ اِحَادِيْثِ بَسِيَارِ وَاْرَدْ شُدِهْ اَسْتِ اَزْ صَحِيْحِ وَ كَالصَّحِيْحِ وَ الْحَالِ بِهْ مَرْتَبِهْ رَسِيْدِهْ اَسْتِ كِهْ گَمَانِ نِدَارَمْ كِهْ فُقْرَا نِيْزِ ضَبْطِ نَمَايَنْدُ وَ خُودِ مَشَاهِدِهْ نَمُودَمْ تَقْرِيْبَا اَزْ صَدِّ هَزَارِ مَتَجَاوِزِ بُوْدُ كِهْ رِيْخْتِهْ بُوْدُ وَ كَسِيْ نَگَاَهْ نَمِيْ كَرْدُ وَ اَزْ اَنْ عَجِيْبْتَرِ اَن كِهْ بَا اَن كَثْرَتِ قَرْبَانِي هَدِيْ رَا كَشْتَمْ وَ هُوَا بَسِيَارِ گَرَمِ

بود به خیمه رفتیم که اندکی توقف کردم چون بیرون آمدم دزد برده بود دیگری را به صد تشویش به هم رسانیدم و کشتم و کسی را موکل کردم که با خیر باشد باز بردند سیم را کشتم و پاره گوشت از آن برداشتم و خواستم که دو حصه کنم بعد از حصه سعی بسیار کسی به هم رسید که قبول کرد و گرفت و دور انداخت یکی از رفقا از استر به زیر آمد و داخل خیمه شد و کس فرستاد که استر را ضبط کند بیرون رفت برده بودند و ظاهراً چشم بندی می کنند دزدان آنجا اللهم ارزقنا الحجّ مرّه اخری بجاه محمّد و اله الطّاهرين.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۶

(و لا باس ياخراج الجلد و السّینام من الحرم و لا يجوز اخراج اللّحم منه) و باکی نیست که بیرون برند پوست ذبیحه را و کوهان او را از حرم و لیکن گوشت را از حرم بیرون نمی توان برد. و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه وارد است و در سابق گفت از منی بیرون می توان برد، و در اینجا از حرم منافاتی نیست میان این دو قول

[گوشت کفاره را نمی توان خورد]

(و سئل الصادق صلوات الله عليه عن فداء الصّید یا کل صاحبه من لحمه فقال یا کل من اضحّيته و يتصدّق بالفداء) کلینی در حسن کالصحیح روایت کرده است از حلبی که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از فدا و کفاره صید احرام یا حرم آیا آن که کفاره می دهد می تواند خورد از گوشت فدا حضرت فرمودند که گوشت قربانی را می تواند خورد و گوشت فدا را تصدّق می کند. دغدغه نیست در آن که گوشت

قربانی و هدی را می تواند خورد بلکه در قربانی مستحب است خوردن و در هدی خلافت در وجوب و استحباب و اما گوشت حیواناتی که به کفاره کشته باشند یا نذر و عهد و یمین کرده باشد که بکشد نمی تواند خورد و در صحیحه علی بن جعفر و کالصحیحه کاهلی وارد است که می توان خورد محمول است بر ضرورت چنانکه در اضطرار میتة حلالست و شکی نیست که اولی و احوط نخوردنست مگر در حال اضطرار (و قال صلوات الله علیه لا یضحی الّا بما یشتری فی العشر) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که قربانی نکنند مگر شتر و گاو و گوسفندی را که در دهه ذی الحجّه خریده باشد و ظاهراً غرض اینست که اگر در ماه ذی قعدة باشد یا پیشتر خریده باشد تربیت می کند او را غالباً، و یا آن که به سبب داشتن نیز انسی عظیم حاصل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۷

می شود که کشتن آن سبب قساوت قلب می شود چنانکه منقولست کالصحیح از محمد بن فضیل که گفت عرض نمودم به حضرت امام ابو الحسن صلوات الله علیه که فدای تو شوم قوچی فربه داشتم و چون خوابانیدم که آن را بکشم نگاهی بمن کرد و مرا رحم آمد و رقت کردم و کشتم حضرت فرمودند که خوب نکردی که تربیت کرده باشی و بکشی، و ظاهر حدیث کراهت مطلق مرئی است اگر چه سؤال خاص است اما جواب عام است و ظاهر آنست که در کمتر از ده روز انسی بهم نمی رسد و محتمل است که فی نفسه سنّت باشد که قربانی را در

دهه بخزند اگر چه خود تربیت نکرده باشد و علتش مخفی باشد (و الخَصِيَّ لَا يَجْزِي فِي الْأُضْحِيَّةِ) و حیوانی را که خصیه اش را کشیده باشند در قربانی مجزی نیست اعم از سنت و واجب و هدی و غیر آن و بر این مضمون احادیث صحیحه و کالصحیحه سیار وارد شده است قریب به صد و پنجاه سند صحیح از عبد الله بن سنان و محمد بن مسلم و حلبی و بزنی و عبد الرحمن بن حجاج و غیر اینها.

و در بعضی از این روایات واقع شده است که مگر آن که ندانسته خریده باشد و دیگر نداشته باشد زری که بخرد مرتبه دیگر.

و در صحیحه حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مرویست که فرمودند که گوسفند ماده بهتر است از خصی هر گاه ماده فربه باشد و قوچ فربه بهتر است از خصی. و از ماده و ماده بهتر است از خصی و در صحیح بزنی منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از قربانی به خصی حضرت فرمودند که اگر غرض گوشت باشد خوبست. و ظاهرش آنست که اگر خصی فربه تر از نر باشد و غرض فقرا باشد بد نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۸

مثل ظاهر حلبی نیز جواز خصی است با کراهت و شکی نیست در آن که در هدی واجب اکتفا به آن نمی توان کرد و در سنتی نیز ترک اولی است با قدرت و الله تعالی يعلم (و ذبح رسول الله صلى الله عليه و اله عن نسائه البقر) و منقول است در صحیح از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه فرمودند که چون رمی جمره عقبه را به جا آوری شتری یا گاوی بخر از جبهه هدی و اگر بهم نرسد یا نداشته باشی قوچی بخر که فربه باشد و خصیه داشته باشد و اگر بهم نرسد گوسفندی بخر که خصیه اش را مالیده باشند و الا بز نری بخر که خصی نباشد و اگر نه هر چه به هم رسد، و تعظیم کن شعار الهی را یعنی سعی کن در آن که خوب باشد و نقص در آن نباشد و تعظیم اوامر الهی تعظیم حق سبحانه و تعالی است چنانکه خود فرموده است که هر که تعظیم می کند شعائر الهی را مانند ذبیحه فربه نفیس قیمتی که عیب نداشته باشد یا مناسک حجرا و یا موضع عبادات حجرا مثل عرفات و مشعر که از ارکان دین است یا جمیع عبادات را تعظیم نمودن علامت تقوای دلهاست یعنی اگر در دل تو خداوندت عظیم است اوامر و نواهی او نیز عظیم است.

و دیگر فرموده است که گوشت و خون ذبیحه اعتباری ندارد نزد حق سبحانه و تعالی و لیکن تقوی و پرهیزکاری که علامت معرفت و محبت اوست نزد او عظیم است، و عبادات ظاهری علامت عبادات باطنی است نمی بینی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از جبهه هر زنی از زنان خود گاوی نفیس قربانی نمودند و خود شصت و شش شتر نفیس بدست مبارک خود قربان کردند، و از آن جمله شتر ابو جهل بود که بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۷۹

قیمت داشت و حلقه بینی او طلا بود داخل این شتران بود و چون آن حضرت حق سبحانه و تعالی و

بزرگی او را می دانست در خور علمش تعظیم شعایر می فرمودند با آن که آن حضرت نزد حق سبحانه و تعالی عزیزتر و عظیمتر است از جمیع مکنونات بود: تعظیم شعایر الهی می کردند چون فی الجمله تعظیم او بود

[اگر قربانی قبل از ذبح بمیرد]

(و اذا اشتری الرّجل اضحیته فماتت قبل ان یذبحها فقد اجزات عنه و ان اشتری الرّجل اضحیته فسرق فماتت فان اشتری مکانها فهو افضل و ان لم یشتتر فلیس علیه شیء) و اگر کسی قربانی را بخرد و بمیرد پیش از آن که او را بکشد از او مجزیست و اگر کسی قربانی را بخرد و دزد آن را ببرد پس اگر بعوض آن بخرد افضل است و اگر نخرد بر او چیزی نیست.

و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که قربانی را بخرد و آن بمیرد یا دزد آن را ببرد پیش از کشتن؟ حضرت فرمودند که باکی نیست و اگر عوض آن دیگری را بکشد بهتر است و اگر نکشد بر او چیزی نیست.

و آن چه صدوق ذکر کرده است ظاهراً عبارت همین حدیثست که فرق کرده است میان مردن و دزد بردن و شکی نیست که آن چه در روایتست بهتر است و لیکن چون صدوق اخبار دیگر را دیده است که فرق کرده اند در اینجا نیز فرق کرده است و آن اخبار در هدی وارد است و ممکن است که به همین نحو روایت دیگر دیده باشد، و غرض صدوق آنست که اگر بمیرد چون حق سبحانه و تعالی کشته است اهمی در بدل نیست بخلاف آن که دزد

برده باشد که اکثر اوقات از تقصیر این کس چنین می شود که دزد می برد

[انتفاع به پوست قربانی]

(و يجوز ان ينتفع بجلدها او يشترى بها متاع او يدبغ فيجعل منه جراب او مصلى و ان تصدق به فهو افضل) و جایز است که از پوست قربانی منتفع شوند یا بفروشند و از امتعه خانه چیزی بخرند یا آن را دباغی کنند و از آن انبانی، یا محل جا نمازی کنند و اگر پوست را تصدق کند افضل است. این مضمون در اخبار بسیار از صحیح و کالصحیح وارد است و اخبار صحیحه بسیار وارد شده است که پوست و جل و آن چه در گردن ذبیحه آویخته اند همه را تصدق کنند چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله کردند و جواز منافات با کراهت ندارد چون در بعضی از اخبار نهی واقع شده است از اینها

[نسیان قربانی]

(و اذا نسی الرجل ان يذبح بمنى حتى زار البيت فاشترى بمكّه ثم نحرها فلا باس قد أجزأ عنه) و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که فراموش کند که در منی قربان کند تا آن که زیارت خانه بکند و چون به خاطرش رسد در مکه بخرد شتر را و نحر کند حضرت فرمودند که باکی نیست و از او مجزیست

[اگر قربانی شرائط را نداشته باشد]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسى بن جعفر صلوات الله علیه عن الرجل يشترى الضحیه عوراء فلا يعلم الا بعد شرائها هل يجزى عنه قال نعم الا ان يكون هديا فانه لا يجوز ان تكون ناقصا) و به هفده سند صحیح منقولست از علی که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که قربانی بخرد که یک چشم باشد و مطلع نشود بر آن مگر بعد از خریدن آیا مجزیست از او فرمودند که بلی مگر آن که هدی باشد که جایز نیست که آن ناقص باشد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۱

به هیجده سند صحیح منقولست از عمران حلبی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی هدی بخرد و نداند که آن معیوبست تا آن که زر بها را بدهد و بعد از آن عیب را ببیند صحیح است.

و در حسن کالصحیح از معاویه بن عمار منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که هدی بخرد و معیوب باشد به آن که یک چشم باشد یا عیب دیگر داشته باشد حضرت فرمودند که اگر زر را

داده است از او مجزیست و اگر زر نداده است پس دهد و بی عیب بخرد. و این دو حدیث محمولست بر آن که همین زر داده باشد و پس نتواند دادن چنانکه مشاهده است از احوال اهل بدو و شک اگر داشته باشد بدل بخرد و اول را قربانی کند، و دویم را هدی کند احوط و اولی است و الله تعالی يعلم (و سئل ابو جعفر صلوات الله علیه عن هر مه سقطت ثنایاها هل تجزی فی الاضحیه فقال لا باس ان یضحی بها) و روایت کرده است کلینی در صحیح عالی السند از عیص از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و ظاهرا از نساخ شده باشد ابو جعفر بدل از عبد الله صلوات الله علیهما در پیری که دندانهایش افتاده باشد حضرت فرمودند که باکی نیست که آن را در قربانی بکشد و ممکن است که حدیث دیگر باشد و اگر حدیث دیگر باشد بهتر است که دو حدیث باشد از دو معصوم قوتش بیشتر می شود و ظاهر می شود که امر قربانی سهل است چون مستحب است و در آن مسامحه بسیار شده است، و در روایات صحیحه و در هدی واجب مسامحه نفرموده اند در آنجا می باید نهایت اهتمام داشته باشد که معیوب و پیر و لاغر نباشد

[قربانی برای جنین]

(و قال علی صلوات الله علیه لا یضحی عمّن فی البطن)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۲

و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که قربانی در کار نیست یا خوب نیست از طفلی که در شکم است و پیش گذشت که واجبست از صغیر و کبیر، از اینجا ظاهر شد که مراد

از صغیر آنست که متولد شده باشد و دور نیست که قربانی که از مادرش کنند از او مجزی باشد و به انفراد نباید کرد

[اگر شاخ شکسته باشد]

(و روی جمیل عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الاضحیه یکسر قرنہا قال اذا کان القرن الدّاخل صحیحاً فہی تجزی) و مرویست بطرق صحیحہ از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در قربانی کہ شاخش شکسته باشد حضرت فرمودند کہ ہر گاہ مغز شاخ صحیح باشد مجزیست (و سمعت شیخنا محمّد بن الحسن رضی الله عنه یقول سمعت محمّد بن الحسن الصّیفاً یقول اذا ذهب من القرن الدّاخل ثلثا و بقی ثلثہ فلا باس بان یضحّی بہ) صدوق ذکر کردہ است کہ شنیدم کہ استاد ابن ولید کہ حق سبحانہ و تعالی از او خوشنود باشد می گفت بسیار کہ از استاد صفّار شنیدم کہ می گفت کہ ہر گاہ از شاخ اندرون دو ثلث شکسته باشد و یک ثلث مانده باشد باکی نیست کہ آن را قربان کنند و چون امثال صفّار از قدما از اصحاب رای نیستند البتہ حدیثی بہ او رسیدہ است خصوصاً ہم چنین حکمی کہ اصلاً استدلال و استنباط در آن راہ ندارد

[گرانی قربانی]

(و روی عن عبد الله بن عمر قال کنّا بمکّہ فاصابنا غلاء فی الاضحی فاشترینا بدینار ثم بدینارین ثم بلغت سبعة ثم لم نجد بقلیل و لا کثیر فوّع هشام المکاری إلی ابی الحسن صلوات الله علیه بذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۳

فوّع صلوات الله علیه انظروا الثمن الاوّل و الثّانی و الثّالث فاجمعوا ثم تصدّقوا بمثل ثلثہ) روایت کردہ است کلینی در حسن کالصحیح از عبد الله ثقہ کہ ما در مکّہ معظمہ بودیم و قربانی گران شد و بہ یک مثقال طلا خریدیم و بدو مثقال تا بہ ہفت اشرفی رسید دیگر بہم نمی رسید نہ

به اندک و نه به بسیار پس توقیعی نوشت یعنی فرمان نوشت و گاه هست که محض مکتوب مراد است و ظاهراً تصحیف نساخ است مثل تهذیب، و در کافی باین صورت است که در متن است و به قاف می توان خواند به قرینه رقعہ بعد از المکاری و به فا اظهر است یعنی هشام مکاری که به هاشم اشهر است رقعہ نوشت و رفع رقعہ آنست که عریضه به خدمت حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه نوشت و واقعه را عرض نمود پس فرمان حضرت آمد و هاشم اگر چه ضعیف است در اینجا ضرر ندارد چون عبد الله شهادت می دهد بر خط حضرت صلوات الله علیه که فرموده بودند که بهای اول و دویم و سیم را ملاحظه نمایید و تصدیق کنید بمانند ثلث آن بدان که اکثر اصحاب باین حدیث استدلال نموده اند که هر گاه قیمت مختلف باشد پس اگر دو قیمت باشد وسط دو نصف است، و وسط سه ثلث است و وسطه ده عشر است و آن مبلغ را تصدق می کنند و بنا بر گفته ایشان مراد این خواهد بود که اگر اقل مرتبه مجزی در گوسفند بهم رسد و بعضی به سه دینار خردند و بعضی به چهار و بعضی به پنج و چون همه را جمع می کنیم دوازده می شود ثلث آن که چهار است تصدق می کنند.

و محتمل است که الف لام عهد باشد و مراد از آن این سه قیمت باشد که مذکور است چون راوی گفت که به قلیل و کثیر بهم نمی رسد چگونه قیم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۴

مختلف از جهه آن قرار دهند مگر بر

سبیل فرض و تقدیر و بنا بر این هر سه ده دینار می شود و ثلث سه دینار و ثلث دینار است و علماء این حدیث را اصلی عظیم کرده اند در بسیاری از امور که إن شاء الله خواهد آمد

[مرغ کفایت نمی کند]

(و قال ابو الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما لا یضحی بشیء من الدواجن) منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که قربانی نمی توان کرد به حیوانات مالوفه که در خانها می باشند مانند گاو و گوسفند و شتر و مانند مرغ و خروس و کبوتر اما در سه اول مکروه است چون سبب قساوت قلب است چنانکه گذشت و اما سه آخر و امثال آن چون مشروع نیست و از شارع متلقى نشده است

[اگر در قربانی نام دیگری را برد]

(و سال علی بن جعفر اخاه موسی بن جعفر صلوات الله علیه عن الاضحیه یخطئ الذی یذبحها فیسمی غیر صاحبها أ یجزی عن صاحب الاضحیه قال نعم انما له ما نوى) منقولست به سی سند صحیح از علی بن جعفر که گفت سؤال کردم از برادرم حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از قربانی که شخصی به نیابت شخصی می کند و سهوا نام دیگری را می برد در وقت کشتن آیا جایز است از صاحب قربانی حضرت فرمودند که نیست مگر از جهه آن که قصد نیابت او دارد و سهو ضرر ندارد

[قربانی رسول خدا]

(و ذبح رسول الله صلى الله عليه و اله كبشا اقرن ينظر فی سواد و یمشی فی سواد) و به هفتاد و دو سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۵

قوچی کشتند که شاخ بلندی داشت یا شاخ دار بود و نظر در سیاهی می کرد و در سیاهی راه می رفت و فحل بود یعنی خصی نبود بلکه خصیه کوفته و مالیده نیز نه بود، و نظر در سیاهی و مشی در سیاهی را چند معنی گفته اند یکی آن که مراد از سواد علف زار باشد و از بعضی از اخبار این معنی اظهر است چون در آنجا هست که بول در سیاهی می کرد و پشکل در سیاهی می انداخت یا آن که این مواضع از آن سیاه بود و باقی سفید بود و باین معنی نیز احادیث بسیار وارد است یا آن که کنایه از فربهی باشد به آن که سایه اش بزرگ بود که در سایه

خود راه می رفت و در استحباب فربهی احادیث متواتره وارد شده است

[قربانی که شرائط را نداشته بوده]

(و قال علی صلوات الله علیه اذا اشتری الرجل البدنه عجفاء فلا تجزی عنه و ان اشتریها سمینه فوجدها عجفاء اجزات عنه و فی هدی المتمتع مثل ذلك) و منقولست از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و به جهل و نه سند صحیح این مضمون منقولست از عیص و محمد بن مسلم و منصور بن حازم و حلبی و غیر ایشان از احدهما صلوات الله علیهما که هر گاه شخصی بدنه یا هدی یا قربانی بخرد به گمان لاغری و لاغر در آید از او مجزی نیست و اگر به گمان فربهی بخرد و لاغر در آید مجزی است و هم چنین اگر به گمان لاغری بخرد و فربه در آید مجزی است، و در هدی تمتع نیز چنین است چنانکه در صحیح منصور است و خلافی نیست در این مسأله نزد علماء

[قربانی از چند نفر]

(و سال محمد الحلبی ابا عبد الله صلوات الله علیه عن النفر یجزیهم البقره فقال اما فی الهدی فلا و اما فی الاضحی فنعم) و در صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۶

جعفر صادق صلوات الله علیه از جمعی آیا یک گاو مجزیست حضرت فرمودند که در هدی تمتع که واجب است یکی از یکی می باید چنانکه گذشت و اما در قربانی خوبست تا هفتاد کس.

و در صحیح بطرق متکثره منقولست از حلبی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که مجزیست گاو و شتر در شهرها که قربانی سنت است از هفت کس و در منی مجزی نیست مگر از یک کس چون غالباً واجبست.

و در صحیح از معاویه منقول است که

آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که در منی گاو از پنج کس کافی است هر گاه هم سفره باشند. و محمول است بر قربانی مستحب یا ضرورت چنانکه در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از قومی که قربانی بر ایشان گران شود و ایشان حج تمتع کنند و از یک خانه نباشند و لیکن رفیق و هم سفره باشند یا بر احتمالی هم حمله و با هم راه روند و در یک خیمه باشند آیا می توانند که یک گاو بکشند همه حضرت فرمودند که دوست نمی دارم که چنین کنند مگر با اضطرار. و احوط آنست که با اضطرار چنین کنند و روزه نیز بگیرند (و یجزی الهدی عن الاضحیه) و مجزیست هدی تمتع از قربانی مستحب چنانکه در احادیث صحیحه از محمد بن مسلم و ابو عبیده و معاویه بن عمار وارد شده است اما اگر بکشند ثواب دارد و هر چند بیشتر باشد بهتر است چنانکه احادیث بسیار بر آن دلالت می کند و روی البزنطی عن عبد الکریم بن عمرو عن سعید بن یسار قال (سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عمّن اشتری شاه و لم یعرف بها فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۷

لا باس بها عرف بها او لم یعرف بها) و منقول است در موثق کالصحیح از سعید که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کردم از کسی که گوسفند بخرد و آن را به عرفات نبرده باشند حضرت فرمودند که باکی نیست خواه برده باشند و خواه نبرده باشند قربانی و حج

صحیح است. و حمل کرده اند بر آن که صاحب خیر دهد که من برده ام به عرفات چنانکه منقولست به هیجده سند صحیح از سعید بن یسار که گفت به آن حضرت صلوات الله علیه عرض نمودم که ما در منی گوسفند می خریم و نمی دانیم که ایشان به عرفات برده اند یا نه حضرت فرمودند که ایشان دروغ نمی گویند قربانی کن به آن گوسفندان. و ظاهراً مراد این باشد که اقوال مسلمین معمولست بر صحت یا آن که خصوص آن جمع را حضرت دانند که دروغ نمی گویند مع هذا مشاهد است که همه گوسفندان خود را می برند.

و به سی سند صحیح منقولست از بزنی و ابو بصیر از حضرت امام رضا و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که قربانی نمی توان کرد مگر حیوانی را که به عرفات برده باشند و ظاهرش استحباب مؤکد است و اولی آنست که از ایشان پرسند تا خاطر جمع تر شود

باب الهدی یعط او یهک قبل ان یبلغ محلّه و ما جاء فی الاکل منه

[اگر قربانی به قبل از رسیدن به محل هلاک شود]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل ساق بدنه فتجت قال ینحرها و ینحر ولدها و ان کان الهدی مضموناً فهک اشتری مکانها و مکان ولدها) این بابی است در آن که اگر هدی را شکستگی یا هلاکی واقع شود پیش از آن که به محل خود رسد چه باید کرد و کدامین هدی را می توان خورد و کدام را نمی توان خورد به اسانید اثنی عشر صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که بدنه براند و بچه بیاورد حضرت فرمودند که آن هدی را و بچه اش را هر دو نحر می کند، و اگر هدی مضمون باشد

مثل كفارات و نذور و بمیرد و بچه در شکمش باشد یا زاییده باشد و بچه اش بمیرد بعوض هر دو می خرد دو شتر.

و به سی و دو سند صحیح منقولست که محمد بن مسلم گفت از احدهما صلوات الله علیهما سؤال کردم از هدیه که آن را إشعار یا تقلید کرده باشند و تلف شود حضرت فرمودند که اگر هدی سنتی است بر او چیزی نیست و مرده را حق سبحانه و تعالی از او بکشته حساب می فرماید و اگر جزاء و کفاره یا نذر باشد بر او لازم است که بدلش را بخرد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۸۹

و به هیجده سند صحیح از معاویه بن عمّار نیز منقولست قریب باین زیادتی که گوشتش را نمی توان خورد و در صحیح دیگر از معاویه منقول است که گوشت مضمون را می تواند خورد. محمولست بر آن که گوشت هدی مضمون حرام نیست پس اگر به مستحق دهد و مستحق طعام بپزد یا به او بفروشد یا ببخشد می تواند خورد (و روی منصور بن حازم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی الرجل یضللّ هدیه فیجده رجل اخر فینحر فقال ان کان نحره بمنی فقد اجزا عن صاحبه الذی ضلّ عنه و ان کان نحره فی غیر منی لم تجز عن صاحبه) و به دوازده سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که هدیش یعنی هدی قرانش گم شده باشد و شخصی بیابد و او را بکشد حضرت فرمودند که اگر در منی کشته است مجزی است از صاحبش که از او گم شده است و اگر در غیر منی کشته باشد

از صاحبش مجزی نیست یعنی سنت است که دیگری را بکشد اگر واجب باشد بنذر و شبه آن، و ظاهراً وقتی مجزیست که بقصد صاحبش بکشد و اگر بقصد خود کرده باشد از هیچ یک مجزی نیست و گوشتش بر صاحبش حلال است چنانکه ظاهر مرسله جمیل است از آن حضرت صلوات الله علیه (و روی عبد الرحمن بن الحجاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا عَزَفَ بِالْهَدَى ثَمَّ ضَلَّ بَعْدَ ذَلِكَ فَقَدْ اجْزَا) و به چهار سند صحیح و دو حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه هدی را به عرفات برده باشند و گم شود بعد از آن مجزی است از او و محمولست بر هدی قران و قربانی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۰

(و روی عن حفص بن البختری قال قلت لأبي عبد الله صلوات الله عليه رجل ساق الهدى فعطب في موضع لا يقدر على من يتصدق به عليه ولا يعلم أنه هدى قال ينحره و يكتب كتابا يضعه عليه ليعلم من مرّ به أنه صدقه) و به بیست و دو سند صحیح منقولست از حفص که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شخصی سیاق هدی کرد و هلاک شد در جائی که کسی نیست که تصدق کند بر او و نمی توان چنان کردن که دانسته شود که این هدی است و در تهنیّب باین عبارتست که و لا من يعلمه یعنی آن هدی یعنی در آنجا کسی نباشد از اعراب و غیر آن که اعلام کند او را که این هدیست و جایز باشد

او را خوردن حضرت فرمودند که به رقعہ می نویسد کہ این ہدیست و بر روی ذبیحہ می گذارد تا اگر کسی از آنجا گذرد بداند کہ این صدقہ است و تواند خورد و اخبار بسیار از این باب واقع شدہ است کہ دلالت می کند بر اکتفا بہ امثال آن قراین در حیثیت لحم مطروح و از این بابست اگر کسی مصحفی را در مسجد بیابد حکم بہ طہارت جلد می توان کرد و اکثر اصحاب لحم و جلد مطروح [را ظ] نجس می دانند بنا بر آن کہ اصل عدم تذکیہ است و بعضی عمل بہ اصلین متعارضین کردہ اند کہ حرام است و پاک است اما حرمت بہ اعتبار اصل عدم تذکیہ چنانکہ خواهد آمد و اما عدم نجاست بہ اعتبار آن کہ اصل در اشیاء طہارت است تا علم بہ نجاست بہم نرسد و در این مواضع علم بہ نجاست ندارد و بعضی اینها نجس می دانند بہ نجاست حکمی بہ آن کہ با چنین پوستی نماز نمی توان کرد اما اگر ملاقات کند بہ جایی یا چیزی را کہ رطب باشد کہ آن نجس نمی شود و چون پیش از ملاقات پاک بود و علم بہ نجاست این پوست نداریم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۱

شاید کہ تذکیہ کردہ باشند و خالی از قوتی نیست و از پیش گذشت و خواهد آمد إن شاء اللہ تعالی (و روی القاسم بن محمد عن ابی حمزہ قال سالت ابا عبد اللہ صلوات اللہ علیہ عن رجل ساق بدنه فانکسرت قبل ان يبلغ محلها او عرض لها موت او هلاک قال یدکیها ان قدر علی ذلک و یطبخ نعلها الّتی قلد بها حتی یعلم

من مَرَّ بها قد زَكَّيت فيا كل من لحمها ان اراد فان كان الهدى مضمونا فانَّ عليه ان يعيده يبتاع مكان الهدى اذا انكسر او هلك و المضمون الواجب عليه في نذر او غيره فان لم يكن مضمونا و انما هو شىء تطوَّع به فليس عليه ان يبتاع مكانه الا ان يشاء ان يتطوَّع) و منقولست از على که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که شتری را براند با خود بعد از احرام و اشعار یا تقلید پس پای او بشکند پیش از آن که به محل خود رسد و محلش مکه است اگر در عمره سیاق کرده باشد و منی است اگر در حج رانده باشد یا عارض شود آن را موتی یا هلاکی که بخوابد چون شتر تا جان دارد می رود و چون خوابید غالبا می میرد خصوصا در صحرای مکه معظمه که کسی نمی ایستد که آن را آب و علف بدهد شاید جان به هم رساند، و ممکن است که عطف تفسیری باشد حضرت فرمودند که آن شتر را می کشد اگر قادر باشد بر آن و کفشی را که در گردنش آویخته بود به خون می زند و کفش خونین علامت اینست که آن را ذبح کرده اند و یا آن که کفش خونین را بر کوهانش می مالد که خونین شود اگر چه بهتر پیشتر اشعارش کرده باشند تا آن که اگر کسی بر آن بگذرد بداند که آن را تذکیر کرده اند اگر خواهد تواند خورد.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۲

و در حسن کالصحیح از حماد از حریر از یکی از مشایخش منقولست که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند

که هر که هدی را رانده باشد مستحبا و آن هدی به مردن رسد بر او چیزی نیست اگر شتر باشد نحر می کند و کفشی را که در گردنش آویخته بود در میان خود او می زند، و روی کوهانش را به خون آلوده می کند و بدل بر او نیست، و اگر کفاره صید باشد یا نذر باشد آن چه مذکور شد می کند و بدل می دهد و هر هدیی که داخل حرم شود و هلاک شود بر صاحبش بدل نیست خواه سنت باشد یا واجب پس اگر هدیی که پای آن بشکند یا هلاک مضمون باشد بر او واجبست که بدلش را بخرد، و مضمون چیزست که واجب باشد بر تو در نذر یا غیر نذر و اگر مضمون نباشد بلکه قربانی سنت باشد بر او لازم نیست که بدلش را بخرد مگر آن که خواهد که سنتی دیگر به جا آورد هر چه بیشتر کند بهتر خواهد بود و ثوابش بیشتر.

بدان که صدوق در علل مجموع این عبارت را در صحیح از حلبی روایت کرده است که آن حضرت فرمودند و ظاهرا در وقت سؤال علی حلبی حاضر بوده است یا حضرت از جهه حلبی این احکام را فرموده باشند بی سؤال یا با سؤال و سؤال را ذکر نکرده باشد و لیکن بعید است چون هیچ دقیقه از او فوت نمی شود که نگوید بلکه از اینجا توثیق علی ظاهر می شود که موافق حلبی روایت کرده است، و دغدغه نیست در توثیق علی و لیکن مذهبش باطل است و ظاهرا پیش از وقف این اخبار را از او روایت کرده بودند از کتابش، و مدار

حال راوی در وقت روایت است و چون در آن وقت تصنیف کرده بود و فضلا از او روایت کرده بودند بعد از وقت نیز از او روایت کرده اند و کتاب او را از اصول أربعمائه شمرده اند، و اگر صدوق از حلبی روایت می کرد و بعد از آن ذکر می کرد از علی که او نیز مثل حلبی روایت کرده است بهتر بود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۳

(و روی عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سالت ابا ابراهيم صلوات الله عليه عن رجل اشترى هديا لمتعته فاتي به منزله و ربطه ثم انحل فهلك هل يجزيه الا ان يكون لا قوه به عليه) و به نه سند صحيح و نه كالصحيح منقولست از عبد الرحمن كه گفت سؤال كردم از حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليه از شخصى كه هدى بخرد از جبه حج تمتع و آن را به خانه آورد و به بندد پس بند گشوده شود و بميرد آيا مجزيست يا ديگرى را مى كشد؟ حضرت فرمودند كه مجزى نيست او را مگر آن كه ديگر چيزى نداشته باشد كه بخرد. و احوط آنست كه در امثال اينها كه ديگر نداشته باشد روزه بگيرد احتياطا و اين احتياط بر سبيل استحبابست چون روايات صحيحه بر اجزاء وارد است و اگر قصد قربت كند در صوم بهتر است (و روى ابن مسكان عن ابى بصير قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن رجل اشترى كبشا فهلك منه قال يشتري مكانه اخر قلت فان اشترى مكانه ثم وجد الاول قال ان كان جميعا قائمين فليذبح الاول و ليع الاخر و ان شاء ذبحه و ان

كان قد ذبح الاخر فليذبح الاوّل معه) بدان که کلینی رضی اللہ عنہ این حدیث را از محمد بن سنان روایت کرده است از ابن مسکان و باصطلاح متاخرین ضعیف است صدوق اول سند را که مشایخ اجازه کتاب ابن مسکانند انداخته است، و حدیث را صحیح کرده است به چهار ده سند صحیح از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ از شخصی که قوچی را بخرد و گم شود حضرت فرمودند که عوضش: دیگری می گیرد، عرض نمودم که اگر عوض

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۴

آن را خرید بعد از آن اول را یافت حضرت فرمودند که اگر هر دو را داشته باشد اول را بکشد و آخر را بفروشد و اگر خواهد بکشد، و اگر دویم را کشته بود که اول پیدا شد اول را نیز بکشد. و کشتن اول محمولست بر استحباب یا وقتی که اشعار و تقلید آن را کرده باشند چنانکه صحیحہ عالی السند حلبی دلالت می کند بر آن

[اگر حیوان گم شود]

(و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ قال اذا اصاب الرّجل بدنه ضالّه فلینحرها و یعلم أنّها بدنه) و به چهار ده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر گاه شخصی بیابد شتری را که صاحبش آن را کم کرده باشد و علامت اشعار یا تقلید داشته باشد که ظاهر باشد که هدی است مستحب است که آن را بقصد صاحبش بکشد و علامتی بر او بگذارد که معلوم باشد که آن را کشته به آن که بر رقعہ بنویسند و بر آن

گذارند یا نعلش را خونین کند و بر کوهانش بمالد چنانکه گذشت و ظاهر عبارت آنست که در راه مکه دیده باشد و شتر باز مانده باشد و نتواند آن را با خود آوردن که اگر منی بیاید می باید که سه روز تعریف کند شاید که صاحبش به هم رسد و اگر بهم نرسد در آخر روز سیم ایام تشریق بدل از صاحبش بکشد چنانکه صحیح محمد بن مسلم دلالت می کند بر آن که به سی و هفت سند صحیح وارد شده است از احدهما صلوات الله علیهما (و روی العلا عن محمد بن مسلم عن احدهما صلوات الله علیهما قال سألته عن الهدی الواجب ان اصابه كسر او عطب أ بیعه و ان باعه ما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۵

یصنع بئمنه قال ان باعه فلیتصدق بئمنه و یهدی هدیا اخر) و به پنجاه و هفت سند صحیح منقولست از یکی از حضرت امام محمد باقر یا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما، و در حسن کالصحیح از حلبی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که گفتند سؤال کردیم از آن حضرت از هدی واجب اگر به آن برسد شکستگی یا ماندگی آیا می تواند فروخت و اگر بفروشد چه کند به ثمنش؟ حضرت فرمودند که اگر بفروشد آن را و شیخ روایت کرده است که بفروشد پس اگر بفروشد و ظاهرا [لا بیعه فان] از قلم نساخ افتاده باشد و حلبی روایت کرده است که بفروشد و زرش را تصدق کند و هدی دیگر بکشد و ظاهرا نهی بر سیل کراهت باشد (و فی روایه حماد عن حریز فی حدیث یقول فی اخره ان

الهدی المضمون لا- یؤکل منه اذا عطب فان اكل منه غرم) و به اسانید صحیحہ منقولست از حریر در حدیث طویلی که در آخرش حضرت فرموده است که هر هدی که مضمون باشد مثل کفارات و نذورات از آن نمی توان خورد وقتی که بماند و بکشند آن را پس اگر بخورد قیمتش را غرامت می کشد از جبه فقرا، و در حدیث سکونی نیز چنین وارد است و احادیث صحیحہ بسیار وارد شده است بر نهی از خوردن، و در بعضی از اخبار کالصحیحہ وارد شده است که می توان خورد و حمل کرده اند بر آن که بخورد بقصد غرامت خصوصا هر گاه فقرا حاضر نباشند و باید گذاشت که ضایع شود، و احوط نخوردن است و اگر بخورد قیمت آن چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۶

خورده به مساکین دهد، و جمعی حمل کرده اند جواز خوردن را بر صورت اضطرار بقصد ضمان قیمت چنانکه حق سبحانه و تعالی رخصت فرموده است تا آن که اگر مضطر شود به غصب مال مردمان مانند خوردنی و آشامیدنی هر گاه شخصی زیاد از خود داشته باشد به جبر می توان گرفت با ضمان قیمت و بعضی گفته اند که قیمت نمی باید داد و این قول ضعیف است و جمعی تجویز کرده اند بلکه واجب دانسته اند که بعضی از بدن خود را ببرد و بخورد و در وجوب اشکالی هست و در جواز دغدغه نیست هر گاه با آن امید سلامت باشد، و شراب نیز از جبه رفع تشنگی و فرو رفتن لقمه هر گاه در حلق بند شده باشد جایز است، و از جبه شفا تجویز نکرده اند به سبب اخبار بسیاری که نهی از

استشفا به آن وارد شده است

باب الذَّبْحِ وَالتَّحْرِ وَ مَا يُقَالُ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ

[اگر مذبوح را نحر کنند و بالعکس]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال التَّحْرُ فِي اللَّبْهِ وَ الذَّبْحُ فِي الْحَلْقَةِ) و این بابی است در کیفیت ذبح که کشتن است غیر شتر را و در نحر که کشتن شتر است و در آن چه می باید گفت نزد ذبیحه به چهارده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که نحر شتر در گو کردنست و ذبح غیر شتر در بریدن حلق است (و قال الصادق صلوات الله علیه کلّ منحور مذبوح حرام و کلّ مذبوح منحور حرام) و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که هر حیوانی که شارع فرموده است که آن را نحر کنند از انواع شتران اگر مذبوح شود حرام است و هر حیوانی که شارع فرموده است که آن را ذبح کند و آن غیر شتر است مگر ماهی و ملخ اگر نحر کنند حرامست، و احادیث نحر شتر متواتر است و هم چنین ذبح غیر شتر و خلافی نیست در این میان مسلمانان مگر در گاو که بعضی از عامه تجویز کرده اند نحر آن را و اجماع شیعه است بر ذبح.

و در حسن کالصحیح از صفوان منقولست که از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم از نحر گاو حضرت فرمودند که ذبح می باید کرد و اگر نحر کنند تذکیر نکرده اند آن را بلکه در حکم میت است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۸

و کالصحیح منقولست از یونس که گفت عرض نمودم به حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که اهل مکه گاو را ذبح نمی کنند و نحر می کنند

حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است فَذَبِّحُوهَا وَ مَا كَادُوا يُفْعَلُونَ یعنی بنی اسرائیلیان گاو را کشتند و نزدیک بود که نکشند پس فرمودند که هر گاوی را که نحر کنند مذکی نیست بلکه میته است و در آیه ذکر فرمودن کنایه نیز هست که اهل مکه می کشند و نمی کشند بلکه میته است و بعد از این خواهد آمد در صید و ذبایح

[دعای هنگام ذبح]

(و روی الحلبی عنه صلوات الله علیه انه قال لا یذبح لک الیهودی و لا النصرانی اضحیتک و ان کانت امرأه فلتذبح لنفسها و تستقبل القبلة و تقول و جهی للذی فطر السماوات و الارض حنیفا مسلما اللهم منک و لک) و بده سند صحیح منقولست از حلبی و به هیجده سند صحیح از ابو بصیر منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که یهودی و نصرانی و مجوسی قربانی ترا نکشند، و اگر زنی خواهد که قربانی کند قربانی خود را می تواند گشت بلکه سنت است که خود بکشد اگر تواند و اگر نه دست بر بالای دست ذابح گذارد اگر محرمش باشد و الا از فوق جامه و تستقبل ممکن است که مراد این باشد که زن رو بقبله می کند و اظهر آنست که حضرت خطاب به راوی فرموده اند که رو بقبله می کنی و در اکثر احادیث این باب لفظ - به - هست یعنی روی ذبیحه را بقبله می کنی یعنی مذبح را و منافات نیست میان هر دو به آن که هر دو مطلوب باشد و این آیه را می خوانی تا حنیفا چنانکه در کافی است و تا مسلما چنانکه در

اینجاست و ممکن است که مراد الی آخرها باشد چنانکه در روایات دیگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۲۹۹

واقع است و احادیث ابو بصیر تا اینجاست که لنفسها و به هیجده سند صحیح از حلبی منقولست تا اَضْحَيْتَكَ و ترجمه آیه و دعا گذشت (و روی عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی قول الله عزّ و جلّ فَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا صَوَافًّ قال ذلك حين تصفّ للنحر و تربط يديها ما بين الخفّ إلى الرّكبة و وجوب جنوبها اذا وقعت إلى الارض) و در کافی و در تهذیب «علی الارض» و به اسانید صحیحه منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر قول سبحانه و تعالی که فرموده است که یاد کنید اسم حق سبحانه و تعالی را بر شتران در حالتی که راست ایستاده باشد حضرت فرمودند که این در وقتی است که راست می داری شتران را از جهت نحر و دستهای آن را می بندی بهم از سر پا تا زانو رو بقبله تا وقت کشتن حرکت نکند، و آن که فرموده است که هر گاه ساقط شود سقوطش وقتی است که چون پاره از خون رفت بر پهلو می افتد پس اولی آنست که ایستاده باشد تا بر پهلو افتد و اگر بر پهلو بخواباند و مذبحش را بقبله کنند نیز خوبست و لیکن متابعت کلام الهی بهتر است و الحال متعارفست در میان اعراب که شتر که ماند می کشند رو بهر طرف که بیفتد و چون اندک تعبی دارد که آن را بگردانند نمی گردانند، و ظاهرش حرمت است چون استقبال شرط است و خواهد آمد که

تجویز وارد شده در جائی که متعذر باشد مثل آن که در چاه افتد و در آنجا متعذر باشد که بگردانند می توان گشت بهر طرفی که روی آن باشد و اگر چه در مذبح نباشد، و هم چنین اگر شتر و گاو عاصی شوند به نیزه و شمشیر می توان کشتن و حکم صید دارند و از امثال این روایات توهم کرده اند که در کار نیست ذبح با استقبال بانکه آیات در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۰

روایات ناطق است به اشتراط استقبال قبله (و ساله ابو الصّباح الکنانی کیف تنحر البدنه قال تنحر و هی قائمه من قبل الیمین) و کلینی روایت کرده است در صحیح از محمد بن فضیل و شیخ طوسی ذکر کرده است که ابو الصباح را اصلی هست که روایت کرده است آن را محمد بن فضیل و صفوان بن یحیی پس هر حدیثی که محمد بن فضیل روایت کرده است صفوان نیز روایت کرده است، و کلینی گاهی از صفوان روایت می کند و گاهی از محمد بن فضیل و گاهی از هر دو، و صدوق طریق خود را به هیچ یک از ابو الصباح و محمد بن فضیل ذکر نکرده است در فهرست و ظاهر است که اصل ابو الصباح نزد او و کلینی بوده است، و از اعظم اصول اربعمائه است و احادیث در توثیق او وارد است و کالماتر است که حضرت صادق صلوات الله علیه او را میزان نامیدند و ترازوی بی عیب می فرمودند و این شکسته را از تتبع جزم به هم رسیده است که احادیث او صحیح است و کم است که عبارات حدیث او را زراعه و محمد

بن مسلم و امثال این فضلا روایت نکرده باشند، و او می گوید که سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که شتر را چگونه نحر می کنند حضرت فرمودند که نحر می کنند شتر را در حالتی که ایستاده باشد و کسی که نحر می کند از دست راست شتر می ایستد به نحوی که هر دو رو بقبله باشند (و روی معاویه بن عمّار عنه صلوات الله علیه آنه قال اذا اشتریت هدیك فاستقبل به القبله و انحره او اذبحه و قل و جَهِتْ وَجْهَیْ لِلَّذِی فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا مُسْلِمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِیْنَ إِنَّ صَلَاتِی وَ نُسُكِی وَ مَحْیَاىَ وَ مَمَاتِی لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ لَا شَرِیْكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۱

وَ أَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِیْنَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ اكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّیْ ثُمَّ أَمْرَ السَّیِّئِیْنَ وَ لَا تَنْخَعْهَا حَتَّى تَمُوتَ) و به نوزده سند صحیح منقولست از صفوان و ابن ابی عمیر از معاویه و از نسخ کافی لفظ معاویه بن عمار ساقط شده است و شیخ نیز بهمان عنوان در تهذیب روایت کرده است و در نهاییه ذکر کرده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه هدی را بخری روی آن را بقبله کن و نحر کن اگر شتر باشد و ذبح کن اگر گاو یا گوسفند باشد یا بز و بگو تا به آخر دعا چنانکه ترجمه اش گذشت در باب سابق، و چون کفار قربانی خود را با اسم لایه و عزّی و سایر بتان می کشتند خداوند عالمیان از آن نهی فرمود و همه جا در وقت کشتن ها

مبالغه فرموده است و در توحید و نفی شرک صوری و معنوی، و چون دعا را بخوانی کارد را بر آن نه و سابقا مذکور شد که احوط آنست که چون بسم الله و الله اکبر بگویند کارد را براند و اللهم تقبل منی را در وقت کشتن بگویند و ظاهر احادیث صحیحه دلالت می کند که مقارنت حقیقی در کار نیست و این مقدار فاصله ضرر ندارد و چنان مکن که کارد به مغز حرام رسد تا وقتی که روح بالکلیه برود که دیگر حرکت نکند و داخل در نهی است سر را جدا کردن، و احادیث بسیار در نهی از آن نیز وارد شده است و آن چه مشهور است اینست و بعضی گفته اند که مراد از آن پوست کندنست پیش از ذهاب روح و بمعنی اعم است از هر دو آمده است که آن کشتن بد است و از آن جمله است از پشت سر ابتدا گردن یا کارد را بر گردانیدن و همه منهی عنه است و در همه دغدغه حرمت نمی شود.

و در صحیح از ابو خدیجه منقول است که گفت دیدم حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه را که نحر می فرمودند بدنه خود را و دست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۲

چپ آن را بسته بودند و از جانب راست شتر ایستاده بودند و فرمودند که بسم الله و الله اکبر اللهم هذا منك و لك [بسم الله خ] اللهم تقبل منی بعد از آن کارد را در گوگردن شتر فرو بردند و کارد را کشیدند و چون شتر افتاد سرش را ذبح کردند بدست مبارک خود و ظاهرا ذبح بعد

از نحر مستحب باشد زیرا که اگر اکتفا کنند به نحر قریب به یک ساعت می ماند تا روح مفارقت می کند و ذبح تخفیف آن از آنست و آن که در حدیث یک دست را بسته بودند این نیز خوبست و ظاهراً بعنوان اول بهتر باشد

باب نتاج البدنه و حلابها و رکوبها

(روی حمّاد عن حرّیز أنّ ابا عبد الله صلوات الله علیه قال کان علیّ، صلوات الله علیه اذا ساق البدنه و مرّ علی المشاه حملهم علی بدنه و ان ضلّت راحله رجل و معه بدنه رکبها غیر مضرّ و لا مثقل) این بابی است در آن که شتر هدیه بزیاید و دوشیدن شتر و سواری آن چه حکم دارد.

به اسانید صحیححه منقولست از حرّیز که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چنین می فرمودند که اگر شتران را ایشعار و تقلید کرده باشند و رانده بودند و به پیادگان می رسیدند ایشان را بر شتران خود سوار می کردند و اگر راحله شخصی گم شده بود و شتران آن حضرت بودند با آن حضرت آن شخص را سوار می فرمودند به نحوی که ضرر به شتران نرسد و بار ایشان سنگین نشود یعنی به نوبت بر آنها سوار می کردند و بار بسیار بر همه نمی گذاشتند بلکه بار را حصه می کردند. و ظاهراً در عبارت سقطی واقع شده است از نساخ لفظ و قال که حضرت فرموده باشند که هر گاه شتر بار بردار شخصی گم شود و شتری با شتران سیاق کرده باشد جایز است که شتر هدیش را سوار شود و بارش را بر شتری هدیه گذارد مشروط به آن که ضرر به آن

نرسد و بارش را سنگین نکند.

چنانکه منقولست به اسانید صحیحه از سلیمان بن خالد که حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۴

امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر شترت بزاید شیر آن را می توانی دوشید ما دام که ضرر به ولد آن نرسد و هر دو را نحر کن عرض نمودم که شیرش را می توانم خورد و بخورد دیگران دادن فرمودند بلی و فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر گاه می دیدند که پیادگان مانده اند بر شتران خود سوار می فرمودند و فرمودند که اگر شتر بارکش شخصی گم شود یا بمیرد و هدی با خود داشته باشد بر شتر هدی سوار شود، و بر تقدیری که قال نباشد سخن حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه می توان گرفت و بنا بر این بدنه مفرد آنسب است با رکبها مخفف.

و در صحیح از محمد بن مسلم منقولست که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال کردم از شتری که بزاید آیا شیرش را می تواند دوشید حضرت فرمودند که شیرش را آن قدر به دوش که ضرر به ولدش نرسد از کم شیری و هر دو را با هم نحر کن عرض نمودم که می تواند که شیرش را بخورد فرمودند که بلی و به دیگران نیز می تواند داد یعنی اگر ضرر به ولدش نرسد (و سال یعقوب بن شعیب ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الرجل أیرکب هدیة ان احتاج الیه فقال قال رسول الله صلی الله علیه و اله یرکبها غیر مجهد و لا- متعب) و به اسانید صحیحه و حسنه منقولست از یعقوب که گفت سؤال کردم از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه که اگر شخصی محتاج شود به سواری هدیش سوار می تواند شد حضرت فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که سوار می تواند شد بشرطی که شتر را با به مشقت و تعب نیندازد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۵

(و روی منصور بن حازم عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال کان علی صلوات الله علیه یحلب البدنه و یحمل علیها غیر مضراً) و به شش سند صحیح و هفت حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که می تواند دوشیدن شیر شتر را و بارش می تواند کرد بشرطی که ضرر به او و ولدش نرسد (و روی ابو بصیر عنه صلوات الله علیه فی قول الله عزّ و جلّ لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعٌ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالَ ان احتیاج إلى ظهرها رکبها من غیر ان یعنف علیها و ان کان لها لبن حلبها حلاباً لا ینهکها) و منقولست در موثق از ابو بصیر و در صحیح نزد بنده چنانکه گذشت از ابو الصباح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که از جهت شما در شتران هدی نفعها هست تا وقت مقرر که مکه باشد در عمره و منی باشد در حج حضرت فرمودند که مراد از نفعها آنست که اگر محتاج شود به سواری آن سوار شود بی آن که سبب مشقت و تعب آن باشد و اگر شیر داشته باشد بدو شد نه به نحوی که هیچ در پستان ناقه نگذارد و همه را بدو شد

و به ولدش ضرر رسد و پیشتر گذشت که فایده اشعار آنست که بر او سوار نشوند پس ممکن است که حمل کنیم نهی را کراهت یا در صورت عدم احتیاج یا وقتی که اشعار کرده باشند و کراهت اظهر است

باب بلوغ الهدی محله

(روی علی بن ابی حمزه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا اشتری الرجل هدیة و قمطه فی بینه فقد بلغ محله فان شاء فلیحلق) این بابی است در رسیدن هدی به جای خود که حق سبحانه و تعالی فرموده است که متراشید سر را تا برسد هدی به جای خود و قبل از این آیه فرمود که اگر ممنوع شوید به دشمن یا به مرض و اشهر مرض است چنانکه خواهد آمد پس بر شما واجبست آن چه میسر شود از هدی پس ظاهر آیه در محصور است که هدی خود را می فرستد، و با آن جماعت وعده می کند که فلان روز بکشید اگر در عمره باشد، تخمین می کند روز رسیدن رفقا را به مکه معظمه پس اگر در حج باشد روز دهم را وعده می کند که در آن روز بکشند، و اگر در عمره باشد بعد از روز وصول تخمینی بدو سه روز و بعد از آن می کشند و محصور در اینجا که مانده است محل می شود و سر را می تراشد، و جمعی بظاهر لفظ عمل نموده اند که مطلقا سر تراشیدن حرام است تا هدی به جای ذبحش برسد و آن مکه است در عمره و مناست در حج و تا هدی را نکشد سر را نمی تواند تراشید و ظاهر اخبار نیز اطلاقست چنانکه مرویست در موثق که حضرت امام

جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که هر گاه شخصی هدی را بخرد و دست و پای آن را از جهت ذبح به بندد و در خانه خودش در مکه یا منی پس گویا هدی به محلش رسیده است سر می تواند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۷

تراشید و به همین چند حدیث وارد از علی بن ابی حمزه و مرسله و در صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که هدی بخرد از جهت هدی حج تمتع و بیاورد بسوی اهل خود و آن را به بندد پس گشوده شود و تلف شود به آن که گرگش بخورد یا در چاه و چاله افتد و بمیرد آیا مجزیست یا دیگری را می خورد و می کشد حضرت فرمودند که مجزی نیست مگر آن که نداشته باشد پس جمع می توان کرد میان این دو خبر به آن که از این حدیث ظاهر نمی شود که به مکه یا منی رسیده باشد و بر تقدیر تسلیم فرق هست میان قمط و ربط و حمل بر استحباب نیز می توان کرد و احوط آنست که سر تراشد تا هدی را نکشد و الله تعالی يعلم.

باب الرّجل یوصی من یدبح عنه و یلقی هو شعره بمکه

(روی ابن مسکان عن ابی بصیر قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه الرّجل یوصی من یدبح عنه و یلقی هو شعره بمکه فقال لیس له ان یلقی شعره الا بمنی) این بابی است در حکم کسی که وکیل کند شخصی را که به نیابت او ذبح کند و خود برود در مکه و سر بترشد و موی سر را در مکه بیندازد منقول

است به پانزده سند صحیح و سه حسن کالصحیح از لیث که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که اگر شخصی وکیل کند یا امر کند کسی را که از جبهه او در منی ذبح کند و خود به مکه رود و در آنجا سر بتراشد و موی سر را در مکه بیندازد حضرت فرمودند که نمی باید که موی سر را بیندازد مگر در منی و این عبارت سه احتمال دارد یکی آن که از صاحبان عذر باشد و چنین می کند که شب بمنی می آید و شخصی را وکیل می کنند که به نیابت ایشان ذبح کند و سر را در مکه معظمه بتراشند و موی سر را بمنی فرستند تا در آنجا دفن کند پس در این صورت سؤال از انداختن پوست در مکه حضرت می فرمایند که مو را در مکه نیندازند بلکه در منی بیندازند به آن که به کسی دهند که بیاورد و در منی بیندازد یا دفن کند دویم آن که عذر نداشته باشد و چنین کرده باشد حضرت می فرماید که بیاید و در منی موی تقصیر را بیندازند به آن که در منی واقع سازد سیم اعم از هر دو و اول اظهر است اگر چه آخر اشمل است و بر همه روایات صحیحه وارد است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۰۹

از آن جمله به دوازده سند صحیح منقولست از حلبی که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که فراموش کند که در منی حلق یا تقصیر کند تا آن که از منی کوچ کند حضرت فرمودند که بر می گردد بمنی تا آن

که موی سر را در منی بیندازد به حلق یا تقصیر و بر نو حاجی است که سر بتراشد و به دوازده سند صحیح از مسمع منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در راه سر بتراشد یا هر جا که باشد و به دوازده سند صحیح منقولست از معاویه بن عمار که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه موی بدن مبارک را در منی دفن می فرمودند در خیمه خود و می فرمودند که این را مستحب می دانستند و خود فرمودند که مکروه است که موی را از منی بیرون برند و هر که بیرون برد می باید که برگرداند مو را یعنی خود برگردد یا مو را بفرستد.

و در صحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که بتحقیق که هر گاه مؤمن سر را در منی بتراشد و موی سر را در منی دفن کند حق سبحانه و تعالی در روز قیامت هر مویی را زبان فصیحی کرامت فرماید که به نام صاحبش تلبیه بگوید و در بعضی از اخبار صریح وارد شده است که مو را بفرستد تا دفن کنند و اظهر آنست که مستحب است دفن کردن در منی و اگر تواند البته خود بیاید در صورت عمد و در نسیان مستحب است برگشتن و اگر مشکل باشد بفرستد تا در منی دفن کنند

باب تقدیم المناسک و تاخیرها

(روی ابن ابی عمیر عن جمیل بن درّاج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن الرجل يزور البيت قبل ان يحلق فقال لا ينبغي الا ان يكون ناسيا ثم قال ان رسول الله صلى الله عليه و

اله اتاه اناس يوم النحر فقال بعضهم يا رسول الله حلقت قبل ان اذبح و قال بعضهم حلقت قبل ان ارمى فلم يتركوا شيئا كان ينبغي ان يقدموه الا اخروه و لا شيئا كان ينبغي لهم ان يؤخروه الا قدموه فقال صلى الله عليه و اله لا حرج) اين بابي است در مقدم داشتن عبادات مني و مؤخر داشتن آن بدان که لازم است که اول رمي جمره عقبه کند به هفت سنگ ريزه بعد از آن ذبح کند يا نحر يا هدي را بعد از آن سر بتراشد يا تقصير کند مرويست از ابن أبي عمير به هفتاد سند صحيح و حسن كالصحيح از جميل که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه از شخصی که زیارت کند خانه را يعني که طواف زیارت کند پیش از آن که سر بتراشد؟ حضرت فرمودند که سزاوار نیست که چنین کند مگر آن که فراموش کند پس حضرت فرمودند که جمعی در روز عید به خدمت سید المرسلین صلی الله علیه و آله آمدند و بعضی از ایشان گفتند يا رسول الله سر تراشیدیم پیش از ذبح و بعضی گفتند يا رسول الله سر تراشیدیم پیش از رمي جمره و نگذاشتند چیزی را که سزاوار بود که مقدم دارند مگر آن که او را مؤخر داشته بودند و نه چیزی را که سزاوار بود که مؤخر دارند مگر آن که مقدم داشته بودند حضرت فرمود که حرجی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۱

نیست و ظاهرا آن جماعت جاهل مسأله بوده اند یا ناسی و محتمل است که عمدا کرده باشند و لیکن بعید است مگر

آن که گمان استحباب داشته باشند و ظاهر جواب حضرت نیز استحباب ترتیب است و احوط آنست که ترک نکنند چون ممکن است که جاهل بوده باشند و جاهل در اکثر افعال حج معذور است چنانکه گذشت و باین مضمون در طرق خاصه و عامه احادیث بسیار وارد شده است (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی رجل نسی ان یذبح بمنی حتی زار البیت فاشتری بمکّه ثم نحرها فقال لا باس قد اجزا عنه) و به پانزده سند صحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شخصی که فراموش کند که ذبح کند در منی تا آن که چون از زیارت خانه فارغ شد به خاطرش رسید و در مکه معظمه خرید شتری و نحر کرد فرمودند که باکی نیست از او معجزی است.

و به اسانید صحیحه منقولست از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در شخصی که زیارت خانه کند پیش از آن که سر بتراشد حضرت فرمودند که اگر می دانست که این خوب نیست گوسفندی می کشد.

و به اسانید صحیحه منقولست از علی بن یقظین که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از زنی که رمی و ذبح کند در منی و تقصیر نکند تا زیارت کند خانه را و سعی کند در شب حال آن زن چونست، و اگر مردی نیز چنین کند چه بایدش کرد؟ حضرت فرمودند که باکی نیست تقصیر می کند و طوافها را می کند و از همه چیز محل می شود و حمل بر عامه اظهر است و منافات ندارد

باب فی من نسی او جهل ان یقصر او یحلق حتی ارتحل من منی

(روی علیّ ابن ابی حمزه عن ابی بصیر قال سالت ابا عبد الله صلوات الله علیه عن رجل جهل ان یقصر من شعره او یحلقه حتی ارتحل من منی قال فلیرجع إلی منی حتی یلقى شعره بها حلقا کان او تقصیرا و علی الصروره الحلق) این بابی است در کسی که فراموش کند یا جاهل باشد که حلق یا تقصیر می باید کرد تا آن که از منی کوچ کرد منقولست در موثق از ابو بصیر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که نداند سر می باید تراشید یا تقصیر می باید کرد تا از منی کوچ کند حضرت فرمودند که برگردد بمنی تا آن که موی خود را در منی بیندازد خواه حلق کند و خواه تقصیر و بر نو حاجی است که سر بتراشد. و به همین مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و بعضی گذشت (و روی آنه یحلق بمکه و یحمل شعره إلی منی) و مرویست در حسن کالصحیح از حفص بن بختری از آن حضرت صلوات الله علیه در کسی که سر را در مکه بتراشد حضرت فرمودند که مو را بمنی می فرستد. و حمل می توان کرد بر آن که بعد از سر تراشیدن به خاطرش

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۳

رسد در صورت نسیان، یا عالم شود در صورت جهل که اگر تذکر و علم پیشتر از سر تراشیدن شد لازمست که برگردد و سر را در منی بتراشد مگر آن که عذری داشته باشد که در این صورت در مکه سر می تراشد و موی سر را بمنی می فرستد تا در آنجا دفن

کنند.

و اظهر آنست که فرستادن مو سَنَّت باشد چنانکه ظاهر اخبار است مثل صحیحہ ابو بصیر کہ آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ مرا خوش نمی آید کہ موی سر را بیندازد مگر در منی، و ہم چنین صحیحہ کنانی و غیر آن.

و اما آن کہ ضرورہ را ناچار است از حلق روایات بسیار در آن وارد است از آن جملہ بہ سی و چہار سند صحیح منقولست از معاویہ بن عمّار و از حفص بن بختری کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ سزاوار آنست کہ نو حاجی سر بتراشد و اگر حج کردہ باشد می خواهد سر می تراشد و می خواهد تقصیر می کند و اگر سر را غسل و صمغ انداختہ باشد یا موی سر را بر سر جمع کردہ باشد و گرہ زدہ باشد بر اوست کہ سر بتراشد و تقصیر نمی تواند کرد، و احادیث موثقہ از عمّار و ابو بصیر و غیر ایشان وارد شدہ است بلفظ وجوب و لزوم خصوصاً در کسی کہ غسل و صمغ انداختہ باشد یا عقص کردہ باشد و احتیاط عظیم می باید کرد در آن کہ البتہ سر بتراشد و فی نفسہ سر تراشیدن ہمہ کسرا بہتر است چنانکہ گذشت احادیث دعای حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ باشد از جہت محلّین سہ بار و دو بار و از جہہ مقصرین یک بار (و کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ و الہ یوم النحر یحلق رأسہ و یقلّم اظفارہ و یأخذ من شاربہ و من اطراف لحیتہ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۴

و در موثق کالصحیحہ منقولست از عبد الرحمن کہ حضرت امام جعفر صادق

صلوات الله عليه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در روز عید قربان سر خود را می تراشیدند و ناخنها می گرفتند و شارب را می گرفتند و از اطراف محاسن آن چه زیاده از قبضه شده بود می گرفتند.

و احادیث در فضل سر تراشیدن بسیار است و هم چنین در جمع میان حلق و تقصیر و اگر موی سر نداشته باشد استره را بر سر براند استحبابا یا تعییدا و تأسییا و موضعش در اینجا نیست چون صدوق احکام را در این ابواب ذکر کرده است و واجبات و مندوبات در باب سیاق مناسک حج ذکر خواهد کرد بر خلاف متعارف محدثین و فقها و بنا بر این بسیار مشوش شده است

باب ما یحلّ للمتمتع و المفرد اذا ذبح و حلق قبل ان یزور البیت

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا ذبح الرجل و حلق فقد احلّ من کلّ شیء احرّم منه الا النساء و الطیب فاذا زار البیت و طاف و سعی بین الصّیفا و المروه فقد احلّ من کلّ شیء احرّم منه الا النساء فاذا طاف طواف النساء فقد احلّ من کلّ شیء احرّم منه الا الصّید) این بابی است در بیان مواضع تحلیل که حلال می شود بر محرمی که حج تمتع یا افراد کند و قرآن نیز داخل حج افراد است زیرا که حج آن نیز از عمره جداست هر گاه ذبح کند هدی را و سر بترشد پیش از آن که زیارت کند خانه را و بعد از آن نیز.

به چهار ده سند صحیح منقولست از معاویه که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی ذبح کند و سر بترشد محل

می شود از هر چه از آن احرام گرفته بود و به سبب احرام بر او حرام شده بود مگر زنان و بوی خوش، پس چون به زیارت خانه می آید به آن که طواف کند و سعی کند میان صفا و مروه محل می شود از هر چیزی که از آن احرام بسته است مگر زنان و بوی خوش پس چون به زیارت خانه می آید بانکه طواف کند و سعی کند میان صفا و مروه پس چون طواف نسا به جا آورد همه بر او حلال می شود مگر صید حرمی که تا در حرم است بر او حرام است و ظاهرا به سبب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۶

سر تراشیدن: صید و بوی خوش نیز حلال می شود که اگر از حرم بیرون رود شکار می تواند کرد و احوط آنست که پیش از طواف و سعی [و] زیارت: صید و بوی خوش نکند خصوصا صید را بلکه چند روایت وارد شده است که در ایام تشریق صید نکند و شکی نیست که نکردن اولی و احوط است.

و در صحیح از سعید و ابو ایوب و عبد الرحمن بن حجاج و اسحاق بن عمار به اسانید بسیار وارد است که جایز است بوی خوش با کراهت.

و به اسانید صحیح از منصور و علا به چهل و دو سند وارد شده است نهی از بوی خوش. و حمل بر کراهت می توان کرد.

و در صحیح از محمد بن حمران منقول است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که چه چیز حلال می شود بر حاجی در روز عید حضرت فرمودند که همه چیز مگر زنان و سؤال کردم

که در روز عید بر متمتع چه چیز حلال می شود فرمودند که همه چیز مگر زنان و بوی خوش. و این حدیث جمع می کند در میان اخبار به آن که احادیث حلیت در غیر حج تمتع است و حرمت در تمتع و ظاهرا وجهش اینست که چون اغلب اوقات قارن و مفرد طواف و سعی را مقدم می دارند یا در صورتی که مقدم داشته باشند به سبب حلق حلال می شود بر ایشان بوی خوش بخلاف متمتع که چون طواف عمره را پیش می کشد محتاج نیست که طواف حج را مقدم دارد مگر بعضی از اوقات که آن گذشت (و روی علی بن النعمان عن سعید الاعرج عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل رمی الجمار و ذبح و حلق رأسه ألبس قمیصا و قلنسوه قبل ان یزور البیت فقال إن کان متمتعا فلا و ان کان مفردا للحج فنعیم) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست از سعید که گفت سؤال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۷

کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که رمی جمار کند و ذبح کند هدیش را و سر بتراشد آیا پیراهن و کلاه می تواند پوشید پیش از زیارت خانه حضرت فرمودند که اگر تمتع کند نه و اگر غیر حج تمتع کند بلی و به پنجاه و چهار سند صحیح منقولست از محمد بن مسلم و منصور بن حازم و ادیس قمی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نهی فرمودند متمتع را از پوشیدن سر و پوشیدن جامه پیش از طواف خانه. و محمولست بر کراهت.

و به هیجده سند صحیح

از ابن بزيع منقولست که حضرت امام رضا صلوات الله عليه نهی فرمودند از بوی خوش پیش از طواف نساء و آن نیز محمولست بر ترک اولی تا جمع شود میان اخبار (و قد روی أنه يجوز ان يضع الحنّاء علی رأسه انما یکره السکک و ضربہ انّ الحنّاء لیس بطیب) و در روایتی وارد شده است که جایز است که حنا بر سر بندد و آن چه مکروهست سگ که مشدد است و آن نوعی است از بوی خوش و در کافی و تهذیب مسک است و ظاهراً تصحیف باشد و هر چه مثل آن باشد به درستی که حنا بوی خوش نیست و این مضمون اخبار صحیحه است که ظاهرشان کراهت بوی خوش است بعد از حلق و قبل از طواف زیارت و حنا بوی خوش نیست که در احرام از او اجتناب باید کرد (و يجوز ان یغطّی رأسه لأنّ حلقه له اعظم من تغطيته إياه) و در صحیح از یونس یا کالصحیح که گفت عرض نمودم به آن حضرت صلوات الله عليه که متمتع سر را می تواند پوشانیدن بعد از حلق فرمودند که ای فرزند سر تراشیدن اعظم است از سر پوشیدن

باب ما یجب من الصّوم علی المتمتّع اذا لم یجد ثمن الهدی

(روی عن الائمه صلوات الله عليهم انّ المتمتّع اذا وجد الهدی و لم یجد الثمن صام ثلاثه ايام فی الحجّ یوما قبل الترویة و یوم الترویة و یوم عرفه و سبعة ايام اذا رجع إلى اهله تلک عشره کامله لجزاء الهدی فان فاته صوم هذه الثلاثه الايام تسخر ليله الحصبه و هی ليله التفر و اصبح صائماً و صام یومین بعده فان فاته صوم هذه الثلاثه الايام حتی یرج

و ليس له مقام صام هذه الثلاثة في الطريق ان شاء و ان شاء صام العشره في اهله و يفصل بين الثلاثة و السبعه بيوم و ان شاء صامها متتابعه و لا يجوز له ان يصوم ايام التشريق فان النبي صلى الله عليه و اله بعث بدليل بن ورقاء الخزاعي على جمل أورق و امره ان يتخلل الفساطيط و ينادى في الناس ايام منى الا لا تصوموا فانه ايام اكل و شرب و بعال، و من جهل صيام ثلاثة ايام في الحج صامها بمكة ان اقام جماله و ان لم يقيم صامها في الطريق او بالمدينه ان شاء فاذا رجع إلى اهله صام السبعه الايام فاذا مات قبل ان يرجع إلى اهله و يصوم السبعه فليس على وليه القضاء) اين بابي است در صومي که واجبست بر کسی که حج تمتع کند و بهای هدی را نداشته باشد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است در قران مجید که کسی که حج تمتع کند پس بر اوست که بکشد از هدی آن چه به آسانی به همرسد یعنی اگر شتر داشته باشد بهتر است از گاو و گاو بهتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۱۹

از گوسفند و هر چه بیشتر باشد بهتر است پس کسی که نیابد پس سه روز روزه می گیرد در حج و هفت روز وقتی که به خانه خود روند و این سه و هفت ده روز است که کامل است.

مرويست از ائمه معصومين صلوات الله عليهم که هر گاه هدی به همرسد و بهای آن را نیابد سه روز روزه می گیرد در ذی الحجه: یک روز پیش از هشتم و روز هشتم

و روز نهم ذی الحجّه و هفت روز روزه می گیرد وقتی که به خانه خود رود این ده روزیست که کامل است در بدلیت هدی خواه هدی بکشند و خواه این ده روز را روزه بگیرد پس اگر این سه روز فوت شود شب سیزدهم سحور کند و روز سیزدهم و دو روز بعد از آن روز را روزه بگیرد پس اگر این سه روز هم بگذرد و آن نایستد در مکه معظمه و بیرون رود اگر خواهد سه روز را روزه می گیرد در راه و اگر خواهد ده روز را در خانه روزه می گیرد و فاصله می کند میان سه و هفت به یک روز و اگر خواهد ده روز را متصل روزه می تواند گرفت و جایز نیست که ایام تشریق را در منی روزه بگیرد زیرا که حضرت سید الانبیاء و المرسلین صلی الله علیه و آله هدیل بن ورقاء خزاعی را فرستادند بر شتری که بود که سفیدی آن به کبودی مایل بود سوار شد و حضرت فرمودند که برو در میان خیمها و در این سه روز فریاد کن که زنهار که ایام تشریق را روزه مگیرید که این ایام خوردن و آشامیدن و جماع کردنست و کسی که ندانسته باشد که آن روزها را روزه بگیرد در مکه: سه روز دیگر روزه بگیرد از ماه ذو الحجّه اگر شتربان بایستد و اگر نایستد در راه یا در مدینه مشرفه روزه بگیرد اگر خواهد و چون به خانه خود رود هفت روز را روزه بدارد پس اگر بمیرد پیش از آن که به خانه رسد و هفت روز را روزه ندارد بر وارث

او واجب نیست که این هفت روز را روزه دارد چون در ذمه اش قرار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۰

نگرفته است اما اگر در اثنای سفر در موضعی قصد اقامت ده روز کرده باشد بر ولی واجبست که آن را قضا کند بنا بر مشهور. بدان که آن چه صدوق ذکر کرده است مضامین اخبار صحیحه و کالصحیحه و اکثر آنها را در روضه المتقین ذکر کرده ام (و روی صفوان عن معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من مات و لم یکن له هدی لمتمعه فلیصم عنه ولیه) و در حسن کالصحیح و سی شش سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بمیرد و هدی تمتع نداشته باشد باید که ولی از جهه او روزه بگیرد.

و شیخ طوسی تفسیر کرده است به سه روز چون در حسن کالصحیح وارد شده است از حلبی که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که اگر سه روز را گرفته باشد و به خانه خود رود و بمیرد پیش از آن که هفت روز را روزه می گیرد بر ولی واجب نیست که آن را قضا کند و ممکن است که عدم وجوب به سبب عدم تمکن از قضا باشد و حدیث معاویه بر عموم خود باقی باشد و الله تعالی یعلم (قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله علیه هذا علی الاستحباب لا علی الوجوب و هو اذا لم یصم الثلاثه فی الحیح ایضا) صدوق تصنیف کننده این کتاب که رحمت الهی بر او باد می گوید که روز داشتن ولی محمولست بر آن که سنت است نه واجب و

آن استحباب یا عدم وجوب شامل است ثلثه را هم چنانکه شامل است سبعة را یعنی بر ولی واجب نیست قضای این ده روز مطلقاً به اعتبار عموم حدیث حلبی و احوط قضای ثلثه و سبعة است چون عمومات وارد شده است که ولی قضا نماید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۱

نماز و روزه را (و روی عن ابن مسکان عن ابی بصیر قال سألته عن رجل تمّعت فلم یجد ما یهدی فصام ثلاثة ایام فلما قضی نسکه بدا له ان یتقیم سنه قال فلینظر منهل اهل بلده و اذا ظنّ أنّهم قد دخلوا بلدهم فلیصم السبعة الايام) و به پانزده سند صحیح و سه حسن کالصحیح منقولست از ابو بصیر که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کردم از شخصی که حج تمتع کند و نیابد هدی را و بدل از آن سه روز روزه بگیرد و چون فارغ شود از اعمال حج به خاطرش رسد که یک سال در مکه معظمه مجاورت نماید حضرت فرمودند که تخمین کند وارد شدن اهل بلدش را.

و در کافی مقدم اهل بلده در این حدیث و حدیث بزنتی یعنی رسیدن یا وقت رسیدن اهل بلدش را پس گمان به هم رسد که اصحاب و رفقای او داخل بلدش شده اند آن هفت روز را روزه می گیرد یعنی اگر زیاده از یک ماه نباشد و اگر زیاده از یک ماه باشد چون یک ماه بگذرد هفت روز را روزه می گیرد، و در صحیح از بزنتی منقول است بنحو حدیث ابو بصیر (وفی روایه معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه أنّه ان کان له مقام بمکه

فاراد ان يصوم السَّبعه ترك الصَّيام بقدر مسيره إلى اهله او شهرا ثم صام و ان لم يصم الثلاثة الايام فوجد بعد النَّفر ثمن الهدى فانه يصوم الثلاثة لأنَّ ايام الذَّبح قد مضت) و به بیست سند صحیح منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر در مکه معظمه بماند و خواهد که هفت روز را روزه بگیرد روزه را نگیرد بمقدار رفتن بسوی خانه یا گذشتن ماه اگر بیشتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۲

از یک ماه بوده باشد تا خانه او، و چون این مقدار زمان بگذرد هفت روز را روزه بگیرد و اگر سه روز را روزه نگیرد و بعد از ایام تشریق بهای هدی به هم رسد روزه را می گیرد زیرا که ایام ذبح گذشت چنانکه گذشت که در منی چهار روز است (و قد روی زراره عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال من لم يجد ثمن الهدی فاحب ان يصوم الثلاثة الايام فی العشر الاواخر فلا باس بذلك) و به اسانید صحیحه منقولست که آن حضرت فرمودند که هر گاه بهای هدی را نیابد و خواهد که روزه دارد سه روز را در دهه آخر باکی نیست.

و در موثق کالصحیح منقولست از زراره که احدهما صلوات الله علیهما فرمودند که هر گاه هدی نیابد و خواهد این سه روز را مقدم دارد در دهه اول باکی نیست.

و در حسن کالصحیح منقول است از ابو منصور که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که این سه روز را در ماه ذی الحجه نگیرد تا ماه محرم نو شود هدی واجب است بر او که

در سال دیگر قضا کند زیرا که می باید که در ماه حج واقع شود و همه ذی الحجه از ماه حج است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که «ثَلَاثُهُ أَيَّامٌ فِي الْحَجِّ» یعنی در ماه حج این سه روز را روزه بگیرد و احادیث صحیح و کالصحیح بر این مضمون وارد است (و سال یحیی الازرق ابا ابراهیم صلوات الله علیه عن رجل دخل يوم الترويه متمتعا و لیس له هدی فصام يوم الترويه و يوم عرفه فقال يصوم يوما اخر بعد ایام التشریق بیوم قال و سألته عن متمتع كان معه ثمن هدی و هو یجد مثل الذی معه هدی فلم یزل یتوانی و یؤخر ذلک

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۳

حتی کان اخر ایام التشریق و غلت الغنم فلم یقدر ان یشتری بالذی معه هدی قال یصوم ثلاثه ایام بعد ایام التشریق) و منقولست بطرق صحیحه بسیار از یحیی کبود چشم ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که در روز هشتم داخل مکه معظمه شود از جهه حج تمتع و هدی نداشته باشد و روز هشتم و نهم را روزه بگیرد آیا صحیح است حضرت فرمودند که روز دیگر را روزه می دارد بعد از ایام تشریق به یک روز، باز یحیی گفت سؤال کردم از آن حضرت از متمتعی که بهای هدی داشته باشد و به آن چه داشته باشد تواند که هدی بخرد و تاخیر کند از روی کسل تا روز آخر ایام تشریق و گوسفند گران شود و به آن زر که با اوست هدی بهم نرسد حضرت فرمودند که بعد از

ایام تشریق سه روز روزه می دارد.

و مؤید این حدیث احادیث دیگر وارد شده است که اگر دو روز را روزه می دارد که هشتم و نهم باشد یک روز باقی را بعد از ایام تشریق می تواند داشت، و احادیث صحیح و کالصحیح وارد شده است که اگر روز هشتم برسد هشتم و نهم را روزه نگیرد و بعد از ایام تشریق تتابع بگیرد محمولند بر کراهت، و احوط آنست که اگر ممکن باشد که هفتم و هشتم و نهم را روزه بدارد و آن را بگیرد، و اگر هشتم برسد بعد از ایام تشریق به یک روز روزه بدارد و اگر جمالش نایستد اگر در نفر اول به مکه آید سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم را روزه بدارد و تا در منی باشد روزه نگیرد و اگر نایستد بقیه سه روز یا همه را در راه می تواند گرفت و اگر همه را نگیرد و چون به خانه رسد ده روز را بگیرد نیز جایز است بلکه بهتر است و احادیث صحیحه به اسانید بسیار بر این مضمون وارد شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۴

(و روی عبد الرحمن بن اعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال الصبی یصوم عنه ولیه اذا لم یجد هدیا) و مرویست در صحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که اگر ولی احرام به بندد صبی را: بر ولی است که هدی از خود بکشد از جبهه او و اگر نداشته باشد بدل از هدی ده روز روزه می گیرد، و در بنده که باذن مولی احرام گرفته باشد مولی مخیر است میان هدی که به او دهد یا

از جهه او بکشد یا امر کند که روزه بگیرد چنانکه احادیث صحیحه به اسانید متواتره منقولست از ائمه هدی صلوات الله علیهم بر آن (و روی عن عمران الحلبيّ أنّه قال سئل ابو عبد الله صلوات الله عليه عن رجل نسی ان یصوم الثلاثه الايام التي علی المتمتع اذا لم یجد الهدی حتی یقدم إلی اهله قال یبعث بدم) و به نوزده سند صحیح منقولست که از آن حضرت صلوات الله علیه پرسیدند از شخصی که فراموش کند آن سه روزی را که بر متمتع است هر گاه نیابد هدی را تا به خانه خود رسد حضرت فرمودند که سال دیگر هدی می فرستد که در منی بکشند، و این حدیث محمولست که وقتی برسد که ذو الحجه بیرون رفته باشد، و احادیثی که وارد شده است که ده روز را در خانه می گیرد محمولست بر جمعی که در آن حوالی باشند که پیش از خروج ذی الحجه به خانه رسند که توانند سه روز را در ماه ذی الحجه بگیرند

باب ما یجب علی المتمتع اذا وجد ثمن الهدی و لم یجد الهدی

(قال ابی رضی الله عنه فی رسالته إلی اذا وجدت ثمن الهدی و لم تجد الهدی فخلف الثمن عند رجل من اهل مکة لیشتري لک فی ذی الحجه و یذبحه عنک فان مضت ذو الحجه و لم یشتراخره إلی قابل ذی الحجه لأنّ ایام الذبح قد مضت) این بابی است در آن چه واجب است بر متمتع هر گاه بیابد بهای هدی را و نیابد هدی را پدرم رضی الله عنه در رساله که بمن نوشته بود ذکر کرده است و عبارت فقه رضویست که هر گاه بهای هدی را بیابی و هدی

بهم نرسد پس اگر در مکه معظمه می ماند و هدی بهم می رسد می خرد و می کشد در بقیه ذی الحجّه و اگر حاج بیرون روند و نتواند ایستادن پس بگذار بهای هدی را نزد شخصی از اهل مکه و احوط آنست که عادل باشد که اعتماد به او توان کرد تا آن که بخرد از جهه تو در ماه ذی الحجّه و ذبح کند از تو و اگر ذو الحجّه بگذرد و نخرد تاخیر کند تا ذی الحجّه آینده زیرا که ایام ذبح گذشت.

و بر این مضمون حدیث صحیح یا حسن کالصحیح حرّیز و صحیح بزنی از نضر بن قرواش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست و از این جهت است که تفسیر آیه کرده اند «فَمَنْ لَمْ يَجِدْ» را به بهای هدی و لیکن چون ظاهر آیه و احادیث متواتره دلالت می کند بر عدم وجدان و آن اعم است از عدم ثمن یا عدم ذبیحه احوط آنست که در چنین صورت سه روز روزه را بگیرد، در آن سه روز اگر هدی بهم رسد بخرد و بکشد و اگر بیرون آید پیش از خروج شهر بهای هدی را به عادل بسپارد تا از جهه او بکشند در این سال یا سال دیگر و چون به خانه رسد هفت روز نیز روزه بدارد احتیاطاً و الله تعالی يعلم

باب المحصور و المصدود

[محصور و مصدود کیست]

(روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه انه قال المحصور غیر المصدود قال المحصور هو المریض و المصدود هو الذی یرده المشرکون کما ردّوا رسول الله صلّى الله علیه و اله و اصحابه لیس من مرض و المصدود تحلّ له النساء و

المحصور لا تحلّ له النساء) و این بابی است در حکم کسی که ممنوع باشد از رسیدن بحج یا عمره به سبب مرض یا به سبب دشمن به شصت و هشت سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فرمودند که محصور غیر مصدود است و فرمودند که محصور مریضی است که به سبب بیماری نتواند رسید و مصدود کسی است که دشمنان مانع شوند او را مانند کفار که مانع شدند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را با اصحاب آن حضرت نه از جهه مرض، و مصدود را حلال می شود زنان و محصور را حلال نمی شود

[حکم محصور و مصدود]

(فاذا قرن الرجل الحجّ و العمره فاحصر بعث هديا مع هديه و لا يحلّ حتّى يبلغ الهدى محله فاذا بلغ محله احلّ و انصرف إلى منزله و عليه الحجّ من قابل و لا يقرب النساء و اذا بعث بهديه مع اصحابه فعليه ان يعدهم لذلك يوما فاذا كان ذلك اليوم فقد و في فان اختلفوا في الميعاد لم يضرب ان شاء الله تعالى)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۷

بعضی از این عبارت از فقه رضویست و بعضی از موثقه سماعه و مجموع مضمون احادیث صحیحه معاویه بن عمار و غیر اوست پس هر گاه شخصی قران کند حج و عمره را به آن که در حال احرام بگوید که ان لم تکن حجّه فعمره چنانکه گذشت و خواهد آمد یا آن که و او بمعنی او باشد یعنی اگر با حج یا عمره یا هر دو قران کند هدیی را که اشعار و تقلیدش کند و بیمار شود که نتواند رفت هدی محل

شدن از این احرام را با هدی سیاقی که پیشتر رانده است هر دو را با اصحاب خود می فرستد و محل نمی شود تا هدی او به محلش که مکه است اگر احرام عمره باشد یا منی اگر احرام حج باشد برسد و چون این هر دو هدی به محلش می رسد این محصور محل می شود و به خانه خود می رود و بر اوست که سال دیگر حج کند و نزدیکی با زنان نمی کند. تا اینجا عبارت فقه رضویست و ناتمام است، و در فقه تمام است که نزدیکی نمی کند تا سال دیگر حج کند و اگر مصدود شود از حج به سبب دشمن و محروم شده باشد سال دیگر حج می کند و مصدود نزدیکی به زنان می کند و محصور نمی کند، و بقیه کلام صدوقست و مضمون تتمه صحیحہ معاویہ بن عمار است که اولش مذکور شد و مضمون آن حدیث این است که معاویہ گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات اللہ علیہ از شخصی که محصور شود به مرض و هدی خود را بفرستد حضرت فرمودند که با اصحاب خود وعده می کند پس اگر احرام حج است وعده روز عید است و چون روز عید می شود تقصیر می کند و حلق بر او واجب نیست تا مناسک را به جا آورد و اگر احرام عمره باشد تخمین می کند که چه روز اصحابش داخل مکه معظمه می شوند مثلاً می گویند که روز دوشنبه داخل خواهیم شد و طلوع آفتاب یا اول ظهر روز سه شنبه این هدی را خواهیم گشت پس چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۸

طلوع آفتاب می شود بعد از ساعتی تقصیر می کند و محل می شود پس اگر

در وعده مختلف شوند به آن که مثلاً به سبب موانع دو روز بعد از آن داخل شوند ضرر ندارد به او هر چند کاشف بیاید که در آن وقت محل نشده بوده است و لیکن شارع بنای آن را بر گمان آن شخص گذاشته است و گمان او این بود که خواهند رسید.

و احادیث صحیحیه بر این مضمون وارد شده است و لیکن ظاهراً عبارت عبارت موثقه سماعه است که گفت از آن حضرت سؤال کردم از شخصی که محصور شود در حج حضرت فرمودند که می باید که هدی خود را بفرستد هر گاه با اصحابش باشد، و محل هدی اگر در حج است منی است و اگر در عمره است مکه است و بعد از این عبارت متن را ذکر کرده است که بر اوست که روزی وعده کند (و قال صلوات الله عليه المحصور و المضطرّ ینحران بدنتهما فی المكان الذی یضطرّان فیه) و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که محصور به مرض یا اعم از مرض و دشمن و مؤید است نسخه مصدود و آن نیز بدو معنی ممکن است لغوی و اصطلاحی و مضطر که اعم است از همه شتر خود را و بعضی از نسخ تشبیه است یعنی شتران خود را می کشند در آنجایی که ممنوع می شوند در آنجا.

بدان که حق سبحانه و تعالی فرموده است که تمام کنید حج و عمره را از جهت رضای حق سبحانه و تعالی پس اگر محصور شوید پس بر شماست آن چه میسر شود از هدی و سر خود را نتراشید تا هدی به محل خود برسد پس اگر کسی

از شما بیمار باشد یا سرش آزاری داشته باشد پس فدا می دهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۲۹

سه روز روزه یا تصدق برده مسکین هر مسکینی را مدّی یا شش مسکین مسکین را دو مدّ یا گوسفندی می کشد و ظاهراً حصر اعم است از مصدود شدن یا بیمار شدن یا مضطر شدن.

و ظاهر آیه و این حدیث بلکه احادیث صحیحه متکثره این است که هر مضطری اگر هدی رانده باشد هدی خود را می کشد و خلافت که همان هدی کافیت یا هدی دیگر از جهت محل شدن می باید کشت و اگر هدی نرانده باشد یک هدی کافی است پس بیمار نیز هدی خود را می تواند کشت خصوصاً هر گاه رفقا نداشته باشد که بفرستد و اظهر آنست که اگر باشد نیز مخیر است میان کشتن در همین جا یا فرستادن به مکه یا منی و آن چه مشهور است میان اصحاب آنست که اگر منع از دشمن باشد و نتواند به مکه یا عرفات و مشعر رفتن هدیی می کشند و محل می شوند از جمیع محرّمات احرام چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در حدیبیه ممنوع شدند و هدیهها را کشتند و سرها را تراشیدند و برگشتند و اگر منع از مرض باشد هدی خود را می فرستند و اگر خفتی حاصل شود و خود را برساند بحج یا عمره به آن محل می شود و الا صبر می کند تا وقت وعده و در آن وقت محل می شود و همه چیز بر او حلال می شوند مگر زنان تا آن که در سال دیگر خود حج کند و اگر خود بحج نرود و کیل او طواف نساء را

از جهه او بکنند (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه فی المحصور و لم یسق الهدی قال ینسک و یرجع قیل فان لم یجد هدیا قال یصوم) و به چهار ده سند صحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در محصوری که سیاق هدی نکرده باشد حضرت فرمودند که هدیی از جهه محل شدن می کشد و بر می گردد عرض نمودند که اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۰

هدیی بهم نرسد یا بهای هدی را نداشته باشد فرمودند که روزه می گیرد و ظاهرا ممنوع به مرض باشد، و محمولست بر آن که دیگری نرود که هدی را بفرستد.

و تخیر چنانکه بعضی گفته اند اظهر است (و اذا تمتع رجل بالعمرة إلى الحج فحبسه سلطان جائر بمكة فلم يطلق عنه إلى يوم النحر فانّ عليه ان يلحق الناس بجمع ثم ينصرف إلى منى و یرمی و یدبح و یحلق و لا شیء علیه و ان خلّی عنه یوم النحر فهو مصدود عن الحجّ إن كان دخل مكة متمتعا بالعمرة إلى الحجّ فلیطف بالبيت اسبوعا و یسعی اسبوعا و یحلق رأسه و یدبح شاه و ان كان دخل مكة مفرد للحجّ فلیس علیه ذبح و لا شیء علیه) عبارت فقه رضویست و مضمون حدیث موثق کالصحیح فضل بن یونس بلکه عبارت اوست مگر اندک تغییری که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که هر گاه شخصی حج تمتع کند و پادشاه جایری او را حبس کند در مکه معظمه و او را رها ندهند تا روز عید و عبارت فقه تا شب نحر است و این اظهر

است پس به درستی که بر اوست که خود را به مشعر الحرام رساند و با حاج روانه منی شود و بنا بر نسخه حدیث فقیه اول صبح او را رها دهند و به تعجیل تمام خود را برساند تا وقوف اضطراری مشعر را در یابد پس رمی جمره عقبه کند و هدی را بکشد و سر بتراشد و بر او چیزی نیست و اگر در روز نحر او را رها دهند و این عبارت قرینه آنست که جمله اولی: ليله النحر باشد یا آن که مثل فقه بوده باشد که و ان خلی عنه یوم النحر بعد الزوال که اضطراری مشعر را در نیابد، و در صورت اول اضطراری را دریابد یا مثل کافی «یوم النفر» بدل از «یوم النحر»

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۱

باشد یا مثل تهذیب که «یوم الثانی» باشد او مصدود و ممنوعست از حج اگر داخل مکه شده باشد از جهه حج تمتع و چون بحج نرسید می باید عمره مفرده به جا آورد به آن که هفت شوط طواف خانه به جا آورد یا نماز طواف و هفت شوط سعی میان صفا و مروه بکند و سر بتراشد و طواف نسا بکند که علی الاظهر و گوسفندی نیز بکشد از جهه محل شدن بر وجه کمال استحبابا، و اگر داخل شده باشد بقصد حج افراد بر او نیست ذبح گوسفند چون در حج افراد هدی واجب نیست و بر او چیزی نیست از گناه یا حج سال آینده یا عمره تحلل و این اظهر است (و روی رفاعه بن موسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال خرج الحسین صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ مَعْتَمِرًا وَقَدْ سَاقَ بَدَنَهُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى السَّقِيَا فَبَرَسَمَ فَحَلَقَ شَعْرَ رَأْسِهِ وَنَحَرَهَا مَكَانَهُ ثُمَّ أَقْبَلَ حَتَّى جَاء فَضْرَبَ الْبَابَ فَقَالَ عَلِيُّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ابْنِي وَرَبَّ الْكَعْبَةِ افْتَحُوا لَهُ وَكَانُوا قَدْ حَمَّوْا لَهُ الْمَاءَ فَكَبَّهُ عَلَيْهِ فَشَرِبَ ثُمَّ اعْتَمَرَ بَعْدَ) وَبِهِ بَيِّنَاتٌ سَنَدٌ صَحِيحٌ مَنقُولٌ أَنَّ حَضْرَتَ امَامِ جَعْفَرَ صَادِقَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودَنَدَ كِه حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِقَصْدِ عَمْرِهِ بَدْر رَفْتَنَدَ وَشَتْرِي رَا رَا نَدَنَدَ تَا بِه سَقِيَا رَسِيدَنَدَ كِه ظَاهِرًا صَفْرًا بَاشَدَ وَحَضْرَتِ تَب كَرَدَنَدَ پَس سَر تَرَا شِيدَنَدَ وَشَتْر رَا دَر هِمَان جَا نَحْر فَرَمُودَنَدَ وَمَتَوَجِّه خَانِه شَدَنَدَ تَا آن كِه چُون دَر خَانِه رَا زَدَنَدَ حَضْرَتِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ بِه مَكَا شَفِه يَا اِخْبَارِ نَبِيِّ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِه دَانَسْتَنَدَ كِه آن حَضْرَتِ سَتِ وَفَرَمُودَنَدَ كِه بِحَقِّ پَرُورِدْ گَارِ كَعْبِه كِه پَسْر مَنَسْتِ دَر رَا بَكَا شَايِيدِ وَچُون حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ مِي دَانَسْتَنَدَ كِه كُوفْتِ نَاكِ خَوَا هِنْدِ آمَدِ پِيشْتَرِ فَرَمُودَنَدَ كِه آبِي رَا گَرْم كَنَنَدَ وَمَحْتَمَلِ اسْتِ كِه آبِ رَا اَز جِههِ حَضْرَتِ امِيرِ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٨، ص: ٣٣٢

گَرْم كَرْدِه بَاشَنَدَ وَ لِيَكُنْ تَفْكِيكِ ضَمِيرِ مِي شُودِ پَس حَضْرَتِ امِيرِ فَرَمُودَنَدَ كِه آن حَضْرَتِ سَرِ دَر آن آبِ دَاشْتَنَدَ وَ اَز آن آبِ نُو شِيدَنَدَ وَ مَرْتَبِه دِيگَرِ بِه عَمْرِهِ فَرَمُودَنَدَ وَ بِه اَسَانِيدِ مَتَكَثَّرِه كِه چَهْلِ وَ چَهَارِ سَنَدِ صَحِيحِ اسْتِ اَز مَعَاوِيَه بِنِ عِمَارِ مَنقُولِ اسْتِ اَز حَضْرَتِ امَامِ جَعْفَرَ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ كِه حَضْرَتِ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ بِقَصْدِ عَمْرِهِ بِيْرُونِ رَفْتَنَدَ وَ دَر رَا هِ بِيْمَارِ شَدَنَدَ وَ اَيْنِ خَبَرِ بِه حَضْرَتِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ

اللّٰه عليه رسيد و حضرت در مدينه بودند پس چون بطلب آن حضرت بيرون رفتند و در سقيا به آن حضرت رسيدند و آن حضرت بيمار بودند فرمودند كه چه حال دارى فرمودند كه درد سر دارم حضرت شترى طلبيدند و نحر فرمودند و سرش را تراشيدند و او را به مدينه آوردند و بعد از آن كه شفا يافتند متوجه عمره شده به جا آوردند عرض نمودم كه در وقتى كه آن حضرت شفا يافتند حلال شد بر آن حضرت زنان فرمودند كه زنان حلال نمى شوند تا طواف و سعى واقع نشود عرض نمودم كه حضرت سيد المرسلين صلوات اللّٰه عليه كه از حديبيه برگشتند زنان بر ايشان حلال شد با آن كه طواف خانه نكرده بودند حضرت فرمودند كه هر دو مثل يكديگر نيستند حضرت سيد الانبياء صلى اللّٰه عليه و آله مصدود بودند و حضرت سيد الشهداء محصور بودند.

و بحسب ظاهر مخالفت هست ميان اين دو حديث صحيح ممكن است كه در دو وقت بوده باشد يا آن كه حضرت امير بحسب ظاهر نفرموده باشند به آن كه به طى الارض فرموده باشند و آن حضرت را برگرداننده باشند و به طى الارض آمده باشند يا به باطن رفته باشند و اول اظهر است و احتمال اشتباه يكي از راويين نيز محتمل است و اللّٰه تعالى يعلم

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۳۳

(و المحصور لا تحلّ له النساء حتى يطوف بالبيت و يسعى بين الصّيفا و المروه) عبارت صحيحه معاويه بن عمار است كه الحال گذشت كه آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند كه زنان بر ممنوع به مرض حلال نمى شوند تا خود طواف

به جا بیاورد و سعی میان صفا و مروه کند بخلاف مصدود

[اگر در حج قران محصور شود]

(و القارن اذا احصر و قد اشترط فقال فحلنی حیث حبستنی فلا یبعث بهدیه و لا یتتمّع من قابل و لکن یدخل فی مثل ما خرج منه) و قارن هر گاه ممنوع شود به مرض و شرط کرده باشد در احرام که خداوندا مرا حلال کن در هر جا که محبوس سازی پس اگر این شرط را کرده باشد لازم نیست که هدیه را بفرستد و سال دیگر حج تمتع نمی کند بلکه داخل می شود در مثل آن چه از آن بیرون آمده است یعنی قضا می کند بعنوان قران.

و به سعی و شش سند صحیح از محمد بن مسلم و رفاعه منقول است از حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیهما که فرمودند که هر گاه قارن محصور شود و شرط کرده باشد به عبارت سابقه فرمودند که هدیه خود را می فرستد عرض نمودیم که آیا سال آینده حج تمتع می کند فرمودند که نه و لیکن داخل می شود در قرانی که از آنجا بیرون آمده است. بدان که عبارت این حدیث را شیخ کلینی و شیخ طوسی رضی الله عنهما چنین روایت کرده اند و این روایت موافق است با احادیث بسیار و ظاهر آنست که صدوق نیز همین روایت را نقل کرده باشد و نساخ نسخه صدوق را «قال یبعث» را «فلا یبعث» نوشته باشند با آن که صدوق نیز در اول باب ذکر کرد که هدیه با هدیه خود بفرستد و اکتفا به یک هدیه نکرد بلکه با هدیه سیاق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۴

هدیه تحلیل را جمع کرد

پس البته غلط از نساخ شده است (و سال حمزه بن حمران ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الّذی يقول حلّنی حیث حبستنی فقال هو حلّ حیث حبسه الله عزّ و جلّ قال أ و لم یقل و لا یسقط الاشرط عنه الحجّ من قابل) و منقول است در صحیح از ابن ابی عمیر از حمزه که توثیق ندارد و لیکن کتابش معتمد طایفه بوده است با آن که صحت از ابن ابی عمیر کافی است که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که در احرام شرط کند و بگوید که خداوندا مرا محل گردان هر جا که مرا حبس کنی؟ حضرت فرمودند که او محل می شود هر جا که حق سبحانه و تعالی او را محبوس گرداند خواه شرط کرده باشد یا نه که گفتن محض تعبد است و این شرط کردن نیز ساقط نمی گرداند از او حج در سال آینده را زیرا که اگر واجبست حج بر او قرار گرفته است سال دیگر واجبست با بقاء استطاعت اگر در سال اول باشد و مطلقا اگر مستقر باشد در ذمه اش و اگر واجب نباشد و مستحب باشد هر سال حج مطلوب است و چنین نیست که شروع در حج که سبب اتمام می شود واجب می شود اتمام آن اگر ممنوع باشد به دشمن یا مرض واجب باشد کردن بلکه مستحب است و در حسن کالصحیح منقولست از زراره که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که محرم محل می شود هر جا که حق سبحانه و تعالی او را محبوس کند خواه شرط کند یا نکند.

در صحیح از ابو بصیر لیث منقولست به دوازده سند که گفت سؤال کردم از آن حضرت صلوات الله علیه از شخصی که شرط کند در حج که حق سبحانه و تعالی او را محل کند هر جا که محبوس سازد آیا بر او لازمست که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۵

سال آینده حج کند فرمودند بلی و در احادیث بسیار وارد شده است که حج می کند. در سال آینده یعنی شرط کردن سبب سقوط حج واجب نمی شود چنانکه در صحیح ذریح منقولست که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر شرط کرده باشد بر او واجب نیست که حج کند یعنی اگر حج سنتی باشد اهتمام بسیار نیست در حج سال آینده اگر شرط کرده باشد و اگر نکرده باشد. مستحب مؤکد است که سال دیگر حج به جا آورد و الله تعالی یعلم و در صحیح به اسانید بسیار از بزنتی منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه از محرمی که ساق پای او بشکند چه چیز بر او حلال است و چه چیز بر او حرام است حضرت فرمودند که محل می شود از همه چیز، عرض نمودم که بر او حلال می شوند زنان و جامهای دوخته و بوی خوش حضرت فرمودند که بلی از جمیع آن چه بر محرم حرام است پس فرمودند که نشنیده قول حضرت صادق صلوات الله علیه را که محل کن مرا هر جا که محبوس سازی مرا از جهت قضا و قدری که بر من مقدر ساخته.

عرض نمودم که حق سبحانه و تعالی ترا بزرگ گرداناد چه می فرماید در حج؟ حضرت فرمودند که

ناچار است که سال دیگر حج کند عرض نمودم که بفرمایید که محصور و مصادود هر دو مساویند فرمودند که نه عرض نمودم که بفرمایید که در آن سالی که کفار منع کردند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را حضرت عمره را قضا کردند؟ حضرت فرمودند که قضا نکردند و لیکن سال دیگر عمره به جا آوردند. و ظاهرا وجهش آنست که وقتی ندارد عمره یا حج که قضا شود اگر چه واجب باشند بلکه همیشه اداست هر چند به سبب تاخیر مستحق عقوبت الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۶

شوند.

و در صحیح از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه شخصی محصور شود هدی خود را بفرستد و چون خفتی در خود بیابد پس اگر گمان داشته باشد که خود را می تواند رسانید برود به مکه پس اگر به مکه رسد پیش از آن که هدیش را نحر کرده باشد بر احرام خود بماند تا از مناسک همه فارغ شود و هدیش را نحر کند جایز است بر او چیزی نیست، و اگر وقتی برسد که هدیش را کشته باشند لازم است که سال دیگر حج یا عمره به جا آورد عرض نمودم که اگر با احرام بمیرد پیش از آن که به مکه رسد حضرت فرمودند که اگر این حجش اسلام باشد و حج واجب خود را نکرده باشد به نیابت او حج و عمره می کنند زیرا که در ذمه اش قرار گرفته است.

پس ظاهر شد که هر جا که واقع شده است که سال دیگر حج کند وقتی است که این منع در حج

اسلام او واقع شده باشد یا بر سبیل استحباب است و هر جا که در سال دیگر هدی را بفرستند به آن که در آن سال نرسد خلاف است که در وقت فرستادن اگر در آن حوالی باشد، و اگر دور باشد وعده می دهد که در فلان روز هدی مرا اشعار یا تقلید کنید و از آن وقت که می فرستد یا اشعار و تقلید می کند اولی این است که تا وقت وعده محل شدن در حکم محرم باشد خصوصاً از زنان و آیا این امساک واجبست یا مستحب خلافت چون بلفظ امر واقع شده است.

در صحیحہ عالی السنند معاویہ بن عمار منقول است کہ حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ ہر گاہ وعده کردہ باشد کہ در روز عید مثلاً ہدی بخرند و از جہہ او بکشند و در واقع او محل شود و در آنجا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۷

ہدی نخرند، حضرت فرمودند کہ سال دیگر ہدی بفرستد. و خود در خانہ خود امساک کند از جماع یا مطلق محرمات احرام.

و در موثقہ کالصحیحہ زرارہ منقولست کہ حضرت امام محمد باقر صلوات اللہ علیہ فرمودند کہ ہر گاہ محصور زری بفرستد کہ از جہہ او ہدیی بخرند بکشند و در روز عید کہ وعده باشد او محل شود و با زنان جماع کند و بعد از آن ظاہر شود کہ ہدی را نخریدہ اند و نکشتہ اند در سال دیگر بفرستد و بر او چیزی نیست بہ سبب جماع و لیکن در این سال کہ ہدی بفرستد خود را از زنان نگاہدارد تا روز کشتن ہدی پس چون معلوم نیست کہ بر سبیل وجوبست

یا ندب احوط آنست که ترک نکند امساک را و اخبار بسیار وارد شده است در بعث هدی بلکه نیست حدیثی که در آن نباشد فرستادن هدی پس اظهر آنست که از قلم نساخ زیاد شده است کلمه و اللّٰه تعالیٰ يعلم

باب الزّجل یبعث بالهدی و یقیم فی اهله

(روی عن معاویه بن عمّار قال قال ابّا عبد اللّٰه صلوات اللّٰه علیه عن الزّجل یبعث بالهدی تطوّعا و لیس بواجب فقال یواعد اصحابه یوما فیقلّمونه فاذا کان تلك السّاعه اجتنب ما تجتنبه المحرم إلی یوم النّحر فاذا کان یوم النّحر اجزا عنه فانّ رسول اللّٰه صلّی اللّٰه علیه و اله حین صدّه المشرکون یوم الحدیبیّه نحر و احلّ و رجع إلی المدینه) این بابی است در شخصی که هدیی بفرستد و خود در خانه بماند به بیست و هشت سند صحیح منقولست از معاویه که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیه سؤال کردم از شخصی که هدیی بفرستد مستحبا که بر او واجب نباشد بنذر یا شبه نذر حضرت فرمودند که وعده می کند با اصحاب خود رو زیرا که در آن روز احرام گیرید هدی مرا در کردنش ریسمانی یا کفشی بیاویزید و چون آن ساعت شود اجتناب کند از هر چه محرم از آن اجتناب می کند تا روز عید پس چون روز نحر می شود اعم از روز عید در حج یا غیر آن در عمره از او مجزی است به درستی که حضرت سید المرسلین صلّی اللّٰه علیه و آله چون کفار قریش منع کردند آن حضرت را در روزی که آن حضرت در حدیبیه تشریف داشتند و کفار جمیع را به آن جا فرستادند تا عاقبت

صلح واقع شد که حضرت در آن سال برگردند و سال دیگر کفار قریش از مکه بیرون روند و آن حضرت داخل شوند و سه روز بیشتر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۳۹

نباشند، پس حضرت شتران هدی را نحر فرمودند و محل شدند و رجوع فرمودند به مدینه مشرفه.

و وجه تعلیل آنست که حضرت هدی را در غیر محل خود نحر فرمودند و داخل مکه نشدند و ثواب حج را یافتند به نیت پس کسانی را که مقدور نباشد آمدن از جاهای دور با آن که هدی خود را بفرستند که در آنجا کشته شود بطریق اولی ثواب حج خواهند داشت و چون این تعلیل غرابتی داشت کلینی ذکر نکرده است و لیکن موسی بن قاسم در کتاب خود ذکر کرده است و امثال این تعلیلات از جهه عامه می فرمودند یا جمعی که همیشه با عامه بحث داشتند مثل معاویه بن عمار حتی آن که پدرش از فضلاء محدثین عامه است بحسب ظاهر و خواهد آمد چیزی چند که دلالت بر تشیع او کند (و قال الصادق صلوات الله علیه ما یمنع احدکم من ان یحج کل سنه فقیل له لا یبلغ ذلک أموالنا فقال اما یقدر احدکم اذا خرج اخوه ان یبعث معه بثمان اضحیه و یامرہ ان یتطوف عنہ اسبوعا بالبیث و یدبح عنہ فاذا کان یوم عرفہ لبس ثیابه و تہیّا و اتی المسجد فلا یزال فی الدعاء حتی تغرب الشمس) و منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که چه چیز مانع است هر یک از شما را که هر سال حج کنید؟ عرض نمودند که مال ما باین نمی رسد فرمودند که آیا

قادر نیست هر یک از شما که چون برادر مؤمن شما بحج رود بهای قربانی به او دهد و التماس کند از او که هفت شوط طواف از جبهه او بکند و هدیه‌ای که از جبهه او خریده است به نیابت او بکشد و چون روز عرفه شود جامه‌های خود را به پوشد و مهیا شود به آن که بر شکل محرمان باشد یا زینت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۰

کند یا جامه‌های زیر را به پوشد و بمسجد رود و مشغول دعا شود تا غروب شمس که شام باشد.

و به دوازده سند صحیح منقولست از حلبی که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که هدیه خود را بفرستد با جمعی که هدیه را می رانند و وعده کند با ایشان که شما در فلان روز که هدیه‌های خود را تقلید می کنید و احرام می گیرید این هدیه را نیز در گردنش چیزی بیاویزید حضرت فرمودند که هر گاه چنین کند بر او حرام می شود آن چه بر محرّم حرامست. در آن روزی که با ایشان وعده کرده است تا آن که هدیه به محلّش برسد.

عرض نمودم که بفرمایید که اگر بر خلاف وعده واقع شود و ایشان دیرتر به میقات رسند و او خواهد که در روز وعده محل شود حضرت فرمودند که بر او حرجی نیست هر گاه در روز وعده محل شود و قریب باین است. صحیحه کنانی علی الظاهر و یا کالصحیحه علی المشهور.

و به بیست و پنج سند صحیح منقولست از هارون بن خارجه که برادرم شتری فرستاد و به آن شخصی که شتر را داد التماس

نمود که در فلان روز اشعار و تقلید کند پس من به او گفتم که می باید که جامه دوخته نبوشی پس مرا فرستاد به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و آن حضرت از کوفه به کربلای معلی رفته بودند پس به خدمت حضرت رفتم عرض نمودم که برادرش چنین کرده است و ترک جامه نمی تواند کرد از جهت زیاد که والی کوفه است و این عمل از شعار شیعیان است حضرت فرمودند که جامه های خود را به پوشد و در روز عید گاوی بکشد به کفاره پوشیدن جامه.

و به دوازده سند صحیح منقولست از عبد الله بن سنان که آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۱

فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و عبد الله بن عباس هدی خود را از مدینه می فرستادند و خود برهنه می شدند و از هر جا که می بودند وعده می کردند با اصحاب خود که اشعار و تقلید کنند در روزی معین و از آن روز وعده تا روز عید خود را نگاه می داشتند از آن چه محرم خود را از آن نگاه می دارد و اجتناب می نمودند از آن چه محرم اجتناب می نماید مگر از تلبیه که نمی گوید آن را مگر کسی که حج یا عمره کند و احادیث دیگر باین مضامین وارد است به این ها اکتفا شد

باب نوادر الحج

[زیاد بودن مسائل حج]

(روی عن بکیر بن اعین عن اخیه زرارہ قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه جعلنی الله فداک أسألك فی الحج منذ اربعین عاما فتفتینی فقال یا زرارہ بیت یحج قبل ادم بألفی عام ترید ان تفنی مسائله فی اربعین عاما) این بابی است در احادیث شاذه حج: مرویست

در حسن کالصحیح از زراره که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که فدای تو گردم از چهل سال تا حال از تو سؤال می کنم از مسایل حج و شما جواب می فرمایید حضرت فرمودند که ای زراره خانه را که پیش از آدم بدو هزار سال حج می کردند می خواهی مسایل او را تمام کنی در چهل سال و به جای تفتی تفتی خوانده اند یعنی می خواهی که فتوی دهند مسایل او را به تو در چهل سال چون به مرور ایام حوادث بهم می رسد و به سبب آن احکام متجدد می شود و ممکن است که مطایبه باشد

[رود خانه های حرم روان می شود به بیرون حرم]

(و قال الصادق صلوات الله علیه أودیه الحرم تسیل فی الحللّ و أودیه الحللّ لا تسیل فی الحرم) و در موثق از عبد الله ابن عیسی هاشمی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که رود خانهای حرم روان می شود به بیرون حرم ورود خانهای حل سیلان نمی کند به حرم یعنی حق سبحانه و تعالی حرم را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۳

بلند آفریده است و ظاهرا کنایه است از آن که علوم و کمالات از حرم اعظم الهی که رسول خدا و ائمه طاهرینند صلوات الله علیهم روانست. به جانب عالمیان و بر عکس نیست و هرگز ایشان نزد کسی تعلم نگرفته اند.

چنانکه متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که فرمودند که علوم اهل بیت من همه حکمت است یعنی علوم لدنی است و از جانب حق سبحانه و تعالی است و ایشان اعلمند از همه کس در صغر و کبر:

از ایشان یاد گیرید و تعلیم ایشان مکنید و با

آن که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از پدرش که به اتفاق عالمیان اعلم اهل ارض بودند و تعلم کرده بود از جهت مصلحتی که عامه اعتبار می کردند علو استاد را و حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه را تابعی می گفتند چون به شرف صحبت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نرسیده بود و از جابر که باین شرف فایز شده بود بیشتر روایت می کردند از این جهت آن حضرت گاهی به نزد جابر می رفتند و از جابر سؤالها می فرمودند و جابر می گفت که من داخل نمی شوم در نهی رسول الله صلی الله علیه و آله که فرموده است که شما تعلیم اهل بیت من مکنید و از ایشان تعلم کنید حضرت می فرمودند که حدیث را من بر تو می خوانم تو بشنو و بگو حق است و چون بر جابر می خواندند او قسم یاد می کرد که و الله که من از حضرت چنین شنیده ام و همین معنی سبب این شد که سنّیان و علمای ایشان از آن حضرت احادیث بسیار روایت کرده اند.

و از ابو نعیم حافظ نقل کرده اند که شافعی در اوایل سن به نزد مالک آمد در اواخر سن مالک، و اعتبار عظیم داشت در مدینه مشرفه، و در شبی که داخل مدینه شد موطأ مالک را تمام مطالعه کرد و مالک بر کرسی می نشست و القاء مسایل بتلامذه می نمود که کدام یک بهتر جواب می دهند، و شافعی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۴

نزد مرد پیری نشسته بود هر چه مالک می پرسید شافعی به آن مرد می گفت هم چنین جواب بگو تا چند مسأله را که چنین جواب گفت مالک گفت تو

هرگز چنین نبودی بگو از که شنیده او گفت از این پسر مالک خوب متوجه او شد و تعریف شافعی را شنیده بود رو به او کرد که تو شافعی نیستی گفت هستم مالک از کرسی به زیر آمد و شافعی را در بغل گرفت و با خود به خانه برد و گفت به او که اولاً- بگو که این مسائل را من احداث کرده ام تو از که شنیده گفت که از موطأ دیشب همه را مطالعه کردم، دیگر گفت به یک شب فاضل نمی توان شد بگو تلمذ پیش که کردی هر کسرا که نام برد مالک گفت او سهل است تا آن که آخر گفت عمده درسهای من نزد تلامذه و اصحاب جعفر بن محمد الصادق (ع) بود مالک گفت مرا خلاص کردی اول بگو من نیز هر چه یافتم از برکت صحبت آن حضرت یافتم.

و مالک کتابی دارد جدا که از حضرت صادق روایت کرده است علمای ما آن کتاب را روایت کرده اند از آن جمله ابن ابی عمیر نزد مالک خواند آن کتاب را، و صدوق در امالی و غیر آن نقل کرده است این اخبار را و از این جهت است که عامه و خاصه هم از ابن ابی عمیر روایت کرده اند و جا حظ در کتبش از او روایت کرده است و گفته است اگر چه او را افضی است اما اصدق الناس است.

و قانون اجلاء محدثین ما رضی الله عنهم این بود که اگر از طرق ائمه هدی صلوات الله علیهم حدیثی صحیح بود به این معنی که خود از ائمه هدی شنیده بودند یا نزد ایشان متواتر بود

و همان حدیث را مالک بن انس یا انس بن مالک یا ابو هریره و امثال ایشان روایت کرده بودند از جهت تالیف قلوب عامه و از جهت تقیه و از جهت الزام ایشان از ایشان روایت می کردند و بسیار بود که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۵

کتب عامه را درس می گفتند و باین وسیله بسیاری از سنن شیعیه می شدند، و جمعی از اصحاب رجال که اینها را نمی فهمیدند جرح امثال این اجلا کردند.

و از آن جمله محمد بن عبد الله بن مطلب شیبانی که در طلب حدیث در جمیع بلاد مسافرت کرد و احادیث اهل بیت را از همه جا می شنید و از جمله آثار اوست صحیفه کامله که محدثین خراسان داشتند و در عراق نبود و بزرگان علمای ما مثل شیخ مفید و حسین بن عبید الله و ابن عبدون و غیرهم از او روایت کرده اند و غنیمت می دانستند وجود او را که احادیث بسیار جمع کرده بود و امثال ابن غضائری جرح او کردند از آن جمله ابن غضائری ذکر کرده است که ابو المفضل وضاع حدیثست و احادیث غیر معروف بسیار روایت می کند که در کتب عراقین نیست و من کتبش را دیدم و در آنجا اسانید بود و متون نبود و متون بود و اسانید نبود.

و رأی من آنست که عمل نکنید به حدیثی که او روایت کرده باشد و بس نیکو تفکر کن که این شیخ چه گفته است اولاً معنی ندارد که شخصی سند فقط را در کتاب نقل کند مگر وقتی که اولاً حدیث را به سندی ذکر کند و بعد از آن سندی دیگر ذکر می کند و در

آخر از جهه اختصار مثله «مماثلة ظ» می گویند و متفقند محدثین که در چنین حدیثی لازم نیست که مماثلت من جمیع الوجوه باشد بلکه من حیث المعنی کافی است، و متون بدون اسانید یا از آن جهه است که آن حدیث در نهایت اشتهار بوده است مثل حدیث «انما الاعمال بالنیات» و حدیث «لقد کثرت علیّ الکذّابه» و امثال اینها یا دغدغه در سند دارد و حدیث را مرسل از جهه تأیید یا حصول تواتر نقل می کنند چون احادیث بسیار وارد شده است که اگر از ما حدیثی به شما رسد و شما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۶

نفهمید نفی آن مکنید و اگر چه سندش صحیح نباشد چون ممکن است که ما گفته باشیم و ردّ بر ما ردّ بر خداست و رسول است بلکه اگر یقین دانیم فسق او را نفی نمی توان کرد و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر فاسقی خبری بیاورد شما ثبت کنید و عمل مکنید تا ظاهر شود صدق و کذب آن نفرموده که بگوئید دروغست یا موضوع است و بغیر از حق سبحانه و تعالی که می داند راست و دروغ کسی را پس معقول است به امثال این وجوه بزرگی را که نظیرش در عالم نیست نفی کنند و وضاع حدیثش گویند؟! امید که حق سبحانه و تعالی بر ما و ایشان نگیرد امثال این اغلاط در اجتهاد را مثلاً خود شنیدم از بعضی از مشایخ که می فرمودند که عجب از محدثین ما که امثال این حدیث را در کتب نقل کرده اند چه مطلب بر این مترتب می شود که حرم بلند باشد و سیل از بیرون داخل نمی شود:

این شکسته عرض نمود که در حدیث صحیحی از عبد الله بن سنان وارد است که حق سبحانه و تعالی را سه حرمت که حرمت آنها را اعظم از همه کرده است.

یکی کتاب الله است که جامع علوم و حکم انوار الهی است، و دویم کعبه معظمه است که قبله عالمیانست و نمازی مقبول و صحیح نیست.

بدون توجه به آن.

و سیم عترت پیغمبر شماست صلی الله علیه و آله، و در اینجا ممکن است که مراد از حدیث معنی سیم باشد تحسین بسیار کرد و توبه کرد که دیگر رد حدیث نکند. مجملا هیچ حدیثی را رد نمی باید کرد و امثال این اخبار ممکن است که از ائمه هدی صادر شده باشد و بر تقدیر صدور ممکن است که مطلب ارتفاع حرم باشد بر حل بحسب صورت چنانکه بحسب معنی رفعت دارد بر آسمانها و ممکن است که ظاهر این باشد و کنایه معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۷

سابق مراد باشد پس فی الحقیقه باین می گردد که ما نمی دانیم وقوع و لا وقوع را و نه مراد ایشان را و الله تعالی يعلم

[اقرار ابو حنیفه به علم امام صادق ع]

(و روی عن ابی حنیفه التّعمان بن ثابت أنّه قال لو لا - جعفر بن محمّد ما علم النّاس مناسک حجّهم) و منقولست از ابو حنیفه مشهور که او می گفت که اگر نه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بود مردمان احکام عبادات حج خود نمی دانستند و همه می دانستند که ایشان اعلمند و لیکن حب جاه و اعتبارات نمی گذاشت که متابعت حق کنند.

و دمیری در کتاب حیاة الحیوان ذکر کرده است که ابو حنیفه حاضر شد در مجلس حضرت و حضرت از او

مسائل بسیار پرسید و او ندانست از آن جمله خبریست که صدوق بطرق متکثره از طرق علماء عامه روایت کرده است از ابن ابی لیلی قاضی کوفه که گفت داخل شدم با نعمان بن ثابت بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه پس حضرت فرمودند که این کیست که با تست گفتم فدای تو کردم شخصی است از اهل کوفه که صاحب رای و فکر است او را نعمان می گویند حضرت فرمودند که آن شخصی است که احکام الهی را برای و عقل خود قیاس می کند؟ گفتم بلی حضرت فرمودند که ای نعمان آیا می دانی که حق سبحانه و تعالی در سر تو چند آب مقرر ساخته است یکی را تلخ کرده است و یکی را شیرین و یکی شور و یکی بدمزه چرا چنین کرده است؟ گفت نمی دانم حضرت فرمودند که هر گاه حکمت سر خود را ندانی حکمت الهی را در احکام او چون خواهی دانست پس فرمودند که کدام کلمه است که اولش کفر است و آخرش ایمان گفت نمی دانم ابن ابی لیلی گفت فدای تو کردم بیان فرما حضرت فرمودند که پدرم خبر دادن از پدرش از پدرش از پدرش که حضرت سید المرسلین صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۸

علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی چشمهای فرزند آدم را بر دو پیه مقرر فرموده است و آب چشم را شور گردانیده است تا پیه گداخته نشود و فاسد نشود و فایده دیگر آن که هر چه در چشم افتد آن را بگدازد و بیرون آید و آب گوش را تلخ آفریده است تا حفظ کند مغز سر

را از جانوران چون به بوی مغز سر از گوش داخل دماغ می شوند و تلخی آب گوش ایشان را مانع است از رفتن به گوش، و آب بینی را سرد آفریده است تا به استنشاق هوا سرد شود و به دماغ رسد و اگر چنین نباشد مغز سر گداخته می شود، و آب دهن را شیرین کرده است تا لذت طعام و شراب را بیابد و به سبب آن به گلو فرو رود، و اما کلمه که اولش کفر است و آخرش ایمان کلمه لا اله الا الله است و دور نیست که اشاره باین باشد که تا مذاهب باطل را نگذاری بمذهب حق نمی رسی.

پس حضرت فرمودند که این نعمان زنهار که قیاس مکن به درستی که پدرم از پدرانش از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده است که هر که چیزی از دین را قیاس کند برأی خود حق سبحانه و تعالی او را با شیطان در جهنم در آورد چون اول کسی که قیاس کرد شیطان بود که گفت مرا از آتش خلق کرده و آدم را از گل و آتش اشرفست از گل پس چیزی که از آتش مخلوق شده باشد می باید که بهتر باشد از چیزی که از گل مخلوق شده است و نظر نکرد نفس ناطقه انسانی را که حق سبحانه و تعالی او را از نور آفریده است و شرف نور را بر نار ندانست پس زنهار که قیاس مکن که دین الهی دانسته نمی شود برأی و قیاس دیگر فرمودند که قتل اعظم است یا زنا نعمان گفت قتل نفس حضرت فرمودند که حق سبحانه و

تعالی قتل نفس را بدو شاهد مقرر گردانیده است و در زنان چهار گواه می باید.

دیگر فرمودند نماز اعظم است یا روزه گفت نماز گفت چرا حیاض

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۴۹

قضا نمی کند نماز را و قضا می کند روزه را پس چگونه قیاس توان کرد از خدا بترس و قیاس مکن دیگر فرمودند که بول نجس تر است یا منی گفت بول حضرت فرمودند که چرا از منی غسل می کنند و از بول غسل نمی کنند.

و مسایل بسیار از این باب فرمودند و مبالغه فرمودند که قیاس مکن و از خدا بترس

[حمل آب بر شتر]

(و ذکر الماء عند الصّیّ اذق فی طریق مکّه و ثقله فقال الماء لا یثقل الا ان ینفرد به الجمل فلا یكون علیه غیر الماء) و منقولست در قوی که مذکور شد نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که برداشتن آب بر شتر دشوار است در راه مکه معظمه حضرت فرمودند که آب سنگین نیست بر شتر مگر آن که همین آب را بر شتر بار کنند که آن سبب سنگینی می شود می باید که بسیار بار یک شتر نکنند اما آن که آب سنگین نیست از جهت آنست که در ابتدا که آب بار می کنند شتر سیراب شده از آب و قوت دارد و هر چند که قوتش کم می شود آب نیز کم می شود بخلاف آن که همه آب بار کنند که از قبیل آهن و فولاد است که سنگین بار است

[کراهه حمل بر شتر جلاله]

(و کان علیّ صلوات الله علیه یکره الحجّ و العمره علی الابل الجلاله) و منقول است در موثق از اسحاق بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کراهت داشتند از حج و عمره بر شترانی که محض عذر آدمی بخورند که اگر گاهگاهی عذر خورند ضرر ندارد و آن را جلاله نمی گویند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۰

[ملائکه متاع حجاج را می خرنند]

(و قال جعفر بن محمّد الصّادق صلوات الله علیه اذا کان ایّام الموسم بعث الله تبارک و تعالی ملائکه فی صور الادمیین یشترون متاع الحاجّ و التجار قیل ما یصنعون به قال یلقونه فی البحر) و در قوی منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون ایّام حج می شود حق سبحانه و تعالی فرشته چند را می فرستد بصورت آدمیان که متاع حاجیان و سوداگران را می خرنند عرض نمودند که فرشتگان که پوشش ندارند متاع را چه می کنند حضرت فرمودند که در دریا می اندازند ممکن است که مراد این باشد که اگر آدمیان نخرنند. و یا در دریا می اندازند اگر کسی نباشد یا مصلحت نباشد که به او دهند و هر دو محض فرض باشد. چنانکه این مجاز شایع است یا حقیقت مراد باشد و خرنند و اندازند و اسراف نباشد چنانکه حق سبحانه و تعالی هر

روز چندین هزار نفس را بی جان می کند و ظلم نیست.

[حضور امام زمان در مراسم حج هر سال]

(و روی عن محمد بن عثمان العمری «رض» انه قال و الله ان صاحب هذا الامر ليحضر الموسم كل سنة يرى الناس و يعرفهم و لا يعرفونه) و به اسانید صحیحہ منقولست از عمری کہ حق سبحانہ و تعالی از او خوشنود باد کہ گفت و الله کہ صاحب این امر امامت الحال در هر موسمی حاضر می شود او مردمان را می بیند و ایشان را می شناسد و مردم او را می بینند و لیکن نمی شناسند و آن در وقت غیبت صغری بسیار بود کہ مردمان از آن حضرت صلوات الله علیه معجزات می دیدند و بر دستهای و کلاء معجزات از بابت عادت بود و مقرر بود کہ هر کہ

مطلبی داشته باشد به و کلاء عرض کند و و کلاء به آن حضرت عرض می نمودند و جوابها را اکثر اوقات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۱

با معجزات می فرمودند و از آن جمله سؤال علی بن بابویه بود که سؤال کرد در دست علی بن جعفر بن اسود یعنی عرضه نوشت و به علی داد که به حسین بن روح دهد که نایب سیم بود بعد از محمد بن عثمان که او از حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه استدعا نماید که حضرت دعا کند که حق سبحانه و تعالی او را فرزندی کرامت کند پس حضرت به علی بن بابویه بخط مبارک خود نوشتند که دعا کردیم و عن قریب حق سبحانه و تعالی روزی خواهد فرمود دو پسر کثیر الخیر پس علی را حق سبحانه و تعالی دو پسر داد یکی صدوق که او از حیثیت تصانیف بسیار بخلق رسید و قریب به سیصد تصنیف کرد که الحال که اکثرش تلف شده است و بسیاری هست که انتفاع مؤمنان از آنها بسیار است و حسین را فرزندان بسیار کرامت کرد که اکثر محدث بوده اند و عالمی از ایشان اخذ حدیث می کردند و شیخ منتجب الدین در رجالش و ابن شهر آشوب نیز بسیاری از ایشان را یاد کردند و جمعی که در غیبت صغری آن حضرت را با معجزات دیده اند بسیارند رجوع به کافی و کمال الدین و بصائر الدرجات و غیر اینها از کتب کنند که مقام گنجایش بیش از این ندارد.

(و روی عن عبد الله بن جعفر الحمیری أنه قال سألت محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه فقلت له رأیت صاحب الامر فقال نعم و

آخر عهدی به عند بیت الله الحرام و هو يقول اللهم أنجز لی ما وعدتني قال محمد بن عثمان رضی الله عنه و ارضاه و رایته صلوات الله علیه متعلقاً بأستار الكعبه فی المستجار و هو يقول اللهم انتقم لی من اعدائك) و به اسانید صحیحه منقولست که حمیری گفت سؤال کردم از محمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۲

عمری که خدای تعالی از او خوشنود باد و عرض نمودم به او که آیا صاحب این امر امامت را دیده گفت بلی و آخر مرتبه که دیدم او را نزد بیت الله الحرام بود و می گفت که خداوندا وفا کن به زودی آن چه مرا وعده کرده: عالم را پر از عدل و داد کنم بعد از آن که پر از ظلم جور شده باشد، باز عمری که خدا از او راضی باد او را خوشنود کند گفت که آن حضرت را صلوات الله علیه دیدم که دست بر جامه کعبه زده بود و در مستجار که محاذی در کعبه است از پشت و می گفت که خداوندا انتقام مرا بگیر از دشمنانت.

[نماز برای رسیدن طلب]

(و روی عن داود الرقی قال دخلت علی ابی عبد الله صلوات الله علیه ولی علی رجل مال قد خفت تواه فشکوت ذلک الیه فقال لی اذا صرت بمکه فطف عن عبد المطلب طوافا و صلّ عنه رکعتین و طف عن ابی طالب طوافا و صلّ عنه رکعتین و طف عن عبد الله طوافا و صلّ عنه رکعتین و طف عن آمنه طوافا و صلّ عنها رکعتین و طف عن فاطمه بنت اسد طوافا و صلّ عنها رکعتین ثم ادع الله عزّ و جلّ ان

یردّ علیک مالک قال ففعلت ذلك ثم خرجت من باب الصّیفا فاذا غریمی واقف یقول یا داود حبستنی تعال فاقبض مالک) و کالصحیح منقولست از داود بغدادی که گفت داخل شدم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و مالی از شخصی طلب داشتم و خوف داشتم که ندهد شکایت به آن حضرت کردم حضرت فرمودند که چون به مکه معظمه رسی یک طواف که هفت شوط باشد به نیابت عبدالمطلب رضی الله عنه بکن و از جهه او به نیابت او دو رکعت نماز طواف بکن و به نیابت ابو طالب طواف و نماز طواف به جا آور و به نیابت عبد الله پدر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله یک طواف بکن و نماز به جا آور و از جهه آمنه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۳

مادر آن حضرت طواف و نماز طواف بکن و از جهه فاطمه بنت اسد مادر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه طواف کن و دو رکعت نماز به جا آور پس از حق سبحانه و تعالی طلب کن که مالت را به تو ردّ کند.

داود می گوید که آن چه آن حضرت فرموده اند بود به جا آوردم و از مسجد الحرام بیرون آمدم از دری که محاذی صفاست دیدم که قرض دارم ایستاده است و می گوید که ای داود بیا و مالت را بگیر.

و این حدیث دلالت می کند بر آن که این جماعت مشرک نبوده اند و جمعی که پیش از بعثت آن حضرت از دنیا رفته اند و بر دین حضرت ابراهیم علیه السلام بوده اند مثل عبدالمطلب و عبد الله و آمنه و در فاطمه

بنت اسد سخنی نیست میان خاصه و عامه که بسیار عظیم الشان است و از اعظم مهاجرات است پیاده هجرت نمود از مکه معظمه به مدینه مشرفه و حضرت سید المرسلین او را مادر می خواندند چون تربیت آن حضرت کرده بود و در وفات او حضرت پیراهن خود را کفن او فرمودند تا در روز قیامت برهنه محشور نشود و خود در قبر او خوابیدند تا ضغظه و عذاب قبر نبیند و تلقین او فرمودند به ابنک ابنک و فرمودند که من خبر دادم او را که در روز قیامت همه کس برهنه محشور خواهند شد او به گریه و زاری در آمد که واضیحتاه که عورت باز باشد من ضامن شدم که او برهنه محشور نشود بنا بر این پیراهن خود را کفن او کردم، و من روزی حکایت کردم که پیش از بعثت شبانی می کردم و همه پیغمبران شبانی کرده اند بسیار بود که گوسفندان از چرا باز می ایستادند و بعد از ساعتی چرا می کردند بعد از بعثت از جبرئیل سؤال کردم که سبیش چیست جبرئیل گفت که چون ضغظه و فشارش قبر می شود وقتی که میت را در قبر می گذارند و میت فریادی می کند که هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۴

حیوانی از دهشت آن از چرا باز می ایستند ساعتی، و بحسب حکمت الهی هر که مکلف است این صدا را نمی شنود تا ایمان به الجاء نباشد، فاطمه گفت وا ضعفاه کجا تاب آن دارم و گریست من ضامن او شدم که عذاب قبر نه بیند از این جهت در قبر او خوابیدم و چون او را در قبر گذاشتم منکر و نکیر از

او سؤال کردند که پروردگار تو کیست گفت خداوند عالمیان و از او پرسیدند که پیغمبر تو کیست گفت، و چون پرسیدند که امام تو کیست مضطرب شد گفتم که پسر تست پسر تست پس او گفت. و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در زمان آن حضرت نیز امام بود و بر خواص لازم بود دانستن و فاطمه در روز ولادت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله دانست چون فاطمه بنت اسد بشارت ولادت آن حضرت را به ابو طالب داد ابو طالب بشارت داد فاطمه را که سی سال دیگر حق سبحانه و تعالی به تو فرزندی کرامت خواهد کرد که وصی او باشد، و جعفر طیار بعد از ولادت آن حضرت بده سال متولد شد و ده سال بعد از آن عقیل متولد شد و بعد از ده سال دیگر حضرت سید الوصیین متولد شدند و بعد از سی سال از وفات آن حضرت حضرت امیر المؤمنین شهید شدند و با حضرت هم سال بودند و هر دو شصت و سه سال عمر مبارک ایشان بود.

و نزاعی که هست در میان عامه و خاصه در ایمان ابو طالب است و احادیث شیعه متواتر است در ایمان او با اجماع شیعه و قدمای شیعه هر یک کتابی در ایمان ابو طالب تصنیف کرده اند.

و اگر خواهی رجوع کن به فهرست کتب شیخ طوسی و نجاشی رض الله عنهما و این حدیث نیز دلالت می کند بر ایمان او و الا طواف و نماز کردن از جهه کافر جایز نیست به اجماع و خواهد احادیث دیگر.

[سهو در سعی]

(و قال ابو عبد الله و ابو الحسن موسی

بن جعفر صلوات الله عليهما من سها عن السّعي حتّى يصير من السّعي على بعضه او كلّه ثمّ ذكر فلا يصرف وجهه منصرفا و لكن يرجع القهقري إلى المكان الذي يجب منه السّعي) و منقولست از حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسى كاظم صلوات الله عليهما که اگر کسی فراموش کند هر و له میانه مناره و بازار عطاران را تا آن که بعضی از مواضع سعی را یا کل آن را فراموش کند و بعد از آن به خاطرش رسد پس رو را از راه نگرداند بلکه از پشت سر بر می گردد و به جایی که واجب است یعنی مستحب مؤکد است از آنجا دویدن، و بعد از آن بدود مانند شتر بانکه تند راه رود و گامها نزدیک هم باشد، و این حدیث را مسند ندیده ام و شیخ طوسی نیز مرسلا روایت کرده است و ظاهرا از این کتاب برداشته است و دأب اوست که هر جا مرسل روایت می کند یا از اخر سند روایت می کند مثل آن که می گوید و روی زراة غالبا از این کتاب برداشته است.

[محرم می تواند خرید یا فروش کنیز کند]

(و روی سعد بن سعد الأشعري عن الرضا صلوات الله عليه قال قلت له المحرم يشتري الجواری او يبيع فقال نعم) و در صحیح منقولست از سعد که عرض نمودم به حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله عليهما که آیا محرم می تواند خرید یا فروخت کنیزان را حضرت فرمودند که بلی. و از این مسأله نیز ظاهر می شود که قیاس نتوان کرد در احکام الهی که عقد محرم به سبب آن حرامست که سبب وطی محرم می شود، و

بیع و شری کنیز نیز مثل عقد باشد چون سبب است و امثال این بسیار است.

[ادای نماز واجب قبل از طواف]

(و فی روایه حریر عن ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ فی رجل قدم مکة فی وقت العصر فقال یبدا بالعصر ثم یتوف) و به اسانید صحیحہ منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ در شخصی که به مکه آید در وقت نماز عصر حضرت فرمودند که ابتدا می کند به نماز عصر و بعد از آن طواف می کند و حاضره مقدم است بر همه فرایض

[نذر طواف بر روی دست و پا]

(و روی السیکونی یاسناده قال قال علی صلوات اللہ علیہ فی امرأه نذرت ان تطوف علی اربع قال تطوف اسبوعا لیدیها و اسبوعا لرجلیها) و مرویست در قوی کالصحیح از سکونی و در قوی کالصحیح از ابو جهم منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ فرمودند در زنی که نذر کند که بر چهار دست و پا طواف کند حضرت فرمودند که دو طواف می کند یک طواف از جهه دستها و یک طواف از جهه پاها و اکثر علما عمل کرده اند و جمعی طرح کرده اند این دو حدیث را چون بحسب سند ضعیفی دارند با آن که مخالف اصول است که می باید نذر مشروع باشد و این کیفیت مشروع نیست و جمعی در زن عمل نموده اند چون این دو روایت هر دو در زن وارد شده است و الحاق مردان به آن قیاس است و احوط آنست که به جا آورد و ضعفش منجبر است بعمل معظم علماء به مضمونش مطلقا.

[طواف با لباس نجس]

(و قیل للصادق صلوات اللہ علیہ رجل فی ثوبه دم مما لا یجوز الصلاه فی مثله فطاف فی ثوبه فقال اجزاه الطواف فیه ثم ینزعہ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۷

یصلی فی ثوب طاهر) و منقولست در صحیح از بزندی از بعضی از مشایخ او که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که شخصی در جامه اش خونی باشد که جایز نباشد نماز کردن در مثل آن پس طواف کند در آن جامه سهوا علی الظاهر یا اعم حضرت فرمودند که طوافش مجزیست که در آن جامه کرده است پس آن جامه

را می کند و در جامه طاهر نماز می کند. و ظاهر این خبر و اخبار گذشته آنست که طهارت جامه شرط نیست اما وجوب و عدم وجوب ظاهر نمی شود اگر چه عموم اطلاقی اشعار دارد و بر آن که من حیث الطواف واجب نباشد و از جهت ادخال بمسجد الحرام ممکن است وجوب و عدم آن و الله تعالی يعلم

[ترک طواف قبل از خستگی]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه دع الطّواف و أنت تشتهیه) و در صحیحه مرسله ابن ابی عمیر منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که ترک کن طواف را در حالتی که با ذوق باشی یعنی آن مقدار بر خود بار مگذار که دل سرد شوی و در همه عبادات میانه روی مطلوبست نه افراط و نه تفریط

[طواف حامل و محمول]

(و قال الهیثم بن عروه التّمیمی لأبی عبد الله صلوات الله علیه انّی حملت امرأتی ثمّ طفت بها و کانت مریضه و انّی طفت بها بالیث فی طواف الفریضه و بالصّیفا و المروه و احتسبت بذلک لنفسی فهل یجزینی فقال نعم) و به اسانید صحیحه منقولست از هیثم که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که من زن خود را دوش کردم چون بیمار بود و او را طواف و سعی فرمودم و از جهت خود نیز حساب کردم آیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۸

مجزیست مرا فرمودند که بلی. چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله سواره طواف و سعی فرمودند، و از اینجا ظاهر شد که لازم نیست که آدمی که خود به خودی خود طواف کند و قریب باین است حدیثی که به اسانید صحیحه از حفص بن بختری منقول است و گذشت حدیث هیثم بسند دیگر

[حلق رأس در غیر حج و عمره]

(و روی احمد بن محمّد بن ابی نصر البزنطی عن ابی الحسن صلوات الله علیه قال قلت له انّ اصحابنا یروون انّ حلق الرّأس فی غیر حجّ و لا- عمره مثله فقال کان ابو الحسن صلوات الله علیه اذا قضی نسکه عدل إلى قریه یقال لها سایه فحلق) و به اسانید صحیحه منقول است از بزنطی که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که مشایخ ما روایت می کنند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره بمنزله آنست که کسی را گوش و بینی ببرند حضرت فرمودند که نه چنین است بلکه حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه آن قدر اهتمام داشتند در سر تراشیدن

که چون مناسک حجرا به جا می آوردند و متوجه مدینه مشرفه می شدند راه را می گردانیدند و می رفتند بدهی که آن را سایه می گویند و در آنجا سر را می تراشیدند، و این حدیث که گفتی مثله است نظر به دشمنان ما وارد شده است نه دوستان چنانکه گذشت (و روی عن الصادق صلوات الله علیه انه قال حلق الرأس فی غیر حج و لا عمره مثله لأعدائکم و جمال لکم) و از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که سر تراشیدن در غیر حج و عمره عقوبتست از جهه دشمنان شما که اگر بگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۵۹

زنا کند سرش را می تراشند و صد تازیانه اش می زنند و یک سال از شهر خودش بدر می کنند با آن که خوارج نیز سر می تراشند و سر تراشیدن ایشان مانند گوش و بینی بریدن می نماید بالخاصیه اما اگر شما سر بتراشید زینت شماست

[سوار شدن شتر باردار]

(و روی محمّد بن سنان عن المفضّل بن عمر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال من ركب زامله ثم وقع منها فمات دخل النار) و مرویست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بر شتر عربی باردار (سوار) شود بیفتد و بمیرد و داخل جهنم می شود و ظاهرا مراد از این شترهای صعب است نه ذلول چون غالب آنست که اگر شتر را بار نکرده اند و اول بار کردن بر او سوار شوند می دود تا صاحبش را بر زمین می زند و این مجرب است پس اولی آنست که اگر ممکن باشد بر شتر ذلول سوار شود و بار را بر شتر صعب یا ذلول بار کند (قال

مصنّف هذا الكتاب رضى الله عنه كان النَّاس يركبون الزّوامل فاذا اراد احدهم التّزول وقع من راحلته من غير ان يتعلّق بشىء من الرّحل فنهوا عن ذلك لئلا يسقط احدهم متعمّدا فيموت فيكون قاتل نفسه و يستوجب بذلك دخول النّار فهذا معنى الحديث و ذلك انّ النَّاس فى ايام النّبى صلّى الله عليه و اله و الاثمّه صلوات الله عليهم كانوا يركبون الزّوامل فلا يمنعون فلا ينكر ذلك عليهم و اما الحديث الذى يروى عن ابى عبد الله صلوات الله عليه انه قال من ركب زامله فليوص فليس ينهى عن ركوب الزّامله و انما هو امر بالا-حتراز من السّقوط و هذا قول القائل من خرج إلى الحجّ او إلى الجهاد فى سبيل الله فليوص، و لم يكن فيما مضى الا الزّوامل و انما المحامل محدثه لم

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۶۰

تعرف فيما مضى) چنین گوید مصنف این کتاب رضى الله عنه که در زمان حضرات سيد المرسلين و ائمه طاهرين صلوات الله عليهم مردمان بر شتران باردار سوار می شدند و در وقت زیر آمدن از شتر خود را می انداختند بی آن که دست به جایی یا به چیزی بگیرند و به زیر آیند پس از این جهت نهی فرمود تا کسی خود را نیندازد و بمیرد و خود سبب قتل خود شود و داخل جهنم شود بانکه مستحق دخول شود. این است معنى حدیث زیرا که مردمان در زمان حضرات معصومین صلوات الله عليهم همه بر شتران باردار سوار می شدند و حضرات صلوات الله عليهم ایشان را نهی نمی کردند و نمی گفتند که بد کرده اید و اما حدیثی که مروی است در صحیح از ابن ابی عمیر

از بعضی از مشایخش که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که سوار شود بر شتر باردار باید که وصیت کند این حدیث نهی از سوار شدن زامله نیست بلکه امر است به ضبط کردن خود که مبادا بیفتد و این از قبیل متعارفست که می گویند که هر که بحج یا بجهاد رود در راه خدا باید که وصیت کند و در زمان سابق نبود مگر این شتران بارکش که بر اینها سوار می شدند و این محملها که الحال به هم رسیده است در زمان سابق نبود، و آن چه این شکسته را بخاطر می رسد دور نیست که مراد حضرت بر تقدیر صحت حدیث این باشد که تا کسی را مقدر باشد که بر الاغ دم بریده گوش بریده سوار شود بهتر است (از) آن که بر شتر باردار سوار شود بلکه بر مطلق شتر مگر شتری که کجاوه بر آن بسته باشند، و احادیث محامل بسیار گذشت، و حضرت سید المرسلین و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم زنان خود را در کجاوه بحج بردند و شکی نیست که زوامل نیز بود اما عرب را ضرر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۱

ندارد چون بر آمده اند با شتر اما عجمان را تا مقدور باشد اولی آنست که بر شتر سوار نشوند و اگر شوند بر ذلول که مدتها بار کشیده باشد سوار شوند و مع هذا تا مقدور باشد بار را بر شتر بار کنند و خود بر ذلولی سوار شوند که زین و مهار و رکاب داشته باشد و در سفر مکه معظمه ندیدیم که عربی از شتر بیفتد و عجمی از شتر

نیفتد و هر که رفته است می داند و در زمان حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه متعارف شد که بر استر و اسب و الاغ سوار شوند و اکثر بر اینها سوار می شدند و شک نیست که بر اینها سوار شدند بهتر است و خوف افتادن و مردن و مجروح شدن و شکسته شدن اعضا کمتر است یا نیست و الله تعالی يعلم

[تقصیر از روی سهوا]

(و روی معاویه بن عمیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال سألته عن رجل افرد الحج فلما دخل مکه طاف بالبیت ثم اتی اصحابه و هم یقصرون فقصره معهم ثم ذکر بعد ما قصر انه مفرد للحج فقال لیس علیه شیء اذا صلی فلیجدد التلبیه) و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از شخصی که حج افراد کند و چون داخل مکه شود طواف کند خانه را و به نزد اصحاب خود آید بیند که ایشان تقصیر می کنند سهوا او نیز تقصیر کند و بعد از تقصیر به خاطرش رسد که او حج افراد می کرد حضرت فرمودند که بر او چیزی نیست چون سهوا واقع شده است، چون به جا آورد عقیب نماز تجدید کند تلبیه را

[یک حج برای چند نفر]

(و روی عن علی بن یقظین قال سالت ابا الحسن الاول صلوات الله علیه عن رجل یعطی خمسہ نفر حجّہ واحده یخرج فیها واحد منهم أ لهم اجر قال نعم لكل واحد منهم اجر حجّ قال فقلت أیهم اعظم اجرا فقال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۲

الذی یتیه الحرّ و البرد و ان کانوا صروره لم یجز ذلک عنهم و الحجّ لمن حجّ) و در صحیح به هفده سند منقولست از علی که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه از شخصی که اجرت یک حجرا به پنج نفر بدهد که یکی از ایشان بحج رود و باقی شریک او باشند در ثواب آیا ایشان را ثوابی خواهد بود چون بحج نرفته اند فرمودند که هر یک را ثواب حج تمام دهند گفت

عرض نمودم که کدام یک از ایشان ثوابش عظیمتر است فرمودند که آن که سرما و گرما و تعب می کشد و اگر این جماعت همه نو حاجی باشند و بحج اسلام مشرف نشده باشند این حج مجزی نیست از حج اسلام ایشان و ثواب حج کامل از آن کسی است که بحج رفته است، و محتمل است که مراد این باشد که آن که رفته است ثواب حج اسلام دارد و آنها که نرفته اند ثواب اصل حج دارند یا آن که: آن که رفته است از حجه الاسلام او مجزی است.

و کالصحیح منقولست از سلیمان کاتب علی بن یقطین که در یک سال شمردم کسانی که را که علی بن یقطین بحج فرستاده بود پانصد و پنجاه کس بودند که آن چه کمتر از همه داده بود هفتصد درهم بود و اکثرش ده هزار درهم بود و بحساب درهم آن روز که ده درهم یک اشرفی بوده است اگر وسط را حساب کنیم بر سر هم بیست و هفت هزار و پانصد تومان می شود این یکی از خیرات هر ساله او بود، و اعظم از این آن بود که چون هارون والی کل بلاد اسلام بود هر شیعه که در هر جا بود مال ایشان را در روز می گرفت تقیه و در شب به ایشان رد می کرد و این بسیار از آن بیشتر می شد، و باین شروط حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه او را رخصت وزارت دادند بعد از تهدید قتل مکررا و مبالغه هارون در وزارت او از این جهت بود که یقطین در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۳

دولت ایشان داخل بود و

او سبب اعظم بود می خواست تدارک ایشان کند

[جماع قبل از طواف]

(و روی عن منصور بن حازم قال سال سلمه بن محرز ابا عبد الله صلوات الله عليه و انا حاضر فقال انی طفت بالبيت و بین الصفا و المروه ثم اتیت منی فوقت علی اهلی و لم اطف طواف النساء قال بس ما صنعت فجھلنی فقلت ابتلیت فقال لا شیء علیک) و مرویست به شش سند صحیح و هفت سند کالصحیح از منصور که سلمه بن محرز سؤال کرد از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه و من حاضر بودم که گفت طواف خانه کردم و سعی میان صفا و مروه کردم و بمنی آمدم و با زن خود جماع کردم و طواف نسا نکرده بودم حضرت فرمودند که بد کرده ای ای جاهل چرا نپرسیدی و اگر می دانستی چرا مخالفت الهی می کردی عرض نمودم که مبتلا شده ام. یعنی پشیمانم و تاییم چه بایدم کرد فرمودند که بر تو چیزی نیست.

و از صحیح ابو ایوب از سلمه بن محرز منقولست که گفت چون مبتلا شدم: به مشایخ عرض کردم ایشان گفتند که شخصی دیگر مبتلا شده بود مثل تو و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه سؤال کرد حضرت فرمودند که شتری بکشد سلمه گفت که به خدمت حضرت رفتم و حضرت فرمودند که بر تو چیزی نیست پس برگشتم و نزد مشایخ آمدم که حضرت چنین فرمودند ایشان گفتند که حضرت تقیه فرموده اند از تو باز به خدمت حضرت آمدم که مشایخ چنین می گویند حضرت فرمودند که تقیه نکردم و لیکن او عالم بود که گفتم بدنه بدهد و تو جاهل بودی آیا شنیده

بودی که تا طواف نسا نکنند زنان حلال نمی شوند گفتم نه و الله نشنیده بودم باز فرمودند که بر تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۴

چیزی نیست و از این حدیث ظاهر می شود که تأدیب حضرت از جهه این بود که امثال ایشان هر کار که کنند می باید پرسند و نگویند که اصل عدم وجوبست (و قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه أمرتم بالحج و العمره فلا تبالوا بأيهما بداتم قال مصنف هذا الكتاب قدس الله روحه یعنی العمره المفردة فأما العمره التي يتمتع بها إلى الحج فلا يجوز إلا ان تبدأ بها قبل الحج و لا يجوز ان تبدأ بالحج قبلها إلا ان لا يدرك المتمتع ليله عرفه فبدأ بالحج ثم يعتمر من بعد) و منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که شما مامور شده اید بحج و عمره پس پروا مدارید که به کدام یک ابتدا کنید.

یعنی اختیار دارید در تقدیم هر یک از این هر دو که خواهید. و ظاهرا از روی تقیه وارد شده است، و صدوق می گوید که مراد حضرت حج افراد و عمره مفرده است که مخیر است در تقدیم هر یک از این هر دو که خواهید و تاخیر، و ممکن است که حضرت این حدیث را در مکه معظمه فرموده باشند که چون ایشان و جمعی که حوالی مکه اند حج تمتع بر ایشان واجب نیست و حج افراد و قران واجبست ایشان مخیرند در تقدیم و تاخیر، اما عمره تمتع را البته باید که مقدم دارند بر حج و جایز نیست که حجرا بر او مقدم دارند مگر وقتی که روز عرفه برسد بحج و خوف داشته

باشد که اگر عمره را اول به جا آورد وقوف عرفات فوت شود یا حیض و نفساء چنانکه گذشت که در این صور ابتدا بحج می کند و عمره مفرده را بعد از آن به جا می آورد

[ترک طواف مستحبی هنگام شلوغی]

(و قال الصّیادق صلوات الله علیه أوّل ما يظهر القائم صلوات الله علیه من العدل ان ینادی منادیه ان یسلّم اصحاب النّافله لأصحاب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۵

الفریضه الحجر الاسود و الطّواف بالبيت) و منقولست در قوی کالصحیح که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون قائم آل محمد صلوات الله علیه ظاهر شوند اول عدالتی که ظاهر خواهند ساخت این خواهد بود که جمعی که طواف سنت کنند اگر کثرت باشد نکنند و اگر کثرت نباشد و طواف کنند استلام حجر نکنند تا جمعی که طواف واجب کنند فارغ شوند پس حال نیز مستحب است که در کثرت: طواف سنت نکنند و اگر کنند استلام حجر نکنند (و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال مقام یوم قبل الحجّ افضل من مقام یومین بعد الحجّ. و قد اخرجت هذه التّوادر مسنده مع غیرها من التّوادر فی کتاب جامع نوادر الحجّ) و منقولست در موثق از ابو بصیر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اقامت یک روز پیش از حج (افضل است از ایستادن دو روز بعد از حج) «۱» در مکه معظمه بیشتر از بیست حج در دهه به جا آورد بهتر است از هفتاد طواف در اثنای حج و سبب ازدیاد بصیرت می شود که افعال حج و مواضع آن را چنانکه باید بداند و این در صورتیست که باختیار

حاجیان باشد و الحال چنین متعارفست که حاجیان مصر در روز ششم داخل شوند و حاجیان شام در روز هفتم و باقی در روز هشتم و اکثر اوقات دیر بدر می روند و شب نهم یا روز نهم می رسند امید به کرم الهی داریم که چنان شود که از جهة پادشاه اسلام و ایمان کرد و بجاه محمد و آله الطاهرین

باب سیاق مناسک الحج

[دعای هنگام خروج]

(اذا اردت الخروج إلى الحج فاجمع أهلك و صلّ ركعتين و مجدّ الله كثيرا و صلّ على محمد و اله و قل اللهم اني استودعك اليوم ديني و نفسي و مالي و اهلي و ولدي و جیرانی و اهل حزانتی الشاهد منّا و الغائب و جميع ما أنعمت به علیّ اللهم اجعلنا فی كنفك و منعك و عیاذك و عزّك عزّ جارک و جلّ ثناؤك و امتنع عائذك و لا اله غيرك توكلت على الحيّ الّمدی لا يموت و الحمد لله الّذی لم يتخذ صاحبه و لا ولدا و لم يكن له شريك في الملك و لم يكن له وليّ من الدّلّ و كبره تكبيرا لله اكبر كبيرا و الحمد لله كثيرا سبحان الله بكره و اصيلا) این بابی است در بیان افعال حج بترتیب هر گاه خواهی بسفر بیرون روی اهل خانه را جمع کن و دو ركعت نماز بكن و بعد از نماز تمجید الهی بكن بسیار به گفتن لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم، و مثل كلمات فرج و تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها و بعد از آن صلوات بر محمد و آل او بفرست و این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوندا به امانت می سپارم

به تو امروز دین خود را که آن را به سلامت داری که از دین بر نگردم و کاری که خلاف رضای تو باشد از من صادر نشود که سبب نقصان دین من باشد، دیگر خود را به تو می سپارم و مال خود را و اهل خود را و فرزندان و هم سایگان خود را و جمعی را که غم ایشان دارم از مصاحبان و برادران مؤمن و بندگان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۶۷

و خدمتکاران را آنها که حاضرند و آنها که غایبند و هر چه را انعام کرده بر من همه را به تو سپردم به فرموده تو، خداوندا ما را در پناه خود در آورده که نگذاری ضرری از احدی بما رسد، و محفوظ داری و عزیز گردانی، خداوندا هر که در پناه تو در می آید عزیز است و پناه تو از آن بزرگتر است که ما توانیم به آن رسیدن و هر کس را تو حفظ کنی هیچ محنتی به او نمی رسد و نیست خداوندی بجز تو توکل کردم بر خداوند زنده که هرگز نمیرد و جمیع ثناها و حمدها مخصوص خداوندیست که هرگز زن و فرزند نداشته چون اینها از لوازم جسمانیاتند و هر مخلوق و بنده تواند، و او را هرگز در پادشاهی شریکی نبوده است و نیست که دفع ضرر از او بکند پس بعد از آن که خود حمد خود کرد فرمود که او را به بزرگی یاد کنید نه بنحو بزرگیهای مخلوقات بلکه بزرگی که عقول از رسیدن به آن عاجزند، و چون خطاب رسید بنده فرمان به جا می آورد و می گوید که الله اکبر کبیرا یعنی حق سبحانه

و تعالی از آن اکبر و اعظم است که کسی وصف عظمت او تواند کرد و عظمتی که نتوان یافت و نتوان رسید، و حمد می کنم خود را به حمد‌های بسیار و تنزیه می کنم هر صبح و شام تنزیهی که وصف او نتوان کرد و بعضی از اینها را پیشتر گفته است و بعضی را این شکسته ذکر کرده است و سابقا با ثوابهای آن و ذکر آن دیگر تکرار می شود بی فایده و بنده در رساله منفرده اکثر را یاد کرده ام با اختصار چون زیاده از آن سبب ملال می شود (فاذا خرجت من منزلك فقل بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم اللهم اني اعوذ بك من وعاء السفر و كآبه المنقلب و سوء المنظر في الامل و المال و الولد، اللهم اني اسألك في سفرى هذا السرور و العمل بما يرضيك عنى اللهم اقطع عنى بعده و

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۶۸

مشقته و اصحبني فيه و اخلفني في اهلي بخير) و چون خواهی که از منزل بیرون آیی حمد و آیه الکرسی و معوذتین را از پیش رو و جانب راست و چپ بخوان با دعاهای سابقه و بعد از آن این دعا را بخوان که متوجه سفر می شوم بعون حق سبحانه و تعالی با تبرکات به نام خداوند بخشاینده مهربان و نیست مراقوت ترک معاصی و فعل طاعات مگر بعون خداوند بلند مرتبه عظیم الشأن خداوندا پناه به تو آورده ام از مشقتهاى سفر و پناه به تو می آورم از آن که با غم بر گردم به آن که مکروهی در سفر بمن رسیده باشد یا چون به

خانه آیم ضرری به خانه یا اهل خانه و مال و فرزندان رسیده باشد خداوندا به درستی که از تو سؤال می کنم در این سفر خوشحالی را و آن که کاری کنم که تو از من خوشنود کردی خداوندا دور کن از من دوری راه و مشقت را تا به رفاهیت باشم، و به یاد تو باشم با محبت تو که هر چند سفر دور باشد کوتاه باشد چنانکه شب وصال اگر به درازی روز قیامت باشد ساعتی بیش نیست، و شب هجر هر ساعتی از آن روزهای قیامتست به قرینه آن که فرموده است که چنان کن که صحبت با یاد و محبت تو دارم، و خداوندا می روم و خانه را به تو می سپارم هر چند در حضر او نیز کفیل است اما بحسب ظاهر رو به صاحب مجازی دارند چنان کن که بعد از رفتن رو به تو داشته باشند و تو کفایت کنی مهمات ایشان را

[دعاء هنگام رکوب]

(فاذا استويت على راحلتك و استوى بك محملك فقل الحمد لله الذى هدانا للإسلام و علمنا القرآن و من علينا بمحمد صلى الله عليه و اله سبحان الذى سخر لنا هذا و ما كنا له مقرنين و أنا إلى ربنا لمنقلبون و الحمد لله رب العالمين اللهم أنت الحامل على الظهر و المستعان على الأمر فانت الصاحب فى السفر و الخليفة فى الأهل و المال و الولد اللهم

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۶۹

أنت عضدى و ناصرى، فاذا مضت بك راحلتك فقل فى طريقك خرجت بحول الله و بقوته بغير حول منى و قوه و لكن بحول الله و قوته برئت إليك يا رب من الحول و القوه

اللَّهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ بِرَكَةِ سَفَرِي هَذَا وَبِرَكَةِ اَهْلِ اللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْأَلُكَ مِنْ فَضْلِكَ الْوَاسِعِ رِزْقًا حَلَالًا طَيِّبًا تَسْوِقُهُ اِلَيَّ وَ اَنَا حَافِظٌ فِي عَاقِبِهِ [وَ اَنَا خَائِضٌ فِي عَافِيهِ] بِقُوَّتِكَ وَ قَدْرَتِكَ اللّٰهُمَّ اِنِّي سَرْتُ فِي سَفَرِي هَذَا بِلَا ثِقَةٍ مِّنِّي بِغَيْرِكَ وَ لَا رَجَاءَ بِسِوَاكَ وَ اِرْزُقْنِي فِي ذَلِكِ شُكْرَكَ وَ عَافِيَتَكَ وَ وَفَّقْنِي لَطَاعَتِكَ وَ عِبَادَتِكَ حَتَّى تَرْضَى وَ بَعْدَ الرِّضَا) پَس چُون بَر شَتْر سِوَار شُوی وَ بَه كَجَاوَه رُوی كَه هَر دُو عَدَل مَسَاوی شُونَد چَنانكَه دَر صَحِيحَه مَعَاوِيَه بَن عِمَار اَسْتُ دَر كَافِي وَ دَر تَهذِيبِ دَر هَمِين صَحِيحَه بَه جَاي مَحْمَلِكِ جَمَلِكِ اَسْتُ بَه هَمِين مَعْنِي يَا بَايِن مَعْنِي كَه شَتْر بَه رَاه اَفْتَد وَ اَوَّل اِظْهَر اَسْتُ، پَس بَخْوَان اَيْن دَعَا رَا كَه تَرْجَمَه اَش اَيْن اَسْتُ كَه حَمْد مِي كَنَم خَدَاوَنَد خُود رَا بِجَمِيعِ مَحَامِدِ اَن خَدَاوَنَدِي كَه هِدَايَتِ كَرْدَه اَسْتُ مَا رَا بَا سَلَام وَ تَعْلِيمِ كَرْدَه اَسْتُ مَا رَا قُرْآن وَ مَنّت نِهَادَه اَسْتُ بَر مَا بَه نَبُوتِ سَيِّدِ اَنَامِ عَلِيَه وَ آلِه صَلَوَاتِ الرَّحْمَنِ، وَ مَنزَه خَدَاوَنَدِي كَه مَسْخَرِ سَاخْتَه اَسْتُ اَز جَهه اِنْتِفَاعِ مَا اَيْن حَيْوَانِ رَا وَ مَا نَمِي تِوَانَسْتِمِ كَه اَن رَا ذَلِيلِ وَ مَنقَادِ خُودِ كَرْدَانِمِ بَدُونِ تَسْخِيرِ اُو، بَا زَكْشَتِ مَا بَسُوی پَرُورْدِ گَارِ مَاسْتُ، وَ سِپَاسِ خَدَاوَنَدِي رَا سَزَاسْتُ كَه پَرُورْدِ گَارِ عَالَمِيَانِ اَسْتُ خَدَاوَنَدَا تُو مَا رَا بَرِ پِشْتِ اَيْنِ حَيْوَانِ نِگَاهِ مِي دَارِي وَ اِسْتِعَانَتِ اَز تُو مِي خَوَاهَمِ دَر جَمِيعِ اُمُورِ، وَ تُوئِي خَدَاوَنَدِ هَمِ صَحْبَتِ مَا دَر سَفَرِ، وَ تُوئِي عَوْضِ مَا دَر اَهْلِ وَ مَالِ وَ وِلْدِ بَه مَحَافِظَتِ وَ رُوزِي دَادَنِ ايشان، خَدَاوَنَدَا تُوئِي يَارِي كَنَنْدَه وَ مَدَدِ كَارِ

من پس چون شتر به راه افتد و برود بگو بیرون آمدم از خانه خود بحول و قوت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۰

الهی نه بحول و قوت خودم و لیکن به اعانت و حفظ و حمایت حق سبحانه و تعالی و بیزارم از حول و قوت خودم به نزد تو، و از تو می خواهم که مرا بمن نگذاری، خداوندا از تو می خواهم که سفرم را مبارک گردانی و نفعهای دنیوی و اخروی بمن رسانی و بهر که با من است در این سفر تا آن که نفع ایشان بمن رسد نه ضرر ایشان، خداوندا به درستی که از تو می طلبم که بفضل عمیم خود روزی حلال بی دغدغه بمن رسانی و جمیع اعضا و جوارح من به عافیت باشند از امراض صوری و معنوی به قوت و قدرت تو، خداوندا در این سفر به راه افتاده ام بی آن که اعتماد بغیر تو داشته باشم یا امیدوار از غیر تو باشم خدا [و ندا] روزی کن مرا در این سفر که به شکرانه تو مشغول باشم و از مخالفت تو به عافیت باشم یا شکر با تندرستی باشم، و توفیقم کرامت کن که به طاعت و عبادت تو مشغول باشم آن قدر که خوشنود شوی به آن که واجبات را به جا آورم و از محرمات مجتنب- باشم و بعد از خوشنودی به آن که مستحبات را به جا آورم و مکروهات بلکه مباحات را نیز نکنم بدان که صدوق جمع کرده است دعاها را که متفرقا وارد شده اند از ائمه هدی صلوات الله علیهم، و ممکن است که مجتمعا نیز به او رسیده باشد و این اظهر

است چنانکه بسیار تجربه کردیم که اولاً این گمان داشتیم و بعد از آن در کتب غیر معروفه دیدیم و کتب بسیار از اصحاب ائمه ابرار سلام الله عليهم و رضی الله عنهم نزد او بوده است و اگر کسی خواهد که به آن چه بما رسیده است عمل کند وقت گنجایش آنها ندارد چه جای آن چه مقبول نشده است و اگر عمل کند به وسط در ساله منفرده و در روضه المتقین منقول است که رجوع به آن کند

[حفظ تقوی در طی راه]

(و عليك في طريقك بتقوى الله و ايثار طاعته و اجتناب معصيته و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۱

استعمال مكارم الاخلاق و الافعال و حسن الخلق و حسن الصّیاحبه لمن صحبک و كظم الغیظ و اكثر من تلاوه القرآن و ذكر الله و الدّعاء، فاذا بلغت احد المواقیت الّتی وقّتها رسول الله صلی الله علیه و اله فانه صلی الله علیه و اله وقت لأهل العراق العقیق و أوله المسلخ و وسطه غمره و آخره ذات عرق و أوله افضل، و وقت لأهل الطّائف قرن المنازل و وقت لأهل الیمین یلملم و لأهل الشّام المهیعه و هی الجحفه و لأهل المدینه ذا الحلیفه و هو مسجد الشّجره فاغتسل بعد ان تقلم اظافیرک و تاخذ من شاربک و تنتف ابطیک و تنور و قل اذا اغتسلت بسم الله و بالله اللّهمّ اجعل لی نورا و طهورا و حرزا و أمنا من کلّ خوف، و شفاء من کلّ داء و سقم اللّهمّ طهرنی و طهر لی قلبی و اشرح لی صدري و اجر علی لسانی محبتک و مدحتک و الثناء علیک فانه لا قوه لی الا بک و

قد علمت انّ قوام دینی التسليم لأمرک و الاتّباع لسنّه نبیّک صلواتک علیہ و آله) و جمیع آن چه ذکر کرده است در اینجا بیشتر ذکر کرده است در ضمن اخبار مگر دعاها را که بعضی را پیش ذکر کرده است و بعضی را نکرده است و اکثرش عبارت فقه رضویست.

و بر تو باد که تقوی را توشه خود کنی به آن که مشغول طاعت و عبادت باشی و از جمیع گناهان خود را نگاه داری و اخلاق و افعال نیکو را مثل جود و احسان و حلم و مروّت و خشم خود فرو خوردن، و خلق خود را نیکو کن و با مصاحبان نیکو مصاحبت کن، و خشم خود را فرو بر و تلاوت قرآن و ذکر و دعا را بسیار واقع ساز و چون برسی بیکی از مواضع که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مقرر ساخته اند از جهه احرام و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۲

آن عقیق است که از جهه اهل عراق مقرر فرمودند به فرموده الهی یا به تفویض چنانکه ظاهر عبارتست، و اول عقیق از جانب عراق مسلح است به حی مهمله یا به خاء معجمه و وسط آن غمره است و آخر آن ذات عرق است که ذات عرق داخل نیست چنانکه گذشت، و اولش افضل است نظر به غمره و اینها عبارت فقه رضوی است چنانکه پیشتر نیز گذشت و علماء این عبارت را حمل کرده اند بر اولیت بحسب فضیلت و ظاهرا در کار نیست به قرینه آن که صدوق پیشتر گفت، و عبارت فقه نیز چنین است که جایز نیست تقدیم بر میقات یا تاخیر از

میقات مگر از جهه مرض یا تقیه، و هر گاه کسی بیمار باشد یا تقیه کند باکی نیست که از ذات عرق احرام بگیرد و از جهه اهل طایف قرن المنازل را مقرر ساخت و، از جهه اهل یمن یلملم و از جهه اهل شام مهیعه را مقرر ساخت و آن جحفه است و از جهه اهل مدینه ذا الحلیفه و آن مسجد شجره است، و چون به میقات رسی غسل احرام بکن بعد از آن که ناخنها را بگیری و از شارب بگیری و موی زیر بغل بگیری به کندن یا تراشیدن یا نوره گذاشتن، و بدن را نوره بکشی و در وقت غسل این دعا بخوان که ترجمه اش اینست که ابتدا می‌کنم به نام خدا و استعانت می‌جویم از خداوند عالمیان خداونداندا به سبب این غسل دلم را به انوار محبت و معرفت و رضا و تسلیم و اخلاص منور کن و مطهر گردان که پاک کند مرا از گناهان صوری و معنوی و حافظ من باشد از شر جنّ و انس و سبب ایمنی من باشد از همه خوفها و شفای من گردان از همه بیماریهای ظاهری و باطنی، خداونداندا مرا مطهر گردان از همه گناهان و دلم را از جمیع بدیها پاک گردان مانند ریا و عجب و کبر و حسد و بغض مؤمنان، و سینه مرا منور گردان به انوار علوم لدنیّه و معارف یقینیّه، و جاری گردان بر زبان من چیزهایی را که محبوب تست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۳

خصوصا حمد و ثنای تو به درستی که مرا قوتی بر هیچ چیز نیست مگر بعون و یاری تو و بتحقیق

که می دانم که دین من مستقیم می شود به آن که تسلیم کنم و گردن نهم فرمانهای ترا و متابعت نمایم سنت و طریقه پیغمبرت را صلی الله علیه و آله و در هر غسلی این دعا را می توان خواندن بلکه می باید خواند

[دعاها احرام]

(ثمّ البس ثوبی احرامک و قل الحمد لله الذی رزقنی ما أوارى به عورتی و اؤدی فیہ فرضی و اعبد فیہ ربّی و انتهى فیہ إلى ما أمرنی الحمد لله الذی قصده فبلغنی و اردته فاعاننی و قبلنی و لم یقطع بی و وجهه اردت فسلّمتی فهو حصنی و کهنفی و حرزی و ظهری و ملاذی و لجائی و منجای و ذخری و عدّتی فی شدّتی و رخائی، و صلّ للإحرام ستّ رکعات و توجّه فی الاولی منها و اقرء فی کلّ رکعتین فی الاولی الحمد و قل هو الله احد و فی الثانیه الحمد و قل یا أيها الکافرون و تقنت فی کلّ رکعتین قبل الرّکوع و بعد القراءه و تسلّم فی کلّ رکعتین و ان شئت صلّیت رکعتین للإحرام علی ما وصفت، و افضل الساعات للإحرام عند زوال الشّمس و لا [فلا] یضرّک فی أیّ الساعات احرمت عند طلوع الشّمس و عند غروبها و ان کان وقت صلاه فریضه فصلّ هذه الرّکعات قبل الفریضه ثمّ صلّ الفریضه و احرم فی دبرها لیكون افضل فاذا فرغت من صلاتک فاحمد الله عزّ و جلّ و اثن علیه بما هو اهله و صلّ علی نسیّه محمّید و اله، ثمّ قل اللهمّ انّی أسألك ان تجعلنی ممّن استجاب لک و ان یبوعدک و اتّبع أمرک فانّی عبدک و فی قبضتک لا أوقی الا ما وقیت

و لا اخذ الا ما اعطيت اللهم اني اريد ما امرت به من التمتع بالعمرة إلى الحج على كتابك و سنه نبيك صلواتك عليه و اله فان
عرض لي عارض يحبسني فحلني حيث

لوامع صاحبقراني، ج ۸، ص: ۳۷۴

حبستني لقدرك الذي قدرت على اللهم ان لم تكن حجه فعمره احرم لك شعري و بشري و لحمي و دمي و عظامي و مخي و
عصبي من النساء و الثياب و الطيب ابتغى بذلك وجهك الكريم و الدار الآخرة و يجزيك ان تقول هذا مره واحده حين تحرم)
پس دو جامه احرام را به پوش و احاديث صحيحه وارد شده است که بعد از غسل جامه‌های احرامی را می پوشد، و در این
حالت قصد وجوب نمی تواند کرد زیرا که با تلبیه محرم می شود مگر آن که گوئیم که واجب موسع است و تقدیمش
مستحب باشد مثل نماز در اول وقت فضیلت و قصد قربت بهتر است و در وقت پوشیدن جامه احرام بلکه هر وقت که جامه نو
پوشد این دعا مستحب است که بخواند، و ترجمه اش این است که جمیع محامد مخصوص خداوندیست که روزی کرد مرا
جامه که به آن عورت خود را به پوشانم و در آن ادا کنم واجب خود را مانند نماز و طواف که ستر عورت در آن واجبست، و
در آن جامه عبادت کنم پروردگار خود را و بازایستم از محرمات الهی که امر فرموده است بترک آنها یا در آن جامه آن چه
فرموده است به جا آورم هر چند واجب یا شرط نباشد اما سنت که در آن حالت یا در آن حالات عورتش مستور باشد چنانکه
فرموده است که

ای فرزند آدم بتحقیق که فرستادیم از جبهه شما لباسی که به پوشاند قبایح شما را یعنی چیزی را که قبیح است گشودن آن که آن عورتست و سپاس و حمد خداوندی را سزاست که قصد خانه او کردم از جبهه رضای او و مرا رسانید به قرب خانه خود و اراده او کردم که از جبهه رضای او حج یا عمره کنم خانه او را مرا یاری داد و مرا قبول کرد یا قابل این هدایت کرد و چنان نکرد که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۵

نرسم، و رضای او را قصد کردم مرا به سلامت داشت پس او حصار من است و پناه و حافظ و پشت منست چنانکه می گویند که حق سبحانه و تعالی پشت و پناهت باشد یعنی معین و یاورت باشد و هر وقت که درمانی رو به او کنی، و اوست ملاذ و ملجأ من و نجات من از او حاصل می شود، و هر کس ذخیره دارد من او را دارم از جبهه سختیهای دنیا و آخرت و در رخا و نعمت که فریفته او نشوم.

و بعد از آن که جامهای احرام را به پوشی شش رکعت نماز احرام بکن و در رکعت اول آن دعاها را توجه را بخوان با هفت تکبیر چنانکه در فقه رضویست و مذهب صدوقست که دعای توجه مخصوص شش رکعت نماز است و در هر دو رکعت در رکعت اول حمد و توحید بخوان و در رکعت دویم حمد و جحد بخوان، و در هر رکعت دویمی پیش از رکوع قنوت بخوان بعد از قرائت، و در هر دو رکعتی سلام کن، و غرض از این

تفصیل آنست که توهم نکند که شش رکعت به یک سلام است و اگر خواهی دو رکعت بکن. به همین عنوان.

و بهترین اوقات احرام نزد بیرون رفتن آفتابست از دایره نصف النهار، و این نافله احرام چون ذو سبب است و سبب احرامست در هر وقت که کند کراهت ندارد بخلاف نوافل مبتدئه که نزد طلوع و غروب شمس مکروه است علی المشهور، و اگر وقت نماز واجب باشد که احرام گیری این شش رکعت را پیش از نماز واجب بکن و بعد از آن فریضه را به جا آور و در عقب فریضه نیت احرام بکن تا افضل باشد و عمل به همه اخبار کرده باشی چون اخبار صحیحه وارد شده است که عقیب نماز ظهر افضل است، و بعد از آن عقیب هر فریضه، و بعد از آن عقیب شش رکعت، و بعد از آن دو رکعت.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۶

پس چون از نماز فارغ شوی نیت احرام بکن بلکه احرام همین نیت است و بس، و پوشیدن دو جامه واجب است بر سر خود، و تلبیه واجبست از جهت انعقاد احرام و پیش از نیت حمد و ثنای الهی به جای آور به نحوی که او اهل آنست مثل آیه الکرسی و کلمات فرج یا آن که بگوی «الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال کما هو اهل و مستحقه» که اخبار بسیار وارد شده است که ملا- یک عاجز می شوند از نوشتن ثواب این کلمه خطاب به ایشان می رسد: که شما به همین عبارت بنویسید که کسی نمی داند ثواب آن را و احصاء این حمد را بغیر از من.

و در

صحیحہ فضلا و غیر آن منقول است کہ از جملہ ذکر کثیر کہ حق سبحانہ و تعالیٰ از بندگان طلبیدہ است تسبیح حضرت فاطمہ زہرا است صلوات اللہ علیہا، و در روایات بسیار وارد شدہ است کہ مخفی ذکر کردن از ذکر کثیر است، و صلوات بر محمد و آل او بفرست پس بگو آن چہ مذکور شد در صحیحہ محمد بن عمار کہ مشتمل است بر زیادتی بسیار، و مشایخ ہمہ آن را ذکر کردہ اند و صدوق در اینجا کم کردہ است، و در فقہ رضوی کمتر از اینست و دور نیست کہ حدیثی باین نحو بودہ باشد، و مظنون آنست کہ در اینجا وسط را اختیار نمودہ است.

و ترجمہ اش این است کہ خداوند از تو سؤال می کند کہ بگردانی مرا از جملہ کسانی کہ استجابت کردہ اند ترا در ہمہ اوامر و نواہی یا در امر حج یا عمرہ و این اظہر است و مطلوب اظہار آن است کہ سنیان اطاعت خدا و رسول نکردند و اطاعت عمر کردند در ترک حج تمتعی کہ حق سبحانہ و تعالیٰ آن را طلب فرمودہ است از آفاقی، و از کسانی گردان مرا کہ ایمان بہ وعدہ و وعید تو دارند در ثواب حج تمتع و عقوبات ترک آن زیرا کہ ہر کہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۷۷

بر او حج تمتع واجب باشد و آن را نکند حج نکرده است ہر چند شتر قربان کردہ باشد در آن حج و بگردان مرا از کسانی کہ متابعت امر تو کردہ اند و این دعا از قبیل «اٰهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» است کہ نصاری بحث کردہ اند با حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ

علیه که شما در دین خود صاحب یقین نیستید که طلب می کنید هدایت راه راست را حضرت فرمودند که مراد از «اهْدِنَا الصِّرَاطَ» «ثَبْتَنَا» است یعنی ما را ثابت قدم بدار چون در دعای امری که واقع باشد استقامت بر آن راه طلب می کنند چون شیاطین مضلّه از جن و انس بسیارند.

و ظاهراً این جواب بنا بر صحت حدیثست و سیل تسلیم و اگر نه منقول است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که مراد از این راه محبت و معرفت است و آن را نهایی نیست بنده در هر مرتبه از مراتب که او را هست طلب بالاتر می کند.

و وجه دیگر آن که بر سیل انقطاع إلى الله است که هر چند بنده معصوم باشد خود را از همه کسی گناه کارتر باید بداند چنانکه در مناجاتهای ائمه هدی صلوات الله علیهم مذکور است اعتراف به گناهان به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام کسی مرا نگاه نمی تواند داشت مگر تو از همه بدیها، و نمی توانم تحصیل نفعی از جبهه خود کردن مگر آن که تو عطا کنی توفیقات را، خداوندا به درستی که اراده دارم که به جا آورم آن چه را تو امر کرده که آن عمره و حج تمتع است چنانکه تو در کتاب خود فرموده و چنانکه پیغمبرت صلی الله علیه و آله فرمود که عمره داخل شد در حج ابد الآباد تا روز قیامت چنانکه عامه و خاصه متواتراً روایت کرده اند پس اگر مرا چیزی عارض شود که نتوانم عمره و حج را تمام کنم از مرض و دشمن و غیر آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص:

پس به حلّ کن مرا هر جا که مجبوس کنی به سبب تقدیراتی که مقدر ساخته بر من، خداوندا اگر نتوانستم یا نرسم بحج بعد از آن عارض: عمره خواهم کرد و محل شوم از آن احرام.

و تا اینجا نیت حج و عمره بر سبیل اجمال است و بعد از این نیت احرام را بگوید بلفظ استحباب و واجبست که در دل نیت کند و عبارت نیت بلفظ ماضی اظهر است بلکه ادلّ و بعضی بلفظ مضارع می خوانند بضم همزه یعنی احرام گرفت خالصاً لوجه الله یا احرام می کنم بر خود از جهت رضای تو مو و پوست و گوشت و خون و استخوانها و مغز استخوانها و پیه‌های من از زنان و ثیاب چنانکه در همه کتب حدیث هست و در اکثر نسخ این کتاب از قلم کاتب افتاده است، و بوی خوش و این هر دو یا سه بر سبیل مثال است علی الظاهر و در نیت می باید که قصد کند جمیع محرّمات احرام را بر سبیل اجمال، و همه را باین نیت و تلبیه بر خود حرام می کنم، و غرض من از این احرام رضای تست و ثواب آخرت را نیز می خواهم و بنا بر ظاهر حدیث عطف است بر وجهک یعنی هر دو مقصود من است از احرام، و بنا بر این منافات ندارد قصد بهشت و خلاصی از جهنم با اخلاص همین کافی است که قصد ریا نداشته باشد و ظاهراً نظر به عوام بیش از این مطلوب نیست اما نظر به خواص قصد قرب معنوی مضر است بلکه دیدن خود شرکست و کافی است که همین نیت را یک

مرتبۀ در ابتدای احرام بگوید یا قصد کند و من بعد استدامت حکمی کافی است به آن که نیت لفظی یک بار کافی است و نیت قلبی در حالت اتیان بهر فعلی در کار است و ظاهر حدیث آنست که آن نیز یک مرتبۀ کافی است چنانکه در صوم گفته اند و این حدیث معاویه بن عمار است که قریب به بیست سند صحیح وارد شده است

[تلبیه]

(التلبیه، ثم لبّ بالتلبیات الاربع سرّاً و هی المفروضات تقول لبيك اللهم لبيك لا شريك لك لبيك ان الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك، هذه الاربع: مفروضات ثم قم فامض هنيهة فاذا استوت بك الارض راكبا كنت او ماشيا فاعلن التلبيه و ارفع صوتك بها و ان كنت اخذت على طريق المدينة و احرمت من مسجد الشجره فلبّ سرّاً بهذه التلبيه الاربع المفروضات حتى تاتي البيداء و تبلغ الميل الذي على يسار الطريق فاذا بلغته فرفع صوتك بالتلبيه و لا تجز الميل الا ملئيا و تقول لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك، لبيك ان الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك لبيك ذا المعارج لبيك لبيك تباداً و المعاد إليك لبيك لبيك داعيا إلى دار السلام لبيك لبيك غفار الذنوب لبيك لبيك مرهوبا و مرغوبا إليك، لبيك لبيك أنت الغنيّ و نحن الفقراء إليك، لبيك لبيك ذا الجلال و الاكرام، لبيك لبيك اله الحقّ لبيك لبيك ذا التعماء و الفضل الحسن الجميل، لبيك لبيك كشاف الكرب العظام، لبيك لبيك عبدك و ابن عبدك، لبيك لبيك يا كريم، لبيك لبيك اتقرب إليك بمحمد و آل محمد، لبيك لبيك بحجّه و عمره معاً لبيك

لَبَّيْكَ هَذِهِ عَمْرُهُ مَتَعَهُ إِلَى الْحَجِّ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ أَهْلَ التَّلْبِيَةِ، لَبَّيْكَ لَبَّيْكَ تَلْبِيَهُ تَمَامُهَا وَبَلَاغُهَا عَلَيْكَ لَبَّيْكَ. تَقُولُ هَذَا فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَوْ نَافِلَةٍ وَحِينَ يَنْهَضُ بِكَ بَعِيرُكَ أَوْ عَلَوْتَ شَرَفًا أَوْ هَبَطْتَ وَاذْيَا أَوْ لَقَيْتَ رَاكِبًا أَوْ اسْتَيْقَظْتَ مِنْ مَقَامِكَ أَوْ رَكِبْتَ أَوْ نَزَلْتَ وَبِالْأَسْحَارِ، وَانْ تَرَكْتَ بَعْضَ التَّلْبِيَةِ فَلَا يَضْرُكَ غَيْرَ أَنَّهَا إِلَّا فَضْلُ الْمَفْرُوضَاتِ فَلَا تَتْرَكَ مِنْهَا شَيْئًا وَكَثْرَ مَنْ ذِي الْمَعَارِجِ) چُونِ صَدُوقِ دَرِ اَيْنِ بَابِ مَنَاسِكِ حَجْرًا يَكُ يَكُ بَتَرْتِيبِ مِي گويد هر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۰

منسکی را نام می برد أولاً به سرخی نوشته شود و بمنزله باب و فصل است پس التلبیه خبر مبتدای محذوفست که آن هذیه است یا بر عکس که البته هذیه باشد یعنی این است احکام و کیفیت تلبیه و ثم عطف است بر جمله سابقه و چون أولاً در خاطر داشته است که سیاق مناسک را از فقه رضوی بر دارد و در فقه بر سیبیل خطابست او نیز مخاطب ساخته است کل واحد واحد از مکلفین را چنانکه در خطاب عام مقرر است پس تلبیات اربع را آهسته بگو چنانکه در فقه رضوی است، و صدوق به آن عمل کرده است و بعد از او سایر علما عمل کرده اند و گفته اند که چنانکه واجبست که در نماز نیت را مقارن تکبیر احرام دارد هم چنین واجبست که تلبیه را مقارن احرام دارد، و مؤید این قول است آن که در اخبار متواتره وارد شده است که از میقات نگذرند مگر با احرام، و در اخبار متواتره وارد شده است که میقات اهل مدینه مسجد شجره است

پس لازمست که حمل کنند احادیث را که وارد شده است که از پیدا تلبیه می گویند بر تلبیه جهری.

و جمعی از معاصرین تشیع می زدند و می زنند بر متأخرین که تلبیه از مسجد شجره بدعتست چون احادیث متواتره وارد شده است بر آن که فاصله می کند میان تلبیه و نیت احرام و غافل شده اند از دلالت اخبار سابقه پس شکی نیست که به آن چه صدوق عمل نموده است اولی و احوط است چنانکه سزا مقارنت را واقع سازند و جهرا بعد از فاصله به نیت قربت واقع سازند.

و این تلبیات اربع تلبیه واجبست که می گویی در جواب دعوت الهی و خلیلی و موسوی و محمدی صلی الله علیه و آله و علیهم که مرا طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۱

کرده اید اینک آمده ام به خدمت و می کنم آن چه را می فرمایید، اما می باید که مقصود جواب دعوت حق سبحانه و تعالی باشد بالاصاله، و جواب انبیا به رسالت است از جانب الهی، و ممکن است که وجه چهار تلبیه این باشد که چهار دعوت شده است از پیغمبران با دعوت الهی و لیکن در وقت گفتن می باید مقصود بالذات از خطابها همه حق سبحانه و تعالی باشد، و در جمیع فصلهای تلبیه می باید که یکی در اول باشد و یکی در آخر و بر آن وقف کنند، و دیگر ابتدا نمایند به لبیک لا شریک لک لبیک و علی هذا تا به آخر، و چون وصل کنند می باید که حرکت همزه جلاله را بیندازند بر خلاف آن چه متعارف خواص و عوام است که وقف به حرکت می کنند و وصل به سکون و به حرکت جلاله، و

ظاهر آنست که هر گاه تلبیه را درست نگویند احرام منعقد نمی شود و ترجمه اش اینست که لیبک به خدمت آمده ام خداوند لیبک، و دیگر به خدمت ایستاده ام که هر چه بفرمایی به جای آورم به خدمت ایستاده ام ای خداوندی که ترا شریک نیست دیگر به خدمت ایستاده ام به درستی که جمیع محامد مخصوص تست چون حمد به ازاء نعمت و عظمت است و آن هر دو مخصوص تست و از این جهت است که آن را بکسر خوانده اند و بفتح، و بنا بر فتح بمعنی لان است یعنی از این جهت به خدمت ایستاده ام که حمد را گاهی به ازاء بزرگواری می کنند چنانکه داب مقربان است و گاهی به ازاء نعمت می کنند چنانکه داب ناقصان است، و چون هر دو مخصوص اوست پس واجبست که من به خدمت ایستم، و بنا بر کسر لطفش بیشتر است زیرا که کلامی جدا می شود و مستلزم معنی اول نیز هست.

و ترجمه اینست که به درستی که جمیع محامد که مستلزم جمیع کمالات است، و آن که اصل حمد نیز از تست و نعمتها از تست و پادشاهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۲

مخصوص تست ای خداوندی که ترا شریک نیست پس از این جهت به خدمت تو ایستاده ام که هر چه به گویی بکنم، و پیشتر مذکور شد که لک بعد از النعمه است و اکثر خواص و عوام بعد از و الملک می گویند و در هیچ حدیثی وارد نشده است که لک بعد از ملک باشد، و این چهار تلبیه واجبست پیشتر مذکور شد که اکثر علما این زیادت را واجب نمی دانند، و ظاهر این عبارت عبارت فقه رضویست،

و ظاهر رساله اعمش از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه: آنست که این زیادتی جزو تلبیه اربع است، و مؤیدش است که در جمع تلبیاتی که در جمیع اخبار خاصه و عامه وارد شده است موجود است مگر یک حدیث که در آنجا زیادتی مذکور نیست، و حدیث معاویه بن عمار مجمل است و دلالت بر هیچ طرفی ندارد اگر چه اکثر به آن استدلال کرده اند بر نفی وجوب این زیادتی بلکه دلالتش بر وجوب بیشتر است از عدم وجوب چون بعد از تلبیه کبیره فرموده اند که اگر بعضی از این تلبیه را ترک کنی ضرر ندارد و لیکن افضل آنست که همه را به گویی.

و بدان که ناچار است از تلبیات اربعی که در اول کلام مذکور شد و آن واجب است و همه پیغمبران آن را گفته اند و لیبیک ذالمعارج لیبیک را بسیار بگو، و لیبیک ذالمعارج بعد از تلبیات اربع با زیادتی است و ظاهر کلام حضرت نفی وجوب باقی تلبیات است نه نفی وجوب زیادتی تلبیات اربع و شکی نیست بر کسی که عارفست به اسالیب کلام که غرض نفی باقی است و لیکن مشکل است استدلال بر وجوب پس البته ترک آن زیادتی نمی باید کرد و اگر قصد وجوب و ندب آن نکنند بهتر است.

لیبیک ای خداوندی که مراتب عالیه را بهر کس در خور قابلیت او می دهی در دار دنیا تا به جزای آنها فایز گردانی ایشان را در دار عقبی یا آن که هر کس را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۳

در محبت و معرفت خود بهره کرامت فرموده و ایشان را فایز می گردانی به آن

مراتب و چون عروجات سید الانبیاء و المرسلین بی نهایت بود و هر لمحہ آن حضرت را عروجی بود کہ بہ مرتبہ کہ عقول بشری از ادراک آن عاجز بودند تشبیہ این معقول بہ محسوس فرمود کہ عروج می کنند بسوی حق سبحانہ و تعالی در روزی کہ مقدار آن پنجاه ہزار سال است از سالہای شما یعنی اگر ایشان را ممکن باشد عروج در پنجاه ہزار سال ممکن است.

و حضرت سید العارفین و الواصلین در ہر آنی عروجش برابر بود با عروج پنجاه ہزار سالہ ایشان و از این جهت آن حضرت تذکار این نعمت غیر محدود بسیار می فرمودند.

لیک ای خداوندی کہ ابتدا از تست کہ ہمہ را از کتم عدم بوجود آوردی و بازگشت ہمہ بسوی تو خواهد بود و تبدی و تبدأ در نسخ بسیار وارد شدہ است اگر بیا نویسند بضم تا انسب است. و اگر بہ الف نویسند فتح انسبست و ہر دو بحسب معنی قریند بہ یک دیگر.

لیک در حالتی کہ بندگان خود را خوانندہ بہ بہشت کہ در آنجا مکروہی نخواہد بود و ہمیشہ از جمیع آفات خصوصاً از موت سالم خواہند بود.

لیک ای خداوندی کہ آمرزندہ گناہانی.

لیک ای خداوندی کہ بر ہمہ کس لازم است کہ از عذاب تو ایمن باشند بلکہ ہمیشہ خائف باشند و از رحمت تو امیدوار باشند، و از این جهت نیز بہ خدمت آمدہ ام تا ہر چہ بفرمایی یا فرمودہ بہ جا آوردم.

لیک ای خداوندی کہ غنا و بی نیازی مخصوص ذات مقدّس تست و ما ہمہ فقیران و محتاجانیم بسوی تو.

لیک ای خداوندی کہ جلالت و عظمت دلہای مقربان را گداختہ و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸

اکرام و احسانت قلوب محبّان و مشتاقان را باهتر از آورده، یا آن که جناب اقدس از همه نقصانهای عاری و بری است و ذات مقدست بجمیع کمالات موصوف و محمود است، یا آن که از آن اعظمی که عقول و افهام انبیاء و مقدسین را در ساحت جلال تو راهی باشد، و اکرام و احسانت در مرتبه ایست که هیچ کافر و فاجری از آن بی بهره و ناامید نیست.

یا ذا الجلال اشاره به صفات سلویه است، و ذا الإکرام جامع صفات ثبوتیه.

لیک ای خداوند واجب الوجودی که حقیقت و وجود و کمالات از تست یا تو افاضه فرموده بر اعیان ثابت به جود وجود یا تو حقی و ما بقی باطل ألا کلّ شیء ما خلا الله باطل.

لیک ای خداوندی که همه نعمتها از تست و همه تفضّلها یا فضائل حسنه جمیله مخصوص به تو و آفریده تو است.

لیک خداوندی که غمهای عظیم را تو زایل می گردانی لیک به خدمت ایستاده است بنده و بنده زاده تو.

لیک بحق محمد و آل او که مرا در جوار خود جاده و به قرب خود فایز گردان یا از راه متابعت و مودت ایشان به درگاه تو آمده ام.

لیک بقصد عمره و حج هر دو آمده ام که حج تمتع کنم.

لیک این عمره ایست که اراده دارم که بعد از فراغ از عمره تمتع بیابم از محرّمات احرام و بعد از آن احرام بحج بگیرم به خدمت آمده ام خداوندی که ترا خدمت و بندگی می باید و بس.

لیک به تلبیه که عقد احرامش از من است و تمام کردن و توفیق به جا آوردن افعالش بر تست که توفیق دهی که

چنان که باید به جا آورم تا وقتی که محل شوم، و پیشتر مذکور شد که این تلبیه جامع جمیع اخبار تلبیه است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۵

تقدیم و تاخیر بسیار در فقرات تلبیه شده است.

و در صحیحہ معاویہ بن عمار بروایت شیخ که اجمع است از روایات دیگر این زیادتی هست بعد از فقره و المعاد إلیک لییک لییک تستغنی و تفتقر إلیک لییک لییک یعنی به خدمت ایستاده ام ترا ای خداوندی که استغنا از تست و افتقار از ما و لیکن فقره لییک أنت الغنی و نحن الفقراء إلیک را ندارد، و دور نیست که این عبارت بهتر باشد چون موافق آیه کریمه است، و می گویی این تلبیه را در عقب هر نماز واجب و سنت، و وقتی که شتر برخیزد و تو بر شتر سوار باشی و چون به بلندی بالا روی و به پستی به زیر آبی یا به سواری رسی یا از خواب بیدار شوی یا سوار شوی یا از چهار پا به زیر آبی و در سحرها، و اگر بعضی از این جملها را ترک کنی ضرر ندارد و لیکن ترک افضل کرده مگر آن چه واجبست که از آن چیزی را ترک مکن و از مستحبات لییک ذا المعارج لییک را بسیار بگو.

[غسل دخول حرم]

(فاذا بلغت الحرم فاغتسل من بئر میمون او من فحّ و ان اغتسلت فی منزلک بمکّه فلا باس و قل عند دخول الحرم اللّهُمَّ اَنْکَ قلت فی کتابک المنزل و قولک الحقّ «وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحِجِّ يَا تُوَكَّ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» اللّهُمَّ و اَنْی ارجو ان اکون ممّن

اجاب دعوتك و قد جئت من شقّه بعيده و من فجع عميق سامعا لندائك و مستجيبا لك مطيعا لأمرك و كلّ ذلك بفضلك عليّ و احسانك إليّ فلك الحمد على ما وفقتني له ابتغى بذلك الزلفه عندك و القربه إليك و المنزله لديك و المغفره لذنوبي و التوبه عليّ منها بمنّك اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و حرّم بدني على النار و آمّني من عذابك و عقابك برحمتك يا كريم فاذا نظرت إلى بيوت مكّه فاقطع التلبيه

لوامع صاحبقراني، ج ۸، ص: ۳۸۶

و حدّها عقبه المدنين او بحذاها و من اخذ على طريق المدينه قطع التلبيه اذا نظر إلى عريش مكّه و هي عقبه ذى طوى و عليك بالتكبير و التهليل و التحميد و التسبيح و الصّلاه على النّبى و اله) و چون خواهی که داخل حرم شوی غسل کن از چاه میمون یا فح چنانکه در حسنه کالصحيحه معاويه بن عمار است، و اگر در خانه که منزلت باشد غسل کنی باکی نیست چنانکه در صحيحه ذريح است، و در وقت دخول حرم این دعا را بخوان که خداوندا به درستی که در کتابی که فرستاده فرموده و آن چه فرموده حق است که یا محمد اعلام کن و خبر ده مردمان را بحج خانه تا آن که بیایند جمعی پیاده [و] بر شتران لاغر سوار شده که از راههای دور آمده باشند و به سبب آن لاغر شده باشد چنانکه بحسب واقع چنین است خصوصا هر گاه در تابستان روند، خداوندا تو چنین فرموده و من امیدوارم که از جمله کسانی باشم که اجابت کرده باشند دعوت ترا که ایشان را خوانده

و

حال آن که از راه دور آمده ام و از راههای با دوری و مشقت که شنیده ام ندای ترا از جهت رضای تو و اطاعت کرده ام و جمیع اینها از فضل و احسان تست بر من، خداوندا ترا حمد می کنم بر این نعمتی که مرا توفیق کرامت کردی که بحج آمدم و مطلوب من از این مشقتها قرب تست و آن که تو از من خوشنود باشی و رتبه ام نزد تو عظیم شود و گناهان مرا بیامرزی و توفیق دهی که توبه کنم از جمیع گناهان بفضل و هدایت تو، خداوندا صلوات بر محمد و آل او فرست و بدنم را بر آتش دوزخ حرام گردان و ایمن گردان مرا از عذاب و عقوبت به رحمت ای خداوند کریم، پس چون نظر به خانهای مکه کنی قطع کن تلبیه را و منتهای آن عقبه اهل مدینه است اگر از راه مدینه مشرفه باشد یا محاذی آن هر که از ابطح داخل شود، و کسی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۷

داخل مکه شود از راه پائین که آن ابطح است بنا بر مشهور قطع کند تلبیه را وقتی که نظر به خانهای مکه کند که عربان خانهای ساخته بوده اند از چوب بست که مسمی است به عقبه ذی طوی نزد قبور شرفا در برابر قبرستان مکه معلاه و بر تو باد که مشغول الله اکبر و لا اله الا الله و الحمد لله و سبحان الله و صلوات بر محمد و آل او باشی و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد شده است و باقی مستحبات پیشتر گذشت در باب فضایل حج

دخول مکه

(فاذا اردت دخول مکه فاجهد ان

تدخلها على غسل بسكينة و وقار.)

دخول المسجد الحرام

(فاذا اردت ان تدخل المسجد الحرام فادخل من باب شيبه حافيا و ادخل رجلك اليمنى قبل اليسرى و عليك السكينة و الوقار فانه من دخله بخشوع غفر له و قل أنت على باب المسجد السلام عليك أيها النبي و رحمه الله و بركاته بسم الله و بالله و من الله و ما شاء الله و السلام على رسول الله و آله و السلام على ابراهيم و اله و السلام على انبياء الله و رسله و الحمد لله رب العالمين) دیگر داخل شدن مکه معظمه است پس چون خواهی که داخل مکه شوی سعی کن که با غسل داخل شوی با سکینه دل به یاد الهی و وقار تن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۸

به طمانینه چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار وارد شده است از ائمه معصومین صلوات الله علیهم، دیگر از مقدمات داخل شدن مسجد الحرام است پس چون اراده کنی که داخل مسجد الحرام شوی از در بنی شیبه داخل شو و آن در مسجد زمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله است و طاقی هست که اول در بر آن منصوب بوده است و چون مسجد الحرام را ده نوبت خراب کردند و بزرگتر کردند آن در در میان مسجد افتاده است علامتش را گذاشته اند و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هبل را که اعظم بتهای قریش بود در میان آن در مخفی ساختند تا بر روی آن راه روند و آن در قریب به زمزم و ظاهر است، و پا برهنه داخل شو و پای راست را اول داخل مسجد کن پیش

از پای چپ چنانکه در باقی مساجد مطلوب است، و با سکینه دل بذكر الهی و آرام تن داخل شو که بتحقیق که هر که با خشوع داخل شود حق سبحانه و تعالی گناهان او را بیامزد البته چنانکه در صحیحه معاویه و غیر آن واقع است، و چون بدر مسجد رسی بایست و بگو که سلام الهی بر تو باد ای پیغمبر رفیع الشان، با رحمت و برکات او داخل می شوم باسم حق سبحانه و تعالی و به یاری نام و به یاری ذات مقدس الهی که هر چه می کنم بعون اوست و از توفیق اوست و آن چه او می خواهد چنان می شود، و سلام الهی بر انبیا و رسل او باد چنانکه در صحیحه معاویه است و در کافی و تهذیب و از قلم نساخ مقدم و مؤخر شده است و السلام علی انبیاء الله و رسله و سلام بر حضرت سید المرسلین «صلی الله علیه و آله [و آل او]» باد و سلام بر ابراهیم و آل او باد خداوندی را سزاست که پروردگار عالمیان است و محتمل است که صدوق رعایت ادب کرده باشد و سلام بر انبیاء را مؤخر داشته باشد و لیکن حضرت رعایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۸۹

فرمودند که اول صلوات آن حضرت با انبیا و رسل فرستاده اند و بعد از آن بخصوص اگر مؤخر نیز باشد باز مراد است و لیکن ظاهر این دعاها از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله باشد و آن حضرت رعایت ادب انبیا صلوات الله علیهم کرده اند و صدوق رعایت ادب آن حضرت کرده است و هر دو خوبست (النظر إلی

الكعبة فاذا دخلت المسجد فانظر إلى الكعبة و قل الحمد لله الذي عظمك و شرفك و كرمك و جعلك مثابه للناس و أمنا مباركا و هدى للعالمين) دیگر نظر به کعبه معظمه است در مرتبه اولی و این پیش از دخول باب بنی شیبه دست می دهد الحال که مسجد بزرگ شده است از باب سلم که داخل می شوند کعبه ظاهر می شود پس بگو که جمیع حمدها و سپاسها مخصوص ذات مقدس خداوندیست که ترا بزرگ کرده است و مشرف گردانیده است به تشریفات بسیار که انبیا و اوصیا در تو نماز کرده اند، و محل ولادت سید الوصیین، و مکرم ساخته است ترا که قبله عالمیانت گردانیده است و محل رجوع ایشان یا محل ثواب ایشان یا قبله عالمیانت کرده است و محل امن گردانیده است که هر که داخل در تو شود ایمن باشد از عذاب الهی و برکت گردانیده است ترا که همه کس منفعتهای دنیوی و اخروی به برکت تو بیابند و هدایت کننده عالمیان باشی به اعتبار آیات بینات که بعد از این آیات فرموده است، و حدیث صحیح ابن عمار مشتمل است بر دعای بزرگ که این جزو اوست و آن دعا با سایر ادعیه مذکور است در رساله روضه

النَّظَرُ إِلَى الْحَجْرِ الْأَسْوَدِ

(ثُمَّ انظر إلى الحجر الأسود و استقبله بوجهك و قل الحمد لله الذي هدانا لهذا و ما كنا لنهتدي لولا ان هدانا الله سبحانه الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اكبر لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى و هو حي لا

يموت بيدك الخير و هو على كل شىء قدير اللهم صل على محمد و آل محمد كفضل ما صلّيت و باركت و ترخمت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميد مجيد و سلام على جميع النبيين و المرسلين و الحمد لله رب العالمين اللهم انى او من بوعدك و اصدق رسلك و اتبع كتابك) ديگر نظر كردن بحجر الاسود است پس نظر كن بحجر الاسود و روى خود را به او كن و بگو اين دعا را كه ترجمه اش اينست كه حمد و ثنا خداوندى را سزااست كه ما را هدايت کرده است به كعبه معظمه و حج بيت الله الحرام و اگر هدايت الهى نبود ما هدايت نمى يافتيم منزّه است خداوند عالميان از جميع نقصها و عيبها و جميع ثناها مخصوص اوست و نيست خداوندى بغير از او، اعظم است از آن كه وصف او توان كرد يا به كنه ذات و صفات و افعال او توان رسيد نيست خداوندى بغير از او و يگانه من جميع الوجوه است، و او را شريك و عديل نيست پادشاهى مخصوص اوست و محامد همه از اوست زنده مى كند حيوانات را در شكمهاى مادران يا حيات دهنده اوست، و مى ميراند همه را، و در قبر بعد از اندك حياتى مى ميراند، و در حشر زنده خواهد كرد همه را و او زنده است. كه مرگ ندارد و همه خوييها از اوست او بر همه ممكنات قادر است.

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۳۹۱

خداوندا درود و رحمت خود را فايز گردان بر پيغمبر آخر الزمان و بر آل او كه دوازده امامند و فاطمه زهرا و بركت كن به اعلاى دين

او، و کثرت فرزندان و امت و تابعان او و تابعان آل او بهتر از هر صلواتی و هر برکتی و رحمتی که کرده بر حضرت ابراهیم و آل او که چندین هزار پیغمبر بودند به درستی که تویی که حمد و ثنا مخصوص تست و مجد و عظمت مخصوص تست و سلام تو بر جمیع پیغمبران و مرسلان باد و ثناها مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است خداوندا ایمان دارم به وعده که کرده مطیعان خود را خصوصا در اطاعت حج و عمره، و تصدیق کرده ام پیغمبرانت را و تابعم کتاب ترا که قرآن مجید باشد در حج تمتع و مجموع صحیحه ابو بصیر است

استلام الحجر الاسود

(ثم استلم الحجر الاسود و قبله فی کلّ شوط فان لم تقدر علیه فامسحه بیدک الیمنی و قبلها فان لم تقدر علیه فافتح به و اختم به فان لم تقدر علیه فاشر الیه بیدک و قبلها و قل امانتی اذیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه امنة باللّه و کفرت بالجبّ و الطّاغوت و اللّات و العزّی و عباده الشّیطان و عباده الاوثان و عباده کلّ ندّ یدعی من دون اللّه) دیگر دست مالیدن است بحجر الاسود پس شکم و دست بحجر رسان و بمال و ببوس حجر الاسود را در هر شوطی پس اگر نتوانی در ابتدای طواف و انتها: استلام کن، و اگر نتوانی شکم مالیدن و بوسیدن دست راست را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۲

بر حجر بمال و ببوس دستت را و اگر نتوانی دست رسانیدن بدست خود اشاره کن و ببوس دستت را، و بگو که امانت خود را که روز میثاق بمن عطا کرده بودند

و آن ایمان است و اطاعت الهی خصوصاً عبادت حج ادا کردم، و رعایت عهد و پیمان خود نمودم تا شهادت دهی از جهت من که وفا بعهد خود کردم و آن عهد ایمانست به خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم، و کافر و اعتقاد ندارم به بتان صوری و معنوی بلکه مراد بتان معنویند بترتیب که سه نفر و معاویه ملعون، و کافر به عبادت شیطان در متابعت ائمه جور و عبادت بتان که امام دانستن اینها باشد، و کافر به عبادت هر امام جوری از بنی امیه و بنی عباس. و شکی نیست در آن که مراد حضرات ائمه معصومینند و در هر جا که اطلاق کنند دزدان امامت و خلافتند بلکه در قرآن مجید هر جا که بتان اطلاق می کند حق سبحانه و تعالی مراد ایشانند، و این مضامین سابقه و لاحق و ادعیه غالباً عبارات فقه رضویست و احادیث صحیحه با فی الجملة تغییری در زیاده و نقصان و بتمامها مذکور است در روضه

الطَّوَّاف

(ثمَّ طَفَّ بِالْبَيْتِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ وَقَبِيلَ الْحَجْرِ فِي كُلِّ شَوْطٍ وَقَارِبَ بَيْنَ خَطَاكَ فَإِذَا بَلَغْتَ بَابَ الْبَيْتِ قُلْتَ: سَأَلْتُكَ فَقِيرَكَ مَسْكِينَكَ بِبَابِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ اللَّهُمَّ الْبَيْتَ بَيْتَكَ وَالْحَرَمَ حَرَمَكَ وَالْعَبْدَ عَبْدَكَ وَهَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ الْمُسْتَجِيرِ بِكَ مِنَ النَّارِ فَاعْتَنِي وَوَالِدِي وَاهْلِي وَوَلَدِي وَاخْوَانِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِنَ النَّارِ يَا جَوَادَ يَا كَرِيمَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۳

فَإِذَا بَلَغْتَ مَقَابِلَ الْمِيزَابِ فَقُلِ اللَّهُمَّ اعْتَقْ رِقَبَتِي مِنَ النَّارِ وَسَّعْ عَلَيَّ مِنَ الرِّزْقِ الْحَلَالِ وَادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فِسْقَةِ الْعَرَبِ وَالْعَجْمِ وَشَرَّ فِسْقَةِ الْجَنِّ وَ

الانس و تقول و أنت تجوز اللهم اني إليك فقير و اني منك خائف و مستجير فلا تبدل اسمي و لا تغير جسمي) و اما هفت شوط بر دور کعبه بگرد به آن که نیت کنی که هفت شوط بر دور خانه می گردم در حج اسلام، حج تمتع واجب قربه إلى الله و به آن که ابتدا کنی به ابتدای حجر و ختم کنی به انتهای حجر، و در طواف خانه را بر دست چپ بگیر، و بیوس حجر الاسود را در هر شوطی، و گامها را تنگ گذار و چون بدر خانه رسی بگو این عبارت را که ترجمه اش این است که سایل تو فقیر تو مسکین تو بدر خانه تو آمده است و کریمان سایلان را رد نمی کنند و بر ایشان تصدق می کنند پس تصدق کن به او آن چه لایق بزرگی تست، پس تصدق کن بر او به بهشت خداوندا خانه خانه تست و حرم حرم تست و بنده بنده تست و این مقام کسی است که در پناه و امان تو در آمده باشد از آتش عذاب تو پس آزاد کن مرا و پدر و مادر مرا و فرزندان مرا و برادران و خواهران مؤمن مرا از آتش دوزخ ای خداوند با جود و کرم، و چون به ناودان طلا رسی از طرف حجر اسماعیل علیه السلام بگو خداوندا مرا آزاد کن از آتش دوزخ و فراخ کن بر من از روزی حلال و دفع کن از من شر فاسقان عرب و عجم را و شر فاسقان جنی و آدمی را و می گویی و می روی یعنی در وقتی که روانه شوی

از محاذی میزاب این دعا را می خوانی که ترجمه اش اینست که خداوند ا به درستی که من محتاج رحمت توام و بتحقیق که من از عذاب تو ترسانم و پناه به تو آورده ام پس نام مرا مبدل مکن که مؤمن کافر شود، و تغییر مکن بدن مرا که مسخ کنی هر چند که مستحق آن هستم

القول فی الطواف

(و تقول فی طوافک اللهم انی أسألك باسمک الّذی یمشی به علی طلل الماء کما یمشی به علی جدد الارض و أسألك باسمک المخزون المکنون عندک، و أسألك باسمک الاعظم الاعظم الّذی اذا دعیت به اجبت و اذا سألت به اعطیت ان تصلی علی محمّد و آل محمّد و ان تفعل بی کذا و کذا فاذا بلغت الرّکن الیمانی فالتزمه و قبله و صلّ علی النّبیّ و اله فی کلّ شوط.)

القول بین الرّکن الیمانی و الرّکن الّذی فیهِ الحجر الاسود

(و قل بین هذین الرّکنین ربّنا آتنا فی الدّنیاء حسنه و فی الآخره حسنه و قنا برحمتک عذاب النّار.)

الوقوف بالمستجار

(فاذا كنت فی الشّوط السّابع فقف بالمستجار و هو مؤخر الکعبه ممّا یلی الرّکن الیمانی به حذای باب الکعبه فابسط یدیک علی البیت و الزق حدّک و بطنک و قلّ اللهمّ البیت بیتک و العبد عبدک و هذا مقام العائذ بک من النّار اللهمّ انی حللت بفنائک فاجعل قرای مغفرتک و هب لی ما بینی و بینک و استوهبنی من خلقک و ادع بما شئت ثمّ اقرّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۵

لرّیک بذنوبک و قلّ اللهمّ من قبلک الروح و الرّاحه و الفرج و العافیة اللهمّ انّ عملی ضعیف فضاعفه لی و اغفر لی ما اطلعت علیه منی و خفی علی خلقک استجیر بالله من النّار و تکثر لفسک من الدّعاء ثمّ استلم الرّکن الیمانی ثمّ استلم الرّکن الّذی فیهِ الحجر الاسود و قبله و اختم به فان لم تستطع ذلك فلا یضرك غیر انه لا بدّ من ان تفتتح بالحجر الاسود و تختم به و تقول اللهمّ قنّعی بما رزقتنی و بارک لی فیما اتیتنی) و اما آن چه در احوال طواف باید گفت و می گویی در طواف خداوند ا به درستی که سؤال می کنم از تو بحق آن اسم اعظمی که هر که آن را بخواند در روی آب راه می رود چنانکه بر خشکی راه می رود، و سؤال می کنم ترا بحق آن اسمی که مخزون و مستور است نزد تو از هفتاد و سه اسم اعظم که یکی مخصوص ذات مقدس تست که دال است بر ذات اقدس تو یا جمیع هفتاد و سه اسم چون مخزون

است همه نزد او و تا به کسی ندهد کسی بر آن مطلع نمی تواند شد از پیش خود، و سؤال می کنم ترا بحق آن اسمی که اعظم است از همه اسماء و از آن اعظم است که مخلوق به آن تواند رسید یا وصف آن توان کرد و این اسمی است که مخصوص اوست چنانکه در اخبار مستفیضه وارد شده است که حق سبحانه و تعالی هفتاد و سه اعظم دارد و یکی از آنها مخصوص ذات مقدس اوست و باقی را بحسب رتبه کرامت می فرماید و از آن اسماء آصف برخیا را یک اسم داده بودند و تخت بلقیس را به یک چشمزدن به نزد سلیمان علیه السلام حاضر گردانید، و حضرت عیسی را دو اسم داده بودند، و حضرت موسی را چهار حرف، و حضرت ابراهیم را هشت حرف، و حضرت نوح را پانزده حرف، و حضرت آدم را بیست و پنج حرف و همه هفتاد و دو اسم را به حضرت سید الانبیاء عطا فرموده بودند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۶

همه بائمه معصومین رسید صلوات الله علیهم اجمعین و یکی مخصوص واجب الوجود است که به کسی نداده است و آن اسمی است که اگر کسی ترا به آن اسم بخواند اجابت می کنی و اگر ترا به آن اسم سؤال کنند عطا می کنی یعنی اگر بر فرضی که حق سبحانه و تعالی به کسی بدهد چنین می شود، یا باین عنوان که حضرت خوانده است که کسی بگوید الهی بحق آن که فلان چیزم عطا کن عطا می کند هر چند نداند، یا مراد هفتاد و دو اسم باشد بهر دو معنی که صلوات

فرستی بر محمد و آل محمد و فلان حاجتم را برآوری و فلان چیزم بدهی.

و چون به رکن یمانی رسی که بعد از مستجار است در هر شوطی آن را در بغل گیر و ببوس و صلوات بر محمد و آل او فرست و دعایی که در میان رکن یمانی و حجر الاسود باید خواند این است که در میان هر دو به گویی که پروردگار اعطا کن ما را در دنیا هر چه خوب باشد و در آخرت هر چه خوب باشد یا یک حسنه عطا کن که مستلزم جمیع باشد مثل ایمان کامل در دنیا و بهشت در آخرت.

اما آن چه باید کرد در مستجار پس چون در شوط هفتم به مستجار رسی توقف کن از جهه دعا و آن محاذی در خانه کعبه است از پشت کعبه نزدیک به رکن یمانی پس دستها را پهن کن بر خانه و شکم و رو را به کعبه رسان و این دعا را بخوان که خدایا خانه خانه تست و این بنده بنده تست و حال من حال بنده ایست که مستحق دخول جهنم شده باشد و پناه به تو آورده باشد از شر آتش جهنم به فرموده تو که فرموده «فَقَرُّوا إِلَى اللَّهِ» یعنی بگریزید و پناه برید به خانه خدا از عذاب خداوندان و مهمان توام و تو فرموده که مهمان را گرامی دارید و تو اولایی از دیگران به جود و کرم مهمانی مرا این کن که گناهان مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۷

بیامرزی و هر چه حقوق مردمانست مردمان را خوشنود کنی که مرا به تو ببخشند و هر مطلبی که داری طلب

کن از خداوندت پس اقرار کن به گناهانت هر چه را بخاطر داشته باشی مفصلاً و آن چه را در خاطر نداشته باشی مجملاً، و بگو خداوند رحمت و راحت از پیش تست و فرج و عافیت از تست خداوند اعمال خوب من ضعیف است و بسیار کم تو قادری که آن را مضاعف گردانی با ضعاف بسیار به آن که بعوض گناهان غیر متناهی حسنات بنویسی چنانکه جمعی را وعده فرموده که فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ و بیامرز گناهانی را که تو بر آن مطلعی و خلق نمی دانند و تو از ایشان پوشانیده، بفضل خود از نامه عمل من محو کن که در روز قیامت رسوا نشوم.

پناه به خداوند خود آورده ام از آتش جهنم و دعا بسیار می کنی از جهت خود پس بیا به نزد رکن یمانی و خود را به آن بمال یا دست برسان اگر نتوانی شکم و رو مالیدن، و هم چنین استلام کن رکن حجر الاسود را و ببوس و ختم کن طوافت را بحجر و بگو که خداوند مرا قانع گردان به آن چه روزی کرامت کرده و برکت ده آن چه را بمن عطا فرموده.

و بدان که مشهور اینست که چون حجاج ملعون از قبل عبد الملک مروان ملعون خانه کعبه را به سبب منجینی که بر کعبه بستند از جهت گرفتن عبد الله بن زبیر ملعون خراب کرد و مردمان بسیاری از خاک و سنگ را بردند و خواست که بسازد ازدهایی بهم رسید و مردمان از آن می گریختند تا به خدمت حضرت سید الساجدین آمد و وجه ممنوع شدن را پرسید حضرت فرمودند که وجهش

این است که مردمان سنگ و خاک بسیار برده اند بگوی تا همه هر چه برده اند بیاورند که از همان سنگ و خاک ساخته شود چون مردمان همه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۸

را پس آوردند منع برطرف شد و ترسید که مبادا وفا نکند پس نشست و قریب به یک ذرع دست شاذروان بیرون گذاشت که پرده آویز باشد و علامت گذاشته اند به آن که در طرف حجر اسماعیل چهار طرف انگشت بلند کرده یک ذرع تقریباً ظاهر است و در بقیه اطراف هر جا که ذرع نگذاشته اند سنگ مورب نصب کرده اند تا کسی بر آن راه نرود، پس بنا بر این در التزام مستجار و استلام ارکان خصوصاً رکن یمانی و حجر، و در التزام حطیم که از در خانه است تا رکن حجر چون بهترین جاهای مسجد است و دعا مستجابست این کس داخل کعبه می شود زیرا که آن فضا است که العیاذ باللّٰه اگر کعبه خراب شود چنانکه در هزار و سی و هشت تقریباً سیل خانه را خراب کرد و تا ساختن چند ماه شد قبله مردمان آن فضا بود، و هم چنین جمعی که در کوه ابو قبیس خانه دارند و سایر کوهها نماز ایشان بر فضای کعبه است زیرا که آن فضا تا آسمان و تا منتهای ارض کعبه است و قبله است و چون واجبست که بر دور کعبه طواف کنند.

پس بنا بر مشهور در وقت استلام داخل کعبه می شوند پس اگر بگذرند در طواف در میان کعبه طواف کرده خواهند بود، و هم چنین در وقت گشتن اگر دست خود را به خانه رسانند دست طواف نکرده خواهد بود

و حال آن که واجبست که طواف بکل بدن باشد و طواف باطل خواهد شد پس احوط آنست که در جاهایی که شاذروان دارد خواه جدا باشد و خواه سنگ محرف بر آن باشد دست یا بدن اگر به کعبه رساند بایستد تا خود را بیرون آورد بعد از آن روانه شود، و هم چنین در طرف حجر اگر دست بر بالای دیوار حجر برد این دغدغه می شود و چرا دغدغه می گویم چون این معنی را در روایتی ندیده ام و لیکن خاصه و عامه ذکر کرده اند، و عمده ضبط این امور است که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۳۹۹

چیزی مخفی نگذاشته اند حتی جای مقام را گذاشته اند تا ظاهر باشد بدعت عمر اگر چه عوام ایشان می گویند که مقام جبرئیل است اما فضیلتی عامه ذکر کرده اند جمیع شایع و قبیح صحابه و تابعین و ارتداد همه را الا قلیلی و شکی نیست در آن که هر چه را زیاد و کم کرده اند چنانست که گفته اند و علمای ما نیز ذکر کرده اند و لیکن احتمال این هست که علماء ما از عامه برداشته باشند چون در روایات واقع نشده است با آن که این معنی به گفته همه در زمان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم واقع شده بود و این امریست عام البلوی می بایست البته در اخبار بما برسد و شکی نیست که احوط آنست که مذکور شد، دیگر بدان که بحسب ظاهر چند حدیث و اجماعات منقوله می باید که ابتدای طواف از حجر الاسود باشد و ختم بحجر الاسود باشد و زیاد و کم نشود اکثر علمای ما سیما متأخرین ذکر کرده اند که می باید مقارنت جزو اول

طایف به جزو اول حجر الاسود واقع شود و دور نیست که مستند ایشان حدیث حسن کالصحیح حماد از حریر از یکی از مشایخش که غالباً فضلاهی اصحابند مثل زراره و محمد بن مسلم و برید و فضیل و غالباً زراره است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که فرمودند که چون داخل مسجد الحرام شوی و محاذی حجر الاسود شوی بگویی (اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله امت بالله و کفرت بالجبت و الطاغوت و اللات و العزی و بعباده الشیطان و بعباده کل نذ یدعی من دون الله ثم ادن من الحجر و استلمه بيمينک) پس می گویی (بسم الله و الله اکبر امانتی اذیتها و میثاقی تعاهدته لتشهد لی بالموافاه).

و محاذات را علما ذکر کرده اند که آنست که جزو مقدم بدن محاذی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۰

جزو اول حجر الاسود باشد و در اکثر مردم جزو اول انگشت مهین پاهاست و بعضی که فربه باشند شکم ایشان مقدم است و بعضی بینی و ظاهرا در وقت فرش مسجد الحرام این رعایت کرده اند که سنگهای مرمر را که انداخته اند چنین انداخته اند که خطی ظاهر است که محاذی جزو اول حجر است پس اگر کسی انگشت پاهای او بر ابتدای خط باشد خوبست و در آخر طواف چون به همان جا رسد ترک کند تا زیاد و کم نشود، و عمدتاً استدلال ایشان آنست که احادیث بسیار وارد شده است که ابتدا بحجر کند و ختم بحجر کند بلکه متواتر است از فعل نبی و ائمه هدی صلوات الله علیهم که ابتدا بحجر

فرمودند و ختم بحجر نمودند و در وقت طواف خانه را بر دست چپ گرفتند و حدیثی و قولی بر غیر این نحو وارد نشده است پس از این دو حکم ظاهر شد که محاذات واجبست و لیکن احتمال هست که واجب نباشد ابتدا به ابتدای حجر بلکه اگر از وسط یا آخر حجر ابتدا کند کافی باشد و شکی نیست که بنا بر این احتمال ابتدا به ابتدا نیز صحیح خواهد بود، و اما استقبال حجر که در بعضی از روایات واقع شده است ظاهر آن روایات استقبال از جهه دعاست پس اولی آنست که اول استقبال کنند و دعا را بخوانند و در حالت استقبال چنان بایستند که دوش راست او خارج از حجر باشد و چون از دعا فارغ شود نیت کند در حالت استقبال و بعد از آن محاذات را واقع سازد به آن که بگردد و انگشت مهین پاها را بر آن خط گذارد و نیت کند و بگذرد و به نیت اول نیز اکتفا می تواند کرد اگر مستحضر باشد و در نیت همین کافی است که داند که طواف عمره یا حج می کند و آن که این حج اسلام است و حج تمتع است یا افراد و قران و لله می کند و بسیار نادر است که اینها در خاطرش نباشد و احوط آنست که در جمیع طواف رو به کعبه نکند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۱

به آن که بگردد که بدنش بسوی کعبه باشد و اگر به سبب ازدحام بگردد از سمتی که می رود درست بایستد و روانه شود و در جائی که از آنجا متوجه استلام یا التزام می شود

آنجا را نشان کند و بعد از استلام یا التزام به جای خود رود و روانه شود و اگر از همین جا نیز بگردد و خانه را بر دست چپ گیرد خوبست و می باید که گامی از طوافش چنین نشود که خانه بر دست چپش نباشد به آن که روی به خانه باشد یا پشتش و اینها بر سبیل احتیاط است

مقام ابراهیم علیه السلام

(ثم ائت مقام ابراهیم علیه السلام فصل فی رکعتین و اجعله امامک و اقرا فی الاولی منهما الحمد و قل هو الله احد و فی الثانیه الحمد و قل یا ایها الکافرون ثم تشهد و سلم و احمد الله و اثن علیه و صلّ علی النبی و اله صلوات الله علیهم و اسأل الله ان یتقبل منک و ان لا تجعله اخر العهد منک فهاتان الرکعتان هما الفریضه و لیس یکره لک ان تصلیها فی ائی الساعات شئت عند طلوع الشمس و عند غروبها و انما وقتها عند فراغک من الطواف ما لم یکن وقت صلاه مکتوبه فان کان وقت صلاه مکتوبه فابدأ بها ثم صلّ رکعتی الطواف فاذا فرغت من الرکعتین فقل الحمد لله بمحامده کلّها علی نعمائه کلّها حتّی ینتهی الحمد إلی ما یحبّ ربّی و یرضی اللّهم صلّ علی محمّد و آل محمّد و تقبل منّی و طهر قلبی و زکّ عملی و اجتهد فی الدعاء و اسأل الله عزّ و جلّ ان یتقبل منک ثم ائت الحجر الاسود فاستلمه و قبله او أمسحه بیدک او اشر الیه و قل ما قلته او لا فانه لا بدّ من ذلك)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۲

دیگر از محل عبادات مقام حضرت ابراهیم است صلوات الله

علیه پس بیا مقام ابراهیم علیه السلام و دو رکعت نماز در آنجا بکن و ظاهراً مراد از مقام ابراهیم در اینجا محوطه ایست که بر پشت مقام از چوب پنجره ساخته اند و سه صف هر صفی چهار کس می توانند ایستاد و سنگی که قدمهای حضرت ابراهیم علیه السلام بر آنجا فرو رفته است بر او نیز محوطه از پنجره ساخته اند و دری دارد که گاهی از جهت پادشاهان می گشایند و مردمان از بیرون آن را زیارت می کنند و در آنجا نماز می توان کرد بر تقدیری که در نباشد و همیشه تعظیم و تکریم آن می کرده اند چنانکه در حدیث حضرت امام حسین صلوات الله علیه گذشت و در اخبار چنین وارد شده است و آیه کریمه باین نحو است که «وَأَتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُّصَلِّئًا» یعنی بعضی از جاهای حضرت ابراهیم علیه السلام که مسجد است یا مکه معظمه آن را محل نماز خود کنید و مراد از آن بعض: خلف این سنگی است که جای پای حضرت ابراهیم بر آن واقع است پس ممکن است که مراد از اخبار نیز این باشد که پشت مقام یا یکی از دو جانبش نماز کنید دو رکعت و سنگ مقام را محاذی قبله کن که بر پشت آن سنگ بایست که رو به آن سنگ و رو به کعبه هر دو کرده باشی و در رکعت اول از این دو رکعت سوره حمد و توحید را بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد جحد را بخوان پس تشهد بخوان و سلام ده و حمد و ثنای الهی را به جا آورد، صلوات بر محمد و آل

محمد بفرست و سؤال کن که حق سبحانه و تعالی قبول کند از تو این نماز و طواف را و آن که چنان نکند که آخر نمازهای مقام باشد بلکه حیات و توفیق کرامت فرماید که دیگر بیایی، و این دو رکعت فرض است و مکروه نیست ترا در هیچ ساعتی که خواهی اگر چه نزد طلوع و غروب آفتاب باشد چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۳

بخصوص مستثنی است بر تقدیری که نافله در این اوقات مکروه باشد چون این دو رکعت فرض است و مع هذا ذو سبب است و سببش طواف است و وقت آن بعد از فارغ شدن از طوافست ما دام که وقت فریضه حاضره نبوده باشد که اگر وقت فریضه داخل شده باشد اول حاضره را به جا آور دیگر دو رکعت طواف را بکن، و چون فارغ شوی از این دو رکعت بگو که جمیع محامد مخصوص ذات مقدس واجب الوجودیست که مستجمع جمیع کمالات است و من او را حمد می کنم بجمیع حمدها بر هر یک از نعمتهای او آن مقدار که در کثرت به مرتبه رسد که محبوب پروردگار من باشد و او از من خوشنود شود.

خداوندا صلوات و رحمتهای خاصه خود را بفرست بر محمد و آل او و قبول کن از من و دل مرا از هر بدی مطهر گردان و عمل مرا از هر شائبه پاک گردان تا خالص باشد از جهه رضای تو. و سعی کن در دعا و از حق سبحانه و تعالی سؤال کن که قبول کند از تو چنانکه حضرت ابراهیم و اسماعیل سؤال کردند «رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

الْعَلِيمُ» و بعد از بنای کعبه گفتند که پروردگارا قبول کن از ما عمارت خانه را به درستی که نو شنوایی و دانائی که هر کس را چه عطا می باید کرد، پس به نزد حجر الاسود آی و استلام کن آن را و ببوس یا دست بمال یا اشاره کن به ترتیبی که گذشت و دعایی که سابقا مذکور شد در این وقت نیز بخوان که البته می باید خواند و این دعای: «امانتی اَدیتها الخ» است و مجموع آن چه مذکور شد مضمون صحیحه معاویه بن عمار است و غیر آن است و چون از مستحبات است تفصیل هر یک مذکور نشد و در روضه مذکور است و چون بسیار مشوش است و از قانون فقها و محدثین نیست اگر هر یک را ذکر می کردیم
مطلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۴

شرح عبارت فوت می شد و هر دو را ذکر کردن مستلزم تکرار و تطویل بود

الشَّرب من ماء زمزم

(فان قدرت ان تشرَب من ماء زمزم قبل ان تخرج فافعل و تقول حين تشرَب اللّهُمَّ اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من كلّ داء و سقم انك قادر يا ربّ العالمين) دیگر نوشیدن آب زمزم است که مستحب است قبل از سعی و عبارت صحیح معاویه بن عمار است، و حسنه حلبی است در دعا و هر دو تا سقم است پس اگر توانی که بیاشامی از آب زمزم پیش از آن که متوجه سعی شوی بیاشام.

و در حسنه حلبی است که یک دلو یا دو دلو آب بکشد و بر سر و پشت و شکم بریزد و در وقتی که آشامی می گویی که خداوندا این آب را

علم نافع گردان و روزی فراخ گردان و شفا گردان از هر درد و بیماری به درستی که قادری بر همه چیز ای پروردگار عالمیان، و معاویه گفت که حضرت فرمودند که بما رسیده است که چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نظر به زمزم فرمودند: فرمودند: که اگر نه این بود که بر امتم شاق می شد هر آینه یک دلو یا دو دلو خود می کشیدم و چون من می کردم همه کس را متابعت لازم بود و مشکل است همه کسرا دو دلو عظیم کشیدن. و ظاهرش آن بود که بر تقدیری که آن حضرت می کشیدند و می فرمودند که سنت است همان مردمان هجوم می کردند و چندین هزار کس را نهایت اشکال بود، یا آن که خوف قتال نیز بود و از این گفتن زاید بر استحباب مؤکد مفهوم نمی شود.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۵

و در صحیح از علی بن مهزیار منقولست که دیدم که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه در شب زیارت که ظاهرا شب یازدهم باشد که حضرت طواف کردند و در عقب مقام نماز کردند و داخل زمزم شدند که یورتی است که بر سر چاه پوشانیده اند و بدست مبارک خود یک دلو آب کشیدند از دلوی که محاذی حجر بود و از آن آشامیدند و بر بعضی از جسد مبارک ریختند دو مرتبه نظر به اندرون چاه کردند. و احادیث بسیار در فضیلت آب زمزم وارد شده است و آن که هر که بیاشامد آن را بهر نیتی که بکند حق سبحانه و تعالی آن را کرامت می فرماید لهذا حضرت این دعای جامع فواید دنیوی و اخروی

الخروج إلى الصفا

(ثم اخرج إلى الصِّفا وقم عليه حتى تنظر إلى البيت و تستقبل الركن الذي فيه الحجر و احمد الله و اثن عليه و اذكر من آلائه و حسن ما صنع إليك ما قدرت عليه، ثم قل لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و هو على كل شىء قدير ثلاث مرّات، و تقول:

اللَّهُمَّ انى أسألك العفو و العافيه و اليقين فى الدنيا و الآخرة ثلاث مرّات، و تقول: اللَّهُمَّ آتنا فى الدنيا حسنه و فى الآخرة حسنه و قنا عذاب النار ثلاث مرّات، و تقول الحمد لله مائه مره و الله اكبر مائه مرّه و سبحان الله مائه مرّه و لا اله الا الله مائه مرّه و استغفر الله و اتوب إليه مائه مرّه و صلّ على محمّد و آل محمّد مائه مرّه و تقول يا من لا يخيب سائله و لا ينفذ نائله صلّ على محمّد و آل محمّد و اعذنى من النار برحمتك

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٤٠٦

و ادع لنفسك بما أحببت و ليكن وقوفك على الصفا اول مرّه اطول من غيرها ثم انحدر وقف على المرقاه الزابعه حيال الكعبه و قل اللهم انى اعوذ بك من عذاب القبر و فتنته و غربته و وحشته و ظلمته و ضيقه و ضنكه اللهم اظلنى فى ظلّ عرشك يوم لا ظلّ الا ظلك ثم انحدر عن المرقاه و أنت كاشف عن ظهرك و قل يا ربّ العفو يا من امر بالعفو يا من هو اولى بالعفو يا من يثيب على العفو العفو العفو العفو يا جواد يا كريم يا قريب يا بعيد اردد على

نعمتك و استعملنى بطاعتك و مرضاتك ثم امش و عليك السكينة و الوقار حتى تصير إلى المناره و هى طرف المسعى فاسع
ملء فروجك و قل بسم الله و الله اكبر اللهم صل على محمد و آل محمد اللهم اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم أنك أنت الاعز
الاکرم و اهدنى للتي هى اقوم اللهم ان عملى ضعيف فضاعفه لى و تقبل منى اللهم لك سعى و بك حولى و قوتى تقبل عملى
يا من يقبل عمل المتقين، فاذا جزت زقاق العطارين فاقطع الهروله و امش على سكون و وقار و قل يا ذا المن و الطول و الكرم و
النعماء و الجود صل على محمد و آل محمد و اغفر لى ذنوبى انه لا يغفر الذنوب الا أنت يا كريم فاذا اتيت المروه فاصعد عليها
و قل حتى يبدو لك البيت و ادع كما دعوت على الصيفا و اسال الله تعالى حوائجك و قل فى دعائك يا من امر بالعفو يا من
يجزى على العفو يا من دل على العفو يا من زين العفو يا من يشيب على العفو يا من يحب العفو يا من يعطى على العفو يا من
يعفو على العفو يا رب العفو العفو العفو، و تضرع إلى الله عز و جل و ابك فان لم تقدر على البكاء فتباك و اجهد ان
يخرج من عينيك الدموع و لو مثل رأس الذباب و اجتهد فى الدعاء ثم انحدر عن

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٤٠٧

المروه إلى الصيفا و أنت تمشى فاذا بلغت زقاق العطارين فاسع ملء فروجك إلى المناره الاولى التى تلى الصيفا، فاذا بلغت
فاقطع الهروله و امش حتى تاتى

الصِّفَا و قَم عَلَيْهِ فَاسْتَقْبَلَ الْبَيْتَ بِوَجْهِكَ وَ قَلْ مِثْلَ مَا كُنْتَ قَلْتَهُ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى ثُمَّ انْحَدِرْ إِلَى الْمَرُوهِ وَ افْعَلْ مِثْلَ مَا كُنْتَ فَعَلْتَهُ وَ قَلْ مِثْلَ مَا كُنْتَ قَلْتَهُ فِي الدَّفْعَةِ الْأُولَى حَتَّى تَأْتِيَ الْمَرُوهَ فَطُفْ بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرُوهِ سَبْعَةَ أَشْوَاطٍ يَكُونُ وَقُوفُكَ عَلَى الصِّفَا أَرْبَعًا وَ عَلَى الْمَرُوهِ أَرْبَعًا وَ السَّعْيُ بَيْنَهُمَا سَبْعًا تَبْدَأُ بِالصِّفَا وَ تَخْتَمُ بِالْمَرُوهِ وَ مِنْ تَرْكِ الْهَرُولِ فِي السَّعْيِ حَتَّى صَارَ فِي بَعْضِ الْمَكَانِ لَمْ يَحْوَلْ وَجْهَهُ وَ رَجَعَ الْقَهْقَرَى حَتَّى يَبْلُغَ الْمَوْضِعَ الَّذِي تَرَكَ مِنْهُ الْهَرُولَ ثُمَّ يَهْرُولُ مِنْهُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقْطَعَهَا فِيهِ (إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى) دِيْغَرُ مِنْ مَنَاسِكِ حَجِّ بِيْرُونِ رَفْتَنِ اسْتِ از جِهه سَعْيِ مِيَانِ صِفَا وَ مَرُوهِ بِسَوِي صِفَا بَدَانِ كِه عِبَارَاتِ صَدُوقِ بَعْضِي عِبَارَاتِ صَحِيحِه مَعَاوِيَه بِنِ عِمَارِ اسْتِ وَ بَعْضِي عِبَارَاتِ فِقْهِ رَضْوِي اسْتِ وَ بَعْضِي از صَحِيحِه زَرَارِه وَ صَحِيحِه يَعْقُوبِ وَ غَيْرِ اِيْنِهَا، پَسِ بِيْرُونِ رُو از مَسْجِدِ الْحَرَامِ بِه كُوهِ صِفَا كِه فَاصِلِه مَسْعِي اسْتِ الْحَالِ وَ بَرِ اَنْ كُوهِ بَايَسْتِ تَا خَانِه رَا بِه بِيْنِي وَ الْحَالِ بَرِ كُوهِ صِفَا خَانِهَا سَاخْتِه اَنْدِ وَ نَمِي تُوَانِ بَرِ اَنْ بَالَا خَانِه رَا دِيْدَنِ، وَ رُو كُنْ بِه رَكْنِي كِه حَجْرِ دَرِ اَوْسْتِ وَ حَمْدِ وَ ثَنَائِ الْهِي بِه جَا اَوْرِ وَ يَادِ كُنْ نَعْمَتِ الْهِي رَا وَ اِحْسَانِهَائِ حَسَنِه عَظِيْمِه كِه بَا تُو كَرْدِه اسْتِ اَنْ چِه دَرِ خَاطِرِ دَاشْتِه بَاشِي وَ تُوَانِي. تَا اِيْنِجَا صَحِيحِه مَعَاوِيَه بُوْدِ دِيْغَرِ تَهْلِيلِ دَرِ صَحِيحِه شَعِيْبِ وَ صَحِيحِه زَرَارِه وَاقِعِ اسْتِ كِه اِيْنِ تَهْلِيلِ رَا سَه مَرْتَبِه بَگُو بَرِ صِفَا وَ بَرِ مَرُوهِ كِه تَرْجَمِه اَشِ اِيْنِ

خداوندی بغیر از واجب بالذات جامع کمالات صفات و حال آن که یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی نیست در پادشاهی و حمد و ثنا مخصوص اوست زنده می کند و می میراند و اوست که بر همه چیز قادر و تواناست و این تهلیل نیز در صحیحه معاویه هست با ادعیه بسیار که صدوق ذکر نکرده است مگر قلیلی از آن را و آن تا استغفار است پس سه مرتبه می گویی عباراتی که ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که من سؤال می کنم از تو عفو از گناهان را و عافیت از امراض و یقین را در دنیا و آخرت و ظاهرا جار و مجرور متعلق به همه باشد، و احتمال اخیر دارد و یقین در آخرت یا امور آخرتست یا وقت مرگ یا بعث یا آن که اگر در دنیا اعتقادات حقّه را به یقین داند در آخرت نیز خواهد دانست «وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا» و سه مرتبه می گوید که خداوندا عطا کن ما را در دنیا خصلت خوب و در آخرت کمالات یا نعماء حسنه یا زوجه صالحه در دنیا و حوری در آخرت یا همه خوبیهای دنیا و خوبیهای آخرت و نگاهدار ما را از عذاب آخرت به آن که در دنیا حفظ کنی مرا و جمیع آباء و امهات و اخوان مؤمنین و مؤمنات مرا از هر چه سبب عقاب تو باشد در دنیا و در آخرت به مغفرت، و صد مرتبه الحمد لله می گویی و صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه

سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله و صد مرتبه استغفر الله و اتوب اليه و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل او فرست، و می گویی ای خداوندی که سؤال کنندگان او ناامید از درگاه او بر نمی گردند و رحمت او را کم شدن نیست صلوات بر محمد و آل او فرست. و مرا در پناه خود در آور از شر آتش جهنم به رحمت خود و دعا کن از جهت خود هر چه خواهی. و سنت است که توقفت در صفا از جهت ذکر و دعا در مرتبه اول

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۰۹

بیشتر از باقی باشد پس به زیر آی تا پایه چهارم که کعبه معظمه از جانب دست راست آن در وقتی که رو به کعبه باشند از در مسجد پیداست و بایست و این دعا بخوان، و این دعا در صحیحه معاویه هست انحدار تا پایه چهارم نیست خداوندا به درستی که پناه به تو آورده ام از عذاب قبر و از امتحان که سؤال منکر و نکیر باشد یا رومان فتان قبور باشد چنانکه در صحیفه کامله بر سبیل اجمال هست و در حدیث اصبح از سلمان مفضل هست که فتان به میت می گوید و بنویس آن چه در دار دنیا کرده، عذاب و عقوبت یک یک را گوید که به سبب این معصیت مستحق این عذابی و به سبب آن مستحق آن، و از غربت و تنهائی و تاریکی و تنگی صوری و معنوی قبر پناه به تو می آورم خداوندا مرا در سایه رحمت جاده روزی که نباشد سایه و پناهی مثل ظل رحمت یا عرش تو پس

از پایه چهارم به زیر آ و در وقت زیر آمدن پشت خود را باز کن از روی تواضع و شکستگی و بگوی ای پروردگار عفو ای خداوندی که بندگان را امر به عفو کرده با نهایت احتیاج ایشان حتی در قتل، تو اولایی به عفو با غنای ذاتی ای خداوندی که بر عفو ثواب می دهی از تو طلب می کنم عفو را در دنیا و در قبر و در حشر یا از روی تاکید مکرر شده است، ای بخشنده ای کریم ای نزدیک به عفو و رحمت ای دور از آن که وصف جلال و عظمت توان کرد هر نعمتی را که از من گرفته بر من رد کن و بدار مرا به طاعت و رضای خودت، پس روانه شو به پای خود نه سواره با سکینه دل بذکر الهی و با وقار تن به آرام تا بررسی به مناره اول که طرف صفاست پس از آنجا تند برو شتر دو که گامها نزدیک باشد و تند باشد و بگوی بسم الله به اعانت الهی سعی می کنم و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۰

سبحانه و تعالی از آن اعظم است که او را وصف توان کرد خداوند صلوات بر محمد و آل او فرست، خداوند پیامرز و رحم کن و در گذر از آن چه تو می دانی به درستی که تو از آن عزیزتر و گرامی تری یا کرمتر از آن بیشتر است که وصف توان نمود و هدایت کن مرا به راهی که درست ترین راههاست که آن راه ایمان و عبادتست خداوند به درستی که عمل من ضعیف است آن را مضاعف گردان با ضعاف

بسیار و قبول کن، از من خداوندا هر سعیی که می کنم از جهت تست و حول و قوت من به تست قبول کن عمل مرا ای خداوندی که قبول می کنی عمل متقیان را و چون از بازار عطر فروشان بگذری به مناره دویم رسی از جانب مروه قطع کن تند رفتن را و تا مروه با سکینه و وقار برو و بگوی ای خداوندی که نعمت و احسانت عالمیان را فرو گرفته است و کرم و نعمتها و جودت احاطه نموده است بنی آدم را: صلوات بر محمد و آل او فرست و پیامرز گناهان مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان را کسی بغیر از تو ای خداوند کریم، و چون به مروه رسی بالا رو به کوه مروه و در اینجا نیز کوه را غصب کرده اند و خانه ساخته اند و سه چار پایه بیش نیست بالا- رو و بایست تا خانه کعبه ظاهر شود، و چون در اینجا ظاهر نمی شود رو به جانب کعبه کن و دعا کن چنانکه در صفا دعا کردی و حاجات خود را از خداوندت طلب کن و در جمله دعا که می کنی این دعا را بخوان که ای خداوندی که عالمیان را امر به عفو کرده و فرموده که عفو کنید و در گذرید از بدیهای مردمان که به شما کرده و می کنند آیا دوست نمی دارید که حق سبحانه و تعالی شما را پیامرزد.

یعنی اگر عفو کنید حق سبحانه و تعالی نیز جرایم شما را عفو می فرماید:

ای خداوندی که ثواب غیر متناهی کرامت می کنی بر عفو، ای خداوندی که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۱

راهنمایی کرده همه را به عفو، ای خداوندی

که عفو را زینت داده که در نظر همه کس خوش نماست ای خداوندی که فواید دنیوی و اخروی مترتب ساخته بر عفو، ای خداوندی که دوست می داری عفو را ای خداوندی که می بخشی به سبب عفو، ای خداوندی که عفو می کنی به سبب عفو، ای پروردگار عفو عفو کن عفو کن گناهان ما را و تضرع و زاری کن بسوی حق سبحانه و تعالی و گریه کن و اگر گریه ات نیاید خود را به گریه بدار بهر نحو که باشد. حتی به یاد کردن مردگان و جهد کن که آبی از دیده ات بیرون آید اگر چه مقدار سر مگسی باشد و سعی کن در دعا.

دیگر از مروه به زیر آ و به جانب صفا رو هموار به پای خود، و چون به مناره اول رسی نزدیک بازار عطاران تند برو بنحو سابق تا مناره اول از جانب صفا، و چون به آن مناره رسی تند رفتن را ترک کن و هموار برو تا صفا و بایست بر صفا و روی خود را به خانه کن و آن چه در دفعه اول گفته بگو، دیگر به جانب مروه روان شو مثل اول و هر چه کرده از هموار راه رفتن دو طرف و تند رفتن میان دو مناره و پیاده رفتن همه را به جا آور تا مروه پس هفت شوط کن میان صفا و مروه که چهار مرتبه وقوف در صفا کنی و چهار مرتبه در مروه که هفت مرتبه سعی کرده باشی، و این عبارت فقه رضوی است و ابتدا به صفا می کنی و ختم به مروه می کنی و کسی که ترک کند تند

رفتن را در سعی از روی نادانی یا فراموشی و به او گفتند یا به خاطرش آید روی خود را نمی گرداند و پس پس بر می گردد تا به محل هروله می رسد و تدارک می کند هروله را.

و در حسن کالصحیح و موثق بطرق متکثره کالصحیحه منقولست از ابن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بعد از دعاها و اذکار از صفا به زیر آ و پیاده برو با سکینه و وقار و ذکر و فکر و آرام تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۲

برسی به مناره اول پس تند بر و شتر دو و بگوی بسم الله و الله اکبر تا به آخر آن چه مذکور شد با زیادتی

التقصیر

(فاذا فرغت من سعیک فانزل من المروه و قصیر من شعر رأسک من جوانبه و من حاجبیک و من لحیتک و خذ من شاربک و قلم اظفارک و ابق منها لحجک فاذا فعلت ذلك فقد احللت من کل شیء احرمت منه و يجوز ذلك ان تطوف بالبيت تطوعا ما شئت، و لا بأس ان تصلی رکعتی طواف التّطوّع حیث شئت من المسجد و أنّما لا يجوز ان یصلی رکعتی طواف الفریضه الا عند المقام) اما تقصیر یعنی کم کردن مو یا ناخن از جهت محل شدن از عمره تمتع پس چون از سعی فارغ شوی پس اگر بر کوه رفته باشی از کوه به زیر آی و کم کن از موی سرت. و تراشیدنش حرامست و کفاره آن کشتن گوسفند است اما از اطراف موی سر اصلاح کن به مقراض و در گرفتن با ستره خلافت و از ابروها اندکی بگیر و از ریش

و شارب بگير قدری و از ناخنهای دست و پا بگير و اندکی از همه بگذار از جهت محل شدن از حج همیشه چنین می بوده است که احرام به عمره تمتع را از میقات در ماه ذی الحجه می گرفته اند مگر اهل مدینه که در اواخر ذی قعدة احرام می گیرند و پنجم و ششم تا بنهم می رسیده اند و نادر بود که پیشتر محل شوند.

و آن چه این شکسته را در خاطر است قریب شصت سال است که نشنیدم که هفتم داخل شده باشند بلکه هشتم یا نهم می رسیدند و چون سنت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۳

است که در حج تمتع که با حلق تقصیر کنند زمانی نمی گذرد که مو دراز شود پس بعضی از آن را در عمره می گیرد و برخی را در حج پس چون تقصیر کردی حلال می شود بر تو محرّمات احرام و جایز است که طواف سنتی هر چه خواهی بکنی چون گذشت که در عمره طواف سنتی کردن خوب نیست و احادیث متواتره وارد شده است در تفسیر آیه وَ اتَّخِذُوا مِنْ مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضِیًّا لِّیْ که مراد از نماز طواف واجبت که جایز نیست واقع ساختن آن مگر خلف مقام و چند حدیث کالصحیح وارد است در آن که نماز طواف سنت را در هر جائی از مسجد که می کند صحیح است و احوط آنست که در مقام واقع سازد و به اعتبار اطلاقات با ظاهر آیه (فإذا كان يوم الترویة فاغتسل و البس ثوبیک و ادخل المسجد الحرام حافیا و علیک السکینه و الوقار فطف بالیت اسبوعا تطوعا و ان شئت فصل رکعتین لطوافک عند مقام ابراهیم علیه السلام او فی

الحجر واقعد حتّى تزول الشمس فاذا زالت الشمس فصلّ ستّ ركعات قبل الفريضة ثمّ صلّ الفريضة واقعد الاحرام فى دبر الظهر فان شئت فى دبر العصر بالحجّ مفردا تقول: لا-اله الا الله الحليم الكريم لا-اله الا الله العلى العظيم سبحانه الله ربّ السماوات السبع و ربّ الارضين السبع و ما فيهنّ و ما بينهنّ و ما تحتهنّ و ربّ العرش العظيم و الحمد لله ربّ العالمين اللهمّ انى أسألك ان تجعلنى ممّن استجاب لك و آمن بوعدك و اتبع كتابك و أمرك فانى عبدك و فى قبضتك لا أوقى الا ما وقيت و لا اخذ الا ما اعطيت اللهمّ انى اريد ما أمرت به من الحجّ على كتابك و سنّه نبىك صلى الله عليه و اله فقونى على ما ضعفت عنه و يسره لى و تقبله و تسلّم منى مناسكى فى يسر منك و عافيه و اجعلنى من وفدك و حجاج

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٤١٤

بيتك الذين رضيت عنهم و ارتضيت و سميت و كنت اللهمّ ارزقنى قضاء مناسكى فى يسر منك و عافيه و اعنى عليه و تقبله منى اللهمّ و ان عرض لى عارض يحبسنى حيث حبسنى فحلنى لقدرك العذى قدّرت على و اصرف عنى سوء القضاء و سوء القدر احرم لك وجهى و شعرى و بشرى و لحمى و دمى و مخى و عظامى و عصبى من النساء و الطيب و الثياب اريد بذلك وجهك الكريم و الدار الآخرة ثمّ لبّ سرّا بالتلبيات الاربع المفروضات ان شئت قائما و ان شئت قاعدا و ان شئت على باب المسجد و أنت خارج عنه مستقبل الحجر تقول لبيك اللهمّ لبيك

لا شريك لك لييك ان الحمد و النعمه لك و الملك لا شريك لك ثم توجه و عليك السكينه و الوقار بالتسيح و التهليل و ذكر الله عز و جل فاذا بلغت الرقطاء دون الردم و هو ملتقى الطريقين حتى تشرف على الابطح فارفع صوتك بالتليه حتى تاتي منى و لبيت مثل ما لبيت في العمره و اكثر من ذكر ذي المعارج فان رسول الله صلى الله عليه و اله كان يكثر منها و تقول و انت متوجه الى منى اللهم اياك ارجو و اياك ادعو فبلغني املي و اصلح لي عملي، فاذا اتيت منى فقل الحمد لله الذي اقدمنيها صالحا في عافيه و بلغني هذا المكان اللهم فهذه منى و هي مما مننت به على اوليائك من المناسك فاسئلك ان تصلي على محمد و آل محمد و ان تمن علي فيها بما مننت على اوليائك و اهل طاعتك فانما انا عبدك و في قبضتك ثم صل بها المغرب و العشاء الآخره و الفجر في مسجد الخيف و ليكن صلاتك فيه عند المناره التي في وسط المسجد و على ثلثين ذراعا من جميع جوانبها فذاك مسجد النبي صلى الله عليه و اله و مصلى الأنبياء الذين

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٤١٥

صلوا فيه صلوات الله عليهم و ما كان خارجا من ثلثين ذراعا حولها من كل جانب فليس من المسجد) چون روز هشتم ذی الحجه در آید غسل احرام بکن و دو جامه احرامی را به پوش و داخل مسجد الحرام شو پای برهنه مگر آن که هوا بسیار گرم باشد مسح می تواند پوشید، و بر تو باد به سکینه قلب به یاد الهی و وقار تن

نه دویدن چنانکه جمعی از عامه هروله می کنند و گذشت، پس هفت شوط طواف کن مستحبا و اگر خواهی دو رکعت نماز طواف را در مقام ابراهیم به جا آور یا در حجر اسماعیل و بنشین تا ظهر شود پس چون آفتاب از دایره نصف النهار میل کند به جانب مغرب شش رکعت نماز نافله احرام را به جا آور پیش از نماز واجب ظهر چنانکه در فقه رضویست در احرام عمره، و در احرام حج عقیب ظهر، و الا عقیب شش رکعت. و ظاهر اخبار صحیحه آنست که در مطلق احرام عقیب ظهر یا فریضه دیگر واقع سازد، و اگر در وقت فریضه نباشد شش رکعت یا دو رکعت نماز بکنند و در عقب آن احرام گیرد، و اگر وقت ظهر باشد احرام را بعد از فریضه ظهر و اگر خواهی بعد از عصر به جا آورد قصد حج تنها می کنی و چون عمره را به جا آورده بخلاف نیت احرام عمره و اگر قصد هر دو می تواند کرد به آن که اول نیت باشد و دویم عزم باشد چون نیت می باید مقارن فعل باشد بخلاف عزم که اعم است.

دویم آن که می گوید که محرم می شود به عمره که بعد از آن محل شود و از محرّمات احرام که بر او حلال شده است تمتع یابد تا احرام بحج بگیرد و کلمات فرج را می خوانی چون از بهترین حمد و ثناهاست و ترجمه اش اینست که نیست الهی مگر معبود بر حق و خداوند مطلق که بردبار است و حلم می کند از عاصیان که به زودی ایشان را عقاب نمی کند و کریم است یعنی

لوامع صاحبقرانی،

ذات او بهترین ذوات است و صفات او اکمل صفات است و افعال او احسن افعال است، و بنا بر این از صفات ذاتیه است و یا احسان کرده می کند بی استحقاق، نیست خداوندی بجز واجب الوجود بالذاتی که بلند مرتبه است و عظیم الشان چون واجبست و ما بقی همه مخلوق یا مربوب اویند، یا اولی و اعظم است از آن که بذات یا صفات او که عین ذاتست یا افعال او که همه مشتملند بر حکم و مصالح بی شمار توان رسیدن یا وصف توان کردن.

منزه خداوندی که آفریننده و تربیت کننده هفت آسمان و هفت زمین است و آفریننده هر چه را که در آسمان و زمین است و هر چه در میان آنهاست، و آفریننده و حرکت دهنده عرش عظیم است که در طرفه العینی هزار ساله راه حرکت می کند، و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است خداوند از تو سؤال می کنم که بگردانی مرا در سلک جمعی که اجابت کرده اند و ایمان دارند به وعده تو و متابعت کرده اند کتاب و امر ترا به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام محفوظ نیستم از بلاهای صوری و معنوی مگر بحفظ تو و از جهت من نفعی بهم نمی رسد مگر به عطای تو.

خداوندا به درستی که اراده دارم که حج کنم به نحوی که در قرآن مجید فرستاده و پیغمبرت صلی الله علیه و آله فرموده است که آن حج تمتع است پس مراقوت کرامت کن بر هر چیزی که قوتم به آن نرسد و آسان کن بر من و قبول کن از من و

اخذ نما مناسکم را از من به آسانی و عافیت، و بگردان مرا از جمله کسانی که پناه به تو آورده اند و به درگاه جود و کرمیت نشسته اند به امید رحمت چنانکه از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که حاجیان مهمانان حق سبحانه و تعالی اند هر چه بطلبند می دهند، و هر چه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۷

نطلبند نیز می دهند، و بگردان مرا در زمره حاجیانی که بقصد زیارت خانه تو آمده اند که تو از ایشان خوشنودی و ایشان را برگزیده به توفیقات و هدایات و نام ایشان را در شب قدر نوشته در سلک حاجیان، و یا ایشان را به نحوی یاد کرده که ایشان مهمانان منند بنا بر نسخه کتبت، و عرب مقرر است که نزد عرب نهایت تعظیم شخصی آنست که او را به کنیت بخوانند.

خداوندا چنان کن که این مناسک و عبادات حج را به آسانی و تن درستی به جا آورم و اعانت کن مرا و قبول کن خداوندا اگر مرا عارضی به همرسد که مانع اتمام حج شود مرا محل کن هر جا که محبوس سازی که به اعتبار قضاء و تقدیری که بر من مقدر ساخته، و دو رکن از من قضای بدرا به آن که مخالفت تو از من واقع نشود و به بلائی مبتلا نشوم آن چه گذشت به نیت حج بود.

دیگر احرامست که آن نیت است فی الحقیقه که از جهه رضای الهی روی من و موی من و پوست من و گوشت من و خون و استخوان و پی من از زنان و بوی خوش و از جامهای دوخته و آن چه در

حکم دوخته است و آن که یک یک از اعضا را بنده مذکور می سازد ممکن است که کنایه باشد از فرمانبرداری که من و هر جزو من مطیع توئیم و یا آن که احرام در آن است که به آفتاب دهم یا آفتابی شود، و مو را نکنم و نتراشم و پوست بدنم به زنان نرسد و گوشت بدنم در راه تو بگدازد و هم چنین خونم همه عرق شود و بریزد یا خون نگیرم و استخوان و مغز آن گداخته شود در راه تو، یا آن که اعضا و جوارح همه را از مخالفت تو باز داشته ام و به اطاعت تو داشته ام خصوصا در اوامر و نواهی و غرضم از اینها رضای تست، و آن که در روز قیامت از جمله مطرودان نباشم و در جمله مقبولان باشم، یا آن که از قبیل «لدوا للموت» باشد که مقصودم از حج خلاصی از جهنم و رسیدن به بهشت نباشد و لیکن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۸

خالص باشد تا سبب خلوص از جبهه رضای تو بجهنم نروم و به بهشت روم.

پس آهسته تلبیه را واقع ساز تا محرم شوی به تلبیبات چهارگانه واجب اگر خواهی در حال قیام یا قعود در در مسجد الحرام وقتی که خواهی که بیرون روی بگو و رو بحجر الاسود کن و می گویی تلبیه صغیر را که تفسیرش گذشت پس متوجه منی شو با سکینه و وقار با تسبیح و تهلیل و ذکر حق سبحانه و تعالی، و چون بر رقطاء رسی بر دم نرسیده و آن محل ملاقات دو راه است که یک راه به شعب الدب می رود محاذی قبور شرفا

تا مشرف می شوی بر ابطح در این محل آواز خود را بلند کن به تلبیه تا بمنی رسی و تلبیه کبیر را می گویی چنانکه در احرام عمره گذشت، و بسیار بگو لیک ذالمعارج لیک چون حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله این عبارت را بسیار می گفتند، و در وقتی که متوجه منی باشی این دعا را بخوان که خداوندا امیدواری از تو دارم و بس و ترا می خوانم و بس، خداوندا مرا به مطلب خود برسان و اعمال مرا نیکو کن که خالص از جهه رضای تو باشد، و چون بمنی رسی بگوی حمد و سپاس خداوندی را سزااست که مرا به آسانی و تن درستی به این جا رسانید و باین موضع شریف رسیدم بفضل او، خداوندا این موضع را منی نامیده که محل بر آوردن آرزوهاست و از جمله محل عباداتی است که انعام کرده به دوستان خود سؤال می کنم از تو که صلوات فرستی بر محمد و آل او، و منت نهی و انعام کنی بر من به آن چه آن را انعام کرده بر دوستان و مطیعان خودت به درستی که من بنده توام و در قبضه قدرت توام پس شب در آنجا باش و نماز شام و خفتن و صبح را در مسجد خیف به جا آور چون آن مسجد را بزرگ کرده اند می باید که نمازها را در مسجد زمان حضرت واقع سازی و آن از مناره است تا سی ذرع دست از چهار جانب و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۱۹

این مقدار مسجدیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و پیغمبران پیش از آن حضرت

صلوات الله عليهم نماز کرده اند و هر چه زیاده از این مقدار است از چهار جانب مسجد نیست و از این جهت گفته اند که محل احیاً شرط است که مشاعر عبادات نباشد و چون قابل احیا نیست مسجد نمی شود الحال متعارفست که عامه قربانی را در آن مسجد می کنند چون ایشان نیز مسجد نمی دانند زیادتی را و اکثر این عبارات سابقاً مذکور شد که مضمون احادیث صحیحه معاویه بن عمار و غیر آن است

الغدو إلى عرفات

(ثم امض إلى عرفات و قل و أنت متوجه إليها اللهم إليك صمدت و إِيَّاكَ اعتمدت و وجهك اردت و قولك صدقت و أمرک أتبع أسألك ان تبارک لی فی اجلی و ان تقضی لی حاجتی و ان تجعلنی ممن تباهی به الیوم من هو افضل منی ثم تلتبی و أنت ما زلت إلى عرفات و لا تخرج من منی قبل طلوع الفجر بوجه) دیگر رفتن از منا به جانب عرفات است آن چه صدوق ذکر کرده است عبارات صحیحه ابن عمار است و زیادتیها در دعاها واقع شده است از این جهت متعرض سندش نمی شوم، پس روانه شو به جانب عرفات و در وقت رفتن این دعا را بخوان که ترجمه اش این است خداوند اقصا قصد من بسوی تست و اعتماد بر تست و مراد من تویی و سخن ترا تصدیق نمودم که بحج آمده ام و متابعت امر تو کرده ام از تو سؤال می کنم که مبارک گردانی و برکت دهی عمرم را به آن که زیاده کنی و ظاهراً تصحیف از نساخ شده است چون در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۰

صحیحه ابن عمار فی رحلتی است در کافی و تهذیب فی رحلی است

و اظهر اینست که این نیز تصحیف است، و در صورت خطی مشابهتی هست یعنی کوچ کردنم را مبارک گردان یا هر چه با من است برکت ده آن را، یا مبارک گردان و حاجتم را بر آوری و بگردانی مرا از زمره جمعی که مباحثات می کنی به ایشان بر کسانی که بهترند از من چنانکه در صحیح وارد شده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی می فرماید به فرشتگان که این بنده را روزی کرامت کردم و آن را برداشته است و آن را صرف این راه کرده است، و خود و عیالش را آفتابی کرده است که رنگ آفتاب برداشته اند و ایشان را آورده است که عرفات را پر کنند و مطلوبش این است که او را بیامرزم گواه باشید که گناهانش را آمرزیدم و کفایت نمودم مهمّات او را و روزی او را فراخ گردانیدم و هم چنین از الطاف الهی فرمودند بسیار، و خلاصه اش اینست که شما می گفتید ای ملائکه که چه حکمت است که ما مسبّحان را و مقدّسان را از زمین بیرون می بری و به جای ما می آوری جمعی را که فساد می کنند، و خون می کنند به بینید که چنین جفا در راه من می کشند و مال و زن و فرزندان را در معرض تلف در آورده اند از جهت رضای من چنانکه احادیث بسیار در مباحثات گذشت و در اخبار بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که چون ملائک چنین استفساری از ایشان واقع شد که بصورت اعتراض بود و ایشان را حالتی بود که مشاهده انوار

الهی می کردند بعد از آن مشاهده برطرف شد دانستند که خوب نکرده اند پناه به عرش عظیم بردند هفت روز هزار سال که هفت روز از روزهای عالم اعلی است. حق سبحانه و تعالی از تقصیر ایشان گذشت و از جهه ایشان بیت المعمور را مقرر فرمود که طواف کنند از آن روز تا روز قیامت هر روز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۱

هفتاد هزار فرشته داخل آن خانه می شوند تا کفاره ترک اولای ایشان باشد و ملائکه که گفتگو کردند اندکی بودند و راضی بودند که ایشان این سؤال کنند ایشان نیز مبتلا به حجب انوار، و حق سبحانه و تعالی کعبه را از جهه آدم و فرزندان او مقرر فرمود به ازاء بیت المعمور و بندگان را به زیارت آن خانه خواند تا کفاره گناهان ایشان باشد، پس تلبیه می گویی از منا در حالت رفتن به عرفات.

و در کافی و تهذیب به جای و أنت ماژ و أنت عاد است یعنی در آن چاشتگاه تا ظهر تلبیه می گویی و ظاهرا تصحیف شده باشد یا نقل بالمعنی شده باشد و لیکن معنی مختلفند چون ظاهر ماژ آنست که چون در عرفات فرو می آیند دیگر نمی گویند و در عاد اشعاری هست که در عرفات نیز می گویند تا ظهر، و اظهر آنست که امثال اینها از نساخ شده است، و صدوق مهما ممکن تغییر عبارت نمی دهد و اکثر این تصحیفات به سبب عدم اعتنائی متوسطین بود به روایات چنانکه بسیار است که یک جزو و گفتگو می کنند در کلام شیخ الطائفه و امثال او و اصلا ملتفت به روایات نمی شوند، و این بنده بسیار تعجب می کنم که آدمی چنین

غافل می شود امید که حق سبحانه و تعالی با همه بفضل خود عمل نماید نه به عدلش. و از منا بیرون مرو به هیچ وجه پیش از طلوع صبح، و در اخبار صحیحه وارد شده است که پیادگان پیشتر می روند و کسانی که از ازدحام آزار می کشند پیشتر رفتن ایشان بهتر است، و امیر حاج بعد از طلوع آفتاب روانه می شود و اینها همه مستحب است و غالب اوقات اهل این بلاد محرومند چون شب نهم می رسند غالبا و عمره را در شب واقع می سازند و صبح از ابطح روانه عرفات می شوند (فاذا اتیت الی عرفات فاضرب خباءک بنمره قریبا من المسجد فانّ ثم ضرب رسول الله صلی الله علیه و اله خباءه و قبتّه فاذا زالت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۲

الشّمس یوم عرفه فاقطع التّلبیه و اغتسل و صلّ بها الظّهر و العصر بأذان واحد و اقامتین و انّما تتعجّل فی الصّیّلاه و تجمع بینهما لتفرغ للدّعاء فانّه یوم دعاء و مسأله ثم ائت الموقف و علیک التّیکینه و الوقار وقف بسفح الجبل فی میسرته و ادع بدعاء الموقف و ادع لأبویک کثیرا و استوهبهما من ربّک عزّ و جلّ و لا تقف الّا و أنت علی طهر و قد اغتسلت و لا تفض منها حتّی تغیب الشّمس فانّیک ان افضت قبل غروبها لزمک دم شاه) پس چون به عرفات رسی خیمه خود را در نمره بزن که از حدود عرفاتست و از عرفات نیست و آن نزدیکست به مسجدی که در آنجا واقع است و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله در آنجا نماز ظهر و عصر را به جا آوردند و

خطبه ثقلین را خواندند. و اکثر اینها مذکور است در صحیحہ معاویہ در کیفیت حج آن حضرت، و در باب اقسام حج گذشت و این عبارات در صحیحہ دیگر از ابن عمار منقولست که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ خیمہ و قبہ خود را در نمرہ زدند، پس چون اول ظهر داخل شود در روز عرفہ دیگر تلبیہ مگو چنانکہ در احادیث صحیحہ وارد شدہ است و غسل روز عرفہ و غسل وقوف را بکن. و ظاہر آنست کہ یک غسل از جہہ ہر دو کافی باشد و نماز ظهر و عصر را بہ یک اذان و دو اقامہ بہ جا آور بہ آن کہ از جہہ ظهر در اول [اذان] و اقامت بگو و نماز ظهر را بکن و بعد از آن اقامت از جہہ نماز عصر بگو و عصر را واقع ساز. و چرا تعجیل می کنند نماز را یعنی نماز عصر را چنانکہ در عبارت صحیحہ و انما تعجل العصر است و غرض این است کہ در بسیار جائی کہ جمع می کنند ظهر را تاخیر می کنند و عصر را تعجیل و این خانہ چنین است زیرا کہ مقصود از جمع این است کہ ہر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۳

دو نماز را در اول وقت بہ جا آوری کہ توسعہ دعا بہ ہمرسد چون این روز دعا و مسألت است ہر چند دعا بیشتر کنی بہتر است. پس از مسجد متوجہ محل وقوف شو کہ در دست چپ کویہ است با سکینہ و وقار برو و در ہمواری دامنہ کویہ بایست و در دست چپ نظر بہ کسی کہ از مشعر در

آید و دعای وقوف را بخوان و از جهه پدر مادرت دعا بسیار کن و از خدای تعالی طلب کن که هر دو را به تو بخشد و می باید که پاک باشی و غسل کرده باشی و روانه مشو تا آفتاب فرو نرود و سرخی زایل نشود و اگر پیش از غروب از عرفات بیرون روی گوسفندی کفاره می دهی و می کشی و گوشت آن را به فقرا می دهی

دعاء الموقف

(روی زرعه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله عليه قال اذا اتيت الموقف فاستقبل البيت و سبح الله مائه مره و كبر الله مائه مره و تقول ما شاء الله لا قوه الا بالله مائه مره و تقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى بيده الخير و هو على كل شىء قدير مائه مره ثم تقرأ عشر آيات من اول سورة البقره ثم قل هو الله احد ثلاث مرّات و تقرأ آيه الكرسي حتى تفرغ منها ثم تقرأ آيه السجده «إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشَى اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا» إلى اخره ثم تقرأ قل اعوذ برب الفلق، و قل اعوذ برب الناس حتى تفرغ منهما ثم تحمد الله عزّ و جلّ على كلّ نعمه أنعم عليك و تذكر أنعمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۴

واحدہ واحده ما احصيت منها و تحمد على ما أنعم عليك من اهل او مال و تحمد تعالی على ما ابلاك، و تقول: اللّهُمَّ لك الحمد على نعمائك التي لا تحصى بعدد و لا تكافى

بِعَمَلٍ، وَتَحْمَدُهُ بِكُلِّ آيَةٍ ذَكَرَ فِيهَا الْحَمْدَ لِنَفْسِهِ فِي الْقُرْآنِ، وَتَسْبِّحُهُ بِكُلِّ تَسْبِيحٍ ذَكَرَ بِهِ نَفْسَهُ فِي الْقُرْآنِ، وَتَكْبِرُهُ بِكُلِّ تَكْبِيرِهِ كَبِيرٍ بِهِ نَفْسَهُ فِي الْقُرْآنِ وَتَهَلِّلُهُ بِكُلِّ تَهْلِيلٍ هَلَّلَ بِهِ نَفْسَهُ فِي الْقُرْآنِ وَتَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلَ مُحَمَّدٍ وَتَكْتَرُ مِنْهُ وَتَجْتَهِدُ فِيهِ وَتَدْعُوا اللَّهَ تَعَالَى بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ لَكَ، وَ أَسْأَلُكَ بِقُوَّتِكَ وَ قَدْرَتِكَ وَ عَزَّتِكَ وَ بِجَمِيعِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ، وَ بِجَمْعِكَ، وَ بِأَرْكَانِكَ كُلِّهَا، وَ بِحَقِّ رَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ بِاسْمِكَ الْكَبِيرِ الْكَبِيرِ، وَ بِاسْمِكَ الْعَظِيمِ الَّذِي مِنْ دَعَاكَ بِهِ كَانَ حَقًّا عَلَيْكَ أَنْ تَجِيبَهُ وَ بِاسْمِكَ الْإِعْظَمِ الْإِعْظَمِ الَّذِي مِنْ دَعَاكَ بِهِ حَقًّا عَلَيْكَ أَنْ لَا تَرُدَّهُ وَ أَنْ تَعْطِيَهُ مَا سَأَلَ: أَنْ تَغْفِرَ لِي جَمِيعَ ذُنُوبِي فِي جَمِيعِ عِلْمِكَ فَيَّ وَ تَسْأَلُ اللَّهَ حَاجَتَكَ كُلِّهَا مِنْ أَمْرِ الْآخِرَةِ وَ الدُّنْيَا وَ تَرْغَبُ إِلَيْهِ فِي الْوَفَادَةِ فِي الْمُسْتَقْبَلِ وَ فِي كُلِّ عَامٍ وَ تَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ تَتُوبُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَ لِيَكُنْ مِنْ دَعَائِكَ اللَّهُمَّ فَكُنِّي مِنَ النَّارِ وَ أَوْسِعْ عَلَيَّ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ الطَّيِّبِ وَ ادْرَأْ عَنِّي شَرَّ فَسَقَةِ الْجَنِّ وَ الْإِنْسِ وَ شَرَّ فَسَقَةِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ، فَانْ نَفِدْ هَذَا الدَّعَاءَ وَ لَمْ تَغْرُبِ الشَّمْسُ فَاعِدْهُ مِنْ أَوَّلِهِ إِلَى آخِرِهِ وَ لَا تَمَلَّ مِنَ الدَّعَاءِ وَ التَّضَرُّعِ وَ الْمَسْأَلَةِ) أَمَّا دَعَايَ عَرَفَاتٍ كَمَا مَحَلَّ وَقُوفٍ اسْت: مَرْوِيست در مَوْثِقِ ابْنِ أَبِي بَصِيرٍ كَمَا حَضَرَتْ أَمَامَ جَعْفَرٍ صَادِقٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَرَمُودُنْدُ كَمَا چُونِ بِهِ مَوْقِفِ رَسِي رُو بِهِ خَانَهُ كُنْ وَ صَدْرُ مَرْتَبِهِ سَبْحَانَ اللَّهِ وَ صَدْرُ مَرْتَبِهِ اللَّهُ الْكَبِيرِ وَ صَدْرُ مَرْتَبِهِ

آن چه ترجمه اش این است که آن چه حق سبحانه و تعالی اراده می فرماید چنان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۵

می شود، و قوت بر طاعات نیست مگر بعون الهی، و صد مرتبه می گویی که گواهی می دهم که نیست خدائی مگر واجب الوجود بالذاتی که یگانه است در ذات و صفات و او را شریک نیست پادشاهی: مخصوص اوست و جمیع ثناها مخصوص اوست، زنده می گرداند در شکم و در تخم و در زمین می میراند، و در قبر زنده می کند و می میراند و در محشر زنده می کند، و هر خوبی و کمالی که هست از اوست به خلاق رسانیده است و اوست که بر همه چیزی قادر و تواناست، پس ده آیه اول سوره بقره را می خوانی و سوره توحید را سه مرتبه می خوانی، و آیه الکرسی را می خوانی تا فارغ می شوی یعنی تا آخر که العظیم باشد یا خالدون، پس آیات سخره را می خوانی تا آخر سه آیه که المحسنین باشد که در سوره اعرافست و دیگر معوذتین را می خوانی تا به آخر دیگر حمد می کنی حق سبحانه و تعالی را بر هر نعمتی که انعام کرده است بر تو و نعمتهای او را یک یک یاد می کنی چنانکه در دعای حضرت سید الشهداست صلوات الله علیه، و ابن طاوس در کتاب اقبال آن را ذکر کرده است و هم چنین دعای صحیفه کامله در روز عرفه و دعای آن حضرت صلوات الله علیه که در مصباح متعهد مذکور است.

حاصل آن که هر نعمتی که حق سبحانه و تعالی بر تو دارد یاد می کنی هر چه را توانی شمردن و هر چه را نتوانی مجملاً بگو
که

حمد خداوندی را که نعمتهای او بر من و بر سایر عالمیان متواتر است و یاد کن نعمت زن و فرزند و حمد کن خداوند خود را بر هر بلایی یا بر هر نعمت و بلایی چون بلاهای او نعمت است، و می گویی که خداوندا ترا سزا و لایق است جمیع محامد بر نعمتهایی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۶

که بر ما و عالمیان داری که هیچ کسرا قدرت شمردن آنها نیست و تلافی آن نعمتها نمی توان کرد به عبادت و طاعت، و حمد الهی می کنی بهر آیه که در آن یاد کرده است حمد خود را در قرآن مجید، و تسبیح می گویی به تسبیحاتی که خود به آن ها تنزیه خود فرموده است در قرآن، و تکبیر می گویی خداوند خود را بهر تکبیری که خود را به آن تکبیر یاد نموده است در قرآن، و تهلیل می کنی خداوند خود را بهر تهلیلی که حق سبحانه و تعالی خود را به آن تهلیل کرده است و صلوات بر محمد و آل او می فرستی و بسیار می فرستی.

و سید جمال الدین ابن طاوس همه را ذکر کرده در ضمن دعای طویل و سایر دعوات از ائمه معصومین صلوات الله علیهم که تخمینا دو ثلث قرآن باشد بلکه بیشتر با زیاراتی که نقل کرده است در اقبال و غیره، و می باید که سعی کنی در دعا و خداوند خود را بخوانی بهر اسمی که خود را به آن خوانده است در قرآن مجید و بهر اسمی که می دانی خصوصا اسمائی که در آخر سوره حشر است، و می گویی که سؤال می کنم ترا یا الله و یا رحمن بهر نامی که ترا

هست، و سؤال می‌کنم ترا به قوت و قدرت و عزت تو و بجمیع آن چه علم تو احاطه کرده است آن را و به جامعیت یا بحق جامعیت مر کمالات را و به ارکان تو که انبیاء و اوصیایند، یا صفات و اسما، و بحق رسولت که رحمت‌های تو بر او باد [و] بحق اسم بزرگتری که از اسماء اکبر اکبر است، و می‌خوانم ترا به آن اسماء، یا بحق آن اسم اعظمی که هر که ترا به آن اسم بخواند بر خود لازم گردانیده که اجابت کنی او را، و بحق اسم اعظم اعظمت که بر خود لازم کرده به وعده ات که هر که ترا به آن اسم بخواند او را رد نکنی و هر چه از تو طلبید بدهی، بحق همه اینها که سؤال می‌کنم که جمیع گناهان مرا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۷

بیامرزی و هر چه را تو می‌دانی که من نمی‌دانم. بعد از آن هر مطلبی که داری از خداوند خود طلب کن خواه امور اخروی باشد یا دنیوی و بطلبی که حق سبحانه و تعالی توفیق دهد ترا که سال آینده و هر سالی که به شرف حج مشرف کردی، و هفتاد مرتبه بهشت را طلب می‌کنی به آن که می‌گویی که «اللَّهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُکَ الْجَنَّةَ» و هفتاد نوبت می‌گویی که «اتوب إلی اللّٰه» و می‌باید که از جمله دعاها این دعا را بخوانی که خداوندا مرا از آتش دوزخ نجات ده، و فراخ گردان بر من روزی حلال را که نیکو و پاکیزه باشد، خداوندا دفع کن از من شر فاسقان جنیان و آدمیان را و دفع کن شر

فاسقان عرب و عجم را و اگر این دعا را بخوانی و شام نشده باشد اعاده کن اول تا آخر را یعنی اگر دعای دیگر نداشته باشی، و ملال نگیری در این روز از دعا و تضرع که سالی یک روز چنین بار عامی می دهند که هیچ کس را محروم نمی کنند حتی کفار را مطالب دنیوی کرامت می کنند بلکه وارد شده است که مطالب اخروی نیز می دهد که بر سر کفر خود نرود (و روی معاویه بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال قال رسول الله صلّى الله عليه و اله لعليّ صلوات الله عليه الا اعلمك دعاء يوم عرفه و هو دعاء من كان قبلي من الانبياء فقال عليّ صلوات الله عليه بلى يا رسول الله قال فتقول لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيى و يميت و يحيى و هو حيّ لا يموت بيده الخير و هو على كلّ شيء قدير اللهم لك الحمد أنت كما تقول و خير ما يقول القائلون اللهم لك صلاتي و ديني و محياي و مماتي و لك براءتي و بك حولي و منك قوتي اللهم اني اعوذ بك من الفقر و من وسواس الصدر و من شتات الامر و من عذاب النار و من عذاب القبر اللهم اني

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۸

أسألك من خير ما تأتي به الرّيح و اعوذ بك من شرّ ما تأتي به الرّيح و أسألك خير اللّيل و خير النّهار، و في روايه عبد الله بن سنان اللهم اجعل في قلبي نورا و في سمعي و بصري و لحمي و دمي

و عظامی و عروقی و مفاصلی و مقعدی و مقامی و مدخلی و مخرجی نورا و اعظم لی نورا یا ربّ یوم ألقاک انک علی کلّ شیء قدیر. قال مصنّف هذا الكتاب رحمه الله علیه هذا الدعاء تامّ كاف لموقف عرفه و قد اخرجت دعاء جامعاً لموقف عرفه فی کتاب دعاء الموقف فمن احبّ ان يدعو به دعا به إن شاء الله تعالی) و به اسانید صحیحه منقول است از معاویه از آن حضرت صلوات الله علیه و کالصحیح از عبد الله بن سنان از بعضی از اصحاب ما که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که یا علی نمی خواهی که به یاد دهم ترا دعای روز عرفه و آن دعایی است که پیغمبران پیش از من می خوانده اند در این روز یا اعم حضرت امیر المؤمنین فرمودند که می خواهم یا رسول الله حضرت فرمودند این تهلیل کبیر را که ترجمه اش در این نزدیکی نیز گذشت بخوان و بگو خداوندا جمیع ثناها مخصوص تست تو چنانی که خود وصف خود فرموده. و در حدیث عبد الله این زیادتی دارد که و خیر ممّا نقول و فوق ما یقول القائلون و این بهتر است از آنی که وصف تو کنیم چون هر وصفی که کنیم مناسب خود گفته ایم نه لایق تو و تو بالاتر از این که وصف کنندگان وصف می کنند، خداوندا از جهت تست نماز من و دین من و در تهذیب و نسکی یعنی عبادات حج من و حیات و موت من از برای تست یعنی

زندگانی را از جهه بندگی تو می خواهم و مرگ را از جهت رضا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۲۹

به قضای تو یا آن که مبادا از من چیزی صادر شود که بدتر از این که هستم شوم، و از جهه رضای تو بیزارم از هر که بد کند یا بد مذهب باشد با با دوستان تو خوب نباشد و در بعضی از نسخ تراشی است یعنی می خواهم که هر چه از من بماند از تو باشد یعنی کارهای خیر کنم یا ما همه فانییم و تو باقی، و در بعضی از نسخ ثوابی یعنی اگر ثواب را خواهم از این جهت می خواهم که تو می خواهی و اول اظهار است و اکثر، و به تست حول من و از تست قوت من یعنی هر چه کنم از بندگی به توفیق تست یا اگر ترک کنم به سبب اراده تست و اگر طاعت کنم به هدایت و توفیق تست.

خداوندا پناه به تو آورده ام از فقر و احتیاج بغیر تو و از وسواس سینه که شیطان وسواس در خاطرها می اندازد، و از تفرقه امور در جمیع اموری که مرا در کار است در دنیا و عقبی، و پناه به تو آورده ام از عذاب آتش جهنم و از عذاب قبر که تو هر دو را از من برداری و کاری نکنم که مستوجب هر دو شوم و اگر شده باشم عفو کنی.

خداوندا به درستی که از تو سؤال می کنم که عطا کنی بمن از بهترین چیزی که بادهای رحمت و نسیمهای فیوض الهی می آورد آنها را. چون بحسب ظاهر بادهای رحمت فوایدش بسیار است و نسیمهای گلهای خوشبو سبب تروح ارواح

است بنا بر این رحمت‌های ظاهره و خفیه الهی را تشبیه به آن‌ها فرموده اند یعنی می‌خواهم که فیض فضل و احسان صوری و معنوی تو از من منقطع نگردد و همیشه توفیق دهی که در قابلیت آنها بکوشم چنانکه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقول است که

«إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ لَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا»

یعنی بتحقیق و بذات خدا قسم که پروردگار شما را در ایام عمر شما نسیمهای رحمت و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۰

فیوض قدسیه هست البته خود را در معرض آن فیوض در آورید بذکر و فکر و وصف این را نمی‌توان «و من لم یذق لم یدر» و پناه می‌گیرم به تو از شر آن چه می‌آورد بادهای غضب الهی در توفیقات و در تسلط شیاطین جن و انس نعوذ بالله من غضب الله، و از تو سؤال می‌کنم خیر و خوبی شب و روز را به آن که آن چه سرمایه عمر است که این هر دو است به غفلت و مخالفت نکند و بلکه همیشه در شب و روز مشغول طاعت و عبادت و ذکر و فکر تو باشیم و تا اینجا هر دو در نقل شریک بودند، و زیادتی در روایت عبد الله هست ممکن است که عبد الله خود شنیده و بواسطه نیز شنیده باشد، و طریقه صدوق آنست که خبر را نسبت به راوی مشهور می‌دهد خصوصا در مثل اینجا که واسطه را نام نبرده است یا برده است و شیخ عبد الله را فراموش کرده است و از این جهت تغییر اسلوب داده است و مساهلات صدوق از آن جهت است که

در زمان او بعضی از امور نهایت اشتها داشته گمانش این بوده که همه کس می دانند یا همیشه چنین خواهد بود چنانکه بر این شکسته واقع شد که در شرح عربی بسیار چیز را بظهور گذاشته بود، و بعد از آن ظاهر شد که بر فضلا نیز مخفی است در این کتاب نیز تدارک شد.

خداوندا دلم را به انوار معرفت و ایمان و محبت و رضا و تسلیم و توکل و تفویض و اخلاص منور گردان خصوصاً از علوم یقینیه لدنیه و گوش دلم را منور گردان تا شنوا شود خطابه‌های متواترا و [و] چشم دلم بنور هدایت خود بینا گردان تا هر چه هست چنانکه هست بدانم و ببینم چنانکه حضرت سید البشر می فرمودند که

«اللَّهُمَّ ارنا الأشياء كما هي»

و معنی این عبارت نه آن است که بدانم که جسم مرکب است از اجزای لا-یتجزی یا از هیولی و صورت و امثال اینها بلکه آنست که در احادیث متواتره وارد است که عظمت و جلال الهی را بدانند و حقارت و عیوب دنیا را ببینند و اهل دنیا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۱

را ببیند چنانکه هستند و اهل آخر ترا بشناسد، و گوشت و خون و استخوان و رگها و پوها و نشستن و ایستادن و دخول و خروج مرا نور گردان و نور مرا عظیم گردان ای پروردگار من در روزی که ملاقات کنم ترا به درستی که تو بر همه چیز قادری و خاصیت این نور ذوق و شوق و محبت و معرفت است در دار دنیا و در دار عقبی به آن که قبر که عالم برزخ است منور باشد و چون

محشور شود اهل محشر او منور شوند بلکه به آن نور هدایت کند ماسهان (گمراهان ظ) وادی حیرت را و این آن نور است که حق سبحانه و تعالی او را هدایت کند سینه او را از جهت اسلام گشاده و منور می گرداند پرسیدند که یا رسول الله علامت شرح صدر کدامست فرمودند که دور کردن خود است از دار غرور و انابتست بسوی دار خلود و مستعد شدن از جهت مرگست پیش از نزول آن.

صدوق می گوید که این دعا که دعای آخر باشد یا همه و این اظهر است تمام و کافی است از جهت وقوف عرفات. و دعاهای بسیار جمع کرده است که یک دعا کرده است همه را یا همه را یک دعا نامیده است و ذکر کرده است در کتابی که از جهت وقوف عرفه تصنیف نموده است هر که تمامتر خواهد رجوع به آن کند إن شاء الله تعالی، و الیوم آن کتاب نیست و اقبال ابن طاوس کافی است، و محمد بن یعقوب به روایات صحیحه نقل کرده است چند دعا را و در رساله منسک نوشته شده است رجوع به آن کنند

الافاضه من عرفات

(فاذا غربت الشمس يوم عرفه فافض [فامش خ ل] و عليك السكينة والوقار و افض بالاستغفار فان الله عز و جل يقول ثم أفيضوا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۲

مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَ اسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.

و روی زرعه عن ابی بصیر قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه اذا غربت الشمس يوم عرفه فقل اللهم لا تجعله اخر العهد من هذا الموقف و ارزقنيه ابدًا ما ابقيتني و اقبلني اليوم مفلحا منجحا

مستجابا لی مرحوما مغفورا لی بأفضل ما ینقلب به الیوم احد من وفدک و حجّاج بیتک الحرام و اجعلنی الیوم من اکرم وفدک علیک، و اعطنی افضل ما اعطیت احدا منهم من الخیر و البرکة و الرّحمه و الرّضوان و المغفره و بارک لی فیما ارجع الیه من اهل او مال او قلیل او کثیر و بارک لهم فیّ) اما بار کردن از عرفات و آمدن به مشعر پس چون آفتاب فرو رود در روز نهم پس روانه شو با سکینه دل و وقار تن و روانه شو با استغفار زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که پس روانه شوید از جایی که روانه می شوند غیر اهل حرم که آن عرفاتست چنانکه گذشت که قریش از مشعر الحرام به عرفات نمی رفتند که ما: اهل اللّهم و حرم از ماست، و جمعی که از خارج می آیند ایشان می باید که از خارج حرم افاضه نمایند، و چون چنین مقرر بود متوقع بودند که حضرت سید الأنبیاء صلی اللّٰه علیه و آله نیز متابعت قریش فرمایند و همگی نظر به قبه حضرت داشتند که ببینند که حضرت در مشعر خواهند ماند یا خواهند رفت، و حضرت نیز منتظر وحی بودند که جبرئیل آمد و این آیه را آورد که قریش نیز با سایر مردمان از عرفات کوچ کنند و قبه آن حضرت به عرفات رفت و قریش مغموم شدند تا آن که در مسجد عرفات خطبه خواندند و آیه را بر ایشان خواندند و مردمان مطمئن شدند، و ظاهرا این آیه مقدم نازل شده است و اگر چه آیه صریحا دلالت بر وجوب وقوف عرفه نمی کند

و لیکن فعل حضرت حجه است، و از آیه سابقه و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۳

آیه ظاهر می شود که بعد از وقوف عرفات افاضه کنند بسوی مشعر الحرام از عرفات، و طلب کنید مغفرت را از حق سبحانه و تعالی به درستی که حق سبحانه و تعالی آمرزنده و مهربانست، پس از این آیه ظاهر شد آن که سنت است که چون از عرفات بار کنند و به مشعر الحرام آیند مشغول استغفار باشند.

و در موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون آفتاب غروب کند، و در احادیث بسیار وارد شده است که غروب ظاهر می شود بذهاب حمره مشرقی پس بگو که خداوندا چنین مکن که وقوف آخر من باشد و روزی کن مرا که تا باشم هر سال باین سعادت مشرف شوم و چنان کن که مرا برگردانی از درگاه خود با فلاح و رستگاری و فیروزی به مطالب به آن که دعای مرا مستجاب کرده باشی و رحمت کرده باشی مرا و گناهان مرا آمرزیده باشی که هیچ احدی از درگاه تو برنگشته باشد مثل من بلکه بهتر از همه مهمانها، و افضل از همه حاجیان بیت الله الحرام برگردم و بگردان مرا امروز از کسانی که گرامی ترین مردمانی باشم که ایشان به درگاه تو آمده اند یا حج کرده برگشته باشند و عطا کن مرا افضل از آن چه احدی را عطا کرده باشی از خیر و برکت و رحمت و خوشنودی او از تو و تو از او و آمرزش گناهان و برکت ده از جبهه من در آن چه بسوی آن برگردم

از اهل خانه و اموال که همه روز بروز در زیادتی باشند خواه اندک و خواه بسیار که همه را بسیار گردانی، و چنان کن که قدم من نیز بر ایشان مبارک باشد و اندک را بسیار گردانی و بسیار را چند مثل آن کنی، و اقلش هفتاد مثل آن شوند و احادیث صحیحه بر اکثر این احکام وارد است و آن چه أولا ذکر کرد بعضی از صحیحه معاویه بن عمار است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۴

(فاذا افضت فاقصد فی السیر و علیک بالدعه و اترك الوجیف الذی یصنعه کثیر من الناس فی الجبال و الاودیه فان رسول الله صلی الله علیه و اله کان یکف ناقته حتی یبلغ رأسها الورك، و یامر بالدعه، و سنته السنه الّتی تتبع فاذا انتهیت إلی الکثیر الاحمر و هو عن یمین الطریق فقل اللهم ارحم موقفی و بارک لی فی عملی و سلم لی دینی و تقیل مناسکی) و به اسانید صحیحه متکثره منقولست از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون از عرفات روانه شوی به جانب مشعر هموار بر و اگر پیاده، و هموار بر آن اگر سوار باشی، و بر تو باد که هموار برانی و ترک کن دوانیدن را که بسیاری از مردمان می کنند که چون از کوهها به زیر می آیند یا برود خانهای خشک می رسند می دوانند یا می دوند به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نگاه می داشتند شتر را به مهار یا به چوب سر کج آن مقدار که سر شتر بر آن آن حضرت می رسید و مردمان را نیز امر می کردند

به همواری، و سنت آن حضرت در هر بابی طریقه محمودیست که عقل و شرع هر دو حکم کرده اند به متابعت آن، و چون به تل سرخی رسی که در دست راست راه واقع است بگو خداوندا رحم کن و قوف مرا و مبارک گردان اعمال مرا و سلامت دار دین مرا و قبول کن عبادات مرا.

و در صحیح منقولست از عبد الله بن سنان که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی دو فرشته را موکل گردانیده است در این تنگناهای عرفه که آن مشعر است و دعا می کنند که خداوندا سلامت دار سلامت دار مردمان را.

و در صحیحہ اعرج منقولست که دو ملک راههای تنگ را می گشایند در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۵

این تنگناهای مشعر (فاذا اتیت مزدلفه و هی جمع فانزل فی بطن الوادی عن یمین الطریق قریبا من المشعر الحرام فان لم تجد موضعا ولا تجاوز الحیاض الّتی عند وادی محسّر فانّها فصل ما بین جمع و منی، و صلّ المغرب و العشاء بأذان واحد و اقامتین ثمّ صلّ نوافل المغرب بعد العشاء و لا تصلّ المغرب لیلہ النحر الا بمزدلفه و ان ذهب ربع اللیل إلى ثلثه، و بت بمزدلفه و لیکن من دعائک فیها اللّهُمّ هذه جمع فاجمع لی فیها جوامع الخیر کلّه اللّهُمّ لا تؤیسنی من الخیر الّذی سألتک ان تجمعہ لی فی قلبی، و عزّفتی ما عزّفت أولیاءک فی منزلی هذا و هب لی جوامع الخیر و الیسر کلّه، و ان استطعت ان لا- تنام تلك اللیله فافعل فانّ ابواب السّماء لا تغلق لأصوات المؤمنین لها دویّ کدویّ النحل یقول اللّهُ تبارک و

تعالی انا ربکم و أنتم عبادی یا عبادی اذیتم حقّی و حقّ علیّ ان استجیب لکم فیحطّ تلک اللیلہ عمّن اراد ان یحطّ عنه ذنوبه و یغفر لمن اراد ان یغفر له) عبارت حدیث حسن کالصحیح حلبی و معاویه بن عمار است به اندک تغییر و تبدیلی و چون به مزدلفه رسی که آن را مشعر می گویند و جمع نیز می گویند پس به زیر آی در شکم رود خانه از دست راست راه نزدیک به کوه قرح که مشعر الحرام که مسجدی است و الحال مندرس شده است در آنجاست، پس اگر جائی نیابی بر بالای کوه می توان رفت و به وادی محسّر نمی توان رفت چون خارج مشعر است و فاصله ایست میان مشعر و منی و از هیچ یک نیست، و نماز شام و خفتن را در آنجا واقع ساز به یک اذان و دو اقامه به آن که قبل از نماز شام اذان بگویند از جهه نماز خفتن و اقامه بگویند از جهه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۶

نماز شام و بعد از شام اقامه بگویند از جهه خفتن. و احادیث صحیحه و حسنه کالصحیحه بر این مضمون نیز وارد شده است، و در شب عید نماز شام را مکن مگر در مشعر و اگر چه ربع شب تا ثلث شب گذشته باشد، و شب در آنجا بسر آور بقصد قربت و جمعی واجب می دانند بیتوته مشعر را و گذشت، و باید که از جمله دعاها مشعر این دعا را بخوانی خداوندا این موضع را جمع نامیده پس جمع کن از جهه من جمیع خوبیها را یا خیرات عامه همه را خداوندا مأیوس مکن مرا از

خیری که طلبیدم که جمع کنی همه خیرات را در دل من از محبت و معرفت و امثال اینها، و بشناسان بمن آن چه را شناسانیده به دوستان خودت در این منزل، و اگر توانی که این شب را تمام احیا کنی احیا کن زیرا که درهای آسمان رحمت الهی در این شب باز است از جهه دعاهای مؤمنان و دعاهاى مؤمنات مستجاب است، و آوازه‌های مؤمنات را صدایی مانند صدای زنبور عسل که بذکر الهی در همه شبها مشغولند و خداوند عالمیان می فرماید که من پروردگار شمایم و شما بندگان منید حق مرا ادا گردید و بر من لازم که دعاهای شما را مستجاب گردانم پس حق سبحانه و تعالی می آمرزد در این شب هر که را خواهد بعضی از گناهان یا همه گناهان و هر کس را می خواهد که جمیع گناهان او را بیامرزد می آمرزد همه گناهان او را

اخذ حصی الجمار من جمع

(و خذ حصی الجمار من جمع و ان شئت اخذتها من رحلك من منی و لا تاخذ من حصی الجمار الذی قد رمی و لا تکسر الاحجار کما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۷

یفعل عوام الناس و لا باس ان تاخذ حصی الجمار من حیث شئت من الحرم الا من المسجد الحرام و مسجد الخیف و تکون منقطه کحلیه مثل الانمله او مثل حصی الخذف و اغسلها و هی سبعون حصاه و شدّها فی طرف ثوبک و احتفظ بها) دیگر برداشتن سنگ ریزه های جمرات ثلث است از مشعر و اگر خواهی از جائی که در منی فرو آمده بر می توانی داشت و لیکن بهتر آنست که از مشعر برداری و می باید که سنگ ریزه باشد و

نینداخته باشند، و مستحب است که یک یک برچینند، و سنگ بزرگی را بر ندارند که بشکنند چنانکه عوام چنین می کنند و علما چنین نمی کنند زیرا که متابعت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله می کنند و آن حضرت برچیدند، و باکی نیست که از هر جای حرم که خواهید بردارید مگر از مسجد الحرام و مسجد خیف که از آنجاها بر نمی توان داشت چنانکه گذشت که سنگ ریزه جزو مسجد است و تخصیص این دو مسجد از آن جهت است که در آن وقت و الحال نیز ندیدیم که مسجد دیگر باشد و از هیچ مسجدی بر نمی توان داشت، و سنت است که بومش سرمه باشد و نقطه نقطه از رنگهای دیگر داشته باشد و مثل بند انگشت باشد یا مانند سنگ ریزه که عوام آنجا بر یکدیگر می اندازند، و بشوی سنگها را که بر می داری و آن هفتاد سنگ ریزه است زیرا که در روز عید جمره عقبه را به هفت سنگ ریزه می زنند و سه روز ایام تشریق هر سه روز جمره را می زنند هر جمره را هفت سنگ شصت و سه سنگ می شود، و می باید که این هفتاد را بردارد بلکه از باب احتیاط بیشتر بردارد که اگر سنگ ریزه بیفتد و نرسد عوض داشته باشد و اگر در نفر اول کوچ کنند آن چه باقی مانده باشد دفن کنند و این هفتاد را سنت است که در طرف جامه احرام ببندند و خوب محافظت نمایند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۳۸

نیفتد و اگر بیفتد از منی از رحل خود بر می تواند داشت و بر این مضامین احادیث حسنه کالصحیحه و بعضی

الوقوف بالمشعر الحرام

(فاذا طلع الفجر فصلّ الغداه وقف بها بسفح الجبل و يستحبّ للصّيروره ان يطا المشعر برجله او براحلته ان كان راكبا قال الله تعالى فَاِذَا أَقَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَاِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ و ليكن وقوفك و أنت على غسل و قل اللهم رب المشعر الحرام و رب الركن و المقام و رب الحجر الاسود و زمزم و رب الايام المعلومات فك رقتي من النار و اوسع علي من رزقك الحلال و ادرا عني شر فسقه الجنّ و الانس و شر فسقه العرب و العجم اللهم أنت خير مطلوب اليه و خير مدعوّ و خير مسئول و لكلّ وافد جائزه فاجعل جائزتي في موطنى هذا ان تقيلى عثرتى و تقبل معذرتى و تجاوز عن خطيئتي و تجعل التقوى من الدنيا زادى و تقلبنى مفلحا منجحا مستجابا لى بأفضل ما يرجع به احد من وفدك و حجّاج بيتك الحرام و ادعو الله عزّ و جلّ كثيرا لنفسك و لوالديك و أهلك و مالك و اخوانك المؤمنين و المؤمنات فانه موطن شريف عظيم و الوقوف فيه فريضة فاذا طلعت الشمس فاعترف لله عزّ و جلّ بذنوبك سبع مرّات و أسأله التوبه سبع مرّات و اذا كثرت الناس بجمع و ضاقت عليهم ارتفعوا إلى المأزمين) ديگر وقوف در مشعر است از جهت دعا بعد از صبح و خلافي نيست

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۳۹

در وقوف و اشهر میان اصحاب و جوب بودن است در مشعر از طلوع صبح تا طلوع آفتاب هم چنان که در عرفات واجبست از ظهر تا شام و آن

چه شرط است مسمی است که اگر پیش از شام داخل عرفات شود و پیش از طلوع آفتاب داخل مشعر شود و قصد کند که در عرفات یا مشعر می مانم در حج اسلام حج تمتع از جهت آن که واجبت از جهت رضای حق سبحانه و تعالی، و بعد از نیت لمحہ بماند و عمدا بدر رود از عرفات یا مشعر حج او صحیح است و لیکن گناه کار است، و از جهت عرفات یک شتر می دهد و از جهت مشعر یک گوسفند چنانکه گذشت و اگر عمدا هر دو را یا یکی از اینها را ترک کند اگر وقوف عرفاتست حجش باطل است و اگر وقوف مشعر است و شب در مشعر نمانده باشد به آن که داخل مشعر نشده باشد حجش باطل است و اگر داخل شده باشد اگر چه لمحہ ای باشد و قصد ماندن آنجا کرده باشد و بدر رفته باشد آثم است و یک گوسفند می دهد و هم چنین اگر قصد بودن نکرده باشد بنا بر روایات صحیحہ اگر چه اندک ذکر کرده باشد اما اگر از طرف اول تاخیر کرده باشد عمدا عالما به آن که آخر روز داخل عرفات شده باشد یا قریب به طلوع داخل مشعر شده باشد آثم است و کفاره نیست، و احوط آنست که چون آفتاب زرد شود شروع کند در بار کردن و روانه شود و تا شام نشود از میل حرم نگذرد و چون به مشعر رسد نماز شام و خفتن را بکند و نیت اقامت کند تا طلوع صبح، و اگر در اول دخول در مازمین نیت بیتوته کند اولی است و

همین که می داند که از جهت رضای او آمده است کافی است، و چون صبح شود نیت وقوف کند و بعد از آن نماز صبح را به جا آورد و دعایی بخواند اگر چه اندکی باشد و اگر بایستد و دعا کند تا قریب به طلوع بار کند و منتظر طلوع باشد و چون آفتاب طلوع شود روانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۰

وادی محسّر شود و صد گام تند برود نهایت احتیاط کرده است.

و اما عبارت صدوق پس چون صبح طلوع شود نماز صبح را به جا آور و در دامنه کوه بایست یعنی اولی آنست که وقوف را در دامنه واقع سازد و تا بودن در میان کوه ممکن باشد بالای کوه نرود و سنت است نو حاجی را که داخل مشعر الحرام می شود که بر کوه قرح است اگر قدرت داشته باشد پیاده برود و الا سواره برود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه از عرفات کوچ کنید خداوند خود را یاد کنید در مشعر الحرام و اظهر آنست که مراد از مشعری که در این آیه است کل جمع و مزدلفه است نه مسجد قرح و ممکن است که غرض از ذکر آیه وجوب وقوف مشعر باشد به آیه کریمه و اگر مراد از مشعر الحرام در این آیه مسجد باشد ممکن است که مراد از ذکر وقوف مجموع باشد چون همه نزدیک آن کوهست و ذکر کنید خداوند خود را هم چنان که شما را هدایت نموده است با سلام و متابعت حضرات ائمه انام علیهم السلام هر چند پیش از آن که شما را هدایت نماید از

جمله گمراهان بودید و سنت است که با غسل باشی یعنی جنب و امثال آن نباشی، و ظاهر روایات آنست که غسل مستحب مراد باشد و در وقوف این دعا را بخوان که ترجمه اش اینست که خداوند ای پروردگار مشعر الحرام و ای پروردگار رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم، و ای پروردگار حجر الاسود و زمزم، و ای پروردگار ایام معلوماتی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که اعلام کن مردمان را بحج تا دریابند منافع دنیا و آخرت را و تا یاد کنند خداوند خود را در روزی چند که معلوم است، و آن دهه ذی الحجّه است که اکثر حاج که از راه مصر و شام و مغرب می روند از مسجد شجره احرام می گیرند غالباً در اول ذی الحجّه و تا روز هفتم تلبیه می گویند، و مردمان این جانب تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۱

نهم محرّمند یا هشتم و تلبیه می گویند و در دو سه روز آخر همه مشغول عمره و حج اند، و جائی دیگر فرموده است که یاد کنید خداوند خود را در ایّامی چند قلیل که ایام تشریق هست که تکبیر مطلوبست و ممکن است که این ایّام نیز داخل ایام معلومات باشد من حیث اللفظ و لیکن در دوازده حدیث صحیح وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که ایّام معلومات دهه ذی الحجّه است، و ایام معدودات ایّام تشریق است که مرا از آتش دوزخ آزاد کن و روزی حلال را بر من فراخ گردان و دفع کن از من شر فاسقان جن و انس را

و شرّ فاسقان عرب و عجم را.

خداوندا تو بهترین کسانی که حاجات از ایشان طلب می کنند و بهترین کسانی که ایشان را می خوانند و بهترین کسانی که از ایشان سؤال می کنند و هر که به درگاه تو می آید او را جایزه می دهی پس بگردان جایزه مرا در این مقام آن که از تقصیرات من در گذری و عذر مرا قبول کنی و از گناهان من در گذری و چنان کنی که توشه تقوی از این دنیا از جهه آخرت بردارم و از درگاه تو برگردم با رستگاری از عذاب و فیروزی به مطالب و دعاهاى مستجاب شده بهتر از همه کس که از درگاه تو بر می گردند از مهمانها و حاجیان بیت الله الحرام پس حضرت فرمودند که بسیار دعا کن از جهه خودت و پدر و مادرت و فرزندان و خانه و مال و برادران مؤمن و خواهران مؤمنه که این موضع شریفیست بزرگوار و وقوف در اینجا فریضه است به نص قران پس چون آفتاب طالع شود هفت مرتبه اعتراف کن به گناهان، و هفت مرتبه سؤال کن توبه را به آن که به گویی خداوندا گناهان بسیار کرده ام از تو می طلبم که توفیق توبه ام کرامت کنی و توبه مرا قبول کنی و اگر مردمان بسیار باشند و پائین کوه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۲

جا نباشد به بالای کوهها روند از طرفین

الافاضه من المشعر الحرام

(فاذا طلعت الشمس على جبل ثبير و رأيت الابل مواضع اخفافها فافض و إياك ان تفيض منها قبل طلوع الشمس فيلزمك دم شاه و افض و عليك السكينة و الوقار و اقصد في مشيك ان كنت راجلا و في مسيرك ان كنت

راكبا و عليك بالاستغفار فان الله عز وجل يقول ثم افيضوا من حيث افاض الناس واسئتموا الله ان الله غفور رحيم و يكره المقام عند المشعر بعد الافاضه فاذا انتهيت الى وادي محسر و هو واد عظيم بين جمع و منى و هو الى منى اقرب فاسع فيه مقدار مائه خطوه و ان كنت راكبا فحرك راحلتك قليلا و قل رب اغفر و ارحم و تجاوز عما تعلم انك انت الاعز الاكرم كما قلت فى المسعى بمكه، و كان رسول الله صلى الله عليه و اله يحرك ناقته فيه و يقول اللهم سلم عهدى و اقبل توبتى و اجب دعوتى و اخلفنى فى من تركت بعدى و من ترك السعى فى وادى محسر فعليه ان يرجع حتى يسعى فيه فمن لم يعرف موضعه سال الناس عنه ثم امض الى منى) ديگر کوچ کردنست از مشعر الحرام به جانب منى پس چون طالع شود آفتاب و بر كوه ثبير افتد و آن كوهى است كه مسجد خيف در دامن آن واقع است و چون مشعر ميان دو كوه است آفتاب را نمى توان ديدن اما كوه ثبير در برابر مشعر واقعست و مقرر است الحال كه در هر فعلى از افعال حج مصرى مقدمند بر شامى، امير حاج مصر بر در مشعر مى ايستد و رو به كوه ثبير دارد

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۴۳

چون آفتاب بر او مى افتد شتر را به راه مى اندازند و او مى دواند و زياده از صد هزار كس از عقب او مى دوانند تا به ميل، پس چون آفتاب بر آن كوه افتد و شتران جاي پاى خود را ببينند روانه شود، زنهار

که پیش از طلوع آفتاب روانه مشو که اگر پیشتر از طلوع در آیی لازمست که گوسفندی بدهی چنانکه در فقه رضویست و مذهب صدوق و پدر اوست، و مشهور آنست که آثم است و حجش صحیح است اما اگر پیش از طلوع فجر روانه شود گوسفند می دهد و حجش صحیح است اگر بیتوته مشعر را به جا آورده باشد و الا حجش باطل است بنا بر اشهر، و بعضی گفته اند که شتری می کشد.

پس روانه شو با سکینه قلب بذکر الهی و با آرام تن و میانه راه رو نه بسیار تند و نه بسیار آهسته اگر پیاده باشی و اگر سواره باشی شتر را میانه بران و بر تو باد که روانه شوی با استغفار چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که افاضه کنید از جائی که مردمان کوچ می کنند، و استغفار کنید و از حق سبحانه و تعالی طلب کنید مغفرت را به درستی که حق سبحانه و تعالی آمرزنده و مهربانست، و از پیش گذشت که این آیه در افاضه عرفات نازل شده است و لیکن چون لفظ آیه عمومی دارد عمل بعموم کرده است نه بخصوص سبب با آن که همیشه استغفار مطلوبست، و مکروهست که بعد از کوچ کردن مردمان در مشعر بمانند، و منقولست که روایتی بر این وارد شده است، و ذکر صدوق نیز دلیل روایتست و تتمه صحیحه ابن عمار است با اکثر آن چه از پیش گذشت که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون به وادی محسّر رسی و آن وادیست عظیم در میان مشعر و منی و بمنی نزدیکتر است

پس در آنجا تند برو مانند شتر که تند رود بمقدار صد گام و در روایت موثق کالصحیح عمر بن یزید صد ذراع است و قریند به یک دیگر و اگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۴

سواره باشی چهار پا را اندکی حرکت ده و بگو که خداوندا بیامرز و ببخشا و در گذر از آن چه می دانی به درستی که تو از آن عزیزتر و کریمتری که وصف توان کرد عزت و کرمت را چنانکه در محل هروله سعی مذکور شد، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ناقه خود را حرکت می دادند در این وادی و این دعا را می خواندند که خداوندا ایمان مرا سالم دار و توبه مرا قبول کن و دعای مرا مستجاب گردان و خلیفه من باش در کسانی که چون در آمدم به تو سپردم ایشان را و کسی که ترک کند سعی را در وادی محسر پس بر اوست که بر گردد تا در وادی سعی کند به تند رفتن چنانکه کالصحیح وارد شده است و کسی که نداند محل سعی را از مردمان سؤال کند چنانکه در حسن کالصحیح از حفص و غیر او از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست

الزجوع إلى منى و رمى الجمار

(فاذا اتيت رحلك بمنى فاقصد إلى جمره العقبه و هي القصوى و أنت على طهر و اخرج مميا معك من حصى الجمار سبع حصيات و تقف في وسط الوادي مستقبل القبلة يكون بينك و بين الجمره عشر خطوات او خمس عشره خطوه و تقول و أنت مستقبل القبلة و الحصى في كفك اليسرى اللهم هذه حصياتي فاحصهن لي و ارفعهن في عملي، ثم تناول منها واحده

واحدہ و ترمی الجمرہ من قبل و جہہا و لا ترمہا من اعلاہا و تقول مع کلّ حصاء اذا رمیتہا اللہ اکبر اللہم ادحر عنا الشیطان و جنودہ، اللہم اجعلہ حجًا مبرورًا و عملاً مقبولًا و سعیا مشکورًا و ذنبًا مغفورًا، اللہم ایمانا بک و تصدیقا بکتابک و علی سنّہ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۵

نبیک محمد صلی اللہ علیہ و الہ حتی ترمیہا بسبع حصیات و یجزیک ان تکبر مع کلّ حصاء ترمیہا تکبیرہ فان سقطت منک حصاء فی الجمرہ اوفی طریقک فخذ مکانہا من تحت رجلیک و لا تاخذ من حصی الجمار الّذی قد رمی و اذا رمیت جمرہ العقبہ حلّ لک کلّ شیء الا النساء و الطیب، و ترمی یوم الثانی و الثالث و الرابع کلّ یوم یاحدی و عشرين حصاء، و ترمی إلى الجمرہ الاولی بسبع حصیات و تقف عندها و تدعو، و إلى الجمرہ الثانیہ بسبع حصیات و تقف عندها و تدعو، و إلى الجمرہ الثالثہ بسبع حصیات و لا تقف عندها، فاذا رجعت من رمی الجمار یوم النحر إلى رحلک بمنی فقل اللہم بک و ثق و علیک توکلت فنعم الرب أنت و نعم المولی و نعم النصیر) دیگر برگشتن است از عرفات و مشعر به منی و رمی جمار در منا در بعضی از نسخ هست

«ثم امض إلى منی»

پس از مشعر برو به منی پس چون به جای خود آیی در منی پس متوجه رمی جمرہ عقبہ شو و آن جمرہ ایست کہ دورتر است از دو جمرہ دیگر نظر به کسی کہ از عرفات آید و می باید کہ با طهارت باشی، و از آن هفتاد سنگ ریزہ کہ از مشعر برداشته هفت

سنگ ریزه را بیرون آر و در میان وادی می ایستی رو بقبله به حیثیتی که میان تو و جمره ده گام یا پانزده گام فاصله باشد و سنگ ریزه ها را در دست چپ گیر و رو بقبله کرده می گویی که خداوندا این سنگ ریزه هاست که بحسب امر تو برداشته ام به محض تعبد و جواب چندین هزار از شیاطین جن و انس را گفته ام که شبهات کرده اند که این چه معنی دارد و چه فایده بر این مترتب است در وقتی که حضرت ابراهیم علیه السلام باین سنگ ریزه شیاطین را از خود راندند فایده داشت و الیوم چه فایده دارد، و جواب گفته ام که می باید بنده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۶

بنده باشد و کاری به علل شرایع نداشته باشد با وجوه بسیاری که گفته ام.

خداوندا این را در نامه عمل من بنویس و عمل مرا بفرما که بالا برند به علین و سبب رفعت درجه من گردان و یک یک را برمی داری و به جمره می زنی و همه را یک بار نمی زنی و همه را از پیش رو می زنی و از بالای جمره نمی زنی به آن که بر بالای کوه روی و از بالا- به زیر زنی و با هر سنگ ریزه که می اندازی بگو که حق سبحانه و تعالی از آن بزرگتر است که وصف توان کرد بزرگی او را.

خداوندا دفع کن از ما شیاطین را که شیطان بزرگست و لشکرهای او خداوندا این حج را بگردان حج نیکو و مقبول و این عمل را نیز مقبول گردان یا حجم را از جمله اعمال مقبول گردان و سعی مرا مشکور گردان که مرا مثاب گردانی، یا

آن که مباحات کنی به سعیهای ناقص من با فرشتگان و گناهانم را مغفور گردان.

خداوندا این جمره را می زخم یا این حجرا به جا می آورم از روی ایمان به تو و تصدیق کتاب تو و بر سنت پیغمبرت محمد صلی الله علیه و آله به جا می آورم تا آن که هر هفت را به زنی و همین کافی است که از جهه هر سنگ ریزه که زنی یک الله اکبر به گویی، پس اگر یکی از اینها نزدیک جمره افتد و به آن نرسد یا در راه افتد دیگری را بعوض از آنجا که ایستاده بردار و از آن سنگ ریزه ها که انداخته اند بر مدار، و چون جمره عقبه را زدی حلال می شود بر تو هر چیزی مگر زنان و بوی خوش چنانکه در فقه رضویست با اکثر این عبارات، و مخالف احادیث متواتره است که محل نمی شود از چیزی تا سر نتراشد، و ممکن است که چیزی افتاده باشد چنانکه لفظ ثاب نیز افتاده است و چنین باشد که «و حلقه و ذبحت» یا الی آخره یعنی افعال منی را به جا آوری و استقبال قبله نیز وارد شده است در جمره عقبه، و در فقه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۷

رضوی نیز هست و ظاهرا در آنجا نیز چیزی افتاده است و در جمره عقبه البته پشت بقبله می باید کرد مگر آن که مراد این باشد که اول رو بقبله کند و دعا بخواند بعد از آن پشت بقبله کند و رمی کند و الله تعالی يعلم و در روز دوم عید که اول ایام تشریق است، و روز سیم و چهارم هر روز بیست

و یک سنگ ریزه می اندازی هر یک را هفت سنگ ریزه می زنی، و جمره اولی را به هفت سنگ می زنی و نزد او می ایستی و دعا می خوانی و جمره ثانیه را نیز هفت سنگ ریزه می زنی و نزد او می ایستی و دعا می خوانی و جمره سیم را هفت سنگ ریزه می زنی و نزد او وقوف نمی کنی.

و چون فارغ می شوی روز عید از رمی جمار و به جای خود می آیی در منا این دعا را می خوانی که ترجمه اش اینست که خداوند اعتماد در جمیع کارها به تو دارم، و در همه امور توکل بر تو کرده ام پس تو نیکو پروردگاری و نیکو خداوندی و نیکو معین و یآوری

الذبح

(و اشتر هدیك إن كان من البدن او من البقر او من الغنم و الأ فاجعله كبشا سميئا فحلا فان لم تجد فحلا فموجوء من الضأن، فان لم تجد فتيسا فحلا، فان لم تجد فما تيسر لك و عظم شعائر الله فإنها من تقوى القلوب، و لا تعط الجزار جلودها و لا قلائدها و لا جلالها و لكن تصدق بها و لا تعط السيلخ منها شيئا فاذا اشترت هديك فاستقبل به القبلة و انحره او اذبحه، و قل: وَجْهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ حَنِيفًا مَسْلَمًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ إِنَّ صَلَاتِي وَ نُسُكِي وَ مَحْيَايَ وَ مَمَاتِي

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۴۸

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ بِذَلِكَ أُمِرْتُ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ اللَّهُمَّ مِنْكَ وَ لَكَ بِسْمِ اللَّهِ وَ اللَّهُ اَكْبَرُ اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنِّي ثُمَّ اذْبَحْ وَ لَا تَنْخَعْ حَتَّى يَمُوتَ وَ يَبْرُدَ ثُمَّ كُلْ وَ تَصَدَّقْ وَ اطْعَمْ وَ اهدِ إِلَى مَنْ شِئْتَ

ثم اخلق رأسك.

و قد ذكرت الاضاحي في هذا الكتاب و انا اعيد ذكر ما لا بد من اعادته في هذا الموضوع.

لا يجوز في الاضاحي من البدن الا الثني و هو الذي قد تم له خمس سنين و دخل في السادسة و يجزى من البقر و المعز الثني و هو الذي تم له سنه و دخل في الثانيه و يجزى من الضان الجذع لسنته، و تجزى البقره عن سبعة نفر بالأمصار و بمنى عن واحد، و البدنه تجزى عن سبعة، و الجزور يجزى عن عشرة متفرقين، و الكبش يجزى عن الرجل و عن اهل بيته و اذا عزت الاضاحي اجزات شاه عن سبعين) اما ذبح كه عبارتست از نحر شتر و ذبح گوسفند و گاو و ابتدا از صحيحه معاويه بن عمار است كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه نحر كن هديت را اگر از شتر يا گاو يا گوسفند باشد، و در صحيحه او من الغنم ليست و نبودنش بهتر است، و محتمل است كه از نساخ شده باشد و اگر شتر و گاو ماده بهم نرسد، يا زرش را نداشته باشد، يا نخواهد پس هدي كن گوسفند نر خصيه دار، و اگر با خصيه بهم نرسد پس مجزيست كه خصيه كوفته يا مالیده بخري از گوسفند، و اگر نيابي بز خصيه دار خوبست، و اگر آن نيز بهم نرسد ماده ميش و بز نيز خوبست، و تعظيم كن احكام الهی را در ذبيحه و هدی كه تعظيم اينها از تقوای دلهاست يعنى كسى را كه نور تقوى در دلش جا داده اند البته احكام خداوند خود را بزرگ

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۴۴۹

می داند،

و مده به کشنده اینها پوستها را و آن چه در گردنش آویخته اند از نعل و غیر آن و جلها را، و همه آن را تصدق کن، و مزد سلاح را بده از غیر اینها، و اگر پریشان باشد به او می توان داد به اعتبار فقر نه به اعتبار اجرت، و هیچ چیز از اینها را به سلاح مده از جبهه مزد، و چون بخری هدی را پس روی ذبیحه را بقبله کن، و در صحیحه «به» هست و در اکثر نسخ نیست از نسخ افتاده است، و اگر خود نیز رو بقبله باشد بهتر است، و اگر شتر باشد نحر کن و اگر غیر شتر باشد ذبح کن، و بگو آن چه را ترجمه اش اینست که روی دل خود را بسوی خداوندی می کنم که آسمانها و زمینها را ایجاد کرده است و رو گردانیدم از غیر او به او و گردن نهادم فرمان او را و نیستم از کسانی که از جبهه خداوند خود شریک مقرر ساخته باشد به درستی که نماز و سایر عبادات یا عبادات حج و زندگی و مرگم از جبهه خداوندیست که آفریننده و پرورش دهنده عالمیان است و او را در خداوندی شریک و عدیلی نیست، و باین نیز مامور شده ام که او را یگانه دانم و عبادات خود را خالص گردانم از جبهه او، و از جمله مسلمانانم.

خداوند این هدی از تست و از برای تست و به اعانت خداوند عالمیان و نام او می کشم این هدی را و خداوند از آن اعظم است که او را شریکی باشد که چیزی را به نام او بکشند چنانکه در

جاهلیت به نام لات و عزی و سایر بتان می کشتند خداوند قبول کن این قربان را از من و گذشت که بهتر آنست که بعد از بسمله و الله اکبر کارد را بکشد و در اثنای کشتن بگوید «اللهم تقبل منی» پس بکش و کارد را به مغز حرام مرسان یا پوست مکن یا هر دو را مکن تا بمیرد و سرد شود پس بخور از او، و بهتر آنست که در وقت خوردن قصد قربت کند، و تصدق کن و اطعام کن و هدیه بفرست از جبهه هر که خواهی،

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۰

پس سر تراش. و من احکام قربانی را در پیش گفتم و الحال آن چه ناچار است از ذکر آن یاد می کنم در اینجا.

جایز نیست در قربانی و هدی قران و تمتع و کفارات و نذور اگر شتر باشد مگر شتری که پنج سالش تمام شده باشد و در سال ششم داخل شده باشد، و مجزیست از گاو و بز آن چه آن را یک سال تمام شده باشد، و در سال دویم داخل شده باشد، و از گوسفند مجزیست جذع سال اول و آن بزه ایست که شش ماه یا هفت ماه یا هشت ماهش تمام شده باشد و در ماه بعد از آن داخل شده باشد، و در غیر منی یک گاو از هفت نفر مجزیست، و در منی نیز اگر قربانی سنت باشد مجزیست، و هدی واجب مجزی نیست گاو یا شتر مگر از یک کس که اگر نداشته باشند روزه می گیرند بدل از هدی به نص قرآن مجید و شتر مجزیست از هفت کس بلکه از هفتاد کس

در قربانی و در هدی مجزی نیست یکی مگر از یکی، و ظاهر این عبارت آنست که در هدی نیز شتر از هفت کس مجزیست و لیکن در کتب دیگر تصریح به آن چه مذکور شد کرده است و جزور مجزیست از ده کس که از یک خانه نباشند، و از این عبارت ظاهر می شود که جزور بهتر از ثنی باشد و چنین نیست بلکه ثنی شتر پنج ساله پا در شش است، و جزور اعم است و آن مطلق شتر است یا شتر کشته و عبارت حدیث خوبست و آن حدیث سکونی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که جذعه از سه کس که از یک خانه باشند مجزیست، و مسنه که گاو دو ساله پا در سه است از هفت کس متفرق مجزیست و جزور از ده کس متفرق مجزیست، و قوچ که گوسفند نر خصیه دار است از شخصی یک کس و اهل خانه اش مجزیست و هر گاه قربانی کم یاب شود یک گوسفند از هفتاد کس مجزیست و در بحث هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۱

همه گذشت

الحلق

(و اذا اردت ان تحلق رأسك فاستقبل القبلة و ابدأ بالناصیه و احلق رأسك إلى العظمین الثائتین من الصدغین قبالة و تد الاذنین فاذا حلقت فقل: اللّهُمَّ اعطني بكل شعرة نورا يوم القیمه و ادفن شعرك بمنی) اما سر تراشیدن که افضل فردین واجب تخیر است چون مخیر است در میان حلق و تقصیر و حلق افضل است خصوصا سروره و ملید و عاقص را چنانکه گذشت و چون خواهی که سر ترا بتراشی پس رو بقبله کن و ابتدا کن به موی پیش پیشانی

و بتراش موی سر را تا دو استخوانی که بر آمده است در برابر میخ گوشها و پائین آن داخل ریش است و از اطراف دیگر ظاهر است و چون در این دو موضع مو بمو متصل است بیان کرد که از هم جدا شوند و چون سر را بتراشی بگو خداوند اعطا کن مرا بعدد هر مویی نوری در روز قیامت و موی سر، و سایر موها را در منا دفن کن و احادیث صحیحه و کالصحیحه بر این مضامین وارد شده است و بعضی از آنها گذشت

زیاره البیت

(و زر البیت يوم النحر او من الغد و أنت علی غسل و لا- تؤخر ان تزوره من یومک او من الغد فإنه لیس للمتمتع ان يؤخره و موسع للمفرد ان يؤخره و قل فی طریقک و أنت متوجه إلى الزیارة من تمجید الله و الثناء علیه و الصیلاه علی النبّی و آله صلی الله علیه و اله ما قدرت علیه، فاذا بلغت باب المسجد فقم علیه و قل اللهم اعنّی علی نسکی و سلمه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۲

لی و سلمنی منه أسألك مسأله العلیل الذلیل المعترف بذنبه ان تغفر لی ذنوبی و ان ترجعنی بحاجتی، اللهم انّی عبدك و البلد بلدك و البیت بیتك جئت اطلب رحمتك و ابتغی طاعتك متبعا لأمرک راضیا بقدرک أسألك مسأله المضطرّ إلیك المطیع لأمرک المشفق من عذابك الخائف لعقوبتك أسألك ان تلقیننی عفوک و تجیرنی برحمتك من النار) دیگر زیارت کعبه معظمه است بعد از مناسک منی و اکثر خطابها از حضرت امام جعفر صادق است صلوات الله علیه به معاویه بن عمار و ظاهرا حضرت رساله از جهت

او نوشته بودند و او نیز از حضرت مسائل بسیار پرسیده است و کتب او معروف بوده است، و حسین بن سعید و موسی بن القاسم و غیر ایشان عبارت رساله را در کتب خود مجزا ساخته بودند، و محتمل است که کلینی رضی الله عنه مبعض ساخته باشد و صدوق متابعت ایشان کرده است، و در سیاق مناسک عبارت او را آورده است و عبارات روایات دیگر را به آن منضم ساخته است.

و زیارت کن خانه را در روز عید بعد از مناسک منی که آن رمی و ذبح و حلق است یا روز یازدهم و از روز دهم و یازدهم تاخیر مکن چون نیست متمتع را که تاخیر کند و مفرد تاخیر می تواند کرد، و هر گاه مفرد را در برابر متمتع اندازند اعم است از مفرد و قارن، و در وقتی که از منی متوجه زیارت خانه شوی در راه مشغول حمد و ثنای الهی باش با صلوات بر محمد و آل او هر چه مقدورت باشد و چون بدر مسجد رسی بایست و بگو آن چه را ترجمه اش اینست که خداوندا یاری ده مرا بر اعمال حج که تمام شود حجّ و سلامت دار حجّ را از آفات صوری و معنوی و مرا سلامت دار از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۳

چیزی که سبب فساد حج باشد و ظاهراً سهو از نساخ شده است که به جای «له» «منه» بر قلمشان آمده است چنانکه در باقی کتب است از کافی و غیر آن یعنی مرا به سلامت دار از بلاها و امراض صوریه و معنویّه از تو سؤال می کنم مانند سؤال کردن بیمار،

و در بسیاری از نسخ کافی و تهذیب خط شیخ به قافست یعنی اندک بی اعتبار بی مقداری که معترف باشد به گناهان خود که بیماری گناهان مرا و با مطالب از درگاه تو برگردم مقضی المرام.

خداوندا بتحقیق که من بنده توام و شهر مکه شهر تست و خانه خانه تست آمده ام به درگاه تو و طالبم و رحمتت را و دعا می کنم که توفیقم دهی که همیشه مطیع تو باشم یا غرضم از آمدن بحج طلب رضا خوشنودی تست، و متابعت کرده ام فرمان ترا و راضیم به آن چه مقدر گردانیده بر من از تو سؤال می کنم مانند کسی که سؤال کند در حالت اضطرار و اطاعت کند امر ترا و ترسان باشد از عذاب تو و خایف باشد از عقوبت تو، از تو سؤال می کنم که القای کنی عفو را بسوی من و در کافی و تهذیب

«ان تبَلَّغنی عفوک»

یعنی برسانی مرا به عفو خودت و به رحمت خودت مرا از عذاب آتش جهنم نگاهدار و عبارت هر دو

و ان تجیرنی من النار برحمتک

است و این افصحست و البته این تصحیفات و تغییرات از نسخ است

اتیان الحجر الاسود

(ثم تاتي الحجر الاسود فتستلمه فان لم تستطع فامسحه بيدك و قبل يدك فان لم تستطع فاستقبله و اشر اليه بيدك و قبلها و كبر و قل مثل ما قلت يوم طففت بالبیت يوم قدمت مکه و طف بالبیت سبعة

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۴

اشواط كما و صفت لك ثم صل ركعتين عند مقام ابراهيم عليه السلام تقرا فيهما في الاولى الحمد و قل هو الله احد و في الثانية الحمد و قل يا أيها الكافرون ثم ارجع إلى الحجر

الاسود فقبله ان استطعت او استلمه و و کبر) اما آمدن به نزد حجر اسود، و این دو کلمه را در میان حدیث صحیح معاویه بن عمار در آورده است که پس می آیی به نزد حجر اسود و استلام می کنی به آن که شکم و رو و دست بر او می مالی پس اگر نتوانی دست بمال و دستت را بیوس و اگر نتوانی رو بسوی حجر کن و بدست اشاره کن به جانب آن و دستت را بیوس و الله اکبر بگو مثل طواف عمره که در روز اول که آمدی به مکه به جا آوردی با دعاها و هفت شوط طواف کن چنانکه وصف کردم از برای تو، و دو رکعت نماز کن نزد مقام حضرت ابراهیم علیه السلام که در رکعت اول بعد از حمد توحید می خوانی و در رکعت دوم جحد پس رجوع کن مرتبه دیگر بحجر اسود و بیوس آن را اگر توانی یا استلام کن و تکبیر بگو

الخروج إلى الصفا

(ثم اخرج إلى الصفا و اصنع عليه كما صنعت يوم قدمت مكة و طف بينهما سبعة اشواط تبدأ بالصفا و تختتم بالمروه فاذا فعلت ذلك فقد احللت من كل شيء احرمت منه الا النساء) دیگر بیرون رفتن از مسجد الحرام به جانب صفا از جهت سعی باز تتمه صحیحه است که پس بیرون رو به کوه صفا و بفعل آور آن چه را به جا آوردی در روزی که داخل مکه شدی از دعاها بر صفا و بالا رفتن و نظر کردن به خانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۵

هفت شوط سعی می کنی که ابتدا به صفا می کنی و ختم به مروه و

فرقی که هست آنست که در این افعال قصد حج می کنی حج اسلام حج تمتع قربه إلى الله تعالی و چون سعی را تمام کردی محل می شوی از هر چه احرام از آن گرفته بودی مگر زنان

طواف النساء

(ثم ارجع إلى البيت و طف به اسبوعا و هو طواف النساء ثم صل ركعتين عند مقام ابراهيم عليه السلام او حيث شئت من المسجد و قد حل لك النساء و فرغت من حجك كله الا رمي الجمار و احللت من كل شيء احرمت منه) دیگر طواف نساء است پس رجوع کن به خانه کعبه و هفت شوط طواف کن و این طواف نساء است پس دو رکعت نماز نزد مقام ابراهیم علیه السلام یا در هر جایی از مسجد الحرام که خواهی به جا آوری و زنان نیز بر تو حلال می شوند و از افعال حج فارغ می شوی مگر از رمی جمار، و حلال می شود بر تو محرمات احرام همه مگر از صید که حرمتش به اعتبار حرمت نه احرام که اگر از حرم بیرون رود جایز است او را صید کردن و این عبارت نیز عبارت صحیحه معاویه بن عمار است

الرجوع إلى منى

(و لا تبت ليلالي التشریق الا بمنى و ان بت في غيرها فعليك دم شاه لكل ليله و ان خرجت اول الليل من منى فلا ينتصف الليل الا و انت بمنى او قد خرجت من مكة الا ان تكون في شغل من طوافك و سعيك و اصبحت بمكة فلا شيء عليك و ان خرجت بعد نصف الليل فلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۶

یضربك ان تصبح فی غیرها) این عبارت نیز مرکب است از صحیح معاویه و غیر آن اما رجوع بمنی، شب بسر میاور در شبهای ایام تشریق مگر در منا و اگر شبها بروز آوری در غیر منا از جهه هر شبی یک گوسفند می کشی و اگر اول شب از منا بیرون

روی چنان کن که پیش از نصف شب بر گردی و اگر دست بهم ندهد چنان کن که پیش از نصف شب از مکه بیرون آیی اگر چه بعد از نصف شب داخل منا شوی مگر آن که در مکه معظمه مشغول طواف و سعی باشی و صبح در مکه باشی بر تو چیزی نیست و اگر بعد از نصف شب بیرون آیی باکی نیست که صبح در غیر منا باشی چون اکثر شب حکم کل دارد و بر این مضامین احادیث صحیحه از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد شده است

رمی الجمار

(و ارم الجمار فی کلّ یوم بعد طلوع الشمس إلى الزوال و کَلِّمًا قَرَبَ مِنَ الزَّوَالِ فَهُوَ اَفْضَلُ، و قد رویت رخصه من اوّل النّهار إلى اخره و قل کَلِّمًا قَلت یوم رمیت جمره العقبه و ابدأ بالجمره الاولی و ارمها بسبع حصیات من قبل وجهها و لا ترمها من اعلاها ثمّ قف علی یسار الطریق و احمّد الله و اثن علیه و صلّ علی النّبیّ صلّی الله علیه و اله ثمّ تقدّم قليلا و ادع الله و أسأله ان یتقبّل منک ثمّ تقدّم قليلا ثمّ افعل ذلك عند الوسطی ترمیها بسبع حصیات و اصنع کما صنعت فی الاولی و تقف عندها و تدعو ثمّ امض إلى الثالثه و علیک السکینه و الوقار فارمها بسبع حصیات و لا تقف عندها)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۷

دیگر از انداختن سنگ ریزه است به جمرات ثلث و بینداز جمره اولی و جمره وسطی و جمره عقبه را در هر روز از این سه روز ایام تشریق بعد از طلوع آفتاب تا زوال، و هر چه نزدیکتر است

به زوال افضل است بلکه در صحیحه معاویه و صحیحه عبد الله وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که جمرات را نزد زوال بزن و بعنوان رخصت مرویست که از اول روز تا آخر روز می توان زد و عبارت فقه رضویست، و ظاهرا مراد از روز از طلوع آفتاب باشد چنانکه به دوازده سند صحیح منقولست از صفوان بن مهران، و به دوازده سند صحیح از منصور بن حازم مرویست که هر دو گفتند که از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدیم که فرمودند که رمی جمار از طلوع آفتابست تا غروب آفتاب و این روز منجمان است، و مصطلح اهل شرع از طلوع صبح است تا ذهاب حمره بر مشهور، و تا پنهان شدن قرص بر مذهب صدوق، و در اول روز خلافی نیست که صبح صادقست.

و در حدیث صحیح به دوازده سند از زراره منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه از حکم بن عتیبه که از فقهای عامه است پرسیدند که رمی جمار را کی می باید که واقع سازند حکم گفت نزد زوال آفتاب حضرت فرمودند که ای حکم اگر دو رفیق باشند و یکی بر سر متاع بماند و دیگری برود تا برگردد وقت دیگری فوت خواهد شد به گفته تو و الله که از طلوع آفتابست تا غروب آفتاب.

و منقولست در صحیح از ابو همام که شنیدم از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که می فرمودند که رمی جمره مکن در روز نحر تا آفتاب طالع شود و فرمودند که جمار را از میان وادی رمی کن

هر جمره را در دست راست گیر و چون جمره عقبه را به زنی در طرف دیگرش بایست. بلکه از حدیث حکم ظاهر می شود که حدیث نزد زوال محمول باشد بر تقیه و شکی نیست که کل روز جایز است از طلوع تا غروب و نزد زوال بهتر است، و بخوان دعایی را که مذکور شد نزد جمره عقبه و ابتدا کن به جمره اولی که اولست نظر به کسی که از مشعر آید و به مکه رود، و آن را به هفت سنگ ریزه بزن از برابر روی آن که به مکه است و از بالای آن مزن بعد از آن از دست چپ راه بایست و حمد و ثنای الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل او فرست پس اندکی پیش رو و دعا کن و از حق سبحانه و تعالی مطالب خود را طلب کن پس جمره وسطی را به همین نحو بزن به هفت سنگ ریزه و بعد از آن به جا آور آن چه در جمره اولی کردی پس به نزد جمره عقبه رو با سکینه و وقار و آن را به هفت سنگ ریزه بزن و بعد از آن وقوف مکن.

اما آن چه صدوق در جمره اولی گفته است که از برابر روی جمره می ایستد سهوی شده است و این در جمره عقبه وارد است و آن اعلی دارد و پیشتر گفت، و در اولی و وسطی می باید که از دست چپ جمره بایستند و جمره را مانند انسانی فرض می باید کرد که رو بقبله ایستاده باشد و آن که رمی می کند

نیز رو بقبله می کند و از دست چپ آن می ایستد که جمره را بر دست راست گرفته باشد و بدست راست به او زند چنانکه گذشت در صحیحه ابو همام و مرویست در صحیحه معاویه بن عمار و بزنی.

التکبیر ایام التشریق

(و التکبیر فی الاضحی من صلاه الظهر یوم النحر إلی صلاه الغداه یوم الزّابع یكون ذلک فی خمس عشر صلاه و ذلک بمنی و بالأمصار فی دبر عشر صلوات من صلاه الظهر و یوم النحر إلی صلاه الغداه یوم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۵۹

الثالث و التکبیر ان یقول: الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد الله اکبر علی ما هدانا و الحمد لله علی ما ابلانا و الله اکبر علی ما رزقنا من بهیمه الانعام) اما تکبیر در ایام تشریق و تکبیر در عید قربان از نماز ظهر روز عید است تا نماز صبح روز چهارم که در عقب پانزده نماز باشد و عقب پانزده نماز وقتی است که در منی باشند، و در شهرها حتی مکه معظمه عقب ده نماز است از عقب نماز ظهر روز عید تا نماز صبح روز دوازدهم که با عید روز سیم است.

و تکبیر این است که ترجمه اش اینست که خداوندی که واجب الوجود بالذاتست و مستجمع جمیع کمالاتست از آن اعظم است که کسی به کنه ذات یا کنه صفات او که عین ذات اوست تواند رسید و چون نمی توان رسید به کنه ذات و صفات او اعظم است از آن که او را وصف توان کرد چون غالب وصف آنست که کسی چیزی را داند یا شبیهی داشته باشد وصف

می توان کرد، و چون محالست رسیدن به کنه ذات و صفات و نظیری ندارد وصف کردن نیز محالست، یا آن که الله اکبر اول به اعتبار ذات باشد و ثانی به اعتبار صفات ذاتیه، و در بعضی از روایات سه الله اکبر است سیم از جهت اعظمیت از رسیدن به کنه صفات فعلیه اوست، نیست خداوندی بجز واجب بالذات جامع کمالات و او از آن اعظم است که احدیت او از قبیل احدیت ممکنات باشد یا واحدی باشد از قبیل واحد مخلوقات چنانکه احادیث بسیار دلالت می کند بر این معنی، و خدای تعالی اکبر است از آن که اکبریت او را توان ادراک کردن، و جمیع محامد مخصوص اوست که مستلزم جمیع اتصاف بجمیع کمالاتست و کسی را راهی به کمالی از کمالات او نیست پس چگونه اکبریت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۰

او را توان ادراک کردن، یا آن که حمد او می کند که الحمد لله که کسی به کنه ذات و کنه صفات کمال او نمی تواند رسید و اکبریت مخصوص اوست، و حمد می کنیم او را به اعظمیت او به سبب آن که ما را هدایت فرموده است به آن که فی الجمله یافته ایم عظمت و جلال او را، یا آن که خود را خود وصف فرموده است و ما وصف می کنیم او را به وصفی که خود خود را فرموده است چنانکه حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرموده اند که حمد خدا را سزااست که ما را هدایت فرموده است بحمد خود و ما را اهل حمد خود گردانیده است تا شکر کنیم احسانهای او را که بما فرموده است و دیگر او راست

حمد بر آن چه انعام کرده است یا بلاها فرستاده است یا آزمایشها کرده است ما را به نعمت و رحمت، و حمد می کنیم او را به تکبیر بر این نعمت که انعام بی زبان را روزی ما فرموده است تا بخوریم و نفعها از آن بیابیم و به کشتن آنها ما را قرب حاصل گردد و قربان ما باشد، و دیگر وجوه هست که بعضی از آنها در تکبیرات صلاه مذکور شد، و از این هر دو وجه به بسیاری از وجوه دیگر می توان رسید اما این تکبیر که صدوق ذکر کرده است در رساله اعمش باین نحو واقع است، و قریبست به صحیحه معاویه بن عمار بلکه همانست مگر در لفظ «و الحمد لله علی ابلانا» که در آخر وارد است، و اکثر روایات موافق است با این تکبیر و این زیادتى را ندارند و بهر سه نحو خوبست و اختلاف بسیار در این تکبیر هست در میان قدما و می باید که به ایشان رسیده باشد و این اختلاف قرینه استحبابست، مثلا عبارت تلبیه واجب در اخبار بسیار وارد شده است همه به یک نحو است مگر عبارتی که ذکر کرده اند جمعی از اصحاب که در هیچ روایتی ندیده ام و گذشت

النَّفَر من منى

(فاذا اردت ان تنفر من منى يوم الزّابع من يوم النّحر نفرت اذا طلعت الشّمس و لا عليك أى ساعه نفرت و رميت قبل الزّوال او بعده فاذا اردت ان تنفر فى النّفر الاوّل و هو اليوم الثّالث فانفر اذا زالت الشّمس فأنه ليس لك ان تنفر قبل زوال الشّمس و ان أنت اقمت إلى ان تغيب الشّمس فليس لك ان تخرج من

منی و وجب علیک المقام إلی یوم الزّابع من یوم النّحر و هو النّفر الا-خیر، و افض إلی مکه مهلّلا- و ممجّدا و داعیا فاذا بلغت مسجد النّبیّ صلیّ الله علیه و اله و هو المسجد الحصباء دخلته و استلقت فیہ علی قفاک بقدر ما تستریح و من نفر فی النّفر الاوّل فلیس علیه ان یحصب) دیگر کوچ کردنست از منا پس هر گاه که خواهی کوچ کنی از منا در روز چهارم از روز نحر که روز سیم ایام تشریق است می توانی کوچ کردن هر گاه طالع شود آفتاب و بر تو باکی نیست هر گاه که خواهی کوچ کنی و رمی جمرات کنی پیش از زوال یا بعد از زوال، پس اگر کوچ کنی در نفر اول که روز دوازدهم است و روز سیمست از روز عید پس نفر کن بعد از زوال آفتاب و جایز نیست پیش از زوال کوچ کردن، و اگر در روز دوازدهم بمانی در منی تا آفتاب فرو رود می باید که آن شب بمانی در منی و جایز نیست ترا بیرون رفتن از منی، و واجبست که باشی تا روز چهارم از روز نحر که نفر اخیر است و از آنجا کوچ کن بسوی مکه معظمه با تهلیل و تمجید و دعا و چون بررسی بمسجد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۲

مسجد حصباست و در ابطح یا اندکی بعد از ابطح است نزدیک قبور شرفا چنانکه گذشت و الیوم اثری از آن مسجد نمانده است و آن چه این ضعیف دیدم هنوز به ابطح نرسیده بودیم و شاید دو سه

تیر پرتابی به ابطح مانده باشد که در دست چپ راه که می آمدیم متصل به جبل الثور مردمان می رفتند و می خوابیدند و روانه می شدند و می گفتند که اینست مسجد حصبا، و از اخبار ظاهر می شود که در ابطح است و در رساله که نزد این شکسته بود که در آنجا تحدید کل مواضع مکه معظمه کرده اند نیز در ابطح مذکور است حتی روایت صحیحه معاویه بن عمار که عبارت متن از آن جا ماخوذ است چنین است که چون بررسی بحصبا که آن بطحاست داخل آن می شوی و بر پشت می خوابی آن مقدار که استراحت کنی و کسی که در نفر اول کوچ کند بر او نیست که تحصیب کند، و صاحب نهاییه و صاحب قاموس ذکر کرده اند که نزدیک قبور شرفاست میان مکه و ابطح که دره هست که به جانب جبل الثور می روند و آن چه مذکور شد روایات صحیحه بر همه وارد شده است و بعضی از آن گذشت

دخول مکه

(ثم ادخل مکه و علیک السکینه و الوقار و قد فرغت من کل شیء لزمک فی حج و عمره و ابتع بدرهم تمرا و تصدق به یکون کفاره لما دخل علیک فی احرامک ممّا لا تعلم) دیگر داخل شدن مکه معظمه است از جهت وداع و دخول کعبه پس داخل مکه شو با سکینه و وقار و مستحب است غسل دخول مکه و بتحقیق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۳

که فارغ شده از هر چه بر تو لازم بود در حج و عمره، و یک درهم خرما بگیر و تصدق کن مستحبا تا آن که کفاره چیزی چند باشد که بر تو داخل شده است

لا- تمتخط) دیگر داخل شدن در کعبه است که اگر خواهی که دخل شوی در کعبه داخل شو و اگر نمی خواهی داخل مشو مگر آن که نو حاجی باشی که ناچار است او را از دخول کعبه چون او را خوانده اند می باید داخل شود تا حاجات او را بر آورند، و غسل کن پیش از دخول کعبه چون در صحیحہ حلبی وارد است که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند در تفسیر آیه کریمه «وَطَهَّرُ بَيْتِي» الخ، و آیه کریمه دیگر و «عَهْدُنَا» الخ که در اول حق سبحانه و تعالی: می فرماید که فرمودیم به ابراهیم، و در آیه دویم امر فرمودیم ابراهیم و اسماعیل را که پاکیزه کنید خانه مرا از جهت جمعی که از بیرون می آیند، و جمعی که مجاورانند، و جمعی که نماز گذارند گانند فرمودند که ایشان مامور بودند به پاکیزه داشتن خانه پس سزاوار آنست که هر که داخل خانه شود غسل کند و از خود دور کند نجاست و کثافت و عرق را، و از این حدیث ظاهر می شود که ادخال نجاست صوری و معنوی هر دو مطلوبست [نیست ظ] و با وضو باشد و غسل دخول بیت بکند و اشعاری دارد که ادخال نجاست و کثافت صوری و معنوی در مشاهد مشرفه نیز نتوان کرد چنانکه خواهد آمد و چون خواهی که داخل شوی بگو خداوندا تو در کتاب خود فرمودی که هر که داخل خانه من شود ایمن است خداوندا مرا ایمن گردان از عذاب خود که عذاب نار است پس دو رکعت نماز کن در میان دو ستون بر بالای سنگ سرخ و مشهور

است که آن محل ولادت حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه، و در رکعت اول بعد از حمد حم سجده را بخوان و در رکعت دوم بعد از حمد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۵

از سوره های دیگر بعدد آیات حم سجده که پنجاه و سه آیه است بخوان و در گوشه های خانه نماز می کنی و می گویی که خداوندا اگر جمیع تهیه ها می کنند از جهت آن که بدر خانه مخلوق روند به امید عطا و بخشش و جایزه آن مخلوق به درستی که تهیه من و مستعد شدن من همیشه همین است که بدر خانه تو آیم و امید عطا و احسانها و جایزه از تو دارم.

خداوندا بدر خانه تو آمده ام و تو اکرم الاکرمین و ارحم الراحمینی امید مرا ناامید مکن ای خداوندی که هیچ سائلی از درگاه تو ناامید بر نگشته است و هیچ عطائی خزینه تو را کم نمی کند، و کسی حمد و ثنای ترا چنانکه باید نمی تواند کرد به درستی که من به درگاه تو چیزی نیاورده ام از اعمال صالح و امید از شفاعت احدی ندارم چون می دانم که شفاعت کنندگان که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اند اگر بر اعمال قبیحه من مطلع شوند شفاعت من نخواهند کرد، و لیکن به درگاه تو آمده ام و مقزّم که ظلم و ستم بر خود کرده ام و خود با خود بد کرده ام یعنی ضرر و نقصی به تو نرسیده است بلکه بمن رسیده است، و به درگاه تو آمده ام بی حجت و بی عذری که تو انم گفت پس از تو سؤال می کنم ای خداوندی که همیشه چنین است درگاه تو که امثال من

از گناه کاران بی حجت و برهان به درگاه تو آمده اند و تو عطا فرموده که آرزوی مرا برآوری، و با رحمتت برگردم و مرا محروم و ناامید مکن ای خداوند عظیم الذات، و ای پروردگار عظیم الصفات، و ای خداوند کار عظیم الافعال از تو امیدوارم از جهت چیزهای عظیم که خلاصی از عقاب باشد، و رسیدن به ثواب سؤال می کنم ای خداوند عظیم که پیامرزی گناهان عظیم مرا به درستی که نمی آمرزد گناهان عظیم را مگر خداوند عظیم، و داخل کعبه مشو با کفش و موزه و آب دهن و بلغ [بلغم ظ]

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۶

را روان مینداز، مجملا تعظیم کعبه از ارکان و ضروریات دینست که اگر کسی بول کند در کعبه گردنش را می زنند و اگر در مسجد الحرام بول یا غایط کند عمدا تعزیرش می کنند و اگر از روی استخفاف کند گردنش را می زنند و بر مجموع مضامین این باب احادیث صحیحه وارد شده است

وداع البیت

(فإذا اردت وداع البیت فطف به اسبوعا و صلّ رکعتین حیث احببت من الحرم و ائت الحطیم و الحطیم ما بین باب الکعبه و الحجر الاسود فتعلّق بأستار الکعبه و أنت قائم و احمد الله عزّ و جلّ و اثن علیه و صلّ علی النبیّ و اله ثمّ قل اللهم انی عبدک بن عبدک [و خ] بن امتک حملته علی دوابک و سیّرته فی بلادک و اقدمته المسجد الحرام اللهم و قد کان فی املی و رجائی ان تغفر لی، فان کنت یا ربّ قد فعلت ذلك فازدد عني رضا و قربنی إليك زلفی، و ان لم تکن فعلت یا ربّ ذلك فمن الان

فاغفر لي قبل ان تنأى داري عن بيتك غير راغب عنه و لا مستبدل به هذا اوان انصرافي ان كنت قد اذنت لي، اللَّهُمَّ فاحفظني من بين يدي و من خلفي و من تحتي و من فوقی و عن يميني و عن شمالي حتى تقدمني اهلي صالحا فاذا اقدمتني اهلي فلا تتخلّ مني و اكفني مؤنه عيالي و مؤنه خلقك فاذا بلغت باب الحنّاطين فاستقبل الكعبه بوجهك و خرّ ساجدا و اسأل الله عزّ و جلّ ان يتقبّله منك و لا

لوامع صاحبقراني، ج ۸، ص: ۴۶۷

يجعله اخر العهد منك ثم تقول و أنت ما زّ آئبون تائبون حامدون لرّبنا شاكرون إلى الله راغبون و إلى الله راجعون و صلّى الله على محمّد و اله و سلّم كثيرا و حسبنا الله و نعم الوكيل) ديگر وداع خانه است چون خواهی که خانه را وداع کنی پس هفت شوط طواف وداع بکن، و دو رکعت نماز طواف بکن در هر جا که خواهی از مسجد الحرام چون نافله طواف سنت را در همه جای مسجد می توان کرد، و احوط آنست که از مسجد زمان حضرت بیرون نرود، و بیا به نزد حطیم و حطیم از در کعبه تا حجر الاسود است و دست به جامه کعبه گیر در حالتی که ایستاده باشی و حمد و ثنای الهی به جا آور، و صلوات بر محمد و آل او بفرست و بگو خداوندا بتحقیق که من بنده توام، و بنده زاده توام که پدرم غلام و مادرم نیز کنیز تست مرا بر چهار پایان خود سوار کردی و در شهرهای خود سیر فرمودی و بمسجد الحرام رسانیدی، خداوندا بتحقیق که امید

و مرادی که داشتم و دارم اینست که گناهان مرا بیامری پس اگر مرا آمرزیده پس بیشتر خوشنود شو از من و مرا به قرب خود فایز گردان و اگر تا حال نیامرزیده الحال بیامرز پیش از آن که از خانه خود دور شده باشم و رو از خانه تو نگردانیده ام که از روی ملال برگردم و یا چیزی را بهتر از خانه تو دانم، یا آن که چنان مکن که مردود شوم و نظر شفقت از من برداری و مرا ببری و دیگری بیاوری، و ظاهرا از استعجال صدوق یا نساخ تقدیم و تاخیری شده است به اعتبار اختصاری که کرده است کتاب معاویه بن عمار را و در کافی و تهذیب به سی و هشت سند صحیح منقولست و باین عنوانست که («فهذا اوان انصرافی عنک ان کنت اذنت لی غیر راغب عنک و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۸

لا- عن بیتک و لا مستبدل بک و لا به) چنانکه در همه وداعها چنین است و به اعتبار تقدیم و تاخیر محتاج باین قسم تاویلات شده ایم، و بنا بر این معنی چنین است که اینک بر می گردم اگر رخصت داده باشی یا بدهی، و برگشتنم نه از این سبب است که و العیاذ باللّه از بندگی تو یا از خانه تو مرا ملالی به هم رسیده باشد، و نه آنست که بدل کنم خانه ترا به خانه خودم، و محبت ترا به محبت زن و فرزندم بلکه اگر می روم به فرموده تو می روم بحسب تقدیر تو.

خداوندا پس حفظ کن مرا از پیش رو و از پشت سر و از زیر زمین و بالای زمین و

از زیر و بالا- زیاد شده است و در کار کذا نیست و چهار جهه و شش جهه محتمل است که مراد از آن دفع دشمنان یا بلاها باشد از اطراف و آن که مراد دفع شبهات شیاطین باشد که از برابر کنایه باشد از آن چه حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم خبر داده اند از بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب، و از پشت سر آن چه خبر داده اند از حدوث عالم و رسالت انبیاء و امثال اینها، و از دست راست کنایه باشد از اضلال شیاطین از راه عبادت، و از دست چپ از راه معصیت و اظهار عمومست تا آن که برسانی مرا به اهل خود به سلامت، و چون برسانی شفقت و لطف و عنایت را از من بر نداری و کفایت کنی از من آن چه مرا ضرور باشد و عیال مرا، و اخراجات صادرین و واردین بهم می رسد در وقت بر کشتن از خانه ات همه را برسانی بمن و سنت است که از باب حناطان از مسجد الحرام بیرون آید به آن که پشت به کعبه نکند و قهقری بیاید تا بدر مسجد الحرام پس چون به آن در رسی روی خود را به کعبه کن و به سجده رو و از حق سبحانه و تعالی طلب کن که حج و عمره را از تو قبول کند، و حج آخرت نباشد، پس روانه می شوی و می گویی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۶۹

که خداوندا من و برادران مؤمنم توبت و انابت به جا آوردیم، و پروردگار خود را حمد و شکر می گوئیم، و روهای خود را بجناب اقدس

او کرده ایم و بازگشت ما همه بسوی الله تعالی است و چون سیاق مناسک تمام شد ختم نمود بر صلوات که حق سبحانه و تعالی درود و سلام بسیار بر محمد و آل او بفرستد حق سبحانه و تعالی ما را بس است و او نیکو و کیلی است مؤمنانی را که کارهای خود را به او گذرانند یا نیکو حافظی است متوکلان را.

باب الابتداء بمکه و الختم بالمدينه

[شروع به مکه و ختم به مدینه]

(روی هشام ابن المثنی عن سدیر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال له ابدءوا بمکه و اختلفوا بنا) این بابی است در بیان استحباب ابتدا به مکه معظمه نمودن و بعد از آن به مدینه مشرفه رفتن مرویست در حسن کالصحیح که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که ابتدا کنید به مکه معظمه و بعد از آن به نزد ما آیید. و ظاهر این حدیث آنست که ائمه هدی هر جا که باشند به نزد ایشان باید رفت از جهت تحصیل علوم دینیه و معارف یقینیه و لیکن چون در آن زمان در مدینه می بودند بان اعتبار چنین فهمیده است و ممکن است که به اعتبار زیارت سید المرسلین صلوات الله علیه و زیارت ائمه بقیع سلام الله علیهم نیز باشد چنانکه خواهد آمد

[ولایت ائمه]

(و روی عمر بن اذینه عن زراره عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال إنما أمر الناس ان یأتوا هذه الأحجار فیطوفوا بها ثم یأتونا فیخبرونا بولایتهم و یعرضوا علینا نصرهم) به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که مردمان مامور نشده اند که حج بیت الله الحرام کنند مگر از جهت آن که بعد از حج به نزد ما آیند و خبر دهند ما را به آن که ما را امام واجب الاطاعه می دانند و عرض نمایند بر ما نصرت خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۱

را یعنی بگویند ما شیعه ایم، و اگر جهاد می کنید در خدمتیم، و جان و مال را در راه شما داریم، و این حدیث در معنی اول اظهر است لهذا ثقة الاسلام محمد بن یعقوب

کلینی رضی اللہ عنہ و ارضاه دو باب ذکر کرده است از جهت این دو مطلب و به اسناد از جابر بن یزید روایت کرده است که از تمامی حج است ملاقات امام، و گذشت که این بطن قرانست در معنی قضا تفت، و صدوق نیز این اخبار را در علل ذکر کرده است در باب زیارت و کالصحیح روایت کرده است از اعمش که حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ فرمودند که هر که حج کند می باید که ختم کند حجش را به زیارت ما زیرا که زیارت ما حجش را تمام می کند (و سال بعض اصحابنا ابا جعفر صلوات اللہ علیہ ابدأ بمکّه أو بالمدينة؟ فقال: ابدأ بمکّه و اختتم بالمدينة فإنّه افضل).

و کلینی از برقی روایت کرده است کالصحیح بلکه در صحیح که گفت سؤال کردم از ابو جعفر امام محمد تقی صلوات اللہ علیہ که ابتدا به مکّه معظمه کنم یا به مدینه مشرفه حضرت فرمودند که ابتدا به مکّه کن و آخر به مدینه آی که این بهتر است (قال مصنف هذا الكتاب رضی اللہ عنہ هذه الاخبار أنّما وردت فی من يملك الاختيار و يقدر علی ان يبدأ بأيّهما شاء من مکّه او المدينة فأمّا من يؤخذ به علی احد الطّريقين فاحتاج إلى الاخذ فيه شاء او ابى فلا خيار له فی ذلك فان اخذ به علی طريق المدينة بدأ بها و كان ذلك افضل له لأنّه لا يجوز له ان يدع دخول المدينة و زیاره قبر النّبیّ و الائمه صلوات اللہ علیهم بها و اتیان المشاهد انتظارا لرجوعه فرّما لم يرجع او اخترم دون ذلك و الافضل

له ان یبدا بالمدينه و هذا معنی حدیث

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۲

صفوان عن العيص بن القاسم قال سالت ابا عبد الله صلوات الله عليه عن الحجاج من الكوفه يبدءون بالمدينه افضل او بمكه فقال بالمدينه) چنین گوید مصنف این کتاب ابن بابویه که خدا از او خوشنود باد که این اخبار وارد نشده است مگر نظر به کسی که اختیار بدست او باشد و قادر باشد که ابتدا بهر یک از این دو که خواهد تواند نمود که از مکه ابتدا کند یا از مدینه به آن که امیر حاج باشد یا باطلاعه بحج رود، و اما کسی که تابع باشد که از هر طرف که روند او را اختیاری نباشد و خواستن و نخواستن او را مدخلی نباشد مثل حال ما پس اگر از راه مدینه روند و او با ایشان رود البته افضل آنست که زیارت کند زیرا که جایز نیست که بیاید با حاجیان بر در مدینه مشرفه و داخل مدینه نشود، و زیارت قبر رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم را به جا نیورد و به مشاهد مشرفه حضرت ائمه صلوات الله علیه یا مشاهد شهداء احد و مشهد حضرت فاطمه زهرا و فاطمه بنت اسد صلوات الله علیهم نرود به انتظار برگشتن، بسا باشد که از این راه بر نگردند یا فوت شود به مدینه نرسیده، و در این صورت افضل آنست که از مدینه ابتدا کند و زیارت را به جا آورد، و این است یعنی محمول بر اینست از جهت جمع بین الاخبار، نه به سبب وجوهی که صدوق گفته است زیرا که علت مشترکست و

فایده اش در این ظاهر می شود که الیوم اگر از راه شام روند دو مرتبه داخل مدینه می شوند و اگر از راه عراقین رود وقت برگشتن به مدینه می آیند آیا از راه شام بهتر است رفتن یا از راه عراق و در این صورت دو خبر متعارضند و یکی را تاویل می باید کرد، و صدوق رعایت کثرت کرده است و ترجیح تقدیم مکه کرده است، و حدیث صفوان که به بیست و چهار سند صحیح، و یک حسن کالصحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۳

صادق صلوات الله علیه از حاجیان که ابتدا می کنند به مدینه مشرفه افضل است یا به مکه معظمه حضرت فرمودند که به مدینه مشرفه و مذکور شد که حدیث زراره اصلا تعارض ندارد، و ثم از جهت ترتیب زمانی نیست بلکه ترتیب بر عکس است و مقصود بالذات عرض ولایت و نصرتست و حدیث سدیر باین معنی اقربست و عمدت تعارض میان این حدیثست و حدیث برقی و چه نسبت است برقی را با صفوان، مع هذا ممکن است که در آن وقت شایع بوده باشد ابتدای از مکه و خلاف شایع سبب هلاک باشد، و عمدت آنست که وقت برگشتن خاطر جمع تر است و مسایل که داب ایشان بود که می پرسیدند سهلتر بود، و اکثر اوقات سبب ماندن می شد که کل سال در خدمت ائمه باشند، و یا آن که از حیثیت ابتدا مدینه بهتر باشد، و به سبب عوارض مکه یا رعایت آداب چون حضرات رعایت آداب می فرمودند خصوصا با جمعی که ادراک عالی و اعتقاد کامل نداشتند کعبه را بر

خود مقدم می داشتند، و با خواص می فرمودند که مؤمن نزد حق سبحانه و تعالی اشرف از کعبه است و همه وجوه محتمل است اما وجه آخر اظهر است چنانکه احادیث بسیار وارد است که ما ماموریم که با مردمان بقدر عقول ایشان سخن گوئیم و از این جهت است اختلاف روایات در فضائل اعمال چنانکه گذشت و خواهد آمد

الصلاه فی مسجد غدیر خم

(فاذا انتهیت إلى مسجد غدیر خم فادخله و صلّ فيه ما بدا لك فانّ احمد بن محمد بن ابی نصر روی عن ابان عن ابی عبد الله صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۴

عليه أنه قال يستحبّ الصّلاه فی مسجد الغدير لأنّ النّبیّ صلّى الله عليه و اله اقام فيه امير المؤمنین صلوات الله عليه و هو موضع اظهر الله عزّ و جل فيه الحقّ) دیگر نماز است در مسجد غدیر خم پس چون در وقتی که از مکه معظمه به مدینه مشرفه روی و محاذی رابع به یک فرسخی بمسجد غدیر خم رسی داخل مسجد شو و هر چه به خاطرت رسد نماز بکن به درستی که به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست از بزنی از ابان موثق علی المشهور و ثقه علی الظاهر که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که سنت است نماز در مسجد غدیر زیرا که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله به امامت و خلافت منصوب ساختند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و این موضع است که حق سبحانه و تعالی در این موضع حق را ظاهر گردانید و دین را کامل گردانید و نعمت خود را بر عالمیان تمام گردانید (و روی صفوان

عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت ابا ابراهيم صلوات الله عليه عن الصلاه في مسجد غدیر خم بالنهار و انا مسافر فقال صلّ فيه فانّ فيه فضلا و قد كان ابي صلوات الله عليه يامر بذلك) و به سی سند صحیح منقولست از عبد الرحمن که گفت سؤال کردم از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله عليه از نماز در مسجد غدیر خم در روز و من مسافر بودم حضرت فرمودند که نماز کن در آن مسجد که فضیلت بسیار دارد و همیشه پدرم صلوات الله عليه امر می فرمودند به نماز در آن مسجد. و الحال اهل سنت که اهل بدعتند از جهت آن که مخفی بماند راه را می گردانند و در کنار دریا در موضعی که جحفه در آنجا بوده است و سیل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۵

آن را خراب کرده است و رابع می نامند فرو می آیند، و اگر از میان کوه که بیرون آیند راست بروند در یک فرسخی رابع است به آن جا می رسند و اهل مدینه داخل مسجد می شوند چون همیشه جمعی از بنی حسین همراه می باشند و عوام شیعه یا شیعیان بین الحرمین قبل از این منزل منزلی است که برکه عظیم دارد غدیر خم نامیده اند و صورت منبری ساخته اند و جمعی کثیری از عرب در آن مسجد بودند و قسم یاد می کردند که ما شنیده ایم از پدران خود که غدیر خم همین جاست و نتوانستیم که به ایشان بگوئیم که غلط کرده اید (و روی عن حسن الجمال قال حملت ابا عبد الله صلوات الله عليه من المدینه إلى مکة فلما انتهينا إلى مسجد الغدير نظر في ميسره المسجد فقال

ذاک موضع قدم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَيْثُ قَالَ:

من كنت مولاه فعلي مولاه ثم نظر إلى الجانب الآخر فقال ذاك موضع فسقاط المنافقين و سالم مولى ابى حذيفه و ابى عبيده بن الجراح فلما رأوه رافعا يده قال بعضهم انظروا إلى عينيه تدوران كأنهما عينا مجنون، فنزل جبرئيل عليه السلام بهذه الآية وَ إِنَّ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَ يَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ وَ مَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ) و به اسانيد صحيحه منقولست از حسان که گفت شتران خود را به حضرت امام جعفر صادق کرايه دادم از مدینه تا مکه پس چون بمسجد غدیر رسیدیم حضرت نظر فرمودند در دست چپ مسجد فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله در اینجا ایستاده بودند و فرمودند که هر که من مولا و واجب الاطاعه اویم علی مولى و واجب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۶

الاطاعه اوست پس به جانب دیگر نظر فرمودند و فرمودند که این موضع خیمه دو منافق است که ابو بکر و عمرند و در کافی واضحتر ذکر کرده است که موضع خیمه ابو فلان و فلان است، و مصنف بعوض هر دو المنافقين نوشته است که شیعیان منافقین بخوانند بتثنيه و سنّیان به جمع که مشتبه باشد هر چند صدوق این کتاب را در زمان پادشاهان شیعه نوشت، و در بلخ تصنیف کرد اما در آنجا سنّیان نیز می بودند و بنی عباس تسلط داشتند بر پادشاهان ایران، تصریح به مطاعن آنها نمی توانستند کرد و در اثبات امامت مضایقه نمی کردند، و صدوق در مجلس پادشاه با سنّیان بحثی فاضلانه کرد و ایشان را ملزم

گردانید، و پادشاه بسیار محظوظ شد و وزیر نیز اسماعیل بن عباد بود و شیخ ما ذکر می کرد که هفتاد قطار شتر کتب وزیر را در سفرها می کشید و در وقت نقل حدیث آواز او را جمعی به جمعی تا شش هفت دست می رسانیدند از اطراف و ذکر کرده اند که محدثان مجلس او سیصد هزار محدث بودند، و شهید ثانی قریب باین درد را به حدیث ذکر کرده است و با وجود این اعتبار جرأت بر طعن چه جای لعن شیخین نمی کردند و این معنی بود که حق سبحانه و تعالی مقدر فرموده بود که پادشاهان صفویه انار الله تبارک و تعالی برهانهم و انوار هم شایع سازند حشرهم الله تعالی مع آباءهم و اجدادهم المعصومین بجاه محمد و آله الطاهرین. و با آن دو منافق سالم بود و مولای ابو حذیفه و ابو عبیده جراح و این چهار متفق علیهم اند و در روایات بسیار و تا بیست و پنج کس نیز وارد شده است که چون منافقان شنیدند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه و آله در عرفات و در مسجد خیف در منا خطبه در نهایت فصاحت و بلاغت خواندند، و امر فرمودند به متابعت کتاب و عترت، و رئیس منافقین بلکه کافرین زیرا که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۷

منافقان اظهار کفر نمی کردند و عمر در حج وداع و حدیبیه و جاهای بسیار اظهار کفر می کرد و رد قول خدا و رسول و جبرئیل می کرد و با یکدیگر اجتماع نمودند در کعبه و حدیثی وضع نمودند که اگر پیغمبر صلوات الله علیه و آله علی را خلیفه کند ایشان بگویند که که ما

از رسول خدا صلوات الله عليه و آله شنیدیم که فرمودند که ما اهل بیتیم که حق سبحانه و تعالی اختیار نموده است آخرت را بر دنیا و جمع نمی شود در خانه ما نبوت و امامت و این جماعت اصحاب صحیفه بودند، و در کتاب سلیم بن قیس مذکور است که ده کس بودند، و صدوق از طرق عامه روایت کرده است که چهارده کس بودند که دبه ها از عقبه انداختند که شتر حضرت رم کند و حضرت را بیندازد و آن حضرت را شهید کنند و آنها ابو الشروور و ابو الدّواهی که فلان و فلان اند و ابو المعارف و پدرش که معاویه و ابو سفیانند و طلحه و سعد بن وقاص و ابو عبیده جراح و ابو الاعور و مغیره بن شعبه و سالم مولی ابی حذیفه و خالد بن ولید و عمرو بن عاص و ابو موسی اشعری و عبد الرحمن عوف بودند و این جماعتند که در شأن ایشان نازل شد «وَهُمْوَا بِمَا لَمْ يَنَالُوا يَعْنِي اراده نمودند آن چه را به آن نرسیدند و صاحب کشف نیز نقل کرده است در تفسیر این آیه که جمعی اراده قتل آن حضرت نمودند از منافقان، و در تفسیر ثعلبی و شیرازی و غیر اینها نیز هست به رمز مثل این حدیث و این حکایت طویل است مجملا چون این چهار نفر دیدند حضرت سید المرسلین صلوات الله عليه و آله را که دست حضرت امیر المؤمنین را بالا- برده بود آن حضرت را چشم کردند به قانونی که داشتند در چشم کردن و بعضی از ایشان به بعضی دیگر می گفتند نظر

کنید به چشمهای او که گویا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۸

چشمهای دیوانه است پس جبرئیل این آیه را آورد که **وَإِنْ يَكَادُ الْخَيْلُ عَلَىٰ رِجَالِ الْكَاذِبِينَ كَأَنَّهَا كَلْتٌ يُرْجَىٰ** اگر نه حفظ الهی بود ترا نزدیک بود که کافران ترا بلغزانند و بیندازند به چشمهای خود چون شنیدند ولایت علی بن ابی طالب را و می گویند که او دیوانه است، و نبود این خلافت مگر ذکری و یاد آوری مرعالمیان را یعنی مذكر عهدی بود که در روز اُلت از ایشان گرفته بودند چنانکه در فردوس الاخبار مذکور است و گذشت این حدیث با ترجمه اش در ابواب صلاه

نزول معرّس النّبیّ صلی الله علیه و آله

(روی معاویه بن عمّار قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه اذا انصرفت من مكه الى المدينة و انتهيت إلى ذی الحلیفه و أنت راجع إلى المدينة من مكه فات معرّس النّبیّ صلی الله علیه و آله فان كنت فی وقت صلاه مكتوبه او نافله فصلّ و ان كان غیر وقت صلاه فانزل فيه قلیلاً- فانّ النّبیّ صلی الله علیه و آله قد كان یعرّس فيه و یصلی فيه) دیگر فرو آمدن است به محلی که قریب بمسجد شجره است که حضرت سید الانبیاء صلوات الله علیه و آله در آخر شب به آن جا رسیدند و بخواب رفتند به سی و سه سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون از مکّه معظمه به مدینه مشرفه آیی و به ذو الحلیفه رسی در برگشتن به مدینه در وقت رفتن که سنت نیست پس برو به معرّس نبی صلوات الله علیه و آله پس اگر در وقت نماز واجب یا سنت باشد نماز

کن و اگر در وقت نماز نباشد اندکی فرو آی زیرا که آن حضرت صلوات الله علیه و آله فرو می آمدند و نماز می کردند و این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۷۹

عَلَّتْ جزو اول است (و روی علی بن مهزیار عن محمّد بن القاسم بن الفضیل قال قلت لأبی الحسن صلوات الله علیه جعلت فداک انّ جمّالنا مرّ بنا و لم ينزل المعرّس فقال لا بدّ ان ترجعوا الیه فرجعت الیه) و به چهل سند صحیح منقولست از محمد که گفت عرض نمودم به حضرت امام رضا صلوات الله علیه که شتریان ما را از معرّس گذرانید و در معرّس فرو نیامد حضرت فرمودند که ناچار است که برگردی پس برگشتم و محمولست بر تاکد استحباب (و سال العیص بن القاسم ابا عبد الله صلوات الله علیه عن الغسل فی المعرّس فقال لیس علیک فیه غسل) در صحیح منقولست از عیص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از غسل در معرّس حضرت فرمودند که در معرّس غسل نیست (و التّعریس هو ان تصلّی فیه و تضطجع فیه لیلا- مرّ به او نهارا) در موثق کالصحیح بلکه در صحیح از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که تعریس آنست که در معرّس نماز کنی و اندکی بر پهلو بخوابی خواه در شب برسی و خواه در روز اگر چه تعریس خواب آخر شب است اما باصطلاح اهل شرع اینست که مذکور شد و لازم نیست که وجه تسمیه مطرد باشد

باب تحریم المدینه و فضلها

(روی زراره بن اعین عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال حرّم رسول الله صلی الله علیه و آله المدینه

ما بین لابتهای صیدها و حرم ما حولها بریدا فی برید ان یختلا خلاها او یعضد شجرها الا عودی التاضح) این بابی است در حرام گردانیدن و محترم گردانیدن مدینه مشرفه و در فضیلت آن به اسانید صحیحه منقول است از زراره که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که هم چنان که حق سبحانه و تعالی و حضرت ابراهیم مکه معظمه را حرام گردانیدند هم چنین حق جل و علا و حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله مدینه را حرام گردانید که کسی شکار نکند از میان دو سنگستان مدینه که مجموع شهر باشد با اندکی از بیرون شهر، و حرام گردانید از دور مدینه چهار فرسخ در چهار فرسخ را که علف را کسی نچیند یا درختش را قطع نمایند مگر دو چوبی که نصب می کنند و قرقره بر آن می بندند تا آب کشیدن آسان شود، و غالب آنست که شتر آب می کشد و اظهر آنست که مراد از چهار فرسخ در چهار فرسخ است مثل حرم مکه معظمه که تخمینا از هر طرفی یک فرسخ و نیم باشد و اصل مدینه یک فرسخ هست بحسب طول و عرض، و محتمل است که از هر طرفی با اصل مدینه چهار فرسخ باشد که مجموع حرم شانزده فرسخ باشد چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۱

در مکه معظمه حرم حرم دارد که چهار فرسخ از هر طرفی حرم حرم است و لیکن مجموع حرم و حرم حرم در مکه معظمه بیست فرسخ است، در مدینه چهار فرسخ کمتر باشد و با اصل مدینه هفده فرسخ باشد بلکه ظاهر عبارت اینست

و البته مراد نیست بلکه در میان دو سنگستان صید کردن خوب نیست و بر تقدیر حرمت صید حرام نمی شود، و اگر [مگر ظ] کوه عایر تا کوه وعیر که چهار فرسخ است درخت و گیاهش را نمی باید چیدن و بریدن چنانکه احادیث صحیحه و کالصحیحه دلالت می کند بر این معنی (و روی آن ما بین لابتیها ما احاطت به الحرار) و در صحیح از این مسکان از حسن صیقل منقولست که حضرت امام جعفر صلوات الله علیه فرمودند که میانه دو لابه که مدینه و اندکی از اطراف مدینه است که سنگستانها آن را احاطه کرده است و بحسب لغت لابه سنگستان است و دور نیست که غرض صدوق این باشد که چون جانب مدینه مشرفه سنگستان است همه مراد باشد نه دو طرف و بس و چون از اطراف بهم متصل است در احادیث متواتره بتثنیه آمده است (و روی فی خبر آخر آن ما بین لابتیها ما بین الصورین إلى الثیة) و منقولست به همین سند حسن که مرتبه دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه سؤال کرد حضرت فرمودند که میان دو سنگستان از صورین است تا عقبه (و الذی حرّمه من الشجر ما بین ظلّ عائر إلى فی ء وعیر و هو الذی حرّم و لیس صیدها کصید مکه یؤکل هذا و لا یؤکل ذاک) و در صحیح از معاویه بن عمار منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که مکه حرم الهی است که حق سبحانه و تعالی این حرمت به او داده است از جهت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۲

حضرت

ابراهیم صلوات الله علیه و بتحقیق که مدینه حرم منست و میان دو سنگستان آن حرمت که صید نمی توان کرد، و آن چه حرمت به اعتبار درخت و گیاه میانه سایه کوه عایر است تا سایه کوه و غیر و همین درخت و گیاه حرمت دارد از سنگستان تا کوهها، و صید آن مثل صید حرم مکه نیست زیرا صید مدینه را می توان خورد و صید مکه را نمی توان خورد و این ما بین چهار فرسخ است، و جمعی از اصحاب چنین تفسیر کرده اند که در زیادتی که از حره تا کوهها صیدش را می توان خورد و صید ما بین حرّین را نمی توان خورد و ظاهراً این تاویل از جهت این کرده اند که هر گاه صید کردن حرام باشد صید خوردن نیز حرام خواهد بود و ملازمه نیست میان این دو معنی چنانکه گذشت که احادیث واقع شده است که صید کردن محرم حرام است و صیدش بر محل حلال است که می تواند خورد و محرم نمی تواند خورد و احوط آنست که صید ما بین حرّین را نخورند (و روی ابو بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال حدّ ما حرّم رسول الله صلّى الله علیه و آله من المدینه من رباب إلى واقم و العریض و النّقب من قبل مکه) و در موثق و در صحیح از لیث منقول است که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که منتهای آن چه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله حرام کرده اند از مدینه مشرفه از ربابست از یک طرف تا واقم که حصارهاست بمنزله قریه ها و قلعه ها، و عریض از طرف دیگر

و نقب که میان دو کوهی است مانند گرد نگاه که از آنجا گنبد روضه مقدس ظاهر می شود از بابت طرق نسبت به مشهد مقدس و ظاهرا این چهار حدّ برید است (و فی روایه عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۳

یحرم من صید المدینه ما صید بین الحرّین) و به هفتاد و نه سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حرامست از شکار مدینه یا شکاری مدینه شکار یا شکاری که آن را شکار کرده باشند در میان دو سنگستان و بمعنی شکاری اظهر است نه به مرتبه که استدلال به آن توان کرد (و سالیه یونس بن یعقوب قال یحرم علی فی حرم رسول الله صلی الله علیه و آله ما یحرم علی فی حرم الله تعالی؟ قال: لا) و کالصحیح منقولست از یونس که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که آیا در حرم حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله حرامست بر من آن چه حرام است بر من در حرم سبحانه و تعالی حضرت فرمودند که نه (و روی ابان عن ابی العباس یعنی الفضل بن عبد الملك قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه حرم رسول الله صلی الله علیه و آله المدینه فقال نعم حرم بریدا فی برید غضاها قلت صیدها قال لا یکذب الناس) و به شش سند صحیح و به اسانید بسیار کالصحیح منقولست از ابان که ثقه است نزد جمعی و موثق است نزد جمعی از فضل ثقه که گفت عرض نمودم به

حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که حضرت سید المرسلین صلوات الله عليه و آله مدینه را حرام کردند؟ فرمودند که بلی چهار فرسخ در چهار فرسخ درخت و علف را عرض نمودم که صید را نیز حرام کردند؟ حضرت فرمودند که نه مردمان دروغ می گویند که صید را حرام کرده است. و بنا بر این احتمال مراد این خواهد بود که صید در برید حرام نیست بلکه بین الحرّین حرامست، و شیخ چنین حمل کرده است و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۴

محتمل است که حضرت فرموده باشند که مردمان که می گویند صید حرام است دروغ نمی گویند که صید حرامست، و لیکن نمی دانند که میان دو حره حرامست نه در میان دو کوه و تا تقیه نباشد چنین سخن نمی گویند (و لَمَّا دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله الْمَدِينَةَ قَالَ اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ أَوْ أَشَدَّ وَ بَارِكْ فِي صَاعِهَا وَ مَدَّهَا وَ انْقُلْ حَمَّهَا وَ وَبَاهَا إِلَى الْجَحْفَةِ) و بطرق متکثره منقولست که چون حضرت سید المرسلین صلوات الله عليه و آله داخل شدند در مدینه مشرفه دعا کردند که خداوندا چنانکه مکه معظمه را محبوب ما کرده بودی مدینه مشرفه را نیز محبوب ما گردان یا بیشتر، خداوندا برکت ده در صاع و مد آن و تب و طاعون آن را به جحفه فرست چون کافر بودند و بوی خیر از ایشان نمی آمد (و روى أَنَّ الصَّادِقَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ذَكَرَ الدَّجَالَ فَقَالَ لَا يَبْقَى مِنْهَا سَهْلٌ إِلَّا وَطْئُهُ إِلَّا مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةَ فَإِنَّ عَلَى كُلِّ نَقْبٍ مِنْ أَنْقَابِهَا مَلَكٌ يَحْفَظُهُمَا مِنَ الطَّاعُونَ وَ الدَّجَالِ) و در

موفق کالصحیح منقولست از ابن بکیر که آن حضرت صلوات الله علیه حرف دجال را فرمودند و فرمودند که نمی ماند زمین همواری و در تهذیب «منهل» است یعنی جائی که آب در آنجا باشد یعنی آبادانی نمی ماند مگر آن که وارد می شود در آنجا مگر در مکه معظمه و مدینه مشرفه که در هر راه کوهی از راههای کوههای هر دو فرشته هست که حفظ می کنند این دو بلده مبارکه را از طاعون و از ورود دجال، و در احادیث بسیار وارد است از طرق عامه که چون دجال کل زمین را طی کند و خواهد که داخل مدینه شود حضرت صاحب الامر از مکه متوجه مدینه شوند و دجال داخل نشده در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۵

بیدا بهم به همرسند و مقدمه لشکر حضرت با حضرت عیسی باشد و او چرخچی لشکر حضرت باشد و دجال بدست عیسی کشته شود پس زمین شکافته شود در بیدا و او با لشکرش به زمین فرو روند.

و در صحیح از حسان منقولست که شنیدم که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که مکه حرم الهی است و مدینه حرم رسالت پناهی است. کوفه حرم منست هر جباری که خواهد که این حررها را خراب کند حق سبحانه و تعالی او را هلاک می کند.

و در صحیح از جمیل منقول است که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید الانبیاء فرمودند که هر کس در مدینه کسی را بکشد یا کشنده مؤمنی را نزد خود جا دهد لعنت الهی بر او باد و یا ملعونست

باب ما جاء فی من حجّ و لم یزر النّبیّ صلی الله علیه و اله و فی من مات بمکّه او المدینه

(روی محمد بن سلیمان الدیلمی)

عن ابراهيم بن ابي حجر الاسلامي عن ابي عبد الله صلوات الله عليه قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله من اتى مكة حاجا و لم يزرني إلى المدينة جفته يوم القيمة و من اتاني زائرا و جبت له شفاعتي و من و جبت له شفاعتي و جبت له الجنة و من مات في احد الحرمين مكة و المدينة لم يعرض و لم يحاسب و مات مهاجرا إلى الله عز و جل و حشر يوم القيمة مع اصحاب بدر) این بابی است در حدیثی که وارد شده است که شخصی حج کند و زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نکند و در ثواب کسی که در مکه یا مدینه بمیرد منقولست از محمد از ابراهیم بن ابي حجر، و در کافی لفظ ابراهیم نیست و ممکن است که چنین باشد که بن نداشته باشد و اسم ابو حجر باشد، و گاهی بخاطر می رسید که سهو از نساخ باشد و لیکن در علل نیز مثل اینجاست و بهر تقدیر مجهولند نزد ما و او از حضرت صادق صلوات الله علیه و آله روایت کرده است که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که هر که به مکه آید بحج و نیاید به مدینه که مرا زیارت کند من بر او جفا خواهم کرد در روز قیامت به آن که شفاعتش نخواهم کرد که قابل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۸۷

شفاعت نیست و هر که بعد از حج به زیارت من آید شفاعت من از جهه او واجب می شود، و کسی که شفاعت من از جهه او واجب شود بهشت از جهه او واجب می شود، و

هر که در یکی از این دو حرم که مکه است یا مدینه بمیرد نامه عمل او را نخواهند گشود، و او را حساب نخواهند کرد و در زمره مهاجران محشور خواهد شد در روز قیامت او را حشر خواهند کرد با اصحاب بدر، و در کافی چنین است «و من مات مهاجرا إلى الله حشر» یعنی هر که هجرت کند از خانه خود از جهت رضای الهی محشور خواهد شد با اصحاب بدر.

و در صحیح از ابن ابی نجران منقولست که سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه و از کسی که بقصد زیارت نبی صلی الله علیه و آله برود فرمودند که بهشت او را واجب می شود.

و کالصحیح منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که به زیارت من آید من شفیع او خواهم بود و هر که مرا زیارت کند در حیات یا بعد از موت روز قیامت در جوار من خواهد بود و هر که زیارت کند قبر مرا بعد از موت چنان است که در حال حیات هجرت کرده باشد بسوی من، و اگر نتوانید آمد از دور سلام کنید که سلام شما بمن می رسد.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که به جانب قبر حضرت بایستید و بر آن حضرت صلوات الله علیه صلوات فرستید اگر چه هر جا باشید صلوات شما به آن حضرت می رسد اما در این موضع افضل است و احادیث فضل زیارت آن حضرت صلی الله علیه و آله متواتر است خصوصا بعد از حج که

واقع شده است و دغدغه و جوب می شود و احوط آنست یک زیارت را بقصد قربت واقع سازد و در باقی مختار است که بقصد قربت فقط یا بقصد سنت واقع سازد

اتیان المدینه

[دخول مدینه]

(اذا دخلت المدینه فاغتسل قبل ان تدخلها او حين تدخلها ثم ائت قبر النبی صلی الله علیه و اله و ادخل المسجد من باب جبرئیل علیه السلام فاذا دخلت فسلم علی رسول الله صلی الله علیه و اله ثم عند الاسطوانه المقدمه من جانب القبر من عند زاویه القبر و أنت مستقبل القبله و منكبک الایسر إلى جانب القبر و منكبک الایمن ممّا یلی المنبر فانه موضع رأس النبی صلی الله علیه و اله ثم تقول اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اشهد انک رسول الله و اشهد انک محمد بن عبد الله و اشهد انک قد بلغت رسالات ربک و نصحت لأمتک و جاهدت فی سبیل الله و عبدت الله مخلصا حتی اتاک الیقین، و دعوت إلى سبیل ربک بالحکمه و الموعظه الحسنه و اذیت الذی علیک من الحق و انک قد رؤفت بالمؤمنین و غلظت علی الکافرین فبلغ الله بک اشرف محلّ المکرمین الحمد لله الذی استنقذنا بک من الشرك و الضلاله اللهم اجعل صلواتک و صلوات ملائکتک المقربین، و عبادک الصالحین، و أنبیائک المرسلین، و اهل السماوات و الارضین، و من سبّح لک یا رب العالمین من الاولین و الاخرین علی محمد عبدک و رسولک و نبیک و

أمینک و نجیک و حبیبک و صفیک و خاصتک و صفوتک من بریتک و

خیرتک من خلقک اللهم فاعطه الدرجه و الوسيله من الجنه و ابعثه مقاما محمودا یغبطه الاولون و الاخرون، اللهم انک قلت و قولک الحق «و لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله و استغفر لهم الرسول لوجدوا الله تواباً رحیماً» و انى اتیت نبيک مستغفراً تائباً من ذنوبى. یا رسول الله انى أتوجه بک إلى الله ربى و ربک لیغفر لی ذنوبى. و ان كانت لک حاجه فاجعل النبى صلی الله علیه و اله خلف کتفیک و استقبل القبله و ارفع یدیک و سل حاجتک فانک حرى ان تقضى لک ان شاء الله تعالى) اما آمدن به مدینه مشرفه پس به درستی که منقولست به اسانید صحیحه از معاویه بن عمار و ظاهراً حضرت کتاب نسکی از جهه او یا دیگری نوشته بوده اند و او مجزا کرده است، و ممکن است که در یک مجلس از اول تا آخر به او فرموده باشند به اعتماد بر حفظ او که چون داخل مدینه شوی یعنی اراده دخول داشته باشی غسل کن پیش از دخول مدینه یا در حالت دخول یا بعد از دخول و این اظهر است پس بیا بنزد قبر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و از در جبرئیل داخل شو و ظاهراً آن دریست که به بقیع می روند و چون داخل شوی در مسجد سلام کن بر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله پس بایست نزد ستونی که در پیش است از جانب قبر، و در کافی چنین است من جانب القبر الأيمن عند رأس القبر عند زاویه القبر و در تهذیب نیز چنین است بدون عند زاویه

القبر یعنی از جانب راست قبر بایست که نزد سر قبر است نزد گوشه قبر یعنی چنان بایست که سر به پشت افتد بلکه پیش افتد و رو بقبله بایست به عنوانی که قبر محاذی دست چپ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۰

باشد، و منبر محاذی دوش راست باشد زیرا که اگر چنین بایستی نزدیک سر آن حضرت خواهی بود، پس چنین زیارت می کنی که ترجمه اش اینست بعد از شهادتین، و گواهی می دهم که تو رسول خدائی، و گواهی می دهم که تو محمد بن عبد اللّهی که حق سبحانه و تعالی ترا در کتب انبیاء ما تقدّم یاد فرموده است، و گواهی می دهم که رسانیدی رسالتهای پروردگار خود را و نصیحت کردی امت خود را و آن چه خیر ایشان در آن بود به ایشان فرمودی و در راه حق سبحانه و تعالی جهاد کردی و بندگی کردی خداوند خود را از روی اخلاص تا وقتی که مرگ رسید، و گواهی می دهم که خواندی و دعوت فرمودی و عالمیان را به راه بندگی خداوند خود از روی حکمت و موعظه و پند نیکو و هر چه بر تو لازم بود به جا آوردی، و با مؤمنان به مرحمت و مهربانی زیست می فرمودی، و غلظت می کردی بر کافران و درشتی می فرمودی با ایشان پس رسانید حق سبحانه و تعالی ترا با علی مراتب مقربانی که با ایشان مکرمت فرموده است جمیع محامد مخصوص خداوندیست که به برکت وجود تو و رسالت تو و مواعظ و نصایح تو ما را خلاصی داد از شرک و گمراهی، خداوندا بگردان صلوات خود را و صلوات فرشتگانی را که مقرب خود گردانیده

و بندگان شایسته درگاه خود را و صلوات پیغمبران مرسل خود را و صلوات اهل آسمانها و زمینها را و هر که تسبیح کرده و می کند ترا ای پروردگار عالمیان از پیشینان و پسینان بر محمد که بنده تو و رسول و پیغمبر تست، و امین و برگزیده یا همراز تست، و محب و محبوب و برگزیده و بنده خاص تست که از میان خلایق برگزیدی و از جهت رسالت اختیار نمودی، خداوندا پس او را عطا فرما اعلی مراتب درجات که آن مرتبه وسیله است که اعلی مراتب جنان است چنانکه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۱

گذشت، و عطا کن یا برسان او را به رتبه شفاعت کبری که رتبه ایست که آن را ستوده و رشک می برند آن رتبه را پیشینان و پسینان، خداوندا تو فرموده و آن چه فرموده راستست که اگر بندگان در وقتی که ستم بر خود کند یا کرده باشند به نزد تو آیند و ایشان طلب کنند از تو مغفرت را، و رسول ما از جهت ایشان طلب مغفرت می نمود هر آینه می یافتند خداوند خود را توبه پذیرنده و مهربان و حسب الامر به نزد پیغمبر تو صلی الله علیه و آله آمده ام و طالب مغفرتم و توبه کرده ام از گناهان، یا رسول الله به درستی که ترا شفیع خود گردانیده ام بسوی خداوندی که پروردگار من و پروردگار تست در آن که توبه ام را قبول کند و گناهان مرا بیامرزد و اگر حاجتی داشته باشی پشت به آن حضرت کرده رو بقبله کن یعنی پشت به جانب سر کن زیرا که خواهد آمد که پشت بایممه معصومین صلوات الله علیه نمی توان

نمود و هر حاجتی که داری طلب کن که البته به زودی بر آورده می شود حاجاتت إن شاء الله تعالی اگر مصلحت داند (ثم قل و أنت مسند ظهرک إلى المروه الخضراء الدقیقه العرض مآ یلی القبر و أنت مسند الیه مستقبل القبله، اللهم إلیک العجات امری و إلی قبر محمّد عبدک و رسولک صلواتک علیه و اله اسندت ظهری و القبله الّتی رضیت لمحمّد صلی الله علیه و اله استقبلت، اللهم انّی اصیبت لا أملك لنفسی خیر ما ارجو لها و لا ادفع عنها شرّ ما احذر علیها و اصیبت الامور بیدک فلا فقیر، افقر منّی انّی لما أنزلت إلیّ من خیر فقیر اللهم ارددنی منک بخیر لا راّد لفضلک اللهم انّی اعوذ بک من ان تبدّل اسمی او تغیر جسمی او تزیل نعمتک عنّی اللهم زینّی بالتقوی و جمّلنی بالنعم و اغمرنی بالعافیه و ارزقنی شکر العافیه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۲

پس بگو آن چه مرویست کالصحیح که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه بر قبر حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می ایستادند و سلام بر آن حضرت می کردند و شهادت می دادند بر بلاغ چنانکه گذشت و دعایی که در خاطر داشتند می کردند و بعد از آن پشت می دادند بر سنگ سبزی که عرضش باریکست از پهلوی قبر که مجموع خانه است که آن را بمنزله قبر کرده اند، پس تکیه بر آن می کنی و رو بقبله می کنی، و چون الحال محجری دیگر ساخته اند که فاصله است اگر تکیه بر محجر کند بد نیست و لیکن چون ترک ادبست و ضرر نیز می رسانند، اگر میل کند به جانب مسجد و رو بقبله کند

بهتر است و بگو آن چه را ترجمه اش اینست که خداوندا پناه به تو آورده ام و بسوی قبر محمد که بنده خاص مقرب تست و رسول تست آمده ام و قبر آن حضرت را پناه و پشت خود کرده ام و رو کرده ام بقبله که تو راضی شدی که محمد صلی الله علیه و آله رو به آن کند، و تو از جبهه آن حضرت این قبله را اختیار فرمودی، و غرض اینست که اعتماد در جمیع امور بر تو دارم و مانند غالیان مشرک نیستم، و محبت و اطاعت آن حضرت را به فرمان تو کرده ام و استقبال قبله را نیز به فرمان تو به جا آورده ام و در جمیع امور مطلوب توئی و بس، خداوندا من چنین شده ام که مالک نیستم از جبهه خود خوبیهایی را که امیدوارم از جبهه خود و رفع نمی توانم نمود شر آن چه را از آن حذر می کنم که بمن رسد، و همه امور خود را به تو گذاشته ام چون همه به قدرت و اراده تست پس فقیری از من فقیرتر نیست و محتاجم که نازل سازی بسوی من خیرات خود را، خداوندا مرا به خوبی و با حصول مطالب از درگاه خود برگردان و کسی رد نمی تواند کرد فضلی را که تو کنی بمن، خداوندا پناه به تو آورده ام از آن که مبادا نام مرا از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۳

زمره اتقیا محو نمائی و در سلک اشقیا در آوری هر چند مستحق آن شده باشم، یا آن که تغییر دهی جسم مرا به آن که مسخ کنی اگر چه بدیهای بسیار کرده باشم یا نعمت خود را از من

زایل گردانی هر چند قابل آن شده ام یا شده باشم.

خداوندا چنان کن که زینت من تقوی باشد و مرا به آن مزین گردان و نعمتهای نیکوی خود را بر من فایض گردان تا آن که مشرف باشم به تشریفات نعمتهای جمیله تو و چنان کن که عافیت مرا فرو گرفته پنهان شده باشم در آن ظاهرا و باطنا و به هیچ مرضی از امراض ظاهر و باطن مبتلا نشوم و روزی کن مرا که شکر کنم ترا بر عافیت، و اگر در حال تکیه دادن بر محجر این دعا را بخواند که رو بقبله بکند نیز خوبست، و در این کتاب تصحیفات شده است در بسیاری از نسخ و نسخه اصل این شکسته موافق کافی بود بهمان اکتفا شد، و در کافی و مزارات اصحاب خصوصا مزار ابن طاوس رضی الله عنه و عنهم روایت بسیار وارد شده است اگر کسی خواهد رجوع به آن ها کند چون غرض صدوق و این شکسته اختصار است با آن که به تشام ملاعین سکنه آن روضه مقدسه از هنود و ما وراء النهری توقف از جهه زیارت نیز مشگل شده است اگر دور ترک باشد بهتر است و الحال این معنی از شعار شیعه شده است که از بالای سر زیارت آن حضرت کنند و عامه چنین می فهمند که شیعیان از بالای سر زیارت می کنند تا زیارت شیخین نکنند و از این جهت آزار بسیار به شیعیان می رسانند، و این شکسته دورتر می رفتم و زیارت می کردم چنانکه در احادیث بسیار نیز وارد شده است.

از آن جمله در صحیح از صفوان منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام

رضا صلوات الله عليه که جایز است که از پشت مسجد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۴

حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گذرم و بر آن حضرت سلام نکنم؟ حضرت فرمودندم که حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه چنین نمی کردند عرض نمود که حضرت داخل مسجد می شدند و نزدیک قبر نمی آمدند و از دور سلام می کردند حضرت فرمودند که نه آن حضرت نزدیک می آمدند و زیارت می کردند امّا تو وقتی که داخل شوی نزدیک شو و سلام کن و در وقت بیرون رفتن نیز نزدیک رو و در این ما بین از دور سلام کن.

و ظاهرا مراد آنست که اول و آخر مسمی زیارت نزدیک را بفعل آورد، و در زیارات طویله دورتر بنشیند رو بقبله و زیارت کند تا ضرری به او نرسد.

و در صحیح از معاویه بن وهب منقولست که حضرت امام جعفر صادق قبر صلوات الله علیه فرمودند که در جانب دست راست قبر صلوات بر آن حضرت فرست یا نماز زیارت را واقع ساز و اگر چه صلوات یا نماز مؤمنان هر جا که بفعل آورند به آن حضرت می رسد

اتیان المنبر

(ثم ائت المنبر فامسح عینیک و وجهک برمانتیه فانه یقال انه شفاء للعین، و قم عنده و احمد الله و اثن علیه و سل حاجتک فان رسول الله صلی الله علیه و اله قال ما بین قبری و منبری روضه من ریاض الجنّه و ان منبری علی ترعه من ترع الجنّه و قوائم المنبر ربّت فی الجنّه، و الترعه هی الباب الصّغیر ثم ائت مقام النبی صلی الله علیه و اله و صلّ عنده ما بدا لک و متی دخلت

المسجد فصل على النبي صلى الله عليه و آله و كذلك اذا خرجت ثم ائت مقام جبرئيل عليه السلام و هو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۵

تحت الميزاب فإنه كان مقامه اذا استاذن على رسول الله صلى الله عليه و آله ثم قل اي جواد اي كريم اي قريب اي بعيد
أسألك ان ترد علي نعمتك و ذلك مقام لا تدعوا فيه حائض فتستقبل القبلة الا رأيت الظهر ثم تدعوا بدعاء الدم تقول اللهم اني
أسألك بكل اسم هو لك او سميت به لأحد من خلقك او هو مأثور في علم الغيب عندك، و أسألك باسمك الاعظم الاعظم
الاعظم و بكل حرف أنزلته على موسى عليه السلام و بكل حرف أنزلته على عيسى عليه السلام و بكل حرف أنزلته على محمد
صلواتك عليه و آله و على انبياء الله الا فعلت بي كذا و كذا و الحائض تقول الا اذهبت عني هذا الدم) اما آمدن به نزد منبر
حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله پس به درستی که منقولست به اسانيد صحيحه سابقه از معاويه بن عمار که حضرت
امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند که چون از زیارت فارغ شوی بیا به زیارت منبر و چشمها و روی خود را بدو انار
منبر بمال که مشهور است که شفای درد چشم است که اگر باشد دفع می شود و اگر نداشته باشد کوفت چشم نیند، و نزد
منبر بایست، و حمد و ثنای الهی به جا آور و حاجات خود را طلب کن زیرا که حضرت سيد المرسلين صلى الله عليه و آله
فرمودند که میان قبر و منبر من باغی است از باغهای

بهشت و به درستی که منبر من نیز بر روضه واقعتاً از روضه‌های بهشت و دور نیست که مراد این باشد که روضه و منبر را در بهشت جا دهند، یا در نظر عارفان بزرگی آن مواضع مثل بهشت است چنانکه در حسن کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلی الله علیه و آله فرمودند که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه فرمودند که میان قبر و منبر من روضه ایست از روضه‌های

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۶

بهشت و منبر من بر ترعه ایست از ترعه‌های بهشت و پایه‌های منبر مرا در بهشت تربیت کرده اند راوی گفت که عرض نمودم که الحال روضه است فرمودند که بلی اگر پرده برخیزد هر آینه خواهید دید که باغی است از باغهای بهشت، یا اعمال آنجا به بهشت می برد بنده را و پایه‌های منبر را حق سبحانه و تعالی در بهشت تربیت فرموده است.

یا آن که این منبر شبیه است به منبر وسیله و از این منبر به آن منبر منتقل می شوند بنا بر نسخه رتب بتقدیم تای دو نقطه بر بای یک نقطه که جمع رتبه باشد و ترعه بمعنی در کوچک است و معلوم نیست که این تفسیر از راویانست یا از حضرت، و ترعه در لغت به این معنی و بمعنی روضه آمده است و هر دو خوبست و بنا بر این تفسیر صغرش نسبت به روضه است چون عبادات روضه بسیار است، و عباداتی که بر منبر واقع می شود نظر به آن کمتر است و الله تعالی يعلم، پس بیا به مقام حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و آن مقدار نماز که خواهی

بکن و ظاهراً مقام آن حضرت نزد محراب باشد چنانکه مشهور است و مضبوط است، و هر گاه داخل شوی در مسجد آن حضرت و هر گاه بیرون روی صلوات فرست بر آن حضرت و آل او، پس بیا به مقام جبرئیل علیه السلام و آن در زیر ناودان است به درستی که هر گاه جبرئیل علیه السلام می خواست که به نزد آن حضرت آید در آنجا توقف می نمود و رخصت می گرفت و داخل می شد، پس بگو ای بخشنده ای کریم ای خداوندی که نزدیکی و از رگ گردن نزدیکتر، و دوری و از عرش دورتر.

بدان که حق سبحانه و تعالی منزله است از قرب و بعد جسمانی و جهتی، و مراد از قرب آنست که مطلع است بر احوال بندگان، و تربیت کننده و اجابت کننده دعوات ایشان است، و مراد از بعد آنست که از آن دورتر است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۷

که بذات مقدس و کنه صفات مقدسه او که عین ذات اوست توان رسید یا وصف توان نمود، و از این جهت است که قریب و بعید است و اگر جسمانی می بود اگر قریب بود بعید نمی بود و اگر بعید می بود قریب نمی بود. سؤال می کنم که رد کنی بر من نعمت را، و این دعا را کسی می خواند که حق سبحانه به او نعمتی کرامت فرموده باشد و از او گرفته باشد خصوصاً زنی که حیض او مستقیم نباشد و اکثر اوقات مستحاضه باشد و این مقامی است که هر زنی که چنین شده باشد و این دعا را با آن چه می آید اگر بخواند رو بقبله حیضش مستقیم می شود و در

حالت حیض حیض می آید و در غیر آن وقت خون نمی بیند پس این دعا را می خواند که مسمی است به دعا خون و ترجمه اش اینست که خداوندا به درستی که سؤال می کنم از تو بحق هر نامی که اسم تست یا خود را به آن نام خوانده از جهت کسی از خلق خود مانند موجب الدعوات و رادّ ما فات که از جهت اجابت دعوات بندگان و از جهت رد کردن نعمت است اگر گرفته باشد و امثال این اسامی، یا اسمی است که از جمیع خلائق پنهانست مثل یک اسمی که دلالت بر ذات مقدس بحت می کند و از انبیا نیز مخفی است یا از اکثر خلائق مخفی است مثل هفتاد و دو اسم اعظم، و سؤال می کنم ترا به نامی که اعظم است از آن که به آن توانند رسید ملائکه مقربین یا انبیا مرسلین یا عباد الله الصالحین، و اعظم است از آن که کسی خداوند خود را به آن وصف تواند نمود بغیر از خود، و اعظم است از آن که توان یافت عظمت آن را و دور نیست که مراد از این اسم اسمی باشد که مخصوص ذات مقدس است از هفتاد و سه اسم، و محتمل است که مراد از آن الله باشد چون دلالت می کند بر ذاتی که مستجمع جمیع کمالات باشد و غیر این لفظ این جامعیت ندارد و بحسب یافت بندگان بر سیل اجمال هر چند ذات را ندانند و کنه صفات را ندانند و تعداد صفات او نتوانند کرد چون هر صفتی که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۸

سبحانه و تعالی به بندگان خود بهره کرامت

فرموده است به آن می توانند رسید بر سیل اجمال، و هر صفتی را که بهره نداده باشد چه دانند که چه چیز است و ظاهر بسیاری از آیات و اخبار آنست که صفات کمالیه الهی لا-یتناهی است چنانکه فرموده است که «قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِتْدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفَذَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَعَكَلِمَاتُ رَبِّي وَ لَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مِيدَادًا» یعنی بگو یا محمد که اگر دریاها مرکب شود از جهت نوشتن کلمات پروردگار من هر آینه آخر می شود دریاها پیش از آن که کلمات آخر شود، و اگر باز مثل این دریاها دیگر بیافرینیم و باز بنویسند باز آخر خواهد شد و کلمات آخر نخواهد شد. و اکثر محققین بر اینند که مراد از این کلمات صفات کمالیه الهی است و بحسب مکاشفه چنین یافته اند، و اکثر ظاهریه بر اینند که مراد از این کلمات معلومات الهی است و از جهت تقریب به افهام گفته اند که شکی نیست که اهل بهشت و کفار اهل جهنم ابد الآباد در ازمنه غیر متناهی در بهشت و دوزخ خواهند بود، و سخنانی که می گویند و افعالی که می کنند غیر متناهی است و حق سبحانه و تعالی بر همه عالم است. و اعم اشم است و مؤید معنی اول است تتمه دعا و بحق هر نامی که فرستاده بر حضرت موسی علیه السلام، و بحق هر نامی که فرستاده بر حضرت عیسی علیه السلام و بحق هر نامی که فرستاده بر حضرات سید المرسلین و آل آن حضرت و سایر پیغمبران که صلوات تو بر ایشان باد، و محتمل است که لفظ و علی انبیاء الله عطف

باشد بر آل به اعتبار صلوات، و بنا بر معنی سابق عطف است بر آل به اعتبار انزال اسما که فلان و فلان حاجتم را بر آور و اگر حیض خواند که مرا در از آن مستحاضه است می گوید که این خون استحاضه را از من بردار و قطع کن و حیضم را مستقیم گردان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۴۹۹

و در حدیث صحیح معاویه بن عمار و احادیث بسیاری که در این باب وارد است در همه مذکور است که مستحاضه را از من بردار و قطع کن، و حیضم را مستقیم گردان، و در حدیث صحیح معاویه بن عمار و احادیث بسیاری که در این باب وارد است در همه مذکور است که مستحاضه خود را پاک کند به غسل و غسل و فرجش را پر از پنبه کند و خرقة بر خود پیچد و رو بقبله بنشیند و زنان را در عقب خود بنشاند و او دعا کند و زنان آمین بگویند و همه در روضه با دعاهای دیگر مذکور است

الصوم بالمدينة و الاعتكاف عند الاساطين

(ان كان لك بالمدينة مقام ثلاثة ايام صمت يوم الاربعاء و صليت ليله الاربعاء عند اسطوانة التوبة و هي اسطوانة ابي لبابه التي ربط نفسه اليها و تقعد عندها يوم الاربعاء ثم تاتي ليله الخميس الاسطوانة التي تليها مما يلي مقام النبي صلى الله عليه و اله فتقعد عندها ليلتك و يومك و تصوم يوم الخميس ثم تاتي الاسطوانة التي تلي مقام النبي صلى الله عليه و اله و مصلاه ليله الجمعة فتصلي عندها ليلتك و يومك و تصوم يوم الجمعة و ان استطعت ان لا تتكلم بشيء هذه الايام الا بما لا

بَدَّ مِنْهُ وَ لَا تَخْرُجُ مِنَ الْمَسْجِدِ إِلَّا لِحَاجَةٍ وَ لَا تَنَامُ فِي لَيْلٍ وَ لَا نَهَارٍ إِلَّا الْقَلِيلَ فَافْعَلْ وَ أَحْمَدُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَ اثْنِ عَلَيْهِ
وَ صَلِّ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ثُمَّ سَلِّ حَاجَتَكَ ثُمَّ قُلِ اللَّهُمَّ مَا كَانَتْ لِي إِلَيْكَ مِنْ حَاجَةٍ شَرَعْتَ فِي طَلِبِهَا وَ التَّمَسُّكِ بِهَا
لَمْ أَسْأَلْكَهَا وَ لَمْ أَسْأَلْكَهَا فَآتِنِي أَتَوَّجَّهُ إِلَيْكَ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۰

بنبیک محمّد صلی الله علیه و اله نبی الرحمة فی قضاء حوائجی صغیرها و کبیرها) و به چهار ده سند صحیح منقول است در
صوم در مدینه مشرفه از جهه اعتکاف در نماز کردن نزد ستونها از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
علیه فرمودند که اگر در مدینه مشرفه سه روز بمانی که آن چهار شنبه و پنجشنبه و جمعه باشد یعنی اگر اتفاقاً واقع شد که این
سه روز بمانی چون غالب آنست که اختیار ماندن با دیگران است پس این سه روز را روزه می گیری و شب چهارشنبه در
مسجد سید المرسلین صلی الله علیه و آله می مانی نزد ستون توبه که مشهور است به ستون ابو لبابه مروان بن عبد المنذر که
باد و کس یا نه کس دیگر از جهاد تخلف نموده بودند و پشیمان شدند و وقت رفتن گذشته بود خود را بر ستونهای مسجد
بستند و تضرع و زاری می کردند و قسم یاد کرده بودند که خود را نکشایند تا آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و
آله ایشان را بگشاید و چون حضرت از جهاد مراجعت فرمودند و داخل مسجد

شدند که دو رکعت نماز قدوم از سفر که داب آن حضرت بود به جا آورند این جماعت را دیدند و احوال ایشان را شنیدند حضرت نیز قسم یاد کردند که تا امر الهی نرسد ایشان را نکشایند حق سبحانه و تعالی آیه قبول تو به ایشان را فرستاد و آن وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ الخ است پس ایشان را گشودند و عذر ایشان خواستند. و شب و روز چهارشنبه نیز تا شب نزد آن ستون مشغول عبادت می شوی و شب پنجشنبه را بسر می آوری نزد ستونی که محاذی این ستونست از طرف مقام حضرت، و روز پنجشنبه نیز تا شب در اینجا عبادت می کنی، و در شب جمعه، و روز جمعه عبادت می کنی نزد ستون دیگر از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۱

دست راست که محاذی محراب و مقام آن حضرتست و تا مقدورت باشد می باید که سخن نکنی بغیر از ذکر و قرآن و دعا مگر بقدر ضرورت و از مسجد بیرون نروی مگر از جهت قضای حاجت و در شبها و روزها خواب نمی کنی مگر اندکی و در روز جمعه حمد و ثنای الهی به جا آور و صلوات بر محمد و آل او بفرست و حاجتی که داری سؤال کن پس بخوان این دعا را که ترجمه اش اینست که خداوندا هر حاجتی که به درگاه تو آورده ام یا دارم خواه شروع در طلب و سؤال آن از تو کرده باشم یا شروع نکرده باشم یا سؤال کرده باشم یا نکرده باشم به درستی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را شفیع خود کرده ام که پیغمبر تست و نبی رحمتست

و می گویم که بحق محمد و آل محمد که حاجات مرا بر آور حضرت خواه کوچک و خواه بزرگ و خواه اندک و خواه بسیار که البته سزاوار آن هستی به سبب این اعمال که حاجات بر آورده شود إن شاء الله تعالی و این سه روز مستثنی است که در سفر می توان گرفت

زیاره فاطمه بنت رسول الله صلوات الله عليها و علی ایها و بعلمها و نبیها

(قال مصنف هذا الكتاب قدس الله روحه اختلفت الروايات في موضع قبر فاطمه سيده نساء العالمين صلوات الله عليها فمنهم من روى انها دفنت في البقيع، و منهم من روى انها دفنت بين القبر و المنبر و ان النبي صلى الله عليه و اله إنما قال ما بين قبري و منبري روضه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۲

من رياض الجنة لأن قبرها بين القبر و المنبر، و منهم من روى انها دفنت في بيتها فلما زادت بنو أمية في المسجد صارت في المسجد، و هذا هو الصحيح عندي، و أتى لما حججت بيت الله الحرام كان رجوعي على المدينة به توفيق الله تعالى ذكره فلما فرغت من زیاره رسول الله صلى الله عليه و اله قصدت إلى بيت فاطمه صلوات الله عليها و هو من الاسطوانة التي تدخل إليها من باب جبرئيل عليه السلام إلى مؤخر الحظيرة التي فيها النبي صلى الله عليه و اله ففقت عند الحظيرة و يساری إليها و جعلت ظهري إلى القبلة و استقبلتها به وجهي و انا على غسل و قلت: السلام عليك يا بنت رسول الله السلام عليك يا بنت نبي الله السلام عليك يا بنت حبيب الله السلام عليك يا بنت خليل الله السلام عليك يا بنت صفی الله السلام عليك يا بنت امين الله السلام

عليك يا بنت خير خلق الله السّلام عليك يا بنت افضل انبياء الله و رسله و ملائكته السّلام عليك يا بنت خير البريه السّلام عليك يا سيده نساء العالمين من الاولين و الاخرين السّلام عليك يا زوجه وليّ الله و خير الخلق بعد رسول الله السّلام عليك يا امّ الحسن و الحسين سيدي شباب اهل الجنه السّلام عليك ايتها الصّديقه الشّهيده السّلام عليك ايتها الرضيّه المرضيه، السّلام عليك ايتها الفاضله الزّكيه، السّلام عليك ايتها الحوريّه الانسيه، السّلام عليك ايتها التّقيّه النّقيّه، السّلام عليك ايتها المحدّثه العليمه، السّلام عليك ايتها المظلومه المغصوبه، السّلام عليك ايتها المضطهده المقهوره، السّلام عليك يا فاطمه بنت رسول الله و رحمه الله و بركاته صلّى الله عليك و على روحك و بدنك اشهد أنّك مضيت على بينه من ربّك و أنّ من سرّك فقد سرّ رسول الله

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٥٠٣

صلّى الله عليه و آله و من جفاك فقد جفا رسول الله صلى الله عليه و آله و من آذاك فقد اذى رسول الله صلى الله عليه و آله و من وصلك فقد وصل رسول الله صلى الله عليه و من قطعك فقد قطع رسول الله لأنّك بضعه منه و روحه التي بين جنبيه كما قال عليه افضل سلام الله و صلواته اشهد الله و رسوله و ملائكته أنّي راض عمّن رضيت عنه ساخط على من سخطت عليه متبرئ ممّن تبرّأت منه موال لمن واليت معاد لمن عاديت مبغض لمن ابغضت محبّ لمن احببت و كفى باللّه شهيدا و حسيبا و جازيا و مثيبا ثم قلت اللهم صلّ و سلّم على عبدك و رسولك محمّد بن عبد الله خاتم النبيين

و خير الخلائق اجمعين، و صلّ على وصيه عليّ بن ابي طالب امير المؤمنين و امام المسلمين و خير الوصيين، و صلّ على فاطمه بنت محمّد سيّده نساء العالمين، و صلّ على سيّدي شباب اهل الجنّه الحسن و الحسين، و صلّ على زين العابدين عليّ بن الحسين، و صلّ على محمّد بن عليّ باقر علم النبيين، و صلّ على الصادق عن الله جعفر بن محمّد، و صلّ على كاظم الغيظ في الله موسى بن جعفر، و صلّ على الرضا عليّ بن موسى و صلّ على التّقيّ محمّد بن عليّ، و صلّ على النّقيّ عليّ بن محمّد، و صلّ على الزّكيّ الحسن بن عليّ، و صلّ على الحجّه القائم ابن الحسن بن عليّ، اللهم احى به العدل و امت به الجور، و زين بطول بقائه الارض و اظهر به دينك و سنّه نيّك حتى لا يستخفى بشي ء من الحقّ مخافه احد من الخلق، و اجعلنا من اعوانه و اشياعه و المقبولين في زمره اوليائه يا ربّ العالمين، اللهم صلّ على محمّد و اهل بيته العذرين اذهب عنهم الرجس و طهرتهم تطهيراً.

قال مصنّف هذا الكتاب رضى الله عنه: لم اجد في الاخبار شيئاً

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٥٠٤

موظفاً محدوداً لزياره الصّديقه صلوات الله عليها فرضيت لمن نظر في كتابي هذا من زيارتها ما رضيت لنفسى و الله الموفق للصواب و هو حسبنا و نعم الوكيل) ديگر زيارت حضرت فاطمه زهرا است دختر سيّد الانبياء كه صلوات و درودها و رحمتهاى الهى او باد و بر پدرش و شوهرش و فرزندان و فرزندان او باد چنين گويد محمد بن بابويه كه مصنف اين كتابست كه حق سبحانه و

تعالی روح او را از آلائش بدیها منزّه دارد که روایات مختلف است در موضع قبر حضرت فاطمه صلوات الله علیه که بهترین زنان عالمیان است به اتفاق روایات از طرق عامه خصوصا از عایشه، و بعنوان تواتر از طرق خاصه نیز که صلوات الهی بر او باد، پس بعضی روایت کرده اند که آن حضرت در بقیع مدفون است نزد ائمه بقیع صلوات الله علیهم و این روایت بما نرسیده است مگر از این عبارت، و بعضی روایت کرده اند که آن حضرت مدفونست میان قبر و منبر و مؤید این قول گرفته اند آن که متواتر است از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله از طرق عامه و خاصه که آن حضرت فرمودند که میان قبر من و منبر من روضه ایست از ریاض جنت، و حضرت از این جهت فرموده اند که روضه ایست از ریاض جنت که قبر آن حضرت در آنجا خواهد بود. و این تائید وجهی ندارد مگر آن که مراد ایشان این باشد که خانه آن حضرت نیز میان قبر و منبر است چنانکه ظاهر می شود از احادیث صحیحه و کالصحیحه بسیار بعد از تأمل و از این جهت است که طوسی علیه الرحمه گفته است که این روایت قریبست بروایتی که منقولست که آن حضرت مدفون است در خانه خود چون بنو امیه خانها را در مسجد انداختند و مسجد را بزرگ کردند داخل مسجد شد و مؤید این قول است احادیث صحیح و کالصحیحه بسیار که وارد شده است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۵

از ائمه هدی صلوات الله علیهم که خانه حضرت فاطمه افضل از روضه است، و نماز در آن

خانه افضل است از نماز در روضه، و صدوق می گوید که نزد من این قول صحیح است، و راوی این حدیث صحیح بزنی است از حضرت امام رضا صلوات الله علیه، و صدوق می گوید که چون حج بیت الله الحرام کردم به توفیق الله تعالی از راه مدینه مشرفه برگشتم و چون از زیارت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فارغ شدم آمدم از پشت خانه حضرت به جانب خانه حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا که متصل است به خانه حضرت سید المرسلین و چون مسجد را فراخ کرده اند از پشت خانه نیز داخل مسجد کرده اند، و آن بمنزله راهی است که تخمیناً پنج ذرع شرعی باشد، و خانه حضرت فاطمه صلوات الله علیها متصل است به دری که از آن در به بقیع می روند و بعضی از خانه حضرت را بیرون انداخته اند که غالباً خواجه سرایان در آنجا می نشینند و از راه پشت مسجد که مذکور شد دریچه گشوده اند به خانه آن حضرت پس من ایستادم نزد محوطه که دریچه اش باین دالان است و پشت بقبله کردم و خانه را بدست چپ گرفتم که روی من به آن حضرت باشد و ظاهراً در زمان صدوق این دریچه مشبکی که الحال هست نبوده است که این مبالغه می کند در تعریف، پس رو به قبر آن حضرت کردم و پیشتر غسل زیارت کرده بودم و گفتم این زیارت را که سلام و سالم بودن از آفات دنیا و آخرت و رحمتهای متواتره الهی بر تو باد ای دختر رسول خدا، ای دختر نبی خدا یعنی پیغمبر رفیع القدر و بتشدید یا می باید گفت

که مشتق از نبوت بمعنی رفعت باشد نه به همزه بمعنی مخبر باشد از خدا، و اگر چه بحسب لغت صحیح است و لیکن از طرق اهل البیت سلام علیهم نهی واقع شده است و از ایشان منقولست که اگر کسی می گفت یا نبی ء الله به همزه آن حضرت را خوش نمی آمد بلکه از نبیّ مشدّد راضی تر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۶

بودند از رسول الله با آن که رسالت اخصّ است از نبوّت یا مقابل نبوّتست چنانکه در اخبار صحیحه از ائمه هدی صلوات الله علیهم منقولست که رسول آنست که غالباً جبرئیل را مشافهه می بیند، و غالباً نبی در خواب می بیند به نحوی که او را علم بهم می رسد که حق سبحانه و تعالی فرموده است مثل خوابهایی که حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله می دیدند قبل از بعثت به رسالت و مانند خواب حضرت ابراهیم علیه السلام، و محدّث آنست که آوازی می شنود از ملائکه یا از حق سبحانه و تعالی به نحوی که علم داشتند که از جانب الهی است، و حضرت فاطمه و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم محدّث بودند.

و سلام الهی بر تو باد ای دختر حبیب خدا یعنی محبّ خدا یا محبوب خدا یا محب و محبوب بر سبیل مجاز شایع، و ای دختر خلیل خدا یعنی دوست او، و ای دختر برگزیده خدا، و ای دختر امین خدا بر رسالات و علوم و اسرار لا یتناهی، و ای دختر بهترین خلائق و ای دختر فاضلترین انبیا و رسل و فرشتگان، و ای دختر بهترین مخلوقات از پیشینیان و پسینیان، و سلام الهی بر تو باد ای

بهترین زنان عالمیان از پیشینیان و پسینیان. چنانکه متواتر وارد شده است از طرق عامه و خاصه حتی در بخاری از عایشه روایت کرده است بطرق متکثره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که فاطمه بهترین زنان اهل بهشتست، و بروایتی دیگر بهترین زنان مؤمناتست، و بروایتی دیگر بهترین زنان این امت است و همه را در یک واقعه ذکر کرده است آن [را ظ] در حدیث طویلی.

ای زوجه ولی خدا یعنی کسی که حق سبحانه و تعالی او را امام گردانیده بر عالمیان و بهترین خلایق است بعد از رتبه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ای مادر حسن و حسین که بهترین جوانان اهل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۷

بهشتند به روایات متواتره از عامه و خاصه، و مراد از این عبارت آنست که بعد از نبی و علی (صلوات الله علیها و آلهما) ایشان بهترند چون در بهشت همه جوان خواهند بود، و محتمل است که مراد از این جوانان دنیا باشند و بنا بر این احتمال ظاهر می شود افضلیت ایشان بر حضرت امام رضا یا امام حسن عسکری صلوات الله علیهم چون همه در جوانی رفتند به شهادت.

ای صدیقه شهیده یعنی تصدیق کننده حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر وجه کمال، و این رتبه نیست مگر رتبه عصمت بنا بر این تفسیر نموده اند آن را به معصومه، و اما شهیده نزد شیعه متواتر است از ائمه اهل البیت صلوات الله علیهم که عمر در بر شکم آن حضرت زد به شرکت قنفذ و فرزندی که حضرت المرسلین صلی الله علیه و آله او را

محسن نامیده بودند ساقط شد و آن حضرت بیمار شد و از دنیا با اعلیٰ علین رحلت فرمودند و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که نام نهید فرزندان خود را در شکم چنانکه حضرت سید الانبیاء این حمل را نامیدند به محسن به امر الهی باسم فرزند هارون چنانکه صاحب قاموس نیز ذکر کرده است و تفصیلش در کتاب سلیم بن قیس است.

ای رضیه که در جمیع امور راضی بودی بقضاء و قدر الهی و حق سبحانه و تعالی از تو خوشنود بود، ای فاضله که ترا زیادتى بود در جمیع کمالات بر همه عالمیان و مزگی بودی از جمیع نقصها، و ای حوری بهشتی از آدمیان، و ای پرهیزکار از جمیع آن چه حق سبحانه و تعالی آن را دوست نمی داشت حتی از مباحات و ای پاکیزه از جمیع رذایل، و ای محدّثه دانا که جبرئیل و روح القدس القاسمی کردند در قلب تو و می شنویندند به تو علوم و حکم الهی را چنانکه در روایات متواتره وارد شده است، و ای کسی که حق ترا غصب نمودند از فدک و غیر آن و بر تو ظلم کردند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۸

چنانکه در بخاری در بسیاری از ابواب حکایت غصب فدک و ظلم بر آن حضرت را مفصلاً ذکر کرده است با آن که در اخبار بسیار نیز ذکر کرده است که ایذای او ایذای حق سبحانه و تعالی و ایذای حضرت سید الانبیاء است و حق سبحانه و تعالی فرموده است که این جماعتی که ایذا می کنند خدا و رسول را حق سبحانه و تعالی لعنت کرده

است ایشان را در دنیا و عقبی، و مهیا گردانیده است از جهه ایشان عذابی که خوار کننده ایشان باشد حتی نزد اهل جهنم، و ای مقهوره مظلومه، السلام علیک ای فاطمه دختر حضرت سید النبیین که سلام و رحمت و برکات الهی شامل حال تو باد و صلوات الهی بر تو باد و بر روح و بدن تو باد گواهی می دهم که از دنیا رفتی بعد از آن که معجزات و حجت‌های خود را بر ظالمان خود تمام فرمودی چنانکه متواتر است در حکایت فدک و غیر آن، و گواهی می دهم به گفته خدا و رسول او صلی الله علیه و آله که هر که تو را خوشحال گرداند رسول خدا را خوشحال گردانیده است، و هر که بر تو ستم کند بر آن حضرت ستم کرده است هر که ترا آزار داده است رسول خدا را آزار داده است، و هر که با تو نزدیکی و خوبی کرده است به محبت و موافقت و اطاعت با رسول خدا کرده است همه را، و هر که از تو قطع کند از رسول خدا بریده است زیرا که به گفته خدا و رسول تو پاره تن آن حضرتی و روح آن حضرتی که در میان پهلوهای آن حضرتی.

چنانکه حضرت سید المرسلین «صلی الله علیه و آله» که صلوات و سلام الهی بر او باد فرموده است بروایت موافق و مخالف من گواه می گیرم خدا و رسول و فرشتگان را که من خوشنودم از کسانی که تو از ایشان خوشنودی و غضبناکم از کسانی که تو بر ایشان غضب کرده و از ایشان راضی نیستی، و

بیزارم از کسانی که تو از ایشان بیزاری، و دوستی می کنم با

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۰۹

کسانی که تو با ایشان دوستی می کنی، و عداوت دارم و دشمنی می کنم با کسانی که تو با ایشان دشمنی می کنی، و بغض می کنی و بغض دارم با کسانی که تو بغض داری با ایشان و دوستم با کسانی که تو دوستی با ایشان، و حق سبحانه و تعالی بس است در گواه بودن و حساب کردن یا کفایت نمودن دشمنان، و جزاء دادن و ثواب کرامت کردن تو و دوستان تو و بعد از این زیارت گفتم که خداوندا صلوات و سلام خود را بفرست بر بنده خاص مقرب و بر رسولت که محمد بن عبد الله است و خاتم پیغمبران است و بهترین همه خلایق است، و صلوات فرست بر وصی او که حضرت علی بن ابی طالب است و پادشاه مؤمنان است و امام و پیشوای مسلمانانست و بهترین اوصیای پیغمبران است، و صلوات فرست بر فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله که بهترین زنان عالمیانست، و بر بهترین جوانان اهل بهشت و بر زینت عابدان، و بر شکافته علوم پیغمبران، و بر آن کسی که آن چه از خدا می فرماید صادقست، و بر کسی که از جبهه رضای الهی خشم خود را فرو می خورد، و بر کسی که مرضی خداوند عالمیانست و او از او خوشنود است، و بر صاحب جود و کرم و تقوی، و بر صاحب اخلاق الهی، و بر مزگی از جمیع رذایل و محلی بجمیع فضایل، و بر حجت خداوند عالمیان بر خلایق که بامر جهاد فی سبیل الله

قیام خواهد نمود و زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، خداوندا زنده گردان عدالت را بظهور آن حضرت و زایل گردان ستم را به عدالت او، و زمین را به سبب عمر طویل او مزین گردان به عبادت و طاعت و عدالت، و به برکت آن حضرت دین خودت و سنت پیغمبرت را ظاهر گردان تا آن که مخفی ندارد هیچ حقی را از ترس احدی از خلائق و خلاف از منه تقیه، و بگردان ما را از مدد کاران و متابعان آن حضرت و بگردان ما را در زمره دوستان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۰

آن حضرت، ای پروردگار عالمیان خداوندا صلوات فرست بر محمد و اهل بیت، آن حضرت که دور کرده از ایشان هر ناخوشی و بدی را و ایشان را مطهر گردانیده به تطهیری که فوق آن متصور نیست.

چنین گوید مصنف این کتاب محمد بن بابویه که خدای تعالی از او خوشنود باد نیافتم در اخباری که بمن رسیده است روایتی در زیارتی که مخصوص آن حضرت معصومه باشد که صلوات الهی بر او باد، و چون خود چنین زیارتی کردم آن حضرت را به تالیفی که خود از سایر زیارات و کمالات آن حضرت یافتم با عمومات زیارات خواستم که هر که نظر کند در این کتاب او نیز آن حضرت را چنین زیارت کند، و بداند که من روایتی بخصوص این زیارت ندیده ام در زیارت قصد خصوص نکند، و حق سبحانه و تعالی توفیق می دهد آن چه را خوبست و او بس است ما را و نیکو

وکیلی است ما را.

و شیخ طوسی علیه الرحمہ روایتی نقل کرده است در زیارت خصوص آن حضرت صلوات اللہ علیها از حضرت امام محمد تقی صلوات اللہ علیہ کہ آن حضرت در روزی از روزها بہ ابراہیم بن محمد عریضی فرمودند کہ چون بہ زیارت قبر جدہ خود روی بگو (یا ممتحنہ امتحنک الہدی خلقک قبل ان یخلقک فوجدک لما امتحنک صابره و زعمنا انما لک اولیاء و مصدقون و صابرون لكل ما اتانا بہ ابوک صلی اللہ علیہ و الہ، و اتانا بہ وصیہ فانا نسألک ان کنا صدقناک الا الحقنا بتصدیقنا لہما لتبشر أنفسنا باننا قد طهرنا بولایتک) و ترجمہ اش اینست کہ ای کسی کہ حق سبحانہ و تعالیٰ با تو معاملہ آزمایندگان فرمود چنانکہ با دوستان خود ہمیشہ فرمودہ است و ترا امتحان فرمود آن خداوندی کہ ترا آفرید پیش از آن کہ ترا بیافریند یعنی مقدر گردانیدہ بود این بلاہا را از جہہ تو و تو صبر کردی بر جمیع بلاہا و ترا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۱

زمرہ صابران مقربان جا دادند، و اعتقاد ما اینست کہ از جملہ دوست داران توئیم و از جملہ تصدیق کنندگان و صابرانیم یا فرمان بر دارانیم جمیع آن چہ را آورده است پدر تو و وصی او صلوات اللہ علیہا پس ما سؤال می کنیم از تو کہ اگر تصدیق کردہ ایم ترا کہ البتہ ما را شفاعت کنی کہ داخل شویم در زمرہ مصدقان بہ نبی و وصی تا خوشحال شویم بانکہ ما بہ سبب دوستی شما مطہر و پاکیزہ شدہ ایم یا حلال زادہ ایم، چون علامت حلال زادگی دوستی ایشان است.

و ظاہرا این دعایست کہ

بعد از زیارت باید خواند و صدوق که گفته است ندیده ام زیارتی بخصوص منافات ندارد که این دعا را دیده باشد اگر چه ظاهر کلام شیخ طوسی اینست که صدوق غافل شده است و الله تعالی يعلم، و بهتر آنست که هر دو را بخواند چون تالیف صدوق نیز در نهایت خوبی است و لهذا شیخ و غیر او این زیارت را در کتب زیارات نقل کرده اند

اتیان المشاهد و قبور الشهداء

(و لا تدع ان تاتی المشاهد کلها مسجد قبا و مشربه ام ابراهیم، و مسجد الفضیخ، و قبور الشهداء و مسجد الاحزاب و هو مسجد الفتح و تطوع فیها بما احببت من الصیلاه فاذا اتیت قبور الشهداء فقل السیلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار، و اذا اتیت مسجد الفتح فقل یا صریخ المکروبین، و یا مجیب دعوه المضطربین اکشف عنی غمی و همی و کربی کما کشفتم عن نبیک صلواتک علیه و اله هممه و غمه و کربه و کفیته هول عدوه فی هذا المكان) دیگر آمدن بسوی مساجد و مواضع مشرفه در مدینه مکرمه و زیارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۲

شهداء احد است و به اسانید صحیحه منقولست از معاویه بن عمار که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که ترک مکن آمدن به مواضع مشرفه مدینه را همه یعنی مگذار که یکی از اینها از تو فوت شود و اگر چه ظاهر عبارت آنست که اگر همه یک موضع باشد آن را دریاب و آن مسجد قباست که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وصف آن فرموده است که مسجدیست که بنای آن بر تقوی است و خالصا لوجه الله ساخته شده است، و غرفه

ما در ابراهیم فرزند حضرت سید المرسلین است صلی الله علیه و آله که در آنجا نصّ بر امامت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه واقع شد، و دیگر مسجد فضیخ که آفتاب از جهه نماز حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برگشت و زیارت قبور شهدا خصوصا حمزه را ترک مکن که بعد از ائمه معصومین حمزه سید الشهداء است، و بعد از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه او اسد الله است، و دیگر برو بمسجد احزاب که مسجد فتح است و آن فتح نیز بدست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه واقع شد به کشتن عمرو بن عبد و دو در آن مساجد و مشاهد نماز کن آن قدر که خواهی، و چون به زیارت قبور شهداء احد روی بگو رحمت الهی بر شما باد به سبب صبری که کردید در جهاد و نیکو عاقبتی شما را حاصل شد که به بهشت عنبر سرشت رفتید و این زیادتی نیز وارد شده است که

«یا لیتنی کنت معکم فأفوز فوزا عظیما»

یعنی کاش من با شما می بودم و فایز می شدم به فوز و رستگاری عظیم چنانکه شما فایز شدید و این غنیمت عظمی را بر دید، و چون بمسجد فتح روی دعای حضرت را از جهه حصول مطالب بخوان که ترجمه اش اینست که ای فریادرس مغمومان و ای اجابت کننده دعاها مضطربان بر طرف ساز از من هم و غم و شدت مرا چنانکه بر طرف کردی در این مقام هم و غم و شدت و حزن آن حضرت را و کفایت کردی هول و خوف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۳

دشمنان آن حضرت را و در همین

تودیع قبر النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنَبْرِهِ

(فاذا اردت ان تخرج من المدينه فائت موضع رأس النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ثُمَّ ائْتِ الْمَنْبِرَ وَصَلِّ عِنْدَهُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا اسْتَطَعْتَ وَادْعِ لِنَفْسِكَ بِمَا أَحْبَبْتَ لِلدِّينِ وَالدُّنْيَا ثُمَّ ارْجِعْ إِلَى قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالزَّقْ مِنْكَبِكَ الْإِيسِرَ بِالْقَبْرِ قَرِيبًا مِنَ الْأَسْطُوَانَةِ الَّتِي دُونَ الْأَسْطُوَانَةِ الْمُخَلَّفَةِ عِنْدَ رَأْسِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَصَلِّ سِتَّ رَكَعَاتٍ أَوْ ثَمَانِ رَكَعَاتٍ وَاقْرَأْ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ الْحَمْدَ وَسُورَةَ وَاقْتِ فِي كُلِّ رَكَعَتَيْنِ فَإِذَا فَرَغْتَ مِنْهَا اسْتَقْبَلَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَلْتَ مُودِّعًا لَهُ «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ لَا جَعَلَهُ اللَّهُ آخِرَ تَسْلِيمِي عَلَيْكَ اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَان تَوْفَيْتَنِي قَبْلَ ذَلِكَ فَأَنْتَ أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا أَشْهَدُ فِي حَيَاتِي أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَأَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ) دیگر وداع قبر و منبر آن حضرتست صلوات الله عليه و این وداع باین عنوان در کتاب معاویه نیست، و لیکن از آن حدیث مستخرج می شود زیرا که شیخان در حسن کالصحیح روایت کرده اند از معاویه بن عمار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی که از مدینه مشرفه بیرون روی غسل زیارت بکن، و چون از کارهای خود فارغ شوی بیا به نزد قبر آن حضرت صلوات الله علیه و آله وداع کن آن حضرت را و آن چه در وقت دخول گفته بگو، صدوق

آن را ذکر کرده است که بیا به نزد موضع سر آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۴

صلوات الله علیه و آله و بر آن حضرت سلام کن بیا به نزد منبر و هر چه توانی صلوات بر آن حضرت و آل او بفرست و از جهت خود دعا کن بهر چه خواهی از جهت دین و دنیا پس برگرد به قبر آن حضرت (ص) و برسان دوش چپ خود را به قبر، و ظاهراً محجّر نیز حکم قبر دارد و نزدیک به ستونی که محاذی ستونی است که محاذی سر آن حضرت است پس شش رکعت یا هشت رکعت نماز بگذار و در هر رکعتی حمد و سوره بخوان و در هر دو رکعت قنوت بخوان، و چون از نمازها فارغ می شوی رو به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می کنی و از روی وداع می گویی که صلوات حق سبحانه و تعالی بر تو باد و سلام الهی بر تو باد، حق سبحانه و تعالی چنین نکند که آخرت سلام من باشد بر تو، خداوندا چنان مکن که دیگر زیارت نکنم قبر رسالت را که صلوات تو بر او و بر آل او باد، و اگر بمیرانی مرا پیش از آن که به زیارت قبر رسالت آیم پس به درستی که شهادت می دهم در مردنم به نحوی که شهادت می دهم در حال حیاتم که نیست خداوندی بجز تو و محمد (ص) بنده و رسول تست. و صدوق زیارتی دیگر را که در سند قریبست بروایت معاویه با روایت معاویه ضم کرده است و آن چه او کرده است خوب کرده است، و

چون در زیارات دو رکعت نماز زیارت کافی است اگر چه هر چند بیشتر کنند بهتر است ظاهراً در اینجا شش رکعت اتقاء وارد شده باشد که سنین چنان فهمند که نماز زیارت حضرتت صلی الله علیه و آله یاد و منافق که به اعتقاد ایشان در آنجا، و هشت رکعت از جهه رفع تو هم شیعیان است و بحسب واقع دو رکعت از جهه حضرت امیر المؤمنین است و دو از جهه فاطمه، و دو از جهه حسنین صلوات علیهم

زیاره قبور الائمه الحسن بن علی بن ابی طالب و علی بن الحسین و محمد بن علی الباقر و جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیهم بالبقیع

(اذا اتیت قبور الائمه صلوات الله علیهم بالبقیع فاجعلها بین یدیک ثم قل السّلام علیکم یا ائمه الهدی السّلام علیکم یا اهل التقوی السّلام علیکم یا حجج الله علی اهل الدنیا السّلام علیکم أیها القوامون فی البریة بالقسط السّلام علیکم یا اهل الصّیفة فوه السّلام علیکم یا اهل التّجوی، اشهد أنّکم قد بلّغتم و نصحتم و صبرتم فی ذات الله عزّ و جلّ و کذبتم و اسیء إلیکم فغفرتم و اشهد أنّکم الائمه الرّاشدون و أنّ طاعتکم مفترضه و أنّ قولکم الصّیّدق و أنّکم دعوتهم فلم تجابوا و أمرتم فلم تطاعوا، و أنّکم دعائم الدّین، و اركان الارض لم تزالوا بعین الله ینسخکم فی اصلاب المطهرین و ینقلکم فی ارحام المطهرات لم تدنّسکم الجاهلیة الجهلاء و لم تشرک فیکم فتن الالهواء طبتم و طاب منبتکم أنتم الّمدین منّ علینا بکم دیان الدّین، فجعلکم فی بیوت اذن الله أن تُرفعَ و یُدکّرَ فیها اسمُهُ و جعل صلواتنا علیکم رحمہ لنا و کفّاره لذنوبنا اذ اختارکم لنا و طیب خلقنا بما منّ علینا من ولایتکم و کنا عنده بفضلکم معترفین و بتصدیقنا إیّاکم مقرّین و هذا مقام

من اسرف و اخطا و استکان و اقر بما جنا و رجا بمقامه الخلاص، و ان يستنقذه بكم مستنقذ الهلكى من النار فكونوا لى شفعاء،
فقد وفدت إليکم اذ رغب

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۱۶

عنکم اهل الدنیا و اتخذوا آیات اللّٰه هزوا و استکبروا عنها، یا من هو قائم لا یسهو و دائم لا یلهو و محیط بكلّ شیء لك المنّ
بما وفقتنی و عرفتنی بما ائتمنتنی علیه اذ صدّ عنه عبادک و جهلوا معرفتهم و استخفّوا بحقّهم و مالوا إلى سواهم و كانت المنّه
منک علیّ مع اقوام خصصتهم بما خصصتنی به فلک الحمد اذ کنت عندک فی مقامی مکتوبا فلا تحرمنی ما رجوت و لا
تخیننی فیما دعوت، و ادع لنفسک بما احببت ثم صلّ ثمان رکعات فی المسجد الّٰذی هناک و تقرأ فیها ما احببت و تسلّم فی
کل رکعتین، و یقال أنّه مکان صلّت فیہ فاطمه صلوات اللّٰه علیها) دیگر زیارت قبر ائمه بقیع است که ایشان حضرات امام حسن
و امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات اللّٰه علیهم که در بقیع غرقد که قبرستان مدینه مشرفه است
مدفونند در یک صندوق، و هر یک در قبری مدفونند بنا بر این جمع و مفرد هر دو جایز است، و کلینی قبل از حدیث آینده
حدیث معاویه بن عمار را روایت کرده است به قانون سابق و در اینجا نیز بهمان قانون گفته است ظاهرش آنست که این
زیارت را نیز معاویه روایت کرده است و محتمل است که غیر او روایت کرده باشد یا تالیف کلینی باشد که انتخاب کرده
باشد از زیارت جامعه، و صدوق

و شیخ نیز بعنوان کلینی روایت کرده اند و ظاهر آنست که از کافی برداشته باشند و محتمل است که همه از کتاب معاویه برداشته باشند بنحو سابق و عبارات همه موافق است مگر در قلیلی که اشاره به آن خواهد شد.

و ترجمه اش اینست که هر گاه بیایی به قبر امامانی که در بقیع مدفونند صلوات الله علیهم در برابر ایشان بایست پس بگو
السلام علیکم یعنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۷

سلامتی از جمیع آفات بر شما باد یعنی از حق سبحانه تعالی طلب می کنم که او شما را محفوظ دارد و این معنی نسبت به اشخاص مختلف می شود پس در غیر معصوم مراد از آن طول عمر و صحت بدن و محفوظ بودن از معاصی و از چیزهایی که مانع رحمت الهی است، و طلب توفیق طاعات و عبادات و میرات و خیراتست که از لوازم سلامتی است، یا آن که اگر چه بحسب لغت سلام از سلامتی است اما در عرف شرع اعم از سلامتی از نقایص و انزال رحمت است و چون این معانی در معصومین مخصوصا بعد از وفات ایشان مناسب نیست پس غرض از سلام اظهار محبت و ولایت است، یا سلامتی شیعیان ایشان چون سلامتی شیعیان سلامتی ایشان است مثل صلواتی که بر شیعیان می فرستند در آنجا نیز طلب انزال رحمتست بر شیعیان، و یا آن که سلام که اسم حق سبحانه و تعالی است از جهت ایشان طلب می نماید یعنی چنانکه حق سبحانه و تعالی سالم است از جمیع نقصها و متصف است بجمیع کمالات آن را از حق سبحانه و تعالی طلب می کنند از جهت ایشان و باین مضمون

اخبار معتبره وارد شده است هر چند این معانی از جهه ایشان حاصل است، و لیکن این طلب از ایشان از جهه معصومین صلوات الله علیهم سبب علو درجات شیعیان می شود، و یا آن که اظهار اعتقاد می کنیم به آن که حق سبحانه و تعالی شما را سالم و معصوم گردانیده است ای پیشوایان راه هدایت یعنی هر جا که شما می روید و هدایت از عقب می آید، یا ای پیشوایان هدایت یافته گان به هدایات خاصه الهیه و هدایت کنندگان به هدایات عامه و خاصه بحسب قابلیت خلاق، و در کافی و تهذیب در این پنج منادی حرف ندا محذوفست و در اکثر نسخ این کتاب موجود است.

السلام علیکم ای جمعی که متّقینید با علی مراتب تقوی و هادیان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۸

خلایقید به راه تقوای عوام و خواص، و تقوای عوام ترک منهیّات است تقوای خواص ترک مکروهات است و تقوای خاص الخاص ترک ما سوی الله است، و سلام الهی بر شما باد ای حجتّهای حق سبحانه و تعالی بر اهل دنیا یعنی امامان ایشان، یا آن که حجتّهای خود را به معجزات ظاهره و براهین قاطعه بر خلائق تمام کرده اید که گویا نفس حجتّید، و ای جمعی که قیام نموده اید عدالت را در خلائق یا بامر امامت قیام کرده اید با عدالت، و در کتابین القوام است بهمان معنی، و ای اهل صفوه یعنی جمعی که قابل اصطفا بودید و حق سبحانه و تعالی شما را از میان عالمیان برگزیده، و ای جمعی که محل اسرار الهی اید که حق سبحانه و تعالی راز خود را با شما در میان گذاشت و شما نیز راز

خود را به او می گویند چنانکه متواتر است که در روز طایف حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه سرگوشی بسیار فرمودند پس منافقان گفتند که خوش طولانی شد این راز گفتن حضرت فرمودند که من با او مناجات نکردم حق سبحانه با او راز می فرمود یعنی از زبان رسولش صلی الله علیه و آله، شهادت و گواهی می دهم که شما بخلق رسانیدید هر چه را مامور بودید با بلاغ آن و نصیحت و موعظه فرمودید، یا هر چه خیر است در آن بود از حق سبحانه طلب گردید و در برابر این ایشان آن چه مقدورشان بود از بدی کردند و شما از جهه رضای الهی صبر و شکیبایی به جا آوردید و تکذیب شما کردند و بدی بسیار با شما کردند و شما عفو فرمودید و از تقصیرات ایشان در گذشتید، و گواهی می دهم که شما پشویان راه راست و خلفای راشدان، شما به گفته حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله چنانکه گذشت نه ائمه ضلالت که این نام را با سایر اسامی ائمه مهتدین بر خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۱۹

بستند به غضب و دزدی، و گواهی می دهم که حق سبحانه و تعالی اطاعت شما را بر عالمیان واجب گردانیده است و هر چه می گویند راست است و شما دعوت نمودید خلاق را به راه راست و ایشان اجابت نکردند و اوامر فرمودید و اطاعت نکردند، و گواهی می دهم که شما ستونهای دین و رکنهای زمینید که عالم بوجود شما برپاست و دین اسلام و ایمان به مجاهدات شما بر جاست، همیشه در

عالم ارواح قبل از وجود اجساد منظور نظر التفات الهی بوده اید، و هم چنین در عالم اجساد که از طینتها برداشتند، و جسد حضرت آدم علیه السلام را آفریدند، و طینت جمیع فرزندان او را در بدن او جا دادند طینت شما را که نیز جا دادند در ابدان انبیا و اوصیا مقرر فرمودند و از اصلاب مطهره به ارحام مقدّسه می آمد، و شما را چرکن نکرد که در پشت کافری یا در رحم کافره یا زانیه در آمده باشید بلکه آباء و اجداد و امّهات و جدّات همه نبی یا وصی یا متقی و ولی بوده اند، و شریک نشد در ایشان فتنهای هواهای باطله نفسانیه که یکی از ایشان زانی یا زانیه باشند بخلاف ائمه جوری که در ازمنه ایشان بوده اند از بنی امیّه و غیر ایشان چنانکه زمخشری در ربیع الابرار ذکر کرده است نسب نبی امیّه را، و در روضه کلینی مذکور است فتنه که در نسب عباس شده است که به سبب آن اکثر ائمه معصومین صلوات الله علیهم را شهید کردند، پس خطاب بائمه می کند که شما طیب و طاهرید و آباء و اجداد و امّهات شما نیز طیب و طاهر بودند شما آن جماعتید که خداوند روز جزا بر ما منت نهاده است که شما را امامان ما کرده است و ما را تابع شما و شما را در خانهای چند جا داده است که اراده او تعلق گرفته است که آن خانها را بلند مرتبه کند، و همیشه اسم او در آن خانها مذکور شود، و این عبارت مقتبس است از آیه کریمه و اشاره

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص:

است به مشاهد مشرفه ائمه معصومین صلوات الله علیهم، و حق سبحانه و تعالی چنان فرموده است که صلوات ما بر شما سبب نزول رحمت الهی باشد بر ما و کفاره گناهان ما باشد چون شما را اختیار نمود از جمیع انبیاء و اصفیا از جهت امامت ما، و طینت ما شیعیان را نیز نیکو فرمود بانکه طینت ارواح ما را از فضل طینت اجساد شما آفرید تا محبت شما را در دلهای ما جا داد، و در عالم ارواح نیز ما معترف بودیم بفضل شما بر عالمیان، و تصدیق کرده ایم امامت شما را و لیکن از ما بدیها صادر شده است، و ستمها بر نفوس خود کرده ایم، و خطاها واقع شده است به درگاه شما آمده ایم با تضرع و زاری و با اقرار به جنایاتی که بر نفوس خود کرده ایم، و امیدواری بسیار داریم که به شفاعت شما حق سبحانه و تعالی که خلاص کننده هالکان است ما را نیز از عذاب جهنم خلاص نماید، و تضرع می کنیم به درگاه شما کریمان که شفاعت کنید ما را چون به درگاه شما آمده ایم در وقتی که عالمیان رو گردان شده بودند از شما، و آیات و معجزات ائمه هدی را یا با ائمه هدی که آیات عظیمه الهیند استهزاء کردند و می کنند یا بازیچه تصوّر نموده اند، و از روی تکبر رو از متابعت ایشان گردانیده اند.

ای خداوندی که تربیت کننده و ایجاد کننده و روزی دهنده عالمیانی که فراموشی نداری حتی کرم کوری را که در میان صخره صما در بحر خضرا است روزی می دهی و او را تربیت می کنی و واجب الوجودی که همیشه بوده

و هستی و خواهی بود و از احدی از ممکنات غافل نیستی و چیزی را به عبث نیافریده و کاری را عبث نمی کنی و هر چه هست در تحت تصرف تست به همه عالمی و بر همه قادری تراست منت بر من به آن چه مرا به آن موفق گردانیده، و به آن چه مرا به آن عارف گردانیده از انبیاء و اوصیاء و ائمه معصومین صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۱

علیهم أجمعین و مرا امین گردانیدی از جمله عالمیان و بار امانت ولایت ایشان را بر دوش من گذاشتی در وقتی که عالمیان منع می نمودند همه کس را از اطاعت و محبت ایشان و جاهل بودند از شناخت ایشان و سهل گرفتند مخالفت ایشان را و همه رو بغیر ایشان کرده بودند، و تراست منت بر من که مرا عارف گردانیدی بحق ایشان با جمعی از شیعیان که مخصوص کرده ایشان را به آن چه مرا به آن اختصاص داده از معرفت امامت و ولایت ایشان، پس تراست حمد که مرا در سلسله شیعیان ایشان جا دادی پیش از آفریدن من به چندین هزار سال، و نام مرا در جریده محبان ایشان نوشته بودی، پس مرا محروم مگردان از امیدهایی که از کرم تو امیدوارم، و آن چه از تو طلب نموده ام مرا محروم و ناامید و خاسر و خائب مگردان پس هر مطلبی که داری طلب کن از خداوند خود.

پس هشت رکعت نماز کن از جبهه هر معصومی دو رکعت در مسجدی که در آنجا هست و ظاهرا آن مسجد در برابر قبله واقع است و هر سوره که خواهی بعد از حمد

بخوان در این نمازهای زیارت، و هر دو رکعت که بکنی سلام بده که چهار سلام باشد، و مشهور است که این مسجدیست که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها در اینجا نماز گذارده اند، و اکثر عامه بر اینند که این موقع قبر حضرت فاطمه است صلوات الله علیها و چون در نماز کردن در آنجا پشت به حضرات می شود اگر در آنجا نماز نکنند بهتر است چنانکه گذشت در مکاتبه حمیری که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آله نهی فرمودند از پشت کردن به قبور ائمه معصومین صلوات الله علیهم و دور نیست که سبب رخصت پشت کردن بیان جواز باشد یا آن که ضرری به شیعیان نرسد چون پشت کردن به ایشان علامت تسنن است، یا آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۲

دفع و رفع فرمایند غلو از طبایع شیعیان چون بسیاری از ایشان این معنی را کفر می دانند، و اکثر اوقات حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم تقیه از ایشان بیشتر از عامه می فرموده اند، و جمعی از شیعیان در جامع مشهد مقدس نماز نمی کنند که پشت به حضرتت با آن که دیوار فاصله شده است، و اگر این وجوه نباشد اولی رعایت ادبست در خروج نیز که چنان نکند که پشت به حضرت کند بلکه قهقری برگردد خصوصا عجم که اهل آدابند و رعایت ادب با ادنی کسی می کنند بطریق اولی رعایت ادب ضرور است ایشان را کردن تا چنان نشود که منجر به استخفاف به ایشان شود و الله تعالی يعلم

باب ثواب زیاره النبی و الائمه صلوات الله علیهم

[زیارت پیامبر حیا و میتا]

(قال الحسين بن علی بن ابی طالب صلوات الله علیهما لرسول الله صلی الله علیه و اله یا ابتاه

ما جزاء من زارك فقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا بَنِيَّ مِنْ زَارِنِي حَيًّا أَوْ مَيِّتًا، أَوْ زَارِ أَخَاكَ، أَوْ زَارِكَ كَانَتْ حَقًّا عَلَيَّ أَنْ أَزُورَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ أَخْلَصَهُ مِنْ ذُنُوبِهِ) این بابی است در ثواب زیارت حضرت سید المرسلین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که با یکدیگر واقع شده است روایت کرده است شیخ طوسی کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از حضرت امام حسین صلوات الله علیه، و کلینی، و صدوق بطرق متعدده قویه از حضرت امام حسن صلوات الله علیه نقل نموده اند، و ممکن است که هر دو سؤال کرده باشند از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که ای پدر بزرگوار چه ثواب دارد کسی که ترا زیارت کند؟

پس آن حضرت فرمودند که ای فرزند هر که زیارت کند مرا در حال حیات یا بعد از وفات یا زیارت کند پدرت را یا زیارت کند برادرت یا یا زیارت کند ترا یعنی حیا او میتا به قرینه اولی یا بعد از موت چنانکه در حدیث عبد الله بن سنانست، و لیکن در چند حدیث مصرحت در همه حیا او میتا، بر من لازمست که در روز قیامت او را زیارت کنم و شفاعت کنم و از گناهانش خلاصی دهم تا او را بهشت برند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۴

و در روایتی از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که روزی حضرت امام حسین صلوات الله علیه در کنار حضرت رسول الله علیه و آله نشسته بودند که ناگاه سر بالا کردند و گفتند ای پدر بزرگوار حضرت فرمودند که

لیک ای فرزند حضرت امام حسین گفت چه ثواب است کسی را که بعد از وفات شما به زیارت شما آید و غرضی نداشته باشد بغیر از زیارت شما لله؟ حضرت فرمودند: که هر که بعد از وفات من به زیارت من آید و غرضی بغیر از زیارت من نداشته باشد لله او را بهشت واجب می شود. و هم چنین تا به آخر، و از این حدیث ظاهر می شود که در زیارت اخلاص مطلوبست مثل سایر عبادات

[هر امامی عهدی و حقی و حرمتی در گردن دوستان و شیعیان خود دارد]

(و روی الحسن بن علیّ الوشاء عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال انّ لكلّ امام عهدا فی عتق أولیائه و شیعته و انّ من تمام الوفاء بالعهد زیاره قبورهم، فمن زارهم رغبه فی زیارتهم و تصدیقا بما رغبوا فیه کان ائمتهم شفعا هم یوم القیمه) و به اسانید صحیحه و کالصحیحه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر امامی را عهدی و حقی و حرمتی یا پیمانی در گردن دوستان و شیعیان خود دارند و به درستی که از جمله تمامی وفا به عهد ایشانست زیارت قبور ایشان پس کسانی که زیارت کنند ایشان را از روی رغبت در زیارت ایشان، و از روی باور داشتن ثوابهایی که در زیارت مقرر است یعنی از جبهه رضای الهی تا ثواب بران مترتب شود امامان ایشان شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت

[هیچ پیغمبری و وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمی ماند تا آن که روح و استخوان و گوشت او را به آسمان می برند]

(و روی علیّ بن الحکم عن زیاد بن ابی الحلال عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ما من نبی و لا وصی نبی یبقی فی الارض اکثر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۵

ثلاثه ایام حتی یرفع بروحه و عظمه و لحمه إلى السّماء و أنّما یؤتی مواضع آثارهم و یبلغونهم من بعید السّلام، و یسمعونهم فی مواضع آثارهم من قریب) و به سیزده سند صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری در زمین زیاده از سه روز نمی ماند تا آن که روح و استخوان و گوشت او را به آسمان می برند و آن چه مقرر است که به زیارت قبور ایشان می روند به جاهای دفن ایشان می روند چون

زیارت ایشان می کنند از دور سلام را به ایشان می رسانند و اگر قبور ایشان را زیارت کنند آواز زائران خود را می شنوند به اعتبار ربطی که ایشان را هست به آن مواضع پس ظاهر شد که خواه ایشان در آن مشهد مقدس باشند و خواه نباشند به یک نحو مطلع می شوند از زیارت قبور ایشان، و از دور سلام را به ایشان می رسانند، و بنا بر این فرق مستحب است به استحباب مؤکد، و بعضی واجب می دانند زیارت قبور ایشان را بنا بر اخبار بسیاری که وارد شده است، و شک نیست که زیارت قبور ایشان محض تعیّد است، و ائمه معصومین صلوات الله عليهم احتیاج ندارند به زیارت زائران چون مطلعند بر احوال ابرار و فجار، و گذشت اخبار بسیار که هر صبح و شام اعمال این امت را عرض می نمایند بر حضرت سید ابرار و ائمه اطهار سلام الله عليهم ما تعاقب الليل و النهار.

و روایت کرده است شیخ به سندی کالصحيح از عمرو ظاهرا ابن ابی المقدم است که گفت سعد اسکاف به نزد من آمد و گفت ای فرزند می خواهی که حدیثی از برای تو نقل کنم گفتم بلی گفت حدیث کرد مرا حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه که چون امیر المؤمنین صلوات الله عليه را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۶

ضربت زدند حضرت در وقت رفتن به عالم اعلی فرمودند به حضرت امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهما که چون بروم مرا غسل دهید و کفن کنید و حنوط کنید و در تابوتم گذارید و شما پای تابوت را بردارید که پیش تابوت را اعظام ملائکه بر می دارند،

و خواهید رسید به قبری کنده و لحدی مهیا شده و خشت در آنجا گذاشته پس مرا در لحد بخوابانید و خشت بر آن بچینید بعد از آن یک خشت از پیش سر بردارید و ببینید که چه می شنوید، پس چون خشت چیدند خشتی را برداشتند کسی در قبر نبود پس هاتفی ندا کرده حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بنده شایسته الهی بود خداوند عالمیان او را به نبی او رسانید و حق سبحانه همیشه چنین می کند به اوصیا بعد از انبیا تا آن که اگر پیغمبری در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب وفات کند البته حق سبحانه و تعالی آن وصی را به آن نبی می رساند.

و از عطیه منقولست کالصحیح که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که می فرمودند که مکث نمی کند جسد هیچ پیغمبری و هیچ وصی پیغمبری در زمین زیاده از چهل روز. و این اخبار بحسب ظاهر با هم منافات دارند، و همه منافات دارند با آن که بمنزله ضروری است که جسدهای ایشان در این قبور است، و جسد حضرت یوسف را حضرت موسی نقل فرمودند از مصر به شام و حضرت نوح استخوان حضرت آدم را نقل فرمودند به نجف اشرف، پس در جمع بین الاخبار چند وجه می توان گفت، یکی آن که به آسمان برند و باز پس آورند، و یا آن که اکثر انبیا را برند، و بعضی را در همان ساعت برند و بعضی را بعد از سه روز تا چهل روز و یا آن که روح را با بدنهای مثالی برند و این اظهر است و الله تعالی

[زیارت ائمه]

(و روی جابر عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال من تمام الحج لقاء

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۷

الامام) و کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که از جمله عباداتی که حج به آن تمام می شود ملاقات کردن امام است حیا و میتا و این حدیث با احادیث دیگر گذشت (و روی صالح بن عقبه عن زید الشحام قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ما لمن زار واحدا منکم قال کمن زار رسول الله صلی الله علیه و اله) و کالصحیح منقولست از زید که گفت به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که چه ثواب دارد کسی که یکی از شما ائمه معصومین را صلوات الله علیهم زیارت کند حضرت فرمودند که چنان است که حضرت سید المرسلین صلوات الله علیه را زیارت کرده باشد (و قال رسول الله صلی الله علیه و اله لعلی صلوات الله علیه یا علی من زارنی فی حیاتی او بعد موتی أو زارک فی حیاتک او بعد موتک اوزار بنیک فی حیاتیما او بعد موتیما ضمنت له یوم القیمه ان اخلصه من احوالها و شدائدها حتی اصیره معی فی درجتی) و کلینی روایت کرده است مرفوعا که حضرت سید الانبیاء صلوات الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی هر که زیارت کند مرا در حیات من یا بعد از وفات من یا زیارت کند ترا در حیات تو یا بعد از وفات تو یا زیارت کند حسین صلوات الله علیهما را در حیات ایشان یا بعد از وفات ایشان من

ضامنم که در روز قیامت او را خلاصی دهم از ترسها و سختیهای روز قیامت تا آن که او را جا دهم با خود در درجه عالی که حق سبحانه و تعالی از جبهه من مقرر ساخته است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۲۸

و کالصحیح منقولست از یونس قصری که گفت چون به مدینه رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه رفتم عرض نمودم که فدای تو گردم به خدمت شما آمدم و زیارت نکردم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را حضرت فرمودند که بد کردی اگر نه این بود که از شیعیان مایی نظر به تو نمی کردم آیا زیارت نمی کنی کسی را که حق سبحانه و تعالی و جمیع ملائکه و انبیاء و مؤمنان او را زیارت می کنند گفتم فدای تو گردم نمی دانستم که زیارت آن حضرت چنین است، حضرت فرمودند که بدان که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه افضل است نزد حق سبحانه و تعالی از جمیع ائمه معصومین صلوات الله علیهم و او راست ثواب اعمال جمیع ایشان چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه فرمود که ضربت علی عمرو بن عبد ود را افضل است از عبادت جن و انس تا روز قیامت؟ و ائمه هدی بقدر اعمال بر یکدیگر فضیلت دارند که ظاهرش آنست که هر که عمر او بیشتر باشد عملش بیشتر خواهد بود، و محتمل است که کیفیت نیز مراد باشد مثل جهاد حضرت امام حسین صلوات الله علیه، و ظاهرا جرات نتوان کرد به امثال این اخبار بر فضیلت بعضی بر بعضی دیگر و توقف اولی است در غیر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

عليهم چون افضليت آن حضرت بر باقى ائمه متواتر است و الله تعالى يعلم.

و كالصحيح منقولست از بزنى كه جمعى در خدمت حضرت ابى الحسن على بن موسى الرضا صلوات الله عليهما بوديم و آن خانه پر بودند از محدثين پس حكایت روز غدیر را در میان آوردند بعضی از عامه گفتند كه معلوم نیست این واقعه، یا فضیلت آن روز ظاهر نیست پس حضرت فرمودند كه شهرت روز غدیر در آسمانها بیشتر از شهرت آنست در زمین به درستی كه

لوامع صاحبقرانى، ج ۸، ص: ۵۲۹

حق سبحانه و تعالى را در فردوس اعلى قصرى هست كه يك خشت آن از نقره است، و يكى از طلا، و در آن قصر صد هزار خيمه است، یا خانه از ياقوت سرخ و صد هزار خيمه است از ياقوت سبز و خاك آن از مشك و عنبر است، و در آن چهار نهر است يكى از شراب، و يكى از آب، و يكى از شير، و يكى از عسل و در اطراف آن درختان هست از جميع ميوه ها و بر آن درختان مرغان هستند كه بدنهانشان از مرواريد است و بالهانشان از ياقوت و بانواع صوتها خوش خوانى مى كنند، و چون روز غدیر مى شود فرشتگان همه آسمانها باين قصر مى آيند و تسبيح و تقدیس و تهليل الهى مى كنند، پس آن مرغان به پرواز مى آيند و در آن آب فرو مى روند و بر آن خاك مشك و عنبر مى غلظند پس چون فرشتگان جمع مى شوند آن مرغها پرواز مى كنند و بالهای خود را بر ایشان مى افشانند و در اين روز نثار فاطمه زهرا صلوات الله عليها را به هدیه به يك

دیگر می دهند و می فرستند از جهه هم، و خواهد آمد که در شب زفاف حضرت امیر المؤمنین و فاطمه زهرا درخت طوبی یا سدره مامور شد که بار و برک عظیم بر دارد و اهل بهشت از حور و غلمان همه در زیر آن درخت حاضر شدند و راحیل خطبه خواند در غایت فصاحت و بلاغت و حضرت جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خطبه کرد و حق سبحانه و تعالی از جانب حضرت فاطمه ایجاب فرمود، و جبرئیل از جانب حضرت امیر المؤمنین قبول کرد، پس درخت طوبی یا سدره المنتهی یا هر دو نثار کردند مروارید و جواهر و برکهای خود را بر ایشان و هر یک از حوران و غلمان بهره خود را از آن برداشتند و در روز غدیر به هدیه از جهه دیگری می فرستند چون هر یک از اینها را بویی و زیتنی هست که دیگری ندارد و در عرض سال از آن بو معطرند تا عید دیگر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۰

چون آخر روز می شود ندا می رسد که برگردید به جاهای خود که شما را ایمن ساختند از خطا و لغزش تا سال دیگر این روز از جهه اعزاز و اکرام حضرت محمد و علی صلوات الله علیهما.

پس حضرت فرمودند که ای پسر ابو نصر در هر جا که باشی سعی کن که در روز غدیر نزد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه حاضر شوی زیرا که حق سبحانه و تعالی می آمرزد جمیع مؤمنین و مؤمنات و مسلمین و مسلمات را و در می گذرد از گناهان شصت ساله ایشان، و از آتش دوزخ آزاد می کند دو

برابر آن چه آزاد کرده است در ماه رمضان و در شب قدر و شب فطر، و درهمی که در این روز تصدیق کنند برابر است با هزار درهم که به شیعیان اثنی عشری دهند پس هر چه مقدورت باشد احسان کن به برادران مؤمن و مسرور ساز در این روز مؤمن و مؤمنه را.

پس فرمودند که ای اهل کوفه حق سبحانه و تعالی شما را خیر بسیار کرامت فرموده است و به درستی که شما از آن مؤمنانید که حق سبحانه و تعالی دلهای شما را از جهه ایمان امتحان فرموده است و عنقریبست که خفتها به شما خواهند رسانید دشمنان شما و بر شما ظلمهای بسیار خواهند کرد و امتحانها و آزمایشها با شما خواهد شد و بلاهای پی در پی بر شما ریخته خواهد شد، و عاقبت حق سبحانه و تعالی که کشف غم و الم کار اوست از شما بر طرف خواهد فرمود بلاهای عظیمه را، و الله که اگر مردمان فضیلت این روز را بدانند چنانکه باید و به شرایط و آداب آن عمل نمایند هر روز ده مرتبه فرشتگان آسمانها مصافحه کنند ایشان را، و اگر نه خوف تطویل بود هر آینه ذکر می کردم از فضیلت این روز و رتبه هایی که حق سبحانه و تعالی عطا فرموده است عارفان این روز را آن مقدار که کسی حساب آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۱

نتواند کرد.

راوی می گوید که زیاده از پنجاه مرتبه به نزد بنظی رفتیم و او این حدیث را در هر مرتبه نقل کرد و ما جمعی از او شنیدیم.

و کالصحیح منقولست از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه

که هر که زیارت کند حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را پیاده حق سبحانه و تعالی بعدد هر گامی حجی و عمره در نامه عمل او بنویسد، و اگر پیاده برگردد بعدد هر گامی دو حج و دو عمره بنویسند.

و راوی گوید که من نزد آن حضرت صلوات الله علیه بودم و سخن حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر آمد ابن مارد عرض نمود به آن حضرت صلوات الله علیه که چه ثواب دارد زیارت جدت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه؟ پس حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند که ای پسر مارد هر که زیارت کند جدم را و عارف بحق او باشد حق سبحانه و تعالی بعدد هر گامی حجی و عمره مقبول در نامه عمل او بنویسد، قسم به خدا ای پسر مارد که حق سبحانه و تعالی طعمه آتش نمی کند قدمی را که گرد آلود شده باشد در زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواه پیاده رفته باشد یا سواره و این حدیث را به آب طلا بنویس. یعنی به این حدیث عمل کن و اهتمام به شان آن داشته باش که بسیار نافع است، و محتمل است که حقیقتش مراد باشد و سنت باشد نوشتن آن باب طلا تا او و دیگران اعتنا به شان داشته باشند.

و کالصحیح منقول است از ابو عامر که واعظ اهل حجاز بود گفت رفتم به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و عرض نمودم که یا ابن رسول الله زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه چه ثواب دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۲

فرمودند که ای ابو عامر خبر داد

مرا پدرم از پدرش از جدش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند بمن که یا علی و الله که ترا شهید خواهند کرد در زمین عراق و در آنجا مدفون خواهی شد گفتم یا رسول الله چه ثواب دارد کسی که قبور ما را زیارت کند و معمور سازد و تعاهد آن کند، و اهتمام به زیارت آن داشته باشد حضرت فرمودند که یا ابا الحسن به درستی که حق سبحانه و تعالی قبر ترا و قبرهای فرزندان ترا بقعها گردانیده است از بقعهای بهشت و عرصهای از عرصهای جنت و به درستی که حق سبحانه و تعالی دلهای برگزیدگان خلقش و بندگان خاص خود را مشتاق و محب شما گردانیده است، و مشقتها و آزارها خواهند کشید از جهت دوستی شما و ایشان عمارت کنندگان قبور شما را و بسیار به زیارت قبور شما خواهند آمد از جهت رضای الهی و دوستی رسولش صلوات الله علیه و آله، یا علی ایشان مخصوصانند به شفاعت من به آن که اول ایشان را شفاعت خواهم کرد، و ایشان در حوض کوثر بر من وارد خواهند شد و در بهشت ایشان به زیارت من خواهند آمد، یا علی هر که معمور دارد قبور شما را و تعاهد آن کند به پاکیزگی، و بوی خوش، و تعظیم آن چنان باشد که یاری کرده باشد حضرت سلیمان را بر بنای بیت المقدس و هر که زیارت کند قبور شما را چنان است که بعد از حج اسلام هفتاد حج کرده باشد و چون از زیارت برگردد از گناهان پاک

شده باشد مانند روزی که از مادر متولد شده باشد پس خوشحال باش، و بشارت باد ترا، و بشارت ده محبان و دوستان خود را به نعمتهای بسیار و به چیزی چند که چشم ایشان را روشن کند که نه چشمها دیده باشد و نه گوشها شنیده باشد و نه در خاطر کسی خطور کرده باشد و لیکن جمعی از اراذل مردمان و بدترین خلق خدا سرزنش کنند زیارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۳

کنندگان شما را به زیارت چنانکه سرزنش می کنند زناکاران را به زنا، این جماعت بدترین امت منند من ایشان را شفاعت نخواهم کرد و در حوض کوثر بر من وارد نخواهند شد.

و کالصحیح از مفضل منقولست که داخل شدم بر حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و عرض نمودم که اشتیاق به نجف اشرف دارم فرمودند که از چه جهت عرض نمودم که دوست می دارم که زیارت کنم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را فرمودند که ثواب زیارت آن حضرت را می دانی گفتم نه یا ابن رسول الله مگر آن که شما بفرمایید فرمودند که هر گاه زیارت کنی آن حضرت صلوات الله علیه را بدان که زیارت می کنی استخوانهای حضرت آدم، و بدن حضرت نوح، و جسم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم را.

عرض نمودم که یا ابن رسول الله مشهور است که حضرت آدم صلوات الله علیه در سرانندیب فوت شد و می گویند که استخوانش در بیت الله الحرام است چگونه به کوفه آمد استخوان او؟ حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی وحی نمود به حضرت نوح علیه السلام در وقتی که در کشتی بود و خطاب به

او رسید که هفت شوط طواف خانه بکن، و داخل آب شد و آب تا زانوهای آن حضرت بود پس از آب تابوتی بیرون آوردند، و در کشتی گذاشتند و این کشتی در میان دریا بود و می گشت، یا طواف خانه کعبه می کرد، آن مقدار که حق سبحانه و تعالی خواست که او طواف کند پس کشتی رسید تا در کوفه در میان مسجد کوفه، پس حق سبحانه و تعالی به زمین خطاب فرمود که آب خود را بخور و فرو بر پس آب دریا در مسجد کوفه فرو رفت هم چنان که ابتدا از آنجا بیرون آمد و جمعی که با نوح بودند در کشتی در اطراف عالم متفرق شدند پس حضرت نوح تابوت استخوانهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۴

آدم علیه السلام را از کشتی بیرون آورد و در نجف دفن کرد، و این نجف قطعه ایست از کوهی که حق سبحانه و تعالی در آن سخن گفت با حضرت موسی علیه السلام، و حضرت عیسی علیه السلام را در این کوه مقدس و مطهر گردانیدند، و حضرت ابراهیم علیه السلام را بر این کوه خلیل خود گردانید، و حضرت محمد صلی الله علیه و آله را در این کوه در شب معراج حبیب خود گردانید و آن را محل سکنای پیغمبران صلوات الله علیهم گردانید، و قسم به خدا که بعد از دو پدرش حضرت آدم و نوح کسی از پیغمبران سکنی نکرد که نزد حق سبحانه و تعالی گرامی ترا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باشد، پس چون زیارت کنی جانب نجف را پس زیارت کن استخوانهای حضرت آدم و بدن نوح

و جسم حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم را که زیارت کرده خواهی بود پدران پیشینیان را که آدم و نوح باشد و زیارت کرده خواهی بود حضرت سید المرسلین را چون زیارت حضرت امیر المؤمنین زیارت آن حضرت است چون نفس آن حضرتست و زیارت کرده خواهی بود حضرت امیر المؤمنین را که بهترین اوصیاء پیغمبران است و به درستی که دعاهای زائران آن حضرت مستجابست و در وقت زیارت و دعا درهای آسمان گشوده می شود پس بخواب مرو که چنین خیرات از دستت برود یعنی سعی کن که زیارت کنی و چنانکه باید زیارت کنی و احادیث فضایل زیارت حضرت امیر المؤمنین بسیار است، و هم چنین زیارت مخصوصه و غیر آن از حد متجاوز است و اگر کسی استیفای آن را خواهد رجوع کند بکتاب مزار سید ابن طاوس و غیر آن

[زیارت امام حسین ع]

(و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۵

موضع قبر الحسین صلوات الله علیه منذ یوم دفن فیہ روضه من ریاض الجنّه و قال صلوات الله علیه: موضع قبر الحسین صلوات الله علیه ترعه من ترع الجنّه) و به اسانید صحیحه منقول است از اسحاق که مشترکست میان موثق و ثقّه و موثق نیز از اصحاب اصول معتمده است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که موضع قبر حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه از آن روزی که آن حضرت را در آنجا دفن نموده اند باغی است از باغستانهای بهشت، و باز فرمودند که موضع قبر آن حضرت صلوات الله علیه روضه یا دریست از روضها یا درهای بهشت

به معانی که سابقاً گذشت و مؤید آن که در بهشت خواهد بود و حدیث کربلای معلی است که مجموع را به بهشت می برند (و قال صلوات الله علیه حریم قبر الحسین صلوات الله علیه خمسه فرسخ من اربعه جوانب القبر) و منقولست در قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حریم قبر آن حضرت صلوات الله علیه پنج فرسخ است از هر یک از چهار جانب قبر، و ممکن است که مراد یک فرسخ و ربع فرسخ باشد که مجموع پنج فرسخ باشد، و لیکن علما معنی اول را فهمیده اند، و در روایتی هشت فرسخ است، و در روایتی چهار فرسخ، و در روایتی یک فرسخ از هر جانبی از چهار جانب قبر. و در روایتی کالصحیح از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که تربت قبر آن حضرت تا ده میل است که سه فرسخ و ثلثی باشد.

و در صحیح از اسحاق بن عمار منقولست که گفت از آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۶

صلوات الله علیه شنیدم که موضع قبر آن حضرت را حرمتی است معلوم هر که آن را بشناسد و پناه بان برد حق سبحانه و تعالی او را امان می دهد عرض نمودم که بیان فرمائید که چه مقدار است فرمودند که از موضع قبر تا بیست و پنج ذرع از پیش، و بیست و پنج ذرع از پس و بیست و پنج ذرع از بالای سر و هم چنین از پیش پا، و موضع قبر آن حضرت از آن روزی که آن حضرت را دفن کرده اند روزه ایست از روزههای بهشت، و از آنجا معراجی است که اعمال

زیارت کنندگان را به آسمان می برند، و نیست پیغمبری و فرشته مگر آن که از حق سبحانه و تعالی رخصت می خواهند در زیارت قبر آن حضرت و ایشان را رخصت می دهند که زیارت کنند قبر آن حضرت را و فوجی می آیند و فوجی بالا می روند.

و در صحیح از عبد الله بن سنان منقول است که گفت از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه شنیدم که قبر آن حضرت صلوات الله علیه بیست ذرع مکسر است به آن که مثلاً چهار ذرع باشد در عرض، و پنج ذرع باشد در طول، و در روایتی دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که خاک قبر را تا هفتاد ذرع بر می توان داشت از جهت شفا و امان. و اکثر اصحاب حمل کرده اند بر مراتب فضل پس بیست ذرع مکسر تخمیناً اصل قبر است بهتر است و هم چنین است هر چه نزدیکتر است بهتر است تا هشت و اکثر روایت هشت فرسخ را ذکر نکرده اند و کفعمی روایت کرده است و تا پنج فرسخ گفته اند و ممکن است که شرف زمین به اعتبار حرمت دفن در آن پنج فرسخ باشد و از کربلا- باشد به اعتبار شرف جوار و سکنی چنانکه کالصحیح از ثابت منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی کربلا را آفریده است پیش از آفریدن کعبه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۷

به بیست و چهار هزار سال و مقدس و مبارک گردانیده است و پیش از آن که حق سبحانه و تعالی خلق کند عالم را مقدس بود و مبارک و همیشه چنین خواهد بود و

حق سبحانه و تعالی موضع کربلا را بهترین مواضع بهشت گردانیده است، و از این حدیث ظاهر می شود که زمین کربلا را به بهشت خواهند برد چنانکه مشهور است تا آن که مشهور است که علامه حلی در مرض موت متردد شد که او را به نجف برند و صحرای قیامت را به بیند یا به کربلا برند و نه بیند آخر ترجیح نجف داد از جهت دیدن عذاب ظالمان اهل بیت و مشهور است که شیخ فخر الدین علیه الرحمه علامه را در خواب دید و از او پرسید که چگونه گذرانیدی در جواب گفت که اگر نه کتاب الفین و زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بود هر آینه فتاوی مرا هلاک می کرد و دور نیست که اهلاک فتاوی به اعتبار استعجال و عدم تدبر باشد (و روی اسحاق بن عمّار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال ما بین قبر الحسین صلوات الله علیه إلى السّماء السّابعة مختلف الملائکه) و در موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که از قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه تا به آسمان هفتم محل تردد فرشتگان است فوجی می آیند و فوجی می روند و احادیث بر این مضمون بسیار است (و روی صالح بن عقبه عن بشیر الدّهان قال قلت لأبی عبد الله صلوات الله علیه ربّما فاتنی الحجّ فاعرّف عند قبر الحسین صلوات الله علیه قال احسنت یا بشیر أیما مؤمن اتی قبر الحسین صلوات الله علیه عارفا بحقّه فی غیر یوم عید کتبت له عشرون حجّه و عشرون عمره مبرورات متقبّلات و عشرون غزوه مع نبی

اتاه فی یوم عید کتبت له الف حجّه و الف عمره مبرورات متقبّلات و الف غزوه مع نبیّ مرسل او امام عادل قال فقلت له و کیف لی بمثل الموقف و قال فنظر إلیّ شبه المغضب ثمّ قال: یا بشیر انّ المؤمن اذا اتی قبر الحسین صلوات الله علیه یوم عرفه فاغتسل بالفرات ثمّ توجّه الیه کتب الله عزّ و جلّ له بكلّ خطوه حجّه بمناسکها و لا اعلمه الا قال و عمره) و منقولست کالصحیح از بشیر یا سیر بیا دو نقطه و سین بی نقطه که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بسیار است که توفیق حج نمی یابم و در روز عرفه نزد قبر حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه مشغول دعا می شوم و دعاهاى عرفه را می خوانم چنانکه در عرفات بسر می آورم حضرت فرمودند که ای بشیر خوب کرده، هر مؤمنی که به نزد قبر آن حضرت آید و عارف باشد بحق آن حضرت یعنی او را امام واجب الاطاعه داند چنانکه در احادیث مفسر شده است و این قید از جهه اخراج غیر مؤمن است چون ایمان شرط صحت همه عبادات است خصوصا زیارات و در غیر روز عید باشد می نویسند در نامه عمل او بیست حج و بیست عمره صحیح مقبول و بیست جهاد که در خدمت پیغمبر مرسل یا امام معصوم به جا آورد و کسی که در روز عید به نزد آن حضرت آید می نویسند از جهه او هزار حج و هزار عمره صحیح مقبول، و هزار جهاد با پیغمبر مرسل یا با

امام عادل که مراد از آن معصوم است، بشیر گفت عرض نمودم که کی به ثواب وقوف عرفات می رسد پس حضرت از روی غضب نظر بمن کردند و فرمودند که ای بشیر به درستی که مؤمن اثنا عشری هر گاه به نزد قبر آن حضرت صلوات الله علیه آید در روز عرفه و در فرات غسل کند و متوجه آن حضرت شود بعدد هر گامی یک حج با جمیع اجزاء و شروط در نامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۳۹

عملش می نویسند. و گمانم این است که حضرت یک عمره را نیز فرمودند، بدان که در این حدیث یک جمله از قلم نساخ افتاده است و در همه کتب حدیث چنین است که (و من اتاه فی یوم عید کتبت له مائه حجّه و مائه عمره و مائه غزوه مع نبی مرسل او امام عادل) و در تهذیب و کافی به همین اکتفا شده است و در ثواب الاعمال بعد از این عبارت این عبارتست که (و من اتاه فی یوم عرفه عارفا بحقّه کتبت له الف حجّه) تا به آخر عبارت متن پس اگر در روز عید زیارت کند صد حج و صد عمره و صد جهاد با پیغمبر مرسل یا امام عادل می نویسند، و اگر در روز عرفه به زیارت آید هزار حج و هزار عمره و صد جهاد می نویسند و به سبب غسل بعدد هر گامی یک حج و عمره می نویسند، احادیث بسیار وارد شده است در ثواب غسل به همین نحو که به سبب هر گامی که می گذارد و بر می دارد حجی می نویسند با جمیع مناسک، و در حدیث دیگر از جهه قدم برداشتن

حجی و از جبهه گذاشتن عمره، و به سبب غسل کردن از جمیع گناهان پاک می شود و بهر گامی ده حسنه می نویسند.

و در حدیث کالصحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که حق سبحانه و تعالی را فرشته چند هست که موکلند به قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه و چون کسی قصد زیارت می کند و غسل زیارت می کند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می فرماید که ای مهمانهای خدای تعالی بشارت باد شما را که رفیق من خواهید بود در بهشت، و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرماید که من ضامنم که حاجتهای شما بر آورده شود و بلاها از شما دفع شود در دنیا و آخرت، پس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۰

حضرت رسول خدا، و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما حفظ و حمایت ایشان می فرمایند تا به خانهای خودشان رسانند.

و در صحیح عیص و کالصحیح ابو الیسع از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که از غسل زیارت سؤال کردند که آیا غسل دارد فرمودند که نه و محمولست بر تقیه یا نفی و جوب چون غسل زیارت متواتر است (و روی عن داود الرقی قال سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد و ابا الحسن موسی بن جعفر و ابا الحسن علی بن موسی صلوات الله علیهم و هم یقولون من اتی قبر الحسین بن علی صلوات الله علیهما بعرفه قلبه الله ثلج الفؤاد) و در اکثر نسخ الصیدر یا الوجه است نسخه متن موافق است با نسخه قدیمه ثواب الاعمال، در حسن کالصحیح منقول است که داود بغدادی گفت شنیدم از این سه معصوم

صلوات الله عليهم که فرمودند که هر که زیارت کند قبر حضرت امام حسین را صلوات الله علیه در روز عرفه حق سبحانه و تعالی او را برگرداند با دل پر از معرفت ائمه هدی یا به سینه سرد مانند برف یعنی خوشحال از معرفت یا با امید مغفرت و رحمت یا با روی منور مانند برف و چون بلاد عرب گرمسیر است و از برف و یخ بسیار ملتد می شوند اسباب سرور را تعبیر از آن برف می کنند و این مجازیت شایع و در بعضی از نسخ به بای موخده است و کنایه است از سرور و با نسخه الوجه بلج انسبت و با دو نسخه دیگر تا می باید (و قال الصادق صلوات الله علیه ان الله تبارك و تعالی یبدا بالنظر إلى زوار قبر الحسين صلوات الله علیه عرفه قیل له قبل نظره إلى اهل الموقف قال نعم قیل و کیف ذاك قال لأن فی أولئك اولاد زنا و لیس فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۱

هؤلاء اولاد زنا) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی در عصر روز عرفه اول نظر شفقت و مرحمت بسوی زیارت کنندگان قبر حضرت امام حسین می فرماید و عبادات ایشان را قبول می فرماید و حاجات ایشان را بر می آورد و گناهان ایشان را می آمرزد و دعای ایشان را در حق دیگران مستجاب می فرماید، پس عرض کردند که پیش از آن که نظر شفقت و مرحمت به اهل موقف کند؟ فرمودند بلی پرسیدند که چرا ایشان را مقدم می دارد حضرت فرمودند که از جهت آن که در موقف عرفات

اولاد زنا می باشد و در زایران آن حضرت اولا زنا نیست.

و ظاهراً مراد نواصب اند که بحج می روند، و غیر محب اهل البیت به زیارت ائمه هدی صلوات الله علیهم نمی روند و پیش گذشت احادیث بسیار که دوستی ائمه معصومین صلوات الله علیهم علامت حلال زادگی است و دشمنی ایشان علامت حرام زادگیست، و چون بودن دشمنان اهل البیت سبب آمدن غضب الهی است چه جای نیامدن رحمت، پس اگر حج در ذمه اش نباشد زیارت آن حضرت بهتر است چنانکه احادیث متواتره وارد شده است بر این معنی.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که زیارت کند حضرت امام حسین صلوات الله علیه را در روز عرفه حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او بنویسد هزار هزار حج که با حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه کرده باشد، و هزار هزار عمره که با رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد می نویسند، و چنان است که هزار هزار بنده آزاد کرده باشد، و هزار هزار اسب در راه حق سبحانه و تعالی فرستاده باشد و حق سبحانه و تعالی فرماید: که این بنده صدیق من است یعنی بسیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۲

رام است گویا بسیار تصدیق کننده است خدا و رسول را، و ایمان آورده است به وعده من، و فرشتگان گویند که فلان صدیق را حق سبحانه و تعالی به نیکی و خوبی یاد فرموده و او را در زمین به بزرگی یاد کرد، یا او را کربوبی نماید یعنی مقرب درگاه الهی.

و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که در روز عرفه

حق سبحانه و تعالی نظر شفقت بسوی زیارت کنندگان آن حضرت می فرماید که ای زیارت کنندگان عمل را از سر گیرید که گناهان شما را آمرزیدند.

و کالصحیح منقولست که هر که روز عرفه را نزد آن حضرت بسر آورد چنانست که در موسم در عرفات بوده است و این اعمال را در آنجا به جا آورده است (و قال صلوات الله علیه من زار قبر الحسين بن علي صلوات الله عليهما جعل ذنوبه جسرا على باب داره ثم عبرها كما يخلف احدكم الجسر وراءه اذا عبره) و کالصحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که بقصد زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه بیرون رود گناهان او را بمنزله پلی می کنند بر در خانه او مانند کسی که از پلی بگذرد دیگر آن پل را نمی بیند او نیز دیگر گناهان خود را نخواهد دید (روی علی بن ابی حمزه عن ابی بصیر عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال و کذل الله عز و جل بالحسین صلوات الله علیه سبعین الف ملک یصلون علیه کل یوم شعثا غبر و یدعون لمن زاراه و یقولون یا رب هؤلاء زوار الحسین (ع) افعل بهم و افعل بهم) و منقولست در موثق که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۳

سبحانه و تعالی هفتاد هزار فرشته را موکل گردانیده است به حضرت امام حسین صلوات الله علیه هر روز که ژولیده مو و گرد آلوده به زیارت آن حضرت آیند، و بر آن حضرت صلوات فرستند، و از جهت زیارت کنندگان آن حضرت دعا کنند و می گویند که

پروردگارا این جماعت زیارت کنندگان آن حضرتند خداوندا چنین و چنین کن یعنی حاجات دنیا و آخرت ایشان را عرض می نمایند، و دعای ملک مستجابست خصوصا هر گاه از جهه همین مقرر شده باشند، و ظاهر این حدیث آنست که این هفتاد هزار فرشته جماعتی اند که در احادیث صحیحه وارد شده است که هر روز جبرئیل غسل می کند در چشمه زندگانی که در بهشت است و چون از آب بیرون می آید بالهای خود را می افشانند هفتاد هزار قطره از آن افشاند می شود و از هر قطره فرشته مخلوق می شود به قدرت الهی و داخل بیت المعمور می شوند و از آنجا به مکه معظمه می آیند قریب به غروب و شب تا صبح طواف کعبه می کنند و از آنجا به زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله می روند و بر آن حضرت سلام می کنند، بعد از آن به زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می آیند و بر آن حضرت سلام می کنند سلام پس بر می گردند و سلام بر حضرت امام حسن صلوات الله علیه می کنند دیگر به زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه می آیند و بر آن حضرت سلام می کنند دیگر نیز بر می گردند و ائمه بقیع را صلوات الله علیهم زیارت و سلام می کنند دیگر کاظمین را صلوات الله علیهما دیگر حضرت امام رضا صلوات الله علیه را دیگر عسکریین صلوات الله علیهما را سلام و زیارت می کنند دیگر به آسمان می روند پیش از طلوع آفتاب، و مرتبه دیگر جبرئیل غسل می کند در شب و هفتاد هزار ملک مخلوق می شوند و کل شب طواف بیت المعمور می کنند و از آسمان به زمین می آیند،

و کل روز طواف کعبه معظمه می کنند تا غروب و بعد از آن بهمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۴

ترتیب زیارت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم می کنند و به آسمان می روند، و محتمل است که این هفتاد هزار ملک غیر آنها باشند و همیشه در روضه مقدسه و حوالی روضه باشند، و غیر اینها چهار هزار فرشته نیز در روضه مقدسه می باشند و اینها جمعی اند که ایشان را حق سبحانه و تعالی به مدد آن حضرت (صلوات الله علیه) فرستاد که به رخصت آن حضرت جهاد کنند حضرت رخصت ندادند و اختیار لقاء الله کردند بعد از آن مامور شدند که در آن روضه در عزا باشند تا وقتی که حضرت صاحب الامر (صلوات الله علیه) خروج کنند در خدمت آن حضرت صلوات الله علیه طلب خون آن حضرت (صلوات الله علیه) کنند چنانکه در احادیث مستفیضه بلکه متواتره وارد شده است و چون اکثرش در روضه و ثواب الاعمال و کتب زیارات خصوصا در کتاب مزار ابن قولویه مسطور است به اجمال اکتفا شد (و قال صلوات الله علیه من اتی الحسین صلوات الله علیه عارفا بحقه کتبه الله عز و جل فی اعلی علین) و در حسن کالصحیح از عیینه ثقه، و در صحیح از ابن مسکان منقول است که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که به زیارت آن حضرت رود و عارف باشد بحق آن حضرت که اثنی عشری باشد چون از حقوق آن حضرت است که ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم از صلب آن حضرتند حق سبحانه و تعالی مقرر فرماید که جای او

در بهشت در اعلی مراتب بهشت باشد یا نامه عملش در آنجا ثبت شود یا او را از جمله مقربان کنند.

(و سألہ زید الشَّحَّام فقال له ما لمن زار واحد منکم فقال کمن زار رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ) و کالصحیح منقولست به اسانید متکثره از زید ثقه که گفت عرض

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۵

نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات اللہ علیہ که چه ثواب دارد کسی که یکی از ائمه هدی صلوات اللہ علیہم را زیارت کند حضرت فرمودند که چنانست که حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ را زیارت کرده باشد. و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است، و منافاتی ندارد با فضیلت رسول خدا بر عالمیان چون بناء فضیلت زیارت بر افضلیت نیست گاه باشد که بناء آن بر مظلومیت باشد چنانکه ظاهر می شود از اخبار بسیار لهذا ثواب زیارت حضرت سید الشهداء بیشتر وارد شده است.

(و قال موسی ابن جعفر صلوات اللہ علیہما ادنی ما یتاب به زوَّار ابی عبد اللہ صلوات اللہ علیہ بشطّ الفرات اذا عرف حقّه و حرمتہ و ولایتہ ان یغفر له ما تقدّم من ذنبه و ما تاخّر) و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند که کمترین ثوابی که عطا می کند حق سبحانه و تعالی زیارت کنندگان حضرت ابی عبد اللہ الحسین را صلوات اللہ علیہ در کنار فرات، یعنی آن حضرت مدفونند در کنار آب فرات که شعبه بود از نهر مهر بزرگ و ظاهرا نهری بوده است که به بصره می رفته است و مشهور است که نهر علقمی است نزدیک مشهد آن حضرت صلوات

اللَّهِ عَلَيْهِ، و یا آن که غرض آنست که هر که زیارت قبر از نزدیک کند این ثواب دارد که گناهان گذشته و آینده او را همه می آمرزند هر گاه عارف باشد بحق و حرمت و امامت آن حضرت، و به همین مضمون در صحیح ابن مسکان و کالصحیح احادیث بسیار از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز منقولست.

(و روی الحسن بن علی بن فضال عن ابی ایوب الخزاز عن محمّد بن مسلم عن ابی جعفر محمّد بن علی صلوات الله علیه قال مروا شیعتنا بزیاره الحسین بن علی صلوات الله علیهما فان زیارته تدفع الهدم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۶

و الغرق و الحرق و اكل السبع و زیارته مفترضه علی من اقرّ للحسین صلوات الله علیه بالإمامه من الله عزّ و جلّ.)

و در صحیح یا موثق کالصحیح منقولست که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمودند که امر کنید شیعیان ما را به زیارت آن حضرت صلوات الله علیه به درستی که زیارت آن حضرت دفع می کند فرو آمدن دیوار یا سقف را بر آن کس، و غرق شدن در آب را و سوختن آتش را و خوردن درنده را و زیارت آن حضرت واجبست بر کسی که اقرار دارد بانکه حضرت امام حسین امامی است که حق سبحانه و تعالی او را به امامت مقرر فرموده است، و بر این مضمون احادیث بسیار وارد شده است از صحیح و کالصحیح که بعضی به همین عبارت وارد شده است بلفظ فرض و بعضی بلفظ واجب و بعضی بلفظ حق، و بعضی قایل بوجوب شده اند در عمری یک بار و به اعتبار حدیث

و شا که گذشت، بعضی قایل شده اند که هر یک از ائمه اقلا در عمری یک بار واجبست، و احوط آنست که زیارت او را بقصد قربت واقع سازد و اگر همه را بقصد قربت واقع سازد بهتر است.

و در صحیح از ابن ابی عمیر از بعضی از مشایخ او از ابن رثاب منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حق لازمست بر غنی که هر سال دو مرتبه به زیارت امام حسین رود و بر فقیر لازمست که سالی یک بار به زیارت آن حضرت رود.

(و روی هارون بن خارجه عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال إذا كان النصف من شعبان نادى مناد من الافق الاعلى يا زائرى قبر الحسين عليه السلام ارجعوا مغفورا لكم، ثوابكم على ربكم و محمد نبيكم.)

و کالصحیح به اسانید متکثره منقول است از هارون ثقه که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که چون نیمه شعبان می شود منادی از آسمان ندا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۷

می کند که ای زیارت کنندگان قبر حسین علیه السلام برگردید که گناهان شما را آمرزیدند و ثواب شما بر پروردگار شماست، و بر محمد که پیغمبر شماست که در هر جا که خواهند از مراتب عالیه بهشت جا خواهند داد. و شیخ این حدیث را روایت کرده است باین عنوان که هر گاه شب نیمه شعبان در آید و ظاهرا ليله از قلم نساخ افتاده باشد یا مراد باشد چون احادیث بسیار در فضیلت زیارت شب نیمه وارد شده است.

مثل حدیث کالصحیح عبد الرحمن بن حجاج که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر که زیارت کند

قبر امام حسین صلوات الله علیه را در شبی از سه شب حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و آن شب فطر و شب اضحی و شب نیمه شعبان است.

و باز از آن حضرت صلوات الله علیه منقولست که هر که زیارت آن حضرت کند در شب نیمه شعبان و شب فطر و شب عرفه یعنی عصر عرفه موافق احادیث متواتره در یک سال حق سبحانه و تعالی در نامه عمل او بنویسد هزار حج و عمره مقبول و در بعضی از نسخ صحیحه هزار هزار حج مقبول و هزار هزار عمره مقبوله و بر آورند از جهت او هزار حاجت دنیا و آخرت اگر چه در بعضی احادیث مطلق واقع شده است مثل حدیث کالصحیح بزنی و ابو بصیر پس اولی آنست که در شب نیمه و روز نیمه هر دو زیارت کنند.

[زیارت امام کاظم ع]

(و روی الحسین بن محمد القمی عن الرضا صلوات الله علیه انه قال من زار قبر ابي صلوات الله علیه ببغداد كان كمن زار قبر رسول الله صلى الله عليه و اله و قبر امير المؤمنين صلوات الله علیه لما ان رسول الله و امير المؤمنين فضلهما) و مرویست در حسن کالصحیح از حسین و در تهذیب حسن و هر دو مجهولند و لیکن کتاب او معتمد بوده که آن حضرت صلوات الله علیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۸

فرمودند که هر که زیارت کند در بغداد روضه مقدسه کاظمین را صلوات الله علیهما چنانست که زیارت قبر حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را کرده است

و لیکن حضرت رسول خدا و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهما فضیلت خود را دارند چنانکه گذشت که بنای ثواب زیارت بر فضیلت نیست.

(و روی عن الحسن بن علیّ الوشاء عن ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه قال سألته عن زیاره قبر ابی الحسن موسی بن جعفر صلوات الله علیهما مثل زیاره الحسین صلوات الله علیه؟ قال نعم.)

و در صحیح و حسن و کالصحیح از و شاء منقولست که گفت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال کردم که زیارت قبر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه ثوابش مثل زیارت حضرت امام حسین است فرمودند بلی. و احادیث فضیلت زیارت هر یک از ائمه هدی صلوات الله علیهم خصوصا کاظمین بسیار است و وارد است که ثوابش مثل ثواب زیارت رسول الله است صلی الله علیه و آله و در حدیث دیگر ثوابش بهشت است.

و از زکریا بن آدم منقولست حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمودند که حق سبحانه و تعالی نجات داد بغداد را به برکت قبر آن حضرت صلوات الله علیه یعنی چون حضرت امام موسی کاظم را شهید کردند بغداد مستحق زوال شد مثل کوفه و غیر آن و لیکن چون حضرت در آنجا مدفون شدند به برکت وجود آن حضرت بغداد نجات یافت از زوال و الله تعالی یعلم.

[زیارت امام رضا ع]

(و روی علی بن مهزیار عن ابی جعفر محمد بن علی الثانی صلوات الله علیهما قال قلت له جعلت فداک زیاره الرضا صلوات الله علیه افضل ام زیاره ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه قال زیاره ابی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۴۹

افضل و ذلك ان ابا عبد الله صلوات

اللّٰهُ عَلَيْهِ يَزُورُهُ كَلِّ النَّاسِ وَ اَبِي صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ لَا يَزُورُهُ اِلَّا الْخَوَاصُّ مِنَ الشَّيْعَةِ.

و به سی و نه سند صحیح و پنج سند حسن کالصحیح منقولست از علی که عرض نمودم به حضرت امام محمد تقی صلوات اللّٰهُ علیه که فدای تو گردم زیارت حضرت امام رضا صلوات اللّٰهُ علیه افضل است یا زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰهُ علیه حضرت فرمودند که زیارت پدرم افضل است زیرا که حضرت امام حسین صلوات اللّٰهُ علیه را همه مردمان زیارت می کنند و پدرم را زیارت نمی کنند مگر خواص از شیعه.

جمعی از مشایخ چنین می گفتند که مراد از خواص شیعه شیعه اثنی عشریست چون مصطلح علما آنست که شیعه کسی است که حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰهُ علیه را خلیفه بلا فصل دانند، و بنا بر این سیزده فرقه باطله نیز داخلند در شیعه، و هر که حضرت امام رضا را امام می داند بقیه ائمه را نیز امام می دانند پس چون شیعه اثنی عشری زیارت آن حضرت می کنند و بس، زیارت آن حضرت دلیل تشیع است و تتمیم سخن ایشان باین است که چون ایشان مؤمن و مسلمند هر جا که ایشان باشند و از فرق باطله نباشند امید نزول رحمت الهی بیشتر است، و اظهر آنست که مراد از شیعه:

اثنی عشری است و خواص شیعه علماء و صلحائند که تابع ثوابند و اکثر عوام تابع شهر تند پس جائی که خواص شیعه روند متبع است با آن که نزول رحمت الهی نیز هست، و یا آن که چون شیعه و سنّی به زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰهُ علیه می روند مهجور نیستند بخلاف روضه

حضرت که خواص می روند و خواص کم می باشند، روضه آن حضرت مهجور است در آنجا بیشتر می باید رفت و این رفتن از جهت تقویت اعتقادات ایشان مطلوبست.

و مؤید این معنی است حدیث حسن کالصحیح که عبد العظیم از حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۰

امام محمد تقی صلوات الله علیه رخصت می طلبید که به زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه رود فرمودند که باش پس بیرون آمدند و آب دیده ایشان روان بود و فرمودند که زایران جدم حضرت امام حسین بسیارند و زیارت کنندگان پدرم در طوس قلیلند. و بعد از این نیز خواهد آمد در حدیث حمزه بن حمران و گذشت که حضرت سید الانبیاء صلوات الله علیه فرمودند: که کسی بر حمزه گریه نمی کند، و اهل مدینه عهد نمودند که اول گریه بر حمزه کنند و از این جهت است که تجویز کرده اند مرمت و زینت قبور انبیاء و اوصیاء را که سبب زیادتی اعتقاد عوام می شود و مبادا به سبب ترک این ضعفی در اعتقادات ایشان به هم رسد.

(و روی عن احمد بن محمد بن ابی نصر البزنطی قال قرات کتاب ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه ابلغ شیعتی ان زیارتی تعدل عند الله الف حجه قال قلت لأبی جعفر یعنی ابنه صلوات الله علیه الف حجه قال ای و الله و الف حجه لمن زاره عارفا بحقه) و به پانزده سند صحیح و حسن کالصحیح منقولست از بزنطی که گفت خواندم نامه نامی حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه را که نوشتند بودند که برسان به شیعیان من که زیارت من نزد حق سبحانه و تعالی برابر

است با هزار حج و احمد گفت که چون به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه رسیدم از جهت طمأنینه قلب عرض نمودم که حضرت فرموده اند که زیارت آن حضرت برابر است با هزار حج آیا قول حضرتست چون مکاتبه است و لیس الخیر کالمعاینه یا از روی مبالغه فرموده اند یا از جهت جمعی از خواص فرموده اند حضرت فرمودند که آری و الله که چنین است و با هزار حج برابر است از جهت کسی که حضرت را خوب شناخته باشد یعنی از خواص اثنی عشری باشد علی الظاهر نه آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۱

اثنی عشری فاسق باشد، یا همین امام داند آن حضرت را و کمالات و حالات آن حضرت را نداند مانند اکثر عوام که از جهت آن جماعت هزار حج است و از جهت خوبان هزار هزار حج، و ممکن است که از جهت اثنی عشری هزار حج باشد و از جهت غیر ایشان هزار حج و آن نیز از اثنی عشری باشد چنانکه احادیث بسیار بر این مضمون وارد است و الله تعالی يعلم.

(و روی الحسین بن زید عن ابی جعفر صلوات الله علیه قال سمعته يقول يخرج رجل من ولد موسی اسمه اسم امیر المؤمنین صلوات الله علیه فیدفن فی ارض طوس و هی من خراسان یقتل فیها بالسّم فیدفن فیها غریبا فمن زاره عارفا بحقّه اعطاه الله عزّ و جلّ اجر من أنفق من قبل الفتح و قاتل.)

و در حسن کالصحیح بلکه صحیح منقولست از حسین بن زید بن علی ابن الحسین صلوات الله علیهما که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه او

را به فرزندی قبول فرموده بودند و تربیت فرمودند چون زید شهید شده بود و او روایت کرد از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه و ظاهرا سهو از نساخ شده است و او از حضرت امام محمد باقر روایت نکرده است البته، و همین روایت را صدوق در عیون و امالی و غیر آن از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که گفت از آن حضرت شنیدم و فایده این عبارت که شنیدم آنست که احتمال ارسال زایل شود، و حدیثی که باین عنوان روایت شود نزد ارباب حدیث صریحست در عدم ارسال بخلاف عن ابی جعفر فقط که احتمال ضعیفی دارد که بواسطه روایت کرده باشد و اگر نه این بود که صدوق در کتب دیگر از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده بود در اینجا اگر سمعته نبود احتمال می رفت که از حضرت امام محمد باقر بواسطه روایت کرده باشد خصوصا هر گاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۲

واسطه معصوم بوده باشد.

و در حدیث ابو بصیر گذشت در فواید که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه تجویز فرمودند که هر چه را از من شنیده باشی از پدرم روایت می توانی کرد و بر عکس و اگر همه را از پدرم روایت کنی بهتر است چون هر چه من می گویم حدیث پدرم و جدّم و حضرت امیر المؤمنین و حضرت رسول الله است صلوات الله علیهم و همه قول الله است و لیکن از جهه آن که مبادا حمل بر کذب یا سهو کنند اگر نمی داند که از کدام است از احدهما روایت می کند مثل محمد بن مسلم

و زراره و غیر ایشان حاصل آن که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که فرزندی از فرزندان موسی به هم رسد که اسم او اسم حضرت امیر المؤمنین علی باشد صلوات الله علیهما و در زمین طوس که از شهرهای خراسانست مدفون شود و روضه حضرت در سناباد است که از قرای طوس است و الحال بمنزله طوس است چون اینجا به برکت حضرت آبادان شد طوس خراب شد، و فرزندانم را زهر دهند و شهید کنند و در آنجا مدفون شود غریب یعنی کسی از آباء و اجداد او در آنجا نباشد و محتمل است که غریبا حال باشد از یقتل یعنی در غربت شهید شود پس کسی که او را زیارت کند و عارف باشد بحق او حق سبحانه و تعالی عطا کند او را ثواب کسانی که زر در راه خدا می دادند و جهاد می کردند پیش از فتح مکه معظمه و قبل از فتح مکه جهاد و انفاق هر دو شاق بودند بر نفوس بنا بر این ثواب هر دو بیشتر بود و حق سبحانه و تعالی فرموده است که لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَ كَلَّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ و ترجمه اش این است که مساوی نیستند از شما جمعی که مالهای خود را در راه جهاد صرف نمودند و جهاد کردند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۳

پیش از فتح مکه، آن جماعت درجه ایشان عظیمتر است از آن جمعی که بعد از فتح مکه انفاق کردند و جهاد نمودند، و بعد

از آن تدارك لا حقین فرمود که ما همه را وعده بهشت کرده ایم پیشینیان و پسینیان را و حق سبحانه و تعالی به اعمال شما مطلع و داناست و غرض شما را می داند.

(و روی البزنطی عن الرضا صلوات الله علیه قال ما زارنی احد من اولیائی عارفا بحقی الا شفعت فیہ یوم القیمه.)

و به اسانید صحیحه و حسنه کالصحیحه منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که هر که به زیارت من آید از دوستان من و حق مرا شناسد به آن که مرا امام واجب الاطاعه داند البته در روز قیامت حق سبحانه و تعالی مرا شفاعت دهد که او را شفاعت کنم یا مرا شفاعت مقبوله دهد که چون او را شفاعت کنم قبول فرماید، و معلوم نیز می توان خواند یعنی شفاعت کنم او را.

(و قال ابو جعفر محمد بن علی الرضا صلوات الله علیه انّ بین جبلی طوس قبضه قبضت من الجنّه من دخلها کان آمنا یوم القیمه من النار) و منقولست در صحیح و کالصحیح از ابو هاشم جعفری که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه فرمودند که در میان دو کوه طوس پاره از زمین است که از بهشت برداشته اند و آن مشهد مقدس آن حضرت است هر که داخل شود در آن روضه بقصد زیارت در روز قیامت ایمن خواهد بود از آتش جهنم.

(و قال صلوات الله علیه ضمنتم لمن زار قبر ابي صلوات الله علیه بطوس عارفا بحقه الجنّه علی الله عزّ و جلّ) و منقول است در حسن کالصحیح از عبد العظیم حسنی که مدفونست در ری که حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه

فرمودند که هر که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۴

زیارت کند قبر پدرم را صلوات الله علیه من از جانب حق سبحانه و تعالی ضامنم که او را به بهشت برم حسب الامر و حسب الوعد الهی.

(و قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بضعه مني بخراسان ما زارها مكروب الا نفس الله كربته و لا مذب الا غفر الله له ذنوبه) و كالصحيح منقولست از جابر که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت فرمودند که از آبای خود صلوات الله عليهم که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که عن قریب است که پاره از تن من مدفون خواهد شد در خراسان و هر مغموم حزینی که زیارت کند او را البته حق سبحانه و تعالی غم او را زایل کند و هر گناه کاری که او را زیارت کند البته حق جل و علا گناهان او را بیامزد و امثال این حدیث را عامه روایت کرده اند در معجزات آن حضرت به اعتبار اخبار از آینده مثل شهادت حضرت امیر المؤمنین و حسنین صلوات الله عليهم.

(و روی التعمان بن سعد عن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه انه قال سیقتل رجل من ولدی بأرض خراسان بالسمّ ظلما اسمه اسمی و اسم ابیه اسم ابن عمران موسى عليه السلام الا فمن زاره فی غربته غفر الله له ذنوبه ما تقدّم منها و ما تأخر و لو كانت مثل عدد النجوم و قطر الامطار و ورق الاشجار).

و به اسانید كالصحيحه منقولست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که عن قریب مردی از فرزندان من شهید خواهد شد

به زهر در خراسان از روی ظلم که همنام من باشد و پدرش همنام موسی بن عمران صلوات الله علیه باشد بتحقیق که هر که او را در آن غربت زیارت کند حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و اگر چه گناهان او بعدد ستارگان آسمان و قطرات باران و برکت درختان باشد که همه را حق سبحانه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۵

و تعالی به برکت زیارت آن حضرت می آمرزد و بر این مضمون اخبار بسیار وارد شده است.

(و روی حمدان الدیوانی عن الرضا صلوات الله علیه انه قال من زارني على بعد داري اتيته يوم القيامة في ثلاثه مواطن حتى اخلصه من احوالها اذا تطايرت الكتب يمينا و شمالا و عند الصراط و عند الميزان) و به اسانید کالصحيحه بسیار منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که هر که از راه دور به زیارت من آید در روز قیامت در سه موضع به نزد او آیم که هول و ترس آن مواضع عظیم باشد در وقتی که نامهای اعمال پڑان شود و جمعی را که بدست راست آید ناجی باشند، و جمعی را که بدست چپ آید هالك باشند من نامه ایشان را بدست راست ایشان دهم.

دویم نزد صراط که جمعی از صراط بجهنم افتند من نگذارم و ایشان را بگذارم از صراط سیم در وقتی که اعمال بندگان را به میزان بسنجند ترازوی عمل ایشان را به زیارت خود سنگین کنم و ایشان را به بهشت برم با خود (و روی حمزه بن حمران قال قال ابو عبد الله صلوات الله علیه

تقتل حفتی بأرض خراسان فی مدینه یقال لها طوس من زاره إليها عارفا بحقه اخذته یدی یوم القیمه و ادخلته الجنه و ان کان من اهل الكبائر قال قلت جعلت فداک و ما عرفان حقه قال یعلم انه امام مفترض الطاعه غریب شهید من زاره عارفا بحقه اعطاه الله عز و جل اجر سبعین شهیدا ممن استشهد بین یدی رسول الله صلی الله علیه و اله علی حقیقه) و به اسانید متکثره از صحیح و حسنه کالصحیحہ بسیار منقولست از ابن ابی عمیر از حمزه بن حران که نزد این شکسته صحیح الحدیثست به تتبع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۶

بسیار که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که فرزند زاده من شهید خواهد شد در زمین خراسان در شهری که آن را طوس می گویند هر که به آن جا رود به زیارت او عارف باشد بحق او فردای قیامت بدست خود دستگیری او کرده به بهشتش برم و اگر چه از اهل کبایر باشد که گناهان کبیره بسیار داشته باشد یا کارش در دنیا گناهان کبیره حمزه گفت عرض نمودم که عرفان حق چه معنی دارد فرمودند که آنست که بداند که او امامیست که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را واجب گردانیده است بر خلائق، و غریبست بانکه مدفونست در پهلوی بدترین خلق خدا که هارون است لعنه الله، و مامون او را شهید کرد بناحق، نه مثل کفره سنّیان تینان که اعتقاد ایشان امامت و خلافت کافران بنی امیه و بنی عباس است و اعتقاد ایشان اینست که بر ایشان واجب بود که اطاعت آن کافران کنند و اگر اطاعت

نکنند واجب القتلند «قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنْتَى يُؤَفِّكَونَ» * هر که آن حضرت را زیارت کند و عارف بحق آن حضرت باشد حق سبحانه و تعالی او را عطا فرماید ثواب هفتاد شهید از شهیدانی که در برابر حضرت سید المرسلین شهید شده باشد با معرفت حق یا شهادت حقیقی نه مجازی چنانکه وارد است که موت غریب شهادتست، و مؤمن هر جا که بمیرد شهید شده است، از این باب شهادت نباشد بلکه کشته شده باشد.

و صدوق بعد از این حدیث در عیون گفته است که در حدیث دیگر منقولست یعنی باین سند علی الظاهر که حضرت صادق صلوات الله علیه فرمودند و اشاره به حضرت امام موسی کاظم کردند که فرزند این فرزندم شهید خواهد شد در طوس و زیارت نخواهد کرد او را از شیعیان ما مگر نادر بسیار نادر یا یکانهای عالم از خوبان، و علی ای حال تفسیر حدیث اول می کند که زیارت نمی کنند او را مگر خواص شیعه چنانکه گذشت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۷

(و روی الحسن بن علی بن فضال عن ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما انه قال له رجل من اهل خراسان یا ابن رسول الله رأیت رسول الله صلی الله علیه و اله فی المنام کانه یقول لی کیف أنتم اذا دفن فی ارضکم بضعتی و استحفظتم و دبعتی و غیب فی تراکم نجمی فقال له الرضا صلوات الله علیه انا المدفون فی ارضکم و انا بضعه من نبیکم و انا الودیع و النجم الا فمن زارنی و هو یعرف ما أوجب الله تبارک و تعالی من حقی و طاعتی فأنا و آبائی شفعاؤه یوم القیمه

و من کنا شفعاؤه نجا و لو کان علیه مثل وزر الثقلین من الجنّ و الانس و لقد حدّثنی ابی عن جدّی عن ابیه صلوات الله علیهم انّ رسول الله صلی الله علیه و اله قال من رآنی فی منامه فقد رآنی لأنّ الشیطان لا یتمثّل فی صورتی و لا فی صوره احد من اوصیائی و لا فی صوره واحد من شیعتهم و انّ الرّویا الصّادقه جزء من سبعین جزءا من النبّوه) و به اسانید صحیحه منقولست از حسن که شخصی از اهل خراسان عرض نمود به آن حضرت صلوات الله علیه که یا ابن رسول الله در واقعه دیدم حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را که گویا بمن می گوید که چگونه خواهد بود حال شما هر گاه مدفون شود در زمین شما پاره تن من و به شما سپارند که حفظ کنید امانت مرا، و غایب شود در خاک شما ستاره من.

و این عبارت سه احتمال دارد یکی آن که بشارتی باشد اهل خراسان را به آن که محل دفن آن حضرت خواهد بود، و اشاره باشد بانکه بعد از وفات آن حضرت تعهد قبر آن حضرت بکنند و در تعظیم آن بکوشند و بدانند که تعظیم آن حضرت تعظیم رسول حق سبحانه و تعالی است و زیارت آن حضرت زیارت آن حضرتست و استخفاف آن حضرت استخفاف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۵۸

به آن حضرتست، و احتمال دیگر آنست که حضرت سید الانبیاء تهدید ایشان فرماید که بدا حال شما اگر بگذارید که آن حضرت را شهید کنند بلکه می باید همگی حفظ آن حضرت حیّا و میّتا بکنید، یا آن که غرض

اظهار امامت حضرتست به آن شخص تا سبب هدایت او و دیگران شود و اعم از همه اظهر است، و جواب حضرت نیز مثل رؤیاست که فرمودند که من مدفون خواهم شد در زمین شما و منم پاره تن رسول خدا و پاره تن برادر و نفس رسول خدا، و منم آن کسی که امانت حق سبحانه و تعالی ام که بر شما واجب گردانیده است که حفظ و حمایت و رعایت من کنید در حیات و بعد از وفات، و منم ستاره که در احادیث متواتره وارد شده است که ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم مانند ستارگانند که هر ستاره که فرو می رود ستاره دیگر طالع می شود، و ستارگان سبب بقای آسمانهاست چون در روز قیامت ستارگان خواهند ریخت و آسمان نیز مطوی خواهد شد، و هم چنین ائمه عشر سبب بقای آسمانها و زمینهایند و چون همه بروند عالم فاسد می شود.

پس فرمودند که بتحقیق که هر که مرا زیارت کند و داند که حق سبحانه و تعالی مرا امام واجب الاطاعه عالمیان گردانیده است و در اکثر روایات زیارات این شرط واقع است تا دلالت کند بر آن که امامت از اصول دین است و کسی که اصلی از اصول دین را نداند، هیچ عبادتی نافع نیست او را چنانکه مکرر گذشت و در زیارت آن حضرت این شرط بیشتر واقع است چون جمعی از شیعه از دین برگشتند و فطحی و واقفی شدند و از این جهت بود که حق سبحانه و تعالی آن حضرت را چنین کرد که آمدند در میان خلایق و معجزات بسیار از آن حضرت صلوات الله علیه

همه تمام شد و اعجاز آن حضرت منقطع نشد، و کم سالی است که معجزات باهره ظاهر نشود حتی بر اهل بلخ و بخارا و سمرقند که کورهای مادر زاد و شلها و با بیماریهای مزمنه شفا می یابند، و اعجاز آن حضرت اعجاز همه ائمه است صلوات الله عليهم زیرا که آن حضرت امامتش موقوفست بر امامت ائمه سابقه و خود بقیه ائمه را بیان می فرمودند، و هم چنین ائمه بعد از آن حضرت صلوات الله عليهم نیز ظاهر می ساختند معجزات بسیار از جهت دفع شبهاتی که در میان خلایق به هم رسیده بود مثل همین راوی که ابن فضال است او لا قایل بود به امامت عبد الله افطح با نهایت زهد و ورع و ملازمت حضرت امام رضا و نقل معجزات بسیار از آن حضرت تا در اواخر عمر برگشت، و بسیاری از بزرگان اصحاب حضرت امام جعفر صادق و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیهما باین شبهه مبتلا شدند که ملعونی القای این شبهه کرد که ائمه معصومین صلوات الله عليهم خلفای الهی اند و محبوبان حق سبحانه و تعالی اند چون حق سبحانه و تعالی بگذارد که ظالمان و کافران ایشان را بکشند! البته شبیه ایشان را کشته اند مثل حضرت عیسی صلوات الله علیه و هیچ فکر نکردند در احادیث متواتره و آیات بسیار که همیشه دوستان الهی ممتحن بودند و بلا موکل است به انبیاء و اوصیاء و هر که شباهتش به ایشان بیشتر باشد پس هر که اشبهه باشد، و از این جهت بسیاری که واقفی شده بودند و فطحی به سبب

کثرت معجزات که دیدند برگشتند، و شیطان دشمنی است بزرگ می باید که مؤمنان همیشه متوسل بجناب اقدس الهی باشند و پناه به خداوند خود برند از شر این دشمن.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۰

پس هر که مرا زیارت کند با ایمان بمن و امام واجب الاطاعه داند مرا و با ایمان به پدرانم که ایشان را امامان واجب الاطاعه داند من و پدرانم صلوات الله عليهم همه شفیعان او باشیم در روز قیامت، و هر که ما شفیع او باشیم البته ناجیست و حق سبحانه و تعالی رد شفاعت ما نمی کند اگر چه آن شخص گناهان جمیع انس و جن داشته باشد، و بعد از آن بیان حقیقت خواب او را فرمودند که حدیث کرد مرا پدرم از جدم از پدرش صلوات الله عليهم که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که مرا در خواب ببیند مرا دیده است زیرا که شیطان بصورت من در نمی تواند آمد و نه بصورت هیچ یک از اوصیاء من و نه بصورت هیچ یک از شیعیان اوصیاء من، و به درستی که خواب درست که انبیاء و اوصیاء را صلوات الله عليهم در خواب ببینند یک جزو است از هفتاد جزو از نبوت. و بسیاری از وحیهای انبیاء اولی العزم در واقعه بود چنانکه واقعات آن حضرت متواتر است و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده است که لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ یعنی بتحقیق یا بذات خودم قسم یاد می کنم که خداوند شما که منم راست کردم خواب رسولم را که حق است که هر آینه داخل مسجد الحرام خواهید شد

ایمن از شر کفار، و عمره به جا خواهید آورد، و جمعی سر خواهید تراشید، و جمعی تقصیر خواهید کرد از جهت محل شدن از احرام، و موافق آن چه دیده بودند واقع شد، و خواب حضرت ابراهیم کشتن اسماعیل و اسحاق را، و خواب یوسف و غیر آن که در روایات و احادیث واقع شده است و مشهور است در اخبار بسیار که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله هر روز خواب خود را بیان می فرمودند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۱

از صحابه نیز می پرسیدند که آیا خواب خوبی دیده اید و حضرت تعبیر می فرمودند، و هم چنین ائمه هدی صلوات الله علیهم و انکار رؤیا صادقانه انکار ضروری است از ضروریات دین مبین و شبهات می کنند که اگر کسی خواب ببیند رسول خدا یا ائمه هدی را صلوات الله علیهم که امر کنند به فسق آیا عمل می توان کرد و جوابش اینست که فرض محال است و هرگز نشده است و نخواهد شد.

(و روی عن ابی الصیلمت عبد السلام بن صالح الهروی قال سمعت الرضا صلوات الله علیه يقول و الله ما منا الا مقتول شهید فقيل له فمن يقتلك يا ابن رسول الله (ص) قال شر خلق الله في زمانى يقتلنى بالسّم ثم يدفننى فى دار مضيعه (مضيقه خ م ط) و بلاد غربه الا فمن زارنى فى غربتى كتب الله له اجر مائه الف شهيد و مائه الف صديق و مائه الف حاج و معتمر و مائه الف مجاهد و حشر فى زمردنا و جعل فى الدرجات العلى من الجنه رفيقنا) و منقولست در حسن كالصحيح از ابو الصلت كه از

هراه بود و لیکن شیعه بود و شیعه هر وی بی چیزی نیست اگر چه ثقه و صحیح الحدیث است و شیعیان جمعی او را سنی می دانند و سنیان او را شیعه می دانند و ظاهرا شیعه بوده است بحسب باطن و سنی بوده است بحسب ظاهر که گفت شنیدم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه که می فرمودند که و الله که هیچ یک از ما ائمه معصومین صلوات الله علیهم نیستند که شهید نشده باشند یا نشوند خواه به شمشیر و خواه به زهر، پس کسی که عرض نمود که شما را که شهید خواهد کرد ای فرزند رسول الله حضرت فرمودند که بدترین خلق خدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۲

در زمان من مرا شهید خواهد کرد به زهر و مرا دفن خواهد کرد در خانه زبونی که بدترین خانها باشد به اعتبار هم سایه بد که هارونست و در بلاد غربت که از فرزندان و خویشان دور باشم، و دور نیست که مراد از غربت مجاورت آن سگ باشد. بتحقیق که هر که زیارت کند مرا در غربت من که در این موضع باشد نه از دور، یا آن که بداند مظلومیت مرا حق سبحانه و تعالی بنویسد از جهت او ثواب صد هزار شهید و صد هزار صدیق که معصوم باشند یا کسانی که جمیع آن چه پیغمبران فرموده باشند تصدیق کرده باشند یا اول تصدیق کرده باشند.

چنانکه عامه به تواتر نقل کرده اند که صدیقان سه کس بودند مؤمن آل فرعون، و مؤمن آل یاسین که حبیب نجار بود، و افضل صدیقان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که اول کسی که تصدیق حضرت سید

المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ کرد از مردان شاه مردان بود چنانکه در فردوس الاخبار عامه مذکور است، و ایضا مذکور است در آن که آن حضرت فرمودند که ملائکه هفت سال صلوات بر من و علی و خدیجه می فرستادند زیرا که مسلمانی نبود بغیر از ایشان، و بنویسند از جهه او ثواب صد هزار حج و عمره و صد هزار مجاهد فی سبیل اللہ و محشور شود با ما و در درجات بلند بهشت رفیق ما باشد.

(و روی الحسن بن علی بن فضال عن ابی الحسن الرضا صلوات اللہ علیہ اَنَّهُ قَالَ اَنَّ بِخِرَاسَانَ لِبَقْعَةٍ يَأْتِي عَلَيْهَا زَمَانٌ تَصِيرُ مَخْتَلَفَ الْمَلَائِكَةِ فَلَا يَزَالُ فَوْجٌ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ إِلَى أَنْ يَنْفَخَ فِي الصُّورِ فَقِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَيُّهُ بَقْعَةٌ هَذِهِ قَالَ هِيَ بَأَرْضِ طُوسٍ فَهِيَ وَ اللَّهُ رَوْضُهُ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۳

من رياض الجنة من زارني في تلك البقعة كان كمن زار رسول الله صلى الله عليه و اله و كتب الله تبارك و تعالی له ثواب الف حجة مبروره و الف عمره مقبوله و كنت انا و آبائي شفعاؤه يوم القيمة.)

و در صحیح و کالصحیح بسیار منقولست که آن حضرت صلوات اللہ علیہ فرمودند که بتحقیق که در خراسان قطعه از زمین هست که زمانی بیاید که محل تردد ملائکه باشد و همیشه طایفه از ایشان به آسمان روند و طایفه از آسمان به زیر آیند تا روزی که اسرافیل بدمد صور را و همه کس حتی فرشتگان بمیرند عرض نمودند که یا ابن رسول اللہ کدام بقعه است این بقعه که می فرماید حضرت فرمودند که این

بقعه در زمین طوس خواهد بود و این بقعه و الله که روزه ایست از روضهای بهشت هر که مرا زیارت کند در این بقعه چنانست که حضرت سید الانبیاء (ص) را زیارت کرده باشد و حق سبحانه و تعالی بنویسد از جبهه او ثواب هزار حج مقبول و هزار عمره پسندیده و من و پدران من همه شفاعت کنیم او را در روز قیامت.

(وقال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بَضَعْتُ بَعْضَهُ مِنْ بَأَرْضِ خِرَاسَانَ لَا يَزُورُهَا مُؤْمِنٌ إِلَّا أَوْجَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ الْجَنَّةَ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ) و كَالصَّحِيحِ مِنْ خِرَاسَانَ مَنْ دَفِنَ فِيهَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ أَوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَحَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَى النَّارِ. (ص) حضرت منقول است که عن قریب است که پاره از تن مرا دفن کنند در زمین خراسان و زیارت نکند مؤمنی آن پاره تنم را مگر آن که حق تعالی بهشت را از جبهه او واجب گرداند و بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

و در صحیح از ابن ابی نجران منقولست که گفت از حضرت امام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۴

محمد تقی صلوات الله علیه سؤال کردم که چه می فرمایید در ثواب زیارت پدرت حضرت فرمودند که ثوابش بهشت است و الله.

و در صحیح از علی بن اسباط منقولست که او نیز از آن حضرت صلوات الله علیه این سؤال کرد حضرت فرمودند که و الله که ثوابش بهشت است و الله که بهشت است و در صحیح از ایوب بن نوح منقولست که گفت از آن حضرت صلوات الله علیه شنیدم که هر که زیارت کند پدر مرا در طوس حق سبحانه و تعالی گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و چون روز قیامت شود منبری از جبهه

او نصب کنند در برابر منبر حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله تا از حساب خلایق فارغ شوند.

و در صحیح از و شاء منقولست که حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما فرمودند که عن قریب مرا زهر خواهند داد و شهید خواهند کرد پس کسی که مرا زیارت کند گناهان گذشته و آینده او را بیامرزد و منقولست در حسن کالصحیح از یاسر که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که از جهت زیارت قبور سفر نمی توان کرد مگر از جهت زیارت قبور حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم، و به درستی که مرا شهید خواهند کرد به زهر از روی ظلم و مرا دفن خواهند کرد در غربت پس کسی که بار بندد از جهت زیارت من دعای او را مستجاب و گناهان او را بیامرزد.

و در حسن کالصحیح از سلیمان بن حفص منقولست که گفت از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه شنیدم که هر که زیارت کند قبر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۵

فرزندم علی را او را نزد حق سبحانه و تعالی ثواب هفتاد حج مقبول است عرض کردم که هفتاد حج مقبول فرمودند بلی و هفتاد هزار حج عرض نمودم که هفتاد هزار حج؟ پس فرمودند که بسیار حجی که مقبول نشود هر که زیارت کند آن حضرت را و شبی نزد آن حضرت بروز آورد چنان باشد که زیارت کرده است حق سبحانه و تعالی را یعنی انبیاء و اوصیاء را در عرش چون زیارت ایشان زیارت خداست عرض کردم از روی تعجب که چنان باشد که زیارت خدا کرده باشد در

عرش فرمودند که بلی چون روز قیامت می شود چهار کس از پیشینیان و چهار کس از پسینیان بر عرش حق سبحانه و تعالی باشند اما پیشینیان حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی اند صلوات الله علیهم و اما چهار دیگر محمد و علی و حسن و حسین اند پس جا می دهند و می نشینند با ما زیارت کنندگان قبور ائمه صلوات الله علیهم و به درستی که زوار قبر فرزندم. علی بن موسی الرضا درجه ایشان رفیعت و عطای ایشان بیشتر باشد و بئمه هدی صلوات الله علیهم نزدیکتر خواهند بود.

و کلینی و شیخ همین روایت را به همین عبارت روایت کرده است کالصحیح از یحیی بن سلیمان مازنی از آن حضرت صلوات الله علیه و ممکن است که در وقت افاده آن حضرت هر دو حاضر بوده باشند و اگر نه این بود که این روایت در امالی بسیار مصحح از سلیمان بن حفص منقولست و هم چنین در سایر کتب صدوق ممکن بود که حمل کنیم بر تصحیف نساخ و الله تعالی یعلم و از عبارت حدیث ظاهر شد که مراد از زیارت خدا زیارت انبیاء و اوصیا (ص) است چنانکه مصرحا گذشت از حضرت امام رضا صلوات الله علیه.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۶

و کالصحیح منقولست از ابو الصلت هروی که نزد حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم که جمعی از اهل قم داخل شدند و سلام کردند حضرت جواب سلام ایشان را دادند و ایشان را به نزدیک خود جا دادند و بعد از آن فرمودند که خوش آمده اید و به خانه خود آمده اید به درستی که شیعه ما یید حقا و عنقریبست

که به زیارت قبر من خواهید آمد در طوس و به درستی که هر که غسل زیارت کند و بعد از آن مرا زیارت کند از گناهان بیرون آید مثل روزی که از مادر متولد شده باشد.

و کالصحیح منقولست از عبد العظیم که گفت از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه شنیدم که فرمودند که حق سبحانه اهل قم و آبه را آمرزید به سبب آن که به زیارت جدم علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه می روند به درستی که هر که به زیارت آن حضرت رود و در راه یک قطره باران بر او بارد حق سبحانه و تعالی بدنش را بر آتش دوزخ حرام گرداند.

و از محمد بن سلیمان منقولست که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه که اگر کسی حج اسلام حج تمتع را با عمره کرده باشد بعد از آن زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله کرده باشد بعد از آن زیارت پدرت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را کرده باشد و عارف بحق آن حضرت باشد و داند که آن حضرت امام واجب الطاعه و حجت الهی است بر خلائق و در شهرستان علوم الهی است که به خدا نمی توان رسید الا از راه متابعت آن حضرت و بر آن حضرت سلام کرده باشد دیگر زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه کرده باشد، دیگر بیغداد آمده باشد و زیارت حضرت امام موسی کاظم کرده باشد و بعد از آن بشهر خود رفته باشد و چون سال دیگر شود حق سبحانه و تعالی او را خرجی راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص:

حج کرامت کرده باشد کدام افضل است آن که باز بحج رود یا به خراسان رود به زیارت پدرت حضرت امام رضا صلوات الله علیه و بر آن حضرت سلام کند؟ حضرت فرمودند که بلکه به خراسان می آید و سلام بر پدرم می کند افضل است، و بهتر آنست که در ماه رجب به زیارت آن حضرت رود و لیکن الحال خوب نیست رفتن زیرا که تشیع سلطان وقت هست بر زیارت آن حضرت بر ما و شما. و آن معتصم علیه اللعنه و العذاب الشدید بود که منع کرده بود از زیارت ائمه معصومین صلوات الله علیهم و آن حضرت صلوات الله علیه در مدت پادشاهی مامون در مدینه مشرفه بود و چون مامون بجهنم رفت معتصم حضرت را از مدینه طلبید بیغداد و چون بیغداد رسیدند حضرت را زهر داد و آن حضرت شهید شدند و در عقب جدش مدفون شد در مقابر قریش.

و کالصحیح منقولست از ابراهیم بن عقبه که عریضه به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نوشتم و از آن حضرت سؤال کردم از زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین صلوات الله علیه، و از زیارت کاظمین صلوات الله علیهما پس حضرت در جواب نوشتند که حضرت امام حسین صلوات الله علیه مقدمند، و زیارت کاظمین زیارت دو معصوم است و ثوابش بیشتر است.

و در صحیح از ابو هاشم جعفری منقولست که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرمودند که قبر من در سر من رای سبب ایمنی شیعه و سنی است، و برکت آن حضرت دوست و دشمن را احاطه فرموده است چنانکه قبر کاظمین سبب امان

بغداد شد بروایت زکریا بن آدم از حضرت امام رضا صلوات الله علیه، و احادیث بسیار در فضیلت زیارات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۶۸

ائمه معصومین جمیعا و خصوصا وارد است و متواتر است در زیارت هر یک که ثواب آن ثواب زیارت سید المرسلین است و بهشت واجب می شود در زیارت هر یک از ایشان، به همین اکتفا شد از خوف اطالت.

باب موضع قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه

[موضع قبر امیر المؤمنین غری است]

(روی صفوان بن مهران الجمال عن الصادق جعفر بن محمد صلوات الله علیهما قال سار و أنا معه فی القادسیه حتی اشرف علی النجف فقال هذا هو الجبل الذی اعتصم به ابن جدی نوح علیه السّلام فقال «سأوی إلى جبل یعصه منی من الماء» فوحي الله عزّ وجلّ الیه یا جبل أعتصم بک منی احد فغار فی الارض و تقطّع إلى الشام ثمّ قال صلوات الله علیه اعدل بنا فقال فعدلت به فلم یزل سائرا حتی اتی الغری فوقف علی القبر فساق السّلام من آدم علی نبی نبیّ علیهم السّلام و انا اسوق السّلام معه حتی وصل السّلام إلى النبیّ صلی الله علیه و اله ثمّ خزّ علی القبر فسلمّ علیه و علاه نحیه ثمّ قام فصلی اربع رکعات و فی خبر آخر ستّ رکعات و صلّیت معه و قلت له یا ابن رسول الله ما هذا القبر فقال هذا قبر جدی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه) این بابی است در موضع قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و در میان قدما خلافی بوده است در موضع دفن آن حضرت و ظاهر کلام بزنطی و جمعی آن است که آن حضرت در مسجد کوفه مدفونست و لیکن اخبار بسیار

وارد شده است که در همین جا که الحال قبر آن حضرتست مدفونند، و ابن طاوس رضی الله عنه کتاب فرحه الغری را تصنیف کرده است، و احادیث بسیار از حضرت رسول خدا و هر یک از ائمه هدی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۰

صلوات الله عليهم روایت کرده است از جبهه رد آن قول و اقوال دیگر.

و به اسانید صحیحه منقولست از صفوان که آن حضرت صلوات الله علیه از قادسیه می آمدند و من در خدمت آن حضرت بودم تا آن که مشرف شدند بر نجف اشرف پس فرمودند که این کوهی است که پسر جدم حضرت نوح علیه السلام پناه باین کوه آورد که از غرق شدن خلاص شود، و کنعان گفت که زود باشد که پناه برم به کوهی که مرا از غرق شدن نگاه دارد پس حق سبحانه و تعالی خطاب به کوه کرد که می خواهند پناه به تو آورند از عذاب من تو می توانی کسی را پناه دهی پس آن کوه از خشیت الهی به زمین فرو رفت و پاره پاره شد و هر پاره در طرفی از اطراف شام بیرون آمدند پس حضرت فرمودند که راه را بگردان به جانب نجف چون راه راست به کوفه می رود، و در وقت آمدن از قادسیه نجف: در دست چپ شاه راه واقع است پس من راه را گردانیدم و حضرت می آمدند تا به غری و ظاهرش غریب است و آن دو عمارت سفید است که یکی از پادشاهان عرب ساخته است و حکایتش طویل است و بی ما حصل، پس به نزد قبر آمدند و ایستادند و سلام می کردند بر یک یک از

پیغمبران و من نیز متابعت می کردم در سلام بر انبیا تا رسیدند به پیغمبر ما صلی الله علیه و آله پس خود را بر قبر انداختند و سلام بر آن حضرت می کردند و به های های می گریستند، پس برخاستند، و چهار رکعت نماز زیارت به جا آوردند و ظاهراً دو رکعت نماز زیارت حضرت امیر المؤمنین است، و دو رکعت نماز از جبهه حضرت امام حسین صلوات الله علیهما باشد، و در خبری دیگر شش رکعت نماز کردند و بنا بر شش رکعت دو روایت وارد است که یکی از جبهه آن حضرت و چهار رکعت از جبهه آدم و نوح صلوات الله علیهما است، و در روایت دیگر دو رکعت از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۱

جبهه سر حضرت امام حسین صلوات الله علیه است که یکی از اهل کوفه در شام دزدید و بالای سر حضرت امیر المؤمنین دفن کرد و دو رکعت را در جای منبر قائم آل محمد صلی الله علیه و آله به جا آوردند و من نیز نماز کردم با آن حضرت صلوات الله علیه پس عرض کردم که یا ابن رسول الله این چه قبر است فرمودند که این قبر جدم علی بن ابی طالب است صلوات الله علیه و شکی نیست که ائمه اهل البیت صلوات الله علیه اعرفند به قبر جد خود از دیگران، و احادیث متواتره از ایشان منقولست و خود در همین موضع زیارت کرده اند و ظهور معجزات در این موضع متواتر است و در هر مرتبه که این ضعیف به زیارت آن حضرت مشرف شد معجزات بسیار دید و از جبهه آن کتابی علی حده می باید.

زیاره قبر امیر المؤمنین صلوات الله علیه

(اذا اتیت الغری بظهر الکوفه فاغتسل و امش علی سکون و وقار حتّی تأتي امیر المؤمنین صلوات الله علیه و تستقبله بوجهک و تقول السّلام علیک یا ولیّ الله أنت اّول مظلوم و اّول من غضب حقّه صبرت و احتسبت حتّی اتاک الیقین، و اشهد أنّک لقیّت الله عزّ و جلّ و أنت شهید عدّب الله قاتلک بانواع العذاب و جدّد علیه العذاب جنتک عارفا بحقّک مستبصرا بشأنک معادیا لأعدائک و من ظلمک، القی علی ذلک ربّی إن شاء الله أنّ لی ذنوبا کثیره فاشفع لی عند ربّک فإنّ لک عند الله تبارک و تعالی مقاما معلوما و أنّ لک عند الله جاها و شفاعه و قد قال الله عزّ و جلّ وَ لَا یَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۲

اما زیارت قبر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه هر گاه به صحرا نجف روی از کوفه و الحال کوفه خراب شده است و ظهر کوفه که نجف است آبادانست پس غسل زیارت بکن و با سکینه دل بذکر الهی و آرام تن روانه می شوی از خارج نجف یا از حمامی که غسل کرده و می آیی تا به قبر آن حضرت صلوات الله علیه و رو به قبر می کنی و پشت بقبله و می گویی سلام الهی بر تو باد ای کسی که امامی از جانب حق سبحانه و تعالی و اطاعتت بر همه عالمیان واجبست چنانکه آیه إِنَّمَا وَرِثَکُمُ اللهُ بِرَهْمَانٍ باهر است بر آن، تو اول کسی از اصحاب و اقربای حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله که بر او ظلم کردند و امامت را بحسب ظاهر از تو غضب نمودند

و این ستمی بود که بر عالمیان کردند، و تو اول کسی بودی که حق ترا بردند از امامت و فیء و خمس و غیر آن صبر کردی از جهه رضای الهی تا وقتی که رتبه شهادت را بلند گردانیدی و به جوار رحمت الهی پیوستی، و گواهی می دهم که با شهادت از دنیا رفتی و ملاقات کردی خداوند خود را چنانکه او فرموده بود، حق سبحانه و تعالی کشنده ترا که شقی ترین پیشینیان و پسینیان بود بعد از ثلثه کفره ظلمه چون شهادت تو نیز از ایشان شد معذب گرداند بانواع عذاب و ساعت به ساعت بلکه آنآ فآنا عذاب تازه به ایشان دهد.

آمده ام به نزد تو و می دانم حق ترا بانکه ترا امام اول می دانم از ائمه اثنی عشر و بینایم به رتبه عظیمی که ترا نزد حق سبحانه و تعالی هست، و با دشمنان تو دشمنی می کنم و با ستم کنندگان بر تو: عداوت می کنم آن چه مقذورم باشد، و تا زنده ام باین اعتقاد و باین اعتقاد ملاقات می کنم پروردگار خود را إن شاء الله اگر او خواهد و عیاذا بالله مرا بمن نگذارد به سبب بدیهای من به درستی که مرا گناهان بسیار هست پس تو شفاعت کن مرا نزد پروردگارت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۳

به درستی که ترا نزد او مقامی است معلوم همه عالمیان که رتبه تو از همه کس بالا تر است و در روز قیامت بر اعلا- درجات وسیله خواهی بود و گواهی می دهم که تو را نزد حق سبحانه و تعالی جاهی بزرگ و شفاعتی عظیم خواهد بود و رتبه شفاعت کبری از تست در ابتدا به آن

که واسطه ایجاد خلائقی بحسب علت غائی بعد از رتبه حضرت رسالت پناهی صلوات الله علیكما و چون نباشد در آخرت رتبه علیای شفاعت از شما! و حال آن که فرموده است که شفاعت نمی کنند مگر کسانی یا از برای کسانی که حق سبحانه و تعالی از ایشان یا از شفاعت ایشان یا از شفاعت از جهت ایشان راضی باشد.

(و تقول عند امیر المؤمنین صلوات الله علیه ایضا الحمد لله الذی اکرمنی بمعرفته و معرفه رسوله و من فرض طاعته رحمه منه و تطولا منه علی و من علی بالایمان الحمد لله الذی سیرنی فی بلاده و حملنی علی دوابه و طوی لی البعید و دفع عنی المکروه حتی ادخلنی حرم اخی نبیه و ارانیه فی عافیه الحمد لله الذی جعلنی من زوار قبر وصی رسوله الحمد لله الذی هدانا لهذا و ما کنا لنهتدی لو لا ان هدانا الله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و اشهد ان محمدا عبده و رسوله جاء بالحق من عنده و اشهد ان علیا عبد الله و اخو رسوله اللهم عبدک و زائرک متقرّب الیک بزیاره قبر اخی رسولک و علی کلّ ما تئى حق لمن اتاه و زاره و أنت خیر ما تئى و اکرم مزور فاسئلک یا الله یا رحمن یا رحیم یا جواد یا احد یا صمد یا من لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد ان تصلی علی محمّد و اهل بیته و ان تجعل تحفتک إیای من زیارتی فی موقفی هذا فکاک رقتی من النار و اجعلنی ممّن یسارع فی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۴

الخیرات و یدعوک رغبا

و رهبا و اجعلنی من الخاشعین اللّٰهُمَّ اِنَّكَ بَشَّرْتَنِي عَلٰی لِسَانِ نَبِيِّكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَ اَلِه فَقُلْتَ «فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِيْنَ يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ» وَ قُلْتَ «وَ بَشِّرِ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا اَنَّ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ» اللّٰهُمَّ وَ اِنِّيْ بِكَ مُؤْمِنٌ وَ بِجَمِيْعِ اَنْبِيَائِكَ فَلَا تَقْفِنِيْ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِمْ مَوْقِفًا تَفْضِحْنِيْ بِهٖ عَلٰی رِءُوسِ الْخَلَائِقِ بَلْ قَفْنِيْ مَعَهُمْ وَ تَوْفَّنِيْ عَلٰی التَّصَدِيْقِ بِهِمْ فَانَّهُمْ عِيِيْدُكَ وَ اَنْتَ خَصَصْتَهُمْ بِكَرَامَتِكَ وَ اَمْرْتَنِيْ بِاَتْبَاعِهِمْ) وَ نَزَدَ حَضْرَتِ امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ دَعَايِيْ رَا مِيْ خَوَانِيْ كِه رَوَايْتِ كَرْدِهٖ اسْتِ شَيْخِ كَالصَّحِيْحِ اَزِ يُوْنَسِ كِه حَضْرَتِ اِمَامِ جَعْفَرِ صَادِقِ صَلَوَاتِ اللّٰهِ عَلَيْهِ فَرَمُوْدَنْدِ كِه چَوْنِ خَوَاهِيْ كِه زِيَارْتِ كِنِيْ قَبْرِ حَضْرَتِ امِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ رَا پَسِ وَضُوْ بَسَازِ وَ غَسْلِ كِنِ وَ هَمُوَارِ بَرُوْ وَ بَخُوَانِ اَنْ چِه رَا كِه تَرْجَمِهٖ اشِ اِيْنَسْتِ كِه جَمِيْعِ مَحَامِدِ وَ ثَنَاها مَخْصُوْصِ خَدَاوَنْدِيْسْتِ كِه مَرَا گَرَامِيْ دَاشْتِ بِهٖ اَنْ كِه خُوْدِ رَا بِمَنْ شَنَاسَانِيْدِ وَ رَسُوْلَشِ رَا، وَ كَسَانِيْ كِه وَاجِبِ گَرْدَانِيْدِهٖ اسْتِ اطَاعْتِ اِيْشَانِ رَا بِرِ خَلَائِقِ بِمَنْ شَنَاسَانِيْدِ اَزِ رُوِيْ رَحْمَتِ وَ اِحْسَانِ اوْ بِرِ مَنْ، وَ اِنْعَامِ كَرْدِ بِرِ مَنْ بِهٖ اَنْ كِه مَرَا مُؤْمِنِ گَرْدَانِيْدِ.

حمد خداوندی را سزاست که مرا از شهر بشهر آورد و حیوانات از جهه مرکوب من آفرید و مرا بر آن سوار گردانید، و راه دور را بر من نزدیک گردانید و مکروهات را از من دور گردانید تا آن که مرا در آورد در حرم برادر پیغمبرش (ص) و حمد خدا را که به تن درستی داخل حرم آن حضرت که کوفه است شدم چنانکه گذشت که کوفه حرم خدا و حرم رسول خدا و

حرم امیر المؤمنین است یا در اصل روضه داخل گردانید و آن بمنزله حرم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۵

آن حضرتست یعنی به سبب آن که آن حضرت در اینجا مدفون است حرمتش بر همه کس واجبست.

حمد خدائی را سزااست که مرا از جمله زیارت کنندگان قبر وصی رسولش (ص) گردانید جمیع ثناها مخصوص خداوندیست که ما را هدایت نمود به معرفت ثواب زیارت آن حضرت یا به معرفت آن حضرت و ثواب زیارتش، و اگر هدایت الهی نمی بود ما هدایت نمی یافتیم باین شرف گواهی می دهم که خداوندی نیست بغیر از واجب الوجود بالذاتی که در ذات و صفات یگانه است و او را شریکی در خداوندی و در ذات و صفات نیست و گواهی می دهم که محمد بنده و رسول اوست و از جانب حق سبحانه و تعالی به راستی بخلق آمده است، و گواهی می دهم که علی بنده خداست و برادر رسول اوست. تا اینجا از روایت یونس است و صدوق این دعا را در میان در آورده است یا شیخ انداخته است تا ثم تدنوا الخ.

خداوندا بنده ذلیل تو و زیارت کننده تو چون زیارت دوستان خدا زیارت خداست تقرب به تو می جوید به سبب زیارت قبر برادر رسول تو و هر که را زیارت کنند بر او حقی هست از جهه زایران او و تو بهترین کسانی که به نزد او می روند، و کریمترین کسانی که زیارت او کنند پس سؤال می کنم ای خداوند و ای بخشاینده و ای مهربان و ای بخشنده و ای یگانه در ذات و صفات و ای محتاج الیه کل ممکنات و ای خداوندی که والد نیستی که

از تو فرزندی به هم رسد یا محل حوادث باشی و مولود نیستی که حادث باشی و نبوده است و نخواهد بود کسی کفو تو که صلوات فرستی بر محمد و اهل بیت او و آن که بگردانی تحفه مرا که عطا خواهی فرمود و کار تست که در همین جا از گناهان من در گذری، و بگردانی مرا از کسانی که پیش دستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۶

می کنند در کارهای خیر و ترا می خوانند از روی رغبت و خواهش ثواب، و رهبت و ترس از عقاب، و بگردانی مرا از جمله خاشعان. و این جمله مقتبس است از قول حق سبحانه و تعالی در وصف زکریا و یحیی و زوجه او که إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَيَدْعُونَنَا رَغَبًا وَرَهَبًا وَكَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ آن چه را به ایشان عطا فرموده است به دعا از او می طلبیم که بمن نیز عطا فرماید خداوندا تو بشارت دادی ما را بر زبان رسولت که صلوات و دروهای تو بر او و بر آل او باد به آن که فرمودی که یا محمد بشارت ده آن جمعی را که گوش می دهند او امر ما را و متابعت می کنند هر چه را احسن است، و دیگر فرمودی که که یا محمد بشارت ده آن جمعی را که ایمان آورده اند که ایشان را تقدیمی در راستی یا خوبی است نزد پروردگار ایشان.

خداوندا به درستی و راستی که من به تو و بجمیع پیغمبران تو ایمان دارم پس چنان مکن که بعد از معرفت ایشان مرا بداری در جائی که رسوا گردانی مرا نزد خلائق، بلکه حشر کن مرا با

انبیا و اوصیا و مرا بمیران با تصدیق به ایشان به درستی که ایشان بنده تواند و تو ایشان را مخصوص گردانیده به کرامت خود و امر کردی مرا به متابعت ایشان (ثم تدنوا من القبر و تقول السّلام من اللّٰه السّلام علی محمّد امین اللّٰه و علی رسله و عزائم امره و معدن الوحي و التّنزیل، الخاتم لما سبق و الفاتح لما استقبل و المهیمن علی ذلك كلّه و الشّاهد علی خلقه و السّراج المنیر و السّیّلام علیّه و رحمہ اللّٰه و برکاته، اللّٰهم صلّ علی محمّد و اهل بیته المظلومین افضل و اکمل و ارفع و اشرف ما صلّیت علی احد من أنبیائک و رسلک و اصفیائک، اللّٰهم صلّ علی علیّ امیر المؤمنین عبدک و خیر خلقک بعد نبیک و اخی رسولک و وصیّ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۷

رسولک الّذی انتجبتہ من خلقک و الدّلیل علی من بعثته برسالاتک و دیان الدّین بعدلک و فصل قضائک بین خلقک و السّلام علیّه و رحمہ اللّٰه و برکاته اللّٰهم صلّ علی الائمه من ولده القوّامین بأمرک من بعده المطهّرين الّذین ارتضیتهم أنصارا لدينک و حفظه لسرک و شهداء علی خلقک و اعلاما لعبادک و تصلّی علیهم ما استطعت و تقول السّلام علی الائمه المستودعین السّلام علی خالصه اللّٰه من خلقه السّیّلام علی الائمه المتوسّیّین السّیّلام علی المؤمنین الّمدین قاموا بأمرک و وازروا اولیاء اللّٰه و خافوا لخوفهم السّیّلام علی ملائکه اللّٰه المقرّیین) و تتمه حدیث یونس است که حضرت امام صادق صلوات اللّٰه علیّه فرمودند که پس نزدیک قبر می روی و می گویی که مطلق یا هر یا حقیقت سلام از جانب حق سبحانه و تعالی است

و هر سلامی که از حق سبحانه و تعالی است بر محمد است که امین و مؤتمن خداست بر رسالات او و سلام الهی بر باقی پیغمبران باد و ظاهرا نشاخ سهو کرده اند و عبارت چنین بوده است که

«امین الله علی رسالاته و عزائم امره»

موافق تهذیب و مزارات علما، یعنی سلام الهی بر محمد باد که امین حق سبحانه و تعالی است بر رسالات او و بر اموری که واجبست اطاعت آن بحسب فعل یا ترک که عبارت از واجبات و محرمات باشد، و سلام الهی بر پیغمبری باد که معدن وحی است و تنزیل یعنی هر وحیی که در قلوب جمیع انبیا فایض شده است و هر علم و حکمتی که جبرئیل یا فرشتگان دیگر نازل گردانیده اند بر هر پیغمبری همه نزد آن حضرت است چنانکه متواتر است آن پیغمبری که ختم پیغمبران و رسولان به او شد و هر علمی که ضرور شود عالمیان را همه را فتح کرد و ظاهر ساخت بر اوصیای آن حضرت پس علم اولین و آخرین نزد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۸

آن حضرت بود و همه را به حضرت امیر المؤمنین تعلیم نمود و در بعضی از نسخ این زیارت

و الفاتح لما انغلق

یعنی توضیح مبهمات و کشف معضلات علوم الهیه در عهده حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه و آن حضرت بر همه مطلع و عالم بود یا شاهد بود بر جمیع این علوم و بر افعال جمیع مکلفین گواهند، یا آن که اعمال بندگان از ابرار و فجار چون بر آن حضرت عرض می شود آن حضرت بر همه شاهد است، یا آن که چون نمی شود و نشده

است که زمین خالی از خلیفه الهی باشد چنانکه فرمود که **إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً** و در آیات بسیار وارد است که امام و نبی هر زمانی شهادت می دهند بر اعمال بندگان حق سبحانه و تعالی، و پیغمبر ما صلی الله علیه و آله شهادت می دهند بر جمیع انبیا که ایشان تبلیغ رسالات کردند، و هم چنین بر اوصیاء خود و سایر اوصیاء شهادت خواهند داد.

و سلام الهی بر چراغی باد که عالم را بنور علم و هدایت منور گردانیدند، و هر سلامی و هر رحمتی و برکتی بر آن حضرت باد و رحمت منافع اخروی است و برکت منافع دنیویست که به اخروی بر می گردد.

خداوندا درود فرست بر محمد و بر اهل بیت آن حضرت که همیشه بر ایشان ستم می کردند و حق ایشان را غصب می نمودند.

خداوندا صلوات فرست بر ایشان صلواتی که فاضل تر و کاملتر و بلندتر و بهترین صلواتی باشد که فرستاده بر انبیا و رسل و برگزیدگان خودت خداوندا صلوات فرست بر حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب که بنده تست و بهترین خلق تست بعد از رتبه پیغمبر آخر الزمان، و صلوات فرست بر برادر رسالت و جانشین پیغمبرت که او را از همه خلایق برگزیدی و آن کسی که او را دلیل حقیقت پیغمبری که او را به رسالات خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۷۹

فرستادی گردانیدی زیرا که در زمان حضرت سید المرسلین و بعد از آن حضرت هر معجزی که بر دست حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه ظاهر می شد دلیل امامت خودش بود و دلیل حقیقت پیغمبری پیغمبر (ص) بود بلکه ذات مقدس او معجز و

دلیل بود به اعتبار اتصاف به کمالات الهی و تخلق به اخلاق او بلکه اعظم دلایل وجود واجب الوجود نیز بود و شکی نیست در آن که رتبه هر یک از ائمه معصومین خصوصا آن حضرت صلوات الله علیهم از عرش عظیم تر بود و صلوات فرست بر کسی که حکم کننده بود در دین اسلام به عدالت تو زیرا که بعد از حضرت سید المرسلین کسی حکم به عدالت نکرد غیر از آن حضرت و صلوات فرست بر کسی که جدا کننده حق است از باطل در حکم در میان خلیفت و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد خداوندا صلوات فرست بر امامان معصومان از ذریت آن حضرت که بامر امامت همیشه قیام می نمودند بامر تو بعد از آن حضرت و آن معصومانی که اختیار کرده ایشان را که مدد کاران دین تو و حافظان اسرار تو باشند و گواهان باشند بر خلق تو و امامان باشند از جبهه بندگان تو و تا توانی بر ایشان صلوات فرست به آن که بر هر یک از ائمه معصومین بفرستی صلواتی را که از جبهه امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرستادی و اگر مجملا بر همه بسیار بفرستد به آن که بگوید اللهم صل علی محمد و آل محمد نیز خوبست و بعد از آن می گویی که سلام الهی بر امامانی باد که ودایع پروردگارند و ایشان را به امانت به خلیق سپرده است خالق الخلیق که عزت ایشان بدارند و اطاعت کنند ایشان را.

سلام الهی بر جمعی باد که برگزیدگان حق سبحانه و تعالی اند از جمله خلیق، سلام الهی بر امامانی باد که

فراستند و بهر که نظر می کنند می دانند سعادت و شقاوت او را و این معنی را گاهی توسم و تفرس می نامند و گاهی مکاشفه و احادیث بسیار وارد شده است که آیه کریمه **إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّلْمُتَوَسِّمِينَ وَ إِنَّهَا لَبَسِيلٌ مَّقِيمٌ** در شأن ائمه معصومین وارد شده است، و اگر اولیاء الله گاهی بر سبیل مکاشفه یابند چون معصوم نیستند گاهی شیاطین نیز بر ایشان القا می کنند چنانکه حق سبحانه و تعالی می فرماید که بتحقیق که شیاطین وحی می کنند به دوستان خود تا مجادله کنند با شما، و سلام الهی بر مؤمنانی باد که قیام نموده اند بامر تو چنانکه باید، یا ما در امر امامت و اطاعت ائمه هدی صلوات الله علیهم و اعانت نمودند دوستان حق سبحانه و تعالی را که ائمه هدی باشند و همیشه خایف و ترسان بودند از جهه خوف ائمه صلوات الله علیهم و این سلامی است از جهه خواص شیعیان آن حضرت، و سلام الهی بر فرشتگان حق سبحانه و تعالی باد که مقربان اویند و ظاهرا اسلام بر فرشتگانی است که در آن روضه مقیمند و محتمل است که مطلق ملائکه یا ملایکه مقرب مراد باشند اعم از آن که در آنجا باشند یا نباشند (ثم تقول السلام عليك يا امير المؤمنين و رحمه الله و برکاته السلام عليك يا حبيب الله السلام عليك يا صفوه الله السلام عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجه الله السلام عليك يا عمود الدين و وارث علم الاولين و الاخرين و صاحب الميسم و الصراط المستقيم اشهد انك قد اقامت الصلاه و اتيت

الزَّكَاةَ وَأَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَتَّبَعْتَ الرَّسُولَ وَتَلَوْتَ الْكِتَابَ حَقًّا تِلَاوَةً وَجَاهَدْتَ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ وَ
نَصَحْتَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَجَدْتَ بِنَفْسِكَ صَابِرًا مَحْتَسِبًا وَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٨، ص: ٥٨١

مَجَاهِدًا عَنِ اللَّهِ مَوْفِيًا لِرَسُولِهِ طَالِبًا مَا عِنْدَ اللَّهِ رَاغِبًا فِيهَا وَعَدَّ اللَّهُ وَمَضِيَّتَ لِلْهَدَى كُنْتُ عَلَيْهِ شَهِيدًا وَشَهِيدًا وَمَشْهُودًا
فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنِ رَسُولِهِ وَعَنِ الْإِسْلَامِ وَأَهْلِهِ أَفْضَلَ الْجِزَاءِ وَلَعْنُ اللَّهِ مَنْ قَتَلَكَ وَلَعْنُ اللَّهِ مَنْ خَالَفَكَ وَلَعْنُ اللَّهِ مَنْ افْتَرَى
عَلَيْكَ وَظَلَمَكَ وَلَعْنُ اللَّهِ مَنْ غَضِبَكَ وَمَنْ بَلَغَهُ ذَلِكَ فَرَضِي بِهِ أَنَا إِلَى اللَّهِ مِنْهُمْ بَرِيءٌ لَعْنُ اللَّهِ أُمَّهُ خَالَفَتَكَ وَأُمَّهُ جَحَدَتْ
وَلَا يَتَكَ وَأُمَّهُ تَظَاهَرَتْ عَلَيْكَ وَأُمَّهُ قَتَلَتْكَ وَأُمَّهُ حَادَتْ عَنْكَ وَخَذَلَتْكَ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ النَّارَ مِثْوَاهُمْ وَبِئْسَ الْوَرْدُ
الْمُورُودُ وَبِئْسَ وَرْدُ الْوَارِدِينَ وَبِئْسَ الدَّرَكُ الْمُدْرَكُ اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَهُ أَنْبِيَائِكَ وَقَتْلَهُ أَوْصِيَاءَ أَنْبِيَائِكَ بِجَمِيعِ لِعْنَاتِكَ وَأَصْلِهِمْ
حَرَّ نَارِكَ اللَّهُمَّ الْعَن الْجَوَابِيْتَ وَالطَّوَاغِيْتَ وَالْفِرَاعِنَةَ وَاللَّاتَ وَالْعَزَى وَالْجَبْتَ وَكُلَّ نَدٍّ يَدْعَى مِنْ دُونِ اللَّهِ وَكُلَّ مَفْتَرٍ لِلَّهِمَّ
الْعَنهُمْ وَأَشْيَاعَهُمْ وَاتِّبَاعَهُمْ وَأَوْلِيَاءَهُمْ وَأَعْوَانَهُمْ وَمَحْيِيَهُمْ لَعْنَا كَثِيرًا اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَهُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ثَلَاثًا اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَهُ الْحَسَنَ وَ
الْحُسَيْنَ ثَلَاثًا اللَّهُمَّ الْعَن قَتْلَهُ الْإِثْمَةَ ثَلَاثًا اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا لَا تَعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ وَضَاعِفْ عَلَيْهِمْ عَذَابَكَ كَمَا شَاقُّوا وَلا
أَمْرَكَ وَاعْدِّ لَهُمْ عَذَابًا لَمْ تَحْلَهُ بِأَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ، اللَّهُمَّ وَادْخُلْ عَلَى قَتْلِهِ أَنْصَارَ رَسُولِكَ وَقَتْلِهِ أَنْصَارِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى قَتْلِهِ
أَنْصَارِ الْحَسَنِ وَ

الحسين و على قتله من قتل في ولايه آل محمّد اجمعين عذابا مضاعفا في اسفل درك من الجحيم لا يخفف عنهم من عذابها و هم فيها ملبسون ملعونون ناكسوا رءوسهم عند ربهم قد عاينوا الندامه و

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٥٨٢

الخزى الطويل لقتلهم عتره أنبيائك و رسلك و اتباعهم من عبادك الصالحين، اللهم عنهم في مستسر السرّ و ظاهر العلانيه في سمائك و ارضك، اللهم اجعل لى لسان صدق فى أوليائك و احبب إلى مستقرهم و مشاهدهم حتى تلحقنى بهم و تجعلنى لهم تبعا فى الدنيا و الآخرة يا ارحم الراحمين، ثم اجلس عند رأسه و قل سلام الله و سلام ملائكته المقربين و المسلمین لك بقلوبهم الناطقين بفضلك الشاهدين على أنّك صادق امين صديق عليك يا مولاي صلى الله على روحك و بدنك اشهد أنّك طهر طاهر مطهر من طهر طاهر مطهر، اشهد لك يا وليّ الله و وليّ رسوله بالبلاغ و الاداء، و اشهد أنّك جنب الله و أنّك باب الله و أنّك وجه الله الذى يؤتى منه و أنّك سبيل الله و أنّك عبد الله و اخو رسوله اتيتك وافدا لعظيم حالك و منزلتك عند الله عزّ و جلّ و عند رسوله صلى الله عليه و اله، اتيتك متقربا إلى الله تعالى بزيارتك فى خلاص نفسى متعوذا بك من نار استحقها مثلى بما جنيت على نفسى، اتيتك انقطاعا إليك و إلى وليّك الخلف من بعدك على برکه الحقّ فقلبى لكم مسلّم و امرى لكم متبع و نصرتى لكم معده، و انا عبد الله و مولاك فى طاعتك الوافد إليك التمس بذلك كمال المنزله عند الله تعالى و أنت ممّن أمرنى الله بصلته و

حَثْنِي عَلَى بَرِّهِ وَدَلَّنِي عَلَى فَضْلِهِ وَهَدَانِي لِحَبِّهِ وَرَغْبِنِي فِي الْوَفَادَةِ إِلَيْهِ وَ أَلْهَمْنِي طَلْبَ الْحَوَائِجِ عِنْدَهُ، أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ يَسْعَدٍ مِنْ تَوْلَاكُمْ وَلَا يَخِيبُ مِنْ آتَاكُمْ وَلَا يَخْسِرُ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٨، ص: ٥٨٣

مِنْ يَهُوَاكُمْ وَلَا يَسْعَدُ مِنْ عَادَاكُمْ لَا أَجِدُ أَحَدًا أَفْزَعَ إِلَيْهِ خَيْرًا لِي مِنْكُمْ أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ الرَّحْمَةِ وَدَعَائِمِ الدِّينِ وَارْكَانِ الْأَرْضِ وَ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ، اللَّهُمَّ لَا تَخِيبْ تَوَجُّهِي إِلَيْكَ بِرَسُولِكَ وَ آلِ رَسُولِكَ وَ اسْتَشْفَاعِي بِهِمْ، اللَّهُمَّ أَنْتَ مَنَنْتَ عَلَيَّ بِزِيَارَةِ مَوْلَايَ وَ وِلَايَتِهِ وَ مَعْرِفَتِهِ فَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْصُرُهُ وَ يَنْتَصِرُ بِهِ، وَ مَنْ عَلَيَّ بِنَصْرِكَ لَدِينِكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْيَا عَلَى مَا حَيَّى عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) وَ أَمُوتَ عَلَى مَا مَاتَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَإِذَا أَرَدْتَ أَنْ تُوَدِّعَهُ فَقُلِ السَّلَامَ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ اسْتَوْدِعْكَ وَ اسْتَرْعِيكَ وَ اقْرَأْ عَلَيْكَ السَّلَامَ آمِنًا بِاللَّهِ وَ بِالرَّسُولِ وَ بِمَا جَاءَتْ بِهِ وَ دَلَّتْ عَلَيْهِ فَاصْتَبْنَا مَعَ الشَّاهِدِينَ، أَشْهَدُ فِي مَمَاتِي عَلَى مَا شَهِدْتَ عَلَيْهِ فِي حَيَاتِي أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَئِمَّةَ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ، وَ أَشْهَدُ أَنَّ مِنْ قَتَلِكُمْ وَ حَارَبَكُمْ مُشْرِكُونَ وَ مِنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي اسْفَلِ دَرَكٍ مِنَ الْجَحِيمِ أَشْهَدُ أَنَّ مِنْ حَارَبَكُمْ لَنَا أَعْدَاءٌ وَ نَحْنُ مِنْهُمْ بَرَاءٌ وَ أَنَّهُمْ حِزْبُ الشَّيْطَانِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بَعْدَ الصَّلَاةِ وَ التَّسْلِيمِ أَنْ تَصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَ آلُ مُحَمَّدٍ وَ تَسْمِيَهُمْ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ لَا تَجْعَلْهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِهِ فَإِنْ جَعَلْتَهُ فَاحْشِرْنِي مَعَ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةِ الْمُسَمَّيْنَ، اللَّهُمَّ وَ ثَبِّتْ قُلُوبَنَا بِالطَّاعَةِ وَ الْمَنَاصِحَةِ وَ الْمَحَبَّةِ وَ حَسَنِ الْمَوَازِرَةِ وَ التَّسْلِيمِ، وَ سَبِّحْ

تسبیح الزّهراء فاطمه صلوات الله علیها و هو: سبحان ذی الجلال الباذخ العظیم سبحان ذی العزّ الشّامخ المنیف سبحان ذی
الملک الفاخر القدیم سبحان ذی البهجه و الجمال سبحان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۴

من تردّی بالنّور و الوقار سبحان من یری اثر النّمل فی الصّیف و وقع الطّیر فی الهواء) این بقیه حدیث یونس است تا و سبّح الخ
که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که پس می گویی که سلام الهی بر تو باد ای پادشاه مؤمنان ای دوست
و محبوب حق سبحانه و تعالی چنانکه در قران مجید در شأن او فرموده که «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» و حضرت سید الانبیاء فرمودند در
خبر که هر آینه علمداری که کار سردار لشکر می بود به کسی دهم که دوست دار خدا و رسول باشد و خدا و رسول دوست
او باشد، و در مرغی که از جبه حضرت آورده بودند که خداوندا بیاور به نزد من محبوبترین خلقت را که با من تناول کند این
طایر را، و انس در نمی گشود هر مرتبه که آن حضرت آمدند تا عاقبت از ان طایر با رسول خدا خوردند، مجملا محیبت و
محبوبیت علی حق سبحانه و تعالی را از آن گذشته است که خوارج شک کنند چه جای دیگری، و ای برگزیده خدا، و ای
ولی خدا یعنی واجب الاطاعه و امام و اولی بنفس از جانب خدا و ای حجت خدا بر خلق به کمالات صوریه و معنویه و
معجزات ظاهره و باطنه، و ای ستون دین و ای وارث علوم انبیاء متقدّم مانند حضرت آدم و ادیس و نوح، و انبیاء متآخر مانند
ابراهیم

و موسی و عیسی صلوات الله علیهم، و ای صاحب میسم، و ای راه راست بر سبیل مجاز شایع و میسم چیزیست که حیوانات را به آن داغ می کنند و حق سبحانه و تعالی در قرآن یاد فرموده است دابه الارض را وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَ يَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ و چون تمام شود حجت ما بر خلائق بظهور حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۵

صاحب الامر و ظهور معجزات باهره بر دست او و نزول عیسی از آسمان و متابعت او صاحب الامر را و در عقب او نماز کند، و اعظم معجزات رجعت مؤمنان بسیار صالح باشد و کافران این امت از ائمه جور و معاونان ایشان بر ظلم و کفر که در آیه دویم مذکور است بیرون آوریم از جبهه ایشان جاننداری را از زمین که با ایشان سخن کند، یا مجروح سازد به عصای موسی و خاتم سلیمان روهای ایشان را به آن که عصا بر روی ایشان زند و خاتم بر پیشانی ایشان مهر کند، و بر پیشانی مؤمنان صالح نوشته شود که مؤمن است حقا و بر کافران نوشته شود بر پیشانی ایشان که کافر است حقا، چون آیات و معجزات ائمه هدی را دیدند و ایمان نیاوردند به سبب این راه توبه مسدود شود بر ایشان و روزی باشد که ما حشر کنیم از هر امتی طایفه را از کسانی که تکذیب می کنند آیات ما را که ائمه هدی اند و همه را جمع کنند و ایشان را کشند و

زنده کنند تا تشفی دل‌های مؤمنان زنده و مرده بشود و روایات در تفسیر «دابه الارض» بسیار وارد شده است از طرق شیعه که دلالت می‌کنند بر آن که مراد از دابه حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیه.

از آن جمله به اسانید حسنه کالصحيحه منقولست از ابو بصير از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که حضرت سید المرسلین (ص) به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه رسیدند و آن حضرت ریگی چند را جمع کرده بودند و رو بر آن گذاشته بخواب رفته بودند پس حضرت پائی بر حضرت زدند و فرمودند که برخیز ای دابه پس یکی از صحابه گفت یا رسول الله آیا ما یکدیگر را باین نام می‌توانیم خواند؟ چون بحسب لغت بمعنی جنبنده است حضرت فرمودند که نه بلکه این اسم مخصوص علی است و علی است آن دابه الارضی که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۶

فرموده است و آیه سابقه را خواندند پس فرمودند یا علی چون دنیا آخر می‌شود حق سبحانه و تعالی ترا در بهترین صورتی از زمین بیرون می‌آورد، و با تو خواهد بود میسمی که آلت داغست و دشمنان خود را به آن داغ خواهی کرد پس شخصی به حضرت عرض نمود که عامه این آیه را تکلمهم می‌خوانند به تخفیف یعنی دابه ایشان را مجروح می‌سازد حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی این جماعت را در جهنم مجروح خواهد کرد که تحریف قرآن می‌کنند بلکه آیه بتشدید است که دابه با ایشان سخن خواهد فرمود، و بعد از آن حضرت امام جعفر صادق صلوات الله

علیه فرمودند که مراد از خروج دابه رجعت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه است به قرینه آیه ما بعد پس آن شخص گفت که مراد از آیه دویم حشر روز قیامت است حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی در قیامت آیات بسیار فرستاده است که همه را حشر می فرماید مثل آیه و حشرنا هم الخ یعنی همه را حشر خواهیم کرد و کسی نمی ماند که او را حشر نکنیم و در رجعت حق سبحانه و تعالی مؤمنان خالص و کافران خالص را حشر می کند.

پس حضرت فرمودند که شخصی به عمار بن یاسر گفت که یا ابا یقظان که کنیت عمار است آیه در کتاب خدا هست که دل مرا فاسد گردانیده است و مرا به شک انداخته است عمار گفت کدام آیه است گفت آیه «إِذَا وَقَعَ الخ» این چه دابه است عمار گفت که و الله ننشینم و نخورم و نیاشامم تا این دابه را به تو بنمایم پس عمار با آن شخص آمد به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آن حضرت خرما و روغن تناول می فرمودند پس حضرت فرمودند که ای ابو یقظان بیا عمار نشست و مشغول خوردن شد و آن مرد تعجب می کرد از قسم عمار پس چون عمار برخاست آن مرد گفت یا ابا یقظان تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۷

قسم یاد کردی که نخوری و نیاشامی و ننشینی تا دابه را بمن بنمایی عمار گفت اگر عقل داری به تو نمودم، و عامه نیز این روایت را نقل کرده اند و احادیث رجعت از طرق شیعه متواتر است و در باب زیارات بسیار وارد شده است

و بعضی از آنها مذکور خواهد شد و حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد فرموده است رجعت عزیز و چندین هزار کس که از طاعون گریختند فَقَالَ لَهُمُ اللَّهُ مُوتُوا ثُمَّ أَحْيَاهُمْ و همه را میراند و به دعای ارمیا یا اشموئیل همه را زنده گردانید و سالها بودند و بنحو متعارف مردند و آن که خطاب به حضرت واقع شده است که ای صراط مستقیم بر سیل مجاز شایع است و احادیث متواتره وارد است که صراط مستقیم حضرت امیر المؤمنین است یعنی راه آن حضرت راه راستست، و راه غیر راه او راه مغضوب علیهم و ضالین است که علمای ایشان به غضب الهی در آمده اند که دانسته اند که او راه حق است و مخالفت کرده اند و عوام ایشان گمراهانند.

گواهی می دهم که نماز را به نحوی که می باید اقامت کردی، و زکات مال را در حال رکوع دادی و به سبب آن ولایت و امامت نازل شد، و امر کردی بمعروف و نهی کردی از منکر، و متابعت رسول خدا کردی حق متابعت را، و تلاوت کردی کتاب الهی را چنانکه حق تلاوت آنست، و جهاد کردی با اعداء دین چنانکه حق جهاد بود، و نصیحت کردی از جهه خدا و رسول بعنوان موعظه و اظهر آنست که مراد آنست که خیر خواه خدا و رسول بودی یعنی از خود گذشته بودی و همگی هر چه می کردی از جهه خیرخواهی دین خدا و رسول بود و این مجازیست شایع خصوصا در زیارات، و جان خود را بخشیدی در شب غار یا همیشه جان خود را فدای رسول الله صلی الله علیه

و آله می کردی در جمیع مجاهدات، و در هر جهادی قدم راسخ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۸

داشتی و صابر بودی بر جهاد خالصا لوجه الله و هیچ جا پشت بر دشمن نکردی و دفع دشمنان از دین مبین می کردی و حفظ و حمایت رسول الله (ص) می کردی بنا بر نسخه قاف و بنا بر نسخه فا وفا می کردی به عهدی که با خدا و رسول کرده بودی و نسخه مؤمننا موقنا از ایمان و یقین تصحیف است و به قاف اظهر است چنانکه در نسخه مزار ابن طاوس و غیر آنست اگر چه ضبط نقطه مشکل است و نسخ تهذیب بعضی به فاست چنانکه در نسخه خط شیخ طوسی است و در اکثر نسخ به قافست.

و در همه این عبادات یا در مجاهدات غرضت رضای الهی بود و راغب بودی در وعدهای الهی و به همین عنوان که در جمیع عمر بودی از دنیا رفتی با شهادت و شاهد امت بودی و مشهود بودی که خدا و رسول شهادت بر خوبی تو داده بودند پس حق سبحانه و تعالی ترا جزا دهد جزای خیر در آن چه در محافظت رسول و حفظ اسلام و اهل اسلام کوشیدی و سعیها نمودی به بهترین ثوابها، و لعنت کند حق سبحانه و تعالی آن کسی را که ترا شهید کرد، و لعنت خدا بر آنها باد که مخالفت تو کردند، و لعنت خدا بر آنها باد که افترا بر تو بستند و بر تو ظلم کردند و از جمله افتراها آن که تو راضی بودی به خلافت ثلثه با آن که خود خلاف آن را روایت کرده اند.

از آن جمله

بخاری در اخبار متفرقه بسیار در صحیح خود روایت کرده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه تا فاطمه زهرا زنده بود بیعت نکرد و همه صحابه با او اظهار دشمنی می کردند و لیکن رعایت حضرت فاطمه می کردند و بعد از شش ماه که آن حضرت فوت شد مضطر شد و بیعت کرد که می دانست که همه متفق شده اند بر قتل او و خالد ولید را مقرر کرده بودند. و ائمه اهل بیت اعرفند بما فی البیت و حضرت فاطمه بعد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۸۹

حضرت رسول خدا به هفتاد و پنج روز به رتبه شهادت فایز شدند چنانکه احادیث صحیحه بر آن وارد شده است و بدست عمر بن خطاب و قنفذ شهید شدند و آتش در خانه آن حضرت انداختند یا می خواستند بیندازند و به خانه آن حضرت ریختند و اول شمشیر را برداشتند و ردای آن حضرت را در گردنش کرده می کشیدند، و باین نحو با بنی هاشم همگی سر کردند، و با سلمان و ابو ذر و مقداد نیز چنین کردند و حضرت فاطمه در روز دویم یا سیم این واقعه به جوار رحمت ایزدی پیوستند.

بلی در بخاری هست که آن حضرت از ابو بکر و عمر ناراضی رفتند ساختا علیهما و فرمودند که مرا شب دفن کنید تا ایشان بر من نماز نکنند اینها را ذکر کرده اند، و احادیث بسیار نیز ذکر کرده اند که حضرت سید الانبیاء فرمودند که فاطمه سیده نساء عالمیان است از پیشینیان و پسینیان و ایذای آن حضرت ایذای خدا و رسول است و خداوند عالمیان جل جلاله فرموده است که إِنَّ الدِّينَ يُؤدُّونَ اللّٰهَ

و رَسُولُهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا و لعنت خدا بر کسی باد که حق ترا که امامتست غضب کرد، و لعنت خدا بر کسانی باد که شنیدند این غضب حقرا و به آن راضی شدند من بیزارم از ایشان، همه لعنت خدا بر امتی باد که مخالفت کردند ترا و بیعت نکردند با تو یا بیعت کردند و شکستند، و لعنت خدا بر امتی که انکار کردند بیعت ترا بعد از اقرار، و بر جمعی که متفق شدند بر مخالفت تو و بر جمعی که ترا شهید کردند.

و شهادت آن حضرت در سقیفه بنی ساعده شد چنانکه در احادیث متواتره صحیحه وارد است که هر خونی که از ما اهل بیت و از شیعیان ما ریخته شد همه در گردن آنهاست که بیعت باطل کردند با باطل چند، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۰

بنا بر این است که حضرت قتل آن حضرت را نسبت به امت داده است با آن که قاتل یک ملعون بود، و بر امتی که از تو میل به دیگری کردند و ترا خوار کردند.

حمد خداوندی را سزااست که جهنم را جای ایشان گردانید و بد جائی است محل ورود ایشان و بد محلی است جهنم از جهه آن جمعی که در آنجا وارد خواهند شد چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که **وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا** یعنی همه شما وارد خواهید شد در جهنم البته و این واجبی است که مقدر شده است پس نجات خواهیم داد متقیان را، و ایشان را بیرون خواهیم آورد و ظالمان را در آنجا خواهیم

گذاشت بدو زانو در آمده، و بد مرتبه پستی است مرتبه ایشان چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بتحقیق که منافقان در درک اسفل جهنم خواهند بود.

خداوندا لعن کن قاتلان پیغمبرانت را و قاتلان اوصیاء پیغمبرانت را بجمیع لعنتهای خودت، و ایشان را در گرمی جهنم در آور یا هیمه جهنم کن ایشان را خداوندا لعن کن فلان ها و فلان ها و فرعونهای بنو امیه را تا مروان حمار و بنو عباس را تا مستعصم و لایت و عزی را که فلائه و فلائه اند و خصوصاً فلائن بزرگ و فلائن بزرگ را و در تهذیب و الجبت و الطاغوت است و مذکور شد که اینها اسمای بتان است و در زمان حضرات ائمه هدی مثل زمان حضرت امام محمد باقر تا به آخر صلوات الله علیهم نام بت و بت پرست نمانده بود و از جهت تقیه تعبیر از شیخین عامه به جبت و طاغوت می کنند، و چون جمعی که با ابو بکر و عمر بیعت کردند در کفر با ایشان شریک بودند اولاً- همه را لعنت فرمودند و از جهت زیادتی اهتمام جدا نیز لعنت فرمودند و تسمیه ایشان به جبت و طاغوت ابتدا از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۱

علیه شد در دعای صنمی قریش که آن حضرت در قنوت و سجده نماز شب و غیر آن می خواندند، و چون لفظ لات و عزی مؤنثست کنایه از آن دو ملعونه است که نماز کسی تمام نمی شود تا در تعقیب آن نماز چهار مرد و چهار زن را لعنت نکنند و آن فلان و فلان و فلان و معاویه است

و فلانه و فلانه و ام الحکم خواهر معاویه، و هند مادر آن ملعون است.

و خداوندا لعنت کن هر مثلی که شریک خداوند عالمیان کرده اند آن را و مراد از آن علمای باطل ایشان است از شافعی و ابو حنیفه و مالک و احمد بن حنبل و امثال ایشان از مخربان دین حضرت سید الانبیاء چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است در تفسیر این آیه که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهبَانَهُمْ أَرْبَاباً مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی یهود و نصاری علمای خود را بمنزله خدایان خود کرده پرستیدند، ائمه هدی صلوات الله علیهم فرموده اند که و الله که نماز نکردند و عبادت نکردند ایشان را و لیکن افترائی چند بر خدا و رسول بستند و مقلدان ایشان متابعت ایشان کردند پس همان است که ایشان را پرستیده اند هم چنان که ظالمان اهل بیت قلبی بودند و لیکن چون دیگران راضی بودند به افعال ایشان همه در ظلم شریک شدند چنانکه حق سبحانه و تعالی نسبت داده است به بنی اسرائیلیان که پیغمبران را بنا حق کشتند و خطاب به جمعی فرموده است که در زمان حضرت سید المرسلین (ص) بودند چون اینها راضی بودند از افعال آنها ایشان نیز داخل قاتلان انبیا شدند چنانکه احادیث بسیار بر این مضمون نیز وارد است.

خداوندا لعنت کن کسانی را که افترا بستند بر خدا و رسول، خداوندا لعنت کن این جماعت را و متابعان ایشان را و دوست داران ایشان را و مدد کاران و دوستان ایشان را به لعنتهای بسیار، پس سه مرتبه بگو که خداوندا لعنت کن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۲

قاتلان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه

را، و سه مرتبه بگو خداوند لعنت کن قاتلان حضرتین حسنین را صلوات الله علیهما پس سه مرتبه بگو خداوند لعنت کن قاتلان ائمه معصومین را صلوات الله علیهم و در همه جا مراد قاتلانند، و جمعی که به امامت و خلافت ائمه جور راضی شدند، و متابعت ایشان کردند تا ایشان کردند آن چه کردند.

خداوند معذب گردان ایشان را به عذابی که هیچ یک از عالمیان را آن عذاب نکرده باشی و مضاعف گردان بر ایشان عذاب خود را چنانکه ایشان عداوت نمودند با کسانی که تو ایشان را والی و امام خلایق گردانیده، و مهیا ساز از جهت ایشان عذابی را که در نیاورده باشی آن عذاب را به هیچ کس از خلایق خود، خداوند داخل ساز بر قاتلان مدد کاران حضرت رسولت (ص) و بر قاتلان انصار حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بر قاتلان یاوران حضرتین حسنین صلوات الله علیها و بر قاتلان جمعی که ایشان را از جهت دوستی آل محمد شهید کرده اند داخل ساز بر ایشان عذابی را که مضاعف گردانی در مرتبه آخر جهنم که عذاب آن از همه درکات عظیمتر است و از آن عذاب چیزی تخفیف نیابد، و ایشان در آن عذاب از رحمت الهی ناامید باشند تا عذاب ایشان سخت تر باشد و از رحمت تو همیشه دور باشند، یا آن که اهل جهنم یا عالمیان نیز همیشه ایشان را لعنت کنند و نزد پروردگار خودسرها به زیر انداخته باشند و معاینه بینند پشیمانی و خواری دور و دراز را چون عترت پیغمبران ترا شهید کرده اند و عترت رسل ترا شهید کرده اند و بندگان شایسته

الهی را که اتباع ایشان بودند شهید کرده اند.

خداوندا لعنت کن ایشان را در پنهان پنهان و در ظاهر آشکار در آسمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۳

و در زمین، خداوندا بگردان از جبهه من زبانی راست گو در مدح اولیای تو یا چنان کن که مرا به نیکی یاد کنند از جبهه محبت دوستان تو و این معنی اظهر است، خداوندا محل قرار و قبور ایشان را محبوب من گردان و محل شهادت ایشان را نیز محبوب من گردان یا محل قرار ایشان که مدینه مشرفه است و مشاهد قبور ایشان است که هر دو محبوب من باشند تا آن که ملحق سازی مرا به ایشان و مرا تابع ایشان گردانی در دنیا و آخرت ای خداوندی که بخشنده ترین بخشندگانی.

پس بنشین نزد سر آن حضرت و بگو که سلام حق سبحانه و تعالی و سلام ملائکه مقربین و سلام مؤمنانی که تسلیم کرده اند و گردن نهاده اند متابعت ایشان را به دلهای خود، و آنها که همیشه گویایند فضیلت ترا و شهادت می دهند بر آن که تو صادقی و امینی و صدیق و معصومی و اول کسی که تصدیق حضرت سید المرسلین کردی، سلام ایشان بر تو باد ای مولای واجب الاطاعه و آقای من حق سبحانه و تعالی صلوات فرستد به روح و بدن تو، گواهی می دهم که تو نفس پاکیزگی و پاکی از همه بدیها و حق سبحانه و تعالی ترا معصوم گردانیده است از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان، و والدین تو نیز پاک و پاکیزه و مطهر بودند تا به آدم، و گواهی می دهم از جبهه تو ای ولی خدا و

ای ولی رسول خدا که هر دو ترا خلیفه خود گردانیدند در ادا و تبلیغ رسالات محمدی صلی الله علیه و آله و تو به جا آوردی همه را، و شهادت می دهیم که توئی جنب الله چنانکه احادیث بسیار وارد شده است که آن حضرت فرمودند که منم جنب الله و باب الله و وجه الله، و جنب الله اشاره است به آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که روز قیامت جمعی حسرت خورند بر آن که تقصیر کرده اند در جنب الله یعنی تقصیر نموده اند در اطاعت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۴

کسی که حق سبحانه و تعالی اطاعت او را با اطاعت خود و اطاعت رسولش مقرون گردانیده است و فرموده است که اطاعت کنید خداوند خود را و اطاعت کنید رسول او را و اطاعت کنید اولو الامر را که حضرت امیر المؤمنین است با یازده فرزندش صلوات الله علیهم و در آیه دیگر که «إِنَّمَا وَدَّعْتُمُ اللَّهَ الْخ» پس ایشان را پهلوی خود جا داده است و اطاعت ایشان را اطاعت خود فرموده است و مخالفت ایشان را مخالفت خود فرموده است.

و گواهی می دهیم که توئی باب الله یعنی از در متابعت آن حضرت به رضای الهی می توان رسید، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من شهرستان علم الهی ام و علی در آن شهرستان است، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که از در داخل خانه شوید، دیگر گواهی می دهیم که تو وجه خدائی یعنی رو به آن حضرت می باید کرد هر که خواهد رو بحق کند، یعنی چون رو بحق سبحانه و تعالی کنند حق

سبحانه و تعالی حاجات بنده را بر می آورد هم چنین هر که روی متابعت به ایشان کند رو به خدا کرده است و آن حضرت فرمودند که هر که مرا ببیند خدا را دیده است بنا بر یک تفسیر و تفسیر دیگر آنست که هر که مرا در واقعه بیند مرا دیده است و واقعه او حق است و حضرت تفسیر وجه را فرموده است که رویی است که از آن رو بحق می توان رفت و می باید رفت.

و شهادت می دهم که تو راه خدائی یعنی راه نماینده از قبیل زید عدل و تو بنده مقرب الهی و برادر معنوی رسول اللّهی صلی اللّٰه علیه و آله، به درگاه تو فرو آمده ام و داب کریمان عرب آنست که هر که شتر خود را در خانه کسی بخواباند تا جان همراهی می کند و من به درگاه تو آمده ام چون رتبه و منزلت ترا نزد حق سبحانه و تعالی و نزد رسولش می دانم، و به درگاه تو

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۵

آمده ام که تا قرب و منزلتم نزد حق سبحانه و تعالی عظیم شود، یا مقرب خدای تعالی شوم یا آن که به زیارت تو آمده ام خالص از جهت آن که به برکت این زیارت خود را خالص گردانم، و پناه به تو آورده ام تا از آتش جهنم که امثال من مستحق آن شده اند به سبب ستمهایی که بر نفس خود کرده ام خالص شوم و رهایی یابم به درگاه تو آمده ام در حالی که از هر که غیر تست بریده ام و به تو پناه آورده ام و به ولیّی تو که خلیفه تست بعد از تو که آن حضرت امام

حسن است با باقی ائمه معصومین صلوات الله علیهم که همه فرزندان خلف تواند که تا مبارک شود مذهب حق بر من و عالمیان، و در تهذیب «علی تزکیه الحق» است یعنی خلیفه تست یا خلفاء تواند بر آن که نگذارند که حق خدا و رسول ضایع شود، و تا مردمان را بمذهب حق بخوانند و باطلی را که ممزوج کرده اند بحق آن باطل را بر هم زنند و حقرا از شوب باطل پاک کنند پس دل من منقاد مذهب حق شماست یا آن که در دل خود قرار داده ام که متابعت حق کنم و کار من تابع فرمان شماست که هر چه بفرمایید چنان کنم، و یاری من مهیاست از جهت شما و من بنده خداوندم و مولی و آزاد کرده شمایم یا دوست شمایم یا فرمان بردار شمایم در اطاعت شما و به درگاه شما آمده ام و غرضم آنست که کامل شود منزلتم نزد حق سبحانه و تعالی، و تواز آن جماعتی که حق سبحانه و تعالی مرا امر فرموده است که خود را در بندگی شما بدارم و ترغیب نموده است مرا بر نیکی کردن به شما و مرا راهنمایی کرده است بر فضیلت شما بر عالمیان، و هدایت کرده است مرا به دوستی شما و ترغیب نموده است مرا که به درگاه شما آیم و شما را شفیع خود گردانم نزد او و ملهم ساخته است مرا که حاجات خود را به نزد شما آورم شما جمعید که هر که تولی به شما کند سعادت مند می شود، و کسی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۶

درگاه شما ناامید بر نمی گردد و کسی که

محبت شما را دارد زیان نکرده است و کسی که دشمن شماست سعادت‌مند نمی‌شود، پناهی نمی‌یابم از جبهه پناه بردن نزد او که از جبهه من بهتر از شما باشد شما اهل بیت رحمتید و شما ستونهای دینید و ارکان زمینید و شجره طیبه اید.

خداوندا ناامید مکن مرا در آن که رسالت را شفیع خود کرده ام و دست در دامن آل رسالت زده ام و ایشان را شفیع خود گردانیده ام، خداوندا تو احسان کردی بر من بانکه توفیق یافتم که زیارت آقای خود کردم و محبت به او دارم و او را شناخته ام، خداوندا پس بگردان مرا از کسانی که یاری کند آقای خود را یا آقا او را یاری کند یا تو او را یاری کنی بنا بر نسخه تا، و بگردان مرا از کسانی که انتقام کشی به او از دشمنان او یا او انتقام کشد به او از دشمنان خود و منت نه بر من که نصرت دهی او را از جبهه دین خود در دنیا و آخرت خداوندا زندگانی می‌کنم بر نحوی که زندگی کرد به آن نحو حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه، و می‌میرم بر نحوی که آن حضرت از دنیا رفت.

پس چون خواهی که وداع کنی آن حضرت را بگو که سلام خدا و رحمت او و برکات او بر تو باد ای مولای من ترا به خدا می‌سپارم و از خدا می‌طلبم رعایت حال دنیای ترا و سلام بر تو می‌فرستم، ایمان آورده ایم به خدا و به رسولان او، و به آن چه آورده اند رسولان تو از کتابها، و به آن چه راهنمایی به آن کرده اند از اصول دین

پس خداوندا بنویس ما را با گواهان، گواهی می دهم بعد از مرگ بر آن چه گواهی بر آن می دادم در حالت حیات گواهی می دهم که شما امامان منید هر یک بعد از دیگری و گواهی می دهم که هر که شما را شهید کرده است یا با شما حرب کرده است همه کافرند و کسی که ردّ کند سخن شما را جای او در درک اسفل جهنم است و گواهی می دهم که هر که با

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۷

شما حرب کرده است یا کند آنها دشمنان مایند و ما از ایشان بیزاریم و ایشان لشکر شیطانند.

خداوندا به درستی که من سؤال می کنم از تو بعد از صلاه و سلام که صلوات بر محمد و آل او فرستی و نام هر یک را ببر، خداوندا مگردان این زیارت را مرتبه آخر زیارتم پس اگر این زیارت آخرم باشد پس محشور ساز مرا با امامانی که ایشان را نام بردم.

خداوندا ثابت دار دلهای ما را به طاعت و خیر خواهی این دین مبین یا ائمه معصومین و بر محبت ایشان و بر آن که نیکو اعانت کنم ایشان را و کردن نهم فرمان ایشان را پس تسبیح فاطمه زهرا صلوات الله علیها را بخوان و ترجمه اش اینست که منزّه خداوندی که صاحب جلال و عظمت و رفعت معنویست منزّه خداوندی که صاحب عزت بلند رفیع الشان است منزّه است خداوندی که پادشاهی بلند مرتبه قدیم او راست و او را سزاست منزّه خداوندی که صفات جمال و کمال او همه خوبست، منزّه خداوندی که مخصوص اوست نور و وقار، و ذات او در ظهور اظهر از همه اشیاست

و هدایت کننده عالمیان است با نهایت عظمت و جلال، منزّه خداوندی که جای پای مور بر سنگ خارا نزد او هویداست منزّه پروردگاری که می داند که مرغان هوا در کجا به زیر می آیند و بر سر کدام درخت یا کدامین زمین می نشینند.

زیاره اخری لأمیر المؤمنین صلوات الله علیه

(السَّلامُ عَلَیْكَ یا امیر المؤمنین السَّلامُ عَلَیْكَ یا حبیب الله السَّلامُ عَلَیْكَ یا صفوه الله السَّلامُ عَلَیْكَ یا ولیّ الله السَّلامُ عَلَیْكَ یا حَجَّه الله السَّلامُ عَلَیْكَ یا امام الهدی السَّلامُ عَلَیْكَ یا علم التَّقَی السَّلامُ عَلَیْكَ أیُّهَا الوَصِیُّ البَارُّ التَّقِیُّ السَّلامُ عَلَیْكَ. یا ابا الحسن، السَّلامُ عَلَیْكَ یا عمود الدِّین و وارث علم الاوّلین و الاخرین و صاحب المیسم و الصّراط المستقیم اشهد أنّک قد اقامت الصَّیلاه و اتیت الزّکاه و أمرت بالمعروف و نهیت عن المنکر و اتّبعت الرّسول و تلوت الكتاب حقّ تلاوته و بلّغت عن الله عزّ و جلّ و وفیت بعهد الله و تمّت بک کلمات الله و جاهدت فی الله حقّ جهاده و نصحت لله و لرسوله و جدت بنفسک صابرا و مجاهدا عن دین الله مؤمنا برسول الله طالبا ما عند الله راغبا فیما وعد الله و مضیت للذی کنت علیه شاهدا و شهيدا و مشهودا فجزاک الله عن رسوله و عن الاسلام و اهله من صدیق افضل الجزاء کنت اول القوم اسلاما و اخلصهم ایمانا و اشدّهم یقینا و اخوفهم لله و اعظمهم عناء و احوطهم علی رسوله و افضلهم مناقب و اکثرهم سوابق و ارفعهم درجه و اشرفهم منزله و اکرمهم علیه، قویت حین ضعف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۵۹۹

اصحابه و برزت حین استکانوا و نهضت حین وهنوا و لزمتم منهاج رسول الله صلّی الله

عليه و اله كنت خليفته حقًا لم تنازع برغم المنافقين و غيظ الكافرين و كره الحاسدين و ضغن الفاسقين فقامت بالأمر حين فشلوا و نطقت حين تتعتتوا و مضيت بنور الله اذ وقفوا فمن اتبعك فقد هدى، كنت اقلهم كلاما و اصوبهم منطقا و اكثرهم رأيا و اشجعهم قلبا و اشدّهم يقينا و احسنهم عملا و اعناهم بالأمر، كنت للدين يعسوبا أوّلا حين تفرّق النَّاسُ، و اخيرا حين فشلوا، كنت للمؤمنين ابا رحيمًا اذ صاروا عليك عيالا فحملت اثقال ما عنه ضعفوا و حفظت ما اضاعوا و رعيت ما أهملوا و شمّرت اذ جنبوا و شهدت اذ جمعوا و علوت اذ هلعوا و صبرت اذ جزعوا، كنت على الكافرين عذابا صبا و للمؤمنين غيثا و خصبا، لم تفلل حجّتك و لم يزع قلبك و لم تضعف بصيرتك و لم تجبن نفسك و لم تهن، كنت كالجبل لا- تحرّكه العواصف و لا- تزيله القواصف، و كنت كما قال رسول الله صلّى الله عليه و اله.

ضعيفا فى بدنك قويًا فى امر الله متواضعا فى نفسك عظيما عند الله عزّ و جلّ كبيرا فى الارض جليلا عند المؤمنين لم يكن لأحد فيك مهمز و لا لقائل فيك مغمز و لا لأحد فيك مطمع و لا لأحد عندك هواده، الضّعيف الذليل عندك قوى عزيز حتّى تاخذ له بحقه و القوى العزيز عندك ضعيف ذليل حتّى تاخذ منه الحقّ، و القريب و البعيد عندك فى ذلك سواء، شأنك الحقّ و الصّدق و الرّفق و قولك حكم و حتم، و

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٦٠٠

أمرك حلم و حزم و رأيك علم و عزم اعتدل بك الدّين و سهل بك العسير و اطفئت

بِكَ النَّيْرَانِ وَقُوَى بِكَ الْإِيْمَانِ وَثَبْتَ بِكَ الْإِسْلَامَ وَالْمُؤْمِنُونَ سَبَقَتْ سَبْقًا بَعِيدًا، وَاتَّعَبْتَ مِنْ بَعْدِكَ تَعَبًا شَدِيدًا فَجَلَلْتَ عَنِ الْبِكَاةِ وَعَظَمْتَ رِزْيَتِكَ فِي السَّمَاءِ، وَهَدَيْتَ مَصِيْبَتَكَ الْإِنَامَ فَأَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ رَضِينَا عَنِ اللَّهِ قَضَاءَهُ وَسَلَّمْنَا لِلَّهِ أَمْرَهُ فَوَاللَّهِ لَنْ يَصَابَ الْمُسْلِمُونَ بِمِثْلِكَ أَبَدًا، كُنْتَ لِلْمُؤْمِنِينَ كَهْفًا وَحَصْنًا وَعَلَى الْكَافِرِينَ غَلْظَةً وَغِيْظًا فَالْحَقُّكَ اللَّهُ بِنَبِيِّهِ وَلَا حَرْمَنَا أَجْرَكَ وَلَا أَضَلَّنَا بَعْدَكَ وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ، وَتَصَلَّى عِنْدَهُ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ سِتَّ رَكَعَاتٍ تَسَلَّمَ فِي كُلِّ رَكَعَتَيْنِ لِأَنَّ فِي قَبْرِهِ عِظَامَ آدَمَ وَجَسَدَ نُوحٍ وَآمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَمَنْ زَارَ قَبْرَهُ فَقَدْ زَارَ آدَمَ وَنُوحًا وَآمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَتَصَلَّى لِكُلِّ زِيَارَةٍ رَكَعَتَيْنِ).

این زیارت دیگر است از جهه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه که مشهور است به زیارت خضر علیه السلام، و کلینی و صدوق بطرق متعدده روایت کرده اند معنن تا اسید بن صفوان که از اصحاب حضرت سید المرسلین است و در خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می بود و او گفت که روزی که حضرت امیر المؤمنین ملحق شد به رفیق اعلی صدای کریه و ناله و زاری فرو گرفته بود کل خانهای کوفه را خصوصا آن حجره که حضرت از آنجا به جوار رحمت الهی رفته بودند و مثل روزی بود که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله از دنیا رفته بود که ناگاه شخصی از روی سرعت آمد و انا لله و انا الیه راجعون می گفت، و می گفت که امروز خلافت

لوامع

ظاهری نبوت منقطع شد و بر در حجره که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بودند ایستاد

و حمک الله یا ابا الحسن کنت اول القوم اسلاما

را گفتند تا

و لا اضلنا بعدک

و همه خاموش بودند تا کلامش تمام شد و او می گریست و صحابه و اهل بیت همه می گریستند از گفته او پس ناگاه ناپدید شد دانستند که خضر بود چنانکه دیده ام و از مشایخ شنیده ام و زیارت بسیار هست که متضمن این زیارت و مدح هست و ظاهر نیست که محدثین این زیادتی را سابقا و لا حقا افزوده اند به اعتبار آن که زیادتیها نیز در روایات دیگر وارد شده است چون زیادتیها مختلف است باختلاف بسیار و ممکن است که تالیف حضرات ائمه هدی باشد صلوات الله علیهم بعنوان مختلف، و مزار ابن طاوس زیادتیهای بسیار دارد و هم چنین مزارات دیگر.

و ترجمه اش اینست که سلام الهی بر تو باد یعنی از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم که ترا به سلامت دارد از هر صفتی از صفات بد و از هر فعلی از افعال قبیح و از هر آفتی از آفات صوری و معنوی و به ازاء هر چه قبیح و ناخوش است از افعال و صفات و بلاها به رحمت خود از صفات حسنه و افعال جمیله و رحمتهای متواتره و فیوض قدسیه و مواهب قدوسییه عطا فرماید در دنیا و عقبی و این معنی اصل سلامی است که با یکدیگر می کنیم، و نسبت به امثال معصومین سلام الله علیهم که کنند سلامت شرع و دین و شیعیان ایشان مراد است و نسبت به ایشان کمالی نمانده است که

حق سبحانه و تعالی احسان نکرده باشد به ایشان و لیکن از جهه ایشان طلب نمودن از جهه خود طلبیدنست زیرا که عبادت است که بنده به جا می آورد و مستحق ثواب می شود و معنی آن را حواله به خدای تعالی می کند او می داند که چه چیز می توان کرد می کند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۲

ای پادشاه مؤمنان و ای دوست خدا و برگزیده و اولی بامر از جانب او و حجت خدا بر خلایق از جهه خداوندی او و رسالت پیغمبر او صلی الله علیه و آله و امامت خودش با سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم و ای پیشوای هدایت یعنی بهر طرف که روان می شود هدایت از عقب او می آید و یا امامی که نفس هدایت و نشانه تقوایی از حق سبحانه و تعالی ای وصی نیکوکار و پرهیزکار و در بعضی از نسخ البرّ است به جای باژ و اتمّ از اوست و ابو الحسن کنیت آن حضرت است که در وقت ولادت بالهام الهی آن حضرت را باین کنیت مکنّی ساختند و نمی دانستند که حق سبحانه و تعالی فرزندش را مسّمی خواهد ساخت باسم فرزند هارون و محتمل است که عبدالمطلب و ابو طالب می دانسته باشند که چنین خواهد شد چنانکه در وقت ولادت حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله بشارت داد ابو طالب فاطمه بنت اسد را که بعد از سی سال دیگر حق سبحانه و تعالی ترا فرزندی کرامت خواهد کرد که وصی آن حضرت باشد و مثل آن حضرت باشد در جمیع کمالات مگر نبوت چنانکه کلینی روایت کرده است از عبد الله بن مسکان از حضرت

امام جعفر صادق صلوات الله عليه و ممكن است كه بعد از ولادت حضرت امام حسن صلوات الله عليه مكني شده باشند بابي الحسن، و بعد از ولادت حضرت امام حسين صلوات الله عليه مكني شده باشند بابي الحسين.

اي ستون دين و وارث علوم انبيا متقدمين و متاخرين و صاحب ميسم كه دابه الارض خواهد داشت و راه راست راه اوست يا اوست مبالغه گواهي مي دهيم كه به پاي داشته نماز را و زكات دادی و امر كردی خلاق را بهر نيكي و نهي فرمودی از هر بدی، و متابعت كردی پيغمبر را (ص) آن چه حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۳

متابعت آن حضرت بود، و كتاب الهی را خواندی به نحوی كه حق تلاوت آن بود كه به آن عمل نمودی، و رسالات الهی را به وساطت حضرت سيد الانبياء (ص) رسانیدی و به عهدهای الهی عمل نمودی و وفا كردی، و سخنان خدا را تماما بخلق رسانیدی و هر چه پيغمبر صلی الله عليه و آله نرسانیده بود چون وقتش نشده بود تو رسانیدی در وقت خود يا متصف به صفات الهی و متخلق به اخلاق او شدی، و در راه خداوند خود جهاد كردی آن چه حق جهاد بود و خيرخواهی دين خدا و رسول (ص) كردی يا نصيحت خلاق از جهه گفته خدا و رسول كردی، و جان خود را فدا كردی و صبر كردی در جهاد و جهاد كردی در ازاله بدیها كه نسبت بدین اسلام اراده كردند چون بعد از حضرت اراده نمودند كه احيا كنند رسوم كفر را چون همه از دين برگشتند و تو نگذاشتی كه احيا كنند

سنن جاهلیت را و ایمان داشتنی به خدا و رسول.

و در جمیع این فقرات کنایاتست که آن جماعتی که بر تو تقدم جستند بحسب ظاهر غرض ایشان احیای کفر بود و با وجود تقدم بر تو آن چه بایست کردی و نگذاشتی که مطالب ایشان بفاعل آید و غرضت رضای الهی بود، و طلب آن چه نزد خدا بود از کمالات که بدون مجاهدات میسر نبود، و در راه دین کوشیدی تا شهید شدی و شاهد خلایق شدی و رسول خدا شهادت داد و خواهد داد که هر چه بایست کردی، پس خداوند عالمیان جزا دهد ترا آن چه را کردی از جهه رسول خدا و از جهه اسلام و اهل اسلام ای صدیق اکبر به بهترین جزا. و قریب باین الفاظ و این معانی در زیارت سابقه گذشته بود از جهه ازدیاد توضیح ترجمه شد.

دیگر سخنان خضر است علیه السلام که مداحی آن حضرت کرد در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۴

حضور جمعی کثیر تا آن که سخنان او حجه باشد بر عالمیان و تا رد کند تحریفات ایشان را تو اول این قوم بودی در اسلام بانکه پیش از همه به هفت سال ایمان آوردی و ایمان تو از همه خالص تر بود و یقین تو از همه بیشتر بود و خوف تو از حق سبحانه و تعالی از همه بیشتر بود و جفاهای تو در دین از همه عظیمتر بود و حفظ و حمایت رسول خدا را از همه بیشتر و بیشتر بود و کمالات تو از همه فاضلتر بود و سابقه های تو از همه بیشتر بود یعنی در هر کمالی بر همه پیشی داشتی

و بیشتر داشتنی از کرم و زهد و عبادت و مجاهدت و درجه تو از همه بلندتر بود و رتبه تو از همه نیکوتر بود و نزد رسول خدا (ص) از همه گرامی تر بودی، در هر جائی که صحابه آن حضرت (ص) ضعیف بودند تو قوی بودی مثل جنگ بدر و احزاب و احد و خیبر و غیر آن و در هر جا که ایشان از جهاد پهلوی می کردند تو پیش می رفتی و هر جا که ایشان سستی می کردند تو مردانگی می کردی و راه حضرت سید الانبیاء را تو می رفتی، خلیفه بحق آن حضرت تو بودی و دیگران حق ترا غصب کردند و هیچ کس را نبود که با تو در امر خلافت منازعه کند علی رغم منافقان و بر خشم کافران، و هر چند حاسدان تو کراهت دارند از این گفتن، و هر چند فاسقان کینه ترا دارند و از این گفتن کینه ایشان زیادتر می شود که بشود که من هر چه حق است می گویم، پس قیام نمودی بامر خلافت یا در هر امری وقتی که دیگران نمی توانستند کرد یا سستی می کردند، و سخن می گفتی وقتی که دیگران عاجز می شدند از سخن و چون در کاری راه حق را نمی دانستند و می ایستادند تو بنور الهی می رفتی، پس کسی که متابعت کند ترا هدایت یافته است، از همه کس کمتر سخن می گفتی و هر چه می گفتی درست و راست می گفتی و هر چه را می گفتی بیشتر از همه کس فکر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۵

می کردی و درست تر می گفتی، و شجاعت دلت از همه بیشتر بود، و یقین تو از همه بیشتر بود و عمل تو

از همه کس بهتر بود و اعتنای تو در کارهای خیر از همه بیشتر بود و اهتمام به شان آن از همه کس بیشتر داشتی پیش از همه کس.

تو پادشاه مؤمنان بودی وقتی که همه حقرا گذاشتند و رو بباطل کردند بعد از حضرت رسول الله (ص) و در آخر نیز تو پادشاه مؤمنان شدی وقتی که دانستند که از ایشان نمی آید، پدر مهربان بودی از جهه مؤمنان چون همه عیال تو بودند و بار ایشان را از دوش ایشان بر می داشتی چون قدرت بر تحمل آن بار نداشتند، و هر چه را ضایع کردند تو محافظت کردی آن را و هر چه را اهمال کردند تو رعایت کردی، و هر جا که بد دل می شدند تو دامن برمی زدی و به سعی بلیغ به جا می آوردی، و هر جمعیتی که در خوبی می کردند تو در آنجا مقدم بودی و هر جا که ایشان جزع می کردند در مجاهدات تو بر همه بلندی داشتی، تو بر کافران مانند بلائی ناگهان بر ایشان می ریختی، و نسبت به مؤمنان فراخی و عیش بودی در هیچ جا دلیل تو کندی نمی کرد بلکه در همه جا حجت قاطع داشتی، و هرگز دلت میل بباطل نکرده و بصیرتت در جائی ضعیف نشد، و هرگز بد دل نشدی و جائی خوار نشدی و سستی نکردی، مانند کوهی بود که از بادهای تند به حرکت نمی آمدی و رعدهای عظیم ترا از جای بر نمی داشت یعنی در فتنها که واقع شد صابر بودی و از جا در نیامدی و بودی چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله ترا وصف فرموده بود که یا

علی اگر چه بحسب بدن ضعیفی در او امر الهی با قوتی و اگر چه نزد خودت پستی نزد حق سبحانه و تعالی بزرگی و در زمین بزرگی، و نزد مؤمنان بزرگی هیچ کس را بر تو راهی نیست که ترا بر صفتی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۶

عیب کند و یا بر فعلی از افعال تو چشمک زند و کسی طمع در تو نمی تواند کرد بانکه ترا به رشوه و خوش آمد و امثال اینها از حق بگرداند، و کسی بر تو دست نداشت که ترا نرم کند از حق و به باطلت مایل گرداند، بی چاره ذلیل نزد تو قویست تا حق او را گرفته به او رسانی، و قوی بزرگوار نزد تو ضعیف و خوار است تا حق مردم را که برده است از او گرفته به صاحبش رسانی و نزدیک و دور در این معنی نزد تو برابرند کار تو: حق و راستی و همواری بود و هر چه گفתי همه حکمت بود و واجبت متابعت آن، و فعل تو همه موافق عقل و دور اندیشی است، و رای تو همه علم و عزم است یعنی تا علم بهم نرسد در چیزی شروع در آن نمی کنی و چون علم بهم رسید با عزم جزم شروع در آن می کنی، دین اسلام به تو قایم شد بحسب صورت بجهداد و بحسب معنی به تعلیم علوم، و هر مشکلی را حلالش تو بودی، و هر دشواری به برکت تو آسان شد، و بسیار آتشی که افروخته شده بود و به برکت تو فرو نشست، و ایمان به تو قوت یافت به عبادات و ریاضات، و اسلام به تو

ثابت شد، و مؤمنان به هدایت تو ثابت قدم شدند، و در میدان مجاهده پیش بردی پیش بردنی بسیار دور که همه ماندند، و اسب تو پیش برد، و به تعب انداختی پست ماند کان را به تعبی سخت که هر چند می خواهند به تو رسند نمی توانند رسید، پس تو از آن بزرگتری که باید بر ظلمهایی که بر تو کرده اند بگریند با آن که مصیبت شهادت تو بر آسمانیان دشوار است و مصیبت تو خلایق را همه فرا گرفته است، به درستی که ما همه بندگان خداوندیم و بازگشت ما همه بسوی او خواهد بود.

راضی شده ایم به قضای او و تسلیم کردیم کارهای خدا را به او یا گردن نهادیم فرمان او را از جهت خدا و الله که مسلمانان به چنین مصیبتی مبتلا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۷

نخواهند شد هرگز چون مثل آن حضرت نخواهد بود، همیشه پناه مسلمانان بودی و حفظ و حمایت ایشان می کردی و بر کافران درشت و خشمگین بودی، پس خداوند عالمیان ترا ملحق سازد به پیغمبرش و ما را از مزد تو محروم نگرداند و بعد از تو ما را نگذارد که گمراه شویم، و سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد. و شش رکعت نماز می کنی نزد آن حضرت (صلوات الله علیه) هر دو رکعت به یک سلام زیرا که در قبر آن حضرت مدفون است استخوانهای آدم و بدن نوح و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم و هر که زیارت کند قبر آن حضرت را زیارت سه معصوم کرده است و از جهت هر زیارتی دو رکعت نماز زیارت می کنی و زیارات حضرت امیر

المؤمنين بسیار است و در کتب زیارات مذکور است و زیاده بر این موجب اطناست و بهترین زیارات بعد از زیارت جامعه زیارت شیخ رجب برسی است که از اکثر زیارات جمع نموده.

زیاره قبر ابی عبد الله الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله عليهم المقتول بکربلاء

اشاره

(قال الصادق صلوات الله عليه اذا اتيت ابا عبد الله الحسين عليه السلام فاغتسل على شاطئ الفرات ثم البس ثيابا طاهره ثم امش حافيا فانك في حرم من حرم الله عز وجل و رسول الله صلى الله عليه و اله و عليك بالتكبير و التهليل و التمجيد و التعظيم لله عز و جل كثيرا و الصلاه على محمد و اهل بيته صلوات الله عليهم حتى تصير إلى باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۰۸

الحائر ثم تقول السّلام عليك يا حجّه الله و ابن حجّته السّلام عليكم يا ملائكه الله و زوّار قبر ابن نبیّ الله ثم اخط عشر خطا ثم قف فكبر الله ثلاثين تكبيره ثم امش اليه حتى تاتيه من قبل وجهه و استقبال وجهه بوجهك و اجعل القبلة بين كتفيك ثم قل السّلام عليك يا حجّه الله و ابن حجّته السّلام عليك يا ثار الله في الارض و ابن ثاره السّلام عليك يا وتر الله الموتور في السّماوات و الارض اشهد ان دمك سكن في الخلد و اقسعرت له اظله العرش و به كى له جميع الخلائق و بكت له السّماوات السّبع و الارضون و ما فيهنّ و ما بينهنّ و من يتقلب في الجنّه و النار من خلق ربّنا و ما يرى و ما لا يرى، اشهد انك حجّه الله و ابن حجّته و اشهد انك ثار الله و ابن ثاره و اشهد انك وتر الله الموتور في السّماوات و الارض

و اشهد أنك قد بلغت عن الله و وفيت و وافيت [خ م ط و أوفيت] و جاهدت في سبيل ربك و مضيت للذي كنت عليه شهيدا و مستشهدا و مشهودا، انا عبد الله و مولاك و في طاعتك و الوافد إليك التمس بذلك كمال المنزلة عند الله عز و جل و ثبات القدم في الهجره إليك و السبيل المذی لا يختلج دونك من الدخول في كفالتك التي أمرت بها، من اراد الله بدا بكم من اراد الله بدا بكم من اراد الله بدا بكم بكم يبين الله الكذب و بكم يباعد الله الزمان الكلب و بكم يفتح الله و بكم يختم الله و بكم يمحو الله ما يشاء و بكم يثبت و بكم يفك الذل من رقابنا و بكم يدرك الله تره كل مؤمن و مؤمنه يطلب، و بكم تنبت

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٦٠٩

الارض اشجارها و بكم تخرج الاشجار ثمارها و بكم تنزل السماء قطرها و بكم يكشف الله الكرب و بكم ينزل الله الغيث و بكم تسبح الارض التي تحمل ابدانكم لعنت أمه قتلتكم و أمه خالفتكم و أمه جحدت ولايتكم و أمه ظاهرت عليكم و أمه شهدت و لم تنصركم، الحمد لله الذي جعل النار مأواهم و بئس ورد الواردين و بئس الورد المورود، و الحمد لله رب العالمين، صلى الله عليك يا با عبد الله انا إلى الله ممن خالفك برى ء انا إلى الله ممن خالفك برى ء ثم ائت عليا ابنه عليه السلام و هو عند رجليه و تقول السيدام عليك يا ابن رسول الله السلام عليك يا ابن علي امير المؤمنين السلام عليك يا

اللَّهُ عليه فرمودند که چون خواهی به زیارت قبر آن حضرت بیرون روی پیش از خروج سه روز روزه بگیر روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه و در شب جمعه نماز شب بکن پس برخیز و در اطراف آسمان نظر کن و در این شب غسل کن پیش از شام و با وضو بخواب رو و چون خواهی به زیارت روی غسل کن و بوی خوش مکن و روغن بر خود ممال و سرمه مکش و به زیارت رو.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات اللّٰه عليه فرمودند که چون خواهی که به زیارت حضرت امام حسین صلوات اللّٰه عليه روی با حزن و اندوه و ژولیده مو و گرد آلوده و گرسنه و تشنه برو و حاجات خود را طلب کن و برگرد و آنجا را وطن خود مساز و ظاهرا نهی از توطن به سبب تقیه بوده است، پس حضرت فرمودند که پا برهنه برو زیرا که در حریمی از حریمهای حق سبحانه و تعالی و در حرم رسول اوی صلی اللّٰه علیه و آله، و بر تو باد که اللّٰه اکبر و لا اله الا اللّٰه بسیار بگو و تمجید و تعظیم کن خداوند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۱

خود را، و لا حول و لا قوه الا باللّٰه العلی العظیم تمجید و تعظیم است، و هم چنین کلمات فرج و آیه الکرسی بخوان و صلوات بر محمد و آل او بفرست در وقت رفتن تا بدر حایر رسی پس می گویی که سلام الهی بر تو باد ای حجت خدا و فرزند حجه خدا سلام الهی بر شما باد ای فرشتگان حق سبحانه

و تعالی و ای زیارت کنندگان قبر فرزند رسول خدا.

پس ده گام برو و بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو، پس پیشتر رو تا برابر روی حضرت، و روبروی حضرت کن و پشت بقبله پس بگو السلام علیک ای حجه خدا و ای پسر حجه خدا یعنی امامی که از جانب خدا امامی و امامت از خلق نیست مثل دیگران و حجه خود را به معجزات باهره بر حقیقت امامت خود بر خلق تمام کردی مثل پدرت، و ای کسی که ترا به ناحق شهید کردند و حق سبحانه و تعالی طلب خواهد کرد خون ترا به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و در بعضی از نسخ یا ثار الله فی الارض است و لیکن همین حدیث. در کافی و تهذیب هست و فی الارض نیست و نبودنش بهتر است و در هر دو قبل از این سلام هست که

السَّلامُ عَلَیْکَ یا قَتِیلَ اللهِ و ابن قتیله

و هم چنین بعد از این مذکور است که

اشهد انک حجّه الله و ابن حجّته و اشهد انک قتیل الله و ابن قتیله

و ظاهراً صدوق انداخته است که مبادا موهم معنی بد باشد خصوصاً نظر به عوام چون ترجمه اش اینست که سلام بر تو باد ای کشته شده خدا و فرزند کشته شده خدا و مراد اینست که در راه خدا از جهه رضای خدا شهید شدی و موهم این است که خدا او را کشته است و العیاذ بالله و این معنی کفر است و در زیارات اگر زیاد و کمی شود ضرر ندارد و لیکن بودنش از جهه توطیه ما بعد است که تو شهید

شده و طلب نکردند خون ترا چنانکه بایست چون جمعی طلب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۲

خون از جبهه پادشاهی خود کردند و طلب خون را وسیله ساختند و یا آن که طلب خون وقتی می شد که هر که راضی بقتل آن حضرت بوده باشند و جمعی که مقدورشان بود که مدد کنند و نکردند همه را بکشند و این معنی در زمان حضرت صاحب الامر خواهد شد که مؤمنان خلص همه را زنده کنند و آن جماعت را همه زنده کنند و شیعیان یک یک همه را بکشند تا تشفی قلوب ایشان بشود.

السلام علیک ای وتر خدا یعنی کسی که در راه خدا شهید شدی و طلب خون ترا نکردند و در آسمانها و زمینها به وتر الله معروفی یا آن که حق سبحانه و تعالی طلب خون تو را خواهد کرد به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه، یا آن که خون ترا طلب نکردند اهل آسمان و زمین و در حدیثست که حق سبحانه و تعالی چهار هزار فرشته به مدد بر حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرستاد که به رخصت آن حضرت دفع کنند اعدای او را و آن حضرت رخصت نداد و فرمودند که آن طرف بهتر است پس چون آن واقعه واقع شد آن فرشتگان مأمور شدند که در آن روزه در تعزیه آن حضرت باشند، و چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه خروج خواهد فرمود و حضرت امام حسین با سایر حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم زنده خواهند شد آن فرشتگان در خدمت حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم طلب خون آن حضرت خواهند نمود.

گواهی می دهم که

خون تو ساکن شد در بهشت و لرزید از جهه آن خون ملائکه روحانیان که طواف کنندگان یا حاملان عرشند و بعضی گفته اند که مراد از ظلال عرش هفتاد یا هفتصد هزار حجاب است که حجاب اولش آسمان عرش است و حجاب دویم آسمان حجاب اول است و هم چنین تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۳

به آخر و چون همه بر فوق عرشند گویا که همه آسمان عرشند و چون عرش به لرزه در می آید حجب به لرزه در می آیند، یا آن که مراد ملائکه ساکنان حجب اند چنانکه در صحیفه کامله و غیر آن اشاره به آن ها شده است.

و گواهی می دهم که از جهه شهادت آن حضرت گریستند جمیع خلائق و هفت آسمان و هفت زمین و هر که و هر چه در آسمانها و زمینهاست و هر که حرکت می کند در بهشت و دوزخ از خلقی که پروردگار ما آنها را آفریده است و آن چه دیده می شود و آن چه دیده نمی شود.

گواهی می دهم که تو حجت خدائی و پسر حجت خدائی و گواهی می دهم که تو در راه خدا شهید شدی و پسر کسی که او نیز در راه خدا شهید شد، و گواهی می دهم که تو در راه خدا شهید شدی و خون ترا طلب نکردند و خواهند کرد در رجعت، و پسر کسی که در راه خدا شهید شد و خون او را طلب نکردند و خواهند کرد و گواهی می دهم که خون ترا طلب نکردند و آسمان و زمین همه ترا باین نام می خوانند تا وقتی که طلب خون تو کرده شود یا آن که اهل آسمان و زمین طلب خون

ترا نکردند و خواهند کرد.

و گواهی می‌دهم که تبلیغ کردی از جانب حق سبحانه و تعالی رسالات او را بخلق و وفا کردی به عهدی که حق سبحانه و تعالی با تو کرده بود و به عهدی که تو با خداوند خود کرده بودی و جهاد کردی از جهت رضای پروردگار خود و به عنوانی که همیشه در بندگی خداوند خود بودی از دنیا رفتی بعنوان شهادت که شهید شدی و حق سبحانه و تعالی ترا شاهد خلائق گردانیده بود و رسولش بر تو شاهد بود به همین احوال از دنیا رفتی من بنده حق سبحانه و تعالی ام و مولای توام که نعمت هدایت بر من داری، و به برکت ولایت تو آزاد کرده توام از آتش دوزخ یا دوست توام و در فرمان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۴

توام و به درگاه تو آمده‌ام، و غرض از این زیارت آنست که نزد حق سبحانه و تعالی رتبه کامله بیابم و می‌خواهم که حق سبحانه و تعالی مرا ثابت قدم گرداند در مهاجرت از وطن و اهل و عیال خود بسوی تو یا از مهاجرت از دشمنان تو بسوی تو و می‌خواهم که حق سبحانه و تعالی مرا بدارد به راهی که هر که در آن راه باشد او را نربایند و مانع نشوند در روز قیامت یا در دنیا و عقبی از داخل شدن در پناه تو و در ضمان و عهد و پیمان تو که امر کرده خلائق را که در آن عهد داخل شوند یعنی امر کرده به ولایت اهل بیت رسولت و مقرر فرموده که هر که ولای اهل بیت داشته باشد فردای

قیامت یا در دنیا و عقبی در کفالت و پناه تست، و کسی از شیاطین جن و انس او را اضلال نتوانند کرد و در روز قیامت که در حوض کوثر بر تو وارد شود ملائکه او را نربایند که بجهنم برند چنانکه فردای قیامت غیر شیعه اثنی عشری که خواهند وارد شوند در حوض کوثر ملائکه ایشان را ربایند و بجهنم برند چنانکه گذشت که از طریق اهل سنت متواتر است که همه صحابه را که رو از متابعت آن حضرت گردانیدند ایشان را ربایند و بجهنم برند و حضرت سید الانبیاء گوید که الهی اینها اصحاب منند اینها صحابه‌های منند خطاب رسد که یا محمد تو نمی دانی که اینها چه کردند همه بعد از تو مرتد شدند و بکفر اول برگشتند پس حضرت گوید که بیرید اینها را بجهنم که من از ایشان بیزارم پس نماند با حضرت مگر قلیلی از صحابه چنانکه از طرق اهل بیت منقولست بطرق صحیحیه بسیار که صحابه بعد از وفات آن حضرت مرتد شدند مگر سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار و دو سه کس دیگر.

هر که اراده بندگی حق سبحانه و تعالی دارد ابتدا به شما می کند و از راه ولایت شما به خدا می رسد و مکرر فرمودند این عبارت را از جهت تاکید، و حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۵

سبحانه و تعالی به سبب شما و اقوال شما ظاهر می گرداند دروغی را که بر خدا بستند در اصول دین و فروع دین چون معجزات ظاهره باهره به شما داده است که دلالت کند بر آن که شما صادقید و از صدق شما کذب دیگران

ظاهر می شود، و به برکت شما و به برکت دعای شما حق سبحانه و تعالی دفع می کند سختی زمانه را و ابتدای خلق عالم به شما شد چنانکه احادیث متواتر وارد شده است که حق سبحانه و تعالی اول چیزی که آفرید ارواح مقدسه ایشان بود و ختم عالم نیز به شما خواهد شد چنانکه وارد شده است در اخبار متواتره که تا یک کس هست می باید که معصوم باشد و بعد از همه معصوم خواهد رفت یا آن که ختم خوبان به شما خواهد شد چنانکه بالفعل بعد از تحریفات بسیار که در توره واقع شده است مذکور است که روزی ساره خاتون می خواست که هاجر را بزند به خدا رسید یعنی به جبرئیل که از جانب حق سبحانه و تعالی آمده بود چنانکه بکرات و مرات در توره چنین وارد شده است، پس جبرئیل به هاجر گفت که آزرده مباش که حق سبحانه و تعالی دوازده بزرگ عظیم الشان می آفریند که ختم خوبان عالم به ایشان خواهد بود و به برکت شما و دعای شما حق سبحانه و تعالی محو می فرماید و هر چه را می خواهد اثبات می کند در لوح محو و اثبات، و به برکت شما مذلت و خواری را از گردنهای ما خواهند انداخت در رجعت و قیامت و به سبب شما حق سبحانه و تعالی هر که را که بنا حق کشته باشند از مؤمنین و مؤمنات طلب خون خود خواهد کرد، و به برکت شما از زمین درختان می روید و به برکت وجود شما درختان میوها می دهند و به برکت شما از آسمان باران می آید، چون غرض از ایجاد

عالم ایشانند و دنیا بوجود معصومان موجود است، و به برکت رجعت شما دنیا حق سبحانه و تعالی غمها و المهای مؤمنان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۶

مرتفع خواهد ساخت، و به برکت شما باران رحمت خود را فرو خواهد فرستاد و به برکت شما زمینی که شما در آن مدفونید تسبیح الهی می کند، لعنت حق سبحانه و تعالی بر امتی باد که شما را شهید کردند یا به شهادت شما راضی بودند و بر جمعی که مخالفت کردند شما را و بر جمعی که اقرار کردند و تهنیت کردند و مبارک باد گفتند امامت و خلافت شما را که رئیس ایشان فلان بود که گفت در روز غدیر خم که په ای پسر ابو طالب گردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه، و عامه بحث می کنند که فلان اقرار نکرد بلکه از روی سخریه و استهزاء گفت چنانکه از عبارت ظاهر است و ظاهرا درست می گویند و انکار او مخصوص امامت نبود بلکه او اقرار به هیچ چیز نکرده بود و همیشه کافر بود به حسب باطن و از جهت مصلحت اظهار اسلام می کرد، و لعنت خدا بر امتی که پشت بر پشت یکدیگر انداختند و با یکدیگر بیعت کردند که در دشمنی شما بکوشند چنانکه متواتر است که در کعبه صحیفه مخالفت را نوشتند، و زمخشری نیز در کشاف و غیر آن ذکر کرده است و لیکن نام آن جماعت را نبرده است، و لعنت خدا بر جمعی باد که حاضر بودند در جهاد شما از طرف اعدای و یاری نکردند شما را یا گواهی بر امامت شما دادند و یاری نکردند

که با شما بجهاد آیند.

و در کافی و تهذیب چنین است که

شهدت و لم تستشهد

یعنی لعنت خدا بر جمعی که حاضر بودند در جنگ شما و خود را در راه شما شهید نکردند چنانکه جمعی با حضرت امام حسین صلوات الله علیه بودند و گروه گروه برمی گشتند چون خبر خذلان اهل کوفه مسلم بن عقیل را رضی الله عنه شنیدند، و بعد از آن خبر قتل او و قتل هانی بن عروه و آمدن عیید الله بن زیاد به کوفه و رسیدن لشکر اهل شام را شنیدند و در هر خبری جمعی جدا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۷

می شدند تا آن که همه رفتند مگر اهل بیت صلوات الله علیهم و پنجاه و چند کس که ماندند، و به سبب ملازمت آن حضرت صلوات الله علیه با علی درجات شهادت رسیدند و ظاهراً بعضی از روای نقل بالمعنی کرده باشند.

حمد خداوندی را سزا است که ایشان را در آتش جهنم جا داد و در بد جائی وارد شدند و بد جائی شد محل ورود ایشان، و جمیع محامد مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است، و صلوات الهی بر تو باد یا ابا عبد الله من به نزد حق سبحانه و تعالی از مخالفان تو بیزارم و خدای تعالی بر من گواه شد که من از این جماعت بیزارم و من گواهی می دهم نزد حق سبحانه و تعالی که من از کسانی که مخالفت کردند ترا بیزارم.

پس بیا به نزد علی اصغر که نزد پای حضرت مدفون است، و می گویی که سلام الهی بر تو باد ای فرزند رسول خدا ای فرزند امیر المؤمنین ای فرزند حسن و

حسین، که عم را پدر خوانده است تغلیبا مثل حسنین یا آن که عم بمنزله پدر است خصوصا عمی که امام باشد که ائمه سبب بقای ابدی اند چنانکه پدر سبب وجود فرزند است، و اخبار بسیار وارد شده است که نبی و امام را والدین خوانده اند معصومان صلوات الله علیهم.

سلام الهی بر تو باد ای فرزند خدیجه کبری و فاطمه زهرا، صلوات الهی بر تو باد همه درودها بر تو باد، همه رحمت‌های الهی بر تو باد، لعنت خدا بر قاتلان تو باد که تیرها و نیزها و شمشیرها بر تو زدند، لعنت خدا بر کسی که ترا شهید کرد و به آن که سبب بود مانند ابو بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبید الله بن زیاد و اتباع ایشان، لعنت خدا بر کسی باد که ترا شهید کرد مانند عمر بن سعد و اتباع او، لعنت خدا بر کسی باد که مباشر قتل تو شد، من نزد حق سبحانه و تعالی از او بیزارم به سه معنی که گذشت، سلام

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۸

الهی بر شما باد، و تکریر سلام مطلوبست تا صد مرتبه و هم چنین لعن تا صد مرتبه و بیشتر بهتر است و اقلش سه مرتبه است و در این سه سلام جمیع اصحاب آن حضرت را خطاب می کند با مشافهه علی بن الحسین صلوات الله علیه و علیهم.

فایز شدید به رتبه شهادت و از دنیای غدار خلاص شدید و با علی مراتب بهشت رسیدید و الله، و فایز شدید باین نوع جهادی در خدمت آن حضرت و الله و فایز شدید به مجاورت ائمه اهل

بیت در بهشت عنبر سرشت و الله، کاش من با شما می بودم و باین رتبه عظیم می رسیدم و چون از زیارت فارغ شوی می کردی تا به پشت حضرت می آیی و شش رکعت نماز می کنی دو رکعت نماز زیارت از جهت آن حضرت صلوات الله علیه و دو رکعت از جهت زیارت علی بن الحسین صلوات الله علیه و دو رکعت از جهت بقیه شهدا صلوات الله علیهم و زیارت تمام شد، و این زیارت منقولست از حسن از حسین ثقه از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه و شیخان نیز روایت کرده اند همین زیارت را و چون وداع نداشت صدوق وداع را از روایت دیگر ذکر کرد تا اگر کسی خواهد اصل آن را نیز بخواند و بعد از آن وداع کند

الوداع

(من روایه یوسف الکناسی عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال اذا اردت ان تودعه فقل السیلام علیک و رحمه الله و برکاته نستودعک الله و نقرأ علیک السلام، آمنا بالله و بالرّسول و بما جاء به، و دلّ علیه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۱۹

اتّبعنا الرّسول یا ربّ فاکتبا مع الشّاهدین، اللهم لا تجعله اخر العهد منّا و منه، اللهم انا نسألك ان تنفعنا بحبه، اللهم ابعثه مقاما محمودا تنصر به دینک و تقتل به عدوک و تبیر به من نصب حربا لایل محمّد فانک وعدته ذلک و أنت لا تخلف الميعاد السیلام علیک و رحمه الله و برکاته، اشهد انکم شهداء و نجباء جاهدتم فی سبیل الله و قتلتم علی منهاج رسول الله صلّی الله علیه و اله و ابن رسوله صلّی الله علیه و اله و سلّم كثيرا و

الحمد لله الذي صدقكم وعده و اراكم ما تحبون و صلى الله على محمد و آل محمد و عليهم السلام و رحمه الله و بركاته اللهم لا تشغلني في الدنيا عن شكر نعمتك و لا ياكثر فيها فتلهيني عجائب بهجتها و تفتنني زهرتها و لا باقلال يضرب بعلمي ضره و يملأ صدري هممه اعطني من ذلك غني عن شرار خلقك و بلاغا أنال به رضاك يا ارحم الراحمين. و قد اخرجت في كتاب الزيارات و في كتاب مقتل الحسين صلوات الله عليه أنواعا من الزيارات و اخترت هذه لهذا الكتاب لأنها اصح الزيارات عندي من طريق الرواية و فيها بلاغ و كفايه

زياره قبور الشهداء

(فاذا اردت زياره قبور الشهداء فقل السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار.)

اما وداع نمودن آن حضرت در وقت بیرون آمدن از کربلای معلی یا در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۰

وقت بیرون آمدن از روضه مقدسه به آن که شاید عمر نماند تا وقت بیرون آمدن چنانکه در اخبار صحیحه وارد شده است که چون نماز کنی آن نماز را چنان به جا آور که گویا دیگر نماز نخواهی کرد و وداع نماز می کنی.

منقولست کالصحیح یا در صحیح چون صحیح است از فضاله و او از اهل اجماع است با آن که صدوق نیز تصحیحش کرده است بخصوص که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که چون خواهی که وداع کنی آن حضرت را بگو سلام و رحمت و برکات الهی بر تو باد، ما ترا بحق سبحانه و تعالی می سپاریم و سلام الهی را به تو می رسانیم ایمان آورده ایم به خدا و رسول و به آن چه آن را رسول آورده

است و به آن چه دلالت کرده است ما را به آن و متابعت نمودیم رسولت را ای پروردگار عالمیان پس بنویس ما را با کسانی که گواهی به این ها داده اند خداوندا مگردان این وداع را وداع آخر ما آن حضرت را.

خداوندا سؤال می کنیم از تو که چنان کنی که منتفع شویم از محبت آن حضرت، خداوندا برسان آن حضرت را به درجه ای که اعلی درجات بهشتست و آن را ستوده ای تا آن که نصرت دهی به او دینت را و بکشی بدست آن حضرت دشمنان خودت را، و هلاک کنی به شمشیر او آن جمعی را که حرب نمودند با آل محمد صلی الله علیه و آله به درستی که تو او را وعده داده که باین رتبه برسانی او را در این آیه که وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ الْخَ يَعْنِي وَعَدَهُ كَرِهَ اسْتِ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَنْ جَمَعِي رَا كَه اِيْمَانِ اَوْرَدَهُ اَنْدَ وَ اَعْمَالِ صَالِحِ كَرِهَهُ اَنْدَ كَه خِلَافَتِ دَهْدِ اِيْشَانِ رَا دَر زَمِيْنِ وَ مَتَمَكِنِ كَ رَدَانْدِ اِيْشَانِ رَا دَر اِظْهَارِ اَنْ دِيْنِي كَه حَقِّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى رَاضِيْ اسْتِ كَه اِيْشَانِ وَ عَالَمِيَانِ بَرِ اَنْ دِيْنِ بَاشَنْدِ وَ بَدَلِ كَنْدِ اَز خَوْفِيْ كَه دَارَنْدِ بَه اِيْمَنِيْ كَه عِبَادَتِ كَنْنْدِ مَرَا وَ بَه هِيْچِ نَوْعِ شَرِكِ نِيَاوَرَنْدِ يَعْْنِيْ هَر دِيْنِيْ كَه بَاطِلِ اسْتِ جَمَاعَتِيْ كَه بَرَانِ دِيْنَنْدِ اِطَاعَتِ شَيْطَانِ كَرِهَهُ اَنْدِ وَ بَنْدِگِيْ اَوْ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۱

کرده اند چنانکه فرموده است که آیا عهد نکرده ام با شما ای فرزندان آدم که عبادت مکنید شیطان را که او دشمن هویدای شماست، و ظاهر است که هرگز کسی سجده عبودیت نکرده است شیطان را بلکه غرض الهی آنست

که اطاعت شیطان بندگی کردن اوست خصوصا در اصول دین پس ظاهر شد که چون حضرت صاحب الامر ظاهر شود همه بدین آن حضرت و آبای آن حضرت (ص) در خواهند آمد بحسب وعده تو و تو خلاف نمی کنی وعده خود را، سلام الهی و رحمت و برکات او بر شما باد و بعد از وداع آن حضرت وداع باقی شهدا می کند باین نحو که گواهی می دهم که شما به رتبه شهادت فایز شدید و برگزیدگان خداوندید مجاهده کردید در راه رضای حق سبحانه و تعالی و به شهادت فایز شدید بر طریقه حضرت سید المرسلین «ص» و در خدمت فرزند رسولش صلوات الله و سلامه علیهم بصلوه و سلام بسیار، و شکر خداوند عالمیان را می کنم که وعده که کرده است شهدا را از مراتب عالیه بهشت، کرامت فرمود شما را و به شما نموده آن چه را دوست می داشتید و صلوات بر محمد و آل او باد، و سلام الهی و رحمت و برکتها بر ایشان باد، خداوندا مشغول مگردان مرا در دار دنیا از شکر نعمت بلکه مرا توفیق کرامت کن که هر چند نعمت را بر من زیاد کنی من شکر را زیاده کنم، و چنان مکن که مال مرا بسیار کنی که تمتعات خوش آینده او مرا از یاد تو و شکر غافل کند، و زینتهای او مرا مفتون سازد که فریفته او شوم، و بر من چنان تنگ مکن روزی را که پریشانی مرا از عبادت تو باز دارد و هموم و غموم او سینه ام پر کند به آن که همیشه مغموم باشم از تنگی، و آن قدر کرامت

کن که محتاج بدترین خلق تو نشوم و قدری کرامت کن که کاری چند از مبرّات و خیرات به جا آورم که تو از من خوشنود شوی ای بخشنده ترین بخشنندگان.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۲

و بتحقیق که در کتاب زیارات و در کتاب واقعه شهادت حضرت امام حسین صلوات الله علیه انواع زیارات ذکر کرده ام و این زیارت را از آنها انتخاب کردم و در این کتاب ذکر کردم چون به اعتبار اسناد اصحّ روایات بود نزد من اگر چه جمعی در این دو سند هستند که علماء رجال توثیق آنها نکرده اند و لیکن ممکن است که صدوق بر احوال ایشان مطلع باشد و ایشان ندانند یا آن که این دو زیارت متواتر شده باشد نزد او چنانکه ثقه الاسلام نیز این دو روایت را ذکر کرده است در کافی و حکم به صحت آن کرده است و مکرر مذکور شد، و در فواید تفصیل آن مذکور شد که قانون قدما غیر قانون متأخرینست اگر چه رعایت قانون متأخرین نیز می کنند چنانکه مکرر در این کتاب حکم بضعف روایت از جهه ضعف روات کرده است و لیکن وجوه بسیار از جهه صحّت حدیث داشته اند و متأخرین نیز گاه گاهی به طریقه قدما عمل می کنند چنانکه علامّه در خلاصه الرجال کرده است و جمعی بر او بحثها کرده اند که جرح و تعدیل خلاصه مخالف قانون اوست و در واقع مخالفت با یک فرد دارد و اکثر ذکر کرده اند در بسیاری از اخبار که اگر چه ضعیف است و لیکن ضعفش منجبر است به شهرت بین الاصحاب و همین زیارت که ذکر کرده ام تمام و کافی است.

امّا زیارت

قبر شهدا پس چون خواهی که زیارت کنی قبور شهدا را پس بگو که سلام الهی بر شما باد از جبهه صبری که کردید در جهاد پس نیکو عاقبتی حاصل شد شما را که آن بهشت عنبر سرشتست و این زیارت وداع شهداست از غیر روایت کناسی اگر چه در وداع شهدا نیز بود اما ضرر ندارد بیشتر و ظاهراً غافل شده است چون با هم مذکور است.

بدان که زیارت یوسف کناسی زیارت کاملی است که شیخان ذکر کرده اند اگر صدوق همان را ذکر می کرد با وداع بهتر بود و لیکن چون راوی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۳

اول حسین بن ثور است و او ثقة است نزد صدوق سند آن بهتر بود و طریقه کلینی رضی الله عنه آنست که رعایت متون بیشتر می کند چون بسیاری از اخبار وارده شده است که من حیث السند ضعفی دارد و من حیث المتن فصاحت و بلاغت یا مطالب عالیه دارد که متن آن حدیث سند آنست و علمای معنوی ربانی ترجیح آنها بیشتر داده اند

باب ما یجزئ من زیاره الحسین صلوات الله علیه فی حال التَّقیّه

(اذا اتیت الفرات فاغتسل و البس ثوبیک الطَّاهرین ثم ائت القبر و قل صلّی الله علیک یا ابا عبد الله صلّی الله علیک یا ابا عبد الله و قد تمّت زیارتک هذه فی حال التَّقیّه روی دلک یونس بن ظبیان عن الصادق صلوات الله علیه) این بایست در بیان آن چه کافی است از زیارت آن حضرت صلوات الله علیه در حالت تَقِیّه هر گاه به فرات رسی خواه از طرف حلّه یا مسیب تا نهر علقمی از طرف بیابان و الحال آن نهر جاری نیست بهتر آنست که آب فرات با خود بردار

و در موضع نهر غسل کن و دو جامه طاهر به پوش پس بیا به نزد قبر آن حضرت و بگو صلوات و درودهای الهی بر تو باد یا حسین و به کنیت خواندن بهتر است و مکرر گفتن نور علی نور است و همین مقدار زیارت در حال تقیه کافیه است و این روایت را شیخ در قوی از یونس بن ظبیان از آن حضرت صلوات الله علیه روایت کرده است و اصحاب رجال یونس را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۴

ضعیف می دانند و ظاهراً یونس از اصحاب اسرار است و بعضی به حقایق اخبار او نرسیده بوده اند، و محتمل است که در اواخر عمر عالی شده باشد و قبل از غلو از او نقل کرده بودند، بعد از غلو روایت کرده اند و تا غایت از او ندیده ام چیزی که بد باشد و احادیث او موافق است با احادیث ثقات و معتمدین لهذا صدوقان از او روایت بسیار نقل کرده اند و حکم به صحت آن کرده اند چنانکه در باب سابق گذشت

باب ما يقوم مقام زیاره الحسين صلوات الله عليه و زیاره غيره من الائمه صلوات الله عليهم لمن لا يقدر على قصده بعد المسافه.

(روی ابن ابی عمیر عن هشام قال قال ابو عبد الله صلوات الله عليه اذا بعدت بأحدكم الشَّقَّة و نات به الدَّار فليعل اعلى منزله و ليصل ركعتين و ليؤم بالصَّلاه إلى قبورنا فإنَّ ذلك يصل إلينا) این بابی است در بیان آن چه بدل از زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه می شود و هم چنین زیارت باقی ائمه معصومین صلوات الله عليهم کسی را که قدرت نداشته باشد که به نزدیک رود از جهت زیارت به سبب بعد مسافت و قدرت نداشتن بر سواری به چهار ده سند صحیح و بیست و پنج حسن

کالصحیح مرویست از هشام که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه راه شما دور باشد و از خانه شما تا به آن حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۵

مسافت بسیار باشد پس باید که پشت بام بلندتر رود در خانه اش و دو رکعت نماز بکند و اشاره کند به صلوات بسوی قبور ما به درستی که آن سلام بما می رسد، و جمعی استدلال باین حدیث کرده اند که در زیارت دور نماز را بر زیارت مقدم می دارد و او دلالت بر ترتیب ندارد و هم چنین تقدم ذکر و در احادیث دور آن نیز واقع شده است تقدم زیارت بر نماز و ظاهرا هر دو خوب باشد مگر در جائی بخصوص مقدم یا مؤخر وارد شده باشد که در آنجا رعایت ترتیب نمودن بنحو مروی اولی است.

و کالصحیح از حسین بن ثویر منقولست که جمعی نزد حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه بودیم و از آن جمله یونس بن ظبیان بود و از همه بزرگتر بود بحسب سال بنا بر این او سؤال می کرد و گفت فدای تو کردم بسیار است که حضرت امام حسین صلوات الله علیه را یاد می کنم چه چیز بگویم حضرت فرمودند که سه مرتبه می گویی السلام علیک یا ابا عبد الله که سلام به آن حضرت صلوات الله علیه می رسد از نزدیک و دور (و فی روایه حنان بن سدید عن ابیه قال قال لی ابو عبد الله صلوات الله علیه یا سدید تزور قبر الحسین صلوات الله علیه فی کلّ یوم قلت: جعلت فداک لا قال: ما اجفاکم فتزوره فی کلّ شهر قلت: لا قال:

فتزوره فی

كُلَّ سنه قلت: قد يكون ذلك قال يا سدير ما اجفاكم بالحسين صلوات الله عليه اما علمت ان الله تبارك و تعالی الف الف ملك شعث غير يبكون و يزورون و لا يفترون و ما عليك يا سدير ان تزور قبر الحسين صلوات الله عليه في كل جمعه خمس مرات او في كل يوم مره قلت جعلت فداك بيننا و بينه فراسخ كثيره فقال لي اصعد فوق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۶

سطحك ثم التفت يمنه و يسره ثم ارفع رأسك إلى السماء ثم تنحو نحو القبر فتقول السلام عليك يا ابا عبد الله السلام عليك و رحمه الله و برکاته يكتب لك بذلك زوره و الزوره حجه و عمره قال سدير فرمما فعلت ذلك في الشهر اكثر من عشرين مره) و منقولست در حسن یا موثق کالصحيح از سدير که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه بمن فرمودند که ای سدير زیارت می کنی قبر حضرت امام حسین صلوات الله عليه را هر روز عرض نمودم که فدای تو گردم نه فرمودند که شما چه جفا کارید یعنی ظالمید یا آداب و ادب را نمی دانید پس در ماهی یک بار زیارت می کنی عرض نمودم که نه فرمودند که در سالی یک بار زیارت می کنی عرض نمودم که گاه هست که سالی یک بار زیارت می کنم حضرت فرمودند که چه جفا کاری به حضرت امام حسین آیا نمی دانی که حق سبحانه و تعالی را هزار هزار فرشته ژولیده موی کرد آلوده هست که می گریند و زیارت می کنند و سست نمی شوند ای سدير چه می شود که زیارت کنی در هر جمعه یعنی هر روز جمعه پنجم رتبه زیارت

کنی یا در هر روزی یک بار، و در کافی و تهذیب و بعضی از نسخ این کتاب به او است یعنی در هر روز جمعه پنج بار و در هر روزی یک بار آن حضرت را زیارت کنی که در ماهی پنجاه مرتبه آن حضرت را زیارت کنی و موافق اکثر نسخ این کتاب مخیر است میان آن که هر روز یک بار زیارت کند یا در هر روز جمعه پنجم رتبه و این بهتر است به اعتبار تقدیم ذکر و احتمال دارد که مراد از جمعه هفته باشد و در این صورت انسب این بود که اول هر روز را ذکر کنند و بعد از آن در هر هفته پنجم رتبه را.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۷

سدیر گفت فدای تو کردم میان ما و او چند فرسخ است که از راه نزدیکش که راه برّ است دوازده فرسخ است و از راه حله چهارده فرسخ است تقریباً حضرت فرمودند که پشت بام خانه ات بالا رو پس نظر کن به جانب راست و چپ آسمان پس سر بالا کن به جانب آسمان پس نظر به جانب قبر آن حضرت می کنی و می گویی السّلام علیک یا ابا عبد الله السّلام علیک و رحمه الله و برکاته: و در هر مرتبه که این زیارت می کنی می نویسند از جهت تو یک زیارت خانه کعبه یعنی یک حج و عمره سدیر گفت بسیار بود که در هر ماهی زیاده از بیست مرتبه زیارت آن حضرت می کردم پس عمل نکرده بود به پنجاه مرتبه و بنا بر نسخه محتمل است که هر جمعه پنجم رتبه زیارت کرده باشد، و در

عرض هفته گاهی زیارت می کرده باشد و ممکن است که سدید چنین فهمیده باشد که آخر مذکور شد که جمعه هفته باشد و نسخه او باشد و بحديث عمل کرده باشد با زیادتی و لیکن بعید است بحسب عبارت اول و قریبست بحسب این عبارت زیرا که بعید است که مرد فاضلی بیان کرده باشد عدم عمل را

باب فضل تربه الحسين صلوات الله عليه و حریم قبره.

(قال الصِّادِقُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي طِينِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ هُوَ الدَّوَاءُ الْاَكْبَرُ) این بابی است در فضیلت خاک کربلا و حریم قبر آن حضرت صلوات الله علیه منقول است در قوی از سلیمان بصری که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند که در خاک قبر آن حضرت صلوات الله علیه شفاست از هر دردی و آن خاک بزرگترین دواهاست چون دوی جمیع دردهاست.

و منقولست در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نیز به همین مضمون در روایتی دیگر، و منقولست از سعد بن سعد ثقه که گفت سؤال کردم از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه از خوردن گل حضرت فرمودند که گل خوردن حرامست مانند خوردن میته و خون و گوشت خوگ مگر خاک حضرت امام حسین صلوات الله علیه که در آنست شفا از هر دردی و ایمنی است از هر خوفی.

و در قوی از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمودند که گل حرامست هر گلی مثل گوشت خوگ و کسی که گل بخورد و بمیرد به سبب آن من نماز بر او نمی کنم مگر خاک قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه که در

اوست شفا از هر دردی و کسی که گل خواره

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۲۹

باشد و خاک قبر آن حضرت را بخورد در آن شفا نیست.

و کالصحیح منقولست از احدهما صلوات الله علیهما که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم علیه السلام را از گل آفرید و گل را حرام گردانید بر فرزندان او، راوی گفت عرض نمودم که پس چه می فرمایید در خاک قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه حضرت فرمودند که بر مردمان حرامست که گوشت خود را بخورند و حلال است که گوشت ما را بخورند و لیکن اندکی بخورند مانند نخودی، و احوط آنست که زیاده از نخود خام نخورند بحسب وزن اگر چه ظاهرا بحسب جثه نیز جایز باشد.

و در موثق کالصحیح منقولست از ابن ابی یعفر که گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که بعضی خاک قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه را می خورند و شفا می یابند و بعضی شفا نمی یابند سببش چیست حضرت فرمودند که بحق آن خداوندی که بغیر از او خداوندی نیست که هر که به اعتقاد نفع خورد البته نفع می یابد.

و کالصحیح منقولست که آن حضرت صلوات الله علیه فرمودند به یونس بن ربیع که بالای سر حضرت خاک سرخی هست که در آن شفاست از هر دردی مگر مرگ را یونس گفت که چون این حدیث را شنیدیم جمعی آمدیم و چون یک ذراع کنسیم خاک سرخی ظاهر شد بقدر یک درهم آن را برداشتیم و به کوفه بردیم و به مردمان می دادیم بهر کس اندکی و به آن مداوا می کردند و شفا می یافتند، و منقولست که تا هفتاد

ذرع از جبهه دو ابر می توان داشت و احادیث زیاد و کم گذشت، و منقولست که شخصی به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که بسیار بیماریها دارم و من دوايي نيست که به آن مداوا نکرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۰

باشم حضرت فرمودند که مگر نشنیده بودی که خاک قبر آن حضرت شفای هر دردیست و سبب ایمنی است از هر خوفی و چون خاک را برداری بخوان که (اللهم انی أسألك بحق هذه الطینه و بحق الملك الذی اخذها و بحق النبی الذی قبضها و بحق الوصی الذی حلّ فیها صلّ علی محمد و اهل بیته و اجعل فیها شفاء من کلّ داء و أمانا من کلّ خوف) یعنی خداوندا سؤال می کنم از تو بحق این طینت و بحق فرشته که این را برداشته است و بحق پیغمبری که بدست گرفته است این تربت را و بحق وصی پیغمبری که در این خاک جا کرده است که صلوات بر محمد و آل او فرست و بگردان در این تربت شفا از هر دردی و ایمنی از هر خوفی، پس حضرت فرمودند که آن فرشته که این خاک را برداشته است جبرئیل است که آن را برداشت و به حضرت سید الأنبیاء صلی الله علیه و آله نمود و گفت که این خاک فرزند تست که امت تو بعد از تو او را شهید خواهند کرد، و پیغمبری که این خاک را گرفت آن حضرت بود، و وصی که در آن مدفون شد حضرت امام حسین (ص) است که بهترین جوانان اهل بهشت است پس عرض نمودم که شفاست از هر دردی

دانستم چگونه امان است از هر خوفی حضرت فرمودند که هر گاه از پادشاهی یا از غیر او خوف داشته باشی از خانه بیرون مرو تا با خود نبری از تربت آن حضرت (ص) و چون آن تربت را برداری بگو که خداوندا این خاک قبر آن حضرت است که ولی تست و پسر ولی تست بر می دارم تا آن که حرز من باشد از آن چه از آن می ترسم و آن چه از آن نمی ترسم تا آن که وارد نشود بر تو آن چیزی که از آن نمی ترسی، راوی گفت که از تربت آن حضرت برداشتم چنانکه آن حضرت فرموده بودند حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۱

صحیح کرد بدنم را و امان من بود از هر خوفی از آن چه می ترسیدم و از آن چه نمی ترسیدم چنانکه آن حضرت فرموده بودند و الحمد لله که من بعد مکروهی بمن نرسید (و قال صلوات الله عليه إذا أكلته فقل اللهم رب التربة المباركة و رب الوصي العدي وارثه صل على محمد و آل محمد و اجعله علما نافعا و رزقا واسعا و شفاء من كل داء) و منقول است که آن حضرت صلوات الله عليه فرمودند که چون خواهی که تربت را بخوری پس بگو خداوندا ای پروردگار خاک مبارک و ای پروردگار وصی که در این خاک مدفون است صلوات بر محمد و آل او فرست، و بگردان آن چه را می خورم علمی نافع و روزی فراخ و شفا از هر دردی یعنی خوردن تربت را سبب اینها گردان و منقولست که آن حضرت فرمودند که چون برداری بگو (بسم الله اللهم

بِحَقِّ هَذِهِ التَّرْبَةِ الطَّاهِرَةِ وَبِحَقِّ البَقْعَةِ الطَّيِّبَةِ وَبِحَقِّ الوَصِيِّ الَّذِي تَوَارَتْهُ وَبِحَقِّ جَدِّهِ وَابِيهِ وَآمَّةِ وَاخِيهِ وَالمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَحْفُونَ بِهِ وَالمَلَائِكَةَ العُكُوفَ عَلَى قَبْرِ وَلِيِّكَ يَنْتَظِرُونَ نَصْرَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِمْ اَجْمَعِينَ اجْعَلْ لِي فِيهِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَآمَانًا مِنْ كُلِّ خَوْفٍ وَعِزًّا مِنْ كُلِّ ذَلٍّ، وَاَوْسَعُ بِهِ عَلَيَّ فِي رِزْقِي وَاصْحَحْ بِهِ جِسْمِي) يَعْنِي ابْتِدَاءً مِمَّا كُنْتُ فِيهِ فِي خَوْرَدَنِ بِه اسْتِعَانَتٌ بِه نَامِ حَقِّ سَبْحَانِهِ وَتَعَالَى خَدَاوْنِدَا بِحَقِّ اَيْنِ خَاكِ طَاهِرٍ وَبِحَقِّ اَيْنِ زَمِيْنٍ بَسِيَارٍ خَوْبٍ وَبِحَقِّ اِمَامِي كِهْ دَرِ اَيْنِ خَاكِ مَدْفُوْنَسْتِ وَبِحَقِّ جَدِّ اَوْ وَپَدْرِ اَوْ وَمَادِرِ اَوْ وَبِرَادِرِ اَوْ وَبِحَقِّ فَرَشْتِگَانِي كِهْ اِحَاطَهْ كَرْدَهْ اَنْدَهْ اَنْ حَضْرَتِ (ص) وَبِحَقِّ فَرَشْتِگَانِي كِهْ هَمِيْشَهْ مَلَاْزِمِ قَبْرِ وُلِيِّ تَوَانْدَ وَاَنْتَظَارِ مِي كَشَنْدَ كِهْ حَضْرَتِ صَاْحِبِ الْاَمْرِ صَلَوَاتِ اللهُ

لِوَامِعِ صَاْحِبِ قُرْآنِي، ج ۸، ص: ۶۳۲

عَلِيْهِ خَرُوْجِ كَنْدِ وَدَرِ خَدْمَتِ اَنْ حَضْرَتِ طَلَبِ خُوْنِ اَنْ حَضْرَتِ كَنْنَدَ كِهْ صَلَوَاتِ اِلَهِيْ بِرِ هَمِهْ بَادِ، بِگَرْدَانِ اَزِ جِهَهْ مِنْ دَرِ خَوْرَدَنِ اَيْنِ تَرْبَتِ شِفَايِي عَظِيْمِ اَزِ هَرِ دَرْدِي، وَاَيْمَنِ گَرْدَانِ مَرَا اَزِ هَرِ خَوْفِي وَعَزِيْزِ گَرْدَانِ مَرَا بَعْدَ اَزِ خَوَارِي، وَبِهْ سَبَبِ اَيْنِ رُوْزِي مَرَا فَرَاخِ گَرْدَانِ وَبَدَنِ مَرَا اَزِ هَرِ مَرَضِي صَحِيْحِ گَرْدَانِ وَبَعْدَ اَزِ بَرْدَاشْتَنِ: اَنَا اَنْزَلْنَاهُ بَرِ اَنْ بِخَوَانِ وَبَعْضِي اَزِ اصْحَابِ كَفْتَهْ اَنْدَهْ كِهْ چُوْنِ اِحَادِيْثِ مَتَوَاتِرَهْ وَاْرَدِ شُدِهْ اَسْتِ كِهْ كَلِّ حَرَامَسْتِ وَاَزِ اَنْ اَسْتَثْنَا شُدِهْ اَسْتِ خَاكِ اَنْ حَضْرَتِ مَشْرُوْطِ اَسْتِ بِهْ دَعَا دَرِ وَقْتِ بَرْدَاشْتَنِ وَخَوْرَدَنِ وَاْگَرِ دَرِ بَعْضِي اَزِ رُوَايَاتِ شَرْطِ نَشُدِهْ بَاشُدَ

می باید که به مقید عمل نمایند و مطلق را حمل کنند بر مقید تا حلال باشد خوردن و یا آن که بعد از دعا بی دغدغه خوبست و بدون دعا جزم نداریم در حلیت پس باید که بدون دعا جایز نباشد خوردن و ظاهر اخبار آنست که کمالش مشروط است باین دعاها و احوط آنست که در وقت برداشتن و خوردن همه دعاها را منقوله را بخواند بی دغدغه باشد، و بهتر آنست که از حوالی روضه خاک رست بردارند و هفت مثقال بکشند و در وقت برداشتن دعا بخوانند و هر هفت مثقال را در کیسه کنند و در زیر فروش متصل به ضریح مقدس بگذارند و اگر چند شبانه رور بر آن بگذرد بهتر است و چون از اینجا بردارد دعاها را مرتبه دیگر بخواند و در وقت خوردن اندکی بخورد با دعا قبل از تناول و بعد از آن آیه الکرسی بخواند و می باید که قصدش شفا باشد، و بعضی تجویز نموده اند خوردن آن را از جهت رفع امراض معنویه که بدترین امراض است مثل تکبر و عجب و ریا و حقد و بغض و امثال اینها و ظاهرا بد نباشد، و احوط آنست که اگر مرض ظاهری نداشته باشد نخورد و اگر مرض ظاهر داشته باشد بقصد شفا از همه امراض صوری و معنوی و ظاهری و باطنی بخورد و در گل مختوم دغدغه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۳

عظیم می شود چون گذشت که همه گلی حرامست و در بعضی از اخبار وارد شده است که آن چه مشهور است خوردن گل مختوم به سبب آن شفا دارد که خاک قبر اسکندر است، و بر

تقدیری که صحیح باشد گل قبر حضرت سید الشهداء (ص) به مراتب از آن بهتر خواهد بود و این حدیث اشعار می دارد بر جواز با ظواهر چند حدیث که مشعر است بر جواز که از آن اخبار ظاهر می شود که حرمت خوردن به اعتبار ضرر است و احوط آنست که مطلقاً گل و خاک و گرد بلکه خاکستر بلکه مانند نان سوخته که مانند ذغال شده باشد نخورد اگر چه اثبات حرمت امثال اینها خالی از اشکالی نیست و دیگر خواهد آمد (و قال صلوات الله علیه حریم الحسین صلوات الله علیه خمسہ فراسخ من اربع جوانب القبر) و مرویست در قوی که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حریم قبر حضرت امام حسین صلوات الله علیه پنج فرسخ است از هر جانبی از چهار جانب که طولش ده فرسخ باشد و عرضش ده فرسخ و ممکن است که مراد قطر باشد به آن که دورش را مدور حساب کنند و لیکن ظاهر چهار جانب مربع است و ظاهرش آنست که تا پنج فرسخ از چهار جانب خاک توان برداشت و مشکل است، شاید حریم به اعتبار شرف دفن در آن باشد یا حریمهای دیگر، و آن چه مصرحست هفتاد ذرعست و روایت ده میل نیز صریحست و احوط آنست که زیاده از پنج میل از هر طرفی نباشد بلکه از هفتاد ذرع دورتر نباشد و احادیث حریم گذشت با حدیث متن و آینده (و روی اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله صلوات الله علیه قال موضع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۴

قبر الحسین صلوات الله علیه منذ یوم دفن فیه روضه من

ریاض الجنّه و قال صلوات الله عليه موضع قبر الحسين صلوات الله عليه ترعه من ترع الجنّه) و در موثق كالصحيح منقولست كه حضرت امام جعفر صادق صلوات الله عليه فرمودند كه موضعی كه قبر حضرت امام حسین صلوات الله عليه از آن روزی كه مدفون شده است در آنجا باغی است از باغهای بهشت، و آن حضرت نیز فرمودند كه موضع قبر آن حضرت صلوات الله عليه دریست یا روضه ایست از درها یا روضهای بهشت و تفسیرش گذشت در اوایل این باب

باب زیاره الامامین ابی الحسن موسی بن جعفر و ابی جعفر محمد بن علی الثانی صلوات الله علیهم ببغداد فی مقابر قریش

(اذا اردت بغداد إن شاء الله فاغتسل و تنظف و البس ثوبیک الطاهرین و زر قبریهما و قل حین تصیر إلى قبر موسی بن جعفر صلوات الله علیهما السّلام علیک یا ولیّ الله السّلام علیک یا حجّه الله السّلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض اتیتک زائرا عارفا بحقّک معادیا لأعدائک موالیا لأولیائک فاشفع لی عند ربّک ثم سل حاجتک ثم تسلّم علی ابی جعفر صلوات الله علیه بهذه الاحرف و التّداء، و اذا اردت زیارته صلوات الله علیه فاغتسل و تنظف و البس ثوبیک الطاهرین، و قل اللهم صلّ علی محمّد بن علیّ الامام التّقیّ النّقیّ الرّضیّ المرّضیّ و حجّتک علی من فوق الارض و من تحت الثّری صلاه کثیره نامیه دائمه زاکیه مبارکه متواصله متواتره مترادفه کافضل ما صلّیت علی احد من اولیائک، و السّلام علیک یا ولیّ الله السّلام علیک یا نور الله السّلام علیک یا حجّه الله السّلام علیک یا امام المتّقین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۶

و وارث علم التّبیّن و سلاله الوصیّین السّلام علیک یا نور الله فی ظلمات الارض، اتیتک زائرا عارفا بحقّک معادیا لأعدائک موالیا

لأولئائك فاشفع لي عند ربِّك، ثم سل حاجتك ثم صل في القبَّه التي فيها محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما اربع ركعات بتسليمتين عند رأسه ركعتين لزياره موسى و ركعتين لزياره محمّد بن عليّ صلوات الله عليهما و لا تصلّ عند رأس موسى صلوات الله عليه فأنه يقابل قبور قریش و لا يجوز اتّخاذها قبله إن شاء الله تعالى) این بابی است در بیان زیارت دو امام معصوم که آن ابو الحسن حضرت امام موسی کاظم است و ابو جعفر ثانی امام محمّد تقی صلوات الله عليهما در بغداد در مقابر قریش هر گاه اراده بغداد کنی و در بعضی نسخ اذا وردت است یعنی هر گاه داخل شوی در بغداد اگر خدا خواهد به آن که توفیق دهد که به آنجا رسی: غسل زیارت بکن و پاکیزه کن خود را و دو جامه طاهرت را به پوش و زیارت کن قبر هر دو را به آن که اول چون به قبر حضرت موسی بن جعفر صلوات الله عليهما رسی بگو سلام الهی بر تو باد ای کسی که محبوب یا محب یا واجب الاطاعه خداوندی، ای حجت خدا که حق سبحانه و تعالی حجت خود را تمام کرد بر خلق به ایجاد و امامت تو ای نوری که حق سبحانه و تعالی زمینهای تاریک را روشن گردانید بنور وجود و هدایت شما به زیارتت آمده ام در حالتی که عارقم بحق تو و با دشمنان تو دشمنم و با دوستان تو دوستم پس شفاعت کن از جبهه من نزد پروردگارت پس حاجتت را سؤال کن پس سلام کن بر حضرت امام محمّد تقی صلوات الله

علیه به همین کلمات و به همین کلمه ندا که یا است، و چون خواهی که زیارت کنی آن حضرت را صلوات الله علیه پس غسل کن و خود را پاکیزه کن به آن که جامهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۳۷

پاک را به پوش و نوره کش بدنت را و دو جامه پاک به پوش چون غالب اوقات عرب دو جامه می پوشد و آن زیر جامه و پیراهن است و بگو خداوندا صلوات فرست بر حضرت امام محمد تقی پسر امام علی بن موسی الرضا که: لقب تقی است یعنی پرهیزکاری از هر چه خلاف محبت الهی است، و ذات مقدست پاکیزه است و حق سبحانه و تعالی از تو راضی و برگزیده الهی و حجت و امامی بر هر که بر روی زمین است از آدمیان، و حجتی بر هر که در زمین است از جنیان یا بر زندگان و مردگان صلواتی که بسیار باشد و در زیادتی باشد و همیشه باشد و پاکیزه باشد یا در زیادتی باشد و مبارک باشد به آن که در زیادتی باشد و به یک دیگر متصل باشد و پی در پی باشند و در عقب یکدیگر باشند مثل افضل، یا افضل صلواتی باشد که فرستاده باشی بر یکی از دوستان، و سلام الهی بر تو باد ای دوست یا امامی که خدا او را نصب فرموده باشد ای نور خدا یعنی کسی که هدایت کننده عالمی از جانب حق سبحانه و تعالی ای حجت خدا ای امام پرهیزکاران و وارث علوم پیغمبران و فرزندان اوصیای پیغمبران، ای هدایت کننده که از جانب خداوندی در ظلمتها و تاریکیهای زمین

یعنی رفع کننده شبهات اهل زمینی: به زیارت آمده ام و ترا امام واجب الإطاعه می دانم و با دشمنانت دشمنم و با دوستانت دوستم پس شفاعت کن مرا نزد پروردگارت، پس حاجت را سؤال کن پس در گنبد حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه چهار رکعت نماز بدو سلام به جا آور از جهه هر معصومی دو رکعت و در بالای سر حضرت امام موسی کاظم نماز مکن زیرا که قبور قریش در آنجا واقع است و از آن جمله بعضی از خلفای بنی عباسند و رو به قبر نماز کردن جایز نیست خصوصا قبور ظالمان و کافران، یا مراد کراهت است چنانکه گذشت در مکان مصلی، و پیشتر دو گنبد بوده است در هر گنبدی معصومی و الحال اندرون یکی شده است اگر چه در بیرون دو قبه است

باب زیاره قبر الرضا علی بن موسی صلوات الله علیهما بطوس.

اشاره

(إذا اردت زیاره قبر ابی الحسن علی بن موسی صلوات الله علیهما بطوس فاغتسل عند خروجک من منزلک و قل حین تغتسل اللهم طهرنی و طهر لی قلبی و اشرح لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فانه لا قوه الا بک، اللهم اجعله لی طهورا و شفاء، و تقول حین تخرج بسم الله و بالله و إلى الله و إلى ابن رسول الله حسبی الله توکلت علی الله، اللهم إلیک توجهت و إلیک قصدت و ما عندک اردت، فاذا خرجت فقف علی باب دارک و قل اللهم إلیک توجهت و جهی، و علیک خلقت اهلی و مالی و ما حولتی و بک وثقت فلا تخیننی یا من لا یخیب من اراده و لا یضیع من حفظه صل علی محمد و آل محمد

و احفظنى بحفظك فانه لا- يضيع من حفظت فاذا وافيت سالما فاغتسل و قل حين تغتسل اللهم طهرنى و طهر قلبى و اشرح لى صدرى و اجر على لسانى مدحتك و محبتك و الثناء عليك فانه لا قوه الا بك، و قد علمت ان قوام دينى التسليم لأمرک و الاتباع لسنة نبيك و الشهاده على جميع خلقك، اللهم اجعله لى شفاء و نورا انك على كل شىء قدير و البس اطهر ثيابك و

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٦٣٩

امش حافيا و عليك السكينة و الوقار بالتكبير و التهليل و التمجيد و قصير خطاك و قل حين تدخل بسم الله و بالله و على ملة رسول الله صلى الله عليه و اله اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و ان عليا ولي الله، و سر حتى تقف على قبره و تستقبل وجهه بوجهك و اجعل القبلة بين كتفيك، و قل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و انه سيد الاولين و الاخرين و انه سيد الانبياء و المرسلين اللهم صل على محمد عبدك و رسولك و نبيك و سيد خلقك اجمعين صلاه لا يقوى على احصائها غيرك، اللهم صل على امير المؤمنين على ابن ابى طالب صلوات الله عليه عليه عبدك و اخى رسولك الحدى انتجته بعلمك و جعلته هاديا لمن شئت من خلقك و الدليل على من بعثته برسالاتك و ديان الدين بعد لك و فصل قضائك بين خلقك و المهيمن على ذلك كله و السلام عليه و رحمه الله و بركاته،
اللهم صل على

فاطمه بنت نبيك و زوجته وليك و ام السيطين الحسن و الحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهره الطاهره المطهره التقية النقية
الرضيه الزكية سيده نساء اهل الجنة اجمعين صلاه لا يقوى على احصائها غيرك اللهم صل على الحسن و الحسين سبطي نبيك
و سيدي شباب اهل الجنة القائمين في خلقك و الدليلين على من بعثته برسالاتك و ديانى الدين بعدلك و فصل قضائك بين
خلقك اللهم صل على علي بن الحسين عبدك

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٦٤٠

القائم في خلقك و الدليل على من بعثته برسالاتك و ديان الدين بعدلك و فصل قضائك بين خلقك سيد العابدين اللهم صل
على محمّد بن علي عبدك و خليفتك في ارضك باقر علم النبيين، اللهم صل على جعفر بن محمّد الصادق عبدك و ولي
دينك و حجبتك على خلقك اجمعين الصادق البار، اللهم، صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح، و لسانك في خلقك
الناطق بحكمك و الحجّه على بريتك، اللهم صل على علي بن موسى الرضا المرتضى عبدك و ولي دينك القائم بعد لك و
الداعي إلى دينك و دين آباءه الصادقين صلاه لا يقوى على احصائها غيرك، اللهم صل على محمّد بن علي عبدك و وليك
القائم بأمرك و الداعي إلى سبيلك، اللهم صل على علي بن محمّد عبدك و ولي دينك، اللهم صل على الحسن بن علي
العامل بأمرك القائم في خلقك و حجبتك المؤدى عن نبيك و شاهدك على خلقك المخصوص بكرامتك الداعي إلى
طاعتك و طاعه رسولك صلواتك عليهم اجمعين، اللهم صل على حجبتك و وليك القائم في خلقك صلاه تامّه ناميه باقيه
تعجل بها فرجه و تنصره بها و تجعلنا معه في الدنيا و

الآخرة، اللَّهُمَّ إِنِّي اتَّقَرَّبُ إِلَيْكَ بِحَبِّهِمْ وَأَوْلَى وَلِيَّهُمْ وَأَعَادَى عَدُوِّهِمْ فَارْزُقْنِي بِهِمْ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَصْرِفْ عَنِّي بِهِمْ شَرَّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَهْوَالَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَجَلَسْ عِنْدَ رَأْسِهِ وَتَقُولُ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَلِيَّ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٦٤١

يَا حُجَّهَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ فِي ظِلْمَاتِ الْأَرْضِ، السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا عَمُودَ الدِّينِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ آدَمَ صَفْوَةَ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ نُوحِ نَبِيِّ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ إِسْمَاعِيلَ ذَبِيحِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى كَلِيمِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عِيسَى رُوحِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ وَلِيِّ اللَّهِ وَوَصِيِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بَاقِرِ عِلْمِ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ الْبَارِّ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا وَارِثَ مُوسَى بْنِ جَعْفَرِ السَّلَامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ الشَّهِيدُ السَّلَامَ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَصِيُّ الْبَارُّ التَّقِيُّ اشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتِهِ أَنَّهُ حَمِيدٌ مُجِيدٌ ثُمَّ تَنَكَّبَ عَلَى الْقَبْرِ وَتَقُولُ، اللَّهُمَّ إِلَيْكَ صَمَدٌ مِنْ أَرْضِي وَقَطَعْتَ الْبِلَادَ رَجَاءَ رَحْمَتِكَ فَلَا تَخَيِّبْنِي وَلَا تَرُدَّنِي بِغَيْرِ قَضَاءٍ حَاجَتِي وَارْحَمْ تَقَلُّبِي عَلَى قَبْرِ ابْنِ أَخِي

رسولك صلواتك عليه و اله، بابي أنت و امي يا مولاي اتيتك زائرا وافدا عائدا ممّا جنيت على نفسي و احتطبت على ظهري
فكن لي

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٦٤٢

شافعا إلى الله يوم فقري و فاقتى فلك عند الله مقام محمود و أنت عنده وجيه ثم ترفع يدك اليمنى و تبسط اليسرى على القبر،
و تقول اللهم اني اتقرب إليك بحبهم و بولايتهم اتولّى اخرهم بما تولّيت به أولهم و ابرا من كلّ وليجه دونهم، اللهم العن الذين
بدّلوا نعمتك و اتهموا نبيك و جحدوا بآياتك و سخروا بإمامك و حملوا الناس على اکتاف آل محمّد، اللهم اني اتقرب إليك
باللّعنه عليهم و البراءه منهم فى الدنيا و الآخرة يا رحمن ثم تحوّل إلى عند رجليه قل صلّى الله عليك يا ابا الحسن صلّى الله على
روحك و بدنك صبرت و أنت الصّيدق المصدّق قتل الله من قتلک بالأیدی و الالسن ثم ابتهل فى اللّعنه على قاتل امير
المؤمنين و على قتله الحسن و الحسين و على جميع قتله اهل بيت رسول الله صلّى الله عليه و اله، ثم تحوّل إلى عند رأسه من
خلفه و صلّ ركعتين تقرا فى إحداهما الحمد و يس و فى الاخرى الحمد و الرّحمن و تجتهد فى الدّعاء و التّضرّع و اكثر من
الدّعاء لنفسك و لوالديك و لجميع اخوانك و اقم عند رأسه ما شئت و لتكن صلواتك عند القبر)

الوداع فاذا اردت ان تودّعه

(فقل السلام عليك يا مولاي و ابن مولاي و رحمه الله و برکاته أنت

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٦٤٣

لنا جنّه من العذاب و هذا او ان انصرفنا عنك غير راغب عنك و لا مستبدل بك و لا مؤثر عليك و

لا زاهد في قربك و قد جدت بنفسى للحدثان و تركت الاهل و الاوطان و الاولاد فكن لي شافعا يوم حاجتي و فقري و فاقتي
يوم لا يغني عني حميمي و لا حبيبي و لا قريبي يوم لا يغني عني والدي اسال الله الذي قدر رحيلتي إليك ان ينفس بك كربتي
و اسال الله الذي قدر علي فراق مكانك ان لا يجعله اخر العهد من رجوعي و اسال الله الذي ابكى عليك عيني ان يجعله لي
سببا و ذخرا، و اسال الله الذي اراني مكانك و هداني للتسليم عليك و زيارتي إياك ان يوردني حوضكم و يرزقني مرافقتكم
في الجنان السلام عليك يا صفوه الله السلام على امير المؤمنين و وصي رسول رب العالمين و قائد الغر المحجلين السلام على
الحسن و الحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام على الائمة و تسميهم صلوات الله عليهم و رحمه الله و بركاته السلام على
ملائكة الله الحافين السلام على ملائكة الله المقيمين المسبحين الذين هم بأمره يعملون السلام علينا و على عباد الله الصالحين،
اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتي إياه فان جعلته فاحشرنى معه و مع آبائه الماضين و ان ابقيتني يا رب فارزقني زيارته ابدا ما
أبقيتني أنك على كل شيء قدير، و تقول استودعك الله و استرعيك و اقرا عليك السلام آمنا بالله و بما دعوت اليه فاكتبنا مع
الشاهدين اللهم ارزقني حبهم و موذتهم ابدا ما ابقيتني و السلام على ملائكة الله و زوار قبر ابن

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٦٤٤

نبي الله و السلام مني ابدا ما بقيت و دائما اذا فئت السلام علينا و على عباد الله الصالحين فاذا خرجت من القبه

فلا تولّ وجهك عنه حتى يغيب عن بصرک) بدان که این زیارت را ابن ولید که شیخ صدوق است در کتاب جامع ذکر کرده است با زیارات بسیاری که بعضی از آن گذشت و بعضی را شیخ مفید و شیخ طوسی و محمّد بن احمد بن داود و ابن قولویه در کتب زیارات ذکر کرده اند و اصحاب نیز متابعت ایشان کرده اند و بعضی از این روایات را با سند ذکر کرده است و بعضی را سند ذکر نکرده است و ظاهراً امثال این خبر که بی سند مذکور است تالیف اوست که از روایات متفرقه جمع کرده است و چون قدما از ارباب نصوصند ظاهر آنست که از ائمه هدی صلوات الله علیهم شنیده باشند هر جزوی را از بعضی و بر همه صادقست که از ایشان منقولست خصوصاً در مستحبات و خصوصاً از ابن ولید که در جلالت قدر به مرتبه ایست که صدوق با آن که متبع فحول علماست تابع اوست و کلام او را نص معصوم دانسته است و به همه عمل نموده است مگر نادری و صدوق در عیون ذکر کرده است در اواخر آن در باب زیارت قبر حضرت امام ابی الحسن الرضا صلوات الله علیه در طوس که شیخ ما محمّد بن الحسن رضی الله عنه ذکر کرده است که هر گاه خواهی که زیارت کنی قبر حضرت امام ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه را در طوس پس چون خواهی که از خانه بیرون روی غسل زیارت بکن و در زیارت حضرت امام حسین صلوات الله علیه مذکور شد که ابو بصیر از حضرت امام جعفر

صادق صلوات الله عليه روایت کرده است که در وقت بیرون رفتن از خانه و شهر خود غسل بکند و در وقت زیارت نیز غسل کند، و محتمل است که ابن ولید از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۵

این حدیث فهمیده باشد که غسل بیرون رفتن از جهه همه زیارات مستحب باشد و لیکن مستبعد است از قوانین قدما که به امثال این استنباطات در احکام الهی عمل نمایند پس اظهر آنست که حدیثی بر سیل عموم یا خصوص این زیارت دیده باشد و آن چه گذشت که مستحب است غسل زیارت ظاهرش غسل نزد زیارتست و ظاهر عبارت آن است که این غسل را در خانه باید کرد اگر چه اطلاق می کنند منزل را بر شهر لیکن مجاز است اما مجاز شایع است.

و در وقت غسل کردن از جهه زیارت خروج این دعا را بخوان که خداوندا مرا پاک کن از کدورات جسمانی مانند گناهان ظاهره و حدثها و خبثها نیز، و دلم را مطهر گردان از گناهان باطنه مانند کبر و عجب و حسد و بغض و ریا و محبت دنیا و اهل دنیا بلکه از غیر محبت الهی، و منور گردان سینه ام را به انوار عرفان و ایمان و ایقان و امثال اینها و بر زبانه جاری گردان مدح و ثنای خود را به درستی که نیست مراقوتی بر هیچ طاعت مگر به توفیق و هدایت و اعانت تو، خداوندا این غسل را مطهر و منور گردان که سلب کند بدیهای مرا و مزین سازد مرا به خوبیها.

و چون از خانه بیرون می روی بگو آن چه را ترجمه اش اینست که متوجه زیارت حضرت

می شوم بعون الهی یا به استعانت از نام او بیرون می روم، و بعون او خالص از برای او می روم و بسوی خداوند خود می روم یعنی به مشاهدی که خانه عبادت و محل قرار ابدان دوستان اوست می روم و به جانب زیارت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می روم حق سبحانه و تعالی بس است مرا و توکل بر او کردیم.

خداوندا رو بسوی تو کردم و مقصود من تویی و مراد من نه چیز است که نزد تست یعنی غرض من از این زیارت رضای تست با ثوابهایی که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۶

جبهه ایشان مقرر فرموده، و چون خواهی که بیرون روی در در خانه بایست و سورها و دعاهایی که گذشت بخوان و بگو خداوندا روی دلم را به جانب تو کرده ام و خانه و اهل خانه و هر چه دارم به تو می سپارم و هر چه را بمن تملیک کرده به تو می گذارم که همه را از جبهه من محافظت فرمائی و اعتماد بر تو دارم و بغیر تو کسی ندارم، پس خداوندا همه را قبول کن و مرا ناامید مکن ای خداوندی که ناامید نمی شود کسی که رو بسوی تو کند و هر چه کند از جبهه تو کند، یا آن که ناامید و خاسر و زیان کار کرده نمی شود یا او خاسر نمی کند کسانی را که مراد ایشان حق سبحانه و تعالی باشد، و ضایع و هالک نمی شود کسی که حافظش او باشد صلوات بر محمد و آل او فرست و بحفظ خود مرا محفوظ دار به درستی که زبون و پست نمی شود هر که را تو حافظ او باشی

و چون به سلامت بررسی به مشهد مقدس یا بطرق: غسل زیارت بکن و در حال غسل این دعا را بخوان که خداوندا مرا از گناهان و نجاستهای صوری و معنوی مطهر گردان، و دلم را مطهر گردان و سینه ام را منور گردان و بر زبانم جاری ساز مدح خود را و چیزی که به سبب محبت توست که ذکر با حضور قلب باشد یا آن چه را دوست می داری بر زبانم جاری گردان و جاری ساز بر زبانم ثنای خود را بر نعمتهای غیر متناهی که عطا فرموده به درستی که قوتی نیست در هیچ طاعت و عبادت مگر به یاری و تقویت تو، و بتحقیق می دانم که استقامت دین من باین است که او امر ترا گردن نهم و به جا آورم از روی رغبت، و متابعت کنم سنت پیغمبر ترا و گواه باشم یا گواهی دهم بر جمیع خلق تو چنانکه خواهد آمد که این امت شاهد خواهند بود بر جمیع امم یا اگر گواهی نزد من باشد کتمان نکنم.

خداوندا چنان کن که این غسل شفای همه مرضها باشد و نور دل و سینه ام باشد به درستی که تو بر همه چیز قادر و توانائی، و پاکیزه ترین جامهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۷

خود را به پوش و پا برهنه برو و بر تو باد که با سکینه و قرار بدن روی، و با حضور قلب روی که گاهی تکبیر گویی و گاهی تهلیل و گاهی تمجید و بهتر آنست که تسبیحات اربع را بگوید با کلمه لا حول و لا قوه الا بالله العظیم با حضور قلب و گامها را تنگ بردار

از جهت آرام تن و تا بسیار شود که بهر گامی حجتی و عمره می نویسند، و چون داخل روضه مقدسه شوی می گویی که داخل می شوم با استعانت از اسم الهی و از ذات مقدس او و بر سنت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گواهی می دهم که نیست خداوندی مگر الله تعالی که یگانه است در ذات و صفات و او را شریکی نیست و گواهی می دهم که محمد (ص) بنده خاص الخاص اوست و بهترین پیغمبران مرسل یا بهترین پیغمبران اوست، و گواهی می دهم که علی صلوات الله علیه ولی خداست و پیشتر رو تا بر قبر بایستی و روبروی حضرت کنی و قبله را در میان هر دو دوش انداز و بگو شهادت می دهم بر توحید و بر رسالت و بر آن که آن حضرت بهترین خلائق است از پیشینیان و پسینیان و آن حضرت بهتر است از همه پیغمبران خصوصاً پیغمبران مرسل.

خداوندا صلوات فرست بر محمد که بنده و رسول تست و پیغمبر با رفعت تست و بهتر از همه خلق تست صلواتی که از کثرت کسی نتواند شمرد بغیر از تو، خداوندا صلوات فرست بر امیر و پادشاه مؤمنان علی پسر ابو طالب که بنده تست و برادر پیغمبر تست که او را دانسته برگزیدی، و او را چنان کردی که جدا کننده باشد میان حق و باطل در میان خلائق چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که

«اقضاکم علی»

و آن حضرت را ملقب گردانیدی بفاروق و آن حضرت را دلیل گردانیدی از جهت صحت نبوت پیغمبری که او راز جهت تبلیغ رسالات خود فرستادی بخلق،

لوامع

یعنی ذات مقدس از جمیع آلائش و محلی بجمیع فضائل و اوصاف الهی او با تأیید او به معجزات بسیار را دلیل حقیقت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گردانیدی چون خودش آیتی است از اعظم آیات با معجزات بسیار با مقدمه عقلیه که قبیح است اظهار معجزه بر دست کاذب، و جزا دهنده روز جزا خواهد بود یا آن که ترا قاضی جدا کننده میان حق و باطل گردانید تا هر آن چه از مسائل مشکله بر ثلثه باطله جاهله وارد می شد و چون حمار در او حل بند می شدند آن حضرت حل آن مشکل می فرمودند تا آن که ضرب المثل شده بود و هست در میان عامه که معضله و لا ابو الحسن لها که مسأله مشکلی است و امیر المؤمنینی نیست که حل این مشکل نمایند، و بر جمیع قضایا شاهد بودی یا شاهدی و حافظ بودی یعنی احکام هر یک از مسائل را حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به او گفته بود تماما و سلام و رحمت و برکات الهی بر او باد.

خداوندا صلوات فرست بر فاطمه زهرا صلوات الله علیها که دختر پیغمبر تست و زوجه ولی تست که تو او را امام عالمیان گردانیدی و مادر دو فرزند زاده حضرت سید المرسلین (ص) که حسن و حسین صلوات الله علیهما اند و بهترین جوانان اهل بهشتند، آن فاطمه که حق سبحانه و تعالی او را مطهر آفرید از انوار قدس او و معصوم مخلوق شده بود و حق سبحانه و تعالی آیه عصمت در شأن او فرستاد و مذکور شد و پرهیزکار

بود از هر چه غیر رضای الهی در آن بود و بالذات پاکیزه بود و حق سبحانه و تعالی از او راضی و خوشنود بود و مطهر بود از هر آلاشی حتی از مباحات و بهترین زنان اهل بهشت بود از متقدمین و متاخرین صلوات فرست بر او صلواتی که قدرت نداشته باشد کسی بر شمردن آن بغیر از تو.

خداوندا صلوات فرست بر حضرتین حسن و حسین دو فرزند زاده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۴۹

پیغمبر تو و دو بهترین جوانان اهل بهشت و دو برهان بر نبوت حضرت سید الانبیاء (ص) مانند پدرشان، و دو امام عادل که حکم می کردند در میان خلق تو به عدالت تو، و دو جدا کننده حق از باطل خداوندا صلوات فرست بر حضرت سید الساجدین که بنده تو بود که او را امام خلائق گردانیده بودی و قیام نمود بامر امامت در میان خلق تو و دلیل حقیقت رسالت سید الانبیاء بود و جدا کننده حق بود از باطل و بهترین عابدان بود بعد از محمد و علی صلوات الله علیهم.

خداوندا صلوات فرست بر حضرت محمد بن علی که بنده تو بود و خلیفه تو بود در زمینت و شکافنده علوم انبیاء بود، خداوندا صلوات فرست بر حضرت جعفر بن محمد که معصوم بود و صادق در اقوال و افعال و اخلاق که بنده تو بود یا امام دین بود و امام تو بود که تو او را امامت داده بودی بر همه خلائق و صادق بود در امامت و نیکو کردار بود.

و خداوندا صلوات فرست بر حضرت موسی بن جعفر که بنده شایسته تو بود و زبان تو بود

در میان خلائق یعنی هر چه می گفت از تو می گفت و هر چه می گفت از علوم تو بود که بر او فایض می شد و امام منصوب از جانب تو بود با معجزات باهره بر همه خلائق تو.

خداوندا صلوات فرست بر علی بن موسی که نفس رضا بود و تو از او راضی بودی و او به قضای تو خوشنود بود و برگزیده تو بود از خلق و بنده و ولی دین تو بود که تو او را امام و حافظ دین خود گردانیده بودی و قیام نمود به عدالت تو و عالمیان را دعوت می نمود بدین تو و دین پدران معصومش صلواتی که قادر نباشند بر شمار او بغیر از تو.

خداوندا صلوات فرست بر محمد بن علی تقی که بنده تو بود و امام منصوب تو بود که بامر امامت قیام نمود بامر تو و دعوت می نمود خلق را به راه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۰

تو.

خداوندا صلوات فرست بر علی بن محمد نقی که بنده تو بود و امام دین تو بود.

خداوندا صلوات فرست بر حضرت امام حسن بن علی عسکری که عمل نمود به فرمان تو بامر امامت و قیام نمود در میان خلائق به امامت، و حجت و برهان تو بود که ادای احکام دین کرد از پیغمبرت (ص) و شاهد و گواه بود از جانب تو بر خلقت و مخصوص بود به کرامت امامت و خلافت از جانب تو و دعوت می کرد خلائق را به اطاعت تو و اطاعت اولی الامر که ائمه معصومینند صلوات تو بر همه باد، و آن که در همه جا بندگی را مقدم داشتند به سبب ردّ بر

غلات بود که ایشان را معبود می دانستند نه عبد با آن که کمال بنده در بند کیست و بغیر از ایشان کسی به شرایط بندگی عمل ننمود.

خداوندا صلوات فرست بر حجت و برهان تو و امام تو که در میان خلایق است و بامر امامت قیام می نماید، و اگر از فواید آن حضرت عوام بهره ور نشوند خواص منتفع می شوند با آن که وجود عالم به برکت وجود معصوم است صلواتی تمام که در زیادتی باشد، و همیشه رحمت تو بر او فایض باشد که به برکت آن صلوات تعجیل فرمائی فرج آن حضرت را و نصرت و یاری دهی او را چنان کنی که حشر ما با او باشد در دنیا به رجعت و در آخرت در سلک محبان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم باشیم.

خداوند تقرب می جویم بسوی تو به دوستی ایشان، و با دوستان ایشان دوستم و با دشمنان ایشان دشمنم پس روزی کن مرا خویبهای دنیا و آخرت را به برکت ایشان و دورکن از من بدیهای دنیا و آخرت را و هولهای روز قیامت را پس بالای سر آن حضرت صلوات الله علیه می نشینی و می گویی که سلام الهی بر تو باد ای امام منصوب از خدای تعالی، سلام الهی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۱

بر تو باد ای حجت حق سبحانه و تعالی بر خلایق ای روشن کننده تاریکیهای زمین بنور هدایت الهی، ای ستون دین ای وارث علوم حضرت آدم برگزیده حق سبحانه و تعالی، ای وارث علوم و کمال حضرت نوح شیخ المرسلین، ای وارث محبت و خلت و سایر کمالات و کتب و ودایع حضرت ابراهیم دوست حق

سبحانه و تعالی، ای وارث کمالات و حالات و امتحانات حضرت اسماعیل که خود را در معرض ذبح در آورد از جهت رضای الهی و مذبح نشدن را به مذبح شدن محسوب شد به قبول فدا، ای وارث کمالات حضرت موسی که حق سبحانه و تعالی با او سخن گفت بی واسطه ملک، ای وارث معجزات و کمالات حضرت عیسی که نفخ روح مقدس الهی در او دمیده شد چنانکه در حضرت آدم دمیده شد و اضافه روح بحق سبحانه و تعالی اضافه تشریفست مثل اضافه کعبه که بیتی فرمود با آن که بدیهی است که حق سبحانه و تعالی مکانی نیست تا خانه داشته باشد یا بتقدیر مضاف که خانه عبادت من مراد باشد هم چنین روح مخلوق من و امثال این از تجوزات شایعه، ای وارث محمّد محبّ و محبوب حق سبحانه و تعالی و در بعضی از نسخ رسول الله است مثل تهذیب و در عیون

یا وارث محمّد بن عبد الله خاتم النبیین و حبیب ربّ العالمین رسول الله السّلام علیک یا وارث علی بن ابی طالب امیر المؤمنین ولیّ الله

است و ظاهراً اختصار از نساخ شده باشد، ای وارث کمالات و معجزات و اخلاق مصطفوی و مرتضوی صلوات الله علیهم، ای وارث کمالات و حالات فاطمه زهرا سیده زنان عالمیان ای وارث کمالات حضرتین حسن و حسین (صلوات الله علیها) بهترین جوانان اهل بهشت، ای وارث عبادت زینت عابدان علی بن الحسین، ای وارث علوم و کمالات شکافنده و ظاهر کننده علوم انبیاء اوصیاء پیشینان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۲

تا حضرت سید الانبیاء (ص) و پسینان از پیغمبر ما تا علی بن الحسین،

ای وارث جعفر نیکو کردار که صادق است از حق سبحانه و تعالی هر چه را گوید و بغیر از معصوم البتہ افترا می بندند و اگر عمدانه بندد دروغ از روی خطا بسیار است لهذا در اخبار متواتره وارد شده است که مراد از صادقان در قول حق سبحانه و تعالی: ای مؤمنان از خداوند خود بترسید و با صادقان باشید یعنی ائمه معصومین، و تخصیص آن حضرت باین لقب دلالت بر نفی ما عدا نمی کند مع هذا کالصحیح از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقولست که از این جهت آن حضرت را صادق می نامند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرموده بودند که چون حق سبحانه و تعالی به فرزندم باقر فرزندی کرامت فرماید و او را جعفر صادق نام نهید تا ممتاز شود از کذابی از اهل البیت که مسمی به جعفر باشد و آن فرزند امام علی نقی بود که بعد از وفات امام حسن عسکری دعوی امامت کرد بنا حق و اموال حضرت صاحب الامر را متصرف شد با آن که حضرت صاحب الزمان (صلوات الله علیه) را مکرر دیده بود انکار نمود.

ای وارث کمالات و علوم و اسرار حضرت امام موسی کاظم (صلوات الله علیه) سلام الهی بر تو باد ای صدیق معصوم شهید ای وصی نیکوکار پرهیزکار و باقی ظاهر است چون مکرر گذشت پس خود را بر قبر می اندازی اگر صندوقها نباشد و الحال خود را متصل به صندوق بر زمین اندازد یا تکیه بر صندوق کند، و می گویی خداوند از خانه خود به غربت آمده ام بسوی تو از جهت رضای الهی و

قصده حضرت کردن قصد الهی است چون از جهه رضای اوست و شهرها قطع نموده ام و راههای طی کرده ام از جهه رضای تو به امید رحمت تو پس ناامید مگردان مرا و مرا بر مگردان بی آن که حاجتم را برآوری، و بیخشا افتادن مرا بر قبر پسر برادر رسولت که صلوات تو بر ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۳

باد، پدر و مادرم فدای تو باد ای مولی و امام من به زیارت تو آمده ام و به امید احسان تو آمده ام و پناه به تو آورده ام از گناهانی که بر خود ستم کرده ام و هیمة جهنم را به سبب معاصی بر پشت خود کشیده ام پس شفاعت کن مرا در روزی که فقیر و محتاج باشم به درستی که مقام محمود شفاعت از تست و تو نزد او رویی داری که هر چه می طلبی می دهد.

پس دست راست را بر می داری و دست چپ را بر قبر پهن می کنی و می گویی که خداوندا تقرب می جویم بسوی تو به دوستی ایشان و به ولایت ایشان و تولی می کنم به آخر ایشان به نحوی که تولی دارم به اول ایشان و ائمه اثنی عشر را امام خود می دانم و بزارم از هر پیشوائی و محل اعتمادی که غیر ایشانند و مراد ائمه جورند، خداوندا لعنت کن جمعی را که تبدیل کردند نعمت ترا یعنی بدل کردند ائمه عدل را بئمه جور یا نعمت ترا در برابر کفران نمودند، یا عوض از شکر نعمت کفران نعمت نمودند و تهمت زدند بر پیغمبر تو که تو از جهه خواهش خود بی فرمان الهی علی و فرزندانش را امام کرد و انکار نمودند معجزات

ترا یا امامت ائمه را باور نداشتند و استهزاء نمودند به امامی که تو از جهت ایشان مقرر فرمودی و مردمان را از خلفاء بنی امیه و بنی عباس بر دوش اهل بیت پیغمبر تو سوار کردند، خداوندا تقرب می جویم بسوی تو به لعنت بر ایشان و بیزاری از ایشان در دنیا و آخرت ای خداوند بخشاینده.

پس بیا به نزد پاهای قبر و بگو صلوات الهی بر تو باد ای ابو الحسن که کنیت حضرتت، صلوات الهی بر روح و بدن تو باد که صبر نمودی بر ایذای امت و حال آن که امام صادق تو بودی که حق سبحانه و تعالی تصدیق کرده است، بکشد حق سبحانه و تعالی کسانی را که ترا شهید کردند بدست خود که زهر دادند و به زبان که امر نمودند پس تضرع و زاری کن و

مبالغه نما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۴

در لعنت بر قاتلان حضرت امیر المؤمنین (صلوات الله علیه) و بر قاتلان حضرت امام حسن و امام حسین و بر جمیع قاتلان اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و علیهم، پس از پشت سر بیا بر بالای سر و دو رکعت نماز کن که در رکعت اول الحمد و یس می خوانی و در رکعت دویم الحمد و سوره الرحمن و مبالغه می نمایی در دعا و تضرع و بسیار دعا کن از جهت خود و از جهت پدر و مادر خود و از جهت همه برادران مؤمنان و هر چه خواهی بر بالای سر باش و باید که نمازت نزد قبر باشد و قرآن و دعا در هر جا از روضه مقدسه خوبست بلکه بهتر آنست

که چون از نماز فارغ شوی به جای دیگر روی تا دیگران نیز نماز زیارت را در آنجا توانند کرد چون همه حق دارند.

اما وداع پس هر گاه خواهی که وداع کنی که از شهر بیرون آیی و دور نیست که هر مرتبه که از روضه مقدسه بیرون آید وداع تواند کرد پس بگو سلام الهی بر تو باد ای مولا- و واجب الاتباع و امام من و فرزند امام واجب اطاعه من و رحمت و برکتهای الهی بر تو باد، تو مانند سپر حافظ مایی از عذاب الهی و این وقت جدائی ماست از شما و نه چنین است که از روی کراهت از ملازمت مفارقت نمایم، و نه چنین است که دیگری را بر تو اختیار نموده باشم یا بدل گرفته باشم یا ترک شما کنم که قرب شما مطلوبم نباشد، و حال آن که جان خود را در معرض آفات دهر در آوردم و ترک اهل و اولاد و وطن کردم از جهت زیارت شما پس امید داریم که شفاعت کنید در روز قیامت مرا و یاران و برادران مرا در روزی که نهایت احتیاج و فقر داشته باشم، روزی که فایده نتوانند رسانید خویشان و اقوام و دوستانم، روزی که پدر و مادرم به من نفعی نتوانند رسانید که مرا از عذاب تو خلاص نمایند.

سؤال می کنم از خداوندی که مقدر گردانیده بود که به زیارت شما مییم که غم و الم مرا دفع نماید، و سؤال می کنم از آن خداوندی که مقدر ساخته است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۵

که از این مکان مفارقت نمایم که این زیارت زیارت اخر من نباشد، و سؤال

می‌کنم از آن خداوندی که گریانید بر تو چشمم را که این گریه سبب دخول بهشت و ذخیره آخرتم باشد، و سؤال می‌کنم از آن خداوندی که بمن نمود جای شما را و هدایت نمود مرا که سلام کنم بر شما و زیارت شما را که مرا وارد سازد بر حوض شما که ان حوض کوثر است و روزی کند مرا که رفیق شما باشم در بهشت.

سلام الهی بر شما باد ای برگزیده حق سبحانه و تعالی، سلام الهی بر حضرت امیر المؤمنین باد و بر جانشین حضرت رسول پروردگار عالمیان، و پیشوای شیعیانی که در روز قیامت روها و دست و پاهای ایشان مانند آفتاب روشن باشد و نزد عرب اسبی که پیشانی و دستها و پاهای آن سفیدی داشته باشد با یمن و برکت است ممکن است که این معنی کنایه باشد از نجات ایشان یا آن که مواضع وضوی ایشان منور خواهد بود و بس که وضو را به نحوی که حق سبحانه و تعالی فرموده است به جا می‌آورند، سلام الهی بر حسن و حسین باد که بهترین جوانان اهل بهشتند و سلام الهی بر ائمه معصومین باد و رحمت و برکات الهی نیز بر ایشان باد و یک یک را نام می‌بری باین عنوان مثلاً که (السَّلامُ علی زین العابدین علی بن الحسین و رحمه الله و برکاته السَّلامُ علی باقر علوم التَّبین و المرسلین محمّد بن علی و رحمه الله و برکاته) تا به آخر ائمه صلوات الله علیهم سلام الهی بر فرشتگانی باد که بر دور این بقعه مقدسه اند که آن هفتاد هزار فرشته اند که سابقاً مذکور شد

یا آن که همیشه فرشتگانی که می آیند و می روند بر ایشان سلام باد و سلام الهی بر فرشتگانی باد که همیشه مقیمند و تسبیح و تقدیس الهی می کنند و بامر حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۶

سبحانه و تعالی عمل می نمایند، سلام الهی بر ما باد و بر بندگان شایسته الهی.

خداوندا چنین مکن که این آخر زیارات من باشد آن حضرت را پس اگر چنین مقدر کرده باشی پس حشر کن مرا به آن حضرت و با پدران بزرگوار ایشان از انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم و اگر مرا زنده گذاری پس روزی کن مرا زیارت آن حضرت همیشه تا زنده باشم به درستی که تو بر هر چیزی قادر و توانائی و می گویی که یا حضرت ترا به خدا می سپارم و از حق سبحانه و تعالی طلب می کنم رفعت مراتب و درجات شما را و سلام می کنم بر شما ایمان داریم به خدا و بهر چه ما را بان خوانده است.

خداوندا بنویس ما را با گواهان خداوندا روزی کن مرا محبت و مودت ایشان تا تو مرا باقی گذاری و زنده باشم، و سلام الهی بر فرشتگان الهی باد خصوصا به زیارت کنندگان قبور فرزندان حضرت سید المرسلین از ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و سلام من همیشه بر ایشان باد تا باقی باشم و چون فانی شوم سلام مرا به ایشان همیشه برسان سلام الهی بر ما باد و بر بندگان صالح الهی پس چون از روضه مقدسه بیرون روی پشت به حضرت مکن و از پشت راه رو تا آن که قبر حضرت صلوات الله علیه از نظرت غایب شود چون ایشان

زنده جاويداند چنانکه در حالت حيات رعایت ادب ایشان عين فرض است بعد از وفات نیز فرض عين است

باب زیاره الامامين ابی الحسن علی بن محمد و ابی محمد الحسن بن علی صلوات الله عليهم بسر من رای

(فاذا اردت زیاره قبریہما صلوات الله علیہما فاغتسل و تنظف و البس ثوبیک الطاهرین فان وصلت إلى قبریہما و الّا أو مات من عند الباب الذی علی الشّارع إن شاء الله و تقول: السّلام علیكما یا ولئی الله السّلام علیكما یا حجّتی الله السّلام علیكما یا نوری الله فی ظلمات الارض ایتیکما عارفا بحقّکما معادیا لأعدائکما موالیا لأولیائکما مؤمنا بما آمنتمنا به کافرا بما کفرتما به محقّقا لما حقّقتما مبطلا- لما ابطلتما اسال الله ربّی و ربّکما ان يجعل حظّی من زیارتی إیاکما الصّیلاه علی محمّد و اله و ان یرزقنی مرافقتکما فی الجنان مع آبائکما الصّالحین و اساله ان یعق رقبتی من النّار و ان یرزقنی شفاعتکما و مصاحبتکما و لا یفرّق بینی و بینکما و لا- یسلبني حبّکما و حبّ آبائکما الصّالحین و ان لا یجعله اخر العهد من زیارتکما و ان یجعل محشری معکما فی الجنّه برحمته، اللهم ارزقنی حبّهما و توفّنی علی ملتھما، اللهم العن ظالمی آل محمد حقّهم و انتقم لهم منهم، اللهم العن الاوّلین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۸

منهم و الا-خرین و ضاعف علیهم العذاب الالیم و بلّغ بهم و باشیاعهم و محییهم و شیعتهم اسفل درک من الجحیم انک علی کلّ شیء قدير اللهم عجل فرج ولّیک و ابن ولّیک و اجعل فرجنا مع فرجه یا ارحم الرّاحمین، و تجتهد فی الدّعاء لنفسک و لوالديک و صلّ عندهما لكلّ زیاره رکعتین و ان لم تصل إلیهما دخلت بعض المساجد و صلّیت لكلّ امام لزیارته رکعتین و ادع الله بما أحببت انّ

اللّٰه قریب مجیب) اما زیارت دو امام معصوم ابو الحسن سیم حضرت امام علی نقی و حضرت ابو محمّد امام حسن عسکری صلوات اللّٰه علیهم در شهر سرّ من رای یعنی هر که آن را دیده خوشحال شد که سامره و سامراءش می گویند از جهت کثرت استعمال و هر دو معصوم در یک صندوق مدفونند پس هر گاه خواهی که زیارت کنی قبر آن دو امام را که صلوات الهی بر ایشان باد پس غسل کن و پاکیزه کن خود را و دو جامه پاک به پوش پس اگر توانی که داخل آن روضه شوی داخل شو و جمعی منع کرده اند از دخول در روضه مقدسه چون ملک ایشان بوده است و جایز نیست داخل شدن در ملک کسی بی رخصت او و اکثر بر جوازند چون مبالغات در زیارات قبور معصومین صلوات اللّٰه علیهم وارد شده است، و در حدیث صحیح گذشت که هر امامی را عهدیست در کردن دوستان و مقتدیان و شیعیان ایشان و از اتمام به عهد ایشانست زیارت قبور ایشان تا آن که قایل بوجوب زیارات شده اند اگر چه یک نوبت باشد، و یا آن که چون ائمه معصومین سلام اللّٰه علیهم حلال کرده اند اموال خود را به شیعیان خود و از این انتفاع نیز البته اذن شاهد حال هست و اگر از جهت تقیه داخل نتوانی شد از پیش دری که بر شارعست می ایستی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۵۹

إن شاء اللّٰه و می گویی که سلام الهی بر شما باد ای دو دوست خدا و دو امام معصومی که حق سبحانه و تعالی شما را امام گردانیده است بر خلائق و ای

دو حجه الهی بر عالمیان و ای دو نور الهی در تاریکیهای زمین یعنی هادیان خلاق در شبهات آمده ام به نزد شما و عارفم بحق شما که شما امام واجب اطاعه اید بر خلاق و با دشمنان شما دشمنی می کنم و با دوستان شما دوستی می کنم و ایمان دارم به آن چه شما به آن ایمان دارید که آن امامت پدران شماست، و کفران می کنم با کسانی که شما به ایشان کافرید که آنها طواغیتند ائمه جور و ضلالت چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ» و هر چه را شما حق می دانید از اصول و فروع دین من آن را حق می دانم و هر چه را شما باطل می دانید من نیز باطل می دانم آن چه از مذاهب باطله ایشان است، سؤال می کنم از خداوندی که پروردگار من و پروردگار شماست که بهره مرا از زیارت شما این کند که صلوات بر محمد و آل او بفرستد، و روزی کند مرا که با شما باشم در بهشت با پدران صالح شما از انبیا و اوصیا، و از او سؤال می کنم که مرا از آتش دوزخ آزاد کند و روزی کند مرا شفاعت شما و مصاحبت شما و جدائی نیندازد از دور میان من و شما و سلب نکند از من دوستی شما و دوستی پدران معصوم شما را و چنان نکند که این زیارت آخر شما باشد، و به رحمت خود حشر کند مرا با شما در بهشت.

خداوندا روزی کن مرا دوستی ایشان و بمیران مرا بر مذهب ایشان، خداوندا لعنت کن کسانی را که ستم کردند و حق

آل محمّد را که امامتست و غیر آن غصب کردند و ایشان را شهید کردند، خداوند انتقام ایشان را از ظالمان ایشان بکش
خداوند لعنت کن پیشینان این ظالمان را که فلان و فلان و فلان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۰

و اتباع آنها بودند و پسینان ایشان را که بنی امیه و بنی عباس و اتباع اینها بودند، و مضاعف ساز بر ایشان عذاب دردناک را،
و ببر این ظالمان را و پیروان و دوستان و متابعان ایشان را به پست ترین درکات جهنّم به درستی که تو بر همه چیزها قادری.

خداوند فرج قایم آل محمّد را نزدیک گردان که ولی تست و پسر ولی تست و بگردان فرج ما را با فرج ایشان ای بخشنده
ترین بخشندگان و مبالغه می کنی در دعا از جهه خود و از جهه پدر و مادر خود و برادران مؤمنت و نزد ایشان نماز کن از
جهه در هر زیارتی دو رکعت و اگر نتوانی داخل روضه مقدّسه ایشان شدن می روی در بعضی از مساجد و از جهه زیارت هر
امامی دو رکعت نماز می کنی و از حق سبحانه و تعالی مطالب خود را طلب نما به درستی که او نزدیکست و اجابت کننده
است دعاهای مؤمنان را.

و کالصحیح منقولست از ابو هاشم عظیم الشّان که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه فرمودند که قبر من در سرّ من
رای سبب امان است اهل دو جانب را یعنی این طرف فرات و آن طرف، یا سبب امان شیعیان است از آتش جهنم و ایمنی
سنّیان است از آفات دنیوی چون برکت وجود ایشان به عالمیان می رسد همیشه، یا آن که مراد

زیارت قبر آن حضرت باشد چنانکه جمعی از علما فهمیده اند که شیعه و سنی از زیارت ایشان منتفع می شوند شیعیان در دنیا و عقبی و سنیان در دنیا

باب ما یجزئ من القول عند زیاره جمیع الائمه صلوات الله علیهم

[زیارت جامعه]

(روی عن علی بن حسیان قال سئل الرضا صلوات الله علیه فی اتیان قبر ابی الحسن موسی صلوات الله علیه فقال صلوا فی المساجد حوله و یجزئ فی المواضع کلها ان تقول السیلام علی اولیاء الله و اصفیائه السیلام علی امناء الله و احبائه السیلام علی انصار الله و خلفائه السیلام علی محال معرفه الله السیلام علی مساکن ذکر الله السیلام علی مظهری امر الله و نهیه السیلام علی الدعاه الی الله السیلام علی المستقرین فی مرضاه الله السیلام علی المخلصین فی طاعه الله السیلام علی الادلاء علی الله السیلام علی الّذین من والاهم فقد والی الله و من عاداهم فقد عادی الله و من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم فقد جهل الله و من اعتصم بهم فقد اعتصم بالله و من تخلی منهم فقد تخلی من الله عزّ و جلّ و اشهد الله انی سلم لمن سالمتم و حرب لمن حاربتم مؤمن بسرکم و علانیتکم مفوض فی ذلك کلّه الیکم لعن الله عدوّ آل محمّد من الجنّ و الانس و أبرئ الی الله منهم و صلّی الله علی محمّد و اله. و هذا یجزی فی الزیارات کلّها و تكثر من الصلاه علی محمّد و اله الائمه صلوات الله علیهم و تسمیهم واحدا واحدا بأسمائهم و تبرئ من اعدائهم و تخیر من

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۲

الدعاء ما شئت لنفسک و للمؤمنین و المؤمنات) این بابی است در زیاراتی که هر یک از ائمه معصومین (ص)

و همه را بان زیارت می توان کرد منقول است بطرق صحیحه و حسنه کالصحیحه از علی که گفت شخصی سؤال کرد از حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه در آمدن به نزد قبر حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه حضرت فرمودند که در مساجدی که در اطراف روضه مقدسه واقع است نماز کنید و در هر جا که باشد از این مساجد، یا مساجد و خانهای اطراف یا در جمیع مشاهد مشرفه مجزیست که به گویی سلام الهی بر دوستان خدایا بر امامانی که معصومند به نصب الهی و بر برگزیدگان خدا باد، و سلام الهی بر امینان خدا و دوستان او باد و بر یاوران و مدد کاران و خلیفهای خدا باد، و بر جمعی که محل معرفت حق سبحانه و تعالی اند، و بر جمعی که مسکن اذکار الهی اند، و بر جمعی که بیان کننده اند امر و نهی الهی را و در کافی و تهذیب علی مظاهری امر الله و نهیه است یعنی سلام الهی بر جمعی باد که محل ظهور امر و نهی الهی اند بمعنی اول یا ایشان به اوامر الهی کما هو حقها اقدام می نمایند و از نواهی خود را باز می دارند و بضم میم نیز می توان خواند چنانکه عبارت مظهر مفرد را نیز مفتوح می توان خواند و افراد به اعتبار جنسیت است یا کل واحد، و بر جمعی که عالمیان را به خدا و معرفت او و عبادت او می خوانند چنانکه در قران مجید فرموده است که قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي الْخَبْرُ بِيَا مُحَمَّدَ كَمَا رَأَيْتَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا يَشْكُرُونَ و تعالی مرا بینا کرده

است و از روی بصیرت مردمان را به خدا می خوانم من و کسانی که متابعت من کرده اند حق متابعت و سلام الهی بر کسانی باد که قرار گرفته اند در رضای الهی که ملکه ایشان شده است که هر چه می کنند موافق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۳

است با رضای او و بر کسانی که خالص گردانیده اند خود را، یا حق سبحانه و تعالی ایشان را خالص گردانیده است در طاعت او که خالص از جهه او می کنند و بس، یا فانی فی الله شده اند، و بر جمعی که راهنمایان خلائقند به احکام الهی و به معرفت او، و بر کسانی که هر که ایشان را دوست دارد خدا را دوست داشته است و هر که با ایشان دشمنی کند با خدا دشمنی کرده است و هر که ایشان را شناخت خدا را شناخته است چون محال است معرفت ایشان پیش از معرفت او یا آن که ایشان او را به معرفت الهی می رسانند یا آن که ایشان مظهر صفات کمال الهی شده اند و هر که ایشان را شناسد خدا را شناخته است چون شناخت کامل الهی البته می کشاند بشناخت ایشان یا آن که ایشان خدا را می شناسانند بخلق یا آن که حق سبحانه و تعالی مظهري مانند ایشان نیافریده است و هر که اعتصام به ایشان برد خود را در پناه خدا در آورده است، و هر که دست از ایشان بردارد از او دست برداشته است، و خدا را بر خود گواه می گیرم که من صلحم با کسی که با شما صلح است و جنگم با کسی که با شما جنگ است ایمان دارم بدین پنهان

شما که موافق حق است و به آشکار شما که موافق تقیّه است، و می دانم که هر دو را او فرموده است یا به صفات کمال آشکارا و نهان شما یا به اسرار الهی که شما را امین خود کرده است و شما را محل آن گردانیده است و همه را او به شما گذاشته است چنانکه گذشت، لعنت خدا بر دشمنان آل محمّد باد از جن و انس، و بیزارم من به نزد خدا از ایشان و صلوات بر محمّد و آل او باد. این زیارت کافی است در زیارت ائمه معصومین همه، و صلوات بر محمّد و آل محمّد و آل او بسیار می فرستی که آل او ائمه معصومینند و یک یک را به نام ایشان می خوانی و تبرّی و بیزاری می کنی از دشمنان ایشان و هر دعایی را که می خوانی اختیار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۴

می کنی از جبهه خود و از جبهه برادران مؤمن و خواهران مؤمنه.

زیاره جامعه لجمیع الائمه صلوات الله علیهم

(روی محمّد بن اسماعیل البرمکی قال حدّثنا موسی بن عبد الله النّخعی قال قلت لعلی بن محمّد بن علی بن موسی بن جعفر بن بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی ابن ابی طالب صلوات الله علیهم علّمنی یا ابن رسول الله قولاً اقوله بلیغا كاملاً اذا زرت واحدا منكم فقال: اذا صرت إلى الباب فقف و اشهد الشّهادتین و أنت علی غسل فاذا دخلت و رأیت القبر فقف و قل: الله اكبر الله اكبر ثلاثین مرّه ثمّ امش قليلاً و علیك السّكینه و الوقار و قارب بین خطاك ثمّ قف و كبر الله عزّ و جلّ ثلاثین مرّه ثمّ ادن من القبر كبر الله

اربعین مَرّه تمام مائه تکبیره) این زیارتی است که فرا گرفته است همه ائمه معصومین صلوات الله علیهم را که هر یک را و همه را با هم زیارت می توان کرد باین زیارت اما سند این شکسته چنین است که بیست و هشت سال قبل از این به شرف زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مشرف شدم و بخاطر فاطر رسید که فی الجمله ربطی به هم رسد تا زیارتی با ربط به آن حضرت توانم کرد مشغول ریاضت شاقه شدم و اکثر ایام در مقام حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه می بودم که واقع است در خارج نجف اشرف و بعد از ده روز تقریباً کشف حجب شد و محبتی مرکب به هم رسید از محبت حق سبحانه و تعالی، و محبت آن حضرت صلوات الله علیه، و شبها پروانه وار بر دور روضه مقدسه می گشتم، و گاهی در رواق عمران می بودم روزها در مقام حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۵

صاحب الامر تا به مرتبه که می یافتم که اگر در آنجا می بودم دو سه روزی بیشتر نبوده و اصل می شدم، و با خود قرار داده بودم که در زمستان در نجف اشرف باشم اگر بمانم و مکاشفات بسیار رو داده بود با آن که شبی نشسته بودم در رواق عمران سنه دست داد و گویا بر در روضه مقدسه عسکرینیم و قبر آن حضرتین در نهایت ارتفاع و طول و عرض بود، و صندوق پوشی از مخمل سبز بر آن صندوق پوشانیده اند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه پشت بر صندوق داده اند رو به درگاه چون نظرم به حضرت افتاد شروع نمودم در خواندن این زیارت

جامعه و در حفظ داشتم تا جمیع را بر آن حضرت خواندم و غرضم زیارت بود با مداحی حضرات و چون تمام شد حضرت فرمودند نعمت الزیارة خوب زیارتی است عرض نمودم و اشاره کردم به قبر که زیارت جد شماست حضرت تقریر فرمودند و فرمودند که داخل شو بنده داخل شدم و میل بدست راست کرده ایستادم فرمودند که پیش آ عرض نمودم که یا ابن رسول الله می ترسم که مبادا از من ترک ادبی واقع شود و کافر شوم فرمودند که کافر نمی شوی پیش آ دو قدمی پیش رفتم و ایستادم باز فرمودند که پیش آ و جلالت حضرت مانع بود و اطاعت واجب و در اضطراب بودم حضرت فرمودند که مترس و پیش آی تا نزدیک رفتم، فرمودند بنشین نشستم بدو زانو با ارتعاش و اضطراب تمام و توجهات بسیار فرمودند و آن سینه برطرف شد و آن عشق حضرت امیر المؤمنین منقلب شد به عشق حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهما و قبل از این واقعه مفارقت را ممتنع می دانستم و روزش یا روز بعد از آن متوجه زیارت عسکریین صلوات الله علیهما شدم و در آن رفتن و یک شب در روضه مقدسه ماندن فتوحات عظیمه دست داد و هر چه در آن واقعه دیده بودم همه واقع

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۶

شد و این بنده شک ندارم در آن که این زیارت از آن حضرتست با آن که قطع نظر از واقعه فصاحت و بلاغت و جامعیت اوصافی که هر یک از آنها در اخبار بسیار وارد شده است و به آن ها اشاره خواهد شد دلیل صحت است، با آن

که صدوق حکم به صحت آن کرده است در این کتاب و در کتاب عیون، و روات خبر نیز ثقاتند الا موسی که توثیق صریح ندارد و صدوق اعرفست به رجال از دیگران.

و موسی می گوید که من عرض نمودم به حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه که یا ابن رسول الله مرا تعلیم فرمائید زیارتی با بلاغت که کامل باشد و هر یک از شما ائمه هدی را که خواهم زیارت کنم به آن زیارت توانم کرد و داب این بنده این بود که هر روز آن زیارت را می خواندم و مراد من زیارت همه بود یک معصوم را بترتیب مخاطب می ساختم و بقیه را به تبعیت او زیارت می کردم، و در واقعه طویله دیگر حضرت امام رضا صلوات الله علیه تقریر این معنی را با تحسین فرمودند.

پس حضرت فرمودند که غسل زیارت را به جا آور و چون به درگاه آن حضرت رسی بایست و شهادتین بگو و چون در آن روضه داخل شوی و قبر را به بینی بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو، پس اندکی پیش رو با سکینه قلب بذكر الهی و آرام تن و گامها را نزدیک گذار پس بایست و سی مرتبه تکبیر بگو پس نزدیک قبر رو و چهل تکبیر بگو تا صد تمام شود و دور نیست که وجه تکبیر گفتن این باشد که اکثر طبایع مایل است به غلو مبدا از عبارات امثال این زیارات به غلو افتد یا از بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شود چنانکه گذشت در وجه گفتن تسبیح و تکبیر و تهلیل و تحمید و تمجید که باعث همه

عدم غلو ملائکه بود، یا آن که اکثر عالمیان هر چند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۷

سعی کنند در معرفت ایشان از صد هزار هزار یک آن ممکن نیست که توانند مطلع شد مثلا دو جوهر باشد قیمتی که قیمت هر یک خراج عالمی باشد و لیکن یکی بر دیگری زیادتی بی نهایت داشته باشد جوهری رتبه هر یک را می داند و فرق هر یک را می داند و دیگری که فرق نتواند کرد میان شیشه و الماس یا یاقوت و لعل هر چند تعریف کند هر یک را یقینا خبر ندارند از رتبه هر دو و فاضل باشند که میان ایشان فرق بسیار ظاهر باشد عامی ترک چه داند که فضیلت چه چیز است و افضلیت تا چه مرتبه است پس اگر غالی ائمه هدی را خدا داند با وجود این غلو یقینا رتبه ایشان بالاتر است از خدائی که او تصوّر کرده است، و از این جهت است که در اخبار بسیار وارد شده است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی خدا را نمی شناسد مگر من و تو، و مرا کسی نمی شناسد مگر خدا و تو، و ترا نمی شناسد مگر خدا و من، از آن جمله یک مرتبه از مراتب غلو آنست که کسی رسول خدا و علی را مثل یکدیگر داند و هیچ زیادتی ندهد رسول خدا را بر علی با آن که احادیث متواتره وارد است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی تو مثل منی الا در نبوت و امثال این عبارت و شکی نیست که علی نبی

نیست پس چنین شخص نبوت را نفهمیده است که کمال هست و چه مرتبه عظیمی است که به علی نداده اند که اگر ممکن بود به او دادن البته می دادند و آن که علی بهتر از بسیاری انبیا باشد دلالت ندارد بر امکان نبوت او زیرا که اگر علی با محمد نبود ممکن بود و لیکن با آن حضرت بودن مانع بود از آن که با آن حضرت مساوی باشد یا از وجوه دیگر که علم ما به آن نمی رسد پس اگر کسی رتبه مرتضوی را صلوات الله علیه دانسته باشد این قسم مزخرفات نمی گوید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۸

(ثم قل السلام عليكم يا اهل بيت النبوه و موضع الرساله و مختلف الملائكه و مهبط الوحي و معدن الرحمه و خزان العلم و منتهى الحلم و اصول الكرم و قاده الامم و اولياء النعم و عناصر الايثار و دعائم الاخيار و ساسه العباد و ارکان البلاد و ابواب الايمان و امناء الرحمن و سلاله النبيين و صفوه المرسلين و عتره خيره رب العالمين و رحمه الله و برکاته) پس بگو سلام الهی بر شما باد یعنی حق سبحانه و تعالی شما را سالم گرداند از جميع صفات رذيله و افعال قبيحه از تعلقات دنيويه و اخروي که منظوری نباشد شما را بغير از رضای او، یا آن که يك اسم حق سبحانه و تعالی سلام است آن نام بر شما باد و خاصیت آن نام اینست که بنده را مطهر می گرداند از آن چه لایق جناب مقدس الهی نیست و متصف می گرداند به صفات کمالیه الهی چنانکه وارد شده است که متخلق شوید با خلایق الهیه و

این سلام به اعتبار قابلیت مختلف می شود پس سلامی که به حضرت سید المرسلین کنند مناسب ذات اقدس اوست و هم چنین باقی انبیاء و اوصیا و بر هر حالی تحیتی است از جانب حق سبحانه و تعالی که مبارک و طیب است كما قال الله تعالی فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً چنین سلامی بر شما باد و ممکن است که الف لام عهده باشد یعنی آن سلامی که حق سبحانه و تعالی همیشه بر شما فرستاده و می فرستد بر شما باد، و نه آنست که به سبب این سلام ما چیزی بر رتبه ایشان افزوده شود زیرا که آن چه ممکن است از کمالات حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است و ما ماموریم که از حق سبحانه و تعالی دوام این نعمت را بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۶۹

ایشان طلب نماییم تا به سبب این طلب ثواب عظیم بیاییم و ایشان چون همیشه زنده اند جواب سلام ما می دهند و آن جواب سبب فوز به سعادات دارین و کمالات نشأتین ما می شود، پس هر چند سلام و صلوات بیشتر فرستیم از جهت خود تحصیل دعای ایشان بیشتر کرده خواهیم بود چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که هر که بر حضرت سید المرسلین و آل او یک صلوات بفرستد خداوند عالمیان و حضرت رسول خدا بر او ده صلوات فرستند.

و در موثق از ابو بصیر منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه اسم آن حضرت (ص) مذکور شد صلوات بر آن حضرت بسیار بفرستید زیرا که هر که یک

صلوات بر حضرت محمد و آل او فرستد حق سبحانه و تعالی هزار صلوات بر او فرستند در هزار صف از ملائکه و نماند چیزی از مخلوقات مگر آن که صلوات بر او فرستند چون می بینند که حق سبحانه و تعالی و فرشتگان بر او صلوات می فرستند پس کسی که رغبت نکند در این ثواب جاهلی است که شیطان او را فریفته است و خدا و رسول و اهل بیتش از او بیزارند.

و در صحیح از عبد الله بن سنان منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله به حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند که یا علی می خواهی که ترا بشارت دهم گفت بلی پدر و مادرم فدای تو باد که تو همیشه بشارت دهنده بهر خیری پس حضرت فرمودند که الحال جبرئیل آمد و عجب بشارتی آورد حضرت امیر المؤمنین گفتند یا رسول الله چه بشارتی آورد حضرت فرمودند که خبر داد مرا که هر گاه شخصی صلوات بر من فرستد و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۰

مقرون سازد صلوات بر من را با صلوات بر اهل بیت من درهای آسمان گشوده می شود و فرشتگان برو صلوات می فرستند هفتاد صلوات، و اگر گناه بسیار داشته باشد گناهان از او می ریزد مانند برگ از درخت در فصل زمستان و پروردگار عالمیان فرماید که لئیک و سعدیک ای بنده من یعنی حاجت را بر می آورم همیشه و مددت می کنم دایما، و حق سبحانه و تعالی به فرشتگان می فرماید که شما بر او هفتاد صلوات می فرستید و من بر او هفتصد صلوات می فرستم و اگر صلوات

بر من فرستد و در عقبش صلوات بر اهل بیت من نفرستد میان او و آسمان هفتاد حجاب به هم رسد و حق سبحانه و تعالی فرماید که لا- لئیک و لا سعدیک ای فرشتگان من دعای او را به آسمان میرید تا عترت اهل بیت پیغمبر مرا به آن حضرت ملحق نسازد پس دعای او محجوبست تا وقتی که ملحق سازد اهل بیت نبی را به نبی صلوات الله علیهم و همین بس است در فضیلت صلوات و سلام بر حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین که حق سبحانه و تعالی می فرماید که بتحقیق که حق سبحانه و تعالی و جمیع فرشتگانش صلوات می فرستند بر نبی ای مؤمنان صلوات فرستید بر آن حضرت و سلام فرستید بر آن حضرت چنانکه جمعی کثیر تفسیر کرده اند و اکثر محققین تفسیر کرده اند که تسلیم شوید نزد آن حضرت که اطاعت کنید هر چه آن حضرت فرماید تسلیمی نیکو که هر چند به عقل شما در نیاید قبول کنید و اعتراف نمایید به عجز از وصول به حقیقت آن و احادیث بسیار وارد شده است به حیثیتی که بخاری و مسلم به اسانید بسیار روایت کرده اند که چون این آیه نازل شد صحابه گفتند یا رسول الله دانستیم که بچه نحو سلام کنیم بر تو بفرماید که چگونه صلوات فرستیم حضرت فرمودند که بگوئید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۱

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و در اکثر روایات ایشان و علی آل محمد کما صلّیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و این اخبار کالصّریح است که صلوات بر نبی بدون صلوات بر آن آن حضرت صلوات نیست، و

اخبار بسیار در حرمت ترک صلوات بر آل وارد شده است و با آن که اجماع است نزد ایشان که صلوات بر آل با صلوات بر نبی مستحب مؤکد است و علی رغم شیعه ترک کرده اند و هرگز بر زبان قلم ایشان نمی شود به تفضل الهی که مبادا مستحق رحمت شوند، و اگر چه اگر هزار صلوات بر آل آن حضرت نیز فرستند فایده ندارد چون صحت عبادات مشروط است به ایمان و ایشان از آن بهره ندارند چنانکه بکرات گذشت.

سلام الهی بر شما باد ای اهل خانه نبوت و محل آمدن رسالت و شکی نیست که ایشان از اولاد حضرت سید المرسلین اند و غالب آن چه را جبرئیل می آورد در خانه ایشان می آورد و هر چه را به آن حضرت آورد آن حضرت به حضرت امیر المؤمنین القا فرمودند و هم چنین دست بدست می رسانیدند چنانکه در حدیث اختلاف حدیث گذشت که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چون به خانه من می آید کسی اجنبی نبود که بیرون کند و چون من به خانه حضرت سید الانبیاء می رفتم هر که بود از خانه بیرون می کردند چون محرم اسرار آن حضرت نبود بغیر از اهل بیتش.

و ای جمعی که محل تردد فرشتگانید و اخبار متواتره وارد شده است که ملائکه و روح در شب قدر بر ائمه اهل البیت صلوات الله علیهم نازل می شوند و در غیر شب قدر نیز.

و ای جمعی که محل نزول وحی اید به اعتبار نزول آن بر حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۲

سید الانبیاء، یا آن که وحی نازل می شد بر ایشان نیز در غیر

احکام یا در احکام نیز از حیثیت تفصیل اجمال و وحی الهی محصور نیست در انبیاء بلکه در قرآن مجید واقع است وحی بر مادر موسی و بر نحل.

و ای جمعی که معدن رحمت الهی شماست چون غرض الهی از خلق انزال رحمت بود و موادی که قابل رحمت‌های عظیمه الهی بودند ایشان بودند بلکه رحمتی فایض نمی شود الا آن که مقصود بالذات از آن ایشانند چنانکه احادیث متواتره وارد شده است بر این مضمون.

و ای خزینه داران علوم حق سبحانه و تعالی چون هر علمی که بود بر حضرت سید المرسلین نازل شد و همه را آن حضرت به حضرت امیر المؤمنین (ص) تعلیم فرمودند و هم چنین بهم می دادند تا به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیهم.

و منتهی الحلم و ای جمعی که کمال مرتبه حلم و بردباری را ایشان دارند و بمعنی عقل نیز آمده است و شکی نیست که جمیع کمالات تابع عقل است و هر گاه جمیع کمالات را بر وجه اکمل داشته باشند عقول ایشان اکمل عقول خواهد بود بلکه اعلی مراتب عقل را خواهند داشت و عقل را گاهی اطلاق می کنند بر نفس ناطقه و گاهی بر قوتی روحانی که وزیر نفس است و علی ای حال از ایشان اعلی است و اکمل و اتم به مرتبه که فوق آن متصور نیست و اشاره باین معنی است فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى و در جمیع این اوصاف حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم مرادند بلکه هر جا که ائمه می گویند حضرت: سید ائمه است و حضرت سید المرسلین مرتبه نبوت و امامت هر دو را

داشتند و باقی ائمه امامت را داشتند بدون نبوت اما بنا بر اصطلاح متکلمین امام غیر نبی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۳

و کسی است که ریاست دینی و دنیوی داشته بخلاف حضرت سید الانبیاء و بنا بر اصطلاح متکلمین امام غیر نبی است و کسی است که ریاست دینی و دنیوی داشته بخلاف حضرت سید الانبیاء، و بنا بر اصطلاح آیات و احادیث میانه نبوت و امامت عموم و خصوص من وجه است ماده اجتماع حضرت پیغمبر ما و حضرت ابراهیم و حضرت موسی و امامت بدون نبوت ائمه معصومین ما صلوات الله علیهم، و نبوت بدون امامت در حضرت عیسی چون در شرع آن حضرت جهاد نبود و در آخر الزمان که جهاد خواهند کرد به شریعت حضرت سید المرسلین (ص) جهاد خواهند کرد.

و اصول الکرم و ای جمعی که اصل هر خوبی شماست چون به برکت شما عالم موجود شد و خیرات و خوبیها به خلاق رسید بلکه خیری فایض نمی شود مگر از جبهه ایشان، لهذا در اخبار متواتره وارد شده است که هر مطلبی که دارید قبل از طلب آن صلوات بر محمد و آل او بفرستید تا آن صلوات سبب افاضه رحمت الهی شود و بر کافه عالمیان و از آن جمله بر داعی چنانکه محقق دوانی در شرح زوراء تفصیل داده است، و کرم بمعنی متعارف نیز مراد است چون ایشان سبب کرمهای الهیند و ایشان سبب افاضه وجود شده اند بر کافه ممکنات و از این جبهه است که رتبه شفاعت صوری و معنوی مخصوص آن حضرتست چنانکه متواتر است که حق سبحانه و تعالی فرموده است

لولاک لما خلقت الافلاک

در اخباری که از عامه روایت کرده اند و از ائمه هدی نیز روایت کرده اند چنین است که اگر تو و آل تو که ائمه هدی اند نمی بودند افلاک را نمی آفریدم.

و قاده الامم و ای پیشوایان امتهها چون هر امامی پیشوای اهل زمان خودند و ایشان را به بهشت می برند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۴

که روزی خواهد بود که هر طایفه را خواهیم خواند به نام امام ایشان از انبیاء و اوصیاء هر چند همه ائمه معصومین صلوات الله علیهم امامان همه اند و بر همه واجبست که به گفته همه عمل نمایند اما فی الجمله اختصاصی به امام زمان خود دارند که به سبب آن با اسم آن امام می خوانند.

و أولیاء التعم و ای ولی نعمت های عالمیان چون ایشان سبب خلق عالم شدند و هر فیضی که از واجب الوجود فایض می شود به برکت ایشانست ایشان ولی نعمت همه عالمیانند خصوصا بر این امت مرحومه که همه در کنار جهنم بودند و به برکت ایشان هدایت یافتند و از عذاب ابدی خلاص شدند، و امیدوار هستیم که به برکت شفاعت ایشان از مطلق عذاب خلاصی یافته با علی مراتب چنان برسیم.

و عناصر الابرار و ای پیشوایانی که از طینت شما مخلوق شدند ارواح شیعیان نیکوکار چنانکه احادیث بسیار در طینت وارد است در کافی و محاسن و بصائر یا آن که چون علت غائی جمیع مخلوقات ایشانند پس گویا که جمیع انبیاء و اوصیاء از ایشان به هم رسیده اند چنانکه منقول است که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند

نحن الاخرون السابقون

و عارف ربّانی ابن فارض باین معنی اشاره نموده است از

فأنتی و ان كنت ابن آدم صوره فلی فی معنی شاهد بأبوتی

یعنی به درستی که اگر چه من بحسب صورت فرزند آدمم و لیکن بحسب معنی پدر آدمم چون آدم به سبب من موجود شد و منقولست بطرق متعدده که صدوق حکم به صحت کرده است در کتبش از عبد السلام هروی ثقه صحیح الحدیث از حضرت ابی الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما از آباء بزرگوار خودش از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیهم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۵

که حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی نیافریده است خلقی که افضل از من باشد و کرامتش نزد او بیشتر از من باشد پس من گفتم که یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسل را بر ملائکه مقربین و مرا تفضیل داده است بر جمیع انبیاء و مرسلین، و بعد از رتبه من ترا و امامان فرزندان ترا فضیلت داده است بر همه، و به درستی که حق سبحانه و تعالی فرشتگان را خادمان ما و خادمان شیعیان و دوستان ما گردانیده، است یا علی فرشتگانی که حاملان عرشند و ملائکه که بر دور عرشند تسبیح و تحمید می کنند پروردگار خود را و استغفار می کنند از جهت کسانی که ایمان آورده اند به امامت و ولایت ما، یا علی اگر ما نمی بودیم حق سبحانه و تعالی آدم و حوا و بهشت و دوزخ و آسمان و زمین را نمی آفرید پس چگونه ما افضل از فرشتگان نباشیم و حال آن که ما سبقت داریم

بر ایشان، و پیش از ایشان خداوند خود را شناختیم و به تسبیح و تقدیس و تهلیل او مشغول بودیم زیرا که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید ارواح ما بود و ما را ناطق ساخت به توحید و تحمید خود یا به تمجید بدل از تحمید چنانکه در بعضی از نسخ است سپس بعد از آن فرشتگان را آفرید، و چون فرشتگان مشاهده نمودند ارواح ما را که بمنزله یک روح بودند در نظر ایشان عظیم نمود، پس ما تسبیح کردیم خداوند خود را تا فرشتگان بدانند که ما مخلوق اویم و حق سبحانه و تعالی منزّه است از صفات ما، پس ملائکه به تسبیح مشغول شدند به سبب تسبیح ما و خداوند خود را منزّه دانستند از صفات ما و چون عظمت شان ما را ملاحظه نمودند ما خداوند خود را بیگانگی خواندیم و گفتیم لا اله الا الله تا فرشتگان بدانند که خداوندی بغیر از او نیست و ما خدایان نیستیم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۶

بندگانیم، و ما را بندگی نمی توان کرد نه به تنهایی و نه به شرکت او پس ملائکه نیز گفتند لا اله الا الله، و چون بزرگواری رتبه ما را مشاهده نمودند گفتیم الله اکبر تا فرشتگان بدانند که بزرگی مخصوص اوست و هیچ مخلوقی بزرگی نمی یابد مگر از او، ایشان نیز تکبیر گفتند و چون مشاهده نمودند عزّت و قوت ما را گفتیم که لا حول و لا قوه الا بالله العلیّ العظیم تا آن که فرشتگان بدانند که حول و قوتی نیست مگر از خداوند بزرگوار عظیم الشأن.

و چون مشاهده نمودند نعمتهایی را که حق

سبحانه و تعالی انعام کرده بود بر ما و ما را واجب الاطاعه خلایق گردانیده بود گفتیم الحمد لله تا ملائکه بدانند که چگونه شکر الهی به جا آورند بر نعمتهای که حق سبحانه و تعالی انعام کرده است بر ما و این نعمتی است که بر عالمیان انعام فرموده است پس فرشتگان به سبب ما هدایت یافتند به معرفت توحید و تسیح و تهلیل و تحمید و تمجید حق سبحانه و تعالی پس چون حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را آفرید ما را در پشت حضرت آدم جا داد فرشتگان را امر فرمود که سجده کنند حضرت آدم را از جهت تعظیم و تکریم ما و از جهت اطاعت ما چون در صلب آدم بودیم پس چگونه ما بهتر از ملائکه نباشیم و حال آن که جمیع فرشتگان سجده کردند حضرت آدم را.

و چون مرا به آسمان بردند جبرئیل اذان گفت دو دو و گفت یا محمد پیش بایست تا ما به تو اقتدا کنیم گفتیم ای جبرئیل چون تقدم کنم بر تو می توانم تقدم کردن.

جبرئیل گفت بلی زیرا که حق سبحانه و تعالی پیغمبران را مقدم گردانیده است و تفضیل داده است بر فرشتگان و به تخصیص ترا تفضیل داده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۷

است بر همه خلایق از ملائکه مقربین و انبیا مرسلین.

پس پیش ایستادم و امامت کردم همه را و فخر نمی کنم بر این معنی بلکه آن چه واقع است می گویم یا از روی تفاخر نمی گویم بلکه حسب الامر می گویم، و چون رسیدم به حجابهای نور جبرئیل بمن گفت که مرا بگذار و پیش.

رو گفتم ای جبرئیل در چنین جایی از

من مفارقت می کنی گفت یا محمّد به درستی که انتهای حدی که حق سبحانه و تعالی از جهه من مقرر فرموده است تا اینجا است و اگر از اینجا درگذرم و بالاتر روم بالهای من می سوزد به سبب آن که از حد خود بالا رفته ام.

پس مرا درآوردند در عالم نور تا به جایی رسیدم که حق سبحانه و تعالی می خواست از مراتب عالیه که فوق آن متصور نیست پس ندا رسید که یا محمّد تو بنده منی و من پروردگار توام پس مرا عبادت کن و بس، و بر من توکل کن و بس به درستی که تو نور منی در میان بندگان من و رسول منی بسوی خلق من و حجّت منی بر همه خلایق از جهه تو و از جهه تابعان تو آفریده ام بهشتم را، و از جهه تو آفریده ام دوزخ را و از جهه اوصیاء تو واجب گردانیدم کرامتم را و از جهه شیعیان ایشان واجب گردانیده ام ثوابم را.

پس گفتم ای پروردگارم کدامند اوصیاء من و خلفاء من پس ندا رسید که یا محمّد اوصیاء تو آنهااند که اسامی ایشان بر ساق عرشم نوشته است پس در آن عالم نظر کردم به ساق عرش دوازده نور دیدم که در هر نوری به سطرپی سبز نوشته است اسم وصیی از اوصیاء من اول ایشان علی بن ابی طالب بود و آخر ایشان مهدی امت من بود.

پس گفتم که یا رب این جماعت اوصیاء منند بعد از من پس ندا رسید

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۸

که یا محمّد اینها دوستان منند و محبوبان منند و برگزیدگان منند و حجتهای منند بر خلقم بعد از تو و

ایشان اوصیاء تو و خلفاء تو و بهترین خلق منند بعد از تو به عزّت و جلالم قسم هر که هر آینه به ایشان دین خودم را ظاهر خواهم ساخت و کلمه اسلام را بلند خواهم کرد و به آخر ایشان زمینم را از دشمنانم پاک خواهم کرد و جمیع بلاد مشرق و مغرب را بتصرف او در خواهم آورد و بادهای مسخر او خواهم کرد و ابرهای صعب را ذلیل او و به فرمان او خواهم کرد، و اسباب دولت او را بلند خواهم ساخت و او را یابوری خواهم داد به لشکر خودم و مدد خواهم کرد به فرشتگانم تا دعوت من عالی شود و همه خلائق مجتمع شوند بر توحید من که مشرک نماند، و ملک او را پایدار خواهم کرد و دوستان خود را دولت خواهم داد تا روز قیامت.

و در صحیح از ابن ابی عمیر منقول است از عمرو بن جمیع که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که هر گاه جبرئیل به نزد حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می آمد بنحو بندگان می نشست و داخل نمی شد بر آن حضرت تا رخصت نمی گرفت.

و در صحیح از عبد الله بن سنان گذشت که جبرئیل حضرت شیث را در نماز آدم مقدم داشت.

و در صحیح از هشام بن سالم منقولست از آن حضرت صلوات الله علیه که در شب معراج جبرئیل اذان و اقامه گفت و به حضرت گفت پیش بایست حضرت فرمودند که تو پیش بایست یا جبرئیل جبرئیل گفت که از آن روزی که حق سبحانه و تعالی ما را امر کرد به سجده حضرت آدم

علیه السلام ما گروه فرشتگان تقدم نجستیم و نمی جویم بر آدمیان و اخبار از این باب بسیار است و از این اخبار ظاهر می شود که امامت مفضول جایز

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۷۹

نیست.

و دعائم الاخیار ای ستونهای خوبان که خوبی خوبان از خوبی شماست، یا وجود ایشان به سبب وجود شماست، یا سادات خوبانید یعنی بهترین برگزیدگان حق سبحانه و تعالی چنانکه اخبار متواتره وارد است بر آن که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بهترین مخلوقات الهی است و بعد از رتبه آن حضرت رتبه مرتضویست صلوات الله علیه و بعد از آن حضرت بقیه ائمه هدی صلوات الله علیهم بهترین مکوناتند و در تفضیل بعضی از ایشان بر بعضی خلافتی هست و گذشت حدیثی که بر قدر اعمال ایشان بر یکدیگر فضیلت دارند و بعضی قایلند به تساوی مگر حضرت صاحب الزمان (ص) چنانکه بعضی اخبار دلالت می کند بر آن و جمعی قایلند به تساوی و جمعی متوقفند و این قول احوط است.

و ساسه العباد جمع سائس است یعنی والیان اوامر و نواهی یعنی ای پیشوایان خلائق و امامان ایشان بقول خدا و رسول.

و ارکان البلاد و ای جمعی که رکنهای شهرهای عالمید اخبار متواتره وارد شده است باین لفظ که

وَجَعَلَهُمُ اللَّهُ أَرْكَانَ الْأَرْضِ أَنْ تَمِيدَ بِأَهْلِهَا

یعنی حق سبحانه و تعالی ایشان را ستونهای زمین گردانیده است چنانکه بحسب ظاهر کوهها را از جهت استقرار زمین بر روی آب مقرر فرموده است که وَ الْجِبَالَ أَوْتَاداً چنانکه تیر چوب کشتیهای عظیم بسیار عالی می باشد مانند منار که سبب قرار کشتی که اگر آن نباشد به اندک طوفانی کشتی سرنگون می شود با اهل

کشتی، هم چنین حق سبحانه و تعالی بقاء زمین و آسمان را بقاء معصوم مقرر فرموده است و چون معصوم آخرین برود دنیا آخر می شود و ایشان بمنزله روح عالمند و عالم مانند بدن و به مفارقت روح

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۰

بدن فاسد می شود.

و ابواب الایمان و ای جمعی که بابهای ایمانید یعنی ایمان به خدا و رسول را از ایشان اخذ می باید کرد هر چند فی الجمله ضرور است از دلایل عقلی که خداوندی هست تا آن که سایر صفات ثبوتی و سلبی را از نبی و امام توان اخذ نمودن با آن که دلایل عقلی را نیز از ایشان اخذ نمودن بهتر است اگر واجب نباشد چون نسبت به اشخاص اختلاف عظیم دارد و ایشان حکماء الهی اند هر کسی را به دلیلی هدایت می نموده اند، و شکی نیست در آن که عوام را تکلیف نمودن به براهین حکماء یونان مثل برهان سلم و تضایف تکلیف ما لا یطاق است و از جهت اکثر عالمیان مضرّ است.

لهذا حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید استدلال بسیار بر وجود خود و وحدت خود فرموده است به نحوی که نفوس عالمیان به آن مطمئن می شود و ازدیاد ایمان را به اعمال صالحه مقرر فرموده است به مرتبه که وجود واجب تعالی شأنه اظهر من الشمس می شود و هم چنین سایر انبیاء و اوصیاء صلوات الله علیهم اجمعین به همین عنوان هدایت می فرموده اند چنانکه در توره و انجیل و زبور مزبور است و تجربه نیز شاهد است قطع نظر از احادیث متواتره که وارد شده است در طریق معرفت یا آن که از معرفت خدا و رسول می توان

رسید چنانکه اخبار بسیار بر این مضمون وارد است، یا آن که کمال ایمان از متابعت ایشان حاصل می شود و اخبار بر این مضمون نیز متواتر است.

و در اخبار متواتره وارد است که ایشان ابواب إلهیند یعنی به سبب معرفت و متابعت ایشان به معرفت و محبت الهی می توان رسید و حق سبحانه و تعالی ایشان را هادی خلائق گردانیده است و هدایت حاصل نمی شود مگر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۱

از ایشان چنانکه احادیث متواتره وارد است در آن که مراد از هادی در این آیه ایشانند که حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ یعنی تو انذار و بیم می کنی عالمیان را از عذاب ما، و ما از جهه هر قومی هادی مقرر فرموده ایم، و قبیح است عقلا- که غیر معصوم را حق سبحانه و تعالی هادی کند و به اجماع مسلمین غیر ائمه معصومین صلوات الله علیهم معصوم نیستند پس می باید که ایشان معصوم بوده باشند.

و سنین حدیثی نقل کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که بر شما باد که عمل کنید به سنت من و سنت خلفاء راشدین بعد از من.

و خود در جمیع صحاح سته روایت کرده اند از جابر بن سمره که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که همیشه دین اسلام بر پا خواهد بود مادامی که بر ایشان والی بوده باشد دوازده خلیفه که همه از قریش باشند.

و به اسانید متکثره صحیحه نزد ایشان روایت کرده اند از عبد الله بن مسعود که گفت پیغمبر شما صلی الله علیه و آله فرمودند که بعد از من

دوازده خلیفه خواهند بود بعدد نقبای بنی اسرائیل.

و مسلم در صحیح خود بطرق متکثره روایت کرده است، و بخاری بدو طریق روایت کرده است با معانده که او با اهل بیت دارد، و در مسند احمد بن حنبل نیز بطرق متکثره منقول است، و جامع الاصول به اسانید بسیار روایت کرده است و هم چنین رزین عبدری و غیرهم و اگر تفصیل اینها را خواهی رجوع کن بکتاب اصول صدوق، و جامع ابن بطریق که از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۲

بسیار از اصحاب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله روایت کرده اند، و در بعضی از طرق ایشان اسامی همه مذکور است، و آن چه از طرق اهل بیت عصمت و طهارت منقولست از حد حصر بیرون است، و بعضی از آن در کافی و عیون و کمال الدین و تمام النعمه و کتاب محاسن و بصائر و غیر اینها از کتب مذکور است با اسامی هر یک، و حدیث لوح و حدیث خضر کافی است که هر یک به اسانید صحیحه متکثره منقولست و إن شاء الله در ابواب وصایا نیز مذکور خواهد شد و امناء الرحمن - و ای امینان خداوند رحمن که رحمانیتش اقتضا نمود که شما امینان رسالات و شرایع و احکام او باشید، و بر این مضمون آیات و اخبار متواتره دلالت می کند و سلاله التبیین - و ای فرزندان پیغمبران از آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل بحسب ظاهر و بحسب طینت از طینت انبیا مخلوقند بلکه انبیا از طینت ایشانند چنانکه اخبار متواتره بر آن دلالت دارد، و یا آن که جامع جمیع کمالات پیغمبرانید، و هر پیغمبری که

به صفتی از صفات کمال از سایر انبیا ممتاز بود شما همه آن صفات را بر وجه اکمل دارید.

چنانکه فخر رازی و نيسابوری هر دو در تفسير خود ذکر کرده اند در آیه مباحله که دلالت دارد که علی: نفس نبی (ص) است و نبی: افضل است از همه انبیا، پس علی: نیز افضل باشد، و مؤید این است حدیثی که مقبول است نزد شیعه و سنی که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که هر که خواهد که به بیند حضرت آدم را با عملش و حضرت نوح را با طاعتش، و حضرت ابراهیم را با خلقتش، و حضرت موسی را با قربتش و حضرت عیسی را با صفوتش باید که نظر کند به علی بن ابی طالب. چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۳

این حدیث دلالت می کند بر آن که مجتمع است در آن حضرت آن چه متفرق بود در اعظام انبیا و چون در دلالتش سخن نمی توانند گفت جواب داده اند که اجماع است که غیر نبی مثل نبی نیست. و این اجماع از مزخرفات ایشان است و آن چه متبع است اجماع اهل بیت است و در همین آیه هر دو ذکر کرده اند آیه تطهیر را، و حدیث عایشه را، و نقل اتفاق کرده اند بر این حدیث و الحمد لله که محتاج نیستیم به اجماع و اخبار ایشان و لیکن بر سبیل الزام گاه گاهی به تقریبات بعضی از آن را ذکر می کنیم که مبادا ضعیف العقلی به شبهه افتد، و مشهور است که فضیلت آنست که اعادی بر آن شهادت دهند الحمد لله که همه متفقند که ائمه اهل بیت اعدل

و اورع و اتقی و اعلم عالمیاند، و یکی از معجزات ایشان است که هیچ کس سخنی در نقص ایشان نگفته است مگر خوارجی که خود در کتب صحاح خود احادیث متواتره روایت کرده اند بر کفر ایشان به آن که خوارج از دین بیرون می روند چنانکه تیر از کمان یا نشانه، و احمد بن حنبل با آن که از نسل ذی الثدیه خارجی است هر مرتبه که نقل می کند اسناد حضرت امام رضا صلوات الله علیه را که حدّثی موسی بن جعفر قال حدّثی جعفر بن محمد تا به حضرت سید المرسلین صلوات الله علیهم از جبرئیل از خداوند عالمیان می گفته است که

هذا سعوط المجانین

یعنی این اسناد سعوطی است که در دماغ هر دیوانه که بچکانند عاقل می شود چون هیچ کس حرفی در عصمت و طهارت ایشان نگفته است و نمی تواند گفت: و آن چه عامه در قدح روات خود از صحابه و تابعین ذکر کرده اند از حد حصر بیرونست و صفوه المرسلین و ای برگزیدگان از پیغمبران مرسل چون ایشان نفس بهترین پیغمبرانند یا برگزیدگانی که از طینت پیغمبران مرسلند و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۴

ممکن است که در همه جا خطاب با حضرت سید المرسلین و ائمه طینین صلوات الله علیهم باشد مگر نادری و به اعتبار آن حضرت ایشان را صفوه گویند، و اگر آن حضرت نیز داخل نباشند به اعتبار آن حضرت باشد صلوات الله علیهم و این تاویل بنا بر آن است که کسی شک داشته باشد در افضلیت ایشان بر انبیاء غیر از پیغمبر ما صلی الله علیه و آله به اعتبار عدم تتبع اخبار و متتبع احتیاج به تاویل

ندارد و ائمه هدی صلوات الله علیهم در اکثر مکالمات چنان سخن می فرموده اند که اگر عامه اعتراض کنند جواب داشته باشند و علمای عامه بحث نتوانند کرد.

و عتره خیره رب العالمین و عترت در لغت بوی خوش است، یا گردن بندیست که به مشک آلوده باشند یا از مشک و عنبر و امثال آن پر کرده باشند، و بر خویشان نزدیک نیز اطلاق می کنند، و در حدیث متواتر ثقلین منقولست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که من می روم و در میان شما دو چیز عظیم می گذارم کتاب خدا را و عترتم را که اهل بیت منند، و آیه تطهیر در خانه که نازل شد خانه ام سلمه بود علی المشهور، و عامه در جمیع کتب احادیث و تفاسیر روایت کرده اند الا- بخاری خارجی از عایشه در آیه مباحله و در آیه تطهیر که گفت صبحی بود که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله داخل شدند بر ما و عبایی بر دوش داشتند از برد یمانی یا از پشم پس حضرت علی آمد و حضرت او را داخل فرمودند در آن عبا دیگر حسن و دیگر حسین دیگر فاطمه و فرمودند که **إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَ كُمْ تَطْهِيراً** یعنی بتحقیق که اراده کرده است و اراده الهی متعلق است به آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۵

دور کند از شما ای اهل بیت رسول خدایا ای اهل این یورت: رجس و بدی و شک و هر ناخوشی را، و مطهر کند شما را پاک گردانیدنی از هر ناخوشی.

و ظاهر است که هر معصیتی رجس است خواه صغیره

و خواه کبیره و هم چنین هر که داشته باشد صفتی از صفات ذمیمه را یا کند فعلی از افعال قبیحه را مطهر نیست و در روایات کثیره از طریق ایشان وارد شده است که ام سلمه اراده کرد که داخل شود آن حضرت نگذاشتند و فرمودند که عاقبت تو بخیر است و لیکن اراده الهی تعلق به عصمت ایشان گرفته است، و از عایشه نیز روایت کرده اند که من خواستم که داخل شوم حضرت منع فرمودند و اگر مراد از اراده اراده حتمی نباشد اختصاص ایشان به ادخال، و اخراج دیگران معنی نخواهد داشت زیرا که حق سبحانه و تعالی اراده همه خوبیها از همه کس دارد که با اختیار خود به جا آورند و با اختیار خود ترک همه بدیها بکنند پس البته مراد اراده حتمی است که محال است تخلف مراد از اراده چنانکه مکرر فرموده است که چون اراده می کند که باش می باشد، پس البته این جماعت معصوم باشند و بقیه ائمه اهل بیت داخلند به اخبار متواتره از حضرات اهل بیت صلوات الله علیهم، و از آیات دیگر که مذکور خواهد شد و رحمه الله و برکاته عطفند بر السلام اول چنانکه گذشت یعنی سلام الهی و رحمتهای الهی و برکتهای الهی بر شما باد ای اهل بیت نبوت و هم چنین تا به آخر هر جمله که مذکور است و رحمه الله و برکاته در اول آن مراد است (السلام علی ائمه الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذوی النهی و اولی الحجی، و کشف الوری و ورثه الانبیاء و المثل الاعلی و الدعوه الحسنی و حجج الله علی

اللہ و برکاتہ) سلام الہی بر شما باد ای پیشوایان ہدایت چنانکہ در دعای حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ متواتر است از طرق عامہ و خاصہ کہ خداوندا دایر گردان حقرا با علی ہر جا کہ علی رود حق با او باشد، پس ہر جا کہ ایشان می روند ہدایت با ایشان است و با پیشوایان ہدایت کنندگان کہ گویا نفس ہدایتند چنانکہ در اخبار متواترہ وارد است در تفسیر وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ کہ مراد ائمہ ہدی اند صلوات اللہ علیہم کہ تا انقضاء دنیا خواهند بود و اگر زمانی باشد کہ امامی نباشد می باید کہ ہر کہ در آن زمان بمیرد کافر مردہ باشد چنانکہ متواتر است از طرق عامہ و خاصہ کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودند کہ ہر کہ بمیرد و امام زمان خود را نداند بعنوان کفار مردہ است، و فخر رازی تمسخر می کند کہ الحمد للہ کہ اگر بمیرم بر میتہ جاہلیت نمرده ام و امام خود را می دانم کہ خلیفہ عباسی است کہ ہمیشہ مشغولست بہ فسق و فساد، و اگر از روی اعتقاد گفته است محل تمسخر اطفال است.

و مشہور است کہ از محقق دوانی پرسیدند کہ الیوم امام کیست کہ واجبست کہ او را بدانیم در جواب گفت کہ اما بر مذهب اہل سنت و جماعت پادشاہ پرناک، و اما بر مذهب شیعہ مہدی آخر الزمان صلوات اللہ علیہ کہ حضرت سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آلہ فرمودہ است کہ ظاہر خواهد شد و عالم را پر از عدل و

داد خواهد کرد و بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، و دلایل عقلیه و نقلیه وارد است که می باید در هر زمانی امامی باشد چون لطف بر حق سبحانه و تعالی واجبست و شکی نیست که با وجود معصوم به طاعت قرینند و از معصیت دورند، و آن چه واجبست بر حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۷

سبحانه و تعالی کرده است، و آن که معصوم ظاهر نمی شود: به تشام اعمال امت است، و جوهری دیگر که حق سبحانه تعالی می داند، و احادیث متواتره وارد است از رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم که هیچ زمانی خالی از حجت نیست و انتفاع خلایق از معصوم در حال غیبت از قبیل انتفاع به شمس است که سحابی حایل او باشد.

و سلام الهی بر جمعی باد که چراغهاوند در تاریکیهای شبهای ضلالت که بنور هدایت ایشان عالمیان مهتدی می شوند و به راه حق می روند، و بر جمعی که هر یک در تقوی و پرهیزکاری بمنزله علمند، و علم: بمعنی منار و کوه، و علم حرب و علامت آمده است، و بمعنی اول کنایه از رفعت است یا محل نور که مانند مشعلند در ظهور انوار هدایت و علوم از ایشان، و مشابعت کوه از حیثیت رفعت می تواند بود خصوصا هر گاه مراد از علم کوه بلند باشد، و از جهه رسوخ و وقار می تواند که در تقوی به مرتبه راسخند که شهوات نفسانی و اغواهای شیطانی به ایشان راه ندارند و بدو معنی آخر کنایه است از ظهور تقوای ایشان، و تقوای عوام ترک محرمات و فعل واجباتست، و تقوای خواص ترک

شبهات و مکروهاتست با فعل مستحبات با تقوای سابق و تقوای اخص اینهاست با ترک مباحات و هر چه از قرب و محبت باز دارد با فعل اسباب قرب لله و فی الله و إلى الله و مع الله، و ایشان در جمیع مراتب تقوی علمند چون عصمت لازم دارد جمیع این مراتب را، و سلام الهی بر صاحبان عقول باد، و نهی جمع نهیه است بمعنی عقل کامل چون عقل کامل باز دارنده است از جمیع بدیها و صاحبان خود را باز می دارد بر فعل خوبیها و بر صاحبان فطنت و دقت در مطالب عالیه چون هر چند عقل کاملتر است حقایق اشیاء به آن نسبت می یابد و می فهمد، و چون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۸

عقول ایشان به انوار الهی منور شده است، همه عقل شده اند و حقایق هر چیزی چنانکه هست مکشوف ایشان شده است و آن که در کلام محققین واقعست که مذمت کرده اند عقل را مراد از آن عقل جزویست که امور سفلیه دنیویّه را می فهمد که در اصطلاح حدیث مکر و شیطنت است، و عقل صحیح که او را به ریاضات و مجاهدات تصحیح کرده باشند آن عقل مایل است به اسباب قرب حق سبحانه و تعالی از علوم حقیقیه و معارف یقینیه، و اخلاص در اعمال و عبادات و طاعات و مرتبه مرتبه نزدیک می شود به رتبه انبیاء و اولیا و چون بعد از پیغمبر ما پیغمبری نیست مثل پیغمبران می شود چنانکه حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله فرمودند: که «علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل»، اما عقول ائمه معصومین صلوات الله علیهم در خور ایشان است و چنانکه

رتبه ایشان اعلی درجات کمال است عقول ایشان نیز در مرتبه اعلی عقولست بعد از عقل پیغمبر ما صلوات الله علیه و آله و سلام الهی بر جمعی باد که پشت و پناه خلاق اند و شفعاء امتند در دنیا. و عقبی اما در دنیا هر گاه ایشان را وسیله سازند و از حق سبحانه و تعالی چیزی طلب کنند به برکت ایشان حق سبحانه و تعالی عطا می فرماید، و اما در عقبی امیدواری شیعیان به ایشان است از ابرار و فجار اما فجار محتاجند به شفاعت ایشان در خلاصی از نار، و ابرار محتاجند در علو مراتب و رسیدن به مراتب اخیار و سلام الهی بر جمعی باد که وارثان پیغمبرانند باین معنی که جمیع علوم و کمالاتی که انبیا داشتند همه را ایشان دارند و چون از یک طینتند، و پیغمبران بر ایشان بحسب صورت سابق بوده اند پس گویا میراث از ایشان برده اند، و باین معنی هم که کتب انبیا و عصای حضرت موسی و لباس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۸۹

حضرت هارون و خاتم حضرت سلیمان و متروکات خاتم پیغمبران صلوات الله علیهم جمیعا به ایشان رسیده است، و هر چه هر یک ائمه سابق داشته اند مثل جعفر جامع و جعفر ایض و جعفر احمر و کتاب علی بن ابی طالب صلوات الله علیه که رسول خدا صلی الله علیه و آله املا می فرمودند و علی صلوات الله علیه می نوشتند و ذو الفقار امیر المؤمنین صلوات الله علیه و باقی مواردی که مخصوص امام است به امام بعد می رسد و امثال اینها میراث انبیاست صلوات الله علیهم و سلام الهی بر جمعی باد که مثل

اعلی اند بمعنی حجت یعنی بلند مرتبه ترین حجتهای الهی اند بر خلایق و مثل بمعنی صفت آمده است یعنی متصفند به صفات الهی یا مظهر صفات اویند بانکه چون علوم ایشان و قدرت ایشان و سایر کمالات ایشان از حق سبحانه و تعالی است: از علم ایشان استدلال بر علم الهی می توان کرد و هم چنین باقی صفات، یا آن که جلوه گر شده است در ایشان صفات الهی چون بمنزله مرآت او شده اند چنانکه اخبار بسیار بر همه معانی وارد شده است، یا آن که حق سبحانه و تعالی تمثیل کرده است خود را در قرآن مجید از جهت تقریب به فهم بندگان تمثیل به ایشان نیز فرموده است در آیه نور و احادیث صحیحیه وارد شده است که مراد از آن مثل ائمه معصومینند صلوات الله علیهم بوجوه متکثره پس ایشان اعلی مثلهای الهی باشند و این معنی اقریبست بحسب اخبار و سلام الهی بر دعوت خوب الهی باد چون ائمه هدی داعیانند خلق را بجناب اقدس او از باب مبالغه گویا نفس دعوتند، یا آن که حق سبحانه و تعالی خلایق را دعوت فرموده است به متابعت و اطاعت به بهترین انواع دعوتها بانکه ایشان را با خود قرین گردانیده، و اطاعت ایشان را اطاعت خود

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۰

فرموده است و مخالفت ایشان را مخالفت خود فرموده است و سلام الهی بر حجتهای الهی باد بر اهل دنیا، و روز قیامت و در داخل شدن در بهشت در ابتدای آن، و رحمت الهی و برکات الهی بر ایشان باد. و حجت در لغت بمعنی غلبه است و نبی و امام را حجت می گویند چون

بحسب معنی ایشان غالبند به براهین قاطعه و معجزات باهره و اخلاق حسنه کامله و علوم لدنيه و عقول ربانيه، و به سبب غالبیت در مراتب کمالات:

ایشان را حجت می نامند مجازاً، یا آن که حجت ایشان بر خلائق تمامست یا حجت الهی بر خلق تمام می شود به نصب معصوم و اگر نصب نفرماید ایشان را، بر خدا حجت خواهد بود که «لَوْ لَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا» * چرا پیغمبری نفرستادی تا ما متابعت می کردیم آیات ترا، و دیگر می فرماید که ما پیغمبران فرستادیم تا آن که مردمان را بر حق سبحانه و تعالی حجتی نباشد، و بر اهل دنیا حجت ایشان تمامست و بر اهل آخرت آخر و اولی.

و آخرت آخر: روز قیامت است، و آخرت اولی قبر است چنانکه در حدیث است که هر که مرد قیامت او قیام شد و ایشان حجتند در قبر و قیامت یعنی شناختن و امام دانستن ایشان سبب نجاتست در قبر و قیامت یا در قیامت و دخول بهشت چون احادیث بسیار وارد شده است از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم که ولایت حضرات ائمه معصومین سبب نجاتست از عذاب قبر و عذاب قیامت و عذاب جهنم، و محتمل است که یکی از این دو عبارت سهواً از نساخ زیاد شده باشد یا آن که حجت در دنیا بمعنی اتمام حجت باشد از معصوم بر خلائق و در آخرت حجت بنده باشد در نجات از عذاب قبر و قیامت و جهنم (السلام علی محال معرفه الله و مساکن بر که الله و معادن حکمه الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۱

و حفظه سرّ الله و حمله کتاب الله

و اوصیاء نبی الله و ذریه رسول الله صلی الله علیه و آله و رحمه الله و برکاته) سلام الهی بر جمعی باد که هر یک محل شناخت حق سبحانه و تعالی اند و به نحوی که می باید و مقدور و ممکن است خداوند خود را شناخته اند و در اکثر نسخ محل است که اشاره باشد به آن که همه در معرفت الهی بمنزله یک نفسند و زیادتى بر یکدیگر ندارند و سلام بر مسکنهای برکتهای الهی چه ظاهر است که هر چیزی که از جناب اقدس الهی فایض می شود به برکت ایشان است، و بر معدنهای حکمت الهی و در عرف احادیث مراد از حکمت علوم لدنیه است که از جناب او فایض می شود مثل آن که حضرت امیر المؤمنین فرمودند که حضرت سید المرسلین در یک سرگوشی تعلیم فرمودند مرا هزار باب از علم که مفتوح می شود از هر بابی هزار باب و بر حافظان اسرار الهی، و علوم اسرار: علومى است که عقول ضعیفه تاب تحمّل آن ندارد مثل حکایت موسی و خضر.

و بر حاملان کتاب الهی بحسب صورت و معنی که هر دو را ایشان دارند. و حدیث متواتر ثقلین دلیل است با اخبار متواتره دیگر و بر اوصیاء حضرت سید الانبیاء که هر یک وصیت نمودند امامت و خلافت را بهر که حق سبحانه و تعالی فرموده بود و رسول خدا (ص) تصریح به اسامی ایشان کرده است در اخبار متواتره.

و بر ذریه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله چنانکه گذشت در بحث خمس از حضرت امام رضا که دوازده دلیل فرمودند بر آن که ایشان ذریت آن حضرتند،

و احادیث متواتره بر هر یک از مذکورات واقع شده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۲

و، رحمت و برکات الهی بر ایشان باد از رحمتها و برکتهای خاصه که عقول بشری قاصر است از ادراک آن (السَّلام علی الدَّعاهِ إلی اللّٰه و الادلاء علی مرضاه اللّٰه و المستوفین فی امر اللّٰه و التّامین فی محبته اللّٰه و المخلصین فی توحید اللّٰه و المظهرین لأمر اللّٰه و نهیه و عبادۀ المکرمین الذّین لا یسبقونه بالقول و هم بأمره یعملون و رحمۀ اللّٰه و برکاته) سلام الهی بر جمعی باد که دعوت کنندگان مردمان را به معرفت و عبادت حق سبحانه و تعالی و بر راهنمایان خلاق به رضای الهی یعنی به چیزهایی که سبب خوشنودی حق سبحانه و تعالی است و بر جمعی که مشتاقند به کثرت اوامر الهی تا همه را به جا آورند یا آن که هر امری که از خدا و رسول به ایشان رسیده است به آن عمل نموده و می نمایند و اگر سنت باشد ترک نمی کنند که سهل است ترک سنت بلکه ملاحظه می کنند که هر چه سبب قرب الهی است می باید به جا آورند، و در نسخه تهذیب بخط شیخ طوسی رضی اللّٰه عنه و المستقرّین است یعنی مطمئن است قلوب ایشان بذکر الهی، و در جوارح ایشان قرار گرفته است اوامر الهی و مردانه داد بندگی او می دهند، و به تقصیر از خود راضی نمی شوند، و بر ایشان دشوار نیست بندگی او بلکه با نهایت ذوق و شوق بندگی می کنند و بر جمعی که تمامند در محبت الهی و حق سبحانه و تعالی محبت ایشان را در قرآن مجید یاد

فرموده است که یحِبُّونَهُ اِيشَانِ حَقَّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى رَا دُوسْتِ مِی دَارَنْد وَ حَقَّ سَبْحَانَهُ وَ تَعَالَى اِيشَانِ رَا دُوسْتِ مِی دَارْد، وَ اِحَادِیْثِ بَسِیَارِ اَز طَرَقِ خَاصَّةٍ وَ عَامَّةٍ وَ اَرْدِ اَسْتِ كِه اِیْنِ آیَهِ دَر شَأْنِ حَضْرَتِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ نَازِلِ شُدِه اَسْت، وَ حَدِیْثِ فَتْحِ خَیْبَرِ، وَ عِلْمِ رَا بِه حَضْرَتِ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِی، ج ۸، ص: ۶۹۳

دادن، و فرمودن حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که هر آینه رأیت و علمداری را فردا به کسی دهم که محب خدا و رسول باشد و خدا و رسول او را دوست دارند، و بر دشمنان حمله آورنده باشد و گریزنده نباشد مثل ابو بکر و عمر که گریختند و در بخاری و مسلم منقولست بطرق بسیار که عمر گفت که من آرزوی امارت نکردم مگر در آن روز، و روز دیگر همه گردنها کشیده منتظر بودند که آن حضرت به که خواهد داد پس حضرت امیر المؤمنین را طلب کردند و آن حضرت درد چشم عظیم داشت که دست آن حضرت را گرفته بودند و چون به نزد آن حضرت آمدند آب دهان مبارک را بچشم حضرت امیر انداختند چشمش خوب شد و دیگر درد چشم نکشیدند، و فتح خیبر بر دست آن حضرت واقع شد با معجزات بسیار، و هم چنین در حدیث طبر که متواتر است و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کردند که خداوندنا محبوبترین خلقت را بمن برسان که با من این مرغ را بخورد و علی صلوات الله علیه مکرر آمدند و انس مدافعه می نمود و تا آخر آن مرغ را به آن حضرت تناول فرمودند،

و هم چنین اخبار بسیار وارد شده است در محبت و محبوبیت سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم و محبت نزد اهل ظاهر عبارتست از تقوی که گذشت و نزد اولیاء الله بر سه قسم است محبت ذات بذاته قطع نظر از صفات کمالیه او، و قطع نظر از افعال حسنه او باین بنده یا دیگران چنانکه شیعیان بسیار است که عاشق حضرت امیر المؤمنین می شوند و از کمالات آن حضرت و شفاعت آن حضرت او را خبر ندارند، و جمعی صفات کمالیه آن حضرت را شنیده اند و عاشقند، و جمعی شفاعت و نعمتهایی که از آن حضرت به ایشان رسیده یا رسد سبب عشق شده است، و هم چنین سنیان به پیشوایان خود، و شکی نیست که هیچ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۴

یک منظور ایشان نیست که علی بن ابی طالب خوش صورت بوده است یا نه، و اکثر اوقات این محبت متعارف نیز او توجّهات معشوق حاصل می شود نه از حسن فقط لهذا صد هزار کس می بینند شخصی را و عاشق نمی شوند و یکی عاشق می شود از شنیدن حسن او، و آن چه از قرآن و اخبار متواتره ظاهر می شود آنست که بالاتر از رتبه محبت رتبه نیست بلکه بدیهی است که کمال از این بالاتر نمی باشد که حق سبحانه و تعالی بنده خود را دوست دارد چنانکه گذشت حدیث صحیح کالمتواتر از طرق خاصه و عامه از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که در شب معراج خطاب رسید که یا محمد هر که خوار کند دوست مرا چنان است که با من به علانیه محاربه نموده است. و من به

زودی نصرت می دهم دوستان خود را و انتقام می کشم از کسانی که با دوستان من بدی کرده اند، و من تردد ندارم در چیزی مثل ترددی که دارم در قبض روح بنده خودم که او کراحت دارد از مرگ، و من دوست می دارم که او را ببرم و نمی خواهم که او آزرده شود، تا آن که جای او را به او می نمایم در بهشت و به رضای او قبض روح او می کنم، و به درستی که جمعی از مؤمنان هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در فقر و اگر ایشان را غنی کنم هلاک می شوند، و جمعی هستند که صلاح حال ایشان نیست مگر در غنی و توانگری و این دوستان مسمایند به ضناین، و اگر ایشان را فقیر کنم هلاک می شوند، و به درستی که قرب بندگان من عمده آن در ادای واجباتیست که بر ایشان واجب گردانیده ام و نیست چیزی به نزد من محبوبتر از اداء آن چه بر او واجب گردانیده ام، و بتحقیق و درستی و راستی که بسیار است که بنده مؤمنم تقرب می جوید به نزد من (به) به جا آوردن نوافلی که بر او واجب نگردانیده ام که از جهت رضای من به جا می آورد از نماز بسیار و ذکر و فکر تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۵

آن که محبوب من می شود، و چون محبوب من شد بمن می شنود، و بمن می بیند، و بمن می گوید، و بمن بدست کارها می کند، اگر دعا کند اجابت می کنم، و اگر از من سؤال کند عطا می کنم و این معنی فناء فی الله و بقاء بالله است که منقول است از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه که من در خیبر را به قوت جسمانی نکنم بلکه به قوت ربانی گندم و آیات و اخبار در این باب بسیار است و شکی نیست که ایشان در مرتبه محبت به اقصی مراتب کمال رسیده بودند، و از آثار ایشان ظاهر می شود مثل آن که حضرت امام حسین صلوات الله علیه از پدر و از جد به کرات و مراتب شهادت خود و فرزندان و دوستان را شنیده بودند و خود نیز می دیدند، از جبهه رضای الهی متوجه آن سفر شدند و رفتند، و آن قسم شهادتی را دیدند که هیچ مخلوقی تصور نمی تواند نمود و بدون اعلی مراتب محبت ممتنع است که عاقل متوجه چنین امری شود، و نه آن بود که آن سکان اگر با ایشان بیعت می کردند قدرت داشتند که علانیه به ایشان ضرر توانند رسانید و لیکن کتابی از آسمان نازل شده بود و احکام هر یک از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در آن نوشته بود و مهرها از طلا بر هر یک زده بود که هر یک از ایشان مهر خود را بر می داشتند و به آن عمل می نمودند چنانکه در احادیث متواتره وارد است، و هم چنین سایر امور ایشان همه از جناب اقدس الهی بود که هر صاحب شعوری که مطالعه اخبار و آثار ایشان می کند به یقین می داند که ایشان در محبت الهی در مرتبه بوده اند که فوق آن تصور نیست و المخلصین فی توحید الله و سلام الهی بر جمعی باد که خود را خالص نموده اند بنا بر قرائت کسر «لام» یا حق سبحانه و تعالی ایشان را خالص گردانیده است- بنا بر

لوامع

قرائت فتح در توحید حق سبحانه و تعالی بدان که حق سبحانه و تعالی جمیع انبیاء و اوصیاء را از جهه استکمال توحید خلایق بخلق فرستاده است، و اولاً-ایشان را قابل کمالات کرده است و توفیقات عظیمه کرامت فرموده است تا ایشان ریاضات و مجاهدات کشیده اند، و خود را به مرتبه که ممکن بوده است نظر به قابلیت ایشان رسانیده اند و بعد از آن ایشان را به خلایق فرستاده اند و اعظم کمالات توحید الهی است و مراتب آن را حصر نمی توان کرد و لیکن بر سیل اجمال مرتبه اول نفی آلهه است که عبادت می کرده اند به اغوای شیطان از بتان و کواکب و انسان، و بحسب ظاهر جمیع انبیاء تکلیف امم خود اولاً به کلمه توحید می نموده اند که

قولوا لا اله الا الله تفلحوا

بگوئید که نیست الهی بغیر از الله که واجب الوجودیست که متصف است بجمیع کمالات تا رستگار شوید و بعد از آن که از این مرتبه می گذشتند شیاطین راههای دیگر از شرک از جهه بنی آدم بهم می رسانید در جمیع امم مثل تعدد صفات مثل علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و ادراک وجود و غیرها، و اکثر اوقات علماء هر امت را اغوا می کرد چون در جمیع عقول این معنی از بدیهیاتست که آدمی این کمالات دارد چون واجب الوجود نداشته باشد؟! تا آن که جمعی از شیاطین بحسب استطاعت در اغوای بنی آدم کوشیدند و قایل شدند به جسمیت و تشبیه، باز انبیا و اوصیا صلوات الله علیهم به براهین قاطعه و دلایل واضحه ایشان را از این شرک باز می داشتند و

می فرمودند که واجب الوجودی که عالمیان را ایجاد فرموده است واحد من جمیع الوجوه است، و اگر تکثری در ذات او بهم رسد واجب نخواهد بود بلکه ممکن خواهد بود چنانکه اخبار متواتره از حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۷

سلام الله عليهم اجمعين بر این مضمون وارد شده است که کمال توحید نفی صفاتست و اثبات صفات از جهت حق سبحانه و تعالی نفی از لیت الهی است و نفی وجوب وجود اوست.

و عامه اکثر اشعری شدند و اثبات صفات کردند، و جمعی که دانستند که این باطل است معتزلی شدند و قایل به احوال شدند و همان تکثر بر ایشان لازم آمد با قول بامر باطل که این صفات الهی نه موجودند و نه معدوم، و این مذهب باطله و امثال اینها از آن جهت به هم رسید که دست از متابعت ابواب مدینه علم و حکمت الهی برداشتند با آن که خود متواترا از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نقل کرده اند که آن حضرت فرمودند که

انا مدینه العلم و علی بابها

، و در روایت دیگر

انا مدینه الحکمه و علی بابها

منم شهرستان علم و حکمت الهی و علی در آن شهر است، و نفهمیدند که شهر چه معنی دارد، و در چه معنی دارد با آن که بدیهی است که مراد آن حضرت اینست که هر علمی که از آن حضرت اخذ نکنند جهل است و علم نیست و داخل شهر نمی توان شد مگر از در، و سایر آیات و اخباری که در این باب وارد شده است همه را ترک کردند، و چون جمعی به سبب متابعت وارثان

علم نبی صلی الله علیه و آله از این شرک خلاص شدند شیاطین در مقام اضلال ایشان در آمدند از باب شرک در اعمال که جمعی مرائی صرف شدند که هر عبادتی را که کنند از جهه این کنند که مردمان ایشان را عابد گویند، و تحصیل دنیا بدین کنند و جمعی که به تائید الهی از این معنی خلاص شدند مبتلا ساختند شیاطین ایشان را به آن که عبادات را از جهه خود و منافع خود به جا آورند مثل دخول جنت یا خلاصی از نار، و جمعی از جهه کمال نفس، و جمعی از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۸

جهه آن که مستجاب الدعوه باشند، و جمعی از جهه آن که مقرب در گاه الهی باشند و همه خود را پرستیدند، و مخلص کامل آنست که فانی محض شود حتی آن که فناء خود را نه بیند و هر چه کند از جهه محبت الهی کند اگر به رتبه عشق رسیده باشد یا از آن جهت که ذات بذاته او را بندگی می باید کرد اگر به رتبه معرفه کامله فایز شده باشد، و احادیث بسیار از حضرت امیر المؤمنین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم در هر دو معنی وارد شده است که الهی ترا عبادت نکرده ام از جهه بهشت، و نه از ترس جهنم و لیکن چون ترا یافتم که مستحق عبادتی عبادت کردم، و در روایات دیگر و لیکن ترا عبادت می کنم از جهه محبت تو، و هر که ملاحظه نماید آیات و اخبار را می داند که رتبه اخلاص بر وجه کمال در هر مرتبه از مراتب مخصوص ایشان است بلکه هر کمالی که

ممکن است ممکن را همه را بر وجه کمال داشته اند.

و سلام الهی بر جمعی باد که ظاهر کنندگان اوامر و نواهی الهی اند هر چند جمیع آنها در قرآن مجید هست و لیکن مراد الهی را بغیر از ایشان کسی نمی داند چنانکه در اخبار متواتره وارد شده است که هر که دعوی کند که کل قرآن را لفظاً یا معنی می داند نیست مگر کذاب مگر ائمه معصومین که ایشان عالمنند بجمیع علومی که حق سبحانه و تعالی بجمیع انبیا فرستاده است و زاید بر آن از علومی که بخصوص بر پیغمبر آخر الزمان صلوات الله علیهم فرستاده همه نزد ایشانست و هر چه امت را ضرور بود ظاهر کردند از آن جمله امام جعفر صادق صلوات الله علیه قریب به پنج هزار راوی مصنف دارند که بعضی هفتاد هزار حدیث روایت کرده است، و بعضی هفتصد هزار، و محمد بن مسلم نقل کرده است که سی هزار حدیث از آن حضرت در حفظ دارم و اگر چه همه آن کتب الحال در میان نیست اما

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۶۹۹

ناقدان اخبار از میان این کتب بسیار که از هر یک از ائمه هدی صلوات الله علیهم روایت کرده بودند چهار صد کتاب را انتخاب نمودند و اصولش نامیدند، چون روات این کتب در نهایت اعتماد بودند، و بسیاری از این کتب را بر ائمه هدی صلوات الله علیهم عرض نموده بودند و حضرات ائمه تصحیح یا تحسین فرموده بودند و از متاخرین ثقه الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از این چهار صد اصل انتخاب نمودند کتاب کافی را که قریب به نود هزار بیت است، و کتابی

در اسلام مثل آن مصنف نشده است و به اعتقاد او همه متواترات را نقل نموده است، و در عرض بیست سال این کتاب را تصنیف نمود و عامه و خاصه از او روایت کردند، و در اول کتابش حکم به صحت کل احادیث آن کرده است و بعد از او رئیس المحدثین صدوق محمد بن بابویه قمی قریب به سیصد کتاب از آن اصول جمع نمود و بسیاری از آن به سبب تغلب ظلمه از دست رفت و بسیاری هست از آن جمله کتاب من لا یحضره الفقیه است و بعد از او شیخ الطائفه محمد بن الحسن الطوسی کتاب تهذیب الاحکام و کتاب استبصار را از آن اصول اربعمائه جمع فرمودند، و احادیث مختلفه را جمع نمودند و بحسب مقدور جمع بین الاخبار فرمودند، و الحال مدار احکام بر این چهار کتاب است و لیکن بسیاری از اخبار در کتب دیگر بهم می رسد از جهت تایید اخباری که در این کتب اربعه است، مثل قرب الاسناد حمیری و محاسن برقی، و بصائر الدرجات صفار، و تفسیر علی بن ابراهیم بن هاشم، و کتب صدوق مثل علل الشرائع، و عیون اخبار الرضا، و امالی، و خصال و توحید، و اصول، و ثواب الاعمال، و عقاب الاعمال، و معانی الاخبار، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۰

اعتقادات، و هدایه، و غیر اینها از کتب که در میان است و جمعی که تتبع تام در اخبار و اسانید آنها ندارند ذکر کرده اند که این کتب در مرتبه چهار کتاب نیستند به اعتبار تواتر آن و استفاضه اینها، و لیکن متتبع را شکی نیست در تواتر، با معلومیت انتساب

اعتبار اجتماع قراین بسیار نادر است که در احکام چیزی در این کتب به هم رسد که در کتب اربعه نباشد و اگر نادرا بهم رسد اشاره به آن شده است در این شرح و در روضه المتقین و سلام الهی بر بندگان خاص مکرم الهی باد که سبقت نمی کنند خداوند خود را بقول که از پیش خود بگویند، یا از رای خود سخن کنند بلکه هر چه گویند همه قول خدا و رسول خداست، و بامر الهی عمل می کنند در جمیع امور، و رحمت و برکات الهی بر ایشان باد. و این عبارت مقتبس است از آیه کریمه که در سوره انبیا نازل شده است در غلوی که نسبت به ایشان یا ملائکه یا ائمه هدی صلوات الله علیهم می کنند که *وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا** یعنی جمعی می گویند که حق سبحانه و تعالی فرزند دارد مثل نصاری در مسیح، و یهود در عزیر، و کفار عرب در فرشتگان، و غلام شیعیه در ائمه هدی حق سبحانه و تعالی می فرماید که سبحانه یعنی حق سبحانه و تعالی از آن منزّه است که فرزند و شبیه داشته باشد، بلکه همه اینها بندگان اویند که ایشان را بزرگ گردانیده است، و ایشان با بزرگی که دارند بندگی خود را فراموش نمی کنند و پیش از امر او امری بر زبان جاری نمی شود و بامر او عمل می کنند چنانکه در کتاب ایشان است در جهاد و عدم آن و در تقیه و عدم آن بلکه تابعند یا فانیند و ایشان نمی گویند بلکه حق سبحانه و تعالی بر زبان ایشان جاری می سازد مثل حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و

خود نمی گوید بلکه هر چه را می گوید نیست مگر وحی الهی (السَّلام علی الائمه الدّعاء، و القاده الهداه، و السّاده الولاه، و الدّاده الحمماه، و اهل الذّکر، و اولی الامر، و بقیه اللّٰه، و خیرته، و حزبه، و عیبه علمه، و حجّته، و صراطه، و نوره، و رحمه اللّٰه و برکاته) سلام الهی بر پیشوایان باد که داعیانند خلائق را به معرفت و محبت و عبادت حق سبحانه و تعالی و کشانندگانند ایشان را به خدا یا به بهشت به ترغیبات و ترهیبات، و هادیانند خلائق را به راه خدا، و به جمیع کمالات علمیه، و عملیه، و ظاهریه و باطنیه، و بر ساداتی که بهترین خلائقند، و والیان خلائقند به فرموده الهی چنانکه فرموده است که «إِنَّمَا وَتَّيَكُمُ اللّٰهُ الخ» یعنی نیست والی امور و اولی به نفوس و واجب الاطاعه شما مگر خدا و رسول او و کسانی که ایمان به خدا و رسول او آورده اند، و اقامت صلاه می کنند به نحوی که باید با اخلاص تام، و حضور قلب تام و زکات مال خود می دهند در حالت رکوع و به اتفاق مفسران این آیه در شأن حضرت امیر المؤمنین صلوات اللّٰه علیه نازل شده است و در احادیث از ائمه هدی صلوات اللّٰه علیهم وارد است که هر یک از ائمه هدی چون به مرتبه امامت می رسند سائلی که از فرشتگان بود می آید و از ایشان سؤال می کند، و در حالت رکوع تصدق نمایند، و احادیث متواتره وارد شده است بر خصوص این عبارت که ایشان والیان

ائمه هدی صلوات الله عليهم که مراد از آیه مطلق خلیفه است از حضرت آدم تا حضرت صاحب الزمان صلوات الله عليهم یعنی مقرر ساخته ام که خلیفه از من همیشه در زمین باشد و وارد است که

الخلیفه قبل الخلیفه

یعنی اول حق سبحانه و تعالی خلیفه را آفرید، و دیگر خلق را آفرید تا آن که خلق را بر خدا حجتی نباشد که اگر رسولی می فرستادی ما بر ضلالت نمی بودیم و بر راه ضلالت نمی رفتیم.

و خیرته به سکون و فتح یا یعنی برگزیدگان خدا از جمیع خلائق چنانکه احادیث متواتره وارد است بر آن که حق سبحانه و تعالی ایشان را از جمیع خلائق برگزید و گذشت تفسیر آیه کریمه **ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا** که حق سبحانه و تعالی می فرماید که پس به میراث دادیم علم قرآن را به کسانی که برگزیده ایم ایشان را از بندگان خود مراد از

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۴

برگزیدگان ائمه معصومین صلوات الله عليهم.

و حزبه یعنی سلام الهی بر جمعی باد که مخصوصانند به خداوند عالمیان یا لشکریان حق سبحانه و تعالی اند، و اشاره است به آیه کریمه **«أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ إِيَّاكُمْ»** یعنی آن جماعت که مراد از ایشان ائمه معصومین صلوات الله عليهم بحسب اخبار مستفیضه حق سبحانه و تعالی نوشته است در دلهای ایشان ایمان را یعنی مستقر است و متزلزل نمی شوند، و مؤید ساخته است ایشان را بر وحی که از جانب الهی مقرر شده است که با ایشان باشد، و آن روح القدس است که با ائمه معصومین صلوات الله عليهم می باشد و از جبرئیل اعظم است، و حق سبحانه و تعالی داخل

می کند ایشان را در بستانها که جاری باشد در تحت اشجار آنها نهرها که همیشه در آنجا باشند، و حق سبحانه و تعالی از ایشان راضی و خشنود است و ایشان از حق سبحانه و تعالی خوشنودند، و این جماعت طایفه مخصوصانند بحق سبحانه و تعالی یا لشکریان معنوی الهی اند آیا چنین نیست که حزب حق سبحانه و تعالی ایشانند که رستگارانند.

و عیب علمه و سلام الهی بر مخزن علم الهی باد و احادیث متواتره وارد است که ائمه معصومین می فرمایند که ماییم خازنان علوم الهی و ماییم عیب علم الهی یعنی مخزن علوم یا محل اسرار الهی و شکی نیست که اسرار علوم الهی نزد ایشان بوده است. و جمعی را که قابل بوده اند در خور قابلیت افاضه می فرموده اند مثل سلمان، و کمیل، و قنبر، و رشید هجری، و جابر جعفی، و مفضل بن عمرو امثال ایشان که اصحاب ظاهر اکثر را جرح کرده اند بنا بر نقل اخباری که عقول ایشان به آن نمی رسیده است و در کتب رجال نیز هست که بعضی از ایشان را

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۵

حضرات ائمه هدی صلوات الله علیهم مذمت می فرمایند بر افشاء اسرار، و بسیار می فرموده اند که کاش قابلی بود تا ما می گفتیم به او از این علوم.

و از جابر منقولست که به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بسیاری از علوم اسرار بمن فرموده است و بی تاب می شوم در پوشیدن آن حضرت فرمودند که به صحرا رو کوی بکن و در آنجا هر چه داری بگو که زمین ستر آن می کند، و مسلم در اول صحیح

خود مذمت جابر کرده است که او می گفت که هفتاد هزار و بروایتی هفتصد هزار حدیث از اسرار از حضرت امام محمد باقر بمن رسیده است و این سبب قدح شده است با آن که خود از ابو هریره روایت کرده اند که حضرت سید المرسلین چندین هزار حدیث بمن گفت که بگو و چندین هزار گفت، و گفت که مگو. اگر خبر اسرار بد است چرا ابو هریره خوبست. و از او روایت می کنید با شهرت او به کذب، و اگر خوبست چرا جابر بد است با شهرت او به صدق نزد همه الحمد لله که کتب ایشان بس است در بدی ایشان.

و حجّته و سلام الهی بر حجت الهی باد یعنی امامانی که به نصوص خدا و رسول امامند و هر یک را معجزات ظاهره باهره بود که حجت ایشان بر خلق تمام شده است و خلائق را حجتی نمانده است که بگویند که ما ندانستیم.

و معجزات حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه از کثرت به مرتبه ایست که کسی نمانده است که نشنیده باشد مانند کندن در خیبر، و زنده کردن مرده، و یافتن چشمه در صحرا، و آب خوردن همه از آن، و ناپدید شدن آن و برداشتن سنگ عظیم را از در آن چاه، و دو مرتبه آفتاب برگشتن،

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۶

و مسجد شمس در حله اشهر من الشمس است و در پیش گذشت، و نصوص هر یک بر دیگری نزد شیعه متواتر است، و حدیث ائمه اثنی عشر در کتب عامه متواتر است و ظاهر است که هیچ فرقه اثنا عشری نیستند بغیر از شیعه، و بخصوص اسامی ایشان در

اخبار متواتره وارد است، و معجزات هر یک نیز متواتر است و مقام گنجایش ذکر همه ندارد، و هر که خواهد رجوع کند به کافی که آن کافی است، و هم چنین کتب بسیار از علما شیعه مثل مناقب آل ابی طالب از ابن شهر آشوب، و خرائج الجرائح از قطب راوندی، و کتاب غیبت، و امالی صدوق و کتب بنی طاوس و بهجه المباهج و غیر اینها که از حد حصر بیرونست و صراطه و بر راه الهی یعنی سالکان راه مستقیمی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده است، یا هدایت کنندگان به صراط مستقیم، الهی و اطلاق صراط بر ایشان بر سبیل مجاز است و نوره و سلام الهی بر نور الهی باد یعنی هدایت کنندگانی که حق سبحانه و تعالی ایشان را از جهه هدایت عالمیان آفریده است، مجاز از قبیل زید عدل که مراد از نور منور باشد و احادیث متواتره وارد شده است که ائمه هدی از نور الهی مخلوقند به اضافه تشریف یعنی اولاً یک نور آفرید، و از نور آن نور انوار ایشان را آفریده، و نور اول نور پاک محمد است صلی الله علیه و آله که آن حضرت فرمودند که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی آفرید نور من بود، و نور بمعنی نفس ناطقه است که سبب ایجاد عالم شده و عالم بنور وجود و هدایت انبیاء و انوار معارف ایشان منور شد، و احادیث بسیار وارد است که هر جا در قرآن مجید لفظ نور واقع شده مراد از آن انوار ایشان است مثل قول حق سبحانه و تعالی اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ

آسمانها و زمینهاست بنور هدایت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم و هم چنین بنور وجود ایشان عالم را منور گردانیده است و آیه کریمه فَأَمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا یعنی ایمان آورید به خدا و رسول و به نوری که فرستادیم، و آن نور ائمه هدی است که عالم بنور وجود و هدایت ایشان منور است، و دلهای مؤمنان بنور معرفت و محبت ایشان منور است و آیه کریمه وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أَنْزَلْنَا مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ یعنی آنهایی که متابعت می کنند رسول ما را و متابعت می کنند نوری را که با او نازل شده است آن جماعت: رستگارانند، مراد از این نور ائمه معصومینند صلوات الله علیهم و آیه کریمه وَيَجْعَلْ لَكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ یعنی از خدا بترسید ای مؤمنان و ایمان آورید به رسول او تا عطا کند شما را دو نصیب از رحمتش یعنی رحمت دنیا و عقبی و بگرداند و مقرر سازد از جهت شما نوری که به آن نور بروید به راه هدایت یعنی امام که متابعت کنید او را، و سبب نور قلوب شما شود و آیه کریمه وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ یعنی هر که او را امامی از ائمه هدی صلوات الله علیهم نباشد در دار دنیا، در روز قیامت او را امامی نخواهد بود که او را به بهشت برد و، آیه کریمه يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ یعنی روز قیامت ائمه هدی صلوات الله علیهم پیش پیش مؤمنان

و در دستهای راست ایشان روند تا مؤمنان را در جاهای خود را در آورند در بهشت و در آیه کریمه يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ
یعنی منافقان می خواهند که فروشانند ولایت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه را و لیکن حق سبحانه و تعالی تمام می
کند نور آن حضرت را به امامت ائمه هدی صلوات الله علیهم و سایر مواضعی که نور وارد شده است همه این عنوانست و
رحمه الله و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۸

برکاته یعنی سلام و رحمتهای خاصه الهی و برکتها و زیادتهای خاصه بر ایشان فایض باد از جناب اقدس الهی (اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریک له كما شهد الله لنفسه و شهدت له ملائکته و أولوا العلم من خلقه لا اله الا هو الحکیم العزیز، و اشهد ان
محمدا عبده المنتجب و رسوله المرتضی ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون و اشهد انکم
الائمه الزاشدون، المهدیون، المعصومون، المکرّمون، المقربون، المتّقون الصادقون، المصطفون، المطیعون لله، القوامون بأمره،
العاملون بارادته، الفائزون، بکرامته، اصطفاکم بعلمه، و ارتضاکم لغیبه، و اختارکم لسره، و اجتباکم بقدرته، و اعزّکم بهداه، و
خصّکم ببرهانه، و انتجبکم لنوره، و أیدکم بروحه، و رضیکم خلفاء فی ارضه، و حججا علی بریته، و أنصارا لدینه، و حفظه
لسره، و خزنه لعلمه و مستودعا لحکمته، و تراجمه لوحیه و ارکانا لتوحیده و شهداء علی خلقه، و اعلاما لعباده، و منارا فی بلاده،
و ادلاء علی صراطه) گواهی می دهم که نیست خداوندی و سزای پرستشی مگر معبود بحق، و خداوند مطلق که یگانه است در
ذات و صفات، و صفات او

عین ذات اوست، و او را در این وحدت شریکی نیست، یا در خداوندی و وحدت من جمیع الوجوه شریکی و همتایی نیست، زیرا که هر واحدی غیر او کثرتها دارد، چنانکه حق سبحانه و تعالی خود شهادت داده است بر خداوندی و وحدت خود، و فرشتگان، و صاحبان علم از خلق او از جهت او شهادت داده اند بر الوهیت و وحدت او نیست خداوندی بغیر از او و عزیز و قهار است، و علیم نیکو کردار است.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۰۹

و گواهی می دهم که محمّد صلی الله علیه و آله بنده اوست که او را از جمیع خلائق برگزیده است بر همه خلائق و رسول اوست که از جمیع رسل او را انتخاب نموده است و از او خشنود است که محل اسرار او باشد، و او را به رسالت بخلق فرستاد با آن که مهتدی بود یا با هدایت و دین حق، تا غالب گرداند دین او را بر همه ادیان، یا او را بر جمیع اهل ادیان فایق سازد هر چند مشرکون کراهت داشتند، چون همت آن حضرت مقصود بود بر رفع شرک بالکلیه بعد از آن که شرک عالم را احاطه کرده بود.

و گواهی می دهم که شما باید پیشوایان، و به راه حق روندگان، و هدایت یافته گان به هدایات اخص الهی، و معصومان از گناهان صغیره و کبیره و سهو و نسیان از اول عمر تا به آخر.

و شما باید که حق سبحانه و تعالی شما را بزرگ گردانیده است و مقرب ساخته.

و شما باید پرهیزکاران از هر چیزی که شما را از قرب او باز دارد.

و شما باید صادقانی که عالمیان را مامور ساخته

است که در ملازمت شما به راه حق روند که یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ یعنی ای مؤمنان از خدا بترسید و با صادقان باشید و صدق من جمیع الوجوه در افعال و اقوال و اطوار یافت نمی شود در غیر معصوم، و امر الهی نیز قبیح است در بودن با غیر معصوم به متابعت، با آن که اخبار متواتره وارد است که مراد از این صادقان ائمه معصومینند صلوات الله علیهم. و شما باید برگزیدگان حق سبحانه و تعالی چنانکه گذشت که مراد از آیه کریمه ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا ایشانند به اخبار متواتره.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۰

و شما باید اطاعت کنندگان خداوند عالمیان در هر چه مامورید به آن.

و شما باید که نهایت سعی کرده اید در قیام بامر امامت یا در جمیع اوامر و خصوصا امر امامت، و شما باید عمل کنندگان به اراده الهی که اراده شما عین اراده الهی است یا آن که هر چه را حق سبحانه و تعالی از شما خواسته است به آن عمل کرده اید، و شما باید که فایز شده اید به کرامتهای الهی، برگزیده است شما را بعلم خود یعنی دانسته است که شما قابل برگزیدن هستید برگزیده است، و شما را انتخاب نموده است از جهه اسرار خود یا از جهه اموری که غایبند از خلایق که شما به آن وعده و وعید کنید مانند بهشت، و دوزخ، و ثواب، و عقاب و امثال اینها یا از جهه اخبار به مغیبات تا معجزه شما باشد یا همه اینها چنانکه واقع است و شما را اختیار نموده است از جهه اسرار خود و شما را برگزیده

است و با علی مراتب کمالات رسانیده است به قدرت خود، و شما را عزیز و غالب گردانیده است به هدایات خود تا به براهین قاطعه غالب باشید بر گمراهان، و مخصوص گردانیده است شما را به براهین واضحه، و معجزات قاهره، و برگزیده است شما را از جهه نور خود که نور معرفت و محبت و ایمان، و مکاشفات، و مشاهدات باشد، و اکثر نسخ من لا یحضر به باست که بمعنی مع باشد بهمان معنی یا بآء سببیت باشد یعنی به سبب این نور که به شما داد برگزید شما را از جهه امامت و خلافت، و راضی شد که شما خلیفهای او باشید در زمین او و حجتهای او باشید بر خلق او، و مدد کاران باشید دین او را و حافظان اسرار او باشید، و خازنان علم او باشید، و محل امانات حکمتهای او باشید و بیان کننده وحی او باشید از قرآن و غیر آن، و رکنهای توحید او باشید که خلایق را به توحید او کما هو حقّه هدایت کنید.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۱

و گواهان باشید بر خلایق چنانکه در احادیث متواتره وارد است که مراد از آیه وَ تَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ايشانند، و علمها باشید از جهه بندگان او که به شما هدایت یابند چنانکه به مشعل و منار و کوهها و نشانها در راهها هدایت می یابند، و محل نور باشید در بلاد الهی که از انوار شما مستفیض و مهتدی شوند و از علوم شما بهره ور کردند در کل زمین، و راه نمایان باشید به راه راست حق سبحانه و تعالی و بر هر یک از

این فقرات احادیث مستفیضه یا متواتره وارد شده است (عصمکم الله من الزلزل، و آمنکم من الفتن، و طهرکم من الدنس، و اذهب عنکم الرجس، و طهرکم تطهیراً، فعظمت جلاله، و اکبرتم شأنه، و مجّدتکم کرمه و ادمتکم [ادمتم خ ل] ذکره، و ذکرتم میثاقه، و احکمتکم عقد طاعته، و نصحتکم له فی السیرّ و العلانیه، و دعوتکم إلى سبیلہ بالحکمہ و الموعظه الحسنه، و بذلتکم أنفسکم فی مرضاته و صیرتم علی ما اصابکم فی جنبه، و اقمتم الصیلاه، و اتیتم الزکاه، و أمرتم بالمعروف، و نهیتم عن المنکر، و جاهدتم فی الله حقّ جهاده حتّی اعلنتم دعوتہ، و بیّنتم فرائضه، و اقمتم حدوده، و نشرتم شرایع احکامه، و سنتم سنّته، و صرتم فی ذلك منه إلى الرضا، و سلّمتکم له القضاء و صدّقتکم من رسله من مضی، فالزّاعب عنکم مارق، و اللّازم لکم لاحق، و المقصّر فی حقّکم زاهق، و الحقّ معکم و فیکم، و منکم، و إلیکم، و أنتم اهلہ، و معدنہ، و میراث النّبوه عندکم، و ایاب الخلق إلیکم، و حسابهم علیکم، و فصل الخطاب عندکم، و آیات الله لدیکم، و عزائمہ فیکم، و نوره، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۲

برهانہ عندکم، و امره إلیکم، من والاکم فقد والی الله، و من عاداکم فقد عادی الله، و من احبّکم فقد احبّ الله، و من اعتصم بکم فقد اعتصم بالله، أنتم الصّراط الاقوم و شهداء دار الفناء، و شفعاء دار البقاء، و الرّحمه الموصولہ، و الآیہ المخزونہ، و الامانہ المحفوظه و الباب المبتلی به النّاس من اتاکم فقد نجا، و من لم یاتکم فقد هلک إلى الله تدعون، و علیه تدلّون، و به تؤمنون،

وله تسلّمون، وبأمره تعملون و إلى، سيبله ترشدون، و بقوله تحكمون، سعد من والا-كم، و هلك من عاداكم، و خاب من جحدكم، و ضلّ من فارقكم، و فاز من تمسّك بكم و امن من لجأ إليكم، و سلم من صدّقكم، و هدى من اعتصم بكم من اتّبعكم فالجنّه مأواه، و من خالفكم فالنار مثواه، و من جحدكم كافر، و من حاربكم مشرك، و من ردّ عليكم فى اسفل درك من الجحيم اشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى، و جار لكم فيما بقى، و أنّ ارواحكم، و نوركم، و طينتكم واحده طابت و طهرت بعضها من بعض خلقكم الله أنوارا فجعلكم بعرضه محققين حتّى منّ علينا بكم فجعلكم فى ثبوت أذن الله أن تُرفعَ و يُذكرَ فيها اسمُهُ و جعل صلواتنا عليكم و ما خصّنا به من ولايتكم طيبا لخلقنا، و طهاره لأنفسنا، و تركيه لنا، و كفاره لذنوبنا فكنا عنده مسلمين بفضلكم و معروفين بتصديقنا إياكم.

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٧١٣

فبلغ الله بكم اشرف محلّ المكرّمين و اعلى منازل المقرّبين و ارفع درجات المرسلين حيث لا يلحقه لا حق، و لا يفوقه فائق، و لا يسبقه سابق، و لا- يطمع فى ادراكه طامع حتّى لا- يبقى ملك مقرّب، و لا نبى مرسل، و لا صدّيق، و لا شهيد، و لا عالم، و لا جاهل، و لا- دنى، و لا فاضل، و لا مؤمن صالح، و لا فاجر طالح، و لا جبار عنيد، و لا شيطان مرید، و لا خلق فيما بين ذلك شهيد الّا عزّفهم جلاله أمركم، و عظم خطركم، و كبر شأنكم، و تمام نوركم، و صدق مقاعدكم، و ثبات مقامكم و

شرف محلّكم و منزلتكم عنده و كرامتكم عليه، و خاصّيتكم لديه، و قرب منزلتكم، منه بابي أنتم و امّى و اهلى و مالى و اسرتى
اشهد الله و اشهدكم أنّى مؤمن بكم و بما امنتم به، كافر بعدوكم و بما كفرتم به، مستبصر بشأنكم و بضلاله من خالفكم، موال
لكم و لأوليائكم، مبغض لأعدائكم، و معاد لهم، سلم لمن سالمكم، حرب لمن حاربكم، محقق لما حققتم، مبطل لما ابطلتم،
مطيع لكم، عارف بحقّكم، مقرّ بفضلكم، محتمل لعلمكم، محتجب بدمتكم، معترف بكم، مؤمن بإيابكم مصدّق برجعتكم،
منتظر لأمركم، مرتقب لدولتكم اخذ بقولكم، عامل بأمركم، مستجير بكم، زائر لكم، عائد لائذ بقبوركم، مستشفع إلى الله عزّ و
جلّ بكم، و متقرّب بكم اليه، و مقدّمكم

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٧١٤

امام طلبتى و حوائجى و ارادتى فى كلّ احوالى و امورى، مؤمن بسرّكم و علانيتكم، و شاهدكم و غائبكم، و أوّلكم و آخركم،
و مفوّض فى ذلك كلّه إليكم و مسلّم فيه معكم، و قلبى لكم مسلّم، و رايبى لكم تبع و نصرتى لكم معده حتى يحيى الله دينه
بكم، و يردّكم فى أيّامه، و يظهركم لعدله و يمكّنكم فى ارضه، فمعكم، معكم، لا مع غيركم، امنتم بكم، و تولّيت آخركم بما
تولّيت به أوّلكم، و برئت إلى الله عزّ و جلّ من اعدائكم و من الجبت و الطّاغوت، و الشّياطين، و حزبهم الظّالمين لكم،
الجاحدين لحقّكم، و المارقين من ولايتكم و الغاصبين لإرثكم، الشّاكين فيكم، و المنحرفين عنكم، و من كلّ وليجه دونكم، و
كلّ مطاع سواكم، و من الائمه الذين يدعون إلى النّار، فثبتنى الله ابدا ما حييت على موالاتكم و محبّتكم و دينكم و وفّقنى

لطاعتکم، و رزقنی شفاعتکم، و جعلنی من خیار موالیکم التّابعین لما دعوتکم الیه، و جعلنی ممّن یقتصّ آثارکم و یسلک سبیلکم و یهدی بهدایکم و یحشر فی زمردکم و یکرّ فی رجعتکم و یملّک فی دولتکم، و یشرف فی عافیتکم، و یمکن فی آیامکم، و تقرّ عینه غدا برؤیتکم.)

«حق سبحانه و تعالی شما را معصوم گردانیده از لغزشها چون براهین عقلیه دلالت می کند بر آن که انبیاء و اوصیاء می باید که معصوم بوده باشند و رئیس العلماء المتبحرین علامه حلّی در کتاب الفین از آن جمله هزار برهان تقریبا ذکر کرده است بر وجوب عصمت که یک: سبب نجات مثل علامه است بنا بر رؤیای شیخ فخر الدین محمد پسرش که گفت: پدرم را در واقعه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۵

دیدم که گفت اگر کتاب الفین، و زیارت حسین صلوات الله علیه نمی بود هر آینه فتای مرا هلاک می کرد.

و با نهایت احتیاطی که آن فرید دهر نموده است و اکثر اوقات فیه اشکال می گوید، و لیکن اگر تدبّر می نمودند بیش از آن که فرموده اند بهتر می بود، و لیکن مطلوبش کثرت تصانیف بوده است، چون جمعی از عامه کثرت تصانیف فخر رازی و امثال او را حجت حقیقت مذهب شوم خود می دانستند هر چند تصانیف فخر که به آن مفتخرند بغیر از شکوک و اوهام نیست، بلکه اگر کسی مطالعه کند اربعینی که از جهت هدایت پسرش تصنیف کرده جزم خواهد کرد که هیچ مذهب نداشته است و با وجود آن که در اصول دین مذهب ندارد در یکی از تصانیف شوم خود ذکر کرده است که علی بن ابی طالب صلوات الله علیه فرموده است که

«سلونی عما دون العرش» من که بنده از بندگان ابو بکر می گویم که «سلونی عما فوق العرش» و نمی فهمد آن که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه باین عبارت فرموده اند غرض آن حضرت اینست که چون کسی به حقیقت ذات مقدس نرسیده است بلکه نهی از تفکر و تعمق در آن وارد است در صحاح عامه و خاصه بطرق متواتره، و در عرف منتهی مخلوقات عرش است غرض است که حقایق ممکنات همگی مکشوف من است از همه جواب می گویم، اما از ذات مقدس میسرید و مراد از این عبارت: عن العرش و ما دونه است، یا آن که همه کس به حقیقت عرش نمی تواند رسید چنانکه سابقا مذکور شد که عرش را بر معانی بسیار اطلاق می کنند و در هر جایی معنی خاصی دارد و بعضی از آن معانی را: فضلا نمی تواند فهمید عوام عرب چگونه تصوّر آن توانند کرد، با آن که این گفتن او محض کفر و کفر محض است چون خود متواترا روایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۶

کرده اند که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که

«انا مدینه العلم، و علیّ بابها»

و شکی نیست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نمی دانستند مزخرفات فخر رازی را چون انبیا عالمند به علوم حقه، و باطل را می دانستند که باطل است و در هیچ جا باین مصطلحات علم ریاضی و هندسه نفرمودند، و افتخار فخر رازی به امثال اینهاست.

با آن که ابو بکری که پیشوای اوست یهود و نصاری مکرر آمدند بعد از وفات حضرت سید المرسلین «صلی الله علیه و آله» و اول چیزی که از ابو بکر پرسیدند

این بود که خدا در کجاست ابو بکر گفت بالای عرش است و امثال این جوابها آن چه را جواب گفت و باقی را گفت نمی دانم، تا آن که سلمان رضی الله عنه ایشان را به خدمت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه برد و حضرت جوابها فرمودند و ایشان مسلمان شدند و کدام خارجی شک کرده است در اعلمیت علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و در جمیع کمالات آن حضرت.

چنانکه در کتب فخر و سایر عامه همه می گویند که کسی شک ندارد در افضلیت علی صلوات الله علیه من حیث الکمالات العملیه و العلمیه حرفی که هست اینست که این کمالات دلالت بر کثرت ثواب ندارد چون حسن و قبح عقلی نیست ممکن است که علی صلوات الله علیه با سایر انبیاء و اوصیا با همه کمالات ثواب نداشته باشند و ابو بکر و سایر کفار ممکن است که بر انبیاء و اوصیا در بهشت مقدم باشند چنانکه در کتب کلامیه فخر و عضدی و تفتازانی و میر سید شریف و قوشچی مذکور است.

حاصل آن که حق سبحانه و تعالی در آیه تطهیر بیان عصمت اهل بیت صلوات الله علیهم فرموده است و حضرت صلوات الله علیه وصف ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۷

می فرمایند با اشاره به اقتباس از آیه کریمه به آن که حق سبحانه و تعالی شما را معصوم گردانیده است از هر گناهی از صغایر و کبایر و سهو و خطا و نسیان و شک.

و ایمن گردانیده است شما را از فتنها به آن که عیاذا بالله از شما چیزی صادر شود که از رتبه امامت ساقط شوید یا مرتبه

شما پست شود و این معنی نیز از لوازم عصمت است، و عصمت لطفی است که حق سبحانه به انبیا و اوصیا و ملائکه فرموده است به سبب انکشاف حقایق اشیاء بر ایشان به مرتبه که محال است با آن حالت که از ایشان صغیره یا کبیره و امثال آن واقع شود با قدرت بر معصیت قطع نظر از آن لطف، مثل قدرت الهی بر قبایح و امتناع قبیح از او جلّ جلاله، و شما را مطهر گردانیده است از هر چرکی و ناخوشی مانند شک در معارف و سهو و خطا و نسیان و غیر آن از عیوب خلقیه و خلقیه، و دور کرده است از شما رجس را چنانکه در قرآن مجید فرموده است، و رجس بمعنی دنس است چنانکه گذشت.

و مطهر گردانیده است شما را از جمیع رذایل صوریه و معنویه و ظاهریه و باطنیه پاک گردانیدنی که آن را وصف نتوان کردن و تنوین از جهه تعظیم است و تطهیر بعد از اذهاب رجس از جهه تاکید و توضیح و اتمام حجت است بر منکرین اشتراط عصمت، بلکه اصل عصمت، و آن چه در آیات کریمه نسبت به انبیا واقع است از عصیان مراد ترک اولی است که سبب دخول جهنم نمی شود، و اکثر محققین ذکر کرده اند که عتابهای انبیاء را صلوات الله علیهم مصلحه اقتضا نموده است که عقول ضعیفه از ادراک آنها عاجز است، مثل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۸

عتاب حضرت آدم از جهه این بود که حق سبحانه و تعالی حضرت آدم را از جهه سکنای بهشت نیافریده بود بلکه از جهه خلافت زمین آفریده بود، و از جهه

محبت و معرفت و اینها با نعمتهای بهشت جمع نمی شد، لمحہ ای او را با خود گذاشتند تا آن که از آن حضرت صلوات اللہ علیہ آن ترک اولی صادر شد و به آن بهانه از بهشت بیرون آمدند، و سیصد سال گریه و زاری در محبت الهی کردند تا به اقصی مراتب کمال خود فایز شدند بعد از آن به تشریف اصطفی و خلافت و نبوت مخلع شدند، و سبب این شد که فرزندان او عبرت گیرند و مغرور نشوند، و از دشمنی عدوّ مبین شیطان و نفس اماره و دنیای غداره ایمن نباشند، و امثال اینها از وجوه بسیار.

و علی ای حال تا بحال نشنیدیم، و در حدیث ضعیفی نیز ندیدیم که از حضرات ائمه هدی صلوات اللہ علیہم ترک اولی صادر شده باشد و آن چه سعدی شیرازی ذکر کرده است از خطای حضرت امیر المؤمنین صلوات اللہ علیہ در مسأله: از مفتریات عوام عامه است که اگر چنین چیزی و العیاذ باللہ واقع بود البته در صحاح خود نقل می کردند از جهت اصلاح اغلاط ابو بکر و عمر و عثمان، چون خطاهای ایشان را بسیار نقل کرده اند، تا آن که خوارج که دشمن آن حضرت بودند بغیر از رضا به حکمین چیزی افترا نتوانستند بستن.

پس ظاهر شد که آنهایی که این افترا بسته اند از خوارج بدترند و گمان ندارم که سعدی نفهمیده ذکر کرده باشد بلکه چون خواجه نصیر المله و الحق، و الدین او را کف پائی زده بود از جهت مرثیه مستعصم و دستش به خواجه نمی رسید تدارک آن بکفر خود کرد که خواجه متأثر شود قَاتَلَهُمُ اللَّهُ أَنِّي يُؤْفَكُونَ*

و حکایت حکمین خواهد آمد در کتاب نکاح إن شاء الله تعالی.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۱۹

پس شما تعظیم نمودید جلال و عظمت الهی را به آن که بیان کردید، و عباداتی که دالند بر تعظیم او به جا آوردید، یا آن که حق سبحانه و تعالی را چنانکه حق عظمت اوست شناختید، یا همه و همیشه بیان می کردید عظمه و کبریای الهی را و تمجید و تعظیم می نمودید بزرگواری او را و کرم بمعنی خوبی و بزرگی ذات آمده است، و باین معنی از صفات ذاتیه است، و بمعنی احسان و انعام آمده است، و باین معنی از صفات فعلیه است، و بنا بر این معنی بیان گردید عظمت اکرام و احسانی که حق سبحانه و تعالی با جمیع خلایق خصوصا با انسان خصوصا با ایشان کرده است، و در جمیع فقرات ممکن است که مراد این باشد که چون حق سبحانه و تعالی بزرگواری چنین آفریده است جلال و کبریا و کرم خود را بخلق ایشان ظاهر گردانیده است، پس گویا که ایشان بزرگی او را ظاهر می گردانند مانند تصنیفی که دلالت بر فضل مصنفش می کند، و در عرف می گویند که فلان کتاب بزرگی فلان مصنف را ظاهر گردانیده است و ادمتم ذکره و همیشه مداومت داشتید بر ذکر حق سبحانه و تعالی، و در بعضی نسخ و ادمتم ذکره است بدون نون به همین معنی، و احادیث بسیار وارد شده است بر این مضمون حتی در وقت خوردن و آشامیدن به یاد الهی می بوده اند صلوات الله علیهم و در اخبار بیت الخلا گذشت احادیث اذکار آن نیز.

و ذکرتم میثاقه یعنی شما به یاد

عالمیان آوردید عهد و میثاقی را که ایشان در عالم ارواح با خداوند خود کرده بودند و حق سبحانه و تعالی از ایشان عهد و پیمان گرفته بود چنانکه ظاهر آیات و احادیث متواتره، است و چون ائمه معصومین صلوات الله علیهم امامت ایشان به نصوص حضرت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۰

سید المرسلین صلی الله علیه و آله بود و معجزات باهره از ایشان ظاهر شده بود هر چه می فرمودند نزد مؤمنان بمنزله عیان بود و ایشان فرمودند که شما عهد کردید در روز

أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ، و مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ، و عَلِيٌّ أَمِيرُكُمْ، و الْأَئِمَّةُ مِنْ وَلَدِهِ أَتَمَّتْكُمْ

و گفتید بلی تا در روز قیامت نگوید که ما غافل بودیم، و کسی تذکیر ما نکرد.

و در بعضی و وگدتم است و بتشدید و تخفیف هر دو جایز است، یعنی مبالغه نمودید یا تازه کردید عهد و پیمان أَلَسْتُ را بانکه مرتبه دیگر از ایشان عهد و پیمان گرفتید، یا تاکید کردید عهد و پیمان حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله را با عهد و پیمان أَلَسْتُ با عهد و پیمان انبیاء سابقین صلوات الله علیهم اجمعین، چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید در اخذ عهود انبیا از امم خود در بسیار جائی در قرآن مجید یاد فرموده است اگر چه معتزله در همه جا منکر قرآند و تاویلات رکیکه کرده اند حتی آن که بعضی از قدما شیعه بر مذهب اعتزال بوده اند، و انکار مجزّدات کرده اند، و نفس ناطقه را مجزّد نمی دانسته اند که اگر مجزّد باشد شبیه واجب الوجود خواهد بود چنانکه صوفیه می گویند «که اگر ممکن موجود باشد شریک حق سبحانه و

تعالی خواهند بود در وجود» و این معنی بسیار عجیب است از فضلا چه نسبت است ممکن را با واجب بالذات، و چه نسبت است وجود و تجردش با وجود و تجرد واجب الوجود مجرد من الجميع الوجوه و سخن صوفیه از قبیل مجاز معقول است که وجود ممکن چون ممکن است مثل ذات او و از غیر است پس خود وجود ندارد و بمنزله عدم است مثل سایر استعارات و مجازات ایشان نه آن که از قبیل سوفسطائیه قایلند به نفی وجود کل موجودات که همه خیال است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۱

بشبهات واهیه بدیهی البطلان اگر چه دلایل عقلیه تجرد نفس و وجود سایر مجردات نیز تمام نیست، و لیکن تجرد و وجود مجردات را نیز نفی نمی توان کرد لهذا حق سبحانه و تعالی نهی فرموده است از تعمق در این مسأله چنانکه ظاهر «يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ» است یعنی یا محمّد ترا سؤال می کنند از روح بگو روح از امر پروردگار من است و شما را نداده اند از علم مگر اندکی.

و اکثر محققین ذکر کرده اند که عالم امر عالم مجرداتست که بی ماده و مدّت موجود شده اند بلفظ کن به قرینه آن که حق سبحانه و تعالی فرموده است که أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ به قرینه مقابله عالم امر با عالم خلق، و به قرینه تعلق نفس ناطقه به بدن که فرموده است بعد از تسویه بدن در رحم از نطفه، و علقه، و عظام، و لحم ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ اگر چه تفاسیر دیگر کرده اند و لیکن اظهر تجرد است و ظهور منافات با

احتمال ندارد.

و کسی که تدبّر نماید در آیات و اخبار البته جزم بهم می رسد او را و وجوه عقلیه مؤید می تواند بود، اما این مسأله نیست که واجب باشد دانستن آن مگر به اعتبار آن که ظاهر قرآن و اخبار متواتره بر آن وارد شده است و واجبست اعتقاد به ظواهر قرآن و احادیث متواتره مگر آن که برهان عقلی قائم شود بر نفی آن ظاهر.

و با احکام و اتقان گردانیدید عهد و پیمان الهی را از خلاق در اطاعت و فرمان برداری حق سبحانه و تعالی یا در اعتقاد به طاعت و عبادت او تعالی شانه.

و نصیحت و موعظه گردید خالصاً لله خلاق را در آشکار و پنهان، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۲

خلق را دعوت نمودید به راه حق سبحانه و تعالی از روی حکمت و مواعظ نیکو، تا آن که صد هزاران هزار از کفار و منافقان را به راه عبادت و طاعت و معرفت و علم و حکمت در آورید بعد از آن که بنی امیه دین اسلام را مندرس گردانیده بودند و شعایر کفر را ظاهر کرده بودند.

و جانهای خود را فدا می کردید در طلب رضای الهی مثل خروج حضرت امام حسین صلوات الله علیه که یزید کافر اراده داشت که بالکلیه اسلام را زایل گرداند مرتبه مرتبه و سنت مشایخ ثلاثه در ترویج بود که بیعت بهر که کنند امامست، و خلاق در جهالت و ضلالت بودند تا چون آن حضرت شهید شد اهل مدینه دانستند مفسده این بدعت را همه اقاله نمودند از این بیعت الا عبد الله عمر که او مردمان را امر می کرد به بیعت یزید و

عدم اقاله از بیعت، چنانکه در صحاح سته ایشان مذکور است تا آن که لشکر فرستاد و اهل مدینه مشرفه را قتل عام نمودند سه روز، و زنان ایشان را اسیر کردند تا آن که خود نقل کرده اند که اذان روز نسب بر طرف شد مگر بنی هاشم که همه در پناه حضرت سید السّاجدین در خانه آن حضرت صلوات الله علیه بودند، و حق سبحانه و تعالی شامی را مسخره کرده بود که در آن سه روز حفظ خانه آن حضرت می کرد، و چون روز چهارم قتل برطرف شد حضرت سید السّاجدین زر (یعنی طلا) این جمیع ایشان را از جبهه آن شامی فرستاد او قبول نکرد که یا ابن رسول الله غرض من شفاعت شماست در روز قیامت غرض مرا مغشوش مگردانید.

حضرت فرمودند که شفاعت بحال خود است خواهیم کرد و ما اهل بیت چیزی را که دادیم قبیح می دانیم پس گرفتن آن را شامی قبول کرد، و چون اینها واقع شد حجّت بر عالمیان تمام شد، و اکثر از بیعت آن ملعون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۳

برگشتند، و هم چنین بقیه ائمه معصومین صلوات الله علیهم همه به سبب اظهار حق به مرتبه شهادت فایز شدند به دادن زهر به ایشان.

و صبر نمودید بر آن چه به شما رسید از بلاها و محن در رضای الهی و اطاعت او.

و نماز را بپا داشتید که خود چنانکه باید از اخلاص کامل و حضور قلب تام به جا آوردید و دیگران را نیز به نماز داشتید، و زکات مال خود و دیگران را به مصرف آن رسانیدید، و امر نمودید به نیکبها، و نهی کردید

از بدیها، و مجاهده نمودید در راه رضای الهی به نحوی که حقّ جهاد بود بسنان، و لسان و به آن مامور بودید تا آن که دعوت اسلام را آشکارا کردید، و بیان فرمودید واجبات الهی را و بپا داشتید حدود الهی را در مثل زمان حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و بعضی از ازمه حضرت امام حسن صلوات الله علیه، یا آن که حدود اعم از حد و تعزیر بوده باشد اگر چه به زبان باشد به زجر و منع و نصایح و مواعظ، و منتشر گردانیدید شرایع احکام الهی را، و بیان فرمودید سنتهای الهی را، و در جمیع امور موافق رضای الهی عمل نمودید، و گردن نهادید هر قضائی را که بر سر شما آمد، و تصدیق کردید رسالت پیغمبران سابق را.

پس کسی که رو بگرداند از راه متابعت شما از دین بدر رفته است مانند خوارج نهروان، و کسی که ملازم اطاعت شما باشد در دنیا و عقبی با شماست، و کسی که تقصیر کند در متابعت شما باطل است و هالک، حق با شماست و در متابعت شماست، و از شما صادر شده است هر حقی که هست، و بازگشتش بسوی شماست که اگر کسی حقی گوید بواسطه از شما شنیده است یا از کلام شما استنباط نموده است، و شما اهل حق و معدن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۴

حق و میراث پیغمبری که علم و حکمت و سایر کمالات است با سایر چیزهای ایشان مانند عصای موسی و خاتم سلیمان و سنگی که دوازده چشمه از او بهم می رسید، و امثال اینها نزد شماست.

و بازگشت خلائق در قیامت بسوی

شماست و حساب خلاق بر شماست چنانکه در اخبار بسیار وارد شده است و اشاره است به آن که آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ مراد از آیه کریمه ایشانند لهذا بلفظ جمع وارد شده است چنانکه غالباً در قرآن مجید چنین است که هر چه حق سبحانه و تعالی به خود نسبت داده است بلفظ جمع مراد از آن انبیاء و حجج اند صلوات الله علیهم و استبعادی نیست در این معنی چه هر گاه ملا یک حساب توانند کرد چرا ائمه هدی صلوات الله علیهم نتوانند کرد.

و در اخبار بسیار وارد است که مراد از میزان ایشانند در آنجا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ لهذا بلفظ جمع واقع شده است و فصل خطاب نزد شماست یعنی خطابی که در وقت محاکمه خلاق به شما حکمی کنید که حق ظاهر شود و بطلان باطل هویدا شود چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ما عطا کردیم حکمت و فصل خطاب را به حضرت داود، و بعضی از احکام حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه خواهد آمد که در هر واقعه به نحوی حکم می فرمودند که حق و باطل از هم جدا می شد به نحوی که همه کس می فهمیدند و ائمه هدی صلوات الله علیهم به میراث داشتند، و نادرا اگر واقعه به ایشان عرض می شد به آن حکم می فرمودند و چون حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر خواهد شد موافق واقع حکم خواهند فرمود چنانکه اخبار

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۵

بسیار بر این مضمون وارد

شده است و بعضی از آن خواهد آمد در ابواب قضایا.

و آیات و معجزات الهی که عطا فرموده بود جمیع پیغمبران را صلوات الله علیهم نزد شماس است چنانکه احادیث متواتره بر آن وارد شده است و عزایم الهی در شماس یعنی آیاتی که در امامت شما وارد شده است، که بر سبیل جد و جهد آن را اقامت نمایند، و رخصت نداده اند شما را در تقصیر در آن، یا آیاتی که مشتمل است بر اسماء اعظم الهی که از جهت هر مطلبی که خوانده شود آن مطلب البته واقع شود در میان شماس و شما به آن عالمید، یا عهدها و پیمانها که از انبیا و امم گرفته اند بر معرفت و اطاعت شما، و هر پیغمبری که اول آن را بر سبیل جزم قبول کردند ایشان را اولو العزم نامیدند: در امامت و خلافت شماس چنانکه در اخبار بسیار وارد شده، است و آنها پنج پیغمبرند که اولو العزمند و آن حضرات نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و سید المرسلین اند صلوات الله علیهم، و حضرت آدم که اندک تاخیری نمود در قبول: او را از اولو العزم نشمردند و بر این مضامین احادیث بسیار وارد شده است.

و نور و برهان الهی نزد شماس ممکن است که مراد از نور قرآن باشد و از برهان معجزات سید انام صلی الله علیه و آله باشد یا نور هدایت و براهین عقلیه و نقلیه که بر آن واقع است، یا آن که منورید به انوار علوم و حکم و کمالات الهی، و برهان این معانی و غیر اینها نزد شماس است که بر هر کس بقدر قابلیت

آن اظهار فرمودید، و امر الهی مفوض است به اراده شما به آن که هر چه مصلحت اقتضا کند به آن نحو جواب می دهید، و اگر خواهید جواب نمی دهید و این یک معنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۶

تفویض است که احادیث بسیار بر این معنی وارد است، و ظاهر آنست که به سبب تقیه باشد چون پیغمبران تقیه نمی فرمایند و ائمه هدی در این حکم از پیغمبران مستثنایند و یا آن که چنانکه حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله با و مفوض بود احکام الهی هم چنین مفوض است بائمه معصومین صلوات الله علیهم چون مؤیدند به روح القدس، و آن چه از او در خاطر مبارک ایشان افتد حق است، و یا آن که چون از خود فانی فی الله شده اند، و باقی بالله شده اند آن چه بر زبان ایشان جاری می شود از حق سبحانه و تعالی است و تا غایت ندیده ایم که ایشان چیزی از پیش خود به تفویض فرموده باشند هر چند این رتبه را داشته باشند، و یا آن که ایشان اوامر و نواهی الهی را بخلق می رسانند و خلفای الهی اند.

هر که با شما دوستی کند یا اطاعت کند شما را دوستی با حق سبحانه و تعالی کرده است و اطاعت او نموده است، و هر که با شما دشمنی کند با حق سبحانه و تعالی دشمنی کرده است، و هر که با شما محبت کند با خدا محبت کرده است و کسی که چنگ در دامان متابعت شما زند اطاعت خدای تعالی کرده است یا هر که پناه به شما آورد پناه به الله تعالی برده است، شما باید راهی

که درست ترین راههای حق سبحانه و تعالی است یعنی راه شما از باب مبالغه چنانکه گذشت، و شما باید گواهان بر امت در دار دنیا چنانکه در آیات و احادیث متواتره وارد شده است که هر چه امت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله می کنند از نیکان و بدان از نیکی و بدی همه را بر ایشان عرض می کنند با آن که حق سبحانه و تعالی به ایشان نموده است ملکوت آسمانها و زمینها، را و بعنوان مکاشفه می دانند و بوجه بسیار نیز می دانسته اند از جفر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۷

جامع و جفر، احمر، و جفر ایض بلکه هر چیزی را از قرآن نیز می دانسته اند، مجملا انواع علوم ایشان بسیار است که به سبب هر یک عالمند به افعال خلایق، و شاهدند و در روز قیامت ایشان بر خلایق شهادت خواهند داد، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر ایشان شهادت خواهد داد که هر یک به آن چه مامور بودند بان عمل نمودند بلکه مستحبی و سنتی از ایشان در مدت عمر فوت نشد و شما باید خانه بقا یعنی شفاعت می کنید بهشت و نعمتهای ابدی را از خود جبهه شیعیان خود، یا در آخرت در روز قیامت شفاعت خواهید کرد، چنانکه احادیث متواتره وارد شده است در شفاعت ایشان.

و شما باید رحمت الهی که بخلق رسیده است چه ظاهر است که اصل خلق عالم به سبب وجود ایشان است و هر رحمتی که از جانب اقدس الهی فایض می شود اول بر ایشان فایض می شود و به سبب ایشان بر کافه خلایق از رحمتهای ظاهره و باطنه چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده

است به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که وَ مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ یعنی نفرستادیم ترا مگر از جهت آن که رحمتی باشی از جهت جمیع عالمیان، و هر پیغمبری نفرین به قوم خود کردند، و آن حضرت محنتهای عظیمه می کشیدند و دعا می کردند که خداوند اهدایت کن قوم مرا که ایشان نادانند تا آن که در جنگ احد آن همه جفا و محنت و زخم دیدند، و خوردند، و نفرین نکردند بلکه دعا می کردند، و در آن جنگ حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه زیاده از هفتاد زخم برداشتند و دعای هدایت می فرمودند، و هم چنین سایر ائمه معصومین صلوات الله علیهم انواع ستمها می دیدند و می کشیدند و بر ظالمان خود نفرین نمی کردند، و هیچ شک نیست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۸

که دعاهای ایشان مستجاب بود اگر نفرین می کردند عالم را زیر و رو می کردند.

و شما باید آیت و علامتی که حق سبحانه و تعالی جلال و کمالات شما را از خلائق مستور گردانیده مگر بر دوستان خاص خود که ایشان بحسب قابلیت خود فی الجمله معرفتی به احوال شما به هم رسانیده اند، و هیچ کس به کنه ذات و صفات مقدّس شما راه نیافته است یا آن که شما را حفظ فرموده است از جهت روز ظهور حضرت صاحب الزمان، و خلیفه الرحمن صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهریں که در آن روز همه زنده خواهند شد، و معجزات خود را ظاهر خواهند ساخت به مرتبه که از آفتاب ظاهرتر شود.

و شما باید امانتی که حق سبحانه و تعالی شما را از جهت ارشاد خلائق حفظ فرموده است، یا امامت شما امانتی

است که آسمان و زمین قوت برداشتن آن نداشتند و حق سبحانه و تعالی امر فرموده است هر یک از شما را که آن را حفظ نمایید، و چون مدت آن حضرت بسر آید آن امانت را به امام بعد از خود ادا نماید چنانکه احادیث متواتره وارد شده است که آیه کریمه إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا در شأن ائمه معصومین صلوات الله عليهم نازل شده است و ایشان مخاطبند باین خطاب که هر یک امامت را به دیگری بسپارند و بر خلائق جمیعا واجب است که حفظ کنند ایشان را بانکه جانها و مالهای خود را فدای ایشان کنند و نگذارند که ظالمان بر ایشان مسلط شوند و بر ایشان واجب است که اطاعت کنند ایشان را صلوات الله عليهم.

و شما باید آن بابی که خلائق را آزمایش نموده اند به آن باب و آن باب

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۲۹

متابعت ایشان است چنانکه در قرآن مجید وارد است که وَ أَتُوا الْمُبِيتَ مِنْ أَبْوَابِهَا و خانها را بیان فرمود که کدامست، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله نیز فرمودند که منم شهرستان علوم الهی، و علی در آن شهر است.

و احادیث متواتره وارد شده است که مراد الهی آنست که اطاعت و متابعت ایشان کنند در اخذ علوم از ایشان در اصول و فروع دین، و در احادیث متواتره منقولست که اهل بیت آن حضرت صلوات الله عليهم بمنزله باب حطه اند در بنی اسرائیل که هر که داخل شد در آن به نحوی که به آن مامور شده بودند نجات یافتند و هر که مخالفت نمود بعذاب الهی گرفتار

شد هم چنین هر که اعتقاد به امامت شما کند و به اقوال شما عمل نماید ناجی است و هر که اعتقاد نکند شما را و متابعت نماید هالک است.

شما مردمان را بحق می خوانید و راهنمایی می کنید خلق را بحق سبحانه و تعالی و به او ایمان دارید، و شما اوامر و نواهی الهی را گردن نهاده اید، و بامر الهی عمل می کنید، و از نهی او خود را باز می دارید، و مردمان را به راه الهی ارشاد می نمایید، و بقول او حکم می کنید سعادت مند شد به سعادات دنیوی و اخروی کسی که موالات کرد شما را و شما را امام خود دانست، و هلاک شد در دنیا و عقبی کسی با شما که دشمنی کرد یا کند، و زیان کار شد کسی که انکار امامت شما کرد یا کند، و گمراه شد کسی که از شما مفارقت کرد یا کند و رستگار شد کسی که دست در دامان شما متابعت شما زد یا زند، و ایمن شد کسی که پناه به شما آورد یا آورد، و سالم شد هر که تصدیق نمود امامت شما را، و هدایت یافت هر که چنگ در دامان متابعت و اطاعت شما زد.

هر که پیروی شما کرد بهشت جای اوست، و هر که مخالفت شما کرد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۰

جایگاه او آتش جهنم است هر که انکار کند امامت شما را کافر است، و هر که با شما جنگ کند مشرک است به آن که شیاطین جن و انس را شریک حق سبحانه و تعالی کرد در اطاعت ایشان یا مراد از مشرک کافر باشد چنانکه شایع است، و شکی

نیست در کفر محارب ایشان چون متواتر است که حرب ایشان حرب خداست، و هر که سخنان شما را رد کند و عمل به فرمان شما نکند جای او در بیخ جهنم است که عذاب آن از همه سخت تر است.

گواهی می دهم که این رتبه امامت و خلافت و جلالت از شما بود در زمان سابق و از جهت شما خواهد بود تا روز قیامت، و گواهی می دهم که ارواح شما یک روح است چنانکه احادیث صحیحه متکثره وارد شده است بر آن که جمیع ائمه هدی و فاطمه زهرا از نور حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله مخلوق شده اند، و همه بمنزله یک روحند، و انوار علوم و کمالات ایشان یک نور است و از یک طینت مخلوق شده اند، من نیز شهادت می دهم که شما از یک نورید و از یک طینت که آن بسیار نیکو و طیب بود، و همه طاهرید که لوث عصیان بر دامان عصمت شما ننشسته است و همه از همید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ذُرِّيَّةٌ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ یعنی شما از یک ذریت و یک طینت مخلوق شده اید، و بعضی از شما از بعضی دیگرید بحسب ظاهر همه از شجره طیبه ابراهیمید و بحسب باطن از نور حضرت سید الانبیاء مخلوقید که اول ما خلق الله نوری صلوات الله علیهم و گواهی می دهم که حق سبحانه و تعالی انوار ارواح شما را آفرید و همه را در دور عرش عظمت و جلال خود درآورد، تا آن که انعام کرد بر ما به آن که شما را امامان ما گردانید و شما را مقرر ساخت

در خانهای که اراده کرد که بلند مرتبه گرداند آن خانها را در حیات و ممات شما، به آن که در حال

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۱

حیات ایشان از انوار علوم و حقایق ایشان بهره ور شوید، و بعد از ممات خلق عالم از اطراف عالم به زیارت شما آیند، و خدا را در آن خانها و مشاهد مشرفه یاد کنند، و چنین مقرر فرمود که صلواتی که ما بر شما فرستیم و اعتقاداتی که به شما داریم سبب خوبی خلق ما شود و به سبب اینها نفوس ما مطهر گردد، و ما پاکیزه شویم از هر بدی و کفاره گناهان ما باشد، پس ما نیز نزد حق سبحانه و تعالی کردن نهادیم و تسلیم نمودیم که شما افضل عالمیانید و ما معروف شدیم به آن که از شیعیان شماییم و از جمله تصدیق کنندگان شماییم.

پس حق سبحانه و تعالی شما را به شریفترین جاهای جمعی رسانید که ایشان را گرامی کرده است و بزرگ گردانیده و احسانها به ایشان کرده، و به بلندترین جاهای مقربان خود رسانیده، و به درجات رفیعہ پیغمبران مرسل رسانیده است به مرتبه که هیچ کس به شما نتواند رسید، و هیچ یک از ایشان پیشی و بلندی نمی توانند گرفت بلکه بخاطر کسی نمی رسد که این آرزو کند که به رتبه شما رسد یا از شما بگذرد، و بلند مرتبه کسی شما را به همه عالمیان رسانیده است تا آن که نمانده است کسی از ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین و صدیقین خلائقی که در این میانه هستند مگر آن که به همه ایشان شناسانید بزرگ مرتبگی شما را و عظمت قدر

شما را و بزرگی شأن شما را و تمام بودن انوار علوم و هدایات شما را و نیکی مجالس شما را و ثبات مقام شما را و شرف مرتبه و منزله شما را نزد خود و به همه شناسانید و همه را عارف گردانید به آن که شما نزد او بزرگید و مخصوص اوید و از مقربان درگاه اوید.

فدای شما باد پدر و مادر و اهل و مال و خویشان من، حق سبحانه و تعالی و شما را گواه می گیرم بر خود که گواه باشید که من ایمان دارم به شما و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۲

ایمان دارم بهر که و بهر چه شما به آن ها ایمان دارید، و اعتقاد ندارم و منکرم دشمنان شما را کسانی را که شما به ایشان اعتقاد ندارید و من بینایم به رتبه شما و به بزرگی شما و می دانم که گمراهند جمعی که مخالفت می کنند شما را، و من دوستم شما را و دوستان شما را و دشمنم با دشمنان شما و با ایشان عداوت می کنم، و من صلحم با کسانی که با شما صلحند و حرب می کنم با کسانی که با شما حرب می کنند، و درست می دانم آن چه را شما حق می دانید، و باطل می دانم آن چه را شما باطل می دانید، اطاعت می کنم شما را و عارفم بحق شما و اقرار دارم بفضل شما و قبول دارم، و حق می دانم علوم شما را، و خود را در امان شما در آورده دخیل شما شده ام و اعتراف دارم به حقیقت شما، و ایمان دارم به آن که شما رجوع خواهید فرمود بدنیا در زمان حضرت صاحب الامر صلوات

اللَّهُ عليه، و تصدیق دارم به آن که رجوع خواهید فرمود و من انتظار می کشم خروج شما را در زمانی که آن حضرت ظاهر شود، و انتظار می کشم زمان دولت شما را چنانکه حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است که شما را خلیفه ارض گرداند، و بعد از مدت متمادی خوف از اعادی شما را ایمن گرداند، و عالم را بنور هدایات شما منور گرداند تا آن که جمیع عالمیان بدین حق در آیند و همه بندگی حق سبحانه و تعالی کنند و به او شرک نیاورند، و من عمل می کنم بقول شما و فرمان بردارم امر شما را و پناه به شما آورده ام و به زیارت شما آمده ام و التجا و پناه به قبور شما آورده ام و شما را شفیع خود گردانیده ام نزد حق سبحانه و تعالی، و به متابعت شما تقرّب می جویم به خدا، و همیشه هر کاری که بجناب اقدس الهی دارم شما را شفیع خود می کنم، و از حق سبحانه و تعالی می طلبم که بحق شما که آن کار مرا بر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۳

آورد و بر می آورد، و ایمان دارم به پنهان و آشکار شما، و حاضر و غایب، و اول و آخر شما چون همه است و همه حقیق، و همه امور خود را تابع شما گردانیده ام که در هیچ امری مخالفت فرمان شما نمی کنم و تسلیم شده ام شما را به بدن و جان، و رای من تابع رای شماست، و خود مهتّب شده ام که چون خروج فرمائید در ملازمت شما جهاد کنم و جان فدا کنم تا حق سبحانه و تعالی زنده گرداند دین خود را به شما،

و در ایام ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه شما را صلوات الله علیکم زنده گرداند و ظاهر سازد که عالم را پر از عدل و داد کنید بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد، و شما را پادشاهان روی زمین گرداند، پس در هر حالی من با شمایم و در ملازمت و بندگی شمایم و از غیر شما بیزارم.

ایمان و اعتقاد به شما دارم و آخر شما را که حضرت صاحب الامر است مانند اول شما که حضرت امیر المؤمنین است صلوات الله علیکم می دانم، یا آن که ائمه آخرین را مانند ائمه اولین واجب الاتباع می دانم و نزد حق سبحانه و تعالی بیزارم از دشمنان شما خصوصا از بت بزرگ اول که ابو بکر است و از عمر بن الخطاب طاغی یاغی خدا و رسول و ائمه، و از شیاطین بنی امیه از عثمان تا مروان، و از بنی عباس و لشکرهای ایشان که ستم کردند بر شما و انکار نمودند حق شما را و بیرون رفتند از متابعت شما و غصب نمودند میراث شما را از خلافت و فدک و خمس و فیء، و بیزارم از امامانی که مردمان را به آتش جهنم می خوانند و از حق سبحانه و تعالی سؤال می کنم که مرا ثابت قدم دارد همیشه تا زنده باشم بر اطاعت و محبت و دین

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۴

شما، و توفیق دهد مرا که فرمان بردار شما باشم، و روزی کند مرا شفاعت شما، و بگرداند مرا از خوبان شیعیان شما که متابعت می کنند هر چه را که شما ایشان را به آن می خوانید، و

بگرداند مرا از جمعی که متابعت می کنند شما را یا احادیث شما را، و همیشه به راه شما می روند و به هدایت می یابند یا متابعت سیرت و سنت شما می کنند و بگرداند مرا از جمعی که محشور خواهند شد در روز قیامت با شما و بگرداند مرا از جمعی که زنده خواهند شد در زمان حضرت خلیفه الله با شما صلوات الله علیکم، و بگرداند مرا از جمعی که در ملازمت شما پادشاهی خواهند کردند در بندگی شما بر عالمیان شرف خواهند داشت. و بخاطر جمع بدون خوف و تقیه بندگی حق سبحانه و تعالی خواهند کرد و از جمعی که چشم ایشان روشن شود به دیدن شما در این نشأه و در آن نشأه (بابی أنتم و امی و نفسی و اهلی و مالی من اراد الله بدابکم و من و خیده قبل عنکم و من قصده توجّه بکم، موالی لا احصى ثناءکم و لا ابلغ من المدح کنهکم و من الوصف قدرکم و أنتم نور الاخيار و هداه الابرار و حجج الجبار بکم یفتح الله، و بکم یختم الله و بکم ینزل الغیث، و بکم یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه و بکم ینفّس الهّم و یکشف الضرّ، و عندکم ما نزلت به رسله و هبطت به ملائکته، و إلى جدّکم بعث الرّوح الامین.

و «ان كانت الزیارة لأمریر المؤمنین صلوات الله علیه» «فقل:، و إلى اخیک بعث الرّوح الامین» اتاکم الله ما لم یؤت احدا من العالمین طأطأ کلّ شریف لشرفکم و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۵

نجع کلّ متکبر لطاعتکم، و خضع کلّ جبار لفضلکم و ذلّ کلّ شیء لکم و اشرقت الارض

بنوركم، و فاز الفائزون بولايتكم بكم يسلك إلى الرضوان و على من جحد ولايتكم غضب الرحمن.

بابى أنتم و أمى و نفسى و اهلى و مالى ذكركم فى الذّكرين، و اسماءكم فى الاسماء و اجسادكم فى الاجساد و ارواحكم فى الارواح و أنفسكم فى النفوس و آثاركم فى الآثار و قبوركم فى القبور، فما احلى اسماءكم و اكرم أنفسكم و اعظم شأنكم و اجلّ خطركم و اوفى عهدكم كلامكم نور و أمركم رشد و وصيتكم التقوى و فعلكم الخير و عادتكم الاحسان و سجيّتكم الكرم و شأنكم الحقّ و الصّيدق و الرّفق، و قولكم حكم و حتم و رأيكم علم و حلم و حزم ان ذكر الخير كنتم أوّله و اصله و فرعه و معدنه و ماويه و منتهاه بابى أنتم و أمى و نفسى كيف اصف حسن ثنائكم و احصى جميل بلائكم و بكم اخرجنا الله من الدّلّ و فرّج عنّا غمرات الكروب و أنقذنا من شفا جرف الهلكات و من الثّار بابى أنتم و أمى و نفسى بموالاتكم علّمنا الله معالم ديننا و اصلح ما كان فسد من دنيانا، و بموالاتكم تميّت الكلمه و عظمت التّعمه و ائتلفت الفرقه و بموالاتكم تقبل الطّاعه المفترضه، و لكم المودّه الواجبه و الدّرجات الرّفيعه و المقام المحمود و المقام المعلوم عند الله عزّ و جلّ و الجاه العظيم و الشّأن الكبير و الشّفاعه المقبوله، ربّنا آمنا بما أنزلت و اتبعنا الرّسول فاكتبنا مع الشّاهدين ربّنا لا ترغّ قلوبنا بعد إذ هديتنا و هب لنا من لدنك رحمه إنك أنت الوهاب سبحان ربنا إن كان

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٧٣٦

وعد ربّنا لمفعولا يا ولّى الله انّ بينى و بين

اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذُنُوبًا لَا- يَأْتِي عَلَيْهَا إِلَّا رِضَاكُمْ فَبِحَقِّكُمْ مِنْ أَيْدِيكُمْ عَلَى سِرِّهِ وَاسْتِرْعَاكُمْ أَمْرَ خَلْقِهِ وَقَرْنَ طَاعَتِكُمْ بِطَاعَتِهِ لَمَّا اسْتَوْهَبْتُمْ ذُنُوبِي، وَكُنْتُمْ شَفَعَائِي فَأَنْتِي لَكُمْ مَطِيْعٌ مِنْ اطَاعَتِكُمْ فَقَدْ اطَاعَ اللَّهُ، وَ مِنْ عَصَاكُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهُ وَ مِنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ وَ مِنْ ابْغَضَكُمْ فَقَدْ ابْغَضَ اللَّهُ اللَّهُمَّ أَنْتِي لَوْ وَجَدْتِ شَفَعَاءَ اقْرَبِي إِلَيْكُمْ مِنْ مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الْاِخْيَارِ الْاِئِمَّةِ الْاَبْرَارِ لَجَعَلْتَهُمْ شَفَعَائِي، فَبِحَقِّهِمْ الْمَذِي أَوْجِبْتِ لَهُمْ عَلَيْكَ أَنْ تَدْخُلِي فِي جَمَلِهِ الْعَارِفِينَ بِهِمْ، وَ بِحَقِّهِمْ، وَ فِي زَمْرِهِ الْمَرْحُومِينَ بِشَفَاعَتِهِمْ أَنْتِ ارْحَمِي الرَّاْحِمِينَ وَ صَلِّي اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ سَلِّمْ كَثِيرًا وَ حَسْبِنَا اللَّهُ وَ نَعْمَ الْوَكِيلُ).

پدر و مادر و جان و اهل و مالم فدای شما باد ای ائمه معصومان هر که اراده معرفت و عبادت و محبت الهی دارد ابتدا به شما می کند و بعد از معرفت شما: از شما خداوند خود را شناسد، و بندگی او را از شما اخذ می کند، و به سبب محبت شما به محبت الهی فایز می شود، و کسی که خواهد که خداوند خود را بیگانگی بشناسد و به نهایت مراتب قرب توحید برسد از راه متابعت شما عارف و واصل می شود، و کسی که اراده قرب الهی داشته باشد به توجه شما به آن رتبه فایز می گردد و از ارشاد شما به نهایت مراتب قرب می رسد، ای موالیان من که حق سبحانه و تعالی شما را مولای ما گردانیده است- در آیات و احادیث و به برکت شما از آتش جهنم آزاد شده ایم و می شویم، من نمی توانم شمردن ثنا و ستایش شما را و

به آن چه بحسب واقع به آن کمالات موصوفید من احصاء آن نمی توانم کرد بلکه نمی توانم فهمیدن، و اوصاف کمال شما را که در خور قرب و منزلت شماست وصف نمی توانم کردن، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۷

چون توانم کرد و حال آن که شما نور خوبانید، و هر کمالی که انبیاء و اوصیا و اصفیا یافته اند به برکت شما یافته اند، و شما هدایت کنندگان نیکوکارانید، و حجت‌های خداوند جبار عالمیانید من از کجا و شما از کجا اول نوری که حق سبحانه و تعالی ایجاد فرمود نور مقدس شما بود و ختم انبیاء و اوصیا و خوبان به شما می شود، و به برکت شما حق سبحانه و تعالی باران از آسمان می فرستد، و به برکت شما نگاه می دارد آسمانها را که در جاهای خود باشند.

لهذا چون معصوم از دنیا می رود آسمانها در هم پیچیده خواهد شد، و به برکت شما غمهای خلاق را زایل می گرداند و بلاها را دفع می فرماید، و نزد شماست هر کتابی و هر علمی که انبیاء و رسل بخلق آورده اند و فرشتگان از آسمانها به زمین آورده اند، و بسوی جد شما نازل می شد جبرئیل امین بیک حضرت رب العالمین.

«و اگر زیارت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه کنی به جای «جدک» اخیک بگو باین نحو» که بسوی برادرت مبعوث می شد روح الامین، حق سبحانه و تعالی به شما داده است از علوم و کمالات آن چه را نداده به هیچ کس از عالمیان، هر بزرگی به نزد بزرگی شما پستند، و نجع به با بمعنی خضع است و به نون و خا بمعنی اقرّ و خضع است، اما مسموع از مشایخ

نسخه اولی است، و در بعضی نسخ به نون است و بحسب معنی اربط است اگر چه اول نیز بمعنی ثانی آمده است و علی ای حال مراد اینست که هر متکبری مقرّ است به آن که واجبست که اطاعت شما کند یا همه خاضع و مطیعند، و هر جباری نزد فضیلت شما خاضع است و می داند که بزرگی شما را سزااست چون بزرگی شما از حق سبحانه و تعالی است و یا آن که انبیاء و اصفیا هر چند نهایت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۸

بزرگی و افضلیت بر کافه عالمیان داشته باشند چون ایشان را با شما سنجند در جنب رفعت شما پست اند چنانکه آسمان اول هر چند نسبت به زمین بلند و بزرگ است و لیکن نظر به عرش لا-شیء است بحسب رفعت و بزرگی، و هر چیزی نزد شما ذلیل است به همین معنی سابق، یا آن که هر چه اراده کنید مراد شما حاصل است چون اراده شما اراده الهی است و زمین بنور علوم و هدایات و وجود شما منور است، و هر که رستگاری یافت یا می باید به برکت ولایت و متابعت و محبت شما به رتبه عالی رستگاری فایز می گردد، و به برکت شما به رضای الهی یا بهشت می توان رسید، و غضب الهی شامل است جمعی را که منکر امامت و وجوب محبت شمایند.

پدر و مادر و جان و اهل و مال فدای شما باد ذکر شما حق سبحانه و تعالی را در میان ذکر کنندگان یا ذکر محامد و کمالاتی که شیعیان شما کنند و جمعی که ذکر دیگران کنند: چه ربط ذکر شما را با

ذکر دیگران، یا شرف شما در میان صاحبان شرف چو هویداست، و اسماء شما در میان نامها، و بدنهای شما در میان بدنهای دیگران، و ارواح مجرّده شما در میان ارواح دیگران، و انفس شما مانند روح حیوانی و نفسانی و طبیعی در میان نفوس دیگران، و آثار شما از چیزهایی که دلالت بر بزرگی و رفعت کند، یا احادیث شما یا اعم از اقوال و افعال شما در میان آثار، و قبرهای شما در میان قبور چه ظاهرند در رفعت و عظمت، یا اگر چه هستند و بحسب ظاهر با دیگران شریکند و لیکن بحسب معنی شرکت ندارند چه شیرین است نامهای شما، و شیعیان چه لذتها دارند از ذکر نامهای شما، و چه بزرگوار است نفوس شما، و چه عظیم است شأن شما، و چه بزرگ است قدر شما و چه، وفا کننده است عهد شما سخنان شما همه نور

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۳۹

علوم و حکمتهای الهی است، و کارهای شما یا اوامر شما همه صوابست، و وصیت و موعظه شما امر بتقوی است، و افعال شما همه خوبست و بهترین کارهاست، و عادت شما احسانست با خلاق و طبیعت شما کرمست و کارهای شما همه حق و راستی و رفق و مدار است، و سخنان شما همه حکمت است و لازم الاتباع، و رای شما همه علم است و بردباری و حزم است، و عاقبت بینی اگر خوبان و خوبی مذکور شود شما بر همه مقدّمید، و اصل آن و فرع آن از شماست و شما باید معدن هر چیزی و ماوی و منتهای آن که باز گشتنش بشماست.

پدر و مادر و جانم

فدای شما باد چگونه وصف کنم ثناها و مدایح و محامد خوب شما را، و چگونه بشمارم احسانهای خوب شما را نظر به خود و کافه عالمیان و حال آن که حق سبحانه و تعالی به برکت شما ما را خلاصی داد و از مذلتها که لازمه عالمیان بود پیش از اسلام، و یکدیگر را اسیر می کردند و می کشتند، یا در بندگی داشتند، یا از مذلت عذابهای دنیوی و اخروی خلاص شدیم و ما را از غمها و المها خلاصی داد به برکت هدایات شما و همگی مشرف بودیم که به مهلکه افتیم و کافر شویم یا به جهنم و عذاب ابدی مبتلا شویم، به برکت اسلام و ایمان از اینها خلاص شدیم، و اکثر عبارات سابقه مقتبس است. از کلام الله عز و جل یا قول رسول الله علیه و آله.

پدر و مادر و جانم فدای شما باد به سبب متابعت و محبت شما حق سبحانه و تعالی تعلیم فرمود بما اصول و فروع دین ما را به برکت شما اصلاح فرمود آن چه فاسد شده بود از دنیای ما و به سبب متابعت و محبت شما تمام شد کلمه اسلام و عظیم شد، نعمت و الفت یافت افتراق، و به سبب اعتقاد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۰

به امامت شما قبول می شود طاعتهای واجب، و از جهة شما است وجوب مودت به آیات بسیار و احادیث بی شمار، و از جهة شماست درجات رفیع بحسب معنی و صورت، اما درجات معنویه عبارتست از آن که در هر مرتبه از مراتب کمالات به اقصی مراتب آن رسیده بودند مثل معرفت و محبت و علم یقین و عین

اليقين و حق اليقين و زهد و اخلاص و فناء في الله و بقاء بالله، و بحسب صورت در بهشت مرتبه ایشان از همه بلندتر خواهد بود.

و شما راست مقام محمود که حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید وعده فرموده است حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله و آن شفاعت کبری است که به حضرت سید الانبیاء و فاطمه زهرا و ائمه هدی صلوات الله علیهم کرامت فرموده است و همه شفاعت امت و شیعیان خواهند کرد و همه قسمت کننده بهشت و دوزخ خواهند بود بلکه بسیاری از شیعیان ایشان را شفاعت خواهند داد به برکت ایشان، در خور قرب و کمالات ایشان، بلکه در ابتدا خلق عالم ایشان شفیع بودند چنانکه در احادیث متواتره وارد شده است که غرض از خلق وجود ایشان است پس ایشان شفیع عالمیان بودند در ابتداء و خلق و در اثنا نیز چنانکه در اخبار متواتره وارد است که هر رحمتی که از مبدا فیاض نازل می شود اولاً بر ایشان نازل می شود و بعد از آن بر دیگران و بر دیگران نیز به برکت ایشان نازل می شود، و از این جهت است که در جمیع مطالب و دعوات اول صلوات بر نبی و آل می باید فرستاد تا به برکت آن رحمت الهی نازل شود و بر ایشان و بر داعیان به طفیل ایشان.

و از جهت شماسست مقام معلوم که آن مقام «دَنَا فَتَدَلَّى فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» است و آن معراجست که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۱

علیه را به جسم و روح شد، و حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم را به روح می شد و می شود در هر شب جمعه، و معراج روحانی بر دو قسم است یکی بلندی مرتبه در قرب حق سبحانه و تعالی که مقام «لی مع الله» است که هر یک از ایشان را در قرب حق سبحانه رتبه هست که مخصوص ایشان است، و هم چنین در کمالات صوریه و معنویه، و دویم پرواز بر دور عرش مجید که در هر شب جمعه واقع می شود که حضرت سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم به عرش می روند و طواف عرش می کنند هفت شوط و دو رکعت نماز طواف می کنند و باز رجوع بابدان می کنند و به سبب این عروج ایشان را علوم و کمالات و سرور زیاده می شود، و در روز قیامت که بر منبر وسیله می فرمایند رتبه ایشان بالاتر از همه مقربان و مرسلان خواهد بود، و حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله بر همه تقدّم خواهند داشت و بعد از آن حضرت امیر المؤمنین و بعد از آن حضرت همه نزدیک یکدیگرند یا به تساوی یا به رجحانی که ظاهر نباشد، و در این مرتبه توقف اولی است.

و شما راست جاه عظیم یعنی قدر و منزلتی بزرگ که وصف آن نمی توان کرد و شما راست شأن بزرگوار یعنی رتبت و منزلت عظیم یا کارهای بزرگ که شفاعت صوری و معنوی باشد یا رتبه خلافت خدا و رسول صلی الله علیه و آله یا همه، و شما راست شفاعت مقبوله بحسب صورت و معنی در دنیا به دعا و در عقبی به تضرع و زاری که البته مقبول شده است و نخواهید گذاشت که احدی

از ائمت و شیعیان شما به جهنم روند یا در جهنم بمانند و از اخبار متواتره ظاهر می شود که شیعه اثنی عشری که فرقه ناجیه اند بجهنم نخواهند رفت و عذاب ایشان در دنیاست و اگر گناهان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۲

بسیار باشد که به سبب بلاها و مرضها مندفع نشود جان کندن را بر ایشان سخت می کنند، و اگر از این نیز تدارک نشود به سبب عذاب قبر و عذاب مواقف خمسین پنجاه هزار سال، و گذشتن از صراط بیست و پنج هزار سال پاک می شوند اگر شفاعت ایشان را در نیابد به آن که قابلیت شفاعت نداشته باشند، و علی ای حال بجهنم نمی روند، و اما غیر اثنی عشری از شیعیان و سنّیانی که عداوت با یکی از ائمه هدی داشته باشند البته قابل شفاعت نیستند و از کفارند مانند غلامه که یکی از ائمه هدی را خدا دانند، و هم چنین علماء ایشان که حق بر ایشان ظاهر شده باشد و به سبب محبت دین آباء که در طبایع عالمیان جا کرده است

«الّا من وفقه الله تعالی»

بر باطل مانده و سبب اضلال خلائق نیز شده باشند قابل شفاعت نیستند چنانکه گذشت در احادیث متواتره از طرق عامه و خاصه که چون صحابه را بجهنم برند حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرماید که الهی

«اصیحابی اصیحابی»

خطاب رسد که یا محمّد نمی دانی که بعد از تو چه کردند همه مرتد شدند و بکفر اصلی رجوع کردند پس من گویم که

«سحقا سحقا»

یعنی من بیزارم از ایشان و از شفاعت ایشان بیزارم آن کسانی که بعد از من تبدیل کردند و بخاری از ابو سعید خدری

روایت کرده است در باب حوض که پس من می گویم که

«سحقا سحقا لمن غیر بعدی»

در روایتی دیگر از او

«لمن بدّل بعدی»

و از امثال این حدیث ظاهر می شود که شفاعت مرتدین نیز نخواهد و خلافی نیست در آن که انکار ما جاء النبی صلی الله علیه و آله کفر است و علما دانسته کافر شده اند، و اما مستضعفان از فرق مسلمین شکی نیست که بحسب واقع کافرند و مستحق خلود نارند، و لیکن روایات بسیار وارد شده است از ائمه هدی صلوات الله علیهم که ممکن است نجات

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۳

ایشان به رحمت الهی یا به شفاعت رسول خدا و ائمه هدی صلوات الله علیهم پیش از دخول جهنّم و بعد از آن تا سیصد هزار سال.

پروردگارا ایمان آورده ایم و یقین داریم به آن چه فرستاده که آن رسول خدا و ائمه هدی است صلوات الله علیهم بلکه بجمیع پیغمبران و بجمیع اوصیاء پیغمبران صلوات الله علیهم و بجمیع کتابها و بجمیع شرایع در وقت خود خصوصا به قرآن مجید، و به احادیث متواتره و به مجملی از اخبار آحاد چنانکه گذشت، و از آن جمله است اخباری که محفوف به قراین باشد یا معمول بها باشد، و اگر یقین نداشته باشیم که حضرت سید المرسلین یا ائمه طاهرین صلوات الله علیهم فرموده اند و ظن قریب بعلم داشته باشیم و به آن عمل نماییم بلکه اگر خبری رسیده باشد بما و ظن خلافتش نداشته باشیم و به آن عمل نماییم از باب احتیاط فی الحقیقه عمل نموده ایم به احادیث متواتره احتیاط، یا آن که لازم نیست که ایمان به آن داشته باشیم بنا بر آن

که ایمان وقتی هست که به آن یقین داشته باشیم هر چند واجب دانیم عمل را به آن.

و خداوندا متابعت نمودیم رسالت را صلی الله علیه و آله پس بنویس ما را در زمره شاهدان و گواهان به آن که گواهی می دهیم بر وحدانیت تو بر رسالت آن حضرت و بر حقیقت آن چه او بما آورده است از قرآن مجید و شرایع و احکام و امامت ائمه معصومین صلی الله علیه و آله و حدوث عالم و زنده شدن بعد از مرگ در رجعت صغری و کبری و ثواب و عقاب و بهشت و دوزخ و معراج جسمانی و معاد جسمانی و امثال اینها.

پروردگارا مگذار که دلهای ما میل کند به ضلالت بعد از آن که ما را هدایت فرمودی، و ببخش ما را رحمتی که وصف آن نتوان کرد که آن رحمت سبب عصمت ما باشد از مخالفت تو، و سبب تو به ما باشد از گناهان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۴

سابق و موجب توفیقات ما باشد بر اعمال صالحه و ثبوت بر اعتقادات حقه، و سبب اصلاح امور دنیوی ما باشد که دشمنان را از ما دفع کنی، و بدنهای ما را صحیح داری و روزی را بر ما فراخ گردانی و محتاج دیگران نکرديم و حاجات ما را بر آوری. و تنوین تنکیر رحمت از جهت تعظیم است که تا شامل جمیع خوبیها و جمیع کمالات باشد- به درستی که توئی که بسیار بخشنده، و نعمتهای لا- تحصی و لا تنهای انعام کرده و خواهی کرد و منزله است پروردگار ما از آن که به وعده وفا نفرماید بلکه البته به وعدهای

خود وفا می کند و تا اینجا خطاب با همه ائمه معصومین است، و در اینجا که یا ولی الله می گوید امامی را که زیارت می کند مخاطب می سازد و ممکن است که همه مراد باشند بر سیل بدلیت یا جنسیت و اگر بعنوان جمع بگوید بهتر است که یا اولیاء الله یعنی ای امامانی که منصوبید از جانب حق سبحانه و تعالی، یا ای دوستان خدا به درستی که در میان من و حق سبحانه و تعالی گناهای چند هست که دفع آن نمی تواند کرد آنها را چیزی مگر خوشنودی شما از من تا سبب شفاعت شما شود مرا از خدا تا حق سبحانه و تعالی مرا به شما بخشد، پس بحق آن خداوندی که شما را امین گردانیده است بر اسرار خود، و بحق آن خداوندی که امور خلق را به شما گذاشته و شما را راعی ایشان گردانیده و ایشان را رعیت شما، یا آن که از شما طلبیده است که رعایت فرمائید امور خلاق را از هدایت و تعلیم علوم و آن چه از لوازم امامت است، و مقرون ساخته است اطاعت شما را به اطاعت خود در آنجا که فرموده است که ای مؤمنان اطاعت کنید خدا را و اطاعت کنید رسول را صلی الله علیه و آله و اطاعت کنید صاحبان حکم را یا صاحبان امر امامت را و احادیث متواتره وارد است که مراد از ایشان ائمه معصومینند چنانکه عامه بطرق متکثره در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۵

صحاح سته و غیر آن روایت کرده اند ائمه و خلفاء اثنی عشر را، و جمعی از علماء گفته اند که قطع نظر از احادیث نیز

ظاهر است که مراد ایشانند زیرا که قبیح است که حق سبحانه و تعالی امر فرماید به اطاعت غیر معصوم چون ممکن است که غیر معصوم امر کند به شرک و کفر و فسق چنانکه واقع شد از خلفاء بنی امیه و بنی عباس، و اکثر علما عامه در کتب خود ذکر کرده اند از کفر یزید و حجاج و ولید و اتباع ایشان و غیر ایشان و لیکن همه را اجتهاد نامیده اند هر گاه جایز باشد که حضرت سید المرسلین را صلی الله علیه و آله تکذیب نمودن و انکار قرآن و سنت کردن به اجتهاد چنانکه بکرات و مرات گذشت جمیع مشکلات حل می شود.

و بدان که تا هدایت الهی نبوده باشد آیات و معجزات فایده ندارد و هر معجزه که بینند اقل مرتبه اش آنست که بگویند که ما علم سحر نمی دانیم شاید این سحر باشد، و از این جهت است که فضلاء عامه مانند سید شریف با نهایت تحقیق و تدقیق در اکثر مسائل چون به امامت می رسند سخنی چند می گویند که هر عاقلی بطلان آن را به بدیهه می یابد، ی و حمل می کند بر آن که البته شیعه بوده است و در این کلمات تقیه کرده است یا بر آن که «ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوه» در ایشان واقع شده است، و عاجی بغیر از این نیست که مدتی تضرع و زاری کنند و مشغول ریاضات شوند و تعصب و عناد و حب مذاهب آباء و اسلاف را از نفس خود بیرون کنند تا حق سبحانه و تعالی بفضل خود بینایی کرامت فرماید، و تو خبیری به

آن که نهایت مراتب فضل در این زمان اینست که نقیضین و ضدین را به شبهات اثبات توانند نمود نزد جاهلان، و شرایع دین را موافق آراء باطله خود توانند ساخت «نعوذ بالله من غضب الله و نکاله و هدانا الله تعالی و ایاکم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۶

إلی صراطه المستقیم».

پس بحق انبیاء و اوصیا که شما گناهان مرا از حق سبحانه و تعالی طلب کنید که ببخشاید و «لَمَّا» را بتشدید می توان خواند که بمعنی آلا باشد که معنی این باشد که بحق ائمه هدی که زمانی نگذرد و چیزی واقع نگردد مگر طلب بخشش گناهانم، و به تخفیف می توان خواند که لام تاکید جواب قسم باشد و ما مصدری باشد یعنی بحق خوبان که هر آینه کار شما طلب بخشش گناهان من باشد و این باشد که شما شفیعان من باشید به درستی که من مطیع شما را و هر که اطاعت کند شما را اطاعت حق سبحانه و تعالی کرده است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که «مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ» چه ظاهر است که هر گاه حق سبحانه و تعالی امر فرموده باشد به اطاعت ایشان هر که حسب الامر الهی اطاعت ایشان کند اطاعت او کرده خواهند بود سیما هر گاه در قرآن مجید بکرات و مرات مقرون ساخته باشد مثل آیه کریمه «أَطِيعُوا اللَّهَ * الخ» و آیه کریمه «إِنَّمَا وَئِيكُمُ اللَّهُ الخ» و آیه کریمه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ» بلکه تقوای از عذاب الهی اینست که با صادقان باشید به اطاعت، و بدیهی است که صادق در جمیع افعال و

اقوال و اطوار نیست الا معصوم مع هذا احادیث صحیحه وارد شده است که مراد از ایشان ائمه معصومانند.

و هر که عصیان شما کند عصیان خدا کرده است و هر که شما را دوست دارد به آن که مطیع شما باشد «چون محبت با مخالفت جمع نمی شود» خدا را دوست داشته است چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحِبِّبْكُمْ اللَّهُ يَٰعَنِي بگو یا محمد که اگر شما خدا را دوست می دارید پس متابعت من کنید تا خداوند تعالی شما را دوست

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۷

دارد و هر که شما را دشمن دارد پس بتحقیق که خدا را دشمن داشته است.

خداوندا به درستی که من اگر می یافتم شفیعی که نزدیکتر بودند به تو از محمد صلی الله علیه و آله و از اهل بیت او صلوات الله علیهم که بهترین خلایقند و پیشوایان راه دین و نیکوکارانند هر آینه آن جماعت را شفیع خود می گردانیدم پس به حقی که از جبهه ایشان بر خود واجب گردانیده سؤال می کنم از تو که داخل کنی مرا در سلک جمعی که عارفند به ایشان و به حقیقت ایشان یا به حقی که ایشان را بر تو و بر عالمیان هست و بگردانی مرا در سلسله.

جمعی که بر ایشان رحمت کرده و خواهی کرد به شفاعت ایشان به درستی که تو بخشنده ترین بخشندگان، و حق سبحانه و تعالی صلوات و سلام فرستد بر محمد و آل او بسیار، و حق سبحانه و تعالی ما را بس است و نیکو و کیلی است ما و عالمیان را بحفظ و حمایت و مغفرت و قضاء

(إذا اردت الانصراف فقل السَّلام عليكم سلام مودِّع لا سئم ولا قال ولا مالَّ ورحمه الله و بركاته عليكم يا اهل بيت النَّبوه انه حميد مجيد سلام وليّ لكم غير راغب عنكم ولا مستبدل بكم ولا مؤثر عليكم ولا منحرف عنكم ولا زاهد في قربكم لا جعله الله اخر العهد من زياره قبوركم و اتيان مشاهدكم و السَّلام عليكم و حشرنى الله فى زمركم و أوردنى حوضكم و جعلنى من حزبكم و ارضاكم عنيّ و مكنتنى فى «من خ ل» دولتكم و احيانى فى رجعتكم و ملكنى فى أيامكم و شكر سعيى بكم و غفر ذنبى بشفاعتكم و اقال عشرتى بمحبتكم و اعلى كعبى

لوامع صاحبقرانى، ج ٨، ص: ٧٤٨

بموالاتكم و شرفنى بطاعتكم و اعزّنى بهداكم و جعلنى ممّن انقلب مفلحاً منجحاً غانماً سالماً معافاً غنياً فائزاً برضوان الله و فضله و كفايته بأفضل ما ينقلب به احد من زوّاركم و مواليكم و محبيكم و شيعتكم و رزقنى الله العود ثمّ العود ابدًا ما ابقانى ربّى بتيه صادق و ايمان و تقوى و اخبات و رزق واسع حلال طيب، اللهم لا تجعله اخر العهد من زيارتهم و ذكرهم و الصّلاه عليهم و أوجب لى المغفرة و الرّحمة و الخير و البركه و الفوز و الثّور و الايمان و حسن الاجابه كما أوجبت لأوليائك العارفين بحقهم الموجبين طاعتهم الراغبين فى زيارتهم المتقرّين إليك و إليهم، بابى أنتم و امى و نفسى و اهلى و مالى اجعلونى فى همكم و صيرونى فى حزبكم و ادخلونى فى شفاعتكم و اذكرونى عند ربكم اللهم صلّ على محمّد و آل محمّد و ابلغ ارواحهم

و اجسادهم منى السلام و السلام عليه و عليهم و رحمه الله و برکاته و صلى الله على محمد و اله و سلم كثيرا و حسبنا الله و نعم الوكيل).

اما وداع بیرون آمدن از شهر چنانکه غالبا و داع را بر آن اطلاق می نمایند یا در بیرون آمدن از روضه و این بهتر است چون هیچ کس علم ندارد به حیات تا مرتبه دیگر که به زیارت آید هر گاه خواهی که روانه شوی از شهر یا روضه مقدسه بگو سلام الهی بر شما باد مانند سلام شخصی که از محبوب خود جدا شود نه مانند کسی که ملال داشته باشد از صحبت یا آزرده بیرون رود یا دل گیر شده باشد.

و رحمت الهی و زیادتیهای نعمتهای دنیوی و اخروی بر شما متوالی و متواتر باد ای اهل خانه که پیغمبری در آن خانه یا در آن خانه آواده نازل

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۴۹

شده است به درستی که نعمتهای الهی بر شما همیشه بود و هست و به سبب آن می باید که عالمیان حمد او تعالی شأنه کنند، و اوست صاحب مجد و عظمت که عظمتش مقتضی احسان و اکرام است بر شما و کافه عالمیان.

و سلام می کنم مانند سلام کردن دوستی که در مراتب صدق دوستی در اعلی مراتب باشد، و روی از درگاه شما هرگز نگردانیده باشد و نخواهد گردانید، نه دوستی ام که دیگری را به دوستی گیرم یا دیگری را بر شما اختیار نمایم، یا منحرف شوم از صراط مستقیم مودت واجبه شما، و نه بنده ام که نخواهم خدمت مثل شما آقایان را، بلکه قرب شما روشنایی چشمان منست، حق سبحانه

و تعالی چنان نکند که مرتبه آخر زیارت قبور شما باشد این زیارت که دیگر فایز نکردم به حضور محل شهادت شما یا به آمدن در حضور شما، و سلام الهی بر شما باد و از حق سبحانه و تعالی می طلبم که فردای قیامت مرا حشر فرماید و محشور گرداند مرا در زمره و سلسله دوستان شما، و وارد سازد مرا در حوض شما که حوض کوثر است و منافع آن بی نهایت است از آن جمله هر که جرعه از آن بنوشد از دست شما از جمله صفات رذیله و اخلاق سیئه مطهر شود، و بجمیع کمالات منور گردد به حیثیتی که قابلیت اعلی مراتب جنت او را حاصل گردد، و بعد از آشامیدن حیاتی به هم رساند ابدی که هرگز نمیرد و سیراب شود که هرگز تشنگی نیاید، و سیر شود که هرگز گرسنگی نفهمد، و صحیح شود که هرگز بیماری نبیند و سایر نعمتهای بهشتی را لایق گردد و همین بس است در وصف آن که به حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله عطا فرموده اند و موصوفش گردانیده اند بمبالغه در کثرت منافع مجملا نیز فرموده اند که سبب نعمتها شود که هیچ چشمی ندیده باشد آنها را و هیچ گوشی نشنیده باشد اوصاف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۰

آن را و در خاطر هیچ کس خطور نکرده باشد، و بگرداند مرا از توابع شما و شما را از من خوشنود گرداند.

و مرا تمکین کرامت فرماید در زمان دولت شما که بعد از رجعت شماست چنانکه در قرآن مجید فرموده است و به شما وعده داده است، و زنده گرداند مرا در رجعت شما در وقتی

که حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه ظاهر شود و شمه همه زنده کردید، و مرا پادشاهی کرامت فرماید در ایام ظهور شما چون هر یک از صلحا و اتقیا در زمان ایشان عالم و عاقل خواهند شد و هر یک را مملکتی کرامت خواهند فرمود که مردمان را هدایت کنند و هر یک بمنزله پادشاهی باشند، یا آن که بندگی ایشان پادشاهی خواهد بود، یا آن که هر یک مالک شوند هر چه را خواهند و محتاج هیچ کس نباشند، و حق سبحانه و تعالی جزا دهد بعوض مرا هر جفائی که در غیبت شما از مخالفان شما کشیده باشم و از دین برنگشته باشم، یا آن که حق سبحانه و تعالی بفرماید که این بنده من آن چه شرط بندگی بود در موالات شما به جا آورد، و گناهان مرا بیامرزد به شفاعت شما و از تقصیرات من در گذرد به سبب محبت شما که حرزجان و ورد زبان من بوده است و به آن مفتخر بودیم بر عالمیان، و مرا بر همه عالمیان تفوق کرامت فرماید به سبب ولایت و تشیع شما که ترک ادیان باطله کرده ام و در پیروی شما کوشیده ام هر چند آن چه شرط ولایت است به جا نیاورده ام، و مرا خلعت تشریف اطاعت شما در پوشاندن یا شرف و بزرگی کرامت فرماید چون در سلک شیعیان شما بوده ام و عزیز و ارجمند کند مرا به هدایات خاصه شما که بمن عطا فرماید، یا چون هدایت یافته ام که در سلسله شیعیان شما بر عالمیان غلبه داشته باشم و مخالفان شما زیر دست من باشند، و بهداکم که با فتح ها

لوامع

و سکون دال باشد می توان خواند که مراد این باشد که مرا عزیز کند به آن که تابع سنت و طریقت شما باشم یا به سبب متابعت شما عزیز دارین باشم.

و حق سبحانه و تعالی بگرداند مرا در زمره کسانی که چون از زیارت شما بر می گردند رستگاری یافته اند از عذاب الهی و مستحق دخول جنت شده اند و فواید دنیوییه از استجاب دعوات و ازدیاد عمر و مال و فرزند و غیر آن یافته اند، و به سلامت و عافیت و توانگری و فایز شدن به خوشنودی حق سبحانه و تعالی و فضل و کفایت مهمات و قضاء حاجات برمی گردند که آن چه ایشان یافته اند من نیز یافته باشم بهترین برگشتنی که احدی از زیارت کنندگان و شیعیان و دوستان و پیروان شما آن را ادراک کرده باشند و من بیشتر و بهتر از همه یافته باشم، و حق سبحانه، و تعالی روزی کند که مرتبه دیگر به زیارت شما فایز کردم پس مرتبه دیگر همیشه تا زنده باشم، و چون هر مرتبه به زیارت آیم خالصا مخلصا از جهه رضای تو به زیارت آیم با ایمان و تقوی و خضوع و خشوع و با روزی فراخ حلال بی شبهه به زیارت آیم.

خداوندا چنان مکن که این مرتبه آخرین باشد از زیارت ایشان و ذکر ایشان و صلوات بر ایشان، و واجب گردانی از جهه من که گناهانم را بیامرزی، و رحمت و خیر و برکت، و فایز شدن به خوشنودی و بهشت و نور یقین و ایمان کامل و نیک مستجاب شدن دعوات را عطا فرمائی چنانکه اینها را واجب گردانیده از

جبهه دوستانه که عارفند بحق ایشان و اقل آن آنست که ایشان را امام واجب الاطاعه می دانند و اطاعت ایشان را بر خود واجب گردانیده باشند به آن که در همه امور اطاعت ایشان کنند و همیشه مایل باشند به زیارت ایشان و تقرب جویند به تو و به ایشان.

پدر و مادر و جان و اهل و مالم فدای شما باد چنان کنید که همیشه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۲

متکفل احوال این بنده خود باشید و مرا از جمله شیعیان خود دانید و چون ایشان را شفاعت کنید مرا نیز با ایشان شفاعت کنید و یاد کنید مرا نزد پروردگار خود، خداوندا درود و صلوات فرست بر محمد و آل محمد و سلام مرا به ارواح و اجساد ایشان برسان، و سلام الهی بر محمد و آل او باد و رحمت و برکات الهی بر ایشان فایض باد و حق سبحانه و تعالی صلوات فرستد بر محمد و آل او و سلام فرستد بر ایشان بسیار، و حق سبحانه و تعالی ما را بس است و نیکو حافظ و کفیل است بندگان خود را.

بدان که مناسب کتب حدیث این بود که بابی ذکر کنند از جبهه رجعت و احادیثی که وارد شده است در تفسیر آیه رجعت ذکر کنند و لیکن چون مخالفان علیهم اللعنه تشنیع بسیار می نمودند شیعه را بر این مذهب کم ذکر می کردند و بابی جدا ذکر نکردند تقیه اگر چه هر یک از محدثین شیعه و فضلاء شیعه کتابی بر سر خود نوشته اند اما کتاب منفرد را می توانسته اند گفت که از ما نیست از غلاتست، اما مانند این کتب را نمی توانستند نفی

نمودن از خود بنا بر این از جهت آن ذکر نکردند، و اگر چه در مکالمات و مباحثات بسیار می گفتند ضررش را آن قدر نمی یافتند.

و مسلم بن حجاج در اول کتابش ذکر کرده است جابر جعفی را و این مذهب را به او نسبت داده است که اگر چه ثقه است و کثیر العلم است و لیکن چون چنین مذهبی دارد من تجویز نمی کنم که کسی از او حدیث روایت کند.

با آن که آیات بسیار در رجعت وارد شده است که قابل تاویل نیست و مکرر اشاره به آن شد.

باب الحقوق

اشاره

این بابی است در بیان حقوق و چون مصنف از زیارت فارغ شد ختم این کتاب کرد بختام مسکی که متمم همه عباداتست و بر همه کس لازمست که این حدیث را در حفظ داشته باشد و باین عمل نماید، و صدوق این حدیث را در کتاب خصال در باب پنجاه خصلت ذکر کرده است بغیر این سند و مشتمل است بر زیادتی بسیار که در اول حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه فرموده اند، و چون غرضش اختصار است در این کتاب مهما ممکن در اینجا به سندی اصح از آن روایت کرده است و اخصر چنانکه در امالی نیز به همین سند و همین متن مذکور ساخته است

[حق خداوند]

(روی اسماعیل بن الفضل عن ثابت بن دینار عن سید العابدین علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب صلوات الله عليهم قال حق الله الا-کبر علیک ان تعبده و لا-تشرک به شیئا فاذا فعلت ذلك یا خلاص جعل لك علی نفسه ان یکفیک امر الدنیا و الآخرة) به هجده سند صحیح و اسانید کالصحیح به بسیار منقول است از ثابت که ابو حمزه ثمالی است که حضرت سید العابدین صلوات الله علیه فرمودند که حق بزرگترین حقوق حق سبحانه و تعالی است یا حق خداوندی که از آن اکبر است که عقول مقدسه انبیاء بذات مقدس یا به کنه صفات مقدسه او تواند رسید، بر تو آنست که او را عبادت کنی و کسی را در بندگی شریک او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۴

نگردانی پس هر گاه عبادت کنی خداوند خود را از روی اخلاص حق سبحانه و تعالی بر خود واجب و لازم گردانیده است

که کفایت کند کارهای دنیا و آخرت ترا و ظاهرا این کلام آنست که غیر خدا را نپرستی و از جهت غیر او پرستش او نکنی، پس اگر ریا کند یا از جهت نفس و هوا و منافع دنیوی یا اخروی یا کمال نفس یا قربی که نفس از او لذت داشته باشد به جا آورد خالص نخواهد بود، پس بنا بر این و لا تشرک به شیئا اشاره به این ها خواهد بود، و محتمل است که مراد از عدم شرک شرک جلی باشد و اخلاص عبارت از ترک شرک خفی باشد و شکی نیست که هر گاه بنده عبادات خود را چنین خالص کند البته حق سبحانه و تعالی کفایت می کند مهمات دنیا و آخرتش را و شکی نیست در آن که نفع این نیز به بنده عاید می شود و آن که حق الله اش می نامند مجاز است باین معنی که حق بندگی اوست یا حق سبحانه و تعالی نهایت اهتمام باین معنی دارد که گویا حق اوست

[حق انسان بر خودش]

(و حقّ نفسک علیک ان تستعملها بطاعه الله عزّ و جلّ) و حق نفس تو بر تو آنست که او را بداری به طاعت حق سبحانه و تعالی.

ممکن است که مراد از این نفس نفس ناطقه باشد و استعمال او به طاعت الهی آنست که طاعات نفسانی را به جا آورد مثل رضا بقضاء الهی و صبر و شکر و اخلاص و حضور قلب در وقت مناجات و امثال اینها از افعال و ترک ریا و عجب و تکبر و حسد و کینه و امثال اینها که از صفات ذمیمه نفسانیه است، و ممکن است که اعم

از روح و بدن مراد باشد که شامل جمیع اعضاء و جوارح نیز باشد که هر چه را بخصوص ذکر نکرده باشند در این عموم داخل باشد و این حق بنا بر آنست که اگر بنده به این ها عمل کند خود را از آتش دوزخ و بعد حق سبحانه و تعالی نجات داده است و از غمها و المهای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۵

دنیوی نیز خلاص شده خواهد بود

[حق زبان]

(و حَقَّ اللِّسَانِ اِكْرَامَهُ عَنِ الْخِئَاءِ وَ تَعْوِيْدَهُ الْخَيْرِ وَ تَرْكُ الْفُضُولِ الَّتِي لَا فَائِدَةَ لَهَا وَ الْبِرَّ بِالنَّاسِ وَ حَسْنَ الْقَوْلِ فِيْهِمْ) و حق زبان بر آدمی آنست که او را گرامی دارد از فحش و کلمات قبیحه مانند نسبت زنا و لواط به مؤمنان دادن و غیبت کردن و بهتان زدن و سخن چینی کردن و دشنام دادن و گفتن چیزی که سبب ایذای مؤمنی باشد و امثال اینها که لایق آدمیان نیست چه جای صلحا و اتقیا، و عادت فرمودن آن به سخنان خیر مثل خواندن و اذکار و ترک نمودن گفتاری که عبث باشد، و فایده دنیوی و اخروی بر آن مترتب نشود، و به زبان نیکی بخلق خدا کردن و خوبی خوبان را گفتن و افترا نبستن خصوصا بر خدا و رسول و ائمه هدی صلوات الله علیهم که از کبایر است.

مجملا عضوی اشرف از زبان نیست و بدتر از زبان نیست به یک کلمه مسلمان می شود و نجات ابدی حاصل می کند، و به یک کلمه کافر می شود و عذاب سرمدی بهم می رساند پس اَلِیْقَ بِهِ مَوْمِنٌ اَنْسَتْ لَهُ حَمِیْشَهُ بِهٖ زَبَانَ ذِکْرِ الْهٰی کُنْدَ وَ فَرْصَتَ نَدَهْدُ زَبَانَ رَا کِهٖ سَخْنُ

دیگر بگوید، و چون از ذکر ملال به هم‌ساند خاموش باشد که در حدیث است که اگر سخن گفتن نقره است خاموشی طلاست و زبان صاحبش را سرنگون در آتش می‌اندازد، و عمده آفات زبان دروغ است و بنده لذت ایمان نمی‌یابد تا ترک نکند دروغ را اگر چه از روی مزاح و خوش طبعی باشد و اگر کسی مراقب زبانش باشد که بد نگوید به اندک زمانی از مقرّبان خدا می‌شود، و می‌باید که هر چه خواهد بر زبان راند اول اندیشه کند که این گفتن موافق رضای الهی هست بگوید و الا دندانها و لبها را بر هم گذارد و چون آفات زبان بسیار است حق سبحانه و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۶

تعالی دو حصار از جهه آن آفریده است، و در زبان و سایر اعضا بعضی از آفات و حسنات او را ذکر فرموده اند و باقی را به مقایسه گذاشته اند

[حق گوش]

(و حَقَّ السَّمْعِ تَنْزِيهًا عَنِ سَمَاعِ الْغَيْبِهِ وَ سَمَاعِ مَا لَا يَحِلُّ سَمَاعَهُ) و حق گوش منزّه داشتن آنست از شنیدن غیب و از شنیدن آن چه حلال نیست آن مانند بهتان و سخن چینی و سرودها و سازها و شنیدن آواز نامحرم هر گاه خوف فریفته شدن باشد و اگر نباشد نیز بنا بر مشهور و احتیاط مگر بقدر ضرورت و احوط آنست که در وقت ضرورت زیاده از پنج کلمه نشنود چنانکه خواهد آمد و بنا بر آن چه در زبان فرمودند از سیئات و حسنات حق اوست شنیدن سخنان خدا و رسول و سخنانی که بر شنیدنش فایده اخروی باشد و انواع خوب و بدش بسیار است و ظاهر است که

گوش مامور است بشنیدن خوب و منهی عنه است از شنیدن هر چه بد باشد یا بی فایده باشد و اکثر عالمیان مدار خود را بر بیهوده گفتن و بیهوده شنیدن گذاشته اند و حق سبحانه و تعالی فرموده است که از گوش و چشم و دل سؤال خواهند کرد و اگر بر بیهوده عذاب نباشد حسرت و ندامت ابدی خواهد بود

[حق چشم]

(و حقّ البصر ان تغضّه عمّا لا- يحلّ لك و تعتبر بالنظر به) و حق چشم آنست که فرو خوابانی آن را از هر چه حلال نیست ترا نظر کردن به آن مانند نظر کردن به زنان نامحرم و به پسران صاحب جمال و به سایر زینتهای دنیا که رباینده دلهاست، و از نظر کردن به کتب ضلال و مطالعه نمودن شبّهات و تواریخ و قصص بیهوده یا دروغ و امثال اینها و نظر کنی به چیزی چند که سبب عبرت شود مانند نظر کردن به خانهای خراب و گفتن که کجا رفتند ساکنان تو به کجا رفتند بنا کنندگان تو بلکه در هر چه نظر کنی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۷

تفکر کنی که خداوندی دارد که این را موجود ساخته است و از جهت انتفاع ما آفریده است و فواید بسیار در آن جای داده است و از آن استدلال کنی بر وجود صانعش و علم و قدرت و اراده اش و مراتب عارفان در این نظر مختلف است باختلاف عظیم جمعی که به رتبه محبت فایز شده اند در صنع معشوق و الهند، جمعی از مصنوع به صانع راه دارند و جمعی از صانع به مصنوع تنزل می کنند و هم چنین بدارد چشم را بر مطالعه

علوم دینیه و تفکر کند در حقایق و معارفی که از قرآن و حدیث مستخرج می شود یا به آن ها اشاره دارند چنانکه در خبر است که یک ساعت مطالعه عالم بهتر است از عبادت هفتاد ساله عابد و در همه استعمالات در خیرات و اجتناب از منهیات شکر نعمت چشم را به جا آورده است و چون این نعمت عظمی را همیشه دارد قدر این نعمت را نمی داند و شکر این نعمت را به جا نمی آورد تا به فقد آن مبتلا نشود، ساعتی چشم خود را بر هم گذارد و به راهی که هزار بار رفته است برود به بیند که چند جا می افتد و آزار چندین کس می دهد و از چندین کس آزار می یابد و قدر صحت اعضا را وقتی می داند که بیمار شود یا آن عضو بدرد آید

[حق دست]

(و حقّ يدك ان لا تبسطها إلى ما لا يحلّ لك) و حق دست بر تو آنست که نگشایی و دراز نکنی بسوی چیزی که بر تو حلال نیست و چون آدمی منافع بسیار از دست می یابد که اگر ناخنی را اندک زیاد گرفته باشد از بسیاری از کارها معطل می شود و در هر دستی مفصلها و استخوانها و رگها و پیهها و سایر اجزاء قرار داده است، و به ازاء هر نعمتی شکر منعم ضرور است و شکرش آنست که بدانی خالق آن را و علم و قدرت و اراده و جودش را و بدانی که اینها را آلت اعمال صالحه کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۸

است، به آن که در وضو دستها را بشویی و به آن سر و پا را مسح کنی و در

هر حالی از حالات صلاه جائی و کیفیتی از جهت عبادت دست مقرر فرموده است چنانکه گذشت در صلاه که به آن افعال تحصیل سعادات ابدیه کنی و می باید بدست تصدقات و خیرات کنی و بسوی آسمان که قبله دعاست برداری و به آن تضرع و تبتل و ابتغال و تعوذ و رغبت و رهبت به جا آوری چنانکه گذشت در ابواب وضو، و بدست تصدقات و خیرات و مبرات به جا آوری و به آن دستگیری کوران و ضعیفان و بی چارگان کنی و در اکثر نسخ این کتاب و در امالی و خصال مفرد وارد شده هست چون غالب اوقات آدمی بدست راست این کارها را می کند اگر چه لفظ جنس است و بر قلیل و کثیر نیز اطلاق می کنند بخلاف پاها که آدمی بهر دو پا راه می رود از این جهت آن را تشنیه آورده است و در بعضی از نسخ این کتاب یدیک بتثنیه است و ظاهراً از نساخ شده است به تبعیت رجلیک

[حق پا]

(و حق رجلیک ان لا تمشی بهما إلی ما لا یحلّ لک فبهما تقف علی الصّراط فانظر ان لا تزلّ بک فتردّی فی النّار) و حق پای تو بر تو آنست که باین پاها نیروی به جایی که حلال نیست ترا رفتن به آن جا پس به درستی که به همین پاها از صراط خواهی گذشت پس امروز فکری بکن که بر صراط مستقیم شریعت مصطفوی صلی الله علیه و آله طریقت مرتضوی علیه السلام مستقیم باشی تا از صراطی که بر جهنم بسته اند از آن صراط در جهنم نیفتی چون صراط را عقبها هست که هر که

در راه شرع درست رفته است از آن صراط مانند برق جهنده خواهد گذشت و کسی که در اینجا کج رفته است از همان عقبه در جهنم خواهد افتاد چنانکه خواهد آمد پس حق پا آنست که آن را به راههای خیرات بیری و از راههای

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۵۹

ضلالت باز داری، و به جای که نباید رفت نروی، و در نماز در هر حالی بهر نحو که فرموده اند پا را بداری، و پا برهنه به زیارات و صلاه عید و حج بروی چنانکه گذشت

[حق شکم]

(و حَقَّ بطنك ان لا تجعله وعاء للحرام و لا تزید علی الشَّبع) و حق شکم بر تو آنست که آن را ظرف حرام نکنی که همه آتش جهنم خواهد بود چنانکه در قرآن مجید و اخبار بسیار وارد شده است در مال یتیم و امثال آن از محرّمات مثل شراب و بنگ و زیاده بر سیری نخوری چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید به درستی که حق سبحانه و تعالی دوست نمی دارد مسرفان را و آیه شامل هر دو هست و اکثر امراض از امتلا و ادخال است بلکه می باید که تا بسیار گرسنه نشود نخورد و هنوز گرسنه باشد که دست از خوردن باز دارد و از حق سبحانه و تعالی خایف باشد که نعمت او را ضایع نگرداند و قوت آن را صرف عبادات الهی کند

[حق فرج]

(و حَقَّ فرجك ان تحصنه عن الزنا و تحفظه من ان ينظر الیه) و حق فرج بر تو آنست که به سبب آن بجهنم نروی و آن را بجهنم نبری به آن که آن را حفظ کنی از زنا و لواط و شبهات و حفظ کنی از آن که نظر شخصی بر آن افتد چنانکه حق سبحانه و تعالی هر دو را در قرآن مجید مکرر فرموده است و در هر جا که حفظ فرج فرموده است مراد الهی حفظ آنست از زنا و لواط اما در آیه کریمه قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَعْضُوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ یعنی یا محمّد بگو مؤمنان را که چشمهای خود را به پوشاندن از نظر کردن به فرجهای نامحرم و فرجهای خود

را به پوشاندن از نظر کردن نامحرم به آن، و در احادیث متواتره از حضرت سید المرسلین صلی الله

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۰

علیه و آله منقولست که فرمودند که اکثر امت من به سبب دو چیز میان تهی به جهنم خواهند رفت و آن شکم و فرجست و آفات فرج غالباً از شکم است چنانکه منقولست از آن حضرت صلی الله علیه و آله که شیطان در فرزندان آدم راه دارد مانند خون، پس راه شیطان را تنگ کنید به گرسنگی و چون ضرور است خوردن بقدر ضرورت از حلال بخورید که بالخاصیه حرام در جمیع اعضاء و اجزای بدن داخل می کند محبت محرّمات را عکس حلال که موجب محبت طاعات و عبادات می شود بلکه ملجأ می سازد بر آن که همیشه خوب کند و بد نکند

[حق نماز]

(و حَقَّ الصِّيَالَةُ انْ تَعْلَمَ اَنَّهَا وَفَادَهُ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ اَنَّكَ فِيهَا قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَادَا عَلِمْتَ ذَلِكَ قَمْتَ مَقَامَ الْعَبْدِ الدَّلِيلِ الْحَقِيرِ الرَّاغِبِ الرَّاهِبِ الرَّاجِيِ الْخَائِفِ الْمُسْتَكِينِ الْمُتَضَرِّعِ الْمُعْظَمِ لِمَنْ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ بِالسَّيِّئِ الْوَقَارِ وَ تَقْبَلُ عَلَيْهَا بِقَلْبِكَ وَ تَقِيمُهَا بِحُدُودِهَا وَ حَقُوقِهَا) وَ حَقُّ نَمَازٍ بَرُّ تُوْ اَنْتَ كِهْ بَدَانِي كِهْ نَمَازٌ بِهْ دَرْ گَاهِ حَقِّ سَبْحَانِهْ وَ تَعَالَى مِي رُوِي كِهْ حَاجَاتِ خُودِ رَا بَا حَاجَاتِ دِيْگَرَانِ عَرْضِ نَمَائِي وَ بِهْ نِيَابَتِ ايشَانِ كِهْ مَقْتَدِيَانِنْدِ يَا كَافِهْ عَالَمِيَانِ سَخْنِ گُوِيِي وَ شَرْطِ نِيَابَتِ اَنْتِ كِهْ نَهَائِتِ سَعِي اَزْ جِهِهْ مُوَكَلِيْنِ خُودِ بَكُنْدِ وَ سَعِي اَيْنِجَا اَنْتِ كِهْ دَلِشْ مُتَوَجِهْ حَقِّ سَبْحَانِهْ وَ تَعَالَى بَاشْدِ وَ دِيْگَرِ بَدَانِي كِهْ دَرْ نَمَازِ تَرَا مَرُ فَرْمُودِهْ اَنْدِ كِهْ مَنَاجَاتِ كُنِي بَا حَقِّ

سبحانه و تعالی پس چون این هر دو معنی را دانستی می باید که به درگاه او بایستی مانند ایستادن بنده خوار بی مقداری که حاجات بسیار داشته باشد که خواهد همه را عرض نماید و گناهان بسیار داشته باشد که خواهد همه را بیامرزد، و امیدوار باشد از رحمت او و ترسان باشد از اعمال قبیحه خود و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۱

با تضرع و زاری به درگاه حق سبحانه و تعالی آمده باشد و عظمت و جلال او را داند پس می باید که دلت را متوجه اقدس او کنی و اعضاء و جوارحت را به آداب و قوانین شرع بداری و در وقت خواندن قرآن و اذکار دلت متوجه او باشد و دانی که چه می گویی، و به جا آوری نماز را با حدودش که چهار هزار حدّ است از واجبات و مندوبات و ترک محرمات و مکروهات و بدانی احکامی را که متعلق به نماز است و شرایط و ارکان آن را، و مجموع اینها چهار هزار مسأله می شود و جمیع حقوق آن را رعایت کنی که جمیع اعضا و جوارح را مشغول نماز گردانی و عمده دل است اگر دل با حق سبحانه و تعالی است هر عضوی به جای خود ایستاده حرکت نمی کند و اگر دل با او نیست هر عضوی به طرفی می رود و این معانی مجربست و از پیش گذشت

[حق حج]

(و حقّ الحجّ ان تعلم أنّه وفاده إلى ربّیک و فرار الیه من ذنوبک و فیه قبول توبتک و قضاء الفرض الّذی أوجبه الله عزّ و جلّ علیک) و حج بر تو این حق دارد که بدانی که بحج رفتن به

درگاه حق سبحانه و تعالی رفتن است چنانکه گذشت در اخبار صحیحه که حاجیان مهمانان خداوندند که به درگاه او آمده اند تا از فضل او بهره یابند، و بدانی که حج گریختن است به جناب اقدس او از گناهان لا تناهی چنانکه گذشت در تفسیر آیه کریمه فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ که مراد حج است و هر گاه اکرم الا-کرمین فرموده باشد که از شر گناهان بمن گریزید پس البته گناهان ایشان را خواهد آمرزید و توبه ات را قبول خواهد کرد و اگر توبه کنی، یا آن که اصل رفتن بمنزله توبه است و مقبول است بمجرد رفتن، و به جا آورده فرضی را که حق سبحانه و تعالی بر تو واجب گردانیده است یعنی همین علت کافی است در سببیت رفتن چه جای آن که منافعش بسیار و فوایدش بی شمار است و اشعاری دارد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۲

به آن که علاجی نیست در عمری یک حج طلبیده اند بکن و فارغ شو

[حق صوم]

(و حَقَّ الصَّوْمِ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّ حِجَابَ ضَرْبِهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى لِسَانِكَ وَ سَمْعِكَ وَ بَصْرِكَ وَ بَطْنِكَ وَ فَرْجِكَ لِيَسْتَرْكَ بِه مِنْ النَّارِ فَان تَرَكَ الصَّوْمَ خَرَقْتَ سِتْرَ اللَّهِ عَلَيْكَ) و حق روزه بر تو آنست که بدانی که چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و همه به یک دیگر مربوطند غرض الهی از صوم آنست که قوای شهوانی شکسته شود تا از بنده مخالفت الهی صادر نشود پس باید که موافق اراده رضای الهی روزه را به جا آوری به آن که زبان را از بد گفتن باز داری و بداری به خواندن آن چه مطلوبست خواندن آن

و هم چنین گوش و چشم و شکم و فرجت را از محرمات باز داری و به آن چه مطلوبست بداری، و بدانی که غرض الهی از صوم آنست که بفهمی و بدانی که ترا امر بصوم فرموده است تا ترا از آتش جهنم نجات دهد.

و در اخبار از رسول مختار و ائمه اخیار صلوات الله علیهم وارد شده است که «الصوم جنة من النار» پس اگر روزه نگیری یا به شرایط آن به جا نیاوری خود ستر خود را و حاجب خود را از آتش دوزخ دریده بر خود تا آتش همه اعضا و جوارحت را در یابد چون اصل خوردن معصیت است، و سبب معاصی بسیار نیز هست و همه را خود بر سر خود آورده یا آن که چون آدمی روزه می گیرد که چیزهایی که حلال است نخورد و کارهای حلال را به جا نیاورد چه احتمال دارد که محرمات را به جا آورد و چون روزه را خورد کارهای دیگر را نیز خواهد کرد و خسر دنیا و الآخرة خواهد شد یا آن که چون آدمی گناهان بسیار کرده است حق سبحانه و تعالی روزه را مقرر فرموده است تا به سبب روزه او را بیامرزد و پرده که بر او پوشانیده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۳

ندرد، و چون بنده روزه را می خورد آن پرده ستاریت الهی را بر خود دریده است و حق سبحانه و تعالی او را رسوای دنیا و عقبی می گرداند تا جمیع مخلوقات بر قبایح او مطلع شوند و به جای استغفار او را لعنت کنند

[حق صدقه]

(و حقَّ الصَّدَقَه ان تعلم أنَّها ذخرک عند ربِّک و ودیعتک

الَّتِي لَا تَحْتَاجُ إِلَى الشَّهَادَةِ عَلَيْهَا وَ كُنْتَ بِمَا تَسْتَوِدِعُهُ سِرًّا وَ اَوْثَقَ مِنْكَ بِمَا تَسْتَوِدِعُهُ عَلَانِيَةً وَ تَعْلَمُ أَنَّهَا تَدْفَعُ عَنْكَ الْبَلَايَا وَ الْاَسْقَامَ فِي الدُّنْيَا وَ تَدْفَعُ عَنْكَ النَّارَ فِي الْآخِرَةِ) وَ حَقَّ زَكَوَاتٍ وَ خُمْسٍ وَ فِطْرَةٍ وَ نَذُورٍ سَائِرٍ مَالِيَاتٍ بِرِئَاسَتِكَ أَنْتَ كَمَا أَنَّكَ بَدَانِي كَمَا إِنَّكَ فِي الصَّدَقَاتِ وَاجِبٌ وَ سُنَّةٌ رَأَى كَمَا أَنَّكَ مِي دَهْمِي حَقَّ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى بِهِ ذَخِيرَةٌ نَزْدَ خُودِكَ حَفِظَ مِي فَرَمَائِدُ وَ اَزْ جِهَةِ رُوزِ قِيَامَتِكَ اَنْ رَأَى زِيَادَةً مِي كُنْدَ تَا اَنْ كَمَا دَرِهْمِي رَأَى بِمَنْزِلَةِ كَوْهٍ اَحَدٍ عَظِيمٍ كَرْدَانِيْدَهُ دَرِ قِيَامَتِكَ بِه تُو مِي دَهْدُ چنانکه گذشت و بدان که صدقه امانتی است که بحق سبحانه و تعالی می دهی و احتیاج نیست که گواه بگیری بر او بلکه هر چند پنهان تر می دهی اعتماد بر آن بیشتر است از آن که به آشکارا بدهی چون از ریا دورتر است، و بدانی که این خیرات و تصدقات دفع می کند از تو بلاها و بیماریها را در دار دنیا، و دور می کند از تو آتش جهنم را در آخرت و این معنی نیز داخل است در معنی حدیث

جَنَّةٌ مِنَ النَّارِ

و امثال این اخبار گذشت و خواهد آمد

[حق قربانی]

(وَ حَقَّ الْهَدْيِ اَنْ تَرِيْدَ بِهَ اللّٰهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تَرِيْدَ بِهَ خَلْقَهُ وَ لَا تَرِيْدَ بِهَ اِلَّا التَّعَرُّضَ لِرَحْمَةِ اللّٰهِ وَ نِجَاةَ رُوحِكَ يَوْمَ تَلْقَاهُ) وَ حَقَّ هَدْيِي كَمَا أَنَّكَ قَرْبَانِي مِي كُنِي دَرِ حِجِّ تَمَتُّعٍ يَ اَوْ مَطْلُوقِ قَرْبَانِي يَ اَوْ مَطْلُوقِ هَدَايَا اَنْتَ كَمَا أَنَّ رَأَى بِقَصْدِ رِضَايِ الْهِي وَ اَقْعَ سَازِي وَ قَصْدَتِ رِيَا نَبَاشَدُ كَمَا بَگُوِيْنْدُ فَلَانِي سَيَصْدُ چَهار صد قَرْبَانِي مِي كُنْدُ وَ مِي بَايْدُ كَمَا مَقْصُودَتِ هَمِيْنِ

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۴

باشد که خود

را در معرض رحمت الهی در آوری و خود را نجات دهی در روز قیامت از عذاب الهی، و چون قربانی اعم است از آن که در حج باشد یا غیر آن و در آن اهتمام بسیار بود آن را از حج جدا ذکر نمودند

[حق پادشاه]

(و حق السیطان ان تعلم انک جعلت له فتنه و انه مبتلی فیک بما جعله الله له علیک من السیطان و ان علیک ان لا تتعرض لسخطه فتلقى بیدک الی التهلکة و تکون شریکا له فیما یاتی الیک من سوء) و حق پادشاه یا مطلق پادشاهان و سلاطین و خوانین یا اعم از قضات و امثال ایشان از جمعی که تسلط بر تو داشته باشند آنست که بدانی که تو محل آزمایش او شده به آن که حق سبحانه و تعالی او را پادشاه کرده است یا سلب لطف کرده گذاشته است تا او را بر تو تسلط داده اند و ترا آزمایش کرده اند و او را آزمایش کرده اند که با تو خوب سر کند و مستحق ثواب شود یا ظلم می کند و مستحق عقاب شود و بدانی که بر تو لازم است که کاری نکنی که سبب غضب او شوی که خود سبب هلاک خود شوی و شریک او شوی در ستمی که بر تو کند پس بدانی که تقیه واجبست و هر چه گوید اطاعت می باید کرد از جهت رضای حق سبحانه و تعالی ما دام که خون بغیر حق نباشد و بعضی گفته اند که تقیه نیست در مطلق دما پس اگر گوید که دست فلانی را ببر که دستت را می برم نمی باید برید اگر چه دست او را

ببرند چون دست ما عزیزتر از دست او نیست اما اگر گوید که دست او را ببر و اگر نه ترا می کشم در اینجا نیز خلافت امید که حق سبحانه و تعالی کسی را باین بلاها مبتلا نکند و اکثر اوقات این بلاها به سبب قرب ایشان حاصل می شود هر چند از ایشان دورتر است ایمن تر خواهد بود

[حق معلم]

(و حقّ سائسک بالعلم التّعظیم له و التّوقیر لمجلسه و حسن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۵

الاستماع الیه و الاقبال علیه و ان لا ترفع علیه صوتک و لا تجیب احدا یساله عن شیء حتّی یكون هو الذی یجیب و لا تحدّث فی مجلسه احدا و لا تغتاب عنده احدا و ان تدفع عنه اذا ذکر عندک بسوء و ان تستر عیوبه و تظهر مناقبه و لا تجالس له عدوّا و لا تعادی له ولیا فاذا فعلت ذلك شهدت لك ملائکه الله بأنّک قصدته و تعلّمت علمه لله جلّ اسمه لا للناس) و حق شخصی که ترا تعلیم نموده است و تربیت کرده است بعلم آنست که او را بزرگ دانی و بر او تقدّم نجوئی، و به ادب با او سر کنی و مجلس او را نیز تعظیم کنی به آن چه خواهد آمد، و چون سخن گوید نیکو گوش دهی به آن چه گوید و همگی متوجّه او باشی، و آواز خود را بر او بلند نکنی هر چند استاد بلند حرف زند مگر آن که دور نشسته باشد که در این صورت بقدر شنوایدن بلند می گوید، و اگر ممکن باشد که نزدیک آید و سخن کند بهتر است و اگر کسی از استاد چیزی پرسد نمی باید

که تو جواب دهی و بگذار تا او جواب دهد و با کسی در مجلس او سخن نگویی و نزد او کسی را غیبت نکنی، و اگر در مجلسی باشی که شخصی استادت را به بدی یاد کند مهما ممکن نگذاری که غیبت او کند یا توجیه کنی به آن که گویی بر تقدیر صحت ممکن است که مراد او این باشد، و می باید که عیبهای او را به پوشانی و خوئیهای او را یاد کنی و با دشمنان او ننشینی و با دوستان استادت دشمنی نکنی که دشمنی با ایشان دشمنی است با استاد، و هر گاه چنین کنی گواهی می دهند فرشتگان الهی که قصد تو از تعلّم رضای الهی بوده است و هر چه دانسته از جهه رضای او دانسته نه از جهه خلاق یعنی هر گاه در ابتدای تعلم غرضت رضای الهی باشد همه این آداب را البته رعایت می باید کرد یا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۶

خواهی کرد بالخاصیه پس کسی که رعایت اینها نکند ظاهر می شود که غرضش رضای الهی نبوده است، و علی ای حال بعضی از آن چه مذکور شد تعظیم عالم است و بعضی تعظیم مجلس و بعضی هر دو از اینها نیز مستنبط می شود امور دیگر

[حق کسی که مالک تست]

(و اما حق سائسک بالملک فان تطيعه و لا تعصيه الا فيما يسخط الله عزّ و جلّ فانه لا طاعه لمخلوق في معصيه الخالق) و اما حق کسی که مالک تست و تو بنده اوئی پس آنست که اطاعت کنی او را و مخالفت نکنی او را مگر در چیزی که موجب سخط و عذاب الهی باشد به آن که آقا امر

کند بترک واجبی یا فعل حرامی به درستی که اطاعت نیست هیچ مخلوقی را در عصیان خالق اعم از آن که آن مخلوق آقا باشد یا پدر و مادر باشند یا والی باشد از جانب معصوم چه ظاهر است که آقای واقعی حق سبحانه و تعالی است که بنده را از عدم ایجاد کرده است و صد هزاران هزار انعام و احسان کرده است، و حق آقای ظاهری را از آن جهت مقرر ساخته است که این آقا سبب اسلام و ایمان بنده می شوند غالباً و چون مسلمانان کفار را اسیر کردند از زنان و اطفال و غیرهما به زودی مسلمان و مؤمن می شوند و این حقی است که اعظم حقوق است بنا بر این لازمست که بنده رعایت حق آقا بکند و ظاهر این عبارت آنست که اگر آقا بگوید به بنده که ترک سنتیها بکن و نماز نافله مکن و روزه سنت مگیر و نماز واجب را اکتفا کن به واجبات آن لازمست اطاعت، و اگر مخالفت آقا کند بر آن اعمال ثواب نخواهد داشت بلکه مستحق عقوبت الهی خواهد شد، و اگر بنده راغب به عبادات مستحبیه باشد و آقا نهی کند و اطاعت آقا کند: در ترک آن از جهه رضای حق سبحانه و تعالی نکرده او را در حکم کرده انگاشته در نامه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۷

عملش ثبت می فرماید و هم چنین در اطاعت والدین.

چنانکه در حدیث صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که بنده مؤمن فقیر می گوید که خداوندا مرا مالی بده تا اعمال خیر به جا آورم پس اگر حق سبحانه و

تعالی می داند که در آن نیت صادق است همان عمل خیر را در نامه عمل او می نویسد که او کرده است چون حق سبحانه و تعالی واسع العطاياست و کریم است و از خزینه او چیزی کم نمی شود و این عبادت نکرده مقبول است البته، و بسیار نادر است که بفعل آورد و در آن شایبه ریا نباشد یا عجیبی او را بهم نرسد و این یک وجه است از وجوهی که علما گفته اند در معنی حدیث حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که نیت مؤمن بهتر است از عمل او و همین وجه نیز یک وجه است از وجوه تفضیل فقر بر غنا و الله تعالی يعلم

[حق رعیت]

(و اما حق رعیتک بالسلطان فان تعلم انهم صاروا رعیتک لضعفهم وقوتک فیجب ان تعدل فیهم و تكون لهم کالوالد الرحیم و تغفر لهم جهلهم و لا- تعاجلهم بالعقوبه و تشکر الله عزّ و جلّ علی ما اتاک من القوه علیهم) و اما حق رعیت بر پادشاهان و بر حکّامی که تسلط دارند بر زیر دستان خود آنست که بدانند که حق سبحانه و تعالی زیر دستان را رعیت زبر دستان کرده است به اعتبار قوت سلاطین و ضعف رعایا چون نظام عالم بوجود سلاطین است پس واجبست بر ایشان که عدالت کنند با رعایا و با ایشان بمنزله پدر مهربان باشند و همه رعایا را بمنزله فرزندان خود دانند و اگر از ایشان سفاهت و جهالتی صادر شود در گذرانند و به زودی عقوبت نفرمایند رعیت را چون رعیت خزینه پادشاهانند و پادشاه: به لشکر و رعیت پادشاه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۸

است و

باید که شکر این نعمت عظمی به جا آورند که حق سبحانه و تعالی به ایشان کرامت فرموده است و ایشان را سلطنت کرامت فرموده است و شکر نعمت در خور بزرگی آن نعمت می باید کرد.

و از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله منقولست که فرمودند که

كَلِّمُوا رَاعٍ وَ كَلِّمُوا مَسْئُولًا عَنْ رَعِيَّتِهِ

حتی آن که شخصی که هیچ کس ندارد اعضا و جوارح و نفس و قلب و عقل رعیت‌های روحند و حق سبحانه و تعالی سؤال خواهد کرد از احوال رعایای او، و هم چنین که خدای خانه را از اهل خانه سؤال می کنند، و امیر دهه، و صده، و هزاره، و ناحیه، و عسکر را سؤال خواهند کرد تا به مرتبه پادشاه اعظم پس بر هر صاحب سلطنتی لازمست که رعایت احوال زیر دستان خود بکنند و احکام شرع مبین را بر ایشان جاری سازد، و سیاست‌های شرعی که به تفصیل خواهد آمد جاری سازد پس اگر سلطان اعظم که معصوم است صلوات الله علیه ظاهر باشد عالم است و معصوم هر چه باید کرد البته می کند و در غیبت آن حضرت بر سلاطین لازمست که به اقوال علماء دینیه عمل نموده اجراء احکام الهی فرمایند تا عالم منتظم باشد و از ثواب عظیم عدالت بهره ور باشند.

چنانکه منقولست از حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله که یک ساعت عدالت پادشاه عادل افضل است از عبادت هفتاد سال و حدی از حدود الهی را که اقامت نمایند بهتر است از باران چهل روز در احیاء ارض و بنا بر این إن شاء الله تعالی ملحق خواهیم ساخت احکام امر بمعروف

و نهی از منکر و جهاد را باین جلد چون صدوق ذکر نکرده است تا این کتاب تمام باشد در احکام الهی

[حق شاگرد]

(و اَمَّا حَقَّ رِعِيَّتِكَ بِالْعِلْمِ فَان تَعْلَمِ اِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ جَلَّ اَمَّا جَعَلَكَ قِيَمًا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۶۹

لهم فيما أتاك من العلم و فتح لك خزائنه فان احسنت في تعليم الناس و لم تخرق بهم و لم تضجر عليهم زادك الله من فضله و ان أنت منعت الناس علمك او خرقت بهم عند طلبهم العلم منك كان حقًا على الله عزّ و جلّ ان يسلبك العلم و بهاءه و يسقط من القلوب محلّك) و اَمَّا حَقَّ رِعِيَّتِ تُو بَعْلَمُ كِه اَز تُو اسْتِفَادِه مِي كِنَنْدِ عِلُوم رَا اَنْسْت كِه بَدَانِي كِه حَق سَبْحَانِه وَ تَعَالِي تَرَا بَر ايشان ولايت داده است و ايشان را زير دست تو گردانیده است به آن که ترا توفيق اکتساب علوم کرامت کرد، و ابواب خزینهای علوم خود را بر تو گشوده پس واجبست که شکر این نعمت عظمی را به جا آوری و زکات علم خود را بدهی از جهة رضای او پس اگر تعليم ايشان را نیکو کنی و درشتی نکنی و دل تنگی نکنی هر چند از ايشان ترک ادب و آداب صادر شود حق سبحانه و تعالی از فضل خود علوم ترا زياد می گرداند چنانکه در زکات مال رعایت شرایط آن سبب ازدياد اموال می شود، و اگر بخل ورزی و آن چه می دانی تعليم نکنی چنانکه سلیقه بعضی است که مبادا تعليم نمودن سبب تساوی یا تفوق تلامذه شود بر او یا در وقت تعليم به ايشان درشتی کنی لازم است بر حق سبحانه

و تعالی که سلب کند از تو علم را و حسن آن را که اگر داشته باشی در نظرها بی اعتبار و بی و قوت کند، و محبت قلوب را که از لوازم اعمال صالحه است بر طرف کند و در نظر عالمیان بی اعتبارت کند.

حاصل آن که چون تعلیم علوم از اعظم عبادات است می باید که غرض از آن رضای الهی باشد و هر گاه غرض صحیح است البته خود را بهتر از متعلم نخواهد دانستن چون هر دو مکلفند و بسیار است که نیت متعلم بهتر است و او افضل است از معلم پس بر معلم لازمست که خود را بهتر از متعلم

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۰

ندانند بلکه او را بهتر از خود داند و هر گاه معلم مطلع باشد بر آفات اعمال همیشه در مقام اصلاح نفس و تصحیح نیت است و همیشه خود را بد می داند و اعمال خود را خوب نمی داند خصوصا هر گاه متعلم صالح و متقی باشد و ادراکی داشته باشد البته حق سبحانه و تعالی بر زبان او جاری می سازد حقرا و اگر بر زبان معلم جاری شود نیز به برکت اوست و این معنی مجربست پس عالم لله متعلم را معلم خود می داند و با او بنحو متعلم سر می کند و آداب عالم و متعلم در شرح صحیفه کامله استیفا شده است به تایید الله و تعالی

[حق هم سر]

(و امّا حقّ الزّوجه فان تعلم انّ الله عزّ و جلّ جعلها لك سكنا و أنسا فتعلم انّ ذلك نعمه من الله عزّ و جلّ عليك فتكرمها و ترفق بها و ان كان حقك عليها أوجب فانّ لها عليك

ان ترحمها لأنها اسيرك و تطعمها و تكسوها و اذا جهلت عفوت عنها) و اما حق زن بر شوهر آنست که بدانی که حق سبحانه و تعالی زن را آفریده است که تو به آن قرار گیری و انس تو باشد تا سبب بقای تو باشد ابدًا به آن که به اعمال قبیحه نیفتی و اکثر خدمات ترا به جا آورد و فرزندان صالح به همسند و نام ترا زنده دارند و از جهه تو استغفار کنند بعد از تو، پس باید که بدانی که این نعمتی است بزرگ که حق سبحانه و تعالی انعام فرموده است بر تو پس باید که او را گرمی داری و با او رفیق و مدارا کنی اگر از او نادانی صادر شد و اگر چه حق تو بر او عظیم تر است از حق او بر تو و لیکن بر تو واجب است که بر او رحم کنی زیرا که بمنزله اسیر تست و تا زنده است در خانه تست و به جایی نمی تواند رفت و از دیگری منتفع نمی تواند شد و باید که خوراک او را بدهی و پوشش او را بنحو متعارف او به او رسانی و اگر از روی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۱

جهل از او خلاف ادب و آداب صادر شود عفو نمائی و تفصیلش خواهد آمد در ابواب نکاح

[حق بنده]

(و امّا حقّ مملوکک فان تعلم انه خلق ربّک و ابن ابیک و أمّک و لحمک و دمک لم تملکه لأنّک صنعته دون اللّٰه عزّ و جلّ و لا خلقت شیئا من جوارحه و لا اخرجت له رزقا و لکنّ اللّٰه عزّ و جلّ کفاک ذلک

ثُمَّ سَخَّرَهُ لَكَ وَ ائْتَمَنَكَ عَلَيْهِ وَ اسْتَوَدَعَكَ إِيَّاهُ لِيَحْفَظَ لَكَ مَا تَاتِيهِ مِنْ خَيْرٍ إِلَيْهِ فَاحْسِنِ إِلَيْهِ كَمَا احْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَ انْ كَرِهْتَ اسْتَبَدَلْتَ بِهِ وَ لَمْ تَعْدُبْ خَلْقَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا - قَوْهَ أَلَّا بِاللَّهِ) وَ اَمَا حَقَّ بِنْدَهُ تُوَ اَزْ غَلَامٍ وَ كَنِيْزِ اَنْسْتِ كِهْ بَدَانِيْ كِهْ اَفْرِيْدَهْ پُروردگار تست و فرزند پدر و مادر تست که آدم و حوّا باشند یعنی برادر تست از مادر و پدرت و گوشت و خون تست چون از یک مادر و پدرید و مالکیت تو نه از آن جهت است که تو او را ساخته باشی و ایجاد کرده باشی نه حق سبحانه و تعالی، و نه آنست که عضوی از اعضای او را ایجاد کرده باشی، یا روزی او را از زمین بیرون آورده باشی و لیکن حق سبحانه و تعالی او را آفریده است و اعضاء و جوارح او را ایجاد فرموده است و انواع روزی ها را از آسمان آب فرستاده است، و از زمین رویانیده است از جهت تو و او پس همه بنده و روزی خوار خداوندید، و لیکن حکمت او چنین اقتضا کرد که او را مسخر تو گردانید که خدمات ترا حسب المقدور به جا آورد و ترا بر او ایمن گردانید و به امانت به تو سپرده است تا آن که ترا بر احسان به او ثواب دهد، و بر بدی که با او یا به او کنی عقاب کند پس واجبست بر تو که احسان کنی به او و چنانکه حق سبحانه و تعالی احسان کرده است به تو و او را بنده تو

ساخته است نه بر عکس، و اگر موافق طبعت نباشد بدل کن به بنده دیگر و چنان مکن که بنده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۲

حق سبحانه و تعالی و امانت او را معذّب سازی که هر چه او را زیاده از حد شرعی معذّب سازی قصاص روز قیامت خواهد بود با عذاب حق الله تعالی و در این امور قوتی نیست مگر بعون الهی، پس لازم است بر آقایان که تضرع و زاری کنند به درگاه آقای آقایان که خداوندا ما را موفق ساز که به شرایط بنده داری قیام نماییم و مجملش آنست که اولاً سعی کنند در تصحیح اعتقادات و عبادات ایشان به آن که بدارند بر عبادات اگر چه باید زدن چون بمنزله حیواناتند و خورش و پوشش ایشان را بقدر ضرورت می باید داد، و احوط آنست که مسکنی از جهه ایشان مقرر سازند که تعب نکشند و اگر غلام خواهش داشته باشد او را کدخدا کنند که به زنا نیفتند و هم چنین کنیزان را شوهر دهند یا هر چهل شب یک مرتبه به او برسند و خدمتهای شاقه نفرمایند مثل حال که متعارف شده است که شب تا به سحر و روز تا شب در خدمتند، بلکه می باید که عاقل ملاحظه نماید که خداوند عالمیان چه نحو با بندگان سر کرده است بهمان نحو با بندگان سر کند در شبانه روزی پنج نماز واجب گردانیده است و در سالی یک ماه روزه و در عمری یک حج و علی هذا القیاس با آن که از عدم بدید آورده است و صد هزاران احسان و انعام فرموده است اندک تکلیفی کرده است،

و چون از بندگان اعمال قبیحه صادر می شود بمجرد ندامت ایشان قلم عفو بر گناهان ایشان می کشد و با بندگان چنان سر می کند که با زرخیدگان خود عمل می نمایند اگر ایشان از جرایم بندگان خود در گذرند از قبایح ایشان در می گذرد و اگر ایشان سخت گیرند بر ایشان سخت خواهد گرفت و گذشت که حضرت سید الساجدین صلوات الله علیه در شب آخر ماه مبارک رمضان تقصیرات ایشان را عفو می فرمودند و همه را آزاد می کردند و یکسان بیشتر بنده نگاه نمی داشتند و چون این امور بر نفس

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۳

آماره مشکل است حضرت فرمودند که لا قوه الا بالله و هم چنین در باقی امور آینده

[حق مادر]

(و اما حق أمّك فان تعلم أنّها حملتك حيث لا يحتمل احد احدا و اعطتك من ثمره قلبها ما لا يعطى احد احدا و وقتك بجميع جوارحها و لم تبال ان تجوع و تطعمك و تعطش و تسقيك و تعرى و تكسوك و تضحى او تظلك و تهجر النوم لأجلك و وقتك الحرّ و البرد لتكون لها فأنك لا تطيق شكرها إلا بعون الله تعالى و توفيقه) و اما حق مادرت آنست که بدانی که ترا برداشته است در جایی که آن شکم است و هیچ کس هیچ کس را در میان شکم خود بر نمی دارد در عرض نه ماه، و جفاهائی که از لوازم حمل است کشیده است و از میوه دل خود که آن شیر است و به سبب مرحمت او خون دل شیر شده است که هیچ کس نمی دهد قطع نظر از جفاهای ایام رضاع در عرض دو سال، و ترا با جمیع

اعضا محافظت نموده است و باک نداشته است که خود گرسنه بماند و طعامی که داشته باشد بخورد تو دهد، و اگر هر دو تشنه باشید آب را به تو دهد و خود تشنه بماند و پوشش کند ترا و خود برهنه بماند و اگر در آفتاب باشید خود را سایبان تو کند و تو را در سایه بدارد و خود در آفتاب باشد و در همه احوال ترا بر خود مقدم داشته است و اگر شبی بیمار بوده ترک خواب کرده است از جبهه تو و همه را حق سبحانه و تعالی چنین کرده است تا تو از جبهه او چنان کنی که او با تو کرده است خصوصا در حالت پیری و عجز و همگی از جبهه او باشی، و رضای او را بر رضای خود و رضای زن و غیر آن مقدم داری به درستی که تو نمی توانی که شکر نعمتهای مادر را به جا آوری مگر به یاری و توفیق حق سبحانه و تعالی پس می باید که همیشه از حق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۴

سبحانه و تعالی طلب کنی که خداوندا مرا توفیق کرامت کن و یاری ده که از عهده شکر کردهای او بیرون آیم بنا بر این است که حق سبحانه و تعالی در بسیار جائی از قرآن مجید بعد از امر به عبادت خود امر فرموده است به احسان والدین و حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم نیز چنین فرموده اند و عقوق والدین را بعد از شرک از جمله کبایر شمرده اند و مبالغاتی که فرموده اند در اطاعت و بر ایشان خصوصا والده از حد بیرون است

و بعضی از آن خواهد آمد إن شاء الله تعالی

[حق پدر]

(و اما حقّ ابیک فان تعلم انه اصلک و انه لولاه لم تکن فمهما رأیت فی [من خ] نفسک ما یعجبک فاعلم انّ اباک اصل النعمه علیک فیه فاحمد الله و اشکره علی قدر ذلک و لا قوه الا بالله) و اما حق پدرت آنست که بدانی که او اصل تست و اگر پدر نبود تو نمی بودی پس هر گاه در خود به بینی کمالی از کمالات مانند عقل و علم و فضل بدان که پدرت سبب تست و سبب کمالات تست و بقدر آن نعمت خداوند خود را حمد و ثنا کنی که او اصل همه نعمت است و بعد از آن شکر پدر به جا آوری بمقدار نعمتهای او یا شکر حق سبحانه و تعالی کنی بقدر نعمت و از جمله شکر الهی شکر والدین است که با ایشان چنان باشی که ایشان با تو بوده اند و نیست قوتی بر فعل طاعات خصوصا بر برّ والد مگر بعون الهی.

و در صحیح بطرق متعدده منقول است از حفص که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه از تفسیر قول حق سبحانه و تعالی که عبادت کنید خداوند خود را و کسی را شریک او مگردانید در خداوندی، و به پدر و مادر خود احسان کنید این احسان بچه نحو است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۵

حضرت فرمودند که آنست که نیکو صحبت داری با ایشان، و نگذاری که ایشان چیزی از تو سؤال کنند از آن چه به آن احتیاج داشته باشند و بی طلب ایشان به ایشان برسانی هر چند مستغنی

باشند و توانند خود بهم رسانیدن:

می باید که تو سعی کنی و آن را از جبهه ایشان بفرستی اگر داشته باشی و اگر نه تحصیل کنی و به ایشان رسانی نمی بینی که حق سبحانه و تعالی فرموده است که نمی رسید به برّ والدین تا آن که ایشان رسانید آن چه را دوست می دارید یعنی از جبهه خود به آن که ایشان را بر خود مقدم دارید پس فرمودند که آن چه حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پدر و مادر یا هر دو را ادراک کنی که پیر شوند اف مگو ایشان را مراد آنست که هر چند والدین ترا دل تنگ کنند و اداهای ناخوش کنند بر روی ایشان اف مگو که ظاهر سازی بر ایشان دل تنگی خود را، و اگر ترا بزنند بانک بر ایشان مزین و در حالت زدن ترا بگو «غفر الله لکما» حق سبحانه و تعالی بیامرزد شما را اگر بنا حق مرا زنید یا مطلقا و همین عبارت را گفتن بهتر است که اشعاری نداشته باشد به آن که عبث مرا می زنید و اگر اشعار داشته باشد صریح نباشد شاید که ترک کنند زدن را و این قول کریم و نیکویی است که حق و سبحانه و تعالی فرموده است، و ممکن است که آهسته بگوید که ایشان نشنوند و این بهتر است و اگر یقین داند که بی گناهست دور نیست که گریختن از ایشان بهتر باشد تا آن که ایشان به معصیت نیفتند، و دیگر فرموده است که بگستران بال مذلت و خواری را از جبهه ایشان از روی مرحمت بر ایشان یعنی نظر به ایشان

مکن مگر بعنوان رحمت و به رقت قلب یا برأفت و مهربانی به آن که تند به ایشان نظر نکنی هر چند ترا زنند، و آواز خود را بر ایشان بلند نکنی و دست خود را بر دست ایشان بلند نکنی یعنی در منع از زدن یا در دادن چیزی به ایشان بلکه به ایشان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۶

به گویی که هر چه دارم از شماست هر چه خواهید از مال خود بردارید، و پیش پیش ایشان راه نروی بلکه پستر باشی و بر ایشان در مجالس مقدم نشینی و بگو خداوندا بر ایشان رحمت کن چنانکه ایشان تربیت کردند مرا در حال کودکی.

و غرض از این دعا آنست که حقوق ایشان بر تو بسیار است باید که تدارک آنها به جا آوری و اگر ترا زنند سهل است چون جفای تو بسیار کشیده اند، و آن که حالت کبر ایشان را فرموده است مشعر است به آن که ایشان در پیری طبیعت اطفال دارند به اندک چیزی آزرده و خوشحال می شوند چنانکه در حال صغر ایشان رعایت تو می کردند می باید که تو نیز در حال کبر بهمان نحو تعهد رضای ایشان کنی و ایشان را نگذاری که آزرده شوند.

و کالصحیح از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقولست که فرمودند که حق پدر بر فرزند آنست که پدر را به نام نخواند و پیش پیش او راه نرود و پیش از پدر ننشیند و تا او ننشیند او ننشیند و یا بر او مقدم ننشیند و دشنام از جبهه پدر بهم نرساند به آن که دشنام به پدر دیگری دهد که او نیز دشنام

به پدر او دهد یا کارهای بد نکند که مردمان پدرش را نفرین کنند که چنین پسر را تربیت کرده است که چنین افعال می کند، و حق سبحانه و تعالی فرموده است که اگر پدر و مادرت مشرک باشند و سعی نمایند در آن که ترا مشرک کنند پس اطاعت مکن ایشان را در کفر و لیکن در دار دنیا با ایشان نیک سر کن به آن که نفقه و کسوه و مسکن و آن چه از لوازم زندگانی دنیاست به ایشان احسان کن.

و منقول است از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که از این بالاتر نمی باشد که با وجود شرک و امر به شرک حق سبحانه و تعالی فرموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۷

است که با ایشان احسان کنند.

و منقول است در صحیح از زکریا بن ابراهیم که گفت نصرانی بودم و به شرف اسلام مشرف شدم و بحج رفتم و به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه مشرف شدم و حال خود را عرض نمودم که نصرانی بودم و مسلمان شدم حضرت فرمودند که چه چیز سبب اسلام تو شد عرض نمودم که هدایت الهی حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی ترا هدایت کرد، پس دعا کردند سه مرتبه که خداوندا او را هدایت کن به هدایات خاصه خود ای فرزند هر چه خواهی سؤال کن عرض کردم که پدر و مادرم و اهل خانه ام همه نصاری اند، و مادرم بهر دو چشم نابیناست و من با ایشان می باشم آیا در ظرف ایشان چیزی بخورم حضرت فرمودند که آیا گوشت خوک می خورند گفتم نه و دست به خوک یا گوشت

خوگ نمی رسانند فرمودند که باکی نیست، و رعایت احوال مادرت بکن و با او نیکی بسیار بکن و چون بمیرد تو کارهای او را به جا آور و بر او نماز کن، پس چون به کوفه مراجعت نمودم با او شروع نمودم در ملاطفت و مهربانی و طعام بخورد او می دادم، و شپش سر و جامه اش را می جستم و خدمت می کردم او را، پس بمن گفت که ای فرزند وقتی که بر دین من بودی با من چنین سر نمی کردی و الحال که از این سفر برگشته با من این مهربانیا می کنی چه چیز باعث شد گفتم که در این سفر به خدمت فرزند رسول خدا و امام زمان رسیدم و او مرا چنین فرمود، مادرم گفت که این پیغمبر است و این وصیت پیغمبرانست گفتم پیغمبر ما خاتم پیغمبرانست و بعد از او پیغمبری نیست و لیکن فرزند پیغمبر و جانشین اوست مادرم گفت ای فرزند دین تو بهترین دینهاست بگو چه می باید گفت پس اعتقادات را بر او عرض نمودم و شهادت را گفت و به شرف

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۸

اسلام و ایمان مشرف شد، و تعلیم نمازش کردم نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به جا آورد و او را کوفتی عارض شد گفت ای فرزند کلمات شهادت را بگو تا بگویم تلقینش نمودم و به رحمت الهی و اصل شد، چون صبح شد زنان مسلمان او را غسل دادند و کفن کردند و من بر او نماز گزاردم و خود داخل قبرش شدم از جهه تلقین و اعجاز حضرت ظاهر شد.

و در صحیح منقول است از ابن مسکان

که ابراهیم گفت عرض نمودم به حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه که پدرم بسیار پیر و ضعیف است و او را از جهه قضای حاجت می برم به ادب خانه حضرت فرمودند که تا توانی خود بپوش و ازاله نجاسات از او بکن و بدست خود لقمه به دهان او گذار تا سپر تو باشد از عذاب الهی و موجب نجات تو باشد و با دخول بهشت.

و در صحیح از معمر منقولست که گفت عرض نمودم به حضرت ابو الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما که اگر پدر و مادرم بد مذهب باشند دعا از جهه ایشان می توانم کرد حضرت فرمودند که دعا از جهه ایشان بکن و از جهه ایشان تصدق بکن و اگر زنده باشند و بد مذهب باشند با ایشان مدارا کن زیرا که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله فرمودند که حق سبحانه و تعالی مرا مبعوث گردانید که رحمتی باشم از جهه عالمیان نفرستاده است مرا که با ایشان درستی کنم و ضرر رسانم، و بر این مضمون احادیث صحیحه وارد است.

و در اخبار معتبره وارد شده است که یک شب با پدر و مادر بودن بهتر است از یک سال جهاد فی سبیل الله و در اخبار بسیار وارد است که بزوالدین لازمست اگر چه مرده باشند و بسا باشد که کسی در حالت حیات احسان به ایشان نکرده باشد و بعد از مرگ از جهه ایشان نماز و روزه حج و تصدق

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۷۹

کند او را از جمله محسنان می نویسند با آن که هر عبادتی که از جهه ایشان به

جا می آورد ثوابش را تمام بلکه مضاعف به او می دهند با ثواب بزرگ والدین، و اگر پدر و مادر گویند زن را طلاق ده یا مالت را بمانده احسان آنست که اطاعت ایشان کند و بسیار هست که لجاجت عبث می کنند خصوصا مادر و زن گناه ندارد در این صورت مهما ممکن می باید مادر را راضی کند و زن را چنان کند که مادر از او راضی شود و بالاترین احسان به ایشان آنست که والدین بنده باشند ایشان را بخرد تا بر او آزاد شوند، یا دین ایشان را مؤدی سازد، و احادیث ثواب بزرگ والدین و عقاب عقوق ایشان بسیار است.

و در صحیح منقولست که حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمودند که اگر پدر و مادر بر فرزند ستم کنند و فرزند از روی غضب به ایشان نظر کند حق سبحانه و تعالی هیچ نماز او را قبول نفرماید و بوی بهشت از پانصد ساله راه می آید و کسی که عاق والدین است بوی بهشت نمی شنود و اقل مرتبه عقوق اف گفتن است به والدین

[حق فرزندان]

(و اما حق ولدك فان تعلم انه منك و مضاف إليك في عاجل الدنيا بخيره و شره و أنت مسئول عما وليته من حسن الادب و الدلالة على ربه عز و جل و المعونه له على طاعته فاعمل في امره عمل من يعلم انه مثاب على الاحسان اليه معاقب على الاساءه اليه) و اما حق فرزندت آنست که بدانی که از تست و جزو تست و منسوبست به تو خیر و شر او در دار دنیا، اگر خوبست تو خوبی، و اگر بد است بدی

تست، و بدانی که فردای قیامت از تو سؤال خواهند کرد که چرا فرزندت را خوب بر نیاوردی و حق سبحانه و تعالی را به او شناسانیدی و او را به طاعت و عبادت الهی نداشتی و او را مدد نکردی، پس می باید که با او

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۰

به نحوی سر کنی که بدانی که اگر به او خوبی کرده ثواب خواهند داد ترا، و اگر بدی کرده و بد بر آوردی عقابت خواهند کرد و اقل مرتبه آنست که فرزند خود را از عذاب الهی برهاند به آن که او را به واجبات و محرمات عالم گرداند و چون تا کسی سواد نداشته باشد غالباً فراموش می کند، از هر چیزی ضرورتر است معرفت کتابت بعد از آن معرفت حق سبحانه و تعالی به خطابیات چنانکه غالباً تاثیرش در نفوس بیشتر از براهین است چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید یاد کرده است دلایلی که ظاهرش مفید ظن است و بحسب تأمل صادق براهین است تا عوام و خواص از آن بهره ور شوند، دیگر حسن ادب دور نیست که مراد از آن تعلیم علوم ادبیه باشد مثل صرف و نحو و منطق یا علوم نیکو مراد باشد که شامل علم فقه نیز باشد و اگر نباشد داخل معونت بر طاعت است چون طاعت بدون علم طاعت نیست بلکه علم از اعظم طاعاتست و اهم واجباتست و بر پدر لازم است که هر چه سبب نجاتست تعلیم فرزند نماید اگر خود داند فبها و الا او را بدارد بر تعلم علوم و عبادات تا پسر سبب نجات او شود بلکه سبب نجات عالمی

باشد و حقوق فرزند خواهد آمد در ابواب نکاح و آن که نفرموده و لا قوه الا بالله وجهش آنست که آدمی در اعانت فرزند راغب است غالبا بالطبع بر او دشوار نیست بخلاف دیگران

[حق برادر]

(و اما حق اخیک فان تعلم انه یدک و عزک و قوتک فلا تتخذہ سلاحا علی معصیہ اللہ عزّ و جلّ و لا عدّه للظلم لخلق اللہ و لا تدع نصرته علی عدوّہ و النصیحه له فان اطاع اللہ و الا فلیکن اللہ اکرم علیک منه و لا قوه الا بالله) و اما حق برادرت آنست که بدانی که بمنزله دست تست یعنی معین و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۱

یاور تست و سبب عزت تست و قوت تست پس می باید که برادر ترا معین خود نسازی در طاعت و عبادت و او را معین خود سازی در مخالفت الهی چنانکه از لوازم اجلاف عرب و عجم است در تعصب جاهلیت، و باید که برادرت را مهیا سازی از جهت ظلم بخلق حق سبحانه و تعالی، و اگر کسی خواهد که بر او ستم کند ترک نکنی نصرت او را مهیا امکن و نگذاری که بر او ظلم کنند و ترک مکن نصیحت و خیر خواهی را در همه امور آن چه خیر اوست به جا آور اگر خواهد که معصیت کند او را نصیحت کن پس اگر اطاعت کند حق سبحانه و تعالی را بعد از سعی برادر تست و اگر فایده نکند نصیحت پس از او دوری کن و می باید که حق سبحانه و تعالی نزد تو بهتر و عزیزتر از برادر باشد و برادری که مخالف الهی کند دشمن

دار و از او دوری کن و نیست قوتی مگر بعون الهی چون غالب اوقات در تعصب جاهلیت معین یکدیگر می باشند نه در اطاعت و عبادت

[حق آزاد کننده عبد]

(و اما حق مولاك المنعم عليك فان تعلم انه أنفق فيك ماله و اخرجك من ذل الرق و وحشته إلى عز الحرية و انسها فاطلقك من اسر الملكة و فكك عنك قيد العبودية و اخرجك من السجن و ملكك نفسك و فرغك لعباده ربك و تعلم انه اولي الخلق بك في حياتك و موتك و ان نصرته عليك واجبه بنفسك و ما احتاج اليه منك و لا قوه الا بالله) و اما حق مولی اعلی تو که آزاد کننده تست که انعام کرده بر تو به آزاد کردن آنست که بدانی که مال خود را صرف آزادی تو کرده است و ترا از مذلت و خواری و وحشت بندگی بیرون آورده و داخل ساخته است در عزت و انس آزادی، و ترا رها کرده است از اسیر بودن بندگی که بمنزله اسیر

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۲

او بودی و زنجیر بندگی را از گردن تو برداشت چون حقوق بندگی بسیار است و بعضی از آن گذشت که بمنزله زنجیری بود در گردن تو قطع نظر از اصل بندگی که آن نیز بمنزله غل و زنجیر است، و ترا از زندان بندگی بیرون آورد که گویا در زندان بودی، و ترا مالک نفس خود گردانیده و آزاد و مراد خود کرد و ترا فارغ گردانید که توانی همیشه مشغول عبادت پروردگار خود باشی و سایر مستحبات و سنن را به جا آوری که در زمان بندگی بی رضای آقا نمی توانستی کردن،

و بدانی که او اولی است به تو از دیگران در زندگی و مردگی، و اگر وارث نداشته باشی او وارث تست، و بدانی که واجبست بر تو که او را اعانت و نصرت کنی به جانت که اگر کسی خواهد او را بکشد یا آزار دهد تا مقدرت باشد دفع دشمن از او بکنی، و اگر پریشان باشد و تو غنی باشی او را به مالت اعانت و یاری کنی و حقوق او را فراموش نکنی و نیست قوتی بر امثال این امور و غیر اینها مگر بعون الهی

[حق عبد آزاد شده]

(و اما حقّ مولاك الذی أنعمت علیه فان تعلم انّ الله عزّ و جلّ جعل عتقك له وسیله الیه و حجابا لك من النار و انّ ثوابك فی العاجل میراثه اذا لم یكن له رحم مكافاه لما أنفقت من مالک و فی الاجل الجنّه) و اما حق مولای اسفل که تو انعام کرده بر او و او را آزاد کرده آنست که بدانی که حق سبحانه و تعالی آزاد کردن تو او را وسیله قرب تو گردانید بجناب اقدس او و سبب آزادی تو گردانید از آتش جهنم چنانکه در روایات صحیحه وارد است که هر که بنده را لله آزاد کند حق سبحانه و تعالی او را از آتش جهنم آزاد کند و بدانی که فایده آزادی در دنیا اینست که اگر خویشاوندی نداشته باشد میراث او را ببری چنانکه خواهد آمد بعوض آن چه مالت را صرف او کردی و در آخرت ثواب آزادی بهشت است

[حق کسی که با تو نیکویی کرده]

(و اما حقّ ذی المعروف علیک فان تشکره و تذکر معروفه و تکسبه المقاله الحسنه و تخلص له الدّعاء فیما بینک و بین الله عزّ و جلّ فان فعلت ذلك کنت قد شکرته سراً و علانیه ثم ان قدرت علی مکافاته یوما کافیه) و اما حق کسی که با تو نیکویی کرده باشد آنست که شکر نعمت او به جا آوری و نیکی او را خاطر داشته باشی یا در مجالس نزد دیگران یاد کنی تا دیگران نیز او را به نیکی یاد کنند و تو به همسانی از جبهه او آن که او را به نیکی یاد کنند، و میان خود و حق سبحانه و تعالی

از جبهه او دعا کنی خالصاً لله نه از جبهه نیکی او به تو بلکه چون خوبست و با خوبان خوبی می کند دعا کنی، یا آن که غرضت این نباشد که چون دعا کنی و حق سبحانه و تعالی به او چیزی بدهد او به تو چیزی بدهد، یا بشنود دعای ترا باز احسان کند و هر گاه چنین کنی شکر او را کرده خواهی بود در پنهان نزد خالق و در آشکار نزد خلاق و با وجود اینها در خاطر داشته باشی که اگر روزی قدرت به همسانی او را مکافات کنی بهتر از آن چه به تو احسان کرده است

[حق مؤذن]

(و اما حقّ المؤذّن فان تعلم أنّه مذکرّ لک ربّک عزّ و جلّ وداع لک إلى حظّک و عونک علی قضاء فرض اللّٰه علیک فاشکره علی ذلک شکرک للمحسن إليك) و اما حق مؤذن بر تو آنست که بدانی که خداوند ترا به یاد تو می آورد و ترا می خواند به چیزی که نفع تو در آنست و سبب نجات تست و معین تست بر آن که به جا آوری نمازی را که حق سبحانه و تعالی بر تو واجب گردانیده است پس شکر کن او را چنانکه شکر می کنی کسی را که با تو نیکی کرده باشد بلکه بهترین نیکیها کرده باشد

[حق امام جماعت]

(و اما حقّ امامک فی صلاتک فان تعلم أنّه تقلّد السیفاره فیما بینک و بین ربّک عزّ و جلّ و تکلم عنک و لم تتکلم عنه و دعا لک و لم تدع له و کفاک هول المقام بین یدی اللّٰه عزّ و جلّ فان کان نقص کان علیه دونک، و ان کان تماماً کنت شریکه و لم یکن له علیک فضل، فوقاً نفسک بنفسه و صلاتک بصلوته فتشکر له علی قدر ذلک) و اما حق امامت در نمازت که مراد پیشنماز است نه امام زمان چون حقوق او مثل حقوق الهی است، آنست که بدانی که او را مقدم داشته اند تا بدل از همه با حق سبحانه سخن گوید و مناجات کند لهذا «إِيَّاكَ نَعْبُدُ الْخ» بلفظ جماعه واقع شده است، و امام می گوید که خداوندا ما همه بندگی می کنیم ترا و بس، و همه استعانت از تو می خواهیم و بس و همه را هدایت کن به راه راست محبت و معرفت، و

امام بدل از تو سخن می گوید و تو از جانب او سخن نمی گویی، و او از جبهه تو دعا می کند و تو از جبهه او دعا نمی کنی، و او خود را در آورده است در هول ایستادن نزد حق سبحانه و تعالی چنانکه کلاتر شهر به نزد پادشاه رود و از جبهه رعایا سخن کند در نهایت خوفست که مبادا از او ترک ادبی یا خلاف آدابی صادر شود و در معرض خطاب و عتاب پادشاهی در آید هم چنین امام چون قرائت می کند و مامومان بامر الهی به او گذاشته اند پس می باید که با حضور قلب متوجه جناب اقدس الهی باشد و از او غافل نشود پس اگر در نماز او نقصی باشد بر اوست و بر تو نیست چنانکه گذشت و اگر نمازش کامل است تو شریکی با او، و مع هذا امام را بر تو تفوقی نیست غالباً بلکه ائمه می خواهند که مامومان بسیار باشند پس خود را فدای تو کرده است فی الحقیقه در خطاب و عتاب و سینه خود را سپر بلای تو کرده است و نماز ترا به نماز خود محافظت نموده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۵

است که اگر نماز او مقبول شود نماز تو نیز مقبول خواهد بود چون تبعیض صفتی نظر به بندگان مقرر نفرموده است رحمت غیر متناهی کی روا می دارد که او با مخلوق کند، پس لازمست که شکر کنی امام جماعت را بمقدار احسانی که با تو کرده است در این امور و در مقام تعظیم و تکریم او باشی و اگر از وی فتوری و تقصیری واقع شود در اهتمام به نماز جماعت سعی

نمائی و او را بمبالغه و ابرام حاضر سازی و از این وجوه ظاهر می شود حق مامومین که حضور هر یک سبب بسیاری ثواب امام می شود و ثواب نماز او نیز مضاعف می شود چنانکه گذشت در باب جماعت

[حق همنشین]

(و امّا حقّ جلیسک فان تلین له جانبک و تنصفه فی مجازاه اللفظ و لا تقوم من مجلسک الا باذنه و من یجلس الیک یجوز له القیام عنک بغیر اذنک و تنسی زلّاته و تحفظ خیراته و لا تسمعه الا خیرا) و اما حق همنشین تو آنست که با او به تواضع بنشینی و در سخن گفتن با او در مقام انصاف باشی و به تواضع سخن گویی و اگر او تواضع کند در گفتگو تو نیز تواضع کنی و این تواضع بحسب ازمنه و امکانه اختلاف عظیم دارد نزد عرب: به کنیت شایع بود و نزد عجم: الحال بمانند آخوند و سیدنا و مخدوم و صاحب و آخوند صاحب اگر فاضل باشند و جمعی را نواب یا نواب صاحب یا خان یا میرزا یا آقا خطاب کنند و اگر او بگوید که عرض می کنم یا معروض می دارم او نیز به همین عنوان بگوید که من نیز به عرض رسانم، و در تواضعات در حال نشستن و برخاستن و آب خوردن و عطسه کردن هر چه متعارف باشد در آن زمان یا در آن مکان رعایت باید نمود و مهما أمکن دو زانو بنشینند و برهنه نشود و سر برهنه نکند مگر آن که همه بکنند و می باید که اگر شخصی در مجلس تو حاضر شود از آن مجلس بی رخصت او برنخیزی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۶

اما کسی

که در مجلس تو وارد شود بی رخصت تو بر می تواند خاست، و هم چنین تو اگر در مجلس دیگری وارد شوی بی رخصت او بر می توانی خاستن، و می باید که اگر از هم نشینان در مجلس لغزشی صادر شود یا آن که مثلا سهوا یا عمدا لفظ رکیکی به تو یا دیگری بگویند یا عمدا یا سهوا بر تو یا غیر تو مقدم نشینند با آن که رتبه ایشان نباشد همه را فراموش کنی بلکه عمد او را حمل بر نسیان کنی و می باید که سخنان یا افعال خوب او را در خاطر نگاهداری که تدارک کنی به آن که مثلا بر تو مقدم نشینند با آن که رتبه اش تقدّم باشد یا سخنان و تحقیقات خوب بیان کند یا در گفتگو با تو تواضع کند همه را تدارک کنی در آن مجلس اگر ممکن باشد و الا در مجلسی دیگر و باید که نشنوانی به او مگر آن چه خوب یا بهتر باشد به آن که غیبت کسی نکنی و سخنان خوب مردم را به گویی و اگر کسی غیبت کسی کند بنحو خوبی او را از آن باز داری که او نیز آزرده نشود بسا باشد که آن شخص مستحق غیبت باشد و بر تو ظاهر نباشد و بمجرد غیبت حمل بر فسق او نکنی مگر آن که متظاهر باشد به فسق و اگر نتوانی ازاله فسق نمودن در چنین مجلسی داخل نشوی، و اگر نسیانا یا جهلا داخل شوی و شروع شود برخیزی اگر دانی که نهی از منکر فایده ندارد یا خوف ضرر باشد و بر خاستن نیز مشروط است بظن عدم ضرر

مجملاً شرایط و لوازم مجالس بسیار است و این عبارات جامع همه است به اندک تدبیری

[حق هم سایه]

(و امّا حقّ جارک فحفظه غائباً و اکرامه شاهدا و نصرته اذا کان مظلوما و لا تتبّع له عوره فان علمت علیه سوء سترته علیه و ان علمت أنّه یقبل نصیحتک نصحتہ فیما بینک و بینہ و لا تسلّمه عند شدیده و تقیل عشرته و تغفر ذنبه و تعاشره معاشره کریمه و لا قوّه الاّ باللّٰه)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۷

و اما حق هم سایه که در عرف هم سایه گویند یا تا چهل خانه از هر جانبی چنانکه در روایات معتبره کالصحیحه یا صحیحه وارد است پس آنست که در حالتی که غایب باشد محافظت جان و مال و عرض او بکنی، و در حضور او را گرامی داری و تعظیم او کنی و اگر کسی خواهد که بر او ستمی کند او را مدد کنی و پیروی نکنی عیب او را و اگر مطلع شوی بر بدی او بر او به پوشانی، و اگر دانی که نصیحت را قبول می کند تنها به نزد او روی و او را نصیحت کنی و در حضور کسی او را نصیحت مکن که مبادا دیگری بر عیب او مطلع شود و هر سختی که او را دست دهد اعانت او بکن و او را به او مگذار و اگر با تو بدی کند بگذر [از ظ] آن و عفو کن، و با او معاشرت نیکو بکن و نیست قوتی مگر بعون حق سبحانه و تعالی.

و در احادیث صحیحه وارد است از حضرات سید المرسلین و ائمه طاهرین صلوات اللّٰه علیهم که هر که ایمان

بحق سبحانه و تعالی دارد و اعتقاد بروز جزا دارد باید که هم سایه را نیکو دارد و با او نیکو سر کند و حقوق هم سایه بسیار است اگر چه کافر باشد و اگر مؤمن یا خویش باشد مضاعف می شود و ثوابش نیز مضاعف است و جار را اطلاق می کنند بر کسی که دخیل کسی شود و پناه به او آورد و با او چنان می باید گردن که با خود با امکان چنانکه منقول است در اخبار متواتره

[حق کسی که با تو مصاحبت و معاشرت دارد]

(و اما حقّ الصّاحب فان تصحبه بالتّفصّل و الانصاف و تکرّمه کما یکرّمک و لا تدعه یسبق إلی مکرّمه فان سبق کافیه و توّدّه کما یودّک و تزجره عما یهّم به من معصیه و کن علیه رحمه و لا- تکن علیه عذابا و لا- قوّه الاّ باللّٰه) و اما حق کسی که با تو مصاحبت و معاشرت دارد در سفر و حضر و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۸

از آن جمله است تلامذه: آنست که با او معاشرت کنی از روی تفضل و همیشه ترا بر او احسان بیشتر باشد از او بر تو، و با او در مقام عدالت باشی و زیاده نگویی و بهر نحوی که توقع داری که او با تو سر کند تو با او سر کن و چنانکه او تعظیم تو کند تو نیز چنان تعظیم او کن و اگر او نکند تو بکن تا او نیز بکند، و همیشه می باید که تو در خوبیها بر او سبقت کنی و اگر او سبقت کند تو تدارک و تلافی بکنی، و چنانکه او ترا دوست دارد تو او را دوست داری و اگر خواهد که معصیتی

کند او را نگذاری مهما ممکن و بر او رحمت باشی که او را به طاعات و عبادات و خوبیها بداری و بر او عذاب مباش که سبب عصیان او شوی یا آن که همیشه بارکش او باشی و بار خود را بر دوش او نگذاری و چنان نکنی که او در تعب افتد مثلا اگر یابی که از مهمانی شرمنده می شود و مهمانی می کند ترا و به سبب آن قرض دار و پریشان می شود او را ضیافت مکن و هر چه سبب تعب و مشقت او باشد واقع مساز

[حق شریک]

(و اما حق الشریک فان غاب کیفیته و ان حضر رعیته و لا تحکم دون حکمه و لا تعمل برأیک دون مناظرته و تحفظ علیه و ماله و لا تخونه فیما عزّ أو هان من امره فانّ ید الله تعالی علی الشریکین ما لم یتخاونا و لا قوه الا بالله) و اما حق شریکی که در مالی یا ملکی شریک باشد با تو آنست که اگر حاضر نباشد کار او را بکنی و اگر حاضر باشد رعایت خاطر او بکنی، و تا او امر نکند به کاری تو نکنی و اگر خواهی بخری یا بفروشی یا اجاره دهی با او مشورت کنی و بکنی، و مال او را محافظت کنی و خیانت نکنی در بسیار که بر او دشوار باشد یا اندک که بر او آسان باشد و مضایقه نداشته باشد در جمیع امور او به درستی که رحمت الهی بر هر دو شریک نازل است تا خیانت

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۸۹

نکنند و نیست قوتی در همه امور خصوصا در شرکت مگر بعون حق سبحانه و

[حق مال]

(و اما حق مالک فان لا تاخذه الا من حلّه و لا تنفقه الا فی وجهه و لا تؤثر علی نفسک من لا یحمدک فاعمل فیہ بطاعه ربّک و لا تبخل به فتبوء بالحسره و الندامه مع التبعه و لا قوه الا باللّه) اما حق مالت آنست که بر نداری و نگیری مگر از حلال و صرف نکنی مگر در وجوهی که رخصت داده اند به آن که صرف معصیت نکنی و اسراف نکنی اگر چه در طاعت باشد، و مال خود را به کسی ندهی که قدر آن را نداند مانند مسرفین یا متمولین با احتیاج خودت پس می باید که مالت را صرف کنی در جائی که فرموده اند مثل نفقه خود و عیال و خویشان، و اگر زیاد آید به همسایگان و فقرا و اگر زیاد آید صرف اخوان مؤمنین کردن چنانکه گذشت و خواهد آمد و بخل مکن در حقوق واجبه یا مندوبه که عاقبتش حسرت و پشیمانی است با عذاب الهی و بی عون الهی ممکن نیست

[حق کسی که از تو چیزی طلب دارد]

(و اما حق غریمک الّذی یطالبک فان کنت موسرا اعطیته و ان کنت معسرا ارضیته بحسن القول ورددته عن نفسک ردّا لطیفاً) و اما حق کسی که از تو چیزی طلب دارد آنست که اگر داشته باشی همه را بدهی و الا هر چه داشته باشی و اگر پریشان باشی از کل یا بعض به سخن خوش و نیکو او را خوشنود کنی و به همواری او را روانه سازی که إن شاء الله به زودی خواهم داد و معذور خواهید داشت، و بعضی از چیزهای ضروری هست: اگر رخصت می دهید بفروشم و بدهم و اگر

صبر کنید حق سبحانه و تعالی خواهد رسانید، و بسیار بوده است که اضعاف مضاعف این قروض داشتم و حق سبحانه و تعالی رسانید و دادم و عن قریب این را نیز خواهد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۰

رسانید و اگر بیند که به احسان راضی می شود بکند که مجوّز است هر گاه شرط نشده باشد و اگر به حیل شرعیه نیز نفعی قرار دهد جایز است و بهتر است از ناخوشیهای طلبکاران و غالباً خوشنود می شوند به امثال اینها

[حق خلیط که مالش مخلوط شده باشد]

(و اما حقّ الخلیط ان لا تغزّه و لا تغشه و لا تخدعه و تتقی الله تعالی فی امره) و اما حق خلیط که مالش مخلوط شده باشد بمال تو یا شریک در راه و آب و امثال اینها باشد یا کسی که از تو چیزی خرد آنست که او را فریب ندهی، و غش نکنی به آن که آب در شیر کنی و او را فریب ندهی و از حق سبحانه و تعالی بترسی در کارهای او و تفصیلش خواهد آمد در اخبار بسیار

[حق دشمن]

(و اما حقّ الخصم المدعی علیک فان کان ما یدعی علیک حقاً کنت شاهده علی نفسک و لم تظلمه و أوفیته حقّه، و ان کان ما یدعی باطلا رفقت به و لم تات فی امره غیر الزفق و لم تسخط ربک فی امره و لا قوه الا بالله) و اما حق خصمی که بر تو دعوی دارد پس اگر آن چه بر تو دعوی می کند راستست می باید تو گواه او باشی بر نفس خود و اقرار کنی که مرا می باید داد و بر او ستم نکنی و حق او را تمام به او برسانی، و اگر آن چه دعوی می کند باطل و دروغ باشد با او رفق کنی و بغیر از رفق و مدارا با او سر نکنی، و خداوندا خود را به غضب در نیاوری در امر او که فحش گویی یا دشنام دهی یا کذاب گویی بسا باشد که او یا تو فراموش کرده باشید و نیست قوتی مگر به یاری الهی، و در امالی و خصال از حق الخلیط تا به آخر اما ندارد و نسخ من

لا يحضر مختلف است اکثر در اینجاها دارد تا و اما حقّ الصغیر بعد از آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۱

ندارد و ظاهراً همه را نساخ به مقایسه بر سابق زیاد کرده باشند (و اما حقّ خصمک الّذی تدّعی علیه ان کنت محقّاً فی دعواک اجملت مقاولته و لم تجحد حقّه و ان کنت مبطلاً فی دعواک اتّقت الله عزّ و جلّ و تبت الیه و ترکت الدّعوی) و اما حقّ خصمی که تو دعوی بر او داری آنست که اگر علم داشته باشی و حق با تو باشد نیکو گفتگو کنی و انکار حق او نکنی، اگر حقی دیگر داشته باشد و تقاص کرده باشد یا احتمال تقاص داشته باشد، یا آن که انکار حق ایمان و اخوت نکنی به سبب آن که انکار حق تو کند گناه باشد نداشته باشد و ترسد که اگر اقرار کند بر او تنگ گیری و در این صورت انکار او مشروعست، و اگر باطل باشد دعوی تو به آن که حق نداشته باشی یا دانی که او ندارد از حق سبحانه و تعالی بترس و توبه کن و دعوی را ترک کن

[حق کسی که با تو مشورت کند]

(و اما حقّ المستشیر ان علمت له رأیا حسناً اشرت علیه و ان لم تعلم ارشدته إلی من یعلم) و اما حق کسی که با تو مشورت کند در امری باید که تأمل و تدبّر بسیار بکنی اگر ترا رای نیکوی ظاهر شود به او به گویی و اگر نشود او را راه نمائی به کسی که خوب داند و یا فکرش از تو دقیق تر باشد و عواقب امور را بیشتر تجربه نموده باشد

[حق کسی که با او مشورت کنی]

(و امّا حقّ المشیر علیک ان لا- تتهمه فیما لا- یوافقک من رأیه و ان وافقک حمدت الله عزّ و جلّ) و اما حق کسی که با او مشورت کنی آنست که او را تهمت نرنی در آن چه رایش با رای تو موافق نباشد به آن که توهم کنی که رعایت جانب خود یا دیگری کرده است و اگر موافق باشد شکر الهی به جا آوری که الحمد لله که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۲

رای او موافق است با آن چه من می یابم و در وصایای لقمان گذشت احکام مشورت در ابواب سفر حج

[حق کسی که قبول کند نصیحت ترا]

(و اما حقّ المستنصح ان تؤدّی الیه النصیحه و لیکن مذهبک الرّحمه له و الرّفق به) و اما حق کسی که قبول کند نصیحت ترا و خواهان باشد نصیحت را آنست که آن چه خیر او باشد در امور دنیوی و اخروی او به او برسانی، و می باید که غرضت ترحم باشد بر او که بی چاره است و بدست نفس و شیطان گرفتار است و با او به رفق و مدارا سر کنی و از جبهه او دعا کنی و به زبان خوش او را باز داری از بدی، و بداری به خوبی و در غالب اوقات در زمانی که معصوم مستولی نباشد رفق و مدارا انفع است و درشتی سبب زیادتی اصرار است بر معاصی بنا بر این است که صدوق باب امر معروف و نهی از منکر را با جهاد ترک

کرده است و لیکن این نحو نیز وارد است و الیوم بعنوان نصایح و مواعظ انفع است و اللّٰه تعالیٰ یعلم احکامه

[حق کسی که نصیحت کند ترا]

(و اما حقّ النَّاصِح ان تلین له جناحک و تصغی الیه بسمعک فان اتی بالصَّواب حمدت اللّٰه عزّ و جلّ و ان لم یوفّق رحمته و لم تتّهمه و علمت أنّه اخطا و لم تواخذه بذلك الا ان یكون مستحقّاً للتّهمه فلا تعباً بشیء من امره علی حال و لا قوّه الا باللّٰه) و اما حق کسی که نصیحت کند ترا آنست که بال خود را از جهه او بگسترانی یعنی به ادب و تواضع نزد او بنشیننی و گوش خود را با دل متوجّه او سازی اگر موافق حق نصیحت کند ترا حق سبحانه و تعالیٰ را بر آن

شکر کنی، و اگر موفق نشود و در بعضی از نسخ و ان لم یوافق است یعنی اگر موافق حق نگویید بر او رحم کنی و او را متهم ندانی و بدانی که خطا کرده

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۳

است و او را مؤاخذ ندانی به آن خطا و مؤاخذه نکنی او را مگر آن که مستحق تهمت باشد به آن که فاسق باشد یا فسق او ظاهر شود که در این صورت اعتنا به او ممکن بر هیچ حالی و او را در حکم معدوم دان و نیست قوتی مگر بحق سبحانه و تعالی و توفیق او

[حق پیران]

(و اما حقّ الکبیر توقیره لسنّه و اجلاله لتقدّمه فی الاسلام قبلک و ترک مقابله عند الخصام و لا تسبقه إلی طریق و لا تتقدّمه و لا تستجمله و ان جهل علیک احتمله و اکرمته لحقّ الاسلام و حرمته) و اما حق پیران آنست که تعظیم کنی ایشان را چون سال بسیار دارند و کریمان بندگان پیر را آزاد می فرمایند، یا احادیثی که وارد است در تعظیم ایشان و آن که تعظیم ایشان بمنزله تعظیم حق سبحانه و تعالی است و باید که ایشان را بزرگ دانی و تعظیم کنی چون پیشتر از تو به شرف اسلام مشرف شده اند و اگر با تو معارضه کنند در امری به ایشان معارضه نکنی و در راهی که روند پیش پیش ایشان نروی و نسبت جهالت به او ندهی و اگر تندی کند بگذرانی و او را گرامی داری از جهه حق و حرمت اسلام

[حق کودک]

(و امّا حقّ الصّیغیر رحمته فی تعلیمه و العفو عنه و السّیتر علیه و الرّفق به و المعونه له) و اما حق کودک آنست که با او ترحم نمایند در تعلیمش بهر مقدار که به او دشوار نباشد و از او عفو کنند اگر بدی از او صادر شود و به پوشانند بر او که نفهمد که این کس مطلع شده است بر بدی او و با او رفق و مدارا کنند و او را در همه امور مدد کنند از نفقه و کسوه و زیادتیها که خواهد آمد چون حق سبحانه و تعالی بر او نمی گیرد بشرط آن که سبب تزییع او نشود تادیب می باید کرد از روی همواری

[حق سائل]

(و اما حقّ السّائل إعطاءه علی قدر حاجته) و اما حق کسی که چیزی بطلبد آنست که بقدر احتیاج او به او برسانند هر چه را سؤال کند و گذشت در ابواب زکات

[حق مسؤل]

(و اما حقّ المسؤل ان اعطی فاقبل منه بالشّکر و المعرفه بفضلّه و ان منع فاقبل عذره) و اما کسی که از او سؤال کنند آنست که اگر بدهد قبول کن و شکر او بکن و بدان که حق سبحانه و تعالی بر او تفضل نموده است که او را مالی داده است که در مصارف خیر صرف می کند و اگر رد کند سؤال را که ندارم یا حاضر نیست عذرش را قبول کن شاید راست گوید و عذری

داشته باشد و گذشت که بدا حال او که رد کند و عذری نداشته باشد یا عذر را دروغ گوید

[حق کسی که ترا خوشحال کند]

(و اَمَّا حَقٌّ مِنْ سَرِّكَ لِلَّهِ تَعَالَى اَنْ تَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالَى اَوَّلًا ثُمَّ تَشْكُرُهُ) و اما حق کسی که ترا خوشحال کند از جهت رضای حق سبحانه و تعالی آنست که اولاً شکر و سپاس الهی به جا آوری که او سبب مسرور شدن تست بعد از آن شکر آن شخص را به جا آوری و او را به خوبی یاد کنی و دعا کنی

[حق کسی که با تو بدی کرده است]

(و اَمَّا حَقٌّ مِنْ سَاءِ كِ اَنْ تَعْفُو عَنْهُ و اَنْ عَلِمْتَ اَنَّ الْعَفْوَ يَضُرُّ:

انتصرت قال الله تعالى و لَمَنْ اَنْتَصِرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَاُولٰٓئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ) و اما حق کسی که با تو بدی کرده است و تحصیل اجر عظیم از جهت تو کرده است آنست که از او عفو کنی، و اگر دانی که عفو ضرر می رساند انتقام می توانی کشید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر آینه کسی که انتقام کشد از دشمن خود بعد از آن که بر او ستم کرده باشند بر ایشان حرج و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۵

گناهی نیست و جایز است خصوصاً هر گاه سبب زیادتی طغیان او شود

[حق اهل ملت که مسلمانند]

(و اَمَّا حَقٌّ اَهْلِ مِلَّتِكَ اِضْمَارَ السَّلَامَةِ لَهُمْ و الرَّحْمَةُ بِهِمْ و الرَّفْقُ بِمَسِيئِهِمْ و تَأْلُفُهُمْ و اسْتِصْلَاحُهُمْ و شُكْرُ مُحْسِنِهِمْ و كَفُّ الْاِذَى عَنْهُمْ و تَحَبُّ لَهُمْ مَا تَحَبُّ لِنَفْسِكَ و تَكْرَهُ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ و اَنْ يَكُونَ شِيُوْخَهُمْ بِمَنْزِلَةِ اَبِيكَ و شِبَابُهُمْ بِمَنْزِلَةِ اخوتِكَ و عَجَائِزُهُمْ بِمَنْزِلَةِ اُمَّكَ و الصَّغَارُ بِمَنْزِلَةِ اَوْلَادِكَ) و اما حق اهل ملت که مسلمانند آنست که همیشه سلامتی ایشان را خواهی و بر ایشان مهربان باشی و با بدان ایشان رفق و مدارا کنی و نصیحت کنی و از جهت ایشان دعا کنی تا به راه آیند و ترک بدی کنند با تو و غیر تو، و اصلاح کنی فساد ایشان را و با هم الفت دهی، و نیکوکاران را شکر گویی، و آزار خود را از کافه مسلمانان باز داری و آن چه از جهت خود خواهی همان را از جهت ایشان خواهی و آن چه را از

جبهه خود نخواهی از جبهه ایشان نخواهی، و پیران ایشان را بمنزله پدر خود دانی و جوانان ایشان را بمنزله برادران خود دانی، و پیره زنان ایشان را بمنزله مادر خود دانی، و کودکان ایشان را بمنزله فرزندان خود دانی و آن چه لازم است از رعایت حقوق والدین و اخوان و اولاد با ایشان رعایت کنی بلکه بالاتر چون اخوت ایمانی بالاتر است از اخوت نسبی، و احادیثی که وارد است در رعایت حقوق اخوان مؤمنین خصوصاً پیران ایشان از حد حصر بیرونست و کتاب کفر و ایمان کافی و نور و رحمت برقی و غیر آن از کتب صدوق و غیره متکفل آنست بلکه در قرآن مجید آن مقدار واقع است که حصر نمی توان کرد

[حق اهل ذمه]

(و اما حق الذمه ان تقبل منهم ما قبل الله عز و جل منهم و لا تظلمهم ما وفوا لله عز و جل بعهدہ)

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۶

و اما حق اهل ذمه از یهود و نصاری و مجوس آنست که از ایشان قبول کنی آن چه را حق سبحانه و تعالی از ایشان قبول فرموده است از دادن جزیه و وفا به عهدهایی که با ایشان کنند و بعضی از آن گذشت و تفصیلش خواهد آمد، و آن که بر ایشان ستم نکنی تا ایشان بعهد خدا و رسول عمل نمایند و چون مخالفت کنند با شرط از امان بیرون می روند و خونشان هدر می شود و مالشان از مسلمانانست به تفصیلی که عن قریب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی

باب الفروض علی الجوارح

(قال امیر المؤمنین صلوات الله علیه فی وصیته لابنه محمد بن الحنفیه رضی الله عنه یا بنی لا تفل ما لا تعلم بل لا تفل کلما تعلم فان الله تعالی قد فرض علی جوارحک کلها فرائض یحتج بها علیک یوم القیمه و یسألك عنها و ذکرها و وعظها و حذرها و ادبها و لم یترکها سدی فقال الله تعالی و لا تقف ما لیس لک به علم ان السمع و البصر و الفؤاد کل اولئک کان عنه مسؤلاً و قال الله تعالی «اذ تلقونه بالسلامتکم و تقولون بأفواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هیئاً و هو عند الله عظیم ثم استعبدها بطاعته فقال عز و جل یا ایها الذین آمنوا ازکعوا و اسجدوا و اعبدوا ربکم و افعلوا الخیر لعلکم تفلحون فهذه فریضه جامعه واجبه علی الجوارح و قال الله تعالی و

أَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا يَعْنِي بِالْمَسَاجِدِ الْوَجْهَ وَالْيَدَيْنِ وَالرِّكَبَتَيْنِ وَالْأَبْهَامِينَ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَا كُنْتُمْ تَشْتَرُونَ
أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ يَعْنِي بِالْجُلُودِ الْفُرُوجِ) این بابی است در آن چه واجبست بر اعضا و
جوارح بنی آدم منقول است در حسن کالصحیح از حماد بن عیسی از بعضی از مشایخش از حضرت امام جعفر صادق صلوات
الله علیه که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمودند در وصیّتی که فرمودند به پسرش محمد بن حنفیه

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۸

که مشهور بود با اسم مادر چون مادرش حضرت فاطمه زهرا نبود صلوات الله علیهما، ای پسرک و کاف مرحمتست نه کاف
تصغیر که حق سبحانه و تعالی از او خوشنود باد و او بزرگست و آن چه کیسانیه نسبت به او می دهند که دعوی امامت کرد از
مکرهای مختار است و او قایل بود به امامت حضرت سید الساجدین و چون جمیعی قایل بودند به امامت او او خواست که
حجه بر ایشان تمام کند بحسب ظاهر به نزد حضرت سید الساجدین آمد چنانکه منقولست در صحیح از زراره و ابو عبیده از
حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که چون حضرت سید الشهداء با علی مراتب جنت خرامیدند و حضرت سید
الساجدین به مکه معظمه آمدند محمد بن حنفیه رضی الله عنه به حضرت گفتند ای پسر برادر می دانی که حضرت سید
المرسلین صلی الله علیه حضرت امیر المؤمنین را امام و وصی خود گردانیدند پس به حضرت امام حسن پس به حضرت امام
حسین و الحال که پدرت شهید

شد صلوات الله عليه وصیت فرمودند و من عم توام و بمنزله پدر توام و فرزند حضرت امیر المؤمنینم و از تو بزرگ ترم و تو جوانی در ابتداء جوانی با من منازعه مکن در امامت و وصیت و بمن گذار حضرت فرمودند که ای عم از خدا بترس و دعوی ناحق مکن و ترا نصیحت می کنم که این دعوی مکن که از جمله جاهلان خواهی بود.

ای عم به درستی که پدرم پیش از آن که متوجه عراق شود مرا وصی و جانشین خود کرد و پیش از شهادت به یک ساعت باز وصیت فرمود و اینک سلاح رسول خدا (ص) نزد منست و آن علامت امامت است زنهار که متعرض این امر مشو که می ترسم که اگر این اراده بکنی عمرت کوتاه شود و احوال دنیایت نیز پراکنده شود، به درستی که حق سبحانه و تعالی وصیت و امامت را در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۷۹۹

فرزندان حسین صلوات الله علیه مقرر فرموده است اگر خواهی که بر تو ظاهر شود بیا تا با تو به نزد حجر الاسود رویم و از او سؤال کنیم هر چه او بگوید به آن عمل نماییم پس هر دو با هم آمدند به نزد حجر و اصحاب محمد نیز بودند پس حضرت سید الساجدین صلی الله علیه فرمودند که ای عم اول تو ابتدا کن و تضرع و زاری کن و از حق سبحانه و تعالی طلب کن تا حجر شهادت دهد بر امامت و خلافت تو، پس محمد بن حنفیه شروع کرد در دعا و تضرع و زاری و خطاب بحجر کرد جواب نشنید پس حضرت فرمودند که

ای عم اگر تو امام و وصی می بودی حجر ترا جواب می داد، پس محمد گفت ای پسر برادر تو دعا کن، پس حضرت فرمودند که سؤال می کنم از تو که بحق آن خداوندی که عهد و پیمان پیغمبران و اوصیای جمیع پیغمبران و عهد و پیمان جمیع خلائق را به تو سپرده است که البته ما را خیر ده که بعد از حسین بن علی امام و وصی او کیست؟ پس حجر به حرکت آمد به مرتبه که نزدیک بود که از جای خود بیرون آید و حق سبحانه و تعالی او را گویا کرد به زبان عربی هویدا و گفت خداوندا به درستی که امامت و خلافت و وصایت بعد از حسین از علی بن الحسین بن فاطمه بنت رسول الله است صلوات الله عليهم پس محمد بن حنفیه قایل شد به امامت حضرت سید الساجدین و اصحابش نیز قایل شدند به امامت حضرت.

و از مشایخ مذاکره دارم که این گفتگو از جهت طمأنینه اصحاب آن حضرت و رجوع اصحاب محمد بن حنفیه بود و اگر نه روایات متواتره وارد است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در وقت رفتن همه فرزندان خود را جمع فرمودند و حضرت سید الساجدین چهار ساله بودند و محمد بن حنفیه نیز حاضر بود و حضرت صلوات الله علیه فرمودند که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۰

بعد از من حسن امام است و بعد از حسن: حسین و بعد از حسین: علی بن الحسین و اشاره به آن حضرت فرمودند و بقیه ائمه را یک یک فرمودند و محمد بکرات و مرّات شنیده بود امامت سید الساجدین را از

برادرانش چگونه معارضه می نمود با حضرت، علی ای حال شک نداریم در آن که محمّد به امامت آن حضرت معترف بودند.

و به اسانید معتبره منقول است از کابلی و غیر او که قایل بودند به امامت محمّد مدّتی و چون از او سؤال کردند که امروز امام زمان بر عالمیان کیست محمّد گفت: امام من و امام عالمیان حضرت علی بن الحسین است و به نزد آن حضرت آمدند و معجزه دیدند و برگشتند و به امامت آن حضرت قایل شدند، و عامه نیز نقل کرده اند روایات و اشعار در این باب، و از آن جمله می‌رود در کامل روایت کرده است و در صحیح از جابر جعفی منقولست، و ابیات سید حمیری نیز در مناقب مسطور است و در کشی و مناقب ابن شهر آشوب و غیرهما منقولست.

حضرت می فرمایند در این وصیّت طولانی که ای فرزند هر چه را ندانی مگو بلکه هر چه را دانی همه را مگو بسیار حقی که نتوان گفت به سبب تقیه یا به سبب عدم قابلیت طالب علم، زیرا که حق سبحانه و تعالی بر هر یک از اعضای تو چیزی چند واجب ساخته و حجّت بر تو تمام کرده است و ترا از آنها سؤال خواهد کرد و تذکیر جوارح تو فرموده است که فراموش نکند و همه را پند داده است و ترسانیده است و تادیب کرده است و ایشان را مهمل نگذاشته است، از آن جمله فرموده است که متابعت مکن آن چه را ندانی به درستی که فردای قیامت از گوش و چشم و دل هر کس از هر یک سؤال خواهند کرد که آیا

آن چه به آن عمل کردی بچشم دیدی یا به گوش شنیدی تا

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۱

متواتر شد و معلومت شد یا براهین آنها را بدل یافتی پس اگر ندیده باشد یا نشنیده باشد یا ندانسته باشد چشم گوید ندیده بودم و گوش گوید نشنیده بودم و دل گوید که اعتقاد نداشتم و اگر معلومش باشد چشم گوید که معجزات دیدم یا گوش گوید که مرا علم به هم رسید از راه تواتر یا غیر آن مثل آن که از معصوم شنیده باشد، یا دل گوید که مرا از راه دلیل و برهان معلوم شده بود از این جهت زبان به آن متکلم شد چون غالباً علم از این راهها حاصل می شود و مستحق ثواب خواهد بود و به مراتب عالیه بهشت خواهد رسید، و اگر او را علم بهم نرسیده باشد و به آن عمل کرده باشد یا اعتقاد کرده باشد معذب خواهد شد به سبب مخالفت الهی، دیگر حق سبحانه و تعالی می فرماید یعنی اگر نه این بود که فضل و رحمت الهی شامل حال شما باشد هر آینه به شما می رسید به سبب افترا عذاب عظیم به سبب آن که از زبان یکدیگر می شنیدید و نقل می کردید چیزی را که به آن علم نداشتید و می پنداشتید که سهل است و حال آن که نزد حق سبحانه و تعالی گناه عظیم بود.

بدان که ظاهر آیه در افتراء بر عایشه نازل شده است به سبب آن که عقد حمایل خود را در منزلی از منازل در وقتی که به قضای حاجت رفته بودند انداخته بود، و چون می رود که آن عقد را بجوید شتر دار

به گمان آن که عایشه در کجاوه است شتر را می برد و چون عایشه بر می گردد می بیند که همه رفته اند و صفوان از عقب بوده است می رسد و می یابد که عایشه مانده است از شتر به زیر می آید و او را سوار می کند و سر شتر را می کشد و قبل از آمدن او که شتر می خوابد می بینند که عایشه در کجاوه نیست حضرت سید الانبیاء صلی الله علیه و آله کسی مقرر می فرمایند که بطلب او برود که ناگاه می بینند صفوان می آید و عایشه را می آورد منافقان با جمعی از مسلمانان شروع در

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۲

افترا می کنند که صفوان عایشه را نگاه داشته بوده است بواسطه زنا و حضرت را خاطر جمع بوده است از عایشه و لیکن به سبب این نسبت آزرده بوده اند و منتظر وحی بودند تا جبرئیل آمد و آیات براءت عایشه و عذاب افترا را آورد پس ممکن است که مراد از آیه نسبت زنا باشد که غالبا از اکثر مردمان به سبب قراین واقع می شود و یقینا مشروع نیست و موجب عذاب الهی است و از جمله گناهان کبیره است با جماع، و اظهر آنست که بر تقدیر نزول آیه در این واقعه لفظ عام است و مورد خاص و خصوص مورد مخصص عموم نیست پس مطلقا جایز نباشد گفتن چیزی که به آن علم نداشته باشند و اگر در احکام الهی باشد بدتر خواهد بود، و جمعی از قدما شیعه باین آیه استدلال کرده اند بر آن که حرامست عمل بظن کردن خواه از قیاس یا خبر واحد یا اجتهاد باشد و تجویز عمل به خبر واحد بنا بر

آنست که از دلیل قطعی ظاهر شده است جواز عمل از قبیل به شهادت دو عادل هر چند مظنون است و لیکن مستندش قطعی است و جمعی گفته اند که چون در نسبت زنا وارد شده است مخصوص همین است و خصوصیتی به افترا بر عایشه ندارد و هر افترائی حرامست مگر آن که چهار گواه عادل یک بار به بینند و یک بار گواهی دهند پس این حکم مخالف احکام دیگر است به سبب آن که هر چند کسی خود زنا را دیده باشد مثل میل در سرمه دان نقلش حرامست و نزد شارع کاذبست هر گاه چهار عادل بر طبق قول او شهادت ندهند به نص قرآن پس مشکل است استدلال بر عموم اما از استدلال حضرت ظاهر می شود که اعم مراد است اگر چه ممکن است که مراد حضرت نیز خصوص این واقعه باشد و اشاره باشد به مواضع دیگر اما خلاف ظاهر است، یا آن که در صورتی که دست بعلم رسد عمل بظن نتوان کرد و الیوم که مستند احکام الهی ظنون

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۳

است غالباً اگر عمل بظن نتواند رفع احکام الهی می شود و ممکن است که قایل شویم که الیوم نیز مکلف باشیم بعنوان احتیاط مثلاً هر گاه علم ضروری داریم بوجوب صلاه و اگر سوره و قنوت و سلام را مثلاً در نماز واقع سازیم بی دغدغه نماز کرده ایم و اگر اینها را واقع نسازیم جزم نداریم که بری ء الذمه شده ایم هر چند ظن داریم که مستحبند و آن چه اکثر اصحاب می گویند که واجبست که مجتهد بظن خود عمل نماید عمل کرده ایم زیرا که همه عمل به احتیاط

کرده اند و مجتهد می داند که ظن دارد به استحباب و می داند که احتیاط نیز خوبست و نیت همین است، و اگر گویند که در نیت جزم می باید به همه جزم دارد، و اگر گویند که جزم بوجوب یا استحباب می باید بر تقدیری که این نیت در کار باشد محال است که در چنین مواضع مکلف به جزم باشد چون جزم محال است و تکلیف ما لا یطاق نشده است، و اگر جاهلی جزم کند نفهمیده است جزم را از خطوط بال پس احوط آنست که مهما أمکن عمل به احتیاط کند تا بی دغدغه عمل بعلم کرده باشد تا عمل به آیات و اخبار متواتره کرده باشد، و آن چه مشهور است میان متأخرین که ظنیت طریق منافات به علمیت حکم ندارد ظنی است واهی، و وهمی است فاسد چه محال است علم با ظن مدرک مگر به اعتبار وجوب عمل و آن نیز واهی است چون مبنای وجوب عمل بر اجماع است و کجا علم بهم می رسد در این مسأله که اجماعی است که معصوم داخل باشد در آن بلکه مظنون خلاف آنست چون ظاهر آیات و اخبار متواتره وجوب متابعت علم است.

پس حضرت فرمودند ثم استعبدھا بطاعته یعنی حق سبحانه و تعالی در این آیات أولا علم طلب نمود که احکام الهی را بدانید بعنوان علم و بعد از آن جوارح را به بندگی خود خواند که آدمی جوارح را به بندگی بدارد به آن که

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۴

فرمود که ای جمعی که به شرف ایمان مشرف شده اید رکوع کنید و سجود کنید و عبادت کنید پروردگار خود را و به جا آورید

خوبیها را تا شاید رستگار شوید، و در اخبار صحیحه وارد است که مراد از آیه رکوع و سجود نماز است بلکه ظاهر آیه امر به نماز و زکاتست، و چون جزو اعظم نماز رکوع و سجود بود از جهت زیادتی اهتمام آن را مقدم داشت و عبادت از مجموع نماز است و اگر اعم باشد شامل نماز هست البته و مراد از و افعلوا الخیر بحسب ظاهر زکاتست و اگر اعم مراد باشد شامل آن نیز هست پس حضرت فرمودند که مراد از آیه خواه رکوع و سجود فقط باشد یا نماز باشد یا اعم این فریضه ایست که شامل جمیع جوارح است چه در حال رکوع و سجود همه اعضا در کارند، بر پاهای می ایستد و دستها به زانوها می نهد و چشم را به جایی که فرموده است می اندازد و پشت را راست می کند و هم چنین در سجود.

و دیگر فرمودند که به درستی که اعضائی که به آن سجود می کنند مال حق سبحانه و تعالی است پس این اعضا را مخصوص حق سبحانه و تعالی سازید در سجده کردن و دیگری را شریک خداوند خود مگردانید پس حضرت فرمودند که مراد از مساجد در این آیه هفت عضو است که در حالت سجود به زمین می رسانند و آن رو و کف دستها و زانوها و انگشتهای مهین هر دو پاست، و احادیث صحیحه گذشت که مراد الهی از این مساجد این اعضاست و اهل بیت اعرافند به مراد الهی بلکه غیر ایشان کسی عالم نیست مگر آن که از ایشان اخذ نموده باشد.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که شما نمی توانید پوشانیدن

افعال خود را از جوارحی که فردای قیامت بر شما گواهی خواهند داد گوش می گوید که شنیدم و چشم می گوید که دیدم و پوستهای بدنهای شما گویند

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۵

که سودیم یعنی فرجهای شما گویند که زنا کردیم و اگر شما خواهید که ایشان بر شما گواهی ندهند خواهش شما نفع نمی کند و اعضای شما بر افعالی که به آن مکلفند گواهی خواهند داد و اقرار خواهند نمود، و ظاهر این آیات آنست که جوارح را شعور خواهد بود بلکه الحال نیز هست و به سبب اراده شما مغلوب می شوند در مخالفت الهی و راضی نیستند و محتمل است که غرض این باشد که چون حق سبحانه و تعالی گواهد است و کفی بالله شهیدا اگر منکر شوید اعضای شما را گویا خواهم کرد تا بر شما و بر خود گواهی دهند و الله تعالی يعلم (ثم خصّ كل جارحه من جوارحك بفروض و نصّ علیها، ففرض علی السّمع ان لا تصغى به إلى المعاصی فقال تعالی وَ قَدْ نَزَلَ عَلَیْكُمْ فِی الْكِتَابِ أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ آيَاتِ اللَّهِ يُكْفَرُ بِهَا وَ يُسْتَهْزَأُ بِهَا فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَیْرِهِ إِنَّكُمْ إِذَا مِثْلُهُمْ، وَ قَالَ تَعَالَى وَ إِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ فِی آيَاتِنَا فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ حَتَّى يَخُوضُوا فِی حَدِيثٍ غَیْرِهِ ثُمَّ اسْتَشْنَى عَزَّ وَ جَلَّ مَوْضِعَ النَّسِيَانِ فَقَالَ وَ إِمَّا يُنَسِّئُكَ الشَّيْطَانُ فَلَا تَقْعُدْ بَعْدَ الذِّكْرِ مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ، وَ قَالَ تَعَالَى فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْوَالِدُونَ، وَ قَالَ تَعَالَى وَ إِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذَا

سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى السَّيِّمِ وَهُوَ عَمَلُهُ وَفَرَضَ عَلَى الْبَصَرِ أَنْ لَا تَنْظُرَ بِهِ إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ قُلْ لِلَّهِ وَرُؤْيَا مَنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ فَحَرَّمَ أَنْ يَنْظُرَ أَحَدٌ إِلَى فَرْجِ غَيْرِهِ، وَفَرَضَ عَلَى اللِّسَانِ الْإِقْرَارَ وَالتَّعْبِيرَ عَنِ الْقَلْبِ مَا عَقَدَ عَلَيْهِ فَقَالَ

لِوَامِعِ صَاحِبِ قُرْآنِي، ج ٨، ص: ٨٠٦

تَعَالَى قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أُنزِلَ إِلَيْنَا الْآيَةَ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسَيْنًا وَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ وَهُوَ أَمِيرُ الْجَوَارِحِ الَّذِي بِهِ تَعْقِلُ وَتَفْهَمُ وَتَصْدُرُ عَنْ أَمْرِهِ وَرَأْيِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ الْإِيهَ وَقَالَ تَعَالَى حِينَ أَخْبَرَ عَنْ قَوْمٍ أَعْطَوْا الْإِيمَانَ بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ فَقَالَ تَعَالَى الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَلَا بِعِذْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ وَقَالَ تَعَالَى وَإِنْ تُبَدُّوا مَا فِي أَنْفُسِكُمْ أَوْ تُخَفُّوهُ يُحَاسِبِكُمْ بِهِ اللَّهُ فَيَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَفَرَضَ عَلَى الْيَدَيْنِ أَنْ لَا تَمُدَّهُمَا إِلَى مَا حَرَّمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْكَ وَ أَنْ تَسْتَعْمِلَهُمَا بِطَاعَتِهِ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ، وَقَالَ تَعَالَى فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَصَرْبِ الرِّقَابِ، وَفَرَضَ عَلَى الرَّجْلَيْنِ أَنْ تَنْقُلَهُمَا فِي طَاعَتِهِ، وَ أَنْ لَا تَمْشِيَ بِهِمَا مَشْيَهُ عَاصٍ، فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ

ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا، وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ فَاخْبِرْ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهَا أَنَّهَا تَشْهَدُ عَلَى صَاحِبِهَا يَوْمَ الْقِيَمَةِ، فَهَذَا مَا فَرَضَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى جَوَارِحِكَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا بَنِيَّ وَاسْتَعْمَلْهَا بِطَاعَتِهِ وَرِضْوَانِهِ وَإِيَّاكَ إِنْ يَرَاكَ اللَّهُ تَعَالَى ذَكَرَهُ عِنْدَ مَعْصِيَتِهِ أَوْ يَفْقِدُكَ عِنْدَ طَاعَتِهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ، وَعَلَيْكَ بِقِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَالْعَمَلِ بِمَا فِيهِ وَلزوم فرائضه و شرائعه و حلاله و حرامه و امره و نهيه و التهجيد به و تلاوته في ليلتك و نهارك فإنه عهد من الله تعالى إلى خلقه

لوامع صاحبقراني، ج ٨، ص: ٨٠٧

فهو واجب على كل مسلم ان ينظر كل يوم في عهده و لو خمسين آيه و اعلم ان درجات الجنه على عدد آيات القرآن فاذا كان يوم القيمه يقال لقارئ القرآن اقرا و ارق فلا يكون في الجنه بعد النبئين و الصيدين ارفع درجه منه و الوصيه طويله اخذنا منها موضع الحاجه و لا- حول و لا- قوه الا بالله العلي العظيم تم الجزء الثاني من كتاب من لا يحضره الفقيه تصنيف الشيخ الامام الشيعه الفقيه ابى جعفر محمد بن على بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي قدس الله روحه و نور ضريحه) پس حق سبحانه و تعالى مخصوص گردانيدند هر عضوی از اعضاي ترا به واجبي چند و در قرآن مجيد به آن تصريح فرمود پس واجب گردانيد بر گوش تو که تو گوش نيندازی به چیزی چند که بر تو حرام گردانیده است شنيدن آنها چنانکه حق سبحانه و تعالى فرموده است که خداوند شما

در کتاب شما فرستاده است که اگر در مجلسی وارد شوید که بشنوید که کفران می کنند و انکار می نمایند آیات خدا را یا استهزا و تمسخر به آن کنند با ایشان منشینید و از آن مجلس برخیزید مگر آن که رعایت خاطر شما کرده ترک نمایند و شروع در امر دیگر کنند که اگر در وقت استهزا بنشینید شما نیز مثل ایشان خواهید بود، و مراد از آیات آیات قرآنی است یا رسول خدا و ائمه هدایند صلوات الله علیهم چنانکه در اخبار دیگر وارد شده است، و شکی نیست که ایشان اعظم دلایل وجود الله تعالی و قدرت و علم و کمالات اویند، و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه به بینی جمعی را که قدح می کنند در آیات ما یابد می گویند، و مذمت می کنند آیات ما را پس از ایشان اعراض کن و دوری کن تا شروع کنند در حکایت دیگر.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۸

و در اخبار صحیحه وارد شده است که هر مجلسی که سب یکی از ائمه معصومین صلوات الله علیهم کنند، یا غیبت مؤمنی کنند در آنجا هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد می باید که در آنجا ننشیند و بعد از آن همین آیه را خواندند پس حضرت فرمودند که حق سبحانه و تعالی استثنا فرمود صورت نسیان را و فرمود که اگر شیطان از خاطرت ببرد که این مجلس چنین است و پیشتر دیده باشی که در این مجلس بد می گویند با ائمه هدی صلوات الله علیهم و به خاطرت آید بعد از تذکر با این قومی که ستم می کنند بر خود

منشین، و از حدیث صحیح ظاهر شد که اگر در مجلسی غیبت مؤمنین کنند نباید نشست، بلکه از احادیث صحیحه بسیار ظاهر می شود که هر مجلسی که فسق در آنجا واقع شود حرامست نشستن بلکه حرامست همنشین فساق بودن چه جای اهل بدعت مانند ظلمه و قضاة جور مگر از جهت تقیه یا رفع ظلمی از مؤمنی که در این صورت جایز است بلکه بسیار است که واجب باشد.

دیگر از آیات سمع قول حق سبحانه و تعالی است که فرموده است که یا محمد بشارت ده بندگان مرا که گوش می دهند به قرآن و حدیث و متابعت می کنند احسن آن را این جماعتند که حق سبحانه و تعالی هدایت کرده است ایشان را و ایشانند صاحبان عقول و در بعضی از روایات وارد است که مراد از احسن آنست که حدیثی را که بشنوند بهمان لفظ نقل کنند و نقل بالمعنی نکنند بسا باشد که او چیزی فهمد از آن عبارت و دیگری بهتر بفهمد وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ، و در مقدمه گذشت، و در بعضی از روایات واقع است که احسن آنست که به عزایم عمل کنند نه به رخصت و به عبارتی دیگر وارد است که هر چه بر نفس دشوارتر است به آن عمل نمایند.

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۰۹

دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است مدح جمعی را که چون بگذرند به لغو بگذرند و خود را عزیز دارند و بر خود ترحم نمایند از شنیدن آن، و در اخبار بسیار از ائمه هدی صلوات الله علیهم وارد است که مراد از لغو در این آیه و آیات دیگر غناست

و انواع سازها حتی نی، و خلافتی نیست نزد علماء شیعه در حرمت ساز و غنا، و شکی نیست که در لهُو و لعب انواع سرود حرامست، و در ذکر و قرآن خلافتی است که خواهد آمد در باب غنا إن شاء الله تعالی و اکثر مفسّرین لغو را تعمیم کرده اند بیاطل، و از آن جمله اخبار دروغ مثل قصه حمزه و رستم و اسفندیار و امثال اینهاست، و شکی نیست که شنیدن هیچ یک از اینها خوب نیست و در حرمتش جزم مشکل است، و احتیاط در دین ترک شنیدن هر چیز است که فایده اخروی بر آن مترتب نشود.

و دیگر حق سبحانه و تعالی مدح فرموده است جمعی را که هر گاه می شنوند لغو را اعراض می کنند از او، و در اخبار صحیحه بسیار وارد است که گوش مدهید به هیچ باطلی و هر چه قول خدا و رسول نیست باطل است پس اگر سخن خدا و رسول را می شنوید بندگی حق سبحانه و تعالی کرده اید و اگر غیر آن را بشنوید بندگی شیطان کرده اید و همه در باب غنا خواهد آمد ان شاء الله تعالی پس حضرت فرمودند که اینها چیزهایی است که حق سبحانه و تعالی بر گوش واجب کرده است که واجبات را بشنوند و محرمات را نشنوند، و ممکن است که فرض بمعنی تقدیر باشد و شامل مندوبات و مکروهات نیز باشد چون همه را حق سبحانه و تعالی مقدر ساخته است و لغو اعم از محرمات و مکروهات و مباحات باشند و شنیدن مباحات نیز خوب نیست چون تضييع عمر است که سرمایه آدمی است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۰

چنانکه

ظاهر آیه است و اینها کار گوش است.

و بر چشم واجب گردانیده که به آن نظر نکنی به چیزی که حق سبحانه و تعالی دیدن آن را حرام گردانیده است پس فرموده است کسی که قایلش عزیز و قهار است که یا محمّد بگو مؤمنان را که چشمهای خود را به پوشانند و فروج خود را محافظت نمایند و حضرت فرمودند که مراد الهی از این آیه آنست که چشمهای خود را به پوشانید از نظر کردن به فرجهایی که حرامست بر ایشان دیدن آنها و فرج خود را محافظت نمایند که نامحرمی نظر به فرجهای ایشان نکنند، و در احادیث صحیحه وارد است که هر جا حق سبحانه و تعالی در قرآن فرموده است حفظ فرج را از زنا فرموده است که حفظ کنند و زنا نکنند مگر این آیه که مراد الهی حفظ است از نظر کردن به آن، و هم چنین زنان را نیز حق سبحانه و تعالی امر فرموده است که نظر به فرجهای زنان نکنند و فرجهای خود را محافظت نمایند که کسی به آن نظر نکند و آیه حجاب بعد از این آیه است که إن شاء الله خواهد آمد، و شکی نیست که نظر کردن به زنان و مردان از روی شهوت حرامست و خواهد آمد که نظر تیر زهر آلوده شیطان است.

و در حدیث صحیح وارد است که هر نظری که در آن عبرتی نباشد سهو و لغو است، و اعظم اسباب علوم چشم است که به آن مطالعه علوم دینیه کنند و در هر چه نظر کنند تفکر کنند که آن را صانع و مدبری هست

که علیم و قادر و حکیم است هر ذره ذرات دلیل است بر وجود واجب الوجود و علم و قدرت و اراده و حکمت او، و تکالیف چشم بسیار است که در ابواب نکاح خواهد آمد بعضی از آن و در هر بابی از ابواب فقه هر یک از جوارح را تکلیفی هست که مذکور شد و خواهد شد، و حق سبحانه و تعالی

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۱

واجب گردانیده است که اقرار کند به اعتقادات واجبه، و ظاهر سازد اعتقاد خود را و چون مسلمان می شود واجبست اظهار بشهادتین به اجماع، و خلافت که آیا شرط اسلام است شرطیت ظاهر نیست.

و حق سبحانه و تعالی فرموده است که بگوئید که ایمان آوردیم بحق سبحانه و تعالی و بهر چه نازل شده است بر ما که آن پیغمبر آخر الزمان است و اوصیاء او صلوات الله علیهم و قرآن مجید و جمیع آن چه پیغمبر ما آورده از احکام الهی و اوامر و نواهی، و ایمان داریم به حقیقت پیغمبران و کتابهای ایشان در زمان ایشان بر سبیل اجمال و هر پیغمبری که اسم او در قرآن مذکور است یا در اخبار متواتره وارد شده است داخل است در تصدیق بما جاء به النبی صلوات الله علیه.

و در اخبار بسیار وارد است که پیغمبران صد و بیست چهار هزار بوده اند، و اوصیاء پیغمبران سابق بوده اند غالباً، و مجملات اعتقاد لازمست و نفی هر پیغمبری نفی پیغمبر خود است صلوات الله علیهم چنانکه در تتمه این آیه است که ما جدائی نمی اندازیم میان پیغمبران که ایمان داشته باشیم به بعضی از ایشان دون بعضی و چون حقیقت

پیغمبر ما صلوات الله علیه به معجزات باهره محقق شده است و او تصدیق انبیاء سابق فرموده است ما به آن تصدیق داریم و اگر نه بر ما ظاهر نشده است نبوت ایشان از جای دیگر.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که به مردمان سخن خوب بگوئید یا از جهه همه کس سخن خوب بگوئید، و در اخبار وارد است که از برای مردمان بگوئید چیزی را که خواهید که ایشان از جهه شما آن را گویند و مگوئید از جهه ایشان چیزی را که نخواهید که ایشان از جهه شما بگویند و مجرب است که هر که خوب می گوید خوب می شنود و هر که بد می گوید بد

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۲

می شنود.

دیگر حق سبحانه و تعالی واجب گردانیده است بر دل که پادشاه جوارح و اعضاست که آن نفس ناطقه است و جوارح و قوی لشکر اویند و جوارح به سبب دل چیزها را می دانند و می فهمند و هر چه می کنند بامر او می کنند پس فرمود که مگر کسی که به اکراه او را بر کفر بدارند و ایمان در دل او قرار گرفته باشد، و این آیه در عمار بن یاسر و اصحاب او نازل شد که والدین او را اهل مکه امر کردند به سب حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سب نکردند و ایشان را به زجر تمام شهید کردند و عمار سب کرد و نجات یافت و چون این خبر به آن حضرت رسید اصحاب شروع کردند در مذمت عمار حضرت فرمودند که والدین او سبقت کردند به بهشت و عمار را نجات داد فقش و

حق سبحانه و تعالی از جهه تصدیق آن حضرت این آیه را فرستاد پس ظاهر شد که ایمان فعل قلب است و با ایمان منافات ندارد کفر از روی تقیّه.

و در اخبار متواتره وارد شده است که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه می فرمودند که بعد از من کفار بنی امیه بر شما مسلط خواهند شد و شما را امر خواهند کرد به سب من: بکنید و ظاهر اخبار آنست که اگر سب نکند شهید شده است و حمل کرده اند بر کسی که مسأله نداند یا محبت مفروض مانع او باشد از تلفظ باین کفر، و علی ای حال مغفور است البته بلکه اعلی مراتب شهدا دارد، الآیه یعنی تا آخر آیه که آن اینست که لیکن کسی که بدل کافر شود غضب و عقاب الهی از جهه او مهیاست، پس ظاهر شد که کفر و ایمان کار دل است.

دیگر حق سبحانه و تعالی بیان فرموده است احوال منافقان را که به زبان

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۳

ایمان آورده بودند و بدل مؤمن نبودند و فرمود که آن جماعتی که به زبان می گویند که ایمان آوردیم و دل ایشان ایمان نیاورده است و قبل از این آیه مذمت ایشان فرموده است و قرآن مجید مشحون است از مذمت منافقان و از آن که ایمان فعل قلب است و دیگر ذکر حق سبحانه و تعالی فعل قلب است چنانکه فرموده است. که آیا چنین نیست که بذکر حق سبحانه و تعالی قرار می گیرد دلها، و بهترین اذکار آنست که نزد واجبات: خداوند خود را یاد کند و به جا آورد و نزد محرمات: ترک کند چنانکه در

روایات صحیحہ متواترہ وارد شدہ است.

و دیگر بسیاری از اعمال قلب را یاد فرموده است و فرموده است که اگر ظاهر کنید چیزهایی را که در نفوس شماست یا پنهان کنید آنها را حساب می کند حق سبحانه و تعالی شما را بر آنها و آن ریا و کبر و عجب و عداوت و بغض مؤمنان است و امثال آن و کفر و ایمان و غیر آن پس می آموزد هر که را که می خواهد که قابلیت رحمت دارند و معذب می سازد هر که را می خواهد که قابل رحمت نیستند.

و دیگر واجب گردانیده است بر دستها که دراز نکنند به جانب آن چه آن را حق سبحانه و تعالی حرام گردانیده است، و اگر دزدی کنند ببرند، و اگر کسی را بکشند بنا حق او را بکشند و هم چنین سایر اعمال قبیحه که دست آن را می کند، و امر فرموده است که آن را به طاعت الهی بدارند چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که ای مؤمنان چون از خواب برخیزید یا اراده نماز کنید پس وضو سازید به آن که روهای خود را بشویید و دستها را با مرفق بشویید یا دستهای تا مرفق را بشویید و سرهای خود را مسح کنید و پاهای تا کعبین را یا پاها را تا کعبین مسح کنید چنانکه به تفصیل گذشت پس در این

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۴

آیه واجب ساخت شستن دستها را و شستن بقیه اعضا و مسح آن را به دستها.

و دیگر حق سبحانه و تعالی فرموده است که هر گاه به کافران رسید گردن ایشان را بزنید و جهاد کار دست و کار دست

بسیار است.

دیگر واجب گردانید بر پاها که آن را به طاعت او بدارید مثل نماز و حج و جهاد و غیر آن و فرمود که باین پاها بنحو عاصیان و متکبران راه مروید چنانکه حق سبحانه و تعالی فرموده است که راه مرو در زمین از روی تکبر و تجبر که پاها را در زمین سخت می کنند، و گردنهای خود را می کشند به درستی که از این سخت گذاشتن زمین را نخواهی دریدن و از این گردنکشی از کوهها در نخواهی گذاشتن زمین: با این سختی متواضع است نزد حق سبحانه و تعالی و کوهها: با این بلندی نزد فرمان او ذلیلند تو با این ذلت و خواری که در هر ساعتی داری چرا فروتنی نمی کنی، به هوایی از پا در می آیی، و به لقمه بیمار می شوی، و به قطع نفسی می میری و در هر آنی محتاج ابقاء و تربیت اوئی باید که شکسته بسته راه روی سر به زیر افکنده و بهر که رسی سلام کنی و تواضع کنی و شکستگی را شعار و دثار خود کنی، و چون حق سبحانه و تعالی بیشتر اوامر و نواهی فرموده است می فرماید که هر بدی که مذکور شد حق سبحانه و تعالی را خوش نمی آید با آن که فی نفسه قبیح است و از برای تو بد است و اگر بد نمی بود از جهت تو می بایست که همین که بدانی که خالق را خوش نمی آید ترک کنی.

و دیگر فرموده است حق سبحانه و تعالی که در روز قیامت مهر بر زبانهای ایشان خواهیم کرد و دستها و پاهای ایشان با ما سخن خواهد کرد و خواهند

گفت که مادر دار دنیا چها کرده ایم و جاهائی که نایست رفت و کارهائی که نایست کرد کرده ایم، پس حق سبحانه و تعالی خبر داده است

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۵

ترا که فردا همه بر تو شهادت خواهند داد و ترا بعذاب او در خواهند آورد امروز پر در تحصیل مرادات ایشان مکوش که در آن روز همه دوستان دشمن تو خواهند شد پس این چیزهائی است که حق سبحانه و تعالی بر جوارحت واجب گردانیده است، پس ای فرزند از حق سبحانه و تعالی بترس و اعضا و جوارح خود را به طاعت و عبادت او بدار و زنهار که چنان مکن که حق سبحانه و تعالی ترا ببیند که معصیت می کنی یا به بیند که ترک طاعت کرده چون همیشه رقیب تست، هر چه می کنی می بیند و هر چه در خاطرت گذرد می داند بلکه از این جهت خود را سمیع و بصیر نامیده است که بد نکنی و بد نگویی اگر مخلوقی بر تو مطلع باشد البته بد نخواهی کرد، خداوند خود را اهون الناظرین مکن و بدان که از جمله خاسران و زیان کاران خواهی بود.

و بر تو باد ای فرزند که مداومت کنی بر قرائت قرآن مجید و عمل کردن به آن چه در اوست و بر ملازمت نمودن بر فرایض و شرایع و حلال و حرام و امر و نهی آن و بر آن که شبها را بیدار داری به قرآن و بر تو باد به قرائت آن در شب و روزت به درستی که قرآن مجید عهد و پیمان و فرمان واجب الاتباع خداوند عالمیان است اگر پادشاهی از پادشاهان

دنيا فرمانی به تو نویسد همیشه آن فرمان را در برابر خود خواهی گذاشت که مبادا تقصیری از تو صادر شود در چیزی از آن این فرمان پادشاه پادشاهان است که بسوی همه خلایق فرستاده است پس بر هر مسلمانی واجبست که اقلا هر روز پنجاه آیه آن را فکر کند و هر آیه خزینه از خزاین الهی است باید که سر آن خزینه را برداری و هر چه مقدورت باشد از آن خزینه از جبهه خود ضبط نمائی، و بدان که درجات بهشت بعدد آیات قرآنست پس چون روز قیامت می شود به قاری قرآن می گویند که بخوان و بالا رو و هر چه را خوانده است و به آن

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۶

عمل نموده است می خواند و بالا می رود، و بعد از پیغمبران و صدیقان درجه کسی بلندتر از درجه قاری قرآن نخواهد بود که جمیع را خوانده باشد و به آن عمل نموده باشد هر چند در خاطر نداشته باشد و بر هر چه در این وصیت مذکور است احادیث بسیار وارد است بلکه همه متواتر است.

و در حدیث صحیح بلکه احادیث صحیحه وارد است که آیات قرآن هفده هزار آیه است، و در روایتی هجده هزار آیه است و همه را در قبر تعلیم شیعیان حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم خواهند نمود، و در زمان حضرت صاحب الامر آن قرآن را که تمامست و حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه جمع کرده است اظهار خواهند فرمود و شیعیان خلص که زنده شوند نیز موافق آن در حفظ خواهند داشت و این معنی نیز یک معجز آن حضرت و معجز قرآن خواهد

بود، اگر چه معجزات همه انبیاء را آن حضرت صلوات الله علیه اظهار خواهند فرمود، و اگر چه حضرات ائمه معصومین همه را داشتند و لیکن از خوف و مصالحتی دیگر اظهار نمی فرمودند، و چون در زمان آن حضرت به وعده الهی که در قرآن مجید فرموده است خوف نخواهد بود تقیه مرتفع خواهد شد و آیه در سوره نور است که آن آیه نیز به اجماع اهل بیت در شأن ایشانست، و آیه رفع خوف اینست که «وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ الْخَيْرَ» یعنی حق سبحانه و تعالی وعده داده است جمعی را که ایمان حقیقی به خدا و رسول آورده اند و همگی اعمال صالح را به جا آورده اند که البته خلافت خواهد داد ایشان را در زمین چنانکه پیشینیان را نیز خلافت داد که همه انبیا باشند، یا پیغمبرانی را که ریاست دین و دنیا داده است یا کسانی را که امام گردانیده است یا کسانی را که لفظ خلافت در شأن ایشان هست مثل حضرات آدم، و

لوامع صاحبقرانی، ج ۸، ص: ۸۱۷

هارون، و داود علیهم السلام و هر آینه تمکین خواهد داد از جهت ایشان دین ایشان را که مرضی حق سبحانه و تعالی است و به آن دین از ایشان خوشنود است، و هر آینه بدل خواهد فرمود خوف ایشان را به امتیت و شیعیانند که همیشه خایفند در دار دنیا، و یهود و نصاری و مجوس و کفار هند همیشه ایمنند در اطراف عالم حتی مذاهب باطله شیعه مانند زیدیه ایمنند، و امامیه اثنی عشریه در خوفند و خوف ایشان در زمان آن حضرت زایل خواهد شد.

تمام شد

جزو دویم از کتاب من لا یحضره الفقیه که تصنیف شیخ بزرگوار پیشوای سعادت‌مند عالم است که آن ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی است مقدّس سازد خدا روح او را از خواهشها، و روشن سازد خدا قبر او را و الحمد لله ربّ العالمین و الصّلاه علی سید الانبیاء و المرسلین و افضل الاوّلین و الآخرین محمد و عترته الاصفیاء الطاهرین.

نمّقه احوج المرّبیین إلی رحمة ربه الغنی محمد تقی بن مجلسی عفی عنهما بالنبی و الوصی فی شهر شوال سنه ست و ستین بعد الالف من الهجره المقدسه صلوات الله علی علی مهاجرها و آله المعصومین.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گامگاه

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹